



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



الرحمن
علیه صاب

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

پرسی و جوابا موضوع

اندیشه سیاسی



قسمت اول

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اندیشه سیاسی

نویسنده:

مرکز ملی پاسخگوئی به سوالات دینی

ناشر چاپی:

مرکز ملی پاسخگوئی به سوالات دینی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۹۶	اندیشه سیاسی (قسمت اول)
۹۶	مشخصات کتاب
۹۶	فلسفه سیاسی
۹۶	تفاوت دو واژه «ملت» و «مردم» چیست؟
۹۶	پرسش
۹۶	پاسخ
۹۶	مبانی و مفاهیم
۹۶	ویژگی های سیاستمدار اسلامی چیست ؟
۹۶	پرسش
۹۶	پاسخ
۹۷	کمونیسم چیست ؟
۹۷	پرسش
۹۷	پاسخ
۹۸	لطفاً الفاظ زیر را معنی فرمایید یا توضیح؟
۹۸	اشاره
۹۸	پرسش
۹۸	پاسخ (قسمت اول)
۱۰۴	پاسخ (قسمت دوم)
۱۰۸	کتابی را درباره ایسم های غربی منتشر شده برایم معرفی کنید؟ و اگر امکان دارد در کاغذی برایم شرح دهید.
۱۰۸	پرسش
۱۰۸	پاسخ (قسمت اول)
۱۱۷	پاسخ (قسمت دوم)
۱۲۴	پاسخ (قسمت سوم)
۱۳۱	در مورد لیبرالیسم غربی چه آیات و نظرهایی در قرآن آمده است
۱۳۱	پرسش
۱۳۱	پاسخ
۱۳۶	نظر اسلام پیرامون آثارشیمیم به همراه دلیل آن چیست ؟
۱۳۶	پرسش
۱۳۶	پاسخ
۱۴۲	لیبرالیسم یعنی چه و اهداف لیبرال ها چیست و از کجا تغذیه می شوند؟
۱۴۲	پرسش
۱۴۲	پاسخ
۱۴۳	تفاوت دمکراسی لیبرال و مارکسیسم چیست و آیا دمکراسی با لیبرال چه نسبتی با هم دارند؟
۱۴۳	پرسش
۱۴۳	پاسخ
۱۴۵	نظر شما در مورد پلورالیسم سیاسی چیست ؟
۱۴۵	پرسش
۱۴۵	پاسخ
۱۴۵	نظر اسلام در مورد لیبرالیسم چیست

- ۱۴۵ پرسش
- ۱۴۵ پاسخ
- ۱۴۶ اصول کمونیزم چیست؟
- ۱۴۶ پرسش
- ۱۴۶ پاسخ
- ۱۴۸ ایدئولوژی اسلامی چیست؟
- ۱۴۸ پرسش
- ۱۴۸ پاسخ
- ۱۴۹ توتالیترانیسم چه مشخصات و خصوصیتی دارد؟
- ۱۴۹ پرسش
- ۱۴۹ پاسخ
- ۱۵۲ سوسیالیسم و اشتراکیت (کمونیزم) یعنی چه؟
- ۱۵۲ پرسش
- ۱۵۲ پاسخ
- ۱۵۵ فاشیسم یعنی چه؟ و آیا حکومت ولایت فقیه به آنجا کشیده می شود؟
- ۱۵۵ پرسش
- ۱۵۵ پاسخ
- ۱۵۶ نازیسم یعنی چه؟
- ۱۵۶ پرسش
- ۱۵۶ پاسخ
- ۱۵۶ توتالیتر یعنی چه؟ فرق آن با ولایت فقیه چیست؟
- ۱۵۶ پرسش
- ۱۵۶ پاسخ
- ۱۵۷ سوسیالیسم اسلامی یعنی چه و آیا شهید مطهری (ره) به آن اعتقاد داشت؟
- ۱۵۹ پرسش
- ۱۵۹ پاسخ
- ۱۶۰ اگزستانسیالیسم، پلورالیسم، فمینیزم، بوروکراسی، آریستوکراسی و لیبرالیسم یعنی چه؟
- ۱۶۰ پرسش
- ۱۶۰ پاسخ
- ۱۶۳ در مورد فراماسونری، تاریخچه آن و مبانی ایدئولوژیک و افراد برجسته ای که در گذشته و حال فعالیت داشته اند توضیح دهید.
- ۱۶۳ پرسش
- ۱۶۳ پاسخ
- ۱۶۴ مکتب ماکیاول را توضیح دهید؟
- ۱۶۴ پرسش
- ۱۶۴ پاسخ
- ۱۶۵ اصطلاح پرولتاریا را توضیح دهید؟
- ۱۶۵ پرسش
- ۱۶۵ پاسخ
- ۱۶۶ مکتب چیست؟ در مورد کمونیزم، لیبرالیسم، سوسیالیسم، پلورالیسم، اومانیزم، اگزستانسیالیسم و سایر ایسم هایی که در کشورهای غربی وجود دارد توضیحاتی مرقوم بفرمایید. در مورد خدا چه دیدگاه هایی دارند؟
- ۱۶۶ پرسش
- ۱۶۶ پاسخ

- ۱۷۰ لطفاً اصطلاحاتی که دارای پسوند «ایسم isme» هستند نام ببرید و توضیحات مختصری در مورد آنها بدهید. و اگر ممکن باشد کتاب معرفی کنید.
- ۱۷۰ پرسش
- ۱۷۰ پاسخ
- ۱۷۵ مدرنیسم و پست مدرنیسم در واژگان سیاسی به چه معناست و از چه زمانی وارد واژگان سیاسی کشور شده است؟
- ۱۷۵ پرسش
- ۱۷۶ پاسخ
- ۱۸۰ نظریات تمایز و راسیونالیسم چه نوع طرز تفکری است؟
- ۱۸۰ پرسش
- ۱۸۰ پاسخ
- ۱۸۰ ضمن تشکر از پاسخ سوال ۱۱ نامه ۱۶۵۳ در بند ج آن آیه ۱۱ و ۱۲ سوره بقره را می توان در مورد اصلاح طلبی اضافه کرد؟
- ۱۸۰ پرسش
- ۱۸۱ پاسخ
- ۱۸۱ ریزویونیسم چیست؟
- ۱۸۱ پرسش
- ۱۸۱ پاسخ
- ۱۸۱ ابورتونیسم چیست و چه مضراتی برای جوامع بشری دارد؟
- ۱۸۱ پرسش
- ۱۸۱ پاسخ
- ۱۸۲ معنا و مشکلات انسانگرایی (اومانیزم) غربی چیست ؟
- ۱۸۲ پرسش
- ۱۸۲ پاسخ
- ۱۸۵ در مورد تحجر سیاسی توضیح دهید.
- ۱۸۵ پرسش
- ۱۸۵ پاسخ
- ۱۸۶ لطفاً واژه های سیاسی زیر را برام توضیح دهید در مورد این مکاتب و اندیشه ها و اهداف و مبانی شان نیز توضیح دهید.
- ۱۸۶ اشاره
- ۱۸۶ پرسش
- ۱۸۶ پاسخ(قسمت اول)
- ۱۹۴ پاسخ(قسمت دوم)
- ۲۰۲ پاسخ(قسمت سوم)
- ۲۱۰ این جمله را توضیح دهید حکومت آمریکا «بیزنسوکرات» است یعنی چه؟
- ۲۱۰ پرسش
- ۲۱۰ پاسخ
- ۲۱۱ لطفاً در مورد واژه فمینیسم و سکولاریسم توضیح دهید.
- ۲۱۱ پرسش
- ۲۱۱ پاسخ(قسمت اول)
- ۲۱۷ پاسخ(قسمت دوم)
- ۲۲۷ پاسخ(قسمت سوم)
- ۲۳۶ پاسخ(قسمت چهارم)
- ۲۴۵ پاسخ(قسمت پنجم)
- ۲۵۳ پاسخ(قسمت ششم)

- ۲۵۹..... لطفا در مورد واژه رئالیسم توضیح دهید.....
- ۲۵۹..... پرسش.....
- ۲۵۹..... پاسخ.....
- ۲۶۲..... معنای واژگان لیبرالیسم ، مارکسیسم و دموکراسی چیست ؟.....
- ۲۶۲..... پرسش.....
- ۲۶۲..... پاسخ.....
- ۲۶۴..... فرق رژیم با حکومت چیست؟.....
- ۲۶۴..... پرسش.....
- ۲۶۴..... پاسخ.....
- ۲۶۵..... بسم الله الرحمن الرحيم.....
- ۲۶۵..... اشاره.....
- ۲۶۵..... پرسش.....
- ۲۶۵..... پاسخ.....
- ۲۷۰..... سلام عليكم!.. یا مراجع بزرگ تقلید ما با عقل ایزاری مخالفند که کمتر ما آنها را در رسانه شاهد هستیم!به عنوان مثال ... آیت الله سیستانی یا آیت الله بهجت فومنی؟فکر میکنید دلیلش چیست؟امام راحل فرمودند ما با رادیو تلویزیون مخالف نیستیم ما با فساد و فحشا مخالف
- ۲۷۰..... پرسش.....
- ۲۷۰..... پاسخ.....
- ۲۷۳..... جایگاه نگرش طبقاتی در بینش اسلامی چیست؟.....
- ۲۷۳..... پرسش.....
- ۲۷۳..... پاسخ.....
- ۲۷۸..... جهانی شدن به چه معنایی است؟.....
- ۲۷۸..... پرسش.....
- ۲۷۸..... پاسخ.....
- ۲۷۸..... ریشه های تاریخی "جهانی شدن" از چه زمانی است؟.....
- ۲۷۸..... پرسش.....
- ۲۷۹..... پاسخ.....
- ۲۷۹..... آیا سیطره نهایی جهان با لیبرالیسم است؟.....
- ۲۷۹..... پرسش.....
- ۲۷۹..... پاسخ.....
- ۲۸۰..... مقصود از مسیحیت صهیونیستی چیست؟.....
- ۲۸۰..... پرسش.....
- ۲۸۰..... پاسخ.....
- ۲۸۱..... اینگوریسم یعنی چه ؟.....
- ۲۸۱..... پرسش.....
- ۲۸۱..... پاسخ.....
- ۲۸۱..... اصلاحات چه تعریفی دارد و اصلاحاتی که در کشور مطرح می شود در چه زمینه هایی است ؟.....
- ۲۸۱..... پرسش.....
- ۲۸۱..... پاسخ.....
- ۲۸۶..... منظور از خودی و غیر خودی چیست ؟.....
- ۲۸۶..... پرسش.....
- ۲۸۶..... پاسخ.....
- ۲۹۲..... در مورد مکتب های راسیونالیزم و آمریزم و امانیسم و علم گرایی که به عقیده اکثر متفکران باعث کم رنگی دین در جامعه مدرن ما شده مختصری توضیح دهید.....

۲۹۲ پرسش

۲۹۲ پاسخ

۲۹۹ لطفا در مورد این اصطلاحات توضیح دهید. رئالیسم، سور رئالیسم، کلاسیسم، مارکسیسم، کوبیسم، ناتورالیسم، مازوخیسم، کمونیسم، نازیسم، رمانتیسم، امپرسیونیسم، سادیسیم فاشیزم و اصطلاحاتی نظیر این سمبولیسم یا تشکر یک توضیح مختصر و مفید.

۲۹۹ پرسش

۲۹۹ پاسخ

۳۰۷ دولت بورژوازی چه نوع دولتی است؟

۳۰۷ پرسش

۳۰۷ پاسخ

۳۱۱ شیوه حکومت پوپولیستی چیست؟

۳۱۱ پرسش

۳۱۱ پاسخ

۳۱۲ رئالیست و اینستومنتالیست (ایران‌نگار) چیست و چه فرقی باهم دارند؟

۳۱۲ پرسش

۳۱۲ پاسخ

۳۱۳ در مورد مجلس موسسان مجلس اعلا و مجلس سنا توضیح دهید. هر کدام در چه زمانی و دستور چه کسی و با چه هدف و وظایفی تشکیل شدند.

۳۱۳ پرسش

۳۱۳ پاسخ

۳۲۲ راجع به اصطلاح خودی و غیر خودی توضیح دهید - آیا همه ایرانیان که قانون اساسی را قبول دارند خودی هستند یا خیر؟

۳۲۲ پرسش

۳۲۲ پاسخ

۳۲۴ تفاوت حکومت های لیبرال و دموکراسی در چیست؟

۳۲۴ پرسش

۳۲۴ پاسخ

۳۲۴ رادیکالیسم را معنا کنید.

۳۲۴ پرسش

۳۲۴ پاسخ

۳۲۷ معنای ابوزیسیون چیست؟

۳۲۷ پرسش

۳۲۷ پاسخ

۳۲۸ معنای کمونیسم چیست و آن را توضیح دهید.

۳۲۸ پرسش

۳۲۸ پاسخ

۳۳۰ معنای دکماتیسم چیست؟

۳۳۰ پرسش

۳۳۰ پاسخ

۳۳۱ ناسیونالیسم را توضیح دهید.

۳۳۱ پرسش

۳۳۱ پاسخ

۳۳۲ کاپیتالیسم را توضیح دهید.

۳۳۲ پرسش

۳۳۲ پاسخ

- ۳۳۴ سوسیالیسم را توضیح دهید.
- ۳۳۴ پرسش
- ۳۳۴ پاسخ
- ۳۳۶ بورژوازی را توضیح دهید.
- ۳۳۶ پرسش
- ۳۳۶ پاسخ
- ۳۳۶ کمونیسم چیست ؟
- ۳۳۶ پرسش
- ۳۳۷ پاسخ
- ۳۳۷ راجع به اصلاحات سوسیالیست و کمونیست و امپریالیست شرح دهید. ایران چه نوع حکومتی را قبول دارد؟
- ۳۳۷ پرسش
- ۳۳۷ پاسخ
- ۳۳۸ اصطلاح "میانی اسلام که در اصل ۲۴ قانون اساسی ذکر شده به چه معنا است
- ۳۳۸ پرسش
- ۳۳۸ پاسخ
- ۳۳۸ در مورد فراماسونری توضیح دهید.
- ۳۳۸ پرسش
- ۳۳۸ پاسخ
- ۳۴۱ اصلاح طلبان و جنبش اصلاح طلبی در غرب چه جایگاهی دارند؟
- ۳۴۱ پرسش
- ۳۴۱ پاسخ
- ۳۴۲ درباره مشورت از نظر معنا و مفهوم توضیح دهید.
- ۳۴۲ پرسش
- ۳۴۲ پاسخ
- ۳۴۴ مشورت در انتخابات چگونه باید باشد؟ وظیفه رأی دهنده و رأی گیرنده چیست؟
- ۳۴۴ پرسش
- ۳۴۵ پاسخ
- ۳۴۵ اسلام و ناسیونالیسم با هم چه فرق دارد ؟
- ۳۴۵ پرسش
- ۳۴۵ پاسخ
- ۳۵۴ نکات مثبت و منفی ناسیونالیسم چیست؟
- ۳۵۴ پرسش
- ۳۵۴ پاسخ
- ۳۵۴ واژه «ملت» در اصطلاح امروز فارسی چه معنایی دارد؟
- ۳۵۴ پرسش
- ۳۵۴ پاسخ
- ۳۵۶ دیدگاه عقل در مورد ضرورت حکومت چیست؟
- ۳۵۶ پرسش
- ۳۵۶ پاسخ
- ۳۵۷ مقصود از «ناسیونالیسم» چیست؟ آیا اسلام با این مکتب سیاسی سازگاری دارد؟
- ۳۵۷ پرسش

- ۳۵۷ پاسخ
- ۳۶۳ در مورد پوپر توضیح دهید؟
- ۳۶۳ پرسش
- ۳۶۳ پاسخ
- ۳۶۳ مکتب چیست؟ در مورد کمونیسم، لیبرالیسم، سوسیالیسم، پاپولیسم، اومانیسم، اگزستانسیالیسم و سایر ایسم‌هایی که در کشورهای غربی وجود دارد توضیحاتی مرقوم بفرمایید. در مورد خدا چه دیدگاه‌هایی دارند؟
- ۳۶۳ پرسش
- ۳۶۳ پاسخ
- ۳۶۸ پرسش: نقاط مشترک و تفاوت لیبرالیسم و اسلام را بیان نمایید.
- ۳۶۸ پرسش
- ۳۶۸ پاسخ
- ۳۷۲ تاریخچه مکتب مدرنیسم و پست مدرنیسم و تفاوت این دو را لطفاً بیان بفرمائید؟
- ۳۷۲ پرسش
- ۳۷۲ پاسخ
- ۳۸۰ مسایل
- ۳۸۰ حکومت و حاکمیت
- ۳۸۰ چرا شیوه حکومتی ما مانند حکومت علی (ع) نیست که همه کارها را رهبر انجام دهد؟
- ۳۸۰ پرسش
- ۳۸۰ پاسخ
- ۳۸۰ معنای جمهوری چیست؟
- ۳۸۱ پرسش
- ۳۸۱ پاسخ
- ۳۸۱ آیا حاکمیت ملی منتهای اسلامی دارد؟
- ۳۸۱ پرسش
- ۳۸۱ پاسخ
- ۳۸۲ چرا جامعه به مدیر نیاز دارد؟
- ۳۸۲ پرسش
- ۳۸۲ پاسخ
- ۳۸۲ در اندیشه‌ی سیاسی اسلام، مرز دولت اسلامی تا کجاست؟
- ۳۸۲ پرسش
- ۳۸۲ پاسخ
- ۳۸۳ کدام قسم از اقسام امر به معروف و نهی از منکر، وظیفه حکومت اسلامی است؟
- ۳۸۳ پرسش
- ۳۸۳ پاسخ
- ۳۸۳ چند نوع حکومت در دنیا داریم؟
- ۳۸۳ پرسش
- ۳۸۳ پاسخ
- ۳۸۶ ارکان اساسی حکومت چیست؟
- ۳۸۶ پرسش
- ۳۸۶ پاسخ
- ۳۸۸ از دیدگاه روایات اسلامی کارگزاران حکومت باید دارای چه ویژگی‌هایی باشند؟
- ۳۸۸ پرسش

- ۳۸۸ پاسخ
- ۳۹۱ وظایف اصلی حکومت را بشمارید.
- ۳۹۱ پرسش
- ۳۹۱ پاسخ
- ۳۹۱ آیا نظریه ای وجود دارد که نیاز به حکومت را رد نماید؟ در صورت مثبت بودن جواب دلیل آنها و نقد آن را بیان نمایید.
- ۳۹۱ پرسش
- ۳۹۱ پاسخ
- ۳۹۲ آیا برای حکومت به شکل زورمداری نظریه پردازی هم شده است؟ نظر صحیح در این باره چیست؟
- ۳۹۲ پرسش
- ۳۹۲ پاسخ
- ۳۹۴ به چند دلیل جامعه نیاز به حکومت دارد؟
- ۳۹۴ پرسش
- ۳۹۴ پاسخ
- ۳۹۴ حکومت آناشیت یعنی چه ؟
- ۳۹۴ پرسش
- ۳۹۴ پاسخ
- ۳۹۷ انواع حکومت و ارتباط آنها با دین چیست ؟
- ۳۹۷ پرسش
- ۳۹۷ پاسخ
- ۳۹۸ اریستوکراسی چه نوع حکومتی است و با حکومت انبیاء و ائمه و روحانیون چه تفاوتی دارد
- ۳۹۸ پرسش
- ۳۹۹ پاسخ
- ۳۹۹ دولت فدرال به چه دولتی گفته می شود؟
- ۳۹۹ پرسش
- ۳۹۹ پاسخ
- ۳۹۹ ساختار و قوای حکومتی
- ۴۰۰ چرا باید رهبر داشته باشیم و چه فرقی میان رهبر دینی و غیر دینی است؟
- ۴۰۰ پرسش
- ۴۰۰ پاسخ
- ۴۰۱ آیا تأثیر وجود رهبر بر مردم در جوامع غیر الهی مانند تأثیر آن بر مردم مسلمان است؟
- ۴۰۱ پرسش
- ۴۰۱ پاسخ
- ۴۰۳ جایگاه حکام در حکومت اسلامی چگونه است؟
- ۴۰۳ پرسش
- ۴۰۳ پاسخ
- ۴۰۴ آیا پیامبر اسلام(ص) دستگاه اطلاعاتی داشته است؟
- ۴۰۴ پرسش
- ۴۰۴ پاسخ
- ۴۰۵ دیدگاه روایات اسلامی در مورد لزوم سازمانهای اطلاعاتی چیست؟
- ۴۰۵ پرسش
- ۴۰۵ پاسخ

۴۰۶ یک سازمان اطلاعات اسلامی چه ویژگی‌هایی باید داشته باشد؟

۴۰۶ پرسش

۴۰۶ پاسخ

۴۰۸ مسئولیت اصلی مجلس قانون گذاری اسلامی چیست؟ و با مجالس قانونگذاری در دیگر کشور های جهان چه تفاوتی دارد؟

۴۰۸ پرسش

۴۰۸ پاسخ

۴۱۰ آیا اصل تفکیک قوا یک ضرورت حتمی عقلی است؟

۴۱۰ پرسش

۴۱۰ پاسخ

۴۱۰ ادله طرفداران تجزیه قدرت و تفکیک قوا را بیان کنید.

۴۱۰ پرسش

۴۱۰ پاسخ

۴۱۱ ادله طرفداران تمرکز قدرت را بیان کنید.

۴۱۱ پرسش

۴۱۱ پاسخ

۴۱۱ ضرورت عقلایی قوای سه گانه در جامعه چگونه تقریر می شود؟

۴۱۱ پرسش

۴۱۱ پاسخ

۴۱۳ تفکیک قوا در نظام ما پذیرفته شده هدف اصلی از تفکیک قوا، تقسیم کردن قدرت بین قوای سه گانه می باشد به نحوی که قدرت ما فوق این قوا وجود نداشته باشد. آیا اصل ۵۸ ق او پیشینی ولی فقیه به عنوان مافوق قوای سه گانه خلاف فلسفه تفکیک قوا نیست؟

۴۱۳ پرسش

۴۱۳ پاسخ

۴۱۶ چرا تشکیلاتی مانند مجلس، مجمع تشخیص مصلحت، خبرگان و... در زمان پیامبر(ص) و امامان معصوم(ع) نبوده؟

۴۱۶ پرسش

۴۱۶ پاسخ

۴۲۱ سیستم نظارت در پارلمانهای نظامهای لیبرالیست در حین دوره نمایندگی چگونه است؟

۴۲۱ پرسش

۴۲۱ پاسخ

۴۳۴ چرا در عصر پیامبر اکرم (ص) حکومت جهانی توحیدی تحقق نیافت؟

۴۳۴ پرسش

۴۳۴ پاسخ

۴۳۴ ۱- اعضای تشکیل دهنده کنگره آمریکا چه کسانی هستند و معمولاً چه سیاستی را دنبال می کنند؟

۴۳۴ اشاره

۴۳۴ پرسش

۴۳۴ پاسخ

۴۳۶ فرق پارلمان و مجلس چیست؟

۴۳۶ پرسش

۴۳۶ پاسخ

۴۳۶ مردمسالاری

۴۳۶ نقش مردم در حکومت اسلامی چیست ؟

۴۳۶ پرسش

۴۳۶ پاسخ

- ۴۳۷ استبداد یعنی چه ؟
- ۴۳۷ پرسش
- ۴۳۷ پاسخ
- ۴۳۸ با توجه به آفات حکومت های دیکتاتوری و دموکراسی، چه نوع حکومتی قابل قبول است؟
- ۴۳۸ پرسش
- ۴۳۸ پاسخ
- ۴۳۸ آیا حکومت، انتصابی است یا انتخابی؟
- ۴۳۸ پرسش
- ۴۳۸ پاسخ
- ۴۴۰ ماهیت حکومت اسلامی چیست ؟
- ۴۴۰ پرسش
- ۴۴۰ پاسخ
- ۴۴۲ معنای صحیح انتخاب ولی فقیه چیست؟
- ۴۴۲ پرسش
- ۴۴۲ پاسخ
- ۴۴۳ چه ویژگی هایی بر نظام حکومت اسلامی حاکم است که آن را از سایر حکومت های مردمی جدا می سازد؟
- ۴۴۳ پرسش
- ۴۴۳ پاسخ
- ۴۴۵ آیا حکومت اسلامی با موازین حکومت مردمی سازگار است ..
- ۴۴۵ پرسش
- ۴۴۵ پاسخ
- ۴۴۵ حکومت استبدادی چه نوع حکومتی است؟
- ۴۴۵ پرسش
- ۴۴۵ پاسخ
- ۴۴۶ حکومت دموکراسی چه نوع حکومتی است؟
- ۴۴۶ پرسش
- ۴۴۶ پاسخ
- ۴۴۶ دموکراسی در اسلام چه جایگاهی دارد؟
- ۴۴۶ پرسش
- ۴۴۶ پاسخ
- ۴۴۸ دموکراسی اسلام بر چه اصولی استوار است؟
- ۴۴۸ پرسش
- ۴۴۸ پاسخ
- ۴۴۸ آیا در اسلام مردم سالاری حاکم است یا خداسالاری؟
- ۴۴۸ پرسش
- ۴۴۸ پاسخ
- ۴۴۹ شرایط رأی دهندگان در حکومت مردم سالاری دینی چیست؟
- ۴۴۹ پرسش
- ۴۴۹ پاسخ
- ۴۵۰ اهمیت مشورت در اسلام چگونه است و تفاوت آن با مشورت در حکومت های دموکراتیک چیست؟
- ۴۵۰ پرسش

- ۴۵۰ پاسخ
- ۴۵۶ نقش مردم در حکومت اسلامی چیست؟
- ۴۵۶ پرسش
- ۴۵۶ پاسخ
- ۴۵۶ دلایل اعتبار رأی مردم در نظام حقوقی نزد معتقدین به آن چیست؟
- ۴۵۶ پرسش
- ۴۵۶ پاسخ
- ۴۵۷ تأیید شورا در وضع قوانین و تعیین حاکم از نظر اسلام چقدر است؟
- ۴۵۷ پرسش
- ۴۵۷ پاسخ
- ۴۵۸ جایگاه شورا در نظام سیاسی اسلام را بیان کنید.
- ۴۵۸ پرسش
- ۴۵۸ پاسخ
- ۴۵۹ چگونه عده ای کوشیده اند دموکراسی را با خلافت الهی جمع کنند و اشکالات وارد بر آن چیست؟
- ۴۵۹ پرسش
- ۴۵۹ پاسخ
- ۴۶۲ آیا دموکراسی غربی در جامعه اسلامی می تواند اجرا شود؟
- ۴۶۲ پرسش
- ۴۶۲ پاسخ
- ۴۶۳ آیا انتخاب مستقیم دارای ارزش و اعتبار بیشتری است یا انتخاب غیرمستقیم؟
- ۴۶۳ پرسش
- ۴۶۳ پاسخ
- ۴۶۳ شورا در چه مواردی صورت می گیرد؟
- ۴۶۴ پرسش
- ۴۶۴ پاسخ
- ۴۶۴ چرا حکومت اسلامی که پیوسته مردم در انتخابات رضایت خود را از آن اعلام می دارند (با شرکت وسیع خود) از فرایند پرهیز می کند تا به این طریق جوابی محکم به مخالفان خود بدهند؟
- ۴۶۴ پرسش
- ۴۶۴ پاسخ
- ۴۶۸ دموکراسی اسلامی چیست؟ یا نظر اسلام در مورد دموکراسی؟
- ۴۶۸ پرسش
- ۴۶۸ پاسخ
- ۴۶۹ در حال حاضر جوانان ما دچار سردرگمی در انتخاب راه هستند و شایدعامل اصلی آن اختلاف نظر بزرگان درمورد موضوعات مختلف است؛ و در این شرایط آیا می توان با توجه به دموکراسی و نظر عمومی عمل کرد یا نه؟
- ۴۶۹ پرسش
- ۴۶۹ پاسخ
- ۴۷۱ یک دیکتاتور از نظر قرآن، چگونه مشخص میشود؟
- ۴۷۱ پرسش
- ۴۷۱ پاسخ
- ۴۷۲ نظر قرآن در مورد انتخابات چیست
- ۴۷۲ پرسش
- ۴۷۲ پاسخ
- ۴۷۴ اگر مردم حکومت اسلامی نخواهند آیمای شود باز بر آنها حکومت کردواین باعث رکودفکری نمی شودچرا این درقانون اساسی نیامده ؟

- ۴۷۴ پرسش
- ۴۷۴ پاسخ
- ۴۷۵ انتخاب رهبری به عهده مجلس خبرگان است آنها را نیز مردم انتخاب می کنند آیا می شود گفت رهبری توسط مردم انتخاب می شود؟
- ۴۷۵ پرسش
- ۴۷۵ پاسخ
- ۴۷۵ هر نظام دیکتاتوری غیر اخلاقی است و انسانها را از مسئولیت اخلاقی عاری و آنها را مجبور می کند برخلاف اعتقاد اخلاقیشان باشند در این مورد توضیح دهید
- ۴۷۵ پرسش
- ۴۷۵ پاسخ
- ۴۷۷ فرق حکومت ولایت فقیه و دیکتاتوری چیست ؟
- ۴۷۷ پرسش
- ۴۷۷ پاسخ
- ۴۷۹ آیا اسلام با دموکراسی و دخالت مستقیم رای مردم در تمام شئون مخالف است
- ۴۷۹ پرسش
- ۴۷۹ پاسخ
- ۴۷۹ آیا پذیرش مردم نقشی در حکومت و امامت ائمه دارد؟
- ۴۷۹ پرسش
- ۴۷۹ پاسخ
- ۴۸۰ چرا حکومت به آرای مجدد عمومی گذاشته نمی شود؟
- ۴۸۰ پرسش
- ۴۸۰ پاسخ
- ۴۸۰ چرا مردم نمی توانند رهبر را تعیین نمایند؟
- ۴۸۰ پرسش
- ۴۸۰ پاسخ
- ۴۸۶ اگر حکومت و حاکمیت اسلامی خواسته مردم است اگر رای و ایده مردم عوض شد حاکمیت اسلامی چه جایگاهی پیدا می کند؟
- ۴۸۶ پرسش
- ۴۸۶ پاسخ
- ۴۸۷ لطفاً بفرمائید تفاوت دموکراسی و ولایت فقیه چه می باشد اگر کتابی هم هست معرفی بفرمائید.
- ۴۸۷ پرسش
- ۴۸۷ پاسخ
- ۴۹۲ در چه صورتی این قانون اساسی ایران می تواند توسط مردم تغییر یابد؟
- ۴۹۲ پرسش
- ۴۹۲ پاسخ
- ۴۹۴ صحیح نیست که مردم خود فردی را به عنوان رهبر برای خود برگزینند هر چند آن فرد از نظر آنان زاهد و پرهیزکار باشد زیرا ممکن است در نظر خداوند چنین نباشد و رهبر باید از طرف خدا تعیین گردد. (مهدی موعود، ترجمه جلد ۲۵ بحار الانوار حضرت مهدی(عج))
- ۴۹۴ پرسش
- ۴۹۴ پاسخ
- ۴۹۴ دو نوع نظم وجود دارد (۱)نظم استبدادی (۲)نظم اسلامی
- ۴۹۴ اشاره
- ۴۹۴ پرسش
- ۴۹۵ پاسخ
- ۵۰۶ تفاوت مردمسالاری دینی و غربی چیست ؟
- ۵۰۶ پرسش

پاسخ ۵۰۶

چرا در حکومت اسلامی در برابر هر نهاد انتخاباتی یک نهاد انتصابی وجود دارد و اختیار تام به نهادهای انتخاباتی داده نمی شود. مگر نه اینکه حکومت برای مردم است. پس چرا به منتخبین مردم اختیار تام داده نمی شود. ۵۰۹

پرسش ۵۰۹

پاسخ ۵۰۹

آیا عبارت مردم سالاری دینی به این معنا نیست که شیوه حکومت فقط دموکراسی است و نظام چاره ای جز آن ندارد و ما رنگ دین را به آن زده ایم. آیا بهتر نبود از عبارت دین مردم سالار استفاده کنیم. ۵۱۲

پرسش ۵۱۲

پاسخ ۵۱۲

آیا نظارت استصوابی، حق رأی مردم را از بین نمی برد و در حقیقت، دخالت دولت محسوب نمی شود؟ ۵۱۶

پرسش ۵۱۶

پاسخ ۵۱۶

با توجه به اینکه در نظام اسلامی تنها قانون خدا معیار عمل است، دیگر چه حاجتی به مجلس قانون گذاری وجود دارد و جایگاه، نقش مجلس و حدود تأثیرگذاری آن چیست؟ ۵۱۷

پرسش ۵۱۷

پاسخ ۵۱۷

انواع دموکراسی را شرح دهید؟ ۵۲۳

پرسش ۵۲۳

پاسخ ۵۲۳

مشکلات نظام مردمسالاری و دموکراسی در ایران در حال حاضر چیست ؟ ۵۲۶

پرسش ۵۲۶

پاسخ ۵۲۶

راه های نظارت و کنترل مردم بر قدرت و حکومت (بویژه حکومت دینی) کدام است؟ ۵۳۵

پرسش ۵۳۵

پاسخ ۵۳۵

آیا ولایت فقیه با جمهوریت نظام تضاد ندارد؟ ۵۵۰

پرسش ۵۵۰

پاسخ ۵۵۰

مردم سالاری در حکومت امام علی(ع) چگونه بود؟ ۵۵۵

پرسش ۵۵۵

پاسخ ۵۵۵

چرا مسأله تعیین امام و جانشین پیامبر، نمی تواند مانند حکومت های دموکراتیک، بوسیله رأی اکثریت مردم باشد؟ ۵۶۰

پرسش ۵۶۰

پاسخ ۵۶۰

دیدگاه قرآن درباره حکومت مردسالاری دینی چیست ۵۶۶

پرسش ۵۶۶

پاسخ ۵۶۶

چه رابطه ای بین دین و دموکراسی وجود دارد؟ ۵۶۹

پرسش ۵۶۹

پاسخ ۵۶۹

نظام جمهوری اسلامی را با حکومت های استبدادی و نیمه استبدادی دنیا مقایسه کنید. ۵۶۹

پرسش ۵۶۹

پاسخ ۵۶۹

نظر اسلام درباره دموکراسی چیست ؟ ۵۷۲

پرسش ۵۷۲

پاسخ ۵۷۲

فرق ولایت فقیه و حکومت استبدادی چیست؟ ۵۷۳

پرسش ۵۷۳

پاسخ ۵۷۳

در اندیشه های سیاسی آیت الله طالقانی، رای مردم چه جایگاهی دارد؟ ۵۷۶

پرسش ۵۷۶

پاسخ ۵۷۶

نقش رضایت خداوند و رضایت دینداران در حکومت دینی، چیست و رضایت کدام یک مقدم است؟ ۵۷۷

پرسش ۵۷۷

پاسخ ۵۷۷

اگر حکومت دینی مورد قبول دینداران قرار نگیرد، تکلیف چیست؟ ۵۷۹

پرسش ۵۷۹

پاسخ ۵۷۹

بر فرض انتصابی بودن حاکم در حکومت دینی و این فرض که مردم در عزل و نصب حاکم هیچ نقشی ندارند؛ چه راه کارهایی وجود دارد تا حکومت دینی به استبداد و دیکتاتوری منجر نشود؟ ۵۸۲

پرسش ۵۸۲

پاسخ ۵۸۲

نقش مردم در سیاست گذاری ها و اجرای قوانین، در حکومت دینی تا چه اندازه است و در مقام تعارض آرا و اندیشه مردم با حاکمان، وظیفه چیست؟ ۵۸۴

پرسش ۵۸۴

پاسخ ۵۸۴

رابطه بین حکومت دینی با جمهوریت و دموکراسی بر چه اساسی است؟ آیا حکومت دینی با جمهوریت و دموکراسی تعارض دارد؟ ۵۸۶

پرسش ۵۸۶

پاسخ ۵۸۶

آیا حکومت دینی، نوعی استبداد دینی و دیکتاتوری نیست؟ ۵۸۷

پرسش ۵۸۷

پاسخ ۵۸۷

فرق ولایت و جمهوریت را توضیح دهید. ۵۹۰

پرسش ۵۹۰

پاسخ ۵۹۰

توتالیتر یعنی چه؟ فرق آن با ولایت فقیه چیست؟ ۵۹۲

پرسش ۵۹۲

پاسخ ۵۹۲

چرا امام راحل(ره) از بین اشکال و مدل های مختلف حکومت، نظام «جمهوری اسلامی» را برگزیدند؛ در حالی که نظام جمهوری در اسلام و سیره معصومین نبوده است؟ ۵۹۴

پرسش ۵۹۴

پاسخ ۵۹۵

اگر تعدادی از اهل خیره، خیرگان را جهت تعیین رهبر انتخاب کنند و مردم مداخله ای نداشته باشند، چه اشکالی دارد؟ ۵۹۸

پرسش ۵۹۸

پاسخ ۵۹۸

چه تفاوتی بین ولی فقیه، امپراتور در ژاپن یا ملکه در انگلستان وجود دارد؟ ۵۹۹

پرسش ۵۹۹

پاسخ ۵۹۹

- ۶۰۱ چه تفاوتی بین ولی فقیه و امیرالمؤمنین در زاین یا ملکه در انگلستان وجود دارد؟
- ۶۰۱ پرسش
- ۶۰۱ پاسخ
- ۶۰۳ نظر اسلام درباره دموکراسی و مردم سالاری چیست؟
- ۶۰۳ پرسش
- ۶۰۳ پاسخ
- ۶۰۷ اگر در حکومت اسلامی، اصل خداست و حاکم از طرف خدا تعیین می شود، پس نقش مردم در تشکیل نظام چیست و سخن حضرت علی(ع) را که فرمود: «لولا حضور الحاضر و قیام الخی...» چگونه تفسیر می فرمایید؟
- ۶۰۷ پرسش
- ۶۰۷ پاسخ
- ۶۰۹ دیکتاتوری چیست ؟
- ۶۰۹ پرسش
- ۶۰۹ پاسخ
- ۶۱۱ دموکراتیک را معنا کنید.
- ۶۱۱ پرسش
- ۶۱۱ پاسخ
- ۶۱۱ آیا اسلام با دموکراسی به مفهوم امروزی آن مطابقت دارد؟ چرا؟
- ۶۱۲ پرسش
- ۶۱۲ پاسخ
- ۶۱۴ ولایت فقیه یعنی چه و آیا با جمهوریت تضاد دارد؟
- ۶۱۴ پرسش
- ۶۱۴ پاسخ
- ۶۱۹ آیا دموکراسی به جمهوری اسلامی ارتباطی دارد، کدام یک دیگری را شامل می شود؟
- ۶۱۹ پرسش
- ۶۲۰ پاسخ
- ۶۲۰ نظر اسلام درباره جایگاه رأی و اندیشه مردم و اهمیت توسعه سیاسی را بیان کنید.
- ۶۲۰ پرسش
- ۶۲۰ پاسخ
- ۶۲۵ چرا اسم حکومت ما جمهوری اسلامی است؟
- ۶۲۵ پرسش
- ۶۲۵ پاسخ
- ۶۲۸ مفهوم "استبداد دینی" را از منظر آیات و روایات و شواهد تاریخی توضیح دهید.
- ۶۲۸ پرسش
- ۶۲۸ پاسخ
- ۶۲۹ چه فرقی بین نظام جمهوری اسلامی با حکومت اسلامی است؟
- ۶۲۹ پرسش
- ۶۲۹ پاسخ
- ۶۲۹ حکومت اسلامی با حکومت دموکراتیک چه تفاوت هایی دارند؟
- ۶۳۰ پرسش
- ۶۳۰ پاسخ
- ۶۳۲ آیا اسلام اعتقادی به دموکراسی دارد؟
- ۶۳۲ پرسش

- ۶۳۲ پاسخ
- ۶۳۸ نقش مردم در حکومت اسلامی چیست ؟
- ۶۳۸ پرسش
- ۶۳۸ پاسخ
- ۶۴۲ آیا این احتمال وجود ندارد که در صورت برگزاری انتخابات مجدد مردم به جمهوری اسلامی رای ندهند ؟
- ۶۴۲ پرسش
- ۶۴۲ پاسخ
- ۶۴۵ آیا دموکراسی غربی . در جامعه اسلامی می تواند اجرا شود ؟
- ۶۴۵ پرسش
- ۶۴۵ پاسخ
- ۶۴۸ آیا حکومت اسلامی حکومت فردی است یا حکومت اکثریت مردم ؟
- ۶۴۸ پرسش
- ۶۴۸ پاسخ
- ۶۴۸ میزان سازگاری دموکراسی و دین چقدر است ؟
- ۶۴۸ پرسش
- ۶۴۸ پاسخ
- ۶۵۱ آیا نظام دموکراسی و حکومت مردم بر مردم با اسلام سازگار است؟
- ۶۵۱ پرسش
- ۶۵۱ پاسخ
- ۶۵۱ حکومت انتخابی یعنی چه؟ آیا اسلام با حکومت انتخابی موافق است؟
- ۶۵۱ پرسش
- ۶۵۱ پاسخ
- ۶۵۲ معایب دموکراسی چیست؟
- ۶۵۲ پرسش
- ۶۵۲ پاسخ
- ۶۵۴ آیا نوع نظام و رهبرانت با مشورت مردم تعیین میشود؟
- ۶۵۴ پرسش
- ۶۵۴ پاسخ
- ۶۵۴ طرفداران استبداد سیاسی در غرب، چگونه سبب دین گریزی مردم شدند؟
- ۶۵۴ پرسش
- ۶۵۵ پاسخ
- ۶۵۶ چگونه اعتقاد به خدا در فلسفه اجتماعی اسلام، مانع پدید آمدن استبداد سیاسی می شود؟
- ۶۵۶ پرسش
- ۶۵۶ پاسخ
- ۶۵۷ مفساد حکومت های دیکتاتوری چیست؟
- ۶۵۷ پرسش
- ۶۵۷ پاسخ
- ۶۵۷ نارسائیهای حکومت دموکراسی چیست؟
- ۶۵۷ پرسش
- ۶۵۷ پاسخ
- ۶۵۹ اعتبار رای اکثریت

۶۵۹ برتری اکثریت بر اقلیت در اسلام چه حکمی دارد و آیا رأی اکثریت بر اقلیت حاکم است؟ اسلام بدموکراسی چگونه برخورد می کند؟

۶۵۹ پرسش

۶۵۹ پاسخ

۶۶۰ اگر در دوران حکومت علی(ع) ۹۰٪ مردم بر فرض می خواستند امام (ع) از حکومت کناره گیری کند، حضرت چه کار باید می کرد؟

۶۶۰ پرسش

۶۶۰ پاسخ

۶۶۱ مشورت در انتخابات چگونه باید باشد؟ وظیفه رأی دهنده و رأی گیرنده چیست؟

۶۶۱ پرسش

۶۶۱ پاسخ

۶۶۲ قرآن در بسیاری از آیات اکثریت را مذمت می کند بنابراین اسلام نمی تواند باحکومت دموکراسی کنار بیاید، چرا که پایه دموکراسی بر آراء اکثریت مردم است که قرآن شدیداً آن را مورد نکوهش قرار داده است.

۶۶۲ پرسش

۶۶۳ پاسخ

۶۶۳ آیا نظام اجتماعی اسلام بر اساس رأی اکثریت است؟

۶۶۳ پرسش

۶۶۳ پاسخ

۶۶۳ آیا انتخابات ریاست جمهوری و مجلس شورای اسلامی - که با رأی مستقیم مردم انجام می شود - دارای ارزش و اعتبار بیشتری نسبت به انتخاب غیر مستقیم رهبری است؟

۶۶۳ پرسش

۶۶۳ پاسخ

۶۶۵ آیا مسأله اکثریت ملاک و مبنای شرعی دارد؟

۶۶۵ پرسش

۶۶۵ پاسخ

۶۶۵ با توجه به نکوهش اکثریت در قرآن، آیا مصوبات مجلس شورا که بر اساس رأی اکثریت است مشروعیت دارد؟ چگونه؟

۶۶۵ پرسش

۶۶۵ پاسخ

۶۶۷ در حالی که قرآن در بسیاری از آیات، اکثریت را محکوم می کند، چگونه مردم سالاری در لباس رأی اکثریت پرتوی از حکومت اسلامی خواهد بود؟

۶۶۷ پرسش

۶۶۸ پاسخ

۶۶۹ شرایط رأی دهندگان در حکومت مردم سالاری دینی چیست؟

۶۶۹ پرسش

۶۶۹ پاسخ

۶۶۹ آیا آیه ((و شاورهم فی الامر)) دلالت بر اعتبار رأی مردم در قوانین جامعه می کند؟

۶۶۹ پرسش

۶۶۹ پاسخ

۶۷۱ اگر در جامعه ای اکثر مردم مخالف تشکیل حکومت اسلامی باشند و اقلیت موافق آن، تکلیف چیست؟

۶۷۱ پرسش

۶۷۱ پاسخ

۶۷۷ حقوق و آزادی

۶۷۷ مگر نه این است که همه انسان ها آزاد آفریده شده اند و برتری به تقوا است، پس چرا کنیز یا غلام در اسلام مورد قبول واقع شده و چرا انمه کنیز و غلام داشته اند؟ آیا اکنون نیز می توان دختران آواره را به عنوان کنیز در خانه نگه داشت؟ آیا صرفاً به دلیل کنیز بودن محر

۶۷۷ پرسش

۶۷۷ پاسخ

۶۸۱ به نظر شما چرا بعضی از انسان ها از آزادی برداشت بد می کنند؟ آیا آزادی خوب و بد هم دارد؟

پریش ۶۸۱

پاسخ ۶۸۱

منظور از آزادی که در قرآن به آن اشاره شده، چه می باشد؟ ۶۸۲

پریش ۶۸۲

پاسخ ۶۸۲

چرا پسران در جامعه از آزادی بیشتری نسبت به دختران برخوردارند؟ ۶۸۳

پریش ۶۸۳

پاسخ ۶۸۳

منظور از آزادی که در قرآن به آن اشاره شده، چه می باشد؟ ۶۸۴

پریش ۶۸۴

پاسخ ۶۸۴

آیا کسانی هستند که بندگی در برابر حق را به جا آورند اما از آزادی محروم باشند؟ ۶۸۶

پریش ۶۸۶

پاسخ ۶۸۶

اگر در روز رستاخیز همه انسان ها مجازات می شوند، پس چرا در بعضی جوامع آزادی کامل برای هر کاری وجود دارد؟ ۶۸۸

پریش ۶۸۸

پاسخ ۶۸۸

چرا شورای نگهبان قانون منع شکنجه در زندان ها را در زمان مجلس ششم تأیید نکرد؟ ۶۹۰

پریش ۶۹۰

پاسخ ۶۹۰

چرا یک مسلمان نمی تواند دین دیگری انتخاب کند اما شخص دیگری می تواند اسلام را انتخاب کند، وحکم ارتداد با آزادی عقیده چگونه قابل جمع است؟ ۶۹۲

پریش ۶۹۲

پاسخ ۶۹۲

آیا آزادی مستلزم وحدت ادیان نیست ؟ ۶۹۴

پریش ۶۹۴

پاسخ ۶۹۵

معنای آزادی در اسلام چیست ؟ ۶۹۶

پریش ۶۹۶

پاسخ ۶۹۶

گرفتن میلی در برابر آزاد ساختن اسیران چگونه با اصول عدالت سازگار می باشد ؟ و آیا این یک نوع انسانی فروشی نیست ؟ ۶۹۶

پریش ۶۹۶

پاسخ ۶۹۶

اسلام می گوید : پیروان هر دین و آیینی حق حیات دارند و بطور آزاد می توانند خود را معرفی کنند پس چرا از پیروان دیگر مالیات و جزیه دریافت می کند ؟ ۶۹۷

پریش ۶۹۷

پاسخ ۶۹۷

نظر اسلام درباره آزادی انسان چیست ؟ ۶۹۷

پریش ۶۹۷

پاسخ ۶۹۷

از چه رو اسلام برای بردگان حق مالکیت قائل نشده ؟ ۶۹۸

پریش ۶۹۸

پاسخ ۶۹۸

- چرا اسلام ، اسلام آوردن بردگان را موجب آزادی آنان ندانسته است ؟ ۶۹۸
- پرسش ۶۹۸
- پاسخ ۶۹۸
- نظر اسلام درباره برده و برده داری چیست ؟ ۶۹۸
- پرسش ۶۹۸
- پاسخ ۶۹۹
- آیا امر به معروف و نهی از منکر موجب سلب آزادی است ؟ ۶۹۹
- پرسش ۶۹۹
- پاسخ ۶۹۹
- علت توقیف روزنامه ها چیست ؟ بعضی می گویند چون روزنامه ها واقعیت ها را می گویند، توقیف می شوند. ۶۹۹
- پرسش ۶۹۹
- پاسخ ۶۹۹
- در حالی که براساس پاسخنامه آن دفتر، شماره ۲۶۸۹۷ حیات بعضی از گروه های سیاسی ایجادبهران است ، این گروه های از کدام طیف و جناح اند؟ چرا دولت عملاً با آن ها مقابله نمی کند؟ آیا می توان گروه هایی همچون انصار حزب الله و دفتر تحکیم وحدت را در شمار آن ها ۷۰۳
- پرسش ۷۰۳
- پاسخ ۷۰۴
- قرآن می گوید : در قبول دین اگراهی نیست پس چرا اسلام برای از بین بردن بت پرستی و بت پرستان متوسل به قدرت نظامی شده است ؟ ۷۰۶
- پرسش ۷۰۶
- پاسخ ۷۰۶
- هدف از جزیه چیست ؟ آیا مخالف آزادی عقیده نیست ؟ ۷۰۶
- پرسش ۷۰۶
- پاسخ ۷۰۶
- گرفتن مبلغی در برابر آزاد ساختن اسیران چگونه با اصول عدالت سازگار می باشد ؟ و آیا این یک نوع انسان فروشی نیست ؟ ۷۱۳
- پرسش ۷۱۳
- پاسخ ۷۱۳
- اگر نظام اجتماعی اسلام چنانکه ادعا شده کامل و جامع باشد و همه جهات لازم برای سعادت انسان را در نظر گرفته باشد و آزادی عقیده را نیز منتفی بداند ،لازمه اش این است که جامعه دچار رکود و خمودی شده ، از رشد و کمال باز ماند . زیرا رشد و کمال نیازمند نشاط ۷۱۳
- پرسش ۷۱۳
- پاسخ ۷۱۳
- نظر اسلام درباره آزادی عقیده چیست ؟ ۷۱۵
- پرسش ۷۱۵
- پاسخ ۷۱۵
- آئین اسلام ، آیین حریت و آزادی است ، و شعار آن ، از روز نخست ، آیه لا اکره فی الدین بوده است . مع الوصف ، چرا مسلمانی که از دین اسلام برگشت و به اصطلاح مرتد شد ، باید کشته شود ؟ مگر پذیرفتن اسلام جبری است که اگر کسی از آن خارج شد ، جان او محترم نباشد ۷۱۵
- پرسش ۷۱۵
- پاسخ ۷۱۵
- آیه ۴۷ سوره آل عمران می گوید : در میان مسلمانان باید امتی باشند که این دوظیفه بزرگ اجتماعی (امر به معروف و نهی از منکر) را انجام دهند اینکه می گوید از میان آنها باید امتی باشند بعضی از جمعیت مسلمانان را تشکیل می دهد نه همه آنها را و به این ترتیب ۷۲۴
- پرسش ۷۲۴
- پاسخ ۷۲۴
- آیه ۱۰۵ سوره مائده می گوید : شما مراقب خود باشید ، انحراف دیگران اثری دروضع شما نمی گذارد این با دستور امر بمعروف و نهی از منکر تضاد دارد ؟ ۷۲۴
- پرسش ۷۲۴
- پاسخ ۷۲۵
- اگر نظام اجتماعی اسلام چنانکه ادعا شده کامل و جامع باشد و همه جهات لازم برای سعادت انسان را در نظر گرفته باشد و آزادی عقیده را نیز منتفی بداند ،لازمه اش این است که جامعه دچار رکود و خمودی شده ، از رشد و کمال باز ماند . زیرا رشد و کمال نیازمند نشاط ۷۲۵
- پرسش ۷۲۵

- ۲۲۵ پاسخ
- ۲۲۶ شمع میدان آزادی انسان چقدر است؟
- ۲۲۶ پرسش
- ۲۲۶ پاسخ
- ۲۲۷ منظور از «آزادی معنوی» در اسلام و راه حصول آن چیست؟
- ۲۲۷ پرسش
- ۲۲۷ پاسخ
- ۲۲۹ آیا حکم زندان در قرآن آمده است؟
- ۲۲۹ پرسش
- ۲۲۹ پاسخ
- ۲۲۹ آیا در روایات اسلامی موارد زندان وجود دارد؟
- ۲۲۹ پرسش
- ۲۳۰ پاسخ
- ۲۳۱ دیدگاه روایات اسلامی نسبت به حقوق زندانیان چیست؟
- ۲۳۱ پرسش
- ۲۳۱ پاسخ
- ۲۳۳ آیا تشکیل دستگاههای اطلاعاتی و غیر اطلاعاتی با اصل عدم تجسس در حالات شخصی افراد منافات ندارد؟
- ۲۳۳ پرسش
- ۲۳۳ پاسخ
- ۲۳۴ تجسس در چه مواردی لازم است؟
- ۲۳۴ پرسش
- ۲۳۴ پاسخ
- ۲۳۴ ب آیا استراق سمع جایز است؟
- ۲۳۴ پرسش
- ۲۳۴ پاسخ
- ۲۳۶ آزادی عقیده، آزادی انسان و امنیت در قرآن چگونه پیش بینی شده است؟
- ۲۳۶ پرسش
- ۲۳۶ پاسخ
- ۲۳۷ آیا میتوان از ولی فقیه انتقاد کرد؟
- ۲۳۷ پرسش
- ۲۳۷ پاسخ
- ۲۳۸ آزادی یعنی چه؟
- ۲۳۸ اشاره
- ۲۳۸ پرسش
- ۲۳۸ پاسخ
- ۲۴۱ در اسلام به چه کسی آزاد می گویند؟
- ۲۴۱ پرسش
- ۲۴۱ پاسخ
- ۲۴۱ حقوق بشر که در مجامع بین المللی مطرح می شود چیست؟
- ۲۴۱ پرسش
- ۲۴۱ پاسخ

- ۷۴۲ آرمان آزادی و مقداری از جوانب آن را توضیح دهید؟
- ۷۴۲ پرسش
- ۷۴۲ پاسخ
- ۷۴۴ آیا به نظر شما در حکومت جمهوری اسلامی ایران، آزادی مطلق وجود دارد؟
- ۷۴۴ پرسش
- ۷۴۴ پاسخ
- ۷۴۴ انتقاد صحیح کدام است و چه ضوابطی دارد؟
- ۷۴۴ پرسش
- ۷۴۵ پاسخ
- ۷۴۵ آیا این آزادی بی اندازه که به مردم داده شده صحیح است؟
- ۷۴۵ پرسش
- ۷۴۶ پاسخ
- ۷۴۶ به چه علت دولت اجازه هیچگونه مخالفت عملی را به افراد جامعه نمی دهد؟ منظور مخالفت عملی در برگزاری تظاهرات و تحقن ها و از این قبیل برنامه ها می باشد.
- ۷۴۶ پرسش
- ۷۴۶ پاسخ
- ۷۴۷ تعریف اساسی از آزادی در چهارچوب قانون اساسی بیان فرمائید؟
- ۷۴۷ پرسش
- ۷۴۷ پاسخ
- ۷۴۹ در یک نگاه کلی منظور از آزادی که چند سال پیش مطرح شد چه نوع آزادی بود؟
- ۷۴۹ پرسش
- ۷۴۹ پاسخ
- ۷۵۱ «آزادی در فکر و اندیشه امام علی (ع) چگونه است
- ۷۵۱ پرسش
- ۷۵۱ پاسخ
- ۷۵۴ "آزادی" از دیدگاه "اسلام" و آزادی در مکتب "لیبرالیسم" را توضیح دهید.
- ۷۵۴ پرسش
- ۷۵۴ پاسخ
- ۷۶۱ با توجه به اینکه در قرآن کریم میفرماید: "لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ" (بقره، ۲۵۶) در دین هیچ اجباری نیست، اولاً این شبهه به وجود میآید که هر فردی در جامعه اسلامی، بدون هیچگونه شرطی آزادانه زندگی کند و هر کاری دلش خواست انجام دهد، آیا چنین است؟
- ۷۶۱ پرسش
- ۷۶۲ پاسخ
- ۷۶۴ آزادی یعنی چه ؟
- ۷۶۴ پرسش
- ۷۶۴ پاسخ
- ۷۶۴ چرا از مقام معظم رهبری نمی شود انتقاد کرد و حال اینکه از علی (ع) انتقاد می نمودند
- ۷۶۴ پرسش
- ۷۶۴ پاسخ
- ۷۶۵ چرا به قوانین آزادی بیان احترام گذاشته نمی شود؟
- ۷۶۵ پرسش
- ۷۶۵ پاسخ
- ۷۶۵ چرا در دانشگاه بعضی از دانشجویان را به خاطر نتواندن نماز از حقوقشان محروم می کنند؟
- ۷۶۵ پرسش

- ۷۶۵ پاسخ
- ۷۶۵ معنای آزادی عقیده در اسلام چیست
- ۷۶۵ پرسش
- ۷۶۶ پاسخ
- ۷۶۶ چرا در ایران آزادی بیان وجود ندارد؟
- ۷۶۶ پرسش
- ۷۶۶ پاسخ
- ۷۶۶ در جمهوری اسلامی تخلف از قوانین اجتماعی و دولتی چه حکمی دارد؟
- ۷۶۶ پرسش
- ۷۶۷ پاسخ
- ۷۶۷ بعضی ها از آزادی سوء استفاده می کنند و دنبال اهداف خود هستند چرا؟
- ۷۶۷ پرسش
- ۷۶۷ پاسخ
- ۷۶۷ چرا با این همه مفاسدی که در آزادی غربی هست بعضی آن را ترویج می کنند؟
- ۷۶۷ پرسش
- ۷۶۸ پاسخ
- ۷۶۸ انتقاد از مسوولان مملکتی چه حکمی دارد؟
- ۷۶۸ پرسش
- ۷۶۸ پاسخ
- ۷۶۸ چرا فضای گفت و گو در جامعه وجود ندارد و چه باید کرد؟
- ۷۶۸ پرسش
- ۷۶۸ پاسخ
- ۷۶۹ آیا از ولی فقیه می توان انتقاد کرد؟
- ۷۶۹ پرسش
- ۷۶۹ پاسخ
- ۷۷۱ مفهوم و حدود واژه آزادی در اسلام را بیان کنید؟
- ۷۷۱ پرسش
- ۷۷۱ پاسخ
- ۷۷۹ چگونه باشیئات مربوط به سازگاری حاکمیت ولایت فقیه با مقوله آزادی برخوردیاید کرد؟
- ۷۷۹ پرسش
- ۷۷۹ پاسخ
- ۷۸۴ نظر رهبر معظم انقلاب درباره متعرضین به شامن ایشان چیست؟
- ۷۸۴ پرسش
- ۷۸۴ پاسخ
- ۷۸۶ چرا در جامعه مسوولان و مطبوعات از آزادی برخوردار نیستند؟
- ۷۸۶ پرسش
- ۷۸۶ پاسخ
- ۷۹۰ چگونه آیه ی (لا اکراه فی الدین) با آیه ی دیگری که می فرماید: (و هر کس غیر از اسلام دینی بجوید هرگز از او پذیرفته نشود)، سازگار است؟
- ۷۹۰ پرسش
- ۷۹۰ پاسخ
- ۷۹۳ چرا رهبری انقلاب افرادی را که واقعا سوء نیت و دشمنی آنها با نظام جمهوری اسلامی ایران مشخص است (عوامل داخلی) و بیوسسته در بی اخلاص هستند را به مردم معرفی نمی کنند و یا چرا این افراد را اینقدر آزاد گذاشته اند که هر کاری دلشان می خواهد انجام دهند؟

- پرسش ۷۹۳
- پاسخ ۷۹۳
- حکم اعدام مرتد چگونه با آزادی اندیشه قابل جمع است؟ مخصوصا در مورد اعدام جوانی که پدر و مادرش مسلمانند ولی خود او در هنگام بلوغ فکری بلافاصله آیینی مغایر اصول دین اسلام را برگزیند(یعنی حتی اول اسلام را نپذیرفته و بعدا تغییر دین دهد بلکه از اول بهبودی شد
- پرسش ۷۹۶
- پاسخ ۷۹۶
- رابطه آزادی عقاید با بحث ارتداد؟ ۷۹۸
- پرسش ۷۹۸
- پاسخ ۷۹۸
- حقوق زنان و فمینیسم یعنی چه؟ دیدگاه اسلام در آن باره چیست؟ ۸۰۶
- پرسش ۸۰۶
- پاسخ ۸۰۶
- فلسفه اجرای حدود و ارتباط آن با آزادی چیست؟ در نامه ۱۱۲۷۳ شرایط قطع دست دزد را نوشته بودید. می خواستم ببرسم یا توجه به اینکه بسیاری از دزد ها این شرایط را دارند پس چرا حکومت اسلامی این حکم صریح و آیه ی قرآن را اجرا نمی کند؟ ۸۰۶
- پرسش ۸۰۷
- پاسخ ۸۰۸
- در حکومت حضرت علی ایشان تا کسی دست به شمشیر نمی برد با او نمی جنگید مانند طلحه و زبیر در جنگ جمل . پس چرا ما شخصی مثل آغاچری را که یک فکری را ایجاد کرده و مبارزه فیزیکی نکرده با او برخورد میکنیم؟ ۸۱۱
- پرسش ۸۱۱
- پاسخ ۸۱۲
- برده فروشی رفتاری غیر انسانی است یعنی یک انسان را مانند مال خرید و فروش می کنیم و خود را مالک وصاحب آن می دانیم چرا در قرآن احکامی در مورد کنیز یا غلام آمده که نشان دهنده تایید این نظام است و چرا ائمه ما با خرید غلام و کنیز آنها را به خدمت گرفته و بر اید
- پرسش ۸۱۵
- پاسخ ۸۱۵
- آیا اینکه به ما اجازه داده نشده در ذات خود کنکاش کنیم مخالف آزادی نیست؟ ۸۱۸
- پرسش ۸۱۸
- پاسخ ۸۱۹
- آیا می شود از ولی فقیه انتقاد نمود و از سر دلسوزی راهکار و طرحی به ایشان ارائه شود و نظراتمان را در مورد تصمیمات ولی فقیه اعلام داشته و همچنین تصمیمات ایشان را مورد نقد و ارزیابی قرار دهیم و احیاناً رد کنیم. ۸۲۰
- پرسش ۸۲۰
- پاسخ ۸۲۰
- می گفت مسلمانان در فرانسه ۵۰ مسجد جامع دارند ولی اینجا اجازه نمی دهند حکومت، که ما یک کلیسای جدید بسازیم و زنانمان نمی توانند انطور که می خواهند (کم پوشش)در جامعه ظاهر شوند. ۸۲۵
- پرسش ۸۲۵
- پاسخ ۸۲۶
- مرز آزادی اندیشه چیست؟ ۸۳۲
- پرسش ۸۳۲
- پاسخ(قسمت اول) ۸۳۲
- پاسخ(قسمت دوم) ۸۴۲
- پاسخ(قسمت سوم) ۸۵۱
- پاسخ(قسمت چهارم) ۸۶۰
- پاسخ(قسمت پنجم) ۸۶۹
- با وجود اقدامات غیر قانونی و غیر شرعی شیرین عبادی و اینکه او خود را نمونه یک زن مسلمان معرفی می کند در حالی که حجاب را که یک اصل واجب اسلامی است تنها در محدوده جمهوری اسلامی ایران آن هم به عنوان یک قانون حقوقی مصوب مجلس قبول دارد و دست داه
- پرسش ۸۷۸
- پاسخ ۸۷۹
- قبول دارم که ادعاهای غرب در مورد آزادی یک دروغ و یک وسیله برای فریب افراد است و نیز آزادی نه به معنای مورد نظر غرب جزو اصول انقلاب اسلامی ماست.ولی باید کمی انصاف داده و در مورد خود قضاوت کنیم :امروز جو حاکم بر جامعه ما طوری است که کمتر کسی جرات
- پرسش ۸۸۰

- پاسخ ۸۸۱
- آزادی چیست و دیدگاه اسلام را در مورد آزادی بیان کنید. ۸۸۴
- پرسش ۸۸۴
- پاسخ ۸۸۴
- با عرض سلام و خسته نباشید خواهشمند است در اسرع وقت پاسخی برای این سخنان دکتر سروش که در ذیل می آید و اخیراً در دانشگاه پراکنده می شود بیان فرمایید که بر می گردد به نحوه عملکرد و دوام فیزیکی و اهداف جمهوری اسلامی ایران. با تشکر سید وحید هاشمی د
- پرسش ۸۹۹
- پاسخ ۹۰۱
- چرا آقای آجاجری حکمش به تاخیر افتاده است؟ ۹۰۹
- پرسش ۹۰۹
- پاسخ ۹۰۹
- مگر اسلام آزادی عقیدتی را قبول ندارد، پس چرا مجازات سختی را بر مرتد تحمیل می کند؟ آیا اسلام دین حق و منطبق بر عقل و برهان نیست، پس چرا با تحمیل مجازات درصده ابقاء اجباری مسلمانان بر دین خود که سابقاً و چه بسا از روی ناآگاهی انتخاب کرده اند، برمی آید؟
- پرسش ۹۱۰
- پاسخ ۹۱۰
- آزادی های فردی در حکومت دینی تا چه اندازه ای تضمین شده است و حاکمان و حکومت دینی تا چه اندازه ای به این آزادی ها احترام می گذارند؟ ۹۲۸
- پرسش ۹۲۸
- پاسخ ۹۲۸
- آیا می توان از ولی فقیه انتقاد کرد؟ این مسأله با ولایت و لزوم پیروی از او منافات ندارد؟ اگر انسان انتقاد کرد، گوش شنوایی هست؟ ۹۳۰
- پرسش ۹۳۰
- پاسخ ۹۳۰
- با توجه به اینکه آیین اسلام، آیین حریت و آزادی است مع الوصف، چرا مسلمانی که از دین اسلام برگشت و به اصطلاح «مرتد» شده باید کشته شود؟ ۹۳۳
- پرسش ۹۳۳
- پاسخ ۹۳۳
- ۱- آیا همه انسانها آزاد نیستند اگر آزادند پس چرا مامجوریم دین اسلام را قبول کنیم؟ چرا نمی توانیم آزاد باشیم، بیهود وزردشتی را انتخاب کنیم؟ ۹۳۸
- اشاره ۹۳۸
- پرسش ۹۳۸
- پاسخ ۹۳۸
- مرز آزادی بیان در حکومت اسلامی ایران را بیان فرمایید و قانون اساسی در این مورد چه می گوید؟ ۹۴۱
- پرسش ۹۴۱
- پاسخ ۹۴۱
- آیا وضعیت منع حجاب در فرانسه و کشورهای دیگر تجاوز به حقوق فرد و حقوق جامعه مسلمان نیست پس چرا کشورهای اسلامی به مخالفت از راه حقوقی نپرداختند. ۹۴۱
- پرسش ۹۴۲
- پاسخ ۹۴۲
- آیا حاکمیت و اختیارات دولت معارض با آزادی های فردی نیست؟ ۹۴۶
- پرسش ۹۴۶
- پاسخ ۹۴۶
- آیا ولایت فقیه موجب تضییع حقوق مردم نمی شود؟ ۹۴۷
- پرسش ۹۴۷
- پاسخ ۹۴۷
- آیا تمرد و مخالفت در برابر حکومت ها جایز است؟ ۹۴۹
- پرسش ۹۴۹
- پاسخ ۹۴۹

آیا ولایت فقیه با آزادی بیان و عقیده مخالف است؟

پریش

پاسخ

آیا می توان ولی فقیه را مورد انتقاد قرار داد؟ چه کسانی می توانند این کار را بکنند و در چه شرایطی؟

پریش

پاسخ

آیا ولایت فقیه باعث تضییع حقوق مردم و حکومت فردی استبدادی نمی شود؟

پریش

پاسخ

آیت الله طالقانی فرمود: استبداد در زیر پرده دین، وحشتناک ترین استبدادهاست، لطفاً این عبارت را که از آن به "مذهب علیه مذهب" تعبیر می شود، با استدلال قرآنی و شواهد و قرائن تاریخی، توضیح بفرمایید.

پریش

پاسخ

اگر ممکن است تعریف جامعی درباره کلمه فتنه بیان نمایید و ذکر کنید که آیا مسئله آماجری فتنه است؟

پریش

پاسخ

امام(ره) گورباچف را به اسلام دعوت کرد. آیا این دعوت با آزادی در دین منافات ندارد، ایدئولوژی حاکم بر شوروی سابق چگونه بود؟

پریش

پاسخ

آیه ۱۰۵ سوره مائده می گوید : شما مراقب خود باشید ، انحراف دیگران اثری دروضع شما نمی گذارد این با دستور امر بمعروف و نهی از منکر تضاد دارد ؟

پریش

پاسخ

افتخارات انسان این است که دستگاه آفرینش او را آزاد آفریده و دست او را درانتخاب راه و شیوه زندگی ، کاملاً باز گذارده است . با در نظر گرفتن چنین اصلی ، چگونه اسلام دستور می دهد که افراد با ایمان همدیگر را به کارهای نیک دعوت کنند واز کارهای بد با .

پریش

پاسخ

آیا این آزادی بی اندازه که به مردم داده شده صحیح است؟

پریش

پاسخ

به نظر شما آیا قانون مطبوعات کشور ما نیازی به تغییری ندارد؟

پریش

پاسخ

حدود آزادی

حدود آزادی از دیدگاه مکاتب مختلف دنیا را بیان کنید.

پریش

پاسخ

۶ قرآن می فرماید: اگر دیدید نمی توانید عدالت را رعایت کنید، بیش از یک زن نگیرید و کنیزنگیرید، مگر کنیز انسان نیست که عدالت در مورد او رعایت نشود؟! چرا مجازات جرم کنیزکان نصف آزادگان می باشد؟

پریش

پاسخ

من چندی پیش در مقاله ای در مورد آزادی آیه قرآنی را دیدم که ترجمه مربوط به آزادی عقیده بود اینکه خداوند فرموده من می توانستم همه بندگان را خدا پرست بیافرینم اما اینکار را نکردم در مورد این آزادی عقیده برایم ابهاماتی پیش آمده می خواهم بدانم محدوده این آ:

پریش

پاسخ

آزادی در اندیشه و آزادی بیان اندیشه آیا حدی دارد؟ و در آزادی بیان اندیشه چه کسی باید حد مشخص کند اگر مشخص کننده حدود خود جزء اندیشه اکثریت جامعه باشند، آیا عدالت است که تنها ایشان توانایی وضع حدود را داشته باشند؟

۱۰۰۱

- ۱۰۰۱ پرسش پرسش
- ۱۰۰۱ پاسخ پاسخ
- ۱۰۰۲ روحیه برهنگی در زنان و بی تفاوتی مردان در قبال آن ها، چه ضرر و اشکال و سودی دارد؟.....
- ۱۰۰۲ پرسش پرسش
- ۱۰۰۲ پاسخ پاسخ
- ۱۰۰۳ تمایلات و آزادی انسان تا چه حد مجاز شناخته شده است.....
- ۱۰۰۳ پرسش پرسش
- ۱۰۰۳ پاسخ پاسخ
- ۱۰۰۸ حدود آزادی در اسلام چیست.....
- ۱۰۰۸ پرسش پرسش
- ۱۰۰۸ پاسخ پاسخ
- ۱۰۰۹ آیا انسان شریف است یا اندیشه او؟ جراثسان را به خاطر اندیشه اش مجازات می کنند؟.....
- ۱۰۰۹ پرسش پرسش
- ۱۰۰۹ پاسخ پاسخ
- ۱۰۰۹ میزان آزادی بیان چیست و چرا قوانین در این موارد صراحت ندارد؟.....
- ۱۰۱۰ پرسش پرسش
- ۱۰۱۰ پاسخ پاسخ
- ۱۰۱۰ حدود آزادی در دین چیست ؟.....
- ۱۰۱۰ پرسش پرسش
- ۱۰۱۰ پاسخ پاسخ
- ۱۰۱۰ یا اینکه مردم عصر ما دارای رشد عقل بیشتری از مردم زمان های گذشته اند چرا آزادی آنها را محدود می کنند؟.....
- ۱۰۱۱ پرسش پرسش
- ۱۰۱۱ پاسخ پاسخ
- ۱۰۱۲ حدود آزادی در نظام اسلامی چیست ؟.....
- ۱۰۱۲ پرسش پرسش
- ۱۰۱۲ پاسخ پاسخ
- ۱۰۱۲ آیا پیامبر برای افرادی که در رد پیامبری یا امامت حرف زده باشند حکم اعدام می دادند؟ آیا اصولا این کار مجازات حکومتی داشته؟.....
- ۱۰۱۲ پرسش پرسش
- ۱۰۱۲ پاسخ پاسخ
- ۱۰۲۲ فلسفه مجازات مرتد چیست؟ مگر اسلام آزادی اندیشه و عقیده را قبول ندارد؟ مگر اسلام خود به تحقیق و پیشرفت و عدم تبعیت کورکورانه و تعصب بیجا سفارش نمی کند، پس چرا اگر فردی با تحقیق و تفکر به این نتیجه رسید که دین دیگر بر حق یا کامل تر است، نمی تواند؟.....
- ۱۰۲۲ پرسش پرسش
- ۱۰۲۳ پاسخ پاسخ
- ۱۰۲۵ آیا می توان باوری را صرفا به این دلیل که صحیح است به دیگران تحمیل کرد، آیا در این صورت مساله عادت دادن به جای پرورش تفکر و شناخت علمی که باور عمیق و رفتار با بصیرت را دنبال خواهد داشت، قرار نمی گیرد؟.....
- ۱۰۲۵ پرسش پرسش
- ۱۰۲۵ پاسخ پاسخ
- ۱۰۲۵ محدوده آزادی برای غیر مسلمانان در قرآن چیست.....
- ۱۰۲۶ پرسش پرسش
- ۱۰۲۶ پاسخ پاسخ
- ۱۰۲۸ آیا اسلامی که عقاید زشتی مانند دفن دختران را طرد می کرد، نمی توانست برده داری هم را حذف کند؟.....
- ۱۰۲۸ پرسش پرسش
- ۱۰۲۸ پاسخ پاسخ

- آیه یا روایتی نقل کنید که در آن از آزادی اندیشه و بیان مردم (حتی آزادی مخالفان) سخن گفته باشد. - ۱۰۳۸
- پرسش - ۱۰۳۸
- پاسخ - ۱۰۳۹
- خدایوند بزرگ چندین بار در قرآن، در سوره های نور و نساء، مؤمنان را نصیحت می کند که با کتیزان و بردگان خود خوش رفتاری کنند. آیا برده داری اشکال ندارد؟ - ۱۰۴۲
- پرسش - ۱۰۴۲
- پاسخ - ۱۰۴۲
- چرا اگر کسی در ممالک شیعه به علی(ع) توهین نماید، حکمش اعدام است، ولی کسانی را که با عمر هستند سرشان را از نشان جدا نمی سازند؟ - ۱۰۴۹
- پرسش - ۱۰۴۹
- پاسخ - ۱۰۴۹
- چرا فرزند یک پدر و مادر مسلمان باید به دین اسلام گرایش داشته باشد؟ چرا به او قدرت تصمیم گیری درباره سرنوشت خود را نمی دهند؟ - ۱۰۵۱
- پرسش - ۱۰۵۱
- پاسخ - ۱۰۵۱
- آیا این درست است که اگر دین را عوض کنیم، حکم ما اعدام است، اگر پاسخ مثبت است، چرا؟ مگر اسلام دین جبر است که باید به زور آن را قبول کنیم؟! - ۱۰۵۳
- پرسش - ۱۰۵۳
- پاسخ - ۱۰۵۳
- دین ما دین پدران ما است. اگر ما خواهان تغییر در دین خود باشیم، آیا ریختن خون ما به سبب عقاید جدیدمان حلال است؟ پس آزادی در دین چه جایگاهی دارد؟ - ۱۰۵۷
- پرسش - ۱۰۵۷
- پاسخ - ۱۰۵۷
- نظر اسلام درباره برده داری و خرید و فروش برده چیست؟ - ۱۰۶۱
- پرسش - ۱۰۶۱
- پاسخ - ۱۰۶۱
- با توجه به این که قرآن می فرماید: "لا اکراه فی الدین" چرا هر کس که از دین اسلام خارج بشود، حکم او اعدام است؟ اگر کسی مسلمان باشد و بعداً کافر شود یا کافر بوده، بعد مسلمان شده، سپس مرتد شود، حکمشان چیست؟ آیا مرتد نمی تواند توبه کند؟ - ۱۰۶۴
- پرسش - ۱۰۶۴
- پاسخ - ۱۰۶۴
- آیا یک فرد مسلمان می تواند تغییر دین دهد؟ چرا حکم مرتد اعدام است؟ - ۱۰۶۸
- پرسش - ۱۰۶۸
- پاسخ - ۱۰۶۸
- چرا هر کس که از دین اسلام خارج بشود حکم او اعدام است؟ - ۱۰۷۳
- پرسش - ۱۰۷۳
- پاسخ(قسمت اول) - ۱۰۷۳
- پاسخ(قسمت دوم) - ۱۰۸۲
- پاسخ(قسمت سوم) - ۱۰۹۰
- آیه ۴۷ سوره آل عمران می گوید : در میان مسلمانان باید امتی باشند که این دووظیفه بزرگ اجتماعی (امر به معروف و نهی از منکر) را انجام دهند اینکه می گوید از میان آنها باید امتی باشند بعضی از جمعیت مسلمانان را تشکیل می دهد نه همه آنها را و به این ترتیب ا - ۱۰۹۹
- پرسش - ۱۰۹۹
- پاسخ - ۱۱۰۰
- کسی که مسلمان باشد و از اسلام برگردد اگرچه توبه کند در دادگاه اسلام حکم به اعدام او خواهد شد و اموال او به ورثه مسلمان او می رسد و همسرش از او جداخواهد شد و توبه او نمی تواند جلوی این احکام شدید را بگیرد چگونه این سختگیری و خشونت غیر قابل انعطاف با - ۱۱۰۰
- پرسش - ۱۱۰۰
- پاسخ - ۱۱۰۰
- دولت یا قانون تا چه حد می تواند محدود کننده ی آزادی های فردی باشد؟ - ۱۱۰۰
- پرسش - ۱۱۰۰
- پاسخ - ۱۱۰۱

1104 دولت یا قانون تا چه حد می تواند محدود کننده ی آزادی های فردی باشد؟

1104 پرسش

1104 پاسخ

1107 حدود آزادی فکر و آزادی عقیده چه فرقی دارند؟

1107 پرسش

1107 پاسخ

1107 محاسب بر چه مسائلی نظارت می کند؟

1107 پرسش

1107 پاسخ

1108 آیا آزار بدنی برای کشف اطلاعات جایز است؟

1108 پرسش

1108 پاسخ

1109 آیا ارتکاب برخی از گناهان، برای کشف اطلاعات جایز است؟

1109 پرسش

1109 پاسخ

1109 چرا در اسلام برای مرتد سختگیری شده است؟

1109 پرسش

1109 پاسخ

1112 آزادی های فردی در اسلام مشروط به چیست؟

1112 پرسش

1112 پاسخ

1112 آیا مبارزه با فساد با آزادی بشر منافات دارد؟

1112 پرسش

1112 پاسخ

1114 آیا آزادی مطلق است یا محدود؟ حدود آزادی چیست؟ چه کسی باید محدوده آزادی را معین کند؟

1114 پرسش

1114 پاسخ

1115 حد و مرز آزادی بیان را از نظر اسلام بیان فرمایید .

1115 پرسش

1115 پاسخ

1116 آیا این آزادی بی اندازه که به مردم داده شده صحیح است؟

1116 پرسش

1116 پاسخ

1116 آزادی در چه حد در محیط دانشگاهها قابل قبول است ؟

1116 پرسش

1116 پاسخ

1117 چرا ما جوانان به خصوص جامعه دانشگاهی از طرح مسائل سیاسی تا حدی محدود هستیم با اینکه سران مملکتی دادم دم از آزادی بیان می زنند؟

1117 پرسش

1117 پاسخ

1127 عدالت

1127 آیا کار شورای نگهبان در تأیید یا رد صلاحیت افرادی که خواه مورد قبول مردم باشند یا نباشند، خلاف عدالت نیست ؟

پرسش ۱۱۲۷

پاسخ ۱۱۲۷

در کشور اسلامی ما چرا این قدر بی عدالتی وجود دارد؟ مگر اسلام دین عدالت نیست و اکثر مردم کشور ما مسلمان نیستند؟

پرسش ۱۱۲۸

پاسخ ۱۱۲۸

مقصود از بعد قانونی قسط و عدل چیست؟

پرسش ۱۱۲۹

پاسخ ۱۱۲۹

عدالت به چه معناست؟

پرسش ۱۱۳۰

پاسخ ۱۱۳۰

ارکان تضمین کننده عدالت اجتماعی و اجرای قوانین در جوامع فعلی چه چیزهایی هستند؟

پرسش ۱۱۳۰

پاسخ ۱۱۳۰

در یکی از اصول قانون اساسی (که شماره آن را به خاطر ندارم) آمده است :

پرسش ۱۱۳۷

پاسخ ۱۱۳۷

پرسش ۱۱۳۸

پاسخ ۱۱۳۸

عوامل انحراف از عدالت چیست

پرسش ۱۱۴۰

پاسخ ۱۱۴۰

آیا عدالت می تواند، همه را در خود جای دهد؟

پرسش ۱۱۴۲

پاسخ ۱۱۴۲

چرا گروهی از مدیران دولتی دست به فساد مالی و ارتشا می زنند و قوه قضائیه نیز در مقابل آنها سکوت می کند؟

پرسش ۱۱۴۴

پاسخ ۱۱۴۴

چرا شیخ علی تهرانی که به ایران بازگشت محاکمه و مجازات نشد

پرسش ۱۱۴۴

پاسخ ۱۱۴۴

آیا عدالت اجتماعی با آزادی منافات دارد؟

پرسش ۱۱۴۵

پاسخ ۱۱۴۵

علت این همه تبعیض در جهان چیست؟

پرسش ۱۱۴۶

پاسخ ۱۱۴۶

«من به دولت راجع به مجانی کردن آب و برق و بعضی چیزهای دیگر فعلاً برای طبقات کم بضاعتی که در اثر تبعیضات خانمان برانداز رژیم شاهنشاهی دچار محرومیت شده اند و با برپایی حکومت اسلامی به امید خدا این محرومیتها برطرف خواهد شد.» (۹ اسفند ۱۳۵۷) «ما عا

پرسش ۱۱۴۸

پاسخ ۱۱۴۹

در جامعه فعلی ما منظور از بیت المال چیست و آیا عموم مردم حق استفاده از آن را دارند و اگر دارند آیا واقعاً و انصافاً این حق به آنها تعلق می گیرد چگونه؟

پرسش ۱۱۵۱

پاسخ - ۱۱۵۲

شاید مطالب و سوالات من به نظر تان تلخ و گزنده باشد اما بدانید جوانی شما را مخاطب و همراز خودش قرار داده که زندگی همیشه چهره خشنی از خود به او نشان داده است و حال که وارد دانشگاه شده بیشتر تبعیض طبقاتی را احساس می کند و دیگر تحمل زندگی را ندارد و ح

پرسش - ۱۱۵۳

پاسخ - ۱۱۵۳

یکی از دلایل مخالفت طلحه و زبیر با امام علی این بود که خواستار سهم بیشتری از بیت المال و مقام بودند و آن به دلیل اینکه در جنگ ها و غزوه های بیشتری شرکت داشتند اما امام این کار را نکرد آیا سهمیه هایی که در کنتکور و ادارات و پولهایی که بعضی از جانبازان از اد ۹

پرسش - ۱۱۵۹

پاسخ - ۱۱۶۰

آیا رهبری از مشکلات جامعه خبر دار است اگر هست پس چرا این همه ظلم در جامعه هست؟

پرسش - ۱۱۶۴

پاسخ - ۱۱۶۴

۱- چرا عدالت اجتماعی در این برهه از زمان اجرا نمی شود؟

اشاره - ۱۱۶۹

پرسش - ۱۱۶۹

پاسخ - ۱۱۶۹

چرا در کشوری که الگوی حکومت علوی دارد، بی عدالتی و تبعیض وجود دارد؟

پرسش - ۱۱۷۱

پاسخ - ۱۱۷۱

عدالت اجتماعی در سیره امام علی(ع) چگونه بود؟

پرسش - ۱۱۷۳

پاسخ - ۱۱۷۳

در تعارض بین مصلحت و عدالت کدام یک را باید گرفت؟

پرسش - ۱۱۷۷

پاسخ - ۱۱۷۷

چرا احکام قضایی اسلام در دوره کنونی بصورت تمام وکمال اجرا نمی شود، مثلاً قطع انگشتان دزد یا سنگسار ، اعدام و... آیا بخاطر حقوق بشر و کوفت زهر مارهای دیگر این قوانین اجرا نمی شود؟

پرسش - ۱۱۷۸

پاسخ - ۱۱۷۸

چرا در کشورمان عدالت علی (ع) درباره کارگزاران متخلف اجرا نمی شود؟

پرسش - ۱۱۸۳

پاسخ - ۱۱۸۳

مشروعیت - ۱۱۸۹

اگر مشروعیت ولایت فقیه از ناحیه خدا است ، چرا مردم از راه خیرگان رهبر را انتخاب می کنند؟

پرسش - ۱۱۸۹

پاسخ - ۱۱۸۹

منشأ مشروعیت حکومت اسلامی چیست؟

پرسش - ۱۱۹۰

پاسخ - ۱۱۹۰

بیعت چیست؟ و آیا از راه بیعت امامت و خلافت کسی مشروعیت می یابد؟

پرسش - ۱۱۹۲

پاسخ - ۱۱۹۲

آیا مشروعیت ولی فقیه در غیبت وابسته به نظر مردم می باشد؟

پرسش - ۱۲۰۱

پرسش - ۱۲۰۱

- ۱۲۰۱ - پاسخ
- ۱۲۰۲ - رابطه مقبولیت و مشروعیت در حکومت دینی بویژه در نظریه ولایت فقیه چگونه است؟
- ۱۲۰۲ - پرسش
- ۱۲۰۲ - پاسخ
- ۱۲۰۶ - آیا ولایت از دیدگاه اسلام نیاز به مقبولیت دارد؟
- ۱۲۰۶ - پرسش
- ۱۲۰۶ - پاسخ
- مقبولیت حکومت اسلامی در ابتدای اسلام با بیعت مفهوم می یافته است . بیعت یعنی مردم اعلام کنند که شخص خاصی را برای مسؤولیت قبول دارند و به حقوق و وظایف متقابل با او متعهدند. آیا فراندوم در جامعه امروزی همان بیعت مدرن است؟ با توجه به اینکه در فراندوم
- ۱۲۱۰ - پرسش
- ۱۲۱۱ - پاسخ(قسمت اول)
- ۱۲۱۹ - پاسخ(قسمت دوم)
- ۱۲۲۷ - پاسخ(قسمت سوم)
- ۱۲۳۶ - پاسخ(قسمت چهارم)
- ۱۲۴۵ - مشروعیت حکومت اسلامی یعنی چه؟
- ۱۲۴۵ - پرسش
- ۱۲۴۵ - پاسخ
- ۱۲۴۶ - ملاک مشروعیت حکومت اسلامی چیست؟
- ۱۲۴۶ - پرسش
- ۱۲۴۶ - پاسخ
- ۱۲۴۶ - چه اشکالی دارد که رأی مردم را در مشروعیت حکومت اسلامی دخیل بدانیم؟
- ۱۲۴۷ - پرسش
- ۱۲۴۷ - پاسخ
- ۱۲۴۷ - با توجه به مشروعیت اسلامی مردم دیگر چه نقشی دارند؟
- ۱۲۴۷ - پرسش
- ۱۲۴۷ - پاسخ
- ۱۲۴۸ - اگر مشروعیت حاکم اسلامی به آراء مردم نیست، پس چه لزومی به انتخابات خیرگان است؟
- ۱۲۴۸ - پرسش
- ۱۲۴۸ - پاسخ
- ۱۲۴۸ - آیا عدم پذیرش امام حسین(ع) از سوی مردم نقشی در مشروعیت ایشان داشت؟
- ۱۲۴۸ - پرسش
- ۱۲۴۸ - پاسخ
- ۱۲۵۰ - مشروعیت حکومت به چه معناست؟
- ۱۲۵۰ - پرسش
- ۱۲۵۰ - پاسخ
- ۱۲۵۴ - ملاک مشروعیت حکومت چیست؟
- ۱۲۵۴ - پرسش
- ۱۲۵۴ - پاسخ
- ۱۲۵۹ - ملاک مشروعیت حکومت از دیدگاه اسلام چیست؟
- ۱۲۵۹ - پرسش
- ۱۲۵۹ - پاسخ
- ۱۲۶۱ - اگر مشروعیت حاکم اسلامی منوط به آراء مردم نیست ، انتخابات چرا ؟

- پرسش ۱۲۶۱
- پاسخ ۱۲۶۱
- ملاک شما در ترجیح مشروعیت دینی بر مقبولیت مردمی چیست ؟ ۱۲۶۴
- پرسش ۱۲۶۴
- پاسخ ۱۲۶۴
- اگر زمانی مقبولیت عامه حاکمیت ولی فقیه از دست برود ، وظیفه حاکم اسلامی چیست ؟ ۱۲۶۵
- پرسش ۱۲۶۵
- پاسخ ۱۲۶۵
- با توجه به تفکیک مشروعیت از مقبولیت ، در نظام سیاسی اسلام و جایگاه مقبولیت مردمی در حکومت دینی ، قید (جمهوری) نظام ، چگونه تفسیر می شود ؟ ۱۲۶۷
- پرسش ۱۲۶۷
- پاسخ ۱۲۶۷
- نقش مردم در حکومت اسلامی چیست ؟ ۱۲۶۸
- پرسش ۱۲۶۸
- پاسخ ۱۲۶۸
- آیا عدم مشروعیت جز، دلیل بر عدم مشروعیت کل می شود؟ ۱۲۷۱
- پرسش ۱۲۷۱
- پاسخ ۱۲۷۱
- چه اشکالی دارد که رأی مردم را در مشروعیت حکومت اسلامی دخیل بدانیم؟ ۱۲۷۲
- پرسش ۱۲۷۲
- پاسخ ۱۲۷۲
- مشروعیت ولایت فقیه از مردم است یا خدا؟ ۱۲۷۲
- پرسش ۱۲۷۲
- پاسخ ۱۲۷۲
- آیا ارزش ها و مشروعیت ها را مردم تعیین می کنند؟ ۱۲۷۴
- پرسش ۱۲۷۴
- پاسخ ۱۲۷۴
- منشأ مشروعیت حکومت ها را از دیدگاه مکاتب مختلف بررسی کرده و آنها را با دیدگاه اسلام و شیعه مقایسه کنید؟ ۱۲۷۶
- پرسش ۱۲۷۶
- پاسخ ۱۲۷۶
- برای مشروعیت یک حکومت اسلامی یا غیر اسلامی یکی از مهمترین رکن های آن مقبولیت است چنانچه حضرت علی(ع) بعد از ۲۵ سال که مقبولیت بدست آورد توانست حاکم شود در نظام ما نیز با توجه به بحث برگزاری رفراندوم چرا برای تثبیت این مقبولیت به آرای عمومی م ۱۲۸۸
- پرسش ۱۲۸۸
- پاسخ ۱۲۸۹
- سخن امام اینکه میزان رأی ملت است دلیل مطابق بودن مشروعیت با مقبولیت می باشد. ۱۲۹۸
- پرسش ۱۲۹۸
- پاسخ ۱۲۹۹
- با توجه به دستورات اسلام حکومت با مقبولیت باید باشد یا مشروعیت. ۱۳۰۳
- پرسش ۱۳۰۳
- پاسخ ۱۳۰۳
- رهبری توسط مجلس خبرگان تأیید می شود و مجلس خبرگان توسط آرای مردم ، آیا اگر مردم در رأی گیری مجلس خبرگان خیلی کم شرکت کنند آیا می توان از این عمل به عنوان سست شدن مشروعیت رهبر در اجتماع نام برد. در صورتی که تنها کمی از ولایت فقیه در کشور ۱۳۰۴
- پرسش ۱۳۰۴
- پاسخ ۱۳۰۴

اگر حکومت و حاکمیت اسلامی مبتنی بر خواست مردم است؛ چنانچه رأی مردم عوض شده، حاکمیت اسلامی چه جایگاهی پیدا می کند؟

پرسش ۱۳۰۵

پاسخ ۱۳۰۵

آیا مشروعیت ولایت فقیه و قدرت رهبری کارزمایی است؟

پرسش ۱۳۰۷

پاسخ ۱۳۰۷

مشروعیت ولایت فقیه به چه معنا است؟

پرسش ۱۳۱۰

پاسخ ۱۳۱۰

مبانی مشروعیت نظامهای سیاسی و نظام اسلامی چیست؟

پرسش ۱۳۱۱

پاسخ ۱۳۱۱

با عرض سلام و خسته نباشید و تشکر فراوان از تدارک این شیوه پاسخ گویی بنده دانشجوی رشته مهندسی برق دانشگاه و مسئول عقیدتی- سیاسی انجمن اسلامی مستقل این دانشگاه می باشم . طی جلساتی با عنوان (کانون بحث و پژوهش) در این دانشگاه ضمن یکی از موضوع

پرسش ۱۳۱۷

پاسخ ۱۳۱۷

آیا نظام فعلی جمهوری اسلامی با عملکرد فعلی مسئولان و مسابقه رفاهشان و هر نوع خیانت به اسلام و سنگ اندازی در برابر اجرای احکام اسلام مشروعیت دارد یا خیر؟

پرسش ۱۳۲۴

پاسخ ۱۳۲۴

در یکی از بیانهای پارچایی مقبولیت در نظام جمهوری اسلامی ابراز می شود (ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما به انفسهم) واستدلال درون دینی می شود که :اگر مقبولیت نباشد پس چرا هنوز نظام فعلی پابرجاست در حالی که طبق وعده الهی نباید موجود باشد. سوال منظر

پرسش ۱۳۲۷

پاسخ ۱۳۲۷

جامعه مدنی ۱۳۳۱

در تعریف جامعه مدنی گفته شده که جامعه ای است براساس قانون مداری جامعه ولایی چه جامعه ای است ؟ آیا بین جامعه ولایی و مدنی تناقض وجود دارد؟

پرسش ۱۳۳۱

پاسخ ۱۳۳۱

جامعه ی مدنی به چه معناست؟

پرسش ۱۳۳۴

پاسخ ۱۳۳۴

جامعه مدنی چیست؟ ویژگیهای آن را نام ببرید؟

پرسش ۱۳۳۵

پاسخ ۱۳۳۵

نظر شما در مورد جامعه مدنی چیست ؟

پرسش ۱۳۳۷

پاسخ ۱۳۳۷

تفاوت جامعه ولایی و جامعه مدنی در چیست و معایب جامعه مدنی غربی را بیان کنید؟

پرسش ۱۳۳۷

پاسخ ۱۳۳۷

آیا وجود جامعه مدنی به تعدد و کثرت مجله و روزنامه است یا با عدالت اجتماعی بوجود می آید؟

پرسش ۱۳۳۸

پاسخ ۱۳۳۸

مگر اسلام روش حکومتی و سیاسی ندارد که آقای خاتمی بحث جامعه مدنی را مطرح می کند

پرسش ۱۳۳۸

- ۱۳۳۸ پرسش
- ۱۳۳۸ پاسخ
- ۱۳۳۸ جامعه مدنی چیست ؟
- ۱۳۳۹ پرسش
- ۱۳۳۹ پاسخ
- ۱۳۳۹ جامعه مدنی چیست و آیا با جامعه اسلامی سازگاری دارد یا نه ؟
- ۱۳۳۹ پرسش
- ۱۳۳۹ پاسخ
- ۱۳۴۰ جامعه مدنی یعنی چه؟
- ۱۳۴۰ پرسش
- ۱۳۴۰ پاسخ
- ۱۳۴۲ جامعه مدنی چیست ؟ مقایسه و تحلیلی آن با جامعه مدنی غربی را بیان کنید.
- ۱۳۴۲ پرسش
- ۱۳۴۲ پاسخ
- ۱۳۴۷ مدارا و خشونت
- ۱۳۴۷ آیا ترور حلال است ؟ اگر حرام است ، چرا امام خمینی (ره) دستور ترور سلمان رشدی و حسنعلی منصور را داد؟
- ۱۳۴۷ پرسش
- ۱۳۴۷ پاسخ
- ۱۳۵۲ عوامل ایجاد امنیت و موانع ایجاد آن را توضیح دهید.
- ۱۳۵۲ پرسش
- ۱۳۵۲ پاسخ
- ۱۳۵۴ تقیه یعنی چه ؟
- ۱۳۵۴ پرسش
- ۱۳۵۴ پاسخ
- ۱۳۵۴ چرا بعضی به مسوولین از جمله رهبر انقلاب توهین می کنند و ما چگونه می توانیم آنها را توجیه کنیم
- ۱۳۵۴ پرسش
- ۱۳۵۵ پاسخ
- ۱۳۵۶ آیا کشتن افراد بصورت ترور در اسلام جایز است ؟
- ۱۳۵۶ پرسش
- ۱۳۵۶ پاسخ
- ۱۳۵۶ آیا امام خمینی قبل از فتوای ارتداد سلمان رشدی کتاب او را خوانده بود؟
- ۱۳۵۶ پرسش
- ۱۳۵۶ پاسخ
- ۱۳۵۷ آیا جهاد ابتدایی نشانه ی (نابردباری مذهبی) و موجب جنگ افروزی نمی شود؟
- ۱۳۵۷ پرسش
- ۱۳۵۷ پاسخ
- ۱۳۶۰ قصاص نیز یکی دیگر از قوانین است چرا بعضی آنرا وحشی گری دانسته و آنرا وسیله ای برای ضربه زدن به اسلام استفاده می کنند؟
- ۱۳۶۰ پرسش
- ۱۳۶۰ پاسخ
- ۱۳۶۹ لطفاً فرمایید کار ابولولو خراسانی -با عنایت به این مطلب که مطابق بعضی نقلها خرده حساب شخصی با خلیفه اول داشته - مورد تائید و یا احیاناً سکوت معنی دار حضرت امیر علیه السلام بوده یا خیر - بلکه آیا اصولاً ترور روش قابل تجویز یا تائیدی می باشد و اگر چنین است :
- ۱۳۶۹ پرسش

- پاسخ - ۱۳۶۹
- مداری امام علی (ع) با مخالفان چگونه توجیه میشود؟ متأسفانه عده ای سعی دارند علی(ع) را شخصیتی لیبرال معرفی کنند و خودشان را با بعضی از عملکردهای این امام توجیه کنند چه جوابی می توانیم به آنها بدهیم(چون ایشان اجازه فعالیت به دشمنان خونسردی در مقابل من
- پرسش - ۱۳۷۲
- پاسخ - ۱۳۷۲
- چرا در جمهوری اسلامی گاهی خشونت پیش می آید مثلا گفته می شود زهرا کاظمی یا وقایع کوی دانشگاه و یا در جریان استان شدن شهرستان فردوس که از نزدیکان شنیدم که خشونت زیادی افراد مامور که از خارج شهر آورده بودند انجام شد چرا.
- پرسش - ۱۳۸۱
- پاسخ - ۱۳۸۱
- پاسخ - ۱۳۸۱
- علت عدم برخورد مقام رهبری با گروههای خودسری که به اسم حمایت از ایشان دست به خشونت میزنند چیست؟
- پرسش - ۱۳۸۴
- پاسخ - ۱۳۸۴
- چرا شما به ما جوانان حزب الهی دستور جهاد نمی دهید تا حساب این خائنین به این کشور را برسیم زیرا مردم کم کم دارند از شما هم نا امید می شوند؟
- پرسش - ۱۳۸۵
- پاسخ - ۱۳۸۵
- پاسخ - ۱۳۸۵
- تحمل اندیشه ؛ تبادل نظر و مباحثه در زمینه های مذهبی و سیاسی، چه ویژگی هایی را از طرفین مطالبه می کند؟
- پرسش - ۱۳۸۶
- پاسخ - ۱۳۸۶
- در قرآن مجید، چه چیزهایی مانع صلح و آشتی بین افراد و باعث عدم تحمل معرفی شده است
- پرسش - ۱۳۹۵
- پاسخ - ۱۳۹۵
- نمی دانم در این برگی می توان از شما پرسمانی ها انتقاد کرد یا خیر ولی با این حال این کار را می کنم در قرآن خوانده اید در سوره انعام آیه ۱۰۸ فرموده مشرکان را دشنام ندهید تا به سبب آن شما را دشنام ندهند این کاریکاتور و آن تذکره الاشقیاء در شماره ۲۸ پرسمان که ۶.
- پرسش - ۱۳۹۶
- پاسخ - ۱۳۹۶
- آیا سکوت رهبری و برخی مراجع تقلید در برابر پاره ای انحرافها که گاه و بیگاه از بعضی مسئولین سر می زند از مصادیق تساهل و تسامح است ؟
- پرسش - ۱۳۹۹
- پاسخ - ۱۳۹۹
- با توجه به داستان مسلم بن عقیل آیا می توان یک فرد را در جامعه ای اسلامی کشت یا دستور ترور آن را داد؟ یا مستقیماً بدون نیاز به دستور قاضی، کسی را ترور کرد؟
- پرسش - ۱۴۱۰
- پاسخ - ۱۴۱۰
- چرا تا کنون سلمان رشدی اعدام نشده است
- پرسش - ۱۴۱۸
- پاسخ - ۱۴۱۸
- آیا توهین یا حتی انتقاد از "ولن فقیه" گناه است در حالی که بر سر پیغمبر صلی الله وعلیه وآله خاک و خاکستر می ریختند و... و پیامبر آن ها را شلاق نمی زد؟
- پرسش - ۱۴۱۸
- پاسخ - ۱۴۱۸
- اگر مسلم بن عقیل در خانه هانی، ابن زیاد را غافل گیر می کرد، آیا گناهی مرتکب شده بود یا فقط کار خلاف اخلاق کرده بود؟ بر فرض این که کار خلاف اخلاق بود، ولی گناه نداشت. لا اقل مصلحت آن بیش از مفسده زنده بودن ابن زیاد نبود و به خاطر مصلحت، مسلم باید این ز
- پرسش - ۱۴۲۳
- پاسخ - ۱۴۲۳
- اگر دین اسلام به عنوان یک دین آزاد و طرفدار دموکراسی است، چرا مسلمانان را به عنوان حامیان اصلی تروریسم در جهان معرفی می کنند؟
- پرسش - ۱۴۲۴
- پاسخ - ۱۴۲۴
- پاسخ - ۱۴۲۴
- آیا قوانین مجازات های اسلامی خشن نمی نماید، مثل قطع ید و سنگسار؟

پرسش ۱۴۲۷

پاسخ ۱۴۲۷

چگونه می توان راه صحیح را انتخاب کرد، در حالی که خیلی از تعابیر قرآنی و حتی احادیث را مبنی بر صلاح حکومتی و یا حتی جامعه تعبیر و تحت تأثیر آن تفسیر می کنند؟

پرسش ۱۴۳۰

پاسخ ۱۴۳۰

قرآن می گوید : در قبول دین اکراه و اجباری نیست در حالی که تاریخ اسلام پر است از جنگها و خونریزیها بخاطر دین و مذهب ؟

پرسش ۱۴۳۶

پاسخ ۱۴۳۶

جزیه برای چیست آیا موجب اکراه در دین نیست ؟

پرسش ۱۴۳۷

پاسخ ۱۴۳۷

جهاد یکی از ارکان برنامه های اسلامی است آیا بهتر نبود بجای توسل به شمشیر و خشونت همه چیز بر محور توصیه ، نصیحت و اندرز می بود ؟

پرسش ۱۴۴۰

پاسخ ۱۴۴۰

قرآن می گوید : در قبول دین اکراهی نیست پس چرا اسلام برای از بین بردن بت پرستی و بت پرستان متوسل به قدرت نظامی شده است ؟

پرسش ۱۴۴۰

پاسخ ۱۴۴۰

آیا واقعیت دارد حکم کسی که مرتد شده، اعدام است یا خیر؟ و اگر صحت دارد، چرا؟ به حکم آیه شریفه «لا إكراه فی الدین...» هرکس مخیر است دین را آزادانه و با تفکر و تحقیق بپذیرد نه اجبار؟

پرسش ۱۴۴۱

پاسخ ۱۴۴۱

آیا تسامح و تساهل با اهل کتاب ریشه حدیثی دارد؟

پرسش ۱۴۴۲

پاسخ ۱۴۴۲

فلسفه وجود زندان چیست؟

پرسش ۱۴۴۴

پاسخ ۱۴۴۴

تاریخ پیدایش زندان در اسلام، چه زمانی است؟

پرسش ۱۴۴۵

پاسخ ۱۴۴۵

دیدگاه قرآن نسبت به برخورد اسلام با اقلیت های مذهبی چیست؟

پرسش ۱۴۴۶

پاسخ ۱۴۴۶

آیا خشونت جایگاهی در اسلام دارد؟

پرسش ۱۴۴۸

پاسخ ۱۴۴۸

چرا غربی ها اسلام را کمتر پذیرفتند آیا بخاطر خشونت اسلام نبوده است ؟

پرسش ۱۴۴۸

پاسخ ۱۴۴۸

بعضی از احکام شرعی نشان از خشونت اسلام دارد مثل اینکه اگر کسی دزدی کرد دستش بریده شود و یا در مواردی حد برمتخلف جاری شود چرا اسلام این افراد را با مهر و عطوفت به سوی خود جلب نمی کند بلکه با خشم و غضب از خود می راند؟

پرسش ۱۴۵۵

پاسخ ۱۴۵۶

- ۱۴۶۱ لطفاً نظر اسلام را در مورد ترور بنویسید؟ اگر اسلام آن را رد می کند آیا کار شهید نواب صفوی و افراد مثل او اشتباه بوده است؟
- ۱۴۶۱ پرسش
- ۱۴۶۱ پاسخ
- ۱۴۶۳ برای برقراری عدالت، خشونت لازم است، ولی فکر میکنم تساهل و تسامح نیز لازم باشد؛ لطفاً بگویید رعایت تساهل تا چه حدی مجاز است؟
- ۱۴۶۳ پرسش
- ۱۴۶۳ پاسخ
- ۶۶ الف آیا ترور به طور کلی در اسلام مردود است یا با اجازه مراجع تقلید مجاز می باشد؟ ب درباره ترور ابوالاسوه عنسی و حسنعلی منصور، که اولی پیامبر دروغین و دومی به وسیله فدائیان اسلام ترور گردید؛ توضیح دهید که چه مراجعی آن را تأیید کردند؟ در صورت صلاح دید، ۶۶
- ۱۴۶۶ پرسش
- ۱۴۶۶ پاسخ
- ۱۴۶۸ قرآن در مورد خشونت چه می فرماید؟
- ۱۴۶۸ پرسش
- ۱۴۶۸ پاسخ
- ۱۴۶۹ چرا برخی از عناصر لیبرالی نو، دین را به خشونت و خشونت گری متهم می کنند؟
- ۱۴۶۹ پرسش
- ۱۴۶۹ پاسخ
- ۱۴۶۹ چگونه می توان نفی خشونت در جامعه را پذیرفت؟
- ۱۴۶۹ پرسش
- ۱۴۶۹ پاسخ
- ۱۴۷۲ مسأله «آیات شیطانی» و «فسانه غرانیق» چیست؟
- ۱۴۷۲ پرسش
- ۱۴۷۲ پاسخ
- ۷: بعضی از افراد می گویند: مسلمانان و به خصوص شیعیان انسان های فتنه جویی هستند، و در هر جای جهان که جنگ وجدان و تعصب و درگیر هست، مسلمانان در آن نقش دارند (مانند فلسطین، بوسنی، افغانستان و...) نیز می گویند: مسلمانان خیلی از خود راضی و خودبرترب
- ۱۴۷۸ پرسش
- ۱۴۷۹ پاسخ
- ۱۴۸۳ کلام و فقه سیاسی
- ۱۴۸۳ درباره شیعه و سنی توضیحاتی بدهید.
- ۱۴۸۳ پرسش
- ۱۴۸۳ پاسخ
- ۱۴۸۵ نقش محوری حج در «برائت» از مشرکان چگونه است؟
- ۱۴۸۵ پرسش
- ۱۴۸۵ پاسخ
- ۱۴۸۷ رابطه دین و سیاست
- ۱۴۸۷ آیا به نظر شما مسائل روز، مانند دخالت روحانیون در سیاست، پذیرش مسئولیت و عملکرد آنها؛ ابطال آراء و رد صلاحیت ها به جرم گرایش به فلان حزب، توقیف روزنامه ها... می تواند در باورهای دینی جوانان اثر منفی بگذارد؟
- ۱۴۸۷ پرسش
- ۱۴۸۷ پاسخ
- ۱۴۹۱ چند آیه در قرآن از آیات سیاسی است؟ در چه سوره هایی و در مورد چه کسانی است؟
- ۱۴۹۱ پرسش
- ۱۴۹۱ پاسخ
- ۱۴۹۲ نامه ای که آقای دکتر خاتمی به عنوان نامه ای برای فردا نوشتند مطالب بسیار مهمی بود که از شما خواهش می کنم ابهاماتی که راجع به این نامه برایم پیش آمده را بنویسید.
- ۱۴۹۲ اشاره
- ۱۴۹۲ پرسش

- ۱۴۹۳ پاسخ
- ۱۴۹۵ بفرمایید پاسخ ما در برابر افرادی که می گویند دین از سیاست جداست چیست؟
- ۱۴۹۵ پرسش
- ۱۴۹۵ پاسخ
- ۱۵۰۰ آیا اگر دین واقعاً حاکم شود، کشور باید عقب گرد کند و دیگر شادی را نخواهیم دید؟
- ۱۵۰۰ پرسش
- ۱۵۰۰ پاسخ
- ۱۵۰۲ چرا مراجع تقلید از مسأله جدایی دین از سیاست به آسانی می گذرند و جوابی قانع کننده به عاملین آن نمی دهند و در مسائل سیاسی نیز حساسیتی نشان نمی دهند؟
- ۱۵۰۲ پرسش
- ۱۵۰۲ پاسخ
- ۱۵۰۳ جدایی دین از سیاست چه آثار و منافع دارد؟
- ۱۵۰۳ پرسش
- ۱۵۰۳ پاسخ
- ۱۵۰۴ با توجه به عدم جدایی دین از سیاست چه رابطه ای بین نماز و سیاست وجود دارد؟
- ۱۵۰۴ پرسش
- ۱۵۰۴ پاسخ
- ۱۵۰۴ اگر دین از سیاست جدا باشد بهتر نیست و چرا نباید باشد؟
- ۱۵۰۴ پرسش
- ۱۵۰۴ پاسخ
- ۱۵۰۶ چون اکثریت حجم کاری حکومت ها تامین حواجی زندگی عادی مردم است ، پس نمی توان آنها را دینی دانست ؟
- ۱۵۰۶ پرسش
- ۱۵۰۶ پاسخ
- ۱۵۰۷ در انقلاب اسلامی نظام جامعه ، بر پایه اسلام شکل نگرفته است ؟ بلکه التقاطی از سیستم اقتصادی سیاسی جهان به اضافه رنگ و بویی از اسلام است ؟
- ۱۵۰۷ پرسش
- ۱۵۰۷ پاسخ
- ۱۵۰۸ چرا دین از سیاست جدا نیست در حالی که سیاست پر از دروغ و نیرنگ است و دین با دروغ و کلک مخالف است ؟ اگر روایتی هست ارسال نمایید.
- ۱۵۰۸ پرسش
- ۱۵۰۸ پاسخ
- ۱۵۰۸ در مورد جدایی دین از سیاست که امروزه بعضی ها سر داده اند توضیح دهید؟
- ۱۵۰۸ پرسش
- ۱۵۰۸ پاسخ
- ۱۵۱۰ اگر دین از سیاست جدا نیست علماء دین در این رابطه چقدر تلاش کرده اند ولایت فقیه در انقلاب مشروطیت چگونه مطرح بود
- ۱۵۱۰ پرسش
- ۱۵۱۰ پاسخ
- ۱۵۱۲ از آنجا که دروغگویی جزء لاینفک سیاست است آیا نباید دین از سیاست جدا باشد؟
- ۱۵۱۲ پرسش
- ۱۵۱۲ پاسخ
- ۱۵۱۴ آیا وجوب اجرای قوانین حکومت اسلامی به این علت نیست که در این حکومت قوانین نشأت گرفته از اسلام میباشد و مطابق با اسلام است و یا حداقل تضادی ندارد ؟
- ۱۵۱۴ پرسش
- ۱۵۱۴ پاسخ

- پرسش ۱۵۱۵
- پاسخ ۱۵۱۵
- نسبت دین و سیاست با هم چگونه است؟ آیا دین و سیاست با هم قابل جمع هستند؟..... ۱۵۱۷
- پرسش ۱۵۱۷
- پاسخ ۱۵۱۷
- سکولاریسم به چه معنی است؟ دیدگاه اسلام درباره آن چیست؟..... ۱۵۲۱
- پرسش ۱۵۲۱
- پاسخ ۱۵۲۱
- برخی از دانشجویان مطرح می کنند که اگر مدل حکومت اسلامی بهترین مدل حکومتی می باشد و روحانیون دینی از شایسته ترین افراد می باشند پس چرا در حال حاضر ما با مشکلات عدیده و کمبودهای فراوان مواجه هستیم و نتیجه می گیرند پس دین و اختصاصا دین اسلام نباید..... ۱۵۲۴
- پرسش ۱۵۲۴
- پاسخ ۱۵۲۵
- با توجه به این که ما معتقدیم که دین از سیاست جدا نیست چرا برخی از علمای بزرگ کشور در مناسبات سیاسی کشور و جهان حتی یک بیانیه نیز نمی دهند. به عنوان مثال آیت الله بهجت که از والاترین مجتهدین هستند فعالیت سیاسی آشکاری ندارند هم چنین در سالها و قرن..... ۱۵۳۹
- پرسش ۱۵۳۹
- پاسخ ۱۵۴۰
- نظریه جدایی دین از سیاست یعنی چه؟ چه کسی برای اولین بار آن را طرح کرده است و چرا؟..... ۱۵۴۵
- پرسش ۱۵۴۵
- پاسخ ۱۵۴۵
- اگر دین، امری فردی تلقی شود و حکومت، امری اجتماعی، آیا در این فرض حکومت دینی قابل تصور است..... ۱۵۵۵
- پرسش ۱۵۵۵
- پاسخ ۱۵۵۵
- آیا در میان عالمان دینی کسی هست که مخالف حکومت دینی باشد؟ اگر هست دلیلشان چیست؟..... ۱۵۵۷
- پرسش ۱۵۵۷
- پاسخ ۱۵۵۷
- دیدگاه مهندس بازرگان درباره حکومت دینی چیست؟ آیا ایشان مخالف حکومت اسلامی بود؟..... ۱۵۵۹
- پرسش ۱۵۵۹
- پاسخ ۱۵۵۹
- رابطه بین استقلال نهاد دین با طرح جدایی دین از سیاست و نفی حکومت دینی چیست؟ آیا اینکه برخی می گویند دین از سیاست جدا نیست، ولی نهاد دین از نهاد سیاست جدا است، درست است؟..... ۱۵۶۷
- پرسش ۱۵۶۷
- پاسخ ۱۵۶۷
- با توجه به تشکیکی بودن حکومت دینی (بالاترین نوع حکومت دینی و مراتب پایین تر از آن)، آیا رژیم گذشته را - که قانون حاکم در آن و مذهب رسمی کشور شیعه بوده - می توان حکومت دینی و اسلامی دانست؟..... ۱۵۶۹
- پرسش ۱۵۶۹
- پاسخ ۱۵۶۹
- معنای حکومت دینی چیست؟ حاکمیت متدینان؛ اجرای احکام دینی یا برآمدن همه ارکان حکومت از دین؟..... ۱۵۶۹
- پرسش ۱۵۶۹
- پاسخ ۱۵۶۹
- تفاوت حکومت دینی در اندیشه کلیسا در قرون وسطی و اندیشه حکومت دینی در عصر حاضر و در ایران و در اندیشه شیعی چیست؟..... ۱۵۷۲
- پرسش ۱۵۷۲
- پاسخ ۱۵۷۲
- آیا درست است که ارتباط و پیوستگی روحانیت با سیاست، باعث کناره گیری مردم از دین و روحانیت می شود؟..... ۱۵۷۸
- پرسش ۱۵۷۸
- پاسخ ۱۵۷۸

- کسانی که از تز جدایی دین از سیاست دفاع می کنند، می گویند قرآن حکومت پیامبر(ص) را نفی کرده است، جواب آنان چیست؟
پرسش
پاسخ
- رابطه میان دین و سیاست در مکتب عرفان چگونه است؟
پرسش
پاسخ
- سیاست چیست و آیا علم سیاست یادین پیوند دارد؟
پرسش
پاسخ
- در برابر کسانی که اندیشه جدایی دین از سیاست را مطرح می کنند، چه پاسخی می توان داد؟
پرسش
پاسخ
- در مورد جدایی دین از سیاست (سکولاریزم) در امر سیاست کشور اسلامی کامل توضیح دهید.
پرسش
پاسخ
- سکولاریسم سیاسی را تعریف نمایید؟
پرسش
پاسخ
- سکولاریسم یعنی چه؟
پرسش
پاسخ
- آیا سکولاریزم نکات مثبتی هم دارد توضیح دهید؟
پرسش
پاسخ
- آیا می توان سیاست را حق انحصاری دیانت ندانست و دولت دینی داشت؟
پرسش
پاسخ
- انگیزه های طرح اندیشه سکولاریسم پس از انقلاب اسلامی چیست؟
پرسش
پاسخ
- برخی از فقهایان در امور سیاسی دخالت نمی کنند، برخی دخالت می کنند. آنان که دخالت نمی کنند، اهل کرامتند، ولی آنان که در امور سیاسی دخالت می کنند، کمتر اهل کرامت و معنا هستند. آیا میتوان از این راه فهمید که عدم دخالت در امور سیاسی موجب رضا و تقرب خداوند
پرسش
پاسخ
- تاریخ گواه است که دخالت دین در سیاست به تضعیف دین انجامیده است و هیچ گاه نتوانسته حاکمیت را در مورد طولانی نگه دارد، مانند حکومت امام علی(ع). آیا بهتر نیست دین در سیاست دخالت نکند؟
پرسش
پاسخ
۶. در مورد حضرت علی علیه السلام می گویند: ایشان سیاست نداشتند، چون که نتوانسته به مدت طولانی حکومت کنند.
اشاره
پرسش
پاسخ
- آیا دین از سیاست جدا است؟ اگر نه، پس چرا خردمندان گفته اند که سبب سالم را از خراب جدا کنید؟ زیرا هر که را عصمت کاری نیست، حتم بر خطایش حتمی است. سیاست نیز
پرسش
پاسخ

- ۱۶۳۱ اشاره
- ۱۶۳۲ پرسش
- ۱۶۳۲ پاسخ
- ۱۶۳۸ چرا در اسلام، دین و سیاست از یکدیگر جدا نیست، اما کشورهای که این دو را از هم جدا کرده اند، پیشرفت نموده اند؟
- ۱۶۳۸ پرسش
- ۱۶۳۸ پاسخ
- ۱۶۳۹ برخی می گویند دین از سیاست جدا است، آیا مراد از سیاست، دورویی و تزویر است یا چیز دیگر؟
- ۱۶۳۹ پرسش
- ۱۶۴۰ پاسخ
- ۱۶۴۲ سیاست عین دیانت است و دیانت عین سیاست است، یعنی چه؟ سیاست را تعریف کنید.
- ۱۶۴۲ پرسش
- ۱۶۴۲ پاسخ
- ۱۶۵۰ پاسخ شما عزیزان به مخالفانی که نظر به جدایی دین از سیاست را با حدیث امام علی(ع) : " لا بد للناس للامیر مؤمناً او فاسقاً " توجیه می کنند، چیست؟
- ۱۶۵۰ پرسش
- ۱۶۵۰ پاسخ
- ۱۶۵۰ علت اعتراض روشنفکرمایان به احکام فقهی چیست ؟
- ۱۶۵۰ پرسش
- ۱۶۵۰ پاسخ
- ۱۶۵۱ آیا ایجاد حکومت دینی و دخالت روحانیت در سیاست تکرار تجربه مسیحیت در قرون وسطی نیست ؟
- ۱۶۵۱ پرسش
- ۱۶۵۲ پاسخ
- ۱۶۵۹ آیا پیروی از دین تقلید کورکورانه و مخالف با علم نیست ؟
- ۱۶۵۹ پرسش
- ۱۶۶۰ پاسخ
- ۱۶۶۰ بعضی میگویند دین از سیاست جدا است، ولایت فقیه معنا ندارد و اصلاً رهبر یک جامعه اسلامی نباید فقیه باشد، آیا این سخن صحیح است ؟
- ۱۶۶۰ پرسش
- ۱۶۶۰ پاسخ
- ۱۶۶۱ آیا دین با سیاست سازگار است؟
- ۱۶۶۱ پرسش
- ۱۶۶۱ پاسخ
- ۱۶۶۴ سکولاریسم یا اندیشه ی جدایی دین از سیاست چگونه شکل گرفت؟
- ۱۶۶۴ پرسش
- ۱۶۶۴ پاسخ
- ۱۶۶۶ دلیل اندیشمندان سکولار بر سکولاریسم چیست؟
- ۱۶۶۶ پرسش
- ۱۶۶۶ پاسخ
- ۱۶۷۲ کلیسا، چگونه به رشد مادیگری کمک کرد؟
- ۱۶۷۲ پرسش
- ۱۶۷۲ پاسخ
- ۱۶۷۲ چگونه حج تجلی حکومت اسلامی است؟
- ۱۶۷۲ پرسش

- پاسخ ۱۶۷۲
- انگیزه های طرح اندیشه سکولاریسم پس از انقلاب اسلامی چیست؟ ۱۶۷۹
- پرسش ۱۶۷۹
- پاسخ ۱۶۷۹
- سکولاریسم چیست؟ ۱۶۸۰
- پرسش ۱۶۸۰
- پاسخ ۱۶۸۰
- سکولاریزم را توضیح دهید و آیا در آئین تشیع سکولاریزم وجود دارد؟ ۱۶۸۰
- پرسش ۱۶۸۰
- پاسخ ۱۶۸۱
- تا آنجا که من اطلاع دارم در تاریخ غرب (روبا) در قرون وسطی یک بار حکومت دینی را تجربه کردند که معتقد هستند دوران تلخی را تجربه کردند و با توجه به اینکه الان ما حکومت اسلامی (دینی) در پیش داریم و بدست آوردن آن برای ما خیلی گران تمام شد و مهمترین آرزوی ما ۱۶۸۲
- پرسش ۱۶۸۲
- پاسخ ۱۶۸۳
- اگر سیاسی بد باشد این حرف امام (که فرمودند: "سیاست ما عین دیانت ماست" تناقض دارد. ۱۶۸۴
- اشاره ۱۶۸۴
- پرسش ۱۶۸۴
- پاسخ ۱۶۸۴
- آیا می شود یک امر دنیایی را با یک امر دینی مخلوط کرد؟ آیا می شود جمهوری که یک امر سکولاریزم و دنیوی است را با اسلام که یک امر دینی است مخلوط کرد و به هر دو عمل کرد؟ آیا ائمه "ع" و پیامبران "ص" تا به حال چنین کاری کرده اند؟ ۱۶۸۵
- پرسش ۱۶۸۵
- پاسخ ۱۶۸۶
- آیا بهتر نیست با توجه به اینکه اشتباهات حکومت به پای دین نوشته می شود در جوامع اسلامی حساب حکومت و دین را از هم جدا کنیم نه به معنای جدایی دین از سیاست بلکه بدین معنا که هر چه در حکومت منتسب به اسلام انجام داد عین دین نیست بلکه ممکن است اشتباه یا ۱۶۸۹
- پرسش ۱۶۸۹
- پاسخ ۱۶۸۹
- آیا در زمان ائمه اطهار (ع بعد از نماز شعار دادن مرسوم بود اگر مرسوم بود، چه کسانی مورد لعن و نفرین قرار می گرفتند؟ ۱۶۹۰
- پرسش ۱۶۹۰
- پاسخ ۱۶۹۰
- امروزه بحث جدایی دین از سیاست، تنها از سوی مخالفین دین مطرح نمی شود بلکه گروهی از دانشجویان مذهبی ما نیز این حرف را می زنند و معتقدند که وظیفه ما تنها بالا بردن بعد معنوی است و دخالت در سیاست ما را از هدف اصلی مان دور می کند اینان به شدت با فعالیتهای ۱۶۹۲
- پرسش ۱۶۹۲
- پاسخ ۱۶۹۲
- مسائل کلام و فقه سیاسی ۱۶۹۹
- ولایت فقیه ۱۶۹۹
- لطفاً ثابت کنید که ولایت فقیه، صراط مستقیم است؟ ۱۶۹۹
- پرسش ۱۶۹۹
- پاسخ ۱۶۹۹
- ۱- استنادات روایی و عقلی در خصوص ضرورت ولایت مطلقه فقیه چیست؟ ۱۷۰۲
- پرسش ۱۷۰۲
- پاسخ ۱۷۰۲
- ولایت فقیه یعنی چه؟ وقتی می گویند ولایت فقیه مطلقه منظور آنان چیست خواهش می کنم جدا از دیدگاه حزب راستی ها برابم توضیح دهید؟ ۱۷۰۷
- اشاره ۱۷۰۷
- پرسش ۱۷۰۷
- پاسخ ۱۷۰۷

- ۱۷۰۹ چرا ابایدحتماً ولایت فقیه بر جامعه اسلامی حکومت کند؟
- ۱۷۰۹ پرسش
- ۱۷۰۹ پاسخ
- ۱۷۱۱ با توجه به عدم عصمت ولی فقیه از خطا، چرا مردم باید از اوامر و نواهی ایشان پیروی کنند؟
- ۱۷۱۱ پرسش
- ۱۷۱۱ پاسخ
- ۱۷۱۲ اصطلاحات فقه، فقیه، ولایت مطلقه فقیه و ولایت غیر مطلقه فقیه را تعریف نمایید.
- ۱۷۱۲ پرسش
- ۱۷۱۲ پاسخ
- ۱۷۱۲ نصب ولی فقیه به چه صورتی است و با توجه به عدم عصمت ولی فقیه چگونه قائل به مطلقه بودن ولایت فقیه هستیم؟
- ۱۷۱۲ پرسش
- ۱۷۱۲ پاسخ
- ۱۷۱۳ آیا نظریه انتصابی ولایت فقیه لطمه زدن به ولی فقیه نیست؟
- ۱۷۱۴ پرسش
- ۱۷۱۴ پاسخ
- ۱۷۱۶ آیا ولایت فقیه با جمهوریت نظام تضاد ندارد؟
- ۱۷۱۶ پرسش
- ۱۷۱۶ پاسخ
- ۱۷۱۸ آیا ولایت فقیه با جمهوریت نظام تضاد ندارد؟
- ۱۷۱۸ پرسش
- ۱۷۱۸ پاسخ
- ۱۷۲۰ آیا غیرمعضوم می تواند حجت بین خدا و انسان باشد؟
- ۱۷۲۰ پرسش
- ۱۷۲۰ پاسخ
- ۱۷۲۲ آیا غیرمعضوم می تواند حجت بین خدا و انسان باشد؟
- ۱۷۲۲ پرسش
- ۱۷۲۲ پاسخ
- ۱۷۲۲ کسی که ولایت فقیه را قبول نداشته باشد حکمش چیست؟
- ۱۷۲۳ پرسش
- ۱۷۲۳ پاسخ
- ۱۷۲۴ آیا شعار مرگ بر ضد ولایت فقیه شامل کسانی که ولایت فقیه را از نظر تنوری قبول ندارند هم می شود؟
- ۱۷۲۴ پرسش
- ۱۷۲۴ پاسخ
- ۱۷۲۷ دلایل ضرورت ولایت فقیه چیست؟
- ۱۷۲۷ پرسش
- ۱۷۲۷ پاسخ
- ۱۷۳۱ سوالهای مربوط به ولایت فقیه را ذکر کنید.
- ۱۷۳۱ پرسش
- ۱۷۳۱ پاسخ
- ۱۷۳۳ وظایف ولی فقیه در زمان غیبت چیست.
- ۱۷۳۳ پرسش

پاسخ ----- ۱۷۳۳

آیا آیت الله خامنه ای نائب بر حق امام زمان (عج) هستند و شرایط رهبری نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران را دارا می باشند؟ ----- ۱۷۳۹

پرسش ----- ۱۷۳۹

پاسخ ----- ۱۷۳۹

اگر بنا شد احراز صلاحیت خبرگان منتخب مردم، به وسیله شورای نگهبان -که منصوب رهبر هستند انجام گیرد، خود رهبر -که حجیتش متوقف بر رأی خبرگان است چگونه می تواند اعضای شورای نگهبان را تعیین کند؟ ----- ۱۷۴۲

پرسش ----- ۱۷۴۲

پاسخ ----- ۱۷۴۲

آیا اعتقاد به ولایت فقیه از ضروریات است ؟ آیا انکار آن موجب خروج از دین است ؟ ----- ۱۷۴۲

پرسش ----- ۱۷۴۲

پاسخ ----- ۱۷۴۳

در مورد ولایت فقیه و اثبات آن از طریق قرآن و احادیث و فرمایش های امام (ره) لطفاً توضیح فرمایید. ----- ۱۷۴۳

پرسش ----- ۱۷۴۳

پاسخ ----- ۱۷۴۳

اثبات ولایت فقیه از طریق قرآن چگونه است ؟ ----- ۱۷۴۶

پرسش ----- ۱۷۴۶

پاسخ ----- ۱۷۴۶

نظر شهید مطهری در مورد ولایت فقیه چه بوده است ؟ ----- ۱۷۵۴

پرسش ----- ۱۷۵۴

پاسخ ----- ۱۷۵۵

احکام اولیه و ثانویه و نقش ولایت فقیه را در اجرای آن شرح دهید. ----- ۱۷۵۶

پرسش ----- ۱۷۵۶

پاسخ ----- ۱۷۵۶

با توجه به معصوم نبودن ولی فقیه، چرا به قداست وی معتقدید؟ ----- ۱۷۵۶

پرسش ----- ۱۷۵۶

پاسخ ----- ۱۷۵۶

قداست ولی فقیه چه تأثیری در جامعه دارد؟ ----- ۱۷۵۷

پرسش ----- ۱۷۵۷

پاسخ ----- ۱۷۵۷

آیا قداست فقیه در امر حکومت مؤثر است؟ ----- ۱۷۵۸

پرسش ----- ۱۷۵۸

پاسخ ----- ۱۷۵۸

آیا دلیل عقلی برای ولایت فقیه وجود دارد؟ ----- ۱۷۵۸

پرسش ----- ۱۷۵۹

پاسخ ----- ۱۷۵۹

آیا می توان ولی فقیه را نائب امام زمان دانست؟ از کجا ثابت می کنید که ولی فقیه فعلی در جامعه اسلامی جامع همه شرایط است؟ (با ذکر حدیث و روایت ثابت کنید) ----- ۱۷۶۰

پرسش ----- ۱۷۶۰

پاسخ ----- ۱۷۶۰

آیا ولعنا به حکم اصل خاتمیت هیچ شخصیت حقوقی که آثار شخصیت حقوقی پیامبر را داشته باشد و ولایت تشریحی به او تفویض شده باشد وجود ندارد؟ پس ولایت فقیه چه می شود؟ ----- ۱۷۶۵

پرسش ----- ۱۷۶۵

پاسخ ----- ۱۷۶۵

چرا ولی فقیه منصوب شده از سوی امام زمان محسوب می شود؟ ----- ۱۷۶۷

- ۱۷۶۷ پرسش
- ۱۷۶۷ پاسخ
- ۱۷۶۷ در زمینه جایگاه ولایت فقیه در اسلام چگونه می توان به یک موضع اصولی بر اساس احکام اسلامی رسید؟
- ۱۷۶۸ پرسش
- ۱۷۶۸ پاسخ
- ۱۷۶۸ موضوع ولایت فقیه را از دیدگاه قرآن مجید توضیح دهید؟
- ۱۷۶۸ پرسش
- ۱۷۶۹ پاسخ
- ۱۷۷۰ چرا باید حتماً ولایت فقیه بر جامعه اسلامی حکومت کند؟
- ۱۷۷۰ پرسش
- ۱۷۷۰ پاسخ
- ۱۷۷۲ ولایت فقیه چیست؟ و ولایت چه معنایی دارد؟
- ۱۷۷۲ پرسش
- ۱۷۷۲ پاسخ
- ۱۷۷۳ وظیفه انسان در برابر ولایت چیست؟
- ۱۷۷۳ پرسش
- ۱۷۷۳ پاسخ
- ۱۷۷۳ در زمان غیبت چگونه ولی امر مسلمین انتخاب می شود و ما چگونه به اعلم بودن او پی ببریم؟
- ۱۷۷۳ پرسش
- ۱۷۷۴ پاسخ
- ۱۷۷۵ مسأله ولایت فقیه و مشروعیت قانونی و شرعی آن را توضیح دهید.
- ۱۷۷۵ پرسش
- ۱۷۷۵ پاسخ
- ۱۷۷۷ ادله اثبات ولایت فقیه را بیان فرمائید. و آیا روایتی از امام زمان (عج الله) در این زمینه وجود دارد؟
- ۱۷۷۷ پرسش
- ۱۷۷۷ پاسخ
- ۱۷۷۹ آیا ما می توانیم با کسانی که بر علیه مقام معظم رهبری (حفظه الله تعالی صحبت می کنند و یا او را به علت های مختلف قبول ندارند، بحث کنیم
- ۱۷۷۹ پرسش
- ۱۷۷۹ پاسخ
- ۱۷۸۰ مردم از چه راه هایی بهتر می توانند ولایت مطلقه فقیه را بشناسند؟
- ۱۷۸۰ پرسش
- ۱۷۸۰ پاسخ
- ۱۷۸۰ می دانیم که ممکن است در یک عصر و زمان چندین پیامبر وجود داشته باشد، مثل اکثر پیامبران در دین یهود که در یک زمان خاص چندین پیامبر وجود داشته حال بگویید: اگر ولایت فقیه مطلقه باشد، در یک عصر و زمان چند ولی مطلق می تواند وجود داشته باشد؟
- ۱۷۸۳ پرسش
- ۱۷۸۳ پاسخ
- ۱۷۸۹ لطفاً جایگاه اصل رهبری و ولایت فقیه در دین مبین اسلام را بیان کنید.
- ۱۷۸۹ پرسش
- ۱۷۸۹ پاسخ
- ۱۷۹۰ ولایت فقیه برای توده های جاهل آمده است برای بشر متمدن و جامعه مدنی و انسان های متفکر، اندیشمند و روشنفکر، پذیرفتن ولایت فقیه یعنی قبول صعرویت جهالت حقارت و ناتوانی در تشخیص خوب و بد و امورات زندگی و قبول سرپرستی یک اسلام شناس می باشد. ولایت
- ۱۷۹۰ پرسش
- ۱۷۹۰ پاسخ

دلائل ضرورت ولایت فقیه را بیان فرمایید؟ ۱۸۰۴

پرسش ۱۸۰۴

پاسخ ۱۸۰۴

آیا مساله ولایت فقیه یک مساله فقهی و تقلیدی است و هرکس باید از مرجع تقلید خود پیروی کند یا یک مساله عقلی و تحقیقی است که مثل اصول دین انسان خود باید تحقیق کند؟ ۱۸۱۰

پرسش ۱۸۱۰

پاسخ ۱۸۱۰

آیا مدیریت فقهی و علمی از هم جداست ، یعنی ، علمی برای کشورهای غربی و لیبرال است و فقهی برای کشورهای اسلامی ؟ ۱۸۱۱

پرسش ۱۸۱۱

پاسخ ۱۸۱۱

چرا ولی فقیه باید شخصی حوزوی باشد در حالی که دیگرانی هم هستند که از لحاظ های دیگر بالاتر هستند؟ ۱۸۱۱

پرسش ۱۸۱۱

پاسخ ۱۸۱۱

اعتقاد شیعه درباره ولایت فقیه چیست و اهل سنت در این مورد چه نظری دارند؟ ۱۸۱۲

پرسش ۱۸۱۲

پاسخ ۱۸۱۲

چرا در ایران از اجرای حدود الهی چشم پوشی می شود ۱۸۱۲

پرسش ۱۸۱۲

پاسخ ۱۸۱۲

آیا ولایت مطلقه را به یک انسان غیر معصوم دادن صحیح است ؟ ۱۸۱۳

پرسش ۱۸۱۳

پاسخ ۱۸۱۳

آیا ولایت فقیه از ضروریات مذهب است و رد آن موجب تکذیب ائمه (ع) می شود؟ ۱۸۱۳

پرسش ۱۸۱۳

پاسخ ۱۸۱۳

فهرستی از کتابهایی که در زمینه ولایت فقیه به زبان فارسی تالیف شده بنویسید؟ ۱۸۱۴

پرسش ۱۸۱۴

پاسخ ۱۸۱۴

از نظر عقلی وجود ولایت فقیه چه لزومی دارد؟ ۱۸۱۵

پرسش ۱۸۱۵

پاسخ ۱۸۱۶

شرایط رسیدن به مقام ولایت فقیه چیست ؟ ۱۸۱۷

پرسش ۱۸۱۷

پاسخ ۱۸۱۷

با وجود عقل (که حجت باطنی است) آیا ولایت فقیه لغو و بهبوده نیست ؟ ۱۸۲۰

پرسش ۱۸۲۰

پاسخ ۱۸۲۰

آیا ولایت فقیه برای حکومت اسلامی لازم است و نقش ولایت فقیه در استمرار آن چیست ؟ ۱۸۲۷

پرسش ۱۸۲۷

پاسخ ۱۸۲۷

چرا اطاعت از دستورات فقهی طالبان حرام و اطاعت از علمای شیعه واجب است ؟ ۱۸۲۷

پرسش ۱۸۲۷

- ۱۸۲۷ پاسخ
- ۱۸۲۹ آیا جمهوریت با ولایت فقیه قابل جمع است ؟
- ۱۸۲۹ پرسش
- ۱۸۲۹ پاسخ
- ۱۸۲۹ چرا شرط مرجعیت برای رهبری ، در بازنگری قانون اساسی حذف گردید؟
- ۱۸۲۹ پرسش
- ۱۸۲۹ پاسخ
- ۱۸۳۲ آیا با فوت ولی فقیه کلیه مناصب و اموری که زیر نظر او انجام می شود، باطل می گردد؟
- ۱۸۳۲ پرسش
- ۱۸۳۲ پاسخ
- ۱۸۳۳ در عصر ارتباطات ، فقیه چگونه قادر به اداره ء جامعه و پاسخ گویی نیازهای آن است ؟
- ۱۸۳۳ پرسش
- ۱۸۳۳ پاسخ
- ۱۸۳۶ فرقی ولی فقیه با دیکتاتور در تفویض اختیارات چیست ؟
- ۱۸۳۶ پرسش
- ۱۸۳۶ پاسخ
- ۱۸۳۷ التزام عملی به ولایت فقیه به چه معناست ؟
- ۱۸۳۷ پرسش
- ۱۸۳۷ پاسخ
- ۱۸۳۸ نظر شهید مطهری در مورد ولایت فقیه چه بوده است ؟
- ۱۸۳۸ پرسش
- ۱۸۳۸ پاسخ
- ۱۸۳۹ ولایت مطلقه فقیه چیست ؟ دلایل قائلین و ضرورت آن را در جوامع اسلامی بیان کنید.
- ۱۸۳۹ پرسش
- ۱۸۳۹ پاسخ
- ۱۸۴۴ ادله نقلی و عقلی ولایت فقیه چیست ؟
- ۱۸۴۴ پرسش
- ۱۸۴۴ پاسخ
- ۱۸۵۰ آیا ولایت فقیه یک مسئله اعتقادی است یا تقلیدی ؟
- ۱۸۵۰ پرسش
- ۱۸۵۰ پاسخ
- ۱۸۵۶ اگر فرضاً مجلس خبرگانی نبود مردم ولی فقیه خود را چگونه انتخاب کنند؟
- ۱۸۵۶ پرسش
- ۱۸۵۶ پاسخ
- ۱۸۶۱ اختلاف بزرگان در مسأله ولایت فقیه چیست و آیا عدم اعتقاد به آن بی دینی محسوب می شود؟
- ۱۸۶۱ پرسش
- ۱۸۶۱ پاسخ
- ۱۸۶۳ به چه دلیل مدعی هستید نظریه ولایت فقیه کاملترین نظریه حکومتی است ؟
- ۱۸۶۳ پرسش
- ۱۸۶۳ پاسخ
- ۱۸۷۳ لطفا مفهوم ولایت مطلقه فقیه را از منظر قانون اساسی و امام (ره) توضیح دهید؟

- پرسش ۱۸۷۳
- پاسخ ۱۸۷۳
- نظر دکتر شریعی در مورد ولایت فقیه و حکومت اسلامی را برابم بنویسید. همچنین رابطه ایشان با امام(ره) و در کل با روند انقلاب چگونه بود؟ ۱۸۷۹
- پرسش ۱۸۷۹
- پاسخ ۱۸۷۹
- لطفاً ادله ولایت فقیه را بطور کامل و صحیح برابم توضیح دهید ۱۸۷۹
- پرسش ۱۸۸۰
- پاسخ ۱۸۸۰
- بعضی ها ولایت را از طریق عرفان ابن عربی اثبات می کنند آیا نظر متکلمین ما در عصر حاضر هم همین است یعنی اینرا درست می دانند یا نه و اینکه حتماً باید ولی فقیه از نسل پیامبر(ص) و سید باشند اگر چنین است چرا حضرت امام خمینی(رض) که عارفی بینا و عالمی تیز ۱۸۸۹
- پرسش ۱۸۸۹
- پاسخ ۱۸۸۹
- لطفاً ولایت فقیه را برای ما به شیوه عقلی و ... اثبات کنید. ۱۸۹۲
- پرسش ۱۸۹۲
- پاسخ ۱۸۹۲
- فرق میان علمای اخباری و علمای اصولی در مورد مسئله ولایت فقیه را توضیح دهید. آیت الله سیستانی (یکی از مراجع تقلید) در این دسته بندی کجا قرار می گیرد. ۱۸۹۵
- پرسش ۱۸۹۵
- پاسخ ۱۸۹۵
- آیا ولایت فقیه ریشه های قرآنی دارد؟ چه گونه می توان از آیات قرآن بر ولایت فقیه استدلال نمود؟ ۱۸۹۶
- پرسش ۱۸۹۶
- پاسخ ۱۸۹۶
- در مورد مقوله ولایت فقیه بعضی از فقها به مانند دکتر کدیور به شدت منابع نقلی آن را رد کرده اند و ... عمر بن حنظله را نادرست فرموده اند؟ نظر شما چیست؟ ۱۹۰۹
- پرسش ۱۹۰۹
- پاسخ ۱۹۱۰
- اگر در کشور عراق همانند ایران شورای نگهبان، مجلس شورای اسلامی، مجلس خبرگان رهبری و سایر نهادها مانند کشور ما تشکیل شود و رهبری (ولایت فقیه) شکل گیرد آن زمان کدام یک از این دو جانشین ولی عصر خواهد بود ولی فقیه ایران یا عراق(همه شرایط و مراحل آنجا ۱۹۱۴
- پرسش ۱۹۱۴
- پاسخ ۱۹۱۴
- دلایل مشروعیت ولایت فقیه در بین تعدادی از فقها و نامشروع بودن آن در نظر تعدادی دیگر چیست و چرا حق با گروه اول است. ۱۹۱۷
- پرسش ۱۹۱۷
- پاسخ ۱۹۱۷
- چون در مباحثه با عده ای از دانشجویان به بحث ولایت فقیه می رسیم که چرا باید یک فرد باید رهبر و پیشوای ما باشد و... در صورت امکان با معرفی چند منبع در سطح یک دانشجو ما را در این امر یاری فرمایید. ۱۹۱۹
- پرسش ۱۹۱۹
- پاسخ(قسمت اول) ۱۹۱۹
- پاسخ(قسمت دوم) ۱۹۲۷
- پاسخ(قسمت سوم) ۱۹۳۴
- مسئله ولایت فقیه در میان اهل تسنن چگونه است و در کشورهای دیگر اسلامی چگونه است. ۱۹۴۱
- پرسش ۱۹۴۱
- پاسخ ۱۹۴۱
- به این شبهه چگونه جواب دهیم؟ ولی فقیه، شورای نگهبان را انتخاب می کند شورای نگهبان مجلس خبرگان را با نظارت بر کاندیدها انتخاب می کنند و مجلس خبرگان رهبری ولی فقیه را . آیا این دور نیست. ۱۹۴۵
- پرسش ۱۹۴۵
- پاسخ ۱۹۴۵

اصطلاحات فقه، فقیه، ولایت فقیه را تعریف نمایید. تعریف فقه تعریف فقیه ولایت فقیه ولایت مطلقه فقیه.

پرسش ۱۹۴۹

پاسخ ۱۹۴۹

اگر ولایت فقیه، مسأله ای عقلانی است، پس چرا هنوز برخی آن را رد می کنند؟

پرسش ۱۹۵۳

پاسخ ۱۹۵۳

در صورت تشکیل چند حکومت اسلامی در دنیا، ولایت فقیه چه جایگاهی پیدا می کند؟

پرسش ۱۹۵۶

پاسخ ۱۹۵۶

آیا ولایت فقیه، یک مسأله کلامی است یا مسأله فقهی و تقلیدی؟

پرسش ۱۹۵۸

پاسخ ۱۹۵۸

اگر در جامعه ای فقیه جامع شرایط جهت تصدی ولایت مسلمانان وجود نداشت، چه باید کرد؟

پرسش ۱۹۶۰

پاسخ ۱۹۶۰

چرا آیت الله سیستانی نظام ولایتی حاکم بر ایران را قبول ندارد؟

پرسش ۱۹۶۰

پاسخ ۱۹۶۰

نظر اهل سنت درباره ولایت فقیه چیست؟

پرسش ۱۹۶۲

پاسخ ۱۹۶۲

چگونه می توان مسئله ولایت فقیه را برای افراد غیر شیعه و یا حتی غیرمسلمان توجیه کرد؟

پرسش ۱۹۶۳

پاسخ ۱۹۶۳

آیا آقای خامنه ای جایز الصلوات است؟

پرسش ۱۹۶۴

پاسخ ۱۹۶۴

بنده از طرفداران سرسخت ولی فقیه می باشم اما متأسفانه دلیل مستدل و محکمی در دست ندارم که بتوانم از آن دفاع کنم و راه را بر معاندین و مخالفین بنبدم لذا خواهشمندم در صورت امکان از دلایل عقلی و نقلی مستدل برای من بیان نمائید تا از این طریق راه را بر معاندین بنبدم

پرسش ۱۹۶۵

پاسخ ۱۹۶۵

تفاوت ولایت فقیه با شاه چیست؟

پرسش ۱۹۶۸

پاسخ ۱۹۶۸

آیا ولایت فقیه فقط مختص کشور ایرانست؟ در غیر این صورت چرا ولی فقیه توسط خیرگان که توسط مردم ایران انتخاب شده اند انتخاب می شود؟ و اگر نظام اسلامی و خیرگان نباشد ولایت فقیه چگونه انتخاب می شود؟

پرسش ۱۹۷۰

پاسخ ۱۹۷۰

جایگاه مجلس خیرگان در تعیین ولی فقیه چیست؟ آیا طبق نظریه نصب هم جایگاهی دارد؟

پرسش ۱۹۷۲

پاسخ ۱۹۷۲

در روایات آمده است که «عقل حجت باطنی است»؛ بنابراین با وجود این حجت باطنی، دیگر ولایت فقیه لغو و بیهوده است؛ چرا که با وجود عقل دیگر انسان نیاز به چیزی ندارد؟

پرسش ۱۹۷۳

- پاسخ - ۱۹۷۳
- از نظر عقلی وجود ولایت فقیه چه لزومی دارد؟ - ۱۹۷۵
- پرسش - ۱۹۷۵
- پاسخ - ۱۹۷۵
- آیا امام تنها به معنی رهبر است و چگونه می توان به رهبران دینی امام گفت ؟ - ۱۹۷۸
- پرسش - ۱۹۷۸
- پاسخ - ۱۹۷۹
- چگونه می توان مسئله ولایت فقیه را برای افراد غیر شیعه و یا حتی غیرمسلمان توجیه کرد؟ - ۱۹۷۹
- پرسش - ۱۹۷۹
- پاسخ - ۱۹۷۹
- آیا دلیل عقلی برای ولایت فقیه وجود دارد؟ - ۱۹۸۰
- پرسش - ۱۹۸۰
- پاسخ - ۱۹۸۰
- آیا لفظ ولی فقیه در کلام معصومین «علیهم السلام» آمده است؟ - ۱۹۸۱
- پرسش - ۱۹۸۱
- پاسخ - ۱۹۸۱
- با توجه به معصوم نبودن ولی فقیه، چرا به قداست وی معتقدید؟ - ۱۹۸۱
- پرسش - ۱۹۸۲
- پاسخ - ۱۹۸۲
- قداست ولی فقیه چه تأثیری در جامعه دارد؟ - ۱۹۸۲
- پرسش - ۱۹۸۲
- پاسخ - ۱۹۸۲
- آیا قداست فقیه در امر حکومت مؤثر است؟ - ۱۹۸۳
- پرسش - ۱۹۸۳
- پاسخ - ۱۹۸۳
- چون اعضای شورای نگهبان از طرف رهبر انتخاب می شوند و آنها صلاحیت کاندیداهای خیرگان رهبری را تأیید می کنند، بنابراین تعیین رهبر از سوی وی - با واسطه - مستلزم یک نوع دور نمی باشد؟ - ۱۹۸۴
- پرسش - ۱۹۸۴
- پاسخ - ۱۹۸۴
- در مورد ولایت فقیه و کلاً خود ولایت با این که صحبت های زیادی شنیده ام ولی می خواهم برابم به تفصیل توضیح دهید؟ - ۱۹۸۴
- پرسش - ۱۹۸۴
- پاسخ - ۱۹۸۵
- نویسنده سخن از «عدم رضایت ولی فقیه عدم رضایت امام زمان است» تعجب کرده و آن را به صورت یک شبهه و اشکال بر بارهای اعتقادی شیعه مطرح می کند. - ۱۹۸۸
- پرسش - ۱۹۸۸
- پاسخ - ۱۹۸۹
- حضرت امام رحمه الله درباره ولایت فقیه ظاهراً فرموده اند که وی مقامی دارد که نه نبی مرسل و نه ملک مقرب به آن نتواند رسید. لطفاً در این باره توضیح دهید. - ۱۹۹۱
- پرسش - ۱۹۹۱
- پاسخ - ۱۹۹۱
- آیا ولایت فقیه با عقل سازگار است؟ - ۱۹۹۳
- پرسش - ۱۹۹۳
- پاسخ - ۱۹۹۳
- چرا ولی فقیه با رأی مستقیم مردم انتخاب نمی شود؟ آیا مردم فهم و شعور این کار ندارند؟ - ۱۹۹۳

پرسش ۱۹۹۳

پاسخ ۱۹۹۴

فلسفه وجودی ولایت فقیه چیست؟ از کجا شروع شده است؟ و با توجه به این که گفته می شود سخن ولی فقیه مانند حرف امام معصوم است، پس اشباهات وی را چگونه می توان توجیه کرد؟

پرسش ۱۹۹۵

پاسخ ۱۹۹۵

با توجه به معصوم نبودن ولی فقیه چرا به قداست وی معتقدید؟

پرسش ۱۹۹۶

پاسخ ۱۹۹۶

قداست ولی فقیه و مرجع دینی چه تاثیری در جامعه دارد؟

پرسش ۲۰۰۱

پاسخ ۲۰۰۱

ولایت فقیه را با دلیلی ساده و قابل فهم برای همگان اثبات کنید.

پرسش ۲۰۰۲

پاسخ ۲۰۰۳

ساده ترین و روشنترین دلیل عقلی بر ولایت فقیه چیست؟

پرسش ۲۰۰۵

پاسخ ۲۰۰۵

چگونه می توان نظریه ولایت فقیه را برای افراد غیر مسلمان توجیه کرد؟

پرسش ۲۰۰۷

پاسخ ۲۰۰۷

چگونه در بحث ولایت فقیه به توفیق شریف که از نظر سند مخدوش است تمسک می شود؟

پرسش ۲۰۰۹

پاسخ ۲۰۰۹

ولایت حقیقی برای تشریح احکام و جعل قوانین عبادی، اقتصادی، سیاسی و... حق چه کسی است؟

پرسش ۲۰۱۰

پاسخ ۲۰۱۰

مراد از ولایت فقیه چیست؟

پرسش ۲۰۱۱

پاسخ ۲۰۱۱

دلایل اثبات ولایت فقیه چیست؟

پرسش ۲۰۱۱

پاسخ ۲۰۱۲

در انتخاب غیر مستقیم ولایت فقیه مشکل دور وجود دارد، چگونه می توان آن را حل نمود؟

پرسش ۲۰۱۹

پاسخ ۲۰۱۹

جایگاه ولایت فقیه در نظام سیاسی اسلام چیست؟

پرسش ۲۰۲۱

پاسخ ۲۰۲۱

نسبت ولایت فقیه با احزاب چیست؟

پرسش ۲۰۲۲

پاسخ ۲۰۲۲

ادله نقلی و عقلی ولایت فقیه را ذکر کنید - - - - - ۲۰۲۴

پرسش - - - - - ۲۰۲۴

پاسخ (قسمت اول) - - - - - ۲۰۲۴

پاسخ (قسمت دوم) - - - - - ۲۰۳۱

پاسخ (قسمت سوم) - - - - - ۲۰۳۸

آیا ولایت فقیه اخباری است یا انشائی؟ - - - - - ۲۰۴۷

پرسش - - - - - ۲۰۴۷

پاسخ - - - - - ۲۰۴۷

چرا نظریه ولایت فقیه تنها شکل حکومت دینی تلقی میشود؟ - - - - - ۲۰۴۸

پرسش - - - - - ۲۰۴۸

پاسخ - - - - - ۲۰۴۸

ولایت فقیه را با دلیلی ساده وقابل فهم برای همگان اثبات کنید؟ - - - - - ۲۰۴۸

پرسش - - - - - ۲۰۴۸

پاسخ - - - - - ۲۰۴۹

دلیل معتبر برای مأذون بودن فقیه بر حکومت در دوران غیبت معصوم (ع) چیست؟ - - - - - ۲۰۴۹

پرسش - - - - - ۲۰۴۹

پاسخ - - - - - ۲۰۴۹

چرا دیدگاه‌ها در مورد ولایت فقیه مختلف است ؟ لطفا در این زمینه توضیح دهید . - - - - - ۲۰۵۱

پرسش - - - - - ۲۰۵۱

پاسخ - - - - - ۲۰۵۱

کتابهایی درباره ولایت فقیه معرفی کنید؟ - - - - - ۲۰۵۱

پرسش - - - - - ۲۰۵۱

پاسخ - - - - - ۲۰۵۱

ضرورت وجود ولایت فقیه در نظام اسلامی را چگونه توجیه می کنید؟ - - - - - ۲۰۵۱

پرسش - - - - - ۲۰۵۲

پاسخ - - - - - ۲۰۵۲

آیا بحث ولایت فقیه یک بحث فقهی است یا کلامی ؟ - - - - - ۲۰۵۶

پرسش - - - - - ۲۰۵۶

پاسخ - - - - - ۲۰۵۶

چرا باید از ولی فقیه اطاعت کرد؟ آیا نماز بدون اعتقاد به ولی فقیه باطل است ؟ - - - - - ۲۰۵۸

پرسش - - - - - ۲۰۵۸

پاسخ - - - - - ۲۰۵۸

برخی ایراد می گیرند که فارغ التحصیلان حوزه علمیه هیچ درسی را مبنی بر سیاستمداری و مملکت داری نمی خوانند و اطلاعات سیاسی ناکافی دارند بلکه اطلاعاتی ندارند. لذا استدلال می کنند که یک طلبه قادر به رهبری سیاسی جامعه نیست برای این اشکال چه پاسخی دار:

پرسش - - - - - ۲۰۶۰

پاسخ - - - - - ۲۰۶۰

چرا افرادی که امام خمینی را قبول داشته اند در حال حاضر بعضی از این افراد ولی فقیه را که جانشین آن حضرت هستند را قبول ندارند؟(به عنوان رهبر) در زمره این افراد جانبازانی قرار دارند که در جبهه های جنگ شرکت داشته اند و اعمال دینی را نیز انجام می دهند. عمل این:

پرسش - - - - - ۲۰۶۸

پاسخ - - - - - ۲۰۶۸

مرجعیت و ولایت - - - - - ۲۰۷۰

با تشکیل حکومت اسلامی، گستره مسائل فقهی بسیار وسیع گردیده، به گونه ای که اولاً: اجتهاد و اعلیت در تمام ابواب فقه امکان پذیر نیست؛ ثانیاً: تعدّد مرجعیت با توجه با اختلاف آرا در مسائل سیاسی و اجتماعی... مشکل ساز است. راه مناسب کدام است؟ - - - - - ۲۰۷۰

پرسش - - - - - ۲۰۷۰

- ۲۰۷۰ پاسخ
- ۲۰۷۲ در صورتی که می دانیم بعضی از مراجع و علما با ولایت مطلقه فقیه موافق نیستند، آیا شعار مرگ بر ضد ولایت فقیه صحیح است؟
- ۲۰۷۲ پرسش
- ۲۰۷۲ پاسخ
- ۲۰۷۲ با وجودی که امامت در دوازده امام معصوم(ع) محدود است، چرا به آیت الله خمینی امام اطلاق می شود؟ چرا همین عنوان را به آیت الله خامنه ای، جانشین ایشان اطلاق نمی کنند؟
- ۲۰۷۲ پرسش
- ۲۰۷۳ پاسخ
- ۲۰۷۶ جایگاه مراجع تقلید در نظام ولایی کجاست و نسبت آنان با ولی فقیه چیست ؟
- ۲۰۷۶ پرسش
- ۲۰۷۶ پاسخ
- ۲۰۸۱ آیا جدایی رهبری نظام از مرجعیت تقلید - آن گونه که در قانون اساسی جدید پیش بینی شده است - مشکلی برای مردم پیش نمی آورد ؟
- ۲۰۸۱ پرسش
- ۲۰۸۱ پاسخ
- ۲۰۸۶ جایگاه مراجع تقلید در نظام ولایی کجاست و نسبت آنان با ولی فقیه چیست ؟
- ۲۰۸۶ پرسش
- ۲۰۸۶ پاسخ
- ۲۰۹۰ آیا جدایی رهبری نظام از مرجعیت تقلید - آن گونه که در قانون اساسی جدید پیش بینی شده است - مشکلی برای مردم پیش نمی آورد ؟
- ۲۰۹۰ پرسش
- ۲۰۹۰ پاسخ
- ۲۰۹۵ نسبت بین ولایت و مرجعیت چیست؟
- ۲۰۹۵ پرسش
- ۲۰۹۵ پاسخ
- ۲۱۰۰ اگر فتوای ولی فقیه با فتوای دیگر(تعارض) داشته باشد، چه باید کرد؟
- ۲۱۰۰ پرسش
- ۲۱۰۰ پاسخ
- ۲۱۰۰ آیا جدایی رهبری نظام از مرجعیت تقلید آن گونه که در قانون اساسی جدید پیش بینی شده است مشکلی برای مردم پیش نمیآورد؟
- ۲۱۰۰ پرسش
- ۲۱۰۰ پاسخ
- ۲۱۰۱ اگر فتوای ولی فقیه با فتوای دیگر تعارض داشته باشد چه باید کرد؟
- ۲۱۰۱ پرسش
- ۲۱۰۱ پاسخ
- ۲۱۰۱ آیا جدایی مرجعیت تقلید از رهبریت نظام مشکلی به وجود نمی آورد؟
- ۲۱۰۱ پرسش
- ۲۱۰۱ پاسخ
- ۲۱۰۳ اگر ولایت فقیه اقدام به تصدی حکومت کرد، آیا وظایف بقیه فقیهان و مراجع سابق می شود؟
- ۲۱۰۳ پرسش
- ۲۱۰۳ پاسخ
- ۲۱۰۶ ششم اینکه آیا شخص رهبری از بدو رهبری مرجع هم بودند یا خیر شرط نیست که رهبر مرجع تقلید هم باشد؟
- ۲۱۰۶ پرسش
- ۲۱۰۶ پاسخ

چگونه می توان ولایت کارزماتیک یک فقیه را به عنوان جانشین بر حق امام معصوم در عصر غیبت پذیرفت ولی در مسائل دینی که این ولایت و اساس آن بر آن شکل گرفته است از فقیهی دیگر تقلید کرده و او را نسبت به ولی امر خود شایسته تر دانست؟ آیا این عمل دوم :

پرسش ۲۱۱۲

پاسخ ۲۱۱۲

آیا جدایی مرجعیت تقلید از رهبریت نظام مشکلی به وجود نمی آورد؟ ۲۱۱۵

پرسش ۲۱۱۵

پاسخ ۲۱۱۵

در سوره مبارک جمعه آمده است "مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ...". از آن جا که برخی مراجع بزرگ تقلید را از مصادیق "آیات الله می دانند" الف آیا تکذیب آن ها، عقوبت هایی را که در بسیاری از آیات قرآن بیان شده متوجه تکذیب ۲۱۱۶

پرسش ۲۱۱۶

پاسخ ۲۱۱۶

شرایط ولی ۲۱۱۹

کسانی که واجد حق الهی حکومت کردن هستند، چه کسانی می باشند و با چه دلیلی ولایت فقیه اثبات می شود؟ ۲۱۱۹

پرسش ۲۱۱۹

پاسخ ۲۱۲۰

ولایت مطلقه فقیه که معصوم نیست، در زمان غیبت چگونه قابل تعیین است؟ ۲۱۲۴

پرسش ۲۱۲۴

پاسخ ۲۱۲۵

آیا اسلامی که در کشور ما با این همه تبلیغات وسیع معرفی می شود، اسلام ناب محمدی است؟ اگر نیست، موانع آن چیست؟ ۲۱۲۸

پرسش ۲۱۲۸

پاسخ ۲۱۲۸

رهبر جامعه اسلامی حتما باید مجتهد باشد یا فرد دیگری هم می تواند باشد؟ ۲۱۳۳

پرسش ۲۱۳۳

پاسخ ۲۱۳۳

آیا اشتراط «ذکوریه» در تصدی مناصبی که به نحوی ولایت و حکومت بر عاقله مردم دارد، به معنی محروم نمودن زنها و بینوایی به ارزشهای انسانی نیست؟ ۲۱۳۵

پرسش ۲۱۳۵

پاسخ ۲۱۳۵

شرایط ولی فقیه چیست؟ ۲۱۳۶

پرسش ۲۱۳۶

پاسخ ۲۱۳۶

رهبری و زمامداری، به چه شرطی ملکوتی است و به چه شرطی ظلمانی؟ ۲۱۳۹

پرسش ۲۱۳۹

پاسخ ۲۱۳۹

آیا عصمت یکی از شرایط واجب اصل ولایت و امامت است؟ یا ولی فقیه هم می تواند معصوم باشد؟ ۲۱۴۰

پرسش ۲۱۴۰

پاسخ ۲۱۴۰

اگر خلیفه ای کسی را به جانشینی خود برگزیند، آیا شکل جامعه اسلامی در امر رهبری حل نمی شود؟ مانند کاری که خلیفه اول نسبت به خلیفه دوم انجام داد. ۲۱۴۰

پرسش ۲۱۴۰

پاسخ ۲۱۴۰

آیا امام زمان (عج) بطور مستقیم در انتخاب آیت الله خامنه ای نقش داشته است؟ ۲۱۴۱

پرسش ۲۱۴۱

پاسخ ۲۱۴۱

شرایط ولایت فقیه چیست؟ آیا علاوه بر اجتهاد، مرجعیت نیز از شرایط ولی فقیه است؟ ۲۱۴۱

پرسش ۲۱۴۱

پاسخ ۲۱۴۱

از کجا باید فهمید شرایط ولی درانتخاب فردی به عنوان ولی فقیه موجود است؟ ۲۱۴۵

پرسش ۲۱۴۵

پاسخ ۲۱۴۵

آیا می توان ولایت فقیه را معصوم دانست؟ اگر این گونه است آیا لازم است این گونه باشد؟ ۲۱۵۰

پرسش ۲۱۵۰

پاسخ ۲۱۵۰

آیا عصمت یکی از شرایط واجب اصل ولایت و امامت است؟ یا ولی فقیه هم می تواند معصوم باشد؟ ۲۱۵۲

پرسش ۲۱۵۲

پاسخ ۲۱۵۲

اگر ولی فقیه معصوم نیست، چرا اطاعت از وی واجب است؟ ۲۱۵۲

پرسش ۲۱۵۲

پاسخ ۲۱۵۲

شعار (خامنه ای خمینی دیگر است ولایتش ولایت حیدر است) چه پیامی دارد؟ ۲۱۵۷

پرسش ۲۱۵۷

پاسخ ۲۱۵۷

کارایی نظام ولایی ۲۱۶۲

مقام معظم رهبری فرمودند: "حتی رهبری هم فوق نظارت نیست"، با توجه به فرمایش معظم له آیا ولایت فراتر از قانون اساسی است و یا بالعکس؟ ۲۱۶۲

پرسش ۲۱۶۲

پاسخ ۲۱۶۲

علت ضرورت وجود ولایت فقیه در کشور اسلامی چیست؟ چرا مسلمانان حق انتخاب او را ندارند؟ ۲۱۶۶

پرسش ۲۱۶۶

پاسخ ۲۱۶۶

آیا اسلامی که در کشور ما با این همه تبلیغات وسیع معرفی می شود، اسلام ناب محمدی است؟ اگر نیست، موانع آن چیست؟ ۲۱۷۰

پرسش ۲۱۷۰

پاسخ ۲۱۷۰

چرا می گویند ایران کشور امام زمان (عج) است؟ ۲۱۷۵

پرسش ۲۱۷۵

پاسخ ۲۱۷۵

چند درصد قوانین اسلام در حال حاضر اجرا می شود؟ حکومت ما اسلامی است، چرا قوانین غیر اسلامی اجرا می شود؟ ۲۱۷۷

پرسش ۲۱۷۷

پاسخ ۲۱۷۷

اگر نظام ولایت فقیه بهترین نظام است، چرا برخی از مشکلات جامعه حل نشده، و جامعه پیشرفته ای نداریم؟ ۲۱۷۸

پرسش ۲۱۷۸

پاسخ ۲۱۷۸

آیا فقه در قانون گذاری حکومت دینی کافی است، یا محتاج نتایج علوم تجربی و سیاسی و دیگر تجربیات جوامع است؟ ۲۱۸۰

پرسش ۲۱۸۰

پاسخ ۲۱۸۰

با توجه به جامعه رو به توسعه خودمان، چگونه ولایت فقیه قادر به اداره آن خواهد بود؟ ۲۱۸۰

پرسش ۲۱۸۰

پاسخ ۲۱۸۰

در بین دوستان دانشگاهی این مطلب شایعه شده است که در زمینه خودروهای وارداتی و یا خودروهای تولیدی همچون پراید، پژو، سمند و ... قسمت عظیمی از قیمت زیاد اینها به علت مالیاتی است که به رئیس جمهوری و قسمتی دیگر به مقام معظم رهبری تعلق دارد، ایشان ،

پرسش ۲۱۸۱

پاسخ ۲۱۸۱

نظریه های ولایت ۲۱۸۲

در مورد انتخاباتی یا انتصابی بودن ولایت بفرمایید اولاً، دلایل عقلی و نقلی طرفداران آن دو دیدگاه چیست؟ ثانیاً، محاسن و معایب آن ها را بیان کنید. ثالثاً، در مرحله فعلیت و تحقق چه تفاوتی بین انتخاباتی یا انتصابی بودن وجود دارد؟ رابعاً ، مبارزه امام خمینی با طاع ۲۱۸۲

پرسش ۲۱۸۲

پاسخ(قسمت اول) ۲۱۸۳

پاسخ(قسمت دوم) ۲۱۹۱

پاسخ(قسمت سوم) ۲۲۰۰

فرق ولایت فقیه با وکالت فقیه چیست؟ ۲۲۰۹

پرسش ۲۲۱۰

پاسخ ۲۲۱۰

آیا ولی فقیه انتصابی است یا انتخاباتی و اگر انتصابی است رای مردم چه تاثیری دارد - ۲۲۱۱

پرسش ۲۲۱۱

پاسخ ۲۲۱۱

درباره انتصابی یا انتخاباتی بودن ولی فقیه توضیح دهید. ۲۲۱۱

پرسش ۲۲۱۱

پاسخ ۲۲۱۱

بحث ولایت فقیه یک نظریه فقهی است در کنار سایر نظریات یا تنها شیوه حکومتی در مذهب تشیع است؟ (حضرت آیت الله بهجت) - ۲۲۱۳

پرسش ۲۲۱۳

پاسخ ۲۲۱۳

لطفاً نظر آیت الله منتظری را در مورد ولایت فقیه بگویند. ۲۲۱۶

پرسش ۲۲۱۶

پاسخ ۲۲۱۶

ولایت فقیه وکالت است یا نظارت اگر کتابی هست معرفی بفرمایند. ۲۲۱۷

پرسش ۲۲۱۷

پاسخ ۲۲۱۷

آیا تعیین خبرگان به وسیله انتخابات، خروج از مبنای انتصاب و تسلیم به معنای انتخاب نیست؟ - ۲۲۲۱

پرسش ۲۲۲۱

پاسخ ۲۲۲۱

ولایت فقیه یا نظارت فقیه، کدام یک صحیح است؟ ۲۲۲۲

پرسش ۲۲۲۲

پاسخ ۲۲۲۲

آیا نظریه انتصاب لطمه زدن به ولی فقیه نیست؟ - ۲۲۲۶

پرسش ۲۲۲۶

پاسخ ۲۲۲۶

آیا نظریه انتصاب ولی فقیه با قانون اساسی تضادی ندارد؟ - ۲۲۲۸

پرسش ۲۲۲۸

پاسخ ۲۲۲۸

درباره ولایت فقیه فرق بین دو نظریه نصب و انتخاب چیست و نقش خبرگان رهبری بر اساس هر یک از دو دیدگاه چگونه توجیه می شود؟ - ۲۲۲۹

پرسش ۲۲۲۹

- ۲۲۲۹ پاسخ
- ۲۲۳۰ نظر آیت الله تبریزی را در مورد ولایت فقیه بیان کنید.
- ۲۲۳۰ پرسش
- ۲۲۳۰ پاسخ
- ۲۲۳۳ چرا اندیشه های سیاسی سنی به «خلافت اسلامی» و اندیشه های سیاسی شیعه به «ولایت فقیه» ختم می شود؟
- ۲۲۳۳ پرسش
- ۲۲۳۳ پاسخ
- ۲۲۳۵ آیا ولی فقیه به صورت انتخابی تعیین می شود یا به صورت انتصابی؟
- ۲۲۳۵ پرسش
- ۲۲۳۵ پاسخ
- ۲۲۳۶ بصورت مختصر بحث ولایت فقیه را مطرح کرده و مفهوم وکالت فقیه و ولایت مقیده را نیز توضیح دهید.
- ۲۲۳۶ پرسش
- ۲۲۳۶ پاسخ
- ۲۲۳۸ آیا انتصاب ولی فقیه از نظر عقلی قابل قبول است؟
- ۲۲۳۸ پرسش
- ۲۲۳۸ پاسخ
- ۲۲۴۳ آیا نظریه انتصاب ولایت فقیه با قانون اساسی تضادی ندارد؟
- ۲۲۴۳ پرسش
- ۲۲۴۳ پاسخ
- ۲۲۴۴ ولایت انتصابی ولی فقیه یعنی چه و چه دلایلی را برای آن مطرح می کنید؟
- ۲۲۴۴ پرسش
- ۲۲۴۴ پاسخ
- ۲۲۴۷ ولایت فقیه انتخابی است یا انتصابی؟
- ۲۲۴۷ پرسش
- ۲۲۴۷ پاسخ(قسمت اول)
- ۲۲۵۴ پاسخ(قسمت دوم)
- ۲۲۶۰ آیا در نظام اسلامی فقیه وکیل مردم است؟ اگر جواب مثبت است چرا حکومت اسلامی را به ولایت فقیه تعبیر می کنند، نه وکالت فقیه؟
- ۲۲۶۰ پرسش
- ۲۲۶۰ پاسخ
- ۲۲۶۲ بحث ولایت از چه زمانی در اسلام مطرح شد؟
- ۲۲۶۲ پرسش
- ۲۲۶۲ پاسخ
- ۲۲۶۴ آیا ولی فقیه به صورت انتخابی تعیین می شود یا به صورت انتصابی؟
- ۲۲۶۴ پرسش
- ۲۲۶۴ پاسخ
- ۲۲۶۶ آیا ولی فقیه به صورت انتخابی تعیین می شود یا به صورت انتصابی؟
- ۲۲۶۶ پرسش
- ۲۲۶۶ پاسخ
- ۲۲۶۹ آیا ولی فقیه به صورت انتخابی تعیین می شود یا به صورت انتصابی؟
- ۲۲۶۹ پرسش
- ۲۲۶۹ پاسخ

آیا ولی فقیه به صورت انتخابی تعیین می شود یا به صورت انتصابی؟ ۲۲۷۱

پرسش ۲۲۷۱

پاسخ ۲۲۷۱

آیا ولی فقیه به صورت انتخابی تعیین می شود یا به صورت انتصابی؟ ۲۲۷۳

پرسش ۲۲۷۳

پاسخ ۲۲۷۳

گروهی مدعی شده اند که ولایت فقیه همانند دیکتاتور عمل می کند، در جواب آن ها باید چه بگوییم ۲۲۷۶

پرسش ۲۲۷۶

پاسخ ۲۲۷۶

از کدام آیه قرآن استنباط می شود که ما به ولایت فقیه محتاج هستیم و آیا ولی فقیه باید از طبقه روحانیت باشد؟ ۲۲۷۷

پرسش ۲۲۷۷

پاسخ ۲۲۷۷

چرا بعد از رحلت امام خمینی(ره) عده ای با ولایت فقیه این همه مخالفت می کنند، منظورشان چیست؟ ۲۲۷۹

پرسش ۲۲۷۹

پاسخ ۲۲۷۹

معنای ولایت مطلقه چیست؟ تفاوت آن با ولایت معصوم را بیان کنید. ۲۲۸۱

پرسش ۲۲۸۱

پاسخ ۲۲۸۱

آیا ولایت فقیه انتصابی است یا انتخابی؟ ۲۲۸۴

پرسش ۲۲۸۴

پاسخ ۲۲۸۴

آیا ولی فقیه قدرت سلب اراده از انسان مسلمان یا غیر مسلمان را دارد؟ آیا این امر بدترین نوع دیکتاتوری محسوب نمی شود؟ ۲۲۸۵

پرسش ۲۲۸۵

پاسخ ۲۲۸۵

آیا ولایت فقیه انتصابی است یا انتخابی؟ ۲۲۸۷

پرسش ۲۲۸۷

پاسخ ۲۲۸۷

منظور از ولایت مطلقه فقیه چیست؟(ب) ۲۲۸۸

پرسش ۲۲۸۸

پاسخ ۲۲۸۸

آیا ولایت فقیه انتصابی است یا انتخابی؟ ۲۲۸۹

پرسش ۲۲۸۹

پاسخ ۲۲۸۹

در نظریه (انتخاب) در واقع خبرگان وکیل مردم اند تا رهبر را انتخاب کنند؛ (آیادر نظریه (انتصاب) نیز خبرگان برای شهادت اصلاح، وکیل مردم اند؟ ۲۲۹۱

پرسش ۲۲۹۱

پاسخ ۲۲۹۱

نقش مردم در انتخاب ولی چیست آیا می توان وظایف خبرگان را به مردم واگذار کرد؟ ۲۲۹۳

پرسش ۲۲۹۳

پاسخ ۲۲۹۳

در نظریه (انتخاب) در واقع خبرگان وکیل مردم اند تا رهبر را انتخاب کنند؛ (آیادر نظریه (انتصاب) نیز خبرگان برای شهادت اصلاح، وکیل مردم اند؟ ۲۲۹۶

پرسش ۲۲۹۶

پاسخ ۲۲۹۶

ولایت جامعه اسلامی از دیدگاه علامه طباطبائی با کیست ؟ ۲۲۹۸

پرسش ۲۲۹۸

پاسخ ۲۲۹۸

آیا در نظام اسلامی فقیه وکیل مردم است ؟ اگر جواب مثبت است چرا حکومت اسلامی رایه ولایت فقیه تعبیر می کنند ، نه وکالت فقیه ؟ ۲۲۹۹

پرسش ۲۲۹۹

پاسخ ۲۲۹۹

ولایت جامعه اسلامی از دیدگاه علامه طباطبائی با کیست ؟ ۲۳۰۱

پرسش ۲۳۰۱

پاسخ ۲۳۰۱

نظریه ی انتصاب و نظریه ی انتخاب به چه معناست و کدامیک در مورد ولایت فقیه درست می باشد؟ ۲۳۰۲

پرسش ۲۳۰۲

پاسخ ۲۳۰۲

اگر در مسأله ی ولایت فقیه قایل به نظریه ی انتصاب باشیم، نقش مردم چه خواهدبود؟ ۲۳۰۸

پرسش ۲۳۰۸

پاسخ ۲۳۰۸

نظریه ی مالکیت مشاع که در آن وکالت فقیه مطرح می شود، به چه معناست و آیا توان به جای ولایت فقیه، قایل به وکالت فقیه شد؟ ۲۳۱۱

پرسش ۲۳۱۱

پاسخ ۲۳۱۲

آیا در نظام اسلامی فقیه وکیل مردم است؟ اگر جواب مثبت است چرا حکومت اسلامی رایه ولایت فقیه تعبیر میکنند، نه وکالت فقیه؟ ۲۳۱۸

پرسش ۲۳۱۸

پاسخ ۲۳۱۸

نظریه انتخاب در ولایت فقیه را طرح و بررسی کنید؟ ۲۳۱۹

پرسش ۲۳۱۹

پاسخ ۲۳۱۹

آیا در نظام اسلامی فقیه وکیل مردم است؟ اگر جواب مثبت است چرا حکومت اسلامی را به ولایت فقیه تعبیر می کنند، نه وکالت فقیه؟ ۲۳۱۹

پرسش ۲۳۱۹

پاسخ ۲۳۱۹

برگزیده شدن ولی فقیه انتخابی است یا انتصابی؟ ۲۳۲۱

پرسش ۲۳۲۱

پاسخ ۲۳۲۱

ولایت فقیه جزء اصول است یا فروع و کسیکه ولایت فقیه را قبول ندارد چه برخوردی با او کنیم ؟ ۲۳۲۴

پرسش ۲۳۲۴

پاسخ ۲۳۲۴

آیا نظریه ولایت فقیه یک نظریه استبداد نیست و آیا این نظریه مساوی با کفر نمی شود؟ ۲۳۲۴

پرسش ۲۳۲۴

پاسخ ۲۳۲۴

پیشینه ولایت فقیه ۲۳۲۵

آیا آیات و روایاتی درباره ولایت فقیه داریم ؟ اگر داریم ، به چند تا اشاره نمایید. ۲۳۲۵

پرسش ۲۳۲۵

پاسخ ۲۳۲۵

تاریخچه ولایت فقیه را بیان کنید. ۲۳۲۶

پرسش ۲۳۲۶

پاسخ ۲۳۲۶

لزوم وجود ولایت فقیه و پیشینه آن در زمان غیبت امام زمان(ع) چیست؟ ۲۳۲۶

پرسش ۲۳۲۶

پاسخ ۲۳۲۶

از دیر باز تا کنون چند دیدگاه در مورد ولایت فقیه وجود دارد؟ ۲۳۲۸

پرسش ۲۳۲۸

پاسخ ۲۳۲۸

نقطه آغازین ولایت فقیه از کجا شروع می شود؟ ادله آن را شرح دهید. ۲۳۳۲

پرسش ۲۳۳۲

پاسخ ۲۳۳۲

آیا پیشینه نظریه ولایت فقیه به زمان غیبت امام زمان علیه السلام می رسد ، یا اینکه ریشه های این نظریه در دوران حضور امامان معصوم علیهم السلام هم وجود داشته است ؟ ۲۳۳۸

پرسش ۲۳۳۸

پاسخ ۲۳۳۸

پیشینه ی تاریخی ولایت فقیه تا چه حد است؟ ۲۳۴۰

پرسش ۲۳۴۰

پاسخ ۲۳۴۰

قدیمی ترین سند موجود در مورد ولایت فقیه چیست؟ ۲۳۴۲

پرسش ۲۳۴۲

پاسخ ۲۳۴۲

دیدگاه اکثریت علما بعد از غیبت کبری در مورد ولایت فقیه چیست؟ ۲۳۴۸

پرسش ۲۳۴۸

پاسخ ۲۳۴۸

چرا تمامی علما فصل خاصی را به طرح ولایت فقیه اختصاص نداده و حدود و اختیارات آن را مطرح نکرده اند؟ ۲۳۵۸

پرسش ۲۳۵۸

پاسخ ۲۳۵۸

اگر ولایت فقیه استمرار حرکت انبیا است پس چرا اکنون این تر مطرح شده است ؟ ۲۳۶۲

پرسش ۲۳۶۲

پاسخ ۲۳۶۲

چه دلیلی بر ولایت فقیه وجود دارد و آیا این مسأله در گذشته نیز مطرح بوده است؟ ۲۳۶۲

پرسش ۲۳۶۲

پاسخ ۲۳۶۲

شنیده شده که شیخ انصاری برجم دار مخالفین تنوری ولایت فقیه می باشد. آیا ایشان در کتب خود در خصوص ولایت فقیه مطالبی را بیان نموده اند. اگر جواب مثبت است آدرس آن را بیان کنید. ۲۳۶۴

پرسش ۲۳۶۴

پاسخ ۲۳۶۵

اگر ایشان (شیخ انصاری)مخالف نظریه ولایت فقیه بوده اند آیا با اصل ولایت فقیه مخالف بوده اند یا در خصوص مطلقه بودن آن مخالف بوده اند. ۲۳۶۶

پرسش ۲۳۶۶

پاسخ ۲۳۶۷

آیت الله سیستانی در مورد ولایت فقیه چه نظری دارند؟آیا ایشان نیز معتقد به ولایت مطلقه فقیه هستند و در بی رهبری جامعه (مشابه جمهوری اسلامی ایران) یا اینکه تنها خواستار تشکیل یک حکومت مستقل مردمی در عراقند و برای ولی فقیه در آن حکومت جایگاهی نمی ۲۳۶۷

پرسش ۲۳۶۷

پاسخ ۲۳۶۷

آیا ولایت فقیه یک نظریه فقهی جدید و از ابتکارات امام خمینی است؟ اصولاً دلیل بر ولایت فقیه در عصر غیبت و ضرورت آن چیست؟ ۲۳۶۸

پرسش ۲۳۶۸

پاسخ ۲۳۶۸

چه آیه‌ای از قرآن درباره ولایت مطلقه فقیه است تا بتوان بر اساس آنها این موضوع را اثبات کرد؟ ۲۳۷۰

پرسش ۲۳۷۰

پاسخ ۲۳۷۰

آیا ولایت فقیه قبلاً نیز در جوامع اسلامی پیاده شده، یا فقط بعد از انقلاب در جمهوری اسلامی عملی شده است؟ ۲۳۷۲

پرسش ۲۳۷۲

پاسخ ۲۳۷۴

در زمینه پیشینه ولایت فقیه توضیح دهید؟ ۲۳۷۷

پرسش ۲۳۷۷

پاسخ ۲۳۷۷

سؤالی نیز در مورد مسأله ولایت فقیه داشتیم، این که در زمان حکومت پادشاهان در ایران، مسلمانان مسئله ولایت فقیه را چگونه پذیرفته بودند. یعنی این امر چگونه در زندگی آنها متجلی بود؟ ۲۳۸۰

پرسش ۲۳۸۰

پاسخ(قسمت اول) ۲۳۸۰

پاسخ(قسمت دوم) ۲۳۸۹

پاسخ(قسمت سوم) ۲۳۹۹

ولایت فقیه چگونه و توسط چه کسی به وجود آمد و وظیفه آن در شرایط حاضر چیست؟ ۲۴۰۸

پرسش ۲۴۰۸

پاسخ ۲۴۰۹

حدود ولایت ۲۴۰۹

آیا ولی فقیه تمام اختیارات امام معصوم را دارد، مثلاً اگر سببی یا برتغالی را از وسط نصف کرده و بگوید یک طرف آن حلال و طرف دیگر حرام است آیا باید حتماً اطاعت کرد؟ ۲۴۰۹

پرسش ۲۴۰۹

پاسخ ۲۴۱۰

محدوده عملکرد ولایت فقیه تا کجا است؟ ۲۴۱۰

پرسش ۲۴۱۰

پاسخ ۲۴۱۰

اگر فتوای ولی فقیه با فتوای دیگر اختلاف (تعارض) داشته باشد، چه باید کرد؟ ۲۴۱۳

پرسش ۲۴۱۳

پاسخ ۲۴۱۳

اگر ولی فقیه نماینده امام زمان (عج) در زمین و ولی امر همه مسلمانان جهان است، چرا قانون اساسی به گونه‌ای تنظیم شده است که ولی فقیه، نمایندگان مجلس خبرگان رهبری و دیگران باید ایرانی باشند؟ ۲۴۱۴

پرسش ۲۴۱۴

پاسخ ۲۴۱۴

چرا رهبر جمهوری اسلامی ایران را (ولی امر مسلمین) می‌نامیم؟ ۲۴۱۸

پرسش ۲۴۱۸

پاسخ ۲۴۱۸

چرا ولایت فقیه - همانند ریاست جمهوری - دوره ای نباشد، تا از مضرات تمرکز قدرت در دست یک نفر جلوگیری کنیم؟ ۲۴۲۰

پرسش ۲۴۲۰

پاسخ ۲۴۲۱

آیا امام خمینی قدس سره معتقد به ولایت مطلقه فقیه بودند و از این دیدگاه نظری در مقام عمل بهره جسته‌اند؟ ۲۴۲۴

پرسش ۲۴۲۴

پاسخ ۲۴۲۴

چرا رهبر جمهوری اسلامی ایران را (ولی امر مسلمین) می نامیم ؟ ۲۴۲۳

پرسش ۲۴۲۳

پاسخ ۲۴۲۳

آیا اختیارات و وظائف ولی فقیه منحصر به اموری است که در قانون اساسی آمده یا اینکه موارد مذکور صرفاً نمونه هایی از اختیارات رهبر است ؟ ۲۴۲۵

پرسش ۲۴۲۵

پاسخ ۲۴۲۶

آیا فقیه دارای ولایت مطلقه به اندازه ولایت انبیاء و امامان علیهم السلام است ؟ ۲۴۲۷

پرسش ۲۴۲۷

پاسخ ۲۴۲۷

با توجه به اینکه ولایت فقیه ، مطلق است ، آیا وی می تواند اصول دین و احکام آن را تغییر دهد ؟ ۲۴۴۱

پرسش ۲۴۴۱

پاسخ ۲۴۴۱

اختیاراتی که در قانون اساسی برای ولی فقیه برشمرده شده ، مستلزم تخصصهای متعدداست ، ولی به صورت طبیعی ، بودن این تخصصها در یک نفر مشکل است ، پس چگونه ولی فقیه بر تمام امور کشور حاکم باشد ؟ ۲۴۴۳

پرسش ۲۴۴۳

پاسخ ۲۴۴۳

اگر فتوای ولی فقیه با فقههای دیگر اختلاف (تعارض) داشته باشد ، چه باید کرد ؟ ۲۴۴۴

پرسش ۲۴۴۴

پاسخ ۲۴۴۴

آیا می توان از ولی فقیه انتقاد کرد ؟ ۲۴۴۵

پرسش ۲۴۴۵

پاسخ ۲۴۴۵

ارتباط ولایت با مفهوم شورا و تفکیک قوا را توضیح دهید ۲۴۴۸

پرسش ۲۴۴۸

پاسخ ۲۴۴۸

حدود اختیارات ولایت فقیه چه اندازه است؟ ۲۴۵۷

پرسش ۲۴۵۷

پاسخ ۲۴۵۷

آیا اطلاقی ولایت در فقیه به معنای مستند بودن او در حکومت نیست؟ ۲۴۶۴

پرسش ۲۴۶۴

پاسخ ۲۴۶۴

: در صورت تشکیل حکومتی با زعامت فقیه و تصویب یک قانون اساسی زیر نظر او و با توجه به ولایت مطلقه ی وی، آیا فقیه می تواند خود قانون را تغییر دهد یا در محدوده ای گسترده تر، دخالت مستقیم نماید؟ ارزش چنین قانونی چیست؟ ۲۴۶۵

پرسش ۲۴۶۵

پاسخ ۲۴۶۵

در صورت تشکیل حکومتی با زعامت فقیه و تصویب یک قانون اساسی زیر نظر او و با توجه به ولایت مطلقه ی وی، آیا فقیه می تواند خود قانون را تغییر دهد یا در محدوده ای گسترده تر، دخالت مستقیم نماید؟ ارزش چنین قانونی چیست؟ ۲۴۶۹

پرسش ۲۴۶۹

پاسخ ۲۴۶۹

نسبت بین ولایت و مرجعیت چیست؟ ۲۴۷۳

پرسش ۲۴۷۳

پاسخ ۲۴۷۳

- ۲۴۷۸ اگر انمه(ع) حق قانون گذاری ندارند، پس چرا امام علی(ع) بر اسب، زکات مقرر فرمود و امام جواد علاوه بر خمس معمولی، برای یک بار خمس دیگری نیز در اموال قرار داد؟
- ۲۴۷۸ پرسش
- ۲۴۷۸ پاسخ
- ۲۴۷۸ آیا فقیه دارای ولایت مطلقه به اندازه ولایت انبیاء وامامان(علیهم السلام) است؟
- ۲۴۷۸ پرسش
- ۲۴۷۹ پاسخ
- ۲۴۷۹ با توجه به اینکه ولایت فقیه، مطلق است، آیا وی میتواند اصول دین واحکام آن را تغییردهد؟
- ۲۴۷۹ پرسش
- ۲۴۷۹ پاسخ
- ۲۴۸۰ آیا میتوان ازولی فقیه انتقاد کرد؟
- ۲۴۸۰ پرسش
- ۲۴۸۰ پاسخ
- ۲۴۸۰ چرا ولایت فقیه همانند ریاست جمهوری دوره ای نباشد، تا از مضرات تمرکز قدرت در دست یک نفر جلوگیری کنیم؟
- ۲۴۸۰ پرسش
- ۲۴۸۰ پاسخ
- ۲۴۸۰ اگر ولی فقیه معصوم نیست، اطاعت بیچون وچرا از وی چه توجیهی دارد؟
- ۲۴۸۰ پرسش
- ۲۴۸۱ پاسخ
- ۲۴۸۱ آیا اختیارات و وظایف ولی فقیه منحصر به اموری است که در قانون اساسی آمده یا اینکه موارد مذکور صرفاً نمونه هایی از اختیارات رهبر است؟
- ۲۴۸۱ پرسش
- ۲۴۸۱ پاسخ
- ۲۴۸۲ اختیاراتی که در قانون اساسی برای ولی فقیه برشمرده شده، مستلزم تخصصهای متعدد است. ولی به صورت طبیعی، بودن این تخصصها در یک نفرمشکل است، پس چگونه ولی فقیه برتمام امورکشورحاکم باشد؟
- ۲۴۸۲ پرسش
- ۲۴۸۲ پاسخ
- ۲۴۸۲ چرا ولایت فقیه همانند ریاست جمهوری دوره ای نباشد، تا از مضرات تمرکز قدرت در دست یک نفر جلوگیری کنیم؟
- ۲۴۸۲ پرسش
- ۲۴۸۲ پاسخ
- ۲۴۸۲ اگر ولی فقیه نماینده امام زمان (عج) در زمین وولی امر همه مسلمانان جهان است، چرا قانون اساسی به گونه ای تنظیم شده است که ولی فقیه، نمایندگان مجلس خیرگان رهبری و دیگران باید ایرانی باشد؟
- ۲۴۸۳ پرسش
- ۲۴۸۳ پاسخ
- ۲۴۸۳ چرا رهبرجمهوری اسلامی ایران را(ولی امرمسلمین) مینامیم؟
- ۲۴۸۳ پرسش
- ۲۴۸۳ پاسخ
- ۲۴۸۴ اگر ولی فقیه معصوم نیست، اطاعت بیچون وچرا از وی چه توجیهی دارد؟
- ۲۴۸۴ پرسش
- ۲۴۸۴ پاسخ
- ۲۴۸۴ اگر همزمان با حکومت حق در ایران یک یاچند حکومت حق دیگر وجود میداشت ویا آن که در آینده بوجود بیاید، آنگاه چه طرحی را پیشنهاد خواهید کرد؟
- ۲۴۸۴ پرسش
- ۲۴۸۵ پاسخ
- ۲۴۸۵ چرا رهبرجمهوری اسلامی ایران را(ولی امرمسلمین) مینامیم؟
- ۲۴۸۵ پرسش

- ۲۴۸۵ - پاسخ
- ۲۴۸۵ - آیا فقیه دارای ولایت مطلقه به اندازه ولایت انبیاء وامامان (علیهم السلام) است؟
- ۲۴۸۶ - پرسش
- ۲۴۸۶ - پاسخ
- ۲۴۸۶ - با توجه به اینکه ولایت فقیه، مطلق است، آیا وی میتواند اصول دین واحکام آن را تغییر دهد؟
- ۲۴۸۶ - پرسش
- ۲۴۸۶ - پاسخ
- ۲۴۸۷ - آیا میتوان از ولی فقیه انتقاد کرد؟
- ۲۴۸۷ - پرسش
- ۲۴۸۷ - پاسخ
- ۲۴۸۷ - چرا ولایت فقیه همانند ریاست جمهوری دوره ای نباشد، تا از مضرات تمرکز قدرت در دست یک نفر جلوگیری کنیم؟
- ۲۴۸۷ - پرسش
- ۲۴۸۷ - پاسخ
- ۲۴۸۷ - آیا در ولایت مطلقه فقیه همه اختیارات امام معصوم (ع) برای ولی فقیه ثابت است؟
- ۲۴۸۸ - پرسش
- ۲۴۸۸ - پاسخ
- ۲۴۸۸ - اگر ولایت مطلقه فقیه در قانون اساسی مطرح شده پس چرا بعضی از محدودیت ولایت فقیه دم می زنند؟
- ۲۴۸۸ - پرسش
- ۲۴۸۸ - پاسخ
- ۲۴۸۸ - معنای مطلق بودن ولایت فقیه چیست؟
- ۲۴۸۸ - پرسش
- ۲۴۸۹ - پاسخ
- ۲۴۹۱ - اگر ولی فقیه دچار بی عدالتی شود تکلیف چیست؟
- ۲۴۹۱ - پرسش
- ۲۴۹۱ - پاسخ
- ۲۴۹۱ - با توجه به اختیارات ولی فقیه، اگر به طور همزمان وی، خبرگان را منحل و مجلس خبرگان نیز وی را عزل کند چه باید کرد؟
- ۲۴۹۱ - پرسش
- ۲۴۹۱ - پاسخ
- ۲۴۹۲ - چرا رهبر جمهوری اسلامی ایران را «ولی امر مسلمین» می نامیم؟
- ۲۴۹۲ - پرسش
- ۲۴۹۲ - پاسخ
- ۲۴۹۴ - آیا امام خمینی (رحمه الله) از ولایت مطلقه خودشان در مقام عمل استفاده ای کردند؟
- ۲۴۹۴ - پرسش
- ۲۴۹۴ - پاسخ
- ۲۴۹۴ - با توجه به «ولایت مطلقه فقیه» آیا می تواند اصول دین واحکام آن را تغییر دهد؟
- ۲۴۹۵ - پرسش
- ۲۴۹۵ - پاسخ
- ۲۴۹۵ - منظور از ولایت مطلقه چیست؟ آیا فراتر از قانون است یا در محدوده قانون؟
- ۲۴۹۵ - پرسش
- ۲۴۹۵ - پاسخ
- ۲۴۹۶ - آیا اختیارات و وظائف ولی فقیه فقط منحصر به قانون اساسی است یا بیش از آن می باشد؟

پرسش ۲۴۹۶

پاسخ ۲۴۹۶

با توجه به ولایت مطلقه فقیه، دیگر چه نیازی به مشاورین و متخصصین برای فقه می باشد؟

پرسش ۲۴۹۶

پاسخ ۲۴۹۶

اگر برخلاف رأی آیت الله ها رأی داده شود بر خلاف دین عمل کردن نیست؟

پرسش ۲۴۹۷

پاسخ ۲۴۹۷

علت تقسیم ولایت به مطلقه و مقید چیست؟

اشاره ۲۴۹۸

پرسش ۲۴۹۸

پاسخ ۲۴۹۸

مفهوم ولایت مطلقه فقیه با تأکید بر مطلقه بودنش را توضیح دهید.

پرسش ۲۵۰۵

پاسخ ۲۵۰۵

آیا اطاعت از ولی فقیه مانند اطاعت از معصوم است یا نه ؟

پرسش ۲۵۰۸

پاسخ ۲۵۰۸

چرا ولایت فقیه مانند ریاست جمهوری دوره ای نباشد تا از احتمال مضرات تمرکز قدرت در دست یک نفر جلوگیری کنیم؟

پرسش ۲۵۱۲

پاسخ ۲۵۱۲

فرق ولایت مطلقه و ولایت نسبی چیست؟ چرا عده ای از شیعیان به ولایت مطلقه و عده ای به ولایت نسبی قائل شده اند؟ (آیا سند روایی یا عقلی دارند؟)

پرسش ۲۵۱۴

پاسخ ۲۵۱۴

ولایت فقیه ولایت در همه امور چرا؟

پرسش ۲۵۱۶

پاسخ ۲۵۱۶

آیا ولایت فقیه فقط مختص کشور ایرانست در غیر این صورت چرا ولی فقیه توسط خبرگان که توسط مردم ایران انتخاب شده اند انتخاب می شود؟ و اگر نظام اسلامی و خبرگان نباشد ولایت فقیه چگونه انتخاب می شود؟

پرسش ۲۵۱۶

پاسخ ۲۵۱۷

منظور از ولایت مطلقه فقیه چیست؟ آیا منظور این است شخصی با عنوان و اسم ولی فقیه بی قید و شرط بر مردم حکومت کند؟ یا منظور از ولایت این است که شخصی با صلاحیت و درستکار ولایت فقیه را بر مردم به اثبات برساند و اجرا کند؟

پرسش ۲۵۱۸

پاسخ ۲۵۱۸

در مورد وظیفه رهبری یا مرجع تقلید توضیح بفرمایید.

پرسش ۲۵۲۳

پاسخ ۲۵۲۵

اینکه جمله ای از امام نقل می کنند که اگر لازم باشد برای حفظ نظام حکمی از دین را تعطیل کنیم این کار را انجام می دهیم (نقل به مضمون) آیا چنین برداشتی درست است که روزی مثلاً برای حفظ نظام لازم باشد نماز ترک شود، این کار باید صورت بگیرد مگر غیر این است ؟

پرسش ۲۵۲۵

پاسخ ۲۵۲۶

شهید مطهری در یکی از سخنرانی های خود فرمودند: «... امان از مصلحت ...» پس چرا رهبر معظم انقلاب (حفظه الله تعالی در وقایعی که در جامعه ما رخ می دهد، مرتب از مصلحت اندیشی صحبت می کنند و برخوردی قاطع و جدی در برابر خیلی از مسایل از خود نشان نمی د

پرسش ۲۵۲۷

پاسخ - ۲۵۲۷

ولایت فقیه با ولایت مطلقه فقیه چه تفاوتی دارد و اکنون ولایت رهبر ما کدام یک است - ۲۵۲۸

پرسش - ۲۵۲۸

پاسخ - ۲۵۲۸

آیا مرجع تقلید و ولی فقیه می تواند در احکام اولیه اسلام دخل و تصرف کند و آن ها را بنا بر مصلحت جامعه تعطیل نماید، یا احکام آن را با شدت بیشتر انجام دهد، مثلاً جلو حج را بگیرد یا به دلایلی بگوید: ماه مبارک رمضان کمتر یا بیشتر شود؟ - ۲۵۳۱

پرسش - ۲۵۳۱

پاسخ - ۲۵۳۱

نظر ولی- فقیه تا چه اندازه مانند پیامبر ۹ و حضرت علی است و چه مقدار در حوزه عناوین ثانوی و احکام متغیر، می تواند اعمال نظر کند؟ لطفاً منابع پاسخ را بیان فرمایید. - ۲۵۳۲

پرسش - ۲۵۳۲

پاسخ - ۲۵۳۲

مقصود از ولایت مطلقه فقیه چیست - ۲۵۳۸

پرسش - ۲۵۳۸

پاسخ - ۲۵۳۸

حدود اختیارات ولی فقیه راجه کسی تعیین می کند، ولی فقیه یا قانون اساسی ؟ - ۲۵۳۸

پرسش - ۲۵۳۸

پاسخ - ۲۵۳۹

فرض کنیم که بین نظر ولی فقیه و قانون اساسی تعارضی پیش آید کدام یک رجحان است ؟ - ۲۵۳۹

پرسش - ۲۵۳۹

پاسخ - ۲۵۳۹

چرا ولی فقیه با این که به وسیله مجلس خبرگانی که از طرف مردم ایران انتخاب شده اند، بر تمام شیعیان جهان ولایت دارد؟ - ۲۵۳۹

پرسش - ۲۵۳۹

پاسخ - ۲۵۳۹

با توجه به اینکه ولی فقیه مانند امام و پیامبر معصوم نیست چگونه می تواند ولایت مطلقه داشته باشد - ۲۵۴۱

پرسش - ۲۵۴۱

پاسخ - ۲۵۴۱

آیا در ولایت مطلقه فقیه همه اختیارات امام معصوم برای ولی فقیه ثابت است ؟ - ۲۵۴۱

پرسش - ۲۵۴۱

پاسخ - ۲۵۴۲

معنای ولایت مطلقه فقه و فرق آن با ولایت فقیه چیست ؟ - ۲۵۴۲

پرسش - ۲۵۴۲

پاسخ - ۲۵۴۲

آیا یک فقیه در کشورهای دیگر می تواند رهبر و ولی فقیه برای مسلمین جهان باشد - ۲۵۴۳

پرسش - ۲۵۴۳

پاسخ - ۲۵۴۳

چگونه ولایت فقیه میتواند مطلقه باشد در حالی که خبرگان رهبری میتوانند او را از ولایت عزل نمایند - ۲۵۴۳

پرسش - ۲۵۴۳

پاسخ - ۲۵۴۳

چرا مقام معظم رهبری همچون علی (ع) خودشان وارد مرحله اجرایی نمی شوند و همچو او جلو اسراف و تبذیرها را بگیرند - ۲۵۴۵

پرسش - ۲۵۴۵

پاسخ - ۲۵۴۵

اختیارات ولی فقیه آیا بر اساس خواست مردم است یا نیاز آنها یا هردو؟ - ۲۵۴۵

پرسش ۲۵۴۵

پاسخ ۲۵۴۵

در چه زمینه ای از مرجع تقلید و در چه مواردی از رهبر اطاعت کم ؟

پرسش ۲۵۴۵

پاسخ ۲۵۴۶

چرا قدرت ولی فقیه باید فراتر از قانون باشد؟ آیا این دیکتاتوری نیست؟

پرسش ۲۵۴۶

پاسخ ۲۵۴۶

چرا بازنگری قانون اساسی ، زیر نظر ولی فقیه مرجع انجام نگرفته است ؟

پرسش ۲۵۴۹

پاسخ ۲۵۴۹

آیا ولی فقیه می تواند مجلس شورای اسلامی یا خبرگان را منحل کند؟

پرسش ۲۵۴۹

پاسخ ۲۵۵۰

احکام حکومتی چگونه احکامی هستند؟

پرسش ۲۵۵۰

پاسخ ۲۵۵۰

قانون اساسی بالاتر است یا ولی فقیه ؟

پرسش ۲۵۵۰

پاسخ ۲۵۵۰

بانوجه به کلام آقای مصباح که (اگر تمام قوا دست یک فرد یا گروه باشد زمینه سوءاستفاده می شود) آیا این نظریه برحیطه اختیارات ولی فقیه وارد است؟

پرسش ۲۵۵۱

پاسخ ۲۵۵۱

آیا ولی فقیه را باید در چارچوب قانون محدود کرد؟

پرسش ۲۵۵۲

پاسخ ۲۵۵۲

امام اختیارات ولی فقیه را به اندازه معصومین می داند؛ با توجه به این که ولی فقیه علم و همه توانایی های معصومین را ندارد، این امر چگونه توجیه می شود؟

پرسش ۲۵۵۴

پاسخ ۲۵۵۴

چگونه می توان حکومت ولایت فقیه را از حکومت های استبدادی تمییز داد؟

پرسش ۲۵۵۹

پاسخ ۲۵۵۹

آیا ولی فقیه دچار خطا می شود؟ در این صورت چگونه عزل می شود؟

پرسش ۲۵۶۵

پاسخ ۲۵۶۵

آیا اختیارات ولی فقیه در حد ائمه و پیامبر(ص) است ؟

پرسش ۲۵۶۶

پاسخ ۲۵۶۶

چرا وظیفه انتخاب هیأت حاکمه بر عهده ولی فقیه گذاشته نمی شود؟

پرسش ۲۵۷۱

پاسخ ۲۵۷۱

منظور از ولی امر مسلمین جهان که به مقام رهبری گفته می شود چیست ؟ و چرا مصداقهای آن وجود ندارد؟..... ۲۵۷۴

پرسش ۲۵۷۴

پاسخ ۲۵۷۴

نیاز به این همه تشکیلات حکومتی مانند مجلس، مجلس خبرگان، تشخیص مصلحت و... چه لزومی دارد مگر پیامبر خود حکومت را اداره نمی کردند و این مسائل نبود و چرا در جامعه وقتی رهبر حکم می دهد همه اعتراض می کنند و صدای همه بلند می شود مگر ولی فقیه ولی م

پرسش ۲۵۸۱

پاسخ ۲۵۸۲

چرا به ولایت فقیه قید مطلقه را اضافه می کنند مگر ولایت فقیه غیر مطلقه هم معنی دارد و یا اصلاً وجود دارد؟..... ۲۵۸۷

پرسش ۲۵۸۷

پاسخ ۲۵۸۷

تفاوت اختیارات حاکمان الهی در حکومت دینی با پیامبرصلی الله علیه وآله و امامان معصوم علیهم السلام چیست؟..... ۲۵۹۶

پرسش ۲۵۹۶

پاسخ ۲۵۹۷

تفاوت اختیارات حاکمان الهی در حکومت دینی با پیامبرصلی الله علیه وآله و امامان معصوم علیهم السلام چیست؟..... ۲۶۰۳

پرسش ۲۶۰۳

پاسخ ۲۶۰۳

ولایت مطلقه فقیه یعنی چه؟ دیگر اینکه ولایت مطلقه فقیه چگونه توجیه می شود؟ و آیا به استبداد و دیکتاتوری نمی انجامد؟..... ۲۶۰۶

پرسش ۲۶۰۶

پاسخ ۲۶۰۶

آیا زندگی در کشوری که حاکم آن ظالم است وساکت بودن به علت خفقان گناه محسوب می شود؟ اگر بدانیم که حاکم یا رهبر اسلام را اجرا نمی کندچه؟..... ۲۶۰۷

پرسش ۲۶۰۷

پاسخ(قسمت اول) ۲۶۰۷

پاسخ(قسمت دوم) ۲۶۱۴

در اصل ۱۱۰ وظایف و اختیارات رهبری بیان شده . اولاً به این وظایف و اختیارات حصری است یا تمثیلی؟ ثانیاً: از ۱۱ بند گفته شده کدا مورد «وظیفه» است و کدام موارد «اختیار» است؟ و فرق اختیار و وظیفه در چیست؟ ثالثاً ضمانت اجراهای انجام این وظایف از سوی مقام ره

پرسش ۲۶۲۰

پاسخ ۲۶۲۱

در اصل ۱۱۰ وظایف و اختیارات رهبری بیان شده . اولاً به این وظایف و اختیارات حصری است یا تمثیلی؟ ثانیاً: از ۱۱ بند گفته شده کدا مورد «وظیفه» است و کدام موارد «اختیار» است؟ و فرق اختیار و وظیفه در چیست؟ ثالثاً ضمانت اجراهای انجام این وظایف از سوی مقام ره

پرسش ۲۶۲۷

پاسخ ۲۶۲۸

ولایت فقیه فوق قانون اساسی است یا تحت آن؟ ۲۶۳۲

پرسش ۲۶۳۲

پاسخ ۲۶۳۲

آیا منظور از ولی فقیه، رهبر جامعه اسلامی می باشد؟ اگر اینگونه است با توجه به مسأله ولایت مطلقه و در اختیار گرفتن زمام مسلمین و بیت المال ایشان وظیفه ولی فقیه محدود به مدیریت انقلاب می شود؟ و در امور اجرایی وظیفه ای ندارد؟..... ۲۶۳۴

پرسش ۲۶۳۴

پاسخ ۲۶۳۴

چرا لفظ ولایت مطلقه فقیه بعد از فوت امام و در سال ۱۳۶۸ در قانون اساسی آورده شد؟ چرا قبل از آن انجام نشده بود؟..... ۲۶۳۶

پرسش ۲۶۳۶

پاسخ ۲۶۳۶

آیا امام ره این اعتقاد را داشتند که اگر دو سوم مجلس رای دهند می توان احکام اولیه را تغییر داد؟(رجوع به ص ۹ روزنامه ایران ۸ شهریور ۸۲) آیا بعد از امام آنان که اکنون به اصطلاح وفادار به امام هستند ،خط او را طی می کنند ،آیا تواندیشی که امام داشت اکنون دچار ۲۶۴۵

پرسش ۲۶۴۵

پاسخ ۲۶۴۶

در مورد ولایت مطلقه فقیه و مقیده فقیه توضیحاتی می خواستم بفرمایید.و نیز آیا هر چه ولی فقیه (چه مطلق چه مقید)بگوید باید عمل کرد (منظورم این است که مثل دستور امام علی که هر چه بگویند مثلاً بگویند این بچه را بکش باید حتماً عمل کنیم با توجه به اینکه امام ه

پرسش ۲۶۴۹

پاسخ(قسمت اول) ۲۶۴۹

پاسخ(قسمت دوم) ۲۶۵۹

تفاوت اختیارات حاکمان الهی در حکومت دینی با پیامبر(ص) و امامان معصوم(ع) چیست؟ ۲۶۶۶

پرسش ۲۶۶۶

پاسخ ۲۶۶۷

ولایت مطلقه فقیه یعنی چه و فرق آن با ولایت فقیه چیست؟ دیگر اینکه ولایت مطلقه فقیه چگونه توجیه می شود؟ و آیا به استبداد و دیکتاتوری نمی انجامد؟ ۲۶۶۸

پرسش ۲۶۶۸

پاسخ ۲۶۶۹

حکم حکومتی آیا یک ناهنجاری برای دموکراسی نیست؟ آیا این همان دیکتاتوری نیست. ۲۶۷۱

پرسش ۲۶۷۱

پاسخ ۲۶۷۱

از نصوص دینی و سیره برمی آید که کارکرد شورا صرفاً ارائه نقش مشورتی به رهبر و یا کارگزاران حکومت است و خود نمی تواند نهادی تصمیم گیرنده باشد و مصوبات آن نقش الزامی و رسمی پیدا کند؛ بنابراین کارکرد آن با نهادهای شورایی مانند مجلس و یا شوراها محلی و... ۲۶۷۹

پرسش ۲۶۷۹

پاسخ ۲۶۷۹

فاشیسم یعنی چه؟ آیا حکومت ولایت فقیه به آنجا کشیده می شود؟ ۲۶۸۰

پرسش ۲۶۸۰

پاسخ ۲۶۸۰

لطفا مفهوم ولایت مطلقه فقیه را از منظر قانون اساسی و امام(ره) توضیح دهید؟ ۲۶۸۲

پرسش ۲۶۸۲

پاسخ ۲۶۸۲

آیا لازم است اهل سنت از ولی فقیه در همه امور تبعیت کنند؟ ۲۶۸۷

پرسش ۲۶۸۷

پاسخ ۲۶۸۷

چرا ولی فقیه با اینکه به وسیله خیرگان منتخب مردم ایران انتخاب شده است، بر تمام شیعیان جهان ولایت دارد؟ ۲۶۸۸

پرسش ۲۶۸۸

پاسخ ۲۶۸۸

اختیارات ولی فقیه با اینکه ارتباط با وحی ندارد، چگونه قابل توضیح است؟ ۲۶۸۸

پرسش ۲۶۸۸

پاسخ ۲۶۸۹

ولایت فقیه در نظام اسلامی ایران چه نوع ولایتی است؟ آیا مطلق است یا بر مطلق؟ چرا؟ لطفا پاسخ سؤال را با منطق، برهان و استدلال کای ارائه نمایید. ۲۶۹۰

پرسش ۲۶۹۰

پاسخ ۲۶۹۰

اگر در مسئله ای حکم ولی فقیه با نظر مرجع تقلید مغایر بود کدام لازم الاجراست؟ ۲۶۹۵

پرسش ۲۶۹۵

پاسخ ۲۶۹۵

حکم حکومتی چیست؟ تفاوت آن با فتوا چیست؟ دایره اختیارات ولی فقیه در صدور آن چقدر است؟ تشخیص حکومتی بودن یا نبودن حکم برعهده کیست؟ ۲۶۹۷

پرسش ۲۶۹۷

پاسخ ۲۶۹۷

گفته می شود ولی فقیه هیچ گاه با استفاده از ولایت مطلقه حکم خارج از شرع و عقل نمیدهد خوب سوالی که مطرح این است که تشخیص این که فلان حکم ولی خارج از شرع است خود نیاز به اجتهاد دارد و چطور می توان چنان معیاری بکار برد و چرا حضرت ابراهیم در شیخ حد ۲۷۰۴

پرسش ۲۷۰۴

- پاسخ - ۲۷۰۴
- حوزه فعالیت سیاسی رهبری چگونه است و ایشان در برابر تصمیمات مجلس چگونه باید عمل کنند؟ - ۲۷۰۷
- پرسش - ۲۷۰۷
- پاسخ - ۲۷۰۷
- همان گونه که می دانیم ولی فقیه علی رغم بسیاری امتیازات بر سایر زمامداران باز هم معصوم نبوده و احتمال خطا از سوی ایشان وجود دارد از این رو در قانون اساسی کنترلهای زیادی از جمله خیرگان پیش بینی شده است. حال سوال اینست که آیا می توانید به صورت عینی چند
- پرسش - ۲۷۰۹
- پاسخ - ۲۷۰۹
- خطاها و لغزش های حاکم اسلامی چه اندازه اثر منفی بر حکومت دینی و دین دارد و راه کارهای مقابله با آن و راه های کنترل و نظارت کدام است؟ - ۲۷۱۲
- پرسش - ۲۷۱۲
- پاسخ - ۲۷۱۲
- آیا می توان از ولی فقیه انتقاد کرد؟ این مسأله با ولایت و لزوم پیروی از او منافات ندارد؟ اگر انسان انتقاد کرد، گوش شنوایی هست؟ - ۲۷۱۴
- پرسش - ۲۷۱۴
- پاسخ - ۲۷۱۴
- کدام شاخصه ها باید محقق شود تا مسأله عزل رهبری در دستور کار مجلس خیرگان قرار گیرد؟ - ۲۷۱۸
- پرسش - ۲۷۱۸
- پاسخ - ۲۷۱۸
- ولایت مطلقه فقیه؛ یعنی اینکه او فوق قانون است در این صورت همه قوانین بی فایده خواهد بود؟ - ۲۷۲۱
- پرسش - ۲۷۲۱
- پاسخ - ۲۷۲۱
- آیا ولایت فقیه مطلق است یا محدود؟ چرا؟ - ۲۷۲۲
- پرسش - ۲۷۲۲
- پاسخ - ۲۷۲۲
- آیا رهبر جامعه اسلامی می تواند به خاطر مصلحت جامعه قوانین اصیل اسلام را زیر پا بگذارد؟ - ۲۷۲۶
- پرسش - ۲۷۲۶
- پاسخ - ۲۷۲۶
- آیا علی (در زمان خلافتش بر جامعه اسلامی برای مصلحت جامعه از انجام بعضی قوانین اساسی اسلام خودداری کردند و اصولاً آیا قوانین اسلام و دستورات خدا و پیامبر(مهمتر است یا آنچه که امروزه از آن به عنوان مصلحت جامعه یاد می شود مهمتر است؟ - ۲۷۲۸
- پرسش - ۲۷۲۸
- پاسخ - ۲۷۲۹
- ولایت مطلقه فقیه چیست؟ و آیا حضرت آیت ا...خامنه ای جزء آن است؟ اثبات کنید. - ۲۷۳۱
- پرسش - ۲۷۳۱
- پاسخ - ۲۷۳۱
- چرا مقام معظم رهبری در برخورد با مسائل قاطعیت نشان نمی دهد؟ - ۲۷۳۲
- پرسش - ۲۷۳۲
- پاسخ - ۲۷۳۲
- تفاوت ولایت مطلقه فقیه با ولایت فقیه چیست ؟ - ۲۷۳۲
- پرسش - ۲۷۳۲
- پاسخ - ۲۷۳۲
- چرا تمام بخش ها و واحدهای کشور باید زیر نظر ولی فقیه باشد؟ - ۲۷۳۳
- پرسش - ۲۷۳۳
- پاسخ - ۲۷۳۳
- معنای مطلقه بودن ولایت فقیه چیست ؟ - ۲۷۳۹

پریش ۲۷۳۹

پاسخ ۲۷۳۹

آیا اطاعت از ولی فقیه در عصر غیبت در حکم اطاعت از امام زمان (عج) است - ۲۷۴۱

پریش ۲۷۴۱

پاسخ ۲۷۴۱

در مورد ولایت مطلقه فقیه توضیح دهید. ۲۷۴۲

پریش ۲۷۴۲

پاسخ ۲۷۴۲

اگر ولی فقیه اشتباهی را مرتکب شود به طوری که مردم متوجه اشتباه او بشوند باید از او دوباره اطاعت شود؟ ۲۷۴۶

پریش ۲۷۴۶

پاسخ ۲۷۴۶

علت شرعی واگذاری بعضی نهادها به رهبر چیست؟ و حسابرسی آنها چگونه است؟ ۲۷۴۶

پریش ۲۷۴۶

پاسخ ۲۷۴۷

ولی فقیه مثل تمام آدمها میرا از اشتباه نیست حدود اطاعت از او تا کجاست؟ اگر ولی فقیه دچار اشتباه و ما متوجه شویم آیا باز هم تکلیف ما اطاعت است و اگر به ملی فقیه به چشم یک مرجع نگاه کنیم چه تبعاتی در پی خواهد داشت؟ ۲۷۴۹

پریش ۲۷۴۹

پاسخ ۲۷۴۹

تفاوت اختیارات حاکمان الهی در حکومت دینی با پیامبر(ص) و امامان معصوم(ع) چیست؟ ۲۷۵۳

پریش ۲۷۵۳

پاسخ ۲۷۵۳

ولایت مطلقه فقیه یعنی چه؟ دیگر اینکه ولایت مطلقه فقیه چگونه توجیه می شود؟ و آیا به استناد و دیکتاتوری نمی انجامد؟ ۲۷۵۴

پریش ۲۷۵۴

پاسخ ۲۷۵۴

آیا در جامعه اسلامی ایران پیرو ولایت فقیه (پیرو) ائمه معصومین هستند؟ ۲۷۵۶

پریش ۲۷۵۶

پاسخ ۲۷۵۶

یکی از وظایف رهبری تأمین مصالح جامعه اسلامی است در این مورد توضیح دهید. ۲۷۶۳

پریش ۲۷۶۳

پاسخ ۲۷۶۳

آیا ولایت فقیه سمتی مادام العمر است؟ آیا اصلا سمت است؟ آیا این تلقی از حکم عزل رهبری برای رئیس جمهور که «حکم ولایت فقیه بالاتر از قانون و رأی مردم است» صحیح می باشد؟ ۲۷۶۸

پریش ۲۷۶۸

پاسخ(قسمت اول) ۲۷۶۸

پاسخ(قسمت دوم) ۲۷۷۵

پاسخ(قسمت سوم) ۲۷۸۱

آیا رهبر مجاز است به رئیس جمهور منتخب مردم حکم تنفیذ ندهد، یا این مسأله فقط جنبه تشریفاتی دارد؟ ۲۷۸۸

پریش ۲۷۸۸

پاسخ ۲۷۸۸

در مقابل خطاهای ولی فقیه چه مکانیسمی وجود دارد؟ و از چه راههایی می توان بر ولایت فقیه نظارت کرد؟ ۲۷۸۸

پریش ۲۷۸۸

پاسخ ۲۷۸۸

چرا ولایت فقیه فقط در ایران است و چرا باید ولی فقیه و نمایندگان خبرگان رهبری ایرانی باشند؟ ۲۷۹۳

پرسش ۲۷۹۳

پاسخ ۲۷۹۳

چرا تمام بخش ها و واحدهای کشور باید زیر نظر ولی فقیه باشد؟

پرسش ۲۷۹۷

پاسخ ۲۷۹۷

چرا مجلس خبرگان، رهبر را برای مدت معلوم انتخاب نمی کنند؟

پرسش ۲۸۰۱

پاسخ ۲۸۰۲

چرا رهبر جمهوری اسلامی ایران را «ولی امر مسلمین» می نامیم؟

پرسش ۲۸۰۲

پاسخ ۲۸۰۲

تفاوت حکم و فتوی چیست؟

پرسش ۲۸۰۴

پاسخ ۲۸۰۴

آیا امام خمینی «رحمه الله» از ولایت مطلقه خودشان در مقام عمل استفاده ای کردند؟

پرسش ۲۸۰۴

پاسخ ۲۸۰۴

اگر فتوای ولی فقیه با فتوای دیگر تعارض داشته باشد چه باید کرد؟

پرسش ۲۸۰۵

پاسخ ۲۸۰۵

با توجه به «ولایت مطلقه فقیه» آیا می تواند اصول دین و احکام آن را تغییر دهد؟

پرسش ۲۸۰۶

پاسخ ۲۸۰۶

منظور از ولایت مطلقه چیست؟ آیا فراتر از قانون است یا در محدوده قانون؟

پرسش ۲۸۰۶

پاسخ ۲۸۰۶

آیا اختیارات و وظائف ولی فقیه فقط منحصر به قانون اساسی است یا بیش از آن می باشد؟

پرسش ۲۸۰۷

پاسخ ۲۸۰۷

با توجه به ولایت مطلقه فقیه، دیگر چه نیازی به مشاورین و متخصصین برای فقه می باشد؟

پرسش ۲۸۰۸

پاسخ ۲۸۰۸

اگر ولی فقیه دچار بی عدالتی شود تکلیف چیست؟

پرسش ۲۸۰۸

پاسخ ۲۸۰۸

با توجه به اختیارات ولی فقیه، اگر به طور همزمان وی، خبرگان را منحل و مجلس خبرگان نیز وی را عزل کند چه باید کرد؟

پرسش ۲۸۰۹

پاسخ ۲۸۰۹

احکام اولیه و ثانویه و نقش ولایت فقیه را در اجرای آن شرح دهید.

پرسش ۲۸۱۰

پاسخ ۲۸۱۰

- ۲۸۱۰ آیا پیروی از دستورات ولی فقیه واجب است؟
- ۲۸۱۰ پرسش
- ۲۸۱۰ پاسخ
- ۲۸۱۴ اگر ولی فقیه اشتباه کند چه باید کرد؟
- ۲۸۱۴ پرسش
- ۲۸۱۴ پاسخ
- ۲۸۱۷ آیا می توان ولی فقیه را مورد انتقاد قرار داد؟ چه کسانی می توانند این کار را انجام دهند و در چه شرایطی؟
- ۲۸۱۷ پرسش
- ۲۸۱۷ پاسخ
- ۲۸۱۹ آیا می توان ولی فقیه را مورد انتقاد قرار داد؟ چه کسانی می توانند این کار را انجام دهند و در چه شرایطی؟
- ۲۸۱۹ پرسش
- ۲۸۱۹ پاسخ
- ۲۸۲۱ اگر ولی فقیه اشتباه کند چه باید کرد؟
- ۲۸۲۱ پرسش
- ۲۸۲۱ پاسخ
- ۲۸۲۲ آیا ولایت فقیه مطلق است یا محدود؟ چرا؟
- ۲۸۲۲ پرسش
- ۲۸۲۲ پاسخ
- ۲۸۲۵ آیا تبعیت محض از ولایت فقیه واجب است؟
- ۲۸۲۵ پرسش
- ۲۸۲۵ پاسخ
- ۲۸۲۸ آیا ولی فقیه می تواند بعضی از احکام را تعطیل کند؟
- ۲۸۲۸ پرسش
- ۲۸۲۸ پاسخ
- ۲۸۳۰ فرق ولن فقیه با ولی امر مسلمین چیست؟
- ۲۸۳۰ پرسش
- ۲۸۳۰ پاسخ
- ۲۸۳۵ آیا ولی فقیه می تواند بعضی از احکام را تعطیل کند؟ کدام احکام را احکام منصوص علیه یا مجتهد فیه؟
- ۲۸۳۵ پرسش
- ۲۸۳۵ پاسخ
- ۲۸۳۷ آیا ولایت فقیه مطلق است یا محدود؟ چرا؟
- ۲۸۳۷ پرسش
- ۲۸۳۷ پاسخ
- ۲۸۴۱ آیا پیروی کردن از دستورهای ولی فقیه واجب است؟
- ۲۸۴۱ پرسش
- ۲۸۴۱ پاسخ
- ۲۸۴۴ آیا ولایت فقیه مطلق است یا محدود؟ چرا؟
- ۲۸۴۴ پرسش
- ۲۸۴۴ پاسخ
- ۲۸۴۸ اگر ولی فقیه اشتباه کند چه باید کرد؟
- ۲۸۴۸ پرسش

پاسخ - ۲۸۴۸

آیا ولی فقیه می تواند بعضی از احکام را تعطیل کند؟ کدام احکام را احکام منصوص علیه یا مجتهد فیه؟ - ۲۸۵۱

پرسش - ۲۸۵۱

پاسخ - ۲۸۵۱

آیا رهبری و حاکم جامعه اسلامی - مثلاً در ایران ولی محترم فقیه - فراتر از قانون است یا نه؟ نظر علمای فریقین در این باره چیست و آیا ولایت فقیه فوق قانون است؟ - ۲۸۵۴

پرسش - ۲۸۵۴

پاسخ - ۲۸۵۴

آیا ولی فقیه نیز مثل پیامبر اکرم و امامه اطهار: بر جان و مال و ناموس ما سزاوارتر است؟ - ۲۸۵۷

پرسش - ۲۸۵۷

پاسخ - ۲۸۵۷

این که می گویند آیا با احکام ثانویه و این که بعضاً ولی فقیه احکام را در مقطعی از زمان تغییر می دهد، منافات ندارد؟ - ۲۸۵۷

پرسش - ۲۸۵۷

پاسخ - ۲۸۵۷

فرق احکام حکومتی که در زمان امام صادر می شد، با احکام حکومتی که از سوی رهبر انقلاب صادر می شود، نظیر آنچه در مورد قانون مطبوعات رخ داد چیست؟ - ۲۸۵۸

پرسش - ۲۸۵۸

پاسخ - ۲۸۵۸

از آن جا که قرآن خدا را "ولی مطلق" معرفی می کند، آیا اطلاق لفظ "مطلقه" بر "ولایت فقیه" درست است؟ - ۲۸۶۱

پرسش - ۲۸۶۱

پاسخ - ۲۸۶۱

اگر ولایت مطلقه فقیه مقامی الهی و مافوق بشری است، پس چرا اختیارات ولی فقیه را در حیطه قانون اساسی، ساخته دست بشر قرار می دهند؟ - ۲۸۶۴

پرسش - ۲۸۶۴

پاسخ - ۲۸۶۴

اولاً بفرمایید اختیارات والی مسلمانان یا یک مرغ دینی که می تواند حکم اقتصاد ثانویه صادر کند یا فتوای اعرام را بر اساس قوانین اسلام، صادر کنند منافاتی با اختیارات وزارتخانه ها یا مجلس یا دادگاه ها که می توانند آن وظایف را انجام دهند ندارد؟ آیا اختیار فتوا - ۲۸۶۵

پرسش - ۲۸۶۵

پاسخ - ۲۸۶۵

چرا رهبر معظم انقلاب در مورد بعضی افراد بسیار ضعیف برخورد می کند؟ - ۲۸۶۷

پرسش - ۲۸۶۷

پاسخ - ۲۸۶۷

آیا وظایف ولی فقیه در عصر غیبت امام زمان با ظهورش کاسته خواهد شد، یا مبسوط الید می شوند؟ - ۲۸۶۷

پرسش - ۲۸۶۷

پاسخ - ۲۸۶۷

چرا ولایت فقیه باید مطلقه باشد؟ - ۲۸۶۸

پرسش - ۲۸۶۸

پاسخ - ۲۸۶۸

تفاوت ولایت فقیه با ولایت مطلقه فقیه و در نهایت تفاوت آن با وظایف امامت چیست؟ - ۲۸۷۶

پرسش - ۲۸۷۶

پاسخ - ۲۸۷۶

ایا حاکم اسلامی می تواند موقتاً مجازات هایی ملایم تری وضع نماید؟ - ۲۸۷۹

پرسش - ۲۸۷۹

پاسخ - ۲۸۷۹

آیا قبولی اعمال دینی انسان بستگی به اعتقاد به ولایت فقیه دارد؟ - ۲۸۷۹

پرسش ۲۸۸۰

پاسخ ۲۸۸۰

وقتی در نظام جمهوری اسلامی یک وزیر مبلغ یک میلیارد و هشتصد میلیون تومان از بیت المال برداشت می کند و صرف تشریفات می نماید، وظیفه شرعی و قانونی ولی فقیه و مراجع تقلید چیست؟

پرسش ۲۸۸۰

پاسخ ۲۸۸۰

آیا ولی فقیه قدرت سلب اراده از انسان مسلمان یا غیر مسلمان را دارد؟ آیا این امر بدترین نوع دیکتاتوری محسوب نمی شود؟

پرسش ۲۸۸۲

پاسخ ۲۸۸۲

منظور از ولایت مطلقه فقیه چیست؟(پ)

پرسش ۲۸۸۵

پاسخ ۲۸۸۵

مخالفت با ولی فقیه و انقلاب اسلامی چه حکمی دارد؟

پرسش ۲۸۸۷

پاسخ ۲۸۸۷

آیا ولی فقیه قدرت سلب اراده از انسان مسلمان یا غیر مسلمان را دارد؟ آیا این امر بدترین نوع دیکتاتوری محسوب نمی شود؟

پرسش ۲۸۸۹

پاسخ ۲۸۸۹

۱- منظور از اینکه ولی فقیه می تواند احکام فرعی اسلام را تغییر دهد یا آنها را تعطیل کند ، چیست ؟

پرسش ۲۸۹۲

پاسخ ۲۸۹۲

آیا اختیارات و وظائف ولی فقیه منحصر به اموری است که در قانون اساسی آمده یا اینکه موارد مذکور صرفا نمونه هایی از اختیارات رهبر است ؟

پرسش ۲۸۹۳

پاسخ ۲۸۹۴

آیا فقیه دارای ولایت مطلقه به اندازه ولایت انبیاء و امامان علیهم السلام است ؟

پرسش ۲۸۹۵

پاسخ ۲۸۹۵

با توجه به اینکه ولایت فقیه ، مطلق است ، آیا وی می تواند اصول دین و احکام آن را تغییر دهد ؟

پرسش ۲۸۹۹

پاسخ ۲۸۹۹

اختیاراتی که در قانون اساسی برای ولی فقیه برشمرده شده ، مستلزم تخصصهای متعدداست ، ولی به صورت طبیعی ، بودن این تخصصها در یک نفر مشکل است ، پس چگونه ولی فقیه بر تمام امور کشور حاکم باشد ؟

پرسش ۲۹۰۱

پاسخ ۲۹۰۱

با توجه به اختیارات ولی فقیه ، اگر به طور همزمان وی ، خبرگان را منحل و مجلس نیز وی را عزل کند ، چه باید کرد ؟

پرسش ۲۹۰۲

پاسخ ۲۹۰۲

اگر ولی فقیه نماینده امام زمان (عج) در زمین و ولی امر همه مسلمانان جهان است ، چرا قانون اساسی به گونه ای تنظیم شده است که ولی فقیه ، نمایندگان مجلس خبرگان رهبری و دیگران باید ایرانی باشند ؟

پرسش ۲۹۰۳

پاسخ ۲۹۰۴

چرا رهبر جامعه اسلامی درمقابل اینهمه فساد سکوت می کند وحکم انقلابی دوباره نمی دهد؟

پرسش ۲۹۰۸

پاسخ ۲۹۰۸

کارویژه های حکومت ۲۹۰۹

مقدار جزیه برای اهل کتاب الآن چقدر است؟ آیا جزیه گرفته می شود؟ ۲۹۰۹

پرسش ۲۹۰۹

پاسخ ۲۹۰۹

با توجه به این که در اسلام خمس و زکات هست پس چرا مالیات می گیرند؟ ۲۹۱۳

پرسش ۲۹۱۳

پاسخ ۲۹۱۳

مبانی حکومت دینی ۲۹۱۴

ولایت فقیه در شیعه چه جایگاهی دارد؟ ۲۹۱۴

پرسش ۲۹۱۴

پاسخ ۲۹۱۴

ولایت فقیه در شیعه چه جایگاهی دارد؟ ۲۹۱۴

پرسش ۲۹۱۴

پاسخ ۲۹۱۴

آیا نوع نظام و رهبرانت با مشورت مردم تعیین میشود؟ ۲۹۱۵

پرسش ۲۹۱۵

پاسخ ۲۹۱۵

آیا نوع نظام و رهبرانت با مشورت مردم تعیین میشود؟ ۲۹۱۵

پرسش ۲۹۱۶

پاسخ ۲۹۱۶

نظام امامت چگونه نظامی است؟ سلطنتی؛ اریستوکراسی یا الیگارشسی؟ ۲۹۱۶

پرسش ۲۹۱۶

پاسخ ۲۹۱۶

نظام امامت چگونه نظامی است؟ سلطنتی؛ اریستوکراسی یا الیگارشسی؟ ۲۹۱۶

پرسش ۲۹۱۶

پاسخ ۲۹۱۷

نظام امامت چگونه نظامی است؟ سلطنتی؛ اریستوکراسی یا الیگارشسی؟ ۲۹۱۷

پرسش ۲۹۱۷

پاسخ ۲۹۱۷

جامعه چه نیازی به رهبری و نظام امامت و ولایت دارند؟ ۲۹۱۷

پرسش ۲۹۱۷

پاسخ ۲۹۱۸

جامعه چه نیازی به رهبری و نظام امامت و ولایت دارند؟ ۲۹۱۸

پرسش ۲۹۱۸

پاسخ ۲۹۱۸

جامعه چه نیازی به رهبری و نظام امامت و ولایت دارند؟ ۲۹۱۸

پرسش ۲۹۱۸

پاسخ ۲۹۱۸

نظام امامت با توحید خداوند متعال چه رابطهای دارد؟ ۲۹۱۹

پرسش ۲۹۱۹

پاسخ ۲۹۱۹

- ۲۹۱۹ ولایت جائز یعنی چه؟ آیا پذیرفتن آن جایز است؟
- ۲۹۱۹ پرسش
- ۲۹۱۹ پاسخ
- ۲۹۲۰ تفاوت دنیا و آخرت در عدم اجتماعی بودن زندگی اخروی، ناشی از چیست؟
- ۲۹۲۰ پرسش
- ۲۹۲۰ پاسخ
- ۲۹۲۰ ولایت جائز یعنی چه؟ آیا پذیرفتن آن جایز است؟
- ۲۹۲۰ پرسش
- ۲۹۲۰ پاسخ
- ۲۹۲۱ از دیدگاه اسلام، آیا می توان با حکومت جور همکاری کرد؟
- ۲۹۲۱ پرسش
- ۲۹۲۱ پاسخ
- ۲۹۲۱ از دیدگاه اسلام، آیا می توان با حکومت جور همکاری کرد؟
- ۲۹۲۱ پرسش
- ۲۹۲۱ پاسخ
- ۲۹۲۱ ولایت جائز یعنی چه؟ آیا پذیرفتن آن جایز است؟
- ۲۹۲۱ پرسش
- ۲۹۲۱ پاسخ
- ۲۹۲۲ ولایت جائز یعنی چه؟ آیا پذیرفتن آن جایز است؟
- ۲۹۲۲ پرسش
- ۲۹۲۲ پاسخ
- ۲۹۲۲ ولایت جائز یعنی چه؟ آیا پذیرفتن آن جایز است؟
- ۲۹۲۲ پرسش
- ۲۹۲۲ پاسخ
- ۲۹۲۲ ولایت جائز یعنی چه؟ آیا پذیرفتن آن جایز است؟
- ۲۹۲۲ پرسش
- ۲۹۲۲ پاسخ
- ۲۹۲۳ معنای لغوی و اصطلاحی حسیبه چیست؟
- ۲۹۲۳ پرسش
- ۲۹۲۳ پاسخ
- ۲۹۲۴ رابطه فقه اسلام با حکومت چگونه است؟
- ۲۹۲۴ پرسش
- ۲۹۲۴ پاسخ
- ۲۹۲۴ در عرف مذهب شیعه، قانون گذاری در مجالس شورا به چه معنا است؟
- ۲۹۲۴ پرسش
- ۲۹۲۴ پاسخ
- ۲۹۲۵ رهبر جهانی باید دارای چه صفاتی باشد؟
- ۲۹۲۶ پرسش
- ۲۹۲۶ پاسخ
- ۲۹۲۷ سرچشمه مخالفت عده ای با طرح حکومت اسلامی چیست؟
- ۲۹۲۷ پرسش
- ۲۹۲۷ پاسخ
- ۲۹۳۱ در جهان بینی اسلامی تعیین رئیس نظام اجرایی حکومت بر عهده کیست؟
- ۲۹۳۱ پرسش

- ۲۹۳۱ پاسخ
- ۲۹۳۱ از دیدگاه اسلام، تعیین رئیس نظام اجرایی حکومت اسلامی چگونه است؟
- ۲۹۳۱ پرسش
- ۲۹۳۱ پاسخ
- ۲۹۳۴ می دانیم که تمام پیامبران و امامان تا آخرین حجت خدا(ع) از سوی خدا برگزیده شده اند. مسئله این است که رهبران ما بعد از ائمه چگونه انتخاب شده اند؟
- ۲۹۳۴ پرسش
- ۲۹۳۴ پاسخ
- ۲۹۳۵ تفاوت حکومت اسلامی این دوره با حکومت اسلامی زمان معاویه و یزید چیست؟
- ۲۹۳۵ پرسش
- ۲۹۳۵ پاسخ
- ۲۹۳۷ با توجه به معصوم نبودن ولی فقیه چرا به قداست وی معتقدید؟
- ۲۹۳۷ پرسش
- ۲۹۳۷ پاسخ
- ۲۹۳۹ آیا کسی غیر از خداوند صلاحیت قانون گذاری دارد؟
- ۲۹۳۹ پرسش
- ۲۹۳۹ پاسخ
- ۲۹۳۹ آیا حاکمیت ملی مبنای اسلامی دارد؟
- ۲۹۳۹ پرسش
- ۲۹۳۹ پاسخ
- ۲۹۴۰ چرا جامعه به رهبر نیاز دارد؟
- ۲۹۴۰ پرسش
- ۲۹۴۰ پاسخ
- ۲۹۴۰ نظام امامت چه نظامی است؟
- ۲۹۴۰ پرسش
- ۲۹۴۱ پاسخ
- ۲۹۴۲ نظام امامت، چگونه نظامی است؟
- ۲۹۴۲ پرسش
- ۲۹۴۲ پاسخ
- ۲۹۴۲ چرا طرح یک تئوری کامل و فراگیر برای بیان اندیشه ی اسلامی ضرورت دارد؟
- ۲۹۴۲ پرسش
- ۲۹۴۳ پاسخ
- ۲۹۴۵ چرا در دنیا، نیاز به حکومت معنویت داریم و حکومت مادی، هر چه هم ایده آل باشد، باز غیر ایده آل است؟
- ۲۹۴۵ پرسش
- ۲۹۴۵ پاسخ
- ۲۹۴۶ رابطه فقه اسلام با حکومت چگونه است؟
- ۲۹۴۶ پرسش
- ۲۹۴۶ پاسخ
- ۲۹۴۶ دیدگاه روایات در مورد ضرورت حکومت چیست؟
- ۲۹۴۷ پرسش
- ۲۹۴۷ پاسخ
- ۲۹۴۹ از نظر قرآن، اهداف تشکیل حکومت اسلامی چیست؟

- ۲۹۴۹ پرسش
- ۲۹۴۹ پاسخ
- ۲۹۵۲ رابطه فقه اسلام با حکومت چگونه است؟
- ۲۹۵۲ پرسش
- ۲۹۵۲ پاسخ
- ۲۹۵۳ چرا اسلام، قانون گذاری را حق انحصاری خدا می داند؟
- ۲۹۵۳ پرسش
- ۲۹۵۳ پاسخ
- ۲۹۵۵ در عرف مذهب شیعه، قانون گذاری در مجالس شورا به چه معنا است؟
- ۲۹۵۵ پرسش
- ۲۹۵۵ پاسخ
- ۲۹۵۶ حکومت الهی چه نوع حکومتی است؟
- ۲۹۵۶ پرسش
- ۲۹۵۶ پاسخ
- ۲۹۵۶ فایده اعتقاد به وجود رهبر، هرچند ناشناس باشد، از نظر محاسبات اجتماعی چیست؟
- ۲۹۵۶ پرسش
- ۲۹۵۶ پاسخ
- ۲۹۶۱ از نظر قرآن بعضی از حجت‌های مخفی و پنهان الهی، که جامعه را هدایت می کردند چه کسانی هستند؟
- ۲۹۶۱ پرسش
- ۲۹۶۱ پاسخ
- ۲۹۶۱ فایده اعتقاد به وجود رهبر، هرچند ناشناس باشد، از نظر محاسبات اجتماعی چیست؟
- ۲۹۶۱ پرسش
- ۲۹۶۱ پاسخ
- ۲۹۶۶ مراد از حکومت ولایی چیست؟
- ۲۹۶۶ پرسش
- ۲۹۶۶ پاسخ
- ۲۹۶۶ مقصود از (حکومت دینی) چیست؟
- ۲۹۶۶ پرسش
- ۲۹۶۶ پاسخ
- ۲۹۶۷ مراد از حکومت ولایی چیست؟
- ۲۹۶۷ پرسش
- ۲۹۶۷ پاسخ
- ۲۹۶۷ اگر همزمان با حکومت حق در ایران یک یا چند حکومت حق دیگر وجود می‌داشت و یا آن که در آینده بوجود بیاید، آنگاه چه طرحی را پیشنهاد خواهید کرد؟
- ۲۹۶۷ پرسش
- ۲۹۶۷ پاسخ
- ۲۹۶۸ آیا بیعت با امام مشروعیت دادن به حکومت اوست یا اهداف دیگری دارد؟
- ۲۹۶۸ پرسش
- ۲۹۶۸ پاسخ
- ۲۹۶۹ در اسلام و ادیان آسمانی که حق قانونگذاری از آن خدای متعال است چگونه جایی برای قانونگذاری غیر باقی می ماند؟
- ۲۹۶۹ پرسش
- ۲۹۶۹ پاسخ

- ۲۹۷۲ آیا بیعت با امام مشروعیت دادن به حکومت اوست یا اهداف دیگری دارد؟
- ۲۹۷۲ پرسش
- ۲۹۷۲ پاسخ
- ۲۹۷۳ مراد از حکومت ولایی چیست؟
- ۲۹۷۳ پرسش
- ۲۹۷۳ پاسخ
- ۲۹۷۳ شرایط حاکم و زمامدار اسلامی را بیان کنید.
- ۲۹۷۳ پرسش
- ۲۹۷۴ پاسخ
- ۲۹۷۴ چگونه می توان راه حق را از باطل تشخیص داد؟
- ۲۹۷۴ پرسش
- ۲۹۷۴ پاسخ
- ۲۹۷۷ آیا حکومت دینی امکان پذیر است؟
- ۲۹۷۷ پرسش
- ۲۹۷۷ پاسخ
- ۲۹۷۷ مهمترین اهداف تشکیل حکومت اسلامی را بنویسید؟
- ۲۹۷۷ پرسش
- ۲۹۷۷ پاسخ
- ۲۹۸۰ ویژگی حکومت اسلامی چیست؟
- ۲۹۸۰ پرسش
- ۲۹۸۰ پاسخ
- ۲۹۸۰ آیا اختلاف بین حق و باطل تا قیامت ادامه دارد؟
- ۲۹۸۰ پرسش
- ۲۹۸۰ پاسخ
- ۲۹۸۱ ویژگی حکومت اسلامی چیست؟
- ۲۹۸۱ پرسش
- ۲۹۸۱ پاسخ
- ۲۹۸۲ آیا اسلام قادر به حل مشکلات و نابسامانیهای عصر حاضر هست؟
- ۲۹۸۲ پرسش
- ۲۹۸۲ پاسخ
- ۲۹۸۲ ویژگی حکومت اسلامی چیست؟
- ۲۹۸۲ پرسش
- ۲۹۸۲ پاسخ
- ۲۹۸۲ آیا اسلام قادر به حل مشکلات و نابسامانیهای عصر حاضر هست؟
- ۲۹۸۲ پرسش
- ۲۹۸۲ پاسخ
- ۲۹۸۳ مقصود از «حکومت دینی» چیست؟
- ۲۹۸۳ پرسش
- ۲۹۸۳ پاسخ
- ۲۹۸۴ مقصود از حکومت ولایی چیست؟
- ۲۹۸۴ پرسش
- ۲۹۸۴ پاسخ

- ۲۹۸۴ پاسخ
- ۲۹۸۶ ویژگی حکومت اسلامی چیست؟
- ۲۹۸۶ پرسش
- ۲۹۸۶ پاسخ
- ۲۹۸۶ آیا اسلام قادر به حل مشکلات و نابسامانیهای عصر حاضر هست؟
- ۲۹۸۶ پرسش
- ۲۹۸۷ پاسخ
- ۲۹۸۷ شرایط حاکم دینی چیست؟
- ۲۹۸۷ پرسش
- ۲۹۸۷ پاسخ
- ۲۹۸۸ ویژگی حکومت اسلامی چیست؟
- ۲۹۸۸ پرسش
- ۲۹۸۸ پاسخ
- ۲۹۸۸ در حکومت اسلامی مصلحت جامعه مقدم است یا شرع؟ ملاک تشخیص باکیست؟ یا چه کسانی است؟
- ۲۹۸۸ پرسش
- ۲۹۸۸ پاسخ
- ۲۹۹۰ هدف خلقت را غربی ها بهتر فهمیده اند آنکه بهتر عمل کند بهتر فهمیده چرا می گویند؟ اینگونه نیست؟
- ۲۹۹۰ پرسش
- ۲۹۹۰ پاسخ
- ۲۹۹۱ رهبر جامعه اسلامی حق ولایتش را بر چه اساس و مبانی گرفته است؟
- ۲۹۹۱ پرسش
- ۲۹۹۱ پاسخ
- ۲۹۹۳ وجود حکومت دینی چه لزومی دارد؟
- ۲۹۹۳ پرسش
- ۲۹۹۳ پاسخ
- ۲۹۹۷ جنبه های کاربردی دین اسلام در زمینه های اجتماعی فرهنگی و خانوادگی چگونه است
- ۲۹۹۷ پرسش
- ۲۹۹۷ پاسخ
- ۲۹۹۷ وجود حکومت دینی چه لزومی دارد؟
- ۲۹۹۷ پرسش
- ۲۹۹۷ پاسخ
- ۳۰۰۱ تز ولایت فقیه از نظر قرآن چگونه شکل گرفته است؟ آیا آیاتی در ارتباط با این مصداق وجود دارد؟ آیا تنها با گذاشتن یک نفر حاکم در رأس حکومت میتوان احکام خداوند را اجرا کرد؟
- ۳۰۰۱ پرسش
- ۳۰۰۱ پاسخ(قسمت اول)
- ۳۰۰۸ پاسخ(قسمت دوم)
- ۳۰۱۵ قرآن کریم، یک نظام سالم را با چه نشانههایی به مردم معرفی میکند؟
- ۳۰۱۵ پرسش
- ۳۰۱۵ پاسخ
- ۳۰۱۶ کتابهای مورد نیاز برای مطالعه اسلام و چگونگی تشکیل حکومت اسلامی از زمان حضرت آدم تا کنون را ذکر کنید؟
- ۳۰۱۶ پرسش
- ۳۰۱۷ پاسخ

- ۳۰۱۷ یک حکومت دینی با معنویت چه تفاوتی دارد؟
- ۳۰۱۷ پرسش
- ۳۰۱۷ پاسخ
- ۳۰۱۸ چرا جامعه نیاز به رهبر دارد؟
- ۳۰۱۸ پرسش
- ۳۰۱۸ پاسخ
- ۳۰۱۹ آیا خداوند متعال در قرآن کریم درباره حکومت اسلامی چیزی فرموده است
- ۳۰۱۹ پرسش
- ۳۰۱۹ پاسخ
- ۳۰۲۳ امامت یعنی چه و امام خمینی چگونه به امامت ما در آمد؟
- ۳۰۲۳ پرسش
- ۳۰۲۳ پاسخ
- ۳۰۲۵ ۱- آیا ولایت فقیه یک مسئله تقلیدی است و حکم افرادی که به آن اعتقادی ندارند چیست
- ۳۰۲۵ پرسش
- ۳۰۲۵ پاسخ
- ۳۰۲۶ وظیفه حکومت دینی هدایت مردم به دین است و بیخاطر عدم عصمت ممکن است اشتباه بکنند و این را مردم عوام به حساب دین می گذارند، آیا به ضرر دین نیست؟
- ۳۰۲۶ پرسش
- ۳۰۲۶ پاسخ
- ۳۰۲۷ وجه تمایز حکومت دینی و حکومت غیر دینی مردمی به جز مبارزه با مظاهر فساد در عمل چیست؟
- ۳۰۲۷ پرسش
- ۳۰۲۷ پاسخ
- ۳۰۲۷ آیا بدون ولی فقیه می توان حکومت اسلامی تشکیل داد؟
- ۳۰۲۷ پرسش
- ۳۰۲۷ پاسخ
- ۳۰۲۸ آیا عدم اعتقاد به ولایت فقیه در مسئله دین اشکال وارد می کند؟
- ۳۰۲۸ پرسش
- ۳۰۲۸ پاسخ
- ۳۰۲۸ اگر ولایت فقیه دنباله امامت است چرا گروهی در مقابل آن اشکال تراشی می کنند؟
- ۳۰۲۸ پرسش
- ۳۰۲۸ پاسخ
- ۳۰۲۸ کسی که اشتباه می کند و معصوم نیست چگونه می تواند ولایت داشته باشد
- ۳۰۲۸ پرسش
- ۳۰۲۹ پاسخ
- ۳۰۳۰ چند کتاب در مورد مسائل سیاسی اسلام معرفی کنید
- ۳۰۳۰ پرسش
- ۳۰۳۰ پاسخ
- ۳۰۳۱ اگر ولی فقیه از سوی خدا نصب شده است ، پس مجلس خبرگان برای چیست؟
- ۳۰۳۱ پرسش
- ۳۰۳۱ پاسخ
- ۳۰۳۲ آیا حکومت دینی یعنی حکومت روحانیان؟
- ۳۰۳۲ پرسش

پاسخ ۳۰۳۲

ولایت یعنی چه ؟ اقسام ولایت را نام ببرید. ۳۰۳۲

پرسش ۳۰۳۲

پاسخ ۳۰۳۲

ویژگی حکومت دینی چیست ؟ ۳۰۳۳

پرسش ۳۰۳۳

پاسخ ۳۰۳۳

ما که ادعای حکومت علوی می کنیم چرا سرانی که روی این کلمه مانور می دهند خود این گونه نیستند و فقط از احساسات مذهبی مردم سوء استفاده می کنند؟ ۳۰۳۳

پرسش ۳۰۳۳

پاسخ ۳۰۳۳

دستاوردهای بشری، قوانین علمی و یا اجتماعی چه نقشی در حکومت دینی دارد؟ ۳۰۳۷

پرسش ۳۰۳۷

پاسخ ۳۰۳۷

چرا طراحان ایدئولوژی کمونیسم برای اعمال ایده های خود وجود خدا را منکر شده اند مگر امکان نداشت که ضمن اعتقاد به خداوند برنامه های خود را پیاده کنند و این افراد چه دلیلی را برای عدم وجود خدا توجیه می کردند در ضمن عکس العمل مردم در برابر این گونه فشارهای ضد ۳۰۳۹

پرسش ۳۰۳۹

پاسخ ۳۰۳۹

حکومت الهی با جمهوری اسلامی چه فرقی دارد؟ آیا اصلا فرقی دارد؟ ۳۰۴۰

پرسش ۳۰۴۰

پاسخ ۳۰۴۰

آیا زمان یک تحول عظیم در اسلام نیامده که به اسلام جان تازه ای ببخشد؟ ۳۰۴۵

پرسش ۳۰۴۵

پاسخ ۳۰۴۵

با توجه به اینکه اسلام یک دین جهان شمول است آیا به اهداف خود رسیده ؟ ۳۰۴۷

پرسش ۳۰۴۷

پاسخ ۳۰۴۷

از چه نظر زیارت عاشورا سیاسی ترین دعای ما مسلمانان می باشد. لطفا مختصری توضیح دهید. ۳۰۴۷

پرسش ۳۰۴۷

پاسخ ۳۰۴۷

در حکومت دینی، تحقق جامعه دینی مهم است یا حاکمیت قوانین دینی؟ آیا فراهم شدن جامعه دینی فقط از طریق حکومت دینی ممکن است و یا راه های دیگری برای تحقق جامعه دینی وجود دارد؟ ۳۰۵۲

پرسش ۳۰۵۲

پاسخ ۳۰۵۲

رابطه بین قالب و محتوا در حکومت دینی چگونه است؟ رابطه شکل و محتوا چگونه تنظیم می شود؟ ۳۰۵۴

پرسش ۳۰۵۴

پاسخ ۳۰۵۵

نفس عرف، فرهنگ، آداب و رسوم در قانون گذاری حکومت دینی تا چه اندازه است؟ ۳۰۵۶

پرسش ۳۰۵۶

پاسخ ۳۰۵۶

آیا حکومت دینی، فقط با حاکمیت فقیه یا روحانیون ممکن است؟ ۳۰۶۴

پرسش ۳۰۶۴

پاسخ ۳۰۶۴

چه فرقی بین حکومت دینی و حکومت های غیر دینی و لائیک وجود دارد؟ ۳۰۶۵

- پرسش ۳۰۶۵
- پاسخ ۳۰۶۵
- اسلام و مقتضیات زمان و مکان را تقریر کنید؟ ۳۰۷۲
- پرسش ۳۰۷۲
- پاسخ ۳۰۷۲
- اگر رهبری سیاسی و تشکیل حکومت بخشی از وظایف نبوت است؛ چرا برخی از پیامبران الهی برای حکومت تلاشی نداشته اند؟ ۳۰۷۷
- پرسش ۳۰۷۷
- پاسخ ۳۰۷۷
- چگونه ولایت فقیه را در امتداد ولایت الهی (ع) می دانیم؛ در حالی که برخی از علمای بزرگ اعتقاد به چنین ولایتی نداشتند؟ ۳۰۷۹
- پرسش ۳۰۷۹
- پاسخ ۳۰۸۰
- جایگاه علوم مثل فیزیک شیمی و... در یک جامعه و حکومت اسلامی چیست؟ باتوجه به اینکه هدف اصلی دین اسلام (که قرب الهی و تعبد و بندگی انسان در برابر خدا میباشد) باید در ابعاد مختلف جامعه و حکومت تجلی پیدا کند این جامعه به همین علوم چه نیازی میتواند داشته باشد؟ ۳۰۸۱
- پرسش ۳۰۸۱
- پاسخ ۳۰۸۱
- کسی که اشتباه می کند و معصوم نیست، چگونه می تواند ولایت داشته باشد؟ ۳۰۸۳
- پرسش ۳۰۸۳
- پاسخ ۳۰۸۳
- "Could any Islamic leader claim to have "Velayah" or "Shefa'ah" toward his people" ۳۰۸۵
- اشاره ۳۰۸۵
- پرسش ۳۰۸۵
- پاسخ ۳۰۸۵
- لطفا در مورد لزوم رهبری در حکومت اسلامی توضیح دهید؟ ۳۰۹۰
- پرسش ۳۰۹۰
- پاسخ ۳۰۹۰
- فرق بین ولایت با واکمیت و ولایت با واکسور چیست و آیا پایه ولایت با واکمیت از ولایت با واکسور است یا موضوع بر عکس هست؟ ۳۰۹۴
- پرسش ۳۰۹۴
- پاسخ ۳۰۹۴
- با تشکر از شما مطلبی است که متأسفانه به آن توجهی نشده و با این کار از حد و حدود خارج شده این است که بعضی افراد به علت های فراوان مثل احساساتی شدن و در یک شرایط خاص قرار گرفتن باعث گمراهی و بدبینی خیلی از افراد می شود و آن این است که بعضی از بسیجیان و ۳۰۹۶
- پرسش ۳۰۹۶
- پاسخ ۳۰۹۸
- معنای حکومت دینی چیست؟ حاکمیت متدینان، اجرای احکام دینی یا برآمدن همه ارکان حکومت از دین؟ ۳۰۹۹
- پرسش ۳۰۹۹
- پاسخ ۳۰۹۹
- دستاوردهای بشری، قوانین علمی و یا اجتماعی چه نقشی در حکومت دینی دارد؟ ۳۱۰۱
- پرسش ۳۱۰۱
- پاسخ ۳۱۰۱
- نقش مدیریت در حاکمیت و حکومت دینی تا چه اندازه است؟ مدیریت علمی و فقهی در حکومت دینی چه نقشی دارند؟ کدام نقش مهم تر را به عهده دارد؟ ۳۱۰۳
- پرسش ۳۱۰۳
- پاسخ ۳۱۰۳
- حکم اسلام درباره مخالفان ولایت فقیه چیست؟ آیا قبول نداشتن ولایت فقیه گناه و کفر است؟ ۳۱۰۵
- پرسش ۳۱۰۵

- ۳۱۰۵ پاسخ
- ۳۱۰۸ چرا در زمان معصومین(ع) مجلس خبرگان وجود نداشت؟ فلسفه وجودی خبرگان چیست؟
- ۳۱۰۸ پرسش
- ۳۱۰۸ پاسخ
- ۳۱۰۸ فلسفه ولایت فقیه چیست؟
- ۳۱۰۸ پرسش
- ۳۱۰۸ پاسخ
- ۳۱۱۱ ولایت به چه معنایی است؟
- ۳۱۱۱ پرسش
- ۳۱۱۱ پاسخ
- ۳۱۱۲ چه تفاوتی بین ولی فقیه و امیرانور در زاین یا ملکه در انگلستان وجود دارد؟
- ۳۱۱۲ پرسش
- ۳۱۱۲ پاسخ
- ۳۱۱۴ فایده اعتقاد به وجود رهبر، هرچند ناشناس باشد، از نظر محاسبات اجتماعی چیست؟
- ۳۱۱۴ پرسش
- ۳۱۱۴ پاسخ
- ۳۱۱۹ سخنان حضرت علی(درباره رهبری و ولایت جامعه اسلامی بایستی بررسی و عمل شود، آیا همین اینک همان گونه است؟
- ۳۱۱۹ پرسش
- ۳۱۱۹ پاسخ
- ۳۱۲۲ ۱ امام خمینی و مقام رهبری را چه کسانی به رهبری مردم انتخاب کردند؟
- ۳۱۲۲ پرسش
- ۳۱۲۲ پاسخ
- ۳۱۲۴ چرا باید حتماً ولایت فقیه بر جامعه اسلامی حکومت کند؟
- ۳۱۲۴ پرسش
- ۳۱۲۴ پاسخ
- ۳۱۳۰ منظور از کلام حضرت علی (ع) که می فرمایند اگر حق خالص بود و باطل خالص بود کسی گمراه نمی شد چیست؟
- ۳۱۳۰ پرسش
- ۳۱۳۰ پاسخ
- ۳۱۳۱ حکومت ولای و حکومت استبدادی چه خصوصیتی دارند؟
- ۳۱۳۱ پرسش
- ۳۱۳۱ پاسخ
- ۳۱۳۴ ضرورت وجود ولایت فقیه در نظام اسلامی را چگونه توجیه می کنید؟
- ۳۱۳۴ پرسش
- ۳۱۳۴ پاسخ
- ۳۱۳۸ آیا تشکیل حکومت بر طبق مبانی ولایت فقیه از اعتقادات شیعه است؟ این امر در حکومت پادشاهان چگونه جاری بوده است؟
- ۳۱۳۸ پرسش
- ۳۱۳۸ پاسخ
- ۳۱۴۲ تفاوت حکومت ولایت فقیه با دیگر نظام های سیاسی را بیان کنید.
- ۳۱۴۲ پرسش
- ۳۱۴۲ پاسخ
- ۳۱۴۶ آیا حکومت ما به حکومت علی (ع) شبیه است، یا به حکومت عثمان؟

- ۳۱۴۶ پرسش
۳۱۴۶ پاسخ
- چرا در زمان معصومین مجلس خبرگان وجود نداشت ؟ فلسفه وجودی مجلس خبرگان چیست ؟
۳۱۴۸ پرسش
۳۱۴۸ پاسخ
- چرا حکومت ما شورایی اداره نمی شود؟
۳۱۵۵ پرسش
۳۱۵۵ پاسخ
- چه امری دارید که وجود دولت در اسلام ضروری است؟
۳۱۵۹ پرسش
۳۱۵۹ پاسخ(قسمت اول)
۳۱۶۷ پاسخ(قسمت دوم)
- اول اینکه از شما عزیزان تقاضا دارم از ولایت برایم بیشتر بگویید. از نظر فلسفی چیزی ننویسید چون از آن چیزی نمی فهمم. ولایتی را می خواهم بشناسم که امامان معصوم در تلاش بودند که آن را به مردم بشناسانند و اگر مردم این مفهوم را در آن زمان می شناختند دیگر غیبتی ۶
۳۱۷۶ پرسش
۳۱۷۷ پاسخ
- آیا دستورات حکومتی شامل احکام و قوانین جزئی می شود؟
۳۱۸۱ پرسش
۳۱۸۱ پاسخ
- حکومت دینی یا دین حکومتی چه فرقی دارد توضیح دهید.
۳۱۸۲ پرسش
۳۱۸۲ پاسخ
- این حرف درست است که اگر مردم نخواهند حکومت اسلامی تشکیل نخواهد یافت اما اگر مردم خواستند و حکومت اسلامی شکل گرفت ولی بعدا حکومت اسلامی را مردم نخواستند حکومت در مقابل مردم می ایستد و از کبان خود دفاع می کنند.
۳۱۸۵ پرسش
۳۱۸۵ پاسخ
- در صورت وقوع تعارض بین اندیشه (متون و روایات) دینی با حکومت دینی و حاکمان دینی. کدام یک مقدم است؟ آیا نیازها و ضرورت ها این اجازه را به حاکمان دینی می دهد که در عمل به جهت ضرورت، بر خلاف اندیشه دینی عمل کنند؟
۳۱۹۱ پرسش
۳۱۹۱ پاسخ
- حکومت دینی به نصب شارع است و یا انتخاب مردم؟ در صورت انتصابی بودن، آیا می توان گفت مردم در نفی یا اثبات حکومت دینی نقشی ندارند؟
۳۱۹۴ پرسش
۳۱۹۴ پاسخ
- جایگاه عقل در حکومت دینی تا چه اندازه است؟
۳۱۹۴ پرسش
۳۱۹۵ پاسخ
- عناصر ثابت و متغیر در حکومت دینی کدام است؟ اوضاع و مقتضیات زمان، کدام بخش از وظایف و یا عملکرد حکومت دینی را متغیر خواهد کرد؟
۳۱۹۵ پرسش
۳۱۹۵ پاسخ
- نقش فقیهان در حکومت دینی تا چه اندازه است و در مقام تعارض بین نظر فقها و حاکمان دینی کدام مقدم است؟
۳۱۹۷ پرسش
۳۱۹۷ پاسخ
- بر فرض شکل مطلوب حکومت دینی از طریق امامت و یا خلافت، بیعت چه نقشی در حکومت دینی به عهده دارد؟
۳۱۹۹ پرسش

- ۳۱۹۹ پاسخ
- ۳۲۰۲ تفاوت ولایت فقیه با مراجع عظام تقلید را توضیح دهید؟ - - - - -
- ۳۲۰۲ پرسش
- ۳۲۰۲ پاسخ
- ۳۲۰۲ به دلیل وجود مشکلات و معضلات در سطح جامعه و عدم موفقیت نظام ولایت فقیه در حل کامل آن، آیا بهتر نیست این نظریه و حکومت دینی کنار گذاشته شود؟ - - - - -
- ۳۲۰۲ پرسش
- ۳۲۰۲ پاسخ
- ۳۲۰۵ نظریه جمهوری اسلامی و ولایت فقیه نظریه ای بشری است یعنی حاصل فهم بشری است که در طول زمان پرورش یافته؛ زیرا اگر حاصل فهم بشری نبوده و نظریه ای الهی است، باید کامل و پاسخ گوی همه مسائل باشد و هیچ گونه مشکلی در جامعه مشاهده نشود؟! - - - - -
- ۳۲۰۵ پرسش
- ۳۲۰۵ پاسخ
- ۳۲۰۸ با وجود رئیس جمهور و شورای نگهبان، ضرورت وجود ولایت فقیه در نظام اسلامی را چگونه توجیه می کنید؟ - - - - -
- ۳۲۰۸ پرسش
- ۳۲۰۸ پاسخ
- ۳۲۱۰ تفاوت حکومت ولایت فقیه با دیگر نظام های سیاسی (سکولار و لائیک) را بیان کنید؟ - - - - -
- ۳۲۱۰ پرسش
- ۳۲۱۰ پاسخ
- ۳۲۱۶ آیا تشکیل حکومت بر اساس تکلیف، منافی با تشکیل حکومت بر اساس حقوق مردم نیست؟ - - - - -
- ۳۲۱۶ پرسش
- ۳۲۱۶ پاسخ
- ۳۲۲۰ برخی مانند مهندس بازرگان معتقدند: آیه یا حدیث مستقیمی در مورد لزوم کشورداری به وسیله پیامبر(ص) و ائمه(ع) و ولی فقیه نداریم! لطفاً پاسخ دهید. - - - - -
- ۳۲۲۰ پرسش
- ۳۲۲۰ پاسخ
- ۳۲۲۳ مقصود از «حکومت دینی» چیست؟ - - - - -
- ۳۲۲۳ پرسش
- ۳۲۲۳ پاسخ
- ۳۲۲۳ مقصود از حکومت ولایی چیست؟ - - - - -
- ۳۲۲۳ پرسش
- ۳۲۲۳ پاسخ
- ۳۲۲۵ شرایط حاکم دینی چیست؟ - - - - -
- ۳۲۲۵ پرسش
- ۳۲۲۵ پاسخ
- ۳۲۲۵ ویژگی حکومت اسلامی چیست؟ - - - - -
- ۳۲۲۵ پرسش
- ۳۲۲۵ پاسخ
- ۳۲۲۶ مقصود از حکومت دینی چیست؟ - - - - -
- ۳۲۲۶ پرسش
- ۳۲۲۶ پاسخ
- ۳۲۲۹ آیا راه حل همه مسایل سیاسی در اسلام موجود است یا باید از علوم و فنون جدید هم کمک گرفت؟ - - - - -
- ۳۲۲۹ پرسش
- ۳۲۲۹ پاسخ
- ۳۲۳۰ مقصود از حکومت دینی چیست؟ - - - - -

- ۳۲۳۰ پرسش
- ۳۲۳۰ پاسخ
- ۳۲۳۳ اگر در حکومت اسلامی، اصل خداست و حاکم از طرف خدا تعیین می شود، پس نقش مردم در تشکیل نظام چیست و سخن حضرت علی(ع) را که فرمود: «لولا حضور الحاضر و قیام الحج...» چگونه تفسیر می فرمایید؟
- ۳۲۳۳ پرسش
- ۳۲۳۳ پاسخ
- ۳۲۳۴ چه تفاوتی بین ولی فقیه و امیرانور در زاین یا ملکه در انگلستان وجود دارد؟
- ۳۲۳۴ پرسش
- ۳۲۳۴ پاسخ
- ۳۲۳۵ ولایت فقیه و معنای آن و نسبت آن با سکولاریسم.
- ۳۲۳۵ پرسش
- ۳۲۳۵ پاسخ
- ۳۲۳۷ آیا احکام حکومتی جزو احکام اولیه یا ثانویه می باشند؟
- ۳۲۳۷ پرسش
- ۳۲۳۷ پاسخ
- ۳۲۴۰ چرا در حکومت اسلامی زنان نمی توانند هدایت و رهبری جامعه را به عهده گیرند؟
- ۳۲۴۰ پرسش
- ۳۲۴۰ پاسخ
- ۳۲۴۳ آیا بیعت مثبت حکومت است؟
- ۳۲۴۳ پرسش
- ۳۲۴۳ پاسخ
- ۳۲۴۳ بیعت چیست؟ آیا بیعت به معنای امام و خلیفه است؟
- ۳۲۴۳ پرسش
- ۳۲۴۴ پاسخ
- ۳۲۵۲ بیعت چیست؟ و آیا از راه بیعت مقام امامت و خلافت منعقد می شود؟
- ۳۲۵۲ پرسش
- ۳۲۵۲ پاسخ
- ۳۲۶۲ چه تفاوتی بین ولی فقیه و امیراطور در زاین یا ملکه در انگلستان وجود دارد؟
- ۳۲۶۲ پرسش
- ۳۲۶۲ پاسخ
- ۳۲۶۵ اگر ولایت مطلقه فقیه مقامی الهی و مافوق بشری است، پس چرا اختیارات ولی فقیه را در حیطه قانون اساسی، ساخته دست بشر قرار می دهند؟
- ۳۲۶۵ پرسش
- ۳۲۶۵ پاسخ
- ۳۲۶۶ از آن جا که قرآن خدا را "ولی مطلق" معرفی می کند، آیا اطلاق لفظ "مطلقه" بر "ولایت فقیه" درست است؟
- ۳۲۶۶ پرسش
- ۳۲۶۶ پاسخ
- ۳۲۶۹ اصل ولایت به ولایت پروردگار بر می گردد و اگر دقیقاً حساب کنیم، منکر ولایت منکر خدا است، چگونه می توان این امر را که ولایت فقیه است، برای مردم ثابت کرد؟ از چه منتهایی می توان در این باره استفاده کنیم؟
- ۳۲۶۹ پرسش
- ۳۲۶۹ پاسخ
- ۳۲۷۱ چرا امام خمینی حکومت اسلامی تشکیل داد، ولی آیت الله بروجردی و آیت الله خوانساری و دیگران چنین کاری نکردند؟
- ۳۲۷۱ پرسش
- ۳۲۷۱ پاسخ

اصلی ترین و مهم ترین هدف امام خمینی(ره) از انقلاب اسلامی و مبارزه با طاغوت چه بوده و ما جوانان چگونه می توانیم در تحقق این هدف گام برداریم؟

۳۲۷۳

پرسش

۳۲۷۳

پاسخ

۳۲۷۳

با توجه به این که خداوند در قرآن ولایت را تنها به خود اختصاص داده است، پس ولایت فقیه در جامعه چه حکم و جایگاهی دارد؟ آیا با گفته خداوند مغایرت ندارد؟

۳۲۷۵

پرسش

۳۲۷۵

پاسخ

۳۲۷۵

آیا قوانین تأسیس حکومت اسلامی با قوانین تثبیت حکومت اسلامی فرق دارد؟

۳۲۷۶

پرسش

۳۲۷۶

پاسخ

۳۲۷۶

رهبر جامعه اسلامی حتما باید مجتهد باشد یا فرد دیگری هم می تواند باشد؟

۳۲۸۰

پرسش

۳۲۸۰

پاسخ

۳۲۸۰

آیا اسلامی که در کشور ما با این همه تبلیغات وسیع معرفی می شود، اسلام ناب محمدی است؟ اگر نیست، موانع آن چیست؟

۳۲۸۱

پرسش

۳۲۸۱

پاسخ

۳۲۸۱

چرا رهبر جمهوری اسلامی ایران را (ولی امر مسلمین) می نامیم ؟

۳۲۸۵

پرسش

۳۲۸۵

پاسخ

۳۲۸۵

معنای اینکه آکراه در دین وجود ندارد چیست ؟

۳۲۸۸

پرسش

۳۲۸۸

پاسخ

۳۲۸۸

در قرآن خطاب به خداوند آمده : تو هستی که به هر کس بخواهی حکومت می بخشی و از هر کس بخواهی حکومت را جدا می سازی ، هر کس را بخواهی بر تخت عزت می نشانی و هر کس را اراده کنی بر خاک مذلت قرار می دهی یعنی هر کس به حکومتی می رسد و یاز حکومت ، سنا

۳۲۸۸

پرسش

۳۲۸۸

پاسخ

۳۲۸۹

زمام امر جامعه در اسلام در دست کیست و روش اسلام در حکومت کدام است ؟

۳۲۹۰

پرسش

۳۲۹۰

پاسخ

۳۲۹۰

در قرآن خطاب به خداوند آمده : تو هستی که به هر کس بخواهی حکومت می بخشی و از هر کس بخواهی حکومت را جدا می سازی ، هر کس را بخواهی بر تخت عزت می نشانی و هر کس را اراده کنی بر خاک مذلت قرار می دهی یعنی هر کس به حکومتی می رسد و یاز حکومت ، سنا

۳۲۹۰

پرسش

۳۲۹۰

پاسخ

۳۲۹۰

با آنکه قرآن ندای پیروزی صالحان و پیروان ادیان الهی را سر می دهد (۱) چرا اهل باطل بر اهل حق پیروز و غالباً افراد شر بر صالحان غلبه پیدا می کنند ؟

۳۲۹۱

پرسش

۳۲۹۱

پاسخ

۳۲۹۱

مقصود از حکومت دینی چیست ؟

۳۲۹۲

پرسش

۳۲۹۲

پاسخ

۳۲۹۲

مراد از حکومت ولایی چیست ؟

۳۲۹۴

پرسش

۳۲۹۴

پاسخ

۳۲۹۴

چرا نظریه ولایت فقیه ، تنها شکل حکومت دینی تلقی می شود ؟

۳۲۹۵

پرسش

۳۲۹۵

- ۳۲۹۵ پاسخ
- ۳۲۹۷ آیا انتخابات دو مرحله ای چیزی شبیه (اهل حل و عقد) در نظام سیاسی اهل سنت است ؟ - - - - -
- ۳۲۹۷ پرسش
- ۳۲۹۷ پاسخ
- ۳۲۹۷ مسائلی که مربوط به نظام اجتماعی است باید دوش به دوش اجتماع رشد کند بنابراین قانون قصاص که در هزار و چهار صد سال پیش از این پیاده می شد نباید در اجتماع امروز عملی شود - - - - -
- ۳۲۹۷ پرسش
- ۳۲۹۷ پاسخ
- ۳۲۹۸ نیاز جامعه به مقرراتی برای پدیده های نوظهور ، چگونه رفع می شود ؟ - - - - -
- ۳۲۹۸ پرسش
- ۳۲۹۸ پاسخ
- ۳۲۹۸ آیا نظام اجتماعی اسلام بر اساس رای اکثریت است ؟ - - - - -
- ۳۲۹۸ پرسش
- ۳۲۹۸ پاسخ
- ۳۲۹۸ اگر نظام اجتماعی اسلام ، نظام پویا و کامل است ، چرا امروزه قابل اجرا نیست ؟ و در مقابل نظام های اجتماعی دموکراتیک ، نظامی عقب افتاده است که نه سعادت فرد را تامین می کند و نه سعادت جمع را ؟ - - - - -
- ۳۲۹۸ پرسش
- ۳۲۹۹ پاسخ
- ۳۲۹۹ چرا اعتقاد به ولایت تکوینی برای اولیاء خدا منافاتی با توحید در خالقیت و ربوبیت ندارد ؟ - - - - -
- ۳۲۹۹ پرسش
- ۳۲۹۹ پاسخ
- ۳۲۹۹ چند درصد قوانین اسلام در حال حاضر اجرا می شود؟ حکومت ما اسلامی است، چرا قوانین غیر اسلامی اجرا می شود؟ - - - - -
- ۳۲۹۹ پرسش
- ۳۲۹۹ پاسخ
- ۳۳۰۱ رهبری و زمامداری، به چه شرطی ملکوتی است و به چه شرطی ظلمانی؟ - - - - -
- ۳۳۰۱ پرسش
- ۳۳۰۱ پاسخ
- ۳۳۰۱ در یک جامعه اسلامی صلاح مملکت مهم است و ارجعیت دارد یا صلاح و اجرای دستورات اسلامی؟ - - - - -
- ۳۳۰۱ پرسش
- ۳۳۰۱ پاسخ
- ۳۳۰۴ اوصاف جامعه اسلامی و کارگزاران آن از دیدگاه قرآن چیست - - - - -
- ۳۳۰۴ پرسش
- ۳۳۰۴ پاسخ
- ۳۳۰۵ جامعه اسلامی چه ویژگیهایی دارد؟ - - - - -
- ۳۳۰۵ پرسش
- ۳۳۰۵ پاسخ
- ۳۳۰۸ جامعه بدون امام و با امام چه تفاوتی دارد به عبارتی از ابعاد مختلف (اخلاقی اجتماعی و...) چه آثاری بر حضور امام در جامعه مترتب است ؟ - - - - -
- ۳۳۰۸ پرسش
- ۳۳۰۸ پاسخ
- ۳۳۱۱ با توجه به اینکه هر حکومت دینی نیاز به یک قرائت دارد و قرائت آن همان است که در عهدنامه مالک اشتر آمده است چرا تدریس این عهدنامه در دانشگاههای کشور ممنوع است. - - - - -
- ۳۳۱۱ پرسش
- ۳۳۱۱ پاسخ
- ۳۳۱۴ امام خمینی فرمودند ما اگر بدانیم که می توانیم شصت درصد از قوانین اسلامی را رعایت می کنیم و اجرا می کنیم برای همان شصت درصد باید قیام کرد آیا به نظر شما در جامعه اکنون ما واقعا به همان شصت درصد عمل می شود یا حتی کمتر از آن؟ - - - - -

- ۳۳۱۴ پرسش
- ۳۳۱۴ پاسخ
- ۳۳۲۴ ضرورت حکومت
- ۳۳۲۴ دلیل ضرورت تشکیل حکومت اسلامی چیست؟
- ۳۳۲۴ پرسش
- ۳۳۲۴ پاسخ
- ۳۳۲۶ آیا ضرورت حکومت دینی مورد قبول تمام مسلمانان است؟ نظر اهل سنت و شیعه را بیان دارید.
- ۳۳۲۶ پرسش
- ۳۳۲۶ پاسخ
- ۳۳۲۷ دلایل موافقان ایجاد حکومت دینی در میان فقها و عالمان دینی را بیان کنید؟
- ۳۳۲۷ پرسش
- ۳۳۲۷ پاسخ (قسمت اول)
- ۳۳۲۳ پاسخ (قسمت دوم)
- ۳۳۲۹ ضرورت وجود حکومت دینی در عصر غیبت در فلسفه سیاسی چیست؟
- ۳۳۲۹ پرسش
- ۳۳۲۹ پاسخ
- ۳۳۴۱ درباره مرکز

مشخصات کتاب

نویسنده: مرکز ملی پاسخگویی به سوالات دینی

ناشر: مرکز ملی پاسخگویی به سوالات دینی

فلسفه سیاسی

تفاوت دو واژه «ملت» و «مردم» چیست؟

پرسش

تفاوت دو واژه «ملت» و «مردم» چیست؟

پاسخ

در کتاب اصول علوم سیاسی جلد اول، صفحه ۳۲۷ چنین آمده است:

«با تفکیکی که در قرن بیستم از «ملت» و «مردم» می شود، لغت «مردم» بیشتر برای تعیین گروه اجتماعی به کار می رود ولیکن «ملت» از نظر حقوقی و سیاسی واحد جمعیت است که بر قلمرو ارضی کشوری مستقر می شود و این استقرار نتیجه وحدت تاریخی، زبانی، مذهبی یا اقتصادی یا آرمانهای مشترک و خواستن ادامه زندگی مشترک است. کلمه «مردم» جنبه جامعه شناسی بیشتری دارد، در حالی که «ملت» بیشتر از نظر حقوق و سیاست داخلی یا بین المللی مورد نظر قرار می گیرد. بعلاوه، استعمال این کلمه در عرف مارکسیستها و لیبرالها فرق می کند و باید توجه داشت که در به کار بردن، گوینده یا نویسنده، پیرو چه ایدئولوژی و اندیشه است.»

مبانی و مفاهیم

ویژگی های سیاستمدار اسلامی چیست ؟

پرسش

ویژگی های سیاستمدار اسلامی چیست ؟

پاسخ

سیاستمدار یعنی کسی که به سیاست می پردازد و کارهای سیاسی انجام می دهد. وقتی کلمه را به صورت پسوند به آن اضافه کنیم معنایش این می شود که چنین سیاستمداری با در نظر گرفتن نقطه نظرهای اسلام و رعایت اخلاق اسلامی

سیاستمداری می کند. سیاستمدار اسلامی دارای خصوصیات زیر می باشد:

۱ آشنایی با احکام، اخلاق و باورهای اسلامی؛ زیرا کسی که با قوانین اسلام آشنا نباشد نمی تواند در مرحله عمل آن را رعایت نماید.

۲ تقوا و عدالت داشته باشد که تقوای الهی سرمایه اصل سعادت و بی تقوایی موجب سقوط در منجلاب بدبختی است و آدم بی تقوا نم تواند خادم ملت مسلمان باشد.

۳ راستگو باشد و از کذب و دروغگویی به جد پرهیز نماید.

۴ شهامت اعتراف به اشتباه را داشته باشد.

۵ انصاف داشته باشد و حرف ها و عمل های خوب دیگران را بد جلوه ندهد.

۶ مصالح اسلام و مسلمانان و کشورش را بر همه چیز مقدم بشمارد.

۷ جز در موارد استثنایی که مصالح ملی اسلامی ایجاب می کند با صراحت لهجه صحبت کند و مردم را در ابهام نگذارد.

۸ به دیگران هم حق فکر و اندیشه قائل باشد، خیال نکند که فقط افکار او صحیح است و فقط او می تواند درست فهمیده و درست عمل کند.

۹ از راه های غیر مشروع، مانند تهمت به طرف مقابل اهداف خود را دنبال نکند.

۱۰ امین ملت و کشورش باشد.

شرایط یاد شده و صفات دیگری مانند هوشیاری، زیرکی و... از اوصاف سیاستمدار اسلامی است.

کمونیسم چیست؟

پرسش

کمونیسم چیست؟

پاسخ

کمونیسم یا مرام اشراکی، به معنای وسیع نظریه یا نظامی در سازمان اجتماعی که مبتنی است بر طرف مالکیت خصوصی و بر این اصل که اموال باید در ملکیت مشترک جامعه باشد و به هر کس به اندازه نیاز و احتیاجش داده شود. (۱) بطلان و بی اساسی این نظریه با فروپاشی نظام کمونیستی شوروی به اثبات رسید و الآن تقریباً هیچ کشوری دنبال چنین روشی نیست.

لطفاً الفاظ زیر را معنی فرمایید با توضیح؟

اشاره

اگزیتانسیالیسم، سوسیالیسم، پلورالیسم، لیبرالیسم، امپریالیسم، دموکراسی، سوررئالیسم

پرسش

لطفاً الفاظ زیر را معنی فرمایید با توضیح؟

اگزیتانسیالیسم، سوسیالیسم، پلورالیسم، لیبرالیسم، امپریالیسم، دموکراسی، سوررئالیسم

پاسخ (قسمت اول)

الف) اگزیتانسیالیسم: از واژه **tsix** به معنی وجود مشتق است. از منظر این مکتب، در جهان هستی برای همه موجودات، ماهیتی در نظر گرفته شده است جز انسان. خدا طبیعت وجود انسان را ساخته است اما عظمت و زیبایی ها و خوبی ها و. بالاخره همه هویت انسان، ساخته خودش می باشد انسان عبارت است از صفاتی که ما باید بسازیم. بنابراین وجدان مشترک انسانی که همه آدم ها در آن شریک اند موهوم است و فقط وجود در همه مشترک است. در اخلاق، ملاکی نیست. ما ملاک را بعد از عمل می سازیم. هر کس هر عملی را مشروط بر این که در آن حسن نیت داشته باشد، ام دهد در این صورت عملی اخلاقی انجام داده است. بالاخره از نگاه سارتر، مؤسس این مکتب، انسان در طبیعت وانهاده است. ناامید از عنایت خدا، ناامید از این که طبیعت سرنوشت او را بسازد، حتی ناامید از انسان

ب) پلورالیسم: **larulip** به معنی جمع و کثرت است. لذا گرایش پلورالیستی در قبال گرایش مونیستی **citsionOM** یا وحدت گرایی قرار دارد. اگر ما چند فرد یا چند گروه را برای انجام کاری پذیرفتیم این را پلورالیسم می گویند. پلورالیسم در عرصه های گوناگون مطرح می شود. در همه این عرصه ها گاه به معنی پذیرش کثرت و نظرات مختلف در عمل یعنی، همزیستی مسالمت آمیز است. گاه نیز در جنبه نظری و علمی به کار می رود. به این معنی که تأمل به صحت همه دیدگاه های مختلف در زمینه سیاست، فرهنگ، اقتصاد یا دین شویم. بنابراین پلورالیسم دینی مثلاً در بعد نظری به معنای حقانیت ادیان

متعدد است چرا که خوا و حقیقت ها در بین ادیان پخش شده است. در یک جمله کوتاه در نقد این نگرش می توان گفت: تعالیم همه ادیان، چگونه ما را نهایتاً به نقطه واحدی می رسانند؟ وقتی اسلام اولین مسأله و سخنش این است که خدا یکی است و راه رستگاری، پذیرفتن توحید است این راه، چگونه با میتی که دعوت به تثلیث می کند یکی است؟ آیا دو خط که در دو جهت متقابل امتداد دارند ممکن است در یک نقطه با هم تلاقی کنند؟

ج) فمینیسم: فمینیسم که از واژه emef به معنی زن مشتق است به معنی عقیده به حقوق زنان و گرایش به دفاع از زن است. اولین هسته سازمان دهی شده این گرایش، در نشست مجمع عمومی سازمان ملل متحد در سال ۱۹۴۵ گذارده شد. هر چند در این نشست، واژه هایی از قبیل مقام زن و حقوق بشر، ترنمی خوش داشت اما اینک که بیش از پنجاه سال از طنین افکنی آن ندای اولیه می گذرد آثار ناخوشایند آن در حرکت ها و تشکل های ایجاد ر دنیا به خوبی به چشم می خورد. قبل از این حرکت سازمان دهی شده، در اوایل دهه ۱۹۱۰، پیشروان حقوق زنان در آمریکا، کلمه فمینیسم را به فرهنگ لغات غربی وارد کردند. در سال ۱۹۱۶ حزب ملی زنان فعالیت خود را آغاز کرد. با انقلاب صنعتی، نهضت های فمینیستی نیز فشار خود را در راستای اشتغال زنان در فعالیت های صنعتی افزایش دادند. بدون آن که برای کانون خانواده و نقش حیاتی آن به عنوان همسر و مادر، برنامه ای اندیشیده باشند. به نام آزادی زن و برابری او با مرد، جایگاه والای زن به عنوان مربی

جامعه لگدمال شد و ارزش اقتصادی دادن بوقت و کار وی، جانشین ارزش نقش تربیتی او گردید. سیگار ویژه زنان، حق انتخاب برای تنها زیستن و تشکیل خانواده یک نفره، ایجاد مرکز بحران تجاوز، عشق آزاد و. از ارمغان های دیگر این جریان بود.

د) بوروکراسی: این عنوان بر قشر اداری هر سازمانی که نیازمند مدیریت وسیع است، گفته می شود و نیز منظور از آن حاکمیت این قشر به عنوان یک طبقه اجتماعی می باشد. سلطه سیاسی و اقتصادی این قشر، در نگرش بوروکراسی در جامعه، دائماً رو به تزاید است و بسیاری، آن را نو حاکمیت طبقه ای گسترده و خطرناک می دانند. اما از نظر مارکسیست ها بوروکراسی یک طبقه نیست بلکه آلت طبقات حاکمه است

ه) آریستوکراسی: به معنای اشرافیت است و معمولاً آن قشر و دسته ای را نشان می دهد که دارای امتیازات فراوان هستند و از ثروت و نفوذ برخوردارند. در این نگرش مقامات عالی هم در اختیار این گروه قرار می گیرد و قدرت سیاسی در دست این قشر متمرکز می گردد.

و) دموکراسی: لفظی است یونانی که از دو کلمه **someD** (مردم) و **satorC** (حکومت کردن) ترکیب شده است. دموکراسی به معنای اعمال قدرت به وسیله جامعه است. مونتسکیو می گوید: دموکراسی هنگامی برقرار می شود که مردم حاکمیت و قدرت را در دست داشته باشند. ادعای دموکراسی جدید مشارکت همگانی، آزادی های خصوصی و عمومی، تعدد ایدئولوژی، تصمیم اکثریت، تعدد نهادهای حاکم و. می باشد. در انواع دموکراسی می توان به موارد مستقیم، پارلمانی و نیمه مستقیم اشاره کرد. نوع نیمه مستقیم بدین معنی است که هر چند امور به دست نمایندگان سپرده شده است، مردم در امور اجتماعی شرکت فعال

ز) لیبرالیسم: واژه **larebil** در لغت به معنای مختلف به کار رفته است: آزاد مرد در مقابل برده، روشنفکر، سخاوتمند، لابلالی، بی بند و بار و. اما در اصطلاح به یک گونه طرز تفکر در زمینه های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و دینی گفته می شود که تکیه اصلی آن بر آزادی هر چه بیشتر و توجه به حقوق طبیعی افراد است. این مکتب که اولین بار به عنوان یک حزب سیاسی در سال ۱۸۵۰ م در انگلیس مطرح گردید دارای اصول و ویژگی هایی است از قبیل: ۱- فرد گرایی: فرد و حقوق او بر همه چیز مقدم است. اگر دولت هم تشکیل شده است باید در خدمت خواسته های افراجمعه باشد و نفع جامعه، موهوم است.

۲- ارزش مطلق آزادی: تنها حد آزادی در نظر لیبرال ها، آزادی افراد دیگر است. دیگر هیچ مقوله ای از قبیل عدالت اجتماعی و اقتصادی، حفظ بنیان خانواده، اخلاق و. نمی تواند آن را محدود کند. همه باید قربانی این آزادی مطلق شوند ۳- انسان محوری و امانیسم: با توجه به نگرش مادی این اندیشه به عالم، آنچه اصل است، انسان است. به همین دلیل در وضع قوانین و ارائه خطوط اصلی سیاست و اقتصاد و فرهنگ، آنچه مهم و اصل است دیدگاه انسان و اراده اوست. برخلاف ادیان الهی و توحیدی که خدا محور هستند و مقنن اصلی را خداوند می دانند. برای آگاهی بیشتر ر. ک: ۱- پرسش ها و پاسخ ها، آیت الله مصباح یزدی، ج ۲ ۴- انگریستانسیالیسم و علم و اسکولاستیک جدید، محمد علی آشنا ۳- فرهنگ سیاسی، دکتر بهروز شکیبا ۴- مجله کتاب نقد، شماره ۱۲، پاییز ۱۳۷۷ انگریستانسیالیسم **msilaicnetsix** در لغت به معنی اصالت وجود

است. همچنین اگزیستانسیالیسم نام مکتبی است که در آن سرشت انسان انکار شده و معتقد است آدمی فرآورده کار و انتخاب خویش است و ماهیت و طبیعت پیشین ندارد. این مکتب به دو شاخه الهی و الحادی تقسیم شده. از جمله اگزیستانسیالیست های خدا پرست می توان "سورن کیر کگور" و "کارل یاسپرس" را نام برد. از جمله اگزیستانسیالیست های ملحد نیز می توان "ژان پل سارتر" را نام بر برای آشنایی بیشتر با مواضع و دیدگاه های اگزیستانسیالیست ها و نقد آن در آثار "شهید مطهری" به منابع زیر رجوع کنید: ۱- نقدی بر مارکسیسم، ص ۲۷۷-۲۵۵- آشنایی با علوم اسلامی، ج ۱، ص ۳-۱۹۳- مقالات فلسفی، ج ۳، ص ۴-۱۱۰-۱۰۹- آشنایی با قرآن، ج ۱ و ۲، ص ۵-۱۱۹-۱۱- فطرت، ص ۶-۱۵۳-۱۴۷- انسان کامل، ص ۱۳۹ و ۳۵۴-۳۳۰ و ص ۷-۳۵۵-۳۳۱- فلسفه تاریخ، ص ۱۴۲ و ۱۶۷۸- تعلیم و تربیت در اسلام، ص ۹-۳۲۲- تکامل اجتماعی انسان، ص ۱۱۳ و ص ۱۲۲-۱۲۰ و ص ۱۰-۵۱-۴۶- سیری در نهج البلاغه، ص ۱۱-۲۹۰- عرفان حافظ، ص ۱۰۳

در مورد اگزیستانسیالیسم می توانید به کتاب های زیر مراجعه فرمایید: ۱- نظری به چهره اگزیستانسیالیسم محمد شیرازی ناشر: اعلامی ۲- فلسفه علی شریعتمداری ناشر: قائم ۳- کلیات فلسفه مجتوبی ناشر: حکمت ۴- ضابطه های منطقی در بررسی مکتب ها محمد علی سادات ناشر: سازمالیغات ۵- بشر بر سر دو راهی محمد قطب ناشر: دارالعلم ۶- تفسیرهای زندگی ویل دورانت ناشر: نیلوفر ۷- بررسی و نقد افکار راسل محمد تقی جعفری ناشر: امیر کبیر ۸- چهار مقاله از چهار دانشمند جمعی

از نویسندگان ناشر: میثم ۹- کارنامه برتراند راسل دور وارد ناشر: ابن سینا ۱۰- طرح هایی در انقلاب فرهنگی محمد تقی جعفری ناشر: پیشوا ۱۱- جهان بینی علمی برتراند راسل ناشر: آگاه ۱۲- صد ساعت مصاحبه با راسل جرالد کالور ناشر: عطائی ۱۳- برگزیده افکار راسل رابرت. ۱۴۱- شرح حال برتراند راسل برتراند راسل ۱۵- فلسفه معاصر فرد ریک ناشر: زوار

در مورد این اصطلاح باید گفت که هر چند برخی وجوه شباهت بین اسلام و مکاتب دیگر از قبیل سوسیالیسم وجود دارد ولی اختلافات اصولی و مبنایی میان اسلام و این مکاتب مانع از جعل این اصلاحات التقاطی می باشد و بررسی آثار استاد شهید خلاف این نسبت را ثابت می نماید. شهید مطهری در کتاب "نظری به نظام اقتصادی اسلام" در موضوع مرز اشتراک اسلام و سوسیالیسم چنین می نگارند: "هر چند اسلام مالکیت فردی و شخصی را در سرمایه های طبیعی و صناعی نمی پذیرد و مالکیت را در این امور عمومی می داند، ولی اسلام مالکیت اشتراکی کار را نیز نمی یعنی، طرفدار این اصل [اصل مهم سوسیالیسم نیست که "کار به قدر استعداد و خرج به قدر احتیاج" نمی گوید همه ملزم اند که کار کنند و محصول کارشان الزاماً به اجتماع تعلق دارد. پس آن مقدار از سوسیالیسم از نظر منطق و از نظر اسلام قابل توجیه است که قسمتی از سرمایه ها یعنی، سرمایه های عمومی بالاشتراک باشد و اما کار بالاشتراک را که الزامی و اجباری باشد، هیچ گونه نمی توان از اسلام استنباط کرد، مگر این که در موارد خاص یعنی، در زمین های عمومی یا کارخانه های عمومی، طوری باشد که کار فردی میسر نباشد و تازه اگر

هم این طشد نه چنین است که مالکیت فردی در کار نیست، بلکه محصول بالسویه یا بالتفاوت طبق قرارداد میانشان تقسیم می شود و هر فردی مالک فردی سهم خود خواهد بود، پس اگر مشخصه اصل سوسیالیسم را اشتراک سرمایه بدانیم، اسلام یک مسلک اشتراکی است و اگر مشخصه اصلی آن را اشتراک در کار بدانیم، اسلام یک مسلک اشتراکی نیست، (۱).

پاسخ (قسمت دوم)

همچنین مرحوم استاد در بحث های متعدد از جمله بحث "اسلام، سرمایه داری، سوسیالیسم" ضمن نقد مکتب سرمایه داری و سوسیالیستی و برشمردن مضار و مفسد مالکیت سرمایه و منابع تولید از یک طرف و مضار و مفسد سلب مالکیت فردی را از محصول کار شخصی، برتری ها و امتیازات اسلام و منطق اعتدالی آن را برمی شمارد، بنابراین اولاً ما چیزی به نام سوسیالیسم اسلامی نداریم و ثانیاً این نسبت به ایشان صحیح نمی باشد. ثالثاً، اگر مطلبی را در این زمینه در اختیار دارید در مکاتبات بعدی آدرس دقیق آن را ارسال نمایید برای تبیین نظرات استاد مطهری در موضوعی که ذکر نمودید، نیازمند تعریف و بررسی دو مفهوم سوسیالیسم و کمونیسم می باشیم سوسیالیسم (socialism) یا جامعه باوری، این اصطلاح که از واژه "سوسیال" به معنای اجتماعی در زبان فرانسه گرفته شده است، معنای بسیار دارد، اما تعریف معمول این اصطلاح را در واژه نامه انگلیسی آکسفورد، چنین می توان یافت: "سوسیالیسم تئوری یا سیاسی است که هدف آن مالکیت یا نظارت جامعه بر وسایل تولید- سرمایه، زمین، اموال و جز آنها- به طور کلی، و اداره آن به سود همگان است"، (۲).

واژه کمونیسم (commuonism) از ریشه لاتین (commons) به معنی اشتراک گرفته شده است کمونیسم از قدیمی ترین مکاتب سیاسی دنیا است در سال

۱۸۴۸ "کارل مارکس" و "فردریک انگلس" در آلمان در سال ۱۸۴۸ با انتشار مانیفست کمونیست حرکت تازه ای در نهضت کمونیسم جهانی به وجو آوردند. از نظر فلسفی و اقتصادی کمونیسم و سوسیالیسم دارای ریشه واحدی هستند و هر دو بر مالکیت عمومی و وسائل تولید تکیه می کنند، با این تفاوت که کمونیسم مرحله پیشرفت یا مرحله نهایی سوسیالیسم به شمار می آید. مارکس در آثار مختلف خود از "مانیفست" کمونیست گرفته تکتاب "کاپیتال" تاریخ تحولات جهان را بر مبنای ماتریالیسم تاریخی، یا فلسفه مادی دیالکتیکی بیان می کند مارکس تکامل و سایل تولید و نحوه تملک و بهره برداری از این وسایل را زیر بنای تحولات اجتماعی می داند و تاریخ بشر را به صورت تاریخ جنگهای طبقاتی و منازعه بینم و مظلوم و استثمار کننده و استثمار شونده بررسی و تجزیه و تحلیل می نماید. از نظر مارکس دوره های تاریخی عبارتند از: ۱- کمون اولیه که در این جامعه بدون طبقه هیچ گونه تملک بر وسایل و ابزار تولید وجود نداشته است، ۲- برده داری ۳- فئودالیه ۴- بورژوازی و سرمداری ۵- سوسیالیسم ۶- کمون ثانویه. به طور مختصر می توان اساس تفکر مارکسیستی را در موارد ذیل خلاصه نمود، الف اقتصاد تعیین کننده مسیر تاریخ است و تاریخ جز جنگهای طبقاتی و مبارزه بین گروههایی که منافع اقتصادی آنها با هم متعارض است چیز دیگری نیست. بر اساس این عبیر جنگهای طبقاتی در مراحل مختلف تاریخی ابتدا بین بردگان و برده داران، سپس میان فئودالها و "سرف ها" یا دهقانان فقیر و بی زمین و بالاخره بین کارگران و سرمایه داران در می گیرد و سرانجام به پیروزی طبقه کارگر یا پرولتار یا و نفی کامل طبقات اجتماعی

ب- دولتها نقشی جز تأمین طبقه حاکم ندارند و در جوامع سرمایه داری دولت حافظ منافع صاحبان سرمایه ها و استثمار طبقه کارگر است این فشار و استعمار فقط هنگامی خاتمه خواهد یافت که مالکیت خصوصی، به ویژه مالکیت ابزار تولید از میان برداشته شود و طبقه کارگر حکومت راه دست خود بگیرد. (۳)

با توجه به مطالب گفته شده باز می گردیم به مطالب استاد مطهری که در نقد کتاب "حسین وارث آدم" نوشته دکتر علی شریعتی، نگاشته شده، همچنانکه خود استاد بیان می دارند، این جزوه نوعی توجیه تاریخ است بر اساس نگرشی مادی و ماتریالیسم تاریخی، یعنی نوعی روضه مارکسیست برای امام حسین (ع). طبق این جزوه آغاز تاریخ بشر اشتراکیت و برابری است (مرحله کمون اول) سپس نابرابری و حق و باطل بر اساس محوریت اقتصادی و مادی یعنی مالکیت آغاز می گردد و از اینجا جامعه بشر به دو بخش می شود (گروهی برده که هیچ ندارند و گروهی صاحب زمین و ایل تولید که منجر به پیدایش طبقات می گردد) و. تا اینکه دوباره بعد از گذران مراحل تاریخی، مرحله اشتراک و برابری و جامعه بی طبقه در کمون ثانویه به وجود می آید. همچنانکه استاد مطهری توضیح می دهند از دیدگاه نویسندگان این کتاب همانطور که در ادوار تاریخی مارکسیسم تا زمانی که زیر بنای طبقاتی در جامعه وجود داشته باشد هر گونه تلاش از سوی انقلابیون بی حاصل است، تلاش امام حسین (ع) نیز تعصبی بی حاصل است. امام حسین (ع) هیچ نقشی در تاریخ ندارد زیرا بر اساس نگرشی مادی گرایانه مارکس و دیدگاه جبرگرایانه تاریخی او (ماتریالیسم دیالکتیک: یک مکتب الحادی است که وجود

هر گونه نیروی ماوراء الطبیعی را نفی و انکار می کند. ماتریالیسم تاریخی: یا تفسیر تاریخ از نظر فلسفه مادی نیز، سیر تحولات تاریخی را از نظر مادی بررسی می نماید و برای تمامی تحولات جهان در طول تاریخ حتی پیدایش ادیان ریشه ای اقتصادی و مادی جست و جو می کند. سیر و روند تاریخ به سوی اشتراکیت و برابری و مساوات و نفی طبقات و حتی نفی دولت یقین تحقق کمون ثانویه است از این دیدگاه مارکسیسم تحقق این مسأله امری حتمی و جبری می باشد و آینده تاریخ جز این نخواهد بود. این نگرش و مبانی آن دارای اشکالات متعددی است.

برای آگاهی بیشتر در این زمینه ر. ک: ۱- جعفر سبحانی، فلسفه اسلامی و اصول دیالکتیک ۲- سید محمدباقر صدر، اقتصاد ما، ج ۱ ۳- سید محمدباقر صدر، انسان معاصر و مشکلات اجتماعی ۴- سید محمدباقر صدر، فلسفه تاریخ در قرآن ۵- شهید مطهری، جامعه و تاریخ ۶- شهید مطهری، نقدی بر مارکسیسم ۷- محمدتقی مصباح، جامعه و تاریخ از دیدگاه قرآن.

در اسلام، نه دموکراسی مطلق هست و نه به طور کلی به نظر مردم بی اعتنایی می شود. در قوانین ضروری و مسلم اسلام، مردم حق دخالت ندارند. درباره مسائل شرعی نیز حق نظر تنها با فقیه جامع شرایط است و مردم نمی توانند اظهار نظر کنند. ولی در امور اجتماعی و مسائل سرنساز نظر مردم محترم است. از همین روی قرآن مجید به رهبر عظیم الشأن اسلام (ص) می فرماید: "وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ" یعنی، با مردم به مشورت پرداز یا "وَأْمُرْهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ" یعنی، امور جامعه اسلامی باید به شوری گذاشته شود". به عنوان شاهد درباره رئیس جمهور،

یا وزیر دستور خاصی وجود ندارد که چه کسی انتخاب شود. البته معیارهایی گفته شده اما تشخیص و گزینش این افراد، به عهده مردم گذاشته شده است. با این بیان، دیدگاه مردم در مسائل اقتصادی، سیاسی، نظامی، امنیتی و اجتماعی مورد احترام می باشد و آیین مقدس اسلام نیز همواره بر آن تأکید کرده است به ویژه این که در سیره نبی اکرم (ص) نمونه های بارزی از توجه به آرای اکثریت مشاهده می شو برای آگاهی بیشتر ر. ک: ۱- موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، فلسفه سیاست ۲- کاظم قاضی زاده، اندیشه های فقهی- سیاسی امام خمینی دموکراسی دینی یعنی چه ??

به صفحات ۳۳- ۱۹ فصلنامه حوزه و دانشگاه، سال اول، شماره ۱، زمستان ۷۳، دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، مراجعه نمایید.

سور رئالیسم (Surrealism) نهضتی هنری است که در قرن بیستم پدید آمد. این جریان می کوشد مطاوی "خفایای ذهن (Subconscious Mind)" را از طریق دیدن امور و وقایع در خواب نمایش دهد. اولین سور رئالیست ها، شعرای فرانسوی و نماد گرایانی (Symbolists) بودند که در پی بی افکار خارج از چارچوب های عقلانی سازی (Rationalization) و ارزش های سنتی هنر بودند (Surrealism .L. Adr .Oxf).

منابع و مآخذ:

(۱) همان، ص ۱۴۰ و ۱۴۱

(۲) داریوش آشوری، دانشنامه سیاسی، ص ۲۰۴

(۳) محمود طلوعی، فرهنگ جامع سیاسی، ص ۷۰۳ و ۷۷۹

کتابی را درباره ایسم های غربی منتشر شده برایم معرفی کنید؟ و اگر امکان دارد در کاغذی برایم شرح دهید.

پرسش

کتابی را درباره ایسم های غربی منتشر شده برایم معرفی کنید؟ و اگر امکان دارد در کاغذی برایم شرح دهید.

پاسخ (قسمت اول)

قبل از آشنایی با اصطلاحات و مکتب های سیاسی مناسب می دانم توجه شما دوست عزیز را به چند نکته جلب نمایم. (۱)

* فرق ادیان الهی با سایر مکتب ها:

۱- وقتی به ادیان الهی نظر اجمالی و کلی افکنده می شود و مورد مطالعه قرار می گیرد، با اینکه برخی از آنها مورد تحریف قرار گرفته اند، اما می بینیم تمام پیامبران در اصول دین و بسیاری از فروع و احکام یک حرف می زدند. همه آنها در اصول مردم را به توحید و معاد و نبوت هدایت می کردند و در عمل به احکام مانند خواندن نماز، گرفتن روزه، دادن زکات، اجرای عدالت و دوری از ظلم و فساد اتفاق نظر داشتند. اگر چه در فروع از نظر کم و کیف اختلافاتی به حسب زمان و مکان بوده،

لکن آنچه در تمام ادیان الهی دیده می شود وحدت فکر و اندیشه است (۲) و علت یک پارچه بودن اهداف پیامبران و دوری از اختلاف آراء، آن بود که تمام آنان متصل به یک منبع فیاض بودند و از یک چشمه جوشان سیراب می شدند و آن منبع فیاض و چشمه جوشان هستی، خداوند حکیم است.

اما اگر بنای فکری و اعتقادی بشر به حقیقت مطلق متصل نبود و زمام امور معنوی و مادی جامعه را انسان هایی در دست گرفتند که افق افکارشان از عالم ناسوت و ماده فراتر نرفته باشد، و تمام سعادت و کمال بشر را در همین عالم خاکی بدانند، روشن است که

چنین انسان هایی هر کدامشان بر مبنای افکار محدود و کوتاه خودشان مکتبی را درست می کنند و آن را در جامعه به عنوان حق قلمداد می نمایند. بر همین اساس اختلافات فراوان و عقائد متضاد، بسیار در بین این مکاتبی که تراوش اندیشه بشر است دیده می شود. لذا می بینیم نظر مارکسیسم و کاپیتالیسم در مورد اقتصاد و اداره جامعه در مقابل یکدیگر می باشند. مارکسیسم تمام منابع اقتصادی کشور را متعلق به جامعه می داند و مالکیت فردی را نفی می کند، ولی کاپیتالیسم معتقد است که منابع عمده اقتصادی باید در دست افراد معدودی از سرمایه داران قرار گیرد. و بقیه مردم مانند برده ای در چنگال سرمایه داران نابود شوند.

برخی مانند آنارشیسم قائل به عدم حکومت برای اداره کشور می باشد، در مقابل این اندیشه فاشیسم و نازیسم و فالانتریزم معتقد به حکومت هستند، اگر چه حاکمیت با قدرت سلاح و ایجاد رعب و وحشت و قتل و عام مردم به دست آید. و یا بعضی نیهیلیسم و هیچ گرا هستند و عده ای ناسیونالیسم و ملت گرا می باشند و عده ای معتقد به امانیسم و انسان گرا و برخی اندیوالیسم و فردگرا و گروهی فیمینیسم و زن گرا می باشند.

این اندیشه ها و مکاتب مختلف و متضاد که باعث متحیر شدن انسان و سرگردانی او شده و هیچ کدام مشکلی از مشکلات او را حل نکرده اند، بلکه هر روز بر آلام و دردهای جامعه انسانی افزوده اند، نتیجه دوری انسان از خداوند و عدم توجه او به دستورات حیات بخش پیامبران است. بر همین اساس قرآن کریم در دهها

آیه مردم را به اطاعت از خداوند و انبیاء دعوت نموده و از پیروی غیر آنان برحذر داشته است.

لذا قرآن کریم می فرماید:

"وَإِنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ..."

راه مستقیم من، که را توحید، راه حق و عدالت، راه پاکی و تقواست از آن پیروی کنید و هرگز در راه های انحرافی و پراکنده گام ننهید که شما را از راه خداوند منحرف و پراکنده می کند و تخم نفاق و اختلاف را در بین شما می پاشد. (۳)

* مبنای اکثر مکاتب :

۲- وقتی اکثر این مکاتب با دقت مطالعه می شود انسان در می یابد که بسیاری از آنها در برهه ای از زمان ظهور کرده اند و در همان زمان سعی و تلاش مؤسسان آن تضعیف دین و معنویت و تقویت حزب و گروه شان بوده است. اگر چه دارای مطالب جذاب و شعارهای فریبنده، الفاظ زیبا، برای فریب افکار مردم می باشند، اما در مرحله عمل خبری در کار نبوده است.

* هدف برخی از به کار بردن اصطلاحات:

۳- عده ای گاهی برای خودنمایی و ادعای فضل و دانش نمودن و یا برای فریب دادن مردم مخصوصاً جوانان این الفاظ و مکاتب را به کار می برند. در حالی که این اصطلاحات سرابی بیش نیست. زیرا چیزی که روح انسان را اشباع نماید در آنها وجود ندارد. تعدادی از این اصطلاحات را در اینجا می آوریم تا شما دوست عزیز ضمن آشنایی با این مکتب ها بدانید آنچه حق است و عطش انسان را برطرف می سازد، قرآن کریم و مکتب مشعشع اهل بیت عصمت

و طهارت "ع" است.

۴- اگر چه مناسب بود ترتیب این اصطلاحات بر اساس حروف الفبا باشد، اما به خاطر آن که برخی از آنها از نظر مفاهیم مشابه هم هستند و یا شعبه ای از یکدیگر بودند، آنها را با هم آوردیم تا تسلط بر مطالب آسانتر گردد.

۱. امپریالیسم: (۴)

امپریالیسم از کلمه قدیم تر (امپراطوری) گرفته شده است. و این اصطلاح عنوان برای قدرت یا دولتی بوده که خارج از محدوده و کشور خود به زور به تصرف سرزمین ها و ممالک دیگر اقدام می کرده، و آنجا را جهت بهره برداری، تحت سلطه خود قرار می داده است. و معنای امپریالیسم با کلمه استعمار پیوندی نزدیک دارند. و امپریالیسم به امپریالیسم نظامی، اقتصادی و فرهنگی تقسیم می شود.

۲. میلیتاریسم: (۵)

به معنای ارتش سالاری می باشد. به چهار حالت در سازمان ارتش مانند جنگجویی، سروری ارتش بر دستگاه دولت، بزرگداشت سپاهگیری و بسیج کشور برای هدف های نظامی را ارتش سالاری گویند. وقتی این چهار حالت کاملاً فراهم شد ارتش سالاری کامل گویند. و میلیتاریسم زمینه را برای دژسالاری، نازیسم، فاشیسم و فالانژیسم فراهم می کند.

۳. دژسالاری:

نام و اصطلاحی برای حکومت هایی است که با روش استبدادی و ترور بر سر کار می آیند.

۴. نازیسم: (۶)

عنوانی است برای حکومت آلمان در دوره "آدولف هیتلر" و گاهی هم ردیف معنای فاشیسم می باشد. و نیز نازی علامت اختصاری "حزب ناسیونال سوسیالیست کارگران آلمان" به رهبری هیتلر است.

۵. فاشیسم: (۷)

این اصطلاح به صورت عام نامی است برای همه رژیمهایی که بقایشان بر پایه دیکتاتوری و زور و کشتار استوار است. اما به معنای خاص، نام جنبشی است

که در سال ۱۹۲۹ به رهبری "موسولینی" در ایتالیا به راه افتاد.

۶. فالانتریزم: (۸)

نام حزب فاشیست اسپانیا می باشد. این حزب را "خوزه آنتونیو پریمودو ریورا" پسر دیکتاتور پیشین، "پریمودو ریورا"، در سال ۱۹۳۳ بنیان گذاشت.

۷. تیرانی (تیرانیزم): (۹)

عنوانی است برای حکومت ظالمانه ای که قدرت را از راه غیر قانونی در یونان باستان به دست می گرفت و در یونان "تورانوس (Tyrnnus)" می نامیدند.

۸. ماکیاولیسم (استبداد جدید): (۱۰)

مکتب ماکیاولیسم که آن را "فلسفه استبداد جدید" نیز می خوانند، عبارت از مجموعه اصول و دستوراتی است که ماکیاولی فیلسوف و سیاستمدار ایتالیایی (۱۴۶۹-۱۵۲۷) برای حکومت ارائه داده است. که خلاصه این مکتب عبارت است از: تأسیس دولتهای متحد و قوی که تابع کلیسا و دین نباشد. طرفداری از ظلم و استبداد و حکومت نامحدود. انسان موجود سیاسی و فطرتاً شرور است لذا برای علاج شرارت انسان حکومتی مقتدر و مستبد لازم است. اخلاق و مذهب تابع سیاست زمامدار می باشد، اگر صلاح دید در حکومت از دین و اخلاق استفاده می کند و اگر صلاح ندید استفاده نمی کند. زمامدار به منزله قانون است و مردم باید از حاکم و زمامدار اطاعت کنند، اما خودش از قانون مستثنی است و هر چه بخواهد می تواند انجام دهد. روش حکومت در مکتب ماکیاولیسم آن است که زمامدار برای رسیدن به قدرت و حفظ آن مجاز است به هر عملی مانند زور، حيله، تزویر، جنایت، تقلب، نقض قول و پیمان شکنی و نقض مقررات اخلاقی متوسل شود. و هیچ نوع عملی برای رسیدن به قدرت و حفظ آن برای زمامدار ممنوع نیست، به شرط اینکه تمام این اعمال را

پنهانی و سرّی انجام دهد. و جنایاتی که هیتلر و موسولینی دیکتاتورهای آلمان و ایتالیا انجام دادند بر همین افکار دور می زد.

۹. نیهیلیسم: (۱۱)

نیهیلیسم یا هیچ انگاری، این اصطلاح از واژه (نیهیل) در زبان لاتین به معنای هیچ آمده است. و نیهیلیسم مکتبی فلسفی است که منکر هر نوع ارزش اخلاقی و مبلّغ شکاکیت مطلق و نفی وجود است. و گروهی از آنارشیست های قرن ۱۹ روسیه را نیز نیهیلیست خوانده اند. مؤسسه فرقه نیهیلیسم "میخائیل باکونین" (۱۸۷۶-۱۸۱۴م.) بوده است.

۱۰. سوفیسم (سوفسطائی) (۱۲):

در زبان یونان سوفیسم و سوفیزا به معنای آموزش و سوفوس به معنای عقل و خرد می باشد. اما از نظر اصطلاح سوفیست عنوانی برای فلاسفه قبل از سقراط می باشد. که آنان مورد انتقاد سقراط و افلاطون قرار گرفتند. اما بعدها به کسانی گفته می شد که در بحث ها و گفتگوی با مغالطه و زبان بازی بر حریف خود پیروز می شدند.

۱۱. سیتی سیسم (سپتیک):

این همان فلسفه شکاکین است. پیروانش معتقداند که انسان راهی برای شناخت حقایق ندارد. از این رو باید در همه امور توقف نماید. حتی علوم ریاضی را هم به طور احتمال قبول کند. این مشکلک شبیه سوفیسم و نسبی گری است.

۱۲. آتئیسم:

پیروان این مکتب می گویند چیزی به عنوان مافوق طبیعت وجود ندارد. و انسان را فقط موجود طبیعی می دانند که باید با همان عقل طبیعی اداره شود.

۱۳. کمونیسم: (۱۳)

کمونیسم این اصطلاح از ریشه لاتینی (کمونیس) به معنای اشتراکی گرفته شده است. و این عقیده از سال ۱۸۴۰ م. رواج یافت. و معنای اشتراک محدود به ثروت و دارائی ها نمی شود، بلکه اشتراک

شامل زنان و مسائل جنسی می گردد. بنابراین کمونیسم تمام منابع اقتصادی کشور اعم از صنعتی و امور دیگر مربوط به جامعه است نه افراد و خانواده ها، اما کمونیسم به معنای جدید عبارت است از اینکه دولت بر تمام مراکز اقتصادی جامعه کنترل داشته باشد و همه چیز باید در دست او قرار گیرد.

۱۴ مارکسیسم: (۱۴)

کمونیسم به معنای خاصی که امروز در نقاط مختلف دنیا رایج است کمونیسم مارکسیسم است. زیرا مؤسس کمونیسم "کارل مارکس" فیلسوف آلمانی (۱۸۱۸-۱۸۸۳ م.) بود که بعد از مارکس، "فریدریش انگلس (۱۸۹۵-۱۸۲۵ م.)"، "لنین" و "استالین" از رهبران کمونیسم بودند. بعد از درگذشت استالین (۱۹۵۳) "مالنکوف"، "بولگانین" و "خروشچف" جانشین وی شدند. البته آراء مارکس و انگلس توسط نفوذ فلاسفه آلمانی مخصوصاً "هگل" و "فویرباخ" گسترش یافت.

۱۵. لنینیسم: (۱۵)

لنینیسم نوع دیگری از مارکسیسم است که منسوب به "ولادیمیر ایلیچ لنین (۱۸۷۰-۱۹۲۴ م.)" بنیانگذار رژیم کمونیست و پیشوای انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه می باشد. لنین در اصول افکار مارکس تغییراتی داد به طوری که مواردی بر آن افزود و عناصری از آن را حذف کرد، تا مناسب اوضاع جامعه روسیه گردد. و در ضمن عقاید لنین بعد از انقلاب و رسیدن به قدرت نسبت به قبل از انقلاب تغییر یافت.

۱۶. استالینیسم: (۱۶)

بعد از لنین "یوسف استالین (۱۸۷۹-۱۹۵۳ م.)" نخست وزیر و دبیر کل حزب کمونیست و دیکتاتور اتحاد شوروی سابق روی کار آمد و در عقائد لنین اصلاحاتی انجام داد که افکار او به نام استالینیسم مشهور گردید.

۱۷. بولشویسم: (۱۷)

بولشویسم عنوان ایدئولوژی حزب بولشویک به رهبری لنین بود. علت به وجود آمدن بولشویسم به خاطر اختلافی بود که در حزب مخفی

سوسیال دموکرات روسیه بر سر مسأله عضویت در حزب پدید آمد. به دنبال آن، حزب به دو گروه بولشویک (در زبان روسی به معنای اکثریت) به رهبری لنین، و منشویک (به معنای اقلیت) به رهبری "مارتوف" تقسیم شد. و لنین در سال ۱۹۱۸ نام حزب خود را "حزب کمونیست سراسر روسیه (بولشویکها)" نهاد، و در سال ۱۹۲۵ به نام "حزب کمونیست سراسر اتحاد شوروی" و در سال ۱۹۵۳ به "حزب کمونیست اتحاد شوروی" تغییر یافت.

۱۸. پوپولیسم: (۱۸)

پوپولیسم به معنای مردم باوری است. به اینکه هدف های سیاسی را باید بر اساس خواست مردم جدا از احزاب و نهادها پیش برد، و خواست مردم عین حق و اخلاق است. به عبارت دیگر هر چه مردم خواستند همان حق و اخلاق می باشد. که در واقع بولشویسم ترکیبی از مارکسیسم و پوپولیسم است.

۱۹. بورژوا (۱۹) - پرولتاریا: (۲۰)

در قرون وسطا فردی از اهل شهر آزاد (بورگ) را که نه ارباب بود و نه دهقان "بورژا" می نامیدند. در قرن های هفدهم و هجدهم ارباب ها و کارفرماها را در برابر کارگران و بازرگانان به این نام خطاب می کردند. در فرانسه عنوانی برای طبقه میانه سوداگر و پیشه ور یا شهرنشینانی که بر ملاک دارائی از حقوق سیاسی برخوردار بودند اطلاق می شد، و اما در اصطلاحی سیاسی معنای خاص خودش را دارد.

بورژوازی در اصطلاح مارکسیستی به معنای سرمایه داران، سوداگران، پیشه وران و دارندگان مشاغل آزاد است. در برابر "پرولتاریا" (۲۱) که به کارگرانی گفته می شد که هیچ وسیله تولیدی جز نیروی کار خود برای تأمین زندگی ندارند.

۲۰. سوسیالیسم: (۲۲)

واژه سوسیالیسم (جامعه باوری) در زبان

فرانسه به معنای اجتماعی می باشد. و در انگلیسی (سوسیالیسم سیاسی که هدف آن نظارت جامعه بر وسایل تولید و اداره آنها به سود همگان است). البته این تعریف، یک تعریف جامع نیست، زیرا نظارت عمومی بر اموال و تولید معنای وسیعی دارد. اما بهترین وجه اشتراک سوسیالیست برتری جامعه و سود همگانی بر نظریه فردگرایی و سود فردی است، که سوسیالیسم به انواع متعددی مانند سوسیالیسم لیبرال، مارکسی، نوین، تکاملی، فایان، صنفی و پارلمانتر و اقسام دیگر، تقسیم می شود.

پاسخ (قسمت دوم)

۲۱. کاپیتالیسم: (۲۳)

کاپیتالیسم روشی است که در آن وسائل عمده تولید به کمک سرمایه های شخصی فراهم شده و اموال به مالکیت صاحبان سرمایه باقی می ماند. در کاپیتالیسم کارگران به عنوان روز مزد اجیر صاحبان سرمایه اند، و تمام قدرت مالی در دست اشخاص معدودی در جامعه خواهد بود. در مقابل کاپیتالیسم، کمونیسم و لنینیسم و استالینیسم قرار دارد.

۲۲. پیورتنیسم:

یکی از فرق مذهبی آمریکا است که به ثروت اندوزی و سرمایه داری و تجارت ظالمانه مشروعیت می دهد. و این مسلک اصلی ترین عنصر فرهنگی و مذهبی تمدن آمریکایی است و با روح سرمایه داری آنان هماهنگ است.

۲۳. ناسیونالیسم: (۲۴)

عبارت است از اعتقاد به برتری یک ملت و قوم بر تمام ملل و اقوام دیگر و لزوم وفاداری مطلق و بدون هیچ قید و شرطی نسبت به قوم و ملت خود، و مباحثات کردن هر قوم و قبیله نسبت به فرهنگ و زبان و نژاد خودش. بنابراین ناسیونالیسم (ملی گرایی) خود را از همه برتر و دیگران را پایین تر از خود می داند، که به ناسیونالیسم اقتصادی و سیاسی تقسیم می شود.

۲۴

انترناسیونالیسم: (۲۵)

در برابر ناسیونالیسم، انترناسیونالیسم قرار دارد که معتقد است خیر و سعادت بشر اقتضا می کند که ملت ها بدون در نظر گرفتن تعصب های قومی با هم همکاری داشته باشند.

۲۵، آنارشیزم: (۲۶)

در لغت یونانی به معنای حکومت است و آنارشی یعنی بدون حکومت. لذا در مسلک آنارشیزم حکومت را موجب مصائب و بدبختی های مردم می داند. و بنیاد آنارشیزم بر دشمنی با دولت می باشد. البته مخالف هرج و مرج هم هستند، اما به نظام و حکومتی فکر می کنند که بر اساس همکاری آزاده پدید آید. و پیشوای آنارشیزم جدید پیرژوزف پرودون " (۲۷) فرانسوی (اوایل قرن ۱۹ م.) می باشد.

۲۶. ایدآلیسم: (۲۸)

ایدآلیسم (ایده آلیسم = Idealime) به معنای خیال پرستی است و ایدآلیست کسی را گویند که معتقد است که سیاست باید تابع آمال یا ایدآل های انسانی گردد. این مسلک در برابر "رنالیسم" یا واقع پرستی و اصالت دادن به واقع قرار دارد.

۲۷. رنالیسم: (۲۹)

همانطوری که بیان شد رنالیسم (واقع پرستی و دنبال حقیقت بودن) در مقابل ایدآلیسم قرار دارد. رنالیست سعی دارد خود را با حقایق جهان و محیط جامعه وفق دهد و عوامل حقیقی را در حوادث دخالت دهد.

۲۸. فئودالیسم: (۳۰)

فئودالیسم یک سازمان بزرگ اجتماعی و اقتصادی و سیاسی است که در بسیاری از نقاط اروپا و خاور دور و خاور میانه در قرون وسطی، قبل از تشکیل دولت های ملی جدید وجود داشته است.

خصلت عمده در فئودالیسم آن است که از طرف شاه هر قسمت از اراضی بزرگ به تصرف اشراف به نام فئودال در می آید، و آن زمین های بزرگ از طرف فئودال یا نمایندگانشان به

کشاورزان اجاره داده می شود. و اشراف هم در مقابل این اجاره نسبت به کشاورزان آن منطقه اختیارات قضائی و حکومتی و مالی و سیاسی داشتند.

ولی در زمان حاضر فنودالیسم به کشوری گفته می شود که عده ای از اشراف و مالکین املاکی را مالک می باشند و کشاورزان از حقوق سیاسی محروم اند، و یا به مقداری کم از حقوق سیاسی و کشور بهره مند هستند.

۲۹. فاکسیونالیسم: (۳۱)

فاکسیون به معنای حزب است. این اصطلاح را "جورج واشنگتن" در آغاز استقلال آمریکا به جای پارتی (حزب) به کار برد. فاکسیونالیسم یعنی حزب پرستی و عقیده به لزوم وجود احزاب سیاسی و اتکاء دولت و حکومت با احزاب عامه که آن را سیستم حزبی (پارتی سیستم) نیز می نامند. در مقابل کمونیسم که تک حزبی است قرار دارد.

فرق پلورالیسم با فاکسیونالیسم آن است که اصطلاح اولی عمومیت دارد و شامل عقیده به لزوم تعدد جمعیت و انجمن ها از هر قبیل اعم از مذهبی و فرهنگی و علمی و سیاسی و اقتصادی می باشد، در حالی که فاکسیونالیسم تنها معتقد به تعداد احزاب سیاسی است.

۳۰. مولتی پارتیسم (چند حزبی):

به معنای چند حزبی است که در دموکراسی غرب تولد یافته است و در نظام سیاسی احزاب متعدد وجود دارد که در قدرت سهیم هستند، و هیچ یک از این احزاب به اکثریت مطلق دست پیدا نمی کند، و کشور بر اساس چند حزبی اداره می گردد. و گاهی هم احزاب متعدد برای آنکه کرسی های بیشتری را در پارلمان به دست آورند، دست به ائتلاف می زنند. اما ائتلاف دائمی نیست ولی تعداد احزاب هم موجب ضربه به اقتدار

ملی نمی شود.

۳۱. ماتریالیسم: (۳۲)

مکتب ماتریالیسم یا مادیت و اصالت را به ماده دادن، از مکاتب بسیار قدیم می باشد و تاریخ آن به زمان یونان قدیم می رسد. و عبارت است از اعتقاد به این که تنها ماده وجود دارد و هر چه عنوان ماوراء الطبیعه و حالت متافیزیکی داشته باشد، مانند خدا، روح و فرشتگان وجود ندارد.

۳۲. دوگماتیسم: (۳۳)

دوگماتیسم آئینی است که می گوید پذیرش موضوعی احتیاج به استدلال ندارد، و آن را باید بدون دلیل قبول کرد و بدون چون و چرا آن را از بدیهیات شمرد. و یا اینکه در عقیده از سنت سابق کورکورانه تقلید نمود.

۳۳. دیالکتیک: (۳۴)

این اصطلاح در فلسفه از طرف فلاسفه در معانی مختلف به کار رفته است. اما از نظر لغت دیالکت (Dialekt) به معنای زبان محلی، مکالمه، شیوه سخن و لهجه و اصطلاحات زبان ملت های مختلف به کار رفته است.

اما از نظر اصطلاحی هر کدام از فلاسفه معنای خاصی از آن را اراده کرده اند. سقراط به معنای مکالمه و فلسفی کردن هر موضوع به صورت سؤال و جواب به کار برده، افلاطون به معنای روش منطقی استعمال کرده است. هگل و مارکس این لفظ را مشابه هم استعمال کرده اند، با این فرق که دیالکتیک هگل ایدالیسم است و دیالکتیک مارکس ماتریالیسم و توجه به مسائل مادی است. و برای دیالکتیک معانی متعددی ذکر نموده اند، به کتاب هایی که در این موضوع تألیف شده مراجعه نمایید.

۳۴. رادیکالیسم: (۳۵)

در لغت به معنای ریشه است و این کلمه از طرف لیبرال های انگلیسی در قرن ۱۹ استعمال شد، که مایل بودند به ریشه موضوعی نفوذ

کنند، و طالب تجدید اساس کلیسا و خواستار انحلال مجلس اشراف و گاهی متمایل به لغو سلطنت بودند. اما این اصطلاح بیشتر در مورد کسانی اطلاق می شود که از مؤسسات سیاسی و اجتماعی موجود ناراضی و عصبانی شده اند و درصدد تغییرات اجتماعی هستند.

ولی در جامعه امروزی به کسانی که درصدد اصلاحات اساسی جهت بهبود وضع اقتصادی و اجتماعی می باشند، رادیکال می گویند. اما در آمریکا این اصطلاح بیشتر درباره سوسیالیست ها و کمونیست ها اطلاق می شود. اما در اروپا در گروه های اصلاح طلب به کار می رود.

۳۵. دموکراسی: (۳۶)

اصطلاح دموکراسی از اصطلاحات تمدن یونان قدیم است، و حکومت مردم بر مردم را دموکراسی می نامیدند. اما در اصطلاح جدید عبارت از حکومت مردم که با توجه به آراء اکثریت مردم از طریق انتخاب نمایندگان تشکیل می گردد، و اداره امور کشور در اختیار اکثریت آراء مردم قرار می گیرد. و دموکراسی به دموکراسی مستقیم (خالص) سیاسی، اقتصادی و صنعتی تقسیم می گردد.

۳۶. سندیکالیسم: (۳۷)

تریونیون یا اتحادیه های کارگری را در فرانسه سندیکا می نامند. سندیکالیسم نام یک مکتب سیاسی و هم، نام یک جنبش سیاسی انقلابی است که بین سوسیالیسم و آنارشیزم سازشی به وجود می آورد.

۳۷. ایدئولوژی: (۳۸)

این کلمه فانسوی است که مرکب از "idee" به معنای تصور و اندیشه + "logie" به معنای شناخت " می باشد. ایدئولوژی روشی از اندیشه است که می خواهد هم جهان را توضیح دهد و هم دگرگون سازد. و اولین بار این واژه را دستوت دوتراسی (۱۸۳۶-۱۷۵۴) دانشمند فرانسوی به کار برد. و هدف او از این کلمه (اندیشه شناسی) یا (دانش ایده

ها) بود. و گاهی هم به معنای سنجیده و ناسنجیده استعمال می شود. و در لغت فرانسوی به کسی که در یک ایدئولوژی صاحب نظر است و جنبه مرجعیت دارد، ایدئولوگ گفته می شود.

۳۸. اُپوزیسیون: (۳۹)

در زبان فرانسه به معنای مخالفت یا مخالفان، و در معنای وسیع خودش عبارت است از کوشش اتحادیه ها، حزب ها، گروه ها، دسته ها و افراد برای دستیابی به هدف هایی که در نظر دارند، و هدفشان مخالفت با اهداف دارندگان قدرت سیاسی، اقتصادی می باشد.

و اپوزیسیون در معنای محدود، نامی برای گروهی که در نظام های حکومت پارلمانی به موجب قانون اساسی موجودیت آنها به رسمیت شناخته شده است، و در پارلمان گروهی را تشکیل می دهند که به حکومت ارتباط ندارد و از دولت حمایت نمی کند اما خود را به قانون اساسی وفادار می دانند.

اپوزیسیون پارلمانی با شرکت در گفت و گوهای مجلس و با شور قانونی، مطابق شرایطی که قانون معین کرده در کار حکومت نظارت مستقیم دارد. افکار عمومی را در جریان می گذارد. مهمترین وظیفه اپوزیسیون آن است که به انتخاب کنندگان امکانات انتخاب دیگری می دهد. اپوزیسیون مظهر حکومت احتمالی آینده است، و جزء مکمل نظام های پارلمانی در کشورهایی مانند انگلستان، فرانسه و سوئد است که معمولاً دو حزب اصیل در آنها وجود دارد که به نوبت نقش حاکم و اپوزیسیون را به عهده می گیرند. اما در نظام های یک حزبی مانند آمریکا اپوزیسیون به صورت قانونی وجود ندارد.

۳۹. مائوئیسم: (۴۰)

به افکار مائوتسه تونگ (۱۸۹۳-۱۹۷۶) رهبر انقلاب کمونیستی چین درباره استراتژی جنگ انقلابی و سازگار کردن مارکسیسم - لنینیسم با

اوضاع چین گویند. مائو علاوه بر اندیشه کمونیستی در چین، کانون مبارزه را از شهرها به روستاها و از کارگران در شهر به دهقانان در روستا انتقال داد. و مائو با ارتش دهقانی خود و با جنگ های چریکی در هدف خود در سال ۱۹۴۹ پیروز شد.

۴۰. سکولاریسم: (۴۱)

سکولر در زبان انگلیسی و فرانسوی به معنای دنیوی و آنچه که مربوط به دنیا است می باشد. و از کلمه سکولوم به معنای امور دنیا مشتق و گرفته شده است. سکولاریسم به دنیاپرستی و امور مادی اصالت می دهد. و آنچه مربوط به غیر دنیا باشد، مانند مسائل معنوی و دین و مذهب را رد می کند. و مرادف با کلمه سب تیسیم است.

این اصطلاح ابتدا توسط جمعی شکاک و منکرین خداوند در انگلیس تحت نظارت "هولی اوک (Holyoake)" به وجود آمد. هولی اوک که شاگرد "رابرت اوون" بود در واقع مؤسس این فکر بود.

سکولاریسم توسط تاجران و دلالان اقتصادی اروپا ترویج شد تا بتوانند با محور دین به اهدافشان زودتر برسند، و شعار سکولاریسم حرف دین از صحنه زندگی اعم از سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و هنری است. و بر اساس سکولاریسم دین از سیاست جدا است. لذا میرزا حسین خان سپهسالار صدر اعظم ناصرالدین شاه، روحانیت را از دخالت در امور سیاسی منع می کرد. (۴۲)

۴۱. لائیسیم:

مسئله است با دین و معنویت ضدیت دارد معادل معنای سکولاریسم می باشد.

۴۲. پلورالیسم: (۴۳)

پلورالیسم به معنای مسلک کثرت گرایی می باشد، که پلورالیسم دینی نجات و رستگاری انسان را در یک دین و مذهب نمی داند. و معتقد است که حقیقت مطلق، مشترک میان همه ادیان است. و

در نتیجه پیروان تمام ادیان اهل نجات و رستگاری ند. قائلین به پلورالیسم گویند دین دارای قرائت های مختلف است و برداشت هر فردی از دین صحیح می باشد.

روشن است که سرانجام این افکار منجر به تعطیل شریعت و معنویت خواهد شد. و این اندیشه به پلورالیسم اخلاقی، سیاسی، اجتماعی و دینی تقسیم می شود. پدید آورنده پلورالیسم در این قرن های اخیر مونتسیکو بوده، و بعد از او استقلال طلبان آمریکا آن را پرورش داده اند و پلورالیسم در برابر مسلک مونیسم قرار دارد که معتقد است کلیه جهان خلقت تابع یک اصل اند شبیه (وحدت وجودی) که فلاسفه اسلامی قائل هستند.

۴۳. لیبرالیسم: (۴۴)

این اصطلاح از واژه لیبرال مشتق شده و دارای ریشه فرانسوی لیبر به معنای آزاد است. این مسلک زندگی انسان را فقط در همین دنیا می داند. و می گوید: آزادی انسان نامحدود است و هیچ نیرو و منبعی نمی تواند او را مقید کند و باید ها و نبایدهایی را برای او تعیین کند. به عبارت دیگر چیزی به عنوان دین نمی تواند برای بشر تعیین سرنوشت کند و برای او شی ای را حلال یا حرام نماید.

لیبرالیسم به دو قسمت اصلی، لیبرالیسم سیاسی و اقتصادی تقسیم می شود و این مسلک در اواخر قرن ۱۸ در انگلیس ظهور پیدا کرد و از مؤسسين آن "جرمی بنتهام، جیمز میل. جان استورات میل، توماس هیل گرین" می باشند. و می توان لیبرالیسم را امانیسم عقل گرا یا خود مختاری امانیستی نامید که در آن انسان خود مختار است. در واقع لیبرالیسم اندیشه انسان محوری می باشد.

پاسخ (قسمت سوم)

۴۴. اباحی گری:

اباحه گری به معنای نفی حلال و حرام

الهی و پایبند نبودن به دستور دین در زندگی فردی و اجتماعی می باشد. و این فکر در راستای نشر بی دینی و ترویج بی بند و باری در بین مردم قدم بر می دارد. و این فکر نتیجه لیبرالیسم است.

۴۵. امانیسم (انسان گرایی):

در مسلک امانیسم (انسان مداری) انسان جای خداوند می نشیند و تکیه گاه تشخیص ارزش ها را خود انسان می داند، و خداوند را برای برطرف شدن دردهای روحی بشر و برآورده کردن نیازهای بشر می باشد و حضرت حق تعالی از خود اصالتی ندارد.

۴۶. اندیویدوالیسم (فرد گرایی):

به معنای اصالت دادن به فرد است و معتقدند که سعادت یک فرد و سودجویی او باعث سعادت جامعه می گردد.

۴۷. اگزستانسیالیسم:

مکتبی که معیار کمال انسان را فقط در آزادی او می داند، و معتقد است که تنها موجودی که آزاد آفریده شده انسان می باشد و محکوم هیچ جبر و ضرورت و تحمیلی نیست و هر چیزی که بر ضد آزادی و منافات با آن داشته باشد، انسان را از انسانیت خارج می نماید. و اگر انسان خود را وابسته و متعلق و بنده چیزی نماید از انسانیت خارج شده است. و پیروان این اندیشه می گویند اعتقاد به خداوند نوعی اسارت و مانع رشد بشر است.

۴۸. رفرمیسم:

تفکری است که قلمرو دین را تنها رابطه انسان و خداوند می داند و دین را از صحنه اجتماعی و سیاسی حذف می کند، این مسلک و سکولاریسم هر دو در جهت حذف دین گام بر می دارند.

۴۹. پوزیتیویسم اخلاقی:

پیروان آن عقیده دارند که ارزش های اخلاقی واقعیت عقلانی ندارد و خوب و بد تابع آراء مردم است. اگر

مطلبی را امروز گفتند خوب است آن مطلب ارزش می شود، و اگر فردا همان مطلب را گفتند بد است، آن موضوع خوب، بد و ناپسند می شود.

۵۰. پوزیتیویسم:

پیروان مسلک اعتقاد دارند انسان فقط از طریق حس، علم پیدا می کند و مادیات و امور طبیعی را درجه بندی کرده اند و می گویند هر چیزی که بیشتر قابل لمس و حس باشد، بیشتر مورد توجه انسان است.

۵۱. مدرنیسم:

کلمه مدرن را رومیان نخستین بار در قرن ششم میلادی از ریشه **Modo** (به تازگی) گرفتند، و در فارسی به معنای نو می باشد. اما در اصطلاح به معنای نو شدن ابزار می باشد و مبنای نهائی بشر و سعادت او فقط علم است، و پیروان این اندیشه معتقدند که باید علم را به جای دین قرار داد. وسایل جدید، شناخت و ذهنیت ها و روان شناسی تازه انسان جایگزین روش های قدیمی گردد.

امروزه روش های جهانی دیگر با مردم دیگر که دارای روحیات دیگری بوده اند جوابگوی نسل جدید نیست، و باید به فرهنگ، تاریخ، فلسفه و زبان نگاهی دیگر انداخت.

۵۲. پست مدرنیسم:

این مسلک می گوید انسان به دلیل وابستگی به فرهنگ، زبان، آداب و رسوم نمی تواند به آنها از دیده برتری نگاه کند و نمی توان داوری کرد که کدام فرهنگ غرب است.

۵۳. پروتستانتیسم لیبرال:

این دیدگاه متأثر از مدرنیسم است که اساس دین را تجربه دینی اشخاص می داند، و در اینکه عقل می تواند در مسائل الهیات اظهار نظر کند، شک دارند.

۵۴. موناشری: (۴۵)

به معنای رژیم سلطنتی ای است که در آن پادشاه قوای سه گانه را شخصاً در دست دارد. و معمولاً به شکل موروثی یا

با زور به قدرت می‌رسد، و شاه خود را بالاتر از قانون می‌داند.

۵۵. کنستیتوسیونال:

به معنای سلطنت مشروطه است که قدرت پادشاه محدود است، و مجلس شاه را در انجام وظایفش یاری می‌کند. مجلس قوانین را وضع می‌کند و پس از تأیید پادشاه برای اجراء در اختیار قوه مجریه قرار می‌گیرد.

۵۶. موبو کراسی:

به حکومتی که در دست مردمان نالایق و خودسر که از عرصه‌های سیاسی و اقتصادی و فرهنگی دور هستند می‌باشد، موبو کراسی گویند.

۵۷. سمپوزیوم:

به جلسه‌ای که برای بحث و تبادل نظر درباره موضوعی مشخص که مورد علاقه شرکت‌کنندگان است گفته می‌شود.

۵۸. رومانسیسم:

جنبش هنری، ادبی و فلسفی که از اواخر قرن ۱۸ در اروپا شکل گرفت، و تا اواسط قرن ۱۹ استمرار یافت و این حرکت در مقابل نهضت کلاسیک جدید است که بر طبیعت تأکید دارد و به وجود عاطفه و احساس و خیال تأکید می‌کند.

۵۹. لابیگری: (۴۶)

در زبان انگلیسی به معنای سرسرا می‌باشد. اما در اصطلاح سیاسی آمریکا به معنای نفوذ در قوه قانونگذاری (از راه تماس با دو مجلس و زیر نفوذ آوردن آنها) و نظر خود را از این طریق اعمال کردن است.

۶۰. فیمینیسیم (زن سالاری): (۴۷)

مرکب از دو کلمه **Feminine** به معنای مؤنث و زنانه با پسوند **ism** می‌باشد که اولین بار در سال ۱۸۳۷ وارد لغت فرانسوی شد. و در اصطلاح به آنچه در قرن نوزدهم در آمریکا تحت عنوان جنبش زنان معروف بود گفته می‌شود. و قبل از آن در قرن هفدهم در انگلیس نداهای فمینیستی بوده است.

غرب با ترویج فرهنگ زن‌گرایی و با

کشاندن زنان به کارخانه ها و کارگاه ها به تجارت بازار سرمایه داری رونق خاصی داد، و در نتیجه تباهی و از بین رفتن هویت زن و فروپاشی کانون خانواده را به همراه داشت.

لذا رهبر معظم انقلاب (مدظله العالی) به نمایندگان زن مجلس فرمود: "در طرح مسائل زنان و حل مشکلات آنان در جامعه باید از هر گونه گرایش های فمینیستی و جنس ستیزی پرهیز شود." (۴۸)

منابع و مآخذ:

۱. این مطالب از کتاب هایی مانند: مکتب های سیاسی، دانشنامه سیاسی، نفوذ و استحاله، تحلیل و نقد پلورالیسم دینی، تاریخ سیاسی معاصر ایران، فرهنگ حییم، فرهنگ عمید، فرهنگ دهخدا و ... گرفته شده است.

۲. جهت اطلاع کامل به آیات ۲۵ و ۷۳ سوره انبیاء، ۳۱ و ۳۲ و ۵۴ و ۶۰ سوره مریم، ۱۲ مائده، تورات کتاب فرامیر شماره ۱۷ و ۱۴۸، تورات کتاب اشعیا نبی باب ۳ فقره ۱۶-۲۵، انجیل رساله یونس به رومیان باب ۱۵ فقره ۱۱ و ۱۲، رساله یونس به تیمور تاؤس باب ۲ فقره ۱، رساله اول پطرس رسول باب ۳ فقره ۳ و ۴، انجیل رساله پولس رسول بنیطس باب ۲ فقره ۱ و بهشت جوانان، ص ۲۷۸ - ۲۸۳ مراجعه فرمایید.

۳. سوره مبارکه انعام/آیه ۱۵۳. مانند آن سوره های مبارکه انعام/ ۱۵۹، نجم/۲۸، روم/۳۲، هود/۱۰۱، اعراف/۳۰، سباء/۲۰، یوسف/۳۹، نساء/۱۶۷، آل عمران/۷۳، طه/۱۶ و ۱۲۳، یونس/۶۶، قصص/۵۰، زمر/۵۵

۴. Imperialism

۵. Miliarism

۶. Nazism

۷. Fashism

۸. Falangism

۹. Tyrany

۱۰. Machiavllism

۱۱. Nihilism

۱۲. Sophism

۱۳. communism

Marxism .۱۴

Leninism .۱۵

Stalinism .۱۶

Bolshevism .۱۷

Populism .۱۸

Bourgeois .۱۹

Proletarius .۲۰

۲۱. پرولتاریا (Proletarius) در زبان لاتین به معنای فرزند مند می باشد.

Socialism .۲۲

Capitalism .۲۳

Nationalism .۲۴

Internationalism .۲۵

Anarchism .۲۶

Pierrejoseph-proudhon .۲۷

Idealism .۲۸

Realism .۲۹

Feudalism .۳۰

Factionalism .۳۱

Materialism .۳۲

Dogmatism .۳۳

Dialectic .۳۴

Radicalism .۳۵

Democracy .۳۶

Syndicalism .۳۷

Ideologie .۳۸

.۳۹

Opposition

Maoism .۴۰

Secularism .۴۱

۴۲. نفوذ و استحاله، ص ۱۴۱. میرزا حسین خان سپهسالار می گوید: اعتقاد من در باره ملاها بر این است که ایشان را باید در کمال احترام و اکرام نگاه داشت و جمیع اموراتی که با آنها تعلق دارد از قبیل نماز جماعت و موعظه به قدری که ضرر به دولت نزنند، و اجرای صیغه عقد و طلاق و حل مسائل شرعیه را به آنها واگذار نموده و به قدر ذره ای در امورات حکومتی آنها را مداخله نداد و ایشان را ابداً واسطه فیما بین دولت و ملت مقرر نکرد.

ploralism .۴۳

libralism .۴۴

Monarchy .۴۵

Lobbyiny .۴۶

Feminism .۴۷

۴۸. کیهان: ۱۵/۷/۸۰، ۱۹ رجب ۱۴۲۲. ص ۳، شماره ۱۷۲۰۴

برگرفته از کتاب: پاسخ به پرسشهای جوانان، ج ۲، اسدا... محمدی نیا، ص ۷۴۱ الی ۷۶۷

در مورد لیبرالیسم غربی چه آیات و نظرهایی در قرآن آمده است

پرسش

در مورد لیبرالیسم غربی چه آیات و نظرهایی در قرآن آمده است

پاسخ

لیبرالیسم

واژه گان لیبرالیسم (آزادی خواهی و لیبرال (آزادی خواه یا هوادار آزادی از واژه لاتین Libereh اشتقاق یافته اند. در زبان انگلیسی واژه Libertv به معنای آزادی است

معنای واژه لیبرالیسم گسترده تر از آن است که به آسانی بتوان تعریف محصل و اجماع یافته ای را برای آن پیشنهاد داد. مسامحتاً می توان گفت لیبرالیسم در معنای وسیع آن تقریباً در تمامی عرصه ها و در تمامی گونه های آن افزایش آزادی فردی در جامعه تا حد مقدور و میسر است

به سخن دیگر لیبرالیسم مجموعه روش ها و نگرش ها و سیاست ها و ایدئولوژی هایی هستند که عمده ترین هدف شان فراهم آوردن "آزادی هر چه بیشتر فرد است بنیاد و شالوده این مکتب مبتنی بر فردگرایی است

به سبب تجلی لیبرالیسم در پهنه های گوناگون زندگی اجتماعی با انواع لیبرالیسم مانند لیبرالیسم اقتصادی و فرهنگی سر و کار داریم لیبرالیسم فرهنگی خود، عرصه هایی مانند لیبرالیسم دینی اخلاقی و سیاسی دارد.

به جهت مختصر بودن پاسخ نامه تنها مبحث لیبرالیسم اخلاقی و دینی مطرح شده و به تبیین نظر اسلام و قرآن در آن باره خواهیم پرداخت

لیبرالیسم مذهبی

لیبرالیست های مذهبی که به عنوان "دنیست ها" ظهور کرده اند، ضمن پذیرش خداوند، اعتقادی به معاد و نبوت ندارند و معتقدند خداوند پس از خلق عالم همه امور را به حال خود رها کرده است و کاری به اداره امور دنیا ندارد.

دیگر این که چون معتقدند، همه چیز پس از واریسی تجربی پذیرفتنی یا مردود است جامعه معتقد به دین و شریعت خاص را که از قبل اهداف و مقاصدش مشخص باشد، با اصول خود ناسازگار

به طور خلاصه برخی از پیامدهای لیبرالیسم مذهبی عبارتند از:

۱. تقدس زدایی ۲. انکار وحی به عنوان یک سرچشمه مستقل آگاهی ۳. تسامح و رواداری در دین

لیبرالیسم اخلاقی

لیبرالیسم یک آیین یا آموزه اخلاقی تساهل گرا، انعطاف پذیر و اباحی مسلک است در لیبرالیسم هیچ قانون کلی اخلاقی وجود ندارد که بتواند به شما نشان دهد چه باید بکنید. در نگاه آنان هیچ قانون گذاری مافوق خود و علایق و سلایق انسانی در حریم زندگی شخصی وجود ندارد. انسان معیار سنجش و تشخیص دهنده خوب و بد و سره و ناسره است

خلاصه از نظر لیبرالیسم هر چیزی که برای فرد انسانی ایجاد لذت کند، اخلاقی است و عملی که موجب رنج گردد خلاف اخلاق است

نقد لیبرالیسم

قبل از پرداختن به نظر اسلام درباره عقاید لیبرالیست ها، مناسب است مختصری از دیدگاه های اندیشمندان مذهبی غربی در این باره بیان شود. بسیاری از متالهان و اندیشمندان مذهبی غربی به انتقاد از مبانی و پیامدهای لیبرالیسم پرداخته و گفته اند: مشکل اساسی انسان لیبرال در این است که انسان از همه چیز، جز ایمان به عقل خود دست کشیده و در صدد آن بود که با آزادی و مستقل شدن از خداوند، خود را کشف کند. از این رو، انسان آزاد (لیبرال با محوریت بخشیدن به خویش و با تکیه بر غرور علمی و محک تنگ روش تجربی مفاهیم خدا محورانه را در عرصه زندگی خویش کم رنگ کرد. این امر موجب شد تا انسان خود به تنهایی موجد معنا و ارزش به شمار رود و از ذخیره ارزشمند معنویت دینی و معنابخشی به جهان محروم گردد و این وانهادگی است

که نهایتاً او را دچار اضطراب روحی عمیق کرده است

با مروری به آیات و روایات مخالفت اسلام با عقاید لیبرال ها معلوم می شود.

در زمینه خداشناسی گرچه خدای "آفریدگار نه پروردگار" در ادیان گذشته به این شکل مطرح نبوده ولی قرآن کریم اشاره به عقیده ای می نماید که ثمره آن با آنچه اندیشه مزبور دنبال می کند یعنی قطع دخالت های خداوند در امور دنیا، بی شبهات نمی باشد. در آیه ۶۴ سوره مائده آمده است "وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ" و یهود گفتند: "دست خدا بسته است" دست های خودشان بسته باد و به [سزای آن چه گفتند، از رحمت خدا دور شوند. بلکه هر دو دست او گشاده است هر گونه بخواهد می بخشد."

از امام صادق در تفسیر این آیه آمده است آنان [یهود] می گفتند که خداوند از امر [خلقت و آفرینش آسوده بال گشته و افزایش و یا کاهش در آن نمی دهد. خداوند در این آیه شریفه جهت تکذیب این ادعا فرمود بلکه دست او [در تصرف باز] او توانا] بوده و هر گونه بخواهد روزی می دهد. آیا نشنیده اید که خداوند [جهت تأیید همین مطالب در قرآن فرموده "او هرچه را بخواهد محو و نابود می کند و یا به آن وجود بخشد و ام الكتاب نزد اوست (التوحيد، شيخ صدوق ص ۱۶۷، جامعه مدرسین)

برخی از مبانی اسلام مانند بدأ، (رعد، ۳۹) امدادهای غیبی (عنکبوت ۶۹)، معجزه قیومیت خداوند (بقره ۲۵۵)، ربوبیت فاتحه (۲) و... زمینه های دخالت پروردگار را در جهان تبیین می کند. بحث استدلالی از هر کدام از این ها مجال دیگری را می طلبد.

در مورد نیاز به نبوت

و داشتن هدف گفتنی است رفتارهایی که با غایات و مقاصد طولانی مدت ارتباط پیدا می کنند، خواه ناخواه نیازمند شناخت هدف و اتخاذ ابزار و قاعده رفتاری مناسب برای وصول به آن است عقل انسان در محدوده های کوچک زندگی از قبیل انتخاب همسر، انتخاب مسکن و تامین سلامت جسمی از عهده چنین کاری بر می آید، اما هر چه محدوده عمل و مورد فعالیت بزرگ تر شود، اتخاذ تدبیر مشکل تر می شود. حال اگر این محدوده را به همه دوره زندگی تعمیم دهیم و بخواهیم هدف کلی زندگی و ابزار و قواعد رسیدن به آن را مشخص کنیم این جاست که پای عقل می لنگد و به ناتوانی خود اعتراف می کند.

خلاصه عقل انسان در امور زیربنایی و کلان زندگی مانند درک و بینش صحیح از جهان هستی ماهیت فرد و جامعه انسانی سعادت و شقاوت معیار خیر و شر اجتماع و راه مستقیم وصول به مقاصد و غایات زندگی نیازمند هدایت شرایع آسمانی است بدیهی است که روش آزمون و خطا در عرصه های اجتماعی اخلاقی و انسانی نه تنها نمی توانند کار ویژه مذهب از دست رفته را ایفا کند، بلکه امری پرمخاطره است و چه بسا بنیاد زندگی انسان را به ورطه هلاک بیندازد.

در زمینه اخلاق به اختصار می توان گفت

۱. از لوازم اخلاقی لیبرال بی هدف بی معنا بودن عالم و تهی بودن از نظر غایت است و هدف را خود انسان به زندگی می بخشد. ولی در اندیشه اسلامی ارزش ها و معیارهای اخلاقی منشأ و منبعی غیبی و آسمانی و ماهیتی مشخص و مطلق دارند و در قالب وحی الهی به بشر خاکی ابلاغ شده اند و آدمی نتیجه

رفتارهای خود را در دنیا و آخرت خواهد دید.

۲. لیبرالیست‌ها، شناخت و تلقی یک بعدی و ناقص مادی از انسان و سرشت او دارند، ولی روانشناسی حاضر ثابت کرده است که در انسان در مقابل عقل امیال و جاذبه‌های نیرومند دیگر نیز وجود دارد که اگر انسان به حال خود رها شود عقلش دچار طوفان‌های سهمگین خواهد شد.

۳. چون لذت از دید افراد متفاوت است و از طرف دیگر اگر در امور زندگی تنها رهنمودهای عقلی ملاک باشد، قهراً هرج و مرج به وجود خواهد آمد.

۴. لذت‌تنهایی عامل فعالیت‌های اخلاقی نیست چون انسان دارای اراده است و عامل اراده باعث می‌شود که انسان بر خلاف حیوانات که رفتارشان تنها تحت حاکمیت غریزه و با انگیزه لذت و رنج است در فعالیت‌های خود گونه دیگری از رفتارها را نیز که رفتار تدبیری نامیده می‌شود، داشته باشد. این رفتارها بر خلاف رفتارهای غریزی و لذت‌جویی با انگیزه عقل و اراده صورت می‌پذیرد.

برای آگاهی بیشتر در این زمینه ر.ک

۱. مجله کتاب نقد، شماره ۱۱؛

۲. مجله مکتب اسلام مهرماه ۱۳۶۷، ص ۳۳؛

۳. فرهنگ واژه‌ها، عبدالرسول بیات و دیگران ص ۴۵۱، مؤسسه اندیشه و فرهنگ دینی

۴. لیبرالیسم غرب ظهور و سقوط، آنتونی آربلاستر، ترجمه عباس مخبر؛

۵. جامعه برین سید موسی میر مدرس ص ۱۶۲، دفتر تبلیغات اسلامی

نظر اسلام پیرامون آنارشیسم به همراه دلیل آن چیست ؟

پرسش

نظر اسلام پیرامون آنارشیسم به همراه دلیل آن چیست ؟

پاسخ

آنارشیسم - چنان که گفته شده است - هدف اولیه اش مبارزه با هر گونه اقتدارگرایی و تلاش در جهت دگرگون‌سازی جامعه و نهادهای آن و سپس مستقر ساختن جامعه ای است که بر اساس «قرارداد» شکل گرفته و به صورت فدراسیون‌بزرگ اداره می‌شود. این فدراسیون متشکل از کمون‌ها و تعاونی‌های کارگری و گروه‌های کوچک محلی است که اعضای آنها با دراختیار

داشتن غیر مالکانه ابزار تولید بر اساس قراردادهای مبادله و اعتبار متقابل با یکدیگر همکاری می کنند. این نظام با توجه به نیازهای طبیعی و گوناگون انسانی بر اساس همکاری و یاری متقابل شکل می گیرد و از هرگونه عوامل فشار و اجبار از نوع قانون یا حکومتی اقتدارگرا بی نیاز است. زیرا مدعی است که نظم حاکم بر روابط اجتماعی بر مبنای توافق و قرارداد میان افراد و به کمک مجموعه ای از رسوم و عادات اجتماعی انعطاف پذیر به وجود می آید. این فدراسیون از افراد خود خواستار حداقل ایشار لازم برای حاکمیت یک سیستم غیر بوروکراتیک و یکزندی غیر متمرکز خواهد بود. سیستمی که در آن هر کس به اندازه توانایی اش کار کند و به اندازه نیازش بهره بردارد و روزگار به قناعت بگذراند. این همان حدی است که آنارشیست ها از این دنیای مادی خواستارند و هرودون آن را به عنوان «وضعیت مطلوب انسانی» ستایش می کند. آنارشیسم در جهت نیل به چنین جامعه ای از محکوم کردن جامعه موجود آغاز می کند و برای انهدام آن به تلاش بر می خیزد. نظریه پردازان این مکتب برای منهدم ساختن جامعه موجود شیوه های گوناگونی را مطرح کرده اند. «کروپوتکین» شیوه خشونت را پذیرفته است در حالی که «تولستوی» و پیروان او در هیچ شرایطی خشونت را نمی پذیرند.

«هرودون» استفاده از سازمان های تعاونی صلح آمیز را مطرح می سازد و «گادوین» شیوه بحث و گفت و گو را پیشنهاد می کند. نقد: نگرش آنارشیستی هم از منظر «فلسفه سیاسی» به طور عمومی هم در «چشم انداز اسلامی» اشکالات متعددی دارد که در ذیل به برخی از آنها اشاره می شود: اولاً چنان چه مکتبدر پی راهنمایی بشر به جامعه و زندگی صحیح و سعادت بخش باشد ابتدا باید به این سؤال اساسی و همگانی که: انسان چگونه موجودی است و سعادت او در چیست؟ پاسخ روشن و واضحی بدهد و سپس بر اساس آن هدفش در این جهان چیست؟ از کجا و برای چه به این عالم آمده و به کجا می رود؟ برنامه زندگی و راه بهزیستی و حیات مطلوب را به او بنمایاند. یکی از ایرادات عمده مکاتب بشری عموماً عدم توجه به این سوءالات و عدم ارائه پاسخی صحیح و واقع گرایانه به آنهاست و علت اساسی ناکامی این مکاتب نیز همین می باشد. این اولین ایراد وارد بر مکتب آنارشیسم نیز می باشد. زیرا نتیجه بی پاسخ نهادن آنها عدم شناخت نسبت به حیات مطلوب و سعادت‌مندانه برای بشر و ناتوانی از توصیف جامعه مطلوب انسانی است. از همین رو بیان اوصاف جامعه مطلوب از سوی آنارشیسم اموری حدسی و نامدلل خواهد بود. ثانیاً آنارشیسم جهت گذر از جامعه موجود به جامعه مطلوب راهی معلوم و طرحی مشخص ارائه نمی کند. اگر چه طریق خشونت یا بحث و گفت و گو یا سازمان های تعاونی صلح آمیز از سوی نظریه پردازان این مکتب طرح گردیده است. اما اینکه خشونت در چه شرایطی باید اعمال شود؟ نسبت به کدام یک از بخش های جامعه موجود به کار رود؟ تا چه اندازه و

در چه شرایطی باید شدت عمل به خرج داد؟ بنیان گذاری جامعه نوین از چه مرحله ای از اعمال خشونت آن هم در چه قسمت یا بخش و یا نهادی از جامعه باید آغاز شود؟ در نظریه بحث و گفتو گو مخاطب باید چه کس یا کسانی باشند؟ موضوعات ضروری مباحث کدامند؟ در هر یک از موضوعات مورد بحث نتیجه مورد قبول آنارشیسم چیست؟ چگونه از راه بحث و گفت و گو جامعه موجود منهدم می گردد یا باید آن را منهدم کرد؟ آثار و علایم انهدام جامعه موجود کدامند؟ سازمان های تعاونی صلح آمیز چگونه شکل می گیرند؟ عملکرد آنها باید بر چه اساس و در چه مسیری باشد؟ سازندگان این سازمان ها چه کسانی باید باشند؟ عملکرد این سازمان ها در ارتباط با جامعه موجود چگونه باید باشد؟ این سازمان ها نقش خود را در انهدام جامعه موجود چگونه باید ایفانمایند؟ نقش این سازمان ها در پی ریزی جامعه نوین چگونه است؟ جامعه نوین اساسا چگونه و از چه بخشی از جامعه بنیان گذاری می شود. اینها و سوءالات متعدد دیگری که پیرامون شیوه های مطرح شده از سوی متفکران اینمکتب برای گذر از جامعه موجود به جامعه نوین قابل طرح است هم چنان بدون پاسخ مانده است؛ به طوری که «وودکاک» نیز اظهار داشته است که: «طرح هایشان برای بازسازی جامعه بسیار ساده انگارانه است و قانع کننده هم نیست». سوم آن که نیازهای طبیعی انسان ها را به همکاری و یاری متقابل فرا می خواند. اما این موضوع فاقد قدرت کنترل لازم جهت حفاظت و بازداری تمامی افراد جامعه از تجاوز به حقوق دیگران است و صرف «تقاضای حداقلی» لازم از افراد برای حاکمیت یک سیستم غیر بروکراتیک و یک زندگی غیر متمرکز» بدون پشتوانه و

ضمانت اجرایی می ماند. بدین جهت برای کنترل انسان ها و ممانعت آنان از پیروی از امیال خودخواهانه و تجاوز گرانه نسبت به دیگران وجود یک نیروی قدرتمند و کنترل کننده به صورت قانون و حاکم دارای قدرت ضروری می گردد. بدین جهت معارضه و مبارزه آنارشیسم با هرگونه اقتدار امری ناشدنی و منافی با مصلحت جامعه است. چه تحقق جامعه ای که صرفاً بر اساس نیاز انسان ها به یکدیگر و یاری متقابل و همکاری آنان نظام یابد امری خیالی و غیر قابل حصول خواهد بود از این رو وجود قانون و مجری قانون و وجود داوری برای رفع تخاصمات و شناسایی خاطیان و برخورد با آنان ضروری می گردد؛ اما برای آن که قانون و مجریان آن به مراکز قدرت برای ستم به مردم مبدل نگردند بایستی ویژگی های بازدارنده ای را در مورد آنان به عنوان شرط احراز چنان مناصبی مقرر و علاوه بر آن سیستم کنترل کننده ایرا منظور داشت. از همین رو اسلام ضمن ضروری دانستن وجود حکومت و حاکم در جامعه تنها منبع مشروع قانونگذاری را خالق جهان و انسان می داند که با رحمت خود به انسان به نفع انسان قانون وضع کرده است و با علم و حکمت خویش و آگاهی از زوایای نامکشوف روان بشری مجازات متناسب با هر خطایی را معین فرموده است و همچنین در رهبری جامعه و داوران مخاصمات دو ویژگی مهم «علم» و آگاهی نسبت به قوانین مربوطه و عدالت را شرط قرار داده است تا هر قانون را در مورد خاص خودش به اجرا در آورند و با قید عدالت از ستم و اجحاف به مردم پیراسته باشند. چهارم آنکه موقوف ساختن نظم اجتماعی به توافق میان افراد و دخالت دادن

رسوم و عادات اجتماعی - که آنارشیست ها احتیاطا انعطاف پذیر بودن آنها را نیز شرط کرده اند - دارای ضمانت کافی نخواهد بود. زیرا چنان که ذکر شد آن توافق و آن رسوم و عادات هیچ کدام قادر به منصرف ساختن انسان ها از ویژگی های خودخواهانه ای که موجب اقدام به تعرض به حقوق دیگران می گردد نمی باشند و تا قدرتی که قادر به جلوگیری از انسان های متجاوز و زیاده طلب باشد در کار نباشد نظمی برقرار نخواهد گردید. بدین جهت وجود نیرویی مقتدر که کنترل کننده اعمال افراد و بازدارنده آنان از تجاوز و تعدی به حقوق دیگران باشد ضروری می نماید. از این رو اساسا حرکت و جهت گیری آنارشیسم درمقابل با هرگونه اقتدار امری برآمده از احساسات و عواطف ناسنجیده به نظر می رسد نه حرکتی حساب شده و خردپذیر. البته این نکته صحیح است که حکام صاحب اقتداری که از قدرت خویش به نفع خود و علیه مردم سودمی جویند شایسته حاکمیت نبوده و عزل و برکنار ساختن آنان از قدرت لازم است. اما این امر نباید بدان جا منجر گردد که به طور کلی و اساسا اقتدار و حاکمیت امری منحوس تلقی گردد و در پی نابودی آن برآیم بلکه باید شرایط لازم برای حاکمیت را تبیین نماییم. حاکمیتی که تنها در جهت مصالح و منافع جامعه قیام نماید. چنان که در قانون اساسی جمهوری اسلامی مشاهده می شود مکانیسم نیرومندی جهت کنترل پیوسته و دائمی وجود دارد. پنجم آنکه اصل «کاربه اندازه توانایی و بهره وری به اندازه نیاز» مستلزم چشم پوشی نسبت به تفاوت و استعدادها و بی پاداش گذاشتن خدمات واجد کیفیت برتر نسبت به خدمات نازل تر است. این امر موجب تضعیف انگیزه های افراد مستعد و بی بهرماندن

جامعه از خدمات با کیفیت برتر است. اسلام در این زمینه اصل «برای هر کسی به اندازه کارش» را مطرح می سازد و از طرف دیگر نیز اصل لزوم برخورداری همگان از سطح متعادل و متعارف معیشت را گوشزد می نماید. از این رو با توجه به آن که ممکن است بعضی از افراد جامعه در تمام عمر یا بخشی از آن قادر به کار نباشند و یا درآمد حاصل از کارشان نیازهای آنان را مرتفع نسازد مالیات های معینی وضع نموده و نیز حاکم و دولت اسلامی را ملزم به تأمین نیازهای آنان از بیت المال می کند. در پایان ذکر این نکته مناسب است که ایجاد و برقراری یک سیستم خودکنترلی در میان افراد بسیار مطلوب و پسندیده است و اسلام بر آن تأکید فراوانی دارد. در واقع تقوا چیزی جز حاکمیت مبین سیستم در ژرفای وجود آدمیان نیست و نگرش اسلامی در این رابطه از جهات متعددی بر نگرش آنارشیستامتیاز دارد: (۱) اسلام راه های حصول آن و لوازم یافتن چنین ارزشی را در مجموع احکام و تعالیم خود ترسیم و هموار نموده است. (۲) اسلام با واقع بینی نسبت به تمایلات و اختیار انسانی هرگز چنین نپنداشته است که همه انسان ها چنین مسیری را خواهند پیمود تا بتوان از نهادهای قانونی بی نیاز شد. از همین رو برخی از مستشرقین بر آنند که اسلام چنان سیستم اخلاقی کاملی دارد که با تخلق بدان هیچ نیازی به دستگاه های اداره و کنترل کننده نیست ولی در عین حال همین دین در بردارنده کامل ترین نظام قضایی و اجرایی است. }L

لیبرالیسم یعنی چه و اهداف لیبرال ها چیست و از کجا تغذیه می شوند؟

پرسش

لیبرالیسم یعنی چه و اهداف لیبرال ها چیست و از کجا تغذیه می شوند؟

پاسخ

حزب لیبرال حزبی است که پیرو اصول و مکتب «لیبرالیسم» باشد. «لیبرالیسم» به معنای نظریه آزادی در برابر هر نهاد به اصطلاح محدود کننده از جمله دین و مذهب می باشد. بنابراین واژه آزادی در این جا به معنای «اباحی گری» است نه به معنای استقلال از یوغ خود کامگان که در فرهنگ ما رایج است. در نیم قرن اخیر در کشور ما گروه های لیبرالیستی متعددی بوده اند که برخی کاملاً مذهب گریز بوده و برخی تمایلات مذهبی نیز داشته اند. از جمله این گروه ها می توان «جبهه ملی» و «نهضت آزادی» را نام برد.

مهم ترین شاخصه جریانات لیبرالیستی عبارتند از:

۱- محافظه کاری و سازشگری

۲- تأکید بر ملی گرایی (ناسیونالیسم) در برابر مکتب گرایی

۳- نارضایی از حاکمیت خالص ارزش های دینی

۴- مخالفت با قدرت اجتماعی دین

۵- مخالفت با حرکت های انقلابی و اعتقاد به مبارزات فرمیستی و پارلمانتاریستی.

برای آگاهی بیشتر ر. ک: خط سازش مجتبی سلطانی نشر دفتر تبلیغات اسلامی. {J}

تفاوت دمکراسی لیبرال و مارکسیسم چیست و آیا دمکراسی با لیبرال چه نسبتی با هم دارند؟

پرسش

تفاوت دمکراسی لیبرال و مارکسیسم چیست و آیا دمکراسی با لیبرال چه نسبتی با هم دارند؟

پاسخ

دمکراسی: واژه ای با ریشه یونانی است، مراد از آن در فرهنگ سیاسی - اجتماعی امروز، حکومت مردم است و وجهه مشخص آن حکومت اکثریت بر اقلیت و به رسمیت شناختن آزادی ها و حقوق مساوی افراد با یکدیگر است.

لیبرالیسم: این واژه در اصل، یعنی در دوره مبارزه بورژوازی صنعتی علیه اشرافیت فئودالی به کسی اطلاق می شد که در جناح معتدل بورژوازی قرار داشت و طرفدار آزادی از قید و بندهای اقتصادی و اجتماعی عصر فئودالیسم، آزادی اقتصادی و آزادی های فردی بود. اکنون معمولاً به کسی لیبرال می گویند که از نظر اقتصادی موافق عدم دخالت یا کاهش نظارت دولت در فعالیت های اقتصادی و به بیان دیگر، طرفدار اقتصاد اجتماعی مبتنی بر بازار و محدود کردن قدرت انحصارات اقتصادی است و از نظر سیاسی موافق حکومت پارلمانی (پارلمانتاریسم) و آزادی های فردی. لیبرال ها با هر شکلی از سوسیالیسم و برنامه ریزی دولتی مخالفند و به سرمایه داری انحصاری نیز گرایش ندارند. در ادبیات سیاسی چپ، لیبرال به کسی اطلاق می شود که طرفدار آشتی طلبی غیر اصولی به ضرر اندیشه های مارکسیستی، نرمش بیجا در مقابل خطا، رفتار غیر اصولی، سازش کاری و ریا کاری می باشد. به نظر مائو، رفتار لیبرالیستی به اشکال زیر ظاهر می شود: ۱- در مقابل اشتباه شخص آشنا از بحث اصولی با او سرباز زدن و برای حفظ صلح و دوستی کارها را به حال خود رها کردن و با آنها به طور سطحی برخورد کردن. ۲- در غیاب و پشت سر افراد از آنها انتقاد کردن و در حضورشان سکوت کردن، از صحبت در جلسات خودداری نمودن، ولی پس از جلسه پرحرفی کردن. ۳- هر کاری

که به شخص خود مربوط نباشد به دست پیشامد سپردن. ۴- از تشکیلات توقعات بیجا داشتن، ولی از انضباط تشکیلاتی بویی نبردن. ۵- به جای بحث منطقی در مورد امور مختلف، به حملات شخصی توسلجستن و دعوا راه انداختن. ۶- برخورد نکردن با نظریات نادرست. ۷- بی توجهی به مسائل توده ها و در برابر متجاوزان به حقوق توده ها ساکت نشستن. ۸- سرسری انجام دادن کارها. ۹- نازیدن به سابقه انقلابی خود. ۱۰- پیروان به اشتباهات خود و رفع نکردن آنها.

مارکسیسم: واژه مارکسیسم از نام کارل مارکس (۱۸۸۳ - ۱۸۱۸)، بنیان گزار سوسیالیسم علمی گرفته شده و عبارت است از مجموعه نظریات و آموزش های فلسفی و سیاسی و اقتصادی مارکس و فردریک انگلس (۱۸۹۵ - ۱۸۲۰). اینمکتب، قدرت های مادی تولید و مبارزه طبقاتی را نیروهای بنیادی فعال در تاریخ می داند. مطلب اساسی در مارکسیسم، مدلل کردن نقش و رسالت تاریخی پرولتاریا به عنوان سازنده جامعه بدون طبقه کمونیستی است. مارکسیسم بر بنیاد فلسفی ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی قرار دارد. نظریه ارزش اضافی (تفاوت مزد کارگر و ارزش کالایی که طی یک دوره معین تولید می شود)، آن ایفا می کند و زندگی فرهنگی نیز انعکاسی از نظام اقتصادی جامعه است)، مبارزه طبقاتی (تاریخ کلیه جوامع انسانی که پدید آمده اند تاریخ مبارزه طبقاتی است که گاه پنهان و گاهی آشکار ادامه یافته است)، رابطه متقابل استثمار و مالکیت، نفی دولت (نهاد زورگویی اجتماعی متعلق به دوران روابط و کشمکش های طبقاتی که با از میان رفتن طبقات اجتماعی علت وجودی آن نیز از بین می رود)، انقلاب (انقلاب دموکراتیک یا

بورژوا - دموکراتیک و انقلاب سوسیالیستی) و دیکتاتوری پرولتاریا از جمله اختصاصاتمارکسیسم شمرده می شوند. }J

نظر شما در مورد پلورالیسم سیاسی چیست ؟

پرسش

نظر شما در مورد پلورالیسم سیاسی چیست ؟

پاسخ

چند گرایی سیاسی (Political Pluralism) معانی متعددی دارد. از روایت های مختلف آن امور زیر به دست می آید:

(۱) پذیرش وجود گروه ها، احزاب و اجتماعات مختلف. (۲) دخالت دادن سلیقه های آنان در اداره امور.

(۳) توزیع قدرت سیاسی بین آنها.

به نظر ما در جامعه اسلامی نمی توان چند گرایی سیاسی را - آن گونه که در جامعه غربی مطرح است - پذیرفت، ولی شاید بتوان روایت دیگری از آن - که هماهنگ با هنجارهای اسلامی باشد - ارائه داد؛ مثلاً وجود احزاب را در کادر اصول پذیرفته شده نظام پذیرفت و سلايق و ایده های مختلفی که هماهنگ با ارزش های دینی هستند، در عملیاده کرد. مسأله توزیع قدرت نیز به شیوه ای که در غرب مطرح است، از نظر اهداف و روش با فلسفه سیاسی اسلامتعارضاتی دارد. در این رابطه بررسی های گسترده و عمیقی لازم است تا روشن شود که با توجه به اصل خدا محورینظام اسلامی، توزیع قدرت بر اساس چه اهدافی و در چه سطوح و با چه شیوه هایی امکان پذیر است و آنچه در نظاماسلامی ما هست، با آن چه نسبتی دارد. }J

نظر اسلام در مورد لیبرالیسم چیست

پرسش

نظر اسلام در مورد لیبرالیسم چیست

پاسخ

حزب لیبرال حزبی است که پیرو اصول ومکتب «لیبرالیسم» (Liberalism) باشد. «لیبرالیسم» به معنای نظریه آزادی در برابر هر نهاد به اصطلاح محدود کننده از جمله دین و مذهب می باشد. بنابراین واژه آزادی در این جا به معنای «اباحی گری» است نه به معنای استقلال از یوغ خود کامگان که در فرهنگ ما رایج است. در نیم قرن اخیر در کشور ما گروه های لیبرالیستی متعددی بوده اند که برخی کاملاً- مذهب گریز بوده و برخی تمایلات مذهبی نیز داشته اند. از جمله این گروه ها می توان «جبهه ملی» و «نهضت آزادی» را نام برد. مهم ترین شاخصه جریانات لیبرالیستی عبارتنداز: ۱- محافظه کاری و سازشگری ۲-

تأکید بر ملی گرایی (ناسیونالیسم) در برابر مکتب گرایی ۳- نارضایی از حاکمیت خالص ارزش های دینی ۴- مخالفت با قدرت اجتماعی دین ۵- مخالفت با حرکت های انقلابی و اعتقاد به مبارزات رفرمیستی و پارلمانتاریستی.

برای آگاهی بیشتر ر. ک: خط سازش مجتبی سلطانی نشر سازمان تبلیغات اسلامی.

اصول کمونیزم چیست؟

پرسش

اصول کمونیزم چیست؟

پاسخ

کمونیسم (اشتراکیت = Cimmunism) نظامی اجتماعی اقتصادی، مبتنی بر نفی مالکیت خصوصی است. در این نظام همه آمواد دارای برابری کامل اجتماعی بوده و ابزار تولید به طور مشاع ملک همه مردم است. هر کس در حد استعداد و توان خود به کار و فعالیت می پردازد و بر طبق نیازش از محصول کار جامعه بهره مند می شود. کمونیسم از زوایای گوناگونی مورد نقد قرار گرفته است. نقدهای به عمل آمده در دو سطح عمده انجام شده است:

الف) نقد زیر ساختی (Under structural): در این نقد مبانی نظری و پیش فرضهای کمونیسم مورد چالش قرار می گیرند. زیرساختهای این نظریه عبارتند از:

(۱) ماتریالیسم تاریخی، دیالکتیک تاریخی (Historical Materialism)

(۲) ماتریالیسم دیالکتیک، جهان بینی مادی و یا کلتیکی. (Dialectical Materiulism)

در نقد زیرساختی پس از ابطال اصول دیالکتیک، زیر بنا و پایه های اساسی نظریه کمونیسم ویران می شود و به تبع آن روبنا هم جایگاهی منطقی خود را به کلی از دست خواهد داد.

برای آگاهی بیشتر با نقدهایی از این گونه ر. ک:

(۱) بحثی در باره ماتریالیسم و کونیسم آیت الله مکارم

(۲) فیلسوف نماها آیت الله مکارم

(۳) پاسداری از سنگرهای ایدئولوژیک آیت الله مصباح یزدی

(۴) اصول دیالکتیک و فلسفه اسلامی آیت الله جعفر سبحانی

۵) جامعه و تاریخ شهید مطهری

۶) بحثی درباره مارکسیسم شهید مطهری

۷) فلسفه ما شهید آیت الله صدر

۸) جهان بینی در فلسفه ما شهید آیت الله صدر

۹) سنتهای تاریخ در قرآن شهید آیت الله صدر

۱۰) تجدید نظرطلبی از مارکس تامائو انور خامه ای

ب) نقد روساختی (Super structural): در این رهبرد تنها خود نظام اجتماعی و اقتصادی کمونیستی ، بدون توجه بهمبانی آن، مورد داوری قرار می گیرد. در این روش نیز اشکالات متعددی بر کمونیسم وارد شده است، از جمله

اینکه:

(۱) مالکیت خصوصی امری فطری و طبیعی است و نفی مطلق آن با روانشناسی انسان تعارض آشکار دارد.

(۲) بر خلاف شعار واعگرایی (Realism) در اندیشه و دیالکتیکی، نظام کمونیستی، نفی مالکیت خصوصی و ایجاد جامعه بی طبقه، شعاری کاملاً ایده آلیستی (Idealistec) و غیر واقع بینانه است. از همین رو نه تنها تا کنون نظام کمونیستی توفیق عمل نیافته است، بلکه هرگز چنین امکانی را نخواهد یافت، به فرض هم اگر در زمان و مکان معین عمل شود، از پایایی و دوام لازم برخوردار نخواهد بود.

(۳) اقتصاد کمونیستی موجب خفتی استعدادهای و شکوفا نشدن آنها می شود، زیرا به طور طبیعی وقتی انسانها در برابر تلاش فکری و عملی و ابتکارات خود امتیاز در خور دریافت ندارند، عملاً به تلاش و جدّیت و ابتکار نمی پردازند؛ لاجرم استعدادهای به سردی و خاموشی می گراید و جامعه از پویایی لازم را نخواهد یافت.

برای آگاهی بیشتر ر. ک:

(۱) اقتصاد ما شهید سید محمد باقر صدر

(۲) خلاصه اقتصاد ما غلامرضا مصباحی

(۳) مقایسه ای بین سیستمهای اقتصادی حسین مظاهری

(۴) مالکیت در اسلام شهید بهشتی

(۵) انسان معاصر و مشکلات اجتماعی شهید آیه ... صدر

}}

ایدئولوژی اسلامی چیست ؟

پرسش

ایدئولوژی اسلامی چیست ؟

پاسخ

ایدئولوژی دارای معانی مختلفی است، از جمله:

۱- معنای لغوی آن ایده + لوژی (Idea + logy)، ایده شناسی، نظرشناسی و مثال شناسی است.

۲- معنای اصطلاحی: برای ایدئولوژی معانی اصطلاحی متعددی ذکر شده است؛ اما آنچه بیشتر از سوی متفکران و اندیشمندان مسلمان در باب ایدئولوژی اسلامی به کار می رود، دو معنا است:

الف) معنای اخص: منظور از آن مجموعه نظام مند و هماهنگ دستورالعمل ها و بایدها و نبایدها در آموزه های اسلامی است. ایدئولوژی به این معنا بخشی از دین را تشکیل می دهد و اصطلاحاً به آن نظام ارزشی نیز اطلاق می شود.

ب) معنای اعم: ایدئولوژی اسلامی به این معنا مجموعه هماهنگ و سازوار بینش ها، گرایش ها و کنش ها است که شامل دو بخش جهان بینی (اصول دین) و ایدئولوژی به معنای اخص (فروع دین و اخلاقیات) می باشد.

این معنا از ایدئولوژی اسلامی مرادف با کلمه «مکتب اسلام» است. و یک انسان به عنوان مسلمان باید معتقد به همه اصول دین از روی علم و تحقیق و عامل به همه اخلاقیات و فروع دین (از روی اجتهاد یا تقلید) باشد. }

توتالیتریانیسم چه مشخصات و خصوصیتی دارد؟

پرسش

توتالیتریانیسم چه مشخصات و خصوصیتی دارد؟

پاسخ

توتالیتریانیسم (Totalitarianism) به عنوان صفت برای رژیم هایی به کار می رود که، دارای این مشخصات اند:

- ۱- نظارت دولت بر همه جنبه های فعالیت اقتصادی و اجتماعی.
- ۲- انحصار قدرت سیاسی، در دست یک حزب حاکم است و هیچ گونه نظارت آزادانه جامعه بر دولت وجود ندارد.
- ۳- دست یازی به زور برای سرکوبی هرگونه مخالفت و نارضایتی.
- ۴- تسلط یک فرد یا یک گروه بر حزب و دولت.
- ۵- تلاش برای شکل دادن به جامعه براساس ایدئولوژی حزبی.
- ۶- بسیج همه نیروهای جامعه در راه هدف های حزب و دولت و از میان بردن آزادی های فردی.

منشأ دولت توتالیتر، نظریه هایی است که دولت را همچون یک اندامه (ارگانیزم) با جامعه یکی می انگارد و دولت را همچون جانی در تن جامعه و مظهر قدرت و توانمندی آن می شمارد. نازیسم آلمان و فاشیسم ایتالیا، نمونه های عالی نظام های توتالیتر بودند، (دانشنامه سیاسی، داریوش آشوری، ص ۲۴).

در مقابل رژیم های توتالیتر، رژیم های لیبرال قرار دارند که در این نگرش، دولت کمترین دخالت را در عرصه زندگی اجتماعی دارد و دخالتش در حد ضرورت و فقط برای جلوگیری از هرج و مرج و حفظ امنیت است.

طبعا در این نظام، افراد آزادی های فراوانی در عرصه های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی دارند. کسانی که از منابع، امکانات و قابلیت های بیشتری برخوردارند، در همه عرصه ها - به خصوص در عرصه اقتصاد - سرمایه و سود بیشتری را به سوی خود جلب می کنند و در مقابل روز به روز افراد ضعیف و محروم جامعه - که از امکانات کمتری برخوردارند - محروم تر و فقیرتر می گردند.

وقتی که براساس مبانی اسلامی، به حکومت نظر می افکنیم، درمی یابیم که اسلام روی کردی معتدل راجع به حکومت دارد. این نظریه و

رویکرد تلفیقی است از آرمان گرایی و واقع نگری. اسلام در مسائل اجتماعی، نه دولت را موظف می کند که همه نیازمندی های جامعه - حتی نیازهای غیرضروری - را تأمین کند و نه دولت را به طور کامل از دخالت در کارهای اجتماعی باز می دارد؛ بلکه سطح دخالت دولت متناسب با شرایط متغیری است که در جامعه پدید می آید و دخالت را در تأمین بخشی از نیازهای جامعه ضروری می سازد. از دیدگاه اسلام، اصل بر آنست که نیازمندی های جامعه، داوطلبانه به وسیله خود مردم تأمین شود؛ اما از آنجا که سودپرستی و افزون طلبی افراد و گروه هایی، منشأ فساد و تضییع حقوق دیگران می شود، دولت باید وارد صحنه شود و با ارائه راه کارهای مناسب و رعایت مصالح زمانی و مکانی، تصمیمات لازم را برای جلوگیری از تخلفات، اتخاذ کند. اسلام در پی آن است که انسان ها با انتخاب و اختیار خود - و نه از طریق زور و فشار - به خودسازی و انجام کارهای نیک مبادرت ورزند. کار انسان وقتی ارزش می یابد که با انتخاب و اراده آزاد باشد.

اگر انسان به اجبار کاری بکند، آن تأثیر معنوی و مطلوبی که مورد نظر اسلام است، در روح وی حاصل نخواهد شد و به تعالی شایسته دست نخواهد یافت. (ر.ک: محمد جواد نوروزی، نظام سیاسی اسلام، ص ۲۳۴).

خلاصه این که اسلام دولت حداکثری (Maximal) را توصیه نمی کند که مشخصه اساسی رژیم های توتالیتر است؛ زیرا در این رژیم ها همه چیز در دست دولت است و کمترین آزادی به مردم داده می شود. از سوی دیگر، دولت حداقلی (Maximal) کهنشترین آزادی از آن افراد است و کمترین دخالت برای دولت، مطلوب جامعه دینی نیست؛ بلکه اسلام جامعه ای متعادل را

توصیه می کند که دخالت دولت، زمینه ساز آزادی افزون تر و پالایش شده می باشد و آزادی آن مناسب شأن انسانی است.

سوسیالیسم و اشتراکیت (کمونیسم) یعنی چه ؟

پرسش

سوسیالیسم و اشتراکیت (کمونیسم) یعنی چه ؟

پاسخ

برای تبیین نظرات استاد مطهری در موضوعی که ذکر نمودید، نیازمند تعریف و بررسی دو مفهوم سوسیالیسم و کمونیسم می باشیم؛ سوسیالیسم «socialism» یا جامعه باوری، این اصطلاح که از واژه «سوسیال» به معنای اجتماعی در زبان فرانسه گرفته شده است، معنای بسیار دارد، اما تعریف معمول این اصطلاح را در واژه نامه انگلیسی آکسفورد، چنین می توان یافت: «سوسیالیسم تئوری یا سیاستی است که هدف آن مالکیت یا نظارت جامعه بر وسایل تولید سرمایه، زمین، اموال و جز آنها به طور کلی، و اداره آن به سود همگان است»، (داریوش آشوری، دانشنامه سیاسی، ص ۲۰۴).

واژه کمونیسم (commuonism) از ریشه لاتین (commons) به معنی اشتراک گرفته شده است کمونیسم از قدیمی ترین مکاتب سیاسی دنیا است در سال ۱۸۴۸ «کارل مارکس» و «فردریک انگلس» در آلمان در سال ۱۸۴۸ با انتشار مانیفست کمونیست حرکت تازه ای در نهضت کمونیسم جهانی به وجود آوردند. از نظر فلسفی و اقتصادی کمونیسم و سوسیالیسم دارای ریشه واحدی هستند و هر دو بر مالکیت عمومی وسایل تولید تکیه می کنند، با این تفاوت که کمونیسم مرحله پیشرفت یا مرحله نهایی سوسیالیسم به شمار می آید. مارکس در آثار مختلف خود از «مانیفست» کمونیست گرفته تا کتاب «کاپیتال» تاریخ تحولات جهان را بر مبنای ماتریالیسم تاریخی، یا فلسفه مادی دیالکتیکی بیان می کند مارکس تکامل وسایل تولید و نحوه تملک و بهره برداری از این وسایل را زیر بنای تحولات اجتماعی می داند و تاریخ بشر را به صورت تاریخ جنگهای طبقاتی و منازعه بین ظالم و مظلوم و استثمار کننده و استثمار شونده بررسی و تجزیه و تحلیل می نماید. از نظر مارکس دوره های

تاریخی عبارتند از: ۱ کمون اولیه که در این جامعه بدون طبقه هیچ گونه تملک بر وسایل و ابزار تولید وجود نداشته است، ۲ برده داری ۳ فئودالیه ۴ بورژوازی و سرمایه داری ۵ سوسیالیسم ۶ کمون ثانویه. به طور مختصر می توان اساس تفکر مارکسیستی را در موارد ذیل خلاصه نمود، الف = اقتصاد تعیین کننده مسیر تاریخ است و تاریخ جز جنگهای طبقاتی و مبارزه بین گروههاییکه منافع اقتصادی آنها با هم متعارض است چیز دیگری نیست. بر اساس این تعبیر جنگهای طبقاتی در مراحل مختلف تاریخی ابتدا بین بردگان و برده داران، سپس میان فئودالها و «سرف ها» یا دهقانان فقیر و بی زمین و بالاخره بین کارگران و سرمایه داران در می گیرد و سرانجام به پیروزی طبقه کارگر یا پرولتار یا و نفی کامل طبقات اجتماعی منتهی می گردد.

ب دولتها نقشی جز تأمین طبقه حاکم ندارند و در جوامع سرمایه داری دولت حافظ منافع صاحبان سرمایه ها و استثمار طبقه کارگر است این فشار و استعمار فقط هنگامی خاتمه خواهد یافت که مالکیت خصوصی، به ویژه مالکیت ابزار تولید از میان برداشته شود و طبقه کارگر حکومت را به دست خود بگیرد. و... (محمود طلوعی، فرهنگ جامع سیاسی، ص ۷۰۳ و ۷۷۹).

با توجه به مطالب گفته شده باز می گردیم به مطالب استاد مطهری که در نقد کتاب «حسین وارث آدم» نوشته دکتر علی شریعتی، نگاشته شده، همچنانکه خود استاد بیان می دارند، این جزوه نوعی توجیه تاریخ است بر اساس نگرشی مادی و ماتریالیسم تاریخی، یعنی نوعی روضه مارکسیستی است برای امام حسین(ع). طبق این جزوه آغاز تاریخ بشر اشتراکیت و برابری است (مرحله کمون اول) سپس نابرابری و حق و باطل بر اساس محوریت

اقتصادی و مادی یعنی مالکیت آغاز می گردد و از اینجا جامعه بشر به دو بخش می شود (گروهی برده که هیچدارند و گروهی صاحب زمین و وسایل تولید که منجر به پیدایش طبقات می گردد) و... تا اینکه دوباره بعد از گذران مراحل تاریخی، مرحله اشتراک و برابری و جامعه بی طبقه در کمون ثانویه به وجود می آید. همچنانکه استاد مطهری توضیح می دهند از دیدگاه نویسنده این کتابهمانطور که در ادوار تاریخی مارکسیسم تا زمانی که زیر بنای طبقاتی در جامعه وجود داشته باشد هر گونه تلاش از سوی انقلابیون بی حاصل است، تلاش امام حسین (ع) نیز تعصبی بی حاصل است. امام حسین (ع) هیچ نقشی در تاریخ ندارد زیرا بر اساس نگرشی مادی گرایانه مارکسو دیدگاه جبرگرایانه تاریخی او (ماتریالیسم دیالکتیک: یک مکتب الحادی است که وجود هر گونه نیروی ماوراء الطبیعی را نفی و انکار می کند. ماتریالیسم تاریخی: یا تفسیر تاریخ از نظر فلسفه مادی نیز، سیر تحولات تاریخی را از نظر مادی بررسی می نماید و برای تمامی تحولاتجهان در طول تاریخ حتی پیدایش ادیان ریشه های اقتصادی و مادی جست و جو می کند. سیر و روند تاریخ به سوی اشتراکیت و برابری و مساوات و نفی طبقات و حتی نفی دولت یقین تحقق کمون ثانویه است از این دیدگاه مارکسیسم تحقق این مسأله امری حتمی و جبری می باشد و آینده تاریخ جز این نخواهد بود. این نگرش و مبانی آن دارای اشکالات متعددی است.

برای آگاهی بیشتر در این زمینه ر.ک:

۱ جعفر سبحانی، فلسفه اسلامی و اصول دیالکتیک

۲ سید محمدباقر صدر، اقتصاد ما، ج ۱

۳ سید محمدباقر صدر، انسان معاصر و مشکلات اجتماعی

۴ سید محمدباقر صدر، فلسفه تاریخ

۵ شهید مطهری، جامعه و تاریخ

۶ شهید مطهری، نقدی بر مارکسیسم

۷ محمدتقی مصباح، جامعه و تاریخ از دیدگاه قرآن. {J}

فاشیسم یعنی چه؟ و آیا حکومت ولایت فقیه به آنجا کشیده می شود؟

پرسش

فاشیسم یعنی چه؟ و آیا حکومت ولایت فقیه به آنجا کشیده می شود؟

پاسخ

فاشیسم «Fascism» نام نهضت یا حرکتی است که نخستین بار به وسیله موسولینی دیکتاتور ایتالیا در سالهای ۱۹۲۲ تا ۱۹۴۳ در آن کشور به وجود آمد و جریانهای مشابهی مانند نازیسم در آلمان و فلانژریسم در اسپانیا به دنبال آن در همین خط سیر فکری به وجود آمدند.

فاشیسم از کلمه «Fasces» گرفته شده و آن علامتی است به شکل تبر که بر روی پرچم های فرمانروایان قدیم رومی نقش بسته و سمبل قدرت آنها بود. فاشیسم پیش از اینکه یک فلسفه یا ایدئولوژی سیاسی باشد، یک روش حکومت است که بر سه اصل حکومت فردی، قدرت و حاکمیت دولت و ناسیونالیسم افراطی استوار است. در حکومت های فاشیستی فردی که در رأس حکومت قرار می گیرد ما فوق قانون است. در حکومت های فاشیستی سازمان دولت با تکیه بر قدرت نظامی و گروه های فشار سیاسی و وسائل تبلیغاتی که در اختیار دولت است آزادی های فردی را محدود می سازد و هرگونه حرکت مخالفی را سرکوب می کند، (ر.ک: محمود طلوعی، فرهنگ جامع سیاسی، ص ۶۲۵ و داریوش آشوری، دانشنامه سیاسی، ص ۲۳۴).

ویژگیهای فاشیسم عبارتند از: ۱ عدم اعتماد به عقل ۲ انکار اصل اساسی مساوات بشری ۳ نظام رفتاری مبتنی بر دروغ و خشونت ۴ سیستم تک حزبی و حکومت توسط عده ای نخبه و اعمال قدرت نامحدود ۵ نژادپرستی و ناسیونالیسم افراطی ۶ ضدیت با حقوق و نظامین المللی ۷ تقدیس رهبر تا حد ممکن ۸ مخالفت با دموکراسی لیبرالیسم و سوسیالیسم ۹ اعتقاد شدید به قهرمان پرستی (هیروئیسم) و رزمجویی (میلیتاریسم)

در مقایسه حاکمیت اسلامی با

فاشیسم شاید از این جهت که فاشیسم، هم مدعی طرفداری از محرومان و هم قائل به تقدس رهبری و مردمی بودن رهبر است شباهتی را به نظر آورد. اما آنچه شالوده فاشیسم است، و در ویژگیهای فوق تبلور یافته، هرگز در شکل نظام اسلامی راه ندارد چرا که مبنای تقدس به تنهایی مشابه تر را نمی رساند و مخالفت امام و ولی فقیه با نظام حقوق بین الملل مخالفی مقطعی و در مقابل سلطه و سیطره اقدار جهانی بر سازمانهای بین المللی بوده است. به علاوه ولی فقیه همیشه در چارچوب قوانین و مقررات اسلامی و مصلحت جامعه اسلامی عمل می نماید و هیچ گونه نظرات شخصی ناشی از جاه طلبی، احساس غرور و قدرت و... در او راه ندارد. در حکومت اسلامی یکی از منابع استنباط احکام اسلامی عقل بوده، همه مردم حتی ولی فقیه به صورت مساوی در برابر قانون مسئولند و هیچ قوم و ملتی بر سایر اقوام امتیاز و برتری ندارد و تنها ملاک امتیاز تقوا می باشد. اخلاق و رعایت اصول انسانی و ارزش های الهی جایگاه ویژه ای در برخورد با سایر ملتها، حتی طبیعت دارد. بنا بر توضیحات داده شده در مورد تفاوت های نظام فاشیسم با نظام اسلامی و حکومت ولی فقیه، مشخص می شود که اطلاق اصطلاح فاشیسم به حکومت دینی ناشی از تبلیغات گسترده دشمنان نظام اسلامی در خارج و ایادی آنان در داخل، در جهت مشوه جلوه دادن چهره حکومت دینی می باشد که این امر نشان دهنده شکست آنان در مقابله تئوریک، فکری و اندیشه ای و در صحنه های عملی می باشد، (ر.ک: کاظم قاضی زاده، اندیشه های فقهی، سیاسی امام خمینی (ره)، ص ۱۴۵).

نازیسم یعنی چه ؟

پرسش

نازیسم یعنی چه ؟

پاسخ

نازیسم «nazism» عنوانی است برای نظریه ها، روشها، و شکل حکومت المان در دوره آدولف هیتلر، و نیز گاهی همردیف و هم معنای فاشیسم، برای رژیمها و نظریه های همانند در دیگر کشورهای جهان به کار می رود. کلمه «نازی» علامت اختصاری «حزب ناسیونال سوسیالیست کارگران آلمان» است. اصول نظری این حزب آمیزه ای از فاشیسم ایتالیا، ناسیونالیسم قدیم آلمان و نژاد باوری و سنت ارتش سالاری بود. مهمترین اصلی که نازیسم به فاشیسم ایتالیا افزود نظریه برتری نژاد آریایی و به ویژه نمونه برین آن، مردم آلمان، یعنی «نژاد سیورور» بود که می بایست بر دیگر نژادها فرمانروایی کند و این را هیتلر نظم نوین جهانی می خواند. در مورد مقایسه حکومت اسلامی و نظام ولایت فقیه با نازیسم تمام آنچه که در این زمینه در مورد توتالیتیر فاشیسم گفته شده در اینجا هم حائز اهمیت می باشد، (محمودطلوعی، فرهنگ جامع سیاسی، ص ۸۷۲).

توتالیتیر یعنی چه ؟ فرق آن با ولایت فقیه چیست ؟

پرسش

توتالیتیر یعنی چه ؟ فرق آن با ولایت فقیه چیست ؟

توتالیتیر «TOTALITAIRE» از واژه فرانسوی «توتال» به معنی جامع و کامل گرفته شده و به آن دسته از رژیمهای استبدادی اطلاق می شود که کلیه شئون جامعه را از سیاست و اقتصاد گرفته تا مذهب و فرهنگ و هنر تحت کنترل و نظارت خود درمی آورند و در جهت ایدئولوژی سیاسی خود هدایت می کنند، از این نوع رژیم ها در تاریخ معاصر می توان از حکومت های فاشیستی هیتلر و موسولینی و نظام حاکم بر کشورهای کمونیستی سابق نام دارد، (ر.ک: محمودطلوعی، فرهنگ جامعسیاسی، ص ۳۵۹).

ویژگی های نظام توتالیتیر را می توان چنین نام برد:

۱ نظارت دولت بر کلیه شئون فعالیت های اقتصادی و اجتماعی

۲ اعضای قدرت در دست حزب واحدی که همه افراد از آن تبعیت می کنند.

۳ حذف همه اشکال نظارت مردم بر حاکمان

۴ توسل به زور و خشونت برای سرکوب مخالفان

۵ اعمال قدرت نامحدود و عدم مانعیت هیچ چیز در مقابل آن از قبیل قانون، احترام به آزادی فرد و...

۶ تسلط یک فرد در رأس یک حزب و دولت.

آنچه که می تواند وجه شباهت نظام اسلامی و شکل حکومت توتالیتیر محسوب گردد بندهای اول و پنجم است. این که حاکمیت اسلامی قادر به نظارت و دخالت در زندگی شخصی افراد است و همه امور را زیر نظر می گیرد جز در صورت اقتضای مصلحت عمومی جامعه و بهمقدار حفظ مصلحت قابل اثبات نیست، مثلاً کنترل نسل و موالید از امور شخصی و مربوط به خانواده هاست و دولت به اعتبار مزاحمت آن با مصلحت جامعه تمهیداتی را در این زمینه در نظر می گیرد عدم مانعیت قانون و آزادی افراد در اعمال قدرت نیز

هرگز در حکومت اسلامی وجود ندارد.

ظرف خاصی که حکم حکومت را بر آزادی افراد و قانون ترجیح می دهد ظرف مصلحت عمومی است و با این حساب شباهت بین حکومت اسلامی و حاکمیت های توتالیتر قابل قبول نیست نکته دیگر اینکه در مسائل اجتماعی اسلام (بر خلاف دولتهای توتالیتر و لیبرالیستی) نه دولت را موظف می کند که همه نیازمندی های جامعه حتی نیازهای غیر ضروری را تأمین کند و نه دولت را به طور کامل از دخالت در کارهای اجتماعی باز می دارد. بلکه سطح دخالت دولت متناسب با شرایط متغیری است که در جامعه پدید می آید و ضرورت دخالت را در تأمین بخشی از نیازهای جامعه نمایان می سازد در نگرش اسلام اصل بر آنست که نیازمندی های جامعه داوطلبانه از سوی خود مردم تأمین شود. اما از آنجا که سود پرستی و افزون طلبی افراد و گروههایی منشأ فساد و تضییع حقوق دیگران می شود دولت باید وارد صحنه شود و با ارائه راهکارهای مناسب و رعایت مصالح زمانی و مکانی، تصمیمات لازم را برای جلوگیری از تخلفات، اتخاذ کند. این راهی متعادل است بدان جهت که در عمل ثابت شده است که شیوه متمرکز دولتی و سپردن عمده فعالیت های اجتماعی به دولت، به دلایل فراوانی ناصحیح و غیر کارآمد، مشکل نخست گسترش بخش دولتی هزینه و بودجه سنگینی است که بر دولت تحمیل گشته و برای جامعه مشکل آفرین است. مشکل دوم آن که اسلام در پی آن است که انسانها را تشویق کند با انتخاب و اختیار خود و نه از طریق زور و فشار به خودسازی و انجام کارهای نیک مبادرت ورزند. کار انسان وقتی ارزش می یابد که از راه انتخاب و

اراده آزاد سرچشمه بگیرد. اما اگر الزام و اجبار موجب انجام کاری شد، آن تأثیر معنوی و مطلوب که مد نظر اسلام است در روح انسان حاصل نخواهد شد و هدف نهایی تحقق نخواهد یافت.

برای آگاهی بیشتر ر.ک:

کاظم قاضی زاده، اندیشه های فقهی سیاسی امام خمینی، ص ۱۴۳

محمدجواد نوروزی، نظام سیاسی اسلام، ص ۲۳۳

استاد مصباح یزدی، نظریه سیاسی اسلام، ص ۶۴.}}

سوسیالیسم اسلامی یعنی چه و آیا شهید مطهری (ره) به آن اعتقاد داشت ؟

پرسش

سوسیالیسم اسلامی یعنی چه و آیا شهید مطهری (ره) به آن اعتقاد داشت ؟

پاسخ

در مورد این اصطلاح باید گفت که هر چند برخی وجوه شباهت بین اسلام و مکاتب دیگر از قبیل سوسیالیسم وجود دارد ولی اختلافات اصولی و مبنایی میان اسلام و این مکاتب مانع از جعل این اصلاحات التقاطی می باشد و بررسی آثار استاد شهید خلاف این نسبت را ثابت می نماید. شهید مطهری در کتاب «نظری به نظام اقتصادی اسلام» در موضوع مرز اشتراک اسلام و سوسیالیسم چنین می نگارند: «هر چند اسلام مالکیت فردی و شخصی را در سرمایه های طبیعی و صناعی نمی پذیرد و مالکیت را در این امور عمومی می داند، ولی اسلام مالکیت اشتراکی را نیز نمی پذیرد؛ یعنی، طرفدار این اصل [اصل مهم سوسیالیسم] نیست که «کار به قدر استعداد و خرج به قدر احتیاج» نمی گوید همه ملزم اند که کار کنند و محصول کارشان الزاما به اجتماع تعلق دارد... پس آن مقدار از سوسیالیسم از نظر منطق و از نظر اسلام قابل توجه است که قسمتی از سرمایه ها؛ یعنی، سرمایه های عمومی بالاشتراک باشد و اما کار بالاشتراک را که الزامی و اجباری باشد، هیچ گونه نمی توان از اسلام استنباط کرد، مگر این که در موارد خاص؛ یعنی، در زمین های عمومی یا کارخانه های عمومی، طوری باشد که کار فردی میسر نباشد و تازه اگر هم این طور باشد نه چنین است که مالکیت فردی در کار نیست، بلکه محصول بالسویه یا بالتفاوت طبق قرارداد میانشان تقسیم می شود و هر فردی مالک فردی سهم خود خواهد بود، پس اگر مشخصه اصل سوسیالیسم را اشتراک سرمایه بدانیم، اسلام یک مسلک اشتراکی است و اگر مشخصه اصلی

آن را اشتراک در کار بدانیم، اسلام یک مسلک اشتراکی نیست، (همان، ص ۱۴۰ و ۱۴۱).

همچنین مرحوم استاد در بحث های متعدد از جمله بحث «اسلام، سرمایه داری، سوسیالیسم» ضمن نقد مکتب سرمایه داری و سوسیالیستی و برشمردن مضار و مفسد مالکیت سرمایه و منابع تولید از یک طرف و مضار و مفسد سلب مالکیت فردی را از محصول کار شخصی، برتری ها و امتیازات مکتب اسلام و منطق اعتدالی آن را برمی شمارد، بنابراین اولاً ما چیزی به نام سوسیالیسم اسلامی نداریم و ثانياً این نسبت به ایشان صحیح نمی باشد. ثالثاً، اگر مطلبی را در این زمینه در اختیار دارید در مکاتبات بعدی آدرس دقیق آن را ارسال نمایید. {J}

اگزستانسالیسم، پلورالیسم، فمینیسم، بوروکراسی، آریستوکراسی و لیبرالیسم یعنی چه؟

پرسش

اگزستانسالیسم، پلورالیسم، فمینیسم، بوروکراسی، آریستوکراسی و لیبرالیسم یعنی چه؟

پاسخ

الف) اگزستانسالیسم: از واژه Exist به معنی وجود مشتق است. از منظر این مکتب، در جهان هستی برای همه موجودات، ماهیتی در نظر گرفته شده است جز انسان. خدا طبیعت وجود انسان را ساخته است اما عظمت و زیبایی ها و خوبی ها و... بالاخره همه هویت انسان، ساخته خودش می باشد. انسان عبارت است از صفاتی که ما باید بسازیم. بنابراین وجدان مشترک انسانی که همه آدم ها در آن شریک اند موهوم است و فقط وجود در همه مشترک است. در اخلاق، ملاکی نیست. ما ملاک را بعد از عمل می سازیم. هر کس هر عملی را مشروط بر این که در آن حسن نیت داشته باشد، انجام دهد؛ در این صورت عملی اخلاقی انجام داده است. بالاخره از نگاه سارتر، مؤسس این مکتب، انسان در طبیعت وانهاده است. ناامید از عنایت خدا، ناامید از این که طبیعت سرنوشت او را بسازد، حتی ناامید از انسان!

ب) پلورالیسم: Plural به معنی جمع و کثرت است. لذا گرایش پلورالیستی در قبال گرایش مونیستی (Monoistic) یا وحدت گرایی قرار دارد. اگر ما چند فرد یا چند گروه را برای انجام کاری پذیرفتیم؛ این را پلورالیسم می گویند. پلورالیسم در عرصه های گوناگون مطرح می شود. در همه این عرصه ها گاه به معنی پذیرش کثرت و نظرات مختلف در مقام عمل؛ یعنی، همزیستی مسالمت آمیز است. گاه نیز در جنبه نظری و علمی به کار می رود. به این معنی که تأمل به صحت همه دیدگاه های مختلف در زمینه سیاست، فرهنگ، اقتصاد یا دین شویم. بنابراین پلورالیسم دینی مثلاً در بعد نظری به معنای حقانیت ادیان متعدد است چرا که

خوبی ها و حقیقت ها در بین ادیان پخش شده است. در یک جمله کوتاه در نقد این نگرش می توان گفت: تعالیم همه ادیان، چگونه ما را نهایتاً به نقطه واحدی می رسانند؟ وقتی اسلام اولین مسأله و سخنش این است که خدا یکی است و راه رستگاری، پذیرفتن توحید است؛ این راه، چگونه با مسیحیتی که دعوت به تثلیث می کند یکی است؟ آیا دو خط که در دو جهت متقابل امتداد دارند ممکن است در یک نقطه با هم تلاقیکنند؟

ج) فمینیسم: فمینیسم که از واژه **Feme** به معنی زن مشتق است به معنی عقیده به حقوق زنان و گرایش به دفاع از زن است. اولین هسته سازمان دهی شده این گرایش، در نشست مجمع عمومی سازمان ملل متحد در سال ۱۹۴۵ گذارده شد. هر چند در این نشست، واژه هایی از قبیل مقام زن و حقوق بشر، ترنمی خوش داشت اما اینک که بیش از پنجاه سال از طنین افکنی آن ندای اولیه می گذرد آثار ناخوشایند آن در حرکت ها و تشکل های ایجاد شده در دنیا به خوبی به چشم می خورد. قبل از این حرکت سازمان دهی شده، در اوایل دهه ۱۹۱۰، پیشروان حقوق زنان در آمریکا، کلمه فمینیسم را به فرهنگ لغات غربی وارد کردند. در سال ۱۹۱۶ حزب ملی زنان فعالیت خود را آغاز کرد. با انقلاب صنعتی، نهضت های فمینیستی نیز فشار خود را در راستای اشتغال زنان در فعالیت های صنعتی افزایش دادند. بدون آن که برای کانون خانواده و نقش حیاتی آن به عنوان همسر و مادر، برنامه ای اندیشیده باشند. به نام آزادی زن و برابری او با مرد، جایگاه والای زن به عنوان مربی جامعه لگدمال شد و ارزش اقتصادی دادن

به وقت و کار وی، جانشین ارزش نقش تربیتی او گردید. سیگارویژه زنان، حق انتخاب برای تنها زیستن و تشکیل خانواده یک نفره، ایجاد مرکز بحران تجاوز، عشق آزاد و... از ارمان های دیگر این جریان بود.

د) بوروکراسی: این عنوان بر قشر اداری هر سازمانی که نیازمند مدیریت وسیع است، گفته می شود و نیز منظور از آن حاکمیت این قشر به عنوان یک طبقه اجتماعی می باشد. سلطه سیاسی و اقتصادی این قشر، در نگرش بوروکراسی در جامعه، دائماً رو به تزاید است و بسیاری، آن را نوعی حاکمیت طبقه ای گسترده و خطرناک می دانند. اما از نظر مارکسیست ها بوروکراسی یک طبقه نیست بلکه آلت طبقات حاکمه است.

ه) آریستوکراسی: به معنای اشرافیت است و معمولاً آن قشر و دسته ای را نشان می دهد که دارای امتیازات فراوان هستند و از ثروت و نفوذ برخوردارند. در این نگرش مقامات عالی هم در اختیار این گروه قرار می گیرد و قدرت سیاسی در دست این قشر متمرکز می گردد.

و) دموکراسی: لفظی است یونانی که از دو کلمه **Demos** (مردم) و **Crotas** (حکومت کردن) ترکیب شده است. دموکراسی به معنای اعمال قدرت به وسیله جامعه است. مونتسکیو می گوید: دموکراسی هنگامی برقرار می شود که مردم حاکمیت و قدرت را در دست داشته باشند. ادعای دموکراسی جدید مشارکت همگانی، آزادی های خصوصی و عمومی، تعدد ایدئولوژی، تصمیم اکثریت، تعدد نهادهای حاکم و... می باشد. در انواع دموکراسی می توان به موارد مستقیم، پارلمانی و نیمه مستقیم اشاره کرد. نوع نیمه مستقیم بدین معنی است که هر چند امور به دست نمایندگان سپرده شده است، اما مردم در امور اجتماعی شرکت فعال دارند.

ز) لیبرالیسم: واژه **Liberal** در لغت به معنای مختلف

به کار رفته است: آزاد مرد در مقابل برده، روشنفکر، سخاوتمند، لایبالی، بی بند و بار و... اما در اصطلاح به یک گونه طرز تفکر در زمینه های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و دینی گفته می شود که تکیه اصلی آن بر آزادی هر چه بیشتر و توجه به حقوق طبیعی افراد است. این مکتب که اولین بار به عنوان یک حزب سیاسی در سال ۱۸۵۰ م در انگلیس مطرح گردید دارای اصول و ویژگی هایی است از قبیل:

۱- فردگرایی: فرد و حقوق او بر همه چیز مقدم است. اگر دولت هم تشکیل شده است باید در خدمت خواسته های افراد جامعه باشد و نفع جامعه، موهوم است.

۲- ارزش مطلق آزادی: تنها حد آزادی در نظر لیبرال ها، آزادی افراد دیگر است. دیگر هیچ مقوله ای از قبیل عدالت اجتماعی و اقتصادی، حفظ بنیان خانواده، اخلاق و... نمی تواند آن را محدود کند. همه باید قربانی این آزادی مطلق شوند.

۳- انسان محوری و امانیسم: با توجه به نگرش مادی این اندیشه به عالم، آنچه اصل است، انسان است. به همین دلیل در وضع قوانین و ارائه خطوط اصلی سیاست و اقتصاد و فرهنگ، آنچه مهم و اصل است دیدگاه انسان و اراده اوست. برخلاف ادیان الهی و توحیدی که خدامحور هستند و مقنن اصلی را خداوند می دانند.

برای آگاهی بیشتر ر.ک:

۱- پرسش ها و پاسخ ها، آیت الله مصباح یزدی، ج ۴

۲- اگزستانسیالیسم و علم و اسکولاستیک جدید، محمد علی آشنا

۳- فرهنگ سیاسی، دکتر بهروز شکیا

۴- مجله کتاب نقد، شماره ۱۲، پاییز ۱۳۷۸

در مورد فراماسونری، تاریخچه آن و مبانی ایدئولوژیک و افراد برجسته ای که در گذشته و حال فعالیت داشته اند توضیح دهید.

پرسش

در مورد فراماسونری، تاریخچه آن و مبانی ایدئولوژیک و افراد برجسته ای که در گذشته و حال فعالیت داشته اند توضیح دهید.

پاسخ

جهت آشنایی با برخی از زوایای مختلف فراماسونری مطالعه جزوه «فراماسونری» که به ضمیمه ارسال می گردد سفارش می گردد و برای دستیابی به پاسخ برخی از مطالبی که در این جزوه نیست می توانید به منابع ذیل مراجعه نمایید:

۱- معماران تباهی، ج ۱ تا ۴، دفتر پژوهش‌های مؤسسه کیهان، انتشارات کیهان، ۱۳۶۸

۲- اسرار انجمن‌های محرمانه، رنه آلو، ترجمه ناصر موفقیان، نشر شباویز ۱۳۶۸

۳- درآمدی بر تاریخ فراماسونری در ایران، حامد الگار، ترجمه یعقوب آژند، نشر گسترده، ۱۳۶۰

۴- فراماسونری در ایران، محمود کتیرایی، نشر اقبال، ۱۳۴۷

۵- فراموش‌خانه و فراماسونری در ایران، اسماعیل رایین، نشر امیرکبیر، ۱۳۵۷

۶- جهان زیر سلطه صهیونیسم، دفتر سیاسی سپاه [J]

مکتب ماکیاول را توضیح دهید؟

پرسش

مکتب ماکیاول را توضیح دهید؟

پاسخ

ماکیاولیسم (Machiavellism) یا مکتب ماکیاولی، نظریه‌ی سیاسی سیاستمدار و متفکر ایتالیایی نیکولو ماکیاولی (۱۴۶۹-۱۵۲۷) است. بنیاد این مکتب بحث درباره‌ی روش و هدف در سیاست است. ماکیاولی در کتاب نامدار خویش شهریار (Price) هدف عمل سیاسی را دستیابی به قدرت می‌داند، و بنا بر این آن را محدود به هیچ حکم اخلاقی نمی‌داند، و در نتیجه به کار بردن هر وسیله‌ای را در سیاست برای رسیدن به هدف مجاز می‌شمارد، و بدین گونه سیاست را به کل از اخلاق جدا می‌کند. از این رو، ماکیاولیسم به معنای استفاده از هر وسیله و روشی، از جمله وسایل غیراخلاقی، برای رسیدن به هدف است. ماکیاولی بر آن است که «زامدار، اگر بخواهد باقی بماند و موفق باشد، نباید از شرارت بهراسد و از آن پرهیزد. زیرا بدون شرارت نگهداشتن دولت ممکن نیست... برای داوری درباره‌ی فرمانروا هیچ مقیاسی جز میدان موفقیت سیاسی و افزونی قدرت او وجود ندارد. فرمانروا برای دستیابی به قدرت و افزودن و نگهداشتن آن مجاز است به هر عملی از زور و حيله و غدر و خیانت و نیرنگ و پیمان شکنی دست زند» دانشنامه‌ی سیاسی، داریوش آشوری، چاپ پنجم، ۱۳۷۸، ص ۲۹۶.

.)

استفاده‌ی ابزاری ماکیاولی از دین و فضایل اخلاقی به حدی است که سفارش می‌کند فرمانروا باید حامی دین باشد و خود در ظاهر دین دار باشد، در حالی که معتقد است باطن او هر چه می‌خواهد باشد! او می‌گوید: در حقیقت برای شهریار، پرهیزکار به نظر آمدن بهتر است تا پرهیزکار بودن (تاریخ تمدن، ویل دورانت، ج ۵، «رنسانس»، ص ۵۹۱).

ماکیاولی، در مورد اعطای آزادی به مردم نیز چنین نظری دارد، یعنی با

یک دید ابزاری به آن می نگرد و می گوید: «[شهریار] نباید به مردم آزادی عطا کند، اما تا حد امکان باید آنان را با ظواهر آزادی آسوده خاطر سازد» تاریخ تمدن، ویل دورانت، ج ۵، ص ۵۹۵. جهت اطلاع بیشتر ر.ک: نظریه های نظام سیاسی، ویلیام تی بلوم، ترجمه احمد تدین، ج ۱، ص ۴۰۵؛ و غرب شناسی، سید احمد رهنمایی، ص ۷۶.

.)

صلی

اصطلاح پرولتاریا را توضیح دهید؟

پرسش

اصطلاح پرولتاریا را توضیح دهید؟

پاسخ

پرولتاریا (Proletariat): این اصطلاح در روم باستان به بی چیزان اطلاق می شد. سیسموندی نویسنده ی سوسیالیست فرانسوی در سال ۱۸۳۷ آن را برای اشاره به انسان هایی به کار بُرد که از کَدِّ یمین و عرق جبین نان می خورند و نه هیچ سهمی در ثروت و نه هیچ تضمینی برای زندگی دارند و نه هیچ گذشته و نه هیچ آینده ای از آن هاست.

از نظر مارکس و انگلس و مارکسیست ها پرولتاریا عبارت است از: طبقه کارگر صنعتی مزدبگیر جامعه سرمایه داری، یعنی کسانی که فاقد وسایل تولید هستند و ناچارند نیروی کار خود را برای تأمین زندگی به صاحبان وسایل تولید (یعنی سرمایه داران) بفروشند. در چنین جامعه ای کارگر اصولاً آزاد است. او می تواند بنا به اراده ی خودش کارفرما را ترک کند و کار دیگری جستجو نماید، اما نمی تواند از سرمایه داران دوری جوید، زیرا همه ی مؤسسات اقتصادی در تملک سرمایه داران است. سرمایه دار نیز کارگر را مجبور نمی کند تا برایش کار کند، بلکه خود زندگی او را مجبور می سازد که بین مردن از گرسنگی و فروش نیروی کارش به سرمایه دار، یکی را انتخاب نماید.

مارکس و انگلس، پرولتاریا را وارث تمدن صنعتی و جانشین سرمایه دار و امید آینده جامعه می دانستند. اما امروزه وضعیت و مفهوم پرولتاریا دگرگون شده است؛ هربرت مارکوزه عقیده دارد وصفی و مفهوم پرولتاریا که مستنبط از وضع کارگران صنعتی انگلستان بود با گذشته فرق بسیاری کرده و عواملی مثل قدرت احزاب و سازمان های کارگری و افزایش سطح دستمزدها، پرولتاریا را به طبقه کارگر نوینی متجانس با سرمایه داری تکامل یافته تبدیل کرده است (فرهنگ علوم سیاسی،

مرکز اطلاعات و مدارک علمی ایران، بهار ۱۳۷۴، ص ۲۷۳

/ ایدئولوژی های مدرن سیاسی، اندرو و نیت، ترجمه مرتضی ثاقب فر، ص ۱۰۸).

«خوشبختی و موفقیت شما را از خداوند بزرگ خواستاریم»

مکتب چیست؟ در مورد کمونیسم، لیبرالیسم، سوسیالیسم، پلورالیسم، اومانیزم، اگزیستانسیالیسم و سایر ایسم هایی که در کشورهای غربی وجود دارد توضیحاتی مرقوم بفرمایید. در مورد خدا چه دیدگاه هایی دارند؟

پرسش

مکتب چیست؟ در مورد کمونیسم، لیبرالیسم، سوسیالیسم، پلورالیسم، اومانیزم، اگزیستانسیالیسم و سایر ایسم هایی که در کشورهای غربی وجود دارد توضیحاتی مرقوم بفرمایید. در مورد خدا چه دیدگاه هایی دارند؟

پاسخ

به طور کلی عمده ایسم هایی که در کشورهای غربی وجود دارد بر پایه «انسان محوری» و یا «اقتصاد محوری» است در این زمینه به ذکر چند نمونه اکتفا کرده و شما را به مطالعه کتبی که معرفی خواهیم کرد ارجاع می دهیم.

الف) اگزیستانسیالیسم: از واژه **Exist** به معنی وجود مشتق است. از منظر این مکتب، در جهان هستی برای همه موجودات، ماهیتی در نظر گرفته شده است جز انسان. خدا طبیعت وجود انسان را ساخته است اما عظمت و زیبایی ها و خوبی ها و... بالاخره همه هویت انسان، ساخته خودش می باشد. انسان عبارت است از صفاتی که ما باید بسازیم. بنابراین وجدان مشترک انسانی که همه آدم ها در آن شریک اند موهوم است و فقط وجود در همه مشترک است. در اخلاق، ملاکی نیست. ما ملاک را بعد از عمل می سازیم. هر کس هر عملی را مشروط بر این که در آن حسن نیت داشته باشد، انجام دهد؛ در این صورت عملی اخلاقی انجام داده است. بالاخره از نگاه سارتر، مؤسس این مکتب، انسان در طبیعت وانهاده است. ناامید از عنایت خدا، ناامید از این که طبیعت سرنوشت او را بسازد، حتی ناامید از انسان!

ب) پلورالیسم: **Plural** به معنی جمع و کثرت است. لذا گرایش پلورالیستی در قبال گرایش مونیستی (Monoistic) یا وحدت گرایی قرار دارد. اگر ما چند فرد یا چند گروه را برای انجام کاری پذیرفتیم؛ این را پلورالیسم می گویند. پلورالیسم در عرصه های گوناگون مطرح می شود. در همه این

عرصه ها گاه به معنی پذیرش کثرت و نظرات مختلف در مقام عمل؛ یعنی، همزیستی مسالمت آمیز است. گاه نیز در جنبه نظری و علمی به کار می رود. به این معنی که تأمل به صحت همه دیدگاه های مختلف در زمینه سیاست، فرهنگ، اقتصاد یا دین شویم. بنابراین پلورالیسم دینی مثلاً در بعد نظری به معنای حقانیت ادیان متعدد است چرا که خوبی ها و حقیقت ها در بین ادیان پخش شده است. در یک جمله کوتاه در نقد این نگرش می توان گفت: تعالیم همه ادیان، چگونه ما را نهایتاً به نقطه واحدی می رسانند؟ وقتی اسلام اولین مسأله و سخنش این است که خدا یکی است و راه رستگاری، پذیرفتن توحید است؛ این راه، چگونه با مسیحیتی که دعوت به تثلیث می کند یکی است؟ آیا دو خط که در دو جهت متقابل امتداد دارند ممکن است در یک نقطه با هم تلاقیکنند؟

ج (فمینیسم: فمینیسم که از واژه Feme به معنی زن مشتق است به معنی عقیده به حقوق زنان و گرایش به دفاع از زن است. اولین هسته سازمان دهی شده این گرایش، در نشست مجمع عمومی سازمان ملل متحد در سال ۱۹۴۵ گذارده شد. هر چند در این نشست، واژه هایی از قبیل مقام زن و حقوق بشر، ترنمی خوش داشت اما اینک که بیش از پنجاه سال از طنین افکنی آن ندای اولیه می گذرد آثار ناخوشایند آن در حرکت ها و تشکل های ایجاد شده در دنیا به خوبی به چشم می خورد. قبل از این حرکت سازمان دهی شده، در اوایل دهه ۱۹۱۰، پیشروان حقوق زنان در آمریکا، کلمه فمینیسم را به فرهنگ لغات غربی وارد کردند. در سال ۱۹۱۶ حزب ملی زنان فعالیت خود را

آغاز کرد. با انقلاب صنعتی، نهضت های فمینیستی نیز فشار خود را در راستای اشتغال زنان در فعالیت های صنعتی افزایش دادند. بدون آن که برای کانون خانواده و نقش حیاتی آن به عنوان همسر و مادر، برنامه ای اندیشیده باشند. به نام آزادی زن و برابری او با مرد، جایگاه والای زن به عنوان مربی جامعه لگدمال شد و ارزش اقتصادی دادن به وقت و کار وی، جانشین ارزش نقش تربیتی او گردید. سیگارویژه زنان، حق انتخاب برای تنها زیستن و تشکیل خانواده یک نفره، ایجاد مرکز بحران تجاوز، عشق آزاد و... از ارمان های دیگر این جریان بود.

د) بوروکراسی: این عنوان بر قشر اداری هر سازمانی که نیازمند مدیریت وسیع است، گفته می شود و نیز منظور از آن حاکمیت این قشر به عنوان یک طبقه اجتماعی می باشد. سلطه سیاسی و اقتصادی این قشر، در نگرش بوروکراسی در جامعه، دائماً رو به تزاید است و بسیاری، آن را نوعی حاکمیت طبقه ای گسترده و خطرناک می دانند. اما از نظر مارکسیست ها بوروکراسی یک طبقه نیست بلکه آلت طبقات حاکمه است.

ه) آریستوکراسی: به معنای اشرافیت است و معمولاً آن قشر و دسته ای را نشان می دهد که دارای امتیازات فراوان هستند و از ثروت و نفوذ برخوردارند. در این نگرش مقامات عالی هم در اختیار این گروه قرار می گیرد و قدرت سیاسی در دست این قشر متمرکز می گردد.

و) دموکراسی: لفظی است یونانی که از دو کلمه **Demos** (مردم) و **Crotas** (حکومت کردن) ترکیب شده است. دموکراسی به معنای اعمال قدرت به وسیله جامعه است. مونتسکیو می گوید: دموکراسی هنگامی برقرار می شود که مردم حاکمیت و قدرت را در دست داشته باشند. ادعای دموکراسی جدید مشارکت

همگانی، آزادی های خصوصی و عمومی، تعدد ایدئولوژی، تصمیم اکثریت، تعدد نهادهای حاکم و... می باشد. در انواع دموکراسی می توان به موارد مستقیم، پارلمانی و نیمه مستقیم اشاره کرد. نوع نیمه مستقیم بدین معنی است که هر چند امور به دست نمایندگان سپرده شده است، اما مردم در امور اجتماعی شرکت فعال دارند.

ز) لیبرالیسم: واژه Liberal در لغت به معنای مختلف به کار رفته است: آزاد مرد در مقابل برده، روشنفکر، سخاوتمند، لابلالی، بی بند و بار و... اما در اصطلاح به یک گونه طرز تفکر در زمینه های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و دینگفته می شود که تکیه اصلی آن بر آزادی هر چه بیشتر و توجه به حقوق طبیعی افراد است. این مکتب که اولین بار به عنوان یک حزب سیاسی در سال ۱۸۵۰ م در انگلیس مطرح گردید دارای اصول و ویژگی هایی است از قبیل:

۱- فردگرایی: فرد و حقوق او بر همه چیز مقدم است. اگر دولت هم تشکیل شده است باید در خدمت خواسته های افراد جامعه باشد و نفع جامعه، موهوم است.

۲- ارزش مطلق آزادی: تنها حد آزادی در نظر لیبرال ها، آزادی افراد دیگر است. دیگر هیچ مقوله ای از قبیل عدالت اجتماعی و اقتصادی، حفظ بنیان خانواده، اخلاق و... نمی تواند آن را محدود کند. همه باید قربانی این آزادی مطلق شوند.

۳- انسان محوری و امانیسم: با توجه به نگرش مادی این اندیشه به عالم، آنچه اصل است، انسان است. به همین دلیل در وضع قوانین و ارائه خطوط اصلی سیاست و اقتصاد و فرهنگ، آنچه مهم و اصل است دیدگاه انسان و اراده اوست. برخلاف ادیان الهی و توحیدی که خدامحور هستند و مقنن اصلی

را خداوند می دانند.

برای آگاهی بیشتر ر.ک:

۱- پرسش ها و پاسخ ها، آیت الله مصباح یزدی، ج ۴

۲- فرهنگ واژه ها، عبدالرسول بیات و جمعی از نویسندگان، مؤسسه اندیشه و فرهنگی دینی

۳- فرهنگ سیاسی، دکتر بهروز شکیبا

لطفاً اصطلاحاتی که دارای پسوند «ایسم isme» هستند نام ببرید و توضیحات مختصری در مورد آنها بدهید. و اگر ممکن باشد کتاب معرفی کنید.

پرسش

لطفاً اصطلاحاتی که دارای پسوند «ایسم isme» هستند نام ببرید و توضیحات مختصری در مورد آنها بدهید. و اگر ممکن باشد کتاب معرفی کنید.

پاسخ

مسلمانان به تمامی این اصطلاحات به دلیل کثرت آنان در یک نامه مقدور نیست بر این اساس به برخی از مهمترین آنان اشاره می نمایم: جهت آگاهی بیشتر مطالعه ی کتاب «فرهنگ واژه ها» عبدالرسول بیات و جمعی از نویسندگان، قم؛ مؤسسه اندیشه و فرهنگ دینی، چاپ اول، ۱۳۸۱» توصیه می شود.

الف) اگرستانیا ایسم: از واژه Exist به معنی وجود مشتق است. از منظر این مکتب، در جهان هستی برای همه موجودات، ماهیتی در نظر گرفته شده است جز انسان. خدا طبیعت وجود انسان را ساخته است اما عظمت و زیبایی ها و خوبی ها و... بالاخره همه هویت انسان، ساخته خودش می باشد. انسان عبارت است از صفاتی که ما باید بسازیم. بنابراین وجدان مشترک انسانی که همه آدم ها در آن شریک اند موهوم است و فقط وجود در همه مشترک است. در اخلاق، ملاکی نیست. ما ملاک را بعد از عمل می سازیم. هر کس هر عملی را مشروط بر این که در آن حسن نیت داشته باشد، انجام دهد؛ در این صورت عملی اخلاقی انجام داده است. بالاخره از نگاه سارتر، مؤسس این مکتب، انسان در طبیعت وانهاده است. ناامید از عنایت خدا، ناامید از این که طبیعت سرنوشت او را بسازد، حتی ناامید از انسان!

ب) پلورالیسم: Plural به معنی جمع و کثرت است. لذا گرایش پلورالیستی در قبال گرایش مونیستی (Monoistic) یا وحدت گرایی قرار دارد. اگر ما چند فرد یا چند گروه را برای انجام کاری پذیرفتیم؛ این را پلورالیسم می گویند. پلورالیسم در عرصه های گوناگون مطرح

می شود. در همه این عرصه ها گاه به معنی پذیرش کثرت و نظرات مختلف در مقام عمل؛ یعنی، همزیستی مسالمت آمیز است. گاه نیز در جنبه نظری و علمی به کار می رود. به این معنی که تأمل به صحت همه دیدگاه های مختلف در زمینه سیاست، فرهنگ، اقتصاد یا دین شویم. بنابراین پلورالیسم دینی مثلاً در بعد نظری به معنای حقانیت ادیان متعدد است چرا که خوبی ها و حقیقت ها در بین ادیان پخش شده است. در یک جمله کوتاه در نقد این نگرش می توان گفت: تعالیم همه ادیان، چگونه ما را نهایتاً به نقطه واحدی می رسانند؟ وقتی اسلام اولین مسأله و سخنش این است که خدا یکی است و راه رستگاری، پذیرفتن توحید است؛ این راه، چگونه با مسیحیتی که دعوت به تثلیث می کند یکی است؟ آیا دو خط که در دو جهت متقابل امتداد دارند ممکن است در یک نقطه با هم تلاقی کنند؟

ج) فمینیسم: فمینیسم که از واژه Feme به معنی زن مشتق است به معنی عقیده به حقوق زنان و گرایش به دفاع از زن است. اولین هسته سازمان دهی شده این گرایش، در نشست مجمع عمومی سازمان ملل متحد در سال ۱۹۴۵ گذارده شد. هر چند در این نشست، واژه هایی از قبیل مقام زن و حقوق بشر، ترنمی خوش داشت اما اینک که بیش از پنجاه سال از طنین افکنی آن ندای اولیه می گذرد آثار ناخوشایند آن در حرکت ها و تشکل های ایجاد شده در دنیا به خوبی به چشم می خورد. قبل از این حرکت سازمان دهی شده، در اوایل دهه ۱۹۱۰، پیشروان حقوق زنان در آمریکا، کلمه فمینیسم را به فرهنگ لغات غربی وارد کردند. در

سال ۱۹۱۶ حزب ملی زنان فعالیت خود را آغاز کرد. با انقلاب صنعتی، نهضت های فمینیستی نیز فشار خود را در راستای اشتغال زنان در فعالیت های صنعتی افزایش دادند. بدون آن که برای کانون خانواده و نقش حیاتی آن به عنوان همسر و مادر، برنامه ای اندیشیده باشند. به نام آزادی زن و برابری او با مرد، جایگاه والای زن به عنوان مربی جامعه لگدمال شد و ارزش اقتصادی دادن به وقت و کار وی، جانشین ارزش نقش تربیتی او گردید. سیگار ویژه زنان، حق انتخاب برای تنها زیستن و تشکیل خانواده یک نفره، ایجاد مرکز بحران تجاوز، عشق آزاد و... از ارمغان های دیگر این جریان بود.

د (لیبرالیسم: واژه Liberal در لغت به معنای مختلف به کار رفته است: آزاد مرد در مقابل برده، روشنفکر، سخاوتمند، لابلالی، بی بند و بار و... اما در اصطلاح به یک گونه طرز تفکر در زمینه های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و دینی گفته می شود که تکیه اصلی آن بر آزادی هر چه بیشتر و توجه به حقوق طبیعی افراد است. این مکتب که اولین بار به عنوان یک حزب سیاسی در سال ۱۸۵۰ م در انگلیس مطرح گردید دارای اصول و ویژگی هایی است از قبیل:

۱- فردگرایی: فرد و حقوق او بر همه چیز مقدم است. اگر دولت هم تشکیل شده است باید در خدمت خواسته های افراد جامعه باشد و نفع جامعه، موهوم است.

۲- ارزش مطلق آزادی: تنها حد آزادی در نظر لیبرال ها، آزادی افراد دیگر است. دیگر هیچ مقوله ای از قبیل عدالت اجتماعی و اقتصادی، حفظ بنیان خانواده، اخلاق و... نمی تواند آن را محدود کند. همه باید قربانی این آزادی مطلق

شوند.

۳- انسان محوری و امانیسم: با توجه به نگرش مادی این اندیشه به عالم، آنچه اصل است، انسان است. به همین دلیل در وضع قوانین و ارائه خطوط اصلی سیاست و اقتصاد و فرهنگ، آنچه مهم و اصل است دیدگاه انسان و اراده اوست. برخلاف ادیان الهی و توحیدی که خدا محور هستند و مقنن اصلی را خداوند می دانند.

ه (پست مدرنیسم: واژه «Post Modernism» در ادبیات فارسی معادل به فرانویگرای، فراسوی نوگرایی، ما بعد نوگرایی، پس نوگرایی و... تعبیر شده است. در مورد بستر تاریخی آن گفتنی است که ظاهراً برای اولین بار، یک نقاش انگلیسی به نام جان پاپمن در اواخر قرن نوزدهم، این واژه را در توصیف نوعی نقاشی به کاربرد که نوتر و پیشتازتر از نقاشی آن زمان بود. سپس در سال ۱۹۱۷ از سوی رودولف پانوتیز در کتاب «بحران فرهنگ اروپایی» و در توصیف نهیلیسم و سقوط ارزش های فرهنگی اروپا به کار رفت.

برخی از منتقدان «پست مدرنیسم» بر این باورند که باید بین ظهور «رمانتیسیسم» و بروز اندیشه «پست مدرن»، رابطه ای وجود داشته باشد. آنان نهضت «رمانتیسیسم» در اواخر سده هجدهم را، آغازگر نگرشی و گرایشی بنیادی می دانند که پس از گذشت دو قرن و نیم و در امتداد تحولات فکری جاری در غرب، به ظهور و بروز «پست مدرنیسم» انجامید.

به اعتقاد الیوتار (نویسنده کتاب «وضعیت پست مدرن») «گذار از جهان مدرن به جهان پست مدرن، دست کم از پایان دهه پنجاه قرن بیستم در غرب آغاز شده است؛ هر چند شتاب این گذار در کشورهای مختلف یکی نبوده و نیست». او در جایی دیگر در همان کتاب، قرن

بیستم را آغاز دگرگونی‌هایی می‌داند که بیانگر پایان دوران مدرن و آغاز دوران پست مدرن است، زیرا به گمان او قرن بیستم شاهد بحران روایت‌های بزرگ می‌باشد.

در هر صورت «پسامدرنیسم»، به عنوان یک جنبش فکری گسترده‌ای که رشته‌های مختلف از هنر، معماری و ادبیات تا فلسفه، نظریه اجتماعی و سیاست را درنوردیده است از دهه ۱۹۶۰ میلادی و به خصوص در جریان رویدادهای اخیر این دهه در اروپا و آمریکا، شکل گرفت و همراه با جنبش‌های انتقادی اجتماعی و سیاسی در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ م. گسترش یافت.

تحلیل مفهومی پست مدرنیسم: واژه «پست مدرن» در دهه‌های اخیر، به طور فزاینده به مفهوم عام کلمه، به پایان دوران شکوفایی «مدرنیسم» و افول آن پس از اوج ظهورش، در قرن بیستم اشاره دارد. این واژه همچنین نظر به جنبش روشنفکرانه بارز دوران معاصر دارد. البته این جنبش، چندان خوشایند و شادی آفرین به حساب نمی‌آید. با وجود این تا کنون میان مفسران، جدال گسترده‌ای بر سر تبیین و تعریف دقیق «پست مدرنیسم» در جریان بوده است.

فُستر، یکی از تحلیل‌گران پست مدرنیسم، در بررسی مفهومی این واژه، به بیان دو گونه طرز تلقی از «پست مدرنیسم» اشاره کرده است: صورت اول مربوط به تعریف و بیانی است که «پست مدرنیسم» را مقابل «مدرنیسم» و نافی و طردکننده آن می‌داند. و صورت دوم مربوط به تعریف و بیانی است که آن را مبتنی بر «مدرنیسم» و نشأت گرفته از آن می‌شناسد. در تعریف اول، پست مدرنیسم، ویرانگر مدرنیسم و مقاومتی در برابر آن دانسته شده است؛ در حالی که صورت دوم، پست مدرنیسم، پرورش یافته و

تکامل یافته دامان مدرنیسم قرار داده شده است. لیوتار نماینده بیان نخست و جیمسن نماینده طرز تفکر دوم می باشند. به طور کلی اندیشه «پست مدرن» را می توان در اصول ذیل خلاصه کرد:

۱. مسأله نسبی گرایی و عدم قطعیت در زمینه شناخت (پست مدرن با نفی فاعل شناسان معتقدات که دوران فراروایت ها و تئوری های بزرگ و جهان شمول گذشته است)؛

۲. شکست ایده پیشرفت و فرجام نهایی غایت گرایی های تاریخی (پست مدرن معتقد است که الزاما آینده، بهتر از حال و حال بهتر از گذشته نیست)؛

۳. انحلال سوژه اجتماعی و خصوصی شدن بعد سیاسی (انسان به عنوان سوره اصلی، دیگر فاعل شناسایی اصل نیست، بلکه خود در منظر سوژه قرار دارد)؛

۴. نقد مفهوم عالم گرایی فرهنگ مدرن و اهمیت یافتن ایده هویت فرهنگی (به عقیده پست مدرنیسم، فرهنگ ها دارای هویت های مستقل و متفاوت اند و نمی توان هویت آنها را در نظم نوین جهانی از بین برد)؛

۵. بحران محیط زیست و پیشرفت دستگاه های ارتباط جمعی.

۶. حمایت از جنبش های فمینیستی و...

در هر صورت اصطلاح «پست مدرن»، در حوزه های فکری و فرهنگی گوناگون از معماری، ادبیات، سینما و نقد هنر گرفته تا جامعه شناسی، مردم شناسی، سیاست و فلسفه به کار گرفته شده است.

لیوتار، در اثر معروفش (وضعیت پست مدرن) حتی از علم «پست مدرن» سخن می گوید. فهرست طولانی متفکران، فیلسوفان و نویسندگانی که پست مدرن نامیده می شوند، در برگیرنده نام هایی مانند: ژاک دریدا، میشل فوکو، ژان فرانسوالیوتار، ژان بودریا، ژرژباتای، فلیکس گتاری، ژیل دولوز، پال دمان، جانانان کالر، ریچارد رورتی و بسیاری دیگر است.

مدرنیسم و پست مدرنیسم در واژگان سیاسی به چه معناست و از چه زمانی وارد واژگان سیاسی کشور شده است؟

پرسش

مدرنیسم و پست مدرنیسم در واژگان سیاسی به چه معناست و از چه زمانی وارد واژگان سیاسی کشور شده

اصطلاح «مدرن» از ریشه لاتین ((odom)) اقتباس گردیده است، این واژه در ساختار اصلی و ریشه ای خود به مفهوم «به روز بودن» و یا «در جریان بودن» است. در فرهنگ پیشرفته واژگان آکسفورد، اصطلاح مدرنیسم ((msinredoM)) به عنوان نماد اندیشه ها و شیوه های نوینی به کار رفته است که جایگزین اندیشه ها و شیوه های سنتی گردیده و همه جوانب و زمینه های زندگی فردی و اجتماعی انسان غربی به ویژه جنبه های مرتبط با دین، معرفت دینی، هنر و زیبایی او را در بر گرفته است. به رغم بسیاری از متفکران علوم اجتماعی، مدرنیسم دورانی تاریخی است که پس از رنسانس فرهنگی در اروپای پس از قرون میانی آغاز شد. بعضی نیز نقطه آغازین دوران مدرن را انقلاب صنعتی می دانند و بعضی دیگر پیدایش نظام تولید سرمایه داری و بازار آزاد را شروع دوران مدرن تلقی می کنند. ویژگیهای برجسته این دوران عبارتند از: رشد شهرنشینی، گسترش و توسعه علوم جدید، پدید آمدن نهادهای جدید اجتماعی، سیاسی، آموزشی، از میان رفتن تدریجی نظام های سنتی، جدایی مذهب از نهادهای سیاسی (سکولاریسم) حضور مردم در فعالیت های اجتماعی و سیاسی، جا افتادن حقوق فردی یکسان برای همگان، ایجاد نظامهای قانونی و گسترش نظامهای مردم سالارانه.

برای آگاهی بیشتر ر.ک :

۱- شاهرخ حقیقی، گذار از مدرنیته، ص ۱۳

۲- سید احمد رهنمایی، غرب شناسی، ص ۹۹

۳- محمدجواد لاریجانی، تدین حکومت و توسعه

۴- مجله اندیشه حوزه، ویژه روشنفکری، ش ۲۴

واژه ((msinredoM tsoP)) در ادبیات فارسی معادل به فرانوگرایی، فراسوی نوگرایی، ما بعد نوگرایی، پس نوگرایی و... تعبیر شده است. در مورد بستر تاریخی آن گفتنی است که ظاهراً " برای اولین بار، یک نقاش انگلیسی به نام جان پاپمن در اواخر قرن نوزدهم، این واژه را در توصیف نوعی نقاشی به کاربرد که نوتر و پیشتازتر از نقاشی آن زمان بود. سپس در سال ۱۹۱۷ از سوی رودولف پانوتیز در کتاب ((بحران فرهنگ اروپایی)) و در توصیف نهیلیسم و سقوط ارزش های فرهنگی اروپا به کار رفت. برخی از منتقدان ((پست مدرنیسم)) بر این باورند که باید بین ظهور ((رمانتیسیسم)) و بروز اندیشه ی ((پست مدرن))، رابطه ای وجود داشته باشد. آنان نهضت ((رمانتیسیسم)) در اواخر سده ی هجدهم را، آغازگر نگرشی و گرایشی بنیادی می دانند که پس از گذشت دو قرن و نیم و در امتداد تحولات فکری جاری در غرب، به ظهور و بروز ((پست مدرنیسم)) انجامید. به اعتقاد الیوتار (نویسنده کتاب ((وضعیت پست مدرن))) ((گذار از جهان مدرن به جهان پست مدرن، دست کم از پایان دهه ی پنجاه قرن بیستم در غرب آغاز شده است، هر چند شتاب این گذار در کشورهای مختلف یکی نبوده و نیست)). او در جایی دیگر در همان کتاب، قرن بیستم را آغاز دگرگونی هایی می داند که بیانگر پایان دوران مدرن و آغاز دوران پست مدرن است، زیرا به گمان او قرن بیستم شاهد بحران روایت های بزرگ می باشد.

در هر صورت ((پسامدرنیسم))، به عنوان یک جنبش فکری گسترده ای - که رشته های مختلف از هنر، معماری و ادبیات تا فلسفه، نظریه اجتماعی و سیاست را درنوردیده است - از دهه ی ۱۹۶۰ میلادی و به خصوص در جریان رویدادهای اخیر این دهه در اروپا و امریکا، شکل گرفت و همراه با جنبش های انتقادی اجتماعی و سیاسی در دهه های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ م. گسترش یافت. تحلیل مفهومی پست مدرنیسم: واژه ی ((پست مدرن)) در دهه های اخیر، به طور فزاینده به مفهوم عام کلمه، به پایان دوران شکوفایی ((مدرنیسم)) و افول آن پس از اوج ظهورش، در قرن بیستم اشاره دارد. این واژه همچنین نظر به جنبش روشنفکرانه بارز دوران معاصر دارد. البته این جنبش، چندان خوشایند و شادی آفرین به حساب نمی آید. با وجود این تا کنون میان مفسران، جدال گسترده ای بر سر تبیین و تعریف دقیق ((پست مدرنیسم)) در جریان بوده است.

فستر، یکی از تحلیل گران پست مدرنیسم، در بررسی مفهومی این واژه، به بیان دو گونه طرز تلقی از ((پست مدرنیسم)) اشاره کرده است: صورت اول مربوط به تعریف و بیانی است که ((پست مدرنیسم)) را مقابل ((مدرنیسم)) و نافی و طردکننده ی آن می داند. و صورت دوم مربوط به تعریف و بیانی است که آن را مبتنی بر ((مدرنیسم)) و نشأت گرفته از آن می شناسد. در تعریف اول، پست مدرنیسم، ویرانگر مدرنیسم و مقاومتی در برابر آن دانسته شده است؛

در حالی که صورت دوم، پست مدرنیسم، پرورش یافته و تکامل یافته‌ی دامان مدرنیسم قرار داده شده است. لیوتار نماینده بیان نخست و جیمسن نماینده‌ی طرز تفکر دوم می‌باشند. به طور کلی اندیشه‌ی ((پست مدرن)) را می‌توان در اصول ذیل خلاصه کرد:

۱. مسأله نسبی‌گرایی و عدم قطعیت در زمینه شناخت (پست مدرن با نفی فاعل شناسان معتقدات که دوران فراروایت‌ها و تئوری‌های بزرگ و جهان شمول گذشته است)؛

۲. شکست ایده‌ی پیشرفت و فرجام‌نهایی‌گرای غایت‌گرایی‌های تاریخی (پست مدرن معتقد است که الزاماً "آینده" بهتر از حال و حال بهتر از گذشته نیست)؛

۳. انحلال سوژه‌ی اجتماعی و خصوصی شدن بعد سیاسی (انسان به عنوان سوژه اصلی، دیگر فاعل شناسایی اصل نیست و بلکه خود در منظر سوژه قرار دارد)؛

۴. نقد مفهوم عالم‌گرایی فرهنگ مدرن و اهمیت یافتن ایده هویت فرهنگی (به عقیده‌ی پست مدرنیسم، فرهنگ‌ها دارای هویت‌های مستقل و متفاوت‌اند و نمی‌توان هویت آنها را در نظم نوین جهانی از بین برد)؛

۵. بحران محیط زیست و پیشرفت دستگاه‌های ارتباط جمعی.

۶. حمایت از جنبش‌های فمینیستی و... در هر صورت اصطلاح ((پست مدرن))، در حوزه‌های فکری و فرهنگی گوناگون - از معماری، ادبیات، سینما و نقد هنر گرفته تا جامعه‌شناسی، مردم‌شناسی، سیاست و فلسفه - به کار گرفته شده است. لیوتار، در اثر معروفش (وضعیت پست مدرن) حتی از علم ((پست مدرن)) سخن می‌گوید. فهرست طولانی متفکران

، فیلسوفان و نویسندگانی که پست مدرن نامیده می شوند، در برگیرنده ی نام هایی مانند: ژاک دریدا، میشل فوکو، ژان فرانسوا لیوتار، ژان بودریا، ژرژ باتای، فلیکس گتاری، ژیل دولوز، پال دمان، جان اتان کالر، ریچارد رورتی و بسیاری دیگر است .

در این زمینه ی جزوه ی ((مدرنیته و پست مدرنیسم)) به همراه پاسخ ارسال می گردد.

برای مطالعه بیشتر ر.ک :

۱- پست مدرنیته و پست مدرنیسم ، ترجمه حسینعلی نوزری ، انتشارات نقش جهان

۲- گذر از مدرنیته ، شاهرخ حقیقی ، نشر آگه

۳- فرهنگ علوم سیاسی ، مرکز اطلاعات و مدارک علمی ایران

۴- غرب شناسی ، سیداحمد راهنمایی ، نشر مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)

۵- مجله ی اندیشه حوزه ، شماره ۲۴، مدرنیسم ، پست مدرنیسم و جامعه مدنی

نظریات تمایز و راسیونالیزم چه نوع طرز تفکری است ؟

پرسش

نظریات تمایز و راسیونالیزم چه نوع طرز تفکری است ؟

پاسخ

سؤال نیاز به توضیح بیشتری دارد. منظور از تمایز چیست؟

راسیونالیزم به معنای عقل گرایی و فلسفه اصالت عقل است که در اروپای دوره جدید از دکارت به بعد در اروپا پا گرفت و در مقابل فلسفه های اصالت حس و اصالت ایده (ایدئالیزم) قرار دارد. خلاصه اندیشه ای که مبتنی بر عقل و تعلیمات باشد راسیونالیزم می نامند.

برای آگاهی بیشتر ر.ک: فرهنگ واژه ها، تدوین عبدالرسول بیات، مؤسسه اندیشه و فرهنگ دینی، قم، چاپ اول ۱۳۸۱، صص ۳۸۵ - ۳۹۴.

ضمن تشکر از پاسخ سؤال ۱۱ نامه ۱۶۵۳ در بند ج آن، آیه ۱۲۱۱ سوره بقره را می توان در مورد اصلاح طلبی اضافه کرد ؟

پرسش

ضمن تشکر از پاسخ سؤال ۱۱ نامه ۱۶۵۳ در بند ج آن، آیه ۱۱ و ۱۲ سوره بقره را می توان در مورد اصلاح طلبی اضافه کرد؟

پاسخ

قبل از هر سخن، روحیه کنکاش گری و حق جوئی شما را بایستی تحسین نمود. در مورد جنبش اصلاح دینی و کلا اصلاحات، شما به نکته قرآنی خوبی اشاره کردید. چه این که اصلاحات یعنی به سامان کردن و تنظیم صحیح روابط اقتصادی، سیاسی، دینی و هنری و... (بسته به مورد اصلاحات) است، اما اولاً، سامان و بی سامان کدام است؟ چون در نگرش منافقین همه چیز وارونه است، آنها پیامبران الهی را به تمسخر گرفته و منحرف می دانند و مبارزه با آنان را اصلاح طلبی، چنان که در داستان شعیب و نوح و هود و ابراهیم و موسی (ع) و دیگران، قرآن این مسأله را بازگویی می کند.

و دیگر آن که فرضاً روابط اقتصادی یا سیاسی یا اعتقادی و... نابسامان باشد، راه بسامان کردن آن چیست؟ با چه استراتژی و تاکتیکی.

قرآن کریم با توجه به همان آیاتی که شما اشاره فرمودید (سوره بقره، آیات ۱۱ و ۱۲) و آیات دیگر راجع به منافقین می فرماید آنان ادعای اصلاح طلبی دارند ولی آنها جز فساد کاری نمی کنند بلکه اصلاً مفسد واقعی اینان هستند.

ریوزیونیسیم چیست؟

پرسش

ریوزیونیسیم چیست؟

پاسخ

ریوزیونیسیم (Rivizionism) به معنای تجدید نظر طلبی است که عمدتاً در تفکر مارکسیستی به صورت جریان‌ی ظهور شد و تغییراتی در آن پدید آورد.

دکتر انور خامه ای که خود زمانی مارکسیست بوده است کتابی در این زمینه نگاشته به نام «تجدید نظر طلبی از مارکس تا مادا» همچنین استاد شهید مطهری نیز در کتاب جامعه و تاریخ اشارتی به این مطلب دارند.

اپورتونیسیم چیست و چه مضراتی برای جوامع بشری دارد؟

پرسش

اپورتونیسیم چیست و چه مضراتی برای جوامع بشری دارد؟

پاسخ

اپورتونیسیم به معنای فرصت طلبی است و عمدتاً به حرکت های منافقانه و فریبکارانه اطلاق می شود. مبنای این گرایش عقلانیت ابزاری و انگاره «هدف وسیله را توجیه می کند» می باشد. چنین روشی با توجه به این که ارزش های انسانی را قربانی خواسته ها و اهداف زودگذر مادی می کند خطرات و زیان های بزرگی در پی دارد.

معنا و مشکلات انسانگرایی (اومانیسیم) غربی چیست ؟

پرسش

معنا و مشکلات انسانگرایی (اومانیسیم) غربی چیست ؟

پاسخ

محور دنیای جدید و تمدن مدرن غرب بر بی خدایی است توجه شود که می گوئیم بی خدایی نه الحاد. حتی دیندار در این دنیا بی خداست این بی خدایی که به دلیل برتری و استکبار انسان و تسلط شیطان بر چنین جامعه ای شکل گرفته است. این بی خدایی، همان میوه ممنوعه ای است که قرآن از آن یاد کرده است: «فدلهم بغرور» (اعراف، آیه ۲۲). سراب و فریبی بیش نیست. این بی خدایی را که نتیجه آن به مرگ خدا تعبیر می کند همان فراموشی خداست «نسوالله» خدا را فراموش کردند (حشر، آیه ۱۹) نتیجه این خدا فراموشی دام دردناک است.

اول: خدا آنها را فراموش می کند: «فنسئهم» پس خدا آنها را فراموش می کند (توبه، آیه ۶۷) فراموشی خدا به معنای آن است که آنها را ترک می کند و به خودشان وا می گذارد و در چنین حالتی جز اینکه تحت تسلط شیطان باشند راهی ندارند. و انسان و جامعه ای که به خود واگذار شد به بیراهه می رود.

دوم: انسان و جامعه ای این چنین خود را فراموش می کنند «فانساهم انفسهم» (حشر، آیه ۱۹) این به معنای از خود بیگانگی است که بر سراسر دنیای غرب حاکم است. فراموشی خود واقعی - همان روح الهی - جهان از خود بیگانه را می سازد و این نتیجه مستقیم فراموشی خداست.

وقتی خود واقعی فراموش شد لا-جرم جایگزینی می خواهد در این حالت، نفس اماره و بلکه نفس تصویرگر بر انسان حاکم می شود اگر نفس اماره، دعوت به بدی می کند

انسان هنوز قدرت فهم بدی از خوبی را دارد اما نفس تصویر بدی را خوبی جلوه می کند و این صفت انسان ملون است که راهی جز اضطراب و بحران هویت ندارد.

اومانیسم معنی اصالت انسان اما نه انسان خدایی که در سایه خدا معنی می یابد. بلکه انسانی که از خدا بریده است و همه ارتباط خود را با آسمان قطع کرده و کاملاً زمینی شده و همه سعادت و نیکبختی خود را در زمین می جوید. حیوانی که با تفکر خود در جهت بهره برداری منحرفانه از مواهب طبیعت تلاش می کند. این مفهوم در حقیقت همان خود فراموشی است که بر اثر اینکه خداوند او را به خودش وا گذاشته پدید می آید و آن نیز به دلیل فراموش کردن خداوند و عهدی است که با او بسته است.

به عبارت دقیقتر دنیای جدید خود واقعی و حقیقی همان من الهی که از آن بندگی خدا می زاید فراموش کرد و خود خیالی و طفیلی را جایگزین نموده خودی که در حقیقت خود نیست. بلکه همان حیوانیت انسان است. نیچه به زیبایی این حالت را تعبیر می کند به نظر او در تعریف انسان جدید به عنوان حیوان ناطق باید تجدید نظر کرد او ناطق حیوان است یعنی حیوانی است که با حیوانات دیگر این تفاوت را دارد. که از عقل برای اهداف خود استفاده می کند و اگر همه حیوانات بر اساس غریزه رفتاری می کنند این حیوان بر اساس عقل حیوانی عمل می کند عقلی که در هواهای نفسانی اسیر است پس اصل و اساس در چنین انسانی حیوانیت است این انسان را

قرآن به زیبایی معرفی می کند «ارأیت من اتخذ الهه هواه» (فرقان، آیه ۴۳) به این دلیل او از حیوان هم پست تر است. این ماهیت دنیا و تمدن جدید است. و سیاست و فرهنگ و علم جدید بر اساس همین اندیشه پا گرفته است. فیلسوفان دنیای غرب از سر هوای نفس به چنین جایی نرسیده اند بلکه گندمی که در دوره قرون وسطی کاشته شد با آفت دوره رنسانس در دوره جدید به این نحو برداشت شد.

اما باید توجه داشت که در این دنیای مادی زده که اراده معطوف به قدرت، قدرت شر و فساد، سکاندار جهان معاصر است باید معنویت و عدالت اسلامی را ارائه داد تا مردم آن را ببینند شاید از خواب غفلت بیدار شوند و بدان پیوندند. اگر یکی از اهداف انبیاء بیداری عقل مدفون شده انسان هاست ما نیز که پیرو خاتم انبیاء (ص) و تحت امامت خاتم اولیاء (ع) هستیم موظفیم که در این راه تلاش کنیم و یکی از اهداف تشکیل حکومت دینی و نظام جمهوری اسلامی در این سرزمین نشان دادن چهره تابناک اسلام علوی است تا به بخشی از اهداف انبیاء جامه عمل پوشانده شود.

نباید خطاهای برخی از احزاب و گروهها و مسؤولان ما را مایوس کند و از اصل هدف مان باز دارد. ما راهی را انتخاب کرده ایم که سختی های بسیار دارد گردنه ها و خطر های پیش روی مان قرار دارد اما بهترین راه و بلکه تنها راهی است که پیش روی ماست که با آن می توانیم گوشه ای از چهره حق را جلوه گر کنیم و زمینه ظهور را فراهم

کنیم. ان شاء الله.

در مورد تحجر سیاسی توضیح دهید.

پرسش

در مورد تحجر سیاسی توضیح دهید.

پاسخ

تحجر یعنی این که انسان هر آنچه که به صورت باور در ذهنش وارد می شود، بدون این که پایه های استدلالی و استنادی مستحکمی داشته باشد، بپذیرد و کورکورانه و متعصبانه آن را قبول کرده و از آن دفاع و بر آن پافشاری کند و تعصب بورزد.

تحجر انواعی دارد مانند: تحجر مذهبی، سیاسی و... در نگاه مقام معظم رهبری تحجر سیاسی از تحجر مذهبی خطرناک تر است: «و خطرناک تر از آن، تحجر سیاسی است؛ تحجرهای ناشی از شکل بندی تحزب و سازمان های سیاسی است که اصلاً امکان فکر کردن به کسی نمی دهند. اگر ده دلیل قانع کننده برای حقانیت یک موضع ذکر کنیم، قبول می کند، اما در عمل طور دیگری عمل می کند! چرا؟ چون حزب، آن تشکیلات سیاسی بالای سر - مثل پدر خوانده مافیا - از او اینگونه خواسته است» مقام معظم رهبری، دیدار با دانشجویان نمونه و ممتاز دانشگاهی، ۷/۹/۱۳۸۱.

و به قول قرآن «انا وجدنا اباثنا علی أمه و انا علی آثارهم مهتدون» (زخرف، آیه ۲۲).

طبیعی است چنین موضوعی از دیدگاه اسلامی - که تمام تأکیدش بر عنصر شناخت و آگاهی، منطق و استدلال است - منافات داشته و کاملاً از سنخ عصیبت و حمیت جاهلی است که در قرآن کریم به شدت از آن نهی شده «اذ جعل الذین کفروا فی قلوبهم الحمیه حمیه الجاهلیه» (فتح، آیه ۲۶).

و از دلایل اصل طرد و انحراف شیطان از مسیر الهی شمرده شده است. به علاوه کسانی که در اعتقاد و عمل به چنین مرضی مبتلایند دیگر نمی توانند ادعای حق

طلبی، اهل منطق و استدلال و روشنفکر بودن را داشته باشند «آن مجموعه ای که دچار یک چنین تحجری باشد، دیگر روشنفکر نیست، چون روشنفکری لازمه اش حق طلبی، چشم باز، تکیه به منطق و استدلال است» (مقام معظم رهبری، همان).

لطفا واژه های سیاسی زیر را برایم توضیح دهید در مورد این مکاتب و اندیشه ها و اهداف و مبانی شان نیز توضیح دهید.

اشاره

احزاب رادیکال - گروه های فشار - احزاب آنارشیست - پارادایم - بورژوازی - هرمنوتیک - دیالکتیک - اشتراکیون - امپریالیزم - لیبرال - فئودال - فراماسونری - کمون

پرسش

لطفا واژه های سیاسی زیر را برایم توضیح دهید در مورد این مکاتب و اندیشه ها و اهداف و مبانی شان نیز توضیح دهید.

احزاب رادیکال - گروه های فشار - احزاب آنارشیست - پارادایم - بورژوازی - هرمنوتیک - دیالکتیک - اشتراکیون - امپریالیزم - لیبرال - فئودال - فراماسونری - کمونیست

پاسخ (قسمت اول)

در اصطلاح سیاسی، گروه فشار یا گروههای ذی نفوذ «Interest Groups» در مورد گروه ها و سازمان هایی به کار می رود که برای حفظ منافع خود یا تأمین مقاصد خاصی، بدون توجه به اصول و راهکارهای قانونی کشور بکوشند تصمیمات خود را از هر راهی به دست بیاورند (فرهنگ علوم سیاسی، مرکز اطلاعات و مدارک علمی ایران، ۱۳۷۴، ص ۲۶۷).

به طور مثال گروه فشار یا «لابی» یهودیان آمریکا یکی از مهمترین و نیرومندترین گروه های فشار آمریکاست که با نفوذ در سازمان های دولتی و اقتصادی و وسائل ارتباط جمعی در آمریکا در تصمیمات دولت و کنگره درباره مسائل خاورمیانه مستقیماً اثر میگذارد و از اتخاذ تصمیماتی که مغایر منافع اسرائیل باشد جلوگیری می کند (فرهنگ جامع سیاسی، محمود طلوعی، نشر علمی، ۱۳۷۷، ص ۷۳۶).

بنابراین هدف ایجاد گروه فشار توسط جناح ها و یا احزاب و... حفظ و یا تأمین منافع و اهداف آنان با استفاده از راهکارهای غیر قانونی (عموماً) و فشار بر مراجع و مسئولین تصمیم گیرنده در امور کشور و تحمیل خواسته های غیر مشروع خود بر جامعه می باشد.

اما در مورد وجود این اصطلاح در کشور ما باید گفت که اولاً ابهامات زیادی در تعریف این اصطلاح و تطبیق آن بر شرایط جامعه و نظام اسلامی وجود دارد، زیرا از یک سو فرهنگ و ارزش های

اسلامی و به تبع آن نظام سیاسی ما اصولاً نمی تواند جایگاهی برای این قبیل گروهها و عملکردهای غیرقانونی آنان قائل شود. زیرا بر اساس اصول اسلامی و قانون اساسی جمهوری اسلامی «وسيله» و «روش» و نوع عملکردها هم باید کاملاً قانونی و مشروع باشد؛ در غیر این صورت علاوه بر اینکه مشروعیت نظام اسلامی زیر سؤال می رود، در طولانی مدت هم نتایج و آثار بسیار منفی و مخربی را برای نظام و جامعه اسلامی به دنبال خواهد داشت.

و از سوی دیگر، اصطلاح گروه فشار و ذی نفوذ در ادبیات سیاسی _ که به عنوان تشکیلاتی سازمان یافته و تعریف شده ای، کار ویژه هایی خاص را انجام می دهند، (ر.ک: بنیادهای علم سیاست، عبدالرحمن عالم، نشر نی، ۱۳۷۹، ۱۳۵۷) _ نمی تواند با افراد یا گروههای خودسری که در برخی مواقع دست به اعمال خشونت آمیز می زنند، و در جامعه مطبوعاتی ما به گروه فشار معروف شده اند، انطباق داشته باشد، از اینرو است که برخی، از چنین جریاناتی به «لمپنیسم» یاد می کنند. که آنهم جای بحث و تأمل دارد. بلکه در کشور ما هم برخی تشکیلات سیاسی به نام حزب یا جناح و ... وجود دارند که علیرغم اینکه کمتر به گروه فشار مشهورند، ولی واقعا کارویژه های فشار را داشته و حتی بر خط و مشی های دولت و سیاست گذاری ها اعمال نفوذ می کنند و با شعارهایی نظیر «خروج از حاکمیت» و ... ، می خواهند اهداف و منافع غیرقانونی خود را بر نظام تحمیل نمایند. که این پدیده متأسفانه علی رغم تأکید نظام اسلامی بر پای بندی

تمامی جناح‌ها و احزاب به قانون و راهکارهای قانونی، مانعی عمده در راه تحقق کامل مردم‌سالاری دینی و نهادینه شدن رقابت‌های سیاسی سالم و اسلامی بوده و در موارد زیادی هزینه‌های زیادی را به نظام، منافع و مصالح و امنیت کشورمان تحمیل نموده است.

بورژوازی (Bourgeoisie):

این واژه در مورد طبقه سرمایه‌دار به کار می‌رود که مالک وسایل اساسی تولید است و از استثمار کار دیگران زندگی می‌کند. سابقاً بورژوا - مشتق از کلمه بورگ به معنی شهر - به شهرنشین مرفه می‌گفتند. بورژوازی بر حسب این که سرمایه خود را در کدام رشته به کار اندازد، به بورژوازی صنعتی، تجاری، مالی و روستایی تقسیم می‌شود. از نظر قدرت مالی و نفوذ اقتصادی و سیاسی، بورژوازی به بزرگ و متوسط و کوچک تقسیم می‌شود. یک تقسیم‌بندی دیگر بورژوازی مربوط به نقش قشرهای مختلف این طبقه در جوامع مستعمره و وابسته است؛ بورژوازی ملی که بر تولید داخلی متکی است و از این رو منافعش با انحصارات بیگانه اغلب در تضاد است و بورژوازی کمپرادور (دلال) یعنی قشر عالی و ثروتمند. این قبیل جوامع که روابط محکمی با انحصارات بیگانه دارد. این واژه همچنین برای اشاره به شیوه زندگی کسانی به کار می‌رود که آرایش و لباس خاصی دارند و به زندگی پرزرق و برق عادت کرده‌اند (فرهنگ علوم سیاسی، مرکز اطلاعات و مدارک علمی ایران، بهار ۱۳۴۷، ص ۳۵).

بر این اساس دولت بورژوایی، دولتی است که براساس تفکرات، سرمایه‌داری شکل گرفته و مهمترین هدف و وظیفه خویش را حفاظت از منافع طبقه سرمایه‌دار می‌داند.

در ادامه جهت آشنایی بیشتر شما با چگونگی شکل‌گیری

دولت بورژوازی، مقاله ای با مشخصات ذیل آورده می شود:

انقلاب بورژوازی انگلیس

نویسنده: شهریار زرشناس - منبع: باشگاه اندیشه ۳/۸/۱۳۸۲

در انگلستان قرن هفدهم، مناسبات اقتصادی سرمایه سالارانه رو به گسترش بود و اشراف و بخشی از نمایندگان سرمایه داران در پارلمان، گرد هم آمده و سعی داشتند قدرت پادشاه را محدود سازند. اربابان فئودال از حامیان اصلی پادشاه بودند. پادشاه، سرمایه داران شهرنشین را ناگزیر می ساخت تا مالیات های سنگین بپردازند و به او هدایایی گرانبها ببخشند. او امتیاز انحصاری تولید و فروش صابون، شراب، زغال و آهن را در دست داشت و بازرگان ثروتمند و بورژواها را اذیت می کرد و در سودجویی محدود می ساخت و بعدها به دلیل مخالفت های پارلمان با سیاست های وی برای مدتی پارلمان را تعطیل کرد.

در سال ۱۶۴۰ میلادی، پارلمان دوباره گشوده شده و علیه پادشاه و به نفع سرمایه داران و بورژواها موضع گرفت. یک سلسله شورش ها سراسر انگلیس را فراگرفت و مرحله اول انقلاب بورژوازی انگلیس آغاز شد. شاه دستور انحلال پارلمان را صادر کرد، اما موفق به اجرای آن نشد و پارلمان به کارش ادامه داد و به "پارلمان طولانی" معروف شد. بورژواها در رأس و پیشه وران و خرده مالکان و روستاییان در پی آن به نفع پارلمان مسلح شده و خواهان محدود کردن قدرت پادشاه شدند. پارلمان که اینک به پایگاه بازرگانان و زرسالاران سرمایه دار تبدیل شده بود، خواهان محدود کردن قدرت پادشاه به نفع خود بود. از سال ۱۶۴۲ میلادی، مرحله دوم انقلاب انگلیس که جنگ بین پادشاه از یک سو و ارتش پارلمان از سوی دیگر بود، آغاز گردید.

فرماندهی ارتش پارلمان با خرده مالکی به نام "الیور کرامول" بود که با نظام

فئودالی مخالف و وابسته به فراماسونری بود. ارتش پادشاه در این جنگ ها شکست خورد و "چارلز استوارت اول" پادشاه انگلستان دستگیر و اعدام شد (۱۶۴۹). به دنبال اعلام جمهوری در سال ۱۶۴۹ میلادی، "کرامول" رئیس جمهور و دیکتاتور مطلق العنان گردید. حکومت استبدادی کرامول تا سال ۱۶۵۸ میلادی (سال مرگ او) به نفع سرمایه داران و نیز همسو با سیاست های استعماری دولت انگلیس ادامه یافت اما به خواست های توده مردم و محرومین توجهی نشد و این خصیصه ذاتی انقلاب های بورژوازی است که سرمایه داران آن را به نفع خود رهبری می کنند.

پس از مرگ کرامول در سال ۱۶۵۸ میلادی، مردم ناامید و درمانده - که رژیم کرامول به وضع آنها رسیدگی ای نکرده بود - دست به اعتراض می زدند و سرمایه داران و بازرگانان و بورژوازی انگلیس از ترس شورش مردم خواهان بازگشت سلطنت استوارت ها و سرکوب جنبش مردمی می شدند. بدینسان سلطنت در انگلستان احیاء گشت و تا امروز ادامه یافت.

اما این همه ماجرای انقلاب بورژوازی انگلیس نیست؛ در سال ۱۶۸۸ میلادی، پارلمان که پایگاه بورژواها و سرمایه داران و مروج اندیشه های لیبرالی بود، کودتایی بدون خونریزی علیه خاندان استوارت انجام داد که "انقلاب باشکوه" نامیده شد. با سرنگونی پادشاه، فردی به نام "ویلیام اورانژ" که از خویشاوندان دور خاندان سلطنتی بود به عنوان پادشاه مشروطه به قدرت رسد و قدرت به پارلمان که پایگاه سرمایه داران و نجبای بزرگ و بورژواها بود منتقل شد.

انقلاب ۱۶۸۸ میلادی انگلستان که موسوم به "انقلاب باشکوه" است یک انقلاب بورژوا - لیبرالی بود که به لحاظ فکری تحت تأثیر آراء "جان لاک" فیلسوف لیبرال انگلیسی قرار داشت. انقلاب های ۱۶۴۹ و ۱۶۸۸ انگلستان موجب تحکیم و گسترش

فوق العاده مناسبات سرمایه دارانه و تخریب نظام فئودالی این کشور گردید؛ اگرچه با «انقلاب باشکوه» خرده مالکان و روستائیان بسیاری که در راه انقلاب جان فشانی ها کرده بودند، دچار ورشکستگی گردیده و آواره شهرهای بزرگ گردیدند و سرمایه داران آنها را از هستی ساقط کردند. اکثر اینها بعداً به عنوان کارگر یا «پرولتر» در کارخانجات سرمایه داران بزرگ انگلیسی به کار مشغول شدند. بدینسان با انقلاب انگلستان و به ویژه «انقلاب باشکوه»، اندیشه ها و ساختار مناسبات سیاسی مدرن جانشین مناسبات فئودالی گردید و بسط فوق العاده مدرنیته در انگلستان آغاز شد. انقلاب های انگلستان را چون در مسیر تأمین منافع سرمایه داران و استقرار حاکمیت روح دنیامداری و سوداگری بورژوازی طی مسیر کرده است، انقلاب های بورژوازی می نامند.

به این ترتیب شالوده های دولت بورژوازی و سرمایه داری شکل می گیرد.

پارادایم :

اصطلاحی است که در فلسفه علم به کار گرفته می شود و مقصود از آن، اصولی است که بر بینش ما نسبت به چیزها و جهان حاکم است. (ادگار مورن، درآمدی بر اندیشه پیچیده، ص ۱۶)

علاوه بر این معنای عام (منشاء اصول و مقررات)، معنای اخص آن «سرمشق» می باشد. (ر.ک: آلن اف، چالمرز، چیستی علم، ترجمه سعید زیبا کلام، نشر سمت، ۱۳۷۹، ص ۱۰۹ پاورقی)

این اصطلاح نخستین مرتبه توسط «توماس کوهن» در کتاب «ساختار انقلاب های علمی» به کار رفت و مدل جدیدی برای تبیین چگونگی رشد و توسعه علوم ارائه کرد؛ کوهن که در زمینه تاریخ علم تحقیق می نمود*، متوجه شد که تبیین های سنتی از علم، خواه استقراء گرا و خواه ابطال گرا، با شواهد تاریخی تطبیق نمی کند. از این رو کوشید تا درباره علم نظریه ای طرح

کند که با واقعیات تاریخی، آن گونه که او می بیند، توافق داشته باشد.

ویژگی عمده نظریه وی تأکیدی است که بر ممیزه انقلابی پیشرفت های علمی دارد به طوری که موافق آن، انقلاب متضمن طرد و رد یک ساختار نظری و جایگزینی آن با ساختار ناسازگار دیگری است. ویژگی دیگر این نظریه تأکید بر ممیزات جامعه شناختی جوامع علمی می باشد.

تصویر کوهن از شیوه پیشرفت یک علم را می توان به وسیله نمودار بی پایان زیر خلاصه کرد:

پیش علم <--- علم عادی <--- بحران <--- انقلاب <--- علم عادی جدید <--- بحران جدید <--- ...

فعالیت های پراکنده و گوناگونی که قبل از تشکیل و پی ریزی یک علم صورت می گیرد، نهایتاً پس از اینکه به یک پارادایم مورد پذیرش جامعه ای علمی تبدیل شد، منظم و هدفدار می گردد. پارادایم مشتمل است بر مفروضات کلی نظری و قوانین و فنون کاربرد آنها که اعضای جامعه علمی خاصی آنها را پذیرفته و به کار می گیرند. پژوهشگران درون یک پارادایم، خواه مکانیک نیوتنی باشد، خواه علم ابصار موجی، شیمی تحلیلی باشد یا هر چیز دیگر، به امری مشغولند که کوهن آن را علم عادی می نامد. (جهت توضیحات بیشتر ر.ک: ص ۱۰۸ به بعد)

مطابق تعریف کوهن، در هر دوره ای از تاریخ علم، یک جریان منسجم و یکپارچه که از اصول و قوانین علمی نزدیک به هم بهره می برند، حاکم بر فضای علمی آن دوره است و هرگاه این جریان منسجم به هر دلیلی توانایی خود را در تبیین و پاسخگویی به مسائل جدید و مستحدثه علمی از دست بدهد، پارادایم دیگری که توانسته

است مدل منسجم و کاملی برای تبیین و توجیه نظام مند مسائل علمی ارائه کند، جایگزین آن خواهد شد. برای نمونه فیزیک ارسطو به لحاظ ناتوانی از درک و فهم مسائل جدید فیزیکی جای خود را به فیزیک نیوتنی داد. نکته مهم در رویکرد پارادایمی به علوم، خاصیت غیر انباشتگی علم است که نشان می دهد که در هر پارادایم صرفاً یک سری قضایای علمی مرتبط با هم هستند که به صورت یک الگوی تبیین مورد استفاده دانشمندان قرار می گیرد و در پارادایم بعدی همه چیز دوباره از صفر شروع می شود و ملاک قدرت و ضعف یک جریان و نظریه علمی صرفاً توان توجیه مسائل و پدیده های علمی است. (تقی آزاد ارمکی، روشنفکری ایران در رویکرد پارادایمی، نشریه ایران، ۱/۸/۸۱)

و نکته آخر اینکه اصطلاح پارادایم در حوزه های مختلفی از علوم در جهت تحلیل واقعیت ها به کار گرفته شده است و حتی عده ای با ارائه تفسیر متفاوتی از پارادایم، حضور همزمان چند پارادایم موازی را در یک دوره تاریخی ممکن دانسته اند، به عنوان نمونه در حوزه سیاسی، دو پارادایم «برخورد تمدنها» توسط هانتینگتون و «گفت و گوی تمدنها» توسط آقای خاتمی از دو دیدگاه، متفاوت در صدد تبیین علل پیدایش، رشد و بالندگی و انحطاط تمدنها می باشند. (رضا اسماعیلی، پارادایم گفت و گوی فرهنگ ها، روزنامه همشهری، ۱۴/۶/۸۱)

=====

اصطلاح هرمنوتیک در اصل از واژه یونانی **Hermeneuin** گرفته شده که فعل است و به معنای «تفسیر کردن» به کار می رود. اما برخی آن را مأخوذ از نام «هرمس» (**Hermes**) خدای یونانی و پیام آور خدایان می دانند که هم آورنده پیام بود و هم تفسیر کننده آن.

بدین سان هرمنوتیک نیز، عملی هرمنسی است و مفسر، کاری هرمنسی می کند و می کوشد تا به کشف معنای سخن و تفسیر پیام بپردازد.

اما در اصطلاح، از هرمنوتیک تعریف های مختلفی ارائه شده است که در این مختصر، مجال برای طرح آنها وجود ندارد؛ ولی تعریف اصطلاحی رایج آن است که هرمنوتیک «نظریه یا فلسفه تفسیر معنی» و نوعی روش پژوهشی است که ویژه علوم انسانی و علوم اجتماعی می باشد. مطابق این تعریف، بحث اصلی هرمنوتیک عبارت است از این که جریان «فهمیدن» چگونه صورت می گیرد؟ معنی چگونه از عالم شخصی به عالم شخص دیگر منتقل می شود و به دنبال این گونه پرسش هاست که مباحثی درباره معرفت عینی، نسبت معرفت یا فهم، زبانمندی فهم، تاریخ مندی زبان و فهم، تجربه زیست یا جهان زیست، فهم قبلی، امتزاج افق ها، پیش ساخت معنایی و نقش پیش فرض ها در فهم، بهتر فهمیدن و فهم کامل، تکامل و رشد معرفت، نقادی متن، نیت مؤلف و ده ها مسأله دیگر در این علم مورد طرح و بررسی قرار می گیرد.

پاسخ (قسمت دوم)

ناگفته نماند که نظریه های هرمنوتیکی متفاوتی وجود دارند مثل هرمنوتیک زبانشناختی، هستی شناختی، معرفت شناختی، تاریخ گرایانه، دینی، فلسفی، جامعه شناختی، روان شناختی و... که نباید از وجود تمایز و تفاوت آنها غفلت کرد. علاوه بر آن که باید دانست به دلیل آن که هرمنوتیک با نشانه ها، پیام و متن سر و کار دارد، به قلمرو الهیات، فلسفه، هنر، زیبایی شناسی، نقد ادبی، نقادی متون، شناخت و تفسیر کتابهای مقدس دینی، روش شناسی علوم و معرفت شناسی نیز گسترش می یابد. برای آشنایی بیشتر با این علم منابع ذیل مفید و مغتنم است: ساختار و تأویل متن (۲ جلد)، بابک احمدی، نشر مرکز، چاپ دوم، ۱۳۷۲.

کتاب تردید از همان نویسنده نشر مرکز، چاپ اول ۱۳۷۴، حلقه انتقادی، دیوید کورنزهوی، ترجمه مراد فرهادپور، انتشارات گیل با همکاری انتشارات روشنگران، چاپ اول ۱۳۷۱، مبانی کلامی اجتهاد، مهدی هادوی تهرانی، مؤسسه فرهنگی خانه خرد، چاپ اول، ۱۳۷۷ و...

«گادامر» فیلسوف معاصر آلمانی که از شاگردان خصوصی «مارتین هایدگر» و تحت تأثیر اندیشه های اوست، بنیانگذار مکتب جدید هرمنوتیک و مطالبش محور تمام مباحث هرمنوتیکی تلقی می شود، اطلاع از دیدگاه های وی و نقد آن ها می تواند تا اندازه ای شما را به این موضوع و مبانی آن آشنا سازد. او می خواهد با توجه به مجموعه تحقیقات پیشگامان هرمنوتیک همچون شلایرماخر، دیلتای و به ویژه هایدگر، مشکل مسائل پیچیده و غامض این علم را حل کند. مهم ترین اثر وی کتاب حقیقت و روش (Truth And Method) است. اساسی ترین دیدگاه های وی را به طور فشرده می توان در موارد ذیل خلاصه کرد. برای آشنایی با این دیدگاه ها مراجعه کنید به منابع گذشته.

۱- او حقیقت را لایه لایه و ذوبتون می داند و شناخت یک متن را تنها در سایه قرار گرفتن در «موقعیت گفت و گو» می داند. از این رو به اعتقاد وی در علوم انسانی، ما با آنچه آن را مورد شناسایی قرار می دهیم، یک نوع مشارکت و داد و ستد داریم. به نظر وی گفت و گو میان خواننده و متن، فرایندی یک سویه نیست.

۲- ما در گفت و گو با متن، پرسش ها و پاسخ هایی را رد و بدل می کنیم. این پرسش ها گاه در ابتدا از سوی ما مطرح می شود و آن گاه به سراغ متن می رویم و گاه در برخورد ما با متن پدید می آیند. این پرسش و پاسخ، منطقی و ویژه خود را می طلبند که گادامر از آن

به «منطق مکالمه» تعبیر می‌کند. به اعتقاد وی، باید توجه داشت که دریافت پاسخ و برداشت ما از متن و در واقع فهمی که اکنون برای ما حاصل می‌شود، فهمی امروزی و برداشتی متناسب با ذهنیت خاص خود ما است.

۳- فهم در اثر پیوند افق معنایی مفسر با افق معنایی متن حاصل می‌شود. یعنی پیش فرض‌ها، پیش فهم‌ها، پیش داوری‌های مفسر (افق معنایی) با افق معنایی متن (دیدگاه تاریخی متن) همخوان می‌شود و مجموعه‌ای از معانی را که بار امروزی دارند و مناسب با فهم امروز است، در اختیار مفسر قرار می‌دهند. بنابراین، به اعتقاد وی میان تفسیر متن و شناخت آن تمایزی وجود ندارد.

۴- «چشم انداز فهم» با «سنت» مرتبط است و چون به اعتقاد گادامر این سنت ثابت نیست و دائم در جریان است، لاجرم تفسیر و شناخت نیز ثابت نخواهد بود.

۵- به اعتقاد و نظر گادامر «معناشناسی» کاوش در پوسته زبان و «هرمنوتیک» سرایت به باطن و متن زبان است.

۶- ما از یک سو در حصار «سنت» قرار داریم و از سوی دیگر گرفتار «زبان» هستیم. چون فهم‌ها و اندیشه‌های خود را در قالب زبان بیان می‌کنیم، به نظر گادامر ما حتی در اندیشیدن نیز در قلمرو زبان می‌اندیشیم. به همین دلیل می‌گوید: فهم، زبان گونه است و تسلط زبان بر ما شرط شناخت ما از جهان است. بنابراین، بار معنایی الفاظ - که نتیجه سنتی است که ما در آن متولد می‌شویم - فکر و فهم ما را با خود هماهنگ می‌کند و هر فهمی وابسته به زبان و گره خورده با جریان سنت است.

از مهم‌ترین و فشرده‌ترین مبانی دیدگاه‌های گادامر، می‌توان این نتیجه را گرفت -

چنان که خود بدان معتقد است - که همیشه فهم ما از یک متن، فهمی زمانه ای و وابسته به فضای خاص عصر و روزگار مفسر است و ما نمی توانیم جزم به معنای یک متن پیدا کنیم؛ یعنی هیچ تفسیر و شناخت قطعی، همواره درست و عینی نیست و همانند تجربه در جریان زمان و در حال «شدن» است. به عبارت دیگر، فهم درست و نادرست در مکتب گادامر وجود ندارد. یعنی هر فهمی در موقعیت خاص خود درست و در شرایط دیگر، نادرست است. البته برخی معتقدند که مقصود گادامر «نسبت» نیست چرا که او هر فهمی را به هر شکلی که باشد، درست نمی داند. گادامر می گوید: فهم، گفت و گو با متن است به طوری که معیار شناخت و ضابطه فهم، از یک سو طرح ریزی و کارکرد خود متن و از سوی دیگر موقعیت ذهنی شناسنده است؛ و هر فهمی با توجه به ضابطه همخوانی متن با شرایط ویژه ذهن شناسنده، صورت می پذیرد. البته این فهم ایستا و مطلق نیست و در جریان سنت قرار دارد، مبانی کلامی اجتهاد، صص ۲۲۵ - ۲۲۶. ولی این فرار از نسبت نیست، بلکه در واقع ایجاد ضابطه برای آن است.

چنان که ملاحظه شد، یکی از نتایج آرای گادامر نسبی گرایی فرهنگی است که منجر به تعدد و تکثر فرهنگی می گردد؛ علاوه بر آن که در درون یک فرهنگ نیز همواره مفاهیم متحول و بسته به پیش فرض ها، پیشداوری ها و انتظارات و پرسش های مفسر و در یک کلمه جریان پویا و متحول سنت، گوناگون و نسبی است. به عبارت دیگر، «نسبی گرایی فرهنگی» که از نسبی گرایی مفهومی اتخاذ و بر آن بنا می شود، منجر

به «سیالیت» یک فرهنگ نیز می‌شود. البته اگر این سیالیت به معنای پالایش، تعمیق، توسعه و بازنگری در ویژگی‌های فرهنگ باشد، هیچ ایرادی ندارد؛ اما اگر این تحول به معنای تغییر در تار و پود یک فرهنگ باشد، جای تأمل و سخن دارد که در نقد این نگرش سخن خواهیم گفت.

بر طبق این اندیشه، مثلاً مفهوم «خداوند» بسته به سنت‌های مختلف، گوناگون تفسیر می‌شود و نمی‌توان گفت کدام درست و کدام نادرست است؛ چرا که هر کدام براساس یک سلسله سنت‌ها و باورهای ما به وجود آمده و شکل گرفته است. از این رو به گفته جان هیک: «یهوه کتاب مقدس عبریان در رابطه متقابل با قوم یهود شکل پذیرفته است. او بخشی از تاریخ آنان و آنان جزئی از او هستند. او را نمی‌توان از این پیوستگی خاص انضمامی تاریخی منتزع و جدا نمود. از سوی دیگر، کریشنا شخصیت الهی کاملاً متفاوتی است که در ارتباط با جامعه دینی متفاوتی وجود دارد، جامعه‌ای با آداب دینی متمایز خود. با توجه به این فرضیه بنیادین در باب واقعیت خداوند، می‌توان گفت که یهوه و کریشنا (و همین‌طور شیوا، الله و پدر عیسی مسیح) ذوات متشخص مختلفی‌اند که براساس آن واقعیت الهی در متن جریان‌های متفاوت حیات دینی به تجربه درمی‌آید و موضوع تفکر قرار می‌گیرد. از این رو، این ذوات متفاوت تا حدی تجلیات واقعیت الهی در آگاهی و وجدان بشری و تا حدی فراقنی‌های خود آگاهی و ذهن بشری آن‌گونه که فرهنگ‌های تاریخی خاص به آن صورت داده، هستند. از جنبه بشری، آنها تصاویر خود ما از خداوندند؛ از جنبه الهی آنها تشخص‌های خداوند در ارتباط با سنت‌های بشری

دینی هستند». جان هیک، فلسفه دین، ترجمه: بهرام راد، ص ۲۴۷، همچنین نگاه کنید به صفحات ۲۲۷ - ۲۲۹.

اما این دیدگاه با مشکلات و پرسش‌های جدی مواجه است که اگر پاسخ معقول و منطقی برای آن فراهم نیامورد، تنها به صورت یک فرضیه در کنار فرضیه‌های دیگر خودنمایی خواهد کرد. اما نقدهای این بینش:

۱- این دیدگاه ضابطه‌ای برای شناخت دقیق ارائه نکرده، بلکه اعتبار هر تفسیر را تقلیل داده یا به کلی از میان برده است؛ و به بیان دیگر، نوعی نسبی‌گرایی عام در قالب ضابطه ارائه شده است. این بینش نتوانسته است چارچوبی برای معرفت‌یابی به دست دهد. گادامر، گرچه کوشیده است تا فاصله میان نومن «شیء فی نفسه» و فنومن «شیء برای ما» را - که در افکار کانت پدید آمد - با جایگزینی «افق معنایی مفسر» و «افق معنایی متن» کم کند ولی با ادعای تأثیر سنت‌ها، موارث فرهنگی، پرسش‌ها، انتظارات و پیش‌فرض‌ها در تفسیر مفسران، به نوعی دیگر در «نسبیت عام در فهم» گرفتار آمده است. حلقه انتقادی، ص ۸۸ - ۲۵ و ساختار و تأویل متن، ج ۲، صص ۶۰۴ - ۶۰۵. هر چند برخی کوشیده‌اند تا بگویند این نسبی‌گرایی نیست بلکه زمینه‌گرایی است؛ یعنی تفسیر و شناخت یک متن وابسته به شرایطی است که در آن تحقق می‌یابد و از لحاظ زمینه تفسیر - که چارچوب‌های خاصی را شامل می‌شود - نسبی به شمار می‌رود. اما این پاک کردن صورت مسئله است نه حل آن؛ چرا که در این صورت هم باز راهی برای تطابق معرفت با واقع ارائه نمی‌شود؛ بلکه نسبی بودن شرایط به طور غیرمستقیم، فهم

ما را از واقع نسبی خواهد کرد. حلقه انتقادی، ص ۷۲.

عده ای دیگر مدعی شده اند که گادامر نمی خواهد بگوید هر فهمی از هر متنی، یا نسبت به هر پدیداری به هر شکلی که باشد، درست است؛ بلکه او اعتقاد دارد گرچه فهم، محدوده هایی دارد و با معیار و ضوابط خاصی سنجیده می شود، ولی باید توجه داشت که این فهم، ایستا و مطلق نیست، هر فهمی دامنه ای دارد و می تواند در موقعیتی دیگر فهم دیگری از متن پیدا کرد. از سوی دیگر، فرایند فهم - چنان که اشاره شد - در اندیشه گادامر یک فرایند یک سویه نیست بلکه دوسویه است.

در پاسخ باید گفت که آیا کارکرد متن، موقعیت خاص فاعل فهم، شرایط ذهنی او، مکالمه میان متن و مفسر، در فهم تأثیر دارد، یا خیر؟ اگر دارد، بی گمان بسته به شرایط، این فهم متفاوت و گوناگون خواهد بود و این، همان «نسبیت عام» است. شما تنها این نسبیت عام را ضابطه مند ساخته اید و آن را حل نکرده اید. بله، اگر مراد گادامر این باشد که هر فهمی به مقداری از واقعیت می رسد و فهم دیگری فراتر از آن فهم به کشف واقعیت دست می یازد؛ و به عبارت دیگر، مدعی فهم طولی بود نه عرضی، شاید بتوان ادعاهای او را پذیرفت، مبانی کلامی اجتهاد، صص ۲۲۵ - ۲۲۶. ولی با توجه به دیدگاه ها و سخنان وی، بسیار بعید است که چنین نظری داشته باشد.

۲- آیا گریزی از یک تفسیر خاص هست و می توان تفاسیر دیگری داشت یا تفاسیر دیگر را نیز فهمید؟ یا این که آدمی مجبور است، چنان تفسیر کند و بفهمد که با اطلاعات وی همخوان

باشد؟ آیا این جبر در فهم، معیار درستی و نادرستی است؟ به نظر می‌رسد محدودیت شناخت بشر تنها مبین وجود تعدد معرفت‌های بشر نسبت به واقعیت است؛ ولی معیار درستی و نادرستی نخواهد بود. مانند آن که تزامن منافع و تمایلات بشری و محدودیت داده‌های طبیعی و دستمایه‌های معیشتی، علت بروز اختلاف در جوامع بشری قلمداد می‌شود؛ ولی آیا دلیل بر درستی و حق بودن همه طرف‌هاست؟

باید توجه داشت که یک پدیده یا یک متن، واقعیت معینی در خود دارد که اگر انسان به آن دست یابد، به فهم درست رسیده و در غیر این صورت، به راه خطا رفته است. بنابراین، می‌توان گفت هر چند فهم‌های متفاوتی از یک پدیده یا متن، در جریان تغییر اطلاعات بیرونی و تحول سنت به وجود آمده باشد، نمی‌توان همه این فهم‌ها را در موقعیت خاص خویش درست تلقی کرد و همه تفاسیر در فهم واقع و کشف حقیقت، در ظرف خاص خود خواند. بلکه باید اذعان کرد که همه یا بسیاری از آن فهم‌ها، غلط بوده، به اشتباه نام فهم بر آن گذاشته شده است. همان، ص ۲۲۹.

۳- اگر هر فرد محدود و محصور در حصار افق معنایی خود - که برخاسته از سنت اوست - باشد، راه مفاهمه، گفت و گو و نقد بسته خواهد شد؛ چرا که لازمه این نگرش، پذیرش اندیشه‌های جدا جدا و تکه تکه ای است که هیچ راهی برای ارتباط با یکدیگر ندارند و حال آن که ما مشاهده می‌کنیم که انتقادهای فراوانی به تفاسیر و فهم‌های متفاوت صورت می‌گیرد؛ علاوه بر آن که نظاره گر گفت و گو میان اندیشمندان مختلف از مکاتب گوناگون با فرهنگ‌های مختلف

و از جوامع متفاوت بر سر اساسی ترین مسائل و اصول حیات بشری هستیم.

۴- این نسبیّت در فهم، تنها دامنگیر فرهنگ های گوناگون نمی شود؛ بلکه سلاقی مختلف و رنگارنگ درون یک فرهنگ را نیز دربر می گیرد. البته هر چند، فضای ذهنی و تاریخی یک جامعه که دارای یک فرهنگ خاص است، تا اندازه ای از همسانی برخوردار است؛ ولی در عین حال ما درون هر جامعه، خرده فرهنگ هایی داریم که فضای ذهنی خاصی بر اندیشه های آنان حاکم است و بعید نمی نماید که از یک پدیده در درون یک فرهنگ، تلقی های گوناگونی ارائه شود. در این صورت، مفاهمه حتی در درون یک جامعه نیز مشکل خواهد بود و حال آن که چنین نیست.

پاسخ (قسمت سوم)

۵- یکی از اشکالات مهم و عام به نسبی بودن فهم، آن است که نسبیّت فهم، مستلزم شکاکیت ساختاری در معرفت و زوال «یقین» در حوزه علم است. با حفظ نسبیّت، اصل حقیقت و واقعیت نیز در قالب ذهنیت انسان به صورت امری فرضی و مشکوک درمی آید. علاوه بر آن که نسبت به اعتبارات ذهنی دیگر انسان ها نیز گرفتار تردید و شک می شود. اگر مفهوم هر پدیده ای به تناسب جایگاه تاریخی و پیش فرض ها و شرایط ذهنی فاعل فهم تعیین شود، هیچ کس به متن واقع، دست نمی یابد؛ حتی هیچ کس به متن فهمی که دیگران از واقع دارند و بالاتر، به متن پیامی که از دیگران به او القاء می شود، نمی رسد؛ بلکه همگان در حاشیه متون و پیام هایی نشسته اند که بر آنها وارد می شود و کار آنها تنها قرائت متن از حاشیه آن است و این همان «شک مطلق» درباره همه معارف بشری است.

شاید در الفاظ بتوان از شک

گریخت و از عدم آن سخن راند، ولی دفاع منطقی از عدم پذیرش شک با اتخاذ زبان تحلیلی و تبیینی که سر از نسیت برمی آورد، هرگز ممکن نیست. نسیت فرهنگی، (مبانی و نقدها)، محمد رضا کاشفی (در فصلنامه قیسات، سال چهارم، شماره چهارم. زمستان ۷۸)، صص ۸۴ - ۷۹.

=====

اصطلاح دیالکتیک (Dialectic) به معنای:

۱. وجود دو عامل متضاد در یک پدیده.

۲. کاربرد بحث منطقی هنگام بررسی حقیقت یک عقیده یا تئوری.

۳. شیوه بررسی در منطق و فلسفه که همه ی اشیاء و پدیده ها را در حرکت و تغییر و دگرگونی مداوم می داند و پیشرفت را در مبارزه اضداد و تبدل از دگرگونی کمی به کیفی مشاهده می نماید.

۴. شاخه ای از منطق فلسفی که حالات بنیادی استدلال دقیق را آن چنان که پیاپی در آثار سقراط، افلاطون، ارسطو، رواقیان، کانت، هگل، مارکس و انگلس آمده است، منعکس می سازد (فرهنگ علوم سیاسی، مرکز مطالعات و مدارک علمی ایران، بهار ۱۳۷۴، ص ۶۰).

هگل دانشمند شهیر آلمانی منطق مخصوص و روش خاصی را برای راه بردن عقل در کشف حقایق انتخاب نمود و نام آن را دیالکتیک گذاشت که (تناقض) را وارد مفهوم دیالکتیک کرد. از نظر هگل تناقض شرط اساسی فکر و موجودات است و جریانی است که تمام هستی را دربرمی گیرد، هم جریان فکر و هم جریان طبیعت و تناقض شرط اساسی این جریان است.

برحسب دیالکتیک هگل که متضمن مفهوم (جمع ضدین و نقیضین) است دو نکته را باید وارد فکر و اندیشه خود کنیم تا طرز فکر ما، دیالکتیکی گردد: اول این که بدانیم هر چیزی هم هست و هم نیست. دیگر این که بدانیم همین تناقض درونی و واقعی

اشیاء پایه حرکت و تکامل آن هاست. هگل معتقد است هر چه ذهن است واقعیت است و هر چه واقعیت است ذهن است، یعنی به نوعی تطابق میان ذهن و واقعیت معتقد است. آن چه هگل آن را دیالکتیک می نامد جز حرکت اشیاء در ذهن و در واقعیت بر طبق مثلث (تز، آنتی تز، سن تز) نیست (تفکر فلسفی غرب از استاد مطهری، علی دژکام، ص ۲۶۵).

از این تفسیر دیالکتیک برداشت های مختلفی شده است. به عنوان نمونه ماتریالیسم دیالکتیک (Dialectical Materialism)، نظریه ی مبتنی بر درک پدیده های طبیعت و جامعه از روی اصول ارتباط، تحول، جهش و تضاد که جهان بینی و اسلوب و مبنای تئوریک احزاب کمونیستی است. این نظریه با اعتقاد به تقدم ماده بر شعور، شعور را بازتاب جهان مادی در مغز انسان می داند، و این که علت اصلی تکامل اشیاء و پدیده ها در خود آن ها قرار دارد و هر شیئی یا پدیده در اثر مبارزه ای که بین جنبه های متضاد آن وجود دارد از ساده به بغرنج، از یک مرحله نازل به مرحله ای عالی تر تکامل می یابد، قانون تضاد یا قانون وحدت ضدین، هسته دیالکتیک ماتریالیستی است. مارکس به کمک این تئوری می خواست ثابت کند که سوسیالیسم در دنیای جدید حتمی الوقوع است. به نظر او، تاریخ تمام جوامع بشری، تاکنون تاریخ مبارزه آشتی ناپذیر دو طبقه استثمارگر و استثمارشونده بوده است. تقابل یا تضاد بین فنودال ها (تز) و رعیت ها (آنتی تز) جامعه بورژوایی (سنتز) را پدید آورد و تضاد بین بورژوایی (تز) و پرولتاریا (آنتی تز) سرانجام سنتز جدیدی را که سوسیالیسم است، به وجود می آورد (جهت اطلاع بیشتر ر.ک: نظریه های نظام سیاسی، ویلیام تی. بلوم، ترجمه احمد تدین).

در هر صورت تمامی کوشش منطق دیالکتیک بر این

اساس که عالم طبیعت را که عالم حرکت است، طوری تفسیر بکند که نیازی به ماورای طبیعت نباشد. این فلسفه غلط است و محال است که با منطق قرآن جور دربیاید (شناخت در قرآن، شهید مطهری، ص ۱۷۷، به نقل از تفکر فلسفی غرب از منظر استاد مطهری، ص ۲۶۵).

=====

کلمه امپریالیسم Imperidilism در لغت از ریشه امپراطوری مشتق شده است؛ یعنی تشکیل امپراطوری دادن و در معنی وسیع، هر نوع گسترش، توسعه ارضی و سلطه قوی بر ضعیف را در بر می گیرد. این نوع امپریالیسم در طول تاریخ همیشه وجود داشته است مانند امپراطوری های ایران، رم، عثمانی و...

در اصطلاح، می...یم...مفهوم جدیدتر را نیز شامل می شود و آن گسترش گرایی کشورهای پیشرفته اروپایی در بقیه جهان در ۵۰۰ سال اخیر است. این نوع گسترش و توسعه، از نزدیک به زایش و بلوغ سرمایه داری نسبت داده شده است. به این معنی که تطور سرمایه داری و تحولات تکنولوژیک و نیازهای ناشی از پویایی و ضرورت درونی این شیوه تولید (نیاز به انباشت)، گسترش ارضی و سلطه به سرزمین های دیگر را باعث شده است.

نکته قابل توجه این که شیوه های امپریالیسم بر حسب نیازهای مراحل مختلف تطور جامعه سرمایه داری، متفاوت می باشد، از این روست که حتی پس از پایان استعمار کلاسیک و کسب استقلال ملت ها و سرزمین های دیگر، باز امپریالیسم که جوهر آن بهره کشی و استثمار ملت ها و سرزمین های دیگر است، از راه حفظ وابستگی های اقتصادی و مالی ادامه یافته است. در سیستم جهانی سرمایه داری یک تقسیم کار بین المللی وجود دارد که نتیجه آن

تداوم وابستگی مناطق حاشیه و تجمع مازاد (یا انباشت سرمایه) در کشورهای غربی مدیون گسترش آنها در سرزمین های دیگر بوده است تا از طریق یک مازاد فزاینده در کشور مادر، ثروت و قدرت خود را به زیان کشورهای تحت سلطه افزایش دهند.

برای آگاهی بیشتر ر.ک:

امپریالیسم، هاری مگداف، تام کمپ، ترجمه هوشنگ مقتدر، انتشارات کویر، ۱۳۷۴

مسائل سیاسی - اقتصادی جهان سوم، احمد ساعی، انتشارات سمت، ۱۳۷۷

=====

واژه Liberal در لغت به معنای مختلف به کار رفته است: آزاد مرد در مقابل برده، روشنفکر، سخاوتمند، لایبالی، بی بند و بار و... اما در اصطلاح به یک گونه طرز تفکر در زمینه های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و دینیگفته می شود که تکیه اصلی آن بر آزادی هر چه بیشتر و توجه به حقوق طبیعی افراد است. این مکتب که اولین بار به عنوان یک حزب سیاسی در سال ۱۸۵۰ م در انگلیس مطرح گردید دارای اصول و ویژگی هایی است از قبیل:

۱- فردگرایی: فرد و حقوق او بر همه چیز مقدم است. اگر دولت هم تشکیل شده است باید در خدمت خواسته های افراد جامعه باشد و نفع جامعه، موهوم است.

۲- ارزش مطلق آزادی: تنها حد آزادی در نظر لیبرال ها، آزادی افراد دیگر است. دیگر هیچ مقوله ای از قبیل عدالت اجتماعی و اقتصادی، حفظ بنیان خانواده، اخلاق و... نمی تواند آن را محدود کند. همه باید قربانی این آزادی مطلق شوند.

۳- انسان محوری و امانیسم: با توجه به نگرش مادی این اندیشه به عالم، آنچه اصل است، انسان است. به همین دلیل در وضع قوانین و ارائه خطوط اصلی سیاست و اقتصاد و فرهنگ، آنچه مهم و اصل است دیدگاه انسان و

اراده اوست. برخلاف ادیان الهی و توحیدی که خدامحور هستند و مقنن اصلی را خداوند می دانند.

برای آگاهی بیشتر ر.ک:

۱- پرسش ها و پاسخ ها، آیت الله مصباح یزدی، ج ۴

۲- فرهنگ واژه ها، عبدالرسول بیات و جمعی از نویسندگان، مؤسسه اندیشه و فرهنگی دینی

۳- فرهنگ سیاسی، دکتر بهروز شکیبا

=====

واژه کمونیسم (commuonism) از ریشه لا-تین (commons) به معنی اشتراک گرفته شده است کمونیسم از قدیمی ترین مکاتب سیاسی دنیا است در سال ۱۸۴۸ «کارل مارکس» و «فردریک انگلس» در آلمان در سال ۱۸۴۸ با انتشار مانیفست کمونیست حرکت تازه ای در نهضت کمونیسم جهانی به وجود آوردند. از نظر فلسفی و اقتصادی کمونیسم و سوسیالیسم دارای ریشه واحدی هستند و هر دو بر مالکیت عمومی و وسائل تولید تکیه می کنند، با این تفاوت که کمونیسم مرحله پیشرفت یا مرحله نهایی سوسیالیسم به شمار می آید. مارکس در آثار مختلف خود از «مانیفست» کمونیست گرفته تا کتاب «کاپیتال» تاریخ تحولات جهان را بر مبنای ماتریالیسم تاریخی، یا فلسفه مادی دیالکتیکی بیان می کند مارکس تکامل وسایل تولید و نحوه تملک و بهره برداری از این وسایل را زیر بنای تحولات اجتماعی داند و تاریخ بشر را به صورت تاریخ جنگهای طبقاتی و منازعه بین ظالم و مظلوم و استثمار کننده و استثمار شونده بررسی و تجزیه و تحلیل می نماید. از نظر مارکس دوره های تاریخی عبارتند از: ۱ کمون اولیه که در این جامعه بدون طبقه هیچ گونه تملک بر وسایل و ابزار تولید وجود نداشته است، ۲ برده داری ۳ فئودالیه ۴ بورژوازی و سرمایه داری ۵ سوسیالیسم ۶ کمون ثانویه. به طور مختصر می توان اساس تفکر مارکسیستی را در موارد ذیل خلاصه نمود، الف = اقتصاد تعیین کننده مسیر تاریخ است

و تاریخ جز جنگهای طبقاتی و مبارزه بین گروههاییکه منافع اقتصادی آنها با هم متعارض است چیز دیگری نیست. بر اساس این تعبیر جنگهای طبقاتی در مراحل مختلف تاریخی ابتدا بین بردگان و برده داران، سپس میان فئودالها و «سرف ها» یا دهقانان فقیر و بی زمین و بالاخره بین کارگران و سرمایه داران در می گیرد و سرانجام به پیروزی طبقه کارگر یا پرولتار یا و نفی کامل طبقات اجتماعی منتهی می گردد.

ب دولتها نقشی جز تأمین طبقه حاکم ندارند و در جوامع سرمایه داری دولت حافظ منافع صاحبان سرمایه ها و استثمار طبقه کارگر است این فشار و استعمار فقط هنگامی خاتمه خواهد یافت که مالکیت خصوصی، به ویژه مالکیت ابزار تولید از میان برداشته شود و طبقه کارگر حکومت را به دست خود بگیرد. و...، (محمود طلوعی، فرهنگ جامع سیاسی، ص ۷۰۳ و ۷۷۹).

با توجه به مطالب گفته شده باز می گردیم به مطالب استاد مطهری که در نقد کتاب «حسین وارث آدم» نوشته دکتر علی شریعتی، نگاشته شده، همچنانکه خود استاد بیان می دارند، این جزوه نوعی توجیه تاریخ است بر اساس نگرشی مادی و ماتریالیسم تاریخی، یعنی نوعیروضة مارکسیستی است برای امام حسین(ع). طبق این جزوه آغاز تاریخ بشر اشتراکیت و برابری است (مرحله کمون اول) سپس نابرابری و حق و باطل بر اساس محوریت اقتصادی و مادی یعنی مالکیت آغاز می گردد و از اینجا جامعه بشر به دو بخش می شود (گروهی برده که هیچندارند و گروهی صاحب زمین و وسایل تولید که منجر به پیدایش طبقات می گردد) و... تا اینکه دوباره بعد از گذران مراحل تاریخی، مرحله اشتراک و برابری و جامعه بی طبقه در کمون ثانویه به وجود می آید.

همچنانکه استاد مطهری توضیح می دهند از دیدگاه نویسنده این کتابهمانطور که در ادوار تاریخی مارکسیسم تا زمانی که زیر بنای طبقاتی در جامعه وجود داشته باشد هر گونه تلاش از سوی انقلابیون بی حاصل است، تلاش امام حسین (ع) نیز تعصبی بی حاصل است. امام حسین (ع) هیچ نقشی در تاریخ ندارد زیرا بر اساس نگرشی مادی گرایانه مارکسو دیدگاه جبرگرایانه تاریخی او (ماتریالیسم دیالکتیک): یک مکتب الحادی است که وجود هر گونه نیروی ماوراء الطبیعی را نفی و انکار می کند. ماتریالیسم تاریخی: یا تفسیر تاریخ از نظر فلسفه مادی نیز، سیر تحولات تاریخی را از نظر مادی بررسی می نماید و برای تمامی تحولات جهان در طول تاریخ حتی پیدایش ادیان ریشه های اقتصادی و مادی جست و جو می کند. سیر و روند تاریخ به سوی اشتراکیت و برابری و مساوات و نفی طبقات و حتی نفی دولت یقین تحقق کمون ثانویه است از این دیدگاه مارکسیسم تحقق این مسأله امری حتمی و جبری می باشد و آینده تاریخ جز این نخواهد بود. این نگرش و مبانی آن دارای اشکالات متعددی است.

برای آگاهی بیشتر در این زمینه ر.ک:

۱ جعفر سبحانی، فلسفه اسلامی و اصول دیالکتیک

۲ سید محمدباقر صدر، اقتصاد ما، ج ۱

۳ سید محمدباقر صدر، انسان معاصر و مشکلات اجتماعی

۴ سید محمدباقر صدر، فلسفه تاریخ در قرآن

۵ شهید مطهری، جامعه و تاریخ

۶ شهید مطهری، نقدی بر مارکسیسم

۷ محمدتقی مصباح، جامعه و تاریخ از دیدگاه قرآن.

=====

جهت آشنایی با برخی از زوایای مختلف فراماسونری به منابع ذیل مراجعه نمایید:

۱- معماران تباهی، ج ۱ تا ۴، دفتر پژوهش های مؤسسه کیهان، انتشارات کیهان، ۱۳۶۸

۲- اسرار انجمن های محرمانه، رنه آلو، ترجمه ناصر موفقیان، نشر شباویز ۱۳۶۸

درآمدی بر تاریخ فراماسونری در ایران، حامد الگار، ترجمه یعقوب آژند، نشر گسترده، ۱۳۶۰

۴- فراماسونری در ایران، محمود کتیرایی، نشر اقبال، ۱۳۴۷

۵- فراموش خانه و فراماسونری در ایران، اسماعیل رایین، نشر امیرکبیر، ۱۳۵۷

۶- جهان زیر سلطه صهیونیسم، دفتر سیاسی سپاه

این جمله را توضیح دهید حکومت آمریکا «بیزنسوکرات» است یعنی چه؟

پرسش

این جمله را توضیح دهید حکومت آمریکا «بیزنسوکرات» است یعنی چه؟

پاسخ

اصطلاح «بیزنسوکراسی» به معنای تجارت سالاری و یا سرمایه سالاری است بیزنسوکرات بودن ایالات متحده نمایانگر نفوذ شدید و گسترده طبقه سرمایه دار و تجارت پیشه بر قدرت سیاسی حاکم در کشورهای نظیر آمریکاست. در این قبیل حکومت ها طبقه حاکم ابزاری برای تأمین منافع طبقه سرمایه دار به حساب می آید نیرومندترین و مهمترین گروه های نفوذ بر هیأت حاکمه آمریکا، از درون طبقه سرمایه دار برخاسته اند. مثلاً- شرکت های نفتی بزرگ آمریکا همواره نفوذ گسترده ای بر شورای ملی نفت، وزارت خارجه و مجالس قانونگذاری ... این کشور داشته و دارند و حتی برخی از اعضای هیأت حاکم خود از مدیران یا سهامداران شرکت های عمده نفتی می باشند.

به طور کلی نظام سیاسی و اداری آمریکا در مقابل سازمان ها و گروه های نفوذ در بخش سرمایه بسیار نفوذ پذیر است. «بخش عمده ای از دستگاه اداری در معرض نفوذ از «خارج» قرار دارد. ایالات متحده فاقد دستگاه اداری نیرومندی است که بتواند ضعف کنترل رئیس جمهوری بر نظام اداری را جبران کند» (جامعه شناسی سیاسی، حسین بشریه، نشر نی، ۱۳۷۸، ص ۱۵۴).

طبیعی است در چنین نظامی که بر پایه تفکر آدام اسمیت و تجارت آزاد شکل گرفته است نه تنها هیچ گونه کنترل و نظارتی را بر نمی تابد، بلکه هیأت حاکمه و قدرت سیاسی باید در خدمت صاحبان ثروت بوده و منافع آنها را به هر قیمتی ولو ارتکاب فسادهای مالی کلان و گسترده و یا نادیده گرفتن مصالح و منافع سایر طبقات و گروه های اجتماعی آن کشور، تأمین نماید

(آدام اسمیت، برخیز و بین، گالوادو مینگ، نشریه همشهری، ۲۶/۴/۸۱؛ میهمانان ضیافت رئیس جمهور، جمشید سلمانیان، رسالت، ۷/۴/۸۱)

.)

آنگونه که در دوران حاضر در آمریکا و سیاست خارجی آن کشور در قبال سایر کشورها و جنگ افروزی های آن شاهد می باشیم.

لطفا در مورد واژه فمینیسم و سکولاریسم توضیح دهید.

پرسش

لطفا در مورد واژه فمینیسم و سکولاریسم توضیح دهید.

پاسخ (قسمت اول)

تاریخچه و برداشت ها

بی گمان ستم به زنان یکی از سیاه ترین نقطه های تمدن بشری است؛ چه آن زمان که زن، انسان شناخته نمی شد و مانند حیوانات اهلی به شمار می آمد و هنگام قحطی برای استفاده از گوشتش به قتل می رسید؛ (۱) و چه همین اواخر که قوانین اروپا زن را از اغلب و اهم حقوق محروم می ساخت. هر گونه تلاش در بهبود این روند موجه و معقول می نماید. یکی از جریان های مدعی انحصار در دفاع از حقوق زنان، رویکرد فمینیستی است.

«فمینیسم (feminism) واژه ای فرانسوی است که در قرن نوزدهم به «جنبش زنان اطلاق می شد و امروزه به «دفاع از حقوق اساسی زنان بر اساس آرمان برابری طلبی اطلاق می شود. جنبش های دفاع از حقوق زنان در آغاز برای اعتراض به برخی نابرابری های اجتماعی شکل گرفتند، اما با گذشت زمان به جریانی فرهنگی و سیاسی تبدیل شدند؛ جریانی که بر اساس انگاره های مشخص ایدئولوژیکی به تحلیل نابرابری های زنان و آرمان های زنانه (feminine) می پرداخت و راهبردهایی خاص مطرح می کرد. نهضت برابری طلبی زنان که به صورت جنبش سیاسی سازمان یافته و منسجم از سابقه ای کم تر از دو قرن برخوردار است (۲)، در ذات خود گرایش های مختلف سیاسی، اجتماعی و ایدئولوژیکی تا آنجا که مبتکری چون «ریک ویلفورد» تصریح می کند، بهتر است به جای واژه «فمینیسم از واژه «فمینیسم ها» استفاده کرد. (۳) با وجود این مهم ترین دغدغه آنان ارتقای موقعیت زنان در جامعه و ایجاد برابری و همسانی بین زن و مرد است. (۴)

«البته این نکته حائز اهمیت است که بدانیم همه کسانی که صادقانه

می‌گویند برای منافع زنان اهمیت قائل هستند، فمینیست نیستند. مساله مهم نحوه تفسیر این منافع است. کسی که منافع زنان را بر اساس نگرش سنتی به زن تفسیر می‌کند، فمینیست نیست. چنین شخصی ممکن است واقعا به حمایت از منافع زنان بپردازد، اما از دیدگاه یک فمینیست اساسا در شناخت این منافع دچار خطا شده است. (۵) . . . از نظر فمینیست‌ها، جامعه تحت حاکمیت مردان، به نفع مردان و علیه منافع زنان و در یک کلمه «مرد سالار» بوده است. . . . (۶) و فمینیسم در اصل شورشی است علیه نگرش سنتی به زنان و نقش آنان در جامعه؛ با این باور که استناد به عوامل بیولوژیکی یا روان‌شناختی در تقسیم وظایف و تفکیک برخی کارکردها به زنانه و مردانه، توجیهی ساختگی برای موقعیت پایین‌تر زنان در جامعه است. (۷)

در غرب پنج تلقی مهم از فمینیسم وجود دارد:

۱- لیبرال فمینیسم: فمینیست‌های اولیه که از فردگرایی لیبرالی (۸) متأثر بودند، در قرن هیجدهم معتقد بودند سرشت زنانه و مردانه کاملا یک‌سان است و نقش جنسیت را، به رغم علوم زیست‌شناختی و تجربی، به کلی و به نحوی متعصبانه انکار می‌کردند. (۹) تاکید فمینیست‌های لیبرال بر برابری زنان با مردان از نظر قانونی و سیاسی است.

۲- فمینیسم مارکسیستی: از نظر مارکسیسم، مفهوم «طبقه کلید درک تمام پدیده‌های اجتماعی از جمله ستم بر زنان است. جامعه مطلوب مارکسیسم جامعه بدون طبقه (۱۰) است. برخورد مارکسیسم با مساله زن طبیعتا با روش ماتریالیسم تاریخی پیوند دارد. از این رو، سرشت زن را از رابطه

متقابل دیالکتیکی عمل (Praxis) و ساختمان زیستی و شرایط اجتماعی او متشکل می‌داند. انگلس می‌گوید: «تابعیت زن شکلی از ستم است که از نهاد جامعه طبقاتی سرچشمه گرفته و چون در خدمت منافع سرمایه قرار دارد، تا امروز دوام آورده است. (۱۱)

مارکسیسم پایه مادی ستم زنان را در تقسیم جنسیتی «کار» می‌جوید و نخستین شرط رهایی زن خانه دار را در آن می‌بیند که جنس مؤنث خانه را ترک کند؛ ولی روشن نمی‌سازد چرا از زمان‌های اولیه تقسیم کار «طبیعی مردان را به تولید لوازم کار و معاش و زنان را بیش تر به کار خانگی مشغول کرد. مارکسیست‌ها، فمینیسم لیبرال و فمینیسم رادیکال را اشکال نادرست آگاهی می‌دانند که زنان خارج از طبقه کارگر خلق کرده‌اند.

۳- فمینیسم رادیکال (۱۲): این گرایش برای از بین بردن ساختار هر گونه تمایزات و تفاوت‌های جنس‌گونه‌گی (Gender) می‌کوشد و قصد دارد تفاوت دو جنس را، افزون بر عرصه‌های قانون و اشتغال در روابط شخصی، خانه و حتی تصورات درونی مورد تعرض قرار دهد. این نظریه جنس‌گونه‌گی را مساله اصلی می‌داند و هدف خود را محو آن، تثبیت وضعیت (Androgyny) و نفی هر گونه خصوصیت، رفتار و نقش استوار بر جنسیت اعلام می‌کند و برای تفاوت‌های طبیعی و غیر تحمیلی زن و مرد هیچ توضیحی ندارد. (۱۳)

۴- سوسیال (۱۴) فمینیسم: این جریان می‌کوشد با استفاده از روش ماتریالیسم تاریخی، مسائل مورد توجه رادیکال فمینیسم را بررسی کند. به گفته ژولیت میچل، «این گرایش، روایتی فمینیستی از روش مارکسیستی است برای آن که بتواند به سؤالات فمینیستی پاسخ‌های سوسیالیستی بدهد.» (۱۵) از

دیدگاه آنان، تازمانی که زنان «برابری اجتماعی به دست نیاورده اند، کسب حقوق برابر بی معناست .

در این نظریه که تلفیقی از دیدگاه های دو نظریه اخیر است، سوسیالیست ها معتقدند هم نظام جنسیتی و هم نظام اقتصادی در ستم بر فمینیسم زنان نقش دارد . آن ها بسیاری از عوامل عینی دیگر را انکار می کنند یا نمی بینند . (۱۶)

۵ . فمینیسم پست مدرن: از دهه هفتاد به بعد، گروهی متأثر از دیدگاه های پست مدرنیستی با تکیه بر روان شناسی رفتار گرایانه بر حفظ ویژگی های زنانگی تاکید ورزیدند . آنان باورهای فمینیست های رادیکال را قابل دسترسی می دانند، اما به نحوی که خود می تواند اشکال جدیدی از ستم را بیافریند . اینان معتقدند زن نیازمند خانواده، همسر و فرزند است . نوع روابطی که از بدو تولد میان دختر و پسر وجود دارد، ایجاد کننده تفاوت و تفارق و سلطه بر زنان است نه نقش ازدواج و نقش مادری . این گروه نظریه «مردان و زنان با تعاریف جدید» را پیشنهاد می کند، از تشابه صددرصد حقوق زن و مرد در خانواده و محیط اجتماعی سخن می گوید و حتی بر حذف نمادهای جنسی از کتب درسی اصرار می ورزد . (۱۷)

بنیان های فکری فمینیسم و نموده های آن

پس از آشنایی اجمالی با مفهوم فمینیسم و تلقی های مختلف از آن، اشاره به ریشه ها و زیرساخت های فکری فمینیسم و نمودها و پیامدهای آن سودمند می نماید . فمینیسم در امور زیر ریشه دارد:

الف) سکولاریسم:

سکولاریسم یعنی «نظریه ای که بر این باور است قوانین و مقررات حقوقی، آموزش و پرورش، تعلیم و تربیت و . . . باید به جای مذهب، بر حقایق و

علم مبتنی باشد». (۱۸) ویژگی های سکولاریسم عبارت است از:

۱. دنیازدگی

۲. لامذهبی

۳. دین زدایی از اخلاق و علم

۴. نفی حکومت بر اساس دکترین دینی (۱۹).

فمینیست های افراطی نمی توانند به ارزش های دینی معتقد باشند زیرا مسائل حقوقی و سیاسی - اجتماعی مربوط به زنان را از قلمرو هر دینی بیرون می دانند. بنابراین، احکامی مانند حجاب، ممنوعیت سقط جنین، ضابطه مند شدن روابط جنسی و احکام مربوط به خانواده و اخلاق و ارزشهای دینی را مصداق ستم به زنان معرفی کرده، در جهت نابودی آن می کوشند. بدین لحاظ، در کنوانسیون رفع تبعیض، هر گونه قید در روابط زن و مرد با عنوان تبعیض علیه زنان محکوم شده است. کنوانسیون فوق در مواردی، با ضوابط اسلام موافق است اما با حدود ۵۰ اصل مسلم اسلامی تعارض دارد. این کنوانسیون سقط جنین و ازدواج با همجنس را آزاد و مشروع می خواند، همان گونه که امروزه در کشورهایی چون نروژ، سوئد و هلند و ... جنبه رسمی و قانونی پیدا کرده است.

نمونه دیگر، کنفرانس های جهانی زن است. مفاد کنفرانس پکن (چهارم) با شدیدترین واکنش جناح های دینی جهان مواجه شد. شاید تلاش اخیر جوامع غربی در علمی جلوه دادن و طبیعی شناختن همجنس بازی - به نحوی که این مساله حتی در کتاب های منعکس شده است (۲۰) در همین راستا باشد.

نقد مبنای سکولاریستی

این نوشتار به نقد تفصیلی سکولاریزم نمی پردازد و با توجه به موضوع اصلی بحث اشاره اجمالی بدین مطلب را کافی می داند.

گذشته از مباحث فلسفی و کلامی و با قطع نظر از

سایر ادیان، بی تردید اسلام با سکولاریزم قابل جمع نیست چه این که عقل پسندگی (راسیونالیسم)، علم محوری (سیانتیسم) و نسبییت ارزش ها و ... که از مؤلفه های فکری سکولاریسم است با آموزه های اسلامی ناسازگار است. مسلمانان به جامعیت دین و جای داشتن امور اجتماعی و مدنی در محدوده دین، پیوند دنیا و آخرت معتقدند. نظام حقوقی و فروع دین نیز از مسائل مدنی، حکومتی و سیاسی آکنده است و اجرای برخی از ابواب فقهی بدون تشکیل حکومت ممکن نیست. همچنین اسلام، عقل را از منابع استنباط احکام شرعی می داند و از تلازم حکم عقل و شرع، قانون شایسته، قانونی است که بر مصالح و مفاسد واقعی مبتنی باشد و این امر بر شناخت کامل تمام ابعاد جسمی و روحی، نیازها، غرائز و استعدادها، کمال لایق انسانی و راه رسیدن به آن متوقف است. حقیقتی که با پیشرفت علم و تاملات فکری روز به روز جهل بشر بیش تر در آن مکشوف می گردد. از این رو، قوانین بشری همواره با تغییر و تحول روبه رو است. ویلیام جیمز «معلومات انسان در مقابل مجهولاتش را مانند قطره در برابر دریا» می دانست و «انیشترین تصریح می کرد، «انسان هنوز نتوانسته افسانه سر بزرگ (معمای خلقت) را حل کند و آنچه تا کنون از کتاب طبیعت خوانده، تازه به اصول زبان آشنا شده و در مقابل مجلداتی که خوانده و فهمیده هنوز از حل و کشف کامل این معما خیلی دور است (۲۱). تنها خداوند مهربان علیم و حکیم مطلق است. (۲۲) احکام و معارف اسلامی مؤید عقل و یافته های علمی است و در

ستیز با آن‌ها نیست؛ گرچه به دلیل قصور علم و عقل، گاه احکام دینی از دسترس علم و دین فراتر است؛ زیرا انسان و مصالح و مفاسد در مادیات و تمنیات مادی منحصر نمی‌گردند. وظایف و حقوق بشر و از جمله زن با توجه به همه مصالح او در دنیا و آخرت طراحی شده و علمی بودن و معقول بودن احکام و حقوق، با ناظر بودن آن به دنیا و آخرت منافات ندارد. عقل به طور قطعی حکم می‌کند تدبیر زندگی اجتماعی و دنیوی را بر وحی مبتنی کنیم؛ زیرا انسان:

۱. به صورت فردی یا جمعی، حتی «خود» را به دقت و کمال نمی‌شناسد و در انسان شناسی و جهان شناسی، مجهولات بسیار دارد.

۲. نمی‌تواند در وضع قوانین کاملاً از انواع خود خواهی تهی باشد. از این رو، برای وضع قوانین، صلاحیت تام اخلاقی اش محرز نبوده، معلوم نیست تا کجا عدالت را می‌شناسد و آن را حتی علیه خود رعایت می‌کند.

۳. از آفاتی چون غفلت، خطا و نسیان رنج می‌برد.

پاسخ (قسمت دوم)

با پذیرش خداوند حکیم، علیم، مهربان و بی‌نیاز که از تبیین کوچک‌ترین مساله مورد نیاز بشر دریغ نورزیده است، به نظام حقوقی، سیاسی و اجتماعی شایسته، معقول و انسانی دست می‌یابیم (۲۳) قرآن کریم می‌فرماید: «و من احسن من الله حکما لقوم یوقنون». (۲۴)

دستگاه «حق» - تکلیف اسلامی به مصالح و مفاسد واقعی ناظر است و از آنجا که برخی از این واقعیات احیاناً با اوضاع و شرایط تغییر می‌یابند، احکام دینی نیز به دو دسته ثابت و متغیر تقسیم می‌شوند

شرع مقدس با مکانیسم های خاصی که پیش بینی کرده، به ویژه احکام حکومتی، عقلانیت ابزاری را در چارچوب شورا، عقل جمعی، رجوع به خبرگان و در نهایت احکام حکومتی، قوانین مصوب نمایندگان مردم یا مجمع تشخیص مصلحت امضاء کرده است.

پی نوشت ها:

۱. رساله نوین، امام خمینی (ره)، ترجمه عبدالکریم بی آزار شیرازی، ج ۳.

۲. نظریه جامعه شناسی در دوران معاصر، ریتزرجورج، ترجمه محسن ثلاثی، ص ۴۵۹ - ۴۶۴.

۳. فمینیسم اسلامی، مجموعه مقالات هم اندیشی بررسی مسایل و مشکلات زنان، رضا متمسک، ج ۱، ص ۴۵۹.

۴. Altman, Andrew; Arguing about law; U.S.A: Wadsworth, ۱۹۹۱; P.۰۸۱.

۵. Ibid;p.۹۷۱.

۶. Ibid;p.۹۷۷.

۷. I bdi; P.۹۷۱.

۸. لیبرالیسم متخذ از واژه (liberty) به معنای آزادی در انتخاب، آن گونه که شما می خواهید زندگی کنید، بدون مداخله دیگران.

(ر.ک: P.۴۴۶، ۳۹۹۱، the Ed ۱، Harpercollins Publisher. London, English Dictionary, B.B.C.)

And; Mandel, Nancy; to sociology Feminist Prespectives. london. Routledge, ۲۹۹۱.

۹. Abott and Wallace, An Introduction

,Feminist Issues, Race, CLass and Sexuality; York University

و نیز ر.ک: آلیسون جگر، همان، به نقل از مجله زنان شماره ۲۸، ص ۵۱.

۱۰. درباره ماتریالیسم و ماتریالیسم تاریخی ر.ک: سیر حکمت در اروپا، محمد علی فروغی، ج ۳، ص ۳۴ - ۵۹؛ نقدی بر مارکسیسم، شهید مرتضی مطهری.

۱۱. مجله زنان، شماره ۲۸، ص ۵۱.

۱۲. این کلمه از واژه (radix) در زبان لاتینی اخذ شده به معنای گرایش به نظریه های سیاسی تندرو، که خواهان دگرگونی بنیادی و فوری در نهادهای اجتماعی و سیاسی موجود هستند و غالباً در مورد کسانی اطلاق می شود که از مؤسسات سیاسی و اجتماعی موجود ناراضی و حتی عصبانی هستند. (مکتب های سیاسی، بهاءالدین بازارگاد، ص ۹۳ و ۹۴)

۱۳. مجله زنان، سال پنجم، شماره

۱۴. این واژه متخذ از کلمه (Social) فرانسوی و به معنای اصالت اجتماع یا جامعه است و معمولاً به معنای «تئوری یا سیاستی است که هدف آن مالکیت یا نظارت جامعه بر وسایل تولید - سرمایه، زمین، اموال و... و اداره آن ها به سود همگان است و مهم ترین عنصر مشترک نظریه های سوسیالیستی، تأکید بر برتری جامعه و منافع فردی است. (مکتب های سیاسی ص ۱۱۰ - ۱۱۸).

۱۵. مجله زنان، شماره ۳۱، ص ۴۳.

۱۶. نگاهی به فمینیسم، معاونت امور اساتید و دروس معارف اسلامی (نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه ها) نگاهی به فمینیسم، ص ۱۸ و ۱۹.

۱۷. همان، ص ۲۰.

.that laws, education, should be based on facts, science, rather than religion

۸۱. Secularism: The belief

۱۹. همان، ص ۱۲.

۲۰. ر.ک: مجله فرزانه، دوره دوم، ص ۱۳۱ - ۱۳۷.

۲۱. ر.ک: اسلام و حقوق بشر، زین العابدین قربانی، ص ۲۸ و ۲۹.

۲۲. سبأ (۳۴): ۳.

۲۳. ر.ک: فلسفه حقوق، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، ص ۳۱ - ۳۳ و ۷۷ - ۸۵.

۲۴. مائده (۵): ۵۰.

فمینیسم، فراز یا فرود؟ (قسمت دوم)

«فمینیسم (feminism) واژه ای فرانسوی است که در قرن نوزدهم به «جنبش زنان اطلاق می شد و امروزه به «دفاع از حقوق اساسی زنان بر اساس آرمان برابری طلبی اطلاق می شود. پس از آشنایی اجمالی با مفهوم فمینیسم و تلقی های مختلف از آن، اشاره به ریشه ها و زیرساخت های فکری فمینیسم و نمودها و پیامدهای آن سودمند می نماید. فمینیسم در سکولاریسم، اومانیزم و لیبرالیسم ریشه دارد که در شماره قبل به نقد مبنای سکولاریستی آن پرداختیم. در این شماره به دو مورد دیگر می پردازیم:

ب) اومانيسم

مفهوم امروزی واژه اومانيسم آن،

چیزی است که «شلر» آلمانی مطرح کرده است «خواست انسان، معیار و مقیاس همه چیز است (۱). بر این اساس، اومانیزم نگرشی کلی است که بینش‌های فلسفی، هنری، حقوقی، اخلاقی و حتی رشته‌های علمی را تحت تاثیر قرار می‌دهد و جهت‌دار می‌سازد. از این منظر، باید انسان در جهان بینی، هنر، ایدئولوژی، اخلاق، حقوق و... مدار و محور هرگونه تلاش قرار گیرد و خالق همه ارزش‌ها و ملاک تشخیص خیر و شر باشد. در واقع «انسان جای خدا» می‌نشیند و قادر است توجه به دین و ارتباط با ماورای طبیعت مشکلات زندگی و دنیای خود را حل و فصل کند. (۲)

نتیجه اومانیزم، مادی‌گرایان کردن انسان، نفی حاکمیت خداوند، زمینی‌ساختن دین و بی‌اعتبار کردن آن است. آنچه اصالت دارد، خواسته‌ها و لذات‌های انسان است و اگر دینی هم معتبر باشد، باید در جهت تامین هواهای افراد و هماهنگی با خواست‌های آن‌ها گام بردارد. اومانیزم‌ها اگر از «دین انسانی نیز سخن می‌گویند، مرادشان دین تابع هوس‌های این و آن است. مبنای فلسفی اومانیزم متاخر، پوزیتیویسم است. اگوست کنت، بنیان‌گذار مکتب پوزیتیویسم، (در اوایل قرن نوزدهم) با اعتراف به ضرورت دین برای بشر معبود آن را «انسانیت قرار داد، خودش عهده‌دار رسالت این آیین شد و مراسمی برای پرستش فردی و گروهی تعیین کرد). آیین انسان پرستی (جنوبی، که نمونه کامل اومانیزم بود، در فرانسه و انگلستان و سوئد و امریکا پیروانی پیدا کرد که رسماً به آن گرویدند و معابدی برای پرستش انسان بنا نهادند. این گروه خانه اگوست کنت

در پاریس را کعبه می دانند و معشوقه ناکامش را چون مریم عذرا می شمارند . (۳)

فمینیسم در آغاز شکل گیری، ماهیتی اومانیستی داشت . اگوست کنت، جان استوارت میل و همسرش هاربت تایلور، سارا گریمکه و فرانسیس در قرن نوزدهم از معروف ترین طرفداران نظریه تعمیم حقوق فردی اومانیستی به زنان و نخستین رهبران فمینیسم لیبرالی بودند . ترتیب جنسی آرمانی برای فمینیست های لیبرال، ترتیبی است که طی آن هر فردی هر نوع زندگی را که می خواهد برای خود برگزیند و گزینش او از سوی دیگران پذیرفته شود . این گروه، جنسیت فرد را با حقوق او صد در صد بی ارتباط می داند و معتقد است که سرشت زنانه و مردانه کاملاً یکسان بوده، تنها «انسان وجود دارد نه جنسیت . از این رو با پذیرش نقش های متفاوت و از پیش تعیین شده برای مذکر و مؤنث در خانواده مخالف است و چنان باور دارد که در روابط زناشویی، شادکامی و لذت خود محورانه زن و شوهر اصل است نه تشکیل خانواده و تربیت فرزند . (۴)

اگر هوس انسان محور و ملاک همه امور باشد، قانون اعطای حق خودداری از تمکین جنسی به زنان در مقابل همسر، مشروعیت هرگونه ابتذال اخلاقی و اجتماعی و کورتاژ و . . . و همجنس بازی بر اساس جدایی روابط از تولید مثل و حق تسلط بر بدن و روابط جنسی و نیز مبارزه با بسیاری از احکام دینی و مقررات اجتماعی پدیدآورنده محدودیت های شرعی، اخلاقی و حقوقی به بهانه مخالفت با انسانیت انسان ها، در همین راستا تحقق می یابد .

نقد مبنای اومانیستی

اومانیسم با همه اشکالات سکولاریسم رو به رو است

افزون بر این، حقوق مردم که ابزار زندگی جمعی و تامین سعادت آنان است، نباید تنها به واقعیت های صرفا تجربی و متغیر منوط شود؛ زیرا این کار ممکن است آثاری به ظاهر مفید در بر داشته باشد؛ اما مضافا بر سستی مبانی فلسفی پوزیتویسم که همه واقعیت های عالم را مادی و محسوس می پندارند و شناخت های تجربی و حسی را جزم اندیشانه، عاری از خطا و اشتباه فرض می کند، پوزیتویسم حقوقی از نظام زندگی مدنی و حقوقی اجتماعی اخلاق زدایی کرده، حقوق را به نوعی حل المسائل مبتنی بر تجربه تبدیل می کند که به نام انسان و انسانیت جز تامین هر چه بیش تر منافع مادی هدفی ندارد و سایر مصالح انسان را در نظر نمی گیرد. بدین سبب امروزه در جوامعی که حقوق را در خدمت هوس ها و خواسته های انسان قرار داده اند، (۵) بسیاری از روش های خلاف اخلاق و عفت رسمیت یافته است. اومانیزم، رابطه مخلوقیت و بندگی آدمیان با خداوند را آگاهانه نفی می کند؛ در حالی که توجه به خداوند تبارک و تعالی (حقیقت مطلق) و رابطه انسان با او مبنای هر حق و حقوقی به شمار می آید.

«انسان موضوع اومانیزم، حیوان ناطق و موجود مادی صرف است و انسانیت مورد نظر آنان نیز چیزی جز غرائز و تمنیات نفسانی نیست؛ در حالی که انسان موجودی مادی و معنوی است و بعد مادی اش وسیله تکامل روحی و معنوی او شمرده می شود؛ و انسانیت انسان در قرب الی الله و وصول به مقام خلیفه اللهی نهفته است.

آری، همه چیز برای انسان خلق شده است؛ اما انسان مخلوق خدا است نه شریک و

در عرض او . سخن «کانت - هر انسان باید به عنوان غایتی فی نفسه مطلق در نظر گرفته شود و نه آن که صرفا وسیله ای برای تحقق بعضی مقاصد باشد» - و اصل حرمت گذاری مطلق و بی قید و شرط به انسان با اسلام، سازگار نیست؛ (۶) گرچه ممکن است گفتار کانت در مقام نقادی عقل عملی، به جهتی دیگر ناظر بوده، با انسان شناسی اسلام مخالفت نداشته باشد . (۷)

افزون بر این، همه چیز برای انسان خلق شده، ولی خود او برای تقرب به خداوند پدید آمده است؛ «و اصطنتکک ل نفسی (۸) و «خلقتکک لاجلی .

پارادوکس «فمینیسم - اومانیسم

معمولا در گرایش های فمینیستی از برابری زن و مرد و محور قرار دادن «انسانیت سخن به میان می آید؛ اما عملا در این گروه ها دفاع یک جانبه از زن و «زن مداری چشمگیر است . آلیسون جگر (Alison Jaggar) می نویسد: «بر خلاف تصور، آرمان رادیکال فمینیست ها آرمان دو جنسی نیست، آرمان دو جنسی (Androgyny) متضمن ترکیبی از صفات مردانه و زنانه است؛ حال آن که بسیاری از رادیکال فمینیست ها، صفات ارزشمند را صفات ویژه زن می دانند . از این رو، آرمان انسانی آرمان زن است انسان آرمانی زنی است که می تواند تمام نیروهای انسانی خود را تکامل بخشد یکی از شعارهای رادیکال فمینیسم، این مفهوم را چنین خلاصه می کند: «آینده مؤنث است . . .» . (۹) «سیمون دو بووار» نیز موجودیت مرد را مصداق «دوزخ بر هم زننده فردیت و آزادی زنان قرار می دهد . (۱۰)

ج) لیبرالیسم

لیبرالیسم از واژه Liberty [] به معنای آزادی

بی قید و شرط در انتخاب هرگونه زندگی و به عبارت دیگر، آزادی انسان در خواسته‌ها و تمنیاتش و تلاش در راه رسیدن به آن پذیرفته شده است. (۱۱) این فلسفه آزادی و خوش باشی که شایع‌ترین فصل مشترک جهان بینی مردم غرب به شمار می‌آید، تا حدی معلول محدودیت‌های قرون وسطایی دنیای غرب است. رهاورد این محدودیت‌ها، جریان آزادی خواهی افراطی و اصالت لذت است که بعد از رنسانس شکل گرفت. یکی از مبانی مهم لیبرالیسم، اصالت فرد و نفی هر نوع سرچشمه و مبدا آگاهی غیر از تشخیص فردی است. جرمی بنتام می‌گوید: «به طور کلی می‌توان گفت هیچ کس به خوبی خود شما نمی‌داند چه چیزی به نفع شما است. هیچ کس با چنین پی‌گیری و شور و شوقی، مایل به دنبال کردن آن نیست (۱۲)» به عبارت دیگر، چه کسی حق دارد بگوید خواست «واقعی و مصلحت هر کس، غیر از آن چیزی است که خود او می‌گوید؟» به گفته «آیزایا برلین»

«این عمل، نوعی «خود جایگزین سازی شرم آور» است. هر یک از افراد را باید قابل اعتمادترین داور در امیال خویش به حساب آورد». (۱۳)

این طرز فکر در نخستین جلوه‌هایش، در فرهنگ و تمدن اخیر غربی بر اساس اصالت فرد و نفی حاکمیت هر نوع نظام اجتماعی به وجود آمد؛ گرچه آرام آرام به سوی پذیرش نسبی جامعه حرکت کرد و از «لیبرالیسم سوسیال سر در آورد:

«هسته متافیزیکی و هستی شناختی لیبرالیسم، فردگرایی است. تعهدات لیبرالی نسبت به آزادی، مدارا و حقوق فردی از همین مقدمه ناشی می‌شود.

.. فرد گرایی هستی شناختی، مبانی فلسفی لازم برای فرد گرایی اخلاقی و سیاسی را به وجود می آورد؛ لذا در این طرز تفکر، فرد و حقوق و خواست های او از هر لحاظ بر جامعه و حقوق و خواست های آن مقدم داشته می شود. « (۱۴) همچنین تملک مطلق انسان بر خویشتن، از اندیشه فرد گرایی ملکی لیبرالی ناشی شده است که به موجب آن زندگی «فرد» به خود او «تعلق دارد. این زندگی، دارایی خود او است؛ به خداوند، جامعه یا دولت تعلق ندارد و می تواند با آن هر طور که مایل است رفتار کند. (۱۵) «هابز» آزادی را حق طبیعی انسان، به نحوی که هیچ کس حق محدود کردن آن را ندارد، می پنداشت.

تجربه گرایی نیز از اصول این طرز فکر است. مبانی آکادمیک تجربه گرایی، بخشی از تاریخ لیبرالیسم است. راسل در «فلسفه سیاست می گوید: «جوهر بینش لیبرالی این نیست که چه باورهایی پذیرفته شده اند، بلکه چگونگی پذیرفتن آن ها است. باورها باید به گونه ای آزمایشی پذیرفته شوند. بدین گونه است که روش قبول آرا در علم را در مقابل عقاید خداشناسانه یا فلسفی قرار می دهیم.» (۱۶)

برای درک تاثیرات لیبرالیسم در گرایش های فمینیستی، توجه به ویژگی ها و نتایج انسان شناسی لیبرال سودمند است:

پاسخ (قسمت سوم)

۱. آزادی خواهی افراطی: در لیبرالیسم، این واژه معمولاً به صورت «آزادی از» چیزی تعریف می شود و نه «آزادی برای منظوری» یعنی تفسیر آزادی به معنای سلبی آن و به مثابه موقعیتی که در آن شخص به هیچ قیدی مقید نیست و در آموزش هیچ گونه و از سوی هیچ منبعی، هیچ مداخله ای

۲. خود محوری در مدیریت اجتماعی: فارغ بودن انسان از حاکمیت وحی و شریعت و قانون الاهی و دینی و اکتفا به داده های صرفا بشری در قوانین اجتماعی بدون هیچ التزامی به رهنمود انبیا. (۱۸)

۳. مطلق اندیشی در تساهل و تسامح: اباحی گری و مدارای مبتنی بر پلورالیسم عقیدتی، یعنی هر فرد می تواند به هر چیزی معتقد باشد و هر چیز را تبلیغ کند و هر گونه مایل است عمل کند و کسی یا نهادی حق مداخله ندارد. (۱۹)

۴. حاکمیت امیال: لیبرالیسم معتقد است رشد انسانی از نظر شخصی و شخصیتی و فرهنگی و رفتاری یا اقتصادی و اجتماعی به این است که هر کس هر گونه دلش می خواهد حرکت کند و قید و بندی را نپذیرد. فرد از دیدگاه «هابز»، «هیوم» و «بنتام» به این مفهوم که هدف ها و مقاصد خود را به حکم عقل برگزیند، عاقل نیست؛ به عکس، این شهوات، خواهش ها، تمنیات و بیزاری ها هستند که به فرد جان می بخشند و انگیزه لازم برای حرکت در سمت و سوی معینی را فراهم می آورند. عقل فقط خدمتکار یا برده شهوات و خواهش ها و وسیله محاسبه ارضای تمایلات قلمداد می گردد. (۲۰)

فمینیسم تا حدود زیادی مدیون لیبرالیسم است. فمینیست های اولیه از فرد گرایی لیبرالی متأثر بودند. یکی از گرایش های فمینیستی معاصر گرایش اگزیستانسیالیستی (مکتب اصالت وجود) مبتنی بر تفسیر خاص «سیمون دوبوار» و «ژان پل سارتر» از رابطه زن و مرد است. مفهوم «آزادی و اختیار مطلق در اگزیستانسیالیسم، صورتی افراطی از مفهوم لیبرالی و اومانستی «آزادی است که

در واقع، جز میدان دادن به هواهای نفسانی معنایی ندارد .

از دیدگاه اگزیستانسیالیسم، انسان، به هیچ جبر و ضرورتی محکوم نیست و بر عکس همه موجودات دیگر که سرشت و بیعت خاص دارند، طبیعتی خاص ندارد و موجودی کاملاً مختار و آزاد است . دایره آزادی او تا آن جا است که حتی خودش به خودش سرشت و ماهیت می دهد . این امر مستلزم آن است که هر چه ضد آزادی او باشد، وی را از انسانیت خارج کند . بنابراین، انسان نباید به چیزی تعلق داشته باشد و نباید بنده و تسلیم چیزی جز خود شود . پس اگر کسی بخواهد انسانیتش را حفظ کند، باید آزاد آزاد باشد . به همین دلیل، اگزیستانسیالیست های الحادی حتی اعتقاد به خدا را منافی آزادی بشر و ضد کمال انسان می دانند . (۲۱)

نفی نهاد ازدواج و خانواده و معرفی آن به عنوان فحشای عمومی و عامل بدبختی زنان در گفتار «سیمون دوبوار» و جایگزینی نظریه «زوج آزاد» و «همزیستی مشترک و بدون هیچ گونه تعهد و مسؤولیتی میان زن و مرد برای تامین آزادی مطلق زن و مرد، و تصریح به «سوسیالیسم جنسی که زن و مرد بتوانند هر دو آزاد باشند (۲۲) ، در همین راستا ارزیابی می شود. و نیز این که «کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان می گوید: «هیچ مکانی نباید به جنس مشخصی مختص باشد.» از این رو، داشتن استخرهای شنای مختلط برای زن و مرد و حضور بدون محدودیت زن و مرد در همه مجامع و اماکن لایه لای هم‌دیگر و مختلط ارزشی لیبرالیستی - فمینیستی است .

نقد مبنای لیبرالی فمینیسم

در مورد فردگرایی

هستی شناختی باید گفت، هرگونه تفسیری از حیات انسانی (اصالت فرد یا اصالت جامعه) بدون در نظر گرفتن هستی بخش و غرض او از اعطای هستی، تفسیری خود پندارانه و خطا است. در اسلام، زندگی فردی و اجتماعی دو چهره گوناگون از حقیقت زندگی انسان شمرده می شود؛ هدف حقوق که تامین سعادت اجتماعی است، بدون در نظر گرفتن کمال انسانی و سعادت افراد قابل وصول نخواهد بود؛ اما در عین حال، در ظرف تعارض منافع و خواسته های فرد با اصل نظام و سعادت مردم، مصلحت عمومی مقدم است و منافع فردی در حد ضرورت محدود می گردد.

در مورد عقل مداری نیز اسلام، ضمن ارج نهادن به شناخت های عقلانی، به عقلانیت ابزاری «اصالت نمی دهد؛ زیرا راسیونالیسم انسان را از وحی که متعالی ترین و دقیق ترین و مطمئن ترین سرچشمه معارف و شناخت بشر است، محروم می کند. از سوی دیگر اسلام عقل را فقط ابزار تامین امیال، غرائز و منافع مادی بشر نمی داند. در اسلام شان عقل کنترل و هدایت امیال و غرائز و رهنمون ساختن بشر به کمال لایق انسانی است.

و اما تجربه گرایی، بسیاری از متفکران و جهان شناسان همچون «ماکس پلاننگ»، «انیشتین»، «جیمز جینز»، «هیزنبرگ» و «ادینگتون معتقدند جهان شناسی و معرفت علمی غرب باید در اعتبار برخی مبانی متافیزیکی و عرفانی در عرصه علم فیزیک تجدید نظر جدی کند؛ در غیر این صورت، تنها با اعتقاد به مبانی صرفاً حسی و تجربی نمی توان معرفتی واضح، چند بعدی و غیر متعارض درباره جهان هستی به دست آورد. (۲۳)

آزادی را نیز اگر به درستی معنا کنیم، در اسلام

آزادی، بستر حرکت تکاملی انسان بوده و بدین سبب ارزش بسیار دارد. وصول به مقام شامخ انسانیت (خلافت الاهی) جز در پرتو آزادی های صحیح انسانی ممکن نیست؛ ولی نباید از یاد برد که خالق بشر او را آزاد، اما هدفمند و مسؤول آفریده است. پس آزادی باید در خدمت هدف خلقت (تکامل انسان و رسیدن به قرب الی الله) قرار گیرد. در اسلام، آزادی «حرمت» دارد؛ اما در چارچوب سعادت و کمال انسانی محدود می گردد؛ زیرا حرمت آزادی از حرمت خود انسان بیش تر نیست. در اسلام آزادی، مطلق و بدون حد و مرز توجیهی ندارد. آزادی ای که به هیچ اصلی، پایبند نباشد، فاجعه است. وجود هر قاعده فکری یا انسانی مستلزم نوعی حد و حصر منطقی برای آزادی است.

در اسلام، علاوه بر سه پرسش «آزادی از چه؟ برای چه؟ و برای که؟»، آزادی در قبال «چه کسی؟» نیز مطرح می گردد. انسان ها در قبال دیگران آزادند؛ اما آیا در مقابل خداوند نیز آزادند؟ انسان «خود» و «سر خود» نیامده است تا «سر خود» باشد. انسان، مخلوق خدا و محتاج و بنده او است و ایمان به خدا، یعنی بندگی وی و آزادی از هر چه غیر او است. مؤمن، در برابر هستی و همه انسان ها آزاد است؛ اما در مقابل خدا و آنچه او فرموده، تعهد دارد. آزادی های جنسی و افکار لیبرالیستی به اضطراب های روزافزون، پوچ گرایی، بحران هویت و پناه بردن به مخدرات و مسکرات می انجامد. انسان پرورش یافته در مکتب لیبرالیسم به مواد مخدر و مسکر پناه می برد تا در خمار و مستی و

اعتیاد لحظه ای از آلام جسمی و روحی رهایی یابد؛ و این خود غفلتی دیگر است؛ و چه فاجعه ای اسفناک تر از این که «انسانیت انسان را از او سلب کرده، افتخار کنند او را به مقام «حیوان مملو از غرائز و امیال که هر جور می خواهد رفتار می کند» تنزل داده اند!

تشابه و یکنواختی کامل در حقوق زن و مرد!

یکی از محوری ترین آرمان های فمینیسم، اصل برابری کامل و یکنواخت و دور از هر گونه تفاوت حقوق زنان و مردان است. «جان استوارت میل در کتاب فرمانبرداری زنان می نویسد: «اصل حاکم بر روابط میان دو جنس، خطا است. اصل برابری کامل را باید جایگزین این اصل نمود.» (۲۴)

مونیک ویتیک یکی از معروف ترین صاحب نظران رادیکال فمینیست در سال ۱۹۷۹ در مقاله ای تحت عنوان «انسان، زن به دنیا نمی آید» می نویسد: «مقولات مرد و زن، چیزی جز جعلیات، کاریکاتورها و ساخته های فرهنگی نیست. زنان یک طبقه اند. زن نیز مانند مرد مقوله ای سیاسی و اقتصادی است نه مقوله ای ابدی. . . . بنابراین، هدف مبارزه ما سرکوب مردان به عنوان یک طبقه است.» (۲۵)

سوسیال فمینیست ها نیز با تعمیم شعار «امر شخصی سیاسی است (personalispolitical) رادیکال فمینیست ها به این نتیجه رسیدند که تمایز عمومی/خصوصی پدیده ای تجویزی و تحمیلی است و در قرن نوزدهم به شیوه های مختلف جهت منطقی جلوه دادن استثمار زنان به کار می رفت. (۲۶) مضامین شاخص نظریه های نابرابری جنسی این است که زنان و مردان، نه تنها در موقعیت های متفاوت قرار گرفته اند بلکه این تفاوت با نابرابری همراه بوده است. دیگر این که زنان از نظر استعدادها و

ویژگی های فطری با مردان تفاوت دارند، اما این تفاوت طبیعی اهمیت ندارد و نمی تواند مبنای تفاوت اجتماعی زن و مرد قرار گیرد. بر همین اساس، فمینیست های لیبرال برای فعالیت های خصوصی و بدون مزد زنان در حریم خانواده ارزش قائل نیستند و معتقدند مردان از بیش ترین پاداش های زندگی که همان پول و قدرت و منزلت اجتماعی است سود می برند و مانع راهیابی زنان به عرصه فعالیت های عمومی که منبع بزرگ ترین پاداش های اجتماعی است، می شوند. (۲۷)

نقد نظریه «تشابه مکانیکی مرد و زن

به نظر ما، مشروعیت نظام حقوقی به ابتدای آن بر مصالح و مفاسد نفس الامری بستگی دارد نه به آرا و امیال مردم. از این رو، نظام حقوقی مطلوب باید واقعیات زیست شناختی و روان شناختی و جامعه شناختی و همه اوضاع و احوال و شرایط را در نظر بگیرد. در تعیین حقوق و تکالیف، باید با توجه به اشتراک حقوق و تکالیف مشترک و در موارد متفاوت - هر گاه تفاوت ها به نحوی باشد که موجب تفاوت در مصالح و مفاسد نفس الامری شود - حقوق و تکالیف متمایز جعل شود.

اشتراک تکوینی و تشریحی زن و مرد در قرآن

اسلام، بر خلاف آنچه در تاریخ و فرهنگ قرن های پیشین غرب و شرق تصور می شد، زن و مرد را در امتیازات تکوینی و تشریحی یک سان دانسته است. چند نمونه از این موارد عبارتند از:

۱. تساوی در ماهیت انسانی و لوازم آن (نساء/۱، شوری/۱۱، حجرات/۱۳، اعراف/۱۸۹ و) . . .

۲. تساوی در راه تکامل انسانی و قرب به خدا و عبودیت (نساء/۱۲۴، نحل/۹۷، توبه/۷۲، احزاب/۳۵)

۳. تساوی در امکان انتخاب جناح حق و باطل، کفر و ایمان (توبه/۶۷ و ۶۸، نور/۲۶، آل عمران/۴۳) و ...

۴. اشتراک در اکثر قریب به اتفاق تکالیف و مسؤولیت ها، (بقره/۱۸۳، نور/۲ و ۳۱ و ۳۲، مائده/۳۸) و ...

۵. استقلال اجتماعی، سیاسی و اعتقادی زنان و حق مشارکت (ممتحنه/۱۰-۱۲) و ...

۶. استقلال اقتصادی زنان (نساء/۳۳)

۷. برخورداری مادران از حقوق خانوادگی نظیر پدران، و بیش تر بودن حق مادر در برخی موارد با توجه به زحمات و تکالیف و مسؤولیت هایش (عنکبوت/۸، اسراء/۲۳ و ۲۴، بقره/۸۳، مریم/۱۴، انعام/۱۲۶، نساء/۳۶، لقمان/۱۵ و ۱۴، احقاف/۱۵)

پی نوشت ها:

۱. انسان شناسی، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، ص ۱۷.

۲. Davisies tony; Humanism; london and New York; routledge; P.۲۸.

۳. سیر حکمت در اروپا، ج ۳، ص ۱۱۲-۱۳۳.

۴. نگاهی به فمینیسم، ص ۱۲.

۵. ر. ک: فلسفه حقوق، ص ۶۹-۷۴.

۶. لیبرالیسم غرب ظهور و سقوط، آنتونی آربلاستر، ترجمه عباس مخبر، ص ۴۶.

۷. سیر حکمت در اروپا، ج ۲، ص ۲۷۰-۲۹۱.

۸. طه (۲۰): ۴۱.

۹. The future is female

ر. ک: مجله زنان، شماره ۳۱، ص ۴۲.

۱۰. نگاهی به فمینیسم، ص ۱۷.

۱۱. B.B.C, English Dictionary, P.۶۴۴.

١٢ . ليراليسم غرب ظهور و سقوط، ص ٤٢ و ٤٣ .

١٣ . همان .

١٤ . همان، ص ٢٠ - ١٩ .

١٥ . همان، ص ٣٨ .

١٦ . همان، ص ٣٦ .

و ۳۷ و ۱۹۰ .

۱۷ . همان، ص ۸۳-۸۷ .

۱۸ . ر . ک: دائره المعارف آلمانی «فروکهاوس» .

۱۹ . لیبرالیسم غرب ظهور و سقوط، ص ۸۴-۱۳۸ .

۲۰ . همان ص ۴۰-۵۲؛ بررسی و تحلیلی از: جهاد، عدالت، لیبرالیسم، شهید بهشتی، ص ۶۲-۶۷ .

۲۱ . انسان بر آستان دین (خلاصه آثار استاد شهید)، دانشگاه امام صادق (ع)، ص ۱۳۸ و ۱۳۹ .

۲۲ . نگاهی به فمینیسم، ص ۱۶ و ۱۷ .

۲۳ . ر . ک: در اسارت آزادی، نعمت الله باوند، ص ۲۰۹-۲۲۲ .

۲۴ . نگاهی به فمینیسم، ص ۵۱ .

۲۵ . مجله زنان، شماره ۳۱، ص ۴۲ .

۲۶ . همان، ص ۴۴ .

۲۷ . نظریه جامعه شناسی در دوران معاصر، ریتز جورج، ص ۵۱۹ .

زن و مرد، تشابه یا تساوی؟

فمینیسم، فراز یا فرود؟

بخش پایانی

«فمینیسم (feminism) واژه ای فرانسوی است که در قرن نوزدهم به «جنبش زنان اطلاق می شد و امروزه به «دفاع از حقوق اساسی زنان بر اساس آرمان برابری طلبی اطلاق می شود . در بخش نخست، پس از آشنایی اجمالی با مفهوم فمینیسم و تلقی های مختلف از آن، به بررسی ریشه ها و زیرساخت های فکری فمینیسم و نمودها و پیامدهای آن پرداخته شد . در شماره قبل نیز علاوه بر نقد مبانی اومانیستی و لیبرالیستی فمینیسم، به این سؤال که آیا حقوق زن و مرد دارای تشابه و یکنواختی است؟ پاسخ داده شد و نظریه «تشابه مکانیکی زن و مرد» مورد نقد قرار گرفت .

پاسخ (قسمت چهارم)

در این شماره سعی بر آن است تا تفاوت های ساختاری و تشریحی

زن و مرد مورد توجه واقع شود و از آن جا که یکی از مهم ترین برنامه های فمینیست ها دگرگونی در ساختار خانواده و سوق دادن زنان به مشاغل عمومی و تضعیف نقش ویژه مادران در نهاد خانواده است؛ عملکرد فمینیست ها در این زمینه و بی اعتنائی فمینیسم به نهاد «اخلاق مورد نقد و بررسی قرار گیرد:

تفاوت های ساختاری زن و مرد

این بحث سابقه ای حداقل ۲۴۰۰ ساله دارد. افلاطون با اعتراف به ناتوان تر بودن نیروهای جسمی و روحی و عقلی زنان، این تفاوت ها را کمی دانسته، مدعی بود زنان و مردان استعدادهای مشابه دارند و زنان می توانند وظایف مردان را عهده دار شوند و از همان اختیارات بهره مند گردند. بر خلاف وی، شاگردش ارسطو معتقد بود نوع استعدادهای زن و مرد متفاوت است و وظایفی که قانون خلقت به عهده هر یک از آن ها گذاشته و حقوقی که برای آن ها خواسته، در بسیاری قسمت ها با هم تفاوت اصولی دارد. (۱)

پروفسور «ریک»، روان شناس مشهور امریکایی که سالیان دراز به جست و جو در احوال زن و مرد پرداخته، می گوید: «دنیای مرد با دنیای زن به کلی فرق می کند. اگر زن نمی تواند مانند مرد فکر کند یا عمل نماید، از این رو است... زن و مرد جسم های متفاوت دارند. علاوه بر این احساس این دو موجود، هیچ وقت مثل هم نخواهد بود و هیچ گاه یک جور در مقابل حوادث و اتفاقات عکس العمل نشان نمی دهند. زن و مرد بنا به مقتضیات جنسی رسمی خود، به طور متفاوت عمل می کنند و درست مثل دو ستاره روی دو مدار مختلف حرکت می کنند

. آن‌ها می‌توانند همدیگر را بفهمند و مکمل یکدیگر باشند؛ ولی هیچ‌گاه یکی نمی‌شوند؛ و به همین دلیل است که زن و مرد می‌توانند با هم زندگی کنند، عاشق یکدیگر شوند و از صفات و اخلاق یکدیگر خسته و ناراحت نشوند.» (۲)

خانم «کلیودالسون می‌گوید: «به عنوان یک زن روان‌شناس بزرگ‌ترین علاقه‌ام مطالعه روحیه مردها است. چندی پیش به من ماموریت داده شد که تحقیقاتی درباره عوامل روانی زن و مرد به عمل آورم. به این نتیجه رسیدم... خانم‌ها تابع احساسات و آقایان تابع عقل هستند. بسیار دیده شده که خانم‌ها از لحاظ هوش نه فقط با مردان برابری می‌کنند بلکه گاهی در این زمینه از آن‌ها برتر هستند. نقطه ضعف خانم‌ها (۳) فقط احساسات شدید آن‌ها است. مردان همیشه عملی‌تر فکر می‌کنند، بهتر قضاوت می‌کنند، سازمان‌دهنده‌تری هستند و بهتر هدایت می‌کنند. پس برتری روحی مردان بر زنان (۴) چیزی است که طراح آن طبیعت است. هر قدر هم خانم‌ها بخواهند با این واقعیت مبارزه کنند بی‌فایده خواهد بود. خانم‌ها به علت این که حساس‌تر از آقایان هستند باید این حقیقت را قبول کنند که به نظارت آقایان در زندگی‌شان احتیاج دارند... کارهایی که به تفکر مداوم احتیاج دارد، زن را کسل و خسته می‌کند.» (۵)

«اتو کلاین برگ نیز، با درست خواندن تفاوت‌های جسمی و روحی و علائق زن و مرد، بر اساس داده‌های روان‌شناسی می‌نویسد: «زنان بیش‌تر به کارهای خانه و اشیاء و اعمال ذوقی علاقه‌نشان می‌دهند و بیش‌تر مشاغلی را می‌پسندند که

نیازی به جابه جا شدن در آن‌ها نباشد و یا کارهایی را دوست می‌دارند که در آن‌ها باید مواظبت و دلسوزی بسیاری خرج داد؛ مانند مواظبت از کودکان و اشخاص عاجز و بینوا... زن‌ها عموماً احساساتی‌تر از مردان هستند.» (۶)

دکتر «الکسیس کارل»، با عمیق شمردن اختلافات آفرینش زن و مرد، می‌گوید: «به علت عدم توجه به این نکته اصلی و مهم است که طرفداران نهضت زن فکر می‌کنند هر دو جنس می‌توانند یک‌قسم تعلیم و تربیت یابند و مشاغل و اختیارات و مسؤولیت‌های یک‌سان به عهده گیرند... زنان باید به بسط مواهب طبیعی خود در جهت سرشت خاص خویش بدون تقلید کورکورانه از مردان بکوشند. وظیفه ایشان در راه تکامل بشریت، خیلی بزرگ‌تر از مردها است و نبایستی آن را سرسری بگیرند و رها سازند.» (۷)

ملاک تفاوت‌های تشریحی میان زن و مرد

با توجه به برخی تفاوت‌های تکوینی زن و مرد که فطری است و عقل و نقل و وجدان عمومی و تحقیقات علمی روان‌شناسی آن را تایید می‌کند و با عنایت به آنچه در نقد نظریه تشابه مکانیکی مرد و زن و معیار مشروعیت نظام حقوقی بیان شد، نادرستی دیدگاه فمینیست‌ها در تفکیک میان جنس (sex) و جنسیت (gender) روشن می‌شود؛ زیرا این باور که «هیچ‌یک از تفاوت‌های اجتماعی و حقوقی در ویژگی‌های طبیعی (جنس) زنان نهفته نیست، و همه تفاوت‌ها محصول روابط فرهنگی - اجتماعی حاکم بر نظام‌های اجتماعی مردسالار (جنسیت) است و اصولاً - زنانگی (feminine) و مردانگی (masculine) عنصری فرهنگی و ساخته و پرداخته جامعه است نه امری طبیعی، (۸) هم

با داده های علمی (بیولوژیکی، روان شناختی و) . . . منافات دارد و هم با اصل عقلی و منطقی بر ضرورت تناسب مقررات حقوقی و تقسیم وظایف و تعیین نقش های اجتماعی با واقعیات تکوینی و ساختار وجودی انسان .

اکنون سؤال این است: این اختلافات به چه ملاک منشا برخی تفاوت های اجتماعی و حقوقی می شود؟ همه انسان ها با هم تفاوت هایی دارند . قانون گذار، اگر بخواهد در مقام وضع قانون همه اختلافات را در نظر بگیرد، کاری غیر عملی و ناممکن است و اگر بخواهد به هر گونه تفاوت و اختلافی بی توجه باشد، خلاف ضرورت تشریح و تفهیم است و مصالح جامعه آن طور که باید، تامین نمی شود زیرا تشریح باید بر مصالح و مفاسد نفس الامری مبتنی باشد و قواعد و مقررات حقوقی اعتباری صرف نیستند . پس آن دسته از اختلافات و تفاوت های تکوینی که موجب اختلاف در مصالح و مفاسد نفس الامری شود، منشا تفاوت در حقوق و تکالیف می گردد، و این امر به حکم «ضرورت بالقیاس است» یعنی اگر احکام و تکالیف اجتماعی با واقعیت ها متناسب باشد و رعایت گردد، سعادت فرد و جامعه حاصل می شود و چون سعادت فرد و جامعه مطلوب است، پس باید احکام و حقوق و تکالیف بر مصالح و مفاسد واقعی مبتنی باشد و کاملاً رعایت گردد . تشخیص اختلافات و تفاوت هایی که مایه اختلاف در مصالح و مفاسد واقعی می شوند، اختلافات تکوینی ای است که سه ویژگی داشته باشند:

۱ . دوام و ثبات از آغاز تا پایان عمر انسانی به مقتضای خصلت دائمی بودن قانون

۳ . عمومیت آن در گروه نسبتاً وسیعی از مردم

قانون برای نوع افراد جامعه وضع می شود نه جمعی محدود. قانون گذاری برای یکایک افراد به طور جداگانه ممکن نیست. البته در مقام عمل و اجرای قانون باید شرایط و اوضاع و احوال افراد در نظر گرفته شود. شاید بسیاری از تفاوت های تکوینی که روان شناسان یا فیزیولوژیست ها و... برشمردند، به طور صد در صد در بین تمام زنان و مردان شایع نباشد؛ ولی نوعا چنین است که مثلا- زن ها احساساتی ترند و قانون برای نوع افراد وضع می شود. البته اگر در مقام اثبات آشکار شود همان خصلت نوعی «علت تامه جعل یک حکم خاص بوده است، قهرا در موارد خلاف قانون دیگری وضع می شود؛ و گرنه آن را «حکمت می خوانیم و می گوئیم حکمت وضع فلان قانون این است و در موارد فقد شرایط، انتفا یا تغییر حکم را اقتضا نمی کند.

۳. آن اختلاف در کم و کیف و مشارکتی که برای برآوردن نیازهای جامعه ضروری است، مؤثر باشد؛ مثلا رنگ پوست در بازده کار تاثیری ندارد و اگر تعیین دستمزدها صرفا بر اساس بازده کار باشد، ما نمی توانیم در تعیین دستمزد بین کارگر سیاه و سفید فرق بگذاریم؛ ولی چون نهاد قیومت مستلزم مدیریت و برخورداری از تعقل بیش تر است و یا حضانت مستلزم برخورداری از پشتوانه مالی است و این امور نوعا با مسؤولیت مردان سازگاری دارد، قانون گذار این تکلیف را بر عهده آنان گذارده است؛ همچنان که در سنین خردسالی به ویژه دختران به عاطفه و سرپرستی محبت آمیز و شیر خوردن نیاز بیش تر دارند، حضانت طفل در این سنین با مادر

است؛ اما در سنین بالا-تر که استقلال کودک افزایش یافته است و به تامین اقتصادی بیش تر نیاز دارد، مسؤولیت حضانت بر دوش پدر می افتد .

البته تفصیل و جزئیات اختلافات تکوینی و طبیعی زن و مرد و حدود تاثیر هر یک در حوزه درک ما نمی گنجد تا قوانین عادلانه و متناسب وضع کنیم . از این رو، ناگزیر باید به وحی مراجعه کرد . اکثر تبیین ها در توجیه سر تفاوت احکام با استفاده از داده های مختلف علوم عقلی، روان شناختی و فیزیولوژی و آناتومی نیز از باب حکمت است نه علت . (۹)

«تساوی آری، تشابه خیر

قرآن کریم می فرماید: «خلقکم من نفس واحده .» (۱۰) رسول اکرم (ص) فرمودند: «الناس کلهم سواء کاسنان المشط؛ مردم (زن و مرد) مانند دندانهای شانه با هم برابرند .» البته لازمه اشتراک زن و مرد در حیثیت و شرافت انسانی، تشابه صد در صد آن ها در حقوق نیست . زن و مرد در حقوق عمومی و حقوق انسانی برابرند؛ اما با توجه به تفاوت های موجود و غیر قابل انکار و زوال، تقسیم کار و وظیفه و اختصاص کارکردی میان آن ها ضرورت دارد . تساوی غیر از تشابه است . تساوی برابری است و تشابه یکنواختی . اسلام هرگز امتیاز و ترجیح حقوقی و ارزشی برای مردان قائل نیست؛ البته با توجه به تلازم حق و تکلیف ممکن است به دلیل تکالیف بیش تری که بر عهده مردان گذاشته، احیاناً اختیارات بیش تری نیز قائل شده باشد . اسلام با تساوی حقوق زن و مرد مخالف نیست، با تشابه و یکنواختی حقوق آن ها مخالف است . (۱۱)

نادیده انگاشتن نهاد «خانواده

نادیده گرفتن نهاد اخلاق و

خانواده بدان جهت است که فمینیست ها، بر خلاف فطرت و طبیعت بشری و بدون در نظر گرفتن واقعیت های آفرینش و هدف آن، در پی تشابه و یکنواختی کامل حقوق زن و مردند. این عدم تعادل و افراط، محصول انواع دیگری از افراط و ستم در حق زنان است. راه حل غلط برای مشکلات و مظالم ضد زن، انواعی از ستم را به انواع دیگر تبدیل می کند.

یکی از مهم ترین برنامه های فمینیست ها دگرگونی در ساختار خانواده و سوق دادن زنان به مشاغل عمومی و تضعیف نقش ویژه مادران در نهاد خانواده است. به عقیده «سیمون دوبوار» آنچه زن را در قید بندگی نگه می دارد، دو نهاد عمده «ازدواج و مادری» است. وی نظام خانواده را به عنوان رکنی برای حیات اجتماعی و پرورش انسان های سالم به شدت مورد حمله قرار داده، ازدواج را نوعی فحشای عمومی!! و عامل بدبختی زنان می داند و مخالفت با تولید مثل و مشکل رایج روابط را مسائل اساسی جنبش فمینیسم می شمارد. (۱۲) فمینیست های رادیکال چنان تبلیغ می کنند که ازدواج زن را به موجودی «خانه دار»، «فرزندزا» و مرد را به «نان آور»، «پدر» و «من اصلی تبدیل می کند و به این دلیل که مردان حتی در نزدیک ترین نوع روابط زنان را زیر سلطه خود در می آورند، زنان باید جدا از مردان زندگی کنند. به همین جهت، نظریه «زوج آزاد»، آسان ترین راه برای رهایی از بردگی ازدواج است. نظریه زوج آزاد، نوعی همزیستی مشترک میان زن و مرد است که بر مبنای آن، هیچ مسؤولیت حقوقی به عهده طرفین نمی آید و بدون در نظر

گرفتن وجوه عاطفی، فقط به نیازهای جنسی پاسخ می دهد. در یک دیدگاه افراطی تر، این نظریه تا همجنس گرایی پیش می رود. (۱۳)

پاسخ (قسمت پنجم)

از جمله موضوعات مورد درخواست گروهی از فمینیست های رادیکال، در چهارمین کنفرانس جهانی زن در پکن، نفی هر گونه تبعیض علیه گرایش های همجنس بازی و انحرافی بود. درخواست پذیرش لفظ گرایش جنسی، (sexualorientation) که با دفاع مفصل کشورهای طرفدار حمایت از حقوق همجنس بازان مانند کانادا، اتحادیه اروپا و امریکا و اسرائیل و... روبه رو شده بود، به دنبال نوعی مشروعیت جهانی بخشیدن به همجنس بازی و ابتذال اخلاقی و فرهنگی غرب بود. سند پیش نویس کنفرانس پکن، بر فرد گرایی بیش از خانواده تاکید داشت و نقش های معارض زنان و مردان را در مقابل همراهی و همگامی آنان از خانواده و اجتماع طرح می کرد. با انتشار نخستین پیش نویس سند پکن، واتیکان ضمن رد فضای «فرد گرایانه و «ضد خانواده سند، آن را تهدیدی برای بنیان مادر خواند. دانشگاه «الازهر» مصر نیز آن را ضد اسلامی و ضد اخلاقی توصیف کرد. (۱۴)

از طرفی فمینیست های مارکسیست، فعالیت زایشی زنان را نادیده گرفته، زاینده گی را روند حیوانی می دانند و چون سرشت انسانی را نه از طریق کار زایشی بلکه از طریق کار تولیدی قابل تغییر می شمارند، می گویند کار زنان ممکن است از نظر اجتماعی ضروری محسوب شود، اما کاملاً تاریخی است و از این رو، کاملاً انسانی به شمار نمی آید. (۱۵) سوسیال فمینیست ها نیز معتقدند، با آن که زنان همیشه کارهای گوناگون انجام می دهند، اما در تمام طول تاریخ در درجه اول، با کار جنسی

و زایشی خود «مادران تعریف شده اند . با چنین تعاریفی، این واقعیت که مثلاً نیمی از کشاورزان جهان زن هستند، در سایه قرار می گیرد . جدا کردن زنان از عرصه تولید و در نظر گرفتن آن ها به عنوان «مادر» ، استثمار زنان را که در جامعه صنعتی شدت یافته بود، گسترش داده است . (۱۶)

نقد و بررسی

ما ضمن رد انحصار کارکرد زنان به «نقش مادر» و «کار در خانه» ، و ضرورت حضور ضابطه مند آنان در عرصه های مختلف اجتماعی نهاد خانواده، را نخستین و مهم ترین نهاد تعلیم و تربیت و شکل دهنده ساختار فکری و شخصیتی کودکان می دانیم . بررسی های روان شناختی نشان می دهد ریشه بسیاری از انحرافات و مشکلات عاطفی - روانی کودکان و نوجوانان در خانواده های پر تنش نهفته است . اگر خانواده به جای کانون عشق و صفا کانون خشونت باشد، آنان به بیرون از خانه پناه برده، به علت ویژگی های سنی خود در معرض آسیب های گوناگون قرار می گیرند . از سوی دیگر، کمبود عاطفه به عقده های روحی - روانی می انجامد و زمینه ساز بسیاری از بزهکاری های اجتماعی است . آیا تبدیل نهاد خانواده مبتنی بر رفتار پر از صفا و صمیمیت و رفاقت و عشق به یک نهاد اقتصادی و معامله پایاپای و رقابت زن و مرد در بازار کار، به نفع جامعه و یا حتی به نفع زنان است؟ بی بند و باری و گسترش روز افزون آمار فساد و فحشا در کشورهایی که به بهانه آزادی روابط جنسی نهاد خانواده را تضعیف کردند، در کجا ریشه دارد؟ این که در امریکا تقریباً در هر دو دقیقه یک تجاوز رخ می دهد

و احتمال همیشگی تجاوز زندگی تمام زنان را تحت تاثیر قرار می دهد، آیا جز به خاطر تغییر نظام ارزشی و تزلزل خانواده است؟ ۳/۱ کودکان انگلیس نامشروعند، یک میلیون کودک بی خانمان در روسیه و ۲۰ میلیون کودک آواره در جهان، فروختن کودکان در روسیه و... ، بالاترین آمار بهره کشی از کودکان در ایتالیا و ستم های بی شمار دیگر بر زنان و کودکان که عناوین و موضوعات روزنامه ها و مجلات است، در کجا ریشه دارد؟ در حالی که طبق آخرین آمارهای منتشر شده، در جامعه اسلامی ما تنها ۱۰ درصد مردم به دادگاه ها مراجعه می کنند و در این میان، با توجه به گوناگونی جرائم، سهم جرائم خانوادگی بسیار اندک است؛ گرچه متأسفانه باید اذعان کرد به تدریج در سال های اخیر در جامعه اسلامی ما نیز، به سبب تهاجم فرهنگی غرب، روند نامطلوبی در حال شکل گرفتن است.

اسلام، خانواده را هسته اصلی جامعه می داند. از این رو، بر استحباب و احیانا وجوب ازدواج، تاکید می ورزد و رفیقه بازی و ارتباطات جنسی بی قید و شرط را ممنوع می شمارد. (۱۷) در این راستا، حفظ حجاب را واجب، نگاه به نامحرم را محدود و در صورت هوس آلود بودن، حرام معرفی می کند؛ (۱۸) چرا که هم به کمال شخصی انسان زیان می رساند و هم به تزلزل، تضعیف و انهدام خانواده می انجامد. اسلام، برای حفظ انتساب فرزندان به پدر و مادر و جلوگیری از اختلاط انساب و پیدایش فرزندان نامشروع، تعدد همسر را برای زنان جایز ندانسته و به عنوان یک حالت استثنایی و چاره جویی و دوراندیشی واقع بینانه، تعدد زوجات را

برای مردان با رعایت محدودیت‌ها و شرایطی پذیرفته است. در این آیین، ازدواج موقت که برخلاف نظریه زوج آزاد با تعهد و مسؤولیت همراه است، به عنوان یک ضرورت پذیرفته شده است. نهایت آن که، در زندگی مشترک، اصل بر همدلی و همراهی است و قوانین حقوقی تنها بیانگر مرزهای زندگی است. اگر زندگی خانوادگی را صرفاً در چارچوب قوانین حقوقی ترسیم یا تفسیر کنیم، درست مانند این است که چهره یک جامعه را از منظر قوانین جزایی که برای متخلفان وضع شده است، به تصویر بکشیم. اخلاق و حقوق، مکمل یکدیگرند؛ نه اخلاق و نه حقوق هیچ یک به تنهایی کافی نیست. این دو باید در کنار هم و مکمل هم باشند. به همین جهت اسلام، در کنار قواعد حقوقی، تشکیل خانواده را ایجاد قانونی گرم و محل تسکین خاطر و آرامش و آسایش روحی می‌داند، «... لتسکنوا الیها». (۱۹) و رابطه زن و شوهر را بر مودت و رحمت استوار می‌سازد؛ «... و جعل بینکم موده و رحمه». (۲۰)

پی نوشت:

۱. نظام حقوق زن در اسلام، شهید مطهری، ص ۱۷۰-۱۷۲.

۲. همان، ص ۱۷۶-۱۷۸.

۳. به نظر ما این نقطه ضعف زنان نیست بلکه هدف خلقت این تفاوت‌ها را ضروری ساخته است. دانشمند بزرگ، مرحوم «محمد قطب می‌گوید: اگر زنان بخواهند مادر باشند باید احساساتی و عاطفی باشند. و لازمه بقای نسل آدمی، وجود مادر و روابط جنسی زن و مرد و کارکردهای اختصاصی آنان است. (ر. ک: شبهات حول الاسلام، محمد

قطب، ص ۱۱۲-۱۱۵).

۴. «برتری به عنوان یک امتیاز ارزشی، به تفاوت های جسمی و روحی و کارکردهای اختصاصی زن و مرد بستگی ندارد بلکه براساس ایمان و عمل که جامع آن ها تقوا است، مشخص می شود .

۵. نظام حقوق زن در اسلام، ص ۱۸۳ و ۱۸۴ .

۶. روان شناسی اجتماعی، اتو کلاینبرگ، ترجمه علی محمد کاردان، ج ۱، ص ۳۱۳ .

۷. نظام حقوق زن در اسلام، ص ۱۳۱-۱۶۳ .

۸. Altman Andrew; Op.dit; PP۱۷۹,۲۱۳-۲۱۴.

۹. فرهنگ برهنگی و برهنگی فرهنگی، غلامعلی حداد عادل، ص ۶۳ .

۱۰. نساء (۴): ۱۲۴ .

۱۱. نظام حقوق زن در اسلام، ص ۱۱۱-۱۱۳ .

۱۲. نگاهی به فمینیسم، ص ۱۷ و ۱۸ .

۱۳. همان .

۱۴. مجله فرزانه، دوره دوم، ص ۱۳۲-۱۳۵ .

۱۵. مجله زنان، شماره ۲۸، ص ۵۲ .

۱۶. مجله زنان، سال اول، شماره ۱، ص ۴۴ .

۱۷. نساء (۴): ۲۵؛ مائده (۵): ۱۰۵ .

۱۸. نور (۲۴): ۳۰ و ۳۱ .

۱۹. روم (۳۰): ۲۱ .

۲۰. همان .

«فمینیسم و بی اعتنایی به نهاد «اخلاق

فمینیسم، فراز یا فرود؟

بخش پایانی

در شماره های پیشین، پس از آشنایی اجمالی با مفهوم فمینیسم و تلقی های مختلف از آن، ریشه ها و زیرساخت های فکری فمینیسم و نمودها و پیامدهای آن بررسی شد و علاوه بر حقوق و تفاوت های ساختاری زن و مرد، مبانی اومانیستی و لیبرالیستی فمینیسم، عملکرد فمینیسم در گستره خانواده و نظریه «تشابه مکانیکی زن و مرد» مورد نقد قرار گرفت. در این شماره

موضوع فمینیسم و بی‌اعتنایی به نهاد اخلاق بررسی می‌شود:

اهمیت اخلاق و تزکیه نفس در سلامت انسان‌ها و جوامع مختلف و نجات آن‌ها از مشکلات مفسد اجتماعی، جنگ و خونریزی‌ها و . . . برکسی پوشیده نیست. هدف مهم بعثت رسول خاتم (ص) نیز تعلیم و تربیت و تتمیم مکارم اخلاقی بوده است. بی‌تردید اگر انسان بخواهد به سعادت و کمال اخلاقی نائل آید، باید در زندگی از اصولی پیروی کند و لازمه پیروی از اصول، داشتن روشی معین است. این امر خود مستلزم سیر در یک جهت مشخص و پرهیز از امور موافق با هوس‌های زودگذر و مباین با هدف زندگانی و اصول پذیرفته شده است. بنابراین، تسلط انسان بر خویشتن و تزکیه نفس، برای تحقق زندگی معقول و انسانی ضرورت دارد زیرا بشر موجودی متفکر با خواسته‌های بی‌نهایت است و اگر برای زندگی اش ضابطه‌ای نشناسد، خود و جهان را به تباهی می‌کشاند. در واقع در صحنه اجتماع، مرز میان حیوان و انسان، اخلاق و رفتارهای شایسته است. در مساله زن و مرد در زندگی معاصر با دو بینش مواجه هستیم. در یک بینش، عقیده بر این است که انسان به خودی خود و بدون توجه به ارزش‌های الهی یا قراردادی انسانی اختیار بدنش را دارد. بر اساس بینش اومانیستی و لیبرالیستی، انسان در آزادی جسمی اش هیچ قید و بندی ندارد هر چه می‌خواهد می‌خورد، هر چه می‌خواهد می‌نوشد هر چه مایل است می‌پوشد و با گزینه‌هایش هر طور می‌خواهد، بی‌هیچ مشکلی رفتار می‌کند. بر اساس این بینش، دیگر جا و معنای معقولی برای حجاب، عفت

و... نمی ماند. اصل بر برهنگی (عدم محدودیت در پوشش یا به واسطه پوشش) است و حجاب حالتی است که انسان در پذیرش یا رد آن آزاد است. با این مبنا، بنیاد اخلاق یا نهاد خانواده سست می گردد.

بر اساس بینش دوم، غرائز بشر، صرفاً یک نیاز و مایه تداوم زندگی اش تلقی می شود نه یک ارزش. از این رو، معتقد است این نیاز غریزی باید به نحو معقول و معتدل ارضا شود؛ زیرا غریزه جنسی انسانیت انسان را تشکیل نمی دهد. بنابراین، باید در محدوده نیازها بررسی شود و شرایط مناسب برای ارضای متوازن و معقول آن فراهم آید. با این نگرش، برای حفظ انسانیت انسان، وجود انضباط و قید و بند عامل مصونیت است نه محدودیت. (د) در حقیقت در چنین مواردی مساله تعارض «دو آزادی یا «دو قید» با یکدیگر است نه تعارض «آزادی با «قید و محدودیت و ترجیح محدودیت بر آزادی» به عبارت دیگر، مساله تعارض بین «آزادی انسانی و «آزادی حیوانی است. آزادی انسانی مقید است به عقیده، اخلاق و فضیلت، و به حریت و آزادی انسان می انجامد (د). آزادی حیوانی نیز به غرائز و شهوات پایان ناپذیر مقید است و به اسارت نفس و نابودی ارزش ها و استعدادهای انسانی منتهی می شود. انسانی که هیچ حدود و مرزی نمی شناسد و ضابطه ای برای زندگی اش ندارد، در بند خواهش های نفسانی است و به تعبیر حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) به سان اسب چموش افسار گسیخته ای است که تا صاحبش را زمین نزند و به هلاکت نرساند، آرام نمی گیرد. آن که به ندای هوس های نفسانی پاسخ

مثبت می دهد و بدون توجه به نتیجه کار، مطیع آن ها می گردد، از قید مذهب و اخلاق و انسانیت آزاد است؛ ولی اسیر غرائز به شمار می آید؛ نیروی مقابله با فریب های نفس را از دست داده است و سقوط و نابودی حقیقت وجودی اش قطعی است .

پاسخ (قسمت ششم)

ناگفته نماند غریزه جنسی یکی از غرائز انسان و یکی از واقعیت های وجودی او است . اسلام هیچ واقعیتی، از جمله غریزه جنسی، را نادیده نگرفته و هرگز بهره مندی از این غریزه را خلاف معنویت و روحانیت ندانسته است . همه محدودیت ها و ممنوعیت هایی که شریعت اسلامی برای غریزه جنسی در نظر گرفته، فقط برای آن است که به این اسب چموش لگام زند و آن را از تازیانه و تحریک بی جای رهگذران حفظ کند تا مبادا به سرکشی روی آورد و به جامعه آسیب رساند . پیامبر اکرم (ص) فرموده است: «نگاه به نامحرم، تیری از تیرهای مسموم شیطان است .» (علی ع) از روی تواضع به همه جز زنان جوان سلام می کرد و در تبیین علت این امر می فرمود: «چون می ترسم در فتنه واقع شوم .» (این دیدگاه با دیدگاه فمینیستی که می گوید، هیچ مکانی به زن یا مرد اختصاص ندارد، آن ها باید دوشادوش یکدیگر در همه جا از محیط آموزشی گرفته تا سینما و پارک و استخر به طور مختلط فعالیت داشته باشند - و احیانا در توجیه آن می گویند این کار به اجتماعی شدن و رشد ما کمک می کند - بسیار فاصله دارد . در شریعت اسلامی ارتباط سالم دختران و پسران ممنوع نیست؛ اما رفاقت آن ها باهم و اختلاط آن ها با یکدیگر ناپسند

است و مردان و زنان از دوستی براساس شهوت و ارتباط برقرار کردن با یکدیگر به صراحت نهی شده اند . (گوهر شریف انسانیت جز باطهارت و تقوا و انضباط اخلاقی قابل اکتساب نیست و اباحه گرایی و لیبرالیسم جز تباهی فضائل اخلاقی و ارزش های انسانی رهاوردی ندارد . بدیهی است مساله لزوم دسترسی نوجوانان به اطلاعات جامع در مسائل مربوط به تولیدمثل و بلوغ جنسی که در سراسر متن پیش نویس سند پکن به آن اشاره های متعدد شده - با توجه به این که این گونه آموزش ها در کشورهای غربی به صورت افسار گسیخته و بدون نظارت خانواده به عنوان مشوق نوجوانان برای برقراری ارتباطات قبل از ازدواج و قبل از رشد فکری و عقلی کافی صورت می گیرد - به تزلزل پایه های اخلاقی جامعه و نابودی ارکان خانواده می انجامد . امروزه، در پرتو گرایش های فمینیستی، بی توجهی به اخلاق، چنان رشد کرده است که جهانگردی سکس به عنوان استراتژی توسعه توسط آژانس های کمک بین المللی پیشنهاد گردید و برای نخستین بار با حمایت و برنامه ریزی بانک جهانی، صندوق بین المللی پول و آژانس توسعه بین المللی امریکا روبه رو شد . ()

موضوعاتی که از اواخر دهه ۱۹۶۰ از سوی فمینیست ها مطرح شد مانند سقط جنین، رپ، ناهمجنس خواهی اجباری، هرزه نگاری، «فن آوری تولید مثل که اصطلاحاً «مادر میانجی» خوانده می شود و سوسیالیسم جنسی و خانواده گسترده به جای خانواده هسته ای و . . . جایی برای تعهدات اخلاقی باقی نگذارده است . اصولاً تعهد یعنی محدودیت آزادی، البته محدودیت آزادی حیوانیت و حیوان زیستن . اعطای حق خودداری از تمکین جنسی به زنان در مقابل همسر، همراه

با نارسایی های موجود در خانه و اجتماع موجب شده آثار تجاوزات جنسی به ویژه زنا با محارم به شدت افزایش یابد .

در پایان باید یادآور شد، تفکر جدایی اخلاق از دین نیز محصول سکولاریسم است که بعد از رنسانس مطرح شد . به نظر می رسد، بدون داشتن عقاید دینی و حداقل اعتقاد به خدا و قیامت، اخلاق بنیانی استوار نخواهد داشت زیرا اگر هدفمندی خلقت به فراموشی سپرده شود و انسان خود را آزاد آزاد پندارد، هیچ گاه احساس گناه نخواهد کرد . به سهولت می توان دریافت عفت و فحشا تنها در جوامعی مفهوم و مصداق دارند که در آن ها زناشویی و اختصاص دو همسر به یکدیگر معنا داشته باشد . در غیر این صورت نه پاکدامنی و نه روسپی گری هیچ کدام از یکدیگر تمایز ندارند و به صفات بد و خوب موصوف نمی گردند . اصولاً بر مبنای لیبرالیسم و نیز نسبی گرایی در ارزش ها و اصالت دادن به خواست بشر به جای مصلحت (اومانیزم)، برای اخلاق و ارزش گذاری (تعالی وانحطاط) اخلاقی جایی باقی نمی ماند . یکی از نویسندگان غربی بر مبنای لیبرالیسم و اومانیزم می نویسد: («همجنس بازی مبتنی بر رضایت، کاملاً مشروع بوده و مجازات مرتکبان این عمل شنیع ناروا شمرده می شود زیرا حق همجنس بازی یک حق طبیعی بشر است و به همان اندازه مقدس و قابل دفاع است که حق پرستش خدای متعال در عقاید مذهبی مقدس و قابل دفاع است . ()

به گفته روان شناسان «احساس گناه، نتیجه کنش متقابل لذت و ترس و مبتنی بر لذت های ممنوع است .» این که احساس گناه با مفهوم مذهبی گناه پیوندی بسیار نزدیک

دارد، به هیچ وجه اتفاقی نیست. شخصی که از لذتی ممنوع (مثلا عمل خلاف عفت) بهره مند شد، مرتکب گناه گردیده است و ممکن است از ترس تنبیه (در این زندگی و آن جهان) رنج ببرد. یکی از رسالت های بسیار متنوع مذهب، اهمیت آن به منزله یک منبع ترس و احساس مسؤولیت در گستره اعمال لذت بخش خاصی است که ممکن است بروز آن به برخوردهای اجتماعی انجامد. بنابراین، احساس گناه به عنوان یک ناظم درونی رفتار عمل می کند. (۱) بنیان اخلاق بر احساس مسؤولیت استوار است و مسؤولیت هنگامی مفهوم پیدا می کند که در هستی، خدایی و حکمتی و شعوری باشد؛ و گرنه به گفته منطقی و مهم متفکر بزرگ روسی «داستایفسکی»: «اگر خدا نباشد، همه کارها و همه چیز جایز است. این بدان جهت است که غالبا میان خواسته های نفسانی و اصول اخلاقی تضاد وجود دارد. ارضای تمایلات نفسانی فقط با زیر پا نهادن اصول اخلاقی میسر است و رعایت اصول اخلاقی مستلزم تحمل محرومیت ها و ناگواری ها و چشم پوشی از لذت ها است. در این صورت، انسان های فاقد باورهای دینی و دارای تفکر اومانستی یا اگزیستانسیالیستی و اباحه گرایی لیبرالیستی به چه دلیل به این محرومیت ها تن در دهند؟! به عبارت دیگر، ضمانت های اخلاقی و قانونی عامل عمده پیشرفت تمدن انسانی است؛ اما اخلاق و قانون بدون دین مانند آتشی در دور دست است که روشنی نمی بخشد؛ (۲) و این است واقعیت کلام «فوکو»، فیلسوف پست مدرن قرن بیستم، که می گوید: «به دنبال مرگ خداوند در قرن نوزدهم، بشر نیز در قرن بیستم مرد». (۳) بحران هویت

جوانان و گسترش اعتیاد و بزهکاری های اجتماعی در همین امر ریشه دارد .

«پل والرئ ادیب و متفکر فرانسوی می گوید: «بحران تمدن غرب، در فقدان نظامی مشخص برای زیستن و اندیشیدن است . و شاعر معروف آمریکایی «تی . اس . الیوت» ظهور انسان میان تهی را از ویژگی های مهم انسان عصر مدرن می داند . این بدان جهت است که فرهنگ ماتریالیستی غرب و نیز اندیشه مدرنیته مذهب را امری سلیقه ای و دل خواه می داند و انسان را به کلی بریده از مبدا و معاد تفسیر می کند .

در جامعه سنتی، مذهب تصویری کلی از جهان را در اختیار فرد می گذارد و توجیه نهایی رفتار اخلاقی به عهده جهان بینی مذهبی است . در دنیای مدرن، مذهب مرجع نهایی نیست و به جای آن علم بر این مسند نشسته است . پی آمد قطعی رد تفسیر مذهبی از جهان و پذیرش تفسیر علمی بی گمان تهی شدن زندگی از معنا، بی هدف نمودن هستی، توجیه ناپذیری ارزش ها و در نتیجه پیروزی نیهیلیسم است . به گمان نیچه، نیهیلیسم سرنوشت محتوم دنیای مدرن به شمار می آید . ()

بنابراین، بر مبنای نظریات اومانستی و لیبرالیستی، اخلاق معنا و جایگاهی معقول ندارد و چنانچه چیزی به نام اخلاق مطرح شود، صرفا در تنظیم روابط مادی و براساس محاسبات مادی است و با کمال انسانی هیچ ارتباطی ندارد . ()

پی نوشت:

۱ . ر . ک: ده گفتار، شهید مطهری، ص ۱۵-۱۹ .

۲ . علی (ع) درباره تقوا و ضبط نفس می فرمایند «ان تقوی الله مفتاح سداد و دخیره معاد و عتق من کل ملکه و نجاه من کل هلکه

...». (نهج البلاغه، خطبه ۲۳۰)

۳. النظرة سهم مسموم من سهام ابليس فمن تركها خوفا من الله، اعطاه الله ايمانا و بعد حلاوته في قلبه. (علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۰۴، ص ۳۸)

۴. قال الصادق (ع): كان رسول الله (ص) يسلم على النساء و يرددن عليه السلام و كان امير المؤمنين (ع) يسلم على النساء و كان يكره ان يسلم على الشابه منهن و يقول: اتخوف ان تعجبني صوتها فيدخل على اكثر مما اطلب من الاجر. (علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۰، ص ۳۳۵)

۵. نساء (۴): ۲۵، مائده (۵): ۵.

۶. نگاهی به فمینیسم، ص ۴۷.

۷. Surrogate mother یعنی زنی که در مقال پول حاضر است از راه تلقیح مصنوعی یا به شیوه ای دیگر برای زنی که نازا است، فرزند آورد.

۸. Andrew Altman: Arguing About law, An Introduction to legal philosophy, New york: Wadsworth publishing company, ۱۹۹۶, P.۱۴۶

۹. Consider again the case of homosexual conduct. persons who find themselves ... ithomosexual tendencies reasonably

۱۰. برای اطلاع بیش تر ر. ک: فلسفه اخلاق، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

۱۱. هیجان ها، روبرت پلاچیک، ترجمه محمود رمضان زاده، ص ۱۸۸ و ۱۸۹.

۱۲. ر. ک: مسؤولیت و سازندگی، علی صفایی، ص ۲۱-۲۷، انسان و مذهب، احمد بهشتی، ص ۷۱-۷۳.

۱۳. گذر از مدنیت؟ نیچه، فوکو و لیوتار و دریدا، شاهرخ حقیقی، ص ۲۰.

۱۴. همایش تربیت در سیره و کلام امام علی (ع)، نشر تربیت اسلامی، ص ۴۵.

«برگرفته از شماره های ۳ و ۴ و ۵ و ۶ مجله پرسمان»

پرسش

لطفا در مورد واژه رئالیسم توضیح دهید.

پاسخ

رئالیسم (realism)؛ لغتی فرانسوی است که از ریشه (real) به معنای «واقعی» اخذ شده است. واژه های نظیر حقیقت گرایی، واقعیت گرایی، واقع بینی، حقیقت پرستی، واقع گرایی معادل این اصطلاح در فارسی به شمار می روند.

این اصطلاح که بیشتر در مقابل ایدئالیسم (idealism) - به معنای تصویر گرایی، معنا گرایی و آرمان گرایی - استعمال می شود از نظر مفهوم دچار پیچیدگی، ابهام و اشتراک معنایی بوده و در حوزه های متعددی نظیر، سیاست، فلسفه، اخلاق، هنر و ادبیات و مباحث زیبایی شناختی، کاربرد دارد. از این رو در هر حوزه، معنایی خاص خود را می طلبد، اما شاید بتوان در یک تعریف کلی و تا حدی متناسب باحوزه های مختلف، چنین گفت: «رئالیسم عبارت است از وضع و حالتی که در آن به اموری که داخل در متن واقع، و خارج از ذهن انگاشته می شود، اهتمام ویژه داده می شود». (فرهنگ واژه ها، عبدالرسول بیات، مؤسسه اندیشه و فرهنگ دینی، ۱۳۸۱، ص ۲۹۰)

جهت آشنایی بیشتر به بررسی کارکرد این اصطلاح در برخی حوزه ها می پردازیم:

الف. رئالیسم در سیاست:

در عرصه سیاسی و اجتماعی رئالیسم کاربرد خاصی و محدودی از واقعیت را در بر دارد. رئالیسم در این عرصه به معنای ارزیابی و عمل همراه با واقع بینی و استفاده از امکانات موجود در جهت حکومت و کسب قدرت و منافع بیشتر است. در این نگرش بر خلاف ایدئالیسم که سیاست را هنر خوب حکومت کردن و بر محور اصول اخلاق و متعالی انسانی می داند، حکومت کردن به هر شکل ممکن تجویز می شود. و یک انسان معقول سیاسی را یک عمل گرا (pragmatist) می نامند. عیار می داند. متأسفانه در جهان سیاست، که بیشتر، نگرشهای

مادی و سکولار حاکم است، پیرو توصیه های نیکولو ماکیاولی - به عنوان یک رئالیست افراطی - بیشتر سیاست مداران و دولتمردان، بر طبق این اصول و اندیشه های واقع گرایانه اش می کند.

اما از دیدگاه مکاتب الهی، هر چند توجه به واقعیات اصلی مهم بوده، اما به هیچ وجه کافی و تعیین کننده خط و مشی و رفتار سیاسی نمی تواند باشد، زیرا رئالیسم مبتنی بر عقلانیت سکولار و ابزاری، توانایی شناخت تمامی واقعیات این جهان، و ابعاد وجودی انسان و مصالح واقعی آن را نداشته، و تنها این مهم از عهده وحی الهی و خداوند متعال که به همه ابعاد وجودی انسان و نیز کمالی او و رابطه انسان با جهان و مصالح واقعی او علم کامل دارد، ساخته است. از این رو حکومت دینی، آموزه های اصیل دینی را در مرتبه ای بالاتر از قدرت و سیاست دانسته و ضمن توجه به واقعیات موجود و شرایط محیطی و منافع ملی و... آرمان گرایی واقع بینانه را ملاک عمل خود قرار می دهد.

ب. رئالیسم در فلسفه:

مفهوم رایج اصطلاح رئالیسم فلسفه این است که: «هستی اشیاء، مستقل از شناخت و ادراک و ذهن اشخاص است.» اساساً چه ما به عنوان فاعل شناسا (سوژه) به شناخت اشیاء اقدام کنیم و چه اقدام نکنیم - و اساساً چه چیزی به نام ذهن و فاعل شناسند وجود داشته باشد، یا نه - جهان خارج بر سر جای خود وجود واقعی عینی دارد. در مقابل این تفکر، ایدئالیسم قراردادار و به معنای تحویل تمام واقعیت به اندیشه و صور ذهنی یا به عبارتی به فاعل شناساست. (ر.ک: همان، ص ۲۹۳-۲۹۰)

فلسفه اسلامی از بعضی جهات در رده فلسفه های رئالیستی جای

می گیرد (اصول فلسفه و روش رئالیسم، علامه محمد حسین طباطبایی، انتشارات صدرا) و از جهت مقدم کردن حقیقت غیر مادی بر ماده، به یک معنا از فلسفه های ایدئالیستی محسوب می شود. (فرهنگ واژه ها، همان، ص ۵۶)

ج. رئالیسم در هنر و ادبیات:

به موجب آن طبیعت و سایر مظاهر طبیعی باید با تمام زشتی ها و زیبایی هایش در هر اثر هنری نمودار گردد. به طور کلی پیروان این مکتب معتقدند که هنر بیان مستقیم واقعیات و تجربه و تحلیل علل آن می باشد. این روش، دخالت، عواطف و احساس را در خلق اثر نهی می کند و در مقابل «رومانتیسیم» که بر تخیلات و احساسات استوار است، قرار می گیرد.

رئالیسم بر خلاف رومانتیسیم، مکتبی است «اوبژکتیو» [برونی، و نویسنده رئالیست هنگام آفریدن اثر بیشتر تماشاگر است و افکار و احساسات خود را در جریان داستان ظاهر نمی سازد. (لغت نامه دهخدا).

از پیشوایان بزرگ این سبک در ادبیات باید در فرانسه «بالزاک» را نام برد که در نیمه دوم قرن نوزدهم م. با نوشتن «کمدی انسانی» پیشوای مسلم نویسندگان رئالیست به شمار آمد. (مکتب های ادبی، رضا سید حسینی، صص ۱۱۹-۱۳۷ و شاهکار نثر فصیح فارسی، سعید نفیسی). منتسل، دگا، تولستوی و... از دیگر افراد شاخص این مکتب هستند.

در ادب پارسی شیوه هایی به نام سبک خراسانی و عراقی و... نظیر این روش، محسوب می گردند.

سور رئالیسم (msilaerruS) نهضتی هنری است که در قرن بیستم پدید آمد. این جریان می کوشد مطاوی ((خفایای ذهن ((dmim suoicnobuS)) را از طریق دیدن امور و وقایع در خواب نمایش دهد. اولین سور رئالیست ها شعرای فرانسوی و نماد گرایانی (stsylobmys) بودند که در پی بیان افکار خارج از

معنای واژگان لیبرالیسم ، مارکسیسم و دموکراسی چیست ؟

پرسش

معنای واژگان لیبرالیسم ، مارکسیسم و دموکراسی چیست ؟

پاسخ

دموکراسی: واژه ای با ریشه یونانی است، مراد از آن در فرهنگ سیاسی - اجتماعی امروز، حکومت مردم است و وجهه مشخص آن حکومت اکثریت بر اقلیت و به رسمیت شناختن آزادی ها و حقوق مساوی افراد با یکدیگر است.

لیبرالیسم: این واژه در اصل، یعنی در دوره مبارزه بورژوازی صنعتی علیه اشرافیت فئودالی و لیبرال به کسی اطلاق می شد که در جناح معتدل بورژوازی قرار داشت و طرفدار آزادی از قید و بندهای اقتصادی و اجتماعی عصر فئودالیسم، آزادی اقتصادی و آزادی های فردی بود. اکنون معمولاً به کسی لیبرال می گویند که از نظر اقتصادی موافق عدم دخالت یا کاهش نظارت دولت در فعالیت های اقتصادی و به بیان دیگر، طرفدار اقتصاد اجتماعی مبتنی بر بازار و محدود کردن قدرت انحصارات اقتصادی است و از نظر سیاسی موافق حکومت پارلمانی (پارلمانتاریسم) و آزادی های فردی. لیبرال ها با هر شکلی از سوسیالیسم و برنامه ریزی دولتی مخالفند و به سرمایه داری انحصاری نیز گرایش ندارند. در ادبیات سیاسی چپ، لیبرال به کسی اطلاق می شود که طرفدار آشتی طلبی غیر اصولی به ضرر اندیشه های مارکسیستی، نرمش بیجا در مقابل خطا، رفتار غیر اصولی، سازش کاری و ریا کاری می باشد. به نظر مائو، رفتار لیبرالیستی به اشکال زیر ظاهر می شود:

۱- در مقابل اشتباه شخص آشنا از بحث اصولی با او سرباز زدن و برای حفظ صلح و دوستی کارها را به حال خود رها کردن و با آنها به طور سطحی برخورد کردن.

۲- در غیاب و پشت سر افراد از آنها انتقاد کردن و در حضورشان سکوت کردن، از صحبت در جلسات خودداری نمودن، ولی پس از جلسه پرحرفی کردن.

۳- هر کاری که به شخص

خود مربوط نباشد به دست پیشامد سپردن.

۴- از تشکیلات توقعات بیجا داشتن، ولی از انضباط تشکیلاتی بویی نبردن.

۵- به جای بحث منطقی در مورد امور مختلف، به حملات شخصی توسل جستن و دعوا راه انداختن.

۶- برخورد نکردن با نظریات نادرست.

۷- بی توجهی به مسائل توده ها و در برابر متجاوزان به حقوق توده ها ساکت نشستن.

۸- سرسری انجام دادن کارها.

۹- نازیدن به سابقه انقلابی خود.

۱۰- پی بردن به اشتباهات خود و رفع نکردن آنها.

مارکسیسم: واژه مارکسیسم از نام کارل مارکس (۱۸۸۳ - ۱۸۱۸)، بنیان گزار سوسیالیسم علمی گرفته شده و عبارت است از مجموعه نظریات و آموزش های فلسفی و سیاسی و اقتصادی مارکس و فردریک انگلس (۱۸۹۵ - ۱۸۲۰). این مکتب، قدرت های مادی تولید و مبارزه طبقاتی را نیروهای بنیادی فعال در تاریخ می داند. مطلب اساسی در مارکسیسم، مدلل کردن نقش و رسالت تاریخی پرولتاریا به عنوان سازنده جامعه بدون طبقه کمونیستی است. مارکسیسم بر بنیاد فلسفی ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی قرار دارد.

نظریه ارزش اضافی (تفاوت مزد کارگر و ارزش کالایی که طی یک دوره معین تولید می شود)

ماتریالیسم تاریخی (اعتقاد به اینکه نظام اجتماع بر پایه شرایط اقتصادی قرار دارد و تولید مادی نقش تعیین کننده را در تکامل آن ایفا می کند و زندگی فرهنگی نیز انعکاسی از نظام اقتصادی جامعه است)

و مبارزه طبقاتی (تاریخ کلیه جوامع انسانی که پدید آمده اند تاریخ مبارزه طبقاتی است که گاهی پنهان و گاهی آشکار ادامه یافته است)

، رابطه متقابل استثمار و مالکیت، نفی دولت (نهاد زورگویی اجتماعی متعلق به دوران روابط و کشمکش های طبقاتی که با از میان رفتن طبقات اجتماعی علت وجودی آن نیز از بین می رود)

، انقلاب (انقلاب دموکراتیک یا بورژوا - دموکراتیک و انقلاب

و دیکتاتوری پرولتاریا از جمله اختصاصات مارکسیسم شمرده می شوند.

فرق رژیم با حکومت چیست؟

پرسش

فرق رژیم با حکومت چیست؟

پاسخ

هر چند در ادبیات سیاسی رایج و عرف متداول در جامعه معمولاً بین این دو واژه تفاوتی قائل نشده و هر کدام را به جای دیگری به کار می برند اما از دیدگاه علمی و کارشناسان بین این دو تفاوت های اساسی وجود دارد. برای روشن تر شدن موضوع لازم است تعریفی از رژیم ارائه و در ضمن آن به مقایسه و بیان نکات تفاوت آن با حکومت بپردازیم:

تعریف رژیم Regime:

اصطلاحی فرانسوی است که از واژه لاتین Regimen به معنای عمل هدایت کردن گرفته شده است و بیانگر اندیشه هدایت، حکومت، شیوه رهبری خویشتن و یا رهبری شدن و نیز به معنی تحقق عملی و تاریخی یک نظام خاص است. (ر.ک: درآمدی بر دایره المعارف علوم اجتماعی، باقر ساروخانی، انتشارات کیهان، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۶۷۴)

رژیم به انواع متفاوت سیاسی، اقتصادی و ... تقسیم می شود از آنجا که به نظر می رسد منظور شما از رژیم، رژیم سیاسی است لذا نکاتی را در تبیین ماهیت این نوع رژیم بیان می نمایم: رژیم سیاسی مجموعه ای از نهادهای سیاسی تلفیق یافته و همگن شده در محدوده دولت - کشور و در زمان معینی است. که همراه با دگرگونی های کمی و کیفی جامعه، راه تکامل می سپرند و گاهی نیز در مسیر عملکرد خود تغییر محتوا و مفهوم می دهند.

چنین برداشتی از مفهوم رژیم سیاسی رنگ و بوی «حقوقی» صرف دارد و در این صورت است که مفهوم رژیم سیاسی با مفهوم «شکل حکومت» یکی پنداشته می شود. در حالی که رژیم سیاسی علاوه بر عنصر حقوقی از معیارهای «جامعه

شناسی»، «اقتصادی» و «ایدئولوژیک» نیز بهره می‌جوید؛ زیرا هر رژیم سیاسی مجموعه‌ای همگن و مرکب از دو دسته از عوامل است:

الف. عامل ایستا: یعنی آنگونه نهادهایی که مورد مطالعه حقوق اساسی است که صرف وجود آنها در قوانین اساسی کشور به آنها خصلت ثابت و مداوم می‌بخشد. مانند نهادهای قانونگذاری، اجرایی یا قضایی (عوامل حقوقی)

ب. عوامل پویا: که عبارت است از ساختارهای اقتصادی و اجتماعی و مردمی و سطح توسعه و نظایر آنها. که هم برون حقوقی اند و هم در تحول و دگرگونی مداوم و مستمر. (بایسته‌های حقوق اساسی، ابوالفضل قاضی، نشر دادگستر، ۱۳۷۵، صص ۱۰۷_۱۰۵)

نتیجه آنکه مفهوم حکومت با نهادهای سیاسی و عنصر حقوقی ایستا در ارتباط است اما مفهوم رژیم سیاسی علاوه بر این عناصر حقوقی با عناصر غیرحقوقی که مدام در تغییر و تحولند نیز در ارتباط است.

بسم الله الرحمن الرحيم

اشاره

با عرض سلام و خسته نباشید دو تا سوال داشتم:

۱. با توجه به نظریه‌ها و اندیشه‌های سیاسی مختلف در اسلام و ایران چه وجه مشترکی در این اندیشه‌ها یافت می‌شود؟

پرسش

بسم الله الرحمن الرحيم

با عرض سلام و خسته نباشید دو تا سوال داشتم:

۱. با توجه به نظریه‌ها و اندیشه‌های سیاسی مختلف در اسلام و ایران چه وجه مشترکی در این اندیشه‌ها یافت می‌شود؟

پاسخ

در پاسخ به این سؤال ابتدا لازم است تا منظور خودمان را از اندیشه‌های سیاسی در اسلام و ایران به طور مشخص بیان نمایم.

الف. اندیشه‌های سیاسی در ایران

این اندیشه‌ها دارای حدود بسیار گسترده‌ای بوده و از نظر تاریخی از مقطع قبل از اسلام نظیر اندیشه‌های سیاسی دوران هخامنشیان، ساسانیان و ... شروع شده و تا اندیشه‌های سیاسی بعد از ورود اسلام به ایران را در بر می‌گیرد؛ که این اندیشه‌ها

به دو دسته تقسیم می شوند.

۱. اندیشه های سیاسی که اندیشمندان مسلمان ایران تحت تأثیر آموزه های اسلامی و تجارب تاریخی از حکومت های ایران قبل از اسلام شکل گرفته است و بر این اساس نظریه پردازی کرده اند نظی... ۳... ۴... ۵... ۶... ۷... ۸... ۹... ۱۰... و سیاستنامه نویسی و ...

۲. اندیشه های سیاسی که اندیشمندان ایرانی بدون تأثیرپذیری از آموزه های اسلامی و تنها بر اساس الگو برداری از اندیشه های شرقی و غربی نظیر لیبرالیسم و کمونیسم، بوجود آوردند. و یا اندیشه های سیاسی که صرفاً مبتنی بر اندیشه های ایران باستان و با تکیه بر ملی گرایی و ناسیونالیسم افراطی و پان ایرانیسم تکوین یافته اند.

ب. اندیشه های سیاسی اسلام

این اندیشه ها هم دارای تنوع و گستردگی بسیاری می باشند که اگر بخواهیم از نظر منابع تأثیرگذار بر تکوین این اندیشه ها، تقسیم بندی داشته باشیم، باید گفت که به این اعتبار، اندیشه

های اسلامی متأثر از چهار منبع متفاوت می باشند که عبارتند از:

۱. تعالیم و آموزه های اصیل اسلامی (قرآن و سنت)

۲. سنت های حکومتی و ملکداری ایران باستان

۳. فلسفه و به ویژه فلسفه سیاسی یونان باستان

۴. رفتارهای ریشه دار در آداب و باورهای اعراب

بر اساس این منابع، اندیشه های سیاسی زیادی در قالب، فلسفه سیاسی، فقه سیاسی، کلام سیاسی و ...، تکوین یافته است.

ج. بررسی وجوه مشترک اندیشه های سیاسی در ایران و اسلام

اکنون با توجه به این تنوع و گستردگی که در هر یک از اندیشه های سیاسی در ایران و اسلام وجود دارد، اگر بخواهیم وجوه مشترک ایندو را بررسی نماییم، طبیعتاً باید از اندیشه های سیاسی در ایران، سراغ اندیشه هایی رفت که متأثر از آموزه های اسلامی بوده و از اندیشه های اسلامی، اندیشه هایی که متأثر از سنت های حکومتی و ملکداری ایران باستان می باشند، را بررسی نمود، که بیشتر با بررسی آراء اندیشمندان مسلمانی نظیر ماوردی، غزالی، خواجه نظام الملک، فارابی، ابن سینا، خواجه نصیر الدین طوسی و ... حاصل می شود.

از بررسی آراء این اندیشمندان مشخص می شود که از مهمترین وجوه اشتراک بین این دو دسته از اندیشه ها، نظریه پردازی در مورد چگونگی و شکل ساختار حکومت مشروعیت آن و شیوه اداره جامعه است زیرا:

اولاً: در اندیشه سیاسی در ایران (باستان و قبل از اسلام) حکومت به وسیله یک فرد و به شیوه سلطنتی مطرح است و از سوی دیگر اندیشه های سیاسی در اسلام نیز به طور کلی حول یک محور تمرکز یافته اند و آن حکومت در قالب خلیفه، امام

و سلطان است.

به عنوان نمونه «گزنفون» در مورد انتخاب کورش در دوره هخامنشیان می نویسد: «کهنسالان قوم انجمن کردند و او را به سالاری سپاهی که می بایست به سرزمین ماد برود برگزیدند...» (ر.ک: نهادها و اندیشه های سیاسی در ایران و اسلام، حمید عنایت، ص ۴۴)

و یا اینکه در زمان اشکانیان نمایندگان خاندان اشکانی و خاندان بزرگ ایران و شورای مغان یا پیشوایان دین متفقا با توجه به وصیت آخرین پادشاه، یکی از افراد خاندان اشکانی را به پادشاهی برمی گزیدند... و گاه با پیشتاز امپراطوری روم، شاهنشاهان اشکانی را از سلطنت برکنار می کردند. (همان، ص ۵۷)

ثانیا: یکی از شیوه های گزینش پادشاه یا ولی امر در ایران باستان، دقیقا همانند شیوه گزینشی است که در گزینش برخی خلفاء در اسلام دیده می شود؛ و آن انتخاب حاکم توسط گروهی از نخبگان و بزرگان جامعه است. (ولایت فقیه از دیدگاه اهل سنت، دکتر فاروق صفی زاده، نشر نذیر، ۱۳۷۸، ص ۱۰۳)

ثالثا: در اندیشه سیاسی در ایران، سلطنت و حکومت، حق الهی پادشاه است (خدمات متقابل اسلام و ایران، شهید مطهری، انتشارات صدرا، ۱۳۷۴، ص ۱۲۳) و بر این اساس مشروعیت جنبه الهی پیدا می کند. و در اندیشه سیاسی اسلام خصوصا در تشیع، ملاک مشروعیت حاکم اسلامی، نصب الهی است. هر چند مسائل مانند منشأ این دو نوع مشروعیت _ که در نظام اسلامی مبتنی بر ادله عقلی و نقلی مستحکم است ولی در نظام سلطنتی فقط بر اساس سنت ها و باورهای مردم استوار است _ و همچنین شرایط حاکم، کارکردهای حکومت و میزان توجه به مقبولیت مردمی و ... تفاوت های

اساسی وجود دارد. (محمدتقی مصباح یزدی، فلسفه سیاست، ص ۱۲۷ و ۱۷۷)

رابعاً: مقوله‌هایی نظیر، وزارت، شورا و ...، در هر دو اندیشه یافت می‌شوند به عنوان نمونه کریستن سن با مقایسه نهاد وزارت در دولت اسلامی و ساسانیان تأکید می‌کند. منصب وزارت اعظم که خلفای عباسی برقرار کردند. تقلید مستقیم از منصب «وزرگ فرمذار» ساسانیان بود». (آرتور کریستن سن، ایران در زمان ساسانیان، ص ۱۷۳ به نقل از: قدرت دانش و مشروعیت در اسلام، داود فیرحی، ص ۱۹۳).

البته در بررسی وجوه اشتراک اندیشه‌ها، باید به این نکته مهم توجه داشت که گاهی مواقع با اینکه شباهت‌های ظاهری در برخی مقوله‌ها وجود دارد، اما بررسی دقیق مبانی فلسفی و کلامی این مقوله‌ها، شرایط حاکم، کارویژه‌ها و اهداف حکومت، نقش مردم و ... اختلافات بنیادین میان آنها را آشکار می‌سازد. مثلاً با اینکه یکی از وجوه اشتراک ظاهری هر دو اندیشه ایران و اسلام، نوع مشروعیت حاکم است ولی بررسی مبانی کلامی و فلسفی هر کدام از این دو مشخص می‌سازد که مشروعیت الهی امام معصوم (ع) یا ولی فقیه در اندیشه سیاسی اسلام که دارای پشتوانه‌های عقلی و شرعی بسیار مستحکمی است به هیچ وجه قابل مقایسه با مشروعیت پادشاهان ایرانی که جهت توجیه سلطنت خود و امتناع مردم خود را نماینده خداوند در زمین می‌دانستند نیست.

در هر صورت موضوع اصلی سؤال تحقیقات گسترده‌ای می‌طلبد، که از ظرفیت یک نامه خارج است.

برخی از منابع مفید در این زمینه عبارتند از:

۱. قدرت، دانش و مشروعیت در اسلام، داود فیرحی، نشر نی، ۱۳۷۸.

تأملات سیاسی در تفکر اسلامی، موسی نجفی، پژوهشگاه علوم انسانی مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۴.

۳. نهادها و اندیشه های سیاسی در ایران و اسلام، حمید عنایت، انتشارات روزبه، ۱۳۷۷.

۴. دین و دولت در اندیشه اسلامی، محمد سروش، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۷۸.

۵. فقه سیاسی، عمید زنجانی، نشر نی، ۱۳۷۷.

سلام علیکم... آیا مراجع بزرگ تقلید ما با عقل ابزاری مخالفند که کمتر ما آنها را در رسانه شاهد هستیم!! به عنوان مثال ... آیت الله سیستانی یا آیت الله بهجت فومنی؟ فکر میکنید دلیلش چیست؟ امام راحل فرمودند ما با رادیو تلویزیون مخالف نیستیم ما با فساد و فحشا مخالف

پرسش

سلام علیکم... آیا مراجع بزرگ تقلید ما با عقل ابزاری مخالفند که کمتر ما آنها را در رسانه شاهد هستیم!! به عنوان مثال ... آیت الله سیستانی یا آیت الله بهجت فومنی؟ فکر میکنید دلیلش چیست؟ امام راحل فرمودند ما با رادیو تلویزیون مخالف نیستیم ما با فساد و فحشا مخالفیم... متشکرم...

پاسخ

در این باره گفتنی است همه مراجع و بزرگان تنها با فساد مخالفند و استفاده از ابزارها و تکنولوژی را مجاز می دانند اما ظاهر شدن در صفحه تلویزیون به طور معمول یا به جهت مسؤولیت دولتی است و یا به جهت اظهار نظر شهروندی است. که به دنبال آن شهرت و مطرح شدن بیش از پیش وجود دارد. و از آنجا که مراجع مسؤولیت دولتی ندارند و در پی مطرح شدن بیش از پیش نیستند مگر در موارد ضرورت ترجیح می دهند در رسانه های جمعی مطرح نشوند. جهت توضیحات بیشتر توجه شما را به مطالب زیر جلب می کنیم:

نخست، تعریف عقل ابزاری و کاستی های آن شایان توجه است، یکی از مهم ترین خصوصیات دنیای مدرن، عقلانیت آن است که بسیاری از محسنات یا نواقص آن، بر محور آن تحلی می شود، عقلانیت، لایه ها و ابعاد متعددی دارد و هر جامعه، بسته به این از کدام بعد و لایه آن بهره مند شود، فرهنگ و تمدنی خاص پیدا می کند.

آن بخش از عقلانیت که در دنیای مدرن بیش از همه عقل های دیگر (متافیزیکی، عملی، فطری، قدسی، شهودی و ...) فضیلت یافته، چیزی است که از آن به عنوان عقلانیت ابزاری یاد می شود.

چیستی عقل ابزاری

جهت گیری اصلی عقلانیت ابزاری، تسلط آدمی بر طبیعت است.

فرانسیس بیکن با روی کرد به این معنا در کتاب «تو ارغنون» گفت: «که دانایی، توانایی است».

ماکس وبر رفتارهای انسان غربی را که متأثر از غلبه عقلانیت ابزاری است، کنش های عقلانی معطوف به هدف می داند، یعنی رفتارهایی که متوجه هدف های دنیوی قابل دسترسی است. تکنولوژی، صنعت و بوروکراسی از آثار و نتایج غلبه این معنای عقلانیت شمرده شده است. بنابراین رسانه های تصویری، صوتی و ... تنها ابزارهایی از عقلانیت ابزاری می باشند.

سستی های عقل ابزاری

از پایان قرن نوزدهم، به تدریج محدودیت ها و کاستی های عقل ابزاری برای جامعه علمی آشکار شد. و بر همگان روشن شد که عقل ابزاری یارای داوری درباره ارزش ها ندارد.

نکته دیگری که مورد توجه جامعه علمی قرار گرفت، ناتوانی عقل ابزاری از داوری درباره گزاره های متافیزیکی بود.

این نکته نیز از دیرباز مورد توجه بود که واکنش تجربی، تکنولوژی و علم حسی همواره در تار و پود خود، نیازمند گزاره هایی است که از عقل فلسفی و متافیزیکی می گیرد.

جست و جوی حقیقت

پس از شناخت کاستی های عقل ابزاری، به نظر می رسد راه برون رفت از این مشکل ها نفی و انکار عقل ابزاری نیست، بلکه باید عقل ابزاری زیر پوشش مراتب برتر عقل قرار گیرد تا هویتی عقلی و معرفتی پیدا کند و از اقتدار صرف و پوچ انگاری رهایی یابد. به عبارت دیگر، چنانچه صنعت، تکنولوژی و پیشرفت های تجربی تحت سیطره عقل های برتر مانند عقل شهودی و قدسی قرار گیرد کارایی مفیدی برای انسان ها خواهند داشت. (پارسانیا، حمید، مسلمانان، مسیحیت و چالش های مدرنیته،

www.baztab.com ۱۳۸۱/۲/۱۷)

مراجع و عقل ابزاری

از

نکات گذشته و عمل کرد مراجع عظام پیدا است که اسلام، عقل ابزاری را انکار و نفی نمی کند؛ بلکه خواهان به خدمت گرفتن آن، تحت سیطره عقل قدسی و شهودی است، تا انسان ها با تکنولوژی، از کمال مطلوب آفرینش خود باز نمانند، به همین جهت است که مراجع عظام، بهره گیری از تکنولوژی و رسانه های مدرن را درباره پیشبرد اهداف اسلام لازم می دانند و مخالفت آنان، با بهره گیری نامناسب از آن ابزار است.

همان طور که شما پرسش گر گرامی از حضرت امام نقل کردید، ایشان می فرمایند: «ما با رادیو و تلویزیون مخالف نیستیم ما با فساد و فحشا مخالفیم».

حضور حضرت امام پس از انقلاب در صحنه تلویزیون، تشویق به گسترش آن، زدن سایت های اینترنتی مانند سایت آل البیت یکی از پر بیننده ترین سایت های جهان تشیع_ از سوی آیت الله سیستانی، و سایت های دیگر از سوی مراجع دیگر، بهره گیری از ابزار جدید مانند فیلم، لوح های فشرده و ... نمونه های اندکی از بهره گیری بزرگان از ابزار مدرن امروزی است.

نتیجه:

۱. مراجع عظام با عقل ابزاری تحت سیطره عقل های برتر مخالفتی ندارند.

۲. تنها راه بهره گیری از عقل ابزاری رسانه های تصویری نیست.

۳. در صورت نیاز و مواقع ضروری از این رسانه نیز، استفاده می شود.

۴. تنها راه استفاده از رسانه تصویری، حضور مستقیم مرجع در آن نیست، بلکه چه بسیار دیده شده که شاگردان مراجع عظام با بهره گیری از رسانه های گوناگون به طرح دیدگاه های آنان پرداخته اند.

۵. روحیه زهد گرایی، دوری از مشهور شدن (شهرت طلبی) و نام و آوازه داشتن

و ... گاهی مانع حضور مستقیم عارفان و وارستگان می شود البته این بزرگواران نیز به گونه های دیگری از همین رسانه ها بهره گرفته و در تبلیغ و ترویج دین می کوشند و فکر نمی کنیم که بهره وری از این رسانه ها لزوماً باید بلاواسطه و حضور در صدا و سیما و روزنامه ها باشد. با اذعان به ضرورت بهره گیری از این ابزارها، به شیوه ها و شرایط گوناگون آن تأکید می ورزیم.

جایگاه نگرش طبقاتی در بینش اسلامی چیست؟

پرسش

جایگاه نگرش طبقاتی در بینش اسلامی چیست؟

پاسخ

«طبقه»، گروه و صنف خاصی از جامعه است که جهت گیری های واحد اعتقادی، اقتصادی و فرهنگی دارند. در قرآن کریم، تعابیر گوناگون و فراوانی وجود دارد که حاکی از پذیرش تکثر طبقات و گروه ها است. واژه هایی چون، قوم، امت، ناس، شعوب، قبایل، امم، ولی، کافر، منافق، مشرک، مجاهد، صالح، مفسد، عالم، ظالم، مستکبر، مستضعف، طاغوت، غنی، فقیر، مملوک، حرّ، عبد و... نشانگر قبول تکثر طبقات در جامعه است. نگا: شهیدمطهری، مرتضی، مقدمه ای بر جهان بینی اسلامی، سه جلد در یک مجلد، مبحث جامعه و تاریخ، ج ۲، ص ۳۵ - ۴۰.

این نگرش، بدین جهت است که اسلام تفاوت انسان ها را به منزله یک واقعیت می پذیرد؛ زیرا انسان ها یا با یکدیگر تفاوت های طبیعی و جبری دارند؛ یعنی، تفاوت های فیزیکی، زیستی و روانی که رفتار خود فرد هیچ گونه تأثیری در آنها ندارد.

همچنین تفاوت هایی در وضع و وظیفه و پایگاه اجتماعی؛ این تفاوت ها نیز یا معلول علل «طبیعی» است، مثلاً فردی بدون اختیار خود در طبقه محروم و فقیر به دنیا آمده است؛ و یا معلول علل «اختیاری» است مثل این که فردی با انتخاب و گزینش و اختیار خویش رفتاری را برگزیند که در نتیجه آن خود را فقیر ساخته و از این رو در طبقه پایین جامعه قرار گرفته است.

اسلام نه تفاوت نوع اول را منکر است و نه تفاوت های نوع دوم را رد می کند. قرآن تفاوت اول را امری کاملاً طبیعی دانسته، آن را به منزله امری در متن نظام خلقت و دستگاه آفرینش تلقی می کند:

صلی الله علیه وسلم و من آیاته خلق السماوات و الأرض و اختلاف ألسنتکم و

ألوانكم إن في ذلك لآيات للعالمين رحمهما الله روم / ۲۲. «و از نشانه های [قدرت] او آفرینش آسمان ها و زمین و اختلاف زبان های شما و رنگ های شما است. قطعاً در این [امر نیز] برای دانشوران نشانه هایی است».

صلی الله علیه وسلم و من الناس و الدواب و الأنعام مختلف ألوانه رحمهما الله فاطر / ۲۸. «و از مردمان و جانوران و دام ها که رنگهایشان همان گونه مختلف است [پدید آورديم]».

قرآن کریم تفاوت های نوع دوم را اولاً بستری مناسب برای تقسیم کار و چرخیدن چرخ اجتماع تلقی می کند: صلی الله علیه وسلم أ هم یقسمون رحمت ربک نحن قسمنا بینهم معیشتهم فی الحیوه الدنیا و رفعنا بعضهم فوق بعض درجات لیتخذ بعضهم بعضا سخریا و رحمت ربک خیر مما یجمعون رحمهما الله زخرف / ۳۲. «آیا آنانند که رحمت پروردگارت را تقسیم می کنند؟ ما [وسایل] معاش آنان را در زندگی دنیا میانشان تقسیم کرده ایم و برخی از آنان را از [نظر] درجات، بالاتر از بعضی [دیگر] قرار داده ایم تا بعضی از آنها بعضی [دیگر] را در خدمت گیرند و رحمت پروردگار تو از آنچه آنان می اندوزند، بهتر است».

ثانیاً تفاوت های اجتماعی و طبقاتی را زمینه ساز آزمایش انسان ها به منزله بزرگ ترین، مهم ترین و کلی ترین و استثناءناپذیرترین سنت های الهی درباره انسان می داند: صلی الله علیه وسلم و هو الذی جعلکم خلائف الأرض و رفع بعضکم فوق بعض درجات لیبلوکم فی ما آتاکم... رحمهما الله انعام / ۱۶۵. «و او است کسی که شما را در زمین جانشین [یکدیگر] اقرار داد و بعضی از شما را بر برخی دیگر به درجاتی برتری داد تا شما را در آنچه به شما داده است، بیازماید». نگا: مصباح یزدی، محمدتقی، جامعه و تاریخ از دیدگاه

اما اسلام امتیازات طبقاتی را به کلی لغو نموده و از ارزش انداخته است. به این معنا که افراد در جامعه اسلامی با هم برادر و برابرند و هرگز کسی حق ندارد به استناد ثروت یا نیروی دیگری از نیروهای اجتماعی، بر دیگران برتری جوید و آنان را خوار و سبک شمرده، از آنان فروتنی و کرنش بخواهد؛ یا به واسطه سمت مخصوص خود از پاره ای از وظایف سنگین اجتماع معاف شود؛ یا مصونیت پیدا کند و در برابر گناهی که می کند مجازات نشود.

سرپرست جامعه در اجرای قوانین و مقررات حکمش نافذ است و همگی باید در مقابل آن سر تعظیم فرود آورند و احترام گذارند؛ ولی در کارها و اغراض شخصی خود نباید توقع داشته باشد که دیگران در برابرش سر فرود آورند، یا هر چه کند، حق اعتراض و خرده گیری به او نداشته باشند؛ یا به پاس این که سرپرست و فرمانروای جماعت است، از پاره ای از وظایف عمومی معاف باشد. همچنین یک فرد ثروتمند نمی تواند ثروت را مایه افتخار خود قرار داده، به پشتیبانی ثروت خود مستمندان و زیردستان را بکوبد. فرمانروایان جامعه نیز حق ندارند از او طرفداری کرده، هر سخن بیهوده او را بر حقوق مسلم فقیران مقدم دارند.

خداوند متعال می فرماید: صلی الله علیه وسلم إنما المؤمنون إخوة رحمهما الله حجرات / ۱۰. «در حقیقت مؤمنان [و ایمان آورندگان به اسلام] با هم برادرند» و همچنین می فرماید: صلی الله علیه وسلم لیس بأمانیکم و لا أمانی أهل الکتاب من یعمل سوءا یجز به و... رحمهما الله نساء / ۱۲۳. «دین خدا تابع آرزوها و خواسته های اهل کتاب و شما نیست؛ هر

کسی کار بد [و خلافی] انجام دهد، در برابر آن کیفر می بیند».

البته یک رشته اختصاصات، مانند اطاعت از پیشوایان دین و احترام به والدین و مانند اینها، در دین اسلام هست که وظایفی است مخصوص به یک طبقه، در برابر طبقه دیگر؛ ولی در این مورد هم کسی که این حکم به نفع او است، نمی تواند بر دیگران برتری جسته، مقام خود را به رخ آنان بکشد.

از آن جا که انسان فطرتاً امتیاز طلب است، اسلام بدون این که این غریزه فطری را بکشد، یک مورد عملی برای آن در نظر گرفته است و آن تقوا است. از دیدگاه اسلام، ارزش واقعی از آن «پرهیزکاری» است و چون طرف حساب تقوا، خداوند متعال است، این مایه امتیاز هر چه بیشتر شود مزاحمتی برای دیگران پدید نخواهد آورد؛ برخلاف امتیاز طبقاتی که بزرگترین عامل فساد جامعه و نیرومندترین سبب تزاحم افراد و گروه ها می باشد. بر این اساس، در نظر اسلام یک فقیر پرهیزکار بر گروهی ثروتمند ناپرهیزکار برتری دارد؛ و یک زن پرهیزکار از صدها مرد بی بند و بار بهتر است.

چنان که خداوند متعال می فرماید: صلی الله علیه وسلم یا أيها الناس إنا خلقناکم من ذکر و أنثی و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا إن أكرمکم عند الله أتقاکم رحمهما الله حجرات / ۱۳. «ای مردم، ما شما را از مرد و زنی آفریدیم و شما را ملت ملت و قبیله قبیله [گروه گروه و دسته دسته] گردانیدیم تا با یکدیگر شناسایی متقابل حاصل کنید، در حقیقت ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شما است...» و همچنین می فرماید: صلی الله علیه وسلم... أنى لا أضيع عمل عامل منکم من ذکر أو أنثى

بعضکم...رحمهما الله آل عمران / ۱۹۵. «من عمل هیچ صاحب عملی از شما را از مرد یا زن که همه از یکدیگرید [و از نوع انسانید] تباه نمی کنم».

ناگفته نماند اسلام با ملاحظه این که همه افراد در انسانیت و عضویت اجتماع شریکند و کار و کوشش همگی محترم است، قوانینی وضع نموده که منافع هر کس در سایه آن معین گردد و در این صورت قهراً راه تعدی و کشمکش های اجتماعی خود به خود بسته می شود. این مقررات با در نظر گرفتن مطالب پیش گفته به صورتی تنظیم شده که فاصله طبقات مختلف جامعه را تا آخرین حد ممکن، از میان بردارد و آنها را به یکدیگر نزدیک سازد. از سوی دیگر، اسلام به پیروان خود دستور داده که به نفع اجتماع فکر کنند و از خودخواهی پرهیز کرده، نفع خود را در نفع جامعه اسلامی دیده، ضرر اجتماع را ضرر خود بدانند.

یک فرد مسلمان، باید نخست مسلمان واقعی باشد، سپس تاجر یا کشاورز یا صنعتگر یا کارگر. چنین مسلمانی با این نگرش در هر کار و برای هر تصمیمی، نخست مصالح و منافع اسلام و مسلمانان را در نظر می گیرد، سپس مصلحت خویش را. او هرگز به کاری که به ضرر اسلام و مسلمانان است - هر چند به نفع خودش باشد - اقدام نمی نماید.

اسلام، عباداتی چون نماز جماعت، نماز عید فطر و حج را وضع و مقرر فرموده که بهترین وسیله برای رفع اختلافات طبقاتی است، زیرا مؤثرترین راه برای آن که اختلافات طبقاتی ریشه کن شود، از میان بردن بداندیشی به یکدیگر است.

این خاصیت، در پرستش دسته جمعی حضرت حق به وجه کاملی وجود

دارد؛ چرا که فردی که عبادت خدا را با اخلاص انجام می دهد، جز با خدا با کسی سر و کار ندارد. از طرف دیگر، درهای رحمت پروردگار به روی همه باز است و خزانه بی پایان نعمت او تمام شدنی نیست و ساحت قرب او - بی آن که مزاحمتی پدید آید - همگی را به خود می پذیرد؛ لاجرم انس و الفت و مهر و محبت در مردم پدید می آید و این، برای رفع اختلاف ها و کدورت ها و بداندیشی ها وسیله و ابزار مناسبی است. نگاه: آموزش دین. همان. ص ۳۸ - ۴۶.

جهانی شدن به چه معنایی است؟

پرسش

جهانی شدن به چه معنایی است؟

پاسخ

به نظر می رسد با همه تعاریفی که از جهانی شدن ارائه شده ، تاکنون تعریف روشن و جامعی از آن ارائه نشده است. زیرا اولاً: این پدیده هنوز به حدّ تکامل نهایی خود نرسیده است. ثانیاً: هر کسی در مقام تعریف، بُعدی از ابعاد آن را بازگو کرده است.

در عین حال به برخی از تعاریف اشاره می کنیم:

۱ - برخی جهانی شدن را فرایندی اجتماعی می دانند که در آن قید و بندهای جغرافیایی که بر روابط اجتماعی و فرهنگی سایه افکنده است از بین می رود.

{پاورقی . کشورهای در حال توسعه و سازمان جهانی تجارت. پاورقی}

۲ - برخی دیگر جهانی شدن را به معنای تشدید روابط اجتماعی در سرتاسر جهان می دانند که مکان های دور از هم را چنان به هم مرتبط می سازد که اتفاقات هر محل، زاده حوادثی است که کیلومترها دورتر به وقوع می پیوندد.

{پاورقی . فصلنامه پژوهش و سنجش، شماره ۲۵، ص ۱۲۳. پاورقی}

۳ - هاروی، جهانی شدن را در بردارنده دو مفهوم فشردگی زمان و مکان و کاهش فاصله ها تلقی می کند.

{پاورقی . جامعه شناسی سیاسی معاصر. پاورقی}

ریشه های تاریخی "جهانی شدن" از چه زمانی است؟

پرسش

ریشه های تاریخی "جهانی شدن" از چه زمانی است؟

پاسخ

ریشه های تاریخی جهانی شدن را می توان به عمق تاریخ بشر مربوط دانست. طبق نظر جامعه شناسان و باستان شناسان، زندگی بشر از زندگی های محدود خانوادگی و انفرادی در جنگل ها و غارها و پناهگاه ها شروع شده و به تدریج به جمعیت های عشیره ای و قبیله ای و اجتماعات محدود در کنار چشمه ها و رودخانه ها تبدیل شده، بعداً تبدیل به روستاها و واحدهای کوچک شده اند و سپس شهرها تشکیل شده و از شهرها به تدریج کشورها و دولت ها پدید آمده اند. بنابراین، در مجموع، زندگی بشر به سوی جهانی شدن در حرکت است. یعنی هر چه که به پیش می رویم تفرقه ها کم و تجمع ها زیاد می شود. البته این حرکت در قرون اخیر سرعت بیشتر به خود گرفته است، و با بهره گیری از وسایل جدید ارتباط جمعی حرکت به سوی جهانی شدن شتاب بیشتری خواهد گرفت.

آیا سیطره نهایی جهان با لیبرالیسم است؟

پرسش

آیا سیطره نهایی جهان با لیبرالیسم است؟

پاسخ

در پیشرفت صنعتی و تکنیک بشر شکی نیست، ولی این بدان معنا نیست که علم به تنهایی می تواند ضامن سعادت بشر و ایجاد عدل و داد گردد. علم و تکنیک تنها جنبه مادّیت و مدنیّت انسان را تأمین می کند. لذا اگر در اختیار یک نظام عادل و قانون سالم قرار گیرد سعادت آفرین است.

منشأ انحرافات بشر نادانی در زمینه مادی نیست تا با تمدن و تکنیک برطرف شود بلکه عوامل دیگر دارد از قبیل:

۱ - غرایز و تمایلات مهار نشده.

۲ - شهوت و غضب.

۳ - افزون طلبی.

۴ - جاه طلبی.

۵ - برتری طلبی.

۶ - لذت طلبی.

۷ - وبالای-خره نفس پرستی و نفع پرستی که همه بشر امروز به آن مبتلایند: "حَبِّ الدنیا رأس کلّ خطیئه". لذا علم، امروزه به

صورت بزرگ ترین دشمن بشر در آمده است. علم چراغ روشنی است که استفاده از آن بستگی به موارد استعمال دارد. علم مانند چراغی است که روغن آن عقل است. علم ابزاری است برای هدف، نه تشخیص دهنده هدف.

ویل دورانت در مقدمه کتاب لذات فلسفه درباره انسان عصر ماشین می گوید: "ما از نظر ماشین توانگر شده ایم و از نظر مقاصد فقیر".

لذا علم اگر در اختیار حکومت ظالم قرار گیرد آثار وخیمی دارد از آن جمله:

۱ - در راستای نابودی بشر گام بر می دارد.

۲ - تنها درصدد ایجاد رفاه طبقه مرفه است.

۳ - علم بدون عدالت ضامن زوال ظلم و تعدی از بشر نیست.

مقصود از مسیحیت صهیونیستی چیست؟

پرسش

مقصود از مسیحیت صهیونیستی چیست؟

پاسخ

"مسیحیت صهیونیستی" جریانی است سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و نظامی که امروزه با تمام قدرت و با تکیه بر پیشگویی های آخرالزمان بر اریکه قدرت (در آمریکا و برخی کشورهای غربی) تکیه زده اند.

این گروه با ادبیاتی کینه توزانه و خصومتی آشکار با فرهنگ شیعی و مهدوی و با اعلام قریب الوقوع بودن ظهور حضرت مسیح (ع) در اورشلیم سعی در بسیج تمامی قوا علیه کشورهای اسلامی دارد تا به زعم خود همه زمینه های لازم برای ظهور مقدس را فراهم سازد، و موانع بین راه را پیشاپیش از میان بردارد.

"مسیحیت صهیونیستی" با مراجعه به منابع توراتی و ایمان به پیشگویی های کتب محرّف یهودیان، ظهور حضرت عیسی (ع) را مشروط به وقوع جنگی بزرگ، عالم گیر و هسته ای می شناسند و مرکز این جنگ خانمان سوز را هم "منطقه آرماگدون" واقع در فلسطین اشغالی اعلام می کنند. و حسب همین پیشگویی ها وقوع جنگ آرماگدون را هم مشروط به تشکیل اسرائیل بزرگ و تسلط یهودیان بر کلّ سرزمین فلسطین و حتّی فراتر از آن یعنی سوریه و عراق معرفی می کند.

پر واضح است که آنان تمامی حلقه های این زنجیر را به هم متصل کرده اند و آخرین حلقه را هم رفع موانع فراروی اسرائیل یعنی انهدام سرزمین های اسلامی و سرکوب هر گونه حرکت عدالت خواهانه مسلمین و شیعیان و به ویژه ایران اسلامی می دانند. چنان که حسب همین فرضیه وارد عراق شده و اندیشه سلطه بر سوریه، عربستان و ایران را در سر می پروراندند، و با تقویت

تمام عیار اسرائیل مقدمات به اصطلاح جنگ مقدس را فراهم آورده اند.

اپیکوریسم یعنی چه ؟

پرسش

اپیکوریسم یعنی چه ؟

پاسخ

اپیکوریسم مکتبی است که اپیکور (Epikouros) فیلسوف یونانی پایه گذاری کرده بود. در مکتب او لذت غایت مطلوب بشر و خیر مطلق تلقی می شود. از این رو مکتب او را «لذت گرایی» می نامند.

اصلاحات چه تعریفی دارد و اصلاحاتی که در کشور مطرح می شود در چه زمینه هایی است ؟

پرسش

اصلاحات چه تعریفی دارد و اصلاحاتی که در کشور مطرح می شود در چه زمینه هایی است ؟

پاسخ

برای پاسخ به این سؤال ابتدا به دو تعریف متفاوت آن در ادبیات اسلامی و در ادبیات سیاسی پرداخته و سپس زمینه ها و اهداف مطرح شدن این اصطلاح را در جامعه مورد بررسی قرار می دهیم و در نهایت برخی از دستاوردهای پروند اصلاحات را بیان می داریم:

الف تعریف اصلاحات در ادبیات اسلامی: اصلاح در فرهنگ اسلامی به معنای از میان برداشتن تباهی و نادرستی در محیط اجتماعی می باشد و دارای مؤلفه اساسی است: اول تلاش پی گیر برای درک اسلام با اتکاء به منابع اولیه (کتاب، سنت). دوم تلاش برای تطبیق بین ارزش های دینی و شرایط زندگی در هر عصر و زمانه بنابراین بزرگترین مصلحان جهان پیامبران هستند که طریقه سیر زندگی دنیا و آخرت را به انسان می آموزند، لذا از دیدگاه اسلام و قرآن اصلاح طلب باید در خط انبیا و با تمسک به تعالیم آنان و کتاب الهی به اصلاح جامعه پردازد. قرآن کریم آیه ۹۰ / هودمی فرماید: «ما اجر اصلاح طلبانی را که با تمسک به کتاب خدا و به پاداشتن نماز در جامعه به اصلاح طلبی می پردازند را ضایع نمی کنیم» اگر اصلاح طلبی در مسیر دیگری واقع شود از دیدگاه قرآن، افساد است، زیرا هر تحولی را نمی تواند جهت صلاح جامعه به حساب آورد برخی تغییر و تحولات ظاهرا خدماتی را برای اجتماع به ارمغان می آورد اما در واقع ریشه اجتماع را می خشکاند. اگر اصلاح طلبی از مسیر الهی خارج شد تنها عنوان اصلاح را با خود یدک می کشد و در واقع موجبات فساد و تباهی جامعه را فراهم می آورد. مهمترین اهدافی

که از سوی مصلحان مسلمان دنبال می شوند عبارت اند:

۱ اصلاح امور دنیوی: مصلحان با تأکید بر پرهیز از شرارت های اجتماعی و مفاسد، ضرورت تعلیم و تربیت صحیح افراد، تحقق نظم اجتماعی، سخت کوشی و وجدان اجتماعی، اصلاح فرهنگی و بالاخره سامان بخشی به امور سیاسی، اجتماعی و اقتصادی، سعی دارند تا جامعه را از عقب ماندگی رهایی بخشیده و وضعیت معیشت و زندگی اجتماعی را بهبود بخشند.

۲ اصلاح تفکر و اندیشه و توجه به مبانی نظری اصلاح.

۳ اصلاح روشی: تأکید بر جایگاه قرآن، سنت، اجماع و عقل در مقام، استخراج احکام شرعی و ضرورت پابندی به این منابع از جمله اهداف ارزنده جنبش اصلاح طلبی است که روش (متدولوژی) شناخت اسلامی را از ورود بدعت ها حفظ نموده است.

ب تعریف اصلاحات در ادبیات سیاسی: (Reform): اصلاحات به معنای دگرگونی در جهت تأمین برابری اجتماعی، اقتصادی و سیاسی و گسترش دامنه اشتراک سیاسی، در جامعه است. اصلاح طلبی، هواداری از سیاست تغییر زندگی اجتماعی، اقتصادی یا سیاسی با روش های ملایم و بدون شتاب می باشد. بر این اساس واژه اصلاحات در مقابل واژه انقلاب (Revolution) می باشد که این دو پدیده از نظر شتاب دامنه و جهت دگرگونی در نظام های سیاسی و اجتماعی تفکیک پذیرند. انقلاب به یک دگرگونی سریع، کامل و گاه خشونت آمیز در ارزش ها، ساختار اجتماعی، نهادهای سیاسی، سیاست های حکومتی و رهبری سیاسی اجتماعی اطلاق می شود. اصلاح طلبی از نظر کلی در برابرتجاع و محافظ کاری از سویی و انقلاب خواهی از سوی دیگر قرار می گیرد. (ر.ک: کتاب دانشنامه سیاسی، داریوش آشوری ص ۷۲).

با در نظر گرفتن این دو تعریف این نکته مشخص می شود که، اصلاح به مفهوم اسلامی با اصلاح به مفهوم رفورم متفاوت می باشند. به عبارت

دیگر اصلاح اعم از رفورم می باشد زیرا از آن حیث که به آرمان های متعالی دین نظر دارد شامل و جامع است و حتی انقلاب به عنوان یک روشی اصلاحی قابل تعریف است اصلاح اهداف عالی انقلاب را تعیین می کند و از طرف دیگر مرحله ای از انقلاب است که پس از پیروزی و تحکیم ساختارهای آن، به تدریج کاستی هارا برطرف می سازد.

ج: بررسی زمینه ها و اهداف مطرح شدن اصلاحات در جامعه: همچنانکه گذشت اصل موضوع اصلاح و اصلاح طلبی از آموزه های دینی و اسلامی محسوب می شود و از دیدگاه منابع اسلامی در ذات دین قرار دارد و از ارکان هویت دینی است. انقلاب اسلامی ایران هم که الهام گرفته از آموزه های دینی می باشد در ذات و جوهر خویش به اصلاح امر می کند. و این امر پیوسته توسط برخی از مسؤولین نظام، از جمله رهبری مورد تأکید و توجه بوده است. در واقع این یک امر طبیعی است که هر سیستمی برای حفظ بقای خود و ادامه کارکردها و رسیدن به اهداف موردنظر، نیاز به نوعی باز تولید در عناصر معیوب و کارکردهای ناقص خود دارد. در غیر این صورت عناصر و کارکردهای معیوب به تمام سیستم سرایت کرده و کل نظام را مختل می نماید. انقلاب اسلامی ایران که به عنواناصلاح گسترده و فراگیر در کارکردها و در ساختار سیاسی نظام قبل به رهبری حضرت امام(ره) روی داد یک پدیده دفعی نیست، بلکه یک امر تدریجی می باشد، یک مرحله انقلاب که تغییر نظام و ساختار سیاسی رژیم قبل بود، دفعی بود و تمام شد اما تغییر و اصلاح در کارکردها امری تدریجی و در بستر زمان باید روی دهد و تحقق کامل

انقلاب به آن است که بخش های تحول نیافته، اصلاح و کاستی ها برطرف گردند، در انتخابات هفتم ریاست جمهوری، آقای خاتمی شعارهایی از قبیل تحقق جامعه مدنی، کثرت گرایی، آزادی بیان، قانون گرایی و حقوق شهروندی را مطرح کردند و این در حالی بود که مفهوم اصلاحات در ادبیات سیاسی کشور چندان تداول نداشت.

از همان روز اول، مطبوعات خارج از کشور (غربی و شرقی) اصطلاح رفورمیسم را به این حرکت می دادند و آقای خاتمی را به عنوان یک رفورمیست مورد خطاب قرار می دادند دو سال طول کشید که اصطلاح رفورم وارد ادبیات روزنامه ای کشور شد و قرائت های مختلفی از آن صورت گرفت که دو پایگاه را می توان تعریف کرد:

پایگاه اول: مبتنی بر سکولار کردن حکومت است. این قرائت که متعلق به یک الیت خاص و جمعی از روشنفکران کشور که در رقابت های سیاسی میدان دار مفهوم دادن به این کلمه ها شدند. اصلاحات برای اینان پروسه ای است که باید از حکومت اسلام زدایی کرد و برای اصلاحات مفاهیم جنسی مانند کثرت گرایی در قرائت های دینی را مطرح می کنند. پایگاه دوم، مبتنی بر کارآمدتر کردن حکومت می باشد که ریشه اش استقبال گسترده مردم از آقای خاتمی بود که مردم دو نکته مهم را در انتخابات بیان کردند یکی تولای مردم به نظام بود که در انتخابات ارکان آن شرکت کردند و دوم، تقاضای مقداری تحوّل بود می خواستند نظامشان کارآمدتر شود (۱)مقام معظم رهبری اهداف اصلی اصلاحات را متوجه رفع سه معضل بزرگ فقر، فساد، و تبعیض و بی عدالتی می دانند و با ذکر عینی مجموعه ای گسترده از نابسامانی های اجتماعی، اقتصادی و اصلاحات را ناظر بر حل این معضلات به شمار می آورند.(۲)

ش ۱۶۸۵۹ ص ۲) از نظر ریاست محترم جمهوری، اصلاح گری باید بر پایه های دینداری، معنویت و تقویت نظارت مردم استوار بوده و اصلاح واقعی باید در مینا و چارچوب بزرگترین دستاورد انقلاب یعنی قانون اساسی باشد

۲- (ر. ک: اطلاعات، ۶/۲/۱۳۷۹ شماره ۲۱۸۹۳) مقام معظم رهبری بر تفکیک میان دو الگوی متفاوت از اصلاح طلبی تأکید دارند «اصلاحات یا اصلاحات انقلابی و اسلامی و ایمانی است که همه مسؤولان کشور، مردم مؤمن و صاحب نظران با این اصلاحات موافقت و یا اصلاحات آمریکایی است که همه مسؤولان کشور، مردم مؤمن و همه آحاد هوشیار ملت با آن مخالفند»، (رهنمودهای مقام معظم رهبری در جمع کارگزاران نظام، ۱۹/۴/۷۹).

دشمنان انقلاب اسلامی به خصوص آمریکا با تجربه مثبتی که از انجام اصلاحات آمریکائی توسط گورباچف در شوروی سابق که منجر به فروپاشی آن شد، داشتند تلاش نمودند تا با تمسک به تبلیغات گسترده و استفاده از عناصر داخل خود و مطبوعات وابسته چنین القاء کنند که این نظام احتیاج به اصلاحات دارد و با سوء استفاده از این شعار تمامی ارکان نظام ج.ا.ا. از قانون اساسی گرفته تا سایر نهادهای انقلابی را مورد هجوم خود قرار داده و انجام اصلاحات در ایران را به معنای تکیه بر جمهوریت نظام و کنار گذاشتن اسلامیت نظام ترویج نمودند و با استفاده از فضای بازبوجود آمده از دوم خرداد، استراتژی استحاله تدریجی نظام را از طریق انجام مکانیزم اصلاحات و در نتیجه تغییر در ساختار نظام را دنبال کردند ولی این نقشه شوم با تیزبینی دقیق مقام معظم رهبری افشا شد.

ایشان در سخنانی که در ۱۹ تیر ماه ۱۳۷۹ در جمع کارگزاران نظام ایراد نمودند بر این نکته تأکید

فرمودند که «مخالفت اصلاحات نیستیم بلکه اصلاحات لازم و مطابق نیاز کشور و منطبق بر روح انقلاب و اسلام می باشد... اگر اصلاح به صورت نو به نو انجام نگیرد نظام فاسد خواهد شد و به بیراهه خواهد رفت اصل اصلاحات یک کار لازماست و باید انجام بگیرد وقتی اصلاحات انجام نشود برخی از نتایجی که ما امروز با آنها دست بگیریم پیش می آید، توزیع ثروت ناعادلانه می شود، نوکیسه گان بی رحم بر نظام اقتصادی جامعه مسلط می شوند فقر گسترش پیدا می کند زندگی سخت می شود و مغزها فرار می کنند...». هدف اصلی مقام معظم رهبری افشای دست های پنهان و آشکاری بود که در مرحله مشابه سازی اوضاع ایران با شوروی سابق براساس طرح آمریکا و دقیقا با انگیزه فروپاشی نظام جمهوری اسلامی وارد عمل شده اند.

برای آگاهی بیشتر ر. ک:

۱ اصلاحات و فروپاشی حسن واعظی

۲- فصلنامه کتاب نقد شماره ۱۶

منظور از خودی و غیر خودی چیست ؟

پرسش

منظور از خودی و غیر خودی چیست ؟

پاسخ

- مسئله ی خودی و غیر خودی ، همواره در طول تاریخ انسان مطرح بوده است و تا زمانی که حیات او بر زمین ادامه یابد و جریان های اعتقادی و سیاسی متضاد وجود داشته باشد، تقسیم انسان ها به خودی و غیر خودی از مسائل مهم حیات اعتقادی ، اجتماعی و سیاسی آن ها خواهد بود. بر این اساس ، ارائه ی تعریف دقیق از خودی و غیر خودی ، ضروری می باشد. در این باره تعاریف مختلفی ارائه شده است : ۱. برخی معتقدند هر کسی ایرانی است ، خودی می باشد. ۲. برخی بر این اعتقادند که هر کس قانون اساسی را بپذیرد، خودی است . اشکالاتی که این دو تعریف دارند، این است که ایرانی بودن تعریفی ملی گرایانه است که جز ملیت ، معیار دیگری را مورد توجه قرار نداده است . بر این اساس ، دایره ی خودی چنان گسترده می شود که هر ایرانی - گر چه بسیار پلید باشد، مانند منافقین - خودی محسوب می گردد و هر غیر ایرانی - گر چه از بهترین انسان ها باشد - غیر خودی شمرده می شود. و پذیرفتن قانون اساسی هم نمی تواند مبنای تعریفی جامع و مانع برای خودی و غیر خودی باشد؛ زیرا قبول قانون اساسی برای خودی بودن ، کافی نیست . البته اگر کسی تمام مواد قانون اساسی را بپذیرد و به آن التزام عملی داشته باشد، یکی از ویژگی های خودی را داراست ، اما حقیقت خودی بودن در این ویژگی خلاصه نمی شود؛ زیرا ولایت و

فقاہت و احکام اسلامی که در قانون اساسی آمده است ، چه جایگاهی برای یک بهایی یا مسلمان بی قید و وابسته به قدرت های بیگانه می تواند داشته باشد و چه اندازه پذیرش آن ها می تواند حقیقت داشته باشد. مناسبت ترین تعریف این است که خودی کسی است که به اسلام اصیل ، ولایت فقیه ، اندیشه های امام خمینی (ره) ، رهبری نظام و تبری و مبارزه با دشمنان اسلام و انقلاب ، التزام قلبی و عملی داشته باشد. بنابراین تعریف ، کسی که هر یک از شرایط ذکر شده را نداشته باشد، غیر خودی است . از این رو، کسی که مسلمان نباشد، یا اسلام او اسلام امریکایی باشد، یا به ولایت فقیه اعتقاد نداشته باشد، یا با اندیشه های امام خمینی (ره) هم سو نباشد، یا از رهبری نظام و ولی فقیه اطاعت نکند و یا سر ستیز و مبارزه با دشمنان اسلام و انقلاب نداشته باشد، غیر خودی است . خلاصه نباید دایره ی خودی را آن قدر فراخ بگیریم که دشمنان در دایره ی خودی ها قرار گیرند و نباید دایره ی آن را آن قدر تنگ کنیم که خودهای ضعیف را از آن خارج نماییم . بحث خودی و غیر خودی ، ریشه در عقل و شرع دارد و بر قرآن ، روایات ، عقل ، سیره ی عقلا و فطرت متکی است : ۱. در قرآن کریم ، آیات فراوانی وارد شده که انبیا و طرفداران آن ها را از مخالفان جدا کرده و مرز مشخص میان آن ها قرار داده است . قرآن کریم

در سوره ی آل عمران , آیه ی ۱۱۸ می فرماید: ((یا ایها الذین امنوا لا تتخذوا بطان^۲ من دونکم لا- یائلونکم خیالاً))؛ ای کسانی که ایمان آورده اید! از غیر خود, کسی را به دوستی نگیرید که آن ها از هر گونه شر و فسادى درباره ی شما کوتاهی نمی کنند.)) همچنین در سوره ی فتح , آیه ی ۲۹ می فرماید: ((محمد رسول الله و الذین معه اشدائ علی الکفار رحمائ بینهم ؛ محمد(ص) فرستاده ی خداست و کسانی که با او می باشند, بر کافران سخت دل و با یک دیگر مهربانند.)) آن چه از آیات قرآن استفاده می شود, این است که اعتقاد به خودی و غیر خودی از ضروریات مسلم همه ی ادیان - از جمله اسلام - است . ۲. در سنت رسول خدا(ص) و ائمه ی معصومین (ع) نیز این تقسیم بندی وجود دارد. پیامبر(ص) و یارانش خودی و سران مشرکین و دوستان و پیروان آن ها غیر خودی بودند. در دوره ی ائمه ی اطهار(ع) نیز مرز بین خودی و غیر خودی به جدی ترین شکل وجود داشت . زندان ها, تبعیدها, آوارگی ها, اسارت ها و شهادت ها گویای مرز خودی و غیر خودی بود. کربلا مظهر تمام عیار مرز خودی و غیر خودی شیعیان با مسلمانان دیگر بود. در زمان ائمه (ع), شیعیان از خودی و غیر خودی با کلمه ی ((نحن)) و ((هوئلائ)) نام می بردند. در زیارت جامعه ی کبیره نیز مضامین فراوانی از قبیل ((فمعکم معکم لا مع غیرکم))؛ پس با شما, با شما

باشم نه با غیر شما؟؟ وجود دارد که تقسیم خودی و غیر خودی از آن ها استفاده می شود. امام سجاده(ع) فرمود: ((من رغب عنالیس منا و من لم یکن معنا فلیس من الاسلام فی شیء)) کسی که از ما روی گردان باشد، از ما نیست و کسی که با ما نباشد، بهره ای از اسلام ندارد.)) (بحارالانوار، ج ۲۳، ص ۳۱۳). یکی از وظایف الهی برای هر مسلمان، تولی و تبری می باشد که از فروع دهگانه ی دین اسلام می باشد این اصل خود گویای اهمیت تفکیک و مرزبندی خودی از غیر خودی است.

۳. عقل: عقل همواره به جدایی سره از ناسره، دوست از دشمن، حق از باطل و صالح از ناصالح، حکم می کند. از دیدگاه عقل، دفع ضرر محتمل واجب است و مخلوط شدن دوست و دشمن، می تواند خطرناک باشد و موجودیت دوستان را به شدت تهدید کند؛ از این رو، عقل حکم می کند که دوستان خود را از دشمنان و وابستگان آن ها جدا کنیم تا بتوانیم منافع و مصالح خود را حفظ کرده، خویشان را از ضربه های دشمن در امان داریم. ۴. سیره ی عقلا: از اول عالم تا حال، سیره ی عملی عقلا، مرزبندی بین خودی و دشمنان و وابستگان آن ها بوده است، به طوری که بخش عظیمی از تاریخ گذشتگان، انعکاس همین مرزبندی هاست. برای شناخت دقیق خودی از غیر خودی لازم است که مردم را به پنج دسته تقسیم کنیم: ۱. خودی،

۲. طرفداران خودی , ۳. غیر خودی های فعال , ۴. غیر خودی های غیرفعال , ۵. افراد بی تفاوت . خودی ها به اسلام , انقلاب و نظام اسلامی , اندیشه های امام (ره) , ولایت فقیه و ولی امر مسلمین و حب و بغض الهی با دوستان و دشمنان , اعتقاد و التزام عملی دارند. بخش قابل توجهی از کشور ما را این گروه تشکیل می دهند که در صورت لزوم می توانند اوضاع نامطلوب را عوض کنند. طرفداران خودی ها کسانی می باشند که به نمودار یاد شده , اعتقاد دارند, اما در صحنه ی عمل وارد نمی شوند. خودی ها را دوست دارند و تأیید می کنند. غیر خودی ها به اصول شش گانه ی خودی معتقد نیستند و اگر فعالیت بر علیه خودی ها داشته باشند, غیر خودی فعالند. کسانی که مخالف اصول ششگانه ی خودی ها نیستند, اما نسبت به خودی ها و شکست و پیروزی آن ها احساس ندارند, بی تفاوتند, مثل مسلمانانی که عملاً "تفاوتی بین حاکمیت شاه و دموکراسی غربی با حاکمیت ولی فقیه قائل نیستند. عوامل پایداری خودی ها را می توان در امور ذیل , خلاصه نمود: ۱. مهربانی با یک دیگر ۲. وحدت ۳. شناخت دوست و دشمن ۴. ارتباط و مذاکره با یک دیگر ۵. ترویج فرهنگ خودی ۶. تطهیر و اصلاح مجموعه ی خودی از افراد ناسالم ۷. حضور در صحنه ها و تصاحب مراکز قدرت در برابر غیر خودی ها ۸. حذف غیر خودی ها از مجموعه ی نظام ۹. استقامت برای حفظ اسلام و مصالح مسلمین در برابر سختی ها

و مشکلات ۱۰. تعاون و همکاری و همیاری سازنده بین نیروهای خودی ((تعاونوا علی البر و التقوی)) ۱۱. مبارزه با دشمنان ((جاهد الکفار و المنافقین)) امام خمینی (ره) می فرماید: ((همیشه با بصیرت و با چشمانی باز به دشمنان خیره شوید و آنان را آرام نگذارید که اگر آرام گذارید لحظه ای آرامتان نمی گذارند)), (صحیفه ی نور، ج ۲۱، ص ۱۰۹) ۱۲. اطاعت از ولی امر مسلمین بر اساس آیه ی مبارکه ی ((یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم)), (نسائی / ۵۹) اصول و اهداف غیر خودی ها را می توان در موارد ذیل خلاصه نمود: ۱. بی اعتنایی به اسلام ۲. ضدیت با اندیشه های امام خمینی (ره) ۳. ولایت گریزی ۴. مخالفت با انقلاب و نظام اصیل اسلامی ۵. پیروی از فرهنگ غرب ۶. حب و بغض غیر الهی. حضرت آیه الله خامنه ای درباره ی شناخت خودی از غیر خودی می فرماید: ((خودی آن است که دلش برای اسلام می تپد. دلش برای انقلاب می تپد. به امام ارادت دارد. برای مردم به صورت حقیقی - نه ادعایی - احترام قائل است. غیر خودی کیست؟ غیر خودی کسی است که دستورش را از بیگانه می گیرد. دلش برای بیگانه می تپد. دلش برای برگشتن آمریکا می تپد. غیر خودی آن کسی است که از اوایل انقلاب، در فکر ایجاد رابطه ی دوستانه با آمریکا بود. به امام اهانت می کرد، اما اگر کسی به دشمنان بیرون از مرز یا هم دستان آن ها اهانت می

کرد، ناراحت می شد...))، (سخنان مقام معظم رهبری بعد از حادثه ی کوی دانشگاه) برای اطلاع بیشتر رک : محمدرضا اکبری ، خودی و غیر خودی ، انتشارات پیام عزت

در مورد مکتب های راسیونالیزم و آمپریزم و امانیسم و علم گرایی که به عقیده اکثر متفکران باعث کم رنگی دین در جامعه مدرن ما شده مختصری توضیح دهید.

پرسش

در مورد مکتب های راسیونالیزم و آمپریزم و امانیسم و علم گرایی که به عقیده اکثر متفکران باعث کم رنگی دین در جامعه مدرن ما شده مختصری توضیح دهید.

پاسخ

یک - راسیونالیسم:

۱. درباره فرآیند ادراک انسان یا راه دست یابی به علم، دانشمندان اروپایی به دو دسته تقسیم می شوند: عقلیون و حسیون. عقلیون بر این باورند که، ادراکات ذهنی بر دو قسم است: یک دسته ادراکاتی است که از راه یکی از حواس، مستقیماً وارد ذهن شده و دسته دیگر ادراکاتی می باشد که عقل آنها را، از نزد خود ابداع کرده و به دیگر سخن، آنها فطری و خاصیت ذاتی عقل هستند. به باور عقلیون، تصورات مزبور جز عقل، هیچ خاستگاهی ندارند؛ به گونه ای که این تصورات، پیش از هر حسی و احساسی برای عقل حاصل بوده و حتی در فرضی که هیچ صورت محسوسی وارد ذهن نشده، باز هم ذهن در نزد خود دارای آنهاست. دکارت که سردسته این گروه می باشد، پاره ای از مفاهیم همچون وحدت، بعد، شکل، حرکت و زمان را برای آنها به عنوان نمونه بیان کرده است. بر پایه دیدگاه عقلیون، عناصر ساده نخستین عقل بر دو دسته است: دسته نخست معقولاتی می باشد که از راه یکی از حواس خارجی یا داخلی وارد ذهن شده و نیروی عقلانی انسان، از آنها صورت کلی و معقول ساخته است و دسته دوم معقولاتی است که، فطرت و ذاتی عقل بوده و هیچ گونه استنادی به حس و احساس ندارد. به باور حسیون، این رویکرد بی معناست چرا که در آغاز، ذهن بسان صفحه سفید و بی نقشی می

باشد که از راه حواس خارجی و داخلی، اندک اندک نقش هایی را می پذیرد. در حقیقت، کار عقل تنها تجزیه و ترکیب و سامان دهی به یافته های وارد شده به ذهن از طریق حس است. سردسته این گروه، جان لاک انگلیسی است (محمد حسین طباطبایی، اصول فلسفه و روش رئالیسم، ج ۲، ص ۲۴، صدرا، چاپ هشتم)

۲. در نقد و بررسی دو رویکرد یاد شده در فرآیند ادراکات انسان باید گفت: دست یابی انسان به علم نه آن گونه است که عقلیون بیان کرده اند؛ چرا که افزون بر تجزیه و ترکیب و سامان دهی به یافته های حسی عقل دارای کارکرد دیگری به نام اعتبار یا انتزاع می باشد. به موجب کارکرد مزبور، عقل بدیهیات اولیه ای را برای ذهن بشر پدید آورده است که کلی ترین و عمومی ترین تصورات آن را تشکیل می دهند. تصور وجود و عدم، وحدت و کثرت، وجوب و امکان از آن جمله است. نیز عقل راه پیدایش یک سلسله تصورات دیگر که بعضی از آنها نیز بدیهی اولی بوده و برخی جز آن اند را هموار کرده است مانند مفهوم علیت و معلولیت، جوهر، عرض و... (همان، ص ۲۵).

نیز سخن آن گونه است که حسیون پنداشته اند؛ چرا که این فلسفه حسی که اگوست کنت و همچنین سایر سیستم های فلسفی ابراز شده از سوی فلاسفه آمپریست حسی بوده و مانند خود آن، محدود می باشد به گونه ای که از مرزهای توجیه عوارض و ظواهر طبیعت (فنومن ها) تجاوز نمی کند (همان، ج ۱، ص ۴۱).

۳. افزون بر ارزش

دادن به زایش منحصر به فرد معرفت یقین به وسیله عقل، راسیونالیست های قرن هفدهم همچون هابز، اسپینوزا، لایب نیتس و غیره، درباره روح و دگرگونی های آن نیز باورهای خاصی را به میان کشیدند. از جمله مطرح کردند که، برخلاف ادعای ادیان قرون وسطی، همه تغییرات روحی، تحت یک سلسله قوانین ثابت و معین قرار دارند.

به دیگر سخن، روح آزاد نبوده و به خودی خود نمی تواند اثری آشکار کند (همان، ص ۹۷).

با چشم پوشی از مباحث مربوط به این ادعا و درستی یا نادرستی آن، بیان این نکته ضروری است که به هر حال امور روحی ویژگی های خاص خود را داشته و مادی نیست.

دو - آمپریزم:

همچنان که در بررسی اصطلاح پیش یاد آوری شد، آمپریزم به معنای اصالت تجربه و حس است؛ یعنی تنها منبع شناختی بشر که قابل اعتماد است، داده های حسی و تجربی اوست.

نقد و بررسی: پیداست این نگرش نمی تواند شناخت های بشری را بر پایه ای محکم استوار کند. این امر به دلایل بسیاری است که به چند نمونه اشاره می شود.

۱. بسیاری از پدیده ها و موجودات عالم در تیر رس حس قرار نمی گیرند، از جمله مسایل فرامادی و موجودات مربوط به عالم غیب، از این رو با تکیه به حس و تجربه به عنوان تنها راه شناخت، این بخش از پدیده ها و موجودات، از گردونه شناخت های بشری بیرون می مانند.

۲. بسیاری از شناخت های سرچشمه گرفته از حس و تجربه در روند تکاملی خود دستخوش دگرگونی می شوند، از این رو شناخت های حسی و تجربی نمی توانند به عنوان تنها منبع

در برابر خدا محوری، این نگرش، اصالت را به انسان داده و در حقیقت انسان محوری را زیر بنا به حساب می آورد. استدلالشان بر این دیدگاه آن است که انسان اولین موجود شناخته شده در عالم و نیز موجود برتر است (جمیل صلیبا، پیشین، ج ۱، ص ۱۵۹).

این مکتب با نهادن انسان در مرکز تأملات خود، اصالت را به رشد و شکوفایی انسان می دهد. به طور کلی اومانیسم در تاریخ غرب، با دو قرائت یا در دو گرایش کلی بروز کرده است. یکی گرایش فردگرا و دیگری گرایش جمع گرا. فرد گرایی که قرائت غالب از انسان گرایی بوده است، نه تنها اصالت را به انسان، که به فرد انسانی می دهد. در عرصه حیات سیاسی و اقتصادی، گرایش جمع گرا معمولاً - در مکاتب سوسیالیسم و مارکسیسم و گرایش فردگرایانه خصوصاً در لیبرالیسم و کاپیتالیسم خود را نشان داده است (عبدالرسول بیات، فرهنگ واژه ها، ص ۴۰).

۲. از نظر تاریخی این جنبش اومانستی بیشترین هم خود را صرف گریز از وضعیت حاکم در دوره قرون وسطا و نفوذ کلیسایی قرار داده بود، و چندان دغدغه نظم دادن به اندیشه های خود در چارچوب های علمی و فلسفی اومانست ها، بیشتر از اندیشه هایی استقبال می نمودند که در تقابل با نظام حاکم قرون وسطایی شکل می گرفت. آنها مفاهیمی از جمله اختیار و آزادی انسان را همواره می ستودند. طبیعت گرایی، تصدیق جایگاه لذت در زندگی اخلاقی، تساهل و تسامح دینی از دیگر موضوعاتی بود که به تدریج مورد علاقه اومانست ها قرار گرفت (همان، ص

در مجموع از قرن چهاردهم میلادی تا به امروز، اومانيسم در معنای عام خود مؤلفه های زیر را مد نظر داشته است: محوریت انسان و پای بندی به خواست ها و علايق انسانی، اعتقاد به عقل، شك گرایي و روش علمی به عنوان ابزاری تناسب برای کشف حقیقت و ساختن جامعه انسانی، بر شمردن عقل و اختیار به عنوان ابعاد بنیادی وجود انسان، اعتقاد به بنا نهادن اخلاق و جامعه بر مبنای خود مختاری و برابری اخلاقی، اعتقاد به جامعه باز و تکثرگرا، تأکید بر دموکراسی به عنوان بهترین تضمین کننده حقوق انسانی در برابر اقتدار فرمان روایان و سلطه جویی حاکمان، التزام به اصل جدایی نهادهای دینی از دولت، پرورش هنر مذاکره و گفت و گو به عنوان ابزار حل تفاوت و تقابل فهم های گوناگون، اعتقاد به این که تبیین جهان بر پایه واقعیات ماورای طبیعی و توجه به جهان غیر دنیوی برای حل معضلات بشری، تلاشی است برای ضعیف و بی ارزش کردن عقل انسانی. جهان موجودی خود پیدایش و انسان نیز بخشی از همین جهان طبیعت است که براساس یک فرآیند تحولی مداوم پدید آمده است و عقایدی مادی و ضد الهی فراوان دیگر از این قبیل.

نقد و بررسی:

۱. بی تردید، آن گونه که اومانيسم می پندارد، ایمان یگانه حقیقت هستی نیست؛ بلکه خود آفریده ای است که خاستگاه وجود او، حقیقتی برتر از او و تنها حقیقت جهان است.
۲. نگاهی اجمالی به پیشینه مکتب مزبور نشان می دهد که همین نگرش انسان گرایانه، در بسیاری از دوران های تاریخی، آنگاه که چیزی را معارض با منافع

خود و به اصطلاح ارزش های انسانی مورد باور خود تشخیص داده، در صدد حذف و نابودی آن برآمده است؛ هر چند دیدگاه مقابل مزبور، نگرش انسان گرایانه دیگری بوده و هر چند به نابودی انسان ها و ارزش های انسانی بینجامد.

۳. در ادیان آسمانی، خصوصاً دین اسلام، انسان افزون بر این که از جایگاه ممتاز کرامت انسانی و جانشینی حضرت حق برخوردار است و آسمان و زمین، مسخر او قلمداد شده اند، اما آنچنان در عرصه هستی و نهاد نیست که غیر مسؤولانه تنها به خود بیندیشد و آنگاه که چیزی را در برابر منافع خود تشخیص داد، آن را ناحق تلقی کند. شأن انسان نیز در تفکر اسلامی، در امور دنیوی محبوس و منحصر نیست؛ بلکه پایگاه و شأن او در ارتباط با مبدأ و معاد و ارزش های اخلاقی معنا می شود (همان، ص ۵۴).

چهار - علم گرایی

۱. رگه های علم گرایی را از قرن هفدهم در اندیشه های جان لاک، لایب نیتس و دیوید هیوم می یابیم. این رویکرد پس از آنها نیز به وسیله دانشمندان دیگر از جمله داروین، دوئم و... دنبال شده است. گالیله و فرانسیس بیکن نیز از جمله کسانی هستند که با حمله به منطق ارسطویی در این میدان گام نهاده اند. گالیله نظریه پرداز جزمی ارسطو را نادرست دانسته و بر این باور بود که چنین فرضیه ای، میان علم و مبانی تجربی آن جدایی می افکند. بیکن نیز به منظور بی اعتبار ساختن فلسفه ارسطو، همت گماشته و اظهار داشت: اولین شرط ضروری روش علمی آن است که فیلسوف طبیعی می بایست خود را

از قید پیش داوری ها و تمایلات قبلی رها سازد. افزون بر نکته مزبور، از جمله اختلافات ارسطو و دو دانشمند مزبور آن بود که ارسطو شناخت طبیعت را به خودی خود یک غایت می دانست در حالی که گالیه و به ویژه فرانس بیکن، هدف تحقیق علمی را به دست آوردن سلطه و اقتدار بر طبیعت می دانستند. جدایی میان علم از یک سو و غایت انگاری الهیات طبیعی از سوی دیگر، از جمله دیدگاه های دیگر بیکن است؛ چرا که وی، تحقیق درباره علل غایی را به جنبه های ارادی رفتار انسانی محدود ساخته و بر این باور بود که جست و جو برای یافتن علت غایی پدیدارهای فیزیکی و زیستی، به بحث های صرفاً کلامی منتهی شده و این امر نیز سد راه پیشرفت علم به حساب می آید (جان لازی، درآمدی تاریخی به فلسفه علم، ص ۷۳، ۸۲، ۹۰ و ۹۱).

۲. چشم اندازی به اندیشه های جان لا-ک، لایب نیتس و دیوید هیوم نیز، زوایای گوناگون علم گرایی را روشن می سازد. لا-ک بر این نکته پافشاری کرد که حداکثر چیزی که در علم می توان به دست آورد عبارت است از مجموعه ای از تعمیم ها درباره اجتماع و توالی پدیدارها. این تعمیم ها در بهترین حالت، صرفاً یک احتمال بوده و کمال مطلوب فیلسوف عقلی مذهب را در حصول معرفت ضروری برآورده نمی سازد. در حقیقت، این امر صرفاً به قضاوت و عقیده مربوط است نه به معرفت و یقین. لایب نیتس نیز هر چند در این باره نظر خوش بینانه تری ارائه کرد ولی باز هم پیوند میان

دو قلمرو پدیداری و متافیزیکی، حل نشده باقی ماند. هیوم نیز امکان دست یابی به معرفتی ضروری درباره طبیعت را انکار کرده و دلیل آن را منحصر دانستن شناخت های بشری درباره امور واقع در شکل انعکاس های حسی دانست. او به همین دلیل تصورات فطری درباره جوهر جسمانی ارایه شده از سوی دکارت را نگرشی خلط آلود عنوان کرد (همان، صفحات ۱۳، ۱۳۲، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹).

۳. ملاحظه می شود که زیربنای فکری علم گرایی در رگه های تاریخی آن، بر اصالت تجربه یا آمپریسم استوار بوده و همه یافته های دانش بشری را در آموزه های به دست آمده از این طریق، خلاصه می کند. تعبیر هیوم در این باره چنین است «محال است درباره چیزی بیندیشیم که چه با حواس بیرونی یا درونی، آن را حس نکرده ایم» (همان، ص ۱۴۰).

پیداست هیوم در این سخن، هر چند به گونه ای به دریافت های شهودی و درونی میدان داده، ولی آشکارا عقل و استدلال عقلی را از عرصه تلاش فکری بشر بیرون رانده و برای آنها اعتباری قایل نیست.

لطفا در مورد این اصطلاحات توضیح دهید. رئالیسم، سور رئالیسم، کلاسیسم، مارکسیسم، کویسم، ناتورالیسم، مازوخیسم، کمونیسیم، نازیسم، رمانتیسم، امپرسیونیسم، سادیسم فاشیزم و اصطلاحاتی نظیر این، سمبولیسم با تشکر یک توضیح مختصر و مفید.

پرسش

لطفا در مورد این اصطلاحات توضیح دهید. رئالیسم، سور رئالیسم، کلاسیسم، مارکسیسم، کویسم، ناتورالیسم، مازوخیسم، کمونیسیم، نازیسم، رمانتیسم، امپرسیونیسم، سادیسم فاشیزم و اصطلاحاتی نظیر این، سمبولیسم با تشکر یک توضیح مختصر و مفید.

پاسخ

رئالیسم (realism) لغتی فرانسوی است که از ریشه (real) به معنای «واقعی» اخذ شده است. واژه های نظیر حقیقت گرایی، واقعیت گرایی، واقع بینی، حقیقت پرستی، واقع گرایی معادل این اصطلاح در فارسی به شمار می روند.

این اصطلاح که بیشتر در مقابل ایدئالیسم (idealism) - به معنای تصویر گرایی، معنا گرایی و آرمانگرایی - استعمال می شود از نظر مفهوم دچار پیچیدگی، ابهام و اشتراک معنایی بوده و در حوزه های متعددی نظیر، سیاست، فلسفه، اخلاق، هنر و ادبیات و مباحث زیبایی شناختی، کاربرد دارد. از این رو در هر حوزه، معنایی خاص خود را می طلبد، اما شاید بتوان در یک تعریف کلی و تا حدی متناسب باحوزه های مختلف، چنین گفت: «رئالیسم عبارت است از وضع و حالتی که در آن به اموری که داخل در متن واقع، و خارج از ذهن انگاشته می شود، اهتمام ویژه داده می شود». (فرهنگ واژه ها، عبدالرسول بیات، مؤسسه اندیشه و فرهنگ دینی، ۱۳۸۱، ص ۲۹۰)

جهت آشنایی بیشتر به بررسی کارکرد این اصطلاح در برخی حوزه ها می پردازیم:

الف. رئالیسم در سیاست:

در عرصه سیاسی و اجتماعی رئالیسم کاربرد خاصی و محدودی از واقعیت را در بر دارد. رئالیسم در این عرصه به معنای ارزیابی و عمل همراه با واقع بینی و استفاده از امکانات موجود در جهت حکومت و کسب قدرت و منافع بیشتر است. در این نگرش بر خلاف ایدئالیسم که سیاست را هنر خوب حکومت کردن و بر محور اصول اخلاق و متعالی انسانی می داند، حکومت

کردن به هر شکل ممکن تجویز می شود. و یک انسان معقول سیاسی را یک عمل گرا (pragmatist)ی تمام عیار می داند. متأسفانه در جهان سیاست، که بیشتر، نگرشهای مادی و سکولار حاکم است، پیرو توصیه های نیکولو ماکیاولی - به عنوان یک رئالیست افراطی - بیشتر سیاست مداران و دولتمردان، بر طبق این اصول و اندیشه های واقع گرایانه اش می کند.

اما از دیدگاه مکاتب الهی، هر چند توجه به واقعیات اصلی مهم بوده، اما به هیچ وجه کافی و تعیین کننده خط و مشی و رفتار سیاسی نمی تواند باشد، زیرا رئالیسم مبتنی بر عقلانیت سکولار و ابزاری، توانایی شناخت تمامی واقعیات این جهان، و ابعاد وجودی انسان و مصالح واقعی آن را نداشته، و تنها این مهم از عهده وحی الهی و خداوند متعال که به همه ابعاد وجودی انسان و نیز کمالی او و رابطه انسان با جهان و مصالح واقعی او علم کامل دارد، ساخته است. از این رو حکومت دینی، آموزه های اصیل دینی را در مرتبه ای بالاتر از قدرت و سیاست دانسته و ضمن توجه به واقعیات موجود و شرایط محیطی و منافع ملی و... آرمان گرایی واقع بینانه را ملاک عمل خود قرار می دهد.

ب. رئالیسم در فلسفه:

مفهوم رایج اصطلاح رئالیسم فلسفه این است که: «هستی اشیاء، مستقل از شناخت و ادراک و ذهن اشخاص است.» اساساً چه ما به عنوان فاعل شناسا (سوژه) به شناخت اشیاء اقدام کنیم و چه اقدام نکنیم - و اساساً چه چیزی به نام ذهن و فاعل شناسند وجود داشته باشد، یا نه - جهان خارج بر سر جای خود وجود واقعی عینی دارد. در مقابل این تفکر، ایدئالیسم قراردادار و به معنای

تحویل تمام واقعیت به اندیشه و صور ذهنی یا به عبارتی به فاعل شناساست. (ر.ک: همان، ص ۲۹۳-۲۹۰)

فلسفه اسلامی از بعضی جهات در رده فلسفه های رئالیستی جای می گیرد (اصول فلسفه و روش رئالیسم، علامه محمد حسین طباطبایی، انتشارات صدرا) و از جهت مقدم کردن حقیقت غیر مادی بر ماده، به یک معنا از فلسفه های ایدئالیستی محسوب می شود. (فرهنگ واژه ها، همان، ص ۵۶)

ج. رئالیسم در هنر و ادبیات:

به موجب آن طبیعت و سایر مظاهر طبیعی باید با تمام زشتی ها و زیبایی هایش در هر اثر هنری نمودار گردد. به طور کلی پیروان این مکتب معتقدند که هنر بیان مستقیم واقعیات و تجربه و تحلیل علل آن می باشد. این روش، دخالت، عواطف و احساس را در خلق اثر نهی می کند و در مقابل «رمانتیسم» که بر تخیلات و احساسات استوار است، قرار می گیرد.

رئالیسم بر خلاف رومانتیسم، مکتبی است «اوپژکتیو» [برونی، و نویسنده رئالیست هنگام آفریدن اثر بیشتر تماشاگر است و افکار و احساسات خود را در جریان داستان ظاهر نمی سازد. (لغت نامه دهخدا).

از پیشوایان بزرگ این سبک در ادبیات باید در فرانسه «بالزاک» را نام برد که در نیمه دوم قرن نوزدهم م. با نوشتن «کمدی انسانی» پیشوای مسلم نویسندگان رئالیست به شمار آمد. (مکتب های ادبی، رضا سید حسینی، صص ۱۱۹-۱۳۷ و شاهکار نثر فصیح فارسی، سعید نفیسی). منتسل، دگا، تولستوی و... از دیگر افراد شاخص این مکتب هستند.

در ادب پارسی شیوه هایی به نام سبک خراسانی و عراقی و... نظیر این روش، محسوب می گردند.

سور رئالیسم (msilaerruS) نهضتی هنری است که در قرن بیستم پدید آمد. این جریان می کوشد مطاوی ((خفایای ذهن ((dmim suoicnobuS را از طریق

دیدن امور و وقایع در خواب نمایش دهد. اولین سور رئالیست ها شعرای فرانسوی و نماد گرایانی (stsylobmys) بودند که در پی بیان افکار خارج از چارچوب های عقلانی سازی (anoitoR (noitazil) و ارزش های سنتی هنر بودند . . rdA . L .msilaerruS ... fxO

واژه کمونیسم (commuonism) از ریشه لا-تین (commons) به معنی اشتراک گرفته شده است کمونیسم از قدیمی ترین مکاتب سیاسی دنیا است در سال ۱۸۴۸ «کارل مارکس» و «فردریک انگلس» در آلمان در سال ۱۸۴۸ با انتشار مانیفست کمونیست حرکت تازه ای در نهضت کمونیسم جهانی به وجود آوردند. از نظر فلسفی و اقتصادی کمونیسم و سوسیالیسم دارای ریشه واحدی هستند و هر دو بر مالکیت عمومی و وسائل تولید تکیه می کنند، با این تفاوت که کمونیسم مرحله پیشرفت یا مرحله نهایی سوسیالیسم به شمار می آید. مارکس در آثار مختلف خود از «مانیفست» کمونیست گرفته تا کتاب «کاپیتال» تاریخ تحولات جهان را بر مبنای ماتریالیسم تاریخی، یا فلسفه مادی دیالکتیکی بیان می کند مارکس تکامل وسایل تولید و نحوه تملک و بهره برداری از این وسایل را زیر بنای تحولات اجتماعی داند و تاریخ بشر را به صورت تاریخ جنگهای طبقاتی و منازعه بین ظالم و مظلوم و استثمار کننده و استثمار شونده بررسی و تجزیه و تحلیل می نماید. از نظر مارکس دوره های تاریخی عبارتند از: ۱ کمون اولیه که در این جامعه بدون طبقه هیچ گونه تملک بر وسایل و ابزار تولید وجود نداشته است، ۲ برده داری ۳ فئودالیه ۴ بورژوازی و سرمایه داری ۵ سوسیالیسم ۶ کمون ثانویه. به طور مختصر می توان اساس تفکر مارکسیستی را در موارد ذیل خلاصه نمود:

الف) اقتصاد تعیین کننده مسیر تاریخ است و

تاریخ جز جنگهای طبقاتی و مبارزه بین گروههاییکه منافع اقتصادی آنها با هم متعارض است چیز دیگری نیست. بر اساس این تعبیر جنگهای طبقاتی در مراحل مختلف تاریخی ابتدا بین بردگان و برده داران، سپس میان فئودالها و «سرف ها» یا دهقانان فقیر و بی زمین و بالاخره بین کارگران و سرمایه داران در می گیرد و سرانجام به پیروزی طبقه کارگر یا پرولتاریا و نفی کامل طبقات اجتماعی منتهی می گردد.

ب) دولتها نقشی جز تأمین طبقه حاکم ندارند و در جوامع سرمایه داری دولت حافظ منافع صاحبان سرمایه ها و استثمار طبقه کارگر است این فشار و استعمار فقط هنگامی خاتمه خواهد یافت که مالکیت خصوصی، به ویژه مالکیت ابزار تولید از میان برداشته شود و طبقه کارگر حکومت را به دست خود بگیرد. و...، (محمود طلوعی، فرهنگ جامع سیاسی، ص ۷۰۳ و ۷۷۹).

با توجه به مطالب گفته شده باز می گردیم به مطالب استاد مطهری که در نقد کتاب «حسین وارث آدم» نوشته دکتر علی شریعتی، نگاشته شده، همچنانکه خود استاد بیان می دارند، این جزوه نوعی توجیه تاریخ است بر اساس نگرشی مادی و ماتریالیسم تاریخی، یعنی نوعیروضة مارکسیستی است برای امام حسین(ع). طبق این جزوه آغاز تاریخ بشر اشتراکیت و برابری است (مرحله کمون اول) سپس نابرابری و حق و باطل بر اساس محوریت اقتصادی و مادی یعنی مالکیت آغاز می گردد و از اینجا جامعه بشر به دو بخش می شود (گروهی برده که هیچ ندارند و گروهی صاحب زمین و وسایل تولید که منجر به پیدایش طبقات می گردد) و... تا اینکه دوباره بعد از گذران مراحل تاریخی، مرحله اشتراک و برابری و جامعه بی طبقه در کمون ثانویه به وجود

می آید. همچنانکه استاد مطهری توضیح می دهند از دیدگاه نویسنده این کتاب همان طور که در ادوار تاریخی مارکسیسم تا زمانی که زیر بنای طبقاتی در جامعه وجود داشته باشد هر گونه تلاش از سوی انقلابیون بی حاصل است، تلاش امام حسین (ع) نیز تعصبی بی حاصل است. امام حسین (ع) هیچ نقشی در تاریخ ندارد زیرا بر اساس نگرشی مادی گرایانه مارکس و دیدگاه جبرگرایانه تاریخی او (ماتریالیسم دیالکتیک: یک مکتب الحادی است که وجود هر گونه نیروی ماوراء الطبیعی را نفی و انکار می کند. ماتریالیسم تاریخی: یا تفسیر تاریخ از نظر فلسفه مادی نیز، سیر تحولات تاریخی را از نظر مادی بررسی می نماید و برای تمامی تحولات جهان در طول تاریخ حتی پیدایش ادیان ریشه های اقتصادی و مادی جست و جو می کند. سیر و روند تاریخ به سوی اشتراکیت و برابری و مساوات و نفی طبقات و حتی نفی دولت یقین تحقق کمون ثانویه است از این دیدگاه مارکسیسم تحقق این مسأله امری حتمی و جبری می باشد و آینده تاریخ جز این نخواهد بود. این نگرش و مبانی آن دارای اشکالات متعددی است.

برای آگاهی بیشتر در این زمینه ر.ک:

۱ جعفر سبحانی، فلسفه اسلامی و اصول دیالکتیک

۲ سید محمدباقر صدر، اقتصاد ما، ج ۱

۳ سید محمدباقر صدر، انسان معاصر و مشکلات اجتماعی

۴ سید محمدباقر صدر، فلسفه تاریخ در قرآن

۵ شهید مطهری، جامعه و تاریخ

۶ شهید مطهری، نقدی بر مارکسیسم

۷ محمدتقی مصباح، جامعه و تاریخ از دیدگاه قرآن

نازیسم «nazism» عنوانی است برای نظریه ها، روشها، و شکل حکومت آلمان در دوره آدولف هیتلر، و نیز گاهی همردیف و هم معنای فاشیسم، برای رژیمها و نظریه های همانند در دیگر کشورهای جهان

به کار می رود. کلمه «نازی» علامت اختصاری «حزب ناسیونال سوسیالیست کارگران آلمان» است. اصول نظری این حزب آمیزه ای از فاشیسم ایتالیا، ناسیونالیسم قدیم آلمان و نژاد باوری و سنت ارتش سالاری بود. مهمترین اصلی که نازیسم به فاشیسم ایتالیا افزود نظریه برتری نژاد آریایی و به ویژه نمونه برین آن، مردم آلمان، یعنی «نژاد سیور» بود که می بایست بر دیگر نژادها فرمانروایی کند و این را هیتلر نظم نوین جهانی می خواند. در مورد مقایسه حکومت اسلامی و نظام ولایت فقیه با نازیسم تمام آنچه که در این زمینه در مورد توتالیترا فاشیسم گفته شده در اینجا هم حائز اهمیت می باشد، (محمودطلوعی، فرهنگ جامع سیاسی، ص ۸۷۲).

فاشیسم ((msicsaF)) نام نهضت یا حرکتی است که نخستین بار به وسیله موسولینی دیکتاتور ایتالیا در سالهای ۱۹۲۲ تا ۱۹۴۳ در آن کشور به وجود آمد و جریانهای مشابهی مانند نازیسم در آلمان و فلائزیسم در اسپانیا به دنبال آن در همین خط سیر فکری به وجود آمدند. فاشیسم از کلمه ((secsaF)) گرفته شده و آن علامتی است به شکل تبر که بر روی پرچم های فرمانروایان قدیم رومی نقش بسته و سمبل قدرت آنها بود. فاشیسم پیش از اینکه یک فلسفه یا ایدئولوژی سیاسی باشد، یک روش حکومت است که بر سه اصل حکومت فردی، قدرت و حاکمیت دولت و ناسیونالیسم افراطی استوار است. در حکومت های فاشیستی فردی که در رأس حکومت قرار می گیرد ما فوق قانون است. در حکومت های فاشیستی سازمان دولت با تکیه بر قدرت نظامی و گروه های فشار سیاسی و وسائل تبلیغاتی که در اختیار دولت است آزادی های فردی را محدود می سازد و

هرگونه حرکت مخالفی را سرکوب می کند، (ر.ک: محمود طلوعی، فرهنگ جامع سیاسی، ص ۶۲۵ و داریوش آشوری، دانشنامه سیاسی، ص ۲۳۴). ویژگیهای فاشیسم عبارتند از: ۱- عدم اعتماد به عقل ۲- انکار اصل اساسی مساوات بشری ۳- نظام رفتاری مبتنی بر دروغ و خشونت ۴- سیستم تک حزبی و حکومت توسط عده ای نخبه و اعمال قدرت نامحدود ۵- نژادپرستی و ناسیونالیسم افراطی ۶- ضدیت با حقوق و نظام بین المللی ۷- تقدیس رهبر تا حد ممکن ۸- مخالفت با دموکراسی لیبرالیسم و سوسیالیسم ۹- اعتقاد شدید به قهرمان پرستی (هیروئیسم) و رزمجویی (میلیتاریسم).

در تعریف «سمبولیک» گفته اند: چیزی که دارای ارزش و کارآیی خاص خود نیست و نشانه و مظهر چیز دیگری است و «سمبولیسم» شیوه ای است که در حدود سال ۱۸۸۰ در ادبیات پیدا شد. به گونه ای که شاعران سمبولیست معتقد بودند که شعر باید از راه آهنگ کلمات، حالات روحی و احساسات را که امکان بیان مستقیم آنها نیست به خواننده یا شنونده القا کنند. (ر.ک: زمردیان، رضا، فرهنگ واژه های قبل اروپایی در فارسی و فرهنگ معین)

ولی گاهی منظور از «سمبل و نماد» انتقال یک پیام ویژه خارج از حصار زمان و مکان، و ارائه یک الگوی تمام عیار به دور از تأثیرات زمان، در قالب بیان یک داستان واقعی، و توصیف یک شخصیت حقیقی می باشد.

دولت بورژوازی چه نوع دولتی است؟

پرسش

دولت بورژوازی چه نوع دولتی است؟

پاسخ

بورژوازی (Bourgeoisie): این واژه در مورد طبقه سرمایه دار به کار می رود که مالک وسایل اساسی تولید است و از استثمار کار دیگران زندگی می کند. سابقاً بورژوا - مشتق از کلمه بورگ به معنی شهر - به شهرنشین مرفه می گفتند. بورژوازی بر حسب این که سرمایه خود را در کدام رشته به کار اندازد، به بورژوازی صنعتی، تجاری، مالی و روستایی تقسیم می شود. از نظر قدرت مالی و نفوذ اقتصادی و سیاسی، بورژوازی به بزرگ و متوسط و کوچک تقسیم می شود. یک تقسیم بندی دیگر بورژوازی مربوط به نقش قشرهای مختلف این طبقه در جوامع مستعمره و وابسته است؛ بورژوازی ملی که بر تولید داخلی متکی است و از این رو منافعش با انحصارات بیگانه اغلب در تضاد است و بورژوازی گمپرادور (دلال) یعنی قشر عالی و ثروتمند. این قبیل جوامع که روابط محکمی با انحصارات بیگانه دارد. این واژه همچنین برای اشاره به شیوه زندگی کسانی به کار می رود که آرایش و لباس خاصی دارند و به زندگی پرزرق و برق عادت کرده اند (فرهنگ علوم سیاسی، مرکز اطلاعات و مدارک علمی ایران، بهار ۱۳۴۷، ص ۳۵).

بر این اساس دولت بورژوازی، دولتی است که براساس تفکرات، سرمایه داری شکل گرفته و مهمترین هدف و وظیفه خویش را حفاظت از منافع طبقه سرمایه دار می داند.

در ادامه جهت آشنایی بیشتر شما با چگونگی شکل گیری دولت بورژوازی، مقاله ای با مشخصات ذیل آورده می شود:

انقلاب بورژوازی انگلیس

نویسنده: شهریار زرشناس - منبع: باشگاه اندیشه ۳/۸/۱۳۸۲

در انگلستان قرن هفدهم، مناسبات اقتصادی سرمایه سالارانه رو به گسترش بود و اشراف و بخشی از نمایندگان سرمایه داران در پارلمان، گرد هم آمده و

سعی داشتند قدرت پادشاه را محدود سازند. اربابان فئودال از حامیان اصلی پادشاه بودند. پادشاه، سرمایه داران شهرنشین را ناگزیر می ساخت تا مالیات های سنگین بپردازند و به او هدایایی گرانبها ببخشند. او امتیاز انحصاری تولید و فروش صابون، شراب، زغال و آهن را در دست داشت و بازرگان ثروتمند و بورژواها را اذیت می کرد و در سودجویی محدود می ساخت و بعدها به دلیل مخالفت های پارلمان با سیاست های وی برای مدتی پارلمان را تعطیل کرد.

در سال ۱۶۴۰ میلادی، پارلمان دوباره گشوده شده و علیه پادشاه و به نفع سرمایه داران و بورژواها موضع گرفت. یک سلسله شورش ها سراسر انگلیس را فراگرفت و مرحله اول انقلاب بورژوایی انگلیس آغاز شد. شاه دستور انحلال پارلمان را صادر کرد، اما موفق به اجرای آن نشد و پارلمان به کارش ادامه داد و به "پارلمان طولانی" معروف شد. بورژواها در رأس و پیشه وران و خرده مالکان و روستاییان در پی آن به نفع پارلمان مسلح شده و خواهان محدود کردن قدرت پادشاه شدند. پارلمان که اینک به پایگاه بازرگانان و زرسالاران سرمایه دار تبدیل شده بود، خواهان محدود کردن قدرت پادشاه به نفع خود بود. از سال ۱۶۴۲ میلادی، مرحله دوم انقلاب انگلیس که جنگ بین پادشاه از یک سو و ارتش پارلمان از سوی دیگر بود، آغاز گردید.

فرماندهی ارتش پارلمان با خرده مالکی به نام "الیور کرامول" بود که با نظام فئودالی مخالف و وابسته به فراماسونری بود. ارتش پادشاه در این جنگ ها شکست خورد و "چارلز استوارت اول" پادشاه انگلستان دستگیر و اعدام شد (۱۶۴۹). به دنبال اعلام جمهوری در سال ۱۶۴۹ میلادی، "کرامول" رئیس جمهور و دیکتاتور مطلق العنان گردید. حکومت استبدادی

کرامول تا سال ۱۶۵۸ میلادی (سال مرگ او) به نفع سرمایه داران و نیز همسو با سیاست های استعماری دولت انگلیس ادامه یافت اما به خواست های توده مردم و محرومین توجهی نشد و این خصیصه ذاتی انقلاب های بورژوازی است که سرمایه داران آن را به نفع خود رهبری می کنند.

پس از مرگ کرامول در سال ۱۶۵۸ میلادی، مردم ناامید و درمانده - که رژیم کرامول به وضع آنها رسیدگی ای نکرده بود - دست به اعتراض می زدند و سرمایه داران و بازرگانان و بورژوازی انگلیس از ترس شورش مردم خواهان بازگشت سلطنت استوارت ها و سرکوب جنبش مردمی می شدند. بدینسان سلطنت در انگلستان احیاء گشت و تا امروز ادامه یافت.

اما این همه ماجرای انقلاب بورژوازی انگلیس نیست؛ در سال ۱۶۸۸ میلادی، پارلمان که پایگاه بورژواها و سرمایه داران و مروج اندیشه های لیبرالی بود، کودتایی بدون خونریزی علیه خاندان استوارت انجام داد که "انقلاب باشکوه" نامیده شد. با سرنگونی پادشاه، فردی به نام "ویلیام اورانژ" که از خویشاوندان دور خاندان سلطنتی بود به عنوان پادشاه مشروطه به قدرت رسد و قدرت به پارلمان که پایگاه سرمایه داران و نجبای بزرگ و بورژواها بود منتقل شد.

انقلاب ۱۶۸۸ میلادی انگلستان که موسوم به "انقلاب باشکوه" است یک انقلاب بورژوا - لیبرالی بود که به لحاظ فکری تحت تأثیر آراء "جان لاک" فیلسوف لیبرال انگلیسی قرار داشت. انقلاب های ۱۶۴۹ و ۱۶۸۸ انگلستان موجب تحکیم و گسترش فوق العاده مناسبات سرمایه دارانه و تخریب نظام فئودالی این کشور گردید؛ اگرچه با "انقلاب باشکوه" خرده مالکان و روستائیان بسیاری که در راه انقلاب جان فشانی ها کرده بودند، دچار ورشکستگی گردیده و آواره شهرهای بزرگ گردیدند و سرمایه داران آنها را از هستی ساقط

کردند. اکثر اینها بعداً به عنوان کارگر یا "پرولتر" در کارخانجات سرمایه داران بزرگ انگلیسی به کار مشغول شدند. بدینسان با انقلاب انگلستان و به ویژه "انقلاب باشکوه"، اندیشه ها و ساختار مناسبات سیاسی مدرن جانشین مناسبات فئودالی گردید و بسط فوق العاده مدرنیته در انگلستان آغاز شد. انقلاب های انگلستان را چون در مسیر تأمین منافع سرمایه داران و استقرار حاکمیت روح دنیامداری و سوداگری بورژوازی طی مسیر کرده است، انقلاب های بورژوازی می نامند.

به این ترتیب شالوده های دولت بورژوازی و سرمایه داری شکل می گیرد.

شیوه حکومت پوپولیستی چیست؟

پرسش

شیوه حکومت پوپولیستی چیست؟

پاسخ

اصولاً نظام های سکولار و منقطع از تعالیم والای الهی، نگاهی ابزارگونه به مردم و جامعه داشته و سعی می نمایند با استفاده از روش های گوناگون منافع فردی و گروهی خود را تعقیب نمایند، یکی از این روش ها که در برخی جوامع سیاسی سکولار وجود دارد (populis) به معنی حکومت توده وار، یا مردم باور و... است که ریشه این نوع تفکر در میان روشنفکران تندرو روسیه، در دهه ۱۸۶۰ با ظهور نارودینکها (مردم باوران) پدید آمد. به اعتقاد آنها، روسیه بی آن که مرحله سرمایه داری را بگذارند، می تواند مستقیم به سوسیالیسم برسد و اساس آن را می توان بر کمون های روستایی گذاشت.

اندیشه های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی که در قالب «پوپولیسم» شناخته می شوند، بسیار متفاوت بوده و در هر جامعه و کشوری شکل خاص خود را دارد (دانشنامه سیاسی، داریوش آشوری، ص ۳۰۰).

اما به طور کلی می توان مؤلفه های ذیل را به عنوان ارکان اساسی آن نام برد:

۱. جلب پشتیبانی مردم با توسل به وعده های کلی و مبهم نظیر برابری، برادری، مساوات و... (سیاست های مقایسه ای، عبدالعلی قوام، ص ۱۴۴).

۲. پیشبرد هدف های سیاسی، مستقل از نهادها و احزاب موجود، با فراخوانی و بسیج توده مردم.

۳. مخالفت اساسی با جامعه مدنی (فرهنگ علوم سیاسی، مرکز اطلاعات و مدارک علمی ایران، ۱۳۷۴، ص ۲۶۴ و جامعه شناسی سیاسی، حسین بشریه، نشر نی، ص ۳۴۱).

بنابراین در این گونه نظام ها به جای این که مشارکت سیاسی افراد همراه با آگاهی و بینش کامل و به شکل نهادینه و نظام مند باشد،

به مشارکت توده ای و همراه با احساسات و هیجانات، تحت تأثیر تبلیغات سهمگین اکتفا می شود و حکومت شیوه ای اقتدار طلب با ساخت قدرت یک جانبه پیدا می کند.

رنالیست و اینستومنتالیست (ابزارنگار) چیست و چه فرقی باهم دارند؟

پرسش

رنالیست و اینستومنتالیست (ابزارنگار) چیست و چه فرقی باهم دارند؟

پاسخ

قبل از پرداختن به سؤال، مناسب است نکته ای را درباره وظایف و مسؤولیت های این مرکز برای شما دانشجوی گرامی بیان نمایم: مهمترین فلسفه وجودی و وظیفه این مرکز، پاسخگویی و حل مشکلات و شبهات فکری و مذهبی دانشجویان در زمینه های مختلف: احکام، اعتقادات و معارف دینی، سیاسی و... می باشد و از سوی دیگر با توجه به محدودیت امکانات از یک سو و کثرت سؤالات دانشجویان ناچاریم از سؤالاتی که جنبه تحقیقاتی (اعم از شخصی یا کلاسی و...) دارد خودداری نمایم.

دوست گرامی، بررسی نامه ها و سؤالات بسیار متعدد شما - که به صورت طبیعی از شبهات و ابهامات یک دانشجو بسیار فراتر می باشد - ما را از پاسخگویی کامل و جامع به تمامی سؤالات شما باز می دارد، از این رو به اختصار مطالبی را بیان می نمایم:

الف - واژه رنالیست (realist): در لغت به معنای «کسی است که به وجود خارجی کلیات معتقد باشد؛ واقع پرداز؛ اهل واقع» و در اصطلاح، در حوزه های مختلف معانی خاصی می طلبد. مثلاً در عرصه سیاسی و اجتماعی، رنالیست به کسی می گویند که در این عرصه به ارزیابی و عمل همراه با واقع بینی و استفاده از امکانات موجود در جهت حکومت و کسب قدرت و منافع بیشتر معتقد باشد.

ب - واژه اینسترومنتالیست (instrumentalist): در لغت به معنای «ساز زن، نوازنده» می باشد (فرهنگ آکسفورد، ۲۰۰۲).

اما در اصطلاح علوم سیاسی اینسترومنتالیست، شخصی است که معتقد به این است که هر چیز وسیله یا ابزار عملی است و

فقط در صورتی که کاربرد عملی داشته باشد مفید و با ارزش است. مثلاً فکر چیزی نیست جز یک وسیله برای موفقیت در زندگی (فرهنگ علوم سیاسی، مرکز اطلاعات مدارک علمی ایران، ۱۳۷۴، ص ۱۵۹).

ج - مقایسه: بدیهی است شناسایی دقیق مفهوم این دو اصطلاح و وجوه تمایز و مشابهت آنها نیازمند بررسی مبانی فکری و معرفتی مکاتب مرتبط با آنهاست.

جهت مطالعه این مبانی ر.ک:

- آربلاستر، ظهور و سقوط لیبرالیسم، تهران، نشر مرکز

- عبد الرسول بیات، فرهنگ واژه ها، قم، مؤسسه اندیشه و فرهنگ دینی

اما با این همه شاید بتوان در تبیین وجوه تمایز این دو اینچنین گفت که هر چند در عمل نتیجه این دو یکی است اما تفاوت اساسی در دایره مفهومی و نحوه نگرش هر کدام از این دو به اشیاء و موجودات خارجی است که در اصطلاح اول به کارگیری و استفاده از واقعیات مد نظر است ولی در اصطلاح دوم این بکارگیری و استفاده از واقعیات از منظر سودمندی آنان نگریسته می شود.

در مورد مجلس موسسان مجلس اعلا و مجلس سنا توضیح دهید. هر کدام در چه زمانی و دستور چه کسی و با چه هدف و وظایفی تشکیل شدند.

پرسش

در مورد مجلس موسسان مجلس اعلا و مجلس سنا توضیح دهید. هر کدام در چه زمانی و دستور چه کسی و با چه هدف و وظایفی تشکیل شدند.

پاسخ

الف - مجلس مؤسسان:

در اصطلاح سیاسی مجلس مؤسسان (constituent assembly) به مجمعی از نمایندگان ملت گفته می شود که با انتخابات عمومی تشکیل و مأمور تهیه قانون اساسی و یا تغییر بعضی از اصول آن می شود.

تاریخچه مجلس مؤسسان در ایران:

نخستین مجلس مؤسسان در ایران در سال ۱۳۰۴ ه.ش جهت تغییر اصول ۳۶ و ۳۷ و ۳۸ متمم قانون اساسی وقت تشکیل شد. این اصول که در ارتباط با سلطنت قاجاریه بود و سلطنت را الی الابد، در آن خاندان قرار می داد، توسط مجلس مذکور عوض شد و سلطنت را در خاندان رضاخان موروثی گرداند (ر.ک: حقوق اساسی و نهادهای سیاسی جمهوری اسلامی ایران، دکتر

سید جلال الدین مدنی، تهران، نشر همراه، ۱۳۷۰، ص ۳۶).

عامل اصلی شکل گیری این مجلس مؤسسان در واقع حزب تجدد بود که در انتخابات مجلس پنجم به کمک نظامیان و رضاخان اکثریت مجلس را به دست آورده بود (ر.ک: انقلاب اسلامی و چگونگی رخداد آن، جمعی از مؤلفان، نشر معارف قم، ۱۳۸۰، ص ۵۳).

دومین مجلس مؤسسان در سال ۱۳۱۸ ه.ش برای هموار شدن موضوع ازدواج ولیعهد وقت (محمد رضا پهلوی) با فوزیه خواهر ملک فاروق پادشاه مصر و تابعیت غیر ایرانی ولیعهد آینده، بود که براساس آن مجلس مؤسسان تصویب کرد پادشاه می تواند تابعیت ایرانی الاصل بودن به اتباع بیگانه اعطاء کند و لذا به سادگی هر بیگانه ای می توانست به فرمان شاه ایرانی الاصل تلقی شود.

مجلس مؤسسان بعدی

در سال ۱۳۲۸ ه.ش برای تغییر اصولی از قانون اساسی در جهت تقویت سلطنت و تضعیف حقوق ملت، مطرح گردید و توانست علاوه بر این هدف، یک اصل در خصوص نحوه تجدید نظر در قانون اساسی به آن ملحق نماید. به علاوه مقرر گردید که چندین اصل از قانون اساسی (اصول ۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸ و ۴۹ متمم) به وسیله مجلس واحد مرکب از مجلس سنا و شورا مورد تجدید نظر قرار گیرد که در ۱۳۳۶ با چند سال تأخیر انجام گرفت.

آخرین مجلس مؤسسان در ارتباط با اصلاح قانون اساسی رژیم سلطنت در شهریور ۱۳۴۶ مقارن جشن های تاج گذاری معروف، تشکیل گردید ولیعهد هنوز به سن قانونی سلطنت نرسیده بود و شاه از آن بیم داشت که بین مرگ او و سلطنت ولیعهد فاصله ای بیافتد و به فکر افتاده بود که با نیابت سلطنت مادر ولیعهد، این فاصله را پر نماید و هم وی صاحب عنوانی در قانون اساسی باشد و به هنگام تاج گذاری شاه او هم تاجی بر سر گذارد از این جهت باز هم به سراغ تشکیل مجلس مؤسسان افتادند و اصول ۳۸ و ۴۱ و ۴۲ متمم قانون اساسی را تغییر دادند و مادر ولیعهد عنوان نایب السلطنه را پیدا کرد (حقوق اساسی و نهادهای سیاسی جمهوری اسلامی ایران، همان، ص ۳۷).

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران جهت تدوین قانون اساسی جمهوری اسلامی از اصطلاح «مجلس خبرگان قانون اساسی» به جای مجلس مؤسسان استفاده شد و اعضای این مجلس که متخصص و کارشناس در مسائل اسلامی یا حقوقی بودند در تاریخ ۱۲ مرداد ۱۳۵۸

توسط انتخابات عمومی برگزیده شدند و در سال ۱۳۶۸ نیز برای تجدید نظر در برخی از اصول قانون اساسی جهت برطرف نمودن پاره ای از نواقص و مشکلاتی که در برخی اصول وجود داشت و در طی سال های پس از انقلاب تجربه شده بود با دستور حضرت امام مسأله بازنگری مطرح و اعضای مجلس بازنگری در قانون اساسی توسط رأی مستقیم مردم برگزیده شدند (مقایسه مسأله بازنگری در دو قانون اساسی مشروطیت و جمهوری اسلامی ایران، محسن خلیلی، فصلنامه متین، ش ۵).

ب - مجلس سنا:

در اصطلاح سیاسی، مجلس سنا (senate assembly) به مجلس مرکب از نمایندگان شاه و ملت در کشورهای سلطنتی و یا نمایندگان طبقات حاکمه و مردم در کشورهای جمهوری، اطلاق می شود. امروزه در کشورهایی که در قانون اساسی آنها بیش از یک مجلس مقننه پیش بینی شده یکی از آنها معمولاً مجلس سنا است که به طور کلی جنبه محافظه کارانه دارد. به عضو مجلس سنا، سناتور (senator) گفته می شود که معمولاً کهن سال است (فرهنگ علوم سیاسی، علی آقا بخشی، تهران، مرکز اطلاعات و مدارک علمی ایران، ۱۳۷۴، ص ۳۰۸).

تاریخچه مجلس سنا در ایران (نویسنده: رقیه مالکی_خبرگزاری میراث فرهنگی)

_ ترور نافرجام شاه در چهاردهمین سالگرد افتتاح دانشگاه تهران یعنی در تاریخ ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ به دست ناصر فخرآرایی، آغازی بود برای تاسیس مجلسی به نام مجلس سنا که بیشتر جنبه تشریفاتی داشت و مختص و تامین کننده منافع خاندان سلطنتی بود. اما در واقع جرقه تاسیس آن به افتتاح مجلس موسسان در تاریخ نهم آبان ماه ۱۳۰۴ باز می گردد (۱) که خود سندی رسمی برای انتقال

سلطنت از قاجاریه به پهلوی و خلع قدرت خاندان قاجار بود. در این جلسه، نایب رئیس مجلس موسسان سید محمد تدین ریاست جلسه را به عهده داشت و دستور کار جلسه تغییر سلطنت بود. در سه اصل ۳۶، ۳۷ و ۳۸ قانون اساسی تغییراتی داده شد. سه اصل درباره مساله ولایتعهدی و تفویض سلطنت مشروطه از طرف ملت به وسیله مجلس موسسان به شخص رضاشاه بود. محمدرضا شاه در پی مشورت با برخی سیاستمداران قدیمی در زمینه انجام اصلاحات در برخی اصول قانون اساسی به خصوص اصول قدرت دهنده به مجلس و به منظور فلج کردن کار وزیران دست به تاسیس مجلس موسسان زد. سیاستمدارانی که به رضا شاه مشاوره دادند از نسل سیاسی تقی زاده بودند. انتخابات مجلس موسسان در ۹ اسفند ۱۳۲۷ انجام شد. این مجلس ۳ تصمیم بزرگ گرفت: ۱- تاسیس مجلس سنا طبق اصول قانون اساسی ۲- اختیار انحلال مجلسین توسط شاه ۳- تصویب نظامنامه های جدید از سوی مجلس سنا و شورا (۲). این مجلس ۷ دوره تشکیل شد.

دوره اول مجلس سنا در ۲۰ بهمن ۱۳۲۸ افتتاح شد و ۲۸ آبان ماه ۱۳۳۲ خاتمه یافت.

دور دوم مجلس در بیست و هفتم اسفند ۱۳۳۲ افتتاح و در بیست و پنجم اسفند ۱۳۳۸ اختتام یافت. دور سوم در تاریخ سوم فروردین ۱۳۳۹ افتتاح و در تاریخ نوزدهم اردیبهشت ۱۳۴۲ اختتام یافت. دور چهارم در تاریخ ۱۴ مهرماه ۱۳۴۲ افتتاح و در تاریخ ۱۲ مهر ماه ۱۳۴۶ پایان یافت. دور پنجم در تاریخ ۱۴/۷/۱۳۴۶ افتتاح و در تاریخ نهم شهریور ۱۳۵۰ خاتمه یافت. دور ششم در تاریخ نهم شهریور ۱۳۵۰ افتتاح

و در شانزدهم شهریور ۱۳۵۴ خاتمه یافت و در نهایت دور هفتم در هفدهم شهریور ۱۳۵۴ افتتاح و با سقوط رژیم سلطنت پهلوی پایان گرفت.

در مورد علل تشکیل سنا باید گفت که تاسیس سنا در واقع پشتوانه ای برای شاه محسوب می شد، چرا که نمایندگان آن مستقیماً از جانب شخص شاه انتخاب می شدند و این نمایندگان را سلطنت طلبان و هواخواهان سینه چاک سلطنت تشکیل می دادند و شاه با این عمل می توانست سپری در برابر مخالفت های مجلس ایجاد کند. عامل دیگر محکم کردن پایه های سلطنت پهلوی و تامین منافع شخصی و وابستگان به سلطنت بود. پس از شهریور ۱۳۲۰ به شدت اقتدار سلطنت پهلوی از بین رفته بود و رو به قهقرا می رفت. از جمله دلایل دیگر برای تاسیس مجلس سنا، وابستگی شاه به بیگانگان و تقلید شاه از مجموعه نظام قدرت و سیاست در دول اروپایی بود. البته در تمام این دوره ها جنبه تشریفاتی سنا به شکل بارزی نمایان بود. (۴)

تشکیل سنا و اختیارات مربوط به آن بنا بر اصول ۴۳ و ۴۴ و ۴۵ و ۴۶ متمم قانون اساسی انجام شد. مهمترین وظایف سنا عبارت بودند از: ۱- وضع قوانین ۲- تصویب قوانین مالی و بودجه کل کشور و قوانین مربوط به درآمد و هزینه ۳- نظارت بر عملیات وزرا ۴- استماع قسم شاه ۵- انتخاب ولیعهد ۶- تفسیر قوانین ۷- اعطای امتیاز تشکیل شرکت های عمومی ۸- تصویب عهدنامه ها ۹- اعطای امتیازات ۱۰- معاملات استقراضی ۱۱- احداث راه آهن ۱۲- استخدام بیگانه ۱۳- نظارت بر اندوخته اسکناس ۱۴- انتخاب اعضای شورای عالی و هیات

نظارت سازمان برنامه ۱۵- اجازه صدور اسکناس ۱۶- اعلام حکومت نظامی در صورت بروز ضرورت ۱۷- صدور اجازه تعقیب وزرا به عهده مجلسین و محاکمه آنان به عهده دیوان کشور. (۵)

سناتورها یا نمایندگان سنا ۶۰ نفر بودند که برخی انتصابی بودند و برخی انتخابی. دوره نمایندگی هر کدام از سناتورها ۶ سال بود که بنابر اصلاحیه ای در ماده ۲۹ قانون انتخابات مجلس سنا به تاریخ بیست و سوم خرداد ماه ۱۳۴۵؛ در دوره چهارم از ۶ سال به ۴ سال تقلیل یافت. البته در مورخ بیست و هفتم اسفند ۱۳۳۸ نیمی از نمایندگان به حکم قرعه خارج شدند و تنها ۲۹ نفر باقی ماندند که ۱۴ نفر از آنها انتصابی بودند و به دور سوم راه یافتند. در دوره اول انتخابات سنا، دکتر مصدق، دکتر شایان، محمود نریمان و چند نفر دیگر از طرف مردم تهران به نمایندگی این مجلس انتخاب شدند. در جناح مخالف مصدق افرادی نظیر تقی زاده، نیک پور و وکیلی به سنا راه یافتند. در دوره دوم باید برگزیده شدگان از میان خود عده لازم را برای به حد نصاب رساندن تعداد اعضای انتخاب مجلس سنا انتخاب می کردند و این رای گیری سخنان اعتراض آمیز چندتن از یاران مصدق را در پی داشت. سرانجام غیر از دکتر مصدق و دوستان او، دیگر افراد مثل تقی زاده، نیک پور و وکیلی دوباره انتخاب شدند. (۶)

انتخابات سنا همزمان با انتخابات مجلس شورا شروع می شد و اخذ رای باید یک روزه انجام می شد. شرایط انتخاب شوندگان عبارت بودند از: ۱- داشتن لااقل ۴۰ سال تمام ۲- مسلمان بودن ۳- معروف

بودن در محل زندگی و محل انتخابات ۴- معروف بودن به امانت داری و درستکاری ۵- بصیرت در امور مملکتی. اعضا باید جزو افراد یکی از گروه های زیر می بودند: ۱- روحانیون طراز اول ۲- کسانی که طی ۳ دوره، نماینده مجلس شورا بودند ۳- مقامات صدرات و سفارت، استاندارها، دادستان ها و رئیس دیوان کشوری با داشتن ۲ سال سابقه خدمت قضایی ۴- امرای بازنشسته ارتش ۵- اساتید دانشگاه با داشتن ۱۰ سال سابقه تدریس در دانشگاه ۶- مالکین و تجاری که سالیانه ۵۰۰ هزار تومان مالیات می دادند ۷- وکلای پایه ۱ دادگستری با داشتن لااقل ۱۵ سال سابقه وکالت. انتخاب در دو مرحله بود: در انتخاب مرحله اول اکثریت نسبی و در انتخاب مرحله دوم اکثریت تام ضروری بود. در صورت تساوی آرا سناتور به حکم قرعه معین می شد. (۷)

از میان ۳۰ نفر سناتور انتصابی، ۱۵ نفر نماینده از تهران بودند و از شهرهای تبریز و شیراز و مشهد هر کدام ۲ نماینده داشتند. از شهرهای اصفهان، اهواز، رشت، کرمان، رضاییه، ساری، کرمانشاه و قزوین و همدان هر کدام یک نماینده به مجلس سنا راه می یافتند. روسای مجلس سنا در طی ۷ دوره به شرح زیر بودند: دوره اول و دوم سید حسن تقی زاده در دوره دوم تقی زاده در تاریخ چهارم مهر ۱۳۳۶ استعفا داد و حسن صدر به ریاست انتخاب شد. در دوره سوم: سید حسن صدر (صدرالاشراف) و در دوره چهارم دکتر سعید مالک و پس از وی از دوره پنجم تا دوره هفتم شریف امامی، رئیس سنا بود. البته بعد از انتخاب سناتورها در دوره اول و

قبل از رای گیری انتخاب رییس مجلس، هیات ری...سنا به ری...ابراهیم حکیمی بود اما بعد از رای گیری برای هیات ریسه، سید حسن تقی زاده انتخاب شد. (۸)

پی نوشت ها:

۱- قربانی، زهرا، مجله تاریخ پژوهی، سال چهارم - شماره ۱۰ و ۱۱ بهار و تابستان ۸۱، ص ۳۴.

۲- آوری، پیتیر، تاریخ معاصر ایران، جلد دوم، محمد رفیعی مهرآبادی، صص ۳۳۰ و ۳۲۸.

۳- فرهنگ قهرمانی، عطا الله، اسامی نمایندگان شورای ملی صص: ۳۳۳، ۳۹۷، ۳۸۷، ۳۷۷، ۳۶۶، ۳۵۸، ۳۴۳.

۴- قربانی، زهرا، مجله تاریخ پژوهی، سال چهارم، شماره ۱۰ و ۱۱ بهار و تابستان ۸۱، صص ۳۶ و ۳۷.

۵- پیشین ص ۳۷ به نقل از قاسم زاده، قاسم، حقوق اساسی صص ۴۱۳، ۴۱۲، ۴۱۱، ۴۱۰، ۴۰۹، ۴۰۸، ۴۰۴، ۴۰۳.

۶- همان، ص ۳۸، به نقل از نجمی، ناصر، دولت های ایران از سید ضیا تا بازرگان ص ۸۶۷.

۷- همان ص ۳۹.

۸- همان، همان صفحه

ج- مجلس اعلا در ایران:

مشروطه خواهان با همدستی و کوشش بسیار تهران را فتح کردند، بدون درنگ پانصد نماینده از میان مجلس منحل، عموم علما و وجوه و کلا و وزرا و شاهزادگان و اعیان و اشراف و تجار و نیروهای چریک و بختیاری در تهران جمع شدند و خود را مجلس اعلا یا عالی خواندند ولی چون کثرت جمعیت مانع از تصمیم گیری می شد کمیسیون فوق العاده یا هیات مدیره بیست و پنج نفره ای را تعیین کردند تا آنها به امهات امور رسیدگی کنند. آنان نیز شبانه در عنوان و هیات مؤسسان محمد علی شاه را از امر خطیر سلطنت معاف کردند و به نصب احمدشاه به

سلطنت رای دادند اما چون پادشاه جدید به سن قانونی نرسیده بود عضدالملک را به نیابت برگزیدند.

رجوع کنید به: عطاءالله فرهنگ قهرمانی، همان، صص ۱۷ و ۱۸؛ مجید سائلی کرده، همان، صص ۱۶۲ - ۱۶۸. [تدوین کنندگان قانون جدید عقیده داشتند فعلا برای رفع هرج و مرج، جلوگیری از تنشها و خشونت‌های سیاسی و اجتماعی قانونی تهیه گردد که به واسطه آن مجلسی تشکیل بشود تا بتواند جو و فضای سیاسی را آرام کند: مجید سائلی کرده، همان، صص ۲۰۳ و ۲۰۴]

راجع به اصطلاح خودی و غیر خودی توضیح دهید - آیا همه ایرانیان که قانون اساسی را قبول دارند خودی هستند یا خیر؟

پرسش

راجع به اصطلاح خودی و غیر خودی توضیح دهید - آیا همه ایرانیان که قانون اساسی را قبول دارند خودی هستند یا خیر؟

پاسخ

این اصطلاح نخستین بار در مقاله ای تحت عنوان «نگاهی کوتاه به برخی از طیف بندی های جدید فکری - سیاسی جامعه» در تاریخ چهارشنبه ۱۳۷۳/۱۰/۶ در هفته نامه عصر ما (ارگان سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی) مطرح شد. نویسنده این مقاله مواضع و عملکرد طیف‌های چهارگانه گروه های راست سنتی، راست مدرن، چپ و چپ جدید را نقد و بررسی کرده و عملکرد همه این نیروها را در یک چهار چوب مشترک قرار داده و آنها را «نیروهای خودی» نامیده بود. دسته مقابل این ها را هم نیروهای برانداز نظام اسلامی دانسته و آنها را نیروهای غیر خودی نامیده است. بحث اصلی و مناقشه برانگیز در این مقاله، درباره گروهی است که به مخالفان قانونی تعبیر شده اند و نویسنده مقاله مدعی است جزو نیروهای خودی هستند. این تعبیر مورد انتقاد نویسندگان و متفکران سیاسی قرار گرفته است.

رهبر معظم انقلاب اسلامی حضرت آیت اله خامنه ای در تاریخ دوشنبه ۲۱ / ۴ / ۱۳۷۸ در دیدار با جمع کثیری از اқشار مختلف مردم طی سخنانی هشدار دهنده پیرامون حوادث کوی دانشگاه، به بحث خودی و غیر خودی عین عبارت ایشان از روزنامه جمهوری اسلامی تاریخ سه شنبه ۷۸/۴/۲۲ نقل می گردد: «حرف من به دانشجویان این است که مراقب دشمن باشید، دشمن را خوب بشناسید؛ مبادا از شناسایی دشمن غفلت کنید. غریبه ای که خود را در لباس خودی در همه جا داخل می کنند این ها را بشناسید، دست های پنهان را ببینید. هیچ کس به خاطر غفلت ستایش نمی شود. یک نکته هم

بر این خط و خطوط سیاسی عرض کنیم. آقایانی که سردمداران خطوط سیاسی و گرایش های سیاسی هستند حالا برسید به این حرفی که ما می گوییم شما خودیها وقتی که سرقضایای بیهوده، این طور با هم درگیر می شوید، دشمن سوء استفاده می کند.»

و ایشان همچنین در تاریخ ۷۸/۵/۸ در خطبه دوم نماز جمعه فرمودند: «... من خطوط سیاسی را از یک منظر نگاه می کنم، برای من اسم ها اهمیت ندارند؛ برای من مغزها و دل ها و عمل ها اهمیت دارند. هر کس به اسلام و ارزشها، به امام، به مصالح ملی و به سرنوشت این کشور بیش تر علاقه نشان بدهد، او برای من عزیز است؛ متعلق به هر خطی باشد، متعلق به هر جماعتی باشد، متعلق به هر جریان سیاسی باشد. سعی کنید خودتان را با این معیارها تطبیق بدهید. این بدحالتی است که انسان بیند در داخل خطوط سیاسی، با خط مقابل خودشان خصمانه رفتار کنند، اما مرزهای خودشان را به روی دشمن باز نمایند. گفته می شود «خودی و غیر خودی»؛ حالا- خودی و غیر خودی داریم یا نداریم؟ اگر بخواهیم ملت را حساب کنیم: نه؛ آحاد ملت همه خودی اند. اما جریانات سیاسی: بله؛ جریان خودی داریم، جریان غیر خودی هم داریم. خودی کیست؟ خودی آن است که دلش برای اسلام می تپد، دلش برای انقلاب می تپد، به امام ارادت دارد، برای مردم به صورت حقیقی نه ادعایی احترام قائل است. غیر خودی کیست؟ غیر خودی کسی است که دستورش را از بیگانه می گیرد، دلش برای بیگانه می تپد، دلش برای برگشتن امریکا می تپد. غیر خودی کسی است که از اوایل انقلاب در فکر ایجاد رابطه ای دوستانه با امریکا بود،

به امام اهانت می کرد، اما برای امریکا اظهار علاقه می کرد. کسی به امام اهانت می کرد ناراحت نمی شد، امام اگر کسی به دشمنان بیرون از مرز یا همدستان آنها اهانت می کرد ناراحت می شد. اینها غریبه اند.»

بنابراین، بر اساس بیانات رهبر معظم انقلاب، همه آحاد ملت «خودی» هستند؛ و هر یک از گروه های سیاسی نیز چنانچه معیارهایی را که رهبری بزرگوار انقلاب فرمودند دارا باشند، «خودی» محسوب می شوند، و الا «غیر خودی» هستند.

تفاوت حکومت های لیبرال و دموکراسی در چیست؟

پرسش

تفاوت حکومت های لیبرال و دموکراسی در چیست؟

پاسخ

لیبرالیسم (Liberalism) یک جریان ایدئولوژیک، سیاسی و اجتماعی است که در قرن هجدهم پدید آمد. شعار اصلی آن، آزادی سرمایه و آزادی تجارت بود و در عرصه سیاست شعار آن، مخالفت با استبداد مطلقه، دفاع از پارلمانتاریسم و آزادی های بورژوازی است. در عرصه اجتماعی نیز شعار آن گسترش مناسبات سرمایه داری به زیان مناسبات فئودالی بود. هم چنین یکی از ویژگی های اساسی لیبرالیسم، مخالفت با تندروی های انقلابی است.

حکومت دمکراتیک (Democratic Regime) حکومتی است که زمامداران آن به وسیله اداره شوندگان انتخاب شوند.

نکته ای که باید توجه داشته باشید این است که عناوین فوق، لزوماً در عرض یکدیگر نیستند؛ مثلاً چنان نیست که هر نظامی لائیک باشد دیگر سکولار نباشد، یا اگر مبتنی بر دکتورین لیبرالی باشد دیگر دمکراتیک نباشد؛ بلکه همه اینها در یکدیگر تداخل دارند؛ مثلاً آمریکا دارای نظام لیبرال دموکراسی است.

رادیکالیسم را معنا کنید.

پرسش

رادیکالیسم را معنا کنید.

پاسخ

واژه انگلیسی ذیح خچچژ از کلمه ش خچچژ که یک واژه یونانی و لاتینی است و به مفهوم می باشد، گرفته شد.

رادیکال صنعتی است برای همه نظرها و روش هایی که خواهان دگرگونی بنیادی و فوری در نهادهای اجتماعی و سیاسی موجود و حاکم هستند و هم چنین برای هر گونه نظری در زمینه هنر و دانشی که با نظریه های پاجا و حاکم به ستیزه

برخیزد، به کار می رود. (۱)

اصطلاح رادیکالیسم نوین، ابتدا در قرن هجدهم در فرانسه به کار رفت، و بعد از آن در قرن نوزدهم توسط لیبرال های انگلیس که طرفدار اصلاحات اساسی و بنیادی بودند، مطرح شد. این اصطلاح را در انگلستان، نخست از رهبران حزب لیبرال وینگ به کاربرد سپس جناح محافظه کار حزب لیبرال به مشهور شد.

افراطیون لیبرال، خواهان تغییرات ریشه ای و بنیانی در همه مظاهر سیاسی، اجتماعی و دینی بودند.

الغای سلطنت، انحلال مجلس اشراف تجدید اساسی کلیسا (۲) و بازنگری در آموزش ها و تعالیم آن، از خواسته های آنان بود.

در اواخر قرن نوزده در میان طبقه متوسط انگلیس قوت گرفت و به عنوان که از نهادها و تشکیلات سیاسی و اجتماعی موجود، ناراضی و عصبانی بودند و انتقادی کردند، نامیده شدند در آغاز تحولات اجتماعی و شکل گیری و قوت یافتن رادیکال ها، اصلاحات اساسی برای بهبودی اوضاع اقتصادی و اجتماعی و توسعه سیاسی به نفع توده ها و حمایت از طبقات فقیر و محروم، از شعارهای اساسی و اولیه جناح چپ یا رادیکال ها بود. به همین دلیل و نیز به خاطر انتقاد و

مبارزه بر ضد مقامات بالای اجتماعی و دولتی و ثروت مندان، چهره ای محبوب و مردمی یافته بودند، مانند حزب فرانسه که در دوره جمهوری سوم مدت درازی حکومت کرد و بین دو جنگ جهانی اول و دوم اعضای خود را به سود از دست داد و پس از جنگ جهانی دوم، زود از اعتبار افتاد. علت از دست دادن موقعیت و محبوبیت مردمی رادیکال های اصلاح طلب و یا جناح چپ این بود که پس از در دست گرفتن قدرت، شعارها و شیوه های برخورد آنان تغییر یافت، به گونه ای که یکی از محافظه کارترین احزاب یوگسلاوی، حزب رادیکال نامیده شد. (۳)

بنابراین رادیکالیسم که در اصل به معنای بینش و تفکری که خواهان تغییرات و اصلاحات اساسی و ریشه ای بوده، مانند بسیاری از پدیده های دیگر در رودخانه تحولات به سیر و جریان افتاد و دچار فراز و فرودهایی گشته است و این موضوع موجب شد برنامه و شیوه اصلاحات رادیکال ها یا اصلاح طلبان چپ در هر جامعه تفاوت کند، مثلاً در جوامع آمریکایی معمولاً سوسیالیست ها و کمونیست ها را، رادیکال یا جناح چپ می نامند، چنان که در ایران قبل از انقلاب این گونه بود، اما در اروپا به جناح طلبی که خواستار تحول رفورمیستی و روبنایی هست و از احزاب معتدل به شمار می رود، لفظ اطلاق می شود.

امروزه این اصطلاح (رادیکال، جناح چپ یا اصلاح طلبان) نه تنها در منطقه سیاست، بلکه غالباً در کلیه مناطق، بیش تر، به افراطیون (یا اکستریمیست ها) (۴) اطلاق می شود. (۵)

(پاورقی ۱. داریوش آشوری، دانشنامه سیاسی)

(پاورقی ۲. بهاء‌الدین بازارگاد, مکتب‌های سیاسی , ص ۹۴

(پاورقی ۳. مکتب‌های سیاسی , ص ۹۴

(پاورقی ۴. س‌ژن‌دژس ش‌ح به معنای افراطی افزون‌طلب یا تندروهای فزون‌گرا است .

پاورقی ۵. مکتب‌های سیاسی , ص ۹۴

معنای اپوزیسیون چیست ؟

پرسش

معنای اپوزیسیون چیست ؟

پاسخ

اپوزیسیون در لغت به معنای ضدیت , مخالفت و مقابله است و در مفهوم وسیع به معنای کوشش و تلاش احزاب , اتحادیه‌ها و گروه‌ها برای دست‌یابی و رسیدن به اهدافی در جهت مخالف هدف‌های دارندگان قدرت سیاسی , اقتصادی و اجتماعی است .

در نظام سیاسی و حکومتی دنیا دو نوع اپوزیسیون مطرح است : قانونی یا پارلمانی ; غیر قانونی .

الف) در برخی نظام‌هایی که دارای حکومت پارلمانی هستند, به موجب قانون اساسی آن کشور, موجودیت اپوزیسیون به رسمیت شناخته شده و در پارلمان گروهی را تشکیل می‌دهند که از دولت یا حکومت حمایت نمی‌کنند, اما همانند دولت خود را وفادار به قانون اساسی آن کشور می‌دانند, به بیان دیگر, محور وفاق ملی و وحدت آن‌ها, قانون اساسی است . آن‌ها می‌توانند در گفت‌وگوهای مجلس قانون‌گذاری , مطابق شرایطی که قانون اساسی معین کرده , در کار حکومت نظارت مستقیم داشته باشند و افکار عمومی را در جریان وقایع و حوادث کشور و جهان قرار دهند. این گونه اپوزیسیون در کشورهای سنتی لیبرال , مانند انگلستان , فرانسه و سوئد که معمولاً دو حزب اصلی و مهم در آن وجود دارد, مظهر حکومت احتمالی آینده است و به نوبت نقش حاکم و اپوزیسیون را به عهده می‌گیرند.

ب) در برخی از نظام‌های حکومتی اعم از این که دارای قانون اساسی و پارلمان باشد, مانند آمریکا و یا نباشد, مانند عربستان , اپوزیسیون جایگاهی در قانون اساسی ندارد و به عنوان یکی از نهادهای

قانونی و رسمی به حساب نمی آید. (۱)

در کشورهای جهان سوم و عقب مانده ، اپوزیسیون غالباً به آن دسته از مخالفانی اطلاق می شود که در صدد براندازی نظام حکومتی آن جامعه یا به زیر کشیدن قدرتمندان نظام از اریکه قدرت هستند و گاهی اوقات از طرف قدرت های مسلط جهانی به صورت پنهان یا آشکار مورد حمایت و پوشش سیاسی ، تبلیغی و مالی قرار می گیرند.

(پاورقی ۱. در مورد واژه اپوزیسیون ر.ک : داریوش آشوری ، دانشنامه سیاسی و فرهنگ فشرده انگلیسی به فارسی آریانپور رجوع شود.

معنای کمونیسم چیست و آن را توضیح دهید.

پرسش

معنای کمونیسم چیست و آن را توضیح دهید.

پاسخ

کمونیسم از ریشه لاتینی (یونانی) کمونیس به معنای اشتراکی گرفته شده است. (۱)

اصطلاح کمون و کومون به معنای اشتراکی در قرن نوزدهم نخستین بار در فرانسه توسط به کاررفت و اصطلاح که در بر گیرنده یک نوع طرز تفکر و ایدئولوژی خاص است ، در سال ۱۸۴۱ به کار برده شد. چاپ سال ۱۹۵۳ کمونیسم را چنین تعریف می کند:

(۲).

در بیانیه بیست و دومین کنفرانس حزب کمونیست شوروی در ۱۹۶۱ کمونیست چنین تعریف شده است .:

شعار اساسی و مهم کمونیسم عبارت است از: الغای مالکیت خصوصی ؛

۲ از هر کس به قدر توانایی اش و به هر کس به قدر نیازش .

سوسیالیسم ، شکل ابتدایی کمونیسم است و حکم جاده صاف کن یا بولدوزر را برای کمونیسم دارد. شعار اصلی آن نه نیازش می باشد.

مارکس و انگلس برای نظام کمونیستی دو مصداق (دو تصوّر تخیلی) از دو جامعه ابتدایی و پیشرفته را بیان کرده اند:

۱ کمون ابتدایی : مراد از آن ، از دیدگاه آنان ، نظام اقتصادی جامعه های ابتدایی است که منابع اقتصادی مانند زمین ، ابزار

صید و شکار، کشت و شخم، قایق و... به تمامی جامعه تعلق داشته باشد، نه به افراد و خانواده ها؛ یعنی مالکیت خصوصی.

۲ کمونیسم جدید یا نهایی، یعنی جامعه بی طبقه ای که بر اساس مالکیت اشتراکی وسایل تولید، استوار باشد.

عنوان کمونیست یا کمونیسم امروزه بیشتر برای ایدئولوژی مبتنی بر که هر واقعیت دیگری غیر از محسوسات و مادیات را منتفی و مردود می داند، به کار می رود. به

بیان دیگر: کمونیست امروزه با.

گفتنی است که از لحاظ تاریخی کمونیسم، پیشینه‌ای پیش‌تر از پیدایش مارکسیسم دارد و افرادی چون: رابرت آون، مارکس، انگلس و لنین، مصرف‌کنندگان این واژه بودند.

مارکس و انگلس در سال ۱۸۴۸ را به عنوان مرامنامه جامعه کمونیست‌ها منتشر ساختند. مانیفست کمونیست، در واقع نوعی تنزل و عقب‌نشینی محسوب می‌شود؛ زیرا از عنوان به معنای مکتب یا ایدئولوژی عامی که همانند مخاطب آن همه انسان‌ها باشد و منافع جامعه بشریت را مد نظر داشته باشد، دست کشیده است، چون مانیفست یعنی با اندیشه کمونیستی در عرض احزاب دیگر کارگری تدوین نموده‌اند. در مانیفست آمده است: (۳)

(پاورقی ۱. داریوش آشوری، دانشنامه سیاسی، ص ۲۶۱)

(پاورقی ۲. همان، ص ۲۶۲)

(پاورقی ۳. دانشنامه سیاسی، ص ۲۶۲)

معنای دگماتیسم چیست؟

پرسش

معنای دگماتیسم چیست؟

پاسخ

دگماتیسم به معنای مکتب‌گرمی است و از واژه فرانسوی (حدخ رح) به معنای نظر قطعی و حتمی گرفته شده است. البت سخن‌گرمی و قطعی چند نوع است. این اصطلاح را غالباً فقط در یک مورد آن به کار می‌برند.

۱ گاهی گوینده سخن خویش را با برهان عقلی و دلیل منطقی همراه می‌سازد و آن را به صورت قطعی و جزمی بیان می‌کند، مثل اثبات بسیاری از قضایای هندسی و مسایل ریاضی و موضوعات منطقی و فلسفی.

۲ گاهی سخن مبتنی است بر واقعیات و عینیاتی که در طبیعت از راه مشاهده و حسن و تجربه ثابت شده است، مثل غالب فرآورده‌های علوم تجربی، اعم از زیست‌شناسی، فیزیک و شیمی. به همین دلیل به صورت یک قانون قطعی و حتمی بیان می‌گردد.

۳ گاهی برخی مطالب و سخنان به امور فطری و بدیهیات اولی و معلومات حضوری استوار است، به گونه‌ای که با اندک تأملی صحت و درستی مطالب بیان شده و مورد تأیید و تصدیق قرار می‌گیرد، بدون این که نیاز به دلیل و برهان باشد.

در همه موارد سه گانه سخن به شیوه قطعی و جزمی بیان می شود، ولی هیچ یک از آن ها از مصادیق نیست، بلکه سخنان پوچی که فاقد برهان عقلی و واقعیات باشد، ولی با اصرار به عنوان امر قطعی و حتمی بیان گردد، منسوب به دگم می باشد.

(۱).

(پاورقی ۱. محمود طلوعی، فرهنگ جامع سیاسی، ص ۴۵۹)

ناسیونالیسم را توضیح دهید.

پرسش

ناسیونالیسم را توضیح دهید.

پاسخ

ناسیونالیسم یا مکتب ملیت از ریشه (ررخس چر) به معنای قوم، ملت و امت یا کشور گرفته شده است. ناسیونال؛ یعنی ملی، قومی و وابسته به یک ملت.

بنابراین، ناسیونالیسم، عبارت است از.

ظاهراً ملیت گرایی یک واکنش مردمی در مقابل جهان میهنی (انترناسیونالیسم) طبقات حاکم و کلیسای عمومی در اروپا بود که منجر به تشکیل کلیساهای ملی گشت و در آن ها در مراسم مذهبی، به جای زبان لاتین، زبان های محلی به کار می رفت و به جای روحانیون صاحب مقام در جهان، از روحانیون ملی و محلی استفاده می شد.

انقلاب کبیر فرانسه از بدو ظهور، با فریاد به جای به طور آشکار گرایش خود را به ملیت گرایی اعلام نمود.

البته ملیت گرایی در آلمان، واکنشی بود در برابر یک اشغالگر خارجی که پس از پیروزی ناپلئون به حرکت درآمد.

متفکر آلمانی، تمام دولت هایی را که زبان مردم آن ها آلمانی بود، به متحد شدن و تشکیل قدرت واحدی توصیه می کرد و خواستار آن بود که آلمان با تکیه به خود زندگی کند و از همسایگانش که از لحاظ فراست و اخلاقیات و غیره با آن برابر نبودند، جدا بماند. (۱)

گرایش های ناسیونالیستی در جوامع مختلف آثار متفاوتی از خود بر جای گذاشته است.

در برخی کشورها باعث بروز مشکلات اقتصادی و در برخی دیگر مشکلات سیاسی، فرهنگی و یا جمعیتی را ایجاد نموده بود. بنابراین گرایش های ناسیونالیستی به انواع اقتصادی، سیاسی، جمعیتی، فرهنگی و اخلاقی و... تقسیم می شود، چنان که خیزش و نهضت

های سیاسی و اجتماعی که هم اکنون در برخی کشورها در مقابل که آمریکا از آن حمایت می کند، به وجود آمده ، نوعی محسوب می شود.

برای مطالعه و اطلاع بیشتر به دو کتاب زیر مراجعه کنید:

۱ مکتب های سیاسی ، نوشتهء دکتر بهاء الدین بازارگاد، ص ۱۹۴ ۱۹۹

۲ عقاید و مکتب های سیاسی ، نوشتهء و ، ترجمهء حسین شهیدزاده ، ص ۴۰۵۴۱۹

پاپ را توضیح دهید.

(پاورقی ۱. گائتانوموسیکا و گاستون بوتو، عقاید و مکتب های سیاسی ، ترجمهء حسین شهیدزاده ، ص ۴۰۶

کاپیتالیسم را توضیح دهید.

پرسش

کاپیتالیسم را توضیح دهید.

پاسخ

کاپیتالیسم یا نظام سرمایه داری صنعتی ، عبارت از یک سیستم اقتصادی است که در آن ، وسایل عمده تولید به واسطهء سرمایه های شخصی فراهم شده و به مالکیت شخصی صاحبان سرمایه باقی می ماند. در این نظام از نظر ابزارهای تولید وسایل مکانیکی ، نقش اول را به جای نیروی کار انسان و حیوان در شیوه های سادهء تولید دارد و بخش عمده ای از نظام زندگی اجتماعی بر گِرد ضروریات تولید صنعتی سامان می یابد.

سیستم کاپیتالیستی بر سه پایهء اساسی زیر پی ریزی شده است :

۱ مالکیت خصوصی را به طور غیر محدود محترم می شمرد و اجازه می دهد جمیع عناصر تولید از قبیل زمین و ابزار و ساختمان و معادن ، به مالکیت خصوصی درآید. خروج از این محور امکان ندارد، مگر در یک وضع استثنایی که ممکن است بعضی از منابع ثروت ، ملی شود و به مالکیت دولت درآید.

۲ آزادی در ازدیاد ثروت : هر فردی می تواند از آن چه در تملک دارد، بهره کشی کند و از آن استفاده ببرد و ثروت خویش را تا هر مقدار بخواهد، افزایش دهد.

۳ آزادی در تصرف : نظام کاپیتالیستی همان گونه که آزادی بهره کشی را ضمانت کرده ، آزادی مصرف را نیز تضمین نموده است و لذا هر فردی هر طوری که بخواهد، می تواند برای رفع نیازها و خواسته های خویش خرج کند و نوع کالاهایی را که

می خواهد مصرف کند, انتخاب نماید و دولت فقط برای حفظ مصالح عمومی , مصرفی برخی کالاها همانند موارد مخدر را می تاند ممنوع سازد.(۱)

اصطلاح را بیش

تر سوسیالیست ها، به خصوص مارکسیست ها رواج و مورد انتقاد قرار دادند.

از دید آن ها، در چنین سیستمی مالکیت خصوصی تعیین کننده چهره اقتصادی، سیاسی و فرهنگی جامعه است اما از دید اقتصاد دانان غیر مارکسیست، سرمایه داری سیستمی است که در آن تولید میان عوامل تولید (کار، زمین و سرمایه) بر حسب تولید گیری نهایی آن ها توزیع می شود. به عبارت دیگر: وسایل تولید منبع تولید ارزش و درآمد است، به خلاف مارکسیست ها که کار را تنها منبع تولید ارزش می دانند و در نتیجه سود حاصله از سرمایه را نامشروع و به زیان جامعه می دانند.

جهت اطلاع بیش تر به کتار نوشته آیت الله شهید محمد باقر صدر و کتاب مکتب های سیاسی نوشته بهاء الدین بازارگاد و دانشنامه سیاسی نوشته داریوش آشوری مراجعه نمایید.

(پاورقی ۱. محمد باقر صدر، اقتصاد ما، ج ۱ ص ۳۰۳۳۰۰)

سوسیالیسم را توضیح دهید.

پرسش

سوسیالیسم را توضیح دهید.

پاسخ

سوسیال (ذچخ رژ) که از زبان فرانسه گرفته شده، در لغت به معنای دسته جمعی، وابسته به جامعه و نیز به معنای اجتماعی و جامعه باوری است، و در اصطلاح، کاربردهای مختلف و گاهی متضاد دارد. اگر چه درواژه نامه انگلیسی آکسفورد آمده که سوسیالیسم به معنای است و منظور از آن سیاستی است که هدف آن، مالکیت یا نظارت جامعه بر وسایل تولید، سرمایه، زمین، اموال و... به سود و رفاه همگان باشد، اما این تعریف نمی تواند اختلاف نظر و تشتت آرای همه مدعیان هواداری از سوسیالیسم را توضیح دهد و تبیین نماید.

مهم ترین عنصر مشترک همه نظریه ها، تکیه بر برتری جامعه و سود همگانی فرد و سود فردی است.

در گذشته، این اصطلاح به معنای بود که بالطبع، شامل کنترل مؤسسات اقتصادی از طرف دولت هم می شد، ولی امروزه سوسیالیسم، نام مکتب سیاسی و جنبشی است که هدف آن، ایجاد سازمان دسته جمعی (کولکتیف) جامعه است به نفع مردم، به وسیله مالکیت دولت نسبت به کلیه وسایل تولیدی، اعم از صنعت، کارخانه ها، وسایل حمل و نقل، امور بانکی و کنترل و اداره آن از طرف دولت. (۱)

از جهت تاریخی، سوسیالیسم، طغیانی است بر ضد فرد باوری (اندیویدوآلیسم) ولی برخی محققان. (۲)

برخی به اشتباه سوسیالیسم را با کمونیسم یکی می خوانند و یا خیال می کنند مؤسس جدید کارل مارکس بوده، اما واقعیت

این است که اولاً: سوسیالیسم به مفهوم قدیم یا جدیدش ، با کمونیسم تفاوت دارد؛ ثانیاً: قبل

از طرح اصطلاح به معنای جدید توسط مارکس، افرادی چون، و انگلیسی که او را مؤسس اولیه سوسیالیسم نوین می نامند، مطرح شده بود.

(پاورقی ۱. بهاءالدین بازارگاد، مکتب های سیاسی، ص ۱۱۰)

(پاورقی ۲. داریوش آشوری، دانشنامه سیاسی، ص ۲۰۵)

بورژوازی را توضیح دهید.

پرسش

بورژوازی را توضیح دهید.

پاسخ

بورژوازی یک واژه فرانسوی است که از دوران انقلاب کبیر فرانسه به بعد رایج شد و در مکاتب مختلف سیاسی، معانی متفاوتی دارد.

در اصطلاح مارکسیستی، بورژوا به سرمایه داران و سوداگران و پیشه وران و دارندگان مشاغل آزاد اطلاق می شود. برخی از تشنه گان قدرت و شهوت و ثروت از اردوگاه مارکسیسم، در گذشته نه چندان دور، اندیشه و عمل هر کس، هماهنگ با اندیشه و عمل آنان نبود، مارک یا خرده بورژوا، را به او می چسباندند؛ خواه از طبقه فقیر و متوسط باشد و یا ثروتمند.

اما اصطلاح بورژوا در قرن هفده و هیجده به ارباب یا کارفرما، در برابر دوره گردان و کارگران و یا به بازرگانان در برابر پیشه وران، اطلاق می شد.

در این کاربرد، بورژوا به فردی گفته می شد که از طبقه متوسط جامعه باشد، ولی از سده نوزدهم به بعد داوری ها، تفاوت پیدا کرد. از نظر بورژوازی سیستمی است متعلق به طبقه ای باز، ماجراجو و انقلابی، چنان که کارل مارکس در می نویسد:

اما از نظر فرهنگی، برخی نویسندگان، بورژوازی را نماد آزمندی، پستی طبع و بی ذوقی شمرده اند و برای آن جزپول پرستی انگیزه ای نمی شناسند.

به این ترتیب ملاحظه کردید که: بورژوازی < در اوضاع و احوال متفاوت سیاسی و اجتماعی و فرهنگی هر جامعه کاربردهای یکسان ندارد.

کمونیسم چیست؟

پرسش

کمونیسم چیست ؟

پاسخ

کمونیسم یا مرام اشتراکی ، به معنای وسیع نظریه یا نظامی در سازمان اجتماعی که مبتنی است بر طرف مالکیت خصوصی و بر این اصل که اموال باید در ملکیت مشترک جامعه باشد و به هر کس به اندازه نیاز و احتیاجش داده شود. (۱) بطلان و بی اساسی این نظریه با فروپاشی نظام کمونیستی شوروی به اثبات رسید و الآن تقریباً هیچ کشوری دنبال چنین روشی نیست .

(پاورقی ۱. دائره المعارف فارسی ، ج ۲ ص ۲۶۷ ماده کمونیسم .

راجع به اصلاحات سوسیالیست و کمونیست و امپریالیست شرح دهید. ایران چه نوع حکومتی راقبول دارد؟

پرسش

راجع به اصلاحات سوسیالیست و کمونیست و امپریالیست شرح دهید. ایران چه نوع حکومتی راقبول دارد؟

پاسخ

سوسیالیسم یا جامعه باوری از واژه سوسیال به معنای اجتماعی در زبان فرانسه گرفته شده است و تعریف معمول این اصطلاح در واژه نامه ها چنین است : .مهم ترین عنصر مشترک نظریه های سوسیالیست تکیه بر برتری جامعه و سود همگانی بر فرد و بر سود فردی است . (۱)

کمونیسم از ریشهء لاتینی به معنای گرفته شده و دسته ای از ایده های اجتماعی است که غایت آن مالکیت اشتراکی همهء دارایی ها است . بدین ترتیب مراد از کمونیسم نظام اقتصادی ، جامعه های ابتدایی است که گویا در آن ها منابع اساسی اقتصادی مانند زمین ، آب و غیره به تمامی جامعه تعلق داشته است ، نه به افراد و خانواده ها.

کمونیسم جدید با عقیدهء و مفهوم جامعهء بی طبقه که بر اساس مالکیت اشتراکی و سائل تولید قرارداد، مربوط است . به عقیدهء کمونیست ها کمونیست عبارت است از یا می گویند: (۲)

امپریالیسم عنوانی است برای قدرتی که بیرون از حوزهء ملی خود به تصرف سرزمین های دیگر پردازد و مردم آن سرزمین هارا به زور وادار به فرمانبرداری از خود کند و از منابع اقتصادی و مالی و انسانی آن ها به سود خود بهره برداری کند.

انگلیسی ها و امپریالیست های اروپایی ادعا می کردند هدفشان گسترش تمدن و رساندن دستاوردهای آن به مردمان دارای نژاد و فرهنگ پست تر و پایین تر است . اما در بنیاد اعتقاد بر برتری نژادی سفید پوستان بر دیگران داشتند. پس از جنگ جهانی اول ایدئولوژی امپریالیسم در ایده ئولوژی های فاشیسم و نازیسم به

کمال خود رسید. این طرز فکر آنان باعث مستعمره کردن کشورهای ضعیف و کوچک شد. (۳)

حکومت ایران نه مانند رژیم های سرمایه داری است و نه مانند رژیم های کمونیستی. نه الغای مالکیت از افراد جامعه می کند و نه سرمایه داری مطلق است. حکومت اسلامی، با سرمایه های باد آورده و سرمایه هایی که از راه های حرام به دست بیاید یا از راه حق کشی و ظلم به کارگران مخالف است.

(پاورقی ۱. داریوش آشوری، دانشنامه سیاسی، ص ۲۰۴ با تلخیص.)

(پاورقی ۲. همان، ص ۲۶۱ با تلخیص.)

(پاورقی ۳. همان، ص ۳۷ با تلخیص.)

اصطلاح "مبانی اسلام که در اصل ۲۴ قانون اساسی ذکر شده به چه معنا است

پرسش

اصطلاح "مبانی اسلام که در اصل ۲۴ قانون اساسی ذکر شده به چه معنا است

پاسخ

از نظر قانونی توضیح کلمه های مبانی اسلام و حقوق عمومی را باید قانون معین کند، همان طور که در همین اصل آمده است
ظاهراً مراد از مبانی اسلام اصول و فروع دین و ضروریات و مسلمات دینی می باشد.

توحید، نبوت معاد، عدل الهی امامت قرآن سنت و احکامی که از آیات و روایات به طور مسلم مورد اتفاق مسلمین است می
توان همه را از مبانی اسلامی دانست

در مورد فراماسونری توضیح دهید.

پرسش

در مورد فراماسونری توضیح دهید.

پاسخ

فراماسون (freemason) یا فراماسونری (freemasonry) از واژه فرانسوی فرانماسون (franemacon) به معنای بنای آزاد گرفته شده است. در قرون وسطی در اروپا تعدادی از بناهای آزاد، انجمنی پنهانی برای همیاری پدید آورده بودند، ولی از قرن هیجدهم گروهی که هیچ وابستگی با صنف بنا نداشتند، به تشکیلات پنهانی فراماسونی راه یافتند که از این پس

فراماسونری از یک تشکیلات صنفی به یک تشکیلات جهانی و با هدف استعماری مبدل شد.

در سال ۱۷۱۷ میلادی دکتر "دزاگولیه" و دکتر "اندرسن" در انگلستان این تشکیلات را بنا نهاد. دزاگولیه در سال ۱۷۱۹ به عنوان استاد بزرگ انتخاب شد و پنجاه و پنج نفر از نجبا و اصیل زادگان انگلستان به عضویت آن در آمدند و قانون اساسی فراماسونری را نوشتند، در نتیجه لژ بزرگ لندن تأسیس شد. این لژ مادر دیگر لژها است. هر لژی که در هر کشوری فعالیت کند، باید زیر نظر لژ مادر باشد.

سازمان مخفی فراماسونری انگلستان طبق شعائر آن سلطنت طلب است و ولیعهد آن در ۲۱ سالگی به عضویت آن در می آید.

این تشکیلات آیین خاصی دارد که شامل مقرراتی می شود که انجمن های محلی موسوم به لژ (loge) یا لاج به وسیله آن ها با یکدیگر ارتباط حاصل می کنند و خیلی سری است، به جهت سری بودن و راز داری و حفظ اسرار آن توسط اعضا، از آن به فراموش خانه یاد کرده اند.

آنان برای حفظ اسرار مقررات شدیدی وضع کردند که از جمله در نظر گرفتن حکم اعدام برای فاش کننده اسرار است.

تشکیلات مخفی فراماسونری گسترده ترین و جهانگیرترین انجمن های پنهانی است که

با پیشرفت امپراتوری بریتانیا در جهان گسترش یافت. به گفته برخی از صاحب نظران حدود شش میلیون نفر عضو این شبکه هستند.

فعالیت های این تشکیلات گاهی برای واژگون ساختن یک حکومت است، گاهی برای مسلط ساختن نظریات خاصی در یک جامعه و گاهی برای ایجاد شکاف و پاشیدن بذر اختلاف در صفوف مردم است. این شبکه کوشش دارد افراد خود را در هر نقطه از دنیا یاری رساند تا آنان در منصب های حساس کشورها گمارده شوند و از این راه به بهترین وجه به خواسته های استعماری خویش نایل گردند.

در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم شعبه های دستگاه فراماسونری در کشورهای خاور میانه مانند ترکیه، مصر و ایران بر پا شدند. این ها در این کشورها به وسیله ای برای پیشبرد سیاست های استعماری اروپایی به ویژه استعمار انگلستان مبدل شدند.

فراماسون در ایران: در ایران میرزا ملکم خان ناظم الدوله ارمنی در این راه پیشگام بود. او اولین لژ فراماسونری در ایران را تأسیس کرد. نامبرده در ده سالگی به فرانسه عزیمت کرد و ضمن تحصیل عضو فراماسون شد و در سال ۱۲۶۸ شمسی به ایران بازگشت و فراموشخانه را تشکیل داد.

لژ دیگر، لژ بیداری ایرانیان بود. این لژ در سال ۱۹۰۷ میلادی در ایران تشکیل شد و مؤسس آن ادیب الممالک فراهانی بود. سید حسن تقی زاده و ذکاء الملک فروغی از گردانندگان اصلی آن بودند. این ها تا انقلاب اسلامی ایران فعالیت داشتند و پست های کلیدی و حساس مملکت را در اختیار داشتند. یکی از چهره های شاخص فراماسونری در ایران شریف امامی بود که از سال

۱۳۴۲ به مدت پانزده سال استاد اعظم فراماسونری در ایران بود و بسیاری از رجال نامدار آن زمان عضو همین لژ فراماسون بودند. [۱]

[۱] برای اطلاع بیشتر رجوع شود به: تاریخ سیاسی عناصر ایران، دکتر سیدجلال الدین مدنی ج اول، ص ۳۱، تا ۳۸؛ جلد دوم، ص ۲۵۹ تا ۲۶۱؛ دایره المعارف فارسی، مصاحب، ج ۲، ص ۱۸۵۲؛ دانشنامه سیاسی، داریوش آشوری، ص ۲۴۲ و ۲۴۱.

اصلاح طلبان و جنبش اصلاح طلبی در غرب چه جایگاهی دارند؟

پرسش

اصلاح طلبان و جنبش اصلاح طلبی در غرب چه جایگاهی دارند؟

پاسخ

اصلاح طلبی یا رفورمیسم (reformism) به معنای هواداری از سیاست تغییر زندگی اجتماعی، یا اقتصادی، یا سیاسی (اما با روش های ملایم و بدون شتاب) است.

این مکتب از سویی در برابر مکتب سوسیالیسم (socialism) قرار دارد، بدین شرح که سوسیالیسم خواهان دگرگونی ساختاری از طریق قهر انقلابی، آن هم با جنبش کارگری و حزب پرولتاری و ارتش بیکاران است، ولی رفورمیسم ضمن مخالفت با آن، خواهان اتخاذ روش های ملایم و گام به گام برای تحولات اجتماعی با حفظ وضعیت موجود از راه های دمکراتیک است. [۱] با این تعریف آن چه را که گورباچف در شوروی سابق انجام داد، در زمره اصلاحات قرار نمی گیرد.

از سوی دیگر جنبش اصلاح طلبی در برابر محافظه کاری (conservatism) قرار دارد، (محافظه کاری به معنای مجموعه ای از اندیشه های سیاسی است که نهادهای کهن و ریشه دار را از آن چه نو و نیازمندی است، ارزشمندتر می شمرد. از این رو محافظه کاری بر اهمیت قانون، نظم، پیوستگی، سنت، احتیاط در نوآوری و اهمیت فرا داده های اجتماعی تکیه می کند و منکر امکان نابودی مطلق شر از روی زمین است.) [۲]

در اروپا جنبش اصلاح طلبی که در برابر جنبش سوسیالیسم افراطی قرار دارد، از موقعیت خوبی برخوردار است، در دوره جنگ سرد، جنبش سوسیالیسم در برخی موارد پیشگام بود، ولی از هنگام شکست کمونیسم در بلوک شرق، جنبش اصلاحات از جنبش سوسیالیسم مارکسیستی پیشی گرفت؛ گرچه در همان دوران به جهت گرایش های افراطی آن نتوانسته بود پایگاه خوبی در جامعه اروپا پیدا کند که

این امر منجر به تعدیل در سیاست های سوسیالیست ها شد. در انگلستان دو جنبش کارگری و محافظه کار در کنار یکدیگر قرار دارند و با توجه به سیاست های انعطافی هر یک، عملکردشان و اوضاع بین المللی، گاهی افکار عمومی به سمت حزب کارگران و طرفداران اصلاحات سوق داده می شود و آنان پیروز می شوند، و زمانی کفه ترازو به نفع محافظه کاران می شود. دیگر کشورهای اروپایی هم کمابیش در همین حد است.

ممکن است سؤال شما در مورد اصلاحات مذهبی (پروتستانیسیم) باشد. این حرکت که در چند قرن گذشته، با توجه به بستر پیدایش از رشد خوبی بهره مند بود، اما اکنون آهنگ آن کند شده است و دیگر جذبه ای ندارد، ضمن این که کاتولیک با تغییر و تعدیل سیاستش جایگاه خویش را بیشتر از پروتستانیسیم تثبیت نموده است.

[۱] داریوش آشوری، دانشنامه سیاسی، ص ۷۲، ۲۰۴ و ۲۰۵.

[۲] همان، ص ۲۹۸.

درباره مشورت از نظر معنا و مفهوم توضیح دهید.

پرسش

درباره مشورت از نظر معنا و مفهوم توضیح دهید.

پاسخ

مشورت در لغت به معنای رایزنی، شور، رأی و تدبیر است. (۱)

مشورت و مشاوره در اموری که بدان نیاز است، دارای اهمیت فوق العاده ای می باشد. در اهمیت مشورت همین بس که حتی پیامبر گرامی اسلام (ص) مأمور به آن بودند. "در کارها با آن ها مشورت کن" (۲) با این که پیامبر کامل ترین انسان ها بود و نیازی به مشورت با دیگران نداشت، اما مأمور شد این سنت حسنه را میان مسلمانان رواج دهد و اول خود شروع کند.

پیامبر در بعضی مواقع از نظر مشورتی افراد استفاده می کرد، چنان که در جنگ بدر لشکر اسلام طبق فرمان پیغمبر می خواستند در نقطه ای اردو بزنند. یکی از یاران عرض کرد: محلی را که برای لشکرگاه انتخاب کرده اید، طبق فرمان خدا است که تغییر آن جایز نباشد یا صلاحدید شما می باشد؟ پیامبر فرمود: فرمان خاصی در آن نیست، عرض کرد: جای مناسبی برای اردوگاه نیست، دستور دهید لشکر از این محل حرکت کند و در نزدیکی آب محلی انتخاب نماید.

پیغمبر نظر او را پسندید و مطابق رأی او عمل کرد. (۳)

علت اهمیت مشورت

انسان ها از آن جهت به مشورت نیازمندند که در بیساری موارد در کارهای فردی یا اجتماعی و تصمیم گیری های کلان قادر

به اتخاذ شیوه صحیح نیستند، زیرا انسان به تنهایی، نمی تواند آن قدر تجربه کسب کند که به تمام امور آگاه شود و چنین فرصتی را در اختیار ندارد، به علاوه وقتی اولیای الهی و معصومین مأمور به مشورت می شوند، در حالی که به علوم غیب دسترسی دارند،

این موضوع بر ما لازم تر است.

پیامبر فرمود: "هیچ کس هرگز با مشورت، بدبخت و با استبداد رأی خوشبخت نشده است." (۴)

امیر مؤمنان فرمود: "کسی که استبداد رأی داشته باشد، هلاک می شود و کسی که با افراد بزرگ مشورت کند، در عقل آن ها شریک شده است." (۵)

در چه اموری مشورت لازم است؟

انسان در بسیاری کارها به مشورت نیازمند است. زمامداران و حاکمان اسلامی و مسئولان نیز در امور مردم داری و تصمیم گیری های بزرگ می بایست از طریق مشورت وارد شوند که هم به صلاح خودشان است و هم به صلاح مردم. پیامبر فرمود: "هنگامی که زمامداران شما نیکان باشند و توانگران شما سخاوت مندان و کارهایتان با مشورت انجام پذیرد، روی زمین از زیر زمین برای شما بهتر است (یعنی شایسته حیات وزندگی هستید) ولی اگر زمامدارانتان، بدان و ثروتمندان، بخیل باشند و در کارها مشورت نکنید، زیر زمین از روی آن برای شما بهتر است." (۶) (به درد مردن می خورید).

در امور شخصی زندگی هم بدون مشورت خسارت خواهند دید، مثلاً در تصمیم گیری هایی چون انتخاب همسر، شغل، وارد شدن به امور تجارت، قبول مسئولیت و مسائل مربوط به تحصیل.

پی نوشت ها:

۱. فرهنگ معین، ج ۳، ص ۴۱۵۵.

۲. سوره آل عمران (۳) آیه ۱۵۹.

۳. تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۱۴۳.

۴. همان، ص ۱۴۵.

۵. همان.

۶. همان.

مشورت در انتخابات چگونه باید باشد؟ وظیفه رأی دهنده و رأی گیرنده چیست؟

پرسش

مشورت در انتخابات چگونه باید باشد؟ وظیفه رأی دهنده و رأی گیرنده چیست؟

انتخابات یک مسئله ملی به نظر می رسد. افراد مختلفی با سلیقه ها و گرایش های متفاوت در عرصه انتخابات حضور پیدا می کنند و با رأی مردم انتخاب می شوند.

انتخابات نیز از جمعه موضوعاتی است که نمی توان بدون مشورت در آن شرکت کرد و به طور دلخواهی رأی داد.

برای انتخاب فرد اصلح و شایسته ابتدا می بایست به کارنامه کاندیدا مراجعه کرد و سپس با مشورت افرادی که از تجربه برخوردارند، شخصی را که متخصص و متعهد است، انتخاب نمود.

امام سجاد(ع) در رساله حقوق می فرماید: "حق کسی که از تو مشورت می خواهد، این است که اگر عقیده و نظری داری، در اختیار او بگذاری. اگر درباره آن چیزی نمی دانی، او را به کسی راهنمایی کنی که می داند اما حق کسی که مشاور تو است، آن است که اگر نظری داد و تو موافق نیستی، او را متهم نکنی". (۱)

وظیفه رأی دهنده، انتخاب بهترین گزینه است، یعنی از میان جمعی که در انتخابات به عنوان کاندیدا حضور پیدا می کنند، فردی را که مناسب تر است انتخاب کند. وظیفه انتخاب شونده این است که رأی مردم را امانتی گران بها بداند و به شعار تبلیغاتی خود جامه عمل بپوشاند تا رضای خدا و خلق را به دست آورد و خواسته های مردمی را که به او رأی داده اند، پیگیری نماید و از هر کوششی دریغ نکند.

پی نوشت ها:

۱. تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۱۴۷.

اسلام و ناسیونالیسم با هم چه فرق دارد ؟

پرسش

اسلام و ناسیونالیسم با هم چه فرق دارد ؟

پاسخ

ناسیونالیسم یا ملی گرایی از محصولات قرون اخیر است که در نیمه دوم قرن ۱۶ میلادی، بذر آن به سرعت در اروپا کاشته شد، در قرن ۱۷ رشد کرد و در قرن ۱۸ به اوج خود رسید. ولی از آغاز قرن بیستم به خصوص پس از جنگ اول و دوم جهانی پایه های آن در اروپا سست گردید، و از شدت آن به خاطر پی آمدهای ناگوارش کاسته شد. ملی گرایی، هر چند در اروپا و کشورهای باختری در حال سقوط و افول است، ولی در کشورهای آسیائی بالخصوص اسلامی، هنوز به آن دامن می زنند. البته اوضاع سیاسی جهان و مقتضیات عصر، خواهی نخواهی آن را محکوم به فرو کشی کرده است و با پدید آمدن

سازمان ملل و شعب تابعه آن و اتحادیه های منطقه ای مانند اتحادیه ملل امریکای جنوبی ، اتحادیه آتلانتیک شمالی و مانند آنها ، اندیشه تشکیل واحد بزرگتر از ملت را به وجود آورده ، و این خود نشانه سیر نزولی ملی گرایی است . در هر حال ، اکنون ما به تعریف هر دو مکتب پرداخته و نقاط ضعف و قوت هر دو و نظریه اسلام رایبان می کنیم . ناسیونالیسم عبارت است از اعتقاد به اعتلای یک ملت و تفوق آنها نسبت به تمام ملل دیگر ، و اینکه معتقدات و ارزشهای آن ملت ، بالاتر و والاتر از معتقدات و ارزشهای ملل دیگر است . انترناسیونالیسم عبارت است از اعتقاد به اینکه همکاری کامل میان ملتهای جهان ، تضمین

کننده خیر و سعادت بشر بوده ، و باعث تامین و تثبیت صلح جهانی است . طرفداران این مکتب ، تشکیل یک دولت بزرگ جهانی را پیشنهاد می کنند ، دولتی که کلیه ملل سطح کره زمین را در پوشش خود قرار دهد ، بی آنکه به شخصیت و یا استقلال داخلی و یا آزادی ملتی لطمه وارد سازد . نویسنده مکتب های سیاسی معتقد است که ناسیونالیسم به این معنی ، از محصولات قرون جدید است ، و در قرون سابق ، ناسیونالیسم به مفهوم امروز وجود نداشته است . به طور مسلم ، در چشم انداز یک فرد نوع دوست که آرمان انسانی دارد ، انترناسیونالیسم جلوه خاصی دارد ، هر چند تحقق حکومت جهانی بدون اتکاء به یک مکتب الهی امکان پذیر نیست و هرگز انسانهای مادی ، موفق به تحکیم و وحدت میان کشورهای مرفعی و کشورهای عقب مانده نخواهند شد . و در نتیجه ، حکومت زورگویان بر ملل ضعیف ، به قوت خود باقی خواهد ماند . آنچه در این باره می گویند ، نتیجه غلیان عواطف انسانی است که کاربرد آن ، بدون پشتوانه مذهبی بسیار کم و ناچیز است . مدعیان چنین وحدت ملل ، وقتی خود مصدر کار می شوند ، به جای تامین مصالح همه ملت ها ، ملی گرا می شوند . همگی می دانیم که هندوی گیاه خوار ، حاضر نیست جاننداری را ناراحت کند . و حتی به خاطر آن ، از ذبح و شکار حیوان خودداری می نماید ، و به جای استفاده از گوشت ، تنها از گیاه استفاده می کند . همین

ملت , وقتی مساله منافع دو ملت هند و مسلمان به میان آمد , دستش تا مرفق در خون مسلمانان فرو رفت و مسئله کشمیر رابه صورت استخوان لای زخم درآورد , که پیوسته میان دو ملت مایه ناراحتی بوده و خواهد بود , چرا که آرمان ملی را بر آرمان انسانی ترجیح داد . از این جهت باید گفت : تامین آرمان انسان و خدمت به جامعه انسانی , با چشم پوشی از ملیت ها - بدون اتکاء به یک ملت الهی که جان و دل را از محبت و عشق به انسان ها پر کند - امکان پذیر نیست مکتبی که می گوید : الناس امام الحق سواء انسان ها در برابر قانون و حق یکسانند . یا می گوید : الناس سواسیه کاسنان المشط افراد بشر مانند دانه های شانه باهم مساویند . پیروان چنین مکتبی می توانند با حفظ تمام ملیت ها و شخصیت ملت ها , همه را درپوشش حکومت واحدی درآورند و به جای احیاء سعادت ملت خاصی , سعادت همه انسان هارا احیاء کنند . ناسیونالیسم ترکیبی است از حق و باطل . نقاط ضعفی دارد و نقاط قوتی . سرانجام , هم سازنده است و هم ویرانگر , ولی جنبه ویرانگری آن در ممالک اسلامی بیش از نقاط قوت آن است . علت اینکه غرب برای پرورش آن در میان ملت های اسلامی می کوشد , این است که می خواهد به خاطر جنبه ویرانگری آن , وحدت اسلامی را از بین ببرد , در میان مسلمانان تفرقه بیندازد , و دو ملت برادر را دشمن و رقیب یکدیگر قرار دهد , تا

آنجا که به جای اخوت اسلامی و وحدت دینی و مذهبی به ملیت های گوناگون تکیه کند . اینک برای اینکه پرده از چهره حقیقت برداشته شود ، مطالبی را یادآور می شویم . در تفسیری که نویسندگان مکتب های سیاسی از ناسیونالیسم دارند ، مطالب زیر به چشم می خورد : ۱- علاقه به آب و خاک که انسان در آنجا پرورش یافته است . ۲- علاقه به ملتی که در میان آنها بزرگ شده است . ۳- حفظ دستاوردها و میراثهای فرهنگی و تاریخی ملت خویش . ۴- تمایل به حکومت بر خویشان و تحصیل استقلال . این نوع مفاهیم را نمی توان مربوط به ناسیونالیسم دانست ، زیرا چنین علاقه هائی در انسان فطری است . وقتی انسان در آب و خاکی و یا در میان جمعیتی بزرگ شد ، علاقه به آنها و یا علاقه به آثار فرهنگی و تاریخی آنها ، یک امر طبیعی خواهد بود . هر فردی ، در خود ، این مساله را احساس می کند ، همچنانکه فکر گسستن بند بردگی و تحصیل استقلال یک امر فطری است . این نقاط مثبت را نباید به حساب ناسیونالیسم نهاد . و با حذف این مکتب نیز می توان آنها را به دست آورد . پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم در مهاجرت خود از مکه به مدینه ، در نیمه راه ، به یاد مکه ، زادگاه خود افتاد ، و در خود احساس اشتیاق به بازگشت به آنجا را کرد . وحی الهی نازل شد و به او وعده داد که : خدائی

که تبلیغ قرآن را بر تو لازم کرده است ، ترا به زادگاهت باز خواهد گردانید (۱) و وعده الهی در سال هفتم هجرت جامعه عمل پوشید . در فتح مکه که در سال هشتم هجرت انجام گرفت ، وقتی رسول خدا (ص) وارد زادگاه خود شد ، نسبت به آن اظهار علاقه نمود و فرمود : ای شهر مکه ، من ترا دوست دارم . و اگر مرا مجبور به خروج نمی کردند ، هرگز تو را ترک نمی گفتم (۲) . یکی از مظاهر ناسیونالیسم ، انتساب به اقوام و نیاکانی است که از ریشه های انسان به شمار می روند . مثلاً بگوید من از فلان قبیله هستم یا خود را منسوب به نژاد خاصی بدانم . چنین کاری در اسلام ممنوع نیست ، به شرط اینکه مایه تفاخر نباشد ، بلکه مایه شناسائی و تعیین هویت انسان گردد . قرآن این حقیقت را در آیه زیر بیان می فرماید : و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا (۳) . شما را به صورت تیره ها و قبیله ها درآوردیم که به وسیله آن یکدیگر را شناسائی نمائید . یعنی انتساب به قبیله ، باید وسیله شناخت فردی از فرد دیگر باشد ، نه وسیله افتخار . انتساب به استخوان های پوسیده ، مایه افتخار نیست ، بلکه مایه افتخار ، تقوا و پرهیزگاری است که انسان باید آن را کسب کند و خود را با آن بیاراید . ویرانگری های ناسیونالیسم جنبه های مثبت ناسیونالیسم ، همان ها بود که بیان گردید . ولی باید توجه داشت که هدف از طرح این

مکتب سیاسی در ممالک اسلامی و یا کشورهای آسیائی و آفریقائی، جنبه ویرانگری آن است که بر اهل اطلاع پنهان نیست اینک به برخی از آنها اشاره می کنیم . ۱ - محو وحدت اسلامی از نظر اسلام در میان عوامل و عناصری که موجب تشکیل یک ملت می گردد، از قبیل زبان و نژاد و خون و خاک تنها عقیده مذهبی و وحدت فکری است که می تواند ملت واحدی را پدید آورد و آنها را در سود و زیان یکدیگر شریک سازد و بر اقوام مختلف از نظر زبان و نژاد، خون و آب و خاک نام امت واحد بگذارد، و بگوید: ان هذه امتکم امه واحده و انا ربکم فاعبدون (۴). و یا بفرماید: و ان هذه امتکم امه واحده و انا ربکم فاتقون (۵). و یا همه را برادر و برابر بخواند و بفرماید: انما المؤمنون اخوه (۶). روزی سلمان فارسی در مسجد پیامبر نشسته بود و عده ای از یاران پیامبر نیز حاضر بودند. سخن از اصل و نسب به میان آمد. هر کس درباره اصل و نسب خود چیزی می گفت. نوبت به سلمان رسید، به او گفتند: تو هم از اصل و نسب خودت بگو. فقال انا سلمان بن عبد الله کنت ضالا فهدانی الله عزوجل بمحمد (ص) و کنت عائلا فاغنانی الله بمحمد (ص) و کنت مملوکا فاعتقنی الله بمحمد (ص) هذا نسبی و هذا حسبی. من سلمان فرزند بنده خدا هستم، گمراه بودم پس خدا به وسیله محمد (ص) هدایتم کرد

. بی چیز بودم پس به وسیله او بی نیازم ساخت . برده بودم از طریق او آزادم کرد . این است حسب و نسب من . . در این میان رسول خدا (ص) وارد شد و سلمان جریان را به عرض حضرت رساند , رسول اکرم (ص) رو به آن جماعت کرد که همه از قریش بودند و فرمود : یا معشر قریش ان حسب الرجل دینه , و مروئته خلقه و اصله عقله (۷) . حسب انسان آئین او است , یار او در زندگی خلق او و ریشه او عقل و خرد او است . در تاریخ اسلام آمده است : در جنگ احد , یک غلام ایرانی در میان مسلمانان بود . این جوان مسلمان ایرانی , ضربتی به یکی از نفرات دشمن وارد آورد و از روی غرور گفت : این ضربت را از من تحویل بگیر , منم یک جوان ایرانی . رسول اکرم (ص) به گفتار او که ممکن بود تعصب دیگران را برانگیزد , توجه کرد و به او فرمود : چرانگفتی منم یک جوان انصاری ؟ این نظریه اسلام و روش پیامبر گرامی است , در حالی که ناسیونالیسم می خواهد به جای وحدت عقیده , از دیگر عناصر استفاده کند , این وحدت را به کثرت تغییر دهد , یگانگی عرب , عجم , ترک , فارس , و سایر اقوام و طوائف اسلامی - با نژادها و زبان های گوناگون - را به اختلاف و دوگانگی تبدیل سازد . و در نتیجه تخم نفاق , تخاصم و رقابت را در دل یک امت واحد پاشد ,

و قدرت عظیم اسلامی را نابود سازد، تا سرانجام تسلط ابرقدرتها بر این ملل سهل و آسان شود. افتخار به دستاوردها و میراث‌های فرهنگی و تاریخی یک ملت در طول تاریخ - اگرچنین افتخاراتی داشته باشند - مورد انتقاد نیست، ولی همین مسئله در کشور ما و کشورهای همانند، به گونه‌ای طرح می‌شود که گویا می‌خواهند پیوند ما را از دیگر مسلمانان جهان قطع کنند. تنها به این اکتفا نمی‌کنند، بلکه مفاخری را که ملت ما در ظرف این چهارده قرن از تاریخ اسلام به دست آورده اند نابود سازند، و به نام ملی‌گرایی چوب‌حراج بر کلیه مفاخر فرهنگی و علمی و فکری ما بزنند. آنگاه ما بمانیم و تنها مفاخر عهد کوروش و داریوش، در حالی که جدا کردن ایران و ایرانی از این آثار علمی و فرهنگی و سیاسی اسلام چهارده قرن، جز نابود کردن هر دو، نتیجه‌ای ندارد. پس از جنگ اول جهانی، ویلسون رئیس‌جمهور آمریکا، منشور چهارده ماده‌ای خود را که یکی از آنها استقلال ملی بود، برای حفظ صلح در جهان، مطرح ساخت. در نتیجه آن، خلافت عثمانی تجزیه گردیده و قطعه قطعه شد و به صورت چندین کشور کوچک و به ظاهر مستقل درآمد که جز بدبختی و ناکامی و تشکیل دولت‌های دست‌نشانده و کاشتن تخم حرام اسرائیل در سرزمینهای اسلامی نتیجه دیگری نداشت. ۲ - پرورش روح طغیانگری در ناسیونالیسم، روح طغیان‌گری کاملاً رشد می‌کند، و دولت‌های قوی

می کوشند سرزمین گروه های همزبان و هم نژاد را که در خارج کشورها زندگی می کنند، به خاک خود ضمیمه کنند. حتی به این اکتفا نمی کنند، بلکه می کوشند اقلیت های ملل تابعه را در خود مستهلک سازند. ناسیونالیسم در اروپا، مایه توسعه اراضی و کشورگشائی و وسیله عدم اغماض نسبت به اقلیت ها می گردد، افسانه ها و آئین های نژادی را احیاء می کند، و جز تخریب نتیجه دیگری ندارد، تا آنجا که منتهی به تجاوز و ایجاد رژیم های دیکتاتوری نازیسم و فاشیسم می گردد. بطور خلاصه، ناسیونالیسم جنبه های مثبت و منفی دارد. جنبه های مثبت و انسانی آن را باید گرفت، و با جنبه های منفی و ضد انسانی آن مبارزه نمود. غالباً دعوت به ناسیونالیسم با توجه به جنبه های مثبت آغاز می شود، ولی سرانجام به جنبه های منفی و تند می رسد.

نکات مثبت و منفی ناسیونالیسم چیست؟

پرسش

نکات مثبت و منفی ناسیونالیسم چیست؟

پاسخ

ناسیونالیسم، بر عواطف و احساسات قومی و ملی متکی است، نه بر عقل و منطق. ناسیونالیسم را نباید به طور کلی محکوم کرد. ناسیونالیسم اگر تنها جنبه مثبت داشته باشد، یعنی موجب همبستگی بیشتر و روابط حسنه بیشتر و احسان و خدمت بیشتر به کسانی که با آنها زندگی مشترک داریم بشود، ضد عقل و منطق نیست و از نظر اسلام مذموم نمی باشد، بلکه اسلام برای کسانی که طبعاً حقوق بیشتری دارند، از قبیل همسایگان و خویشاوندان، حقوق قانونی زیادتری قائل است.

ناسیونالیسم آنگاه عقلاً محکوم است که جنبه منفی به خود می گیرد؛ یعنی افراد را تحت عنوان ملیتهای مختلف از یکدیگر جدا می کند و روابط خصمانه ای میان آنها به وجود می آورد و حقوق واقعی دیگران را نادیده می گیرد.

نقطه مقابل ناسیونالیسم، «انترناسیونالیسم» است که قضایا را با مقیاس جهانی می نگرد و احساسات ناسیونالیستی را محکوم می کند. ولی همچنانکه گفتیم، اسلام همه احساسات ناسیونالیستی را محکوم نمی کند، احساسات منفی ناسیونالیستی را محکوم می کند نه احساسات مثبت را.

واژه «ملت» در اصطلاح امروز فارسی چه معنایی دارد؟

پرسش

واژه «ملت» در اصطلاح امروز فارسی چه معنایی دارد؟

پاسخ

در اصطلاح امروز فارسی، این کلمه بکلی مفهوم مغایری با مفهوم اصلی خود پیدا کرده است. امروز کلمه «ملت» به یک واحد اجتماعی گفته میشود که دارای سابقه تاریخی واحد و قانون و حکومت و احیاناً آمال و آرمانهای مشترک و واحد می باشند. ما امروز بجای مردم آلمان و انگلستان و فرانسه و غیره، ملت آلمان، ملت انگلستان، ملت فرانسه میگوییم و احیاناً به همه آن مردم این کلمه را اطلاق نمیکنیم، به یک طبقه از مردم، ملت میگوییم؛ یعنی آنها را به دو طبقه تقسیم میکنیم: طبقه حاکمه و طبقه محکومه، به طبقه حاکمه کلمه «دولت» و به طبقه محکومه کلمه «ملت» را اطلاق میکنیم.

این اصطلاح فارسی یک اصطلاح مستحدث و جدید است و در واقع یک غلط است. در صد سال و دویست سال و هزار سال پیش هرگز این کلمه در زبان فارسی به این معنی غلط استعمال نمیشد. گمان میکنم این اصطلاح جدید از زمان مشروطیت به بعد پیدا شده است و ظاهراً ریشه این غلط این بوده که این کلمه را مضاف الیه کلمه دیگر قرار می دادهاوند؛ مثلاً میگفتهاوند: پیروان ملت ابراهیم، پیروان ملت محمد(ص)، پیروان ملت عیسی و همچنین. بعدها کلمه پیروان حذف شده و گفته اند: ملت محمد(ص)، ملت عیسی. کم کم کار به آنجا کشیده که گفته اند: ملت ایران، ملت ترک، ملت عرب، ملت انگلیس. به هر حال، یک اصطلاح مستحدث است.

اعراب امروز در مواردی که ما کلمه «ملت» را به کار می بریم آنها کلمه «قوم» یا کلمه «شعب» را به کار می برند؛ مثلاً می گویند «الشعب الایرانی» و

یا «الشعب المصري» و غیره. ما که فعلاً در این بحث کلمه «ملت» و «ملیت» را به کار می‌بریم، همان مفهوم جدید و مصطلح فارسی را در نظر گرفته ایم، خواه غلط و خواه درست.

دیدگاه عقل در مورد ضرورت حکومت چیست؟

پرسش

دیدگاه عقل در مورد ضرورت حکومت چیست؟

پاسخ

با مراجعه به «دلایل عقلی» و منطق خرد این مسأله روشن می‌شود این دلایل گاه از دیدگاه یک فرد خداپرست عنوان می‌شود و گاه از دیدگاه غیر خداپرستان، زیرا هر دو در ضرورت حکومت برای جامعه مشترکند، هر چند دلایل آنها در پاره ای از جهات ممکن است متفاوت باشد.

دلایلی که از دیدگاه عموم می‌توان برای این موضوع ذکر کرد این است که: اولاً زندگی انسان یک زندگی اجتماعی است، به گونه ای که اگر حیات انسانی از این ویژگی خالی شود، به پایین ترین مراحل جاهلیت و بهیمیت سقوط می‌کند، چرا که تمام منافع و آثار مفید و سازنده در زندگی بشری، تمدنها و پیشرفت و تکاملها و علوم و فنون و صنایع گوناگون، همه از برکات زندگی اجتماعی و همکاری و تعاون در جهات مختلف است. تا نیروهای کوچک فکری و بدنی به هم ضمیمه نشود، حرکتها و جنبشهای عظیم اجتماعی در هیچ قسمت صورت نمی‌گیرد. این از یک سو، از سوی دیگر واضح است که حیات انسان در درون جامعه علی‌رغم آن همه برکات و منافع مهمی که در بردارد خالی از کشمکشها و تنازعهها و تصادم منافع نیست، نه تنها به خاطر غلبه خودخواهی و خودپرستی، بلکه به خاطر اینکه بسیار می‌شود که افراد جامعه در تشخیص «حدود» و «حقوق» خود گرفتار اختلاف و اشتباه می‌شوند، اینجا است که قوانینی لازم است تا حقوق هر کس را مشخص کند، و راه را بر تعدی و تجاوز و منازعات ببندد. از سوی سوم مسلم است که این قوانین به تنهایی اثری در رفع تجاوز و

تنازع ندارد، بلکه در صورتی مفید و مؤثر است که افراد مورد قبول جامعه آن را به اجرا در آورند و به تعبیر دیگر تنها بوسیله ایجاد حکومت است که نظم در جامعه برقرار می شود و جلو فساد و خونریزی و غصب حقوق گرفته می شود. به همین دلیل از قدیمترین ایام، اقوام بشری هر کدام حکومتی برای خود داشتند.

ثانیاً به فرض که مردم بدون حکومت بتوانند با هم زندگی سالمی داشته باشند (امری که محال است) ولی پیشرفت و تکامل در علوم و دانشها و صنایع و شئون مختلف اجتماعی، تنها در صورت برنامه ریزی دقیق و مدیریت آگاه، امکان پذیر است و برنامه ریزی و مدیریت، عبارت دیگری از تشکیل حکومت است. از این رو تمام عقلای جهان تأکید بر ضرورت تشکیل حکومت برای جوامع بشری می کنند.

مقصود از «ناسیونالیسم» چیست؟ آیا اسلام با این مکتب سیاسی سازگاری دارد؟

پرسش

مقصود از «ناسیونالیسم» چیست؟ آیا اسلام با این مکتب سیاسی سازگاری دارد؟

پاسخ

ناسیونالیسم یا «ملی گرایی» از محصولات قرون اخیر است که در نیمه دوم قرن ۱۶ میلادی، بذر آن به سرعت در اروپا کاشته شد، در قرن ۱۷ رشد کرد و در قرن ۱۸ به اوج خود رسید. ولی از آغاز قرن بیستم به خصوص پس از جنگ اول و دوم جهانی پایه های آن در اروپا سست گردید، و از شدت آن به خاطر پی آمدهای ناگوارش کاسته شد.

ملی گرایی، هر چند در اروپا و کشورهای باختری در حال سقوط و افول است، ولی در کشورهای آسیائی بالاخص اسلامی، هنوز به آن دامن می زنند. البته اوضاع سیاسی جهان و مقتضیات عصر، خواهی نخواهی آن را محکوم به فروکشی کرده است و با پدید آمدن سازمان ملل و شعب تابعه آن و اتحادیه های منطقه ای مانند اتحادیه ملل امریکای جنوبی، اتحادیه آتلانتیک شمالی و مانند آنها، اندیشه تشکیل واحد بزرگتر از ملت را به وجود آورده، و این خود نشانه سیر نزولی ملی گرایی است، در هر حال، اکنون ما به تعریف هر دو مکتب پرداخته و نقاط ضعف و قوت هر دو و نظریه اسلام را بیان می کنیم.

ناسیونالیسم عبارت است از «اعتقاد به اعتلای یک ملت و تفوق آن نسبت به تمام ملل دیگر، و اینکه معتقدات و ارزشهای آن ملت، بالاتر و والاتر از معتقدات و ارزشهای ملل دیگر است». «انترناسیونالیسم» عبارت است از اعتقاد به اینکه همکاری کامل میان ملت‌های جهان، تضمین کننده خیر و سعادت بشر بوده، و باعث تأمین و تثبیت صلح جهانی است. طرفداران این مکتب تشکیل یک دولت بزرگ جهانی را پیشنهاد

می کنند، دولتی که کلیه ملل سطح کره زمین را در پوشش خود قرار دهد، بی آنکه به شخصیت و یا استقلال داخلی و یا آزادی ملتی لطمه وارد سازد.

نویسنده «مکتب های سیاسی» معتقد است که ناسیونالیسم به این معنی، از محصولات قرون جدید است، و در قرون سابق، «ناسیونالیسم» به مفهوم امروز وجود نداشته است.

به طور مسلم، در چشم انداز یک فرد نوع دوست که آرمان انسانی دارد، «انترناسیونالیسم» جلوه خاصی دارد، هر چند تحقق حکومت جهانی بدون اتکاء به یک مکتب الهی امکان پذیر نیست و هرگز انسان های مادی، موفق به تحکیم وحدت میان کشور های مترقی و کشورهای عقب مانده نخواهند شد. و در نتیجه، حکومت زورگویان بر ملل ضعیف، به قوت خود باقی خواهد ماند. آنچه در این باره می گویند نتیجه غلیان عواطف انسانی است که کاربرد آن، بدون پشتوانه مذهبی بسیار کم و ناچیز است. مدعیان چنین وحدت ملل، وقتی خود مصدر کار می شوند، به جای تأمین مصالح همه ملت ها، ملی گرا می شوند.

همگی می دانیم که هندوی گیاه خوار، حاضر نیست جاننداری را ناراحت کند. و حتی به خاطر آن، از ذبح و یا شکار حیوان خودداری می نماید، و به جای استفاده از گوشت، تنها از گیاه استفاده می کند. همین ملت، وقتی مسأله منافع دو ملت هند و مسلمان به میان آمد، دستش تا مرفق در خون مسلمانان فرو رفت و مسئله کشمیر را به صورت استخوان لای زخم درآورد، که پیوسته میان دو ملت مایه ناراحتی بوده و خواهد بود، چرا که آرمان ملی را بر آرمان انسانی ترجیح داد. از این جهت باید گفت: تأمین آرمان انسان و خدمت به جامعه انسانی با چشم پوشی

از ملیت‌ها - بدون اتکاء به یک مکتب الهی که جان و دل را از محبت و عشق به انسان‌ها پر کند - امکان پذیر نیست مکتبی که می‌گوید:

«الناس امام الحق سواء»

[انسان‌ها در برابر قانون و حق یکسانند] یا می‌گوید:

«الناس سواسیه کاسنان المشط»

[افراد بشر مانند دانه‌های شانه با هم مساویند].

پیروان چنین مکتبی می‌توانند با حفظ تمام ملیت‌ها و شخصیت ملت‌ها، همه را در پوشش حکومت واحدی درآوردند و به جای احیاء سعادت ملت خاصی، سعادت همه انسان‌ها را احیاء کنند.

«ناسیونالیسم» ترکیبی است از حق و باطل. نقاط ضعفی دارد و نقاط قوتی. سرانجام، هم‌سازنده است و هم‌ویرانگر، ولی جنبه ویرانگری آن در ممالک اسلامی بیش از نقاط قوت آن است. علت اینکه غرب برای پرورش آن در میان ملت‌های اسلامی می‌کوشد، این است که می‌خواهد به خاطر جنبه ویرانگری آن، وحدت اسلامی را از بین ببرد، در میان مسلمانان تفرقه بیندازد، و دو ملت برادر را دشمن و رقیب یکدیگر قرار دهد، تا آنجا که به جای اخوت اسلامی و وحدت دینی و مذهبی به ملیت‌های گوناگون تکیه کنند.

اینک برای اینکه پرده از چهره حقیقت برداشته شود، مطالبی را یادآور می‌شویم.

در تفسیری که نویسندگان مکتب‌های سیاسی از ناسیونالیسم دارند، مطالب زیر به چشم می‌خورد:

۱- علاقه به آب و خاک که انسان در آنجا پرورش یافته است.

۲- علاقه به ملتی که در میان آنها بزرگ شده است.

۳- حفظ دستاوردهای و میراث‌های فرهنگی و تاریخی ملت خویش.

۴- تمایل به حکومت بر خویش‌تن و تحصیل استقلال.

این نوع مفاهیم را نمی‌توان مربوط به ناسیونالیسم دانست، زیرا چنین علاقه‌هایی در انسان فطری است. وقتی انسان در آب و خاکی و یا

در میان جمعیتی بزرگ شد؛ علاقه به آنها، و یا علاقه به آثار فرهنگی و تاریخی آنها، یک امر طبیعی خواهد بود. هر فردی، در خود، این مسأله را احساس می کند، همچنانکه فکر گسستن بند بردگی و تحصیل استقلال یک امر فطری است. این نقاط مثبت را نباید به حساب ناسیونالیسم نهاد. و با حذف این مکتب نیز می توان آنها را به دست آورد.

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم در مهاجرت خود از مکه به مدینه، در نیمه راه، به یاد مکه، زادگاه خود افتاد، و در خود احساس اشتیاق به بازگشت به آنجا را کرد. وحی الهی نازل شد و به او وعده داد که: «خدائی که تبلیغ قرآن را بر تو لازم کرده است، ترا به زادگاه خود باز خواهد گردانید» قصص/۸۵ و وعده الهی در سال هفتم هجرت جامع عمل پوشید.

در فتح مکه که در سال هشتم هجرت انجام گرفت، وقتی رسول خدا (ص) وارد زادگاه خود شد، نسبت به آن اظهار علاقه نمود و فرمود: «ای شهر مکه، ن ترا دوست دارم. و اگر مرا مجبور به خروج نمی کردند، هرگز تو را ترک نمی گفتم» (سیره حلبی ۲/۹۸)

یکی از مظاهر ناسیونالیسم، انتساب به اقوام و نیاکانی است که از ریشه های انسان به شمار می روند.

مثلاً بگوید من از فلان قبیله هستم یا خود را منسوب به نژاد خاصی بدانم. چنین کاری در اسلام ممنوع نیست، به شرط اینکه مایه تفاخر نباشد، بکله مایه شناسائی و تعیین هویت انسان گردد. قرآن این حقیقت را در آیه زیر بیان می فرماید:

«وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا» حجرات/۱۳

[شما را به صورت تیره ها و قبیله ها درآوردیم که به وسیله

آن یکدیگر را شناسائی نمایند].

یعنی انتساب به قبیله، باید وسیله شناخت فردی از فرد دیگر باشد، نه وسیله افتخار انتساب به استخوان های پوسیده، مایه افتخار نیست، بلکه مایه افتخار، تقوا و پرهیزگاری است که انسان باید آن را کسب کند و خود را با آن بیاراید.

ویرانگری های ناسیونالیسم

جنبه های مثبت ناسیونالیسم، همان بود که بیان گردید. ولی باید توجه داشت که هدف از طرح این مکتب سیاسی در ممالک اسلامی و یا کشورهای آسیائی و آفریقائی، جنبه ویرانگری آن است که بر اهل اطلاع پنهان نیست اینک به برخی از آنها اشاره می کنیم.

۱- محور وحدت اسلامی

از نظر اسلام در میان عوامل و عناصری که موجب تشکیل یک ملت می گردد، از قبیل زبان و نژاد و خون و خاک؛ تنها «عقیده مذهبی و وحدت فکری» است که می تواند ملت واحدی را پدید آورد و آنها را در سود و زیان یکدیگر شریک سازد و بر اقوام مختلف از نظر زبان و نژاد، خون و آب و خاک نام «امت» واحد بگذارد، و بگوید:

«إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ» انبیاء/ ۹۲

و یا بفرماید:

«إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُونِ» مؤمنون/ ۵۲

و یا همه را برادر و برابر خواند و بفرماید:

«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ» حجرات/ ۱۰

روزی سلمان فارسی در مسجد پیامبر نشسته بود و عده ای از یاران پیامبر نیز حاضر بودند. سخن از اصل و نسب به میان آمد. هر کس درباره اصل و نسب خود چیزی می گفت. نوبت به سلمان رسید، به او گفتند: تو هم از اصل و نسب خود بگو، گفت: «من سلمان فرزند بنده خدا هستم، گمراه بودم پس خدا به وسیله محمد(ص) هدایتم کرد. بی چیز بودم پس

به وسیله او بی نیازم ساخت. برده بودم از طریق او آزادم کرد. این است حسب و نسب من».

در این میان رسول خدا(ص) وارد شد و سلمان جریان را به عرض حضرت رساند، رسول اکرم(ص) رو به آن جماعت کرد که همه از قریش بودند و فرمود:

«یا معشر قریش ان حسب الرجل دینه، و مروثه خلقه و أصله عقله» (روضه کافی/۱۸۱- بحار الانوار ۲۲/۳۸۲)

[حسب انسان آئین او است، یار او در زندگی خلق او و ریشه او عقل و خرد او است].

در تاریخ اسلام آمده است: در جنگ احد، یک غلام ایرانی در میان مسلمانان بود. این جوان مسلمان ایرانی، ضربتی به یکی از نفرات دشمن وارد آورد و از روی غرور گفت: این ضربت را از من تحویل بگیر منم یک جوان ایرانی. رسول اکرم(ص) به گفتار او که ممکن بود تعصب دیگران را برانگیزد، توجه کرد و به او فرمود: چرا نگفتی منم یک جوان انصاری؟ (سنن ابوداود، جلد دوم/۶۲۵)

این نظریه اسلام و روش پیامبر گرامی اسلام است، در حالی که ناسیونالیسم می خواهد به جای وحدت عقیده، از دیگر عناصر استفاده کند، این وحدت را به کثرت تغییر دهد، یگانگی عرب، عجم، ترک، فارس، و سایر اقوام و طوائف اسلامی - با نژادها و زبان های گوناگون- را به اختلاف و دوگانگی تبدیل سازد.

و در نتیجه تخم نفاق، تخاصم و رقابت را در دل یک امت واحد بپاشد، و قدرت عظیم اسلامی را نابود سازد، تا سرانجام تسلط ابرقدرتها بر این ملل سهل و آسان شود.

۲- پرورش روح طغیانگری

در ناسیونالیسم، روح طغیان گری کاملاً رشد می کند و دولت های قوی می کوشند سرزمین گروه های همزبان و هم نژاد

را که در خارج کشورها زندگی می کنند، به خاک خود ضمیمه کنند. حتی به این نیز اکتفاء نمی کنند، بلکه می کوشند اقلیت های ملل تابعه را در خود مستهلک سازند.

ناسیونالیسم در اروپا، مایه توسعه اراضی و کشورگشائی و وسیله عدم اغماضی نسبت به اقلیت ها می گردد، افسانه ها و آئین های نژادی را احیاء می کند، و جز تخریب نتیجه دیگری ندارد، تا آنجا که منتهی به تجاوز و ایجاد رژیم های دیکتاتوری، نازیسم و فاشیسم می گردد.

بطور خلاصه، «ناسیونالیسم» جنبه های مثبت و منفی دارد. جنبه های مثبت و انسانی آن را باید گرفت، و با جنبه های منفی و ضد انسانی آن مبارزه نمود. غالباً دعوت به ناسیونالیسم با توجه به جنبه های مثبت آغاز می شود، ولی سرانجام به جنبه های منفی و تند می رسد.

در مورد پوپر توضیح دهید؟

پرسش

در مورد پوپر توضیح دهید؟

پاسخ

کارل پوپر (Carl Poper) یکی از پوزیتیویست های معاصر امریکایی است. او همچون دیگر پوزیتیویست های جدید، ملاک علمی بودن یک نظریه را ابطال پذیری (Faalseability) می داند. وی سال ها در سمت مشاور ریاست جمهوری آمریکا قرار داشته و از طرفداران سرسخت دموکراسی و لیبرالیسم است و خشونت و خونریزی را برای برقراری آن مجاز می شمارد. برای آگاهی بیشتر ر. ک : فلسفه معاصر اروپایی ، ای . م . یوخنکی ؛

مکتب چیست؟ در مورد کمونیسم، لیبرالیسم، سوسیالیسم، پلورالیسم، اومانیسم، اگزستانسیالیسم و سایر ایسم هایی که در کشورهای غربی وجود دارد توضیحاتی مرقوم بفرمایید. در مورد خدا چه دیدگاه هایی دارند؟

پرسش

مکتب چیست؟ در مورد کمونیسم، لیبرالیسم، سوسیالیسم، پلورالیسم، اومانیسم، اگزستانسیالیسم و سایر ایسم هایی که در کشورهای غربی وجود دارد توضیحاتی مرقوم بفرمایید. در مورد خدا چه دیدگاه هایی دارند؟

پاسخ

به طور کلی عمده ایسم هایی که در کشورهای غربی وجود دارد بر پایه «انسان محوری» و یا «اقتصاد محوری» است در این زمینه به ذکر چند نمونه اکتفا کرده و شما را به مطالعه کتبی که معرفی خواهیم کرد ارجاع می دهیم.

الف) اگریستانیالیسم: از واژه **Exist** به معنی وجود مشتق است. از منظر این مکتب، در جهان هستی برای همه موجودات، ماهیتی در نظر گرفته شده است جز انسان. خدا طبیعت وجود انسان را ساخته است اما عظمت و زیبایی ها و خوبی ها و... بالاخره همه هویت انسان، ساخته خودش می باشد. انسان عبارت است از صفاتی که ما باید بسازیم. بنابراین وجدان مشترک انسانی که همه آدم ها در آن شریک اند موهوم است و فقط وجود در همه مشترک است. در اخلاق، ملاکی نیست. ما ملاک را بعد از عمل می سازیم. هر کس هر عملی را مشروط بر این که در آن حسن نیت داشته باشد، انجام دهد؛ در این صورت عملی اخلاقی انجام داده است. بالاخره از نگاه سارتر، مؤسس این مکتب، انسان در طبیعت وانهاده است. ناامید از عنایت خدا، ناامید از این که طبیعت سرنوشت او را بسازد، حتی ناامید از انسان!

ب) پلورالیسم: **Plural** به معنی جمع و کثرت است. لذا گرایش پلورالیستی در قبال گرایش مونیستی (**Monoistic**) یا وحدت گرایی قرار دارد. اگر ما چند فرد یا چند گروه را برای انجام کاری پذیرفتیم؛ این را پلورالیسم می گویند. پلورالیسم در عرصه های گوناگون مطرح می شود.

در همه این عرصه ها گاه به معنی پذیرش کثرت و نظرات مختلف در مقام عمل؛ یعنی، همزیستی مسالمت آمیز است. گاه نیز در جنبه نظری و علمی به کار می رود. به این معنی که قائل به صحت همه دیدگاه های مختلف در زمینه سیاست، فرهنگ، اقتصاد یا دین شویم. بنابراین پلورالیسم دینی مثلاً در بعد نظری به معنای حقانیت ادیان متعدد است چرا که خوبی ها و حقیقت ها در بین ادیان پخش شده است. در یک جمله کوتاه در نقد این نگرش می توان گفت: تعالیم همه ادیان، باتوجه به اختلافاتشان چگونه ما را نهایتاً به نقطه واحدی می رسانند؟ وقتی اسلام اولین مسأله و سخنش این است که خدا یکی است و راه رستگاری، پذیرفتن توحید است؛ این راه، چگونه با مسیحیتی که دعوت به تثلیث می کند یکی است؟ آیا دو خط که در دو جهت متقابل امتداد دارند ممکن است در یک نقطه با هم تلاقی کنند؟

ج (فمینیسم: فمینیسم که از واژه Feme به معنی زن مشتق است به معنی عقیده به حقوق زنان و گرایش به دفاع از زن است. اولین هسته سازمان دهی شده این گرایش، در نشست مجمع عمومی سازمان ملل متحد در سال ۱۹۴۵ گذارده شد. هر چند در این نشست، واژه هایی از قبیل مقام زن و حقوق بشر، ترنمی خوش داشت اما اینک که بیش از پنجاه سال از طنین افکنی آن ندای اولیه می گذرد آثار ناخوشایند آن در حرکت ها و تشکل های ایجاد شده در دنیا به خوبی به چشم می خورد. قبل از این حرکت سازماندهی شده، در اوایل دهه ۱۹۱۰، پیشروان حقوق زنان در آمریکا، کلمه فمینیسم را به فرهنگ لغات غربی وارد کردند. در

سال ۱۹۱۶ حزب ملی زنان فعالیت خود را آغاز کرد. با انقلاب صنعتی، نهضت های فمینیستی نیز فشار خود را در راستای اشتغال زنان در فعالیت های صنعتی افزایش دادند. بدون آن که برای کانون خانواده و نقش حیاتی آن به عنوان همسر و مادر، برنامه ای اندیشیده باشند. به نام آزادی زن و برابری او با مرد، جایگاه والای زن به عنوان مربی جامعه لگدمال شد و ارزش اقتصادی دادن به وقت و کار وی، جانشین ارزش نقش تربیتی او گردید. سیگارویژه زنان، حق انتخاب برای تنها زیستن و تشکیل خانواده یک نفره، ایجاد مرکز بحران تجاوز، عشق آزاد و... از ارمغان های دیگر این جریان بود.

د) بوروکراسی: این عنوان بر قشر اداری هر سازمانی که نیازمند مدیریت وسیع است، گفته می شود و نیز منظور از آن، حاکمیت این قشر به عنوان یک طبقه اجتماعی می باشد. سلطه سیاسی و اقتصادی این قشر، در نگرش بوروکراسی در جامعه، دائماً رو به تزاید است و بسیاری، آن را نوعی حاکمیت طبقه ای گسترده و خطرناک می دانند. اما از نظر مارکسیست ها بوروکراسی یک طبقه نیست بلکه آلت طبقات حاکمه است.

ه) آریستوکراسی: به معنای اشرافیت است و معمولاً آن قشر و دسته ای را نشان می دهد که دارای امتیازات فراوان هستند و از ثروت و نفوذ برخوردارند. در این نگرش مقامات عالی هم در اختیار این گروه قرار می گیرد و قدرت سیاسی در دست این قشر متمرکز می گردد.

و) دموکراسی: لفظی است یونانی که از دو کلمه (Demos مردم) و (Crotas حکومت کردن) ترکیب شده است. دموکراسی به معنای اعمال قدرت به وسیله جامعه است. مونتسکیو می گوید: دموکراسی هنگامی برقرار می شود که مردم حاکمیت

و قدرت را در دست داشته باشند. ادعای دموکراسی جدید مشارکت همگانی، آزادی های خصوصی و عمومی، تعدد ایدئولوژی، تصمیم اکثریت، تعدد نهادهای حاکم و... می باشد. در انواع دموکراسی می توان به موارد مستقیم، پارلمانی و نیمه مستقیم اشاره کرد. نوع نیمه مستقیم بدین معنی است که هر چند امور به دست نمایندگان سپرده شده است، اما مردم در امور اجتماعی شرکت فعال دارند.

ز (لیبرالیسم: واژه Liberal در لغت به معنای مختلف به کار رفته است: آزاد مرد در مقابل برده، روشنفکر، سخاوتمند، لابلالی، بی بند و بار و... اما در اصطلاح به یک گونه طرز تفکر در زمینه های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و دینی گفته می شود که تکیه اصلی آن بر آزادی هر چه بیشتر و توجه به حقوق طبیعی افراد است. این مکتب که اولین بار به عنوان یک حزب سیاسی در سال ۱۸۵۰ م در انگلیس مطرح گردید دارای اصول و ویژگی هایی است از قبیل:

۱- فردگرایی: فرد و حقوق او بر همه چیز مقدم است. اگر دولت هم تشکیل شده است باید در خدمت خواسته های افراد جامعه باشد و نفع جامعه، موهوم است.

۲- ارزش مطلق آزادی: تنها حد آزادی در نظر لیبرال ها، آزادی افراد دیگر است. دیگر هیچ مقوله ای از قبیل عدالت اجتماعی و اقتصادی، حفظ بنیان خانواده، اخلاق و... نمی تواند آن را محدود کند. همه باید قربانی این آزادی مطلق شوند.

۳- انسان محوری و امانیسم: با توجه به نگرش مادی این اندیشه به عالم، آنچه اصل است، انسان است. به همین دلیل در وضع قوانین و ارائه خطوط اصلی سیاست و اقتصاد و فرهنگ، آنچه مهم و اصل است دیدگاه انسان و اراده اوست.

برخلاف ادیان الهی و توحیدی که خدامحور هستند و مقنن اصلی را خداوند می دانند.

برای آگاهی بیشتر ر.ک:

۱- پرسش ها و پاسخ ها، آیت الله مصباح یزدی، ج ۴

۲- فرهنگ واژه ها، عبدالرسول بیات و جمعی از نویسندگان، مؤسسه اندیشه و فرهنگی دینی

۳- فرهنگ سیاسی، دکتر بهروز شکیبا

پرسش: نقاط مشترک و تفاوت لیبرالیسم و اسلام را بیان نمایید.

پرسش

پرسش: نقاط مشترک و تفاوت لیبرالیسم و اسلام را بیان نمایید.

پاسخ

لیبرالیسم به عنوان یک ایدئولوژی مطرح شده در غرب در برخی از اصول خود از قبیل آزادی، عدالت، تساهل و تسامح با دین اسلام تنها دارای اشتراکات لفظی می باشد ولی از لحاظ معنایی فرق های اساسی با همدیگر دارند، زیرا مکتب سیاسی لیبرالیسم از مکاتب مبتنی بر اومانیسم (اصالت فرد) می باشد و اصالت را در همه چیز از جمله در حقوق، سیاست، دین، جامعه و... به فرد می دهد و حفظ منافع و آزادی فرد را زیربنا قرار می دهد، از این رو طبعاً نمی تواند با سیاست و حقوق و... اسلامی تشابهی داشته باشد.

تفاوت های بین اسلام و لیبرالیسم

۱- آزادی

آزادی مورد نظر در مکتب لیبرالیسم همین مفهوم اومانیستی آن یعنی آزادی و رهایی انسان از هر قید و بند و خصوصاً قیود مذهبی و محدودیت هایی است که از اعتقاد به خدا و پایبندی به احکام الهی ناشی می گردد. محدودیت آزادی انسان در لیبرالیسم فقط محدودیت های تصریح شده در قوانین را شامل می شود که بر اساس قراردادهای اجتماعی و مطابق خواست اکثریت افراد جامعه وضع و تدوین شده است و هیچ نیروی دیگری نمی تواند باعث ایجاد محدودیت با اعمال ممنوعیتی گردد.

{P- «آن روی سکه»، رویدادها و تحلیل، شماره ۱۲، (مهرماه ۱۳۶۴)، ص ۴۰. P}

آزادی در مکتب اسلام عین عبودیت و بندگی است و با آزادی اومانیستی متفاوت و متضاد است. در اسلام مواردی از آیات و

روایات وجود دارند که اسباب سلب آزادی های فردی می شوند. در اسلام افراد در انجام گناهان اجتماعی آزاد نیستند. پس آزادی های مورد قبول در اندیشه لیبرالیسم، مورد پذیرش در مکتب اسلام نیست.

۲- حقوق

اصالت فرد در مکتب لیبرالیسم نوعی انسان شناسی است که برای فرد، استقلال در شخصیت قایل است. در این معنی فرد امری اصیل بوده و مقدم بر جامعه می باشد و لذا وجود جامعه صرفاً برای تأمین نیازهای فردی ضرورت دارد. بر طبق نظریه اصالت فرد، اگر تأمین منافع فرد و آزادی های او در جامعه به طور کامل صورت پذیرد، این امر خود به خود به تأمین مصالح اجتماعی نیز منتهی خواهد شد.

{P - مهدی پیشوایی، «نگاهی به مکتب های سیاسی (لیبرالیسم)» مکتب اسلام، شماره اول، (اردیبهشت ماه ۱۳۶۷)، ص ۲۸.
{P

اندیشه لیبرالی انسان را همان «من طبیعی» می داند، بنابراین وقتی از حقوق انسان دم می زند، منظور فقط حقوق طبیعی یعنی مالکیت، آزادی و حیات است. در اندیشه لیبرالی مباحث مربوط به روح آدمی و نیازهای روحی او، پاسداری از آن نیازها و کمالات روحانی هیچ جایگاهی ندارد.

{P - احمد واعظی، «لیبرالیسم و دین»، معرفت، شماره اول، (تابستان ۱۳۷۷)، ص ۲۸.P}

در دین مبین اسلام جامعه و فرد حقوق متقابل نسبت به همدیگر دارند، بدین معنی که هم جمع اصالت دارد و هم فرد. در مواردی که حقوق جامعه باید مقدم بر حقوق فردی باشد، بر مسلمین لازم است که از حقوق فردی خود در جهت تعالی و رشد جامعه، بگذرند و چشم پوشی کنند. همچنین اگر در مواردی حقوق فردی در مقابل و تضاد با حقوق جامعه شد و چاره ای جز احترام به حقوق فردی نمی باشد، باید نسبت به ادای حقوق فردی مسلمین همت گماشت.

۳- آزادی بیان و اندیشه

در تفکر اسلامی آزادی اندیشه و بیان محدود و در چارچوب بنای دینی و اسلامی است. اما در تفکر لیبرالیستی،

آزادی اندیشه و بیان به صورت مطلق وجود دارد. دلیل عدم محدودیت آزادی بیان و اندیشه در نزد لیبرالیست ها این است که ابراز اندیشه و بیان هیچ محدودیتی برای دیگران ایجاد نمی کند؛ یعنی فرد همیشه و در هر حال آزاد است که اندیشه خود را بیان کند، زیرا آزادی این فرد باعث سلب آزادی های دیگران نمی شود. از نظر آنها فقط جلوی آزادی را می توان گرفت که باعث سلب آزادی دیگران شود.

{P - همان، ص ۲۹. P}

۴- دولت

از دیگر موارد چالش بین اسلام و لیبرالیسم در نگرش آنها، مقوله دولت می باشد. لیبرالیسم دولت مطلوب را دولتی می داند که فقط از چارچوب های کلی حیات اجتماعی دفاع می کند. آنها اعتقادی به دولت مداخله گر ندارند و بیشتر دولتی را می پسندند که رفاه گستر باشد و در مسایل دیگر کمتر دخالت کند. اما در اندیشه اسلام، علاوه بر این که دولت باید رفاه گستر باشد، باید فضیلت گستر هم باشد. همچنان که حافظ جان و مال و ناموس شهروندان است، باید پاسدار حریم فضیلت های اخلاقی و حدود الهی باشد. دولت باید مراقبت کند که حدود الهی مورد خدشه واقع نشود و فضیلت های اخلاقی و شئون اسلامی حفظ شود.

{P - همان، ص ۳۰ - ۲۹. P}

۵- تساهل و تسامح

تساهل و تسامح نیز از اصول لیبرالیسم می باشد. «تساهل و تسامح» جزو ارزش های لیبرالی است. البته نویسندگانی که در زمینه لیبرالیسم قلم زده اند، اعتراف کرده اند که تساهل و تسامح عملاً در جوامع لیبرالی اجرا نمی شود. به عنوان مثال در فرانسه اجازه داده نمی شود که دختران با حجاب وارد دانشگاه و دبیرستان شوند یا مثلاً حقوق سیاهان و اقلیت های مذهبی، به طرق گوناگون نادیده

گرفته می شود. آنها حق رأی دادن دارند ولی عملاً در جامعه گروه های فشاری وجود دارند که مانع مشارکت سیاسی بسیاری از اقلیت ها در جامعه می شوند.

{P - همان، ص ۳۰. P}

در اسلام نیز تساهل و تسامح وجود دارد ولی در چارچوب احکام اسلام. از نمونه های بارز تساهل و تسامح در اسلام بحث انتخاب دین است. (لا- اکراه فی الدین...) و از نمونه های عدم تساهل و تسامح بحث اجرای حدود و امر به معروف و {P - بقره، ۲۵۶. P}

نهی از منکر می باشد که در این موارد هیچ گونه تساهل و تسامحی مورد پذیرش اسلام نیست.

تاریخچه مکتب مدرنیسم و پست مدرنیسم و تفاوت این دو را لطفاً بیان فرمائید؟

پرسش

تاریخچه مکتب مدرنیسم و پست مدرنیسم و تفاوت این دو را لطفاً بیان فرمائید؟

پاسخ

مدرنیسم یا مدرنیته پس از عصر روشنگری (Enlightenment) در اروپا گسترش یافت و انسان غربی به عقل خود بیشتر اعتماد پیدا کرد که به بعضی ویژگیهای آن اشاره می شود:

۱. اعتماد به توانایی عقل انسان و علم برای معالجه بیماری های اجتماعی

۲. تاکید بر مفاهیمی از قبیل: پیشرفت، طبیعت و تجربه های مستقیم

۳. مخالفت آشکار با مذهب (به ویژه الهیات مسیحی)

۴. اومانیسم و تبیین جامعه و طبیعت به شکل انسان مداری

۵. تاکید عمده بر روش شناسی تجربی

۶. پوزیتیویسم به عنوان متدولوژی مدرنیسم

با این وصف برای شناخت دقیق مدرنیسم باید پایه های اصلی آن یعنی اومانیسم، سکولاریسم، پوزیتیویسم و راسیونالیسم را بشناسیم که معرفی آنها از حوصله این نوشتار خارج است.

در سالهای اخیر حرکتی علیه آزادی و عقل شکل گرفته است که نه تنها در هنر معماری و ادبیات بلکه به علومی نظیر حقوق،

اخلاق، سیاست، جامعه‌شناسی و اقتصاد نیز سرایت کرده و به پست مدرنیسم شهرت یافته است .

کلمه (post) به معنی (تداوم یک جریان) است. بنابراین تعریف پست مدرنیسم به (پایان مدرنیسم) صحیح نیست، بلکه نقد مدرنیسم و تداوم جریان آن است . این اصطلاح در زبان فارسی به فرانوگرایی، پسامدرنیسم و فرامدرنیسم و فرا تجددگرایی ترجمه شده است. بنابراین مفهوم فرا مدرنیسم را نباید با فرا مدرن و فرا صنعتی خلط کرد.

ویژگیهای پست مدرنیسم در نزد صاحب نظران متفاوت است و در این زمینه تا کنون توافقی حاصل نشده است با این حال

به بعضی از ویژگی های مشترک می توان اشاره کرد:

۱. نفی دولت به

عنوان سمبل هویت ملی.

۲. ترفیع و ترویج نسبی بودن اخلاق.

۳. مخالفت با رشد اقتصادی به بهای ویرانی محیط زیست.

۴. مخالفت با حل شدن فرهنگهای خرد در فرهنگ مسلط.

۵. مخالفت با نژاد پرستی.

۶. مخالفت با نظارت بروکراتیک بر تولید.

۷. رد عقلگرایی و طغیان همه جانبه علیه روشنگری.

۸. اعتقاد به پایان یافتن مبارزه، طبقه کارگر و مستجیل شدن آن در دل نظام سرمایه داری.

لازم به تذکر است که از نقطه نظر شناخت شناسی نگاه پست مدرنیستها، نگاهی هرمنوتیک و تفهیمی است که از برجستگان این تفکر "هانس گئورگ گاوامرا" می توان نام برد.

پست مدرنیسم تا کنون مورد انتقاد فراوان قرار گرفته که از آن جمله به انتقادات "هابرماس" در سال ۱۹۹۸ می توان اشاره کرد. او از طرفداران مدرنیته و خود را محافظ آن می داند.

"تحولات و دستاوردهای دوران رنسانس که در قرن چهاردهم میلادی آغاز گردید، حوزه های متعددی را در بر گرفته است . لیکن شاخص ترین حادثه یا رخداد در حوزه فکری و فرهنگی به وقوع پیوست که از میان آنها در عرصه علوم تجربی شاهد ظهور ریاضیات و علوم طبیعی بودیم . در کنار آن رسالتی است که این رخداد، عظیم فکری بر دوش فلسفه تکلیف کرده و خط سیر و سمت و سوی آن را تا دو سده بعد مشخص ساخته بود. پس از طی این دوران می رسیم به قرن شانزدهم میلادی و آغاز عصر رفورماسیون یا اصلاح مذهبی و تحولات عظیم حاصل از آن که موجب بر افتادن سیطره دیر پا و طولانی مدت حاکمیت کلیسا از عرصه های مختلف سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فکری، فرهنگی و ادبی جوامع غربی گردید . بسیاری از جزم اندیشی ها، خرافه پرستی

ها و حاکمیت جهل و موهومات را برانداخت. در این دوران انسان بار دیگر، پس از عصر کلاسیک یونان باستان، مجدداً محور مطالعات و پژوهش های اجتماعی قرار گرفت؛ زمینه های لازم برای رشد و گسترش علم و عقل گردید. سلطه دیر پای کلیسا که از ابتدای قرون وسطی تا اوایل قرن هفدهم ادامه داشت با شروع موج عظیم اصلاح مذهبی در قرن ۱۶، که نخست از آلمان شروع شد و سپس سایر کشورهای اروپایی را در بر گرفت چنان دستخوش تزلزل و فروپاشی گردید که دیگر امکان سربرآوردن مجدد آن برای همیشه منتفی گردید. علاوه بر آن سلسله جریانات متعدد فکری، فلسفی، سیاسی و اجتماعی نیز یکی پس از دیگری ظهور یافتند و به چالش یا تعامل با یکدیگر پرداختند به این ترتیب زمینه این ظهور روشنگری در اواخر قرن هفده تا اوایل قرن هجده میلادی، انقلاب فرانسه، و پس از آن انقلاب صنعتی در نیمه دوم قرن هجده و انقلابات اجتماعی سیاسی متعدد قرن نوزدهم و بیستم فراهم گردید.

انقلاب صنعتی نیز با تغییر و تحولاتی که در ساختار اقتصادی جوامع غربی ایجاد کرد زمینه بروز یک سری تحولات فکری فلسفی سیاسی و حقوقی عظیمی را فراهم ساخت؛ تغییر در ساختار اجتماعی جوامع با پیدایش طبقات جدید مبارزات طبقات کاری برای کسب حقوق اجتماعی، اقتصادی و سیاسی بیشتر و تضاد روزافزون کار و سرمایه همراه با دیگر عوامل، زمینه های بروز انقلاب های اجتماعی و سیاسی متعددی را فراهم ساخت.

قرن نوزدهم گرچه عصر اکتشافات، اختراعات و پیشرفت های علمی عدیده ای است، لیکن اگر بخواهیم کل ویژگی این قرن را

از باب تاکید و از برخی جهات فلسفی در یک عبارت خلاصه کنیم، می توان آن را قرن کشف امر غیر عقلانی نامید . اما نحله های فلسفی متعددی در این قرن سر بر آوردند و به مجادله و مناقشه با یکدیگر برخاستند از جمله : پراگماتیسم در برابر ایده آلیسم، پوزیتیویسم در برابر غیر عقلگرایی (خرد ستیزی)، و مارکسیسم در برابر لیبرالیسم .

تمامی جریانات و فرازهای چند گانه در روند تکامل تاریخی نظام اجتماعی - سیاسی مغرب زمین از رنسانس، رفورماسیون، روشنگری، انقلاب صنعتی و جریانات تاثیر گذار سیاسی - اجتماعی گرفته تا انقلاب سیاسی کلاسیک، برافتادن رژیم کهن و برآمدن نظام جمهوریت، کنار رفتن سلسله های موروثی چندین قرن و بالاخره انقلابات سیاسی مدرن قرن بیستم جملگی در ظهور، تکوین، تداوم و بقای پدیده عظیم صورتبندی مدرنیته سهیم هستند و به تعبیر بسیاری از نظریه پردازان، فرازهای مذکور جزء عناصر اصلی سازنده صورتبندی مدرنیته و تبلور مادی و عینی آن یعنی مدرنیسم بشمار می روند. به عبارت بهتر اینکه مدرنیته و مدرنیسم را می توانیم شکل یافته بر مبنای جریانات فوق الذکر تعریف کنیم .

۱- دستاوردهای مدرنیته

بدین ترتیب مدرنیته و مدرنیسم با ریشه های عمیق در تحولات تاریخی نزدیک به شش قرن متمادی یعنی از قرن چهاردهم و رنسانس به این طرف، میراث خوار این شش قرن تحولات بشمار می روند . آنچه که تحت عنوان مدرنیته از آن یاد می شود چیزی نیست جز دستاوردهای عمیق سیاسی، اجتماعی، اقتصادی فکری، فرهنگی و ... در تمامی حوزه های حیات فردی و اجتماعی بشر . این دستاوردها و تحولات گرچه از گذشته های دور شروع شدند لیکن

اوج آن‌ها را می‌توان از قرن هجدهم به این طرف دانست .

طی سال‌های دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ میلادی در اروپا شاهد سر بر آوردن جریانات فکری و نظری متعددی در حوزه‌های مختلف دانش بشری به ویژه در علوم انسانی و علوم اجتماعی هستیم؛ جریاناتی که با عروج خود، افول جریانات پیشین را در پی داشتند . از جمله مهم‌ترین این حرکت‌ها می‌توان به ظهور مکتب پسا ساختارگرایی در اواخر دهه ۱۹۶۰ و اوایل دهه ۱۹۷۰ در حیات روشنفکری فرانسه اشاره کرد که در واقع بسط و گسترش جریانات انتقادی در برابر ساختارگرایی به شمار می‌رود. این حرکت جدید، جریانات، دیدگاه‌ها و نقطه نظرات عدیده‌ای را در خود جای داده بود . به عبارت دیگر کل پیکره پسا ساختارگرایی بر مبنای اصول و نظریات مختلفی بنا شده بود :از جمله شالوده شکنی فلسفی ژاک دریدا و آثار متأخرتر رولان بارت نظریه‌های روانکاوانه پسا فرویدی و پسا یونگی ژاک لاکان و ژولیا کریستوا، نقدها و چالش‌های تاریخی میشل فوکو، مفاهیم زبانی - روانی ژیل دلوز و فلیکس گاتاری، و آثار فلسفی، سیاسی، فرهنگی و ادبی نویسندگانی چون ژان - فرانسوا لیوتار و ژان بودریار و دیگر نویسندگان

مکتب پسا ساختارگرایی با دست شستن از هر گونه داعیه‌های مکتب ساختارگرایی در خصوص عینیت، قطعیت و جامعیت و کنار گذاشتن و در نهایت نفی و طرد این قبیل داعیه‌ها راه تازه‌ای را در برابر تحقیقات و پژوهش‌های علوم اجتماعی و انسانی گشود . یعنی به جای مفاهیم واحد یکدست کلی، جامع و جهانشمول یا همگانی پذیرفته شده در ساختارگرایی، بر کثرت، چندگانگی،

جزئیت، پراکندگی، عدم انسجام و فردیت مفاهیم تاکید می ورزد. و در مقابل فوریت، آنیت ضرورت، تعلل ناپذیری (یا تاخیر ناپذیری و استعجال) معانی و مفاهیم بر عدم فوریت و تعلل پذیری معانی و مفاهیم تاکید دارد. علاوه بر این پسا ساختارگرایی هر گونه قطب بندی ها، تقابل ها و دوگانگی های ثابت، مفروض و مسلم ایجاد شده از سوی ساختارگرایی را رد کرده و به وجوه متضاد یا ابعاد متباین و متخالف عقیده ندارد؛ بر این اساس هر گونه اقتدار قاهره [authorial authority] را نفی می کند.

بسترها و پایه هایی که مکتب پسا ساختارگرایی در عرصه های مختلف بوجود آورده بود در واقع راه را برای ظهور و سربر آوردن جریان نیرومند و چالش بر انگیز دیگری فراهم ساخت که بتدریج توانست حتی پسا ساختارگرایی و دیگر جریانات سازنده آن را نیز تحت الشعاع خود قرار دهد. این چالش نیرومند جدید چیزی نبود جز جریانی به نام پست مدرنیسم که اصول و مبانی آن عمدتاً همان اصول و مبانی پسا ساختارگرایی بود که در آنها تغییر و تعدیل ها و کم و زیادهایی وارد ساخته بود: یعنی استفاده از جریاناتی چون شالوده شکنی دریدایی، روانکاوی لاکانی، نقدهای تاریخی فوکوئی، بی اعتمادی لیوتاری به فراروایت ها، چالش های زبانی دلوز - گاتاری، سبک های ساخت شکنانه و ابداعی جنکز، نئولوژیسم لفظی و واژگانی دریدا بوردیار دریا و بارت و بسیاری ابداعات و ابتکارات نظری و مفهومی دیگر.

بدین ترتیب پست مدرنیسم طی سالهای سه دهه آخر قرن بیستم سر بر آورد گر چه همانطور که در بحث های مختلف خواهیم دید بسیاری از نظریه پردازان،

منتقدان و شارحان پست مدرن در تبویت تاریخی و ریشه‌یابی زمانی و تاریخی این مفهوم، به دهه آخر قرن نوزدهم و دهه نخست قرن بیستم اشاراتی دارند. بازتاب اولیه این جریان را قبل از هر حوزه باید در عرصه هنر بطور اعم و معماری بطور اخص مشاهده نمود. پس از آن در حوزه‌های نقد ادبی، نقد هنری، نقاشی، فیلم و... نیز می‌توان بخش‌هایی از این... Øj...bS...ی...مدرن را دید. در تمامی این حوزه‌ها رویکرد پست مدرن قبل از هر چیز بیانگر نوعی واکنش علیه مدرنیسم و به تعبیری نوعی حرکت یا انحراف یا گسست و فاصله گرفتن از آن بشمار می‌رود. در این رابطه هسته و اساس آن را باید در عدم اعتماد یا ناباوری کلی و عمومی نسبت به هر گونه نظریه‌ها و کاربردهای کلان نفی هر گونه ایدئولوژی‌ها آموزه‌ها اعتقادات، دکترین‌ها و در یک کلام نفی هر گونه فرا روایت‌ها یا روایت‌های کلان در تمامی عرصه‌های دانش، شناخت و معرفت بشری دانست. علاوه بر این به تبع این نوع نگرش سلبی و برخورد نفی با پارادایم‌های معرفتی، وجود نوعی رابطه پیچیده، ابهام آمیز، دوگانه، معضل آفرین و لاینحل با پارادایم‌های مذکور نیز از دیگر هسته‌های اصلی و کانون محوری نظریه پست مدرن بشمار می‌رود.

دیگر ویژگی‌ها و شاخصه‌های بارز نظریه پست مدرن را بطور اجمال و اختصار می‌توان به شرح زیر بر شمرد: ترکیب عامدانه و آگاهانه سبک‌ها و قراردادهای سنت‌های پیشین؛ و ادغام تصاویر و ایماژهای متنوعی که

بیانگر مصرف گرایی فرایند تولید انبوه، ارتباطات انبوه و انفجار و سرریز اطلاعاتی جامعه پسا صنعتی یا جامعه سرمایه داری صنعتی پیشرفته متأخر اواخر قرن بیستم به شمار می روند. اینها در واقع ویژگی های اساسی جامعه پست مدرن نیز تلقی می شوند: جامعه ای که در آن سبک های هنری عجیب و غریب، سبک های معماری ناهمگون و نامتجانس، آثار هنری (فیلم، تئاتر، سینما، نقاشی، عکاسی و ...) غریب و دور از ذهن مدرن، و رویکردهای نظری و فلسفی ابهام آمیز، چند لایه، متکثر و در عین حال بی ثبات و متلون سیطره دارند." (۱)

۱ صورت بندی مدرنیته و پست مدرنیته، تألیف حسینعلی نوزری، ص ۱۰۵ ۱۸۱

مسایل

حکومت و حاکمیت

چرا شیوه حکومتی ما مانند حکومت علی (ع) نیست که همه کارها را رهبر انجام دهد؟

پرسش

چرا شیوه حکومتی ما مانند حکومت علی (ع) نیست که همه کارها را رهبر انجام دهد؟

پاسخ

در مورد این سؤال باید گفت :

اولاً: شیوه حکومت حضرت علی ۷ هم این طور نبود که تمام کارهای حکومتی را خود انجام دهد. او نیز فرمانده لشکر و استاندار و فرماندار و قاضی داشت و هر کدام کارهای خود را انجام می داد.

ثانیاً: نحوه حکومت در زمان های قدیم با زمان های فعلی به جهت جمعیت و امکانات بسیار متفاوت است . در زمان ما تمام کارها را یک نفر نمی تواند انجام دهد. در زمان علی ۷ آموزش و پرورش و دانشگاه مانند زمان ما نبود. الآن میلیون ها دانش آموز و دانشگاهی باید تأمین شوند و اقتصاد و نفت و معادن و مخابرات و راه سازی و صنایع و جمعیت ده ها میلیونی سبب می شود نحوه حکومت با زمان حضرت علی ۷ فرق بکند، با این همه در قانون اساسی پیش بینی شده است در رأس هرم حکومت و ناظر و حاکم بر تمام قوا اعم از نیروهای نظامی و انتظامی و قضایی و مقننه و دولت فقیه عادل جامع الشرایط که حکومت او همانند حکومت پیامبر و علی و ائمه : است ، باشد. امام خمینی (ره) در سخنانی بدین مضمون فرمود: ولایت فقیه همان ولایت رسول الله و ولایت امیرالمؤمنین است . بنابراین در زمان ما اگر کسی به وظائفش درست عمل کند و اطاعت از ولایت فقیه داشته باشد، همانند اصحاب پیامبر و امیرالمؤمنین خواهد بود.

معنای جمهوری چیست ؟

معنای جمهوری چیست؟

پاسخ

اصطلاح جمهوریت را ترک های عثمانی در اواخر قرن هیجده از لغت عربی ساختند و اولین بار در مورد نخستین جمهوری فرانسه و جمهوری های همسایه دولت عثمانی که به تقلید از جمهوری فرانسه تأسیس شده بود، به کار رفت <(۱).

حکومت جمهوری، حکومتی است که قدرت و حق حاکمیت آن ناشی از میل و اراده کسانی باشد که آن را انتخاب کرده اند. به دیگر بیان: جمهوری، حکومتی را گویند که در آن جانشینی رئیس کشور ارثی نیست و مدت ریاست جمهوری در آن محدود است. انتخاب رئیس کشور که رئیس جمهور نامیده می شود، با رأی مستقیم یا غیرمستقیم مردم انجام می شود.

را در نظر داشت، اما به تدریج بسیاری از دیکتاتوری های غیر سلطنتی نیز نامیده شدند، و امروزه هر حکومت غیر سلطنتی و غر موروثی را حکومت جمهوری می نامند <(۲).

(پاورقی ۱. مصاحب، دائرة المعارف فارسی، ج ۱ ص ۷۵۱)

(پاورقی ۲. داریوش آشوری، دانشنامه سیاسی، ص ۱۱۱ با اقتباس.)

آیا حاکمیت ملی مبنای اسلامی دارد؟

پرسش

آیا حاکمیت ملی مبنای اسلامی دارد؟

پاسخ

اگر مقصود از آن این باشد که غیر از خدا هیچ ملتی به عنوان یک ملت برتر یا پیشرفته تر و هیچ نظام و ابرقدرتی بر یک دیگر حاکمیت ندارد، بدیهی است که این یک اصل اسلامی و انسانی است.

و اگر حاکمیت ملی به این معنی باشد که هر ملت و هر جمعیت حق دارد هر نوع حکومت و نظام و هر نوع قانون را برای خود انتخاب نماید چنانکه هر فردی میتواند هر عملی را بخواهد نسبت به جان و مال خود و هر چه به او تعلق دارد انجام دهد، این نیز اصالت ندارد و اسلامی نیست و فرد و ملت هیچکدام این حاکمیت مطلق را ندارند علاوه بر آنکه این قانون و حاکمیت

عملی نیست؛ زیرا حدود آن مشخص نیست.

و اگر مقصود از حاکمیت ملی این باشد که مردم در حدود اختیارات شرعی و قوانین امر به معروف و نهی از منکر و وجوب اعانت مظلوم و اینگونه برنامه‌ها میتوانند و حق دارند امور را تحت نظر داشته باشند و تذکر بدهند و بخواهند که به قوانین عمل شود و حق دارند بلکه بر آنها واجب است که تسلیم خود سربهای زمامداران و متصدیان امور نشوند و دستورات خلاف قانون و خارج از حدود وظایف آنها را اطاعت نمایند، این حاکمیت برای ملت مسلمان و برای هر انسانی در نظام اسلام ثابت است.

چرا جامعه به مدیر نیاز دارد؟

پرسش

چرا جامعه به مدیر نیاز دارد؟

پاسخ

بدیهی است که بدون مدیریت صالح و قاطع و نظام اداره، رفاه و امنیت و مقاصد اساسی دنیا و آخرت انسان حاصل نمی شود. بشر، هم طعم تلخ بی نظمی را چشیده است و هم اثر موافق و مساعد نظم و ترتیب را دیده است، لذا مدیریتی را که حافظ نظم و مجری عدالت و نگهبان مصالح و پاسدار حقوق عموم باشد لازم می داند و از آن استقبال می نماید.

مدینه فاضله وقتی تشکیل می شود که افراد جامعه مانند اعضاء و قوای انسان واحد که تحت اداره و مدیریت عقل قرار دارند و وحدتشان با یک نیروی مرکزی که هر عضو و قوه ای را به کار مناسب مأمور می سازد در تحت مدیریت مطمئن و عاقل و عادل اداره شود که جریان امور را بر سیر منطقی و متناسب قرار دهد و بین اعضاء همکاری ایجاد کند؛ بدون اینکه خودش را بر سائرین تحمیل نماید یا آنها را در مسیر غیر مناسب و خارج از صلاحیتشان وارد کند. واضح است هر چه این نقشه بیشتر عملی شود و هر چه مدیریت از آگاهی لازم، بیشتر برخوردار باشد اغراض صحیح انسانی بیشتر تأمین می گردد، و مشابهت نظام سیاست و اداره و تشریح به نظام تکوین بیشتر می شود.

در اندیشه ی سیاسی اسلام، مرز دولت اسلامی تا کجاست؟

پرسش

در اندیشه ی سیاسی اسلام، مرز دولت اسلامی تا کجاست؟

پاسخ

جواب اجمالی:

اسلام در ازای مفهوم «کشور»، مفهوم «سرزمین» و در مقابل مفهوم «ملت»، مفهوم «امت» را مطرح کرده است. سرزمین اسلام یکی است و خط های فرضی و قراردادی از دید اسلام، اثری در هویت یگانه ی آن ندارد. این سرزمین یگانه در حالت ایده آل توسط یک امام معصوم (علیه السلام) باید اداره شود و حکومت جهانی حضرت مهدی (عج) تحقق این آرمان است. در عصر غیبت معصومان (علیهم السلام) اگر امکان چنین چیزی فراهم شد و مصلحت مسلمانان در اداره ی مجموعه ی سرزمین های آنها در قالب یک سرزمین بود، فقیه می بایست مجموعه ی آنها را به همین صورت اداره کند. اگر اداره ی هر قسمت از این سرزمین توسط یک فقیه بویژه فقیه بومی با مصالح مسلمانان سازگاری داشت، باید همین شیوه اتخاذ شود. بنابراین، به عنوان یک مبنای ماندنی و جهان شمول در مکتب سیاسی اسلام، سرزمین اسلام یگانه است، ولی می توان بنابر مصالح متغیر آن را به کشورهای جداگانه، یا ایالات و استان های مختلف یک کشور، و یا هر شیوه ی متصور دیگری اداره کرد، که این امور در واقع به سازوکار سیاسی مرتبط می شود.

کدام قسم از اقسام امر به معروف و نهی از منکر، وظیفه حکومت اسلامی است؟

پرسش

کدام قسم از اقسام امر به معروف و نهی از منکر، وظیفه حکومت اسلامی است؟

پاسخ

امر به معروف و نهی از منکر، با دست، یا به تعبیری دیگر اقدام عملی و گاه قهر آمیز در مقابل تارکان واجبات و انجام دهندگان محرمات، خواه از طریق مجازات بدنی باشد یا حبس و زندان و یا کارهای مشابه دیگر، این مرحله وظیفه حکومت اسلامی است و امکان ندارد که به دست مردم داده شود که موجب هرج و مرج و انواع نابسامانی می گردد و این بخش درست همان چیزی است که به عنوان وظیفه حسب در فقه اسلامی و کلمات فقها و مورخان اسلام آمده است.

چند نوع حکومت در دنیا داریم؟

پرسش

چند نوع حکومت در دنیا داریم؟

پاسخ

در یک بررسی اجمالی میبینیم چهار نوع حکومت در دنیا بیشتر نداریم

۱ حکومت استبدادی (در چهره اصلیش) منظور حکومت استبداد فردی است که حال و وضعیتش در گذشته و حال روشن است، و در یک جمله کوتاه میتوان گفت هر نوع بردگی و بدبختی و سیه روزی و عقب ماندگی دامنگیر نوع بشر شده، از این نوع حکومت مرگ آفرین سرچشمه گرفته است.

۲ حکومت استبدادی (در لباس دموکراسی) یعنی همان حکومت خودکامه فردی خونخوار و جناب که لباس دموکراسی را در بر میکند، و عنوان آن را یدک میکشد، و با راه انداختن «حزب و مجلس ساختگی» ادای دموکراسی را در میآورد. همان حزب و مجلسی که لیست مقامات و نمایندگان و رهبران قبل از تشکیل نوشته و آماده شده و بازیگرانش به ترتیب در پشت صحنه لباس در تن کرده و آماده کار میشوند و به نوبت نقش خود را با ظاهر شدن در صحنه ایفا میکنند. در پشت صحنه با هم بر سر یک سفره میخورند و مینوشند و میخندند و مسخره میکنند، اما روی صحنه که آمدند یکی موافق و دیگری مخالف، یکی در جناح پیشرو و دیگری در جناح سازنده، یکی هماهنگ کننده این جناح و دیگری هماهنگ کننده آن جناح، جنگهای زرگری مضحکی برای فریب عوام که دیگر فریب این بازیها را نمیخورند راه میاندازند؛ حتی گاه برای تکمیل این صحنه با مشتهای گره شده و قیافه درهم کشیده به یکدیگر حمله میکنند! این نوع حکومت در تاریخ گذشته وجود نداشت؛ چرا که مردمش و حتی دیکتاتورهایش رک و راست

بودند، و یا شاید عقلشان نمیرسید که میتوان استبداد را در قالب دموکراسی ارائه داد. این نوع حکومت پدیده عصر ما است، عصر نفاقها، دوروییها و عصر تغییر چهرهها! و میوه تلخی است که مغزش به گذشته تعلق دارد و پوششش به امروز، و تنها هدفش آن است که تاریخ‌رهایی‌ملتها و آزادیشان را چند روزی به عقب بیندازد و غیر از آن کاری از آن ساخته نیست.

۳ حکومت استبدادی گروهی (دیکتاتوری پرولتاریا) این نوع حکومت در گذشته با این محتوا وجود نداشت، و فرآورده عصر گسترش ماشینیزم و مخصوص کشورهای کمونیستی است که طبقه «پرولتاریا» (کارگر جدید) زمام امور را به دست میگیرد و خواستههای خود را در تمام زمینها زیر لوای مارکسیسم تحقق میبخشد. گرچه خود مارکسیستها هستند که عنوان دیکتاتوری پرولتاریا را به عنوان شعار حکومتشان انتخاب کرده‌اند، ولی قطع نظر از مفاهیمی که زیر این عنوان نهفته شده باید دید، آیا این طبقه پرولتاریا است که بر چنین جوامعی حکومت میکند یا اعضای کمیته مرکزی حزب و دبیر کل آن؛ آنهم حزبی که نه فراگیر است و نه انتخاب آزادی در آن صورت میگیرد و نه رنگ و بویی از دموکراسی دارد، و خود کامگی و استبداد سران گردانندگان حکومت، و توسل به خشونت و سلب آزادی انسانها در آن چیزی نیست که بر کسی پنهان باشد.

۴ حکومت دموکراسی (در چهره اصیلش) این نوع حکومت که عالیتین و کاملترین نوع حکومت در دنیای امروزش میدانند، و حتی ادعا و ادای آن مایه مباحث بسیاری از زمامداران است، تا چه رسد به وجود عینی و خارج‌جیاش؛ از نظر مفهوم در

یک جمله خلاصه میشود و آن اینکه در این سیستم حکومت، تمام مردم از هر گروه و قشری ظاهراً با آزادی کامل میتوانند به پای صندوقهای رأی رفته و نمایندگان واقعی خود را انتخاب کنند، و سرنوشت خویش را برای چند سال تحت ضوابط خاصی به دست آنها بسپارند. آنها نیز با تبادل نظر و مشورت ظاهراً آزادانه قوانین و مقرراتی را که به عقلشان حافظ منافع آن مردم است وضع و مقرر میکنند. حال گاهی رئیس هیئت اجرایی وسیله این نمایندگان انتخاب میشود و گاهی مستقیماً بوسیله مردم که «نخست وزیر» یا «رئیس جمهورش» مینامند.

ارکان اساسی حکومت چیست؟

پرسش

ارکان اساسی حکومت چیست؟

پاسخ

می دانیم هر حکومتی نیاز به سه رکن اساسی دارد و بدون آن قادر به ادامه حیات نیست

۱ رکن تقنین (قانون گذاری)

۲ رکن اجرائی

۳ رکن قضائی

نخست باید قوانینی داشته باشد که مشکلات جامعه را حل کند و روابط مردم با یکدیگر در پرتو آن روشن گردد و چرخهای اجتماع را در مسیر ترقی و تکامل به گردش درآورد. بگذریم از اینکه مبدأ این قانون گذاری چیست؟ که گاه وحی الهی است و زمانی اراده یک فرد بر اطرافیان او و زمان دیگری مجالس قانون گذاری. حتی جوامعی که بر اساس قوانین الهی اداره می شود و قوانین آنها صرفاً از مبدأ وحی سرچشمه می گیرد نیز احتیاج به قوه مقننه دارند تا قوانین کلی الهی را بر نیازهای روزمره تطبیق کند و درمسائل جزئی و نیازهای هر زمان که با گذشت زمانها در تغییر و تبدیل است، بر مسائل مورد ابتلاء تطبیق دهد و به اصطلاح «ردّ فروع بر اصول» کند و یا به تعبیر دیگر «کارشناسی موضوعی» نماید.

بعد از روشن شدن متون قوانین و قرار گرفتن آنها در آستانه عمل، باید اجرای آن به دست گروهی سپرده شود که آن را درسطح جامعه پیاده کنند. اگر نیاز به آیین نامه های اجرائی دارد آیین نامه ها را بنویسند و اگر ندارد بلافاصله وارد مرحله اجرا شوند و این همان چیزی است که در دنیای امروز، «قوه مجریه» یا «دولت» نامیده می شود، دولتها نیز رئیسی دارند که گاه از آن به عنوان رئیس جمهوری و گاه نخست وزیر و گاه صدر اعظم، تعبیر می کنند، آنها نیز به نوبه خود وزراء و مدیر کلها و مدیران مراحل

پایینتر و رؤسای بخشها دارند که وظایف اجرایی را در میان آنها تقسیم کرده و به وسیله آنها برنامه های خود را پیاده می کنند.

در این میان ممکن است درگیریهایی در میان مردم، یا در میان بخشهای حکومت و یا حکومت و مردم، در جهات مختلف مسائل حقوقی واقع شود، قوه ای که عهده دار تشخیص ظالم از مظلوم و صاحب حق از مدعی فاقد حق می باشد، «قوه قضائیه» نامیده می شود و شک نیست که بعد از صدور حکم از ناحیه این قوه، باز برای اجرای آن نیاز به قوه مجریه است که باید این احکام را دقیقاً پیاده کند.

در این میان، بخشهای دیگری نیز در نظام جامعه وجود دارد که گاه تصور می شود ارکان مستقلی را تشکیل می دهند و ممکن است از آن به رکن چهارم و پنجم و مانند آن یاد شود، مانند اطلاعات و استخبارات و همچنین آموزش و پرورش و تعلیم و تربیت و همچنین رسانه های گروهی و نیروهای نظامی و انتظامی. ولی روشن است که این امور بخشی از قوه مجریه و به منزله ابزاری در دست اوست که برای پیاده کردن قوانین از طرق بهتر و مؤثرتر از آنها استفاده می کند.

مراکز اطلاعاتی از توطئه های پنهانی پرده بر می دارند و حوادثی را که در گوشه و کنار واقع می شود، در اختیار مسئولین اجرایی می گذارند تا آنها بتوانند توطئه ها را در هم بشکنند و نیک و بد جامعه را دریابند و به موقع، در برابر آن موضع گیری مناسب کنند، همچنین مراکز آموزشی و رسانه های گروهی به آنها کمک می کنند تا به اهداف خود از طرق فرهنگی نزدیک شوند، زیرا بهترین طریق اجرای قانون

همان طریق فرهنگی است که جامعه را به صورت خودکار، وادار به اجرای قوانین می کند و مصداق لِيُقَوْمَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ (تا مردم خودشان به اجرای عدالت برخیزند) می گردد.

از دیدگاه روایات اسلامی کارگزاران حکومت باید دارای چه ویژگی‌هایی باشند؟

پرسش

از دیدگاه روایات اسلامی کارگزاران حکومت باید دارای چه ویژگی‌هایی باشند؟

پاسخ

در احادیث اسلامی نیز برای کارگزاران حکومت شرایط بسیار سنگین و قابل ملاحظه ای قرار داده شده است که بدون آن هرگز، حکومت اسلامی به طور کامل تحقق نمی یابد.

۱ علم و آگاهی در بالاترین سطح .

«مَنْ أَمَّ قَوْمًا وَ فِيهِمْ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْهُ لَمْ يَزَلْ أَمْرُهُمْ إِلَى السُّفَالِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» (وسائل ۵/۴۱۵) [کسی که امامت و پیشوایی جمعیتی را بر عهده گیرد در حالی که در میان آنها آگاهتر از او وجود دارد، پیوسته کار آنها رو به انحطاط می رود تا روز قیامت!]

در حدیث دیگری از امام صادق(ع) می خوانیم «مَنْ دَعَى النَّاسَ إِلَى نَفْسِهِ وَ فِيهِمْ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْهُ فَهُوَ مُبْدِعُ ضَالٍّ» (سفینه البحار/۲) [کسی که مردم را به خویشتن دعوت کند، در حالی که در میان آنها آگاهتر از او وجود دارد، او بدعتگذار گمراه است!]

۲ سعه صدر و گشادگی فکر و آمادگی پذیرش حوادث مختلف.

در یکی از کلمات قصار معروف امیرمؤمنان علی(ع) می خوانیم «آلَةُ الرَّيَاسَةِ سَعَةُ الصَّدْرِ» (نهج البلاغه، کلمات قصار ۱۷۶) [ابزار ریاست و مدیریت سعه صدر و گشادگی روح و فکر و تحمل فراوان است!]

۳ آگاهی بر مسائل زمان.

در حدیثی از امام صادق(ع) می خوانیم «الْعَالِمُ بِزَمَانِهِ لَا تَهْجُمُ عَلَيْهِ اللَّوَابِسُ» (اصول کافی ۱/۲۷) [آن کس که آگاه از وضع زمان خود باشد مسائل پیچیده و گمراه کننده به او هجوم نمی آورد!]

۴ رعایت عدالت و عدم تبعیض در میان مردم.

در حدیثی می خوانیم که امام امیر المؤمنین (ع) به عمر بن خطاب فرمود «ثَلَاثُ اِنْ حَفِظْتَهُنَّ وَ عَلِمْتَ بِهِنَّ كَفْتِكَ مَا سِوَاهُنَّ، وَ اِنْ تَرَكْتَهُنَّ لَمْ يَنْفَعَكَ شَيْءٌ سِوَاهُنَّ قَالَ وَ

مَا هُنَّ يَا أَبَالْحَسَنِ؟ قَالَ إِقَامَةُ الْحُدُودِ عَلَى الْقَرِيبِ وَالْبَعِيدِ، وَالْحُكْمُ بِكِتَابِ اللَّهِ فِي الرِّضَا وَالسَّخِطِ، وَالْقِسْمُ بِالْعَدْلِ بَيْنَ الْأَحْمَرِ وَالْأَسْوَدِ. فَقَالَ عُمَرُ لَقَدْ أَوْجَزْتَ وَابْلَغْتَ! (بحار ۷۲/۱۴۹)

[فرمود سه چیز است اگر آن را به خوبی حفظ کنی و عمل نمایی تو را از امور دیگر بی نیار می کند و اگر آنها را ترک نمایی چیزی غیر از آن تو را سود نمی دهد. عمر عرض کرد آنها چیست ای ابوالحسن؟! فرمود اجرای حدود الهی نسبت به افراد دور و نزدیک و حکم بر طبق کتاب خدا در خشنودی و غضب و تقسیم با عدالت در میان سیاه و سفید. عمر عرض کرد به راستی مختصر گفתי و حق مطلب را ادا کردی!]

۵ توجه به پاداش نیکوکاران و گذشت و اغماض نسبت به گنهکارانی که امید به بازگشت و توبه آنها می رود.

۶ منافع مردم و خویش را یکسان دیدن.

۷ پیوند عاطفی با مردم.

امام موسی بن جعفر (ع) در حدیثی می فرماید «إِنَّ السُّلْطَانَ الْعَادِلَ بِمَنْزِلَةِ الْوَالِدِ الرَّحِيمِ فَاجْتَبُوا لَهُ مَا تُحِبُّونَ لِأَنْفُسِكُمْ وَ أَكْرَهُوا لَهُ مَا تَكْرَهُونَ بِأَنْفُسِكُمْ» (وسائل الشیعه ۱۸/۴۷۲) [سلطان عادل به منزله پدر مهربان است پس دوست بدارید برای او آنچه را که برای خود دوست می دارید و ناخوش دارید برای او آنچه را برای خود ناخوش دارید].

۸ دوری از بخل و جهل و نادانی، جفا و ستم.

۹ دوری از سازشکاری و هماهنگی با اهل باطل.

۱۰ نسبت به مقام و منصب خویش به چشم امانت بنگرد.

در نهج البلاغه نیز می خوانیم که امام امیرمؤمنان (ع) در نامه ای که به فرماندار آذربایجان نوشت «وَإِنَّ عَمَلَكَ لَيْسَ بِطُعْمِهِ وَلَكِنَّهُ فِي عُنُقِكَ أَمَانَةٌ» (نهج البلاغه،

نامه ۵۰) [کار تو (فرمانداری) برای تو وسیله نان و آب نیست، بلکه امانتی است در گردنت!]

وظایف اصلی حکومت را بشمارید.

پرسش

وظایف اصلی حکومت را بشمارید.

پاسخ

هر حکومت لا اقل هفت وظیفه اصلی دارد که عبارتند از:

حفظ نظم و امنیت درونی جامعه.

تصدی آن دسته از امور و شئون اجتماعی که متصدی خاصی ندارد.

برآوردن نیازهای علمی و معنوی مردم یا به تعبیر دیگر، تعلیم و تربیت آنان.

متناسب و متعادل ساختن همه فعالیت‌های اقتصادی و مادی افراد جامعه.

دفاع شایسته از جامعه در برابر دشمنان بیرونی آن.

رفع اختلافات و منازعات افراد یا گروه‌ها و احقاق حقوق هر یک.

وضع احکام و مقررات جزئی اجتماعی.

آیا نظریه ای وجود دارد که نیاز به حکومت را رد نماید؟ در صورت مثبت بودن جواب دلیل آنها و نقد آن را بیان نمایید.

پرسش

آیا نظریه ای وجود دارد که نیاز به حکومت را رد نماید؟ در صورت مثبت بودن جواب دلیل آنها و نقد آن را بیان نمایید.

پاسخ

کسانی معتقدند اصلاً وجود حکومت ضرورتی ندارد بلکه می توان افراد جامعه را چنان تعلیم و تربیت نمود که خودشان -

بدون آن که قوه قاهره ای باشد- مصالح اجتماعی خود را بشناسند و در پی تحصیل آن باشند. بنابراین هر چه آموزش و پرورش صحیح، رواج و شیوع بیشتری یابد نیاز به وجود حکومت کمتر میشود

در رد این نظریه باید گفت: اولاً- چنانکه پیش از این گفتیم- وجوه نیاز به حکومت بسیار متعدّد است و چنین نیست که اگر همه افراد، مصلحت اندیش و جامعه گرا شوند دیگر نیازی به وجود حکومت نباشد و ثانیاً این فرض که همه مردم فرشته خو شوند و پیوسته در اندیشه مصالح اجتماعی هموعان خود باشند فرضی است خیالبافانه و خلاف واقع، که نه در گذشته شاهد تحقق آن بوده ایم و نه در آینده به وقوع خواهد پیوست. با توجه به واقعیت زندگی انسانها و غرائز مختلف آدمیان و اوضاع و احوالی که هر شخص در آن پرورش و تربیت می یابد، در می یابیم که همیشه در هر جامعه ای انگیزه هایی برای تخلف از مقتضای قانون و مصالح اجتماعی وجود خواهد داشت، در نتیجه همواره افراد یا گروههایی خواهند بود که در پی تأمین مصالح اجتماعی نیستند و قانون را رعایت نمی کنند - خواه قانون الهی باشد، خواه غیر الهی.

آیا برای حکومت به شکل زورمداری نظریه پردازی هم شده است؟ نظر صحیح در این باره چیست؟

پرسش

آیا برای حکومت به شکل زورمداری نظریه پردازی هم شده است؟ نظر صحیح در این باره چیست؟

پاسخ

گرچه این نظریه که قدرتمندان و زورمندان باید حاکمیت و حکومت داشته باشد نظریه ای نیست که یک فیلسوف سیاسی - با صراحت - بیان کرده باشد، لکن بعضی فلاسفه سیاسی - مانند ماکیاوول ایتالیایی (۱۴۶۹-۱۵۲۷) و هابز انگلیسی (۱۵۸۸-۱۶۷۹) و پاره ای از فیلسوفان مانند سوفیستهای یونان قدیم و نیچه آلمانی (۱۸۴۴-۱۹۰۰) سخنانی گفته اند که برای تجویز و توجیه حکومت قدرتمندان و زورمندان دستاویزهای خوبی می تواند باشد. به طور کلی می توان گفت لازمه سخن کسانی که ارزش را تابع قدرت می پندارند توجیه و تجویز حکومت زورمندان است. مثلاً هابز - که فیلسوفی است معاصر دکارت فرانسوی (۱۵۹۶-۱۶۵۰) - می گوید: انسان طبعاً، درنده خو و گرگ صفت است، بنا بر این، اگر آدمیان به طبع خودشان وا گذاشته شوند به جان هم می افتند و دمار از روزگار یکدیگر بر می آورند و بدینسان هرگز جامعه بسامان و مطلوبی پدیدار نخواهد شد؛ باید قدرت مافوقی وجود داشته باشد تا مردم را ضبط و مهار کند. پس کسانی که نسبت به عامه مردم، از قدرت بیشتری برخوردارند صلاحیت حکومت بر مردم را دارند، زیرا اینها می توانند از ظلم و تعدی آدمیان به همدیگر جلوگیری کنند.

این استدلال هابز که برای تجویز و توجیه حکومت زورمداران مستمسک خوبی می تواند باشد، سخنی است بسیار سخیف؛ و واضحترین اشکالش این است که کسانی که از قدرت بیشتری بهره مندند درنده خویی و گرگ صفتی بیشتری دارند و هیچ دلیلی ثابت نمی کند که آن که گرگتر است باید بر سایر گرگان حاکم باشد.

طرفداران حکومت استبدادی (دیکتاتوری) هم می گویند شخص حاکم، اگر چه با

قهر و غلبه و اعمال قدرت و خشونت بر سر کار نیامده باشد بلکه مردم او را پذیرفته و برگزیده باشند - حق دارد وضع قانون کند و بر طبق رأی خویش با مردم رفتار کند. به عقیده ما، حکومت استبدادی هم هرگز مجوز منطقی و عقلانی ندارد. به چه دلیل رأی یک فرد برای کل جامعه معتبر باشد و همه مردم ملزم باشند که آن را بپذیرند و به عمل در آورند.

به چند دلیل جامعه نیاز به حکومت دارد؟

پرسش

به چند دلیل جامعه نیاز به حکومت دارد؟

پاسخ

دلیل اول، ضرورت نظم و امنیت داخلی جامعه

دلیل دوم، لزوم تصدی کارهای بی متصدی (مثل سرپرستی افراد بی سرپرست، دیوانگان و ... اداره زندگی واماندگان و بیچارگان، خدمات عمومی مثل رساندن آب و برق و جاده و ساخت درمانگاه و... حفاظت از منابع عمومی و ملی و...)

دلیل سوم، لزوم تعلیم و تربیت

دلیل چهارم، لزوم ایجاد تعادل بین فعالیتهای اقتصادی

دلیل پنجم، لزوم دفاع و آمادگی در برابر دشمنان

دلیل ششم، لزوم رفع اختلافها و کشمکشها

دلیل هفتم، لزوم وضع احکام و مقررات جزئی

حکومت آنارشیت یعنی چه ؟

پرسش

حکومت آنارشیت یعنی چه ؟

پاسخ

"آنار شیسیم" چنان گفته شده است هدف اولیه اش مبارزه با هرگونه اقتدارگرایی و تلاش در جهت دگرگون سازی جامعه ونهادهای آن وسپس مستقر ساختن جامعه ای است که بر اساس "قرارداد" شکل گرفته و بصورت فدراسیونی بزرگ اداره می شود. این فدراسیون متشکل از کمونها و تعاونیهای کارگری و گروههای کوچک محلی است که اعضای آنها با در اختیار داشتن غیر مالکانه ابزار تولید براساس قرارداد های مبادله و اعتبار متقابل با یکدیگر همکاری میکنند. این نظام با توجه به نیازهای طبیعی وگوناگون انسانی براساس همکاری ویاری متقابل شکل می گیرد واز هرگونه عوامل فشار واجبار از نوع قانون یا حکومتی اقتدارگرا بی نیاز است. زیرا مدعی است که نظم حاکم بر روابط اجتماعی بر مبنای توافق وقرارداد میان افراد و به کمک مجموعه ای از رسوم و عادات اجتماعی انعطاف پذیر بوجود می آید. این فدراسیون از افراد خود خواستار حداقل ایثار لازم برای حاکمیت یک سیستم غیر بوروکراتیک ویک زندگی غیر متمرکز خواهد بود سیستمی که در آن هر کس به آن هر کس به اندازه توانایی اش کار کند و به اندازه نیازش بهره بردارد و روزگار به قناعت بگذراند. این همان حدی است که آنارشیتها از این دنیای مادی خواستارند .

انارشیسیم در جهت نیل به چنین جامعه ای از محکوم کردن جامعه موجود آغاز می کند و برای انهدام آن به تلاش بر می خیزد. نظریه پردازان این مکتب برای مفهوم ساختن جامعه موجود شیوه های گوناگون را مطرح کرده اند) "کروپوتکین" شیوه خشونت را پذیرفته است در حالی که

(تولستوی) و پیروان او در هیچ شرایطی خشونت را نمی پذیرند. "هرودون" استفاده از سازمان های تعاونی صلح آمیز را مطرح میسازد و (گادوین) شیوه بحث و گفتگو را پیشنهاد می کند .

نقد: نگرش آنارشیستی هم از نظر (فلسفه سیاسی) به طور عموم وهم در (چشم انداز اسلامی) اشکالات متعددی دارد که در ذیل به برخی از آنها اشاره می شود: اولاً چنان چه مکتبی در پی راهنمایی شیوه جامعه و زندگی صحیح و سعادت بخش باشد ابتدا باید به این سوال اساسی وهمگانی که انسان چگونه موجودی است و سعادت او در چیست؟ پاسخ روشن و واضحی بدهد و سپس بر اساس آن هدفش در این جهان چیست؟ از کجا و برای چه به این عالم آمده و به کجا می رود؟ برنامه زندگی و راه بهزیستی و حیات مطلوب را به او بنمایاند.

یکی از ایرادات عمده مکاتب بشری عموماً عدم توجه به این سوالات و عدم ارائه پاسخی صحیح و واقع گرایانه به آنهاست و علت اساسی ناکامی این مکاتب نیز همین می باشد در پایان ذکر این نکته مناسب است که ایجاد و برقراری یک سیستم خود کنترلی در میان افراد بسیار مطلوب و پسندیده است و اسلام بر آن تاکید فراوانی دارد. در واقع تقوا چیزی جز حاکمیت همین سیستم در ژرفای وجود آدمیان نیست و نگرش اسلامی در این رابطه از جهات متعددی بر نگرش آنارشیستی امتیاز دارد.

۱. اسلام راههای حصول آن ولوازم یافتن چنین ارزشی را در مجموع احکام و تعالیم خود ترسیم و هموار نموده است ۲. اسلام با واقع بینی نسبت به تمایلات و اختیار انسانی هرگز چنین پنداشته است که همه انسانها چنین مسیری را خواهند پیمود تا

بتوان از نهادهای قانونی بی نیاز باشد. از همین رو برخی از مستشرقین بر آنند که اسلام چنان سیستم اخلاق کاملی دارد که با تخلق بدان هیچ نیازی به دستگاههای اداره و کنترل کننده نیست ولی در عین حال همین دین در بردارنده کامل ترین نظام قضایی و اجرایی است.

انواع حکومت و ارتباط آنها با دین چیست ؟

پرسش

انواع حکومت و ارتباط آنها با دین چیست ؟

پاسخ

لائسیزم (Laicism) آیینی است که به موجب آن، نهادهای اجتماعی و وظایف مدنی - بویژه وظایف قضایی و آموزشی - باید به اشخاص غیر روحانی محول شود. اصولاً وصف لائیک، در مقابل وصف دینی و ایمانی است و بهمعنای بی اعتنایی به مذهب و جدا سازی سیاست از انگاره ها و آموزه های دینی است. حکومت هایی مانند: فرانسه، ترکیه، عراق و ... لائیک هستند.

حکومت سکولار (Secular state) حکومتی است که در قانون اساسی خود، هیچ یک از مذاهب موجود را به عنوان مذهب رسمی ذکر نکند و با جنبش های مذهبی بی ارتباط باشد و هیچ کاری را نیز به هدف های دینی و روحانی اختصاص ندهد. سکولاریسم زیر ساخت نظری اکثر حکومت های غربی است.

لیبرالیسم (Liberalism) یک جریان ایدئولوژیک، سیاسی و اجتماعی است که در قرن هجدهم پدید آمد. شعار اصلی آن، آزادی سرمایه و آزادی تجارت بود و در عرصه سیاست شعار آن، مخالفت با استبداد مطلقه، دفاع از پارلمانتاریسم و آزادی های بورژوازی است. در عرصه اجتماعی نیز شعار آن گسترش مناسبات سرمایه داری به زیان مناسبات فئودالی بود. هم چنین یکی از ویژگی های اساسی لیبرالیسم، مخالفت با تندروی های انقلابی است.

حکومت دمکراتیک (Democratic Regime) حکومتی است که زمامداران آن به وسیله اداره شوندگان انتخاب شوند.

نکته ای که باید توجه داشته باشید این است که عناوین فوق، لزوماً در عرض یکدیگر نیستند؛ مثلاً چنان نیست که اگر نظامی لائیک باشد دیگر سکولار نباشد، یا اگر مبتنی بر دکتورین لیبرالی باشد دیگر دمکراتیک نباشد؛ بلکه همه اینها در یکدیگر تداخل دارند؛ مثلاً آمریکا دارای نظام لیبرال دمکراسی است.

برای آگاهی بیشتر ر. ک: فرهنگ علوم سیاسی

اریستوکراسی چه نوع حکومتی است و با حکومت انبیاء و ائمه و روحانیون چه تفاوتی دارد

پرسش

اریستوکراسی چه نوع حکومتی است و با حکومت انبیاء و ائمه و روحانیون

پاسخ

اریستوکراسی (Aristocracy) در لغت به معنای «اشراف سالاری» یا حکومت اشراف است این نوع حکومت ابتداء در فلسفه سیاسی افلاطون یافت می شود. البته مقصود وی از اشراف، ثروتمندان و توانگران نیست؛ بلکه وی شیوه خاصی برای تعلیم و تربیت فرزندانگانی (elites) ترسیم می کند و کسانی که از نظر هوش و استعداد و توانایی جسمی، سرآور باشند و آموزشها و در تمرینهای گوناگون ورزشی، علمی، نظامی و مدیریتی سرآور همگان باشند را اشراف زاده (Aristocracy) خوانده و همانان را شایسته رهبری و حکومت می داند.

حکومت ائمه و انبیاء(ع) در واقع حکومت «شایسته سالاری» است و این ممکن است از جهاتی با اریستوکراسی تشابه داشته باشد، ولی دقیقاً به معنای آن نیست؛ بلکه از جهات متعددی از جمله نوع صفات لازم، مبنای مشروعیت، هنجارها، قوانین، نوع اختیارات و روشهای اجرایی و باز و بسته بودن طبقاتی با آن تفاوت بسیاری دارد.

دولت فدرال به چه دولتی گفته می شود؟

پرسش

دولت فدرال به چه دولتی گفته می شود؟

پاسخ

واحد یا سازمان سیاسی که متشکل از چند واحد سیاسی کوچکتر است و دارای حکومتی به نام حکومت فدرال است. در حکومت های فدرال هر یک از واحدهای کوچک که معمولاً ایالت نامیده می شود، پاره ای از اختیارات خویش را از قبیل روابط خارجی، به حکومت مرکزی واگذار می کنند. معمولاً واحدهای عضو در حکومت فدرال، حق حاکمیت خود را در امور داخلی حفظ کرده و اموری از قبیل روابط خارجی، ضرب سکه، اعلان جنگ و صلح را به حکومت فدرال واگذار می کنند.

ایالات متحده آمریکا، استرالیا، کانادا، سوئیس و برخی کشورهای دیگر دارای چنین مدلی هستند (فرهنگ علوم سیاسی، مرکز اطلاعات و مدارک علمی ایران، ص ۱۲۲).

ساختار و قوای حکومتی

چرا باید رهبر داشته باشیم و چه فرقی میان رهبر دینی و غیر دینی است؟

پرسش

چرا باید رهبر داشته باشیم و چه فرقی میان رهبر دینی و غیر دینی است؟

پاسخ

انسان موجودی اجتماعی است که به نحو غریزی و طبیعی یا به جهت برآوردن نیازهای ضروری خود، به زندگی اجتماعی گرایش دارد؛ زیرا به نیازها و خواسته های خود در درون جامعه و در همکاری با دیگر انسان ها دست می یابد؛ بنابراین باید با انسان های دیگر همکاری و تعاون داشته باشد و به تنهایی نمی تواند تمام نیازهای خود را برآورده کند، اما از آنجا که عقاید، نظریه ها، گرایش ها و تفکرات و بعضاً منافع انسان ها با هم اختلاف دارد، برای جلوگیری از هرج و مرج و آنارشسیسم در هر جامعه ای، اگر چه یک جامعه کوچک باشد، نیاز به قوانین و رهبر یا رهبرانی که اداره کننده امور جامعه باشند و مدیریت اجتماعی جامعه و انسان ها را اداره و تدبیر کنند.

امیرالمؤمنین در یک بیان کوتاه فرموده است: "لا بد للناس من امیر بر او فاجر" هر جامعه ای (که بخواهد برقرار و پایدار بماند) نیازمند به یک امیر و رهبر است، خواه نیکوکار باشد یا بدکار و نادرست. در این کلام حضرت علی (ع) لزوم امارت و رهبری را بیان نموده است که حتی اگر فاجر و فاسق هم باشد، باز برای جامعه لازم است و بهتر از آن است که جامعه اصلاً امارت و رهبری نداشته باشد.

لزوم رهبر و سرپرست آن قدر مهم است که حتی گفته شده اگر در یک جمعی خواه در مسافرت یا در غیر مسافرت بودید و با همدیگر تعاون و همکاری داشتید، سعی کنید یک رهبر و مسئول برای خود انتخاب کنید. این مسئله در یک جامعه

کوچک مانند خانه نیز لازم دانسته شده است و در درون یک خانواده نیز باید کسی باشد که مدیریت و رهبری خانه را به عهده داشته باشد تا همه افراد نقش های خود را ایفا نمایند و از اختلاف و هرج و مرج و گسستگی و نزاع جلوگیری شود.

رهبر دینی و غیر دینی از جهات مختلف با هم تفاوت دارند که به چند مورد آن اشاره می کنیم:

۱ - از نظر صفات و ویژگی ها: رهبر دینی باید صفات و ویژگی های لازم را که در دین آمده دارا باشد. عدالت، آگاهی به احکام الهی و آگاه به شرایط زمان از جمله آن شرایط است، اما در رهبر غیر دینی این شرایط ضرورت ندارد و یا مراعات نمی شود.

۲ - رهبر دینی باید جامعه را براساس احکام و دستورات دینی اداره کند و نمی تواند از آن احکام تخطی کند، اما در جوامع غیر دینی این موضوع رعایت نمی شود که یا براساس نظر مردم، یا نظر طبقه خاص مانند سرمایه داران یا با خود کامگی و استبداد رهبر دینی اداره می شود.

۳ - رهبر دینی در جامعه دارای مشروعیت دینی است، اما رهبر غیر دینی مشروعیت ندارد.

۴ - در صورت فاقد بودن شرایط یا از دست دادن شرایط، رهبر دینی از رهبری ساقط می شود.

آیا تأثیر وجود رهبر بر مردم در جوامع غیر الهی مانند تأثیر آن بر مردم مسلمان است؟

پرسش

آیا تأثیر وجود رهبر بر مردم در جوامع غیر الهی مانند تأثیر آن بر مردم مسلمان است؟

پاسخ

مسئله محبوبیت رهبران غیر دینی در جوامع یکسان نیست و به همین جهت تأثیر آنها به یک اندازه نیست، اما در عین حال تأثیر آنها به اندازه تأثیر رهبران دینی در جامعه اسلامی نیست و این از چند جهت می باشد.

در جوامع دیگر، رهبر یا رهبران نظام از چند طریق قدرت را به دست می گیرند یا از طریق کودتا و قدرت نظامی، یا از طریق آرای مردم، یا از طریق انتخاب طبقه خاص مانند ثروتمندان و یا از طریق انقلاب و شورش. این رهبران میزان محبوبیت شان در جوامع مختلف است. مثلاً کسی که از طریق رأی مردم و یا انقلاب مردمی به قدرت رسید با کسی که از طریق کودتا یا انتخاب طبقه و گروهی خاص که طبعاً نماینده و تأمین کننده منافع آن گروه خاص است، میزان محبوبیت و تأثیرشان در میان مردم به یک اندازه نیست، البته امروزه وضع حکومت ها بسیار پیچیده شده و برای فریب مردم جامعه خود و مردم جوامع دیگر، از راههای ظاهراً موجه و صحیح بهره برداری می کنند، مثلاً امروزه در جوامع سرمایه داری غرب ظاهراً با رأی و انتخاب مردم، رهبران تعیین و انتخاب می شوند، اما هنگامی که دقت می کنیم، متوجه می شویم که نه تنها در آن جوامع، رهبران انتخاب شده،

اکثریت آرای مردمی را به دست نیاورند، زیرا تنها ۴۰٪ - ۳۰٪ مردم آنها در رأی شرکت کرده اند و تنها ۲۰٪ مردم به آنها رأی داده اند و در عین حال آن مقدار آرا نیز از طریق سرمایه داران و صاحبان شرکت های

بزرگ، از طریق ابزارهای تبلیغاتی و فریب و... جمع شده است.

با صرف نظر از همه موارد مذکور، رهبران دینی در جامعه مسلمانان مانند ایران، در عین حال که رأی و انتخاب مردمی را؛ ح ح دارا هستند، چون مشروعیت دینی را نیز دارند و مردم احساس می کنند که آنها درصدد پیاده کردن احکام الهی در جامعه هستند و براساس منافع خود و یا طبقه خاص خود عمل نمی کنند و یا براساس هواهای نفسانی حکومت نمی کنند، تأثیر مضاعف در میان مردم بر جای می گذارند و البته اگر مردم این احساس و یا اعتقاد را از دست دهند، طبعاً تأثیر آنها مانند گذشته نخواهد بود و در این جهت با جوامع و رهبران غیر دینی تفاوتی نخواهند داشت.

در ضمن باید توجه داشت که مسئله رهبر دینی در همه جوامع اسلامی به یک اندازه نیست؛ زیرا مسئله شرایط رهبر دینی مانند عدالت، اعتقاد به اسلام و اجرای احکام آن و... در همه وجود ندارد و یا مراعات نمی شود.

جایگاه حکام در حکومت اسلامی چگونه است؟

پرسش

جایگاه حکام در حکومت اسلامی چگونه است؟

پاسخ

اسلام با تحمیل شخصیت حکام بر رعایا مبارزه کرد و حکومتهای استبدادی حکام افریقا و امراء و رؤسای قبائل نجد و حجاز و ترکستان و کشورهای دیگر را ساقط کرد و تذلیل بشر را به هر عنوان و اسمی محکوم ساخت؛ و سطح افکار جامعه را بالا برد و شوکت استثمارگران را در هم شکست، نه برای اینکه صاحبان مناصب را عوض کند و در ایران یا سوریه و الجزایر و مراکش به جای حاکم ایرانی یا افریقائی، حاکم عربی بنشانند.

کاخ کسری و آنهمه تجملات و تشریفات را که از دسترنج کارگران و کشاورزان محروم تهیه شده بود از میان برداشت، نه برای اینکه دیگران و خلفای بنی امیه و بنی عباس همان رسم را دنبال کنند و کاخهای رفیعتر با تجملاتی خیره کنندهتر و تشریفات بیشتر ترتیب دهند و بندگان خدا را استعباد کنند، بلکه هدف اسلام پایان دادن به استعباد بود تا ملتها شخصیت و شرف خود را بجویند و کورکورانه از زمامداران اطاعت نکنند.

اسلام، سلطه و قدرت حکومت را ملک شخصی حاکم نمیداند که با آن بتواند برای خود دستگاه و حریم نفوذ و تشریفات فراهم کند یا زور و قدرت خود را به رخ ضعف بکشد، بلکه قدرت و سلطه حکومت جلوه قدرت جامعههای است که حاکم هم یکی از افراد آن است و هرکس به سهم خود از این قدرت نصیبی دارد، پس این قدرت را نمیتوان تبدیل به قدرت شخصی نمود و از آن سوء استفاده کرد.

نظام حکومت اسلام بر این استوار است که واضع احکام، خداوند متعال است و احدی از بشر

حق تشریح و وضع قانون ندارد.

«إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ» یوسف / ۴۰

آیا پیامبر اسلام (ص) دستگاه اطلاعاتی داشته است؟

پرسش

آیا پیامبر اسلام (ص) دستگاه اطلاعاتی داشته است؟

پاسخ

نمونه ای از کارهای اطلاعاتی که در عصر پیامبر (ص) انجام گرفت ماجرای حذیفه در جنگ احزاب است. در بسیاری از تواریخ آمده است، که در یکی از شبهای جنگ احزاب، بعد از آنکه میان لشکر احزاب اختلاف افتاده بود، پیامبر (ص) فرمود «آیا کسی از شما هست که در این تاریکی به لشکرگاه دشمن برود تا خبری از آنها بیاورد، هرکس چنین کند رفیق من در بهشت خواهد بود».

حذیفه یکی از اصحاب رسول خدا (ص) می گوید هیچ کس به خاطر شدت خستگی، گرسنگی و وحشت از جا بر نخاست، پیامبر (ص) چشمش به من افتاد، و مرا صدا زد و فرمود «برو و خبری از آنها برای من بیاور، اما هیچ کار دیگری در آنجا انجام نده تا باز گردی!» او می گوید، من به سوی لشکرگاه قریش آمدم، در حالی که طوفان سختی می وزید و همه چیز آنها را در هم می ریخت، ناگهان شبیح «ابوسفیان» را دیدم که در میان آن ظلمت و تاریکی فریاد می زند، ای قریش! (سخن با شما دارم) هر کدام دقت کنید و کنار دستی خود را بشناسید، بیگانه ای در اینجا نباشد! «حذیفه» می گوید من پیشدستی کردم و فوراً به کسی که در کنارم بود گفتم تو کیستی؟ گفت من فلانی هستم، گفتم بسیار خوب. سپس ابوسفیان گفت به خدا سوگند اینجا جای توقف نیست، شترها و اسبهای من از دست رفتند و یهود بنی قریظه پیمان خود را شکستند و این باد و طوفان شدید، چیزی برای ما باقی نگذاشت، برخیزید و حرکت کنید که من آماده حرکت، سپس شتابزده به سراغ مرکب خود رفت، من فکر

کردم با یک تیر حساب او را برسم، همینکه خواستم تیر را رها کنم به یاد سخن پیامبر(ص) افتادم که فرمود دست از پا خطا نکن و برگرد و فقط خبری برای من بیاور، من باز گشتم و ماجرا را عرض کردم.

دیدگاه روایات اسلامی در مورد لزوم سازمانهای اطلاعاتی چیست؟

پرسش

دیدگاه روایات اسلامی در مورد لزوم سازمانهای اطلاعاتی چیست؟

پاسخ

لزوم سازمانهای اطلاعاتی در روایات اسلامی و تواریخ، بازتاب گسترده ای دارد و از مطالعه آنها به خوبی می توان به این حقیقت پی برد که حکومت اسلامی نباید از این مسأله مهم غافل بماند و باید در دو بخش، فعالیت وسیع و حساب شده ای داشته باشد از تحرکات نظامی و سیاسی و اقتصادی دشمن که به نحوی با سرنوشت مسلمانان ارتباط دارد آگاه باشد و هم فعالیتهای جاسوسی دشمنان را که می خواهند با عمال نفوذی خود، اسرار محرمانه را برابیند به مقابله برخیزد، نمونه ای از این روایات و نقلهای تاریخی را ذیلاً از نظر می گذرانیم

در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا(ع) می خوانیم

«كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) إِذَا بَعَثَ جَيْشًا فَأَتَاهُمْ أَمِيرًا، بَعَثَ مَعَهُمْ مِنْ ثِقَاتِهِ مَنْ يَتَجَسَّسُ خَبْرَهُ» (وسائل الشیعه ۱۱/۴۴) [رسول خدا هنگامی که لشکری را می فرستاد و امیری بر آنها می گماشت که از جهتی ممکن بود مورد اتهام واقع شود، همراه او یکی از افراد مورد اعتماد را می فرستاد تا اخبار و احوال او را به وی گزارش دهد].

نامه های نهج البلاغه به خوبی نشان می دهد که دستگاه اطلاعاتی علی(ع) مسائل را در سراسر کشور اسلامی تحت نظر داشتند، از جمله در «فرمان معروف مالک اشتر» در مورد نظارت بازرسان مخفی بر چگونگی کار عمال و کارگزاران دولت می خوانیم «وَابْعَثِ الْعُيُونَ مِنْ أَهْلِ الصُّدُقِ وَالْوَفَاءِ عَلَيْهِمْ فَإِنَّ تَعَاهُدَكَ فِي السَّرِّ لِأُمُورِهِمْ حَيْدُودَهُ لَهُمْ عَلَى الْإِسْتِعْمَالِ الْأَمَانَةِ وَالرَّفْقِ بِالرَّعِيَّةِ» [مأموران مخفی از میان افراد راستگو و باوفا، برای بررسی وضع کارگزاران حکومت مبعوث کن و اعمال آنان را زیر نظر بگیر، زیرا بازرسی

مداوم و پنهانی سبب می شود که آنها به امانت داری و مدارا کردن به زیر دستان ترغیب شوند!

البته این یکی از بخشهای کار مأموران اطلاعاتی است که نسبت به داخل حکومت و کارگزاران دولت کار اطلاعاتی انجام می دهند.

آن حضرت در نامه دیگری که به فرماندار مکه «قثم بن عباس»، برادر عبدالله بن عباس، می نویسد «أَمَا بَعْدُ فَإِنَّ عَيْنِي بِالْمَغْرِبِ كَتَبَ إِلَيَّ يُعَلِّمُنِي أَنَّهُ وَجَّهَ إِلَى الْمَوْسِمِ أَنْاسٍ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ الْعُمِّيِّ الْقَلُوبِ الْأَشْجَاعِ الْكَمِهِ الْأَبْصَارِ الَّذِينَ يَلْبَسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَيُطِيعُونَ الْمَخْلُوقَ فِي مَعْصِيَتِهِ لِخَالِقٍ ... فَأَقِمَّ عَلَيَّ مَا فِي يَدَيْكَ عَلَيَّ مَا فِي يَدَيْكَ قِيَامَ الْحَازِمِ الصَّلِيبِ» (نهج البلاغه، نامه ۳۳) [مأمور مخفی اطلاعاتی من در مغرب (شام) برایم نوشته است که گروهی از مردم (از سوی معاویه) به سوی حج گسیل شده اند، گروهی کور دل و ناشنوا و کور دیده که حق را با باطل مشوب می سازند و در طریق نافرمانی خالق، اطاعت مخلوق می کنند... با توجه به این معنی مراقب مسئولیت خویش باش و به وظایف خود قیام کن، قیام انسان دور اندیش و نیرومند!]

یک سازمان اطلاعات اسلامی چه ویژگیهایی باید داشته باشد؟

پرسش

یک سازمان اطلاعات اسلامی چه ویژگیهایی باید داشته باشد؟

پاسخ

مهمترین شرایط دستگاههای اطلاعاتی و آماری مدیران اسلامی، امور زیر است

۱ از همه لازمتر این که بر محور واقعیت ها دور زند، چرا که هیچ چیز، خطرناکتر از اطلاعات دروغین، گمراه کننده، و مبالغه آمیز نیست، هر چند موقتاً مایه دلخوشی باشد. صحیح بودن خبر به تنهایی کافی نیست، ممکن است اصل خبر درست باشد اما کم و کیف و مقدار آن، نادرست و گمراه کننده باشد.

۲- مدیر اسلامی هرگز نباید در زندگی خصوصی افراد خود تجسس کند که هم بر خلاف دستور صریح قرآن است، و هم مایه سلب اعتماد افرادی می شود که تحت پوشش مدیریت او قرار دارند و سوء ظن آنها را بر می انگیزد.

قرآن مجید در این زمینه دستور حساب شده ای دارد

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبَ بَعْضُكُم بَعْضًا» حجرات/۱۲

در این آیه، نخست از سوء ظن و بدگمانی که از آفات مدیریت است نهی شده، و به دنبال آن از تجسس و سپس غیبت؛ چرا که این سه در ارتباط با یکدیگرند؛ «سوء ظن» مایه «تجسس» و موجب «غیبت» می گردد، و نتیجه همه آنها متزلزل شدن پایه

های اعتماد متقابل در هر تشکیلات است.

۳ اطلاعات مدیران باید همه جا، شکل آماری داشته باشد و از اطلاعات کلی و فاقد آمار یا واجد اعداد و ارقام مجهول و نامشخص، جداً پرهیز کنند؛ چراکه این امور دام بزرگی بر سر راه مدیران است. پیغمبر گرامی اسلام (ص) همیشه سعی داشت در جنگها از کم و کیف و عدّه و نفرات و امکانات دشمن دقیقاً آگاهی یابد تا وضع ارتش خود

را بر اساس آن تنظیم نماید.

۴ اطلاعات باید مستمر و منظم باشد؛ چرا که بسیاری از مسائل ماهیت خود را در یک مقطع نشان نمی دهد یا با گذشت زمان دگرگون می شود

۵ هرگز نمی توان در گرفتن و دادن اطلاعات تنها تکیه بر حافظه کرد؛ بلکه، همیشه باید به نوشته های صریح و صحیح تکیه نمود؛ چرا که حافظه بهترین افراد، گاه به آنها خیانت می کند، و مایه شکست و ناکامی می شود.

دستور اسلامی «فَيَدُوا الْعِلْمَ بِالْكِتَابَةِ» (بحار الانوار، ج ۲/۱۵۱ و ۱۵۲) را در اینجا باید معیار قرار داد.

۶ مدیر و فرمانده باید از حالات مأموران خود با خبر باشد، و گروهی از افراد مورد اعتماد را برای رسیدگی به وضع حال کارمندان بگمارد که تمام اخبار مهم آنها را به وی برسانند.

امیر مؤمنان علی (ع)، در دوران حکومتش، به وسیله گروهی از افراد مورد اعتماد که آنها را به عنوان بازرس برای رسیدگی به اوضاع کارمندان و کارکنان در شهرهای مختلف گماشته بود، با خبر می شد؛ لذا می بینیم، در نامه های خود، روی گفته های آنها تکیه کرده و به آن استناد می فرماید و بعضی از مأموران خود را به جهت انجام کار خلاف به شدت توبیخ می کند.

مسئولیت اصلی مجلس قانون گذاری اسلامی چیست؟ و با مجالس قانون گذاری در دیگر کشورهای جهان چه تفاوتی دارد؟

پرسش

مسئولیت اصلی مجلس قانون گذاری اسلامی چیست؟ و با مجالس قانون گذاری در دیگر کشورهای جهان چه تفاوتی دارد؟

پاسخ

کار اصلی نمایندگان در چنین مجلسی تطبیق احکام کلیه بر مصادیق و کارشناسی موضوعی است؛ یعنی باید بنشینند و از طریق شورا، موضوعات پیچیده مورد نیاز را برای تطبیق احکام اسلامی بر آنها پیدا کنند. مثلاً دفاع از کشور اسلامی در مقابل تهاجم بیگانگان و پیکار با آنان یک امر واجب است، همان گونه که در شرایط خاصی صلح با آنان موجب تقویت بنیه های اسلام و دفع شر آنان می گردد، ولی تشخیص این معنی که آیا مثلاً در شرایط فعلی، جنگ باعث دفع شر آنهاست یا صلح؟ این امر نیاز به کارشناسی موضوعی دارد که مجلس می نشیند و با در نظر گرفتن تمام جوانب مسأله، آنچه را مصلحت می بیند بر می گزیند. یا اینکه در مورد مصرف بیت المال و اینکه چگونه بودجه تنظیم شود تا عادلانه باشد و مصداق عدل و داد گردد، مجلس به شور می پردازد و آنچه را مصداق اصلح می بیند بر می گزیند. از این سخن چنین می توان نتیجه گرفت که میان مجالس قانون گذاری اسلامی و مجالس قانون گذاری کشورهای لائیک و غربی، دو تفاوت اساسی وجود دارد

۱ در مجالس قانون گذاری غیر مذهبی واقعاً تشریح حکم می کنند و حلال و حرام و مجاز و ممنوع وضع می کنند، بی آنکه بایند به حکم الهی باشند، ولی در مجالس قانون گذاری اسلامی کار اصلی همان تطبیق احکام کلی الهی بر مصادیق آن و یا

کارشناسی موضوعی است.

۲ در مجالس قانونگذاری اسلامی، هدف تأمین نیازها برای حلّ مشکلات و پیشبرد جامعه اسلامی در تمام زمینه های مثبت در چارچوبه تعلیمات اسلام

است.

آیا اصل تفکیک قوا یک ضرورت حتمی عقلی است؟

پرسش

آیا اصل تفکیک قوا یک ضرورت حتمی عقلی است؟

پاسخ

به اعتقاد ما تفکیک قوا، همیشه و در هر جامعه ای ضرورت ندارد و چنین نیست که تأمین مصالح اجتماعی بر آن توقف داشته باشد؛ اگر در شرایط خاصی، یک نفر هر سه کار قانونگذاری، قضاوت و اجرای قوانین را بهتر از هر کس دیگر می تواند انجام دهد، از نظر عقل هیچ مانعی ندارد که وی همزمان متصدی هر سه کار شود.

در نخستین جامعه اسلامی- که در مدینه شکل گرفت- پیامبر گرامی اسلام(ص) شخصاً ریاست هر سه قوه را بر عهده داشت و هیچ مشکلی هم از این جهت پدید نیامد.

ادله طرفداران تجزیه قدرت و تفکیک قوا را بیان کنید.

پرسش

ادله طرفداران تجزیه قدرت و تفکیک قوا را بیان کنید.

پاسخ

امور و شئونی که دستگاه حاکمه عهده دار آنهاست بسیار متعدد و گوناگون است. برای پرداختن به هر یک از این امور و شئون نیز دانش و کار آگاهی خاصی ضروری و بایسته است، شک نیست که کمتر اتفاق می افتد- بلکه کمیاب ملحق به معدوم است- که یک فرد انسانی دارای چنان وسعت معلومات و تجاربی باشد که بتواند شخصاً همه امور و شئون یک جامعه را تصدی کند. پس کثرت و گوناگونی امور مملکتی و ضرورت وجود تخصص برای تکفل هر یک از آنها اقتضا دارد که تقسیم کار و تجزیه قدرت پدید آید.

اگر در نظر آوریم که امور و شئون جامعه چه کثرت و تعدد عظیمی دارد به آسانی در می یابیم که تمرکز آنها در یک مرکز و انباشته شدن آنها در یک جا موجب معوق ماندن کارها و تأخیر در حل و فصل مسائل و مشکلات مردم می گردد. برای آن که کارها به سرعت انجام یابد و حقوق مردم زودتر استیفا شود چاره ای جز تقسیم کارها و مسئولیت ها نیست.

اگر همه قدرتها در یک دستگاه و نهایتاً در یک شخص تمرکز یابد احتمال سوء استفاده از قدرت، قوی خواهد شد. اگر

بخواهیم سوء استفاده از قدرت به حد اقل کاهش یابد، باید کاری کنیم که قدرتها در دستگاههای مختلف پراکنده شود و دست یک فرد در انجام دادن همه کارها، باز نباشد. این دلیل سوم را مهمترین دلیل برای اثبات ضرورت تفکیک قوا می دانند.

ادله طرفداران تمرکز قدرت را بیان کنید.

پرسش

ادله طرفداران تمرکز قدرت را بیان کنید.

پاسخ

امور و شئون متعدد و مختلف جامعه به کلی مستقل و جدا از یکدیگر نیست؛ بنا بر این برای حسن اداره و تدبیر جامعه نیاز مؤکد به ارتباط و هماهنگی کارگزاران و مسئولان امور هست و این امر به نوبه خود، مقتضی وجود نوعی تمرکز در دستگاه حاکم است.

اگر روستاها، شهرها و استانهای مختلف یک کشور، کاملاً از هم جدا و بیگانه باشند و در میان آنها گونه ای ارتباط و پیوند برقرار نباشد، وحدت مملکت در معرض خطر و نابودی واقع می شود. به منظور آن که کشور دستخوش پراکندگی و تفرقه نگردد و وحدت آن محفوظ بماند باید گونه ای تمرکز در نظام حکومتی وجود داشته باشد.

ضرورت عقلایی قوای سه گانه در جامعه چگونه تقریر می شود؟

پرسش

ضرورت عقلایی قوای سه گانه در جامعه چگونه تقریر می شود؟

پاسخ

با توجه به این که شناخت همه انسانها در یک تراز نیست و همین اختلاف شناخت موجب می شود که در تعیین حقوق و تکالیف یکایک اعضای جامعه اتفاق نظر داشته باشند در نتیجه نباید توقع داشت که در یک جامعه، مجموعه قواعد حقوقی با مراجعه به آرای عمومی و نظر خواهی از مردم تعیین و تصویب شود؛ به ناچار باید مرجع صلاحیت داری این مسئولیت مهم و خطیر را بر عهده گیرد و حقوق و تکالیف همگان را معلوم سازد. این مرجع ذی صلاح در زبان فلاسفه حقوق ((قوه مقننه و قانون گذاری)) نام دارد.

پس از آن که از سوی قوه مقننه حدود و مرزها تعیین شد، و احکام و مقررات حقوقی معلوم گشت، باز در مورد تطبیق احکام

و مقررات مزبور در موارد خاص اختلاف پیش می آید، چرا که قواعد حقوقی یک رشته از قوانین کلی هستند و نمی توان برای هر قضیه جزئی قانونی جداگانه داشت؛ لذا گاهی در این باب که یک مورد جزئی مصداق کدام قانون است اختلاف بروز می کند. منشأ این اختلاف یکی از این دو امر خواهد بود: یا هر یک از طرفین اختلاف واقعاً حق خودش را می خواهد و در پی تجاوز به حق دیگران نیست ولی نمی داند حقش چیست و حق طرف مقابل کدام است؟ و یا هر یک از دو طرف یا یکی از آنان قصد تجاوز به حقوق دیگری دارد و می خواهد غرض سوء خود را با استناد به یک قاعده حقوقی اعمال کند.

به هر حال برای تحقق هدف حقوق و برقراری عدالت اجتماعی و تأمین مصالح

عمومی، صرف وجود قوه مقننه کافی نیست بلکه وجود قوه ای دیگر ضرورت دارد که در میان مردم به داوری بنشیند تا کشمکشها و نزاعهای افراد از میان برخیزد؛ این قوه - که مرجع اعضای جامعه در تطبیق قواعد حقوقی بر موارد خاص است- قوه قضائیه نام دارد. حال اگر کسی به داوری قاضی ترتیب اثر نداد چه باید کرد؟ هدف این نیست که حق و تکلیف اعضای جامعه فقط در ذهن معلوم گردد بلکه هدف حقوق تنها هنگامی تحقق می یابد که در عالم خارج و در جامعه هر کسی واقعاً به حق خودش برسد و به تکلیفش عمل کند؛ پس باید نیرویی باشد تا کسانی را که با احکام و مقررات اجتماعی مخالفت کرده و از فرمان قوه قضائیه سر پیچی می کنند، به راه آورد و به اطاعت از نظام حقوقی حاکم بر جامعه الزام کند، این نیرو- که ضامن اجرای قوانین اجتماعی است- قوه مجریه نام دارد.

تفکیک قوا در نظام ما پذیرفته شده هدف اصلی از تفکیک قوا، تقسیم کردن قدرت بین قوای سه گانه می باشد به نحوی که قدرت ما فوق این قوا وجود نداشته باشد. آیا اصل ۵۸ ق او پیشینی ولی فقیه به عنوان مافوق قوای سه گانه خلاف فلسفه تفکیک قوا نیست؟

پرسش

تفکیک قوا در نظام ما پذیرفته شده هدف اصلی از تفکیک قوا، تقسیم کردن قدرت بین قوای سه گانه می باشد به نحوی که قدرت ما فوق این قوا وجود نداشته باشد. آیا اصل ۵۸ ق او پیشینی ولی فقیه به عنوان مافوق قوای سه گانه خلاف فلسفه تفکیک قوا نیست؟

پاسخ

در پاسخ به این سوال گفتنی است:

اولاً تفکیک قوا به عنوان یک روش جهت کنترل قدرت و جلوگیری از فساد و سوء استفاده صاحبان قدرت در غرب پی ریزی شد. چنانکه منتسکیو، احیاگر اصل تفکیک قوا می گوید: «برای آنکه نتوان از قدرت سوء استفاده کرد باید دستگاههای حاکم طوری تنظیم شوند که قدرت، قدرت را متوقف کند» (روح القوانین، شارل دو منتسکیو، ترجمه علی اکبر مهتدی، ۱۳۴۹، کتاب یازدهم، فصل ششم) بر این اساس اصل تفکیک قوا صرفاً یک راه عملی برای تعدیل قوا بوده و به عنوان ارزش ذاتی و راه منحصر به فرد مطرح نبوده است. و اینکه آیا این اصل به تنهایی توانسته است هدف فوق را برآورده سازد بسیار جای تأمل و درنگ دارد. از این رو بسیاری از حقوق دانان چه در اصل سه گانه بودن قوا و چه در مورد تفکیک مطلق و نسبی قوا تردید کرده و انتقادات و مباحث زیادی را مطرح نموده اند. (ر.ک: فلسفه سیاست، مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی (ره)؛ بایسته های حقوق اساسی، ابوالفضل قاضی، نشر داد گستر)

نگرشی واقع بینانه به کشورهای مدعی دمکراسی روشنگر آن است که تفکیک کامل قوا هرگز امکان پذیر نبوده و آنچه هست تفکیک نسبی است. افزون بر آن در این کشورها قوه مجریه قدرتی برتر

است، به عبارت دیگر نوعی الیکارشی و حاکمیت نخبگان در این کشورها حاکم است. امور حکومتی آن قدر پیچیده است که تنظیم لوایح مستلزم انجام کار تخصصی است که توسط قوه مجریه صورت می گیرد و نمایندگان مجلس فاقد دقت و تخصص لازم در این زمینه اند. در این کشورها قوه مجریه هم بر قوه مقننه و هم بر قوه قضائیه تفوق و برتری دارد و تفکیک و تعادل قوا به معنای واقعی کلمه مطرح نیست.

از سوی دیگر تفکیک قوا موجب تقسیم فساد در میان سه قوه گردیده و فقط از تمرکز فساد در یک نهاد جلوگیری می کند. بنابراین تفکیک قوا خود به خود مکانیسم مناسبی برای جلوگیری از فساد نیست. قدرت اگر همراه با خودسازی و تهذیب نباشد موجب فساد می شود، چه قلمرو آن محدود باشد که تفکیک قوا گامی در این جهت است و چه گسترده باشد. قوه مجریه به لحاظ قلمرو اجرائی آن در سرتاسر کشور، فساد زیادی را در جوامع غربی به بار آورده است و قوای دیگر نیز به همان میزان با فساد آمیخته اند.

حاصل آنکه با تفکیک قوا، جلوگیری از فساد گرفته نشده است، در واقع فساد در حوزه های گوناگون حکومتی منتشر شده است و چون در یک نهاد متمرکز نیست، چندان به حساب نمی آید، پس این اصل به تنهایی روش موفق و کاملی نبوده و نخواهد بود.

ثانیا یکی از مشکلات بزرگ اصل تفکیک قوا ناشی از این موضوع است که جدائی قوای سه گانه و انفصال ناشی از تفکیک قوا مشکل بزرگ عدم ارتباط و هماهنگی بین قوا را به دنبال خواهد داشت و در

بسیاری مواقع مصالح، منافع، امنیت، وحدت ملی را به مخاطره خواهد انداخت از این رو برخی از صاحب نظران مانند «بن ژامن کنستان» به وجود «قوه تعدیل کننده» نیز اعتقاد داشته اند. بنا به تعبیر کنستان به خلاف قوای سه گانه که باید در برابر هم آرایش یابند و از زیادت خواهی و برتری جوئی یکدیگر جلوگیری کنند و به گفته منتسکیو یکدیگر را متوقف سازند، قوه تعدیل کننده بی طرف و فوق سایر قوا، رئیس کشور مانند پادشاه یا رئیس جمهور مظهر چنین قوه ای به شمار می آید. اگر میان پارلمان و هیئت دولت اختلافی بروز کند قوه تعدیل کننده می تواند دخالت کند و در حدود اختیاراتی که قانون اساسی به آن بخشیده است کشور را از بحران و رژیم را از خطر سقوط و جامعه را از هرج و مرج نجات بخشد. (بایسته های حقوق اساسی، دکتر ابوالفضل قاضی، نشر دادگستر، چاپ اول ۱۳۷۵، ص ۱۸۳)

ثالثاً در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران با توجه به آموزه های دین مبین اسلام در مورد ساختار نظام سیاسی اسلام در دوران غیبت و همچنین کنترل و جلوگیری از فساد صاحبان قدرت و روشهای آن از یک سو، و ضمن استفاده از دستاوردهای نظامهای سیاسی در این زمینه با در نظر گرفتن نقاط، قوت و ضعف و کاستی های آنان، ولی فقیه جامع الشرایط در رأس هرم نظام سیاسی قرار گرفته و روابط قوای سه گانه نیز به صورت قانونی مشخص گردیده با نظارتی که ولایت فقیه بر کلیه نهادهای سیاسی کشور و قوای سه گانه دارد از مشکل ناهماهنگی و تصادم میان قوا جلوگیری،

مصالح، منافع، امنیت و وحدت کشور و جامعه حفظ می گردد.

در این سیستم گرچه رهبر به صورت قوه برتر تعدیل کننده و ناظر بر قوای سه گانه و به تعبیر دیگر به عنوان «فرا قوه» مطرح می شود ولی با توجه به مشخصات و صفاتی که قانون برای رهبر در نظر گرفته (نظیر تقوا، عدالت، ...) و سایر کنترل های بیرونی (نظیر نظارت خبرگان، لزوم مشورت حاکم با نخبگان جامعه، امر به معروف و نهی از منکر و ...) امکان سوء استفاده از قدرت بسیار اندک و در حداقل ممکن و به گونه ای که در اصل یکصد و هفتم آمده در حد امتناع عادی است. (فقه سیاسی، عمید زنجانی، نشر امیرکبیر، چاپ چهارم ۱۳۷۷، ج ۱ ص ۲۹۲)

نتیجه آنکه وجود ولایت فقیه حاکم بر قوای سه گانه نه تنها با فلسفه تفکیک قوا منافات ندارد، بلکه مکمل آن بوده و از بسیاری نواقص آن جلوگیری می کند.

چرا تشکیلاتی مانند مجلس، مجمع تشخیص مصلحت، خبرگان و... در زمان پیامبر (ص) و امامان معصوم (ع) نبود؟

پرسش

چرا تشکیلاتی مانند مجلس، مجمع تشخیص مصلحت، خبرگان و... در زمان پیامبر (ص) و امامان معصوم (ع) نبود؟

پاسخ

بررسی فلسفه وجودی و علت تشکیل هر کدام از تشکیلات یاد شده بررسی گسترده ای می طلبد. لیکن به طور کلی وجود این قبیل تشکیلات بر اساس ضرورت ها و شرایط زمانی بوده و برای اداره جامعه کنونی لازم است و هیچ گونه منافاتی با آموزه های اسلامی، حکم عقل، سیره حکومتی پیشوایان اسلامی و حوزه اختیارات ولی فقیه ندارد. توضیح آن که:

یکم. از متون و منابع معتبر دینی در باب دولت و حکومت برمی آید که اسلام بر شکل خاصی از ساختار نظام سیاسی، با جزئیات مشخص اصرار ندارد؛ بلکه اسلام فراتر از معرفی شکل خاصی از حکومت و متناسب با احکام ثابت و تغییرناپذیر خود، چارچوب کلی و کلانی را معرفی کرده است این چارچوب در درون خود، تغییرات، و اشکال متعدّد و گوناگونی را برمی تابد. اسلام نه به طور کلی مردم را به حال خود رها کرده که هر چه خواستند، انجام دهند و نه شکل تنگ و محدودی را برای حکومت معرفی می کند که فقط در شرایط زمانی و مکانی محدودی، قابل اجرا باشد. چارچوب کلانی که اسلام ارائه می دهد، از دامنه و خطوط وسیعی برخوردار است که اشکال صحیح و عقلایی حکومت در آن می گنجد.

اصول حاکم بر ساختار نظام سیاسی اسلام عبارت است از: مقدمه ای بر مبانی حقوقی - کلامی نظام سیاسی در اسلام، ص ۱۴۹.

۱. ضرورت مشروعیت الهی مجریان،

۲. ضرورت اسلامیت قوانین،

۳. توجه به جایگاه مهم مردم به عنوان مبدأ شکل گیری و کارآمدی همه نهادها،

۴. امکان خطای مجریان و ضرورت نظارت بر آنان.

دوم. تشکیل حکومت در هر جامعه ای، مستلزم

وجود ساختارها و نهادهایی جهت اداره هر چه کارآمدتر آن است. این ساختارها و نهادها براساس سطح گستردگی آن جامعه و نیز مقتضیات زمان و مکان، متفاوت است. در جوامع ساده و ابتدایی گذشته، اداره جامعه با وجود چند نهاد اندک و انگشت شمار میسر بود؛ ولی در جوامع پیچیده کنونی - به علت دگرگونی‌ها و تحولات اساسی که در ابعاد مختلف سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، صنعتی، ارتباطاتی و بین‌المللی و... روی داده است نهادها و ساختارهای متعدد و متناسب با شرایط این زمان را می‌طلبد.

این که تشکیلات نهادهایی مانند مجلس شورای اسلامی، شورای نگهبان، مجلس خبرگان، مجمع تشخیص مصلحت نظام و قوه مجریه متناسب با زمان کنونی است. در آن زمان نیز تشکیلات حکومتی متناسب با آن دوران و جوامع وجود داشته است و پیامبر گرامی اسلام نیز از ابتدای تشکیل حکومت اسلامی، اقدام به ایجاد و تأسیس آنها نمود. اهم اقدامات پیامبر اکرم (ص) در این زمینه عبارت است از:

۱. تشکیل کادر سیاسی و شورای اداری مدینه: پیامبر اسلام در پایان پیمان عقبه دوم، یک گروه دوازده نفری از نمایندگان خود را در رأس قبایل به عنوان «نقبا» (جمع نقیب) انتخاب کرد و هر یک را برای اداره و کفالت قبیله خود قرار داد. ابن هشام، السیره النبویه، ج ۲، ص ۸۶.

به موازات آن، شهر مدینه به چندین ناحیه یا بخش تقسیم شد؛ به صورتی که جمعیت هر قبیله در یک محل با یکدیگر و به دور از دیگران زندگی می‌کردند. در هر ناحیه یا بخش، یک رئیس (نقیب)، چندین نائب رئیس (عریف) و یک محل اجتماع (سقیفه) وجود داشت. پیامبر (ص) برای اداره کل «نقبا» رئیسی تعیین کردند

که به او «نقیب النقیباء» گفته می شد. محمد حمیدالله، اولین قانون اساسی مکتوب در جهان، ص ۶۹.

به این ترتیب شورای سیاسی دولت مدینه از ۴۹ نفر تشکیل می یافت. هر نقیب دارای سه عریف بود که بر امور مالی، اجتماعی و اطلاعاتی رسیدگی می کردند. شخص پیامبر(ص) در رأس قدرت قرار بود و تمامی مسائل اجتماعی، در نهایت با تصمیم گیری شخص ایشان حل می شد.

۲. سیاست پیامبر(ص) در اداره امور جامعه، مبتنی بر مشورت بود.

۳. پیامبر(ص) جهت تنظیم روابط اجتماعی مسلمانان و مشخص کردن مسؤولیت هر یک از گروه ها و فرقه های گوناگونی که در شهر زندگی می کردند، دست به تنظیم یک اساسنامه یا قانون اساسی زدند. ثقفی، سید محمد، ساختار اجتماعی و سیاسی نخستین حکومت اسلامی در مدینه، ص ۹۳.

۴. تنظیم ساختار منظم اقتصادی برای جمع آوری مالیات، زکات و....

۵. تنظیم ساختار قضایی و تعیین قضات و اعزام آنان به شهرهای مختلف.

۶. نصب فرمانداران و صدور ابلاغ بخشنامه های حکومتی و....

حکومت امام علی(ع) نیز متشکل از نهادها و ساختارهای سیاسی متناسب با نیاز آن زمان بود. ر.ک: سبحانی، جعفر، فروغ ولایت؛ مشایخی فریدونی، نظارت سیاسی در نهج البلاغه؛ شهید مطهری، جاذبه و دافعه امام علی(ع)؛ جرج جرداق، علی صدای عدالت انسانی.

سوم. نکاتی چند هم در نهادها و تشکیلات ساده دوران پیامبر اکرم(ص) و امام علی(ع) و هم در تشکیلات گسترده نظام جمهوری اسلامی ایران، قابل توجه و اهمیت است؛ از جمله:

۱. هر دو دسته از این تشکیلات با اصول حاکم بر نظام سیاسی اسلام انطباق دارد.

۲. این تشکیلات در راستای کمک به حاکم اسلامی در اداره هر چه صحیح تر و کارآمدتر جامعه است؛ نه تشکیلاتی موازی یا متعارض با نهاد رهبری جامعه اسلامی. از

این رو هم تصمیماتی که در شورای سیاسی صدر اسلام در مسائل اجتماعی گرفته می شود و هم تصمیماتی که از سوی مجلس شورای اسلامی، مجمع تشخیص مصلحت و... در نظام اسلامی ایران به تصویب می رسد، با تأیید ولی امر - که در آن زمان پیامبر اکرم (ص) بود و در این زمان ولی فقیه است مشروعیت می یابد. بنابراین وجود تشکیلاتی با این خصوصیات، به هیچ وجه منافی با ولایت مطلقه فقیه و حوزه اختیارات او نیست.

۳. وجود تشکیلات حکومتی - که بر اساس نیازهای زمان متغیر است مخالف و ناسازگار با عقل نیست؛ بلکه کاملاً مطابق با عقل است. عقل یکی از منابع دین مبین اسلام است و همو حکم می کند که در جامعه کنونی - با توجه به پیچیدگی و گسترگی مسائل، نمی شود به روش ها و شیوه های مرسوم اداره جامعه در گذشته اکتفا کرد؛ بلکه تشکیلات منظم تر و گسترده تری متناسب با جامعه کنونی لازم است.

چهارم. قاعده اولیه آن است که نظام اسلامی در جهت تأسیس تشکیلات مطابق با نیازهای جامعه، همت گذارد و این تشکیلات نیز در راستای اصول حاکم بر ساختار نظام سیاسی اسلام و تحت فرمان رهبر نظام اسلامی، نقش ایفا کند. حال اگر برخی از عناصر تشکیل دهنده این تشکیلات، بر اثر تعصبات حزبی یا تحت تأثیر تبلیغات سوء دشمنان، در مقابل اوامر رهبری موضع گیری کنند؛ اینجا اصل وجود این تشکیلات مورد انتقاد نیست. چون بر اساس قوانین عقلی و شرعی است؛ بلکه باید به فکر اصلاح کارکرد آن تشکیلات بود و زمینه های پویایی و بالندگی آن را بررسی کرد. جهت اطلاع بیشتر ر.ک:

الف. امام خمینی، حکومت اسلامی.

ب. معرفت، محمد هادی، ولایت فقیه.

پ. سروش، محمد،

ت. موثق، محمدرضا، جایگاه مجلس شورای اسلامی در ساختار قدرت سیاسی جمهوری اسلامی ایران.

سیستم نظارت در پارلمانهای لیبرالیست در حین دوره نمایندگی چگونه است؟

پرسش

سیستم نظارت در پارلمانهای نظامهای لیبرالیست در حین دوره نمایندگی چگونه است؟

پاسخ

این موضوع نیازمند تحقیقاتی گسترده می باشد که از ظرفیت یک نامه خارج است، از این رو به اختصار نکاتی را پیرامون پارلمان در کشورهای مهم جهان بیان نموده که بعضاً متضمن منظور شما نیز می باشد:

پارلمان در کشورهای مهم جهان

هر کشوری برای تدارک زندگی اجتماعی افراد جامعه، برقراری نظم و امنیت، حفظ حقوق و آزادی ملت و اعمال حاکمیت، نیاز به قانون دارد و نهادی لازم دارد که وظیفه قانون گذاری را انجام دهد. به این ترتیب، فقط اجتماع نمایندگان ملت در یک یا دو مجلس رواج پیدا کرده و در قالب قوانین اساسی کشورهای دنیا پذیرش شده است. اما شرایط برگزاری انتخابات، حق کاندیدا شدن افراد، مرجع برگزار کننده انتخابات، شرایط رأی دهندگان و انتخاب شوندگان، اکثریت نسبی یا مطلق بودن، یک یا دو مجلسی بودن، تبلیغات انتخاباتی، صحت امر انتخابات و صدها مسأله دیگر که در امر تشکیل پارلمان پیش می آید، در کشورهای مختلف متفاوت است. و اقتدار و اختیارات پارلمان ها در همه جا یکسان نیست. (جلال الدین مدنی، حقوق اساسی تطبیقی، ص ۱۲۶).

۱. ایالات متحده امریکا

قانون اساسی امریکا اختیار انحصاری وضع قانون را به کنگره واگذار کرده است. (عبدالرحمن عالم، بنیادهای علم سیاست، ص ۳۲۶). کنگره امریکا مرکب از دو مجلس است: مجلس نمایندگان و مجلس سنا.

تعداد نمایندگان مجلس نمایندگان به تناسب جمعیت تعیین می شود. (ابوالفضل قاضی، بایسته های حقوق اساسی، ص ۲۰۳). ایالاتی که کمتر از حد نصاب جمعیت دارند که صرف نظر از تعداد جمعیت، یک نماینده در مجلس نمایندگان دارد. یعنی شش ایالت که جمعیت آنها به حد نصاب نمی رسد، هر کدام

فقط یک نماینده دارند، مثل آلاسکا و ایومینگ که حدود سیصد هزار نفر جمعیت دارند. دیگر ایالات به نسبت هر ۳۸۰ هزار نفر یک نماینده دارند. مجلس نمایندگان در حدود ۴۴۰ نفر عضو دارد.

هر ایالت صرف نظر از وسعت و جمعیت، دو نفر عضو در سنا دارد؛ از این رو جمع سناتورها یکصد نفرند. از شرایط انتخاب سناتورها، حداقل سی سال سن، نه سال تابعیت امریکا و ساکن ایالات بودن است که به مدت شش سال انتخاب می شوند و انتخاب یک سوم، هر دو سال تجدید می شود. هر دو سال، انتخاب یک سوم سنا به همراه انتخاب اعضای مجلس نمایندگان که دوره شان دو سال بوده انجام می گیرد. انتخاب سناتورها قبلاً به وسیله مجلس مقننه انجام می شد، ولی طبق هفدهمین متمم قانون اساسی امریکا انتخاب مستقیماً به وسیله مردم ایالت صورت می گیرد. رسیدگی به اعتبار نامه و احراز شرایط در مورد هر یک از اعضا به عهده همان مجلس است. اعضای دو مجلس از توقیف مصون هستند، مگر در صورت ارتکاب خیانت یا جنایت یا بر هم زدن نظم.

رهبر حزب اکثریت در مجلس به ریاست مجلس نمایندگان انتخاب می شود. ریاست مجلس سنا با معاون رئیس جمهور است. جانشین رئیس مجلس سنا به وسیله حزب اکثریت انتخاب می شود تا در موقع غیبت رئیس، جلسه را اداره کند. مجلس سنا شانزده کمیسیون و مجلس نمایندگان ۲۲ کمیسیون دارد که به طرح های در دستور، رسیدگی می کنند.

کنگره امریکا صلاحیت قانون گذاری در زمینه هایی را دارد که در قانون اساسی به طور صریح یا به نحو ضمنی و یا با ملازمه به آن واگذار کرده است. بقیه موارد قانون گذاری به عهده قوه مقننه

ایالت است. قوه مقننه ایالات، واجد صلاحیت عام و مطلق است مگر در مواردی که به موجب قانون اساسی فدرال ممنوع شده یا به عهده قوه مقننه حکومت مرکزی گذاشته شده است. (جلال الدین مدنی، حقوق اساسی تطبیقی، ص ۱۴۵).

هر چند رژیم امریکا، رژیم ریاستی است. اما قانون اساسی آن ضمن تخصیص کامل هر یک از قوا به یک شاخه حکومت، تکه های کوچک تری از هر یک را به هر شاخه حکومتی داده است.

رئیس جمهور امریکا با وجود این که اقتدار منحصر اجرایی را دارد و دارای اختیارات زیاد و مسؤولیت سنگین است، ولی به مجلس سنا هم حق داده شده تا قراردادهای دولت را تصویب کند یا در مورد انتصاب مقامات عالی کشور نظر دهد. همه قراردادهای دولت امریکا باید به تصویب ۲۳ اعضای سنا برسد؛ برای مثال پس از پایان جنگ جهانی اول، قرارداد معروف ورسای را سنای امریکا رد کرد و این کشور نتوانست عضو جامعه ملل گردد. هر گاه رئیس جمهور به دلخواه عمل کند، ممکن است با اعلام جرم کنگره علیه وی مواجه شود؛ از این رو لذا خطر اعلام جرم مانند شمشیر داموکلس بر سر رئیس جمهوری امریکا آویزان است. قوه قضاییه در امریکا نیز با این که مستقل شناخته شده، اما از نفوذ کنگره مصون نیست. کنگره حق دارد علیه قضاوت اعلام جرم کند و از سوی دیگر، انتصاب قضات فدرال توسط رئیس جمهور و با رضایت مجلس سناست. کنگره هم حق تعیین عده قضات دیوان عالی و تعیین حقوق آنها را دارد. کنگره همچنین می تواند صلاحیت استینافی دادگاه های فدرال را محدود کند. (عبدالرحمن، عالم، بنیادهای علم سیاست، ص ۳۲۶).

قانون گذاران

امریکایی کوشیده اند تا اختیارات قانون گذاری دوجمجلس با هم برابر باشند. این تساوی در همه موارد رعایت شده، جز در مورد حق ابتکار (طرح) در زمینه قوانین مالی و مالیاتی. این حق انحصاری مجلس نمایندگان است؛ اما در عوض به مجلس سنا حق داده شده است تا طرح های مصوب نمایندگان در زمینه مسائل مالی و مالیاتی را حکم و اصلاح کند. این امر تا حدودی حق انحصار مجلس نمایندگان را تعدیل می کند. در سایر موارد قدرت سیاسی بین دو مجلس به طریق زیر توزیع شده است:

۱. در صورتی که هیچ کدام از نامزدهای ریاست جمهوری نتوانند در انتخابات اکثریت لازم (نصف به علاوه یک هیأت انتخاب کننده) را به دست بیاورند، مجلس نمایندگان حق دارد از میان سه نامزدی که بیشترین آرا را به دست آورده اند یکی را به ریاست جمهوری انتخاب کند. همچنین مجلس سنا می تواند، در کیفیت مشابه، از میان دو نامزد معاونت که بیشترین آرا را به دست آورده اند یکی را به معاونت ریاست جمهوری برگزیند.

۲. در آیین محاکمات سیاسی مسؤولان اجرایی، اگر رئیس جمهور، معاون وی، وزیران و سایر مسؤولان سیاسی فدرال دست به اعمالی زنند که از لحاظ حقوق جزای امریکا جرم شناخته شده باشد، مجلس نمایندگان پس از رسیدگی در تهیه مقدمات کار و صدور ادعاینامه علیه فرد متهم، پرونده امر را تکمیل کرده و برای رسیدگی و صدور حکم به مجلس سنا ارسال می دارد و مجلس سنا نظیر یک دادگاه رأی خود را مبنی بر محکومیت یا براءت متهم صادر می کند.

۳. در انتصاب وزیران، دیپلمات ها، مستشاران دیوان عالی فدرال، رئیس جمهور باید با تأیید مجلس سنا اقدام کند

علاوه بر آن، مجلس سنا در تصویب قراردادهای بین‌المللی نیز مشارکت دارد.

بنابراین، با وجود تلاش قانون‌گذار در توزیع مساوی قدرت بین دو مجلس، با این حال کفه قدرت به سود مجلس سنا سنگینی می‌کند و این امر برای برجسته کردن خصلت فدرال دولت امریکا و مشارکت نمایندگان دولت‌های عضو در حساس‌ترین تصمیم‌گیری‌های دولت مرکزی بوده است. (ابوالفضل قاضی، بایسته‌های حقوق اساسی، ص ۲۰۴).

۲. فدراسیون روسیه

پارلمان فدراسیون روسیه مرکب از شورای فدراسیون و دوما دولتی است. شورای فدراسیون ترکیبی از نمایندگان دولت‌های عضو فدراسیون به اضافه یک نفر از ارگان‌های نمایندگی و یک نفر از ارگان‌های اجرایی است و دوما دولتی متشکل از ۴۵۰ نماینده می‌باشد. دوره هر یک از دو مجلس، چهار سال است و روسی‌های ۲۱ ساله به بالا می‌توانند عضو دوما دولتی یا شورای فدراسیون شوند.

نمایندگان هر دو مجلس در زمان نمایندگی از مصونیت برخوردارند و آنها را نمی‌توان توقیف کرد یا مورد تفتیش و بازجویی قرار داد، مگر این‌که در محل وقوع جرم دستگیر شود و یا مطابق قانون فدرال، امنیت دیگران را به خطر انداخته باشد.

شورای فدراسیون و دوما دولتی جلسات جداگانه علنی دارند و امکان غیر علنی تشکیل شدن وجود دارد. جلسات مشترک دو مجلس برای شنیدن پیام رئیس‌جمهور یا پیام دادگاه قانون اساسی یا سخنان رهبران کشورهای خارجی تشکیل می‌گردد. هر یک از دو مجلس از بین اعضای خود رئیس و معاون انتخاب می‌کند و دارای کمیته‌ها و کمیسیون‌هایی هستند. قوانین فدرال در دوما دولتی تصویب و در مهلت پنج روز برای تصویب به شورای فدراسیون تسلیم می‌شود. اگر بعد از چهارده روز شورای فدراسیون نظر خود

را درباره مصوبه ابراز نکنند یا بیش از نیمی از نمایندگان شورای فدراسیون به آن رأی دهند قانون مورد نظر مصوب شورای فدراسیون محسوب می شود و در صورت رد مصوبه در این شورا، دو مجلس برای حل اختلاف، کمیسیون سازش تشکیل می دهند و مصوبه دوباره به دومای دولتی بازمی گردد و اگر دومای دولتی نظر شورای فدراسیون را نپذیرد و مجدداً با ۲۳ آرای دومای دولتی تصویب گردد قانون پارلمان محسوب می گردد. (جلال الدین مدنی، حقوق اساسی تطبیقی، ص ۱۳۷). بر اساس ماده ۱۰۲ قانون اساسی روسیه، اختیارات شورای فدراسیون از این قرار است:

۱. تصویب تغییرات در مرزهای بین اعضای فدراسیون روسیه؛
 ۲. تأیید فرمان رئیس جمهور درباره اعلام حالت فوق العاده؛
 ۳. تأیید فرمان رئیس جمهور درباره اعلام حکومت نظامی؛
 ۴. تصمیم گیری درباره امکان استفاده از نیروهای مسلح فدراسیون روسیه در خارج از خاک فدراسیون روسیه؛
 ۵. تعیین تاریخ انتخابات رئیس جمهوری فدراسیون روسیه؛
 ۶. برکناری رئیس جمهور فدراسیون روسیه؛
 ۷. انتصاب قضات دادگاه قانون اساسی روسیه، دادگاه عالی فدراسیون و حکمیت های فدراسیون روسیه؛
 ۸. نصب و عزل دادستان کل فدراسیون روسیه؛
 ۹. نصب و عزل معاون رئیس و نصف ترکیب اعضای اتاق محاسبات.
- اختیارات دومای دولتی طبق ماده ۱۰۳ قانون اساسی به شرح ذیل است:
۱. صدور موافقت با انتصاب رئیس هیأت دولت فدراسیون توسط رئیس جمهور فدراسیون روسیه؛
 ۲. حل مسأله اعتماد به هیأت دولت فدراسیون روسیه و استعفای آن؛
 ۳. انتصاب رئیس بانک مرکزی فدراسیون روسیه و عزل وی؛
 ۴. نصب و عزل رئیس اتاق محاسبات و نیمی از اعضای آن؛
 ۵. نصب و عزل مأمور حقوق بشر که بر اساس قانون فدرال وابسته به قانون اساسی عمل می کند؛
 ۶. اعلام عفو؛

۷. ارائه اتهامات علیه رئیس جمهور فدراسیون روسیه جهت

موارد مذکور نشان دهنده نفوذ مجلس فدرال روسیه (شورای فدراسیون و دومای دولتی) در قوه مجریه و قوه قضاییه فدراسیون روسیه است. هر چند رئیس جمهور حق انحلال دومای دولتی را دارد، اما این حق انحلال مشروط گردیده است.

۳. انگلستان

در انگلستان - به موجب قانون اساسی که مدون نیست - پارلمان مرکب از مجلس لردها و مجلس عوام و پادشاه است. مجلس لردها ۹۲۶ عضو دارد که ۲۶ نفر از آنها روحانی یعنی مقامات عالی رتبه کلیسا و از جمله اسقف ها هستند. تعداد زیادی از لردهای غیرروحانی عضویت مجلس را به ارث برده اند و دسته ای دیگر شاهزادگانی هستند که پادشاه یا ملکه به عضویت مجلس منصوب کرده اند. نه تن از لردها قضاتی هستند که شاه به عضویت دیوان عالی کشور تعیین کرده است و بالاخره پادشاه این حق را دارد که هر کس را مایل باشد مادام العمر به عضویت مجلس لردها برگزیند. در این صورت مشورت با نخست وزیر تحت شرایطی لازم است.

مجلس عوام ۶۳۰ نماینده دارد. انتخابات این مجلس مستقیم و فردی است و هر حوزه انتخابیه یک نماینده به مجلس می فرستند.

در انگلستان حاکمیت مختص پارلمان است و در تمام این سرزمین اقتداری فوق اقتدار پارلمان مشاهده نمی شود. نه قانون اساسی مدونی هست که اختیار آن را محدود سازد و نه مراجع قضایی و دادگاه ها می توانند مصوبات پارلمان را نادیده بگیرند یا آن را ابطال سازند. دادگاه ها تکلیف دارند قانون پارلمان را همان گونه که هست بپذیرند و اجرا کنند. پارلمان حق دارد در مورد هر موضوع و نیز هر یک از دستگاه های حکومت و حتی هر یک از افراد جامعه، هر نوع قانونی

به نحو مطلق یا مشروط وضع کند؛ همچنین حق دارد قوانین را عطف بماسبق کند و حقوق ثابتة افراد را نادیده بگیرد و گروه هایی را از حقوق اجتماعی محروم سازد. (همان، ص ۱۴۵).

۴. جمهوری فدرال آلمان

قوه مقننه آلمان از دو مجلس فدرال (بوندستاگ) و شورای ایالات (بوند سرات) تشکیل شده است. نمایندگان مجلس اول با آراء همگانی، مستقیم، برابر و مخفی مردم آلمان انتخاب می شوند و قطع نظر از علایق سرزمین خود، نمایندگان کلیه مردم آلمان به شمار می روند؛ در حالی که مجلس دوم رکنی است که به واسطه آن سرزمین ها (لندرها) عضو کشور فدرال در قانون گذاری و اداره جامعه شرکت داده شده اند. شمار نمایندگان در مجلس دوم (شورای فدرال) تابع جمعیت هر سرزمین است. (ابوالفضل قاضی، بایسته های حقوق اساسی، ص ۲۰۵). هر سرزمین حداقل سه نماینده دارد، ولی هر گاه جمعیت ایالت از دو میلیون بیشتر شود چهار کرسی و هنگامی که از شش میلیون تجاوز کند پنج کرسی را دارا خواهند شد.

اعضای شورای ایالات، نمایندگان حکومت های این سرزمین ها هستند و عزل و نصب آنها به دست حکومت ها صورت می گیرد. (جلال الدین مدنی، حقوق اساسی تطبیقی، ص ۱۴۳). بنابراین قدرت مجلس اول از هر حیث بیشتر از مجلس دوم است؛ برای مثال مجلس دوم (شورای فدرال) بر خلاف مجلس فدرال، در تعیین صدر اعظم نقشی ندارد و وزیران فقط در برابر مجلس اول مسؤولیت سیاسی دارند. در زمینه قانون گذاری نیز اختیارات شورای فدرال نسبت به مجلس فدرال محدودتر است. (ابوالفضل قاضی، بایسته های حقوق اساسی، ص ۲۰۶).

شروع و ختم اجلاسیه مجلس فدرال با تصمیم مجلس است، اما وقتی رئیس جمهور یا صدراعظم یا یک سوم اعضای

مجلس تشکیل اجلاس را بخواهند رئیس مکلف است آن را تشکیل دهد. رئیس مجلس فدرال از بین اعضا حزب قوی تر با رأی مخفی انتخاب می شود. وی سه نایب رئیس دارد که از بقیه احزاب و به نسبت قدرت آنها انتخاب می شوند. این افراد به انضمام چند نفر دیگر از نمایندگان «کمیته شیوخ» را تشکیل می دهند که مشاور رئیس مجلس هستند و وظایفی هم دارند. فراقسیون مرکز قدرت است و هر حزب فراقسیونی دارد مشروط بر این که تعداد اعضایش کمتر از پانزده نفر نباشد. فقط اعضای فراقسیون می توانند به عضویت کمیسیون ها در آیند و به نحو مؤثری در پارلمان فعالیت کنند. نمایندگان از مصونیت و آزادی بیان برخوردارند و تعقیب و بازداشت آنها جز با اجازه مجلس ممکن نیست و هر گاه در حین ارتکاب تا یک روز بعد از آن دستگیر شوند، مجلس می تواند درخواست کند که تعقیب موقوف و متهم آزاد شود؛ درخواست مجلس فوراً به مورد اجرا درمی آید.

حکومت های ایالات برای شرکت در شورای ایالات، چند تن وزیر یا دیگر اعضا عالی رتبه خود را اعزام می کنند. تصمیمات شورای ایالات به اکثریت آرای هیأت های مزبور معتبر است و آرای ممتنع یا غایب در حکم مخالف می باشد. وزیران دولت فدرال حق دارند، و در صورت درخواست شورای ایالات مکلفند، در جلسات عمومی یا کمیسیون های شورا حضور یابند و هر موقع که بخواهند عقاید و دیدگاه های خود را اظهار کنند.

صلاحیت شورا در قانون گذاری محدود به مواردی است که در قانون صریحاً پیش بینی شده، از جمله کلیه امور به حکومت فدرال. در سایر موارد، شورای ایالات حق در مصوبات مجلس فدرال را دارد، ولی این

رد قطعی نیست و موضوع مجدداً در مجلس فدرال مطرح می شود و اگر باز هم با اکثریت عادی نظر کلی خود را تأیید کرد، رد شورای ایالات بی اثر می شود.

شورای فدرال می تواند مصوبات مجلس را از هر نوع که باشد ظرف مدت دو هفته از تاریخ وصول، به کمیسیون هماهنگی مشترک دو مجلسی ارجاع دهد. این کمیسیون از یازده نفر نمایندگان شورا و یازده نفر از نمایندگان مجلس فدرال تشکیل می شود. در مورد لوایحی که شورا هم باید تصویب کند، حق ارجاع اختلاف به این کمیسیون به مجلس فدرال و به دولت نیز داده شده است.

شورای ایالات، بر خلاف مجلس فدرال، در امور اجرایی حکومت مشارکت دارد. رئیس شورا برای مدت یک سال انتخاب می شود و بنا بر سنت، هر سال نخست وزیر یکی از ایالات به ترتیب این مقام را احراز می کند. (جلال الدین مدنی، حقوق اساسی تطبیقی، ص ۱۴۲).

۵. سوئیس

مجلس فدرال سوئیس از دو شورا ترکیب یافته است: شورای ملی و شورای دولت ها. نمایندگان شورای ملی را همه مردم این کشور به نسبت جمعیت کشور انتخاب می کنند، در صورتی که اعضای شورای دولت ها، بدون توجه به جمعیت کانتون ها، به قرار دو نماینده از هر کانتون و یک نماینده از هر نیمه کانتون برگزیده می شوند.

هر دو شورا از حیث اقتدار قانون گذاری، در یک سطح قرار دارند؛ اما در قانون اساسی این کشور مواردی پیش بینی شده که دو مجلس باید مجتمعاً و مشترکاً اتخاذ تصمیم کنند و چون شمار نمایندگان شورای ملی حدود پنج برابر تعداد نمایندگان شورای دولت هاست، طبعاً در این گونه موارد کفه قدرت به سوی شورای ملی سنگینی می کند. با این حال

در حقوق اساسی سوئیس، نظام دو مجلسی تا آن جا که ممکن بوده به سوی برابری قدرت دو مجلس، چه از لحاظ قانون گذاری و چه از نظر سیاسی، پیش رفته و به الگوی فدرالیسم کلاسیک نزدیک شده است. (ابوالفضل قاضی، بایسته های حقوق اساسی، ص ۲۰۵).

۶. کانادا

قدرت قانون گذاری در کانادا به عهده پارلمان دو مجلسی (مجلس عوام و مجلس سنا) و شخص ملکه است. تعداد نمایندگان مجلس عوام بر اساس جمعیت و مجلس سنا بر اساس نمایندگی منطقه ای است. شورا و نمایندگان مجلس سنا از ۷۲ نفر در زمان کنفدراسیون، به ۱۰۴ نفر در حال حاضر افزایش یافته است. تعداد نمایندگان مجلس عوام هر ده سال یک بار پس از سرشماری تعیین می شود. در حال حاضر تعداد نمایندگان مجلس عوام ۲۸۲ نفر است. رئیس مجلس سنا با حکم فرماندار کل پس از مشورت با نخست وزیر تعیین می شود. انتخابات عمومی مجلس عوام هر پنج سال یک بار صورت می گیرد و به غیر از چند استثناء افراد بیش از هجده سال، حق انتخاب شدن و انتخاب کردن دارند.

سناتورها به نام ملکه، توسط فرماندار کل و با مشاوره نخست وزیر انتخاب می شوند. تا سال ۱۹۶۵ این انتصاب مادام العمر بود، ولی در حال حاضر سن بازنشستگی ۷۵ سال است. سنا مجری سه عملکرد اساسی است: وظیفه عمده سنا تجدیدنظر در لوایح دولتی به خصوص لوایح پیچیده و تکنیکی احاله شده از مجلس عوام است؛ دومین وظیفه، عملکرد مشورتی و انجام وظیفه به صورت یک «محکمه ملی» است. سناتورها با اعلان دو روزه قبلی می توانند بدون هیچ محدودیتی به بحث در خصوص آنچه در دایره منافع ملی کانادا می گنجد پردازند و نقاط ضعف

را بازگو کنند. وظیفه سوم، عملکرد نظارتی است. طبق این اقتدار، سنا مجاز است به تفحص درباره مسائل اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی کشور بپردازد.

رهبر حزب اکثریت در مجلس عوام، نخست وزیر کاناداست و اعضای کابینه عمدتاً از بین اعضای مجلس عوام و به ندرت از بین اعضای سنا انتخاب می شوند.

این عده در حکم مشاوران ملکه هستند، اما ملکه هیچ تصمیمی را بدون مشورت با آنها اتخاذ نمی کند. لوایح ممکن است از مجلس عوام یا سنا نشأت بگیرد. مجلس سنا نمی تواند منشأ لوایح مالی باشد. لوایح باید به تصویب دو مجلسی برسد و قبل از این که به صورت قانون درآید، باید به توشیح ملکه برسد. در عمل بیشتر لایحه های دولتی از مجلس عوام و لوایح خصوصی از مجلس سنا سرچشمه می گیرد؛ اما فارغ از آن که ابتکار طرح با کدام یک از دو مجلس باشد، رأی مثبت هر دو مجلس ضروری است. غالباً سنا در لوایح معرفی شده از مجلس عوامل اصلاحاتی انجام می دهد یا حتی در بعضی از موارد از تصویب آن امتناع می ورزد.

در مسیر لوایح معرفی شده از جانب دولت، ابتدا وزیر حامی لایحه، ۴۸ ساعت قبل از معرفی، لایحه را به اطلاع مجلس عوام می رساند. در صورت تصویب، لایحه جهت بحث و تصویب به مجلس دیگر ارسال می شود. در صورتی که لایحه در مجلس دیگر هم به تصویب برسد برای توشیح ملکه، به فرماندار ارسال می گردد. در غیاب فرماندار و جانشینی وی امضای نهایی بر عهده وزیر دادگستری یا یکی از قضات دیوان عالی آن کشور است. امضای نهایی در جلسه ویژه ای در مجلس سنا که اعضای هر دو مجلس در آن

حضور دارند، انجام می شود، لایحه صورت قانونی به خود می گیرد. (عالیه ارفعی، «پارلمان کانادا چند تصویر روشن»، مجلس و پژوهش، ش ۲، ص ۲۲۶).

چرا در عصر پیامبر اکرم (ص) حکومت جهانی توحیدی تحقق نیافت؟

پرسش

چرا در عصر پیامبر اکرم (ص) حکومت جهانی توحیدی تحقق نیافت؟

پاسخ

بشر به مانند طفلی است که در ابتدای زندگی خود احتیاج به طیّ مدارس و مدارج علمی و عملی در سطوح مختلف دارد تا بتواند به رشد و تکامل نهایی خود برسد.

به همین جهت است که رهبران الهی بدون ایجاد شرایط و زمینه کافی برای رسیدن به آن هدف، آمادگی برای اجرای حکومت عدل جهانی را ندارند، و این به جهت نقص آنها نیست، بلکه مشکل از ناحیه نبود قابلیت محل است.

۱- اعضای تشکیل دهنده کنگره آمریکا چه کسانی هستند و معمولاً چه سیاستی را دنبال می کنند؟

اشاره

۲- آیا این جمله صحیح است که رئیس جمهور آمریکا را کنگره آمریکا تعیین می کند؟

پرسش

۱- اعضای تشکیل دهنده کنگره آمریکا چه کسانی هستند و معمولاً چه سیاستی را دنبال می کنند؟

۲- آیا این جمله صحیح است که رئیس جمهور آمریکا را کنگره آمریکا تعیین می کند؟

پاسخ

۱- در آمریکا دو مجلس وجود دارد ۱ مجلس سنا که دارای صد نماینده است و بطور مساوی هر ایالت آم... ۲... دو نفر انتخاب می شوند ۲ کنگره آمریکا که دارای ۴۳۵ نماینده است و از هر ایالت متناسب با تعداد جمعیتی که دارد تعدادی انتخاب می شوند و مانند سایر کشورها حکم مجلس قانونگذاری را دارد.

۲- سیستم انتخابات ریاست جمهوری در آمریکا بر خلاف عرف بین المللی رایج به این صورت است که هر چهار سال مردم به پای صندوق های رأی می روند و اشخاصی که وابسته به حزب نامزد مورد علاقه آنهاست را به عنوان (انتخاب کننده)

برمیگزینند. این انتخاب کننده ها که در هر ایالت به تعداد نمایندگان آن ایالت در مجلس نمایندگان و مجلس سنا برگزیده می شوند. کالج انتخاباتی آن ایالت را تشکیل می دهند. این انتخاب کننده ها رئیس جمهور را انتخاب می کنند. آنها موظفند به نامزد حزبی که به آن تعلق دارند رأی بدهند. نهایتاً آرای انتخاب کننده ها که به رأی الکترا ل معروف است توسط رئیس مجلس سنا قرائت شده و رئیس جمهور انتخاب می شود.

بر طبق اصل برنده همه چیز را می برد، در هر ایالتی نامزدی که اکثریت آرای مردم را بدست آورد در حقیقت تمامی کارتهای الکترا ل آن ایالت را متعلق به خود می کند یعنی آرای انتخاباتی و در نتیجه انتخاب کنندگان بر حسب میزان آرای گردآوری شده قابل تقسیم در بین نامزدهای

ریاست جمهوری نیست. (یا همه یا هیچ) مثلاً در انتخابات سال ۲۰۰۰ در ایالت میرلند ال گور ۳۴۴/۰۹۳/۱ رأی و بوش ۹۰۴/۷۷۰ رأی آورد و در نتیجه ده کارت الکترا ل این ایالت بدون تقسیم از آن حزب دموکرات شد و در ایالت ویرجینیا ال گور ۵۳۸/۲۰۰/۱ و بوش ۳۵۸/۴۰۹/۱ رأی بدست آورد

و در نتیجه سیزده کارت الکترا ل از آن حزب جمهوری خواه گردید. با این حساب در این دو ایالت ال گور با مجموع ۸۸۲/۲۹۳/۲ رأی مردمی ده کارت الکترا ل و بوش با مجموع ۲۶۲/۱۸۰/۲ رأی یعنی چیزی حدود ۱۱۳۰۰۰ رأی کمتر از ال گور سیزده کارت الکترا ل به دست آورد. و نهایتاً با وجود اینکه بوش ۴۲۷/۲۱۶ رأی مردمی از ال گور عقب تر بود توانست اکثریت مطلق کارتهای الکترا ل را بدست آورده و رئیس جمهور آمریکا شود. به همین دلیل در طول تبلیغات یا مبارزات انتخاباتی بیشترین اهمیت به ایالتهایی مانند کالیفرنیا با ۵۴ کارت و نیویورک با ۳۳ و تگزاس با ۳۲ کارت الکترا ل داده می شود.

فرق پارلمان و مجلس چیست؟

پرسش

فرق پارلمان و مجلس چیست؟

پاسخ

بین پارلمان و مجلس هیچگونه تفاوتی وجود ندارد بلکه دو اصطلاحند که بر معنا و مفهوم واحد دلالت می کنند؛ توضیح آن که مجلس یا پارلمان (parliament) به معنی دستگاهی است که متشکل از نمایندگان بوده و کار ویژه آن وضع قانون یا قواعد کلی لازم الاجرا است (ابوالفضل قاضی، بایسته های حقوق اساسی، ص ۱۹۹).

در ایران آن را مجلس و در آمریکا کنگره می خوانند. در بعضی از کشورها، پارلمان از دو مجمع شورا و سنا، یا مجلس اعیان و عوام و یا ... ترکیب شده است (فرهنگ علوم سیاسی، مرکز اطلاعات و مدارک علمی ایران، ص ۲۴۳).

مردمسالاری

نقش مردم در حکومت اسلامی چیست ؟

پرسش

نقش مردم در حکومت اسلامی چیست ؟

پاسخ

در حکومت اسلامی مردم نقش اساسی و تعیین کننده ای دارند. این نقش در چند موضوع مطرح است :

۱ تعیین رهبری / بنابر قانون اساسی جمهوری اسلامی که به منزلهء تصویر و نمایهء حکومت اسلامی در عصر کنونی است مردم ، ولی فقیه و رهبری نظام را به طور غیر مستقیم انتخاب می کنند. اصل یکصد و هفتم قانون اساسی ناظر به این موضوع است .

۲ مشارکت عمومی مردم و تعیین سرنوشت / در حکومت اسلامی مردم در تعیین سرنوشت خود دخالت دارند، تا جایی که بنا بر اصل سوم قانون اساسی ، یکی از وظایف دولت جمهوری اسلامی ، تأمین مشارکت عامهء مردم در تعیین سرنوشت سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی خویش است .

۳ انتخاب رئیس جمهور / بنابر اصل یکصد و چهاردهم قانون اساسی ، رئیس جمهور برای مدت چهار سال با رأی مستقیم مردم انتخاب می شود.

۴ انتخاب نمایندگان مجلس .

۵ نظارت عمومی مردم ، در حکومت اسلامی برای آحاد ملت ، حقی به عنوان نصیحت رهبران وجود دارد و همه بر اساس این حق می توانند آرا و نظریات خیرخواهانهء خود را برای رهبران جامعه مطرح سازند و حتی می توانند از آن ها سؤال کنند. امام علی ۷ این نظارت را حق امام بر امت می داند و می فرماید: حق من بر شما این است که به بیعت وفا کنید و در نهان و آشکارا حق خیرخواهی را ادا نمایید. (۱)

(پاورقی ۱۰. نهج البلاغه ، فیض الاسلام ، خطبه ۳۴)

استبداد یعنی چه ؟

پرسش

استبداد یعنی چه ؟

پاسخ

استبداد، معادل واژه های فرانسوی و و است و به انواع حکومت های مطلقه و خود کامه اطلاق می گردد.

حکومت استبدادی می تواند یک حکومت مطلقهء فردی یا یک حکومت دیکتاتوری جمعی باشد، ولی وجه مشترک هر دو نوع حکومت این است که اکثریت مردم ، نقشی در تعیین سرنوشت خود ندارند. (۱)

حکومت استبدادی به نظام سیاسی اطلاق می شود که قدرت و حقوق زمامدار نشأت گرفته از آرای مردم به طور مستقیم یا

غیر مستقیم یا مبتنی بر مورد قبول اکثریت مردم نباشد.

(پاورقی ۱. محمود طلوعی، فرهنگ جامع سیاسی، ص ۱۴۸)

با توجه به آفات حکومت های دیکتاتوری و دموکراسی، چه نوع حکومتی قابل قبول است؟

پرسش

با توجه به آفات حکومت های دیکتاتوری و دموکراسی، چه نوع حکومتی قابل قبول است؟

پاسخ

با توجه به آفات این دو نوع حکومت باید به سراغ نوع سوم حکومت، یعنی حکومت صالحان، حکومتی که انبیاء الهی پیشنهاد کرده اند برویم، حتی اگر انتخاباتی صورت می گیرد باز بر اساس انتخاب صالحان و زیر نظر امام عادل صورت گیرد.

در این نوع حکومت آفات سه گانه ای که بر دموکراسی سایه افکنده وجود ندارد. نه سرمایه دارها برنده هستند، نه آفت استبداد نیمی از مردم نسبت به دیگر مردم وجود دارد و نه هماهنگی با خواسته های انحرافی محیط.

بنابراین تنها حکومتی که می توان آن را با تمام وجود پذیرفت، حکومت های الهی است، حکومت پیامبر و امامان معصوم و کسانی که با داشتن شرایط ویژه، حق حکومت را از سوی آنها دریافت می دارند و به یقین، دنیا هرگز روی عدالت و صلاح و سعادت را نخواهد دید، مگر اینکه در سایه حکومت های الهی قرار گیرد.

آیا حکومت، انتصابی است یا انتخابی؟

پرسش

آیا حکومت، انتصابی است یا انتخابی؟

پاسخ

پاسخ این سؤال با دیدگاه های مختلف، متفاوت می شود؛ آنها که پیرو مذهبی نیستند و یا اگر مذهبی دارند آن را محدود به مسائل شخصی می دانند و از قلمرو مسائل اجتماعی به کلی بیگانه می شمردند (مانند بسیاری از مسیحیان) پاسخشان به این سؤال روشن است. آنها می گویند حکومت در بهترین شکلش باید از سوی مردم باشد و چون اتفاق آراء در این امر غالباً ممکن نیست، باید به دنبال انتخاب حاکمان از سوی اکثریت بود.

به هر حال، هر گاه از دیدگاه قرآن مجید به این مسأله بنگریم، روشن است که حکومت در درجه اول مخصوص ذات پاک خداوند است، سپس برای هر کس که او حکومت را به او عطا کند. قرآن مجید در چندین آیه می گوید «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» انعام/۵۷، یوسف/۴۰، یوسف/۶۷ [حاکمیت و فرمان تنها از آن خداست].

همین مضمون در آیات دیگر قرآن نیز دید می شود.

«حکم» در این جا معنی وسیعی دارد که هم «حکومت» را شامل می شود، و هم «داوری و قضاوت» را.

در واقع توحید خالقیت، ملازم توحید حاکمیت است، یعنی هنگامی که بپذیریم سراسر عالم آفرینش مخلوق خداست باید قبول کنیم که «ملک تام» اوست و طبیعی است که «حاکمیت مطلق» بر چنین جهانی، قبل از هر کس و هر چیز از آن او خواهد بود، بنابراین حاکمیت ها باید به او منتهی شود و به فرمان او صورت گیرد و هر کس بدون اذن و فرمان او بر مسند حکومت بنشیند، متجاوز و غاصب است! به همین دلیل ما پیامبران الهی را حاکمان اصلی از سوی او می دانیم، و نیز به همین دلیل پیامبر اسلام (ص) در اولین

فرصت ممکن، یعنی هنگامی که به «مدینه» هجرت فرمود و زمینه را برای «تشکیل حکومت» آماده دید بلافاصله حکومت را تشکیل داد. بعد از او نیز کسانی حق حکومت دارند که بلاواسطه یا با واسطه از سوی او برای این مقام تعیین شده باشند. بر اساس همین تفکر در زمان غیبت حضرت مهدی (ع) نیز کسانی حق حکومت دارند که از سوی او به طور خاص یا به طور عام برای احراز این مسئولیت منصوب شده باشند.

از مجموع آنچه در بالا گفته شد نتیجه می‌گیریم که حکومت از دیدگاه یک مسلمان موحد باید از سوی بالا تعیین شود، حتی حقی که برای مردم قائل می‌شویم، آن حق نیز باید از سوی خدا معین گردد، هرگز یک موحد خدا پرست نمی‌تواند اراده خلق را بی آنکه منتهی به اراده خالق شود به عنوان اساس حکومت بپذیرد. و اینکه بعضی از ناآگاهان نوشته‌اند «این حقیقت ملموس را همه درک می‌کنند که هر کس را اکثریت مردم به زمامداری برگزینند و پشتیبانش باشند، حاکم می‌شود زیرا نیروی اصلی جامعه، خود مردم هستند... این مردم هستند که ولایت را به کسی می‌دهند و به حاکمیت او عیثت می‌بخشند.» با تفکر توحیدی سازگار نیست.

ما می‌گوییم تفکر توحیدی عکس این را بیان می‌کند، می‌گوید این خداست که ولایت را به کسی می‌دهد و به حاکمیت او عینیت می‌بخشد، و اگر مردم در این زمینه حقی دارند، آن هم به اذن و فرمان اوست.

کوتاه سخن اینکه تفکر توحیدی، حکومت را از سوی بالا می‌بیند و تفکرات الحادی از سوی پایین!

ماهیت حکومت اسلامی چیست ؟

پرسش

ماهیت حکومت اسلامی چیست ؟

پاسخ

حکومت اسلامی نه حکومت دیکتاتوری و استبدادی است، و نه حکومت دمکراسی، بلکه نوعی حکومت برتر، یعنی حکومت خدایی و الهی است. ولی این بدان معنی نیست، که اصل «مشورت» و توجه به آراء مردم در بافت حکومت اسلامی نقشی نداشته باشد و نسبت به آن بی توجهی شود. زیرا هنگامی که «مالک الملوک» و «أَحْکَمُ الْحَاکِمِینَ» که خداوند است دستور به مشورت و توجه به آراء مردم بدهد، این امور مشروعیت پیدا می‌کند. از طرفی می‌دانیم در دو آیه از قرآن مجید، صریحاً دستور به شورا داده شده است. در آیه ۳۸ سوره شورا که به خاطر همین آیه به این نام نامیده شده، برای مؤمنان متوکل علی الله هفت صفت بارز ذکر می‌کند که یکی از آنها مشورت در امور مهمه است، می‌فرماید «وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ» [کارهای آنها به طریق مشورت در میان آنان صورت می‌گیرد]

و در آیه ۱۵۹ آل عمران از این فراتر رفته و سه توصیه مهم درباره مؤمنان به پیامبر اسلام (ص) داده که یکی از آن سه دستور،

مشاورت با آنان در امور مهمه است، می فرماید «وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ» [با آنان در امور مهمه مشورت کن]

بنابراین، احترام به آراء مردم، مشروعیت خود را از فرمان پروردگار به دست می آورد.

خلاصه اینکه جوهره حکومت اسلامی، حکومت الهی است، ولی این حکومت در نهایت، سر از حکومت مردمی در می آورد، تعیین پیامبران و امامان و جانشینان آنها، جوهره الهی حکومت را تشکیل می دهد و مأمور بودن این افراد به مسأله مشورت و احترام به آراء مردم که آن نیز به فرمان خداست، جوهره مردمی آن را تشکیل می دهد.

آنها که

تصور می کنند که حکومت اسلامی، یک پارچه متکی به آراء مردم است و عنصر الهی آن را به فراموشی می سپارند، بیراهه می روند و آنها که فقط به عنصر الهی آن توجه دارند و جنبه شورا و آرا مردم را نادیده می گیرند، باز در اشتباهند.

معنای صحیح انتخاب ولی فقیه چیست؟

پرسش

معنای صحیح انتخاب ولی فقیه چیست؟

پاسخ

در این مورد، تعبیر انتخاب مفهومش این نیست که این منصب از سوی مردم به آنها داده می شود، زیرا، از دیدگاه توحیدی حق ولایت تنها با خداست و این مقام برای کسانی است که خداوند بدون واسطه یا به واسطه اولیائش آنها را تعیین فرموده است و اصالت دادن به آراء مردم و نفی جوهره الهی حکومت از بینش های شرک آلوده و غیر توحیدی سرچشمه می گیرد.

منظور این است که مردم، اعلام حمایت و پشتیبانی از فردی از فقها می کنند که او را از میان همه فقهاء شایسته تر و لایق تر و جامعتر دیده اند و اگر انتخاب به دست مردم بود، لزومی نداشت از میان فقیهان انتخاب کنند، بلکه می توانستند هر کس را مایل هستند برای این کار برگزینند، خواه فقیه باشد یا غیر فقیه.

کوتاه سخن اینکه مردم کسی را بر مسند حکومت نمی نشانند، چرا که این حق، مخصوص خداست، تنها کاری که می کنند این است که از میان کسانی که خداوند حق ولایت به آنها داده است، یکی را انتخاب کرده و اعلام حمایت و پشتیبانی از او می کنند و اگر تعبیر «انتخاب» می شود، این انتخاب مفهومی غیر از آنچه در دنیای مادی می بخشد دارد و قرائن حالیه و مقالیه گواه بر این حقیقت است که ماهیت این دو انتخاب کاملاً باهم متفاوت می باشد.

بنابراین همان گونه که امیر مؤمنان علی(ع) قبل از بیعت مردم، ولی خدا بود، شایان توجه است که طبق صریح آیه ولایت «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» مائده/۵۵ این ولایت را خدا به علی(ع) داده بود،

و طبق حدیث متواتر غدیر و جمله «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ» پیامبر اسلام (ص) در غدیر خم رسماً او را از سوی خدا به این مقام منصوب کرد، ولی بیعت مردم با دیگران سبب شد که او مدتی نتواند ولایت خویش را اعمال کند و تنها بعد از بیعت مردم با او بود که امکان اعمال این ولایت حاصل شد، آری مردم زمینه های اجرائی را فراهم کردند، نه اینکه او را به مقام ولایت فعلیه برسانند.

در مورد فقها نیز مسأله همین طور است آنها طبق دلایلی هر گاه علاوه بر اجتهاد و عدالت، مدیر و مدبر و آگاه به زمان و شرایط آن باشند، دارای ولایت فعلیه از سوی خداوند هستند، ولی اعمال این ولایت نیاز به مقدماتی دارد که از همه مهمتر، حمایت مردمی است.

پیامبر اسلام (ص) نیز در زمانی که در «مکه» بود نتوانست تشکیل حکومت الهیه بدهد، تنها در زمانی که وارد مدینه شد و حمایت مردم به قدر کافی فراهم گشت و موانع برطرف گردید تشکیل حکومت داد، ولی این بدان معنی نیست که پیامبر (ص) در مکه مقام ولایت را نداشت و در مدینه از سوی مردم به او داده شد.

چه ویژگی هایی بر نظام حکومت اسلامی حاکم است که آن را از سایر حکومت های مردمی جدا می سازد؟

پرسش

چه ویژگی هایی بر نظام حکومت اسلامی حاکم است که آن را از سایر حکومت های مردمی جدا می سازد؟

پاسخ

به طور کلی سه اصل عمده بر نظام حکومت اسلامی حاکم است که آن را از سایر حکومت های مردمی جدا می سازد

۱ مسئولان اجرائی خود را امانت دار الهی می دانند که باید حکومت و مقامات حکومتی را که به آنها سپرده شده به عنوان یک ودیعه حفظ کنند، رابطی میان خدا و بندگان او باشند و آنچه را او فرمان داده دقیقاً در مورد بندگان اجرا کنند، آنها هرگز نمی توانند در فکر حفظ مقام یا منافع خویش یا منافع گروه خاصی باشند. در حالی که حاکمان مادی بیش از همه چیز در فکر حفظ مقام و منافع خویشند، و گاه برای رسیدن به یکی از مقامات، ممکن است ملیونها هزینه کنند و به یقین باید بعد از رسیدن به حکومت جای هزینه ها را پر کرده و اضعاف مضاعف بر آن بیفزایند و یا لاقلاً به قشر و جمعیت خاصی تعلق دارند و برای حفظ منافع خاص جمعیت خود که برای رساندن او به حکومت، سرمایه گذاری های کلانی کرده اند تا بازدهی بسیار پر سودی داشته باشند، تلاش و کوشش کنند. تفاوت این دیدگاه با دیدگاه حاکمان و مدیران اسلامی در تمام زمینه ها کاملاً روشن است.

۲ مردم آنها را مبعوثان الهی می دانند چرا که اطاعت از آنها شاخه ای از اطاعت خداست، و فرمان آنها به منزله فرمان الهی است. آنها قوانین حکومت اسلامی را در صورتی که حکومت بر پایه های صحیحی استوار شود قانون خدا می دانند و اطاعت

از آن را موجب نجات در آخرت و مخالفت با آن را

گناه و مایه عذاب در سرای دیگر می شمزند. این دیدگاه با دیدگاه عمومی در حکومت‌های مادی که حاکمان را افرادی همچون خود می دانند که غالباً در صدد حفظ منافع خویش یا منافع حزب و گروه خویشند و در هر مورد مردم قوانین را نپسندند و از بیم مجازات در امان باشند شانه از زیر بار آن خالی می کنند، بسیار متفاوت است.

۳ اصولاً روح معنویت و ارزش‌های اخلاقی در چنین حکومتی، باید بر همه چیز سایه بیفکند و مسائل اخلاقی و انسانی در سر لوحه کارها قرار گیرد، انگیزه‌ها باید فراتر از انگیزه‌های مادی باشد، مگر نه این است که هدف نهایی از تشکیل حکومت و بهتر زیستن، فراهم آمدن مقدمات برای سیر الی الله و قرب به خدا و تکامل روحی و معنوی است؟!!

البته برای رسیدن به یک حکومت الهی و اسلامی تامّ العیار، راه دور و درازی را باید پیمود و آموزش‌های فراوانی باید به جامعه داد، ولی هر چه باشد محتوای این حکومت با حکومت‌های مادی از نظر عنصر فرهنگی بسیار «متفاوت» بلکه «متباین» است.

آیا حکومت اسلامی با موازین حکومت مردمی سازگار است

پرسش

آیا حکومت اسلامی با موازین حکومت مردمی سازگار است

پاسخ

بلی. حکومت اسلامی که مسیر خود را از بالا- یعنی از حکومت الله به سوی مردم طی می کند، می تواند کاملاً- بر موازین حکومت مردمی منطبق گردد، با این تفاوت که در نامزدهای مسئول اجرائی حکومت اسلامی، یک سلسله شرایط از نظر اسلام و ایمان و امانت و تقوا قبلاً باید احراز گردد، برخلاف سیستم حکومت غیر اسلامی، که این شرایط در آن مطلقاً مطرح نیست. و این یک تفاوت مهم است که حکومت‌های الهی را از حکومت‌های مادی جدا می سازد، هر چند هر دو ممکن است در شکل حکومت مردمی ظاهر گردد.

حکومت استبدادی چه نوع حکومتی است؟

پرسش

حکومت استبدادی چه نوع حکومتی است؟

پاسخ

حکومت‌های خودکامه و استبدادی بر اساس حاکمیت فرد یا گروه خاصی بنا شده و بر محور اراده فرد یا آن گروه دور می‌زند و طبعاً تأمین‌کننده منافع همانها است و نتیجه آن بردگی جامعه و بدبختی و سیه‌روزی آنها است، و بیشترین جنایت را در طول تاریخ این حاکمان خودکامه و سلاطین مستبد مرتکب شدند که برای حفظ خویش، هیچ حد و مرزی را به رسمیت نمی‌شناختند، حتی برادران و فرزندان خود را در صورت مزاحمت و یا حتی احتمال مزاحمت به خاک و خون می‌کشیدند.

در این نوع حکومت اراده مردم هیچ‌گونه نقشی ندارد و مصالح آنها مطرح نیست و همه چیز بر محور زور می‌چرخد.

حکومت دموکراسی چه نوع حکومتی است؟

پرسش

حکومت دموکراسی چه نوع حکومتی است؟

پاسخ

حکومت دموکراسی به اصطلاح عالی‌ترین و کامل‌ترین حکومت در دنیای امروز است. در این سیستم حکومتی اصل بر این است که تمام مردم از هر گروه و هر قشر، با آزادی کامل به پای صندوق‌های رأی بروند و نمایندگان واقعی خود را انتخاب کنند و سرنوشت ملت خویش را برای سال‌های معین، تحت ضوابط خاصی به دست آنها بسپارند و آنها نیز با تبادل نظر و مشورتی که ظاهراً آزادانه صورت می‌گیرد، قوانین و مقرراتی که به عقیده آنها حافظ منافع مردم است وضع و مقرر کنند و هیأتی برای اجرای آن، تعیین نمایند که رئیس این هیأت، گاه به وسیله این نمایندگان انتخاب می‌شود و گاه مستقیماً به وسیله مردم، تحت عنوان نخست‌وزیر یا رئیس‌جمهوری و آن را حکومت دموکراسی، یعنی حکومت مردمی یا حکومت مردم بر مردم می‌نامند.

این نوع حکومت به دو نوع تقسیم می‌شود نوعی که ظاهراً و واقعاً جنبه مردمی دارد و این در دنیای امروز و گذشته بسیار کم است و شاید وجود خارجی پیدا نکرده باشد.

نوع دیگر، آن است که آب‌رنگی از حکومت مردمی دارد، ولی در باطن چنین نیست، روح آن «استبداد» و ظاهر آن «دموکراسی» است!

دموکراسی در اسلام چه جایگاهی دارد؟

پرسش

دموکراسی در اسلام چه جایگاهی دارد؟

هرگاه مقصود از حکومت مردم بر مردم این است که اراده مردم بر تمام سرنوشت آنان حاکم باشد، و به تعبیر دیگر: قدرت مردمی بر تمام خواسته آنان مشروعیت بخشد، هر چند مخالف قوانین الهی باشد، دموکراسی و حکومت مردم بر مردم به این معنی مخالف شرایع آسمانی و بالخصوص آیین مقدس اسلام است، زیرا از نظر اسلام، در حاکمیت به هر شکل و نحوی صورت پذیرد، دو اصل معتبر است:

الف) نفی استبداد و حاکمیت مردم.

ب) سعادت و رستگاری مردم؛

هرگاه میان خواسته های مردمی که اصل نخستین را تشکیل می دهد با اصل دوم تضادی رخ دهد چنین حاکمیتی در غرب رسمیت و مشروعیت دارد نه در اسلام. مثلاً: هرگاه مردم خواهان بت پرستی، خرافه گرایی و حذف قید و بند در روابط جنسی باشند چون خواسته مردم است غرب آن را به رسمیت می شناسد، ولی اسلام چنین خواسته ای را مردود دانسته و می گوید تجاوز به حریم سعادت انسان به هیچ وجه جایز نیست از این جهت آن را مردود دانسته و سرسختانه با آن مبارزه می کند.

نقطه جدایی حاکمیت مردم در غرب با حاکمیت مردم در اسلام همین جا است که غرب زمام حکومت را بدست مردم سپرده و برای آن قید و شرطی قایل نیست، در حالی که اسلام زمام حکومت را به دست خدا سپرده و مردم را در چهار چوب این قوانین آزاد نهاده تا در پرتو آن سرنوشت خود را رقم زنند.

از این بحث نتیجه می گیریم دموکراسی مطلق و حاکمیت بی قید و شرط مردمی، در اسلام نیست ولی حاکمیت مردم در چهار چوب قوانین تابناک الهی جزو

اسلام بوده و حاکمیت مردم در چنین صورت صحیح و پایرجا می باشد.

دموکراسی اسلام بر چه اصولی استوار است؟

پرسش

دموکراسی اسلام بر چه اصولی استوار است؟

پاسخ

دموکراسی اسلام بر دو اصل استوار است:

۱. حاکمیت مردم؛

۲. در چارچوب قوانین الهی.

ولی پیاده کردن این دو اصل در گرو یک نوع کارشناسی است که قوانین الهی را بخوبی بشناسد تا خواسته های مردم فراتر از آن نباشد، و بدون وجود یک چنین کارشناسی پیاده کردن هر دو اصل مختل می شود. از اینجا می توان گفت مردم سالاری در اسلام در حقیقت بر سه اصل استوار است که سومین آنها کارشناسی فقیه جامع الشرایط است که بر مشروعیت حکومت صحه بگذارد و اگر نظارت یا تصویب و تخطئه او را کنار نهیم هر دو اصل عقیم گردیده و به نتیجه نمی رسند.

در چنین دیدگاه فرق دموکراسی غربی با مردم سالاری اسلامی کاملاً از هم متمایز می شوند، در دموکراسی غربی یک بعد بیش وجود ندارد و آن خواسته مردم به هر صورتی باشد، در حالی که در مردم سالاری اسلامی سه اصل لازم است:

۱ ضوابط الهی که به خواسته های مردم تعدیل بخشد.

۲ حاکمیت مردم و خواسته های آنان.

۳ فقیه جامع الشرایط که با آگاهی کامل، بین این دو اصل تلفیق دهد و آن را به ثمر رساند.

آیا در اسلام مردم سالاری حاکم است یا خداسالاری؟

پرسش

آیا در اسلام مردم سالاری حاکم است یا خداسالاری؟

در این پرسش مردم سالاری با خدا سالاری در عرض هم قرار گرفته، در حالی که این دو نوع در طول یکدیگرند.

حاکمیت خدا حاکمیت ذاتی است، زیرا خالق بشر است و هر آفریننده ای بر آفریده خود ولایت دارد، از این جهت حاکم بر اوست در حالی که حاکمیت مردم حاکمیت اعطایی است به این معنی که خداوند بزرگ، بشر را آزاد آفریده و زمام زندگی را تحت شرایطی به دست او سپرده است و لذا می فرماید:

«لا تکن عبد غیرک و قد جعلک الله حراً». (نهج البلاغه، نامه ۵۳).

[برده دیگری مباش خدا تو را آزاد آفریده است.]

بنابراین حاکمیت مردم در طول حاکمیت خداست. و هر دو حاکمیت قابل جمع می باشند و در حقیقت حکومت اسلامی آمیزه ای است از حکومت الهی و حکومت مردمی. از آنجا که حرکت باید در چهارچوب قوانین الهی باشد، خداسالاری است و از آنجا که خواسته های مردم باید مورد توجه قرار گیرد و برنامه ریزی حاکم باید بر وفق خواسته های آنها باشد، نوعی مردم سالاری است.

و کسانی که می خواهند این دو نوع حاکمیت را در مقابل یکدیگر قرار دهند از واقعیت خداسالاری غفلت ورزیده و این دو تا را منافی یکدیگر اندیشیده اند.

شرایط رأی دهندگان در حکومت مردم سالاری دینی چیست؟

پرسش

شرایط رأی دهندگان در حکومت مردم سالاری دینی چیست؟

پاسخ

شرایط عمومی در رأی دهندگان کاملاً باید رعایت شود، و آن عبارت است از عقل و بلوغ، زیرا در غیر این دو صورت رأی بی ارزش خواهد بود.

علاوه بر این، نمی توان تمام افراد را به مجرد داشتن عقل و بلوغ در تعیین سرنوشت کشور، سهم کرد، زیرا غالباً نونهالانی که تازه به عرصه ی بلوغ پا گذارند، فاقد بینش صحیح می باشند، و پیوسته از احساسات پیروی می کنند، و در کشوری که اکثریت رأی دهندگان را این گروه تشکیل می دهد، نمی توان در انتظار گزینش صحیح بود لذا باید در نشست قانونی برای

رای دهندگان، سن و معلومات خاصی تعیین کرد.

درست است که در کشور ما حداقل سن، ورود به شانزده سالگی است ولی قطعاً چنین سنی کافی در صحت گزینش نیست، جوان پانزده ساله بی تجربه ناآگاه از تاریخ گذشته چگونه می تواند رأی او واقع نما و واقع گرا باشد، او تحت تأثیر احساسات و تبلیغات داغ و گرم قرار گرفته و مطابق آن رأی می دهد، دموکراسی در این حد با سعادت کل در تضاد است و باید از طریقی این مشکل را حل کرد.

اهمیت مشورت در اسلام چگونه است و تفاوت آن با مشورت در حکومت های دموکراتیک چیست؟

پرسش

اهمیت مشورت در اسلام چگونه است و تفاوت آن با مشورت در حکومت های دموکراتیک چیست؟

پاسخ

روی اهمیتی که شور و مشورت در حل مشکلات دارد، قرآن مجید به پیامبر اکرم (ص) دستور می دهد که در امور مختلف زندگی به شور و مشورت پردازد چنانکه می فرماید: «وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ» آل عمران/ ۱۵۹

[در تصمیمات خود با آنان به مشورت پردازد، و هر موقع تصمیم گرفتی به خدا توکل بنما، خداوند کسانی را که به او توکل می نمایند دوست می دارد.]

خداوند در آیه دیگری افراد با ایمان را چنین توصیف می کند:

«وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ» شوری/ ۳۸ [کسانی که به ندای پروردگار خود پاسخ مثبت گفتند و نماز را به پا داشته اند و اساس تصمیم و کارهای آنان را شور و مشورت تشکیل می دهد و از آنچه ما روزی کرده ایم انفاق می نمایند.]

پیامبر نه تنها مردم را به چنین روش امر نمود بلکه در طول زندگی خود فرمان خدا را در مواردی پیاده کرد. در جنگ بدر که هنوز با دشمن روبرو نشده بود برای پیشروی در بیابان بدر، و مقابله با دشمن با یاران خود مشاوره نمود و به آنان چنین فرمود:

«أَشِيرُوا إِلَيَّ أَيُّهَا النَّاسُ»: [نظرهای خود را در موضوع نبرد با قریش بیان کنید] ، آیا پیش برویم و با دشمن بجنگیم یا از این نقطه باز گردیم؟ سران مهاجرین و انصار دو نظر متضاد دادند ولی پیامبر سرانجام نظر انصار را پذیرفت.

(سیره ابن هشام ۱/۶۱۵؛ مغازی واقدی/ ۴۸)

در جنگ احد پیران قوم طرفدار قلعه داری و توقف در مدینه بودند، که با پرتاب تیر و سنگ

از برجها و پشت بامها از شهر دفاع کنند، در حالیکه جوانان، طرفدار نبرد در بیرون شهر بودند. و نظر پیران را، روش زنانه تلقی می کردند. در این جا پیامبر(ص) نظر دوّم را انتخاب کرد. (سیره ابن هشام ۲/۶۳؛ مغازی واقدی ۱/۲۰۹)

در جنگ خندق پیامبر شورای نظامی تشکیل داد و پیشنهاد سلمان را درباره کردن خندق دور نقاط آسیب پذیر مدینه پذیرفت و اجرا کرد. (تاریخ کامل ۲ / ۱۲۲)

در جنگ طائف به اشاره و تصویب برخی از افسران ستاد لشکر را از نقطه ای به نقطه دیگر منتقل نمود. (مغازی واقدی ۳/۹۲۵)

ولی باید توجه نمود، که آیا تنها شور و تبادل افکار می تواند گره از کار بگشاید یا اینکه باید قبلاً رئیس متنفذی چنین جلسه ای را تشکیل دهد و از مجموع نظرات و آرا، نظر واحدی را که از دیده او واقع بینانه تر است اتخاذ نماید، و به مورد اجرا بگذارد.

معمولاً در جلسات مشاوره، افکار و نظریات مختلفی ابراز می گردد، و هر فردی از نظریه خویش دفاع نموده و آرای دیگران را تخطئه می کند، در این جلسه رئیس مسلّمی لازم است که آرا را روی هم بریزد، و از مجموع آنها نظر واحد و قاطعی را اتخاذ نماید و در غیر این صورت جلسه مشورت بدون اخذ نتیجه به پایان می رسد.

اتّفاقی در نخستین آیه ای که به پیامبر دستور می دهد با یاران خویش مشاوره نماید پس از امر به مشاوره، به پیامبر چنین خطاب می کند: «فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ» [وقتی تصمیم گرفتی بر خدا توکل بنما].

منظور از این خطاب این است که به پیامبر برساند که پس از مشورت یگانه مرجعی که باید تصمیم بگیرد و رأی واحدی را اتخاذ نماید

شخص پیامبر است و لذا باید پیامبر تصمیم بگیرد و به خدا توکل نماید.

پیشوای جمعیت، که جلسه مشاوره به فرمان او تشکیل یافته، چه بسا ممکن است در برابر انظار افراد نظر ثالثی را که به نظر وی «اصلح» است انتخاب کند. چنانکه پیامبر گرامی در صلح «حدیبیه» با افکار عمومی یاران خود مخالفت کرد و قرارداد صلحی میان مسلمانان و قریش بت پرست بست و اعتراض آنان را نسبت به اصل صلح و یا برخی از موارد آن نادیده گرفت و مرور زمان نیز ثابت کرد که عمل پیامبر به نفع مسلمانان بوده است. (سیره ابن هشام ۱/۶۱۵)

مشاوره در اسلام با مشاوره در حکومت‌های دموکراسی که تصویب قوانین و مقررات کشور در اختیار مجلس شوروی و سنا است و رئیس دولت فقط مجری منویات نمایندگان دو مجلس باشد فرسنگها فاصله دارد. در اینجا رئیس حکومت، که شخص پیامبر اکرم (ص) است، ملزم به پیروی از افراد اکثریت و یا اقلیت نیست، بلکه تصمیم نهایی و اتخاذ آخرین نظر، خواه با رأی اعضای جلسه موافق باشد یا مخالف، با خود پیامبر گرامی است و همان طور که گفته شد پس از برگزاری مراسم مشورت به پیامبر دستور می‌دهد که با توکل به خدا، تصمیم بگیرد و پیش برود. درباره آیه دوّم مطلب نیز به همین قرار است. آیه دوّم تبادل افکار را از صفات برجسته جامعه با ایمان می‌داند ولی هرگز جامعه با ایمان در زمان پیامبر خالی از رئیس مطلق و نافذ نبود، و به حکم عقل و خرد پس از درگذشت وی نیز نباید خالی بماند، و آیه ناظر به چنین محیط‌هایی است که مشکل

تعیین زمامدار را پشت سر گذارده، سپس در مسائل دیگر به مشاوره و تبادل نظر می پردازند.

از این بیان روشن می گردد که استدلال برخی از دانشمندان اهل تسنن به وسیله این آیات بر صحت انتخاب خلیفه از طریق مشاوره، کاملاً غیر موجه است. زیرا همان طور که گفته شد آیات مزبور ناظر به محیط هایی است که در آنجا مشکل تعیین فرماندار حل شده است و به فرمان او جلسه مشورتی تشکیل یافته تا در امور دیگر مسلمانان به تبادل نظر پردازند؛ خصوصاً آیه نخست که صریحاً به پیامبر که در رأس مسلمانان قرار گرفته است خطاب می کند که پس از مشاوره باید تصمیم بگیرد و آن را به مورد اجرا گذارد.

گذشته از این، مراجعه به افکار عمومی در موردی است که از طرف خداوند بزرگ وظیفه مسلمانان تعیین نشده باشد، در این جا است که می توانند وظیفه خویش را از طریق تبادل نظر، بدست آورند ولی در موردی که از طریق تنصیص، وظیفه همگانی تعیین شده باشد در چنین موردی دیگر برای مشاوره موضوعی نیست.

از این نظر هنگامی که «حباب منذر» به حضور پیامبر رسید و خواستار انتقال ستاد لشکر به نقطه دیگر گردید، او به پیامبر رو کرد و گفت: «فان كان عن امر سلمنا و إن كان عن الرأى فالتأخر عن حصنهم» (مغازی واقدی ۳/۹۲۵)

[هرگاه در این مورد امر الهی و دستور خاصی رسیده است ما سخنی نداریم و اگر از موارد دیگر است که می توان آنجا نظر داد، به نظر ما صلاح این است که ستاد را از حدود قلعه دشمن عقب ببریم.]

موضوع خلافت و جانشینی امام امیرمؤمنان از مسایلی است که دلایل نقلی

زیادی آن را ثابت و روشن کرده است و پیامبر به فرمان خدا در موارد بسیار، همچون یوم الدار، غدیر خم، و بستر بیماری، بر خلافت و جانشینی او تصریح نموده است؛ بنابراین، چگونه می توان مسئله تعیین جانشین را از طریق مشاوره حل نمود. آیا این کار جز اجتهاد در برابر نص، و ابراز نظر در مقابل دلیل و حکم قطعی الهی چیز دیگری است؟!

قرآن مجید در ضمن آیه ای به این حقیقت اشاره می کند: هنگامی که زید، پسر خوانده پیامبر، همسر خود (زینب) را طلاق داد، پیامبر به فرمان خداوند با زینب ازدواج کرد. این موضوع برای مسلمانان گران آمد، زیرا در دوران جاهلیت پسر خوانده حکم خود پسر حقیقی را داشت، همان طور که ازدواج با همسر پسر نسبی زشت و حرام بود ازدواج با همسر پسر خوانده نیز قبیح و ناروا شمرده می شد.

آنان انتظار داشتند که پیامبر گرامی (ص) پیرو آرا و نظریات آنان گردد، در حالیکه پیامبر این کار را به فرمان خدا آن هم برای کوبیدن سنتهای غلط انجام داده بود، و بدیهی است که در مورد فرمان الهی مراجعه به افکار عمومی موضوعی ندارد.

از این روی، قرآن کریم در آیه زیر دخالت افراد را در مواردی که فرمان الهی وظیفه خاصی تعیین کرده باشد بشدت محکوم می کند و می فرماید:

«وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا» احزاب/۳۶

[هنگامی که خدا و رسول او در موردی حکم کردند دیگر برای هیچ مرد و زن مؤمنی در امور خویش اختیاری نیست (و باید از فرمان خداوند

پیروی کنند) و هرکس از فرمان خدا و پیامبر او سرپیچی کند آشکارا گمراه شده است.]

نقش مردم در حکومت اسلامی چیست؟

پرسش

نقش مردم در حکومت اسلامی چیست؟

پاسخ

نقش مردم در دو جنبه قابل بررسی است: یکی در مشروعیت بخشیدن به حکومت اسلامی و دیگری در عینیت بخشیدن به آن. در زمان غیبت، حق حاکمیت دارد و حکومت از سوی خدا به وسیله امامان معصوم (علیهم السلام) به فقها واگذار شده است. در زمان غیبت مشروعیت حکومت از سوی خداست نه از سوی آرای مردم. نقش مردم در زمان غیبت فقط عینیت بخشیدن به حکومت است، نه مشروعیت بخشیدن به آن. اگر بخواهیم نظر مردم را در مشروعیت حکومت دخالت بدهیم، با این اشکال مواجه می‌شویم که آیا حاکمیت حق مردم بود تا به کسی واگذار کنند؟ و حال آنکه حاکمیت فقط حق خداست، و امامان معصوم از سوی خدا حق حاکمیت بر مردم یافته‌اند. اگر نظر مردم در مشروعیت حکومت دخالت داشته باشد، هر زمان که مردم نخواستند فقیه حاکم باشد، حکومت او نامشروع باشد، در حالیکه فقیه در زمان غیبت حق ولایت دارد این حق با موافقت مردم تحقق عینی مییابد.

دلایل اعتبار رأی مردم در نظام حقوقی نزد معتقدین به آن چیست؟

پرسش

دلایل اعتبار رأی مردم در نظام حقوقی نزد معتقدین به آن چیست؟

پاسخ

دلیل اول آن که مردمنده که صاحب زندگی اجتماعی اند و منافع و مضاری که از این زندگی حاصل آید یکسره متوجه آنهاست. پس خود آنان باید درباره کیفیت تنظیم و سامان دادن امور اجتماعی و چگونگی توزیع و تقسیم فراورده های گوناگون جامعه اظهار نظر کنند و آرائشان باید بی چون و چرا متبّع و مطاع باشد.

دلیل دوم این که عملاً چاره ای جز پذیرفتن رأی مردم وجود ندارد، حتی اگر صحیح ترین و عادلانه ترین نظام حقوقی و بهترین و مطلوبترین قوانین اجتماعی، مورد پسند مردم قرار نگیرد و از حمایت افراد جامعه بی بهره بماند، نمی تواند در جامعه

مقبول افتد و فقط زندگی اجتماعی را دستخوش اختلاف و تنازع می کند و به دست آشوب و هرج و مرج می سپارد و بدینسان غرض قانونگذار- که بر قرار ساختن نظم اجتماعی است- نقض می شود.

تأیید شورا در وضع قوانین و تعیین حاکم از نظر اسلام چقدر است؟

پرسش

تأیید شورا در وضع قوانین و تعیین حاکم از نظر اسلام چقدر است؟

پاسخ

شورا نه در وضع قانون تأثیر قاطع دارد و نه در تعیین مجری قانون؛ در زمینه قانونگذاری، وضع قوانین اولی و اصلی که از کلیت و ثبات برخوردار است- به حکم ضرورت اسلام اختصاصاً از آن خدای متعال است- و انکار این مطلب موجب کفر و ارتداد خواهد شد؛ در وضع قوانین ثانوی و اضطراری نیز- که جزئی و موقت است- رأی شورا تعیین کننده نیست به صرف این که اکثریت یا حتی کل افراد جامعه به قانونی رأی مثبت دهند، از لحاظ شرعی آن قانون، قانونیت و مشروعیت نمی یابد. حتی اگر همه مردم درباره امری، رأیی مخالف رأی ولی فقیه- که نظرات او شرعاً معتبر است- داشته باشند، باز رأی وی حاکم و مطاع و متبع است. هیچ دلیلی نداریم بر این که رأی شورا یا نظر اکثریت یا همه مردم بر نظر و رأی ولی فقیه حاکمیت دارد. البته ممکن است که نظر دیگران، احیاناً در رأی و نظر ولی فقیه و در تصمیمات او تأثیر کند؛ ولی به هر حال تأثیر با حاکمیت فرق دارد. پس، از دیدگاه اسلامی، ارزش و اعتبار هیچ قانونی به رأی مردم وابسته نیست. در زمینه تعیین حاکم نیز نصب پیامبر اسلام (ص) به منصب حکومت بر مسلمین به حکم ضرورت دین اسلام و نصب ائمه اثنی عشر (ع) به حکم ضرورت مذهب تشیع از سوی خدای متعال صورت پذیرفته است، نه از طرف خود مسلمین و چون و چرا و شک و انکار در این مطلب موجب خروج از دین اسلام یا مذهب تشیع خواهد

بود. در نصب دیگر حاکمان نیز نظر مردم تعیین کننده نیست زیرا ولایت بر انسانها، اصالتاً مختص خدای متعال است و بنا بر این، هموست که حق تفویض ولایت به دیگری را دارد، نه مردم که بر خودشان نیز ولایت ندارند. رأی مثبت همه یا بیشتر مردم به ولایت و حکومت یک شخص، به حاکمیت وی اعتبار و ارزش شرعی نمی بخشد. پس این سخن که نظام سیاسی اسلام، به استناد اصل شورا، قابل تطبیق بر نظام مردم سالاری غربی است، به هیچ روی، صحیح و پذیرفتنی نیست و مخصوصاً از دو آیه ((شاورهم فی الامر)) و ((وامرهم شوری بینهم)) استنتاج نمی شود.

جایگاه شورا در نظام سیاسی اسلام را بیان کنید.

پرسش

جایگاه شورا در نظام سیاسی اسلام را بیان کنید.

پاسخ

شورا در موارد متعددی مشکل گشا و کار ساز است، از جمله در زمینه قانونگذاری؛

توضیح آن که بی شک ولی امر مسلمین حق دارد احکام سلطانیه یعنی همان قوانین جزئی و موقت را وضع کند اگر چه در باره حدود این حق و گستره این ولایت - کما بیش - اختلاف نظر هست. برای آن که قوانینی که وضع آنها در قلمرو ولایت فقیه است اعتبار و ارزش شرعی و قانونی بیابد باید موافق مصالح دنیوی و اخروی مردم تشخیص داده شود و تشخیص موافقت همه احکام سلطانیه با مصالح مردم، شناخت عمیق و وسیع، نسبت به همه ابعاد و وجوه زندگی اجتماعی می طلبد؛ و ناگفته پیداست که حصول چنان معرفت ژرف و گسترده ای برای هیچ فرد غیر معصومی امکان پذیر نیست. ولی امر مسلمین هم، به هر حال انسانی است عادی و متعارف، و عادتاً در بیش از یکی دو شاخه از علوم بشری نمی تواند متخصص و کار آگاه باشد.

از همین رو که حاکم غیر معصوم احاطه علمی بر جمیع امور و شئون جامعه ندارد، ناگزیر باید با دانشمندان و کارشناسان علوم و فنون مختلف مشاوره و رایزنی داشته باشد. به وضوح معلوم است که برای قانونگذاری در هر یک از امور و شئون گونه گون حیات جمعی به متخصصان و کار آگاهان همان بخش باید رجوع کرد، نه به همه مردم. رأی نظر کسانی که در آن بخش متخصص و کار آگاه نیستند چه حجیتی می تواند داشته باشد؟ مگر در امور شخصی و فردی، به غیر از کارشناسان رجوع می شود؟ از این گذشته، برای حل و

رفع مسائل و مشکلات هر بخش از امور و شئون جامعه، با همه متخصصان و کار آگاهان آن بخش نیز نباید مشورت کرد بلکه فقط از اشخاص عادل و متقی آنها باید نظر خواست؛ زیرا نمی توان اطمینان داشت که اشخاص بی تقوا و فاسق و فاجر به مستشیر خود یعنی امت اسلامی و حاکم آن، خیانت نکنند. پس حاکم امت اسلامی برای وضع قانون و تصمیم گیری در باره هر یک از مسائل و مشکلات اجتماعی، باید فقط با کسانی مشورت کند که هم عادل و متقی باشند و هم در خصوص آن مسئله و مشکل، خبیر و بصیر باشند.

در زمینه تعیین حاکم نیز، شورا کار ساز است؛ بدین صورت که مجلس خبرگان که مجموعه ای از برجسته ترین افراد جامعه در سه بعد فقهت، تدبیر و مدیریت اجتماعی، تقوا و عدالت است- یکی از اعضای خود را که در دارا بودن این ویژگی بر دیگران برتری دارد، برای تصدی ولایت امر مسلمین بر می گزیند. اعضای مجلس به وسیله مشاوره و تبادل نظر با همدیگر یکی را از میان خود - که افقه و اعلم و اتقی است- انتخاب می کنند و به مقام رهبری منصوب می دارند.

چگونه عده ای کوشیده اند دموکراسی را با خلافت الهی جمع کنند و اشکالات وارد بر آن چیست؟

پرسش

چگونه عده ای کوشیده اند دموکراسی را با خلافت الهی جمع کنند و اشکالات وارد بر آن چیست؟

پاسخ

بعضی از نویسندگان مسلمانان - که به دموکراسی قائلند و می کوشند تا نظام سیاسی اسلام را بر آن تطبیق کنند- گفته اند که؛ درست است که حق حاکمیت بر انسانها اصالتاً از آن خدای متعال است، ولی همو می تواند این حق خود را تفویض کند؛ و همین کار را - در آنجا که انسان را خلیفه الله (=جانشین خدای متعال) خوانده- کرده است. پس چون انسان جانشین خدای متعال در روی زمین گشته است طبعاً حق قانونگذاری و حکومت نیز یافته است. تفاوت نظام اسلامی با دیگر نظامها در این است که در آن نظامها، انسان مستقلاً و اصالتاً حق وضع و اجرای قانون دارد لکن در اسلام این حق اصالتاً مختص خدای متعال است و به اذن الله به آدمیان تعلق می یابد.

این سخن هم بسیار سست و موهون است. اولاً؛ بسیاری از آیاتی که دلالت بر خلافت انسانها دارد و در آنها مشتقات ((خلافت)) و ((استخلاف)) استعمال شده است دالّ بر خلافت تکوینی انسانهایی از انسانهای دیگر است، نه خلافت تشریحی انسان از خدای متعال مانند:

((و اذکروا اذ جعلکم خلفاء من بعد عاد و بواکم فی الارض تتخذون من سهولها قصوراً تنحتون الجبال بیوتاً؛ به یاد آرید هنگامی را که (خدای متعال) شما را - پس از عاد- جانشینان آنان کرد و در زمین مستقر ساخت که در دشتهایش قصرها برای خود می سازید و در کوهها، برای خود خانه ها می تراشید.))

خداوند متعال، قوم نوح را غرق کرد و قوم عاد را نابود ساخت، پس ناگفته پیداست که آنها نه جانشینان شرعی

خدای متعال بوده اند و نه جانشینان آنها.

این قبیل آیات دلالت دارد که گروهی از میان رفته و گروه دیگری به جای آنان به پدید آمده اند، نه این که گروهی عهده دار جانشینی و خلافت خدای متعال شده باشند.

ثانیاً؛ آیاتی که ممکن است واژه ((خلیفه)) و مانند آن، در آنها به معنی جانشین خدا باشد، جای گفتگوی بسیار دارد و حق قانونگذاری را برای انسان ثابت نمی کند مثل:

((و اذ قال ربك للملائكة اني جاعل في الارض خليفه؛ زمانی که پروردگارت به فرشتگان گفت: من در زمین جانشینی قرار خواهم داد.))

این آیه شریفه محل بحثها و گفتگوهای فراوان، واقع شده است، پس از آنکه بپذیریم مراد از ((خلیفه)) در این آیه، جانشین خدای متعال است، سه احتمال در پیش روی ما قرار می گیرد که: آیا جانشینی خدای متعال، مخصوص به حضرت آدم (ع) است یا هر کسی که -در داشتن کمالات و آگاهیها- شبیه حضرت آدم(ع) باشد جانشین خداوند است و یا این که همه انسانها جانشین خدای متعال هستند. به اعتقاد ما احتمال دوم، صحیح است. این طور نیست که هر آدمی زادی خلیفه الله باشد و یا خلافت الهی منحصرأ در اختیار حضرت آدم(ع) قرار بگیرد، بلکه از آنجا که ملاک خلافت الهی دانستن همه اسماء است، پس هر کس همه اسماء را بداند خلیفه الله خواهد بود. از این رو، انبیاء الهی و اولیاء خدا -که از نظر علم به کل اسماء شبیه آدم هستند- همگی جانشینان خدای متعال هستند و دلیلی در دست نداریم که به موجب آن، همه انسانها را خلیفه الله بدانیم.

ثالثاً؛ فرض می کنیم که از برخی آیات چنین استفاده

می شود که همه آدمیان، به یک معنی خلیفه الله اند، باز نمی توان گفت که مراد از ((خلافت)) حکومت است، زیرا اگر منظور از حاکم بودن هر انسان حکومت اوست بر خودش، چنین امری لغو است و اگر منظور حکومت اوست بر دیگران، نتیجه اش این می شود که همه آدمیان بر همه آدمیان حاکم باشند و این نیز لغو و محال خواهد بود و سبب کشمکشها و تنازعات عظیم خواهد شد.

حد اکثر معنایی که خلافت الله می تواند داشته باشد، جانشینی خدای متعال در آباد کردن زمین یا جانشینی او در مختار بودن و داشتن اراده آزاد است و آنجا که ((استخلاف در زمین)) به معنای حکومت و فرمانروایی آمده از آغاز دایره آن محدود و مشخص شده است و شامل همه انسانها نمی شود.

آیا دموکراسی غربی در جامعه اسلامی می تواند اجرا شود؟

پرسش

آیا دموکراسی غربی در جامعه اسلامی می تواند اجرا شود؟

پاسخ

دموکراسی به معنای حکومت «مردم بر مردم» یا مردم سالاری است. دموکراسی جدید در غرب زمانی پیدا شد که مردم متوجه شدند آئینی که بنام مسیحیت در دست آنهاست قابلیت و کارایی ندارد که در تمام جنبه های زندگی انسان به ویژه در زندگی اجتماعی نقش داشته باشد و قانونگزاری نماید. از این رو حوزه دین را از حوزه های دیگر جدا کردند و دین شد وسیله ارتباط فرد با خدا.

برای اداره کشور و تشکیل حکومت، کارها را به دست کسانی سپردند که مصلحت و مفسده را خود تشخیص می دهند و با رأی خود قانون و یا هر چه را دوست دارند تصویب می کنند و یا تغییر می دهند. بر این اساس ملاک خوب و بد، خواست مردم است در حقیقت مفاهیم خوب و بد مفاهیم اعتباری اند که تابع سلیقه مردم اند و ما در عالم واقع و در حقیقت خوب و بدی نداریم. اگر مردم گفتند فلان عمل خوب است خوب می شود و اگر گفتند بد است، بد می شود.

ولی مسلمانان مجبور نیستند مانند غربی ها باشند به عبارت دیگر اسلام عزیز برنامه ای است کامل و مفصل برای تمام شئون حیات فردی، اجتماعی، حکومتی، سیاسی، اقتصادی، عبادی و... اسلام برای انسان در تنهای اش و برای حضور او در خانه اش و برای نقش اجتماعی اش و برای وجود او در نظام هستی و بالاتر برای ادامه راه او وسعت وجودی او برنامه دارد چگونه می تواند مدل از غرب بگیرد و به شیوه آنها زندگی کند. زمانی که

برای خوردن و خوابیدن و نشستن و تولید نسل معاش اقتصادی و تربیت فرزند و... اسلام دستورالعمل و برنامه و خوبی و بدی آورده است. مگر می توان از غرب نسخه گرفت و عمل کرد. بنابراین مدل حیات و زندگی و حکومت غربی به کار آنها می آید

۲

نه این که برای تمام حرکات انسان برنامه دارد (۱).

۱ - نقل با اختصار از کتاب پرسش ها و پاسخ ها، آیت الله مصباح یزدی.

آیا انتخاب مستقیم دارای ارزش و اعتبار بیشتری است یا انتخاب غیرمستقیم؟

پرسش

آیا انتخاب مستقیم دارای ارزش و اعتبار بیشتری است یا انتخاب غیرمستقیم؟

پاسخ

باید اول معیار ارزش و اعتبار را در نظام سیاسی اسلام را روشن کنیم. معیار و ارزش و اعتبار در نظام سیاسی اسلام، انتساب به خداوند است. این انتساب در عصر غیبت با تأیید و تنفیذ ولی فقیه است. از این رو کسانی که انتخاب می شوند. چه مستقیم و چه غیر مستقیم - اگر میزان انتسابشان به خداوند مساوی باشد، دارای اعتبار و ارزش یکسانند.

ولی اگر منظور از پرسش این باشد که برای انتخاب اصلح و اطمینان بیشتر در صحت تشخیص او انتخاب مستقیم بهتر است. این گمان درست نیست، زیرا دست کم در مورد انتخاب رهبر که مردم غیرمستقیم به او رأی می دهند - انتخاب غیرمستقیم بیشتر قابل اطمینان است، زیرا مردم، توسط گروهی از فقها (خبرگان) که از فقاها بهره دارند و آنها افراد شایسته را می شناسند، رهبر را انتخاب می کنند. این انتخاب دقیق تر و مطمئن تر از انتخاب مستقیم است (۱).

(بخش پاسخ به سؤالات)

۱ - نقل با اختصار از کتاب پرسش ها و پاسخ ها، آیت الله مصباح یزدی.

۳

شورا در چه مواردی صورت می گیرد؟

شورا در چه مواردی صورت می گیرد؟

پاسخ

به طور کلی شوری در مسایلی است که از نظر خدا و رسول حکم آن روشن نباشد و در مواردی که حکم آن از ناحیه خدا و رسول بیان شده باشد شوری مورد ندارد و مسئله ی خلافت و جانشینی علی ((علیه السلام)) از این قبیل است زیرا این موضوع از ناحیه خداوند بر پیامبرش نازل شده بود و علی ((علیه السلام)) به عنوان جانشین پیامبر تعیین گردیده بود از این رو شوری درباره وی مورد نداشت.

(بخش پاسخ به سؤالات)

۲

چرا حکومت اسلامی که پیوسته مردم در انتخابات رضایت خود را از آن اعلام می دارند (با شرکت وسیع خود) از فراندم پرهیز می کند تا به این طریق جوابی محکم به مخالفان خود بدهند؟

پرسش

چرا حکومت اسلامی که پیوسته مردم در انتخابات رضایت خود را از آن اعلام می دارند (با شرکت وسیع خود) از فراندم پرهیز می کند تا به این طریق جوابی محکم به مخالفان خود بدهند؟

پاسخ

حضور وسیع و گسترده مردمی در همه پرسشهای مختلف و گوناگون چنانکه در پرسشش بدان اشاره رفته است برترین و قوی ترین شاهد بر حمایت و پشتوانه مردمی اصل نظام حکومت دینی و اسلامیست بنابراین برگزاری فراندم و نظر خواهی مجدد کار بیهوده و یا کم فایده ای خواهد بود و اگر نظام و سیستم حکومتی بخواهد بهر احتمال و خواستی پاسخ دهد لازم است هر روز و یا هر هفته همه پرسشی برگزار نماید زیرا بعد از برگزاری هر همه پرسشی جای این پرسش و احتمال خواهد بود که شاید مردم نسبت به آراء گذشته خویش تجدید نظر کرده باشند در این صورت کار دولت ها فقط باید برگزاری انتخابات و بدست آوردن لحظه به لحظه و مستمر آراء عمومی باشد و این فاقد پشتوانه توجیه عقلانی بوده و احدی بدان عمل نکرده است حتی مدعیان و سینه چاکان دمو کراسی مغرب زمین .

استاد مصباح نیز در این زمینه فرموده اند : قبل از پرداختن به پاسخ توضیحی درباره احتمال ضروری است :

احتمال به معنای عام امری است که در هر جا راه دارد مثلا در اتاقی که شما به استراحت پرداخته اید احتمال هست سقف آن فرو ریزد یا اگر برای اصلاح سر و صورت به آرایشگر مراجعه می کنید احتمال دارد آرایشگر دچار جنون شده به جای اینکه با تیغ موهای زیر گلوی شما را

اصلاح کند رگ گردنتان را قطع نماید. نمی توان گفت این احتمالات وجود ندارند ولی این احتمالات بسیار ضعیف است شکی نیست هیچ عاقلی به چنین احتمالاتی وقعی نمی نهد و آنها را سفیهانه و غیر عاقلانه می شمارد.

گاهی یک احتمال قراین و شواهدی دال بر صحت دارد این گونه احتمالات را عقلایی یا احتمال به معنای خاص می نامیم خردمندان به چنین احتمالاتی ترتیب اثر می دهند و آنها را در زندگی بعید نمی دانند مثلا اگر کسی در سقف اتاق شکافهایی مشاهده کند احتمال عقلایی می دهد سقف فرو ریزد از این رو به بنا مراجعه می کند تا آن را تعمیر کند.

ممکن است کسی پافشاری کند و بگوید: در مسائلی مانند تعیین نوع حکومت هر چند احتمال ضعیفی وجود داشته باشد لکن چون محتمل بسیار اهمیت دارد باید به آن ترتیب اثر داد ولی خواهیم گفت این احتمال در مورد هر نظام و حکومتی وجود دارد. فرض کنید کسی بگوید اگر در آمریکا انتخابات برگزار شود مردم نظام دو حزبی کنونی را نمی پذیرند پس باید رفراندوم برگزار شود آیا فقط با این احتمال می توان انتخابات مجدد برگزار کرد؟ آیا تاکنون در کشوری با هر شکل از حکومت انتخاباتی به صرف احتمال و ادعا انجام شده است تا نظام جمهوری اسلامی هم چنین کند؟ اگر این ادعا را بررسی کنیم مستلزم تالی فاسد مهمی است توضیح آنکه اگر مردم با انتخابات آزاد نماینده ای را برگزینند و پس از گذشت زمان اندکی احتمال داده شود رای دهندگان از نظر خویش برگشته اند باید تقاضای تجدید انتخابات

بشود؟

همین احتمال در مورد انتخابات ریاست جمهوری اعضای شورای شهر، شهرداران و مسوولان دیگری که در نظامهای مختلف از طریق انتخابات برگزیده می شوند نیز مطرح می شود اگر در انتخابات به صرف احتمال تغییر نظر و رای مردم که در هیچ زمانی منتفی نیست انتخابات مجدد برگزار گردد کار دولتها و حکومتها فقط برگزاری انتخابات می شود آیا چنین امری در دنیا پذیرفته است؟

مشروعیت نظام و رای مردم:

باید توجه کنیم انتخابات و مراجعه به آرای مردم از دیدگاه عقیدتی ما هیچ گاه مشروعیت آور نیست تا با منفی شدن آرای عمومی مشروعیت نظام باطل گردد گو اینکه آرای مثبت و موافق مردم، عامل تحقق حاکمیت دینی است یعنی اگر مردم موافق نباشند حاکمیت دینی برقرار نمی گردد چرا که چنین حاکمیتی با قهر و غلبه تحقق نمی یابد انتخابات از نظر ما دو فایده دارد یکی اینکه با برگزاری آن و توجه به آرای مردم آنها خود را در ایجاد حکومت دینی سهم خواهند دانست و در نتیجه بیشتر و بهتر در حمایت از نظامی که به دست خودشان تحقق یافته می کوشند و آن گاه آرمانهای مهم حکومت دینی تحقق می یابد. فایده دیگر این است که امام راحل بنیانگذار این نظام الهی با تاکید بر اهمیت نقش مردم و آرای آنان مخالفان نظام را خلع سلاح کردند زیرا آنان با تبلیغات مسموم خود قصد داشتند نظام اسلامی را مستبد جلوه دهند ولی هنگامی که آرای مردم در این نظام مورد احترام و اهتمام باشد حربه مخالفان از کار خواهد افتاد نظامهایی که مشروعیت خویش را وامدار آرای

مردم می دانند و به زعم سردمداران آنها همیشه باید آرای عمومی به نفع آنان باشد تا مشروعیتشان محفوظ بماند هیچ گاه با احتمال تغییر در آراء مردم به انتخابات جدید مبادرت نمی کنند و تاکنون کسی به آنها اشکالی نکرده است با اینکه به نظر می آید این اشکال به صورت جدی متوجه آنان است ولی وقتی مشروعیت نظام اسلامی به حکم الهی است نه آرای مردم ضرورتی ندارد که به صرف این احتمال ضعیف مساله انتخابات مجدد را پیش کشید. (۱)

۱ پرسشها و پاسخ ها ص ۳۱

دموکراسی اسلامی چیست؟ یا نظر اسلام در مورد دموکراسی؟

پرسش

دموکراسی اسلامی چیست؟ یا نظر اسلام در مورد دموکراسی؟

پاسخ

از دموکراسی برداشتهای متفاوت گردیده است که به برخی اشاره می گردد:

۱. دموکراسی به معنی حضور مردم در صحنه و پشتوانه مردمی در راستای اجرای حکومت اسلامی و شکوفا سازی حکومت و ولایت اسلامی و بفعلیت رساندن آن توسط آرا عمومی.

۲. دموکراسی به معنی تقسیم قدرت بین واجدین صلاحیت و شایستگی.

۳. دموکراسی به معنی حکومت و حاکمیت بر اساس خواست اکثریت مردم (دموکراسی غربی).

دو مورد اول از دیدگاه اسلام پذیرفته شده است اما مورد اخیر با معارف دینی اسلام در تنش و ... است. زیرا اندیشه های بشری بخاطر محدودیت علمی و تأثیر پذیری از عوامل محیطی فاقد شایستگی لازم برای درک نیازمندی ها واقعی خویش می باشد.

و معمولاً خواست بشر بخاطر همان نارساییها هماهنگ با نیازهای واقعی خویش نمی باشد.

برای اطلاع بیشتر به کتابهای ذیل مراجعه کنید:

۱. سلسله مباحث اسلام، سیاست و حکومت استاد مصباح.

۲. پرسشها و پاسخها استاد مصباح.

در حال حاضر جوانان ما دچار سردرگمی در انتخاب راه هستند و شاید عامل اصلی آن اختلاف نظر بزرگان در مورد موضوعات مختلف است؛ و در این شرایط آیا می توان با توجه به دموکراسی و نظر عمومی عمل کرد یا نه؟

پرسش

در حال حاضر جوانان ما دچار سردرگمی در انتخاب راه هستند و شاید عامل اصلی آن اختلاف نظر بزرگان در مورد موضوعات مختلف است؛ و در این شرایط آیا می توان با توجه به دموکراسی و نظر عمومی عمل کرد یا نه؟

پاسخ

انتظار آن بود که ابعاد سؤال را توضیح می دادید. و به جنبه های مصداقی اشاره می کردید. بطور مثال: جوانان در چه اموری دچار سرگردانی شده اند؟

و البته مقدم بر این سؤال این است که آیا اساساً دچار سرگردانی شده اند؟ اگر پاسخ مثبت بود موارد سرگردانی مورد اشاره قرار می گرفت و یا اینکه آنگونه که مرقوم فرموده اید بزرگان اختلاف نظر دارند؟ منظور از بزرگان چه کسانی هستند؟ آیا این اختلاف و تعارض از مجاری قانونی قابل حس است یا خیر؟ به عبارتی آیا قانون گذار تدبیری در مورد تعارض و اختلاف نهادهای قانونی دارد یا خیر و ...

بهرحال آنچه مورد اختلاف نیست از این قرار است

۱ حمایت و پاسداری و پشتیبانی از انقلاب اسلامی و آرمانهای امام راحل (ره).

۲ تداوم اهداف انقلاب اسلامی و تلاش و عزم ملی برای وصول و نیل به آن اهداف و اراده مقدس.

۳ شکوفایی و بالندگی کشور و نظام مقدس جمهوری اسلامی در همه عرصه های سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و نظامی.

۴ تقید و تعهد همه نهادهای قانونی جمهوری اسلامی به مبانی اسلام و مکتب حقه تشیع خصوصاً منطبق بودن قوانین موضوعه با اصول و مبانی اسلام.

آنچه بیان شد رئوس برنامه های مورد اتفاق همه مسئولین است و بر سر تحقق آن اجماع عمومی و عزم ملی شهود است. البته ناگفته نماند که گاهی بین

جناح‌های سیاسی و برخی از احزاب عمده و مطرح بر سر نحوه وصول به این اهداف اختلافی مشاهده می‌شود. بعبارتی استراتژی‌های نظام مقدس جمهوری اسلامی بر اساس قانون اساسی و آرمان‌های امام راحل تعیین شده است و اختلافی در آن نیست اما در اتخاذ تاکتیک‌ها اختلاف سلیقه وجود دارد که در همه نظام‌های سیاسی جهان امری طبیعی و قابل قبول است. آنچه مورد نگرانی است آن است که گاهی رقابت سیاسی جناح‌ها به نزاع و مبارزه و درگیری می‌انجامد و پیامدهای سوء آن به لایه‌های مختلف جامعه سرایت می‌کند و سبب پیدایش این توهم می‌شود که مبدا آقایان

مسئولین در آرمان‌های انقلاب اسلامی دچار تردید شده‌اند! اگر مدرک رقابت سیاسی جناح‌ها، قانون اساسی و رعایت اخلاق و قواعد باشد هیچ اختلاف عمده‌ای نخواهد بود و اما در خصوص فرمایش جناب‌عالی در مراجعه به افکار عمومی به نظر می‌رسد که این مطلب از ابتدای انقلاب تحقق یافته است. برگزاری بیش از ۲۰ مورد انتخابات ریاست جمهوری و مجلس و شورای شهر و روستا بیانگر همین حقیقت است. فراموش نکنید که تحقق مردم‌سالاری دینی در آغاز راهی است که هنوز دو دهه از عمر آن بیشتر نگذشته است. مخالفت‌های نظام استکبار جهانی با این پدیده نوین چالش‌های فراوانی را فرا راه مسئولین نظام قرار داده است که محاصره اقتصادی و تحمیل جنگ هشت ساله و جلوگیری از فناوری اتمی و تکنولوژی صلح‌آمیز هسته‌ای نمونه‌های بارز آن است. این تجربه ارزشمند اسلامی با سعه صدر مسئولین و رعایت قواعد مبارزه و رقابت سیاسی با

امید به فضل خداوند به راه خود ادامه خواهد داد.

یک دیکتاتور از نظر قرآن، چگونه مشخص میشود؟

پرسش

یک دیکتاتور از نظر قرآن، چگونه مشخص میشود؟

پاسخ

قرآن، فرمولهای متعددی را برای تشخیص و شناخت دیکتاتور، بیان فرموده است که در این مجال کوتاه، به برخی از آنها اشاره میشود:

۱. ملاحظه عملکرد و رفتار: بی تردید، ملاحظه عمل یک انسان میتواند گویای اوصاف آن انسان باشد از این رو، قرآن کریم در موارد متعددی به این عملکردها اشاره میکند:

الف) فریبکاری و دغلبازی "قَالَ فِرْعَوْنُ مَا أُرِيكُمْ إِلَّا مَا أَرَىٰ وَمَا أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ" (مؤمن، ۲۹) فرعون گفت: من جز آنچه را معتقدم به شما ارائه نمیدهم، و شما را جز به طریق حق و پیروزی دعوت نمیکنم."

ب) ایجاد تفرقه و استضعاف مردم "إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضِعُّ مِنْهُ طَآغُفَهُ مِنْهُمْ" (قصص، ۴) فرعون برتریجویی در زمین کرد و اهل آن را به گروههای مختلفی تقسیم نمود، گروهی را به ضعف و ناتوانی کشاند."

ج) حربه تهمت "قَالَ... إِنَّهُ لَكَ بِبِرِّكَمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ فَلَسَوْفَ تَعْلَمُونَ لَا تَقْطَعَنَّ أَيْدِيَكُمْ... (شعرا، ۴۹) فرعون گفت:... مسلماً او بزرگ و استاد شما است که به شما سحر آموخته! اما به زودی خواهید دانست که دستها و پاهای شما را به طور مختلف قطع میکنم."

۲. ملاحظه روحی و روانی: شکی نیست در اینکه روح و روان حاکم بر انسان دیکتاتور، با انسانهای دیگر متفاوت است. قرآن کریم با اشاره به این اوصاف، راه شناخت را امکانپذیر میسازد، به عنوان نمونه میتوان به تکبر و سرکشی در این زمینه اشاره کرد: یکی از حالات روانی حاکم بر انسانهای مستبد در طول تاریخ، حکومت صفت رذیله تکبر و خودبزرگینی بر آنان بوده است. به همین دلیل، انسانهایی که در

مقابل دعوت پیامبران مقاومت نشان داده و حاضر به قبول حق نهی شدند، اینگونه افراد بودند که نه تنها، خود در گمراهی بودند، بلکه دیگران را نیز گمراه میساختند. "وَعَصُوا رُسُلَهُمْ وَاتَّبَعُوا أَمْرَ كُلِّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ" (هود، ۵۹) [قوم عاد] فرستادگان خدا را نافرمانی کردند، و به دنبال فرمان هر زورگوی ستیزهجوی رفتند. "در تفسیر نمونه آمده: "جبار" به کسی میگویند که از روی خشم و غضب میزند و میکشد و نابود میکند، و پیرو فرمان عقل نیست. و به تعبیر دیگر جبار کسی است که دیگری را مجبور به پیروی خود میکند، و یا میخواهد نقص خود را با ادعای عظمت و تکبر ظاهراً برطرف سازد. "(تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۱۴۳).

واژه "عنید" نیز اشاره به اثر "جباریت" در افعال انسان مستبد است که او را از حق منحرف میگرداند. "عنید" کسی است که با حق و حقیقت، سرسختانه مخالف بوده و هیچگاه زیر بار حق نمیروند.

حاصل سخن اینکه در قرآن کریم، عناوینی چون مستکبر، متکبر، جبار و امثال آن درباره افراد دیکتاتور دیده میشود که چنین اشخاصی از اوصافی مشترک همانند مقاومت در برابر حق و پیام حق، منحرف نمودن انسانها، استضعاف آنان، و غیره برخوردارند. روشن است که دقت و تأمل در اینها، میتواند انسان را به شناخت افراد مستبد رهنمون سازد.

نظر قرآن در مورد انتخابات چیست

پرسش

نظر قرآن در مورد انتخابات چیست

پاسخ

مروری به آیاتی که درباره انتخاب افراد از سوی خداوند یا پیشوایان معصوم آمده ما را به این مطلب رهنمون می سازد که در انتخاب افراد در هر جایی مسلمان باید صلاحیت افراد و تعهد آنان را ملاک قرار دهد.

در داستان انتخاب طالوت در قرآن آمده است برخی انگیزه های غیر الهی مانند نَسَبِ عالی و ثروت فراوان را ملاک انتخاب فرمانده و رهبر می دانستند؛ "فَالُوا أَنِّي يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةَ مِنَ الْمَالِ" (بقره ۲۴۷) گفتند: چگونه او بر ما حکومت کند با این که ما از او شایسته تریم و او ثروت زیادی ندارد، ولی پیامبرشان در مورد انتخاب طالوت به آنان گفت "إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مَلَكَةً مَّن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ" (بقره ۲۴۷) خدا او را بر شما برگزید و او را در علم و [قدرت جسم و وسعت بخشیده است] (ر.ک تفسیر نمونه آیت الله مکارم شیرازی و دیگران ج ۲، ص ۲۴۷، دارالکتب الاسلامیه)

از این آیه و روایاتی که تعصب های قبیله ای و گروهی و هوای نفس را در انتخاب افراد به شدت مذمت می کند، فهمیده می شود، امت اسلامی در انتخابات دو وظیفه بسیار حساس بر عهده دارد که اگر آن ها را رعایت نکند، وظیفه دینی خود را انجام

نداده و در پیشگاه خدای متعال مقصر است

وظیفه اول فردی را که می خواهد انتخاب کند، تنها برای رضای خدا و مصلحت امت اسلامی انتخاب نماید و در انتخاب او هیچ انگیزه ای غیر از انتخاب اصلح که تنها راه حاکمیت صالحان است

نداشته باشد.

وظیفه دوم منتخب خود را به طور کامل شناخته و او را در دیانت و صداقت امتحان کرده باشد و میزان کارایی او را برای کاری که انتخاب می کند بداند. چنان که در قرآن کریم آمده است "إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا (نساء، ۵۸) خدا به شما فرمان می دهد که امانت ها را به صاحبانشان بازگردانید". امروز، اداره جامعه اسلامی امانتی است که از سوی مردم به مسئولین سپرده می شود، لذا وظیفه مردم است این امانت را به کسانی که اهلیت و صلاحیت دارند بسپارند. (ر.ک. انتخابات از نظر اسلام و قانون اساسی یحیی سلطانی ص ۷۷، نشر ماهنامه پاسدار اسلام)

حضرت امیرالمؤمنین نیز در ضمن آیین نامه حکومتی که برای مالک اشتر می نویسد به او می فرماید: بخیل را در مشورت کردن دخالت نده که تو را از نیکوکاری باز می دارد و از تنگدستی می ترساند. ترسو را در مشورت دخالت نده که در انجام کارها روحیه تو را سست می کند. حریص را نیز در مشورت دخالت نده که حرص را با ستمکاری در نظرت زینت می دهد... بدترین وزیران تو کسی است که پیش از تو وزیر بدکاران بوده و در گناهان آنان شرکت داشته پس مبادا چنین افرادی محرم راز تو باشند... تو باید جانشینانی بهتر از آنان داشته باشی که قدرت فکری امثال آنان را داشته اما گناهان و کردار زشت آن ها را نداشته باشند. کسانی که ستمکاری را بر ستمی یاری نکرده و گناهکاری را در گناهی کمک نرسانده باشند. (نهج البلاغه نامه ۵۳).

اگر مردم حکومت اسلامی نخواهند آیمی شود بازور بر آنها حکومت کردو این باعث رکود فکری نمی شود چرا این در قانون اساسی نیامده ؟

پرسش

اگر مردم حکومت اسلامی نخواهند آیمی شود بازور بر آنها حکومت کردو این باعث رکود فکری نمی شود چرا این در قانون اساسی نیامده ؟

پاسخ

معمولا در قانون های اساسی جهان معمول نیست که چگونگی تغییر نظام و سیستم را در کل مقرر نمایند. زیرا چنین چیزی از نظر حقوق اساسی باطل و لغو می باشد. سر آن این است که وقتی مردم نظامی را نخواهند نسبت به واژگونی و دگرگونی آن سیستم خود تصمیم می گیرند و رأی خود را ابراز می دارند و هر نوع پیش بینی و پیش داوری در این رابطه از حیطه قانون اساسی پیشین خارج است. زیرا تحول یک نظام به معنای تغییرات جزئی در کادر یک قانون نیست تا بر کیفیت آن حکم راند. بلکه تحولی اساسی است که حوزه قانون اساسی را نیز از بن نفی و ویران می کند. بنابراین هر نوع پیش بینی هم در آن آمده باشد از اعتبار ساقط است و کنار می رود. این به معنای آن نیست که قانون خود را به زور بر مردم تحمیل می کند. بلکه هر قانونی و نظامی مشروعیت خود را از طریقی کسب می کند و تا زمانی که آن منبع پابرجاست قانون و سیستم نیز پابرجاست و با از میان رفتن آن جایگاه قانونی خود را از دست می دهد. }J

انتخاب رهبری به عهده مجلس خبرگان است آنها را نیز مردم انتخاب می کنند آیا می شود گفت رهبری توسط مردم انتخاب می شود؟

پرسش

انتخاب رهبری به عهده مجلس خبرگان است آنها را نیز مردم انتخاب می کنند آیا می شود گفت رهبری توسط مردم انتخاب می شود؟

پاسخ

انتخاب رهبری در حقیقت توسط مردم صورت می گیرد؛ اما چون تشخیص رهبر شایسته و لایق - که جمیع شرایط رهبری را داشته باشد - نیازمند صلاحیت های خاص علمی است. انتخاب رهبری با واسطه خبرگان ملت - که از فقهای بزرگوار تشکیل می شود - انجام می گیرد. بنابراین می توان گفت انتخاب رهبر با واسطه توسط مردم انجام می گیرد. }J

هر نظام دیکتاتوری غیر اخلاقی است و انسانها را از مسئولیت اخلاقی عاری و آنها را مجبور می کند برخلاف اعتقاد اخلاقیشان باشند در این مورد توضیح دهید

پرسش

هر نظام دیکتاتوری غیر اخلاقی است و انسانها را از مسئولیت اخلاقی عاری و آنها را مجبور می کند برخلاف اعتقاد اخلاقیشان باشند در این مورد توضیح دهید

پاسخ

دیکتاتوری منفورترین سیستم حکومتی است و هیچ کس مدافع آن نیست. البته این اشکال بر سیستم دموکراسی غربی نیز وارد است زیرا در آن سیستم نیز بنا بر اقتضائات باید در مقابل بسیاری از بدی ها سکوت کنند. بنابراین از این نظر تفاوتی بین دو مکتب نیست.

در پایان نیز چند نکته را متذکر می شویم: قرآن مجید در آیات متعددی این نکته را بیان نموده که از جمله شبهات تاریخی که عموماً مخالفان انبیا مطرح می ساختند انکار وحی و استعجاب از آن و برابر شمردن پیامبران با خود بوده است. برای نمونه:

سران کافران قوم نوح به وی گفتند که ما تو را جز بشری همانند خود نمی دانیم ... ما هیچگونه مزیتی بر شما نسبت به خود نمی بینیم، بلکه شما را دروغگو می پنداریم }M(سوره هود، آیه ۲۷)

مردم را چیزی از هدایت و ایمان باز نداشت - وقتی قرآن آمد - جز آن که گفتند آیا خدا هرگز بشری را به رسالت فرستاده است {M} (سوره اسراء ، آیه ۹۴)

و شما مردم اگر از بشری مانند خود اطاعت کنید بسیار زیانکار خواهید بود {M} (سوره مؤمنون ، آیه ۳۴)

و گفتند آیا سزاوار است که ما از بشری هم جنس خودمان پیروی کنیم، در این صورت به گمراهی سختی در افتاده ایم {M} (سوره القمر ، آیه ۲۴)

بنابراین انکار وحی و مزیت پیامبران و مکتبی که آنان ارائه کردند شبهه ای دیرینه بوده که در برابر انبیاء مطرح بوده است. امروز نیز با شکل و قالب های جدیدی همان شبهات دیرینه در مقابل

آئین های الهی خودنمایی می کنند. حال اید با دقت و تأمل و ژرفکاوی به نقد جریانات و مباحث پرداخت. }J

فرق حکومت ولایت فقیه و دیکتاتوری چیست ؟

پرسش

فرق حکومت ولایت فقیه و دیکتاتوری چیست ؟

پاسخ

در این رابطه باید به دقت ویژگیهای نظام استبداد دیکتاتوری را شناخت، سپس نسبت آن را با حکومت دینی سنجید در رابطه با این که تعریف دقیق نظام دیکتاتوری چیست دیدگاههای متفاوتی وجود دارد، لیکن در اینجایی توان به چند ویژگی مهم نظامهای استبدادی اشاره کرد. این ویژگیها عبارتند از:

خودکامگی، شخصی مداری به جای قانون مداری، تحمیل سلطه از طریق زور، فقدان مکانیسمی جهت نظارت عمومی، فقدان مکانیسمی جهت مهار و کنترل قدرت.

توضیح:

خودخواهی و خودکامگی و نفس مداری (selfcentrism) از مهمترین ویژگیهای نظامهای استبدادی و دسپوتیستی (despotism) است. این ویژگی ابعاد و مظاهر مختلفی دارد از جمله:

الف) نفس مداری در خاستگاه؛ حکومتهای دیکتاتورمآب اصولاً براساس نفس پرستی، قدرت طلبی، کامجویی و هواخواهی شخص یا گروه ویژه ای شکل می گیرد. در حالیکه دین اساساً با سلطه جویی و ریاست طلبی ستیز و عناد دارد. و حکومت را تنها با خاستگاه الهی و خدا محورانه (Theocentric) می پذیرد.

ب) تقدم منافع شخصی بر مصالح اجتماعی؛ عموماً در نظام های دیکتاتورانه منافع، خواستها و تمایلات شخص یا هیئت حاکمه بر مصالح و منافع عمومی تقدم دارد.

در طول تاریخ حاکمان دیکتاتورمآب تنها در جستجوی انباشت سرمایه ها و بلعیدن ثروت های کلان جامعه بوده و تا آنجا که توانسته اند در بلعیدن منابع و سرمایه های عمومی ذره ای فروگذار نکرده اند. در حالی که در حکومت دینی حاکم یا حاکمان باید با تمام وجود خود را وقف خدمت به جامعه نمایند و در تعارض بین منافع فردی آنان و مصالح اجتماعی، تقدم با منافع عمومی و اجتماعی است.

ج) جهت گیری قوانین بر اساس خواستهای شخص؛ نوعاً در نظامهای دیکتاتوری کوشش می شود که در حد امکان

قوانین مناسب با تأمین منافع و خواسته‌های دنیاپرستانه حاکم یا طبقه حاکم وضع شود. به عنوان مثال در زمان شاه، قانونی به مجلس شورای ملی داده شد و تصویب گردید که بر اساس آن خاندان سلطنت از دادن مالیات معاف باشند، این در حالی است که بر اساس محاسبه‌ای که هنگام خروج شاه از ایران انجام شد اگر ثروت او تبدیل به پنج تومانی می‌شد سه دور بر گرد کره زمین می‌چرخید.

برای آگاهی بیشتر ر.ک: تاریخ سیاسی معاصر ایران، ج ۲، دکتر سید جلال الدین مدنی.

اما در حکومت دین قانون صرفاً براساس هنجارهای الهی و مصالح اجتماعی وضع می‌شود، و به هیچ وجه شخص نمی‌تواند منافع و خواسته‌های خود را بر قانون تحمیل نماید.

د) تقدم بر قانون؛ یکی از دیگر ویژگی‌های نظام‌های دیکتاتوران‌ها آن است که حتی الامکان خواست و اراده شخصاً طبقه حاکم را بر قانون مقدم و آنگاه که قانون با منافع و خواسته‌های حاکم یا حاکمان در تعارض افتد شخص مداری جانشین قانون مداری می‌شود. این روش به دنبال بند (ج) در واقع گونه دوم از تقدم بر قانون است. اما در حکومت اسلامی همگان در برابر قانون مساوی اند و هیچکس بر قانون تقدم ندارد، چنانکه در قانون اساسی اصل نیز در این مسأله تصریح شده است.

ه) تحدید آزادی‌ها در جهت منافع شخص یا هیئت حاکمه؛ در نظام‌های دیکتاتوران‌ها آزادی‌های فردی و اجتماعی مردم برای حفظ قدرت و منافع تا آخرین حد ممکن محدود می‌گردد. در حالی که در جمهوری اسلامی، قانون اساسی به آزادی‌های اساسی از قبیل: آزادی فردی، آزادی فکر و عقیده، آزادی سیاسی، آزادی انتخاب شغل و... تصریح گردیده است و تنها چیزی که

آزادی را محدود می سازد اصول و قوانین اسلامی و مصالح اجتماعی است.

برای آگاهی بیشتر ر.ک: حقوق اساسی و ساختار حکومت جمهوری اسلامی ایران، دکتر قاسم شعبانی، ص ۱۱۰ - ۱۱۹).

۲ در نظام های دیکتاتورانه و مستبد حاکمان زمان از طریق سلطه نظامی قدرت را به دست گرفته و یا از طریق آن قدرت خود را تحکیم می بخشند و در برابر مخالفت توده با استفاده از زور سلطه خود را تحکیم می بخشند. در حالی که ولی فقیه حق ندارد خود را بر مردم تحمیل نماید.

۳ در نظام های دیکتاتورانه راهی قانونی برای کنترل و نظارت عمومی و مهار قدرت وجود ندارد. در حالی که در نظام جمهوری اسلامی و ولایت فقیه راه های متعددی در این زمینه وجود دارد. از جمله مجلس خبرگان به نمایندگی از مردم موظف بر کنترل و نظارت نسبت به توانایی ها و عملکرد رهبری است و در صورت ضعف، سوء مدیریت یا تخلف از وظایف قانونی او را عزل می نماید.

آیا اسلام با دموکراسی و دخالت مستقیم رای مردم در تمام شئون مخالف است

پرسش

آیا اسلام با دموکراسی و دخالت مستقیم رای مردم در تمام شئون مخالف است

پاسخ

در محدوده احکام شرعی و مسلمات شریعت جایی برای آرا وجود ندارد. آرا در محدوده تعیین مسؤولیت ها و وضع قوانین اجرایی و برنامه هاست. البته این نکته نیز روشن است که اصل انتخاب و گزینش حاکمیت، با رأی مردم صورت می گیرد و حکومت اسلامی، حکومتی است که مردم آن را می پذیرند.

آیا پذیرش مردم نقشی در حکومت و امامت ائمه دارد؟

پرسش

آیا پذیرش مردم نقشی در حکومت و امامت ائمه دارد؟

پاسخ

پذیرش مردم تنها در عینیت بخشیدن امامت در جامعه می تواند نقش داشته باشند؛ یعنی آن جا که مردم به طرف حضرت

علی(ع) نرفتند و به ایشان رأی ندادند باز هم حضرت علی(ع) امام بود لکن امامت آن حضرت عینیت پیدانکرد و آن جا که به سمت حضرتش رفته و ایشان را بر کرسی خلافت نشانند این امامت عینیت پیدا کرد. با این بیان تعبیر به این که «چون مردم امام حسین(ع) را نخواستند ایشان از مشروعیت ساقط شد» هرگز صحیح نیست؛ چون امامت و رهبری ائمه هدی(ع) سمتی نیست که قائم به رأی مردم باشد. البته چون مردم از امام حسین(ع) حمایت نکردند رهبری آن حضرت عینیت پیدا نکرد. نکته دیگر این که در عقیده برخی مشروعیت به قدرت است و آنان بدین وسیله هرسلطه جابرانه و ظالمانه را توجیه می کنند و اگر خواست و میل درونی مردم منشأ مشروعیت باشد اتفاقاًعلاقه و خواست قلبی مردم نسبت به امام حسین خیلی زیاد بود و شاهد این مطلب نامه هایی بود که به امام می نوشتند و ارادت خود را بدین وسیله ابراز می داشتند. بزرگان و مورخان نیز در این زمینه مطالب زیادی نقل کرده اند از جمله اینکه امام حسین(ع) هنگام سفر به سوی عراق در محلی به نام صَفَّاح با فرزدق برخورد کرد که از کوفه می آمد. اوضاع کوفه را پرسید وی جواب داد: دل های مردم با تو؛ ولی شمشیرهایشان علیه تو است. (حیاه الامام الحسین ج ۳ ص ۶۱) }

چرا حکومت به آرای مجدد عمومی گذاشته نمی شود؟

پرسش

چرا حکومت به آرای مجدد عمومی گذاشته نمی شود؟

پاسخ

{در صورتی حکومت را به آرای مجدد عمومی می گذارند که اکثریت مردم با اصل آن مخالف و معترض باشند و در هیچ کجای دنیا تا مخالفت با حکومتی به حد اکثریت مردم نرسد، همه پرسشی صورت نمی گیرد؛ زیرا پیشرفت هر مملکتی نیاز به ثبات و برنامه ریزی های دراز مدت دارد و با روزمرگی برنامه ریزی، کاری پیش نخواهد رفت. در ایران نیز وقتی سی میلیون نفر به پای صندوق های رأی می روند، معنایش این است که بیش از ۹۰ درصد از کسانی که شرایط رأی دادن را دارند، اصل قانون اساسی و نظام را قبول دارند و اعتراض های گوناگون به فروع مختلف، ربطی به اصل نظام و قانون اساسی ندارد. }

چرا مردم نمی توانند رهبر را تعیین نمایند؟

پرسش

چرا مردم نمی توانند رهبر را تعیین نمایند؟

پاسخ

آن چه که امروزه عملاً در ساختار سیاسی نظام جمهوری اسلامی، که مبتنی بر ولایت فقیه است، اعمال می شود این است که برای مشخص شدن و تعیین ولی فقیه، این مجلس خبرگان رهبری است که تصمیم می گیرد و نظر می دهد. از منظر علمی و استدلالی برای تعیین و مشخص شدن ولی فقیه، در مقام فرض و تصوّر می توان فروض مختلفی را در نظر گرفت، از جمله:

۱- تعیین از طریق رأی مستقیم مردم،

۲- تعیین توسط ولی فقیه و رهبر قبلی،

۳- تعیین توسط خبرگان و...

در این میان، فرض اول در بحث ها و نظریات بیشتر مطرح است. به هر حال به گمان ما با روشن شدن درجه اعتبار و ارزش هر یک از این سه نظریه و مباحث پیرامون آنها، نقد و تحلیل سایر نظریات نیز میسر خواهد شد و نیازی به نقد و بررسی سایر فرض هانداریم.

ابتدا، دو نظریه تعیین از طریق رأی مستقیم مردم و تعیین توسط خبرگان را که اساسی تر است بررسی می کنیم. برای ورود به بحث، با ذکر یک مثال شروع می کنیم:

فرض کنید می خواهیم بهترین استاد ریاضی کشور را معرفی کنیم و جایزه ویژه ای به وی اعطا کنیم. سؤال این است که راه منطقی و صحیح این کار چیست؟ آیا برای شناسایی و انتخاب استاد نمونه ریاضی کشور باید در سطح شهر راه بیفتیم و طی یک آمارگیری تصادفی از همه اقشار مردم جامعه، از طلا فروش و رفتگر و فرش فروش و راننده اتوبوس شرکت واحد گرفته تا خانم های خانه دار و کشاورزان و دانشجو و متخصص مغز و اعصاب سؤال کنیم و نظر آنها را جویا شویم و

از آنان بپرسیم استاد نمونه و برتر ریاضی در سطح کشور چه کسی است؟ بسیار روشن است که اولاً این روش، غیرعلمی و نایبجاست و نتایج این آمارگیری هر چه باشد فاقد هرگونه اعتبار و ارزش است و ثانياً اصولاً اگر افرادی که این سؤال از آنان پرسیده می شود آدم های منطقی و منصفی باشند پاسخ خواهند داد این مسأله در تخصیص من نیست و از پاسخ دادن به آن معذورم. به هر حال شکی نیست که برای انتخاب استاد نمونه ریاضی کشور، کسی از این روش استفاده نمی کند و اگر هم بکند غیرقابل قبول و مردود است.

بدیهی است که توان و تخصص یک استاد ریاضی را کسی می تواند ارزیابی کند که خودش با ریاضیات سر و کار دارد و اهل این رشته است. و آن چه در مواردی شبیه این، عمل می شود به این صورت است که صاحب نظران و متخصصان مربوطه نظر می دهند. مثلاً در این مثال، ابتداءدر هر دانشگاهی اساتید ریاضی آن دانشگاه، بهترین استاد را از میان خودشان معرفی می کنند و اگر در یک شهر بیش از یک دانشگاه وجود دارد اساتید معرفی شده و منتخب دانشگاه های یک شهر باز از میان خودشان یک نفر را معرفی می کنند و باز در سطح استان، اساتید منتخب شهرها جمع می شوند و از میان خودشان یک نفر را معرفی می کنند و مثلاً سی استاد از سی استان کشور به این ترتیب معرفی و انتخاب می شوند و باز این ها هم بین خودشان مشورت و گفتگو می کنند و در نهایت، از میان این جمع سی نفری یک نفر را به عنوان استاد منتخب و نمونه کشور معرفی می کنند. البته

ممکن است در این مرحله یا مراحل قبلی، یک هیئت داوران مرکب از چند تن از اساتید برجسته رشته ریاضی، کار انتخاب را انجام دهند یا تفاوت های جزئی دیگران بتوان برای اجرای این روش در نظر گرفت اما به هر حال در همه آنها، روش کلی یکی است و آن این است که صاحب نظران و متخصصان رشته ریاضی هستند که نقش اصلی و اساسی را در تعیین استاد نمونه ریاضی کشور ایفا می کنند. آیا حقیقتاً برای انتخاب استاد نمونه ریاضی کشور، این روش نزد عقل مقبول است یا این روش که همه مردم از بی سواد و باسواد، دانشگاهی و غیردانشگاهی، متخصص و غیرمتخصص، و خلاصه هر قشری جمع شوند و رأی بدهند که استاد نمونه ریاضی کیست؟

در مورد تعیین ولی فقیه هم ماهیت کاری که می خواهد انجام بگیرد این است که می خواهیم فقیه نمونه و برتر را انتخاب کنیم؛ فقیه که در مجموع، از حیث سه ویژگی فقاهت، تقوا و کارآمدی در مقام مدیریت جامعه، شایسته تر و اصلح از دیگران باشد. سؤال این است که راه انتخاب چنین فقیه کدام است و چه کسی صلاحیت دارد نظر بدهد این فقیه برتر و اصلح کیست؟ آیا راه درست و منطقی آن این است که این مسأله را به رفراندوم عمومی بگذاریم و با انجام یک انتخاب سراسری، مستقیماً از همه مردم نظر بخواهیم؟ یا این که روش صحیح و علمی این کار آن است که به متخصصان مربوطه، که در این جا همان فقها هستند، مراجعه کنیم و از آنان بخواهیم شایسته ترین فرد برای تصدی این مقام را از میان خودشان انتخاب کنند؟ اگر در تعیین استاد

نمونه ریاضی کشور، مراجعه به آرای عمومی و برگزاری انتخابات روش صحیحی نیست (که نیست) بلکه باید اساتید ریاضی کشور در این باره نظر بدهند، برای تعیین فقیه نمونه و اصلح نیز راه معقول و درست این است که فقها نظر بدهند کدام فقیه از دیگران شایسته تر است و مراجعه به آرای عمومی و رأی مستقیم مردم، در این مسأله نمی تواند ملاک باشد. و آن چه که در حال حاضر در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز وجود دارد و عمل می شود همین است که تعیین رهبری و ولی فقیه بر عهده مجلس خبرگان است؛ خبرگانی که همگی آنان اهل فقه و فقاہتند و سالیان متمادی در این رشته کار کرده و عمر خویش را صرف نموده اند.

اما این خبرگانی که در نهایت می خواهند ولی فقیه را معین کنند خودشان به دو طریق ممکن است انتخاب شوند. یکی این که در هر شهری که چند فقیه وجود دارد آنان از میان خودشان یک نفر را که شایسته تر می دانند معرفی می کنند و در مرحله بعد در سطح استان چنین انتخابی صورت بگیرد و در نهایت عدّه ای به این ترتیب برای مجلس خبرگان معرفی شوند. راه دیگر این است که در هر استان یا در هر شهری، این افراد را از طریق انتخابات عمومی تعیین کنیم زیرا با توجه به این که معمولاً تعداد فقها و افرادی که در حدّ اجتهاد باشند زیاد نیست و گاهی در یک شهر حتی یک نفر هم که در این حدّ باشد یافت نمی شود، لذا درست است که عموم مردم خودشان متخصص در فقه و اجتهاد نیستند اما با توجه به این که تعداد

این افراد در هر شهر یا هر استان بسیار اندک است می توانند با کمی تحقیق و پرس و جو بفهمند چه فرد یا افرادی شایستگی بیشتری از دیگران دارند. نظیر این که بخواهیم بهترین متخصص قلب را در یک شهر یا یک استان پیدا کنیم که گرچه خودمان متخصص قلب نیستیم اما می توانیم با مراجعه به پزشکان و متخصصان و تحقیق از راه بیمارانی که به آنها مراجعه کرده اند، مشکل را حل کنیم.

بنابراین معلوم گردید که برای مشخص شدن و تعیین رهبر و ولیّ فقیه، از بین دو راه کار، یکی مراجعه مستقیم به آرای مردم و دیگری تعیین توسط خبرگان، راهکار منطقی و علمی قابل دفاع همین راهکار دوّم یعنی تشخیص و تعیین توسط خبرگان واجد صلاحیت است.

براساس آیات و روایات متعدد و ادله عقلی ولایت و رهبری جامعه اسلامی در زمان غیبت امام معصوم (ع) بر عهده فقهای جامع الشرایط قرار داده شده و آنها برای ولایت از جانب خداوند به صورت عام منصوب شده اند اما تشخیص این موضوع که کدام یک از فقها واجدالشرایط، نسبت به بقیه دارای برتری و افضلیت در سایر شرایط می باشد بر عهده مردم می باشد که گاهی مردم بدون واسطه آن فقیه اعلم و افضل را تشخیص می دهند و گاهی با واسطه یعنی توسط خبرگان. در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در اصل یکصد و هفتم چنین آمده است: «پس از مرجع عالیقدر تقلید و رهبر کبیر انقلاب جهانی اسلام و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران حضرت آیت الله العظمی امام خمینی که از طرف اکثریت قاطع مردم به مرجعیت و رهبری شناخته و پذیرفته شدند، تعیین رهبر به عهده خبرگان منتخب مردم است. خبرگان رهبریدر باره همه

فقه‌های واجدالشرايط مذکور در اصول پنجم و یکصد و نهم بررسی و مشورت می‌کنند هرگاه یکی از آنان را اعلم به احکام و موضوعات فقهی یا مسائل سیاسی و اجتماعی یا دارای مقبولیت عامه یا واجد برجستگی خاص در یکی از صفات مذکور در اصل یکصد و نهمتشیخص دهند او را به رهبری انتخاب می‌کنند... رهبر منتخب خبرگان، ولایت امر و همه مسؤولیت‌های ناشی از آن را بر عهده خواهد داشت»، (آیت الله جوادی آملی، ولایت فقیه).

بنابراین از نظر شرعی ولی فقیه از سوی خداوند نصب شده است ولی تحقیق عملی حکومت او در متن جامعه از طریق انتخاب غیرمستقیم مردم انجام می‌گیرد.

اگر حکومت و حاکمیت اسلامی خواسته مردم است اگر رأی و ایده مردم عوض شد حاکمیت اسلامی چه جایگاهی پیدا می‌کند؟

پرسش

اگر حکومت و حاکمیت اسلامی خواسته مردم است اگر رأی و ایده مردم عوض شد حاکمیت اسلامی چه جایگاهی پیدا می‌کند؟

پاسخ

نکته ای که در این جا لازم به ذکر می‌باشد، جایگاه مردم در ارتباط با تشکیل حکومت اسلامی است. اما قبل از پرداختن به آن باید توجه شود در این جا مراد از مشروعیت، مشروعیت به مفهوم مقبولیت (agreement) و مورد رضایت مردم در حوزه‌جامعه شناسی سیاسی نمی‌باشد بلکه منظور مشروعیت به مفهوم حقانیت (truthability) در برابر غضب (usurpation) یعنی ناحق بودن حکومت در حوزه فلسفه، کلام، حقوق سیاسی می‌باشد. بر اساس آیات و روایات متعدّد مشروعیت حاکم اسلامی (اعم از ائمه اطهار در زمان حضور و ولی فقیه در عصر غیبت) وابسته به رأی و رضایت مردم نمی‌باشد بلکه رأی و رضایت کمک و همدلی مردم باعث به وجود آمدن و تحقق حکومت اسلامی می‌شود حضرت امیر(ع) می‌فرماید: «لولا- حضور الحاضر و قیام الحجه بوجود الناصر... لالقیقیت جبلها علی غاربها»؛ اگر حضور بیعت کنندگان نبود و با وجود یاوران حجّت بر من تمام نمی‌شد... رشته کار [حکومت] را از دست می‌گذاشتم، (نهج البلاغه، خطبه سوم).

همچنین می‌فرماید: «لا رأی لمن لا یطاع»؛ کسی که فرمانش پیروی نمی‌شود رأیی ندارد (نهج البلاغه، خطبه ۲۷).

این سخنان همگی بیانگر نقش مردم در پیدایش و تثبیت و کارآمدی حکومت الهی، خواه حکومت رسول الله(ص) و امامان معصوم(ع) و خواه حکومت فقیه در زمان غیبت است. حکومت اسلامی بر اراده تشریحی الهی استوار است و رأی خدا در همه جا مطاع است و اعتبار رأی مردم تا وقتی است که با دین تنافی نداشته باشد. بر اساس این مبانی مشروعیت، دینی محور است. البته اگر چه مقبولیت

مردمی با مشروعیت الهی، تلازمی ندارد اما حاکم دینی حق استفاده از زور برای تحمیل حاکمیت خویش را ندارد. اگر نفوذ کلمه حاکمیت ولی فقیه از دست برود مشروعیتش از دست نمی رود، بلکه تحقق حاکمیت با مشکل مواجه می گردد. که به حمد الله این فرض در زمان ما واقع نشده است.

در هر صورت بعد از تشکیل حکومت اسلامی اگر خدای ناکرده اکثریت مردم دیگر تمایلی به ادامه حکومت نداشته باشند؛ باز هم حفظ آن بر همه حتی اقلیت واجب است زیرا حکومت اسلامی همچنان دارای مشروعیت می باشد لذا باید تمامی امکانات و ابزارها و زمینه های فراهم سازی مقبولیت مردمی را برای کارآمدی حکومت و تثبیت دوام و استمرار حکومت اسلامی به کار گیرند، ریشه های نارضایتی مردم را شناسایی و در صدد حل آن برآیند. ولی اگر این امر محقق نشد و حکومت اسلامی نتوانست آن حد و نصاب از مقبولیت را که برای ادامه حفظ و بقای حکومت لازم می باشد بدست آورد و یا منجر به کشتار خونریزی و خلاصه مفسده عظیمی در این مرتبت باشد که موجب رضایت شارع نباشد، تکلیف ساقط می شود. بنابراین با توجه به این راه کار ارائه شده و با تفکیک مشروعیت از مقبولیت و نقش مردم در مقبولیت و کارآمدی حکومت، مشروعیت آن هیچ گونه تناقض پیش نمی آید.

برای آگاهی بیشتر ر.ک:

۱. جواد آملی، ولایت فقیه، ص ۴۹۰

۲. نبی الله ابراهیم زاده آملی، حاکمیت دینی، ص ۷۴

۳. کتاب نقد شماره ۷، آیت الله مصباح یزدی، حکومت و مشروعیت، ص ۵۴

۴. محمد هادی معرفت، جامعه مدنی، ص ۷۱

لطفاً بفرمائید تفاوت دموکراسی و ولایت فقیه چه می باشد اگر کتابی هم هست معرفی بفرمائید.

پرسش

لطفاً بفرمائید تفاوت دموکراسی و ولایت فقیه چه می باشد اگر کتابی هم هست معرفی بفرمائید.

پاسخ

در بررسی نسبت دموکراسی با ولایت فقیه، متفکران اسلامی با توجه به تعریفی که از دموکراسی ارائه کرده اند، دیدگاه های متفاوتی دارند. از این رو ابتدا لازم است به صورت مختصر به بررسی مهمترین تعاریف از دموکراسی بپردازیم.

الف) تعریف دموکراسی:

دموکراسی (democracy) در لغت یعنی حکومت به وسیله مردم. این اصطلاح همچون بسیاری از مفاهیم، در علوم اجتماعی، تعریفی جامع ...م...ندارد و ...ب...` زیاده و معانی متفاوتی از آن ارائه شده است. به طور کلی می توان این تعاریف را در دو دسته تقسیم بندی کرد:

۱- برخی از تعاریف، دموکراسی را نوعی هدف و «ارزش» می دانند. در این تفکر دموکراسی بر مبنای اصول و ارزشهای خاص استوار است که مهمترین شاخص های آن عبارتند از:

۱/۱- نسبی گرایی: یکی از ویژگی های دموکراسی این است که به حقایقی ثابت و مطلق، به ویژه در امر قانون گذاری ایمان ندارد. به عبارت دیگر هیچ عقیده و ارزشی به عنوان حقیقت ازلی و ابدی قلمداد نمی شود و به جای اعتقاد به یک حقیقت مطلق، دموکراسی به پراگماتیسم و نسبیت عقاید و ارزشها معتقد است. در چنین نظامی قوانین ناشی از خواست انسانها و محصول عقل ابزاری است و ارتباطی به ماوراء طبیعت و وحی ندارد. نسبی گرایی در دو عرصه تنوع و چندگانگی عقاید، و تکثر سیاسی نمود پیدا می کند. (ر.ک: فلسفه سیاست، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، چاپ اول ۱۳۷۷، ص ۱۳۷)

۲/۱- مشروعیت مردمی: در دموکراسی مشروعیت حکومت و قوانین مبتنی بر خواست و رضایت مردم است و

مردم قدرت و مشروعیت را به دستگاه حکومتی و رئیس حکومت می بخشند و فقط قدرتی که از مسیر اراده و خواست عمومی مردم به فرد واگذار شود مشروعیت دارد و دیگر مسیرهای انتقال قدرت رسمیت ندارد.

۲- گروه دیگر، رویکرد ها و تعاریفی است که دموکراسی را تنها مشابه یک «روش» برای توزیع قدرت سیاسی و ابزار و ساز و کاری صوری برای تصمیم گیری می دانند. دموکراسی به عنوان روش، در پی به حداقل رساندن خطاهای مدیریت جامعه و به حداکثر رساندن مشارکت مردم و کاهش دادن نقش افراد، به عنوان فرد، در تصمیم گیری های سیاسی است.

ب) دموکراسی و ولایت فقیه:

اکنون با توجه به تفکیک میان انواع دموکراسی در بررسی نسبت آن با ولایت فقیه باید گفت، ولایت فقیه و به طور کلی اسلام با دموکراسی به معنای اول (دموکراسی به معنای ارزشی) سازگاری نداشته و به هیچ وجه قابل جمع نیست. مهمترین محورهای تفاوت میان این دو عبارتند از:

۱- در نظام ولایت فقیه نسبی گرائی معرفتی و عدم اعتقاد به حقایق ثابت و مطلق، پذیرفته نیست زیرا از دیدگاه اسلامی همواره حقایق، اصول و ارزشهای ثابت و غیر متغیری وجود دارند که از سوی خداوند متعال به وسیله وحی برای هدایت جامعه انسانی فرستاده شده اند. اسلام به استناد آیات قرآن و ادله متعدد عقلی و نقلی خود را تنها دین درست بر حق می داند. آیات زیر صراحتاً با مبانی ارزشی دموکراسی تناقض دارد: «ماذا بعد الحق الا الضلال؛ بعد از حق، جز گمراهی چیست؟» (سوره یونس، آیه ۳۲) و «و من یتبع غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه؛ و هر کس

که دینی جز اسلام اختیار کند از او پذیرفته نخواهد شد.» (سوره آل عمران، آیه ۸۵)

خلاصه آنکه در اسلام، نسبی گرائی، در عرصه عقاید مطرود است و در اسلام حقایق ثابت و ازلی فراوان وجود دارد که به عناصر ثابت و منطبق با فطرت بشری بازگشت می کنند. با این وجود به تناسب زمان و مکان احکام متغیر در چارچوب احکام و قواعد ثابت نیز وجود دارد. از سوی دیگر از دیدگاه اسلامی، پلورالیسم و تکثر گرائی سیاسی بدون تقید و پای بندی به ارزشها و مبانی اسلامی نیز که برای دستیابی به قدرت اصول اخلاق و هنجارهای جامعه را زیر پا بگذارد، کاملاً مطرود است. (ر.ک: جامعه مدنی و حاکمیت دینی، عبدالحسین خسروپناه، انتشارات وثوق، چاپ اول)

۲- در نظام ولایت فقیه، مشیت و اراده الهی و نصب و تعیین او، خاستگاه مشروعیت و قانونی بودن حکومت و رهبری است و این کاملاً با مبانی ارزشی دموکراسی که رای مردم را پایه و اساس مشروعیت و قانونی بودن دستگاه حکومت و رهبری می داند در تضاد است.

۳- در نظام اسلامی، نصب و عزل رهبری فقط به دست خداست و آن کسی را که خداوند به عنوان رهبر جامعه برگزیده است (چه بی واسطه و چه با واسطه) مردم حق عزل او را ندارند، بلکه اطاعت از او بر مردم واجب و مخالفت با وی بر آنان حرام است. اما در نظام دموکراسی (ارزشی) نصب و عزل رهبری جامعه، به دست مردم یا نمایندگان آنان است.

۴- از دیدگاه دموکراسی (ارزشی) که بر مبنای سکولاریسم استوار است، هر قانونی را که مردم وضع کنند معتبر و لازم

الاجرا است و باید از سوی همگان محترم شناخته شود هر چند بر امر نامشروعی توافق شده باشد و این قطعا با اسلام و نظام ولایت فقیه سازگار نیست، زیرا از نظر دین حق حاکمیت و تشریح مختص به خداست. «ان الحكم الا لله؛ حاکمیت فقط از آن خداست» (سوره یوسف، آیه ۶۷) فقط خداوند متعال است که همه مصالح و مفاسد انسان و جامعه را می شناسد و حق قانونگذاری و تصمیم گیری برای انسان را دارد و انسانها باید در مقابل امر و نهی الهی و قوانین دینی، فقط پیرو و فرمانبردار بی چون و چرا باشند. زیرا عبودیت خداوند، عالی ترین درجه کمال است و اطاعت از فرامین الهی سعادت آدمی را تأمین می نماید. بنابراین دموکراسی و مردم سالاری اگر به معنای ارزش رأی مردم در مقابل حکم خداوند باشد، هیچ اعتباری ندارند، زیرا آنچه باید در مقابل آن خاضع و مطیع باشیم، فرمان خداست نه رأی مردم. (پرسشها و پاسخها، استاد محمد تقی مصباح یزدی، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، چاپ ششم ۱۳۷۸، ج ۱ ص ۴۱) اما اگر دموکراسی را به معنای روش بگیریم که مردم در چارچوب احکام الهی و قوانین شرعی در سرنوشت خود مؤثر باشند، چنین چیزی قطعا با اسلام و نظام ولایت فقیه سازگار است، زیرا در نظام اسلامی، رأی مردم و نظر نخبگان، در برنامه ریزی و انتخاب ساختار و سازمان و روش اجرای احکام دینی می تواند آشکارا نقش بیافریند. مضاف بر اینکه احکام شریعت دارای حوزه های مسکوت و دارای «منطقه الفراغ» است که از قضا این عرصه ها و منطقه ها کم

هم نیستند که در آنها نیز میزان، رأی ملت و نمایندگان ملت است. پس به طور کلی هم در حوزه برنامه ریزی و شیوه های اجرای احکام دینی و هم در حوزه های مسکوت و هم در انتخاب افراد و گروه ها و سلیقه ها و ... جای کاملاً فراخی برای قانون گذاری و مشورت و رقابت مردمی وجود دارد.

به این ترتیب اراده مردم و نمایندگان در محدوده شرع مقدس، معتبر خواهد بود و این امر بدیع و بی سابقه ای در نظام های سیاسی نیست، چنانکه لیبرالیسم، دموکراسی را مشروط و مقید به آموزه ها و ارزشهای خود می خواهد. (فرهنگ معاصر، عبد الرسول بیات، قم، موسسه اندیشه و فرهنگ دینی، چاپ اول ۱۳۸۱، ص ۲۸۷)

آموزه های فراوانی نیز در منابع و متون اولیه اسلامی بر عنصر عقل، مشورت، برابری در برابر قانون، عدالت اجتماعی، توضیح و پاسخگویی والیان و حاکمان به مردم و نظارت بر قدرت سیاسی و امر به معروف و نهی از منکر و ... تأکید دارند که مؤید مطالب فوق است. (ر.ک: دین و دولت، علی ربانی گلپایگانی؛ نظام سیاسی اسلام، محمد جواد نوروزی؛ فصلنامه کتاب نقد، ش ۲۰ و ۲۱، جامعه برین، سید موسی میر مدرس؛ مجله حوزه و دانشگاه، ش ۱)

در چه صورتی این قانون اساسی ایران می تواند توسط مردم تغییر یابد؟

پرسش

در چه صورتی این قانون اساسی ایران می تواند توسط مردم تغییر یابد؟

پاسخ

اگر منظور از تغییر، تغییرات جزئی و به نوعی اصلاح و بازنگری برخی اصول قانون اساسی است، باید گفت که خود قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در اصل یکصد و هفتاد و هفتم، چنین مسأله ای را پیش بینی و راه کارهای قانونی آن را معین نموده است. براساس این اصل بازنگری در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، در موارد ضروری به ترتیب زیر انجام می گیرد:

مقام رهبری پس از مشورت با مجمع تشخیص مصلحت نظام طی حکمی خطاب به رئیس جمهور موارد اصلاح یا متمیم قانون اساسی را به شورای بازنگری قانون اساسی با ترکیب زیر پیشنهاد می نماید:

۱. اعضای شورای نگهبان، ۲. رؤسای قوای سه گانه ۳. اعضای ثابت مجمع تشخیص مصلحت نظام ۴. پنج نفر از اعضای مجلس خبرگان رهبری ۵. ده نفر به انتخاب مقام رهبری ۶. سه نفر از هیأت وزیران ۷. سه نفر از قوه قضائیه ۸. ده نفر از نمایندگان مجلس شورای اسلامی ۹. سه نفر از دانشگاهیان.

مصوبات شورا پس از تأیید و امضای مقام رهبری باید از طریق مراجعه به آراء عمومی به تصویب اکثریت مطلق شرکت

کنندگان در همه پرسی برسد.

بنابراین براساس این اصل مردم با شرکت در همه پرسی می توانند در تغییر و اصلاح برخی اصول قانون اساسی مؤثر باشند. البته همچنان که ذیل این اصل بیان می دارد، محتوای اصل مربوط به اسلامی بودن نظام و ابتدای کلیه قوانین و مقررات براساس موازین اسلامی و پایه های ایمانی و اهداف جمهوری اسلامی ایران و جمهوری بودن حکومت و ولایت امر

و امامت امت و نیز اداره امور کشور با اتکاء به آراء عمومی و دین و مذهب رسمی ایران تغییر ناپذیر است.

اما اگر منظور از تغییر، تغییر کل قانون اساسی است باید گفت که این در صورتی است که نظام اسلامی مقبولیت مردمی خویش را در نزد اکثریت مردم از دست بدهد و مردم با تغییر نظام قانون اساسی دیگری تدوین کنند.

صحیح نیست که مردم خود فردی را به عنوان رهبر برای خود برگزینند هر چند آن فرد از نظر آنان زاهد و پرهیزکار باشد زیرا ممکن است در نظر خداوند چنین نباشد و رهبر باید از طرف خدا تعیین گردد. (مهدی موعود، ترجمه جلد ۲۵ بحارالانوار حضرت مهدی(عج))

پرسش

صحیح نیست که مردم خود فردی را به عنوان رهبر برای خود برگزینند هر چند آن فرد از نظر آنان زاهد و پرهیزکار باشد زیرا ممکن است در نظر خداوند چنین نباشد و رهبر باید از طرف خدا تعیین گردد. (مهدی موعود، ترجمه جلد ۲۵ بحارالانوار حضرت مهدی(عج))

پاسخ

این روایت از روایاتی است که با آنها استناد می شود که ولی فقیه انتصابی است نه انتخابی؛ با عبارت دیگر باید امام و رهبر جامعه منصوب باشد. یا به نصب خاص، همانند نصب الهی درباره پیامبر اکرم(ص) و ائمه اطهار(ع) یا نصب امام زمان چهار نواب خاص را یا به نصب عام که ائمه، فقها واجد شرایط را به عنوان حاکم اسلامی منصوب می فرمایند «فانی قد جعلته علیکم حاکما» پس مردم نمی توانند هر کس را که دلشان خواست به عنوان رهبر انتخاب کنند بلکه باید نصب الهی درباره وی باشد نصب خاصی، یا نصب عام و روشن است در زمان غیبت امام(ع) ما ناچاریم به فقها که به نصب عام الهی منصوب شده اند مراجعه کنیم.

دو نوع نظم وجود دارد (۱) نظم استبدادی (۲) نظم اسلامی

اشاره

اگر زمانی در جامعه اسلامی نظم اسلامی که همان متعهد بودن به سفارشات اسلام است رعایت نشود آیا برای سر و سامان دادن اوضاع کشور و جلوگیری از ظلم و بی عدالتی ها می توان نظم استبدادی را حاکم کرد ؟

پرسش

دو نوع نظم وجود دارد (۱) نظم استبدادی (۲) نظم اسلامی

اگر زمانی در جامعه اسلامی نظم اسلامی که همان متعهد بودن به سفارشات اسلام است رعایت نشود آیا برای سر و سامان دادن اوضاع کشور و جلوگیری از ظلم و بی عدالتی ها می توان نظم استبدادی را حاکم کرد؟

پاسخ

سؤال شما از جنبه های مختلف قابل بررسی و تأمل است؛ البته مسلم است هیچ جامعه ای بدون نظم و حکومتی که نظام جامعه را سر و سامان دهد، نمی تواند دوام و بقاء داشته باشد، به فرموده امام علی(ع) «لابد لناس من امیر بر او فاجر» (نهج البلاغه، خطبه ۴۰). که دلالت بر ضرورت وجود حکومت - به عنوان عنصری که نظامات مختلف اجتماع انسانی را سامان می دهد - دارد. بنابراین اصل ضرورت وجود نظم در هر جامعه ای امری مسلم و غیر قابل انکار است. اما این که این نظم باید براساس چه الگو و آموزه هایی باشد و منشأ آن چیست؟ به نظام ارزشی، فرهنگی و حقوقی هر جامعه ای باز می گردد، در برخی جوامع مبنای این نظم انسانی (برخوایسته از آداب و سنن و یا قرارداد اجتماعی) است اعم از حکومت های فردی یا حکومت های دموکراتیک و در برخی جوامع الهی است.

در جامعه اسلامی ما براساس فرهنگ جامعه و با الهام از آموزه های دینی، از نوع دوم یعنی الهی است که بر این اساس حکومتی دینی شکل گرفته و در راستای عمل به آموزه های اسلامی، ساختارهای سیاسی، حقوقی، فرهنگی و اقتصادی خود را تنظیم و در این مسیر به پیش می رود و البته در کنار

کارکردهای مثبت برخی ناکامی‌ها و کاستی‌ها نیز وجود دارد. حال به صرف وجود برخی مشکلات و معضلات نظیر فساد، فقر و تبعیض و بی‌عدالتی در بخش‌هایی از جامعه، آیا می‌توان دست از نظم الهی و حکومت دینی منطبق بر آن کشید و سراغ نظم استبدادی و غیر الهی رفت؟ مسلماً ارائه پاسخی دقیق به این موضوع، نیازمند شناخت شرایط موفقیت حکومت دینی و نهایت انتظاری که می‌توان از آن در اصلاح جامعه داشت می‌باشد و با توجه به این دو موضوع می‌توان حکم صحیحی در ارتباط با سؤال بیان کرد. زیرا مسلماً صرف وجود حکومت دینی که متضمن مکانیسم‌های دقیق برای جلوگیری از مفاسد و.. باشد، برای اصلاح و سلامت جامعه کافی نیست».

بررسی‌های تاریخی و تجارب حکومت‌های مختلف، صحت این مسأله را مشخص می‌سازد. توضیح آن که هر چند وجود رهبری الهی، قوانین جامع و نظام سیاسی منبعث و برگرفته شده از دین که تمام اجزا و شرایط آن مطابق با دین اسلام بوده و برای تأمین نیازهای مادی و معنوی و سعادت دنیوی و اخروی افراد ضروری است ولی این مهم در صورتی در جامعه فایده بخش است که سایر شرایط و زمینه‌های لازم (از قبیل وجود منابع انسانی مورد نیاز، کارگزاران و مدیرانی صالح، مردمی وفادار و همیشه در صحنه، کفایت منابع مادی و اقتصادی و...) مهیا بوده و به علاوه موانع و مشکلات (از قبیل تهدیدات خارجی و تهاجمات نظامی و فرهنگی، محاصره‌های اقتصادی و سیاسی و نظامی، بدعت‌ها و سنت‌های غلط، دنیاگرایی تجمل پرستی و...) وجود نداشته باشد؛ وگرنه هرگز آن

حکومت دینی در اصلاح کامل جامعه موفق نخواهد بود. این موضوع درباره حکومت امیرالمؤمنین (ع) نیز مطرح است.

حضرت علی (ع) از سوی خداوند متعال به عنوان ولی جامعه اسلامی و هم تراز پیامبر اکرم (ص) معرفی شده و هیچ در حقانیت و مشروعیت حکومت ایشان وجود ندارد. در قرآن کریم ابلاغ ولایت ایشان به وسیله پیامبر اکرم (ص)، موجب اکمال دین و اتمام نعمت و راضی بودن به دین اسلام دانسته شده است. (مائده، آیه ۳) اما با نگاهی به تاریخ پنج ساله حکومت مولای متقیان و اوضاع اجتماعی حاکم بر آن دوران، روشن می شود که موانع زیاد فراروی آن حضرت بوده است.

جنگ های داخلی صفین، جمل و نهروان، تهدیدات دشمنان خارجی، کمبود نیروی انسانی توانمند و تربیت یافته، کثرت مشکلات، گسترده گری بدعت ها و سنت های فاسد و آلودگی های مزمن اجتماعی، تغییر چارچوب نظام ارزشی و... تنها گوشه ای از مشکلات ایجاد شده در حکومت عدل امام علی (ع) است. دنیاگرایی مردم، خیانت و یا نافرمانی برخی کارگزاران و فرماندهان آن حضرت و... از مسائل بودند که آن حضرت در تمام دوران حکومت خود با آن روبه رو بودند؛ ولی در همان حال آن حضرت شایسته ترین فرد برای حکومت و زمامداری جامعه اسلامی در اوضاع آن روز بود و این نابسامانی ها هیچ گاه تردیدی در اصل مشروعیت ولایت آن حضرت ایجاد نمی کند.

حال آیا می توان بدلیل وجود آن مشکلات، حکومت امام علی (ع) را نالایق و ناکارآمد معرفی کرد و یا این که این مشکلات را به اصل حکومت آن حضرت ربط داد و ادعا کرد که باید حکومت دینی و نظم اسلامی را کنار گذاشت؟ و سراغ حکومت سکولار و نظم استبدادی رفت؟ در هر صورت برای

حل اساسی این شبهه لازم است، فلسفه اصلی و اهداف تشکیل حکومت اسلامی و نهایت چیزی که می توان از حکومت اسلامی انتظار داشت، مشخص نمود. بر این اساس مهم ترین فلسفه و اهداف تشکیل حکومت اسلامی عبارت است از:

۱. استقرار توحید و خداپرستی در زمین و رهانیدن مردم از بندگی و فرمانبرداری غیر خدا: «و لقد بعثنا فی کل امه رسولاً ان اعبدو الله و اجتنبوا الطاغوت...». روشن است تحقق این هدف بسیار خطیر و بزرگ، نیازمند سازمان و قدرت سیاسی اجتماعی است.

۲. رشد و تعالی علمی، فرهنگی و تربیتی انسان ها و رهایی و... آنان از نادانی و جهل. «هو الذی بعث فی الامیین رسولاً منهم يتلوا عليهم آیاته و یزکیهم و یعلمهم الكتاب و الحکمه و ان كانوا من قبل لفی ضلالٍ مبین»، (جمعه، آیه ۲).

۳. آزادسازی و رهایی توده های مردم و انسان های مستضعف از چنگال ظالمان و ستمگران و از زنجیرهای اسارت و بردگی: «... و یضع عنهم اصرهم و الاغلال التي كانت علیهم...»، (اعراف، آیه ۱۵۷).

۴. برپایی جامعه نمونه و مدینه فاضله آرمانی از راه اقامه قسط و عدل اسلامی: «لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الكتاب و المیزان ليقوم الناس بالقسط...»، (حدید، آیه ۲۵).

۵. اجرای کامل قوانین آسمانی اسلام با تمام ابعاد آن (اعم از قوانین اقتصادی، حقوقی، اجتماعی، سیاسی، نظامی و...).

پس فلسفه تشکیل حکومت، تأمین نیازهای مادی و معنوی و فراهم نمودن زمینه و بستر رشد و تکامل انسان و در نتیجه سعادت و خوشبختی او در دنیا و آخرت است. حکومت اسلامی موظف است، با تمامی امکانات و در حد توان خود، زمینه های کمال انسان ها را فراهم

نموده، زمینه های فساد را از میان بردارد. اما آیا اینکه با فراهم بودن تمامی این زمینه ها و بسترسازیهها، همه افراد جامعه اصلاح خواهند شد، در جواب می توان به این آیه اشاره کرد که: «انّ الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم...؛ هیچ قومی را تغییر نمی دهد؛ مگر آنان حال خود را تغییر دهند»، (رعد، آیه ۱۱).

بر مبنای این اصل مهم هرگونه تغییری در سرنوشت انسان ها و اصلاح یا انحطاط اجتماعی و فردی یک جامعه، منوط به خواست و اراده انسان است. افراد یک جامعه، زمانی به طور کامل اصلاح می شوند که بر اساس اراده، گزینش و کنش اختیاری خود بتوانند از شرایط محیطی که به برکت حاکمانی عادل و الهی، قوانین به احکام و ارزش ها و معارف اسلامی به وجود آمده استفاده کنند و راه تعالی و تکامل خود را در پیش گیرند. بنابراین وجود حاکمانی الهی و سایر شرایط محیطی (قوانین اسلامی، تأمین نیازهای مادی و رفاه، امنیت و...) هر چند در روند تکاملی و اصلاح جامعه امری کاملاً ضروری و لازم است؛ اما به هیچ وجه کافی نیست؛ بلکه اراده و گزینش و کنش اختیاری خود افراد یک جامعه نیز، شرط دیگر این مجموعه است. از این رو شاهدیم که در طول تاریخ، با این که پیشوایان الهی (مانند پیامبر اکرم (ص) و ائمه معصومین (ع) در جامعه بوده اند و تمام شرایط و زمینه های رشد و تعالی برای مردم فراهم بوده است؛ اما چون همه افراد آن جامعه، به چنان درک و شناخت عمیق نرسیده بودند، که اصلاح کامل و فراگیر در جامعه محقق نشد.

به عنوان نمونه در مورد جامعه

کنونی ما و وجود برخی مفاسد باید گفت که: امام علی(ع) می فرمایند: «لابد لناس من امیر بر او فاجر» و اگر نه جامعه بدون حکومت، سر از آثار منفی و هرج و مرج در می آورد.

ثانیا، بر اساس آیات و روایات و ادله عقلی متعدد، در زمان غیبت امام معصوم(ع)، ولی فقیه جامع الشرایط جانشین امام معصوم(ع) بوده و موظف به تشکیل حکومت اسلامی و اجرای قوانین و مقررات اسلامی، پیاده نمودن ارزش های الهی، تأمین نیازهای مادی و رفاهی و فراهم نمودن زمینه های رشد و تکامل جامعه است.

ثالثا، همان طور که پیشوایان معصوم ما، هرگز مدعی اصلاح کامل جامعه نبودند؛ هیچ یک از مسؤولان جامعه اسلامی ما نیز هرگز چنین ادعایی را ندارند و نخواهند داشت. البته آنان موظف اند زمینه های اصلاح جامعه را فراهم آورند؛ اما تا زمانی که خود افراد جامعه اراده نکنند، این برنامه عملی نخواهد شد. از این رو باید با دیدی منطقی و واقع بینانه به ریشه یابی علل اصلی مفاسد پرداخت و با قضاوتی عجلولانه مشکلات را به عهده حکومت دینی نیانداخت زیرا مسأله مفاسد اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و... به هیچ وجه منطبق با تعالیم دینی مقدس اسلام و اصول و ارزش ها و آرمان های نظام جمهوری اسلامی نبوده و همواره یکی از دغدغه های مسؤولین نظام خصوصا مقام معظم رهبری بوده است.

معظم له مکررا نارضایتی خود را از این مسأله ابراز داشته و از متولیان امر خواستار رسیدگی جدی برای حل این معضل شده اند زیرا تداوم نظام و انقلاب اسلامی نیز وابسته به اصلاح ساختارهای اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی جامعه و مبارزه با مظاهر فساد و پیوند، همراهی و محبت بین مردم و

مسئولین اداره کننده نظام می باشد.

اما در ریشه یابی این مفاسد از منظر جامعه شناختی مهمترین دلایل وجود این موضوع عبارتند از:

۱- ادامه و بقای فرهنگ فاسد و منحوس ۲۵۰۰ ساله پادشاهی در ایران از قبیل رشوه خواری، پارتی، روابط را مقدم بر ضوابط دانستن، استبداد رأی جاه پرستی و سلطه پذیری و... .

۲- عدم تثبیت ارزش های اسلامی و قانون گرایی و پایبندی به ضوابط در حدی که مسئول یا مدیر اداره خودش را خدمتگزار بدانند نه سوار بر مردم و... که این خود ناشی از عوامل مختلفی از قبیل: فقدان برنامه ای جامع و همه جانبه برای تربیت، آموزش و توجیه آنان، کم کاری یا بعضا عملکردهای غلط نهادهای فرهنگی کشور، سردر گمی مسئولان امور فرهنگی و عدم ارائه برنامه منسجم فرهنگی، فقدان اجماع نظر دولتمردان در کیفیت برخورد با این مسأله و... می باشد.

۳- عدم تصفیه کامل افراد در سطوح پایین بعد از وقوع انقلاب از یک سو و رعایت نمودن مسائل اصیل اسلامی از قبیل: لیاقت و شایستگی، تعهد و تقوا، تجربه و مهارت و تخصص و... در گزینشها چنانچه حضرت علی (ع) در عهد نامه خود به مالک اشتر می فرماید: «ثم انظر فی امور عمالک فاستعملهم اختیارا و لا-تولهم محاباه و اثره فانهما جماع من شعب الجور و الخیانه و توخ منهم اهل التجربه و الحیاء من اهل البیوتات الصالحه و القدم فی الاسلام المتقدمه...» در امور و کارهای کارمندان و کارگزاران خود دقت کن و پس از اینکه آنها را امتحان نمودی به کار بگمار و در تعیین آنان چنین کن: قبل از این که آنها را به کاری بگماری آنان را مورد آزمایش و امتحان

قرار بده به خاطر تمایل خاص به شخصی کسی را به کاری منصوب مکن خود سرانه و بدون مشورت و یا استبداد رأی آنها را به کار مگمار زیرا اینگونه انتخاب و منصوب نمودن یعنی از روی تمایل شخصی و بدون مشورت و آزمایش خود ستمگری و ظلم و خیانت است و برای انتخاب کارمندان و کارگزاران دولت اینگونه افراد را انتخاب نما افرادی که اهل تجربه هستند و در کشاکش کارها ساخته و پرداخته شده اند اهل شرم و حیاء و عفت هستند از خاندانهای پاک دامن و صالح باشند سابقه و حسن سابقه آنها در اسلام بیش از دیگران باشد...»، (نهج البلاغه، نامه ۵۳) و از طرف دیگر ضعف در بازرسی نظارت، حراست و مراقبت دولتی، حضرت آیت الله خامنه ای می فرمایند: «باید در گزینش کارمندان دولت دقت لازم صورت گیرد و به دنبال گزینش خوبان نظارت بر کار آنان نیز ضرورت است چون مقام و قدرت غالباً اخلاق و رفتار مسؤولان را تغییر می دهد بنابراین اگر بعد از گزینش حتی افراد پارسا و کاردان از بالا بر عمل کرد آنان نظارت دقیق نشود ممکن است به تدریج تغییر رویه داده و به سبب سستی در انجام وظیفه، موجب بی اعتمادی ملت نسبت به دستگاه حکومت اسلامی شوند. لذا نظام انقلابی در چگونگی انجام امور توسط کارگزاران و مسؤولان باید نظارت مستمر به کار آنان داشته باشد.» (فجر انقلاب در بهار قرآن ص ۲۰۳ و ص ۲۰۵).

۴- تهاجم فرهنگی و تغییر ارزشها پس از دوران دفاع مقدس مانند با ارزش شدن پول، شهرت، مدرک گرایی، رفاه طلبی، و تجمل پرستی و

۵- اجرا نشدن امر به معروف

ونهی از منکر یا نظارت ملی و همگانی که در روایات متعدد ضامن حفظ و سلامت جامعه و اجزاء اداری و... می باشد حضرت علی (ع) در بستر شهادت به فرزندان خویش امام حسن و امام حسین (ع) چنین سفارش می نمایند «امر به معروف و نهی از منکر را ترک نکنید که در این صورت اشرار شما بر شما حاکم می شوند سپس شما برای دفع آنها دعا کنید اما دعای شما اجابت نمی شود»، (نهج البلاغه، نامه ۴۷) و در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز این فریضه الهی در اصل هشتم در سه قسم مردم نسبت به یکدیگر دولت نسبت به مردم و مردم نسبت به دولت در نظر گرفته شده هر چند متأسفانه راهکارها عملی شده این فریضه مهم و اساسی در جامعه تبیین و اجرا نشده است.

۶- وجود مشکلات و نارسایی های اقتصادی، ناکافی بودن درآمدها، وجود تورم و خلاصه عدم تأمین نیازهای معیشتی و رفاهی کارمندان.

۷- پس از دوران دفاع مقدس و آغاز دوران بازسازی کشور، مدلی برای توسعه اقتصادی و اجتماعی در پیش گرفته شد که این مدل موجب بروز تضادهای ارزشی و فاصله گرفتن جامعه از شاخص های مطلوب گردید. به گونه ای که توسعه نتایج عکس خود را ظاهر ساخت و فاصله ها را تشدید نمود و باعث تغییر ارزش ها و با ارزش شدن پول و ثروت در نزد افراد جامعه گردید.

با توجه به عوامل فوق و عوامل دیگری از این قبیل می توان به این نتیجه رسید که: تحت شرایط کنونی ایران، وقتی که پول و ثروت با ارزش شود و از یک طرف در انسان ها نیاز به انواع کالا به وجود آید و هم زمان درآمدها کاهش یابد

و در نتیجه انسان ها نیاز شدید به پول داشته باشند و از طرف دیگر امکانات برایشان فراهم نباشد و همه راه های مشروع بسته باشد و سیستم کنترل درونی (مذهب) آنها و سیستم کنترل بیرونی (نظارت دستگاه های مربوطه، امر به معروف و نهی از منکر) ضعیف باشد، آنها برای ارضاء نیازهایشان به راه های نامشروع از قبیل رشوه خواری، پارتی بازی و... روی می آورند، بنابراین هم چنان که ملاحظه می نمایید این چنین نیست که علت مفاسد در جامعه با حکومت دینی مرتبط باشد، بلکه مسأله بسیار ریشه ای تر و حل کامل آن نیز راه کارهای مناسب و بسیار دقیق، آن هم در طولانی مدت می طلبد، اما ما با شما موافقیم که باید در صدد اصلاح و رفع کامل مفاسد بود. در هر صورت باید به ریشه های آن پرداخت و امید می رود ان شاءالله با انجام اصلاحات اقتصادی، اجتماعی، اداری و... به هیچ وجه شاهد این گونه ناهنجاری ها و تخلفات در جامعه اسلامی نباشیم.

عواملی که می توانند در دستیابی به هدف فوق نقش مهمی ایفا نمایند عبارتند از:

۱- حاکم شدن ارزش های الهی خصوصا در سایر مراتب و رده بندی های بدنه اجرایی نظام از مسئولین گرفته تا رده های پایین (نظارت درونی).

۲- حل شدن مشکلات اقتصادی و معیشتی کارکنان و...

۳- نظارت دقیق و قاطع نسبت به عملکردهای کارکنان و مأموران و... (نظارت بیرونی) و برخورد با متخلفین.

۴- همکاری مردم با مسئولین و به وجود آمدن یک نوع عزم ملی در مبارزه با مفاسد اداری از قبیل رشوه خواری، پارتی بازی و... با ارشاد و امر به معروف و نهی از منکر و برخورد با افراد متخلف.

۵- وحدت و همدلی میان جناح های سیاسی و مسؤولان قوای سه گانه و سایر دستگاه های دولتی و بسیج

کلیه امکانات برای برخورد با این گونه مسائل و حل ریشه ای آنان.

البته بحمدالله در کنار این مشکلات نظام اسلامی ما دستاوردهای بسیار مثبتی در زمینه های مختلف سیاسی، اقتصادی، علمی، فرهنگی و... اجرای آموزه ها و فرامین الهی داشته و جهت گیری کلی نظام و مسئولین آن در این راستا شکل گرفته و به پیش می رود و امید می رود با همکاری و هماهنگی تمامی مسئولان و قوای سه گانه، شاهد جامعه ای هر چه اسلامی تر و منطبق با آرمان های نظام اسلامی باشیم. بنابراین اگر موضوع سؤالی شما را بخواهیم با نظام اسلام ایران و شرایط کنونی تطبیق بدهیم، قطعاً پاسخ منفی است و به دلیل وجود برخی بی عدالتی ها و تبعیض ها هرگز نمی توان از نظم اسلامی و حکومت دینی دست کشید، بلکه برعکس باید با تأکید هر چه بیشتر بر اجرای آموزه های دینی به اصلاح مشکلات و معضلات پرداخت و اگر منظور شما جامعه ای غیر از جامعه اسلامی ما باشد یعنی جامعه باشد که فقط ادعای نظم اسلامی و ادعای دینی ادعای دینی بودن داشته و یا این که علیرغم وجود شرایط به هیچ کدام از کار ویژه های اصلی حکومت دینی - که در فلسفه و اهداف تشکیل حکومت اسلامی گذشت - ملتزم و پای بند نباشد چنین حکومتی مشروعیت نداشته و وظیفه مردم قیام در مقابل آن و تشکیل حکومت دینی واقعی است.

در هر صورت هیچ بهانه ای برای کنار گذاشتن نظم اسلامی و حکومت دینی از صحنه جامعه و تشکیل حکومت سکولار، در هیچ فرضی وجود ندارد. لذا باید در درجه اول حکومتی دینی و منطبق بر آموزه های

دین به وجود آورد و سپس شرایط کارآمدی آن را مهیا نمود.

تفاوت مردمسالاری دینی و غربی چیست ؟

پرسش

تفاوت مردمسالاری دینی و غربی چیست ؟

پاسخ

ابتدا باید کلمات عالم پسند و جاهل پسند را معنی کرد و آنگاه درباره دیدگاه خود درباره حکومت های مردم سالار سخن گفت چنانکه قبلا عرض شده دیدگاه شما منفی است. اما با کلیات نظر شما در باره حکومت های مردم سالار موافق هستم اما مقایسه مردم سالاری غربی با مردم سالاری دینی غلط است. زیرا اولاً- مردم سالاری ترجمه دموکراسی است و منظور از سالاری در آن سروری و برتری و هدایت نیست. اصولاً دموکراسی داعیه هدایت ندارد. پس در کاربرد واژه مردم سالاری و معنای آن باید دقت کرد مردم سالاری یعنی حکومتی مبتنی بر رأی مردم.

ثانیا مردم سالاری دینی فریب نیست و قابل مقایسه با حکومت های مردم سالار غربی نیست. بلکه نوعی اشتراک لفظ است که افرادی که دقت ندارند را گمراه می کند. در آنجایی که از الفاظ مشترک استفاده میشود باید معانی آن را دقیقاً روشن کرد زیرا دنیای الفاظ و واژگان به مراتب از دنیای تصورات و معانی ذهنی ضیق تر است و دنیای معانی ذهنی از عالم حقیقت به مراتب ضیق تر است. پس باید واژگان را خوب شناخت تا در دام مغالطه اشتراک لفظی گرفتار نیاییم. که رهایی از آن بسیار مشکل است.

مردم سالاری دینی، یعنی حکومتی که اساس و اصل آن دین است و بدنه آن مردم. حکومتی که مشروعیت خود را از دین و مقبولیت خود را از مردم می گیرد و در هر حال اگر مردم به حق روی نیاورند حق نمی تواند حکومت کند و دین به دست اشرار اسیر می شود.

پس در

حکومت دینی مردم نقش دارند، اما در حدمقبولیت . در نظام حکومت دینی ،حکومت مشروعیت خود را از اراده مردم نمی گیرد اما مبتنی بر ولایت الهی است اما مردم باید آن را بپذیرند و این مبتنی بر اختیار آنهاست که می توانند حق و باطل را انتخاب گر باشند.

اما اینکه گفتید: قرآن سالاری را به پیامبر اکرم(ص) نداده است به چه معنی است؟ قرآن به پیامبر اکرم(ص) در مقام نبوت می فرماید که هدایت مردم با تو نیست. وظیفه تو ابلاغ است اما در مقام ولایت ،به ایشان ولایت تام داده است و این قابل انکار نیست. به نظر می رسد که شما معنای سالاری را اشتباه فهمیده اید و اشکال خود را بر همین بنا کرده اید.

در هر حال چنانچه در پیش عرض شد اصل توجه شما باید به مبانی باشد مبنای تمدن غربی بر انسان محوری و نفسانیت است انسانی که گوشت و پوست و خون است که از آن به اومانیزم و سوپر کتیونه تعبیر می شود. اما اصل و مبنا در دین مبین اسلام خدا و ولایت الله است. و حکومت در دنیای غرب بر اساس همین خود محوری است که فراموشی خدا و در پس آن خود فراموشی و خود بیگانگی را در بر دارد. اما حکومت در اسلام مبتنی بر ولایت الله است مردم در حکومت مردم سالاری غربی راهی جزء رفتن به پرتگاه سکولاریسم و نیست انگاری منفعلانه ندارند. اما در حکومت اسلامی مردم در چارچوب ولایت الله ،انتخاب گر هستند و فعالانه در صحنه اجتماع حضور دارند در حکومت غربی ،مشارکت در امر شیطانی است و

در حکومت دینی، مشارکت در امر الهی است و به قول معروف،

میان ماه من تا ماه گردون تفاوت از زمین تا آسمان است

نکته آخری که تذکر آن لازم است این است که باید واقع بین بود هدف نهایی جامعه بشری و حکومت دینی، حکومت حضرت مهدی (عج) است که در آن عدالت و معنویت و اسلام بر سراسر جهان حاکم می شود. در این حکومت همه احکام نورانی اسلام جاری می شود و هیچ منعی در جهت اجرا احکام نورانی اسلام نیست. در دعای افتتاح می خوانیم: «اللهم اظهر به دینک و سنه نبیک حتی لا یتخفی بشیء من الحق مخافه احد من الخلق؛ خدایا به واسطه و با دست او دینت را حاکم و پیروز کن و سنت پیامبرت را آشکار گردان تا چیزی از حق و حقیقت از ترس احدی از خلق مخفی نماند».

پس حاکمیت کامل دین و اسلام و عمل به همه جزئیات دستورات آن، تنها در زمان حکومت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه و عصر پس از ظهور امکان پذیر است.

اما در دنیای امروز که حکومت دینی وصله ناجوری برای تمدن و فرهنگ غیر دینی معاصر است. و با انواع و اقسام توطئه ها و مخالفت ها مواجه است ما نمی توانیم به تمامیت مطلوب خود برسیم و باید از ساده ترین راه برای رسیدن به مطلوب خود برسیم. آنچه را مردم سالاری دینی نام نهادیم تلاشی در جهت رسیدن به وضع مطلوب است و زمینه سازی برای ظهور حضرت مهدی (عج) است. به همین دلیل است که ما احکام نورانی اسلام را در حد توان خود در جامعه پیاده می کنیم جامعه

ای که لاجرم مردم در آن نقش اساسی دارند زیرا بدون مردم نمی توان کار کرد. حتی در حکومت حضرت مهدی (عج) نیز مردم نقش دارند و چنان عقل آنها پیشرفت کرده است که جز راه حق را انتخاب نمی کنند.

چرا در حکومت اسلامی در برابر هر نهاد انتخاباتی یک نهاد انتصابی وجود دارد و اختیار تام به نهادهای انتخاباتی داده نمی شود. مگر نه اینکه حکومت برای مردم است. پس چرا به منتخبین مردم اختیار تام داده نمی شود.

پرسش

چرا در حکومت اسلامی در برابر هر نهاد انتخاباتی یک نهاد انتصابی وجود دارد و اختیار تام به نهادهای انتخاباتی داده نمی شود. مگر نه اینکه حکومت برای مردم است. پس چرا به منتخبین مردم اختیار تام داده نمی شود.

پاسخ

در نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران کلیه اجزاء نظام، نهادها و ... ، همه با واسطه یا بی واسطه منتخب از طرف مردم بوده و به صورت مستقیم یا غیر مستقیم با آراء مردم انتخاب می شوند در اصل ششم قانون اساسی می خوانیم: «در جمهوری اسلامی ایران امور کشور باید به اتکای آرای عمومی اداره شود؛ از راه انتخابات رئیس جمهور، نمایندگان مجلس شورای اسلامی اعضای شوراها و نظایر اینها یا از راه همه پرسی از سوی دیگر قانون اساسی دو شیوه را برای عمل به اصل فوق در زمینه چگونگی انتخاب مسئولین معرفی نموده است.

۱. انتخاب مستقیم مسئولین: نظیر انتخاب رئیس جمهور، نمایندگان مجلس شورای اسلامی، اعضای شوراها و شورای اسلامی

۲. انتخاب غیر مستقیم مسئولین: نظیر انتخاب مقام رهبری، اعضا هیئت دولت، اعضای مجمع تشخیص مصلحت و ...

اما این که چرا برخی از مقامات و یا نهادها به صورت مستقیم و برخی به صورت غیر مستقیم انتخاب می شوند، دارای دلایل منطقی است که توضیح آن در این مختصر نمی گنجد، یکی از مهمترین دلایل آن جنبه تخصصی داشتن برخی از این امور است که باید حتما با دقت و ظرافت خاصی توسط افراد کارشناسی و غیره صورت پذیرد.

مثلا- انتخاب وزیران و معرفی آنان به مجلس و یا برخی سازمانها توسط رئیس جمهور بدین دلیل است که علاوه بر تخصصی بودن

تصدی هر کدام از وزارتخانه ها ، باید افرادی هماهنگ با مجموعه دولت انتخاب شوند. حال آیا می توان به بهانه انتصابی بودن هیئت وزیران و یا برخی سازمانهای دولتی در مقابل کارکرد قانونی آنان توطئه چینی کرد؟! و یا انتخاب ولی فقیه توسط خبرگان منتخب مردم صورت می پذیرد ، زیرا از نظر اسلام و قانون اساسی ، ولی فقیه باید دارای مجموعه شرایطی باشد که تشخیص آنها تنها توسط کارشناسان و متخصصین آگاه به آن شرایط می تواند انجام شود. بنابراین انتخاب غیر مستقیم رهبر توسط مردم و از کانال خبرگان دقیق تر و مطمئن تر از انتخاب مستقیم است؛ در جمهوری اسلامی که هدف آن اداره جامعه با قوانین اسلامی است و اسلامیت نظام فقط با ولی فقیه تضمین می گردد، راه معقول و قابل اعتماد برای انتخاب بهترین فقیهی که دارای ویژگیهای رهبری است ، انتخاب توسط فقیهانی است که فقها را می شناسند. همانگونه که انتخاب بهترین استاد دانشگاه ، و یا متخصص قلب باید توسط اساتید دانشگاه یا سایر متخصصین قلب صورت پذیرد و نه توسط مردم.

و از سوی دیگر از آنجا ولی فقیه بیشترین مسئولیت را در قبال حفظ و هدایت نظام اسلامی و مصالح و منافع جامعه بر عهده دارد، قانون اساسی اختیاراتی را در راستای انجام این وظایف از طریق انتخاب فقهای شورای نگهبان ، فرماندهان عالی رتبه نظامی و انتظامی و مجمع تشخیص مصلحت و... بر عهده مقام رهبری گذاشته است.

در هر صورت این چنین نیست در برابر هر نهاد انتخابی یک نهاد انتصابی و .. باشد ، بلکه مجموعه نهادها و مقامات مستقیم با غیر

مستقیم ، منتخب مردم و متشکل از منتخبین مردم (نظیر مجمع تشخیص مصلحت) و به علاوه چنین مسئله ای در تمامی نظام های سیاسی دنیا نیز مرسوم بوده و متداول می باشد و به غیر از یک یا دو نفر مسؤول - که با واسطه یا بی واسطه توسط مردم انتخاب می شود - و برخی نهادهای قانونگذاری، همه مراکز و مغاصب توسط مسؤول دولت به وجود می آید.

بنابراین طرح چنین موضوعات بی پایه ای از سوی دشمنان نظام اسلامی که حتی خود آنان به واهی بودن آن آگاهند ، نباید بر دانشجویان آگاه و هوشیار ما اثر منفی داشته باشد و آنها را نسبت به مشروعیت نظام اسلامی و بخشهای مختلف آن دچار تردید و شبهه کند.

ثانیا بعد از اینکه معلوم شد که همه مسئولین عالی رتبه نظام و نهادها و ... در جمهوری اسلامی به صورت مستقیم و یا غیر مستقیم منتخب مردم می باشد، طرح این مطلب «چرا به منتخبین مردم اختیار تام داده نمی شود» هیچ جایگاهی ندارد، زیرا اختیارات هر مسئولی در قانون اساسی مشخص شده است. و تمامی مسئولین جمهوری اسلامی در این چارچوب به انجام وظایف و مسئولیتهای خویش مشغولند و هیچ مسئولی نمی تواند اختیارات تام و بدون حد و مرز داشته باشد ، چون مسائلی نظیر احکام اسلامی ، مصالح جامعه ، تفکیک قوا و اختیارات سایر نهادها، محدودیتها و چارچوبهایی را برای اختیارات هر مسئولی مشخص می نماید که اگر بخواهد از آن فراتر برود نه تنها به مصالح نظام سیاسی خلل ایجاد می کند بلکه باعث می شود که به اختیارات سایر مسئولین و منتخبین

مردم نیز لطمه وارد شود.

آیا عبارت مردم سالاری دینی به این معنا نیست که شیوه حکومت فقط دموکراسی است و نظام چاره ای جز آن ندارد و ما رنگ دین را به آن زده ایم. آیا بهتر نبود از عبارت دین مردم سالار استفاده کنیم.

پرسش

آیا عبارت مردم سالاری دینی به این معنا نیست که شیوه حکومت فقط دموکراسی است و نظام چاره ای جز آن ندارد و ما رنگ دین را به آن زده ایم. آیا بهتر نبود از عبارت دین مردم سالار استفاده کنیم.

پاسخ

واژه «مردم سالاری دینی» اصطلاح تازه ای در گفتمان سیاسی دنیاست که _ بر خلاف واژه هایی چون جمهوری اسلامی، پارلمان اسلامی و ... که همگی ترکیب هایی هستند از یک مفهوم غربی به علاوه یک قید اسلامی _ در بستر مبانی سیاسی اسلام و متأثر از آموزه های نبوی و علوی روئیده و بر آن است تا ضمن پاسداشت حقوق مردم در حوزه سیاست و اداره امور جامعه و پرهیز از الگوهای حکومتی استبدادی، رعایت اصول و مبانی ارزشی را بنماید و بدین ترتیب نظام اسلامی را از الگوهای سکولار غربی تمییز دهد. برای این منظور در حکومت اسلامی، روش نوینی مورد توجه قرار گرفته که نه استبدادی و نه لیبرالی است. مقام معظم رهبری از این روش حکومتی به «مردم سالاری دینی» تعبیر نموده اند، (مردم سالاری دینی، سید علی فیاضی، کتاب نقد، پاییز و زمستان ۸۰، ش ۲۰ و ۲۱، ص ۴۳) و در توضیح آن می فرمایند:

«این مردم سالاری [دینی] به ریشه های دموکراسی غربی مطلقاً ارتباط ندارد؛ این یک چیز دیگر است. اولاً مردم سالاری دینی دو چیز نیست؛ این طور نیست که ما دموکراسی را از غرب بگیریم و به دین سنجاق کنیم تا بتوانیم یک مجموعه کاملی داشته باشیم؛ نه، خود این مردم سالاری هم متعلق به دین است. مردم سالاری هم دو سر دارد... یک سر

آن عبارت است از این که تشکل نظام به وسیله اراده و رأی مردم صورت بگیرد؛ یعنی مردم نظام را انتخاب می کنند؛ دولت را انتخاب می کنند؛... این همان چیزی است که غرب ادعای آن را می کند و البته در غرب این ادعا واقعیت هم ندارد. ... این حرف متکی به نظرات و حرفها و دقتها و مثال آوردنهای خود برجستگان ادبیات غربی است ... انتخاب مردم یکی از دو بخش مردم سالاری دینی است. مردم بایستی انتخاب کنند، بخواهند بشناسند و تصمیم بگیرند تا تکلیف شرعی درباره آنها منجز بشود. بدون شناختن و دانستن و خواستن، تکلیفی نخواهند داشت.

سر دیگر قضیه مردم سالاری [دینی] این است که حالا بعد از آن که من و شما را انتخاب کردند، ما در قبال آنها وظایف جدی و حقیقی داریم...»، (دیدار با مسئولان و کارگزاران نظام، ۱۲ آذر ۱۳۷۹)

و در جای دیگر می فرمایند: «مردم سالاری دینی ... یک حقیقت واحد در جوهره نظام اسلامی است چرا که اگر نظامی بخواهد بر مبنای دین عمل کند بدون مردم نمی شود ضمن آنکه تحقق حکومت مردم سالاری واقعی هم بدون دین امکان پذیر نیست...»، (دیدار با اعضای شورای عمومی دفتر تحکیم وحدت، ۱۳/۱۰/۷۹)

به طور خلاصه در تبیین مفهوم مردم سالاری دینی می توان چنین بیان نمود:

مردم سالاری دینی ناظر به مدلی از حکومت است که بر مشروعیت الهی و مقبولیت مردم استوار بوده و حاکم در چارچوب مقررات الهی، حق مداری، خدمت محوری و ایجاد بستری برای رشد و تعالی مادی و معنوی ایفای نقش می کند، (تبیین نظریه مردم سالاری دینی در قیاس با دمکراسی)

غربی، محمدجواد نوروزی، چکیده مقالات همایش مردم سالاری دینی، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، ۱۳۸۲، ص ۶۹) و این مدل بر دو پایه استوار است:

۱. از سویی ریشه در آموزه های وحیانی دارد.

۲. این آموزه ها را از رهگذر خواست و اراده مردم دنبال می کند.

لذا در نظام مردم سالاری دینی، نظام سیاسی بر دو رکن الهی و انسانی استوار است و این نظام با در نظر داشتن اصول اعتقادی اسلام، رابطه مردم و حکومت را تبیین می کند.

اصول مردم سالاری دینی عبارتند از:

۱. فضیلت محوری ۲. هدایت محوری ۳. حاکمیت الهی ۴. ایمان دینی، ۵. انتخاب مردمی ۶. آرمان گرایی ۷. تکلیف محوری ۸. شایسته سالاری ۹. قانون محوری ۱۰. رضایت مندی، (مردم سالاری دینی در اندیشه سیاسی مقام معظم رهبری، محسن مهاجرنیا، پیشین، ص ۶۵)

وجوه اشتراک و افتراق مردم سالاری دینی با مردم سالاری غیردینی و دموکراسی غربی عبارتند از:

الف. وجوه اشتراک:

۱. ذی حق دانستن مردم و حرمت نهادن به ملت.

۲. زمینه سازی برای مشارکت مردمی در تمام مراحل تصمیم گیری سیاسی و اجتماعی.

۳. تعیین «انتخابات» به عنوان طرق قانونی اعمال مردم سالاری،

۴. الزام به رأی اکثریت در امور اجرایی.

۵. احترام به آزادی های فردی و جمعی.

۶. توسعه همه جانبه و رشد و شکوفایی خلاقیت ها در پرتو تضارب آراء و تعامل افکار.

ب. وجوه افتراق

۱. در مردم سالاری سکولار حاکمیت ملی بطور مطلق پذیرفته می شود ولی در مردم سالاری دینی با پذیرش حاکمیت مطلق خداوند، حاکمیت ملی نسبی خواهد بود.

۲. مردم سالاری سکولار، رأی اکثریت را به صورت مطلق ملاک عمل قرار می دهد. امام مردم سالاری دینی در بعد قانون

گذاری رأی اکثریت در چارچوب شریعت پذیرفته می شود.

۳. در مردم سالاری سکولار، حاکمیت اولاً و بالذات از آن مردم است ولی در مردم سالاری دینی حاکمیت اولاً و بالذات از آن خداست و حاکمیت مردم در طول حاکمیت خداوند است، نه در عرض آن.

۴. در مردم سالاری سکولار، دین صرفاً امری شخصی و مربوط به حوزه فردیست اما در مردم سالاری دینی دین حوزه فردی و اجتماعی مردم را در بر می گیرد.

۵. مردم سالاری سکولار با مردم سالاری دینی در ارائه تعریف از بشر و حقوق آن در پاره ای از موارد دیگر با هم اختلاف دارند، (مردم سالاری دینی در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، حسین جوان آراسته، پیشین، ص ۱۷)

و نکته دیگر این که سه بحران در طرح نظریه مردم سالاری دینی مؤثر بوده اند:

۱. بن بست تئوریک اندیشه سیاسی غربی ۲. بن بست دمکراسی در مقام عمل ۳. بحران معنویت و دین، (محمدجواد نوروزی، پیشین، ص ۶۹)

در هر صورت «امروزه مردم سالاری دینی در نظام جمهوری اسلامی حرف نو و جدیدی است که توجه بسیاری از ملت ها، شخصیت ها و روشنفکران عالم را به سوی خود جلب کرده است.»، (مقام معظم رهبری، روزنامه کیهان، ۲۹ آبان ۱۳۷۹)

البته منظور از جدید بودن مردم سالاری دینی، نو بودن آن در ادبیات سیاسی جهان است، اما درونمایه آن که برخاسته از دین است ریشه های عمیق و دیرین دارد.

نتیجه آن که، مردم سالاری دینی نه تنها به معنای تأیید شیوه دموکراسی نمی باشد، بلکه درست در نقطه مقابل آن می باشد، به این معنا که صرفاً با ابتدای بر حاکمیت

دین اسلام و در چارچوب تعالیم آن، حاکمیت مردم بر سرنوشت سیاسی و اجتماعی شان به رسمیت شناخته می شود.

بر این اساس ما به دموکراسی رنگ دین نزده ایم بلکه این دین است که مردم سالاری را تبیین و جایگاه مردم در حکومت را برای ما مشخص می کند. از این رو چنین شیوه ای که برخاسته از تعالیم و آموزه های اصیل اسلامی است به مردم سالاری دینی تعبیر می شود و دیگر «دین مردم سالار» که آموزه های دینی را درخواست و نظر مردم منحصر نماید، معنا و مفهومی ندارد (مردم سالاری دینی ایران و لیبرال دموکراسی غرب، سید خدایار مرتضوی، فصلنامه راهبرد، تابستان ۱۳۸۲، ش ۲۸، مرکز تحقیقات استراتژیک، ص ۲۰۰).

آیا نظارت استصوابی، حق رأی مردم را از بین نمی برد و در حقیقت، دخالت دولت محسوب نمی شود؟

پرسش

آیا نظارت استصوابی، حق رأی مردم را از بین نمی برد و در حقیقت، دخالت دولت محسوب نمی شود؟

پاسخ

نظارت استصوابی شورای نگهبان، نه تنها با حق رأی مردم منافات ندارد؛ بلکه دقیقاً بر اساس خواست و اراده مردم و در راستای حفظ و صیانت از آرای آنان است. بر این اساس گفتنی است که:

یکم. این نظارت، به انتخابات ایران اختصاص ندارد و در همه کشورها به صورت های مختلف اعمال می شود. بنابراین باید همین اشکال را بر انتخابات کشورهای دیگر نیز وارد کرد.

دوم. این نظارت، نوعی تأکید بر رأی مردم است، نه دخالت در آن؛ چون همان مردمی که در انتخابات شرکت می کنند، پیش در آن به قانون اساسی کشور و قانون انتخابات - که شرایط انتخاب شوندگان را تعیین کرده است رأی داده اند. در حقیقت مردم با رأی مستقیم به قانون اساسی و رأی غیر مستقیم به قانون انتخابات، لزوم وجود شرایط خاص در انتخاب شوندگان و تشخیص آن به وسیله شورای نگهبان را پذیرفته اند. بنابراین، شورای نگهبان وکیل مردم است تا این شرایط و صلاحیت ها را تشخیص دهد؛ نه مخالف آرای آنان. مرنندی، محمدرضا، نظارت استصوابی و شبهه دور، صص ۳۸۳۰.

سوم. اگر به بهانه اینکه نظارت استصوابی - به معنای بررسی صلاحیت ها و رد و تأیید نامزدها با آرای مردم منافات دارد، این نوع نظارت را از عهده شورای نگهبان خارج سازیم، آیا باز هم از اجرای آن به وسیله مرجع قانونی دیگری بی نیاز خواهیم شد؟ بی تردید پاسخ منفی است؛ زیرا به هر حال، انتخابات به نظارت نیاز دارد و ناگزیر در فرض مذکور، باید مانند برخی کشورها، با نظارت استصوابی وزارت کشور انجام شود. حال هرگونه بررسی

صلاحیت‌ها حتی از ناحیه وزارت کشور نیز، باید نادرست و منافی آرای مردم باشد. در غیر این صورت وضع قانون در باب شرایط نامزدی و ذکر اوصاف خاص در نامزدها، لغو و بیهوده است. (نیکزاد، عباس، نظارت استصوابی، ص ۳۳).

پس اگر تشکیلاتی به نام «نظام پزشکی» در جامعه‌ای به فعالیت پردازد و پس از احراز صلاحیت یک طبیب به او اجازه طبابت داده شود و از دیگری به دلیلی منطقی سلب صلاحیت شود، به این معنا نیست که جلوی انتخاب پزشک دلخواه را از مردم گرفته است؛ بلکه؛ به این معنا است که پس از احراز صلاحیت و شایستگی لازم، مردم در رجوع به پزشک دلخواه مختار هستند.

با توجه به اینکه در نظام اسلامی تنها قانون خدا معیار عمل است، دیگر چه حاجتی به مجلس قانون گذاری وجود دارد و جایگاه، نقش مجلس و حدود تأثیر گذاری آن چیست؟

پرسش

با توجه به اینکه در نظام اسلامی تنها قانون خدا معیار عمل است، دیگر چه حاجتی به مجلس قانون گذاری وجود دارد و جایگاه، نقش مجلس و حدود تأثیر گذاری آن چیست؟

پاسخ

نظام اسلامی در عین آنکه الهی است، مردمی نیز می باشد. مهندسی نظام اجتماعی و سیاسی اسلام، نه مانند نظام های استبدادی و دیکتاتورانه است که جایگاهی برای مردم و مشارکت آنان در امور باقی نگذارد و نه مانند دموکراسی های سکولار و دین گریز است که هواهای نفسانی و خواست های نفس آدمیان، جای را بر خدا تنگ کند و خود بنیاد همه هنجارها، برنامه ریزی ها و قوانین باشد.

این بدان معنا نیست که نظام اسلامی سرشتی دو گانه و دو آلیستی (Daulistic) دارد. مردم در نظام اسلامی در عرض خدا قرار نمی گیرند. در چنین نظامی منشأ حاکمیت خداوند است؛ خدایی که خالق، مالک، رب و پرورش دهنده انسان ها و دوستدار و خیرخواه مردم است. او به اراده حکیمانه خود، مردم را به مشارکت طلبیده و از آنان خواسته است که در چارچوب اصول، قوانین و هنجارهای الهی، سرنوشت خویش را در دست گیرند و در پدید آوری نظام اسلامی و حفظ و صیانت از آن بکوشند. بنابراین مشارکت مردم - آن هم مردمی مؤمن، دین باور و دین خواه چیزی است که خداوند اراده نموده و زمینه های آن را فراهم کرده است. آموزه های دینی، نمایشگر جایگاه بلند شورا در نظام اسلامی است تا به این وسیله، مجالی فراخ برای مشارکت مردم و تضارب آرا و در نهایت رشد و بالندگی جامعه اسلامی فراهم آید.

یک. شورا در قرآن

قرآن مجید در مواردی چند، مسأله شورا، رایزنی و تضارب آرا را مطرح کرده است. مواردی که قرآن

در آن بر مشورت تأکید نموده، از جزئی ترین مسائل خانوادگی (چون از شیر بر گرفتن کودک) بقره (۲)، آیه ۲۳۳. تا مسائل کلان اجتماعی را شامل می شود. از طرف دیگر خداوند در قرآن مجید، پیامبر خود را نیز امر به مشورت و نظرخواهی از مؤمنان می کند و به این وسیله برای احیای نهاد مشورت در جامعه اسلامی، فرهنگ سازی می نماید. اهتمام به مشورت از ویژگی های مؤمنان و وجه بارز جامعه اسلامی است. برخی از آیات قرآن در این باب عبارت است از:

۱. (فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَ شَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ) آل عمران (۳)، آیه ۱۵۹.

«پس به [برکت رحمت الهی، با آنان نرم خو [و پر مهر] شدی و اگر تندخو و سخت دل بودی، قطعاً از پیرامون تو پراکنده می شدند. پس، از آنان درگذر و برایشان آمرزش بخواه و در کار[ها] با آنان مشورت کن و چون تصمیم گرفتی بر خدا توکل کن؛ زیرا خداوند توکل کنندگان را دوست می دارد».

۲. (وَ الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ) شوری (۴۲)، آیه ۳۸. «و کسانی که [ندای] پروردگارشان را پاسخ [مثبت] دادند و نماز برپا داشته و کارشان در میانشان مشورت است و از آنچه روزی شان داده ایم، انفاق می کنند».

دو. شورا در روایات

روایات بسیاری در رابطه با شورا وجود دارد. آیه الله استادی ۲۰۰ روایت را در این باب گردآورده ر.ک: استادی، رضا، شورا در قران و حدیث. و بر آن است که با پژوهش بیشتر چه بسا روایات افزون تری فراگرد آید.

اکنون به جهت اختصار تنها به ذکر یک روایت از امام علی(ع) بسنده می شود. این روایت برای شناخت جایگاه بلند شورا در نگرش اسلامی کافی است. آن حضرت می فرماید: «الاستشاره عین الهدایه و قد خاطر من استغنی برأیه»؛ «مشورت جویی عین هدایت است و آن که به رأی خویش بسنده کند، به خطر افتاده است». نهج البلاغه، حکمت ۲۱۱ و ۵۴.

سه. شورا در سیره معصومان(ع)

۱. سیره و روش حکومتی پیامبر(ص) نشانگر پای بندی به اصل مشورت و رایزنی در امور است. امیرالمؤمنین(ع) در این باره می فرماید: «ان رسول الله کان یستشیر اصحابه ثم یعزم علی ما یرید الله البرقی، المحاسن، ص ۶۰۱».؛ «پیامبر همواره یاران خود را به رایزنی می طلبید [و چون آنان رأی خود را باز می گفتند] بر اساس آنچه خداوند می خواست، عمل می کرد».

نمونه هایی از این مسأله را می توان در جنگ بدر، خندق، احد و تنظیم عهدنامه ها یافت.

۲. امام علی(ع) همواره مردم را به رایزنی دعوت و برای فعال نمودن جامعه و نظردهی آنان، فضا سازی کرده است. آن حضرت خطاب به مردم فرمود: «... فلا تکفوا عن مقاله بحق او مشوره بعدل فانی لست فی نفسی بفوق ان أخطی ء و لا امن ذلک من فعلی الا ان یکفی الله نفسی ما هو املک به منی...»؛ نهج البلاغه، خ ۲۱۶..

چهار. فواید شورا:

۱. استفاده از دانسته ها و آرای دیگران؛ امام علی(ع) در این باره می فرمود: «من شاور الرجال شارکها فی عقولها»؛ «کسی که با دیگران مشورت کند، در خردمندی و دانایی آنان سهیم گشته است». نهج البلاغه، قصار، ۱۶۱.

۲. شخصیت دادن به دیگران و احترام گذاشتن به آنها؛

۳. بازشناسی کاردانا و متخصصان از دیگران؛

۴. بازشناسی انگیزه ها؛ امام علی(ع) در این باره می فرماید:

«با دشمنان خود رایزنی کن تا از رأی آنان میزان دشمنی و تصمیمات آنها را بازشناسی». «استشر اعدائک تعرف من رأیهم مقدار عداوتهم و مواقع مقاصدهم...» (غررالحکم و دررالکلم، ج ۲، ص ۲۳۳).

۵. راهی برای افکار سنجی جامعه و به کار بستن اقدامات لازم و تصمیم گیری های متناسب با آن؛

۶. کاستن از انتقادهای در صورت تلخ کامی و شکست در برنامه ها؛ امیرمؤمنان(ع) فرمود: «کسی که به رایزنی پردازد در صورت موفقیت، تحسین دیگران را از دست نمی دهد و اگر شکست بخورد نکوهش نمی شود». «من استشار لم یعدم عن الصواب مادحاً و عندالخطاء عاذراً»، (بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۱۰۴).

۷. پرورش عقول جامعه و به کاراندازی نیروی فکر و اندیشه؛

۸. نزول رحمت و عنایت الهی چنان که؛ در روایت از پیامبر اکرم(ص) آمده است: «یدالله مع الجماعه»؛ میزان الحکمه، ج ۲، ص ۷۵۸.

۹. شناخت آسیب ها و روش های آفت زا؛ امیرمؤمنان(ع) می فرماید: «هر کس آرای گوناگون را دریافت کند، لغزشگاه ها را باز خواهد شناخت». «من استقبال وجوهن الآراء عرف مواقع الأخطاء».

پنج. گستره مشورت

مشورت و رایزنی در هر جامعه و نظامی، شرایط، جایگاه و گستره خاص خود را دارد. اسلام نیز بر اساس مبانی الهی و حکمت های و فلسفه خاص خود، گستره معینی را در این باب مشخص کرده است. برای آشنایی بیشتر در این باره، باید حدود سلبی و ایجابی مسأله را کاوید. بررسی تفصیلی این مسأله از حوصله این مختصر خارج است؛ لیکن به اختصار چند وجه سلبی و ایجابی را بیان می کنیم:

۱. بعد سلبی

جهت سلبی آنجا است که مشورت بردار نیست و حکم تعیین شده، دارای اعتبار نهایی، لازم الاجرا و تخلف ناپذیر است. این موارد عبارت است از:

۱-۱. آنجا که حکمی

الزامی، روشن، ثابت و تغییرناپذیری وجود دارد. در چنین مواردی حکم الهی لازم‌الاجرا است و هیچ کس حق تغییر آن را ندارد. بنابراین بایستن و نبایستن اجرای چنین مواردی، از دایره رایزنی و مشورت خارج است. پس دقیقاً آن گونه که خداوند حکم نموده، باید اقدام کرد و هر اقدامی برخلاف آن - بر اساس نظر فردی یا جمعی مساوی با کفر - و من لم یحکم به انزل الله فاولئك هم الکافرون»، (مائده (۵)، آیه ۴۴)، ظلم و من لم یحکم به انزل الله فاولئك هم الظالمون»، همان، آیه ۴۵. و فسق و من لم یحکم به انزل الله فاولئك هم الفاسقون»، همان، (۴۷). است.

۱-۲. دستورات و احکام الزامی صادره از پیامبر(ص) و امام(ع) یا ولی فقیه در حوزه عناوین ثانوی و احکام تغییرپذیر. جهت آگاهی بیشتر ر.ک: علامه طباطبایی، ولایت و زعامت (مقاله)؛ در کتاب: بررسی های اسلامی، ص ۱۸۰. البته این مسأله پس از مرحله صدور حکم است؛ ولی پیش از آن مشاوره و رایزنی مطلوب است.

۲. بعد ایجابی

جهت ایجابی موارد مشورت پذیر است. پاره ای از این موارد عبارت است از:

۱-۲. موضوع شناسی و تطبیق احکام اولی الهی بر موضوعات خارجی؛

۲-۲. روش شناسی و کشف راه های بهینه در جهت اجرای احکام الهی و کاربردی کردن آنها؛

۲-۳. مشورت در جهت کشف و استنباط احکام غیر بین الهی، با به کارگیری روش و منطق فهم و استنباط؛

۲-۴. رایزنی در جهت تشخیص موضوعات احکام ثانویه و مصلحت آمیز؛

۲-۵. تصمیم گری در تدوین خط مشی اجرایی معین در جهت چگونگی انجام دادن وظایف حکومت و گزینش یکی از راه های بدیل در حوزه مباحات و مواردی که خالی از حکم الزامی معین شرعی است.

نتیجه:

«شورا» یکی از

ارکان اساسی نظام اسلامی است. از این رو مجلس شورای اسلامی، نقش مهمی در جهت شناختن نیازهای جامعه، کشف قوانین الهی در رابطه با آن نیازها، عملیاتی کردن هنجارهای دینی از طریق شیوه های بهینه و روزآمد، کشف موضوعات و مصادیق ضرورت و احکام ثانوی شرکت در در تصمیم گیری ها و قانون گذاری در عرصه مباحثات دارد. البته همه این امور باید در چارچوب موازین شرعی و هماهنگی با اهداف و اصول نظام اسلامی باشد. از این رو اصل ۴ قانون اساسی اشعار می دارد: «کلیه قوانین و مقررات مدنی، جزایی، مالی، اقتصادی، اداری، فرهنگی، نظامی، سیاسی و غیر اینها باید بر اساس موازین اسلامی باشد. این اصل بر اطلاق و عموم همه اصول قانون اساسی و قوانین و مقررات دیگر حاکم است و تشخیص این امر بر عهده فقهای شورای نگهبان است».

در اصل ۷۲ نیز آمده است: «مجلس شورای اسلامی نمی تواند قوانینی وضع کند که با اصول مذهب رسمی کشور یا قانون اساسی مغایرت داشته باشد».

افزون بر این در نظام اسلامی اصل نظارت و کنترل حاکمان و رفتارهای سیاسی و اجتماعی آنان، از اهمیت والایی برخوردار است. مجلس شورای اسلامی در نظام جمهوری اسلامی ایران، رسالت بزرگی در این زمینه بر عهده دارد و ضمن آنکه وجود آن موجب تفکیک قدرت است؛ وظیفه و اختیارات نظارتی وسیع و فراگیری نسبت به همه امور کشور دارد. اصل ۷۶ قانون اساسی می گوید: «مجلس شورای اسلامی حق تحقیق و تفحص در تمام امور کشور دارد».

نظارت مجلس شورای اسلامی در مواردی با دخالت همراه است؛ مانند نظارت مجلس بر تشکیل دولت که بر اساس اصل ۸۷ قانون اساسی بدون دخالت و رأی

اعتماد نمایندگان تحقق پذیر نیست. همچنین مجلس از طریق تذکر، مورد سؤال قرار دادن رئیس جمهور و وزیران ر.ک: اصول ۸۸ تا ۱۳۷ و ۱۲۲ قانون اساسی، استیضاح ر.ک: اصل ۸۹ قانون اساسی. و نیز تصویب بودجه، انتخاب دیوان محاسبات ر.ک: اصل ۵۴، نظارت بر دعاوی ر.ک: اصل ۵۴. و اطلاع از رسیدگی به اتهام مجریان بلندپایه نظام ر.ک: اصل ۱۴، نقش مهمی را در کنترل و نظارت بر قدرت ایفا می کند. ر.ک: اصول ۸۸ تا ۱۳۷ و ۱۲۲ قانون اساسی.

انواع دموکراسی را شرح دهید؟

پرسش

انواع دموکراسی را شرح دهید؟

پاسخ

دموکراسی از جنبه های مختلف و بر اساس ملاک های متعدد تقسیم می پذیرد:

الف. از جهت نحوه مشارکت و نقش آفرینی اراده مردم به دو گونه «مستقیم» و «غیرمستقیم» (نمایندگی) قابل تفکیک است. که روش مستقیم عمدتاً مربوط به دولت شهرهای یونان باستان است، در عین حال روشهایی مثل رفراندوم و مراجعه به آرای عمومی، از شیوه های دموکراسی مستقیم بوده، اما عمدتاً دموکراسی در قرون اخیر تاکنون به روش غیرمستقیم و نمایندگی می باشد.

ب. بر اساس سیر تاریخی به دو گونه «کلاسیک» و «معاصر» تقسیم می شود که هر کدام به گونه های خردتری نیز تقسیم پذیر است.

ج. تقسیم بندی دموکراسی بر اساس نوع «هدف» که گاه تأمین آزادی فرد، و گاه تأمین فضیلت مدنی و گاهی تأکید تنها بر برابری سیاسی و گاه عمدتاً برابری اقتصادی به عنوان پایه برابری سیاسی و ...، که می توان مدلهای و گونه های دموکراسی بر اساس هدف را در موارد ذیل نام برد:

۱. دموکراسی لیبرال: اولویت دادن آزادی نسبت به همه ارزشهای سیاسی دیگر مورد تأکید آن است. از این رو به جد به توزیع قدرت و تفکیک قوا می اندیشد، لیبرالها آزادی را بالاتر از برابری، فضیلت مدنی، رفاه و ... می دانند.

دموکراسی و قانون تاجایی مطلوب است که به حقوق فردی و سلاقی افراد دست اندازی نکنند. این الگو از دموکراسی هیچ ایدئولوژی و چارچوبی را، جز اراده آزادانه افراد تحمل نمی کند.

۲. دموکراسی مشارکتی: در واقع ترکیبی از دموکراسی مستقیم و دموکراسی مبتنی بر نمایندگی است. هدف آن تأکید بر

حضور و مشارکت هر چه گسترده تر مردمی _

در هر قالب ممکن است، این نوع دموکراسی بر خلاف نوع قبل، بر تربیت و آموزشی سیاسی شهروندان، برای رسیدن به فضیلت های مدنی بیشتر تأکید دارد.

۳. دموکراسی سوسیالیستی: ترکیبی از نظام سیاسی - اجتماعی، با نظام اقتصادی - اجتماعی است. یعنی ترکیب دموکراسی و سوسیالیسم. این نوع دموکراسی بر خلاف دموکراسی لیبرال، نگران تأثیر منفی و نامطلوب نابرابریهای اقتصادی، بر روی برابری سیاسی است؛ و به همین جهت بر دخالت جدی دولت در امور اقتصادی تأکید می کند. و بیش از آنکه بر آزادی تأکید کند، طرفدار برابری است.

۴. دموکراسی نخبه گرایانه: در این مدل دموکراسی عبارت است از یک روش و سازوکار برای گزینش سیاستمدارانی که با هم به رقابت برخاسته اند. و عقیده بر آن است که مردم از فراغت و تخصص کافی برای تصمیم گیری برخوردار نیستند، و لذا مشارکت سیاسی شهروندان به این است که تعیین کننده گروه نخبه حاکم هستند.

۵. دموکراسی تکثر گرایانه (پلورالیستی): هدف این نوع که گرایشی نوین در سنت لیبرالی است، جستجوی سازوکاری است که با توزیع قدرت در میان اقلیت ها، هر گونه قدرت مسلط و متمرکز را نفی کند. طرفداران آن آزادی سیاسی و حضور سلاقی متکثر را در بالاترین سطح می خواهند. از این رو این نوع از دموکراسی بر خلاف انواع قبل، با حاکم بودن ایدئولوژی خاصی، مخالف است.

د. علاوه بر تقسیم بندی های فوق، به طور کلی می توان تمامی مدل های مختلف دموکراسی را به دو گروه از هم متمایز تقسیم کرد:

۱. رویکردها و قرائت هایی که دموکراسی را تنها به مثابه یک «روش» برای توزیع قدرت سیاسی، و ابزار و سازوکاری صوری برای

تصمیم گیری می دانند.

۲. مدلهایی که دموکراسی را نوعی هدف و «ارزش» می دانند. در این تفکر دموکراسی بر مبنای اصول و ارزش های خاص استوار است و انتخاب و رأی اکثریت کاشف از خیر واقعی و مصلحت عمومی جامعه شمرده می شود. (جهت آگاهی بیشتر ر.ک: ۱. مدلهای دموکراسی، دیوید هلد، ترجمه عباس منبخر؛

۲. دموکراسی، کارل کوهن، ترجمه فریبرز مجیدی، انتشارات خوارزمی؛ ۳. فرهنگ واژه ها، عبدالرسول بیات، قم: مؤسسه اندیشه و فرهنگ دینی؛ ۴. دموکراسی، آنتونی آربلاستر، ترجمه حسن مرتضوی، انتشارات آشیان.

مشکلات نظام مردمسالاری و دموکراسی در ایران در حال حاضر چیست ؟

پرسش

مشکلات نظام مردمسالاری و دموکراسی در ایران در حال حاضر چیست ؟

پاسخ

قبل از پرداختن به پاسخ لازم است نکته ای را به عنوان مقدمه بیان نمود، و در ابتدای کار معنا و منظور خود را از دموکراسی مشخص نماییم، زیرا همانگونه که می دانیم، دموکراسی معانی و مدلهای بسیار متعدد دارد که این موضوع خود باعث سوء برداشت ها و ارایه دیدگاههای متضاد و متشتت در جامعه ما و بسیاری از جوامع دیگر خصوصا جوامع اسلامی شده است.

به طور کلی می توان تمامی معانی و مدلهای موکراسی را در دو دسته تقسیم بندی کرد:

۱. رویکرد ها و قرائت هایی که دموکراسی را تنها به مثابه «روش» برای توزیع قدرت سیاسی و ابزار و ساز و کاری صوری برای تصمیم گیری می دانند.

۲. مدلهایی که دموکراسی را نوعی هدف و «ارزش» می دانند. در این تفکر دموکراسی بر مبنای اصول و ارزش های خاص استوار است و انتخاب و رأی اکثریت یا کاشف از خیر واقعی و مصلحت عمومی جامعه شمرده می شود. و یا بر اساس نگرش پوزیتیویستی ملا-ک ارزشگزاری چیزی جز رأی خواست مردم نیست و هیچ خیر مصلحت واقعی و رای خواسته های انسانها تصور نمی شود.

مسئله رویکرد اول دموکراسی روشی (نه تنها هیچ گونه مشکل با نظام اسلامی ندارد، بلکه حتی مورد تأکید آموزه های دینی مبین اسلام می باشد و در اصول متعدد قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران به رسمیت شناخت شده و راهکارهای تحقق آن در نظر گرفته شده است. (ر.ک: اصول ۱، ۳، ۶، ۷، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۳، ۲۴، ۲۶، ۲۷ و ...)

چنانکه در اصل پنجاه و ششم

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران آمده است: «حاکمیت مطلق بر جهان و انسان از آن خداست و هم او، انسان را بر سرنوشت اجتماعی خویش حاکم ساخته است. هیچ کس نمی تواند این حق الهی را از انسان سلب کند، یا در خدمت منافع فرد یا گروهی خاص قرار دهد و ملت این حق خداداد را از طرقتی که در اصول بعد می آید اعمال می کنند». بررسی اصول متعدد فوق و مشارکت های گسترده مردم در تمامی بخش های اداره کشور به خوبی بیانگر این واقعیت است که نظام اسلامی ایران از مردم سالارترین کشورهای جهان بوده و شاخصه های مردم سالاری و دموکراسی نظیر رضایت مردم، مشارکت، اصل برابری و آزادی، حاکمیت قانون انتخابات آزاد و سیستم نمایندگی و ... بر اساس مبانی دقیق و حقیقی و خیر واقعی انسان در آن وجود دارد. و تکامل مادی و معنوی فرد و جامعه را تضمین می نماید.

اما رویکرد دوم: که بر اساس مبانی معرفتی، جهان شناختی و انسان شناختی خاص لیبرالیسم و ارزشهای آن بنا گردیده است و با رویکرد ناقص مادیگرایانه به جهان و انسان، خیر واقعی بشر را تنها در خواست و اراده اکثریت و تأمین نیازهای مادی آن می داند، به هیچ وجه با شرایط و مبانی فکری، فرهنگی و مذهبی جامعه ما سازگار نمی باشد؛ همانگونه که نمی توان درخت کاکتوس صحرای خشک آمریکا را در مناطق خوش آب و هوا، کشت نمود، نمی توان دموکراسی متناسب با شرایط فکری، فرهنگی، تاریخی کشورهای غربی را در جامعه ای که تفاوت های اساسی فکری، فرهنگی و تاریخی کشورهای غربی را در جامعه

ای که تفاوت های اساسی فکری، فرهنگی، تاریخی و غیره با آن کشورها دارد، ترویج داده و انتظار برداشت محصول مشابه را داشت.

از این رو معنای مورد قبول و متناسب با جامعه ما از اصطلاح دموکراسی همان «مردم سالاری دینی» می باشد. اکنون با توجه به مقدمه فوق در پاسخ به سؤال می توان مجموعه این اشکالات و نارسائی ها را در عوامل ذیل دسته بندی نمود:

الف. موانع تاریخی:

تثبیت و نهادینه شدن مردم سالاری در هر جامعه ای نیازمند گذر مدت زمان طولانی و تمرین فرآیندهای مشارکت مردمی است. از این رو طبیعی است جامعه ای نظیر جامعه ما با سابقه طولانی حکومت های استبدادی و پادشاهی ۲۵۰۰ ساله، در جهت بسط و نهادینه نمودن مردم سالاری دینی در تمامی سطوح و لایه های نظام سیاسی و جامعه، نیازمند زمان می باشد. و صرف تغییر نظام سیاسی و وجود جمهوری اسلامی با محوریت ولایت فقیه به تنهایی در نهادینه نمودن مردم سالاری دینی کافی نیست.

ب. موانع فرهنگی:

۱. مشکلات ناشی از روشنفکران غرب گرا: تأثیر پذیری از تفکرات رایج در غرب و تلاش برای الگو قرار دادن غرب در همه عرصه های زندگی یکی از مهمترین موانعی است که مشکلات زیادی را در فهم و تحقق مردم سالاری در جامعه ما به وجود آورده است. روشنفکران دگراندیش بدون توجه به تضاد و ناهمخوانی شرایط و زمینه های فکری، فرهنگی، تاریخی و ... که دموکراسی غربی در دامن آن رشد و نمو یافته است؛ بر الگوپذیری کامل جامعه ما از غرب، اصرار می ورزند، و این خود نه تنها کمکی در گسترش و نهادینه شدن دموکراسی در جامعه

ما نمی کند، بلکه با ایجاد ابهامات زیاد، موانع متعددی را برای محقق نمودن کامل مردم سالاری دینی و بسط آن به وجود آورده است. از نظر تاریخی این گروه نه تنها کمکی به ترویج و بسط دموکراسی در ایران نکرده اند، بلکه در مقاطع سرنوشت سازی مانند انقلاب مشروطه، و یا جریان نهضت ملی نفت و حوادث ۱۳۳۲، به دلیل وابستگی به غرب، ضربه های زیادی بر جنبش های آزادی خواه ایران، وارد آورده و سبب به قدرت رسیدن مجدد استبداد در این سرزمین شدند. (داود، مهدوی زادگان، غرب و دموکراسی درجه دوم در ایران معاصر، فصلنامه کتاب نقد، ش ۲۱ و ۲۰، پائیز و زمستان ۸۰، ص ۴۸)

در زمان حاضر نیز با الگو قرار دادن غرب و چشم پوشی از نقاط منفی آن، درصدد ایجاد اختلال در تحقق کامل مردم سالاری دینی _ به عنوان جدی ترین رقیب قدرتمند دموکراسی غربی_ می باشند.

۲. مشکلات ناشی از فرهنگ سیاسی

فرهنگ سیاسی چگونگی تلقی و جهت گیری مردم نسبت به نظام سیاسی و کاردهای آن را بیان می نماید. فرهنگ سیاسی در هر جامعه ای متفاوت می باشد در برخی جوامع مردم نسبت به نظام سیاسی و فرایندهای آن، کاملاً بی تفاوت بوده و هیچ گونه احساس مشارکت و مسئولیتی ندارند. و در برخی جوامع میزان مشارکت و احساس مسئولیت سیاسی در بین مردم بیشتر می باشد از این رو دانشمندان علوم سیاسی فرهنگ سیاسی را به محدود، تبعی و مشارکتی تقسیم کرده اند. از سوی دیگر دموکراسی و مردم سالاری با فرهنگ سیاسی جامعه ارتباطی عمیق دارد و هر نوع فرهنگ سیاسی مستعد مردم سالاری

نمی باشد. مهیا ترین فرهنگ سیاسی برای تحقق و گسترش کامل مردم سالاری زمانی است که هم توده های مردم و هم تمامی لایه های هیئت حاکمه، به مردم سالاری و آموزه های آن ایمان داشته و در عمل نیز شدیداً به آن پای بند باشند.

فرهنگ سیاسی جامعه ما پیش از پیروزی انقلاب اسلامی حالتی محدود داشته و عموم مردم هیچ گونه احساس مسئولیت و مشارکتی در عرصه فرایندهای سیاستگذاری و اجرای امور کشور نداشتند. و این حالت به دلیل طولانی بودن دوران استبداد، به صورت نهادینه درآمده بود، شکل گیری انقلاب اسلامی و حوادث ناشی از آن نظیر راهپیمایی های گسترده و قیام های مردم که از سال ۴۲ به بعد گسترش بیشتری پیدا نمود، به تدریج روحیه مشارکت سیاسی و احساس مسئولیت را در مردم به وجود آورد، پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۵۷ و تغییر ساختار سیاسی مستبدانه پهلوی و تشکل حکومت مردمی و ترویج فرهنگ اصیل اسلامی در جامعه، نقش بسیار مهمی در بالا بردن دامنه مشارکت سیاسی مردم داشت. برگزاری رفراندوم مربوط به جمهوری اسلامی، انتخابات متعدد خبرگان قانون اساسی، مجلس شورای اسلامی، ریاست جمهوری، خبرگان رهبری، شوراها، انجمن های مختلف، راهپیمایی ها، حضور داوطلبانه قشرهای عظیم مردم در دفاع مقدس و ... همگی بیانگر احساس مسئولیت سیاسی مردم و تغییر فرهنگ سیاسی آنان از فرهنگ سیاسی محدود به فرهنگ سیاسی مشارکتی می باشد ولی با این همه بررسی واقعیت های موجود بیانگر این حقیقت است که جامعه ما نیازمند تجربه بیشتری در زمینه مردم سالاری است و متأسفانه هنوز در لایه هایی از سیستم سیاسی و اداری جامعه

افرادی یافت می شوند که تحت تأثیر رسوبات فرهنگ سیاسی قبل از انقلاب، روحیه مردم سالاری را بر نمی تابند و همچنین در بخش هایی از جامعه روحیه بی تفاوتی در مقابل برخی عملکردهای اشتباه مسئولین اجرایی و ... حاکم بوده و حتی در انتخابات بعضاً تحت تأثیر احساسات و تبلیغات قرار گرفته و از عقلانیت سیاسی و انتخاب آگاهانه همراه با شناخت واقعی و معیارهای لازم، دور می شوند.

۳. مشکلات ناشی از نهادینه نشدن فرهنگ اصیل اسلامی

متأسفانه علی رغم گذشت بیش از دو دهه از وقوع انقلاب اسلامی و تشکیل حکومت دینی، هنوز آن گونه که شایسته نظام و جامعه اسلامی است، فرهنگ اصیل اسلامی، آموزه ها و ارزش های آن در ابعاد مختلف، خصوصاً در حوزه های اجتماعی و سیاسی به طور کامل در تمامی اقشار جامعه، نهادینه نشده است. به طور طبیعی چنین مسأله ای موجب عدم شکل گیری و تحقق کامل مردم سالاری دینی می شود.

ج. موانع ساختاری:

گسترش و نهادینه شدن دموکراسی و مردم سالاری دینی نیازمند شرایط و ساختارهای لازم می باشد، با پیروزی انقلاب اسلامی تغییرات بسیار اساسی و شگرفی در ساختارهای سیاسی، حقوقی، فرهنگی، اقتصادی جامعه به وجود آمد و راههای مشارکت سیاسی مردم در بخش های مختلف حکومت را فراهم نمود. اما با این همه در بعضی زمینه ها هنوز مشکلاتی باقی است مانند فرهنگ _ که اشاره شد _ یا اقتصاد و ... به عنوان نمونه تا زمانی که مشکلات اقتصادی و اجتماعی بخش های مختلف یک جامعه همچنان باقی باشد، نمی توان امیدي به تحقق دموکراسی در آن کشور داشت؛ «اوضاع اقتصادی که موجب تباهی رفاه

مادی شهروندان شود و شهروندان را وا دارد تا به مقدار زیاد، یا منحصرأ به مسأله بقاء خود و خانواده شان بیندیشند، تکیه گاهی برای دموکراسی نیرومند نخواهد بود». (کال کوهن، دموکراسی، ترجمه فریبرز مجیدی، تهران: انتشارات خوارزمی، ۱۳۷۳، ص ۱۶۵)

همچنی در روایات اسلامی در کنار توجه به مشارکت مردم، به دشت به بهبود وضعیت اقتصادی، اجتماعی و ... مردم تأکید شده است چنانکه امام علی(ع) در عهد نامه خویش به مالک اشتر می نویسد: «انما عماد الدین ... العامه من الامه فلیکن صغوک لهم و میلک معهم» (نهج البلاغه، نامه ۵۳) یعنی «اما ستون دین ... عامه مردم هستند پس باید توجه تو به آنان بیشتر باشد و میل تو به ایشان افزوتر باشد». و در جای دیگر می فرماید: «انما الشوری للمهاجرین و الانصار» (نهج البلاغه، نامه ۶)؛ «شورا از آن مهاجران و انصار است».

و در خصوص حمایت از فعالیت اقتصادی و بهبود وضعیت زندگی مردم به مالک اشتر می نویسد:

«و لیکن نظرک فی عماره الارض ابلغ من نظرک فی استجلاب الخراج الان ذلک لایدرك الا بالعماره و من طلب الخراج بلا عماره اخرج البلاد و اهلک العباد» (نهج البلاغه، نامه ۵۳)؛ «باید بیش از تحصیل خراج در اندیشه آبادانی زمین باشی، زیرا خراج حاصل نمی شود، مگر به آبادانی زمین و هر که خراج طلب کند و زمین را آباد نسازد، شهرها و مردم را هلاک کرده است».

واقعیت اینست که در جامعه کنونی ما قشرهای زیادی از مردم گرفتار مشکلات اقتصادی و اجتماعی بوده و طبیعی است با داشتن چنین دغدغه هایی، نمی توان انتظار چندانی از جامعه پیرامون مسؤولیت و حساسیت

بالا- در مورد حکومت و مشارکت سیاسی در فرآیندهای آن و نظارت بر قدرت انتخاب آگاهانه همراه با تعقل سیاسی و ... داشت.

د. عوامل خارجی:

بررسی عملکرد دولتهای استعماری در ارتباط با مردم ایران، از ابتدا تاکنون به خوبی بیانگر این واقعیت است که آنان همواره دشمن برقراری دموکراسی و مردم سالاری در این سرزمین بوده اند، کودتای اسفند سال ۱۲۹۹ ش توسط انگلیسی ها، کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ توسط آمریکائیا و به طراحی انگلیسی ها و به وجود آوردن حکومت استبدادی رضاخان و محمدرضا از نمونه های روشن دشمنی آنان با تشکیل حکومت های مردمی در ایران می باشد، توطئه های آنان در جلوگیری از وقوع و پیروزی انقلاب اسلامی و بعد از آن گواه دیگری بر این مسأله است. (داود مهدی زادگان، همان، ص ۵۰)

اصولا دولتهای استعماری علی رغم شعارهای فریبنده شان پیرامون آزادی، حقوق بشر، دموکراسی و ... به هیچ وجه به این موضوعات معتقد نبوده و با منافع آنان ناسازگاری دارد. افزون بر این شکل گیری ایدئولوژی قدرتمند اسلامی و الگوی مردم سالاری دینی که ایدئولوژی لیبرال-دموکراسی غرب را به چالش جدی کشانده است، عزم آنان را در مواجهه جدی با انقلاب اسلامی و جلوگیری از تحقق کامل آرمانها و ارزش های آن واداشته است تا جایی که از هرگونه اقدامی در جهت تضعیف مردم سالاری دینی دریغ نمی ورزند.

و آخرین نکته اینکه علی رغم مشکلات فوق، همانگونه که بیان شد، به طور یقین و جد وضعیت دموکراسی و مردم سالاری در ایران و اصول و شاخصه های آن، به مراتب بهتر و پیشرفته تر از بسیاری از کشورهایی است که

در حال حاضر خود را سردمدار دموکراسی در جهان می دانند و مردم خود را با ابزارهای مختلف تبلیغاتی در ناآگاهی و غفلت از خود و جهان پیرامون خود نگاه داشته اند، می باشد. ولی با این همه ما موظفیم که نگاهی دقیق و واقع بینانه به مسائل کشور خود و جامعه اسلامیمان داشته باشیم و به صورت کارشناسی و همراه با خیرخواهی درصدد رفع آنها برآییم تا انشاء الله الگوی مردم سالاری دینی به صورت کامل محقق شده و مورد بهره گیری سایر ملتها قرار گیرد.

راه های نظارت و کنترل مردم بر قدرت و حکومت (بویژه حکومت دینی) کدام است؟

پرسش

راه های نظارت و کنترل مردم بر قدرت و حکومت (بویژه حکومت دینی) کدام است؟

پاسخ

تعریف قدرت

یکی از مفاهیمی که همچون غالب مفاهیم اجتماعی و انسانی، دچار دشواری تعریف است و همواره از آن تعریف های متعدد و غیر متفق علیه داده شده، واژه قدرت است.

راسل، قدرت را «پدید آوردن آثار مطلوب» تعریف کرده است.

Books, George, Allen and Ltd, Roskin House, see: Museum Street London, ۱۹۶۷. unwin

see: Russel Bertrand; Power pp. ۴۳-۵۲, Unwin

see: Weber, Max, Economy and Society, «امکان تحمیل اراده خود بر رفتار دیگران», pp. ۱۴۹-۸. خواننده است.

پولانتزاس «توانایی یک طبقه اجتماعی برای تحقق منافع خاص عینی خود» را قدرت می نامد.

.Classes; pp. ۴۱-۴۰۱, translation editor Timotny O'Hagan London, Newleft, ۳۷۹۱

see: Poulantzas, Nicos; Political Power and Social

هانآرنست «توانایی آدمی برای عمل، در اتفاق عمل با گروه» را قدرت می داند.

.see: Arendt Hannah On Violence: chapter ۲. Penguin Books Ltd. London, ۱۹۹۱

هر یک از این تعاریف از اشکال های مشترک و ویژه ای رنج می برد که نقد و بررسی آنها در این مختصر نمی گنجد. برای آگاهی بیشتر ر.ک: نبوی، سیدعباس، فلسفه قدرت، فصل دوم، نیز: ارسطو، محمد جواد، قدرت سیاسی در اسلام (مقاله)؛ در آمدی بر اندیشه سیاسی اسلام (مجموعه مقالات) ویراسته سیدصادق حقیقت. یکی از اشکالات مشترک همه این تعاریف ها، نگاه صرفاً «مادی» به قدرت است. در مقابل، متفکران مسلمان نگرشی عام تر به قدرت دارند.

برخی از نویسندگان از لابه لای سخنان امام خمینی و سیره و رفتار سیاسی ایشان، چنین استنتاج کرده اند که قدرت در نگاه وی عبارت است از:

«توان به فعلیت رساندن جمیع منابع معنوی و مادی قابل دسترس انسان ها، برای دستیابی به عدالت و رستگاری». فلسفه قدرت، ص ۱۱۷. در این نگاه، افزون بر عناصر مادی،

منابع معنوی و نیز غایت قدرت در این جهان و در عرصه حیات جاودان آدمی، معین گردیده است.

قدرت و فساد

برخی از متفکران بر آنند که «قدرت» ذاتاً فسادآور است. لرد آکتون می نویسد: «قدرت تمایل به فساد دارد». مطهرنیا، مهدی، قدرت، انسان، حکومت، ص ۲۰۱. این دیدگاه از جهاتی، مورد چون و چرا واقع شده است. برای آگاهی بیشتر ر.ک: قدرت سیاسی در اسلام. بی تردید قدرت مهار نشده در دست انسان غیر معصوم و لغزش پذیر، زمینه بسیاری از فسادها را فراهم می آورد.

پاره ای از مفاصل ناشی از آن، عبارت است از: جاه طلبی، استبداد، قانون گریزی و سلب آزادی های مشروع. بنابراین، مسأله قدرت و کنترل آن، از بایسته های هر نظریه سیاسی است.

بایسته های کنترل قدرت:

۱. کمال و جامعیت

کنترل قدرت باید جامع و همه جانبه و دارای کارآمدی هر چه بیشتر باشد؛ به گونه ای که احتمال سوء استفاده از قدرت را به صفر یا کمترین حد ممکن برساند.

۲. بازدارندگی

روش های مهار و کنترل قدرت، باید چنان باشد که راه سوء استفاده از قدرت را مسدود کند؛ نه آنکه صرفاً پس از ظهور فساد و ریشه دوانیدن آن، به درمان پردازد. البته برخورد با فساد پدید آمده نیز ضرورت دارد؛ ولی پیشگیری بر درمان مقدم است.

۳. دست و پاگیر نبودن

کنترل و مهار قدرت، نباید کارآمدی نظام سیاسی را تهدید کند و جامعه را از خدمات دستگاه های دولتی محروم سازد.

۴. رعایت حریم خصوصی افراد

هر کس، در هر جایگاهی، حریمی ویژه دارد که تجسس در آن جایز نیست. شیوه های «مهار قدرت» نباید به گونه ای باشد که به آزادی ها و حقوق فردی آسیب رساند.

۵. فقدان خودشکنی یا ابتلا به دور و تسلسل،

۶. واقع بینانه

بودن،

۷. دارا بودن حداکثر تضمین اجرایی لازم.

کنترل قدرت در نظام های غیر دینی

نظام های سیاسی غیر دینی، عمدتاً از شیوه های بیرونی «کنترل قدرت» استفاده می کنند. اهرم ها و سازوکارهای مهار بیرونی قدرت، در نظام های گوناگون غیر دینی یکسان نیست. آنچه عمدتاً در عصر حاضر، در نظام های دموکراتیک غربی مورد توجه است، «کنترل ساختاری یا تفکیک قوا» است. نظریه تفکیک قوا سابقه تاریخی طولانی ای دارد؛ ولی در دنیای جدید، منتسکیو احیاگر آن شمرده می شود. این روش مبتنی بر این انگاره است که قدرت را جز با قدرت، نمی توان تحدید کرد.

اکنون دو مسأله در خور ارزیابی است:

۱. ارزیابی کنترل بیرونی قدرت،

۲. ارزیابی روش تفکیک قوا به طور خاص.

یک. کنترل بیرونی قدرت

به کارگیری شیوه های مهار و کنترل بیرونی قدرت، بایسته و اجتناب ناپذیر می نماید؛ ولی کافی نیست. این روش با مشکلاتی گوناگون روبه رو است؛ مشکلاتی که تسلسل یا دور، یکی از آنها به شمار می آید.

در کنترل بیرونی قدرت، فرض بر آن است که از اعمال ناروای قدرت «الف»، به وسیله قدرت «ب» جلوگیری می شود. در این موقعیت، اگر «ب» نیز به اعمال ناروای قدرت خود پردازد، باید به وسیله عاملی بیرونی کنترل و مهار شود.

اکنون دو فرض متصور است:

۱. عامل بیرونی مفروض، همان قدرت «الف» باشد. در این صورت با مشکل دور روبه رو می شویم؛ زیرا قدرت «الف» ناظر بر ناظر خود «ب» است.

۲. قدرت سوم «ج» ناظر بر هر دو باشد.

در این صورت، احتمال کاربرد ناروای قدرت از سوی «ج» وجود دارد.

بنابراین، یا باید توالی قدرت های مهار کننده، همچنان ادامه یابد و به تسلسل انجامد و یا باید انتهای چرخه مهار قدرت به ابتدای آن متصل شده و دور

دو. کنترل ساختاری قدرت (تفکیک قوا)

یکی از شیوه های مهم کنترل قدرت بیرونی در غرب معاصر، کنترل ساختاری یا تفکیک قوا است. این شیوه که پیش بینی می شد به وسیله آن، بتوان قدرت را مهار و از فساد آن جلوگیری کرد، از مشکلاتی چند رنج می برد. شماری از این مشکلات عبارت است از:

۱. عدم امکان تفکیک کامل قوا؛

۲. تفکیک قوا حداکثر به تفکیک فساد و تمرکز زدایی از آن انجامیده است؛ برای آگاهی بیشتر ر.ک: فلسفه سیاست، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، صص ۹۸-۱۰۰.

۳. سازماندهی مشارکت مردم در انتخابات از سوی احزاب سیاسی، فلسفه تفکیک قوا را از بین برده است.

در کشورهایی چون ایالات متحده - که در آن تقریباً تفکیک مطلق قوا وجود دارد - قدرت در دست حزب دموکرات یا جمهوری خواه است و آنچه پشت پرده نهادهای سیاسی، تأثیر گذار واقعی است و همه قوا را زیر چتر خود دارد، حزب حاکم است. برای آگاهی بیشتر ر.ک: جوان آراسته، حسین، بازخوانی امامت، حکومت و توزیع قدرت در قانون اساسی (مقاله)، حکومت اساسی، سال ششم، شماره چهارم، صص ۲۰۴ و ۲۰۵.

به هر روی، در شرایط کنونی جهان، مسأله «تفکیک قوا» تا حدی لازم و اجتناب ناپذیر به نظر می رسد؛ ولی برای جلوگیری از «فساد قدرت» کافی نیست. بنابراین، می توان تفکیک قوا را پذیرفت - چنان که ساختار جمهوری اسلامی ایران بر همین اساس تنظیم شده است - اما نمی توان آن را نابودکننده فساد دانست.

اکنون چه باید کرد؟ آیا کامیاب نبودن مهار بیرونی قدرت ما را معجز می دارد که آن را رها کرده، تنها بر کنترل درونی؛ یعنی، ویژگی های

ارباب قدرت تکیه کنیم؟ به نظر می‌رسد این گزینه نیز ناروا است؛ زیرا بالاترین درجه کنترل درونی، مرتبه «عصمت» است. با وجود عصمت، میل قدرت به فساد به صفر می‌رسد؛ ولی تنها گروهی محدود، به این مرحله از سلامت نفسانی، فکری و عقلی، دست می‌یابند. بنابراین، باید برای «سلامت قدرت» در شرایط رهبری غیر معصومان چاره اندیشی کرد. برای آگاهی بیشتر در این باره ر.ک: علیخانی، علی اکبر، مشارکت سیاسی، صص ۲-۱۴۹. در این راستا قدرت را باید از دو سو مورد کنترل قرارداد: از بیرون و از درون.

با مراجعه به نصوص دینی در می‌یابیم، دین مبین اسلام، جامع‌ترین و واقع‌گراترین مکتب در این عرصه است. آیین اسلام، بر کنترل درونی و بیرونی قوا تأکید می‌ورزد و در هر گستره، ساز و کارهایی متنوع ارائه می‌دهد. در پرتو این سازوکارها - بی‌آنکه اقتدار نظام سیاسی آسیب بیند - زمینه فساد قدرت به کمترین حد ممکن می‌رسد.

روش‌های مهار درونی قدرت در اسلام

شیوه‌های درونی کنترل قدرت در اسلام، به دو بخش تقسیم پذیر است: روش مهار بینشی و مهار اخلاقی.

یک. روش مهار عقلانی و بینشی

یکی از شیوه‌های کنترل رفتار سیاسی و اجتماعی حاکمان، مجموع دانش‌ها و بینش‌های آنان است. شماری از این دانش‌ها، عبارت است از:

۱. فقاہت

برخی برآنند، سلوک اجتماعی زمامدار و رهبر حقوقدان، با غیر حقوقدان، تفاوت بسیار دارد و رهبر حقوقدان در رعایت حقوق جامعه، موفق‌تر است. در اسلام نیز - آنجا که عصمت و علم لدنی نباشد - فقاہت در احکام دینی، برای رهبر ضرورت دارد. با توجه به اینکه «فقه» مجموعه نظام ارزشی اسلام و اعم از حقوق است؛ برای آگاهی بیشتر

در این باره ر.ک: دانش پژوه، مصطفی و خسروشاهی، قدرت الله، فلسفه حقوق، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی. فقیه، حقوقدان اسلامی نیز به شمار می آید. امیرمؤمنان(ع) در این باره می فرماید: «همانا شایسته ترین افراد به این امر (زمامداری)، تواناترین مردم و دانشمندترین آنها به حکم خدا در آن است.» «ان احق الناس بهذا الامر اقواهم علیه و اعلمهم بامرالله فيه»؛ نهج البلاغه، خ ۱۷۳.

۲. جهان بینی الهی

خداشناسی و معادشناسی و باورداشت عمیق قلبی به ناظر بودن حق تعالی و مسؤولیت در برابر او، در صیانت قدرت از انحراف و فساد، بسیار مؤثر است. از این رو، قرآن مجید ولایت کافران را نفی می کند (وَ لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا)؛ نساء (۴)، آیه ۱۴۹. و حضرت اباعبدالله(ع) تدین به دین حق را شرط رهبری می داند. ر.ک: نامه امام حسین(ع) به مردم کوفه، (این روایت در ذیل شرط عدالت خواهد آمد).

۳. نوع نگرش به قدرت

هندسسه معرفتی ارباب قدرت و طرز تلقی آنان از قدرت، در چگونگی کاربست آن نقش مؤثری دارد. به عبارت دیگر جهان بینی حاکم و انگاره قدرت در آن، از اهمیت بسیاری برخوردار است. یکی از ریشه های اساسی «فساد قدرت»، نگاه خواستارانه، اصیل انگارانه و مالکانه قدرتمندان به قدرت است. نگاه اسلامی به «قدرت سیاسی» نگاه مسؤولانه و امانتدارانه است.

امام علی(ع) به اشعث بن قیس، فرماندار آذربایجان، می نویسد: «فرمانداری برای تو وسیله آب و نان نیست؛ بلکه امانتی است بر عهده تو...». «ان عملک لیس لک بطعمه ولکنه فی عنقک امانه»؛ نهج البلاغه، نامه ۵. یکی از مهم ترین نتایج این طرز تلقی از قدرت، خودداری از فساد و دیکتاتوری است.

از این رو، آن حضرت در پی آن می فرماید: «در باره رعیت حق نداداری استبداد به خرج دهی!» نهج البلاغه، نامه ۵. حضرت علی (ع) در نامه دیگری به یکی از فرماندارانش می نویسد: «اما بعد، من تو را شریک در امانتم (حکومت و زمامداری) قرار دادم». «اما بعد! فقد شرکتک فی امانتی...»؛ نهج البلاغه، نامه ۴۱.

دو. مهار اخلاقی

خلقیات و اوصافی که در نفس انسان، ریشه دوانده و رسوخ پیدا کرده است؛ از مهم ترین عوامل تعیین کننده رفتار آدمی است. از این رو، اسلام به اوصاف و ویژگی های اخلاقی حاکم، اهتمام بسیار می ورزد و تنها کسانی را شایسته «زاممداری» می شناسد که از برجسته ترین اوصاف پسندیده بهره برند و از خصال نکوهیده پیراسته باشند. مهم ترین ویژگی های زمامدار در نصوص دینی، عبارت است از:

۱. عدالت

در نگاه اسلام، «پیشوایی» تنها شایسته عدالت پیشگان و ستم ستیزان است. قرآن مجید می فرماید: (وَلَا تَزْكُنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ) هود (۱۱)، آیه ۱۱۳. «به ستم پیشگان تکیه نکنید که آتش شما را فرا می گیرد». در نامه حضرت سیدالشهداء (ع) در پاسخ به مردم کوفه آمده است: «امام نیست مگر آنکه بر اساس کتاب خدا حکم کند و قسط و عدل به پا دارد. به دین حق متدین باشد و نفس خویش را به جهت خدای کنترل کند». «فلعمری، ما الامام الا الحاکم بالکتاب، القائم بالقسط، الدائن بدین الحق، الحابس نفسه علی ذات الله»؛ الکامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۱؛ نیز: الارشاد المنیر، ص ۱۸۶.

۲. تقوا

پرهیزگاری و تقوا از شرایط مهم حاکم در اسلام است. پیامبر اکرم (ص) فرمود: «امامت نسزد جز بر کسی که سه ویژگی را دارا باشد: ورع و

تقوایی که او را از نافرمانی پروردگار باز دارد و ...». کافی، ج ۱، ص ۴۰۷، کتاب الحججه، باب ما يجب من حق الامام علی الرعیه، ح ۸، عن ابی جعفر (ع) قال: قال رسول الله (ص): لا تصلح الامامه الا للرجل فیه ثلاث خصال: ورع یحجزه عن معاصی الله، و حلم یملك به غضبه، و حسن الولایه علی من یلی حتی یكون لهم كالوالد الرحیم».

۳. بردباری و رفتار نیک

در ادامه روایت پیامبر اکرم (ص) ویژگی های رهبر چنین برشمرده شده است: «... و بردباری ای که بدان غضب خویش فرونهد و حسن زمامداری بر شهروندان چنان که چون پدری مهربان بر ایشان باشد». همان.

سه. ساز و کارهای مهار بیرونی قدرت در اسلام

شیوه های مهار بیرونی قدرت در اسلام نیز متکثر و متنوع است. افزون بر شیوه هایی که اسلام خود بدان امر کرده (منصوص)، پاره ای از شیوه های عقلایی (غیر منصوص) نیز وجود دارد که در صورت عدم تراحم با ولایت شرعی و عدم مخالفت با ایفای وظایف حکومتی حاکم، می توان از آنها استفاده کرد.

مسأله کنترل ساختاری و تفکیک قوا و نیز کنترل سازمانی در شمار این شیوه ها جای دارد. نمونه ای از کنترل سازمانی - که در جمهوری اسلامی ایران پیش بینی شده است - نقش نظارتی و کنترل کننده مجلس خبرگان نسبت به ولی فقیه است.

بخشی از روش های مهار بیرونی قدرت در اسلام، عبارت است از:

۱. کنترل مستقیم الهی

خداوند مهم ترین کنترل کننده و ناظر توانمند و دانا بر قدرت است. او نظارت خود را به شیوه های مختلفی اعمال می کند؛ از جمله:

الف. قانون گذاری

یکی از شیوه های مهار قدرت، ارائه هنجارهای جامع و مناسب در چگونگی کار بست قدرت و تعیین

ضوابط رفتار حاکمان است.

قانون گذاری الهی و تأکید فراوان بر لزوم پیروی از احکام خداوند، نقشی مهم در مهار قدرت دارد. قرآن مجید بر این مسأله اهتمام بسیار ورزیده، حکمرانی بی اعتنا به احکام الهی را ظلم، فسق و کفر خوانده است. حضرت اباعبدالله(ع) نیز کسی را حاکم می داند که بر اساس کتاب خداوند رفتار کند.

ب. سلب مشروعیت

اسلام، در کنار تعیین شرایط خصلتی و علم...مزامدار و نیز تعیین ضوابط رفتار حاکمان، ضمانت اجرایی نیرومندی نیز افزوده است تا اگر خدای ناکرده قدرت به فساد گرایید، بی درنگ درمان گردد و از تداوم آن جلوگیری به عمل آید.

یکی از روش های باز دارنده و درمان گرانه، مسأله سلب مشروعیت است. شرایط و ضوابط رفتار حاکمان زمانی پشتوانه اجرایی دارد که فاقد این شرایط و خالی از هنجارها مشروع شناخته نشود. مشروعیت حاکم، با پدید آمدن فاصله میان او و شرایط مورد نظر دین، بی درنگ سلب می گردد و از سِمَت خویش شرعاً عزل می شود.

ج. کیفردهی

از دیدگاه اسلام، حاکمان و شهروندان همه در معرض نظارت و کنترل دقیق الهی اند. خداوند همه جا و همه گاه، مراقب رفتار و کردار سوره نساء (۴)، آیه ۱ (إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمٌ رَقِيبًا). انسان ها است، در برابر ظلم ستمگران واکنش نشان می دهد. برخورد او در برابر ظلم و فساد «قدرت» چند گونه است:

۱. انگیزش مؤمنان و مجاهدان برای جهاد و ستم ستیزی و یاری آنان در برابر ستم پیشگان؛

۲. کیفر وضعی و قانونی در این جهان؛

۳. کیفر تکوینی و مکافات عمل در این جهان؛

۴. کیفر اخروی.

امیر مؤمنان(ع) به عثمان خطاب می فرماید:

«بدان که بهترین بندگان نزد خداوند پیشوای عادل است که هدایت یافته

و به هدایت دیگران همت می گمارد سنت های شناخته شده را به پا می دارد و بدعت های ناشناخته را از بین می برد ... و همانا بدترین مردم نزد خدا پیشوای جائز است؛ همو که گمراه است و دیگران را به گمراهی می کشاند. سنت های شناخته شده را تباه می سازد و بدعت های متروک را احیا می کند. همانا از رسول خدا(ص) شنیدم که فرمود: در روز قیامت پیشوای ستمگر را می آورند، در حالی که نه یآوری دارد و نه عذرخواهی، به آتش دوزخ افکنده و در آن چون سنگ آسیا گردانده می شود و سپس در قعر آتش به زنجیر کشیده می شود». نهج البلاغه، خ ۱۶۴.

د. تنظیم حقوق متقابل

در نظام اسلامی رابطه ملت و دولت طرفینی و مبتنی بر حقوق متقابل و مسؤولیت حاکم و ملت در برابر یکدیگر و مسؤولیت هر دو در برابر خداوند است. امیرمؤمنان(ع) فرمود: «همانا من بر شما (مردم) حقی دارم «... ان لی علیکم حقاً و لکم علی حق ...»، همان، خ ۳۴. و شما بر من حقی دارید...».

ه. تساوی در برابر قانون

در نگاه اسلام همه انسان ها در پیشگاه قانون برابرند و هیچ کس را بر دیگری در برابر قانون امتیازی نیست. این قاعده به عنوان اصل «مشارکت در احکام» مورد اتفاق جمیع مسلمانان است.

۲. کنترل عمومی

اسلام سالم سازی کاربست قدرت را بدون مشارکت فراگیر و گسترده اجتماعی، کامیاب نمی بیند. از این رو، ساز و کارهای متعددی برای تحقق این مشارکت، تدارک دیده است. در اسلام، مشارکت سیاسی و اجتماعی نه تنها حق مردم که از وظایف آنان است. تداخل حق و تکلیف در این عرصه، مبانی و برآیندهای ویژه ای

دارد که این نوشتار را مجال ذکر آن نیست. پاره ای از ساز و کارهای تحقق مشارکت کنترل کننده در اسلام عبارت است از:

الف. لزوم مشورت

در حکومت دینی پشت کردن به مردم، استبداد رأی و دخالت ندادن رأی مؤمنان در امور، ناپسند و مذموم است. قرآن مجید صریحاً به مشورت با مردم فرمان داده و از پیامبر(ص) خواسته است از طریق «مشورت» بستری مناسب برای مشارکت عمومی فراهم سازد. واعظی، احمد، جامعه دینی، جامعه مدنی، صص ۱۲۹ - ۱۳۲.

ب. مسؤولیت همگانی

در نگاه اسلام، تمام مردم در صیانت «قدرت از تمایل به فساد»، مسؤولیت دارند. پیامبر اکرم(ص) می فرماید:

«کلکم راع و کلکم مسؤول عن رعیتة»؛ بحارالانوار، ج ۷۵، باب ۳۵، ح ۳۶، ص ۳۸.. امام خمینی با استناد به این روایت می فرماید: «مسؤولیت من هم کردن شما است، مسؤولیت شما هم کردن من است. اگر من پایم را کج گذاشتم، شما مسؤولید، اگر نگویید چرا پایت را کج گذاشتی...». صحیفه نور، ج ۸، ص ۴۷.

ج. اهتمام به امور مسلمین

تلاش در جهت بهروزی و خوشبختی امت مسلمان و مبارزه با عوامل فساد و تباهی از وظایف همه مسلمانان و شرط اسلام است. پیامبر اسلام(ص) می فرماید:

«هر آنکه صبح کند و به امور مسلمانان همت نگمارد، و هر که فریاد کسی را بشنود که مسلمانان را به دادخواهی فرا می خواند و او را اجابت نکند، مسلمان نیست.» «من اصبح و لم یهتم بامور المسلمین فلیس منهم و من سمع منادياً ینادی باللمسلمین فلم یجبه فلیس بمسلم.»؛ اصول کافی، ج ۲، (کتاب الایمان و الکفر، باب الاهتمام بامور المسلمین. ح ۱ و ۵).

د. امر به معروف و نهی

امر به معروف و نهی از منکر، به عنوان تکلیفی الهی یکی از مهم ترین زمینه های تعامل و مشارکت اجتماعی است. قرآن مجید یکی از امتیازات امت اسلام را همین مسأله دانسته، می فرماید: (كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ) آل عمران (۳)، آیه ۱۱۰. «شما بهترین امتی هستید که برای مردم پدیدار شده اید: به کار پسندیده فرمان می دهید و از کار ناپسند بازمی دارید و به خدا ایمان دارید».

پیامبر اکرم (ص) نیز فرموده است: «تا زمانی که امت من امر به معروف و نهی از منکر و همیاری در نیکی ها کنند، خوشبخت و کامروا خواهند بود؛ ولی هر گاه این امور را ترک گویند، برکت از آنان گسسته خواهد شد و پست ترین شان بر دیگران چیره گردند و دیگر نه یآوری در زمین خواهند داشت و نه در آسمان». وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۳۹۸، ح ۱۸، طبع بیروت.

ه. نصیحت ائمه مسلمین

نصیحت از ماده «نصح» به معنای خیرخواهی و اندرز است. اسلام بر نیک خواهی برای زمامداران امت و به تبع آن ارائه رهنمودهای مناسب، اندرزهای به موقع و انتقادات سازنده تأکید می ورزد.

پیامبر اکرم (ص) می فرماید: «سه چیز است که دل هیچ مسلمانی به گریز از آن رضایت نمی دهد: اخلاص عمل برای خدا، خیرخواهی برای پیشوایان مسلمانان و همراهی با جماعت مسلمانان». بحارالانوار، ج ۷۷، باب ۶، ح ۳۹، ص ۱۳۲. امیرمؤمنان (ع) نیز یکی از حقوق زمامدار امت را خیرخواهی در آشکار و نهان می داند. «و اما حقی علیکم فالنصیحه فی المشهد و المغیب»؛ نهج البلاغه، خ ۳۴.

آنچه گذشت بخشی از شیوه های کنترل قدرت در اسلام است. ژرف نگری در سازوکارهای

تعیین شده در اسلام و مقایسه آن با شیوه های موجود در دیگر اندیشه ها و نظام های سیاسی، غنای چشمگیر و برتری تفکر اسلامی و جامعیت آن در این عرصه را به خوبی نمایان می سازد. بر اساس آنچه ذکر شد، می توان شیوه های مهار قدرت در اسلام را در نمودار صفحه بعد نشان داد:

مهار

قدرت

در

اسلام

روشهای

مهار درونی

روشهای

مهار بیرونی

مهار بینشی

و عقلانی

مهار اخلاقی

۱. فقاہت

۲. جهان بینی الهی

۳. نحوه نگرش به قدرت

۱. عدالت

۲. تقوا

۳. بردباری و رفتار نیک

کنترل

مستقیم

الهی

کنترل عمومی

۱. قانون گذاری

۲. سلب مشروعیت

۳. کیفردهی

۴. تنظیم حقوق متقابل

۵. تساوی در برابر قانون

۱. لزوم مشورت

۲. مسئولیت همگانی

۳. اهتمام به امور مسلمین

۴. امر به معروف و نهی از منکر

۵. نصیحت ائمه مسلمین

۱. انگیزش مجاهدان

۲. تعیین کیفر

۳. مکافات

۴. عذاب اخروی

روش های منصوص

روش های

غیر منصوص

۱. کنترل ساختاری

۲. کنترل سازمانی

آیا ولایت فقیه با جمهوریت نظام تضاد ندارد؟

پرسش

آیا ولایت فقیه با جمهوریت نظام تضاد ندارد؟

پاسخ

سه مبنا در تضاد «جمهوریت» با «ولایت فقیه» وجود دارد:

یکم. مبنای اصلی تهافت و تضاد میان جمهوریت و ولایت فقیه، این است که گمان کرده اند لازمه جمهوریت بودن یک حکومت، حق رأی داشتن مردم است و لازمه ولایت داشتن فقیه، مهجوریت مردم، نبود رشد و بلوغ اجتماعی آنان و فقدان حق رأی است.

پاسخ این است که ولایت در قرآن و روایات، در موارد مختلفی استعمال می شود؛ از جمله:

۱. ولایت بر مهجورین که تصدی امور مردگان، سفیهان، صغیران و دیوانگان است. در این معنا از ولایت، مولی علیهم به نوعی عاجز و قاصر از امور خود می باشند و لذا شخصی «ولی»، تصدی امور آنان را بر عهده می گیرد.

۲. ولایت زعامت که تصدی امور حکومتی است. مولی علیهم در این ولایت عموماً بالغ، رشید و عاقل می باشند؛ (إِنَّمَا وَئِيكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُتَمِمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ؛ مائده (۵)، آیه ۵۵: «همانا ولی شما خدا و رسول و کسانی است که ایمان آوردند؛ همان ها که نماز را به پا می دارند و زکات (صدقه) می پردازند، در حالی که در رکوع می باشند». خطاب به مردم عاقل و بالغ و رشید است و ولایت را بر همه آنان اثبات می کند.

مراد از «ولایت» در جمهوری اسلامی ایران، معنای دوم است و مردم در آن، حق رأی و دخالت در تعیین سرنوشت و نحوه حکومت دارند. در جمهوری اسلامی ایران، هم شکل حکومت و قانون اساسی آن، با رأی مردم تعیین شده است و هم انتخاب رهبر از سوی خبرگان به طور غیرمستقیم از طریق مردم

صورت می گیرد و هم مردم به طور مستقیم در انتخاب مسؤول قوه مجریه و نمایندگان قوه مقننه دخالت دارند.

دوم. مبنای نصب فقیه از سوی شارع، ولایت را برای او ثابت می کند؛ بدون اینکه رأی مردم در آن دخالتی داشته باشد و رأی آنان صوری است. در حالی که در جمهوریت دخالت رأی مردم حقیقی است، نه صوری.

پاسخ این است که:

۱. طبق مبنای نصب، اگر در زمانی بیش از یک فقیه جامع شرایط وجود داشته باشد، اعمال ولایت همه آنان باعث هرج و مرج می شود و لذا انتخاب رهبر از سوی مردم، تأثیر واقعی دارد؛ یعنی، ساز و کار موجود در قانون اساسی برای تعیین رهبر (مجلس خبرگان)، یکی از راه های تشخیص ولی منصوب است.

۲. در فرض وحدت فقیه جامع شرایط نیز ولی منصوب از سوی خداوند، با پذیرش و مقبولیت مردمی اعمال ولایت می کند؛ نه به صورت تحمیلی.

البته در قانون اساسی شرایط خاصی برای ولی فقیه (فقاہت، عدالت و درایت) ذکر شده است و تعیین شرایط حاکم به وسیله قانون، منافاتی با معنای «جمهوریت» حکومت ندارد.

سوم. اختیارات پیش بینی شده در قانون اساسی برای ولی فقیه، فراجمهوری است؛ یعنی، در هیچ یک از نظام های جمهوری برای رئیس حکومت چنین قدرتی در نظر گرفته نشده است.

پاسخ: چنین گمانه ای هرگز واقعیت ندارد؛ بلکه بر عکس ولایت مطلقه در نظام جمهوری اسلامی ایران، قدرتی محدودتر از رئیس حکومت در دیگر نظام های سیاسی دنیا دارد. برای آگاهی بیشتر در این زمینه به جدول های ذیل توجه نمایید:

جدول شماره ۱: عناوین وظایف و اختیارات مقامات عالیہ اجرایی کشورهای ایران، انگلستان، فرانسه و امریکا در زمینه اجرایی: (اسداللهی، مسعود، و طاهری، قهرمان، ولایت فقیه

و دموکراسی، ص ۱۷۰).

جمهوری اسلامی انگلستان فرانسه آمریکا ایران

ولی فقیه رئیس جمهور پادشاه نخست وزیر رئیس جمهور نخست وزیر رئیس جمهور

نام کشورها و مقامات

عناوین عالیہ اجرایی

ردیف

۱ ریاست قوه مجریه - * - * - *

۲ مسؤولیت اجرای قانون اساسی - * - - *

۳ انتخاب نخست وزیر یا معاون - * - * - *

۴ عزل و نصب وزرا و قبول استعفاى آن ها - * - * - *

۵ ریاست هیئت وزیران - * - * - *

۶ عزل و نصب مقامات عمده قوه مجریه - * - * - *

۷ تعیین سفرا و نمایندگان دیپلماتیک - * - * - *

۸ پذیرش استوارنامه های سفرا - * - * - * و نمایندگان کشورهای خارجی

جدول شماره ۲: عناوین وظایف و اختیارات مقامات عالی اجرایی چهار کشور در زمینه نظامی و قضایی همان، ۱۷۳.

جمهوری اسلامی انگلستان فرانسه آمریکا ایران

ولی فقیه رئیس جمهور پادشاه نخست وزیر رئیس جمهور نخست وزیر رئیس جمهور

نام کشورها و مقامات

عناوین عالیہ اجرایی

ردیف

۱ فرماندهی کل نیروهای مسلح * - * - * - *

۲ اعلان جنگ و صلح * - * - * - *

۳ عزل و نصب مقامات عالی‌رتبه * - * - * - * کشوری و لشکری

۴ ریاست شورای عالی دفاع یا * - * - * - * شورای عالی امنیت ملی

۵ تعیین عالی‌ترین مقام قضایی * - * - * - *

۶ عفو و تخفیف مجازات محکومین * - * - * - *

جدول شماره ۳: عناوین وظایف و اختیارات مقامات عالی‌رتبه اجرایی کشورهای ایران، انگلستان، فرانسه و آمریکا در زمینه قانون گذاری همان، ۱۷۵.

جمهوری

اسلامی انگلستان فرانسه آمریکا ایران

ولی فقیه رئیس جمهور پادشاه نخست وزیر رئیس جمهور نخست وزیر رئیس جمهور

نام کشورها و مقامات

عناوین عالیہ اجرایی

ردیف

۱ وتوی تعلیقی - - * - *

۲ امضای قوانین، آیین نامه ها، عهدنامه ها - * - * * - * و قراردادهای بین المللی

۳ ارسال پیام به پارلمان و یا - * - * * - * تقاضای تشکیل جلسات پارلمانی

۴ مذاکره مستقیم با نمایندگان - * - * * - *

۵ انحلال پارلمان - - * - *

۶ پیشنهاد تجدیدنظر در قانون اساسی * - - - * - -

جدول شماره ۴: سایر وظایف و اختیارات مقامات عالی اجرایی کشور: همان، ۱۷۷.

جمهوری اسلامی انگلستان فرانسه آمریکا ایران

ولی فقیه رئیس جمهور پادشاه نخست وزیر رئیس جمهور نخست وزیر رئیس جمهور

نام کشورها و مقامات

عناوین عالیہ اجرایی

ردیف

۱ تعیین سیاست های کلی کشور - - * - *

۲ اظهارنظر در سیاست داخلی کشور * - * - * - *

۳ تعیین خطمشی و سیاست کلی هیئت دولت - * - * - *

۴ تضمین استقلال و تمامیت ارضی و * - * - * - * اتخاذ تدابیر مقتضی در مورد اضطراری

۵ شناسایی دولت ها - * - * - *

۶ رجوع به آرای عمومی یادستور همه پرسی * - - - - *

۷ تنظیم روابط قوای سه گانه * - - - - *

۸ اعطای نشان های دولتی - * - * - *

۹ توزیع عناوین و مدال های نظامی * - * - *

مردم سالاری در حکومت امام علی (ع) چگونه بود؟

پرسش

مردم سالاری در حکومت امام علی (ع) چگونه بود؟

پاسخ

یکی از مسایل بنیادین در هر حکومتی، نوع پیوند میان دولت با ملت است. این پیوند از دو جهت قابل بررسی است:

۱. در اصل تشکیل حکومت و نحوه پیدایش آن؛ ۲. در نوع برخورد و تعامل میان حکومت و مردم/

حکومت مردم سالار، حکومتی است که هم در اصل پیدایش خود و هم در نوع تعامل با مردم بیش ترین پیوند را با مردم داشته باشد و امور اساسی آن طبق اراده و خواسته مردم انجام پذیرد. البته میان مردم سالاری دینی و غیر دینی یک تفاوت اساسی وجود دارد و آن این که در حکومت مردم سالار دینی، خواست و اراده مردم در محدوده احکام و دستورات الهی ملاک عمل قرار می گیرد و خواست و تشخیص مردم بر قانون و دستور خداوند مقدم نمی شود، اما در حکومت های مردم سالار غیر دینی خواست و اراده مردم محدود به حدی نیست و اصلاً برای دستور و قانون الهی حسابی باز نمی شود و به طور مطلق بر اساس نظر اکثریت مردم عمل می شود/

در فقه و فرهنگ اسلامی، بررسی منشأ حکومت و ملاک مشروعیت دولت، اساسی ترین مباحث فلسفه سیاسی اسلام است

از آن جا که خداوند خالق و صاحب اختیار آفریدگان است، هیچ کسی جز او سزاوار حکومت بر بندگانش نیست، مگر آنان که به اراده و هدایت خود او برای رهبری و حکومت برگزیده شوند. پیامبران، نخستین کسانی هستند که سمت خلافت الهی را یافته اند و به منظور اقامه قسط و پایداری از حقوق خلق و حدود خالق، انتخاب شده اند. پس از پیامبر خاتم نیز کسانی برای

امامت و زعامت امت برگزیده می شوند که پیامبر آنان را نصب و تعیین فرموده باشد. در چنین فرضی و با وجود نص بر نصب و تعیین امام، جایی برای اجتهاد، شورا، بیعت و طرق دیگر باقی نمی ماند. در چنین حالتی، بیعت مردم، تنها پذیرش و تأکیدی است بر آن چه که از سوی پیامبر ابلاغ گشته است. بنابراین در اسلام مردم در تعیین امام و حاکم مسلمین نقش ندارند، ولی در پرپایی حکومت و فعلیت یافتن حاکمیت حاکم، نقش بسزایی دارند/

درباره مشروعیت حکومت و خلافت حضرت علی(ع) دلایل قطعی و مسلمی از قرآن و سنت وجود دارد که هیچ گونه تردیدی در لزوم زعامت و ولایت امیر مؤمنان پس از پیامبر(ص) باقی نمی گذارد. دلایل و شواهد این مدعا، به طور مفصل در کتاب های کلامی و تاریخی و روایی آمده است. بنابراین از نظرگاه دینی هیچ گونه تردیدی در مشروعیت حکومت امیر مؤمنان علی(ع) وجود ندارد/

اما از جهت مردمی بودن و پذیرش همگانی، آن حضرت درباره روز بیعتش می فرمایند: «فَمَا رَاعَنِي إِلَّا وَالنَّاسُ كَعُزْفِ الضَّبْعِ أَلِيٍّ، يَنْشَالُونَ عَلِيًّا مِنْ كُلِّ جَانِبٍ، حَتَّى لَقِدْتُ وَطِيَّ الْحَسَيْنَانَ وَ شُقَّ عِطْفَايَ، مُجْتَمِعِينَ حَوْلِي كَرَبِيضِ الْغَنَمِ»؛ {۱} فراوانی مردم چون یال های پر پشت کفتار، {۲} بود. از هر طرف مرا احاطه کردند تا آن که نزدیک بود حسن و حسین لگدمال گردند. {۳}

آن حضرت در جای دیگر می فرمایند: «وَيَايَعْنِي النَّاسُ غَيْرَ مُسْتَكْرَهِينَ وَلَا مُجْبَرِينَ، بَلْ طَائِعِينَ مُخَيَّرِينَ»؛ {۴} مردم بدون اکراه و اجبار، بلکه با اختیار با من بیعت کردند/

جالب تر آن که آن حضرت، بر خلاف غالب حکومت گران، در برابر این اقبال عمومی، هیچ گونه رغبت و میلی نشان ندادند؛

چنان که می فرماید: «فَأَقْبَلْتُكُمْ إِلَيَّ إِقْبَالَ الْعُوذِ الْمَطْفِيلِ عَلَى أَوْلَادِهَا، تَقُولُونَ: الْبَيْعُ الْبَيْعُ قَبَضْتُ كَفِي فَبَسَطْتُمُوهَا، وَ نَازَعْتُمْ يَدِي فَجَاذَبْتُمُوهَا»؛ شما مردم برای بیعت کردن، به سوی من روی آوردید، همانند مادران تازه زاییده که به طرف بچه های خود می شتابند، و پیایی فریاد کشیدید: بیعت! بیعت! من دستان خویش را فرو بستم، اما شما به اصرار آن را گشودید. من از دست دراز کردن سر باز زدم، اما شما دستم را کشیدید. {۵} بنابراین در پذیرش حکومت علوی از سوی مردم حد اعلای مردم سالاری رعایت شده است، اما در زمینه نوع برخورد امام(ع) با مردم، به عنوان حاکم و زمامدار، با نگاهی اجمالی به سیره و سخنان آن حضرت، پیوند عمیق آن بزرگوار با مردم روشن می گردد؛ چنان که می فرماید: «وَلَقَدْ أَحْسَنَتْ جِوَارِكُمْ، وَ أَحَطَّتْ بِجَهْدِي مِنْ وَرَائِكُمْ»؛ {۶} با شما به نیکویی زندگی کردم و به قدر توان از هر سو نگهبان شما بودم. ایشان در قسمتی از نامه طولانی خود به مالک اشتر که در آن وظایف حاکم اسلامی را بیان کرده اند، می فرماید: «وَ أَشْعِرَ قَلْبِكَ الرَّحْمَ لِلرَّعِيَّةِ، وَ الْمَحَبَّ لِهَيْبَتِهِمْ، وَ اللَّطْفَ بِهِمْ، وَ لَا تُكُونَنَّ عَلَيْهِمْ سَبْعًا ضَارِيًا تَغْتَنِمُ أَكْلَهُمْ»؛ {۷} مهربانی با مردم را پوشش دل خویش قرار ده! و با همه دوست و مهربان باش! مبادا چونان حیوانی شکاری باشی که خوردن آنان را غنیمت دانی!». در نامه ای به محمد بن ابی بکر، فرماندار مصر، می نویسد: «با مردم فروتن، نرم خو، مهربان و گشاده رو و خندان باش! در نگاه هایت و نیم نگاه و خیره شدن به مردم به تساوی رفتار کن! تا بزرگان در ستمکاری تو طمع نکنند و ناتوانان از عدالت تو مأیوس

نگردند. {۸} آن حضرت در جای دیگر، خطاب به مردم می فرمایند: «با من چنان که با پادشاهان سرکش سخن می گویند، حرف نزنید! و چنان که از آدم های خشمگین کناره می گیرند، دوری نجوید! و با ظاهرسازی با من رفتار نکنید! و گمان مبرید اگر حقی به من پیشنهاد دهید، بر من گران آید! و میندار که در پی بزرگ نشان دادن خویشم؛ زیرا کسی که شنیدن حق یا عرضه شدن عدالت بر او مشکل باشد، عمل کردن به آن، برای او دشوارتر خواهد بود. {۹} بی تردید اگر بخواهیم همه سخنان و سفارش های آن حضرت و نیز سیره عملی آن بزرگوار را در برخورد با مردم بیان کنیم، به تألیف چندین کتاب قطور نیاز خواهیم داشت؛ اما به طور خلاصه می توان گفت: یکی از مردمی ترین حکومت هایی که در طول تاریخ ظهور پیدا کرده است، حکومت الهی امیر مؤمنان علی (ع) بوه است؛ حقیقتی شگرف که با رجوع به تاریخ و سیره قولی و عملی آن بزرگوار، به خوبی هویدا می گردد. {۱۰} مردم سالاری به مفهوم غربی آن، در مقابل حکومت اسلامی و دینی است. مفهوم حاکمیت ملت مسلمان و متدین با قید تدین بر سرنوشت خویش، هیچ تقابلی با حکومت دینی ندارد و در همین حوزه است که مفهوم مردم سالاری دینی و با جمهوری اسلامی مطرح می شود/

[۱]. نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، خطبه ۳، (مؤسسه فرهنگی تحقیقاتی امیرالمؤمنین)/

[۲]. گفتار، حیوانی است که فراوانی پشم گردن او ضرب المثل بوده است؛ به گونه ای که اگر می خواسته اند فراوانی چیزی را برسانند، به موهای یال گفتار تشبیه می کرده اند/

[۳]. برخی از شارحان نهج البلاغه، الحسنان را دو انگشت شصت پا معنا کرده اند. ر.ک: شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۲۰۰/

[۴]. همان، نامه

[۵]. همان، خطبه ۱۳۷/

[۶]. همان، خطبه ۱۵۹/

[۷]. همان، نامه ۵۳/

[۸]. همان، نامه ۲۷/

[۹]. همان، خطبه ۲۱۶/

[۱۰]. ر.ک: درس های سیاسی از نهج البلاغه، محمدتقی رهبر، (انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۴ ه^ش)/

چرا مسأله تعیین امام و جانشین پیامبر، نمی تواند مانند حکومت های دموکراتیک، بوسیله رأی اکثریت مردم باشد؟

پرسش

چرا مسأله تعیین امام و جانشین پیامبر، نمی تواند مانند حکومت های دموکراتیک، بوسیله رأی اکثریت مردم باشد؟

پاسخ

نقاط ضعف حکومت های «دموکراسی» امروز، یکی دو تا نیست که در اینجا به طور گسترده مورد بحث قرار گیرند، ولی برای توجه خوانندگان گرامی، به دو مورد از مهمترین آنها اشاره می کنیم:

در این شیوه از حکومت، فرد حاکم که از طریق حزب یا افکار عمومی انتخاب می گردد، ناچار است در فکر جلب رضایت آنان باشد، نه در فکر هدایت و رهبری آنها. برای یک فرد سیاستمدار حزبی و غیره مهم این نیست که جانب حق را نگه دارد، مهم این است که بتواند جانب مردم را از دست ندهد، و برای این کار چه بسا لازم است که معتقدات قطعی خویش و حقایق امور را نادیده بگیرد. این حقیقتی است که بزرگترین سیاستمداران جهان نیز، که مدتها کارگردان صحنه های سیاسی جهان بوده اند، به آن اذعان دارند. رئیس جمهور پیشین آمریکا، جان.اف. کندی، در یکی از آثار خود چنین می نویسد:

«گاهی سناتور مجبور می گردد که در جلسه علنی فوراً و فی المجلس راجع به موضوع مهمی رأی خود را ابراز دارد، در این تردیدی نیست که او هم میل دارد که فرصت تفکر و سنجش داشته باشد، تا شاید بتواند با چند کلمه حرف یا با اصلاح کوچکی، اشکالات و اختلافات را به قدر امکان مرتفع سازد، ولی نه فرصت تعمق دارد نه می تواند خود را مخفی سازد، و نه قادر است از رأی دادن بگریزد. عیناً مثل این است که تمام موکلینش به او چشم دوخته و منتظرند ببینند رأی که آتیه

سیاستش بسته به آن است چه خواهد بود. علاوه بر

تمام اینها فکر اینکه تمام مزایای عظیم سناتوری را از کسی بگیرند و دیگر نتوانند به چنین شغل جالب و مهمی ادامه دهند، مسئله ای است که حتی شجاعترین رجال سیاسی را ممکن است تا صبح بیدار نگهدارد.

این است که بعضی از سناتورها شاید بدون اینکه حتی خودشان ملتفت باشند، راه سهل تر و کم خطرتری را پیش می گیرند. یعنی هروقت تبانی بین «وجدان» و «تصمیمشان» پیش می آید، با «منطق سازی» وجدان را قانع می سازند و خود را با اکثریت افکار موکلین هماهنگ می نمایند. اینها را نمی شود ترسو نامید، بلکه باید گفت اینها کسانی هستند که رفته رفته عادت به تبعیت از افکار عمومی کرده اند و صرفه خود را در این دیده اند که، نان را به نرخ روز بخورند. اما در بین رجال، اشخاص دیگری هم هستند که پا روی وجدان می گذارند و عمل خود را چنین توجیه می کنند که برای نافذ بودن در خدمت عمومی ناچارند گاهی با کمال صداقت، وجدان خود را کنار بگذارند و به قول «فرانک کنت» حرفه سیاسی را نمی شود شغلی خلاف اخلاق نامید بلکه باید گفت: «سیاست شغل اخلاقی نیست». [سیمای شجاعان/۳۳-۴۳]

«فرانک کنت»، نویسنده سیاسی، می نویسد: مسئله لزوم رأی بیشتر بدست آوردن، موضوعی است بسیار مهم و جدی و در راه حصول آن بهیچوجه نمی شود اجازه داد مطالبی بيمورد از قبیل «اخلاق» و «حق و باطل» در آن راه یابد!... .

بهترین نصیحتی که «مارک اشکال» به یکی از همکاران خود در ایام مبارزه انتخابی ۱۹۲۰ کرده است این است که «شما نمی خواهید عوام فریبی کنید، یعنی شما نمی خواهید در راه رسیدن به نمایندگی، وجدان خود را زیر پا بگذارید. شما باید این را بیاموزید که

برای مرد سیاسی، مواقعی پیش می آید که ناچار است وجدانش را نادیده انگارد». (همان/۳۵)

این عادلانه ترین سخنی است در منطق دمکراتهای جهان امروز! «تو خود حدیث مفصّل بخوان از این مجمل». این است ماهیت این حکومتها در کشورهای آزاد! آیا عقل و منطق اجازه می دهد که جانشین پیامبر که باید از جهاتی به سان او باشد به این شیوه از طریق مراجعه به افکار عمومی یا با بیعت اهل حلّ و عقد، و یا مهاجران و انصار انتخاب گردد؟ هرگز نه... زیرا در این شیوه از حکومت، فرد منتخب استقلال فکری ندارد، و در واقع بلندگوی افکار و تمایلات موکلان می شود. بسیار نادر و کمند رجالی که حاضر بشوند که به محبوبیت خود، پشت پا زنند و از خشم و طوفان افکار عمومی نهراسند و هر تصمیمی که به صلاح امت دیدند، اتخاذ نمایند.

ممکن است که تصور شود که حفظ رضایت موکلان در صورتی لازم است که مدت زمامداری محدود به چند سال باشد، ولی چون پیشوایی امام دائمی بوده و به سان زمامداری «مادام العمری» است که هم اکنون در برخی از کشورها بدان عمل می شود، دیگر لازم نیست پس از احراز کرسی خلافت در فکر جلب رضایت مردم باشد.

این اندیشه بسیار خام و نابجا است، زیرا اولاً در همان زمامداری های مادام العمری نیز نمی توان افکار موکلان و انتخاب کنندگان را نادیده گرفت، و چه بسا در صورت بی اعتنائی، با انقلاب و انفجار و شورش عمومی روبرو می گردد، و ثانیاً انتخاب شدن یک مرد از طرف گروهی با بودن کاندیداهای متعدد، بدون وعده همکاری و همفکری، عملی نیست، و با توجه به این مسئله، چنانچه

پس از انتخاب، وعده های خود را نادیده بگیرد خود مشکلی است بالا-تر، زیرا در این صورت مربی اجتماع عملاً راه پیمان شکنی را پیموده و به دیگران نیز آموخته است.

در شورای شش نفری که عمر برای انتخاب خلیفه پس از درگذشت خود تعیین کرده بود، «عبد الرحمان بن عوف» که تمایل او به یک طرف باعث سنگینی یکی از دو کفه بود، رو به علی (ع) کرد و چنین گفت: «با تو بیعت می کنم به شرط اینکه بر سنت خدا و رسول او و سیره و روش دو خلیفه پیشین رفتار کنی» علی (ع) فرمود: بر سنت خدا و رسول او و فکر خود عمل می کنم و بس. در این موقع عبد الرحمن رو به عثمان کرد و جمله گذشته را تکرار کرد و عثمان نیز وفاداری خود را به شرط وی اعلام کرد و انتخاب گردید. (و بعداً هم چنانکه دیدیم روش خاص خود را در پیش گرفت و بنی امیه را بر مردم مسلط ساخت).

خلاصه اینکه چه بسا انتخاب کنندگان شرایطی را تحمیل می کنند که بر یک فرد با ایمان و با وجدان، عمل به آنها بسیار سخت و ناگوار است. طبعاً افراد حق شناس زیر بار آن شرایط نمی روند و انتخاب نمی شوند، و به جای آنها، افراد غیر صالح با پذیرفتن هر نوع شرطی، انتخاب می شوند.

۲ اشکال دیگری که بر رژیم های دموکراسی غربی وارد است این است که بازگشت آن به نوعی ظلم و دیکتاتوری («دیکتاتوری عدد» و «استبداد اکثریت بر اقلیت») است. زیرا بر فرض اینکه انتخابات به صورت صحیح و بی غل و غش انجام گیرد، سرانجام باید اکثریتی که چه بسا تنها با

یک رأی بیشتر روی کار آمده است بر اقلیتی که با یک رأی کمتر از صحنه عقب زده شده است حکومت کند، و از آنجا که ممکن است در موارد متعددی حق با اقلیت باشد، مفهوم این امر آن امر است که باید، به خاطر یک رأی منافع و مصالح ملّتی از بین برود. از اینجا است که باید گفت که حکومت ۵۱ بر ۴۹ نفر یک نوع حکومت ظالمانه است که بشر بر اثر بیچارگی و نبودن راه بهتر و یا عدم توجه به راه دیگر که اسلام پیش پای ملّتها گذارده است، خواه ناخواه به آن تن داده است.

ولی در انتخاب جانشین برای پیامبر از جانب خداوند، راه بر این نوع بی عدالتی ها بسته شده است. امام را شخصی انتخاب می کند، که همگی به حقّ حاکمیت او ایمان راسخ دارند، و از روی قوانینی حکومت می کند، که همه افراد آن را پذیرفته اند، و دیگر مسئله اقلیت و اکثریتی مطرح نیست.

گذشته از همه اینها، اصولاً در نظامهای دموکراتیک، اهواء و تمایلات اکثریت در لباس قانون تجلی می کند و تصمیم آنان به صورت رأیی قاطع و حکمی استوار بر تمام توده ها تحمیل می گردد، ولی روح قوانین اسلام که همواره مصالح جامعه را محور تشریح قرار می دهد نمی تواند بر چنین نظریه ای صحّه بگذارد.

قرآن مجیدی که پیوسته افکار عمومی را تخطئه کرده و درباره نوع اکثریت ها می فرماید: «واکثرهم لایعقلون» و «واکثرهم لایشعرون»- مع الوصف- چگونه می تواند تمایلات اکثریت جامعه را در انتخاب حساسترین موضوع دینی، یعنی مسئله امامت و پیشوایی امت، مؤثر و نافذ بداند؟ مگر نه این است که قرآن می فرماید: «وعسی آن تکرهوا شیئا

و هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَ عَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَ هُوَ شَرٌّ لَّكُمْ» بقره/۲۱۶

[یعنی، چه بسا چیزی را مکروه و نامطلوب بشمارید در حالی که به نفع شما است و چه بسا چیزی را دوست بدارید و در صورتی که بر ضرر شما است.]

آیینی که تمنیات نفسانی اکثریت جامعه را صریحاً تخطئه می کند و می فرماید که چه بسا عقربه اهواء و تمایلات مردم متوجه اموری می گردد که سراپا خطرناک و زیانبار است و گاهی از اموری ابراز انزجار می کند که صد در صد به نفع آنها است، دیگر نمی تواند تعیین و انتخاب امام را که پس از پیامبر، دارای عالیتین و شامخترین مقام و منصب دینی است به رأی «آسیب پذیر» اکثریت موکول سازد.

دیدگاه قرآن درباره حکومت مردسالاری دینی چیست

پرسش

دیدگاه قرآن درباره حکومت مردسالاری دینی چیست

پاسخ

حکومت در طول تاریخ انواع و اقسام گوناگونی داشته که در نگاه کلی می توان به سه دسته تقسیم نمود:

۱. حکومت خودکامه و استبدادی این حکومت بر اساس حاکمیت فرد یا گروه خاصی بنا شده محور حکومت اراده آنان است و همه چیز بر اساس زور اداره می شود.

۲. حکومت دموکراسی مترقی ترین نوع حکومت در دنیای امروز، به حساب می آید. در این سیستم اصل بر این است که اراده مردم (اکثریت، محور حکومت و تعیین کننده سیاست می باشد و خواسته ها، مبنای مسیر قانون و اجرا و قضاوت است

۳. حکومت الهی حکومتی است که نه بر اراده فرد، و نه بر محور اراده اکثریت بنا شده بلکه بر اساس اراده و خواست خدای متعال اداره می شود. قرآن مجید، برای هر سه گونه حکومت نمونه هایی را معرفی فرموده است برای مثال در مورد حکومت استبدادی به حکومت فرعون و... و در مورد حکومت شورایی نیز، به حکومت بلقیس که معاصر حضرت سلیمان بوده اشاره کرده در مورد حکومت الهی نمونه های فراوانی را برمی شمارد؛ امّا ماهیت حکومت اسلامی این گونه است که با قبول توحید، حاکمیت که از شاخه های توحید افعالی است از آن خداست و سپس برای کسی است که خدا او را برای این منصب قرار داده است البته این به معنای نادیده گرفتن رأی و نظر مردم نیست

قرآن به صراحت دستور می دهد که "و امرهم شوری بینهم (۳۸)، شوری کارهای مؤمنان به طریق مشورت در میان آنان

صورت می گیرد." نکته اساسی این جاست که حضور مردم در حکومت دینی چگونه است (پیام قرآن آیت

الله مکارم شیرازی و دیگران ج ۱۰، ص ۵۵، دارالکتب الاسلامیه) آیا مانند حضور در کشورهای دموکرات است یا به گونه دیگری می باشد؟

مردم در نظام دموکراتیک همه کاره اند، قانون گذاری اجرا، قضاوت به میل آن هاست یعنی امروز، مردم قانونی را می پسندند، فردا قانونی دیگر و هر دو مشروعیت دارد و برایشان معتبر است امّا در حکومت اسلامی فرض این است که مردم مسلمان به سخن الهی گوش می دهند و در جهت تحقّق بخشیدن به حکومت الهی اندک برتری آنان به حاکمان اسلامی امکان اجرا و حکومت کردن می دهد؛ مورد قبول مردم بودن زمینه تحقّق حکومت را آماده می سازد، نه این که مشروعیت دینی به حاکمیت بدهد، حاکمیت مشروع بودن را از خدا می گیرد، از این رو، اگر مردم به حاکمی رو کردند که شرایط لازم را نداشت گرچه مورد قبول است امّا مشروعیت دینی نمی یابد و حکومت اسلامی نیست پس اراده مردم در طول اراده خدای متعال حجیت دارد و در اموری که از سوی شرع قانونی خاص برای آن نیامده که در اصطلاح به "منطقه الفراغ معروف است رأی مردم حجیت دارد باید بر اساس خواسته اکثریت عمل نمود.

به هر حال مردم سالاری دینی یعنی توجه به آرای مردم در چارچوب دین و شرع که همان معنای جمهوری اسلامی است هم مردم و هم اسلام البته نه در عرض هم که مردم در سایه اسلام هویت می یابند.

خلاصه آن که ماهیت حکومت اسلامی مردم سالاری دینی است نه استبداد به نام دین و نه دموکراسی و مردم سالاری بدون دین (همان)

مردم سالاری دینی را می توان تعبیر دیگر

جمهوری اسلامی دانست و نباید تصوّر کرد که اسلامی یا دینی بودن با دموکراسی و نقش مردم تفاوت دارد، خیر! کلمه "جمهوری"، شکل حکومت را مشخص می کند و کلمه اسلامی محتوای آن را، یعنی پیشنهاد می کند که این حکومت باید با اصول و مقررات اسلامی اداره شود و در مدار اصول اسلامی حرکت کند. (پیرامون انقلاب اسلامی شهید مطهری ص ۸۲ انتشارات صدرا.)

بر این اساس حکومت قرآنی شیوه خاصی ندارد، و به اشکال گوناگون در زمان های متفاوت تطبیق پذیر است اما آن چه مهم است روح و محتوای حرکت است که آن حرکت در مسیر الهی است

چه رابطه ای بین دین و دموکراسی وجود دارد؟

پرسش

چه رابطه ای بین دین و دموکراسی وجود دارد؟

پاسخ

دین نه تماما و درست نظام دموکراسی را رد می کند و نه با همه چیز آن مخالف است. از نظر اسلام دموکراسی به عنوان یک ایدئولوژی مردود است؛ ولی تا حدی به عنوان یک روش در برقراری نظام سیاسی دینی پذیرفته شده است.

نظام جمهوری اسلامی را با حکومت های استبدادی و نیمه استبدادی دنیا مقایسه کنید.

پرسش

نظام جمهوری اسلامی را با حکومت های استبدادی و نیمه استبدادی دنیا مقایسه کنید.

پاسخ

نخست ویژگی های حکومت استبدادی را مطرح کرده، آن ها را با ویژگی های حکومت ولایی فقیه، که در قانون اساسی آمده است مقایسه می کنیم:

حکومت های استبدادی با همه تنوعی که دارند در ویژگی های زیر مشترکند:

۱ شخص یا طبقه ای خاص بدون رضایت مردم بر آنان حکومت می کند.

۲ دامنه قدرتِ حکومتِ فوق قانون است و هیچ قانونی آن را محدود نمی کند.

۳ مکانیزمی برای نظارت بر حکومت، نه از سوی مردم و نه از سوی دستگاه های خاص نظارتی وجود ندارد.

این ویژگی ها، حکومت استبدادی را از حکومت غیراستبدادی جدا و ممتاز می کند در نظام ولایی فقیه، طبق قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، هیچ یک از این ویژگی ها وجود ندارد.

ویژگی اول: اولاً، اصل قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، با پذیرش قاطع ۲/۹۸ درصد مردم به تصویب رسید. و در ادامه نیز هر گونه تغییری در قانون اساسی باید به تصویب مردم برسد.

ثانیا: طبق قانون اساسی، مردم در تعیین ولی فقیه، از طریق انتخاب نمایندگان مجلس خبرگان دخالت دارند.

ثالثا: مردم در مجاری قانون گذاری و اجرایی حکومت، از طریق انتخابات مجلس شورای اسلامی و انتخابات ریاست جمهوری دخالت دارند.

این سه نحوه دخالت مردم در حکومت، در هیچ یک از حکومت های استبدادی وجود ندارد.

ویژگی دوم: دامنه قدرت ولی فقیه در قانون اساسی به دو شکل به گونه ای محدود است که به کلی با قدرت در حکومت های استبدادی متفاوت می شود.

اول) در اصل چهارم قانون اساسی آمده است: «کلیه قوانین و مقررات مدنی، جزایی، مالی، اقتصادی، اداری، فرهنگی، نظامی، سیاسی و غیر اینها باید بر اساس موازین اسلامی باشد» یعنی قوانین اسلام اولین محدود کننده قدرت ولی فقیه و

یا به تعبیر دقیق تر تعیین کننده اختیارات او است. پس چنین نیست که ولی فقیه فوق هر قانونی باشد. این نکته در پاسخ سؤال دهم به طور مفصل توضیح داده شده است.

دوم) تعهدی که ولی فقیه در برابر قانون اساسی داده است. ولی فقیه علاوه بر تعهد الهی خود به اجرای احکام اسلام، تعهدی در برابر ملت، به قانون اساسی دارد که چون این تعهد، لازم (نه جایز) و بدون حق فسخ است، تعهدی مضاعف برای او محسوب می شود و تخلف او از قانون اساسی باعث خروج او از عدالت و در نتیجه سلب او از ولایت می گردد.

پس اختیارات ولی فقیه در قانون اساسی از ناحیه قوانین اسلام و قانون اساسی مقید و محدود است، محدودیتی که در نظام های استبدادی وجود ندارد.

مطلقه بودن ولایت فقیه به معنای بی قید و شرط بودن اعمال قدرت او نیست، بلکه بدین معنا است که اختیارات او محدود به حوزه ای خاص از مسائل اجتماعی نیست و همه آن ها را دربر می گیرد اما اعمال قدرت در هر حوزه باید بر اساس موازین اسلامی و قانونی باشد.

ویژگی سوم: حکومت ولایی فقیه از سه ناحیه نظارت می شود. سه ناحیه ای که در نظام های استبدادی وجود ندارد.

ناحیه اول: نظارت درونی؛ ولی فقیه باید دارای سه شرط باشد: فقاہت، عدالت و درایت. هر یک از این سه شرط، او را از درون نظارت می کنند.

فقاہت او را از تجاوز از قانون الهی باز می دارد، عدالت او را از اعمال خواسته های شخصی و نفسانی باز می دارد و درایت، او را از خودرأیی و ترک مشورت با اندیشمندان و متخصصان حفظ می کند.

این سه شرط از شرایط ثبوتی ولایت فقیه است یعنی اگر شخصی یکی از این سه شرط را

نداشته باشد واقعا ولایتندارد و مرجع تشخیص این شرایط، چه در حدود ولایت و چه در بقای آن، مجلس خبرگان است.

ناحیه دوم: نظارت مستمر نمایندگان مجلس خبرگان؛ مجلس خبرگان، علاوه بر وظیفه انتخاب رهبری که دارای شرایط سه گانه مذکور است، وظیفه نظارت بر استمرار این شرایط را نیز دارد. مجلس خبرگان، علاوه بر نظارت بر استمرار شرایط، وظیفه نظارت بر اعمال قدرت و رعایت شرایط اسلامی و قانونی در آن را نیز بر عهده دارد. در واقعه نظارت بر رعایت شرایط اسلامی و قانونی در اعمال قدرت، برای نظارت بر استمرار شرایط سه گانه رهبر است.

ناحیه سوم: نظارت مردم بر رهبری در جمهوری اسلامی از دو طریق اعمال می شود:

طریق اول) مردم با انتخاب نمایندگان لایق در مجلس خبرگان، به صورت غیرمستقیم، از طریق مجلس خبرگان بر رهبر نظارت دارند.

طریق دوم) آزادی بیان، که در قانون اساسی فضای سالمی برای مطبوعات فراهم می کند نظارت افکار عمومی را بر حکومت تشکیل می دهد. هر گاه مطبوعات، به راستی برخاسته از افکار عمومی مردم باشد می تواند این وظیفه را چهبه صورت مستقیم در توجه دادن ولی فقیه به خواست مردم، و چه به صورت غیرمستقیم در جهت دهی عمومی مردم در انتخاب نمایندگان مجلس خبرگان به خوبی انجام دهد.

این سه نوع نظارت در حکومت های استبدادی یا اصلاً وجود ندارد و یا بسیار کم رنگ و غیر مؤثر است.

در این زمینه می توانید به منابع زیر رجوع کنید:

۱ ولایت فقیه، جوادی آملی، مرکز نشر اسراء، ص ۴۶۳ ۴۸۲.

۲ اصول سیاست و حکومت، احمد جهان بزرگی، ص ۱۳۳ ۱۷۲.}}

نظر اسلام درباره ء دموکراسی چیست ؟

پرسش

نظر اسلام درباره ء دموکراسی چیست ؟

پاسخ

در اسلام ، نه دموکراسی مطلق هست و نه به طور کلی به نظر مردم بی اعتنایی می شود. در قوانین ضروری و مسلم اسلام ، مردم حق دخالت ندارند. درباره مسائل شرعی نیز حق نظر تنها با فقیه جامع شرایط است و مردم نمی توانند اظهار نظر کنند.

ولی در امور اجتماعی و مسائل سرنوشت ساز نظر مردم محترم است. از همین روی قرآن مجید به رهبر عظیم الشان اسلام (ص) می فرماید: ((و شاورهم فی الامر / یعنی ، با مردم به مشورت بپرداز)) یا ((و امرهم شوری بینهم / یعنی ، امور جامعه اسلامی باید به شوری گذاشته شود)). به عنوان شاهد درباره رئیس جمهور، یا وزیر دستور خاصی وجود ندارد که چه کسی انتخاب شود. البته معیارهایی گفته شده / اما تشخیص و گزینش این افراد، به عهده مردم گذاشته شده است. با این بیان ، دیدگاه مردم در مسائل اقتصادی ، سیاسی ، نظامی ، امنیتی و اجتماعی مورد احترام می باشد و آیین مقدس اسلام نیز همواره بر آن تأکید کرده است / به ویژه این که در سیره نبی اکرم (ص) نمونه های بارزی از توجه به آرای اکثریت مشاهده می شود. برای آگاهی بیشتر ر.ک : ۱- موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ، فلسفه سیاست ۲- کاظم قاضی زاده ، اندیشه های فقهی - سیاسی امام خمینی

فرق ولایت فقیه و حکومت استبدادی چیست ؟

پرسش

فرق ولایت فقیه و حکومت استبدادی چیست ؟

پاسخ

ولایت مطلقه فقیه در نظام اسلامی

از آنجا که مهمترین و اساسی ترین اصل در دین مقدس اسلام «توحید» یعنی پرستش خدای یکتاست، نظام اجتماعی اسلام نیز بر حاکمیت صرف خداوند و اختصاص حق تشریح و قانونگذاری به ذات بی همتایش استوار است. این مسئله بنا به تصریح قانون اساسی شالوده و مبنای نظام جمهوری اسلامی را تشکیل می دهد. به همین دلیل در قانون اساسی بر لزوم ابتناء کلیه قوانین و مقررات بر موازین اسلامی تأکید گردیده است. بنابراین هدف اصلی چنین نظامی ایجاد زمینه برای گسترش بندگی و عبودیت خداست و این همان هدف اصلی تمامی انبیاء و اولیاء الهی است. لذا وظیفه حکومت اسلامی و - در رأس آن ولی فقیه - که به تعبیر امام خمینی (ره) شعبه ای از ولایت مطلقه رسول الله (ص) محسوب می شود در همین مسئولیت سنگین خلاصه می شود به عبارت دیگر در نظام و جامعه ای که هدف آن توسعه بستر تقرب مردم به خداوند است و ارزشها و تعالیم اسلامی مبنای اساس کار را تشکیل می دهد، ولی فقیه با عنوان عالیتین منصب و در رأس این نظام موظف است با اتخاذ تصمیمات و تدابیر مناسب زمینه های استقرار و گسترش ارزشهای اسلامی خاصه عدل و قسط را در تمامی شئون جامعه ایجاد کرده و تمامی هم خود را در راه نزدیک کردن جامعه به اهداف و آرمانهای متعالیش که همان شرافت انسانی تقرب الی الله است صرف نماید.

و به لحاظ عهده داری این مسئولیت خطیر است که برخورداری رهبر از امتیازات خاصی ضرورت می یابد و ایشان بایستی از «عدالت و تقوای اجتماعی» آن هم

در مرتبه اعلامی آن (که به تعبیر امام «ره» ارتکاب یک گناه کوچک او را از ولایت ساقط می کند)، تفقه در دین، بینش سیاسی اجتماعی، شجاعت، خصوصاً توانایی های مدیریتی در سطح اداره یک جامعه بزرگ اسلامی برخوردار بوده و خلاصه کاملترین انسان در جامعه اسلامی باشد که چنانچه می دانیم تشخیص این صفات و تعیین رهبری جامع شرایط در نظام اسلامی توسط خبرگان واجد شرایط و منتخب ملت انجام می گردد.

- حکومت دیکتاتوری و استبدادی و نقش حاکمان مستبد

به طور کلی استبداد، به حکومتی می گویند که در آن مردم و حکومت شوندگان دارای نماینده حق رأی یا هر گونه سهم دیگری در اداره امور کشور نیستند و دیکتاتوری را نیز حکومتی می گویند که در آن شخص یا حزب واحدی پس از به دست گیری قدرت از رقابت گروههای دیگر جامعه جلوگیری کرده و اداره قوای جامعه را بدون رقیب در شخص یا سازمان خود متمرکز می کند. بنابراین وجه مشخصه و ویژگی اصلی حکومت های استبدادی و دیکتاتوری تحمیل خواسته ها و تمایلات حاکم یا حاکمان بر مردم یا بخش وسیعی از مردم می باشد که به این طریق از دخالت در تعیین سرنوشت خویش محروم می گردند. بدیهی است که تحمیل خواسته ها و تمایلات خود بر دیگران در خود پرستی و هواپرستی ریشه داشته که هر امری را برای رسیدن به هدف مشروع می شمارد.

بنابراین باید توجه داشت که صرف تمرکز قدرت اداره و حق تصمیم گیری در دست یک مسئول که لازمه قهری هر نوع حکومت و اداره است - به معنای دیکتاتوری و استبداد نیست بلکه برای تشخیص دیکتاتوری باید دید این حاکمیت از کجا بدست آمده و برای تأمین کدام

اهداف و ارضاء کدام تمایلات و خواسته ها عمل کند در صورتی که ملاک، خواسته ها و امیال فرد یا گروهی خاص از جامعه بوده و این امر بر دیگران تحمیل شود حکومت استبدادی و دیکتاتوری است هرچند ظاهری موجه و فریبنده داشته باشد.

با توجه به آنچه یادآوری گردید چگونه می توان ولایت مطلقه فقیه و استبداد را که در دو نظام متناقض مطرح بوده و دارای دو هدف و مبنای معارض با یکدیگرند برابر دانست چگونه می توان ولایت را که بر خداپرستی، و استبداد را که بر خود پرستی استوار است یکی شمرد؟! چگونه می توان کسی را که بنابر شرع و قانون مسئولیتش توسعه بندگی و گسترش ارزشهای الهی است با کسی که هدفی جز تفرق و رسیدن به خواسته ها و منافع خویش ندارد یکسان دانست؟! و به دلیل کدامیک از ویژگیهای ولی فقیه یا نظام اسلامی می توان ادعا کرد که مقام ولایت فقیه اقتضای استبداد دارد؟ آیا به دلیل اینکه ولی فقیه از بین عادلترین و فقیه ترین و با تدبیرترین افراد جامعه تعیین شده است و یا به دلیل آنکه از طرف دانشمندان منتخب مردم برگزیده شده و بایستی با نظارت آنان و کمک سایر مقامات صالحه و مردمی در راه تحقق اهداف مقدس اسلامی تلاش کند؟!؟

بنابراین ولایت فقیه و استبداد اساساً دو مقوله کاملاً متناقض و در واقع مخالف یکدیگر است که بر دو جهان بینی و مبنای کاملاً متضاد با یکدیگر یعنی خدا محوری و خود محوری، بنا گردیده و مقایسه ابعادی از این دو (مانند اختیارات همه جانبه) با یکدیگر برای اثبات شباهت بین آنها قیاسی غیرمنطقی و مع الفارق است که

مقایسه کننده را به خطائی فاحش دچار خواهد کرد. طبیعی است اینگونه شبهات نهایتاً از منابعی سرچشمه می گیرد که از انسجام و قدرت نظام اسلامی بیمناک بوده و می دانند که تمرکز اختیارات همه جانبه در دست با کفایت ولی فقیه که تجلی واقعی اراده و قدرت عمومی آحاد مردم جامعه است

در اندیشه های سیاسی آیت الله طالقانی، رای مردم چه جایگاهی دارد؟

پرسش

در اندیشه های سیاسی آیت الله طالقانی، رای مردم چه جایگاهی دارد؟

پاسخ

از دیدگاه اندیشه سیاسی آیت الله طالقانی در دو مقام مهم و اساسی نوبت به رأی و انتخاب مردم می رسد که عبارتند از:

۱- مشارکت مردم برای شناسایی و تعیین مجتهد واجدالشرايط (ولی فقیه).

۲- انتخاب و کلاء و نمایندگان مجلس.

آن مرحوم برای هر کدام از این دو اوصاف و شرایطی را برمی شمارد که مردم ملزم به رعایت و در نظر گرفتن آنها می باشند:

مقام اول: مرحوم طالقانی دو ویژگی بسیار مهم را برای علمایی که سرپرستی و اداره امور اجتماع مسلمین به آنها سپرده شده است، برشمارد که عبارتند از: ۱- عالم به اصول و فروع دین باشند. ۲- عدالت. این اوصاف اشاره به خصوصیات دارد که در مقبوله عمر بن حنظله بیان گردیده است، در این روایت امام صادق(ع) می فرماید: «.. بنگرید به فردی از شما که حدیث ما را روایت نموده، در حلال و حرام نظر کرده و احکام ما را بشناسد، پس به حکم بودن او رضایت دهید؛ زیرا که من او را حاکم بر شما قرار داده ام. پس اگر او بر طبق نظر ما حکم نماید و مورد قبول قرار نگیرد، حتماً به حکم الهی استخفاف و رد بر ما شده است و کسی که ما را رد کند، رد بر خداوند نموده و این در حد شرک به خداوند است... حکم آن که عادل تر، فقیه تر، با ورع تر و در حدیث صادق تر است ملاک است...». مقام دوم: آن مرحوم درباره مشروعیت تصمیمات و کلاء و نمایندگان مجلس و انتخاب آنها از سوی مردم چنین بیانی دارد: «در صحت و مشروعیت و نافذ بودن آراء و

تصمیمات و کلاء کافی است که مجاز از طرف مجتهد باشند و یا مجتهدین در طرح مطالب و تصویب آنان شرکت نمایند و اما شرایط و اوصاف و کیل سه چیز است:

اول - از جهت علمی: وکیل باید در فن سیاست، مجتهد و به حقوق بین الملل و جریان سیاست کاملاً بصیر باشد و با انضمام شخصیت های سیاسی با قدرت استنباط فقهاء، قوه متفکره و مغز راهنمای کشور تشکیل می شود.

دوم - این که آلوده با اغراض مالی و طمع ورزی و جاه طلبی نباشد..

سوم - این که نسبت به دین و استقلال کشور اسلامی و نوع مسلمانان غیور باشد و حیثیات عمومی را بیش از حیثیات شخصی محترم شمارد و... خلاصه آن که در وکیل عدالت و تقوای سیاسی و اجتماعی شرط است و افراد ملت برای انتخاب چنین مردی باید چشم و گوش خود را باز کنند و مصلحت حال و آینده کشور را در نظر داشته باشند و خدا را ناظر اعمال خود بدانند.

نقش رضایت خداوند و رضایت دینداران در حکومت دینی، چیست و رضایت کدام یک مقدم است؟

پرسش

نقش رضایت خداوند و رضایت دینداران در حکومت دینی، چیست و رضایت کدام یک مقدم است؟

پاسخ

یک. خدامداری حکومت:

اساساً حکومت دینی، حکومتی مستند به خداوند و «خدامدار» است. بنابراین خواست، اراده و رضای حق تعالی اساسی ترین رکن حکومت دینی است. البته این نکته را نیز باید توجه داشت که خداوند، خواهان سعادت و نیک فرجامی انسان است و خواست او دقیقاً، مساوی با صلاح و فلاح انسان ها است.

دو. رضایت مردم:

مسئلاً خواست مردم، جایگاه والایی در نظام اسلامی دارد؛ لیکن باید توجه داشت که خواست و رضایت مردم، در طول رضای خداوند است، یعنی:

اولاً خداوند متعال، از حاکمان خواسته است که با تمام توان، در جهت تحصیل مصالح و رضایت مردم بکوشند و در این مورد آنان را مورد سؤال و بازخواست قرار خواهد داد.

امیرالمؤمنین در «عهدنامه» خود به مالک اشتر می نویسد: «درون خود را با مهربانی و دوستی و محبت نسبت به مردم مالا مال کن. مباد که چون درنده ای بر ایشان باشی که خوردن شان را غنیمت شماری ... چرا که تو بر آنان چیره ای و آنکه بر تو ولایت دارد، مافوق تو است و خدا بالا- دست او است. خداوند کفایت امور مردم را در دست تو قرار داد و تو را بدیشان آزمود. پس مباد که خود را به جنگ با خدا در افکنی که کیفر او را نتوانی برتافت». نهج البلاغه، نامه ۵۳. در اینجا ستم بر مردم، مساوی با جنگ با خدا اعلام شده است.

ثانیاً، رضایت و خواست مردم، تا آنجا مورد توجه است که بر خلاف خواست، رضا و قانون خدا نباشد؛ چنانکه امیرالمؤمنین (ع) فرمود: «لا طاعه لمخلوق فی معصیه الخالق»؛

بحارالانوار، ج ۱، ص ۲۲۷؛ نهج البلاغه، حکمت ۱۶۵. «هیچ مخلوقی را نشاید که در جهت معصیت پروردگار پیروی شود...».

در مجموع درباره جایگاه رضایت و خواست مردم در حکومت دینی، توجه به امور زیر مفید است:

یک. اصل نظام اسلامی، بر اساس خواست و اراده مردم پدید می آید و هرگز به آنان تحمیل نمی شود. به عبارت دیگر، حکومت دینی مربوط به جامعه دینی است و جامعه دینی، غیر از حکومت دینی را بر نمی تابد.

دو. در مواردی که شارع، حکم معینی در مورد موضوعی نداده و دست حکومت را در انتخاب راه باز گذاشته باشد، رعایت خواست مردم - به گونه ای که با مصالح شان سازگار افتد - ضروری و الزامی است. اما اگر خواست آنان، مخالف احکام مسلم و مبین الهی شد، مسموع و متبع نیست.

بنابراین نظام اسلامی، نه مانند حکومت های دیکتاتور و جبار است که هیچ ارزشی برای خواست مردم قائل نباشد و نه مانند حکومت های به ظاهر مردم سالار است که ادعای تابعیت بی چون و چرا از خواست و اراده مردمی دارد (هر چند این ادعا هرگز به وقوع نپیوسته است). حکومت اسلامی راه سومی است که در آن خواست مردم، در طول احکام و اراده الهی - که تضمین کننده خیر و سعادت دنیوی و اخروی بشر است - مورد توجه و احترام است.

اگر حکومت دینی مورد قبول دینداران قرار نگیرد، تکلیف چیست؟

پرسش

اگر حکومت دینی مورد قبول دینداران قرار نگیرد، تکلیف چیست؟

پاسخ

اگر حکومتی، بر اساس معیارها و ضوابط دینی تشکیل شود، مؤمنان از نظر شرعی نمی توانند با آن به مخالفت برخیزند؛ بلکه باید آن را پذیرا بوده و به یاریش بشتابند. لیکن در اینجا دو سؤال وجود دارد:

یک. اگر بیشتر مردم، مخالفت کرده و آن حکومت یا شخص حاکم را نخواهند، آیا چنین حکومتی شرعاً می تواند سلطه خود را بر جامعه تحمیل کند؟

برخی از اندیشمندان و عالمان دینی، به صراحت گفته اند: در چنین صورتی تحمیل سلطه جایز نیست. آیها لله مصباح یزدی می نویسد: «اگر چه «مقبولیت» با «مشروعیت» تلازمی ندارد؛ اما حاکم دینی حق استفاده از زور برای تحمیل حاکمیت خویش را ندارد». کتاب نقد، شماره ۷، ص ۵۳، (مقاله حکومت و مشروعیت).

آیت الله جوادی آملی نیز آورده اند: «انسان، تکویناً آزاد آفریده شده است و هرگز بر پذیرش هیچ حاکمیتی - اعم از الهی یا غیر آن - مجبور نیست. از این رو، نه در اصل دین، رواست؛ (لااکراه فی الدین) بقره (۲)، آیه ۲۵۶. و نه حکومت دینی می تواند اجباری باشد؛ هر چند که انسان، تشریحاً باید دین و حاکمیت الهی را بپذیرد». جوادی آملی، (آیت الله) عبدالله، نسبت دین و دنیا، ص ۲۳، قم: اسراء، چاپ اول، ۱۳۸۱. ایشان در ادامه می فرماید: «... تثبیت حکومت الهی در جامعه، به رغبت و آمادگی جمعی بستگی دارد و چنین حکومتی نه در تشکیل و نه در استمرار، تحمیلی نیست و تنها با خواست و اراده مردم شکل می گیرد و تداوم می یابد». همان جا.

دو. آیا رضایت و خواست مردم، یکی از شرطها یا اجزای لازم، در مشروعیت تلقی می شود یا

از مطلبی که نقل شد پاسخ این مسأله تا حدودی روشن می شود؛ زیرا عدم تلازم بین «مشروعیت» و «مقبولیت مردمی»، به این معنا است که در این باره سه فرض قابل تصور است:

۱. حکومتی، هم مشروع باشد و هم مقبول؛ مانند حکومت پیامبر (ص)، امام علی (ع)، امام خمینی و مقام معظم رهبری.

۲. حکومتی مشروع نباشد؛ ولی مقبول باشد؛ مانند برخی از حکومت های مردمی غیردینی.

۳. حکومتی مشروع باشد، ولی مقبول نباشد؛ مانند اینکه امام معصوم (ع) شرعاً ولایت داشته باشد. اما جامعه زمینه تولی و عهده داری امور را فراهم نکند و یا اطاعت و فرمان برداری لازم را ننماید؛ چنان که مشابه این مسأله برای امام مجتبی (ع) رخ داد. در این فرض که مورد سؤال به حساب می آید حاکم اگر نتواند به نحو مسالمت آمیز از حکومت دینی دفاع کند و جامعه نیز همراهی لازم را نکند، مجاز به اعمال دیکتاتوری نسبت به عامه مردم نیست و از حکومت کناره می گیرد، چنان که امام مجتبی (ع) چنین کردند.

البته چه بسا بتوان مواردی را نیز فرض کرد که «رضایت و خواست مردم» تا حدی در مشروعیت نیز دخالت داشته باشد و آن در جایی است که دو فقیه عادل و دارای جمیع شرایط لازم برای حکومت و رهبری جامعه، به طور مساوی وجود داشته باشند؛ لیکن یکی از مقبولیت عمومی بیشتری برخوردار باشد. در این صورت بعید نیست گفته شود: اقبال عمومی به یک نفر، نوعی مرجع اثبات عقلایی است. برای آگاهی بیشتر ر.ک: حسینی حائری، سید کاظم، ولایهالامر، فی عصرالغیبه، صص ۲۱۷-۲۲۱. در عین حال باید توجه داشت که مقبولیت، به طور کلی شرط جواز اعمال ولایت

است؛ نه اصل ولایت.

نکته دیگر آنکه اگر کسی «ولایت فقیه» را از طریق قدر متیقن - نه نصب شارع - پذیرفته باشد؛ یعنی، معتقد باشد که تخصص در فقه برای رهبری امت، بر اساس هدف های دین، شرطی لازم است و از این رو به یقین تنها فقیه با کفایت، شایستگی رهبری نظام اسلامی را دارا است؛ ر.ک: همان، ص ۱۱۳ و ۲۲۱. بر اساس این انگاره، در صورت تعدد واجدان شرایط، قدر متیقن همان فقیه منتخب است.

به عبارت دیگر اگر دو فقیه دارای شرایط مساوی باشند که یکی مقبول امت باشد و دیگری نباشد و شک کنیم که شارع به ولایت کدام یک راضی است؛ نسبت به آنکه منتخب مردم است، یقین به رضایت شارع داریم؛ ولی نسبت به دیگری - با وجود فرد اول - مردد و مشکوک است. بنابراین با وجود فرد متیقن، نوبت به فرد مشکوک نمی رسد.

بر فرض انتصابی بودن حاکم در حکومت دینی و این فرض که مردم در عزل و نصب حاکم هیچ حقی ندارند؛ چه راه کارهایی وجود دارد تا حکومت دینی به استبداد و دیکتاتوری منجر نشود؟

پرسش

بر فرض انتصابی بودن حاکم در حکومت دینی و این فرض که مردم در عزل و نصب حاکم هیچ حقی ندارند؛ چه راه کارهایی وجود دارد تا حکومت دینی به استبداد و دیکتاتوری منجر نشود؟

پاسخ

برای جلوگیری از استبداد و دیکتاتوری، راه کارهای متفاوتی وجود دارد که در بحث «کنترل» در حکومت دینی قابل پیگیری است. آنچه در اینجا به اختصار می توان گفت، این است که:

یکم. نصب شارع، به فرض وجود شرایط است. شرط نخست در حاکم «عصمت» است و در فرض غایب بودن امام معصوم، «فقاہت و عدالت» از شرایط لازم ولی امر است. این شرایط منحصر به زمان شروع حکومت و در دست گرفتن قدرت نیست؛ بلکه شرط بقای قدرت نیز می باشد؛ یعنی، تا زمانی که این شرایط باقی است، او ولی امر منصوب است و حکومتش مشروع؛ اما اگر به فساد و دیکتاتوری گرفتار شد، دیگر شرط لازم را از دست داده و از سوی شارع معزول است و باید از قدرت کنار رود. جامعه نیز باید او را کنار زند و از او پیروی نکند.

دوم. انتصابی بودن حاکم در حکومت دینی، لزوماً به معنای نفی هرگونه دخالت مردم در عزل و نصب حاکم نیست؛ بلکه رهبر دینی، تنها با مشارکت مردم و مقبولیت اجتماعی حکومت را در دست می گیرد. در جمهوری اسلامی نیز، مردم رهبر خود را با واسطه از طریق خبرگان انتخاب می کنند. از همین رو در اندیشه های حضرت امام خمینی (قدس سره)، ولایت شرعی «فقیه» در کنار رأی و انتخاب «مردم» ذکر شده است. برای روشن شدن این مطلب، می توان به گزیده هایی از سخنان

ایشان توجه کرد:

«ما تابع آرای ملت هستیم. ملت هر طور رأی

داد، ما هم از آنها تبعیت می کنیم»؛ صحیفه نور، ج ۱۰، ص ۱۸۱.

«میزان رأی ملت است»؛ همان، ج ۴، ص ۴۲۲. «اگر چنانچه فقیه در کار نباشد، ولایت فقیه در کار نباشد، طاغوت است. یا خدا، یا طاغوت. اگر به امر خدا نباشد، رئیس جمهور با نصب فقیه نباشد، غیر مشروع است. وقتی غیر مشروع است، طاغوت است...». همان، ج ۹، ص ۲۵۳.

امام در تنفیذ حکم ریاست جمهوری شهید رجایی فرمود: «و چون مشروعیت آن باید بانصب فقیه ولی امر باشد، اینجانب رأی ملت را تنفیذ و ایشان را به سمت ریاست جمهوری ایران منصوب نمودم». همان، ج ۱۵، ص ۷۶. همچنین در نامه ای به شورای بازنگاری قانون اساسی نوشتند: «نفوذ حکم ولی امر مبتنی و متوقف بر انتخاب مردم است». همان، ج ۲۱، ص ۱۲۹.

در این سخنان به خوبی «نصب الهی» و «انتخاب مردمی» در کنار یکدیگر مشاهده می شود. بنابراین نصب الهی، مانع انتخاب مردم با رعایت موازین دینی و شرعی نیست و همان خدایی که «ولی امر» را نصب نموده است، جایگاه بلندی نیز برای رأی و انتخاب «مردم» قرار داده است.

نقش مردم در سیاست گذاری ها و اجرای قوانین، در حکومت دینی تا چه اندازه است و در مقام تعارض آرا و اندیشه مردم با حاکمان، وظیفه چیست؟

پرسش

نقش مردم در سیاست گذاری ها و اجرای قوانین، در حکومت دینی تا چه اندازه است و در مقام تعارض آرا و اندیشه مردم با حاکمان، وظیفه چیست؟

پاسخ

در حکومت دینی، مردم در قانون گذاری، سیاست گذاری و اجرای قوانین، نقش جدی و فعالی دارند. به عنوان نمونه مردم از طریق انتخاب نمایندگان مجلس، در قانون و سیاست گذاری های کلان جامعه دخالت می کنند. با انتخاب نمایندگان شوراها، در سیاست گذاری های جمعی دخالت می کنند. با انتخاب نمایندگان مجلس خبرگان، در تعیین رهبری و نظارت بر او و با انتخاب رئیس جمهور، بالاترین مقام مملکتی را - پس از رهبر - برمی گزینند.

هیأت دولت نیز از دو سو - به طور غیر مستقیم - منتخب مردم است؛ زیرا از یک طرف رئیس جمهور منتخب مردم، هیأت دولت را معرفی می کند و از سوی دیگر نمایندگان منتخب ملت، پس از بررسی و تشخیص صلاحیت به آنان رأی اعتماد می دهند. در عین حال باید توجه داشت که نقش مردم در همه این امور، در چارچوب قوانین شرعی است و نمی تواند مغایر با آن باشد. در اصل ششم قانون اساسی آمده است:

«در جمهوری اسلامی ایران امور کشور باید به اتکای آرای عمومی اداره شود؛ از راه انتخابات، رئیس جمهور، نمایندگان مجلس شورای اسلامی، اعضای شوراها و نظایر اینها یا از راه همه پرسی».

مسأله تعارض آرای مردم با حاکمان، دارای صورت های مختلفی است؛ از جمله:

۱. چنانچه خواست مردم و تصمیم کارگزاران حکومت، از نظر انطباق با موازین شرعی و قانونی و مصالح اجتماعی، مساوی باشد؛ در این صورت می توان گفت که «خواست مردم» مقدم است. دلایلی چون «لزوم مشورت»، از نظر شرعی می تواند مؤید این نگرش باشد. همچنین

از منظر جامعه شناسی سیاسی این مسأله موجب «مقبولیت و کارآمدی» بیشتر نظام می شود؛ مگر آنکه به دلایلی تغییر در تصمیم گیری امکان پذیر نباشد.

۲. در صورتی که خواست مردم از نظر شرعی و قانونی، راجح و تصمیم کارگزاران، مرجوح باشد؛ در این صورت به طریق اولی خواست مردم مقدم است.

۳. در صورتی که خواست مردم، مغایر با موازین شرعی و قانونی و یا خلاف مصالح جامعه بوده و تصمیم کارگزاران منطبق با احکام الزامی شرعی و قانونی باشد؛ در این صورت تصمیم کارگزاران مقدم است.

رابطه بین حکومت دینی با جمهوریت و دموکراسی بر چه اساسی است؟ آیا حکومت دینی با جمهوریت و دموکراسی تعارض دارد؟

پرسش

رابطه بین حکومت دینی با جمهوریت و دموکراسی بر چه اساسی است؟ آیا حکومت دینی با جمهوریت و دموکراسی تعارض دارد؟

پاسخ

«جمهوریت» با «حکومت دینی» هیچ گونه تعارضی ندارد. جمهوریت شکلی از حکومت است که با حکومت های مختلف، از نظر محتوایی سازگاری دارد. حکومت دینی را نیز به شکل هایی مختلف می توان سامان داد که یکی از صورت های مناسب آن - به ویژه در عصر حاضر - شکل جمهوری است.

«دموکراسی» و تبیین نسبت آن با «حکومت دینی» نیاز به نقد و بررسی فراوان دارد. دلیل مطلب آن است که دموکراسی نه تنها مراتب، مدل ها و اشکال گوناگونی دارد؛ بلکه حتی در معانی مختلفی نیز به کار رفته است.

به طور خلاصه اگر دموکراسی را به معنای «مشارکت عمومی» تعریف کنیم - که از آن به دموکراسی روشی (متدیك) تعبیر می شود - هیچ تعارضی با حکومت دینی ندارد؛ بلکه چه بسا حکومت دینی، نتواند بدون این گونه دموکراسی پدید آید و یا به حیات خود ادامه دهد. اما دموکراسی «ایدئولوژیک و محتوایی» یا الگوی «دموکراسی لیبرال» که هر خواسته بشری را - هر چند بر خلاف محرّمات قطعی دین و شریعت باشد - به رسمیت می شناسد، با حکومت دینی سازگار نیست. برای آگاهی بیشتر ر.ک:

۱. نبوی، سید عباس، مردم سالاری در حاکمیت اسلامی،

۲. آیت الله مصباح یزدی، پرسش ها و پاسخ ها،

آیا حکومت دینی، نوعی استبداد دینی و دیکتاتوری نیست؟

پرسش

آیا حکومت دینی، نوعی استبداد دینی و دیکتاتوری نیست؟

پاسخ

برای بررسی این مسأله، ابتدا باید به دقت تعریف و ویژگی های «نظام استبدادی و دیکتاتوری» را شناخت، سپس نسبت آن را با «حکومت دینی» سنجید. در مورد اینکه تعریف دقیق و مشخصه های نظام دیکتاتوری چیست، دیدگاه های متفاوتی وجود دارد. در اینجا می توان به چند کاربرد و ویژگی های مهم و از نظام های استبدادی اشاره کرد.

یک. حکومت دیکتاتوری

واژه استبداد گاه معادل «Autoarchy» به کار می رود. در این کاربرد دو معنای «حکومت بر خود» و «حکومت مطلقه» برای آن ذکر شده است. ر.ک: آقابخشی، علی، فرهنگ علوم سیاسی، ص ۲۴.

کاربرد دیگر آن برابر نهاد «Despotism» است. در تعریف «نظام دسپوتیستی و استبدادی» چنین آمده است: «نظامی است که در آن قدرت حاکمه و اختیارات نامحدود، به شخص ظالم و مستبدی مثل سلطان واگذار شده باشد».

از نظر عبدالرحمان کواکبی، استبداد عبارت است از تصرف کردن یک نفر یا جمعی در حقوق ملتی بدون ترس بازخواست.

در تعریف دیگر آمده است «هر نوع اقتدار که مشروعیتش و یا روش اعمال قدرت در آن مورد قبول همه مردم نباشد». همان، ص ۸۹.

گاهی نیز استبداد، به معنای دیکتاتوری (Dictatorship) به کار می رود و در تعریف آن گفته شده است: «حکومت مطلقه یک فرد یا گروه و یا طبقه، بدون اینکه ملازم رضایت مردم باشد ...

بعضی ویژگی های دیکتاتوری عبارت است از:

۱. در کار نبودن هیچ قاعده و قانونی که بر اساس آن فرمانروا ناگزیر به پاسخگویی در برابر اعمالش باشد؛

۲. کسب قدرت از طریق غیرقانونی؛

۳. در کار نبودن حد مشخصی برای اعمال قدرت؛

۴. نبودن هیچ قانونی برای جانشینی؛

۵. اعمال قدرت از طریق وحشت و ترور و در

جهت منافع یک گروه محدود؛

۶. فرمانبرداری مردم از آن به علت ترس. همان، ص ۹۱.

فرمدمداری، خودکامگی و اعمال قدرت، بر اساس خواست و اراده شخصی و تابعیت قانون از اراده و تمایلات شخص یا گروه حاکم، از ویژگی های بارز «حکومت های استبدادی» است. «لویی چهاردهم مدعی بود: دولت منم و قانون های دولت در سینه من است». بنیادهای علم سیاست، ص ۲۷۸.

دو. ویژگی های حکومت دینی:

۱. در اسلام خودخواهی (Egoism)، نفس مداری و قدرت طلبی، به شدت مطرود و مردود است. در منطق قرآن، کسی که بر اساس هواپرستی و خودخواهی، کسب و اعمال قدرت کند، طاغوت است و باید با او مبارزه کرد. نساء (۴)، آیه ۶۰.

«حکومت» در اسلام، نه طعمه که عهدی الهی است و صرفاً با انگیزه خداپسندانه و خیرخواهانه باید بار مسؤولیت آن را به دوش کشید. حضرت علی (ع) در نامه ای به اشعث بن قیس فرماندار آذربایجان می نویسد:

«ان عملک لیس لک بطعمه ولکنه فی عنقک امانه» ؛ نهج البلاغه، نامه ۵. «فرمانداری برای تو نه نان و آب که امانتی بر گردن تو است».

بنابراین یکی از تفاوت های بنیادین حکومت دینی و نظام استبدادی، در خاستگاه آن است. حکومت استبدادی، خودمدارانه است و حکومت دینی خدامدارانه و خیرخواهانه.

۲. تفاوت دیگر حکومت دینی و نظام استبدادی، در شرایط حاکم و کارگزاران است. حکومت دینی، نظامی شایسته سالار است و حکومت کسی را که فاقد حد نصاب لازم علمی و اخلاقی باشد نمی پذیرد؛ در حالی که رژیم های استبدادی اساساً مبتنی بر صلاحیت مداری و شایسته سالاری نیست.

۳. نظام دیکتاتوری، فاقد قانون بوده و یا در آن خواست و اراده حاکم بر قانون مقدم است؛ در حالی که حکومت دینی، حکومت «قانون» است و فلسفه

اساسی آن اجرای قوانین الهی است که مبتنی بر مصالح واقعی انسان ها است.

۴. حکومت استبدادی، مجالی برای مشارکت عمومی نمی گذارد و ساز و کاری برای کنترل قدرت در آن نیست؛ در حالی که حکومت دینی، عرصه وسیع مشارکت عمومی و دربردارنده قوی ترین روش های کنترل قدرت است. برای آگاهی بیشتر ر.ک: پاسخ پرسش ۴۴.

بنابراین خودخواهی، خودکامگی، شخص مداری، شخص پرستی، زورمداری، قانون گریزی، مسؤولیت گریزی و بی اعتنائی به خواست و مشارکت ستیزی - که خصلت های اساسی رژیم های استبدادی است - با سرشت و ماهیت «حکومت دینی» سازگاری ندارد؛ بلکه اساساً یکی از فلسفه های مهم حکومت دینی، مبارزه با ظلم و استبداد است.

امیرالمؤمنین (ع) در چرایی اخذ قدرت به درگاه الهی، عرضه می دارد: «خدایا! تو نیک می دانی که ما نه در جست و جوی قدرتیم و نه خواهان بهره وری از متاع دنیا؛ بلکه برآنیم که آموزه های دینت را به پا داریم و در دیار تو اصلاح کنیم، تا بندگان مظلومت ایمنی یابند و حدود کنار نهاده از دینت پا بر جا شوند...». «اللهم انک تعلم انه لم یکن الذی کان منّا منافسه فی سلطان و لا التماس شیئی من فضول الحطام و لکن لئرد المعالم من دینک و نظهر الاصلاح فی بلادک فیأمن المظلومون من عبادک و تقام المعطله من حدودک...»؛ نهج البلاغه، خطبه ۱۳۱.

فرق ولایت و جمهوریت را توضیح دهید.

پرسش

فرق ولایت و جمهوریت را توضیح دهید.

پاسخ

در اینجا به دو مبنا در تضاد جمهوریت با ولایت فقیه اشاره می شود:

اول) مبنای اصلی تهافت و تضاد میان جمهوریت و ولایت فقیه این است که گمان کرده اند لازمه جمهوریت بودن یک حکومت حق رأی داشتن مردم است و لازمه ولایت داشتن فقیه، مهجوریت مردم و رشد و بلوغ اجتماعی نداشتن آنان است.

پاسخ این است که ولایت در قرآن و روایات به دو معنا استعمال می شود:

۱ ولایت بر مهجورین که تصدی امور مردگان و سفیهان و صغیران و دیوانگان است. در این معنا از ولایت، مولّعلیهم به نوعی عاجز و قاصر از امور خود می باشند و لذا شخصی به نام ولی تصدی امور آنان را به عهده می گیرد.

۲ ولایت حکومتی که تصدی امور حکومتی است. مولّی علیهم در این ولایت بالغ، رشید و عاقل می باشند. آیه انماولیکم الله

و رسوله و الذين آمنوا الذين يقيمون الصلوه و يؤتون الزكاه و هم راعون (سوره مائده، آيه ۵۵)

که مخاطب این سخن مردم عاقل و بالغ و رشید است.

مراد از جمهوری در جمهوری اسلامی ایران، معنای دوم است و مردم در این جمهوری، حق رأی و دخالت در تعیین سرنوشت و نحوه حکومت دارند. در جمهوری اسلامی ایران هم شکل حکومت و هم قانون اساسی آن با رأی مردم تعیین شده است و هم انتخاب رهبر به طور غیرمستقیم از طریق نمایندگان خبرگان توسط مردم صورت می گیرد و هم مردم در انتخاب مسئول قوه مجریه و نمایندگان قوه مقننه دخالت دارند.

دوم) مبنای نصبِ فقیه از سوی شارع، ولایت را برای او ثابت می کند، بدون اینکه رأی مردم در آن هیچ گونه دخالتی داشته

باشد و رأی مردم در آن صوری است. در حالی که در جمهوریت دخالت رأی مردم حقیقی است نه صوری.

پاسخ این است که طبق مبنای نصب، که در پاسخ سؤال چهارم به تفصیل درباره آن توضیح داده شد، اگر در زمانی بیش از یک فقیه جامع الشرایط وجود داشته باشد اعمال ولایت همه آنان باعث هرج و مرج می شود و لذا انتخاب رهبر از سوی مردم تأثیر واقعی دارد یعنی مکانشیزم موجود در قانون اساسی برای تعیین رهبر (مجلس خبرگان) یکی از راههای تشخیص ولی منصوب است.

بله در قانون اساسی شرایط خاصی برای ولی فقیه (فقاہت، عدالت و درایت) ذکر شده است و تعیین شرایط حاکمتوسط قانون منافاتی با معنای جمهوریت حکومت ندارد؛ زیرا در همه حکومت های جمهوری، رئیس جمهوری باید دارای شرایطی باشد که قانون آن را تعیین کرده است.

برای مطالعه بیشتر رجوع کنید به:

۱ ولایت فقیه، جوادی آملی، ص ۵۰۴ ۵۰۰.

۲ ولایت و دیانت، مهدی هادوی تهرانی.

توتالیتزر یعنی چه؟ فرق آن با ولایت فقیه چیست؟

پرسش

توتالیتزر یعنی چه؟ فرق آن با ولایت فقیه چیست؟

پاسخ

توتالیتزر «TOTALITAIRE» از واژه فرانسوی «توتال» به معنای جامع و کامل گرفته شده است و به آن دسته از رژیم های استبدادی گفته می شود که کلیه شئون جامعه را -از سیاست و اقتصاد گرفته تا مذهب، فرهنگ و هنر تحت کنترل و نظارت خود دارند و در جهت ایدئولوژی سیاسی خویش، هدایت می کنند. از این نوع رژیم ها در تاریخ معاصر، می توان حکومت های فاشیستی هیتلر و موسولینی و نظام های حاکم بر کشورهای کمونیستی را نام برد. (ر.ک: طلوعی، محمود، فرهنگ جامع سیاسی، ص ۳۵۹).

ویژگی های نظام توتالیتزر را می توان چنین نام برد:

۱. نظارت دولت بر کلیه شئون فعالیت های اقتصادی و اجتماعی؛

۲. قدرت در دست اعضای حزب واحدی است که همه افراد از آن تبعیت می کنند؛

۳. حذف همه اشکال نظارت مردم بر حاکمان؛

۴. توسل به زور و خشونت برای سرکوب مخالفان؛

۵. اعمال قدرت نامحدود و عدم مانعیت هیچ چیز در مقابل آن (از قبیل قانون، احترام به آزادی فرد و...)

۶. تسلط یک فرد در رأس یک حزب و دولت.

آنچه احتمال دارد، وجه شباهت نظام اسلامی و شکل حکومت توتالیتر محسوب گردد، بند اول است. در حالی که:

یکم. همه نظام های سیاسی با تفاوت های چشمگیری که دارند، در مواردی مشابهت هم دارند و تشابه در یک وجه، با یکسانی متفاوت است.

دوم. اسلام در مسائل اجتماعی - بر خلاف دولت های توتالیتر و یا لیبرال نه دولت را موظف می کند که همه نیازمندی های جامعه، حتی نیازهای غیر ضروری را در انحصار خود درآورد و نه دولت را به طور کامل از دخالت در کارهای اجتماعی باز می دارد؛ بلکه سطح دخالت دولت، متناسب با شرایط متغیری است

که در جامعه پدید می آید و بایستگی دخالت را در تأمین بخشی از نیازهای جامعه نمایان می سازد.

در نگرش اسلام، اصل بر آن است که نیازمندی های جامعه، داوطلبانه از سوی خود مردم تأمین شود. اما از آنجا که سود پرستی و افزون طلبی افراد و گروه هایی، منشأ فساد و تضییع حقوق دیگران می شود؛ دولت باید وارد صحنه شود و با ارائه راه کارهای مناسب و رعایت مصالح زمانی و مکانی، تصمیمات لازم را برای جلوگیری از تخلفات اتخاذ کند.

این راهی متعادل است؛ بدان جهت که در عمل ثابت شده که شیوه متمرکز دولتی و سپردن عمده فعالیت های اجتماعی به دولت، به دلایل فراوانی ناصحیح و غیر کارآمد است. مشکل نخست گسترش بخش دولتی، هزینه و بودجه سنگینی است که بر دولت تحمیل می گردد و برای جامعه مشکل آفرین است.

از طرف دیگر اسلام در پی آن است که در بدو امر، انسان ها را تشویق کند با انتخاب و اختیار خود - و نه از طریق زور و فشار به خودسازی و انجام دادن کارهای نیک مبادرت ورزند. کار انسان وقتی ارزش می یابد که از راه انتخاب و اراده آزاد سرچشمه بگیرد. اما اگر الزام و اجبار موجب انجام کاری شد، آن تأثیر معنوی و مطلوب، در روح انسان حاصل نخواهد شد و هدف نهایی تحقق نخواهد یافت؛ مگر اینکه مصلحت اجتماعی، اجبار و الزام را ایجاب کند. در این صورت چاره ای جز اعمال دخالت دولت نیست. (برای آگاهی بیشتر ر.ک: قاضی زاده، کاظم، اندیشه های فقهی سیاسی امام خمینی، ص ۱۴۳).

چرا امام راحل (ره) از بین اشکال و مدل های مختلف حکومت، نظام «جمهوری اسلامی» را برگزیدند؛ در حالی که نظام جمهوری در اسلام و سیره معصومین نبوده است؟

پرسش

چرا امام راحل (ره) از بین اشکال و مدل های مختلف حکومت، نظام «جمهوری اسلامی» را برگزیدند؛ در حالی که نظام جمهوری در اسلام

از متون و منابع معتبر دینی، در باب «دولت» و «حکومت» چنین برمی آید که اسلام، بر شکل خاصی از ساختار نظام سیاسی، با جزئیات مشخص اصرار ندارد؛ بلکه اسلام فراتر از معرفی شکل خاصی از حکومت و متناسب با احکام ثابت و تغییرناپذیر خود، چارچوب کلی و کلانی را معرفی کرده که در درون خود، تغییرات و اشکال متنوعی را برمی تابد. اسلام نه به طور کلی مردم را به حال خود رها کرده که هر چه خواستند انجام دهند و نه شکل تنگ و محدودی را برای حکومت معرفی می کند که فقط در شرایط زمانی و مکانی محدودی قابل اجرا باشد. چارچوب کلانی که اسلام ارائه می دهد، از دامنه و خطوط وسیعی برخوردار است که همه اشکال صحیح و عقلایی حکومت در آن می گنجد. این چارچوب می تواند در زمانی با شکل و ساختار خاصی ظهور یابد و در زمان دیگر، با شکل و ساختاری دیگر؛ بدون آنکه آن دو با ماهیت اسلامی بودن حکومت تضاد و منافات پیدا کند.

اصول کلی حاکم بر ساختار نظام سیاسی اسلام عبارت است از:

۱. ضرورت مشروعیت الهی مجریان،

۲. ضرورت اسلامیت قوانین،

۳. توجه به جایگاه مهم مردم به عنوان مبدأ شکل گیری و کارآمدی همه نهادها،

۴. خطاپذیری مجریان و ضرورت نظارت بر آنان. (دیلمی، احمد، مقدمه ای بر مبانی حقوقی - کلامی نظام سیاسی در اسلام، ص ۱۴۹).

با عنایت به شرایط و نیازمندی های زمان و مکان، هر مدل که بیشترین انطباق را با این چارچوب ها داشت؛ مورد تأیید اسلام است.

حال چرا امام راحل (ره) از بین اشکال و مدل های مختلف، نظام «جمهوری اسلامی» را برگزید؟

در پاسخ به این سؤال نکاتی

به صورت مختصر ارائه می شود:

یکم. اصطلاح «جمهوری» در فلسفه سیاسی مفهومی معین، ثابت و غیرقابل تغییر ندارد. این اصطلاح گاه در مقابل رژیم سلطنتی و گاه در برابر رژیم دیکتاتوری و خودکامه به کار می رود. این اصطلاح طیف وسیعی از حکومت های متفاوت را شامل می شود؛ مثلاً نظام حکومتی در آمریکا، فرانسه و خیلی از کشورها، جمهوری است و حتی شوروی سابق - که رژیم سوسیالیستی داشت خود را جمهوری می خواند. بنابر این جمهوری شکلی از حکومت و نظام سیاسی است که می تواند محتوای گوناگون و متفاوتی - اعم از توتالیر، دموکراتیک و اسلامی را پذیرا شود و منحصر در یک محتوا و نظام سیاسی خاص نباشد.

دوم. ساختار نظام جمهوری اسلامی، نه در زمان پیامبر اکرم(ص) سابقه داشت و نه در زمان حضرت امیر(ع). علت انتخاب این ساختار به دلیل، بیشترین انطباق پذیری آن با اصول و چارچوب های کلی اسلام با توجه به شرایط و مقتضیات زمان حاضر است؛ زیرا با قید «اسلامیت» دو ویژگی مهم ساختار نظام سیاسی اسلام (ضرورت مشروعیت الهی حاکم و ضرورت اسلامیت قوانین)، رعایت شده است. با قید «جمهوریت» به مردم به عنوان مهم ترین مبدأ شکل گیری و کارآمدی نهادهای حکومتی توجه شده و مقتضیات زمان و شکل گیری ساختارهای متناسب آن (مانند تفکیک قوا)، مدنظر قرار گرفته است.

امام راحل(ره) در جواب خبرنگار روزنامه گاردین می فرماید: «ما خواهان استقرار یک جمهوری اسلامی هستیم و آن حکومتی است متکی به آرای عمومی. شکل نهایی حکومت با توجه به شرایط و مقتضیات کنونی جامعه ما توسط خود مردم تعیین خواهد شد» صحیفه نور، ج ۲، ص ۲۶۰. و در پاسخ سؤال دیگری می فرماید: «حکومت جمهوری اسلامی مورد نظر ما

از رویه پیامبر اکرم (ص) و امام علی (ع) الهام خواهد گرفت و متکی به آرای عمومی ملت می باشد و نیز شکل حکومت با مراجعه به آرای ملت تعیین می گردد» همان، ص ۲۶۰.

بنابر این اگر چه اصل جمهوریت نظام به عنوان شکل و مدل حکومتی و با ویژگی های خاص خود (از قبیل تفکیک قوا، وجود قوای سه گانه و...) در منابع اسلامی سابقه ندارد؛ اما توجه به رأی مردم - که یکی از اصول مهم جمهوری است در متون اسلامی جایگاه با اهمیتی دارد. در این خصوص می توان به آیات و روایاتی که در مورد شورا، بیعت، مسؤولیت مردم، مسؤولیت عمومی مسلمین، اهتمام به امر مسلمین و... وجود دارد، توجه کرد.

از طرف دیگر بین جمهوری - به مفهوم اسلامی شده آن با جمهوری در نگاه غربی تفاوت وجود دارد. جمهوری اسلامی، به معنای پذیرش همگانی و عمومی است و با معنای لغوی جمهور (عموم مردم)، تناسب دارد و تطبیق آن در جمهوری اسلامی - تحت ولایت فقیه به معنای پذیرفتن عموم مردم و توجه به جایگاه آنان در کارآمدی نظام است؛ نه در مشروعیت ولی فقیه و حاکم اسلامی. قید جمهوری در جمهوری اسلامی، به معنای آن است که عموم مردم، هم در ایجاد حکومت شرکت داشته اند و هم در اداره جامعه و ادامه حکومت از طریق انتخاب مسؤولان کشور و شرکت در شوراها و همه پرسی ها، دخالت دارند.

روشن است که این معنای جمهوری با جمهوری به مفهوم غرب - که مشروعیت حکومت وابسته به آرای مردم است تفاوت دارد. جهت مطالعه بیشتر ر.ک:

الف. قاضی زاده، کاظم، اندیشه های فقهی - سیاسی امام خمینی (ره) ص ۱۲۳.

ب. مصباح یزدی، محمد تقی، پاسخ استاد به جوانان پرسشگر، ص

اگر تعدادی از اهل خبره، خبرگان را جهت تعیین رهبر انتخاب کنند و مردم مداخله ای نداشته باشند، چه اشکالی دارد؟

پرسش

اگر تعدادی از اهل خبره، خبرگان را جهت تعیین رهبر انتخاب کنند و مردم مداخله ای نداشته باشند، چه اشکالی دارد؟

پاسخ

این پیشنهاد با کلیتی که دارد، شبهاتی را ایجاد می کند:

یکم. کسانی که عقلاً و عرفاً باید به اهل خبره رجوع کنند تا در امر عمومی و اجتماعی - مثل رهبری به نتیجه نهایی برسند، قطعاً خود مردم هستند و وظیفه آنان در این خصوص، رجوع به اهل خبره است. البته در جامعه اسلامی، بر خلاف جوامع غربی عمل می شود که در آنها دو نگرش وجود داشت:

الف. نگرش تفریطی که در قرون وسطی «هرگونه حضور و مشارکت سیاسی مردم را نفی می کرد و در امور سیاسی و اجتماعی غیر از حضور اطاعت وار، نقشی برای آنها قائل نبود».

ب. نگرش افراطی «که روشنفکران غربی بعد از رنسانس به آن قائل بودند و تمام عرصه های تصمیم گیری و قانون گذاری را با شعار مردم سالاری و اطاعت اقلیت از آرای اکثریت، به اراده جمعی افراد سپردند».

در برابر این دو رویکرد از نظر اسلام تکالیف اجتماعی، وظیفه همه اقشار مسلمانان است و مردم، در پرتو موازین شرعی و مذهبی، از ایفای نقش اجتماعی و حضور در صحنه های سیاسی معاف نیستند؛ اما تعیین آن موازین را طبق روش عقلا و از طریق دین شناسان خود، انجام می دهند.

دوم. خبرگانی که متصدی تشخیص رهبر هستند، اگر مورد قبول مردم نباشند، مقبولیت - که لازمه اعمال ولایت است (نه اصل ولایت) کاهش خواهد یافت.

سوم. از نقطه نظر حقوقی نیز معلوم نیست چه مرجعی باید اهل خبره را شناسایی کند. بنابراین یکی از راه های تعیین خبرگان - که جنبه عقلایی دارد و با موازین شرعی نیز سازگار است مراجعه

به آرای مردم و انتخاب عمومی است.

چه تفاوتی بین ولی فقیه، امپراتور در ژاپن یا ملکه در انگلستان وجود دارد؟

پرسش

چه تفاوتی بین ولی فقیه، امپراتور در ژاپن یا ملکه در انگلستان وجود دارد؟

پاسخ

پرسش شما به طور واضح تر و جامع این است که چه تفاوتی بین حکومت اسلامی بر مبنای ولایت فقیه و یک نظام فردی به صورتها و اشکال مختلف آن - امپراتوری ژاپن یا پادشاهی مشروطه انگلستان و پادشاهی مطلقه عربستان سعودی - وجود دارد.

برای مقایسه رژیمها و نظامهای سیاسی، از گذشته دیر باز تا پایان قرن نوزدهم طبقه بندی بر پایه طبقه بندی یونان باستان صورت می گرفت و کسانی چون هرودت، ارسطو، منتسکیو و غیره از آن استفاده نموده اند و الگوهای خاص را ارائه نموده اند. به طور مثال ارسطو جدول مشهوری دارد که در آن حکومتها را طبقه بندی کرده است. او حکومتها را به سه دسته تقسیم می نماید:

۱ - حکومتهای فردی؛

۲ - حکومتهای عده ای محدود. در این نوع حکومت طبقه ای خاص و یا گروهی مثل رؤسای قبایل و اشراف حکومت دارند.

۳ - حکومت همه افراد.

ارسطو پس از تقسیم بندی، هر سه نوع حکومت را به نوع بد و خوب تقسیم کرده است. به طور مثال برای حکومت فردی، نوع خوب را حکومت پادشاهی دانسته که مصالح عموم را در نظر می گیرد و نوع بد را نظام خودکامه دانسته که فقط منافع خود را در نظر می گیرد. تقسیم بندی نظامهای مختلف سیاسی بر مبنای ارسطو بر اساس اهداف نظامها صورت گرفته، نه شکل ظاهری، ماهیت و عملکرد هر کدام.

با این مقدمه باید گفت هر چند که به نظر می رسد شما شکل ظاهری حکومت ولایی را با حکومت پادشاهی مقایسه نموده اید ولی حتی در شکل ظاهری نیز هر دو نظام تفاوتهای اساسی

با یکدیگر دارند که به بعضی از این تفاوت‌های ظاهری و ماهیتی اشاره می‌شود.

کلیه نظام‌های فردی بر پایه وراثت بوده و مردم در تعیین حاکم هیچ نقشی ندارند و به صرف اینکه شخصی فرزند پادشاه و امپراتور پیشین باشد، به حکومت می‌رسد و هم خون بودن ملاک حاکمیت است، بر خلاف نظام ولایی که انتخاب ولی فقیه توسط مردم و خبرگان ملت انجام می‌گیرد و شایسته‌ترین فرد برای حکومت برگزیده می‌شود.

از حیث ماهیت و اهداف نیز حکومت ولایی دنباله حکومت حضرت رسول اکرم (ص) دانسته شده و تفاوت یک نظام الهی با پادشاهی در این نکته است یعنی همان تفاوت‌هایی که حکومت حضرت رسول (ص) در مدینه منوره با حکومت‌های پادشاهان داشته است. ولی فقیه باید دارای شرایطی باشد تا در زمره نامزدهای ولایت امری قرار گیرد و این شرایط در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران ذکر شده است؛ شرایطی چون علم به مبانی شریعت اسلامی، ایمان و اعتقاد قلبی به دین مبین اسلام، اخلاق - عدالت و تقوا - و برخی شرایط شخصی مثل مرد بودن، آگاهی سیاسی و توانایی مدیریتی که هیچکدام از این اوصاف و شرایط در حاکمانی چون امپراتوران، ملکه‌ها و یا پادشاهان دوران کنونی و دوره کهن نبوده است.

از حیث اهداف نیز یک نظام ولایی با حکومت سلطنتی متفاوت است. هدف نظام ولایی حفظ دین بر اصول ثابتی است که دارد و نیز دفاع از ضروریات و اجماعیات دینی؛ به عنوان نمونه همان نقشی که امام خمینی (ره) در دفاع از دین و اصل نبوت به عنوان حاکم اسلامی در رابطه با ارتداد سلمان رشدی ایفا نمود.

این اصل گاهی در مقابل دشمنان

خارجی وجود دارد و گاهی انجام آن با کارهای فرهنگی و دینی در کشور انجام می گیرد. دفاع از دین و نشر آن، اقامه حدود الی، جهاد با دشمنان، جمع آوری صدقات و تصدی امور مالی مسلمانان اقامه فرایض الله و شعایر دین و مانع شدن از ظلم و ستم بر امت و افراد و گسترش عدالت اجتماعی و فردی از اهم وظایف ولی فقیه می باشد، وظایفی که هیچ پادشاهی و حاکمی تاکنون انجام نداده و از وظایف خود نمی داند.

اهداف یک نظام ولایی به کمال رساندن مردم و گسترش عدل و داد است چنان که عموم مردم در سایه آن بتوانند به اطاعت خداوند پردازند اطاعتی که سعادت اخروی را فراهم می نماید.

منابع

۱ - احکام السلطانیه، ماوردی.

۲ - احکام السلطانیه فراء.

۳ - فقه سیاسی، عمید زنجانی، ج ۱، ص ۸۰.

۴ - حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، ج ۲، سید محمد هاشمی.

۵ - بایسته های جامعه شناسی سیاسی، موریس دوورژه، ص ۹۳ به بعد.

۶ - چهارچوبی نظری برای بررسی سیاست تطبیقی، گابریل آلموند.

۷ - ولایت فقیه، محمد هادی معرفت.

چه تفاوتی بین ولی فقیه و امپراتور در ژاپن یا ملکه در انگلستان وجود دارد؟

پرسش

چه تفاوتی بین ولی فقیه و امپراتور در ژاپن یا ملکه در انگلستان وجود دارد؟

پاسخ

ماهیت و ساختار حکومت ولایی ما با حکومت های دیگر مخصوصا با مدل حکومت بریتانیا و ژاپن تفاوت دارد/

جمهوری اسلامی نظامی است که در راس آن ولی فقیه جای دارد و قوای سه گانه تحت نظر او اعمال قدرت می کنند. این نظام بر اساس اصل ۲ و ۴ قانون اساسی بر پایه ایمان به توحید، نبوت، معاد، عدل الاهی، امامت مستمر، کرامت و ارزش والای انسان و آزادی توأم با مسؤولیت در برابر خدا استوار است، بدیهی است که رهبری چنین حکومتی بر عهده یک مدیر عالم، با تقوا قرار داده شده است تا کشور را بر اساس دین پذیرفته شده جامعه اداره کند. {۱} همچنین ارتباطات حاکم با مردم، ارتباطات فکری، عقیدتی، عاطفی، انسانی و محبت آمیز است و از دموکراسیهای رایج دنیا مردمی تر است و حکومت در خدمت مردم است /

ژاپن و انگلستان، همچون بسیاری از نظام های لیبرال، جوامعی آزاد و رهایی هستند که خدا مداری و فضیلت خواهی مفهومی ندارد و انسان مداری محور تمام فعالیت ها تلقی می شود. و بر اساس قوانین و مقررات برگرفته از اندیشه های محض بشری اداره می شود. این دو کشور دارای نظام های دو یا چند حزبی اند که مبتنی بر رقابت آزاد می باشند و به دلیل پیشینه حاکمیت پادشاه، شکل ضعیف شده حضور او را در جامعه به عنوان سمبل وحدت حفظ کرده اند و لیکن کلیه امور اجرایی و تقنینی و قضایی بر عهده تعامل احزاب سامان می یابد.

به عنوان مثال: پادشاه (ملکه) انگلستان سمبل وحدت بریتانیا محسوب می شود و از سه امتیاز دانستن، مشاوره و

هشدار برخوردار است، او رسماً در راس دولت قرار دارد اما در عمل اختیارات او محدود بوده، مجبور است در تمامی زمینه‌ها از سیاست کابینه پیروی کند. {۲} زیرا ویژگی اصلی نظام سیاسی انگلستان، حاکمیت بی‌قید و شرط پارلمان و تفکیک ناقص قوه مجریه از قوه مقننه است که در راس مخروط این نظام سیاسی، مقام سلطنت قرار دارد و صرفاً به صورت مهر تاییدی است برای دستگاه مجریه که در صورت بروز بحران یا بن‌بستی که زائیده قانون اساسی باشد احتمال دارد که سهمی مؤثر در امور سیاسی ایفا کند. {۳}

بنابراین هم جهت شکلی و ساختاری و هم از جهت نظام فکری و عقیدتی، ولی فقیه با دو حاکم مورد اشاره در پرسش تفاوت دارد/

[۱]. ولایت فقیه، جوادی آملی، ص ۴۵۲/

[۲]. سیاست و حکومت در اروپا، احمد نقیب زاده، ص ۹۲ و ۹۳/

[۳]. تحولات سیاسی در بریتانیا، یان دار بی شر، ترجمه دکتر فریدون زندفرد، ص ۹/

نظر اسلام درباره دموکراسی و مردم‌سالاری چیست؟

پرسش

نظر اسلام درباره دموکراسی و مردم‌سالاری چیست؟

پاسخ

دموکراسی (Democracy) یا مردم‌سالاری، یکی از واژه‌های کلیدی در فلسفه مدرن سیاسی است. دموکراسی در ابتدا در یونان باستان پدید آمد و مراد از آن حکومت «دموس» یا عامه مردم است؛ یعنی رعایت حق همگان برای شرکت در تصمیم‌گیری درباره امور همگانی جامعه. این صورت از دموکراسی، دموکراسی مستقیم نام دارد.

این شکل از حکومت در سده پنجم قبل از میلاد در آتن پدید آمد و در آن همه مردم، به جز زنان و بردگان، مستقیم در وضع قوانین شرکت می‌کردند و برای امور اجرایی نیز، به نوبت عهده‌دار سمت‌ها می‌شدند.

جمهوری روم نیز با برخی جنبه‌های دموکراسی آشنایی داشت و روش نمایندگی نخستین بار در آن به کار گرفته شد؛ اما با پیدایش دوره امپراتوری، دموکراسی نیز از آن رخت برپست. نمایندگی امت، یعنی انتخاب نمایندگان که در مجلس قانون

گذاری، خواست اکثریت مردم را به اجرا گذارند. یکی از ویژگی های اصلی این گونه دموکراسی، انتخابات آزاد بود که هر چند یک بار و پیوسته برگزار می شد و هر شهروند بالغ در آن حق رأی داشت و نامزدها و حزب ها، چه موافق دولت و چه مخالف آن، می توانستند آزادانه در مبارزه انتخاباتی شرکت کنند.

دموکراسی سیاسی، در عمل به معنای حکومت اکثریت یا نصف به اضافه یک است. آبراهام لینکن آن را «حکومت مردم به دست مردم و برای مردم» تعریف می کرده. دموکراسی، در مقام فلسفه سیاسی، مردم را در اداره امور خود و نظارت بر حکومت، شایسته و توانا و حق دار می شناسد و وجود دولت را ناشی از اراده مردم می شمارد.

از دیگر اصول دموکراسی، برابری شهروندان کشور در

برابر قانون، مسؤولیت دولت در برابر اکثریت و گردن نهادن به قوانین برآمده از خواست اکثریت است. {۱} اما با همه گستردگی و وسعتی که کلمه دموکراسی دارد، به سختی می توان تصور کرد که مردم واقعاً بتوانند بطور مستقیم در امر حکومت دخالت کنند/

غیر از این مشکل اساسی، یعنی عدم امکان مشارکت جدی یک جمع گسترده در سیاست گذاری، این مسأله نیز وجود دارد که مردم یک کلیت منسجم و سازگار نیستند و در میان آن ها گرایش های گوناگونی در باب موضوعات مختلف وجود دارد. البته موافقان دموکراسی سعی کرده اند تا با طرح گونه های مختلف دموکراسی و نحوه حضور مردم در... امر سیاست گذاری، تا حد امکان به این مشکلات پاسخ دهند. {۲}

اما نسبت اسلام در مقام یک دین جامع و کامل، با اندیشه دموکراسی چگونه است؟ به نظر می رسد سه نظریه در این عرصه قابل طرح باشد:

۱. برخی به ناسازگاری ذاتی میان اسلام و دموکراسی معتقدند. دموکراسی در نگاه بسیاری، جزئی از طرح سیطره تمدن غربی است و از آن روی که دموکراسی برآمده از دل چنین طرحی است که کارش سرکوب و استعمار بوده و هنوز هم با ابزارهای جدید در پی کشاندن عرب ها و مسلمانان به دنبال خویش و تسلط بر آنان است، باید رد و طرح شود. {۳} اینان می گویند «شیوه دموکراسی، شیوه کفار و مشرکان است؛ زیرا دموکراسی، گیاه روییده در یونان دوگانه پرست است». {۴}

۲. نظریه دوم، دموکراسی را در هر جامعه، و به ویژه جامعه یا جوامع اسلامی، دارای ارزش والایی می داند؛ چندان که به صورت غیر مستقیم، آن را شرط نوزایی و پیشرفت مسلمانان تلقی می کند. یکی از نویسندگان معاصر عرب می نویسد: «کسی گمان

مبرد که رستاخیز و حیات ما در غیر اسلام باشد، یا این که حال و روز ما، جز با دموکراسی سامان یابد؛ زیرا با نبود اسلام، روح امت می میرد و با نبود دموکراسی عمل امت، ضایع می شود. از این رو جمع بین این دو را ضروری و از امور دنیا می دانیم». {۵}

۳. به نظر می رسد که نظر واقع بینانه در این مسأله این است که بگوییم دموکراسی مانند هر اندیشه دیگر بشری، دارای محاسن و معایبی است. محاسن آن عبارت است از مشارکت دادن مردم در سرنوشت خود، نظارت بر حکومت و پاسخ گو بودن حکومت و... اما همچنان که حتی بسیاری از مدافعان دموکراسی، اشکالات و ایرادهای وارد بر آن را پذیرفته اند، می توان فهرستی از معایب دموکراسی موجود غربی را این گونه برشمرد: عدم وجود پشتوانه معقول و استواری برای رأی اکثریت بما هو اکثریت {۶} اشکالات عمیق مبانی معرفتی، اجتماعی و فرهنگی دموکراسی غربی که مهم ترین آن دوری از معنویت و مذهب و عدم توجه به قوانین الهی است /

بنابراین به طور خلاصه می توان نتیجه گرفت که عناصر مثبت دموکراسی - همچون لزوم مشارکت مردم در سرنوشت خود - مورد تأیید اسلام است و با آموزه های دینی همچون شورا، بیعت، و مسؤولیت اجتماعی هر مسلمان در برابر سرنوشت اسلام و مسلمانان، سازگار و همسو است. همچنین عنصر دیگر دموکراسی، یعنی لزوم پاسخ گو بودن حکومت و نظارت عمومی شهروندان بر حکومت را می توان در اصل امر به معروف و نهی از منکر جست و جو کرد /

با این همه، نمی توان از تفاوت بنیادین میان دموکراسی و اسلام در محدوده اختیار قانون گذاری چشم پوشید. در دموکراسی موجود، هیچ حد و مرزی برای رأی

اکثریت وجود ندارد تا آن جا که ممکن است اصول اخلاقی نیز به پای خواست اکثریت مردم قربانی شود؛ اما از نظر اسلامی، حق مردم در قانون گذاری تنها و تنها در محدوده احکام اسلامی به رسمیت شناخته شده است و در واقع مردم در محدوده قوانین اسلامی دارای حق رأی و قانون گذاری اند /

بنابراین به نظر می رسد که وظیفه نظریه پردازان و متفکران اسلامی این است که با تدوین و تبیین فلسفه سیاسی اسلام، نظریه «مردم سالاری دینی» را که تجربه ای جدید در دنیای بحران زده کنونی است، برای تشنگان حقیقت در سراسر دنیا، روشن و آشکار سازند /

[۱]. دانش نامه سیاسی و فرهنگی اصطلاحات و مکتب های سیاسی، داریوش آشوری، ص ۱۵۹ - ۱۵۷. (چاپ ششم، انتشارات مروارید، تهران، ۱۳۷۹)

[۲]. اندیشه های سیاسی در قرن بیستم، دکتر حاتم قادری، ص ۴۴ (سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه ها، چاپ اول، ۱۳۷۹) /

[۳]. الاسلام و ال دیمقراطیه، فهمی هویدی، ص ۵ - ۴، (القاهره، مرکز ال اهرام لل ترجمه و النشر، ۱۹۹۳)، به نقل از فصل نامه علوم سیاسی، شماره ۸، ص ۲۲۷ /

[۴]. روزنامه المستقله، چاپ لندن، ۱۹۹۴/۵/۳۰، ص ۵، به نقل از فصل نامه علمی تخصصی علوم سیاسی، شماره ۸، ص ۲۲۷ /

[۵]. الاسلام و ال دیمقراطیه، فهمی هویدی، ص ۵. به نقل از همان /

[۶]. یعنی اکثریت از آن جهت که اکثریت است /

اگر در حکومت اسلامی، اصل خداست و حاکم از طرف خدا تعیین می شود، پس نقش مردم در تشکیل نظام چیست و سخن حضرت علی (ع) را که فرمود: «لولا حضور الحاضر و قیام الحج...» چگونه تفسیر می فرمایید؟

پرسش

اگر در حکومت اسلامی، اصل خداست و حاکم از طرف خدا تعیین می شود، پس نقش مردم در تشکیل نظام چیست و سخن حضرت علی (ع) را که فرمود: «لولا حضور الحاضر و قیام الحج...» چگونه تفسیر می فرمایید؟

پاسخ

در حقوق اساسی، از دو منشأ برای حکومت نام برده اند:

۱. منشأ الهی؛

۲. منشأ مردمی /

منظور از حکومت با منشأ الهی این است که حاکم از طرف خدا تعیین شود. این تعیین یا به صورت خاص است، مثل حکومت پیامبرانی همچون حضرت سلیمان(ع) و حضرت رسول اکرم(ص) و کسانی که پیامبر اسلام(ص) به خلافت آنان تصریح کرده است؛ و یا به صورت عام است مانند حکومت علمای دین. منظور از حکومت با منشأ مردم آن است که حق تعیین حاکم و حکومت به مردم واگذار گردید. امروزه در اکثر کشورهای جهان، این شکل حکومت برقرار می باشد، هر چند نحوه انتخاب حاکم و حکومت در کشورهای مختلف، متفاوت است. پس از غیبت امام زمان(ع) تعیین فردی مشخص از طرف خداوند، منتفی است. لذا حق حاکمیت به صورت عام از طرف خداوند به علمای دین تعلق گرفته است /

در حکومت اسلامی که ولی فقیه حق حاکمیت دارد و طبق ادله شرعی، حاکم باید فقیه و مجتهد جامع الشرایط باشد، هر کسی که شرایط ولایت را در زمان غیبت احراز نمود بالقوه در مقام رهبری امت اسلامی قرار می گیرد. البته ممکن است علمای متعددی در یک زمان شرایط مذکور را دارا باشند و همگی از طرف شارع حق اعمال ولایت پیدا کنند، اما از آن جا که تعدد رهبری باعث بروز اختلال در نظام جامعه می گردد، مردم از طریق خبرگان منتخب خود، شایسته ترین فرد برای

احراز این مسئله را بر می‌گزینند/

بنابراین، در زمان غیبت، نقش مردم در حکومت اسلامی، احراز صلاحیت و تعیین فقیه واجد شرایط رهبری است؛ که این کار به صورت غیر مستقیم و از طریق انتخاب خبرگان خود، تحقق می‌یابد. سخن حضرت علی(ع) «لولا حضور الحاضر...» ناظر بر این است که حضور و بیعت مردم با امام منصوب از طرف خداوند، در واقع، فراهم کننده شرایط مناسب برای حکومت و اعمال ولایت امام معصوم(ع) است. و این به معنای تعیین و انتخاب امام از سوی مردم نیست. {۱}

[۱]. پرسش و پاسخ ها، محمد تقی مصباح یزدی/

دیکتاتوری چیست ؟

پرسش

دیکتاتوری چیست ؟

پاسخ

دیکتاتوری دو گونه است : فردی و فراگیر (توتالیترا) و هر یک نیز بر دو قسم است : دیکتاتوری قانونی , دیکتاتوری خود کامه یا غیر قانونی .

در جمهوری روم باستان , هرگاه کشور دچار بحران های حاد سیاسی , اجتماعی یا اقتصادی می شد و یا در شرایط جنگی قرار می گرفت و ادارهء کشور با قوانین عادی ممکن نبود, اختیار کامل حکومت و ارتش را برای مدت محدود (۶ماه یا بیش تر) به فردی می سپردند تا با استفاده از اختیارات کامل خود آن معضل و مشکل را حل نماید. چنین فردی را دیکتاتور یعنی صاحب قدرت مطلقه و تام الاختیار می نامیدند. به این ترتیب , دیکتاتوری مقامی قانونی بود و در مجلس قانون گذاری به تصویب می رسید. به همین جهت از محبوبیت مردمی بالایی برخوردار, و مقامی افتخارآمیز بود.

اما بعدها, سران ارتش و ژنرال های بلند پایه که از راه کودتا و غیر قانونی , قدرت را در دست می گرفتند, این عنوان را به خود می بستند. به این ترتیب , دیکتاتوری غیر قانونی , مفهومی مترادف با ظلم و جنایت و استبداد مطلق پیدا کرد و با ویژگی های زیر از دیگر مقام ها, متمایز گشت :

۱ قانونی وجود ندارد تا کردار و قدرت فرمانروا یا فرمانروایان را محدود کند و اگر قانونی وجود داشته باشد, فرمانروا با قدرت نامحدود خود آن را زیر پا گذاشته باشد.

۲ وسیله اصلی کاربست قدرت ، ترور و از بین بردن کسانی است که ممکن است روزی خطر آفرین باشند.

۳ انحصار قدرت در دست یک نفر و فرمانبری مردم از

او، تنها بر پایه ترس و وحشت از روحیه خود کامگی و انتقام جویی او باشد، نه عشق و ارادت و محبت .

در جامعه ای که دولت بر همه جنبه های فعالیت های اقتصادی ، اجتماعی و آموزشی نظارت کامل دارد و قدرت سیاسی در دست یک حزب یا گروه حاکم باشد و تلاش آن گروه بر حذف هر گونه نظارت آزادانه جامعه و سرکوبی هر نوع مخالفت و نارضایی ، و سامان دادن جامعه بر اساس ایدئولوژی و طرز تفکر حزبی و جناحی باشد، چنین نظامی را یا می نامند.(۱)

این اصطلاح را روشنکران ناراضی مارکسیست برای تفسیر سیاست احزاب ، اتحادیه های کارگری ، دانشگاه ها، انجمن های حرفه ای و مانند آن در آلمان نازی به کار می بردند.

البته دیکتاتوری دارای دامنه کوتاه تری نیز می باشد، مانند دیکتاتوری بورژوازی و دیکتاتوری پرولتاریا.

اولی را در توضیح بورژوازی و دومی را در تبیین سوسیالیسم توضیح خواهیم داد.

(پاورقی ۱. داریوش آشوری ، دانشنامه سیاسی ، ص ۲۴۱)

دمکراتیک را معنا کنید.

پرسش

دمکراتیک را معنا کنید.

پاسخ

واژه دمکراتیک و هم خانواده های آن اصطلاحی است که در یونان قدیم به کار می رفته و ریشه آن (ژرذحج) به معنای توده و عامه مردم است .

دموکراسی یا مردم سالاری ، نظام سیاسی است که اداره حکومت در اختیار اکثریت آرای مردمی است که طبق قانون حق رأی دادن دارند.

به دیگر سخن : دموکراسی به نظام حکومتی اطلاق می گردد که ارکان اساسی آن با آرای مستقیم یا غیر مستقیم اکثریت مردم از طریق انتخابات یا رفراندوم مشخص می شود.

دمکراتیک منسوب به دموکراسی است . مثلاً گفته می شود: مردم سوئیس در سال ۱۸۴۸ میلادی نخستین قانون اساسی خود را بر مبنای دمکراتیک و مشارکت مردم در تعیین سرنوشت خویش ، به موقع به اجرا گذاشتند.

آیا اسلام با دموکراسی به مفهوم امروزی آن مطابقت دارد؟ چرا؟

آیا اسلام با دموکراسی به مفهوم امروزی آن مطابقت دارد؟ چرا؟

پاسخ

برای پاسخ لازم است مقدمه ای بیان گردد. چنان که در پاسخ سؤال هیجده گفته شد، دموکراسی که ریشه آن به معنای توده و عامه مردم است، از اصطلاحاتی است که در یونان قدیم در مورد نظام سیاسی استعمال می شد که اداره حکومت در اختیار اکثریت آرای مردمی است که طبق قانون حق رأی دادن دارند. اما آیا در غرب امروز، دموکراسی سیاسی و اجتماعی به مفهوم واقعی آن وجود دارد و ارکان اساسی نظام حکومتی آن با آرای مردم از طریق انتخابات مشخص می شود؟ این سؤال است که حتی خوشبین ترین افراد بادیدگاه سطحی نگر خویش نمی توانند وجود دموکراسی را در غرب باور کنند. رجوع به آرای مردم تا آن جایی ارزشمند است که نتیجه آن مطلوب سیاست گزاران زورمند و زرمند باشد، اما اگر نتیجه آن همانند آن چه که در انتخابات الجزایر و ترکیه اتفاق افتاد و مسلمانان بیشترین رأی را داشتند، رهبران مسلمان آنان محاکمه و زندانی می شوند و مقاومت مردم با وحشی گری در هم کوبیده می شود. در نیکاراگوئه و پاناما، با پیاده کردن نیروی نظامی و لشکرکشی رهبر آن را دستگیر می کنند و به امریکا می برند. آیا انتخابات اخیر ریاست جمهوری آمریکا، کوس رسوایی دموکراسی غربی را بر ملا نکرد؟

آیا اخراج دانش آموزان با حجاب از مدارس فرانسه و انگلیس و آلمان به جرم حجاب، مفهومش این نیست که انسان ها در جوامع غربی فقط آزادند آن گونه باشند که به آن ها گفته می شود، نه آن گونه

که خود می خواهند؟ به بیان دیگر: انسان در جامعه غربی آزادی فساد اخلاقی، همجنس بازی و... را دارد، اما آزاد نیست و حق ندارد حرمت اخلاق انسانی را پاس دارد و بر پایه معتقدات خویش نوع لباس خود را انتخاب کند.

آیا محاکمه و جریمه و زندانی کردن یک نویسنده و محقق در غرب به جرم این که او را در کتاب خویش نوشته است، به معنی آزادی قلم است؟

آیا هیاهوی بین المللی که در مورد سلمان رشدی به راه انداخته اند، بیان نمی کند که واژه های مقدسی همانند آزادی، دموکراسی، حقوق بشر، حرمت بیان و قلم و... همگی شعارهایی است برای تحت فشار قرار دادن کشورهای که سیاست خودشان را با سیاست استعمار هماهنگ نمی کنند؟

دیدگاه اسلام در مورد دموکراسی

در هر امری باید به متخصص و کارشناس آن رجوع نمود. به همین دلیل دیدگاه اسلام شناسی را در این مورد مطرح می کنیم که در اعماق اقیانوس اسلام، غواصی نموده است؛ یعنی دیدگاه حضرت امام خمینی (ره) را.

امام ره می فرماید: (۱).

و در جای دیگر می فرماید: . و در مصاحبه با رادیو تلویزیون هلند می فرماید:

ممکن است دموکراسی مطلوب ما، با دموکراسی هایی که در غرب هست، مشابه باشد، اما آن دموکراسی ای که مامی خواهیم به وجود آوریم، در غرب وجود ندارد. دموکراسی اسلام، کامل تر از دموکراسی غرب است. (۲)

بنابراین امام ره به عنوان یک متفکر اسلامی و اسلام شناسی فقهی که صاحب نظر در معارف اسلام، است، اسلام را موافق دموکراسی می دانند و خود

نیز آن را می پذیرند، اما در مقام نقد و انتخاب، این مفهوم را دچار تحول می نمایند و مفهوم جدیدی از آن ارائه می دهد و لذا می فرماید: (۳)

امام (ره) معتقد است دموکراسی، حق طبیعی و فطری انسان است و هیچ کسی حق استبداد و دیکتاتوری ندارد: (۴)

اما امام (ره) مشروعیت و مبنای این حق را، خدا و قوانین الهی می داند و لذا می فرماید: (۵)

و در توضیح آن می فرماید: (۶)

جهت مطالعه و آشنایی بیش تر به مفهوم و حدود آزادی و دموکراسی در اسلام به کتاب های زیر مراجعه شود: اسیری در سیره نبوی، ص ۲۵۱ تا ۲۵۹

۲ آشنایی با قرآن، ج ۳

هر دو کتاب از شهید مرتضی مطهری ره است.

(پاورقی ۱. پیام انقلاب، ج ۲ ص ۲۰۰) (ناشر پیام آزادی).

(پاورقی ۲. پیام انقلاب، ج ۲ ص ۱۱۰)

(پاورقی ۳. همان، ص ۱۸۴)

(پاورقی ۴. نوسازی جامعه از دیدگاه امام

(پاورقی ۵. همان.)

(پاورقی ۶. همان، ص ۱۸۸)

ولایت فقیه یعنی چه و آیا با جمهوریت تضاد دارد؟

پرسش

ولایت فقیه یعنی چه و آیا با جمهوریت تضاد دارد؟

پاسخ

واژه ولایت و و امثال این ها که از پر استعمال ترین واژه های قرآن کریم است، به گونه ای که در ۱۲۴ مورد، به صورت

اسم و ۱۱۲ مورد در قالب فعل در قرآن کریم آمده، ریشه همه آن‌ها است. معنای اصلی این کلمه قرار گرفتن چیزی در کنار چیز دیگر است، به نحوی که فاصله‌ای در کار نباشد؛ یعنی اگر دو چیز آن‌چنان به هم متصل باشند که هیچ چیز دیگر در میان آن‌ها نباشد، استعمال می‌شود. به همین مناسبت این کلمه در مورد قرب و نزدیکی، دوستی، نصرت و یاری، تصدی امر، سرپرستی و صاحب‌اختیاری یک کار، تسلط و معانی دیگر از این قبیل استعمال شده است. (۱)

اما در اصطلاح، ولایت به معنای حکومت و تصدی امر و سرپرستی و صاحب‌اختیاری کاری یا اموری را داشتن است. به معنای حاکم می‌باشد. حضرت امام می‌فرماید: (۲) حکومت اسلام، حکومت قانون است. در این طرز حکومت، حاکمیت منحصر به خدا است و قانون، فرمان و حکم خدا است. قانون اسلام یا فرمان خدا، بر همه افراد و بر دولت اسلامی، حکومت تام دارد و همه افراد از رسول اکرم گرفته تا خلفای آن حضرت و سایر افراد، تا ابد تابع قانون هستند. (۳)

سپس امام می‌فرماید: چنان‌که پیامبر اکرم فرمود:

الرسول (۴).

بنابراین، ولایت فقیه، ولایت و حکومت فرد نیست، بلکه حکومت فقه و قانون الهی به مردم است و فقیه

صرفاً کارشناس و متخصص در شناخت احکام الهی و مسئول اجرای آن است .

امام خمینی ره می فرماید: حکومت اسلامی نه استبدادی است و نه مطلقه , بلکه مشروطه است . البته نه مشروطه به معنای متعارف فعلی آن که تصویب قوانین , تابع آرای اشخاص و اکثریت باشد. مشروطه از این جهت که حکومت کنندگان در اجرا و اداره , مقید به یک مجموعه شرط هستند که در قرآن کریم و سنت رسول اکرم ^ع معین گشته است . مجموعه شرط , همان احکام و قوانین اسلام است که باید رعایت و اجرا شود. از این جهت حکومت اسلامی است .

اما آیا ولایت فقیه با جمهوری تضاد دارد؟ باید اولاً مشخص شود جمهوریت یعنی چه ؟ چنان که در پاسخ سؤال چهارده گفته ایم , . حکومت جمهوری حکومتی است که قدرت و حق حاکمیت آن ناشی از میل و اراده کسانی باشد که آن را انتخاب کرده اند, و چون اتفاق نظر همه آحاد مردم در مسائل اجتماعی و بلکه در هیچ موضوعی امکان پذیر نیست , رأی اکثریت مردم ملاک عمل قرار می گیرد.

ثانیاً: بدیهی و واضح است تشکیل حکومت اسلامی در جامعه ای امکان پذیر است که اکثریت مردم آن , مسلمان و خواستار اجرای احکام و قوانین اسلامی باشند, چنان که تشکیل حکومت های دیگری چون یهودی , مسیحی , سوسیالیستی و... در کشوری ممکن است که اکثریت مردم طرف دار آن ایدئولوژی و خواهان تشکیل حکومتی برپایه احکام و قوانین آن مکتب مطلوب باشند.

تشکیل حکومت اسلامی بر محوریت ولایت فقیه مذهب تشیع از دیگر مذاهب و مکاتب است . به بیان

دیگر: ولایت فقیه در عصر غیبت به نیابت از امام زمان لایکی از ضروریات فقه شیعه است. صاحب جواهر، یکی از ارکان و اساطین فقهای شیعه می گوید: کسی که ولایت فقیه را قبول نکند، طعم فقه را نچشیده و تذوق نکرده است.

امام خمینی ره فرمود: (۵)

بنابراین، چگونه می توان گفت که اصل ولایت فقیه با جمهوریت، یعنی ملاک قرار گرفتن آرای اکثریت مردم تضاد دارد، در حالی که اکثریت مردم ایران، مسلمان و دارای مذهب شیعه دوازده امامی هستند و طبعاً خواستار اجرای احکام و قوانین اسلام بر پایه قرآن و فقه اهل البیت: هستند و آحاد مردم برای تحقق و اجرای آن چه قبل از پیروزی انقلاب و چه بعد از آن هر گونه مصائب و شداید را تحمل نمودند و شکنجه دیدند و مجروح شدند و شهید دادند و...

از سوی دیگر، در چندین اصل از اصول قانون اساسی جمهوری اسلامی که اکثرین نود و هشت درصد مردم به آن رأی دادند، ولایت فقیه به عنوان محور اساسی حکومت اسلامی ذکر شده است، از جمله در اصل پنجم: .

امام خمینی ره فرمود: مجموعه قوانین اسلام که در قرآن و سنت آمده، توسط مسلمانان پذیرفته و مطاع شناخته شده است. این توافق و پذیرفتن (مردم) کار حکومت را آسان نموده و به خود مردم متعلق کرده است.

چون این سؤال از شبهاتی است که امروزه دشمنان حاکمیت دین اسلام، با هزینه های زیادی آن را مطرح می کنند تا اذهان جوانان پاک دل را غبار آلود نمایند، برای تبیین شفاف تر، به شیوه و

کلام دیگری این سؤال را پاسخ می‌گوییم .

مشهور میان فقهای شیعه از گذشته تا کنون این بوده که فقیه از سوی شارع مقدس به عنوان منصوب شده و مشروعیت از ناحیه شارع مقدس تأمین شده است . به دیگر بیان : مشروعیت حکومت از ناحیه شارع حاصل شده و شارع بوده که به هر کسی که به مقام فقاہت برسد و دارای عدالت باشد و قدرت اداره جامعه را دارا باشد، ولایت اعطا کرده است . اما شخص واجد شرایط برای اعمال حکومت و ولایت ، نیازمند مقبولیت از ناحیه مردم است . اگر مردم او را نپذیرند، او عملاً توانایی اعمال ولایت را نخواهد داشت . بنابراین مردم اگر فقیه را نپذیرند، عملاً فقیه در عین حالی که ولایت دارد، نمی‌تواند اعمال حکومت کند، مانند معصومان : که ما معتقدیم به صورت خاص از ناحیه خداوند نصب شده اند و در عین حال بسیاری از مردم چون با آن‌ها هماهنگی و همکاری نداشته اند نتوانستند اعمال ولایت کنند و حکومت تشکیل دهند و این امکان در خارج برایشان پیدا نشد، اما اگر مردم هماهنگی پیدا کردند، علی بن ابیطالب توانستند اداره امور را به دست بگیرند. این جا ما معتقد نیستیم مردم بودند که حکومت را به علی دادند و به حکومت او مشروعیت بخشیدند، بلکه در واقع علی در موقع خانه نشینی، ولایت داشت ، ولی نمی‌توانست این ولایت را در خارج اعمال کند.

امکان تحقق این ولایت در خارج وجود نداشت و مردم زمینه تحقق ولایت را فراهم کردند.(۶)

در روزگار غیبت چون فقها متعدد هستند، بنابر نظریه همه کسانی که دارای سه شرط لازم

یعنی فقها هستند، عدالت و قدرت و کفایت تدبیر به اداره شئون جامعه باشند، ولایت دارند.

وحدت ولایت و رهبریت

اما ولایت فقهای که دارای سه شرط مذکور باشند، در مقام تئوری و نظری سخنی است برخاسته از متن معارف ارزشمند شیعه، لیکن در مقام عمل و کاربری نمی شود همه فقها در زمان واحد اعمال ولایت کنند. امام رضا (ع) فرمود: (۷)

مدیریت متعدد نه تنها جامعه را به سوی رشد و کمال و پیشرفت اجتماعی و تقویت ایمان و اطاعت حق تعالی هدایت نمی کند، بلکه عامل توسعه و تعمیم گناه و معصیت می گردد. بر اساس روایات و مفاد آیه شریفه (۸) در قانون اساسی راهی برای انتخاب شخص پیش

بینی شده است که هم مردم با آرای خود، خبرگان را انتخاب می کنند و خبرگان منتخب جمهور مردم، کسی را که صلاحیت برای رهبری داشته باشد، تعیین می کنند. کلام حضرت امام ره را حُسن ختام پاسخ قرار می دهیم. امام می فرماید: (۹)

(پاورقی ۱. مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج ۳ ص ۲۵۵-۲۵۶)

(پاورقی ۲. امام خمینی، ولایت فقیه، ص ۴۰)

(پاورقی ۳. همان، ص ۳۴)

(پاورقی ۴. محمد رضا حکیمی و... الحیاه، ج ۲ ص ۳۳۵)

(پاورقی ۵. ولایت فقیه، ص ۱۱۳)

(پاورقی ۶. هادوی، هفته نامه شما، پنجشنبه ۸ آبان ۱۳۷۶ ص ۸)

(پاورقی ۷. الحیاه، ج ۲ ص ۳۶۵)

(پاورقی ۸. نحل (۱۶) آیه ۴۳)

(پاورقی ۹. پیام انقلاب، ج ۲ ص ۱۱۰ ناشر پیام آزادی.)

آیا دموکراسی به جمهوری اسلامی ارتباطی دارد، کدام یک دیگری را شامل می شود؟

آیا دموکراسی به جمهوری اسلامی ارتباطی دارد، کدام یک دیگری را شامل می شود؟

پاسخ

شهید مطهری پیش از برگزاری انتخابات ۱۲ فروردین ۱۳۵۸ در یک مصاحبه تلویزیونی به این سوال پاسخ داده اند که ما خلاصه ای از آن را برای شما می نویسیم:

در این جا فقط شرط بلوغ سنی و رشد عقلی معتبر است، نه چیز دیگر. به علاوه این حکومت حکومتی موقت است؛ یعنی هر چند سال یک بار تجدید می شود؛ یعنی اگر مردم بخواهند، می توانند حاکم را برای بار دوم یا احیاناً بار سوم و چهارم - تا آنجا که قانون اساسی اجازه می دهد- انتخاب کنند و در صورت عدم تمایل، شخص دیگری را که از او بهتر می دانند، انتخاب کنند.

اما کلمه اسلامی همان طور که گفتم، محتوای این حکومت را بیان می کند؛ یعنی پیشنهاد می کند که این حکومت با اصول و مقررات اسلامی اداره شود و در مدار اصول اسلامی حرکت کند. به این ترتیب، جمهوری اسلامی یعنی حکومتی که شکل آن انتخاب رئیس حکومت از سوی عامه مردم است و محتوای آن هم اسلامی است (۱).

بنابراین، از گفته های استاد بر می آید که جمهوری اسلامی نوعی دموکراسی است که در حق حاکمیت بامردم مسلمان است و از این جهت شیوه ها حکومت در آن اسلامی است. به این نوع حکومت امروزه.

(پاورقی ۱ پیرامون انقلاب اسلامی، شهید مطهری، بحث جمهور اسلامی، ص ۷۷)

نظر اسلام درباره جایگاه رأی و اندیشه مردم و اهمیت توسعه سیاسی را بیان کنید.

پرسش

نظر اسلام درباره جایگاه رأی و اندیشه مردم و اهمیت توسعه سیاسی را بیان کنید.

پاسخ

نقش رأی و نظر مردم در حکومت اسلامی در دو جنبه قابل بررسی است:

۱- در مشروعیت بخشیدن به حکومت،

۲- در عینیت بخشیدن و محقق ساختن آن در خارج.

مسلمانان درباره حکومت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) متفق القولند و اجماع دارند که مشروعیت حکومت آن بزرگوار نقشی ندارد، ولی در مقبولیت حکومت و تحقق آن در خارج، نظر مردم نقش تعیین کننده دارد.

پیامبر اکرم (ص) با نیروی قهری و زور و استبداد، حکومت خود را بر مردم تحمیل نکرد، بلکه مسلمانان از جان و دل با پیامبر بیعت کرده و حکومتش را پذیرفتند.

در مورد مشروعیت حکومت امامان معصوم (علیهم السلام) اهل تسنن عقیده مندند که جز حکومت حضرت رسول (ص) هم مشروعیت هر حکومتی از طریق آرا و انظار مردم ثابت می شود و هم مقبولیت آن.

اما اهل تشیع می گویند: مشروعیت حکومت ائمه اطهار (ع) هم مثل حکومت نبی گرامی اسلام با نصب الهی است؛ یعنی خداوند حکومت را به امامان معصوم واگذار نموده است و پیامبر اکرم در این زمینه نقش مبلغ را ایفا کردند. اما در مقبولیت بخشیدن و تحقق پیدا کردن حکومت امامان (ع) مردم نقش به سزایی دارند و تا وقتی که از امام حمایت نکنند و دست بیعت به او ندهند، نمی تواند زمام امور را به عهده بگیرد. به همین خاطر امام علی (ع) با این که حکومتش از سوی خداوند متعال مشروعیت داشته، ۲۵ سال از دخالت در امور اجتماعی خودداری کردند، چون با ایشان بیعت نکرده بودند.

درباره حکومت در عصر غیبت حضرت بقیه الله اکثر فقهای شیعه معتقدند: فقیه حق حاکمیت دارد؛ یعنی حکومت از ناحیه خداوند توسط امامان به فقهای جامع شرایط واگذار شده است.

پس در عصر غیبت هم رأی

مردم در اصل مشروعیت دادن ولایت فقیه نقشی ندارد. آرای مردم تنها در تحقق بخشیدن و استقرار حکومت فقها در خارج نقش دارد [۲۴].

گفتنی است: مشروعیت و مقبولیت ریاست جمهوری، خبرگان رهبری، مجلس شورای اسلامی و شورای شهر و... به دست مردم است.

مفهوم توسعه سیاسی انتزاعی است که بر حسب شاخصه های خود قابل تعریف هستند.

شاخصه های عمده توسعه سیاسی عبارت است از:

۱- افزایش حق رأی و انتخاب آزاد.

۲- مشارکت بیش تر مردم در روندهای سیاسی.

۳- مشارکت مردم در هیأت ها و مراکز تصمیم گیری.

۴- تراکم منافع فزاینده توسط احزاب سیاسی.

۵- آزادی مطبوعات و رشد رسانه های جمعی.

۶- گسترش امکانات آموزشی.

۷- استقلال قوه قضاییه و حاکمیت قانون.

۸- دنیایی کردن فرهنگ (سکولار).

۹- داشتن نیروهای مسلح غیر سیاسی.

یک سری ویژگی های محلّ در روند توسعه سیاسی وجود دارد که برخی عبارتند از:

الف) فساد سیاسی به جهت منافع سیاسی.

ب) بت شدن، یا بت قرار دادن فرمان روایان.

ج) تعظیم و تکریم ایدئولوژی رسمی و حاکم.

د) تعهد کارمندان به خط حزب حاکم.

ه) مداخله خارجی در امور داخلی کشور.

(و) تظاهرات اعتراض آمیز با استفاده از خشونت.

(ز) سرکوبی ناراضیان.

(ح) سیاسی شدن نیروهای مسلح.

(ط) سوء قصدهای سیاسی [۲۵].

در یک نگاه به شاخصه‌ها توسعه سیاسی را می‌توان به دو بخش "مشروعیت و کارآمدی" تقسیم نمود.

مشروعیت یعنی چرا و به چه دلیل کسی یا کسانی حق امر و نهی بر دیگران را باید داشته باشند؟

هر چه پاسخ به این پرسش‌ها دقیق‌تر و عقلانی‌تر باشد، حکومت از بُعد مشروعیت پیش‌رفته‌تر و توسعه یافته‌تر است.

از دیدگاه اسلام برترین ملاک مشروعیت "حق الهی در امر و نهی و حکومت بر بندگان" است.

نظامی که مبتنی بر چنین دیدگاهی مشروعیت خود را بنا می‌نهد، توسعه یافته‌ترین نظام سیاسی خواهد بود.

بنابراین آن دسته از معیارها و آثار توسعه که مستلزم کنار گذاردن منشأ الهی

از حکومت و روی آوری به ملاک های دیگر است، در تعارض با اسلام و نظام اسلامی است و ابداً مورد قبول اسلام نخواهد بود.

در بُعد کار آمدی که به نوبه خود شامل شاخصه هایی چند از توسعه سیاسی می شود تفکر دینی اقتضا می کند که در چارچوب قوانین الهی مشی کنیم.

به عبارت دیگر: آن جا که شاخصه ای، یا بخشی از یک شاخصه و حتی معنای شاخصه ای، مستلزم نادیده گرفتن احکام ثابت و قطعی اسلام است، حکم خدایی و قانون الهی مقدم است و آن مورد، معارض و منافی با دین کنار گذاشته می شود.

به عنوان نمونه: یکی از شاخصه های توسعه سیاسی، سکولاریزه کردن (غیر دینی) معرفی شده است.

یقیناً چنین مؤلفه ای هرگز مورد تأیید اسلام نخواهد بود و اسلام با چنین توسعه ای مخالف است. یا مثلاً اسلام با افزایش فعالیت های سیاسی تا جایی موافقت دارد که به وحدت ملی ضربه نرساند و کوششی برای بر اندازی حکومت نباشد؛ یعنی با فعالیت سیاسی که به وحدت ملی ضربه برساند، مخالف است [۲۶].

بنابراین اسلام دینی است که نه تنها با پیش رفت و توسعه در عرصه های گوناگون مخالف نیست، بلکه هر روز انسان را بهتر از روز قبل می خواهد، منتها پیش رفت را در چارچوب احکام و ارزش های دینی می خواهد، چون معتقد است سعادت دنیوی و اخروی از همین راه حاصل می شود.

نمونه عینی مُدّعی ما، کشور اسپانیا (اندلس) در عصر حاکمیت اسلام بر آن سرزمین است که به اعتراف غربی ها اگر میراثی که اسلام در اسپانیا بر جای گذاشت نبود، غربی ها هنوز در حالت نیمه وحشی به سر می بردند و هرگز این صنایع پیش رفته نصیب شان نمی شد.

نگاهی گذرا به پیشینه ۲۲ ساله انقلاب اسلامی در

ایران نشان می دهد که بسیاری از شاخصه های توسعه ارمغان انقلاب اسلامی است، به گونه ای که نظام جمهوری اسلامی را یکی از مردمی ترین و سیاسی ترین نظام های جهان معرفی کرده است.

افزایش مقبول و معقول آزادی مطبوعات، حق رأی و انتخابات آزاد و فزونی مشارکت سیاسی مردم در عرصه های مختلف همه از دست آوردهای انقلاب اسلامی می باشد [۲۷].

توسعه سیاسی تا جایی که منجر به کنار گذاشتن منشأ الهی حکومت و روی آوردن به ملاک های دیگر نشود، همچنین اگر مستلزم نادیده گرفتن احکام ثابت و قطعی قانون الهی نباشد، مورد قبول و تأیید اسلام می باشد و گرنه مورد پذیرش اسلام نیست.

[۲۴] آیت الله مصباح یزدی، پرسش ها و پاسخ ها، ج ۱ ص ۲۰-۲۱، با تلخیص.

[۲۵] آیت الله مصباح یزدی، پرسش ها و پاسخ ها، ج ۳ ص ۵۶، پاورقی.

[۲۶] آیت الله مصباح یزدی، پرسش ها و پاسخ ها، ج ۳ ص ۵۸.

[۲۷] آیت الله مصباحی، پرسش ها و پاسخ ها، ج ۳ ص ۵۸.

چرا اسم حکومت ما جمهوری اسلامی است؟

پرسش

چرا اسم حکومت ما جمهوری اسلامی است؟

پاسخ

راه کارهای متعددی برای گزینش اسم برای نوع حکومت ها وجود دارد: یکی از این راه کارها آن است که نظریه سازان و صاحبان اندیشه برای حکومت اسم گذاری می کنند؛ مثلاً افلاطون حکومت آرمانی را جمهوری دانسته و اسم جمهوری را بر آن گزینش نموده است.

امروزه برخی از حکومت ها اگر با عنوان جمهوری یاد می شوند، ریشه در همان جمهوریت افلاطون دارد. گرچه ساختار و مؤلفه های آن حکومت ها با جمهوریت افلاطون تفاوت دارد. یکی از راه کارهای دیگر برای گزینش اسم و نوع حکومت آن است که نخبگان جوامع و با الهام گیری از حکومت های ارائه شده از سوی نظریه سازان، حکومتی را گزینش می کنند که با آداب، فرهنگ و سنت های جامعه خویش همسویی داشته باشد. حکومت اسلامی ایران نیز از قاعده جدا نبوده و اسم و نوع حکومت آن از سوی بنیانگذار و معمار انقلاب، حضرت امام خمینی (س) انتخاب و به فراندوم عمومی گذاشته شد و مردم با

اکثریت قاطع (حدود ۹۸٪) به آن رأی دادند. جمهوریت نظام پدیدۀ جدیدی نیست که از سوی امام ارائه شده باشد؛ زیرا حکومت جمهوری هم از سوی نظریه پردازان دیگر ارائه شده بود و هم در جهان سابقه داشت، اما آن چه که حکومت اسلامی ایران را از سایر حکومت ها متمایز می کند محتوا و مؤلفه ها و شاخصه های آن است.

امام اسم حکومت را جمهوری اسلامی گزینش نمود، حتی اجازه نداد که پسوندهای دموکراتیک، خلق و... بر آن اضافه گردد، گر چه برخی از نظریه پردازان بر این باور بودند که اسم حکومت ایران، جمهوری دموکراتیک و... گزینش گردد. امام فرمود: "من رأی به

جمهوری اسلامی می‌دهم و از شما تقاضا دارم که رأی به جمهوری اسلامی بدهید. نه یک کلمه کم و نه یک کلمه زیاد، جمهوری اسلامی... آن‌ها که در نوشته‌هایشان از جمهوری دم می‌زنند، جمهوری فقط، یعنی اسلام نه آنهایی که جمهوری دموکراتیک می‌گویند. یعنی جمهوری غربی، جمهوری اسلامی نه". (۱)

جمهوریت نظام نوع و شکل حکومت را نمایش می‌دهد که در حکومت جمهوری به مردم سالاری دینی سخت توجه شده است. امام راحل عقیده دارد که ستون فقران نظام ایران را مردم تشکیل می‌دهند و این مردم بودند که انقلاب کردند و نظام دیکتاتوری شاه ایران را ساقط کردند، از این رو مردم جایگاه ویژه در ساختار حکومت دارد. امام عقیده دارد که در ایران رأی مردم حکومت نبوده و میزان رأی مردم است، از این رو امام بارها به مردم سالاری در حکومت اشاره نمود؛ بر این اساس، جمهوری نظام ناظر به جایگاه مردم در حکومت است. اسلامیت نظام نیز به آن معنا است که محتوای نظام ایران باید بر اساس دستوران شرع شکل گرفته و باید بر اساس دستورات اسلام اداره و حفظ گردد. به عبارت دیگر در جامعه اسلامی که اکثریت آن را مسلمانان تشکیل می‌دهند، لازم است قوانین اسلام در آن جامعه حاکمیت داشته باشد، یکی از اهداف مردم ایران از انقلاب اجرا و حفظ قوانین اسلام بوده و لازم بود حاکمیت قانون اسلامی در ساختار نظام پیش می‌شد. امام با گزینش اسم جمهوری اسلامی هم به جایگاه مردم در حکومت توجه داشت و هم به اسلامیت آن. امام باور دارد که جمهوریت با اسلامیت نه تنها پارادکس و تضاد ندارد،

بلکه مکمل یکدیگرند؛ زیرا تمام آزادی های معقول، منطقی و شرعی در اسلام وجود دارد، یکی از شاخصه های حکومت جمهوری مردم سالاری است و مردم سالاری در برنامه و دستورات اسلام نهفته است و اسلام آزادی های معقول و منطقی را تأمین نموده است. از سوی دیگر امام عقیده دارد که در جامعه اسلامی ایران به دلیل این که اکثریت قاطع آن را مسلمانان تشکیل می دهند، نمی توان حکومت غیر دینی و غیر اسلامی ارائه نمود. مردم ایران اسلام را خواسته و باید به خواست مردم توجه شود. یکی از شاخصه های مهم حکومت اسلامی ایران نیز در اسلامیت آن ظهور می کند.

پی نوشت ها:

۱ - صحیفه نور، ج ۵، ص ۱۸۱.

مفهوم "استبداد دینی" را از منظر آیات و روایات و شواهد تاریخی توضیح دهید.

پرسش

مفهوم "استبداد دینی" را از منظر آیات و روایات و شواهد تاریخی توضیح دهید.

پاسخ

مفهوم این سؤال روشن نیست. اگر سخن در این است که دین در مورد استبداد چه می گوید، پاسخ این است: دین، به ویژه اسلام به عدل و اعتدال حکم می کند. خداوند عادل است و بشر را به عدل فرا می خواند و از هر گونه ظلم و ستم بیزار می جوید.

خداوند هدف از بعثت پیامبران را اقامه عدل یاد کرده است: "لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الکتاب و المیزان ليقوم الناس بالقسط". (۱)

امام حسین (ع) برای اقامه عدل و نابودی استبداد نهضت رهایی بخش عاشورا را به راه انداخت.

اگر سخن در این است که آیا از دین استبداد برمی خیزد، پاسخ منفی است. خصلت دین به ویژه اسلام، استبداد ستیزی است. امام علی (ع) فرمود: "من استبد برأیه هلك؛ (۲) هر که استبداد به رأی داشته باشد هلاک می شود". اسلام به رأی مردم و مشورت ارزش قائل شده و با انواع راهکارها در پی استبداد زدایی قدم برداشته است.

گاهی اتفاق افتاده که از دین سوء استفاده شده است. همانگونه که در قرون وسطی از دین مسیحیت سوء استفاده شده و یا در جهان اسلام، حاکمان ستم پیشه بنی امیه و بنی عباس، از این استفاده ابزاری بردند و مستبدانه به عنوان دین بر مردم ستم راندند. این ها واقعیت هایی است که در تاریخ وجود دارد، لیکن از ماهیت دین بیرون است.

اسلام به ذات خود ندارد عیبی هر عیبی که هست از مسلمانی ماست

پی نوشت ها:

۱ - حدید، آیه ۲۵.

۲ - نهج البلاغه، حکمت ۱۶۱.

چه فرقی بین نظام جمهوری اسلامی با حکومت اسلامی است؟

پرسش

چه فرقی بین نظام جمهوری اسلامی با حکومت اسلامی است؟

پاسخ

از عنوان جمهوری اسلامی دو چیز فهمیده می شود: یکی جمهوریت که اشاره به مشارکت و حضور مردم در صحنه های انتخابات دارد، و دیگری اسلامیت که بیانگر این است که حکومت بر اساس رهنمودهای اسلام حرکت می کند.

امّا عنوان "حکومت اسلامی" از این عنوان به دست می آید که حکومت می بایست بر اساس اسلام اداره شود و در مشروعیت، عملکرد و قوانین نظام می بایست با رهنمودهای اسلامی باشد.

در مشروعیت حکومت از نگرش اسلام، فرقه ها و مذاهب اسلامی، دیدگاه های متعددی دارند که به مقتضای برخی از این دیدگاه ها "حکومت اسلامی" با "جمهوری اسلامی" منطبق است و به مقتضای برخی دیگر منطبق نیست.

اگر مشروعیت حکومت را از طریق بیعت و رأی مردم قائل شویم، با جمهوریت منطبق است.

اگر مشروعیت حکومت را از طریق نصب و بیعت مردمی قائل شویم، با جمهوریت منطبق است.

اگر از راه نصب و بدون بیعت مردم قائل شویم، با جمهوریت منطبق نیست.

نیز اگر راه قهر و غلبه نظامی را یکی از راه های مشروعیت حکومت بپذیریم، با جمهوریت منطبق نیست.

سفارش می کنیم به کتاب فقه سیاسی، نوشته عمید زنجانی مراجعه نمایید.

حکومت اسلامی با حکومت دموکراتیک چه تفاوت هایی دارند؟

حکومت اسلامی با حکومت دموکراتیک چه تفاوت هایی دارند؟

پاسخ

این دو نوع حکومت در برخی از اصول مشترک بوده و در برخی از اصول و مؤلفه ها تفاوت دارند که جهت رعایت اختصار به برخی از آن ها اشاره می شود:

یکم: یکی از تفاوت های مهم این دو حکومت در ماهیت آن دو ظهور می کند. ماهیت حکومت با پسوند "اسلامی" مبتنی بر خدا محوری بوده و حق حاکمیت از آن خداوند می باشد و قانون گذار خداوند است. یکی از اهداف مهم حکومت دینی حفظ و اجرای قوانین اسلامی و ارزش های آن است. زندگی سیاسی، فردی و اجتماعی مردم نیز بر اساس دستورهای اسلامی اداره شده و مسئولان حکومت وظیفه دارند قوانین اسلامی را اجرا نمایند. در اندیشه سیاسی اسلام ساختار حکومت به گونه ای تعریف شده است که حق حاکمیت مردم و نقش آفرینی آنان و جایگاه آن ها در مقبولیت حکومت، با بهره گیری از آموزه های اسلامی شکل می گیرد، و حقوق مردم نیز با رعایت قوانین الهی رعایت می شود. از آن جا که در جامعه دینی اکثریت را مسلمانان تشکیل می دهند، و آن ها خواستار اجرای قوانین الهی هستند، اجرای احکام الهی با مردم سالاری منافات ندارد، زیرا در ساختار حکومت اسلامی رعایت حقوق همه شهروندان پیش بینی شده است.

در حکومت دموکراتیک دستورهای دینی یا اصلاً مدّ نظر نیست و یا کم رنگ هستند. آنچه در این حکومت محوریت دارد، مردم است و قوانین آن را نخبگان جامعه وضع می کنند، و هر آنچه را که مردم خواستند، و جاهت قانونی دارد. اگر چه بر خلاف حکم الهی

باشد، هر چه را که اکثریت مردم بپذیرند یا اکثریت قانون گذاران آن را تأیید و تصویب کنند، قانونی و لازم الاجرا است، اگر چه این مسئله غیر اخلاقی، غیر دینی و یا حتی غیر انسانی باشد.

یکی از مؤلفه های مهم حکومت دموکراتیک ماهیت غیر دینی بودن آن است که معمولاً حکومت دموکراتیک حکومت لائیک می باشد. بر اساس تفاوت ماهوی این دو نوع حکومت بود که امام راحل (ره) در اوّل انقلاب در برابر آن ها که پیشنهاد نمودند حکومت ایران حکومت دموکراتیک باشد، مخالفت نمود و فرمود: "حکومت اسلامی ایران، جمهوری اسلامی است. نه یک کلمه زیاد و نه یک کلمه کم، که جمهوریت نظام حکایتگر جایگاه مردمی آن و اسلامیت نظام بیانگر ماهیت دینی آن است. یکی از نویسندگان در خصوص تفاوت حکومت دینی با برخی از حکومت های دیگر مانند حکومت دموکراتیک می نویسد: "شعار اسلام، با شعار حکومت های بشری، به ویژه غربی متفاوت است. شعار حکومت دینی و حکومت اسلامی، پیروی از حق است و شعار حکومت دموکراسی، پیروی از "اکثریت" محوری است... در این نظام (نظام اسلامی) هر حقی از ذات اقدس الله که حق محض است سرچشمه می گیرد...".

دوم: یکی از تفاوت های حکومت اسلامی و حکومت دموکراتیک در معنا و قلمرو آزادی ظاهر می شود. در آموزه های دینی آزادی های فردی و سیاسی و ... با بهره گیری از قانون الهی تعریف شده و در چارچوب قوانین الهی مشروعیت پیدا می کند، از این رو است که برخی از مسایل از مصادیق آزادی محسوب نمی شوند. و حال آن که در ساختار حکومت دموکراتیک

آن‌ها از مصادیق آزادی به حساب آمده و آزادی‌های غیر منطقی و غیر معقول وجود دارد. تفاوت عمده این دو حکومت در تفسیر قلمرو آزادی موجب شده است که برخی تصور کنند حکومت اسلامی با آزادی‌های فردی و سیاسی و ... تعارض دارد، و حال آن‌که واقعیت غیر از این است؛ زیرا در حکومت اسلامی آزادی‌های فردی و سیاسی و ... وجود داشته و همگان در بهره‌گیری معقول و منطقی از آن مجاز هستند.

سوم: یکی از تفاوت‌های این دو نوع حکومت در مشروعیت آن‌ها ظهور می‌کند. نظریه پردازان حکومت دموکراتیک باور دارند که مشروعیت حکومت با رأی اکثر مردم شکل می‌گیرد و هرگاه اکثر مردم کسی را به عنوان رئیس حکومت انتخاب نمودند، او حق حاکمیت دارد، و حال آن‌که در اندیشه سیاسی اسلام مشروعیت حکومت از سوی شرع به وجود می‌آید؛ یعنی خداوند است که به رهبر حق حکومت می‌دهد؛ و اگر رأی مردم و مقبولیت آن‌ها در شکل‌گیری نظام و حفظ آن لحاظ شده است، با اذن شارع بوده و این مشروعیت در حقیقت برگشت به اذن الهی دارد؛ زیرا او به بندگان خویش حق تعیین سرنوشت داده است که حکومت را گزینش نموده و با راهنمایی‌های آموزه‌های دینی حکومت تشکیل دهند.

آیا اسلام اعتقادی به دموکراسی دارد؟

پرسش

آیا اسلام اعتقادی به دموکراسی دارد؟

پاسخ

دموکراسی (۱) واژه‌ای یونانی است و از ریشه "demos" به معنای مردم و کراسیا "cratia" یا "krato" به معنای حکومت اخذ شده و به معنای حکومت مردم می‌باشد.

برای این واژه معانی گوناگونی نقل شده و یک تعریف روشن و دارای حدّ و مرز مشخص (که مورد قبول همه باشد) وجود ندارد هر یک از اندیشمندان سیاسی به فراخور پیش فرض‌های فکری خویش تعریفی ارائه داده‌اند، به همین خاطر پاسخ‌گویی به سؤال نیازمند تبیین دقیق معنای دموکراسی و بیان حقیقت آن است تا بعد بتوان گفت که اسلام با دموکراسی توافق دارد یا نه؟ اگر دارد، با کدام قسم از آن موافق است.

نویسندگان و اندیشمندانی که درباره دموکراسی بحث کرده‌اند، هر یک به اعتباری خاص و از زاویه‌ای به آن نگریسته و آن را به انواع و اقسامی تقسیم کرده‌اند، به طور مثال "دیوید هلد" یازده مدل دموکراسی را بیان می‌دارد، مانند دموکراسی کلاسیک، دموکراسی حمایتی، دموکراسی تکاملی رادیکال، دموکراسی حقوقی و ... "ساموئل هانتینگتون" امواج سه‌گانه برای دموکراسی بر می‌شمارد که هر کدام در زمانی ظهور نموده و "برتراند راسل" شش نوع دموکراسی بیان نموده است. (۲) پس می‌بینید که در مورد دموکراسی معرکه‌ای از آرا و انظار است که بسیار با هم متفاوت می‌باشد و گاه معانی متضاد

بیان شده است. در بسیاری از مباحث مطرح شده در مورد دموکراسی به این تفاوت ها توجه کامل نشده است. عدم توجه عاملی برای گمراهی و تحلیل های ناصحیح شده است.

از دیگر سو در سیستم حکومتی اسلام، مردم و مسئولان دارای جایگاه کاملاً مشخص می باشند و مقولاتی همانند آزادی، جامعه مدنی و

نیز کاملاً تعریف شده می باشد. با توجه به این سخنان در می یابید که پاسخ گویی به این سؤال دشوار است، آن هم در مجال اندک، ولی با توجه به همه این مسائل می توان گفت: دموکراسی یعنی حکومت مردم یا به تعبیر دیگر مردم سالاری بدین معنا که در امور حکومتی، اعم از قانونگذاری و اجرای قانون و سایر شؤون سیاسی جامعه، مردم نقش داشته باشند.

مراحل چند گانه ای بر دموکراسی گذشته تا این که امروزه بدین شکل ظهور کرده است.

مرحله اول: دموکراسی کلاسیک: در حدود پنج قرن قبل از میلاد در آتن (پایتخت یونان) به وجود آمد. از ویژگی های این شیوه دخالت مستقیم مردم در امور حکومتی می باشد. این شیوه در یکی از شهرهای یونان اجرا شد و بعد منقرض گردید. شاید بتوان خاستگاه اولیه دموکراسی را از همین جا دانست. در این شیوه همه مردم به جز بردگان و افراد زیر بیست سال می توانستند در امور سیاسی شهر مستقیماً دخالت کنند. این شیوه علاوه بر آن که مخالفت قاطعانه فیلسوفان و اندیشمندان را به دنبال داشت، در عمل مشکلات زیادی به بار آورد و از این رو چندان دوام نیافت.

مرحله دوم: با گسترش شهرها و پیچیده تر شدن مسائل اجتماعی، چون دخالت مستقیم مردم در تمام امور جامعه عملی نبود، شکل دیگری از دموکراسی به وجود آمد که در این شیوه دخالت مردم در حکومت به وسیله انتخاب نمایندگان گوناگون صورت می گیرد. این شیوه امروزه در تمام کشورها و از جمله کشور ما اجرا می شود. مردم با انتخاب نمایندگان مجلس شورای اسلامی، شوراهای اسلامی شهر و روستا و انتخاب رئیس جمهور و... در حکومت دخالت

می کنند. این شیوه در اصطلاح "دموکراسی روشی" یا "متدیك" نامیده می شود. این روش مورد قبول اسلام می باشد، البته با شرایطی، چرا که اسلام برای حکام، قانون گذاران و مجریان قانون شرایطی را تعیین کرده است؛ بدین معنا که مردم در انتخاب افرادی که صلاحیت قانونگذاری و اجرای قانون را دارند، مشارکت جدی داشته باشند.

در شیوه دموکراسی روشی با استفاده از شیوه های دموکراتیک و مشارکت عمومی، جامعه اداره می شود، ولی اصول و ضوابط کلی و محتوای قوانین را اسلام تنظیم نموده است. در این قوانین مردم حق دخالت ندارند و در مورد مسائل شرعی و حلال و حرام نیز مجتهد جامع الشرائط این گونه احکام را از متون دین استنباط می نماید، ولی در امور اجتماعی، نظر مردم محترم است و خداوند به پیامبر خویش دستور می دهد که "و شاور هم فی الأمر؛ با مردم به مشورت پرداز" (۳) یا "و أمرهم شوری بینهم؛ امور جامعه باید به شورا واگذار شود" (۴). بر اساس این دیدگاه اسلامی معیارها توسط دین بیان شده و تشخیص و گزینش بر عهده مردم نهاده شده است و در مسائل سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و امنیتی، مردم با مشورت، شیوه صحیح و راهکار مناسب را در مسائل گوناگون بر می گزینند. در این ساز و کار جایگاه شرع و رأی مردم و فلسفه هر کدام کاملاً مشخص است و در این زمینه هیچ گونه اختلافی بین اندیشمندان اسلامی نیست.

مرحله سوم: امروزه شیوه نوینی از دموکراسی در جوامع غربی رایج می باشد که این دموکراسی به مثابه ایدئولوژی بر جوامع غربی حاکم می باشد. در این شیوه دین را از دخالت در امور سیاسی و اجتماعی منع می کنند و

اجازه نمی دهند مجریان قانون در مقام اجرا صحبت از دین کنند.

بالا تر از آن، در این شیوه هیچ گونه التزام و پای بندی به قوانین دینی وجود ندارد.

طبق این تفسیر دموکراسی مساوی است با رژیم لائیک و سکولار؛ رژیمی که به هیچ وجه به دین اجازه نمی دهد که در شؤون سیاسی و اجتماعی دخالت داشته باشد. بر طبق این تفسیر تمام شؤون حکومت (اعم از قانون گذاری و اجرا) از دین جدا می باشد؛ یعنی شرط دموکراتیک بودن سکولار و لائیک بودن است. (۵) اگر هم دینی باشد، جنبه شخصی دارد ارتباطی بین دین و جامعه و سیاست نیست و دین حق هیچ گونه دخالتی در امور اجتماعی را ندارد. دین مرجع انسان در امور شخصی مانند نماز و روزه است، لیکن در حکومت و سیاست معیار مشروعیت قانون، رأی مردم، یا رأی اکثریت است.

بر اساس رأی اکثریت مردم می توان زشت ترین و پلیدترین اموری را که بر خلاف دین و فطرت انسانی است، تصویب نموده و به اجرا در آورد، اگر چه واقعاً و حقیقتاً رأی اکثریت در بسیاری موارد وجود ندارد، مثلاً ازدواج با هم جنس و ثبت رسمی آن در برخی کشورهای غربی و قانون سقط جنین که کلیسا با آن مخالفت نموده است.

این شیوه دموکراسی، که امروزه سایه سنگین آن بر جوامع غربی گسترانیده شده است، با وجود این که اندیشمندان آن، هر گونه ایدئولوژی را آفتی برای بشریت می دانند، اما همین دموکراسی، نزد آنان (با همین تفسیر جدید) به منزله ایدئولوژی در آمده است.

این شیوه دموکراسی در تضاد مسلّم و قطعی با دین قرار دارد، چرا که با توجه به جامعیت اسلام این

نکته باید دقت شود که اسلام علاوه بر برنامه های دقیق برای سعادت فردی، در بردارنده برنامه و اصول جامع اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و... می باشد و دین مختص مسجد و گوشه منزل نیست، بلکه در صحنه زندگی اجتماعی نیز حضور کامل دارد. دموکراسی در قانون گذاری بدین معنا است که بدون توجه به دین و با توجه به رأی اکثریت مردم (۵۰٪ به اضافه یک) هر قانونی معتبر بوده و رسمی و واجب الاتباع می باشد، گرچه خلاف نص قرآن و بر خلاف سیره علمی و عملی معصومین(ع) باشد اما هرگز اسلام چنین قانون گذاری را نمی پذیرد.

در چارچوب اسلام نمی توان به نام آزادی، قوانین اسلام را تعطیل نمود و نمی توان قوانین بر خلاف دین وضع کرد. این مجموعه سخنان هرگز بدین معنا نیست که همه دستاوردهای دموکراسی مردود است، بلکه دموکراسی روشی مورد تأیید دین می باشد.

یکی از معایب دیگر لیبرال دموکراسی حاکم بر غرب، پشت نمودن به معنویت و اخلاق و دوری از خداوند است. این نوع دموکراسی خدازدا و خداگریز می باشد. این معایب در دکتترین اسلامی وجود ندارد.

امام خمینی معمار انقلاب می فرمایند:

"رژیمی که به جای رژیم ظالمانه شاه خواهد نشست، رژیم عادلانه ای است که شبیه آن رژیم در دموکراسی غرب نیست و پیدا نخواهد شد. ممکن است دموکراسی مطلوب ما با دموکراسی هایی که در غرب هست، مشابه باشد؛ اما آن دموکراسی ای که ما می خواهیم به وجود آوریم، در غرب وجود ندارد. دموکراسی اسلام کامل تر از دموکراسی غرب است... (۶) حکومت جمهوری اسلامی مورد نظر ما از رویه پیامبر اکرم(ص) و امام علی(ع) الهام گرفت و متکی به آرای عمومی ملت می باشد و نیز

شکل حکومت با مراجعه به آرای ملت تعیین خواهد گردید.

به پا داشتن حکومت جمهوری اسلامی مبتنی بر ضوابط اسلام و متکی بر آرای ملت". (۷)

دموکراسی لیبرالی غرب دارای ایرادات دیگری نیز می باشد که در حوصله این مقال نمی گنجد.

برای اطلاع بیشتر به کتب زیر رجوع شود که ما در این نوشته از برخی بهره برده ایم:

۱- فلسفه سیاست، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره).

۲- ولایت فقیه، آیت الله جوادی آملی.

۳- فصلنامه علوم سیاسی، مؤسسه آموزش عالی باقر العلوم(ع)، سال ششم، شماره ۲۲.

پی نوشت ها:

۱. democracy.

۲. فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، شماره ۲۲، مقاله الگوهای دموکراسی.

۳. آل عمران (۳) آیه ۱۵۹.

۴. شوری (۴۲) آیه ۳۸.

۵. مصباح یزدی، پاسخ های استاد به جوانان پرسشگر، ص ۱۷۴ تا ۱۷۷.

۶. صحیفه نور، ج ۲، ص ۲۱۶.

۷. همان، ص ۲۳.

نقش مردم در حکومت اسلامی چیست ؟

پرسش

نقش مردم در حکومت اسلامی چیست ؟

پاسخ

نقش مردم در دو جنبه قابل بررسی است: یکی در مشروعیت بخشیدن به حکومت اسلامی و دیگری در عینیت بخشیدن به آن. به اتفاق نظر مسلمانان مشروعیت حکومت رسول الله صلی الله علیه و آله از سوی خدای متعال بوده است؛ یعنی خدا حق حکومت را به ایشان عطا فرمود و رای و نظر مردم هیچ نقشی در مشروعیت حکومت آن حضرت نداشت. ولی در تحقق حکومت پیامبر صلی الله علیه و آله نقش اساسی از آن مردم بوده؛ یعنی آن حضرت با یک نیروی قهری حکومت خویش را بر مردم تحمیل نکرد، بلکه خود مسلمانان از جان و دل با پیامبریعت کرده، با رغبت حکومت نبوی را پذیرا شدند. کمکهای بی دریغ مردم بود که باعث تحکیم پایه های حکومت پیامبر گشت. در مورد مشروعیت حکومت امامان معصوم علیهم السلام میان اهل تسنن و شیعیان اختلاف نظر وجود دارد. اهل تسنن بر این عقیده اند که حکومت هر کس - بجز رسول الله صلی الله علیه و آله - با رای مردم و بیعت آنان مشروعیت می یابد. آنها معتقدند اگر مردم با حضرت علی علیه السلام بیعت نکرده بودند، حکومت آن حضرت نامشروع بود. ولی شیعیان معتقدند مشروعیت حکومت ائمه معصومین علیهم السلام با نصب الهی است، یعنی خدای متعال است که حق حکومت را به امامان معصوم علیهم السلام واگذار کرده است، و پیامبر اکرم نقش مبلغ را در این زمینه داشته اند. ولی در تحقق بخشیدن به حکومت ائمه علیهم السلام

بیعت و همراهی مردم نقش اساسی داشته است ، از این رو علی علیه السلام با اینکه از سوی خدا به امامت و رهبری جامعه منصوب شده بود و حکومت ایشان مشروعیت داشت ولی ۲۵ سال از دخالت در امور اجتماعی خودداری کرد ، زیرا مردم با ایشان بیعت نکرده بودند . ایشان با توسل به زور حکومت خویش را بر مردم تحمیل نکرد . در مورد دیگر ائمه نیز همین سخن درست است . حکومت اسلامی در عصر غیبت درباره حکومت در زمان غیبت معصوم باید گفت : از آنجا که در نظر اهل تسنن زمان حضور امام معصوم علیه السلام با زمان غیبت تفاوتی ندارد - زیرا آنها امامت بعد از پیامبر را آن گونه که در شیعه مطرح است قبول ندارند - مشروعیت حکومت با رای مردم است ، یعنی سنی ها معتقدند با رای مستقیم مسلمانان یا تعیین خلیفه قبلی و یا با نظر شورای حل و عقد حکومت یک شخص مشروعیت می یابد . فقهای شیعه - به جز معدودی از فقهای معاصر - بر این باورند که در زمان غیبت ، (فقیه) حق حاکمیت دارد و حکومت از سوی خدا به وسیله امامان معصوم علیهم السلام به فقها واگذار شده است . پس در زمان غیبت - مشروعیت حکومت از سوی خداست نه از سوی آرای مردم . نقش مردم در زمان غیبت فقط عینیت بخشیدن به حکومت است ، نه مشروعیت بخشیدن به آن . برخی خواسته اند نقش مردم در حکومت اسلامی - در زمان غیبت - را پررنگ تر کنند ، از این رو گفته اند آنچه از

سوی خدا توسط امامان معصوم علیهم السلام به فقها و اگذار شده ، ولایت عامه است ، یعنی نصب فقها همانند نصب معصومان برای حکومت و ولایت نیست ، زیرا نصب امامان به گونه ای خاص و معین بوده است فقها به عنوان کلی به ولایت منصوب شده اند و برای معین شدن یک فقیه و واگذاری حکومت و ولایت به او باید از آرای مردم کمک گرفت ، پس اصل مشروعیت از خداست ، ولی تعیین فقیه برای حاکمیت به دست مردم است . این نقش افزون بر نقشی است که مردم در عینیت بخشیدن به حکومت فقیه دارند . در مقام نقد و بررسی این نظریه باید گفت : یا مقصود گوینده این است که در زمان غیبت حکومت فقیه مشروعیتی تلفیقی دارد ، بدین معنا که مشروعیت ولایت فقیه به نصب الهی و نیز رای مردم است ، و به تعبیر دیگر : رای مردم همراه با نصب الهی جزء تعیین کننده برای مشروعیت حکومت فقیه است ، و یا اینکه مقصود این است که عامل اصلی مشروعیت حکومت فقیه در زمان غیبت ، نصب الهی است . ولی خداوند شرط کرده است تا آرای مردم نباشد فقیه حق حاکمیت ندارد ، یعنی رای مردم شرط مشروعیت حکومت فقیه است نه جزء دخیل در آن . به هر صورت که بخواهیم نظر مردم را در مشروعیت دخالت بدهیم ، با این اشکال مواجه می شویم که آیا حاکمیت حق مردم بود تا به کسی واگذار کنند ؟ بیشتر گفتیم حاکمیت فقط حق خداست ، و امامان معصوم از سوی خدا حق حاکمیت بر مردم یافته اند .

اگر نظر مردم در مشروعیت حکومت دخالت داشته باشد، باید هر زمان که مردم نخواستند فقیه حاکم باشد، حکومت او نامشروع باشد، ولی گفتیم که فقیه در زمان غیبت حق ولایت دارد این حق با موافقت مردم تحقق عینی می یابد. افزون بر این، لازم می آید که در صورت عدم موافقت مردم، جامعه اسلامی بدون حکومت مشروع باشد.

آیا این احتمال وجود ندارد که در صورت برگزاری انتخابات مجدد مردم به جمهوری اسلامی رای ندهند؟

پرسش

آیا این احتمال وجود ندارد که در صورت برگزاری انتخابات مجدد مردم به جمهوری اسلامی رای ندهند؟

پاسخ

قبل از پرداختن به پاسخ، توضیحی درباره احتمال ضروری است. احتمال به معنای عام امری است که در هر جا راه دارد. مثلاً در اتاقی که شما به استراحت پرداخته اید، احتمال هست سقف آن فرو ریزد، یا اگر برای اصلاح سر و صورت به آرایشگر مراجعه می کنید، احتمال دارد آرایشگر دچار جنون شده، به جای اینکه با تیغ موهای زیر گلوی شما را اصلاح کند، رگ گردنتان را قطع نماید نمی توان گفت این احتمالات وجود ندارند، ولی این احتمالات بسیار ضعیف است. شکی نیست هیچ عاقلی به چنین احتمالاتی وقعی نمی نهد و آنها را سفیهانه و غیر عاقلانه می شمارد. گاهی یک احتمال، قراین و شواهدی دال بر صحت دارد. این گونه احتمالات را (عقلایی) یا (احتمال به معنای خاص) می نامیم. خردمندان به چنین احتمالاتی ترتیب اثر می دهند و آنها را در زندگی بعید نمی دانند. مثلاً اگر کسی در سقف اتاق شکافهایی مشاهده کند، احتمال عقلایی می دهد سقف فرو ریزد، از این رو به بنامراجعه می کند، تا آن را تعمیر کند. با توجه به این توضیح، می توان به سؤال چنین پاسخ داد: احتمالی که در سؤال مطرح شده، احتمال عقلایی نیست، بلکه احتمال به معنای عام است؛ پس جواب دادن به این احتمال، لزومی ندارد. ممکن است کسی

پافشاری کند و بگوید: در مسائلی مانند تعیین نوع حکومت، هر چند احتمال ضعیفی وجود داشته باشد لکن چون محتمل بسیار اهمیت دارد باید به آن ترتیب اثر داد؛ ولی خواهیم گفت: این احتمال در مورد هر نظام و حکومتی وجود دارد. فرض کنید کسی بگوید: اگر در آمریکا انتخابات برگزار شود، مردم نظام دو حزبی کنونی را نمی پذیرند، پس باید رفراندوم برگزار شود. آیا فقط با این احتمال می توان انتخابات مجدد برگزار کرد؟ آیا تاکنون در کشوری - با هر شکل از حکومت - انتخاباتی به صرف احتمال و ادعا انجام شده است تا نظام جمهوری اسلامی هم چنین کند؟ اگر این ادعا را بررسی کنیم مستلزم تالی فاسد مهمی است؛ توضیح آنکه: اگر مردم با انتخابات آزاد نماینده ای را برگزینند و پس از گذشت زمان اندکی احتمال داده شود رای دهندگان از نظر خویش برگشته اند، باید تقاضای تجدید انتخابات بشود؟ همین احتمال در مورد انتخابات ریاست جمهوری، اعضای شورای شهر، شهرداران و مسوولان دیگری که در نظامهای مختلف از طریق انتخابات برگزیده می شوند، نیز مطرح می شود. اگر در انتخابات به صرف احتمال تغییر نظر و رای مردم - که در هیچ زمانی منتفی نیست - انتخابات مجدد برگزار گردد، کار دولتها و حکومتها فقط برگزاری انتخابات می شود آیا چنین امری در دنیا پذیرفته است؟ مشروعیت نظام و رای مردم باید توجه کنیم انتخابات و مراجعه به آرای مردم از دیدگاه عقیدتی ما هیچ گاه مشروعیت آور نیست، و تا

با منفی شدن آرای عمومی، مشروعیت نظام باطل گردد. گوا اینکه آرای مثبت و موافق مردم، عامل تحقق حاکمیت دینی است؛ یعنی اگر مردم موافق نباشند، حاکمیت دینی برقرار نمی‌گردد، چرا که چنین حاکمیتی با قهر و غلبه تحقق نمی‌یابد. انتخابات از نظر ما دو فایده دارد؛ یکی اینکه با برگزاری آن و توجه به آرای مردم، آنها خود را در ایجاد حکومت دینی سهیم خواهند دانست، و در نتیجه بیشتر و بهتر در حمایت از نظامی که به دست خودشان تحقق یافته، می‌کوشند، و آنگاه آرمانهای مهم حکومت دینی تحقق می‌یابد. فایده دیگر این است که امام راحل قدس سره - بنیانگذار این نظام الهی - با تاکید بر اهمیت نقش مردم و آرای آنان مخالفان نظام را خلع سلاح کردند، زیرا آنان با تبلیغات مسموم خود قصد داشتند نظام اسلامی را، مستبد جلوه دهند، ولی هنگامی که آرای مردم در این نظام مورد احترام و اهتمام باشد، حربه مخالفان از کار خواهد افتاد. نظامهایی که مشروعیت خویش را وامدار آرای مردم می‌دانند، و به زعم سردمداران آنها همیشه باید آرای عمومی به نفع آنان باشد، تا مشروعیت شان محفوظ بماند، هیچ‌گاه با احتمال تغییر در آراء مردم به انتخابات جدید مبادرت نمی‌کنند، و تاکنون کسی به آنها اشکالی نکرده است با اینکه به نظر می‌آید این اشکال به صورت جدی، متوجه آنان است؛ ولی وقتی مشروعیت نظام اسلامی به حکم الهی است - نه آرای مردم - ضرورتی

ندارد که به صرف این احتمال ضعیف مساله انتخابات مجدد را پیش کشید .

آیا دموکراسی غربی ، در جامعه اسلامی می تواند اجرا شود ؟

پرسش

آیا دموکراسی غربی ، در جامعه اسلامی می تواند اجرا شود ؟

پاسخ

در ابتدا ببینیم دموکراسی ، به چه معناست و چگونه در غرب به وجود آمد . دموکراسی به معنای حکومت مردم بر مردم یا (مردم سالاری) است . دموکراسی جدید در غرب ، هنگامی شروع شد که متدینین غربی متوجه شدند آئینی که به نام مسیحیت در دست آنهاست ، کارآیی و قابلیت آن را ندارد که در تمام جنبه های زندگی انسان بویژه در زندگی اجتماعی نقش داشته باشد و قانونگذاری نماید . از این رو مشکل را بدین گونه حل کردند که حوزه کاربرد دین و حکمرانی خدا محدود به زندگی فردی انسان و چگونگی رابطه او با خدا باشد . آنها حاکمیت دین را در مسائل اجتماعی و سیاسی نپذیرفتند به عبارت ساده تر ، دین کارش این شد که بگوید : نماز بخوان ، دعا بکن ، توبه و مناجات بنما ، و اما اینکه بگوید حکومت چگونه باید باشد ، سیاست چیست ، قضاوت کدام است و یا نظامهای ارزشی جامعه بر چه مبنایی است ، ربطی به دین ندارد و به صلاح خداست که در این مسائل مهم بشر دخالت نکند بدین ترتیب دنیای غرب ، تکلیف خود را با دین مسیحیت که تحریف شده بود ، روشن کرد و در مسائل سیاسی و اجتماعی و اقتصادی خیال خود را از خدا راحت کرد . آنگاه این مساله برای غربیها مطرح شد که پس از گرفتن حکومت از دست خدا ، آن را به چه کسی بسپاریم ؟ متفکران غربی به دو راه حل رسیدند : نخست آنکه حکومت به

دست یک نفر سپرده شود و او مطابق میل خود با مردم رفتار کند این شیوه را (دیکتاتوری) نامیدند . راه حل دوم : آنکه حکومت را به دست مردم بسپارند ؛ مردمی که بالغ هستند و می توانند مصلحت و مفسده خود را تشخیص دهند و مطابق با رای خود ، قانون وضع کنند و یا هر چه را دوست دارند تصویب کنند یا تغییر دهند . بر اساس این نظریه ، ملاک خوب و بد ، خواست مردم است . خوب و بد مفاهیمی اعتباری اند که تابع سلیقه مردم اند و ما در عالم واقع و در حقیقت ، خوب و بدی نداریم . اگر مردم یک روز گفتند فلان عمل خوب است ، آن عمل خوب می شود ، ولی نه برای همیشه ، بلکه تا وقتی مردم بخواهند ؛ اگر روز بعد گفتند : همان عمل بد است ، آن کار بد می شود باز هم نه برای همیشه . بنابراین ، ما خوب و بد حقیقی و عینی نداریم ، اینها مفاهیمی اعتباری و ساخته و پرداخته خود مردم اند ، غربی ها این شیوه را که متکی بر رای مردم بود ، دموکراسی نامیدند . هنگامی که آنها حل مشکل حکومت را منحصر در این دو راه یافتند ، به این نتیجه رسیدند که حکومت دموکراسی و آزاد بر حکومت فاشیستی و دیکتاتوری رجحان دارد . آنها یکدل و یکصدا شدند و فریاد زدند : درود بر دموکراسی درود بر آزادی و بدین ترتیب دموکراسی در دنیای غرب رواج یافت و روز به روز بر ارج و قرب آن افزوده گشت ،

تا آنجا که هم اکنون به عنوان ارمغان دنیای غرب به کشورهای دیگر صادر شده، در مملکت ما نیز شعار برخی از روشنفکر نماها گردیده است. غافل از آنکه دموکراسی غربی، زاییده تفکر جدایی دین از سیاست است و هیچ گاه نمی تواند با اسلام همسو گردد. زیرا همان گونه که بیان شد، در غرب ابتدا فرض کردند دین نباید در عرصه مسائل حکومتی و سیاسی دخالت کند، آن گاه ناچار شدند حکومت را به دست مردم بسپارند، تا گرفتار دیکتاتوری نشوند. دلیل ناسازگاری دموکراسی غربی با اسلام اما آیا مسلمانان هم ناچارند چنین کاری بکنند؟ آیا اسلام مانند مسیحیت تحریف شده است که نتواند درباره مسائل اجتماعی و حکومتی و بین المللی نظر دهد و حکم کند؟ اگر اسلام مانند مسیحیت بود، ما دموکراسی را روی چشمان می گذاشتیم و باغریبها همدل و همنوا می شدیم، اما هرگز اسلام همچون مسیحیت نیست، بدون تردید اسلام به تمام جنبه های زندگی بشر عنایت دارد و متن قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سیره ائمه اطهار علیهم السلام سرشار از دستورات اجتماعی و حکومتی است. آیا چنین اسلامی به ما اجازه می دهد فقط در مسائل فردی بنده خدا باشیم و در مسائل اجتماعی بنده مردم؟ آیا اسلام به ما اجازه می دهد فقط در مسائل نماز، روزه، زکات و مانند اینها به سراغ خدا برویم، اما در مساله حکومت و سیاست معیار مشروعیت قانون را رای مردم بدانیم؟ بهتر است روشنفکران جامعه ما، ابتدا اسلام را

به درستی بشناسند ، آن گاه اندکی تامل کنند آیا اسلام با دموکراسی غربی قابل جمع است ، آن گاه شعار دهند مامسلمانیم و در عین حال دموکراسی غربی را می خواهیم

آیا حکومت اسلامی حکومت فردی است یا حکومت اکثریت مردم ؟

پرسش

آیا حکومت اسلامی حکومت فردی است یا حکومت اکثریت مردم ؟

پاسخ

حکومت اسلامی ، حکومت انسانی است که در آن حقوق همه افراد اجتماع ، ضعیف و قوی و غنی و فقیر و آزاد و حر و زن و مرد و فرد و جمع و بعض ، رعایت شده است . از این رو نه حکومت فردی استبدادی است که بر اساس هوای نفس و امیال یک فرد حاکم استوار است ، نه حکومت اکثریت است که بر اساس امیال و خواسته های اکثریت مردم است و نصف به علاوه یک مردم را راضی و خشنود می کند و حقوق نصف منهای یک را نادیده می گیرد .

میزان سازگاری دموکراسی و دین چقدر است ؟

پرسش

میزان سازگاری دموکراسی و دین چقدر است ؟

پاسخ

برای ورود به هر بحث ، در ابتدا باید مفردات آن بخوبی روشن شود . واژه دموکراسی - که از آن به (مردم سالاری) نیز تعبیر می شود - همچون واژه آزادی ، توسعه ، جامعه مدنی و ۰۰۰ تعریف روشنی ندارد و مفهومی شناور و لغزنده را تداعی می کند . باید مقصود خود را از دموکراسی مشخص کنیم و به تعریف مشترکی از آن دست یابیم ، سپس آن را با دین بسنجیم ، تا به نتیجه درستی برسیم . اگر مراد از دموکراسی آن باشد که هر قانونی را مردم وضع کردند ، معتبر و لازم الاجراست و باید محترم شناخته شود ، چنین مفهومی قطعاً با دین سازگار نیست . زیرا از نظر دین حق حاکمیت و تشریح مختص به خداست ؛ [ان الحکم الا لله] . (۱-۱) فقط خداست که همه مصالح و مفاسد انسان و جامعه را می شناسد و حق قانونگذاری و تصمیم گیری برای انسان را دارد و انسانها باید در مقابل امر و نهی الهی و قوانین دینی ، فقط پیرو و فرمانبردار بی چون و چرا باشند . زیرا عبودیت خداوند ، عالیترین درجه کمال است و اطاعت از فرامین الهی سعادت آدمی را تامین می نماید . بنابراین

دموکراسی و مردم سالاری اگر به معنای ارزش رای مردم در مقابل حکم خداوند باشد، هیچ اعتباری ندارد، زیرا آنچه باید در مقابل آن خاضع و مطیع باشیم، فرمان خداست نه رای مردم. بنابراین، اگر مردم کشوری در وضعیتی خاص بر امر نامشروعی توافق نمایند

و رای دهند - چنان که در برخی از کشورهای غربی این گونه است - در چنین موقعیتی قطعاً فرمان دین مقدم است، زیرا حکم خدا بر تشخیص مردم رجحان دارد. اگر رای مردم رابر حکم خدا ترجیح دهیم، عملاً خدا را نپرستیده ایم و تابع فرمان او نبوده ایم و ربوبیت تشریحی خداوند را زیر پا گذاشته ایم، که این عمل با توحید منافات دارد. دموکراسی غربی به معنای بی نیازی از احکام دین و بسنده کردن به آرای جمعی است، و این دقیقاً سرپیچی از اطاعت پروردگار به شمار می آید. اهمیت دادن به رای مردم در مقابل حکم الهی، روگرداندن از توحید و پذیرش شرک جدید دنیای معاصر است، که باید با این بت پرستی جدید مبارزه شود.

اگر منظور از دموکراسی این باشد که مردم در چارچوب احکام الهی و قوانین شرعی در سرنوشت خود موثر باشند، چنین تعبیری با دین مخالفت ندارد. در قانون اساسی این معنا - بروشنی - تأیید شده و مقصود امام امت که فرمودند: میزان رای مردم است، بدون تردید همین بوده است، نه آنکه هر چه مردم خواستند - حتی اگر مخالفت حکم خدا باشد - ارزش و اعتبار دارد. میزان، رای مردم است تا زمانی که از قوانین الهی خارج نشود و با مبانی شرع مخالفتی نداشته باشد، در غیر این صورت، رای مردم ارزشی ندارد. آیه شریفه [و امرهم شوری بینهم] [۲-۱] به این معنا نیست که مردم در همه چیز می توانند نظر بدهند و حلال و

حرام خدا را با شور و گفتگو تغییر دهند؛ بلکه طبق آیه شریفه [و ما كان لمومن و لا- مومنه اذا قضى الله و رسوله امرا ان يكون لهم الخيره من امرهم] (۲) در احکامی که از سوی خدا و پیغمبر صادر شده است، مومنان هیچ اختیاری در دخل و تصرف ندارند.

آیا نظام دموکراسی و حکومت مردم بر مردم با اسلام سازگار است؟

پرسش

آیا نظام دموکراسی و حکومت مردم بر مردم با اسلام سازگار است؟

پاسخ

اصولاً- نظام دموکراسی و حکومت مردم بر مردم با شرایع ابراهیمی و توحیدی، خصوصاً اسلام که ابعاد گوناگون توحید را شرح بسط داده و دعوت توحیدیش خالص و دور از شائبه‌های شرک در اختیار بشریت قرار دارد، منافات دارد و قبول این گونه رژیمها با قبول سائر نظامات اسلام مثل تلفیق بین شرک و توحید است. بین حکومت خدا بر مردم و حکومت مردم بر مردم همان فاصله است که بین حکومت خدا بر مردم و حکومت شاه بر مردم است

حکومت انتخابی یعنی چه؟ آیا اسلام با حکومت انتخابی موافق است؟

پرسش

حکومت انتخابی یعنی چه؟ آیا اسلام با حکومت انتخابی موافق است؟

پاسخ

این حکومت به اصطلاح حکومت مردم بر مردم است و مبنایش اصالت خود انسان و جدا بودن سیاست از روحانیت و دین از دنیا است، در مقابل نظام اسلام و امامت که مبنایش اصالت حکومت «الله» و جدا نبودن روحانیت از سیاست و دین از دنیا و قانون از وحی خدا است.

اساس این نظام این است که «دین»، قانون عقیده، سیاست، حکومت و نظام، اخلاق، اقتصاد و برنامه های روح و جسم و فرد و اجتماع است. بنابراین، نظام دموکراسی و انتخابی به آن معنای مطلق که در غرب دارد و به قوه مقننه و قضائیه و مجریه تقسیم می شود و هیچ شرطی ندارد از نظر اسلام قابل قبول نیست.

بنابر این، دموکراسی با توجه به ماهیت آن، اصالت اسلامی ندارد و اگر در بعض کلمات دیده می شود که بر شوری یا بیعت استدلال شده، با ملاحظه، بیانات دیگر که در آنها بالصریح این مبدا رد شده است، بطور مماشات و جدل و برای اقتناع و اثبات حقیقت، حتی طبق رای و عقیده طرف است و آلمان در اسلام غیر از نظام امامت، نظام دیگری مطرح نیست که امتداد زمامداری و ولایت پیغمبر است و همانگونه که در حیات پیغمبر غیر از زمامداری آن حضرت نظام دیگری قابل طرح نبود، بعد از پیغمبر نیز همان نظام و همان ولایت ادامه می یابد.

معایب دموکراسی چیست؟

پرسش

معایب دموکراسی چیست؟

پاسخ

اول این است که چون بر مبنای اصالت رأی خود انسان و عدم تعهد دینی و عدم اعتماد به رهنمودهای الهی است، پشتوانه وجدانی و عقیدتی ندارد و چنان نیست که رأی دهندگان وجداناً خود را مسئول بدانند که فرد لایق تر و شایسته تر را انتخاب کنند و تحت تأثیر اغراض شخصی و عوامل مختلف قرار نگیرند و جاه طلبی و علاقه به شخصی، یا به بُرد یک حزب و باخت دیگر، در نامزد شدن نامزدها دخالت نداشته باشد، یا نمایندگان در اظهار رأی، فقط به حق و عدالت نظر داشته باشند هرگز چنین نیست. چیزی که در این مجالس کمتر مطرح است، حق و عدالت است و بهترین نمونه، سازمان ملل است که با اینکه در سطح عالی تر است، اکثر یا همه نمایندگان در رأی که می دهند، ملاحظات خصوصی و جبهه بندی های سیاسی را می نمایند. اگر پیشنهادی را «تو» می کنند، اگر سخنانی و داد و فریاد می نمایند و برای حقوق ملت های ضعیف دلسوزی می کنند، غیر از بازی های سیاسی چیز دیگر نیست.

دوم از معایب دموکراسی این است که رأی اکثریت، خواه حزبی باشد یا غیر حزبی، همیشه موافق مصلحت نیست، بلکه غالباً رأی اقلیتها اگر وابسته نباشند به صواب نزدیک تر است، خصوصاً اگر از جهت کیفیت بیشتر مورد اعتماد باشند مثل اینکه در یک مسأله سیاسی یا حقوقی، متخصصان سیاست و حقوق رأیشان با اینکه در اقلیت می باشند، مخالف اکثریت باشد.

سومین ایراد بر این رژیم این است که اگر اکثریت، مثلاً هشتاد درصد، رأی به نظام اکثریت و به اصطلاح حکومت مردم بر مردم دادند و بیست درصد مخالف بودند، چه مجوزی برای تحمیل

رأی هشتاد درصد بر بیست درصد دیگر خواهد بود، و به فرض که صد در صد افراد جامعه ای نظام اکثریت و هر نظام دیگر را پذیرفتند، چرا افرادی که بعد به سن بلوغ می رسند، در صورتی که در اقلیت باشند، محکوم به قبول آن نظام باشند؟

این خود استبداد و استضعافی است که اگر چه مفسد استبداد مطلق را ندارد، جز به عنوان دفع افسد به فاسد نمی توان آن را پذیرفت. با اینکه دفع افسد به فاسد، در صورتی منطقی و عقلانی است که چاره منحصر به فرد باشد، در صورتی که با وجود نظام کامل شرعی و الهی هیچگونه ناچاری در قبول این استبداد و استضعاف نیست.

چهارم، این است که در نظام اکثریت، مسأله اکثریت حقیقی و آرای اکثریت افراد مطرح نیست و به هیچ وجه اعتماد و اطمینان به حصول این جهت فراهم نخواهد شد، زیرا در نظام اکثریت که مثلاً نود در صد یک جمعیت ده میلیونی به آن رأی داده باشند، اگر حزبی هم باشد و تک حزبی هم نباشد و دو حزب یا بیشتر داشته باشند و به اکثریت نسبی یا مطلق، یکی از احزاب در انتخابات پیروز شوند، این پیروزی در صورت اکثریت نسبی، مربوط به اکثریت جامعه نیست و در صورت اکثریت مطلق هم، در بعض صورتش، با توجه به اینکه در اصل نظام، آرای موافق به صد در صد نرسیده باشد، اکثریت حاصل نمی شود.

در نظام تک حزبی نیز همین اشکالات هست و در آرای مجالس و کنگره ها و شوراها نیز این اشکالات بیشتر است و گاه می شود رأیی که در کل و با احتساب آرای رأی دهندگان

به هر نماینده ای که کاملاً در اقلیت است، به صورت اکثریت، قانونیت پیدا می کند و حاصل این است که در این نظام اکثریت و شورایی و به اصطلاح دموکراسی نیز رأی اکثریت واقعی غالباً به دست نمی آید.

و اگر فرض شود که رأی اکثریت به مصلحت نزدیک تر است (با اینکه همیشه چنین نیست) در این نظام، رأی اکثریت واقعی ملاک اعتبار نیست و إلاً باید آرای نمایندگان در اندازه اعتبار، به کثرت و قلت انتخاب کنندگان آنها مربوط باشد، بنابر این در اکثریتی که می گویند و حکومت مردم بر مردمی که از آن دم می زنند، مسأله اکثریت واقعی معیار نیست، بلکه معیار، یک اکثریت قراردادی و اعتباری است که به عذر ضرورت آنهایی که آن حکومت و نظام را می پذیرند، قبول می نمایند، با اینکه معلوم و یقین است که در بسیاری از موارد، بلکه اکثر موارد مخالف اکثریت می شود و به این ترتیب از نظام و رأی اکثریت به نظام و رأی اقلیت می روند.

پنجم این است که اگر انتخابات آزاد باشد و دولت هیچگونه مداخله ای در انتخابات ننماید از اعمال نفوذهای دیگر و مداخله سایر متنفذین، مثل صاحبان کارخانجات و نویسندگان؛ حتی خوانندگان و نوازندگان و بلکه در بعضی کشورها فواحش، مصونیت نخواهد داشت بالأخره دموکراسی و انتخاب، بهر شکل که باشد، اطمینان بخش نیست، بلکه چنانکه می بینیم تقلب و تزویر و تبلیغ و اغفال انتخاب کنندگان در آن رایج است.

آیا نوع نظام و رهبر امت با مشورت مردم تعیین میشود؟

پرسش

آیا نوع نظام و رهبر امت با مشورت مردم تعیین میشود؟

پاسخ

تعیین نوع نظام و رهبر امت مورد مشورت مردم قرار نمیگیرد؛ چون مسألهای است که از جانب خدا معین شده است؛ چنانکه سایر اصول و احکام اسلام نیز در مشورت گذارده نمیشود و آنچه مورد مشورت قرار میگیرد، موارد اجرای برنامههای اسلامی و رساندن رسالت اسلام و تکالیف کفایی و اتخاذ تصمیمات انتظامی و دفاعی و عمرانی و اجتماعی و سیاسی و تربیتی و اقتصادی و دفاعی و غیره است، اگر چه موازین و معیارهای کلی آن معلوم است، در چگونگی پیاده کردن آن به شور و مشورت نیاز میافتد و چنان نیست که کارگران و حکام و عمال نظام امامت با احتمال وجود رأیها و پیشنهادهای بهتر در بین امت بتوانند خودسرانه و مستبدانه تصمیم بگیرند.

طرفداران استبداد سیاسی در غرب، چگونه سبب دین گریزی مردم شدند؟

پرسش

طرفداران استبداد سیاسی در غرب، چگونه سبب دین‌گریزی مردم شدند؟

پاسخ

در تاریخ فلسفه سیاسی می‌خوانیم که آنگاه که مفاهیم خاص اجتماعی و سیاسی در غرب مطرح شد و مسأله حقوق طبیعی و مخصوصاً حق حاکمیت ملی به میان آمد وعده‌ای طرفدار استبداد سیاسی شدند و برای توده مردم در مقابل حکمران حقی قائل نشدند و تنها چیزی که برای مردم در مقابل حکمران قائل شدند، وظیفه و تکلیف بود، این عده در استدلال‌های خود برای اینکه پشتوانه‌ای برای نظریات سیاسی استبداد مآبانه خود پیدا کنند، به مسأله خدا چسبیدند و مدعی شدند که حکمران در مقابل مردم مسؤول نیست، بلکه او فقط در برابر خدا مسؤول است، ولی مردم در مقابل حکمران مسؤول اند و وظیفه دارند. مردم حق ندارند حکمران را بازخواست کنند که چرا چنین و چنان کرده‌ای؟ و یا برایش وظیفه معین کنند که چنین و چنان کن؛ فقط خداست که می‌تواند او را مورد پرسش و بازخواست قرار دهد. مردم حقی بر حکمران ندارند، ولی حکمران حقوقی دارد که مردم باید ادا کنند.

از این رو طبعاً در افکار و اندیشه‌ها نوعی ملازمه و ارتباط تصنعی به وجود آمد میان اعتقاد به خدا از یک طرف و اعتقاد به لزوم تسلیم در برابر حکمران و سلب حق هر گونه مداخله‌ای در برابر کسی که خدا او را برای رعایت و نگهداری مردم برگزیده است و او را فقط در مقابل خود مسؤول ساخته است از طرف دیگر. و همچنین قهراً ملازمه به وجود آمد میان حق حاکمیت ملی از یک طرف، و بی‌خدایی از طرف دیگر.

پر واضح است که چنین روشی،

جز گریزانیدن افراد از دین و سوق دادن ایشان به سوی ماتریالیسم و ضدیت با مذهب و خدا و هر چه رنگ خدایی دارد، محصولی نخواهد داشت.

چگونه اعتقاد به خدا در فلسفه اجتماعی اسلام، مانع پدید آمدن استبداد سیاسی می شود؟

پرسش

چگونه اعتقاد به خدا در فلسفه اجتماعی اسلام، مانع پدید آمدن استبداد سیاسی می شود؟

پاسخ

از نظر فلسفه اجتماعی اسلامی، نه تنها نتیجه اعتقاد به خدا پذیرش حکومت مطلقه افراد نیست و حاکم در مقابل مردم مسئولیت دارد، بلکه از نظر این فلسفه، تنها اعتقاد به خداست که حاکم را در مقابل اجتماع مسؤول می سازد و افراد را ذی حق می کند و استیفای حقوق را یک وظیفه لازم شرعی معرفی می کند.

امیر المؤمنین پیشوای سیاسی و اجتماعی و امام معصوم و برگزیده حضرت حق در گیرودار صفین با مردم سخن گفت و فرمود:

«أَمَّا بَعْدُ، فَقَدْ جَعَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ لِي عَلَيْكُمْ حَقًّا بَوْلَايَهُ أَمْرِكُمْ، وَ لَكُمْ عَلَيَّ مِنَ الْحَقِّ مِثْلُ الَّذِي لِي عَلَيْكُمْ... لَا يَجْرِي لِأَحَدٍ إِلَّا جَرِي عَلَيْهِ، وَ لَا يَجْرِي عَلَيْهِ إِلَّا جَرِي لَهُ، وَ لَوْ كَانَ لِأَحَدٍ أَنْ يَجْرِيَ لَهُ وَ لَا يَجْرِيَ عَلَيْهِ لَكَانَ ذَلِكَ خَالِصًا لِلَّهِ سُبْحَانَهُ دُونَ خَلْقِهِ، لِقُدْرَتِهِ عَلَى عِبَادِهِ وَ لِعَدْلِهِ فِي كُلِّ مَا جَرَتْ عَلَيْهِ صُرُوفُ قَضَائِهِ» (نهج البلاغه، خطبه ۲۰۷)

[حق تعالی با حکومت من بر شما برای من حقی بر شما قرار داده است و شما را همان اندازه حق بر عهده من است که مرا بر عهده شماست. حق همواره دو طرفی است؛ کسی را بر دیگری حق نیست مگر اینکه آن دیگری را هم بر او حقی است. و اگر کسی باشد که بر دیگران حق دارد و دیگران بر او حقی ندارند، او تنها خداست و آفریدگانش را چنین مزیتی نیست، زیرا او بر بندگانش توانایی و قدرت دارد و قضای گوناگون او جز بر عدالت جاری نمی گردد.]

یعنی حق، متبادل است؛ هر کس از آن بهره مند شد، مسؤولیتی در

مقابل خواهد داشت.

از نظر اسلام، مفاهیم دینی، همیشه مساوی آزادی بوده است، درست برعکس آنچه در غرب جریان داشته، یعنی اینکه مفاهیم دینی، مساوی با اختناق اجتماعی بوده است.

مفاسد حکومت های دیکتاتوری چیست؟

پرسش

مفاسد حکومت های دیکتاتوری چیست؟

پاسخ

قتل بی گناهان، انواع شکنجه ها، جنگهای بی دلیل و مخرب، غارت سرمایه ها، به استضعاف کشاندن محرومان، انواع تبعیض ها و بی عدالتی ها، صرف کردن سرمایه های اجتماع در راه عیاشی ها و هوسرانی ها، از آثار نکبت بار حکومت های خودکامه و استبدادی است و قرآن مجید در یک آیه حق مطلب را ادا کرده، می گوید «إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعِزَّةَ أَهْلِهَا أَذِلَّةً وَكَذَلِكَ يَفْعَلُونَ»

[پادشاهان (خودکامه) هنگامی که وارد منطقه آبادی شوند، آن را به فساد و تباهی می کشند و عزیزان آنجا را ذلیل می کنند و کارشان (همیشه) این گونه است!]

نارسائیهای حکومت دمکراسی چیست؟

پرسش

نارسائیهای حکومت دمکراسی چیست؟

پاسخ

حکومت دموکراسی واقعی که نماینده اکثریت مردم باشد، (اگر چنین حکومتی در دنیا یافت شود) از جهات زیادی توأم با نارسائیها، بلکه ظلم و ستم و بیدادگری است، زیرا اولاً در غالب کشورهایی که ظاهراً یا واقعاً چنین حکومتی را دارند، بسیاری از مردم عملاً در انتخابات شرکت نمی کنند، مثلاً تنها شصت یا هفتاد درصد و یا حتی کمتر از آن در انتخابات شرکت می کنند و با این حال، گاه جمعی از مردم، اکثریت را می برند که هرگز اکثریت در جامعه را ندارند، مثلاً سی و یک درصد در

مقابل بیست و نه درصد (از مجموع شصت درصد مردمی که در انتخابات شرکت کرده اند). در چنین صورتی که مصداقهای فراوانی دارد، اقلیتی از مردم جامعه زمام حکومت را به دست گرفته و اکثریت را تحت سیطره خود قرار می دهند و بدیهی است که آنها قوانین و نظامات جامعه را طبق منافع گروهی خود تنظیم می کنند و این یک ظلم فاحش است.

ثانیاً فرض کنید تمام مردمی که حق شرکت در انتخابات را دارند، بدون استثنا در آن شرکت کنند (البته این فرضی است که هرگز واقع نشده است) باز ممکن است گروهی با اکثریت ضعیف بر سر کار آیند (مثلاً پنجاه و یک درصد در مقابل چهل و نه درصد یا کمی بیشتر یا کمتر) این نیز در واقع یک نوع «استبداد اکثریت» بر ضد اقلیت است و در یک کشور صد میلیون نفری چهل و نه میلیون (مثلاً) باید تحت فرمان پنجاه و یک میلیون نفر بوده باشد و همه چیز جامعه در مسیر منافع آن اکثریت و گاه به زیان این اقلیت وسیع و گسترده باشد. از این رو بسیاری از اندیشمندان اذعان دارند

که حکومت اکثریت، یک نوع حکومت ظالمانه ای است که چاره ای جز آن نیست، اگر آن را محور قرار ندهیم چه کاری می توان انجام داد؟

ثالثاً از این گذشته به فرض که حکومت دموکراسی، هیچ یک از این دو اشکال را نداشته باشد، حکومتی است دنباله رو خواستهای اکثریت مردم و می دانیم گاه می شود که توده های مردم بر اثر بد آموزی ها، گرفتار انحرافات می شوند و در این گونه موارد باید آگاهان و صالحان جمعیت به پا خیزند و با این آفت بزرگ مبارزه کنند، در حالی که در نظامهای دموکراسی، در این گونه موارد نه تنها مبارزه ای صورت نمی گیرد، بلکه انحرافات شکل قانونی به خود می گیرد، مثلاً هم جنس بازی در انگلستان و آمریکا قانونی می شود! و سقط جنین و مفسد دیگر در بسیاری از کشورهای غربی به حکم قانون مجاز می گردد، چرا که نمایندگان مردم در این گونه نظام ها مجری خواسته های مردمند نه ناظر بر مصالح آنها!

اعتبار رای اکثریت

برتری اکثریت بر اقلیت در اسلام چه حکمی دارد و آیا رای اکثریت بر اقلیت حاکم است؟ اسلام بدموکراسی چگونه برخورد می کند؟

پرسش

برتری اکثریت بر اقلیت در اسلام چه حکمی دارد و آیا رای اکثریت بر اقلیت حاکم است؟ اسلام بدموکراسی چگونه برخورد می کند؟

پاسخ

دموکراسی و آزادی به معنای حقیقی جزء خمیره اسلام است. مبارزه با ظلم و تجاوز به حقوق دیگران در رأس برنامه های اسلامی است. نجات انسان از رقیت و بردگی و ظلم پذیری از شعارهای بزرگان اسلام است. آزادی انسان از ظلم و ظالمان و تسلیم نشدن در برابر زورگویان و چپاول گران از اهداف اسلامی است وقتی که لشکراسلام پیشروی می کرد و نقاطی از ایران آن زمان را تحت کنترل خود در می آورد، عده ای از مردم به روسای لشکراسلام گفتند شما چه کار به ما دارید و هدف شما چیست؟ آنان در پاسخ گفتند: هدف ما این است تا شما را از یوق بندگی شاهان در آورده و به بندگی خدا بکشانیم.

اسلام می گوید: هر انسانی آزاد آفریده شده او باید آزاد بماند و آزاد زندگی کند و کسی حق ندارد به او زور بگوید و حق او را پایمال کند. امام علی فرمود: توضیح این نکته ضروری است که مراد ما از آزادی، آن است که در محدوده قوانین اسلامی باشد و آزادی دیگران مزاحمتی نداشته باشد. اگر کسی بخواهد در خیابان عربده بکشد و مزاحمت برای دیگران ایجاد کند، اسلام و عقل این نوع آزادی را ممنوع می داند. آزادی هایی که مرادف با ولنگاری و فساد است نه مورد تأیید اسلام است و نه مورد تأیید عقل.

بنابراین وقتی دموکراسی و آزادی در نهاد و خمیره اسلام باشد، دیگر

مسئله اکثریت و اقلیت معنا ندارد، زیرا گاهی ممکن است اکثریت موافق با فساد و ظلم باشند. حاکم اسلامی یکه پیامبر یا امام معصوم یا فقیه جامع الشرایط است و چون عادل است و سعی می کند که عدالت را در جامعه اجرا کند و جلوی ظلم و احجاف را بگیرد، آزادی در محدودهء شرع و دین از اهداف عالی او و جزء برنامه های حکومتی او است. در نظام حکومتی اسلام، نقش مردم مسلمان در ادارهء حکومت بدون شک نقشی اساسی است و در حقیقت حکومت دینی بر دوش مردم متدین استوار است. از این رو شرکت و مساعی مردم در حکومت - که خود صاحب اصلی آن هستند - و نظارت و دقت در عملکرد مسئولان بسیار مهم است. برای ایفای این نقش، عقلای از مسلمانان، مسئله انتخابات و رأی اکثریت راملاک قرار داده اند و این کار بسیار خوبی است و اگر درست اجرا شود مخالفتی با اصول اسلامی ندارد و مورد تأیید است، اما اگر رأی اکثریت مخالف با قوانین اسلام باشد، مورد تأیید نیست.

اگر در دوران حکومت علی(ع) ۹۰٪ مردم بر فرض می خواستند امام (ع) از حکومت کناره گیری کند، حضرت چه کار باید می کرد؟

پرسش

اگر در دوران حکومت علی(ع) ۹۰٪ مردم بر فرض می خواستند امام (ع) از حکومت کناره گیری کند، حضرت چه کار باید می کرد؟

پاسخ

حضرت علی(ع) در خطبه سوم نهج البلاغه می فرماید: "سوگند به خدایی که دانه را شکافت و انسان را آفرید!" اگر نه این بود که جمعیت بسیاری گرداگردم را گرفته به یاریم قیام کرده اند و از این جهت حجت بر من تمام شده بود و اگر نبود عهد و مسئولیتی که خداوند از علما و دانشمندان هر جامعه گرفته که در برابر شکم خوارگی ستمگران و گرسنگی ستمدیدگان سکوت نکنند، من مهار شتر خلافت را رها می ساختم و از آن صرف نظر می کردم و آخر آن را با جام آغازش سیراب می کردم، آن وقت خوب می فهمیدید که دنیای شما در نظر من بی ارزش تر از آبی است که از بینی گوسفندی بیرون آید."

امام(ع) در این جملات به دو نکته بسیار مهم تصریح دارد:

۱- حضور مردم نقش اساسی دارد و بدون آن حکومت بر مردم، حکومت اجباری می شود. در تأسیس حکومت و روی کار آمدن حتی شخصیتی مانند پیامبر(ص) و علی(ع) بیعت و همراهی مردم نقش اساسی داشت. اگر بیعت مردم نبود، حکومت پیامبر(ص) و علی(ع) پا نمی گرفت.

البته این به معنای مشروعیت حکومت پیامبر(ص) و حضرت علی(ع) نمی باشد، بلکه در مقام تحقق چنین شرطی لازم است. به همین جهت اگر فرض شود که در ادامه این نوع حکومت با موافقت ۱۰٪ بتواند باقی بماند و پیامدهای سیاسی و اجتماعی نداشته باشد، یعنی ۹۰٪ حمایت نکنند، نه این که مخالفت کنند و حضرت علی(ع) بتوانند به اجرای احکام الهی پردازد، حکومت حضرت ادامه خواهد یافت، مگر آن که

آثار دینی، سیاسی، اجتماعی و... داشته باشد که در این حال نمی تواند حکومت ادامه یابد. از ظاهر عبارات حضرت به دست می آید که چنین حکومتی را رها می کند.

۲- مطلب دوم یک مسئولیت شرعی و الهی را بیان می کند. در چنین موقعیتی حمایت یا عدم حمایت مردمی نقشی ندارد. بنابراین اگر بر اساس مسئولیت الهی، کسی حکومت را به دست گرفت، اگر در ادامه کار بتواند نقش و مسئولیت دینی را اجرا کند و پیامدهایی که ذکر شد، نداشته باشد، حکومت خواهد داشت.

مشورت در انتخابات چگونه باید باشد؟ وظیفه رأی دهنده و رأی گیرنده چیست؟

پرسش

مشورت در انتخابات چگونه باید باشد؟ وظیفه رأی دهنده و رأی گیرنده چیست؟

پاسخ

انتخابات یک مسئله ملی به نظر می رسد. افراد مختلفی با سلیقه ها و گرایش های متفاوت در عرصه انتخابات حضور پیدا می کنند و با رأی مردم انتخاب می شوند.

انتخابات نیز از جمعه موضوعاتی است که نمی توان بدون مشورت در آن شرکت کرد و به طور دلخواهی رأی داد.

برای انتخاب فرد اصلح و شایسته ابتدا می بایست به کارنامه کاندیدا مراجعه کرد و سپس با مشورت افرادی که از تجربه برخوردارند، شخصی را که متخصص و متعهد است، انتخاب نمود.

امام سجاد(ع) در رساله حقوق می فرماید: "حق کسی که از تو مشورت می خواهد، این است که اگر عقیده و نظری داری، در اختیار او بگذاری. اگر درباره آن چیزی نمی دانی، او را به کسی راهنمایی کنی که می داند اما حق کسی که مشاور تو است، آن است که اگر نظری داد و تو موافق نیستی، او را متهم نکنی". (۱)

وظیفه رأی دهنده، انتخاب بهترین گزینه است، یعنی از میان جمعی که در انتخابات به عنوان کاندیدا حضور پیدا می کنند، فردی را که مناسب تر است انتخاب کند. وظیفه انتخاب شونده این است که رأی مردم را امانتی گران بها بداند و به شعار تبلیغاتی خود جامه عمل بپوشاند تا رضای خدا و خلق را به دست آورد و خواسته های مردمی را که به او رأی داده اند، پیگیری نماید و از هر کوششی دریغ نکند.

پی نوشت ها:

قرآن در بسیاری از آیات اکثریت را مذمت می کند بنابراین اسلام نمی تواند با حکومت دموکراسی کنار بیاید , چرا که پایه دموکراسی بر آراء اکثریت مردم است که قرآن شدیداً آن را مورد نکوهش قرار داده است

پرسش

قرآن در بسیاری از آیات اکثریت را مذمت می کند بنابراین اسلام نمی تواند با حکومت دموکراسی کنار بیاید , چرا که پایه دموکراسی بر

آراء اکثریت مردم است که قرآن شديداً آن را مورد نکوهش قرار داده است

پاسخ

برای بدست آمدن یک دموکراسی سالم باید نخست کوشش کرد که توده های جامعه آگاه و مومن گردند سپس نظرات اکثریت را معیار برای پیشبرد اهداف اجتماعی قرار دادوگرنه دموکراسی بر اساس نظرات اکثریت گمراه ،جامعه را به انحراف می کشاند حتی اکثریت آگاه و رشید و باایمان در صورتی نظراتشان محترم است که بر خلاف فرمان الهی و کتاب و سنت نبوده باشد .

آیا نظام اجتماعی اسلام بر اساس رای اکثریت است ؟

پرسش

آیا نظام اجتماعی اسلام بر اساس رای اکثریت است ؟

پاسخ

م...ā...ē...à...Ĥ...آی... نظری از حق است نه رای اکثریت . از این رو میان اهداف نظام اسلامی با اهداف نظام های به اصطلاح دموکراتیک تفاوت فاحش وجود دارد . هدف نظام اسلامی سعادت حقیقی انسان می باشد که منطبق بر عقل است . به این معنا که از انسان می خواهد اعتدال پیشه کند و به اندازه هر یک از قوای جسمانی و روحانی به آنها بها دهد . به همین دلیل بر اساس مراعات عقل پیرو حق , قوانین خود راوضع نموده است . اما هدف اجتماع مدنی روزگار معاصر استفاده هر چه بیشتر از لذات مادی است . از این رو هر چه را میل و احساسات تجویز کند , گرچه مخالف با عقل باشد , خوب و پسندیده است .

آیا انتخابات ریاست جمهوری و مجلس شورای اسلامی – که با رای مستقیم مردم انجام می شود – دارای ارزش و اعتبار بیشتری نسبت به انتخاب غیر مستقیم رهبری است ؟

پرسش

آیا انتخابات ریاست جمهوری و مجلس شورای اسلامی – که با رای مستقیم مردم انجام می شود – دارای ارزش و اعتبار بیشتری نسبت به انتخاب غیر مستقیم رهبری است ؟

پاسخ

برای پاسخ به این پرسش باید معیار ارزش و اعتبار سازمانها و اشخاص در نظام سیاسی اسلامی را مورد توجه قرار داد . معیار اعتبار و مشروعیت در نظام سیاسی اسلام , انتساب به خداوند است . این انتساب در عصر غیبت با تایید و تنفیذ ولی فقیه است .

از این رو کسانی که انتخاب می شود - چه مستقیم و چه غیر مستقیم - اگر میزان انتسابشان به خدا مساوی باشد , دارای اعتبار و ارزش یکسانند . اگر مقصود از پرسش این باشد که برای انتخاب اصلح و اطمینان بیشتر در صحت تشخیص او , انتخاب مستقیم بهتر است , این گمان درست نیست , زیرا دست کم در مورد انتخاب رهبر - که مردم غیر مستقیم به او رای می دهند - انتخاب غیر مستقیم بیشتر قابل اطمینان است , زیرا مردم , توسط گروهی از فقها (خبرگان) که از فقاقت بهره دارند . و آنها افراد شایسته را می شناسند , رهبر را انتخاب می کنند . این انتخاب , دقیق تر و مطمئن تر از انتخاب مستقیم است . شیوه عقلایی شناسایی متخصص مردم حتی در زندگی روزمره خود وقتی می خواهند برای امر مهمی تصمیم بگیرند و انتخابی را انجام دهند , برای اطمینان بیشتر در صلاحیت شخص انتخاب شده , کسانی را واسطه انتخاب خود قرار می دهند و یا با آنان مشورت می کنند , بویژه

هنگامی که بخواهند متخصص را انتخاب کنند در جمهوری اسلامی که هدف آن اداره جامعه با قوانین اسلامی است و اسلامیت نظام، فقط با ولی فقیه تضمین می گردد، راه معقول و قابل اعتماد برای انتخاب بهترین فقیهی که دارای ویژگیهای رهبری است، انتخاب توسط فقیهانی است که فقها را می شناسند. بدون تردید انتخاب بهترین قاضی، باید توسط قضات انجام گیرد، همچنان که استادان دانشگاه می توانند بهترین استاد را معرفی کنند چنانکه ما برای انتخاب بهترین متخصص جراح قلب، از مردم کوچه و بازار سؤال نمی کنیم، بلکه پرسش از متخصصان را بهترین راه انتخاب می دانیم. معرفی متخصصان واقع نمایی بیشتری دارد و بیشتر می توان به آن اعتماد کرد بنابراین، برای اطمینان بیشتر در صلاحیت رهبری، انتخاب وی توسط خبرگان از اعتبار بالاتری برخوردار است. افزون بر اینکه فقهای عضو خبرگان، کمتر تحت تاثیر تبلیغات و جو سازی ها واقع می شوند. و در نتیجه در جو آرام و مطلوبی ولی فقیه را کشف و به مردم معرفی می کنند.

آیا مسأله اکثریت ملاک و مبنای شرعی دارد؟

پرسش

آیا مسأله اکثریت ملاک و مبنای شرعی دارد؟

پاسخ

مسأله اکثریت نیز به نحوی که در زمان ما مطرح است که اصولاً ملاک و معیار، در اصل حکومت و تمام برنامهها و قوانین، رأی اکثریت است، علاوه بر معایب بسیاری که دارد، شرعی نیست و اینگونه اکثریت که در همهجا ملاک و معتبر باشد، بر حسب آیات متعدد قرآن بیاعتبار است

با توجه به نکوهش اکثریت در قرآن، آیا مصوبات مجلس شورا که بر اساس رأی اکثریت است مشروعیت دارد؟ چگونه؟

پرسش

با توجه به نکوهش اکثریت در قرآن، آیا مصوبات مجلس شورا که بر اساس رأی اکثریت است مشروعیت دارد؟ چگونه؟

پاسخ

از آنجا که اتفاق آراء در غالب مسائل غیر ممکن است، چاره ای جز این نیست که رأی اکثریت که غالباً به واقع نزدیکتر است معیار باشد. البته اکثریت در اینجا اکثریتی است که از افراد با ایمان و آگاه تشکیل یافته زیرا فرض ما این است مردم به حکم وظیفه اسلامی خود نمایندگان خویش را از افراد واجد شرایط انتخاب می کنند. بنابراین آنچه گفته می شود که قرآن اکثریت را در بسیاری از موارد نکوهش کرده است به طور مسلم محلّ کلام ما را شامل نمی شود، اکثریتی که در آیه «أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ» مانده/۱۰۳ «أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ» انعام/۳۷ «أَكْثَرُهُمْ فَاسِقُونَ» توبه/۸ «أَكْثَرُهُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ» مؤمنون/۷۰ و امثال اینها ذکر شده همه ناظر به اکثریت جوامع منحرف و تربیت نیافته است، نه اکثریت مؤمنان و متعهدان و آگاهان.

این ضمائم به قرینه آنچه قبل از آن آمده، همه باز گشت به افراد مشرک و آلوده و نادان و متعصب و بی بند و بار باز می گردد، هرگز قرآن نمی گوید «اکثر المؤمنین یا اکثر المتقین لا- يعلمون و لا- یفقهون» به همین دلیل در علم اصول در باب «تعادل و تراجیح» آنجا که سخن از روایات متعارضه است می خوانیم که شهرت در میان فقهاء یکی از مرجحات است و شهرت همان استناد به قول اکثریت فقهاء می باشد، در حدیث وارد شده است «خُذْ بِمَا اشْتَهَرَ بَيْنَ أَصْحَابِكَ وَدَعْ الشَّاذَّ النَّادِرَ فَإِنَّ الْمُجْمَعَ عَلَيْهِ لَا رَيْبَ فِيهِ» (وسائل الشیعه ۸/۷۵، حدیث ۱) [آن روایتی را که در میان اصحاب (

مؤمن و آگاه) تو مشهور است، بگیر، و آن روایتی را که طرفداران کمی دارد رها نما، زیرا روایت مشهور (که اکثریت قاطع فقهای آگاه به آن رأی داده اند) مورد اطمینان است و شک و تردید در آن راه ندارد.]

حتی از تاریخ پیامبر(ص) نیز به خوبی استفاده می شود که آن حضرت با اینکه عقل کل بود، باز به نظر اکثریت مسلمانان در موارد مشورت احترام می گذاشت. از جمله در جنگ احد هنگامی که در مورد ماندن در مدینه یا بیرون رفتن و جنگیدن در خارج مدینه با مسلمانان مشورت فرمود و اکثریت مسلمین طرفدار نظریه دوّم بودند آن را پذیرفت و به آن جامه عمل پوشانید، حتی نظر مبارک خود را که موافق اقلیت بود نادیده گرفت و به این وسیله بزرگترین درس را در تاریخ اسلام در مورد مشورت به مسلمانان داد، حتی چنانکه می دانیم نتیجه این کار چندان مطلوب نشد، ولی با این حال فایده احترام به شورا از ضایعات عظیم جنگ احد بیشتر بود! در جنگ «خندق» نیز شبیه این معنی اتفاق افتاد.

باز تکرار می کنیم که در مشورتها هنگامی که گروهی طرف مشورت واقع شوند مخصوصاً در مسائل مهم اجتماعی، کمتر اتفاق آراء صورت می گیرد و اگر اکثریت مورد توجه قرار نگیرد، هرگز کار به جایی نمی رسد.

ذکر این نکته نیز لازم است که مسأله شورا و مشورت، پیش از آنکه در اسلام وارد شود در میان سایر عقلاهی جهان نیز بوده و به اصطلاح اسلام آن را با افزودن شرایط دقیقی امضا فرموده است، در میان عقلاهی جهان نیز مطلب همین گونه است که معیار نظر اکثریت می باشد.

در حالی که قرآن در بسیاری از آیات، اکثریت را محکوم می کند، چگونه مردم سالاری در لباس رای اکثریت پرتوی از حکومت اسلامی خواهد بود؟

پرسش

در حالی که قرآن

در بسیاری از آیات، اکثریت را محکوم می کند، چگونه مردم سالاری در لباس رای اکثریت پرتوی از حکومت اسلامی خواهد بود؟

پاسخ

درست است قرآن در بیشترین موارد از اکثریت مردم نکوهش کرده و شعار او این است که «وقلیل من عبادی الشکور». سبأ/۱۳

و نیز می فرماید: «الحق من ربك ولكن أكثر الناس لا يؤمنون» هود/۱۷.

ولی باید نقطه انتقاد قرآن از اکثریت را، بدست آورد او هر نوع اکثریت را به باد انتقاد نمی گیرد بلکه اکثریت جامعه دور از پیروی از آیین الهی را، کفر پیشه و گمراه می داند.

ولی در جامعه اسلامی که افراد با اخلاق و ضوابط اسلامی زندگی می کنند مسلماً اکثریت از قوت بیشتری برخوردار خواهد بود.

قرآن نشانه های جامعه اسلامی را در آیه چنین بیان می کند:

«محمد رسول الله و الذين معه أشهداء على الكفار رُحَمَاءَ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكْعًا سَرِجًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وَجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ» فتح/۲۹.

[محمد فرستاده خداست و کسانی که با او هستند در برابر کافران سر سخت و شدید و در میان خود مهربانند آنها را پیوسته در حال رکوع و سجود می بینی و همیشه فضل خدا و رضای او را می طلبند نشانه آنها در صورتشان از اثر سجود نمایان است.]

در یک چنین جامعه ترجیح اکثریت بر اقلیت یک ترجیح عقلانی و خردمندانه است.

در سخنان امیر مؤمنان(ع) بر چنین ترجیح به گونه ای اشاره شده است. امیر مؤمنان(ع) در نامه ی خود به مالک چنین می نویسد: «ولیکن أحب الأمور إليك أوسطها في الحق و أعمها في العدل و أجمعها لرضى الرعيه فان سَخَطَ العامه يجحف برضا الخاصه، و ان سَخَطَ الخاصه يغتفر مع رضا العامه». (نهج البلاغه، نامه ۵۳). [و باید از کارها، آن

را بیشتر دوست بداری که از نظر حق درخشنده، و از نظر عدالت فراگیرتر باشد، و رعیت را دلپذیرتر که ناخشنودی همگان خشنودی نزدیکان را بی اثر گرداند، و خشم نزدیکان، خشنودی همگان را زیانی نرساند.]

در این سفارش امیرمؤمنان خشنودی اکثریت را بر خشنودی یک اقلیت که وابستگان والیند مقدم می‌شمارد.

شرایط رأی دهندگان در حکومت مردم سالاری دینی چیست؟

پرسش

شرایط رأی دهندگان در حکومت مردم سالاری دینی چیست؟

پاسخ

شرایط عمومی در رأی دهندگان کاملاً باید رعایت شود، و آن عبارت است از عقل و بلوغ، زیرا در غیر این دو صورت رأی بی ارزش خواهد بود.

علاوه بر این، نمی توان تمام افراد را به مجرد داشتن عقل و بلوغ در تعیین سرنوشت کشور، سهم کرد، زیرا غالباً نونهالانی که تازه به عرصه ی بلوغ پا گذارند، فاقد بینش صحیح می باشند، و پیوسته از احساسات پیروی می کنند، و در کشوری که اکثریت رأی دهندگان را این گروه تشکیل می دهد، نمی توان در انتظار گزینش صحیح بود لذا باید در نشست قانونی برای رأی دهندگان، سن و معلومات خاصی تعیین کرد.

درست است که در کشور ما حداقل سن، ورود به شانزده سالگی است ولی قطعاً چنین سنی کافی در صحت گزینش نیست، جوان پانزده ساله بی تجربه ناآگاه از تاریخ گذشته چگونه می تواند رأی او واقع نما و واقع گرا باشد، او تحت تأثیر احساسات و تبلیغات داغ و گرم قرار گرفته و مطابق آن رأی می دهد، دموکراسی در این حد با سعادت کل در تضاد است و باید از طریقی این مشکل را حل کرد.

آیا آیه ((و شاورهم فی الامر)) دلالت بر اعتبار رأی مردم در قوانین جامعه می کند؟

پرسش

آیا آیه ((و شاورهم فی الامر)) دلالت بر اعتبار رأی مردم در قوانین جامعه می کند؟

پاسخ

کوتاه سخن این که، ((شاورهم فی الامر)) دستوری است همانند ((اعف عنهم)) و ((استغفر لهم))؛ یعنی امر به مشاوره هم، مانند امر به عفو و استغفار برای جذب قلوب مردم و جلب موافقت جامعه و -در نهایت- حفظ مصالح اجتماعی است. پس این

آیه در مقام تأسیس این اصل نیست که قانون حاکم بر جامعه و زمامدار و رهبر مردم، باید توسط خود مردم تعیین شود. این آیه می گوید زمامدار و رهبر مردم چگونه می تواند به بهترین شیوه قانون معتبر جامعه را اجراء کند.

ذیل آیه نیز، شاهد برداشت ماست که می فرماید:

((فاذا عزمتم فتوکل علی الله؛ پس هنگامی که تصمیم گرفتید بر خدا توکل کن)).

این جملات دلالت دارد بر این که پس از مشاوره و بعد از آن که بعضی امور خفّی به ظهور پیوست یا میزان موافقت و مخالفت مردم نسبت به راه حل مسأله و روش رفع مشکل معلوم شد، پیامبر(ص) ملزم نیست که رأی اکثریت مردم را بپذیرد و به مرحله عمل در آورد کمکی که مشورت به ولی امر مسلمین می کند این است که هم خود مسأله و هم راه حل پیشنهادی او برای مسأله را روشتر می سازد و بعضی از امور مرتبط به مسأله را - که احیاناً از چشم او دور مانده - آشکار می کند و پس از پایان مشاوره، ولی امر بر اساس مصلحت جامعه اسلامی تصمیم می گیرد؛ خواه مصلحت اقتضا کند که بر وفق رأی اکثریت مردم عمل شود -مانند آنچه به هنگام جنگ احد پیش آمد- و خواه مقتضای مصلحت، عمل کردن بر خلاف رأی اکثریت

مردم باشد و چنین نباشد که موافقت با اکثریت، مصلحتی قویتر از مصلحت خود کار داشته باشد. به هر حال، عزم او تابع رأی اکثریت اعضای شورا نیست؛ وی محکوم مردم نیست و نمی تواند مکلف باشد به این که احکام و مقرراتی وضع کند که آنان بپسندند و بخواهند. آری فقط در آنجا که ادله طرفین (اکثریت و اقلیت) کاملاً مساوی باشد یا هیچ یک از طرفین برای قول خود دلیلی نداشته باشد، چون به هر حال باید یکی از دو قول را برگزید، رهبر رأی اکثریت را می پذیرد و قانونیت می دهد.

پس رأی رهبر مطاع و متبع است، نه رأی اکثریت افراد شورا. آیه مورد بحث هرگز دلالت ندارد بر این که رهبر مکلف است که مطیع رأی اکثریت مردم باشد، این آیه حتی وجوب مشاوره با مردم را هم نمی رساند. آیا می توان گفت که عفو کردن مردم و استغفار برای آنان بر پیامبر (ص) واجب است؟ همان گونه که عفو و استغفار به عنوان دو کار خوب و اخلاقی توصیه شده است، مشاوره هم اخلاقاً کار خوبی است و به همین جهت به آن سفارش شده است و همان طور که رهبر ملزم نیست همیشه عفو کند - حتی گاهی حق ندارد که از گناهی درگذرد - لزومی هم ندارد که در همه کارها با دیگران به مشورت پردازد.

اگر در جامعه ای اکثر مردم مخالف تشکیل حکومت اسلامی باشند و اقلیت موافق آن، تکلیف چیست؟

پرسش

اگر در جامعه ای اکثر مردم مخالف تشکیل حکومت اسلامی باشند و اقلیت موافق آن، تکلیف چیست؟

پاسخ

برای ارائه پاسخی دقیق و روشن به مفروضاتی که مطرح نموده اید، ابتدا لازم است مروری اجمالی بر جایگاه «اکثریت» در منابع و متون اسلامی بیندازیم و بعد وارد مفروضات سه گانه بشویم.

* جایگاه اکثریت در منابع و متون اسلامی:

مطالعه دقیق منابع اندیشه سیاسی اسلام (آیات، روایات و سیره حضرت رسول (ص) و امام علی (ع)) ما را به این نکته رهنمون می سازد که بر خلاف دیدگاه قرار داد اجتماعی که منشأ مشروعیت همه مسائل سیاسی و حتی ملاک و معیار ارزشی را در رأی اکثریت (نصف بعلاوه یک) می داند در اندیشه سیاسی اسلام، اکثریت از آن جهت که اکثریت است، اعتبار و ارزشی ندارد و مبنای هیچ گونه مشروعیت و مقبولیتی نمی باشد؛ بلکه اکثریت از آن جهت که نمودار ارزش های انسانی اسلامی و منادی و مدافع حقایق راستین دینی و فضایل و کرامت های انسانی است، محترم و مقبول است.

در قرآن کریم و دیگر منابع اسلامی به این دو نوع اکثریت اشاره شده است: **الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه** بندگان خدا کسانی هستند که سخنان رامی شنوند و بهترینش را پیروی می کنند. **{M}** (سوره زمر، آیه ۱۸). این آیه معیار «احسن» را برای گزینش مطرح می کند، نه کمیت افراد را.

امام علی(ع) نیز می فرماید: لا تستوحشوا فی طریق الهدی لقله اهلہ فانّ الناس قد اجتمعوا علی مائده شعبها قصیر وجوعها طویل ؛ در طریق هدایت و رستگاری، از کمی نفرات وحشت نکنید؛ زیرا مردم در اطراف سفره ای اجتماع کرده اند که مدت سیری آن کوتاه و گرسنگی آن طولانی است {M}، (نهج البلاغه، صبحی

صالح، خطبه ۲۰۱، ص ۳۱۹). در آیه ۱۱۶ سوره انعام آمده است: و ان تطع اكثر من فى الارض يضلوك عن سبيل الله ان يتبعون الا-الظن و ان هم الا-يخرصون اگر از بیش تر مردم روی زمین پیروی کنی، تو را از راه (درست) خدا گمراه می کنند؛ زیرا آن ها تنها از گمان پیروی می کنند و تخمین و حدس (واهی) می زنند {M}».

در مقابل این اکثریتی که تابع هواهای نفسانی و مطرود اسلام می باشند، اسلام برای اکثریت هوشمند، مؤمن و آگاه به مسایل، ارزش بسیاری قابل است. اگر جامعه در چارچوب اسلام و اصول و ارزش های آن و با آگاهی و هوشیاری در مسایل سیاسی وارد شود و در راهیابی به حقایق و عدالت و یا تشخیص قانون درست از نادرست، اختلاف پیش آید، رأی چنین اکثریتی بر رأی اقلیت ترجیح دارد؛ زیرا در این صورت، اکثریت به واقعیات نزدیک ترند و آرای چنین اکثریتی را عقل و شرع تأیید می کند. رأی چنین اکثریتی بر وفق فطرت پاک و سرشت اولیه انسان ها می باشد که در قرآن کریم به آن اشاره شده است: فأقم وجهك للدين حنيفا فطرت الله التي فطر الناس عليها لا تبديل لخلق الله...، (سوره روم، آیه ۳۰). امام علی(ع) می فرماید: و الزموا السواد الأعظم فان یدالله على الجماعه و اياكم و الفرقة فان الشاذ للشيطان، كما ان الشاذ من الغنم للذئب، (نهج البلاغه، خطبه ۱۲۷؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۸، ص ۱۱۲).

با انبوه مردم هم گام باشید؛ زیرا دست عنایت الهی بر سر انبوه مردم است. زنهار از کناره گیری و پراکندگی! پرهیزید که آن که کنار گرفت، طعمه شیطان خواهد بود؛ همان گونه که گوسفند جدا از

گله، طعمه گرگ است» در جای دیگری می فرمایند: الزموا ماعقد علیه حبل الجماعة و بنیت علیه ارکان الطاعه ؛ بر آن چه یافت جماعت امت است، پیوندید که پایه های طاعت حق بر آن نهاده شده است {M}، (نهج البلاغه، خطبه ۱۵۱). و تعابیری از این قبیل اشاره به همان اصل فطرت پاک انسان هاست.

نکته دیگری که در این جا لازم به ذکر می باشد جایگاه اکثریت در ارتباط با تشکیل حکومت اسلامی باشد: اما قبل از پرداختن به آن باید توجه شود در این جا مراد از مشروعیت، مشروعیت به مفهوم مقبولیت (agreement) و مورد رضایت مردم در حوزه جامعه شناسی سیاسی نمی باشد بلکه منظور مشروعیت به مفهوم حقانیت (truthability) در برابر غضب (usurpation) یعنی ناحق بودن حکومت در حوزه فلسفه، کلام، حقوق سیاسی می باشد. بر اساس آیات و روایات متعدّد مشروعیت حاکم اسلامی (اعم از ائمه اطهار در زمان حضور و ولی فقیه در عصر غیبت) وابسته به رأی و رضایت مردم نمی باشد بلکه رأی و رضایت کمک و همدلی مردم باعث به وجود آمدن و تحقق حکومت اسلامی می شود حضرت امیر(ع) می فرماید: لولا حضور الحاضر و قیام الحجّه بوجود الناصر... لالقیّت حبلها علی غاربها؛ اگر حضور بیعت کنندگان نبود و با وجود یاوران حجّت بر من تمام نمی شد... رشته کار [حکومت] را از دست می گذاشتم {M}، (نهج البلاغه، خطبه سوم). همچنین می فرماید: لا رأی لمن لا یطاع؛ کسی که فرمانش پیروی نمی شود رأیی ندارد {M}، (نهج البلاغه، خطبه ۲۷).

این سخنان همگی بیانگر نقش مردم در پیدایش و تثبیت و کارآمدی حکومت الهی، خواه حکومت رسول الله(ص) و امامان معصوم(ع) و خواه حکومت فقیه در زمان غیبت است. حکومت اسلامی بر اراده تشریحی الهی استوار است

و رأی خدا در همه جا مطاع است و اعتبار رأی مردم تا وقتی است که با دین تنافی نداشته باشد. بر اساس این مبانی مشروعیت، دینی محور است. البته اگر چه مقبولیت مردمی با مشروعیت الهی، تلازمی ندارد اما حاکم دینی حق استفاده از زور برای تحمیل حاکمیت خویش را ندارد. اگر نفوذ کلمه حاکمیت ولی فقیه از دست برود مشروعیتش از دست نمی رود، بلکه تحقق حاکمیت با مشکل مواجه می گردد. که به حمد الله این فرض در زمان ما واقع نشده است.

حال با توجه به چنین رویکرد و دیدگاهی نسبت به نقش و جایگاه اکثریت (مردم) در حکومت اسلامی باز می گردیم به مفروضات مورد بحث: * الف. بر اساس آیات و روایات متعدد و ادله عقلی ولی فقیه در عصر غیبت از طرف امام معصوم (ع) برای اداره جامعه اسلامی منصوب گردیده است و از آنجا که تشکیل حکومت نیازمند همدلی و همکاری همه یا اکثریت افراد جامعه را دارد اگر اقلیت جامعه توان تشکیل حکومت اسلامی را دارند و تالی فاسد مهمی در پی نداشته باشد آنان وظیفه دارند به این امر اقدام نموده و برای تثبیت حکومت اسلامی و کارآمدی آن زمینه های پذیرش حکومت اسلامی را از سوی اکثریت جامعه آماده سازند از قبیل آشنایی جامعه با اصول اخلاقی و دستورات دینی، فضایل انسانی و آراسته نمودن آن به زیور تقوا، درستکاری، احساس مسئولیت و تعهدات انسانی، یعنی همان کاری که رهبران دینی بویژه رهبر کبیر انقلاب اسلامی ایران امام خمینی (ره) انجام داد. امیر مؤمنان امام علی (ع) می فرمایند: ان القلیل من المؤمنین کثیر؛ مؤمنان (حق باوران) گر چه اندک باشند، بسیارند». (یعنی هم آنان اند

که انبوه است و اکثریت مورد قبول را تشکیل می دهند، {M} (محاسن برقی، ج ۱، ص ۳۴۵).

* ب. اما اگر اقلیت توان تشکیل حکومت اسلامی را نداشته باشد مثلاً مردم با دین مشکل داشته و به هیچ رای حکومت دینی را نپذیرند، در این صورت چه در مورد امام معصوم (ع) و چه فقیه جامع الشرایط حاکمیت حکومت دینی تحقق نخواهد یافت. زیرا شرط تحقق حکومت اسلامی پذیرش مردم است نمونه بسیار روشن این فرض، ۲۵ سال خانه نشینی حضرت علی (ع) است ایشان از سوی خدا به ولایت منصوب شده بودند ولی حاکمیت بالفعل نداشتند زیرا مردم با آن حضرت بیعت نکردند. بنابراین اقلیت در این زمینه تکلیفی بر عهدهندارند.

* ج. اما اگر تعداد موافقین و مخالفین مساوی باشد در این جا هم مسأله بستگی به توان موافقین در تشکیل حکومت اسلامی و جذب آراء و رضایت دیگران و کشاندن آنها به طیف موافق با استفاده از تبلیغ احکام و معارف و اصول و ارزش های اسلامی و... و غلبه بر مخالفین دارد. تا زمینه را برای همراهی اکثریت و تشکیل حکومت اسلامی فراهم آورد.

نکته ای که در پایان لازم به یادآوری می باشد این است که مباحث و مفروضات فوق مربوط به تشکیل حکومت اسلامی در ابتدای امر می باشد اما بعد از تشکیل حکومت اسلامی حفظ آن بر همه حتی اقلیت واجب است و باید تمامی امکانات و ابزار مقبولیت مردمی را برای کارآمدی حکومت و تثبیت آن به کار گیرند. و اگر بعد از تشکیل حکومت شرعی مورد پذیرش مردم، اکثریت قاطع آنها مخالفت کنند مثلاً بگویند ما حکومت را نمی خواهیم. در این حال حاکم شرعی هنوز شرعاً حاکم

است ولی با از دست دادن نفوذ کلمه خویش و مقبولیت مردمی قدرت اعمال حاکمیت مشروع را از دست می دهد.

برای مطالعه بیشتر ر.ک:

۱. جوادی آملی، ولایت فقیه، ص ۴۹۰

۲. نبی الله ابراهیم زاده آملی، حاکمیت دینی، ص ۷۹.

۳. کتاب نقد شماره ۷، آیت الله مصباح یزدی، حکومت و مشروعیت، ص ۵۴.

۴. محمدهادی معرفت جامعه مدنی، ص ۷۱. }J

حقوق و آزادی

مگر نه این است که همه انسان ها آزاد آفریده شده اند و برتری به تقوا است، پس چرا کنیز یا غلام در اسلام مورد قبول واقع شده و چرا ائمه کنیز و غلام داشته اند؟ آیا اکنون نیز می توان دختران آواره را به عنوان کنیز در خانه نگه داشت؟ آیا صرفاً به دلیل کنیز بودن محرم

پرسش

مگر نه این است که همه انسان ها آزاد آفریده شده اند و برتری به تقوا است، پس چرا کنیز یا غلام در اسلام مورد قبول واقع شده و چرا ائمه کنیز و غلام داشته اند؟ آیا اکنون نیز می توان دختران آواره را به عنوان کنیز در خانه نگه داشت؟ آیا صرفاً به دلیل کنیز بودن محرم می شوند یا باید خطبه عقد را خواند؟

پاسخ

گرچه در قرآن مجید مسئله استرقاق (برده گیری و برده داری) به عنوان یک دستور حتمی در مورد اسیران جنگی نیامده، ولی نمی توان انکار کرد که احکامی در قرآن برای بردگان ذکر شده است که اصل وجود بردگی را در زمان پیامبر صلی الله و علیه و آله و صدر اسلام اثبات می کند، مانند احکامی که در مورد ازدواج با بردگان یا احکام محرمیت در آیات متعدد آمده است.

ریشه یابی استرقاق (برده داری):

بردگی و برده داری قبل از اسلام در زمان جاهلیت و قبل از آن در میان ملل جهان رواج داشت و علت آن، یکی جنگ ها و درگیری های فراوان بین اقوام و قبایل بود. در این جنگ ها تعدادی کشته و تعدادی به اسارت گرفته می شدند. هر قبیله و قوم علامت پیروزی خود را کشتار بیشتر و اسیر گرفتن از طرف مقابل می دانست. هر کدام که بیشتر کشته می داد و افرادش بیشتر اسیر دشمن می شد، شکست خورده و مغلوب محسوب می شد.

عامل دوم: فقر و فلاکت و بدبختی برخی از جوامع عقب افتاده یکی از ریشه های بردگی بود. افراد طماع و سودجو وارد مناطق محروم و فقیر می شدند و با اندک پول و غذایی آنان را فریب داده، به مناطق ثروتمند می بردند و آنان را به این و آن

می فروختند و پول هنگفتی به جیب می زدند.

گرچه در زمان ما که زمان تمدن و ترقی محسوب می شود، بردگی ظاهراً الغا شده و رسماً در جایی مسئله بردگی مطرح نیست؛ اما عملاً بردگی به شکل دیگر بلکه به صورت خطرناک تر رواج دارد. بردگی تابع اسم نیست. آنچه زشت و ناپسند است، مفهوم و محتوای بردگی است. می دانیم این مفهوم و محتوا در کشورهای استعمارگر و استعمارزده و عقب افتاده هر دو وجود دارد و فروش دختران و کودکان و بهره گیری از آنها، یکی از نمونه های آن است.

بنابراین بردگی و برده داری چیزی نیست که اسلام آن را آورده باشد، بلکه قبل از اسلام بوده است. فقط در مورد عامل اول یعنی اسیران جنگی، طرح برده داری را آن هم نه به شکل غلطآمیز، بلکه به شکل صحیح و معقول به عنوان طرحی برای اداره اسیران جنگی پذیرفته، ولی مقصود اسلام از آن اصلاح و تربیت بوده است. اسیران کافری که به دست مسلمانان می افتادند، کم کم در جامعه اسلامی تربیت یافته و بعد آزاد می شدند. اگر صلاح در این باشد که اسیران را نگه دارند و آنها را آزاد نکنند تا دوباره در مقابل مسلمانان به جنگ برخیزند، از طرفی مؤونه ای برای دولت اسلامی نداشته باشد و در ضمن آنان در جامعه اسلامی حل شده و تحت تأثیر تربیت های اسلامی قرار گیرند، بهترین طرح این است که آنان را به افراد متمول مسلمان بفروشند، در نتیجه مسئولیت حفظ و نگهداری اسیر جنگی برعهده دولت نیست، بلکه پولی از بابت آن به بیت المال افزوده می شود و حاکم اسلامی پول آن یا خود اسیران را بین رزمندگان تقسیم

می کند و برای دولت هزینه ای ایجاد نمی کند. در ضمن اسیر کافر نیز میان جامعه اسلامی به کار و تلاش مشغول می شود و با اسلام و مسلمانان و فرهنگ اسلامی آشنا شده و هدایت می یابد.

از برنامه ها و دستورهای اسلامی، اصلاح و تربیت اسیران و تأکید بر حفظ حرمت مقام انسانی بردگان است، مثلاً پیامبر صلی الله و علیه و آله می فرمود: "کاری که برده تاب آن را ندارد، به او واگذار نکنید و هر چه خودتان می خورید، به او بدهید."

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص ۴۲۲.

علی علیه السلام به غلام خود قنبر فرمود: "من از خدای خود شرم دارم که لباسی بهتر از تو بپوشم، زیرا رسول خدا صلی الله و علیه و آله می فرمود: "از آنچه خودتان می پوشید، بر آنها بپوشانید و از آنچه خود می خورید، به آنان غذا دهید."

همان، ص ۴۲۱.

این روایت و روایات دیگر به خوبی می رساند که مفهوم بردگی در اسلام با آنچه دیگران داشته و دارند، کاملاً متفاوت است. از طرفی تأکید اسلام بر آزادی بندگان و تشویق مسلمانان بر آزادسازی آنان فراوان است و راه های گوناگونی را برای تحقق این مسئله در احکام دینی در نظر گرفته است، مثلاً مقداری از زکات را برای آزادی بندگان در نظر گرفته یا کفاره کسی که قسم بخورد و بر آن پای بند نباشد یا عمداً روزه خواری کند، آزاد کردن یک بنده دانسته شده است.

بنابراین اسلام در مرحله اول با بردگی و برده داری موافق نیست، ولی در مقام اضطرار در مورد اسیران جنگی، طرح بردگی به شکل صحیح (نه به مفهوم غلط) آن طرح خوب و بی دردسری برای دولت اسلامی است. با این حال اصل برده داری در مورد

اسیران جنگی به صلاح‌دید حاکم اسلامی (پیامبر، امام و فقیه جامع الشرائط) است. امروزه مسئله برده داری به آن صورت که در گذشته وجود داشته، بین فقها و مجتهدان مطرح با استفاده از تفسیر نمونه، ج ۲۱، از ص ۴۱۲ به بعد.

نیست و طریق محرمیت جز از راه عقد شرعی نمی تواند باشد.

به نظر شما چرا بعضی از انسان ها از آزادی برداشت بد می کنند؟ آیا آزادی خوب و بد هم دارد؟

پرسش

به نظر شما چرا بعضی از انسان ها از آزادی برداشت بد می کنند؟ آیا آزادی خوب و بد هم دارد؟

پاسخ

انسان به دلیل اختیاری که خدا به او اعطا کرده است، دوست دارد هیچ محدودیتی در زندگی او نباشد.

چون مسئله آزادی و اختیار برای انسان مطرح است، نیک و بد نیز در مورد وی صدق می کند، یعنی آزادی انسان به گونه ای است که می تواند هم عمل نیک انجام دهد و هم عمل بد.

انسان آزاد خلق شده است، ولی خدا او را آزاد عاقل آفرید تا در سایه تدبیر عقل همراه با دستور شرع مقدس در یک چارچوب معین حرکت کند. بسیاری از انسان ها به توصیه شرع و عقل گوش فرا می دهند و از آزادی استفاده صحیح می کنند، ولی بعضی از افراد برای آزادی حدّ و مرز نمی شناسند این دیگر به عهده آن ها است که از آزادی چنین برداشتی می کنند.

مثال ساده : شما اکنون گرسنه اید و بر سفره ای پر از طعام دعوت می شوید. از این که چه غذایی بخورید ، مختار هستید. در این صورت اگر طعام را به اندازه نیاز میل کنید، از خوردن غذا لذت برده اید، حتی در جهت سلامتیت خود رفتار کرده اید، اما اگر چون آزاد هستید، بیش از مقدار نیاز غذا صرف کنید، در ابتدا شاید به نظر لذت بیشتری برده اید، اما عوارض پرخوری به سراغتان خواهد آمد، یا روی سفره دو نوع غذا (یکی مفید برای بدن و دیگری مضر) وجود دارد. انسان آزادی دارد که از هر کدام خواست استفاده کند، اما

اگر عقل و اندیشه خود را به کار نبرد و به جهت آنکه آزادی استفاده از غذای ناسالم و مضر را دارد، آن را استفاده کند، از آزادی سوء استفاده کرده، یعنی آزادی را به ضرر خود به کار گرفته است. آزادی در عمل و رفتار نیز چنین است که اگر در محدوده مشروع باشد، دارای فوائد خوبی است اما اگر از اندازه آن بگذرد و یا ناسالم استفاده کند، ضرر و زیان به خود رسانده است.

بنابراین، اصل آزادی، بد نیست، اما چگونه استفاده کردن آن می توان خوب یا بد باشد.

منظور از آزادی که در قرآن به آن اشاره شده، چه می باشد؟

پرسش

منظور از آزادی که در قرآن به آن اشاره شده، چه می باشد؟

پاسخ

قرآن کریم از دو جهت انسان را آزاد و صاحب اختیار می داند: یکی از جهت اندیشه و پذیرش عقیده و مذهب؛ دیگری از ناحیه کردار و گفتار.

درباره انتخاب عقیده می فرماید: "لا اکراه فی الدین؛ در قبول دین اکراهی نیست". (۱)

و می فرماید: "فبشّر عباد الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه؛ بندگان مرا بشارت ده، کسانی که سخنان را می شنوند و از نیکوترین آن ها پیروی می کنند". (۲)

درباره آزادی می فرماید: "انّا هدیناه السبیل اما شاکراً و اما کفوراً؛ (۳) ما راه را به او نشان دادیم، خواه شاکر و پذیرا باشد، یا کفران کننده و ناپذیرا، و فرمود: "و ان لیس للأنسان الا ما سعی، (۴) بر آدمی جز نتیجه تلاش چیزی نیست".

"نیز فرمود: "کل نفس بما کسبت رهینه؛ هر انسان در گرو کار خود می باشد". (۵) و: "من عمل صالحاً فلنفسه و من أساء فعلیها؛ (۶) هر کس کار نیک انجام دهد، به سود خود انجام داده است و هر کس کار بد انجام داده است، بر زیان خود او می باشد".

این آیات نشان از آن است که قرآن با صراحت آزادی انسان را در دو حوزه اندیشه و عمل مورد تأیید و تأکید قرار داده، آزادی و اختیار انسان را زیر بنای تشریح خود دانسته و سرنوشت او را در دست وی می داند.

به این نکته باید توجه کرد که آزادی انسان بدین معنی نیست که اگر به هر کاری دست بزند و یا هر عقیده ای را برگزیند، درست است و خوش بختی او

در آن است و یا نباید مؤاخذه شود، بلکه به این معنا است که مختار و آزاد است، لیکن اگر بخواهد به سعادت برسد، باید با اختیار خود عقیده درست انتخاب کند و اعمال نیک و خوب انجام دهد. به دیگر سخن: خداوند انسان را آزاد آفریده و با دادن عقل و فرستادن پیامبران، عقیده صحیح و اعمال صالح را به انسان معرض کرده و از پذیرفتن عقاید باطل و اعمال ناشایست برحذر کرده، در این مورد به او اعلان خطر کرده است.

قرآن در این مورد می فرماید: "والعصر انّ الانسان لفي خسر الا الذين آمنوا و عملوا الصالحات؛ قسم به عصر که همه انسان ها در خسارت و زیانند، مگر آنان که به خدا ایمان آورده و نیکوکار شدند".

پی نوشت ها :

۱ - بقره (۲) آیه ۲۵۶.

۲ - زمر (۳۹) آیه ۱۷ و ۱۸.

۳ - دهر (۷۶) آیه ۳.

۴ - نجم (۵۳) آیه ۳۹.

۵ - مدثر (۷۴) آیه ۳۸.

۶ - فصلت (۴۱) آیه ۴۶.

۷ - عصر (۱۰۳) آیه ۱ تا ۳.

چرا پسران در جامعه از آزادی بیشتری نسبت به دختران برخوردارند؟

پرسش

چرا پسران در جامعه از آزادی بیشتری نسبت به دختران برخوردارند؟

پاسخ

مفهوم آزادی باید در جایگاه خودش تفسیر شود و باید فهمید که مقصود از آزادی چیست. آزادی حتی برای پسران به معنای مطلق آن نیست. اگر قرار باشد برای آزاد بودن به معنای مطلق مصداقی پیدا کنیم، فرد مشخص آن جز حیوانات نخواهند بود.

اما این که چرا پسران در جامعه از آزادی بیشتری نسبت به دختران برخوردارند، زیرا دختران نسبت به پسران آسیب پذیرترند.

دختران در جامعه حتی اگر بخواهند به طور کامل از آزادی مشروع استفاده کنند، از آسیب های احتمالی در امان نیستند، چه رسد که بخواهند در محیطی آزاد و بدون هیچ گونه قید و بندی با پسران رقابت کنند.

اسلام در مورد حجاب زن قائل به محدودیت است، نه برای آن که بخواهد عرصه زندگی را برای آنان تنگ کند، بلکه از این جهت است که این گوهر ارزنده و با ارزش در صدف عفاف و حجاب محفوظ بماند تا از تعرض بیگانه و سوء استفاده های احتمالی در امان باشد.

اگر منظور از آزادی، آزادی قلم، بیان، انتخاب همسر، انتخاب شغل، تعیین سرنوشت و غیره باشد، فرقی بین زن و مرد نیست و هر دو از این آزادی ها برخوردارند.

منظور از آزادی که در قرآن به آن اشاره شده، چه می باشد؟

پرسش

منظور از آزادی که در قرآن به آن اشاره شده، چه می باشد؟

پاسخ

قرآن کریم از دو جهت انسان را آزاد و صاحب اختیار می داند: یکی از جهت اندیشه و پذیرش عقیده و مذهب؛ دیگری از ناحیه کردار و گفتار.

درباره انتخاب عقیده می فرماید: "لا اکراه فی الدین؛ در قبول دین اکراهی نیست". (۱)

و می فرماید: "فبشّر عباد الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه؛ بندگان مرا بشارت ده، کسانی که سخنان را می شنوند و از نیکوترین آن ها پیروی می کنند". (۲)

درباره آزادی می فرماید: "انّا هدیناه السبیل اما شاکراً و اما کفوراً؛ (۳) ما راه را به او نشان دادیم، خواه شاکر و پذیرا باشد، یا کفران کننده و ناپذیرا، و فرمود: "و ان لیس للأنسان الا ما سعی، (۴) بر آدمی جز نتیجه تلاش چیزی نیست".

"نیز فرمود: "کل نفس بما کسبت رهینه؛ هر انسان در گرو کار خود می باشد". (۵) و: "من عمل صالحاً فلنفسه و من أساء فعلیها؛ (۶) هر کس کار نیک انجام دهد، به سود خود انجام داده است و هر کس کار بد انجام داده است، بر زیان خود او می باشد".

این آیات نشان از آن است که قرآن با صراحت آزادی انسان را در دو حوزه اندیشه و عمل مورد تأیید و تأکید قرار داده، آزادی و اختیار انسان را زیر بنای تشریح خود دانسته و سرنوشت او را در دست وی می داند.

به این نکته باید توجه کرد که آزادی انسان بدین معنی نیست که اگر به هر کاری دست بزند و یا هر عقیده ای را برگزیند، درست است و خوش بختی او

در آن است و یا نباید مؤاخذه شود، بلکه به این معنا است که مختار و آزاد است، لیکن اگر بخواهد به سعادت برسد، باید با اختیار خود عقیده درست انتخاب کند و اعمال نیک و خوب انجام دهد. به دیگر سخن: خداوند انسان را آزاد آفریده و با دادن عقل و فرستادن پیامبران، عقیده صحیح و اعمال صالح را به انسان معرض کرده و از پذیرفتن عقاید باطل و اعمال ناشایست برحذر کرده، در این مورد به او اعلان خطر کرده است.

قرآن در این مورد می فرماید: "والعصر انّ الانسان لفي خسر الا الذين آمنوا و عملوا الصالحات؛ قسم به عصر که همه انسان ها در خسارت و زیانند، مگر آنان که به خدا ایمان آورده و نیکوکار شدند".

پی نوشت ها :

۱ - بقره (۲) آیه ۲۵۶.

۲ - زمر (۳۹) آیه ۱۷ و ۱۸.

۳ - دهر (۷۶) آیه ۳.

۴ - نجم (۵۳) آیه ۳۹.

۵ - مدثر (۷۴) آیه ۳۸.

۶ - فصلت (۴۱) آیه ۴۶.

۷ - عصر (۱۰۳) آیه ۱ تا ۳.

آیا کسانی هستند که بندگی در برابر حق را به جا آورند اما از آزادی محروم باشند؟

پرسش

آیا کسانی هستند که بندگی در برابر حق را به جا آورند اما از آزادی محروم باشند؟

پاسخ

انسان براساس نگرش اسلامی تنها باید بنده خداوند باشد، نه غیر خدا، از این رو حق ندارد خود را از آزادی حقوقی و تشریحی محروم سازد، از این جهت می توان گفت: بندگی خداوند موجب آزادی است. اما از آن جا که انسان موجودی اجتماعی است، طبیعی است که باید قانونی را که حدودی برای آزادی های مردم معین کرده بپذیرد. از طرف دیگر در نگرش اسلامی قانون بر پایه اخلاق است. آزادی در این چهارچوب هر شده است، پس مؤمن تا آن جا آزاد است که به آزادی و حقوق

دیگران تجاوز نشود و حدود الهی آسیب نبیند، یعنی محدودیت از دو ناحیه است، حقوق مردم و حقوق الهی.

پذیرش محدودیت امری عقلایی است و بیشتر مکاتب بشری آن را پذیرفته اند، هر چند در چگونگی محدودیت اختلاف نظرهایی وجود دارد و این به جهان بینی انسان بر می گردد.

کسی که به خدا و آخرت ایمان دارد، محدودیت های اخلاقی را نیز می پذیرد، از این رو نمی تواند به بهانه آزادی، دروغ بگوید یا تهمت بزند و یا فساد و بی بند و باری را در جامعه ترویج نماید، یا به نشر اکاذیب پردازد. پس دست و پا و چشم و گوش و اعضا و جوارح مؤمن از این جهت در بند است، ولی این اسارت، عین آزادی معنوی است، بنابراین در حقیقت بندگی در مقابل خداوند، به انسان عالی ترین نوع آزادی یعنی آزادی معنوی را می بخشد.

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود

زهر چه که رنگ تعلق پذیرد آزاد است

آزادی از دلبستگی دنیا، آزادی از تعلق به آنچه به دست می آید و آنچه از دست می رود، همه در نتیجه عبودیت حق حاصل می شود.

برای آگاهی بیشتر به کتاب آزادی معنوی اثر استاد شهید مرتضی مطهری مراجعه فرمایید.

اگر در روز رستاخیز همه انسان ها مجازات می شوند، پس چرا در بعضی جوامع آزادی کامل برای هر کاری وجود دارد؟

پرسش

اگر در روز رستاخیز همه انسان ها مجازات می شوند، پس چرا در بعضی جوامع آزادی کامل برای هر کاری وجود دارد؟

پاسخ

در ابتدا باید توجه داشت که در هیچ جامعه ای آزادی کامل برقرار نیست. هر جامعه ای برای خود چارچوب و قوانینی دارد که بر اساس آنها امور جامعه اداره شده و تخلف از آن قوانین، مجازات دارد، با این تفاوت که مبنای قوانین در جوامع مختلف است.

از دیدگاه اسلام قانون برای این است که مسیر صحیح زندگی انسان ها را ترسیم کند و جامعه را به سوی مصالح مادی و معنوی هدایت نماید.

هر نظامی بر اساس فرهنگ خاص خود اموری را مشروع و معقول می داند، هر چند دیگران آن را نامشروع بدانند، پس آزادی کامل و مطلق در هیچ جامعه ای معنا ندارد و هیچ قانونی نمی تواند مطلق آزادی را تأمین کند. اصولاً قرار گرفتن انسان ها در درون جامعه، خواه ناخواه، محدودیت هایی را برای انسان ها به وجود می آورد.

این محدودیت ها همان قانون است و برای کسی که از این قانون سرپیچی کند، قانونگذار مجازات های را در نظر گرفته است.

اگر هر گونه آزادی در جامعه مجاز باشد، معنایش این است که هیچ قانونی برای جامعه لازم نیست اما هیچ عاقلی نمی تواند چنین حرفی را بزند، مگر این که متوجه حرفی که می زند نباشد و پیامد حرفش را نیابد، پس هر کس دم از آزادی می زند، حتماً منظورش در بعضی امور است که البته برای آن ها نیز قوانین وضع شده و آزادی مطلق نمی تواند باشد.

در مورد تعیین حدود آزادی اگر

به دلخواه افراد باشد، باز هرج و مرج لازم می آید، زیرا هر کس می خواهد منافع خودش تأمین شود. باید کسانی باشند که حدود آزادی ها در جوامع را تعیین کنند و به ناچار باید قانون و مجازاتی توسط قانونگذار معین شود.

در هیچ جامعه ای انسان آزاد نیست که به حقوق دیگران تجاوز نموده و حق آن ها را پایمال کند، زیرا در چنین صورتی جامعه آنارشیسم (هرج و مرج) و بدون قانون خواهد بود.

بنابراین، فرقی در جوامع مختلف از نظر محدودیت هایی که قوانین بر انسان ها تحمیل می کند، وجود ندارد، اما این که تا چه اندازه انسان ها باید با محدودیت ها مواجه باشند و مبنای محدودیت ها بر اساس چیست، در جوامع مختلف است.

در جوامع غربی، مبنای قوانین، حقوق و نیازهای مادی و دنیوی انسان ها است و قانون باید نظم و امنیت برای رسیدن به نیازها و حقوق مادی را تأمین کند.

اما مبنای قانون در جوامع دینی، حقوق ها و نیازهای مادی و معنوی و آنچه که خداوند برای انسان ها تعیین کرده، مد نظر قرار می گیرد. در چنین جوامعی، عدالت اجتماعی و ارزش های اخلاقی نیز از نظر قانون گذاران مورد توجه قرار می گیرد.

بنابراین لزوم قانون و مجازات برای متخلفان جامعه برای حفظ نظم اجتماعی امری لازم بوده و وجود دارد، با این تفاوت که برخی از جوامع، نظم اجتماعی را فقط برای رسیدن و دست یابی به نیازهای مادی و تولید ثروت و سودخواهی، وضع می کنند که قوانین آن ها با جامعه ای که سنت ها و فرهنگ جامعه و اعتقادات و باورهای

دینی مردم و عدالت اجتماعی و ارزش های اخلاقی را در وضع قوانین در نظر می گیرد، متفاوت است. محدودیت هایی که از طریق این قوانین برای شهروندان ایجاد می شود، نیز متفاوت می باشد.

در همه نظام های حقوقی، مجازات ها و محدودیت هایی برای متخلفان معین می کنند. باید قوانین و مقرراتی وجود داشته باشد که مردم را به انجام رفتارهایی وادار کند و در صورت تخلف با آنان برخورد نماید.

بنابراین، ادعای آزادی مطلق، مستلزم انکار ضرورت وجود دولت است. فلسفه وجودی دولت در زمینه ایجاد نظم و وجود قوانین و مقررات اجتماعی شکل می گیرد. موضوع مجازات های اخروی دخالتی در لزوم اصل قانون و حفظ جامعه بر اساس آن ها و مجازات مجرمان برای برقرار ماندن نظم اجتماعی ندارد.

برای مطالعه بیشتر به کتاب نظریه سیاسی اسلام، استاد مصباح یزدی مراجعه فرمایید.

چنانچه ابهام باقی ماند یا مقصود تان از سؤال چیز دیگری است، در مکاتبه بعدی برای ما بنویسید تا پاسخ داده شود.

چرا شورای نگهبان قانون منع شکنجه در زندان ها را در زمان مجلس ششم تأیید نکرد؟

پرسش

چرا شورای نگهبان قانون منع شکنجه در زندان ها را در زمان مجلس ششم تأیید نکرد؟

پاسخ

در ساختار حکومت جمهوری اسلامی ایران هر کدام از نهادها و مراکز تصمیم گیری وظایف تعریف شده دارند که باید بر اساس آن رسالت خویش را انجام دهند. یکی از وظایف شورای نگهبان نظارت بر قوانین مصوب توسط مجلس شورای اسلامی است. فلسفه وجودی شورای نگهبان آن است که قوانین مصوب مجلس را با معیارها و موازین قوانین الهی تطبیق دهد. در صورت همسویی آن را تصویب و در غیر آن، رد کند.

علت این که شورای نگهبان، این قانون را تأیید نکرده آن بود که قانون منع شکنجه زندانیان مبهم بوده، مجلس محترم تعریف جامع و شفاف از آن ارائه نداده بود. عدم شفافیت و نبود تعریف جامع، تصویب آن را مشکل کرد، چنان که تصویب آن پیامدهای منفی در پی داشت، زیرا مجلس قانون منع شکنجه در زندان را به گونه ای تعریف کرده بود که حتی اجرای احکام الهی از مصادیق آن محسوب می شد.

اگر قانون پیشنهادی مجلس تصویب می شد، لازمه آن، اجرا نشدن حدود الهی مانند قصاص و حدّ بود. طبیعی است قانونی که تعطیلی احکام الهی را در پی داشته باشد، قابلیت تصویب ندارد و تشخیص آن بر عهده شورای نگهبان است. بر همین

اساس بود که شورای نگهبان به مجلس پیشنهاد کرد تعریف شفاف از قانون منع شکنجه زندانیان ارائه دهد و برخی از اشکالات و ابهامات آن را رفع نماید.

بنابراین، عدم تصویب قانون منع شکنجه زندانیان بدان جهت نبود که اعضای محترم شورای نگهبان، با شکنجه زندانیان موافق بودند، زیرا در آموزه

های دینی، انسان ها از حرمت و قداست خاصی برخوردار هستند. برای شیوه رفتار با زندانیان قوانین خاصی تعریف شده است و همه موظف هستند بر اساس آن قوانین با زندانیان رفتار کنند. اگر جرم کسی ثابت شد، باید احکام الهی درباره او اجرا شود و در برابر اجرای قانون همه مردم یکسان هستند.

در صورتی که شورای نگهبان در تشخیص خود دچار اشتباه شد و یا بین آن و مجلس اختلاف به وجود آمد، قوانین مورد اختلاف این دو نهاد، به مجمع تشخیص مصلحت نظام ارجاع داده می شود. ارجاع برخی از لوایح به مجمع تشخیص مصلحت نظام بیانگر آن است که ممکن است شورای نگهبان در تطبیق قوانین مصوّب با معیارهای اسلامی دچار اشتباه شود.

پی نوشت ها:

۱. دایره المعارف اسلامی، ج ۲، ص ۱۶۳۳.

۲. دایره المعارف تشیع، ج ۱، ص ۵۲۴ ۵۲۵.

۳. معجم البلدان، ج ۳، ص ۵۵۶.

۴. دایره المعارف تشیع، ج ۱، ص ۵۲۴.

۵. دایره المعارف فارسی، ج ۲، ص ۱۶۳۳.

۶. دایره المعارف تشیع، ج ۱، ص ۵۲۴.

۷. ترجمه اخبار الطوال، ص ۴۳۳.

۸. همان، ص ۴۰۶.

۹. سیره پیشوایان، ص ۴۷۶.

چرا یک مسلمان نمی تواند دین دیگری انتخاب کند اما شخص دیگری می تواند اسلام را انتخاب کند. و حکم ارتداد با آزادی عقیده چگونه قابل جمع است؟

پرسش

چرا یک مسلمان نمی تواند دین دیگری انتخاب کند اما شخص دیگری می تواند اسلام را انتخاب کند. و حکم ارتداد با آزادی عقیده چگونه قابل جمع است؟

پاسخ

دین اسلام فطری است. اگر فردی به اصول و فروع اسلام آشنا باشد و حالت انکار نداشته باشد، به صورت طبیعی و معمولی به آن ایمان می آورد. قرآن می گوید: "لا اکراه فی الدین؛ در پذیرش عقیده اکراه نیست". اصولاً عقیده با اکراه سازگار نیست. این سخن درستی است، ولی نباید از این گزاره، تفسیر ناروا نمود و گفت: هر که هرگونه دلش بخواهد، آزاد است تا عقاید دیگران را به بازی بگیرد، بلکه قرآن به دنبال سخن مذکور می گوید: "قد تبیین الرشد من الغی؛ راه راست از راه های انحرافی و نادرست روشن است". (۸) یعنی وقتی راه رشد و حقیقت آشکار است، دلیلی برای اکراه و اجبار وجود ندارد، زیرا عقل سلیم بدون داشتن انکار و عناد آن را پذیرا است. بنابراین، انسان حق ندارد از آزادی سوءاستفاده کند و به بهانه آزادی، اعتقادات جامعه را به باد مسخره بگیرد و امنیت فکری و فرهنگی اجتماع را متزلزل و مختل نماید.

این سخن نیز مورد پذیرش عقل و عرف است.

حال اگر فردی در خانواده مسلمان تشخیص داد که دین اسلام بر حق نیست، می تواند دین دیگر را انتخاب کند، اما در جامعه ای که براساس اعتقادات و باورهای دینی، قوانین، رفتارهای اجتماعی و فردی، امیال و آرزوهای انسان ها ارزش های اخلاقی شکل گرفته که هر یک از این موارد کارکردهای بسیاری در زندگی فردی و اجتماعی دارد، حق ندارد در برابر دین و اعتقادات موضع گیری نموده و درصدد تخریب آنها باشد، زیرا

آثار نامطلوب در زندگی فردی و اجتماعی ایجاد خواهد کرد و باعث تزلزل ارکان اجتماعی خواهد شد، بنابراین ارتداد از این جهت که افکار عمومی و ایمان مردم را متزلزل می کند، اظهار آن روا و شایسته نیست، و با وجود یک سری شرایط اسلام با مرتد برخورد می کند. اما اگر باور خود را رواج نداد و به امنیت فکری و فرهنگی جامعه آسیبی وارد نکرد، به او کاری ندارند و حکم ارتداد نداشته و عقیده اش نزد خودش محترم است.

این که خدا با او چگونه برخورد می کند، تنها خدا می داند که وی صداقت دارد یا از روی عناد و لجابت به این عقیده روی آورده است. خداوند فردای قیامت بر پایه عدل و حکمت، با او رفتار خواهد کرد. همو فرموده است: "اگر حجت بر کسی تمام نشده باشد، مؤاخذه اش نمی کند. (۹) می گوید: هر قدر که عقلش خوبی ها را که درک کرده، به آن عمل کرده است، ثواب و پاداش دریافت می کند و به هر اندازه، در عمل، کوتاهی و یا ضد باورش را انجام داده است، جزا و کیفر می بیند.

پی نوشت ها:

- ۱ - سوره نساء، آیه ۲۹ و سوره بقره، آیه ۱۹۵.
- ۲ - سوره مائده، آیه ۳۲.
- ۳ - سوره بقره، آیه ۱۷۰.
- ۴ - سوره بقره، آیه ۲۵۶ و یوسف، آیه ۱۰۸ نیز سوره انسان، آیه ۳ و کهف، آیه ۲۹.
- ۵ - یوسف، آیه ۹۹ و انعام، آیه ۱۴۹ و ۳۵.
- ۶ - آل عمران، ۲۰ و مائده، آیه ۹۲، یونس، آیه ۴۱.
- ۷ - انفال، آیه ۶۱، آیه ۶۱.
- ۸ - بقره (۲) آیه ۲۵۶.
- ۹ - اسراء (۱۷) آیه ۱۵.

آیا آزادی مستلزم وحدت ادیان نیست ؟

پرسش

آیا

هر چند دین اسلام اهل کتاب را آزاد گذاشت اما هرگز مسلمانی و الحاد با هم سازگار نیست و از دو گروه مردم یکی مسلمان و دیگری کافر ملت واحده تشکیل نمی یابد و وحدت حقیقی حاصل نمی شود. چون مسلمان ملحد را نجس می داند و با او معاشرت نمی کند و دختر باو نمی دهد و نمی گیرد و اینها از ضروریات دین اسلام است بر خلاف دین مسیحی که این احکام را ندارد و میان آنها از ضروریات دین اسلام است بر خلاف دین مسیحی که این احکام را ندارد و میان آنها می بینی شوهری ملحد است و زن متدین دارد و دین مسیحی این ازدواج را مشروع و صحیح دانسته است و برادر و پدر متدینند و فرزند و برادر دیگر ملحد و بر سر یک میز طعام می خورند و یکدیگر را نجس نمی دانند و اگر تو تصور کنی وقتی ممالک اسلامی چنین شود خیال محال و آرزوی باطل است چون یا باید همه مسلمانان دست از دین بردارند و ملحد شوند ، که هرگز نخواهد شد ، یا بامسلمان بودن ملحدان را پاک بدانند مانند نصاری و با هم برادروار زندگی کنند ، آنهاهم البته نخواهد شد . مسلمان را ممکن است در احکام سیاسی و کلی تابع قوانین نامشروع قرارداد اما در احکام شخصی نمی توان . مثلا اگر زانی را حد شرعی نزنند تحمل می کند و می گوید آن وظیفه دیگری است اما حاضر نمی شود نجس بخورد و با نجس نماز بخواند مگر لایابالی گردد . و زندگی مسلمانان با ملحد دشاو تر از مسلمان و

هندو، یا مسلمان و بودائی است زیرا که هندو و بودائی آرامند بر خلاف ملاحده و اگر مذهب الحاد در اینجا مانداروپا شایع گردد فتنه ای برخیزد سخت تر از فتنه ای که در هندوستان است و همه عقلا از فرو نشاندن آن عاجز باشند پس آنها که ترویج تجدد می کنند باید بکوشند بی دینی با فرنگی مابی آمیخته نشود.

معنای آزادی در اسلام چیست ؟

پرسش

معنای آزادی در اسلام چیست ؟

پاسخ

آزادی در اسلام یعنی رهایی از بندگی غیر خدا. این جمله گرچه بسیار کوتاه است اما معنای آن بی اندازه وسیع است. غیر خدا یعنی هواهای نفسانی خود انسان یا انسان های دیگر که به صورت استعمار و استحمار ظهور و بروز می کند. اما آزادی به معنایی که امروزه در غرب رایج است هیچ گاه مطلوب اسلام نیست. حتی کسانی که آیه شریفه لا اکراه فی الدین را به آزادی عقیده تفسیر نموده اند، درست نیست. زیرا اساس همه جوامع و عقاید اسلامی توحید است و با این وجود چگونه ممکن است اسلام آزادی عقیده را تجویز و تشریح نماید. آیا میان آزادی عقیده و توحید تناقض آشکار وجود ندارد؟ به عبارت دیگر عقیده به معنای حصول ادراک تصدیقی امری اختیاری نیست تا از آن منع شود یا آزاد شمرده شود. آنچه منع و الزام می پذیرد ملتزم شدن به لوازم عقیده است. لوازمی از قبیل عمل و دعوت و احتجاج و استدلال بر عقیده از طریق گفتار و نوشتار، و فاسد کردن عقاید مردم... طبیعی است که هیچ اجتماعی و هیچ قانونی چنین اجازه ای به کسی نخواهد داد. البته آزادی اظهار نظر و عقیده در بحث مساله دیگری است که در جای خود باید به آن پرداخت.

گرفتن مبلغی در برابر آزاد ساختن اسیران چگونه با اصول عدالت سازگار می باشد؟ و آیا این یک نوع انسان فروشی نیست؟

پرسش

گرفتن مبلغی در برابر آزاد ساختن اسیران چگونه با اصول عدالت سازگار می باشد؟ و آیا این یک نوع انسان فروشی نیست؟

پاسخ

فداء در حقیقت یک نوع غرامت جنگی است زیرا در هر جنگی مقدار زیادی از سرمایه های اقتصادی و نیروی انسانی از میان می رود گروهی که به حق می جنگند حق دارند پس از پایان جنگ جبران خسارات خود را از دشمن بخواهند یکی از طرق

گرفتن خسارت مساله فداء است . البته گرفتن فداء جنبه الزامی ندارد و حکومت اسلامی می تواند در صورتی که صلاح ببیند ، اسیران جنگی را مبادله کند و یا بدون گرفتن هیچ گونه امتیازی آزاد سازد .

اسلام می گوید : پیروان هر دین و آیینی حق حیات دارند و بطور آزاد می توانند خود را معرفی کنند پس چرا از پیروان دیگر مالیات و جزیه دریافت می کند ؟

پرسش

اسلام می گوید : پیروان هر دین و آیینی حق حیات دارند و بطور آزاد می توانند خود را معرفی کنند پس چرا از پیروان دیگر مالیات و جزیه دریافت می کند ؟

پاسخ

اسلام به پیروان مذاهب دیگر همانند مسلمانها آزادی می دهد و اگر مالیات مختصری به نام جزیه از آنان دریافت می شد به خاطر تامین امنیت و هزینه نیروهای حافظ امنیت بود زیرا که جان و مال و ناموس آنها در برابر پناه اسلام محفوظ بود و حتی مراسم عبادی خویش را آزادانه انجام می دادند در تواریخ نقل شده : جمعی از مسیحیان که برای گزارشها و تحقیقاتی خدمت پیامبر (ص) رسیده بودند مراسم نیایش مذهبی خود را آزادانه در مسجد پیامبر در مدینه انجام دادند .

نظر اسلام درباره آزادی انسان چیست ؟

پرسش

نظر اسلام درباره آزادی انسان چیست ؟

پاسخ

اسلام آزادی را حق فطری و مشروع انسان می داند . اما از آنجا که اسلام انسان را نیز فطرتا متوجه و مایل به زندگی اجتماعی می داند به گونه ای که اگر اجتماع نباشد ، حیات انسان رو به زوال خواهد گذاشت ؛ اسلام حق آزادی فطری را با توجه به اجتماعی بودن فطری انسان با هم در نظر گرفته و از آنجا که وجود مشترکات میان افراد اجتماع امری ضروری است و قوانین اجتماعی برای روشن شدن حد و مرز و تکالیف هر فرد لازم است ؛ اسلام به آزادی مطلق انسان نه تنها معتقد نیست بلکه آنرا مخالف و مناقض حیات بشری می داند . پس حد آزادی قانون است ، و قلمرو آزادی در جوامع گوناگون با توجه به مقدار قوانین و سعه و ضیق قوانین ، متفاوت می گردد .

از چه رو اسلام برای بردگان حق مالکیت قائل نشده ؟

پرسش

از چه رو اسلام برای بردگان حق مالکیت قائل نشده ؟

پاسخ

از آنجا که بردگان از محاربین و مخالفان اسلام بوده اند ، اسلام آنها را از داشتن مال محروم ساخته است تا نتوانند به وسیله آن دست به نیرنگ و توطئه بزنند . البته وقتی بردگان با حکومت و جامعه اسلامی آشنا می شدند و امتحان خود را نیز پس می دادند می توانستند مالک برخی از چیزهایی که ارباب آنان به ایشان می داد شوند . بنابراین اولاً از نظر اسلام بردگان فی الجمله حق مالکیت دارند . ثانیاً همان ملاکی که حق آزادی را که بالاتر از حق دارایی بود از بردگان سلب می کرد ، دشمنی و فسادو تن ندادن به حق ، حق مالکیت آنها را نیز سلب می کرد .

چرا اسلام ، اسلام آوردن بردگان را موجب آزادی آنان ندانسته است ؟

پرسش

چرا اسلام ، اسلام آوردن بردگان را موجب آزادی آنان ندانسته است ؟

پاسخ

زیرا اولاً این کار سبب می شد که بسیاری از کفار تظاهر به اسلام کنند ، و در واقع اسلام نیاورند ، و پس از آزادی دوباره به توطئه و ستیز علیه نظام اسلام پردازند . ثانیاً ، در حال بردگی بهتر می شد به آنان آموزش اسلامی داد و آنان را تربیت کرد و نباید فراموش نمود که هدف اسلام اساساً هدایت و انسان سازی است . ثالثاً ، در کدام کشور و کدام حکومت وقتی جنگی درمی گیرد و یک طرف پیروز می شود ، به محض تسلیم طرف مقابل ، طرف پیروز آنان را رها می کند . به بیان دیگر عقلاء چنین روشی را امضا نمی کند .

نظر اسلام درباره برده و برده داری چیست ؟

پرسش

نظر اسلام درباره برده و برده داری چیست ؟

پاسخ

اسلام همه انسان ها را آزاد می داند و هیچ انسانی را مالک انسان دیگر نمی داند و تمام تلاش خود را انجام داده است تا همه اسباب بردگی را از بین ببرد و تنها در مورد کسانی که با دین به جنگ برخاسته ، در زمین فساد می کنند و حاضر به شنیدن حرف حق نیستند ، این حکم را جایز شمرده است . با وجود این حتی مورد این دسته از افراد نیز اسلام تلاش کرده تا از همه راه های ممکن اسباب آزادی آنها را فراهم سازد .

آیا امر به معروف و نهی از منکر موجب سلب آزادی است ؟

پرسش

آیا امر به معروف و نهی از منکر موجب سلب آزادی است ؟

پاسخ

از آنجا که در زندگی اجتماعی سرنوشت افراد به هم مربوط است ، و به اصطلاح افراد اجتماع در سرنوشت یکدیگر اثر دارند حق نظارت در اعمال دیگران حق طبیعی و خاصیت زندگی دست جمعی است بنابراین انجام این فریضه نه تنها با آزادیهای فردی مخالف نیست ، بلکه وظیفه ای است که افراد در مقابل یکدیگر دارند .

علت توقیف روزنامه ها چیست ؟ بعضی می گویند چون روزنامه ها واقعیت ها را می گویند، توقیف می شوند.

پرسش

علت توقیف روزنامه ها چیست ؟ بعضی می گویند چون روزنامه ها واقعیت ها را می گویند، توقیف می شوند.

پاسخ

علت توقیف هر روزنامه ای ، در دادخواستی که پیش از صدور حکم توقیف برای آن تهیه شده است ، گفته می شود. ما کاری به به نصحت و سقم آن نداریم و ممکن است قانون بعد نارسا باشد، مثلاً معتقدیم اگر مقاله ای انحرافی بود، در قدم اول باید نویسنده تعقیب شود، نه این که روزنامه توقیف گردد. برای مرتبه بعد اگر مدیر مسئول منحرف در آمد روزنامه پس از چند

اخطار تعطیل شود، لیکن ممکن است قانون مطبوعات نارسایی داشته باشد و باید مجلس آن را اصلاح نماید. در هر حال روزنامه هایی که تا به حال توقیف شده اند، از نظر دستگاه قضایی دارای پنج مورد بوده اند:

۱ توهین ، تخطئه یا مبارزه با ارزش های دین اسلام و مبانی آن ، مثلاً گفته شده است که روزنامه ای به حضرت آدم در مقاله ای توهین کرده و ایشان را به مسخره گرفته است . روزنامهء دیگر حجاب زنان را زیر سؤال برده و قانوارث زن در اسلام را بی عدالتی خوانده است .

۲ توهین به نظام اسلامی ، مثل زیر سؤال بردن انقلاب و جنگ تحمیلی و نادیده گرفتن حرمت خون شهدا و توهین به امام راحل یا رهبر معظم انقلاب .

۳ جانبداری یا تبلیغ از افراد و گروه ها و باندهای شناخته شده ای که ضدیت آن ها با اسلام و نظام اسلامی اثبات شده است .

۴ افشای اسرار محرمانه و طبقه بندی شده و و بزرگ نمایی اتفاقات و حوادث

جاری کشور و دروغ پردازی و آشوب گری در عرصه قلم و هنر.

۵ عدم رعایت ادب روزنامه نگاری و در نظر نگرفتن عفت عمومی .

تمامی آن چه بر شمردیم ، می تواند حق نشر را از یک جریده سلب کند.

در این جا سه نکته قابل تأمل است :

نکته اول : متاسفانه ، مردم زود تحت تأثیر شایعات قرار می گیرند و چیزهای بی اساسی از این دست ، بسیار زود در میان آنان رسوخ می کند و به صورت یک تفکر نوعاً سیاسی در می آید. کافی است از کسانی که می گویند چون روزنامه ها واقعیت را می گویند، توقیف می شوند، پرسید آن واقعیت ها چیست و از کجا آمده است ؟ اصلاً شخص آن روزنامه را خوانده یا این که از مردم شنیده است ؟ بدین ترتیب ملاحظه خواهید کرد بسیاری از این نوع تحلیل ها، تقلیدی است ، نه این که از اطلاعات سیاسی و اجتماعی به دست آمده باشد.

نکته دوم : همگی قبول داریم کشور دارای مشکلات فراوانی است ؛ ما در سه عرصه فرهنگ و اقتصاد و وحدت ملی مشکل داریم . اما آیا با زیر سؤال بردن ولایت فقیه و ریاست جمهوری و مجلس خبرگان و مجلس شورای اسلامی و قوه قضائیه و... این مشکلات حل می شود؟

آیا وحدت ملی در سایه این کشمکش ها حاصل می گردد؟ به راستی آزادی زنان و مردان و روابط آنان با هم ، فرهنگ ما را می سازد و کشور را آباد می کند؟ اگر دنبال آبادی کشور خود با این دستمایه ها بودیم ، چرا انقلاب کردیم و خون این همه جوان را

به هدر دادیم؟ آیا رژیم شاهنشاهی ما را سریع تر به این اهداف نمی رساند؟

نکته سوم: یکی از بدبختی های بزرگ ما این است که هر طور دلمان می خواهد، حرف می زنیم و این عمومیت دارد. میان طبقه تحصیل کرده و غیر آنان، هر سخنی دارای دو بُعد است: مفهوم سخن و شکل آن، و از این باب به چهار صورت می توان سخن گفت:

حرف خوبی را به صورتی خوب زد؛

حرف خوبی را به صورتی بد عرضه نمود؛

حرف بدی را به صورتی خوب مطرح کرد؛

حرف بدی را به صورتی بد بر زبان جاری کرد.

شاید بسیاری از انتقاداتی که بر اصل نظام و دین و... مطرح میشد. از سر دلسوزی و شناخت حقیقت مطرح می شود، ولی متأسفانه چون به صورتی بد و لجوجانه مطرح می گردند، ارزش و سلامتی را که در انتقاد و در اندیشه منتقد وجود دارد، از میان می برد.

بسیاری از جرایم ما به آن ها که توقیف شده یا نشده اند. از این مسئله رنج می بردند؛ یعنی بد حرف می زنند و چون بد حرف می زنند، مفهوم کلامشان خوب باشد یا بد، انسان از آن احساس نوعی تضاد و معارضه می کند.

بسیاری از روزنامه نگاران و روزنامه ها از نظر مسئولان قضایی چوب همین را می خورند. این در حالی است که در آیین اسلام، سخن گفتن دارای شرایطی است و هر گونه سخن گفتنی پسندیده نیست. در قرآن به شش نوع از قول تصریح شده است:

اول (قولاً لئنا(۱): خداوند به حضرت

موسی و هارون فرمان داد با فرعون به نرمی سخن بگویند، شاید متذکر شود)

یا بترسد.

دوم (قولاً سدیداً(۲): خداوند به مؤمنان دستور می دهد تقوا پیشه کنند و جز سخن استوار و حق نگویند.

سوم (قولاً بلیغاً(۳): خداوند به پیامبر دستور می دهد با منافقان به طرزی روشن و شایسته سخن بگوید.

چهارم (قولاً معروفاً(۴): این عبارت چهار بار در قرآن آمده که دعوت به سخن گفتن نیکو و شایسته با سه قسم از افراد است : تهی دستان و مستمندان ; سفیهان و بی خردان ; با زبان در وقت خواستگاری و یک قسم طرز سخن گفتن زنان را با نامحرمان بیان می دارد.

پنجم (قولاً میسوراً(۵) فرمان خداوند به پیامبر درباره نیازمندان و مستمندان است .

ششم (قولاً کریماً(۶): امر به همه فرزندان است که با پدر و مادر به روشی کریمانه سخن گویند.

پاورقی ۱. طه (۲۰ آیه ۴۴

(پاورقی ۲. نساء (۴ آیه ۹ احزاب (۳۳ آیه ۷۰

(پاورقی ۳. نساء (۴ آیه ۶۳

(پاورقی ۴. بقره (۲ آیه ۲۳۵ نساء, آیه ۸۵ ; احزاب , آیه ۳۳

(پاورقی ۵. اسرا (۱۷ آیه ۲۸

(پاورقی ۶. اسراء, آیه ۲۳

در حالی که براساس پاسخنامه آن دفتر، شماره ۲۶۸۹۷ حیات بعضی از گروه های سیاسی ایجادبحران است ، این گروه های از کدام طیف و جناح اند؟ چرا دولت عملاً با آن ها مقابله نمی کند؟ آیا می توان گروه هایی همچون انصار حزب الله و دفتر تحکیم وحدت را در شمار آن ها جا داد؟

پرسش

در حالی که براساس پاسخنامه آن دفتر، شماره ۲۶۸۹۷ حیات بعضی از گروه های سیاسی ایجادبحران است ، این گروه های از کدام طیف و جناح اند؟ چرا دولت عملاً با آن ها مقابله نمی کند؟ آیا می توان گروه هایی همچون انصار حزب الله و دفتر تحکیم وحدت را در شمار آن ها جا داد؟

در نظام های مبتنی بر رأی مردم و مردم سالاری، وجود احزاب و تشکلهای سیاسی ضروری است؛ از این رو در اکثر کشورها احزاب سیاسی وجود داشته و به فعالیت می پردازند. اصولاً فلسفه وجودی احزاب زمینه ساز توسعه های سیاسی و حضور فعال مردم در صحنه های سیاسی است. از سوی دیگر تعدد احزاب سیاسی سبب می شود رقیبان آنان که در مسند قدرت قرار می گیرند، از استبداد قانون شکنی و بی عدالتی پرهیز کنند؛ زیرا رقیبان سیاسی تمام فعالیت مسئولان حکومتی را تحت نظر داشته و هرگونه سوء استفاده از حکومت را به مردم اعلام میکنند در قانون اساسی ایران، قانون احزاب و شرح وظایف آنان پیش بینی شده است، گرچه در ایران بعد از انقلاب به دلائلی، احزاب به طور گسترده به وجود نیامد.

اگر گروه ها و احزاب، ضابطه مند و براساس مصالح نظام فعالیت کنند، در جامعه بحران سازی نشده و بحران آفرینی نخواهد بود، ولی اگر گروه های سیاسی، برای به دست آوردن قدرت و از صحنه خارج نمودن رقیبان سیاسی فعالیت کنند و مصالح گروهی را بر مصالح نظام ترجیح دهند، بحران آفرین هستند. متأسفانه برخی گروه ها در کشور، وظایف و رسالت اصلی خود را فراموش کرده،

دنیاطلبی و قدرت گرایی آن آنان سبب می شود در جامعه بحران به وجود و مصالح نظام تهدید شود.

در جامعه ایران که اکثریت آنان را شیعیان تشکیل می دهند، باید گروه ها از اختلاف غیر اصولی و منطقی پرهیز کرده ، به رقابت های سالم و همسو با مصالح نظام پردازند. در جامعه ایران به رغم آن که احزاب رقابت های سالم انجام دهند، متأسفانه برخی تشکل ها، رسالت اصلی خود را فراموش کرده ، بحران سازی می کنند. این مطلب ، هیچ گروه و تشکلی را متهم به بحران سازی نمی کند، ولی اوضاع سیاسی و اجتماعی جامعه ، حکایت از بحران سازی برخی احزاب دارد. البته هر جامعه ای بحران دارد و عوامل بحران متعدد است ، که یکی وجود برخی گروه ها است .

وظیفه دولت اسلامی ، هدایت و سمت و سو دادن فعالیت احزاب است ، نه برخورد با آنان ؛ برای این اساس درمجلس شورا بودجه برای فعالیت احزاب تصویب می شود. البته اگر حزب و گروهی با فعالیت های سیاسی مصالح نظام را به خطر اندازد، وظیفه دولت برخورد قانونی است ؛ زیرا مصالح عمومی بر منافع گروهی ترجیح دارد و حفظ نظام از اهم واجبات است . در نامه قبل نیز یکی از عوامل بحران تعدد احزاب ذکر شده است که مقصود از بحران گروه ها آن نیست که همه گروه ها ایجاد بحران می کنند، بکلی مقصود آن است که برخی گروه ها بحران آفرین هستند. واقعیت آن است که همه گروه ها به مصالح نظام نمی اندیشند، همان طور که برخی گروه ها جز به مصالح نظام به چیزی دیگر

نمی اندیشند، از این روی نمی توان همه گروه ها را بحران آفرین توصیف کرد و همین طور نمی توان گفت هی گروهی بحران آفرین نیستند. بیان این مطلب ضروری است که جامعه دینی ایران یکی از سالم ترین جوامع است که فعالیت های سیاسی، منطقی و اصولی در آن شکل می گیرد.

قرآن می گوید: در قبول دین اکراهی نیست پس چرا اسلام برای از بین بردن بت پرستی و بت پرستان متوسل به قدرت نظامی شده است؟

پرسش

قرآن می گوید: در قبول دین اکراهی نیست پس چرا اسلام برای از بین بردن بت پرستی و بت پرستان متوسل به قدرت نظامی شده است؟

پاسخ

از آنجا که دین و مذهب با روح و فکر مردم سر و کار دارد و اساس آن بر ایمان و یقین استوار است خواه و ناخواه راهی جز منطق و استدلال نمی تواند داشته باشد و کلام قرآن اشاره به همین است در حقیقت این جمله پاسخی است به آنها که تصویری کنند اسلام در بعضی از موارد جنبه تحمیلی و اجباری داشته و با زور و شمشیر و قدرت نظامی پیش رفته است. اما در مورد بت پرستی و بت پرستان، از نظر اسلام بت پرستی دین و آیین نیست بلکه انحراف و خرافه است و هرگز نباید اجازه داد جمعی در یک مسیر صد در صد غلط و خرافی پیش روند و به سقوط کشانده شود لذا اسلام بت پرستان را از راه تبلیغ به توحید دعوت کرد و آنجا که مقاومت کردند متوسل به زور شد بتخانه ها را در هم کوبید تا این بیماری روحی و فکری به کلی ریشه کن گردد.

هدف از جزیه چیست؟ آیا مخالف آزادی عقیده نیست؟

پرسش

هدف از جزیه چیست؟ آیا مخالف آزادی عقیده نیست؟

پاسخ

جزیه مالیاتی است که حکومت اسلامی از اهل کتاب (یهودی، مسیحی و مجوسی) که در حمایت او هستند دریافت می کند. برخی از خاورشناسان از این موضوع سوء استفاده نموده اند و گرفتن جزیه را نوعی تحمیل ظالمانه و تجاوز به حریم مال و شخصیت و آبروی جزیه پردازان جلوه داده اند. ما، در این جا، از روی واقعیت جزیه، پرده برمی داریم و این موضوع را با

کمال بی طرفی بررسی می کنیم . می دانیم هر حکومتی برای اداره امور کشور و تامین وسائل زندگی و رفاه ملت و دفاع از مرزهای مملکت , به بودجه نیازمند است و تمام یا قسمتی از این بودجه را معمولاً افراد مملکت , به صورت یک سلسله مالیاتهای مستقیم و غیر مستقیم می پردازند . در مورد اصل قانون مالیات , جای هیچ گونه اعتراضی نیست و اعتراض تنها جایی وارد است که شیوه گرفتن و مقدار آن از صورت عادلانه بصورت ظالمانه درآید , و هماهنگی بین درآمد پرداخت کنندگان و نیازهای مملکت , و بین آنچه از آنان مطالبه می شود منظور نگردد , و یا مالیاتی که از مردم گرفته می شود , صرف عیاشی و خوشگذرانی و استفاده های شخصی افراد معینی شود . در اسلام , مالیات از مسلمانان به عناوینی مانند خمس و زکات دریافت می گردد و از غیر مسلمانانی که تابع حکومت اسلامی هستند , بعنوان جزیه گرفته می شود . مهمترین تفاوت بین این دو شیوه مالیات گیری , این است که در نوع

نخست ، تعیین مقدار آن ، تا حدی به شخص پرداخت کننده واگذار می شود ، یعنی مثلا شخص مسلمان ، خود باید بگوید که در سال ، چه اندازه پس انداز داشته و میزان خمسی که به او تعلق می گیرد چه اندازه است . معمولا اظهارات خود او درباره میزان دارائیش پذیرفته می شود (هر چند در مواردی مانند زکات ، حاکم یا اعزام ماموران خاصی ، میزان بدهی اشخاص از غلات و دامها و ۰۰۰ را معین می کند) . ولی در نوع دوم ، مالیات غالبا بطور سرانه دریافت می شود . و گاهی هم ممکن است به جای محاسبه تعداد افراد ، مقدار زمینی که تحت تصرف افراد است در نظر گرفته شود ، و یا تناسب موقعیت و ارزش آنها ، مالیات گرفته شود . این نوع مالیات را خراج مینامند و خراج غالبا از غیر مسلمان تابع حکومت اسلامی بجای جزیه گرفته می شود (البته چنانچه از اراضی دولتی در دست فرد مسلمانی باشد از او نیز می توان خراج گرفت) بنابراین مسلمان و ذمی از این نظر تفاوت چندانی ندارند لیکن طبق آنچه از روایات شیعه و تعالیم ائمه علیهم السلام استفاده می شود از ذمیان یا باید جزیه گرفته شود و یا خراج (۱) امام باقر علیه السلام در ضمن بیانی می فرماید : ذمیان آنچه را که در متن قرارداد پذیرفته اند باید پردازند و امام مسلمانان بیش از آن حق ندارد از آنها مطالبه ای کند ، لیکن اگر خواست جزیه را بطور سرانه از آنان می گیرد ، و دیگر نسبت به اموال و

دامهای آنان حقی ندارد و اگر خواست نسبت به اموال و دامهای آنان حساب کند، دیگر نمی تواند مالیات سرانه بگیرد (۲). در روایت دیگر می فرماید: ذمیان برای تامین جان و مال خود یا مالیات سرانه می پردازند یا از زمین (۳) این تفاوت ناشی از این است که مسلمان معمولاً به مقررات اسلامی ایمان و اعتقاد دارد و همین ایمان او می تواند بهترین ضامن اجرای قانون باشد و لذا اسلام اظهارات او را در مورد بسیاری از درآمدها پذیرفته است اما غیرمسلمان که چنین اعتقادی ندارد، قانون مالیاتی او طوری نیست که توانسته باشد با کتمان حقایق از پرداخت آن شانه خالی کند. فلسفه تصویب هزینه وقتی منطقه ای جزو کشور اسلامی قرار گرفت، نسبت به افراد غیر مسلمان آن منطقه چند نوع رفتار می توان تصور کرد مانند: کشتار دسته جمعی و اخراج از کشور، زندانی نمودن، محاصره های سیاسی و اقتصادی، تحمیل اجباری دین بر آنان، آزاد گذاشتن مطلق و غیره. روشی را که اسلام در این زمینه انتخاب نموده، طرح یک نوع زندگی مسالمت آمیز، دوستانه و دو جانبه است، بطوری که هم آنان آزادی عقیده و امنیت جانی و مالی داشته باشند، و هم احترام اسلام و قوانین آن محفوظ مانده باشد. بدین ترتیب که نخست تعالیم اسلام را بر آنان عرضه نموده، پیشنهاد می کنند که اسلام را بپذیرند. و چنانچه نپذیرفتند به آنان پیشنهاد می شود که پیمان اتحاد ببندند و مالیات عادلانه ای بعنوان جزیه یا خراج به حکومت پردازند.

و اگر برای چنین پیمانی نیز حاضر نبودند، چاره ای جز توسل به زور نیست. پیامبر اسلام (ص) به سپاهیان اسلام در مورد برخورد با دشمنان چنین دستور می داد: تقوی و پرهیزکاری داشته باشید و وقتی با دشمنان روبرو می شوید، آنان را به یکی از سه پیشنهاد دعوت کنید: نخست آنان را به اسلام دعوت کنید. چنانچه نپذیرفتند، پیشنهاد صلح و عقد قرارداد ذمه را عرضه کنید. اگر نپذیرفتند، شما نیز از آن استقبال نمائید، و از هرگونه اقدام خصمانه پرهیزید. و اگر صلح را هم نپذیرفتند، از خدا یاری بجوئید و آماده جنگ گردید ۰۰۰ این موضوع، از آیه ۲۹ سوره توبه نیز استفاده می شود. متن آیه شریفه این است: قاتلوا الذین لا یؤمنون بالله و لا- بالیوم الاخر و لا یحرمون ما حرم الله و رسوله و لایدینون دین الحق من الذین اوتوا الكتاب حتی یعطوا الجزیه عن یدوهم صاغرون. با کسانی که ایمان به خدا و روز باز پسین ندارند و آنچه را خدا و رسولش تحریم نموده اند حرام نمی شمردند و متدین به دین حق نیستند از بین اهل کتاب، در مواقع لزوم بجنگید، تا به اندازه توانائی جزیه پردازند و در برابر قوانین اسلام خضوع کنند. از این آیه شریفه استفاده می شود که هرگاه اهل کتاب حاضر به پرداخت جزیه شدند، دیگر نباید با آنان جنگید، بلکه بر حکومت اسلامی واجب است که با آنان پیمان ببندد و از آنان جزیه بپذیرد، و به جنگ با

آنان خاتمه دهد. در ضمن، دو نکته دیگر نیز از آیه استفاده می شود: نخست اینکه مقدار جزیه ای که معین می شود باید متناسب با توانائی مالی جزیه پردازان باشد. زیرا کلمه ید (که بمعنی دست است) کنایه از قدرت و توانایی است. و معنی جمله یعطوا الجزیه عن ید این است که از روی توانائی و تمکن مالی جزیه پردازند. دوم اینکه جزیه پردازان چون می خواهند در کشور اسلامی زندگی کنند، باید در برابر مقررات اسلامی خاضع و تسلیم باشند و منظور از جمله و هم صاغرون همین معنی است. البته اسلام این امتیاز را تنها برای اهل کتاب قائل شده، و اگر قرار شد که مسلمانان با غیر اهل کتاب پیمان دوستی ببندند، ترتیب دیگری دارد. چگونگی پیمان ذمه قرارداد ذمه دارای شرایط و احکامی است که حتما باید در نظر گرفته شود شرایطی که بستگی به مصلحت زمان و مکان و موقعیت و رضایت طرفین دارد. مهمترین احکام لازم این قرارداد از این قرار است. ۱- حق حاکمیت اسلام باید محفوظ بماند، و ذمیان در برابر قوانین اسلام خاضع گردند، و حاضر شوند که اگر مثلا با مسلمانی اختلاف پیدا کردند، اختلاف آنان در محاکم قضائی مسلمین حل و فصل گردد. حکمت تشریح این حکم آن است که چون کشور، کشور اسلامی است افراد آن باید تابع قوانین مملکتی آنجا باشند، اعم از مسلمان و غیر مسلمان، و لذا این حکم توهینی به ذمیان محسوب نمی شود، زیرا خود

مسلمانان و حتی حاکم اسلامی نیز باید در برابر قانون اسلام خاضع و تسلیم باشد و دادگاه اسلامی می تواند در مواقع لزوم طبق قوانین قضائی اسلام، او را محاکمه نماید، همچنانکه در تاریخ اسلام نمونه هائی پیش آمده که زمامداران وقت در دادگاهها حاضر گشته، تسلیم حکم آن شده اند. دادگاه نیز موظف است در هر حال عدالت را رعایت نماید. به یک نمونه توجه فرمائید: در دوران خلافت حضرت علی علیه السلام هنگامی که کوفه پایتخت آن حضرت بود، یک روز، زره او را در بازار کوفه در دست یک نفر ذمی دیدند و آن را مطالبه نمودند. مرد ذمی حاضر نبود زره را تحویل دهد و کار به نزد شریح قاضی کشیده شد. امیرالمومنین علیه السلام شخصا در دادگاه حاضر شد و بدون هیچ امتیازی در کنار طرف دعوای خویش نشست. قاضی امیرالمومنین را بعنوان مدعی شناخت و از وی شاهد خواست. اما چون گواهان او حضرت امام حسن علیه السلام و قنبر بودند، شریح شهادت آنان را نپذیرفت. و به حکم اینکه زره در دست مرد ذمی بوده، او را ذوالید شمرد و به نفع وی داوری کرد، و امیرمومنان نیز تسلیم گردید. اما مرد ذمی که این مساوات را در برابر قانون و این فروتنی را از شخص امیرالمومنین دید، اعتراف کرد که زره از آن او نیست و آن را هنگامی که از روی شتر حضرت علی افتاده، پیدا کرده است و بیش از همه تحت تاثیر این جریان قرار گرفت و اسلام آورد (۴)

گرفتن مبلغی در برابر آزاد ساختن اسیران چگونه با اصول عدالت سازگار می باشد؟ و آیا این یک نوع انسان فروشی نیست؟

پرسش

گرفتن مبلغی در برابر آزاد ساختن اسیران چگونه با اصول عدالت سازگار می باشد؟ و آیا این یک نوع انسان فروشی نیست؟

پاسخ

فداء در حقیقت یک نوع غرامت جنگی است زیرا در هر جنگی مقدار زیادی از سرمایه های اقتصادی و نیروی انسانی از میان می رود گروهی که به حق می جنگند حق دارند پس از پایان جنگ جبران خسارات خود را از دشمن بخواهند یکی از طرق گرفتن خسارت مساله فداء است . البته گرفتن فداء جنبه الزامی ندارد و حکومت اسلامی می تواند در صورتی که صلاح ببیند ، اسیران جنگی را مبادله کند و یا بدون گرفتن هیچ گونه امتیازی آزاد سازد .

اگر نظام اجتماعی اسلام چنانکه ادعا شده کامل و جامع باشد و همه جهات لازم برای سعادت انسان را در نظر گرفته باشد و آزادی عقیده را نیز منتفی بداند ، لازمه اش این است که جامعه دچار رکود و خمودی شده ، از رشد و کمال باز ماند . زیرا رشد و کمال نیازمند نشاط

پرسش

اگر نظام اجتماعی اسلام چنانکه ادعا شده کامل و جامع باشد و همه جهات لازم برای سعادت انسان را در نظر گرفته باشد و آزادی عقیده را نیز منتفی بداند ، لازمه اش این است که جامعه دچار رکود و خمودی شده ، از رشد و کمال باز ماند . زیرا رشد و کمال نیازمند نشاط علمی و نظری و وجود افکار و آرای مخالف است . علم همواره از طریق مخالفت ها پیشرفت نموده است .

پاسخ

آراء و عقاید انسان دو دسته اند . دسته ای که تحول و تکامل پذیرند که عبارت باشند از علوم فنی و صنعتی و نظایر آن . در این نوع علوم و معارف وجود آراء و نظرات گوناگون سبب رشد و اعتلا می شود و دلیل آن هم این است که علم انسان محدود است . اما دسته دیگری از معارف و آراء انسانی تحول و تغییر ناپذیرند ؛ و آن علوم و آرایبی است که مربوط به مبدء و معاد و سعادت و شقاوت انسان است . این نوع معارف البته از لحاظ دقت و عمق می توانند متفاوت باشند اما اصل آنها ثابت است . اسلام دینی است که تحول و تغیر و اختلاف در دسته اول از آرای انسانی را نه تنها جایز بلکه توصیه نیز می کند . اما

دسته دوم از معارف و عقاید که مربوط به مبدا و معاد انسان است به بهترین , کاملترین شکل آن در اسلام بیان گشته است .
حال باوجود این معارف چه نیازی به تغییر و تحول است . مجرد تحول و تغییر سبب کمال نیست , و انسان نیز

به چنین تحول و تغییری که سبب کمال نباشد نیازی ندارد .

نظر اسلام درباره آزادی عقیده چیست ؟

پرسش

نظر اسلام درباره آزادی عقیده چیست ؟

پاسخ

دین مبین اسلام همانگونه که بر حفظ و وفاداری به معارف الهی خاص خود تاکید می کند ، آزادی کامل فکری برای انسان را مجاز می شمارد . در کتاب و سنت موکدا از انسان خواسته شده است که در حقایق دین تفکر کنند و در مورد معارف آن در حداجتهاد تلاش کنند و در صورتی که برای آنها شبهه پیش آمد هیچ اشکالی ندارد و براو واجب است که با رجوع به قرآن و سنت شبهه خود را حل کند و اگر نتوانست با رجوع به علمای راستین این کار را انجام دهد . البته آزادی در ابراز عقیده به این معنا نیست که ، قبل از عرضه آنها به کتاب و سنت و علما ، در جامعه شبهه پراکنی کند . زیرا این کار به اختلاف و چند دستگی می انجامد و وحدت جامعه را از بین می برد .

آئین اسلام ، آیین حریت و آزادی است ، و شعار آن ، از روز نخست ، آیه لا اکراه فی الدین بوده است . مع الوصف ، چرا مسلمانی که از دین اسلام برگشت و به اصطلاح مرتد شد ، باید کشته شود ؟ مگر پذیرفتن اسلام جبری است که اگر کسی از آن خارج شد ، جان او محترم نباشد

پرسش

آئین اسلام ، آیین حریت و آزادی است ، و شعار آن ، از روز نخست ، آیه لا-اکراه فی الدین بوده است . مع الوصف ، چرا مسلمانی که از دین اسلام برگشت و به اصطلاح مرتد شد ، باید کشته شود ؟ مگر پذیرفتن اسلام جبری است که اگر کسی از آن خارج شد ، جان او محترم نباشد ؟ . گذشته از این ، آیا این حکم در صورتی که یک نفر از طریق ایجاد شبهه در ذهن او ، مرتد شده باشد ، باز به قوت خود باقی است ؟

پاسخ

اسلام افراد بشر را به پذیرفتن دین مجبور نمی کند ، هر چند همه را به سوی خود بعنوان تنها آئین مورد پذیرش الهی دعوت می کند پیروان آئین یهود و مسیح می توانند تحت شرائطی در آئین خود باقی بمانند . این شرائط ، به نفع دسته ای و به ضرر گروه دیگر نیست ، بلکه تعهد دو جانبه ای است که حکومت اسلامی در برابر اقلیت های مذهبی که دین الهی دارند ، متعهد

می شود , که جان و مال و نوامیس و معابد آنان را حراست و صیانت کند , و آنان نیز در برابر این خدمت متعهد می شوند , که با دشمنان اسلام همکاری نمایند , و تنها مالیات مختصری (جزیه یا مالیات سرانه) به دولت اسلامی بپردازند . اصولاً , ایمان و اعتقاد , چیزی نیست که بتوان به زور و جبر آن را در دل افراد پدید آورد . تا زمانی که علل و عوامل آن در انسان وجود نداشته باشد , به هیچ

وجه نمی توان در شخصی ایمان و اعتقاد ایجاد کرد ، از این جهت قرآن از روز نخست شعار خود را چنین قرار داده است : لا اکره فی الدین . در واقع اکره ، هدفی را که اسلام به دنبال آن است ، تامین نمی کند . ایمان به حقانیت مکتبی که از جانب خدا آمده ، حالتی است که با مرور زمان ، یا مطالعه در خصوصیات و ریشه های دین و دلائل و براهین آن ، در اعماق دل پدید می آید ، و ضرب و زور درباره آن مفید نیست . ایمان به یک مکتب و گرایش به یک دین ، بسان نام نویسی در دفتر یک حزب نیست که به هر عنوانی شد ، انسان ، اسم خود را بنویسد و در جرگه آنان درآید ، خواه به منشور و ایدئولوژی حزب و یا فلسفه آن معتقد باشد یا نباشد . با این همه ، آئین اسلام درباره فرد مرتد ، احکام مخصوصی دارد که در آغاز نظر با انعطاف اسلام ، سازگار نیست . ولی با توجه به ملاک تشریح و حکمت این سخت گیری ، صحت و استواری این احکام روشن می گردد . از میان احکام مرتد (۱) ، حکمی را که مورد توجه سوال کننده است مورد بررسی قرار می دهیم . ۱ - مردی که در یک خانواده اسلامی متولد شده ، خواه پدر او مسلمان باشد و خواه مادر و یا هر دو ، هرگاه پس از بلوغ ، یکی از اصول دین مشترک بین همه طوائف اسلامی (توحید ، رسالت پیامبر اسلام یا معاد) را انکار کند

، یا به طور عالمانه حکم مسلمی را انکار نماید ، که انکار آن ، ملازم با انکار رسالت پیامبر اسلام باشد ، چنین فردی هر چند توبه کند ، پس از ثبوت ارتداد او نزد حاکم شرع ، کشته می شود . چنین مرتدی را ، مرتد فطری می گویند . ۲ - مردی که در خانواده مسلمان به شکلی که بیان گردید ، متولد نشده باشد ، ولی پس از بلوغ به آئین اسلام بگردد ، سپس به انکار آن برخیزد ، و به اصطلاح مرتد گردد ، چنین فردی نیز هرگاه پس از رفع شبهه و اشکال (اگر اشکال و شبهه ای داشته باشد) توبه نکند و به آئین اسلام برنگشت ، کشته شود . چنین مرتدی را مرتد ملی می گویند . ۳ - هرگاه زنی مرتد شود ، خواه ارتداد او به صورت اولی باشد یا دومی بازداشت می شود و حاکم اسلام مقدمات بازگشت او را به اسلام ، فراهم می سازد . اکنون وقت آن رسیده است که نکته تشریح اسلامی درباره مرتد را مورد بررسی قرار دهیم . برای روشن شدن مطلب ، قبلا دو نکته را یادآور می شویم . ۱ - اجرای احکام مربوط به مرتد ، وظیفه رئیس اسلام و به اصطلاح حاکم شرع است که در راس حکومت اسلامی قرار دارد ، و افراد عادی حق مداخله در این کارها را ندارند (۲) . و باید افراد عادل و موثق به ارتداد او گواهی دهند ، و حاکم بادر نظر گرفتن تمام جوانب دادرسی اسلام ، موضوع را مورد بررسی قرار دهد و

در صورت ثبوت ارتداد، دستور اعدام او را صادر می‌کند، سپس ماموران حکم او را اجراء می‌نمایند. نه تنها در مورد ارتداد، صدور حکم و امر به اجراء آن منوط به نظر حاکم است، بلکه در تمام قوانین جزائی اسلام، این مطلب حکم فرما است. قرآن می‌فرماید: السارق و السارقه فاقطعوا ایدیہما دست مرد و زن دزد را ببرید. الزانیہ و الزانی فاجلدوا کل واحد منهما ماه جلدہ زن و مرد بدکار را صدتازیانه بزنید. مقصود از آیات این است که زمامدار مسلمانان این کار را انجام دهد، نه این که هر رهگذری، دست سارق را ببرد و یا بدکار را تازیانه بزند، بلکه حاکم، که نماینده جامعه و مظهر قدرت آن است، باید این کار را انجام دهد. قرآن جامعه را مورد خطاب قرار می‌دهد، ولی در عمل مسئول اجراء آن، حاکم است. ۲- حکومت اسلامی، حکومتی است بر اساس ایمان و عقیده. تمام افراد، از بالا تا پائین، از بزرگ و کوچک به خاطر ایمان، به صحت و استواری دین و کتابی که از جانب خدا فرستاده شده و اصول و فروع آن از ناحیه او است، دور هم گرد آمده‌اند و چنین حکومتی را تشکیل داده‌اند. تنها چیزی که این گروه را به هم پیوند داده، همین است و بس. و قدر مشترکی میان افراد، جز این وجود ندارد. این نوع حکومت، بر خلاف دیگر حکومت‌های جهان بر

اساس وحدت زبان , آب و خاک , خون و نژاد , و دیگر عناصر خلاق ملیت تاسیس نشده است , بلکه تمام این عناصر درعصر ایمان به خدا و رسالت پیامبر هضم و ذوب شده , و تمام بشر را با داشتن امتیازات گوناگون , زیر پرچم واحدی گرد آورده است . با توجه به این دو مطلب , موضع مرتد در برابر حکومت اسلامی کاملاً روشن می گردد , زیرا ارتداد انکار اساس و پایه های حکومتی است که این گروه مسلمان به وجود آورده اند . فرد مرتد می گوید : تمام این نظامات و تشکیلات فردی و اجتماعی مسلمانان , که براساس یکتاپرستی و ایمان به رسالت استوار است , باطل و بی اساس , بلکه مضر و زیانبخش است . و باید به جای این نظام , نظام دیگری جایگزین گردد . درست است که ارتداد فردی , گاهی از حدود زبان تجاوز نمی کند . ولی بحث ما جنبه کلی دارد و مربوط به فرد نادر آن نیست . از این جهت می توان گفت : بازگشت یک فرد مومن به سوی انکار و اعتراض , غالباً از واکنش و تحریکات بر ضد نظام موجود نخواهد بود , آنهم به تحریک بر ضد مسائل سطحی و فرعی , بلکه تحریک علیه نظامی که به قیمت خون میلیونها انسان فداکار و جانباز تمام شده است . در این موقع , ارتداد یک فرد به صورت هسته فتنه درآمده , و تحریکات و واکنش های او مایه جذب دشمنان و مغرضان و ماجراجویان و افراد ضعیف الایمان گردیده , و به ایجاد شورش منجر می شود . آئین

مقدس و برای ریشه کن ساختن چنین فتنه ها و فسادها بطور قاطع دستور می دهد که مرتد کشته شود ، تا نظام دین و حکومت اسلام ، و آئین و کتاب او دستخوش چنین حوادث شوم نگردد ، و مغرضان با مکتب خدا بازی نکنند . درست است که در حکومت های دموکراتیک ، بحث و انتقاد آزاد است . ولی آنچه آزاداست ، همان انتقاد از شخص و مقام و مسول خاصی است . هرگز انتقاد از اساس یک اجتماع و مبارزه با رژیم حاکم بر کشور ، آزاد نیست ، بلکه فعالیت بر ضد آن ، شدیدترین مجازات را در جهان در بر دارد . بنابر این ، تنها اسلام نیست که مبارزه با اساس و رژیم حکومت اسلامی را ممنوع کرده است . بلکه در تمام جهان ، قیام بر ضد اساس کشوری ، نیز همین حکم را دارد . چیزی که هست ، حکومت اسلام ، براساس ایمان و آسمانی بودن آن استوار است ، ولی اساس حکومت های دیگر را قومیت ها و عناصر مخصوصی تشکیل می دهد . مجازات این گروه از افراد در غیر محیط اسلامی ، قابل مقایسه با مجازات اسلام نیست . در حکومت اسلامی ، تنها خود او محکوم می گردد و بس . اسلام ، میان مرتد فطری و ملی ، فرق گذارده است . اولی بدون قید و شرط کشته می شود ، در حالی که دومی در صورت عدم بازگشت به اسلام اعدام می گردد . نکته این تفاوت روشن است . ضرر ارتداد فردی که اصالتا مسلمان بوده است ،

به مراتب بالاتر از فرد بیگانه است که غیر مسلمان بود، سپس رو به اسلام آورد. فرد اول به خاطر داشتن ارتباطات قوی و نیرومند، روی خانواده های اسلامی بیشتر می تواند، اثر منفی بگذارد و بهتر می تواند بر ضد حکومت اسلام قیام و فعالیت کند، در حالی که اثر منفی فرد دوم از آن کمتر است. ولی زن مرتد در اسلام کشته نمی شود، زیرا زن در حالی که یک انسان کامل است، بر اثر داشتن عواطف سرشار، زودتر تحت تاثیر قرار می گیرد. و اگر چه زودتر به انحراف فکری کشیده می شود، زودتر هم به سوی حق باز می گردد. در این پاسخ، جای دو سوال نیز باقی است. ۱ - گاهی فردی بر اثر تماس و ارتباط با گروه باطل، شبهاتی در دل او تولید می گردد و کم کم رسوب پیدا کرده و صورت انکار به خود می گیرد و برخی از احکام ضروری اسلام را انکار می کند. ولی اگر شبهه او زایل شود، فوراً به آغوش حق بازمی گردد. آیا چنین فردی نیز کشته می شود؟ پاسخ: این مسئله در کتابهای فقهی، به دقت مورد بررسی قرار گرفته است. نظر محققان این است که انکاری که مستند به شبهه باشد، موجب قتل نمی گردد. زیرا در احادیث اسلامی، موضوع حکم، جحد و انکار است. این حالات در صورتی صادق است که انسان با علم و آگاهی، روی اغراض غلط، دست به انکار بزنند.

نه از روی اغوای دیگران و شبهه دشمنان . اینک نمونه ای از این احادیث را برای شما می آوریم . امام صادق علیه السلام فرمود : الاسلام قبل الايمان , و هو يشارك الايمان . فاذا اتى العبد بكبيره من كبائر المعاصي , او صغيره من صغائر المعاصي التي نهى الله عنها , كان خارجا من الايمان , و ثابتا عليه اسم الاسلام . فان تاب و استغفر , عاد الى الايمان , و لم يخرج الى الكفر و الجحود و الاستحلال . و اذا قال للحلال هذا حرام , و للحرام هذا حلال , و دان بذلك , فعندها يكون خارجا من الايمان و الاسلام الى الكفر . اسلام , قبل از ايمان است . و ايمان , شامل اسلام نیز هست . هرگاه بنده گناه كبيره ای مرتكب شد , يا گناه صغيره ای از مناهي خدا را انجام داد , از ايمان خارج شده , ولي در دايره اسلام قرار دارد . اگر توبه و استغفار کرد , به ايمان برمی گردد . و (در نتیجه توبه) , آن گناه وی را به کفر و انکار و حلال شمردن حرامها سوق نمی دهد . و هرگاه حلال را حرام و حرام را حلال دانست , و به این عقیده شخصی معتقد شد و آن را دین خدا دانست , در این هنگام , قدم از ايمان و اسلام به وادی کفر می نهد (۳) . امام محمد باقر علیه السلام می فرماید : فما بال من جحد الفرائض كان كافرا . هر کس واجبات را انکار کند , کافر می گردد .

فقهای اسلام، مانند صاحب کتاب جواهر الکلام، در جلد شش^م، محقق همدانی در مصباح الفقاهاه ص ۵۲، بحث کافر، و مرحوم آیه الله حکیم در کتاب مستمسک، ج ۱، ص ۱۷۳ چاپ نجف، مسئله را به طور گسترده بحث کرده اند. ۲- هرگاه فرد مرتد، به عللی کشته نشود، ولی به اسلام بازگردد، آیا می تواند با زن گذشته خود مجددا ازدواج کند و یا باید همسر دیگر بگیرد؟ پاسخ: اسلام مجدد او سبب می شود که بتواند با زن مسلمان ازدواج کند، و اموالی را که پس از بازگشت به اسلام، بلکه از لحظه ارتداد بدست می آورد، مال خود او باشد و عبادتی را که بجا می آورد پذیرفته گردد. و توبه او در باطن در نزد خدا پذیرفته است، هر چند حکم قتل او در مرتد فطری به قوت خود باقی است و هیچگاه ساقط نمی گردد (۴).

آیه ۴۷ سوره آل عمران می گوید: در میان مسلمانان باید امتی باشند که این دووظیفه بزرگ اجتماعی (امر به معروف و نهی از منکر) را انجام دهند اینکه می گوید از میان آنها باید امتی باشند بعضی از جمعیت مسلمانان را تشکیل می دهد نه همه آنها را و به این ترتیب

پرسش

آیه ۴۷ سوره آل عمران می گوید: در میان مسلمانان باید امتی باشند که این دووظیفه بزرگ اجتماعی (امر به معروف و نهی از منکر) را انجام دهند اینکه می گوید از میان آنها باید امتی باشند بعضی از جمعیت مسلمانان را تشکیل می دهد نه همه آنها را و به این ترتیب این وظیفه جنبه عمومی نخواهد داشت بلکه وظیفه طائفه خاصی است اما از آیه ۱۱۰ همین سوره و همچنین از سوره والعصر برمی آید که این دووظیفه جنبه عمومی دارد

پاسخ

امر به معروف و نهی از منکر دو مرحله دارد: یکی مرحله فردی که هر کس موظف است به تنهایی ناظر اعمال دیگران باشد و دیگری مرحله دسته جمعی که امتی موظفند برای پایان دادن به نابسامانیهای اجتماعی دست به دست هم بدهند و با یکدیگر تشریک مساعی کنند. قسمت اول وظیفه عموم مردم است و چون جنبه فردی دارد طبعاً شعاع آن محدود به توانایی فرد است اما قسمت دوم شکل واجب کفایی به خود می گیرد و چون جنبه دسته جمعی دارد و شعاع قدرت آن وسیع، طبعاً از شوون حکومت اسلامی محسوب می شود، این دو شکل از مبارزه با فساد و دعوت به سوی حق، از شاهکارهای قوانین اسلامی محسوب می گردد.

آیه ۱۰۵ سوره مائده می گوید: شما مراقب خود باشید، انحراف دیگران اثری دروضع شما نمی گذارد این با دستور امر بمعروف و نهی از منکر تضاد دارد؟

پرسش

آیه ۱۰۵ سوره مائده می گوید: شما مراقب خود باشید، انحراف دیگران اثری دروضع شما نمی گذارد این با دستور امر

بمعروف و نهی از منکر تضاد دارد؟

پاسخ

شک نیست که مساله امر به معروف و نهی از منکر از مهمترین ارکان اسلام است که به هیچ وجه نمی توان شانه از زیر بار مسئولیت آن خالی کرد تنها در موردی این دووظیفه ساقط می شود که امیدی به تاثیر آن نباشد و شرایط لازم در آن جمع نگردد و آیه مزبور ربطی به امر به معروف و نهی از منکر ندارد بلکه می فرماید شما مراقب خود باشید چه آنکه اگر راه یافته باشید کسانی که بیراهه می روند نمی توانند آسیبی به شما وارد کنند . معنای دیگری نیز می توان از آیه استفاده نمود و آن این است که لایضرکم را فعل بدانیم بر این اساس معنای آیه این است : مراقب خود باشید نباید انحراف دیگران در شما تاثیر بگذارد به عبارت دیگر آیه می فرماید مراقب خود باشید تا گمراهان شما را منحرف نکنند .

اگر نظام اجتماعی اسلام چنانکه ادعا شده کامل و جامع باشد و همه جهات لازم برای سعادت انسان را در نظر گرفته باشد و آزادی عقیده را نیز منتفی بداند , لازمه اش این است که جامعه دچار رکود و خمودی شده , از رشد و کمال باز ماند . زیرا رشد و کمال نیازمند

نشاط

پرسش

اگر نظام اجتماعی اسلام چنانکه ادعا شده کامل و جامع باشد و همه جهات لازم برای سعادت انسان را در نظر گرفته باشد و آزادی عقیده را نیز منتفی بداند , لازمه اش این است که جامعه دچار رکود و خمودی شده , از رشد و کمال باز ماند . زیرا رشد و کمال نیازمند نشاط علمی و نظری و وجود افکار و آرای مخالف است . علم همواره از طریق مخالفت ها پیشرفت نموده است .

پاسخ

آراء و عقاید انسان دو دسته اند . دسته ای که تحول و تکامل پذیرند که عبارت باشند از علوم فنی و صنعتی و نظایر آن . در این نوع علوم و معارف وجود آراء و نظرات گوناگون سبب رشد و اعتلا می شود و دلیل آن هم این است که علم انسان محدود است . اما دسته دیگری از معارف و آراء انسانی تحول و تغییر ناپذیرند و آن علوم و آرای است که مربوط به مبداء و معاد و سعادت و شقاوت انسان است . این نوع معارف البته از لحاظ دقت و عمق می توانند متفاوت باشند اما اصل آنها ثابت است . اسلام دینی است که تحول و تغییر و اختلاف در دسته اول از آرای انسانی را نه تنها جایز بلکه توصیه نیز می کند . اما دسته دوم از معارف و عقاید که مربوط به مبداء و معاد انسان است به بهترین , کاملترین شکل آن در اسلام بیان گشته است . حال باوجود این معارف چه نیازی به تغییر و تحول است . مجرد تحول و تغییر سبب کمال نیست , و انسان نیز

به چنین تحول و تغییری که سبب کمال نباشد نیازی ندارد .

شعاع میدان آزادی انسان چقدر است؟

پرسش

شعاع میدان آزادی انسان چقدر است؟

پاسخ

بدیهی است که انسان در عین آزادی برای ساختن اندامهای روانی خویش و تبدیل محیط طبیعی به صورت مطلوب خود و ساختن آینده خویش آنچنانکه خود می خواهد، محدودیتهای فراوانی دارد و آزادی اش آزادی نسبی است؛ یعنی آزادی در داخل یک دایره محدود است.

محدودیتهای انسان از چند ناحیه است:

۱. وراثت

انسان با طبیعت انسانی به دنیا می آید. از آن جهت که پدر و مادرش انسان بوده اند او هم قهراً و جبراً مانند یک فرد انسان به دنیا می آید. و از طرف دیگر، پدر و مادرش یک سلسله صفات موروثی خود را در فرزندشان به یادگار می گذارند که اینها نیز قهراً و جبراً همراه این افراد هست.

۲. محیط طبیعی و جغرافیایی

محیط طبیعی و جغرافیایی انسان و منطقه ای که در آن منطقه رشد و نما می کند، خواه ناخواه یک سلسله آثار قهری بر روی اندام و روحیه انسان می گذارد.

۳. محیط اجتماعی

محیط اجتماعی انسان عامل مهمی است در تکوین خصوصیات روحی و اخلاقی انسان. زبان انسان، آداب عرفی و اجتماعی، دین و مذهب، غالباً همان چیزی است که محیط اجتماعی بر انسان تحمیل می کند.

۴. تاریخ و عوامل زمانی

انسان از نظر محیط اجتماعی تنها تحت تأثیر زمان حال نیست؛ زمان گذشته و وقایع و حوادثی که در گذشته رخ داده است نیز در ساختن او تأثیر بسزایی دارد.

منظور از «آزادی معنوی» در اسلام و راه حصول آن، چیست؟

پرسش

منظور از «آزادی معنوی» در اسلام و راه حصول آن، چیست؟

پاسخ

رسول خدا(ص) در آخرین جمعه ماه شعبان خطبه ای ایراد فرمودند که «یا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ أَنْفُسَكُمْ مَرْهُونَةٌ بِأَعْمَالِكُمْ فَكُوهَا بِاسْتِغْفَارِكُمْ» (الأمالی و المجالس صدوق/ ۸۵، مجلس ۲۰، ح ۴) مردم شما آزاد نیستید؛ در قفس هستید. و نمی دانید که در قفس هستید. گناهانتان شما را در قفس زندانی کرده است. در ماه مبارک رمضان با استغفار، خود را آزاد کنید. انسان گناهکار بدهکار است و بدهکار باید گرو بسپرد. اینجا خانه و زمین را به عنوان گرو قبول نمی کنند؛ بلکه جان را به گرو می گیرند. آنکه می گوید من هر چه بخوام می کنم، هر جا بخوام می روم و هر چه بخوام می گویم، او اسیر است، آزاد نیست. گرفتار هوس و آز، برده است نه آزاد.

هیچ ارزشی در اسلام به اندازه ارزش آزادی نیست. علی(ع) می فرماید «مَنْ تَرَكَ الشَّهَوَاتِ كَانُ حُرًّا» (بحار ۲۳۹/۷۴) [آزاد کسی است که شهواتها را ترک کند]. معصومین(ع) در بسیاری از کلمات به ما آموختند که آزاد بشوید. آزاد شدن از دشمن بیرونی چندان مهم نیست. آزاد شدن از دشمن درونی مهم است.

راه تشخیص بنده بودن یا آزاد بودن این است که اگر به دلخواه خود عمل می کنیم معلوم می شود در قفس آز و طمع زندانی هستیم؛ و اگر به خواسته خدای سبحان عمل کنیم، آزاد هستیم. انسان آزاد به غیر خدا نمی اندیشد.

راه آزادی، استغفار و طلب آمرزش است. از این رو گفته اند در شبانه روز چندین بار بگوئید «استغفر الله ربی و أتوب إليه». (بحار ۱۷/۴۴) در نماز و غیرنماز برای

خود و دیگران طلب آموزش کنید، نه برای رهایی از آتش و نه برای رفتن به بهشت و متنعم شدن در آن بلکه باید هدف بالاتر از این مسائل باشد.

انقلاب اسلامی، هم برای آزادی بود؛ اما نه آزادی از بندگی خدا. انقلاب برای این بود که ما بنده خدا شویم و لاغیر. دین را از حکومت دیگران نجات دهیم تا فقط در اختیار خداوند باشد.

امیر مؤمنان(ع) در نامه ای به مالک اشتر می فرماید «إِنَّ هَذَا الدِّينَ كَانُ أَسِيرًا فِي أَيْدِي الْأَشْرَارِ، يَعْمَلُ فِيهِ بِالْهَوَىٰ وَيَطْلُبُ بِهِ الدُّنْيَا» (نهج البلاغه، نامه ۵۳) [این دین اسیر دشمنان بود، به میل خود عمل کرده و دنیاطلبی می نمودند].

کسانی که در دنیا شکست می خورند گرفتار اسارت نفس هستند. هم میل به ماندن در دنیا دارند و هم از رها شدن می ترسند. اسلام این دو اصل را محکوم، و دو اصل دیگری جایگزین آن کرده است یکی اینکه به طبیعت دل نبندید، دیگر آنکه از ماورای طبیعت نترسید.

علی(ع) فرمود «أَلَا حُرٌّ يَدْعُ هَذِهِ اللَّمَاطَةَ لِأَهْلِهَا» (نهج البلاغه، حکمت ۴۵۶) [آیا انسان آزاده ای پیدا می شود که این مانده لای دندان نسل گذشته را ترک کند]؟ آنچه فعلاً به نام دنیا است مانند مقام، مسکن، زمین و یا ثروت و ... از آنها نسل قبل، استفاده کرده و لای دندانش مانده و امروز به شما رسیده است. آنچه فعلاً در روی زمین است، همه این مقامها، ثروتها، اوهام و خیالها، ته مانده و لمَاطه ای است که انسان آزاده باید آن را رها کند.

در قرآن کریم می فرماید «كُلُّ امْرَأٍ بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ» طور/۲۱ یا «كُلُّ نَفْسٍ بِمَا

کَسْبِتَ رَهِينَهُ» [همه در گرو عمل خویش هستند]. فقط یک عده آزادند «إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ» مدثر/۳۸-۳۹. اصحاب یمن افرادی هستند که، مصاحب با میمنت و همنشین با یمن و برکتند. چیزی جز برکت از آنها انتظار نمی رود. و آنها هم کاری جز یمن و برکت ندارند. این بهترین نعمت است که خداوند سبحان ما را به تحصیل آن فرامی خواند.

بهترین راه برای آزاد شدن پی بردن به حکمت‌های عبادات است.

آیا حکم زندان در قرآن آمده است؟

پرسش

آیا حکم زندان در قرآن آمده است؟

پاسخ

آنچه مسلم است در قرآن مجید حداقل یک مورد از موارد حکم زندان دیده می شود و با تعبیر «امساک» ذکر شده است می فرماید

«وَاللَّاتِي يَأْتِيَنَّ الْفَاحِشَةَ مِنْ نِسَائِكُمْ فَاسْتَشْهِدُوا عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَهُ مِنْكُمْ فَإِنْ شَهِدُوا فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتَّى يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا» نساء/۱۵ [و کسانی از زنان شما که مرتکب زنا شوند، چهار نفر از مسلمانان را به عنوان شاهد بر آنها بطلبید، اگر گواهی دادند آن زنان را در خانه های خود نگاه دارید تا مرگشان فرا رسد یا اینکه خداوند راهی برای آنها قرار دهد].

معروف در میان مفسران این است که این آیه ناظر به مجازات زنانی است که مرتکب زنا می شدند پیش از آن که حد نازل شود و در اینجا حکمشان به صورت «زندان ابد» ذکر شده، هر چند این حکم بعداً تبدیل به حکم جلد (تازیانه) یا رجم (سنگسار کردن) گردید.

جمله «أَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتَّى يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ» [آنها را در خانه ها نگهدارید تا مرگشان فرا رسد].

گرچه سخنی از زندان در آن به میان نیامده، ولی نگهداشتن در خانه ها، تا آخر عمر چیزی شبیه زندان ابد است. این تنها موردی است که در قرآن درباره حکم زندان دیده می شود.

آیا در روایات اسلامی موارد زندان وجود دارد؟

پرسش

در روایات اسلامی، موارد متعددی برای زندان ابد و غیر آن آمده است، از جمله

۱ در مورد معاونت در قتل هر گاه کسی، دیگری را بگیرد و شخص دیگری او را به قتل برساند، حکم قاتل از نظر فقه اسلامی، اعدام است و حکم معاون او زندان ابد، این حکم در میان فقهای ما مورد اتفاق و اجماع است و احادیث متعددی که در منابع معتبر حدیث نقل شده به آن گواهی می دهد.

در حدیثی از علی (ع) می خوانیم که در باره دو مرد که یکی از آن دو کسی را گرفته و دیگری او را به قتل رسانده چنین قضاوت فرمود

«يُقْتَلُ الْقَاتِلُ وَيَحْبَسُ الْآخِرُ حَتَّى يَمُوتَ غَمًّا كَمَا حَبَسَهُ حَتَّى مَاتَ غَمًّا» (وسائل الشیعه ۱۹/۳۵) [قاتل را می کشند و نفر دیگر را حبس می کنند تا با اندوه بمیرد، همان گونه که او مقتول را نگهداشت تا با اندوه کشته شود.]

۲ دستور قتل دادن از نظر فقه اسلامی، اگر کسی دیگری را مجبور به قتل بی گناهی کند، حتی اگر مأمور را تهدید به مرگ در صورت تخلف نماید، او حق ندارد که بی گناه را به قتل برساند، زیرا تقیه در مورد خون، مشروع نیست، وَ الْمَأْمُورُ مَعْدُورٌ در این مورد، سخن بی اساس است.

حال اگر کسی به این حکم اسلامی اعتنا نکرد، و برای حفظ جان خویش در برابر تهدید ظالم اقدام به کشتن بی گناهی کرد، قانون اسلام می گوید حکم قاتل، قصاص است، و حکم آمر زندان ابد!

امام باقر (ع) درباره چنین کسی فرمود

«يُحْبَسُ الْأَمْرُ بِقَتْلِهِ حَتَّى يَمُوتَ» (وسائل الشیعه ۱۹/۳۲) [امر کننده را زندان

می کنند تا بمیرد.]

۳ در مورد تکرار سرقت نیز دستور داده شده که در مرتبه سوم، او را به زندان ابد مجازات کنند، این حکم را گروهی از اصحاب بزرگ امام باقر و امام صادق(ع) از آن حضرات نقل کرده اند.

۴ در مورد زنان مرتد فطری، اگر حاضر به توبه نشوند نیز حکم زندان ابد آمده است. در حدیثی از امام باقر و امام صادق(ع) می خوانیم

«وَالْمَرْئَةُ إِذَا ارْتَدَّتْ عَنِ الْإِسْلَامِ أُسْتُيِبَتْ، فَإِنْ تَابَتْ وَ إِلَّا خُلِدَتْ فِي السُّجْنِ» (وسائل الشیعه ۱۸/۵۴۹) [به زن مرتد پیشنهاد توبه می کنند، اگر پذیرفت و بازگشت آزاد می شود و گرنه محکوم به زندان ابد خواهد شد.]

دیدگاه روایات اسلامی نسبت به حقوق زندانیان چیست؟

پرسش

دیدگاه روایات اسلامی نسبت به حقوق زندانیان چیست؟

پاسخ

در روایات اسلامی درباره حقوق زندانیان و دادن مرخصی به آنان برای شرکت در نماز جمعه و ملاقات بستگان و دوستان، مطالب قابل ملاحظه ای دیده می شود.

از جمله در حدیثی از امام صادق(ع) می خوانیم که فرمود

«عَلَى الْإِمَامِ أَنْ يُخْرِجَ الْمُحْبَسِينَ فِي الدَّيْنِ، يَوْمَ الْجُمُعَةِ إِلَى الْجُمُعَةِ، وَ يَوْمَ الْعِيدِ إِلَى الْعِيدِ، فَيُرْسِلُ مَعَهُمْ فَإِذَا قَضَوْا الصَّلَاةَ وَ الْعِيدَ رَدَّهُمْ إِلَى السُّجْنِ» (وسائل الشیعه ۱۸/۲۲۱) [بر پیشوای مسلمانان لازم است کسانی را که به خاطر بدهکاری (و امثال آن) به زندان افتاده اند، روز جمعه برای نماز جمعه و روز عید برای نماز عید، همراه مأموران بفرستد، هنگامی که نماز جمعه یا مراسم عید را به جا آوردند آنها را به زندان باز گردانند.]

باید توجه داشت که نماز جمعه و عید، هر کدام دارای دو خطبه است که اثر تربیتی فوق العاده ای دارد.

در حدیث دیگری از این فراتر رفته، می فرماید

«إِنَّ عَلَيْنَا عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ يُخْرِجُ أَهْلَ السُّجُونِ مَنْ حُبِسَ فِي دَيْنٍ أَوْ تَهَمَهُ إِلَى الْجُمُعَةِ فَيَشْهَدُونَهَا وَ يُضَمَّنُهُمُ الْاَوْلِيَاءِ حَتَّى يَرُدُّوهُمْ» (مستدرک ۱۷/۴۰۳) [علی(ع)، زندانیانی را که به خاطر بدهکاری یا اتهام دیگری به زندان افتاده بودند، به نماز جمعه می

آورد تا در آن حضور یابند و از اولیای آنان تضمین می گرفت که آنها را به زندان باز گردانند.] (درست شبیه بعضی از مرخصی هایی که امروز در بعضی کشورهای اسلامی معمول است).

از حدیث دیگری استفاده می شود که علی (ع) هر جمعه سری به زندان می زد، آنهایی که در انتظار اقامه حد بودند، اجرای حد بر آنها می کرد (و آزاد می کرد) و کسی را که حدی بر او

نبود آزاد می ساخت.

آیا تشکیل دستگاههای اطلاعاتی و غیر اطلاعاتی با اصل عدم تجسس در حالات شخصی افراد منافات ندارد؟

پرسش

آیا تشکیل دستگاههای اطلاعاتی و غیر اطلاعاتی با اصل عدم تجسس در حالات شخصی افراد منافات ندارد؟

پاسخ

این یک واقعیت است که سرمایه اصلی هر کس را در جامعه آبروی او تشکیل می دهد و مسائل دیگر، همه تحت الشعاع آن است و بدون شک، سوء ظن و تجسس و غیبت این سرمایه گرانقدر را به مخاطره می افکند، یا به باد فنا می دهد.

ولی با این حال مواردی پیش می آید که اگر با حسن ظن با آن برخورد شود و اقدام به تجسس نکنند و اسرار نهانی آشکار نشود، خطراتی برای جامعه اسلامی به وجود می آید، خواه این خطر، توطئه ای باشد از سوی منافقان داخلی یا نقشه های شومی از سوی دشمنان خارج که به دست مزدورانشان در داخل انجام می گیرد.

در چنین مواردی باید حسن ظن را کنار گذاشت و با سوء ظن به مسائل نگریست و برای حفظ اهداف مهمتر و والاتر به تجسس پرداخت و این همان فلسفه تشکیل دستگاههای اطلاعاتی و ضد اطلاعاتی است، فلسفه ای است معقول و منطقی و موافق عقل و شرع، هر چند دنیا پرستان و دولتهای خودکامه و استکباری از آن سوء استفاده کرده و می کنند، ولی سوء استفاده آنها هرگز از منطقی بودن اصل موضوع نمی کاهد و ضروری بودنش را در جای خود که در بالا اشاره شد زیر سؤال نمی برد، کدام قانون مقدس است که از آن سوء استفاده نشده باشد؟!

کو تاه سخن اینکه عدم تجسس در کارهای دیگران و زندگی خصوصی آنها یک «اصل» است، که باید حفظ شود، ولی تجسس در موارد خاصی یک «استثناء» است که آن هم باید با حفظ حدود و شرایطی به

عنوان یک وظیفه الهی و اجتماعی دنبال گردد.

و در واقع این استثناء از قانون اهم و مهم سرچشمه می گیرد و تحت عنوان ثانوی واقع می شود، حفظ آبروی افراد، بسیار مهم است، اما حفظ موجودیت جامعه اسلامی و نظام حکومت و امتیت و آرامش، از آن مهمتر و لازمتراست، به همین دلیل در موارد خاصی، دو می فدای اولی می شود.

از آنچه در بالا گفته شد روشن می شود که همیشه تجسس و تفتیش در حال دیگران نیاز به دلیل کافی دارد و اقدام خودسرانه در این مورد مجاز نیست.

تجسس در چه مواردی لازم است؟

پرسش

تجسس در چه مواردی لازم است؟

پاسخ

مسلمانان همیشه باید از آنچه در ظاهر و باطن جوامع بیگانه می گذرد که ممکن است با سرنوشت مسلمین ارتباط داشته باشد با خبر باشند و توطئه ها را در نطفه بشناسند و خفه کنند و گرنه زمانی با خبر می شوند که از عهده خنثی کردن آن بر نمی آیند، یا باید بهای گزافی برای آن پردازند!

نوع دیگری از تجسس نیز در حکومت اسلامی (و همه حکومت های جهان) وجود دارد و آن تجسس در کار مأموران و کارگزاران حکومت اسلامی است تا اطمینان حاصل شود آنها وظایف خود را خوب انجام می دهند، اجحاف و تعدی بر مسلمین روا نمی دارند و از مقام خود سوء استفاده نمی کنند.

پ آیا استراق سمع جایز است؟

پرسش

پ آیا استراق سمع جایز است؟

پاسخ

بی شک، کنترل مکالمات تلفنی اشخاص و تجسس محتوای آنها جهت آگاهی بر اسرار مردم، یکی از مصادیق روشن آیه

شریفه سوره حجرات دائر بر حرام بودن «تجسس» است و روایات اسلامی نیز آن را شامل می شود.

در حدیث داریم که پیغمبر اکرم (ص) فرمود «لَا تَتَّبِعُوا عَثْرَاتِ الْمُسْلِمِينَ فَإِنَّهُ مَنْ تَتَّبَعَ عَثْرَاتِ الْمُسْلِمِينَ تَتَّبَعَ اللَّهُ عَثْرَتَهُ وَ مَنْ تَتَّبَعَ اللَّهُ عَثْرَتَهُ يَفْضَحْهُ»

[لغزشهای مسلمین را جستجو نکنید، چرا که هر کس جستجوی لغزشهای مسلمین کند، خداوند لغزشهای او را جستجو می کند و هر کس خداوند لغزشهایش را جستجو کند رسوایش می سازد!]

جالب اینکه در صدر این حدیث مخاطبین چنین ذکر شده اند «يَا مَعْشَرَ مَنْ أَسْلَمَ بِلِسَانِهِ وَ لَمْ يُسَلِّمْ بِقَلْبِهِ» (اصول کافی ۲/۳۵۵) [ای کسانی که به زبان ایمان آورده اید و با قلب خود اسلام را نپذیرفته اید!]

به هر حال جای تردید نیست که استراق سمع، به معنی کنترل مکالمات مردم، خواه مکالمات عادی باشد یا تلفنی و همچنین تجسس در نامه ها و مکاتبات خصوصی، همه از مصادیق روشن تجسس و حرام است.

ولی گاه، ضرورت‌هایی ایجاب می کند که حکومت اسلامی در پاره ای از موارد این کار را مرتکب شود و آن در جایی است که بیم توطئه‌هایی بر ضد اسلام و مسلمین و به خطر افتادن نفوس و اموال قابل ملاحظه ای وجود داشته باشد، در چنین مواردی چاره ای جز استراق سمع و تفتیش در کارها نیست، درست همانگونه که برای کشف مواد مخدر و یا اموری همانند آن، وسایل و یا اشخاص را در گلوگاههای شهرها تفتیش می کنند!

در واقع، این مسأله، یکی از شاخه های مسأله تراحم واجبات یا تراحم واجب و حرام

است و باید با در نظر گرفتن «مرجحات» و «مسأله اهم و مهم» با آن رفتار شود.

آزادی عقیده، آزادی انسان و امنیت در قرآن چگونه پیش بینی شده است؟

پرسش

آزادی عقیده، آزادی انسان و امنیت در قرآن چگونه پیش بینی شده است؟

پاسخ

آزادی عقیده، آزادی انسان و امنیت در تمام ابعاد از مهمترین اموری است که در قوانین قرآن پیش بینی شده است، آیه معروف «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ» [اکراهی در پذیرش دین نیست، چرا که راه راست از گمراهی آشکار شده و دلایل منطقی به قدر کافی وجود دارد.] بقره/ ۲۵

در یک جا یکی از اهداف مهم بعثت رسول الله (ص) را، شکستن زنجیرهای اسارت می شمرد و می فرماید «وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ» [پیامبر بارهای سنگین را از دوش آنها بر می دارد، و زنجیرهایی را که در دست و پای آنها بود فرو می نهد.] اعراف/ ۱۵۷

و در جای دیگر افراد با ایمان را مخاطب ساخته می گوید «يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ أَرْضِي وَاسِعَةٌ فَإِذَا يَأْتِيَ فَاعْبُدُونِ» عنكبوت/ ۵۶

[ای بندگان من که ایمان آورده اید! زمین من گسترده است (آزاد هستید و هر جا می خواهید بروید) تنها مرا پرستید.]

در قرآن مجید ماجرای عجیبی درباره «اصحاب اخدود» همان شکنجه گرانی که افراد صالح و با ایمان را به خاطر اعتقاداتشان در گودالهای آتش می افکندند، نقل می کند و می گوید این شکنجه گران تنها برای سلب آزادی عقیده و ایمان دست به این کار زده بودند، سپس شدیدترین عذابهای الهی را برای آنها بیان می کند «إِنَّ الَّذِينَ قَتَلُوا الْمُؤْمِنِينَ وَالمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا فَلَهُمْ عَذَابٌ جَهَنَّمَ وَلَهُمْ عَذَابُ الْحَرِيقِ» بروج/ ۱۰

[کسانی که مردان و زنان با ایمان را (به منظور سلب آزادی عقیده) مورد آزار و شکنجه قرار دادند سپس توبه

نکردند، عذاب دوزخ، عذاب آتش سوزان، ویژه آنها است.]

قرآن مجید نعمت «امنیت» را آن چنان بزرگ بر می شمرد که بر هر چیز دیگر مقدم می دارد. به همین دلیل هنگامی که ابراهیم خلیل (ع) وارد سرزمین خشک و سوزان و بی آب و علف مکه شد و خانه کعبه را بنا کرد، قرآن می گوید اولین چیزی که از خداوند برای ساکنان آینده آن سرزمین تقاضا کرد نعمت امنیت بود «رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا وَارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ» [پروردگارا! این سرزمین را شهر امنی قرار بده و اهل آن را، از ثمرات گوناگون روزی ده]. بقره/ ۱۲۶

و در جای دیگر همین معنی را با تعبیر دیگری از او نقل می کند «رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا وَاجْنُبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ» [پروردگارا این شهر (مکه) را شهر امنی قرار ده، و من و فرزندانم را از پرستش بتها دور نگاه دار]. ابراهیم/ ۳۵

قرآن حتی ناامنی را از کشت و کشتار بدتر می شمرد، و می گوید «وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ» [فتنه از کشتار هم بدتر است] بقره/

۱۹۱

گرچه «فتنه» معانی زیادی دارد (مانند شرک، شکنجه و آزار و فساد) ولی هیچ بعید نیست که مفهوم آیه فوق آنچنان گسترده باشد که همه این معانی را شامل شود.

این نکته نیز گفتنی است که در اسلام نوعی «امنیت» پیش بینی شده که در هیچ قانونی از قوانین دنیا وجود ندارد و آن امنیت حیثیت و آبروی افراد، حتی در محیط افکار دیگران است.

آیا میتوان از ولی فقیه انتقاد کرد؟

پرسش

آیا میتوان از ولی فقیه انتقاد کرد؟

پاسخ

میتوان از ولی فقیه کرد. بلکه براساس تعالیم دینی معتقدیم یکی از حقوق رهبر مردم لزوم دلسوزی و خیرخواهی برای اوست. این حق تحت عنوان (النصيحة لائمة المسلمين) تبیین شده است. نصیحت در این عبارت به معنای پند و اندرز نیست، بلکه دلسوزی و خیرخواهی برای رهبران اسلامی است؛ بنابراین نه تنها انتقاد از ولی فقیه جایز است، بلکه واجب شرعی مسلمانان است، و منافع و مصالح شخصی یا گروهی نباید مانع انجام آن شود. در انتقاد از رهبر باید اخلاق اسلامی، شرایط عمومی انتقاد، قداست رهبر و عدم سوء استفاده دشمن را در نظر گرفت. به نظر میرسد برای رعایت همه اصول مزبور، بهترین شیوه انتقاد،

نوشتن نامه به دبیرخانه مجلس خبرگان و بیان موارد لازم است.

آزادی یعنی چه ؟

اشاره

آزادی در مکتب اسلام و لیبرالیسم ؟

پرسش

آزادی یعنی چه ؟

آزادی در مکتب اسلام و لیبرالیسم ؟

پاسخ

آزادی در لغت ((رهایی))، ((استقلال)) و ((ناوابستگی)) است . به عبارت دیگر آزادی مفهومی حقوقی است که براساس مبانی انسان شناختی و فلسفه حقوق مکاتب تعریف می شود، اما تعریف دقیق و واحدی که در سطح جهانی بر آن وفاق باشد ندارد. در اسلام آزادی نه تنها در برابر قیود و بندهای اسارتبار حاکمان جبار و ستمگر است ، بلکه در برابر پندارها و آموزه های کفرآلود و شیطانی نیز هست و یکی از فلسفه انگیزش پیامبر اکرم (ص) درقرآن این است که : ((و یضع عنهم اصرهم والاعلال الی کانت علیهم))، (اعراف ، آیه ۱۵۷) . و او (پیامبر) ((اصر)) و پای بست های تحمیلی (اجتماعی ، عقیدتی و ...) و زنجیرهای (اسارت فکری ، معنوی ...) که بر آنان بود را برمی دارد . بعد دیگر آزادی در اسلام رهایی از تعلقات و وابستگی های درونی و نفسانی است .

مفهوم آزادی در مکتب لیبرالیسم

توماس هابز نظریه پرداز لیبرال در تعریفی از آزادی می گوید: «آزادی در مفهوم صحیح آن، فقدان مخالفت است.» {P} - سید مجید ظهیر، «درآمدی بر بنای معرفت شناختی، آزادی در اسلام و لیبرالیسم، اندیشه حوزه، سال پنجم، شماره چهارم، بهمن و

اسفند ۱۳۷۸، ص ۳۵ .P}

(مراد از فقدان مخالفت، موانع خارجی موجود در مقابل حرکت است). بر اساس این تعریف، آزاد کسی است که اگر مایل به انجام عملی باشد و قدرت بر انجام

آن کار نیز داشته باشد، با مانع و رادعی برخورد نکند.

جان لاک نیز تعریفی از آزادی ارائه می دهد که دلالت بر اصالت فرد در تفکر لیبرالی دارد. وی می گوید: «تا آنجا که انسان قدرت فکر کردن یا فکر نکردن، حرکت کردن یا حرکت نکردن، بر اساس ترجیح یا هدایت ذهن خود را دارا است، تا آن حد انسان آزاد است.»

{P - همان، ص ۳۶. P}

بر اساس تعاریف ذکر شده، آزادی در مکتب لیبرالیسم این است که انسان هر چه می خواهد انجام بدهد، یا به عبارتی دیگر، هر چه حاکمیت نفس اماره آدمی را محدود کند، آزادی او را مخدوش نموده است. لیبرالیسم در صدد برداشتن موانع تحقق خواسته های بی قید و شرط جهت سود و لذت بیشتر و آزادی برای حیثیت فرد انسانی است و تا زمانی که این آزادی مزاحمتی برای دیگران به وجود نیآورد، اصالت دارد.

در مبانی نظری لیبرالیسم، آزادی بی حد و حصر و بدون هیچ مزاحمتی اصالت دارد و اگر اصل عدم تراحم آزادی ها در اندیشه لیبرالی باعث وضع قوانینی جهت محدود نمودن انسان ها می شود، یک اجبار و اضطراب مربوط به زندگی جمعی است نه یک اعتقاد و باور نظری؛ یعنی اگر قرار باشد که همه انسان ها آزاد باشند که هر کاری می خواهند انجام دهند، آن گاه به علت اصل تراحم آزادی ها، یک محدودیت عملی مهم پیش می آید که همه انسان ها متضرر می شوند؛ زیرا آن وقت هیچ یک از انسان ها آزاد نخواهند بود که هر کاری می خواهند انجام دهند.

{P - همان، ص ۳۶ - ۳۷. P}

در تفکر لیبرالیسم اگر چه در مقام نظر، آزادی بی حد و حصر یک آرمان است، اما

در عمل مقید و محدود به قیدهای زیادی مثل نظم اجتماعی، امنیت ملی، عفت عمومی، منافع جمعی و آزادی دیگر افراد جامعه می باشد.

مفهوم آزادی در مکتب اسلام

در بینش دینی انسان آزاد آفریده می شود و عنصر اختیار گستره عظیمی فرا روی او می نهد که او را در میان اوج کمال و حضيض نقصان مخیر می نماید. اما پس از اعطای این اختیار و آزادی برای انسان، به مفهوم بسیار مهم دیگری اشاره دارد و آن مسؤولیت اوست. در ادیان الهی انسان آزاد و مختار و سازنده سرنوشت خویش است و بنابراین مسؤول اعمال، رفتار و گفتارش نیز می باشد. و اعمال او باید در مسیر هدایت و تربیت باشد تا

هدف نهایی خلقت متجلی شود. البته او در همان حال مختار است که به جای عزت و کمال به ذلت تن دهد؛ علاوه بر این چون تربیت اضافه بر حوزه ذهن و نظر با عالم واقع پیوندی محکم دارد، تمامی رفتارهای فردی و اجتماعی انسان با آزادی او ارتباط دارد. انسان آزاد و مختار است که هر کاری که میل اوست انجام دهد، اما سعادت و حتی رفاه جسمی و روحی او در گرو اعمال آزادی و اراده در مسیر هدایت و تربیت است.

در واقع آزادی در بینش توحیدی اسلام یک ارزش مسلم است، مشروط بر آن که با سایر ارزش ها متناسب باشد و باعث نقض آن نشود. کمال طلبی یکی از شاخص های آدمی و کمال، از ارزش های مسلم دینی است. آزادی با این ارزش نباید در تضاد بیفتد و کمال هم در بعد آگاهی و معرفت به حریم مقدس خدای تعالی و هم در بعد عمل آگاهانه ارادی به

شریعت است و آزادی باید در هر دو بعد متناسب با این ارزش باشد.

{P - همان، ص ۴۳. P}

در اسلام به چه کسی آزاد می گویند؟

پرسش

در اسلام به چه کسی آزاد می گویند؟

پاسخ

در اندیشه ناب توحیدی ((آزاد)) کسی است که از هر آنچه غیر الهی باشد رهایی یافته و در بند اسارت هیچ جریان و حرکت غیرخدایی نیست. چنین کسی آزاد از هر گونه موانع درونی؛ یعنی، تعلقات نفسانی و هواهای شیطانی است. ((من ترك الشهوات كان حراً؛ آن کس که شهوات و تمایلات نفس خود را رها کند آزاد است)) . هم چنین انسان آزاد می کوشد خود را از همه قیود و موانع خارجی که مانع تکامل و عروج او و رسیدن به سعادت جاودان است رهایی یابد و در مبارزه دایمی با سپاه شیطان از درون و برون در جست و جوی حاکمیت توحید بر کشور نفس خویش و بر جامع بشری می باشد. برای آگاهی بیشتر پیرامون مساله آزادی و مبانی، ابعاد و جوانب و بررسی تطبیقی بین آزادی در اسلام و غرب، رجوع کنید به: ماهنامه اندیشه حوزه، شماره چهارم و پنجم (ویژه آزادی ۱ و ۲).؛

حقوق بشر که در مجامع بین المللی مطرح می شود چیست؟

پرسش

حقوق بشر که در مجامع بین المللی مطرح می شود چیست؟

پاسخ

بشر به عنوان یک موجود صاحب حیات و زندگی در این کره خاکی صاحب حقوقی است حقوق به معنای بهره، منافع، ثروت و دارایی و استفاده هایی که برای شخص ثابت شده است.

پس از جنگ جهانی دوم رساله ای تحت عنوان «حقوق بشر» تدوین شد که در ضمن مواد و تیره هایی حقوق بشر را بیان داشته است. لیکن متأسفانه کشورهای غربی در رأس کشورهای هاستند که حقوق بشر را نقض می کنند. و سیاست دروغین

آنها اقتضاء می کند که کشورهای شرقی بخصوص کشورهای اسلامی را متهم به نقض حقوق بشر کنند تا از آب گل آلوده بهره بگیرند.

در حالی که اسلام با بهره گیری از منبع وحی و علم الهی، که به ساخت انسان و جامعه انسانی و حقوق آنان احاطه دارد، منادی واقعی حقوق انسان هاست .

(بخش پاسخ به سؤالات)

آرمان آزادی و مقداری از جوانب آن را توضیح دهید؟

پرسش

آرمان آزادی و مقداری از جوانب آن را توضیح دهید؟

پاسخ

شایان ذکر است که زمینه آزادی خواهی در درون انسان و از ساختار او شروع می شود. ترکیب توانمندی های انسان مثل عقل، فکر، وجدان و اراده آدمی، زمینه آزادی و انتخاب او را آماده می کند.

پس چیزی بیرون از ما نیست که با دستور به ما بدهند یا از ما بگیرند. این ماییم که آزادانه می توانیم بردگی را نخواهیم و یا زنجیرها را پاره کنیم. برای این آزادی وسیع، انسان گام هایی برداشته، مکتب های سیاسی، انقلابی و عرفانی را همراه علوم آزادیبخش، طرح ریخته است. با تحلیل آزادی، می توان این مکتب های انسان دوست و طرفدار آزادی را نقد زد.

انسان به خاطر عامل تجدید طلبی و نوگرایی، نیازهایی را در خود می یابد. سپس در سیر تأمین این نیازها به تنوع روزی می آورد. این حرکت او را با بن بست هایی روبرو، و قید بندهایی را احساس می کند. آن گاه برخورد با این قیدها متفاوت می شود. او می تواند سنت ها را زیر پا گذارد و تجاوز کند. این ظلم و ستمگری وقتی در سطح گسترده جامعه شیوع یافت، نیاز به آزادی شکل تازه تری می یابد و انسان ها نیاز به عدل و قسط را می یابند.

اما باید دید آزادی مشروع و مناسب انسان و جامعه انسانی چیست. مقدار آزادی تابعی از متغیر آرمانی است که برای انسان کشف می کنیم. اگر آرمان انسان را لذت و ثروت و شهرت و قدرت و حتی عدالت و رفاه بدانیم، دیگر نیازی به سنت های محدود کننده دینی نبوده، قراردادهای

وفاق های اجتماعی کافی خواهد بود؛ همان مقاصدی حکومت های دمکراسی و لیبرال برای تأمین آن تقریباً موفق بوده اند. اما هنگامی که انسان را در گستره ای فراتر از این مقاصد دیدیم و با نظام دقیق هستی آشنا شدیم، دیگر نمی توان چشم بسته را افتاد. در این جا در عین حال که برای انسان به خاطر شکوفایی استعدادهایش، آزادی تفکر و مجال برخورد با اندیشه های گوناگون را می دهیم، اما دیگر نه تنها آزادی به هر صورت مفید برای انسان نیست، بلکه مدفون نمودن استعدادهای انسانی خواهد بود. به همین خاطر است که دین بالاتر از آزادی را برای انسان رقم زده است. و آن، عبدشدن و عبودیت است. و این عبد بودن یک حرکت منفی نیست که یکی از روشنفکران گفته است مسیحیت بهتر از اسلام است؛ زیرا اسلام از انسان بنده و عبد می سازد در تعریف دین، عبد آزاده ایست که شکل گرفته و جهت یافته است، و این است راز کلام آن سرور آزادگان که فرمود: اگر دین ندارید، لااقل آزاده باشید.

آزادگی مرتبه ای نازل از دین داریست؛ چون دین این نجار آزاد و رها را در سازمانی شکل و جهت داده و از بیهودگی نجات می دهد. با این توضیحات، می توان در ابعاد دیگر دین مطالعه نمود تا شفاف شود که چرا انسان نمی تواند این حرف بی اساس را بپذیرد که آدمی آزاد است هر کاری بکند مگر آنجا که مخالف با آزادی دیگران باشد؛ زیرا غیر از آزادی دیگران کرامت انسانی و نظام هستی و ویژگیهایش، مراعاتی را می طلبد که اجتناب ناپذیر است.

(بخش پاسخ به سؤالات)

آیا به نظر شما در حکومت جمهوری اسلامی ایران، آزادی مطلق وجود دارد؟

پرسش

آیا به نظر شما در حکومت جمهوری اسلامی ایران، آزادی مطلق وجود دارد؟

پاسخ

اگر منظور از آزادی مطلق، تمام آزادی‌هایی است که یک انسان باید از آن برخوردار باشد، باید بگوییم در جمهوری اسلامی تمام این آزادیها تضمین و در قانون اساسی آن تصویب شده و به تدریج در حال اجراست. و اگر منظور از آزادی مطلق، تمام انواع آزادی‌ها، گرچه آزادی‌هایی باشد که از نظر اسلام ممنوع است، روشن است که این گونه آزادی‌ها با طبیعت جمهوری اسلامی ما منافات دارد؛ زیرا نظامی که ملت ما برای برپا کردن آن، انقلاب کرده و ده‌ها هزار شهید و مجروح داده، جمهوری اسلامی است و طبعاً آزادیی که براساس این نظام بوجود آمده، در پرتو اسلام و در قلمرو تعالیم اسلام است. و از دیدگاه اسلام آزادی‌های دیگر برخلاف مصلحت انسان و منافی با شخصیت، کرامت و ارزش واقعی انسان است.

اساساً بینش دینی برای مؤمن حدود قایل است. در قرآن می‌خوانیم: «و من یتعدّ حدودالله فاولئک هم الظالمون(۱۶)» و کسانی که از حدود خدا تجاوز کنند، همانا ستمگرانند».

امام علی((علیه السلام)) فرمودند: مؤمن لجام دارد و افسار گسیخته نیست. حتی هواداران آزادی مخالفان خود را سرکوب می‌کنند بنابراین، قانون اساسی به اندازه نیاز واقعی جامعه، آزادی را تأمین نموده است.

(بخش پاسخ به سؤالات)

جوانان

جوان و خودشناسی غرائز

انتقاد صحیح کدام است و چه ضوابطی دارد؟

پرسش

انتقاد صحیح کدام است و چه ضوابطی دارد؟

انتقاد از مادّه نقد به معنی واریسی کردن، جدا کردن است انتقاد جدا سازی خوب از بد می باشد. اساساً همه ما و به ویژه کسانی که در جایگاه مدیریتی هستند باید انتقاد پذیر باشند. و برخوردارمان طوری باشد که دیگران جرات داشته باشند عیوب را متذکر شوند اما این حرکت مشروط به شرایطی است:

۱. منتقد باید حق را بشناسد و از ناحق تمیز دهد. عیب را از صحت تشخیص دهد.

۲. انتقاد به گونه ای باشد که آبرو و شخصیت طرف انتقاد مصون بماند.

۳. ذکر عیوب و ایرادات اگر آشکار نبوده، در خلوت و حتی الامکان از صراحت بپرهیزد.

۴. انتقاد از روی خیرخواهی باشد نه انتقام و برتری جویی این چنین انتقادی، آثاری چون فزونی عقل، کمال فکر عاقبت خیر، نجات از سرزنش، دوستی، انصاف، پیشرفت در کارها و... را خواهد داشت.

در حدیث می خوانیم علامت ناصح چهار چیز است:

حکم به حق می کند؛

انصاف دارد؛

آنچه برای خود می پسندد برای مردم هم خشنود است؛

تجاوز به حدود کسی نمی کند(۱).

(بخش پاسخ به سؤالات)

۱ - پیامبر اکرم((صلی الله علیه وآله))، تحف العقول، ص ۲۱.

آیا این آزادی بی اندازه که به مردم داده شده صحیح است؟

آیا این آزادی بی اندازه که به مردم داده شده صحیح است؟

پاسخ

مردمی که تحت یک رژیم حکومتی زندگی می کنند، باید از آزادی برخوردار باشند تا استعدادهای آنان به طور کامل شکوفا شود و به فعلیت برسد، ولی از این آزادی نباید سوء استفاده کرد. به نظر می رسد که رفتار مردم در حال حاضر عکس العمل محدودیت و فشاری که در دوران طاغوت بر آنان حاکم بوده است، می باشد. در هر صورت مردم باید خودشان رشد انقلابی داشته باشند و به مسائل اصلی توجه کنند و همان گونه که امام دستور فرمودند «وحدت کلمه» را که یکی از رمزهای موفقیت و پیروزی انقلاب بود، حفظ کنند و از درگیری و تفرقه پرهیزند.

(بخش پاسخ به سؤالات)

به چه علت دولت اجازه هیچگونه مخالفت عملی را به افراد جامعه نمی دهد؟ منظور مخالفت عملی در برگزاری تظاهرات و تحصن ها و از این قبیل برنامه ها می باشد.

پرسش

به چه علت دولت اجازه هیچگونه مخالفت عملی را به افراد جامعه نمی دهد؟ منظور مخالفت عملی در برگزاری تظاهرات و تحصن ها و از این قبیل برنامه ها می باشد.

پاسخ

بر اساس و مبنای پذیرفته شده در همه حکومتهایی که به اصطلاح رعایت دموکراسی در آن می گردد برای مخالفین حکومت یا کسانی که در اقلیت قرار گرفته اند، قانوناً راههایی برای ابراز عقیده در نظر گرفته شده است تا حدی که ضرر به حکومت اکثریت نزند و به منزله مبارزه عملی علیه حکومت محسوب نگردد و تنها جنبه ابراز عقیده و اظهار نظر داشته باشد فلذا تحصن در هیچ حکومت لیبرالیستی هم جنبه قانونی ندارد بطوری که قانوناً مردم مجاز باشند چرخه های اقتصاد و جریان طبیعی امور را متوقف کنند و تا خواسته های آنها بر آورده نشده دست از تحصن بر ندارند. افزون بر این در اسلام و حکومت اسلامی که مسائل معنوی و تربیتی، اساس حکومت را تحت الشعاع خود قرار می دهد و مانند حکومتهای دموکراسی سایر کشورها تنها به رضایت اکثریت بسنده نمی کند محدودیتهای دیگری نیز وجود دارد، به گونه ای که اجازه نشر عقاید باطل و فرهنگ مبتذل را نیز نمی دهد در این رابطه به سخنی از آیت الله مصباح یزدی توجه فرمایید:

"همگان می دانند آزادی مطلق و بی حد و مرز معنا و امکان ندارد و آزادی عمل و بیان و آزادیهای اجتماعی و سیاسی بهر حال حدودی دارند. ما معتقدیم حد آزادی، مصالح واقعی جامعه - اعم از مادی و معنوی - است و اگر کاری بر خلاف قوانین اسلام بود هرگز آزاد نخواهد بود... در اسلام گفتن و شنیدن

و خواندن و سایر اعمال احکامی دارند... از جمله مهمترین وظایف دولت اسلامی نیز همین است که برای رعایت مصالح مادی و معنوی و اخلاقی شهروندان و مردم مسلمان، از حرکتهای خلاف اسلام و منکرات در عرصه های مختلف فرهنگی، مطبوعاتی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی جلوگیری نماید، قرآن فرموده است: "و البته (خدا) در کتاب (قرآن) بر شما نازل کرده که: هرگاه شنیدید آیات خدا مورد انکار و ریشخند قرار می گیرد، با آنان منشینید تا به سخنی غیر از آن در آیند، چرا که در این صورت شما هم مثل آنان خواهید بود... آنچه از این آیه نتیجه می گیریم این است که پای هر سخنی نباید نشست، و حتی با هر کسی نباید نشست و برخاست نمود. هر سخنی را در هر محفلی نمی توان، و نباید گفت و هر مطلبی را خصوصا در سطح کلان و در حد روزنامه و مجلات و رسانه های عمومی نباید نوشت یا خواند. (۱)

بنابراین آزادی راهپیمایی و تحصن در حدود قوانین نظام اسلامی باید باشد و تا آنجا که ما اطلاع داریم در حدود قوانین اجازه به چنین برنامه هایی داده شده است، اگر مورد خاصی مورد نظر جنابعالی بود باید بررسی شود.

۱ نساء / ۱۴۰

۲ پرسشها و پاسخها (آزادی و پلورالیسم)، ص ۵۰ و ۵۱

تعریف اساسی از آزادی در چهارچوب قانون اساسی بیان فرمائید؟

پرسش

تعریف اساسی از آزادی در چهارچوب قانون اساسی بیان فرمائید؟

پاسخ

آزادی به معنی انجام هر کاری بدون هیچ قید و بندی لازمه اش تجاوز به حریم دیگران و توسعه هرج و مرج و ظلم و ستم به عموم مردم است و چنین آزادی را هیچ عاقل و اندیشمندی بدان معتقد نبوده و نیست. از این رهگذر لازم است آزادی در چهارچوبه قانون و مقررات شکل گیرد و به جامعه تزریق گردد و تا محدوده ای که قانون اجازه می دهد اعمال گردد چنانچه در مغرب زمین و لیبرال ترین حکومتهای دنیا چنین است.

بنابراین آزادی در قانون اساسی جمهوری اسلامی تا جایی است که به اصول و مبانی ذیل ضربه نزنند و موجب اختلال در آن نگردد.

۱. مبانی دینی و موازین اسلامی

۲. حقوق عمومی و مصالح عمومی

۳. اصول: استقلال، آزادی، وحدت ملی

۴. اخلاق به اصل اساسی جمهوری اسلامی

بر این اساس هر نشریه و مجله ای آزاد است مگر اینکه اخلاق در مبانی اسلامی با حقوق عمومی ایجاد نماید و هر تشکل و حزبی آزاد است مگر اینکه اصول استقلال، آزادی، و وحدت ملی و موازین اسلامی و اساس جمهوری اسلامی را نقض کنند.

وگرنش هر شغلی آزاد است مگر اینکه مخالف با اسلام و مصالح عمومی و یا حقوق دیگران باشد.

اصل بیست و چهارم

نشریات و مطبوعات در بیان مطالب آزادند مگر آنکه مخل به مبانی اسلام یا حقوق عمومی باشد. تفصیل آن را قانون معین می کند. اصل بیست و پنجم

بازرسی و نرساندن نامه ها، ضبط و فاش کردن مکالمات تلفنی و افشای مخابرات تلگرافی و تلکس، سانسور، عدم مخابره و نرساندن آنها، استراق سمع و هر گونه تجسس ممنوع مگر به حکم قانون.

اصل بیست و ششم

احزاب، جمعیت ها، انجمن های

سیاسی و صنفی و انجمنهای اسلامی یا اقلیتهای دینی شناخته شده آزادند، مشروط به اینکه اصول استقلال، آزادی، وحدت ملی، موازین اسلامی و اساس جمهوری اسلامی را نقض نکنند. هیچکس را نمی توان از شرکت در آنها منع کرد یا به شرکت در یکی از آنها مجبور ساخت.

اصل بیست هفتم

تشکیل اجتماعات و راهپیمائی ها، بدون حمل سلاح، به شرط آنکه مخل به مبانی اسلام نباشد آزاد است.

اصل بیست و هشتم

هر کس حق دارد شغلی را که بدان مایل است و مخالف اسلام و مصالح عمومی و حقوق دیگران نیست برگزیند.

دولت موظف است با رعایت نیاز جامعه به مشاغل گوناگون برای همه افراد امکان اشتغال به کار و شرایط مساوی را برای احراز مشاغل ایجاد نماید.

در یک نگاه کلی منظور از آزادی که چند سال پیش مطرح شد چه نوع آزادی بود؟

پرسش

در یک نگاه کلی منظور از آزادی که چند سال پیش مطرح شد چه نوع آزادی بود؟

پاسخ

خوشحالیم که مسائل عمده و مهم و ریشه ای مانند آزادی، ذهن، فکر و اندیشه جوانان و دانشجویان را به خود معطوف داشته و این عزیزان تلاش می کنند به شناخت و باوری درست و دقیق نسبت به این مباحث کلیدی دست پیدا کنند.

دوست عزیز شما خودت خوب می دانی که هر کس از آزادی برداشتی مخصوص به خود دارد. آن کس که در زندان گرفتار است (به حق یا ناحق) خودش را مستحق آزادی می داند و رهایی از میله های زندان را آزادی می شمارد. جوان دانشجو و دانش آموزی که می خواهد با دوست دختر یا پسرش ارتباط داشته باشد و موانعی اجتماعی و ... بر سر راه این ارتباط دوستانه می بیند آزادی را روابط بدون قید و شرط دوستانه دختر و پسر می داند.

دانشجویی که در دانشگاه پذیرفته شده ولی باور مذهبی ندارد گذراندن دروسی مثل معارف اسلامی، اخلاق و تربیت اسلامی، تاریخ اسلام و ... را بر خلاف آزادی می داند و انتخاب گزینش واحد های درسی را آزادی می شمارد. دختر یا پسری که می خواهد ازدواج کند، آزادی را در گزینش همسر آینده اش می داند و تحمیل و اجبار والدین را خلاف آزادی می شمارد. ملت هایی که کشورشان در چنبره قدرتهای بزرگ گرفتار است رهایی از سلطه بیگانگان را آزادی می دانند.

مذهبیون آزادی را در محدوده حدود و مقررات شرعی می دانند. لائیک ها تقیدات مذهبی را خلاف آزادی می شمارند.
قانونمداران آزادی را در حدود قوانین آزادی

می داند و ورای آن را هرج و مرج و مخالف آزادی می شمارند. برخی ولنگاری را هم آزادی می خوانند و ...

خلاصه آزادی تیغ چند لبه ای است که هر کس به زعم خود آن با یک لبه آن می برد. و اما برای آگاهی بیشتر از این مسأله توصیه می کنم دو کتاب زیر را مطالعه بفرمایید:

۱ آزادی از دیدگاه امام خمینی (ره)

۲ آزادی از دیدگاه شهید مطهری

«آزادی در فکر و اندیشه امام علی (۷) چگونه است»

پرسش

«آزادی در فکر و اندیشه امام علی (۷) چگونه است»

پاسخ

به طور کلی در بررسی آیات شریفه قرآن کریم و سخنان گهربار بزرگان دین از جمله مولای متقیان امیرالمومنین علی (۷) به روشنی درمی یابیم که تأکید بر آزادی انسانها بسیار است هم آزادی اجتماعی که نقطه مقابل استعمار و استثمار است و هم آزادی معنوی که سبب آزادی اجتماعی نیز می باشد. بلکه آزادی اجتماعی جز در سایه آزادی معنوی میسور نیست زیرا نه علم می تواند جلوی منفعت طلبی بشر را بگیرد و نه قوانین بشری تنها چیزی که بشریت را به آزادی اجتماعی می رساند آزادی نشأت گرفته از معنویت انسان یعنی همان تقوای اوست امام المتقین علی (۷) در خطبه ۲۲۱ نهج البلاغه چنین می فرماید: «ان تَقْوَى اللَّهِ مِفْتَاحُ سِدَادٍ وَ دَخِيرَةٌ مَعَادٍ وَعِتْقٌ مِنْ كُلِّ مَلَكَةٍ وَ نَجَاةٌ مِنْ كُلِّ هَلَكَةٍ» یعنی شرط آزادی و رها شدن از قيود بندگی رعایت تقوای الهی است حضرت آزادی را رها شدن از بند هوای نفس و خواهشهای نفسانی می داند و انسان را چون آفریده خداست فقط بنده خدا می شمارد و لذا می فرماید:

«لَا تَكُنْ عَبْدًا غَيْرَكَ فَقَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ حُرًّا» (۸۰)

بنده غیر خود نباش زیرا خداوند ترا آزاد آفریده است

که مراد از این «غیر» می تواند هر چیزی باشد که انسان را از حقیقت انسانیت و کمال خواهی او دور کند، چه مال و چه ثروت باشد یا مقام و منصب و چه هوای سرکش و شهوات و یا انسانهای استعمارگر. بنده خدا تمام اعمال خود را در راه کسب رضای الهی انجام می دهد و در جهت خواست او تنظیم می کند تا به سوی او قدم

بردارد و به همین خاطر از هر قید و بند دنیوی رها و آزاد است در جامعه ای که قوانین و مقرراتش بر اساس فرامین الهی وضع شده اجرای این قوانین و عدم تخطی از آنها برای عبد خدا در واقع به منزله گام نهادن در مسیر «الله» و قرار گرفتن در راستای وحی و هدایتی است که از ناحیه معمار آفرینش برای سعادت او مقرر گردیده و لذا عین حریت و آزادی است چنین انسانی دارای آزادی فردی است زیرا جز خدا از هیچ کس نمی هراسد و تنها از او اطاعت می کند و نیز دارای آزادی اجتماعی است چون قوانین این جامعه اسلامی را که بر اساس عدالت وضع گردیده مانع آزادی خود و دیگران نمی بیند.

در کتاب غررالحکم از حضرت نقل شده که فرمود: «جَمَالَ الْحُرُّ تَجَبُّ الْعَارِ» زیبایی باطنی و جمال آزادمنش به دوری کردن از چیزی است که سبب ذلت و حقارت او شود.

و همچنین فرمود: «مَنْ تَرَكَ الشَّهَوَاتِ كَانُ حُرًّا» یعنی کسی را می توان آزاد دانست که زیر بار هوس و خواسته های نفس نرود.

باز در فراز دیگر می فرماید: «مَنْ قَامَ بِشَرَائِطِ الْحُرِّيَّةِ أَهْلًا لِلْعِتْقِ وَمَنْ قَصَرَ عَنْ أَحْكَامِ الْحَرِيَّةِ أُعِيدَ إِلَى الرِّقِّ» کسیکه به شرایط آزادی متعهد باشد سزاوار آزاد زیستن است و کسی که در این امر کوتاهی کند و روی گردان باشد دچار ذلت و بندگی مجدد خواهد شد. (۸۱)

و در کلمه قصار ۴۴۸ آمده است «الْأَحْرُ يُدَعُّ هَذِهِ اللَّمَاطَةَ لِأَهْلِهَا إِنَّهُ لَيْسَ لِأَنْفُسِكُمْ ثَمَنٌ إِلَّا الْجَنَّةُ فَلَا تَبِعُوهَا إِلَّا بِهَا» (۸۲)

آیا آزادمنشی نیست که این ته مانده طعام در دهان «دنیا» را به اهلش واگذارد؟ نفس «و واقعیت شما»

بهایش جز بهشت نیست پس آن را به غیر بهشت معامله نکنید.

در تمام این سخنان گهربار که تنها قطره ای از دریای کلام روح افزای آن حضرت است محور آزادی ، نفس اماره آزادی از قیود بندگی غیر خدا قرار داده شده اعم از استعمارگران خارج از وجود انسان و یا استثمارگر درونی که همان نفس اماره است در واقع انسان ریسمان ذلت و بردگی استعمار را آن وقتی بر گردن خود می پذیرد که اسیر هوای نفس خود باشد. به عبارت دیگر، فردی یا افرادی که روحشان استخدام و برده شده است تن به هر ذلتی می دهند. به عنوان نمونه یکی از عوامل بلکه مهمترین عاملی که روح انسان را اسیر می کند «طمع است حضرت در این زمینه می فرمایند: «الطَّمَعُ رِقٌّ مُؤَبَّدٌ (۸۳) طمع و حرص بندگی ابدی و اسارت همیشگی را موجب می شود. و یا «لَا يَسِيرُ قَتْنُكَ الطَّمَعُ» وقد جعلك الله حُرًّا (۸۴) مراقب باش حرص و طمع ترا زیر بار ذلت و بندگی خود نکشد. درحالی که خداوند ترا آزاد خلق کرده است

خداوند متعال انسان را موجودی کمال خواه و حقیقت طلب آفریده و از او خواسته که جز در راه رسیدن به کمال مطلق (که همان قرب الهی و تقرب به سوی کامل مطلق است قدم بر ندارد ولی در این دنیا ممکن است موانعی بر سر راهش قرار گیرد و او را از رفتن به سوی سعادت واقعی بازدارد. این موانع متنوع و جذاب از قبیل «مال و ثروت مقام و منصب شهرت یا شهوت و...» هر کدام به نوعی انسان را از مسیر انسانیت و آزادگی دور و به اسارت در خواهد آورد. خلاصه این که آزادی حقیقی

که در اصطلاح به آن آزدامنشی و حرّیت گفته می شود، آزادی از قید و بندگی غیر خداست که به وسیله تقوی یعنی ایمان و عمل صالح به دست می آید و بزرگترین برنامه انبیا عظام نیز رسیدن بشر به چنین آزادی معنوی است اما متأسفانه بزرگترین خسارت و ضرر بشر عصر ما این است که همواره دم از آزادی می زند ولی توجهی به آزادی معنوی که اساس و ریشه است ندارد و لذا هرگز به آزادی اجتماعی نیز نمی رسد. آن چه انسان را به آزادی واقعی می رساند که در پیشگاه «آزادی آفرین و «آزادی بخش واقعی یعنی خدای سبحان و فرامین او سر خضوع فرود آورد و احکام انسان ساز دین را به قوت تمام به کار بندد. آن چه در زبانها به عنوان آزادی مطرح است اگر انسان را به سوی عدالت حق و حقیقت و انسانیت سوق دهد مطلوب است والا گر چه به نام آزادی است اما به بیان صریح مولا امیرالمومنین علی (۷)، عین بندگی و اسارت است و یوغ استعمار و استثمار را بر گردن انسان می نهد.

توصیه ما به شما خواهر عزیز این است که به این پاسخ مختصر بسنده نکنید و برای کسب معارف بیشتر در این خصوص کتاب «آزادی معنوی از استاد شهید مطهری (۲) را مطالعه فرمایید.

پاورقی:

۸۰- غررالحکم حضرت علی (۷).

۸۱- غررالحکم میزان الحکمه ج ۲، «باب القیام بشرائط الحریه

۸۲- نهج البلاغه فیض الاسلام .

۸۳- نهج البلاغه فیض الاسلام حکمت ۱۷۱.

۸۴- غررالحکم ...

"آزادی" از دیدگاه "اسلام" و آزادی در مکتب "لیبرالیسم" را توضیح دهید.

پرسش

"آزادی" از دیدگاه "اسلام" و آزادی در مکتب "لیبرالیسم" را توضیح دهید.

پاسخ

واژه "آزادی" در لغت، به معنای قدرت انتخاب، رهایی، خالص شدن از آمیختگی، مبرا بودن از عیب و نقص و میانه شیء است و در اصطلاح، معانی گوناگون دارد که تا بیش از دویست تعریف میرسد؛ به عنوان نمونه، آزادی عبارت است از "فقدان موانع در راه تحقق آرزوهای انسان" (ر.ک: گفتارهای معنوی، شهید مطهری، ص ۱۴، انتشارات صدرا).

با توجه به گستردگی مبحث آزادی، در این پاسخ به اختصار به انواع آزادی و سپس به حدود آنها از نظر قرآن اشاره میکنیم.

انواع آزادی

۱. آزادی اندیشه: تعقل و آزاد اندیشی، زیر بنای انتخاب صحیح هدف، مسیر و شیوه زندگی و شرط برخورداری از هدایت الهی است. قرآن کریم، در بیش از سیصد آیه، همگان را به تفکر و آزادی اندیشه دعوت فرموده؛ "... كَذَلِكَ يَبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ" (بقره، ۲۱۹) این گونه، خداوند آیات [خود را] برای شما روشن میگرداند؛ باشد که در [کار] دنیا و آخرت بیندیشید" و اساس دعوت حقپرستان را بر بصیرت و برهان میداند.

افزون بر این، قرآن کریم، برای اندیشیدن، موضوع و منابعی را معرفی کرده که عبارتند از: ۱. آفاق؛ "أفلم ينظروا إلى السماء فوقهم كيف بنيناها وزيناها وما لها من فروج والأرض مددناها وألقينا فيها روصا وأنبتنا فيها من كل زوج بهيج" (ق، ۷۶) ۲. انفس؛ "سنريهم آياتنا في الأفاق وفي أنفسهم حتى يتبين لهم أنه الحق... (فصلت، ۵۳)؛ ۳. قرآن؛ "ولقد صرّفنا في هذا القرآن ليذكروا" (اسراء، ۴۱)؛ ۴. تاریخ گذشتگان؛ "أفلم يهدلهم كم أهلكنا قبلهم من

القرون یمشون فی مسکنهم إن فی ذلک لآیت لأولی النهی" (طه، ۱۲۸)

قرآن کریم، آدمی را از گرفتار آمدن در دام موانع درونی و برونی آزادی اندیشه به شرح ذیل بر حذر میدارد: الف) تقلید کورکورانه از گذشتگان؛ ب) تعصبهای غلط و جمود فکری به نام ارث مقدس پدران؛ "و إذا قیل لهم أتبعوا ما أنزل الله قالوا بل ننبع ما ألفینا علیه ءآباءنا أولو کان ءآباؤهم لایعقلون شیء" و لا یهتدون" (بقره، ۱۷۰)

۲. آزادی انتخاب دین

قرآن کریم، با نهی و نفی هرگونه تحمیل عقیده، بر آزادی انسان در انتخاب و پذیرش دین به عنوان ابتداییترین حق انسانی تأکید فرموده است؛ "لا إکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی" (بقره، ۲۵۶) البته چنانکه مؤلف المیزان نیز نوشته‌اند، توحید در اصل، روح و اساس همه نوامیس اسلامیو زیربنای معارف، اخلاق و قوانین و مبنای تشریح دین است؛ بر این اساس فقط آزادی دین در دایره ادیان توحیدی (اسلام، یهودیت، مسیحیت و زرتشت) است و نیز آزادی دینی، به معنای آزادی دعوت، تبلیغ و نشر همه ادیان نیست. (المیزان، علامه طباطبایی، ج ۴، ص ۱۱۷، جامعه مدرسین).

۳. آزادی سیاسی اجتماعی

الف) آزادی سیاسی

قرآن با به رسمیت شناختن حق دخالت مردم در نظام سیاسی و برخورداری از حق انتخاب (فتح، ۱۰) و با نهی از استبداد و استبعاد (آل عمران، ۱۵۹) و لزوم دخالت مردم در تعیین و تمشیت امور خویش "و شاورهم فی الأمر" (آل عمران، ۱۵۹) آزادی سیاسی آنان را تأمین کرده است.

از سوی دیگر، تحمل و مدارای پیامبر اکرم، حتی در برابر اعتراض نابهجای منافقان؛ "و منهم من یلمزک فی الصدقت" (توبه، ۵۸) نشانگر

رفتار حاکم اسلامی با مردم و دادن آزادی به آنان است؛ افزون بر این، حاکمان دینی موظف به تأمین فضای سالم بحث و گفتگو و تحقیق در معارف دینی حتی برای غیر مسلمانانند؛ "و إن أحد من المشركين استجارك فأجره حتى يسمع كلم الله ثم أبلغه مأمنه" (توبه، ۶)

ب) آزادی بیان

آزادی بیان به عنوان یک سنت الهی و توصیه اولیای او در قرآن کریم، در قالب وجوه مختلفی نشان داده شده.

۱. برخورداری از هدایت را گوش دادن به بیانهای مختلف و انتخاب نیکوترین آنها دانسته است؛ (زمر، ۱۸)

۲. امر به معروف و نهی از منکر را بر همه واجب کرده و راه را برای اظهار نظر و بیان حقایق در همه سطوح جامعه گشوده است.

۳. در صورت درخواست مباحثه از سوی آنان، پیامبر ۹ موظف است بدون هیچگونه تهدید و اربابی با آنان به مباحثه برخیزد. (ال عمران، ۶۱)

۴. آزادی انتخاب همسر و آزادی جنسی

در قرآن کریم به آزادی انسان در انتخاب همسر (نور، ۳۲) و برقراری رابطه جنسی با او اشاره شده است؛ "نساءؤکم حرث لکم فأتوا حرثکم انئی شئتم" (بقره، ۲۲۳) همچنین مذاکره و گفتگوی متین و شایسته با زنان در مورد ازدواج را مجاز شمرده است؛ حتی اگر در حال عدّه باشند؛ (بقره، ۲۳۵) و ...

۵. آزادی وطن

آزادی در انتخاب وطن و سکونت در آن، حق طبیعی و از سوی قرآن مورد تأیید قرار گرفته است.

از آیات متعددی نظیر (بقره، ۸۴ و ۸۵ و ۱۹۱ و ۲۲۷ و ۲۴۶) و... میتوان آزادی انسانها را در انتخاب مسکن و حرمت سلب آزادی مسکن که میثاق الهی شمرده است استفاده

کرد. البته از انتخاب بلا و کفر برای مسکن نهی شده است. (نساء، ۹۷)

حدود آزادی

آزادی موهبتی الهی است که بر اساس حکمت بالغه خداوند به انسانها عطا و در تشریح احکام یک پیش فرض تلقی شده است؛ ولی بدون شک، آزادی تامین کننده سعادت انسان، آزادی حیوانی نیست و در همه جوامع و بر طبق همه ادیان و مکاتب دارای حدودی است؛ زیرا آزادی مطلق با بندگی نسبت به خدا، توحید و با حق فطری انسان، یعنی اجتماعی بودن قابل جمع نیست. در ذیل، دیدگاه قرآن در مورد حدود آزادی در ابعاد مختلف ارائه میشود.

الف) آزادی بیان

این آزادی، محدود به امور ذیل است:

عدم مخالفت با حکم خدا و پیامبرانش؛ (احزاب، ۳۶)

نیامیختن حق و باطل و عدم کتمان حقایق دینی؛ (بقره، ۴۲)

عدم بدعتگذاری در دین و اظهار نظرهای خلاف واقع؛ (نحل، ۱۱۶)

عدم غلو در دین و پرهیز از گفتار باطل؛ (نساء، ۱۷۱)

عدم اشاعه زشتیها؛ (نور، ۱۹)

عدم تمسخر و عیبجویی از دیگران؛ (حجرات، ۱۱) و...

ب) آزادی سیاسی، اجتماعی

این آزادی، محدود به امور ذیل است:

عدم پذیرش ولایت و سلطه کافران و بیگانگان؛ (نساء، ۱۴۴)

عدم برقراری ارتباط ویژه، به عنوان معرّم اسرار خود با بیگانگان؛ (آل عمران، ۱۱۸)

عدم افشای اخبار امنیتی؛ (نساء، ۸۳)

حفظ ادب نسبت به رهبران الهی؛ (حجرات، ۲)

عدم ایجاد فساد در جامعه؛ "و لاتعتوا فی الأرض مفسدین"؛ (بقره، ۶۰) و در سرزمین سر به فساد بر مدارید."

عدم ايجاد تفرقه و اختلاف ; " و اعتصموا بحبل الله جميعا ولا تفرقوا " (آل عمران، ١٠٣)

عدم

تجسس در امور دیگران؛ (حجرات، ۱۲)

عدم ورود به خانه دیگران بدون اذن؛ (نور، ۲۷) و

آزادی جنسی و انتخاب همسر

با عنایت به آن که برقراری روابط جنسی در اسلام تنها در قالب ازدواج به رسمیت شناخته شده، این آزادی محدود به امور ذیل است:

۱. ازدواج نکردن با زنان و مردان مشرک (بقره، ۲۲۱)

۲. حفظ نگاه؛ "به مردان با ایمان بگو دیده فرو نهند و به زنان با ایمان بگو دیدگان خود را [از هر نامحرمی] فرو بندند."

۳. حفظ حریم عفاف؛ "ولا یبدین زینتهنّ إلاّ لبعولتهنّ" (نور، ۳۱)

۴. عدم برقراری ارتباط جنسی نامشروع؛ "ولا تقربوا الفواحش ما ظهر منها و ما بطن" (انعام، ۱۵۱)

۵. عدم برقراری روابط جنسی با هم جنس؛ (نمل، ۵۴ و ۵۵) و

اما آزادی در مکتب لیبرالیسم:

چون مبنای نظام "لیبرال"، سرمایه‌داری است، آزادی نیز بر همین اساس، پایه‌گذاری شده است. در اندیشه لیبرال، معیار و محور، برای هر کار و هر چیز، مال است و بدینسان تعالی‌طلبی سرمایه‌داران لیبرالی بدان جا میرسد که دینشان و خدایشان را اموالشان میدانند.

نوع روابط اجتماعی آنها از دو طبقه "اقلیت فرادست" و "اکثریت فرودست" شکل گرفته است و لذا آزادی انسانی و مشروع را باور ندارند؛ بلکه آن آزادی‌ای را می‌پذیرند که هیچ گونه مانع و محدودیتی در راه کارهای سرمایه‌داری پدید نیآورد و همه انواع سرمایه‌گذاری و تولید و توزیع را آزاد سازد.

از این رو، "سرمایه‌داری" به اقتصاد آزاد و آزادی اقتصادی، تولید آزاد، توزیع آزاد، نرخ‌گذاری آزاد و مصرف آزاد میان‌دیشد و با هر فکر و فرهنگ و هنر و فناوری

و دانشی که پایهها و پایگاههای سرمایه‌داری را متزلزل سازد و یا از نفوذ آن بکاهد و از عدالت و ارزشها سخن بگوید، مبارزه میکند. در نظام لیبرالی، منافع و امنیت انسانها و نسلها باید فدای امنیت نظام اقتصادی شود.

خلاصه این که، نظام لیبرالی بر ضد ارزشها و آزادیهای فردی و اجتماعی انسانها پایه‌گذاری شده و محور همه چیز را سرمایه و اقتصاد میدانند. آزادی در زبان آنان، در جهت سرمایه بیشتر است، به هر وسیله‌ای که ممکن باشد؛ لذا عملاً در نظام لیبرالیسم، جامعه به دو طبقه "سلطه‌طلب" و "تحت سلطه" و پیدایش جامعه طبقاتی با روابط ظالمانه تقسیم میشود و هیچگاه منافع توده‌ها منظور نمیگردد.

اما قرآن، انسان را موجودی با اراده و اختیار و آزاد با معیارهای انسانی و اخلاقی معرفی میکند. بر همین اساس، اسلام، آزادی را بر مبنای انسانیت و ارزشهای انسانی، برابری و مساوات، حق و عدالت میدانند و گردش ثروت و فعالیت‌های اقتصادی را در چهارچوب آنها قرار میدهد و از خودسری و یکپهتازی گروهی متکاثر و مالاندوز ممانعت به عمل می‌آورد و جامعه را از زیر بار تحمیل‌های ناروای آنان آزاد می‌سازد. همه اهرمهای فشار و ایزاری را که ثروتمندان به کار بسته و میندند تا توده‌های مردم را در تنگنا قرار دهند و آزادیهای آنان را سلب کنند، در تعالیم انبیا محکوم و مردود شمرده شده است. مانند: احتکار، کمفروشی، گرانفروشی، استسما، ظلم و انواع انحصارطلبیها و بیعدالتیهای اقتصادی.

از مجموع آن چه درباره آزادی از دید اسلام و لیبرالیسم بیان گردید، نتایج زیر به دست می‌آید:

با توجه به اینکه در قرآن کریم میفرماید: "لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ" (بقره، ۲۵۶) در دین هیچ اجباری نیست، اولاً این شبهه به وجود می‌آید که هر فردی در جامعه اسلامی، بدون هیچگونه شرطی آزادانه زندگی کند و هر کاری دلش خواست انجام دهد، آیا چنین است؟

پرسش

با توجه به اینکه در قرآن کریم میفرماید:

"لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ" (بقره، ۲۵۶) در دین هیچ اجباری نیست"، اولاً این شبهه به وجود می‌آید که هر فردی در جامعه اسلامی، بدون هیچگونه شرطی آزادانه زندگی کند و هر کاری دلش خواست انجام دهد، آیا چنین است؟

ثانیاً) آیا این آیه، با آیات دیگر قرآن کریم که حکم قصاص و تازیانه و... را مطرح میکند در تناقض نیست؟

پاسخ

خداوند در مورد اجباری نبودن پذیرش دین میفرماید: "لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ..." (بقره، ۲۵۶) در دین هیچ اجباری نیست و راه از بیراهه به خوبی آشکار شده است... "چون حقیقت دین، یک سلسله اعتقادات قلبی است که در پی آن، در ظاهر، آدمیکارهایی را انجام میدهد؛ در اعتقادات و امور قلبی، جای اجبار و اکراه نیست، تا خداوند در دین اجباری قرار دهد. اجبار مربوط به کارهای ظاهری است؛ مثل این که بچه را مجبور میکنند، دارو بخورد.

نمیشود با زور و اجبار به کسی گفت، به فلان چیز اعتقاد پیدا کن. پیدایش اعتقاد قلبی و یقین، مقدمات و اسباب خاص خود را دارد، که اگر آن اسباب و مقدمات فراهم بود، اعتقاد حاصل میشود و اگر حاصل نبود، اعتقاد پیدا نمی‌شود. نمیشود با زور و تهدید، شخصی که خورشید را مشاهده میکند، وادار کرد تا معتقد شود که شب است.

افزون بر این، در اسلام، راه حق از باطل با دلایل و معجزات آشکار، روشن شده است و نیازی به اجبار و زور نیست؛ کسانی متوسل به اجبار، زور و تحمیل میشوند که فاقد منطق و استدلال باشند؛ نه دین اسلام که دارای دلایل روشن و استدلالهای نیرومند است. (ر.ک: المیزان، علامه

طباطبایی، ج ۲، ص ۳۴۲ ۳۴۳، دفتر انتشارات اسلامی / تفسیر نمونه، آیت الله مکارم شیرازی و دیگران، ج ۲، ص ۲۰۵، دارالکتب الاسلامیه / مجمع البیان، طبرسی، ج ۲، ص ۱۶۲، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات. گرچه تکویناً در ماهیت دین اکراه و اجبار راه ندارد ولی از نظر تشریح، انسانها مکلف به پذیرش دین اسلام هستند و غیر از دین اسلام، دین دیگری از آنان پذیرفته نیست، "وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ" (آل عمران، ۸۵)

خلاصه آنکه اولاً: بعد نظری و اعتقادی و پذیرش دین از بعد عملی و فروع دین و قوانین آن جدا است، مجازاتهای اسلامی و حکم قصاص و...، به خاطر ماهیت مجرمانه عمل مرتکبان آنها است و هیچ رابطهای با تضاد عقیده و آزادی عقیده ندارد.

ثانیاً: هیچ جامعهای بدون پذیرش ضوابط و محدودیتهای و قوانین خاص، نمیتواند به حیات خود ادامه دهد؛ هر قانونی با صراحت و یا تلویحاً میگوید: رفتارها باید محدود شود و در چارچوب خاصی انجام شود.

از نظر اسلام نیز آزادی باید در محدوده قانون باشد، یعنی هر کس در آن محدودهای که قانون مشخص کرده، آزاد است، زیرا برای حفظ کرامت انسانی، آزادیهایی در محدوده قانون برای افراد، لازم است، تا افراد بتوانند در پرتو آن با عبادت خداوند، به کمال مطلوب خود برسند.

آزادی، موهبتی الهی و عنصری بسیار شریف است و موجب ترقی و تکامل مادی و معنوی انسان است، ولی استفاده از هر موهبتی، حد و مرز مشخصی دارد. ای بسا! تجاوز از این حدود، سبب شقاوت و باعث از دست دادن موهبت الهی گردد، یعنی

همان چیزی که موجب سعادت انسان میشود، وقتی از حد و مرز خود تجاوز کند، زمینه بدبختی را برای انسان فراهم میسازد. (ر.ک: در ساحل اندیشه، اکبر اسد علیزاده، ص ۱۰۵، نشر مؤسسه تعلیماتی و تحقیقاتی امام صادق).

آزادی یعنی چه ؟

پرسش

آزادی یعنی چه ؟

پاسخ

به طور کلی آزادی دو گونه است آزادی حیوانی و آزادی انسانی آزادی حیوانی همان آزادی است که در حیوانات مشاهده می شود مثلاً یک گوسفند را اگر رها کنید به هر مرغزار و باغ و بوستان که می رسد آزادانه از آن استفاده می کند و دیگر توجه ندارد که آیا خوردن این علف در این بوستان شرعاً و عقلاً جایز است یا نه چون شعور و درک این معنی را ندارد. انسان هم از آن جهت بعد حیوانی که دارد می خواهد در همه کارها و رفتار آزاد باشد و هیچ قیدی رادر جلوی خود نمی تواند تحمل کند و اما بحسب جنبه عقلانی و انسانی عقل و دین می گوید ای انسان تو آنچنان هم آزاد نیستی و اگر بخواهی یله ورهاباشی عواقبی دارد که به صلاح دنیا و آخرت تو نیست و خداوند عالم که خالق بشر است و مصالح و مفاسد انسان ها را می داند بوسیله انبیاء به مردم دستور داده که ای انسان ها آزادی مطلق حیوانی شما را به پرتگاه سقوط می کشاند و بین تو و حیوان فرق است

چرا از مقام معظم رهبری نمی شود انتقاد کرد و حال اینکه از علی (ع) انتقاد می نمودند

پرسش

چرا از مقام معظم رهبری نمی شود انتقاد کرد و حال اینکه از علی (ع) انتقاد می نمودند

پاسخ

نقد و بررسی، اشکال و گونه های مختلفی دارد؛ برخی از آنها مفید و آگاهی بخش و بعضی شکننده و ضربه زننده است. اصل نقد و ارزیابی خردمندانه، هوشیارانه و سازنده مورد نفی نیست، ولی مشکل اساسی یافتن اصولی است که راه های سوء استفاده و تخریب را مسدود و راه نقد رشد و تکامل آفرین را هموار نماید. در این رابطه در صورتی که پیشنهاد خوبی داشته باشید، می توانید به دفتر ایشان در تهران ارسال نمایید. }]

چرا به قوانین آزادی بیان احترام گذاشته نمی شود؟

پرسش

چرا به قوانین آزادی بیان احترام گذاشته نمی شود؟

پاسخ

احترام به این قوانین، مراتبی دارد و در هیچ جامعه ای نمی توان گفت به طور کامل و صد در صد به قوانین احترام گذاشته می شود. در جامعه ما عموماً احترام به قانون سطح متوسطی داد، و برای رسیدن به حد مطلوب، تلاش زیاد لازم است.

چرا در دانشگاه بعضی از دانشجویان را به خاطر نخواندن نماز از حقوقشان محروم می کنند؟

پرسش

چرا در دانشگاه بعضی از دانشجویان را به خاطر نخواندن نماز از حقوقشان محروم می کنند؟

پاسخ

در این که عبادات باید مقبول حق تعالی باشد تردیدی نیست؛ لیکن اگر کسی را در موردی به خاطر نماز نخواندن وامثال آن نپذیرند، به معنای این نیست که عبادت باید نزد آنان مقبول افتد؛ بلکه هر تشکیلاتی متناسب با اهداف و چشم اندازی که دارد دست به گزینش نیروهایی با معیارهای ویژه می زند و این شیوه ای است که در همه جای دنیا وجود دارد. البته در چگونگی معیارها تفاوت هایی وجود دارد.

اما این که جامعه فقط با متعهدان پیشرفت می کند یا با متخصصان؟ روشن است که پیشرفت بدون تخصص در بسیاری از زمینه ها امکان پذیر نیست و اصلاً مسأله، مسأله تقابل تعهد و تخصص نیست؛ بلکه مسأله مهم آن است که باید تنها متخصص پروراند یا متخصصی که علاوه بر تخصص از تعهد نیز برخوردار باشد؟ و مسلماً متخصص متعهد صدها بار بهتر از متخصص نامتعهد است.

معنای آزادی عقیده در اسلام چیست

پرسش

پاسخ

در مورد مسأله آزادی عقیده، خلط بزرگی پدید آمده که نیازمند توضیح است: آنچه نظام اسلام به آن تأکید دارد، آزادی تفکر، تدبیر، اندیشه و خردورزی است نه آزادی عقیده. تفکر و تدبیر یک فرآیند است و برای رسیدن به غایات و برآیندهای نیکو، امری لازم و اجتناب ناپذیر است. اما عقیده به حق و باطل تقسیم می شود، و چنان نیست که هر عقیده ای مطلوب و از نظر اسلام مورد قبول باشد. بنابراین، این که «هر کس آزاد است عقاید خود را داشته باشد»، مطلب درستی نیست. بلی از نظر «تکوینی» چنین اختیاری وجود دارد؛ ولی از نظر «تشریحی» همه انسان ها موظف به شناخت راه حقیقت و پیروی از آن هستند. بنابراین اگر واقعا کسی با تحقیقات دقیق و جامع و گسترده، یقین پیدا کرد که راه اهل سنت درست است، نه تنها می تواند؛ بلکه باید به آن راه ایمان بیاورد و اگر دریافت که مسیر تشیع درست است، واجب است به آن بگردد و در مسیر باطل درنگ نوزد.

چرا در ایران آزادی بیان وجود ندارد؟

پرسش

چرا در ایران آزادی بیان وجود ندارد؟

پاسخ

آزادی بیان در جمهوری اسلامی ایران در حد بسیار بالایی وجود دارد به گونه ای که هیچ گاه در تاریخ این کشور آزادی بیان در این حد نبوده و در بسیاری از جاهای جهان نیز هم اکنون وجود ندارد. جالب آن است که شعار دهندگان عدم آزادی بیان در حد اعلا از این آزادی استفاده می کنند لیکن طبیعی است که اگر بخواهند به بیان اموری پردازند که مخالف خواست و ارزشهای پذیرفته شده جامعه اسلامی است توسط مردم با واکنش جدی مواجه خواهند شد.

در جمهوری اسلامی تخلف از قوانین اجتماعی و دولتی چه حکمی دارد؟

پرسش

در جمهوری اسلامی تخلف از قوانین اجتماعی و دولتی چه حکمی دارد؟

طبق فتوای حضرت امام خمینی (ره) و آیت الله فاضل و رهبر انقلاب تخلف از قوانین جمهوری اسلامی مثل مقررات رانندگی جایز نیست، اما به طور کلی باید عرض کنیم که در این رابطه دو دیدگاه ممکن است وجود داشته باشد: اول این که احکام و قوانین حکومتی مثل احکام نماز باشد، که اگر کسی عمدا تخلف کرد و بدون توبه از دنیا رفت، عذاب داشته باشد.

دوم این که گرچه قوانین برای حفظ نظام اجتماعی لازم است، و نباید از آن تخلف شود، لیکن این طور نیست که در آخرت کسی که مثلا از چراغ قرمز عبور کرده عذاب داشته باشد به نظر می رسد که معنای دومی مد نظر باشد. در هر صورت شما می توانید برای اطلاع بیشتر با دفتر آیت الله سیستانی (قم - یخچال قاضی - دفتر آیت الله سیستانی) مکاتبه نمایید.

بعضی ها از آزادی سوء استفاده می کنند و دنبال اهداف خود هستند چرا؟

پرسش

بعضی ها از آزادی سوء استفاده می کنند و دنبال اهداف خود هستند چرا؟

پاسخ

مشکلی که مطرح کرده اید از مسایل مهم و اساسی جامعه ما است. البته معنا و مفهوم آزادی و حقیقت و چگونگیو حدود آن در اسلام در لابه لای صدها کتاب و مقاله بیان گردیده است؛ لیکن متأسفانه سوء استفاده کنندگان از آزادی، هیچ کاری به این مسأله ندارند و راهی را می روند که بعضا در کشورهای غربی نیز سابقه ندارد. از سوی دیگر یکی از مشکلات جدی در میان برخی از جوانان، این است که بدون مطالعه و تحقیق در پی امواج مختلف به حرکت درمی آیند و ژرفای آزادی و ارتباط دین با آن را نمی سنجند و لاجرم روح لطیف و مقدس آزادی اسلامی را در نمی یابند.

در عین حال جوانان پرشور و با ایمان نیز در جامعه ما بسیار است و لزوم ارتباط دفاتر نهاد با دانشجویانی این چنین بسیار لازم و اساسی است و تا آن جا که ما اطلاع داریم در برخی از دانشگاه ها رابطه خوبی بین نهاد و دانشجویان فعال مذهبی و فرهنگی برقرار است؛ لیکن لازم است این ارتباط روز به روز گسترده تر و بهتر شود تا به این وسیله بتوان به شیوه ها و راه کارهایی مناسب در جهت حل مشکلات دست یافت و اقدام نمود. لازم است جناب عالی نیز در این بارها مسؤولان نهاد در دانشگاهی که اشتغال به تحصیل دارید گفت و گو کنید و در صورتی که با اشکالی مواجه شدید این مرکز را در جریان بگذارید. }

چرا با این همه مفاسدی که در آزادی غربی هست بعضی آن را ترویج می کنند؟

پرسش

چرا با این همه مفاسدی که در آزادی غربی هست بعضی آن را ترویج می کنند؟

پاسخ

{این موضوع را از کسانی پرسید که خواهان آن وضعیت هستند. }

انتقاد از مسوولان مملکتی چه حکمی دارد؟

پرسش

انتقاد از مسوولان مملکتی چه حکمی دارد؟

پاسخ

انتقاد صحیح و به جا اشکال ندارد، اما سعی کنید غیبت و بدگویی نباشد. اگر کار به اینجا رسید، از گناه کبیره و حرام است.

چرا فضای گفت و گو در جامعه وجود ندارد و چه باید کرد؟

پرسش

چرا فضای گفت و گو در جامعه وجود ندارد و چه باید کرد؟

پاسخ

{این سؤال تا حدودی کلی است، یعنی معلوم نیست فضای گفت و گو دقیقا به چه چیز می گویند و چه مقدار از آنمطلوب است، تا پاسخ داده شود که این فضا وجود دارد یا ندارد. به نظر ما تا حدود زیادی فضای گفت و گو در جامعه وجود دارد، لیکن دو عامل در محدودسازی آن مؤثر بوده است:

۱- سوء استفاده از فضای گفت و گو و استفاده از شیوه های اغفال کننده از آن،

۲- عدم تحمل دیدگاه های مخالف توسط برخی از عناصر تندرو و استفاده آنان از روش های فیزیکی.

حل این مشکل حداقل در گروه سه چیز است:

۱- تحدید دقیق دایره آزادی بیان،

۲- استفاده صحیح از آزادی،

۳- تقویت فرهنگ تحمل اسلامی و مقابله علمی و فرهنگی به جای حرکت های فیزیکی.

آیا از ولی فقیه می توان انتقاد کرد؟

پرسش

آیا از ولی فقیه می توان انتقاد کرد؟

پاسخ

انتقاد از ولایت فقیه شرعا و قانونا ممنوع نیست؛ لیکن در این جا چند نکته را باید در نظر داشت:

اولاً، انتقاد حتما باید به شیوه ای مفید و سازنده و متناسب با مصالح واقعی جامعه باشد؛ نه به گونه ای کوبنده و تخریب گر.

ثانیا، انتقاد باید همراه با بررسی های دقیق و عالمانه باشد، نه به بهانه های واهی و ناسنجیده.

ثالثا، انتقاد باید براساس خیر همگانی باشد؛ نه مبتنی بر خواست ها و منافع شخصی، جناحی و... .

رابعا، انتقاد نباید موجب خلل در عمل شود.

گفتنی است که اگر ولی فقیه پس از بررسی نهایی تصمیم به امری گرفت شرعا و قانونا رأی او لازم الاجراست و مخالفت عملی جایز نیست. این مسأله در مورد پیامبر(ص) و امیرالمؤمنین(ع) نیز مصداق داشته است و خداوند به پیامبر(ص) امر نموده است که: فاذا عزم فتوکل علی الله. این نه تنها در حکومت اسلامی بلکه در همه نظام های سیاسی جهان رایج است که رأی نهایی شده باید اجرا شود و کسانی که به صورت نظری انتقاد دارند نمی توانند مخالفت عملی نمایند. زیرا جامعه به آنارشیسم و هرج و مرج کشیده شده و هیچ دستوالعملی پشتوانه عملی نخواهد داشت. لیکن مخالفین و ناقدین ضمن التزام و اطاعت عملی آیا نمی توانند رأی خویش را ابراز دارند و انتقاد و مخالفت خود را اعلام نمایند؟ در این جا سه گونه جواب ممکن است:

۱- بلی به طور مطلق در هر موردی و به هر شکلی.

۲- هرگز در هیچ مورد تحت هیچ شرایطی و به هیچ شکلی.

۳- در مواردی و با اشکال ویژه ای متناسب با رعایت مصالح اجتماعی می توان؛ ولی در مواردی که به نحوی به

مصالح اجتماعی خدشه وارد سازد و اشکالی که زمینه ساز سوء استفاده دشمنان بشود نمی توان؛ زیرا موجب دفع فاسد به افسد است و حرام می باشد. نظر ما صورت سوم مسأله می باشد و در این رابطه هیچ منعی نیست.

اما این که آیا تاکنون انتقادی از ولی فقیه شده است یا نه باید به آگاهی برسانیم که:

اولاً در بسیاری از موارد در مطبوعات، بردهای دانشکده ها و در حضور مقام معظم رهبری، انتقادات و بلکه اهانت های زیادی صورت گرفته و در موارد مقتضی، ایشان بسیار محترمانه و صبورانه پاسخ گفته اند.

ثانیا، در مواردی نیز از طریق مجلس خبرگان که اهرم نظارتی و کنترل کننده رفتار سیاسی ولی فقیه است، مسائل و انتقاداتی با ایشان مطرح شده است. جزئیات این مسأله را باید از مجلس خبرگان جستجو کنید.

}}

مفهوم و حدود واژه آزادی در اسلام را بیان کنید؟

پرسش

مفهوم و حدود واژه آزادی در اسلام را بیان کنید؟

پاسخ

پرسش شما به دلیل عمومیت و گستره خود آزادی، بسیار مطلق بوده و از این رو پاسخ دهی تفصیلی در یک نوشتار کوتاه میسر نیست؛ ولی در عین حال سعی می کنیم آنچه را که در نگاه نخست این سؤال به دنبال آن است توضیح دهیم. قبل از پاسخ، توجه به یک نکته ضروری است: در تبیین و تفسیر هر موضوع و مسأله ای باید نوع رویکرد به آن را مشخص ساخت، چرا که هر ره یافتی مبانی، پیش فرض و روش خود را می طلبد: مثلاً هیچ گاه نمی توان با روی کردی جامعه شناسانه، تحلیلی روان شناسانه طلبید و یا بالعکس. بنابراین اگر آزادی از منظر اسلام بررسی و تشریح می شود باید با پیش فرض های خود، منابع اسلامی و متد خویش پی گیری شود. با عنایت به این نکته، پیش از توضیح دیدگاه اسلام نسبت به مقوله «آزادی» باید چند مطلب به عنوان مبادی و مبانی پاسخ مد نظر قرار گیرد:

۱- واژه «آزادی» به معنی باز بودن راه انجام فعل و ترک آن است، خواه آن فعل جنبه ارزشی داشته باشد یا خیر. خواه در حوزه تفکر باشد یا در حوزه سیاسی، در حوزه اخلاق باشد یا خیر، فردی باشد یا اجتماعی، معقول باشد یا غیر معقول.

۲- انسان بر حسب خلقت خاص خویش، موجودی صاحب عقل و اراده بوده به صورتی که در هر کاری می تواند جانب انجام آن را اختیار کرده یا جانب ترک آن را برگزیند. براساس فطرت آدمی، وی در مورد انجام و ترک فعل مطلق العنان بوده

و مقید به یکی از دو طرف نمی باشد. از این نوع آزادی انسان به «آزادی تکوینی» یاد می کنند.

۳- لازمه آزادی

فوق، آزادی دیگری است که عبارت از: امکان بهره مندی آدمی از مواهب «آزادی تکوینی» بدون دخالت قوه، قدرت و اراده قاهره بیرون از نفس انسان. این آزادی، «آزادی تشریحی» یا «آزادی حقوقی» نام دارد، (المیزان، ج ۱۰، ص ۳۷۰).

۴- این واژه از دیدگاه‌ها و حیثیت‌های گوناگون تقسیمات و انواع متعددی پیدا می‌کند چون: آزادی درونی، آزادی برونی، آزادی جمادی، آزادی نباتی، آزادی حیوانی، آزادی انسانی، آزادی ولایی، آزادی اخلاقی، آزادی فردی، آزادی اجتماعی، آزادی اندیشه، آزادی بینش، آزادی بیان و نوشتار و... .

۵- با دقت در مطالب شماره‌های ۱ تا ۳ مشخص می‌گردد که منشأ «آزادی» اراده آدمی است که او را وادار به عمل یا ترک آن ساخته و حالت نفسانی است که از میان رفتن آن مساوی با از بین رفتن اصل انسانیت می‌باشد.

۶- تعریف آزادی با تعریف انسان ارتباط تنگاتنگی دارد، چرا که متعلق آزادی خود انسان است، از این رو هر تعریفی از انسان در برداشت از آزادی دخیل خواهد بود و بالاتر، بدون ارائه تعریفی از انسان، تعریف آزادی ممکن نخواهد بود. اکنون تعریف آزادی از منظر اسلام را بامطلب اخیر؛ یعنی، تعریف و دیدگاه اسلام به انسان شروع می‌کنیم:

الف) انسان در نگرش اسلامی: ۱- کارگزار یا خلیفه خداوند بر روی زمین و عبد اوست، در مقام عبودیت مطیع خواست و اراده اوست اما در مقام کارگزاری بر روی زمین باید فعال باشد. انسان پلی میان ملک و ملکوت و ابزاری است که مشیت‌خداوند از طریق آن در این جهان تحقیق و تبلور می‌یابد (بقره، آیه ۳۰).

۲- انسان هم دارای عقل است و هم دارای اراده، اسلام می‌خواهد انسان اراده اش را تابع مشیت خداوند

قرار دهد زیرا تنها در این صورت است که آدمی به یک زندگی توأم با سعادت و رستگاری در دنیا و آخرت دست خواهد یافت، (احزاب، ۲۹ - اسراء، آیه ۱۹).

۳- انسان از آن جهت که به مستقیم ترین وجهی منعکس کننده حکمت الهی است و به کامل ترین وجهی مظهر صفات الهی است، اشرف همه مخلوقات است، (اسراء، آیه ۷۰).

۴- انسان قدرت دارد که بر همه مخلوقات دیگر سلطه پیدا کند اما مسؤولیت نیز دارد که از همه این مخلوقات مراقبت نماید، (برای آگاهی بیشتر ر.ک: جوان مسلمان و دنیای متجدد، دکتر سید حسین نصر، ص ۶۳ - ۶۶).

۵- انسان دارای دو ضلع وجودی است: طبیعت و فطرت و از همین رو آدمی نقطه صفری است که قابلیت تا بی نهایت صعود یا سقوط را دارا است، (انسان، آیه ۳). از تعبیرات دوگانه و متضاد برخی آیات قرآن کریم از انسان در همین خصوصیت نهفته است (در برخی آیات انسان ضعیف و ناتوان «نساء، آیه ۲۸»، ستمکار «ابراهیم، آیه ۳۴»، جهول و بسیار نادان «احزاب، آیه ۷۲»، ناسپاس «عادیات، آیه ۶»، سرکش «علق، آیه ۶»، و در بعضی آیات دیگر خودآگاه «قیامت، آیه ۱۴»، حق گرا «زمر، آیه ۱۸»، مسؤولیت پذیر «احزاب، آیه ۷۲»، و... خوانده شده است.

حاصل آن که در یک برآیند کلی، اسلام آدمی را محدود در همین که هست و تاکنون خود را نشان داده نمی بیند، بلکه برای او آرمانی فراتر از بینش طبیعی و مادی دارد. اسلام می خواهد انسان ایده آل بسازد نه انسان صرفاً نرمال که تنها با جامعه ساخته و با دیگران هماهنگ باشد (برخلاف نگرش لیبرالیزم از انسان که طبیعت گرا بوده و آدمی را همین می بیند که هست و تاکنون

خود را نشان داده است).

توز کر منا بنی آدم شهی هم به خشکی هم به دریا پانهی

که حملناهم علی البحرى به جان از حملنا هم علی البر پیش ران

مر ملایک را سوی بر راه نیست جنس حیوان هم ز بحر آگاه نیست

تو به تن حیوان به جانی از ملک تا روی هم بر زمین هم بر فلک

تا به ظاهر مثلکم باشد بشر با دل یوحی الیه دیده ور

مثنوی / ۲ / ابیات ۳۷۷۳ - ۳۷۷۷.

ب) با توجه به همین دوگانگی وجودی انسان (طبیعت و فطرت؛ سقوط و صعود) از نگرش اسلام است که خداوند هم «آزادی تکوینی» به بشر اعطاء فرموده و هم بر «آزادی تشریحی» صحه گذاشته است تا در پرتو آن آدمی بر ترمیم کاستی ها و مصونیت از آسیب های ناشی از کژی های ضلع طبیعت خود توانا گشته و با شناخت و پرداخت آزادانه به ضلع فطرت خویش مرتبه خلافت الهی و کارگزاری خداوند را به دست آورد. به عبارت دیگر، از نگاه اسلام خداوند متعال انسان را واجد قابلیت ها و صلاحیت هایی می داند که سبب شایستگی و بایستگی بهره مندی او از موهبت «آزادی» است و از همین رو است که قرآن غایت قصوای بعثت پیامبر گرامی (ص) را تحقق آزادی تکوینی و تشریحی تلقی کرده است. صلی الله علیه وسلم و یضع عنهم إصرهم و الأغلال التي كانت علیهم رحمهما الله اعراف / ۱۵۷. «و از [روش آنان قید و بندهایی را که برایشان بوده است بر می دارد] گویا با نبود آزادی دعوت به دین و دینداری لغو و عبث است.

ج) با توجه به مطالب پیش گفته روشن گشت که

تعریف آزادی در نگرش اسلام چیست؟ اسلام هم آزادی تکوینی برای انسان قائل است و هم آزادی تشریحی. براساس آیات قرآن، انسان از آزادی تکوینی برخوردار است؛ یعنی، مختار است بر انجام فعل و ترک آن؛ و این آزادی، فطری بشر است. همچنین آزادی تشریحی - که در منظر اسلام امری شایسته و بایسته است - یعنی، انسان آزاد است که از آزادی تکوینی خود در عمل و زندگی خویش بهره مند شود و هیچ کسی حق ندارد با اعمال فشار، زور و قدرت از بهره وری معقول از آزادی تکوینی او جلوگیری کند. به فرموده خداوند متعال: «بعضی از ما بعضی دیگر را به جای خدا به خدایی نگیرید» آل عمران / ۶۴. و «هیچ بشری را نسزد که خدا به او کتاب و حکم و پیامبری بدهد؛ سپس او به مردم بگوید: به جای خدا، بندگان من باشید» همان / ۷۹. و این همان آزادی است که حضرت علی(ع) در وصیت خود به فرزندش امام حسن(ع) سفارش نمود: «نفست را از هر پستی گرامی دار، هر چند دنائت، تو را به خواهش هایت برساند. چرا که هرگز در برابر نفس [ارجمند]ات که می بخشی، چیز ارزنده ای به دست نخواهی آورد. بنده دگری مباش! زیرا خدایت آزاد آفریده است». نهج البلاغه، نامه ۳۱.

براساس روح توحیدی - که در نگرش اسلامی از جایگاه ویژه ای برخوردار است - انسان تنها باید بنده خداوند باشد، نه غیر خدا؛ و چنان که گفته شد، اراده خود را تابع مشیت و اراده خداوند قرار دهد و آزادی تکوینی خود را محدود و مقید به خواست خداوند گرداند که در آن صورت به زندگی با سعادت در

دنیا و آخرت بار خواهد یافت. اما همین انسان در نگرش اسلامی حق ندارد بهره وری از آزادی تکوینی خود را محدود به خواسته ها و اراده های انسان های دیگر کرده، خود را بنده دیگران سازد و عملاً خویش را از آزادی حقوقی و تشریحی محروم سازد. آزادی تشریحی با تعریفی که از آن در دیدگاه قرآن ارائه شد، حق مسلم و طبیعی بشر است و هیچ انسانی حق بازستانی و محدودیت آن را ندارد. خلاصه آن که: بندگی خداوند موجب آزادی و بندگی غیر خداوند موجب فقدان آزادی است؛ چنان که «همسر عمران [مادر مریم] گفت: پروردگار من! نذر کردم که آنچه در رحم من است آزاد و در خدمت تو باشد». آل عمران / ۳۵.

گفت ای صدیق آخر گفتمت که مرا انباز کن در مکرمت

گفت ما دو بندگان کوی تو کردمش آزاد من بر روی تو

تو مرا می دار بنده و یارِ غارِ هیچ آزادی نخواهم، زینهار

که مرا از بندگیت آزادی است بی تو بر من محنت و بی دادی است

(مثنوی / ۶ / ۱۰۷۵ - ۱۰۷۸)

د) اما باید توجه داشت که انسان های دیگر نمی توانند آزادی تشریحی را محدود سازند ولی از آن جا که انسان یک موجود اجتماعی است، به صورت طبیعی ملزم می شود که اراده خود را در اراده دیگران دخالت دهد و به بیان دیگر، اراده خود را در عرصه اجتماع با اراده دیگران شریک سازد. از این رو باید در برابر قانونی که حدودی برای اراده ها و آزادی های مردم معین نموده و آنها را تعدیل کرده، خضوع کند. پس همان طبیعتی که به یک فرد انسان

آزادی اراده و عمل داده، عیناً همان طبیعت در عرصه اجتماع اراده و عمل را محدود و آزادی تشریحی انسان را مقید می‌سازد. در نگرش اسلامی از آن جهت که قانون را براساس توحید و سپس بر پایه اخلاق فاضله گذاشته و متعرض همه اعمال فردی و اجتماعی تحت عنوان ضوابط شرع شده است، آزادی تشریحی در این چارچوب مرزبندی می‌شود. با توجه به این مطلب مهم، از دیدگاه اسلام، آزادی تشریحی به این معنا می‌شود که انسان آزاد و مختار است از تمامی حقوقی که قوانین شرع برای او مشخص کرده بهره‌مند شود. مثلاً "یکی از قوانین شرع آن است که انسان می‌تواند تا هر جا که بخواهد در عرصه علم اندوزی پیش برود و در این ساحت آزاد است و حتی دولت اسلامی موظف است که امکاناتی برای افراد فراهم کند تا از این حق بهره‌مند شود. برای آگاهی بیشتر ر. ک: المیزان، علامه طباطبایی، ج ۱۰، ص ۳۷۱ - ۳۷۲ و ج ۴، ص ۱۱۶. آزادی بیان و نوشتار، آزادی اجتماعی، آزادی بینش و آزادی اندیشه (در ساحت‌های اقتصادی - فرهنگی و سیاسی) همه در چارچوب مقوله پیش گفته معنا می‌یابد و تحلیل می‌شود. به دلیل مجال اندک به همین مقدار بسنده کرده و تفصیل ابعاد دیگر این مسائله دامن گستر را به فرصت مناسب و مکاتبات بعدی شما موکول می‌کنیم. در این باره به پیوست (تصویر صص ۲۷ - ۴۴ از مجله اندیشه حوزه، سال پنجم، شماره چهارم

چگونه باشبهاات مربوط به سازگاری حاکمیت ولایت فقیه با مقوله آزادی برخوردار باید کرد؟

پرسش

چگونه باشبهاات مربوط به سازگاری حاکمیت ولایت فقیه با مقوله آزادی برخوردار باید کرد؟

پاسخ

وجود افکار و عقاید گوناگون در جامعه خصوصاً دانشگاه، در زمینه ها و موضوعات مختلف، از جمله مسائل و اندیشه های سیاسی مربوط به اداره جامعه امری کاملاً طبیعی می باشد. بعلاوه در جامعه ای مانند جامعه ما که دارای نظام سیاسی جدید و متفاوت با نظامهای حاکم در دنیا، و مبتنی بر آموزه های دین می باشد، و تهاجمات فکری و فرهنگی گسترده ای از سوی دشمنان داخلی و خارجی، در جهت تضعیف مبانی نظری و تئوریک آن طراحی و در حال اجرا می باشد. وجود شبهاات و شبهه افکنی خصوصاً در بین دانشجویان به عنوان نیروهای مولد فکر وان.....و مدیران آینده جامعه ا...بدیهی و مشخص می باشد. در برخورد با این جریان سه فرض متصور است:

۱. آن که سکوت اختیار کرده و کاملاً بی تفاوت نسبت به این جریانات باشند که مسلماً این بی تفاوتی با وظایف اجتماعی که در اسلام بر عهده تک تک افراد جامعه گذاشته و آنها را نسبت به سرنوشت خود و دیگران مسئول داشته، سازگار نمی باشد.

۲. این که دانشجو نسنجیده و بدون شناخت و ریشه یابی شبهاات با تعصب و بدون منطق و استدلال برخورد نماید. مسلماً این نوع برخورد نه تنها اقدامی مثبت نمی باشد بلکه معایب و آفات بسیار زیادی به دنبال دارد زیرا اولاً، این نوع برخورد با روحیه دانشجویی و فضایدانشگاه که فضای گفتگو و تفاهم و نقد و بررسی علمی، بدون هر گونه تعصب و... می باشد، کاملاً مغایر بوده و زیننده جو دانشگاه خصوصاً دانشجویی که خود را حامی نظام سیاسی می داند که متکی به قوی ترین استدلالهای علمی و منطقی است، نمی باشد.

ثانیا: این

برخوردهای نسنجیده و غیرعلمی، باعث تقویت شبهه و محق جلوه دادن مروجان آن می شود. بنابراین باید از این گونه اقدامات نیز پرهیز نمود.

۳. این که دانشجو بصورت فعّال و بدون هیچ گونه یأس و ناامیدی و تأثیری پذیری از جو روانی و فضای مسموم ناشی از ترویج شبهات، وارد عرصه بشود. در اینجا لازم است تا به ترتیب در سه حوزه کاری ذیل عمل نماید:

الف. گسترش آگاهی با صیانت شخصی:

در این مرحله ابتدا دانشجو باید سعی در بالا بردن و افزایش میزان معلومات خود خصوصا در زمینه هایی که بیشتر مورد هجوم شبهات است بنماید، که برای اینکار بهترین راه مطالعه کتابها و مجلات معتبری است که در آن زمینه از جمله ولایت فقیه و حکومت اسلامی نگاشته شده اند، می باشد. برخی از منابعی که در این زمینه توصیه می شود عبارتند از:

۱. عبدالحسین خسروپناه، جامعه مدنی و حاکمیت دینی، انتشارات وثوق.

۲. نبی الله ابراهیم زاده آملی، حاکمیت دینی، پژوهشکده تحقیقات اسلامی سپاه.

۳. احمد واعظی، حکومت دینی، ناشر، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

۴. احمد واعظی، جامعه دینی، جامعه مدنی، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

بنابراین با مطالعه منابع و کتابهای معتبر علاوه بر کسب اطلاعات و آگاهیهای لازم و خصوصا صیانت خویش از گرفتاری در دام شبهات، می توانید زمینه های مشارکت فعال و مؤثر در حوزه های بعدی را فراهم آورید.

ب. مرحله بعدی گسترش آگاهی و اطلاعات در حد تأثیرگذاری بر افراد آسیب پذیر از فضای مسموم ناشی از ترویج شبهات می باشد. در این مرحله علاوه بر مطالعات فوق نیازمند به انجام اموری از قبیل؛ افزایش مطالعات از لحاظ کمی و کیفی و عمیق تر شدن در منابع و موضوعات مربوطه، شناسایی و ریشه یابی شبهاتی که برای دوستانان

مطرح است و ارائه پاسخ های روشن، مستدل و قانع کننده به آنان می باشد. که در این زمینه می توانید از منابع ذیل کمک بگیرید:

۱. مصباح یزدی، پرسشها و پاسخها

۲. هادوی تهرانی، ولایت و دیانت

۳. علی شیرازی پاسخ به شبهات ولایت فقیه.

ج. مرحله سوم: گسترش آگاهی عمیق و گسترده در خود و دیگران در حد رویارویی با شبهات و عناصر فعال شبهه افکن می باشد. این مرحله از مراحل قبل مشکل تر و نیازمند به آمادگی و تسلط کافی و دقیق برای رویارویی با هر گونه شبهه ای که در زمینه ولایت فقیه و حکومت اسلامی و... مطرح می شود، می باشد. لذا ابتدا باید بر منابع اصلی در این زمینه تسلط کافی داشته باشید از قبیل:

۱. امام خمینی(ره)، ولایت فقیه.

۲. آیت الله جوادی آملی، ولایت فقیه و عدالت.

۳. از حقوق و سیاست در قرآن، آیت الله مصباح یزدی، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره).

۴. فلسفه سیاست، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره).

۵. دین و دولت در اندیشه اسلامی، محمد سروش.

۶. مجلات؛ اندیشه حوزه، حکومت اسلامی، کتاب نقد.

به علاوه سعی کنید همواره با مراکز علمی و افرادی که به این قبیل موضوعات تسلط کافی دارند و مورد اطمینان می باشند در ارتباط باشید. و همچنین مطالعات جمعی و گروهی با راهنمایی یک نفر استاد راهنما و کارشناسی در این مسائل، داشته باشید.

گام بعدی انجام یکسری امور در مقابله با فردی که در حال ترویج شبهه است، می باشد، در اینجا دانشجو باید با کمال خون سردی و خوشرویی از طرف مقابل مدرک و مستند ادعایش را بخواهد و سعی کند طرف مقابل را کاملاً حلاجی کرده و با سؤالات گوناگون پیرامون موضوع او را به چالش و انفعال بکشاند. ببیند هدف

طرف از طرح این شبهه چیست؟ چه نتیجه ای می خواهد بگیرد. مثلاً منظورش از آزادی آیا آزادی بدون هیچ قید و بند قانونی می باشد؟ یا اینکه کدامیک از ویژگیهای نظام ولایت فقیه که مبتنی بر آموزه های دینی و مطمئن ترین مکانیزمهای کنترل قدرت می باشد، باعث سلب آزادی قانونی می شود؟ خلاصه با سؤالاتی از این قبیل هم شما در شناسایی شبهه قوی تر می شوید و هم در قاطعیت طرف مقابل در ترویج شبهه تشکیک وارد می نمایید، زیرا اکثر شبهاتی که در جامعه مطرح می شود ناشی از عدم فهم دقیق آن مسأله برای گوینده آن می باشد یعنی فرد بر اساس برداشتهای ذهنی یا داده ها و اطلاعاتی مبهم و نادرست، شبهه را طرح یا ترویج می کند. و.. در هر صورت توصیه می شود که در برخورد با شبهات مراحل فوق را رعایت نمایید از آنجا که در سؤال از موضوع آزادی نام بردید نکاتیرا در این موضوع بیان می داریم:

در تبیین و تفسیر هر موضوع و مسأله ای باید نوع رویکرد به آن را مشخص ساخت، چرا که هر ره یافتی مبانی، پیش فرض و روش خود را می طلبد: مثلاً هیچ گاه نمی توان با روی کردی جامعه شناسانه، تحلیلی روان شناسانه طلبید و یا بالعکس. بنابراین اگر آزادی از منظر اسلامبررسی و تشریح می شود باید با پیش فرض های خود، منابع اسلامی و متد خویش پی گیری شود. با عنایت به این نکته، پیش از توضیح دیدگاه اسلام نسبت به مقوله «آزادی» باید چند مطلب به عنوان مبادی و مبانی پاسخ مد نظر قرار گیرد:

۱- واژه «آزادی» به معنی باز بودن راه انجام فعل و ترک آن است، خواه آن فعل جنبه ارزشی داشته باشد یا خیر. خواه در حوزه تفکر باشد یا در حوزه

سیاسی، در حوزه اخلاق باشد یا خیر، فردی باشد یا اجتماعی، معقول باشد یا غیرمعقول.

۲- انسان بر حسب خلقت خاص خویش، موجودی صاحب عقل و اراده بوده به صورتی که در هر کاری می تواند جانب انجام آن را اختیار کرده یا جانب ترک آن را برگزیند. براساس فطرت آدمی، وی در مورد انجام و ترک فعل مطلق العنان بوده و مقید به یکی از دو طرف نمی باشد. از این نوع آزادی انسان به «آزادی تکوینی» یاد می کنند.

۳- لازمه آزادی فوق، آزادی دیگری است که عبارت از: امکان بهره مندی آدمی از مواهب «آزادی تکوینی» بدون دخالت قوه، قدرت و اراده قاهره بیرون از نفس انسان. این آزادی، «آزادی تشریحی» یا «آزادی حقوقی» نام دارد، (المیزان، ج ۱۰، ص ۳۷۰).

۴- این واژه از دیدگاه ها و حیثیت های گوناگون تقسیمات و انواع متعددی پیدا می کند چون: آزادی درونی، آزادی برونی، آزادی جمادی، آزادی نباتی، آزادی حیوانی، آزادی انسانی، آزادی ولایی، آزادی اخلاقی، آزادی فردی، آزادی اجتماعی، آزادی اندیشه، آزادی بینش، آزادی بیان و نوشتار و... .

۵- با دقت در مطالب شماره های ۱ تا ۳ مشخص می گردد که منشأ «آزادی» اراده آدمی است که او را وادار به عمل یا ترک آن ساخته و حالت نفسانی است که از میان رفتن آن مساوی با از بین رفتن اصل انسانیت می باشد.

۶- تعریف آزادی با تعریف انسان ارتباط تنگاتنگی دارد، چرا که متعلق آزادی خود انسان است، از این رو هر تعریفی از انسان در برداشت از آزادی دخیل خواهد بود و بالاتر، بدون ارائه تعریفی از انسان، تعریف آزادی ممکن نخواهد بود. اکنون تعریف آزادی از منظر اسلام را بامطلب اخیر؛ یعنی، تعریف و دیدگاه اسلام

به انسان شروع می کنیم:

الف) انسان در نگرش اسلامی: ۱- کارگزار یا خلیفه خداوند بر روی زمین و عبد اوست، در مقام عبودیت مطیع خواست و اراده اوست اما در مقام کارگزاری بر روی زمین باید فعال باشد. انسان پلی میان ملک و ملکوت و ابزاری است که همیشه خداوند از طریق آن در این ج

نظر رهبر معظم انقلاب درباره متعرضین به شاعران ایشان چیست ؟

پرسش

نظر رهبر معظم انقلاب درباره متعرضین به شاعران ایشان چیست ؟

پاسخ

هر فرد ایرانی خصوصاً دانشجویان عزیز که خود را نسبت به حفظ نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران و ارزشهای الهی متعهد و مسئول می بیند و دغدغه دفاع از آن را دارد لازم است که اولاً، درباره موضوعاتی که در جامعه و محیط دانشگاهی مورد بحث قرار می گیرد، اطلاعات و معلومات در حدّ کافی داشته باشد، تاریخ و تئوریه‌ها و رهیافتهای گوناگون فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و... در مورد انقلاب اسلامی، حوادث مهم دوران انقلاب و بعد از آن، شخصیت‌ها و گروه‌های فعال و تأثیرگذار در عرصه سیاسی کشور، افکار و عقاید آنان و... رابه خوبی بشناسد تا بتواند در مواقع نیاز با منطق و دلیل و مدرک به صورت مستدل از انقلاب دفاع نماید. و این کار نیازمند مطالعات گسترده منابع معتبری که در این زمینه‌ها نوشته شده، می باشد.

ثانیاً: علاوه بر آمادگی‌های علمی، هر وقت شبهه یا مسأله‌ای را کسی مطرح کرد که مورد قبول و پسند شما نبود، هیچ وقت عصبانی نشوید بلکه در کمال خونسردی و خوشرویی از طرف مقابل مدرک و مستند ادعایش را بخواهید و سعی کنید طرف مقابل را کاملاً حلاجی کرده‌و به سؤال بکشانید که منظور شما چیست؟ و بالفرض چنین باشد چه هدفی را دارید؟؟؟ و... زیرا اکثر شبهاتی، که در جامعه مطرح می شود ناشی از عدم فهم دقیق آن مسأله برای گوینده آن می باشد یعنی آن فرد بر اساس برداشتهای ذهنی خود شبهه را مطرح می کند. که با کمی سؤال خود او نیز در ادعایش سست می شود.

مخالفان و یا منتقدان نظام، بر چند دسته اند: برخی به خاطر بی دینی

با نظام مخالف اند و برخی دیگر نیز با وجود آن که از زمره متدینین هستند، نسبت به نظام دیدگاه خاصی دارند.

این گروه نیز یکسان نیستند؛ برخی به خاطر دیدگاه های خاص خود مسأله دار هستند که در این موارد بایستی با ریشه یابی، علت را دریافت و با منطق و حسن برخورد، سعی در رفع شبهه از اذهان آنان نمود و در برخی از موارد نیز با قبول اشکالات، از کلیت نظام و اهداف و خدمات آن دفاع کرد.

اگر احتمال می دهید که امر به معروف و نهی از منکر در وی تأثیر داشته باشد، لازم است که وی را ارشاد نمایید، ولی اگر امیدی به اصلاح ندارید و ترس داشته باشید که رفت و آمد و همنشینی با ایشان در اخلاق و رفتار شما تأثیر سوء داشته باشد، سزاوار است که از ادامه مجالست و همنشینی با وی خودداری کنید.

صحبت های بی جا نیز گرچه چیز لغوی است، ولی تا وقتی که همراه با غیبت، دروغ، توهین، تمسخر و فحش نباشد حرام نیست.

ثالثاً: ایجاد درگیری میان طرفداران گروه های سیاسی و نیروهای انقلاب و بسیج و اهانت به مقدسات و شخصیت های نظام یکی از اهداف دشمنان نظام اسلامی می باشد که باید با کمال خونسردی در دام دشمن نیافتاد.

رهبر معظم انقلاب اسلامی می فرمایند: «اگر یک چیزی که خون شما را به جوش می آورد مثلاً فرض کنید اهانت به رهبری کردند، باز هم باید صبر و سکوت کنید. اگر عکس من را هم آتش زدند و یا پاره کردند باید سکوت کنید. نیرویتان را برای آن روزی که کشور به آن نیازمند است برای آن روزی که نیروی جوان و مؤمن و حزب الهی باید در

مقابله با دشمن بایستد حفظ کنید»، (روزنامه جمهوری اسلامی، ۲۲ تیر ۷۸، ص ۲).

همچنین معظم له در جای دیگری می فرمایند: «بعضی ها گفته اند که ما اقدام می کنیم، مجازات می کنیم؛ ابدا در جمهوری اسلامی، این کار به مسئولان مربوط است... اگر کسی احساساتی هم دارد، آن احساسات پیش خدای متعال قطعا اجر خواهد داشت؛ اما اگر عمل و اقدامی برخلاف موازین باشد - از آحاد مردم - یقینا پیش خدا هم اجری ندارد. من هم که حالا نهی کردم غیر از حرمت قانونی، حرمت شرعی نیز پیدا کرد، مراقب باشید... کسی حق ندارد یک وقت کار نسنجیده ای انجام بدهد»، (روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۰ مهر ۷۸، ص ۱۳).

رابعاً: قبل از دست زدن به هر کاری و یا ارائه هر پاسخ عجولانه ای، ابتدا خداوند متعال را در نظر گرفته و از او استعانت بجوید و خوب ببینید که مبادا با مسلط شدن خشم و غضب بر شما، ناخواسته آب در آسیاب دشمنان ریخته و مسأله ای را که می شد با خوشرویی و پاسخ های منطقی حل کرده و به تقویت نظام اسلامی و وحدت دانشجویان کمک نمود را به ضد آن مبدل کرد.}}

چرا در جامعه مسئولان و مطبوعات از آزادی برخوردار نیستند؟

پرسش

چرا در جامعه مسئولان و مطبوعات از آزادی برخوردار نیستند؟

پاسخ

در نظام اسلامی آزادی تا آنجا که محل به ضوابط و ارزش های دینی و مصالح اجتماعی و حقوق دیگران نباشد وجود دارد و مورد حمایت دولت می باشد. از این رو آزادی های اساسی و دیگر اقسام آزادی در گسترده ترین شکل آن در نظام جمهوری اسلامی ایران به رسمیت شناخته شده است:

در اصل بیست و چهارم قانون اساسی آمده است: «نشریات و مطبوعات در بیان مطالب آزادند مگر آن که محل به مبانی اسلام یا حقوق عمومی باشد...».

در اصل بیست و ششم آمده است: «احزاب، جمعیت ها، انجمن های سیاسی و صنفی و انجمن های اسلامی یا اقلیت های دینی شناخته شده آزادند، مشروط به این که اصول استقلال، آزادی، وحدت ملی، موازین اسلامی و اساس جمهوری اسلامی را نقض نکنند». هیچ کس رانمی توان از شرکت در آنها منع کرد یا به شرکت در یکی از آنها مجبور ساخت. همچنین اصول دیگری از فصل سوم قانون اساسی در مورد آزادی های دیگر سخن گفته و آنها را به رسمیت شناخته است.

برای آگاهی بیشتر ر.ک: آزادی در اسلام، ابراهیمی و رکیانی.

در تمامی نظام های مدعی آزادی و دموکراسی، برای آزادی حد و مرزی وجود دارد؛ مثلاً- توهین به مقدسات و یا نشر اکاذیب و توطئه برای براندازی، ممنوع و خلاف قانون است.

ترویج فساد نیز از جمله موارد ممنوع در قوانین است؛ ولی هر نظامی با توجه به مبانی فکری و اجتماعی خود، تعریفی از فساد دارد؛ مثلاً- در کشورهای غربی نوعاً استفاده ابزاری از زن و تصاویر مختلف آن و نیز اشاعه مبتذل ترین روش های ارضای غریزه جنسی، منعی ندارد؛ چون در بینش آنان، فساد تعریف دیگری دارد. ولی در

بینش اسلام، «فساد» تعریف شده است و مبانی آن نیز از وحی سرچشمه می گیرد. بر این اساس هیچ کس مجاز به ترویج فساد نیست؛ چرا که در صورت مجاز بودن ترویج فساد، هیچ قدرتی نمی تواند مانع گسترش مفسد گردد؛ زیرا جامعه به راحتی به سوی فساد حرکت می کند، حال آن که به سختی در مسیر صلاح ره می پیماید. از همین رو اسلام، راه های گسترش فساد را بسته و اجازه ترویج آنان را به کسی نمی دهد.

البته موضوع عقاید و افکار و طرح مناسب آن، موضوع دیگری است که در این مورد اسلام منعی برای طرح افکار و عقاید قرار نداده است؛ ولی از آن جا که ممکن است برخی با تبلیغات بخواهند از اذهان مردم عادی که چندان آشنایی با مبانی ندارند - سوء استفاده کنند، نباید اجازه داد، از کم اطلاعی آنان سوء استفاده شود.

در زمان پیامبران الهی - مانند حضرت ابراهیم(ع) و پیامبر اسلام(ص) - نیز طرح افکار منعی نداشته است؛ بلکه خود قرآن مجید نیز سخنان آنان را نقل و به بررسی و ابطال آنها پرداخته است.

در زمان ائمه(ع) نیز، افراد بسیاری شبهات خود را نزد آنان مطرح می کردند و پاسخ های لازم را دریافت می نمودند. بنابراین، طرح افکار در جای خود اشکالی ندارد؛ ولی نباید اجازه داد که از طرح اندیشه ها و شبهات سوء استفاده شود و اذهان ساده مردم، دستخوش آسیب های مختلف گردد.

آزادی بیان در جمهوری اسلامی ایران در حد بسیار بالایی وجود دارد به گونه ای که هیچ گاه در تاریخ این کشور آزادی بیان در این حد نبوده و در بسیاری از جاهای جهان نیز هم اکنون وجود ندارد. جالب آن است که شعار دهندگان

عدم آزادی بیان در حد اعلا از این آزادی استفاده می کنند لیکن طبیعی است که اگر بخواهند به بیان اموری بپردازند که مخالف خواست و ارزشهای پذیرفته شده جامعه اسلامی است توسط مردم با واکنش جدی مواجه خواهند شد.

یکی از آرمان های بلند نظام مقدس جمهوری اسلامی آن است که فضایی سالم برای عرضه اندیشه های مختلف به وجود آید. البته به شرط آن که در این فضا عقیده ها و افکار به میدان آیند نه عقده ها و انگیزه های سوء. لیکن متأسفانه برخی از مطبوعات کشور به دلایل خاصی عقده ها ربا عقیده و انگیزه را با انگیزه آمیخته و عرضه می دارند. از این فضای آزادی که در پناه جمهوری اسلامی به دست آورده اند بر علیه آن شعار فاشیسم و خفقان و... سر می دهند لیکن همین برخورد خود بهترین گواه نزد ارباب خرد نسبت به رحمت و آزادی بخشی اسلام و نظام اسلامیاست و آنان جز رسوایی برای خود به بار نخواهند آورد.

یکی از شیوه های تبلیغاتی که متأسفانه از غرب به داخل ایران سرایت کرده است، این که اخبار متضاد و مشتمل بر اکاذیب و تحریفات چنان گسترده و با تب و تاب نقل شود که اگر همه آن هم جا نمی افتد، لاقبل بخشی از آنها مورد قبول واقع شود و یا افراد را در تردید افکند. اینوضعیت به بدترین مشکل ممکن در حال حاضر در کشور ما در جریان است و رویارویی با این موج کار ساده ای نیست.

به نظر می رسد در این شرایط ضمن آن که نباید از این گونه اخبار به کلی خود را دور داشت، ولی تکیه اساسی را باید بر کاوش و تحقیق در ریشه ها و

مسائل پشت پرده این جنجال‌ها معطوف داشت و همت جدی بر حفظ اصول نمود؛ زیرا خاکریز بعدی اصول و ارزش‌های بنیادین انقلاب و اسلام است و حفاظت از آن‌ها نیازمند کار جدی در شرایط حاضر می‌باشد. }L

چگونه آیه ی (لا اکره فی الدین) با آیه ی دیگری که می‌فرماید: (و هر کس غیر از اسلام دینی بجوید هرگز از او پذیرفته نشود)، سازگار است ؟

پرسش

چگونه آیه ی (لا اکره فی الدین) با آیه ی دیگری که می‌فرماید: (و هر کس غیر از اسلام دینی بجوید هرگز از او پذیرفته نشود)، سازگار است ؟

پاسخ

برای برخی این گونه تداعی شده است، که نباید دیگران را ملزم کنیم که دین خاصی را بپذیرند؛ بلکه هر دین از ادیان را داشته باشد کافی است... آن چه مهم است این است که انسان به خدا ایمان داشته باشد و طبق یکی از برنامه های خدایی عمل کند، چه مسیحی، چه یهودی و چه اسلام.

اما در پاسخ باید گفت؛ عدم اجبار بر پذیرش دین خاصی، دلیل بر حق بودن تمام ادیان و مسلک ها نمی باشد بلکه دلیل بر احترام به آزادی انسان در انتخاب دین و عدم ثمربخشی اجبار در گرایش به دین خاص می باشد.

از سوی دیگر، حق بودن ادیان و شریعت ها در طول تاریخ، دلیلی بر حقیقت جو بودن پیروان آن ها، پس از ظهور شریعت کامل تر و تجلی حق آشکارتر نخواهد بود.

بنابراین، حقیقت جوی واقعی کسی است که به تمام مظاهر حق در طول تاریخ ایمان داشته باشد و به کامل ترین شریعت عمل کند. بنابراین «مسلمان حقیقی» در طول تاریخ کسی است که به پیامبر عصر خود و تمام پیامبران پیشین ایمان داشته باشد و در برابر آخرین شریعت و فرمان های خداوند «تسلیم» باشد. (این مطلب به استناد به آیه ی ۲۸۵، سوره ی بقره، تأیید می شود) برای توضیح بیش تر به نقل آن چه مرحوم شهید مطهری در این باره گفته، می پردازیم: (ر.ک مجموعه آثار، ج ۱ (عدل الهی)، ص ۲۷۷)

«... درست است که در دین، اکراه و اجباری نیست: لا اکره فی الدین ولی این سخن به این معنا نیست که دین خدا

در هر زمانی متعدد است و ما حق داریم هر کدام را که بخواهیم انتخاب کنیم. چنین نیست، در هر زمانی یک دین حق وجود دارد و بس. هر زمان پیغمبر صاحب شریعتی از طرف خدا آمده، مردم موظف بوده اند که از راهنمایی او استفاده کنند و قوانین و احکام خود را چه در عبادات و چه در غیر عبادات از او فراگیرند تا نوبت به حضرت خاتم الانبیاء رسیده است. در این زمان اگر کسی بخواهد به سوی خداراهی بجوید؛ باید از دستورات دین او راهنمایی بجوید.

قرآن کریم می فرماید: *وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ* (سوره ی آل عمران (۳) ، آیه ی (۸۵)؛ «هر کس غیر از اسلام دینی بجوید هرگز از او پذیرفته نشود و او در جهان دیگر از جمله زیانکاران خواهد بود {M}».

اگر گفته شود که مراد از اسلام، خصوص دین ما نیست؛ بلکه منظور، تسلیم خدا شدن است؛ پاسخ این است که البته اسلام همان تسلیم است و دین اسلام همان دین تسلیم است؛ ولی حقیقت تسلیم در هر زمانی شکلی داشته و در این زمان، شکل آن، همان دین گران مایه ای است که به دست حضرت خاتم الانبیاء ظهور یافته است و قهرا کلمه ی اسلام بر آن منطبق می گردد.

به عبارت دیگر، لازمه ی تسلیم خدا شدن، پذیرفتن دستورهای او است و روشن است که همواره به آخرین دستور خدا باید عمل کرد و آخرین دستور خدا همان چیزی است که آخرین رسول او آورده است».

در نتیجه، اگر چه نباید شریعت اسلام را بر پیروان ادیان دیگر تحمیل کرد؛ اما این به معنای امضای حقانیت ادیان به موازات هم دیگر نیست؛ بلکه

باید با گفت‌گو و تبلیغ آنان را به سوی جلوه‌ی کامل حق، در این عصر و زمان یعنی شریعت اسلام دعوت کرد. روش پیامبر در صدر اسلام و دیگر امامان و بزرگان دین در طول تاریخ اسلام این گونه بوده است. بنابراین، پلورالیسم به معنای حقانیت تکثر ادیان، مردود است؛ اما به معنای زندگی مسالمت آمیز پیروان ادیان مختلف بلاشکال است.

چنان که در قرآن مجید می‌خوانیم و قُلْ لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْأُمِّيِّينَ إِذَا سَأَلْتُمُوهُمُ فَإِنِ أَسْلَمُوا فَقَدِ اهْتَدَوْا وَإِن تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلْغُ (سوره‌ی آل عمران (۳)، آیه‌ی ۲۰)؛ «و به کسانی که اهل کتاب اند و به مشرکان بگو: آیا اسلام آورده اید؟ پس اگر اسلام آوردند، قطعاً هدایت یافته‌اند. و اگر روی برتافتند فقط رساندن پیام بر عهده‌ی توست {M}»

از این آیه‌ی شریفه به خوبی آشکار می‌شود، در پذیرفتن شریعت اسلام هیچ گونه اجباری نیست و مسلمانان نباید دیگران را مجبور سازند؛ اما عدم اجبار دلیل بر حقانیت پیروان ادیان دیگر نیست؛ بلکه اگر با آگاهی به حقانیت پیامبر اسلام، به انکار پردازند و کفر بورزند، در «قیامت» جایگاه آنان در جهنم خواهد بود.

در قرآن مجید می‌خوانیم: إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكُتُبِ وَالْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا (سوره‌ی بینه (۹۸)، آیه‌ی ۶) «کسانی از اهل کتاب که [به آن چه پیامبر اسلام آورده است {M} (ر.ک: آیه‌ی قبل)]؛ کفر ورزیده‌اند و [نیز] مشرکان در آتشدوزخند] و [در آن همواره می‌مانند {M}]».

از این آیه‌ی شریفه به خوبی آشکار می‌شود که مراد از آیاتی که پیروان ادیان دیگر را اهل نجات دانسته‌اند؛ (ر.ک: سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۶۹) یقیناً منکران حقانیت اسلام و صف آرایان در مقابل شریعت اسلام، نیستند؛ و حتی چه بسا

کسانی که توانایی شناخت حقانیت اسلام را داشته اند ولی به آسانی از کنار شناخت حق گذشته اند نیز در قیامت عذری نداشته باشند. }J

چرا رهبری انقلاب افرادی را که واقعا سوء نیت و دشمنی آنها با نظام جمهوری اسلامی ایران مشخص است (عوامل داخلی) و پیوسته در پی اخلال هستند را به مردم معرفی نمی کند و یا چرا این افراد را اینقدر آزاد گذاشته اند که هر کاری دلشان می خواهد انجام دهند؟

پرسش

چرا رهبری انقلاب افرادی را که واقعا سوء نیت و دشمنی آنها با نظام جمهوری اسلامی ایران مشخص است (عوامل داخلی) و پیوسته در پی اخلال هستند را به مردم معرفی نمی کند و یا چرا این افراد را اینقدر آزاد گذاشته اند که هر کاری دلشان می خواهد انجام دهند؟

پاسخ

جهت ارائه پاسخی مناسب ابتدا لازم است تا مطالبی را درباره ی شیوه ی برخورد رهبران الهی با دشمنان و مخالفان حکومت اسلامی، بیان نماییم: بررسی آموزه های دینی و سیره ی حکومتی بزرگان اسلام در برخورد با مخالفان بیانگر این حقیقت است که در نظام اسلامی برای تک تک افراد جامعه (صرف نظر از گرایش سیاسی، نژاد و..). جایگاه ارزشی و حقوقی خاص در نظر گرفته شده است؛ مهیا نمودن زمینه های هدایت و فرصت های بازگشت، حفظ آبروی افراد، از جایگاهی بالا برخوردار است. یکی دیگر از اصول مهم نظام مدیریتی اسلامی؛ سعه ی صدر و مدارا و تسامح با دشمنان و مخالفان است:

قرآن کریم به صورت متعدد، نه تنها پیروان خود را به مدارا و تسامح نسبت به مخالفان می خواند، گاه نیکوکاری در حق مشرکان را نیز توصیه می کند. چنان که می فرماید: لاینهاکم عن الذین لم یقاتلوکم فی الدین و لم یخرجوکم من ديارکم ان تبروهم و تقسطوا الیهم ان الله یحب المقسطین (ممتحنه، آیه ی ۸).

سیره ی پیامبر گرامی اسلام و امام علی (ع) نشان دهنده ی موارد متعددی است که با این که آن بزرگواران به خوبی افراد منافق و مخالف حکومت خود را می شناختند، تا آن جا که این افراد به امنیت و وحدت جامعه اسلامی آسیب نمی رساندند و دست به قیام مسلحانه نمی زدند، با کمال مدارا و سعه ی صدر با

آنان برخورد و از معرفی آنان خودداری می کردند: به عنوان نمونه در جریان توطئه ای که منافقان برای قتل و ترور پیامبر گرامی اسلام در غزوه تبوک طراحی نمودند، سرانجام با درایت آن حضرت (ص) ناکام ماندند؛ حدیقه یکی از اصحاب پیامبر (ص) می گوید: «من آن ها را از نشانه های شترانشان شناخته و به پیامبر (ص) گفتم: من آن ها را به شما معرفی می کنم تا آنان را به سزای خویش برسانی. پیامبر با لحن عطوفت آمیزی به من دستور داد که از افشاری راز آن ها خودداری کنم. شاید آن ها راه توبه را در پیش گیرند و نیز افزود: اگر من آن ها را مجازات نمایم، بیگانگان می گویند محمد پس از آن که به اوج قدرت رسید، شمشیر بر گردن یاران خود نهاد» فروغ ابدیت، جعفر سبحانی، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، چاپ شانزدهم، ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۴۰۵.

).

امام علی (ع) نیز در برخورد با مخالفان خویش سه راهبرد اساسی داشت (دانشنامه ی امام علی (ع)، ج ۶، امام علی و مخالفان، ص ۲۳۸). گفت و گو؛ مدارا؛ برخورد قاطع. تلاش اولیه ی امیرالمؤمنین (ع) پاسخ گویی به شبهات مخالفان بود و می کوشید راهی برای پایان بخشیدن مسالمت آمیز؛ نزاع و دشمنی بیابد. اگر از این راه نتیجه ی دل خواه به دست نمی آمد، با مخالفان خود، تا جایی که به امنیت و وحدت جامعه ی اسلامی آسیبی نمی رسید، مدارا، و از شدت و خشونت پرهیز می کرد. سرانجام اگر مخالفان دست به قیام مسلحانه می زدند و امنیت شهرها و راه ها را به خطر می انداختند، نوبت به برخورد قاطعانه می رسید. البته امام در این مرحله نیز هیچ گاه از ارشاد و راهنمایی دشمنان غفلت نمی کردند و در عمل نیز نشان می داد که همواره این

سخن پیامبر اکرم(ص) را پیش خود دارد که در غزوه ی خیبر، خطاب به ایشان فرمود: «اگر خداوند یک تن را به دست تو هدایت کند، بهتر از هر چیزی است که خورشید بر آن می تابد» شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۱۴ / بحار الانوار، محمدباقر مجلسی، ج ۳۲، ص ۴۴۸.

.)

امام علی(ع) با آن که از انگیزه ی طلحه و زبیر برای رفتن به مکه آگاه بود و می دانست جز جنگ افروزی مقصود دیگری ندارند، با آنان مدارا کرد و در پاسخ به پیشنهاد ابن عباس که از وی می خواست تا آن دو را زندانی کند و از رفتن به مکه بازدارد، فرمود: «آیا از من می خواهی که آغازگر ستم باشم... و بر اساس ظن و گمان به مجازات افراد پردازم و پیش از انجام کار مؤاخذه نمایم؟ هرگز! به خدا قسم از رفتار عادلانه... که خدا مرا بدان امر فرموده، روی نمی گردانم» مصنفات شیخ المفید، ج ۱، الجمل، ص ۱۶۶.

(و...)

نتیجه آن که بر اساس آموزه های دین و سیره ی بزرگواران اسلام، اصل مدارا و تسامح با مخالفان و دشمنان است تا جایی که به وحدت و امنیت جامعه اسلامی خدشه ای وارد نشود.

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز که نشأت گرفته از آموزه های حیات بخش دین مبین اسلام و سیره ی معصومین(ع) می باشد؛ تمامی حقوق شهروندی را برای مخالفین نظام به رسمیت شناخته و حدود آن را به: عدم اخلال به مبانی نظام، حفظ امنیت، منافع و وحدت ملی و مصالح نظام اسلامی مشخص کرده است(اصول ۲۰ و ۲۶ و ۲۷ و ۳۷ و ۴۰ قانون اساسی، ج.....).

اما در مواردی که مخالف حدود قانونی را رعایت نکند، حکومت اسلامی جهت حفظ

مبانی نظام اسلامی و امنیت و وحدت جامعه، موظف به برخورد با مخالفین اخلاص گراست. شیوه ی برخورد نیز باید بر اساس راهکارهای دینی و قانونی باشد که طبق قانون اساسی این وظیفه بر عهده ی قوه قضائیه گذاشته شده است. در اینجا مقام معظم رهبری بر اساس اصل رأفت و رحمت اسلامی ابتدا به چنین افرادی تذکر داده و راه بازگشت و هدایت را به روی آنان همچنان باز می گذارد. در مرحله ی بعد با ارائه ی معیارهایی به مردم، زمینه های شناخت صنفی این قبیل افراد و پرهیز از آن ان را برای مردم فراهم می نماید. و در صورتی که باز هم دست از اخلاص گری خود برندارند، برخورد قانونی از طریق دستگاه های ذی ربط به عمل می آید.

بنابر این چنین که با افراد مُخَلِّ هیچ گونه برخوردی نشود و آنان در جامعه آزاد باشند، خیر. بلکه بر عکس در موارد متعددی که نیازمند برخورد قاطع بوده از طریق قوه قضائیه اقدامات لازم انجام شده و می شود. و علت عدم معرفی چنین افرادی از سوی مقام معظم رهبری هم به دلیل؛ مهر و عطوفت اسلامی، مدارا و تسامح با مخالفین برای هدایت آنان، محوّل شدن وظیفه ی شناسایی و اعلان متخلفین به دستگاه های مربوطه می باشد.

حکم اعدام مرتد چگونه با آزادی اندیشه قابل جمع است؟ مخصوصاً در مورد اعدام جوانی که پدر و مادرش مسلمانند ولی خود او در هنگام بلوغ فکری بلافاصله آیینی مغایر اصول دین اسلام را برگزیند(یعنی حتی اول اسلام را نپذیرفته و بعداً تغییر دین دهد بلکه از اول یهودی شده) (م)

پرسش

حکم اعدام مرتد چگونه با آزادی اندیشه قابل جمع است؟ مخصوصاً در مورد اعدام جوانی که پدر و مادرش مسلمانند ولی خود او در هنگام بلوغ فکری بلافاصله آیینی مغایر اصول دین اسلام را برگزیند(یعنی حتی اول اسلام را نپذیرفته و بعداً تغییر دین دهد بلکه از اول یهودی شده)(من این مورد را خودم از دفتر آقای خامنه ای استفتای کردم گفتند اعدام می شود)

پاسخ

اولاً آنچه اسلام بر آن تأکید دارد آزادی فکر و اندیشه است، نه عقیده. یعنی اسلام نمی گوید هر عقیده ای را می توانی بپذیری، بلکه از نظر عقیده تنها یکی را قابل قبول و پذیرش می داند و آن اسلام است. قرآن مجید در این باره می فرماید: «ان الدین عندالله الاسلام»، (آل عمران، ۱۹) و نیز «و من یتبع غیر الاسلام دنیا فلن یقبل منه»، (آل عمران، ۸۵).

اما در عین حال اسلام جلوی آزادی فکر را نمی گیرد، بلکه توصیه می کند که انسان ها به تدبیر، خرد ورزی، کاوش و جستجو درباره حقیقت پردازند و بهترین را برگزینند. لذا در جای دیگر قرآن می فرماید: «فبشّر عباد الذین یتعمون القول فیتبعون احسنه»، (زمر، ۱۸) اگر این دو آیه را کنار هم بگذاریم چند نکته به دست می آید:

۱- خدایی که می گوید بهترین را برگزینید تنها اسلام را به رسمیت می شناسد، پس معلوم می شود بهترین نزد او همان اسلام است و بس.

۲- دعوت شارع به تحقیق و تدبیر نشانه اطمینان او به این مسأله است که هر کس خالصانه و بدون تعصبات کورکورانه پا به وادی تحقیق و حقیقت جویی گذارد، و خود را داور قرار دهد، جز اسلام را نخواهد پذیرفت. بنابراین انحراف از اسلام ثمره

چیزی جز تعصبات کور یا نقصان تحقیق و خردورزی نیست. ممکن است کسی برای دفاع از نظریه «آزادی عقیده» به آیه «لااکراه فی الدین» تمسک کند در حالی که:

اولاً: این آیه بحثی تکوینی دارد، نه تشریحی. یعنی نمی خواهد بگوید شرعاً هر کسی در گزینش هر عقیده ای آزاد است، بلکه هر کس موظف به پذیرش و تبعیت از حقیقت می باشد، لیکن چنین چیزی از طریق زور و اکراه انجام پذیر نیست، و ایمان واقعی و قلبی را نمی توان دیکته کرد.

ثانیاً: اگر هم از آیه حکم تشریحی استفاده شود اطلاق ندارد و شامل مرتد نمی شود.

ثالثاً: بنابر فتوی برخی از فقها حکم مرتد اختصاص به کسی دارد که از روی عناد و برای ضربه زدن به دین از اسلام برگردد، و در واقع نوعی حفاظ و سپر امنیتی در برابر توطئه کسانی است که به ظاهر ایمان می آورند، و با برنامه ریزی های حساب شده، در شرایط خاصی اعلام بازگشت می کنند، تا در صفوف متحد و عزم راسخ مسلمین خلل وارد نمایند.

رابطه آزادی عقاید با بحث ارتداد؟

پرسش

رابطه آزادی عقاید با بحث ارتداد؟

پاسخ

آیه مبارکه «لااکراه فی الدین» حامل دو معنا است:

اول اینکه دین قابل اکراه نیست زیرا پذیرش دین با اعتقاد و ایمان است و حصول اعتقاد و ایمان مقدمات خود را می طلبد. اکراه فقط می تواند بر اعمال ظاهری تأثیر کند اما اعمال قلبی اکراه بردار نیستند. این معنا از آیه یک جمله خبری است که از واقعیت اکراه ناپذیری اعتقاد و ایمان دینی خبر می دهد.

دوم اینکه دیگران را نباید به پذیرش دین اکراه کرد. یعنی نباید دیگران را مجبور کرد که اسلام را بپذیرند. این معنا از آیه، یک جمله انشایی و یک حکم است مبتنی بر معنای اول است.

و آیه مبارکه شامل هر دو معنا می شود. دلیل این حکم نیز ادامه آیه است که فرمود: «قد تبین الرشد من الغی» (راه درست از راه انحرافی روشن شده است) پس زمانی که حق از ناحق بیان شده دیگر نیازی به اکراه وجود ندارد. اما این حکم در نظر ابتدایی با برخی از احکام دیگر مانند جهاد و مجازات های اسلامی مخالف به نظر می رسد.

درباره جهاد که خارج از سؤال شماست به دو نکته اشاره می کنیم:

۱ جهاد دفاعی به هیچ وجه توهم مخالفت با آیه را ندارد.

۲ جهاد ابتدایی نیز در واقع از میان بردن موانع تبلیغ آزادی دین است لذا اسلام در جهاد ابتدایی پس از تأمین این هدف اجازه هیچ گونه تعدی به انسان ها و حتی مظاهر ادیان دیگر را نمی دهد. جز با بت پرستی که اسلام هیچ سازشی با آن ندارد. زیرا اسلام بت پرستی را دین نمی داند.

اما درباره مخالفت آیه مذکور با مجازات های اسلامی و از جمله مجازات ارتداد، ذکر چند

نکته لازم است:

اول) حیطه احکام فردی و اجتماعی چیست؟ هر رفتاری که تنها تأثیر فردی بر فاعل آن داشته باشد، در حیطه احکام فردی، و هر رفتاری که به صحنه جامعه کشیده شود و تأثیر اجتماعی داشته باشد در حوزه احکام اجتماعی قرار می گیرد.

احکام اجتماعی بر اساس مصالح اجتماعی وضع می شوند و گاه تأمین این مصالح، بخشی از آزادی های فردی را محدود می کند. این نکته در هیچ جامعه ای قابل انکار نیست.

دوم) آیا ارتداد جرم است؟ قطعاً شخصی که تمام تلاش خود را برای شناخت حق به کار برده است و به هر دلیلی نتیجه تلاش او به خروج از دین و ارتداد انجامید، نزد خداوند معذور است «لا یكلف الله نفسا الا وسعها»، (بقره، آیه ۲۸۶).

این که سرنوشت او در قیامت چگونه است، مسئله دیگری است که در مباحث عدل الهی مطرح می شود. اما اگر او ارتداد خود را به سطح جامعه کشاند و به دیگران اعلام کرد و به تبع، شبهاتی که او را به ارتداد کشاند دین دیگران را نیز در معرض شک قرار داد، چطور؟ در این صورت رفتار او دیگر در حوزه احکام فردی نیست و به حیطه احکام اجتماعی کشیده شده است، و ملاک فردی نیست و به حیطه احکام اجتماعی کشیده شده است، و ملاک های احکام اجتماعی، که همان مصالح نوعی جامعه است، بر آن حاکم می شود نه ملاک های رفتار فردی.

اگر ارتداد او، از روی هوای نفس و لجاجت نباشد، و در انکار حق مستضعف فکری و جاهل قاصر محسوب شود، نه جاهل مقصر، در حوزه احکام فردی مجرم و گنهگار نیست ولی در حوزه احکام اجتماعی مجرم است

زیرا: اولاً: حقوق دیگران را ضایع کرده است. زیرا کسی که از دین خارج شده و ارتداد خود را تبلیغ می کند در اذهان عمومی ایجاد شبهه و شک می کند. و واضح است که ترویج شبهات در افکار عمومی باعث ضعف روحیه ایمانی جامعه می شود. از سوی دیگر، طرح شبهات و بررسی آنها وظیفه دین شناسان و محققان است و آحاد جامعه توانایی آن را ندارند. لذا مردم دین دار حفظ روحیه دینی جامعه را حق خود می دانند و مشروعیت این حق از دیدگاه آن دین بدیهی است.

مثال دیگری که در آن نیز حکم فردی و اجتماعی متفاوت است به فهم این مطلب کمک می کند مریض یا مسافری که از نظر شرعی معذور در روزه گرفتن اند و بلکه روزه بر آنان حرام است، حق ندارند در ملاء عام روزه خواری کنند و این روزه خواری جرم به شمار می آید و دارای مجازات است.

این بدان دلیل است که ملاءک حکم فردی و اجتماعی با هم متفاوت است. ثانیاً: با قطع نظر از اینکه حفظ روحیه دینی از حقوق مردم است، اسلام آن را از مصالح اجتماعی، بلکه از مهمترین مصالح می داند و لذا تعظیم شعائر دین را ترغیب فرموده (سوره حج، آیه ۳۲) و از شکستن حرمت آن نهی فرموده (سوره مائده، آیه ۲) این دو نکته ثابت می کند که ارتداد گرچه در برخی از موارد از لحاظ فردی جرم نیست از لحاظ اجتماعی جرم است.

سوم) فلسفه مجازات مرتد چیست؟ با توجه به دو نکته ای که برای اثبات جرم بودن ارتداد گفته شد فلسفه مجازات مرتد نیز تا حدودی واضح می شود اما برای توضیح بیشتر، باید به فلسفه مجازات های حقوقی در

اسلام توجه کرد.

۱ استحقاق مجازات

مجرم با جرم خود به حقوق دیگران تجاوز کرده است و اختلالی در نظم اخلاقی جامعه به وجود آورده است. از این رو استحقاق مجازات دارد و مجازات او رنجی است که به تبع این اختلال تحمل می کند. بر اساس این فلسفه مجازات، میزان کیفر او باید متناسب با میزان اختلالی باشد که در جامعه ایجاد کرده است. در این باره باید دید تضعیف روحیه دینی به وسیله اظهار و ترویج ارتداد در جامعه از چه اهمیتی برخوردار است.

دین به عنوان بزرگترین نعمت خداوند، که بدان بر بشر منت نهاده است (آل عمران، آیه ۱۶۴)، عامل اصلی هدایت انسان به سوی کمال و سعادت واقعی است جامعه ای که در آن دین و روحیه دینی ضعیف و منزوی است هر چند از نظر مادی پیشرفته باشد جامعه ای به دور از سعادت واقعی است پس دین در جامعه از جایگاه ارزشی بالا و بلکه بالاترین ارزش برخوردار است. و باید از هر گونه تحریف و تضعیف به دور ماند بنابراین علاوه بر ارتداد، هر عملی دیگری دین و اعتقادات دینی را تضعیف یا تحریف کند جرم است و مجازات سنگین دارد. مثلاً ناسزاگویی به پیامبر اکرم (ص) و ائمه اطهار (ع) مجازات مرگ دارد. زیرا وقتی تقدس آنها در جامعه شکسته شود راه نابود کردن دین نیز باز می شود و یا بدعت و تحریف دین که نه تنها شخص مجرم را به گمراهی می کشد گاه نسلهای آینده را به گمراهی می کشد. لذا در اسلام تأکید فراوانی بر مبارزه با بدعت و تحریف در دین شده است.

۲ هدفمندی مجازات

آنچه گفته شد فقط از زاویه استحقاق مجازات

بود اما مجازات در اسلام علاوه بر استحقاق هدفمند نیز هست. این هدف هم در راستای سعادت مجرم است و هم در راستای سعادت جامعه.

آنچه مربوط به سعادت جامعه است عبارت است از:

۱ جلوگیری از ادامه تبلیغ ارتداد توسط شخص مجرم؛

۲ جلوگیری از تبلیغ ارتداد توسط افراد دیگر؛

۳ نشان دادن اهمیت دین و جایگاه ارزشی آن؛

۴ حفظ روحیه دینی جامعه.

در اینجا دوباره تأکید می شود که پاسخگویی علمی به شبهات دینی اولاً از اسلام شناسان و متخصصان دینی ساخته است و آحاد جامعه شاید در برابر شبهات بدون پاسخ بمانند و ایمان آنها تهدید شود. ثانياً فضای سالم می خواهد. طرح شبهات جامعه زمانی می تواند باعث پیشرفت علمی دین و اعتقادات دینی شود که در فضایی سالم مطرح شود و امکان پاسخ گویی علمی به آن فراهم باشد اما اگر شبهات دینی در فضایی ناسالم مطرح شود پاسخگویی به آن نیز نمی تواند تأثیرات سوء شبهه را در افکار عمومی از بین ببرد.

لذا وظیفه روشنفکران و عالمان دینی است که با طراحی و برنامه ریزی دقیقی، فضای سالم را برای طرح شبهات و پاسخگویی به آن فراهم کنند به گونه ای هم اعتقادات عمومی ارتقاء یابد و هم روحیه دینی تقویت شود.

فضایی که معمولاً از سوی شخص مرتد برای ابراز و تبلیغ عقاید خود فراهم می شود فضای ناسالم است و متأسفانه در جامعه اسلامی امروز، اهداف سوء سیاسی بیگانگان و برخی مغرضان سیاسی داخلی فضای طرح مسائل علمی را تحت الشعاع خود قرار داده طرح شبهات دینی ابزاری برای بهره بری سیاسی گشته است که فضای علمی را مغشوش می کند.

و آنچه مربوط به سعادت شخص مجرم است عبارت است از:

۱ بازداشتن او از جرم بیشتر

از

دیدگاه اسلام بازداشتن قهری مجرم از ارتکاب جرم به نفع او است گرچه مخالف اراده فردی او باشد. زیرا هر جرمی او را از رسیدن به سعادت واقعی باز می‌دارد و از کمال، دورتر می‌کند و بر ورز و جرم او می‌افزاید.

۲ مجازات دنیوی از مجازات اخروی جرم می‌کاهد.

هر گناه و جرمی عقاب اخروی دارد، هر کس حاضر به تحمل مجازات دنیوی گناه خود شود کیفر اخروی او بخشیده می‌شود و خدا کریم تر از آن است که انسان را برای یک گناه دوبار کیفر دهد.

لذا در صدر اسلام بسیار دیده می‌شود که مجرمین خود برای تحمل کیفر اقدام به اعتراف نزد قاضی می‌کردند تا از عقاب اخروی مصون بمانند. البته اسلام این راه نجات از عقاب اخروی را توصیه نکرده است بلکه توبه و بازگشت به سوی خدا و اصلاح آنچه فاسد شده را توصیه نموده است.

چهارم ارتداد چگونه ثابت می‌شود؟

از مسائل مهمی که در نظام کیفری اسلام مطرح است این است که قوانین کیفری آن به گونه ای است که قبل از اجرای قانون کیفری بتواند از ارتکاب جرم جلوگیری کند نه اینکه راه ارتکاب جرائم را باز بگذارد و با اجرای کیفر بخواهد از ارتکاب مجدد آن جلوگیری کند. لذا قوانین کیفری اسلام بسیار محکم است اما راه های اثبات جرم را سخت کرده است. اصل وجود قانون کیفری مانع از ارتکاب جرم می‌شود ولی اثبات جرم، مخصوصاً در جرایمی که کیفر سنگین دارد مانند حد زنای محصنه یا ارتداد بسیار دشوار است. نگاهی اجمالی به تاریخ صدر اسلام و نیز به تاریخ دو دهه انقلاب اسلامی ایران در آمار کسانی که حد زنای محصنه یا

ارتداد نشان می دهد که راه اثبات این چه قدر دشوار و اسلام بیش از آنکه به اجرای کیفر اهتمام ورزد به بازدارندگی اصل قانون از جرم توجه داشته است.

در اثبات ارتداد یک مسأله مهم، ملاک اصلی است و آن اینکه وجود خدا و توحید یا رسالت نبی اکرم(ص) انکار شود. لذا انکار هر مسأله ای از اعتقادات اسلام ارتداد محسوب نمی شود. هر گاه توحید یا رسالت حضرت محمد(ص) به صورت مستقیم انکار شود یا چیزی انکار شود که مستلزم انکار این ها باشد و انکار کننده، متوجه این استلزام باشد به گونه ای که آن ها را انکار کرده باشد ارتداد ثابت می شود.

شرایط دیگری نیز در اثبات ارتداد مطرح است که در کتب فقهی و حقوقی نوشته شده است. و هدف از بیان این مطلب توجه دادن خواننده محترم به این مسأله بود که اسلام با قوانین کیفری، می خواهد قبل از ارتکاب جرم، از آن جلوگیری کند نه صرفاً بعد از آن، کیفری دهد.

پنجم) آیا توبه مرتد پذیرفته است؟

توبه مرتد اگر قبل از اثبات ارتداد نزد قاضی باشد هم از لحاظ حکم فردی پذیرفته است و هم از لحاظ حکم اجتماعی. یعنی اثر فردی آن را که بین شخص مرتد و خداوند است اصلاح می کند و هم مجازات دنیوی آن را از بین می برد.

ولی اگر این توبه بعد از اثبات ارتداد نزد قاضی باشد، مجازات آن در برخی موارد (مرتد فطری «مسلمان زاده» مرد) ساقط نمی شود ولی توبه او به لحاظ حکم فردی، یعنی آنچه بین او و خدا است پذیرفته می شود. و عدم سقوط مجازات او به دلیل همان فلسفه ای است که قبلاً ذکر شد.

برای مطالعه بیشتر مضموم

آیه لا اکراه فی الدین رجوع کنید به:

المیزان، علامه طباطبایی، ذیل آیه ۲۵۶ سوره بقره، ج ۲، ص ۲۷۸.

تفسیر نمونه، آیت الله مکارم شیرازی، ج ۲، ص ۳۶۰.

برای مطالعه فلسفه کیفر در اسلام رجوع کنید به:

۱ فلسفه حقوق، قدرت الله خسروشاهی و مصطفی دانش پژوه، موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، چاپ سوم، ۱۳۷۸، ص ۲۰۱۲۲۲.

۲ عدل الهی، شهید مطهری، انتشارات صدرا.

حقوق زنان و فمینیسم یعنی چه؟ دیدگاه اسلام در آن باره چیست؟

پرسش

حقوق زنان و فمینیسم یعنی چه؟ دیدگاه اسلام در آن باره چیست؟

پاسخ

فمینیسم: فمینیسم که از واژه Feme به معنی زن مشتق است به معنی عقیده به حقوق زنان و گرایش به دفاع از زن است. اولین هسته سازمان دهی شده این گرایش، در نشست مجمع عمومی سازمان ملل متحد در سال ۱۹۴۵ گذارده شد. هر چند در این نشست، واژه هایی از قبیل مقام زن و حقوق بشر، ترنمی خوش داشت اما اینک که بیش از پنجاه سال از طنین افکنی آن ندای اولیه می گذرد آثار ناخوشایند آن در حرکت ها و شکل های ایجاد شده در دنیا به خوبی به چشم می خورد. قبل از این حرکت سازمان دهی شده، در اوایل دهه ۱۹۱۰، پیشروان حقوق زنان در آمریکا، کلمه فمینیسم را به فرهنگ لغات غربی وارد کردند. در سال ۱۹۱۶ حزب ملی زنان فعالیت خود را آغاز کرد. با انقلاب صنعتی، نهضت های فمینیستی نیز فشار خود را در راستای اشتغال زنان در فعالیت های صنعتی افزایش دادند. بدون آن که برای کانون خانواده و نقش حیاتی آن به عنوان همسر و مادر، برنامه ای اندیشیده باشند. به نام آزادی زن و برابری او با مرد، جایگاه والای زن به عنوان مربی جامعه لگدمال شد و ارزش اقتصادی دادن به وقت و کار وی، جانشین ارزش نقش تربیتی او گردید. سیگار ویژه زنان، حق انتخاب برای تنها زیستن و تشکیل خانواده یک نفره، ایجاد مرکز بحران تجاوز، عشق آزاد و... از ارمغان های دیگر این جریان بود.

فلسفه اجرای حدود و ارتباط آن با آزادی چیست؟ در نامه ۱۱۲۷۳ شرایط قطع دست دزد را نوشته بودید. می خواستم بپرسم با توجه به اینکه بسیاری از دزد ها این شرایط را دارند پس چرا حکومت اسلامی این حکم صریح و آیه ی قرآن را اجرا نمی کند؟

فلسفه اجرای حدود و ارتباط آن با آزادی چیست؟ در نامه ۱۱۲۷۳ شرایط قطع دست دزد را نوشته بودید. می خواستم بپرسم با توجه به اینکه بسیاری از دزد ها این شرایط را دارند پس چرا حکومت

در بینش الهی اجرای حدود الهی یکی از ضروری ترین و حیاتی ترین مسائل اجتماعی و از وظایف مهم حکومت اسلامی است. بدون اجرای حدود، دوام و بقای جامعه اسلامی تضمین نخواهد شد و هر نوع تأخیر، تعدیل و تخفیف در آن به مثابه تعطیل قانون الهی و در حقیقت یک نوع نافرمانی در مقابل احکام الهی و اسلامی است. امام صادق (ع) در اهمیت اجرای حدود می فرماید: «حد یقام فی الارض از کی فیها من مطر اربعین ليله و ایامها»؛ حدی که در روی زمین اجرا شود از باران چهل شبانه روز پاکیزه تر است.»، (وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۳۰۸ و فروع کافی، ج ۷، ص ۱۷۴)

با این همه، دین مبین اسلام علیرغم اهتمام شدید به اجرای حدود الهی در جامعه اسلامی، به موضوع مهم دیگری نیز اهمیت داده و آن رعایت کرامت و شخصیت انسانی و توجه به اجرای دقیق عدالت حتی در مورد متهمین، است. زیرا شخصیت انسان، محور نظم اجتماعی و قوانین است، چه آن که برای حفاظت از انسان و تأمین حقوق او و تضمین کرامت و رساندن وی به سعادت، نظم و قانون مقرر می شود. و از این رو باید در وضع و اجرای هر قانونی، به شخصیت و کرامت او توجه داشت، (عدالت حقوقی، ناصر قربان نیا، نشر پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، چاپ اول، ۱۳۸۸، ص ۲۷۳) بر این اساس در فقه اسلامی و قوانین کیفری اسلام وقتی فرد، مستحق مجازات و اجرای حدود است که ارتکاب جرم توسط وی بر اساس معیارها

و شرایط مشخص شده، به اثبات رسیده باشد. در غیر این صورت اصول «برائت» و قاعده مهم «درء» (الحدود تدرء بالشبهات) از ایراد هر گونه اتهام و اجرای مجازات علیه افراد تا مادامی که به مرحله ثبوت در نزد حاکم شرع نرسیده باشد، جلوگیری بعمل می آورد. پیامبر اکرم (ص) می فرماید: «ادرثوا الحدود عن المسلمین ما استطعتم، فان کان له مخرج فخلوا سبيله، فان الامام ان یخطی فی العفو خیر من ان یخطی فی العقوبه»؛ تا جایی که می توانید حدود را از مسلمانان دفع کنید و آنان را کیفر ندهید و اگر راه گریزی برای مجازات نکردن آنان یافتید، رهایشان کنید، زیرا که اگر امام در عفو و بخشش دچار اشتباه شود [و گناهکار را به اشتباه ببخشد] بهتر است از آن که در مجازات اشتباه کند [و بی گناهی را به اشتباه کیفر دهد]»، (ابو عیسی، محمد بن عیسی الترمذی، سنن الترمذی (جامع ترمذی)، ج ۲، ص ۴۳۸. و ر.ک: وسائل الشیعه، محمد بن الحسن الحر العاملی، ج ۱۸، ص ۳۳۵ و ۳۸۲ و ۹۹۹). معنای این اصل آن است که حکم به مجازات، فقط در زمانی درست است که موضوع آن یعنی ارتکاب جرم به وسیله متهم محرز و ثابت باشد و تا زمانی که تردید وجود دارد آیا متهم مرتکب جرم شده یا قانون، بر فعل ارتكابی وی منطبق است یا نه، عفو جانی و حکم به برائت وی واجب است: چه آن که تبرئه متهم در حالت شک، به نفع جامعه و تأمین کننده عدالت است، نه مجازات کردن وی. از این رو برای اجرای حدود شرایط متعددی لحاظ

گردیده و حتی راههایی نیز برای عدم اجرای حدود در مورد مجرمین و کیفرزدایی در نظر گرفته شده است. مثلاً حد سرقت، در صورتی ثابت می شود که سارق دو مرتبه اقرار کند و یا اینکه دو نفر شاهد عادل به جرم او گواهی دهند. و حتی اگر قبل از اقرار و یا گواهی شهود، توبه کند، حد از او ساقط می شود، (ترجمه تحریرالوسیله، حضرت امام خمینی (ره)، دفتر انتشارات اسلامی، ج ۴، ص ۲۳۳). و این اینکه اگر موضوع سرقت با تمامی شرایط از طریق اقرار سارق یا شهود، نزد حاکم ثابت شود، تا زمانی که کسی که از او دزدی شده، سارق را نزد حاکم نبرد، دست دزد قطع نمی شود و اگر قبل از بردن نزد حاکم، او را عفو نماید، حد ساقط می شود، (همان، ص ۲۳۵). و یا اینکه در برخی موارد به دلیل عدم تحقق یکی از شرایط سرقت به مجازات حدی به مجازات تعزیری تبدیل می شود، (مواد ۱۹۸، ۲۰۰ و ۲۰۲ قانون مجازات اسلامی، مصوب ۱۳۷۰)

نتیجه آنکه؛ صرف وجود حد سرقت در قوانین جزائی و مجازات های اسلامی دلیل بر اجرای این حد در مورد همه سارقین نیست، زیرا با توجه به مطالبی که گذشت در موارد نادری تمامی شرایط ثبوت حد سرقت تشکیل می شود. و در این موارد نیز از ابتدا تاکنون سعی حکومت اسلامی بر اجرای حدود بوده و هست و در مواردی نیز این حکم عملی شده است.

بنابراین اگر مشاهده می شود این حکم به صورت گسترده در جامعه انجام نمی شود تا حد زیادی به مطالب فوق باز می گردد. اما

در کنار این، باید به واقعیت مهم دیگری نیز توجه داشت و آن وجود برخی موانع ناشی از فشارهای بین‌المللی است که به غلط تحت عنوان دفاع از حقوق بشر مطرح گردیده و با استفاده سیاسی از آن سعی در نشان دادن چهره‌ای خشن و نامطلوب از تعالیم عالیه اسلام در نزد افکار عمومی جهان داشته و بر این اساس محدودیتهای زیادی را بر علیه نظام اسلامی اعمال می‌دارند. نظام اسلامی ضمن مقاومت شدید در برابر این فشارها، در برخی موارد که مصالح و اولویت‌ها اقتضا کند در کوتاه مدت و به صورت مقطعی می‌تواند از اجرای برخی حدود صرف نظر نماید. حضرت امام خمینی (ره) می‌فرمایند: «حکومت که شعبه‌ای از ولایت مطلقه رسول الله (ص) است یکی از احکام اولیه اسلام است و مقدم بر تمام احکام فرعیه حتی نماز و روزه و حج است ... حکومت می‌تواند هر امری را چه عبادی و یا غیر عبادی که جریان آن مخالف مصالح اسلام است، از آن مادام که چنین است، جلوگیری کند...» (صحیفه نور، امام خمینی (ره)، ج ۲، ص ۱۷۰ و ۱۷۱)

و نکته آخر اینکه «تشخیص بسیاری از دزدیها این شرایط را دارند...» عمل کاملاً فنی و تخصصی است که باید توسط قضات و کارشناسان حقوق، بررسی و ارزیابی شود. و بدون آن، طرح چنین ادعایی پذیرفتنی نیست.

در حکومت حضرت علی ایشان تا کسی دست به شمشیر نمی‌برد با او نمی‌جنگید مانند طلحه و زبیر در جنگ جمل . پس چرا ما شخصی مثل آغاچری را که یک فکری را ایجاد کرده و مبارزه فیزیکی نکرده با او برخورد میکنیم؟

پرسش

در حکومت حضرت علی ایشان تا کسی دست به شمشیر نمی‌برد با او نمی‌جنگید مانند طلحه و زبیر در جنگ جمل . پس چرا ما شخصی مثل آغاچری را که یک فکری را ایجاد کرده و مبارزه فیزیکی

جهت ارائه پاسخی مناسب ابتدا لازم است تا مطالبی را درباره ی شیوه ی برخورد رهبران الهی با دشمنان و مخالفان حکومت اسلامی، بیان نماییم: بررسی آموزه های دینی و سیره ی حکومتی بزرگان اسلام در برخورد با مخالفان بیانگر این حقیقت است که در نظام اسلامی برای تک تک افراد جامعه (صرف نظر از گرایش سیاسی، نژاد و..). جایگاه ارزشی و حقوقی خاص در نظر گرفته شده است؛ مهیا نمودن زمینه های هدایت و فرصت های بازگشت، حفظ آبروی افراد، از جایگاهی بالا برخوردار است. یکی دیگر از اصول مهم نظام مدیریتی اسلامی؛ سعه ی صدر و مدارا و تسامح با دشمنان و مخالفان است:

قرآن کریم به صورت متعدد، نه تنها پیروان خود را به مدارا و تسامح نسبت به مخالفان می خواند، گاه نیکوکاری در حق مشرکان را نیز توصیه می کند. چنان که می فرماید: لاینهاکم عن الذین لم یقاتلوکم فی الدین و لم یخرجوکم من دیارکم ان تبروهم و تقسطوا الیهم ان الله یحب المقسطین (ممتحنه، آیه ی ۸).

سیره ی پیامبر گرامی اسلام و امام علی (ع) نشان دهنده ی موارد متعددی است که با این که آن بزرگواران به خوبی افراد منافق و مخالف حکومت خود را می شناختند، تا آن جا که این افراد به امنیت و وحدت جامعه اسلامی آسیب نمی رساندند و دست به قیام مسلحانه نمی زدند، با کمال مدارا و سعه ی صدر با آنان برخورد و از معرفی آنان خودداری می کردند: به عنوان نمونه در جریان توطئه ای که منافقان برای قتل و ترور پیامبر گرامی اسلام در غزوه تبوک طراحی نمودند، سرانجام با درایت آن حضرت (ص) ناکام ماندند؛ حدیفه یکی از اصحاب پیامبر (ص) می گوید: «من آن ها را از نشانه های

شترانشان شناخته و به پیامبر(ص) گفتم: من آن ها را به شما معرفی می کنم تا آنان را به سزای خویش برسانی. پیامبر با لحن عطوفت آمیزی به من دستور داد که از افشاری راز آن ها خودداری کنم. شاید آن ها راه توبه را در پیش گیرند و نیز افزود: اگر من آن ها را مجازات نمایم، بیگانگان می گویند محمد پس از آن که به اوج قدرت رسید، شمشیر بر گردن یاران خود نهاد»(فروغ ابدیت، جعفر سبحانی، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، چاپ شانزدهم، ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۴۰۵)

امام علی(ع) نیز در برخورد با مخالفان خویش سه راهبرد اساسی داشت: گفت و گو؛ مدارا؛ برخورد قاطع (دانشنامه ی امام علی(ع)، ج ۶، امام علی و مخالفان، ص ۲۳۸)

تلاش اولیه ی امیرالمؤمنین(ع) پاسخ گویی به شبهات مخالفان بود و می کوشید راهی برای پایان بخشیدن مسالمت آمیز؛ نزاع و دشمنی بیابد. اگر از این راه نتیجه ی دل خواه به دست نمی آمد، با مخالفان خود، تا جایی که به امنیت و وحدت جامعه ی اسلامی آسیبی نمی رسید، مدارا، و از شدت و خشونت پرهیز می کرد. سرانجام اگر مخالفان دست به قیام مسلحانه می زدند و امنیت شهرها و راه ها را به خطر می انداختند، نوبت به برخورد قاطعانه می رسید. البته امام در این مرحله نیز هیچ گاه از ارشاد و راهنمایی دشمنان غفلت نمی کردند و در عمل نیز نشان می داد که همواره این سخن پیامبر اکرم(ص) را پیش خود دارد که در غزوه ی خیبر، خطاب به ایشان فرمود: «اگر خداوند یک تن را به دست تو هدایت کند، بهتر از هر چیزی است که خورشید بر آن می تابد»(شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۱۴ / بحارالانوار، محمدباقر مجلسی،

امام علی(ع) با آن که از انگیزه ی طلحه و زبیر برای رفتن به مکه آگاه بود و می دانست جز جنگ افروزی مقصود دیگری ندارند، با آنان مدارا کرد و در پاسخ به پیشنهاد ابن عباس که از وی می خواست تا آن دو را زندانی کند و از رفتن به مکه بازدارد، فرمود: «آیا از من می خواهی که آغازگر ستم باشم... و بر اساس ظن و گمان به مجازات افراد پردازم و پیش از انجام کار مؤاخذه نمایم؟ هرگز! به خدا قسم از رفتار عادلانه... که خدا مرا بدان امر فرموده، روی نمی گردانم»(مصنفات شیخ المفید، ج ۱، الجمل، ص ۱۶۶)

نتیجه آن که بر اساس آموزه های دین و سیره ی بزرگواران اسلام، اصل، مدارا و تسامح با مخالفان و دشمنان است تا جایی که به وحدت و امنیت جامعه اسلامی خدشه ای وارد نشود.

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز که نشأت گرفته از آموزه های حیات بخش دین مبین اسلام و سیره ی معصومین(ع) می باشد؛ تمامی حقوق شهروندی را برای مخالفین نظام به رسمیت شناخته و حدود آن را به: عدم اخلال به مبانی نظام، حفظ امنیت، منافع و وحدت ملی و مصالح نظام اسلامی مشخص کرده است(اصول ۲۰ و ۲۶ و ۲۷ و ۳۷ و ۴۰ قانون اساسی)

اما در مواردی که مخالف حدود قانونی را رعایت نکند، حکومت اسلامی جهت حفظ مبانی نظام اسلامی و امنیت و وحدت جامعه، موظف به برخورد با مخالفین اخلال گر است. شیوه ی برخورد نیز باید بر اساس راهکارهای دینی و قانونی باشد که طبق قانون اساسی این وظیفه بر عهده ی قوه قضائیه گذاشته شده است.

در مورد قضیه آقاجری هم همین طور است. مسلماً نظام اسلامی

هم از نظر اصول و مبانی اسلامی خویش و هم در عملکرد هیچ گونه مخالفتی با آزادی بیان و عقیده نداشته بلکه آن را مایه رشد و شکوفایی و پویایی جامعه و اصلاح آن و حکومت می داند و در زمان گذشته و حال کم نیستند مخالفینی که به صورت کاملاً آزاد به بیان اندیشه ها و آراء خود می پردازند و در مطبوعات به صورت آزاد منتشر می شود. اما اگر موضوع از حالت بیان اندیشه و انتقاد سازنده خارج شود و به صورت اهانت به مقدسات مردم و اخلال در مبانی نظام و امنیت کشور گردد، این دیگر آزادی بیان و اندیشه نیست بلکه توطئه و اخلال گری است که هیچ حکومتی در مقابل آن ساکت نخواهد نشست.

برده فروشی رفتاری غیر انسانی است یعنی یک انسان را مانند مال خرید و فروش می کنیم و خود را مالک و صاحب آن می دانیم چرا در قرآن احکامی در مورد کنیز یا غلام آمده که نشان دهنده تایید این نظام است و چرا ائمه ما با خرید غلام و کنیز آنها را به خدمت گرفته و بر این

پرسش

برده فروشی رفتاری غیر انسانی است یعنی یک انسان را مانند مال خرید و فروش می کنیم و خود را مالک و صاحب آن می دانیم چرا در قرآن احکامی در مورد کنیز یا غلام آمده که نشان دهنده تایید این نظام است و چرا ائمه ما با خرید غلام و کنیز آنها را به خدمت گرفته و بر این کار مهر تایید می زدند؟ البته شنیده ام که چون اسلام یک دفعه نمی توانسته این مسئله را ریشه کن کند به تدریج با کفاره روزه و امثال آن به مبارزه با آن پرداخته است.

پاسخ

نظام های اجتماعی در هر دوران تابعی از مجموعه شرایط اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و ... می باشد. همان گونه که امروزه نظام کارگری و کارفرمایی و ... در جهان حاکم است و شرایط اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی خاص آن را ایجاد نموده است. تا چند قرن پیش در تمامی جهان نظام برده داری روش مناسب برای اداره امور آن دوران بوده است؛ به گونه ای که هیچ نظامی در شرایط آن روز امکان جایگزینی آن را نداشته است. از این رو مناسب ترین شیوه در شرایط آن روز، شیوه برده داری بوده است. بررسی زمینه های این موضوع بسیار وسیع و گسترده و از مجال این پاسخ خارج است. اسلام نیز با توجه به اینکه تغییر اساسی در سیستم اجتماعی آن روز نه ضروری بوده و نه ممکن، به اصل این مسئله صحنه گذاشت، ولی با وضع قوانین در چند جهت حرکت کرده است:

۱- تأمین حقوق افراد با وضع

قوانین در مورد کیفیت استرقاق (بنده گرفتن) و تحریم آن جز در موارد خاص.

۲- وضع قوانین در جهت حمایت از حقوق بردگان و تنظیم روابط صحیح بین مالک و برده .

۳- ترغیب مردم به آزادسازی بردگان و وضع قوانینی برای حصول این مقصود (مانند کفارات و شرایط عتق). در مجموع اسلام شرایطی را برای بردگان فراهم ساخت که آنان به مقامات و درجات مهم علمی و سیاسی در جامعه اسلامی دست یافتند و حتی مدت ها حکومت ((ممالیک)) بر بسیاری از نقاط کشورهای اسلامی پدیدار شد. در حقیقت اسلام با فراهم آوردن شرایط انسانی و عاطفی برای زندگی بردگان، بردگان را از سراسر دنیا مشتاق به پیوستن به جامعه اسلامی نمود و آنان در بازگشت به موطن خود همراه با آزادی، مبلغ و مروج اسلام می شدند. اسلام راه برده شدن افراد آزاد را مسدود کرد و از سوی دیگر راه آزادی بردگان را گشود و مسلماً یکی از عوامل دگرگونی نظام بردگی در جهان، نقش اسلام در این زمینه بوده است. کنیزها نیز در این بین مشمول همین قاعده و قانون بوده اند. آنان از کشورهای دیگر که در جنگ با مسلمانان اسیر می شدند، و یا به صورت تجاری وارد ممالک اسلامی می گشتند، با فرهنگ اسلامی و مزایای نجات بخش آن آشنا شده و بسیاری از آنان همانند دیگر مردم در جامعه اسلامی زندگی می کردند و مالکیت کنیز در حکم عقد ازدواج بود و موجب محرمیت به مالک آن می گردید. بجاست بدانیم که مادر برخی از ائمه ما کنیز بوده اند، حتی مادر امام زمان

(عج) نیز کنیزی رومی بوده است. سخن در این مقوله بسیار گسترده می باشد. اما توجه به این نکته مهم است که تنها عاملی که در اسلام مجوز استرقاق (گرفتن بنده و کنیز) است موردی است که کسانی در جنگ با اسلام به عنوان دین حق اسیر شده باشند و پرواضح است کسی که به خداوند رحمان کفر ورزیده است و باز به این حد هم بسنده نکرده است بلکه با دین حق مبارزه می نماید. آیا حق حیات برای این گروه قائل شدن، جز از روی تفضل الهی است؟! معذ لک، اسلام حق حیات اینان را تضمین کرده، کشتن اسیر را جز در شدت درگیری و در معرکه جنگ روا ندانسته است، لکن باید این افرادی که از آزادی عمل خود سوء استفاده نموده علیه دین خدا قیام نموده در نبرد علیه دین خدا و مؤمنین به آن شرکت جسته است، دایره فعالیت هایشان و آزادی آنها محدود گردد. (با وجود این آموزه های بسیاری در اسلام برای رهایی آنان ارائه نموده است و برای تحقق این آموزه ها نیز پاداش بسیار زیادی قرار داده است).

پس کسی که کافر حربی است یعنی به جنگ علیه مسلمین پرداخته و شروع کننده جنگ است، احترامی از نظر اسلام ندارد، زیرا اولاً؛ زیر بار منطق و دین حق نرفته و در مواجهه با حقائق به لجاجت بازی پرداخته است و ثانیاً؛ به جنگ مسلحانه با مسلمین روی آورده.

و شخصی که با اختیار خود کرامت انسانی خویش را پای مال می نماید و خود را در حد یک حیوان درنده تنزل

می دهد (حیوان از آن جهت که زیر بار حق و منطوق نرفته و درنده از این جهت که به جنگ با مسلمین پرداخته) نباید انتظار داشته باشد که اسلام برای او شرافت و ارزش قائل باشد.

برای چنین اشخاصی در دین چیزی به نام کمپ اسراء که به راحتی بخورند و بخوابند در نظر نگرفته بلکه باید به عنوان مستخدم در اختیار مسلمین قرار گیرد و این حکم چندین فایده دارد:

۱. موجب تنبیه و جریمه این اشخاص می گردد.

۲. نگهداری آنها هزینه ای را برای حکومت اسلامی در بر ندارد.

۳. در اثر معاشرت با مسلمین با فرهنگ و احکام اسلامی آشنا می شوند و لذا اغلب آنان در طول تاریخ مسلمان شده اند.

با این وجود راه های گوناگونی را برای آزادی آنها پیش بینی نموده.

برای مطالعه بیشتر ر. ک :

۱- تفسیر المیزان، علامه طباطبایی، ج ۶ (عربی) ج ۱۲ (فارسی)، ذیل آیت ۱۱۶ تا ۱۲۰ (سخنی درباره بردگی و بردگی گرفتن)

۲- اسلام و مسأله آزادی، بردگی، موسوی زنجانی

۳- از بردگی روم قدیم تا مارکسیسم، حجتی کرمانی

۴- فرآورده های دینی، ناصر مکارم

۵- برده داری در روم باستان، بیدار فکر

۶- حقوق بشر، اسدالله مبشری

۷- نگاهی به بردگی، محمد علی گرامی

۸- بردگی در اسلام، صادق ایرجی

آیا اینکه به ما اجازه داده نشده در ذات خود کنکاش کنیم مخالف آزادی نیست؟

پرسش

آیا اینکه به ما اجازه داده نشده در ذات خود کنکاش کنیم مخالف آزادی نیست؟

برخلاف نظر شما، نه تنها کنکاش در ذات خود منع نشده است بلکه در روایات متعدد چنین تفحصی توصیه شده است. چنان که در روایت می فرماید: «معرفة النفس انفع المعارف؛ شناخت خود پرفایده ترین شناخت ماست» (غرر الحکم، ج ۶، ص ۱۴۸).

گذشته از آن شناخت خود، مقدمه شناخت خداوند شمرده شده است: «من عرف نفسه فقد عرف ربه؛ کسی که خود را شناخت خداوند را شناخته است» (غرر الحکم، ج ۵، ص ۱۹۴، انتشارات دانشگاه تهران).

آنچه در روایات ما از آن نهی شده است، کنکاش در ذات خداست. امام باقر(ع) می فرمایند: درباره آفرینش الهی گفتگو کنید. اما درباره ذات خداوند گفتگو نکنید. زیرا جز حیرانی و سرگردانی عاید نمی شود (اصول کافی، ج ۱، ص ۹۲).

دلیل آن نیز این است که شناخت ذات خداوند برای ما انسانها غیرممکن و محال است و ما هیچ راهی برای شناخت آن نداریم. زیرا ما فقط اموری را می شناسیم که با ذهنمان بیاید و ذات خداوند برتر از فهم و وهم و ذهن ماست. همچنین شهود و کشف نیز تنها در حیطه صفات و اسماء و افعال خداوند است. به عبارت دقیق تر شناخت صفات و اسماء و افعال خداوند امکان دارد. اما نیاز به کنکاش عمیق عقلی و از آن بالاتر صفای باطن و سیر و سلوک و ریاضت های شرعی دارد. پس نه تنها نهی از کنکاش در ذات خداوند، مخالف آزادی نیست. بلکه به رسمیت شناختن حیطه و محدوده عقل و خرد و شهود و آزادی انسان است

که انسان تا چه حد توان و امکان شناخت دارد و بیش از آن که منطقه ذات الهی است، برای او غیرقابل شناخت است.

پس نباید تصور شود که ذات خداوند قابل شناخت است و ما از کنکاش از آن نهی شده ایم. بلکه اصولاً کنکاش و ورود با محدوده ذات امکانپذیر نیست. با تعبیر شیخ محمود شبستری در شرح گلشن راز:

در آلا فکر کردن شرط راه است ولی در ذات حق محض گناه است

بود در ذات حق اندیشه باطل محال محض دانی تحصیل حاصل

چو آیات است روشن گشته از ذات نگردد ذات او روشن ز آیات

همه عالم ز نور اوست پیدا کجا او گردد از عالم هویدا؟

نگنجد نور ذات اندر مظاهر که سجای جلالش هست قاصر

اماکن عقل را با حق همی باش که تاب خود ندارد چشم خفاش

پس دلیل نهی از اندیشه در ذات خداوندی این است که عقل و اندیشه به آن سامان راهی ندارد و جز گیر و سرگردانی و اغراض و گمراهی عاید دیگری ندارد. زیرا اینجا منطقه ای است که عقل، شری بدان راه ندارد و به تعبیر زیبای حافظ: «عنقا شکار کس نشود، وام پس گیر».

آیا می شود از ولی فقیه انتقاد نمود و از سر دلسوزی راهکار و طرحی به ایشان ارائه شود و نظراتمان را در مورد تصمیمات ولی فقیه اعلام داشته و همچنین تصمیمات ایشان را مورد نقد و ارزیابی قرار دهیم و احیاناً رد کنیم.

پرسش

آیا می شود از ولی فقیه انتقاد نمود و از سر دلسوزی راهکار و طرحی به ایشان ارائه شود و نظراتمان را در مورد تصمیمات ولی فقیه اعلام داشته و همچنین تصمیمات ایشان را مورد نقد و ارزیابی قرار دهیم و احیاناً رد کنیم.

پاسخ

یکم. براساس اعتقادات دینی ما، فقط پیامبران، حضرت زهرا و ائمه اطهار(ع) معصوم اند. از این رو هیچ کس ادعا نمی کند که احتمال اشتباهی در رفتار و نظرات ولی فقیه نیست. احتمال خطا و اشتباه در مورد ولی فقیه وجود دارد و ممکن است دیگران به خطای او پی ببرند. از این رو می توان از ولی فقیه انتقاد کرد. ما نه تنها انتقاد از ولی فقیه را جایز می شماریم؛ بلکه براساس تعالیم دینی، معتقدیم یکی از حقوق رهبر بر مردم، لزوم دلسوزی و خیرخواهی برای او است. این حق تحت عنوان «النصیحه

لائمه المسلمین» و امر به معروف و نهی از منکر تبیین شده است. نصیحت به معنای خیرخواهی برای رهبران اسلامی است که یکی از ساز و کارهای تحقق آن اندر زدهی است. بنابراین نه تنها انتقاد از ولی فقیه جایز است؛ بلکه در جای خود واجب شرعی است و منافع و مصالح شخصی یا گروهی نباید مانع انجام دادن آن شود.

دوم. نظرات و تصمیمات ولی فقیه به سه بخش تقسیم می شود: فتوا، توصیه ها و بیانات ارشادی،

احکام حکومتی که یا مستقیماً خود صادر می کند و یا از مجاری قانونی (مانند مجلس شورای اسلامی) صادر می شود.

بخش اول، برای مقلدان او لازم الاجرا است و انتقاد در آن به معنای مناظره علمی و فقهی است که جایز و مطلوب می باشد؛ ولی نیازمند قدرت اجتهاد است.

بخش دوم، الزامی - افزون بر آنچه قبل از آن

توصیه‌ها داشته - نمی‌آورد و نقش عمده آن آگاهی بخشی، روشنگری و هدایت به واقع است. انتقاد، بحث و تحقیق درباره این امور جایز است و حتی اگر شخصی نظری مخالف با رهبری داشت، اطاعت از این گونه توصیه‌های رهبری - تا جایی که با قانونی مخالفت نکند - الزامی نیست. در این موارد او می‌تواند؛ بلکه بنا به اهمیت موضوع باید آرای خود را به رهبر برساند و وظیفه مشاوره را در این باب انجام دهد، البته آرای خود را در سطح جامعه، نباید به گونه‌ای تبلیغ کند که باعث بی‌حرمتی، کوچکی و تضعیف رهبر و حکومت اسلامی شود که در این صورت عمل حرامی انجام داده است.

بخش سوم، اطاعت از دستورات و احکام ولایی یا قوانین مدون جمهوری اسلامی - که به یک اعتبار احکام ولی فقیه اند - برای همگان (حتی غیر مقلدان او) لازم و واجب است و تخلف از آن به هیچ وجه جایز نیست (حتی اگر شخصی آن قانون را خلاف مصلحت بداند)؛ زیرا روشن است که اگر در هر قانون و کشوری، لزوم رعایت قوانین و دستورات الزامی، تابع سلیقه‌های متنوع شود، آن کشور با هرج و مرج مواجه شده و قوانین آن ضمانت اجرایی نخواهد داشت.

البته در همین موارد هم - به ویژه قبل از صدور حکم - تحقیق و بحث علمی می‌تواند به عنوان مشورت برای حکومت اسلامی ارائه شود. در نهایت مرجع تصمیم‌گیری، خود شخص ولی فقیه یا مجاری قانونی منصوب از ناحیه او است. (۱)

سوم. در انتقاد از ولی فقیه، رعایت نکات ذیل لازم است:

۱. اخلاق اسلامی در هنگام انتقاد رعایت شود. در این مسأله رهبر با دیگر

مؤمنان مشترک است. شرایط انتقاد شامل موارد ذیل است:

۱-۱. پیش از انتقاد باید اصل موضوع محرز و عیب و اشکال، قطعی باشد و مبتنی بر شایعات و اخبار غیرقابل اعتماد نباشد و یا براساس حدس و گمان و بدون تحقیق، مطلب ناحق به کسی نسبت داده شود و موجب اعتراض و انتقاد قرار گیرد.

۱-۲. به منظور اصلاح و سازندگی انتقاد شود؛ نه برای عیب جویی و رسوایی اشخاص و نه به سبب برتری طلبی.

۱-۳. بدون هیچ توهین و جسارت، مؤدبانه و با رعایت شئون وی بیان شود و در حقیقت انتقاد باید بسان هدیه ای تقدیم شود. امام صادق(ع) فرمود: «احب اخوانی الی من اهدی الی عیوبی». (۲)

۲. شخصیت محترم و قداست خاص رهبری در نظام اسلامی و مسائل دیگری نیز باید در نظر گرفته شود. به یقین میان انتقاد کردن فرد از دوست خود یا زن از شوهر و یا فرزند از پدر یا شاگرد از استاد، تفاوتی روشن وجود دارد. فرزند و شاگرد برای پدر و استاد خود احترام خاصی قائل اند. اما فوق آنان قداستی است که برای امام و جانشین او وجود دارد. قداست، محبتی همراه با احترام و تواضع است و چون ولی فقیه در مقام نیابت معصوم قرار دارد؛ از این رو از قداست والایی برخوردار است و رعایت کمال احترام و ادب برای او ضروری است و حفظ حرمت و شأن او بر همه لازم است. از این رو انتقاد باید به گونه ای بیان شود که هیچ گونه تأثیر سویی بر قداست و جایگاه ولی فقیه نداشته باشد.

۳. انتقاد از رهبر باید هوشمندانه طراحی شود تا موجب سوء استفاده دشمنان نشود.

چهارم. به نظر می رسد برای رعایت همه اصول

مزبور، بهترین شیوه انتقاد از رهبری در نظام جمهوری اسلامی، نوشتن نامه به دبیرخانه مجلس خبرگان و یا دفتر مقام معظم رهبری و بیان موارد لازم است. انتقاد از دیگر مسئولان نظام (مجلس، قوه مجریه و قوه قضائیه) در اصل ۹۰ قانون اساسی مطرح شده است: «هر کسی شکایتی از طرز کار مجلس یا قوه مجریه و یا قوه قضائیه داشته باشد، می تواند شکایت خود را کتباً به مجلس شورای اسلامی عرضه کند. مجلس موظف است به این شکایات رسیدگی کند و پاسخ دهد...». عمل به این قانون موجب حفظ حرمت نهادهای یاد شده خواهد بود. طبق اصل ۱۱۳ قانون اساسی، رهبر، عالی ترین مقام رسمی کشور محسوب می شود؛ از این رو رعایت این نکات درباره او اولویت دارد.

پنجم. مطیع محض و کامل بودن از ولی فقیه با انتقاد کردن از او هیچ منافاتی ندارد، زیرا ولی فقیه تا زمانی که واجد شرایط مذکور در قانون می باشد و مجلس خبرگان حکم به عزل او ندهد؛ بر همه مسلمانان ولایت دارد و آنان بالطبع باید از او اطاعت کنند. اما در عین حال وظیفه انتقاد و نصیحت ولی فقیه را نیز بر عهده دارند.

در پایان ذکر این نکته لازم است که انتقاد کننده، نباید انتظار داشته باشد که ولی فقیه یا دیگر مسئولان، به هر انتقادی جامه عمل بپوشند. چه بسا مسئولان دلایل محکمی برای افعال خود دارند که انتقاد کننده از آنها بی خبر باشد و حتی گاهی ممکن است نظرات و انتقادات گوناگون و متناقضی ارائه شود که امکان عمل به همه آنها برای مسئولان ممکن نباشد. بله چیزی که وظیفه حکومت اسلامی است و از مسئولان انتظار می رود، گوش دادن

به انتقادات و فراهم آوردن بستری است که مردم بتوانند انتقادات و نظرات خود را از عملکرد مسئولان و... از طریق مجاری و ساز و کارهای معین - بدون هیچ نگرانی و ترس - به سمع و نظر آنان برسانند و آنان با انتقادهای مردم برخوردی منطقی داشته باشند؛ یعنی، اگر درست است بپذیرند و اگر درست نیست مردم را توجیه کنند نه اینکه به محض انتقاد فکر کنیم بلافاصله باید پذیرفته شود و تغییر و تحولی در کارکرد نظام پدید آید و اگر چنین نشد، بگوییم پس گوش شنوایی وجود ندارد. (۳)

پی نوشت ها:

(۱) برای مطالعه بیشتر ر.ک:

- اصول کافی، ج ۱، ص ۴۰۳

- امر به معروف و نهی از منکر، محسن قرائتی

- میزان الحکمه، ماده نصح، محمدی ری شهری

- نهج البلاغه، عهدنامه مالک اشتر

- نصیحت ائمه مسلمین، فصلنامه حکومت اسلامی، شماره ۱، محمد سروش

(۲) تحف العقول، ص ۳۶۶.

(۳) برای آگاهی بیشتر ر.ک:

- محمد تقی مصباح یزدی، پرسش ها و پاسخ ها (ولایت فقیه، خبرگان)، ج ۱، ص ۶۹

- احمد واعظی، جامعه دینی، جامعه مدنی، ص ۱۲۶

می گفت مسلمانان در فرانسه ۵۰ مسجد جامع دارند ولی اینجا اجازه نمی دهند حکومت، که ما یک کلیسای جدید بسازیم و زنانمان نمی توانند انطور که می خواهند (کم پوشش) در جامعه ظاهر شوند.

پرسش

می گفت مسلمانان در فرانسه ۵۰ مسجد جامع دارند ولی اینجا اجازه نمی دهند حکومت، که ما یک کلیسای جدید بسازیم و زنانمان نمی توانند انطور که می خواهند (کم پوشش) در جامعه ظاهر شوند.

اقلیت های دینی غیر مسلمان در نظام جمهوری اسلامی از امتیازات بسیار متعدد و محدودیت های اندکی برخوردارند:

الف - امتیازات :

نظام جمهوری اسلامی ایران، با الهام از آموزه ها و تعالیم حیات بخش اسلام اهمیت و جایگاه ویژه ای در احترام و رعایت حقوق اقلیت های مذهبی قائل بوده و این مهم با مراجعه به اصول قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و سایر قوانین عادی و عملکردها و اقدامات نظام اسلامی بعد از پیروزی انقلاب، در قبال این دسته از هموطنانمان به خوبی قابل اثبات است:

۱. براساس اصل سیزدهم قانون اساسی اقلیت های دینی (زرتشتی، کلیمی و مسیحی) به رسمیت شناخته شده اند که در حدود قانون در انجام مراسم دینی خود آزادند و در احوال شخصیه و تعلیمات دینی بر طبق آیین خود عمل می کنند. «قولوا آمنا بالله و ما انزل الینا و... و ما اوتی موسی و عیسی و ما اوتی النبیون من ربهم لانفرق بین احد منهم و نحن له مسلمون» (بقره، آیه ۱۳۶).

۲. اقلیت های دینی در برگزاری مراسم و مناسک مذهبی خود آزاد بوده و نظام اسلامی چنین حقی را کاملاً برای آنان محترم می شمرد و آنان می توانند به صورت کاملاً آزاد در معابد رسمی خود (کلیسا، کنیسه و...) به انجام مراسم دینی خود بپردازند.

۳. در احوال شخصیه و تعلیمات دینی بر طبق آیین خود عمل می کنند.

۴. براساس اصل ۲۶ حق تشکل

دارند: «... انجمن های ... اقلیت های دینی شناخته شده آزادند، مشروط به این که اصول استقلال، آزادی، وحدت ملی، موازین اسلامی و اساسی جمهوری اسلامی را نقض نکند...» به موجب ماده ۴ قانون فعالیت احزاب مصوب ۷/۶/۱۳۶۰ «انجمن اقلیت های دینی موضوع اصل ۱۳ قانون اساسی تشکیلاتی است که مرکب از اعضای داوطلب همان اقلیت دینی که هدف آن حل مشکلات و بررسی مسائل دینی، فرهنگی، اجتماعی و رفاهی ویژه آن اقلیت باشد.

۵. حق نمایندگی مجلس شورای اسلامی بر اساس اصل ۶۴ قانون اساسی و شرکت در تمام انتخابات اعم از شوراها، ریاست جمهوری، همه پرسی، خبرگان رهبری و...

۶. براساس اصل تساوی عموم در مقابل قانون (اصل ۳ و ۱۴) و تساوی و برخورداری همه افراد ملت از حقوق مساوی در تمام زمینه ها (اصول ۱۹ و ۲۰) آنان در زمره افراد ملت از این حقوق برخوردار خواهند بود (حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، سید محمد هاشمی، ج ۱، ص ۱۸۶، سال ۱۳۷۸).

۷. در پیرو این اصول و با الهام از ارزش ها و تعالیم اسلامی بهترین حسن سلوک و حسن رفتار و همزیستی مسالمت آمیز را با پیروان اقلیت های دینی داشته است و این واقعیتی است که اکثریت این هموطنان که به طور منصفانه واقعیات را در نظر می گیرند و گروه های بازدید کننده از ایران، بدان اذعان دارند، به عنوان نمونه در زمانی که ایالات متحده آمریکا، اتهام نقض حقوق یهودیان و نحوه غیرقانونی محاکمه آنها را بر ایران وارد می نمود، خاخام های یهودی وابسته به گروه «نتوریا کارتا» که در آمریکا مستقر هستند، پس از بازدید دو هفته ای

خود از ایران در بازگشت به نیویورک در یک کنفرانس خبری از مقامات ایران به خاطر میهمان نوازی از جامعه یهودیان ایران تشکر و تأکید کردند که در دیدار با اقشار مختلف، جامعه یهودیان آمریکا از نزدیک شاهد بوده اند که یهودیان ایران نسبت به یهودیان سایر کشورها از وضع بهتری برخوردار هستند و جو سازی رسانه های درباره وضع یهودیان ایران، بی مورد و سیاسی می باشد (چالش های ایران و آمریکا، حمید عبادی، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۱، ص ۱۸۸).

و این در حالی است که سایر مسلمانان جهان که در کشورهای مسیحی نشین و... زندگی می کنند نه تنها از حقوق اجتماعی یکسان با سایر شهروندان آن کشورها برخوردار نبوده، هیچ حق نماینده داشتن در مجالس قانونگذاری و... را ندارند، بلکه معمولاً- مورد خشونت و آزار واقع شده و حتی از انجام تعالیم مذهبی خویش نیز ممنوع می باشند، مانند قضیه حجاب در فرانسه و یا اعمال خشونت شدید نسبت به مسلمانان در آمریکا و...

۸. در مورد مسیحیان و کلیساهای آنان نیز باید گفت اگر بخواهید آمار کلیساهای ایران را نسبت به مساجد مسلمانان در فرانسه تصدیق می نمایید که مسیحیان ایران علی رغم تعداد بسیار اندکی که دارند در مقابل مسلمانان فرانسه که جمعیت عظیمی را تشکیل می دهند از اماکن مذهبی بسیار بیشتری برخوردارند، و حتی به مراتب بیشتر از عدد ۵۰ و بالاتر از آن می شود.

ب - محدودیت ها:

وجود برخی محدودیت های ظاهری برای اقلیت های دینی غیر مسلمان ناشی از دلایل منطقی و دینی می باشد زیرا:

اولاً، باید توجه به رسمیت دین اسلام و مذهب شیعه براساس

خواست و اراده اکثریت قاطع کشور، طبعا اقلیت های دینی کشور، در امور سیاسی و اجتماعی خود ناگزیر به تبعیت از این رسمیت و انصراف از قسمتی از آیین خویش می باشند (سید محمد هاشمی، همان، ص ۱۷۴).

و این امری کاملا منطقی است و نمی شود انتظاری غیر از این داشت.

ثانیا، همان گونه که می دانیم سکونت اقلیت های دینی غیر مسلمان در دارالاسلام و کشورهای اسلامی، تابع عقد قرارداد ذمه می باشد که براساس آن اقلیت های دینی غیر مسلمان در چارچوب رعایت شرایط و مقررات خاصی که البته در مقابل آن تعهدات و امتیازات بیشماری برای آنان از طرف دولت اسلامی وجود دارد می توانند در کشورهای مسلمان زندگی مسالمت آمیز و دوستانه ای داشته و از حسن همجواری و معاشرت با مسلمانان برخوردار باشند (ر.ک: فقه سیاسی، حقوق تعهدات بین الملل و دیپلماسی در اسلام، عمید زنجانی، نشر سمت، ۱۳۷۹، ص ۸۸ به بعد).

بررسی تاریخی وضعیت اقلیت های دینی که در کشورهای اسلامی زندگی می کرده اند، بیانگر کمال آسایش، امنیت و رضایت آنان از حکومت های اسلامی است تا جایی که عده زیادی از این اقلیت ها به رغم آزادی ها و زندگی قابل قبول که داشتند و هیچ گونه اجباری برای آنان نبود، به مرور زمان مسلمان شدند از این رو در تاریخ اسلام به کمتر موردی برمی خوریم که اقلیت های دینی برای احقاق حقوق و آزادی های خود دسته به مبارزه و قیام و درگیری های منظم زده باشند.

ثالثا، معابد و اماکن مقدسه اهل کتاب مورد احترام مسلمین است و قرآن مجید یکی از زمینه های جهاد علیه

اشرار را حفظ همه اماکنی می داند که پیروان ادیان توحیدی به عبادت می پردازند و نام مبارک خداوند را بر زبان می آورند: «... ولو لا دفع الله الناس بعضهم ببعض لهدمت صوامع و بيع و صلوات و مساجد يذکر فيها اسم الله» (حج، آیه ۴۰).

بر این اساس حفظ امنیت و مصونیت همه جانبه معابد و اموال و موقوفات آنان از مسؤولیت ها و وظایف مسلمین است. اما مسائلی نظیر ایجاد معابد نوبنیاد منوط به نوع سرزمین و توافقی است که در متن قرارداد ذمه منظور شده است.

توضیح آن که: فقها سرزمین هایی را که در قلمرو حکومت اسلامی است به سه دسته تقسیم کرده اند:

۱. سرزمین ها و شهرهایی که مسلمانان مستقیماً آن را آباد کرده اند هرگاه اقلیت ها در این گونه سرزمین ها و شهرها اقامت گزینند، نمی توانند کلیسا و دیر و کنشت و معبدی ایجاد نمایند زیرا این آبادی ها متعلق به مسلمین است و اقلیت ها حقی نسبت بدان ندارند و مسلمانان نیز نمی توانند به آنها چنین حقی را بدهند چنانکه مرحوم علامه حلی می گوید: «هرگاه با مسلمین در این باره مصالحه و قراردادی امضا گردد، بی اعتبار خواهد بود» (تذکره الفقهاء، ج ۱، ص ۴۴۶).

و مرحوم شیخ طوسی در المبسوط با صراحت بیشتری چنین می گوید: «پیشوای مسلمین نمی تواند اجازه دهد تا اهل ذمه در سرزمین های مزبور به ایجاد کنشت یا کلیسا یا دیری یا مرکزی برای عباداتشان اقدام نمایند و هرگاه چنین معاهده ای صورت بگیرد، قرارداد باطل خواهد بود» و این حکم در مورد سرزمین هایی که اهالی آن

اسلام بیاورند نیز صادق است (همان).

۲. بلاد و سرزمین هایی که اهالی آن در جنگ با مسلمین شرکت نموده و پس از پیروزی مسلمین با اجبار (عنوه) به تصرف و اشغال مجاهدان مسلمان درآمده باشد. از آنجا که بر طبق قانون جهاد، این گونه سرزمین ها متعلق به عموم مسلمین است، گروه های سه گانه مذهبی نمی توانند در این سرزمین ها کلیسا یا معبد دیگری را بنا نهند ولی کلیسا و معابدی که به هنگام تصرف این شهرها و آبادی ها به جای مانده به مقتضای قرارداد ذمه همچنان به حال خود باقی مانده، از امنیت و مصونیت کامل برخوردار خواهد بود.

۳. هرگاه پیش از درگیری، مردم کشور یا شهر یا ساکنان سرزمینی با مسلمین قرارداد صلح امضا کنند و بر طبق قرارداد مزبور اراضی به اهالی آن واگذار شود، به طوری که متعهدان تنها به پرداخت مالیات مؤظف شوند در این صورت اهالی و سکنه این سرزمین ها نه تنها حق ابقای عبادتگاه های موجود را خواهند داشت بلکه می توانند آزادانه اقدام به احداث کلیساها و معابد جدید نیز بنمایند.

در هر صورت درباره حق تجدید و احداث معابد و کلیسا در شهرها و سرزمین های اسلامی باید علاوه بر نوع سرزمین، شرایط و مواد صریح قرارداد صلح و عقد ذمه را در نظر گرفت و در صورتی که توافقی در این زمینه بین پیشوای صلاحیت دار مسلمین و متحدان متعهد انجام بگیرد، مانعی در احداث معابد جدید از طرف گروه های سه گانه متعهد نخواهد بود. ممکن است طرفین معاهده بر منع اقدام مزبور توافق نمایند، در این صورت هرگونه اقدامی در

این زمینه محکوم خواهد بود (مسلمان، به نقل از عمید زنجانی، پیشین، ص ۱۶۰).

رابعاً، با توجه به مطالب گفته شده، پاسخ آخرین قسمت سؤال درباره پوشش زنان اهل کتاب در مجامع عمومی مسلمانان مشخص می شود که از یک سو در سرزمین اسلامی زندگی می کنند و از کلیه امکانات، حقوق مادی و معنوی، امنیت و... برخوردارند از این رو موظفند که مانند همگان به قوانین آن احترام بگذارند و از سوی دیگر هیچ محدودیتی در حریم خصوصی آنان وجود ندارد که هرگونه می خواهند براساس آیین و کیش خود عمل نمایند، اما انتقال این گونه مسائل به حوزه اجتماعی جامعه اسلامی در واقع توطئه و توهین به مقدسات و ارزش های اسلامی بوده که براساس قرارداد ذمه متعهد به پرهیز از آن می باشند.

آخرین نکته این که بی حجابی حتی در آیین حضرت مسیح(ع)، نوعی انحراف است که مسیحیت واقعی آن را بر نمی تابد و حتی سنگین تر از اسلام می باشد و از این رو در این زمینه هیچ فرقی بین زنان مسلمان و زنان اهل کتاب نیست، بنابراین رعایت پوشش در اسلام به هیچ وجه مذهب ستیزی نیست اما ممنوعیت حجاب در فرانسه مذهب ستیزی می باشد.

مرز آزادی اندیشه چیست؟

پرسش

مرز آزادی اندیشه چیست؟

پاسخ (قسمت اول)

در پاسخ به این سؤال، مقاله ای با مشخصات ذیل آورده می شود که به صورت مبسوط و مستدل به تبیین آزادی اندیشه در اسلام، مبانی، موارد و انواع و بالاخره حدود و مرزهای آن پرداخته است: (آزادی اندیشه، مهدی منتظر قائم، به نقل از فصلنامه حکومت اسلامی شماره ۷ به نقل از سایت شبکه شارح)

چکیده

این مقاله سه مورد برای آزادی اندیشه مطرح می کند: ۱ انتخاب اندیشه ۲ کتمان اندیشه ۳ اظهار و تبلیغ اندیشه. و در بحث از مورد سوم، اندیشه دینی، ضددینی و غیردینی را مورد بررسی قرار می دهد.

برای اندیشه ضددینی، چهار مورد ذکر می کند: ۱ اظهار کفر ۲ افترا به خدا و رهبران دینی ۳ اظهار ارتداد ۴ اضلال. برای ممنوع بودن اضلال، هفت دلیل عقلی و هشت دلیل نقلی نقل می کند و به بررسی آن ها می پردازد، و با یک تذکار در مورد راه های جلوگیری از اضلال، این بحث را تمام می کند، و اندیشه غیر دینی را مورد بحث قرار می دهد. پایان این مقاله سخنی در باب اظهارات ممنوع است که به سه مورد اندیشه مذلل، مضل و مخلل اشاره می کند.

آزادی، اساسی ترین حق بشر است و در میان انواع آزادی ها، (آزادی فردی)، و در بین آزادی های فردی اندیشه برای دست یابی به کمال انسانی، ضروری ترین وسیله است. (آزادی اندیشه) به معنای آزادی در انتخاب و داشتن هر نوع اندیشه است اما کتمان و اظهار آن نیز به طور معمول در همین بحث مطرح می شود. ۱.

به نظر برخی، آزادی

اندیشه از فرهنگ اروپا و غرب گرفته شده است. ۲ و منشأ افراط اروپاییان در این مسئله دو چیز است: (۱) برخورد کلیسا با عقاید مردم در محاکم تفتیش عقاید. ۲ نظر بعضی از فلاسفه غرب در مورد مذهب که معتقدند مذهب یک سرگرمی لازم برای بشر است و برای آن حقیقتی قائل نیستند و به همین دلیل می گویند انسان هر عقیده ای را برگزیند آزاد است. ۳)

همان گونه که آزادی مطلق، عملی نیست؛ آزادی هر اندیشه نیز، در عمل، به سلب خود می انجامد. از این رو هر جامعه ای آزادی اندیشه را به گونه ای محدود کرده است. به نظر می رسد اسلام به آزادی فردی قائل است و بنابر (اصل آزادی) ۴، انسان در عقیده، گفتار و رفتار خود آزاد است و نمی توان کسی را ملزم کرد که عقیده ای را بپذیرد یا اندیشه اش را اظهار کند و یا مخفی بدارد. این اصل بدون شک در مواردی قید خورده است و در این مقاله پس از بیان گستره موارد آزادی اندیشه به قیود آن نیز اشاره می شود.

موارد آزادی اندیشه

یک انتخاب اندیشه:

اسلام، مثل هر دین دیگر به نظر پیروانش خود را بهترین دین می داند ولی به آزادی مردم در انتخاب یا عدم انتخاب آن احترام می گذارد و کسی را به پذیرش اسلام مجبور نمی کند. آیه (لا اِکراه فی الدین) ۵ دلیل بر این سخن است و اگر اخباری باشد حاکی از این است که پذیرش عقیده دینی قابل اجبار نیست. (عقیده عمل اختیاری نیست تا این که منع یا تجویز به آن تعلق بگیرد.) ۶ و اگر اخبار

در مقام انشا باشد به معنای عدم جواز تحمیل آن بر مردم است. (لااکراه فی الدین یک حقیقت تشریحی است که متکی به حقیقت تکوینی است و از قبیل احکام ارشادی است؛ یعنی کسی را مجبور به پذیرفتن دین حق نکنید چه این که ممکن نیست از راه اجبار به مقصود رسید.)^۷

البته هر کس باید تلاش کند که دین حق را بشناسد و آن را انتخاب نماید و (هر کس دینی جز اسلام اختیار کند از او پذیرفته نمی شود).^۸ ولی این، به معنای مجبور کردن مردم به پذیرش آن نیست. خدا مردم را آزاد گذاشته است که هر دینی بخواهند انتخاب کنند ولی او تنها دین حق را می پذیرد. البته اکثر کفار نیز در قیامت از رحمت الهی برخوردارند. (اینان چون به صحت مذهب خود و بطلان سایر مذاهب قطع دارند معذورند و گناه کار و عصیان گر نمی باشند، حتی اکثر علمای آنان نیز چون در محیط کفر بزرگ شده اند، به مذاهب باطلشان اعتقاد یقینی پیدا کرده اند و هر دلیل علیه اندیشه خود را رد می کنند. اما آنان که احتمال می دهند مذهبشان باطل است و از روی لجاجت، از مطالعه ادله ادیان دیگر سر باز می زنند، مقصّر هستند و مستحق عذاب الهی می باشند).^۹

بعضی، آزادی عقیده به معنای آزادی فکر کردن، را مجاز دانسته اند و گفته اند: (اعتقادهایی که کوچک ترین ریشه فکری ندارد و فقط با یک انعقاد و یک انجماد روحی است که از نسلی به نسلی آمده است، عین اسارت است و جنگیدن برای از بین بردن این عقیده ها جنگ در راه آزادی

بشر است نه جنگ علیه آزادی بشر) ۱۰ و (عقایدی که بر مبناهای وراثتی و تقلیدی و از روی جهالت به خاطر فکر نکردن و تسلیم شدن در مقابل عوامل ضد فکر در انسان پیدا شده است، این ها را هرگز اسلام به نام آزادی عقیده نمی پذیرد.) ۱۱ و (اگر عقیده ای از مبنای صحیح و منطقی به دور باشد اجبار بر ترک آن جایز است.) ۱۲

بعضی دیگر گفته اند: (توحید حق انسانی است... و برای برقراری آن اگر به زور هم متوسل شدیم نه تنها اشکال ندارد که لازم نیز هست.) ۱۳ و (جنگی که آیات جهاد از آن سخن می گوید برای میراندن شرک است... دفاع از حق فطری انسانیت موجب می شود که آنان به پذیرش دین حق مجبور شوند.) ۱۴

به نظر می رسد: ۱ درست است که عقیده ای که منشأ خرافی دارد و از مبنای صحیح و منطقی برخوردار نیست، از لا اله الا الله اسلام عقیده موجه نی... اما چگونه می توان در بحث های نظری، مبانی صحیح و منطقی را از غیر آن تمیز داد؟ هر صاحب نظری به گونه ای استدلال می کند و به نتیجه ای می رسد و آن را مبتنی بر بدیهیات می داند. اگر کسی در مقام بحث و مطالعه به اشتباه بودن اعتقاد خود پی برد می تواند از آن دست بردارد اما چگونه می توان با زور یقین او را از بین برد؟ اعتقاد امر قلبی است و زمانی از بین می رود که مردم آن عقیده را نخواهند. توسل به اجبار در صورتی لازم است که مؤثر باشد اما اعتقاد به توحید در فضای باز و هدایت گر

حاصل می شود نه در جوّ زور. عقیده چون ایمان و محبت ۱۵ غیرقابل تحمیل است.

۲ توحید حق انسانی است، اما به چه دلیل مردم را می توان مجبور کرد که از حق طبیعی خود بهره مند شوند؟ و از طرف دیگر، آزادی در انتخاب عقیده نیز از اولی ترین حقوق اساسی انسانی است. علاوه بر آن، عدم اعتقاد به توحید ظلم به نفس است و به حکم عقل باید از آن جلوگیری کرد اما نه از راه اجبار.

۳ میراندن شرک، مطلوب دین توحیدی است اما راه آن ارائه برهان و جدال احسن است نه جنگ. آیات و روایات جهاد در مقام بیان دفاع در مقابل کافران جنگ جو و فتنه گر و ظالم و پیمان شکن و متجاوز است ۱۶، نه جنگ علیه عقیده.

(بدیهی است اگر منظور اسلام از جنگ، تحمیل عقیده بود معنا نداشت جهاد تنها در مورد جنگ جویان متجاوز تجویز شود و از جنگ با رهبانان و زنان و اطفال و افرادی که قادر به جنگ نیستند و یا سلاح با خود همراه نداشته اند و یا پشت به مسلمین نموده اند نهی گردد.... از آن جا که برای انتشار دعوت اسلام در میان ملت ها، تأمین امتیّت و آزادی فکری ضروری بود، لذا مسلمانان مجبور بودند برای تأمین این منظور حکومت هایی را که مانع از ارتباط مستقیم مسلمین با توده های مردم بودند از میان بردارند... روی همین اصل بود که مسلمانان به شهادت تاریخ و گواهی بیگانگان در تمامی این فتوحات پس از برچیدن دستگاہ ظلم حکم رانان، مردم را به حال خود وا می گذاشتند تا آن

چه را که در محیط امن و آزاد به عقل و فهم خود درک می نمودند اختیار کنند... پس از فتح سرزمین های شامات و روم و ایران و نقاط مجاور دیگر توده های وسیعی از مردمان آن به همان آیین سابق خود باقی ماندند و نیز قسمت عمده آن هایی که به اسلام گرویدند با مرور زمان به طور تدریج مسلمان شدند. (۱۷)

بنابراین غیر مسلمان هیچ گاه مجبور نمی شود که از عقیده اش دست بردارد و اسلام را بپذیرد. ولی به حکم خرد موظف است برای انتخاب دین بهتر تلاش کند. جمود و لجاجت در آیین شریعت نیز مجاز نیست. مسلمان نیز مجاز نیست کفر اختیار کند و مرتد شود ولی این انتخاب او تا به مرحله اظهار نرسیده و آثار سوء به بار نیاورده است مؤاخذه و مجازاتی در پی ندارد. هر چند که اگر در محیطی قرار دارد و یا به کتابی دست رسی دارد که، با اطمینان او را از دین منحرف می کند باید او را از حضور در آن محیط و یا مطالعه آن کتاب منع کرد.

در این مبحث آن چه مهم است انتخاب کفر و یا دینی غیر از اسلام است که مورد بحث قرار گرفت. امّا انتخاب عقاید غیردینی (فلسفی، علمی و...) به طور مطلق مجاز است و مادام که با عقاید ضروری اسلامی اصطکاک نداشته باشد و موجب ارتداد نشود، دلیلی بر ممنوعیت آن ها وجود ندارد.

دو کتمان اندیشه:

اگر کسی مجبور شود اندیشه خود را اظهار کند به همان اندازه از او سلب آزادی شده است که اجازه اظهار اندیشه به او داده نشود. تجسس

و تفتیش به دلالت قرآن ۱۸ و روایات ۱۹ به طور مطلق حرام است و لازمه این حرمت، آزادی مردم در کتمان هرگونه اندیشه دینی، فلسفی، علمی، سیاسی و... است.

قرآن برای نهی از تجسس، مؤمنان را مخاطب و مکلف قرار داده و تجسس از یکدیگر را برای آنان حرام دانسته است ولی از آن جا که کفاری که در پناه حکومت اسلامی هستند در این گونه حقوق فردی و اجتماعی با مسلمین برابرند، تجسس مسلمین از آنان نیز جایز نیست.

علاوه بر آن، تفتیش عقیده تجاوز به حقوق مردم است و به منظور هدایت آنان نیز نمی توان به درونشان راه یافت. حتی اگر کسی، به یقین، نفاق دیگری را می داند نمی تواند او را مجبور کند که به اعتقاد کفر آمیزش اعتراف کند. افراد را به ادای شهادت هم نمی توان مجبور کرد. ۲۰ متهمان یا مجرمان را نیز نمی توان به اعتراف وادار کرد. (و ظاهراً زدن و تعزیر متهم برای کشف احتمالی یک خبر ظلم به حق اوست و با حکم وجدان و تسلط مردم بر خود و اصل براءت از اتهام ها مخالف است.) ۲۱ و (اگر در بعضی از موارد حاکم می داند که فردی اطلاعات مهمی دارد که حفظ جامعه مسلمین به اظهار آن ها وابسته است می تواند از باب تراحم واجب اهم با حرام مهم فرد را با تعزیر وادار به اعتراف کند، اما از این اعتراف ها فقط می تواند استفاده اطلاعاتی کند نه این که در قضاوت علیه فرد به آن ها استناد نماید.) ۲۲ و (تشخیص موارد وجوب اخبار و اعلام، به گونه ای که تعزیر را مجاز می

شمارد، از امور دقیقی است که جز به کسی که واجد شرایط و اهل تشخیص است نمی توان سپرد و گرنه طغیان و تجاوز بروز می کند و در نهایت برای دولت و ملت فاجعه می آفریند. (۲۳)

حاکم اسلامی نه تنها نباید مفتش عقاید و اعمال مردم باشد بلکه باید عیوب آنان را بپوشاند. حضرت امیر(ع) مالک اشتر را چنین راهنمایی می کند: (کسانی که بیش از دیگران در جست و جوی عیوب مردم اند باید دورترین مردم از تو و پست ترین آنان نزد تو باشند. به راستی مردم عیوبی دارند که حاکم در پوشیدن آن ها از همه سزاوارتر است. (۲۴)

در باب نصیحت، روایاتی وارد شده است که ابتدا ممکن است به ذهن برسد که برای نصیحت کردن مردم، تجسس و آگاه شدن از عیوب آنان جایز است. از جمله: (هر کس عیب تو از تو بپوشاند دشمن توست) (۲۵) و (هر کس عیب تو را به تو بنمایاند تو را نصیحت کرده است. (۲۶) روشن است که با توجه به حرمت تجسس، این روایات شامل عیوب مخفی و یا احتمالی فرد نمی شود. دوست آن است که عیوب علنی فرد را برایش توجیه نکند بلکه او را نسبت به آن بینا سازد، و در حضور دیگران نیز به نصیحت او پردازد. (۲۷)

سه اظهار و تبلیغ اندیشه:

اگر اندیشه را در رابطه با دین بسنجیم، یا دینی و ضددینی است و یا غیر دینی:

۱ اندیشه دینی:

منظور از اظهار اندیشه دینی، بیان نظریه های مختلف عقیدتی، اخلاقی و فقهی است که می تواند به عنوان نظریه اسلامی مطرح شود و ممکن است با معارف و احکام واقعی اسلام مطابق باشد. هر کس

آزاد است در این دایره وسیع سخن بگوید و در رساندن آن به دیگران بکوشد. بخش کوچکی از معتقدات دینی از بداهت عقلانی، صراحت قرآنی و یا تواتر روایی برخوردار است و بخش اعظم آن مستند به ظواهر ظنی الدلاله قرآنی و یا اخبار ظنی الصدور است. در طول تاریخ اسلام در این دایره وسیع، مردم نظرهای موافق و مخالف، متضاد و متناقض ابراز کرده اند، که بدون شک در بین آنها، به دلیل محال بودن ارتفاع نقیضین، رأی صحیح و مطابق با واقع وجود دارد اما به روشنی نمی توان آن را نشان داد. باب اجتهاد و تلاش علمی باز است تا هر کس در این دایره بزرگ به فراخور توان خود نظر دهد و بی هیچ دغدغه آن را به صحنه تبلیغ و تعلیم بیاورد. این کار نه سر از تشریح در می آورد و نه بدعت است. امروزه مردم به خوبی با آرای مختلف صاحب نظران دینی، به ویژه فقیهان، آشنا شده اند و بیش از پیش می دانند که هر نظریه دینی از مقدار فهم صاحب آن نظر از قرآن و سنت

خبر می دهد، نه این که به یقین سخن دین باشد. البته مراجع تقلید تا به صحت نظریه ای اطمینان نداشته باشند نمی توانند به آن فتوا دهند، چون فتوای آنان دستورالعمل به مردم است و نباید مردم را در عمل به دنبال شک و ظن غیر معتبر خود بکشانند، اما خودشان می دانند که اغلب آرائشان می تواند در معرض تجدید نظر قرار بگیرد و فهم آنان وحی مُنزل نیست. به هر حال اظهار نظر در مسائل دینی در

انحصار مراجع و مجتهدان در اصول و فروع دینی نیست. هر نظریه ای که مخالف با ضروریات دین نباشد و سر از کفر و تبلیغ الحاد و اضلال مؤمنان در نیاورد، می تواند اظهار، تبلیغ و تعلیم شود. و نظریه های دینی، چون ممکن است مطابق با واقع باشد، نه ضلال است و نه مُضل و صاحبش را نمی توان لعنت و یا تکفیر کرد.

پاسخ (قسمت دوم)

از حضرت امیر(ع) نقل شده است که (هر گاه حدیثی می نویسید اسنادش را نیز ذکر کنید. اگر سخن حقی است شما در اجر آن شریک هستید و اگر باطل باشد گناه آن برای ناقل اولی است.)^{۲۸} [که حدیث را به دروغ به ما نسبت داده است.] گروهی از اهل سنت نیز معتقدند که (هیچ مسلمانی با گفتن سخنی در اعتقاد یا فتوا به کفر و فسق کشانده نمی شود و هر که در این زمینه اجتهادی کند و نظر خود را حق بداند به هر حال مأجور خواهد بود. این سخن ابن ابی لیلی و ابوحنیفه و شافعی و سفیان ثوری و داوود بن علی و سخن همه صحابه ای است که دانسته ایم در این زمینه نظری دارند و به هیچ روی در میان آن ها اختلافی دیده نمی شود.)^{۲۹}

البته تفسیر قرآن به رأی مذموم است؛^{۳۰} به عبارت دیگر، تفسیر قرآن با قیاس و استحسان و ترجیح ظنی و میل نفس به هوا و هوس، جایز نیست و باید جلو آن گرفته شود اما چگونه می توان اثبات کرد که مفسّری، به رأی مذموم خود تفسیر می کند؟ هر کس که نظرش را به قرآن مستند می کند، به صحت احتمالی

تفسیر خود معتقد است و نمی توان او را از آن بازداشت مگر این که ضروریات دین را رد کند و یا به اشتباه بودن نظرش معتقد شود و اعتراف نماید ولی باز از تکرار آن ابا نکند. غیر از ضروریات دین را نباید به طور قطع به خدا استناد داد، اما به صورت احتمال جایز است.

با توجه به این دو روایت: (آن چه نمی دانی نگو، هر چند آن چه می دانی کم باشد).^{۳۱} و (اظهار نظر را درباره آن چه نمی دانی رها کن)^{۳۲} ممکن است گفته شود جز سخن یقینی نباید بر زبان جاری ساخت ولی به نظر می رسد منظور این است که سخن ظنی را به صورت یقینی نباید مطرح کرد: آن چه نمی دانی یقینی است به عنوان سخن یقینی نگو، و اظهار نظر قطعی در مورد آن چه قطع نداری رها کن. مردم سخنان ظنی خود را با درصدی از احتمال خطا بیان می کنند و این دو روایت نمی تواند رادع این سیره باشد. رادع، با قوت سیره باید متناسب باشد^{۳۳} و گرنه باید بین آن دو جمع کرد.

در یک جامعه اسلامی که افراد از مذاهب مختلف اسلامی زندگی می کنند، نه تنها همه در بیان عقاید مذهب خود برای پیروان آن مذهب آزادند بلکه حکومت شیعی نیز در بیان آن ها به آنان کمک می کند.

امام صادق(ع) به ابان بن تغلب، که به دستور امام در مسجد مدینه فتوا صادر می کرد، می فرماید: (به آن چه از نظر آنان [مذاهب گوناگون] آگاهی داری به ایشان خبر بده) و امام صادق(ع) به مسلم بن معاذ هروی فرمود:

به من خبر رسیده که تو در مسجد می نشینی و برای مردم فتوا صادر می کنی. وی عرض کرد: آری و می خواستم به شما عرض کنم که گاهی فردی به من مراجعه می کند و من براساس نظر شما برای او فتوا صادر می کنم و گاهی فردی نزد من می آید و می بینم که جز مذهب شما را دارد لذا براساس مذهب خودش برای او فتوا صادر می کنم. گاهی نیز شخصی به من مراجعه می کند که از مذهبش آگاهی ندارم، لذا اقوال ائمه، از جمله اقوال شما، را برای او باز می گویم. در این هنگام چهره امام جعفر صادق(ع) درخشید و فرمود: (آفرین، آفرین، من نیز چنین می کنم). ۳۴

۲ اندیشه ضد دینی:

اندیشه ضد دینی به گونه های زیر اظهار می شود:

الف اظهار کفر

اظهار کفر توسط کافران و مشرکانی که تابع نظام اسلامی اند آزاد است. اهل کتاب حتی می توانند در محل کار یا سکونت خود با نصب علامتی اعلام دارند که جزء اقلیت های دینی جامعه اسلامی اند، و یا این که لباس هم گون و هم رنگ بپوشند. بیان استدلال های کفار و مشرکان نیز اگر همراه با نقد و ردّ باشد و یا به گونه ای باشد که موجب تضعیف دین مردم نشود و به ضلالت آنان منجر نگردد آزاد است.

ب افترا به خدا، دین و رهبران دینی

دروغ بستن به خدا، پیامبر(ص) و ائمه حرام است. و امر غیردینی را، آگاهانه، جزء دین معرفی کردن (بدعت و تشریح) نیز جایز نیست: (بدعت کاری است که فردی بدون دلیل و مدرک شرعی آن را برای

دیگران به عنوان یک عمل شرعی قلمداد کند، نظیر آن چه خلفای جور از پیش خود در دین داخل می کردند مثل اذان سوم در روز جمعه (۳۶) در بعضی از روایات، بدعت در مقابل سنت بکار رفته است. سنت یعنی عملی که پیامبر (ص) بر آن مواظبت می کرده و آن را بنیان گذاشته است، و بدعت طریقه ای است که غیر شارع آن را به نام دین رواج دهد. بعضی تشریح را نیز مترادف با بدعت دانسته و گفته اند: (تشریح یعنی وارد کردن چیزی که جزء دین نیست در دین، یا از سوی عالم به عدم مشروعیت آن یا از جانب جاهل غیر معذور). (۳۷) و بعضی در فرق بین این دو گفته اند: (تشریح عملی است که شارع آن را اراده نکرده است و بدعت عملی است که شارع عدم آن را اراده کرده است، بدعت حرمت ذاتی دارد). (۳۸)

بنابراین افترا به خدا و معصومان (ع) و دین جایز نیست. مسئولان رسانه ها نیز موظف اند از نشر افترا خودداری کنند. و اگر کسی، ناآگاهانه، به تحریف قرآن، سخنان ائمه یا ضروریات دینی پرداخت و پس از انتشار سخنانش، به طور مثال در روزنامه، از کذب آن ها آگاه شد، باید رد آن ها را نیز در همان سطح منتشر نماید و توزیع کنندگان و فروشندگان آن اگر به این دروغ یقین پیدا کردند باید به مشتریان آن روزنامه اعلام نمایند و گرنه فروش آن ها نیز، به ظاهر، در حکم نقل کذب است و جایز نیست هر چند که معامله صحیح است. اهانت به مقدسات مذهبی و دشنام دادن به معصومان (ع) نیز همین حکم را دارد.

حکومت اسلامی باید زمینه دین داری را به گونه ای فراهم آورد که مردم مشتاقانه به اسلام روی آورند و مسلمانان صادقانه در حفظ و تعالی دین خود بکوشند، ولی حکومت نمی تواند مردم را به حفظ دین خود مجبور کند، زیرا عقیده مستمر، مثل اعتقاد ابتدایی، قابل اکراه و تحمیل نیست و اگر دین آوری منافقانه بدتر از کفر است، دین داری دو رویانه بهتر از کفر نیست. حکومت اسلامی مسئول حفظ آزادی کافران و مسلمانان در عقیده خودشان است. و اگر مسلمانی به دلیل شرایط اجتماعی و شخصی، در یک بحران روحی و فکری قرار گرفت و در مقابل شبهه های دینی توان پاسخ گویی نداشت و برتری اسلام را بر ادیان دیگر و یا بر بی دینی مشکوک دانست و در حوزه بحث و تحقیق نیز راه به جایی نبرد و مرتد شد، نمی توان او را به دین داری مجبور کرد. اجبار او به دین داری و اظهار آن، چیزی جز انداختن او در وادی نفاق نیست و مجازات اش نیز جز بر ارتدادش نمی افزاید. او جاهل قاصر است و تنها راه خدمت به وی ارائه پاسخ مناسب به شبهات اش می باشد. اما اگر مسلمانی، بدون استناد به شبهه، برای تضعیف دین داری مردم و تضييع حقوق آنان از دین برگشت و یا باعث اضلال دیگران شد مستحق

مجازات است؛ همانند گروهی از اهل کتاب که می گفتند (در آغاز روز به آن چه بر آنان که ایمان آوردند فرو فرستاده شد ایمان آورید و در پایان روز بدان کافر شوید، شاید آنان برگردند.) ۳۹ به نظر می

رسد حرمت اظهار ارتداد از باب حرمت اعانت به انحراف عقیدتی است و مجازات آن از باب قلع ماده فساد است.

د اضلال

ضلالیت در مقابل هدایت است. ۴۰ قرآن نیز در چند مورد این مقابله را بیان کرده است. ۴۱ ضلالیت در قرآن، بیش تر، در مورد انحراف عقیدتی به کار رفته است ۴۲، ولی معصیت خدا و رسول نیز ضلالیت به حساب آمده است. ۴۳ قرآن در مواردی به معرفی مضلان نیز پرداخته است و هوای نفس، مفتریان بر خدا، مشرکان، شیطان، کفار و گروهی از اهل کتاب را گمراه کننده دانسته است. ۴۴ به نظر می رسد ضلالیت اعم از انحراف عقیدتی است و گمراهی در اخلاق و عمل را نیز در بر می گیرد. هرگونه عقیده، خصلت و یا عملی که به روشنی مخالف مسلمات دینی است باطل و ضلالیت است.

در فقه برای اثبات حرمت نگه داری، اظهار و نشر سخن ضلال به این دلایل عقلی و نقلی تمسک شده است:

الف. دلایل عقلی

۱ حسن قطع ماده فساد:

به نظر می رسد حسن قطع ماده فساد به معنای حسن از بین بردن هر چیز مفسد است و بیان ضلالیت در صورتی که مضل باشد مفسد است و به گونه ای باید جلو آن را گرفت.

۲ وهن حق و احیاء باطل: وهن حق و احیای باطل نیز در صورتی محقق می شود که افرادی از دین منحرف و یا مرتکب معصیت شوند.

۳ مفسده ضلالیت:

مفسده ضلالیت در جایی مترتب می شود که ضلالیت تحقق یابد. هر جا، به یقین یا اطمینان، با سخنی یا کاری مردم در وادی ضلالیت می افتند باید جلو آن گرفته شود.

۴ دفع ضرر

محتمل:

اگر کسی احتمال عقلایی می دهد که با انجام کاری زمینه وقوع در ضرر اخروی (یعنی معصیت یا انحراف عقیدتی) برای او فراهم می شود و از ارتکاب حرام گریزی نخواهد داشت نباید انجام دهد. و اگر فرد دیگری درباره او چنین احتمالی می دهد نیز باید جلوش را بگیرد. البته این حکم عقل، به فرض اثبات، در مورد مقدمه های بعید نیست و بیش از مقدمه هایی که قدر متیقن است شامل نمی شود. احتمال عقلایی، مقدمه بی واسطه انجام گناه را در بر می گیرد ولی صدق حکم عقل در موارد دیگر مشکوک است.

۵ حسن دفع منکر:

نهی از منکر، به نظر اکثر متکلمان حسن عقلی ندارد اما بسیاری از فقها آن را یک حکم عقلی می دانند و بعضی از آنان بین رفع و دفع منکر فرقی قائل نیستند، زیرا لازمه قبح ظلم لزوم جلوگیری از وقوع آن است که با جلوگیری از استمرار آن نیز تحقق می یابد. پس نهی از منکر یعنی دفع و رفع آن. اگر علم داشتیم که کسی اراده ایجاد حرام دارد و به آن همت گماشته و به انجام مقدماتش مشغول شده، واجب است او را نهی کنیم. عقل بین وجود اراده معصیت به طور بالفعل و بین تجدد آن و بین این که انگیزه فرد، به گناه کشاندن دیگران یا گناه کردن خودش باشد فرقی نمی گذارد. ۴۵ بنابراین اگر علم داریم کسی اکنون مرتکب معصیت می شود باید او را نهی کنیم و اگر او را مشغول انجام دادن مقدمه ای می بینیم که سبب ارتکاب گناه است و بعد از آن، گناه، بدون

واسطه انجام می شود، نهی کردن او از انجام آن مقدمه واجب است. اما اگر کسی را مشغول مقدمات با واسطه و غیر سببی می بینیم نهی کردن او از انجام آن مقدمات جایز نیست. البته اگر می دانیم قصد انجام گناه دارد و یا در او پدید خواهد آمد نصیحت و نهی کردن او از ارتکاب گناه واجب است ولی حق نداریم او را چنان محدود و مقید کنیم که از ارتکاب گناه عاجز، و از او سلب اختیار شود.

۶ القاء غیر در حرام:

اگر فرد با انجام کاری سبب وقوع غیر در حرام شود و آن فرد قصد این القا را داشته باشد و یا به سببیت کارش بر این القا علم داشته باشد قطعاً مرتکب حرام شده است.

۷ قبح کمک به گناه و انحراف عقیدتی:

کمک به کسی در انجام گناه به نظر بسیاری قبح عقلی دارد، ولی در مورد چگونگی تحقق آن اختلاف نظر زیادی وجود دارد. هر نظریه یک یا چند تا از این شرایط را لازمه تحقق اعانت دانسته و به گونه ای آن را تعریف کرده است: ۱ انجام مقدمه ای از مقدمات حرام توسط کمک کننده ۲ قصد یاری کمک کننده به کمک شونده در انجام گناه ۳ وقوع گناه توسط کمک شونده ۴ صدق عرفی کمک به کمک شونده در انجام گناه ۵ ایجاد بعضی از مقدمه های نزدیک گناه برای کمک شونده ۶ علم یا ظن کمک کننده به تحقق گناه توسط کمک شونده ۷ علم یا ظن کمک کننده به دخالت و تأثیر کار او در

تحقق گناه توسط کمک شونده ۸ قصد کمک شونده به انجام گناه و علم کمک کننده به وجود آن قصد ۹ علم کمک کننده به پیدایش قصد ارتکاب گناه در کمک شونده ۱۰ تخیل کمک کننده به وجود کنونی قصد گناه در کمک شونده یا پیدایش بعدی آن ۱۱ انجام مقدمه بی واسطه گناه کمک شونده توسط کمک کننده ۱۲ انجام مقدمه ای که در انحراف عقیدتی کمک شونده مؤثر باشد ۱۳ علم اجمالی کمک کننده به دخالت و تأثیر کار او در تحقق گناه از فرد یا افرادی نامعین در

میان یک جمع محدود ۱۴ انجام مقدمه ای که با ترک آن، کمک شونده نتواند مرتکب گناه شود.

به نظر می رسد شرایط ۱ و ۲ و ۳ و ۶ برای تحقق کمک به حرام لازم است، چون اولاً: بدون انجام مقدمه ای از مقدمات حرام توسط کمک کننده، کاری صورت نگرفته است تا حکم حرمت، به آن تعلق بگیرد. ثانیاً: قصد کمک کننده به ارتکاب گناه توسط کمک شونده و یا علم او به آن نیز شرط کمک حرام است، زیرا اطاعت و عصیان، بر قصد و علم افراد مترتب می شود و در بعضی از موارد با وجود علم، قصد نیز به طور قهری حاصل می شود. ثالثاً: با کمک به انجام مقدمات گناه، بدون تحقق آن در خارج، عنوان (اعانت به گناه) محقق نمی شود؛ هر چند انجام آن مقدمات با قصد تحقق گناه همراه باشد.

علاوه بر آن با توجه به تعریف های مختلفی که برای کمک به حرام شده است، به نظر می رسد بتوان گفت مفهوم

(کمک) مجمل است و تا به حصول آن یقین حاصل نشود موضوع حکم حرمت قرار نمی گیرد. بنابراین بعید نیست بعضی از شرایط دیگر نیز در تحقق کمک به حرام سهیم و لازم باشد، از جمله: علم یا ظن کمک کننده به دخالت و تأثیر کار او در تحقق گناه توسط کمک شونده، قصد کمک شونده به انجام گناه و علم کمک کننده به وجود فعلی و یا پیدایش بعدی آن قصد، انجام مقدمه بی واسطه گناه توسط کمک شونده، علم اجمالی کمک کننده به دخالت و تأثیر کار او در تحقق گناه از فرد یا افرادی نامعین در میان یک جمع محدود، انجام مقدمه ای که با ترک آن، فرد نتواند مرتکب گناه بشود.

پاسخ (قسمت سوم)

قیح کمک به گناه، حکم عقل است، و حرمت آن، حکم شرع و مخصیص اصل اباحه است، و در صورت مجمل بودن مفهوم آن، با توجه به دوران آن بین اقل و اکثر، اجمالش به عام (کل شیء لک حلال) سرایت نمی کند و در مواردی که کمک به حرام مشکوک است، می توان به عام تمسک نمود.

ب دلایل نقلی

۱ حرمت کمک به گناه:

بعضی در توضیح آیه (لا تعاونوا علی الاثم والعدوان)، (تعاون) را با (اعانه) به یک معنا گرفته اند و به مناسبت حکم و موضوع و قرینه بودن عدوان، این آیه را دال بر حرمت اعانه به گناه دانسته اند. بعضی دیگر نهی در آیه را تنزیهی دانسته اند، و برخی بین اعانه و تعاون فرق قائل شده اند و آیه را دال بر حرمت مشارکت دو یا چند نفر در انجام معصیت دانسته اند و نه

حرمت کمک به انجام معصیت.

به نظر می‌رسد هیئتِ باب تفاعل برای مشارکت طرفینی و اجتماع آنان بر انجام کار به طور حقیقی به کار می‌رود و در آیه قرینه کافی بر استعمال آن به معنای باب افعال وجود ندارد و نمی‌توان اثبات کرد که خدا معنای لاتعینوا را در قالب لاتعاونوا بیان کرده است. و به فرض دلالت آیه بر حرمت شرعی کمک به حرام، این آیه ارشاد به حکم عقل است، چون قبح کمک به گناه یک حکم عقلی است. در این صورت، طبق این آیه، هر جا موضوع اعانه محقق شد حکم حرمت شامل آن می‌شود و در مورد شناخت مفهوم اعانه، همان اختلاف نظرها به میان می‌آید.

بعضی از روایات نیز مردم را به طور کلی از کمک به قتل و ظلم نهی کرده است. ۴۶ این روایات مطابق حکم عقل به قبح کمک به گناه است و منظور آن‌ها کمک به دیگری در ارتکاب قتل یا ظلم است به گونه‌ای که همه شرایط کمک به گناه را دربرداشته باشد و موضوع اعانه محرز باشد. هم چنین ممکن است این روایات بیان‌گر وجوب نهی از منکر باشد.

روایات متعددی، بعضی از مقدمات کار حرام غیر را نام برده و آن‌ها را جایز شمرده است، از جمله: فروش انگور ۴۷ یا خرما ۴۸ به کسی که می‌دانیم از آن شراب می‌سازد ۴۹، فروش آب انگور به کسی که می‌خواهد از آن شراب بسازد ۵۰ و فروش چوب به کسی که از آن آلات لهُو می‌سازد. ۵۱

به نظر می‌رسد این روایات بیان‌گر مواردی است که موضوع کمک

به گناهِ کمکِ شونده محقق نشده است. به طور مثال فروش انگور یا آب انگور، به قصد کمک به شراب سازی صورت نگرفته، و چون مقدمه بی واسطه ارتکاب گناه نبوده است علم به ارتکاب گناه به وسیله آن، قصد قهری به دنبال نداشته است.

در مقابل این روایاتِ مستفیض، سه روایت قرار گرفته است: یک روایت، ده طایفه دست اندرکار شراب را مورد لعنت قرار داده ۵۲ و دو روایت، از فروش چوب به کسی که صلیب یا بت درست می کند نهی کرده است. ۵۳ درباره جمع بین این دو دسته روایاتِ مجوّز و مانع وجوه ارزنده ای بیان شده است. ۵۴

به نظر می رسد این سه روایت، به فرض این که حرمت را برسانند، برای از بین بردن ماده فساد است و در یک موقعیت استثنایی، که از رواج شراب خواری و صلیب سازی برای جامعه مسلمین احساس خطر می شده، بیان شده است. بنابراین در وضعیت عادی، فروش انگور و آب انگور و خرما به کسی که شراب می سازد و فروش چوب به کسی که صلیب یا بت می سازد کمک به گناه نیست و حرمت ندارد، ولی اگر در جامعه اسلامی یک معصیت و یا انحراف عقیدتی چنان گسترش یابد که هیچ راهی جز بستن همه راه های وقوع آن وجود نداشته باشد باید از انجام مقدمات بعید آن نیز جلوگیری کرد. حکومت ها گاه به صلاح مردم می بینند که برای ریشه کن کردن یک منکر در جامعه از این شیوه استفاده کنند. پیامبر(ص) موقع نزول آیه حرمت شراب، دستور داد مردم ظرف های شراب را بیاورند و آن ها را شکست. روایت

لعنت به ده طایفه دست اندرکار شراب نیز از پیامبر(ص) است و شاید در همان موقعیت بیان شده باشد. طبق این نظر، سه روایت مانع، بیان گر حکم مصلحتی است.

اگر این وجه را نپذیریم به نظر می رسد (بهترین وجه جمع این است که، به شهادت صحیحه ابن اذینه، بین فروش چوب به کسی که صلیب یا بت می سازد و فروش انگور به کسی که شراب می سازد فرق بگذاریم و اگر بتوانیم ملاک این حرمت و حلیت را به دست آوریم بگوییم هرگونه کمک به انحراف عقیدتی افراد حرام است، چون از امور مهم است و مفسده اش قوی است، اما کمک به افراد در ارتکاب معاصی اگر همه شرایط کمک به گناه را نداشته باشد جایز است).^{۵۵} البته با پذیرش این نظریه مشکل روایت لعنت به ده طایفه دست اندرکار شراب هم چنان باقی می ماند مگر این که لعنت پیامبر(ص) را دال بر حرمت ندانیم.

از آن چه گذشت می توان نتیجه گرفت که:

۱ اظهار اندیشه ای که به واسطه آن انحراف عقیدتی و یا ارتکاب معصیت صورت نگیرد، هر چند با قصد اضلال و یا تخیل به تحقق آن اظهار شود، به دلیل عدم حرمت تجزی جایز است.

۲ اگر کسی با قصد ایجاد انحراف عقیدتی یا ارتکاب معصیت به وسیله دیگری، با او صحبت کند و یا او را به خواندن کتابی ضد دینی و یا در وصف معاصی وادارد و بداند یا اطمینان داشته باشد و یا احتمال بدهد که در او انگیزه ارتکاب معصیت و یا احتمال بطلان اندیشه دینی اش پیدا می شود و ممکن است

بعد مرتکب معصیت شود و یا منحرف گردد، کار او کمک به انجام گناه است و جایز نیست. و اگر بدون قصد چنین کند، باز هم ممکن است کارش مصداق کمک به گناه باشد.

۳ اگر کسی انگیزه ارتکاب گناه دارد و به دنبال شناخت راه آن است، و دیگری با علم به آن انگیزه، او را بدان راه نمایی کند، به گونه ای که اگر او را راه نمایی نکنند او نمی تواند مرتکب گناه شود، و یا به گونه ای او را کمک کند که کمک او مقدمه بی واسطه ارتکاب گناه باشد، این راه نمایی و کمک، اگر چه بدون قصد اضلال باشد، کمک به گناه است و جایز نیست. زیرا در این مورد، قصد به طور قهری حاصل می شود.

۴ اگر کسی به قصد اضلال دیگران بر ضد عقاید دینی و یا در وصف معاصی کتابی منتشر نمود و یا سخن رانی کرد و علم یا اطمینان داشت و یا احتمال داد که در میان مخاطبان اش بعضی از افراد گمراه می شوند و یا انگیزه انجام گناه در آنان پدید می آید و مرتکب آن می شوند، مخاطبان اش محدود باشند یا نامحدود، نوشتن و نشر این کتاب و یا ایراد سخن رانی، مصداق کمک به گناه است و جایز نیست. و اگر بدون قصد اضلال چنین کرد و علم او به گونه ای نبود که به طور قهری در او قصد اضلال پیدا شود، شاید کمک به گناه بر آن صادق نباشد.

اظهار بعضی از اندیشه های دینی و یا غیر دینی مفید، در میان جمعی که به علت قصور

فهم منجر به گمراهی شان می شود، نیز جایز نیست، اما به صرف این که بعضی از مردم، این سخن درست و حق را نمی توانند بفهمند و یا از آن سوء استفاده خواهند کرد نمی توان از نشر آن در جامعه جلوگیری کرد و عموم مردم را از حقّ مسلمانان بازداشت، هر چند که آن افراد موظف اند در استفاده از اندیشه ها، وضعیّت علمی و روحی خود را در نظر گیرند.

۵ در فرض های بالا، نوشتن کتاب، چاپ و انتشار آن، سخن رانی، ضبط و تکثیر و پخش آن، نوشتن فیلم نامه، اجرا و به نمایش درآوردن آن و... یک حکم دارد.

۲ وجوب جهاد با اهل ضلال و تضعیف آنان به هر وسیله ممکن:

در توضیح این دلیل گفته شده است: (روشن است که وجوب جهاد با آنان به خاطر از بین بردن مذهب آنان است به وسیله از بین بردن خودشان، پس آن چه باعث قوّت آنان می شود به طریق اولی

حرامی در کنار محرمات دیگر باشد و عنوان تازه ای بر محرمات قولی بیفزاید. بنابراین دلالتی بر حرمت سخن ضلال ندارد.

۴ و جوب اجتناب از سخن لهُو، به دلیل سخن خدا:

(و از میان آدمیان کسی هست که داستان بیهوده را می خرد تا بدون این که دانشی داشته باشد مردم را از راه خدا بلغزانند و آیات خدا را به مسخره گیرد، این ها هستند که عذابی خوارکننده دارند.) ۵۹

به نظر می رسد طبق این آیه در صورتی اشتزای سخن لهُو حرام است که برای گمراه کردن دیگران از راه خدا باشد. بدین معنا که یا به قصد اضلالِ مردم صورت گیرد و یا منجر به اضلال شود. و چون مراد از حرف لام در (لیضل) به درستی روشن نیست که کدام یک از این دو احتمال می باشد: تعلیل و یا غایت، حکم حرمت در مورد قدر متیقن جاری است و با تحقق یک شرط، در تحقق موضوع حرمت شک می شود و جای اجرای اصل برائت می باشد. در مورد لزوم تحقق اضلال در خارج می توان به عدم حرمت تجری نیز استدلال نمود. البته ممکن است گفته شود اصل در معنای لام، تعلیل است و در صورت تردید بین تعلیل و غایت، معنای تعلیل مقدم است. بنابراین معنای آیه چنین می شود: اشتزای سخن لهُو که به انگیزه اضلال مردم صورت گیرد حرام است.

۵ روایت عبدالملک: (به امام صادق (ع) گفتم:

من به نگاه کردن به ستارگان مبتلا شده ام. امام گفت: آیا قضاوت می کنی؟ گفتم: بله. گفت: کتاب هایت را بسوزان.) ۶۰
استفسار امام از عبدالملک دلالت بر این دارد که

نگه داری کتاب باطل حرام نیست بلکه ملا-ک حرمت، ایجاد ضلالت در افراد است. اگر کتاب های نجوم موجب انحراف کسی نشود و شرک آور نباشد، از بین بردنش واجب نیست. ممکن است سؤال امام به این معنا باشد که (آیا این کتاب ها برای تو به اندازه ای اطمینان می آورد که اگر بخواهی، بتوانی بر طبق آنها قضاوت کنی؟) در این صورت این کتاب ها، چون باعث پیدایش یک عقیده باطل می شود، هر چند بر طبق آن قضاوت هم نکنند، برای او مطالعه اش حرام و از بین بردن اش واجب است.

۶ امر به القای تورات:

(روزی حضرت علی(ع) به طرف مسجد رفت و در دست عمر قسمتی از تورات بود. حضرت به او امر کرد که آن را بیندازد، و گفت: اگر موسی و عیسی زنده بودند هر آینه جز به پیروی از من مجاز نبودند.) ۶۱

ذیل روایت حاکی از این است که تورات و انجیل اگر موجب عدم تبعیت از آن حضرت بشود منحرف کننده است و باید کنار گذاشته شود. در غیر این صورت دلیلی بر جلوگیری از پخش آن وجود ندارد.

۷ روایت حذاء:

(هر کس بایی از گمراهی تعلیم دهد همانند گناه کسی که به آن عمل می کند برای او نیز هست.) ۶۲

در این روایت سخن از تعلیم ضلال به میان آمده اما به دنبالش عمل به آن مطرح شده است، بنابراین مطلق بیان ضلالت و باطل را حرام نمی داند بلکه اظهار سخنی که اضلال مردم را در پی دارد جایز نیست.

۸ دو روایت از تحف العقول:

(... هر چه که از آن نهی شده است، که به

وسیله آن به سوی غیر خدا تقرب جسته می شود یا به وسیله آن کفر و شرک تقویت می شود، از همه وجوه معاصی، یا بایی که حق به وسیله آن خوار می شود، حرام است؛ خرید، فروش، نگه داری، تملک، بخشیدن، عاریه دادن و هرگونه تبدیل در آن حرام است مگر آن که ضرورت، آن را ایجاب کند.) و (خدا، تنها صنعتی را حرام کرده است که همه اش حرام است و از آنان فقط فساد به بار می آید مثل بربط ها و مزمارها و شطرنج و هر چه ابزار لهو است... و هر چه از آن، تنها فساد حاصل می شود و در آن فقط فساد است، و از آن هیچ گونه صلاحی بر نمی خیزد و در آن هیچ گونه صلاحی نیست.) در این دو روایت (اظهار آن چه موجب تقویت کفر و شرک و تضعیف حق می شود) و (فعل مُفسد)، حرام شمرده شده است. بنابراین بیان مُضِل و مفسد، یعنی آن چه که از آن ضلالت و فساد تحقق می یابد، حرام است نه مطلق اظهار سخن ضال و فاسد.

راه های جلوگیری از اضلال

بر طبق آن چه گذشت، اندیشه ای که اظهار شده و برای اضلال جمعی معین و یا اکثر مردم سببیت دارد و در حکم القای در ضلالت است و یا مقدمه بی واسطه تحقق ضلالت آنان به حساب می آید، به حکم نهی از منکر، به معنای رفع آن، باید جلو ادامه اضلالش را گرفت. و اگر اندیشه ای هنوز اظهار نشده ولی عرف و مراجع صالح برای تشخیص مصالح مردم علم یا اطمینان دارند که اگر

اظهار بشود همان اثر را خواهد داشت به حکم نهی از منکر، به معنای دفع آن، باید از اظهارش جلوگیری کرد.

اکنون سخن درباره راه های ممکن برای این نهی از منکر است:

۱ جلوگیری از تألیف، اظهار، نگه داری، نشر و فروش بیان مضل، که به معنای بریدن زبان و شکستن قلم فرد و از بین بردن آثار او است. ۲ جلوگیری از خرید، قرائت، استماع و رؤیت آن، که به معنای بستن چشم و گوش مردم است. ۳ برگرداندن توجه مردم به چیزی غیر از آن بیان مضل، که با ایجاد راه های سرگرمی و... میسر است. ۴ تقویت بعد دین شناسی و دین داری مردم.

پاسخ (قسمت چهارم)

بعضی از مورخان متأخر که کتاب سوزاندن را به مسلمانان نسبت داده اند نقل کرده اند که (سعد وقاص به عمر نامه نوشت و اجازه خواست کتاب های ایرانیان را به مسلمانان انتقال دهد. عمر در پاسخ نوشت: همه آن کتاب ها را در آب بریزید، چه اگر در آن رستگاری هست خدا ما را به بهتر از آن راه نمایی فرموده و اگر گمراهی در آن بوده خدا ما را از آن گمراهی رهایی داده است.) و هم چنین عمر در پاسخ به سعد وقاص نوشت: (اگر مطالب آن کتاب ها موافق مطالب کتاب خداست که به آن محتاج نیستیم و اگر مخالف آن است که بازهم به آن محتاج نیستیم پس در هر صورت کتاب ها را نابود کن.) ۶۳

گفته اند احمد حنبل نیز در مخالفت با عقاید معتزله حتی از بیان موضع متکلمان و بحث عقلی با ایشان خودداری می کرده است. ۶۴ روایت

عبدالملک و روایتی که در مورد تورات بود نیز به راه اول و دوم اشاره دارد. روشن است که در این دو روایت، دو تعبیر (سوزاندن) و (کنار گذاردن) خصوصیتی ندارد و هر دو، مصداق خارج کردن کتاب از صحنه اضلال است. آن چه واجب است همین کلی است که در موارد مختلف به گونه های متفاوت تحقق پیدا می کند. این دو روایت بر این دلالت دارد که این دو راه نیز می تواند مصداق این کلی قرار بگیرد و در مواردی جایز باشد. این دو روایت بر انحصار موارد ذکر شده دلالت ندارد. واضح است که اگر کتب مفضل را خمیر هم بکنند باز به این روایات عمل شده است.

به علاوه، این دو راه ارائه شده، امروزه در مورد بسیاری از بیان های مفضل قابل اعمال نیست به این دلیل که اولاً: وضعیت جدید تبلیغات به گونه ای است که حتی حکومت های مقتدر هم نمی توانند آن را به کنترل خود در آورند. سابق، به خاطر محدودیت کتاب ها، از بین بردن آن ها مؤونه زیادی نمی برده است اما اکنون نه می شود جلو پخش صدا و تصویر رادیو، تلویزیون، ویدیو، کامپیوتر و ... را گرفت و نه می توان چشم و گوش مردم را بست. ثانیاً: در بعضی از موارد، اعمال شیوه اول و دوم باعث ضلالت عده ای از مردم می شود. چنین نیست که همیشه فقط با نشر بیان مفضل، ضلالت ایجاد شود بلکه ممکن است با جلوگیری از اظهار و استماع آن نیز اضلال تحقق یابد.

طبق روایتی از حضرت امیر(ع): (توانایی سلطان حجت، بیش از توانایی سلطان قدرت است). ۶۵

بنابراین برای جلوگیری از اضلال، ابتدا نباید سراغ شیوه اول و دوم رفت برای برنامه ریزی درازمدت باید به سراغ راه چهارم رفت، که از همه راه ها قوی تر است، و در برنامه ریزی کوتاه مدت باید از راه سوم استفاده برد. البته ممکن است مواردی نیز پیش آید که باید به ناچار از آن دو راه اول کمک گرفت، که تشخیص آن به عهده عرف آگاه و متخصص است؛ چون هم توانایی آن دو راه در جلوگیری از تحقق ضلالت باید مورد بررسی قرار گیرد و هم انحصار علاج به آن. سخن بزرگ حضرت امیر(ع) بیان گر این است که اولاً: دین اسلام که حق است حجت ها و برهان های قوی دارد که هیچ عاقلی نمی تواند در برابرش زانوی تسلیم به زمین نزنند، ثانیاً: مردم نیز عاقل اند و قدرت فهم براهین حق را دارند و در انتخاب نیز راه هدایت را بر می گیرند. باید آنان را آزاد گذاشت و از ضلالت اجباری آنان نهرا سید، چون همان طور که هدایت تحمیلی ممکن نیست ضلالت اجباری نیز امکان ندارد. البته باید در نحوه بیان حجت های حق، به سطح آگاهی و احساسات مخاطبان توجه داشت و سخن حق را در موقعیت م

ناسب و در قالب شایسته بیان کرد. روایت (با مردم به اندازه عقل آنان صحبت کن). ۶۶ بیان گر همین نکته است. علاوه بر روایت حضرت امیر(ع) که قدرت سلطان حجت را بیش از قدرت سلطان زور می داند، این دو روایت نیز می نمایاند که راه مبارزه با انحراف، تقویت بُعد دین شناسی مردم است:

۱ (خدا لعنت کند

بنی امیه را که مردم را برای آموزش دادن دین آزاد گذاشتند. اما برای شناساندن کفر آزاد نگذاشتند. ۲ (حذیفه گفت مردم از پیامبر(ص) درباره توحید می پرسیدند و من از شرک می پرسیدم.) علاوه بر آن، تأکید اسلام بر فراگیری دانش و ارج نهادن به دانش مندان، بر همه روشن است؛ و در روایتی حیات علم وابسته به نقد و رد دانسته شده است. حیات علم، یعنی پویایی و بالندگی آن، به این نیست که فقط سخن حق مطرح شود بلکه در تضارب آرا است که سخن حق شناخته و امتیازش بر باطل روشن می گردد. و در روایت دیگر، حضرت عیسی(ع) مردم را توصیه می کند که نقاد سخنان باشند. ۶۷ قرآن نیز در دو آیه همین روش را برای جلوگیری از اضلال، و گسترش شعاع هدایت ارائه می دهد: (پس بندگان مرا که به سخن گوش می دهند، آن گاه بهترینش را پیروی می کنند مژده بده. اینان هستند آن کسانی که خدا آنان را هدایت کرد و اینان همان خردمندانند.) ۶۸ این آیه به طور معمول برای اثبات آزادی بیان مورد استدلال قرار می گیرد. ولی به نظر می رسد فقط مجوز استماع اقوال حق و باطل، هادی و ضال است و البته این استماع را بر کسانی روا می دارد و مورد تشویق قرار می دهد که در خود توانایی شناخت و تبعیت از بهترین سخن را می یابند. هر چند در کل جامعه باید افکار مختلف بتواند خودنمایی کند و امکان عرضه بر همگان را داشته باشد و نظام اسلامی باید مدافع این حق مشروع مردم باشد، اما بر هر کس

در هر موقعیت سنی و فکری روا نیست که به هر سخنی گوش بسپارد و به هر کتابی چشم بدوزد. حضرت امیر(ع) در وصف متقین می گوید: (گوش های شان را بر علمی که برایشان نافع است وقف کرده اند.) ۶۹ این سخن بیان گر ظرفیت های مختلف افراد است.

قرآن، سخن و منطق مؤمن آل فرعون را در برابر فرعون قرار می دهد و شیوه آن مؤمن را تمجید می کند. وقتی فرعون گفت: (بگذارید موسی را بکشم، می ترسم دین شما را عوض کند یا این که فسادی به بار آورد، موسی گفت: من از هر متکبری که به روز قیامت ایمان ندارد به پروردگار خودم و شما پناه می برم.) مؤمن آل فرعون گفت: (آیا کسی را به صرف این که می گوید الله پروردگار من است و شاهد هم می آورد می خواهید بکشید؟ اگر دروغ گو باشد که گناهش بر خودش است و اگر راست گو است، بعضی از وعده هایش به شما خواهد رسید. فرعون گفت: جز رأی خودم را به صلاح شما نمی دانم.) ۷۰

پس به نظر می رسد راه چهارم بهترین راه جلوگیری از اضلال مردم است و راه سوم راه کوتاه مدت است و به ضرورت می توان از راه های اول و دوم استفاده کرد.

۳ اندیشه غیردینی و موضوع های احکام دینی

اسلام از نظریه های مختلف علمی که در جهت اداره بهتر زندگی مردم ارائه می شود استقبال می کند و به صاحبان آن به دیده احترام می نگرد ۷۱ و مسلمانان را به فراگیری آن هر چند در دورترین نقاط بر می انگیزد. ۷۲ اظهار نظر در موضوعات

احکام فقهی و اخلاقی نیز مجاز است و ارشاد جاهلان به موضوع همانند تبلیغ دین به جاهلان به احکام، گاهی واجب است. تنها در مواردی که اسلام نخواست است مردم به خاطر آن‌ها در سختی قرار گیرند و بنا را بر مسامحه گذاشته است، از قبیل طهارت و نجاست، آگاه کردن دیگران به چیزی که موضوع حکم شرعی قرار می‌گیرد و فرد را به زحمت می‌اندازد رجحان ندارد، اما آن‌جا که به مردم نفعی می‌رسد بیان موضوع، راجح است و در مورد جان و ناموس و مال، ارشاد جاهلان واجب است. وجوب حضور مسلمانان در صحنه‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و لزوم اظهار نظر آنان به همین خاطر است. اظهار نظر در مورد حقوق عمومی و شخصی افراد و دفاع از آن‌ها برای همه ساکنان جامعه اسلامی آزاد است و هیبت هیچ‌کس نباید مانع شود که مردم حقی را که دیدند یا شنیدند اظهار کنند. ۷۳ و در دفاع از حقوق خود نیز نباید از کسی بهراسند، (عربی صحرائین به تندی بر پیامبر(ص) وارد شد، در حالی که پیامبر(ص) در میان یارانش بود: عرب به پیامبر گفت: به من عطا کن، این مال نه از آن توست و نه از مال پدرت. پیامبر(ص) لب خندی زد و گفت: راست گفتی، این مال خداست. عمر بن الخطاب بر آشفت و تلاش کرد تا عرب را به شدت براند، پیامبر(ص) با نرمی او را بازگرداند در حالی که لب خند بر لبانش نقش بسته بود و می‌گفت: عمر او را واگذار، به راستی صاحب حق سخنی دارد). ۷۴

اظهارات ممنوع

با نگاهی به محرمات شرعی

چنین بر می آید که تنها موردی که آزادی اندیشه محدود می شود جایی است که حقی تضییع گردد، آزادی اندیشه حق مسلم یک فرد است اما فقط حق او نیست و در تزامن با حقوق دیگر، باید دید کدام اولی

او می شود جایز نیست.

حضرت امیر(ع) نیز مردم را از چاپلوسی و تملق گویی و تعظیم بی مورد به امیران خود نهی کرد. ۷۷ و مردم شهر انبار را از انجام حرکاتی که باعث تحقیر و توهین به خودشان بود بازداشت. ۷۸ و اصحابش را از پیاده رفتن به دنبال خود، در حالی که او سوار بود، برحذر داشت. ۷۹ البته حاکمان از دو جهت باید جلو آن حرکات و پیاده رفتن ها را بگیرند: یکی از این جهت که باعث ذلت و تحقیر مردم است و دیگری، چون زمینه ساز فساد آنان است. حاکمان غیرمعصوم همیشه در معرض خطر بزرگ قدرت طلبی قرار دارند و به سخن معروف، دیکتاتورها به تدریج ساخته می شوند.

ب. حرمت اذلال دیگران

ذلیل کردن و تحقیر دیگران، تضييع حقوق روحی و معنوی آنان است و طبق روایتی از حضرت عیسی(ع) ناشی از کبر و خودخواهی انسان است. در جامعه اسلامی، همه مردم باید از جهت روحی و معنوی امتیث داشته باشند.

بعضی از روایات، مردم را از تحقیر و اهانت به مؤمنان برحذر داشته است: هر کس بنده مؤمن مرا به ذلت بخواند با من اعلان جنگ داده است. ۸۰ هر کس بنده مؤمن مرا به ذلت بکشاند با من مخالفت کرده و از روی دشمنی از من جدا شده است. ۸۱ هر کس یکی از اولیای مرا ذلیل کند مرا به جنگ خود وا داشته است. ۸۲ هر کس مؤمنی را به خاطر تنگ دستی اش به ذلت بکشاند و تحقیر کند، خدا روز قیامت او را در جمع مخلوقات نمایان می کند. ۸۳ در روایات متعدد ذلیل کردن مؤمن به وضوح مورد نهی قرار گرفته

است. ۸۴ غیبت کردن مؤمن، تهمت زدن و فحش دادن به او، تفسیق، تکفیر، قذف، تشییب، عدم رعایت امانت در مجالس، دروغ، اشاعه فحشا و افشای اسرار شخصی مردم نیز از جهتی جزء حق الناس است و می تواند مواردی از حرمت اذلال قلمداد شود.

تهمت زدن و نسبت ناروا دادن به شهروندان غیرمؤمن جامعه اسلامی نیز حرام است. طبق روایاتی اذلال و اهانت به مطلق مردم مورد نهی قرار گرفته و مذمت شده است. ۸۵ در مورد نحوه جزیه گرفتن از کفار بعضی معتقدند صاغر بودن آنان ملازم با ذلت و تحقیر نیست. شیخ طوسی (حتی يعطوا الجزیه) را به معنای التزام آنان به پرداخت جزیه حمل کرده است و (هم صاغرون) را به معنای التزام به احکام اسلام دانسته است. ۸۶ جزیه به انگیزه عقوبت و اهانت و ذلیل کردن کفار وضع و واجب نشده است. ۸۷

در قلمرو حکومت اسلامی حتی گناه کاران نباید مورد اهانت قرار بگیرند. هر چند طبق روایتی از حضرت عیسی (ع) قرب به خدا در بغض به اهل معاصی است، ۸۸ اما کینه داشتن به گناه گار مجوز اهانت به او نیست. در دل باید از گناه کار رنجید تا عصیان او در انسان تأثیر سوء نگذارد و قلب را به معصیت مایل نکند اما با او نیز باید رحیمانه و دل سوزانه رفتار کرد و همواره کوشید تا از گناه دست بکشد.

۲ اندیشه مضلّ

اظهار اندیشه ای که باعث القای دیگران در گناه و یا انحراف عقیدتی بشود و یا عنوان (کمک به گناه) بر آن صدق کند. هم چنین اظهار اندیشه ای که برای وارد کردن ضرر حرام به دیگران سببیت دارد و یا

مصدق کمک به غیر در اضرار به خود است، حرام می باشد. ۸۹.

۳ اندیشه محلّ به جامعه اسلامی

جامعه اسلامی مجموعه ای متشکل از مردم و دولت است که برای حفظ اصول و ارزش های اسلامی تلاش می کنند. و آزادی اندیشه از بهترین اصول و ارزش های اسلامی است که دولت و ملت باید برای حفظ و گسترش آن بکوشند. آزادی اصل تغییرناپذیر قانون اساسی ایران نیز هست ۹۰ و اگر در جامعه وضع فوق العاده ای به وجود آمد و برای محدود کردن آن قانون لازم بود، به نظر نایب رئیس مجلس خبرگان قانون اساسی، مجلس شورا نیز نمی تواند برای آن قانون تصویب کند، بلکه با رفراندوم و مراجعه به آرای عمومی می توان چنین کرد. ۹۱ آزادی اندیشه به نفع جامعه اسلامی است اما اگر اندیشه ای فتنه آفریند و برای ایجاد تفرقه بین مردم و بروز هرج و مرج سببیت داشته باشد و یا بسیاری از مردم را به بی قانونی و اعمال حرام وادارد محلّ جامعه است و باید جلو آن گرفته شود.

پاسخ (قسمت پنجم)

از این رو آزادی باید قانون مند باشد تا آزادی همه مردم حفظ شود؛ اظهارنظرها و انتقادات در موقعیت مناسبی صورت گیرد که نظم عمومی به هم نخورد و هر کس مسئولیت اظهارات خود را به عهده بگیرد. البته تشخیص جرائمی که از آزادی اندیشه بر می خیزد کار آسانی نیست و باید گروهی از متخصصان عادل به آن اقدام کنند. فی

لم، رمان، طنز و... زبان خاص خود دارد و به سادگی نمی توان به عنوان توهین به افراد و یا کمک به اختلال نظام جلو آن را گرفت،

بلکه باید آن‌ها را در ظرف خود و با فرهنگ ویژه اش مورد نقد و بررسی قرار داد.

پی نوشت‌ها:

- سه مقاله (زندگی و آزادی)، (آزادی سیاسی) و (آزادی اندیشه) حاصل تحقیقی است که سال ۱۳۷۴ در معاونت اندیشه اسلامی مرکز تحقیقات استراتژیک انجام گرفته و با مقداری اصلاح و اضافه در شماره های ۲ و ۳ و ۷ این مجله چاپ شده است.

۱. ر.ک به: جان استوارت میل، رساله درباره آزادی، ص ۵۴؛ (آزادی بیان و نشر عقاید ممکن است در وهله اول مضمول اصل دیگری به نظر برسد چون که گفتن و پخش کردن عقیده متعلق به آن قسمت از رفتار فرد است که به دیگران مربوط می شود، اما از آن جایی که بیان و نشر اندیشه تقریباً به همان اندازه مهم است که خود آن اندیشه و تا حدّ زیادی روی همان دلایلی استوار است که آزادی اندیشه، در عمل نمی توان آن را از بحث اندیشه جدا کرد.)

نیز، ابوالفضل قاضی، حقوق اساسی و نهادهای سیاسی، ج ۱، ص ۶۶۰؛ مجله حوزه، ش ۳۳، ص ۱۰۰.

۲. مجله حوزه، ش ۳۱، ص ۱۱۷.

۳. مرتضی مطهری، پیرامون جمهوری اسلامی، ص ۱۰۴.

۴. ر.ک به: مقاله (زندگی و آزادی)، مجله حکومت اسلامی، ش ۲، ص ۱۵۷ و ۱۶۱.

۵. بقره (۲) آیه ۲۵۶.

۶. علامه طباطبائی، المیزان، ج ۴، ص ۱۱۷.

۷. علامه طباطبائی، بررسیهای اسلامی، ص ۵۱.

۸. آل عمران (۳) آیه ۸۵: (ومن یتبغ غیر الاسلام دیناً فلن یقبل منه وهو فی الآخره من الخاسرین.)

۹. امام خمینی، مکاسب المحرمه، ج ۱، ص ۱۳۳.

۱۰. مرتضی مطهری، جهاد، ص ۵۵.

۱۱. مرتضی مطهری، پیرامون جمهوری اسلامی، ص ۱۰۳.

۱۲. مجله حوزه، ش ۳۳، ص ۱۰۲.

۱۳ . مجله حوزه, ش ۳۳, ص ۱۰۳.

۱۴ . علامه طباطبائی, المیزان, ج ۲, ص ۶۶.

۱۵ . مرتضی

مطهری، پیرامون جمهوری اسلامی، ص ۱۱۷.

۱۶. ر.ک: مقاله (زندگی و آزادی)، مجله حکومت اسلامی، ش ۲، ص ۱۵۴-۱۵۷.

۱۷. عمید زنجانی، اسلام و همزیستی مسالمت آمیز، ص ۲۰۰.

۱۸. حجات (۴۹) آیه ۱۲: (یا ایها الذین آمنوا اجتنبوا كثيراً من الظن ان بعض الظن اثم ولا تجسسوا ولا یغتب بعضکم بعضاً...)

۱۹. ر.ک به: ولایه الفقیه، ج ۲، ص ۵۴۱-۵۴۶.

۲۰. ر.ک به: مذاکرات مجلس خبرگان قانون اساسی، ج ۱، ص ۷۷۹ و ماده ۳۸ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران.

۲۱. ولایه الفقیه، ج ۲، ص ۳۷۵.

۲۲. همان، ص ۳۷۷ و ۳۸۱.

۲۳. همان، ص ۵۸۵.

۲۴. حضرت امیر(ع)، نهج البلاغه، نامه ۵۳: (ولیکن ابعد رعیتک منک واشتأهم عندک اطلبهم لمعايب الناس، فان فی الناس عیوباً الوالی احق من سترها).

۲۵. حضرت امیر(ع)، غررالحکم، ج ۵، ص ۲۵۳: (من ساترک عیبک. فهو عدوک).

۲۶. همان، ص ۱۵۷: (من بصرک عیبک فقد نصحک).

۲۷. همان، ج ۶، ص ۱۷۲: (نصحک بین المأ تقریع).

۲۸. کنز العمال، ج ۱۰، ص ۱۲۹.

۲۹. حسن الصفار، چند گونگی و آزادی در اسلام، ترجمه حمید رضا آژیر، ص ۲۳.

۳۰. ر.ک به: محمد علی ایازی، المفسرون حیاتهم و منهجهم، ص ۱۱.

۳۱. حضرت امیر(ع)، نهج البلاغه، صبحی صالح، نامه ۳۱: (ولاتقل ما لا تعلم وان قل ماتعلم).

۳۲. همان: (دع القول فی ما لاتعرف).

۳۳. ر.ک به: امام خمینی، تهذیب الاصول، ج ۲، ص ۲۰۰؛ الرسائل، ج ۲، ص ۱۲۳؛ شهید سید محمد باقر صدر، مباحث

الاصول، ج ۲، ص ۱۲۶؛ بحوث فی علم الاصول، ج ۴، ص ۲۴۴.

۳۴. حسن الصفار، چند گونگی و آزادی در اسلام، ترجمه حمید رضا آژیرو، ص ۲۱۴.

۳۵. طه (۲۰) آیه ۶۱: (قال لهم موسى ويلکم لا تفتروا علی الله کذباً فیسحتکم بعذاب وقد خاب من افتری.)

۳۶. احمد نراقی، عوائد الایام،

۳۷. محمد حسن نجفی، جواهر الکلام، ج ۲، ص ۲۷۹.

۳۸. میرزای نائینی، کتاب الصلاه، ص ۳۱۸.

۳۹. آل عمران (۳) آیه ۷۲: (وقالت طائفه من اهل الكتاب آمنوا بالذی انزل علی الذین آمنوا وجه النهار واكفروا آخره لعلهم يرجعون).

۴۰. ر.ک به: صحاح اللغه، قاموس، مفردات.

۴۱. ر.ک به: سبأ (۳۴) آیه ۸؛ نمل (۲۷) آیه ۸۱؛ روم (۳۰) آیه ۲۹؛ طه (۲۰) آیه ۷۹؛ بقره (۲) آیه ۱۶؛ اعراف (۷) آیه ۳۰؛ انعام (۶) آیه ۵۶، یونس (۱۰) آیه ۳۲.

۴۲. ر.ک به: بقره (۲) آیه ۱۰۸: تبدیل ایمان به کفر؛ نساء (۴) آیه ۱۱۶: شرک به خدا؛ نساء (۴) آیه ۱۳۶: کفر به خدا؛ سبأ (۳۴) آیه ۸: عقیده نداشتن به آخرت؛ زمر (۳۹) آیه ۲۲: قساوت قلب؛ غافر (۴۰) آیه ۲۵: کید کافران؛ غافر (۴۰) آیه ۵۰: دعاء کافران؛ شوری (۴۲) آیه ۱۸: مرء در مورد روز قیامت؛ ملک (۶۷) آیه ۹: تکذیب رسالت پیامبر(ص).

۴۳. ر.ک به: احزاب (۳۳) آیه ۳۶: (وما كان لمؤمن ولا مؤمنه اذا قضى الله ورسوله امراً ان يكون لهم الخيره من امرهم و من يعص الله ورسوله فقد ضلّ ضلالاً مبيناً).

۴۴. به ترتیب ر.ک به: ص (۳۸) آیه ۲۶؛ انعام (۶) آیه ۱۴۴؛ ابراهیم (۱۴) آیه ۳۰؛ نساء (۴) آیه ۶۰؛ نوح (۷۱) آیه ۲۷؛ آل عمران (۳) آیه ۶۹.

۴۵. ر.ک به: امام خمینی، المکاسب المحرمه، ج ۱، ص ۱۳۶.

۴۶. وسائل الشيعه، ج ۱۲، ص ۱۲۸ و ۱۳۰.

۴۷. همان، ج ۱۲، ص ۱۶۹.

۴۸. همان، ج ۱۲، ص ۱۶۹، حدیث ۶ و ص ۱۷۰، حدیث ۸.

۴۹. همان، ج ۱۲، ص ۱۶۹، حدیث ۱ و ۴، ج ۱۲، ص ۱۷۰، حدیث ۷ و ۸ و ۹ و ۱۰.

. همان, ج ۱۲, ص ۱۶۹, حدیث ۲.

۵۱. همان, ج ۱۲, ص ۱۲۷, حدیث ۱.

۵۲. همان, ج ۱۲, ص ۱۶۵, حدیث ۴ و ۵: (لعن رسول الله في الخمر عشرة, غارسها و حارسها و عاصرها و شاربها و ساقیها و حاملها والمحموله اليه و بايعها و مشتريها و آكل ثمنها).

۵۳. همان, ج ۱۲, ص ۱۲۷: (عن ابن اذینه قال كتبت الى ابی عبداللہ (ع) اسأله عن رجل له خشب فباعه ممن يتخذہ برابط. فقال: لا بأس به. وعن رجل له خشب فباعه ممن يتخذہ صلبانا. قال: لا).

۵۴. امام خمینی, المكاسب المحرمه, ج ۲, ص ۲۹۳۲۹۷.

۵۵. همان, ج ۲, ص ۲۹۵.

۵۶. محمد حسن نجفی, جواهر الکلام, ج ۲۲, ص ۵۷.

۵۷. حج (۲۲) آیه ۳۰: (ذلک ومن یعظم حرمت اللہ فهو خیر له عند ربّه واحلّت لكم الانعام الا ما یتلی علیکم فاجتنبوا الرجس من الاوثان واجتنبوا قول الزور).

۵۸. مفسران در مورد (قول زور) چند وجه ذکر کرده اند: ۱ افترا به شریعت و از پیش خود چیزی را حلال یا حرام اعلام کردن ۲ شرک به خدا ۳ دروغ و تهمت ۴ تلبیه مردم در دوران جاهلیت: لیبیک لاشریک لک الا شریک هو لک بملکه و ما ملک. (تفسیر الفخر الرازی, ج ۱۲, ص ۳۳).

۵۹. لقمان (۳۱) آیه ۶: (ومن الناس من یشتري لهو الحدیث لیضلّ عن سبیل اللّٰه بغير علم و يتخذها هزواً اولئک لهم عذاب مهین).

۶۰. وسائل الشیعه, ج ۸, ص ۲۶۸: (عبدالملک بن اعین قال: قلت لابی عبداللہ (ع): انی قد ابتلیت بهذا العلم فارید الحاجه, فاذا نظرت الى الطالع ورأیت الطالع الشرّ جلست ولم اذهب فیها واذا رأیت طالع الخیر ذهبت فی الحاجه. فقال لی, تقضی؟ قلت: نعم. قال: احرق کتیبک).

۶۱. علامه حلّی, نهایه الاحکام فی

معرفة الاحكام, ج ٢, ص ٤٧١: (وخرج على يوماً الى المسجد و في يد عمر شىء من التوراه فامرہ بالقائها وقال: لو كان موسى و عيسى عليهما السلام حيين لما وسعهما الا اتباعى).

٦٢. نراقى, مستند الشيعة, (٢ جلدى), ج ٢, ص ٣٤٦: (من علم باب ضلال كان عليه مثل وزر من عمل به).

٦٣. جرجى زيدان, تاريخ تمدن اسلام, ج ٣, ص ٦١ و ٦٣.

٦٤. نصرالله پورجوادی, نشر دانش, سال ١٠, ش ٣.

٦٥. غررالحكم و درر الكلم, ج ٤, ص ٥٠٨: (قوه سلطان الحجة اعظم من قوه سلطان القدره).

٦٦. مجله الفكر الجديد, سال ٢, ش ٨, ص ٣٥١.

٦٧. بحار الانوار, ج ٢, ص ٩٦: (قال المسيح(ع): خذوا الحق من اهل الباطل ولا تأخذوا الباطل من اهل الحق كونوا نقاد الكلام. فكم من ضلاله زخرت بآيه من كتاب الله كما زخر الدرهم من نحاس بالفضة المموهه, النظر الى ذلك سواء والبصراء به خبراء).

٦٨. زمر (٣٩) آيات ١٧ ١٨: (والذين اجتنبوا الطاغوت ان يعبدوها و انابوا الى الله لهم البشرى فبشر عباد. الذين يستمعون القول فيتبعون احسنه اولئك الذين هديهم الله واولئك هم اولوا الالباب).

٦٩. نهج البلاغه, خطبه ١٩٣. (وقفوا اسماعهم على العلم النافع لهم).

٧٠. غافر (٤٠) آيات ٢٦ ٢٨: (وقال فرعون ذرونى اقتل موسى وليدع ربه انى اخاف ان يبدل دينكم او ان يظهر فى الارض الفساد. وقال موسى انى عدت بربى وربكم من كل متكبر لا يؤمن بيوم الحساب. وقال رجل مؤمن من آل فرعون يكتم ايمانه أتقتلون رجلاً ان يقول ربى الله وقد جاءكم بالبينات من ربكم و ان يك كاذباً فعليه كذبه و ان يك صادقاً يصيبكم بعض الذى يعدكم ان الله لا يهدى من هو مسرف كذاب).

٧١. از همين قبيل

است احترام مرحوم سيد رضى به (صابى).

٧٢. علامه مجلسى, بحار الانوار, ج ١, ص ١٨٠, حديث ٦٥: (قال النبى (ص): اطلبوا العلم ولو بالصين فان طلب العلم فريضة على كل مسلم).

٧٣. ابو الحسين ورام, مجموعه ورام, ج ١, ص ٣: (لا يمتنع احدكم هيبة الناس ان يقول فى حق اذا رآه او سمعه).

٧٤. خالد محمد خالد, بين يدي عمر, ص ١١٤. اين روايت را بخارى چنين نقل کرده است: (اتى النبى (ص) رجلاً يتقاضاه فاغظ له فهم به اصحابه. فقال دعوه فان لصاحب الحق مقالاً). صحيح البخارى (بيروت, دار الجيل), ج ٣, ص ١٥٥.

٧٥. كافى, ج ٥, ص ٦٤.

٧٦. همان, ج ٢, ص ٣٢٠.

٧٧. نهج البلاغه, خطبه ٢١٦: (و ربّما استحلّى الناس الثناء بعد البلاء فلاتثنوا علىّ بجميل ثناء لاخراجى نفسى الى الله سبحانه واليكم من التقيه فى حقوق لم أفرغ من ادائها و فرائض لا بدّ من امضائها فلا تكلمونى بما تكلم به الجابره ولا تتحفظوا منى بما يتحفظ به عند اهل البادره ولا تخالطونى بالمصانعه).

٧٨. بحار الانوار, ج ٤١, ص ٥٥, حديث ٣: (وترجّل دهاقين الانبار له واسندوا بين يديه. فقال(ع): ما هذا الذى صنعتموه؟ قالوا: خلق منا نعظم به امراءنا. فقال: والله ما ينتفع بهذا امرؤكم وانكم لتشقون به على انفسكم وتشقون به فى آخرتكم وما اخسر المشقه وراها العقاب وما اربح الراحه معها الامان من النار).

٧٩. همان, روايت ٢: (عن ابى عبدالله(ع) قال: خرج امير المؤمنين على اصحابه وهو راكب, فمشوا خلفه فالتفت اليهم فقال: لكم حاجه؟ فقالوا: لا يا امير المؤمنين ولكنا نحب ان نمشى معك فقال لهم: انصرفوا فانّ مشى الماشى مع الراكب مفسده للراكب ومذلّه للماشى. قال وركب مره اخرى فمشوا خلفه. فقال: انصرفوا فانّ خفق النعال خلف اعقاب الرجال مفسده لقلوب النوكى).

٨٠. كافى, ج ٢,

ص ۳۳۷.

۸۱. همان، ص ۳۵۲.

۸۲. همان، ص ۳۵۳.

۸۳. همان.

۸۴. همان، ج ۳، ص ۵۶۴؛ فقیه، ج ۲، ص ۱۳؛ تهذیب، ج ۴، ص ۱۰۳.

۸۵. کافی، ج ۸، ص ۴۴؛ فقیه، ج ۴، ص ۳۹۴ و ج ۱، ص ۳۳۷.

۸۶. ولایه الفقیه، ج ۳، ص ۴۶۸.

۸۷. همان، ص ۴۷۱.

۸۸. بحارالانوار، ج ۱۴، ص ۳۳۰، حدیث ۶۵: (یا معشر الحواریین تحببوا الی الله بیغض اهل المعاصی و تقرّبوا الی الله بالتباعد منهم والتمسوا رضاه بسخطهم).

۸۹. درباره محدوده موارد حرمت اضرار به خود نظریه های مختلف وجود دارد، که پرداختن به آن مقاله مستقلاً می طلبد.

۹۰. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، اصل ۱۷۷.

۹۱. مشروح مذاکرات مجلس خبرگان قانون اساسی، ج ۱، ص ۴۲۹. (سخن نایب رئیس مجلس خبرگان).

با وجود اقدامات غیر قانونی و غیر شرعی شیرین عبادی و اینکه او خود را نمونه یک زن مسلمان معرفی می کند در حالی که حجاب را که یک اصل واجب اسلامی است تنها در محدوده جمهوری اسلامی ایران آن هم به عنوان یک قانون حقوقی مصوب مجلس قبول دارد و دست دادن با مرد نامحرم

پرسش

با وجود اقدامات غیر قانونی و غیر شرعی شیرین عبادی و اینکه او خود را نمونه یک زن مسلمان معرفی می کند در حالی که حجاب را که یک اصل واجب اسلامی است تنها در محدوده جمهوری اسلامی ایران آن هم به عنوان یک قانون حقوقی مصوب مجلس قبول دارد و دست دادن با مرد نامحرم در منظر عوام مسلمان و دیگر اهانت هایش به شرع مقدس، چرا این شخص به عنوان یک مجرم در مراجع قضایی محاکمه نمی شود. مگر عدل علوی به گناهکار فرصت اشاعه فساد در جامعه را می دهد؟ آیا تردید در یکی واجب دینی همان ارتداد نیست؟

متأسفانه همانگونه که بیان نمودید، نامبرده بسیاری از مقدسات و احکام صریح اسلام را انکار نموده و از نظر شرعی و قانونی مستحق محاکمه و مجازات می باشد اما دلیل این که چرا دستگاه قضایی نسبت به این موضوع اقدام نمی کند ارتباط مستقیمی با مقتضیات زمان و رعایت مصالح نظام و جامعه اسلامی دارد.

توضیح آن که حکومت اسلامی براساس آموزه ها و معارف ارزشمند الهی، همانگونه که به اجرای احکام اسلامی در جامعه اهتمام ویژه ای قائل است به رعایت مصالح نظام اسلامی اهمیت فوق العاده ای قائل است و چه بسا در تراحم این دو با در نظر گرفتن مصالح مهمتر مجبور به ترك موقت و یا تأخیر در اجرای برخی احکام و حدود الهی شود. چنانکه حضرت امام می فرماید: «حکومت که شعبه ای از ولایت مطلقه رسول الله (ص) است یکی از احکام اولیه اسلام است و مقدم بر تمام احکام فرعیه حتی نماز و روزه و حج است..»

حکومت می تواند هر امری را چه عبادی و یا غیر عبادی که جریان آن مخالف مصالح اسلام است از آن مادام که چنین است جلوگیری کند...» (صحیفه نور، ج ۲۰، صص ۱۷۱ - ۱۷۰).

برای مطالعه بیشتر ر.ک: تشخیص مصلحت نظام از دیدگاه فقهی - حقوقی، محمد جواد اوسطا، تهران، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، ۱۳۸۰.

بررسی شرایط زمانی و مکانی که نظام اسلامی خصوصا با توجه به تحولات بین المللی جدید با آن روبروست و از سوی دیگر موج شدید تبلیغاتی برای تخریب وجهه نظام اسلامی ایران و وارد کردن اتهام خشونت طلبی و نقض حقوق بشر با تعاریف غربی آن و... و در نتیجه آمادگی افکار عمومی جهان برای تشدید فشارهای سیاسی، اقتصادی و نظامی، به منظور نابودی نظام اسلامی، همگی این مصلحت مهم و اساسی را ایجاب می نماید که نظام اسلامی در برخی زمینه ها به صورت موقت در قبال اجرای برخی حدود و احکام خصوصا در مواردی همانند شخص نامبرده که حساسیت بین المللی بیشتری روی آن وجود دارد، انعطاف به خرج دهد. البته بدیهی است این موضوع هیچ وجه به معنای عقب نشینی در اصول و ارزش های الهی نیست بلکه وجود برخی محدودیت ها و موانع در اجرای احکام و حدود الهی است که به مجرد برطرف شدن این موانع، نظام اسلامی احکام و حدود الهی را در مورد متخلفان باید اجرا خواهد نمود.

قبول دارم که ادعاهای غرب در مورد آزادی یک دروغ و یک وسیله برای فریب افراد است و نیز آزادی نه به معنای مورد نظر غرب جزو اصول انقلاب اسلامی ماست. ولی باید کمی انصاف داده و در مورد خود قضاوت کنیم: امروز جو حاکم بر جامعه ما طوری است که کمتر کسی جرات می کند در

پرسش

قبول دارم که ادعاهای غرب در مورد آزادی یک دروغ و یک وسیله برای فریب افراد است و نیز آزادی نه به معنای مورد نظر غرب جزو اصول انقلاب اسلامی ماست. ولی

باید کمی انصاف داده و در مورد خود قضاوت کنیم: امروز جو حاکم بر جامعه ما طوری است که کمتر کسی جرات می کند در مورد مسئولان عالی رتبه نظام در روزنامه، سینما، و محافل عمومی انتقاد کند، درست است که گاهی این مخالفت ها که در روزنامه ها بیان می شود، مخالفت با نظام است نه شخص، ولی همیشه این طور نیست چرا در این مورد منطقی اعتراضات پذیرفته نمی شود در حالیکه می بینیم در همین کشورهای غربی مردم بر علیه رئیس جمهور و تصمیمات کلان کشور به راحتی تظاهرات می کنند و حتی کسی مثل مایکل مور چنان فیلمی می سازد؟

پاسخ

به هیچ وجه ادعا نمی کنیم که جامعه و نظام سیاسی ایران، از همه نظر از جمله وجود انواع آزادی ها، جامعه ای ایده آل و کاملاً مطلوب است، اما نگاهی منصفانه به وضعیت قبل از انقلاب و سایر کشورهای پیرامون و حتی کشورهای مدعی لیبرالیسم و آزادی و مقایسه آن با وضعیت کنونی جامعه و نظام اسلامی به خوبی بیانگر این واقعیت است که بسیاری از وجوه آزادی در حد نسبتاً مطلوبی در کشور ما وجود دارد - هر چند تحقق کامل آنها منوط به فرهنگ سازی عمیق و ریشه ای در کل جامعه و سیستم سیاسی نسبت به استفاده صحیح از آزادی ها و نحوه به کارگیری آنان از یک سو و بالا رفتن سطح تحمل و انتقاد پذیری از سوی دیگر در تمامی بخش های جامعه و نظام می باشد که به برکت وجود انقلاب اسلامی گام های مؤثری در این زمینه برداشته شده و به پیش می رود.

برای اثبات

این مدعی کافی است نیم نگاهی به مطبوعات شبهه افکن و دگراندیش داشته باشید که پر است از انواع انتقادات، اعتراض های غیر منطقی و غیر منصفانه نسبت به نظام و مسئولین عالی رتبه آن که تنها در موارد بسیار محدودی که منجر به اختلال در امنیت و نظم عمومی می شود با آنها برخورد می شود و در قبال بسیاری از اینها مجموعه نظام با بزرگواری و رحمت برخورد می کند و بسیاری از انتقادهای منطقی پذیرفته می شود. اما در کشورهای غربی و مدعی لیبرالیسم به هیچ وجه این طور نیست که آنها پذیرای اعتراضات منطقی و آزادی کامل باشند. کافی است حوادث مربوط به اشغال عراق و بازتاب آن را در جامعه آمریکا بررسی نمایید، آیا مطبوعات که نماد آزادی در یک جامعه هستند، توانایی انتشار واقعیات را داشتند؟ آیا دولت بوش به این همه تظاهرات مخالف جنگ و اشغال عراق، اعتنایی کرد؟ و یا در حوادث دیگر چه قدر از سناتورهای یا اندیشمندان و متفکرانی که به دلیل تلاش برای کشف حقایق، جان خود را از دست دادند و یا در محدودیت های زیادی قرار دارند؟ آیا محاکمه و مجازات روژه گارودی غیر از پرده برداشتن از واقعیات تاریخی بود؟ و...

بی جهت نیست که براساس آمار، مردم کشورهای غربی از بی خبرترین کشورهای جهان نسبت به واقعیات جهان و عملکردهای نظام سیاسی خود می باشند و اگر مشاهده می نمایم که بر علیه رئیس جمهور یا فلان نخست وزیر دست به راهپیمایی می زنند، بیشتر بازی های تبلیغاتی جناح های سیاسی آنان برای کسب قدرت است و الا آیا تا به

حال نمونه ای سراغ دارید که فلائن رئیس جمهوری آمریکا به دلیل ارتکاب جرائم و تخلفات از قدرت سیاسی خویش، برخورد اساسی شده باشد، در مورد کلینتون، حزب رقیب موجی از اعتراض بر علیه مفاسد اخلاقی وی راه اندازی کرد، و حتی به محاکم قضایی آن کشور کشیده شد، اما بعد از پایان انتخابات ریاست جمهوری، همه چیز به فراموشی سپرده شد و یا قضیه فرقه دیویدیه در آمریکا که چگونه به خاطر مخالفت سیاسی، زن و مرد و بچه و همه را زنده زنده در آتش سوزاندند و... و یا همین فیلم «فارا نهایت ۱۱/۹» مایکل مور به خوبی بیانگر فقدان آزادی بیان مطبوعات آزاد و حقیقت گو و در نتیجه فقدان اطلاع جامعه آمریکا از واقعیات خویش و جهان می باشد و او می کوشد این حقایق را به جامعه غافل آمریکا منتقل نماید و البته این چنین نیست که امثال آقای مایکل مور در افشای حقایق مربوط به نظام و جامعه خود هیچ گونه محدودیتی نداشته اند، بلکه برعکس موانع بیشماری را پشت سر گذاشته اند به عنوان نمونه کتاب «مرد سفید احمق» نوشته مایکل مور در ابتدا به هیچ وجه منتشر نمی شد و پس از کلی کارهای تبلیغاتی ایشان و کشاندن موضوع به افکار عمومی و... از چنین مجوزی برخوردار می شود و حتی فیلم اخیرش هم به هیچ وجه مورد رضایت دولتمردان آمریکا نبود ولی موضوعی به نحوی پیش رفت که پس از اکران این فیلم در جشنواره کن و آوردن جایزه و مطرح شدن در سطح افکار عمومی، بالاخره نتوانستند در مقابل آن محدودیتی ایجاد نمایند.

نتیجه این

که حتی در جامعه آمریکا که مثال آوردید آزادی بیان و اعتراض واقعی وجود ندارد و این قبیل موارد استثنائاتی است که نظام سیاسی آمریکا ناگزیر است برای حفظ پرستیژ تبلیغاتی خویش در مورد آزاد بودن جامعه آمریکا آن را تحمل نماید، هر چند همچنان که گذشت به هیچ وجه مسأله از مرحله اعتراض و تظاهرات و... پیشتر نرفته و در دسیسه های تبلیغاتی امپریالیسم خبری آنان به فراموشی سپرده می شود.

و بالاخره این که باید این واقعیت را نیز در نظر داشت که جامعه ما تا قبل از پیروزی انقلاب جامعه ای کاملاً بسته بوده که به هیچ وجه سابقه کار مردم سالاری و آزادی و... را نداشته و بعد از پیروزی انقلاب اسلامی گام های بسیار مهمی برداشته شده است و البته طبیعی است که نهادینه شدن و قانونمند شدن چنین موضوعاتی نیازمند تمرین مستمر و البته زمان بر می باشد تا به صورت یک فرهنگ در آمده و مخالفین داخلی و خارجی نتوانند از وجود چنین حقوقی، بهره برداری نموده و هرگونه اعتراض صنفی یا موردی را به کل نظام و سیستم مرتبط نمایند.

آزادی چیست و دیدگاه اسلام را در مورد آزادی بیان کنید.

پرسش

آزادی چیست و دیدگاه اسلام را در مورد آزادی بیان کنید.

پاسخ

پرسش شما به دلیل عمومیت و گستره آزادی، بسیار مطلق بوده و پاسخ دهی در یک نوشتار کوتاه میسر نیست؛ ولی در عین حال سعی می کنیم نکاتی را پیرامون اصل آزادی و مبانی آن در اسلام، توضیح دهیم؛

الف - آزادی از منظر اسلام:

قبل از پاسخ، توجه به یک نکته ضروری است: در تبیین و تفسیر هر موضوع و مسأله ای باید نوع رویکرد به آن را مشخص ساخت، چرا که هر ره یافتی مبانی، پیش فرض و روش خود را می طلبد: مثلاً هیچ گاه نمی توان با روی کردی جامعه شناسانه، تحلیلی روان شناسانه طلبید و یا بالعکس. بنابراین اگر آزادی از منظر اسلام بررسی و تشریح می شود باید با پیش فرض های خود، منابع اسلامی و متد خویش پی گیری شود. با عنایت به این نکته، پیش از توضیح دیدگاه اسلام نسبت به مقوله «آزادی» باید چند مطلب به عنوان مبادی و مبانی پاسخ مد نظر قرار گیرد:

۱- واژه «آزادی» به معنی باز بودن راه انجام فعل و ترک آن است، خواه آن فعل جنبه ارزشی داشته باشد یا خیر. خواه در حوزه تفکر باشد یا در حوزه سیاسی، در حوزه اخلاق باشد یا خیر، فردی باشد یا اجتماعی، معقول باشد یا غیرمعقول.

۲- انسان بر حسب خلقت خاص خویش، موجودی صاحب عقل و اراده بوده به صورتی که در هر کاری می تواند جانب

انجام آن را اختیار کرده یا جانب ترک آن را برگزیند. براساس فطرت آدمی، وی در مورد انجام و ترک فعل مطلق العنان بوده و مقید به یکی از دو طرف نمی باشد. از این نوع آزادی انسان به «آزادی تکوینی» یاد می کنند.

لازمه آزادی فوق، آزادی دیگری است که عبارت از: امکان بهره مندی آدمی از مواهب «آزادی تکوینی» بدون دخالت قوه، قدرت و اراده قاهره بیرون از نفس انسان. این آزادی، «آزادی تشریحی» یا «آزادی حقوقی» نام دارد، (المیزان، ج ۱۰، ص ۳۷۰).

۴- این واژه از دیدگاه ها و حیثیت های گوناگون تقسیمات و انواع متعددی پیدا می کند چون: آزادی درونی، آزادی برونی، آزادی جمادی، آزادی نباتی، آزادی حیوانی، آزادی انسانی، آزادی ولایی، آزادی اخلاقی، آزادی فردی، آزادی اجتماعی، آزادی اندیشه، آزادی بینش، آزادی بیان و نوشتار و

۵- با دقت در مطالب شماره های ۱ تا ۳ مشخص می گردد که منشأ «آزادی» اراده آدمی است که او را وادار به عمل یا ترک آن ساخته و حالت نفسانی است که از میان رفتن آن مساوی با از بین رفتن اصل انسانیت می باشد.

۶- تعریف آزادی با تعریف انسان ارتباط تنگاتنگی دارد، چرا که متعلق آزادی خود انسان است، از این رو هر تعریفی از انسان در برداشت از آزادی دخیل خواهد بود و بالاتر، بدون ارائه تعریفی از انسان، تعریف آزادی ممکن نخواهد بود. اکنون تعریف آزادی از منظر اسلام را با مطلب اخیر؛ یعنی، تعریف و دیدگاه اسلام به انسان شروع می کنیم:

الف) انسان در نگرش اسلامی: ۱- کارگزار یا خلیفه خداوند بر روی زمین و عبد اوست، در مقام عبودیت مطیع خواست و اراده اوست اما در مقام کارگزاری بر روی زمین باید فعال باشد. انسان پلی میان ملک و ملکوت و ابزاری است که مشیت خداوند از طریق آن در این جهان تحقیق و تبلور می یابد (بقره، آیه ۳۰).

۲- انسان هم دارای عقل است و هم دارای اراده، اسلام می خواهد

انسان اراده اش را تابع مشیت خداوند قرار دهد زیرا تنها در این صورت است که آدمی به یک زندگی توأم با سعادت و رستگاری در دنیا و آخرت دست خواهد یافت، (احزاب، ۲۹ - اسراء، آیه ۱۹).

۳- انسان از آن جهت که به مستقیم ترین وجهی منعکس کننده حکمت الهی است و به کامل ترین وجهی مظهر صفات الهی است، اشرف همه مخلوقات است، (اسراء، آیه ۷۰).

۴- انسان قدرت دارد که بر همه مخلوقات دیگر سلطه پیدا کند اما مسؤولیت نیز دارد که از همه این مخلوقات مراقبت نماید، (برای آگاهی بیشتر ر.ک: جوان مسلمان و دنیای متجدد، دکتر سید حسین نصر، ص ۶۳ - ۶۶).

۵- انسان دارای دو ضلع وجودی است: طبیعت و فطرت و از همین رو آدمی نقطه صفری است که قابلیت تا بی نهایت صعود یا سقوط را دارا است، (انسان، آیه ۳). از تعبیرات دوگانه و متضاد برخی آیات قرآن کریم از انسان در همین خصوصیت نهفته است (در برخی آیات انسان ضعیف و ناتوان «نساء، آیه ۲۸»، ستمکار «ابراهیم، آیه ۳۴»، جهول و بسیار نادان «احزاب، آیه ۷۲»، ناسپاس «عادیات، آیه ۶»، سرکش «علق، آیه ۶»، و در بعضی آیات دیگر خودآگاه «قیامت، آیه ۱۴»، حق گرا «زمر، آیه ۱۸»، مسؤولیت پذیر «احزاب، آیه ۷۲»، و... خوانده شده است.

حاصل آن که در یک برآیند کلی، اسلام آدمی را محدود در همین که هست و تاکنون خود را نشان داده نمی بیند، بلکه برای او آرمانی فراتر از بینش طبیعی و مادی دارد. اسلام می خواهد انسان ایده آل بسازد نه انسان صرفاً نرمال که تنها با جامعه ساخته و با دیگران هماهنگ باشد (برخلاف نگرش لیبرالیزم از انسان

که طبیعت گرا بوده و آدمی را همین می بیند که هست و تاکنون خود را نشان داده است).

توز کر منا بنی آدم شهی هم به خشکی هم به دریا پا نهی

که حملنا هم علی البحری به جان از حملنا هم علی البر پیش ران

مر ملایک را سوی بر راه نیست جنس حیوان هم ز بحر آگاه نیست

تو به تن حیوان به جانی از ملک تا روی هم بر زمین هم بر فلک

تا به ظاهر مثلکم باشد بشر با دل یوحی الیه دیده ور

مثنوی / ۲ / ابیات ۳۷۷۳ - ۳۷۷۷.

ب) با توجه به همین دوگانگی وجودی انسان (طبیعت و فطرت؛ سقوط و صعود) از نگرش اسلام است که خداوند هم «آزادی تکوینی» به بشر اعطاء فرموده و هم بر «آزادی تشریحی» صحه گذاشته است تا در پرتو آن آدمی بر ترمیم کاستی ها و مصونیت از آسیب های ناشی از کژی های ضلع طبیعت خود توانا گشته و با شناخت و پرداخت آزادانه به ضلع فطرت خویش مرتبه خلافت الهی و کارگزاری خداوند را به دست آورد. به عبارت دیگر، از نگاه اسلام خداوند متعال انسان را واجد قابلیت ها و صلاحیت هایی می داند که سبب شایستگی و بایستگی بهره مندی او از موهبت «آزادی» است و از همین رو است که قرآن غایت قصوای بعثت پیامبر گرامی (ص) را تحقق آزادی تکوینی و تشریحی تلقی کرده است. صلی الله علیه وسلم و یضع عنهم إصرهم و الأغلال التي كانت علیهم رحمهما الله اعراف / ۱۵۷. «و از [روش آنان قید و بندهایی را که برایشان بوده است بر می دارد] گویا با نبود آزادی دعوت به دین و دینداری لغو

و عبث است.

ج) با توجه به مطالب پیش گفته روشن گشت که تعریف آزادی در نگرش اسلام چیست؟ اسلام هم آزادی تکوینی برای انسان قائل است و هم آزادی تشریحی. براساس آیات قرآن، انسان از آزادی تکوینی برخوردار است؛ یعنی، مختار است بر انجام فعل و ترک آن؛ و این آزادی، فطری بشر است. همچنین آزادی تشریحی - که در منظر اسلام امری شایسته و بایسته است - یعنی، انسان آزاد است که از آزادی تکوینی خود در عمل و زندگی خویش بهره مند شود و هیچ کسی حق ندارد با اعمال فشار، زور و قدرت از بهره وری معقول از آزادی تکوینی او جلوگیری کند. به فرموده خداوند متعال: «بعضی از ما بعضی دیگر را به جای خدا به خدایی نگیرید» آل عمران / ۶۴. و «هیچ بشری را نسزد که خدا به او کتاب و حکم و پیامبری بدهد؛ سپس او به مردم بگوید: به جای خدا، بندگان من باشید» همان / ۷۹. و این همان آزادی است که حضرت علی (ع) در وصیت خود به فرزندش امام حسن (ع) سفارش نمود: «نفست را از هر پستی گرامی دار، هر چند دنائت، تو را به خواهش هایت برساند. چرا که هرگز در برابر نفس [ارجمند]ت که می بخشی، چیز ارزنده ای به دست نخواهی آورد. بنده دگری مباش! زیرا خدایت آزاد آفریده است». نهج البلاغه، نامه ۳۱.

براساس روح توحیدی - که در نگرش اسلامی از جایگاه ویژه ای برخوردار است - انسان تنها باید بنده خداوند باشد، نه غیر خدا؛ و چنان که گفته شد، اراده خود را تابع مشیت و اراده خداوند قرار دهد و آزادی تکوینی خود را محدود و مقید به

خواست خداوند گرداند که در آن صورت به زندگی با سعادت در دنیا و آخرت بار خواهد یافت. اما همین انسان در نگرش اسلامی حق ندارد بهره‌وری از آزادی تکوینی خود را محدود به خواسته‌ها و اراده‌های انسان‌های دیگر کرده، خود را بنده دیگران سازد و عملاً خویش را از آزادی حقوقی و تشریحی محروم سازد. آزادی تشریحی با تعریفی که از آن در دیدگاه قرآن ارائه شد، حق مسلم و طبیعی بشر است و هیچ انسانی حق بازستانی و محدودیت آن را ندارد. خلاصه آن که: بندگی خداوند موجب آزادی و بندگی غیر خداوند موجب فقدان آزادی است؛ چنان که «همسر عمران [مادر مریم] گفت: پروردگار من! نذر کردم که آنچه در رحم من است آزاد و در خدمت تو باشد». آل عمران / ۳۵.

گفت ای صدیق آخر گفتمت که مرا انباز کن در مکرمت

گفت ما دو بندگان کوی تو کردمش آزاد من بر روی تو

تو مرا می‌دار بنده و یارِ غار هیچ آزادی نخواهم، زینهار

که مرا از بندگیت آزادی است بی تو بر من محنت و بی دادی است

(مثنوی / ۶ / ۱۰۷۵ - ۱۰۷۸)

د) اما باید توجه داشت که انسان‌های دیگر نمی‌توانند آزادی تشریحی را محدود سازند ولی از آن جا که انسان یک موجود اجتماعی است، به صورت طبیعی ملزم می‌شود که اراده خود را در اراده دیگران دخالت دهد و به بیان دیگر، اراده خود را در عرصه اجتماع با اراده دیگران شریک سازد. از این رو باید در برابر قانونی که حدودی برای اراده‌ها و آزادی‌های مردم معین نموده و آنها را تعدیل کرده، خضوع کند. پس همان طبیعتی که به

یک فرد انسان آزادی اراده و عمل داده، عیناً همان طبیعت در عرصه اجتماع اراده و عمل را محدود و آزادی تشریحی انسان را مقید می سازد.

در نگرش اسلامی از آن جهت که قانون را براساس توحید و سپس بر پایه اخلاق فاضله گذاشته و متعرض همه اعمال فردی و اجتماعی تحت عنوان ضوابط شرع شده است، آزادی تشریحی در این چارچوب مرزبندی می شود. با توجه به این مطلب مهم، از دیدگاه اسلام، آزادی تشریحی به این معنا می شود که انسان آزاد و مختار است از تمامی حقوقی که قوانین شرع برای او مشخص کرده بهره مند شود. مثلاً یکی از قوانین شرع آن است که انسان می تواند تا هر جا که بخواهد در عرصه علم اندوزی پیش برود و در این ساحت آزاد است و حتی دولت اسلامی موظف است که امکاناتی برای افراد فراهم کند تا از این حق بهره مند شود.

برای آگاهی بیشتر ر.ک: المیزان، علامه طباطبایی، ج ۱۰، ص ۳۷۱ - ۳۷۲ و ج ۴، ص ۱۱۶.

آزادی بیان و نوشتار، آزادی اجتماعی، آزادی بینش و آزادی اندیشه (در ساحت های اقتصادی - فرهنگی و سیاسی) همه در چارچوب مقوله پیش گفته معنا می یابد و تحلیل می شود. به دلیل مجال اندک به همین مقدار بسنده کرده و تفصیل ابعاد دیگر این مسأله دامن گستر را به فرصت مناسب و مکاتبات بعدی شما موکول می کنیم.

ب - آزادی بیان در اسلام:

در اسلام نه تنها «بیان» آزاد است، بلکه بعضاً بر «عالم» و «داننده»، بیان کردن واجب است. از مصادیق ولای آزادی «بیان» امر به معروف و نهی از منکر است. امر به مشورت و ترغیب به آن، یکی دیگر از

احکام ملازم آزادی بیان و اظهار رأی و نظر افراد جامعه است. آن چه در روایات به طور خاص، آزادی بیان را یکی از وظایف مردم در قبال حاکم، مطرح کرده، عبارت «النصیحه لائمہ المسلمین» است. امیر مؤمنان(ع)، در این باره می فرماید: «و اما حقّی علیکم فالوفاء بالبیعه و النصیحه فی المشهد و المغیب؛ حق من بر شما این است که به بیعت وفا نمایند و در حضور و غیب نسبت به من خالص خیر خواه باشید»، (نهج البلاغه، خطبه ی ۳۴).

مسلم و وجود آزادی بیان در جامعه، برای خیرخواهی از حاکم و مصادیق آن (مانند انتقاد صحیح و سازنده همراه با شرایط آن) لازم است. مواردی نظیر امر به جدال احسن «ادع الی سبیل ربک بالحکمہ و الموعظه الحسنه و جادلهم بالتی هی احسن»، (نحل، آیه ۱۲۵) و «ولا تجادلوا اهل الکتاب الا بالتی هی احسن»، (عنکبوت، آیه ۴۶) و امر و ترغیب به گزینش بهترین کلام «فبشر عباد * الذین یستمعون القول فیّتبعون احسنه»، (زمر، آیه ۱۷ و ۱۸) و مواردی که از مخالفان درخواست برهان شده «قل هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین» همه با بیانی روشن، به لزوم آزادی بیان در جامعه ی اسلامی نظر دارد. بنابراین در اندیشه اسلامی، در اصل ضرورت «آزادی بیان» و ثمراتی که بر آن مترتب است و ضررهای ناشی از منع آن، هیچ تردیدی نیست. اما سؤال اساسی آن است که آیا برای این «آزادی» حد و مرزی هست یا نه؟ آیا هر کس هر چه بخواهد، می تواند بگوید؟ و هر نظر و اندیشه یا هنر، رمان و... را می تواند آزادانه پخش کند؟

گفتنی است در هیچ نظامی، آزادی بیان به

صورت مطلق و بدون حد و مرز وجود ندارد؛ بلکه آزادی محدود و در چارچوب ارزش های پذیرفته شده در هر جامعه است، این چارچوب ها از هر نظام و جامعه ای تا نظام و جامعه دیگر، متفاوت است و مبتنی بر جهان بینی و نظام فکری آن جامعه می باشد.

«موريس دوورژه» درباره ی چارچوب «آزادی» در دموکراسی می نویسد: «آیا با اعطای آزادی به دشمنان آزادی، به آنها اجازه داده نمی شود که آزادی را در هم بکوبند؟... دموکراسی به مخالفان خود اجازه بیان عقایدشان را می دهد؛ ولی تا وقتی که این کار را در چارچوب روش های دموکراتیک انجام دهند»، (جامعه شناسی سیاسی، ص ۳۴۳).

در متن اعلامیه «حقوق بشر فرانسه» آزادی از اطلاق افتاده و مقید به حدود قانونی شده است: «آزادی آگاهی از افکار و عقاید از گران بهاترین حقوق بشر است. بنابراین هر یک از افراد کشور، می توانند آزادانه هر چه می خواهند بگویند، بنویسد و به چاپ برسانند؛ مگر مواردی که قانون معین کرده باشد. در آن صورت تجاوز از آزادی مزبور، مستلزم مسؤولیت خواهد بود»، (ماده ی یازده قانون مزبور؛ حقوق اساسی در جمهوری اسلامی ایران، ج ۷، ص ۳۰).

آزادی بی حد و حصر و بدون کنترل، آسیب ها و تباهی های گوناگونی را متوجه جامعه می کند؛ مانند:

۱. تحریک و تهییج عموم به اعمال و افعال و یا خودداری هایی که مضرّ به حال جامعه و دولت است (نظیر آناشیسیم)؛

۲. هتّاکی و فحّاشی به مقامات مذهبی، ملی و سیاسی و افراد مردم؛

۳. افشاگری و انتشار اسرار خصوصی افراد و مقامات و نیز اسرار نظامی و سیاسی کشور؛

۴. انتشار و القای اخبار نادرست و شایعه پراکنی و ایجاد اختلال در امنیت فکری جامعه، (حقوق اساسی جمهوری

اسلامی ایران، ج ۲، ص ۴۵۵) بنابراین هیچ منطقی، آزادی لجام گسیخته و بدون حد و مرز را در هیچ عرصه ای از جمله در عرصه «بیان» و امثال آن تأیید نمی کند، لیکن آنچه در اینجا مهم است اصول و ارزش هایی است که می تواند دایره آزادی ها را محدود کند و در این عرصه بین اندیشه اسلامی و تفکر لیبرالی تفاوت بسیار است.

در دیدگاه دینی، گرچه آزادی بیان جایگاه مهمی دارد؛ اما با توجه به احکامی چون حرمت غیبت؛ تهمت و دروغ، این نکته روشن می شود که آزادی مطلق در گفتن وجود ندارد؛ بلکه گفتار باید صادق باشد و موجبات اذیت و آزار دیگران و تضییع حقوق عمومی را فراهم نسازد. از دیدگاه اسلام آزادی بیان مقید به مصالح شخصی و جامعه ی اسلامی و مصالح عالیه دینی است. از این رو در مواردی که احتمال فساد در کار است، یا آزادی بیان انحراف عقیدتی و اخلاقی و امثال آنها را پدید می آورد، جایی برای آن وجود ندارد. از منظر حضرت امام(ره)، مهم ترین قیود آزادی بیان عبارت است از:

۱. آزادی تا مرز فساد؛ یعنی آنجا که از آزادی فساد خیزد دایره آن محدود به حدی می شود که سلامت معنوی جامعه حفظ شود.

۲. آزادی در چارچوب اسلام و قوانین کشوری؛

۳. آزادی تا مرز اضرار مردم؛

۴. آزادی تا مرز توطئه بر ضد نظام اسلامی، (صحیفه ی نور، ج ۷، ص ۲۳۲؛ ج ۲۲، ص ۲۸۳؛ و ج ۶، ص ۲۷۰؛ و ج ۲۲، ص ۱۶۹)

از دیدگاه آیت الله خامنه ای رهبر معظم انقلاب اسلامی، اختلاف نظر و سلیقه امری کاملاً طبیعی و مایه پیشرفت کشور و طرح مطالبی که مخالف نظر مشهور باشد، اشکال ندارد، «به

شرط آن که نحوه ی مطرح کردن و پرداختن به آن علمی باشد». به نظر ایشان، بررسی همه مسائل از جمله مسائل سیاسی در فضای «آرام و با دید علمی» امری کاملاً ضروری است؛ «ضدیت با نظم و جهت گیری آنارشیستی، شایسته محیط های دانشگاهی نیست و صددرصد مخالف لوازم و ضروریات محیطهای علمی است» ر.ک: روزنامه کیهان، ۹/۹/۸۱، ص ۲).

در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، انواع آزادی ها به رسمیت شناخته شده است و دولت نیز موظف به تهیه و تدارک تمامی زمینه های لازم برای تحقق این نعمت الهی است؛ مشروط به آن که مخلّ به مبانی اسلام یا حقوق عمومی نباشد: «نشریات و مطبوعات در بیان مطالب آزادند؛ مگر آن که مخلّ به مبانی اسلام یا حقوق عمومی باشد...»، (اصل ۲۴ قانون اساسی).

ج - آزادی عقیده از دیدگاه اسلام:

از آن جایی که اسلام صاحب مکتب و جهان بینی ویژه است، هرگز آزادی عقیده مطرح در غرب را نمی پذیرد؛ یعنی، نمی گوید: هر کس مادام که زیانی به دیگران نرساند آزاد است، هر عقیده ای داشته باشد (۱). در عین حال کسی را مجبور به پذیرفتن مکتب خود نمی کند؛ بلکه اصول پایه آن را با دلایل روشن عقلی و نقلی (قرآن و حدیث)، مشخص می کند و سپس همگان را به پذیرش عقیده اسلامی دعوت می نماید.

از دیدگاه اسلام، عقیده ی مطلق، آزاد نیست؛ بلکه حد و مرز دادن به آزادی عقیده، با توجه به موارد زیر امری لازم و ضروری است. یکم. عقیده ای که انسان انتخاب می کند، همیشه بر مبنای تفکر و اندیشه نیست؛ بلکه اغلب این عقاید، بر اساس تقلید و بررسی کورکورانه از نیاکان و پدر و مادر و یا از محیط است.

گاهی نیز بر اساس احساسات، عقیده ای شکل می گیرد. و از آن جایی که دلبستگی ها، موجب تعصب، جمود، خمود و سکون می شود، بشر نمی تواند در عقیده به طور مطلق آزاد باشد.

دوم. عقیده، مانع تفکر و آزادی اندیشه می شود؛ زیرا وقتی به امری دلبسته شد، چشم و گوش بصیرت، کور و کر می گردد، (ر.ک: شهید مطهری، پیرامون جمهوری اسلامی، ص ۸ و ص ۹۷-۹۸).

سوم. عقاید غلط، باعث اسارت انسان ها و خروج از مسیر انسانیت می شود و باید این زنجیرها را از دست و پای او باز کرد؛ مانند طبیعی که آزادی انسان هایی را که از خارش بدن لذت می برند، می گیرد و به طبابت آنان می پردازد، (شهید مطهری، آشنایی با قرآن، ج ۳، ص ۲۲۸-۲۲۵).

چهارم. از آن جهت که لازمه ی محترم شمردن بشر، هدایت نمودن او در راه ترقی و تکامل است، باید جلوی هر عقیده ای که انسان را از تکامل باز می داد، گرفته شود، (شهید مطهری، پیرامون جمهوری اسلامی، ص ۱۰۰). بنابراین جواز آزادی در مورد عقایدی است که مبنای آن تفکر و اندیشه باشد؛ در واقع آزادی چنین عقیده ای به آزادی فکر مستند است.

علاوه بر مطالب یاد شده، مهم ترین نکاتی را که در مورد آزادی عقیده از متون اسلامی حاصل می شود، می توان به صورت مختصر در نکات ذیل بیان کرد:

۱. اسلام هرگز اجازه ی تفتیش عقاید را نمی دهد و کسی را از این نظر، تحت فشار نمی گذارد. اگر کسی اظهار قبول اسلام کرد، این اظهار را محترم می شمارد و بدینی و سوء ظن را در این زمینه مجاز نمی داند: «و لا تقولوا لمن القی الیکم السلام لست مؤمنا»، (نساء، آیه ی ۹۴).

۲. در نظر اسلام، اصولاً

عقیده ی دینی، چیزی نیست که با اجبار و اکراه درست شود؛ بلکه باید از دیدگاهی منطقی و دلایل مستحکم سرچشمه گیرد: «لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی»، (بقره، آیه ۲۵۶).

۳. پیروان ادیان آسمانی، هر چند با آمدن اسلام منسوخ شده اند، حق دارند به عنوان یک اقلیت مذهبی (طبق شرایط اهل ذمه که در کتاب های فقهی آمده است، در کشور اسلامی زندگی کنند و با رعایت شرایط زیر تحت حمایت حکومت و قوانین اسلامی باشند.

الف. عدم قیام مسلحانه علیه مسلمین و عدم همکاری با دشمنان کشور اسلامی؛

ب. عدم تظاهر به منکرات اسلامی؛

ج. محترم شمردن احکام دادگاه های اسلامی؛

د. عدم ایذا نسبت به مسلمانان و خودداری از فحشا، سرقت اموال و جاسوسی، (امام خمینی (ره)، تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۵۰۵).

در صورتی که اقلیت های مذهبی، شرایط حکومت اسلامی را رعایت کنند، نمی توان آنان را به ترک عقیده و یا حتی ترک مراسم مذهبی خویش، مجبور ساخت.

امام علی (ع) در نامه ی معروفش به مالک اشتر می فرماید: «و اشعر قلبک الرحمه للزعیه و المحبه لهم و اللطف بهم و لا تکونن علیهم سبعا ضاریا تغنم اکلهم، فانهم صنفان؛ اما اخ لک فی الدین او نظیر لک فی الخلق»، (نهج البلاغه، نامه ۵۳).

۵. اسلام به همگان اجازه ی تحقیق مذهبی می دهد تا آن جا که هر گاه فرد مشرک و بت پرستی، برای تحقیق به رهبر حکومت اسلامی پناه آورد، باید از او حمایت کند و در پایان نیز او را تحت حفاظت به وطنش برساند: «وان احد من المشرکین استجارک فاجره حتی یسمع کلام الله ثم ابلاغه مأمنه ذلک بانهم قوم لا یعلمون»، (توبه، آیه ۶).

برای مطالعه بیشتر در این زمینه ر.ک:

۱. کاظم

قاضی زاده، اندیشه های فقهی سیاسی امام خمینی (ره)، مرکز تحقیقات استراتژیک ریاست جمهوری، چاپ اول خرداد ۱۳۷۷.

۲. دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، درآمدی بر حقوق اسلامی، انتشارات سمت، تهران ۱۳۶۸.

۳. دکتر سید محمد هاشمی، حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، ج ۱، نشر دادگستر، ۱۳۷۸.

۴. عبدالحسین خسروپناه، جامعه مدنی و حاکمیت دینی، انتشارات وثوق، ۱۳۷۹.

پی نوشت:

۱. آزادی عقیده در غرب بر مبانی متعددی استوار است که یکی از آنها، فردگرایی (Individualism) است. فردگرایی برای جامعه ی غرب، علاوه بر نقش متافیزیکی و هستی شناختی، نقش اخلاقی و ارزشی نیز دارد؛ یعنی، به مثابه مبناهی فلسفی برای اخلاق، سیاست، حقوق، فرهنگ و اقتصاد قرار می گیرد. از منظر این ایدئولوژی، انسان ها به صورت اتم های مستقل و خود بنیاد که از خدا و آسمان و از دیگر مردمان مستقل و بی نیازند فرض می گردند. هر انسان واحد کانونی از گرایش ها و خواسته ها است و با تکیه بر «عقل تجربی» که تنها منبع فهم و شناخت فرض می شود خود قادر به شناخت و تشخیص راه تأمین گرایش ها، تمایلات و ارزش های خود است و در این روند نیازمند هدایت دیگران نیست. بنابراین تنها حقیقت (truth) فرد و خواست و تشخیص او است که مبناي شناخت، عقاید، اخلاق، حقوق و سیاست و... است. هیچ ملاک و معیار بیرونی نداریم که بگوید این بهتر است یا آن، هر کس مستقلاً گرایش هایی دارد و از عقل کافی برای رسیدن به خواسته هایش برخوردار است و دیگر نهادها باید از قضاوت درباره ی این امور پرهیز کنند. چنین دیدگاهی که در بستر «امانیسم» (انسان محوری) شکل گرفته و منتهی به نفع انگاری مطلق می شود، دارای اشکالات اساسی

متعددی است و هرگز در اسلام جایگاهی برای خود ندارد. برای اطلاع بیشتر ر.ک:

- شهریار زرشناس، اشاراتی درباره ی لیبرالیسم، انتشارات کیهان، ۱۳۷۸.

- مجله اندیشه ی حوزه، شماره ۲۱ و ۲۰، ویژه ی آزادی.

- احمد واعظی، جامعه دینی، جامعه مدنی، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۷۷، ص ۹۶.

با عرض سلام و خسته نباشید خواهشمند است در اسرع وقت پاسخی برای این سخنان دکتر سروش که در ذیل می آید و اخیرا در دانشگاه پراکنده می شود بیان فرمایید که بر می گردد به نحوه عملکرد و دوام فیزیکی و اهداف جمهوری اسلامی ایران. با تشکر سید وحید هاشمی دکتر سروش: این

پرسش

با عرض سلام و خسته نباشید خواهشمند است در اسرع وقت پاسخی برای این سخنان دکتر سروش که در ذیل می آید و اخیرا در دانشگاه پراکنده می شود بیان فرمایید که بر می گردد به نحوه عملکرد و دوام فیزیکی و اهداف جمهوری اسلامی ایران. با تشکر سید وحید هاشمی دکتر سروش: این اولین بار است که حکومت ایران با حکومتی در آمریکا روبرو شده است که مثل خودش ایدئولوژیک است. سروش: بدینوسیله ده تفاوت و ده شباهت میان ایران و آمریکا را ذیلا عرض می کنیم تفاوت ها: (۱) آمریکا با ایجاد آزادی اخلاقی کاری کرده است که مردم به فساد و فحشا روی بیاورند اما جمهوری اسلامی از طریق محدودیت اخلاقی کاری کرده است که مردم به فساد و فحشا روی می آورند. (۲) دولت آمریکا از روشنفکران خودش بدش می آید، اجازه می دهد آنها حرفشان را بزنند اما کاری می کند که هیچکس حرف آنها را نشنود، جمهوری اسلامی هم از روشنفکران خودش بدش می آید، جلوی حرف زدن آنها را می گیرد، اما همه حرف آنها را می شنوند. (۳) در ایران اول قدرت سیاسی پیدا می کنند بعد پولدار می شوند، در آمریکا اول پولدار می شوند بعد قدرت سیاسی پیدا می کنند. (۴) رئیس جمهور آمریکا یک گاوچران بیسواد است، اما کشورش پیشرفت

علمی می کند، رئیس جمهور ما یک فیلسوف است اما پیشرفت علمی نمی کنیم. (۵) ما گذشته مان عظیم است، حال مان خراب است و آینده مان نامعلوم است. آنها گذشته شان نامعلوم است، حال شان بد نیست و آینده شان مشخص است. (۶) مردم ما در جریان ریز و درشت اخبار جهان هستند ولی نقشی در حکومت ندارند، اما آمریکاییها در جریان مسائل کشور خودشان هم نیستند ولی نقش تعیین کننده در سرنوشت شان دارند. (۷) در آمریکا گروهی عظیم با فکر کردن یک کشور بزرگ را اداره می کنند. و در کشور ما گروهی عظیم با فکر کردن جلوی اداره یک کشور بزرگ را می گیرند. (۸) در آمریکا هر کس کار جدیدی بکند یا فکر تازه ای داشته باشد خوشبخت می شود، در ایران هر کس کار جدیدی بکند یا فکر تازه ای به سرش بزند بیچاره می شود. (۹) آمریکا کشور فردگرایی است اما همه چیز با سیستم اداره می شود، در کشور ما فردگرایی ممنوع است، هیچ سیستمی هم وجود ندارد. (۱۰) در آمریکا هر کسی هر غلطی بخواهد می کند دولت هم کاری به کارش ندارد، در ایران حکومت هر غلطی خواست می کند، کسی هم کاری به کارش ندارد. شباهت ها: (۱) در هر دو کشور رئیس جمهور هیچ کاره است. (۲) هر دو کشور برای بقای خود به یک یا چند دشمن احتیاج دارند. (۳) هر دو کشور دوست دارند در مسائل کشورهای دیگر دخالت کنند، یکی زورش می رسد، یکی نمی رسد. (۴) در هر دو کشور مردم در حال خوشگذرانی اند، در یکی دولت از این موضوع

ناراحت است، در یکی خوشحال است. (۵) در هر دو کشور رسانه‌ها در شکل دادن به افکار عمومی نقش دارند. در آمریکا این رسانه‌ها وجود دارند، اما در ایران این رسانه‌ها مدتهاست نابود شده‌اند. (۶) مردم ایران و مردم آمریکا از خارجی‌ها خوششان می‌آید، با این تفاوت که ایرانی‌ها خارجی‌ها را در خارج از کشورشان می‌بینند، اما آمریکایی‌ها خارجی‌ها را در کشور خودشان می‌بینند. (۷) در هر دو کشور رسوایی اخلاقی یک اسلحه سیاسی علیه مخالف است، با این تفاوت که در آمریکا رسوایی اخلاقی باعث محبوبیت در کوتاه مدت می‌شود، در ایران در دراز مدت. (۸) هر دو حکومت با تبلیغات اداره می‌شوند، اما یکی شان تبلیغات را بلد است، دیگری بلد نیست. (۹) هر دو کشور متکی به تلویزیون هستند، در یکی تلویزیون هیجان‌انگیز است و در دیگری نفرت‌انگیز. (۱۰) در هر دو کشور مردم اعتقادات دینی دارند، در یکی مردم می‌خواهند بروند بهشت، اما در دیگری حکومت به زور قصد دارد همه را به بهشت بفرستد.

پاسخ

گذشته از درستی یا نادرستی مطالب گفته شده؛ آنچه به طور بدیهی حتی برای فرد منتقد آشکار است این است که نظام جمهوری اسلامی ایران از انحرافات و کاستی‌ها ناخشنود است. اما دولت آمریکا از خوشگذرانی‌ها و بی‌بندوباری‌ها خشنود است. این همان تفاوت اساسی است که باید میان «نقطه ضعف» و «نقطه انحراف» فرق قایل شویم. اگر چه ما نقاط ضعف متعدد را در کشور خودمان می‌پذیریم. اما معتقدیم همت و تلاش مسئولین و

بدنه مردم در جهت اصلاح و تجربه راهکارها برای رسیدن به موفقیت‌ها و حل مشکلات است و آرمان ملت و دولت ما رسیدن به جامعه مدنی نبوی و زمینه‌سازی برای حکومت جهانی حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف می‌باشد. بر خلاف نظام‌های سیاسی لایبیک و لیبرالیست و ... که گرفتار نقطه انحراف شده‌اند و زاویه آن دو به گسترش و ایجاد بحران است.

و اما درباره موارد ذکر شده در نامه، توجه شما را به مطالب زیر جلب می‌کنیم:

مسئله طرح مطالب شعارگونه، غیر مستند و ادعاهایی کلی، امری بسیار ساده است که از عهده هر کس ساخته می‌باشد، اما آنچه ارزش علمی و قابلیت پاسخگویی و توجه دارد که اولاً- عالمانه و به صورت مستدل و با استفاده از چارچوب و روش علمی دقیق طرح و بررسی شده باشد، ثانیاً، به دور از اغراض سیاسی و مباحث ژورنالیستی باشد. اما متأسفانه آنچه که از این مطالب برداشت می‌شود، خلاف این ویژگی‌هاست. از اینرو با رعایت اختصار، مطالبی را بیان می‌نمایم.

۱. ایدئولوژیک بودن نظام جمهوری اسلامی ایران و نوع مقابله آن با آمریکا، مطلب حقیقی است که اتفاقاً بیشترین هراس و وحشت آمریکا و ایدئولوژی لیبرال - دموکراسی آن موجه با ایدئولوژی اصیل و رو به رشد اسلامی می‌باشد.

۲. اینکه در نظام اسلامی ایران مسائل ضد اسلامی و ضد اخلاقی، محدودیت دارد، حرفی درست است اما اینکه این موضوع باعث روی آوردن به فساد و فحشا شده است، حرفی غلط و غیرقابل قبول است، زیرا:

اولاً: اصل این مدعا نیاز به کارشناسی و

آماري دقيق دارد.

ثانيا: چنين محدوديت هايي مطابق شرع مقدس اسلام و بر اساس منافع و مضار فرد و جامعه وضع گرديده و از پشتوانه عقلي و منطقي محكمي برخوردار است. و به هيچ وجه در مقابل غرائز طبيعي انسان محدوديت مطلق نمي گذارد، بلكه با آزاد گذاشتن راههاي مشروع براي ارضاي آنان، آنها را به مسير صحيح انساني هدايت کرده و از انحراف و تفریط در اين غرايز _ که موجب انحطاط فرد و جامعه مي شود _ جلوگیری می نماید.

ثالثا: مشاهده جنبه هاي از مفسد اخلاقي در جامعه ما معلول عوامل متعددي است از جمله، فقدان جامعه پذيري صحيح بر اساس ارزشهاي اسلامي، مشكلات اقتصادي، اجتماعي و فرهنگي موجود _ که باعث بالا رفتن سن ازدواج و کاهش نرخ ازدواج شده است _ و بالاخره تهاجم فرهنگي غرب نیز با استفاده از اين زمينه ها، نقش زيادي را در ترويج و گسترش فساد در بخش هايي از جامعه دارد.

رابعاً: متأسفانه در پي بسط آموزه هاي منحط ليبراليسم و ماديگرايانه در جهان، فساد در انواع مختلف آن، رو به گسترش و ترايد داشته و آنچه توانسته است در مقابل اين سي ويرانگر، سلامت روحي، فكري و اخلاقي جامعه ما را در مقايسه با جوامع ديگر، حفظ نمايد همان پاي بندي به ارزش ها و آموزه هاي اسلامي مي باشد. و چه بسيارند جوانهايي که علي رغم مشكلات و نارسائي ها با الهام و پاي بندي به اين ارزشهاي اسلامي، پاكي و صفاي باطني خویش را حفظ نموده اند.

خامساً: بهترين دليل براي اينکه محدوديت هاي منطقي ديني، فسادآور نيست، بلكه فرهنگ مادي گرایی غرب فساد آور است، اينکه مشاهده مي نماييم

گسترش و شیوع فساد در جامعه ما درست در زمانی است که از سوی برخی مسئولین فرهنگی به ارزش های اسلامی بی توجهی شد.

۳. نظام اسلامی ایران به هیچ وجه از روشنفکران متعهد که به دنبال پیشرفت فکری و علمی جامعه و تعالی مادی و معنوی جامعه هستند، بدش نمی آید، بلکه با تمام توان به دنبال جذب و پرورش چنین انسان هایی است، آنچه نظام اسلامی به آن بی علاقه است، روشنفکری وابسته و بیگانه پرستی است که با تقلید کورکورانه از غرب و شرق به دنبال خودباختگی و تسلیم هویت، استقلال، منافع و مصالح کشورمان به بیگانگان می باشند.

نظام اسلامی وجود روشنفکران متعهد و نظرات و انتقادات سازنده آنها را مایه رشد، پویایی و تکامل خود دانسته و همواره از آنها استقبال می کند.

۴. هر چند در نظام جمهوری اسلامی ایران، متأسفانه برخی مسئولین در بدنه نظام وجود دارند که از قدرت جهت منافع شخصی و گروهی خود سوء استفاده می کنند ولی بین نظام جمهوری اسلامی ایران با نظام لیبرالیستی آمریکا تفاوتی بسیار اساسی وجود دارد؛ بر اساس آموزه های لیبرالیسم سودانگاری، منفعت طلبی شخصی، لذت طلبی و تلاش برای کسب قدرت از هر راهی و استفاده از آن به هر طریقی، یک ارزش و یک اصل اساسی شمرده می شود و حال آنکه در نظام جمهوری اسلامی ایران بر اساس تعالیم اسلامی، قدرت و استفاده از آن هدف نبوده بلکه باید وسیله ای باشد برای خدمت به جامعه در راه تکامل مادی و معنوی آن. به فرموده امام علی (ع): «ان عملک لیس لک بطعمه و لکنه فی عنقک امانه...» ؛ (نهج

البلاغه، نامه ۵) یعنی همانا پست فرمانداری برای تو وسیله آب و نان نخواهد بود، بلکه امانتی است در گردن تو و این اصلی است که نه تنها در مبانی فکری و تئوریک نظام اسلامی ایران وجود دارد، بلکه مسئولین عالی رتبه نظام و بسیاری از مسئولین دیگر واقعا بدان پای بند هستند. و چنین تفکری را در جامعه می پروراندند. و زندگی حضرت امام(ره) و مقام معظم رهبری نمونه عینی آن است.

۵. در اینکه رئیس جمهور آمریکا یک گاوچران بی سواد است شکی نیست، و این از سیاست های او و اینکه چگونه زمینه های افول و انحطاط آمریکا را فراهم آورده، کاملا مشخص است. اما پیشرفت های علمی آمریکا هیچ گونه ارتباطی با بی سواد ری رئیس جمهورهای آن ندارد بلکه عمدتا مرهون تلاش و کوشش مهاجرینی است که از اطراف دنیا در آن کشور گردآورده و از سوی دیگر با استثمار منابع اقتصادی، فرهنگی، فکری و انسانی کشورهای جهان سوم، هزینه های توسعه صنعتی و تکنولوژی خود را پرداخته است.

تعجب اینکه مدعیان روشنفکری ما چگونه خود را در آغوش این گاوچرانهای بی سواد انداخته و در فکر و عمل مرید و مقلد و مدافع آنها شده اند.

اما پیشرفت های علمی ایران، اگر با نگاهی منصفانه، واقع بینانه و آماری با پیشرفت های آمریکا _ که با تکیه بر عنصر استثمارگری خود از تمامی امکانات و منابع جهان بهره مند بوده و هست _ مقایسه شود، به خوبی اثبات می شود که ایران اسلامی بیشترین پیشرفت ها را در این مدت زمان کوتاه _ در مقابله با چندین قرن قدمت آمریکا _ آنهم در شرایطی کاملا نامساوی و

در نهایت مشکلات داخلی ناشی از وقوع انقلاب، جنگ، بازسازی، محاصره های بین المللی و ... داشته است. تا جایی که با لطف و عنایت الهی و تلاش جوانان متعهد و انقلابی ما در بسیاری از زمینه های مهم، پا به پای کشورهای پیشرفته حرکت می نماییم. (فصلنامه راهبرد، پاییز ۱۳۸۲، ش ۲۹، ص ۲۴).

۶. اگر منظور از گذشته ما، ایران قبل از اسلام است، باید گفت که این فقط شعاری ناسیونالیستی و غیرواقع بینانه و تنها برای تخریب چهره عزیز اسلام توسط روشنفکر نماهای خودباخته غرب زده می باشد. نگاهی تاریخی به دوران قبل از اسلام به خوبی بیانگر این واقعیت است که هر چند ایران قبل از اسلام در دوران آن روز از شکوه و عظمت در مقایسه با سایر قدرت ها برخوردار بود ولی این عظمت صرفاً ظاهری بود، زیرا نظام سیاسی حاکم بر آن از درون تهی و بدون پشتوانه فکری و مردمی مستحکمی بود به نحوی که در مقابله با نیروهای اندک مسلمان از هم پاشیده شد و مردم ایران با آغوش باز از اسلام استقبال نمودند. (خدمات متقابل اسلام و ایران، شهید مطهری، انشارات صدرا).

و اما اگر منظور ایران بعد از اسلام است، بله تمدن عظیم ایرانی _ اسلامی بعد از ورود اسلام به ایران، شکوفا شده و در بسیاری از عرصه های علوم رایج آن زمان پیشرو بود تا جایی که تمدن کنونی غرب به شدت وامدار آن می باشد. (پویایی فرهنگ و تمدن اسلام و ایران، علی اکبر ولایتی، مرکز اسناد و خدمات پژوهشی، ۱۳۸۲) و اینها مرهون اسلام و آموزه های اصیل آنست که در زمان

حال نیز باید با تکیه بر آن به شکوفایی مجدد تمدن اسلامی پردازیم.

اما وضعیت حال ما علی رغم همه مشکلات و کمبودها، به هیچ وجه خراب نیست، بلکه وضعیت کنونی کشور ما سرشار از غرور و عظمت و دستاوردهای شگرف است. تا جایی که سرزمین ایران از ابتدای تاریخ تا کنون به چشم خود ندیده است؛ پیروزی انقلاب اسلامی و تأسیس نظامی مردمی با خواست مردم و کسب استقلال و آزادی کامل، مجاهدت و تلاش برای دفاع از میهن اسلامی و شکست دنیایی منسجم و متحد برای نابودی ما، کسب توسعه و خودکفایی در عرصه های مختلف و پیشرفت های علمی درخشان، تلاش برای آبادانی و گسترش عدالت اجتماعی و مطرح بودن ایران در منطقه و جهان به عنوان یک قدرت منطقه ای و ام القرای جهان اسلام و کانون بیداری و حمایت از مظلومان و مستضعفان جهان و نهضت های آزادی بخش، آنهم تنها با تکیه بر امکانات خود و به دور از هرگونه استعمار و استضعاف کشورهای دیگر و ...، همگی از افتخارات ما می باشد. که هر ایرانی غیور بدان بالیده و افتخار می ورزد.

البته جای تعجب نیست از منافقینی که به هیچ وجه از اول انقلاب تاکنون چشم دیدن انقلاب ما و پیشرفت های آن را نداشته اند، ناجوانمردانه و با کمال بی انصافی به سیاه نمایی این دستاوردهای عظیم که حتی دشمنان نظام ما بدان معترفند پردازند.

اما آینده ما: با لطف و عنایت الهی، آینده ای درخشان و نوید بخش در رو بروی خود داریم، آینده ای همراه با پویایی و شکوفایی تمدن اصیل اسلامی و ایرانی آباد، آزاد و

سربلند و این واقعیتی است که حتی از سخنان دشمنان نظام اسلامی و نگرانی های آنان از این موضوع به راحتی قابل فهم است: «نخستین هدف ما اینست که نگذاریم رقیب جدیدی، خواه در قلمرو شوروی سابق و خواه در سایر نقاط جهان، سر بلند کند. رقیبی که به اندازه شوروی سابق برای ما خطرناک باشد». (به نقل از نیمه پنهان آمریکا، شهریار زرشناس، ص ۱۱۴). و با ترس از این واقعیت است که وزیر خارجه آمریکا می گوید: «باید ریشه ملت ایران را سوزاند». (آمریکا دنیا را به کدام سو می برد؟، بنیاد فرهنگی پژوهش غرب شناسی، ص ۱۳۵)

اما آینده آمریکا همانگونه که بیان شد کاملاً روشن است و آن اینکه آمریکا در آینده ای نه چندان دور محکوم به انحطاط و فروپاشی است حتی آن قدر روشن است که آمارهای ریاضی، فروپاشی آمریکا در ۲۵ سال آینده نشان میدهند. و آنچه مراکز داخل آمریکا و حتی اروپا برآورد کرده اند این است که این موضوع نهایتاً سال ۲۰۲۵ رخ خواهد داد. (جنگ جهانی چهارم، دکتر حسن عباسی، انتشارات پارسایان، ۱۳۸۲، ص ۳۴). و این واقعیتی است که بحرانهای عظیم اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، امنیتی، فرهنگی و ... موجود در آمریکا بیانگر آن است. (ر.ک: عصر امام خمینی (ره)، میراحمد رضا حاجتی، بوستان کتاب قم، ۱۳۸۲).

و از سوی دیگر به گفته «آرنولد توتین بی» بزرگترین مورخ و تمدن شناس غرب، «هرگاه تمدنی، رویکرد نظامی گری افراطی داشته باشد، و بخواهد با زور شمشیر خودش را حفظ کند، اوج زمان انحطاط او است که این قاعده دقیقاً منطبق با شرایط امروز آمریکا است». (جنگ جهانی چهارم، همان، ص

۷. نقش خواست و اراده مردم ایران در تمامی عرصه های سیاست گذاری و اجرایی نظام اسلامی و تعیین مسؤولان عالی رتبه آن واقعیتی است غیرقابل انکار و آیا جز اینست که مجلس خبرگان رهبری، ریاست محترم جمهور و یا مجلس و شوراها و ... تنها با رأی مستقیم مردم انتخاب و اداره بخش های مختلف جامعه را در دست می گیرند!!

۸. در آمریکا تنها لابی های قدرتمند صهیونیسم و سرمایه داران آن هستند که حرف اول و آخر را می زنند و اکثریت مردم تحت القاء تبلیغات شدید رسانه ها، آن را باور کرده و مطابق خواست خود می دانند. و ...

جهت پرهیز از اطاله کلام، به مطالب فوق بسنده می نمایم.

چرا آقای آجاری حکمش به تاخیر افتاده است؟

پرسش

چرا آقای آجاری حکمش به تاخیر افتاده است؟

پاسخ

همانگونه که می دانیم، پرونده آقای آجاری؛ صحبت های ایشان در همدان و بازتاب های آن در میان اقشار مختلف جامعه دینی و مذهبی کشورمان، حساسیت ویژه ای را به وجود آورد که رسیدگی به این پرونده و صدور حکم در مورد آن را با دقت و ظرافت خاصی همراه ساخته است. از این رو علی رغم دیدگاه هایی که هم در سطح جامعه پیرامون شدت عمل در مورد ایشان وجود دارد و مقام معظم رهبری نیز خواهان تجدید نظر در پرونده نامبرده و رسیدگی سریع به آن می باشند (روزنامه جام جم، ۲۷/۲/۸۳) و دادگستری تهران نیز در صدد می باشد که هر چه زودتر رسیدگی به این پرونده را به اتمام برساند.

به پایان رساندن هر چه زودتر این پرونده به نفع نظام اسلامی است (حجت الاسلام علیزاده ۱۵/۴/۸۳ روزنامه جام جم). بر این اساس مجموعه قوه قضائیه در صدد پایان بخشیدن به این پرونده است هر چند صدور حکم نهایی با توجه به نوع جرم و حساسیت هایی که در جامعه پیرامون آن وجود دارد دقت خاصی می طلبد که به صورت طبیعی زمانی هر چند کوتاه را به خود اختصاص خواهد داد.

مگر اسلام آزادی عقیدتی را قبول ندارد، پس چرا مجازات سختی را بر مرتد تحمیل می کند؟ آیا اسلام دین حق و منطبق بر عقل و برهان نیست، پس چرا با تحمیل مجازات درصدد ابقاء اجباری مسلمانان بر دین خود که سابقاً و چه بسا از روی ناآگاهی انتخاب کرده اند، برمی آید؟ اصول

مگر اسلام آزادی عقیدتی را قبول ندارد، پس چرا مجازات سختی را بر مرتد تحمیل می کند؟ آیا اسلام دین حق و منطبق بر عقل و برهان نیست، پس چرا با تحمیل مجازات درصدد ابقاء اجباری مسلمانان بر دین خود که سابقاً و چه بسا از روی ناآگاهی انتخاب کرده اند، برمی آید؟ اصولاً ارتداد به چه معنی است؟ اسباب تحقق آن کدام است؟ ماهیت حقوقی آن چیست؟

پاسخ

در قلمرو حقوق و آزادی های مذهبی، مسأله ارتداد، از مهم ترین و حساس ترین موضوعات شمرده می شود.

ارتداد چیست؟

«ارتداد» که از واژه «رد» گرفته شده، در لغت به معنای بازگشت است. در فرهنگ دینی، بازگشت به کفر ارتداد و رده نامیده می شود، (۱) البته مسأله ارتداد و احکام جزایی مترتب بر آن به اسلام اختصاص ندارد. در برخی دیگر از ادیان و مذاهب بزرگ نیز هر گاه کسی از دین برگزیده و منتخب روی گرداند، کافر به شمار می آید و بدان سبب که از دین سابق برگشته، مرتد خواند و مجازات می شود. (۲) در فرهنگ اسلامی از آن جهت که دین حقیقی نزد خدا اسلام است، (۳) هر کس خدای متعال یا وحدانیت وی، حیات پس از مرگ (معاد)، شریعت اسلامی یا نبوت حضرت محمد (ص) را باور نداشته باشد، کافر قلمداد می شود. (۴) البته جوهره همه ادیان الاهی واحد است؛ گرچه به مقتضای تفاوت شرایط اجتماعی، شرایع نیز تفاوت می یابند؛ در هر عصری، تنها یک شریعت بر حق است و سایر شرایع، به دلیل تفاوت شرایط قبلی یا وقوع تحریف، نسخ می شود. (۵) احترام اسلام برای شریعت های پیش، مانند یهودیت و مسیحیت، صرفاً به دلیل تحمل و بردباری و تسامح عملی و تأیید همزیستی مسالمت آمیز است نه

پذیرش حقانیت و اصالت کنونی آن‌ها. (۶) بنابراین، چنان که علامه مطهری می‌فرماید:

«کافی نیست که انسان یک دینی داشته باشد و حداکثر این باشد که آن دین، منتسب به یکی از پیامبران آسمانی باشد، با این استدلال که همه ادیان آسمانی از لحاظ اعتبار، در همه وقت یکسان هستند، بلکه دین حق در هر زمانی یکی بیش نیست و بر همه کس لازم است که در هر زمان، پیغمبر صاحب شریعت از سوی خدا در آن عصر را اطاعت کنند تا آن که نوبت به حضرت خاتم الانبیا(ص) رسیده است. در این زمان، اگر کسی بخواهد به سوی خدا راهی را بجوید، باید از دستورهای دین او راهنمایی بجوید و به حکم صریح قرآن، دینی جز اسلام پذیرفته نیست. (۷) و حتی اگر مراد از اسلام، خصوص دین ما نباشد بلکه منظور(معنای لغوی آن یعنی) تسلیم خدا شدن باشد، باید دانست که حقیقت تسلیم در هر زمانی شکلی داشته و در این زمان، شکل آن همان شریعت محمدی(ص) است و قهراً کلمه اسلام بر آن منطبق می‌گردد و بس؛ چه این که این شریعت، آخرین دستور الهی است و همواره باید از آخرین دستورها تبعیت کرد. البته باید توجه داشت که میان پیامبران اختلاف و نزاعی وجود ندارد، لکن انسان باید همه پیامبران را قبول داشته باشد(۸) و بداند که پیامبران سابق، مبشر پیامبران لاحق، خصوصاً خاتم و افضل آن‌ها، بوده‌اند و پیامبران لاحق، مصدق پیامبران سابق بوده‌اند. (۹) پس لازمه ایمان به همه پیامبران(که مورد تأکید قرآن است)(۱۰) این است که در هر زمانی تسلیم شریعت همان پیامبری باشیم که دوره او است.»(۱۱)

البته کفار به

سه گروه تقسیم می شوند:

۱. اهل کتاب: یهودی ها و مسیحی ها

۲. شبیه اهل کتاب: زرتشتی ها. بر اساس روایات، زرتشتیان دارای کتاب آسمانی بودند که در طول تاریخ از میان رفته است.

۳. مشرکان و سایر کفار (۱۲)

قرآن کریم، همواره اهل کتاب را از مشرکان جدا کرده است؛ برای مثال می فرماید: « ما یودالذین کفروا من اهل الکتاب و لا المشرکین أن ینزل علیکم من خیر... » (۱۳) از این رو، با آن که یهودیان حضرت «عزیر» و مسیحیان حضرت «عیسی (ع)» را پسر خدا می دانستند (۱۴)، مشرک نامیده نشده اند و در اسلام روش برخورد و تعامل با آنان مانند مشرکین نیست. (۱۵)

هر مسلمانی که منکر دین اسلام گردد، مرتد نام می گیرد (۱۶) و مجازاتی سخت بر او تحمیل می شود.

عوامل ارتداد

اموری که سبب کفر می شود، هر گاه از سوی یک مسلمان صورت پذیرد، عوامل تحقق ارتداد نیز به شمار می آید. این امور عبارت است از:

۱. انکار اصل دین: مانند انکار وجود خدا، وحدانیت وی، رسالت حضرت ختمی مرتبت (ص) یا معاد و حیات پس از مرگ. با انکار یکی از این امور فرد کافر می شود؛ مثلاً اگر به خدا ایمان داشته باشد، ولی به شریعت حضرت محمد (ص) ایمان نیاورد، کافر شمرده می شود؛ « الکافر هو من انتحل غیر الاسلام ». (۷۱)

۲. انکار یکی از احکام ضروری و بدیهی دین اسلام {۲: (۱۸)} مانند انکار وجوب نماز یا روزه. هر مسلمانی می داند در دین اسلام نماز و روزه واجب است. ممکن است کسی منکر اصل دین اسلام و شریعت محمدی (ص) نشود؛ ولی به دلیل انکار یکی از احکام ضروری اسلام کافر گشته، حکم ارتداد بر وی جاری گردد؛ « الکافر هو من... »

و انتحله (یعنی الاسلام) و جحد ما يعلم من الدین ضروره». (۱۹) البته فقها در این مسأله که آیا صرف انکار یکی از ضروریات دین موجب کفر و ارتداد می شود - مانند بهائیان، قادیانی ها و افرادی چون کسروی که پیامبر را تکذیب نمی کنند ولی می گویند شما معانی کلمات پیامبر (ص) را نمی فهمید - (۲۰) یا باید مستلزم انکار اصل دین باشد و فرد به این نکته توجه داشته باشد - (۲۱) مثلاً انکار وجوب نماز و روزه، به این معنا باشد که من قبول ندارم در اسلام چنین حکمی وضع شده، پس (نعوذ بالله) پیامبر دروغ گفته است - اختلاف نظر دارند. اگر منکر جدید الاسلام به شمار آید یا دور از کشورهای اسلامی زندگی کند، به گونه ای که روشن نبودن بدهت این حکم نزد وی ممکن باشد، به کفر وی حکم نمی شود. (۲۲)

۳. انکار یکی از احکام قطعی ولی غیر ضروری اسلام {۲:۲۳} هر گاه کسی به طور مشخص بداند مثلاً روزه در عید فطر حرام است یا روزه مسافر (جز در موارد خاص) باطل است و یا پوشش اسلامی بانوان واجب است، ولی با وجود این منکر آن گردد، مرتد می شود؛ چون این امر به انکار رسول خدا (ص) یا تکذیب آن حضرت می انجامد.

البته لازم نیست انکار دین یا احکام شریعت مقدس حتماً با گفتار صریح و آشکار باشد. هر گفتار یا کرداری که سبب تکذیب، انکار، عیب گذاری و ناقص شمردن، تمسخر و استهزای دین اسلام یا اهانت به مقدسات (۲۴) و کوچک شمردن و دست برداشتن از آن گردد، موجب تحقق کفر و ارتداد می شود؛ مانند افکندن قرآن در کثافات یا پاره یا تیرباران کردن آن. از این

روی، هر رفتار و گفتاری که نتیجه آن عدم حقانیت دین اسلام و در نتیجه بی فایده بودن اعتقاد به آن باشد، موجب کفر و ارتداد می گردد. (۲۵) یکی از نمونه های روشن آن حکم حضرت امام خمینی درباره سلمان رشدی و مرتد خواندن او است. سلمان رشدی با صراحت به نفی و انکار اسلام پرداخت؛ ولی به نحوی مزورانه و شرم آور به ساحت مقدس قرآن کریم، پیامبر اکرم (ص) و همسران و برخی از یاران آن حضرت توهین کرد - این خود جرمی جداگانه به نام «سب النبی» است و مجازات مستقل دارد - و مسأله وحی و نزول قرآن را به شیخه گرفت. او به خواننده کتابش تلقین می کند که رسالت پیامبر (ص) و نزول قرآن کریم، دروغ و - معاذ الله - ساخته ذهن نبی اکرم (ص) است و حتی بعضی از سخنان شیطان نیز در قرآن گنجانیده شده است.

انواع مرتد

در فقه اسلامی مرتد دو نوع است و هر یک احکامی جداگانه دارد:

الف) مرتد فطری: کسی است که پدر یا مادر یا والدینش هنگام انعقاد نطفه وی مسلمان بوده، بعد از بلوغ، آیین اسلام را پذیرفته و سپس به کفر روی آورده است؛ مانند سلمان رشدی که پدرش مسلمان است.

ب) مرتد ملی: کسی است که پدر و مادرش هنگام انعقاد نطفه وی کافر بوده اند؛ بعد از بلوغ، اظهار کفر کرده، سپس مسلمان شده و بعد از آن به کفر باز گشته است. (۲۶)

البته برخی از فقها نیز اسلام یا کفر پدر یا مادر هنگام ولادت طفل را شرط دانسته اند نه هنگام انعقاد نطفه. (۲۷)

فرزندان نابالغ، از جهت اسلام و کفر، تابع آیین پدر و

مادرند. (۲۸) هر گاه یکی از والدین مسلمان باشد، فرزند، مسلمان شمرده می شود؛ (اسلام حکمی) چون اسلام بر کفر برتری دارد و تابعیت برتر برای فرزند منظور می شود. (۲۹) اگر پدر و مادر هر دو کافر باشند، فرزند نیز در حکم کافر است. (۳۰) البته باید توجه داشت، برای حکم به ارتداد و اجرای مجازات آن، اسلام حکمی کفایت نمی کند. باید فرد، پس از بلوغ، خود اسلام را انتخاب کند و سپس کفر بورزد. (۳۱)

مجازات ارتداد

اگر مرتد فطری مرد باشد، علاوه بر برخی از احکام مدنی مانند فسخ پیمان نکاح و جدایی از همسر بدون نیاز به طلاق و تقسیم اموال بین ورثه، به اعدام محکوم است و توبه اش، از جهت ظاهری، پذیرفته نمی شود؛ یعنی اگر با اعتقاد و باور قلبی توبه کند، خدای متعال می پذیرد و نماز و عبادتش صحیح است؛ اما بر جریان حکم اعدامش تأثیر ندارد. اگر مرتد ملی توبه کند، پذیرفته می شود؛ حتی قبل از جریان هر گونه حکمی، نخست وی را به توبه و بازگشت به اسلام دعوت می کنند و سه روز - برخی از فقها مانند شیخ طوسی گفته اند به قدر لازم - (۳۲) به او مهلت می دهند. اگر در این مدت توبه کرد، آزاد می شود؛ و گرنه به اعدام محکوم می گردد. البته زن مرتد، از هر نوع که باشد کشته نمی شود. او را به توبه فرا می خوانند، چنانچه توبه کرد، آزادش می کنند؛ و گرنه در زندان باقی می ماند، هنگام نماز تازیانه می خورد و در تنگنای معیشتی قرار می گیرد تا توبه کند. (۳۳)

موضوع ارتداد و آثار حقوقی اش در شریعت و فقه اسلام به اندازه ای روشن و بدیهی است که درباره اصل

حکم کم‌ترین تردیدی وجود ندارد و همه مذاهب فقهی آن را پذیرفته‌اند؛ (۳۴) البته درباره جزئیاتش اختلاف نظرهایی دیده می‌شود؛ برای مثال، بر اساس رأی مشهور اهل سنت، بین مرتد ملی و فطری یا زن و مرد تفاوتی وجود ندارد؛ - هر نوع که باشد - ابتدا به توبه دعوت می‌شود، چنانچه توبه کرد آزاد و گرنه کشته می‌شود. (۳۵) ابوحنیفه، مانند فقهای شیعه، بین زن و مرد فرق گذاشته است. (۳۶) حسن بصری نیز معتقد است مرتد، بی آن که به توبه دعوت گردد، کشته می‌شود. (۳۷)

آیا ارتداد جرم است؛ ماهیت حقوقی آن چیست؟

هر جرم از سه عنصر قانونی، مادی و روانی تشکیل می‌شود.

الف) عنصر قانونی

مراد از عنصر قانونی، «جرم شناخته شدن در قانون» است؛ چون هیچ عملی جرم نیست مگر این که قبلاً قانونی آن فعل یا ترک فعل را جرم شناخته و برایش مجازات تعیین کرده باشد. همان گونه که گفته شد، در نظام حقوقی اسلام، ارتداد جرم شناخته و مجازات آن بیان شده است. در قوانین جزایی جمهوری اسلامی ایران، درباره ارتداد نصی وجود ندارد؛ ولی چون اصل چهارم قانون اساسی، همه قوانین جمهوری اسلامی ایران را بر احکام شریعت اسلام مبتنی دانسته است و اصل ۱۶۷ قانون اساسی مقرر می‌دارد «قاضی موظف است کوشش کند حکم هر دعوی را در قوانین مدونه بیابد و اگر نیابد، با استناد به منابع معتبر اسلامی یا فتاوی معتبر، حکم قضیه را صادر نماید و نمی‌تواند به بهانه سکوت یا نقض یا اجمال یا تعارض قوانین مدونه، از رسیدگی به دعوی و صدور حکم امتناع ورزد» و چون دعوی مذکور به دعاوی مدنی اختصاص یا انصراف

ندارد، باید براساس منابع فقهی مرتد را مجرم شناخت و به مجازات حکم کرد.

ب) عنصر مادی ارتداد

عنصر مادی یعنی عنصر خارجی، ملموس و محسوس که به سبب آن ارتداد عینیت می یابد؛ به عبارت دیگر، اظهار موجبات ارتداد، عنصر مادی این پدیده به شمار می آید. البته ارتداد با انکار قلبی حاصل می شود؛ ولی آنچه مجازات دنیوی بر آن مترتب می گردد، ارتدادی است که با گفتار یا رفتار اظهار شود؛ مانند سخنرانی، نوشتن کتاب، مقاله و... ارتداد تا وقتی ابراز نشود، جرم حقوقی نیست و کسی حق تحقیق و تفحص و تفتیش عقاید ندارد. (۳۸) افزون بر این، اگر مسلمانی اظهار کفر کند و پس از آن مدعی شود تحت فشار یا اکراه به چنین کاری مبادرت ورزیده است، چنانچه احتمال آن وجود داشته باشد، ادعایش پذیرفته می شود. (۳۹)

ج) عنصر روانی ارتداد

عنصر روانی یعنی قصد مجرمانه داشتن. برخی از متفکران معاصر، مانند راشد الغنوشی و شیخ محمد عبده، معتقدند ارتداد، از آن جهت که جرمی سیاسی و اقدامی عملی علیه حکومت اسلامی است، مجازات دارد. بنابراین، مجازات ارتداد تعزیری است و صرف تغییر دین جرم شمرده نمی شود. (۴۰)

اما آیات و روایات نشان می دهد خود ارتداد، یعنی «صرف تغییر دین و عقیده»، موضوع حکم است نه همراه شدن آن با جرائم دیگر؛ برای نمونه توجه به آیات سوره محمد آیه ۲۵، مائده آیه ۵۴، بقره آیه ۲۱۷ و روایاتی که شیعه و سنی از رسول اکرم (ص) نقل فرمودند (۴۱) و نیز روایات نقل شده از امام باقر (ع) (۴۲) و علی بن جعفر از امام کاظم (ع) (۴۳) سودمند می نماید.

در آیات و روایات دیگر، جزئیات بحث آمده است؛ ولی قیدی که بتوان

به یاری آن ارتداد را جرمی سیاسی و اقدام علیه نظام حاکم اسلامی قلمداد کرد، به چشم نمی خورد. البته برخی آیات از جمله آیه ۲۱۷ سوره بقره و مخصوصاً آیه ۷۲ سوره آل عمران نشان می دهد ارتداد به عنوان یک جریان فتنه انگیز برای ایجاد تزلزل در باورهای دینی مسلمانان از سوی دشمنان داخلی و خارجی مطرح بود.

خداوند متعال می فرماید: « و جمعی از اهل کتاب یهودی ها به پیروان خود [گفتند] بروید در ظاهر [به آنچه بر مؤمنان نازل شده، در آغاز روز ایمان بیاورید و در پایان روز کافر شوید] و از آیین اسلام بازگردید [شاید آن ها از آیین خود بازگردند {۴۴} M] این آیه صریح در تلقی ارتداد به عنوان یک توطئه است. در واقع، نه اسلام آوردن آنان حقیقی بود و نه کفرشان در تحقیق علمی ریشه داشت. این کردار آن ها مقدمه ای بود برای ایجاد تزلزل در باورهای دینی مردم مسلمان تا آنان از خود بپرسند اگر اسلام حق و درست است، پس چرا اهل کتاب که از بشارت آسمانی پیشین آگاهند، از آن بازگشتند؟ این کار آن ها به واسطه حسادت بود نه خیرخواهی. (۴۵) عامل سوم هوس برخی از مسلمانان است. شیطان این کار ناروا را نزد آنان خوب جلوه می دهد و از جاه طلبی و دیگر مطامع پست دنیوی برای فریفتن و پیوند زدنشان با دشمنان بهره می برد. (۴۶) چه بسا بتوان به واسطه قرائن و شواهد مذکور در این آیات، مجازات مذکور در روایات را به ترتب آثار اجتماعی بر ارتداد افراد مقید دانست؛ یعنی هر گاه کسی که از دین خارج شده، با تبلیغ ارتداد خود، در اذهان عمومی تردید و شبهه پدید آورد

روحیه ایمانی جامعه را تضعیف کند، با آن مجازات روبه رو می شود. (۴۷)

بنابراین، ارتداد به عنوان اخلال در نظم عمومی تردید و فتنه انگیزی جرم شمرده می شود نه به عنوان یک جرم سیاسی و اقدام علیه نظام حاکم. پس، بر خلاف نظر شیخ محمد عبده و راشد الغنوشی، مجازات ارتداد از باب حدود الاهی است نه تعزیرات. (۴۸) به همین جهت، در روایات آمده است: «بر امام واجب است؛ علی الامام» نه «امام می تواند؛ للامام» که ناظر به تعزیر باشد.

با تعلیل مذکور، فتنه انگیزی به عنوان قصد مجرمانه در جرم ارتداد، عنصر روانی آن را تشکیل می دهد؛ ولی فتاوی فقها، مانند عمده یا همه روایات، مطلق است. بدین ترتیب، شاید جرم ارتداد در زمره جرائم صرفاً مادی قرار گیرد. جرائم صرفاً مادی جرمی است که تنها بانجام عمل مادی از سوی افراد و بدون در نظر گرفتن قصد مجرمانه یا وجود تقصیر جزایی از ناحیه مرتکب، عنصر روانی جرم تحقق پیدا می کند؛ مانند صدور چک بی محل. (۴۹) در این گونه موارد، قانون گذار صرف تحقق کاری را اماره قانونی یا فرض قانونی (۵۰) بر قصد فاعل منظور می کند؛ مثلاً در مسأله حرمت اجتماع زن و مرد نامحرم، فقها معتقدند اجتماع زن و مرد نامحرم در یک فضای بسته، هر چند قصد گناه نداشته باشند، حرام و ممنوع است. حکمت منع از ارتداد در این استنباط جلوگیری از نفوذ بیگانگان و استفاده از ضعف فکری افراد سست ایمان است؛ به عبارت دیگر، آن قدر این شیوه برای ایجاد تزلزل در باورهای دینی مردم مؤثر و رایج و در عین حال شیوه ساده است که قانون گذار به کسی اجازه نمی دهد به

آن نزدیک شود، خواه مرتد قصد مجرمانه داشته باشد یا نه.

فلسفه مجازات مرتد

در تفکر الحادی اومانیستی غرب، انسان جایگزین خدا شده است و محور همه ارزش ها قلمداد می شود؛ حقوق و قانون چیزی است که انسان ها وضع می کنند و براساس میل آن ها تنظیم می گردد. در این نظام، معیار حقانیت و مشروعیت هر قانون و حکومتی، خواست مردم است. (۵۱) از این رو، انسان حاکم بر سرنوشت خویش است و هیچ کس دیگر، حتی خدای متعال حق ندارد برایش تصمیم بگیرد. به همین سبب، اومانیسم به لیبرالیسم، یعنی اباحه گری، می انجامد و دولت نیز جز تأمین رفاه و لذت های مادی افراد وظیفه ای ندارد. در فرهنگ لیبرالیسم سخن از امیال، شهوت و تمنیات است نه حکمت و مصلحت؛ قواعد و مقررات آن گاه اعتبار دارند که در جهت برخورداری مردم از خواسته های نفسانی و رسیدن به هوس هایشان تنظیم شوند؛ به گونه ای که حتی عقل نیز در این ساحت فقط خدمت گزار و ابزار سنجش کم و کیف لذت است. (۵۲) بر این اساس، حق همجنس بازی به همان اندازه مقدس و قابل دفاع و از حقوق طبیعی انسان قلمداد می شود که حق پرستش خدای متعال در عقاید مذهبی مقدس و قابل دفاع است؛ (۵۳) و چون حق پرستش خدا این قدر بی ارزش شمرده می شود، تغییر مذهب به سلیقه افراد و مطلقاً آزاد است و کسی حق ندارد از آن جلوگیری کند. (۵۴)

اما در فرهنگ اسلامی، انسان موجودی دو بُعدی (مادی و معنوی) است؛ حکومت باید در جهت تأمین منافع مادی (دنیوی) و اخروی (معنوی) مردم تلاش کند و منافع مادی باید مقدمه ای برای تأمین منافع اخروی و معنوی به شمار آید. از این رو،

هنگام تزاخم و تعارض، مصالح معنوی مقدم است. خدای متعال به مقتضای لطف و حکمتش برای تأمین مصالح دنیوی و اخروی، شریعتی آسمانی به بشر ارزانی داشته است. در این زمان، پذیرش عقاید اسلامی و اجرا کردن قوانین آن تنها راه نیل به آن مصالح شمرده می شود.

دین مقدس اسلام بنیان های اصلی ساختار فکری خود را بر پایه خردمندی بشر نهاده، همواره انسان ها را به بهره گیری از فروغ عقل و تعالی اندیشه و جدال فکری صحیح سفارش کرده است. از این رو، بزرگ ترین خیانت به بشر آن است که با فتنه انگیزی فضای فکری جامعه را آلوده ساخت و اذهان عمومی را در تشخیص حق و باطل مشوش کرد. اعدام و مجازات مرتد در برابر جنگ روانی و تبلیغاتی علیه اسلام و مسلمانان، سدی مستحکم به شمار می آید. دولت اسلامی، همان گونه که موظف است در صورت مسموم شدن آب شهر آفت زدایی کند و آب سالم برای مردم فراهم آورد، وظیفه دارد در صورت مسمومیت یا آلودگی فضای فکری جامعه و شیوع عقاید گمراه کننده در جهت سالم سازی آن بکوشد. (۵۵)

بنابراین، مجازات مرتد اقدامی شایسته و بازدارنده است تا دیگران دریابند نمی توانند ارزش های جامعه را نادیده بگیرند و هر روز به دینی جدید روی آورند.

مجازات ارتداد برای استفاده بهینه از آزادی مذهبی و ایجاد فضای سالم برای بهره برداری شایسته از آن است نه محدود ساختن آزادی مذهبی. اسلام از پیروان خود پیروی کورکورانه و بی دلیل را نمی پذیرد. هر گاه کسی تحت تأثیر پدر و مادر و محیط و عوامل دیگر به اسلام گردن نهد با تویخ این آیین روبه رو می شود. اسلام معتقد

است پیروانش باید براساس دلیل های منطقی و دور از ابهام و پیچیدگی که فرا راه همگان قرار دارد، به مبانی مذهبی پایبند گردند و گرنه صرف اظهار ایمان و به کار بستن مقررات دینی، بدون اتکا به اصول علمی درست، هیچ ارزشی ندارد. اسلام مانند مسیحیت کنونی و دیگر مذاهب ساختگی نیست که قلمرو ایمان را از قلمرو منطق و استدلال جدا بداند. در اسلام، ایمان به مبادی مذهب و ریشه های عقاید باید از منطق و استدلال سرچشمه گیرد. اگر از مسیحیان کنونی پرسیم: چگونه ممکن است خدا در عین آن که یکی است، سه تا (آب و ابن و روح القدس) باشد؟ پاسخ می دهند: قلمرو ایمانی از قلمرو عقل و منطق جدا است! ولی اسلام می گوید: «به بندگانم آن هایی که همه گونه حرف ها را می شنوند و در میان آن ها نیکوترینشان را انتخاب می کنند، بشارت بده اینان کسانی هستند که از ناحیه خدا هدایت یافتند و اینان صاحبان خردند». (۵۶) قرآن کریم از کسانی که برای خدا شریک قائل شده اند یا به سبب تعصب مذهبی و غرور ملی بهشت را مخصوص خود و خود را ملت برگزیده خدا می دانند، دلیل و برهان می خواهد و می فرماید: «قل هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین» (۵۷)

بنابراین، اسلام پیش از آن که کسی را به عنوان پیرو بپذیرد، به او هشدار می دهد چشم و گوش خود را باز کند و درباره آیینی که می خواهد بپذیرد، آزادانه بیندیشد؛ چنانچه از لحاظ عمق و استدلال روحش را قانع ساخت - البته حتماً قانع می سازد - در شمار پیروانش در آید و گرنه حق دارد هر چه بیش تر درباره اش تحقیق و بررسی کند. قرآن مجید به پیامبرش

دستور می دهد: «اگر یکی از مشرکان به تو پناهنده شد به او پناه بده تا گفتار خدا را بشنود آنگاه به امانگاهش برسان؛ این به خاطر آن است که آن ها مردمی نادانند». (۵۸)

در پی این فرمان، فردی به نام «صفوان» خدمت پیامبر اسلام (ص) شرفیاب گردید و از حضرتش خواست اجازه دهد دو ماه در مکه بماند و درباره اسلام تحقیق کند شاید حقیقت و درستی آن برایش روشن گردد و در زمره پیروانش درآید. پیامبر فرمود: من، به جای دو ماه، چهار ماه به تو مهلت و امان می دهم. (۵۹)

بر همین اساس، اسلام هشدار می دهد چشم و گوش خود را باز و دلایل و منطق این دین را دقیقاً بررسی کنید، اگر شما را قانع نکرد و مجذوب اصالت و واقعیت خود نساخت، در برابرش گردن ننهید: «لا اکراه فی الدین؛ ولی هر گاه مسلمان شدید، دیگر نمی توانید از آن باز گردید» (۶۰)

این سختگیری، علاوه بر آن که سبب می شود مردم دین را امری سرسری و تشریفاتی ندانند و در پذیرش و انتخابش بیش تر دقت کنند، راه سودجویی را بر مغرضان و دشمنان کینه توز اسلام می بندد تا نتوانند از این راه، آیین میلیون ها مسلمان را بازیچه امیال شوم خود قرار دهند و در انظار عمومی آن را از اعتبار ساقط کنند.

البته اسلام برای زنان مرتد، بدان سبب که از نظر سازمان دفاعی و فکری نوعاً از مردها ضعیف ترند و زودتر تحت تأثیر قرار می گیرند، کیفی آسان تری در نظر گرفته است. (۶۱)

اساساً خدای متعال انسان را آزاد ولی هدفمند آفریده است. از این رو، آزادی و حق انتخاب انسان موهبتی الهی

برای نیل به کمال شمرده می شود. به همین جهت، از نظر اسلام، بت پرستی و شرک و کفر و الحاد در شأن انسان نیست؛ خداوند شرک و کفر را از انسان نمی پذیرد (۶۲) و مشرکان را نمی بخشد؛ «ان الله لا یغفر ان یشرک به و ینسئ ما دون ذلک...» (۶۳)

پی نوشت ها:

۱. المفردات فی غریب القرآن، راغب اصفهانی، ص ۱۹۳ و ۱۹۲.
۲. عهد قدیم، سفر توریه مثنی، فصل ۱۳؛ عهد جدید، نامه ای به مسیحیان یهودی نژاد عبرانیان، بند ۱۰، جمله ۳۲-۲۶.
۳. آل عمران (۳): ۱۹.
۴. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ابوعلی طبرسی، ج ۱-۲، ص ۱۲۸.
۵. تفسیر المنار، محمد رشیدرضا، ج ۶، ص ۴۱۷-۴۱۶.
۶. پرسش ها و پاسخ ها (آزادی و پلورالیسم)، آیت الله مصباح یزدی، ج ۴، ص ۷۸-۶۲ و ۳۸.
۷. (آل عمران (۳): ۸۵).
۸. بقره (۲): ۲۸۵.
۹. صف: (۶۱): ۶؛ بقره (۲): ۱۴۶.
۱۰. بقره (۲): ۱۳۶.
۱۱. عدال الهی، مرتضی مطهری، ص ۳۰۰-۲۹۶.
۱۲. ر.ک: کتب فقهی شیعه و اهل سنت؛ بخش جهاد.
۱۳. بقره (۲): ۱۰۵.
۱۴. توبه (۹): ۳۱ و ۳۰؛ مائده (۵): ۷۳ و ۷۲ و ۱۷.
۱۵. المیزان فی تفسیر القرآن، سید محمد حسین طباطبایی، ج ۹، ص ۲۸۱-۲۸۲.
۱۶. تحریر الوسیله، امام خمینی، ج ۲، ص ۴۹۹ و المغنی، ابن قدامه (از فقهای بزرگ اهل سنت)، ج ۱۰، ص ۷۴.

۱۷ و ۱۸. ر.ک: کتب فقهی باب نجاسات، از جمله مرحوم محقق در شرایع اسلام و امام خمینی (ره) در تحریر الوسیله.

۱۹. مدارک الاحکام فی شرح شرایع الاسلام، سید محمد موسوی عاملی، ج ۲، ص ۲۹۴.

۲۰. جواهر الکلام، محمد حسن نجفی، ج ۴۱، ص ۶۰۱ و ج ۶، ص ۴۸۸ و ۴۹؛ فقه الحدود و التفریقات، سید عبدالکریم موسوی اردبیلی، ص ۸۳۹.

۲۱. التنقیح فی شرح العروه الوثقی، سید ابوالقاسم خویی، ج ۳؛ ص ۵۸-۵۹ و ۶۱ تحریر الوسیله، امام خمینی، ج ۱، ص ۱۱۵.

۲۲. جواهر الکلام، محمد حسن نجفی، ج ۶، ص ۴۹.

۲۳. همان.

۲۴. مانند

حکم به ارتداد خانمی از سوی حضرت امام خمینی (ره) که در مصاحبه رادیویی به مناسبت تولد حضرت زهرا(س) در پاسخ به این پرسش که الگوی شما کیست، گفته بود: خانم اوشین الگوی من است؛ چون حضرت فاطمه(س) به چهارده قرن قبل تعلق داشته اند.

۲۵. جواهر الکلام، محمد حسن نجفی، ج ۶، ص ۴۸ و ج ۴۱، ص ۶۰۰.

۲۶. تحریر الوسیله، امام خمینی، ج ۱، ص ۴۹۹.

۲۷. مبانی تکمله المنهاج، سید ابوالقاسم خویی، ج ۱، ص ۳۲۵.

۲۸. جواهر الکلام، محمد حسن نجفی، ج ۴۱، ص ۶۰۲؛ تحریر الوسیله، امام خمینی، ج ۲، ص ۴۹۸.

۲۹. همان، ج ۶، ص ۴۹.

۳۰. همان، ص ۴۵ و ۴۴.

۳۱. همان، ج ۴۱، ص ۶۱۷ و ۶۰۵ و ۶۰۳.

۳۲. همان، ص ۶۱۳.

۳۳. تحریر الوسیله، امام خمینی، ج ۲، ص ۶۲۴؛ جواهر الکلام، نجفی، ج ۴۱، ص ۶۱۶-۶۰۵.

۳۴. فقه الحدود و التعزیرات، موسوی اردبیلی، ص ۸۳۶ و المغنی، ابن قدامه، ج ۱۰، ص ۷۶.

۳۵. الفقه علی المذاهب الاربعه، عبدالرحمن الجزیری، ج ۵، ص ۴۲۴.

۳۶. بدایع الصنائع، ابوبکر الکاسانی، ج ۷، ص ۱۳۵.

۳۷. المغنی، ابن قدامه، ج ۱۰، ص ۷۶.

۳۸. فقه الحدود و التعزیرات، موسوی اردبیلی، ص ۸۵۹.

۳۹. همان.

۴۰. نابردباری مذهبی، محمد حسین مظفری، ص ۸۲-۸۳.

۴۱. مستدرک الوسائل، محدث نوری، ج ۳، ص ۲۴۲؛ المغنی، ابن قدامه، ج ۱۰، ص ۷۶.

۴۲. تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج ۱۰، ص ۱۶۱، ح ۵۵۳.

۴۳. همان، ص ۱۵۹، ح ۵۴۴.

۴۴. آل عمران(۳): ۷۲.

۴۵. بقره(۲): ۱۰۹.

۴۶. محمد(۴۷): ۲۵-۳۰.

۴۷. ر.ک: جزوه «دین و آزادی» سخنرانی آیت الله مصباح یزدی در مدرسه فیضیه قم.

۴۸. از این روی، همه فقهای شیعه و سنی بحث ارتداد را در باب حدود مطرح کرده اند.

۴۹. حقوق جزای عمومی، محمد صالح ولیدی، ج ۲(جرم)، ص ۳۲۳-۳۲۴.

۵۰. در اماره قانونی. اثبات خلاف اماره ممکن است و در این صورت رفع اثر می شود؛ اما

اگر قانون گذار چیزی را به عنوان فرض قانون لحاظ کند، در صورت اثبات خلاف آن مطلب نیز آثار حقوقی اش مرتفع نمی شود. (ر.ک: الوسيط، عبدالرزاق هوری، ج ۱ و کتاب های ادله اثبات دعوی).

Art.۲۱/۳/universal)...The will of the people shall be the basis of the authority of government. ۵۱ (Dec.of Humanights). ر.ک: لیبرالیسم غرب ظهور و سقوط، آنتونی آربلاستر، ترجمه عباس مخبر دزفولی.

Arguing About law,An Introduction to Legal philosophy;u.s.A:Wadsworth ;Altman
۵۴. ۱۹۹۶,p.۱۴۶ publishingompany, Andrew. ۵۳. ماده ۱۸ اعلامیه جهانی حقوق بشر.

۵۵. هفته نامه پرتو، ۸۱/۱۰/۲. (سخنرانی آیت الله مصباح یزدی)

۵۶. زمر (۲۹): ۱۸.

۵۷. بقره (۲): ۱۱۱؛ انبیاء (۲): ۲۴؛ نحل (۱۶): ۶۴.

۵۸. توبه (۹): ۶.

۵۹. اسدالغابه، ج ۳، ص ۲۲.

۶۰. بقره (۲): ۲۵۶.

۶۱. اسلام و حقوق بشر، زین العابدین قربانی، ص ۴۸۲-۴۸۰.

۶۲. زمر (۲۹): ۷.

۶۳. نساء (۴): ۱۱۶.

آزادی های فردی در حکومت دینی تا چه اندازه ای تضمین شده است و حاکمان و حکومت دینی تا چه اندازه ای به این آزادی ها احترام می گذارند؟

پرسش

آزادی های فردی در حکومت دینی تا چه اندازه ای تضمین شده است و حاکمان و حکومت دینی تا چه اندازه ای به این آزادی ها احترام می گذارند؟

پاسخ

یک. آزادی فردی: در چشم انداز اسلامی، این مقوله به نیکوترین وجهی مورد توجه قرار گرفته است. از نظر اسلام آزادی انسان، امری «فطری و ذاتی» است که خداوند در نهاد او به ودیعت نهاده است؛ نه امری «جعلی و قراردادی». از همین رو کسی حق ندارد آزادی دیگران را بی جهت سلب کند.

امیرالمؤمنین (ع) فرموده است: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ آدَمَ لَمْ يَلِدْ عَبْدًا وَلَا أَمَةً وَإِنَّ النَّاسَ كُلَّهُمْ أَحْرَارٌ»؛ بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۱۳۳، ب ۱، ح ۱۰۷. «ای مردم! همانا آدم نه برده خلق شد و نه کنیز و همانا آدمیان همه آزادند».

نیز از آن حضرت روایت شده است: «لَا تُكُنْ عَبْدَ غَيْرِكَ وَقَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ حُرًّا»؛ نهج البلاغه، نامه ۳۱. «بنده دیگری مباش، که خداوند تو را آزاد آفریده است». در عین حال آزادی در هر مکتب، اندیشه و نظامی، محدودیت هایی دارد. گستره آزادی و محدودیت های آن، بر اساس مبانی معرفت شناختی، هستی شناختی و انسان شناختی تفاوت پیدا می کند. از این رو نمی توان آزادی فردی در اسلام و حکومت دینی را با اندیشه و نظام های لیبرالی یکسان انگاشت. برای آگاهی بیشتر ر.ک: فتحعلی، محمود، تساهل و تسامح.

دو. آزادی های اساسی: قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز، آزادی های اساسی؛ مانند: آزادی فردی، آزادی فکر و عقیده، آزادی سیاسی، آزادی انتخاب شغل، آزادی انتخاب محل اقامت و دیگر اقسام آزادی را به رسمیت شناخته است. در بند هفتم از اصل سوم مقرر می دارد: «دولت جمهوری اسلامی ایران موظف است برای نیل به اهداف مذکور در اصل

دوم، همه امکانات خود را برای تأمین آزادی های سیاسی و اجتماعی در حد قانون به کار برد». برای آگاهی بیشتر ر. ک: حقوق اساسی و ساختار حکومت جمهوری اسلامی ایران، ص ص ۱۱۰ - ۱۱۹، نیز: ابراهیمی و رکیانی، محمد، اسلام و آزادی.

اینکه حاکمان دینی، تا چه اندازه به آزادی های فردی احترام می گذارند، مطلبی است که در تجارب تاریخی می توان آن را ارزیابی کرد. کامل ترین و بارزترین نمونه های حکومت اسلامی، دوران زمامداری پیامبر اکرم (ص) و حضرت امام علی (ع) است.

شیوه حکمرانی این دو پیشوای بزرگ، به زیباترین شکلی «رعایت آزادی افراد» را به نمایش می گذارد. این تجربه تاریخی، در عصری رخ می نماید که در محیط قدرت های سیاسی بزرگ جهان، اثری از آزادی یافت نمی شود. در جمهوری اسلامی نیز آزادی افراد، در چارچوب قوانین اسلام و هنجارهای دینی، مورد تأکید و خواست نظام و رهبران آن بوده است.

آیا می توان از ولی فقیه انتقاد کرد؟ این مسأله با ولایت و لزوم پیروی از او منافات ندارد؟ اگر انسان انتقاد کرد، گوش شنوایی هست؟

پرسش

آیا می توان از ولی فقیه انتقاد کرد؟ این مسأله با ولایت و لزوم پیروی از او منافات ندارد؟ اگر انسان انتقاد کرد، گوش شنوایی هست؟

پاسخ

گفتار ولی فقیه به سه بخش تقسیم می شود:

۱. فتوا،

۲. توصیه ها و بیانات ارشادی،

۳. احکام حکومتی که یا مستقیماً خود صادر می کند و یا از مجاری قانونی (مانند مجلس شورای اسلامی) صادر می شود.

بخش اول، برای مقلدان او لازم الاجرا است و انتقاد در آن به معنای مناظره علمی و فقهی است که جایز و مطلوب می باشد؛ ولی نیازمند قدرت اجتهاد است.

بخش دوم، الزامی نمی آورد و نقش عمده آن آگاهی بخشی، روشننگری و هدایت است. انتقاد، بحث و تحقیق درباره این امور جایز است و حتی اگر شخصی، نظری مخالف با رهبری داشت، اطاعت از این گونه توصیه های رهبری - تا جایی که با قانونی مخالفت نکند الزامی نیست. در این موارد او می تواند؛ بلکه بنا به اهمیت موضوع باید آرای خود را به رهبر برساند و

وظیفه مشاوره را در این باب انجام دهد. البته آرای خود را در سطح جامعه، نباید به گونه ای تبلیغ کند که باعث بی حرمتی و تضعیف رهبر و حکومت اسلامی شود.

بخش سوم، اطاعت از دستورات و احکام ولایی یا قوانین مدون جمهوری اسلامی - که به یک اعتبار احکام ولی فقیه اند برای همگان (حتی غیر مقلدان او) لازم و واجب است و تخلف از آن به هیچ وجه جایز نیست (حتی اگر شخصی آن قانون را خلاف مصلحت بداند)؛ زیرا روشن است در هر قانون و کشوری، اگر رعایت قوانین و دستورات الزامی، تابع سلیقه های متنوع شود، آن کشور با هرج و مرج مواجه شده و قوانین آن ضمانت اجرایی

نخواهد داشت.

البته در همین موارد هم -به ویژه قبل از صدور حکم تحقیق و بحث علمی، می تواند به عنوان مشورت برای حکومت اسلامی ارائه شود. در نهایت مرجع تصمیم گیری، شخص ولی فقیه یا مجاری قانونی منصوب از ناحیه او است. برای مطالعه بیشتر ر.ک:

الف. اصول کافی، ج ۱، ص ۴۰۳؛

ب. قرائتی، محسن، امر به معروف و نهی از منکر؛

پ. محمدی ری شهری، میزان الحکمه، ماده نصیح؛

ت. نهج البلاغه، عهدنامه مالک اشتر؛

ث. سروش، محمد، نصیحت ائمه مسلمین، فصلنامه حکومت اسلامی، شماره ۱.

براساس اعتقادات دینی ما، فقط پیامبران، حضرت زهرا و ائمه اطهار(ع) معصوم اند. از این رو هیچ کس ادعا نمی کند که احتمال اشتباهی در رفتار و نظرات ولی فقیه نیست. احتمال خطا و اشتباه در مورد ولی فقیه وجود دارد و ممکن است دیگران به خطای او پی ببرند.

از این رو می توان از ولی فقیه انتقاد کرد. در نگرش دینی نه تنها انتقاد از ولی فقیه با شرایط آن جایز است؛ بلکه یکی از حقوق رهبر بر مردم، لزوم دلسوزی و خیرخواهی برای او است. این حق تحت عنوان «النصیحه لائمه المسلمین» و امر به معروف و نهی از منکر تبیین شده است. نصیحت به معنای خیرخواهی برای رهبران اسلامی است که یکی از ساز و کارهای تحقق آن اندر زدهی است. بنابراین نه تنها انتقاد از ولی فقیه جایز است؛ بلکه در جای خود واجب شرعی است و منافع و مصالح شخصی یا گروهی نباید مانع انجام دادن آن شود.

در پایان گفتنی است که انتقاد کننده، نباید انتظار داشته باشد که ولی فقیه یا دیگر مسؤولان، به هر انتقادی، جامه عمل بپوشند. چه بسا مسؤولان دلایل محکمی برای افعال خود دارند که انتقاد کننده از آنها بی خبر است

و حتی گاهی ممکن است نظرات و انتقادهای گوناگون و متناقضی ارائه شود که امکان عمل به همه آنها برای مسؤولان ممکن نباشد. آنچه وظیفه حکومت اسلامی است و از مسؤولان انتظار می رود، گوش دادن به انتقادات و فراهم آوردن بستری است که مردم بتوانند دیدگاه های خود را از عملکرد مسؤولان و... از طریق مجاری و ساز و کارهای معین - بدون هیچ نگرانی و ترس به سمع و نظر آنان برسانند و آنان با انتقادهای مردم، برخوردی منطقی داشته باشند؛ یعنی، در صورت درست بودن بپذیرند و یا مردم را توجیه کنند. برای آگاهی بیشتر ر.ک:

الف. مصباح یزدی، محمد تقی، پرسش ها و پاسخ ها (ولایت فقیه، خبرگان)، ج ۱، ص ۶۹؛

ب. واعظی، احمد، جامعه دینی، جامعه مدنی، ص ۱۲۶

با توجه به اینکه آیین اسلام، آیین حریت و آزادی است مع الوصف، چرا مسلمانی که از دین اسلام برگشت و به اصطلاح «مرتد» شده باید کشته شود؟

پرسش

با توجه به اینکه آیین اسلام، آیین حریت و آزادی است مع الوصف، چرا مسلمانی که از دین اسلام برگشت و به اصطلاح «مرتد» شده باید کشته شود؟

پاسخ

اسلام افراد بشر را به پذیرفتن دین مجبور نمی کند، هر چند همه را به سوی خود بعنوان تنها آئین مورد پذیرش الهی دعوت می کند پیروان آئین یهود و مسیح می توانند تحت شرائطی در آئین خود باقی بمانند. این شرائط، به نفع دسته ای و به ضرر گروه دیگر نیست، بلکه تعهد دو جانبه ای است که حکومت اسلامی در برابر اقلیت های مذهبی که دین الهی دارند، متعهد می شود، که جان و مال و نوامیس و معابد آنان را حراست و صیانت کند، و آنان نیز در برابر این خدمت متعهد می شوند، که با دشمنان اسلام همکاری نمایند، و تنها مالیات مختصری (جزیه یا مالیات سرانه) به دولت اسلامی بپردازند.

اصولاً ایمان و اعتقاد، چیزی نیست که بتوان به زور و جبر آن را در دل افراد پدید آورد. تا زمانی که علل و عوامل آن در انسان وجود نداشته باشد، به هیچ وجه نمی توان در شخصی ایمان و اعتقاد ایجاد کرد، از این جهت قرآن از روز نخست شعار خود را چنین قرار داده است: «لا اِکْرَاهَ فِی الدِّینِ».

در واقع اکراه، هدفی را که اسلام به دنبال آن است، تامین نمی کند. ایمان به حقانیت مکتبی که از جانب خدا آمده، حالتی است که با مرور زمان یا مطالعه در خصوصیات و ریشه های دین و دلائل و براهین آن، در اعماق دل پدید می آید، و ضرب و زور درباره آن مفید نیست. ایمان به یک مکتب و گرایش به یک دین،

بسان نام نویسی در دفتر یک حزب نیست که به هر عنوانی شد، انسان، اسم خود را بنویسد و در جرگه آنان درآید، خواه به منشور و ایدئولوژی حزب و یا فلسفه آن معتقد باشد یا نباشد.

با این همه، آئین اسلام درباره فرد مرتد، احکام مخصوصی دارد که در آغاز نظر با انعطاف اسلام، سازگار نیست. ولی با توجه به ملاک تشریح و حکمت این سخت گیری، صحت و استواری این احکام روشن می گردد. از میان احکام مرتد [مرتد احکام دیگری نیز دارد، فردی که مرتد می گردد، اموال او میان وارثان او تقسیم می گردد، همسرش از او جدا می شود وعده وفات نگاه می دارد. و در مرتد ملی، این سه حکم در صورتی است که توبه نکند.]، حکمی را که مورد توجه سؤال کننده است مورد بررسی قرار می دهیم.

۱- مردی که در یک خانواده اسلامی متولد شده، خواه پدر او مسلمان باشد و خواه مادر و یا هر دو، هرگاه پس از بلوغ، یکی از اصول دین مشترک بین همه طوائف اسلامی (توحید، رسالت پیامبر اسلام یا معاد) را انکار کند، یا به طور عالمانه حکم مسلمی را انکار نماید، که انکار آن، ملازم با انکار رسالت پیامبر اسلام باشد، چنین فردی هر چند توبه کند، پس از ثبوت ارتداد او نزد حاکم شرع، کشته می شود. چنین مرتدی را، «مرتد فطری» می گویند.

۲- مردی که در خانواده مسلمان به شکلی که بیان گردید، متولد نشده باشد، ولی پس از بلوغ به آئین اسلام بگردد، سپس به انکار آن برخیزد، و به اصطلاح «مرتد» گردد، چنین فردی نیز هرگاه پس از رفع شبهه و اشکال (اگر اشکال و

شبهه ای داشته باشد) توبه نکرد و به آئین اسلام برگشت، کشته می شود.

چنین مرتدی را «مرتد ملی» می گویند.

۳- هرگاه زنی مرتد شود، خواه ارتداد او به صورت اولی باشد یا دومی بازداشت می شود و حاکم اسلام مقدمات بازگشت او را به اسلام، فراهم می سازد.

اکنون وقت آن رسیده است که نکته تشریح اسلامی درباره مرتد را مورد بررسی قرار دهیم. برای روشن شدن مطلب، قبلاً دو نکته را یادآور می شویم.

۱- اجرای احکام مربوط به مرتد، وظیفه رئیس اسلام و به اصطلاح حاکم شرع است که در رأس حکومت اسلامی قرار دارد، و افراد عادی حق مداخله در این کارها را ندارد و باید افراد عادل و موثق به ارتداد او گواهی دهند، و حاکم با در نظر گرفتن تمام جوانب دادرسی اسلام، موضوع را مورد بررسی قرار دهد و در صورت ثبوت ارتداد، دستور اعدام او را صادر می کند، سپس مأموران حکم او را اجراء می نمایند.

نه تنها در مورد «ارتداد»، صدور حکم و امر به اجراء آن منوط به نظر حاکم است، بلکه در تمام قوانین جزائی اسلام، این مطلب حکم فرما است.

قرآن می فرماید:

«السَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا» [دست مرد و زن دزد را ببرید].

«الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ» [زند و مرد بدکار را صدتازیانه بزنید].

مقصود از آیات این است که زمامدار مسلمانان این کار را انجام دهد، نه این که هر رهگذری، دست سارق را ببرد و یا «بدکار» را تازیانه بزند، بلکه حاکم، که نماینده جامعه و مظهر قدرت آن است، باید این کار را انجام دهد. قرآن جامعه را مورد خطاب قرار می دهد، ولی در عمل مسئول اجرای آن، حاکم است.

۲- حکومت

اسلام، حکومتی است بر اساس ایمان و عقیده. تمام افراد، از بالا- تا پائین، از بزرگ و کوچک به خاطر ایمان، به صحت و استواری دین و کتابی که از جانب خدا فرستاده شده و اصول و فروع آن از ناحیه او است، دور هم گرد آمده اند و چنین حکومتی را تشکیل داده اند. تنها چیزی که این گروه را به هم پیوند داده، همین است و بس. و قدر مشترکی میان افراد، جز این وجود ندارد.

این نوع حکومت، برخلاف دیگر حکومت های جهان بر اساس وحدت زبان، آب و خاک، خون و نژاد و دیگر عناصر خلاق ملیت تأسیس نشده است، بلکه تمام این عناصر در عنصر ایمان به خدا و رسالت پیامبر هضم و ذوب شده، و تمام بشر را با داشتن امتیازات گوناگون، زیر پرچم واحدی گرد آورده است.

با توجه به این دو مطلب؛ موضع مرتد در برابر حکومت اسلامی کاملاً روشن می گردد، زیرا ارتداد انکار اساس و پایه های حکومتی است که این گروه مسلمان به وجود آورده اند.

فرد مرتد می گوید: تمام این نظامات و تشکیلات فردی و اجتماعی مسلمانان، که بر اساس یکتاپرستی و ایمان به رسالت استوار است، باطل و بی اساس، بلکه مضر و زیانبخش است. و باید به جای این نظام، نظام دیگری جایگزین گردد.

درست است که ارتداد فردی، گاهی از حدود زبان تجاوز نمی کند. ولی بحث ما جنبه کلی دارد و مربوط به فرد نادر آن نیست. از این جهت می توان گفت: بازگشت یک فرد مؤمن به سوی انکار و اعتراض، غالباً خالی از واکنش و تحریکات بر ضد نظام موجود نخواهد بود، آن هم به تحریک بر ضد مسائل

سطحی و فرعی، بلکه تحریک علیه نظامی است که به قیمت خون میلیون ها انسان فداکار و جانباز تمام شده است.

در این موقع، ارتداد یک فرد به صور هسته فتنه درآمده، و تحریکات و واکنش های او مایه جذب دشمنان و مغرضان و ماجراجویان و افراد ضعیف الایمان گردیده، و به ایجاد شورش منجر می شود.

آئین مقدس، برای ریشه کن ساختن چنین فتنه ها و فسادها بطور قاطع دستور می دهد که «مرتد» کشته شود، تا نظام دین و حکومت اسلام، و آئین و کتاب او دستخوش چنین حوادث شوم نگردد، و مغرضان با مکتب خدا بازی نکنند.

درست است که در حکومت های دموکراتیک، بحث و انتقاد آزاد است. ولی آنچه آزاد است، همان انتقاد از شخص و مقام و مسئول خاصی است. هرگز انتقاد از اساس یک اجتماع و مبارزه با رژیم حاکم بر کشور، آزاد نیست، بلکه فعالیت بر ضد آن، شدیدترین مجازات را در جهان در بردارد.

بنابراین، تنها اسلام نیست که مبارزه با اساس و رژیم حکومت اسلامی را ممنوع کرده است. بلکه در تمام جهان، قیام بر ضد اساس کشوری، نیز همین حکم را دارد. چیزی که هست، حکومت اسلام، بر اساس ایمان و آسمانی بودن آن استوار است، ولی اساس حکومت های دیگر را قومیت ها و عناصر مخصوصی تشکیل می دهد.

مجازات این گروه از افراد در غیر محیط اسلامی، قابل مقایسه با مجازات اسلام نیست، در حکومت اسلامی، تنها خود او محکوم می گردد و بس.

اسلام، میان مرتد فطری و ملی، فرق گذارده است. اولی بدون قید و شرط کشته می شود، در حالی که دومی در صورت عدم بازگشت به اسلام اعدام می گردد. نکته این تفاوت روشن است. ضرر ارتداد

فردی که اصالتاً مسلمان بوده است، به مراتب بالاتر از فرد بیگانه است که غیر مسلمان بود، سپس رو به اسلام آورد. فرد اول به خاطر داشتن ارتباطات قوی و نیرومند، روی خانواده های اسلامی بیشتر می تواند، اثر منفی بگذارد و بهتر می تواند بر ضد حکومت اسلام قیام و فعالیت کند، در حالی که اثر منفی فرد دوم از آن کمتر است.

ولی زن مرتد در اسلام کشته نمی شود زیرا زن در حالی که یک انسان کامل است، بر اثر داشتن عواطف سرشار، زودتر تحت تأثیر قرار می گیرد. و اگر چه زودتر به انحراف فکری کشیده می شود، زودتر هم به سوی حق باز می گردد.

۱- آیا همه انسانها آزاد نیستند اگر آزادند پس چرا مامجبوریم دین اسلام را قبول کنیم؟ چرا نمی توانیم و آزاد نیستیم، یهود و زردشتی را انتخاب کنیم؟

اشاره

۲- آیا عاشق بودن و نگاه کردن به کسی که عاشق آن هستیم گناه است یا خیر؟

پرسش

۱- آیا همه انسانها آزاد نیستند اگر آزادند پس چرا مامجبوریم دین اسلام را قبول کنیم؟ چرا نمی توانیم و آزاد نیستیم، یهود و زردشتی را انتخاب کنیم؟

۲- آیا عاشق بودن و نگاه کردن به کسی که عاشق آن هستیم گناه است یا خیر؟

پاسخ

درخصوص سؤال اول شما، ذکر چند نکته مناسب می باشد :

۱- واژه آزادی از مفاهیم به اصطلاح انتزاعی است مثل واژه فرهنگ و دموکراسی که دارای معانی متعدد و متغایر می باشد. مثلاً برخی از نویسندگان غربی برای آزادی، حدود ۲۰۰ تعریف ذکر کرده اند که بسیاری نزدیک به هم و بعضی هم با هم منافات دارند، فلذا توافق بر سر یک تعریف واحد، چندان لازم و آسان نیست بلکه مهم این است که ماموارد خاصی از آزادی را نام ببریم و درمورد آن گفتگو کنیم. "۱"

۲- درمورد دین اسلام که شما فرمودید ما مجبوریم آنرا قبول کنیم، باید بگوئیم که مسأله برعکس است، چون حجت بر ما تمام شده، دراصل پذیرش اسلام هیچ گونه اجباری نیست و اعتقاد به خدای متعال و رسولانش و قیامت، هرگز قابل تحمیل نیست همانطور که بعضی آیات شریفه قرآن براین مطلب دلالت دارند مثل :

"لا اكراه فى الدين، قد تبين الرشء من الغى" "٢"، "إنا هءىناه السبىل اما شاكرآ واما كفورا" "٣"، "فمن شاء فلىؤمن ومن شاء فلىكفر" "٤"

اما بعد ازاینكه اسلام را پذیرفتیم، باید به تمام احكام و قوانین آن بدون استثناء عمل نمود. زیرا قبول كردن هر دین و قانونی، قبول كردن لوازم و پیامدهای آن هم می باشد و گرنه هیچ نظام اجتماعى شكل نخواهد گرفت، و هر كسى به میل و خواسته خود نمی تواند عمل كند. "٥"

درمورد (لزوم پیروى از تمامی دستورات دینی) خدای متعال می فرماید: "ان

الذین یکفرون بالله... "۶" یعنی کسانی که می خواهند دین را تجزیه و قطعه قطعه کنند و بگویند یک بخش را قبول داریم و بخش دیگر را قبول نداریم اینها حقیقتاً دین را قبول ندارند و کافر می باشند زیرا همه احکام از طرف خداوند است و از این جهت میان آنها فرقی نیست، پس انکار بعضی از دین، همانند انکار جمیع دین است فلذا کفر و عذاب الهی را در پی دارد "۷"

۳- باید دانست که حکومت اسلامی در مسائل شخصی و پنهانی مردم دخالت نمی کند، ولی در مسائل اجتماعی و رعایت حرمت دین و مقدسات دخالت می کند و مردم را وادار به عمل و اطاعت از آن می کند و در همین حالت است که ولایت پیامبر و امام و فقیه، تحقق پیدا می کند. "۸"

در خصوص سؤال دوم شما باید عرض کنیم که اولاً: مسأله عاشق بودن دو جنبه دارد، یک جنبه آن جنبه الهی می باشد که بسیار مطلوب است به این معنا که این عشق، او را لحظه به لحظه به خدا نزدیکتر کند و از رذائل و پلیدیها دورتر کند. اما جنبه دیگر که جنبه انسانی است اگر بدون در نظر گرفتن حدود باشد، باعث فاسد شدن عقل و زنگار گرفتن دل است و عشقی است که لحظه به لحظه انسان را از خدا دورتر و به رذائل و پلیدیها نزدیکتر می کند تا جائی که عنصر غفلت، بر این انسان غالب می شود و او را به کلی از خدا دور می سازد. ثانیاً: در مورد نگاه کردن باید گفت که نگاه به نامحرم حرام است و به هیچ وجه جائز نیست. برای آگاهی بیشتر به کتب فقهی که به طور مفصل به این مطلب پرداخته اند مراجعه فرمائید.

(۱) با استفاده از کتاب پرسش و پاسخ

ها آیت ... مصباح یزدی (حفظه ...) ج ۴، ص ۱۱ و ۱۰

(۲) بقره/۲۵۶

(۳) انسان/۳

(۴) کهف/۲۹

(۵) با استفاده از کتاب پرسش و پاسخ ها آیت ... مصباح یزدی (حفظه ...) ج ۴، ص ۱۹

(۶) نساء/۱۵۰ و ۱۵۱

(۷) با استفاده از کتاب پرسش و پاسخ ها آیت ... مصباح یزدی (حفظه ...) ج ۴، ص ۱۹

با استفاده از کتاب پرسش و پاسخ ها آیت ... مصباح یزدی (حفظه ...) ج ۴، ص ۲۰

مرز آزادی بیان در حکومت اسلامی ایران را بیان فرمایید و قانون اساسی در این مورد چه می گوید؟

پرسش

مرز آزادی بیان در حکومت اسلامی ایران را بیان فرمایید و قانون اساسی در این مورد چه می گوید؟

پاسخ

در قانون اساسی انواع آزادی ها به رسمیت شناخته شده است؛ مشروط بر آن که مخل به مبانی اسلام یا حقوق عمومی نباشد در اصل بیست و چهارم قانون اساسی آمده است: «نشریات و مطبوعات در بیان مطالب آزادند مگر آن که مخل به مبانی اسلام یا حقوق عمومی باشد...». در اصل بیست و ششم آمده است: «احزاب جمعیت ها انجمن های سیاسی صنفی و انجمن های اسلامی یا اقلیت های دینی شناخته شده آزادند مشروط به این که اصول استقلال آزادی وحدت ملی موازین اسلامی و اساس جمهوری اسلامی را نقض نکنند. هیچ کس را نمی توان از شرکت در آنها منع کرد یا به شرکت در یکی از آنها مجبور ساخت». از نظر شرعی نیز آزادی تا آن جا آزاد است که به حقوق دیگران و یا مبانی دینی و سلامت معنوی جامعه آسیب نرساند.

آیا وضعیت منع حجاب در فرانسه و کشورهای دیگر تجاوز به حقوق فرد و حقوق جامعه مسلمان نیست پس چرا کشورهای اسلامی به مخالفت از راه حقوقی پرداختند.

آیا وضعیت منع حجاب در فرانسه و کشورهای دیگر تجاوز به حقوق فرد و حقوق جامعه مسلمان نیست پس چرا کشورهای اسلامی به مخالفت از راه حقوقی نپرداختند.

پاسخ

براساس ماده ۱۸ اعلامیه جهانی حقوق بشر، «هر کس حق دارد که از آزادی فکر، وجدان و مذهب بهره مند شود. این حق متضمن آزادی تغییر مذهب یا عقیده و همچنین متضمن آزادی اظهار عقیده و ایمان می باشد و نیز شامل تمایلات مذهبی و اجرای مراسم دینی است. هر کس می تواند از این حقوق منفردا یا مجتمعا به طور خصوصی یا به طور عمومی برخوردار باشد» (فلسفه حقوق، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۷۸، ص ۲۹۰).

و همچنین براساس ماده دوم قانون اساسی ۱۹۵۸ فرانسه، فرانسه کشوری غیر مذهبی است ولی در عین حال به تمام اعتقادات دینی، متساویا احترام می گذارد (حقوق اساسی جمهوری ایران، دکتر سید محمد هاشمی، نشر دادگستر ۱۳۷۸، ص ۱۶۳).

بنابراین از نظر حقوقی عملکرد دولت فرانسه در مبارزه با حجاب مسلمانان این کشور و ممنوعیت آن، با معیارها و موازین قانون حقوق بشر و حقوق داخلی آن مغایر می باشد.

اما در مورد مخالفت حقوقی مسلمانان و کشورهای اسلامی با این اقدام فرانسه، گفتنی است تاکنون علاوه بر راهکارهای سیاسی، فرهنگی و... که مسلمانان فرانسه و یا سایر کشورهای غربی برای احقاق حقوق خود داشته اند راهکار حقوقی و طرح شکایت در دادگاه های این کشور هم مورد اهتمام آنها بوده است؛ به عنوان نمونه در سال ۱۹۸۹ سه دانش آموز دختر مسلمان به دلیل ممانعت از ورودشان به مدرسه به خاطر حجاب، موضوع را به دادگاه کشیدند، رأی دادگاه

به شرح ذیل صادر گردید:

«استفاده از حجاب اسلامی را تنها در شرایط ویژه می توان ممنوع کرد، هرگاه حجاب به عنوان نشانه یک عقیده مانع کار در عرصه های تبلیغاتی، امنیتی و بهداشتی گردد، می توان استفاده از آن را ممنوع کرد» (مسأله حجاب در اروپای غربی، رجب کارگر، ترجمه داود وفایی، منصوره حسینی، نشریه غرب در آینه فرهنگ، فروردین و اردیبهشت ۱۳۸۱، ص ۲۰ - ۱۹).

و یا در سال ۱۹۹۰ پنج دانش آموز محجبه مسلمان از مدرسه اخراج شدند. مسلمانان برای احقاق حقوق خود به دادگاه مراجعه کردند. دادستان در نهایت به نفع دانش آموزان رأی داد لکن تبصره «مخالفت با تبلیغات دینی و عقیدتی» رأی مذکور را محدود می نمود» (همان، ص ۲۰).

به طور کلی اگر بخواهیم نتایج مواردی را که مسلمانان فرانسه از راهکارهای حقوقی استفاده نموده اند، مورد ارزیابی قرار دهیم مشخص می شود که این راهکار نتوانسته است نتایج مثبتی برای مسلمانان داشته باشد و دادستان فرانسه به استفاده از حجاب تنها در موارد استثنایی اجازه می دهد و استثناء را هم چنین تفسیر می کنند که «حجاب نباید ماهیت ایدئولوژیک، سیاسی، دینی و گروهی به خود بگیرد».

با نگاهی دقیق و واقع بینانه می توان مهمترین عوامل ناکارآمدی راهکارهای حقوقی مسلمانان فرانسه را در مورد حجاب چنین بیان نمود:

الف) ترس و وحشت نظام های سکولار از گسترش سریع ایدئولوژی اسلامی:

دکتر اسعد حیدر کارشناس امور خاورمیانه در شبکه های تلویزیون فرانسه درباره روند افزایش مسلمانان فرانسه می گوید: «روند گرایش و بازگشت به اسلام از سال ۱۹۸۰ میلادی - بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران - در فرانسه رو به گسترش

نهاد و تا سال ۱۹۸۰ اسلام به عنوان دین دوم رسمیتی نداشت، اما امروزه این یک حقیقت است که اسلام دین دوم فرانسه می شود» (روزنامه جمهوری اسلامی، خرداد ۱۳۷۷).

و روزنامه فرانسوی فیگارو می نویسد: «امروز، جوانان فرانسوی بیش از پیش به اسلام روی می آورند» (روزنامه کیهان، ۲۲/۳/۷۵).

و ژان لین لکابن از سرشناسترین تحلیل گران فرانسه در اعتراض توأم با هشدار اعلام می نماید: «هر سال در فرانسه پنجاه هزار نفر به آیین اسلام می گروند» (ماهنامه غرب در آینه فرهنگ، بهمن ۸۰، ش ۱۶).

ترس از گسترش ایدئولوژی اسلامی واقعیتی است که سیاستمداران طرفدار ایدئولوژی مترزل لیبرال - دموکراسی را واداشته که علیرغم تمامی ادعا و شعارهای خود پیرامون آزادی و حقوق بشر و... ماهیت دیکتاتور مآبانه لیبرال - دموکراسی غرب را آشکار نموده و با تمامی امکانات از گسترش ایدئولوژی نوپا و پر قدرت اسلامی و نمادها و مظاهر آن - از جمله حجاب - جلوگیری نمایند.

استدلال وزیر فرهنگ آلمان در رد درخواست «لامدن» - معلم محجبه مسلمان - این بود که: «مدارس ما به موازات آموزش دانش آموزان، پرورش هم می بینند، از آنجا که وجود یک معلم زن مسلمان با حجاب، با تعالیم اساسی مسیحیت در تضاد است، نمی توانیم در مدارسمان پذیرای مسلمانان با حجاب باشیم. ما می خواهیم فرزندانمان را براساس فرهنگ مسیحیت تربیت کنیم» (مسأله حجاب در اروپای غربی، همان، ص ۱۸).

جمله فوق نه تنها مبین ترس سیاستمداران اروپایی از گسترش اسلام است، بلکه در واقع اعتراف به ضعف و ناکارآمدی مبانی اعتقادی و فکری فرهنگ مسیحیت در پاسخ به نیازهای فردی و اجتماعی بشر می باشد، به

نحوی که در مواجهه ایدئولوژی اسلامی توان مقاومت و استدلال منطقی را ندارد.

ب) مشکلات زیربنایی و وجود ابهامات و برداشت های سلیقه ای از حقوق بشر:

افزون بر اشکال عمده ای که بر اعلامیه حقوق بشر به دلیل پذیرش مطلق آزادی مذهبی - اعم از حقیقت یا خرافه بودن مذاهب و این که انسان را در داشتن و نداشتن مذهب آزاد گذاشته است - وارد است، محدودیتی که در ماده ۲۹ اعلامیه آمده تعارض عمده ای با اصل آزادی مذهبی به وجود آورده است.

توضیح آن که: براساس ماده مذکور، استفاده از حق آزادی مذهبی تا آنجاست که به حقوق و آزادی دیگران لطمه ای وارد نسازد. یکی از بارزترین مصادیق این محدودیت آنجاست که دستورات مذهبی با قوانین و نظام حقوقی حاکم بر جامعه ای ناسازگار باشد که طبعاً در چنین مواردی این تعارض به ضرر مذهب و آزادی مذهبی و به نفع نظام حقوقی حاکم حل خواهد شد (فلسفه حقوق، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۷۸، ص ۱۹۸ - ۱۹۶).

ج) مشکلات مربوط به جهان اسلام:

واقعیت این است که جهان اسلامی علیرغم ظرفیت ها و امکانات بسیار وسیع، مادی، فرهنگی، انسانی و... به دلایل متعددی نظیر اختلافات مذهبی، سیاست های استعماری قدرت های بزرگ، خیانت زمامداران کشورهای اسلامی و وابستگی آنان به بیگانگان و... از جایگاه مناسب در ساختار جهانی برخوردار نبوده و توانایی اعمال و به کارگیری ظرفیت های موجود را در دفاع از حقوق مسلم خویش ندارد.

فقدان اتحاد و تصمیم گیری قاطعانه از سوی کشورهای اسلامی در مقابل سیاست های کشورهای استعماری، وضعیت را به گونه ای ساخته است که

مسلمانان با این که از لحاظ جمعیتی درصد بسیار بالایی از جمعیت فرانسه را تشکیل می دهند و به عنوان دومین دین فرانسه می باشند، امکان استفاده از حق آزادی مذهبی خود را ندارند و حال آن که اقلیت های غیر مذهبی و غیر دینی در جهان اسلام نظیر فرقه خرافی و بی پایه بهائیت - که از پیروان بسیار معدودی برخوردار است - مورد حمایت کشورهای اروپایی و مجامع بین المللی بوده و با محکوم نمودن کشور ایران به نقض حقوق بشر، خواستار رسمیت بخشیدن به آن می باشد.

در هر صورت وجود مشکلات و موانعی این چنین باعث نمی شود تا مسلمانان فرانسه از ادامه دادن به راهکارهای حقوقی کناره گیری نمایند، بلکه باید علاوه بر پیگیری مستمر این روند، راهکارهای ذیل را نیز مورد اهتمام خود قرار دهند:

۱. فعالیت برای تصحیح برداشت های منفی مردم اروپا و تصورات غلط آنان پیرامون اسلام و تبیین فرهنگ صحیح اسلامی.

۲. مبارزه برای متوقف ساختن خصومت رسانه ها با اسلام.

از سوی دیگر کشورهای اسلامی نیز با اتحاد و همبستگی به اتخاذ تصمیمات قاطع پیرامون دفاع از حقوق مسلم مسلمانان از طریق مجامع اسلامی نظیر سازمان کشورهای اسلامی و... پرداخته و این موضوع را در مجامع بین المللی نظیر مجمع عمومی سازمان ملل، کمیته حقوق بشر و... مطرح نمایند.

آیا حاکمیت و اختیارات دولت معارض با آزادی های فردی نیست؟

پرسش

آیا حاکمیت و اختیارات دولت معارض با آزادی های فردی نیست؟

پاسخ

به طور کلی زیست اجتماعی و تشکیل جامعه مدنی و جامعه سیاسی، به محدود شدن آزادی های فردی و طبیعی می انجامد. این مسأله در هر جامعه ای، وجود دارد و گریزی از آن نیست.

از این رو تعیین و تحدید حوزه آزادی های فردی و قلمرو دخالت دولت موجب دل مشغولی همه اندیشمندان و متفکران در حوزه مسائل سیاسی و اجتماعی بوده است. آنچه به اختصار در این باب می توان گفت، این است که در رابطه با چگونگی تنظیم حوزه آزادی های فردی و قلمرو دخالت دولت، سه دیدگاه کلی وجود دارد:

۱. لیبرالیسم (Liberalism) که جوهره اساسی آن فردگرایی (Individualism) است و به آزادی هر چه بیشتر فرد و محدود شدن هر چه بیشتر قلمرو دخالت دولت و به عبارت دیگر به «دولت حداقلی» فتوا می دهد. در این انگاره اساسی ترین کارویژه دولت حفظ آزادی های فردی است.

۲. سوسیالیسم (Socialism) که مبتنی بر انگاره اصالت جمع (Collectivism) است و به طور کلی نظام های توتالیتر (Totalitare) مانند رژیم های فاشیستی، نازیستی و ... که به اقتدار، نفوذ و دخالت هر چه بیشتر دولت و حداقل نمودن آزادی های فردی بها می دهند.

۳. نگرش اسلامی که نه مبتنی بر اصالت فرد است، نه اصالت جمع؛ نه دولت حداقلی را روا می دارد و نه نظام توتالیتر را؛ بلکه گزینه ای متعادل در برابر دو انگاره تفریطی و افراطی یاد شده دارد. برای آگاهی بیشتر ر.ک: تساهل و تسامح.

آیا ولایت فقیه موجب تضییع حقوق مردم نمی شود؟

پرسش

آیا ولایت فقیه موجب تضییع حقوق مردم نمی شود؟

پاسخ

برخی گفته اند حقوق طبیعی انسان، در اسلام -با تشریح ولایت از بالا به رسمیت شناخته نشده است. پس اشکال در این است که اسلام بعضی از حقوق انسان ها را نادیده گرفته است.

قبل از پاسخ ذکر مقدمه ای لازم است:

همان گونه که «در نظام تکوین هیچ تناقضی وجود ندارد» (ملک، آیه ۳)، نظام تشریح الهی نیز تناقضی ندارد و نظام تکوین و تشریح همگون اند؛ یعنی:

اولاً، در نظام تکوین به هر موجودی هر آنچه شایسته او بوده، داده شده و نیازهای همه موجودات برآورده شده است.

ثانیاً، در نظام تشریح الهی هرگز دو قانون یافت نمی شود که با یکدیگر تناقض داشته باشد.

ثالثاً، نظام تشریح به گونه ای است که قوانین آن برآورنده همه نیازهایی است که در نظام تکوین وجود دارد، نه خواسته ای در نظام تکوین وجود دارد که در تشریح، بدون پاسخ مانده باشد و نه قانونی در نظام تشریح وجود دارد که با نظام تکوین ناسازگار باشد.

دلیل همه این امور علم، حکمت و قدرت خداوند است. خداوند متعال هم خالق نظام تکوین است و هم شارع قانون، و چون این دو به دست یک موجود عالم، حکیم و قادر صورت گرفته، همگون و سازگاراند.

احتمال تضییع حقوق طبیعی

از این رو اگر مقصود از حقوق انسان، حقوقی باشد که انسان بر اساس مقتضیات طبیعت خود در نظام تکوین دارد؛ این حقوق قطعاً در نظام تشریح الهی مورد توجه قرار گرفته است و از آنجا که ولایت فقیه، یکی از قوانین مسلم نظام تشریح الهی است، قطعاً با حقوق طبیعی برخاسته از نظام تکوین، منافات ندارد.

در عین حال حقوق طبیعی - به معنای آنچه

مطابق با طبیعت انسان است گر چه تا حدی مورد پذیرش اسلام است؛ اما تشخیص اینکه چه چیزی جزء حقوق طبیعی است، روشن نیست؛ مثلاً فطرت انسان، عدالت را می پسندد، اما عدالت چیست؟ در بسیاری از موارد تشخیص مصداق «عدالت» مشکل است و عقل به تنهایی قادر به آن نیست.

ارسطو که از طرفداران حقوق طبیعی است، می گوید: طبیعت به ما نشان می دهد که برخی از انسان ها، برای بردگی و گروهی برای زندگی اجتماعی آفریده شده اند. او بردگی را از لوازم حقوق طبیعی می داند. هیتلر نیز که از طرفداران حقوق طبیعی است - چون نژاد خود را برتر و قانون طبیعت را حکم رانی نژاد برتر می دانست سلطه بر جهان را حق طبیعی خود می انگاشت.

از این رو اسلام، گرچه احکام خود را هماهنگ با نظام تکوین و مصالح و مفاسد واقعی می داند و عقل را نیز یکی از منابع احکام دین می شمارد؛ اما نیاز به دین در شناخت احکام حقوقی را انکار نمی کند؛ زیرا دایره ای از احکام - که به وسیله عقل مستقل از دین فهمیده می شود بسیار اندک و کلی است. برای آگاهی بیشتر در این زمینه ر.ک: دانش پژوه، مصطفی و خسروشاهی، قدرت الله، فلسفه حقوق، ص ۴۷-۵۶.

آیا تمرد و مخالفت در برابر حکومت ها جایز است؟

پرسش

آیا تمرد و مخالفت در برابر حکومت ها جایز است؟

پاسخ

از دیدگاه اسلام تمرد و شورش علیه حکومت، به طور مطلق ممنوع نیست؛ هر چند برخی از مکاتب و مذاهب چنین حقی را قائل نیستند.

حق تمرد رابطه مستقیمی با مسأله الزام سیاسی و چرایی وجوب اطاعت از دولت - به عنوان اساسی ترین مسأله فلسفه سیاسی دارد. در توضیح این مسأله که آیا می توان علیه دولت قیام کرد؟ ابتدا باید به این مسأله پردازیم که اصولاً چرا باید از دولت اطاعت کنیم؟ آیا اطاعت از دولت همواره مطلق بوده و هیچ جایی برای مخالفت وجود ندارد؟ اگر وجود دارد، تحت چه ضوابط و شرایطی است؟ پاسخ این سؤالات را از دیدگاه نظریه دموکراسی و نظریه حق الهی، پی می گیریم.

یک. حق تمرد در نظریه دموکراسی

غرب مبنای مشروعیت حکومت را «قرارداد اجتماعی و رضایت مردم» می داند. مهم ترین رسالت حکومت، تأمین امنیت شهروندان است و در مقابل، وظیفه شهروندان اطاعت از حکومت است. وضع و اجرای قوانین از سوی حکومت بر این اساس،

ناشی از وکالتی است که از ناحیه مردم -در جهت تأمین امنیت به تعبیر «هابز» و یا حمایت از حقوق طبیعی به تعبیر «لاک» دارد.

طرفداران نظریه قرارداد یا اصلاً به حق تمرد و شورش علیه دولت قائل نیستند (مانند هابز) و یا آنکه چنین حقی را تنها برای «ملت» جایز می‌شمارند؛ نه «افراد». چنان که اعلامیه استقلال آمریکا می‌گوید: «حکومت‌ها قدرت عادلانه شان را از رضایت حکومت شونده‌گان می‌گیرند. ما معتقدیم که هرگاه شکلی از حکومت به ناپود کننده این اهداف تبدیل شود، این حق مردم است که آن حکومت را سرنگون سازند و یا تغییر دهند و

بر جای آن، حکومت جدیدی تأسیس کنند». جان سالوین شاپیرو، لیبرالیسم، ص ۱۵۷.

جان لاک، با آنکه از حقوق طبیعی انسان ها دفاع می کند و در برابر انحراف حکومت، حق شورش مردم را مطرح می کند؛ ولی سخن او چندان روشن نیست. او در «رساله ای درباره حکومت مدنی» می گوید:

«بنابر قانونی که بر تمام قوانین موضوعه انسانی، مقدم است و بر همه آنها برتری دارد، مردم حق تصمیم گیری نهایی را - که به افراد جامعه متعلق است برای خود محفوظ می دانند و تا هنگامی که «داوری زمین» برای رسیدگی نباشد، می توانند به «درگاه الهی» توسل جویند. ژان ژاک شوالیه، آثار بزرگ سیاسی، ص ۱۰۴.

اما با این وجود «افراد» جامعه، حق شوریدن علیه کسی را که به نظرشان امانت دار خوبی نیست، ندارند؛ هر چند این حق برای «جامعه» - از طریق اکثریت افراد آن وجود دارد. جین همپتن، فلسفه سیاسی، ص ۱۰۷.

از این رو بسیاری از طرفداران نظریه دموکراسی، حق تمرد را در یک نظام دموکراتیک به رسمیت نمی شناسند. آنان بر این باورند که در نظام های دموکراتیک، می توان از این مسأله چشم پوشی کرد؛ زیرا دموکراسی فرصت و امکان کافی را برای ابراز عقاید اقلیت فراهم می آورد و در حقیقت، «حق تمرد» را به شکل نهادینه در می آورد. سروش، محمد، مقاومت و مشروعیت، فصلنامه حکومت اسلامی، سال هفتم شماره سوم، پاییز ۱۳۸۱، ص ۷۹.

چنین دیدگاهی در مورد عدم جواز تمرد در حکومت های دموکراتیک با اعتراضات زیادی مواجه شده است؛ از جمله اینکه:

یکم. چرا فرد نمی تواند از «توافق اول» خارج شده و در شرایطی که حکومت را برای سعادت خود خطرناک می بیند، رضایت خود را پس بگیرد؟ فلسفه سیاسی، ص ۱۱۷.

دوم. این فرض را که اکثریت حاکم، به حقوق دیگران تجاوز

کنند، نمی توان همیشه منتفی دانست؛ چنان که تجربه نشان می دهد رژیم های دموکراتیک، نیز می توانند حکومت اختناق و استعمار و گاهی وحشت باشند. «تاریخ نشان می دهد که همیشه امکان این هست که اصل اراده عمومی، به خودکامگی و استبداد منجر شود». آلن دو بنوا، تأملی در مبانی دموکراسی، ترجمه بزرگ نادرزاده، ص ۴۳ و ص ۷۱.

سوم. تشخیص اینکه در دموکراسی برای اقلیت، فرصت کافی وجود دارد، باکیست؟ چه کسی قضاوت می کند که منافع اقلیت تأمین شده و جایی برای تمرد وجود ندارد؟ اگر این تشخیص -از سوی هر مرجعی مطابق نظر اقلیت نباشد، قهراً ادعای آنان برای تضییع حقوق شان، بدون پاسخ خواهد ماند و به گفته «فرانتس نویمان»: «نظریه طرفدار دموکراسی، هیچ چاره ای برای مشکل حق تمرد نیندیشیده است». فرانتس نویمان، آزادی و قدرت و قانون، ص ۳۶۸.

چهارم. در نظریه دموکراسی، از آنجا که تنها خواست و رضایت اکثریت مبنای حقوق بوده و باید ارزش شمرده شود، هیچ کس نمی تواند بر خلاف اراده عمومی چیزی را «حق» یا «ارزش» تلقی و به آن استناد کند. از این رو هیچ فرصتی نمی تواند برای تمرد وجود داشته باشد.

مسدود شدن فضای سیاسی جامعه در دموکراسی و یکه تازی اکثریت -به خصوص که معمولاً «اقلیتی» به عنوان «اکثریت نسبی» قدرت را تصاحب می کند و بر «اکثریت مطلق» فرمانروایی مطلق می یابد زمینه گرایش مجدد به «آنارشسیسم» را فراهم آورده است. مقاومت و مشروعیت، ص ۸۱.

دو. حق تمرد در نظریه حق الهی

در این نظریه مشروعیت حکومت مستند به اذن الهی بوده و از حاکمیت الهی سرچشمه می گیرد. این نظریه از پیشینه زیادی برخوردار است و در بستر تاریخ به اشکال گوناگونی پدیدار شده است. در امپراتوری کهن شرقی، امپراتوران

و در عصر فراعنه، فرعون ها خود را خدا می دانستند. در برخی دیدگاه ها، پادشاه منشائی الهی داشت و حاکمیت او از خداوند نشأت می گرفت. در قرون وسطی، مسیحیان معتقد بودند که حکومت منشائی الهی دارد و در مشرق زمین نیز رواج اندیشه «ظلل الله» بیانگر ارتباط پادشاه با خداوند بود. فلسفه سیاست، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، ص ۱۲۷.

در مورد حق تمرد در این نظریه دیدگاه های متفاوت وجود دارد:

۱-۲. در کتاب مقدس؛ آغاز فصل سیزدهم آمده است:

«همه باید از فرمان روایان اطاعت کنند؛ زیرا هر قدرتی ناشی از خداوند است و هر ولی امری را، او گمارده است. پس آن که در برابر فرمانروا مقاومت کند، بر نظام الهی خروج کرده و خود را در معرض عذاب قرار داده است».

توماس قدیس، نیز بر این عقیده بود که: هیچ فردی نباید با فرمانروای خود کامه، به مقابله برخیزد یا او را به قتل برساند، هر چند این کار با «اقتدار عمومی» می تواند عملی شود. مقاومت و مشروعیت، ص ۸۱.

در گذشته، متون سیاست غرب، حامل این پیام بوده است: از آنجا که حکمران به مشیت الهی، قدرت را به دست گرفته است، باید پادشاه را هر چند ستمگر، پذیرفت و چاره ای جز اطاعت کردن و دم نزدن وجود ندارد. روسو، ژان ژاک، قرارداد اجتماعی، ترجمه مرتضی کلانتریان، ص ۳۱۸.

۲-۲. دیدگاه اهل سنت

در میان مسلمانان، غالباً چنین دیدگاهی، مورد تأیید و قبول قرار نگرفته است و بسیاری از فرقه های اسلامی، قیام علیه فرمانروای بیدادگر و عزل او را جایز شمرده اند؛ هر چند که «نگرانی از فراگیر شدن فتنه و آشوب» هم، به عنوان یک مانع جدی در فتوا به جواز شورش پیوسته وجود داشته است. موسوعه الفقیهه، ج ۶،

البته برخی هم مانند ابوحنیفه علاوه بر فتوا به جواز، عملاً هم از قیام های ضد جور، حمایت کرده اند. مقاومت و مشروعیت، ص ۸۴.

در مقابل نیز جماعتی نظیر «حنابله» خروج بر حاکم جائز را به صراحت تخطئه نموده و از آن منع کرده اند. متأسفانه همین رأی، معمولاً در میان اهل سنت، از اقبال و نفوذ بیشتری برخوردار بوده است؛ زیرا؛

یکم. برداشت های سطحی از برخی روایات پیامبر(ص) مانند: «اسمعوا و اطیعوا فانما علیهم ما حملوا و علیکم ما حملتم» در میان آنها رواج یافته است.

دوم. بسیاری از صاحبان این آراء، ارتباط نزدیکی با صاحبان قدرت داشته اند.

سوم. جریان عقل گرایی در میان آنها رو به افول گذاشته و فرقه هایی مانند معتزله، درحاشیه قرار گرفته اند. ابن ابی الحدید معتزلی می گوید: اصحاب ما قیام علیه ائمه جور را واجب می شمارند؛ در حالی که پیروان مسلک اشعری -مانند ابوحامد غزالی چنین اعتقادی ندارند. همان، ص ۸۴.

متأسفانه نفوذ این افکار در میان اهل سنت، سبب شده که در حال حاضر، پاره ای از گروه های مخالف و مبارز در کشورهای عربی - که پایبند مسائل دینی اند با این نگرانی مواجه اند که مبادا قیام مسلحانه در برابر حکومت جائز، خلاف شرع باشد.

۲-۳. دیدگاه شیعه

به دلیل ارتباط مسأله شورش و تمرد با موضوع مشروعیت حکومت، جواز تمرد را به صورت مختصر در «حکومت غیر مشروع» و «حکومت مشروع» بررسی می کنیم:

۲-۳-۱. تمرد در دولت جور

بر اساس اعتقاد شیعه، چون در عصر حضور، «عصمت» از شرایط امامت و رهبری است، لذا حاکم غیر معصوم، با هر عملکردی، حاکم غاصب و جائز تلقی می شود و دخالتش در مسائل حکومتی، ناروا و غصب است. در عصر غیبت نیز حاکمی که از سوی «امام

عصر» مأذون نباشد، جائز است و چون چنین اجازه ای، اختصاص به فقیه عادل دارد و برای غیر او به اثبات نرسیده است؛ لذا دولتی که تحت زعامت فقیه جامع شرایط قرار نگیرد، دولت جور و طاغوت است. امام خمینی (ره)، ولایت فقیه، ص ۳۷.

دستگاه حاکم با عدم مشروعیت، حق فرمانروایی ندارد و شهروندان ملزم به فرمانبرداری از آن نیستند. اما با این وجود باید بین دولت های جور در شرایط اضطرار و دولت های جور در شرایط عادی تفکیک قائل شد؛ زیرا:

در قسم اول هر چند دولت به طور ذاتی فاقد مشروعیت است؛ ولی در اثر شرایط اجتماعی و سیاسی، باید از پاره ای مخالفت ها با آن چشم پوشی کرد تا مصلحت بالاتری تأمین شده و یا از فساد بیشتری جلوگیری شود. در چنین وضعی، لزوم اطاعت برخاسته از مشروعیت حکومت نیست؛ بلکه در اثر یک عنوان ثانوی (شرایط اضطراری) است.

به عنوان نمونه فقهای شیعه همکاری با دولت جور را حرام می دانند؛ اما در مواردی نظیر دفع تهاجمات دشمنان اسلام به سرزمین اسلامی و ... در حد ضرورت همکاری و اطاعت از فرمان های دولت جور را لازم می دانند. طبیعی است چنین موضوعی اولاً به معنای مشروعیت دادن به دولت جور نبوده و ثانیاً در شرایط اضطراری و با رعایت مصالح جامعه اسلامی و در حد ضرورت بوده است. پشتوانه چنین دیدگاهی، آموزه های اصیل اسلامی است؛ چنان که امام هشتم (ع) -در پاسخ به فردی که درباره حکم مرزبانی از کشور اسلامی در برابر مهاجمان خارجی سؤال کرد فرمود: «در صورتی که احتمال خطر بر حوزه اسلام و مسلمانان می رود، باید جنگید، ولی جنگ و قتال، نه برای تقویت سلطان، بلکه برای حراست از جامعه اسلامی

است: «و ان خاف علی بیضه الإسلام و المسلمین قاتل فیکون قتاله لنفسه و لیس للسلطان»؛ کلینی، فروع کافی، ج ۵، ص ۲۱.

مراحل تمرد:

بر اساس آموزه های اسلامی تمرد در مقابل حاکم جور دارای مراحل است:

یکم. انکار و امتناع؛ انکار و امتناع از پذیرش فرمانروا و خودداری از بیعت با حکومت جور، سیره امامان معصومین (ع) بوده است؛ چنان که امام علی (ع) در مدت حیات حضرت زهرا (س)، حاضر به بیعت با خلیفه نگردید و یا امام حسین (ع) از بیعت با یزید خودداری نموده و به عبدالله بن زبیر فرمود:

«أنی لا ابایع له ابداً لآن الأمر إنما کان لی من بعید أخی الحسن»؛ «هرگز با یزید بیعت نخواهم کرد؛ زیرا پس از برادرم حسن، خلافت از آن من است». بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۵.

البته گاهی بیعت بالاصاله جایز نیست؛ اما تحت شرایطی ممکن است این حکم تغییر کند. به عنوان نمونه امام علی (ع) برای حفظ و تقویت دین مبین اسلام و کیان اسلامی بیعت با خلفا را پذیرفتند: «فخشیت ان لم انصر الاسلام و اهله ان اری فیہ ثلماً او حدماً تكون المصیبه به علی اعظم من فوت ولایتکم». نهج البلاغه، نامه ۶۲.

در قضیه امام حسین (ع) نیز از آنجا که بیعت با یزید به معنای صحه گذاشتن بر فساد و فسق و فجوری بود که یزید به طور علنی بدان مبادرت می ورزید و دین اسلام را به بازی گرفته بود و در نتیجه نابودی این دین محسوب می گشت؛ آن حضرت حتی در اضطراری ترین شرایط حاضر به بیعت با آن حاکم فاسق نشد. آن بزرگوار در تبیین امتناعشان از بیعت با یزید می فرماید: «ان السنه قد امیتت و ان البدعه قد احییت». تاریخ طبری، ج ۳،

ص ۲۸۰. همانا سنت مرده است و بدعت زنده شده است.

دوم. قیام و مبارزه؛ دومین وظیفه در مقابل حاکم جور، امر به معروف و نهی از منکر است که از تذکر زبانی آغاز می شود و تا اقدام عملی برای ساقط کردن حاکم جائر و فروپاشی دولت جور، ادامه می یابد. در این زمینه قیام و شورش از اهمیت بیشتری برخوردار است. شورش عده ای از مسلمانان در مقابل عثمان - که بدعت های زیادی در دین اسلام به وجود آورده بود اولین تجربه مسلمانان در این زمینه بود.

نمونه دیگر قیام در برابر حاکم جور، نهضت امام حسین(ع) است که شخصاً بر مبنای وظیفه امر به معروف و نهی از منکر به مخالفت با یزید برخاست. امام(ع) مخالفت با ظالم را به عنوان امر به معروف و نهی از منکر، واجب شمرد و عالمان و دانایان را مورد عتاب قرار داد که چرا به سازش با ظلمان تن داده و آسوده خاطر نشسته اید: «بالادهان و المصانعه عند الظلم تأمنون کل ذلک مما امرکم ال... من النهی و التناهی و انتم عنه غافلون». حرانی، تحف العقول، ص ۱۶۸. یعنی، چرا با فرار از مرگ، ستمگران را قدرت بخشیده اید تا هوس های خود حاکم کنند، ضعیفان را در چنگ بگیرند، مستضعفان را در تنگنا قرار دهند، حکومت را بر وفق خودخواهی های خویش اداره کنند و ...

امام حسین(ع) برای اثبات عدم مشروعیت حاکمیت بنی امیه و لزوم حمایت و اطاعت از آن حضرت در جهت رسیدن به دولت حق به بیان ویژگی های امام و رهبر راستین جامعه پرداخته، می فرماید:

«فلعمری ما الامام الا العامل بالکتاب، والآخذ بالقسط و الدائن بالحق، والحابس نفسه علی ذات الله»؛ موسوعه کلمات

امام حسین(ع)، ص ۳۱۴. و در خطابه ای به سپاهیان حرّ بن یزید ریاحی برای ضرورت قیام در برابر فرمانروایی یزید می فرماید: «الا و ان هولاء القوم قد لزموا طاعه الشيطان و ترکوا طاعه الرحمن و اظهروا الفساد و عطّلوا الحدود و استأثروا بالفیء و احلّوا حرام اللّٰه و حرّموا حلال اللّٰه و انا احق من غیر». تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۰۶.

۲-۳-۲. تمرد در دولت حق

در اعتقاد شیعه، دولت حق و حکومت مشروع، با امامت و پیشوایی امام معصوم(ع) برقرار می گردد و در عصر غیبت امام(ع)، نیازمند اذن و نصب معصوم(ع) است که به فقهای جامع شرایط اعطا شده است.

مسلماً در دوره امامت و حکومت معصوم(ع) تمرد در برابر آنان قابل توجیه نیست؛ زیرا با توجه به ویژگی عصمت، احتمال خطا و اشتباه و یا گناه و انحراف، منتفی است. از این رو تمرد و شورش بر امام معصوم، قطعاً «بغی» تلقی می شود و باید با آن مقابله کرد. علامه حلّی در این زمینه می گوید: «هر کس بر امام عادل خروج کند، بالاجماع جنگیدن با او واجب است». تذکره الفقهاء، ج ۹، ص ۴۱۰.

اما بحث در دوره غیبت و حکومت ولی فقیه واجد شرایط است که در این صورت چگونه می توان تمرد را موجه دانست؟

همچنان که می دانیم در نظریه حق الهی، اطاعت از فرمانروا، پیوسته «در محدوده اذن الهی» مشروع است و در خارج از آن، هرگز اطاعت جایز نیست. از این رو در برابر هیچ فرمانروایی اطاعت مطلق -به معنای اطاعت حتی خارج از ضوابط شرع پذیرفتن نیست: «لاطاعه لمخلوق فی معصیه الخالق»؛ نهج البلاغه، حکمت ۱۶۵. در مورد امامان معصوم(ع) با وجود عصمت طبعاً اعمال و فرمان مخالف شرع

از آن بزرگواران صادر نمی شود، تا نیازی به تمرد باشد.

اما در مورد منصوبان آن بزرگواران، اطاعت فقط در محدوده ضوابط شرعی و احکام اسلامی و مصالح اجتماعی است؛ چنان که امام علی(ع) در هنگام نصب مالک اشتر -ضمن تمجید و تکریم فراوان از او، از مردم مصر می خواهد؛ «...فاسمعوا له و اطیعوا امره فیما طابق الحق»؛ همان، نامه ۳۸. «تا آنجا که سخنش مطابق حق است، اطاعتش کنید». همچنین امام(ع) در هنگام معرفی عبدالله بن عباس به عنوان حاکم بصره به مردم فرمود: «تا آنجا که مطیع خدا و پیامبر است، اطاعتش کنید و اگر بدعتی در میان شما پدید آورد و یا از حق منحرف گردید، به من اعلام کنید تا او را عزل کنم». شیخ مفید، الجمل، ص ۴۲۰..

البته ارزیابی و تشخیص حق و باطل در عملکرد حاکم و یا دولت اسلامی و احکام صادره از آنان، از عهده کسانی ساخته است که از یک سو بر مبانی حقوق اسلامی مسلط بوده و موازین شرعی را به خوبی بفهمند و از سوی دیگر بر مقتضیات زمان اشراف داشته باشند.

به علاوه آنچه انحراف یا اشتباه حاکم تلقی می شود، صورت های مختلفی دارد که بخشی از آن به خروج از موازین تقوا و عدالت و بخشی دیگر به درک نادرست از مسائل اسلامی و یا اوضاع اجتماعی مربوط می شود. مشروعیت و مقاومت، ص ۱۰۶.

بنابراین باید بین این دو موضوع تفاوت قائل شد؛ زیرا خروج از موازین تقوا و عدالت به هیچ وجه پذیرفتنی نیست و خود به خود باعث عزل و عدم مشروعیت حاکم اسلامی می شود. اما اشتباه در تشخیص صحیح و تحلیل مسائل و یا اوضاع اجتماعی و پیش

بینی حوادث و مصالح - در صورتی که به ندرت اتفاق بیفتد و یا اینکه ناشی از خودرأیی و عدم مشورت با کارشناسان و متخصصان امر نباشد در همه حکومت های دنیا بوده و عقلاً و شرعاً امری پذیرفتنی و قابل اغماض است؛ چنان که شهید صدر در این باره می گوید: «در صورتی که مجتهد از جایگاه ولایت عامه بر شئون مسلمین - و نه قضاوت حکمی صادر کند، نقض آن حتی با علم به مخالفت، جایز نیست و کسی که به خطای آن پی می برد، نمی تواند بر طبق علم خود عمل کند و حکم حاکم را نادیده گیرد». صدر، سید محمد باقر، حاشیه بر منهاج الصالحین، ج ۱، ص ۱۱.

اما اگر اشتباهات حاکم به صورت مکرر اتفاق افتد و نشان از عدم درک اجتماعی صحیح و سیاست و تدبیر لازم برای ولایت باشد، شایستگی فرد را برای منصب رهبری زایل می سازد.

تمرد در برابر کارگزاران

یکی از اقسام تمرد، سرپیچی در برابر کارگزاران و مسؤولان تحت امر حاکم اسلامی است. شهید بهشتی در این زمینه می گوید: «اگر نهادهای قانونی در انجام وظایف قانونی خود در برخورد با جریانات ضد اسلامی کوتاهی کنند، افراد و تشکل های اسلامی باید از مسؤولان بخواهند که وظیفه خود را انجام دهند و اگر آنان طفره رفتند و برای مصالح جامعه اسلامی، احساس خطر شد، باید افراد و احزاب مسلمان از رهبری مستقیماً کسب تکلیف کنند و طبق دستور مستقیم ولی امر عمل نمایند، تا بدین ترتیب هم واجب مهم نگهبانی از جمهوری اسلامی زمین نماند و هم به راه هرج و مرج کشانده نشود». مواضع ما، ص ۶۹.

حضرت امام (ره) نیز در موارد کوتاهی مسؤولان در انجام وظایف خویش،

راه حضور مردم را باز گذاشته و در وصیت نامه الهی - سیاسی خویش تصریح می کند: «و از آنچه در نظر شرع حرام و آنچه بر خلاف مسیر ملت و کشور اسلامی و مخالف با حیثیت جمهوری اسلامی است، به طور قاطع اگر جلوگیری نشود، همه مسؤول می باشند و مردم و جوانان حزب الهی اگر برخورد به یکی از امور مذکور نمودند به دستگاه های مربوطه رجوع کنند و اگر کوتاهی نمودند، خودشان مکلف به جلوگیری هستند». صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۴۳۶.

آیا ولایت فقیه با آزادی بیان و عقیده مخالف است؟

پرسش

آیا ولایت فقیه با آزادی بیان و عقیده مخالف است؟

پاسخ

در اسلام نه تنها «بیان» آزاد است؛ بلکه گاهی بر «عالم» و «دانا»، بیان کردن واجب است. از مصادیق والای آزادی «بیان»، امر به معروف و نهی از منکر است. امر به مشورت و ترغیب به آن، یکی دیگر از احکام ملازم آزادی بیان و اظهار رأی و نظر افراد جامعه است. آنچه در روایات به طور خاص، آزادی بیان را یکی از وظایف مردم در قبال حاکم مطرح کرده، انگاره «النصیحه لائمة المسلمین» است. امیر مؤمنان (ع)، در این باره می فرماید: «و اما حقّی علیکم فالوفاء بالبیعه و النصیحه فی المشهد و المغیب»؛ نهج البلاغه، خطبه ۳۴. «حق من بر شما این است که به بیعت وفا کنید و در آشکار و نهان، خیرخواهی را از دست ندهید».

وجود آزادی بیان در جامعه، برای خیرخواهی از حاکم و مصادیق آن (مانند انتقاد صحیح و سازنده همراه با شرایط آن) لازم و باسته است. مواردی نظیر امر به جدال احسن (ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ) نحل (۱۶)، آیه ۱۲۵: «با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت دعوت کن و با آنان به [شیوه ای که نیکوتر است، مجادله کن]. و امر و ترغیب به گزینش بهترین کلام (فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ) زمر (۳۹)، آیه ۱۷ و ۱۸: «پس بشارت ده به آن بندگان که: به سخن من گوش فرا می دهند و بهترین آن را پیروی می کنند» و مواردی که از مخالفان درخواست برهان شده (قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ)، همه با بیانی روشن، به لزوم

آزادی بیان در جامعه اسلامی نظر دارد. بنابراین در اندیشه اسلامی، در اصل ضرورت «آزادی بیان» و ثمراتی که بر آن مترتب است و ضررهای ناشی از منع آن، هیچ تردیدی نیست. اما پرسش اساسی آن است که آیا برای این «آزادی» حد و مرزی هست یا نه؟ آیا هر کس هر چه بخواهد، می تواند بگوید و هر نظر و اندیشه یا هنر، رمان و... را می تواند آزادانه پخش کند؟

گفتنی است در هیچ نظامی، آزادی بیان به صورت مطلق و بدون حد و مرز وجود ندارد؛ بلکه آزادی، محدود بوده و در چارچوب ارزش های پذیرفته شده در هر جامعه قرار دارد. این چارچوب ها از هر نظام و جامعه ای تا نظام و جامعه دیگر، متفاوت و هماهنگ بر جهان بینی و نظام فکری آن است.

«موريس دوورژه» درباره چارچوب «آزادی» در دموکراسی می نویسد: «آیا با اعطای آزادی به دشمنان آزادی، به آنها اجازه داده نمی شود که آزادی را در هم بکوبند؟... دموکراسی به مخالفان خود اجازه بیان عقایدشان را می دهد؛ ولی تا وقتی که این کار را در چارچوب روش های دموکراتیک انجام دهند». جامعه شناسی سیاسی، ص ۳۴۳.

در متن اعلامیه «حقوق بشر فرانسه»، آزادی مقتید به حدود قانونی شده است: «آزادی آگاهی از افکار و عقاید از گران بهاترین حقوق بشر است. بنابراین هر یک از افراد کشور، می توانند آزادانه هر چه می خواهند بگویند، بنویسند و به چاپ برسانند؛ مگر مواردی که قانون معین کرده باشد. در آن صورت تجاوز از آزادی مزبور، مستلزم مسؤولیت خواهد بود». ماده یازده قانون مزبور؛ حقوق اساسی در جمهوری اسلامی ایران، ج ۷، ص ۳۰.

آزادی بی حد و حصر و بدون کنترل، آسیب ها و تباهی های گوناگونی

را متوجه جامعه می کند؛ مانند:

۱. تحریک و تهییج عموم به اعمال و افعال و یا خودداری هایی که مضرّ به حال جامعه و دولت است (نظیر آنارشیسم)؛

۲. هتّاک و فحّاشی به مقامات مذهبی، ملی و سیاسی و افراد مردم؛

۳. افشاگری و انتشار اسرار خصوصی افراد و مقامات و نیز اسرار نظامی و سیاسی کشور؛

۴. انتشار و القای اخبار نادرست و شایعه پراکنی و ایجاد اختلال در امنیت فکری جامعه. حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، ج ۲، ص ۴۵۵. بنابراین هیچ منطقی، آزادی لجام گسیخته و بدون حد و مرز را در هیچ عرصه ای -از جمله در عرصه «بیان» و امثال آن تأیید نمی کند؛ لیکن آنچه مهم است، اصول و ارزش هایی است که می تواند دایره آزادی ها را محدود کند و در این عرصه، بین اندیشه اسلامی و تفکر لیبرالی تفاوت بسیار هست.

در دیدگاه دینی، گرچه آزادی بیان جایگاه مهمی دارد؛ اما با توجه به احکامی -چون حرمت غیبت، تهمت و دروغ این نکته روشن می شود که آزادی مطلق در گفتن وجود ندارد؛ بلکه گفتار باید صادق باشد و موجبات اذیت و آزار دیگران و تضييع حقوق عمومی را فراهم نسازد. از دیدگاه اسلام آزادی بیان، مقید به مصالح شخصی و جامعه اسلامی و مصالح عالی دینی است. از این رو در مواردی که فساد در کار است، یا انحراف عقیدتی و اخلاقی و... پدید می آید، آزادی محدود می شود. از منظر امام راحل (ره)، مهم ترین قیود آزادی بیان عبارت است از:

۱. آزادی تا مرز فساد (یعنی آنجا که از آزادی فساد خیزد، دایره آن محدود به حدی است که سلامت معنوی جامعه حفظ شود)؛

۲. آزادی در چارچوب اسلام و قوانین کشوری؛

۳. آزادی

تا مرز اضرار به مردم؛

۴. آزادی تا مرز توطئه بر ضد نظام اسلامی. صحیفه نور، ج ۷، ص ۲۳۲؛ ج ۲۲، ص ۲۸۳؛ ج ۶، ص ۲۷۰؛ ج ۲۲، ص ۱۶۹.

در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، انواع آزادی‌ها به رسمیت شناخته شده است و دولت نیز موظف به تهیه و تدارک تمامی زمینه‌های لازم برای تحقق این نعمت الهی است؛ مشروط بر آنکه مخلّ به مبانی اسلام یا حقوق عمومی نباشد: «نشریات و مطبوعات در بیان مطالب آزادند؛ مگر آنکه مخلّ به مبانی اسلام یا حقوق عمومی باشد...». اصل ۲۴ قانون اساسی.

آزادی عقیده از دیدگاه اسلام

از آنجایی که اسلام صاحب مکتب و جهان بینی ویژه‌ای است، هرگز آزادی عقیده به شکل مطرح در غرب را نمی‌پذیرد؛ یعنی، نمی‌گوید: هر کس مادامی که زبانی به دیگران نرساند، آزاد است هر عقیده‌ای داشته باشد. آزادی عقیده در غرب، بر مبانی متعددی استوار است که یکی از آنها، فردگرایی (Individualism) است. فردگرایی برای جامعه غرب -علاوه بر نقش متافیزیکی و هستی‌شناختی نقش اخلاقی و ارزشی نیز دارد؛ یعنی، به مثابه مبانی فلسفی برای اخلاق، سیاست، حقوق، فرهنگ و اقتصاد قرار می‌گیرد. از منظر این ایدئولوژی، انسان‌ها به صورت اتم‌های مستقل و خود بنیاد فرض می‌گردند. هر انسان واحد کانونی از گرایش‌ها و خواسته‌ها است و با تکیه بر «عقل تجربی» - که تنها منبع فهم و شناخت فرض می‌شود قادر به شناخت و تشخیص راه تأمین گرایش‌ها، تمایلات و ارزش‌های خویش است و در این روند نیازمند هدایت دیگران نیست. بنابراین تنها حقیقت (truth) فرد و خواست و تشخیص او است که مبانی شناخت، عقاید، اخلاق، حقوق و سیاست و... است.

هیچ ملاک و معیار بیرونی نداریم که بگویید: این بهتر است یا آن. هر کس مستقلاً گرایش‌هایی دارد و از عقل کافی برای رسیدن به خواسته‌هایش برخوردار است و دیگر نهادها باید از قضاوت درباره‌ی این امور پرهیز کنند. در چنین دیدگاهی که در بستر «امانیسم» (انسان محوری) شکل گرفته همجنس‌بازی همان اندازه مورد احترام است که خداپرستی! این انگاره دارای اشکالات بنیادین متعددی است و هرگز در اسلام جایگاهی ندارد.

برای اطلاع بیشتر ر.ک:

الف. زرشناس، شهریار، اشاراتی درباره‌ی لیبرالیسم.

ب. مجله اندیشه حوزه، شماره ۲۱ و ۲۰، ویژه آزادی.

پ. واعظی، احمد، جامعه دینی، جامعه مدنی، ص ۹۶.

ت. حسینی، سیدابراهیم، اصل منع توسل به زور، ص ۳۰۰-۳۱۰. در عین حال کسی را مجبور به پذیرفتن مکتب خود نمی‌کند؛ بلکه اصول پایه آن را با دلایل روشن عقلی و نقلی (قرآن و حدیث)، مشخص و سپس همگان را به پذیرش عقیده اسلامی دعوت می‌کند.

از دیدگاه اسلام، عقیده مطلق، آزاد نیست؛ بلکه حد و مرز دادن به آزادی عقیده - با توجه به موارد زیر امری ضروری و بایسته است.

یکم. عقیده‌ای که انسان انتخاب می‌کند، همیشه بر مبنای تفکر و اندیشه نیست؛ بلکه اغلب این عقاید، بر اساس تقلید و بررسی کورکورانه از نیاکان و پدر و مادر و یا از محیط است. گاهی نیز بر اساس احساسات، عقیده‌ای شکل می‌گیرد و از آنجایی که دلبستگی‌ها، موجب تعصب، جمود، خمود و سکون می‌شود، بشر نمی‌تواند در عقیده به طور مطلق آزاد باشد.

دوم. عقیده‌گاهی مانع تفکر و آزادی اندیشه می‌شود؛ زیرا وقتی به امری دلبسته شد، چشم و گوش بصیرت، کور و کر می‌گردد. ر.ک: شهید مطهری، پیرامون جمهوری اسلامی، ص

سوم. عقاید غلط، باعث اسارت انسان ها و خروج از مسیر انسانیت می شود و باید این زنجیرها را از دست و پای او باز کرد؛ مانند طبیعی که آزادی انسان هایی را که از خارش بدن لذت می برند، می گیرد و به طبابت آنان می پردازد. همان، آشنایی با قرآن، ج ۳، ص ۲۲۸ - ۲۲۵.

چهارم. از آن جهت که لازمه محترم شمردن بشر، هدایت نمودن او در راه ترقی و تکامل است، باید جلوی هر عقیده ای که انسان را از تکامل باز می دارد، گرفته شود. پیرامون جمهوری اسلامی، ص ۱۰۰.

بنابراین جواز آزادی، در مورد عقایدی است که مبنای آن تفکر و اندیشه باشد. در واقع آزادی چنین عقیده ای به آزادی فکر مستند است.

علاوه بر مطالب یاد شده، مهم ترین نکاتی را که در مورد آزادی عقیده از متون اسلامی حاصل می شود، می توان به صورت مختصر در انگاره های ذیل بیان کرد:

۱. اسلام هرگز اجازه تفتیش عقاید را نمی دهد و کسی را از این نظر، تحت فشار نمی گذارد. اگر کسی اظهار قبول اسلام کرد، این اظهار را محترم می شمارد و بدبینی و سوء ظن را در این زمینه مجاز نمی داند: (وَ لَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا) نساء (۴)، آیه ۹۴. «به کسی که نزد شما [اظهار] اسلام می کند، مگویید: تو مؤمن نیستی».

۲. در نظر اسلام، اصولاً عقیده دینی، چیزی نیست که با اجبار و اکراه درست شود؛ بلکه باید از دیدگاهی منطقی و دلایل مستحکم سرچشمه گیرد: (لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ) بقره (۲)، آیه ۲۵۶. «در دین هیچ اجباری نیست و راه از بیراهه به خوبی آشکار شده است».

آسمانی، هر چند با آمدن اسلام منسوخ شده اند؛ اما پیروان آنها حق دارند به عنوان یک اقلیت مذهبی -طبق شرایط اهل ذمه که در کتاب های فقهی آمده است در کشور اسلامی زندگی کنند و با رعایت شرایط زیر تحت حمایت حکومت و قوانین اسلامی باشند:

- عدم قیام مسلحانه علیه مسلمین و همکاری با دشمنان کشور اسلامی،

- عدم تظاهر به منکرات اسلامی،

- محترم شمردن احکام دادگاه های اسلامی،

- عدم ایذا نسبت به مسلمانان و خودداری از فحشا، سرقت اموال و جاسوسی. امام خمینی (ره)، تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۵۰۵.

در صورتی که اقلیت های مذهبی، شرایط حکومت اسلامی را رعایت کنند، نمی توان آنان را به ترک عقیده و یا حتی ترک مراسم مذهبی خویش، مجبور ساخت.

امام علی (ع) در نامه معروفش به مالک اشتر می فرماید: «و اشعر قلبک الرحمه للزعیه و المحبه لهم و اللطف بهم و لا تکونن علیهم سبعا ضاریا تغتم اکلهم، فانهم صنفان؛ اما اخ لک فی الدین او نظیر لک فی الخلق»؛ نهج البلاغه، نامه ۵۳..

۵. اسلام به همگان اجازه تحقیق مذهبی می دهد تا آنجا که هرگاه فرد مشرک و بت پرستی، برای تحقیق به رهبر حکومت اسلامی پناه آورد، باید از او حمایت کند و در پایان او را تحت حفاظت، به وطنش برساند: (وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ) توبه (۹)، آیه ۶. «و اگر یکی از مشرکان از تو پناه خواست، پناهش ده تا کلام خدا را بشنود؛ سپس او را به مکان امنش برسان؛ چرا که آنان قومی نادانند».

آنچه گذشت اصول اندیشه اسلامی در باب آزادی بیان و عقیده و اندیشه است و

ولایت فقیه نیز ضمانت اجرایی این اصول است. بنابراین در چارچوب تعریف شده در اسلام ولایت فقیه هیچ تضادی با آزادی های یاد شده ندارد. برای مطالعه بیشتر در این زمینه ر.ک:

الف. قاضی زاده، کاظم، اندیشه های فقهی - سیاسی امام خمینی (ره).

ب. دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، درآمدی بر حقوق اسلامی.

پ. هاشمی، سیدمحمد، حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران.

ت. خسروپناه، عبدالحسین، جامعه مدنی و حاکمیت دینی.

آیا می توان ولی فقیه را مورد انتقاد قرار داد؟ چه کسانی می توانند این کار را بکنند و در چه شرایطی؟

پرسش

آیا می توان ولی فقیه را مورد انتقاد قرار داد؟ چه کسانی می توانند این کار را بکنند و در چه شرایطی؟

پاسخ

گاهی نقد و انتقاد از حکومت و نظام سیاسی است و سیاست کلی یک نظام مورد انتقاد قرار می گیرد و گاهی هم اصل آن سیاست مورد توافق است ولی نسبت به شیوه اجرای آن و یا مجریان ابهامهایی در ذهن افراد می باشد با نقد از حکومت و ولی فقیه و سایر مجریان رفع ابهام شده و بدون هیچ گونه اشکالی ارتباط حاکم اسلامی و مردم برقرار شده و حاکم اسلامی نیز در پاسخ به تنگناها - مشکلات اشاره داشته و در نتیجه نقش مردم در پشتیبانی از نظام اسلامی بیشتر و روز افزونتر خواهد شد - در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران اهرمهای نظارتی مختلفی برای احاطه بر سیستم اداری و تصمیم گیری کشور پیش بینی شده - سازمان بازرسی کل کشور - عدالت اداری - حق تحقیق و تفحص مجلس شورای اسلامی - و حق پیشگیری و نظارت قوه قضائیه و سایر سازمانها و ادارات دولتی و غیره نشان از احتیاط نظام اسلامی به داشتن نظامی قانونمند و پاسخگو و جلوگیری کننده از هر نوع فساد در سیستم ساختاری کشور می باشد.

ادله قرآنی امر به معروف و نهی از منکر نیز حق انتقاد را برای عموم مردم از همه مسئولین محقق دانسته و در قانون اساسی نیز به آن اشاره گردیده است. اما برای نظارت هر یک از دستگاههای نظارتی قوانین خاصی تدوین گردیده که با مطالعه آئین نامه های داخلی آنها به چهارچوب هر کدام می توان پی برد.

در نظام که بفرموده رهبر معظم انقلاب اسلامی حضرت

آیت الله خامنه ای {۱} در مورد این انقلاب عظیم به نظر من باید یک نکته همواره مورد توجه باشد و آن این است که این انقلاب حرف نویی را در جهان بشریت مطرح کرده سعی بر این است که این حرف تازه و نو را که در دنیای امروز کاملاً بدیع و جدید است از صحنه خارج کنند و ذهنهای مردم بخصوص جوانان را در همه عالم از این مقوله منحرف نمایند آن حرف نو این بود که انقلاب علیه حکومتهای مبتنی بر ناپرهیزکاری و ظلم قیام کرد - برای اینکه جلوی این سخن نو را یعنی اینکه باید قدرت سیاسی در کشور در دست انسانهای پرهیزکار و عادل باشد و شرط این اقتدار سیاسی - پرهیزکاری و عدالت باشد بگیرند این سخن چیزی است که هر صاحب قدرتی را در دنیا تکان می دهد و هر دستگاهی را که از قدرت انتفاع مادی برد دچار وحشت می کند لذا همه جای دنیا با این فکر مخالفند.

از روشهای مشخص اصولگرایی علوی و شیعی شفافیت و صراحت بیان - مواضع و بی پرده - سخن گفتن از سیاست و مشی خود با مردم است که نظام ولایی این مشخصات را دارد و اصول سیاست داخلی و خارجی بطور مداوم برای مردم و تبیین توسط نیروهای مختلفی مورد نقد و بررسی قرار می گیرد. از آنجائی که حکومت ولایی الگوی جدید در عرصه ساختاری سیاسی جهانی است و دشمنان متعددی در پی خدشه نمودن آن هستند لذا هر گونه انتقاد باید در چهارچوب تقویت نظام و برای به کمال رساندن آن باشد. {۲}

در اصل ۱۱۱ قانون اساسی پیش بینی شده که هرگاه

رهبر از انجام وظایف قانونی خود ناتوان شود و یا فاقد یکی از شرایط مذکور در اصل یکصد و نهم گردد و یا معلوم شود از آغاز فاقد بعضی از شرایط بوده است از مقام خود بر کنار خواهد شد - تشخیص این امر بعهده خبرگان مذکور در اصل یکصد و هشتم می باشد.

خبرگان در دوره اول تشخیص دادند که کمیسیونی که وظیفه اش اشراف بر کارهای رهبری است و اسم آن را هیئت تحقیق است تشکیل بدهند این هیئت دو مسئولیت بزرگ دارد یکی آمادگی خود را برای مشاوره با رهبری اعلام می کند - کار دیگر هیئت این است که از دور و نزدیک بر کارهای رهبری اشراف دارند و سخنرانی ها - موضع گیریها - عزل و نصب ها و کارهای دیگر رهبر را بررسی می کنند یا بر عملکرد نهادهایی که زیر نظر رهبری کار می کنند بطور غیر رسمی اشراف دارد و اگر در کار آنها مشکلاتی دید به رهبری تذکر دهد - جلسه های هیئت تحقیق هم مستمر است یعنی در طول سال هر پانزده روز و یا هر ماه یک مرتبه جلسه دارد. {۳}

با توجه به مطالب فوق طبق قانون اساسی هرگونه بررسی رفتار و عملکرد رهبری در حوزه اختیارات مجلس خبرگان است و آنها که نمایندگان مردمند و در ارتباط با مردم.

مردم شکایات - انتقادات و پیشنهادات خود را به نمایندگان خود خواهند داد که مرجع بررسی آن می باشند.

[۱]. سخنرانی روز ۲۷ بهمن ۷۹ در دیدار با اعضای مجلس خبرگان.

[۲]. مصاحبه آیت الله امینی نائب رئیس مجلس خبرگان با فصلنامه حکومت اسلامی، شماره ۸، ص ۱۰۸.

[۳]. فصلنامه حکومت اسلامی، شماره ۱۷، انتقاد و انتقاد پذیری

آیا ولایت فقیه باعث تضییع حقوق مردم و حکومت فردی استبدادی نمی شود؟

پرسش

آیا ولایت فقیه باعث تضییع حقوق مردم و حکومت فردی استبدادی نمی شود؟

پاسخ

حکومت از دیدگاه اسلام و ملت و مردمی که به آن معتقدند برخاسته از موضع طبقاتی و سلطه گری فردی یا گروهی نیست بلکه تبلور آرمان سیاسی ملتی هم کیش و هم فکر است که به خود سازمان می دهد تا در روند تحوّل فکری و عقیدتی راه خود را به سوی هدف نهایی یعنی حرکت به سوی الله ادامه داده و بر اثر قدرت متمرکز موانع این حرکت را که از طرف دشمنان اسلام ایجاد می شود برطرف نماید. خداوند می فرماید: "واعدوا لهم ما استطعتم من قوه؛ (۱) هر نیرویی در قدرت دارید برای مقابله با آن ها (=دشمنان) آماده سازید تا دشمن خدا و دشمن خویش را بترسانید".

از طرفی ما معتقدیم حکومت از آن خدا و پیامبر و امام معصوم (ع) و در زمان غیبت از آن کسی است که از ناحیه شرع به عنوان نایب امام عصر عجل الله فرجه الشریف معرفی شده و او فقیه جامع الشرایط است. در این نایب شرایطی معتبر شده که یکی از آن ها تقوا و عدالت است معلوم است کسی که از ملکه عدالت و تقوی برخوردار است مستبد نخواهد بود و وقتی فاقد شرط عدالت شد به حکم شرع و قانون از مقام خود منزل است. با مراجعه به اصل ۵ و ۱۰۷ و ۱۰۹ و ۱۱۱ قانون اساسی این مسئله روشن خواهد شد.

بنابراین وقتی پذیرش حکومت و چگونگی ولایت و سرپرستی آن ناشی از ایمان و اعتقاد مردم باشد و از شرایط رهبری تقوا و عدالت باشد و با زوال این شرط خود به خود

برکنار شود حکومت چنین فردی مستبدانه نخواهد بود بلکه به وسیله رهبری وی احکام اسلام اجرا و حقوق مردم احقاق خواهد شد.

پی نوشت ها:

۱. انفال (۸) آیه ۶۰.

آیت الله طالقانی فرمود: استبداد در زیر پرده دین، وحشتناک ترین استبدادهاست، لطفاً این عبارت را که از آن به "مذهب علیه مذهب" تعبیر می شود، با استدلال قرآنی و شواهد و قرائن تاریخی، توضیح بفرمایید.

پرسش

آیت الله طالقانی فرمود: استبداد در زیر پرده دین، وحشتناک ترین استبدادهاست، لطفاً این عبارت را که از آن به "مذهب علیه مذهب" تعبیر می شود، با استدلال قرآنی و شواهد و قرائن تاریخی، توضیح بفرمایید.

پاسخ

برادر بزرگوار! ضمن تقدیر و تشکر از اعتماد و مکاتبه شما با این واحد و آرزوی توفیق و موفقیت روز افزون برای شما و خانواده محترمتان.

در آموزه های دینی استبداد به معنای واقعی کلمه وجود ندارد، زیرا تمام آموزه های دینی و قوانین الهی مبتنی بر مصلحت و عدالت بوده و اجرای آن عدالت و احقاق حق را در پی دارد. از سوی دیگر در اندیشه و فلسفه سیاسی اسلام برای رهبران و مدیران حکومت شرایطی مانند عدالت بیان شده است که در صورت عدم رعایت آن ها لیاقت و حق حکومت نداشته و مشروعیت حاکمیت سیاسی ندارند، از این رو آن دسته از رهبران که با عنوان رهبر دینی بر مردم حکومت می کنند ولی عدالت را رعایت نمی کنند و حقوق مردم را نادیده گرفته، ظلم و استبداد می کنند، از عملکرد آن ها به عنوان استبداد دینی یاد می شود.

یکی از اقسام استبداد را می توان، استبداد دینی بیان کرد البته همیشه استبداد دینی توأم با اعتراض مذهب علیه مذهب نیست. البته اکثر استبدادهای دینی توأم با جنگ مذهب علیه مذهب بوده و استبداد دینی در جامعه دینی به وجود می آید، زیرا رهبران ستمگر با رنگ و بوی مذهبی علیه مخالفان خود فعالیت نموده و آنان را متهم به بی دینی نموده و تمام ظلم های خود را توجیه و تفسیر کرده و فعالیت های

خویش را منتسب به دین و مقدسات آن می کنند.

در حوزه تاریخ اسلام، استبداد دینی سابقه پس طولانی دارد، زیرا در شکل گیری فضای سقیفه و اولین شعار مذهب علیه مذهب شروع شد، چون آنان که علی(ع) را از صحنه سیاست خارج نمودند، حکومت را حق خود دانسته و حق حاکمیت سیاسی خویش را مستند به دین نمودند و علی(ع) را که تندیس عدالت و دین داری بود، از صحنه رهبری کنار گذاشتند.

بی تردید امام علی(ع) حافظ دین و پاسدار ارزش های آن بود. شعارهای فریبنده خلفا طرفداران آن ها فضای اعتراض مذهب علیه مذهب را گسترش داد.

رهبرانی مانند معاویه نیز به عنوان مسلمان و جانشین پیامبر(ص) علیه امام حسن(ع) که حافظ دین بود توطئه نمود و جنگ علیه او را به وجود آورد و در این جنگ از ابزار استفاده نمود. متأسفانه مردم نیز تحت تأثیر تبلیغات مذهبی معاویه قرار گرفتند و امام حسن(ع) را تنها گذاشتند. یزید نیز با شعار مذهبی و به عنوان خلیفه مسلمانان کمر به قتل امام حسین(ع) بست و فرزند پیامبر(ص) را که مجسمه همه خوبی ها و نماد مذهب واقعی بود به شهادت رساند. متأسفانه تبلیغات مذهبی یزید بر مردم تأثیر گذاشت، تا آنجا که سی هزار نفر با قصد قربت امام حسین(ع) را به شهادت رساندند!۱

دیگر خلفای اموی و عباسی نیز از شعار مذهبی بهره گرفته و به سرکوبی مخالفان خون پرداختند. اصولاً خلفا نمی توانستند بدون شعار و ابزار مذهبی بر مردم حکومت کنند، زیرا ساختار جامعه و غیرت دینی مسلمانان می طلبد که رهبران آن با رنگ و بوی مذهبی بر مردم حکومت کنند. از

این رو خلفای اموی و عباسی تمام جنایات و ستم های خود را مستند به دین و مقدسات آن می کردند و خود را جانشینان پیامبر خوانده و حق حاکمیت خویش را خواستگاه الهی می دانستند.

اکثر جنگ هایی که در حوزه تاریخ اسلام شکل گرفتند، به بهانه و انگیزه مذهب علیه مذهب به وجود آمدند. اعتراض مذهب علیه مذهب اختصاص به حوزه تاریخ اسلام ندارد، بلکه در جوامع دینی دیگر هم وجود داشته است. در جهان مسیحیت برخی رهبران مسیحی با شعار دین، بر مردم ستم نموده و ظلم های خود را به دین منتسب می کردند. جنگ های صلیبی نیز جنگ های مذهب علیه مذهب بود.

طرح استبداد دینی از سوی آیت الله طالقانی - بر فرض صحت استناد - مسئله جدیدی نبوده و برخی دیگر از صاحبان اندیشه نیز آن را طرح نموده اند. در این جا بیان این نکته ضروری است که شعار مذهب علیه مذهب این پیام را دارد که در جامعه دینی تنها یک مذهب واقعی وجود دارد و دیگر مذاهب به ظاهر مذهب بوده و ساخته و پرداخته شده افکار طرفداران و حاکمان ستمگر هستند. البته در این که کدام مذهب واقعی است و طرفداران آن چه کسانی هستند و دارای چه ویژگی هایی می باشند، هر کدام بحث مفصلی را می طلبد. در هر صورت اگر قدرت مستبدی به نام دین بر مردم حکومت کند، بسیار وحشتناک خواهد بود.

چنان که در گذشته کلیسا به نام دین محاکم تفتیش عقاید را تشکیل داده و عده ای از دانشمندان را در این محاکم به اعدام و توبه محکوم نمودند که هنوز تأثیر منفی

آن در اذهان مردم باقی است.

۱ بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۸.

اگر ممکن است تعریف جامعی درباره کلمه فتنه بیان نمایید و ذکر کنید که آیا مسئله آجاری فتنه است؟

پرسش

اگر ممکن است تعریف جامعی درباره کلمه فتنه بیان نمایید و ذکر کنید که آیا مسئله آجاری فتنه است؟

پاسخ

خواهر گرامی! ضمن تقدیر و تشکر از اعتماد و مکاتبه شما با این مرکز.

در لغت: فتنه به معنای امتحان، آزمایش و ابتلا است. این واژه در مجمع البحرین چنین آمده است: "فتنت الفضة والذهب بالنار؛ نقره و طلا - برای جدا کردن خالص از ناخالص - با آتش ذوب شد".

ابن ال-عربی گفته: فتنه یعنی: آزمایش، سختی، مال، اولاد، کفر اختلاف رأی مردم، سوزاندن به آتش، نیز آن را به "ظلم" تأویل کرده اند. مفتون: کسی که گرفتار جنون شده، دیوانه. ۱.

در تفسیر المیزان آمده است: با فتنه چیزی امتحان می شود. فتنه به امتحان و به لازم امتحان که شدت و عذاب است و به ضلال و شرک که سبب عذابند، اطلاق می شود. در قرآن در این معانی به کار رفته است:

۱- امتحان کردن به سختی، آزمودن به تکالیف سخت: "و كذلك فتنا بعضهم ببعض". ۲.

۲- مبتلا کردن به بلا و فتنه، هلاک کردن: "و لكنکم فتنتم أنفسکم و ارتبتم و غرتکم الامانی". ۳.

۳- در آتش سوزاندن، عذاب کردن به آتش: "إن الذين فتنوا المؤمنين والمؤمنات ثم لم يتوبوا فلهم عذاب جهنم و لهم عذاب الحریق". ۴.

۴- صدمه زدن و کشتن. در آیه ۱۰۱ سوره نساء به آن اشاره شده است.

۵- گمراه کردن و فریفتن و لغزاندن از راه حق. آیه ۲۷ سوره اعراف به آن اشاره کرده است.

۶- شکنجه دادن، به رنج انداختن (برای وادار کردن به ترک دین) آیه سیزده سوره یونس به آن اشاره دارد.

۷- منحرف کردن از چیزی، باز داشتن از پذیرش چیزی. آیه ۴۹ مائده به

آن اشاره دارد.

۸- "فتنه" همچنین به معانی: الف) عقوبت، عذاب و عذاب کردن آمده است. آیه ۱۴ ذاریات و آیه ۵۳ عنکبوت و ۴۱ مائده و سوره انفال آیه ۲۵ و نور آیه ۶۳ و صافات، آیه ۶۳ به این معانی اشاره می کنند.

ب) شرک و کفر، آیه ۱۹۱ بقره به آن اشاره دارد.

ج) مورد سلطه و تحت سلطه، مورد آزمایش. آیه ۸۵ یونس به آن اشاره دارد.

د) آزمایش و امتحان به تکالیف سخت، آیه ۶۰ اسراء به آن اشاره دارد.

ص) آزار و اذیت و صدمه زدن. آیه دهم عنکبوت به آن اشاره دارد.

ط) معذرت و عذر آوردن، آیه ۲۳ انعام به آن اشاره می کند.

ع) گمراه کردن و اختلاف کلمه و فساد در دین، آیه هفتم آل عمران به آن اشاره می کند. ۵.

فتنه: در قرآن هم به خدا نسبت داده شده و هم به غیر خدا، همانند آیه سوم عنکبوت درباره امتحان خدا و آیه ۱۰۱ نساء درباره غیر خدا. در قرآن، هر جا که درباره بشر آمده مراد فتنه مذموم و آزمایش ناهنجار است، بر خلاف امتحان خدا، که به وسیله آن ها خوب و بد از هم جدا شده و خوبان در راه کمال و انسان های بد در راه شقاوت پیش می روند. خیر و شر امتحان الهی است. شاید آمدن آن ها عنان زندگی و افعال را عوض کند. در راه رجوع الی الله خیر و شر پیش می آید تا عده ای را به راه کمال و گروهی را به راه شقاوت ببرد. دستورها و تکالیف بر بشر نازل می شود تا بشر را رشد دهند و به طرف کمال ببرند،

در نتیجه صادقان از کاذبان جدا می شوند و هر یک راه خویش را بر می گزینند. با امتحان الهی که احکام و پیش آمدها و وسائل زندگی است، مردم به راه کمال یا سقوط می افتند تا اهل سعادت به خوشبختی و اهل شقاوت به بدبختی برسند. ۶

با این تعاریف مختلف می توانیم بگوییم مسئله هاشم آجاری و گفته های ایشان از مصادیق فتنه های اجتماعی است. در این گونه مسایل باید بدون درگیر ساختن مردم، دستگاه قضایی به وسیله قضاتی که دید سیاسی و اجتماعی دارند، این فتنه را حل کنند و حکم مناسبی را صادر نماید. این اهانت به معتقدات مردم بوده است. اگر قرار باشد از اهانت به معتقدات دینی به آسانی بگذریم باید شاهد

اهانت های بیشتری باشیم ولی ما بر این باوریم که اگر در همان محدوده دانشگاه می ماند و نوار فقط به دستگاه قضایی می رفت و چنین حکم حادی صادر نمی شد بهتر بود. نباید محتوای سخنرانی به جامعه کشیده می شد.

۱ لسان العرب، به نقل از بهاءالدین خرمشاهی، دانشنامه قرآن، ج ۲، ص ۱۵۴۵.

۲ انعام (۶) آیه ۵۳.

۳ حدید (۵۷) آیه ۴.

۴ بروج (۸۵) آیه ۱۰.

۵ دانشنامه قرآن ج ۲، ص ۱۵۴۵ - ۱۵۴۶؛ قاموس قرآن، ج ۵، ص ۱۴۷ - ۱۵۰، با اقتباس و تلخیص.

۶ قاموس قرآن، ج ۵، ص ۱۴۷ - ۱۵۱؛ ترجمه تفسیر المیزان ج ۴، ذیل آیه ۴۲، سوره آل عمران؛ معارف و معاریف، ج ۷، ص ۷۲۲ تا ۷۲۵ با اقتباس و تلخیص.

امام (ره) گورباچف را به اسلام دعوت کرد. آیا این دعوت با آزادی در دین منافات ندارد، ایدئولوژی حاکم بر شوروی سابق چگونه بود؟

پرسش

امام (ره) گورباچف را به اسلام دعوت کرد. آیا این دعوت با آزادی در دین منافات ندارد، ایدئولوژی حاکم بر شوروی سابق چگونه بود؟

پاسخ

دعوت به توحید با اصل آزادی انسان ها منافات ندارد. یکی از وظایف پیامبران ابلاغ رسالت و انذار و بشار بود. قرآن مجید بر

این نکته تأکید دارد ولی در عین حال گوشزد می‌کند که وظیفه پیامبر اجبار و تحمیل نیست: "فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرُ لست عليهم بمصیطر؛ آن‌ها را یادآوری کن. تو فقط یادآوری کننده‌ای. تو هرگز مسلط بر آنان نیستی که به ایمان مجبورشان سازی". [۴]

دلیلش آن است که ایمان و انتخاب دین اجبار بردار نیست. دعوت مردم به اسلام، با اصل آزادی فکر منافات ندارد، زیرا اساساً در دعوت، تنها درخواست نمودن و برقراری ارتباط و گفتگو وجود دارد و هرگز اکراه و الزامی در کار نیست. امام در عین حال که به "لااکراه فی الدین" معتقد بود، بنابر وظیفه شرعی خود گورباچف را به گرایش به اسلام دعوت کرد ولیحق انتخاب را از ایشان سلب ننمود. ایدئولوژی شوروی سابق و بلوک شرق، کمونیستی بود. برای شناخت کمونیست باید با جهان بینی مادی آشنا شد.

"اصول جهان بینی مادی عبارتند از:

۱_ هستی مساوی با ماده و مادیات است و چیزی را می‌توان موجود دانست که یا ماده و دارای حجم و امتدادات سه گانه باشد یا از خواص ماده به شمار آید. بر این اساس، وجود خدا به عنوان یک موجود غیر مادی، انکار می‌گردد.

۲_ ماده ازلی و ابدی و ناآفریدنی است و احتیاج به هیچ علتی ندارد و طبق اصطلاح فلسفی ما واجب الوجود

است.

۳_ برای جهان، هدف و علت غائی نمی توان قائل شد، زیرا فاعل با شعور و اراده ای ندارد که بتوان هدفی را به او نسبت داد.

۴_ پدیده های جهان در اثر انتقال ذرات ماده و تأثیر آن ها بر یکدیگر، پدید می آیند.

۵_ تنها شناختی اعتبار دارد که برخاسته از تجربه حسی باشد". [۵]

البته نقد جهان بینی مادی و کمونیست احتیاج به بحث مفصلی دارد که در جای خود مطرح شده است. برای مطالعه کتاب های پاسداری از سنگرهای ایدئولوژیک و اصول عقاید آقای مصباح و نقد کمونیسم از آقای مطهری معرفی می شود. [۴] غاشیه (۸۸) آیه ۲۱ و ۲۱.

[۵] محمد تقی مصباح، آموزش عقاید، ص ۱۳۶.

آیه ۱۰۵ سوره مائده می گوید : شما مراقب خود باشید , انحراف دیگران اثری دروضع شما نمی گذارد این با دستور امر بمعروف و نهی از منکر تضاد دارد ؟

پرسش

آیه ۱۰۵ سوره مائده می گوید : شما مراقب خود باشید , انحراف دیگران اثری دروضع شما نمی گذارد این با دستور امر بمعروف و نهی از منکر تضاد دارد ؟

پاسخ

شک نیست که مساله امر به معروف و نهی از منکر از مهمترین ارکان اسلام است که به هیچ وجه نمی توان شانه از زیر بار مسئولیت آن خالی کرد تنها در موردی این دووظیفه ساقط می شود که امیدی به تاثیر آن نباشد و شرایط لازم در آن جمع نگردد و آیه مزبور ربطی به امر به معروف و نهی از منکر ندارد بلکه می فرماید شما مراقب خود باشید چه آنکه اگر راه یافته باشید کسانی که بیراهه می روند نمی توانند آسیبی به شما وارد کنند . معنای دیگری نیز می توان از آیه استفاده نمود و آن این است که لایضرکم را فعل بدانیم بر این اساس معنای آیه این است : مراقب خود باشید نباید انحراف دیگران در شما تاثیر بگذارد به عبارت دیگر آیه می فرماید مراقب خود باشید تا گمراهان شما را منحرف نکنند .

از افتخارات انسان این است که دستگاه آفرینش او را آزاد آفریده و دست او را درانتخاب راه و شیوه زندگی , کاملاً باز گذارده است . با در نظر گرفتن چنین اصلی , چگونه اسلام دستور می دهد که افراد با ایمان همدیگر را به کارهای نیک دعوت کنند واز کارهای بد با

پرسش

از افتخارات انسان این است که دستگاہ آفرینش او را آزاد آفریده و دست او را درانتخاب راه و شیوه زندگی , کاملاً باز گذارده است . با در نظر گرفتن چنین اصلی , چگونه اسلام دستور می دهد که افراد با ایمان همدیگر را به کارهای نیک دعوت کنند و از کارهای بد باز بدارند ؟ آیا اجرای دو اصل امر به معروف و نهی از منکر , مایه سلب آزادی از انسانها و افراد جامعه نیست ؟ گذشته از این , اگر همه مردم به چنین وظیفه ای قیام کنند نظامات اجتماعی دچار اختلال و هرج و مرج نمی شود ؟

پاسخ

مقصود از امر به معروف و نهی از منکر که دو رکن بزرگ اجتماعی اسلام به شمار می روند , همان دعوت و راهنمایی افراد به کارهای نیک و سودمند و بازداشتن آنان از کارهای زشت و مبارزه با انواع انحرافهای اجتماعی و اخلاقی است . پیش از همه , باید دید که آیا اجرای این دو اصل در اجتماعی که افراد آن معمولاً همه با هم همبستگی کامل دارند و سرنوشت همه را یک چیز تشکیل می دهد , به سود جامعه هست یا نه ؟ هرگاه اجرای چنین اصلی به نفع اجتماع باشد , باید در این صورت به خاطر فواید مهم آن از آزادی فردی کاست و آزادی افراد را در چهارچوب این اصل محدود ساخت . شیوه زندگی انسان در اعصار کهن به شکل اجتماعات بسیار کوچکی در درون غارها و شکاف کوهها و داخل جنگلها بود و تقریباً همبستگی و تشریک مساعی و ارتباط و تعاون اجتماعی بر اجتماعات آنان حکومت نمی کرد .

در چنین زندگی که سرنوشت افراد به یکدیگر چندان بستگی ندارد، شاید مبارزه با فساد و جلوگیری از انحراف ضروری به نظر نرسد. ولی در شیوه زندگی دسته جمعی با سرنوشت مشترک، مبارزه با فساد و دعوت مردم به کارهای نیک، یک وظیفه خطیر اجتناب ناپذیر است. زیرا در این نوع زندگی، همه افراد یک اجتماع به صورت اعضای یک خانواده درمی آیند و پیوند وحدت و ارتباط آنچنان در میان آنان محکم و استوار می گردد که هیچ فردی نمی تواند برای خود حساب جداگانه ای باز کند و خود را از نتایج اعمال خوب و بد دیگران جدا فرض کند. در چنین اجتماعی تمام افراد، در سود و زیان اعمال یکدیگر کاملاً-شرک و سهمیه بوده و نتیجه عمل یک فرد دامنگیر همه افراد می شود. اینجاست که هیچ فردی - هر چه هم خود را دور از اجتماع تصور کند - نمی تواند تماشاگر صحنه زندگی گردد و خود را از سود و زیان کارهای افراد دیگر دور بدارد. روی همین پیوند و ارتباط است که اگر بر اثر خلافتکاری برخی، ضربه اقتصادی یا فرهنگی بر پیکر اجتماعی وارد شد، دود آن به چشم همه رفته و همه در برابر آن متاثر خواهند شد. انحرافهای اخلاقی، بسان بیماریهای واگیرداری است که - خواه ناخواه - دامن دیگران را نیز می گیرد هرگاه میکروب التور در نقطه ای پیدا شد، فوراً باید مبارزه پیگیری بر ضد آن آغاز نمود و دیگران را از معاشرت با آن بیمار بازداشت و در غیراین صورت

، همه کشور و یا کشورها را فرا می گیرد . همچنین ، انحراف اخلاقی و اجتماعی و هر نوع آلودگی فکری و روحی - بسان بیماری جسمی - برق آسا در دل اجتماع رسوخ نموده و همه اجتماع را فرا می گیرد . فرض کنید به یک نفر خانه خود را به صورت لانه فساد درآورد و پای افراد لابلالی به آنجا باز شود ، آیا می توان تصور نمود که دختران و پسران آن نقطه که هر روز شاهد رفت و آمد گروهی منحرف به آن لانه هستند مصون و پاک بمانند ، یا این که آنان نیز به مقتضای طغیان شهوت ، به آن نقطه کشیده می شوند و روز به روز دایره فساد گسترش پیدا کرده و بازار آن داغ تر می گردد . اینجاست که می توان گفت اجرای پیگیر اصل مبارزه با انحرافهای اخلاقی و اجتماعی ضامن سعادت اجتماعی است که افراد آن در کنار یکدیگر زندگی می کنند ، و سکوت در برابر گناه و مفاسد ، غلط و گناهی بزرگ است و هرگز نمی توان حساب فرد را از حساب جامعه جدا ساخت . در حقیقت یک فرد مبارز ، از حقوق خود و اجتماعی که در آن زندگی می کند دفاع می نماید و هرگز نباید اصل آزادی افراد بهانه شود که ما از این وظیفه انسانی شانه خالی کنیم و باید به این نکته توجه و ایمان داشته باشیم که آزادی افراد تا آنجا محترم است که سلب آزادی از دیگران نکند و مصالح جامعه را به خطر نیفکند . قرآن مجید با واقع بینی خاصی که از ویژگیهای این

کتاب آسمانی است به این حقیقت اشاره کرده و می فرماید : و اتقوا فتنه لا- تصیبن الذین ظلموا منکم خاصه و از فتنه ای بپرهیزید که تنها به ستمکاران شما نمی رسد (بلکه همه را فرا خواهد گرفت ؛ چرا که دیگران سکوت اختیار کردند) .

(۱) عین این سوال را یکی از یاران پیامبر اکرم از حضرتش پرسید ، پیامبر در پاسخ او مثلی را مطرح کرد که خلاصه آن این است : اجتماع ما بسان کشتی بزرگی است که در آن کالاهای تجارتی حمل شده و سرنشینانی نیز همراه دارد . هر فردی از سرنشینان در طی راه مختار و آزاد می باشد ، ولی او هرگز نمی تواند زیر پوشش آزادی فردی بدنه کشتی و یا زیر پای خود را سوراخ کند و در مقام پاسخ بگوید : من نقطه ای از کشتی را مورد تصرف قرار می دهم که زیر پای من قرار گرفته است ، در صورتی که چنین جوابی از این فرد پذیرفته نیست ؛ زیرا آنها سلامت خویشان را به خطر نمی افکنند ، بلکه او با این عمل سرنوشت همه سرنشینان و کالاهای تجارتی را به خطر افکنده و همه را به سوی نابودی و نیستی سوق می دهد . جامعه ما نیز بسان کشتی است ؛ افراد جامعه سرنشینان این کشتی می باشند ؛ آنان در ضرر و نفع یکدیگر شریک و سهمند و هرگز نمی توان حساب فرد را از اجتماع جدا نمود . روش اسلام درباره محترم شمردن آزادیهای فردی با روش مکتبهای امروز جهان یک تفاوت حقیقی دارد ، در جهان امروز آزادی تا آنجا محترم است که

از ناحیه فرد، ضرری متوجه اجتماع نگردد و منافع دیگران به خطر نفتد - هر چند به ضرر خود آن شخص تمام گردد و بر سعادت او لطمه جبران ناپذیر وارد سازد. ولی در اسلام آزادی فردی تا آنجا محترم است که مزاحم دیگران نباشد و سقوط و آلودگی اجتماع را فراهم نسازد؛ همچنین به سعادت خودش نیز لطمه ای وارد نکند و کاری انجام ندهد که موجب بدبختی او گردد. مثلاً در جهان امروز گرایش به بت پرستی و پرستش انواع موجودات رایج و آزاد است و جهان غرب در پوشش آزادی فردی این عمل را تخطئه نمی کند، ولی اسلام چنین عملی را که مایه انحطاط فرد و سقوط پرستش کننده است سخت تخطئه کرده و با فشار هر چه بیشتر مانع از انجام چنین اعمالی می گردد امر به معروف و نهی از منکر و دعوت مردم به کارهای نیک و بازداشتن آنان از کارهای زشت، دارای درجات و مراتبی است. آنچه مربوط به توده مردم است این است که با زبان نرم و بیان دلنشین برادران دینی خود را پند و اندرز دهند و آنان را از عواقب بد گناه باز دارند و اگر احتمال تاثیر دهند حتی می توانند روابط دوستانه خود را با آنان قطع کنند. این نوع مبارزه با فساد و نظارت عمومی هرگز ایجاد هرج و مرج نمی کند، اما درجات بالاتر از این (مانند اجرای مجازات و کیفرها و حدود الهی درباره افراد گناهکار) باید زیر نظر حکومت اسلامی و مانند زمان پیامبر انجام گیرد و هیچ فرد عادی حق ندارد در اجرای

نظارت عمومی خودسرانه اقدام نماید .

آیا این آزادی بی اندازه که به مردم داده شده صحیح است؟

پرسش

آیا این آزادی بی اندازه که به مردم داده شده صحیح است؟

پاسخ

مردمی که تحت یک رژیم حکومتی زندگی می کنند، باید از آزادی برخوردار باشند تا استعدادهای آنان به طور کامل شکوفا شود و به فعلیت برسد، ولی از این آزادی نباید سوء استفاده کرد. به نظر می رسد که رفتار مردم در حال حاضر عکس العمل محدودیت و فشاری که در دوران طاغوت بر آنان حاکم بوده است، می باشد. در هر صورت مردم باید خودشان رشد انقلابی داشته باشند و به مسائل اصلی توجه کنند و همان گونه که امام دستور فرمودند «وحدت کلمه» را که یکی از رمزهای موفقیت و پیروزی انقلاب بود، حفظ کنند و از درگیری و تفرقه پرهیزند.

(بخش پاسخ به سؤالات)

۲

به نظر شما آیا قانون مطبوعات کشور ما نیازی به تغییری ندارد؟

پرسش

به نظر شما آیا قانون مطبوعات کشور ما نیازی به تغییری ندارد؟

پاسخ

می دانیم که بعد از انقلاب اسلامی قانون مطبوعات دوبار اصلاح شده و ممکن است در آینده نیز بر اساس مصلحت نظام اسلامی تغییراتی در آن صورت پذیرد اما در شرایط فعلی تقریباً نواقص کمتری نسبت به گذشته دارد و پاسخگوی شرایط فرهنگی، سیاسی و اجتماعی ما نیز می باشد.

برای آگاهی بعضی از مواد قانون مطبوعات اخیر که در سال ۷۸ در مجلس پنجم به تصویب رسیده عرض می شود.

۱. انتشار مطالب علیه قانون اسلامی ممنوع است.

۲. مصوبات شورای امنیت ملی برای مطبوعات لازم الاتباع است.

۳. ضد انقلاب و مخالفین نظام ولو مدت محکومیت و محرومیت اجتماعی خود را طی کرده باشند در مطبوعات نمی توانند قلم بزنند.

۴. برای تعیین صلاحیت مدیر مسئول باید از وزارت اطلاعات دادگستری و نیروی انتظامی استعلام شود.

۵. علاوه بر مدیر مسئول، هر نوع نویسنده ای نیز از باب (لاترزوازره وزر اخری) مسئول نوشته خود می باشد.

۶. اعضاء هیئت نظارت بر مطبوعات باید مسلمان باشند.

۷. اگر به مراجع نظام تقلید اهانت شود، مطبوعه تعطیل می گردد.

حدود آزادی

حدود آزادی از دیدگاه مکاتب مختلف دنیا را بیان کنید.

پرسش

حدود آزادی از دیدگاه مکاتب مختلف دنیا را بیان کنید.

پاسخ

مفاهیم بر دو گونه است: عینی و واقعی / ذهنی و انتزاعی .

تفاهم و ارائه تعریف از مفاهیم عینی، کار چندان مشکلی نیست. به عنوان مثال: مفهوم گوش، چشم، حرکت، آب، کوه، برق و... همگی مفاهیمی عینی و غیر ذهنی دارند، اما آن جایی که سر و کار با مفاهیم انتزاعی و ذهنی است، مانند مفاهیم فلسفی و بسیاری از علوم انسانی همانند روان شناسی، جامعه شناسی و علوم سیاسی، ارائه تعریف جامع، امری مشکل و غالباً دست نیافتنی است، چنان که گفته می شود: به تعداد ذهن ها و فکرها، جهان بینی وجود دارد. به بیان دیگر: امور ذهنی و مفاهیمی که ذهن آن را تولید می کند، آن چنان گسترده است که می توان گفت به تعداد هر انسان، برداشت ها و بینش های مختلف و گاه متضاد وجود دارد. به عنوان مثال مفهوم سعادت، دموکراسی، سوسیالیسم، فرهنگ و توسعه فرهنگی، آزادی و لیبرالیسم، همگی از مقوله مفاهیم ذهنی هستند.

مفهوم سعادت گرچه در ابتدا واضح و بدیهی به نظر می رسد، اما یکی از ابهام آمیزترین مفاهیم است، به گونه ای که دو فیلسوف در جهان یافت نمی شود که نظر یکسانی در پاسخ سؤال بدهد. (۱) و برخی نویسندگان غربی برای آزادی حدود

دویست تعریف ذکر کرده اند. (۲)

آزادی , مورد بحث علوم مختلف

از سویی , کلمهء آزادی , گاه به معنای اختیار در مقابل جبر به کار می رود. گاهی نیز مراد از آزاد, انسان حرّ, درمقابل

انسان مملوک و برده است . گاهی گفته می شود فلانی آزادی دارد؛ یعنی رأی مستقل دارد, در مقابل نظر تقلیدی و بعضی مواقع , آزادی به این معنا است که انسان هر کاری را بخواهد, انجام دهد و هر چه را می پسندد بگوید, بدون این که هیچ حدّ و مرزی به عنوان خط قرمز برای وی وجود داشته باشد.

بحث در یونان باستان به گونه ای دیگر هم پیگیری شده است . آیا طبیعت و سرشت انسان اجتماعی آفریده شده و به اصطلاح مدنی است ؟ یا این که ذات انسان بر تنهایی بنا گشته است . در علم جامعه شناسی از بحث فرد به اصطلاح اندیوید و آلیسم نتیجه می گیرند: اگر گفتیم اصالت از آن جامعه است , یعنی سرشت انسان اجتماعی آفریده شده است . لازمه زندگی اجتماعی رعایت یک سری قیودات و شرایط و ضوابط است . پس طبیعت آدمی به گونه ای سرشته گشته است که دارای آزادی مطلق نباشد, بلکه در چارچوب آزادی داشته باشد.

اگر گفتیم اصالت از آن فرد است و طبیعت آدمی فرگرا است , لازمه زندگی فردیت , داشتن آزادی مطلق است . به این ترتیب آزادی مقوله ای نیست که موضوع بحث علم خاص باشد, بلکه فلسفه و روان شناسی , جامعه شناسی و علم حقوق و علوم سیاسی و علم عقاید و کلام , و به طور کلی ادیان و مکاتب الهی و غیر الهی همگی به خود حق می دهند در این مورد اظهار نظر کنند. بنابراین , استقرا و احصا و جمع آوری دیدگاه های مکاتب مختلف در مورد آزادی , نه ممکن است و نه

مفید، لذا به بیان دیدگاه اسلام از منظر امام (ره) و شهید مطهری ره در مورد آزادی و حدود آن بسنده می‌کنیم.

الف) دیدگاه شهید مطهری (ره) در مورد آزادی

آزادی؛ یعنی جلوی راه موجود زنده را نگیرند و پیش رویش مانع ایجاد نکنند. بشر باید در اجتماع از ناحیه‌ء سایر افراد، آزادی داشته باشد و دیگران مانعی در راه رشد و تکامل او نباشند.

اما دو سؤال اساسی این جا مطرح است. یکی این که مطلوب و منظور شهید مطهری از آزادی، آزادی مطلق است یا آزادی محدود و در چارچوب ضوابط پذیرفته شدهء جامعه؟

دوم این که: هدف از آزادی چیست؟

شهید مطهری (ره) آزادی انسان را مقید به دو شرط می‌داند:

۱ آزادی هر فرد نباید معارض با آزادی دیگران باشد؛

۲ مصالح فرد یا جامعه آزادی را محدود می‌کند.

او می‌گوید: (۳) سپس هشدار می‌دهد و

اعلان خطر می‌کند و می‌فرماید: (۴)

درست است که انسان آزاد آفریده شده و حق دارد و هر عقیده‌ای را که مایل است برگزیند و این حق طبیعی و فطری او است، اما با این شرط که آن عقیده با استعدادها و کمالات انسانی سازگار باشد. به دیگر سخن: (۵)

استاد مطهری در یکی از آثارش در مورد می‌فرماید: (۶)

آزادی اندیشه غیر از آزادی عقیده

بسیاری می‌پندارند چون یکی از فصول ممیز انسان و حیوان است، انسان آزادانه می‌تواند بیندیشد و تعقل و تعمق نماید و در نتیجه خویش را اظهار کند. پس گرایش به هر عقیده، و بلکه اظهار نظر و عقیده مطلقاً

آزاد است . شهید مطهری ره , میان آزادی تفکر و آزادی عقیده , تفاوت قائل شده و می فرماید: اغفال و توطئه و نفاق صورت بگیرد < (۷)

آزادی هدف نیست , وسیله است

اگر چه طبیعت انسان قرین است , بنابراین آزادی اندیشه و عمل از دیدگاه مذهب , حق طبیعی و فطری انسان است , لکن آزادی هدف نیست . بلکه وسیله ای است برای رسیدن به هدف .

هدف نهایی , کمال انسانی است و کمال او در و نیل به است . هر اندیشه و عمل که انسان را به هدف آفرینش برساند , ارزشمند است و انسان در این محدوده آزادی دارد .

شهید مطهری می گوید: (۸)

ب (دیدگاه امام خمینی (ره) در مورد آزادی

از دیدگاه امام خمینی ره , آزادی جزء حقوق اولیه بشر است ؛ یعنی حتی که خداوند به انسان داده و وحی و انبیای الهی بشارت این آزادی را به بشریت داده اند .

امام ره می فرماید: (۹)

را هرگز فدای چیزی نمی کنیم < .

هیچ جامعه ای نمی تواند معتقد به آزادی مطلق باشد, زیرا آزادی مطلق به معنی قانونی و مشروع بودن هرج و مرج و آثارش نیست است که موجب سلب آزادی و امنیت جانی و مالی و عرضی , لاقلاً اکثریت آحاد جامعه می باشد .

بنابراین در هر جامعه ای , محدودیت ها و چراغ قرمز هایی برای آزادی وجود دارد . تعداد چراغ قرمزها و میزان محدودیت ها در جوامع مختلف , یکسان نیست , بلکه به خاطر شدت و ضعف ها, متفاوت است .

از دیدگاه امام خمینی (ره) دو نوع محدودیت برای آزادی وجود دارد:

۱ محدودیت قانون اجتماعی ؛

در نتیجه هر دو نوع محدودیت قانونی است / زیرا قانون دینی در جامعه ای مطرح است که اکثریت افراد جامعه ,متدین به آن دین هستند و خواستار اجرای قوانین و احکام همان دین می باشند.

۱ محدودیت قانون و اجتماعی

در ارتباط با محدودیت قسم اول امام (ره) می فرماید: (۱۰)

در حدود قوانین , در حدود کارهای عقلایی آزاد است. (۱۱)

آزادی باید منطقی و طبق قانون باشد. (۱۲) آزادی اگر به هرج و مرج منجر شود و به بهانه آزادی بیان و قلم , کسی بخواهد توطئه کند یا فساد و بی بندوباری راه بیندازد, باید جلوی آن ها را گرفت و بلکه دفنشان نمود. آزادی غیر از توطئه است . آزادی بیان است . هر چه می خواهند بگویند. توطئه نکنند. این آدم کش ها و توطئه گرها را دفن خواهیم کرد. (۱۳)

آزادی که منتهی می شود به فساد, آزادی که منتهی بشود به تباهی ملت , به تباهی کشور, آن آزادی را نمی توانیم بدهیم .

در جمهوری اسلامی هر فردی از حق آزادی عقیده و بیان برخوردار خواهد بود, لیکن هیچ فرد و یا گروه وابسته به قدرت های خارجی را اجازه خیانت نمی دهیم <. (۱۴)

در مملکت ما آزادی اندیشه هست . آزادی قلم هست , آزادی بیان هست , ولی آزادی توطئه و آزادی فساد کاری نیست . مشا اگر توقع دارید که ما بگذاریم بر ما توطئه کنند و مملکت ما را به هرج و مرج بکشند, به فساد بکشند و مقصودشان از آزادی این است , در هیچ جای دنیا همچو آزادی نیست. (۱۵) چنان که ملاحظه شد و امام

خمینی (ره)

آزادی اندیشه و عقیده و بیان و قلم را جزء سیاست نظام اسلامی می داند. سیاستی که به عنوان یک اصل اساسی هرگز فدای چیزی دیگری نمی شود، اما این آزادی ها باید،

اولاً: عقلایی و منطقی و در حدود قوانین مملکت باشد: به بیان دیگر: مصالح کشور و امنیت و منافع اساسی مردم گاهی باعث مقید و محدود گشتن آزادی می گردد.

ثانیاً: جامعه را به سوی هرج و مرج و بی بندوباری و فساد سوق ندهد.

ثالثاً: بوی توطئه و خیانت و وابستگی به قدرت های خارجی نداشته باشد.

آزادی هدف مقدماتی برای استقلال کشور و حفظ منافع مردم است. اگر افراد یا گروه هایی بخواهند خواسته و گفته های بیگانگان را در جامعه ترویج نمایند، باید دفن شوند و از صفحه زمین محو گردند.

۲ محدودیت قانونی و دینی

در جامعه اسلامی، یعنی مملکتی که اکثریت مردم آن مسلمان باشند و خواستار اجرای احکام و قوانین اسلامی گردند، تشکیل حکومتی بر مبنای ضوابط و مقررات اسلام، امکان پذیر است.

چنین حکومتی چون مبتنی بر آرای اکثریت مردم است، جمهوری است و چون مردم مسلمان هستند و خواهان تحقق قوانین اسلامی هستند، جمهوری اسلامی است.

بنابراین در چنین جامعه ای اولاً باید در حدود قوانین اسلامی باشد؛

ثانیاً: آزادی نباید وسیله ای برای هجمه به اسلام و تضعیف اعتقادات مردم شود، زیرا همان گونه که دولت موظف به دفاع از جان و مال و ناموس مردم است، مکلف، به دفاع از افکار و عقاید و دین و احساسات و عواطف مردم می باشد.

امام خمینی (ره) در این مورد می

فرماید: (۱۶) ما آزادی که

اسلام در آن نباشد نمی خواهیم .

ما استقلالی که اسلام در آن نباشد نمی خواهیم . ما اسلام می خواهیم ... آزادی و استقلال بی اسلام به چه دردمان می خورد؟ وقتی اسلام نباشد. وقتی پیغمبر اسلام مطرح نباشد، وقتی قرآن مطرح نباشد، هزار تا آزادی باشد. ممالک دیگر هم آزادی دارند. ما آن را نمی خواهیم <.

و لذا در مورد آزادی نشریات و مطبوعات می فرماید: (۱۷)(۱۸)

(پاورقی ۱. سازمان پژوهش و بینش اسلامی ، سال دوم دبیرستان ، ص ۱۲

(پاورقی ۲. هفته نامه پرتو سخن ، شماره ۴۷ چهارشنبه ۷۹۶۳۰.

(پاورقی ۳. مرتضی مطهری ، اخلاق جنسی در اسلام و جهان غرب ، ص ۳۹

(پاورقی ۴. اخلاق جنسی در اسلام و جهان غرب ، ص ۴۵

(پاورقی ۵. همان ، ص ۳۹

(پاورقی ۶. آشنایی با قرآن ، ج ۳ ص ۲۲۴

(پاورقی ۷. پژوهش های قرآنی ، بهار و تابستان ۷۸ شماره ۱۷ ۱۸ ص ۷۱

(پاورقی ۸. همان ، ص ۶۱

(پاورقی ۹. امام خمینی ، صحیفه نور، ج ۵ ص ۲۳۸

(پاورقی ۱۰. صحیفه نور، ج ۷ ص ۱۸

(پاورقی ۱۱. همان ، ص ۳۰۲

(پاورقی ۱۲. همان ، ج ۶ ص ۱۹۲

(پاورقی ۱۳. همان ، ص ۸۶

(پاورقی ۱۴. همان ، ج ۳ ص ۱۷۸

(پاورقی ۱۵. همان ، ج ۳ ص ۱۷۸

(پاورقی ۱۶. صحیفه نور، ج ۷ ص ۹۲)

(پاورقی ۱۷. صحیفه نور، ج ۶ ص ۲۵۸)

(پاورقی ۱۸. همان، ج ۵ ص ۱۳۰)

۶ قرآن می فرماید: اگر دیدید نمی توانید عدالت را رعایت کنید، بیش از یک زن نگیرید و کنیزبگیرید. مگر کنیز انسان نیست که عدالت در مورد او رعایت نشود؟! چرا مجازات جرم کنیزکان نصف آزادگان می باشد؟

پرسش

۶ قرآن می فرماید: اگر دیدید نمی توانید عدالت را رعایت کنید، بیش از یک زن نگیرید و کنیزبگیرید. مگر کنیز انسان نیست که عدالت در مورد او رعایت نشود؟! چرا مجازات جرم کنیزکان نصف آزادگان می باشد؟

پاسخ

درباره کنیز و غلام که در صدر اسلام احکامی در مورد آنان در قرآن و روایات آمده و حتی در کتب فقهیه کتابی به نام آمده و احکام مربوط به آن ها در آن جا بحث شده ، همه مربوط به اسیران جنگی بوده است که توسط پیامبر یا امام و یا نایب او در جنگ با کفار، اسیر شده اند و از آنان اموال و مردان و زنانی را به عنوان غنیمت جنگی می گرفتند و اموال را بین رزمندگان که شرک در جهاد داشتند، تقسیم می کردند. اما با افرادی که اسیر می شدند، اعم از مردان و زنان کافر چکار کنند؟ آیا آنان را زندانی کنند؟ آزاد کنند و یا به خود کفار برگردانند و از آنان امتیازاتی بگیرند، یا آنان را بکشند، یا از آنان مخصوصاً از افرادی که کارایی خوبی دارند استفاده کنند؟ این ها همه احتمالات و راه هایی است که اختیار هر یک به دست پیامبر و یا امام و یا نایب او با مشورت با مسلمانان بوده است . یکی از مهم ترین احتمالات این است که این اسیران را به طور ضمنی با هدایت و تربیت اسلامی آشنا کنند و بعد آنان را آزاد کنند، چون هدف از جنگ با کفار این بوده است که آنان را هدایت کنند. بنابراین در اختیار داشتن این اسیران توسط مسلمانان ، برای دولت اسلامی

منفعت دارد و برای اسیران مناسبتر است. آن‌ها در بین جامعه پخش هستند و تحت تأثیر جو اجتماعی قرار می‌گیرند و نیازی به زندان کردن و خرجی دادن به آنان نیست، از این رو حاکم اسلامی از بین اسیران آنان را که صلاح می‌داند، به افراد متمول مسلمان می‌فروشد و از این بابت پول هنگفتی به بیت المال واریز می‌شود و آن اسیر وظیفه دارد برای مولای مسلمان خود کار کند و اگر اسیر زن است، برمسلمان، آمیزش با وی حلال است و می‌تواند در داخل خانه یا خارج خانه کار کند و درآمد وی در اختیار صاحبش باشد. بنابراین توضیحات احکام و حقوق فراوانی در این باب وجود خواهد داشت که همه آن‌ها در فقه اسلامی بیان شده است. یکی از احکامی که در مورد اسیران وجود دارد، این است که سخت‌گیری‌هایی که بر زنان و مردان مسلمان است، برای آنان وجود ندارد و از تخفیف‌های ویژه‌ای برخوردارند. از طرفی با توجه به اسیر بودن آنان طبیعی است در جامعه از نظر احترام و حرمت هم عرض مسلمانان نباشند. درست است که آنان انسان هستند، اما انسان‌ها در دید جوامع مختلف از حیث اعتقادات (ایمان و کفر)، علم و دانش، فضائل و رذائل با هم مساوی نیستند.

آیا یک قاتل جانی یا متجاوز با یک انسان بی‌گناه و عالم و فاضل مساوی است؟ درست است که همه انسان هستند، اما از نظر حقوق اجتماعی در دید اجتماع همه را به یک چشم نگاه نمی‌کنند.

بنابراین احکامی که در اسلام برای کنیزکان یا بندگان وضع شده، با توجه به نکات ریز جامعه شناسی و روان شناسی است که باید مورد توجه قرار گیرد.

تذکر مهم: اسلام با بردگی و برده داری و جنگ و اسیر گرفتن و قتل و خونریزی موافق نیست، اما با هدایت کردن و تعالی بخشیدن به روح و روان افراد و مجازات متجاوزان و گرفتن حق مظلومان از ظالمان و جلوگیری از فساد و فحشا موافق است.

تذکر دوم: حاکم اسلامی (پیامبر و امام و نائب او) می تواند با توجه به مصالح درباره اسیران جنگی از راه های دیگر غیر از کنیز و عبد بودن استفاده کند، مثلاً اسیران را زندان کند یا آنان را با امتیاز گرفتن از دشمن آزاد کند یا بدون چشمداشتی آزاد یا مبادله کند.

من چندی پیش در مقاله ای در مورد آزادی آیه قرآنی را دیدم که ترجمه مربوط به آزادی عقیده بود اینکه خداوند فرموده من می توانستم همه بندگان را خدا پرست بیافرینم اما اینکار را نکردم در مورد این آزادی عقیده برایم ابهاماتی پیش آمده می خواهم بدانم محدوده این آزادی

پرسش

من چندی پیش در مقاله ای در مورد آزادی آیه قرآنی را دیدم که ترجمه مربوط به آزادی عقیده بود اینکه خداوند فرموده من می توانستم همه بندگان را خدا پرست بیافرینم اما اینکار را نکردم در مورد این آزادی عقیده برایم ابهاماتی پیش آمده می خواهم بدانم محدوده این آزادی تا کجاست؟

پاسخ

مطلبی برگرفته از آثار استاد مطهری درباره آزادی عقیده در اسلام خدمتتان ارسال می شود امید است پاسخ مناسبی برای پرسش شما باشد.

عقیده در اصل لغت اعتقاد است از ماده عقد به معنای بستن و منعقد شدن یعنی تفکری که با یک نوع دل بستگی همراه است. این نوع تفکر مبنایش آزادی در تفکر نیست بلکه علت دیگری مانند پیروی از نیاکان، محیط و حتی علایق شخصی دارد که عقیده اکثر مردم از همین نوع می باشد.

این نوع عقیده دست و پای تفکر را می بندد و بطور کلی انسان را کور و کر میکند. مغالطه ایی که در باب آزادی عقیده وجود دارد همین جاست از یک طرف می گویند فکر و عقل بشر باید آزاد باشد و از طرف دیگر می گویند عقیده هم باید آزاد باشد. گاو پرست، پول پرست، و هم باید در اظهار عقیده اش آزاد باشد در حالی این نوع عقیده جمود و رکودی بهمراه دارد که درست نقطه مقابل آزادی است.

به عبارت دیگر اگر کسی آمد زنجیر به دست و پای خودش بست از آن جهت که بشر است باید احترام شود باید آزاد باشد آیا آزادی و احترام بشر به این است که

او را در قید و زنجیر رها کنیم یا راه هدایت و نجاتش را فراهم سازیم ملکه انگلستان به معبد بت پرستها می رود کفشهایش را در می آورد ، احترام می گذارد یعنی انسان را در زنجیرهای بت پرستی جاهلی تشویق می کند.

مقصود همان رجعتی است که اول امام حسین (ع) بعد حضرت امیر (ع) و بعد حضرت رسول (ص) و بعد باقی ائمه رجوع می نمایند .

برگرفته از : ۱ معاد، استاد مطهری (ره)

از این طرف ابراهیم (وقتی مردم را در اسارت بت پرستی و طبیعت گرایی می بیند زنجیرها را می شکند منطق قرآن در عمل ابراهیم تجلی می کند بنابراین آزادی عقیده که مبنای آن تفکر آزاد باشد از نظر قرآن مشروع و جایز است اما آزادی عقیده که مبنایش علتی غیر از تفکر آزاد باشد در اسلام و قرآن جایی ندارد .

برگرفته از : پیرامون جمهوری اسلامی ، استاد مطهری () .

در تبیین میزان آزادی انسان در انتخاب راه حق و باطل و ارتباط آن با اراده ازلی خدای سبحان با الهام از آیه شریفه (انا هدیناه السبیل اما شاکرا و اما کفورا) نکاتی چند را به عرض تان می رسانم پیشاپیش از درگاه خدای مهربان هدایت و توفیق را تمنا می نمایم.

اگر با قلبی لطیف و مشتاق حق به این آیه شریفه نظر کنیم و در پرتو آن به مطالعه افعال و رفتار خویش پردازیم اینگونه می یابیم که همه ما در مواجهه با هدایت های الهی دو گونه عمل می کنیم یا به آن هدایت ها و جلوه های حق تمسک نموده

و با عمل به مقتضای آنها بهره لازم را می‌بریم که در نتیجه این انتخاب در دل احساس بهره مندی از حیات طیبه و نورانیت خواهیم کرد و یا در برابر آن نور هدایت به وسوسه های شیطانی و توجیهاات نفسانی متمسک شده راه پوشانیدن حق را در پیش گرفته و به آن پشت می‌کنیم که ثمره آن جز افتادن در مسیر غفلت و تاریکی و احساس محرومیت و اسارت نخواهد بود.

به بیان دیگر این آیه شریفه تفسیر گر نحوه مواجهه ما با الهامات هدایت بخش است حال اگر سؤال نماییم این الهامات به اذن چه کسی و از کجا در وجود ما تایید و با چشمانی پندار دنبال مبدا و منشاء آن باشیم در می‌یابیم که مبدا و منشاء این الهامات و هدایت ها خارج از وجود ماست به خواست و اذن حقیقتی برتر به ما روی آورده است و ما را مهیای برداشتی گامی دیگر در مسیر تربیت نموده است به بیان دیگر این خواست خداوند بود که همراه با نور هدایتی به ما روی می‌آورد چونان ریسمانی که محبوب ازلی برای نجات بنده خود فرستاد تا او را از حجاب نفس رهایش سازد .

با این توجه در می‌یابیم که آن مقدمات همه از جانب او فراهم گردید او اراده کرد تا ما هدایت شویم . او تقدیر نمود تا ما انتخاب نماییم و او جنودش را پیش فرستاد تا از ما دستگیری نمایند. و به دنبال این تنبه معنای بسیاری از آیات شریفه از قبیل (و ما تشاؤون الا ان یشاء الله) را در می

یابیم . در سوی دیگر وقتی به انوار هدایت پشت می کنیم و در مسیر سقوط قرار می گیریم در می یابیم که از حق محجوب می شویم توان درک از حق را از دست می دهیم با یک انتخاب اسیر دست قدرت الهی شده و خود را محروم از خوان کرم و نعمتهای حق می یابیم برآستی که این عذابها و فشارها آثار قهر الهی و ظهور مشیت و اراده او برای چنین انتخابی است می خواهد به بنده خود بفهماند در نهاد آنچه مطلوب تو بود چه ها نهفته است (فذوقوا عذاب الهون بما كنتم تعملون)

در نتیجه این توجهات و جدانی که در حقیقت مطالعه و قرائت کتاب نفس مان می باشد به وضوح نسبت بین اراده خود و خدای متعال را در می یابیم و به طور خلاصه به نکات زیر به راحتی دست می یابیم .

۱ انسان برآستی در موقعیتی خود را صاحب اراده و اختیار می بیند که این امر مطابق واقع نیز هست.

۲ وقتی انسان در پرتو بهره مندی از هدایت های الهی از حجابی خارج می شود می یابد که حتی اراده و عملکرد او نیز ظهوری از اراده خدا بوده است این امر نتیجه و ثمره مسیر به سوی توحید حقیقی است که در آن بنده به عوالم قرب نزدیک تر شده و در خود احساس آزادی و اراده ای واقعی و بالاتر را می نماید تا جایی که مظهر اراده و اختیار حق گردد و در او اسما و صفات الهی به نحو کامل تجلی نماید .

۳ این نحوه ارتباط

نه تنها بین اراده انسان و اراده حق تعالی بلکه بین همه صفات وجودی ظهور یافته در انسان و سایر موجودات با اصل آن صفات که در نزد خدای سبحان است وجود دارد نظیر رابطه بین علم انسان و علم حق تعالی در پایان از باب اینکه راه تامل و تدبیر برای حضرت تعالی باز باشد و بتوانید بیشتر پیرامون این موضوع "درک رابطه بین اوصاف وجودی در مخلوقات و خدای سبحان" به خصوص اراده و اختیار که موضوع سوال تان بود شما را به بیانی شیوا از استاد حسن زاده آملی دعوت می نمایم .

آزادی در اندیشه و آزادی بیان اندیشه آیا حدی دارد؟ و در آزادی بیان اندیشه چه کسی باید حد مشخص کند اگر مشخص کننده حدود خود جزء اندیشه اکثریت جامعه باشند، آیا عدالت است که تنها ایشان توانایی وضع حدود را داشته باشند؟

پرسش

آزادی در اندیشه و آزادی بیان اندیشه آیا حدی دارد؟ و در آزادی بیان اندیشه چه کسی باید حد مشخص کند اگر مشخص کننده حدود خود جزء اندیشه اکثریت جامعه باشند، آیا عدالت است که تنها ایشان توانایی وضع حدود را داشته باشند؟

پاسخ

بدون شک آزاد بودن بویژه در عرصه های اندیشه و بیان ارزشها اجتناب ناپذیر بوده وهست ولی مفهوم آزادی انجام بی ضابطه و تلاش دلبخواه و بی حساب و کتاب و بدون مقررات که بسترساز تجاوز به حریم دیگران گردد و حقوق آنان را ضایع سازد نیست زیرا این چنین برداشتی از آزادی در عمل هرج و مرج زا و توحش آفرین بوده و فاقد هرگونه پشتوانه علمی، منطقی و دینی می باشد و بدور از خرد و هوشمندی است.

از این رهگذر آزادی در حدود و مرزهای قانونی با عقلانیت سازگار است و برترین قانون سعادت بخش این است که تأمین گر نیازمندیهای واقعی بوده و شکوفا ساز استعدادهای نهفته در انسان باشد و آن جز مقررات الهی و وحی نخواهد بود. بنابراین:

۱. آزادی بی حد و مرز توحش و هرج و مرج، و توسعه آن توسعه استبداد است.

۲. حدود آزادی را قانون مشخص نموده و می نماید.

۳. آزادی در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران محدود به پاس داشتن حرمت ارزشهای اسلامی و حقوق عمومی است.

برای اطلاع بیشتر به قانون اساسی مراجعه فرمائید.

در پایان به موضوع حق قانونگذاری می پردازیم. بصورت اشاره می توان گفت پیشرفته ترین شکل دموکراسی (حکومت مردم بر مردم) حق قانونگذاری را به نمایندگان مردم می دهد و همه مردم صرف نظر از اینکه چه اعتقادی داشته باشند در انتخابات شرکت می کنند بنابراین حق قانونگذاری در انحصار عده خاصی نیست. لکن بعد از انتخابات و شرکت همه مردم

بصورت آزادانه معلوم می شود که چه اندیشه ای اکثریت آراء را به خود جلب نموده از این نظر همه مردم از چنین حقی استفاده نموده اند. در جمهوری اسلامی ایران از این حق عمومی مردم غفلت نشده و می توان گفت در رعایت چنین حقی بر سایر کشورهای مدعی آزادی برتری دارد.

روحیه برهنگی در زنان و بی تفاوتی مردان در قبال آن ها، چه ضرر و اشکال و سودی دارد؟

پرسش

روحیه برهنگی در زنان و بی تفاوتی مردان در قبال آن ها، چه ضرر و اشکال و سودی دارد؟

پاسخ

پرسشگر گرامی بدون شک عصر ما که بعضی نام آن را عصر برهنگی و آزادی جنسی گذارده اند و افراد غرب زده بی بند و باری زنان را جزئی از آزادی او می دانند، روحیه برهنگی از سوی دشمنان و دوستان ناآگاه ترویج می شود و قطعاً ضررهای زیادی دارد که جامعه و خانواده را به منجلاب و سقوط می کشاند.

اسلام طرف دار حجاب و حفظ عفت زن است و کام یابی جنسی را محدود به حریم خانواده می داند. برهنگی پیامدهایی هم چون آرایش و عشوہ گری و امثال آن را به همراه دارد؛ به خصوص جوانان را در حال تحریک دائم قرار می دهد؛ تحریکی که سبب کوبیدن اعصاب آن ها و ایجاد هیجان های بیمارگونه عصبی و گاه سرچشمه امراض روانی می گردد.

دوم این که برهنگی بی حرمتی به شخصیت زن و تنزل دادن او به اندازه یک کالا که مورد سوء استفاده و بازیچه مردان هوس باز قرار می گیرد است و دیگر آن که اخلاق و معنویت را در جامعه سست و متزلزل می کند و بی بند و باری و فساد و فحشا را در جامعه گسترش داده و سبب تنزل و سقوط کانون خانواده می شود، و انرژی فکری و اخلاقی جامعه اعم از زن و مرد را به هدر می دهد.

افزایش آمار طلاق و به هم پاشیدگی خاندان در جوامعی که برهنگی در آن وجود دارد، شاهد صدقی بر این ادعا است از این رو، همه افراد جامعه چه زن چه مرد، موظفند نسبت به ظواهر شرعی و دینی حساس باشند و حجاب اسلامی

را رعایت نمایند که "ذکر از کی لهم برای سعادت جامعه این بهتر است و برهنگی فساد و انحطاط و سقوط اخلاق و خلاقیت را در پی دارد. (ر.ک تفسیر نمونه آیت الله مکارم شیرازی و دیگران ج ۱۴، ص ۴۴۰، دارالکتب الاسلامیه)

تمایلات و آزادی انسان تا چه حد مجاز شناخته شده است

پرسش

تمایلات و آزادی انسان تا چه حد مجاز شناخته شده است

پاسخ

واژه "آزادی در لغت به معنای قدرت انتخاب رهایی خالص شدن از آمیختگی مبرا بودن از عیب و نقص در شیء است و در اصطلاح معانی گوناگون دارد که تا بیش از دویست تعریف می رسد؛ به عنوان نمونه آزادی عبارت است از "فقدان موانع در راه تحقق آرزوهای انسان (ر.ک گفتارهای معنوی شهید مطهری ص ۱۴، انتشارات صدرا).

با توجه به گستردگی مبحث آزادی در این پاسخ به اختصار به انواع آزادی و سپس به حدود آنها از نظر قرآن اشاره می کنیم

انواع آزادی

۱. آزادی اندیشه تعقل و آزاد اندیشی زیر بنای انتخاب صحیح هدف مسیر و شیوه زندگی و شرط برخورداری از هدایت الهی است قرآن کریم در بیش از سیصد آیه همگان را به تفکر و آزادی اندیشه دعوت فرموده " ... كَذَلِكَ يَبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ (بقره ۲۱۹) این گونه خداوند آیات [خود را] برای شما روشن می گرداند؛ باشد که در [کار] دنیا و آخرت بیندیشید" و اساس دعوت حق پرستان را بر بصیرت و برهان می داند.

افزون بر این قرآن کریم برای اندیشیدن موضوع و منابعی را معرفی کرده که عبارتند از: ۱. آفاق "أفلم ينظروا إلى السماء فوقهم كيف بنينا و زيننا و ما لها من فروج و الأرض مددنا و ألقينا فيها رُوسی و أنبتنا فيها من كل زوج بهيج (ق ۷۶)

۲. انفس "سنريهم آياتنا في الأفق و في أنفسهم حتى يتبين لهم أنه الحق... (فصلت ۵۳)؛ ۳. قرآن "و لقد صرفنا في هذا القرآن ليدركوا" (اسراء، ۴۱)؛ ۴. تاریخ گذشتگان "أفلم يهدلهم كم أهلكنا قبلهم

مَنْ الْقُرُونِ يَمْشُونَ فِي مَسْكَنِهِمْ إِنْ فِي ذَلِكَ لَأَيُّتٌ لِلأُولَى النَّهَى" (طه ۱۲۸)

قرآن کریم آدمی را از گرفتار آمدن در دام موانع درونی و برونی آزادی اندیشه به شرح ذیل بر حذر می دارد: الف تقلید کورکورانه از گذشتگان ب تعصب های غلط و جمود فکری به نام ارث مقدس پدران "و إِذَا قِيلَ لَهُم اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ ءِآبَاءَنَا أُولُو كَانِ ءِآبَاءُهُمْ لَيُعْقَلُونَ شَى ؟" و لا يهتدون (بقره ۱۷۰)

۲. آزادی انتخاب دین

قرآن کریم در راستای تکریم انسان و احترام به اراده اندیشه و شعور او، با نهی و نفی هر گونه تحمیل عقیده و اجبار در امر انتخاب دین بر آزادی انسان در انتخاب و پذیرش دین و دعوت به آن به عنوان ابتدایی ترین حق انسانی تأکید فرموده است "لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرِّشْدُ مِنَ الْغَى" (بقره ۲۵۶)

البته چنان که مؤلف المیزان نیز نوشته اند، توحید در اصل روح و اساس همه نوامیس اسلامی و زیربنای معارف اخلاق و قوانین و مبنای تشریح دین است بر این اساس فقط آزادی دین در دایره ادیان توحیدی (اسلام یهودیت مسیحیت و زرتشت است و آزادی دینی به معنای آزادی دعوت تبلیغ و نشر همه ادیان نیست (المیزان علامه طباطبایی ج ۴، ص ۱۱۷، انتشارات جامعه مدرسین)

نکته مهم دیگر این است که پس از پذیرش دین حق (اسلام کسی نمی تواند از آن روی گردان شود و خداوند در آیه ۲۱۷ سوره بقره کسانی را که بعد از اسلام کفر ورزیده اند، تهدید به آتش می کند: "وَمَنْ يَزِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَلُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالآخِرَةِ" (بقره ۲۱۷)

وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ".

۳. آزادی سیاسی اجتماعی

الف آزادی سیاسی

قرآن با به رسمیت شناختن حق دخالت مردم در نظام سیاسی و برخورداری از حق انتخاب (فتح ۱۰) و با نهی از استبداد و استبعاد (آل عمران ۱۵۹) و لزوم دخالت مردم در تعیین و تمشیت امور خویش "و شاورهم فی الأمر" (آل عمران ۱۵۹) آزادی سیاسی آنان را تأمین کرده است

از سوی دیگر، تحمل و مدارای پیامبر اکرم حتی در برابر اعتراض نابه جای منافقان "و منهم من یلمزک فی الصدقت (توبه ۵۸) نشانگر رفتار حاکم اسلامی با مردم و دادن آزادی به آنان است افزون بر این حاکمان دینی موظف به تأمین فضای سالم بحث و گفتگو و تحقیق در معارف دینی حتی برای غیر مسلمانانند؛ "و إن أحد من المشرکین استجارک فأجره حتی یرسم کلم الله ثم یربلغه مأمنه (توبه ۶)

ب آزادی بیان

آزادی بیان به عنوان یک سنت الهی و توصیه اولیای او در قرآن کریم در قالب وجوه مختلفی نشان داده شده

۱. برخورداری از هدایت را گوش دادن به بیان های مختلف و انتخاب نیکوترین آنها دانسته است (زمر، ۱۸)

۲. امر به معروف و نهی از منکر را بر همه واجب کرده و راه را برای اظهارنظر و بیان حقایق در همه سطوح جامعه گشوده است

۳. در صورت درخواست مباحثه از سوی آنان پیامبر ۹ موظف است بدون هیچ گونه تهدید و اربابی با آنان به مباحثه برخیزد. (آل عمران ۶۱)

۴. آزادی وطن

آزادی در انتخاب وطن و سکونت در آن حق طبیعی و از سوی قرآن مورد تأیید قرار گرفته است

از آیات متعددی نظیر (بقره ۸۴ و

۸۵ و ۱۹۱ و ۲۲۷ و ۲۴۶) و... می توان آزادی انسان ها را در انتخاب مسکن و حرمت سلب آزادی مسکن که میثاق الهی شمرده است استفاده کرد.

حدود آزادی

آزادی موهبتی الهی است که بر اساس حکمت بالغه خداوند به انسان ها عطا و در تشریح احکام یک پیش فرض تلقی شده است ولی بدون شک آزادی تأمین کننده سعادت انسان آزادی حیوانی نیست و در همه جوامع و بر طبق همه ادیان و مکاتب دارای حدودی است زیرا آزادی مطلق با بندگی نسبت به خدا، توحید و با حق فطری انسان یعنی اجتماعی بودن قابل جمع نیست در ذیل دیدگاه قرآن در مورد حدود آزادی در ابعاد مختلف ارائه می شود.

الف آزادی بیان

این آزادی محدود به امور ذیل است

عدم مخالفت با حکم خدا و پیامبرانش (احزاب ۳۶)

نیامیختن حق و باطل و عدم کتمان حقایق دینی (بقره ۴۲)

عدم بدعت گذاری در دین و اظهار نظرهای خلاف واقع (نحل ۱۱۶)

عدم غلو در دین و پرهیز از گفتار باطل (نساء، ۱۷۱)

عدم اشاعه زشتی ها؛ (نور، ۱۹)

عدم تمسخر و عیب جویی از دیگران (حجرات ۱۱) و...

ب آزادی سیاسی اجتماعی

این آزادی محدود به امور ذیل است

عدم پذیرش ولایت و سلطه کافران و بیگانگان (نساء، ۱۴۴)

عدم برقراری ارتباط ویژه به عنوان محرم اسرار خود با بیگانگان (آل عمران ۱۱۸)

عدم افشای اخبار امنیتی (نساء، ۸۳)

حفظ ادب نسبت به رهبران الهی (حجرات ۲)

عدم ایجاد فساد در جامعه "ولاتعثوا فی الأرض مفسدین (بقره ۶۰) و در سرزمین سر به فساد

بر مدارید."

عدم ایجاد تفرقه و اختلاف "و اعتصموا بحبل اللّٰه جميعا ولا تفرّقا" (آل عمران ۱۰۳)

عدم تجسس در امور دیگران (حجرات ۱۲)

عدم ورود به خانه دیگران بدون اذن (نور، ۲۷) و ...

آزادی جنسی

با عنایت به این که برقراری روابط جنسی در اسلام تنها در قالب ازدواج (دایم و موقت به رسمیت شناخته شده این آزادی محدود به امور ذیل است

۱. حفظ نگاه "به مردان با ایمان بگو دیده فرو نهند و به زنان با ایمان بگو دیدگان خود را [از هر نامحرمی فرو بندند."

۲. حفظ حریم عفاف "ولا یبدین زینتهن" إلا لبعولتهن" (نور، ۳۱)

۳. عدم برقراری ارتباط جنسی نامشروع "ولا تقربوا الفواحش ما ظهر منها و ما بطن (انعام ۱۵۱)

۴. عدم برقراری روابط جنسی با هم جنس (نمل ۵۴ و ۵۵) و ...

برای کسب آگاهی بیشتر می توانید به کتاب فرهنگ قرآن تحقیق مرکز فرهنگ و معارف قرآن واژه آزادی و نیز نرم افزار تبیان ۳ (تفسیر راهنمای آیت الله هاشمی رفسنجانی و تبیان نرم افزار کلید واژه های قرآنی ساخت همین مرکز مراجعه فرمایید.

حدود آزادی در اسلام چیست

پرسش

حدود آزادی در اسلام چیست

پاسخ

در این مقوله سخن بسیار است. مسلمانان آزادی مطلق مقبول دین نیست؛ همان گونه که عقلا نیز چنین لجام گسیختگی را نمی پذیرند. دین برای آزادی حد و مرزی قائل است. از دیدگاه اسلام اساسش عقیده قابل تحمیل نیست: ((لا اکراه فی الدین))؛ یعنی، نمی توان هیچ کس را به پذیرش قلبی عقیده ای وادار نمود. ولی در نظام اجتماعی دین قطعاً محدودیت هایی را در برنامه های عملی خود دارد. مثلاً اجازه فساد و ترویج فحشا را نمی دهد و نیز پس از پذیرش دین، خروج علنی از آن را مردود و قابل مجازات می شمارد؛ ولی در عرصه آزادی های اجتماعی اسلام برای

آیا انسان شریف است یا اندیشه او؟ چرا انسان را به خاطر اندیشه اش مجازات می کنند؟

پرسش

آیا انسان شریف است یا اندیشه او؟ چرا انسان را به خاطر اندیشه اش مجازات می کنند؟

پاسخ

در رابطه با این که انسان شریف تر است یا اندیشه او ابتدا باید دید مقصودمان از «انسان» چیست؟

الف) اگر منظور انسان با تمام ابعاد وجودی و انسانی او از جمله فکر و اندیشه و... است به قول مولوی: ای برادر تو همه اندیشه ای مابقی تو استخوان و ریشه ای در این صورت اصل سوءال خطا و غلط می نماید. باید در نظر داشت که در مورد اندیشه نیز امور مختلفی وجود دارد:

۱) گاه مقصود از اندیشه عمل «اندیشیدن» و فکر کردن است. در این صورت اگر اندیشه در راستای بازیابی حقایق و شناخت و ایمان نسبت به آنها باشد امری ارزشمند است. قرآن مجید می فرماید: «... فبشر عباد الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه...» (زمر آیه ۲۰) در مقابل اگر اندیشه در جهت تحریف و کتمان حقایق یا مبارزه با راه حق باشد امری ناپسند و شایسته کیفر و مجازات است. چنان که قرآن مجید در رابطه با ولید می فرماید: انه فکر و قدر فقتل کیفقدر همانا او اندیشید و سنجید پس مرگش باد که چسان سنجید {M} (مدثر آیه ۱۹ - ۲۰).

۲) گاه مقصود از اندیشه خود «فکر» به معنای اسم مصدری است. در این صورت نیز چنان نیست که هر اندیشه ای ارزشمند باشد بلکه افکار و آرا و اندیشه ها برخی صواب و برخی خطایند. طبیعی است اندیشه خطا دارای هیچارزشی نیست و ارزش یک نظریه به میزان مطابقت آن با واقع است. {J}

میزان آزادی بیان چیست و چرا قوانین در این موارد صراحت ندارد؟

میزان آزادی بیان چیست و چرا قوانین در این موارد صراحت ندارد؟

پاسخ

در رابطه با آزادی بیان و مطبوعات، اصل ۲۴ قانون اساسی می گوید: «نشریات و مطبوعات در بیان مطالب آزادند مگر آنکه مخل به مبانی اسلام یا حقوق عمومی باشد، تفصیل آن را قانون معین می کند». بر اساس اصل فوق، اخلال به مبانی اسلام یا حقوق عمومی، مرز نهایی آزادی بیان، ترسیم شده است و جزئیات آن در قانون مطبوعات مشخص می باشد.

در رابطه با شفاف بودن این قوانین، باید دید منظور از آن شفافیت در نظر چه کسانی است؟ اگر مقصود شفافیت در سطح عموم است، نمی توان به آن پاسخ مثبت داد؛ ولی برای کارشناسان و متخصصان مربوطه به طور نسبی واضح و روشن است. به نظر می رسد مشکل اصلی شفافیت و عدم آن در ناحیه قوانین نیست؛ بلکه در شیوه عملکرد معارضاناست؛ زیرا آنان همواره می توانند از شیوه های بدیل و مبهم و متنوعی استفاده کنند که گاه اندیشمندان و متفکران نیز در انطباق آنها با اصول و قوانین دچار لغزش می شوند و چه بسا یک حرکت نادرست و انحرافی، چنان با ظواهری حق نما آراسته می شود که خودی ها نیز در تشخیص سره از ناسره گرفتار خطا می شوند.

حدود آزادی در دین چیست ؟

پرسش

حدود آزادی در دین چیست ؟

پاسخ

در این مقوله سخن بسیار است. مسلماً آزادی مطلق مقبول دین نیست همان گونه که عقلا- نیز چنین لجام گسیختگی را نمی پذیرند.

دین برای آزادی حد و مرزی قائل است. از دیدگاه اسلام اساساً عقیده قابل تحمیل نیست لا اکراه فی الدین یعنی نمی توان هیچ کس را به پذیرش قلبی عقیده ای وادار نمود. ولی در نظام اجتماعی دین قطعاً محدودیت هایی را در برنامه های عملی خود دارد. مثلاً اجازه فساد و ترویج فحشا را نمی دهد و نیز پس از پذیرش دین، خروج علنی از آنرا مردود و قابل مجازات می شمارد ولی در عرصه آزادی های اجتماعی اسلام برای انتقاد سازنده محدودیتی قائل نیست و آزادی های معقول اجتماعی را محترم می شمارد. }J

با اینکه مردم عصر ما دارای رشد عقل بیشتری از مردم زمان های گذشته اند چرا آزادی آنها را محدود می کنند؟

با اینکه مردم عصر ما دارای رشد عقل بیشتری از مردم زمان های گذشته اند چرا آزادی آنها را محدود می کنند؟

در تمامی نظام های مدعی آزادی و دموکراسی، برای آزادی حد و مرزی وجود دارد؛ مثلاً توهین به مقدسات و یا نشر اکاذیب و توطئه برای براندازی، ممنوع و خلاف قانون است.

ترویج فساد نیز از جمله موارد ممنوع در قوانین است؛ ولی هر نظامی با توجه به مبانی فکری و اجتماعی خود، تعریفی از فساد دارد؛ مثلاً در کشورهای غربی نوعاً استفاده ابزاری از زن و تصاویر مختلف آن و نیز اشاعه مبتذل ترین روش های ارضای غریزه جنسی، منعی ندارد؛ چون در بینش آنان، چنین فساد تعریف دیگری دارد.

ولی در بینش اسلام، «فساد» تعریف شده است و مبانی آن نیز از وحی سرچشمه می گیرد. بر این اساس هیچ کس مجاز به ترویج فساد نیست؛ چرا که در صورت مجاز بودن ترویج فساد، هیچ قدرتی نمی تواند مانع گسترش مفاسد گردد؛ زیرا جامعه به راحتی به سوی فساد حرکت می کند، حال آن که به سختی در مسیر صلاح ره می پیماید. از همین رو اسلام، راه های گسترش فساد را بسته و اجازه ترویج آنان را به کسی نمی دهد.

البته موضوع عقاید و افکار و طرح مناسب آن، موضوع دیگری است که در این مورد اسلام منعی برای طرح افکار و عقاید قرار نداده است؛ ولی از آن جا که ممکن است برخی با تبلیغات بخواهند از اذهان مردم عادی که چندان آشنایی با مبانی ندارند - سوء استفاده کنند، نباید اجازه داد، از کم اطلاعی آنان سوء استفاده شود.

در زمان پیامبران الهی - مانند حضرت ابراهیم و پیامبر اسلام - نیز طرح افکار منعی نداشته است؛ بلکه خود

قرآنمجید نیز سخنان آنان را نقل و به بررسی و ابطال آنها پرداخته است.

در زمان ائمه(ع) نیز، افراد بسیاری شبهات خود را نزد آنان مطرح می کردند و پاسخ های لازم را دریافت می نمودند. بنابراین، طرح افکار در جای خود اشکالی ندارد؛ ولی نباید اجازه داد که از طرح اندیشه ها و شبهات سوء استفاده شود و اذهان ساده مردم، دستخوش آسیب های مختلف گردد. }]

حدود آزادی در نظام اسلامی چیست ؟

پرسش

حدود آزادی در نظام اسلامی چیست ؟

پاسخ

{در نظام اسلامی آزادی تا آنجا که مخل به ضوابط و ارزش های دینی و مصالح اجتماعی و حقوق دیگران نباشد وجود دارد و مورد حمایت دولت می باشد. از این رو آزادی های اساسی و دیگر اقسام آزادی در گسترده ترین شکل آندر نظام جمهوری اسلامی ایران به رسمیت شناخته شده است:

در اصل بیست و چهارم قانون اساسی آمده است: «نشریات و مطبوعات در بیان مطالب آزادند مگر آن که مخل بهمبانی اسلام یا حقوق عمومی باشد...».

در اصل بیست و ششم آمده است: «احزاب، جمعیت ها، انجمن های سیاسی و صنفی و انجمن های اسلامی یا اقلیت های دینی شناخته شده آزادند، مشروط به این که اصول استقلال، آزادی، وحدت ملی، موازین اسلامی و اساس جمهوری اسلامی را نقض نکنند». هیچ کس را نمی توان از شرکت در آنها منع کرد یا به شرکت در یکی از آنها مجبور ساخت. همچنین اصول دیگری از فصل سوم قانون اساسی در مورد آزادی های دیگر سخن گفته و آنها را به رسمیت شناخته است.

برای آگاهی بیشتر ر.ک: آزادی در اسلام، ابراهیمی و رکیانی. }

آیا پیامبر برای افرادی که در رد پیامبری یا امامت حرف زده باشند حکم اعدام می دادند؟ آیا اصولاً این کار مجازات حکومتی داشته؟

پرسش

آیا پیامبر برای افرادی که در رد پیامبری یا امامت حرف زده باشند حکم اعدام می دادند؟ آیا اصولاً این کار مجازات حکومتی داشته؟

پاسخ

نخست باید دانست گاهی عدم پذیرش اسلام و انکار امامان علیهم السلام به جهت عدم آشنایی با حقانیت اسلام و عدم شناخت مقام امامان علیهم السلام است. در این صورت حکم آن اعدام نیست اما گاهی پس از علم به حقانیت پیامبر اسلام و امامان علیهم السلام و پس از «اظهار اسلام» به ستیزه گری و انکار دست می زد و در پی توطئه و تزلزل اعتقادات مردم است در این صورت چون دانسته و به طور عمدی حق را نادیده می گیرد و توطئه می کند حکم او اعدام است.

همین طور درباره کسانی که به پیامبر و امام معصوم ناسزا می گویند. گاهی به جهت عدم آشنایی و عصبانیت و به طور شخصی چنین کار ناروایی را انجام می دهند قابل بخشش است چنان که شخصی نادانسته به امام سجاد(ع) توهین کرد و سپس عذرخواهی کرد.

اما اگر شخصی دانسته و به طور عمدی در پی توهین به مقدسات و متزلزل کردن اعتقادات مردم و توطئه بر علیه حقانیت پیامبر(ص) و امامان باشد و به طور علنی به عنوان ساب النبی، در جامعه ظاهر شود حکم او اعدام است و چنین حکمی مورد اتفاق شیعه و اهل سنت می باشد چنان که درباره سلمان رشدی اظهار شد.

در این باره باید دانست که مجازات چنین اشخاصی به اندازه ای آشکار است که اگر دسترسی به آن شخص برای حکومت میسر نباشد خود مردم نیز می توانند اقدام کنند. لذا مجازات این گونه

افراد فراتر از مجازات حکومتی است.

برای توضیح بیشتر در این باره توجه شما را به متن ذیل جلب می کنیم:

ارتداد چیست؟

«ارتداد» که از واژه «رد» گرفته شده، در لغت به معنای بازگشت است. در فرهنگ دینی، بازگشت به کفر ارتداد و رده نامیده می شود، (۲) البته مسأله ارتداد و احکام جزایی مترتب بر آن به اسلام اختصاص ندارد. در برخی دیگر از ادیان و مذاهب بزرگ نیز هر گاه کسی از دین برگزیده و منتخب روی گرداند، کافر به شمار می آید و بدان سبب که از دین سابق برگشته، مرتد خوانده و مجازات می شود. (۳)

در فرهنگ اسلامی از آن جهت که دین حقیقی نزد خدا اسلام است، (۴) هر کس خدای متعال یا وحدانیت و وہدایت پس از مرگ (معاد)، ش...ب...اسلامی یا نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله را باور نداشته باشد، کافر قلمداد می شود. (۵) البته جوهره همه ادیان الهی واحد است؛ گرچه به مقتضای تفاوت شرایط اجتماعی، شرایع نیز تفاوت می یابند؛ در هر عصری، تنها یک شریعت بر حق است و سایر شرایع، به دلیل تفاوت شرایط قبلی یا وقوع تحریف، نسخ می شود. (۶)

احترام اسلام برای شریعت های پیش، مانند یهودیت و مسیحیت، صرفاً به دلیل تحمل و بردباری و تسامح عملی و تأیید همزیستی مسالمت آمیز است نه پذیرش حقانیت و اصالت کنونی آنها. (۷) بنابراین، چنان که علامه مطهری می فرماید:

«کافی نیست که انسان یک دینی داشته باشد و حداکثر این باشد که آن دین، منتسب به یکی از پیامبران آسمانی باشد، با این استدلال که همه ادیان آسمانی از لحاظ اعتبار، در همه وقت یکسان هستند؛ بلکه دین حق در هر زمانی یکی بیش نیست و بر همه کس لازم است

که در هر زمان، پیغمبر صاحب شریعت از سوی خدا در آن عصر را اطاعت کنند تا آنکه نوبت به حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله رسیده است. در این زمان، اگر کسی بخواهد به سوی خدا راهی را بجوید، باید از دستوره‌های دین او راهنمایی بجوید و به حکم صریح قرآن، دینی جز اسلام پذیرفته نیست. (۸) و حتی اگر مراد از اسلام، خصوص دین ما نباشد؛ بلکه منظور (معنای لغوی آن یعنی) تسلیم خدا شدن باشد، باید دانست که حقیقت تسلیم در هر زمانی شکلی داشته و در این زمان، شکل آن همان شریعت محمدی صلی الله علیه و آله است و قهراً کلمه اسلام بر آن منطبق می‌گردد و بس؛ چه اینکه این شریعت، آخرین دستور الهی است و همواره باید از آخرین دستورها تبعیت کرد. البته باید توجه داشت که میان پیامبران اختلاف و نزاعی وجود ندارد، لکن انسان باید همه پیامبران را قبول داشته باشد (۹) و بداند که پیامبران سابق، مبشر پیامبران لاحق، خصوصاً خاتم و افضل آنها، بوده‌اند و پیامبران لاحق، مصدق پیامبران سابق بوده‌اند. (۱۰) پس لازمه ایمان به همه پیامبران - که مورد تأکید قرآن است (۱۱) - این است که در هر زمانی تسلیم شریعت همان پیامبری باشیم که دوره او است». (۱۲)

البته کفار به سه گروه تقسیم می‌شوند:

۱. اهل کتاب: یهودی‌ها و مسیحی‌ها

۲. شبیه اهل کتاب: زرتشتی‌ها. بر اساس روایات، زرتشتیان دارای کتاب آسمانی بودند که در طول تاریخ از میان رفته است.

۳. مشرکان و سایر کفار (۱۳)

قرآن کریم، همواره اهل کتاب را از مشرکان جدا کرده است؛ برای مثال می‌فرماید: «ما یودالذین کفروا من اهل الکتاب و لا المشرکین أن ینزل علیکم

من خیر ...» (۱۴) از این رو، با آنکه یهودیان حضرت «عزیر» و مسیحیان حضرت «عیسی علیه السلام» را پسر خدا می دانستند، مشرک نامیده (۱۵) نشده اند و در اسلام روش برخورد و تعامل با آنان مانند مشرکین نیست. (۱۶)

هر مسلمانی که منکر دین اسلام گردد، مرتد نام می گیرد (۱۷) و مجازاتی سخت بر او تحمیل می شود.

عوامل ارتداد

اموری که سبب کفر می شود، هر گاه از سوی یک مسلمان صورت پذیرد، عوامل تحقق ارتداد نیز به شمار می آید. این امور عبارت است از:

۱. انکار اصل دین: مانند انکار وجود خدا، وحدانیت وی، رسالت حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله یا معاد و حیات پس از مرگ. با انکار یکی از این امور فرد کافر می شود؛ مثلاً اگر به خدا ایمان داشته باشد، ولی به شریعت حضرت محمد صلی الله علیه و آله ایمان نیاورد، کافر شمرده می شود؛ «الکافر هو من انتحل غیر الاسلام». (۱۸)

۲. انکار یکی از احکام ضروری و بدیهی دین اسلام: (۱۹) مانند انکار وجوب نماز یا روزه. هر مسلمانی می داند در دین اسلام نماز و روزه واجب است. ممکن است کسی منکر اصل دین اسلام و شریعت محمدی صلی الله علیه و آله نشود؛ ولی به دلیل انکار یکی از احکام ضروری اسلام کافر گشته، حکم ارتداد بر وی جاری گردد؛ «الکافر هو من... و انتحله (یعنی الاسلام) و جحد ما یعلم من الدین ضروره». (۲۰) البته فقها در این مسأله که آیا صرف انکار یکی از ضروریات دین موجب کفر و ارتداد می شود - مانند بهائیان، قادیانی ها و افرادی چون کسروی که پیامبر را تکذیب نمی کنند ولی می گویند شما معانی کلمات پیامبر صلی الله علیه و آله را نمی فهمید - (۲۱) یا باید مستلزم انکار اصل دین باشد

و فرد به این نکته توجه داشته باشد (۲۲) - مثلاً انکار وجوب نماز و روزه، به این معنا باشد که من قبول ندارم در اسلام چنین حکمی وضع شده، پس (نعوذ الله) پیامبر دروغ گفته است - اختلاف نظر دارند. اگر منکر جدید الاسلام به شمار آید یا دور از کشورهای اسلامی زندگی کند، به گونه ای که روشن نبودن بداهت این حکم نزد وی ممکن باشد، به کفر وی حکم نمی شود. (۲۳)

۳. انکار یکی از احکام قطعی ولی غیر ضروری اسلام: (۲۴) هر گاه کسی به طور مشخص بداند مثلاً روزه در عید فطر حرام است یا روزه مسافر (جز در موارد خاص) باطل است و یا پوشش اسلامی بانوان واجب است، ولی با وجود این منکر آن گردد، مرتد می شود؛ چون این امر به انکار رسول خدا صلی الله علیه و آله یا تکذیب آن حضرت می انجامد.

البته لازم نیست انکار دین یا احکام شریعت مقدس حتماً با گفتار صریح و آشکار باشد. هر گفتار یا کرداری که سبب تکذیب، انکار، عیب گذاری و ناقص شمردن، تمسخر و استهزای دین اسلام یا اهانت به مقدسات (۲۵) و کوچک شمردن و دست برداشتن از آن گردد، موجب تحقق کفر و ارتداد می شود؛ مانند افکندن قرآن در کثافات یا پاره یا تیرباران کردن آن. از این روی، هر رفتار و گفتاری که نتیجه آن عدم حقانیت دین اسلام و در نتیجه بی فایده بودن اعتقاد به آن باشد، موجب کفر و ارتداد می گردد. (۲۶) یکی از نمونه های روشن آن حکم حضرت امام خمینی درباره سلمان رشدی و مرتد خواندن او است. سلمان رشدی با صراحت به نفی و انکار اسلام پرداخت؛ ولی به نحوی

مزورانه و شرم آور به ساحت مقدس قرآن کریم، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و همسران و برخی از یاران آن حضرت توهین کرد - این خود جرمی جداگانه به نام «سب النبی» است و مجازات مستقل دارد - و مسأله وحی و نزول قرآن را به سُخره گرفت. او به خواننده کتابش تلقین می کند که رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله و نزول قرآن کریم، دروغ و - معاذ الله - ساخته ذهن نبی اکرم صلی الله علیه و آله است و حتی بعضی از سخنان شیطان نیز در قرآن گنجانیده شده است.

انواع مرتد

در فقه اسلامی مرتد دو نوع است و هر یک احکامی جداگانه دارد:

الف. مرتد فطری: کسی است که پدر یا مادر یا والدینش هنگام انعقاد نطفه وی مسلمان بوده، بعد از بلوغ، آیین اسلام را پذیرفته و سپس به کفر روی آورده است؛ مانند سلمان رشدی که پدرش مسلمان است.

ب. مرتد ملی: کسی است که پدر و مادرش هنگام انعقاد نطفه وی کافر بوده اند؛ بعد از بلوغ، اظهار کفر کرده، سپس مسلمان شده و بعد از آن به کفر باز گشته است. (۲۷)

البته برخی از فقها نیز اسلام یا کفر پدر یا مادر هنگام ولادت طفل را شرط دانسته اند نه هنگام انعقاد نطفه. (۲۸)

فرزندان نابالغ، از جهت اسلام و کفر، تابع آیین پدر و مادرند. (۲۹) هر گاه یکی از والدین مسلمان باشد، فرزند، مسلمان شمرده می شود؛ (اسلام حکمی) چون اسلام بر کفر برتری دارد و تابعیت برتر برای فرزند منظور می شود. (۳۰) اگر پدر و مادر هر دو کافر باشند، فرزند نیز در حکم کافر است. (۳۱) البته باید توجه داشت، برای حکم به ارتداد و اجرای مجازات آن، اسلام

حکمی و تبعی از پدر و مادر کفایت نمی کند. باید فرد، خودش پس از بلوغ، اسلام را اظهار کند و سپس کفر بورزد. (۳۲)

مجازات ارتداد (۳۳)

اگر مرتد فطری مرد باشد، علاوه بر برخی از احکام مدنی مانند فسخ پیمان نکاح و جدایی از همسر بدون نیاز به طلاق و تقسیم اموال بین ورثه، به اعدام محکوم است و توبه اش، از جهت ظاهری، پذیرفته نمی شود یعنی اگر با اعتقاد و باور قلبی توبه کند، خدای متعال می پذیرد و نماز و عبادتش صحیح است؛ اما بر جریان حکم اعدامش تأثیر ندارد. اگر مرتد ملی توبه کند، پذیرفته می شود؛ حتی قبل از جریان هر گونه حکمی، نخست وی را به توبه و بازگشت به اسلام دعوت می کنند و سه روز - برخی از فقها مانند شیخ طوسی گفته اند به قدر لازم - (۳۴) به او مهلت می دهند. اگر در این مدت توبه کرد، آزاد می شود؛ و گرنه به اعدام محکوم می گردد. البته زن مرتد، از هر نوع که باشد کشته نمی شود. او را به توبه فرا می خوانند، چنانچه توبه کرد، آزادش می کنند؛ و گرنه در زندان باقی می ماند، هنگام نماز تازیانه می خورد و در تنگنای معیشتی قرار می گیرد تا توبه کند. (۳۵)

موضوع ارتداد و آثار حقوقی اش در شریعت و فقه اسلام به اندازه ای روشن و بدیهی است که درباره اصل حکم کم ترین تردیدی وجود ندارد و همه مذاهب فقهی آن را پذیرفته اند؛ (۳۶) البته درباره جزئیاتش اختلاف نظرهایی دیده می شود؛ برای مثال، بر اساس رأی مشهور اهل سنت، بین مرتد ملی و فطری یا زن و مرد تفاوتی وجود ندارد؛ - هر نوع که باشد - ابتدا به توبه دعوت می شود،

چنانچه توبه کرد آزاد و گرنه کشته می شود. (۳۷) ابوحنیفه، مانند فقهای شیعه، بین زن و مرد فرق گذاشته است. (۳۸) حسن بصری نیز معتقد است مرتد، بی آنکه به توبه دعوت گردد، کشته می شود. (۳۹)

ماهیت جرم ارتداد

هر جرم از سه عنصر قانونی، مادی و روانی تشکیل می شود.

الف. عنصر قانونی؛ مراد از عنصر قانونی، «جرم شناخته شدن در قانون» است؛ چون هیچ عملی جرم نیست مگر اینکه قبلاً قانونی آن فعل یا ترک فعل را جرم شناخته و برایش مجازات تعیین کرده باشد. همان گونه که گفته شد، در نظام حقوقی اسلام، ارتداد جرم شناخته و مجازات آن بیان شده است. در قوانین جزایی جمهوری اسلامی ایران، درباره ارتداد نصی وجود ندارد؛ ولی چون اصل چهارم قانون اساسی، همه قوانین جمهوری اسلامی ایران را بر احکام شریعت اسلام مبتنی دانسته است و اصل ۱۶۷ قانون اساسی مقرر می دارد «قاضی موظف است کوشش کند حکم هر دعوی را در قوانین مدونه بیابد و اگر نیابد، با استناد به منابع معتبر اسلامی یا فتاوی معتبر، حکم قضیه را صادر نماید و نمی تواند به بهانه سکوت یا نقض یا اجمال یا تعارض قوانین مدونه، از رسیدگی به دعوی و صدور حکم امتناع ورزد» و چون دعوی مذکور به دعاوی مدنی اختصاص یا انصراف ندارد، باید براساس منابع فقهی مرتد را مجرم شناخت و به مجازات حکم کرد.

ب. عنصر مادی ارتداد؛ عنصر مادی یعنی عنصر خارجی، ملموس و محسوس که به سبب آن ارتداد عینیت می یابد؛ به عبارت دیگر، اظهار موجبات ارتداد، عنصر مادی این پدیده به شمار می آید. البته ارتداد با انکار قلبی حاصل می شود؛ ولی آنچه مجازات دنیوی بر آن مترتب می گردد،

ارتدادی است که با گفتار یا رفتار اظهار شود؛ مانند سخنرانی، نوشتن کتاب، مقاله و... ارتداد تا وقتی ابراز نشود، جرم حقوقی نیست و کسی حق تحقیق و تفحص و تفتیش عقاید ندارد. (۴۰) افزون بر این، اگر مسلمانی اظهار کفر کند و پس از آن مدعی شود تحت فشار یا اکراه به چنین کاری مبادرت ورزیده است، چنانچه احتمال آن وجود داشته باشد، ادعایش پذیرفته می شود. (۴۱)

ج. عنصر روانی ارتداد؛ عنصر روانی یعنی قصد مجرمانه داشتن. برخی از متفکران معاصر، مانند راشد الغنوشی و شیخ محمد عبده، معتقدند ارتداد، از آن جهت که جرمی سیاسی و اقدامی عملی علیه حکومت اسلامی است، مجازات دارد. بنابراین، مجازات ارتداد تعزیری است و صرف تغییر دین جرم شمرده نمی شود. (۴۲)

اما آیات و روایات نشان می دهد خود ارتداد، یعنی «صرف تغییر دین و عقیده»، موضوع حکم است نه همراه شدن آن با جرائم دیگر؛ برای نمونه توجه به آیات سوره «محمد» آیه ۲۵، «مائده» آیه ۵۴، «بقره» آیه ۲۱۷ و روایاتی که شیعه و سنی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل فرمودند (۴۳) و نیز روایات نقل شده از امام باقر علیه السلام (۴۴) و علی بن جعفر از امام کاظم علیه السلام (۴۵) سودمند می نماید.

در آیات و روایات دیگر، جزئیات بحث آمده است؛ ولی قیدی که بتوان به یاری آن ارتداد را جرمی سیاسی و اقدام علیه نظام حاکم اسلامی قلمداد کرد، به چشم نمی خورد. البته برخی آیات از جمله آیه ۲۱۷ سوره بقره و مخصوصاً آیه ۷۲ سوره آل عمران نشان می دهد ارتداد به عنوان یک جریان فتنه انگیز برای ایجاد تزلزل در باورهای دینی مسلمانان از سوی دشمنان داخلی و خارجی مطرح

خداوند متعال می فرماید: «و جمعی از اهل کتاب [یهودی ها به پیروان خود] گفتند [بروید در ظاهر] به آنچه بر مؤمنان نازل شده، در آغاز روز ایمان بیاورید و در پایان روز کافر شوید» [و از آیین اسلام بازگردید] شاید آن ها از آیین خود بازگردند» (۴۶) این آیه صریح در تلقی ارتداد به عنوان یک توطئه است. در واقع، نه اسلام آوردن آنان حقیقی بود و نه کفرشان در تحقیق علمی ریشه داشت. این کردار آنها مقدمه ای بود برای ایجاد تزلزل در باورهای دینی مردم مسلمان تا آنان از خود بپرسند اگر اسلام حق و درست است، پس چرا اهل کتاب که از بشارت آسمانی پیشین آگاهند، از آن بازگشتند؟ این کار آنها به واسطه حسادت بود نه خیرخواهی. (۴۷) عامل سوم هوس برخی از مسلمانان است. شیطان این کار ناروا را نزد آنان خوب جلوه می دهد و از جاه طلبی و دیگر مطامع پست دنیوی برای فریفتن و پیوند زدنشان با دشمنان بهره می برد. (۴۸) چه بسا بتوان به واسطه قرائن و شواهد مذکور در این آیات، مجازات مذکور در روایات را به ترتب آثار اجتماعی بر ارتداد افراد مقید دانست؛ یعنی هر گاه کسی که از دین خارج شده، با تبلیغ ارتداد خود، در اذهان عمومی تردید و شبهه پدید آورد و روحیه ایمانی جامعه را تضعیف کند، با آن مجازات روبه رو می شود. (۴۹)

بنابراین، ارتداد به عنوان اخلال در نظم عمومی تردید و فتنه انگیزی جرم شمرده می شود نه به عنوان یک جرم سیاسی و اقدام علیه نظام حاکم. پس، بر خلاف نظر شیخ محمد عبده و راشد الغنوشی، مجازات ارتداد از باب حدود الهی است نه تعزیرات. (۵۰) به همین

جهت، در روایات آمده است: «بر امام واجب است؛ علی الامام» نه «امام می تواند؛ للامام» که ناظر به تعزیر باشد.

با تعلیل مذکور، فتنه انگیزی به عنوان قصد مجرمانه در جرم ارتداد، عنصر روانی آن را تشکیل می دهد؛ ولی فتاوی فقها، مانند عمده یا همه روایات، مطلق است. بدین ترتیب، شاید جرم ارتداد در زمره جرائم صرفاً مادی قرار گیرد. جرائم صرفاً مادی جرائمی است که تنها بانجام عمل مادی از سوی افراد و بدون در نظر گرفتن قصد مجرمانه یا وجود تقصیر جزایی از ناحیه مرتکب، عنصر روانی جرم تحقق پیدا می کند؛ مانند صدور چک بی محل. (۵۱) در این گونه موارد، قانون گذار صرف تحقق کاری را اماره قانونی یا فرض قانونی (۵۲) بر قصد فاعل منظور می کند؛ مثلاً در مسأله حرمت اجتماع زن و مرد نامحرم، فقها معتقدند اجتماع زن و مرد نامحرم در یک فضای بسته، هر چند قصد گناه نداشته باشند، حرام و ممنوع است. حکمت منع از ارتداد در این استنباط جلوگیری از نفوذ بیگانگان و استفاده از ضعف فکری افراد سست ایمان است؛ به عبارت دیگر، آن قدر این شیوه برای ایجاد تزلزل در باورهای دینی مردم مؤثر و رایج و در عین حال شیوه ساده است که قانون گذار به کسی اجازه نمی دهد به آن نزدیک شود، خواه مرتد قصد مجرمانه داشته باشد یا نه.

فلسفه مجازات مرتد

در تفکر الحادی اومانیستی غرب، انسان جایگزین خدا شده است و محور همه ارزش ها قلمداد می شود؛ حقوق و قانون چیزی است که انسان ها وضع می کنند و براساس میل آنها تنظیم می گردد. در این نظام، معیار حقانیت و مشروعیت هر قانون و حکومتی، خواست مردم است. (۵۳) از این

رو، انسان حاکم بر سرنوشت خویش است و هیچ کس دیگر، حتی خدای متعال حق ندارد برایش تصمیم بگیرد. به همین سبب، اومانیسزم به لیبرالیسم، یعنی اباحه گری، می انجامد و دولت نیز جز تأمین رفاه و لذت های مادی افراد وظیفه ای ندارد. در فرهنگ لیبرالیسم سخن از امیال، شهوت و تمنیات است نه حکمت و مصلحت؛ قواعد و مقررات آن گاه اعتبار دارند که در جهت برخورداری مردم از خواسته های نفسانی و رسیدن به هوس هایشان تنظیم شوند؛ به گونه ای که حتی عقل نیز در این ساحت فقط خدمت گزار و ابزار سنجش کم و کیف لذت است. (۵۴) بر این اساس، حق همجنس بازی به همان اندازه مقدس و قابل دفاع و از حقوق طبیعی انسان قلمداد می شود که حق پرستش خدای متعال در عقاید مذهبی مقدس و قابل دفاع است؛ (۵۵) و چون حق پرستش خدا این قدر بی ارزش شمرده می شود، تغییر مذهب به سلیقه افراد و مطلقاً آزاد است و کسی حق ندارد از آن جلوگیری کند. (۵۶)

اما در فرهنگ اسلامی، انسان موجودی دو بُعدی (مادی و معنوی) است؛ حکومت باید در جهت تأمین منافع مادی (دنیوی) و اخروی (معنوی) مردم تلاش کند و منافع مادی باید مقدمه ای برای تأمین منافع اخروی و معنوی به شمار آید. از این رو، هنگام تزاخم و تعارض، مصالح معنوی مقدم است. خدای متعال به مقتضای لطف و حکمتش برای تأمین مصالح دنیوی و اخروی، شریعتی آسمانی به بشر ارزانی داشته است. در این زمان، پذیرش عقاید اسلامی و اجرا کردن قوانین آن تنها راه نیل به آن مصالح شمرده می شود.

دین مقدس اسلام بنیان های اصلی ساختار فکری خود را بر پایه خردمندی بشر

نهاد، همواره انسان‌ها را به بهره‌گیری از فروغ عقل و تعالی اندیشه و جدال فکری صحیح سفارش کرده است. از این رو، بزرگ‌ترین خیانت به بشر آن است که با فتنه‌انگیزی فضای فکری جامعه را آلوده ساخت و اذهان عمومی را در تشخیص حق و باطل مشوش کرد. اعدام و مجازات مرتد در برابر جنگ روانی و تبلیغاتی علیه اسلام و مسلمانان، سدی مستحکم به شمار می‌آید. دولت اسلامی، همان‌گونه که موظف است در صورت مسموم شدن آب شهر آفت زدایی کند و آب سالم برای مردم فراهم آورد، وظیفه دارد در صورت مسمومیت یا آلودگی فضای فکری جامعه و شیوع عقاید گمراه‌کننده در جهت سالم‌سازی آن بکوشد. (۵۷)

بنابراین، مجازات مرتد اقدامی شایسته و بازدارنده است تا دیگران دریابند نمی‌توانند ارزش‌های جامعه را نادیده بگیرند و هر روز به دینی جدید روی آورند.

مجازات ارتداد برای استفاده بهینه از آزادی مذهبی و ایجاد فضای سالم برای بهره‌برداری شایسته از آن است نه محدود ساختن آزادی مذهبی. اسلام از پیروان خود پیروی کورکورانه و بی‌دلیل را نمی‌پذیرد. هر گاه کسی تحت تأثیر پدر و مادر و محیط و عوامل دیگر به اسلام‌گردن نهد با توییح این آیین روبه‌رو می‌شود. اسلام معتقد است پیروانش باید براساس دلیل‌های منطقی و دور از ابهام و پیچیدگی که فرا راه همگان قرار دارد، به مبانی مذهبی پایبند گردند و گرنه صرف اظهار ایمان و به کار بستن مقررات دینی، بدون اتکا به اصول علمی درست، هیچ ارزشی ندارد. اسلام مانند مسیحیت کنونی و دیگر مذاهب ساختگی نیست که قلمرو ایمان را از قلمرو منطق و استدلال جدا بدانند.

در اسلام، ایمان به مبادی مذهب و ریشه های عقاید باید از منطق و استدلال سرچشمه گیرد. اگر از مسیحیان کنونی بپرسیم: چگونه ممکن است خدا در عین آنکه یکی است، سه تا (آب و ابن و روح القدس) باشد؟ پاسخ می دهند: قلمرو ایمانی از قلمرو عقل و منطق جدا است! ولی اسلام می گوید: «به بنسنگانم آنهایی که همه گونه حرف ها را می شنوند و در میان آنها نیکوترینشان را انتخاب می کنند، بشارت بده اینان کسانی هستند که از ناحیه خدا هدایت یافتند و اینان صاحبان خردند». (۵۸)

قرآن کریم از کسانی که برای خدا شریک قائل شده اند یا به سبب تعصب مذهبی و غرور ملی بهشت را مخصوص خود و خود را ملت برگزیده خدا می دانند، دلیل و برهان می خواهد و می فرماید: «قل هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین». (۵۹)

بنابراین، اسلام پیش از آنکه کسی را به عنوان پیرو بپذیرد، به او هشدار می دهد چشم و گوش خود را باز کند و درباره آیینی که می خواهد بپذیرد، آزادانه بیندیشد؛ چنانچه از لحاظ عمق و استدلال روحش را قانع ساخت - البته حتماً قانع می سازد - در شمار پیروانش در آید و گرنه حق دارد هر چه بیش تر درباره اش تحقیق و بررسی کند. قرآن مجید به پیامبرش دستور می دهد: «اگر یکی از مشرکان به تو پناهنده شد به او پناه بده تا گفتار خدا را بشنود آنگاه به امانگاهش برسان؛ این به خاطر آن است که آنها مردمی نادانند». (۶۰)

در پی این فرمان، فردی به نام «صفوان» خدمت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله شرفیاب گردید و از حضرتش خواست اجازه دهد دو ماه در مکه بماند و درباره اسلام تحقیق کند شاید حقیقت و درستی

آن برایش روشن گردد و در زمره پیروانش درآید. پیامبر فرمود: من، به جای دو ماه، چهار ماه به تو مهلت و امان می دهم.
(۶۱)

بر همین اساس، اسلام هشدار می دهد چشم و گوش خود را باز و دلایل و منطق این دین را دقیقاً بررسی کنید، اگر شما را قانع نکرد و مجذوب اصالت و واقعیت خود نساخت، در برابرش گردن ننهید: «لا اکراه فی الدین»؛ (۶۲) ولی هر گاه مسلمان شدید، دیگر نمی توانید از آن باز گردید. این سختگیری، علاوه بر آنکه سبب می شود مردم دین را امری سرسری و تشریفاتی ندانند و در پذیرش و انتخابش بیش تر دقت کنند، راه سودجویی را بر مغرضان و دشمنان کینه توز اسلام می بندد تا نتوانند از این راه، آیین میلیون ها مسلمان را بازیچه امیال شوم خود قرار دهند و در انظار عمومی آن را از اعتبار ساقط کنند.

البته اسلام برای زنان مرتد، بدان سبب که از نظر سازمان دفاعی و فکری نوعاً از مردها ضعیف ترند و زودتر تحت تأثیر قرار می گیرند، کیفی آسان تری در نظر گرفته است. (۶۳)

اساساً خدای متعال انسان را آزاد ولی هدفمند آفریده است. از این رو، آزادی و حق انتخاب انسان موهبتی الهی برای نیل به کمال شمرده می شود. به همین جهت، از نظر اسلام، بت پرستی و شرک و کفر و الحاد در شأن انسان نیست؛ خداوند شرک و کفر را از انسان نمی پذیرد (۶۴) و مشرکان را نمی بخشد؛ «ان الله لا یغفر ان یشرک به و ینسئ الیه الذین یشرکون...» (۶۵).

پی نوشتها

(۲) راغب اصفهانی، المفردات فی غریب القرآن، ص ۱۹۲ و ۱۹۳.

(۳) عهد قدیم، سفر توریه مثنی، فصل ۱۳؛ عهد جدید، نامه ای به مسیحیان یهودی نژاد عبرائیان،

بند ۱۰، جمله ۲۶-۳۲.

(۴) آل عمران (۳)، آیه ۱۹.

(۵) طبرسی، ابوعلی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱-۲، ص ۱۲۸.

(۶) رشیدرضا، محمد، تفسیر المنار، ج ۶، ص ۴۱۶-۴۱۷.

(۷) مصباح یزدی، محمدتقی، پرسش ها و پاسخ ها (آزادی و پلورالیسم)، ج ۴، ص ۳۸ و ۶۲-۷۸.

(۸) آل عمران (۳)، آیه ۸۵.

(۹) بقره (۲)، آیه ۲۸۵.

(۱۰) صف (۶۱)، آیه ۶؛ بقره (۲)، آیه ۱۴۶.

(۱۱) بقره (۲)، آیه ۱۳۶.

(۱۲) مطهری، مرتضی، عدال الهی، ص ۲۹۶-۳۰۰.

(۱۳) ر.ک: کتب فقهی شیعه و اهل سنت؛ بخش جهاد.

(۱۴) بقره (۲)، آیه ۱۰۵.

(۱۵) توبه (۹)، آیه ۳۰ و ۳۱؛ مائده (۵)، آیات ۱۷ و ۷۲ و ۷۳.

(۱۶) طباطبایی، سیدمحمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۹، ص ۲۸۱ - ۲۸۲.

(۱۷) امام خمینی، تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۴۹۹؛ ابن قدامه (از فقهای بزرگ اهل سنت)، المغنی، ج ۱۰، ص ۷۴.

(۱۸) ر.ک: کتب فقهی باب نجاسات، از جمله: شرایع الاسلام و تحریر الوسیله.

(۱۹) ر.ک: کتب فقهی باب نجاسات، از جمله: شرایع الاسلام و تحریر الوسیله.

(۲۰) موسوی عاملی، سید محمد، مدارک الاحکام فی شرح شرایع الاسلام، ج ۲، ص ۲۹۴.

(۲۱) نجفی، محمدحسن، جواهر الکلام، ج ۴۱، ص ۶۰۱ و ج ۶، ص ۴۸۸ و ۴۹؛ موسوی اردبیلی، سیدعبدالکریم، فقه الحدود و

التغریات، ص ۸۳۹.

(۲۲) خویی، سیدابوالقاسم، التنقیح فی شرح العروه الوثقی، ج ۳، ص ۵۸ - ۵۹ و ۶۱؛ امام خمینی، تحریرالوسیله، ج ۱، ص ۱۱۵.

(۲۳) نجفی، محمدحسن، جواهر الکلام، ج ۶، ص ۴۹.

(۲۴) همان.

(۲۵) مانند حکم به ارتداد خانمی از سوی حضرت امام خمینی رحمه الله که در مصاحبه رادیویی به مناسبت تولد حضرت زهرا علیها السلام در پاسخ به این پرسش که الگوی شما کیست، گفته بود: خانم اوشین الگوی من است؛ چون حضرت فاطمه علیها السلام به چهارده

قرن قبل تعلق داشته اند.

(۲۶) نجفی، محمدحسن، جواهرالکلام، ج ۶، ص ۴۸ و ج ۴۱، ص ۶۰۰.

(۲۷) امام خمینی، تحریرالوسیله، ج ۱، ص ۴۹۹.

(۲۸) خویی، سیدابوالقاسم، مبانی تکمله المنهاج، ج ۱، ص ۳۲۵.

(۲۹) نجفی، محمدحسن، جواهرالکلام، ج ۴۱، ص ۶۰۲؛ امام خمینی، تحریرالوسیله، ج ۲، ص ۴۹۸.

(۳۰) همان، ج ۶، ص ۴۹.

(۳۱) همان، ص ۴۴ و ۴۵.

(۳۲) امام خمینی (ره)، تحریرالوسیله، ج ۴، ص ۱۰، م ۱۰.

(۳۳) همان، ج ۴۱، ص ۶۰۳ و ۶۰۵ و ۶۱۷.

(۳۴) همان، ص ۶۱۳.

(۳۵) امام خمینی، تحریرالوسیله، ج ۲، ص ۶۲۴؛ نجفی، محمدحسن، جواهرالکلام، ج ۴۱، ص ۶۰۵ - ۶۱۶.

(۳۶) موسوی اردبیلی، فقه الحدود و التعزیرات، ص ۸۳۶ و ابن قدامه، المغنی، ج ۱۰، ص ۷۶.

(۳۷) الجزیری، عبدالرحمن، الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۵، ص ۴۲۴.

(۳۸) الکاسانی، ابوبکر، بدایع الصنائع، ج ۷، ص ۱۳۵.

(۳۹) ابن قدامه، المغنی، ج ۱۰، ص ۷۶.

(۴۰) فقه الحدود و التعزیرات، ص ۸۵۹.

(۴۱) همان.

(۴۲) مظفری، محمدحسین، نابردباری مذهبی، ص ۸۲ - ۸۳.

(۴۳) محدث نوری، مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۲۴۲؛ المغنی، ج ۱۰، ص ۷۶.

(۴۴) شیخ طوسی، تهذیب الاحکام، ج ۱۰، ص ۱۶۱، ح ۵۵۳.

(۴۵) همان، ص ۱۵۹، ح ۵۴۴.

(۴۶) آل عمران (۳)، آیه ۷۲.

(۴۷) بقره (۲)، آیه ۱۰۹.

(۴۸) محمد (۴۷)، آیات ۲۵-۳۰.

(۴۹) ر.ک: مصباح یزدی، محمدتقی، جزوه دین و آزادی.

(۵۰) از این روی، همه فقهای شیعه و سنی بحث ارتداد را در باب حدود مطرح کرده اند.

(۵۱) ولیدی، محمد صالح، حقوق جزای عمومی، ج ۲ (جرم)، ص ۳۲۳ - ۳۲۴.

(۵۲) در اماره قانونی. اثبات خلاف اماره ممکن است و در این صورت رفع اثر می شود؛ اما اگر قانون گذار چیزی را به عنوان فرض قانون لحاظ کند، در صورت اثبات

خلاف آن مطلب نیز آثار حقوقی اش مرتفع نمی شود. (ر.ک: الوسیط، عبدالرزاق سنهوری، ج ۱ و کتاب های ادله اثبات دعوی).

The will of the people shall be the basis of the authority of government... (۵۳)
(.)Art.۱۲/۳/universal Dec.of Human Rights

(۵۴) ر.ک: آنتونی آربلاستر، لیبرالیسم غرب ظهور و سقوط، ترجمه عباس مخبر دزفولی.

Altman Andrew; Arguing About law, An Introduction to Legal philosophy; (۵۵)
.u.s.A:Wadsworth publishing Company, ۶۹۹۱, p.۶۴۱

(۵۶) ماده ۱۸ اعلامیه جهانی حقوق بشر.

(۵۷) هفته نامه پرتو، ۲/۱۰/۸۱. (سخنرانی آیت الله مصباح یزدی)

(۵۸) زمر (۲۹)، آیه ۱۸.

(۵۹) بقره (۲)، آیه ۱۱۱؛ انبیاء (۲۱)، آیه ۲۴؛ نحل (۱۶)، آیه ۶۴.

(۶۰) توبه (۹)، آیه ۶.

(۶۱) اسدالغابه، ج ۳، ص ۲۲.

(۶۲) بقره (۲)، آیه ۲۵۶.

(۶۳) قربانی، زین العابدین، اسلام و حقوق بشر، ص ۴۸۰-۴۸۲.

(۶۴) زمر (۲۹)، آیه ۷.

(۶۵) نساء (۴)، آیه ۱۱۶.

فلسفه مجازات مرتد چیست؟ مگر اسلام آزادی اندیشه و عقیده را قبول ندارد؟ مگر اسلام خود به تحقیق و پیشرفت و عدم تبعیت کورکورانه و تعصب بیجا سفارش نمی کند، پس چرا اگر فردی با تحقیق و تفکر به این نتیجه رسید که دین دیگر بر حق یا کامل تر است، نمی تواند از اسلام ب

پرسش

فلسفه مجازات مرتد چیست؟ مگر اسلام آزادی اندیشه و عقیده را قبول ندارد؟ مگر اسلام خود به تحقیق و پیشرفت و عدم

تبعیت کورکورانه و تعصب بیجا سفارش نمی کند، پس چرا اگر فردی با تحقیق و تفکر به این نتیجه رسید که دین دیگر بر حق یا کامل تر است، نمی تواند از اسلام برگردد و به آن دین عقیده ورزد؟

پاسخ

مرتد کسی است که از اسلام خارج شده و کفر را اختیار نماید، (امام خمینی، تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۳۶۶). مرتد در مذهب اهل سنت نیز همین تعریف را دارد، (ابن قدامه، المغنی، ج ۱۰، ص ۷۴)

خروج از اسلام به این است که فعل یا قولی از انسان صادر شود که نشان دهنده انکار اصل دین یا اصلی از اصول دین، چون توحید، نبوت یا معاد باشد و یا انسان یکی از ضروریات دین را منکر شود به گونه ای که این انکار به تکذیب توحید یا رسالت پیامبر اکرم (ص) منتهی گردد. در این صورت ارتداد حاصل می شود، (تحریر الوسیله، ج ۱، ص ۱۱۸)

تذکر (۱): انکار ضروری دین آن گاه موجب ارتداد خواهد بود که شخص منکر، به ملازمه انکار آن با انکار رسالت ملتفت باشد از این رو انکار ضروری توسط مسلمان جاهل و یا توسط محقق که با تحقیق روشمند ضروری بودن حکمی را نمی پذیرد یعنی ملتفت به رسالت است ولی آن حکم را انکار می کند مرتد نخواهد بود.

تذکر (۲): صرف شک در اصلی از اصول دین یا حکم ضروری، انکار آن محسوب نمی شود. زیرا در ارتداد باید انکار صدق کند.

امام صادق (ع) فرمود: «در جامعه اسلامی هر مسلمانی که از دین اسلام

رجوع کرد و پیامبری رسول اکرم(ص) را منکر شد و او را تکذیب نمود خویش بر کسی که این انکار و تکذیب را از وی بشنود مباح است»، (حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۸، ابواب حد المرتد، باب ۱، ص ۵۴۵، حدیث ۳). و نیز از آن حضرت سؤال شد: «درباره کسی که در خدای تعالی شک کند چه می گوئید؟ امام فرمود: «کافر است» دوباره سؤال شد: «اگر در رسالت پیامبر اکرم(ص) شک کند چه؟ امام فرمود: «آن هم کافر است» آن گاه امام فرمود: «تنها هرگاه انکار کند کافر است»، (وسائل الشیعه، ج ۱۸، باب ۱۰ از ابواب حد المرتد، ص ۵۶۹، حدیث ۵۶)

۲ اقسام مرتد: از آنجا که در فقه شیعه و برخی از فرق اهل سنت اقسام مرتد احکام متفاوت دارند شناخت اقسام مرتد لازم است.

مرتد فطری: کسی است که پدر یا مادر او هنگام انعقاد نطفه اش مسلمان بوده اند و خود پس از رسیدن به بلوغ اظهار اسلام کرده و سپس از اسلام خارج شده است، (تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۳۳۶).

تذکر: برخی اسلام یکی از والدین را به هنگام تولد شرط می داند نه انعقاد نطفه < Font face=MTR Style="font-size: ۱۵" > (خویی، مبانی تکمله المنهاج، ج ۱، ص ۳۲۵) و برخی اظهار اسلام بعد از بلوغ را شرط نمی دانند، (شهید ثانی، مسالک الافهام، ج ۲، ص ۴۵۱).

مرتد ملی: کسی است که پدر و مادرش به هنگام انعقاد نطفه او کافر بوده اند و او پس از بلوغ اظهار کفر کرده و پس از آن مسلمان شده و مجددا کافر شده است، (تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۳۶۶).

حکم مرتد: حکم مرتد در فقه شیعه:

مرتد دارای برخی از احکام مدنی درباره ارث و جدایی از زوجیت و برخی از احکام وضعی فقهی مانند نجاست است که ظاهراً هیچ یک از اینها محل سؤال شما نیست پس فقط به تفصیل حکم جزایی آن می پردازیم.

مرد مرتد فطری: اگر مرتد فطری مرد است کشته می شود و توبه او ظاهراً قبول نمی شود، (تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۴۹۴) و این قول قول مشهور است.

زن مرتد فطری و ملی: زن مرتد چه مرتد فطری باشد چه ملی، کشته نمی شود بلکه دعوت به توبه می شود، اگر توبه کرد آزاد می شود و الا در زندان باقی می ماند، (تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۴۹۴).

مرتد ملی: مرد مرتد ملی نخست تا سه روز دعوت به توبه می شود. اگر توبه کرد آزاد می شود و الا کشته می شود.

تذکر: در مدت دعوت به توبه اختلاف است برخی آن را سه روز می دانند و برخی آن را مدت لازم برای توبه، که به اختیار حاکم تعیین می شود، می دانند، (شیخ طوسی، المبسوط، ج ۷، ص ۲۸۲).

آیا می توان باوری را صرفاً به این دلیل که صحیح است به دیگران تحمیل کرد، آیا در این صورت مساله عادت دادن به جای پرورش تفکر و شناخت علمی که باور عمیق و رفتار با بصیرت را دنبال خواهد داشت، قرار نمی گیرد؟

پرسش

آیا می توان باوری را صرفاً به این دلیل که صحیح است به دیگران تحمیل کرد، آیا در این صورت مساله عادت دادن به جای پرورش تفکر و شناخت علمی که باور عمیق و رفتار با بصیرت را دنبال خواهد داشت، قرار نمی گیرد؟

پاسخ

انسانها در انتخاب راه، انتخاب عقیده و فکر آزاد هستند و هیچکس حق تحمیل عقاید خود و لو صحیح را به دیگران ندارد و خداوند نیز چنین وظیفه ای را بعهده هیچکس حتی انبیا قرار نداده و در قرآن کریم می فرماید: «انا هدیناه السبیل اما شاکرا و اما کفورا» ما راه هدایت و (صراط مستقیم) را به انسانها نشان می دهیم خواه آنرا بپذیرند و شاکر باشند و خواه با نپذیرفتن کفورا نعمت الهی کنند البته آنهایی که با اختیار حق را می پذیرند هدایت می شوند و از چشمه سار زلال هدایت و نورانیت بهره می گیرند و آنهایی که با اختیار خود حق را کناری می نهند و نمی پذیرند مسیر ضلالت در پیش می گیرند و طبعاً جز خسران، گمراهی و عذاب الهی را بدست نخواهند آورد. بنابراین وظیفه ما نشان دادن راه حق به دیگران است. وظیفه تبلیغ صحیح آموزه های دینی است و برای انجام این وظیفه مهم باید از همه امکانات موجود بنحو صحیح استفاده کنیم و از هر گونه تحمیل و تحکم نسبت به دیگران باید دوری کنیم.

محدوده آزادی برای غیر مسلمانان در قرآن چیست

محدوده آزادی برای غیر مسلمانان در قرآن چیست

۱. انسان به دلیل داشتن اراده به طور تکوینی آزاد است ولی عواملی اراده او را محدود می سازند؛ از جمله این عوامل پذیرفتن اسلام است که محدودیت هایی را برای آنان به ویژه در عرصه زندگی اجتماعی با مسلمانان فراهم می آورد.

۲. از جمله آیاتی که به این موضوع پرداخته آیه های ۹۷ از سوره مبارکه ممتحنه است "عَسَى اللَّهُ أَن يَجْعَلَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ الَّذِينَ - عَادَيْتُمْ مِنْهُمْ مَوَدَّةً وَاللَّهُ قَدِيرٌ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ لَا يَنْهَى كُمْ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقْتَلُوا فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوا مِنْ دِيرِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ إِنَّمَا يَنْهَى كُمْ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَتَلُوا فِي الدِّينِ وَأَخْرَجُوا مِنْ دِيرِكُمْ وَظَهَرُوا عَلَى - إِخْرَاجِكُمْ أَنْ تَوَلَّوْهُمْ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَاُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (ممتحنه ۹۷) امید است خداوند میان شما و دشمنانتان [از طریق اسلام، پیوند محبت برقرار کند، و خداوند قادر، آمرزنده و مهربان است خدا شما را از نیکی کردن و رعایت عدالت نسبت به کسانی که در امر دین با شما پیکار نکردند و از خانه و دیارتان بیرون نراندند، نهی نمی کند؛ چرا که خداوند عدالت پیشگان را دوست دارد. [خداوند]، شما را تنها از دوستی با کسانی نهی می کند که در امر دین با شما پیکار کردند، و شما را از خانه هایتان بیرون راندند، یا به بیرون راندن شما کمک کردند، هر کس اینان را دوست بدارد، ظالم و ستم گر است" این آیات شریفه به دنبال آیاتی مطرح شده که به گسستن پیوند با مشرکان تصریح نموده است

۳. به دلیل آیه شریفه

پنجم از سوره توبه که می فرماید: "فَاَقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ هُرَّ كَجَا كَه مَشْرِكِينَ رَا يَافِتِيدُ أَنْ هَا رَا بَكْشِيدُ."، آیات فوق به کفار ذمی مربوط است نه کفار حربی ولی آیه سوره مبارکه توبه به کفار حربی مربوط است (تفسیر المیزان علامه طباطبایی، ج ۱۹، ص ۲۳۴، مؤسسه اعلمی)

۴. با توجه به این دو دسته از آیات که غیر مسلمانان را نیز به دو گروه تقسیم می کنند، می توان گفت غیر مسلمانان به دو گروه تقسیم می شوند: دسته ای که در برابر مسلمانان ایستاده و دشمنی خود را در عمل با آنان نشان داده اند؛ تکلیف مسلمانان این است که هر گونه رابطه را با این گروه قطع کنند؛ اما دسته دیگر که با وجود کفر و شرک به مسلمانان کاری نداشته و یا حتی با آنان پیمان ترک دشمنی بسته اند؛ آیات فوق آشکارا به این حقیقت اشاره دارند که پیوند دوستی مسلمانان با آنان بی اشکال است (جواهر الکلام محمد حسن نجفی ج ۲۱، کتاب الجهاد، دار احیاء التراث العربی)

۵. کفر ذمی (غیر حربی و نیز اقلیت های دینی غیر مسلمان که دستور اسلام هم زیستی مسالمت آمیز با آن ها است مسلمانان در این هم زیستی موظفند برخی حریم ها را رعایت کنند که در اصول قانون اساسی کشور، از جمله اصل های بیست و ششم و سیزدهم بدان تصریح شده است زیرا نگذاشتن موازین اسلامی به طور آشکار، از جمله این حریم هاست البته این دسته از غیر مسلمانان در حدود قانون در انجام مراسم دینی خود آزاد بوده و در احوال شخصی از قبیل ازدواج ارث و... و نیز تعلیمات دینی بر اساس

آیین خود عمل می کنند. مجاز نبودن به تأسیس معابد جدید، ورود به مساجد مسلمانان مجاز نبودن به اسکان در برخی از سرزمین های اسلامی مانند حجاز، ننگنجاندن آن چه انجامش در معاهده صلح برای مسلمانان جایز نیست مانند تظاهر به منکرات بازگرداندن زنانی از همسران آن ها که اسلام آورده و به سوی مسلمانان هجرت کرده اند و در آیه دهم از سوره ممتحنه بدان تصریح شده است و بازگرداندن مردان مهاجر، به سرزمین کفار حربی پرداختن جزیه و... از محدودیت های دیگری است که برای غیر مسلمانان در کتب فقهی بر شمرده شده است (تفسیر نمونه آیت الله مکارم شیرازی و دیگران ج ۲۴، ص ۳۱ ۳۳، دارالکتب الاسلامیه)

۶. البته مسلمانان باید هوشیار باشند تا از رهگذر این معاهده صلح و هم زیستی اجتماعی با غیر مسلمانان از نظر ایمانی ضربه نخورند همان گونه که پیشینه عملکرد غیر مسلمانان چنین چیزی را نشان می دهد. (تفسیر نمونه آیت الله مکارم شیرازی و دیگران ج ۲، ص ۳۷۲، دارالکتب الاسلامیه)

۷. در آیات ۱۲۵ ۱۲۸ سوره مبارکه نحل دستوراتی درباره مقابله با مخالفان آمده است که دقت در مفاهیم آن ها برای شما پرسش گر محترم مفید است

آیا اسلامی که عقاید زشتی مانند دفن دختران را طرد می کرد، نمی توانست برده داری هم را حذف کند؟

پرسش

آیا اسلامی که عقاید زشتی مانند دفن دختران را طرد می کرد، نمی توانست برده داری هم را حذف کند؟

پاسخ

واقعیت آن است که موضوع برده داری با زشتی و بی عدالتی زنده به گور کردن دختران و بطلان بت پرستی کاملاً متفاوت است زیرا بردگان کسانی بودند که در جنگ شرکت می کردند و بعد از اسارت، آنان از مجازات مرگ نجات می یافتند اما به بردگی گرفته می شدند و این یک لطفی بود که نسبت به لشکریان فریب خورده دشمن انجام می پذیرفت. اما آن چه زشت بود روابط ناسالم و تضييع حقوق بردگان بود. پس از ظهور اسلام بردگی به عنوان نجات فریب خوردگان از کشته شدن پذیرفته شد. اما برای اصلاح روابط با بردگان و زمینه سازی برای رشد و آزادگی آنان برنامه های متعددی لحاظ شد

که به بهانه های مختلف آزاد می شدند.

آیه یا روایتی نقل کنید که در آن از آزادی اندیشه و بیان مردم (حتی آزادی مخالفان) سخن گفته باشد.

پرسش

آیه یا روایتی نقل کنید که در آن از آزادی اندیشه و بیان مردم (حتی آزادی مخالفان) سخن گفته باشد.

تفکر و اندیشه در حوزه علوم عقلی و نقلی از لوازم حیات فرهنگی هر فرد است. یک انسان از این جهت که باید بینشی و دیدگاهی درباره جهان و خدا و پیامبران و ادیان الهی داشته باشد باید با فکر و تعقل و اندیشه آزادانه و بدون هیچ اکراه و اجبار بتواند تحقیق بکند، سؤال بکند، کاوش و جستجو کند تا بتواند مسیر حق را پیدا کند و یا لاقلاً برای خودش حقی را پیدا کند تا نزد عقل و وجدان و خدا جوابگو باشد و حجت بر او تمام شود. برای نمونه ابن ابی العوجا که شخصی دهری و بی دین بود اشکالات و پرسش های خود را با شاگردان امام صادق(ع) مانند هشام بن حکم و دیگران مطرح می کند و با یکدیگر بحث و گفتگو می کردند و حتی با خود امام صادق(ع) نیز بحث و مذاکره می کردند یا جاثلیق و کشیشهای مسیحی و علمای ادیان دیگر با امام رضا(ع) بحث و مذاکره می کردند و امامان بزرگوار نیز از بحث های آنان استقبال می کردند و جواب شبهات آن ها را می دادند. بنابراین، هر فرد باید دنبال کشف حقیقت باشد و با متخصصان هر رشته به بحث و گفتگو بنشیند تا بتواند حجت و برهان عقلی بر روش و متد و افکار خود داشته باشد. اصولاً دین و تدین که زیر بنای اعمال انسان است و به عمل ها و کارهای انسان شکل می دهد، قابل اجبار و اکراه نیست و نمی توان کسی را بر آن مجبور ساخت. اعتقاد قلبی

آن چنان در قلب انسان رسوخ می کند که حتی با سرنیزه نیز نمی توان آن را تغییر داد، مانند گالیله که اعتقاد داشت که زمین به دور خورشید می چرخد، ولی دیگران او را تهدید به مرگ کردند که چرا می گویی زمین به دور خورشید می چرخد، ولی ایشان دست از عقیده خود برداشت.

اسلام و علمای اسلام بر این مطلب تأکید دارند که هر انسان عاقل و بالغی باید حجت و برهانی بر معتقدات خود داشته باشد در اصول دین نمی توان تقلید کرد. اسلام موافق با آزادی بیان است، اما نه آزادی مطلق، برای این که آزادی بیان نباید موجب شبهه و انحراف و نحل به مبانی و اندیشه های دینی و آزادی های عموم مردم شود، برای نمونه شخصی با بیان خود مطالب خرافی پوچی را به مردم القا می کند در زمان حضرت موسی(ع) سامری با بیان خود مردم را به گوساله پرستی کشاند و آنان را از خداپرستی که راه صحیح و همراه با حجت و برهان بود، منحرف کرد. بیان و سخن گفتن مانند دست و پای انسان، وسیله و حربه ایت است که با آن می توان به دیگران ظلم کرد و می توان به مردم و جامعه کمک کرد. اگر دست و پای انسان آزاد مطلق است بیان هم باید آزاد مطلق باشد در حالی که چنین نیست. همان طوری که انسان نمی تواند به عنوان آزادی صبح که از خانه بیرون می آید با پای خویش به هر کس و هر چیز که می رسد اذیت و آزار برساند یا با دستش به هر کس که می رسد ظلم کند، همین طور با زبانش هم نمی تواند و نباید هر چه خواست

بگوید. از کلمات زیبای امیرالمؤمنین (ع) است که می فرماید: رَبِّ قَوْلُ أَنْفَذَ مِنْ صَوْلٍ؛ (۱) چه بسا گفتاری که از شمشیر برنده تر است.

اعتقادات انسان باید بر میزان و مبانی صحیح و عاقلانه استوار باشد اما ابراز و بیان آن ها در جامعه و القای آنها به دیگران در صورتی آزاد است که بر اساس عقل و منطق و برهان استوار باشد، اگر بیان و سخنی بر میزان حق و عدل نباشد نباید برای دیگران مطرح شود و انسان نباید به خود حق دهد که آن را به دیگران القا کند.

اسلام و عالمان اسلامی هرگز مخالف با آزادی اعتقاد نیستند، بلکه اصرار دارند که چشم بسته چیزی را قبول نکنید. در اعتقادات باید تحقیق کنید و تقلید از دیگران نکنید و اگر کسی با عالمان دینی مجالست داشته باشد و در درس های آنان شرکت کند متوجه می شود که هر شخص با هر مرامی که باشد می تواند سؤال کند و حرف خود را مطرح کند و جواب بشنود. البته این گونه بحث ها و سؤال و پرسش ها در محیطهای مخصوص علم و دانش و مربوط به حوزه اندیشه دینی آزاد است و هیچ کس مخالف با آن نیست، ولی اگر کسی بدون تحقیق کافی و بدون بحث و گفتگو با اهل فنّ و با متخصصان آن علم بخواهد مطالب غیر منطقی خود را در بین مردم مطرح کند و تراوشات فکری خود را به دیگران القا کند آزاد نیست و خود او نیز نباید به خود اجازه دهد هر حرفی را به دیگران القا کند، چون سطح معلومات مردم متفاوت است و در بین آنان افراد کم سواد، کوتاه بین، کم ظرفیت،

ناتوان وجود دارد. القای افکار انحرافی در سطح عموم جامعه مانند ایناست که داروهای یک داروخانه را آزادانه در اختیار اقشار مختلف مردم قرار دهند، بدیهی است که تمامی این داروها برای همگان مفید نیست و امکان دارد سوء استفاده های خطرناکی از آن ها بشود.

پاورقی ۱ نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۳۹۴.

خداوند بزرگ چندین بار در قرآن، در سوره های نور و نساء، مؤمنان را نصیحت می کند که با کنیزان و بردگان خود خوش رفتاری کنند. آیا برده داری اشکال ندارد؟

پرسش

خداوند بزرگ چندین بار در قرآن، در سوره های نور و نساء، مؤمنان را نصیحت می کند که با کنیزان و بردگان خود خوش رفتاری کنند. آیا برده داری اشکال ندارد؟

پاسخ

آری قرآن در سوره های نساء، نحل، مؤمنون، نور، روم و احزاب از احکام بردگان سخن به میان آورده و به مؤمنان سفارش نموده است که با آنان خوش رفتاری نمایند؛ اگر چه قرآن امر بردگی و استرقاق را به عنوان یک دستور حتمی در مورد اسیران جنگی بیان نکرده است، ولی با بیان احکام بردگی، آن را به عنوان یک واقعیت و امر پذیرفته شده در جوامع بشری آن زمان، به رسمیت شناخته است. این پذیرش واقعیت و سنت حاکم بر جوامع بشری آن زمان و بیان احکام فقهی در این امر، جای اشکال و خرده گیری بر اسلام ندارد. آن چه در ترازوی داوری و قضاوت خردورزان نقش دارد، محتوا و کیفیت جهت گیری احکام فقهی استرقاق در اسلام است که آیا جهت گیری این احکام به سمت و سوی تقویت بردگی است، یا در جهت رهایی تدریجی آنان؟ پاسخ دوم درست است که در این صورت نه تنها نقطه ضعفی برای اسلام نیست، بلکه نقطه قوت این ایدئولوژی است.

توجه به این نکته در قضاوت نهایی به ما کمک می کند و آن این است که اسلام بردگی را ابداع نکرده است، بلکه در آن عصری که مسئله بردگی با تار و پود جوامع بشر آمیخته بود، به عنوان یک امری که وجود دارد، پذیرفته و با بیان یک سلسله دستورها در جهت رهایی بردگان قدم برداشت. به بیان دقیق تر، اسلام در

راه آزادی بردگان پیش قدم شد.

حال چرا یکباره و به صورت انقلابی در جهت رهایی بردگان گام برداشت، بلکه در جهت رهایی تدریجی آنان کوشید، پاسخ این است که رهایی دفعی، مشکلاتی را به دنبال داشت. در توضیح آن می‌گوییم: اگر نظام غلطی در بافت جامع ای وارد شود، ریشه کن نمودن آن به زمان و برنامه حساب شده ای نیاز دارد. در غیر این صورت نمی‌توان آن را ریشه کن نمود. درست مانند انسانی که به بیماری خطرناکی مثل اعتیاد مبتلا شده و بیماریش کاملاً پیشرفت نموده است. آزادی دفعی بردگان ممکن بود مفاسدی را در پی داشته باشد بدین شرح:

۱ اگر اسلام یک باره و به طور کلی بردگی را لغو می‌کرد، نظام اقتصادی و اجتماعی مردم به ناگاه از هم می‌پاشید؛ در این صورت بردگان که فاقد کار و زندگی و خانه و مسکن بودند، ممکن بود از جهت معیشتی و اقتصادی جامعه را به بحران سوق دهند. این هم به ضرر بردگان بود و هم به ضرر دیگران.

۲ اگر بردگان به یک باره آزاد می‌شدند، با توجه به ظلم و ستمی که در طول سالیانی دراز متحمل شده بودند، به انتقام جویی روی می‌آوردند و سرانجام امنیت عمومی، وضع سیاسی جامعه و شرف انسانی متحمل خسارات فراوانی می‌شد.

۳ اسلام در مسیر حرکت تکاملی خویش خواه ناخواه با جنگ‌هایی روبه‌رو می‌شد و اسیران می‌گرفت. حال اگر این اسیران را کی باره آزاد می‌کرد، ممکن بود بار دیگر توطئه نمایند و با مسلمانان دیگر بار بجنگند. اسلام راه

بهتری را انتخاب نمود؛ اول اسیران جنگی را به صورت غلامان و کنیزان وارد خانه مسلمانان نمود و به مسلمانان سفارش نمود که با آنان خوش رفتاری نمایند، تا از نزدیک خوبی های مسلمانان را بنگرند و تدریجاً با فرهنگ و اخلاق اسلامی آشنا شوند و از دشمنی با اسلام دست بردارند و به تدریج آزاد شوند. در این صورت نه تنها با اسلام و مسلمانان دشمنی نمی ورزند، بلکه به یاوران و سربازان اسلام تبدیل می شوند.

علامه طباطبایی در این خصوص می گوید: "اسلام تا می توانست از جامعه های غیر اسلامی (= کافران حربی) گروهی را به شکل اسیر جنگی می گرفت و در جامعه حق و عدالت وارد می ساخت و به تعلیم و تربیتشان می پرداخت، سپس از راه های مختلف به تدریج آنان را آزاد ساخته و جزء جامعه اسلامی می نمود". [۱]

برنامه های اسلام برای زدودن بردگی:

اسلام برای از بین بردن پدیده بردگی برنامه هایی را ارائه داده است. اینک به بیان برخی از آن ها می پردازیم:

الف) لغو همه راه های بردگی جز یک راه:

در عصر بعثت رسول گرامی اسلام(ص) برای بردگی راه های متعددی وجود داشت. وجود هر یک به بردگی رسمیت می بخشید و قانونی به حساب می آمد و آن ها بدین قرار بود:

۱ اسارت در جنگ ها: طبیعی است که دو طرف درگیر در جنگ از یکدیگر اسیر بگیرد. این اسیران به صورت برده به خدمت گرفته می شدند.

۲ خواست حاکم و سرپرست: حاکم و سرپرست ستمگر افراد زیر دست را به بردگی می گرفت و در مزارع و دامداری و مانند

آن، به کار می گماشت و احیاناً آنان را به عنوان برده به دیگری می فروخت.

۳ تبعیت طفل از مادر خویش که برده و کنیز بود، اگر چه پدرش آزاد بود، ولی به جهت کنیز بودنِ مادر، طفل هم به بردگی محکوم بود.

۴ فرار از لشکر، امتناع از جنگیدن و خدمت سربازی.

۵ فراریان از کشوری و پناهنده شدن به دولت دیگر و خود را تسلیم آن حکومت نمودن که این کار برای حکمرانان کشوری که بدان پناهنده شده بودند، ایجاد حق می کرد و آنان می توانستند پناهندگان را به بردگی بگیرند.

۶ ارتکاب جرایمی همانند قتل، دزدی و ... (جریان به بردگی گرفتن ساختگی بن یاسین، برادر حضرت یوسف(ع) به جرم سرقت گویای این امر است).

۷ فقری که به موجب آن شخص خودش را به دیگری بفروشد و خود را ملزم سازد برای مولایش کار کند.

۸ فروختن فرزند؛ پدر حق داشت فرزند خویش را به جهت تنگدستی به عنوان برده بفروشد.

۹ فروختن همسر؛ شوهر حق داشت همسر خویش را به عنوان برده به فروش برساند.

۱۰ آدم ربایی، فرد دزدیده شده به عنوان برده فروخته می شد، مانند زید بن حارثه که ربوده و به عنوان غلام فروخته شد.

۱۱ باختن در قمار؛ گاهی فرد قمار باز خود را گرو قمار قرار می داد و در صورت باختن وی برده می شد.

اسلام همه این راه ها و سرچشمه های بردگی را مسدود نمود، و تنها اولی را با شرایطی پذیرفت. و آن را هم هرگز به عنوان جنبه الزامی اعلان نکرد. حاکم اسلامی می تواند با رعایت مصلحت از برده گرفتن پرهیز نماید.

(ب) زشت

شمردن انسان فروشی:

حال که یک سرچشمه بردگی آن هم به ناچار مورد پذیرش قرار گرفت، ممکن است از همین راه مردم سوء استفاده کنند و سایه شوم بردگی را بر جامعه اسلامی چیره گردانند. برای این که چنین اتفاقی نیافتد، اسلام آمد و خرید و فروش بردگی را بدترین و منفورترین معاملات اعلام کرد. پیامبر(ص) فرمود: "شَرُّ النَّاسِ مَنْ بَاعَ النَّاسَ؛ [۲]۱ بدترین مردم کسی است که انسان ها را بفروشد".

ج) رفتار انسانی با بردگان:

اسلام در مورد رفتار انسانی با بردگان بسیار سفارش نموده است. پیامبر(ص) فرمود: "کسی که برادرش زیردست او است، باید از آنچه می خورد، به او بخوراند و از آن چه می پوشد، به او بپوشاند و زیادت از توانایی به او تکلیف نکند." [۳]۲ امام علی(ع) به غلامش، قنبر گفت: "من از خدای خود شرم دارم که لباسی بهتر از تو بپوشم". [۴]

د) احیای شخصیت بردگان:

در همین دوره محدودی که فردی به سبب اسارت در جنگ به صورت برده زندگی می کند، اسلام ضمن این که با برنامه حساب شده ای آنان را به سوی آزادی و ازادگی سوق می دهد، برای آنان شخصیت قایل است. تا آن جا که از نظر شخصیت انسانی، هیچ تفاوتی میان بردگان و افراد آزاد نمی گذارد و معیار ارزش را تقوا قرار می دهد. [۵] بدین منظور به بردگان اجازه میدهد که همه نوع پست های مهم اجتماعی را عهده دار شوند تا آنجا که بردگان می توانند مقام مهم قضاوت را بر عهده بگیرند. [۶]

ه) گشودن دریچه های آزادی:

اسلام راه های فراوانی را برای آزادی بردگان در نظر گرفته است که با توجه به این راه ها

خواه ناخواه بردگی از جامعه بشری زدوده می شود. ان راه ها به دو دسته تقسیم می شود:

۱ راه استجابی و سفارش های اخلاقی:

درباره پسندیده بودن آزاد نمودن بردگان، در سخنان رسول گرامی اسلام (ص) و امامان معصوم (ع) بسیار سفارش و تأکید شده است. این اسوگان با انواع لطایف و شگردها تلاش کردن میان مردم آزاد نمودن بندگان را فرهنگ کنند و بدون نیاز به دستورهای الزامی با قصد قربت و ثواب خداوند به آن اقدام نمایند.

پیامبر (ص) فرمود: "هر که برده مسلمانی را آزاد کند، خداوند او را از آتش جهنم آزاد می سازد." [۷]۳

۲ راه وجوبی و دستورهای قانونی:

اسلام افزون بر سفارش های اخلاقی و ارزش نهادن به آزاد نمودن بندگان، در موارد متعددی با دستورهای الزامی، مسلمانان را به آن وادار نموده است.

اینک نگاهی اجمالی به راه های قانونی برای آزادی بندگان:

۱- آزادی بندگان از راه معاهده و مکاتبه (مکاتبه مشروط یا مطلق)؛

۲- عتق تدبیر؛

۳- تبعیت اشرف ابوبین؛

۴- عتق برای تملک انشی بر احدالعمودین؛

۵- عتق برای تملک ذکر بر احدالعمودین یا محارمی از زنان؛

۶- عتق سرایت؛

۷- عتق استیلا (ام ولد)؛

۸- عتق مرضی، همانند کوری، جذام، لنگ و زمینگیر؛

۹- مسلمان شدن عبد قبل از این که مولایش در محیط کفر مسلمان شود؛

۱۰- هرگاه مولا گوش، بینی و یا عضو دیگری از اعضای بدن برده را جدا کند؛

۱۱- اگر مولا وارث نداشته باشد، برده با مال میت آزاد می شود؛

۱۲- برده مؤمن پس از هفت سال آزاد می شود؛ [۸]

۱۳- یکی از مصارف هشتگانه زکات، آزاد کردن بردگان است. گویند که در زمان خلاف عمر بن عبدالعزیز فقیری یافت نمی شد که زکات به آنان

بدهند. زکات را برای آزاد کردن بردگان مصرف کردند و شمار زیادی از آنان آزاد شدند.

۱۴- آزادی به واسطه عهده نذر و قسم.

۱۵- آزادی به واسطه کفاره در موارد مختلف مانند کفاره روزه، قتل خطایی و ... [۹].

کوتاه سخن این که: اسلام به جهت رعایت مصلحت و پذیرش شرایط اجتماعی زمان به ناچار پدیده بردگی را پذیرفت و برای آن احکامی در نظر گرفت تا برای رهایی تدریجی و معقول بردگان برنامه ریزی نماید و اسرانجام اسلام در حرکت رهایی بخش بردگان پیشگام شد و با توجه به راهکارهای اسلام مبنی بر رهایی بردگان عملاً بردگی در جوامع اسلامی به صورت کامل زدوده شده است.

[۱] ماهنامه پاسدار اسلام، ش ۲۲، ص ۱۳.

[۲] کلینی، کافی، ج ۵، ص ۱۱۴.

[۳] مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۱۴۱ و ۱۴۲.

[۴] همان، ص ۱۴۴.

[۵] حجرات (۴۹) آیه ۱۳.

[۶] تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص ۴۲۰.

[۷] کلینی، کافی، ج ۴، ص ۱۳۴.

[۸] وسایل الشیعه، ج ۱۶، ص ۳۶.

[۹] ر.ک: تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص ۴۱۲ _ ۴۲۳؛ شرایع الاسلام، کتاب العتق؛ شرحلمعه، کتاب العتق.

چرا اگر کسی در ممالک شیعه به علی(ع) توهین نماید، حکمش اعدام است، ولی کسانی را که با عمر هستند سرشان را از نشان جدا نمی سازند؟

پرسش

چرا اگر کسی در ممالک شیعه به علی(ع) توهین نماید، حکمش اعدام است، ولی کسانی را که با عمر هستند سرشان را از نشان جدا نمی سازند؟

پاسخ

در منطق اسلام هیچ کس به خاطر عقیده اعدام نمی شود. قرآن به صراحت می فرماید: "لا- إكراه في الدين؛ هیچ گونه اکراهی در دین نیست". [۱] چرا که عقیده از چیزهایی است که اکراه بردار نیست و نمی شود عقیده ای را به زور سر نیزه بر کسی تحمیل کرد یا کسی را از عقیده اش برگرداند. عقیده باید آزادانه انتخاب شود. اسلام حتی مسیحیان و یهودیان و مجوسیان را مجبور به پذیرش اسلام نمی کند.

حکم اعدام برای سبّ کننده پیامبر(ص) یا امام(ع) [۲] به خاطر عقیده او نیست، بلکه به جهت این است که سبّ کننده به عقیده مسلمانان و شیعیان توهین نموده و این کار ضربه به نظام اسلامی و حمله به باور جامعه اسلامی و مسلمانان و برهم زدن نظم اجتماعی تلقی می شود.

چنانچه از چنین کارهایی، قاطعانه جلوگیری نشود، کم کم اصل نظام اسلامی به خطر می افتد.

بنابراین حکم اعدام برای سبّ النبی یا سبّ الأئمه(ع) از مسایل حکومتی است، [۳] که به خاطر حفظ کیان اسلام چنین حکمی از طرف شارع مقدس مقرر شده است، نه به خاطر

کوبیدن عقاید مخالف تا باعث اعدام مخالفان عقیدتی تشیع گردد.

ضمناً سؤال شما دقیقاً برای ما مفهوم نشد. طبق آن چه که از سؤال شما فهمیدیم، جواب دادیم، چنانچه منظور دیگری از سؤال داشتید، روشن تر بنویسید تا جواب داده شود.

[۱] بقره (۲) آیه ۲۵۶.

[۲] امام خمینی، تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۴۷۶.

[۳] لطف الله صافی، معارف دین، ص

چرا فرزند یک پدر و مادر مسلمان باید به دین اسلام گرایش داشته باشد؟ چرا به او قدرت تصمیم گیری درباره سرنوشت خود را نمی دهند؟

پرسش

چرا فرزند یک پدر و مادر مسلمان باید به دین اسلام گرایش داشته باشد؟ چرا به او قدرت تصمیم گیری درباره سرنوشت خود را نمی دهند؟

پاسخ

از نظر جهان بینی اسلامی همه انسان ها از آزادی، اختیار و قدرت بر تصمیم گیری برخوردارند و خودشان سرنوشت خویش را رقم می زنند.

اسلام از راه های گوناگون می کوشد اندیشه بشریت را از اسارت باطل برهاند و آدمی با دید باز و وسعت نظر بیاندیشد و داوری کند و دین و آیین حق را برگزیند. این سخن قرآن است که می گوید:

"به آن بندگان مژده باد که همه سخنان را می شنوند و بهترین را برمی گزینند". (۱)

"و چون به ایشان گفته شود که از آن چه از سوی خدا فرود آمده است، پیروی کنید، گویند: نه، ما به همان راهی می رویم که پدران ما می رفتند. حتی اگر پدرانشان بی خرد و گمراه بوده اند!". (۲)

نیز اسلام می گوید: اعتقادات و پذیرش دین نمی تواند تحمیلی باشد (لا اکراه فی الدین) سپس می افزاید: راه راست، اندیشه راستین و آیین درست و نجات بخش، از اندیشه دروغین و آیین باطل واضح و روشن است (قد تبین الرشد من النھی) (۳)

آری آدمی با دقت و خردورزی می تواند راه و آیین حق (که آیین اسلام است) را باور کند و آن را برگزیند .

بنابراین اگر چه پذیرش دین اکراه بردار نیست، اما این بدین معنا نیست که آدمی هرگونه دلش بخواهد با آن بازی کند، بلکه به حکم خرد ملزم است دین حق و راه راست را انتخاب نماید و به آن گردن نهد. اگر جز این رفتار کند، مورد سرزنش و مؤاخذه قرار می گیرد. به حکم فطرت پاک و سلیم که

فطرت حق طلبی است، آدمی آن گاه که خورشید را می بیند و آثار و برکات آن را درک می کند، به آن ایمان می آورد، نه این که آن را انکار نماید. به حکم فطری بودن ایمان و اعتقادات بنیادین اسلامی، اگر مانعی در مسیر راه آدمی نباشد و در محیط اسلامی و از پدر و مادر مسلمان رشد و پرورش یابد، از عمق جان خویش ندای اسلام را لبیک می گوید و پذیرای آن می گردد، حال اگر بعد از این از روی هوا و هوس به عناد و ستیز با آن مبادرت ورزید و در زمره مرتدان قرار گرفت، طبیعی است که قوانین مدنی در پی تأدیب و کیفر او برآید، چون که به مقتضای فطری بودن و روشن بودن حقانیت دین اسلام (قد تبین الرشد من الرشد) آیین حق آشکار است و بشر به حکم خرد می بایست تسلیم آن شود و هرگونه حق ستیزی و عناد با آن حرکتی مجرمانه تلقی می شود.

با نگاهی به آیات قرآن در مورد ارتداد استفاده می شود که ارتداد و احکام آن مربوط است به کسی که:

۱ - با انگیزه توطئه و دشمنی با اسلام و مسلمانان بخواهد از این راه ضربه ای به اسلام وارد کند؛ (۴)

۲ - با انگیزه شهوت طلبی، دنیاگرایی و دیگرخواهی نفسانی؛ (۵)

نه این که کسی شناخت درستی از اسلام ندارد و یا برایش شبهه علمی پدید آمد، و او را به این سو کشانده است.

با این وجود می گوییم: تفاوت بین مرتد فطری و ملی در همین نکته است که در مرتد فطری چون روشن بودن حقانیت آیین اسلام بیش از دیگران برایش روشن است، طبیعی است که

حکمش هم به مقتضای آن تفاوت داشته باشد .

همان گونه که در آغاز بیان شد، بین این سخن و آزادی و نقش انسان در سرنوشت خود هیچ تضاد وجود ندارد. در پایان خوب است به این نکته توجه شود که اصولاً عقیده جبر بردار نیست لیکن اسلام و عقل حکم کرده که آدمی در به دست آوردن عقیده حق تمام سعی و تلاش خود را به کار بندد. اگر چنین کند، غالباً به حق می رسد و اگر نرسید، به خاطر عدم پذیرش دین حق در دنیا مجازات و مؤاخذه نمی شود. حکم ارتداد مربوط به عقیده نیست، بلکه به اظهار کردن عقیده باطل و انکار عمدی آن، در نتیجه موضع گیری در مقابل آن است؛ آن هم به لحاظ پیامدهای سیاسی و اجتماعی مقابله با اسلام.

پی نوشت ها:

۱ - زمر (۲۹) آیه ۱۸.

۲ - بقره (۲) آیه ۱۷۰.

۳ - بقره (۲) آیه ۲۵۶.

۴ - آل عمران (۳) آیه ۷۲.

۵ - نحل (۱۶) آیه ۱۰۶.

آیا این درست است که اگر دین را عوض کنیم، حکم ما اعدام است، اگر پاسخ مثبت است، چرا؟ مگر اسلام دین جبر است که باید به زور آن را قبول کنیم؟!

پرسش

آیا این درست است که اگر دین را عوض کنیم، حکم ما اعدام است، اگر پاسخ مثبت است، چرا؟ مگر اسلام دین جبر است که باید به زور آن را قبول کنیم؟!

پاسخ

اسلام دین جبر نیست. قرآن می گوید: "لا اکراه فی الدین؛ (۱) در دین جبر و اکراه نیست".

لیکن آیا این امر موجب می شود که آدمی از روی هوا و هوس و عناد و حق ستیزی هر روز به رنگی در آید و با دین حق (اسلام) بازی کند و روزی بگوید مسلمان هستم و روز دیگر بگوید پیراهن اسلام را از تن در آورده ام و از اسلام برگشته ام؟! چنین چیزی درست نیست. اسلام به حکم این که خود را بر حق می داند و نمی خواهد دشمنان سوء استفاده کنند و با آمد و شدها، اعتقادات مردم را متزلزل نمایند، قانون بازدارنده ارتداد را وضع کرده است. همان گونه که دین یهود در زمان حقانیت خود اجازه ارتداد نمی داد و با شدت برخورد می کرد، (۲) نیز در زمان حقانیت دین حضرت عیسی (ع) قانون ارتداد وجود

داشت. (۳) در زمان دین اسلام نیز این قانون وجود دارد. (۴) اگر اسلام در مورد مرتد مجازات شدیدی وضع کرده، بدین جهت است که می خواهد با قاطعیت، تمام پیامدهای ناگواری را که در صورت عدم پیشگیری پدید خواهد آمد، مسدود کند.

از جمله پیامدهای ناگوار است:

۱- تحقیر و نابودی دین؛ اگر حکم ارتداد نبود، دشمنان اسلام به ظاهر مسلمان می شدند، سپس با سازماندهی قبلی از اسلام بر می گشتند و کفر خود را اظهار می نمودند و با جار و جنجال به دیگران می گفتند: اسلام دین درستی نیست.

ما رفتیم و دیدیم که دین کامل و بر

حقی نیست! اگر مسلمانی خوب بود، ما مسلمان باقی می ماندیم؛ نتیجه این عمل تحقیر دین و ناچیز شمردن مسلمانان و عقیده آنان است. قرآن در همین رابطه می گوید: "طایفه ای از اهل کتاب (یهودیان) گفتند: در اوّل روز به آن چه بر مؤمنان نازل شده است (قرآن)، ایمان بیاورید و در آخر روز انکارش کنید، تا مگر از این راه مسلمانان از اعتقادشان باز گردند". (۵)

۲- جنگ روانی: اگر حکم ارتداد نباشد، با توجه به توطئه مذکور آرامش روانی و ایمان و اعتقاد افراد جامعه از بین می رود. تزلزل در ایمان و اعتقاد، آثار و نتایج بسیار منفی در زندگی فردی و اجتماعی خواهد داشت. به عبارت دیگر با سست شدن ایمان انسان ها در جامعه همه آثار و برکاتی که در سایه ایمان و تقوا ایجاد می شود، کاهش یافته و یا به طور کل از بین می رود. طبیعی است که این مسئله با اصل آمدن دین و تشریح آن، ناسازگار است، بنابراین نتیجه می گیریم: ارتداد و جنگ روانی علیه دین و اعتقاد مردم، اصل دین را مورد هدف قرار می دهد.

۳- سهل انگاری مردم در انتخاب دین اسلام: عده ای از مردم یک روز مسلمان می شوند و روز دیگر از دین اسلام خارج می گردند. اسلام با قانون ارتداد از اوّل اتمام حجت کرده است که اگر بررسی کردی و اسلام را دین حق تشخیص دادی و بینات را درک کردی و سپس ایمان آوردی، دیگر حق بازگشت نداری، چرا که دین بازیچه نیست. اسلام به خودش بها می دهد و برای خویش ارزش والایی قایل است و به احدی اجازه نمی دهد آن را بی ارزش قلمداد نماید.

۴- تضعیف عقاید دیگران: همه

انسان ها از درك عقلى بسيار بالايى برخوردار نيستند. انسان ها در توان عقلى متفاوتند. با توجه به توطئه ها و تبليغات سوء دشمنان اسلام و اظهار كفر افردى كه قبلاً مسلمان بودند، مسلمانان كه عقیده چندان محكمى ندارند، در اعتقادات اسلامى خود سست و متزلزل مى شوند و نتايجى كه ذكر شد، در پى خواهد داشت.

۵- خطر نفوذ دشمن: در صورت نبودن مجازات براى مرتدان، دشمن به راحتى مى تواند درون خانه اسلامى نفوذ كند و بر اطلاعات مخفى دست يابد. اگر چه با وجود مجازات براى مرتدين نيز اين خطر وجود دارد، امّا در صورت نبودن مجازات مرتدان، نفوذ دشمن آسان تر مى گردد، بنابراين يكى از راه هاى جلوگيرى از نفوذ دشمن حكم مجازات مرتدان است. در پايان اضافه مى كنيم كه با توجه به نكات فوق، حكم ارتداد در مورد كسانى است كه دين اسلام را پذيرفته اند و يا به عنوان مسلمان شناخته مى شوند، اما با انكار دين اسلام و اعلام آن، در مقابل اسلام موضع گيرى مى كنند. آنچه در روايات به عنوان ارتداد شناخت شده، انكار جاحدانه دين اسلام است و انكار جاحدانه همان است كه بيان شد، امّا اگر كسى تحقيق كند و يا عقیده و اعتقاد و پس از تحقيق چنين دريابد كه دين اسلام حق نيست (اگر واقعاً و حقيقتاً چنين شود)، اسلام در مورد چنين كسانى، حكم ارتداد نداده است، مگر همان گونه كه بيان شد، در صدد تخریب اعتقاد جامعه و بر هم زدن نظم اجتماعى (كه در سايه اعتقادات دينى حاصل مى شود) باشد؛ بنابراين در واقع حكم ارتداد به خاطر اين امور است، نه تغيير و انتخاب دين.

پى نوشت ها:

۱. بقره (۲) آيه ۲۵۶.

۲.

کتاب مقدس، تورات، سفر تثئیه، فصل ۱۳.

۳. عهد جدید (انجیل)، نامه ای به مسیحیان عبرانی، بند ۱۰.

۴. نحل (۱۶) آیه ۱۰۶.

۵. آل عمران (۳) آیه ۷۲.

دین ما دین پدران ما است. اگر ما خواهان تغییر در دین خود باشیم، آیا ریختن خون ما به سبب عقاید جدیدمان حلال است؟ پس آزادی در دین چه جایگاهی دارد؟

پرسش

دین ما دین پدران ما است. اگر ما خواهان تغییر در دین خود باشیم، آیا ریختن خون ما به سبب عقاید جدیدمان حلال است؟ پس آزادی در دین چه جایگاهی دارد؟

پاسخ

قبل از پاسخ باید به دو نوع امنیت جانی و امنیت عقیده اشاره کنیم. امنیت جانی در قرآن بسیار مورد توجه قرار گرفته است. برخی از احکام جزایی قرآن با هدف تأمین امنیت جانی فرود آمده است. برای نمونه بعضی آیات از خودکشی و دیگر کشتی و صدمه رساندن به دیگران منع می کند. این آیات برای آنان که دیگران را مصدوم می سازند و به قتل می رسانند، مجازات سنگین قرار می دهد و این مجازات ها را عامل مهم تأمین امنیت دیگران می خواند. (۱)

امنیت شناسان، امنیت جانی را بسیار درخور اهمیت می دانند و ناامنی جانی و احساس ناامنی را زمینه آسیب پذیری اجتماعی می دانند. در قرآن امنیت جانی بسیار اهمیت دارد و کشتن یک فرد مانند کشتن تمام انسان ها دانسته شده است. (۲) هر چند امنیت جانی در قرآن بسیار پر اهمیت گفته شده است اما این امنیت مطلق نیست. امنیت جانی تا زمانی حق هر شهروند است که امنیت دیگران را محترم شمارد و از تجاوز به حقوق دیگران خودداری کند.

در مورد امنیت عقیده باید گفت که تمامی انسان ها از جهت باورها و اندیشه ها دارای امنیت هستند و نمی توان ایشان را به سبب باورهایی که دارند، تهدید کرد و در ناامنی قرار داد، چه این که باورها و اندیشه ها خاستگاه زندگی اجتماعی است و بیشترین نقش را در بروز رفتارهای فردی و اجتماعی دارد.

براین اساس در اسلام باورها و عقاید بسیار با ارزش است و

صاحبان عقیده در امنیت کامل به سر می برند و نمی توان ایشان را به پذیرش باوری جدید و وانهادن عقیده خود وادار ساخت. آیات جهاد درباره مخالفانی است که برای مسلمانان ناامنی ایجاد می کنند.

قرآن، تهدید و ارباب صاحبان عقیده را بر نمی تابد و با هر شکل تهدید مخالفت می کند، چه این که اولاً از انسان رهایی از تقلید (به عنوان یک عامل درونی بر اکراه) را می طلبد و تقلید کنندگان را نکوهش می کند، (۳)

دوم: انسان را به بهره گیری از عقل فرا می خواند و از ایشان تأمل و تدبر در آفرینش و آفریدگار را خواسته است.

سوم: عقیده را امری درونی و اختیاری و جبرناپذیر معرفی می کند. (۴)

چهارم: ناسازگاری های عقیدتی و دینی را خواست خداوند می داند: "و لو شاء ربك لامن من في الارض كلهم؛ اگر پروردگار تو می خواست همه کسانی که روی زمین هستند، (به اجبار) ایمان می آوردند". (۵)

پنجم: وظیفه پیامبران را تبلیغ، بیم و بشارت می شناسد و اجبار مردم بر پذیرش دین را وظیفه ایشان نمی خواند. (۶)

ششم: مسلمانان را به مدارا با مخالفان دعوت می کند و ایشان را از درگیری با کافران باز می دارد و مخالفان را (به شرط عدم تعرض به مسلمانان و اعلام بی طرفی) در امنیت می داند. (۷)

بنابراین بر طبق آیات قرآن هیچ کس را نمی توان بر پذیرش عقیده ای اجبار کرد و یا فردی را از باورهایش جدا نمود، زیرا عقیده (دین، مذهبی، سیاسی و...) امری اختیاری و قلبی است و به هیچ روی اجبار و اکراه نمی پذیرد.

بعد از این مقدمه به پاسخ می پردازیم: در ابتدا گفته اند: "دین ما دین پدرمان است". این مطلب تا حدودی درست است و ممکن است برخی از ما به صورت تقلیدی

و بدوت تعقل و بررسی به دین پدرانمان گرویده باشیم، ولی جای این نیز هست که با تعقل و بررسی و به جهت بر حق بودن به آن رو بیاوریم و از روی بصیرت به احکام آن گردن بنهیم. اسلام به ما سفارش می کند در امور اعتقادی می بایست از عقل یاری طلبید و هر که متناسب با توان عقلی خود بر این باورهای اعتقادی دلیل داشته باشد.

این پیام و دعوت اسلام خردپسند و عقل پذیر است.

اما پاسخ به این که پس احکام ارتداد در اسلام چگونه توجیه می شود؟ باید گفت: دین اسلام فطری است. اگر فردی به اصول و فروع اسلام آشنا باشد و حالت انکار نداشته باشد، به صورت طبیعی و معمولی به آن ایمان می آورد. قرآن می گوید: "لا اکراه فی الدین؛ در پذیرش عقیده اکراه نیست". اصولاً عقیده با اکراه سازگار نیست. این سخن درستی است، ولی نباید از این گزاره، تفسیر ناروا نمود و گفت: هر که هرگونه دلش بخواهد، آزاد است تا عقاید دیگران را به بازی بگیرد، بلکه قرآن به دنبال سخن مذکور می گوید: "قد تبیین الرشد من الغی؛ راه راست از راه های انحرافی و نادرست روشن است". (۸) یعنی وقتی راه رشد و حقیقت آشکار است، دلیلی برای اکراه و اجبار وجود ندارد، زیرا عقل سلیم بدون داشتن انکار و عناد آن را پذیرا است. بنابراین، انسان حق ندارد از آزادی سوءاستفاده کند و به بهانه آزادی، اعتقادات جامعه را به باد مسخره بگیرد و امنیت فکری و فرهنگی اجتماع را متزلزل و مختل نماید.

این سخن نیز مورد پذیرش عقل و عرف است.

حال اگر فردی در خانواده مسلمان تشخیص داد

که دین اسلام بر حق نیست، می تواند دین دیگر را انتخاب کند، اما در جامعه ای که براساس اعتقادات و باورهای دینی، قوانین، رفتارهای اجتماعی و فردی، امیال و آرزوهای انسان ها ارزش های اخلاقی شکل گرفته که هر یک از این موارد کارکردهای بسیاری در زندگی فردی و اجتماعی دارد، حق ندارد در برابر دین و اعتقادات موضع گیری نموده و درصدد تخریب آنها باشد، زیرا آثار نامطلوب در زندگی فردی و اجتماعی ایجاد خواهد کرد و باعث تزلزل ارکان اجتماعی خواهد شد، بنابراین ارتداد از این جهت که افکار عمومی و ایمان مردم را متزلزل می کند، اظهار آن روا و شایسته نیست، و با وجود یک سری شرایط اسلام با مرتد برخورد می کند. اما اگر باور خود را رواج نداد و به امنیت فکری و فرهنگی جامعه آسیبی وارد نکرد، به او کاری ندارند و حکم ارتداد نداشته و عقیده اش نزد خودش محترم است.

این که خدا با او چگونه برخورد می کند، تنها خدا می داند که وی صداقت دارد یا از روی عناد و لجاجت به این عقیده روی آورده است. خداوند فردای قیامت بر پایه عدل و حکمت، با او رفتار خواهد کرد. همو فرموده است: "اگر حجت بر کسی تمام نشده باشد، مؤاخذه اش نمی کند. (۹) می گوید: هر قدر که عقلش خوبی ها را که درک کرده، به آن عمل کرده است، ثواب و پاداش دریافت می کند و به هر اندازه، در عمل، کوتاهی و یا ضد باورش را انجام داده است، جزا و کیفر می بیند.

پی نوشت ها:

۱ - سوره نساء، آیه ۲۹ و سوره بقره، آیه ۱۹۵.

۲ - سوره مائده، آیه ۳۲.

۳ - سوره بقره،

۴ - سوره بقره، آیه ۲۵۶ و یوسف، آیه ۱۰۸ نیز سوره انسان، آیه ۳ و کهف، آیه ۲۹.

۵ - یوسف، آیه ۹۹ و انعام، آیه ۱۴۹ و ۳۵.

۶ - آل عمران، ۲۰ و مائده، آیه ۹۲، یونس، آیه ۴۱.

۷ - انفال، آیه ۶۱، آیه ۶۱.

۸ - بقره (۲) آیه ۲۵۶.

۹ - اسراء (۱۷) آیه ۱۵.

نظر اسلام درباره برده داری و خرید و فروش برده چیست؟

پرسش

نظر اسلام درباره برده داری و خرید و فروش برده چیست؟

پاسخ

تا چند قرن پیش در تمامی جهان، نظام برده داری حاکم بود و مناسب ترین شیوه در شرایط آن روز شیوه برده داری بود.

اسلام با توجه به این که دگرگونی اساسی در نظام اجتماعی آن روز نه ضروری بود و نه ممکن، بر اصل این مسئله صحه گذاشت، ولی با وضع قوانین در چند جهت حرکت کرد:

۱- تأمین حقوق افراد با وضع معیارهایی در مورد کیفیت استرقاق (بنده گرفتن) و تحریم آن جز در موارد خاص؛

۲- وضع قوانین جهت حمایت از حقوق بردگان و تنظیم روابط صحیح بین مالک و برده؛

۳- تشویق مردم به آزادسازی بردگان و وضع ظوابطی برای دسترسی به این هدف در مجموع اسلام وضعی را برای بردگان فراهم ساخت که آنان به مقام ها و درجات مهم علمی و سیاسی در جامعه اسلامی دست یافتند. اسلام با فراهم آوردن اوضاع انسانی و عاطفی برای زندگی بردگان، اینان را مشتاق به پیوستن به جامعه اسلامی کرد. آنان در بازگشت به موطن خود همراه با آزادی، مبلغ اسلام شدند. نیز اسلام راه برده شدن را مسدود کرد و راه آزادی بردگان را گشود. مسلماً یکی از عوامل دگرگونی نظام بردگی، اسلام بوده است.

کنیزها نیز مشمول همین قاعده و قانون بودند. آنان از کشورهای دیگر که در جنگ با مسلمانان اسیر می شدند و یا توسط

تاجران وارد ممالک اسلامی می گشتند، با فرهنگ اسلامی و مزایای نجات بخش آن آشنا شده، بسیاری از آنان همانند دیگر مردم در جامعه اسلامی زندگی می کردند. مالکیت کنیز در حکم عقد ازدواج بود و موجب محرمیت مالک می گردید.

اگر در

جنگی مشروع، مسلمان ها بر کفار مسلط شوند و آن ها را اسیر بگیرند، اسیر کافر حکم برده را دارد.

بردگی آن روز بر اساس تبعیض نژادی بود و سیاهان و مردم ضعیف را به دام می انداختند و می فروختند اما اگر میان دو گزینه باشیم: بین این که دشمن شکسته خورده را بکشند یا اسیرش کنند، کدام انسانی تر است؟ دشمنی که اسیر شده، به تدریج در کشور اسلامی تربیت شده، ممکن است انسانی شایسته شود. اما اگر وی را بکشند، ادامه حیات و بازگشت از راه و کردارش، به رویش بسته می شود.

در اسارت نیز دو فرض مطرح است: دولت اسلامی، آن ها را در زندان ها قرار داده، یا در دست مسلمانان قرار دهد. فرض دوم بهتر است؛ زیرا قرار گرفتن اینان در دست مسلمانان اولاً هزینه مالی برای نگهداری آن را از دوش دولت اسلامی بر می دارد؛ مسلمانان می توانند از نیرو و خدمات آن ها استفاده کنند، بردگان به درون جامعه اسلامی وارد شوند و تحت سرپرستی مسلمانان، با فرهنگ و آداب و قوانین اسلامی آشنا شده، تدریجاً در دارالسلام تربیت شوند، تا به صورت انسانی شایسته در آیند. سرانجام با تمهیداتی که در احکام فقهی اسلامی اندیشیده شده، زمینه آزادی آنها فراهم شود.

بازگشت آن ها پس از آزادی به سرزمین های خود، در عین حال که آثار تربیتی بسیاری برای آن ها داشته، از اینان مبلغان خوبی برای فرهنگ و تمدن و برخورد انسانی اسلام و قوانین عالی آن خواهد ساخت.

برای توضیح بیشتر مراجعه به کتاب های ذیل کنید:

اسلام و مسئله آزادی بردگی، موسوی زنجانی؛

از بردگی روم قدیم تا مارکسیسم، حجتی کرمانی؛

فرآوردهای دینی، ناصر مکارم؛

حقوق بشر،

نگاهی به بردگی، محمد علی گرامی؛

بردگی در اسلام، صادق ایرجی.

با توجه به این که قرآن می فرماید: "لا اکراه فی الدین" چرا هر کس که از دین اسلام خارج بشود، حکم او اعدام است؟ اگر کسی مسلمان باشد و بعداً کافر شود یا کافر بوده، بعد مسلمان شده، سپس مرتد شود، حکمشان چیست؟ آیا مرتد نمی تواند توبه کند؟

پرسش

با توجه به این که قرآن می فرماید: "لا اکراه فی الدین" چرا هر کس که از دین اسلام خارج بشود، حکم او اعدام است؟ اگر کسی مسلمان باشد و بعداً کافر شود یا کافر بوده، بعد مسلمان شده، سپس مرتد شود، حکمشان چیست؟ آیا مرتد نمی تواند توبه کند؟

پاسخ

پیش از پاسخ باید به دو نوع امنیت جانی و امنیت عقیده اشاره کنیم.

۱ امنیت جانی:

امنیت جانی در قرآن بسیار مورد توجه قرار گرفته است. برخی از احکام جزایی قرآن با هدف تأمین امنیت جانی فرود آمده است. برای نمونه بعضی آیات از خودکشی و دیگرکشی و صدمه رساندن به دیگران منع می کند.

این آیات برای آنان که دیگران را مصدوم می سازند و به قتل می رسانند، مجازات سنگین قرار می دهد و این مجازات ها را عامل مهم تأمین امنیت دیگران می خواند. (۱)

متخصصان امور امنیتی، امنیت جانی را بسیار در خور اهمیت می دانند و نا امنی جانی و احساس نا امنی را زمینه آسیب پذیری اجتماعی می دانند. در قرآن امنیت جانی بسیار اهمیت دارد و کشتن یک فرد مانند کشتن تمام انسان ها دانسته شده است. (۲) هر چند امنیت جانی در قرآن بسیار پر اهمیت دانسته شده است اما این امنیت مطلق نیست.

امنیت جانی تا زمانی حق هر شهروند است که امنیت دیگران را محترم شمارد و از تجاوز به حقوق دیگران خودداری کند.

۲ امنیت عقیده:

در مورد امنیت عقیده باید گفت که تمامی انسان ها از جهت باورها و اندیشه ها دارای امنیت هستند و نمی توان ایشان را به سبب باورهایی که دارند، تهدید کرد و در

نمی توان ایشان را به پذیرش باوری جدید و وانهادن عقیده خود وادار ساخت.

قرآن، تهدید و ارباب صاحبان عقیده را بر نمی تابد و با هر شکل تهدید مخالفت می کند، چه این که اولاً انسان را از تقلید کورکورانه در مبانی دینی بر حذر می دارد و تقلید کنندگان را نکوهش می کند. (۳)

دوم: انسان را به بهره گیری از عقل فرا می خواند و از ایشان تأمل و تدبّر در آفرینش و آفریدگار را خواسته است.

سوم: عقیده را امری درونی و اختیاری و جبرناپذیر معرفی می کند. (۴)

چهارم: وظیفه پیامبران را تبلیغ دین، بیم و بشارت می شناسد و اجبار مردم بر پذیرش دین را وظیفه ایشان نمی داند. (۵)

بنابراین طبق آیات قرآن هیچ کس را نمی توان بر پذیرش عقیده ای اجبار کرد و یا فردی را از باورهایش جدا نمود، زیرا عقیده دینی، مذهبی، سیاسی و ... امری اختیاری و قلبی است و به هیچ روی اجبار و اکراه نمی پذیرد، ولی جای این نیز هست که با تعقل و بررسی و به جهت بر حق بودن به عقیده صحیح رو بیاوریم و از روی بصیرت به احکام آن گردن بنهیم. اسلام به ما سفارش می کند در امور اعتقادی می بایست از عقل یاری طلبید و هر که متناسب با توان عقلی خود بر این باورهای اعتقادی دلیل داشته باشد. این پیام و دعوت اسلام خردپسند و عقل پذیر است.

احکام ارتداد در اسلام چگونه توجیه می شود؟ پاسخ این است که دین اسلام فطری است. اگر فردی به اصول و فروع اسلام آشنا باشد و حالت انکار نداشته باشد، به

صورت طبیعی و معمولی به آن ایمان می آورد. قرآن می گوید: "لا اکراه فی الدین؛ در پذیرش عقیده اکراه نیست". اصولاً عقیده با اکراه سازگار نیست. این سخن درستی است، ولی نباید از این گزاره، تفسیر ناروا نمود و گفت: هر که هر گونه دلش بخواهد، آزاد است تا عقاید دیگران را به بازی بگیرد، بلکه قرآن به دنبال سخن مذکور می گوید: "قد تبین الرشد من الغی؛ راه راست از راه های انحرافی و نادرست روشن است". (۶) یعنی وقتی راه رشد و حقیقت آشکار است، دلیلی برای اکراه و اجبار وجود ندارد، زیرا عقل سلیم بدون داشتن انکار و عناد آن را پذیرا است. بنابراین، انسان حق ندارد از آزادی سوء استفاده کند و به بهانه آزادی، اعتقادات جامعه را به باد مسخره بگیرد و امنیت فکری و فرهنگی اجتماع را متزلزل و مختل نماید. این سخن نیز مورد پذیرش عقل و عرف است.

حال اگر فردی در خانواده مسلمان تشخیص داد که دین اسلام بر حق نیست، می تواند دین دیگر را انتخاب کند، اما در جامعه ای که بر اساس اعتقادات و باورهای دینی، قوانین، رفتارهای اجتماعی و فردی، امیال و آرزوهای انسان ها و ارزش های اخلاقی شکل گرفته (که هر یک از این موارد کارکردهای بسیاری در زندگی فردی و اجتماعی دارد) حق ندارد در برابر دین و اعتقادات موضع گیری نموده و در صدد تخریب آن ها باشد، زیرا آثار نامطلوب در زندگی فردی و اجتماعی ایجاد خواهد کرد و باعث تزلزل ارکان اجتماعی خواهد شد، بنابراین ارتداد از این جهت که افکار عمومی و ایمان مردم را متزلزل

می کند، اظهار آن روا و شایسته نیست، و با وجود یکسری شرایط اسلام با مرتد برخورد می کند. اما اگر باور خود را رواج نداد و به امنیت فکری و فرهنگی جامعه آسیبی وارد نکرد، به او کاری ندارند و عقیده اش نزد خودش محترم است. در واقع ارتداد یک حکم سیاسی اجتماعی برای حفظ امنیت فکری و حقوقی جامعه دینی است، نه یک حکم اعتقادی و دینی.

این که خدا با او چگونه برخورد می کند، تنها خدا می داند که وی صداقت دارد یا از روی عناد و لجاجت به این عقیده روی آورده است. خداوند فردای قیامت بر پایه عدل و حکمت، با او رفتار خواهد کرد. همو فرموده است: "اگر حجت بر کسی تمام نشده باشد، مؤاخذه اش نمی کند." (۷) می گوید: هر قدر که عقلش خوبی ها را که درک کرده، به آن عمل کرده است، ثواب و پاداش دریافت می کند و به هر اندازه، در عمل، کوتاهی و یا ضد باورش را انجام داده است، جزا و کیفر می بیند.

مرتد بر دو قسمت است:

۱ اگر کسی از مسلمان زاییده شده باشد، یعنی از پدر و مادر مسلمان متولد شده، اما از اسلام برگردد، او را مرتد فطری می گویند.

۲ اگر کسی از پدر و مادر غیر مسلمان زاییده شده باشد و بعد از بلوغ، اسلام را اختیار کند، سپس مرتد شود، او را مرتد مَلّی می گویند.

اما از نظر حکم فقهی این دو نوع مرتد، حکمشان متفاوت است. مرتد (چه فطری و چه مَلّی) اگر پی به اشتباه خود ببرد و توبه کند، خداوند

توبه او را می پذیرد. در بحث توبه ثابت شده که پشیمانی از گناهان پذیرفتنی است و خداوند توبه را می پذیرد، مشروط به این که مفسد اعمال خود را اصلاح نماید و اگر کسی را گمراه یا تشویق به گناه کرده، جبران نماید. اگر مال کسی را خورده، از او حلالیت بطلبد و وی را راضی کند: "إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَاصْلَحُوا وَبَيَّنُوا فَاُولَئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَأَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ؛ کسانی که توبه کردند و عمل صالح انجام دادند (و بدیهای خود را جبران نمودند) من توبه آنان را می پذیرم و من توبه پذیر مهربان هستم". (۸)

پی نوشت ها:

۱. نساء (۴) آیه ۲۹ و بقره، آیه ۱۹۵.

۲. مائده (۵) آیه ۳۲.

۳. بقره، آیه ۱۷۰.

۴. همان، آیه ۲۵۶؛ یوسف (۱۲) آیه ۱۰۸؛ انسان (۷۶) آیه ۳؛ کهف (۱۸) آیه ۲۹.

۵. آل عمران (۳) آیه ۲۰، مائده (۵) آیه ۹۲؛ یونس (۱۰) آیه ۴۱.

۶. بقره (۲) آیه ۲۵۶.

۷. اسراء (۱۷) آیه ۱۵.

۸. بقره، آیه ۱۶۰.

آیا یک فرد مسلمان می تواند تغییر دین دهد؟ چرا حکم مرتد اعدام است؟

پرسش

آیا یک فرد مسلمان می تواند تغییر دین دهد؟ چرا حکم مرتد اعدام است؟

پاسخ

برای فهم این که مسلمان می تواند به آئین دیگر در آید یا نه موضوع ارتداد و شرایط آن چیست، باید خاستگاه وضع این حکم از دیدگاه قرآن بررسی شود. قرآن نقل می نماید:

"جمعی از اهل کتاب (یهود) گفتند (بروید ظاهراً) به آنچه بر مؤمنان نازل شده در آغاز روز ایمان بیاورید، و در پایان روز کافر شوید و (باز گردید) شاید آن ها (از دین خود) باز گردند". (۱)

دوازده نفر از دانشمندان یهود خیبر و نقاط دیگر، نقشه ای ماهرانه برای متزلزل ساختن باور و ایمان بعضی از مؤمنان طرح نموده و با یکدیگر تباہی کردند که صبحگاهان خدمت پیامبر اسلام (ص) برسند و در ظاهر ایمان بیاورند، ولی در آخر روز از آیین برگردند. هنگامی که از علت کارشان سؤال شد بگویند: ما صفات محمد (ص) را از نزدیک مشاهده کردیم و هنگامی که به کتب دینی خود مراجعه نموده یا با دانشمندان دینی خود مشورت کردیم، دیدیم صفات و روش او با آنچه در کتب ما است، تطبیق نمی کند و از این رو برگشتیم. این موضوع سبب می شود که عده ای بگویند این ها که به کتب آسمانی از ما آگاه ترند، لابد آنچه را گفته اند راست می گویند و به این وسیله ایمان مسلمانان متزلزل می گردد. (۲)

مکر و نیرنگ کفار به وسیله خداوند آشکار گردید و خدا حدّ ارتداد را وضع نمود. باید توجه داشت که این ترفند مختص زمان رسول خدا (ص) نمی باشد، بلکه در همه زمان ها امکان اجرای آن وجود دارد.

اسلام با وضع چنین حکمی جلوی مفاسد احتمالی را (که

برخی نیز به وقوع پیوسته) گرفته است که در زیر به نمونه هایی از این مفاسد اشاره می کنیم:

۱- همه مسلمانان از نظر اعتقاد و ایمان درونی در سطح بالا- نیستند، بلکه برخی افراد در ایمانشان سست هستند. این گونه تبلیغات، افراد سست ایمان را تحت تأثیر قرار می دهد و آن ها را از مسیر حق باز می دارد. حدّ و حکم شرعی ارتداد می تواند افراد را از انحراف باز دارد.

۲- اگر اسلام جلوی این روند را نمی گرفت، نوعی جنگ روانی علیه دین صورت می گرفت و کفار با تبلیغات شدید علیه اسلام، علاوه بر این که مسلمانان را دلسرد می کردند، باعث دلسرد شدن افرادی که گرایش به اسلام داشتند می شدند.

۳- مهم ترین مسئله ارتداد، پیامدهای سیاسی، اجتماعی و فرهنگی آن است.

در جامعه اسلامی که و احکام و قوانین آن پایه برای رفتارهای فردی و اجتماعی و روابط خانوادگی می باشد، نیز تعیین کننده رفتار انسان ها با یکدیگر و ارزش های اخلاقی جامعه است، هر گونه اختلالی در ایمان و اعتقاد انسان ها با توجه به همسنگ نبودن آگاهی ها، در رفتارها تأثیر گذاشته ،

پای بندی به احکام و قوانین دینی و اجتماعی را سست می کند ، نیز ارکان جامعه را مورد تهدید جدی قرار می دهد.

همچنین گسترش افکار انحرافی در جامعه که توسط افراد مرتد ایجاد می شود، نیروی مسلمانان را از جهت کمی و کیفی مورد تهدید قرار می دهد، از این جهت هر گونه برنامه ریزی بر اساس نیروهای اسلامی در جامعه، غیر ممکن خواهد بود.

با توجه به موارد برشمرده مشخص می شود حکم ارتداد، یک حکم اجتماعی و

سیاسی است، هم چنین آنچه در روایات در مورد حکم ارتداد بیان شده، در زمانی است که انکار دین اسلام "جاحدانه" و مغرضانه باشد، یعنی شخصی به رغم حقیقت دین اسلام، به جهت انگیزه های نادرست، از دین اسلام خارج شده و در مقابل آن موضع گیری نماید؛ بنابراین اگر کسی دین دیگری غیر از اسلام را (آن هم پس از بررسی و به دور از هر گونه دوستی و دشمنی و مشکلات دیگر) انتخاب نماید، این عقیده برای او محترم است، تا زمانی که به صورت موضع گیری در مقابل اسلام در نیاید، یا به صورت سخنانی و تحریک دیگران در مقابل اسلام جبهه گیری نکند.

حکم ارتداد در ادیان آسمانی دیگر نیز بیان شده و طبیعی است که هر دینی برای پاسداری از کیان خود، راهکارهایی را برای وحدت پیروان اندیشیده باشد.

در مورد حکم ارتداد و آزادی عقیده اضافه می کنیم که دین اسلام فطری است. اگر فردی به اصول و فروع اسلام آشنا باشد و حالت انکار نداشته باشد، به صورت طبیعی و معمولی به آن ایمان می آورد. قرآن می گوید: "لا اکراه فی الدین؛ در پذیرش عقیده اکراه نیست". عقیده با اکراه سازگار نیست. این سخن درستی است اما قرآن در دنباله می گوید: "قد تبین الرشد من الغی؛ راه راست از راه های انحرافی و نادرست روشن است". (۳) یعنی وقتی راه رشد و حقیقت آشکار است، دلیلی برای اکراه و اجبار وجود ندارد، زیرا عقل سلیم بدون داشتن انکار و عناد آن را پذیرا است.

اما انسان حق ندارد از آزادی سوءاستفاده کند و به بهانه آزادی، اعتقادات جامعه را مسخره نماید و امنیت فکری و

فرهنگی اجتماع را متزلزل و مختل کند. حکم ارتداد برای چنین موردی است.

این سخن مورد پذیرش عقل و عرف است.

حال اگر فردی در خانواده مسلمان تشخیص داد دین اسلام بر حق نیست، می تواند دین دیگر را انتخاب کند، اما در جامعه ای که براساس اعتقادات و باورهای دینی، قوانین و رفتارهای اجتماعی و فردی، نیز گرایش ها و آرزوهای انسان ها و ارزش های اخلاقی شکل گرفته (که هر یک از این موارد کارکردهای بسیاری در زندگی فردی و اجتماعی دارد) حق ندارد در برابر دین و اعتقادات موضع گیری نموده و درصدد تخریب آنها باشد، زیرا آثار نامطلوب در زندگی فردی و اجتماعی ایجاد خواهد کرد و باعث تزلزل ارکان اجتماعی خواهد شد، بنابراین ارتداد از این جهت که افکار عمومی و ایمان مردم را متزلزل می کند، اظهار آن روا و شایسته نیست، و با وجود یک سری شرایط، اسلام با مرتد برخورد می کند. اما اگر باور خود را رواج نداد و به امنیت فکری و فرهنگی جامعه آسیبی وارد نکرد، به او کاری ندارند و عقیده اش نزد خودش محترم است.

این که خدا با او چگونه برخورد می کند، تنها خدا می داند که وی صداقت دارد یا از روی عناد و لجاجت به این عقیده روی آورده است. خداوند فردای قیامت بر پایه عدل و حکمت، با او رفتار خواهد کرد. همو فرموده است: "اگر حجت بر کسی تمام نشده باشد، مؤاخذه اش نمی کند. (۴) می گوید: هر قدر که عقلش خوبی ها را که درک کرده، به آن عمل کرده است، ثواب و پاداش دریافت می کند و به هر اندازه، در عمل، کوتاهی و یا ضد باورش را انجام

داده است، جزا و کیفر می بیند.

برای اطلاع بیشتر در موضوع ارتداد، به کتاب احکام مرتد از دیدگاه اسلام و حقوق بشر، تألیف سیف الله صرامی مراجعه فرمایید.

پی نوشت ها:

۱. آل عمران (۳) آیه ۷۳.

۲. تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۴۶۶.

۳ - بقره (۲) آیه ۲۵۶.

۴ - اسراء (۱۷) آیه ۱۵.

چرا هر کس که از دین اسلام خارج بشود حکم او اعدام است؟

پرسش

چرا هر کس که از دین اسلام خارج بشود حکم او اعدام است؟

پاسخ (قسمت اول)

پاسخ را می توان از دو زاویه تبیین نمود: یکی از منظر درون دینی و با نگاه به معارف اسلامی، دیگری از منظر برون دینی و بدون نگاه به معارف اسلامی.

منظر درون دینی:

یک مسلمان با توجه به آموزه های دینی، حکم می کند اسلام بر دیگر ادیان برتری دارد، با این توضیح که مسلمان در اندیشه برون دینی، ایمان به تمامی پیامبران الهی پیشی جزء ضروری دین است. "آمن الرسول والمؤمنون کل آمن بالله و ملائکته و کتبه و رسله...". (۱) لیکن شریعت یا دین برتر، اسلام است. در این خصوص قرآن می گوید: "و من یتبع غیر الاءسلام دیناً فلن یقبل منه و هو فی الاخره من الخاسرین؛ هر که دینی جز اسلام اختیار کند، از او پذیرفته نخواهد شد و او در آخرت از زیانکاران خواهد بود". (۲)

از منظر درون دینی، اسلام، دین تکامل یافته آدم، نوح، ابراهیم، موسی و عیسی (ع) است، که با تکمیل رهنمودهای وحیانی، این دین مورد رضای خداوندی است.

دینی که خداوند آن را دین کامل و مورد رضای خداوندی معرفی کرده است. (الیوم أكملت لكم دينكم و أتممت عليكم نعمتي و رضيت لكم الاسلام ديناً). (۳) نیز فرمود: "و تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا؛ پیام راستین خدا کامل گشت. (۴)

به همین جهت پیام آور این شریعت را خاتم انبیا معرفی کرده است. (۵) خاتم مایه زینت و گُل سرسبد پیامبران است. آیات بر شمرده، برتری پیامبر اسلام و شریعتش را بر پیامبران پیشین و شرایعشان دلالت دارد.

در منظر درون دینی، پیامبران جملگی در یک مسیر

در حرکتند و آخرین آنان، بهترین و پیامش بهترین پیام‌ها است، که از آن به دین حق، در برابر ادیان باطل، یا دین برتر در برابر شرایع پیشین آسمانی، یاد می‌شود.

به قول محمود شبستری:

یکی خط است از اوّل تا به آخر

بر او خلق خدا جمله مسافر

در این ره انبیا چون ساربانند

دلیل و راهنمای کاروانند

وزایشان سید ما گشته سالار

هم او اوّل، هم او آخر در این کار

بر او ختم آمده پایان این راه

بدو مُنزل شده "ادعوا الی الله"

ادیان الهی هر کدام برای تکامل بشر آمده‌اند، بنابراین ادیان ب...ب.....کامل تر از ادیان قبلی Π.....چون دین حق در هر زمانی، یکی بیش نیست، در این زمان، دین اسلام که آخرین و کامل‌ترین دین است، باید پیروی شود.

استاد شهید مرتضی مطهری با استناد به آیه "و من یتغ غیرالاسلام دیناً فلن یقبل منه" می‌فرماید که: دین تسلیم است، ولی حقیقت تسلیم در هر زمان، شکلی دارد و در این زمان، شکل آن، دین گران‌مایه‌ای است که به دست حضرت خاتم‌الانبیا ظهور یافته است. لازمه تسلیم خدا بودن، پذیرفتن دستورهای او است. روشن است که همواره به آخرین دستور خدا باید عمل کرد و آخرین دستور همان است که آخرین رسول آورده است. (۶)

منظر برون دینی:

در این منظر نمی‌توان برای برتری دین اسلام به آیات قرآنی و روایات اسلامی تمسک نمود، چون که غیر مسلمان این‌ها را قبول ندارد، بلکه باید نخست حقایق اسلام را ثابت نمود. در قدم بعدی نوبت به این می‌رسد که دین بر حق تنها یک دین است، نه بیشتر. نمی‌شود پذیرفت هم

اسلام بر حق است و هم ادیان دیگر (پلورالیسم دینی و تکثر گرایی در دنیا مردود است).

اگر در پی اثبات حقانیت دین اسلام بر آییم، بحث به درازا می کشد که در این فرصت اندک نمی توان به طور مبسوط و کافی آن را بیان نمود از این رو به صورت مختصر به آن پرداخته می شود.

برای پی بردن به حقانیت اسلام و برتری آن بر سایر ادیان، راه هایی وجود دارد که یکی از آن ها بررسی ویژگی های اسلام در بُعد شناخت شناسی، جهان بینی، انسان شناسی، عقیده و مسائل اخلاقی و ارزشی است، سپس با معیار عقل و خرد که اولین داور و معیار پذیرفته شده است اگر در این زمینه خواهان بررسی هستید، توجه شما را جلب می کنیم به کتاب های شهید مطهری و کتاب های شهید محمد باقر صدر (به ویژه کتاب فلسفتنا که در فارسی به نام های "فلسفه ما"، "جهان بینی ما" و "شناخت ما" ترجمه شده است). به عنوان نمونه شهید مطهری درباره ویژگی های اسلام می نویسد: دیدگاه اسلام از نظر شناخت شناسی چنین است:

۱ بشر می تواند جهان و حقایق آن را بشناسد و خود مشوق آن است....

۲ شناخت حقایق جهان از این راه ها ممکن است: طبیعت یا آیات آفاقی، انسان یا آیات انفسی، تاریخ یا سرگذشت اجتماعی اقوام و ملل و عقل....

۳ ابزار شناخت عبارتند از: حواس، قوه تفکر و استدلال، تزکیه و تصفیه نفس و مطالعه آثار علمی دیگران.

۴ موضوعات شناخت عبارتند از: خدا، جهان طبیعت، انسان با جامعه و زمان.

از نظر جهان بینی و انسان شناسی عبارت است

از:

۱ جهان واقعیتش از خدا است. یعنی تمام واقعیتش انتساب به حق است.

۲ واقعیتش و نسبتش به حق یکی است.

۳ این واقعیت متغیر و متحرک است.

۴ واقعیت های این جهان درجه تنزل یافته و مرتبه نازله واقعیات جهانی دیگر است که جهان غیب نامیده می شود.

این جهان ماهیت "به سوی اوایی" دارد؛ یعنی همان طور که از اوست به سوی او هم هست...

۶ جهان دارای نظام متقن علی و معلولی و سببی و مسببی است. فیض الهی و قضا و قدر او به هر موجودی تنها از مسیر علل و اسباب خاص خود او جریان می یابد...

۷ جهان یک واقعیت هدایت شده است. تمام ذرات جهان در هر مرتبه ای که هستند از نور هدایت برخوردارند.

۸ بعد از این جهان جهانی دیگر است...

۹ روح انسان حقیقتی جاودانه است.

۱۰ انسان ها به حسب خلقت مساوی آفریده شده اند، تنها ملاک فضیلت، علم، جهاد و تقوا است.

۱۱ انسان ها به حسب اصل خلقت از یک سلسله استعدادهای فطری از جمله فطرت دینی و اخلاقی برخوردارند.

۱۲ به حکم این که هر فردی بالفطره انسان متولد می شود. در هر انسانی استعداد توبه و بازگشت و پند پذیری هست...

۱۳ انسان ها همواره در عمق جانیشان یک تضاد درونی (تضاد بین عقل و هوای نفس) دارند و مختار و آزادند، لذا مسئولیت دارند.

۱۴ جهان زیر چتر اراده خداوند واحد است...

از نظر ایدئولوژی:

ایدئولوژی اسلام همه جانبه جامع و فراگیر است، در آن اجتهاد راه دارد، از سماحت و سهولت برخوردار است. زندگی گرا است (نه زندگی گریز)، اجتماعی است و مقررات اجتماعی دارد. در عین اجتماعی

بودن، حقوق و آزادی فردی را محترم می‌شمارد... (۷)

با نگاه به این خصائصی که از اسلام بیان شد. می‌گوییم: این معارف را می‌توان با معارف دیگر مکاتب و مذاهب مقایسه کرد. زیرا مقایسه یکی از مهمترین معیارهای ارزیابی است. می‌توان در وهله نخست مکاتب را بر دو قسم تقسیم نمود، مادی و الهی با بطلان مکاتب عادی، اعم از مکتب مادی میکانیک و دیالکتیک، (۸) بحث در مکاتب الهی متمرکز می‌شود. مکاتب الهی هم بر دو قسم است: توحیدی و غیر توحیدی (شرک)، عقل سلیم توحید را می‌پذیرد، بنابراین بحث در ادیان توحیدی متمرکز می‌شود. در بین ادیان و مکاتب الهی و توحیدی سه دین مطرح است، اسلام، مسیحیت و یهود. تبلور اسلام در قرآن، مسیحیت در انجیل و یهود در تورات است. با تأمل در این سه کتاب به راحتی حقانیت و برتری قرآن بر دو کتاب دیگر را می‌توان دریافت نمود. (۹)

کوتاه سخن این که: با نگاه مقایسه‌ای بین اسلام و سایر ادیان و مکاتب می‌گوییم: دین اسلام برتری دارد،

اول: دین‌های امروز، توحیدشان و تصویری که از خدا ارائه می‌کنند، قابل‌خنده است، بر خلاف اسلام.

دوم: حقوق فردی انسان‌ها در دین‌های دیگر به صورتی که در اسلام شمولیت دارد، لحاظ نشده و گاه نادیده گرفته شده است.

سوم: در دیگر ادیان تعادل میان زندگی دنیوی و اخروی رعایت نشده است، بر خلاف اسلام.

چهارم: رهنمودهای دین‌های دیگر به جهاتی ایدئالیستی‌اند، مثلاً عدم خشونت بودایی‌ها و مسیحیان، در حالی که دنیا پر است از خیر و شر و نیک و

بد. از این رو جا به جا باید خشن یا نرم بود. این دستور اسلام است. هم قانون دارد و هم اخلاق؛ یعنی رهنمودش با واقعیت ها همخوان است.

پنجم: اکثر دین ها عهده دار زندگی اجتماعی انسان ها نیستند، یا اگر هستند، تعادلی در آن ها دیده نمی شود و قوانین اجتماعی آنان سبب پایداری شدن حقوق انسان ها می شود. این وضع در اسلام بهتر است.

ششم: اکثر مذاهب با پیروان دیگر ادیان با خشونت برخورد می کنند، در اسلام این امر تعدیل شده است. تاریخ هم نشان داد. که در همزیستی مسالمت آمیز، مسلمانان گوی سبقت را از همه ربوده اند.

هفتم: تحریف در ادیان آسمانی تعالیم آنان را دچار خدشه کرده است، ولی در اسلام (قرآن) تحریفی وجود ندارد.
پی نوشت:

۱- بقره (۲) آیه ۲۸۵.

۲- آل عمران (۳) آیه ۸۵.

۳- مائده (۵) آیه ۳.

۴- آل عمران (۳) آیه ۶۷.

۵- احزاب (۳۳) آیه ۴۰.

۶- ر.ک: مرتضی مطهری، عدل الهی، ص ۳۲۹ تا ۳۳۴.

۷- مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج ۲، ص ۲۲۹ تا ۲۵۰.

۸- حال چگونه دو مکتب مادی میکانیک و دینامیک باطل است، رجوع شود: محمدتقی مصباح یزدی، پاسداری از سنگرهای ایدئولوژی تطبیقی.

۹- رجوع شود به: دکتر بوکای، مقایسه ای میان تورات، انجیل، قرآن و علم، ذبیح الله دبیر.

سؤال: پلورالیسم دینی چیست؟ آیا مورد تأیید اسلام است؟

پاسخ: پلورال به معنای جمع و کثرت است و پلورالیسم یعنی تکثر گرایی یا گرایش به تعدد و کثرت.

گرایش پلورالیست در مقابل گرایش "مونئیستی" (MONOISTIE) به معنای وحدت گرایی است.

اگر پذیرفتیم کار در اختیار چند فرد یا چند گروه باشد به آن پلورالیسم گفته می شود، ولی اگر پذیرفتیم کار در

انحصار یک فرد و یا گروه باشد، آن را مونیسم می نامند.

زادگاه این واژه ، مغرب زمین است. در گذشته به هر کسی که در کلیسا مناصب متعددی داشت و یا به کسی که معتقد بود اشکالی ندارد یک فرد در کلیسا چند منصب داشته باشد، پلورالیست اطلاق می شود.

تکثر گرایی دو نوع است: بنیادی و دینی.

کثرت گرایی بنیادی، عبارت است از : اعتقاد به وجود نهادهایی که در جامعه مدنی به طور طبیعی و خود جوش با توجه به نیاز های ساختاری در بستر تحولات اقتصادی ، سیاسی و فرهنگی ظهور پیدا می کند، مانند احزاب سیاسی و اتحادیه ها و انجمن های صنفی و شوراهای محلی که برای تبیین خواست ها و تقاضاهای گوناگون به وجود می آیند تا در روند و فرایند تبدیل این خواسته ها به سیاست حاکم جامعه مؤثر باشند.

در جامعه مدنی این نوع نهارها از پایین پا به عرصه وجود می گذارند و تنوع آن ها نمودی از نیاز های واقعی گروه بندی های اقتصادی ، سیاسی و فرهنگی است.

البته تنوع ساختاری برای تحقق جامعه مدنی اصیل ، شرط لازم است، نه کافی، چون امکان دار رژیمی ظاهراً از تنوع ساختاری برخوردار باشد، یعنی دارای نهادهایی چون حزب و اتحادیه و سندیکاها و شوراهای محلی باشد، اما در مقام عمل آن ها هیچ نوع استقلالی نداشته باشند و همه مطیع فرمان مقامات بالای حکومت باشند.

اسلام با این گونه تکثر گرایی موافق است و به طور کلی سر ستیزی با آن ندارد، اما تکثر گرایی دینی درباره حق و باطل بودن باورهای دینی و عقیدتی و ناظر به صحت و سقم روش

های اتخاذ شده در راه رسیدن به سعادت حیات جاودانی است.

پلورالیسم دینی دو بُعد دارد: عملی و نظری.

پلورالیسم در بُعد عملی یعنی احترام به عقیده و دین و مذهب طرف مقابل و زندگی مسالمت آمیز در کنار یکدیگر.

بنابراین پلورالیست کسی است که معتقد است دو یا چند طرز تفکر متضاد صرف نظر از حق و باطل بودن باید در کنار هم زندگی مسالمت آمیز داشته و برای یکدیگر مزاحمت اجتماعی ایجاد نکنند.

در مقابل اگر کسی قائل به حذف دیگران و حاکمیت یک طیف و جناح باشد، ضد تکثر گرایی است، مثلاً در مورد مذهب کاتولیک، یا پروتستان برخی عقیده مندند باید یکی از دو مذهب حاکم باشد و با دیگری مبارزه کرد تا از بین برود.

پاسخ (قسمت دوم)

اسلام با پلورالیسم دینی در بُعد عمل هم موافق است و می گوید: همه انسان ها با هر دین و مسلکی که دارند، هر چند باطل و خلاف اسلام باشد تا جایی که اختلال در نظام نکنند و توطئه ای در کار نباشد، با کمال آزادی می توانند در کنار هم زندگی کنند، مثلاً اهل کتاب (مسیحی، یهودی، زرتشتی و ...) در نظام اسلامی بر اساس قرار داد تحت حمایت هستند و جان و مال و ناموسشان محترم است. کفار هم دو دسته اند: حربی و غیر حربی. آن دسته ای که با اسلام سر ستیز دارند و ایجاد مزاحمت برای مسلمانان و حکومت اسلامی می کنند، به عنوان یاغی و طاغی معرفی می شوند و باید با زور آنان را وادار به تسلیم کرد و یا از میان برداشت.

اما دسته ای که با حکومت اسلامی پیمان بسته

و به کفّار مُعاهد معروفند، در همسایگی مسلمانان یا حتّی در کنار آنان طبق قرارداد به زندگی خود ادامه می دهند و کسی حق تعرض به آنان را ندارد.

پلورالیسم دینی در بعد نظری به معنا حقانیت فی الجمله همه ادیان و مذاهب است.

این مطلب (حقّانیت فی الجمله همه ادیان) با قالب های متفاوت مطرح می شود. گاهی می گویند: هیچ دینی باطل محض و یا حق مطلق نیست. هر دینی آموزه های صحیح و نادرست دارد. یا می گویند: حقیقت مجموعه ای از اجزا و عناصر است که هر یک از بخش های آن در یک دین پیدا می شود.

این طور نیست که یک دین کاملاً نادرست و باطل بوده و هیچ دستور و تعلیمات صحیح نداشته باشد. چنان که نداریم دینی که همه آموزه هایش صحیح باشد و هیچ آموزه نادرستی نداشته باشد.

بسیاری از احکام مسیحیت و یهودیت در اسلام به گونه ای آمده است. لذا نمی توان آن ها را به طور کلی باطل شمرد.

از این جا نتیجه می گیرند که باید به همه ادیان و مذاهب به یک اندازه احترام گذاشت و معقول نیست یکی را صحیح و بقیه را باطل اعلام نمود.

در پاسخ این دیدگاه گفته می شود:

ما هم قبول داریم که همه ادیان و مذاهب کم و بیش حاوی عناصر و آموزه های حق می باشند و کسی در آن حرفی ندارد، چون باطل صد در صد در عالم نداریم، اما این حرف (دینی نداریم که تمام آموزه هایش صحیح باشد) حرف غلطی است و واقعیت ندارد.

اسلام می گوید: دین الهی و شریعت محمد(ص) کاملاً صحیح است و با دین اسلام،

دین به کمال و نعمت به اتمام رسیده است: "الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الإسلام دیناً". (۱)

وانگهی اسلام به صراحت ایمان به بعضی ازیات و کفر و نپذیرفتن برخی دیگر را رد می کند و می گوید: تبعیض بین تعالیم دین، مساوی با عدم پذیرش کل دین است. قرآن می فرماید: "کسانی که خدا و پیامبران او را انکار می کنند و می خواهند در میان آن ها تبعیض قایل شوند و می گویند: به بعضی ایمان داریم و بعضی را انکار می کنیم و می خواهند در میان این دو راهی برای خود انتخاب کنند، آن ها کافران حقیقی هستند و برای کافران مجازات توهین آمیزی فراهم ساخته ایم". (۲)

برخی در حقانیت فی الجمله هممهادیان اظهار می کنند:

دین حق به منزله قله واحدی است که همه ادیان موجود در عالم، راه هایی به سوی آن نقطه واحد هستند. هر دینی خواه از راه طولانی، خواه از راه کوتاه و یا به نحو یکسان ما را به مقصد می رساند. کسی که به مسجد می رود، یا به کلیسا و کنشت و بتخانه ... همه به دنبال معبود واحدی هستند.

در پاسخ گفته می شود: این حرف صحیح نیست، چون وقتی اسلام اولین و آخرین سخنش که "خدا یکی است" راه فلاح و سعادت در پذیرش توحید است، چگونه می شود این راه را با مسیحیتی که دعوت به تثلیث و شرکت می کند، یکی دانست؟!

چگونه این دو راه (توحید و شرک) نهایتاً ما را به نقطه واحدی می رساند؟

قرآن به صراحت می فرماید: " به

خدای یکتا و پیامبرانش ایمان آورید و قایل به تثلیث نشوید که این برای شما بهتر است". (۳)

در آیه دیگر آمده: " کسانی که می گویند: خداوند، یکی از سه خدا است، کافر شده اند". (۴)

هیچ عاقلی قبول نمی کند که توحید و شرک هر دو صحیح و حق باشند. کی می گوید شرط اولیه برای ورود به اسلام و حقانیت، توحید است و دیگری (مسیحیت) می گوید: تا تثلیث را نپذیری، مسیحی نمی شود و به سعادت نمی رسی. بدیهی است که بین این دو فاصله بسیار است. یا وقتی به شرایع و احکام اسلام و مسیحیت نگاه کنیم، می بینیم اعتراف به حقانیت هر دو امکان ندارد. اسلام می گوید: گوشت خوک نجس و حرام است، مسیحیت می گوید پاک است و حلال! اسلام می گوید: شراب حرام است، مسیحیت می گوید حلال است!

انگیزه پیدایش تفکر پلورالیسم چه بود؟

برای گرایش به پلورالیسم می توان دو انگیزه عقلای بر شمرد:

۱ روانی و عاطفی،

۲ انگیزه اجتماعی.

در مورد انگیزه اول می گویند: هر کسی در میان هر ملتی با هر گرایشی که متولد شود و نشو و نما کند، به احتمال قوی آداب و سنن و عقاید آن ملت را می پذیرد و خود را بر حق و دیگران را باطل می شمارد. ای بسا اصلاً فکر نمی کند که دین و مسلک و آداب دیگری وجود دارد که باید به آن ها مراجعه کرد آیا عقلاً صحیح است چنین کسی اهل عذاب و جهنم باشد و فردای قیامت مورد خشم و غضب پروردگار قرار گیرد؟

از طرفی چگونه می توان پذیرفت که از میانشش میلیارد و اندی

انسان ها که روی کره خاکی زندگی می کنند، فقط حدود ویست و خرده ای میلیون نفر شیعه آن هم اگر واجبات و محرمات شرعی را مراعات کنند بر حق و اهل بهشت باشند و دیگران (سنّی ها ، مسیحی ها، یهودیان، زرتشتی ها و سایر انسان ها) اهل جهنم و عذاب؟! این تحلیل موجب می شود که همه مذاهب و ادیان را بر حق بدانیم.

در پاسخ این انگیزه گفته می شود: ما در عین این که از میان شش میلیارد و اندی انسان ها تنها شیعه دوازده امامی را اهل سعادت و نجات می دانیم، آن هم به شرطی که رعایت محرمات و واجبات شرعی را نموده باشند ، اما هرگز معتقد نیستیم غیر از این طایفه، بقیه انسان ها اهل جهنم و عذاب هستند، زیرا دیگران را یا عالم و عامد می دانیم یا جاهل غیر عامد. عالمان را اهل عذاب می دانیم ، چون عمداً بر خلاف علم خود عمل کرده اند. جاهل هم دو دسته اند: مقصر و قاصر. مقصران نیز مثل عالمان، جهنمی اند اما قاصران که اکثر مردم را تشکیل می دهند، به طور حتم اهل نجاتند، هر چند عقیده شان باطل باشد.

قرآن مجید می فرماید: " و ما کنا معذین حتی نبعث رسولاً؛ هیچ طایفه ای را عذاب نمی کنیم مگر حجّت را بر آن ها تمام کرده باشیم ". (۵)

حتماً بر جاهلان قاصر اتمام حجّت نشده است، زیرا یا غافلند و اصلاً احتمال خلاف در گفتار و کردار خود را نمی دهند یا احتمال خلاف می دهند، اما راه و وسیله ای برای رسیدن به حق در اختیار

ندارند. و یا در پی کشف حقیقت رفته و تحقیق کرده اند، ولی نتوانسته اند بفهمند گفتار و کردارشان باطل بوده و خلاف واقع است.

با این حساب اکثر انسان های غیر شیعه اثنی عشریه اهل نجات خواهند بود.

درباره انگیزه دوم (اجتماعی) اظهار می دارند: اگر آرا و عقاید دیگران را قبول نکنیم و همه را بر حق ندانیم، سبب فتنه و خون ریزی می شود. جنگ های صلیبی بین مسلمانان و مسیحیان و جنگ های فرقه ای بین شیعه و سنی، یا بین کاتولیک و پروتستان نمونه هایی از بر حق دانستن یک طایفه و باطل شمردن سایر طوایف است.

بنابراین برای جلوگیری از خون ریزی و اغتشاش و بر طرف نمودن عداوت و دشمنی بین آحاد انسان ها عقل حکم می کند که همه مذاهب را بر حق و همه را راهی به سوی سعادت و نجات بدانیم؛ یعنی معتقد به پلورالیسم بشویم.

در پاسخ گفته می شود: پرهیز کردن از جنگ و خون ریزی سبب نمی شود که همه آرا و عقاید متضاد و متناقض را بر حق بدانیم. مقوله حق و باطل و حقانیت و عدم حقانیت، غیر از مقوله انسان ها و کینه ورزی ها و اشتباهات می باشد و از یکی به دیگری نمی توان پل زد.

برای پرهیز از خون ریزی های غیر ضروری راه صحیحی وجود دارد که اسلام به نحو احسن آن را طی کرده است.

توضیح: فرقه های شیعه و سنی که مسلمانند، جز ناصبی ها و اهل سبّ و عناد با ائمه اطهار (ع) با شیعه اثنی عشریه در توحید، نبوت، معاد، کتاب، قبله و ضروریات دین مشترکند

و همگی تحت حکومت اسلامی به عنوان مسلمان از حقوق متناسب برخوردارند. اهل کتاب (مسیحیت، یهودیت، زرتشتی و ...) هم در نظام اسلامی بر اساس قرارداد و تحت حمایت حکومت اسلامی هستند و جان و مال و ناموسشان محترم است.

غیر مسلمان و غیر اهل کتاب یعنی کفار هم دو دسته اند:

گروهی که با حکومت اسلامی عهد و پیمان بسته اند که به کفار معاهد خوانده می شوند. اینها نیز در همسایگی یا در کنار مسلمانان طبت قرار و پیمان به زندگی خود ادامه می دهند و کسی حق تعرض به آنان را ندارد.

اما آن دسته از کفاری که هیچگونه پیمانی با حکومت اسلامی ندارند و یا پیمان خود را نقض کرده و برای حکومت ایجاد مزاحمت می کنند، این گروه را باید با زور قدرت و ادار به تسلیم نمود و یا از میان برداشت.

برای جلوگیری از خون ریزی و ایجاد نظم و امنیت لازم نیست همه مذاهب متفاوت و متضاد را صحیح دانسته و حق بدانیم و به پلورالیسم دینی نظری معتقد شویم.

انگیزه طرح تفکر پلورالیسم دینی در جامعه اسلامی چیست؟

ممکن است انگیزه طرح عبارت از امور زیر باشد:

الف) جلوگیری از صدور انقلاب و فرهنگ اسلامی.

وقتی همه ادیان و مذاهب و عقاید، صحیح و حق باشد، دیگر لزومی ندارد غیر مسلمانان به اسلام دعوت شوند.

وقتی سخن یک مسیحی، یهودی، زرتشتی و حتی بودایی حق باشد و راه نجات و سعادت، چه لزومی دارد مسلمان شوند و از این خود دست بردارند؟!

در نتیجه فکر انقلابی و اسلامی در محدوده خاصی باقی مانده و تحرک و بالندگی خود را از دست می دهد.

ب) هموار کردن راه افکار

و عقاید و ارزش های بیگانگان.

وقتی ارزش ها و احکام نظام مقدس جمهوری اسلامی مطلق نباشد و تنها دین حق را اسلام ندانستیم، قهراً راه برای ادیان و مذاهب دیگر باز می شود. وقتی ادیان و مذاهب دیگر حق باشند، چرا از ارزش های آن ها بهره مند نشویم؟

مثلاً از شراب استفاده نکنیم، گوشت خوک نخوریم، بی حجاب نباشیم و ...

نتیجه دو مطلب فوق، از بین رفتن تعصب دینی است.

وقتی حمیت و عزت و غیرت دینی از میان برود، روحیه تسامح و تساهل نسبت به عقیده و مقدسات و ارزش ها در بین مردم به ویژه میان نسل جوان رسوخ می کنند. در این صورت دشمنان اسلام به اهداف خود نایل شده و به ملت غیور ایران ریشخند خواهند زد. (۶)

پی نوشت:

۱- مائده (۵) آیه ۳.

۲- نساء (۴) آیه ۱۵۰ - ۱۵۱.

۳- نساء (۴) آیه ۷۱.

۴- مائده (۵) آیه ۷۳.

۵- اسراء (۱۷) آیه ۱۵.

۶- ر.ک: جامعه مدنی، آیت الله معرفت، صفحات-؛ پرسش ها و پاسخ ها ک آیت الله مصباح یزدی، ج ۴، ص ۶۴ تا آخر.

سؤال ۱: به چه دلیل تنها اسلام دین حق است و سایر ادیان باطل است؟ (آیات و روایات هم مورد قبول غیر مسلمان نیست).

پاسخ: بشر آفریده شده تا به کمال برسد، و چون به تنهایی و با تکیه بر عقل خود نمی تواند راه سعادت را تشخیص دهد و نیاز مند پیام و راهنمایی الهی است، خداوند پیامبران را به عنوان راهنمای راه سعادت برانگیخت. در این راه ادیان الهی از ادیان غیر الهی جدا می شود و اصولاً در قدم اول ضرورت آمدن پیامبران از طرف خداوند

ثابت می شود که طبعاً ادیان غیر الهی مانند بودا و هندو (اگر غیر الهی باشند) جدا می شوند. اما در مورد ادیان الهی که بحث اصلی و بلکه تمام بحث این نوشتار است، انسان در تعلیمات انبیا مانند یک دانش آموز بوده که او را از کلاس اول تا آخرین کلاس بالا برند. از این رو بشر در هر دوره ای طبق مقتضیات زمان و پیشرفتی که پیدا می کرد، نیازمند پیام نو و پیام آور نو بوده است که بدین لحاظ ظهور پیامبران، تجدید دائمی شرایع نزول کتاب های آسمانی انجام می گرفت. با تکامل انسان، دین هم متکامل می شد، تا این که بشریت به حدی رسید که بتواند برنامه کامل سعادت را دریافت نماید.

در این زمان که دوره خاتمیت است، توسط حضرت محمد(ص) که آخرین پیامبر الهی است، دین اسلام به صورت کامل عرضه شد و با آمدن اسلام همه ادیان گذشته منسوخ گردید و همه بشر مکلف شدند از اسلام پیروی نمایند.[۱] پس از آن جا که اسلام آخرین دین آسمانی و کامل ترین ادیان است و با آمدن این دین، ادیان قبلی نسخ شده است، (زیرا با وجود کامل، نیازی به ناقص نمی باشد)[۲] و تنها دین حق، اسلام است.

پاسخ (قسمت سوم)

به بیانی دیگر: دین حق در هر زمانی، یکی بیش نیست و بر همه کس لازم است از آن پیروی کند. البته میان پیامبران اختلاف و نزاعی وجود ندارد. پیامبران خدا همگی به سوی یک هدف و یک خدا دعوت می کنند. آنان نیامده اند که میان بشر گروه های متناقضی به وجود آورند، ولی این سخن به آن معنی

نیست که در هر زمانی چندین دین حق وجود دارد و انسان می تواند در هر زمانی، هر دینی را که می خواهد بپذیرد. بر عکس معنای سخن این است که انسان باید همه پیامبران را قبول داشته باشد و بداند که پیامبران سابق مبشر پیامبران لاحق خصوصاً خاتم و افضل شان بوده اند و پیامبران بعدی مصدق پیامبران سابق بوده اند، پس لازمه ایمان به همه پیامبران این است که در هر زمانی تسلیم شریعت همان پیامبری باشیم که دوره او است و قهراً لازم است در دوره ختمیه به آخرین دستورهایی که از جانب خدا به وسیله آخرین پیامبر رسیده عمل کنیم.

قرآن کریم می فرماید: " هر کس غیر از اسلام دینی بجوید، هرگز از او پذیرفته نیست و او در جهان دیگر از جمله زیانکاران خواهد بود". [۳]

ممکن است گفته شود مراد از اسلام، خصوص دین اسلام نیست، بلکه منظور تسلیم خدا شدن است. پاسخ این است که البته اسلام همان تسلیم است و دین اسلام، دین تسلیم است، ولی حقیقت تسلیم در هر زمانی شکل داشته و در این زمان شکل آن، دین گران مایه ای است که به دست حضرت خاتم الأنبیا ظهور یافته است و قهراً کلمه اسلام فقط بر آن منطبق می گردد. به عبارت دیگر: لازمه تسلیم خدا شدن پذیرفتن دستورهایی او است، و روشن است که همواره به آخرین دستور خدا باید عمل کرد و آخرین دستور خدا همان است که آخرین رسول آورده است. [۴] پس بعد از بعثت رسول اکرم (ص) تنها دین حق، اسلام است و ادیان دیگر منسوخ شده و باطل اعلام گردیده است. چنان که

پیامبر اسلام(ص) رسالت خود را جهانی اعلام نمود و یهود و نصارا و همه پیروان ادیان دیگر را دعوت به اسلام کرد. قرآن خطاب به پیامبر(ص) می گوید: "بگو ای مردم، من فرستاده خدا برای همه شما هستم". [۵] "ای محمد، ما تو را برای همه مردم بشارت دهنده و بیم دهنده فرستادیم". [۶]

" او است که پیامبر خود را با هدایت و دین حق و پایداری فرستاد، تا پیامبر خود و آیین او را بر تمام دین ها غالب سازد، اگر چه مشرکان نخواهند". [۷]

بنابراین از نظر یک فرد مسلمان با دلایل عقلی مسئله قطعی است که تنها دین حق، اسلام است.

افزون بر این می توان گفت: پس از ظهور اسلام، غیر از اسلام، دین واقعی که بتوان گفت دین خدا است، وجود ندارد، زیرا کتاب های آسمانی پیامبران صاحب شریعت که در بردارنده قوانین الهی بودند و محتوای دین محسوب می شدند، به مرور زمان به کلی محو شد و یا دستخوش تحریف قرار گرفت. چنان که تورات موسی(ع) مورد تحریف های فراوان قرار گرفت، و چیزی به نام انجیل عیسی(ع) باقی نماند، بلکه از دست نویس های افرادی که از پیروان حضرت شمرده می شدند، مجموعه هایی تهیه شد و به نام کتاب مقدس معرفی گردید. هر شخص بی غرضی که نظری بر عهدین (تورات و انجیل فعلی) بیفکند، خواهد دانست که هیچ کدام از آن ها کتابی که بر موسی(ع) یا عیسی(ع) نازل شده نیست.

تورات خدا را به صورت انسانی ترسیم می کند که نسبت به بسیاری از امور آگاهی ندارد. [۸] و بارها از کار خود پشیمان می شود، [۹] با

حضرت یعقوب کشتی می گیرد و نمی تواند بر او غالب شود و سرانجام التماس می کند که از او دست بردارد تا مردم خدا را در چنین حالی نبینند. [۱۰]

وضع انجیل از تورات هم رسواتر است، زیرا اولاً چیزی به نام کتابی که بر حضرت عیسی (ع) نازل شده، در دست نیست و مسیحیان چنین ادعایی ندارند که انجیل فعلی کتابی است که خدا بر حضرت عیسی (ع) نازل کرده، بلکه محتوای آن گزارش هایی است منسوب به چند تن از پیروان آن حضرت، و علاوه بر تجویز شرب خمر، ساختن آن را به عنوان معجزه عیسی قلمداد می کند. [۱۱] در یک جمله: وحی های نازل شده بر این دو پیامبر بزرگوار تحریف شده و نمی تواند نقش خود در هدایت مردم را ایفا کند و نمی تواند به عنوان دین و وحی الهی تلقی شود، ولی وحی نازل شده بر پیامبر اسلام (ص) بدون هیچ تحریف موجود است و برای همیشه از تحریف مصون باقی خواهد ماند، چرا که خدا مصونیت قرآن کریم از هر گوفه تحریف را ضمانت کرده و فرمود: "ما قرآن را نازل کردیم و ما به طور قطع نگهدار آنیم". [۱۲]

افزون بر آن چه گفته شد، با اثبات نبوت و رسالت حضرت محمد (ص) حق بودن اسلام و بطلان ادیان دیگر ثابت می شود، زیرا همه قبول دارند که آن حضرت که آورنده اسلام است، همه ادیان گذشته را منسوخ اعلام نمود و پیروان آن ادیان را دعوت به پذیرش اسلام نمود.

نبوت پیامبران از سه طریق اثبات می شود:

۱- قرائن و شواهدی که به صدق دعوی او گواهی دهند.

۲- تصدیق پیامبر

۳- معجزه ای که همراه با ادعای نبوت آورده شود.

نبوت پیامبر اسلام(ص) از هر سه راه اثبات می شود:

الف) وارستگی حضرت از آلودگی های محیط، محتوای دعوت او، شخصیت و خصال گروندگان به مکتب او، تأثیر مثبت در محیط و پی ریزی یک تمدن عظیم و با شکوه و سوابق زندگی آن حضرت، همه گواه بر صدق دعوی او است.

مردم مکه چهل سال زندگی پر افتخار آن حضرت را از نزدیک دیده بودند که کوچک ترین نقطه تاریکی در آن یافت نمی شد و آن چنان او را به راستگویی و درست کرداری شناخته بودند که لقب امین به حضرت داده بودند. طبعاً در مورد چنین شخصی احتمال دروغ و ادعای کذب داده نمی شد.

ب) پیامبران پیشین، بشارت بعثت آن حضرت را داده بودند و گروهی از اهل کتاب، انتظار ظهور او را می کشیدند و نشانه های روشن و گویایی از وی در دست داشتند. حتی به مشرکان عرب می گفتند که از میان فرزندان حضرت اسماعیل کسی مبعوث به رسالت خواهد شد که پیامبران پیشین و ادیان توحیدی را تصدیق خواهد کرد. بعضی از دانشمندان یهود و نصارا، با استناد به پیشگویی ها به حضرت ایمان آوردند. عجیب این است که در همین تورات و انجیل تحریف شده، با همه تلاش و کوششی که برای محو کردن این گونه بشارت ها آمده، نکته هایی یافت می شود که حجت را بر حق جویان تمام می کند، چنان که بسیاری از علمای یهود و نصارا که طالب حق و حقیقت بودند، با استفاده از همین نکات و بشارت ها هدایت شدند و به

دین مقدس اسلام ایمان آوردند. از جمله می توان از "میرزا محمد رضا" از دانشمندان بزرگ یهود تهران، صاحب کتاب "اقامه الشهود فی ردّ الیهود" و پروفیسور "عبدالاحد داود" اسقف سابق مسیحی، صاحب کتاب "محمد در تورات و انجیل" یاد کرد. [۱۳]

ج) رسول اکرم(ص) معجزه های گوناگون برای صدق نبوت خود داشته، ولی قرآن کریم معجزه جاوید خاتم الأنبیا است که در تمام ادوار می درخشد و در هر عصر و نسلی، بُرهانی قاطع بر نوبت حضرت است. از بدو نزول قرآن در مکه که با سوره های کوچک آغاز شد، رسول اکرم(ص) رسماً بر آن تحدّی کرد، یعنی مدعی شد که قرآن کار خدا است و از من و هیچ بشر دیگر ساخته نیست که مانند آن را بیاورد. اگر باور ندارید، آزمایش کنید و از هر کسی می خواهید کمک بگیرید، ولی بدانید اگر همه آدمیان و جّیان با یکدیگر همکاری کنند، قدرت چنین کاری را نخواهند داشت. نه تنها قدرت بر آوردن کتاب کاملی مثل قرآن را ندارند، بلکه ده سوره، حتی یک سوره و یا یک سطر را مانند سوره توحید و سوره کوثر را نخواهند داشت. [۱۴]

پس جای شکی نیست که قرآن ادعای معجزه بودن خودش را دارد و آورنده این کتاب آن را به عنوان معجزه جاودانی و دلیلی محکم بر پیامبری خود بر همه جهانیان و برای همیشه عرضه داشته است. اکنون بعد از گذشتن بیش از چهارده قرن، این ندای الهی هر صبح و شام به وسیله فرستنده های دوست و دشمن به گوش جهانیان می رسد و حجت را برایشان تمام می کند.

می دانیم که پیامبر اسلام(ص)

از نخستین روز اظهار دعوتش با دشمنان سر سخت و کینه توزی مواجه شد که از هیچ گونه کوششی برای مبارزه با این آیین الهی کوتاهی نکردند و پس از نومید شدن از تأثیر تهدیدها و تطمیع ها، کمر به قتل حضرت بستند که با تدبیر الهی خنثی شد و حضرت به مدینه هجرت کرد و بعد از هجرت هم بقیه عمر شریفش را در جنگ های متعدد با مشرکان سپری کرد، و از هنگام رحلتش تا امروز هم همواره منافقین داخلی و دشمنان خارجی در صدد خاموش کردن این نور الهی بوده و هستند و از هیچ کاری در این راه فروگذار نکرده و نمی کنند. اگر آوردن کتابی مانند قرآن کریم امکان می داشت، هرگز از آن صرف نظر نمی کردند. در این عصر هم که همه دولت های بزرگ دنیا اسلام را بزرگ ترین دشمن برای سلطه ظالمانه خودشان شناخته و کمر مبارزه جدی با آن را بسته اند و همه گونه امکانات مالی و عملی و سیاسی و تبلیغاتی را در اختیار دارند، اگر می توانستند اقدام به تهیه یک سطر مشابه یکی از سوره های کوچک قرآن می کردند و آن را به وسیله رسانه های گروهی و وسایل تبلیغات جهانی عرضه می داشتند، زیرا این کار ساده ترین و کم هزینه ترین و مؤثرترین راه برای مبارزه با اسلام و جلوگیری از گسترش آن است.

قرآن از جهات مختلف اعجاز دارد، از جمله:

۱- اعجاز از نظر فصاحت.

۲- از نظر معارف.

۳- از نظر طرح مسایل تاریخی.

۴- از نظر قوانین.

۵- از نظر علوم روز.

۶- از نظر اخبار غیبی.

۷- از نظر عدم اختلاف

قرآن با این که از حروف الفبایی تشکیل شده، ولی از لحاظ فصاحت و بلاغت و زیبایی و چینش الفاظ معجزه است. حتی سخن فصیح ترین مردم و مأنوس ترین آنان با قرآن یعنی پیامبر اسلام (ص) و حضرت علی (ع) از نظر زیبایی و فصاحت، کاملاً با قرآن متفاوت است.

سبک قرآن نه شعر است و نه نثر. شعر نیست برای این که وزن و قافیه ندارد. به علاوه شعر معمولاً با تخیل شاعرانه همراه است. قوام شعر به مبالغه و اغراق است که نوعی کذب است.

در قرآن تخیلات شعری و تشبیه های خیالی وجود ندارد. در عین حال نثر معمولی هم نیست. زیرا از نوعی انسجام و آهنگ و موسیقی برخوردار است که در هیچ سخن نثری تا کنون دیده نشده است. مسلمانان همواره قرآن را با آهنگ های مخصوص تلاوت کرده و می کنند که مخصوص قرآن است.

هیچ سخن نثری مانند قرآن آهنگ پذیر نیست؛ آن هم آهنگ های مخصوصی که متناسب با عوالم روحانی است، نه آهنگی مناسب مجالس لهُو. پس از اختراع رادیو هیچ سخن روحانی نتوانست با قرآن از نظر زیبایی و تحمل آهنگ های روحانی برابری کند. علاوه بر کشورهای اسلامی، کشورهای غیر اسلامی نیز از نظر زیبایی و آهنگ، قرآن را در برنامه های رادیویی گنجایندند. هر کس از شنیدن قرآن لذتی می برد که از هیچ شعر و نثر دیگر عربی آن لذت حاصل نمی شود. از این رو با آن که تورات و انجیل به عربی ترجمه شده است و پیروان آن ها بسیار مایلند که به جای قرآن، آن ها با آهنگ خوانده شود، ولی

این کار را نمی‌کنند، چون می‌دانند که موجب تمسخر خواهد بود.

عجیب این است که زیبایی قرآن، زمان و مکان را در نوردیده و پشت سر گذاشته است. بسیاری از سخنان زیبا مخصوص یک عصر است و با ذائقه عصر دیگر جور در نمی‌آید و یا حداقل مخصوص و سلیقه یک ملت است که از فرهنگی ویژه برخوردار می‌باشند، ولی زیبایی قرآن نه زمان می‌شناسد و نه نژاد و نه فرهنگ مخصوص همه مردمی که با زبان قرآن آشنا شدند، آن را با ذائقه خود مناسب یافتند. هر چه زمان می‌گذرد و به هر اندازه ملت‌های مختلف با قرآن آشنا می‌شوند، بیش از پیش مجذوب زیبایی قرآن می‌شوند. [۱۵] در زمینه اعجاز قرآن به پیام قرآن، ج ۸ از آیت الله مکارم شیرازی مراجعه شود.

نتیجه: هر فرد عاقلی که جویای حقیقت باشد، با توجه به این نکات یقین خواهد کرد که قرآن کریم کتاب استثنایی و معجزه است. از بزرگترین نعمت‌های الهی بر جامعه همین است که این کتاب شریف را به گونه‌ای نازل فرمود که همواره به صورت معجزه‌ای جاویدان باقی بماند و دلیل صدق و صحتش را با خودش داشته باشد.

از این رو بهترین دلیل قاطع بر صدق دعوت پیامبر اسلام (ص) و حقانیت اسلام است. چون قرآن و پیامبر آشکارا اعلام کرده‌اند دینی جز اسلام پذیرفته نیست، [۱۶] باطل بودن ادیان دیگر روشن می‌شود.

ضمناً می‌توان با مقایسه احکام و قوانین اسلام با مسایل طرح شده در سایر ادیان هم به حقانیت اسلام پی برد.

پی نوشت:

[۱] مرتضی مطهری، مجموعه

آثار، ج ۲، ص ۱۸۱ و ج ۳، ص ۱۵۴.

[۲] علامه طباطبایی، خلاصه تعالیم اسلام، ص ۲۲.

[۳] آل عمران (۳) آیه ۸۵.

[۴] مرتضی مطهری، عدل الهی، ص ۳۳۳.

[۵] اعراف (۷) آیه ۱۵۸.

[۶] سبا (۳۴) آیه ۲۸.

[۷] توبه (۹) آیه ۳۳.

[۸] ر.ک: تورات، سفر پیدایش، باب سوم، شماره ۸ - ۱۲.

[۹] همان، باب ۶، شماره ۶.

[۱۰] همان، باب ۳۲، شماره ۲۴ - ۳۲.

[۱۱] انجیل یوحنا، باب دوم.

[۱۲] حجر (۱۵) آیه ۹.

[۱۳] محمد تقی مصباح یزدی، آموزش عقاید، ص ۳۰۳. برای اطلاع بیشتر به پیام قرآن، ج ۸، ص ۳۸۶ به بعد نوشته آیت الله مکارم شیرازی مراجعه شود.

[۱۴] اسراء (۱۷) آیه ۸۸؛ هود (۱۱) آیه ۱۳؛ یونس (۱۰) آیه ۳۸؛ بقره (۲) آیه ۲۳ - ۲۴.

[۱۵] مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج ۲، ص ۲۱۴ (وحی و نبوت).

[۱۶] آل عمران (۳) آیه ۸۵.

آیه ۴۷ سوره آل عمران می گوید : در میان مسلمانان باید امتی باشد که این دووظیفه بزرگ اجتماعی (امر به معروف و نهی از منکر) را انجام دهند اینکه می گوید از میان آنها باید امتی باشند بعضی از جمعیت مسلمانان را تشکیل می دهد نه همه آنها را و به این ترتیب

آیه ۴۷ سوره آل عمران می گوید : در میان مسلمانان باید امتی باشند که این دووظیفه بزرگ اجتماعی (امر به معروف و نهی از منکر) را انجام دهند اینکه می گوید از میان آنها باید امتی باشند بعضی از جمعیت مسلمانان را تشکیل می دهد نه همه آنها را و به این ترتیب این وظیفه جنبه عمومی نخواهد داشت بلکه وظیفه طائفه خاصی است اما از آیه ۱۱۰ همین سوره و همچنین از سوره والعصر برمی آید که این دووظیفه جنبه عمومی دارد

پاسخ

امر به معروف و نهی از منکر دو مرحله دارد : یکی مرحله فردی که هر کس موظف است به تنهایی ناظر اعمال دیگران باشد و دیگری مرحله دسته جمعی که امتی موظفند برای پایان دادن به نابسامانیهای اجتماعی دست به دست هم بدهند و با یکدیگر تشریک مساعی کنند . قسمت اول وظیفه عموم مردم است و چون جنبه فردی دارد طبعاً شعاع آن محدود به توانایی فرد است اما قسمت دوم شکل واجب کفایی به خود می گیرد و چون جنبه دسته جمعی دارد و شعاع قدرت آن وسیع و طبعاً از شوون حکومت اسلامی محسوب می شود ، این دو شکل از مبارزه با فساد و دعوت به سوی حق ، از شاهکارهای قوانین اسلامی محسوب می گردد .

کسی که مسلمان باشد و از اسلام برگردد اگرچه توبه کند در دادگاه اسلام حکم به اعدام او خواهد شد و اموال او به ورثه مسلمان او می رسد و همسرش از او جداخواهد شد و توبه او نمی تواند جلوی این احکام شدید را بگیرد چگونه این سختگیری و خشونت غیر قابل انعطاف با

پرسش

کسی که مسلمان باشد و از اسلام برگردد اگرچه توبه کند در دادگاه اسلام حکم به اعدام او خواهد شد و اموال او به ورثه مسلمان او می رسد و همسرش از او جداخواهد شد و توبه او نمی تواند جلوی این احکام شدید را بگیرد چگونه این سختگیری و خشونت غیر قابل انعطاف با روح اسلام سازگار است ؟ چرا این حکم درباره زنان خفیفتر است ؟

پاسخ

این حکم یک فلسفه اساسی دارد و آن حفظ جبهه داخلی کشور اسلامی و جلوگیری از متلاشی شدن آن و نفوذ بیگانگان و منافقان است زیرا ارتداد در واقع یک نوع قیام بر ضد کشور اسلامی است که در بسیاری از قوانین دنیای امروز نیز مجازات آن اعدام است ، حکم مزبور در واقع یک حکم سیاسی است که برای حفظ حکومت و جامعه اسلامی و مبارزه با ایادی و عوامل بیگانه ضروری است . اگر می بینیم این حکم درباره زنان خفیفتر است به خاطر آن است که همه مجازاتها در مورد آنها تخفیف می یابد .

دولت یا قانون تا چه حد می تواند محدود کننده ی آزادی های فردی باشد؟

پرسش

دولت یا قانون تا چه حد می تواند محدود کننده ی آزادی های فردی باشد؟

پاسخ

جواب اجمالی:

آزادی در معانی مختلفی مانند اختیار، رهایی از غرایز و وارستگی به کار رفته است، ولی آنچه محور بحث آزادی در سیاست محسوب می شود، آزادی مدنی، یا اجتماعی است.

گروهی در مورد آن راه افراط را پی گرفته و هر گونه محدودیت برای انسان را موجب بدبختی و بی چارگی دانسته اند. آنها در صورتی محدودیت آزادی را می پذیرند که آزادی مانع آزادی شود. در بین این گروه برخی، قانونگذاری را حق ملت و برخی دیگر، حق متخصصان و کاردانان و سیاستمداران می دانند.

برخی دیگر راه تفریط را پیش گرفته اند و مردم را وحوش و درندگان می دانند که تمدن آنها را به بنده کشیده است. در نظر آنها علت رفتار نسبتاً متمدنانه انسان در جوامع کنونی این می باشد که صلاح خود را کنار گذاشتن ستیز متقابل با هموعان و پذیرش قدرت دولت می بیند. او در ازای امنیت اجتماعی از سبعت فطری دست برداشته است.

دیدگاه متفکران غرب در باب آزادی از یک سو به تفسیری که از انسان عرضه می کنند، ارتباط کامل دارد. و از سوی دیگر، تمامی این متفکران دوران روشنگری، با تمام اختلافات مبنایی، در یک نکته با هم مشترکند و آن این که قانون گذاری حق بشر است.

در اندیشه ی سیاسی اسلام هیچیک از آن دو راه پذیرفته نیست. از دیدگاه اسلام انسان هم فطرتی الهی دارد و هم دارای طبیعتی مادی است که منشأ تمایلات حیوانی در او می باشد. قانون گذاری و تعیین مسیر دنیایی انسان می

بایست با هدایت الهی و در پرتو وحی ربانی باشد، زیرا این خداوند است که از صلاح و فساد آدمی آگاه است.

جواب تفصیلی:

آزادی در معانی مختلفی مانند اختیار، رهایی از غرایز و وارستگی به کار رفته است، ولی آنچه محور بحث آزادی در سیاست محسوب می شود، آزادی مدنی، یا اجتماعی است. سؤال اصلی در باب آزادی اجتماعی این است که دولت یا قانون تا چه حد می تواند محدود کننده ی آزادی های فردی باشد؟

گروهی در پاسخ به سؤال مزبور راه افراط را پی گرفته و هر گونه محدودیت برای انسان را موجب بدبختی و بی چارگی دانسته اند. جان استوارت میل می گوید:

«جامعه ای که به صورتی آزادی را محدود کند، افرادی کم عقل، کم جرأت و به طور خلاصه کم استعداد به بار می آورد.» (۱) روسو می گوید:

()

«کسی که از آزادی صرف نظر کند از مقام آدمیت، از حقوق و حتی از وظایف بشریت صرف نظر نموده است و هیچ چیزی نمی تواند این خسارت را جبران کند.»

اینگونه اندیشمندان تنها در صورتی محدودیت آزادی را می پذیرند که آزادی مانع آزادی شود. یعنی وضعیتی به گونه ای باشد که آزادی یک فرد آزادی دیگران را سلب نماید. از این رو، به اعتقاد آنان تنها مرز آزادی، آزادی است.

در بین این گروه برخی، مانند روسو، قانونگذاری را حق ملت می دانند و دولت را مجری اراده ی ملت می شمارند. اما برخی دیگر، مانند جان استوارت میل، معتقدند که شرکت در انتخابات و قانونگذاری، حق متخصیصان و کاردانان و سیاستمدارانی است که می توانند امور اجتماعی را بررسی کنند، صلاح و فساد

را از یکدیگر تشخیص دهند.

از دیدگاه اسلام هر چند انسان فطرتی الهی دارد که او را به سوی خیرات و معنویات دعوت می کند، (۴) ولی این موجود دارای طبیعتی مادی نیز هست که منشأ تمایلات حیوانی در او می باشد. سعادت بشر در غلبه ی فطرت او بر طبیعتش تأمین می شود. البته در این میان دیکتاتوری دولت را چنین توجیه می کند که مردم بر اساس قرار داد اجتماعی پیمانی یک طرفه (ایقاعی) با دولت به امضاء رسانده اند، که براساس آن در برابر امتیث اجتماعی از آزادی خود صرف نظر نموده اند.

مروری اجمالی بر آنچه گذشت نشان می دهد که دیدگاه متفکران غرب در باب آزادی به تفسیری که از انسان عرضه می کنند، ارتباط کامل دارد. اگر نسبت به انسان بدبین باشند، مسیر ماکیاولی و هابز را در پی می گیرند و اگر خوشبین باشند، در راه جان لاک و ژان ژاک روسو گام می نهند.

از سوی دیگر، تمامی این متفکران دوران روشنگری، با تمام اختلافات مبنایی، در یک نکته با هم مشترکند و آن این که قانون گذاری حق بشر است ولو معتقد به فطرتی وحشی و درنده خو برای او باشند. طبیعت نیز به سهم شایسته ی خود باید برسد.

از سوی دیگر، قانون گذاری و تعیین مسیر دنیایی انسان می بایست با هدایت الهی و در پرتو وحی ربّانی باشد، زیرا این خداوند است که از صلاح و فساد آدمی آگاه است.

با این وصف، در اندیشه ی سیاسی اسلام نه آزادی افراطی تجویز می شود که موجب فساد و تباهی او گردد، و نه با نگاهی بدبینانه به انسان، او مجبور به

پذیرش هر حکومت ناعادلانه ای می باشد که همه ی کرامت او را از بین ببرد و از او به جای موجودی فعال، مختار و مسئول مهره ای خوار و بی اراده بسازد.

دولت یا قانون تا چه حد می تواند محدود کننده ی آزادی های فردی باشد؟

پرسش

دولت یا قانون تا چه حد می تواند محدود کننده ی آزادی های فردی باشد؟

پاسخ

جواب اجمالی:

آزادی در معانی مختلفی مانند اختیار، رهایی از غرایز و وارستگی به کار رفته است، ولی آنچه محور بحث آزادی در سیاست محسوب می شود، آزادی مدنی، یا اجتماعی است.

گروهی در مورد آن راه افراط را پی گرفته و هر گونه محدودیت برای انسان را موجب بدبختی و بی چارگی دانسته اند. آنها در صورتی محدودیت آزادی را می پذیرند که آزادی مانع آزادی شود. در بین این گروه برخی، قانونگذاری را حق ملت و برخی دیگر، حق متخصصان و کاردانان و سیاستمداران می دانند.

برخی دیگر راه تفریط را پیش گرفته اند و مردم را وحوش و درندگان می دانند که تمدن آنها را به بنده کشیده است. در نظر آنها علت رفتار نسبتاً متمدنانه انسان در جوامع کنونی این می باشد که صلاح خود را کنار گذاشتن ستیز متقابل با هموعان و پذیرش قدرت دولت می بیند. او در ازای امنیت اجتماعی از سبعت فطری دست برداشته است.

دیدگاه متفکران غرب در باب آزادی از یک سو به تفسیری که از انسان عرضه می کنند، ارتباط کامل دارد. و از سوی دیگر، تمامی این متفکران دوران روشنگری، با تمام اختلافات مبنایی، در یک نکته با هم مشترکند و آن این که قانون گذاری حق بشر است.

در اندیشه ی سیاسی اسلام هیچیک از آن دو راه پذیرفته نیست. از دیدگاه اسلام انسان هم فطرتی الهی دارد و هم دارای طبیعتی مادی است که منشأ تمایلات حیوانی در او می باشد. قانون گذاری و تعیین مسیر دنیایی انسان می

بایست با هدایت الهی و در پرتو وحی ربانی باشد، زیرا این خداوند است که از صلاح و فساد آدمی آگاه است.

جواب تفصیلی:

آزادی در معانی مختلفی مانند اختیار، رهایی از غرایز و وارستگی به کار رفته است، ولی آنچه محور بحث آزادی در سیاست محسوب می شود، آزادی مدنی، یا اجتماعی است. سؤال اصلی در باب آزادی اجتماعی این است که دولت یا قانون تا چه حد می تواند محدود کننده ی آزادی های فردی باشد؟

گروهی در پاسخ به سؤال مزبور راه افراط را پی گرفته و هر گونه محدودیت برای انسان را موجب بدبختی و بی چارگی دانسته اند. جان استوارت میل می گوید:

«جامعه ای که به صورتی آزادی را محدود کند، افرادی کم عقل، کم جرأت و به طور خلاصه کم استعداد به بار می آورد.» (۱) روسو می گوید:

()

«کسی که از آزادی صرف نظر کند از مقام آدمیت، از حقوق و حتی از وظایف بشریت صرف نظر نموده است و هیچ چیزی نمی تواند این خسارت را جبران کند.»

اینگونه اندیشمندان تنها در صورتی محدودیت آزادی را می پذیرند که آزادی مانع آزادی شود. یعنی وضعیت به گونه ای باشد که آزادی یک فرد آزادی دیگران را سلب نماید. از این رو، به اعتقاد آنان تنها مرز آزادی، آزادی است.

در بین این گروه برخی، مانند روسو، قانونگذاری را حق ملت می دانند و دولت را مجری اراده ی ملت می شمارند. اما برخی دیگر، مانند جان استوارت میل، معتقدند که شرکت در انتخابات و قانونگذاری، حق متخصیصان و کاردانان و سیاستمدارانی است که می توانند امور اجتماعی را بررسی کنند، صلاح و فساد

را از یکدیگر تشخیص دهند.

از دیدگاه اسلام هر چند انسان فطرتی الهی دارد که او را به سوی خیرات و معنویات دعوت می کند، (۴) ولی این موجود دارای طبیعتی مادی نیز هست که منشأ تمایلات حیوانی در او می باشد. سعادت بشر در غلبه ی فطرت او بر طبیعتش تأمین می شود. البته در این میان دیکتاتوری دولت را چنین توجیه می کند که مردم بر اساس قرار داد اجتماعی پیمانی یک طرفه (ایقاعی) با دولت به امضاء رسانده اند، که براساس آن در برابر امتیث اجتماعی از آزادی خود صرف نظر نموده اند.

مروری اجمالی بر آنچه گذشت نشان می دهد که دیدگاه متفکران غرب در باب آزادی به تفسیری که از انسان عرضه می کنند، ارتباط کامل دارد. اگر نسبت به انسان بدبین باشند، مسیر ماکیاولی و هابز را در پی می گیرند و اگر خوشبین باشند، در راه جان لاک و ژان ژاک روسو گام می نهند.

از سوی دیگر، تمامی این متفکران دوران روشنگری، با تمام اختلافات مبنایی، در یک نکته با هم مشترکند و آن این که قانون گذاری حق بشر است ولو معتقد به فطرتی وحشی و درنده خو برای او باشند. طبیعت نیز به سهم شایسته ی خود باید برسد.

از سوی دیگر، قانون گذاری و تعیین مسیر دنیایی انسان می بایست با هدایت الهی و در پرتو وحی ربّانی باشد، زیرا این خداوند است که از صلاح و فساد آدمی آگاه است.

با این وصف، در اندیشه ی سیاسی اسلام نه آزادی افراطی تجویز می شود که موجب فساد و تباهی او گردد، و نه با نگاهی بدبینانه به انسان، او مجبور به

پذیرش هر حکومت ناعادلانه ای می باشد که همه ی کرامت او را از بین ببرد و از او به جای موجودی فعال، مختار و مسئول مهره ای خوار و بی اراده بسازد.

حدود آزادی فکر و آزادی عقیده چه فرقی دارند؟

پرسش

حدود آزادی فکر و آزادی عقیده چه فرقی دارند؟

پاسخ

آنچه که از نظر آزادی بحث می کنیم که باید بشر در آن آزاد باشد فکر کردن است. اما اعتقادهایی که کوچکترین ریشه فکری ندارد، فقط یک انعقاد و یک انجماد روحی است که نسل به نسل آمده است، آنها عین اسارت است و جنگیدن برای از بین بردن این عقیده ها جنگ در راه آزادی بشر است، نه جنگ علیه آزادی بشر، آن کسی که آمده در مقابل یک بت که خودش به دست خودش ساخته از او حاجت می خواهد، او به تعبیر قرآن از یک حیوان خیلی پست تر است؛ یعنی عمل این آدم کوچکترین مبنای فکری ندارد، اگر فکرش یک ذره تکان بخورد این کار را نمی کند. این فقط انعقاد و انجماد است که در دل و روحش پیدا شده و ریشه اش تقلیدهای کور کورانه است او را باید به زور از این زنجیر درونی آزاد کرد تا بتواند فکر کند. بنابر این کسانی که آزادی تقلید و آزادی زنجیرهای روحی را به عنوان آزادی عقیده تجویز می کنند اشتباه می کنند. آنچه ما به حکم آیه «لا اِکْرَاهَ فِی الدِّینِ» طرفدار آنیم آزادی فکر است نه آزادی عقیده.

محتسب بر چه مسائلی نظارت می کند؟

پرسش

محتسب بر چه مسائلی نظارت می کند؟

پاسخ

محتسب بر امور منکرات، نظارت، و به مقدار لازم تعزیر و تأدیب می کند و مردم را به رعایت مصالح عامه در شهرها و ادار می سازد، مانند جلوگیری از سدّ معبر، جلوگیری از باربرها و صاحبان کشتی از اینکه بیش از حدّ بر مرکب خود حمل کنند (و سبب ضایعاتی بر مرکب یا اموال گردند) و نیز دستور می دهد دیوارهای سست و خطرناک را ویران کنند و هر چیزی که ممکن است به رهگذران آسیب برساند از جاده ها بردارند و نسبت به مسأله تقلب و تدلیس در کسب و کار و پیمانانه و وزن، نظارت کرده از هر گونه اجحاف و تعدّی جلوگیری کنند.

این امر در اصل از وظایف قاضی بود، ولی به خاطر این که قاضی عملاً نمی توانست همه این کارها را انجام دهد آن را جدا

ساخته، به صورت وظیفه مستقّلی در آوردند ...

ریاست این امر حتماً باید بر عهده فرد صالح و موجهی می بود، زیرا یک خدمت دینی محسوب می شد (و بدون چنین موقعیتی قادر بر انجام وظیفه نبود).

رئیس امور حسبه نیز نمایندگانی برای خود جهت رسیدگی به سایر مناطق تعیین می کرد، او می توانست هر روز در مساجد مهم بنشیند و نایبان امر در بازارها بر امور پیشه وران و صاحبان مشاغل مختلف نظارت کنند.

آیا آزار بدنی برای کشف اطلاعات جایز است؟

پرسش

آیا آزار بدنی برای کشف اطلاعات جایز است؟

پاسخ

بی شک آزار هیچ انسانی بی دلیل جایز نیست و نمی توان کسی را برای گرفتن اقرار تحت فشار قرار داد و هر گونه اقرار که از طریق تهدید و ضرب و شکنجه گرفته شود بی اعتبار است و هیچ ارزش شرعی و قانونی ندارد.

در حدیثی از امیر مؤمنان علی (ع) می خوانیم «مَنْ أَقْرَءَ عِنْدَ تَجْرِيدٍ أَوْ تَخْوِيفٍ أَوْ حَبْسٍ أَوْ تَهْدِيدٍ فَلَا حَدَّ عَلَيْهِ» (وسائل الشیعه ۱۸، حدیث) [کسی که هنگام برهنه کردن او یا ترساندن یا حبس و تهدید اقرار کند حدی بر او نیست!]

ولی اگر متهم غیر از گناهی که متهم به آن شده و ثابت نگردیده گناه واضح دیگری مرتکب شده باشد، می توان او را به خاطر آن تعزیر کرد، مثل اینکه سارق را به هنگام ورود در خانه دیگری دستگیر کنند درحالی که سرقت او ثابت نشده باشد، حال اگر او را به خاطر ورود بدون اجازه در خانه دیگری تعزیر نمایند و او به گمان اینکه تحت فشار قرار گرفته اعترافاتی کند و از قراین، صدق آن اعترافات ثابت شود (مثل اینکه اجناس مسروقه را با نشانیهایی که او داده است پیدا کنند) این اعتراف می تواند دارای ارزش باشد چرا که قراین قطعی نشان داده که اعترافی است مطابق به واقع و مقرون به صحت.

در مورد جاسوسان بیگانه نیز می توان از این طریق استفاده کرد، حتی اگر کار قطعی خلافی انجام نگرفته باشد، ولی حاکم شرع یقین یا ظنّ قوی دارد که نزد او اطلاعات بسیار مهمی است که در سرنوشت کشور اسلام و مسلمین دخالت دارد، در چنین حالی می توان او را تحت

فشار قرار داد، ولی فشارهایی که ضد انسانی نباشد

ولی هرگز نباید با این بهانه، اجازه داد که از این قانون سوء استفاده شود و افراد متهم را تحت فشارهای شدید و شکنجه های طاقت فرسا قرار دهند و یا به کمترین سوء ظن استفاده از این استثنا را برای خود مباح شمرند.

نباید فراموش کرد این یک استثناء است و جز در موارد ضرورت، آن هم با رعایت جهات انسانی در کم و کیف آن نباید مورد استفاده قرار گیرد.

آیا ارتکاب برخی از گناهان، برای کشف اطلاعات جایز است؟

پرسش

آیا ارتکاب برخی از گناهان، برای کشف اطلاعات جایز است؟

پاسخ

گاه مأموران اطلاعاتی برای به دست آوردن خبرهای حساس و سرنوشت ساز مجبورند به رنگ دشمن در آیند و در میان آنها نفوذ کنند، در چنین شرایطی گاه ناچار به ارتکاب بعضی از گناهان می شوند، فرضاً غذای حرامی را می خورند، یا سخنانی ظاهراً بر ضد اسلام و مقدّسات آن می گویند، برای اینکه بتوانند کسب خبر کنند، این مسأله مشمول «قاعده تراحم واجب و حرام» و «اهم و مهم» است که هر گاه هدف بالاتر و مهمتر از گناهی که انجام می شود باشد، آن گناه برای رسیدن به آن هدف مجاز می شود.

</html>

چرا در اسلام برای مرتد سختگیری شده است؟

پرسش

چرا در اسلام برای مرتد سختگیری شده است؟

پاسخ

اسلام در مورد کسانی که هنوز اسلام را نپذیرفته اند سختگیری نمی کند و آنها را با دعوت مستمر و تبلیغات پی گیر منطقی به اسلام فرا می خواند، هر گاه نپذیرفتند و حاضر شدند طبق شرایط ذمه، همزیستی مسالمت آمیز با مسلمانان داشته باشند، نه تنها به آنها امان می دهد، بلکه حفظ مال و جان و منافع مشروعشان را بر عهده می گیرد.

ولی در مورد کسانی که اسلام را پذیرا شوند سپس عدول کنند فوق العاده سختگیر است، چرا که این عمل موجب تزلزل جامعه اسلامی می گردد و یکنوع قیام بر ضد رژیم و حکومت اسلامی محسوب می شود و غالباً دلیل بر سوء نیت است.

لذا همان گونه که اشاره شد چنین کسی اگر پدر یا مادرش هنگام انعقاد نطفه او مسلمان بوده و به تعبیر ساده تر اگر مسلمان زاده باشد و از اسلام برگردد و آشکارا از این بازگشت سخن گوید و در دادگاه اسلامی به ثبوت رسد، اسلام خونش را مباح می شمرد، اموال او باید در میان وارثان مسلمانش تقسیم گردد و همسرش از او جدا می شود و توبه او در ظاهر نیز پذیرفته نیست، یعنی این احکام سه گانه درباره چنین کسی به هر حال اجرا می شود، ولی اگر واقعاً پشیمان گردد توبه او در پیشگاه خدا پذیرفته خواهد شد (البته اگر مجرم زن باشد توبه اش مطلقاً پذیرفته و حکم اعدام ندارد)، و اگر پشیمان نشود و توبه نکند، ولی در ظاهر سخنی که دلیل ارتداد باشد نگوید کسی به او کاری ندارد.

و اگر شخصی که از اسلام برگشته، مسلمان زاده نباشد به او تکلیف توبه می کنند، اگر

توبه کرد مورد قبول واقع خواهد شد و همه مجازات‌ها از میان خواهد رفت، و اگر توبه نکرد مجازات می شود (در تمام این موارد توبه ظاهری او کافی است و ما مأمور به باطن او نیستیم).

حکم سیاسی مرتد فطری برای آنها که از محتوای آن آگاه نیستند ممکن است یکنوع خشونت و تحمیل عقیده و سلب آزادی اندیشه تلقی گردد.

ولی اگر به این واقعیت توجه کنیم که این احکام، مربوط به کسی نیست که اعتقادی در درون دارد و در مقام اظهار آن بر نیامده، بلکه تنها کسی را شامل می شود که به اظهار یا تبلیغ پردازد و در حقیقت قیام بر ضد رژیم موجود جامعه اسلامی کند روشن می شود که این خشونت، بی دلیل نیست و با مسأله آزادی اندیشه نیز منافات ندارد و شبیه این قانون در بسیاری از کشورهای شرق و غرب، با تفاوتهایی وجود دارد که خون افرادی که قیام بر ضد رژیم آنها کنند مباح می شمردند.

کوتاه سخن اینکه

اولاً حکم توبه مرتد فطری مخصوص کسانی است که مرد و مسلمان زاده باشند و در آغاز اسلام را بپذیرند و سپس از آن باز گردند، کسی که اسلام را از آغاز بلوغ نپذیرد، مشمول احکام مرتد نیست!

ثانیاً کسانی که در حال تحقیق باشند، مشمول این حکم نیستند حتی اگر نتیجه تحقیق آنها بازگشت از اسلام و گرایش به آیین دیگری باشد، مشروط بر اینکه سخنی برخلاف اسلام نگویند، کسی با آنها کاری ندارد و از این مجازات‌ها معافند.

ثالثاً هر گاه در برابر مرتد سکوت شود، بیم آن می رود که هر روز گروهی (مانند یهودیان در آغاز اسلام) به توطئه ای بر ضد مسلمانان

برخیزند و برای درهم ریختن اعتقادات مردم و قیام بر ضد حکومت اسلامی از طریق اظهار ارتداد وارد شوند و اینجاست که هرج و مرج عظیمی در داخل جوامع اسلامی روی می دهد. به خصوص اینکه کارهای تخریبی، معمولاً آثار سریع دارد. اسلام در برابر این کار ایستاده و عکس العمل شدیدی نشان داده است.

آزادی های فردی در اسلام مشروط به چیست؟

پرسش

آزادی های فردی در اسلام مشروط به چیست؟

پاسخ

آزادیهای فردی در قلمرو مسایل اقتصادی، سیاسی و غیره در اسلام مشروط به این است که با تعالی معنوی او منافات نداشته و نیز مصالح عمومی را خدشه دار نسازد. در حقیقت فلسفه تکلیف در اسلام همین است که می خواهد با موظف کردن انسان، کرامت ذاتی او را حفظ نموده و مصالح عمومی را تأمین کند. جلوگیری اسلام از بت پرستی و میگساری و نظایر آن برای حفظ کرامت و حرمت انسانی است، و از اینجا حکمت قوانین کیفری اسلام نیز روشن می گردد.

قرآن کریم اجرای قانون قصاص را عامل حیات انسان دانسته و می فرماید: «وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ» بقره/۱۷۹ [ای خردمندان، قصاص حافظ حیات شما است].

پیامبر گرامی فرمود: «أَنَّ الْمَعْصِيَةَ إِذَا عَمِلَ بِهَا الْعَبْدُ سِرًّا لَمْ يَضُرَّ إِلَّا- عَامِلَهَا، فَإِذَا عَمِلَ بِهَا عَلَانِيَةً وَلَمْ يُغَيِّرْ أَضْرَتَ بِالْعَامَةِ»: [هرگاه فردی به صورت پنهانی مرتکب گناه شود فقط به خود ضرر می زند، ولی اگر آشکارا انجام دهد و مورد اعتراض واقع نشود به عموم ضرر می رساند].

امام صادق (ع) پس از نقل حدیث می افزاید: «ذَلِكَ أَنَّهُ يُذَلُّ بِعَمَلِهِ دِينَ اللَّهِ وَيَقْتَدِي بِهِ أَهْلُ عِدَاوَةِ اللَّهِ»: [علت این امر آن است که فرد متظاهر به گناه با رفتار خود حرمت احکام الهی را می شکند و دشمنان خدا از او پیروی می کنند].

آیا مبارزه با فساد با آزادی بشر منافات دارد؟

پرسش

آیا مبارزه با فساد با آزادی بشر منافات دارد؟

پاسخ

در اجتماعی که من و شما در آن زندگی می کنیم، حساب من و شما از حساب جامعه جدا نیست اگر ضرر و ضربه ای و لو

در اثر نادانی یک اقلیت، به جامعه وارد آید، همه آن جامعه متضرر می شوند حتی آنها هم که نقش تماشاگری داشته و عامل فساد و ضرر نبودند، زیرا اجتماع بسان یک پیکر و افراد به طور کلی اعضاء آن پیکرند، به هر نقطه ای از اعضاء بدن صدمه ای وارد آید همه اعضا در آتش آن می سوزند.

ضربه های اقتصادی، اخلاقی، فرهنگی که در اثر جهالت یک اقلیت وارد می شود، دود آن به چشم همه می رود، گنهکاران و غیر گنهکاران در برابر آن یکسانند.

سقوط اخلاقی در قسمتی از اجتماع، بسان بیماری سرایت کننده است که دامنگیر همه می شود، ضررهای مالی و اقتصادی و فلج شدن کشاورزی در یک منطقه، هر فرد را به سهم خود بدبخت و تیره روز می سازد و هرگز نمی توان حساب فرد را از حساب اجتماع جدا ساخت و بنابر این سکوت در برابر مفاسد، غلط و گناه است. این حقیقت را قرآن در ضمن یک آیه کوتاه بیان کرده است: «وَأَتَّقُوا فَتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً» انفال/۲۵ [ای مردم از بلاهایی بترسید که هنگامی که وارد میشود تنها دامنگیر گناهکاران نمی شود بلکه گناهکار و بی گناه در آتش آن می سوزند.]

بنابراین مبارزه با فساد، راهنمایی و دعوت به کارهای نیک، جلوگیری از انحراف، هرگز با آزادی فردی منافات ندارد، زیرا آزادی در صورتی محترم است که سلب آزادی از دیگری نکند، منافع دیگری را در خطر نیفکند

در حقیقت فرد مبارز از حقوق خود و دوستان خود که در سایه افراط و انحراف چند فرد مفسد در خطر میافتد، دفاع می کند. پیامبر اکرم پاسخ این پرسش را در ضمن یک مثال روشن فرموده است او در پاسخ سؤال کننده مطلبی فرموده که توضیح "آن چنین است:

اجتماع ما بسان یک کشتی است، سر نشینان کشتی تا آنجا آزادند که موجبات هلاک دیگران را فراهم نکنند، هر گاه مسافری از این آزادی سوء استفاده بنماید و بخواهد با میخ یا تیشه بدنه کشتی را سوراخ کند کلیه مسافران روی غریزه دفاعی که دارند، بشدت هر چه تمامتر با او مبارزه می نمایند و عمل او را یک نحوه سوء استفاده از آزادی تلقی می کنند.

جامعه نیز بسان کشتی است افراد جامعه، سر نشینان این کشتی هستند، آنها در ضرر و نفع یکسانند و نمی توان حساب ضرر یک فرد را از اجتماع جدا نمود.

آیا آزادی مطلق است یا محدود؟ حدود آزادی چیست؟ چه کسی باید محدوده آزادی را معین کند؟

پرسش

آیا آزادی مطلق است یا محدود؟ حدود آزادی چیست؟ چه کسی باید محدوده آزادی را معین کند؟

پاسخ

آزادی مطلق وبدون قید، یعنی هر کس هر کاری میخواهد انجام دهد وهرچه میخواهد بگوید وبخورد وسایراعمال، این آزادی هردین وقانونی را نفی میکند؛ چون همیشه هرقانونی، حد ومرزی برای یکی ازاعمال بشری تعیین میکند. پس آزادی مطلق یعنی بیقانونی ودرنتیجه هرج ومرج وتوحش، واین مطلب را هیچ انسان عاقلی نمیتواند بپذیرد. پس قهراً همیشه آزادی محدود به قیودی است. حال که آزادی مقید شد، بحث برسر قید آزادی واقع میشود که این قیدها چیست وچه مرجعی باید آن را تعیین کند؟ گفته میشود که آنچه معتبراست آزادی مشروع وقانونی است. حال مراد ازآزادیهای مشروع چیست؟ اگر مراد ازمشروع، یعنی شرعی ودینی، این همان سخن ماست که آزادیهای اعم ازفردی واجتماعی معتبراست که دین تعیین نموده وخداوند تجویز کرده باشد. پس دیگرنباید گفت آزادی فوق دین است ونباید دین آزادیهای بشر را محدود کند. واگرمنظور ازمشروع کما اینکه درحقوق سیاسی رایج است یعنی آزادیهای مشخص شده درقانون، در اینجا باید سخن را متمرکز کرد بر روی قانون که این قانون راچه کسی باید تصویب کند. علاوه براین که روشن میشود که پس آزادی را هم قانون معتبرمیکند وآزادی فوق قانون نیست. واما قانون محدود کننده آزادی، به نظرما مسلمانان ومتدینان قانونی است که مالک هستی وانسان، یعنی خداوند متعال، آن را وضع کرده باشد، زیرا حق تشریح وقانونگذاری اصالتاً واولاً مختص خداوند است. درمواردی که قانونی وضع فرموده بشرباید تبعیت کند ودرمواردی که وضع قانون را به کسانی واگذار کرده، باید قوانین وضع شده را از طرف

ایشان را رعایت کند. پس آزادی قانونی هم برگشت میکند به آزادی دینی و مشروع بمعنای شرعی، در نتیجه آزادی همیشه باید در چارچوب قوانین الهی و اسلامی باشد نه کمتری و نه بیشتر. کسانی که تفکر لیبرالی و غربی دارند ملاک قانون و مقنن را مردم و رأی اکثریت میدانند. اگر مردم یک نوع آزادی را پسندیدند، قانونی میشود و الا نه. اگر در یک زمان پسندیدند، قانونی است و در زمان دیگر اگر رد کردند، غیرقانونی است. اما در تفکر اسلامی و دینی مقنن خداوند است. حد آزادی در غرب، مزاحمت با آزادی دیگران و مصالح مادی آنها است، اما در اسلام حد آزادی، مصالح واقعی اعم از مادی و معنوی انسانها است. آزادیهای انسان بردو نوع است: ۱ آزادی فردی و اخلاقی ۲ آزادی اجتماعی و حقوقی. در هر دو زمینه، آنچه آزادی را محدود میکند مصالح مادی و معنوی فرد و جامعه است که در ضمن احکام دینی بیان شده است. کسی که دین را پذیرفت، قوانین و حدود الهی را هم باید بپذیرد. اعتقاد به اسلام و عمل بر طبق مادیت و مکتب لیبرالیسم قابل جمع نیستند.

حد و مرز آزادی بیان را از نظر اسلام بیان فرمایید.

پرسش

حد و مرز آزادی بیان را از نظر اسلام بیان فرمایید .

پاسخ

در تمامی نظام های مدعی آزادی و دموکراسی ، برای آزادی حد و مرزی وجود دارد؛ مثلاً توهین به مقدسات و یا نشر اکاذیب و توطیه برای براندازی ، ممنوع و خلاف قانون است . ترویج فساد نیز از جمله موارد ممنوع در قوانین است ؛ ولی هر نظامی با توجه به مبانی فکری و اجتماعی خود، تعریفی از فساد دارد؛ مثلاً در کشورهای غربی نوعاً استفاده ابزاری از زن و تصاویر مختلف آن و نیز اشاعه مبتذل ترین روش های ارضای غریزه جنسی ، منعی ندارد؛ چون در بینش آنان ، فساد تعریف دیگری دارد . ولی در بینش اسلام ، (فساد) تعریف شده است و مبانی آن نیز از وحی سرچشمه می گیرد . بر این اساس هیچ کس مجاز به ترویج فساد نیست ؛ چرا که در صورت مجاز بودن ترویج فساد، هیچ قدرتی نمی تواند مانع گسترش مفاسد گردد؛ زیرا جامعه به راحتی به سوی فساد حرکت می کند، حال آن که به سختی در مسیر صلاح ره می پیماید . از همین رو اسلام ، راه های گسترش فساد را بسته و اجازه ترویج آنان را به کسی نمی دهد . البته موضوع عقاید و افکار و طرح مناسب آن ، موضوع دیگری است که در این مورد اسلام منعی برای طرح افکار و عقاید قرار نداده است ؛ ولی از آن جا که ممکن است برخی با تبلیغات بخواهند از اذهان مردم عادی که چندان آشنایی با مبانی ندارند - سو استفاده کنند، نباید اجازه داد، از کم اطلاعی آنان سو

استفاده شود. در زمان پیامبران الهی - مانند حضرت ابراهیم (ع) و پیامبر اسلام (ص) - نیز طرح افکار منعی نداشته است؛ بلکه خود قرآن مجید نیز سخنان آنان را نقل و به بررسی و ابطال آنها پرداخته است. در زمان ایمه (ع) نیز، افراد بسیاری شبهات خود را نزد آنان مطرح می کردند و پاسخ های لازم را دریافت می نمودند. بنابراین، طرح افکار در جای خود اشکالی ندارد؛ ولی نباید اجازه داد که از طرح اندیشه ها و شبهات سو استفاده شود و اذهان ساده مردم، دستخوش آسیب های مختلف گردد.

آیا این آزادی بی اندازه که به مردم داده شده صحیح است؟

پرسش

آیا این آزادی بی اندازه که به مردم داده شده صحیح است؟

پاسخ

مردمی که تحت یک رژیم حکومتی زندگی می کنند، باید از آزادی برخوردار باشند تا استعداد های آنان به طور کامل شکوفا شود و به فعلیت برسد، ولی از این آزادی نباید سوء استفاده کرد. به نظر می رسد که رفتار مردم در حال حاضر عکس العمل محدودیت و فشاری که در دوران طاغوت بر آنان حاکم بوده است، می باشد. در هر صورت مردم باید خودشان رشد انقلابی داشته باشند و به مسائل اصلی توجه کنند و همان گونه که امام دستور فرمودند «وحدت کلمه» را که یکی از رمزهای موفقیت و پیروزی انقلاب بود، حفظ کنند و از درگیری و تفرقه پرهیزند.

(بخش پاسخ به سؤالات)

آزادی در چه حد در محیط دانشگاهها قابل قبول است؟

پرسش

آزادی در چه حد در محیط دانشگاهها قابل قبول است؟

پاسخ

برغم ضرورت توسعه آزادی در مجامع بشری بویژه در محیطهای علمی پژوهشی و دانشگاهی پر واضح است که انجام بی ضابطه و تلاش دلبخواه بگونه ای که حقوق دیگران را بی ضابطه سازد نه تنها آزادی نیست که توحش و هرج و مرج آفرینش در جامعه است و جنین تمدنی بدور از خرد و هوشمندی و عقلانیتی است که لازمه اش قانونمندی نه قانونگریزی نیست از این رهگذر آزادی در همه محیطهای بویژه محیطهای علمی و پژوهشی در چهار چوب قانون معقول و منطقیست و بر اساس قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران آزادی مشروط به رعایت مقررات اسلامی و حقوق عمومی می باشد.

چرا ما جوانان به خصوص جامعه دانشگاهی از طرح مسائل سیاسی تا حدی محدود هستیم با اینکه سران مملکتی دائم دم از آزادی بیان می زنند؟

پرسش

چرا ما جوانان به خصوص جامعه دانشگاهی از طرح مسائل سیاسی تا حدی محدود هستیم با اینکه سران مملکتی دائم دم از آزادی بیان می زنند؟

پاسخ

در پاسخ به این سؤال توجه به نکات ذیل حائز اهمیت است:

یکم - چه خوب بود به صورت شفاف منظورتان را از طرح مسائل سیاسی بیان می نمودید تا به صورت دقیق تری امکان بحث و اظهار نظر فراهم می شد. در هر صورت در یک تقسیم بندی کلی مسائل سیاسی در ارتباط با نظام اسلامی به دو بخش تقسیم می شود:

۱. مباحث نظری و مبانی فکری و اندیشه ای و حقوق نظام اسلامی و ارکان تشکیل دهنده آن از جایگاه رهبری و مسئولین گرفته تا مردم و حقوق آنان اگر قضاوتی منصفانه و واقع بینانه داشته باشیم مشخص می شود که هیچ گونه محدودیتی در این زمینه ها برای اظهار نظر علمی و منطقی و طرح آن خصوصا در محیط های علمی دانشگاه وجود ندارد و اساتید دانشگاه، دانشجویان، مطبوعات و بالاخره تمامی صاحبان فکر و اندیشه کاملا از این حق برخوردارند که به صورت علمی و منطقی به طرح و اظهار نظر پیرامون مسائل و موضوعات یاد شده بپردازند و اصلا چنین حقی از مبانی اساسی نظام اسلامی بوده و در قانون اساسی در اصول متعدد بر آن تأکید شده است. کافی است برای اثبات این موضوع سری به کتابخانه ها، مجلات علمی و تخصصی، مطبوعات و کتاب فروشی ها بزنید که پر است از اظهار نظرهای گوناگون صاحب نظران پیرامون مسائل یاد شده و اساسا نظام اسلامی ترویج و گسترش چنین اظهار نظرهایی را باعث تقویت

و استحکام مبانی خود می داند.

بله، همچنان که به صورت مبسوط در ادامه می آید باید بین طرح علمی و منطقی مبانی و اصول یک نظام سیاسی از سوی افراد دارای تخصص با اظهار نظرهای غیر علمی و فاقد کارشناسی لازم که باعث ایجاد شبهه و ابهام برای افراد جامعه شده و به تضعیف مبانی عقیدتی و فکری نظام سیاسی می انجامد، تفاوت قائل شد، همانگونه که در مباحث پزشکی و بهداشتی از انتقال و شیوع ویروس ها و بیماری های مسری به افراد آسیب پذیر جلوگیری می کنند، ولی در عین حال در آزمایشگاه ها آن ویروس ها و بیماری ها را تکثیر و بر روی آنها کار کارشناسی انجام میدهند.

در هر صورت اگر منظورتان از طرح مسایل سیاسی، این قبیل موضوعات است باید گفت نظام اسلامی در این زمینه ها نسبت به قبل از انقلاب و سایر نظام هایی که مدعی آزادی و دموکراسی اند، از نظر کمی و کیفی، دارای امتیازات و دستاوردهای بسیار ارزنده ای می باشد. به عنوان نمونه کافی است به شکل های مختلف و بسیار متعدد دانشجویی در دانشگاه های کشور اشاره نمود که هر کدام با سلاقی و دیدگاه های مختلف، فکری، سیاسی و...، به صروت کاملاً آزادانه به فعالیت می پردازند، نظرات خود را پیرامون مسائل و موضوعات جامعه از خدا و دین و ... گرفته تا مسایل سیاسی و... بیان می نمایند. یا این که در جلسه های پرسش و پاسخ با مسؤولین عالی رتبه نظام و... آن بدون هیچ گونه ترس و وا همه ای دیدگاه های خود را مطرح و از رسانه ها نیز

و نمونه بسیار گویای دیگر برای اثبات آزادی بیان در جامعه دانشگاهی ما، وجود بیش از ۶۰۰۰ نشریه دانشجویی است که هر کدام با دیدگاه ها و سلايق مختلفی که دارند به ارائه نظرات خود پیرامون مسائل مختلف جامعه می پردازند که در دنیا بی نظیر می باشد. تا جایی که بسیاری از دلسوزان انقلاب نسبت به تسامح و سعه صدر بیش از اندازه نظام اسلامی در مقابل عدم رعایت محدودیت های قانونی و شرعی توسط برخی افراد فاقد صلاحیت های علمی لازم در میان جوانان و دانشجویان به شدت هشدار داده و احساس خطر می کنند.

۲. عملکردهای نظام اسلامی در حوزه سیاست داخلی و خارجی:

در این زمینه ها هم واقعا نه تنها هیچ گونه محدودیتی نیست بلکه فضای دانشگاه ها، رسانه ها و مطبوعات و... پر است از اظهار نظرهای کارشناسی و غیر کارشناسی افراد مختلف و به قول معروف «آنچه عیان است چه حاجت به بیان است».

بله در مواردی رعایت مصالح، منافع، امنیت و استقلال یک کشور، ایجاب می کند که برخی موضوعات که از درجه اهمیت بسیار بالایی برخوردار بوده و مستقیما با منافع حیاتی کشور مرتبتند، به صورت رده بندی و سلسله مراتب قرار بگیرد و توسط هر شخصی و در هر مکانی قابل طرح نباشد؛ این دیگر در واقع محدودیت نبوده بلکه رعایت منافع و مصالح یک جامعه و کشور است که در تمام کشورهای جهان به صورت اساسی بر آن تأکید دارند.

دوم - آز آنجا که در سؤال به بحث مهم آزادی بیان اشاره نمودید به صورت مختصر به بررسی این موضوع می پردازیم:

در اینجا لازم است

تا جایگاه آزادی بیان و عقیده را از منظر دینی مورد بررسی قرار دهیم.

در اسلام نه تنها «بیان» آزاد است، بلکه بعضا بر «عالم» و «داننده»، بیان کردن واجب است. از مصادیق والای آزادی «بیان» امر به معروف و نهی از منکر است. امر به مشورت و ترغیب به آن، یکی دیگر از احکام ملازم آزادی بیان و اظهار رأی و نظر افراد جامعه است. آن چه در روایات به طور خاص، آزادی بیان را یکی از وظایف مردم در قبال حاکم، مطرح کرده، عبارت «النصیحه لائمة المسلمین» است. امیر مؤمنان(ع)، در این باره می فرماید: «و اما حقّی علیکم فالوفاء بالبیعه و النصیحه فی المشهد و المغیب؛ حق من بر شما این است که به بیعت وفا نمایند و در حضور و غیب نسبت به من خالص خیر خواه باشید»، (نهج البلاغه، خطبه ی ۳۴).

مسلمما وجود آزادی بیان در جامعه، برای خیرخواهی از حاکم و مصادیق آن (مانند انتقاد صحیح و سازنده همراه با شرایط آن) لازم است. مواردی نظیر امر به جدال احسن «ادع الی سبیل ربک بالحکمه و الموعظه الحسنه و جادلهم بالتی هی احسن»، (نحل، آیه ۱۲۵) و «ولا تجادلوا اهل الکتاب الا بالتی هی احسن»، (عنکبوت، آیه ۴۶) و امر و ترغیب به گزینش بهترین کلام «فبشر عباد * الذین یستمعون القول فیّتبعون احسنه»، (زمر، آیه ۱۷ و ۱۸) و مواردی که از مخالفان درخواست برهان شده «قل هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین» همه با بیانی روشن، به لزوم آزادی بیان در جامعه ی اسلامی نظر دارد. بنابراین در اندیشه اسلامی، در اصل ضرورت «آزادی بیان» و ثمراتی که بر آن مترتب است و

ضررهای ناشی از منع آن، هیچ تردیدی نیست. اما سؤال اساسی آن است که آیا برای این «آزادی» حد و مرزی هست یا نه؟ آیا هر کس هر چه بخواهد، می تواند بگوید؟ و هر نظر و اندیشه یا هنر، رمان و... را می تواند آزادانه پخش کند؟

گفتمنی است در هیچ نظامی، آزادی بیان به صورت مطلق و بدون حد و مرز وجود ندارد؛ بلکه آزادی محدود و در چارچوب ارزش های پذیرفته شده در هر جامعه است، این چارچوب ها از هر نظام و جامعه ای تا نظام و جامعه دیگر، متفاوت است و مبتنی بر جهان بینی و نظام فکری آن جامعه می باشد.

«موريس دوورژه» درباره ی چارچوب «آزادی» در دموکراسی می نویسد: «آیا با اعطای آزادی به دشمنان آزادی، به آنها اجازه داده نمی شود که آزادی را در هم بکوبند؟... دموکراسی به مخالفان خود اجازه بیان عقایدشان را می دهد؛ ولی تا وقتی که این کار را در چارچوب روش های دموکراتیک انجام دهند»، (جامعه شناسی سیاسی، ص ۳۴۳).

در متن اعلامیه «حقوق بشر فرانسه» آزادی از اطلاق افتاده و مقید به حدود قانونی شده است: «آزادی آگاهی از افکار و عقاید از گران بهاترین حقوق بشر است. بنابراین هر یک از افراد کشور، می توانند آزادانه هر چه می خواهند بگویند، بنویسد و به چاپ برسانند؛ مگر مواردی که قانون معین کرده باشد. در آن صورت تجاوز از آزادی مزبور، مستلزم مسؤولیت خواهد بود»، (ماده ی یازده قانون مزبور؛ حقوق اساسی در جمهوری اسلامی ایران، ج ۷، ص ۳۰).

آزادی بی حد و حصر و بدون کنترل، آسیب ها و تباهی های گوناگونی را متوجه جامعه می کند؛ مانند:

۱. تحریک و تهییج عموم به اعمال و افعال و یا خودداری هایی که مضر

به حال جامعه و دولت است (نظیر آنارشیسم)؛

۲. هتّاکي و فحاشي به مقامات مذهبي، ملي و سياسي و افراد مردم؛

۳. افشاگري و انتشار اسرار خصوصي افراد و مقامات و نيز اسرار نظامي و سياسي کشور؛

۴. انتشار و القای اخبار نادرست و شایعه پراکنی و ایجاد اختلال در امنیت فکری جامعه، (حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، ج ۲، ص ۴۵۵) بنابراین هیچ منطقی، آزادی لجام گسیخته و بدون حد و مرز را در هیچ عرصه ای از جمله در عرصه «بیان» و امثال آن تأیید نمی کند، لیکن آنچه در اینجا مهم است اصول و ارزش هایی است که می تواند دایره آزادی ها را محدود کند و در این عرصه بین اندیشه اسلامی و تفکر لیبرالی تفاوت بسیار است.

در دیدگاه دینی، گرچه آزادی بیان جایگاه مهمی دارد؛ اما با توجه به احکامی چون حرمت غیبت؛ تهمت و دروغ، این نکته روشن می شود که آزادی مطلق در گفتن وجود ندارد؛ بلکه گفتار باید صادق باشد و موجبات اذیت و آزار دیگران و تضییع حقوق عمومی را فراهم نسازد. از دیدگاه اسلام آزادی بیان مقید به مصالح شخصی و جامعه ی اسلامی و مصالح عالیّه دینی است. از این رو در مواردی که احتمال فساد در کار است، یا آزادی بیان انحراف عقیدتی و اخلاقی و امثال آنها را پدید می آورد، جایی برای آن وجود ندارد. از منظر حضرت امام(ره)، مهم ترین قیود آزادی بیان عبارت است از:

۱. آزادی تا مرز فساد؛ یعنی آنجا که از آزادی فساد خیزد دایره آن محدود به حدی می شود که سلامت معنوی جامعه حفظ شود.

۲. آزادی در چارچوب اسلام و قوانین کشوری؛

۳. آزادی تا مرز اضرار مردم؛

۴. آزادی تا مرز توطئه

بر ضد نظام اسلامی، (صحیفه ی نور، ج ۷، ص ۲۳۲؛ ج ۲۲، ص ۲۸۳؛ و ج ۶، ص ۲۷۰؛ و ج ۲۲، ص ۱۶۹)

از دیدگاه آیت الله خامنه ای رهبر معظم انقلاب اسلامی، اختلاف نظر و سلیقه امری کاملاً طبیعی و مایه پیشرفت کشور و طرح مطالبی که مخالف نظر مشهور باشد، اشکال ندارد، «به شرط آن که نحوه ی مطرح کردن و پرداختن به آن علمی باشد». به نظر ایشان، بررسی همه مسائل از جمله مسائل سیاسی در فضای «آرام و با دید علمی» امری کاملاً ضروری است؛ «ضدیت با نظم و جهت گیری آنارشیستی، شایسته محیط های دانشگاهی نیست و صددرصد مخالف لوازم و ضروریات محیط های علمی است» ر.ک: روزنامه کیهان، ۹/۹/۸۱، ص ۲.

در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، انواع آزادی ها به رسمیت شناخته شده است و دولت نیز موظف به تهیه و تدارک تمامی زمینه های لازم برای تحقق این نعمت الهی است؛ مشروط به آن که مخلّ به مبانی اسلام یا حقوق عمومی نباشد: «نشریات و مطبوعات در بیان مطالب آزادند؛ مگر آن که مخلّ به مبانی اسلام یا حقوق عمومی باشد...»، (اصل ۲۴ قانون اساسی).

آزادی عقیده از دیدگاه اسلام

از آن جایی که اسلام صاحب مکتب و جهان بینی ویژه است، هرگز آزادی عقیده مطرح در غرب را نمی پذیرد؛ یعنی، نمی گوید: هر کس مادام که زیانی به دیگران نرساند آزاد است، هر عقیده ای داشته باشد (۱). در عین حال کسی را مجبور به پذیرفتن مکتب خود نمی کند؛ بلکه اصول پایه آن را با دلایل روشن عقلی و نقلی (قرآن و حدیث)، مشخص می کند و سپس همگان را به پذیرش عقیده اسلامی دعوت می نماید.

از دیدگاه اسلام، عقیده ی مطلق، آزاد نیست؛ بلکه

حد و مرز دادن به آزادی عقیده، با توجه به موارد زیر امری لازم و ضروری است. یکم. عقیده ای که انسان انتخاب می کند، همیشه بر مبنای تفکر و اندیشه نیست؛ بلکه اغلب این عقاید، بر اساس تقلید و بررسی کورکورانه از نیاکان و پدر و مادر و یا از محیط است. گاهی نیز بر اساس احساسات، عقیده ای شکل می گیرد. و از آن جایی که دلبستگی ها، موجب تعصب، جمود، خمود و سکون می شود، بشر نمی تواند در عقیده به طور مطلق آزاد باشد.

دوم. عقیده، مانع تفکر و آزادی اندیشه می شود؛ زیرا وقتی به امری دلبسته شد، چشم و گوش بصیرت، کور و کر می گردد، (ر.ک: شهید مطهری، پیرامون جمهوری اسلامی، ص ۸ و ص ۹۷ ۹۸).

سوم. عقاید غلط، باعث اسارت انسان ها و خروج از مسیر انسانیت می شود و باید این زنجیرها را از دست و پای او باز کرد؛ مانند طیبی که آزادی انسان هایی را که از خارش بدن لذت می برند، می گیرد و به طبابت آنان می پردازد، (شهید مطهری، آشنایی با قرآن، ج ۳، ص ۲۲۸ ۲۲۵).

چهارم. از آن جهت که لازمه ی محترم شمردن بشر، هدایت نمودن او در راه ترقی و تکامل است، باید جلوی هر عقیده ای که انسان را از تکامل باز می داد، گرفته شود، (شهید مطهری، پیرامون جمهوری اسلامی، ص ۱۰۰). بنابراین جواز آزادی در مورد عقایدی است که مبنای آن تفکر و اندیشه باشد؛ در واقع آزادی چنین عقیده ای به آزادی فکر مستند است.

علاوه بر مطالب یاد شده، مهم ترین نکاتی را که در مورد آزادی عقیده از متون اسلامی حاصل می شود، می توان به صورت مختصر در نکات ذیل بیان کرد:

۱. اسلام هرگز اجازه ی

تفتیش عقاید را نمی دهد و کسی را از این نظر، تحت فشار نمی گذارد. اگر کسی اظهار قبول اسلام کرد، این اظهار را محترم می شمارد و بدینی و سوء ظن را در این زمینه مجاز نمی داند: «و لا تقولوا لمن القى اليكم السلام لست مؤمنا»، (نساء، آیه ۹۴).

۲. در نظر اسلام، اصولاً عقیده ی دینی، چیزی نیست که با اجبار و اکراه درست شود؛ بلکه باید از دیدگاهی منطقی و دلایل مستحکم سرچشمه گیرد: «لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی»، (بقره، آیه ۲۵۶).

۳. پیروان ادیان آسمانی، هر چند با آمدن اسلام منسوخ شده اند، حق دارند به عنوان یک اقلیت مذهبی (طبق شرایط اهل ذمه که در کتاب های فقهی آمده است، در کشور اسلامی زندگی کنند و با رعایت شرایط زیر تحت حمایت حکومت و قوانین اسلامی باشند.

الف. عدم قیام مسلحانه علیه مسلمین و عدم همکاری با دشمنان کشور اسلامی؛

ب. عدم تظاهر به منکرات اسلامی؛

ج. محترم شمردن احکام دادگاه های اسلامی؛

د. عدم ایذا نسبت به مسلمانان و خودداری از فحشا، سرقت اموال و جاسوسی، (امام خمینی (ره)، تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۵۰۵).

در صورتی که اقلیت های مذهبی، شرایط حکومت اسلامی را رعایت کنند، نمی توان آنان را به ترک عقیده و یا حتی ترک مراسم مذهبی خویش، مجبور ساخت.

امام علی (ع) در نامه ی معروفش به مالک اشتر می فرماید: «و اشعر قلبک الرحمه للزعیه و المحبه لهم و اللطف بهم و لا تکوننّ علیهم سبعا ضاریا تغتنم اکلهم، فانهم صنفان؛ اما اخ لك فی الدّین او نظیر لك فی الخلق»، (نهج البلاغه، نامه ۵۳).

۵. اسلام به همگان اجازه ی تحقیق مذهبی می دهد تا آن جا که هرگاه فرد مشرک و بت پرستی، برای تحقیق

به رهبر حکومت اسلامی پناه آورد، باید از او حمایت کند و در پایان نیز او را تحت حفاظت به وطنش برساند: «و ان احد من المشركين استجارك فاجره حتى يسمع كلام الله ثم ابلغه مأمنه ذلك بانهم قوم لا يعلمون»، (توبه، آیه ۶).

برای مطالعه بیشتر در این زمینه ر.ک:

۱. کاظم قاضی زاده، اندیشه های فقهی سیاسی امام خمینی (ره)، مرکز تحقیقات استراتژیک ریاست جمهوری، چاپ اول خرداد ۱۳۷۷.

۲. دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، در آمدی بر حقوق اسلامی، انتشارات سمت، تهران ۱۳۶۸.

۳. دکتر سید محمد هاشمی، حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، ج ۱، نشر دادگستر، ۱۳۷۸.

۴. عبدالحسین خسروپناه، جامعه مدنی و حاکمیت دینی، انتشارات وثوق، ۱۳۷۹.

پی نوشت :

۱. آزادی عقیده در غرب بر مبانی متعددی استوار است که یکی از آنها، فردگرایی (Individualism) است. فردگرایی برای جامعه ی غرب، علاوه بر نقش متافیزیکی و هستی شناختی، نقش اخلاقی و ارزشی نیز دارد؛ یعنی، به مثابه مبانی فلسفی برای اخلاق، سیاست، حقوق، فرهنگ و اقتصاد قرار می گیرد. از منظر این ایدئولوژی، انسان ها به صورت اتم های مستقل و خود بنیاد که از خدا و آسمان و از دیگر مردمان مستقل و بی نیازند فرض می گردند. هر انسان واحد کانونی از گرایش ها و خواسته ها است و با تکیه بر «عقل تجربی» که تنها منبع فهم و شناخت فرض می شود خود قادر به شناخت و تشخیص راه تأمین گرایش ها، تمایلات و ارزش های خود است و در این روند نیازمند هدایت دیگران نیست. بنابراین تنها حقیقت (truth) فرد و خواست و تشخیص او است که مبانی شناخت، عقاید، اخلاق، حقوق و سیاست و... است. هیچ ملاک و معیار بیرونی نداریم که

بگوید این بهتر است یا آن، هر کس مستقلاً گرایش هایی دارد و از عقل کافی برای رسیدن به خواسته هایش برخوردار است و دیگر نهادها باید از قضاوت درباره ی این امور پرهیز کنند. چنین دیدگاهی که در بستر «امانیسم» (انسان محوری) شکل گرفته و منتهی به نفع انگاری مطلق می شود، دارای اشکالات اساسی متعددی است و هرگز در اسلام جایگاهی برای خود ندارد. برای اطلاع بیشتر ر.ک:

- شهریار زرشناس، اشاراتی درباره ی لیبرالیسم، انتشارات کیهان، ۱۳۷۸.

- مجله اندیشه ی حوزه، شماره ۲۱ و ۲۰، ویژه ی آزادی.

- احمد واعظی، جامعه دینی، جامعه مدنی، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۷۷، ص ۹۶.

عدالت

آیا کار شورای نگهبان در تأیید یا ردّ صلاحیت افرادی که خواه مورد قبول مردم باشند یا نباشند، خلاف عدالت نیست ؟

پرسش

آیا کار شورای نگهبان در تأیید یا ردّ صلاحیت افرادی که خواه مورد قبول مردم باشند یا نباشند، خلاف عدالت نیست ؟

پاسخ

شورای نگهبان دوازده عضو دارد: شش نفر حقوق دان و شش نفر فقیه .

و طبق قانون اساسی تأیید یا رد صلاحیت کاندیداهای انتخابات را به عهدهء شورای نگهبان گذاشته است .

یکی از شرایط فقیه عدالت است ؛ یعنی کارهایش بر مبنای عدالت انجام گیرد، نه از روی هوا و هوس .

وقتی آنان را عادل دانستیم ، باید بپذیریم کارهای آن ها عادلانه است ، نه ظالمانه ، و اگر بر فرض در موردی ثابت شود کارشان غیر عادلانه بوده ، باید بگوییم از روی عمد و قصد نبوده ، بلکه اشتباه بوده است ، چون از افراد عادل انتظاری غیر از این نیست .

البته باید گفت که تأیید یا رد صلاحیت کاندیدهای انتخابات ، با رأی اکثریت اعضای شورای نگهبان (حقوق دانان و فقها) انجام می گیرد.

در کشور اسلامی ما چرا این قدر بی عدالتی وجود دارد؟ مگر اسلام دین عدالت نیست و اکثر مردم کشور ما مسلمان نیستند؟

در کشور اسلامی ما چرا این قدر بی عدالتی وجود دارد؟ مگر اسلام دین عدالت نیست و اکثر مردم کشور ما مسلمان نیستند؟

پاسخ

معنای اسلامی بودن یک کشور و مسلمان بودن افراد، این نیست که در آن جامعه همه شاخصه های عدالت رعایت شود. در جامعه ای که در صدد تشکیل جامعه آرمانی است و رهبر آن را انسان های غیر معصوم بر عهده دارند، نباید انتظار داشت که در آن حقوق همه انسان ها به صورت کامل و تمام رعایت شود و هیچ ظلمی در آن وجود نداشته باشد؛ زیرا برای از بین بردن ظلم و ایجاد عدالت در ابعاد گسترده آن، باید زمینه ها به وجود آمده و موانع رفع گردد. همه انبیا و رهبران الهی در صدد تشکیل مدینه فاضله بودند، ولی عملاً موفق نشدند، زیرا عدالت ستیزان نگذاشتند که قسط و عدالت به وجود آید. از سوی دیگر مردم نیز از نظر فکری به آن حد نرسیده بودند که خود به گسترش عدالت پرداخته و با ستمگران و ناهنجاری ها مبارزه همه جانبه داشته باشند.

بی تردید امام علی(ع) طلایه دار و منادی عدالت بود، ولی وی نیز نتوانست عدالت همه جانبه را به وجود بیاورد؛ زیرا افکار عمومی آمادگی پذیرش عدالت امام را نداشته و سیاست های عادلانه امام را دشمنان وی و حتی مردم عادی و در برخی موارد یاران او بر نمی تابیدند.

البته این مطلب را نباید از نظر دور داشت که در جامعه اسلامی ایران باید عدالت بیشتر از این رعایت شود و جامعه ما بهتر از این که است، باید باشد، زیرا در جامعه ای که

بر اساس قانون اسلامی اداره می شود و مردم آن را مسلمانان تشکیل می دهند، انتظار می رود که در آن عدالت بیشتر رعایت شود. بر اساس ضرورت حاکمیت عدالت است که بارها مقام معظم رهبری، مسئولان نظام را به برقراری عدالت و تبعیض زدایی فرا خواند. رسیدن به مهم ترین و اصلی ترین نیاز جامعه و انسان ها یا حتی نزدیک شدن به آن (که هدف از بعث پیامبران در قرآن برقراری قسط و عدل شناخته شده) تلاش همه جانبه ای را هم از طرف مردم مسلمان و هم از طرف مسئولان و حاکمان می طلبد.

دولتمردان باید سعی کنند که در تصمیم گیری ها و تعریف سیاست ها به گونه ای عمل کنند که زمینه های بی عدالتی از بین برود. مردم نیز باید با رعایت حقوق یکدیگر و پرهیز از زیاده خواهی و زیاده طلبی با عوامل بی عدالتی مبارزه کرده و عوامل و زمینه های گسترش عدالت را فراهم نمایند؛ زیرا حکومت و مردم مکمل یکدیگر در ایجاد و گسترش عدالت هستند.

مقصود از بعد قانونی قسط و عدل چیست؟

پرسش

مقصود از بعد قانونی قسط و عدل چیست؟

پاسخ

مقصود این است که در قوانین، مصالح و منافع همگان، واقع و حقیقت، نیازمندیهای افراد جامعه و خواسته های حقیقی و فطری و غرائز بشر منظور شده باشد. و برای فرد و طبقه و صنف خاصی در شرایط مساوی امتیازی نباشد و بر قانون فطرت بشر تحمیل نباشد. نصیب هر کس را از نعمتها و مواهب به عدل و استحقاق تعیین کند و نقشه توزیع و تقسیم اشیاء و مواد طبیعت، در زندگی آزاد انسانها پیاده گردد و همه سهم واقعی خود را ببرند.

مثلاً از نعمت هوا، انسان، حیوان و نبات، هر یک به مقدار نیازی که دارد بهره می برند. یا از نعمت آب و مواد غذایی، تمام اجزاء و أغصان و اوراق و شاخ و برگ یک درخت، بطور مساوی بهره می برند. یعنی هیچیک بیشتر از آنچه باید ببرند و کمتر از آن، نصیبشان نمی شود. نه اینکه همه مقدار واحد و به اندازه واحد می برند، بلکه هر کدام آنچه را که لازم دارند.

فرضاً ماده ای که برگ از آن ساخته می شود، شکوفه و میوه مادی دیگری که لازم دارند، هر کدام سهم خود و آنچه را که لازم دارند و حقیقتشان باشد می برند، مانند اعضای بدن که به هر کدام مواد لازم می رسد.

نظیر این نقشه، در زندگی انسانها و معاش و تولید و توزیع نعمتها، وقتی پیاده شود عدل و نصیب به عدل، استحقاق و سهام صحیح و متعادل برقرار می گردد. ناموس عدل و قسط، چنانکه در عالم تکوین است، باید در عالم اختیار و محیط خداداد آزاد بشر نیز مقرر باشد و استفاده از مواهب و مواد

لازم مادی و معنوی، به قدر استعداد و کفایت و اشباع غرائز، دز دسترس هر کس باشد که برای سالخوردگان و افتادگان، حتی دیوانگان و حیوانات هم در این تقسیم به قسط، سهم کافی مقرر باشد.

عدالت به چه معناست؟

پرسش

عدالت به چه معناست؟

پاسخ

عدالت نقطه مقابل ظلم است، نقطه مقابل تبعیض است و به عبارت دیگر: افراد بشر در دنیا به حسب خلقت خودشان و به حسب فعالیت‌هایی که میکنند و استعدادهایی که از خود نشان میدهند، استحقاق‌هایی پیدا میکنند؛ عدالت عبارت است از اینکه آن استحقاق و آن حقی که هر بشری به موجب خلقت خودش و به موجب کار و فعالیت خودش به دست آورده است به داده شود؛ نقطه مقابل ظل است... آنچه را که فرد استحقاق دارد به او ندهند و از او بگیرند و نقطه مقابل تبعیض است که دو فرد که در شرایط مساوی قرار دارند، یک موهبتی را از یکی دریغ بدارند و از دیگری دریغ ندارند.

ارکان تضمین کننده عدالت اجتماعی و اجرای قوانین در جوامع فعلی چه چیزهایی هستند؟

پرسش

ارکان تضمین کننده عدالت اجتماعی و اجرای قوانین در جوامع فعلی چه چیزهایی هستند؟

پاسخ

ضمانت اجرایی در نظامات کنونی بشر، از دو عامل ترکیب یافته است: ۱- نیروی بازدارنده از گناه یا قوای انتظامی. ۲- مجازات متخلفان از طریق قوه مجریه.

نیروهای بازدارنده گناه، خلاف را در نطفه خفه می کند و نمی گذارد خلاف در اجتماع پدید آید و از این جهت شایسته است نام چنین قدرتی را «نیروی انتظامی» بنامیم. مجازات و کیفر دادن متخلفان، مربوط به کسانی است که گناه را مرتکب شده اند و اکنون باید قانون درباره آنان به وسیله قوه مجریه اجرا گردد. این دو عامل هر چند تأثیر مشترکی دارند زیرا اجرای قانون درباره گنهکاران، خود نیز یکنوع عامل بازدارنده است نسبت به دیگران، ولی در عین حال، دو نوع تأثیر مختلف نیز دارند اینکه بحثی فشرده درباره عامل نخست:

وجود نیروی انتظامی در معابر و مراکز، خود نیروی بازدارنده اجتماع از ارتکاب گناه است. زیرا برخی از مردم در غیاب دیدگاه پلیس، آماده قانون شکنی هستند و با خود چنین می اندیشند که در این فرصت می توانند به مقصد برسند و در چنگال قانون گرفتار نشوند و با وجود مشاهده پلیس حاضر به خلاف نمی باشند برای چنین گروه، نیروهای انتظامی، بهترین عامل بازدارنده از گناه و قانون شکنی است. هیچ حکومتی حتی حکومت اسلامی از چنین قوایی بی نیاز نیست و اصولاً هیچ حکومتی در جهان نمی تواند بدون چنین نیرویی پایدار باشد. قوای انتظامی در حکومت اسلامی جزئی از گروه امر به معروف است که باید آن را نظارت خصوصی نام نهاد و قرآن آن را با جمله زیر بیان کرده است آنجا

که می فرماید: «و لتكن منكم امة يدعون إلى الخير يأمرن بالمعروف و ينهون عن المنکر» آل عمران/ ۱۰۴ [باید از شما گروهی باشند که نیکی ها را در میان مردم اشاعه دهند و از بدیها باز دارند]. به طور مسلم امر به معروف دارای مراتب مختلف و گوناگونی است و هر مرتبه ای برای خود، مأمور و مسئول مشخصی دارد و مجریان تمام قوانین در تمام مراحل حتی مراقبان مواد غذایی جزو آمران معروفند که ستونی از حکومت اسلامی را تشکیل می دهند. اسلام برای تأمین این اهداف و بازداری مردم از گناه از دو راه دیگر نیز وارد شده است و با تأسیس نظارت عمومی و پرورش ایمان و اعتقاد به خدا و روز رستاخیز توانسته است قوانین خود را در سطوح مختلف اجرا سازد.

بیان این دو قسمت:

الف: نظارت عمومی

نظارت عمومی این است که تمام افراد می توانند بر اجرای قوانین نظارت کنند البته این نوع نظارت از حدود نصیحت و اندرز و آگاه ساختن مراجع صلاحیتدار از جرمها و مجرمها، خارج نیست و یک چنین نظارت به عنوان یک وظیفه مهم مذهبی است که تخلف از آن گناه و مایه دوری از رحمت حق است.

یک چنین نظارت عمومی که همه جامعه را نسبت به یکدیگر سراپا گوش و چشم، قرار می دهد، نقش مهم در اجرای قوانین دارد. چه بسا در پرتو نظارت عمومی، گناه و جرم در همین مراحل خنثی می گردد و نوبت به مراحل دیگر نمی رسد، هدف آیاتی که همه افراد جامعه را موظف می سازد که باید امر به معروف کنند، نظارت عمومی است و وظیفه این گروه از قوه مجریه که ما آن را نظارت خصوصی

می‌نامیم کاملاً جدا است.

ب: ایمان به خدا و اعتقاد به سرای دیگر

این نوع اجرا در مناطقی می‌تواند فعالیت کند که از کنترل مأموران نظارت خصوصی و عمومی بیرون باشد و اجرای قوانین برای آنان در آن مراحل ممکن نباشد. تأثیر ایمان به خدا و کیفی‌های الهی در بازداری انسان از گناه، آنچنان روشن است که ما خود را از هر نوع توضیحی بی‌نیاز می‌دانیم و در این مورد به طور فشرده به یک واقعه تاریخی اشاره می‌کنیم:

جرمهای مکتوم و پنهانی در خلوتخانه‌ها و تاریکخانه‌ها ضامن اجرایی جز ایمان ندارد و از این جهت قوانین اسلام از نظر وسعت ضامن اجرا، جلوه خاصی دارد و عظمت خود را در برابر دیگر قوانین و نظامات مادی که فاقد این نوع ضمانت اجرایی هستند نشان می‌دهد. این حقیقت را دادستان دیوانعالی ایالات متحده «ماربرت هوگوت جاکسون» در مقدمه کتاب «حقوق در اسلام» به خوبی درک کرده است و پس از گفتاری چنین می‌نویسد:

«قانون در امریکا فقط یک تماس محدودی با اجرای وظایف اخلاقی دارد در حقیقت یک شخص امریکایی در همان حال که ممکن است یک فرد مطیع قانون باشد، ممکن است یک فرد پست و فاسدی هم از حیث اخلاق باشد. ولی به عکس آن، در قوانین اسلامی سرچشمه و منبع قانون اراده خدا است، اراده‌ای که به رسول او «محمد» مکشوف و عیان گردیده است، این قانون و این اراده الهی، تمام مؤمنان را جامعه واحدی می‌شناسد گرچه از قبایل و عشایر گوناگون تشکیل یافته در مواضع و محل‌های دور و مجزای از یکدیگر واقع شده باشند، در این جا مذهب، نیروی صحیح و

سالم التصاق دهنده جماعت می باشد، نه ملیت و حدود جغرافیایی. در اینجا خود دولت هم مطیع و فرمانبردار قرآن است و مجالی برای قانونگذار دیگری باقی نمی گذارد تا چه رسد به این که اجازه انتقاد و شقاق و نفاق بدهد. به نظر مؤمن این جهان دهلیزی است به جهان دیگر که جهان بهتر باشد و قرآن قواعد و قوانین و طرز سلوک افراد را نسبت به یکدیگر و نسبت به اجتماع آنها معین می کند تا آن تحول سالم را از این عالم به عالم دیگر نماید.

غیر ممکن است تئوریهها و نظریات سیاسی و یا قضایی را از تعلیمات پیامبر تفکیک نمود؛ تعلیماتی که طرز رفتار را نسبت به اصول مذهبی و طرز زندگی شخصی و اجتماعی و سیاسی همه را تعیین می کند. دین تعلیمات بیشتر و وظیفه و تکلیف برای انسان تعیین می کند تا حقوق، یعنی تعهدات اخلاقی که فرد، ملزم به اجرای آن می باشد مطرح است و هیچ مقامی در روی زمین نمی تواند فرد را از انجام آن معاف بدارد و اگر از اطاعت سرپیچی کند حیات آینده خود را به مخاطره انداخته است».

از آنجا که آمریکاییها اساس مذهبی و یا فلسفی قوانین اسلامی را قبول ندارند اینطور فکر می کنند که هر چیز بر اساس مذهب مبتنی گردیده نمی تواند نظر و توجه ما را جلب کند. ولی حقیقت این است که همین سیستمی که غیر عملی قلمداد می شود اعمال بزرگی را توانسته است به طرز حیرت انگیزی انجام دهد بگونه ای که نیروی حیاتبخش و التصاق دهنده آیین محمدی را قادر ساخت تا بر سواحل آفریقایی مدیترانه ای، استیلاء یابد. (مقدمه حقوق در اسلام به

عامل دوم

مجازات متخلفان

مجازات و کیفرهای دنیوی دومین رکن تأمین کننده عدالت اجتماعی و اجرای قوانین است و در حقیقت نمی توان موضوع مجازات متخلفان را رکن جداگانه ای شمرد بلکه مجازات به ضمیمه عامل پیشین، عامل واحدی است که می تواند اجرای قوانین را در سطوحی تضمین کند ولی اسلام در مسئله مجازات و کیفرها راه خاصی دارد که می تواند مسئله اجرای قوانین را به صورت کاملتری درآورد.

اولا: اسلام مخالفان و متمردان را تنها به کیفرهای دنیوی مانند قتل و زندان و تبعید و تنبیه های بدنی تهدید نکرده است بلکه برای مجرم دو نوع کیفر قرار داده است:

۱- کیفرهای دنیوی: که باید به وسیله قوه مجریه اجرا گردد از قبیل بریدن دست دزد، قصاص قاتل و شلاق زدن.

۲- کیفرهای اخروی: شاهکار قوانین الهی در همین نقطه است که به کیفرهای دنیوی اکتفا نکرده و برای گناه، کیفر اخروی که چاره و فراری از آن نیست قائل شده است. ممکن است مجرم به عناوینی بتواند از چنگال کیفرهای دنیوی خود را برهاند اما کیفرهای اخروی آنچنان در کمین گنهکار نشسته است که چاره ای از آن نیست چه بسا برخی از این کیفرها لازمه عمل و صورت واقعی گناه است و به این معنی که گناه در روز رستاخیز به آتشی تبدیل می گردد.

راستی اگر فردی به مفاد آیه زیر که درباره زردوزان وارد شده است مؤمن باشد، ممکن نیست دور گناه بگردد.

«وَالَّذِينَ يَكْتُمُونَ الذَّهَبَ وَ الْفِضَّةَ وَ لَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ - يَوْمَ يُحْمَى عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَى بِهَا جِبَاهُهُمْ وَ جُنُوبُهُمْ وَ ظُهُورُهُمْ هَذَا مَا كَنْزْتُمْ لِأَنفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا

[گروهی را که طلا و نقره را گنج می کنند و آن را در راه خدا انفاق نمی نمایند، به عذاب دردناک بشارت بده روزی همان طلاها در آتش دوزخ سرخ می گردند و پیشانی و پشت آنها داغ زده می شود] [به آنان گفته می شود] که این آتشها همان گنجها است پس عذاب دردناک را بچشید.]

همچنین اگر گنهکار از کیفرهای الهی درباره قتل مؤمن و رباخوار و ... آگاه گردد به طور مسلم از میزان جرایم به وضع روشنی کاسته می شود.

از نظر یک فرد با ایمان جهان سراسر چشم و گوش است و دستگاههای گیرنده و منعکس کننده، کلیه افعال و کارهای انسان را ضبط نموده، و منعکس می نمایند و روزی فرا می رسد که تمام این اسناد در برابر محکمه عدل الهی قرار گرفته مطابق این اسناد قطعی کیفر می بیند قرآن این حقیقت را در آیات زیر بیان می کند.

«هَذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ إِنْ كُنَّا نَسْتَنْسِخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ». جاثیه/۲۹

[این نوشته های ما است که به حق سخن می گوید ما آنچه را عمل می کردیم می نوشتیم.]

«مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ» ق/۱۸ [سخن نمی گوید مگر اینکه مراقبی برای ضبط آن آماده است.]

پاداش ها

ثانیا: اسلام علاوه بر تعدد کیفر، به شرحی که بیان گردید به موضوع پاداش توجه کرده و در پرتو آن به موضوع اجرای قوانین کمک شایان تقدیری نموده است. در قوانین امروز برای عامل به قانون، پاداشی در نظر گرفته نشده است. زیرا قانونگذار تصور می کند که عمل به قانون وظیفه انسانی و اجتماعی است که برای تأمین عدالت اجتماعی که سود آن عاید عامل می گردد و این مطلب منطقی است ولی

آیا تمام افراد این منطق را درک می کنند؟ و آیا توده مردم که اکثر قوانین متوجه آنها است خلاف آن را انتظار ندارند؟ آنان با خود می گویند همان طور که تخلف کیفر دارد باید عامل به قانون نیز پاداشی داشته باشد. اسلام با تعیین پاداشها توانسته است این خلأ را در ذهن توده ها پر کند، تا آنان به طور خودکار از گناهان دوری جویند و به اطاعت و پیروی از قوانین بگرایند.

در مضمون آیه زیر دقت بفرمایید که چگونه در افراد، روح آزادگی و گذشت از جان و مال را در برابر گسترش آیین خدا پرورش می دهد:

«إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ وَيُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ» توبه/۱۱۱

[خداوند جان و مال افراد با ایمان را در برابر بهشت خریداری نموده است، آنان در راه خدا جهاد می کنند، می کشند و کشته می شوند.]

انگیزه بسیاری از افراد با ایمان برای رعایت قوانین اعم از فرایض و نوافل همین پاداشها است که آنان را به سوی هدف اعزام می کند و هرگز نباید از یک چنین عامل مؤثر غفلت نمود. اسلام برای نفوذ قانون در دل اجتماع، هرگز کیفر متخلف را با پاداش مطیع یکسان نگرفته است بلکه به خاطر رعایت عدالت، کیفر را معادل جرم قرار داده در حالی که پاداش بر عمل نیک را ده برابر معرفی کرده چنانکه می فرماید:

«مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا» انعام/۱۶۰.

[هر کس یک کار نیک انجام دهد ده برابر پاداش دارد و هر کس گناهی انجام دهد به مقدار تخلف، کیفر می بیند.]

در یکی از اصول قانون اساسی (که شماره آن را به خاطر ندارم) آمده است :

اشاره

با دشمنان

و معاندان اسلام، دین و اسلام و مملکت باید با رافت اسلامی و عدالت اسلامی بر خورد شود مگر آنکه اثبات شود علیه نظام اساسی توطئه کرده و قصد بر اندازی داشته باشد.

- آیا بر خورد

پرسش

در یکی از اصول قانون اساسی (که شماره آن را به خاطر ندارم) آمده است :

با دشمنان و معاندان اسلام، دین و اسلام و مملکت باید با رافت اسلامی و عدالت اسلامی بر خورد شود مگر آنکه اثبات شود علیه نظام اساسی توطئه کرده و قصد بر اندازی داشته باشد.

- آیا بر خورد قاطعانه از جمله حکم اعدام عدالت اسلامی تلقی نمی شود که این مورد استثناء شده است یا می توان با کسی که اینگونه عمل کرده عمل غیر اسلامی و عدالت اسلامی را اجرا نمود؟
پیشنهاد: این اصل استثناء پذیر نباید باشد چون اصل مساله دائمی است .

پاسخ

آگاهی و ارزش شما از قانون اسلامی مهمترین میثاق ملی ما، قابل تقدیر و تحسین است کاش این ذات و بینش در میان تمامی آحاد جامعه نسبت به اصول و مفاد قانون اساسی وجود داشت و آرزو می کنیم روز به روز سطح آگاهی های دینی، قانونی، حقوقی و... جامعه افزایش یابد، چه زیر بنای بسیاری از مشکلات و نا بسامانی های جوامع ریشه در جهل و نا آگاهی ملت ها دارد .

برای آگاهی شما دوست عزیز یکی از اصول قانون اساسی را که مطلب مورد اشاره شمارا درج کرده است، ابتدا ذکر می کنیم سپس توضیح مختصری را بیان می کنیم .

اصل چهاردهم :

به حکم آیه شریفه "لاینهاکم... عن الذین لم یقاتلوکم فی الدین و لم یخرجوکم من دیارکم ان تبروهم و تقسطوا الیهم ان... یحب المقسطین" دولت جمهوری اسلامی ایران و مسلمانان موظفند نسبت به افراد غیر مسلمان با اخلاق حسنه و قسط و عدل

اسلامی عمل نمایند و حقوق انسانی آنان را رعایت کنند، این اصل در حق کسانی اعتبار دارد که بر ضد اسلام و جمهوری اسلامی ایران توطئه و اقدام نکنند.

دوست عزیز و بزرگوار ملاحظه کردی که قانون، رافت اسلامی را برای انسانها اعم از مسلمان و غیر مسلمان مقرر داشته است و لی برای افراد ظالم، ستمگر و متجاوزان به حریم انسانها و توطئه گران و بر هم زنندگان امنیت عمومی چنین

بر خوردی را ضرورت ندانسته است. از دید گاه قوانین قضائی کسی که حکمش اعدام است باید اعدام شود و رافت و مهربانی در مورد مهدور الدم، قاتل و محارب، مفهومی ندارد ولی البته این بدان معنا نیست که حالا فلان فرد قاتل و جنایتکار است و باید اعدام شود هتک حرمت و شکنجه روحی و جسمی و... او نیز جایز است و یا اگر کسی در دادگاه محاکمه نشده و متهم به جرم می باشد اما تا وقتی که جرمش ثابت نشده و حکمش صادر نشده و به تائید نرسیده است نباید او را قاتل و جانی و... دانست تا اگر تبرئه شد و جرمش ثابت نشد حیثیت و اعتبار اجتماعی خود را از دست داده باشد.

اصل در اسلام و جامعه ی اسلامی اجرای عدالت است و تنها افراد می توانند از حقوق فردی خود بگذرند ولی از حقوق اجتماعی نمی توانند در گذرند. لذا ملاحظه کردید که قانون ضمن تاکید بر رافت اسلامی و اجرای عدالت و قسط و رعایت حقوق انسانی آنها یاد آور می شود که: این اصل در حق کسانی اعتبار دارد که بر ضد اسلام و جمهوری

اسلامی توطئه و اقدام نکرده باشد.

بر اساس قوانین موجود، فردی که برای نابودی نظام توطئه بکند قابل ترحم نیست و باید به اشد مجازات برسد تا دیگران هوس توطئه و اقدام پیدا نکنند.

حال اگر کسی به خاطر قتل یک نفر محکوم به اعدام شده باشد و اولیای دم رضایت بدهند چون حق فردی است، قاتل اعدام نمی شود و صاحب دم می تواند دیه بگیرد و حتی می تواند بطور کامل از او بگذرد و قاتل فقط جرم مربوط به جامعه را که در قوانین مشخص شده است باید تحمل کند و آزاد خواهد شد این مساله فرق می کند با کسی که بر علیه نظام و حکومت توطئه می کند یا قصد بر اندازی دارد و یا امنیت عمومی را سلب می کند.

عوامل انحراف از عدالت چیست

پرسش

عوامل انحراف از عدالت چیست

پاسخ

۱. عدل در لغت به معنی استقامت و در اصطلاح شرعی عبارت است از استقامت بر طریق حق به وسیله دوری از آن چه که در دین از آن نهی شده است در اصطلاح فقه که موضوع برخی از احکام مانند شهادت و امامت جماعت می باشد، عدالت عبارت است از ملکه ای نفسانی که سبب ملازمت شخص با تقوا می شود و موجب می گردد شخص مکلف بر واجبات قیام کند و از انجام گناهان کبیره و اصرار بر گناهان صغیره دوری نماید. نیز همین ملکه او را به لزوم پیروی از اخلاق حسنه و ادار سازد. به طور خلاصه عادل کسی است که دارای ملکه انجام کارهای خوب و دوری از کارهای بد باشد. (معارف و معاریف مصطفی حسینی دشتی ج ۷، ص ۲۹۰، انتشارات مفید، تهران)

۲. عدالت بر دو قسم است فردی و اجتماعی عدالت فردی عبارت است از این که شخص خود را در قید و بند دستورات شریعت نگه دارد و به اخلاق اسلامی پای بند کند. عدالت اجتماعی نیز بدین معنی است که نسبت به دیگران به انصاف عمل کند و درباره کسی ستم روا ندارد. این ویژگی بیشتر به زمامداران و سردمداران حکومت مربوط می شود. جنبه اجتماعی عدالت آن قدر مهم است که پیامبر بزرگوار اسلام درباره آن فرمود: پست ترین و بی مقدارترین مردم نزد خداوند کسی است که مسئولیت امور مسلمین را بر عهده گیرد و در میان آنان به عدل و داد رفتار ننماید.

۳. عدل در منطق قرآن کریم جایگاهی بس والا دارد. از میان آیات بی شماری که درباره عدل سخن گفته اند به

یک نمونه اشاره می‌شود: "ای کسانی که ایمان آورده‌اید، همواره برای خدا قیام کنید و از روی عدالت گواهی دهید. دشمنی با جمعیتی شما را به گناه و ترک عدالت نکشانند. عدالت بورزید که به پرهیزگاری نزدیک تر است" (مائده آیه ۸) تصریح به عدالت ورزی حتی با دشمن و نیز برشمردن آن به عنوان نزدیک ترین راه به تقوا، حاکی از اهمیت این عنصر در نگاه قرآن کریم است نیز نشان می‌دهد یکی از مهم ترین راه های انحراف از خط عدالت کنار گذاشتن و دوری جستن از خط تقوای الهی است در جای دیگری از قرآن نیز به راه دیگر انحراف از حق و عدالت اشاره شده است "ای کسانی که ایمان آورده‌اید، به طور کامل قیام به عدالت کنید. برای خدا شهادت دهید، گرچه (این گواهی به زیان خود شما، یا پدر و مادر و نزدیکان شما بوده باشد. چرا که اگر آنان غنی یا فقیر باشند، خداوند سزاوارتر است که از آنان حمایت کند. بنابراین از هوی و هوس پیروی نکنید که از حق منحرف خواهید شد." (نساء، آیه ۱۳۵) گرچه آیات شریفه یاد شده در خصوص شهادت از انحراف از عدل نهی کرده اند، اما به عنوان یک راه کار کلی در آیه اول عدل را وسیله حصول تقوی و در آیه دوم پیروی از هوای نفس و ترک تقوی را وسیله ناخوشایندی در ترک عدالت بر شمرده اند (المیزان علامه طباطبایی، ج ۵، ص ۲۳۶، چاپ جامعه مدرسین حوزه علمیه قم) از این رو روشن می‌شود که مهم ترین و دست کم یک راه مهم انحراف از عدل ترک تقوی و به عبارت دیگر پیروی از هواهای نفسانی

۴. با توضیحات یاد شده درباره عدالت عوامل انحراف از عدالت نیز به خودی خود روشن می شود؛ چه آن که در حوزه عدالت فردی کنترل نکردن خواهش های منفی نفس انجام گناه و از دست دادن ملکه و روحیه تقوی است

زمینه ها و دلایل دُچار شدن به چنین وضعیتی محور قرار دادن خواستنی های پست و به فراموشی سپردن خواستنی های متعالی روح و کرامت انسانی است نیز در قلمرو عدالت اجتماعی پشت پا زدن به معیارها، ضابطه گرایی شایسته سالاری و... و محور قرار دادن روابط، چاپلوسی ها، باندسالاری و... به جای آن گوهرهای گران مایه است

آیا عدالت می تواند، همه را در خود جای دهد؟

پرسش

آیا عدالت می تواند، همه را در خود جای دهد؟

پاسخ

پاسخ به پرسش نیاز به بررسی معنای واژه "عدل و عدالت دارد. عدل در لغت به معنای ذیل آمده است

عدالت و دادگری کردن مساوات برقرار نمودن معادل و برابر چیزی و... (لسان العرب

در قرآن کریم نیز، عدل به تبع معنای لغوی در معانی گوناگونی به کار رفته است از جمله تعدیل کردن و معتدل ساختن (انفطار، ۷) به عدالت و مساوات رفتار کردن (نساء، ۳)، به عدالت حکم کردن (مائده ۸)، شرک ورزیدن و مساوی کردن چیزی با خدا (انعام ۱)، دادگری حق و انصاف و راستی (نساء، ۵۸)

در اصطلاح نیز، علمای کلام برای عدالت تعریف های متعددی ذکر کرده اند:

۱. موزون بودن موزون بودن به معنای تناسب است به این معنا که هر مجموعه ای برای باقی ماندن و اثر مطلوب داشتن نیاز به ارتباط اجزای با یکدیگر به شیوه مناسب و لوازم خاصی دارد. مثلاً- برای داشتن اجتماعی متعادل و موزون نیاز به کارهای فرهنگی اقتصادی معنوی و... است در این معنا ملاک تساوی اشیا در بهره مندی نیست بلکه ملاک استفاده از هر چیزی و بهره دادن به آن چیز به قدر لازم است در مقابل این معنا، بی تناسبی قرار دارد نه ظلم

این معنا از عدالت فراگیر است و همه موجودات جهان را که مخلوق خداوند می باشند، شامل است چرا که مجموعه جهان با تناسب خاصی آفریده شده و هدف خاصی را دنبال می کند. در قرآن کریم نیز به این معنا در آیات متعددی تصریح شده است هم چنان که در آیه ۷ سوره انفطار آمده است "يَا أَيُّهَا الْإِنسَانُ إِنَّكَ كَفِرٌ كَذِبٌ" نَسَنَ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ الَّذِي

خَلَقَكَ فَسَوِّغْ كَيْفَ فَعَدَلَكَ؛ (انفطار، ۶۷) ای انسان چه چیز تو را درباره پروردگار بزرگوارت مغرور ساخته همان کسی که تو را آفرید، و [اندام تو را درست کرد و] آن گاه تو را سامان بخشید".

۲. تساوی و نفی هر گونه تبعیض به این معنا که هیچ گونه تفاوتی میان افراد مجموعه یا جهان نباشد و همه حق بهره مندی را به صورت مساوی داشته باشند.

گاهی مقصود کسانی که این معنا را برای عدالت برگزیدند، این است عدالت ایجاب می کند که هیچ گونه استحقاقی رعایت نگردد و با همه چیز و همه کس به یک چشم نظر شود. مسلم است که این معنا از عدالت عین ظلم است و ذات خداوند به این معنا متصف نیست

اما گاهی مقصود از تساوی تساوی در زمینه استحقاق های متساوی است که به معنای سوم بازگشت می کند.

۳. رعایت حقوق افراد و عطا کردن به هر ذی حق حق او را: یعنی حقوق و اولویت های افراد جامعه در بهره مندی لحاظ شود و همه به این حقوق احترام بگذارند. این معنا نیز فراگیر بوده و از سوی خداوند و دین اسلام حقوق افراد با توجه به خصوصیت آنان به عدالت تبیین شده است در قرآن کریم نیز به این عدالت توصیه شده است چنان که درباره حکم کردن و قضاوت عادلانه آمده است "وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنَ ۙ اِنْ قَوْمٍ عَلٰٓى اٰلَا تَعْدِلُوْا اَعْدِلُوْا هُوَ اَقْرَبُ لِلتَّقْوٰى" (مائده ۸)

۴. رعایت استحقاق در افاضه وجود و امتناع نکردن از افاضه و رحمت به آنچه امکان وجود یا کمال وجود دارد.

بر اساس این معنا عدالت خداوند عبارت است از فیض عام و بخشش گسترده در مورد

همه موجوداتی که امکان هستی یا کمال در هستی دارند بدون هیچ گونه امساک یا تبعیض

به عبارت دیگر، همه موجودات نسبت به خداوند نیازمند و ممکن اند و هر موجودی که امکان وجود یا امکان نوعی از کمال وجود داشته باشد، خداوند متعال به حکم این که فیضش واجب است افاضه وجود یا کمال وجود می نماید.

این معنا از عدالت نیز، فراگیر بوده و هر موجودی که امکان وجود داشته بر اساس قابلیت که دارد، وجود یافته یا وجود خواهد یافت "قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ وَثُمَّ هَدَىٰ" (طه ۵۰) (ر.ک مجموعه آثار شهید مطهری ج ۱، ص ۷۸، انتشارات صدرا.)

چرا گروهی از مدیران دولتی دست به فساد مالی و ارتشا می زنند و قوه قضائیه نیز در مقابل آنها سکوت می کند ؟

پرسش

چرا گروهی از مدیران دولتی دست به فساد مالی و ارتشا می زنند و قوه قضائیه نیز در مقابل آنها سکوت می کند ؟

پاسخ

قوه قضائیه موظف به برخورد با هرگونه تخلف از قانون است البته عدالت در هر جای جهان ایجاب می کند که باتخلف واقعی و با وجود قرائن و مدارک اثبات کننده مقابله شود. در رابطه با نهادهایی که اشاره فرمودید چنان چه مدارک متقنی وجود دارد ارسال فرمایید بسیار متشکر خواهیم شد. }]

چرا شیخ علی تهرانی که به ایران بازگشت محاکمه و مجازات نشد

پرسش

چرا شیخ علی تهرانی که به ایران بازگشت محاکمه و مجازات نشد

پاسخ

شیخ علی تهرانی شوهر خواهر مقام معظم رهبری می باشند. البته این قرابت مربوط به نیم قرن پیش است. شیخعلی تهرانی پس از پناهنده شدن به عراق، به ایراد سخنرانی هایی علیه نظام اسلامی، پرداخت و در همان زمان دچار پشیمانی از کارهای خویش شد. از این رو با عذر خواهی و درخواست عفو از ایران بازگشت. در عین حال در دادگاه محاکمه و به علت کهولت سن به تحت نظر بودن محکوم گردید و فعلاً نیز تحت نظر می باشد.

لازم به ذکر است قانون در این خصوص تمهیداتی را دارد که اجازه تخفیف در مورد افرادی که از کار خود پشیمان و دچار بیماری و کهولت سن باشند، می دهد. }J

آیا عدالت اجتماعی با آزادی منافات دارد؟

پرسش

آیا عدالت اجتماعی با آزادی منافات دارد؟

پاسخ

{همان گونه که نوشته اید از کلمه «آزادی» برداشت های مختلفی می توان کرد. می توان آن را به معنای بی بند و باری و بی قانونی به کار برد و می توان آن را در محدوده قوانین و رفتارهای معقول تفسیر کرد.

روشن است که در وادی تفسیرهای گوناگون، هر کس از ظن خود معنایی برای آزادی در نظر گرفته و از همان زاویه آن نگریسته است. {هر کسی از ظن خود شد یار من E/> از درون من نجست اسرار من }< به همین جهت است که معنای مقدس «آزادی» در مذبح های گوناگون قربانی می شود؛ قربانی هوس ها، بی قانونی ها، لاپالایی گری ها، باندبازی ها و

در این عرصه پرفراز و نشیب، باید در جست و جوی معنای منطقی و معقول از آزادی بود و آن را دقیقاً تفسیر کرد و آن گاه از آن زاویه به بیرون نگریست. مسلماً آزادی به معنای بی قانونی نیست، حتی در لیبرال ترین جوامع، صدها بند و ماده قانونی محدوده ها را مشخص ساخته است و برای کمترین تخلف ها جریمه های سنگینی در نظر گرفته است و به شدت با کارهای خلاف قانون برخورد می شود. پس بایستی بر اساس هنجارهای پذیرفته شده در هر جامعه، آزادی مطلق را محدود کرد و گرنه جامعه جهنمی از بی قانونی و شکستن حریم ها خواهد شد.

آزادی معقول و قابل دفاع، آزادی در بیان اندیشه ها، انتقاد سازنده، آزادی قلم، آن هم در ورای اصول غیر قابل خدشه و پذیرفته شده است. این نوع آزادی ها و محدوده آن در قانون اساسی تبیین شده و از نیازهای جامعه برای رشد و کمال است.

در مورد رابطه عدالت اجتماعی و آزادی، می توان گفت: از آزادی ممکن است در راه عدالت اجتماعی بهره گرفتو نیز ممکن است در جهت عکس

آن، بنابراین این موضوع به برداشت و عملکرد افراد جامعه از آزادی بستگی دارد. البته آزادی های معقول، نوعاً نقش مثبتی در جهت اجرای عدالت ایفا می کند. }

علت این همه تبعیض در جهان چیست ؟

پرسش

علت این همه تبعیض در جهان چیست ؟

پاسخ

برای روشن شدن این مطلب ابتدا باید دقت کنید که سؤال شما و تبعیض خواندن، تفاوت های موجود بر چهپیش فرض هایی استوار است و اگر آن پیش فرض ها را در نظر بگیریم، چه نتایجی به بار می آید:

الف) نگاشته شما این است که چون موجودات همه قبل از خلقت وضعیتی کاملاً مساوی داشته اند، پس هر تغییری که پس از آفرینش آنها رخ دهد، دقیقاً تبعیض خواهد بود. با صرف نظر از اشکالات دقیق و پیچیده فلسفی وارد بر ایننگرش، اکنون فرض می کنیم که دیدگاه مزبور صحیح است، حال سؤال می شود که اگر قرار شود به خاطر تساوی در ظرف عدم، عین آن تساوی در مرحله و ایجاد و آفرینش رعایت شود، لازمه آن چه خواهد بود؟ لازمه آن این است که همه مخلوقات کاملاً و از هر جهت مساوی باشند و در این صورت هرگز آفرینش یک جهان نظام وار و منظم - که اجزای آن دارای روابط حساب شده و در حرکت به سوی هدفی معین باشد - ممکن نیست. در مثل اگر شما صدها تن مادهساختمانی کاملاً مشابه و یکسان داشته باشید و در مصرف هم بخواهید، به گونه ای از آنها استفاده کنید که منزلت کاملاً مساوی داشته باشند، هیچ ساختمانی را نمی توانید با آنها بسازید. یا اگر صدها نیروی انسانی با تحصیلات، توانمندیو قابلیت های کاملاً یکسان وجود داشته باشد و در پست دهی و به کار گماری نیز بخواهید کاملاً مساوی (به معنایمشابه) عمل کنید، هرگز یک نظام اداری و کاری موفق نخواهید داشت؛ زیرا اگر یکی رئیس باشد باید همه رئیسباشند، آن هم در یک حوزه واحد با اختیارات و قدرت واحد. بنابراین ایجاد هر

نظامی - اعم از اعتباری و تکوینی - مستلزم وجود یک سری تفاوت ها است؛ لیکن در نظام های اعتباری (مانند سیستم های اجتماعی و سیاسی) این تفاوت ها وضعی است؛ ولی در نظام تکوینی (مانند جهان خلقت) این تفاوت ها ذاتی و حقیقی است.

ب) پیش فرض دیگری که نگاشته شما بر آن مبتنی است، این که پنداشته اید، چون همه موجودات در کتم عدم باهم برابر بوده اند، پس خداوند می تواند همه آنها را مساوی بیافریند!! این فرض نیز باطل و نادرست است. در کدقیق و عالمانه این مطلب، نیازمند کاوش و ژرف نگری دقیق فلسفی و فهم عمیق و حکیمانه نظام طولی و عرضی عالم است. این بحث را شهید مطهری در کتاب «عدل الهی» به خوبی طرح کرده است؛ لیکن برای روشن شدن مطلب مختصراً با بیان دیگری اشکال پیش فرض بالا را روشن می سازیم:

۱- نظام هستی نظام علت و معلول است و غیر از این نیز نمی تواند باشد. گاهی ممکن است پنداشته شود که خداوند می تواند جهان را به گونه ای غیر از نظام علی بیافریند، لیکن این اندیشه باطل و محال است؛ زیرا فرض آن است خداوند هر گونه که اراده کند، جهان همان طور خواهد بود و این دقیقاً به این معنا است که اراده او علت نظام هستی است. بنابراین هر طور خداوند اراده کند، دارای نقشی علی است و بدون رابطه علیت پیدایش هیچ چیز ممکن نیست.

۲- نظام علیت اصولی دارد که از این اصول انفکاک پذیر نیست. به عبارت دیگر لوازم علیت به معنای این نیست که مثلاً خداوند به طور دلخواهی و گزینشی، قانون علیت را چنین کرده است؛ بلکه نظام علیت ذاتاً چنین است؛ یعنی غیر از این نمی تواند باشد و اگر چنین نباشد به معنای نفی

علیت است. برخی از این قواعد عبارت است از:

الف) ضرورت علی و معلولی: مراد از «ضرورت» در این جا این است که هرگاه علت تامه چیزی تحقق یافت، محال است که معلولش پدید نیاید، نیز محال است که پدید آمده ای پیش از پیدایش علت تامه اش پدیدار شود. به عبارت دیگر تخلف معلول از علت تامه وجودا و عدما محال است.

ب) سنخیت علی و معلولی: بر اساس این قاعده، بین علت و معلول باید نوعی تسانخ باشد؛ یعنی، هر معلولی از هر علتی پدیدار نمی شود؛ مثلاً با ترکیب O_2H هرگز نمک پدید نمی آید. راز اصلی تفاوت در نظام هستی همین جا است که در سلسله طولی عالم محل است که معلولات اولیه خداوند، قدرت ایجاد موجودی مانند خود را داشته باشند؛ بلکه آفرینش مثل آنها تنها از علتی چون خداوند ممکن است و معلولی که از آنها پدید آید، در رتبه ای پایین تر و دارای درجات و مراتب کمالی فروتری خواهد بود و هم چنین این سلسله سیر تنازلی خواهد داشت تا به جهان ماده برسد. از این رو است که می گوئیم تفاوت ها، ذاتی نظام هستی است. در کنار این تفاوت های طولی قهرا یک سری تفاوت های عرضی نیز وجود خواهد داشت؛ مثلاً فرزندی که از فرد «الف» متولد می شود از جهات تابع شرایط و اوضاع داخلی و خارجی او خواهد بود و فرزندی که از «ب» متولد می شود نیز به همین سان. بنابراین جهانی بی تفاوت ممکن نیست.

}}

«من به دولت راجع به مجانی کردن آب و برق و بعضی چیزهای دیگر فعلا برای طبقات کم بضاعتی که در اثر تبعیضات خانمان برانداز رژیم شاهنشاهی دچار محرومیت شده اند و با برپایی حکومت اسلامی به امید خدا این محرومیتها برطرف خواهد شد.» (۹ اسفند ۱۳۵۷) «ما علاوه بر اینکه

پرسش

«من به دولت راجع به مجانی کردن آب و برق و بعضی چیزهای دیگر فعلا- برای طبقات کم بضاعتی که در اثر تبعیضات خانمان برانداز رژیم شاهنشاهی دچار محرومیت شده اند و با برپایی حکومت اسلامی به امید خدا این محرومیتها برطرف

خواهد شد». (۹ اسفند ۱۳۵۷) «ما علاوه بر اینکه زندگی مادی شما را می‌خواهیم مرفه بشود زندگی معنوی شما را هم می‌خواهیم مرفه باشد. شما به معنویات احتیاج دارید. معنویات ما را بردند اینها. دل خوش نباشید که مسکن فقط می‌سازیم آب و برق را مجانی می‌کنیم برای طبقه مستمند، اتوبوس را مجانی می‌کنیم برای طبقه مستمند، دلخوش به این مقدار نباشید. معنویات شما را، روحیات شما را عظمت می‌دهیم شما را به مقام انسانی می‌رسانیم اینها شما را منحط کرده‌اند. اینقدر دنیا را پیش شما جلوه داده‌اند که خیال کردید همه چیز این است ما هم دنیا را آباد می‌کنیم هم آخرت را». (۱۰ اسفند ۱۳۵۷) با توجه به عبارت فوق از امام راحل (ره) شبهه و مسئله‌ای که مطرح می‌باشد اینست که آیا منظور امام از جملات فوق این بوده است که مواردی مانند آب و برق مجانی باشد؟ اگر منظور امام چنین چیزی بوده چرا این مسئله محقق نشده و اگر منظور ایشان این نبوده چه تعبیری میتوان از جملات فوق داشت؟

پاسخ

جملات فوق و برخی دیگر از بیانات حضرت امام در اوان انقلاب و بعد از آن که به مناسبت‌های مختلف بیان شده بیش از هر چیز بیانگر اهتمام جدی و عنایت خاص آن بزرگوار به قشر مستضعف و محروم جامعه و توجه زمامداران جامعه به مشکلات پایین‌ترین طبقات اجتماعی است که در سیره عملی آن بزرگوار نیز با تأسیس بنیادها و نهادهایی نظیر کمیته امداد، حساب ۱۰۰ امام، بنیاد مستضعفان و غیره تبلور عینی و مصداق بیرونی پیدا کرده

است، اساساً امام قشر مستضعف جامعه را که اکثریت جامعه آن دوران را نیز تشکیل می داد صاحبان و سرمایه های اصلی انقلاب دانسته و بر توزیع درست امکانات و بسط عدالت اجتماعی و حذف محرومیتها با تکیه بر اسلام ناب به عنوان یک آرمان بزرگ الهی و نه یک اتوپیای خیالی می نگریست نگاه ناقد و معرفت عمیق حضرت امام به اسلام، آن بزرگوار را به این باور حقیقی رسانده بود که در صورت پیاده شدن احکام نورانی اسلام با تمام ملزومات آن مسلماً مشکلات قشر محروم جامعه به حداقل ممکن خواهد رسید. آنچه مسلم است رسیدن به این نقطه مطلوب نیاز جدی به پشتکار و جدیت مسؤولین، خواست عمومی و تولید ثروت در کشور و سپس بسط و توزیع مناسب آن، مستلزم گذشت زمان است. مسلماً ایجاد چنین فضای آرمانی، ساختمان پیش ساخته ای نیست که یک شبه آن را ساخت، باید دیوارهای آن را آجر به آجر و با عنایت به امکانات کشور بالا برد و آن را بنا کرد. با نگاه منصفانه به عملکرد دولتهای پس از انقلاب چه در زمان حیات حضرت امام و چه بعد از ایشان به وضوح می توان دید که علیرغم نارساییهای موجود، قدمهای مؤثری در این راه برداشته شده هر چند با نقطه آرمانی و مطلوب حضرت امام فاصله بسیار است و نیازمند تلاشهای جدی تری است. به عنوان نمونه می توان به بسط و تعمیق آموزش و پرورش، بهداشت، آب و برق و امکانات ارتباطی به دوردست ترین نقاط کشور و نیز هدفمند کردن یارانه ها در این اواخر اشاره کرد که به طور

مسلم نقش بسزائی در رفع محدودیتها داشته و خواهد داشت.

آنچه در پایان تذکر آن ضروری به نظر می رسد، توجه به این نکته است که محقق شدن مصادیق آرمانهای حضرت امام نظیر آنچه که در متن سؤال فرض شده است، نیازمند عنایت خاص همه اقشار جامعه به اندیشه های متعالی آن حضرت که ملهم از اسلام ناب است می باشد و به طور قطع اگر چنین امری تحقق یابد، (به عنوان مثال اگر خمس و زکات به عنوان مالیات از سوی اقشار پردرآمد جامعه پرداخت شود) و امکانات کشور اجازه دهد. تأمین سعادت دنیوی و اخروی مردم و یا آب و برق مجانی برای اقشار مستضعف امری دست یافتنی خواهد بود.

مسئله مهم دیگر موانع و معضلاتی بود که استکبار جهانی و در رأس همه آمریکا در قالب جنگ تحمیلی و محاصره اقتصادی برای کشور عزیزمان پدید آوردند و در واقع طلایی ترین فرصتهای ترقی و پیشرفت را از مردم خوب ما گرفته و آن روحیه ایشار و تلاش و آن غیرت پرصلابت انقلابی را مصروف دفاع و جنگ نمودند تا جایی که کشور به جای اینکه به سمت و سوی رفاه و پیشرفت پیش رود روز به روز رو به خرابی و ویرانی ناشی از جنگ و تحریم اقتصادی گذاشت و پس از آن نیز نیاز به انرژی و امکاناتی عظیم جهت بازسازی وجود داشت. ولی با وجود همه این مشکلات با وجدان کاری و انضباط اجتماعی می توان به قله های ترقی دست یافت.

در جامعه فعلی ما منظور از بیت المال چیست و آیا عموم مردم حق استفاده از آن را دارند و اگر دارند آیا واقعاً و انصافاً این حق به آنها تعلق می گیرد چگونه؟

پرسش

در جامعه فعلی ما منظور از بیت المال چیست و آیا عموم مردم حق استفاده از آن را دارند و

اگر دارند آیا واقعاً و انصافاً این حق به آنها تعلق می‌گیرد چگونه؟

پاسخ

در گذشته یعنی صدر اسلام بیت المال به محلی گفته می‌شده که محل جمع‌آوری زکات‌ها و غنائم جنگی و خراج و مالیات‌هایی که از بعضی اموال مانند بعضی اراضی گرفته می‌شد، بوده است و امروزه معنای گسترده‌تری پیدا کرده و شامل هر منفعت و درآمد یا مالی که متعلق به حکومت اسلامی است و باید با اجازه ولی فقیه یا دولت جمهوری اسلامی در آن دخل و تصرف کرد می‌شود و به طور کلی از نظر شرعی استفاده از این اموال در هر کجا باشد باید با اجازه مسئولین مربوطه و در حد قانون باشد و این طور نیست که هر فردی شخصا بتواند در آن تصرف نماید و در صورتی که شرایط و مقررات رعایت شود البته این حق برای همه افراد محفوظ است.

به عبارت دیگر این طور نیست که همواره بیت المال را مستقیماً و مساویاً بین مردم تقسیم کنند آنچه که ملاک در مصرف آن است این است که در جهت مصالح امت اسلامی هزینه شود و تشخیص آن با رهبری امت اسلامی است و در عصر فعلی که روابط اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی و ... بسیار پیچیده شده است و لذا نهادهای حکومتی بوجود آمده است. آنچه که در مرحله عمل تحقق می‌یابد تقسیم بندی وظایف و نظارت مستقیم رؤسای قوا بر نحوه مصرف است و هر قوه‌ای نیز خود زیر مجموعه‌هایی دارد که متأسفانه در این لایه‌های میانی حکومت احیاناً روابط بر ضوابط مقدم

می شود و گاهی (که متأسفانه کم نیست) حسابرسی های دقیق و عملی آنچنان که نظارت موثر باشد صورت نمی گیرد و از این جهت گاهی شاهد بروز سوء استفاده از بیت المال هستیم. البته این مسئله اختصاص به حکومت ما ندارد در همه حکومت های دیگر نیز به چشم می خورد، در زمان معصومین نیز چنین جریاناتی از سوی کسانی صورت می گرفت لیکن مهم برخورد قاطع با این امر است.

شاید مطالب و سؤالات من به نظر تان تلخ و گزنده باشد اما بدانید جوانی شما را مخاطب و همراز خودش قرار داده که زندگی همیشه چهره خشنی از خود به او نشان داده است و حال که وارد دانشگاه شده بیشتر تبعیض طبقاتی را احساس می کند و دیگر تحمل زندگی را ندارد و حتی می بین

پرسش

شاید مطالب و سؤالات من به نظر تان تلخ و گزنده باشد اما بدانید جوانی شما را مخاطب و همراز خودش قرار داده که زندگی همیشه چهره خشنی از خود به او نشان داده است و حال که وارد دانشگاه شده بیشتر تبعیض طبقاتی را احساس می کند و دیگر تحمل زندگی را ندارد و حتی می بیند چون مرده ای متحرک باید ادای زندگی را در آورد و حتی اختیار ملاقات ارادی با جناب عزرائیل هم از او سلب شده (خودکشی) و برایش گناه و عذاب در نظر گرفته شده ناچاراً چنین مطالبی را بر دل سفید کاغذ حک می کند هر چند می داند که زبان سرخ سر سبز می دهد بر باد اما حداقل سؤال کردن و انتقاد کردن که دیگر گناه نیست.

پاسخ

سؤال دامنه وسیع و گسترده ای دارد، ولی ما تلاش می کنیم که با رعایت اختصار چند نکته را بررسی نماییم:

الف) در این که هم اکنون در جامعه اسلامی ما فاصله طبقاتی رنج آوری وجود دارد جای بحث نیست. البته ممکن است گفته شود شکاف طبقاتی در کشورهای سرمایه داری به مراتب وسیع تر و عمیق تر از ایران اسلامی ماست ولی بدون تردید جامعه ما نیز به نوبه خود به این بلیه جانکاه مبتلا است.

ب) اما این که چه عواملی منجر به فاصله طبقاتی گشته است طبیعی است که عوامل گوناگونی دخیل است.

۱- آنچه از فاصله طبقاتی هم اکنون در ایران می گذرد مسأله نوظهوری نیست، بلکه میراث شومی است که از گذشته به ما رسیده است که ذیلاً به برخی از آنها اشاره می کنیم.

۲- استعداد ذاتی افراد رانباید از نظر دور داشت، برخی توانا تر و

برخی کندتر هستند و برخی دچار معلولیت های جسمی و ذهنی بوده و در نتیجه عقب می مانند،

۳- مسأله تکنولوژی و صنعت نیز نقش مؤثری را ایفا می کند. به عنوان مثال: دیروز محیط کارگری محدود به کارگاه های کوچک می شد و تفاوت فاحشی بین حقوق کارگر و کارفرما احساس نمی شد ولی «غول صنعت» ناگهان سر برآورد و کارگاه کوچک مبدل به کارخانه عظیمی شد و با افزایش تولید ثروت سرمایه داران به طور تصاعدی افزونی گرفت درحالی که حقوق کارگر تقریباً ثابت ماند؛ (همین نکته را در کشاورزی و سایر ابعاد تولید و درآمد مقایسه کنید)،

۴- نظام اقتصادی غلط و بیمارگونه،

۵- طفره رفتن از پرداخت حقوق قانونی (مالیات) و حقوق شرعی (خمس و زکات)،

۶- احتکار و گران فروشی،

۷- رباخواری،

۸- خیانت به بیت المال و اموال دولتی،

۹- کلاهبرداری و خیانت به دیگران،

۱۰- احياناً و به ندرت حوادث غیرمترقبه هم دخیل است. نظیر این که تاجری مقدار زیادی از یک جنس را خریده و ناگهان بر اثر پیشامدی قیمت آن چند برابر شده است یا فرض بفرمایید کسی چند هکتار زمین زراعی داشته و بر اثر موقعیت غیرمترقبی که آن زمین پیدا کرده، قیمت آن به چندین برابر افزایش یافته است و...،

۱۱- ضعف مدیریت کارگزاران اقتصادی،

۱۲- نقش واسطه ها و دلال ها در اجحاف به طبقه ضعیف،

۱۳- اسراف و ریخت و پاش های کلان که در نهایت به دوش فقرا و قشر آسیب پذیر بار می شود،

۱۴- فشار و دخالت عوامل خارجی،

۱۵- نبود کار و اشتغال نیز عقب ماندگی و فلاکت را در پی خواهد داشت.

ج) اما چگونه می توان از پیشرفت این فاصله جلوگیری کرد؟ راه کارهای گوناگونی وجود دارد که باید مورد توجه قرار گیرد:

۱- در درجه اول باید

این نظام اقتصادی بیمار را جراحی و معالجه کرد،

۲- پرورش مدیران کارآمد و با تجربه،

۳- جدی گرفتن پرداخت مالیات های قانونی و هم چنین گرفتن اخماس و زکوات و پرداخت آن در مصالح عامه ای که شرع مقدس تعیین فرموده است،

۴- زمینه کار و تولید را به طور عادلانه برای همه اقشار فراهم ساختن،

۵- تا آنجا که امکان دارد به مقابله با فشارهای خارجی پرداختن و کوتاه کردن دست های مرئی و نامرئی عوامل خارجی،

۶- جلوگیری از اسراف و حیف و میل و با صرفه جویی زمینه رفاه عامه مردم فراهم کردن،

۷- همان گونه که اسلام اخطار شدید فرموده (سوره توبه، آیه ۳۴) با زر اندوزی و انباشتن ثروت، قاطعانه برخورد کردن،

۸- برخورد جدی با افراد خائن و اختلاس گر در بیت المال،

۹- سیاست تربیتی نظام به گونه ای باشد که مردم از دوران ابتدایی تا مراحل عالی، مملکت را خانه خود و سایر افراد را همچون اعضاء یک خانواده احساس کنند و رهیافت هر کس تنها به منافع شخصی نباشد. ۱۰- حقوق کارگر منصفانه ادا گردد و از بیمه و سهام و سایر مزایا برخوردار شوند و در جمع از میزان سود کارخانه دار کاسته و به میزان حقوق کارگر افزودن،

۱۱- در همه مواردی که ذکر شد، مکانیسم نظام و دولت بسیار سرنوشت ساز خواهد بود.

در خاتمه این قسمت، جهت اطلاع بیشتر مطالعه چند کتاب پیشنهاد می گردد:

۱- اقتصاد ما، ج ۱، ص ۳۵۳ و ج ۲، ص ۳۰۳، سید محمد باقر صدر

۲- اسلام و اجتماع، ص ۳۸ و ص ۹۲، علامه طباطبایی

۳- مسائل عصر ما، ص ۱۰۳، شهید هاشمی نژاد

۴- نابرابری اجتماعی، ادوارد ج. کرب، ترجمه: محمد سیاهپوش

۵- جامعه شناسی قشرها و نابرابری ها، گروهی از نویسندگان

۷- شناخت اسلام، ۵۰۶، شهید بهشتی و باهنر و علی گلزاده غفوری

آنچه در بالا- به عنوان عوامل تبعیض طبقاتی ذکر شد در واقع بیان گوشه ای از واقعیات جامعه ماست و آنچه به عنوان راهکارهای عملی و نظری برای درمان آن بیان گردید فعلا در حد سیاهه هائی بر روی کاغذ بیش نیست ولی ما امید داریم که روز عملی شود و ما شاهد حداقل تبعیض های موجود باشیم اما به عنوان برادری دلسوز و کارشناسی مجرب که همواره به زمزمه های دردآلود شما جوانان گوش جان می سپاریم یا نوشته های آکنده از غم و رنج شما را می خوانیم و حقیقتا با شما همدرد می شویم و با همه وجود برای لحظاتی و حتی گاهی اوقات برای ساعت ها و بلکه روزها به فکر حل مشکل شما عزیزان هستیم و هر کجا احساس می کنیم کاری از دست ما بر نمی آید آه سردی می کشیم و با خود می گوئیم ای کاش ...

نکاتی به شما توصیه می کنم امیدوارم در کاهش مشکلات روحی شما مؤثر واقع گردد.

نکته اول: همانطور که در بالا خاطر نشان کردیم مشکل تبعیض به قول روان شناسان عمومی و فراگیر است لذا شما همدرد زیاد دارید وقتی درد همگانی شد معمولا نگرانی و استرس آن کاهش پیدا می کند بنابراین شما نیز سعی کنید این گونه به مشکل نگاه کنید تا حداقل زیر فشار آن اعصاب و روان خود را ضایع نکنید. افراد زیادی هستند که مشکل تبعیض و دهها مشکل فرهنگی، سیاسی، اخلاقی و فکری جامعه را بخوبی

درک می کنند و دنبال راه حل آنها نیز هستند ولی هرگز خود را در چمبره مشکلات اسیر نمی کنند و با اعصابی راحت زندگی می کنند. افراد زیادی هستند علاوه بر اینکه این مشکلات را درک می کنند بلکه بعضا با آنها شب و روز دست و پنجه نرم می کنند ولی هرگز تسلیم آن نشده اند و خودشان را نیز در بن بست نمی بینند و با دنیائی از امید به دنبال حل آنها می گردند و اگر هم در حل مشکلات با شکست مواجه شوند مایوس نمی شوند بلکه شکست ها را سکوی پرش خود قرار می دهند.

نکته دیگر اینکه زندگی انسان فراز و نشیب های زیادی دارد و بسیاری از آنچه را ما بعنوان مشکلات تلقی می کنیم در واقع حوادث طبیعی زندگی است و اگر این فراز و نشیب ها و این پیچ و خم ها و گردنه ها نباشد انسان هرگز به تکامل علمی و معنوی دست نمی یابد.

نکته سوم اینکه سعی کنید نگاه خود را به دیگران و همچنین زندگی خود یک نگاه واقع بینانه و در عین حال مثبت نگر قرار دهید همواره کسانی که عینک منفی بر چشم می زنند همه چیز را بد می بینند و تفسیر بد می کنند و جهان را با همه وسعتش برای خود تنگ می بینند و آرزوی خلاصی از این قفس تنگ را می کنند در حالی که افراد مثبت نگر علیرغم اینکه همه این مشکلات را با تمام وجود درک می کنند ولی با نشاط زندگی می کنند و به این دنیا به عنوان مزرعه ای

نگاه می کنند که باید بذر نیکبختی و سعادت خود را در آن بکارند و پرورش دهند تا در سرای دیگر ثمرات شیرین و زیبای آن را برچینند در حالی که افراد منفی نگر دائما به فکر آتش زدن خرمن وجود خود هستند و راحتی و آسایش خود را در فرار از مشکلات می دانند. در پایان لازم می بینم راهکارهای عملی را برای حل مشکلات و بحرانهایی که شما با آنها مواجه هستید ارائه نمایم.

۱. سعی کنید جز مواقعی که ضرورت دارد در تنهایی قرار نگیرید.

۲. با افکار منفی خود مقابله کنید. هر وقت این افکار به شما هجوم آورد، به هر صورتی که شده خود را از چنبره آن نجات دهید؛ برای مثال خود را به مطالعه یا هر کار دیگری که انجام آن برایتان ممکن است، مشغول کنید و نگذارید ذهن شما جولانگاه افکار منفی باشد.

۳. به جنبه های مثبت خود بیندیشید و سعی کنید فهرست آن ها را در برگه ای بنویسید.

۴. به جای کمبودها و عیب ها و ناکامی ها به موفقیت ها و امکاناتی که در زندگی از آن بهره مندید، فکر کنید. امکانات و شرایط زندگی ما مانند لیوانی است که بخشی از آن پر است و بخشی خالی. بکوشید به بخش پر فکر کنید و از آن بهره ببرید. غصه آن نیمه خالی را نخورید؛ زیرا در این صورت نمی توانید از آنچه در اختیار دارید بهره مند شوند. فرصت های زندگی را مغتم شمارید و از آنچه در آینده پیش می آید، نگران نباشید.

۵. با افراد شاداب، فعال، اجتماعی، متدین و در عین حال مثبت نگر معاشرت کنید و از افرادی که همیشه از زندگی شکایت می کنند،

دوری گزینید.

۶. ورزش را از ضروری ترین فعالیت های خود بدانید و هر روز حداقل ۳۰-۶۰ دقیقه به ورزش مورد علاقه تان پردازید.

۷. هر چه می توانید قرآن بخوانید و از مضامین بلند دعاهای اهل بیت (ع) بهره گیرید. البته قرآن را تآنی و توجه به معنا تلاوت کنید.

۸. از بیکاری و بی برنامهگی پرهیزید و همه اوقات خود را به طور منطقی پر کنید.

۹. برای برنامه ریزی اوقات شبانه روز حتماً با مشاور روان شناختی دانشگاه خود مشورت کنید یا از دوستان موفق کمک بگیرید.

۱۰. به تغذیه، خصوصاً صبحانه، اهمیت دهید و هیچ گاه بدون خوردن صبحانه به کار (مطالعه، حضور در کلاس و...) پردازید.

۱۱. هر وقت احساس دلتنگی می کنید، حدود ۱۰ دقیقه دوش آب ولرم بگیرید و در صورت امکان شنا کنید.

۱۲. به مسائل معنوی، به ویژه نماز اول وقت، فوق العاده اهمیت دهید.

۱۳. باتوسل به اهل بیت (ع) از آن ها بخواهید به شما کمک کنند و همواره به لطف و رحمت خدا امیدوار باشید.

۱۴. مطالعه کتب زیر می تواند در حل مشکل شما سودمند باشد:

الف) راز شاد زیستن، اندرو میتوس، ترجمه وحید افضلی راد.

ب) رمز پیروزی مردان بزرگ، استاد جعفر سبحانی.

یکی از دلایل مخالفت طلحه و زبیر با امام علی این بود که خواستار سهم بیشتری از بیت المال و مقام بودند و آن به دلیل اینکه در جنگ ها و غزوه های بیشتری شرکت داشتند اما امام این کار را نکرد آیا سهمیه هایی که در کنکور و ادارات و پولهایی که بعضی از جانبازان از اد

پرسش

یکی از دلایل مخالفت طلحه و زبیر با امام علی این بود که خواستار سهم بیشتری از بیت المال و مقام بودند و آن به دلیل اینکه در جنگ ها و غزوه های بیشتری شرکت داشتند اما امام این کار را نکرد آیا سهمیه هایی که در کنکور و ادارات و پولهایی که بعضی از جانبازان از ادارات می گیرند و یا سهمیه هایی که بعضی از اینها دارند غیر از آنهایی که

توان کار کردن ندارند و وظیفه حکومت است که به آنها برسد با موازین اسلام و امام علی (ع) سازگار است.

پاسخ

مسلمانان "تشکیل چنین بنیادهایی و قرارداد سهمیه برای این عزیزان یکی از وظایف و افتخارات حکومت اسلامی می باشد که جمهوری اسلامی ایران نیز تا حدودی توانسته است این وظیفه را انجام دهد و مسئولین نظام از امام گرفته تا مقام معظم رهبری و ریاست محترم جمهور و... همه بر انجام این وظیفه و رسیدگی به مشکلات این عزیزان تأکید و به آن مباحثات ورزیده اند و دلایل متعددی نیز پشتوانه این اقدامات می باشد که مهمترین آنها عبارتند از:

۱- اجرای عدل و قسط که یکی از مهمترین وظایف حکومت اسلامی در جامعه می باشد اقتضا می کند که به هر فردی از افراد جامعه براساس میزان خدمات و اقداماتی که برای جامعه انجام می دهد، توجه شده و حق متناسب خود را دریافت نماید. بر این اساس رزمندگان سلحشوری که جان بر کف نهاده و با ایثار و فداکاری خود امنیت ملی، تمامیت ارضی، منافع ملی کشور را از هجوم بیگانگان به قیمت جان خود یا قسمتی از اعضای بدن خود یا از دست دادن بهترین سال های خود در زندان های دشمن، تأمین نموده اند براساس عدل و انصاف حکومت اسلامی باید متولی امور زندگانی آنها و جبران خسارت های وارده باشد. چنانچه حضرت علی (ع) در فرمان خود به مالک اشتر می نویسد: ((هرگاه کسی از سپاه تو به درجه شهادت رسید و یا شخصی از دشمنان در اثر قتل و جرح به گرفتاری شدید مبتلا

گردید در این صورت همانند وصی دلسوز و مورد اعتماد کارهای خانواده آنان را اداره کن تا اثر فقدانش در میان اهل بیت او ظاهر نگردد))، (بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۲۵۱).

حضرت این مسأله را یک حرکت حکومتی و عمومی تلقی می نماید و این مسأله علاوه بر جنبه اقتصادی شامل سایر امور عاطفی، تربیتی، آینده کاری می شود. همچنین در پیمان صلح امام حسن آمده است: ((معاویه مؤظف است همواره از خراج مبلغ یک میلیون درهم تسلیم امام حسن (ع) نماید تا میان بازماندگان شهدای جنگ جمل و صفین که در رکاب علی (ع) کشته شده اند تقسیم شود)). بنا بر مطالبی که گفته شد هرگونه کوتاهی در رسیدگی به امور این عزیزان ظلم به حقوق مسلم آنان بوده و منافی عدل و قسط می باشد چگونه می توان کسانی را که در راه تأمین امنیت و آسایش دیگران و حفظ کیان اسلامی بهترین شخص خود را که از همه لحاظ تأمین کننده زندگی آنها بوده از دست داده اند یا معلول و مجروح شده اند یا بهترین سال های عمر خود را در زندان های دشمن یا در جبهه ها از دست داده اند و گرفتار عقب ماندگی اقتصادی، تحصیلاتی و... شده اند را با افرادی مرفه که در پشت جبهه ها در سایه امنیت و آرامش ناشی از فداکاری این عزیزان به زندگی خود پرداخته و از همه مواهب دولت اسلامی برخوردار شده اند را مساوی دانست. آیا این عین ظلم و بی عدالتی نیست؟

۲- مسأله دیگری که حائز اهمیت می باشد تغییر اوضاع و

شرایط اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی، امنیتی و... می باشد. براساس قوانین حاکم در آن زمان غنایم حاصل از جنگ ها اعم از سلاح، زیورآلات و... بین رزمندگان توزیع می شد و کسانی که در جنگ حاضر نبودند بهره ای نیز نداشتند به عنوان نمونه، ابن ابی الحدید از ابوالاسود دثلی روایت می کند که پس از پیروزی امام علی (ع) در جنگ جمل آن حضرت وارد بیت المال بصره شدند و تمام آن را که بسیار هم زیاد بود بین سپاهیان خود که در جنگ حاضر بودند تقسیم نمودند. مردی که در جنگ شرکت نکرده بود تقاضا کرد که به او هم سهمی بدهند. امام (ع) سهم خود را به او بخشیدند. اما در زمان ما به علت تغییر اوضاع و شرایط زمانه و تغییر شیوه تأمین امنیت مردم، مدیریت اقتصادی و... دیگر نمی توان مثلاً "سلاح های به دست آمده در جنگ مثل هواپیما، توپ، تانک و... را یا منابع عظیمی را که از دشمن به دست می آید یا باز پس گرفته می شود و... را بین رزمندگان تقسیم نمود و مصلحت حکومت اسلامی نیز اقتضا نمی کند ولی باید حداقل به میزان سایر افراد جامعه امکانات پیشرفت و وسایل مورد نیاز این عزیزان را تأمین نمود.

۳- یکی از اصول و استراتژی های حضرت علی (ع) در چگونگی اداره جامعه استفاده از اصل تشویق می باشد مثلاً "حضرت در عهدنامه خود به مالک اشتر می فرماید: ((همیشه سپاهیان را تشویق کن و کارهای مهمی را که انجام داده اند بر شماره زیرا یادآوری کارهای نیک

شجاعان سپاه را به حرکت بیشتر وادار می کند و آنان را که تنبلی می کنند به کار تشویق می شوند...)). در واقع ارائه خدمات به این عزیزان به نوعی تشویق سایر افراد جامعه برای خدمت و جانفشانی در راه حفظ حکومت و جامعه اسلامی و ایجاد نوعی روحیه و اطمینان که مردم و حکومت رشادت های آنها را ارج نهاده و در مواقع نیاز نیز دوباره با اطمینان و فراغت خاطر از آینده خانواده خود و... به میادین نبرد بشتابند. چنانچه این اقدامات در سایر کشورهای غیراسلامی نیز مانند ژاپن، کشورهای غربی، آمریکا و... انجام می شود، مقام کشته های خود را، رزمندگان و کسانی که در جنگ برای منافع و امنیت ملی خود شرکت کرده ارج می نهند، بودجه های کلان اختصاص می دهند. زندگی آنها و آینده شغلی و... آنها را تضمین نموده و روی تعهد و وفاداری آنها نسبت به کشورشان حساب کرده و در گزینش ها امتیاز قائل می شوند.

۴- اما آنچه طلحه و زبیر طلب می کردند باج خواهی و زیاده طلبی بود. مثلا اگر امروزه، رزمنده ای بگوید چون من رزمنده بوده ام بدون این که شایستگی لازم را داشته باشم استاندار شوم یا بدون انتخاب و صلاحیت های لازم نماینده مجلس شوم. مسلما باید جلوی آن ایستاد. طلحه و زبیر به دلیل رانت هایی که از حکومت های پیشین به ویژه عثمان در اختیار داشتند و امکانات و ثروت و موقعیت ویژه ای به دست آورده بودند امام(ع) جلوی چنین زیاده خواهی ای ایستاد و گرنه در همان زمان هم به گواهی اسناد تاریخی امام(ع)

برای اصحاب پیامبر(ص) و آنهایی که در جنگ های اولیه اسلام شرکت کرده بودند امتیازاتی قائل بود و این اقتضای عدالت است. اما باید توجه داشت که سیاست های غلط خلفای پیشین، برخی از صحابه را زیاده طلب کرده بود به گونه ای که برای خود حق ویژه قائل بودند.

آیا رهبری از مشکلات جامعه خبر دار است اگر هست پس چرا این همه ظلم در جامعه هست؟

پرسش

آیا رهبری از مشکلات جامعه خبر دار است اگر هست پس چرا این همه ظلم در جامعه هست؟

پاسخ

کسانی که با دیدگاه ها، عملکردها و نحوه مدیریت مقام معظم رهبری آشنایی داشته و لااقل سخنان و مواضع ایشان را در زمینه های مختلف تعقیب می نمایند به خوبی می دانند که انتساب «سکوت» به ایشان در قبال مشکلات و معضلات جامعه، به هیچ وجه صحت نداشته و ایشان با قاطعیت، درایت و صراحت کامل، در مقابل هرگونه قصور و یا تقصیری در قبال اهداف و آرمان های انقلاب اسلامی ایستادگی و هشدارهای لازم را به مسئولین و یا دستگاه های مربوطه، ارائه می دهند: فرمان مقابله با ثروت های بادآورده و مفاسد دولتی، تأکید بر سادگی زیستی مسئولان، بسیج قوای سه گانه باری حل مشکل اشتغال و بیکاری، تأکید مداوم در مقابل تبعیض ها و بی عدالتی ها در بخش هایی از جامعه، توجه به وضعیت اقشار محروم جامعه و ملزم نمودن دولت به مراعات وضعیت آنان و... همه نمونه هایی برای اثبات این واقعیت است. بنابراین سکوت به معنای عدم استفاده از اختیارات و وظایف قانونی در برخورد با مشکلات و معضلات جامعه به هیچ وجه در مورد مقام معظم رهبری صحت ندارد و خوب است اگر مواردی را سراغ دارید بیان نمایید.

اما گذشته از این مسأله، مسلماً وجود مشکلات و معضلات در جامعه، یکی از دغدغه های اصلی جوانان متعهد و انقلابی است که از یک طرف برخی از مشکلات و معضلات را در جامعه مشاهده می کنند که به هیچ وجه زیننده نظام اسلامی و ارزش ها و آرمان های انقلاب اسلامی نیست و

از سوی دیگر در یافتن پاسخی دقیق و قانع کننده در قبال این مشکلات، احساس عجز و ناتوانی می کنند.

مسئله بررسی تک تک مسائل و مشکلات جامعه به صورت دقیق، امری غیرممکن و نامتناسب با ظرفیت یک نامه است؛ از این رو به صورت کلی نکات و راه کارهای لازم و بایسته ارائه می گردد. و سپس پاسخ هایی در خصوص مسائل مذکور بیان می شود.

الف) راه کارها و اصول کلی در پاسخ به منتقدان:

۱. اولین وظیفه مهم، بالا بردن سطح آگاهی ها و اطلاعات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در خصوص مسائل مهم و اساسی کشور است. مسلماً تا زمانی که ما به یک شناخت دقیق در مورد واقعیت های موجود و ساختارهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، شرایط محیطی و بین المللی، توانمندی ها و محدودیت ها و نارسائی های کشورمان نداشته باشیم؛ در شناخت و دفاع از انقلاب اسلامی در مقابل شبهات و ایراداتی که مطرح می شود، ناموفق خواهیم بود. بر این اساس ضمن اهمیت به برنامه های درسی

خود، سعی کنیم تا درباره مسائل و مشکلات اساسی کشور از طریق منابع معتبر، اطلاعات مهمی را درباره ماهیت، چرایی و عوامل مؤثر در شکل گیری آن، راه های مقابله و مبارزه با آن و... را به دست بیاوریم.

۲. رعایت آداب گفت و گو و مناظره، در برخورد با دوستان و منتقدان:

باید با کمال خونسردی و رعایت احترام به طرف مقابل، نکات و راه کارهای ذیل را مورد توجه قرار دهیم:

۱.۲. باور داشته باشیم که انتقاد و حساسیت نسبت به مسائل کشور و عملکرد مسئولان، یکی از حقوق و وظایف اساسی مردم، در نظام اسلامی است و در صورتی که با شرایط و مکانیسم های صحیح اجرا شود، دستاوردهای مثبتی را در حل و پیشگیری از

برخی مشکلات کنونی جامعه، در پی خواهد داشت.

۲.۲. به میزان تحصیلات، آگاهی و تخصص فرد، شیوه استدلال و... افراد توجه داشته باشیم؛ زیرا در برخورد با آنان باید راه کارهای متفاوتی اتخاذ کرد؛ مثلاً در مقابل یک شخص عادی، می توان او را با ذکر چند نمونه خلاف آن مطالبی که استناد می کند، قانع کرد؛ ولی در مقابل افراد تحصیل کرده با معلومات زیاد، باید از راه های دقیق تر و عملی تری وارد شد.

۳.۲. با کمال خونسردی و خوش رویی، انتقادات را شنید و آنها را ریشه یابی کرد که منظور اصلی شخص منتقد چه می باشد. که برای این کار می توانیم با طرح سؤالاتی اساسی و حساب شده، ضمن ایجاد شک و تزلزل در قاطعیت استدلالات وی، او را به چالش و موضع تدافعی کشاند و هدف و منظور اصلی او را که در ارائه پاسخی دقیق حائز اهمیت می باشد دریافت. بنابراین مهم ترین کار برای درمان حالت تردید و انفعال، کسب اطلاعات صحیح و قرار گرفتن در جریان مسائل جاری کشور است.

۳. در مقام پاسخ گویی:

۱۳. اندیشیدن در استدلالات شخص انتقاد کننده و پاسخ های صحیح؛ در ایجاد رابطه با به کارگیری چارچوبی صحیح در مقام پاسخ گویی به نحوی که استدلالات شما را به صورت علمی، مرتب و همه را در اثبات هدفی واحد سازماندهی کند می توان پاسخ های درست ارائه داد. امام علی(ع) می فرماید: $H\{اهل السلامه من الزلل الفكر قبل الفعل؛ و الرؤيه قبل الكلام\}H$.

۲۳. تکیه بر نقاط مشترک و مورد قبول همگان، خصوصاً در استدلالات نقضی؛ مثلاً در مقام پاسخ به کسانی که عدم قاطعیت رهبری در برخورد با مشکلات را علت اصلی مشکلات می دانند، می توانید چنین استدلال کنید که: آیا

شما در قاطعیت پیامبر اکرم(ص) و امام علی(ع) شک می کنید. مسلماً در پاسخ ی گویند نه، بعد می پرسید پس چرا در آن زمان، آن همه مشکلات وجود داشت که آن بزرگواران نیز از اصحاب خود شکوه و انتقاد می کردند.

آیا با وجود قاطعیت حضرت امام(ره)، در جامعه مشکلی وجود نداشت؟ و ... نتیجه ای که می توان گرفت این است که هر چند قاطعیت رهبری، امری بسیار مهم در حل معضلات جامعه است؛ ولی این در زمانی مؤثر است که سایر شرایط و امکانات (از قبیل همکاری مسئولان متعهد و متخصص، وفاق و وحدت گروه های اجتماعی، حساسیت شدید و واقعی مردم در برخورد با مفاسد و...) نیز وجود داشته باشد؛ و گرنه به فرموده امام علی(ع): {و لکن لا رأی لمن لا یطاع} H.

۳۳. در بررسی مشکلات جامعه، باید از دیدگاهی کلان و تحلیلی جامع نگر با توجه به علل و عواملی که در تحقیق موضوع دخیل اند برخوردار شد و به ریشه یابی دقیق مشکلات پرداخت. البته ضمن پذیرفتن خطا، تخلفات و سوءاستفاده های برخی از مسئولان (که در لایه های میانی و پایین ساختار اجرایی کشور قرار گرفته اند) شرایط، زمینه ها و زیرساخت های اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی که در به وجود آمدن این قبیل معضلات و نارسایی ها بسیار مؤثر می باشند اشاره کرده حل اساسی آنها نیز در گرو حل این زیرساخت ها است که آن هم نیاز به تغییر و اصلاح بسیاری از ساختارهای معیوب دارد.

۴۳. باید موارد و دستاوردهای مثبت انقلاب اسلامی (مانند استقلال و خودکفایی در بسیاری از زمینه ها، نهادینه شدن بسیاری از احکام و ارزش های اسلامی و...)، جدیت و تلاش مسئولان و عزم راسخ آنان در مبارزه

و حل مشکلات، اشاره به تذکرات و هشدارهای مقام معظم رهبری از سال های گذشته و...) را شناخت و آنها را به دیگران بیان کرد. سپس آنان را به توطئه دشمنان که در صدد بزرگ نمایی مشکلات کشور ما در جهت تضعیف روحیه مردم و ایجاد شک و تردید در توانمندی های نظام اسلامی القا می شود متوجه ساخت.

ب) پاسخ در خصوص برخی مسائل یادشده در نامه:

۱. در مورد نقش رهبری در برخورد با مفاسد و معضلات جامعه، گفتنی است که مدیریت قوی، تنها یکی از عوامل لازم برای اصلاح معضلات و مفاسد دستگاه اداری ناسالم است. و تا زمانی که سایر عوامل و شرایط مهیا نباشد، نمی توان انتظار چندانی برای اصلاح سیستم داشت. به علاوه این مطلب که رهبری بر اعمال و رفتار کارکنان بخش ها و دستگاه های مختلف دولتی و حکومتی نظارت دقیق داشته باشد، این نه امری ممکن است و نه از وظایف قانونی ایشان می باشد.

به عبارت دیگر اطلاع رهبری از برخی نواقص و معایب در بدنه اجرایی کشور و اهتمام ایشان بر اصلاح آن، علت تامه برای برطرف شدن این گونه مفاسد اداری نمی باشد بلکه عوامل دیگری نیز دخیل می باشند که با فقدان آنها، عنصر مدیریتی ایده آل نیز در رسیدن به هدف تأثیر عمده ای نمی تواند داشته باشد. این عوامل عبارتند از:

۱- حاکم شدن ارزش های الهی خصوصا در سایر مراتب و رده بندی های بدنه اجرایی نظام از مسئولین گرفته تا رده های پایین (نظارت درونی).

۲- حل شدن مشکلات اقتصادی و معیشتی کارکنان و...

۳- نظارت دقیق و قاطع نسبت به عملکردهای کارکنان و مأموران و... (نظارت بیرونی) و برخورد با متخلفین.

۴- همکاری مردم با مسئولین و به وجود

آمدن یک نوع عزم ملی در مبارزه با مفاسد اداری از قبیل رشوه خواری، پارتی بازی و... با ارشاد و امر به معروف و نهی از منکر و برخورد با افراد متخلف.

۵- وحدت

۱- چرا عدالت اجتماعی در این برهه از زمان اجرا نمی شود؟

اشاره

۲- چرا نظام اداری در جامعه دچار فساد شده است؟ لطفاً به سؤالات دقیق و همراه با مثالهای عینی پاسخ فرمائید.

پرسش

۱- چرا عدالت اجتماعی در این برهه از زمان اجرا نمی شود؟

۲- چرا نظام اداری در جامعه دچار فساد شده است؟ لطفاً به سؤالات دقیق و همراه با مثالهای عینی پاسخ فرمائید.

پاسخ

جواب :

با اهداء سلام و آرزوی توفیق الهی ضمن تشکر از حسن اعتماد شما به این بخش پاسخ سؤال مطرح شده به حضورتان تقدیم می گردد.

تحقق عدالت اجتماعی مانند هر فضیلت دیگری به اراده و خواست انسانها و آمادگی و قابلیت‌های تربیتی آنان است و امری نیست که با دستورالعملی و بخش نامه بتواند تحقق پذیرد البته اراده نظامها، حاکمیتها و دولت هم در این بین بسیار تعیین کننده است ولی نباید از نظر دور داشت که آنها هم بخشی از جامعه انسانی را تشکیل می دهند و در همه اقتضائات خیر و شر با سایر مردم برابرند.

از اینجا پاسخ سؤال دوم معلوم می شود که اصلاح فساد نظام اداری وابسته به اصلاح فساد فرهنگ و اخلاق و تربیت اجتماع است البته نباید از نظر دور داشت که رفتار جهان هر چه درست تر باشد و اصل نظارت و بازرسی فعالیتها دقیقتر اعمال شود راه برای انحرافها بیشتر مسدود می شود. زیرا اصلاح جهان سبب می شود که مردم هم از آن درس گیرند و الناس الی امرانهم شبهه من ابائهم

و اعمال نظارت هم سبب می شود که فرد متوجه خطا و انحراف همواره چشمان تیز بین ناظران را بر اعمال خود بنگرد در نتیجه دست به خطا نیالاید .

و مهم تر از همه این است که جامعه تربیت دینی و الهی بیابد در نتیجه چشمان ذات حق را بر کار خود همواره ناظر بیابد ناظری که

هیچ چیز از حیثه عمل او بیرون نیست بنابر این سه عامل ذیل به ترتیب اهمیت در اصلاح جامعه دخیل است

۱- تقوی و مراقبت نفس و خود را در محضر حق یافتن. ۲- رفتار شایسته رهروان جامعه و گرایش حداکثری آنان به عدالت.

۳- تقویت نهاد های نظارت و بازرسی در همه بخش های نظام اداری به گونه ای که هیچ چیز در این بین استثناء نشود .

چرا در کشوری که الگوی حکومت علوی دارد، بی عدالتی و تبعیض وجود دارد؟

پرسش

چرا در کشوری که الگوی حکومت علوی دارد، بی عدالتی و تبعیض وجود دارد؟

پاسخ

در مورد این سوئال نکاتی قابل تامل و تحلیل می باشد که ما در ذیل بصورت خلاصه به آنها می پردازیم : اولاً: ما هم قبول داریم که در حکومت اسلامی آنچه که باید همواره مورد اهتمام جدی مسوئلان نظام باشد و در همه برنامه ریزیها و سیاستگزاریها مراعات شود اجرای عدالت اجتماعی و برقراری قسط و مساوات است ، زیرا دوام و بقای حکومت نیز منوط به اجرای عدالت در جامعه می باشد چنانکه حضرت علی (ع) در عهد نامه خود به مالک اشتر می فرماید: ((و ان افضل قره عین الولايت استقامه العدل فی البلاد...)) یعنی تحقیقاً "بهترین چیز (نور چشم) برای حاکمان اقامه عدالت است و ظهور محبت مردم [را به دنبال دارد] و به درستی که محبت مردم خلاصی نمی شود مگر به سلامت سینه هایشان [به خالی بودن از کینه و بغض حاکمان] (نهج البلاغه نامه ۵۳) بر این اساس مسوئلان عالی رتبه نظام جمهوری اسلامی ایران همواره سعی در تحقیق عدالت اجتماعی و برخورد با تبعیض ، فساد و فقر و... را داشته اند و در این راستا با متخلفان و سویی استفاده کنندگان از بیت المال شدیداً برخورد شده و برای بهبود وضعیت اجتماعی و اقتصادی و معیشتی اقشار محروم و مستضعف جامعه بودجه های کلان اختصاص یافته است . اما نکته ای که لازم است دقت شود اینست که مسوئلان کشور از امام (ره) و مقام معظم رهبری و سایر مسوئلان خدمتگذار هرگز ادعا نکرده اند که ما نتوانسته ایم حکومت

عدل علی (ع) را در تمامی ابعاد و با تمامی ویژگیهایش در جامعه پیاده نماییم، بلکه همواره تائکید نموده اند که ما این را شروع کرده و با تمام توان سعی در رسیدن به آن مقصد عالی را داریم. ثانیاً: اگر در بعضی موارد متأسفانه در جامعه اسلامی مان شاهد تبعیض ها می باشیم به عوامل متعددی بر می گردد که نیاز به بررسیهای دقیق جامعه شناختی دارد لذا ما در اینجا به صورت مختصر به برخی از آنان می پردازیم: ۱- برخی از اقدامات انجام گرفته بعد از سال ۱۳۶۸ از قبیل سیاستهای پولی و ارزی و... که به منظور تسریع در روند توسعه و رشد اقتصادی، صنعت و... انجام گرفت ناخواسته موجب کاهش قدرت خرید مردم بالارفتن تورم و... شد و از طرف دیگر عدهای که درآمدهای خود را با نوسانات ارزی تطبیق و افزایش می دادند و یا افرادی که در موقعیتهای مناسب قرار داشتند از این شرایط سودمند گشته و در نتیجه فاصله بین فقیر و غنی یا نابرابری در جامعه بیشتر شد در همین راستا ما شاهد هشدارهای مکرر و دلسوزانه مقام معظم رهبری می باشیم که می فرمایند: ((در نظام جمهوری اسلامی ایران، اساس همه فعالیتها باید مبتنی بر عدالت باشد زیرا قسط و عدل از همه آرمانها و اهداف نظام اسلامی والا-تر و بارزتر است و برای اساس رونق و شکوفایی اقتصادی، هنگامی خوب و ارزشمند است که جهت آن مبتنی بر اقامه قسط و عدل در جامعه باشد)) ۲- از آنجایی که قبل از انقلاب بسیاری از مشاغل

دولتی در دست وابستگان به رژیم بود و با وقوع انقلاب این افراد یا از ایران فرار کرده و یا کنار گذاشته شدند و متأسفانه برخی از افرادی که تعهد چندانی به انقلاب و ارزشهای اسلامی نداشته یا اعتقادشان در حد سطحی بود این مشاغل را در دست گرفته و با استفاده از شرایط اول انقلاب و دوران جنگ با نادیده گرفتن قوانین و مقررات به نفع خود و بستگان خود سودهای کلان برده و تبعیضهایی را در جامعه بوجود آوردند. ۳- ضعف کنترل‌های درونی (از قبیل تعهد، تقوی، ایمان به خدا و...) در برخی از مسئولین و همچنین ضعف کنترل‌های بیرونی (از قبیل نظارت‌ها و بازرسی‌های مرتب و دقیق بر اعمال و کردار مسئولان در سطح پایین تر و...) موجبات تبعیض و فاصله طبقاتی را فراهم آورد.

عدالت اجتماعی در سیره امام علی(ع) چگونه بود؟

پرسش

عدالت اجتماعی در سیره امام علی(ع) چگونه بود؟

پاسخ

واژه عدالت، درباره انسان دو گونه کاربرد دارد:

۱. گاه درباره فعل انسان نسبت به خویش استعمال می‌شود که در این صورت، عادل به کسی گفته می‌شود که آنچه موجب سعادت اوست به جا آورد و از کارهایی که برای سعادتش زیان بار است، دوری گزیند؛

۲. گاه واژه عدالت، درباره فعل انسان نسبت به دیگری به کار می‌رود؛ بدین معنا که انسان با هر فرد از افراد جامعه، آن چنان که حق اوست، رفتار می‌نماید و هر کس را در جای مناسب خود قرار می‌دهد. وقتی معنای اخیر عدالت درباره همه شخصیت‌های حقیقی و حقوقی یک جامعه، اعم از مردم و دولت، در نظر گرفته شود، مفهوم عدالت اجتماعی پدید می‌آید. بر این اساس، «عدالت اجتماعی» بدین معنا است که در جامعه حقوق همگان رعایت شود. در مقابل عدالت اجتماعی، ظلم اجتماعی قرار دارد که به معنای پایمال کردن حقوق دیگران است. امیر مؤمنان علی(ع) را شهید عدالت نامیده‌اند. روشن است عدالتی که زمینه ساز شهادت حضرت شد، عدالت در بُعد اجتماعی قرار دارد که به معنای پایمال کردن حقوق دیگران است. در واقع عدالتی که سبب شهادت آن امام همام گردید، عدالت در بُعد اجتماعی و نوع تفکر مخصوصی بود که آن حضرت درباره عدالت اجتماعی داشت؛ تفکری که نه تنها بارها و بارها در ضمن سخنان خویش بر آن تأکید می‌ورزید، بلکه در طول عمر مبارک خویش، بویژه در دوران کوتاه حکومتش، در عمل بدان پایبند بود و در این راه هیچ مسامحه و انعطافی را روا نمی‌دانست تا آن جا که این شیوه قاطع

را حتی نسبت به نزدیک ترین کسان خویش نیز آن را اجرا می کرد؛ چنان که این شیوه در داستان برخورد آن حضرت با برادرش عقیل به خوبی مشهود است. شخصی از آن حضرت پرسید: «أَيُّهُمَا أَفْضَلُ؟ الْعَدْلُ أَمْ الْجُودُ؟»؛ عدل برتر است یا جود؟ آن حضرت در پاسخ فرمود: «الْعَدْلُ يَضَعُ الْأُمُورَ مَوَاضِعَ مَعَهَا وَالْجُودُ يُخْرِجُهَا مِنْ جِهَتِهَا» {۱}؛ عدل بهتر است؛ زیرا عدل هر چیزی را در جای خود قرار می دهد و هر حقی را به ذی حق واقعی خود می رساند، اما جود و بخشش، امور را از محل و مدار خود خارج می سازد» {۲} سپس فرمود: «وَالْعَدْلُ سَائِسٌ عَامٌّ وَالْجُودُ عَارِضٌ خَاصٌّ» {۳}؛ عدالت تدبیر عمومی مردم است، اما جود و بخشش گروه خاصی را شامل می شود. عدالت، اداره کننده عموم است و پایه و مبنای زندگی عمومی است، اما جود و بخشش حالتی استثنایی است که در موقعیتی خاص به کسی عطا می شود. جود و ایثار را نمی توان مبنای اصلی زندگی عمومی قرار داد و بر اساس آن مقررات و قانون وضع کرد؛ زیرا در این صورت دیگر جود و بخشش نام نمی گیرد. ایثار وجود، زمانی ایثار وجود است که هیچ قانون و مقررات حتمی و لازم الاجرا نداشته باشد و آدمی تنها از روی کرم و بزرگواری و گذشت و نوع دوستی جود و ایثار کند؛ از این روی اگر در جامعه ای جود نباشد، آن قدر مشکل پیش نمی آید که در صورت عدم وجود عدالت پیش می آید. پاسخ آن حضرت که عدل را از جود بالاتر می داند به روشنی نشان می دهد که آن حضرت با نظر به بعد اجتماعی عدالت این سخن را فرموده اند؛ زیرا افزون بر

این که از نظر فردی و اخلاقی جود بالاتر از عدل است، کسی که تفکر اجتماعی ندارد و با مقیاس های فردی محاسبه می کند، هیچ گاه عدل را از جود بالاتر نمی داند. شخص عادل کسی است که در آن حد از کمال انسانی است که به حق دیگران تجاوز نمی کند، اما آن که جود می کند و ایثار می نماید، نه تنها به حقوق دیگران تجاوز نمی کند، بلکه از دسترنج و حق خویشان می گذرد و آن را به دیگران می بخشد. بنابراین از دیدگاه فردی و اخلاقی جود از عدل بالاتر است. اما از دیدگاه اجتماعی درست به عکس است؛ زیرا عدل در اجتماع به منزله پایه های ساختمان است و جود و احسان به منزله رنگ آمیزی و نقاشی و زینت ساختمان. اول باید پایه درست باشد تا آن گاه نوبت به زینت و رنگ آمیزی برسد. اگر خانه ای از پای بست ویران باشد، دیگر چه فایده که خواجه در بند نقش ایوان باشد؟ اما اگر پایه محکم باشد، در ساختمان بی زینت هم می توان زندگی کرد. ممکن است ساختمانی از نظر زینت و رنگ آمیزی فوق العاده خواب باشد، اما چون پایه اش سست است، با یک باران بر سر اهلش خراب شود. این پرسش و پاسخ به روشنی نشان می دهد که آن حضرت عدالت را از بعد اجتماعی می نگریسته و همین نگرش ها در سیره حکومتی خویش اجرا فرموده است تا آن جا که می توان گفت: عدالت برای آن حضرت به صورت یک فلسفه اجتماعی اسلامی مطرح بود و آن حضرت عدالت اجتماعی را از هر چیز دیگری بالاتر می دانست و سیاست خود را بر مبنای همین اصل تأسیس کرد و در این راه

هیچ منظور و هدف دیگری نتوانسته آن حضرت را از اجرای عدالت باز دارد، هر چند همین مسأله مشکلات فراوانی را برای آن حضرت در طول دوران حکومتش ایجاد کرد. در پایان سخن، تنها به ذکر چند نمونه از سیره حکومتی آن حضرت که به خوبی جایگاه عدالت اجتماعی در آن روشن می شود، بسنده می کنیم:

۱. درباره قطایع عثمان (اراضی ای که متعلق به همه مسلمانان بود و خلیفه سوم آنها را در اختیار اشخاصی خاص قرار داده بود)، فرمود: «وَاللَّهِ لَوْ وَجِدْتُهُ قَدْ تَزَوَّجَ بِهِ النِّسَاءَ وَ مَلَكَ بِهِ الْأَمَّا لَرَدَدْتُهُ، فَإِنَّ فِي الْعَدْلِ سَعًّا»؛ {۴} به خدا سوگند، بیت المال تاراج شده را هر کجا بیابم به صاحبان اصلی آن باز می گردانم، گرچه با آن ازدواج کرده و یا کنیزانی خریده باشند؛ زیرا در عدالت گشایش برای عموم است /

۲. عمرو عاص در نامه ای به معاویه نوشت: «مَا كُنْتُ صَانِعًا فَاصْنَعْ، إِذَا قَشَرَكَ ابْنُ أَبِي طَالِبٍ مِنْ كُلِّ مَالٍ تَمْلِكُهُ كَمَا تَقَشَّرُ عَنِ الْعَصَا لِحَاها»؛ {۵} هر کاری از تو ساخته است بکن که پسر ابوطالب هر چه را در این مدت جمع کرده ای از تو باز پس خواهد گرفت، آن گونه که پوست عصای دستی را از آن جدا می کنند.

۳. عبدالله بن زمعه {۶} که یکی از یاران آن حضرت بود، در زمان خلافت آن حضرت نزد وی آمد و درخواست کرد که از بیت المال مالی به او ببخشد. آن حضرت در پاسخ فرمود: «إِنَّ هَذَا الْمَالِ لَيْسَ لِي وَلَا لِمَكَ وَأِنَّمَا هُوَ فِئَةٌ لِلْمُسْلِمِينَ، جَلْبُ أَسْيَافِهِمْ، فَإِنَّ شَرِكْتَهُمْ فِي حَرْبِهِمْ، كَأَنَّ لَكَ مِثْلَ حَظِّهِمْ»؛ {۷} این اموال که می بینی نه مال من و نه از آن

توست، بلکه غنیمتی گرد آمده از مسلمانان است که با شمشیرهای خود به دست آورده اند. اگر تو در جهاد همراهشان بودی، سهمی چونان سهم آنان داشتی. به هر حال نمود عدالت آن خورشید فروزان عالم هستی چنان است که نویسندگان مسیحی درباره آن حضرت کتابی می نویسند و عنوان آن را «علی، صدای رسای عدالت انسانی» قرار می دهند. {۸}

[۱]. نهج البلاغه، حکمت ۴۳۷/

[۲]. لازم به یادآوری است که این کلام به معنای مذمت جود نیست؛ چنان که توضیح داده خواهد شد/

[۳]. نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، حکمت ۴۳۷/

[۴]. نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، خطبه ۱۵/

[۵]. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۲۷۰، (چاپ کتابخانه آیت الله مرعشی)/

[۶]. عبدالله بن زمه کسی است که پدر و عمو و برادرش در جنگ بدر به دست مسلمانان کشته شدند. جد او أسود، رسول خدا را فراوان آزار می داد، اما او از یاران امام علی (ع) شد و فکر می کرد در تقسیم بیت المال به او بیش تر توجه می شود، اما پاسخ قاطع امام او را بیدار کرد.

[۷]. نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، خطبه ۲۳۲/

[۸]. ر.ک: علی و حقوق بشر، جورج جرداق، ترجمه عطا محمد سردارنیا، مؤسسه انتشارات فراهانی، تهران/

در تعارض بین مصلحت و عدالت کدام یک را باید گرفت ؟

پرسش

در تعارض بین مصلحت و عدالت کدام یک را باید گرفت ؟

پاسخ

{الف} در این مورد نمی توان با یک تعبیر کلی برای همیشه یکی را بر دیگری مقدم داشت؛ زیرا این موضوع تابع متغیرهای بسیاری است، چون که در هر مورد باید به طور جزئی و دقیق مشاهده کرد که چه مقدار مصلحت با چه مقدار عدالت در تعارض است؛ مثلاً اگر مصلحت ملزومه و حیاتی جامعه در گرو مقدار اندکی بی عدالتی بود، مسلماً آنمصلحت مقدم است. ولی در مواردی یک مصلحت جزئی ممکن است مستلزم بی عدالتی بزرگی شود. در این حالت چگونه می توان عدالت را فدای مصلحت کرد؟!

ب) نکته دیگر آن که اصلاً منظور از عدالت و مصلحت چیست؟ اگر عدالت را همان اصل حاکمی بدانیم که در پرتو آن مصالح جامعه تأمین پذیر است، در این صورت اصطکاک مفروض دیگر مصداق نخواهد داشت؛ زیرا براساس آن، عدالت همواره آن چیزی خواهد بود که مصالح عالی و مهم و جامعه اقتضا می کند. }

چرا احکام قضایی اسلام در دوره کنونی بصورت تمام و کمال اجرا نمی شود. مثلاً قطع انگشتان دزد یا سنگسار ، اعدام و... آیا بخاطر حقوق بشر و کوفت زهر مارهای دیگر این قوانین اجرا نمی شود؟

پرسش

چرا احکام قضایی اسلام در دوره کنونی بصورت تمام و کمال اجرا نمی شود. مثلاً قطع انگشتان دزد یا سنگسار ، اعدام و... آیا بخاطر حقوق بشر و کوفت زهر مارهای دیگر این قوانین اجرا نمی شود؟

پاسخ

سرقه از معاصی کبیره ، و جرایم سنگینی است که قانون گذاری جزایی اسلام برای ریشه کن کردن آن ، کیفری سنگین و متناسب با جرم ، معین و مقرر داشته است . هیچ جرمی را سراغ نداریم که در دومین و سومین بار ارتکاب آن کیفرهای سنگینی چون کیفرهای سرقه قانون گذاری شده باشد آیات ۳۸ و ۳۹ و ۴۲ و ۴۳ از سوره مائده ، جرم سرقه ، و کیفر آن را مقرر کرده است . سرقه مال دیگران ، هرگاه با آن شرایطی که بیان خواهد شد همراه باشد ، علاوه بر حیف و میل اموال دیگران از طرق نادرست ، موجب سلب امنیت و عدالت اجتماعی ، و ایجاد وحشت و اضطراب مردم می شود ، و این چیزی است که هر جا و در مورد هر جرمی وجود داشته باشد ، اسلام برای آن کیفری سنگین قانون گذاری کرده است . نظام مال و مالکیت و در مورد هر جرمی وجود داشته باشد ، اسلام برای آن کیفری سنگین قانون گذاری کرده است . نظام مال و مالکیت خصوصی با شرایطی هر گاه همراه باشد ، مورد حمایت اسلام است . واز ویژگیهای همه انسان های روی زمین بشمار می رود . مالکیت از حقوق اولیه انسان است که خداوند برای اقوام و دوام او مقرر داشته وهم ادیان آسمانی ، و اکثر قریب به کل حقوق های وضعی جهان ، از آن دفاع کرده اند . مالکیت ،

هرگز از انسان جدا نبوده و از آغاز پدید آمدن انسان ، با او پدید آمده تا در روی زمین انسانی وجود دارد ، مالکیت نیز وجود خواهد داشت .

اسلام ، مال را ولو در دست اشخاص و متعلق به افراد باشد ، قوام و مایه بقاء و هستی جامعه می شناسد و به هر وسیله ممکن پاسداری از آن را که خود یکی از ارزشهای پنج گانه معتبر انسانی است و جبهه همت در قانون گذاری های خود قرار داده است . و بدین جهت است که سرقت مال دیگران را از جرایم بزرگ و سنگین بر شمرده و کیفرهای بازدارنده، و جلوگیری کننده ای برای آن قانون گذاری کرده است ، به هدف این که دیگر کسی پیدا نشود که کار نکرده و رنج نبرده بخواهد بر اموال و رشته های دیگران دست اندازی کند و با بی اعتنایی به عرف و ارزش های انسانی به اموالی باد آورده دست یابد .

در حقوق جزایی اسلام برای جرم سرقت در صورت تحقق داشتن شرایط آن ، چهار کیفر قانون گذاری شده است . بدین ترتیب که حد سارق در مرتبه نخست ، قطع چهار انگشت دست راست است . در صورتی که آن حدود درباره او اجرا شده و بار دیگر سرقت کند ، کیفر او قطع پای چپ است ، از پایین برجستگی پشت به گونه ای که پاشنه و قسمتی از کف پا باقی می ماند . و در صورتی که کیفر دوم درباره او اجرا شده باشد ، و در سومین بار دست به سرقت بزند ، کیفر او زندان ابد است ، و هرگاه در زندان از حرز سرقت کند و سایر شرایط در او احراز شود ، در این چهارمین

بار کشته می شود .

حد قطع در صورتی بر سارق لازم می شود که شروط زیر وجود داشته باشد :

۱- سارق , بالغ باشد اگر کودک مرتکب سرقت شود , حد ندارد و مسئولیت جنایی متوجه او نخواهد گردید , بلکه به آن چه حاکم صلاح ببیند , تادیب می شود .(۱)

۲- سارق , عاقل باشد . پس اگر دیوانه ولو این که جنون ادواری داشته باشد سرقت کند مسئولیت جنایی ندارد و کیفر قطع درباره او اجرا نخواهد گردید , البته اگر دیوانه , تنبیه شدن را درک کند (یعنی بفهمد که مثلاً برای چه او را کتک می زنند) و امکان داشته باشد که تادیب در او موثر است , ادب می شود .

۳- سارق , مختار باشد . پس اگر او را به زور به سرقت واداشته باشند , محکوم به کیفر نمی شود .

۴- سارق , مضطر نباشد . پس هر گاه کسی برای دفع اضطرار , دست به سرقت بزند دست او قطع نمی شود .

۵- آنچه سارق به سرقت می برد . از طعام و خوراک در سال قحطی نباشد , پس اگر سارق در قحط سالی , و در اثر اضطرار و ناچاری به دزدیدن خوراکی ها مبادرت ورزد , حد قطع نخواهد داشت .(۲)

۶- سارق خود به تنهایی یا به کمک شریک جرم , حرز را بشکند (و مالی را از آن سرقت کند و بیرون برد) پس اگر دیگری حرز را بشکند , و او آن را بدون حرز سرقت کند , درباره هیچ یک کیفر قطع اجرا نمی شود . اگر چه هر دو با هم برای سرقت کردن , و کمک به هم در سرقت ,

آمده باشند . شکننده حرز ضامن خسارات وارده بر حرزاست و سارق ضامن اموال مسروقه .

۷- سارق از حرز سرقت کند . و حرز محفظه و صندوق و جای دربسته و قفل شده ای است که انواع اموال در هر یک نگاهداری می شود . حرز اموال مختلف , متنوع و متفاوت است و هر چیزی محفظه مخصوص به خود را دارد . مثلاً- صندوق قفل دار و گاوصندوق , حرز اشیاء گرانبها و اسناد بهادار , و جواهر و پول است . و مغازه و دکان حرز کالاست , و خانه و باغ , حرزدخت و میوه , و طویله و اصطبل حرز چهارپایان .

(مثلاً اگر کسی پولش را در جیب جلو پیراهنش بگذارد و مورد سرقت قرار گیرد , سرقت از حرز تلقی نمی شود ولی اگر در جیب بغل باشد حرز محسوب می شود .)

۸- سارق , کالا- را خود (به تنهایی) یا خود به مشارکت دیگری از حرز بیرون برد , و بیرون بردن فوق نمی کند به مباشرت باشد , مثل این که سارق کالای دزدی را بر دوش بگذارد و بیرون برد , یا به تسبیب باشد , مثل اینکه آن را به طنابی ببندد , و سپس از بیرون حرز آن را بکشد یا آن را از درون حرز و سیله ای بار کند و بیرون ببرد و ...

۹- سارق , مال را از فرزند خود سرقت کرده باشد , بنابراین , پدر برای دزدیدن مال فرزند , کیفر قطع ندارد , ولی فرزند اگر از پدر سرقت کند قطع می شود (۳) ...

۱۰- سارق , پنهانی مال را برگیرد , پس اگر حرز را به زور و قهر , ولی آشکارا بشکند و مال را برگیرد , محکوم به قطع دست نیست , بلکه

هرگاه حرز را پنهانی بشکند، ولی مال را به زور و به طور آشکارا بردارد، کیفر قطع نیست.

۱۱- هرگاه سارق عمل خود را جرم نپندارد، حد ندارد، مثلاً شریک مال مشترک را بدون اذن شریک دیگر بردارد به گمان آنکه جایز است، محکوم به کیفر قطع دست نخواهد شد.

۱۲- مال سرقت شده از چیزهای حرام نباشد.

۱۳- سارق اجیر و یا مهمان نباشد، پس اگر اجیر از مال صاحب کار و مهمان از میزبان و... اموالی را سرقت کند که در حرز نیست، و پنهان نکرده اند، کیفر قطع دست ندارد.

۱۴- کسی که از او سرقت شده است شکایت نزد حاکم برد مطالبه قطع ید کند، و اگر مطالبه نکند، سارق، حد قطع دست نخواهد داشت.

۱۵- آن چه سرقت شده است، مال باشد. پس اگر کودکی یا انسان بالغی را بدزدد، محکوم به قطع دست تحت عنوان حد نخواهد شد.

۱۶- مال مسروق به حد نصاب برسد، پس اگر کمتر از حد نصاب باشد، حد قطع نخواهد داشت حد نصاب ربع دینار (یک چهارم مثقال) طلای خالص مسکوک، یا معادل بهای آن است از هر چیزی که مالیت داشته باشد مثل: لباس، معدن، میوه، خوراک و هر آن چیزی که مسلمان می تواند مالک آن بشود. (۴)

با توجه به آنچه بیان شد روشن است که تحقق شرایط ۱۶ گانه فوق در سرقت امری است تقریباً غیر ممکن و شاید محال. لذا انتقاد از عدم اجرای حکم درجایی که شرایط کاملاً تحقق یافته باشد وارد است و باید در جهت

تنویر افکار عمومی و تبیین احکام الهی تلاش کرد ولی اگر درجایی مواجه شدید که بدون تحقق این شرایط از عدم اجرای حد سرقت انتقاد می کنند لازم است شروط مذکور را به آنان متذکر شوید. ضمن اینکه هر از چند گاهی از طریق رسانه های عمومی نسبت به اجرای این حد در موارد تحقق شروط _ اگر چه نادر اطلاع رسانی شده است.

(۱) جهت آگاهی به بند ۷ مراجعه فرمائید .

(۲) تحریر الوسیله امام خمینی (ره) جلد ۲ , ص ۴۸۲

(۳) تحریر الوسیله امام خمینی (ره) , جلد ۲ , صص ۴۸۳ - ۴۸۲

(۴) تحریر الوسیله امام خمینی (ره) , جلد ۲ , ص ۴۸۴

چرا در کشورمان عدالت علی (ع) درباره کارگزاران متخلف اجرا نمی شود؟

پرسش

چرا در کشورمان عدالت علی (ع) درباره کارگزاران متخلف اجرا نمی شود؟

پاسخ

با توجه به شریعت مقدس اسلام و اجرای احکام کیفری و نیز سیره عدالت جویانه و برخورد قاطع حضرت امامعلی (ع) که کوچکترین اغماض از تخلف کارگزارانش نمی کرد چرا در جمهوری اسلامی، برای پاسخ به این سؤال ابتداسیره حکومت حضرت علی (ع) را در برخورد با کارگزارانش به صورت مختصر مرور می نمایم و سپس نحوه برخورد با کارگزاران جمهوری اسلامی را بررسی می نمایم.

الف بررسی سیره حکومتی حضرت علی (ع) در برخورد با کارگزارانش:

یکی از بزرگترین اهداف پذیرش حکومت توسط امام (ع) مبارزه با ظلم، فساد و طغیان، تبعیض و بی عدالتی واحقاق حقوق مردم و حاکمیت اسلام اصیل و ایجاد اصلاحات همه جانبه، عمیق و گسترده و کار ساز و فراگیر در جامعه اسلامی بود و بدون تردید شرط اساسی برای هر گونه تحول و اصلاح، به کارگیری کارگزاران شایسته و مدیران لایق و خردمند و با کفایت و مسئولان دردمند و دلسورز و استفاده از نیروهای توانا و متخصص و دانا و با تقوا و زجر کشیده و رنج کشیده می باشد بر این اساس امام (ع) در ابتدای حکومت کارگزاران دوره عثمان را بر کنار و عزل می نماید. سیاست هایی که امام علی (ع) برای اداره جامعه بر می گزیند و به شدت بر آنها تأکید دارند عبارتند از:

۲ حق محوری،

۳ قانون گرایی،

۴ انضباط اداری،

۵ گزینش کارگزاران صالح و توانا،

۶ تأمین نیازهای اقتصادی کارگزاران صالح. امام(ع) معتقد بودند برای پیش گیری از فساد اداری باید کارگزاران دولتناز حقوق کافی برای تأمین زندگی برخوردار باشند تا زمینه اصلاح آنان فراهم گردد و نیاز به اخذ اموال عمومی و بهانه ای برای فساد و خیانت نداشته

باشند. (عهدنامه مالک اشتر)

۷ توجه به نیروهای مسلح،

۸ تشکیلات بازرسی بر عملکرد کارگزاران. امام (ع) مراقبت از کارمندان نظام اسلامی را از طریق تشکیلات اطلاعاتی و مأموران مخفی ضروری می دانست تا مبادا در انجام وظایف کوتاهی کنند و یا با تکیه بر مسند قدرت به حقوق مردم تجاوز نمایند.

۹ ممنوعیت هدیه و رشوه،

۱۰ قاطعیت توأم با مدارا. در نظام علوی کارگزاران حکومت باید در عین قاطعیت، از رفق و مدارا برخوردار باشند از دیدگاه امام (ع) خشونت مطلق، آفت مدیریت است چنانچه نرمش بی حساب هم برای اداره امور مردم مورد نیاز استو مدیریتی موفق است که بتواند میان نرمش و قاطعیت را با هم جمع کند. بررسی بخشنامه ها و نامه های امام (ع) به کارگزاران متخلف مانند اشعث بن قیس، زیاد بن ابیه، عبیدالله بن عباس و... نشان دهنده سیاست تشویق و تنبیه اداری کارگزاران می باشد. نیکوکاران تشویق می شدند و خیانتکاران پس از اثبات جرم بر کنار و مجازات می شود و حضرت در تمام این موارد از رعایت عدل و انصاف و در نظر گرفتن مصالح جامعه اسلامی عدول نمی کردند. در بین کارگزاران حضرت علی (ع) مواردی یافت که هر چند با معیارهای آنحضرت در انتخاب کارگزارانشان سازگاری چندانی نداشتند اما آنحضرت به دلالتی آنها را به مسئولیتهای اداری می گماردند:

۱ اشعث بن قیس از طرف عثمان فرماندار آذربایجان بود و امیرالمؤمنین (ع) نیز مدتی وی را در سمت خود باقی گذاشتند البته هشدارهای لازم را می دادند.

۲ امام علی (ع) پس از رسیدن به خلافت، خواستند شریح قاضی را از کار قضاوت معزول کنند ولی مردم کوفه درخواست کردند او را به حال خود در کارش باقی دارد و حضرت با شرایطی این درخواست را پذیرفتند.

۳ زیاد بن ابیه در زمان

حکومت آنحضرت فرماندار بصره بود و حضرت به برخی از اقدامات او هشدار داده و او را از عواقب خیانت در بیت المال می ترساند.

به طور کلی حضرت علی(ع) برای حسن جریان امور و رسیدن به اهداف حکومتی خود همواره در صدد بودند تا از بروز خطا و انحراف جلوگیری کنند و خطاهایی را که احتمالاً پیش می آید اصلاح نمایند مثلاً در مورد خطاها و انحراف هایی که پیش می آمده و نیاز به اصلاح دارد می توان به مکاتبه های آن حضرت با ابن عباس استناد کرد. حضرت بعد از دست اندازی ابن عباس به بیت المال، او را شدیداً توبیخ می نمایند، و می فرمایند: «تقوای الهی پیشهکن و اموال این قوم را به آنان برگردان...» (نهج البلاغه ترجمه فیض الاسلام، ص ۹۵۷ نامه شماره ۴۱)

در تاریخ آمده است که بر اثر این جریان ابن عباس توبه کرد و حضرت(ع) در نامه دیگری رضایت خود را از این کار ابن عباس ابراز نمود.

روزی مالک اشتر به امام علی(ع) اعتراض کرد که چرا فرزندان عباس را به کار گمارده است، امام(ع) ضمن ارائه دلایل منطقی خود، فرمودند: «هم اکنون اگر افرادی لایق تر از آنان سراغ داری معرفی کن تا آن ها را به کار گمارم و به حکومت ایالت ها منصوب کنم» (شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۵، ص ۹۸ ۹۹)

با بررسی این حوادث این نتیجه بدست می آید که هر چند آن حضرت کوشیدند با تمام قدرت جلوی مفساد اداری و خطا و اشتباه کارگزاران خود را بگیرد ولی در مواردی پیدا می شد که مردم از کارگزاران آن حضرت ناراضی و یا در مورد انتخاب آنان ابهام داشته باشند.

ب بررسی نحوه برخورد با کارگزاران متخلف در جمهوری اسلامی ایران:

در

نظام جمهوری اسلامی مسئولان و مدیران به طور مستقیم و غیر مستقیم پاسخ گوی مردم و نمایندگان آن ها شناخته شده اند، علاوه بر آن نهادهای متعددی در قانون اساسی و دیگر قوانین پیش بینی شده است تا بر حسن جریان امور نظارت داشته و از تخلفات و اشتباههای احتمالی مدیران و مسئولان جلوگیری کنند و در صورتی که حقی از مردم در جامعه اسلامی پایمال شود از آن ها بازخواست کرده و پاسخ بخواهند و در صورت احراز تخلف افراد خاطی رامجازات کنند. و در مقام عمل هم ما شاهد می باشیم که نظام جمهوری اسلامی ایران علی رغم مشکلات و نارسائی هایی که دارد تا به حال تعداد زیادی از متخلفین شاغل را از کار بر کنار نموده و عده ای را به زندانهای طویل‌المدت محکومت نموده و کسانی را مورد تعزیر و تنبیه بدنی و یا پرداخت غرامت و استرداد اموال دولتی و برخی ها را اعدام نموده است. در این کشور اسلامی طبق اخبار رسمی رسانه های گروهی تعداد زیادی از کارگزاران متخلف رسوا شده یا به جریمه های نقدی و جبران حیف و میل ها ملزم شدند. رئیس جمهور متخلف عزل گردیده و بعضی نمایندگان متخلف زندانی شدند و گروهی از منقب و مقام خود عزل گردیدند.

اما در مورد اغماض و رأفت اسلامی یا وجود برخی تخلفات در سطح کارگزاران نکاتی قابل ذکر می باشند:

۱ آنچه که برای یک نظام اسلامی لازم می باشد عزم مسئولین نظام به برخورد با متخلفین می باشد و در نظام ج.ا.ا.م مسئولین امر در عمل نیز با کمک تمام دستگاههای نظارتی اطلاعاتی، قضائی و... این عزم خود را نشان داده اند.

۲ همچنانکه در سیره حضرت علی(ع) مشاهده نمودیم در برخوردها همیشه باید قاطعیت توأم با مدارا

در نظر گرفته شود در مقابل خیانتکار شدید بود و خطاکار را با نرمی اصلاح کرد. در نظام ج.ا.ا هم نمی شود بمجرد هر خطایو اشتباهی کار گزاران را بر کنار کرد باید کار گزار خیانتکار را بر کنار کرد اما آنکه شخص با صلاحیت و متعهد و متخصصی باشد، تذکر داد و اصلاح نمود.

۳ رعایت عدل و انصاف حتی در مورد کار گزاران، باید میزان خدمت و سابقه عملکرد او را با خطایی که مرتکب شده در نظر گرفت.

۴ رعایت مصلحت جامعه و استفاده از کار گزاران متخصص و متعهد نیازمند حفظ روحیه کار گزاران و اطمینان آنان از آینده شغلی خود می باشد. (تأمین امنیت شغلی کار گزاران)

۵ عفو و رأفت اسلامی از موارد مسلم احکام اسلامی می باشد که هم در منابع اسلامی و هم در سیره معصومین شاهد آن می باشیم و در قانون اساسی اصل ۱۱۰ هم این حق از وظایف و اختیارات رهبری می باشد حق اعطاء عفو موجب می شود که محکوم در جریان تحمل مجازات دگرگون گردد و بسوی تهذیب اخلاق گرایش پیدا کند و در صدد جبران اشتباهات خود بر آید. عفو و رأفت اسلامی دریچه ای است جهت بازسازی محکوم بنابراین همانطور که رهبر جامعه اسلامی هر کجا مصلحت ببیند می تواند محکومیت عادی را عفو نماید در مورد کار گزاران هم بنا بر اقتضای مصلحت جامعه اسلامی عفو و رأفت اسلامی جاری می شود اما در مورد اینکه عدالت حضرت علی(ع) پیاده می شود باید عرض کرد که همچنانکه مسئولین نظام بارها اعلام نموده اند ما تا تحقق حکومت اسلامی و ایجاد عدالت اجتماعی کامل فاصله زیادی داریم ولی سعی مسئولین و حکومت بر پا داشتن و اجرای احکام اسلامی و حرکت به سوی تحقق حکومت اسلامی و عدالت اجتماعی می باشد و

اگر در این زمینه کاستی هایی دیده شود هم مسئولند که اقدامات لازم را به جای آورند مردم نیز باید از تذکرات و راهنمایی های مفید و خیرخواهانه دریغ نکنند.

برای آگاهی بیشتر ر.ک:

۱ کتاب سیمای کارگزاران حضرت علی (ع) علی اکبر ذاکری

۲ کتاب امام خمینی و حکومت اسلامی، ج ۶، ص ۲۴۳

۳ فصلنامه حکومت اسلامی شماره ۱۷، ص ۲۵۳

مشروعیت

اگر مشروعیت ولایت فقیه از ناحیه خدا است ، چرا مردم از راه خبرگان رهبر را انتخاب می کنند؟

پرسش

اگر مشروعیت ولایت فقیه از ناحیه خدا است ، چرا مردم از راه خبرگان رهبر را انتخاب می کنند؟

پاسخ

ولایت فقیه دو بُعد دارد: مشروعیت و مقبولیت . بنابر دیدگاه نصب ، بُعد مشروعیت آن با نصب فقیه از سوی امام معصوم ۷ و در نتیجه پیوستن او به زنجیره ولایت الهی است ، و بُعد مقبولیت آن با پذیرش مردم صورت می گیرد. بنابراین نظر مردم نقش اساسی دارد. تا مردم به ولی فقیه مستقیم یا غیر مستقیم رأی ندهند و ولایت وی را نپذیرند، ولایت او از قوه به فعل در نمی آید. امام خمینی ره در کنار مشروعیت الهی ولی فقیه ، مقبولیت مردمی را نیز در نظر داشت و در کنار ولایت شرعی ، برای رأی مردم اهمیت خاصی قائل بود. ایشان در فرمانی که برای تشکیل شورای انقلاب صادر کردند، رأی قاطع مردم را پشتوانه کار خود بر شمردند و فرمود: به موجب حق شرعی و بر اساس رأی اعتماد اکثریت قاطع مردم ایران که نسبت به این جانب ابراز شده است ، در جهت تحقق اهداف اسلامی ملت ، شورایی به نام شورای انقلاب اسلامی ... موقتاً تعیین شده و شروع به کار خواهد کرد.

چه بسا در یک زمان فقهای زیادی واجد شرایط باشند که طبیعی است هریک به طور مستقل نمی توانند رهبری جامعه را بر عهده گیرند. از میان آن ها یکی حق به کار بستن ولایت خود را دارد و آن یک نفر با انتخاب خبرگان شناخته می شود.

منشأ مشروعیت حکومت اسلامی چیست ؟

منشأ مشروعیت حکومت اسلامی چیست ؟

باسخ

از نظر عموم فقها و پیاده نمودن احکام اسلام در عصر غیبت کبری در صورت وجود شرایط لازم ضروری است و پیاده شدن همه احکام الهی اعم از عبادی، سیاسی و اجتماعی از قبیل اجرای حدود و قصاص و جلوگیری از هرج و مرج و حراست از مرزهای کشور اسلامی بدون تشکیل حکومت اسلامی مقدور نمی باشد. حکومت رئیس و رهبر لازم دارد، و چون حکومت اسلامی است، همه کس نمی تواند در رأس آن قرار گیرد، بلکه باید کسی حکومت را اداره کند که علاوه بر داشتن شرایط رهبری جامعه، عمیقاً آشنا با مسایل اسلامی باشد و آن عبارت از فقیه جامع شرایط می باشد. از سوی دیگر همه افراد جامعه از نظر برخورداری از آزادی مساوی هستند و هیچ کس حق ولایت و سرپرستی و حکومت بر دیگری را ندارد. لذا منشأ مشروعیت و ولایت فقیه مورد بحث و گفتگو قرار می گیرد. در این باره دیدگاه های و مطرح می شود.

به عبارت دیگر: تنها گروهی که شایستگی تشکیل حکومت و سامان دهی امور مسلمانان را دارند، فقیهان دارای شرایط هستند، ولی در این که فقها چگونه به این منصب می رسند و در این جایگاه قرار می گیرند اختلاف نظر وجود دارد که مجموعاً سه دیدگاه وجود دارد:

۱ ولایت انتصابی فقیهان: فقهای دارای شرایط، به گونه عام از طرف امامان معصوم: به ولایت گمارده شده اند. هر فقیه جامع شرایط، این ولایت را دارد، ولی انتخاب یک فقیه از میان فقهای دارای شرایط، و از قوه به فعل در آوردن حکومت وی، بستگی به رأی

گزینش و انتخاب مردم، به منزله پذیرش ولایت و حاکمیت فقیه است. پس از انتخاب فقیه، حکومت وی جامه عمل می پوشد. در حقیقت ولایت فقیه دو بُعد دارد: یکی مشروعیت که با نصب از طرف امام معصوم: تأمین شده است؛ دیگری مقبولیت که با پذیرش مردم صورت می گیرد. بدون پذیرش مردم سرپرستی وی جامه عمل نمی پوشد.

۲ ولایت انتخابی: بنا بر این دیدگاه هیچ یک از فقها از سوی ائمه: به ولایت منصوب نشده اند. آن چه در روایات آمده، تنها بیان ویژگی ها و شرایط لازم برای حاکم اسلامی است. معیار انتخاب مردم خواهد بود. مردم وقتی فقیه دارای شرایط را برگزینند، ولایت و حکومت وی مشروعیت می یابد.

به عبارت دیگر: همین که فقیهی ویژگی ها را داشت، تنها با تکیه بر این ه انمی تواند بر مردم حکومت کند. آن چه مهم و کلیدی است، رأی مردم است. هر گاه آنان از بین دارندگان شرایط، یکی را برگزینند، حکومت می یابد و همین برای شروع بودن و نفوذ کلمه او بسنده است (انتصاب به معنای شأنیت و مشروط به انتخاب).

۳ انتصابی و ولایت بالفعل: فقیهان دارای شرایط، از سوی امامان: به ولایت و سرپرستی مردم گمارده شده اند (انتصابی) و منصوب شدن تمامی آنان به سرپرستی امت فعلی است. رأی مردم نه در مشروعیت آن اثر دارد و نه در مقبولیت و کارآمدی آن. همه فقیهان ولایت بالفعل دارند، ولی هر گاه یکی از آنان حکومت را در دست گرفت، دیگران حق سرپیچی از فرمان وی و

ناسازگاری با وی را ندارند. بر اساس این نظر مردم در پذیرش و کارآمدی ولایت نقشی ندارند و تنها باید مراقب دستگاه اجرایی باشند و به نصیحت و خیر خواهی مردم بپردازند (انتصاب مطلق). (البته این نظرها درباره ولایت فقیه است و در مورد حکومت و ولایت ائمه اطهار: همه متفقند که آنان (پاورقی ۱. عبدالله جوادی آملی، ولایت فقیه ولایت فقاها و عدالت، ص ۳۸۹ محمد هادی معرفت، ولایت فقیه، ص ۵۷ و ۹۱ مجله حوزه، شماره ۸۵، ۸۶، ص ۱۰۹، ۱۱۰)

منسوب از طرف خداوند هستند. درباره ولایت فقیه هم اکثر فقیهانی که این بحث را مطرح کرده اند، نظریه اول (انتصابی) را پذیرفته اند.

بیعت چیست؟ و آیا از راه بیعت امامت و خلافت کسی مشروعیت می یابد؟

پرسش

بیعت چیست؟ و آیا از راه بیعت امامت و خلافت کسی مشروعیت می یابد؟

پاسخ

بیعت عبارت است از قرارداد و تعهدی بین مردم و زمامدار برای وفاداری و عمل کردن به وظایف هر دو طرف؛ چنان که به خرید و فروش «بیع» گفته می شود که لازمه خرید و فروش نقل و انتقال پول و جنس است. بیعت معامله و قرارداد و اظهار وفاداری بین آحاد جامعه با پیامبر (ص) امام و یا رهبر جامعه اسلامی می باشد و لازمه آن، این است که رهبری در برابر پیروی و وفاداری مردم، برای رفع مشکلات آنان، ایجاد امنیت و اجرای احکام اسلام بکوشد/

علامه طباطبایی در خصوص واژه بیعت می نویسد: «واژه بیعت از لغت بیع به معنای معروف آن یعنی خرید و فروش گرفته شده است چرا که - در گذشته - شیوه مردم برای تمامیت یافتن معامله این بوده است که فروشنده دست خویش را در دست خریدار می گذاشت و به این صورت مشخص می شد که چیزی مورد معامله قرار گرفته است و به وسیله دست دادن، همه تصرفات به مشتری منتقل می گردید. بدین جهت دست دادن برای ابراز مراتب اطاعت از فرمانده و رهبر، بیعت خوانده می شود و حقیقت این عمل آن است که بیعت کننده با دست دادن، خود را در اختیار رهبر می گذارد تا هرگونه که خواست با او رفتار نماید». {۱}

نظریه علامه با بررسی گفتار لغت شناسان اثبات می شود:

۱- راغب اصفهانی می نویسد: «بایع السلطان...» یعنی در برابر خدماتی که رهبر انجام می دهد، بیعت کننده باید از او اطاعت و پیروی داشته باشد و به این عمل، بیعت و مباحه گفته می شود. {۲}

۲- در صحاح آمده است: «واژه بایعته برای

بیع و معامله و برای بیعت به کار برده می شود». {۳}

۳- نویسنده لسان العرب می گوید: «بیعت عبارت است از دست دادن با یکدیگر همراه با ایجاب و قبول، و نیز به معنای دست به هم دادن برای بیعت و اطاعت آمده است». {۴}

توجه به چگونگی بیعت مسلمانان صدر اسلام با رسول خدا(ص) مسأله بیعت و مفاهیم آن را تبیین می کند. در این خصوص به چند آیه از قرآن کریم اشاره می شود:

۱- قرآن کریم درباره بیعت رضوان می فرماید: «لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ...» {۵} به حقیقت خداوند از مؤمنانی که زیر درخت با تو بیعت کردند خوشنود گشت /

۲- در جای دیگر می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ، يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَمَسِيئَةٌ أَوْجَرًا عَظِيمًا» {۶} به درستی مؤمنانی که با تو بیعت کردند، با خداوند بیعت نمودند. دست خدا بالاترین دست هاست؛ پس هر کس نقض بیعت کند به زیان خویش اقدام کرده و هر کس به عهدی که با خدا بسته وفادار بماند، خداوند به او پاداش بزرگی خواهد داد /

۳- قرآن در آیه دیگر می فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعْنَكَ عَلَى أَنْ لَا يُشْرِكْنَ...» {۷} ای پیامبر! هنگامی که زنان مؤمن نزد تو آیند که با تو بیعت کنند تا به خدا شرک نورزند /

امام صادق(ع) در روایتی درباره چگونگی بیعت زنان با پیامبر اسلام(ص)، می فرماید: «آنگاه که پیامبر خدا(ص) مکه را فتح نمود، مردان با وی بیعت کردند، سپس زنان برای بیعت حضور یافتند که این آیه نازل شد. ام حکیم گفت: ... ای پیامبر خدا! چگونه با تو بیعت

کنیم؟ حضرت فرمود: من با زن ها دست نمی دهم آنگاه ظرفی از آب فرا خواند و دست مبارک خود را در آب زد و فرمود: دست خویش را؛ ق ق ظظس در این آب فرو برید». {۸} برخی گفته اند که پیامبر اکرم(ص) با استفاده از پوشش با زنان دست می داد. {۹}

با توجه به مفهوم بیعت و روایت نقل شده در این خصوص می توان گفت که بیعت از نگاه اسلام برای اعلان وفاداری و اهمیت دادن به تعهدها از ارزش بسیار بالایی برخوردار است.

سلمه بن اکوع در مقام پاسخ به این پرسش که در روز حدیبیه برای چه چیزی با پیامبر خدا(ص) بیعت کردید؟ گفت: در راستای پایداری تا شهادت. {۱۰} از جابر نیز روایت شده که در روز حدیبیه با پیامبر خدا(ص) بیعت کردیم که از صحنه جهاد نگریزیم. {۱۱}

مورخان موارد متعدد بیعت های مردم با پیامبر(ص) را نقل کرده اند، از جمله ابن هشام می نویسد: - پیمان - عقبه به بیعت نسا معروف است. {۱۲} و عباد بن صامت می گوید: من در عقبه اولی حضور داشتم و مجموع کسانی که در آن روز با پیامبر بیعت کردند دوازده نفر بودند. {۱۳}

بنابراین بیعت یکی از راه های نشان دادن وفاداری و عمل به تعهداتی است که بین پیامبر(ص) و مسلمانان به وجود می آید، چنان که در بین خلفا و مردم نیز وجود داشته است /

از امام علی(ع) در نهج البلاغه روایت شده است که آن حضرت، در اشاره به علت پذیرش خلافت توسط ایشان می فرماید: «شادمانی و سرور مردم از بیعت با من به آنجا رسید که کودکان به وجد آمده و افراد پیر و مسن برای بیعت با من به راه افتادند». {۱۴}

همچنین امام علی(ع) در نامه ای به طلحه و زبیر

می نویسد: «من به دنبال مردم نیامدم تا آن که آنان به سراغ من آمدند و با آنان بیعت نکردم تا آنان با من بیعت کردند و شما نیز از ایشان بودید.» {۱۵}

ایشان در نامه ای دیگر، به معاویه می نویسد: «همه کسانی که با ابوبکر، عمر و عثمان بیعت نمودند بر اساس آنچه با آنان بیعت کرده بودند، با من نیز بیعت کردند و هرگز کسانی که در روز بیعت حضور داشتند بلکه غایبان نیز نمی توانند بیعت را نپذیرند و رد نمایند.» {۱۶}

آن حضرت در نامه هفتم به معاویه می نویسد: «بیعت یک بار بیش نیست و تجدید نظر و اختیار فسخ در آن راه ندارد.» {۱۷}

بنابراین بیعت، اصلی است که برای تثبیت حکومت و خلافت و به عبارت دیگر مقبولیت و به فعلیت رسیدن حکومت اسلامی نقش اساسی دارد؛ چنان که بیعت بین پیامبر اکرم (ص) و رؤسای قبایل و نیز سایر مسلمانان وجود داشته است. مسأله بیعت پیش از اسلام نیز در میان قبایل عرب مرسوم بوده و بدان عمل می شده است و اسلام نیز آن را مورد تأیید و امضا قرار داده است /

در اینجا مطلبی که مطرح می شود این است که آیا بیعت به معنای نصب امام و خلیفه است؟ و به دیگر سخن، آیا پس از بیعت، مقام امامت و خلافت پدید می آید یا بایستی پیش از بیعت فردی که با او بیعت می شود، از لیاقت ها و شایستگی های مقام رهبری برخوردار باشد تا بیعت با او مشروعیت پیدا نماید؟

در پاسخ این پرسش، به بیعت با پیامبر (ص) می پردازیم. هرگز کسی نمی تواند ادعا کند که پیامبر اسلام (ص) با بیعت مردم، مقام نبوت و امامت را به دست آورده است

و به روشنی مشخص است که ایشان پیش از بیعت نیز دارای آن مقام بوده اند و تنها با بیعت، عمل به تعهد و اظهار وفاداری در راستای اهداف و دستورات ایشان حاصل شده است. اگر با بیعت مردم، مقام رهبری برای ایشان پدید آمده باشد، می توان گفت که یا این بیعت از روی شناخت و توانایی مردم در تشخیص منزلت آن حضرت و توانایی ایشان برای اداره جامعه صورت گرفته است که در این حالت فلسفه نبوت و رسالت ایشان برای هدایت جامعه مورد تردید قرار می گیرد و یا بیعت مردم بدون شناخت صورت گرفته است که در این صورت نیز عملی است تصادفی که می تواند به راحتی نقض شود و هرگز ثبات نخواهد داشت /

و البته این در حالی است که جدایی بعثت و مأموریت آن حضرت برای هدایت جامعه و مسأله بیعت مردم با ایشان مورد پذیرش و اتفاق تمامی مسلمانان می باشد؛ بنابراین صرف بیعت مردم با کسی نمی تواند مقام رهبری و هدایتگری جامعه را برای او به اثبات برساند، بلکه لازم است تا مقتدایی در خور و شایسته وجود داشته باشد تا مردم برای سپردن امور خویش و پیروی از او با وی بیعت کنند /

در هر صورت در مورد مسأله بیعت در بین مسلمانان دیدگاه های متفاوتی دیده می شود که به صورت مختصر بیان می شود.

۱ - دیدگاه اهل سنت

این دیدگاه به صورت های گوناگون بیان شده است. ماوردی در کتاب احکام السلطانیه به بررسی دیدگاه های اهل سنت پرداخته و می نویسد: «امامت به دو گونه منعقد می گردد؛ یکی توسط انتخاب اهل حل و عقد و دیگری انتخاب توسط امام پیشین. در بین کسانی که می گویند امامت توسط

اهل حل و عقد منعقد می گردد اختلاف است، گروهی می گویند امامت منعقد نمی شود جز آن که تمام اهل حل و عقد از شهرهای گوناگون بر امامت فردی اجتماع نمایند تا رهبری او فراگیر، و امت اسلامی به طور دسته جمعی پیرو دستورهای او باشند. این نظریه با نحوه بیعت با ابوبکر نقض می شود، چرا که افراد حاضر در سقیفه، منتظر افراد غایب نماندند. دسته دیگر می گویند کمترین تعدادی که امامت با رأی و بیعت آنان منعقد می شود پنج نفر است که هر پنج نفر در انتخاب امام نقش دارند، یا یکی از آنان با رضایت چهار نفر دیگر امامت را به عهده می گیرد. برای این نظریه به دو مطلب استدلال شده است؛ یکی به بیعت ابوبکر که با بیعت پنج نفر محقق شد و دیگران از آن پنج نفر متابعت کردند که آنان عبارت بودند از عمر بن خطاب، ابوعبیده جراح، اسید بن حضیر، بشیر بن سعد و سالم مولی ابی حذیفه. و دلیل دیگر عمل خلیفه دوم است که شورای خلافت را بین شش نفر قرار داد تا با رضایت پنج نفر دیگر یکی از آنان به عنوان خلیفه مشخص شود. این نظریه اکثر فقها و متکلمان بصره است، اما علمای کوفه می گویند امامت با حضور سه نفر از اهل حل و عقد که یکی از آنها با رضایت دو نفر دیگر خلافت را به دست گیرد حاصل می شود که در این صورت یکی از آنان حاکم و دو نفر دیگر شاهدان چنان که عقد نکاح نیز با حضور دو شاهد و ولی صحت پیدا می کند/

گروه دیگر می گویند: امامت با بیعت یک نفر تحقق

پیدا می کند، چون عباس به علی(ع) گفت: دستت را بده با تو بیعت کنم تا مردم بگویند عموی رسول خدا با پسر برادر خود بیعت کرده و در این صورت حتی دو نفر نیز در امامت تو اختلاف نخواهند کرد». {۱۸}

قاضی ابویعلی پس از یادآوری این مطالب که امام از دو راه برگزیده می شود، از احمد بن حنبل روایت می کند که: «امامت و خلافت با زور و پیروزی نظامی نیز محقق می شود و نیازمند پیمان و قرار نیست. در روایت عبدوس بن مالک عطار آمده است: کسی که به وسیله شمشیر بر مردم غلبه کند، به گونه ای که خلیفه مسلمانان و امیرمؤمنان نامیده شود، هرگز بر کسی که ایمان به خدا و روز قیامت دارد روا نیست که شب بخوابد و او را امام خویش نداند. خواه آن حاکم نیکوکار باشد یا خیر...». {۱۹}

ابن قدامه حنبلی می نویسد: «اگر کسی بر امامی خروج کرد و پیروز شد و مردم را یا؛ ک ک ظطس زور شمشیر تحت فرمان خود درآورد و مردم به اطاعت و فرمانبرداری او گردن نهادند و از او پیروی کردند، او امام جامعه می شود و جنگ علیه او حرام است، چرا که عبدالملک مروان بر عبدالله بن زبیر شورید و او را کشت و بر شهرها تسلط یافت، تا جایی که مردم خواه ناخواه با او بیعت کردند که در این صورت وی امام است و شورش علیه وی حرام می باشد». {۲۰}

بنابراین از نظر اهل سنت راه های گوناگونی برای تعیین رهبری اسلام وجود دارد، چنان که وهبه زحیلی نیز به این مطلب اشاره می کند که راه های تعیین امام عبارت است از:

۱- نص؛

۲- بیعت؛

۳- ولایت عهدی؛

۴- تسلط با قهر و غلبه/

این نویسنده

در نهایت راه اجماع اهل حل و عقد همراه با رضایت عموم مردم را برمی‌گزیند. {۲۱}

اما از نگاه تشیع، مسأله امامت را باید از دو منظر مورد بررسی قرار داد؛ نخست این که چه کسانی امام و خلیفه می‌باشند و دوم این که مردم به چه کسانی اقبال می‌کنند/

از دیدگاه شیعه، امام را خداوند بزرگ نصب و معرفی می‌نماید و تشخیص امام تنها توسط خداوند بزرگ ممکن است چرا که تنها او می‌داند که خلیفه خدا و امام مسلمانان باید دارای چه شرایطی باشد و تنها خداوند می‌داند که چه کسانی از این شرایط برخوردارند. از این رو در این مرحله شیعه بر این باور است که امام و خلیفه باید از جانب خداوند مشخص شود؛ چنان که نسبت به مقام نبوت نیز چنین است. خداوند متعال در سوره بقره می‌فرماید: «لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ»؛ هرگز عهد من - امامت - به ستمگران نمی‌رسد. و در جای دیگر می‌فرماید: «وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا». {۲۲}

روشن است که این مقام با بیعت اهل حل و عقد و یا راه‌های دیگر پدید نمی‌آید و همان گونه که در معاملات باید طرفین پیش از معامله دارای مبیع و مثن باشند تا پس از خرید و فروش به نقل و انتقال آن ملتزم گردند. در مقام رهبری نیز اگر رهبری که انتخاب شده از لیاقت‌ها و شایستگی‌های لازم برخوردار نباشد و به زور بر مردم مسلط گردد بیعت با او هیچ گونه التزامی برای مسلمانان نخواهد داشت.

[۱]. المیزان، سیدمحمدحسین طباطبایی، ج ۱۸، ص ۲۷۴/

[۲]. مفردات، راغب اصفهانی، ص ۱۶۶/

[۳]. صحاح اللغه، جوهری، ج ۳، ص ۱۸۹، ماده بیع/

[۴]. لسان

العرب، ابن منظور، ج ٨، ص ٢٦

[٥]. سورة فتح، آيه ١٨ /

[٦]. همان، آيه ١٠ /

[٧]. سورة ممتحنه، آيه ١٢ /

[٨]. تفسير نورالثقلين، ج ٥، ص ٣٠٧ /

[٩]. سورة ممتحنه، آيه ١٢ /

[١٠]. مسند، احمد، ج ٤، ص ٥١ /

[١١]. همان، ج ٢، ص ٢٩٢ /

[١٢]. سيره، ابن هشام، ج ٢، ص ٧٣ /

[١٣]. همان، ج ٢، ص ٧٥ /

[١٤]. نهج البلاغه، فيض الاسلام، خطبه ٢٢٩ /

[١٥]. همان، نامه ٥٤ /

[١٦]. همان، نامه ٦ /

[١٧]. همان، نامه ٧ /

[١٨]. احكام السلطانيه، ماوردي، ص ٦ - ٧ /

[١٩]. همان، ص ٢٣ /

[٢٠]. مغني، قاضي عبدالجبار بن احمد، ج ١٠، ص ٥٣ /

[٢١]. فقه الاسلامي و ادلته، وهب الزحيلي، ج ٦، ص ٦٧٢ /

[٢٢]. سورة سجده، آيه ٢٤ /

موضوع: عصمت و امکان اختصاص آن به غير پيامبران

پرسش

آیا مشروعیت ولی فقیه در غیبت وابسته به نظر مردم می باشد؟

پاسخ

بر اساس آیات و روایات، مشروعیت حاکم اسلامی اعم از ائمه اطهار(ع) در زمان حضور، ولی فقیه در عصر غیبت وابسته به رأی و رضایت مردم نمی باشد؛ بلکه رأی و رضایت، باعث تحقق حکومت اسلامی می شود. حضرت امیر(ع) می فرماید: لولا حضور الحاضر و قیام الحجج بوجود الناصر... لا لقیتم حبلها علی غاربها؛ اگر حضور بیعت کنندگان نبود و با وجود یاوران حجت بر من تمام نمی شد... رشته کار [حکومت] را از دست می گذاشتم. {M}، (نهج البلاغه، خطبه سوم). هم چنین می فرماید: لا رأی لمن لا یطاع؛ کسیکه فرمانش پیروی نمی شود، رأی ندارد {M}، (نهج البلاغه، خطبه ۲۷).

این سخنان، بیانگر نقش مردم در پیدایش، تثبیت و کارآمدی حکومت اسلامی خواه حکومت رسول الله(ص) و امامان معصوم(ع) و خواه حکومت فقیه در زمان غیبت است. حکومت اسلامی بر اراده تشریحی الهی استوار است و رأی خدا در همه جا مَطاع است. اعتبار رأی مردم تا وقتی است که با دین منافاتی نداشته باشد. بر اساس این مبانی مشروعیت حکومت، دین محور است. البته اگر چه مقبولیت مردمی با مشروعیت الهی، تلازمی ندارد اما حاکم دینی حق استفاده از زور برای تحمیل حاکمیت خویش را ندارد. اگر نفوذ کلمه حاکمیت ولی فقیه و مقبولیت مردمی او از دست برود مشروعیتش از دست نمی رود، بلکه ادامه حاکمیت با مشکل مواجه می گردد که بحمدالله این فرض در زمان ما واقع نشده است. در هر صورت بعد از تشکیل حکومت اسلامی اگر خدای ناکرده اکثریت مردم دیگر تمایلی به ادامه حکومت نداشته باشند؛ باز هم حفظ آن بر همه حتی اقلیت واجب است

زیرا حکومت اسلامی همچنان دارای مشروعیت می باشد لذا باید تمامی امکانات و ابزارها و زمینه های فراهم سازی مقبولیت مردمی را برای کارآمدی حکومت و تثبیت دوام و استمرار حکومت اسلامی به کار گیرند، ریشه های نارضایتی مردم را شناسایی و در صدد حل آن برآیند. ولی اگر این امر محقق نشد و حکومت اسلامی نتوانست آن حد و نصاب از مقبولیت را که برای ادامه حفظ و بقای حکومت لازم می باشد بدست آورد و یا منجر به کشتار خونریزی و خلاصه مفسده عظیمی در این مرتبت باشد که موجب رضایت شارع نباشد، تکلیف ساقط می شود.

برای آگاهی بیشتر ر.ک:

۱. جواد آملی، ولایت فقیه، ص ۴۹۰

۲. نبی الله ابراهیم زاده آملی، حاکمیت دینی، ص ۷۴.

۳. کتاب نقد شماره ۷، آیت الله مصباح یزدی، حکومت و مشروعیت، ص ۵۴.

۴. محمدهادی معرفت، جامعه مدنی، ص ۷۱.}J

رابطه مقبولیت و مشروعیت در حکومت دینی بویژه در نظریه ولایت فقیه چگونه است؟

پرسش

رابطه مقبولیت و مشروعیت در حکومت دینی بویژه در نظریه ولایت فقیه چگونه است؟

پاسخ

دو دیدگاه ذکر شده در باب نظریه مشروعیت (نصب و انتخاب) در رابطه مشروعیت و مقبولیت، نتیجه متفاوتی خواهد داد:

الف. بر اساس نظریه «انتخاب»، رابطه «مقبولیت و مشروعیت»، عموم و خصوص مطلق و مقبولیت اعم از مشروعیت است. به عبارت دیگر مقبولیت به شرط وجود شرایط دیگر - چون فقاقت، کفایت و عدالت - به مشروعیت می انجامد. مقبولیت بدون مشروعیت، تصورپذیر است؛ ولی مشروعیت بدون مقبولیت، تصورپذیر نیست. بنابراین مشروعیت، اخص مطلق از مقبولیت خواهد بود؛ زیرا «مشروعیت» همواره مشروط به «مقبولیت» است. به عبارت دیگر، در این رابطه سه فرض متصور است:

۱. وجود «مقبولیت عمومی»، همراه با سایر شرطهای شرعی، لازم برای رهبری و مدیریت کلان اجتماعی؛ در این صورت نتیجه مشروعیت است:

(مقبولیت + «فقاقت، عدالت، کفایت» ----- < مشروعیت)

۲. وجود مقبولیت بدون دیگر شرطهای شرعی، موجب عدم مشروعیت است: (مقبولیت - «فقاہت، یا عدالت، یا کفایت» -----< عدم مشروعیت)

۳. وجود همه شرطهای مقرر شده در شرع - به استثنای مقبولیت عام - مساوی با عدم مشروعیت است:

(«فقاہت، عدالت، کفایت» - مقبولیت -----< عدم مشروعیت)

ب. بر اساس نظریه «انتصاب»، رابطه «مشروعیت و مقبولیت»، عموم و خصوص من وجه است؛ یعنی، (در این نگاه) در فرض سوم، با دیدگاه پیشین تفاوت می یابد. بنابراین، وجوه مفروض به شرح زیر خواهد بود:

یک. «مقبولیت عمومی» همراه با شرطهای شرعی، موجب مشروعیت است: (مقبولیت + «فقاہت، عدالت، کفایت» -----< مشروعیت)

دو. «مقبولیت عمومی»، بدون شرطهای شرعی، مساوی با عدم مشروعیت است؛ (مقبولیت - «فقاہت یا عدالت یا کفایت» عدم -----< مشروعیت)

سه. شرطهای شرعی، بدون «مقبولیت عمومی»، مساوی

با مشروعیت است: («فقاہت، عدالت، کفایت» - مقبولیت ----- < مشروعیت)

البته بر اساس این دیدگاه نیز چنان نیست که «ولی فقیه» مجاز باشد در هر شرایطی و به هر شکلی، قدرت سیاسی را به دست گیرد و به اعمال قدرت پردازد؛ زیرا بدون حد نصابی از مقبولیت، امکان تأسیس حکومت و موفقیت آن، در عمل بسیار ناچیز یا ناممکن خواهد بود.

از سوی دیگر، کسب قدرت به روش های استبدادی و مزورانه، در اسلام جایز نیست. آنچه بر اساس نظریه «انتصاب»، اهمیت دارد، این است که ولی فقیه در زمان عدم اقبال اجتماعی، از ولایت برخوردار است؛ هر چند دارای حکومت و تولی نیست. چنان که امیرمؤمنان(ع) در دوران خلفای سه گانه، ولایت و مشروعیت داشت؛ اما از حکومت ظاهری بی بهره بود. ثمره این مشروعیت آن است که اگر «ولی امر» در چنین موقعیتی، حکم حکومتی صادر کند، در صدور این حکم، مجاز و اطاعت از او بر مردم واجب است. در حالی که بر اساس نظریه «انتخاب» اساساً او «ولایت» ندارد تا حکم صادر کند و در صورت صدور آن، «اطاعت» از وی بر مردم واجب نیست.

اینکه «ولی فقیه» می تواند بدون قدرت سیاسی، حکم حکومتی صادر کند، به معنای دیکتاتوری نیست؛ زیرا او نمی تواند با زور و دیکتاتوری یا فریب و نیرنگ، به حکومت و قدرت سیاسی دست یابد و اراده خویش را بر دیگران تحمیل کند؛ هر چند دیگران به دلیل عدم پیروی از او گناهکارند.

امیر مؤمنان(ع) می گوید:

«پیامبر(ص) به من فرمود: ای پسر ابوطالب! ولایت امت من برعهده تو است. پس اگر به سلامت قدرت را به تو سپردند و در مورد زمامداری تو، با خشنودی اتفاق

کردند، سرپرستی امورشان را برعهده گیر؛ ولی اگر در مورد تو رأی دیگری ابراز داشتند، آنان را به حال خود رها کن». «یابن ایطالب لك ولاء امتی فان و لو ك فی عافیة و اجمعوا علیك بالرضا فقم بامرهم و الافرعههم و ما هم فیه»؛ كشف المحجبه، ص ۱۸۰. این روایت نشان می دهد:

۱. امیر مؤمنان (ع) از سوی پیامبر (ص) به ولایت منصوب شده است؛ بنابراین اصل ولایت وابسته به رأی مردم نیست.

۲. اعمال ولایت آن حضرت، به مقبولیت و پذیرش مردمی مشروط است.

بنابراین وقتی کسی از سوی خداوند، به ولایت منصوب می شود، ولایتش - بدون توجه به استقبال یا عدم استقبال مردم - همواره پابرجا است و جامعه، وظیفه دارد از او پیروی کند؛ اما تشکیل عملی حکومت از سوی «ولی امر» به آرای عمومی و وجود شرایط و بستر مناسب اجتماعی، مشروط است.

به عبارت دیگر، همان طور که جامعه به پیروی از ولی امر موظف است؛ ولی منصوب نیز وظیفه دارد، مسؤولیت سنگین اداره و رهبری جامعه را انجام دهد. شرط اعمال این رسالت، وجود موقعیت و بستر مناسب اجتماعی است که «پذیرش و مقبولیت مردمی» مهم ترین رکن آن به شمار می آید. امام خمینی (ره) درباره «ولایت فقیه» می فرماید:

«اگر برای فقها امکان اجتماع و تشکیل حکومت نباشد، هر چند نسبت به عدم تأسیس حکومت اسلامی معذورند؛ ولی منصب ولایت آنان ساقط نمی شود. با اینکه حکومت ندارند، بر امور مسلمین و بلکه بر نفوس مسلمین ولایت دارند». امام خمینی، البیع، ج ۲، ص ۴۶۶.

با توجه به آنچه گذشت، نقش و کارکرد «مقبولیت عمومی» حاکم دینی، بر اساس هر یک از دو دیدگاه چنین است:

یک. نقش مقبولیت بر اساس

نظریه نصب:

۱. مشارکت در ایجاد حکومت دینی و زمینه سازی جهت انتقال قدرت به ولی منصوب از سوی خداوند.

۲. مشارکت در جهت کار آمدسازی، حفظ و حمایت و پایایی حکومت دینی.

دو کارکرد یاد شده، در همه مصادیق حکومت دینی - اعم از حکومت پیامبر، امام معصوم یا ولی فقیه - جاری است. اما در خصوص ولی فقیه و نظام جمهوری اسلامی، کارکردهای دیگری نیز وجود دارد.

۳. در صورت وحدت شخص واجد شرایط رهبری - در میان فقیهان متعدد - رأی و انتخاب عموم مردم، شرکت غیر مستقیم آنان در فرایند تشخیص و کشف ولی منصوب و مرضی خداوند از طریق خبرگان است. در صورت تعدد واجدان شرایط رأی، آنان ایجاد کننده بستری عقلایی، در جهت اعمال ولایت از سوی یک نفر از منصوبان شارع است. در نتیجه زمینه اعمال قدرت دیگران، از بین می رود و مسئولیت آنان سلب می شود. برای جلوگیری از تشاح و درگیری، حق اعمال ولایت نخواهد داشت.

دو. نقش مقبولیت بر اساس نظریه انتخاب:

این دیدگاه در کارکرد اول و دوم، با نظریه «انتصاب» همسو است؛ اما نسبت به کارکرد سوم، رویکردی دیگر دارد؛ یعنی، معتقد است رأی مردم یا گزینش خبرگان منتخب مردم، به عنوان جزء شرعی، موضوعیت دارد؛ نه طریق عقلایی.

به عبارت دیگر آرای عمومی، چون عدالت و فقاها، از «شرطهای شرعی» ولایت است و بدون آن، فقیه جامع شرایط، شرعاً ولایت ندارد. پس بین فرض تعدد یا وحدت واجدان شرایط رهبری، تفاوتی نیست. برای آگاهی بیش تر: ر.ک: حکومت اسلامی، سال دوم، شماره ۴، ص ۱۰۵ و ۱۰۶ و ۱۲۷.

آیا ولایت از دیدگاه اسلام نیاز به مقبولیت دارد؟

پرسش

آیا ولایت از دیدگاه اسلام نیاز به مقبولیت دارد؟

پاسخ

رابطه مقبولیت و مشروعیت: دو دیدگاه ذکر شده در باب نظریه مشروعیت (نصب و انتخاب) در رابطه مشروعیت و مقبولیت، نتیجه متفاوتی خواهد داد:

الف. بر اساس نظریه «انتخاب»، رابطه «مقبولیت و مشروعیت»، عموم و خصوص مطلق و مقبولیت اعم از مشروعیت است. به عبارت دیگر مقبولیت به شرط وجود شرایط دیگر - چون فقاہت، کفایت و عدالت - به مشروعیت می انجامد. مقبولیت بدون مشروعیت، تصوری پذیر است؛ ولی مشروعیت بدون مقبولیت، تصوری پذیر نیست. بنابراین مشروعیت، اخص مطلق از مقبولیت خواهد بود؛ زیرا «مشروعیت» همواره مشروط به «مقبولیت» است. به عبارت دیگر، در این رابطه سه فرض متصور است:

۱. وجود «مقبولیت عمومی»، همراه با سایر شرطهای شرعی، لازم برای رهبری و مدیریت کلان اجتماعی؛ در این صورت نتیجه مشروعیت است:

(مقبولیت + «فقاہت، عدالت، کفایت» مشروعیت)

۲. وجود مقبولیت بدون دیگر شرطهای شرعی، موجب عدم مشروعیت است: (مقبولیت - «فقاہت، عدالت، کفایت» عدم مشروعیت)

۳. وجود همه شرطهای مقرر شده در شرع - به استثنای مقبولیت عام - مساوی با عدم مشروعیت است:

(«فقاہت، عدالت، کفایت» - مقبولیت عدم مشروعیت)

ب. بر اساس نظریه «انتصاب»، رابطه «مشروعیت و مقبولیت»، عموم و خصوص من وجه است؛ یعنی، (در این نگاه) در فرض سوم، با دیدگاه پیشین تفاوت می یابد. بنابراین، وجوه مفروض به شرح زیر خواهد بود:

یک. «مقبولیت عمومی» همراه با شرطهای شرعی، موجب مشروعیت است: (مقبولیت + «فقاہت، عدالت، کفایت» مشروعیت)

دو. «مقبولیت عمومی»، بدون شرطهای شرعی، مساوی با عدم مشروعیت است؛ (مقبولیت - «فقاہت یا عدالت یا کفایت» عدم مشروعیت)

سه. شرطهای شرعی، بدون «مقبولیت عمومی»، مساوی با مشروعیت است: («فقاہت، عدالت، کفایت»

- مقبولیت مشروعیت)

البته بر اساس این دیدگاه نیز چنان نیست که «ولی فقیه» مجاز باشد در هر شرایطی و به هر شکلی، قدرت سیاسی را به دست گیرد و به اعمال قدرت پردازد؛ زیرا بدون حد نصابی از مقبولیت، امکان تأسیس حکومت و موفقیت آن، در عمل بسیار ناچیز یا ناممکن خواهد بود.

از سوی دیگر، کسب قدرت به روش های استبدادی و مزورانه، در اسلام جایز نیست. آنچه بر اساس نظریه «انتصاب»، اهمیت دارد، این است که ولی فقیه در زمان عدم اقبال اجتماعی، از ولایت برخوردار است؛ هر چند دارای حکومت و تولی نیست. چنان که امیر مؤمنان (ع) در دوران خلفای سه گانه، ولایت و مشروعیت داشت؛ اما از حکومت ظاهری بی بهره بود. ثمره این مشروعیت آن است که اگر «ولی امر» در چنین موقعیتی، حکم حکومتی صادر کند، در صدور این حکم، مجاز و اطاعت از او بر مردم واجب است. در حالی که بر اساس نظریه «انتخاب» اساساً او «ولایت» ندارد تا حکم صادر کند و در صورت صدور آن، «اطاعت» از وی بر مردم واجب نیست.

اینکه «ولی فقیه» می تواند بدون قدرت سیاسی، حکم حکومتی صادر کند، به معنای دیکتاتوری نیست؛ زیرا او نمی تواند با زور و دیکتاتوری یا فریب و نیرنگ، به حکومت و قدرت سیاسی دست یابد و اراده خویش را بر دیگران تحمیل کند؛ هر چند دیگران به دلیل عدم پیروی از او گناهکارند.

امیر مؤمنان (ع) می گوید:

«پیامبر (ص) به من فرمود: ای پسر ابوطالب! ولایت امت من برعهده تو است. پس اگر به سلامت قدرت را به تو سپردند و در مورد زمامداری تو، با خشنودی اتفاق کردند، سرپرستی امورشان را برعهده گیر؛ ولی

اگر در مورد تو رأی دیگری ابراز داشتند، آنان را به حال خود رها کن». («یابن ابیطالب لک ولاء امتی فان و لوک فی عافیه و اجمعوا علیک بالرضا فقم بامرهم و الافردهم و ما هم فیه»؛ کشف المحجبه، ص ۱۸۰). این روایت نشان می دهد:

۱. امیر مؤمنان (ع) از سوی پیامبر (ص) به ولایت منصوب شده است؛ بنابراین اصل ولایت وابسته به رأی مردم نیست.

۲. اعمال ولایت آن حضرت، به مقبولیت و پذیرش مردمی مشروط است.

بنابراین وقتی کسی از سوی خداوند، به ولایت منصوب می شود، ولایتش - بدون توجه به استقبال یا عدم استقبال مردم - همواره پابرجا است و جامعه، وظیفه دارد از او پیروی کند؛ اما تشکیل عملی حکومت از سوی «ولی امر» به آرای عمومی و وجود شرایط و بستر مناسب اجتماعی، مشروط است.

به عبارت دیگر، همان طور که جامعه به پیروی از ولی امر موظف است؛ ولی منصوب نیز وظیفه دارد، مسؤولیت سنگین اداره و رهبری جامعه را انجام دهد. شرط اعمال این رسالت، وجود موقعیت و بستر مناسب اجتماعی است که «پذیرش و مقبولیت مردمی» مهم ترین رکن آن به شمار می آید. امام خمینی (ره) درباره «ولایت فقیه» می فرماید:

«اگر برای فقها امکان اجتماع و تشکیل حکومت نباشد، هر چند نسبت به عدم تأسیس حکومت اسلامی معذورند؛ ولی منصب ولایت آنان ساقط نمی شود. با اینکه حکومت ندارند، بر امور مسلمین و بلکه بر نفوس مسلمین ولایت دارند». (امام خمینی، البیع، ج ۲، ص ۴۶۶).

با توجه به آنچه گذشت، نقش و کارکرد «مقبولیت عمومی» حاکم دینی، بر اساس هر یک از دو دیدگاه چنین است:

یک. نقش مقبولیت بر اساس نظریه نصب:

۱. مشارکت در ایجاد حکومت دینی

و زمینه سازی جهت انتقال قدرت به ولی منصوب از سوی خداوند.

۲. مشارکت در جهت کار آمدسازی، حفظ و حمایت و پایایی حکومت دینی.

دو کارکرد یاد شده، در همه مصادیق حکومت دینی - اعم از حکومت پیامبر، امام معصوم یا ولی فقیه - جاری است. اما در خصوص ولی فقیه و نظام جمهوری اسلامی، کارکردهای دیگری نیز وجود دارد.

۳. در صورت وحدت شخص واجد شرایط رهبری - در میان فقیهان متعدد - رأی و انتخاب عموم مردم، شرکت غیر مستقیم آنان در فرایند تشخیص و کشف ولیّ منصوب و مرضی خداوند از طریق خبرگان است. در صورت تعدد واجدان شرایط رأی، آنان ایجاد کننده بستری عقلایی، در جهت اعمال ولایت از سوی یک نفر از منصوبان شارع است. در نتیجه زمینه اعمال قدرت دیگران، از بین می رود و مسؤولیت آنان سلب می شود. برای جلوگیری از تشاح و درگیری، حق اعمال ولایت نخواهد داشت.

دو. نقش مقبولیت بر اساس نظریه انتخاب:

این دیدگاه در کارکرد اول و دوم، با نظریه «انتصاب» همسو است؛ اما نسبت به کارکرد سوم، رویکردی دیگر دارد؛ یعنی، معتقد است رأی مردم یا گزینش خبرگان منتخب مردم، به عنوان جزء شرعی، موضوعیت دارد؛ نه طریق عقلایی.

به عبارت دیگر آرای عمومی، چون عدالت و فقاها، از «شرطهای شرعی» ولایت است و بدون آن، فقیه جامع شرایط، شرعاً ولایت ندارد. پس بین فرض تعدد یا وحدت واجدان شرایط رهبری، تفاوتی نیست.

برای آگاهی بیش تر: ر.ک: حکومت اسلامی، سال دوم، شماره ۴، ص ۱۰۵ و ۱۰۶ و ۱۲۷.

مقبولیت حکومت اسلامی در ابتدای اسلام با بیعت مفهوم می یافته است . بیعت یعنی مردم اعلام کنند که شخص خاصی را برای مسؤولیت قبول دارند و به حقوق و وظایف متقابل با او متعهدند. آیا رفراندوم در جامعه امروزی همان بیعت مدرن است؟ با توجه به اینکه در رفراندوم فقط یک

پرسش

مقبولیت حکومت اسلامی در ابتدای اسلام با بیعت مفهوم می یافته است . بیعت یعنی مردم اعلام کنند که شخص

خاصی را برای مسؤولیت قبول دارند و به حقوق و وظایف متقابل با او متعهدند. آیا رفراندوم در جامعه امروزی همان بیعت مدرن است؟ با توجه به اینکه در رفراندوم فقط یک مسئله مطرح می شود و مردم با آری یا نه جواب می دهند.

پاسخ (قسمت اول)

سؤال دقیق شما پاسخی دقیق و مفصل می طلبد از این رو جهت بررسی کامل موضوع مقاله ای آورده می شود:

بیعت و نقش آن در حکومت اسلامی (نویسنده: محمد فاکر میدی)

یکی از مسائل مهم در حکومت اسلامی بیعت مردم با امام و رهبر است، این مسئله با توجه به برد مفهومی آن می تواند از مشروعیت حاکم تا لزوم اطاعت و پیروی، ایفای نقش نماید، در این مقال، بیعت و نقش آن در حکومت اسلامی مورد بررسی اجمالی قرار گرفته است.

بیعت نزد لغویان

الف) خلیل بن احمد فراهیدی: بیعت دست به دست هم دادن بر ایجاب بیع و معامله است، هم چنین به معنای دست به هم دادن برای اطاعت نیز به کار می رود. ۱.

ب) فیومی: البیعه الصفقه علی ایجاب البیع و تطلق ایضا علی المبیعه والطاعه ومنه ایمان البیعه. ۲ وی دقیقا همان معنارا می گوید که خلیل گفته است.

ج) راغب اصفهانی: بایع السلطان (با سلطان بیعت کرد) یعنی این که فرد به ازای خدماتی که سلطان انجام می دهد پیروی و اطاعت از وی را پذیرفته و تضمین نموده است که بدان مبیعه و بیعت می گویند. ۳

د) ابن اثیر: وی با ذکر حدیث الا تبایعونی علی الاسلام می نویسد:

بیعت عبارت است از معاقدہ و معاقدہ. ۴ از آن چه گذشت ملاحظه شد

که بیعت و بیع افزون بر آن که از یک ریشه و ماده هستند، دارای معنای نزدیک به هم نیز می باشند. در سر این ارتباط معنوی، ارباب لغت می گویند: اصل این واژه (ب، ی، ع) دلالت بر معاقد و مبادله مال به مال دارد، و بیعت نیز چون در حقیقت نوعی مبادله و معامله است از همین ریشه گرفته شده است. ابن اثیر در ادامه معنای بیعت می افزاید: گویا هر یک از آن دو مبیعان آن چه در اختیار دارد به طرف مقابل می فروشد و جان و اطاعت و اختیار کار خویش را به دست او می دهد.

بیعت در کلام دانش مندان

از گفته های ارباب لغت معلوم شد که بیعت در مجموع نوعی تعهد در مقابل بیعت شونده مبنی بر اطاعت از وی است. به جز لغویان، دیگران نیز همین معنا را با حذف و یا افزودن جمله ای بیان کرده اند که در این جا به آن ها اشاره می کنیم: ابن خلدون: بیعت پیمان بستن برای فرمان بری و اطاعت است. بیعت کننده با امیر خویش پیمان می بندد که در امور مربوط به خود و مسلمانان، تسلیم نظر وی باشد و در هیچ چیز از امور مزبور با او به ستیز برنخیزد و تکالیفی که بر عهده وی می گذارد و وی را به انجام دادن آن مکلف می سازد اطاعت کند خواه تکالیف به دل خواه او باشد یا مخالف میلش. ۵.

آیه الله سبحانی:

بیعت این است که بیعت کننده خود را در اختیار بیعت شونده قرار می دهد و بیعت شونده سعی می کند امور او را

به صورت صحیح تدبیر کند گویا بیعت کننده و بیعت شونده به کاری تجاری اقدام می کنند، زیرا هر کدام از آن ها در مقابل دیگری متعهد بر کاری می شود. ۶ سخنان آیه الله سبحانی از یک سو شبیه سخن ابن خلدون است، چنان که خود بدان اعتراف دارد و از سوی دیگر مانند سخن صاحب دراسات است. از این رو همان اشکال بر آن وارد است.

آیه الله مکارم شیرازی:

بیعت عبارت است از تعهدی که از ناحیه بیعت کننده صورت می گیرد بر این که از بیعت شونده اطاعت کند و مخالفت امر وی نکند، و گویا چیزی به او فروخته است. ۷ آن چه همه این دانش مندان بدان توافق دارند این است که بیعت از مقوله تعهد است و طبعا مشمول او فوا با العقود و لازم الاجراست اما در این که به وسیله انشاء، انعقاد ولایت و امامت می شود یا خیر، دو نظریه اول جواب مثبت می دهد و دو نظریه اخیر جواب منفی می دهد.

اقسام بیعت

اگرچه ابتدائاً چنین به نظر می رسد که بیعت فقط یک نوع است اما با مراجعه به قرآن کریم، روایات و تاریخ، و کاربرد این واژه به خوبی روشن می شود که بیعت خود تقسیماتی دارد.

اقسام بیعت از جهت اهداف و محتوا:

از این جهت می توان بیعت را به سه نوع تقسیم کرد:

الف) بیعه الاتباع: این همان بیعتی است که در عقبه منا و نیز بعد از فتح مکه و اعلان اسلام، بر متابعت از خدا و رسول انجام شد.

قرآن می فرماید: ((یا ایها النبی اذا جاءك المؤمنات یبایعنک علی ان

لايشركن بالله شيئا ولا يسرقن ولا يزنين ولا يقتلن اولادهن ولا ياتين بهتان يفتريه بين ايديهن وارجلهن ولا يعصينك في معروف فبايعهن واستغفر لهن)) ٩

مفاد این بیعت، اطاعت از خدا و رسول است که در قالب امور اعتقادی، اخلاقی و حقوقی جلوه کرده است. این امور عبارت اند از:

شرك نوزيدن به خدا، دزدی نکردن، مرتكب فحشا نشدن، نکشتن فرزندان خود، تهمت نزدن و بالاخره نافرمانی پیامبر نکردن. در روایتی نیز آمده که عبادۀ بن صامت گفت: «بايعنا رسول الله على السمع والطاعة في العسر واليسر» ١٠

ب) بيعة الجهاد: این همان بیعتی است که معمولاً- فرمانده سپاه از نیروهای تحت امر خود می گیرد تا در میدان جنگ تا آخرین قطره خون با وی باشند. قرآن کریم به این نوع بیعت اشاره کرده و می فرماید: «ان الذين يبائعونك انما يبائعون الله يدالله فوق ايديهم فمن نكث فانما ينكث على نفسه» ١١ این بیعت به قرینه آيات بعد، که در آن سخن از مغانم کثیره، مخلفون و... است، معلوم می شود که، بیعت جهاد است و مفاد و اسم پیمان صلحی هم که بسته شد خود مؤید این حقیقت است. در روایتی نیز پیامبر صریحا فرمود: ابایعه علی الجهاد. ١١

ج) بيعة الخلافة و الامامة: این همان بیعتی است که از عصر پیامبر و خلفا و ائمه با کیفیت مخصوص آن زمان بوده است و در امروز نیز ممکن است به اشکال دیگر خودنمایی کند. و ویژگی آن، ملاک تشخیص موافق از مخالف بودن آن است. و انجام این بیعت به معنای پذیرش ولایت امر در تمام امور و به تمام معنا

است. باید توجه داشت که بیعت متابعت و بیعت جهاد، خود بخشی از بیعت خلافت و امامت است که ممکن است در برخی از موارد از نوع اخیر منفک شود و آن زمانی است که شخص امام و خلیفه به عنوان ولی امر، بیعت جهاد را از فردی بردارد، اما بیعت امامت قابل برداشتن نیست.

تقسیم بیعت از جهت گستردگی یا ضیق دایره

الف) بیعت عام و بیعت خاص: بیعت، از این جهت می تواند شکل عام و یا خاص به خود بگیرد که در طول تاریخ اسلام مکرر مشاهده شده است. از جمله بیعت اولیه با ابوبکر در سقیفه که بیعت خاص بود و بیعت مردم با وی در مسجد پیامبر که بیعت عام بود.

بیهقی می نویسد: قد کانت طائفه منهم بايعوه قبل ذلك في سقيفه بنى ساعده و کانت بيعة علي المنبر بيعة العامة گروهی از مردم قبل از سقیفه با ابوبکر بیعت کرده بودند ولی بیعتی که روی منبر در مسجد صورت گرفت. بیعت عمومی بود. ۱۲.

علی علیه السلام بیعتی را که با وی انجام شد به بیعت عمومی توصیف می کند و می فرماید: وهذه بيعة عامة این بیعتی عمومی است. ۱۳. وان العامة لم تبایعنی لسلطان غالب عموم مردم با من با زور بیعت نکردند. ۱۴.

ب) بیعت آغازین و بیعت مجدد: از سوی دیگر بیعت ممکن است بیعت اولیه تلقی شود چنان که افراد و قبایلی به حضور پیامبر می آمدند و بر اسلام و اطاعت با وی بیعت می کردند، و در فرصتی دیگر، مخصوصاً در مواقع بحرانی برای تاکید وفاداری، مجدداً بیعت می کردند که عنوان تجدیدیعت به خود می گیرد

که پس از این بدان اشارت خواهیم کرد.

مراتب بیعت

بامراجعه به تاریخ و روایات به روشنی درمی یابیم که بیعت دارای مراتبی است و شخص بیعت کننده به هنگام بیعت کردن می تواند حدود آن را مشخص کند.

الف) بیعت تمام معیار: در روایتی عباده بن صامت می گوید: باعنا رسول الله علی السمع والطاعه فی النشاط والکس وعلی النفقہ فی العسر والیسر وعلی الامر بالمعروف والنهی عن المنکر وعلی ان نقول: فی الله تاخذنا لومه لائم و علی ان ننصره اذا قدم علینا یثرب فمنعه مما نمنع منه انفسنا وازواجنا وابناءنا ۱۵ با پیامبر این گونه بیعت کردیم که هرچه بگوید بشنویم و اطاعت کنیم (سمعه و طاعه) چه در حال نشاط و خوشی و چه در حال ناخوشی، و او را کمک مالی کنیم چه در سختی و چه در آسایش، امر به معروف و نهی از منکر کنیم، تحت تاثیر تبلیغات و شماتت ها قرار نگیریم، به هنگام ورود پیامبر به مدینه او را یاری و حمایت کنیم چنان که زن و فرزند خود را حمایت می کنیم. سیوطی این روایت را زیر بیعت رضوان و حدیبیه نقل می کند، اما قرائن و شواهد حکایت از آن دارد که این بیعت مربوط به بیعت عقبه دوم می باشد.

ب) بیعت تا پای جان: در روایتی سلمه بن اکوع می گوید: بایعت رسول الله تحت الشجره.

قیل علی ای شیء کنتم تبایعون؟ قال: علی الموت در بیعت رضوان با پیامبر بیعت کردم. پرسیده شد بر چه چیز بیعت کردی؟ گفت: تا پای جان ۱۶.

ج) بیعت در حد فرار نکردن از جنگ: در روایتی معقل بن یسار می

گوید: بایعناه علی عن لانفر با پیامبر بیعت کردیم که فرار نکنیم ۱۷. از این رو برخی از مفسران و فقها می نویسند:

گاه در ضمن بیعت شرایط و حدودی برای آن قرار می دادند مثلاً: بیعت تا حد فرار نکردن، بیعت تا پای مال، بیعت تا پای جان و بیعت تا سرحد همه چیز حتی ازدست دادن زن و فرزند. ۱۸. نسائی با ذکر روایاتی به یازده قسم از بیعت اشارت کرده است که عبارتند از: البیعه علی السمع والطاعه، البیعه علی ان لاتنازع، البیعه علی القول بالحق، البیعه علی القول بالعدل، البیعه علی الاثره، البیعه علی النضح، البیعه علی ان لانفر، البیعه علی الموت، البیعه علی الجهاد، البیعه علی الهجره، البیعه علی فراق المشرک. ۱۹

کیفیت بیعت و شیوه های آن

از بیان اهل لغت و تعبیر به صفت و این که می گویند:

صفت له بالبیعه ای ضربت بیدی علی یده و نیزاز تعبیر قرآن به یدالله فوق ایدیهم، این گونه برداشت می شود که در اعلان بیعت و پیروی، دست نقش اساسی داشته است، چون با نهادن دست در دست یکدیگر پذیرش مفاد بیعت را اعلام می کردند که به اشکال مختلفی بروز می کرده است.

الف) بیعت مستقیم: این که هرکسی دست خود را در دست پیامبر، خلیفه و یا امام قرار می داد و یا این که دست خود را به دست او می زد. چنان که در جریان بیعت عقبه می گویند: اول من ضرب علی ید رسول الله البراء بن معرور ثم تتابع القوم. ۲۰

ب) وساطت نماینده اعزامی به سوی مردم: اگر مردم به دلیل بعد مسافت و یا دلیل دیگری

نمی توانستند به طور مستقیم با فرد مورد نظر بیعت کنند، با فرستاده وی بیعت می کردند. چنان که با حضرت مسلم، نماینده حضرت امام حسین (ع) در کوفه بیعت کردند.

ج) وساطت نماینده اعزامی از سوی مردم: در برخی از موارد بیعت اهالی، این گونه صورت می گرفت که جمعیت منطقه یا قبیله ای نماینده خود را به سوی پیامبر، خلیفه و امام اعزام می کردند تا وفاداری مردم آن شهر را اعلام نمایند. این دو شیوه، مخصوصاً بعد از گسترش اسلام و فزونی جمعیت مسلمانان و پراکندگی آن ها، رواج داشته است. هیئت های نمایندگی از قبایل، بیان گر این نوع از بیعت است.

د) وساطت ابزار: در برخی از موارد بنا به دلایلی غیر از بعد مسافت و امثال آن که امکان تصافق مستقیم نبود، اموری دیگر نقش واسطه را برعهده می گرفت چنان که بعد از فتح مکه و گرفتن بیعت از زنان، عملی شد که به روایات آن پس از این اشارت خواهد شد. ه) ابزار کنونی: اگر بنا باشد امروزه نیز بیعت گرفته شود بدیهی است که تحت تاثیر زمان و تحول در ابزار، این شیوه ها نیز متحول خواهد شد و دست کم اخذ بیعت به صورت اخذ رای انجام می گردد که پس از این شرح خواهیم داد.

بیعت در نزد شیعه و سنی

بیعت و اهل سنت: شاید چنین به نظر رسد که با توجه به بینش های موجود در میان فرقه های اسلامی، گرفتن بیعت تنها در میان اهل سنت رواج داشته و این امر در فرهنگ شیعه جایگاهی ندارد، اما با بررسی تاریخ به وضوح آشکار می

شود که این مسئله نیز همانند بسیاری از امور دیگر، جزء مشترکات است و از ویژگی مذهب خاصی نیست اگرچه در حوزه اهل سنت به صورت چشم گیرتر خودنمایی کرده تا بدان حد که مورخان می نویسند: چون فلانی (خلیفه قبلی) از دنیا رفت، با فلان کس (خلیفه بعدی) بیعت کردند. و این امر از بیعت با خلفای راشدین گرفته تا بیعت با خلفای اموی و عباسی هم چنان ادامه داشته است. بیعت و شیعیه: در شیعیه نیز مسئله بیعت با فرض بی تاثیر آن در نصب امام خواه به صورت مثبت (بیعت نمودن) و یا به صورت منفی (بیعت نکردن) بوده است، و ائمه معصومین و نمایندگان آن ها نقش قابل توجهی برای آن قائل بوده اند و روی آن تکیه می کردند که به مواردی از آن اشارت می شود.

پاسخ (قسمت دوم)

۱ بیعت گرفتن پیامبر (ص) برای علی (ع): در روایت احتجاج آمده که: کذلک اخذ رسول الله (ص) البیعه لعلی بالخلافه علی عدد اصحاب موسی فنکثوا البیعه الاوانی قد بایعت الله وعلی قد بایعنی وانا آخذکم بالبیعه له عن الله عزوجل ۲۱ پیامبر برای خلافت علی به تعداد اصحاب موسی بیعت گرفت، ولی آن ها آن را نکث (نقض) کردند و نیز فرمود: بدانید من با خدا بیعت کردم و علی با من بیعت کرده، و من از سوی خدا از شما برای علی بیعت می گیرم.

۲ بیعت علی (ع) با خلفای سه گانه: خواه به فوریت و یا کنندی و خواه از روی میل و رغبت و یا علی رغم میل باطنی آن حضرت. ۳ پذیرفتن بیعت ابوسفیان از سوی علی (ع): قال: اباحسن! ابسط یدک حتی ابایعک

فابی علی علیه ۲۲ ابوسفیان گفت: ای ابوالحسن! دست را بده تا با تو بیعت کنم که علی نپذیرفت.

۴ بیعت مردم با علی (ع): بعد از قتل عثمان مردم با میل خود با علی بیعت کردند و او نیز بیعت آن‌ها را پذیرفت. خود می فرماید: انه بايعنى القوم الذين بايعوا ابابكر وعمر وعثمان ۲۳ همان مردمی که با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کردند با من هم بیعت کردند.

۵ حساسیت علی (ع) نسبت به بیعت شکنی اصحاب جمل: علی (ع) از بیعت شکنان جمل ناراحت بود، به ویژه از برخورد طلحه و زبیر که بعداً به روایات آن اشاره خواهد شد.

۶ بیعت مردم با امام حسن مجتبی (ع): در تاریخ آمده است که: فبايعه الناس علی انه الخلیفه والامام ۲۴ مردم با آن حضرت به عنوان خلیفه و امام بیعت کردند. خود امام مجتبی (ع) نیز در نامه ای به معاویه می نویسد: وادخل فیما دخل فیہ الناس من بیعتی فانک تعلم انی احق بهذا الامر منك ۲۵ در بیعت من که مردم در آن وارد شده اند وارد شو، زیرا تو خود می دانی که من به این امر از تو سزاوارترم.

۷ بیعت نکردن امام حسین (ع) با یزید: فرمود: مثلی لایبایع مثله چون منی با مثل او بیعت نمی کند.

۸- بیعت گرفتن مسلم از مردم کوفه برای امام حسین (ع): تاریخ می نویسد: و اخذه البیعه للحسین بن علی ۲۶ مسلم برای حسین بن علی بیعت گرفت. و بايع الناس حتی بايعه منهم ثمانیه عشر الفا ۲۷ هجده هزار نفر با او بیعت کردند.

۹ برداشتن بیعت امام حسین از اصحابش در شب عاشورا:

فرمود: قد عزمتم لكم فانطلقوا جميعا في حل ليس لكم من ذمام البتة بيعت جهاد را از آن ها برداشت نه بيعت امامت و اطاعت را ۲۸۱.

۱۰ بيعت مردم كوفه با زید بن علی برای خون خواهی از امام حسین: مورخان درباره وی می نویسند: فلما وصل الى الكوفة اجتمع اليه اهلها فلم يزالوا له حتى بايعوه علی الحرب چون زید به كوفه رسید مردم آن شهر اطرافش را گرفتند و از او جدا نشدند تا این که برای جنگیدن با او بيعت کردند. ۲۹

۱۱ بيعت مردم برای ولایتعهدی حضرت رضا(ع): خود حضرت در جریان اخذ بيعت فرمود: كل من بايعنا بايع بفسخ البيعه غير هذا الفتى فانه بايعنا بعقدها همه کسانی که با من بيعت کردند به جای عقد بيعت، بيعت را فسخ کردند مگر این جوان که عقد بيعت نمود. ۳۰ حضرت با این سخن به کیفیت بيعت اشاره می کند.

۱۲ بيعت مردم با حضرت مهدی(عج) به هنگام ظهور: امام باقر(ع) در این باره می فرماید: فوالله لكانی انظر اليه بين الركن و المقام يبایع الناس بامر جديد گویی او را می بینم در بین رکن و مقام که مردم با وی در کاری جدید بيعت می کنند. ۳۱ امام صادق(ع) نیز می فرماید: ینادی باسم القائم فيوتی وهو خلف القائم ثم يوحذ بيده فيبايع قائم را به نام صدا می زند و او به پشت مقام آورده می شود، سپس مردم شروع به بيعت با وی می کنند. ۳۲ اگرچه مفهوم بيعت در بینش شیعه و سنی متفاوت است، اما اجمالا در بین هر دو وجود دارد که نمونه های آن بیان شد.

در این مبحث به اختصار به تبیین اهمیت بیعت از دیدگاه قرآن و سنت و تاریخ می پردازیم.

اگرچه به بعضی از آنها در مباحث دیگر نیز اشاره شده است، ولی در این جا از زاویه دیگری بدان نگریده می شود. قرآن کریم در سه آیه به بیعت مردم با پیامبر اشارت دارد:

الف) سوره فتح: می فرماید: ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله یدالله فوق ایدیهم فمن نکث فانما ینکث علی نفسه ومن اوفی بما عاهد علیہ الله فسیوتیه اجرا عظیماً ۳۳ ای پیامبر آن ها که با تو بیعت می کنند درحقیقت با خدا بیعت می کنند. دست خدا بالای دست آن هاست. پس هرکس پیمان شکنی کند، به زیان خود پیمان شکنی کرده است و آن کس که نسبت به عهدی که با خدا بسته وفا کند، به زودی به پاداش بزرگی خواهد رسید. در آیه دیگر همین سوره می فرماید: لقد رضی الله عن المومنین اذ یبایعونک تحت الشجره ۳۴ خداوند از مومنان راضی شد، هنگامی که در زیر آن درخت با تو بیعت می کردند. در این دو آیه این نکته ها وجود دارد:

۱. بیعت با پیامبر، بیعت با خداست چرا که اطاعت از پیامبر اطاعت از خداست.

۲. بیعت با پیامبر حمایت و نصرت الهی را جلب می کند.

۳. زیان پیمان شکنی به خود ناکث و ناقض برمی گردد.

۴. وفای به بیعت نه تنها ثمره دنیوی دارد، بلکه اجر عظیم اخروی نیز دارد.

۵. این بیعت با توجه به قرائن و شواهد، بیعت جهاد است نه بیعت زعامت و امامت.

۶. با توجه به عبارت لقد رضی الله این بیعت به

بیعت رضوان مشهور شد.

۷. مسلماً اطلاق و عموم آیه، تخصیص خورده است و همه بیعت کنندگان در رضایت خدا باقی نماندند.

بارزترین نمونه آن عبدالله بن ابی، رئیس منافقان مدینه، است که او نیز در این بیعت شرکت داشته و حال آن که مشمول ولاتقم علی قبره ۳۵ گردید. تعبیر به اذیبایعونک به جای بایعونک نیز موید همین معناست یعنی به هنگام بیعت، از آن ها به خاطر آن عمل خاص راضی بود اما در همه اوقات و با هر شرایطی، خیر.

ب) سوره ممتحنه: یاایها النبی اذا جاءک المومنات یابیعنک علی ان لایشرن بالله شیئا ولا یسرقن ولا یزنین ولا یقتلن اولادهن ولا یاتین بیهتان یفترینه بین ایدیهن وارجلهن ولایعصینک فی معروف فبایعهن ۳۶ ای پیامبر! هنگامی که زنان مومن نزد تو آیند و با تو بیعت کنند که چیزی را شریک خدا قرار ندهند، دزدی نکنند، آلوده به زنا نشوند، فرزندان خود را نکشند، تهمت و افترا نیاورند و در هیچ کار ناشایسته ای مخالفت فرمان تو نکنند، با آن ها بیعت کن.

دو نکته:

۱ این بیعت از نوع بیعت اطاعت است واموری از اعتقادات، اخلاق و حقوق رادبرمی گیرد.

۲ از این بیعت به خوبی روشن می شود که اسلام همان گونه که برای مردان، حقوق و شخصیت قائل است برای زنان نیز به عنوان نیمی از جامعه انسانی ارزش قائل است و این بدان معناست که در جامعه اسلامی زنان دوشادوش مردان در امور سیاسی، اجتماعی و نقش دارند.

بیعت در اخبار و روایات

روایاتی که متعرض بیعت و فروع آن شده است، زیاد است که در این جا به

برخی از آن‌ها اشاره می‌شود:

۱ در روایتی امام صادق(ع) می‌فرماید:

((لما فتح رسول الله مكة بايع رجال ثم جاءت النساء يبایعنه فانزل الله عزوجل يا ايها النبي قالت ام حكيم يا رسول الله كيف نبايعك قال انى لا اصافح النساء فدعا بقده من ماء فدخل يده ثم اخرجها فقال ادخلن ايدىكن فى هذا الماء)) ۳۷

هنگامی که پیامبر مکه را فتح کرد ابتدا مردان با آن حضرت بیعت نمودند، پس از آن زنان برای بیعت آمدند که آیه‌ء یا ایها النبى نازل شد.

ام حکیم، همسر عکرمه پسر ابوجهل، گفت: ای رسول خدا! چگونه بیعت کنیم؟ پیامبر فرمود: من با زنان مصافحه (دست دادن) نمی‌کنم و بعد دستورداد ظرف آبی آوردند و دست خود را در آن فروبردند و بیرون آوردند و به زنان دستورداد دست خود را در آن آب فروبرند.

۲ در روایتی امام کاظم(ع) از پدر بزرگوارش نقل می‌کند که: لما هاجر النبى الى المدينة وحضر الخروج الى بدر دعا الناس الى البيعه فبايع كلهم على السمع والطاعة ۳۸ بعد از هجرت پیامبر به مدینه، وقتی می‌خواست به سوی جنگ بدر برود همگان را به بیعت دعوت کرد و آن‌ها نیز سمعا و طاعتا بیعت کردند.

۳ سیوطی در تفسیر الدر المثور در خصوص بیعت زنان بعد از فتح مکه می‌نویسد:

سليمى بنت قيس گفت: جئت رسول الله ابايعة على الاسلام فى نسوة من الانصار ۳۹ و نیز می‌نویسد: جاءت اميمية بنت رقيقة الى رسول الله(ص) فبايع على الاسلام فقال ابايعة على ان لا تشركى ۴۰.

۴ يعلى بن اميه مى‌گوید:

روز فتح مکه همراه پدرم به

حضور پیامبر رسیدیم و عرض کردم یا رسول الله با پدرم بر هجرت بیعت کن، فرمود:

((ابایعه علی الجهاد وقدانقطعت الهجره)) بر جهاد با او بیعت می کنم یعنی بیعت او را می پذیرم زیرا هجرت پایان یافت. ۴۱

۵ شخصی به نام جریر می گوید: به هنگام بیعت کردن مردم با پیامبر به حضور آن حضرت رسیدم و گفتم: دستت را بده تا با تو بیعت کنم و هر شرطی که می خواهی قرار بده.

فرمود: ابایعک علی ان تعبدالله و تقیم الصلوه و توتی الزکاه و تناصح المسلمین و تفارق المشرکین ۴۲ با تو بیعت می کنم (بیعتت را می پذیرم) بر این که خدا را عبادت کنی، نماز را برپا داری، زکات بدهی، رفیق مسلمانان باشی و از کفار دوری گزینی.

۶ آن چه در نهج البلاغه درباره بیعت با حضرت علی (ع) و مکاتبات آن حضرت با معاویه و طلحه و زبیر آمده است از جمله این که حضرت به معاویه نوشت: انه بایعنی القوم المذین بایعوا ابابکر و عمر و عثمان علی ما بایعوهم علیه ۴۳ ای معاویه! همان هایی که با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کردند با من هم بیعت کردند.

بیعت در تاریخ اسلام

با مروری در صفحات تاریخ نیز می توان به اهمیت بیعت پی برد. بیعت هایی که در تاریخ ثبت شده بیش از آن است که خواسته باشیم و یا بتوانیم آن را در این جا بیاوریم، چرا که در طول تاریخ خلافت، از عصر خلفای راشدین تا خلفای اموی (سفیانی و مروانی) و عباسی، هر خلیفه ای که از دنیا می رفت و خلیفه دیگری روی کار می آمد اولین برنامه، بیعت با خلیفه جدید بود که مهم ترین آن

هایبعت باخلفای راشدین و بعد از آن بیعت با مروان بن حکم بود که حکومت را از آل ابوسفیان به آل مروان منتقل کرد، هم چنین بیعت مردم با ابوالعباس سفاح که موجب انتقال قدرت از بنی امیه به بنی عباس گردید.

در عصر نبوی نیز بیعت های سرنوشت سازی به وقوع پیوست که از همه مهم تر دو بیعت انصار است.

بیعت های عقبه اول و دوم

در سال دوازدهم بعثت بود که حدود دوازده نفر از اهالی مدینه در موسم حج در عقبه منا با پیامبر بیعت کردند و درست یک سال بعد نیز جمعی دیگر که تعدادشان به ۷۵ نفر می رسید در مراسم حج در همان محل با پیامبر بیعت کردند. ۴۴ ابن هشام می نویسد: مفاد بیعت عقبه اول این بود که به خدا شرک نورزند، دزدی نکنند، مرتکب فحشا نشوند، اما در بیعت دوم برنامه فراتر از این بود، زیرا از آن ها بیعت گرفته شد تا از پیامبر آن گونه دفاع کنند که از خودشان دفاع می کنند. ۴۵. آقای دکتر آیتی به نقل از سیره ابن اسحاق می نویسد:

پیامبر در بیعت عقبه دوم فرمود: ابایعکم علی ان تمنعونی مما تمنعون منه نساءکم و ابناءکم ۴۶ با شما بیعت می کنم تا چنان که زنان و فرزندان خویش را حمایت می کنید، مرا نیز حمایت کنید. این دو بیعت آن چنان سرنوشت ساز بود که زمینه ساز هجرت پیامبر و اصحاب را به یثرب فراهم کرد و باعث شد که این شهر به عنوان مدینه النبی و مرکز حکومت پیامبر و محل نزول نیمی از قرآن درآید. هم چنین هیئت هایی از قبایل برای بیعت

می‌آمدند که برخی از آن‌ها به خاطر شرایط غیرمقدور، بیعت انجام نمی‌گرفت. ۴۷

مفهوم بیعت‌ها

بیعت‌ها اگرچه در معنای اصطلاحی یکسان اند، اما با توجه به وجود اقسام و اختلاف مراحل و نوع بینش‌ها، نمی‌توانند به یک مفهوم باشند. از این رو می‌بایست بیعت‌های نبوی و بیعت خلفا و بیعت‌های ائمه را جداگانه مورد بررسی قرارداد.

بیعت‌های نبوی

بیعت‌هایی که با نبی اکرم صورت می‌گرفت بی‌تردید برای زعامت و رهبری آن حضرت نبود، چراکه آن‌ها نمی‌خواستند با این بیعت‌ها به ریاست و زعامت پیامبر اعتراف کنند و به طریق اولی قصد نصب آن حضرت را به عنوان رهبر نداشتند تنها نقشی که این بیعت‌ها می‌تواند داشته باشد، اظهار علامت و نشانه اعتراف به زعامت آن حضرت و تاکید عملی به التزام به لوازم ایمان است.

چراکه نبوت و همه مقامات ناشی از آن، از ناحیه ذات حضرت حق بدو افزوده شده بود و مردم موظف به اطاعت از آن حضرت بودند. اطیعوا الله و اطیعوا الرسول از این رو هر کسی که به وی ایمان می‌آورد به همه مسئولیت‌ها و مقامات وی نیز معترف می‌شود و هیچ نیازی به بیعت ندارد.

پاسخ (قسمت سوم)

بیعت خلفا

بیعت‌های عصر خلفا به حسب ظاهر برای امامت و خلافت است، زیرا هر خلیفه‌ای با بیعتی که از مردم می‌گرفت، به زعم خود سند مشروعیت حکومت خود را نیز دریافت می‌کرده است. اما حقیقت این است که بیعت نمی‌تواند تنها دلیل تعیین و نصب رهبر و امام باشد، زیرا اگر چنین بود می

بایست در احادیث نبوی بدان تصریح و یا دست کم بدان اشاره می شد یعنی به فرض که پیامبر(ص)، امامان بعد از خود را معرفی نکرده بود می بایست می فرمود که خلیفه بعد از من به وسیله بیعت مردم معین می شود. افزون بر آن این شیوه انتخاب نسبت به همه خلفای چهارگانه صدر اول اعمال نشد. ۴۸ از سوی دیگر در اوراق تاریخ به چشم می خورد که برخی از خلفای اموی و عباسی به زور از مردم بیعت می گرفتند، مگر نه این است که بیعت همان بستن پیمان بر اطاعت و فرمان بری است، آیا می شود کسی را در بستن پیمان اطاعت مجبور کرد؟ اگر چه بر اصل اطاعت، اجبار متصور است و همه می دانیم که خلفای اموی و عباسی و بلکه دیگران حتی با مخالفت صریح بسیاری از مردم به حکومت و ریاست خود ادامه می دادند. بنابراین باید گفت این گونه بیعت ها برای گزینش امام، تنها در سیستم های اکثریتی قابل قبول است، چرا که اجماع و اتفاق کل ممکن نیست و اقدام برخی اجماع نخواهد بود.

بیعت با علی(ع)

بعد از قتل عثمان، مردم با میل و رغبت با علی(ع) بیعت کردند و خود آن حضرت نیز در مقابل ناکثین و قاسطین بدان استناد و احتجاج می کرد. وی در نامه ای به معاویه می نویسد: انه بايعنى القوم الذين بايعوا ابابكر وعمر وعثمان على ما بايعوهم عليه فلم يكن للشاهدان ان يختاروا ولا للغايب ان يرد ۴۹ همان کسانی که با ابوبکر، عمر و عثمان بیعت کردند با همان شرایط و کیفیت با من بیعت

کردند. بنابراین نه آن که حاضر بود، اختیار فسخ دارد و نه آن که غایب بود، اجازه رد کردن دارد. و در جای دیگر درباره زبیر می فرماید: یزعم انه قد بايع بيده ولم يبايع بقلبه فقد اقر بالبيعه وادعى الوليجهء فليات عليها بامر معروف والا فليدخل فيما خرج منه ٥٠ زبیر خیال می کند که بیعتش تنها با دست بوده نه با دل، پس او اقرار به بیعت کرده ولی مدعی است که با قلب نبوده است. بنابراین بر او لازم است دلیل روشن بیاورد والا باید به بیعت خود بازگردد. در جای سومی خطاب به طلحه و زبیر می نویسد: فقد علمتما وان كتمتما اني لم ارد الناس حتى ارادوني ولم اباعهم حتى بايعوني وانكما ممن ارادني وبايعني وان العامه لم تبايعني لسلطان غالب ٥١ شما خود می دانید، اگرچه کتمان

می کنید، که من به دنبال مردم نرفتم، آن ها به سراغ من آمدند، من دست بیعت را به سوی آن ها نگشودم، آن ها با اصرار زیاد با من بیعت کردند. شما دو نفر از کسانی بودید که مرا خواستید و با من بیعت کردید، عموم مردم با من با زور یا به خاطر متاع دنیا بیعت نمودند. و بالاخره خطاب به کسانی که به او رای دادند و عده ای مخالفت کردند می فرماید: ايها الناس انكم بايعتموني على ما بويع عليه من كان قبلي وهذه بيعه عامه من رغب عنها عن دين الاسلام واتبع غير سبيل اهله ٥٢ ای مردم! شما با من بیعت کردید بر آن چه با پیش از من نمودید و این بیعتی است عمومی که هرکس از آن سرباز

زند، از دین اسلام سرباززده و راه دیگری جز راه مسلمانان پیموده است.

بررسی

از ظاهر این کلمات و دیگر جملات حضرت علی (ع) در خصوص بیعت استفاده می شود که بیعت در تعیین آن حضرت به عنوان خلیفهء حاکم، نقش اساسی داشته است و حتی چنین برداشت می شود که دلیل منحصر به فرد است، لکن با توجه به بینش شیعی مبنی بر لزوم تعیین تنصیصی امام که خود آن حضرت نیز بدان اشاره دارد و می فرماید:

((والله لقد تقمصها فلان وانه لیعلم ان محلی منها محل القطب من الریح فرایت ان الصبر علی هاتا احجی فصبرت وفی العین قذی وفی الحلق شجی)) ۵۳

به خدا سوگند فلانی (ابوبکر) ردای خلافت را بر تن کرد، در حالی که خوب می دانست که جایگاه من نسبت به آن (حکومت و خلافت) همانند محور سنگ های آسیایم عاقبت دیدم بردباری و صبر به عقل و خرد نزدیک تر است، لذا شکیبایی پیشه کردم ولی به کسی می مانم که خاشاک در چشمش و استخوان در گلویش باشد. چنان که در جای دیگر از گزینش و بیعتی که صورت گرفته بود

و امر خلافت در جای دیگر قرار داده بود گلابه می کند و می فرماید: ((فوالله ما کان یلقى فی روعی ولا یخطر ببالی ان العرب تزعج هذا الامر من بعد (ص) عن اهل بینه ولا انهم منحوه عنی من بعده فما راعنی الا انثیال الناس علی فلان یایعون)) ۵۴

به خدا سوگند هرگز فکر نمی کردم و به ذهن ام خطور نمی کرد که عرب، بعد از پیامبر، امر امامت را از اهل بیت او بگردانند آن ها آن

را از من دور سازند، تنها چیزی که مرا ناراحت کرد، اجتماع مردم اطراف فلان بود که با او بیعت کنند.

از همه این ها به خوبی روشن می شود که حضرت (ع) با استدلال به بیعت های مردم با وی نمی خواهد خلافت خود را با بیعت اثبات کند، بلکه در مقام جدال با خصم، و استدلال به همان منطقی است که مقبول اوست، چرا که آن ها بر بیعت مردم تکیه می کردند و حضرت نیز به همان ملاک و معیار تمسک می کند به ویژه که مخاطب این استنادها یا معاویه است که در شام بود و به بیعت با علی (ع) اشکال تراشی می کرد، یا طلحه و زبیر که پیمان شکستند و جزء ناکثین شدند و یا عبدالله بن عمر، سعد بن ابی وقاص، محمد بن مسلمه، حسان بن ثابت، اسامه بن زید و زید ابن ثابت و که با آن حضرت اصلاً بیعت نکردند.

نقش بیعت

در این جا ممکن است این سوال مطرح شود که بیعت های انجام شده با پیامبر (ص) و علی (ع) چه نقشی داشتند؟ در پاسخ این سوال باید گفت: این مسئله مبنایی است یعنی نزد اهل سنت، بیعت تا تعیین و نصب خلیفه و امام نقش دارد، اما بر مبنای شیعه (تعیین تنصیصی) نظریات چندی ارائه شده که به برخی از آن ها اشاره می شود:

۱ بیعت های نبوی و علوی برای نبوت و امامت نبوده بلکه برای حکومت بوده است.

۲ این بیعت ها برای تاکید و دل پذیری و اطاعت بیش تر صورت گرفته است.

۳ گرفتن بیعت برای رعایت شیوه متعارف مردم بوده، چرا که در عرف

و عادت های مردم این معنا وجود داشته که ریاست و رهبری باید با انتخاب و اخذ بیعت مسلم شود، از این رو پیامبر و علی نیز برای تحکیم ولایت ظاهری چنین کردند. ۵۵

۴ تنصیب بر نبوت و امامت در مرحله اقتضا است ولی بیعت برای مرحله فعلیت است. ۵۶

۵ این بیعت ها تنها علامت اعتراف و پذیرش نبوت و امامت است. ۵۷

۶ این بیعت ها تنها ملاک برای اعمال ولایت و حکومت است نه اثبات و تعیین امام.

۵۸ به نظر می رسد این سخن امام علی (ع) که می فرماید: لولا حضور الحاضر و قیام الحجه بوجود الناصر لالقیتم جملها علی غاربها ۵۹ اگر نه این بود که جمعیت بسیاری اطراف ام را گرفته و به یاریم قیام کرده اند و از این جهت حجت تمام شده است مهار شتر خلافت را رها می ساختم. موید نظراخیر است، یعنی حضور مردم و بیعت با آن حضرت زمینه را فراهم کرد تا حضرت بتواند امامتی که حق اوست و ولایتی که دارد اعمال نماید.

نقض و نکث بیعت

وقتی نباشد، انعقاد بیعت از سنخ عهد و پیمان باشد، طبعاً موجب اثبات حق برای بیعت شونده می شود که علی (ع) فرمود: واما حقی علیکم فالوفاء بالبیعه ۶۰ حق من بر شما این است که در بیعت خود وفادار باشید. بنابراین روشن است که نقض بیعت جایز نیست، به ویژه این که در خصوص نقض بیعت و یا به دیگر سخن، نکث آن نکوهش زیاد وارد شده که فرمود: انما الخيار قبل ان یبایعوا فاذا بایعوا فلا خيار لهم ۶۱ تا مردم بیعت نکرده اند اختیاردار و آزادند، و چون بیعت

کردند اختیاری ندارند. افزون بر آن، امیرالمومنین علی(ع) نکث بیعت توسط طلحه و زبیر را مورد نکوهش قرار داد که متن سخن حضرت را پیش از این آوردیم. و در روایتی از پیامبر می خوانیم که فرمود: ثلاث موبقات نکث الصفقه ۶۲ سه گناه موجب هلاکت انسان است یکی از آن ها بیعت شکنی است.

حضور همگان یا فقط گروهی از مردم

بیعت را به هر معنایی که بپذیریم این سوال را در خود دارد که آیا شرکت همه مردم شهرها در مشروعیت مسئولیت بیعت شونده لازم است و یا مردم مرکز کشور کافی است و به فرض کفایت مردم مرکز آیا حضور کل، شرط است و یا اکثریت کافی است؟ در لای سخنان امیرالمومنین(ع) که مظهر بارز اخذ بیعت است به این دو سوال پاسخ داده شده است.

درباره مورد اول می فرماید: فلم یکن للشاهد ان یختار ولا للغائب ان یرد ۶۳ حاضران حق فسخ ندارند و غائبان حق رد ندارند. غایب اعم از این اهل آن شهر باشد و حضور نداشته باشد و یا این که اصلا ساکن شهر دیگری باشد به ویژه این که این سخن امام خطاب به معاویه است که در شام بود و به بهانه عدم حضور در مراسم بیعت از فرمان علی سرباز می زد. و درباره مورد دوم فرمود: هذه بیعه عامه من رغب عنها رغب عن دین الاسلام واتبع غیر سبیل اهله ۶۴ این بیعتی است عمومی، هرکس از آن سرباز زند از دین اسلام خارج شده است و راه دیگری غیر از راه مسلمین پیموده است. ملا-حظه می شود که امام در حالی بیعت

خود را بیعت عمومی توصیف می کند و همگان را ملزم به مفاد آن می داند، که افرادی چون عبدالله بن عمر، سعد بن ابی وقاص، حسان بن ثابت، محمد بن مسلمه، اسامه بن زید، زید بن ثابت و در این بیعت شرکت نداشتند.

تجدید نظر در بیعت

مطلب دیگر این است که: آیا بیعت قابل تجدید نظر است بدین معنا که اگر مردم روزی گرد هم آمدند و از روی میل و رغبت با کسی بیعت کردند آیا می توانند پس از آن در بیعتی دوباره فردی دیگر را برگزینند؟ علی (ع) در پاسخ نامه معاویه کلماتی دارد که پاسخ این سوال نیز در آن داده شده است، آن حضرت می فرماید: لانها بیعه واحده لایشی فیها النظر ولا یستأنف فیها الخیار ۶۵ بیعت یک بار بیش نیست و تجدید نظر در آن راه ندارد. سر این امر روشن است، چرا که هر روز ممکن است عده ای به بهانه ای مردم را بدین و خواهان تجدید نظر شوند. بلی اگر بیعت شونده فاقد شرایط لازم برای خلافت و امامت باشد و یا بشود، مسئله شکل دیگری به خود می گیرد. نکته ای را که نباید از نظر دور داشت این است که تجدید نظر به معنای بیعت دوباره و تغییر رهبر، صحیح نیست، اما به معنای تقویت رهبر برگزیده نه تنها جایز است که در مواقع حساس و بحرانی لازم است، و اثرات روانی شایان توجهی دربر خواهد داشت.

آزادی یا اجبار؟

نکته دیگری که قابل توجه است این که آیا اخذ بیعت به هر نحوی که باشد هر چند از روی اجبار و یا اغفال ارزش مند است، یا این که

لازم است بیعت با اراده و آزادی و از روی آگاهی باشد. برای دست یابی به جواب سوال فوق هم چنان به سراغ نهج البلاغه و کلام علی(ع) می رویم و پاسخ خود را از آن می یابیم. امام(ع) می فرماید: بایعنی الناس غیر مستکرهین ولامجبرین بل طائعین مخیرین ۶۶ مردم بدون اکراه و اجبار و با میل و رغبت با من بیعت کردند. از این سخن علی(ع) معلوم می شود که اگر مردم به زور با آن حضرت بیعت کرده بودند مخالفان می توانستند علیه وی استدلال و احتجاج کنند. و در جای دیگر می فرماید: لم تکن بیعتکم ایای فتلہ ۶۷ بیعت شما با من ناگهانی (بدون تفکر و مشورت) نبود. یعنی اگر چنین بود ارزشی نداشت حال آن که بیعت با برخی دیگر فتلہ صورت گرفت. ۶۸

بیعت در روزگار معاصر

انتخاب رهبر در عصر ما یکی از جنجالی ترین مباحث حکومتی این دوره است و مسائل مهمی نیز در پی دارد که سزاوار است با دقت مورد بررسی قرار گیرد، ولی از آن جا که در این مختصر مجال بررسی همه جانبه آن نیست به ناچار با توجه به مبانی ارائه شده به کلیاتی اشاره می شود.

مبنای اهل سنت:

روشن است بر مبنای اهل سنت که رهبر و خلیفه در هر زمان جانشینی پیامبر(ص) را بر عهده دارد و تعیین آن با اخذ بیعت ممکن بلکه متعین است، می توانند با انجام بیعت عمومی همانند دیگر زمان ها اقدام کنند، البته لازم است این برنامه قانون مند و طبق ضوابط صورت گیرد و برای بیعت کننده و بیعت شونده شرایط

و صفاتی در نظر گرفته شود. شرایطی که در منابع حدیثی خود اهل سنت وجود دارد که از جمله آن ها می توان به علم، عدالت، شجاعت، اشاره کرد. به این صورت نیز می توان عمل کرد که مردم عده ای از اهل حل و عقد را گزینش نمایند تا آن ها با بینش بیش تر در معرفی رهبر و اولوالامر اقدام نمایند تا افزون بر حمایت ضمنی فرهیختگان جامعه، گزینش ولی امر نیز با آرای کیفی صورت پذیرد.

پاسخ (قسمت چهارم)

مبنای انتخاب:

برخی عقیده دارند که تعیین رهبر در اصل باید تنصیصی باشد ولی اگر تنصیصی در بین نبود همانند دوران غیبت در نزد شیعه و بعد از پیامبر نزد اهل سنت، تعیین رهبر با انتخابات انجام می شود. ۶۹ طبق این نظر در عصر کنونی، انتخابات می تواند جای بیعت را بگیرد و همه آثار آن را در بر داشته باشد. و کاملاً روشن است که این امر مبتنی است بر مشروعیت اصل انتخابات و این که انتخابات امروز همان بیعت عصر گذشته است، و نیز قانون مند شدن انتخابات و حل فروع آن نظیر لزوم نامزد شدن در صورت تعدد، ترجیح برخی بر بعض دیگر در صورت توزیع شرایط، پذیرش سیستم اکثریتی و جز آن.

آیا انتخابات امروز همان بیعت است: باید یادآور شد که انتخاباتی که امروزه صورت می گیرد نمی تواند همان بیعت عصر اول باشد چرا که آن گونه که پیش از این نیز گفته شد: بیعت به معنای پذیرش طاعت است و بیعت کننده متعهد می شود طبق رأی و نظر بیعت شونده عمل کند و حال آن که ماهیت انتخابات عکس بیعت است و شخص

منتخب باید بر اساس توکیل و اراده موکل اقدام کند. افزون بر آن بیعت قابل فسخ و عزل نیست ولی در انتخابات و توکیل این امر متصور است. و اگر بنا باشد در آیات و روایات دلیل بر صحت انتخاب پیدا کرد می بایست این امر را در دیگر عناوین نظیر شورا جستجو نمود.

مبنای بیعت بعد از شورا: بعضی عقیده دارند در این زمان که دسترسی به امام منصوب ممکن نیست می بایست به طریقه بیعت بعد از شورا مسئله را حل کرد بدین معنا که ابتدا اهل حل و عقد با بررسی های لازم نامزد ولایت را تعیین می کنند و سپس با مراجعه به آرای عمومی (بیعت به مفهوم سیاسی) و بیعت عمومی، مردم بر این انتخاب صحه می گذارند. ۷۰ قبول این نظر در این روزگار مبتنی بر پذیرش شیوهء گزینش اهل سنت بعد از پیامبر است که در شورا و با بیعت خاص تعیین و سپس در مسجد پیامبر و با بیعت عمومی صورت گرفت.

مبنای تعیین توصیفی: مطابق این مبنای انتخاب رهبر و ولی امر، در عصر غیبت که به نیابت از حضرت حجه ابن الحسن (عج) است به نحو تعیین از سوی آن حضرت می باشد.

لکن این تعیین به شکل تنصیصی و آن گونه که در عصرائمه و نواب خاصه انجام شده نیست بلکه تعیین توصیفی است بدین معنا که منوب عنه (امام معصوم) با بیان شرایطی مردم را در شناخت ولی و رهبر راهنمایی کرده است و این خود مردم هستند که باید با تحقیق و تفحص و یا مراجعه به خبره و اهل نظر و تشخیص به رهبر واقعی

دست یابند. ۷۱ تفاوت این دو مبنای اخیر در این است که بر مبنای اول، مردم رهبر را انتخاب می کنند و یا بر انتخاب اهل حل و عقد صحنه می گذارند، ولی بر مبنای دوم مردم نقشی در انتخاب رهبر ندارند، چراکه اصلاً رهبر انتخابی نیست بلکه انتصابی است.

بررسی

با ملاحظه در ادله نقلی ولایت فقیه می توان گفت حق با نظر اخیر است چراکه از تعبیری چون:

«من كان من الفقهاء... فللعوام ان يقلدوه، هو حجتی علیکم، جعلته علیکم قاضیا، جعلته علیکم حاکماً» آن چه به ذهن متبادر است نصب بر شیوه غیرمعین است. بر این اساس نه بیعت و نه انتخاب نقش مستقیم در تعیین رهبر ندارد، بلی بعد از تعیین می توان با بیعت به مفهوم اصلی و یا مفهوم جایگزینی، رهبر را در اعمال ولایت یاری داد و به او دل گرمی بخشید.

نقش غیرمستقیم مردم در معرفی رهبر

در سیستم تعیین توصیفی، وظیفه ای که بر عهده مردم گذارده شده است شناخت مصداق موجود در میان واجدان شرایط رهبری است، ولی از آن جا که بسیاری از مردم قادر به تشخیص نیستند و یا نمی خواهند خود اقدام نمایند و یا به هر دلیل دیگر در این تشخیص دخالت نمی کنند، می توانند این حق را به خیره و اهل تشخیص واگذار کنند تا آنان این کار را انجام دهند، این واگذاری و گزینش می بایست به صورت انتخابات قانون مند انجام شود و بر اساس پذیرش اصل شورا و قبول سیستم اکثریتی که در خلال کلمات امام امیرالمومنین (ع) وجود دارد انجام شود، از این رو می توان گفت مردم

رهبر منصوب را با واسطه خبرگان شناسایی می کنند که در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز بدان اشاره شده است که می گوید: تعیین رهبر به عهده خبرگان منتخب مردم است ۷۲ تعبیر به تعیین در این جا و معرفی در پایان اصل مربوط گواه این است که حتی خبرگان نیز، در نصب رهبر دخالتی ندارند، زیرا کسی حق ندارد برای منوب عنه تعیین تکلیف کند و کسی را به عنوان نماینده وی منصوب نماید.

نقش بیعت در تحکیم ولایت فقیه

نقشی که بیعت به طور کلی در حکومت اسلامی قطع نظر از مصداق های آن ایفا می کند، همان تحکیم ارکان حکومت و ایجاد هم دلی بین رهبر و رهرو نه به عنوان دلیل بر نصب است که از عصر نبوی و عهد علوی بوده و در زمان ظهور حضرت ولی عصر (عج) نیز طبق روایات (یبایع الناس) خواهد بود. در عصر غیبت نیز که حاکمیت با فقیه جامع الشرایط است همین نقش بر عهده بیعت است و به عنوان عاملی برای تحکیم پایه های ولایت و هم دلی و هم سویی بین ولی امر و امت اسلام خواهد بود، چراکه این سنت و سیره ای که از آغاز بوده و در انجام نیز خواهد بود دلیلی ندارد که در عصر میانی وجود نداشته باشد و ایفای نقش ننماید. در نتیجه اگر بیعت برای امام زمینه ساز اعمال امامت است برای فقیه نیز زمینه ساز اعمال ولایت و اعلام پذیرش از سوی مردم خواهد بود.

نمود بیعت در عصر غیبت

در این جا ممکن است این سوال مطرح شود که در عصر حاضر بیعت چگونه می تواند نمود پیدا کند،

به شیوه تصافق و دست دادن و یا به شیوه دیگر؟ اگر بپذیریم تصافق تنها به عنوان شیوه ای رایج در هر برهه ای از زمان، نشان اعلام حمایت و وفاداری و پذیرش اطاعت بوده است همان معنا امروز نیز در قالب دیگر نظیر اخذ رای و بیان آری یا خیر، می تواند صورت داد. توجه به این نکته لازم است که نمی گوییم بیعت همان انتخابات است و یا این که همه انتخابات تایید و اعلام پشتیبانی است بلکه می گوییم تایید و پذیرش را می توان از طریق انجام اخذ آرا تحصیل کرد به عبارت دیگر، تصافق، که خود نوعی ابزار اعلان بوده، با دگرگونی زمان، دست خوش تحول و دگرگونی شده و به شکل اخذ رای جلوه گر شده است. بنا بر این اگر روزی بنا باشد بیعت مصطلح از مردم گرفته شود این شیوه، بهترین خواهد بود، افزون بر این که تصافق و دست دادن همه امت با رهبر برای مردم امکان ندارد.

نتیجه آن که: در بررسی و تطبیق این دو اصطلاح، علاوه بر در نظر گرفتن معانی بیعت و انواع آن باید به معانی مختلف رفراندوم از دیدگاه اندیشمندان غربی و ماهیت آن توجه داشت زیرا در برخی از رفراندوم ها تعهد نیست بلکه یک نوع خواست است. از این رو برخی از انواع بیعت با رفراندوم همخوانی پیدا می کند و برخی نه. بر این اساس رفراندوم و رأی گیری همگانی می تواند یکی از کارکردهای اساسی بیعت - یعنی پذیرش و تأیید حاکم را - به دنبال داشته باشد و آری یا نه هم در رفراندوم منافاتی با این

موضوع ندارد زیرا در بیعت نیز یا شخص بیعت می کند یا این که بیعت نکرده و آن حاکم یا نظام را نمی پذیرد.

پی نوشت ها:

۱. ترتیب کتاب العین, بیع.
۲. مفردات, بیع.
۳. النهایه فی غریب الحدیث والاثرو, بیع.
۴. همان.
۵. مقدمه ابن خلدون (مترجم), ج ۱, ص ۴۰۰.
۶. دراسات فی ولایه الفقیه ج ۱, ص ۵۲۳.
۷. معالم الحکومه الاسلامیه, ص ۲۶۰.
۸. انوار الفقاهه, ج ۱, ص ۵۱۷.
۹. ممتحنه (۶۰) آیه ۱۲.
۱۰. سنن النسائی, ج ۷, ص ۳۸.
۱۱. فتح (۴۸) آیه ۱۰.
۱۲. سنن النسائی, ج ۷, ص ۱۴۱.
۱۳. الاعتقاد والهدایه الی سبیل الرشاد, ص ۲۷۵.
۱۴. ارشاد مفید, ج ۱, ص ۲۳۵.
۱۵. نهج البلاغه, صبحی صالح, نامه ۵۴.
۱۶. تفسیر الدرالمثور, ج ۷, ص ۵۱۷.
۱۷. همان, ص ۵۲۲.

۱۸. همان, ص ۵۲۲.
۱۹. همان.
۲۰. سنن النسائي, ج ۷, ص ۱۳۷۱۴۳.
۲۱. تاريخ طبرى, ج ۲, ص ۹۴.
۲۲. طبرسى, احتجاج, ص ۶۴ و ۵۶.
۲۳. تاريخ طبرى, ج ۲, ص ۴۴۹ فروع ولايت, ص ۱۵۵.
۲۴. نهج البلاغه فيض, ص ۸۴۰.
۲۵. كشف الغمه, ج ۲, ص ۱۵۸.
۲۶. مقاتل الطالبين, ص ۳۵, به نقل از دراسات فى ولايه الفقيه, ج ۱, ص ۵۰۶.
۲۷. كشف الغمه, ج ۲, ص ۲۵۴.
۲۸. ارشاد مفيد, ج ۲, ص ۳۸.
۲۹. همان, ص ۹۴.
۳۰. همان, ص ۱۶۸.
۳۱. عيون الاخبار, ج ۲, ص ۲۳۸.
۳۲. غيبه نعمانى, ص ۲۶۲.
۳۳. همان, ص ۲۶۳.
۳۴. فتح (۴۸) آيه ۱۰.
۳۵. همان, آيه ۱۸.
۳۶. توبه (۹) آيه ۸۴.
۳۷. ممتحنه (۶۰) آيه ۱۲.

٣٨. نورالثقلين، ج ٥، ص ٣٠٧ وسائل الشيعة، ابواب مقدمات نكاح، باب ١١٧، ح ٤.

٣٩. بحار الانوار، ج ٦٨، ص ٣٩٥.

٤٠. الدر المنثور، ج ٨، ص ١٣٩.

٤١. همان، ص ١٣٩ موطا، ص ٦٥١.

٤٢. سنن النسائي، ج ٧، ص ١٤١.

٤٣. همان، ص ١٣٩.

٤٤. نهج البلاغه صبحي صالح، نامه ٦، و نیز ر.ك: نامه ٧ و ٩ و ٥٤ و خطبه ٨ و ٣٤.

٤٥. تاريخ طبري، ج ٢، ص ٩٤ و ١٧ و تاريخ پیامبر اسلام، ص ١٨١ و

۴۶. سیره ابن هشام (دار احیاء التراث العربی)، ج ۲، ص ۷۵ و ۹۷.

۴۷. تاریخ پیامبر اسلام، ص ۱۹۰.

۴۸. همان، ص ۶۶۳.

۴۹. خلیفه اول با بیعت دو مرحله ای (بیعت خاص در سقیفه و بیعت عام در مسجد)، و خلیفه دوم به وصیت خلیفه اول، خلیفه سوم با رای اکثریت شورای تعیینی و بالاخره خلیفه چهارم با بیعت مردم معرفی شدند.

۵۰. نهج البلاغه صبحی صالح، نامه ۶.

۵۱. همان، خطبه ۸.

۵۲. همان، نامه ۵۴.

۵۳. ارشاد مفید، ج ۱، ص ۲۳۷.

۵۴. نهج البلاغه صبحی صالح، خطبه ۳.

۵۵. همان، نامه ۶۲.

۵۶. دراسات فی ولایه الفقیه، ج ۱، ص ۵۲۳.

۵۷. انوار الفقاهه، بیع، ج ۱، ص ۵۲۶.

۵۸. معالم الحکومه الاسلامیه، ص ۲۶۲.

۵۹. انوار الفقاهه، بیع، ج ۱، ص ۵۱۶.

۶۰. نهج البلاغه، خطبه ۳ انوار الفقاهه، بیع، ج ۱، ص ۵۲۶.

۶۱. نهج البلاغه صبحی صالح، خطبه ۳۴.

۶۲. ارشاد مفید، ج ۱، ص ۲۳۷.

۶۳. بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۶۸.

۶۴. نهج البلاغه صبحی صالح، نامه ۶.

۶۵. ارشاد مفید، ج ۱، ص ۲۳۷.

۶۶. نهج البلاغه صبحی صالح، نامه ۷.

۶۷. همان، نامه ۱.

۶۸. همان، خطبه ۱۳۶.

۶۹. ر.ک: الاسکانی، المعیار والموازنه، ص ۳۸.

۷۰. دراسات فی ولایه الفقیه، ج ۱، ص ۴۹۳.

۷۱. معالم الحکومه الاسلامیه، ص ۲۵۸.

۷۲. محمد هادی معرفت، ولایت فقیه، ص ۱۳۴ انوار الفقاهه (بیع)، ج ۱، ص ۵۱۹.

۷۳. ر.ک: قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مصوب ۱۳۶۸، اصل ۱۰۷.

(فصلنامه حکومت اسلامی شماره ۵)

مشروعیت حکومت اسلامی یعنی چه؟

پرسش

مشروعیت حکومت اسلامی یعنی چه؟

پاسخ

مفهوم مشروعیت که از فلسفه سیاسی اسلام مطرح می شود مفهومی اصطلاحی دارد که نباید با معنای لغوی این واژه و واژه های هم خانواده اش اشتباه گرفت؛ به عبارت دیگر نباید مشروعیت را با «مشروع» و «متشرعه» و «متشرعین» که از شرع به معنای دین گرفته شده است همسان گرفت.

بنابراین، معنای این واژه در مباحث سیاسی تقریباً مرادف «قانونی» بودن است. و چون حکومتی مشروع بود، پس موظف اند از آن اطاعت کنند، و با توجه به این معنا مشروعیت یعنی «حقانیت» زیرا میان «حق حاکمیت» و تکلیف مردم در اطاعت تلازم

برقرار است (۱).

« بخش پاسخ به سؤالات »

(۱) نقل با اختصار از کتاب پرسش ها و پاسخ ها، آیت الله مصباح یزدی.

ملاک مشروعیت حکومت اسلامی چیست؟

پرسش

ملاک مشروعیت حکومت اسلامی چیست؟

پاسخ

بر اساس بینش و عقیده اسلامی، چون خدای متعال مالک کل جهان است و همه عالم هستی مَلِک مَلِک خداوند است. هیچ کس حق تصرف در چیزی را ندارد مگر با اذن پروردگار عالم، زیرا او مالک حقیقی است و حکومت بر انسانها نیز در اصل حق خدای متعال می باشد و از شؤون ربوبیت او است. هیچ کس حق حاکمیت بر دیگری ندارد مگر آنکه از طرف خدای متعال مأذون باشد، یعنی حکومت کسی که از طرف خداوند نصب شده باشد، مشروع است.

مصدق بارز و مورد قبول همه مسلمانان جهان حکومت رسول گرامی اسلام «صلی الله علیه وآله» می باشد و ما شیعیان معتقدیم که خداوند متعال بعد از رسول گرامی اش، امامان معصوم «علیهم السلام» را هم به عنوان جانشینان رسول اکرم «صلی الله علیه وآله» نصب فرموده است و آنها از طرف خداوند متعال منصوب شده اند که در بحث امامت مطرح شده است.

ولی در زمان غیبت معصومین چگونه مشروعیت حکومت اسلامی فهمیده می شود؟

آنچه که از روایات موجود در کتب فقهی و روایی شیعی به دست می آید این است که در زمان غیبت، فقیهی که واجد شرایط مذکور در روایات باشد حق حاکمیت دارد و به تعبیر برخی روایات از طرف معصومان «علیهم السلام» به حکومت نصب شده است. پس مشروعیت حکومت فقها زائیده نصب عام آنان از سوی معصومان «علیهم السلام» است (۲).

« بخش پاسخ به سؤالات »

(۲) نقل با اختصار از کتاب پرسش ها و پاسخ ها، آیت الله مصباح یزدی.

چه اشکالی دارد که رأی مردم را در مشروعیت حکومت اسلامی دخیل بدانیم؟

چه اشکالی دارد که رأی مردم را در مشروعیت حکومت اسلامی دخیل بدانیم؟

پاسخ

اگر بخواهیم رأی مردم را در مشروعیت حکومت فقیه دخیل بدانیم باید ملتزم شویم که مشروعیت دو جزء دارد و یک جز آن رأی مردم است و با عدم رأی مردم مشروعیتی برای حکومت فقیه وجود ندارد. التزام به این سخن یعنی مردم حق حاکمیت دارند آنهم در عرض حق حاکمیت خداوند، در حالی که گفتیم حق حاکمیت فقط از آن خدای متعال می باشد و هیچ کس جز ذات احدیت مالک حقیقی هیچ چیز نیست تا حقی برای او به وجود آورد. پس رأی مردم هیچ نقشی در مشروعیت نظام الهی ندارد و فقط خواست تشریحی خدای تبارک و تعالی است که برای حکومت اسلامی مشروعیت می آورد (۳).

« بخش پاسخ به سؤالات »

(۳) نقل با اختصار از کتاب پرسش ها و پاسخ ها، آیت الله مصباح یزدی.

با توجه به مشروعیت اسلامی مردم دیگر چه نقشی دارند؟

پرسش

با توجه به مشروعیت اسلامی مردم دیگر چه نقشی دارند؟

پاسخ

نقش اساسی در حکومت، تحقق آن است که این را مردم مسلمان عهده دار می باشند در واقع نقش مردم عیبت و تحقق بخشیدن به حکومت اسلامی است، زیرا گفته شد ملاک مشروعیت انتصاب خداوند است ولی تحقق این اراده خداوند به اقبال و پذیرش مردم می باشد. همانطوری که خداوند حضرت علی «علیه السلام» به جانشینی پیامبر برگزیده بود ولی مردم از قبول این امر سرپیچی کردند و حضرت ۲۵ سال خانه نشین شده بود. پس مشروعیت حکومت حضرت علی «علیه السلام» با نصب الهی محقق شده بود ولی تحقق آن در خارج به خاطر عدم استقبال مردم به تعویق افتاده بود (۱).

« بخش پاسخ به سؤالات »

(۱) نقل با اختصار از کتاب پرسش ها و پاسخ ها، آیت الله مصباح یزدی.

اگر مشروعیت حاکم اسلامی به آراء مردم نیست، پس چه لزومی به انتخابات خبرگان است؟

پرسش

اگر مشروعیت حاکم اسلامی به آراء مردم نیست، پس چه لزومی به انتخابات خبرگان است؟

پاسخ

اینکه مردم در مشروعیت بخشیدن به حاکم اسلامی هیچ نقشی ندارند ولی در فقه بحثی است بنام «بینه» که با بینه است که حجت شرعی تحقق پیدا می کند. توضیح اینکه: مردم با رأی دادن به خبرگان، رجوع به بینه کرده اند یعنی کارشناسان دینی را برگزیده اند تا سخن آنان به عنوان حجت شرعی اعتبار داشته باشد و ای امر تازگی ندارد زیرا مردم همیشه در امور شرعی خویش به بینه رجوع می کنند، مثلاً برای تشخیص مرجع تقلید به افراد خبره عادل مراجعه می کنند تا حجت شرعی داشته باشند، با این تحلیل انتخابات زمینه ای برای کشف رهبر می شود، و روشن است که بهترین راه برای تشخیص فقیه جامع الشرایط رهبری، مراجعه به خبرگان است (۱).

« بخش پاسخ به سؤالات »

(۱) نقل با اختصار از کتاب پرسش ها و پاسخ ها، آیت الله مصباح یزدی.

آیا عدم پذیرش امام حسین (ع) از سوی مردم نقشی در مشروعیت ایشان داشت ؟

پرسش

آیا عدم پذیرش امام حسین (ع) از سوی مردم نقشی در مشروعیت ایشان داشت ؟

پاسخ

در جواب نکته دوم (عدم پذیرش امام حسین (ع) از سوی مردم) نیز به موارد ذیل توجه کنید:

الف) پیامبران الهی و ائمه هدی (ع) سمت پیامبری و امامت خود را با رأی مردم کسب نمی کنند؛ بلکه این یکسمتی است ربانی و خداوند هم نیک می داند که بار این سمت خطیر را بر دوش چه کسی قرار دهد: الله يعلم حیث یجعل رسالته ، (انعام، آیه ۱۲۴) و اصولاً علم و عصمت آن ستارگان درخشان به گونه ای نیست که در دسترس افراد بشر باشد. حضرت رضا (ع) در وصف ائمه هدی (ع) می فرماید: ان الامامه اجلّ قدرا واعظم شانا و اعلى مكانا... من انیبلغها الناس بعقولهم، او ینالوها بارائهم

او یقیموا اماما باختیارهم ؛ همانا منصب امامت قدر و منزلتش والاتر و شأنش بزرگ تر و مکانتش رفیع تر از آن است که مردم با عقول خود به آن دسترسی پیدا کنند یا با اختیار خود بخواهند امامی را نصب کنند {M}»، (عیون اخبارالرضا، ج ۲، ص ۱۹۶). پس مردم چه رأی بدهند یا ندهند ائمه از جمله امام حسین (ع) از سمت امامت و رهبری برخوردار بودند.

ب) در این جا ممکن است سؤالی مطرح شود که به هر تقدیر آیا پذیرش یا عدم پذیرش مردم هیچ نقشی ندارد؟ جواب این است که پذیرش مردم تنها در عینیت بخشیدن امامت در جامعه می تواند نقش داشته باشند؛ یعنی آن جا که مردم به طرف حضرت علی (ع) نرفتند و به ایشان رأی ندادند، باز هم حضرت علی (ع) امام بود، لکن امامت آنحضرت عینیت پیدا نکرد و آن جا که به سمت حضرتش رفته و ایشان را بر کرسی

خلافت نشانند این امامت عینیت پیدا کرد. با این بیان تعبیر به این که «چون مردم امام حسین(ع) را نخواستند ایشان از مشروعیت ساقط شد» هرگز صحیح نیست؛ چون امامت و رهبری ائمه هدی(ع) سمتی نیست که قائم به رأی مردم باشد. البته چون مردم از امام حسین(ع) حمایت نکردند، رهبری آن حضرت عینیت پیدا نکرد.

ج) نکته دیگر این که در عقیده برخی، مشروعیت به قدرت است و آنان بدین وسیله هر سلطه جابرانه و ظالمانه را توجیه می کنند و اگر خواست و میل درونی مردم منشأ مشروعیت باشد، اتفاقاً علاقه و خواست قلبی مردم نسبت به امام حسین خیلی زیاد بود و شاهد این مطلب نامه هایی بود که به امام می نوشتند و ارادت خود را بدین وسیله ابراز می داشتند. بزرگان و مورخان نیز در این زمینه مطالب زیادی نقل کرده اند از جمله این که امام حسین(ع) هنگام سفر به سوی عراق در محلی به نام صِفَاح با فرزدق برخورد کرد که از کوفه می آمد. اوضاع کوفه را پرسید، وی جواب داد: دل های مردم با تو؛ ولی شمشیرهایشان علیه تو است.

{(حیاه الامام الحسین، ج ۳، ص ۶۱)}

مشروعیت حکومت به چه معناست ؟

پرسش

مشروعیت حکومت به چه معناست ؟

پاسخ

بهتر است ابتدا توضیحی درباره مفاهیم اصلی سؤال داده شود ، سپس به پاسخ پردازیم . حکومت گرچه تعریفهای مختلفی از این واژه در کتب علوم سیاسی ارائه شده است ، اما می توان حکومت را به طور ساده این گونه تعریف کرد : حکومت ارگانی رسمی است که بر رفتارهای اجتماعی افراد جامعه نظارت داشته ، و سعی می کند به رفتارهای اجتماعی مردم جهت ببخشد . اگر مردم از طریق مسالمت آمیز ، جهت دهی را پذیرا شدند ، مطلوب حاصل است و گرنه حکومت با توسل به قوه قهریه اهدافش را دنبال می کند ؛ یعنی اگر کسانی از مقررات وضع شده که برای رسیدن به هدف مورد نظر حکومت لازم است ، تخلف کنند با کمک دستگاههای انتظامی مجبور به پذیرفتن مقررات می شوند . که این تعریف شامل حکومتهای مشروع و نامشروع می شود . ضرورت حکومت در نظریات مختلفی که درباره حکومت گفته شده است به ضرورت وجود حکومت در جامعه اعتراف شده است . تنها مکتب (آنارشیسم) منکر ضرورت وجود حکومت است . آنارشیستها معتقدند بشر می تواند با اصول اخلاقی ، زندگی اجتماعی خویش را اداره کند و نیازی به حکومت نیست . آنها معتقدند باید آن چنان حرکت کرد که به این نتیجه رسید ؛ یعنی باید مردم چنان تعلیم و تربیتی دارا باشند که بدون نیاز به حکومت ، جامعه را اداره کنند . مکاتب دیگر ، این نظریه را منافی با واقعیات و به تعبیری آن را غیر واقع بینانه می دانند در طول قرنهای بلکه هزاران سال

تجربه

نشان داده است در هر جامعه ای افرادی هستند که به قوانین اخلاقی ملتزم نیستند و اگر قدرتی آنان را مهار نکند، زندگی اجتماعی را به هرج و مرج می کشانند. مفهوم مشروعیت مشروعیتی که در فلسفه سیاست مطرح می شود مفهومی اصطلاحی دارد که نباید آن را بامعنای لغوی این واژه و واژه های هم خانواده اش اشتباه گرفت؛ به عبارت دیگر نباید (مشروعیت) را با (مشروع)، (مشرعه) و (مشرعین) که از (شرع) به معنای دین گرفته شده همسان گرفت. بنابراین، معنای این واژه در مباحث سیاسی تقریباً مرادف قانونی بودن است. هنگامی که پذیرفتیم حکومت ضرورت دارد و اساسش به این است که دستوری از مقامی صادر شود و دیگران به آن عمل کنند، قوام حکومت به وجود شخص یا گروهی است که (حاکم) اند و همین طور به انسانهایی که می بایست دستورات شخص یا گروه حاکم را بپذیرند و بدان عمل کنند. آیا مردم از هر دستوری باید اطاعت کنند؟ آیا هر شخص یا گروهی حق دارد و می تواند که دستور دهد؟ در طول تاریخ کسانی بوده اند که با زور بر مردم تسلط یافته و بر آنان حکم فرمایی کرده اند، ولی شایستگی فرمانروایی را نداشته اند. در مقابل، گاهی فرد یا افراد شایسته ای بوده اند که مردم می بایست از آنان اطاعت کنند. با توجه به نکته فوق می توان گفت منظور از (مشروعیت) این است که کسی حق حاکمیت و در دست گرفتن

قدرت و حکومت را داشته باشد، و مردم وظیفه خواهند داشت از آن حاکم اطاعت کنند. تلازم میان حق و تکلیف با توجه به معنایی که از مشروعیت ارائه شد، میان (حق حاکمیت) و (تکلیف مردم در اطاعت) تلازم و به اصطلاح منطقی، تضایف برقرار است. یعنی وقتی کسی (حق) داشت، دیگران (تکلیف) دارند آن حق را رعایت کنند. برای تقریب به ذهن به این مثال توجه کنید: وقتی می‌گوییم: پدر حق دارد به فرزندش دستور بدهد، یعنی چه؟ یعنی فرزند باید اطاعت کند. این (حق) و آن (تکلیف به اطاعت) از هم جدا شدنی نیستند. تقدم و تاخیر میان این دو نیست. اگر هم تقدم و تاخیر در نظر بگیریم ثمره عملی ندارد. به هر حال وقتی می‌گوئیم حاکم (حق) دارد فرمان بدهد، یعنی مردم باید به دستورش عمل کنند. و مکلف اند از وی اطاعت کنند. پس می‌توان گفت: (مشروعیت) یعنی (حقانیت). باید توجه داشت در اینجا فقط قصد روشن ساختن مفهوم (مشروعیت) را داریم، نه چیز دیگر، یعنی گاه در تعریف، فقط مفهوم را توضیح می‌دهند و گاه در تعریف توجه به مصادیق خارجی مفهوم، چگونگی تحقق آن مصادیق، مولفه‌های پیدایش آن مصادیق و امثال آن دارند. اگر بخواهیم به معنای اخیر توجه کنیم، باید وارد مسائل دیگری مانند معیار مشروعیت، نظرات

مختلف درباره آن و دیگر مباحث بشویم ، ولی اکنون ما فقط درصدد بیان مفهوم هستیم . توضیحی درباره حق گفتیم که مشروعیت حکومت یعنی حق حکومت بر مردم . در میان مردم این باور وجود دارد که در هر جامعه ای کسانی حق دارند بر مردم حکومت کنند و کسان دیگری چنین حقی را ندارند . پس اگر گفته شود فلان حکومت مشروع است ، یعنی حق است ، بدین معنا نیست که دستورهای آن حکومت ، حق و مطابق با واقعیت است . حقی که در اینجا گفته می شود ، مفهومی اعتباری است که در روابط اجتماعی مطرح می گردد . اکنون ما درباره معیار حق داشتن ، چگونگی دریافت حق ، منبع اعطا کننده حق و ... سخن نمی گوئیم و فقط بحث مفهومی مورد نظر ماست . هر کس از مشروعیت یک حکومت سخن به میان می آورد ، تصورش این است که کسانی حق حکومت کردن دارند و کسانی دیگر چنین حقی ندارند . مثلاً خردسالان ، دیوانه ها ، افراد عقب مانده ذهنی ، افراد جاهل و بی سواد و امثال آنها حق ندارند که بر دیگران حکم کنند و فرمان برانند . حق حاکمیت چرا و لزوم اطاعت به چه دلیل ؟ گفته شد (حق حاکمیت) و (تکلیف به اطاعت) با هم ملازمند . پس تفاوتی نیست اگر پرسیم : چرا حاکم حق دارد دستور دهد ، یا اینکه سؤال کنیم : چرا باید مردم از حاکم پیروی کنند و دستورهای او را اجرا نمایند . اگر پذیرفتیم که اولاً : در هر جامعه ای باید حکومتی وجود داشته

باشد، و ثانياً: حکومت، به معنای تدبیر امور اجتماعی یک جامعه است؛ باید بپذیریم کسانی حق دستور دادن و حکم کردن دارند، و در مقابل، مردم مکلف اند دستوره‌های حاکم یا هیات حاکمه را اطاعت کنند. اگر دستوری در کار نباشد، دیگر حکومتی وجود نخواهد داشت. اگر دستور و اوامری باشد، ولی کسی اطاعت نکند، حکومت بیهوده خواهد بود و اعتبار حاکم و محکوم بی فایده است. دلایل عقلی که رابطه حاکم و محکوم یا رئیس و مروس و یا امام و امت را به وجود می آورد، مثل این که بدون داشتن چنین رابطه‌ای مصالح جامعه تامین نمی شود، همان دلیلهای ثابت می کند حاکم حق حکم کردن دارد و مردم باید از او اطاعت کنند. تاکید می کنیم اصل لزوم حکومت و حق حاکم در دستور دادن و وظیفه مردم در اطاعت، امری جدا از این است که به چه دلیلی حاکم حق حکومت دارد و چرا مردم وظیفه اطاعت کردن دارند. اکنون بحث در مساله نخست است، نه مساله اخیر. در جای دیگر به این مبحث خواهیم پرداخت که آیا مشروعیت از سوی خواست مردم و مقبولیت عامه است، یا از جای دیگر نشأت می گیرد، و در نهایت نظر اسلام درباره مشروعیت را بررسی خواهیم کرد.

ملاک مشروعیت حکومت چیست؟

پرسش

ملاک مشروعیت حکومت چیست؟

پاسخ

درباره ملاک مشروعیت حکومت، دیدگاههای متعددی وجود دارد. در اینجا به چند نظریه مشهور به صورت گذرا اشاره می کنیم: ۱. نظریه قرارداد اجتماعی: این نظریه مشروعیت حکومت را از قرارداد اجتماعی می داند؛ بدین معنا که بین شهروندان و دولت قراردادی منعقد شده که بر اساس آن، شهروندان خود را ملزم به پیروی از دستوره‌های حکومت می دانند، و در مقابل حکومت هم متعهد است که امنیت، نظم و رفاه شهروندان را فراهم سازد. در اینکه طرفین قرار داد اجتماعی چه کسانی هستند نظرات متفاوتی اظهار شده، که یکی از آنها این است که یک طرف قرارداد شهروندان هستند و طرف دیگر حاکم یا دولت. نظریه دیگر این است که بین خود شهروندان این قرارداد منعقد می شود.

۲. نظریه رضایت: رضایت شهروندان معیار مشروعیت است؛ یعنی وقتی افراد جامعه به حکومتی راضی بودند اطاعت از دستوره‌های حکومت بر آنان لازم است. رضایت افراد باعث می شود آنان خود را به الزام سیاسی وارد کرده، حکومت حق دستور دادن بدانان را پیدا می کند.

۳. نظریه اراده عمومی: اگر همه مردم یا اکثریت آنان خواهان حاکمیت کسانی باشند، حکومت آنان مشروع می شود. معیار مشروعیت، خواست عمومی مردم است.

۴. نظریه عدالت: اگر حکومتی برای عدالت تلاش کند، مشروع است. عدالت است که زاینده الزام سیاسی است.

۵. نظریه سعادت یا ارزشهای اخلاقی : مشروعیت یک حکومت در گرو آن است که حکومت برای سعادت

افراد جامعه و برقراری ارزشهای اخلاقی تلاش کند. دلیل اینکه مردم ملزم به پیروی از حکومت اند، این است که حکومت به دنبال سعادت آنان است.

۶. نظریه مرجعیت امر الهی یا حکومت الهی: معیار مشروعیت یک حکومت، حق الهی و امر اوست حکومت دینی در واقع بر اساس همین نظریه است. توضیح هر کدام از این نظریات در کتب فلسفه سیاسی ذکر شده است. ما به اختصار به نقد و بررسی این نظریات می پردازیم. این شش نظریه را می توان به سه محور اساسی برگرداند: خواست مردم، عدالت یا مطلق ارزشهای اخلاقی، و حکومت دینی (الهی). خواست مردم طبق سه نظریه نخست، معیار مشروعیت، خواست مردم است. اگر معیار مشروعیت خواست مردم باشد، لازمه اش آن است که اگر مردم حکومتی را نخواستند آن حکومت نامشروع باشد - هر چند آن حکومت در پی مصالح مردم باشد - و اگر مردم خواستار حکومتی بودند آن حکومت مشروع گردد هر چند بر خلاف مصالح مردم حرکت کند و ارزشهای اخلاقی را رعایت نکند. در اینجا باید ریشه یابی کرد که پایه و اساس ارزشهای اخلاقی چیست؟ در قرون اخیر گرایشی در فلسفه اخلاق پدید آمده که پایه و اساس ارزشهای اخلاقی را خواست مردم می داند (پوزیتویسم اخلاقی). بر اساس این گرایش همیشه خواست مردم و ارزشهای اخلاقی همسان و همسویند و هیچ اختلافی با هم پیدا نمی کنند. وقتی حکومتی مورد خواست مردم بود، لزوماً آن حکومت رعایت کننده ارزشهای اخلاقی خواهد بود.

. ولی باید دانست گرایشهای دیگری در فلسفه اخلاق نیز هست ؛ از جمله (فلسفه اخلاقی اسلام) که معتقد است بین خواست مردم و ارزشهای اخلاقی ، همیشه همخوانی نیست . بر اساس این گرایش اشکال فوق مطرح خواهد شد . اشکال دیگر این است که اگر اکثریت جامعه حکومتی را خواستند ، تکلیف اقلیتی که چنین حکومتی را نمی خواهند چه می شود ؟ چرا این اقلیت ملزم به اطاعت از اوامر حکومت باشند ؟ این اشکال بسیار جدی است و در برابر دموکراسی به معنای (حکومت اکثریت) بسیار منطقی جلوه می کند . همین طور است اگر افرادی موافقت مشروط به حکومتی داشته باشند ، ولی حکومت به آن شرط عمل نکند ؛ آیا این حکومت مشروعیتی خواهد داشت و آن افراد التزامی به آن حکومت پیدا خواهند کرد ؟ درباره سه نظریه نخست اشکالات خاص و جزئی دیگری مطرح است که برای دوری از اطاله کلام از بیان آنها خودداری می کنیم . عدالت یا مطلق ارزشهای اخلاقی اگر معیار مشروعیت حکومت را عدالت و یا ارزشهای اخلاقی بدانیم آن گونه که در نظریه چهارم و پنجم بیان شد مشروعیت دستورها و اوامر حکومت توجیه شده است ، ولی نسبت به دلیل اعتبار حاکم یا گروه حاکم سخنی گفته نشده است ؛ یعنی اگر قانونی عادلانه و یا تامین کننده ارزشهای اخلاقی بود ، اعتبار و مشروعیت می یابد ، همان گونه که در نظریه چهارم و پنجم مطرح شده است . با این سخن اعتبار قانون تثبیت شده است ولی سخن در اعتبار و مشروعیت حاکم است ؛ یعنی در بحث

مشروعیت حکومت سخن در این است که به چه معیاری حاکم یا گروه حاکم حق فرمان دادن و دستور صادر کردن دارند . به عبارت دیگر : وقتی قانون و دستوری عادلانه بود ، لازم الاجراست ، ولی چرا اجرای این قانون به دست شخص حاکم باشد ؟ عادلانه بودن فرمان ، توجیه گر حکومت به دست شخص یا گروه خاصی نیست . این ایراد در نظریه چهارم و پنجم مسکوت مانده است . حکومت دینی و الهی اگر نظریه ششم را بپذیریم ، اشکالات وارده بر نظریات قبلی ، بر این نظریه وارد نیست . چون همه کسانی که به وجود خدا معتقد هستند ، خدا را مالک و سلطان (دارای تسلط تکوینی بر مردم) می دانند . اگر خدا آفریدگار انسانهاست ، چرا حق دستور دادن و حکم کردن نداشته باشد ؟ از سوی دیگر کسانی که معتقد به وجود خدا هستند ، بر این باورند که احکام الهی به سود خدا نیست ، بلکه در جهت مصالح مردم است ، همچنین این احکام عادلانه و مطابق با ارزشهای اخلاقی است . پس اگر خدا حکم کند ، لزوم اطاعت از آن بدون اشکال است . اگر خدا کسی را برای اجرای حکم الهی معین کند ، او حق حاکمیت دارد . و حکومت او با اشکالی رو به رو نخواهد شد . حکومت پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام با نصب خاص الهی صورت گرفته است و حکومت ولی فقیه در زمان غیبت امام معصوم علیه السلام با نصب عام از طرف امام معصوم انجام شده است که

خودوی منصوب خداست .

ملاک مشروعیت حکومت از دیدگاه اسلام چیست ؟

پرسش

ملاک مشروعیت حکومت از دیدگاه اسلام چیست ؟

پاسخ

مقدمتا باید گفت وقتی می خواهیم مساله ای را از دیدگاه اسلام بررسی کنیم ، از آن رو که اسلام به مذاهب متعددی منشعب شده ، و مشهورترین آن مذاهب شیعه و سنی است ، باید حداقل دیدگاه این دو مذهب ارائه گردد . گاه شیعه و سنی در یک مساله اتفاق نظر دارند ، ولی گاه این دو مذهب از هم جدا می شوند و بالاخره ممکن است حتی میان علمای شیعی در یک مساله وحدت نظر وجود نداشته باشد . در معیار مشروعیت حکومت ، شیعه و سنی متفقند که : اگر خدا کسی را برای حکومت تعیین کند ، حکومت او مشروعیت دارد و او دارای حق حاکمیت است ؛ زیرا بر اساس بینش اسلامی همه جهان ملک طلق خداست و همه چیز از آن اوست . هیچ کس حق تصرف در چیزی را ندارد مگر با اجازه خدایی که مالک حقیقی همه است . حکومت بر انسانها هم در اصل حق خداست و از شوون ربوبیت اوست . هیچ کس حق حاکمیت بر دیگری را ندارد مگر آنکه از طرف خدای متعال ماذون باشد ؛ یعنی حکومت کسی که از طرف خدا نصب شده باشد ، مشروع است . حکومت پیامبر صلی الله علیه و آله بهترین نمونه حکومت دینی یک مصداق از این حکومت که مورد قبول شیعه و سنی است - حکومت رسول الله صلی الله علیه و آله است . همه مسلمانان اتفاق نظر دارند حکومت رسول الله صلی الله علیه و آله به دلیل نصب الهی ، مشروع بوده است .

از نظر اهل تسنن بجز رسول الله کس دیگری از سوی خدای متعال به حکومت نصب نشده است، ولی شیعیان معتقدند پس از رسول الله صلی الله علیه و آله امامان معصوم علیهم السلام نیز از سوی خدای متعال به حکومت منصوب شده اند. باید توجه داشت ولایت و حکومت معصومان پس از رسول خدا - به واسطه نصب رسول الله نیست، بلکه اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله، حضرت علی علیه السلام را به عنوان جانشین خویش معرفی کرده اند، ابلاغ تعیین الهی بوده است. حضرت علی علیه السلام از طرف خدا برای ولایت و حکومت منصوب شده بود. درباره دیگر امامان نیز همین گونه است. لیکن مطلب دیگری که مطرح است این است که: آیا از جانب خدا کسی در زمان غیبت معصوم علیه السلام برای حکومت نصب شده است؟ آنچه از روایات موجود در کتابهای روایی شیعی استفاده می شود این است که در زمان غیبت، فقیهی که واجد شرایط مذکور در روایات باشد، حق حاکمیت دارد و به تعبیر برخی روایات از طرف معصومان علیهم السلام به حکومت نصب شده است. مشروعیت حکومت فقها زاییده نصب عام آنان از سوی معصومان است که آنان نیز منصوب خاص از جانب خدای متعال هستند. از نظر شیعه به همان معیاری که حکومت رسول الله صلی الله علیه و آله مشروعیت دارد، حکومت امامان معصوم و نیز ولایت فقیه در زمان غیبت مشروعیت خواهد داشت، یعنی مشروعیت حکومت هیچ گاه مشروط به رای انسانها نبوده، بلکه امری الهی و با نصب

او بوده است . تفاوت نصب امامان معصوم با نصب فقها در این است که معصومان علیهم السلام به صورت معین نصب شده اند ، ولی نصب فقها عام بوده و در هر زمانی برخی از آنها ماذون به حکومت هستند . مشروعیت حکومت از دیدگاه اهل تسنن از دیدگاه اهل تسنن - که بجز رسول الله صلی الله علیه و آله هیچ کس از طرف خدامنصوب نشده است - حکومت چگونه ، مشروعیت می یابد ؟ در جواب باید گفت : سه راه برای مشروعیت حکومت وجود دارد ؛ اول : اجتماع مسلمانان برای حکومت یک فرد ؛ دوم : نصب توسط خلیفه قبلی . سوم : تعیین اهل حل و عقد . راه سوم معروفترین راه حصول مشروعیت از نظر اهل تسنن است و مقصود از آن این است که اگر بزرگان مسلمانان - که اهل نظر و رای هستند - اجماع کنند و کسی را برای حکومت معین نمایند ، حکومت او مشروعیت خواهد داشت . برخی دیدگاه اهل تسنن در مساله مشروعیت حکومت را با دموکراسی غربی یکسان دانسته و حتی از این راه خواسته اند اسلام را پیشتاز دموکراسی بدانند . در جای دیگر به بررسی دیدگاه اهل تسنن درباره مشروعیت حکومت خواهیم پرداخت و عدم همخوانی نظریه اهل تسنن با دموکراسی را بیان خواهیم کرد .

اگر مشروعیت حاکم اسلامی منوط به آرای مردم نیست ، انتخابات چرا ؟

پرسش

اگر مشروعیت حاکم اسلامی منوط به آرای مردم نیست ، انتخابات چرا ؟

پاسخ

شایسته است ابتدا به چند نظریه اشاره کنیم که معتقدند آرای مردم باید در حکومت دینی نقش داشته باشند . ۱ . برخی می گویند : حکومت یا (لیبرالی) است و توسط آرای مردم مشروعیت پیدامی کند ، و یا (فاشیستی) است و در آن مردم هیچ دخالتی ندارند . در نظام اسلامی باید آرای مردم را معتبر بدانیم ، تا انگ فاشیستی به نظام زده نشود . ۲ . معدودی از فقهای معاصر شیعه به عنوان احتمال گفته اند : در زمان غیبت معصوم ، مشروعیت حکومت منوط به آرای مردم است . ۳ . برخی معتقدند : چون از طرف خدا برای حکومت - در زمان غیبت - حکمی صادر نشده و امر و نهی ای به ما نرسیده است ، یعنی امر حکومت در عصر غیبت مسکوت مانده است ، پس این امر به مردم واگذار شده و آنان باید به حاکمیت شخص و یا اشخاصی نظر بدهند ، یعنی نظر و رای مردم نقش تعیین کننده در مشروعیت نظام دارد . ۴ . گروهی می گویند : چون توسط خدا به کسی حق حاکمیت اعطا نشده است ، خود مردم باید تصمیم بگیرند زیرا مردم بر جان و مال خویش مسلط هستند (الناس مسلطون علی اموالهم و انفسهم) : مردم حاکمیت را - که حق آنان است - به شخصی واگذار می کنند و او را وکیل خود می گردانند . - تفاوت (توکیل) با (تفویض) این

است که دراولی حق تجدید نظر داریم ، ولی در تفویض نمی توانیم از رای خود برگردیم ، - پس مشروعیت حاکمیت در هر دو صورت ، به آرای مردم است . در نقد نظریه نخست باید گفت : به چه دلیل حکومت باید در دو شکل یاد شده منحصر باشد ؟ ما شکل سومی از حکومت را می شناسیم که در آن مشروعیت ، با آرای مردم به دست نمی آید ، بلکه مشروعیت آن با حکم الهی است ، در همان حال هیچگونه تحمیلی هم بر مردم وجود ندارد ، زیرا توسل به زور برای دستیابی به حکومت مورد نظر ما روانیست . درباره نظریه دوم باید توجه کرد اکثریت فقهای شیعه ، مشروعیت حکومت در زمان غیبت را از ناحیه خدا می دانند ، اگر چه پذیرش و بیعت مردم باعث عینیت بخشیدن به حکومت دینی خواهد شد . و اگر مشروعیت ، بسته به آرای مردم باشد ، اشکالاتی پیش خواهد آمد که در نقد نظریات دیگر مطرح می شود . درباره نظریه سوم باید گفت : خدای متعال در مورد حکومت در عصر غیبت سکوت نکرده است ؛ متون دینی می گویند : مردم در زمان غیبت باید تحقیق کنند و فقیه جامع شرائط را برای حکومت بیابند و حکومت را به او بسپارند . درباره نظریه چهارم باید گفت : در بینش دینی حق حاکمیت از آن خداست ، همه چیز مملوک اوست . هیچ کس حق تصرف در چیزی را مگر با اجازه خدا ندارد ، حاکمیت بر مردم در صورتی مشروع است که با اذن خدا باشد . پس حاکمیت حق

مردم نیست ، تابخواهند آن را به کسی واگذار کنند یا کسی را وکیل نمایند . اشکالاتی - که در جای خود - بر (دموکراسی) وارد است ، بر نظریه چهارم هم وارد است ، از جمله اینکه اگر اکثر مردم حاکمیت را به کسی توکیل یا تفویض کردند ، وظیفه مخالفان چیست ؟ آیا باید اطاعت کنند ؟ چرا ؟ همچنان که می توان اشکال کرد چرا مردم حق حاکمیت را فقط به فقیه واگذار کنند ؟ اگر حق مردم است ، می توانند آن را به هر کس که بخواهند واگذارند . پس طبق نظریه چهارم ولایت فقیه ضرورت ندارد . جایگاه حقیقی مردم در حکومت دینی پس از بررسی نظریه ها ، به نظریه مورد قبول می پردازیم . گفته شد مردم هیچ مشروعیتی به حکومت فقیه نمی دهند رای و رضایت آنان باعث بوجود آمدن آن می شود . خدا به پیامبر می فرماید : [هو الذی ایدک بنصره و بالمومنین] (۱) ؛ (خداست که تو را با یاری خویش و مومنان تقویت کرد .) کمک و همدلی مردم موثر در عینیت بخشیدن به حکومت - حتی حکومت پیامبر است . حضرت امیر علیه السلام می فرماید : (لو لا حضور الحاضر و قیام الحجج بوجود الناصر ۰۰۰ لالقیتم جملها علی غاربها) (۲) می فرماید : (اگر حضور بیعت کنندگان نبود و با وجود یاوران حجت بر من تمام نمی شد ۰۰۰ رشته کار [حکومت] را از دست می گذاشتم .) همچنین از آن حضرت نقل کرده اند : (لا رای لمن لا یطاع

(۳) کسی که فرمانش پیروی نمی شود، رایی ندارد. این سخنان همگی بیانگر نقش مردم در پیدایش و تثبیت حکومت الهی، خواه حکومت رسول الله و امامان معصوم و خواه حکومت فقیه در زمان غیبت، دارد. اکنون به این مطلب می پردازیم که اگر چنین است، حکمت شرکت مردم در انتخابات خبرگان رهبری برای تعیین رهبر چیست؟ مردم با رای به خبرگان، رجوع به (بینه) کرده اند یعنی کارشناسان دینی را برگزیده اند تا سخن آنان به عنوان حجت شرعی اعتبار داشته باشد و این امر تازگی ندارد، زیرا مردم همیشه در امور شرعی خویش به (بینه) رجوع می کنند، مثلاً برای تشخیص مرجع تقلید به افراد خیره عادل مراجعه می کنند، تا حجت شرعی داشته باشند. با این تحلیل، انتخابات زمینه ای برای کشف رهبر می شود، نه اینکه به او مشروعیت ببخشد. روشن است که بهترین راه فقیه جامع شرائط رهبری، مراجعه به خبرگان است.

ملاک شما در ترجیح مشروعیت دینی بر مقبولیت مردمی چیست؟

پرسش

ملاک شما در ترجیح مشروعیت دینی بر مقبولیت مردمی چیست؟

پاسخ

به اعتقاد ما همه هستی از آن خداست. انسانها نیز همچون همه پدیده های عالم هستی، مملوک خدا هستند. بنده ای که همه چیزش از آن خداست، تصرف در او بدون اذن مالک حقیقی مجاز نخواهد بود. انسان حتی در خودش بدون اجازه خدا حق تصرف ندارد، تا چه رسد به دیگران. برای مثال ما حق نداریم دست یا چشم خود را معیوب کنیم، چرا؟ برای اینکه همه چیز از آن خداست. وقتی ما اختیار خود را نداشته باشیم، چگونه اختیار دیگران را خواهیم داشت؟ اگر کسی به هر دلیل مرتکب دزدی شد، چه کسی حق دارد او را مواخذه، جریمه، تنبیه یا حبس کند و یادستش را ببرد؟ فقط کسی که مالک حقیقی به او اذن داده باشد، می تواند اختیار دیگران را داشته باشد. ما معتقدیم این نظام باید بر اراده تشریحی الهی استوار باشد و رضایت خداوند و اذن او در امور مختلف لازم است. کاری که می کنیم، قانونی که درباره دیگران اجرامی کنیم، تصمیماتی که برای دیگران می گیریم، تصرفی که در زمینها، جنگلها، کوهها و بیابانها می کنیم، نفت، گاز، طلا، مس و معادنی که استخراج می کنیم - این کارها و تصرفات را باید با مجوز انجام دهیم. در بینش اسلامی، مجوز این تصرفات اذن خداوند است. در حد اجازه او، مجاز به تصرف هستیم. رای مردم جایگاه خود

را دارد ولی برای ما حجیت شرعی ندارد، مشروعیت نمی آورد، از این رو اگر اسلام چیزی را نهی کرده باشد، حق نداریم با رای و انتخاب خود آن را مجاز بشماریم. رای خداوند در همه جا مطاع است و اعتبار رای مردم تا وقتی است که باین تنافی نداشته باشد. بر اساس این مبانی مشروعیت دینی محور است و بر مقبولیت مردمی برتری دارد.

اگر زمانی مقبولیت عامه حاکمیت ولی فقیه از دست برود، وظیفه حاکم اسلامی چیست؟

پرسش

اگر زمانی مقبولیت عامه حاکمیت ولی فقیه از دست برود، وظیفه حاکم اسلامی چیست؟

پاسخ

از دیدگاه اعتقادی ما (مقبولیت) با (مشروعیت) تلازمی ندارد، یعنی (مشروعیت) ولایت فقیه، که ادامه ولایت معصومان علیهم السلام است، منوط به (مقبولیت) آن نیست، و (مقبولیت) فقط به حکومت دینی عینیت می بخشد، زیرا حاکم دینی حق استفاده از زور برای تحمیل حاکمیت خویش را ندارد. بر این اساس مختصراً باید گفت: اگر مقبولیت حاکمیت ولی فقیه از دست برود، مشروعیتش از دست نمی رود، بلکه تحقق حاکمیت و پیاده شدن آن با مشکل مواجهه می گردد. پیش از پرداختن به جواب تفصیلی باید گفت: فرض مطرح شده در سؤال، در زمان ما واقع نشده است و آنچه در نوشته ها و سخنان دگر اندیشان برون مرزی یا مقلدان آنها - مبنی بر عدم مقبولیت نظام اسلامی در میان مردم - ادعا می شود فقط برای ایجاد جو کاذب است. در زمان حیات امام راحل قدس سره بارها از سوی مخالفان جمهوری اسلامی تبلیغ می شد مردم ایران به دلیل مشکلات اقتصادی ناشی از جنگ و محاصره اقتصادی، از جمهوری اسلامی بریده اند، ولی ما شاهد بودیم در همان اوضاع مردم به طور گسترده در صحنه حاضر می شدند و از هیچ فداکاری دریغ نمی کردند. پس از رحلت حضرت امام جریان اجتماعی همان شکل و جهت را حفظ کرده، از این رو پشتیبانی مردم از نظام و رهبری آن محفوظ است. پس

بررسی این فرض و پاسخ گفتن به آن به معنای عدم مقبولیت نظام اسلامی و رهبری آن از سوی مردم نیست . احتمال عدم مقبولیت نظام اسلامی از سوی مردم ، به دو صورت متصور است : اول : مردم به هیچ روی حکومت دینی را نپذیرند ؛ در این صورت اگر فرض کنیم امام معصوم علیه السلام یا فقیه دارای شرایط حاکمیت ، در جامعه باشد ، به اعتقاد ما او از جانب خدا حاکم و والی است ، ولی حکومت دینی تحقق نخواهد یافت ، زیرا شرط تحقق حکومت دینی پذیرش مردم است . نمونه بسیار روشن این فرض ، ۲۵ سال خانه نشینی حضرت علی علیه السلام است . ایشان از سوی خدا به ولایت منصوب شده بودند ، ولی حاکمیت بالفعل نداشتند ، زیرا مردم با آن حضرت بیعت نکردند . دوم : این است که حاکمیت شخصی که دارای حق حاکمیت شرعی است به فعلیت رسیده باشد ؛ ولی پس از مدتی عده ای به مخالفت با او برخیزند . این فرض خود دو حالت دارد : یکی اینکه مخالفان گروه کمی هستند و قصد براندازی حکومت شرعی را - که اکثر مردم پشتیبان آن هستند - دارند ؛ شکی نیست در این حال ، حاکم شرعی موظف است با مخالفان مقابله کند و آنان را به اطاعت از حکومت شرعی وادار کند . نمونه روشن این مورد برخورد خونین حضرت امیر علیه السلام با اصحاب جمل ، صفین ، نهروان و غیره بود و در زمان کنونی برخورد جمهوری اسلامی با منافقان و گروههای الحادی محارب از همین گونه است ، زیرا روا نیست حاکم شرعی

با مسامحه و تساهل راه را برای عده ای که به سبب امیال شیطانی قصد براندازی حکومت حق و مورد قبول اکثر مردم را دارند ، باز بگذارد . صورت دوم - از این فرض - این است که بعد از تشکیل حکومت شرعی مورد پذیرش مردم ، اکثریت قاطع آنها مخالفت کنند ؛ مثلاً- بگویند : ما حکومت دینی را نمی خواهیم . با توجه به جواب اجمالی پیش باید گفت : در این حال ، حاکم شرعی ، هنوز شرعاً حاکم است ، ولی با از دست دادن مقبولیت خویش ، قدرت اعمالش حاکمیت مشروع را از دست می دهد . تنها در صورتی مشروعیت حکومت دینی از دست می رود که او یکی از شرایط لازم حاکمیت شرعی را از دست بدهد ، ولی در غیر این صورت مشروعیت باقی است . شاید بتوان دوران امامت امام حسن مجتبی علیه السلام و درگیری ایشان با معاویه و فرار سران سپاه آن حضرت به اردوگاه معاویه را نمونه ای از فرض اخیر دانست تاریخ نشان داد حضرت به علت پیروی نکردن مردم از ایشان عملاً حاکمیتی نداشتند و مجبور به پذیرش صلح تحمیلی شدند ، ولی مردم هم مکافات این بد عهدی و پیمان شکنی خود را دیدند و کسانی بر آنان مسلط شدند که دین و دنیای آنها را تباہ کردند .

با توجه به تفکیک مشروعیت از مقبولیت ، در نظام سیاسی اسلام و جایگاه مقبولیت مردمی در حکومت دینی ، قید (جمهوری) نظام ، چگونه تفسیر می شود ؟

پرسش

با توجه به تفکیک مشروعیت از مقبولیت ، در نظام سیاسی اسلام و جایگاه مقبولیت مردمی در حکومت دینی ، قید (جمهوری) نظام ، چگونه تفسیر می شود ؟

پاسخ

اصطلاح (جمهوری) در فلسفه سیاسی مفهومی متعین ، ثابت و غیر قابل تغییر ندارد . گاه این اصطلاح در مقابل رژیم سلطنتی ، گاه در برابر رژیم دیکتاتوری و خود کامه به کار می رود . نظام حکومتی در امریکا ، فرانسه و خیلی از کشورها جمهوری است . حتی شوروی سابق که رژیم سوسیالیستی داشت ، خود را جمهوری می خواند و مناطق تابع آن به عنوان جمهوریهایی شوروی خوانده می شدند و اکنون که آزاد شده و خودمختارند ، باز جمهوری های جدید به شمار می آیند با اینکه هر یک از این کشورها بادیگری - از جهات گوناگون - تفاوت دارد . اگر دقت کنیم می بینیم خیلی از کشورها که از لحاظ نوع اداره و تدبیر حکومتی ، مردمی هستند ، هنوز رژیم سلطنتی دارند ؛ مثل انگلستان ، بلژیک ، تایلند ، دانمارک ، سوئد و هلند . نباید گمان کرد (جمهوری) دقیقاً شکل خاصی از حکومت است ، تا نظام فعلی ما - که جمهوری است - همان شکل را تقلید کند . هنگامی که مردم مسلمان ایران به رهبری امام خمینی مبارزه با رژیم سلطنتی را شروع کردند و سرانجام آن را برانداختند و نظام جمهوری را به جای رژیم سلطنتی جایگزین نمودند ، بواقع حکومتی را نفی کردند که معیار مشروعیت خویش را موروثی بودن حاکمیت می دانست . مردم نظامی را جایگزین رژیم سابق

کرده اند که شکل و خصوصیات آن همخوان با موازین اسلامی و دیدگاههای دینی درباره حکومت است و بر اساس مصالحی که باید در اوضاع متغیر زمان مورد توجه قرار گیرد، تعیین می شود. از این رو باید ارزشها و احکام اسلامی مبنای عمل مسوولان نظام باشد، نه اینکه (جمهوری) بودن نظام به معنای (غیر دینی) بودن آن قلمداد شود.

نقش مردم در حکومت اسلامی چیست؟

پرسش

نقش مردم در حکومت اسلامی چیست؟

پاسخ

نقش مردم در دو جنبه قابل بررسی است: یکی در مشروعیت بخشیدن به حکومت اسلامی و دیگری در عینیت بخشیدن به آن. به اتفاق نظر مسلمانان مشروعیت حکومت رسول الله صلی الله علیه و آله از سوی خدای متعال بوده است؛ یعنی خدا حق حکومت را به ایشان عطا فرمود و رای و نظر مردم هیچ نقشی در مشروعیت حکومت آن حضرت نداشت. ولی در تحقق حکومت پیامبر صلی الله علیه و آله نقش اساسی از آن مردم بوده؛ یعنی آن حضرت با یک نیروی قهری حکومت خویش را بر مردم تحمیل نکرد، بلکه خود مسلمانان از جان و دل با پیامبریعت کرده، با رغبت حکومت نبوی را پذیرا شدند. کمکهای بی دریغ مردم بود که باعث تحکیم پایه های حکومت پیامبر گشت. در مورد مشروعیت حکومت امامان معصوم علیهم السلام میان اهل تسنن و شیعیان اختلاف نظر وجود دارد. اهل تسنن بر این عقیده اند که حکومت هر کس - بجز رسول الله صلی الله علیه و آله - با رای مردم و بیعت آنان مشروعیت می یابد. آنها معتقدند اگر مردم با حضرت علی علیه السلام بیعت نکرده بودند، حکومت آن حضرت نامشروع بود. ولی شیعیان معتقدند مشروعیت حکومت ائمه معصومین علیهم السلام با نصب الهی است، یعنی خدای متعال است که حق حکومت را به امامان معصوم علیهم السلام واگذار کرده است، و پیامبر اکرم نقش مبلغ را در این زمینه داشته اند. ولی در تحقق بخشیدن به حکومت ائمه علیهم السلام

بیعت و همراهی مردم نقش اساسی داشته است ، از این رو علی علیه السلام با اینکه از سوی خدا به امامت و رهبری جامعه منصوب شده بود و حکومت ایشان مشروعیت داشت ولی ۲۵ سال از دخالت در امور اجتماعی خودداری کرد ، زیرا مردم با ایشان بیعت نکرده بودند . ایشان با توسل به زور حکومت خویش را بر مردم تحمیل نکرد . در مورد دیگر ائمه نیز همین سخن درست است . حکومت اسلامی در عصر غیبت درباره حکومت در زمان غیبت معصوم باید گفت : از آنجا که در نظر اهل تسنن زمان حضور امام معصوم علیه السلام با زمان غیبت تفاوتی ندارد - زیرا آنها امامت بعد از پیامبر را آن گونه که در شیعه مطرح است قبول ندارند - مشروعیت حکومت با رای مردم است ، یعنی سنی ها معتقدند با رای مستقیم مسلمانان یا تعیین خلیفه قبلی و یا با نظر شورای حل و عقد حکومت یک شخص مشروعیت می یابد . فقهای شیعه - به جز معدودی از فقهای معاصر - بر این باورند که در زمان غیبت ، (فقیه) حق حاکمیت دارد و حکومت از سوی خدا به وسیله امامان معصوم علیهم السلام به فقها واگذار شده است . پس در زمان غیبت - مشروعیت حکومت از سوی خداست نه از سوی آرای مردم . نقش مردم در زمان غیبت فقط عینیت بخشیدن به حکومت است ، نه مشروعیت بخشیدن به آن . برخی خواسته اند نقش مردم در حکومت اسلامی - در زمان غیبت - را پررنگ تر کنند ، از این رو گفته اند آنچه از

سوی خدا توسط امامان معصوم علیهم السلام به فقها و اگذار شده ، ولایت عامه است ، یعنی نصب فقها همانند نصب معصومان برای حکومت و ولایت نیست ، زیرا نصب امامان به گونه ای خاص و معین بوده است فقها به عنوان کلی به ولایت منصوب شده اند و برای معین شدن یک فقیه و واگذاری حکومت و ولایت به او باید از آرای مردم کمک گرفت ، پس اصل مشروعیت از خداست ، ولی تعیین فقیه برای حاکمیت به دست مردم است . این نقش افزون بر نقشی است که مردم در عینیت بخشیدن به حکومت فقیه دارند . در مقام نقد و بررسی این نظریه باید گفت : یا مقصود گوینده این است که در زمان غیبت حکومت فقیه مشروعیتی تلفیقی دارد ، بدین معنا که مشروعیت ولایت فقیه به نصب الهی و نیز رای مردم است ، و به تعبیر دیگر : رای مردم همراه با نصب الهی جزء تعیین کننده برای مشروعیت حکومت فقیه است ، و یا اینکه مقصود این است که عامل اصلی مشروعیت حکومت فقیه در زمان غیبت ، نصب الهی است . ولی خداوند شرط کرده است تا آرای مردم نباشد فقیه حق حاکمیت ندارد ، یعنی رای مردم شرط مشروعیت حکومت فقیه است نه جزء دخیل در آن . به هر صورت که بخواهیم نظر مردم را در مشروعیت دخالت بدهیم ، با این اشکال مواجه می شویم که آیا حاکمیت حق مردم بود تا به کسی واگذار کنند ؟ بیشتر گفتیم حاکمیت فقط حق خداست ، و امامان معصوم از سوی خدا حق حاکمیت بر مردم یافته اند .

اگر نظر مردم در مشروعیت حکومت دخالت داشته باشد، باید هر زمان که مردم نخواستند فقیه حاکم باشد، حکومت او نامشروع باشد، ولی گفتیم که فقیه در زمان غیبت حق ولایت دارد این حق با موافقت مردم تحقق عینی می یابد. افزون بر این، لازم می آید که در صورت عدم موافقت مردم، جامعه اسلامی بدون حکومت مشروع باشد.

آیا عدم مشروعیت جز، دلیل بر عدم مشروعیت کل می شود؟

پرسش

آیا عدم مشروعیت جز، دلیل بر عدم مشروعیت کل می شود؟

پاسخ

درباره اینکه اگر فرض کنیم جزیی به طور مسلم دارای شرایط مشروعیت نیست، آیا این می تواند دلیل بر عدم مشروعیت کل هم بشود یا نه؟ پاسخش این است که جز حکم فرع، و کل حکم اصل را دارد. روشن است که کل چیزهایی را دارد که فرع فاقد آنهاست. یعنی از نظر سعه وجودی و اوصاف کمالی کل در مرتبه ای است که فرع در آن مرتبه واقع نیست. حالا اگر فرض کنیم فرع در دایره وجودی خود فاقد مشروعیت باشد. معلوم است که این نقص به دایره وجودی او محدود خواهد بود و جانب کل را فراتر نخواهد گرفت. چرا که این دو از نظر وجودی و ارزشی با هم تفاوت دارند. از این رو به نظر می رسد عدم مشروعیت در جانب کل می تواند دلیل بر عدم مشروعیت در جانب جز گردد. اما عکس آن درست نیست. افزون بر آن، از نظر علم سیاست وقتی فرض کردیم که جز مشروعیت خود را از کل اخذ می کند و این کل است که به او مشروعیت می بخشد. دیگر معنا ندارد که جز، این قوه و توانایی را داشته باشد، برای اینکه کل را از مشروعیت ساقط بکند. به این علت نمی توان از عدم مشروعیت جز عدم مشروعیت کل را استنتاج کرد. گذشته از آن، نسبت بین جز و کل نسبت میان لازم و ملزوم است در علم منطق ثابت گشته که از کذب ملزوم می توان کذب لازم

را نتیجه گرفت. اما از کذب لازم نمی توان کذب ملزوم را حاصل کرد. و چون در مورد بحث جز لازمه کل می باشد بنابراین نمی توان از کذب فساد جز بطلان کل را استخراج نمود. در عین حال این مساله یک قاعده کلی نیست، زیرا در مواردی مشروعیت کل وابسته به مشروعیت تمام اجزا است و با فقدان مشروعیت یک جز کل آن فاقد مشروعیت است. بنابراین موارد و شرایط نیز در این زمینه متفاوت است و باید به صورت موردی و جزئی تر مساله را کاوید.

چه اشکالی دارد که رأی مردم را در مشروعیت حکومت اسلامی دخیل بدانیم؟

پرسش

چه اشکالی دارد که رأی مردم را در مشروعیت حکومت اسلامی دخیل بدانیم؟

پاسخ

اگر بخواهیم رأی مردم را در مشروعیت حکومت فقیه دخیل بدانیم باید ملتزم شویم که مشروعیت دو جزء دارد و یک جز آن رأی مردم است و با عدم رأی مردم مشروعیتی برای حکومت فقیه وجود ندارد. التزام به این سخن یعنی مردم حق حاکمیت دارند آنها در عرض حق حاکمیت خداوند، در حالی که گفتیم حق حاکمیت فقط از آن خدای متعال می باشد و هیچ کس جز ذات احدیت مالک حقیقی هیچ چیز نیست تا حقی برای او به وجود آورد. پس رأی مردم هیچ نقشی در مشروعیت نظام الهی ندارد و فقط خواست تشریحی خدای تبارک و تعالی است که برای حکومت اسلامی مشروعیت می آورد (۱).

(بخش پاسخ به سؤالات)

۱ - نقل با اختصار از کتاب پرسش ها و پاسخ ها، آیت الله مصباح یزدی.

۴

مشروعیت ولایت فقیه از مردم است یا خدا؟

پرسش

مشروعیت ولایت فقیه از مردم است یا خدا؟

پاسخ

برای جواب به سؤال شما لازم است ابتدا کلمه "مشروعیت" را بررسی کنیم. هر فعلی که انسان انجام می دهد حکمی دارد که

به مجموع این احکام ، احکام خمس می گویند و عبارتند از: واجب ، حرام ، مستحب ، مکروه و مباح . مراد از شرعیت و مشروعیت ، دیدگاهی است که باین احکام منطبق باشد بنابراین وجوب استحباب و اباحه دارای معنای مشروع هستند و حتی کراهت رانیز مشروع دانسته اند و غیر مشروع را عملی می دانند که باحرام منطبق باشد. در اسلام مردم مسلط بر احکام خود نیستند تا هرگونه خواستند عمل کنند بلکه احکام از طرف خداوند بیان شده است. مردم در مصرف اموال خود مختارند اما احکام آن را خداوند بیان فرموده است . الناس مسلطون علی اموالهم لای علی احکامهم . در بحث ولایت فقیه اینکه در حکومت اسلامی در عصر غیبت باید فردی حاکم باشد که از مراجع تقلید باشد و در امر حکومت نسبت به سایر مجتهدین اعلم باشد ، شرایط و ویژگیهایی دارد که احکام آن از جانب خداوند بیان شده است و مردم موظفند طبق آن احکام عمل کنند . تشخیص شخص ولی فقیه را به عهده خبرگان از فقها گذاشته اند و عامه مردم در تعیین اونقشی ندارند . نقش مردم در اصل انتخاب اسلام و پذیرفتن آن است و اگر پذیرفتند یعنی توافق کردند که اسلام و احکام آن را قبول کنند و در جزئیات احکام تصرف نکنند . پس مشروعیت ولایت فقیه را خدا می بخشد اما راه تعیین شخص آن بر عهده خبرگان است . حضرت آیت الله مصباح در این زمینه می فرمایند: " فقهای شیعه بر این باورند که در زمان غیبت " فقیه " حق مالکیت دارد و حکومت از سوی خدا به وسیله امامان معصوم (به فقها واگذار

شده است، پس در زمان غیبت، مشروعیت حکومت ازسوی خداست نه ازسوی آرای مردم. " (۱) و در جای دیگری فرمودند: " با نصب عام از ناحیه خداوند و امام زمان (فقیه حاکمیت پیدا کرده و مشروعیت دارد. " (۲)

۱ آیت الله مصباح یزدی ، پرسشها و پاسخها ، جلد ۳۱ ، ص ۲۱

۲ آیت الله مصباح یزدی ، نگاهی گذرا به نظریه ولایت فقیه (برگرفته از مباحث استاد مصباح) ، ص ۷۲

آیا ارزش ها و مشروعیت ها را مردم تعیین می کنند؟

پرسش

آیا ارزش ها و مشروعیت ها را مردم تعیین می کنند؟

پاسخ

{ در جواب نکته اول (ارزش ها و مشروعیت را مردم تعیین می کنند) گفتنی است که:

الف) در آیین اسلام خواست مردم (اکثریت) ملاک ارزش نیست و اصولاً ارزش، چیزی است که به سعادت و کمال فرد و اجتماع در دنیا و عقبی منتهی گردد. با این وصف چگونه ممکن است خواست اکثریت ملاک باشد؟ مکرر در تاریخ دیده شده و به ویژه در جهان معاصر و جوامع غربی شنیده شده است که خواست مردم (اکثریت) چیزی بوده است که هیچ عقل سلیمی آن را به صلاح فرد و اجتماع نمی داند؛ مثل خواست مردم درباره هم جنس گرایی و تصویب آن در پارلمان، حال هم جنس گرایی با کدام منطق قابل توجیه است؟ مگر نوشابه های الکلی خواست اکثریت در جوامع غربی نیست؟ با این که شراب منشأ جرایم و جنایات بی شمار است، آیا به صرف این که مردم خواستند و مجلس هم تصویب کرد ارزش یافت؟ باز در جوامع غربی روابط آزاد و نامشروع زن و مرد خواست مردم و اکثریت است، پارلمان هم تصویب کرده است با چه توجیهی می توان پذیرفت که این آزادی جنسی به صلاح آنان است و بهطور کلی برای سرنوشت یک اجتماع خطرناک نیست؟

بر همین اساس خواست مردم نمی تواند ملاک ارزش به شمار رود. لابد سؤال می کنید چگونه خواست مردم ملاک نیست با این که پیامبران برای بشر و در خدمت انسان ها بودند؟ جواب این است که در خدمت مردم بودن دو گونه است یکی به صورت نوکر که هر چه ارباب خواست باید انجام دهد و در برخی از جوامع و کلای پارلمان و کابینه دولته این کیفیت هستند. صورت دوم این است که افراد و

کسانی به صورت «طیب» در خدمت مردم باشند و اصولاً طیب به میل و خواست بیمار توجه ندارد؛ بلکه او خود را مسؤول سلامتی و نجات بیمار می داند و بر همین اساس ممکن است نسخه ای بنویسد که هرگز خوشایند مریض نباشد. در متون اسلامی نیز ذات اقدس الهی به طیب تشبیه شده است. پیامبر اکرم (ص) می فرماید: یا عبادالله انتم کالمرضی و رب العالمین کالطیب...؛ ای بندگان خدا، شما همچون بیمار و خدای جهانیان چونان پزشک معالج شما است {M}، (بحار الانوار، ج ۴، ص ۱۰۴، روایت ۱۸). امیر مؤمنان علی (ع) نیز در وصف نبی اکرم (ص) می فرماید: طیب دوار بطبه...؛ پیامبر اکرم (ص) طیب سیاری بود که هر کجا نیاز بود به معالجه می پرداخت {M}، (نهج البلاغه، خطبه ۱۰۸). حال نه تنها آیین اسلام بلکه حکم خرد ناب نیز این است که خواست اکثریت در همه جا تعیین کننده نیست. لابد می پرسید که با این وصف آیا نظر اکثریت به کلی فاقد ارزش است؟ جواب این است که خواست اکثریت با چند شرط پذیرفته شده است:

الف) در جایی که دستور صریحی از آیین اسلام در میان نباشد،

ب) در هر زمینه ای نظر اکثریت متخصص و آگاه آن فن ملاک است،

ج) در عین حال خواست اکثریت باید در چارچوبه اسلام باشد.

در تاریخ اسلام مکرراً دیده شده است که پیامبر اکرم (ص) از یاران خود نظرخواهی می کرد و پیشنهاد دیگران و رأی اکثریت را محترم می شمرد.

برای آگاهی بیشتر در این زمینه ر.ک: فروغ ابدیت، ج ۲ و تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۱۴۰ (ذیل آیه ۱۵۹ آل عمران «و شاورهم فی الامر...»)

برای آگاهی در زمینه مشروعیت و مردم ر.ک:

۱- مجله دانشگاه اسلامی، شماره ۶

۲- فصلنامه کتاب نقد، شماره ۷

۳- مجله

۴- دین و دولت ربانی گلپایگانی

۵- فلسفه سیاست مصباح یزدی

۶- مجموعه مقالات «تأملات سیاسی»، شماره ۵ - ۱ چاپ پژوهشگاه علوم انسانی

۷- مبانی مشروعیت در اسلام مرندي

منشأ مشروعیت حکومت ها را از دیدگاه مکاتب مختلف بررسی کرده و آنها را با دیدگاه اسلام و شیعه مقایسه کنید؟

پرسش

منشأ مشروعیت حکومت ها را از دیدگاه مکاتب مختلف بررسی کرده و آنها را با دیدگاه اسلام و شیعه مقایسه کنید؟

پاسخ

برای بررسی انگاره «مشروعیت» در اسلام و دیگر مکاتب ابتدا باید تعریف مشروعیت را به دست آورد؛ سپس منبع و منشأ آن را در نگاه های مختلف کاوید و در بوته سنجش نهاد.

تعریف مشروعیت

«مشروعیت» در عرف سیاسی برابر نهاده «Legitimacy» است. این واژه از صفت «Legitimate» (قانونی) اشتقاق یافته و تعاریف مختلفی دارد؛ برای نمونه توجه به تعریف های زیر سودمند می نماید:

۱. توجیه عقلانی اعمال سلطه و اطاعت؛(۱)

۲. توجیه عقلی اعمال قدرت حاکم؛(۲)

۳. قانونی بودن یا طبق قانون بودن؛(۳)

۴. اعتقاد مردم تحت فرمان به شایستگی و برخورداری رهبران و حکومت نسبت به صدور قواعد الزام آور؛(۴)

۵. اصل دال بر پذیرش همگانی دست یافتن شخص یا گروه معینی به مقام سیاسی.(۵)

مؤلفه ها و کاربردهای مشروعیت

مشروعیت دو رکن اساسی دارد:

۱. تبیین این که بر اساس چه مجوزی شخصی یا گروهی حق دارد یا مجاز است، بر دیگران حکومت کرده، دستورهای الزام آور صادر کند؟

۲. چه چیز لزوم پیروی جامعه از دستورهای حکومت را توجیه می کند؟

به عبارت دیگر، حکومت همواره با فرمان ها و قواعد الزام آور همراه است و بین «حق حکومت» و «لزوم اطاعت»، نوعی رابطه منطقی لزومی و به اصطلاح «تضایف» وجود دارد. بنابراین، هر دیدگاه درباره مشروعیت، باید هر دو جنبه را پوشش داده، توجیهی خردپذیر از آن ارائه کند.

واژه «مشروعیت» در علوم مختلف مرتبط با سیاست، در معانی نسبتاً متفاوت استعمال می شود:

الف) در فلسفه، کلام و فقه سیاسی، مشروعیت به معنای «حقانیت» است و در برابر «غصب» (Usurpation) به کار می رود و اصطلاحاً می توان

آن را «مشروعیت هنجاری» (Normative Legitimacy) نامید.

دانش‌های یاد شده، علمی هنجار گذار و در پی روشن سازی بایسته‌ها و نبایدها در عرصه سیاست و حکومت است. بنابراین، نظریه «مشروعیت» در این علوم، بیانگر آن است که چه کسی یا کسانی و بر اساس چه ضوابطی و چرا، حق دارند بر مردم اعمال حکومت کنند. نیز چرا جامعه باید از حاکمان پیروی و فرمانبرداری کند.

ب) در جامعه‌شناسی سیاسی - که دانشی توصیفی (Descriptive) شمرده می‌شود و در جست و جوی توضیح و تبیین پدیده‌ها، رفتارها و ساختارهای سیاسی، به وسیله عوامل اقتصادی و فرهنگی و اجتماعی است (۶) و فارغ از داده‌های ارزشی، به ساختارهای سیاسی می‌نگرد - مشروعیت عمدتاً به معنای «مقبولیت» به کار می‌رود. در این نگاه، جایی برای پرسش از رابطه «مشروعیت» و «مقبولیت» باقی نمی‌ماند؛ زیرا بر اساس آن «مقبولیت» و «مشروعیت» دو لفظ، برای معنای واحدند. بنابراین، مسأله باید با نگاه هنجارگرایانه بررسی شود.

بایسته‌های نظریه مشروعیت:

۱. معیار «مشروعیت» باید شمول و کلیت داشته باشد و حکومت بر کل آحاد جامعه و افراد تحت سلطه را توجیه کند؛ نه آن که تنها بر پاره‌ای از اعضای جامعه، انطباق پذیرد و در توجیه حکومت بر دیگر اعضا، ناتوان باشد.

۲. مقصود از ملاک و منبع «مشروعیت»، منشأی است که ذاتاً دارای این ویژگی باشد و در مشروعیت، وامدار سبب و منبعی دیگر شمرده نشود. در غیر این صورت، مشروعیت حقیقتاً از آن سبب و منشأ نخستین است و اسناد آن به وام‌گیرنده، مجازی و بالعرض خواهد بود.

۳. معیار و ضابطه «مشروعیت»، باید از جامعیت و شمول برخوردار باشد و پرسش‌های اساسی در گستره توجیه اعمال «قدرت

سیاسی» را بی پاسخ نگذارد؛ به عبارت دیگر، از آن جا که نظریه مشروعیت، توجیه گر دو عنصر «الزام» و «اطاعت» است، باید به سه پرسش اساسی پاسخ دهد:

یک. چه کسی و با چه خصوصیتی حکومتش مشروع و اطاعتش لازم است؟ به عبارت دیگر، نظریه مشروعیت باید روشن سازد آیا شخص یا گروه حاکم باید از ویژگی های خاص برخوردار باشند یا اساساً چنین عنصری در مشروعیت دخالت ندارد؟ در صورت مثبت بودن پاسخ، آن ویژگی ها چیست؟

دو. مشروعیت و روش های کسب قدرت سیاسی، چه رابطه ای دارند؟ به عبارت دیگر، آیا مشروعیت حکومت در گرو کسب قدرت از راه های ویژه ای است یا مشروعیت به چگونگی کسب قدرت ارتباط ندارد؟

سه. آیا نحوه اعمال و به کارگیری قدرت، در مشروعیت سیاسی دخالت دارد؟ به عبارت دیگر، آیا مشروعیت افزون بر شرایط حدوثی، از شرایط بقایی نیز برخوردار است؟

منابع مشروعیت

فیلسوفان و جامعه شناسان سیاست، دیدگاه های مختلفی درباره «منابع مشروعیت» ارائه داده اند. ماکس وبر منبع مشروعیت را به سه قسم تقسیم کرده است: ۱. سنت، ۲. فزّه مندی یا صفات شخصی ویژه، ۳. قانون.

بر این اساس او مشروعیت را سه نوع می داند:

۱. مشروعیت سنتی (Traditional Legitimacy) که ریشه در سنن جاری بین اقوام و ملل دارد؛ مانند حکومت های موروثی، پدر سالاری، نژادپرستی، اشراف گرایی و ...

۲. مشروعیت کاریزمایی (Charismatic Legitimacy) که بر ویژگی های شخصی رهبر تکیه دارد و مبتنی بر پیروی غیرعادی و استثنایی از یک فرد، به جهت تقدّس، قهرمانی و سرمشق بودن وی است.

۳. مشروعیت قانونی (Rational/legal Legitimacy) که مبتنی بر توافقات عقلانی است. (۷)

فردریک منابع مشروعیت را پنج چیز می داند:

۱. دینی، ۲. فلسفی و حقوقی، ۳. سنتی، ۴. روشی، ۵. تجربی. (۸)

برخی خاستگاه دولت و منابع مشروعیت

را به سه دسته و به شرح زیر تقسیم کرده اند:

یکم. نظریه های اختیارگرا:

این نظریه ها خود به سه گروه تقسیم پذیراند:

الف) نظریه قرارداد اجتماعی (Social Contract)

بر اساس این نظریه بین دولت و شهروندان، قراردادی منعقد شده است که بر اساس آن، شهروندان خود را ملزم به پیروی از فرمان های حکومت دانسته اند و حکومت نیز تأمین نظم، رفاه و امنیت آنان را متعهد شده است.

ب) نظریه اراده عمومی (Public Will)

بر این اساس اگر همه یا اکثریت مردم، خواستار حاکمیت کسانی باشند، حکومت آنان مشروع است.

ج) رضایت (Consence)

رضایت افراد جامعه نسبت به یک حکومت ملاک مشروعیت است و باعث می شود که آنان خود را در جرگه الزام سیاسی وارد کنند، لا جرم حکومت حق دستور دادن پیدا کرده است و مردم نیز باید اطاعت کنند.

نقد

هر یک از دیدگاه های بالا دارای اشکالاتی ویژه و مشترک است که به جهت اختصار تنها به بیان مشکلات مشترک آن سه می پردازیم:

اولاً، همه دیدگاه های یاد شده، فاقد جامعیت و همه سونگری درباره ی «ملاک مشروعیت» اند، به عبارت دیگر همه آنها، تنها و تنها به این مسأله چشم دوخته اند که قدرت سیاسی از کجا باید اخذ گردد؛ اما برای چگونگی استفاده از قدرت در مشروعیت، سهمی قائل نشده اند. نتیجه این گونه نگرش آن است که اگر حکومت، ارزش های اخلاقی را رعایت نکند مشروع باشد! چنین چیزی مطلقاً قابل قبول نیست؛ مگر بر اساس پوزیتیویسم اخلاقی (Ethical Positivism) که در آن ارزش های اخلاقی اساساً از اصالتی برخوردار نیست. (۹)

ممکن است گفته شود که جامعه می تواند در «قرارداد اجتماعی» بر رعایت آن امور تضمین کافی ایجاد کند و یا اراده خود را نسبت به حاکمان تغییر داده و یا با

اعلام عدم رضایت نسبت به رفتارهای غیراخلاقی، مشروعیت حکومت را سلب کند و دیگری را جایگزین نماید و یا حاکمان را وادار به رعایت آن اصول کند.

پاسخ: در این صورت رعایت اصول اخلاقی، تابع خواست، قرار و رضایت اجتماعی خواهد شد و اصالتاً نقشی در مشروعیت و عدم مشروعیت ندارد. بنابراین اگر جامعه به ظلم حاکمان تن در دهد، مشروعیت حاکم همچنان باقی خواهد بود!

ثانیاً، در هر جامعه، اقلیتی مخالف وجود دارد. بر اساس انگاره های بالا، باید دید تکلیف اقلیتی که حکومت را نمی خواهند در «قرارداد اجتماعی» شرکت نکرده، یا حکومت متکی بر اراده آنان نیست، یا رضایت به حکومت موجود و حاکمان آن نداده اند و یا صلاحیت شرکت در آن را ندارند (مانند افرادی که سن آنان قانونی نشده، دیوانگان و ...) چه می شود؟!

به عبارت دیگر اگر مشروعیت صرفاً تابع قرارداد، اراده عمومی و یا رضایت شهروندان است؛ دیگر نمی تواند حکومت بر گروهی را که از این جرگه خارج اند، توجیه کند و آنان را ملزم به پیروی از حکومت گرداند. افزون بر آن چه بسا مخالفان، اقلیت نیز نباشند و شامل نیمی از جامعه شوند. بنابراین اگر نیمی از جامعه به حکومت کسی رضایت داد و نیم دیگر رضایت نداد، بر اساس این نگرش، حکومت بر نیم دیگر، فاقد ملاک مشروعیت است. از طرف دیگر در جامعه واحد، دو حکومت هم عرض و یا اعمال حکومت بر بخشی و رهاسازی بخش دیگر، ممکن نیست. بنابراین به طور منطقی منشأ دیگری برای مشروعیت حکومت باید در نظر گرفت که بتواند حکومت بر همگان را مشروع سازد؛ و گرنه هیچ حکومتی در سطح جهان، وجود

نخواهد داشت که با تکیه بر نظریات «مردم گرا» دارای توجیه اعمال حکومت بر همه شهروندان باشد.

ثالثاً، در بسیاری از موارد، بافت اجتماعی تغییر می کند؛ مثلاً با بلوغ قانونی افراد صغار، نیروهای جدیدی صلاحیت شرکت در «قرارداد اجتماعی» را پیدا می کنند و کسان دیگری که دارای صلاحیت بودند، از دنیا می روند. این امکان وجود دارد که نیروهای جدید، نگرش، اراده و گرایشی مخالف با عناصر گذشته داشته باشند. همچنین عناصر پیشین نیز ممکن است، تغییر رأی دهند. بر اساس انگاره مردم گرا، علی القاعده باید به محض تغییر دیدگاه جامعه و یا تحول بافت اجتماعی، حکومت و حاکمان «مشروعیت» خود را از دست بدهند. در این صورت با تغییراتی - مانند تبدیل مخالفان و ناراضیان از ۴۹ درصد به ۵۱ درصد - باید بلافاصله به تغییر حکومت یا حاکم دست زد و قرارداد، اراده و رضایت پیشین، نمی تواند در وضع تغییر یافته موجود مؤثر باشد. بنابراین ادامه و پایایی حکومت، هر چند برای چند سال معین، نیازمند ملاک و معیاری فراتر از این معیار است.

۲. نظریه های کارکرد گرا:

انگاره های کارکرد گرایانه (Functionalistic Theories) دیدگاه هایی است که نقش و کارکرد حکومت را ملاک مشروعیت می داند. عمده ترین این دیدگاه ها عبارت است از:

الف) نظریه عدالت و ارزشهای اخلاقی (Moral Values)؛

در این دیدگاه اجرای عدالت، منشأ الزام سیاسی است؛ بنابراین هر حکومتی که در جهت اجرای عدالت تلاش کند، مشروع است و حکومت ها و حاکمانی که در جهت خلاف عدالت گام برمی دارند، فاقد مشروعیت سیاسی اند. در اینجا «عدالت» به مثابه یکی از مهم ترین و اساسی ترین ارزش های اخلاقی و به عنوان ملکه نفسانی در حاکم مراد نیست؛ بلکه اجرای عدالت، در رفتار سیاسی

حکومت و حاکمان مورد نظر است. بنابراین طبق این دیدگاه، چنانچه شخصی خارج از دایره اعمال قدرت سیاسی، فردی ظالم به حساب آید؛ ولی در رفتار سیاسی عدالت ورزی کند؛ حکومتش مشروع است و مشروعیت تابع «عدالت شخصی» حاکمان نیست.

ب) نظریه تأمین نیازمندی ها؛

بر اساس این انگاره، تلاش در جهت برقراری رفاه و امنیت و تأمین خوشبختی افراد جامعه، منشأ الزام سیاسی و موجب مشروعیت است.

نقد:

با صرف نظر از مشکل تعریف «عدالت»، اشکال این دو نظریه آن است که فقط جهت گیری و سمت و سوی دستور حاکمان را توجیه می کند، اما نسبت به دیگر مؤلفه های نهفته در معنای «مشروعیت»، ساکت و تهی است؛ در حالی که صرف عادلانه بودن حکم، یا در جهت تأمین رفاه و خیر عمومی بودن. توجیه کننده حکومت شخصی یا گروه خاصی نیست.

۳. نظریه مشروعیت الهی:

در این نگرش منشأ و معیار مشروعیت، اذن و فرمان خدا است. نظریه «مشروعیت الهی» در طول تاریخ، سه گونه مطرح بوده است که به جهت اختصار تنها به طرح دیدگاه «اسلام» در این باره می پردازیم. (۱۰)

مشروعیت در اسلام

در بررسی نظریه «مشروعیت در اسلام» ابتدا باید منشأ مشروعیت و منبع شناخت آن را تفکیک کرد. منشأ مشروعیت، همان خاستگاه اصلی مشروعیت است. مراد از منبع مشروعیت در این جا، ادله و منابع کشف مشروعیت در اسلام، مانند کتاب و سنت است.

در اسلام، منشأ ذاتی مشروعیت تنها خداوند است؛ زیرا آفریدگار جهان و انسان و مالک همه هستی، تنها قدرت مستقل، تأثیر گذار و اداره کننده (مدبر) جهان و پروردگار عالم و آدم است. در اسلام، حکومت و حاکمیت سیاسی نیز - که نوعی تصرف در امور مخلوقات است

- از شؤون ربوبیت شمرده می شود. آموزه توحید در ربوبیت الهی، چه در نظام تکوین و چه در نظام تشریح، هیچ مبدأ و منشأ دیگری را در عرض خداوند بر نمی تابد. قرآن مجید در این باره می فرماید:

۱. «ان الحکم الله»؛ (۱۱) «حاکمیت نیست مگر از آن خدا».

۲. «انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوه و یؤتون الزکوه و هم راکعون» (۱۲)؛ «همانا ولی و سرپرست شما خداوند است و فرستاده او و مؤمنان اند؛ همان کسانی که نماز به پا می دارند و در رکوع صدقه می پردازند».

۳. «ام اتخذوا من دون الله اولیاء فالله هو الولی» (۱۳)؛ «آیا برای خود اولیایی جز خدا گرفته اند همانا تنها خداوند صاحب ولایت است».

پس هیچ کس حق حاکمیت و تصرف در شؤون اجتماعی مردم را ندارد؛ مگر آن که به دلیل معتبر شرعی منصوب یا مأذون بودن اش از سوی خداوند، ثابت شده باشد. نصب یا اذن الهی، می تواند به صورت مستقیم یا غیر مستقیم؛ یعنی، از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله یا اوصیای او بیان شود. از طرف دیگر، همه مسلمانان، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را منصوب از سوی خداوند می دانند. این حقیقت را قرآن مجید در آیات متعدد بیان فرموده است. شماری از این آیات عبارت است از:

۱. «النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم...»؛ (۱۴) «پیامبر به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است».

۲. «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم» (۱۵)؛ «خدا را فرمان برید و از پیامبر و اولی الامر اطاعت کنید».

۳. «و ما کان لمؤمن و لا مؤمنه اذ قضی الله و رسوله امرأً أن یکون لهم الخیره من امرهم...»؛ (۱۶) «هیچ زن و مرد مؤمنی

را نسزد که وقتی خدا و فرستاده اش حکمی کنند، در کار خویش اختیاری داشته باشد؛ و هر که نافرمانی خدای متعال و فرستاده اش کند، گمراه شده است».

همچنین شیعه امامیه، بر اساس ادله قطعی، ائمه اطهار علیه السلام را امامان منصوب به نصب خاص، از سوی پروردگار عالم می داند. (۱۷)

افزون بر این عالمان شیعه، بر اساس ادله عقلی و نقلی، فقیهان عادل و با کفایت را منصوب از سوی شارع و نایب امام عصر علیه السلام در امر حکومت و رهبری سیاسی و اجتماعی امت در عصر غیبت می دانند. البته این مسأله - که از آن به «ولایت فقیه» تعبیر می شود - به عصر غیبت اختصاص ندارد و در عصر حضور و بسط ید معصوم نیز امکان تحقق دارد؛ چنان که مالک اشتر از سوی امیرمؤمنان علیه السلام، به ولایت مصر منصوب گردید.

انتخاب ولایت فقیه

در کنار این نگرش - که نظریه «نصب» خوانده می شود و نزد علمای امامیه مشهور بوده است - اخیراً دیدگاه جدیدی از سوی برخی ارائه شده است. بر اساس این انگاره، «ولی فقیه» از سوی شارع منصوب نیست؛ بلکه شارع مردم را موظف ساخته است که فقیه عادل با کفایت را به رهبری انتخاب کنند. او پس از انتخاب مردم، «ولایت» خواهد یافت و مجاز خواهد شد در شؤون اجتماعی تصرف کند و رهبری را به دست گیرد. بررسی تطبیقی یا ارزشی داوری درباره این دیدگاه ها، مجال ویژه می طلبد؛ ولی آنچه توجه بدان ضرورت دارد، این است که آیا بر اساس این دو دیدگاه، پاسخ پرسش اساسی این بحث متفاوت خواهد بود؟ اگر متفاوت است، تفاوت در چیست؟

گروهی نظریه اول را «مشروعیت الهی» و دیدگاه

دوم را نظریه «انتخاب» یا «مشروعیت الهی - مردمی» نامیده اند. البته باید توجه داشت که مبنای اساسی هر دو دیدگاه، همان نظریه «مشروعیت الهی» است؛ زیرا هر دو دیدگاه، منشأ ذاتی مشروعیت را خدا می دانند و در عرض مشروعیت الهی، هیچ مبدأ دیگری را نمی پذیرند. بنابراین، افزودن قید «مردمی»، نوعی مجاز و مسامحه گویی و در طول مشروعیت الهی به شمار می رود؛ به عبارت دیگر در این گمانه خاستگاه مردمی ولایت، نوعی شرط وضعی و اعتباری است که شارع مقدس در جعل ولایت برای فقیه یا تأیید و تنفیذ ولایت، قرار داده است. بنابراین:

۱. اگر نظریه «انتخاب» اساساً حکومت را امری زمینی و از پایین به بالا بینگارد؛ به کلی از نگرش اسلامی دور شده است؛

۲. اگر به دو مبدأ نخستین «آسمانی و زمینی» بگردد؛ در دام ثنویت در مبدأ مشروعیت فرو افتاده است؛

۳. اگر مشروعیت مردمی را در طول مشروعیت الهی بدانند، دیگر نظریه ای در مقابل نظریه مشروعیت الهی نخواهد بود؛ بلکه قسمی از اقسام آن است. چنین انگاره ای، با نظریه نصب نیز سازگار است.

انتصاب ولایت فقیه علیهم السلام به عبارت دیگر، نظریه «نصب و جعل ولایت الهی» را به دو صورت قابل تصور می سازد:

یک. نصب مطلق؛ بر اساس آن، شارع انتخاب و عدم انتخاب مردم را در جعل ولایت برای فقیه دخالت نداده و در هر صورت برای فقیه صالح و با کفایت، ولایت قائل است. تصرفات اجتماعی وی را مجاز و اطاعت از او در امور اجتماعی را واجب می داند.

دو. نصب مقید؛ یعنی، شارع پس از انتخاب مردم برای ولی فقیه، جعل ولایت می کند، نه قبل از آن.

پی نوشت

(۱) محمد جواد لاریجانی، دینداری و

(۲) اندرو وینست، نظریه های دولت، ترجمه حسین بشریه، ص ۶۷ و ۶۸.

(۳) بنیادهای علم سیاست، ص ۱۰۵.

Robert A.Dahl, Modern Political Analysis srhid. p:۰۶ (۴)

(۵) بنیادهای علم سیاست، ص ۱۰۶.

(۶) برای آگاهی بیش تر ر.ک: حسین بشریه، جامعه شناسی سیاسی، ص ۱۷ و ۲۳.

(۷) ماکس وبر، اقتصاد و جامعه، ص ۲۷۴ - ۲۷۳.

(۸) بنیادهای علم سیاست، ص ۱۰۷.

(۹) برای آگاهی بیشتر ر.ک: بنیادهای علم سیاست، فصل ۶؛ نظریه های خاستگاه دولت ؛ و نیز فلسفه سیاست، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

(۱۰) ر.ک: محمدتقی مصباح یزدی، فلسفه سیاست، ص ۱۷۷.

(۱۱) انعام (۶)، آیه ۵۷.

(۱۲) مائده (۵)، آیه ۵۵.

(۱۳) شوری (۴۲)، آیه ۹.

(۱۴) احزاب (۳۳)، آیه ۶.

(۱۵) نساء (۴)، آیه ۵۹.

(۱۶) احزاب (۳۳)، آیه ۳۶.

(۱۷) برای آگاهی بیش تر ر.ک: آیت الله مکارم شیرازی، پیام قرآن (تفسیر موضوعی قرآن)، ج ۹؛ امامت در قرآن.

برای مشروعیت یک حکومت اسلامی یا غیر اسلامی یکی از مهمترین رکن های آن مقبولیت است چنانچه حضرت علی(ع) بعد از ۲۵ سال که مقبولیت بدست آورد توانست حاکم شود در نظام ما نیز با توجه به بحث برگزاری رفراندوم چرا برای تثبیت این مقبولیت به آرای عمومی مراجعه نمی شود!

برای مشروعیت یک حکومت اسلامی یا غیر اسلامی یکی از مهمترین رکن های آن مقبولیت است چنانچه حضرت علی(ع) بعد از ۲۵ سال که مقبولیت بدست آورد توانست حاکم شود در نظام ما نیز با توجه به بحث برگزاری رفراندوم چرا برای تثبیت این مقبولیت به آرای عمومی مراجعه نمی شود البته متذکر شوم راهپیمایی های ۲۲ بهمن و ... یک نمایش است و تمام ملت ایران آنها نیستند در تهران با جمعیت بیش از ۱۲ میلیون نفر حداقل ۲۰۰ هزار نفر پیدا می شوند (با اراده خود یا تهدید یا تطمیع) به راهپیمایی ها بیایند ولی با مراجعه به آرای مردم در یک انتخابات آزاد می توان تکلیف این انقلاب را روشن نمود و از این همه بحث و درگیریهایی بی پایه و

به یقین نظام اسلامی ایران یکی از مردمی ترین نظام های سیاسی است که از بدو شکل گیری تاکنون و در تمامی زمینه ها از انتخاب مسئولین گرفته تا تصمیم گیری و... متکی به آراء مردمی و نمایندگان آنان است و این واقعیتی است غیر قابل انکار و خدشه ناپذیر. اما از آنجا که حکومت های دروغین لیبرال دموکراسی و وابستگان آنان در داخل کشور - که دارای ماهیتی کاملاً ضد مردمی بوده و چنین حکومت مردمی را بر نمی تابند و پیشرفت آن را موجب رسوایی و اضمحلال خود می بینند - دست به ایجاد شک و تردید پیرامون مشروعیت مردمی ترین نظام سیاسی یعنی جمهوری اسلامی ایران می زنند و برای فریب و دلسرد نمودن نسل جوان شبههاتی بی پایه در جهت به چالش کشاندن و زیر سؤال بردن وجهه مردمی نظام اسلامی، مطرح می کنند و در نهایت سخن از برگزاری رفراندوم مجدد به میان می آورند.

واقعیت این است که طرح این قبیل موضوعات از سوی گروه های ضد مردمی وابسته به بیگانگان، بیانگر این حقیقت است که طراحان آن، یا به کلی از واقعیت ها و حقایق دوران انقلاب اسلامی و پس از آن بی خبرند و یا این که خود را به بی خبری و نادانی می زنند. مسلماً طرح چنین مطالبی خلاف حقایق تاریخی و واقعیات کنونی جامعه بوده و توهین بزرگ به ملت فهیم و آگاه ایران است. جهت آشنایی با این قبیل شبهات، به اختصار، در خصوص هر کدام نکاتی را بیان می نمایم:

الف) گاهی چنین القاء می کنند که «مردم

در زمان انقلاب اسلامی به آنچه نمی خواستند علم داشتند ولی نمی دانستند چه می خواهند» اما نگاهی واقع بینانه به محتوای اعلامیه ها، سخنرانی ها، شعارها، تظاهرات و... که در زمان قبل از انقلاب و سال های پیش از آن مطرح بوده و به کرات از سوی رهبران فکری مذهب و اکثریت قاطع مردم به کار می رفت بطلان این موضوع را ثابت می کند. مثلاً اصل مهم ولایت فقیه که به عنوان مهمترین رکن نظام جمهوری اسلامی است از مدت های پیش از پیروزی انقلاب (در سال ۱۳۲۲ش) از سوی حضرت امام در کشف الاسرار تبیین شده و پس از آن در سایر آثار، مکتوبات دروس خارج فقه و... ایشان بسط و گسترش یافته و از طریق سخنرانی شاگردان ایشان و اعلامیه، نوارکاست و... به اطلاع و آگاهی مردم می رسید (حضرت امام در کشف الاسرار (ص ۱۸۷ - ۱۸۵) بیان می دارد: «حکومت اسلامی حق فقیه جامع الشرایط است و...».

همچنین تشکیل حکومت براساس آموزه های دین مبین اسلام و اجرای احکام و ارزش های الهی در جامعه از مهمترین خواست های مردم و رهبران فکری مذهبی (تحصیلکردگان حوزه و دانشگاه) آنان بود.

میشل فوکو فیلسوف مشهور فرانسوی و نظریه پرداز فرامدرنیسم که در جریان انقلاب اسلامی به تهران و قم مسافرت کرده و از نزدیک شاهد وقوع انقلاب اسلامی بود بر این واقعیت تأکید دارد. روح انقلاب اسلامی در این حقیقت یافت می شود که ایران ما از خلال انقلاب خود در جست و جوی ایجاد تحول و تغییر در خویش بودند. هدف اصلی آنها ایجاد یک تحول بنیادین در وجود فردی و

اجتماعی، حیات اجتماعی و سیاسی و در نحوه تفکر و شیوه نگرش بود. ایرانیان در صدد ایجاد تحول در تجربه و نحوه زیستن خود بودند و قبل از هر چیز خود را هدف قرار داده بودند، آنان راه اصلاح را در اسلام یافتند. اسلام برای آنان هم دوی درد فردی و هم درمان بیماری‌ها و نواقص جمعی بود.

فوکو برای درک انقلاب اسلامی، مستقیماً به سراغ مردم انقلابی در خیابان‌ها رفته است. به نظر وی از دید مردم حاضر در خیابان‌ها و تظاهرات و درگیری‌ها، حکومت اسلامی از یک طرف حرکتی برای ارائه نقشی دائمی و تعریف شده به ساختارهای سنتی جامعه اسلامی و از جانب دیگر راهی برای وارد کردن ابعاد معنوی در زندگی سیاسی بود. مفهوم «معنویت‌گرایی سیاسی» قلب تحلیل فوکو از انقلاب اسلامی ایران را تشکیل می‌دهد (جهت اطلاع بیشتر ر.ک: ایرانی‌ها چه رؤیایی در سر دارند؟، میشل فوکو، ترجمه حسین معصومی؛ و درباره فوکو و انقلاب اسلامی ر.ک: جرعه جاری، مقاله‌ای پژوهشی پیرامون انقلاب اسلامی، علی ذوعلم).

مستندات بیشماری از این نوع همگی حاکی از این واقعیت است که آحاد مردم ایران با علم و آگاهی کامل خواستار تشکیل حکومتی بر مبنای آموزه‌های اسلامی و اجرای کامل آنها در جامعه خویش بودند و بر این اساس انقلاب اسلامی را به پیروزی رساندند.

ب - گاهی می‌گویند «انتخاب این نظام توسط مردم از روی ناچاری بوده و گزینه‌های بیشتری برای انتخاب بهتر وجود نداشته» اما این هم به هیچ وجه صحت ندارد؛ زیرا الگوهای مختلف لیبرال، دموکراسی، نظام سوسیالیستی و... مطرح و مدافعان هر کدام

به شدت به ترویج دیدگاه های خود می پرداختند.

اما عاملی که باعث شد این الگوها از سوی مردم مورد پذیرش و اقبال قرار نگیرد به اصل شناخت و انتخاب مردم باز می گردد که از یک سو به ماهیت دروغین و ضد مردمی این الگوها پی برده بودند و از سوی دیگر با شناخت کامل تشکیل حکومت براساس آموزه های اسلام را از صمیم جان خواستار بودند.

ج - و در جایی می نویسند «اول انقلاب نگاه مردم به دین عوامانه و سنتی بود و دین را به صورت دینی تفسیر ناپذیر و به روز نشده درک می کردند»، این نیز با ماهیت و فلسفه قیام مردم ایران و به پیروزی رساندن انقلاب اسلامی از سوی آنان منافات دارد زیرا مردم با علم و آگاهی به این که اسلام و آموزه های آن اختصاص به زمان و مکان خاصی ندارد و توانایی پاسخگویی به مقتضیات نیازها و مسائل روز جامعه را دارد خواهان تشکیل حکومتی منطبق با تعالیم آن شدند. به علاوه این موضوع به کرات توسط رهبران، معماران و مهندسان فکری انقلاب و روشنفکران دینی نظیر حضرت امام، علامه طباطبایی، آیت الله مطهری، دکتر شریعتی و شهید بهشتی و باهنر و... تبیین و توضیح داده شده بود.

د - و یا صحبت از کاریزما بودن حضرت امام(ره) به میان می آورند. در این زمینه نکات ذیل حائز اهمیت است:

مقدمه اول:

در علوم سیاسی حکومت را از حیث منشأ قدرت و مشروعیت به اقسامی تقسیم می کنند. ماکس وبر منشأ قدرت را سه گونه معرفی می کند:

۱- اگر منشأ آن قداست سنتهای موجود، که از ادوار گذشته آن

سرزمین به جای مانده است باشد حکومت سنتی است مانند حکومت های موروثی و فئودالی.

۲ پیشوایی (کارزمایی): حکومتی که منشأ قدرت آن نبوغ فوق العاده، جذبه، نیروی معنوی رهبر آن باشد حکومت کارزمایی است حکومت پیامبران را از این دست حکومت ها می دانند.

۳ قانونی عقلایی: حکومتی که منشأ قدرت آن قدرت قانونی آن است حکومت قانونی عقلایی نامیده می شود که قدرت آن، قدرت نهاد یافته است. یعنی قدرت از فرد یا افراد صاحب قدرت به یک شخصیت حقوقی انتقال یافته است. حکومت های دموکراسی امروز از این نوع حکومت ها می باشند.

بر اساس همین تقسیم، منشأ فرمانبری مردم را نیز از حکومت به سه دسته تقسیم می کنند:

۱ فرمانبری ناشی از گرایش های سنتی، که در حکومت های سنتی است.

۲ فرمانبری ناشی از عاطفه و انفعال محض که در حکومت های کارزمایی است.

۳ فرمانبری ناشی از اعتقاد عقلایی به اعتبار قانون که در حکومت های قانونی عقلایی است.

مقدمه دوم: از ویژگی های رهبری کارزمایی و فرمانبری عاطفی در حکومت های کارزمایی می توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱ رهبر کارزمایی غالباً دعوت به تحقیق یک رسالت می کند.

۲ رهبر کارزمایی عظیم ترین نیروی انقلابی در براندازی حکومت های سنتی است که عقاید و ارزش های مردم را دگرگون می کند و راه و رسم تازه ای را جایگزین می کند.

۳ پیروی مردم از جان و دل و فداکارانه است.

مقدمه سوم: آنچه باعث این شده که حکومت ولایت فقیه از نوع حکومت های کارزمایی تلقی شود وجود همین ویژگی های مذکور در مقدمه دوم است.

بر اساس این سه مقدمه به ذکر دو مطلب در پاسخ اکتفا می کنیم:

مطلب اول: منشأ قدرت انحصار در سه مورد مذکور ندارد و منشأ دیگری نیز به نام استناد به حکم خدا

وجود دارد. در حکومت دینی منشأ قدرت، استناد به حکم خداوند است. خداوند درباره قدرت حکومتی پیامبر اکرم(ص) می فرماید: «النبي اولى بالمؤمنين من انفسهم» (سوره احزاب، آیه ۶) (پیامبر نسبت به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است).

و درباره ولایت پیامبر و جانشین او فرمود: «انما وليكم الله و رسوله و الذين امنوا الذين يقيمون الصلوه و يؤتون الزكوه و هم راعون» (سوره مائده، آیه ۵۵) (ولی و سرپرست و متصرف در امور شما سه کس است: خدا و پیامبر و کسانی که ایمان آورده اند و نماز را بر پا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند) و نیز فرمود: «اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولوالامر منكم» (سوره نساء، آیه ۵۹) (اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیامبر خدا و اولی الامر را)

مطلب دوم: چنین نیست که در هر حکومتی تنها یکی از این منشأها قدرت را مشروع کند بلکه ممکن است در یک حکومت دو منشأ یا چند منشأ با هم ترکیب شوند. بله، در مواردی که چند منشأ در اعتبار قدرت حکومت دخالت دارند جای این سؤال است که آیا همه آنها در یک رتبه اند و به صورت مساوی در اعتبار قدرت دخالت دارند یا یکی از آنها بر دیگری رجحان دارد که سؤال می شود کدام یک از آنها اصلی و کدام فرعی است؟

مطلب سوم: در حکومت ولایی فقیه منابع زیر دخالت دارند:

۱ استناد به حکم خداوند: چنانکه ادله آن در کتب ولایت فقیه به تفصیل بیان شده است.

۲ حکم عقل: عقل نیز چنانکه در دلایل عقلی ولایت فقیه بیان شده است بر اعتبار حکومت ولایی فقیه صحه می گذارد.

۳ پس از تصویب قانون اساسی

ایران توسط رأی قاطع مردم حکومت ولایی فقیه علاوه بر مشروعیت تام شرعی که به واسطه استناد به خداوند داشته بود مقبولیت مردم نیز یافت و این مقبولیت در حد مشروعیت قانونی عقلایی است.

۴ عامل احساس و عاطفه که محرکی قوی برای حرکت های انقلابی است، علاوه بر مشروعیت شرعی، عقلی و قانونی عقلایی، توانی مضاعف به حکومت ولایی فقیه می بخشد، این عامل در حکومت های کارزمایی نیز وجود دارد. اما آن نیروی معنوی و خارق العاده ای که در رهبری حکومت ولایی فقیه موجود است ناشی از فقاقت (علم)، تقوی، کفایت و عدالت است که از پشتوانه عقلی و مذهبی برخوردار است برخلاف نیروی معنوی و خارق العاده ای که در رهبرانی چون هیتلر، که از بزرگترین رهبران کارزمای قرن اخیر به شمار می آید.

نتیجه آن که؛ پیروی مردم از حضرت امام(ره) تنها براساس احساسات و عواطف نبوده، بلکه مردم ایران با آگاهی کامل به جایگاه قانونی و شرعی مجتهدان جامع الشرایط در اسلام و شناخت خصوصیات علمی، شخصیتی، اخلاقی حضرت امام و توانایی ایشان در هدایت انقلاب و اداره جامعه، از ایشان اطاعت و پیروی می کردند.

ه- علاوه بر مواردی که در اثبات آگاهی مردم در زمان انقلاب اسلامی نسبت به انتخاب خویش، گذشت، شواهد بسیار متعدد دیگری نیز وجود دارد که همگی حاکی از این موضوع است:

۱- شرکت گسترده مردم از اوایل انقلاب تاکنون در ۲۵ انتخاب مهم و سرنوشت ساز - که از لحاظ کمی و کیفی در دنیا بی نظیر است - حاکی از وفاداری مردم به انتخاب اولیه خود است.

۲- حضور گسترده مردم در تظاهرات و راه پیمایی های میلیونی و مراسم مختلف نظیر سالگرد

پیروزی انقلاب اسلامی، سالگرد رحلت حضرت امام(ره)، روز جهانی قدس، مناسبت های خاص و فراخوان های رهبری انقلاب و... همگی بیانگر عزم راسخ مردم بر ادامه راهی است که از سال ها پیش از پیروزی انقلاب اسلامی آغاز و در راستای تحقق اهداف و آرمان های آن به پیش می روند.

۳- حضور شکوه آفرین و غیورانه اقشار مختلف مردم در جنگ تحمیلی و تقدیم هزاران شهید، جانباز، آزاده و... بررسی وصیت نامه های شهدا و سخنان ایثارگران و... بهترین شاهد اثبات مدعای فوق است.

حقایق فوق بیانگر این واقعیت است که مردم ایران هرگز از انتخاب خود پشیمان نشده اند و همچنان مصمم به پیگیری خواست های خود مبنی بر تحقق کامل آموزه های اسلام می باشند و اگر انتقادی از مردم مشاهده می شود بازگشت به برخی کوتاهی ها و اهمال کاری هایی که در تحقق احکام و ارزش های اسلامی شده است، دارد نه بازگشت از انتخاب اولیه خویش. مردم نگران این موضوع مهم هستند که چرا با گذشت بیش از دو دهه از انقلاب اسلامی هنوز ارزش ها و آرمان های انقلاب اسلامی، به صورت کامل محقق نمی شود، چرا از ورود افراد غیر متعهد و یا بعضا وابسته به بیگانگان در بدنه اجرایی و یا سیاستگذاری نظام اسلامی، به صورت جدی ممانعت به عمل نمی آید تا شاهد مشکلات و معضلات کنونی جامعه از قبیل، فقر، تبعیض، فساد اداری، بحران اشتغال، به خطر افتادن استقلال کشور و... نباشیم.

در هر صورت انقلاب اسلامی مسأله ای اتفاقی و دفعی نبوده که بتوان احتمال ناآگاهی و عدم شناخت و... را مطرح نمود.
انقلاب اسلامی مسأله

ای است که قدمتی به اندازه یک قرن دارد با حوادث مختلف، لذا با طرح چنین شبهاتی سازگاری ندارد. نظام جمهوری اسلامی ایران بر اساس خواست و رأی آگاهانه مردم تشکیل شده و با حمایت و مشارکت گسترده آنان تداوم داشته و هرگز مردم از انتخاب اولیه خویش مبنی بر تشکیل حکومت اسلامی و اجرای آموزه های اسلام، پشیمان نیستند.

جهت تکمیل بحث اگر کسی این شبهه را مطرح کند که شاید رأی نسل جدید مغایر با رأی نسل قدیم درباره ی نظام جمهوری اسلامی است، در پاسخ باید به چند نکته توجه نمود:

اولاً احتمال و شاید دو گونه است، گاهی مواقع احتمالی است که هیچ گونه قراین و شواهدی دال بر صحت آن نداریم؛ به این گونه احتمالات عقلاء و خردمندان عالم در هیچ کجا وقعی نمی نهند. و گاهی مواقع بر عکس احتمالی است که قرائن و شواهدی دال بر صحت آن داریم، به چنین مواردی خردمندان ترتیب اثر می دهند. اکنون در رابطه با سؤال نیز باید دید که این احتمال از کدام نوع است.

بررسی قرائن و شواهدی که در زمینه ارزیابی دیدگاه نسل جوان نسبت به نظام جمهوری اسلامی ایران وجود دارد از قبیل: شرکت درصد بسیار بالایی از جوانان در انتخابات های گوناگون خصوصاً انتخابات های اخیر، شرکت در راهپیمایی ها و فراخوان های مسئولان نظام، نظرسنجی هایی که به عمل آمده و... همگی حاکی از این است که اکثر نسل جوان به اصل نظام جمهوری اسلامی و قانون اساسی علاقمند می باشند و اگر انتقادی دارند نسبت به عدم اجرای صحیح اصول مترقی نظام جمهوری اسلامی و قانون اساسی و برخی عملکردهای غلط مسئولین، و وجود برخی مشکلات و معضلات در جامعه

است، نه اصل نظام جمهوری اسلامی.

بر این اساس در چنین مواردی که عقلاء قراین و شواهدی بر خلاف احتمال معارض دارند، اصل را بقاء و ادامه ی شرایط قبلی گذاشته، و به احتمال معارض و مخالف، وقعی نمی نهند.

ثانیاً ممکن است کسی پافشاری کند و بگوید در مسائلی مانند تعیین نوع حکومت هر چند احتمال ضعیفی وجود داشته باشد لکن چون محتمل بسیار اهمیت دارد باید به آن ترتیب اثر داد؛ ولی خواهیم گفت: این احتمال در مورد هر نظام و حکومتی وجود دارد. فرض کنید کسی بگوید: اگر در آمریکا انتخابات برگزار شود، نسل جدید نظام دو حزبی کنونی را نمی پذیرند، پس باید رفراندوم برگزار شود. آیا فقط با این احتمال می توان انتخابات مجدد برگزار کرد؟ آیا تاکنون در هیچ کشوری با هر شکل از حکومت انتخاباتی به صرف احتمال و ادعا انجام شده است تا نظام جمهوری اسلامی هم چنین کند؟!

اگر این ادعا را بررسی کنیم مستلزم تالی فاسد مهمی است.

توضیح آن که اگر مردم با انتخابات آزاد نماینده ای را برگزینند و پس از گذشت زمان اندکی احتمال داده می شود رأی دهندگان از نظر خویش برگشته اند، باید تقاضای تجدید انتخابات شود؟! همین احتمال در مورد انتخابات ریاست جمهوری، اعضای شورای شهر، شهرداران و مسئولان دیگری که در نظام های مختلف از طریق انتخابات برگزیده می شوند نیز مطرح می شود. اگر در انتخابات به صرف احتمال تغییر نظر و رأی مردم که در هیچ زمانی منتفی نیست انتخابات مجدد برگزار گردد، کار دولت ها و حکومت ها فقط برگزاری انتخابات می شود! آیا چنین امری در دنیا پذیرفته است؟!

سخن امام اینکه میزان رای ملت است دلیل مطابق بودن مشروعیت با مقبولیت می باشد.

پرسش

سخن امام اینکه میزان رای ملت است

دلیل مطابق بودن مشروعیت با مقبولیت می باشد.

پاسخ

جهت ارائه پاخی مناسب ابتدا لازم است به جایگاه رأی مردم در نظام اسلامی اشاره ای داشته باشیم و سپس بعد از بررسی رابطه مشروعیت با مقبولیت در دو نظریه انتصاب و انتخاب بپردازیم:

الف) در اندیشه سیاسی شیعه «ولی امر» از سوی شارع منصوب است؛ لیکن این به معنای نبود نقش برای مردم در نفی یا اثبات حکومت نیست؛ زیرا ولی امر در تشکیل حکومت دینی و اعمال ولایت، حق تحمیل سلطه خود را ندارد.

بنابراین حکومت اسلامی، با خواست مردم پدید می آید. دلیل های متعددی بر این مسأله وجود دارد؛ از جمله اینکه امیرالمؤمنین (ع) از پیامبر (ص) نقل می کنند: «پیامبر (ص) به من فرمود: ای پسر ابوطالب! ولایت امت من برعهده تو است. پس اگر به سلامت قدرت را به تو سپردند و در مورد زمامداری تو، با خشنودی اتفاق کردند، سرپرستی امورشان را برعهده گیر؛ ولی اگر در مورد تو رأی دیگری ابراز داشتند، آنان را به حال خود رها کن».

امام خمینی (ره) در پاسخ به دبیرخانه ائمه جمعه درباره گستره و چگونگی «ولایت فقیه» می نویسد: «باسمه تعالی. ولایت در جمیع صور دارد؛ لکن تولی امور مسلمین و تشکیل حکومت بستگی دارد به آرای اکثریت مسلمین که در قانون اساسی هم از آن یاد شده است و در صدر اسلام تعبیر می شده است به بیعت با ولی مسلمین». (سند شماره ۶۵۷، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی؛ به نقل از: کواکبیان، مصطفی، مبانی مشروعیت در نظام ولایت فقیه، ص ۲۵۸).

ب) رابطه مقبولیت و مشروعیت: دو دیدگاه ذکر شده در باب نظریه مشروعیت (نصب و انتخاب) در رابطه

مشروعیت و مقبولیت، نتیجه متفاوتی خواهد داد:

الف. بر اساس نظریه «انتخاب»، رابطه «مقبولیت و مشروعیت»، عموم و خصوص مطلق و مقبولیت اعم از مشروعیت است. به عبارت دیگر مقبولیت به شرط وجود شرایط دیگر - چون فقاہت، کفایت و عدالت - به مشروعیت می انجامد. مقبولیت بدون مشروعیت، تصورپذیر است؛ ولی مشروعیت بدون مقبولیت، تصورپذیر نیست. بنابراین مشروعیت، اخص مطلق از مقبولیت خواهد بود؛ زیرا «مشروعیت» همواره مشروط به «مقبولیت» است. به عبارت دیگر، در این رابطه سه فرض متصور است:

۱. وجود «مقبولیت عمومی»، همراه با سایر شرطهای شرعی، لازم برای رهبری و مدیریت کلان اجتماعی؛ در این صورت نتیجه مشروعیت است:

(مقبولیت + «فقاہت، عدالت، کفایت» مشروعیت)

۲. وجود مقبولیت بدون دیگر شرطهای شرعی، موجب عدم مشروعیت است: (مقبولیت - «فقاہت، عدالت، کفایت» عدم مشروعیت)

۳. وجود همه شرطهای مقرر شده در شرع - به استثنای مقبولیت عام - مساوی با عدم مشروعیت است:

(«فقاہت، عدالت، کفایت» - مقبولیت عدم مشروعیت)

ب. بر اساس نظریه «انتصاب»، رابطه «مشروعیت و مقبولیت»، عموم و خصوص من وجه است؛ یعنی، (در این نگاه) در فرض سوم، با دیدگاه پیشین تفاوت می یابد. بنابراین، وجوه مفروض به شرح زیر خواهد بود:

یک. «مقبولیت عمومی» همراه با شرطهای شرعی، موجب مشروعیت است: (مقبولیت + «فقاہت، عدالت، کفایت» مشروعیت)

دو. «مقبولیت عمومی»، بدون شرطهای شرعی، مساوی با عدم مشروعیت است؛ (مقبولیت - «فقاہت یا عدالت یا کفایت» عدم مشروعیت)

سه. شرطهای شرعی، بدون «مقبولیت عمومی»، مساوی با مشروعیت است: («فقاہت، عدالت، کفایت» - مقبولیت مشروعیت)

البته بر اساس این دیدگاه نیز چنان نیست که «ولّی فقیه» مجاز باشد در هر شرایطی و به هر شکلی، قدرت سیاسی را به

دست گیرد و به اعمال قدرت پردازد؛ زیرا بدون حد نصابی از مقبولیت، امکان تأسیس حکومت و موفقیت آن، در عمل بسیار ناچیز یا ناممکن خواهد بود.

از سوی دیگر، کسب قدرت به روش های استبدادی و مزورانه، در اسلام جایز نیست. آنچه بر اساس نظریه «انتصاب»، اهمیت دارد، این است که ولی فقیه در زمان عدم اقبال اجتماعی، از ولایت برخوردار است؛ هر چند دارای حکومت و تولی نیست. چنان که امیر مؤمنان (ع) در دوران خلفای سه گانه، ولایت و مشروعیت داشت؛ اما از حکومت ظاهری بی بهره بود. ثمره این مشروعیت آن است که اگر «ولی امر» در چنین موقعیتی، حکم حکومتی صادر کند، در صدور این حکم، مجاز و اطاعت از او بر مردم واجب است. در حالی که بر اساس نظریه «انتخاب» اساساً او «ولایت» ندارد تا حکم صادر کند و در صورت صدور آن، «اطاعت» از وی بر مردم واجب نیست.

اینکه «ولی فقیه» می تواند بدون قدرت سیاسی، حکم حکومتی صادر کند، به معنای دیکتاتوری نیست؛ زیرا او نمی تواند با زور و دیکتاتوری یا فریب و نیرنگ، به حکومت و قدرت سیاسی دست یابد و اراده خویش را بر دیگران تحمیل کند؛ هر چند دیگران به دلیل عدم پیروی از او گناهکارند.

امیر مؤمنان (ع) می گوید:

«پیامبر (ص) به من فرمود: ای پسر ابوطالب! ولایت امت من برعهده تو است. پس اگر به سلامت قدرت را به تو سپردند و در مورد زمامداری تو، با خشنودی اتفاق کردند، سرپرستی امورشان را برعهده گیر؛ ولی اگر در م... زجتو رأی دیگری ابراز داشتند، آنان را به حال خود رها کن.» («یابن ابیطالب لک ولاء امتی فان ولوک فی عافیه و اجمعوا علیک»)

بالرضا فقم بامرهم و الافدعهم و ما هم فيه؛ كشف المحجبه، ص ۱۸۰). این روایت نشان می دهد:

۱. امیر مؤمنان (ع) از سوی پیامبر (ص) به ولایت منصوب شده است؛ بنابراین اصل ولایت وابسته به رأی مردم نیست.

۲. اعمال ولایت آن حضرت، به مقبولیت و پذیرش مردمی مشروط است.

بنابراین وقتی کسی از سوی خداوند، به ولایت منصوب می شود، ولایتش - بدون توجه به استقبال یا عدم استقبال مردم - همواره پابرجا است و جامعه، وظیفه دارد از او پیروی کند؛ اما تشکیل عملی حکومت از سوی «ولی امر» به آرای عمومی و وجود شرایط و بستر مناسب اجتماعی، مشروط است.

به عبارت دیگر، همان طور که جامعه به پیروی از ولی امر موظف است؛ ولی منصوب نیز وظیفه دارد، مسؤولیت سنگین اداره و رهبری جامعه را انجام دهد. شرط اعمال این رسالت، وجود موقعیت و بستر مناسب اجتماعی است که «پذیرش و مقبولیت مردمی» مهم ترین رکن آن به شمار می آید. امام خمینی (ره) درباره «ولایت فقیه» می فرماید:

«اگر برای فقها امکان اجتماع و تشکیل حکومت نباشد، هر چند نسبت به عدم تأسیس حکومت اسلامی معذورند؛ ولی منصب ولایت آنان ساقط نمی شود. با اینکه حکومت ندارند، بر امور مسلمین و بلکه بر نفوس مسلمین ولایت دارند». (امام خمینی، البیع، ج ۲، ص ۴۶۶).

با توجه به آنچه گذشت، نقش و کارکرد «مقبولیت عمومی» حاکم دینی، بر اساس هر یک از دو دیدگاه چنین است:

یک. نقش مقبولیت بر اساس نظریه نصب:

۱. مشارکت در ایجاد حکومت دینی و زمینه سازی جهت انتقال قدرت به ولی منصوب از سوی خداوند.

۲. مشارکت در جهت کار آمدسازی، حفظ و حمایت و پایایی حکومت دینی.

دو کارکرد یاد شده،

در همه مصادیق حکومت دینی - اعم از حکومت پیامبر، امام معصوم یا ولی فقیه - جاری است. اما در خصوص ولی فقیه و نظام جمهوری اسلامی، کارکردهای دیگری نیز وجود دارد.

۳. در صورت وحدت شخص واجد شرایط رهبری - در میان فقیهان متعدد - رأی و انتخاب عموم مردم، شرکت غیر مستقیم آنان در فرایند تشخیص و کشف ولی منصوب و مرضی خداوند از طریق خبرگان است. در صورت تعدد واجدان شرایط رأی، آنان ایجاد کننده بستری عقلایی، در جهت اعمال ولایت از سوی یک نفر از منصوبان شارع است. در نتیجه زمینه اعمال قدرت دیگران، از بین می رود و مسئولیت آنان سلب می شود. برای جلوگیری از تشاح و درگیری، حق اعمال ولایت نخواهد داشت.

دو. نقش مقبولیت بر اساس نظریه انتخاب:

این دیدگاه در کارکرد اول و دوم، با نظریه «انتصاب» همسو است؛ اما نسبت به کارکرد سوم، رویکردی دیگر دارد؛ یعنی، معتقد است رأی مردم یا گزینش خبرگان منتخب مردم، به عنوان جزء شرعی، موضوعیت دارد؛ نه طریق عقلایی.

به عبارت دیگر آرای عمومی، چون عدالت و فقاقت، از «شرطهای شرعی» ولایت است و بدون آن، فقیه جامع الشرایط، شرعاً ولایت ندارد. پس بین فرض تعدد یا وحدت واجدان شرایط رهبری، تفاوتی نیست.

برای آگاهی بیش تر: ر.ک: حکومت اسلامی، سال دوم، شماره ۴، ص ۱۰۵ و ۱۰۶ و ۱۲۷.

با توجه به دستورات اسلام حکومت با مقبولیت باید باشد یا مشروعیت.

پرسش

با توجه به دستورات اسلام حکومت با مقبولیت باید باشد یا مشروعیت.

پاسخ

در اندیشه سیاسی اسلام و براساس منابع و متون دینی، حکومت اسلامی هم نیازمند مشروعیت و هم نیازمند مقبولیت است و بدون این دو نمی تواند قوام و تداوم یابد.

توضیح این موضوع نیازمند تبیین رابطه این دو با هم و در ارتباط با حکومت اسلامی است. البته باید توجه داشت که رابطه مقبولیت با مشروعیت در نظام اسلامی با نظام های دموکراتیک، متفاوت است، زیرا در نظام اسلامی بین مشروعیت و مقبولیت تفاوت بوده و در ضمن بر وجود هر دو تأکید دارد اما در نظام های دموکراتیک بین مشروعیت و مقبولیت تفاوتی نیست.

رهبری توسط مجلس خبرگان تأیید می شود و مجلس خبرگان توسط آرای مردم، آیا اگر مردم در رای گیری مجلس خبرگان خیلی کم

شرکت کنند آیا می توان از این عمل به عنوان سست شدن مشروعیت رهبر در اجتماع نام برد. در صورتی که تنها کمی از ولایت فقیه در کشور حمایت می کنند آیا و

پرسش

رهبری توسط مجلس خبرگان تأمین می شود و مجلس خبرگان توسط آرای مردم، آیا اگر مردم در رای گیری مجلس خبرگان خیلی کم شرکت کنند آیا می توان از این عمل به عنوان سست شدن مشروعیت رهبر در اجتماع نام برد. در صورتی که تنها کمی از ولایت فقیه در کشور حمایت می کنند آیا ولایت فقیه باید به کار خود در این کشور مبادرت کند؟

پاسخ

در نظام اسلامی حاکم (پیامبر (ص)، امام (ع) و ولی فقیه) منصوب (بی واسطه یا با واسطه، خاص یا عام) خداوند متعال بوده و تنها مشروعیتش از این ناحیه تأمین می شود و مقبولیت مردمی و آرا آنان صرفاً جنبه کارآمدی دارد، بر این اساس:

اولاً: کار ویژه مجلس خبرگان تنها شناسایی ولی فقیه جامعه شرایط و معرفی آن به مردم است نه تعیین و نصب آن.

ثانیاً؛ میزان مشارکت مردم در انتخابات مجلس خبرگان رهبری با مشروعیت ولی فقیه هیچ گونه ارتباطی ندارد بلکه می تواند تا حدودی بیانگر مقبولیت مردمی حکومت ولی فقیه باشد.

نکته قابل توجه در اینجا این است که مشارکت مردم در انتخابات مجلس خبرگان، به هیچ وجه به تنهایی بیانگر میزان مقبولیت حکومت ولی فقیه نیست، زیرا علاوه بر این شاخص شاخصهای متعدد دیگری برای شناسایی این موضوع وجود دارد؛ شاخصهایی از قبیل حضور گسترده در موقعیتهای حساس و سرنوشت ساز و اجابت فراخوانهای مقام معظم رهبری نظیر راهپیمایی های میلیونی و حمایت از نظرات ایشان، انتخابات و ...، و همچنین استقبالهای که در شهرهای متعدد از مقام معظم رهبری در زمان مسافرت ها و بازدیدهای ایشان می شود

و شاخص های دیگری از این قبیل همگی بیانگر مقبولیت نظام و ولی فقیه و شخص مقام معظم رهبری می باشد و همین بس که حضور جدی و پرشور مردم در مواردی است که مقام معظم رهبری تأکید بر مشارکت گسترده مردم داشته اند. از سوی دیگر باید به این واقعیت نیز توجه داشت که دلایلی نظیر اعتماد زیاد مردم به مقام معظم رهبری و یا عدم احساس ضرورت و نیاز جدی به مشارکت در انتخابات مجلس خبرگان از سوی مردم، باعث چشمگیر نبودن این انتخابات می شود و الا انتخابات مجلس خبرگان در همه دوره ها از حد نصاب مقبولی برخوردار بوده است.

در هر صورت در شرایط کنونی ولایت فقیه و مقام معظم رهبری از مقبولیت بسیار بالایی در کشور ما حتی در میان بسیاری از شیعیان و مسلمانان جهان تاجایی که این عامل از مهمترین عوامل ایجاد ثبات، همبستگی و وحدت ملی ما بوده و از اصلی ترین عوامل بازدارنده در مقابل تهاجم نظامی دشمنان به حساب می آید.

ثالثاً: در فرض وقوع عدم مقبولیت مردمی برای ولی فقیه، زمینه های کناره گیری آن از حکومت فراهم می شود و در نظام اسلامی به هیچ وجه حاکم دینی حق استفاده از زور برای تحمیل حاکمیت خویش را ندارد. (فصلنامه کتاب نقد، شماره ۷، ص ۵۳) (مقاله حکومت و مشروعیت نوشته آیت الله مصباح یزدی)

اگر حکومت و حاکمیت اسلامی مبتنی بر خواست مردم است؛ چنانچه رأی مردم عوض شد، حاکمیت اسلامی چه جایگاهی پیدا می کند؟

پرسش

اگر حکومت و حاکمیت اسلامی مبتنی بر خواست مردم است؛ چنانچه رأی مردم عوض شد، حاکمیت اسلامی چه جایگاهی پیدا می کند؟

پاسخ

بر اساس آیات و روایات متعدّد، مشروعیت حکومت و حاکم اسلامی - اعم از امام معصوم یا نایب او مانند ولی فقیه در عصر غیبت وابسته به رأی مردم نیست؛ بلکه رأی، رضایت، کمک و همدلی مردم، باعث به وجود آمدن و تحقق عینی حکومت اسلامی می شود. حضرت امیر(ع) می فرماید: «لولا حضور الحاضر و قیام الحجّه بوجود الناصر... لالقیّت حبلها علی غاربها»؛ «اگر حضور بیعت کنندگان نبود و با وجود یاوران حجّت بر من تمام نمی شد... رشته کار [حکومت را از دست می گذاشتم] نهج البلاغه، خطبه سوم.. همچنین می فرماید: «لا- رأی لمن لا- یطاع»؛ «کسی که فرمانش پیروی نمی شود، رأی ندارد». همان، خطبه ۲۷.

این سخنان همگی بیانگر نقش مردم در پیدایش، تثبیت و کارآمدی حکومت الهی - خواه حکومت رسول الله(ص) و امامان معصوم(ع) و خواه حکومت فقیه در زمان غیبت است. حکومت اسلامی بر اراده تشریحی الهی استوار است و رأی خدا در همه جا مطاع بوده و اعتبار رأی مردم تا وقتی است که با دین تنافی نداشته باشد. بنابراین «مقبولیت مردمی» با «مشروعیت الهی» نه

تلازمی دارد و نه تنافی. در عین حال حاکم دینی حق استفاده از زور برای تحمیل حاکمیت خویش را ندارد. اگر نفوذ کلمه ولی فقیه از دست برود، مشروعیتش از دست نمی رود؛ بلکه تحقق حاکمیت با مشکل مواجه می گردد. بحمد الله این فرض در زمان ما واقع نشده است.

در هر صورت بعد از تشکیل حکومت اسلامی - اگر خدای ناکرده اکثریت مردم دیگر تمایلی به ادامه حکومت نداشته باشند؛
باز هم

حفظ آن بر همه - حتی اقلیت واجب است؛ زیرا حکومت اسلامی همچنان دارای مشروعیت است. از این رو باید تمامی امکانات و ابزارها و زمینه های فراهم سازی مقبولیت مردمی را برای کارآمدی حکومت اسلامی و تثبیت، دوام و استمرار آن به کار گرفت. همچنین باید ریشه های نارضایتی مردم را شناسایی کرد و در صدد حل آن برآمد. اگر این امر محقق نشد و حکومت اسلامی نتوانست حد نصاب مقبولیت را - که برای ادامه حفظ و بقای حکومت لازم است به دست آورد و ادامه حکومت منجر به کشتار، خونریزی و خلاصه مفسده عظیمی باشد - به گونه ای که موجب رضایت شارع نباشد تکلیف ساقط می شود.

آیا مشروعیت ولایت فقیه و قدرت رهبری کارزمایی است؟

پرسش

آیا مشروعیت ولایت فقیه و قدرت رهبری کارزمایی است؟

پاسخ

در ابتدا چند مطلب به عنوان مقدمه ذکر می شود:

یکم. در علوم سیاسی حکومت را از حیث منشأ قدرت و مشروعیت، به اقسامی تقسیم می کنند. ماکس وبر منشأ قدرت را سه گونه معرفی می کند:

۱. حکومت سنتی: منشأ این حکومت سنت های موجود است، که از ادوار گذشته یک سرزمین به جای مانده است (مانند حکومت های موروثی و فئودالی).

۲. پیشوایی کارزمایی: حکومتی است که منشأ قدرت در آن نبوغ فوق العاده، جذبه و نیروی معنوی رهبر آن است. (حکومت هیتلر را از این دست حکومت ها می دانند).

۳. قانونی - عقلایی: منشأ قدرت در این حکومت، قدرت قانونی است و در آن، قدرت نهاد یافته است؛ یعنی، قدرت از فرد یا افراد صاحب قدرت به یک شخصیت حقوقی انتقال یافته است (حکومت های جمهوری را از این نوع حکومت ها می دانند).

بر اساس همین تقسیم، منشأ فرمانبری مردم از حکومت را نیز به سه دسته تقسیم می کنند:

۱. فرمانبری ناشی از گرایش های سنتی که در حکومت های سنتی است.

۲. فرمانبری ناشی از عاطفه و انفعال محض که در حکومت های کارزمایی است.

۳. فرمانبری ناشی از اعتقاد عقلایی به اعتبار قانون که در حکومت های قانونی - عقلایی است.

دوم. از ویژگی های رهبری کارزمایی می توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. رهبر کارزما غالباً دعوت به تحقق یک رسالت می کند.

۲. رهبر کارزما عظیم ترین نیروی انقلابی در براندازی حکومت های سنتی است که عقاید و ارزش های مردم را دگرگون ساخته، راه و رسم تازه ای را جایگزین می کند.

۳. پیروی مردم از جان و دل و فداکارانه است.

سوم. آنچه باعث این شده که حکومت «ولایت فقیه» از نوع حکومت های کارزمایی تلقی شود، وجود ویژگی های مذکور در مقدمه

دوم است.

منابع حکومت ولایی

بر اساس این مقدمه، به ذکر سه مطلب در پاسخ اکتفا می شود:

یکم. منشأ قدرت، منحصر در سه مورد مذکور نیست و منشأهای دیگری مانند مشروعیت الهی (استناد به حکم خدا) نیز وجود دارد. در حکومت دینی منشأ قدرت، استناد به حکم الهی است.

خداوند درباره قدرت سیاسی پیامبر اکرم(ص) می فرماید: (النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ) احزاب (۳۳)، آیه ۶. «پیامبر نسبت به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است». درباره ولایت پیامبر(ص) و جانشین او فرمود: (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ) مائده (۵)، آیه ۵۵. «ولی و سرپرست [و متصرف در امور شما] خدا و پیامبر و کسانی اند که ایمان آورده و نماز را بر پا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند» و (أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ) نساء (۴)، آیه ۵۹. «اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیامبر خدا و اولی الامر را».

دوم. چنین نیست که در هر حکومتی تنها یکی از این منشأها، تولید قدرت کند؛ بلکه ممکن است در یک حکومت دو یا چند منشأ با هم ترکیب شوند. در مواردی که چند منشأ در اعتبار قدرت حکومت دخالت دارند، جای این سؤال است که آیا همه آنها در یک رتبه اند و به صورت مساوی در اعتبار قدرت دخالت دارند، یا یکی از آنها بر دیگری تقدم دارد؟ در این صورت کدام یک از آنها اصلی و کدام فرعی است؟

سوم. در حکومت ولایی فقیه منابع زیر دخالت دارند:

۱. استناد به حکم خداوند؛ چنان که ادله آن در کتاب های «ولایت فقیه» به تفصیل بیان شده است.

عقل-چنان که در دلیل عقلی ولایت فقیه بیان شد بر اعتبار حکومت ولایی فقیه صحه می گذارد. نقش عقل با آنچه در حکومت قانونی عقلایی گفته شد، متفاوت است و منشأ مستقلى به شمار می آید. البته با توجه به اینکه عقل نیز در شمار منابع دینی است، می توان حکم عقل را در اینجا راهی برای شناخت استناد «مشروعیت حکومت ولایی فقیه» به خدا دانست.

۳. پس از تصویب قانون اساسی ایران با رأی قاطع مردم، حکومت ولایی فقیه علاوه بر مشروعیت تام شرعی، مقبولیت مردمی نیز یافت و این مقبولیت در حد مشروعیت قانونی - عقلایی است.

۴. عامل احساس و عاطفه که محرکی قوی برای حرکت های انقلابی است، در کنار مشروعیت شرعی، عقلی و قانونی - عقلایی، توانی مضاعف به حکومت ولایی فقیه می بخشد. این عامل در حکومت های کاریزمایی نیز وجود دارد؛ اما آن نیروی معنوی و خارق العاده ای که در رهبری حکومت ولایی فقیه موجود است، ناشی از فقاہت (علم)، تقوا، کفایت و عدالت است که از پشتوانه عقلی و مذهبی برخوردار است. برخلاف نیروی معنوی و خارق العاده ای که در رهبرانی چون هیتلر - بزرگ ترین رهبر کاریزمای قرن اخیر وجود داشت که هیچ پشتوانه دینی و عقلانی نداشت. بنابراین کاریزمایی خواندن «ولایت فقیه» نگرشی ناقص و مقایسه ای غیر دقیق است.

مشروعیت ولایت فقیه به چه معنا است؟

پرسش

مشروعیت ولایت فقیه به چه معنا است؟

پاسخ

«مشروعیت» دارای معانی متعددی است. در اصطلاح رایج منظور از مشروعیت (Legitimacy) این است که براساس چه ملاک و با اتکا به چه منبع یا منابعی، اعمال قدرت و حاکمیت توجیه می شود. به عبارت دیگر مشروعیت؛ یعنی اینکه:

۱. حکومت و حاکمان بر چه اساسی می توانند احکام و قواعد الزام آور صادر کرده و به اجرا گذارند.

۲. جامعه بر چه اساسی موظف است از قواعد الزام آور حکومت پیروی کند.

با این توضیح روشن می شود که مراد از «مشروعیت ولایت فقیه» این است که ولی فقیه «مشروعیت» خود را از کجا کسب می کند؛ یعنی، چه منبعی حاکمیت او را توجیه نموده و او را مجاز می دارد که در امور اجتماعی تصرف کند و لزوم اطاعت از او را موجه می سازد.

پاسخ مشهور فقهای شیعه در برابر پرسش های فوق، این است که منبع مشروعیت ولایت فقیه «نصب الهی» است؛ یعنی، از ادله

دینی استفاده می شود که شارع ولی فقیه را در زمان غیبت معصوم، برای رهبری جامعه اسلامی نصب کرده و مسلمانان را به اطاعت از او فراخوانده است. ادله ولایت فقیه غالباً بر چنین چیزی دلالت دارند.

مبانی مشروعیت نظامهای سیاسی و نظام اسلامی چیست؟

پرسش

مبانی مشروعیت نظامهای سیاسی و نظام اسلامی چیست؟

پاسخ

مشروعیت «Legitimacy» - که از صفت (Legitimate) اشتقاق یافته در لغت به معنای «قانونی» بودن و «مطابق با قانون» است. در تعریف «مشروعیت» تعاریف گوناگونی از سوی متفکران ارائه شده است. به طور کلی «مشروعیت» اشاره به «حقانیت» دارد و پاسخ به این سؤال است که چرا عده ای حق حکومت و دیگران وظیفه اطاعت دارند. بنابراین «مبنای توجیه حق حکومت حاکم و لزوم پذیرش و اطاعت از سوی شهروندان» را مشروعیت می نامند. مهم ترین نظریه ها در منشأ مشروعیت حکومت ها، عبارت است از:

یک. قهر و غلبه

بر اساس این مبنا کسانی که بهره بیشتری از قدرت جسمی، فکری و روانی دارند، با استفاده از آن، زمام سیاسی جامعه را به دست می گیرند و همین قهر و غلبه، مبنای مشروعیت آنان می شود. در اندیشه سیاسی غرب، این نظریه در افکار ماکیاوولی و نیچه به چشم می خورد. مسلماً صرف قدرت قهر و غلبه، نمی تواند مبنایی برای مشروعیت و به اطاعت و داشتن شهروندان به وسیله اجبار یا هر وسیله دیگر تلقی شود. در قرآن کریم، رهبران الهی همواره در مقابل زورمندان موضع گرفته و برخورد داشته اند.

دو. قرارداد اجتماعی

برخی از اندیشمندان غربی، خاستگاه تاریخی دولت و مبنای مشروعیت حکومت را برون رفت از حالت طبیعی به وسیله «قرارداد اجتماعی» می دانند.

بر این اساس وضع و اجرای قوانین از سوی حکومت، ناشی از وکالتی است که از ناحیه مردم دارد. هابز، لاک و روسو از مهم ترین طرفداران نظریه «قرارداد اجتماعی» می باشند. نظام دموکراسی از نظر مبنایی ریشه در «قرارداد اجتماعی» دارد. در این نگرش حاکمیت از آن مردم است و مشروعیت حکومت بر اساس

این قرارداد، ناشی از خواست مردم است که در قالب انتخابات تجلی می یابد.

نظریه قرارداد اجتماعی مورد انتقاد زیادی واقع شده است و متفکران زیادی مانند هیوم، بنتام، یورک، اوستین، لی بر، ولسی، ماین گرین، بلونشلی، پولاک و... آن را مورد نقد قرار داده و افسانه و دروغ خوانده اند. ر.ک: عالم، عبدالرحمان، بنیادهای علم سیاست، ص ۲۰۵. این نظریه ها عبارت است از:

۱-۲. نقد تاریخی

این نظریه به لحاظ تاریخی قابل دفاع نیست؛ زیرا:

یکم. در هیچ مرحله ای از تاریخ بشر -حتی در بین مردمان بدوی نمی توان مرحله ای را یافت که در آن هیچ سازمان اجتماعی وجود نداشته و انسان در وضع طبیعی به سر برده باشد. مردم شناسان نشان داده اند که مردمان بدوی نیز در نوعی نظام دارای مقررات، زندگی می کردند و با شیوه های مرسوم رفتار اجتماعی، هماهنگی داشتند.

دوم. تاریخ هیچ نمونه ای از انسان های نخستین را نشان نمی دهد که گرد هم آمده و آگاهانه توافقی -مانند قرارداد اجتماعی به عمل آورده باشند.

سوم. نظریه «قرارداد اجتماعی» مسلم می داند که افراد به جهت تأمین امنیت شخصی و تضمین مالکیت شخصی خود، این قرار داد را گذاشتند. اما تاریخ می گوید: قوانین اولیه بیشتر عمومی بودند تا فردی؛ گروه اجتماعی موقعیت فرد را تعیین می کرد و فرد آزادی تغییر آن را نداشت. بنابراین قرارداد اجتماعی حاکی از مرحله ای پیشرفته تر در جامعه بشری است و نمی تواند در وضع طبیعی گذاشته شده باشد.

۲-۲. نقد حقوقی

از دیدگاه حقوقی هم انتقادهای زیادی بر نظریه «قرارداد اجتماعی» وارد شده است؛ زیرا:

یکم. برای قرارداد اجتماعی هیچ ضمانت اجرایی وجود ندارد؛ چون دولت بر آن مقدم نیست.

دوم. وقتی خود قرارداد معتبر نباشد، حقوق ناشی از آن نیز هیچ گونه

پایه معتبر قانونی نخواهد داشت. بنابراین مسأله تکلیف سیاسی همچنان حل نشده باقی می ماند.

سوم. قرارداد فقط برای طرف هایی که در آن آزادانه شرکت داشته اند الزام آور است؛ نه برای نسل های بعدی و یا افراد غایب.

۲-۳. نقد فلسفی

از دیدگاه فلسفی نیز بر قرارداد اجتماعی اشکالات متعددی وارد شده است؛ از جمله:

یکم. از آنجا که دولت ریشه در نیاز انسان دارد، پس پدیده ای طبیعی است و نمی تواند آفریده ای مصنوعی باشد؛ در حالی که قرارداد اجتماعی اعتباری است.

دوم. به گفته بلونشلی: «نظریه قرارداد اجتماعی بسیار خطرناک است؛ زیرا دولت و نهادهای آن را تابع و حاصل هوس فرد می کند و...» همان.

۲-۴. نقد اندیشمندان مسلمان

از دیدگاه اندیشمندان اسلامی نیز انتقادهای زیادی بر این نظریه شده است:

یکم. بر اساس بینش توحیدی، از آنجا که مالکیت حقیقی از آن خداوند است، قانون گذاری، قضاوت و اجرای قانون باید مستند به او باشد: (یا داوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُمْ بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ) ص (۳۸)، آیه ۲۶. (إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ) انعام (۶)، آیه ۵۷ و یوسف (۱۲)، آیه ۴۰ و ۶۷. (إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا) بقره (۲)، آیه ۱۲۴..

دوم. از آنجا که در بسیاری از موارد، مردم یک جامعه از نامزدهای مقامات اجرایی شناخت کافی ندارند؛ لذا احتمال دارد به شایسته ترین آنان رای ندهند و حتی لایق ترین آنها را کنار زنند.

سوم. در نظریه «قرارداد اجتماعی»، دو مفهوم مقبولیت و مشروعیت به هم آمیخته است. برای مطالعه بیشتر ر.ک: مصباح یزدی، حقوق و سیاست در قرآن، ص ۸۶ (از مجموعه معارف قرآن) ج ۹.

سه. سنت ها و وراثت

وراثت و سنت یکی دیگر از مبانی مشروعیت حکومت ها به شمار می رود. معمولاً در نظام های

مبتنی بر وراثت، شیخوخیت، پدر سالاری، نژادپرستی، اشرافی گری و پادشاهی رواج دارد؛ نظیر آنچه امروز در نپال، عربستان و کشورهای از این قسم می گذرد. در این کشورها وراثت و سنت ها، نقش مهمی در مشروعیت بخشی ایفا می کند. منظور از سنت ها، مجموعه باورداشت ها و رسوم پایداری است که به یک ملت تعلق دارد و به عنوان «میراث اجتماعی» از نسلی به نسل دیگر منتقل می شود؛ نه سنت دینی ای که برگرفته از متون و آموزه های اصیل دینی است.

چهار. نظریه مارکسیستی

مارکسیست ها مشروعیت را تابع روابط تولیدی و نیروهای مولد یک جامعه می دانند. در نظر آنان طبقه کارگر، برآیند این رابطه است که حاکمیت را به دست می گیرد. بنابراین مناسبات تولیدی، مشروعیت ساز نظام های مبتنی بر مارکسیسم است.

پنجم. مشروعیت الهی

یکی دیگر از منابع مشروعیت - که در بستر تاریخی در کشورهای شرق و غرب، مورد تأیید قرار گرفته نظریه مشروعیت الهی است. البته مشروعیت الهی در غرب قرون وسطی و یا در حکومت فراعنه مصر باستان، با این رویکرد بوده است که حاکمان و پادشاهان - با بسط ید و اختیارات تام و حتی خارج از فرمان ها و دستورهای الهی خلیفه خداوند معرفی می شدند و تمام فسق و فجورهای آنان با تفکر جبرگرایی یا تئوری حقوق الهی پادشاهان (خود را صاحب حق پادشاهی از سوی خداوند دانستن و نداشتن مسئولیت در مقابل مردم و فوق چون و چرا بودن) توجیه می گردید.

بر اساس این انگاره، حکومت های سنتی و وراثتی نیز از مصادیق مشروعیت الهی قلمداد می شوند. این نوع از مشروعیت در دوران قرون وسطی، در مغرب زمین از سوی امپراتوران و در مشرق زمین به وسیله نظام سیاسی بنی امیه، بنی عباس و

حکومت های عثمانی مطرح شده بود.

در مقابل، اسلام ناب محمدی(ص) - با توجه به آیات الهی و روایات پیشوایان دین تفسیر دیگری از مشروعیت الهی به دست می دهد. این نگرش مبتنی بر جهان بینی توحیدی، انسان شناسی و معرفت شناسی معینی است. در این انگاره حاکم اسلامی بر اساس شرایط و ویژگی های مشخص و تعریف شده ای، مسئولیت می پذیرد. از جمله مشخصه های این نگرش، دارا بودن مسئولیت توأمان در برابر خدا و مردم، وجود حقوق متقابل حاکم و ملت و نیز محدود بودن در چارچوب مصالح و احکام الهی است و تفاوت ماهوی و کارکردی با نظام های پیشین دارد.

شش. مشروعیت در اسلام

مشروعیت در اسلام، مسلماً منشأ الهی دارد؛ اما نه آن نوع مشروعیت الهی و تئوکراسی که در دوران قرون وسطی در مغرب زمین و حکومت های توتالیتر و نظام سیاسی بنی امیه، بنی عباس و حکومت های عثمانی ظاهر بوده است. مشروعیت در فلسفه، کلام و فقه اسلامی، به معنای «مطابقت با موازین و آموزه های شریعت اسلام است»؛ یعنی، حکومت و حاکمی مشروع است که دارای پایگاه دینی باشد.

بر این اساس حکومتی که پایبند موازین شرعی و الهی باشد، حقانیت دارد. مشروعیت سیاسی در اندیشه و تفکر اسلامی، از نوع پدر سالاری، وراثت، شیخوخیت، نژاد، ملیت پرستی و حکومت های اشراف گرایی، نخبه گرایی، کاریزمایی و... نیست.

البته به لحاظ توجه تام اسلام به ویژگی ها و خواص رهبری و اوصاف مدیران و کارگزاران، مدیران نمونه دینی از فرّه مندی و وارستگی خاصی نیز برخوردارند و همین امر سبب می شود تا بر اطاعت پذیری و علاقه و رضایت مردم، تأثیر منطقی و روان شناسانه ای داشته باشد؛ ولی این نکته از مبنای بنیادین حقانیت حاکم و حکومت کاملاً جدا است. در نتیجه اگر

حکومت یا حاکمی، تمام اسباب و عوامل رضایت مردم را فراهم کند؛ اما مطابق موازین شریعت عمل ننماید، مشروعیت دینی پیدا نمی کند و در مقابل حکومت و حاکمی که آموزه های دینی را مد نظر بگیرد و به احکام الهی پایبند باشد -همچنان که مشروعیت دینی دارد باید اسباب و عوامل رضایت مشروع اکثریت مردم را فراهم آورد و حقوق طبیعی و شرعی ملت را تحقق بخشد. در این صورت متدینان به دلیل اعتقادشان به فرمان های الهی و پایبند بودن شان به شریعت، مشروعیت و مقبولیت جامعه شناسانه را نیز پدید می آورند.

در زمینه منبع مشروعیت در اسلام، باید دانست که در نگرش توحیدی، خداوند تنها منبع ذاتی مشروعیت سیاسی است. توحید در خالقیت و ربوبیت، حاکمیت و قانون گذاری را از آن خداوند سبحان می داند. عالم هستی ملک خداوند است و او مالک همه انسان ها است: (فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ) نساء (۴)، آیه ۱۳۱.

همه بنده اویند و در این جهت تفاوتی بین افراد نیست و همه به طور یکسان از حقوق بندگی خدا برخوردارند. چنان که پیامبر اسلام می فرماید: «المؤمنون كأسنان المشط يتساوون في الحقوق بينهم»؛ «مؤمنان چون دانه های شانه مساوی اند و از حقوق مساوی و متقابل برخوردارند». بحارالانوار، ج ۹، ص ۴۹.

بنابراین مبانی هستی شناختی، انسان شناختی و ارزش شناختی اسلام، مشروعیت دینی و الهی را تثبیت می کند. در این نگرش مشروعیت سیاسی و حق حاکمیت از ناحیه خداوند، به افراد ذی صلاحیت -مانند پیامبر، امام و...، تفویض می گردد.

این اصل در مقدمه قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز متجلی شده است: «حاکمیت مطلق بر جهان و انسان از آن خدا است و هم او انسان را

به سرنوشت خویش حاکم ساخته است. هیچ کس نمی تواند این حق الهی را از انسان سلب کند یا در خدمت منافع فرد یا گروه خاصی قرار دهد و ملت این حق خدادادی را از طرقي که در اصول بعد می آید، اعمال می کند».

با عرض سلام و خسته نباشید و تشکر فراوان از تدارک این شیوه پاسخ گویی بنده دانشجوی رشته مهندسی برق دانشگاه و مسئول عقیدتی - سیاسی انجمن اسلامی مستقل این دانشگاه می باشم . طی جلساتی با عنوان (کانون بحث و پژوهش) در این دانشگاه ضمن یکی از موضوعات این جلسات با

پرسش

با عرض سلام و خسته نباشید و تشکر فراوان از تدارک این شیوه پاسخ گویی بنده دانشجوی رشته مهندسی برق دانشگاه و مسئول عقیدتی - سیاسی انجمن اسلامی مستقل این دانشگاه می باشم . طی جلساتی با عنوان (کانون بحث و پژوهش) در این دانشگاه ضمن یکی از موضوعات این جلسات با عنوان (مشروعیت و مقبولیت نظام - ديمقراسی و مردم سالاری دینی) سؤالاتی بدون پاسخ باقی ماند که درخواست پاسخگویی داریم: می دانیم مشروعیت حاکم و حکومت اسلامی از جانب خداوند است و در حال حاضر این مشروعیت منتصب به ولی فقیه می باشد. ضمناً حاکم و حکومت اسلامی جهت پیش برد کار و اداره جامعه جواز و مشروعیت فعالیت را به عوامل و بازوهای اجرایی و نمایندگان خود می دهد که در حال حاضر از جمله این سلسله موارد قوای مجریه . قضائیه . مجلس . شورای نگهبان و مجمع تشخیص مصلحت می باشد. بدین ترتیب حکم عقل است که اگر از عوامل حکومت کسی خلافی انجام داد بلا فاصله عزل و جایگزین شود. ۱- چرا امام (ره) بنی صدر را عزل نکردند در حالی که می توانستند همان ابتدا با اعلام اینکه: مردم این مرد فلان خیانت ها را مرتکب شده عزل میشود. او را بر کنار سازند. چرا او هر خیانتی که خواست انجام داد؟

پاسخ

نخست باید دانست که داشتن قدرت و داشتن حق با بکارگیری قدرت و اعمال حق دو مرحله است. هم چنان که خداوند قدرت انجام هر کاری را دارد و حق اوست اما اعمال آن با توجه به مصالح و در زمان مناسب است لذا هر چند در حکومت اسلامی،

مشروعیت امری الهی است و مشروعیت تمامی بخشهای نظام از طریق حاکم اسلامی تأمین می شود، اما باید به موضوع مهم دیگری که در حکومت اسلامی نقش به سزا و عمده ای دارد توجه داشت و آن نقش مقبولیت مردمی و توجه به آراء آنان از یک سو در نظر گرفتن مصالح جامع و نظام اسلامی بر اساس شرایط و مقتضیات زمان و مکان می باشد. به عنوان نمونه، مراجعه به تاریخ صدر اسلام و سیره حکومتی پیامبر اکرم(ص) و امام علی(ع) مبین نکات فوق است:

وجود برخی شخصیتها و بزرگان قریش در جمع کارگزاران و فرماندهان نظام اسلامی نظیر، خالد بن ولید، عمرو عاص، شریح قاضی، اشعث بن قیس، ابوموسی اشعری و... با اینکه در التزام و پای بندی آنان به اسلام تردید بود و بعضاً تخلفات مهمی نیز داشتند، (ر. ک: فروغ ابدیت، استاد جعفر سبحانی؛ و سیای کارگزاران علی بن ابی طالب(ع)، علی اکبر ذاکری، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی) همه حاکی از اهمیت و توجه به جایگاه مردمی افراد، استفاده از توانایی و کارآمدی آنان، و رعایت مقتضیات و مصالح جامع می باشد.

اکنون با توجه به مقدمه فوق به بررسی عملکرد حضرت امام(ره) در قبال بنی صدر می پردازیم:

۱. بررسی شرایط بنی صدر به عنوان اولین رئیس جمهور نظام جمهوری اسلامی بود که از پشتوانه یازده میلیون رأی از میان چهارده میلیون شرکت کننده در انتخابات (قریب به هفتاد درصد آرای مأخذه) برخوردار بود. بنابراین علی رغم شناختی که حضرت امام(ره) از ابتدا به عدم لیاقت و کفایت نامبرده برای تصدی ریاست جمهوری ایشان داشتند، می بایست هر گونه اقدامی کاملاً سنجیده صورت می پذیرفت تا از یک سو وجهه نظام

نوپای اسلامی خدشه دار نشود و مخالفین ظلم در داخل و خارج چنین القاء نکنند که نظام اسلامی، تحمل جمهوری بودن و آراء مردم را ندارد و به سرعت اولین رئیس جمهور مردمی خویش را برکنار نمود، و از سوی دیگر به آراء و انتخاب احترام گذاشته، تا با گذشت زمان به صورت طبیعی زیمه های تجدید نظر در آراء مردم با دیدن عملکردها و رفتارهای بنی صدر، فراهم آید. و مردم واقعاً به این نتیجه برسند که بنی صدر علی رغم شگردهای تبلیغاتی خود، فرد شایسته و لایقی برای مسئولیت مهم ریاست جمهوری نویده و صلاحیت این کار را ندارد.

و بعلاوه قانون اساسی جمهوری اسلامی هم راهکارهای عزل و برکناری رئیس جمهور را مشخص نموده بود و دلیلی برای استفاده حضرت امام از اختیارات حکومتی خود وجود نداشت.

و آخرین نکته ای که باید در بررسی شرایط آن مقطع زمانی در نظر گرفت، اوضاع آشفته داخلی ناشی از وقوع انقلاب، درگیریهای جناحها و گروههای سیاسی، شروع جنگ تحمیلی و... بود که شدیداً از هر گونه اقدامی سبب ایجاد تشنت و التهاب در کشور می شد، باید جلوگیری بوجود می آمد.

۲. در چنین شرایطی حضرت امام(ره) دو گونه می توانستند با این جریان برخورد کنند: یا حکم ریاست جمهوری بنی صدر را تنفیذ نکنند و در برابر رأی ملت بیاستند، یا با تنفیذ حکم ریاست جمهوری و مدارا و مماشات با وی، کشور را از بحران نجات دهند.

حضرت امام(ره) با درایت و مدیریت حکیمانه ای که داشتند، راه دوم را برگزیدند و با فرصت دادن بیشتر به بنی صدر و بازگذاشتن دست وی برای خدمت، هر گونه بهانه را از او گرفتند

تا در روند کارش نتواند امام نیروهای ارزشی را به انحصارطلبی و تمامیت خواهی متهم سازد و همه ناتوانی ها دشت را به مانع تراشی های نیروهای ارزشی منتسب سازد. از این رو نه امام(ره) در همان اولین روزهای پیروزی بنی صدر، در مراسم تنفیذ حکم ریاست جمهوری وی که در بیمارستان قلب تهران برگزار شد، پس از نصایح دلسوزانه و پدرانیه با ایشان، حکم ریاست جمهوری اش را تنفیذ کردند و فرمودند: «من یک کلمه به آقای بنی صدر تذکر می دهم، این کلمه تذکر برای همه است، «حب الدنيا رأس کل خطیئه» یعنی دنیا دوستی در رأس همه خطاهاست. (صحیفه نور، ج ۱۱، ص ۲۵۷).

حضرت امام حکم تنفیذ خویش را به «عدم تخلف بنی صدر از احکام اسلام و تبعیت از قانون اساسی» مشروط کردند: «بر اساس آن که ملت شریف ایران با اکثریت قاطع، جناب آقای دکتر سید ابوالحسن بنی صدر را به ریاست جمهوری کشور جمهوری اسلامی ایران برگزیده اند و بر حسب آن که مشروعیت آن باید به نصب ولی فقیه جامع الشرایط باشد، اینجانب به موجب این حکم، رأی ملت را تنفیذ و ایشان را به این سمت منصوب نمودم، لکن تنفیذ و نصب اینجانب و رأی ملت مسلمان ایران، محدود است به عدم تخلف ایشان از احکام مقدسه اسلام و تبعیت از قانون اساسی ایران...» (همان، ص ۲۶۰ (۱۵) بهمن ۵۸)

ایشان در راستای همان سیاست، پس از تنفیذ حکم ریاست جمهوری، وی را به قائم مقامی خود در فرماندهی کل قوا منصوب کردند، در این حکم آمده است:

«جناب آقای بنی صدر، رئیس جمهوری ایران! در این مرحله حساس که احتیاج به تمرکز قوا بیشتر از

هر مرحله است، جناب عالی به نمایندگی این جانب به سمت فرماندهی کل نیروهای مسلح به ترتیبی که قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران تعیین کرده است، منصوب می شوید، امید است که با شایستگی که جناب عالی دارید، امور کشوری و لشکری و قوای مسلح به نحو شایسته با موازین اسلامی جریان پیدا کند» (همان، ص ۲۶۰).

حضرت امام(ره) برای حفظ اصل نظام و جلوگیری از هر گونه تشتت و التهاب در کشور که مقتضای زمان جنگ بود و برای جذب بنی صدر، در حد امکان سیاست مدارا و مماشات را با وی به کار می بردند.

و برای این که رشد سیاسی مردم بالا برود و حقایق کم کم روشن شود، دو پروژه دیگر نیز به اجرا گذاشته بودند:

الف. افشای خط بنی صدر و جریان فکری او؛

ب. تقویت جناح ارزشی که در رأس آن، بزرگانی چون شهید بهشتی و شهید باهنر و مقام معظم رهبری و آقای هاشمی رفسنجانی و.. قرار داشتند.

در بخش اول، امام در طول این مدت افشای جریان ملی گرایی و لیبرالیسم را در دستور کار خود قرار داده بودند، و نسبت به خطرات آن، مردم را آگاه، می ساختند:

«آقای رئیس جمهور نخست وزیری معرفی می کنند شخصی باشد مکتبی، و در صدد باشد که احکام اسلام را پیاده کند، نه در صدد این باشد که ملیت را احیا بکند، آنهایی که می گویند ما ملیت را می خواهیم احیا بکنیم، آنها مقابل اسلام ایستاده اند. اسلام آمده است که این حرف های نامربوط را از بین ببرد. افراد ملی به درد ما نمی خورند؛....» (صحیفه نور، ج ۱۲ ص ۲۷۳).

و در جای دیگر می فرمایند:

«ما از این ملی های هیچی ندیدیم جز خرابکاری؛ اگر یک

نفرشان آدمی بود که اسلامی بود که صحیح بود، ما ندیدیم چیزی از اینها. همه ما اسلامی پیش برویم...» (همان، ص ۱۱۸).

و در بخش دوم حضرت امام(ره) نسبت به نیروهای ارزشی مانند شهید بهشتی، مقام معظم رهبری و...، سنگ تمام گذاشتند و با این کار جامعه رابه سوی این شخصیت ها که مطابق با معیارها و الگوهای اسلامی بودند راهنمایی و هدایت می کردند. تا جامعه بتواند در انتخابهای بعدی دقیق تر عمل کند. حضرت امام(ره) در مورد شهید دکتر بهشتی فرمودند:

«یک نفر آدمی را که من بیست و چند سال است از نزدیک می شناسم، او پیش من درس خوانده، با من معاشر بوده، من همه چیزش را می دانم، حالا افتادند به جان مثل آقای بهشتی، آقای دکتر بهشتی را از او می ترسند اینها برای این که یک فرد لایقی است و اینها نمی خواهند این طور افراد باشند.» (همان، ج ۹، ص ۲۸۸).

در جای دیگر فرمودند:

«من آقای خامنه ای را بزرگش کردم، من آقای هاشمی را بزرگ کردم، من آقای بهشتی را بزرگش کردم» (همان، ج ۱۵، ص ۱۳۹).

نکته دیگر اینکه، حضرت امام(ره) می دانستند که بیشتر، این اطرافیان بنی صدر هستند که او را تحریک می کنند، اگر خودش بود و خودش، ممکن بود بتوان با او کنار آمد. لذا همواره بنی راه نصیحت می کردند که از اطرافیانش فاصله بگیرد. چنانکه حضرت امام پس از عزل بنی صدر فرمودند:

«خدا می داند که من مکرر به این گفتم که آقا اینها تو را تباه می کنند این گرگ هایی که دور تو جمع شده اند و به هیچ چیز عقیده ندارند، تو را از بین می برند، گوش نکرد، هی قسم خورد که اینها فداکار هستند...» (همان،

متأسفانه با همه مدارا و مماشاتی که حضرت امام نسبت به بنی صدر داشتند، ولی وی متنبه نشد و همچنان به دنبال اهداف خود و تحریکات اطرافیانش بود. جنگ را به نقطه شکست کشانده بود، نیروهای ارزشی مانند شهید صیاد شیرازی را از ارتش برکنار کرد، بود، دست سپاه را در جنگ بسته بود، نیروهای ضد انقلاب و گروهک ها را تقویت کرده بود و در پشت صحنه با آمریکا رابطه داشت، نسبت به شهید رجایی که نخست وزیرش بود همواره بی مهری می کرد و در هر فرصتی وی را تحمیلی، ناکارآمد و بی سواد معرفی می نمود و در نامه ای به حضرت امام به تغییرناپذیر بودن شهید رجایی و هیأت وزیران در برابر سیاست های خود اعتراض می کند و حضرت امام در پاسخ وی می فرماید:

«این جانب دخالتی در امور نمی کنم، موازین همان بود که کراراً گفته ام و سفارش من آن است که آقایان تفاهم کنند و اشخاص مؤمن به انقلاب و مدیر و مدبر و فعال انتخاب نمایند» (همان، ج ۱۳، ص ۵۵).

نتیجه درایت و تدبیر الهی و برخورد هوشمندانه حضرت امام(ره) با مسأله بنی صدر این بود تا زمینه های بیداری و آگاهی مردم نسبت به انتخاب خویش فراهم شده و آن پشتمانه عظیم مردمی که همواره بنی صدر به آن افتخار می کرد و آن را به رخ می کشید، از او گرفته شود و زمینه برای عزل بنی صدر بر اساس مکانیسم قانونی فراهم آید. و در روز ۳۱ خرداد ماه ۱۳۶۰، مجلس به عدم کفایت سیاسی بنی صدر با ۱۷۷ رأی موافق و یک رأی مخالف، موافقت نمود.

و این تصمیم با استقبال

پرشور مردمی که مدتی قبل به بنی صدر رأی داده بوده و هم اکنون با هدایت‌های حضرت امام(ره) آگاه شده بودند روبرو شد.

با این کار رهبری و هدایت پیام‌گونه حضرت امام(ره) به اثبات رسید که چه در برخورد با شاه - که از اول سعی بر نصیحت و هدایت او داشتند - و چه در برخورد با بنی صدر و... همواره سعی در هدایت و اتمام حجت دارند آنگونه که پیامبران الهی نظیر حضرت موسی سعی در هدایت فرعون داشت و...

و آخرین نکته اینکه همیشه عزل نمی‌تواند راه حل اساسی محسوب گردد، بلکه برخی مواقع مصالح جامعه، شرایط، و یا کمبود نیروهای کارآمد و یا فقدان زمینه‌های لازم در جامع و امثال آن، عزل را بر نمی‌تابد و چه بسا در چنین شرایطی عزل باعث به هم ریختن جامعه و تنظّل و تضییع، مصالح، استقلال و منافع ملی شود.

آیا نظام فعلی جمهوری اسلامی با عملکرد فعلی مسئولان و مسابقه رفاهشان و هر نوع خیانت به اسلام و سنگ اندازی در برابر اجرای احکام اسلام مشروعیت دارد یا خیر؟

پرسش

آیا نظام فعلی جمهوری اسلامی با عملکرد فعلی مسئولان و مسابقه رفاهشان و هر نوع خیانت به اسلام و سنگ اندازی در برابر اجرای احکام اسلام مشروعیت دارد یا خیر؟

پاسخ

در پاسخ به این سؤال ابتدا لازم است به موضوع پردازیم که اصولاً از دیدگاه حکومت مشروع چه خصوصیات و ویژگی‌هایی دارد و سپس با توجه به این ویژگی‌ها مشروعیت نظام فعلی جمهوری اسلامی ایران را ارزیابی نماییم:

الف. ویژگی‌های حکومت مشروع از دیدگاه اسلام:

از دیدگاه آموزه‌های اسلامی حکومت مشروع است که اولاً: فرد حاکم، واجد شرایط و ویژگی‌هایی که در اندیشه سیاسی اسلام برای حاکم اسلامی مشخص شده است، باشد. ثانیاً: طریقه و روش در دست گرفتن قدرت مطابق با آموزه‌های اسلامی و بدون هیچ‌گونه اجبار، زور و تحمیل بر مردم باشد. ثالثاً: عملکردهای حکومت در عرصه‌های مختلف قانونگذاری و اجرا کاملاً مطابق با تعالیم اسلامی باشد. و کارگزاران حکومتی نیز مطابق موازین اسلامی انتخاب و عمل نمایند.

ب. بررسی مشروعیت نظام فعلی جمهوری اسلامی:

در نظام کنونی جمهوری اسلامی، حاکم اسلامی، ولی فقیه جامع‌الشرایط است که کاملاً مطابق با آموزه‌های اسلامی پیرامون رهبری جامعه اسلامی در عصر غیبت و احادیث و روایاتی که در این زمینه وجود دارد، قدرت سیاسی و رهبری جامعه اسلامی را بر عهده گرفته است. و از سوی دیگر در دست‌گیری قدرت سیاسی با انتخاب مجلس خبرگان و نمایندگان بوده است و

بیعت های مکرر و حمایت های متعدد بعدی و اعلام وفاداریهای اقشار مختلف مردم همه بیانگر رضایت مردم و نبودن هیچ گونه تحمیل و اجبار می باشد. و دیگر

اینکه تمامی ساختارهای سیاسی، حقوقی، اقتصادی، فرهنگی و ... نظام با الهام از آموزه های اسلامی تدوین شده و اصول جهت گیریهای نظام در ابعاد مختلف در راستای تحقق این آموزه ها در جامعه می باشد.

نگاهی به اصول قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، اسلامی بودن، مبانی، اهداف و راهکارهای تحقق آن را به خوبی نشان می دهد، در عرصه قانون گذاری علاوه بر اینکه نمایندگان باید التزام قلبی و عملی به اسلام داشته باشند، مصوبات مجلس به منظور عدم مغایرت با تعالیم اسلامی توسط شورای نگهبان کنترل می شود و در عرصه اقتصادی تأکید بر اسلامی ساختن اقتصاد و پرهیز از مناسبات اقتصادی غیراسلامی است. و در عرصه فرهنگ نیز گرایش و خط مشی اصلی و کلان نظام هم اسلامی نمودن جامعه و فراهم نمودن بسترها و زمینه های سالم برای رشد و تکامل معنوی افراد و تأمین سعادت دنیوی و اخروی آنان می باشد.

و بالاخره اینکه، کارگزاران نظام اسلامی ما نیز، اعم از رئیس جمهوری، هیئت وزیران، قوه قضائیه و مقننه سعی و اهتمام بر انتخاب آنان از میان افراد مسلمان و متدین می باشد و کارکردها و وظایف آنان نیز در این چارچوب تعریف شده است. بنابراین نظام فعلی کاملاً مشروعیت اسلامی دارد.

در اینجا لازم است به نکته ای اشاره شود و آن اینکه: همانگونه که گذشت نظام ما چه از نظر مبانی و چه از نظر ساختارها و عملکردهای کلان خود اسلامی بود و مشی اسلامی دارد، اما این موضوع به معنای اسلامی بودن تمامی اجزاء و عملکردهای کارگزاران نظام نیست، بلکه چه بسا مواردی وجود دارد که علی رغم تأکید

اصول و قوانین اساسی نظام اسلامی و رهبران آن، تخلفات و یا اینکه کوتاهی هایی صورت می پذیرد. چنین مواردی را ما نه اسلامی و مشروع می دانیم ولی باعث سلب مشروعیت نظام اسلامی هم نمی شود، زیرا همانگونه که گذشت نظام جمهوری اسلامی به هیچ وجه مفسد، و انحرافات را در هیچ بخش تجویز نمی کند بلکه به شدت با آن مخالف است و تمامی سعی و توان خود را برای اصلاح این گونه موارد به کار برده است و از سوی دیگر اگر قائل بشویم که وجود این قبیل انحرافات در نظام، باعث عدم مشروعیت کل نظام اسلامی می شود، باید به دلیل وجود برخی انحرافات در کارگزاران پیامبر(ص) و یا امام علی(ع) (نمونه خالد بن ولید، ابو موسی اشعری، اشعث بن قیس و...) حکومت آنان را نامشروع بدانیم و حال آنکه نمی توان چنین چیزی صحت داشته باشد.

در یکی از بیانهای پابرجایی مقبولیت در نظام جمهوری اسلامی ابراز می شود (ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما به انفسهم) واستدلال درون دینی می شود که: اگر مقبولیت نباشد پس چرا هنوز نظام فعلی پابرجاست در حالی که طبق وعده الهی نباید موجود باشد. سوال مطرح

پرسش

در یکی از بیانهای پابرجایی مقبولیت در نظام جمهوری اسلامی ابراز می شود (ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما به انفسهم) واستدلال درون دینی می شود که: اگر مقبولیت نباشد پس چرا هنوز نظام فعلی پابرجاست در حالی که طبق وعده الهی نباید موجود باشد. سوال مطرح این است که تعریف مقبولیت و عدم مقبولیت چیست که اگر مقبولیت نباشد نظام نابود می شود و رمز بقای آن بشمار می رود. و آیا در حکومت دیکتاتوری چندین ساله صدام با مردم ناراضی مقبولیت بوده که سالها دوام یافت؟

پاسخ

در پاسخ به این سؤال توجه به نکات ذیل حائز اهمیت است:

الف. تعریف مقبولیت و نقش آن در حکومت:

منظور از مقبولیت «پذیرش مردمی» است. اگر مردم به فرد یا گروهی برای حکومت تمایل نشان دهند و خواستار اعمال حاکمیت از طرف آن فرد یا گروه باشند و در نتیجه حکومتی بر اساس خواست و اراده مردم تشکیل گردد، گفته می شود آن حکومت دارای مقبولیت است و در غیر این صورت از مقبولیت برخوردار نیست.

به عبارت دیگر، حاکمان و حکومت ها را می توان به دو دسته کلی تقسیم کرد:

۱. حکومت هایی که مردم و افراد یک جامعه از روی رضا و رغبت تن به حاکمیت و اعمال سلطه آنها می دهند؛

۲. حاکمان و حکومت‌هایی که مردم و افراد یک جامعه از روی اجبار و اکراه از آنان اطاعت می‌کنند:

ویژگی مقبولیت اختصاصی به دسته اول دارد. (نگاهی گذرا به ولایت فقیه، محمد مهدی نادی قمی، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، ۱۳۷۸، ص ۵۳) و به طور کلی می‌توان دو

نقش و کارکرد را برای مقبولیت بر شمرد:

۱. مشارکت در ایجاد حکومت دینی و زمینه سازی جهت انتقال قدرت به ولی منصوب از سوی خداوند.

۲. مشارکت در جهت کارآمد سازی، حفظ و حمایت و پایایی حکومت دینی. (حکومت دینی، حمیدرضا شاکرین، نشر معارف، ۱۳۸۲، ص ۱۰۶).

ب. رابطه مقبولیت با تداوم حکومت ها

همانگونه که گذشت یکی از کارکردهای مقبولیت عمومی مردم، تشکیل و تداوم حکومت است، اما هرگز نباید تصور کرد که این رابطه دو سویه بوده و تشکیل و تداوم هر حکومتی هم به معنای مقبولیت داشتن آن حکومت است، خیر، زیرا چه بسا حکومت هایی که علیرغم مقبولیت با استفاده از مکانیزم هایی نظیر اعمال قوه قهریه، زور و فشار، ایجاد گردیده و تداوم داشته باشند. اما نکته مهم اینجاست که تداوم چنین حکومت هایی تا جایی است که آن مکانیزم ها نظیر زور و اجبار بتوانند کارایی و تأثیر خود را داشته باشند، اما زمانی که فاقد چنین تأثیری بشوند، آن حکومت به سرعت راه انحطاط و زوال را در پیش گرفته و نابود خواهد شد. درست مانند آنچه که در کشور مجاورمان یعنی عراق دیدیم. بنابراین در چنین حکومت هایی اصلا مقبولیت وجود ندارد و تداوم آن نیز دلیل بر مقبولیت مردمی نیست.

ج. شاخصه های مقبولیت یک نظام

مسئله اگر بخواهیم وجود مقبولیت یک نظام را بررسی نماییم باید شاخصه هایی نظیر میزان رضایت، خواست و مشارکت داوطلبانه مردم را در مراحل شکل گیری، استقرار نظام و مراحل بعد از آن، در نظر گرفته شود. نگاهی به عرصه های مختلف نظام جمهوری اسلامی از زمان قبل از انقلاب، پیروزی انقلاب و پس

از آن، همه بیانگر حضور گسترده و مشارکت داوطلبانه مردم در عرصه های مختلف است که جلوه هایی یاز آن در راهپیمایی ها و مناسبت های انقلاب، انتخابات و حمایت های مردمی از نظام اسلامی در مراحل حساس نظیر دوران دفاع مقدس و ...، نمایان می باشد. و مردم به طور گسترده ای و به دور از هر گونه اجبار و تحمل در تعیین سرنوشت خویش، مشارکت فعال دارند. و اگر بخواهیم به صورت مقایسه ای به بررسی میزان مقبولیت نظام جمهوری اسلامی با سایر کشورهای مدعی مردم سالاری و دموکراسی بپردازیم، باید گفت که نظام اسلامی از مقبولیت بسیار بیشتری برخوردار است. چون مشارکت سیاسی مردم در جامعه ایران نوعاً همراه با عنصر آگاهی و شناخت است و حال آنکه در حکومت های غربی، هر چند مانند جامعه ما، مسأله اجبار و زور نیست اما عنصر تبلیغات و موج سهمگین رسانه ها، قدرت تصمیم گیری آزادانه را از آنان گرفته و آنها را در فضایی مجازی و به دور از واقعیات جامعه و حکومت خود و جهان قرار داده است.

در هر صورت در این سؤال شما فرض را بر عدم مقبولیت نظام اسلامی گذاشته اید، خوب است در مکاتبات بعدی دلایل خود را برای ما بیان نمایید.

د. مراتب مقبولیت

مقبولیت دارای مراتبی است و یک امر بسیط و تک درجه ای نیست. نظام های سیاسی به تناسب میزان کارآمدی خود در تأمین و برآوردن انتظارات و خواسته های مردم (اعم از مادی و معنوی) و حل مشکلات آنان، از مراتب متفاوتی از مقبولیت برخوردار می باشند. و به هر میزان بین عملکردهایشان با اصول و

اهدافی که برای خود ترسیم کرده اند، مطابقت بیشتری دیده شود، از مقبولیت بالاتری نیز برخوردار خواهند بود.

از این رو نظام اسلامی ما نیز از این قاعده مستثنی نبوده دستاوردهای مثبت و یا برخی نواقص و معضلات بر میزان مقبولیت آن تأثیر گذاشته و از این رو برخی عملکردها و یا سیاست ها در بدنه نظام از مقبولیت مردمی برخوردار نبوده و نظام اسلامی هم با وقوف به این موضوع مهم، در صدد اصلاح خود می باشد.

و. آخرین نکته اینکه، آیه ای که از قرآن کریم نقل نمودید، ارتباط مستقیمی با مسأله مقبولیت ندارد، هر چند می توان با واسطه تأثیر مقبولیت را در تغییرات اجتماعی جوامع بشری بیان نماید با این توضیح که مقبولیت باعث می شود که مردم در حفظ، تداوم و کارآمدی نظام مشارکت فعال داشته باشند و نظام سیاسی آنان همچنان پویا و پابرجا بماند، اما عدم مقبولیت یک نظام باعث محروم بودن از حمایت های مردمی شده و آن نظام را در مقابل تهدیدات داخلی و خارجی آسیب پذیر می سازد و زمینه های تغییر آن را فراهم می آورد.

جامعه مدنی

در تعریف جامعه مدنی گفته شده که جامعه ای است براساس قانون مداری جامعه ولایی چه جامعه ای است ؟ آیا بین جامعه ولایی و مدنی تناقض وجود دارد؟

پرسش

در تعریف جامعه مدنی گفته شده که جامعه ای است براساس قانون مداری جامعه ولایی چه جامعه ای است ؟ آیا بین جامعه ولایی و مدنی تناقض وجود دارد؟

پاسخ

جامعه مدنی دو اصطلاح عام و خاص دارد. (۱)

اگر جامعه مدنی بدان معنا باشد که در آن باید حکومت تشکیل شود و قانون حاکمیت داشته و همه شهروندان به حقوق خود برسند حق مشارکت و آزادی سیاسی داشته و عدالت اجرا شود، این جامعه ای است که همه صاحبان اندیشه بر تشکیل آن اتفاق نظر دارند.

شاید این جامعه همان باشد که بزرگانی مانند افلاطون از آن به عنوان مدینه فاضله یاد کرده اند.

در حوزه فلسفه سیاسی اسلام چنین جامعه ای طرح و پذیرفته شده است که می توان از آن به جامعه دینی یا جامعه ولایی تعبیر نمود. در صدر اسلام پیامبر (ص) بهترین جامعه قانون مند و ضابطه پذیر را تشکیل داد که در آن آزادی های معقول و منطقی و شرعی همه مردم تأمین می شد.

اگر جامعهء مدنی بدین معنا باشد، با جامعهء ولایی منافات نداشته و ریشه در جامعهء النبی دارد. رهبر انقلاب حضرت آیت ا...
خامنه ای فرمود: (۲)

در یکی از مجلات آمده است: در اصطلاحی دیگر و در معنایی عام، بدون تردید، هر جامعهء دینی، جامعه ای مدنی است. بنابراین، اگر جامعهء مدنی را به مفهوم عام در نظر بگیریم و آن را به هر جامعهء متمدن، قانونمدار و قانونگرا، دارای فرهنگ، آداب، رسوم، هنجارها، ارزش ها و جامعه ای مردم سالار که در آن امکان مشارکت آزادانه شهروندان در تعیین سرنوشت و نحوه

اداره امور و شئون زندگی اجتماعی و نیز امکان، تشکیل انجمن‌ها، احزاب و تشکل‌های سیاسی، صنفی، شغلی و فعالیت آزادانه و ضابطه مند آن در عرصه فعالیت‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی وجود دارد، تعریف کنیم، البته جامعه دینی هیچ تعارضی با جامعه مدنی بدین معنا نخواهد داشت، زیرا جامعه دینی جامعه‌ای است دارای فرهنگ، آداب، رسوم، ارزش‌ها، هنجارها و... و به طور کلی، جامعه‌ای قانونمدار و قانونگرا که در آن گروه‌ها، احزاب، انجمن‌ها و در مجموع، تشکل‌های سیاسی در قالب قانون، آزادانه فعالیت می‌کنند. (۳)

یکی از ویژه گیهای جامعه ولایی، قانونگرایی است. در جامعه ولایی همه مردم در برابر قانون یکسان اند و باید قانون اجرا شود. در جامعه ولایی، پیامبر، قانونمندترین انسان بود. با نمونه زیر توجه شود: (۴)

اما جامعه مدنی به معنای خاص آن که در غرب به عنوان جامعه آرمانی و ایده آل طرح شده و دارای برخی شاخصه‌ها و مؤلفه‌ها است که با جامعه ولایی تفاوت دارد. یکی از شاخصه‌های آن آزادی فردی است، لذت‌گرایی و آزادی‌های جنسی از اصول مهم جامعه مدنی غربی است. یکی از ویژه گیهای جامعه مدنی به معنای غربی آن، دین زدایی و معنویت ستیزی است. طبیعی است این اصول در جامعه ولایی قابل قبول نیست در جامعه ولایی، آزادی فردی سیاسی وجود دارد، وی آزادی به معنای غربی آن در جامعه دین پذیرفته نشده نیست. در جامعه ولایی حکومت مردم سالاری دینی وجود

دارد که در جامعه مدنی غربی مردم سالاری، بدون دین وجود دارد. در جامعه ولایی، مشروعیت حاکمیت رهبر، از سوی شرع به وجود آمده و مقبولیت مردم مکمل آن است حال آن که در جامعه مدنی غربی مشروعیت حکومت از سوی مردم به وجود می آید.

(پاورقی ۱- ر. ک: محمد هادی معرفت، جامعه مدنی، از ص ۹ به بعد.

(پاورقی ۲ له - ماهنامه کوثر، شماره ۲۵ ص ۳۳

(پاورقی ۳- مجله معرفت، شماره، شماره ۲۸ ص ۵۶ با تلخیص

(پاورقی ۴- جعفر سبحانی، فروغ ولایت، ص ۳۲۸

جامعه ی مدنی به چه معناست؟

پرسش

جامعه ی مدنی به چه معناست؟

پاسخ

جواب اجمالی:

جامعه مدنی از اصطلاحاتی است که در دوران روشنگری در غرب رایج شد و فیلسوفان سیاسی غرب تفسیرهای گونه گونه از آن ارائه کردند. از لابلای تفسیرهای گونه گونه که برای جامعه ی مدنی عرضه شده است، می توان مشخصاتی کلی برای چنین جامعه ای به دست آورد که تنها با مفاهیم اسلامی ناسازگاری ندارد بلکه اندیشه ی سیاسی اسلام بر اساس آن شکل گرفته است.

این مشخصات کلی عبارتند از:

۱. قانون مداری

۲. صیانت از حقوق فردی.

۳. مساوات افراد در برابر قانون.

۴. آزادی مدنی.

از این رو، می توان مدینه النبی (صلی الله علیه و آله) را نمونه ای از عینیت جامعه ی مدنی در اسلام دانست و اسلام را پیشگام تأسیس چنین جامعه ای شمرد.

جواب تفصیلی:

جامعه ی مدنی از اصطلاحاتی است که در دوران روشنگری در غرب رایج شد و فیلسوفان سیاسی غرب تفسیرهای گونه گونی از آن ارائه کردند.

بدین هایی مانند هابز با تصویری سیاه از انسان و جامعه، زور، تزویر، خودخواهی، ترس، بی اعتمادی، طمع و بدی را فضایل جامعه ی مدنی دانستند. (۱) جامعه ی مدنی هابز جامعه ای است که در آن ازدهایی خونخوار جنگلی از وحوش در حال جنگ را کنترل می کند.

جامعه مدنی چیست؟ ویژگیهای آن را نام ببرید؟

پرسش

جامعه مدنی چیست؟ ویژگیهای آن را نام ببرید؟

پاسخ

به سه معنا از معانی متداول و امروزی جامعه مدنی اشاره خواهیم کرد.

الف: جامعه مدنی در مقابل جامعه بدوی و غیر متمدن: جامعه مدنی در این اصطلاح به جامعه ای گفته میشود که در آن قانون و ضابطه بر رفتار شهروندان حاکم است و هیچ کس حق ندارد بامعیارها و سلاقی شخصی دیگران را محکوم یا مجازات کند.

ب جامعه مدنی یعنی جامعه ای که مردم حداکثر وظایف اجتماعی را خودشان داوطلبانه به عهده میگیرند و بدین ترتیب بار دولت را سبک میکنند.

ج جامعه مدنی (در معنای نوین خود): بخشی از زندگی عمومی انسانهاست که مستقل از دولت است و در قالب انجمن ها، اصناف، احزاب، گروهها، مجامع فرهنگی و... جریان میابد و نقش واسطه میان فرد و دولت را بازی میکند. جامعه مدنی در این مفهوم مبتنی بر مبانی ویژه ای است که عبارتند از: ۱. سکولاریزم در مورد بنیادهای زندگی از عرصه فردی گرفته تا تمامی عرصه های اجتماعی خودمان قانونگذاری کنیم. قدم اول در این عرصه این است که ما در همه مسائل زندگی خود حتی از قیود دینی نیز آزاد باشیم. ۲. انسان محوری (= اومانیزم): محور بودن و اصل بودن انسان و منافع او در همه زمینه ها، پایگاه فکری

دیگر جامعه مدنی است که به موجب آن همه چیز در خدمت انسان است و حتی دین در صورتی و تا جایی که آسایش روانی انسان را تأمین میکند و منافاتی با منافع او ندارد خواستنی و ارزشمند است، و اساساً ارزش هر چیز بر اساس مفید بودن برای انسان تعیین میگردد. ۳. نسبیّت ارزشی و معرفتی: مطابق این دیدگاه، هیچ شناخت و یا ارزش مطلق و ثابتی وجود ندارد. ۴. طبیعت گروهی (در حقوق)،

سود گروی (در اخلاق) و عقلانیت ابزاری دیگر مبانی این تفکر هستند.

نظر شما در مورد جامعه مدنی چیست ؟

پرسش

نظر شما در مورد جامعه مدنی چیست ؟

پاسخ

جامعه مدنی (Civil Society) در فرهنگ سیاسی بر وضعیتی اطلاق می شود که انسان از یک سری حقوق طبیعی و عمل آزادانه خود دست کشیده و به دولت و قانون گردن نهاده است. طبیعی است جامعه مدنی به این معنا، مورد مناقشه هیچ کس نمی باشد، در عین حال تاکنون تصاویر مختلفی از جامعه مدنی ذکر شده است. تصویری که جهانغرب از آن به دست می دهد با برخی از اصول اسلامی سازگاری ندارد و بسط و بررسی آنها، سخن را به درازا می کشد. روی کرد جدیدی نیز در جامعه اسلامی پدید آمده که از آن به «جامعه مدنی اسلامی» تعبیر می کنند، لیکن طلایه داران این روی کرد هنوز به طور دقیق و کامل آن طور که به راحتی بتوان، آن را در ترازوی نقد سنجید، ارائه نکرده اند. }J

تفاوت جامعه ولایی و جامعه مدنی در چیست و معایب جامعه مدنی غربی را بیان کنید؟

پرسش

تفاوت جامعه ولایی و جامعه مدنی در چیست و معایب جامعه مدنی غربی را بیان کنید؟

پاسخ

از «جامعه مدنی» و «حکومت دینی» تعابیر و تفاسیر مختلفی داده شده است که برخی از آنها با یکدیگر ناسازگار و برخی سازگار است. اجمالاً می توان گفت: برخی از مؤلفه های جامعه مدنی غربی اساساً با حکومت دینی و ولایی، وفاق و آشتی ندارد؛ اما تعبیر دیگری از جامعه مدنی که با اصول اسلامی سازگار است، (مدنیت اسلامی) که برخی از ویژگی های بارز آن عبارت است از: مشارکت سیاسی و اجتماعی مردم، اصل مسؤولیت همگانی، نظارت بر عملکرد حاکمان و پذیرش داوری دین در مسائل اجتماعی و سیاسی هیچ گونه مغایرتی با جامعه ولایی ندارد.

برای آگاهی بیشتر ر.ک: مجله «دانشگاه اسلامی»، شماره ۵، تابستان ۷۷}J

آیا وجود جامعه مدنی به تعدد و کثرت مجله و روزنامه است یا با عدالت اجتماعی بوجود می آید؟

پرسش

آیا وجود جامعه مدنی به تعدد و کثرت مجله و روزنامه است یا با عدالت اجتماعی بوجود می آید؟

پاسخ

مسئله تحقق جامعه مدنی، منحصر به تعدد مطبوعات نیست و بر عوامل متعددی تکیه دارد. در رابطه با عدالت اجتماعی، باید گفت: اگر مقصود از جامعه مدنی، همان چیزی است که غربی ها از آن دم می زنند، متأسفانه مسأله عدالت در آن چشمگیر نیست. البته در این رابطه بین فیلسوفان سیاست در غرب اختلاف نظرهایی وجود دارد که آیا عدالت مقدم است یا آزادی های فردی؟ لیکن جامعه مدنی، بیشترین بها را به آزادی می دهد. اما در جامعه مدنیاسلامی. [اگر این تعبیر درست باشد] بر عدالت تأکید افزون تری می شود و امید است مسؤولین امور نیز بدان اهتمام بیشتری ورزند. }]

مگر اسلام روش حکومتی و سیاسی ندارد که آقای خاتمی بحث جامعه مدنی را مطرح می کند

پرسش

مگر اسلام روش حکومتی و سیاسی ندارد که آقای خاتمی بحث جامعه مدنی را مطرح می کند

پاسخ

در این رابطه توجه به چند نکته لازم است:

الف) آن چه در گفته های ایشان دیده می شود، تماماً منطبق با فلسفه سیاسی افلاطون، ارسطو و... نیست؛ گرچه از جهاتی نیز ممکن است با آنها موافقت داشته باشد.

ب) نظر ایشان این است که این امور با دیدگاه اسلامی مطابقت دارد. البته این مطابقت با یک سری قیود و شرایط خاص است. از این رو اسلام، جامعه مدنی لیبرالی را بر نمی تابد؛ بلکه مدنیت ویژه خود را دارد. البته این که مرز اشتراک و تفاوت این آرا با نگرش اسلامی چیست؟ جای بررسی های وسیع و گسترده ای می طلبد. بنابراین ایشان نیز معتقد است که اسلام سیستم حکومتی خاص خود را دارد؛ ولی از جهاتی این سیستم را با آنچه ذکر شده هماهنگ می داند.

جامعه مدنی چیست ؟

جامعه مدنی چیست؟

پاسخ

{جامعه مدنی واژه رایج در قرن هیجدهم که بعد از معرفی و توضیح نظریه قرار داد اجتماعی وارد اندیشه سیاسی شد. جامعه مدنی دلالت بر وضعی از جامعه دارد که در آن انسان از حالت طبیعی (یعنی پیش از درآمدن در زیر قدرت و حکومت و قانون) خارج شد و با دست کشیدن از آزادیهای طبیعی و عمل آزادانه به دولت و قانون گردن نهاد. هگل (۱۸۳۱ - ۱۷۷۰) فیلسوف آلمانی جامعه را به مدنی و سیاسی تقسیم می کرد و اولی را مرکب از شهرها و گروههای گوناگون با حرفه های مختلف آنها می دانست و از جامعه سیاسی دولت و دستگاه اداری آن را در نظر داشت و آن را محصول تاثیر متقابل اجزای تشکیل دهنده جامعه مدنی می پنداشت. منبع: فرهنگ علوم سیاسی. مرکز اطلاعات و مدارک علمی ایران. بهار }

جامعه مدنی چیست و آیا با جامعه اسلامی سازگاری دارد یا نه؟

پرسش

جامعه مدنی چیست و آیا با جامعه اسلامی سازگاری دارد یا نه؟

پاسخ

جامعه مدنی واژه رایج در قرن هیجدهم که بعد از معرفی و توضیح نظریه قرار داد اجتماعی وارد اندیشه سیاسی شد. جامعه مدنی دلالت بر وضعی از جامعه دارد که در آن انسان از حالت طبیعی (یعنی پیش از درآمدن در زیر قدرت و حکومت و قانون) خارج شد و با دست کشیدن از آزادیهای طبیعی و عمل آزادانه به دولت و قانون گردن نهاد. هگل (۱۸۳۱ - ۱۷۷۰) فیلسوف آلمانی جامعه را به مدنی و سیاسی تقسیم می کرد و اولی را مرکب از شهرها و گروههای گوناگون با حرفه های مختلف آنها می دانست و از جامعه سیاسی دولت و دستگاه اداری آن را در نظر داشت و آن را محصول تاثیر متقابل اجزای تشکیل دهنده جامعه مدنی می پنداشت. منبع: فرهنگ علوم سیاسی. مرکز اطلاعات و مدارک علمی ایران. بهار

از «جامعه مدنی» و «حکومت دینی» تعبیر و تفاسیر مختلفی داده شده است که برخی از آنها با یکدیگر ناسازگار و برخی سازگار است. اجمالاً می توان گفت: برخی از مؤلفه های جامعه مدنی غربی اساساً با حکومت دینی و ولایی، وفاق و آشتی ندارد؛ اما تعبیر دیگری از جامعه مدنی که با اصول اسلامی سازگار است، (مدنیت اسلامی) که برخی از ویژگی های بارز آن عبارت است از: مشارکت سیاسی و اجتماعی مردم، اصل مسؤولیت همگانی، نظارت بر عملکرد حاکمان و پذیرش داوری دین

در مسائل اجتماعی و سیاسی هیچ گونه مغایرتی با جامعه‌های لایبی ندارد.

برای آگاهی بیشتر ر.ک: مجله «دانشگاه اسلامی»، شماره ۵، تابستان ۷۷

جامعه مدنی یعنی چه؟

پرسش

جامعه مدنی یعنی چه؟

پاسخ

مفهوم جامعه مدنی (civil society) به لحاظ تاریخی، به اندیشه‌های ارسطو، حکیم بلند آوازه یونانی، باز می‌گردد.

جامعه مدنی مانند بسیاری از مفاهیم پیچیده، معانی متعددی دارد و در تعریفی ساده از آن می‌توان گفت: جامعه مدنی نهادی است که در اصل به تأسیس و تقویت نهادهایی می‌پردازد که جامعه را شکل می‌دهد و تا حد بسیار زیادی از تحولات ایجاد شده در زندگی شهری به دست آمده است. در حقیقت، پس از خانواده، که روابط جزئی فرد را در پیوند با اعضای خود، به گونه‌ای دوستانه، سامان می‌بخشد، جامعه مدنی دومین عرصه‌ای است که زمینه‌های حیات اجتماعی و اخلاقی افراد فراهم می‌آورد و انسان‌ها در سایه این ساختار اجتماعی خاص، به دنبال تحقق خواست‌های خود می‌روند.

در جامعه مدنی، فرد با مشارکت خود، تنها در پی تحقق یافتن منافع جزئی خویش نیست، بلکه به طور ناخودآگاه، به اهداف کلی اجتماع و منافع جمعی نیز خدمت می‌کند. هر چند ویژگی‌های جامعه مدنی، در گونه‌های تفسیری مختلف آن، مورد اتفاق صاحب نظران نیست، با این حال شاید بتوان مهم‌ترین ویژگی‌های پذیرفته شده آن را، یکی وجود نهادهایی دانست که عرصه‌ای مناسب برای مشارکت مردم و سهیم شدن آنان در سرنوشت اجتماعی - سیاسی فراهم می‌آورد و دیگری حکومت قانون بر جامعه است. شاید امروزه کمتر کسی را بتوان یافت که وجود قانون، حتی نوع بد آن را در جامعه، بهتر از بی قانونی نداند، اما باید این نکته را نیز در نظر داشت که قانون، در صورتی اجرا شدنی است که نخست از صراحت برخوردار باشد، و دوم آن که همه افراد،

از مفاد آن و نیز از حقوق قانونی خویش آگاه باشند و یکی از رسالت های جامعه مدنی ایجاد بستری مناسب، برای تحقق این امر به شمار می آید/

در این که بتوان در جوامع غیر غربی که از فرهنگ خاص خود برخوردارند، از جامعه مدنی و تحقق آن - که ره آورد اندیشه سیاسی مغرب زمین است - سخن به میان آورد، اختلاف نظر شدیدی وجود دارد/

به نظر می رسد این اختلاف، ریشه در اصل بنیادین دیگری دارد و آن نحوه پاسخگویی بدین پرسش است که رکن اصلی جامعه مدنی چیست؟

آنان که جامعه مدنی را ره آوردی غربی می دانند بر ناسازگاری حتمی آن با ویژگی های فرهنگ شرقی و اسلامی تأکید می ورزند و محتوای جامعه مدنی و ظرف آن را - که فرهنگ غربی است - از هم تفکیک ناپذیر دانسته و این دو را در ذات همگون می پندارند و بر این اساس، آن را نسبت به جوامع دیگر غیرقابل تعمیم، ارزیابی می کنند/

اما پاره ای صاحب نظران که جامعه مدنی را در جوامع دیگر نیز تحقق پذیر می دانند، بر این نکته اصرار می ورزند که جامعه مدنی، به سان ظرفی است که با هر مظهر و محتوایی - که فرهنگ آن جامعه به حساب می آید - سازگار است. و از این رو نه تنها مفهوم جامعه مدنی و بسیاری از مشخصه هایی که برای آن ذکر کرده اند، مورد اتفاق همه صاحب نظران نیست بلکه حتی مؤلفه های مورد اتفاق آن نیز، تفسیر واحدی بر نمی تاباند. بنابراین در صورتی که نظریه دوم یعنی امکان تشکیل جامعه مدنی شرقی را بپذیریم می توانیم بگوییم هر اجتماعی، می تواند جامعه مدنی ویژه خود را؛ خ خ ظطس داشته باشد، بی آن که لازمه آن، دست برداشتن از

ویژگی های فرهنگ خودی باشد. با پذیرش این مبنا می توان از جامعه مدنی اسلامی سخن گفت که ریشه در «مدینُ النبی (ص)» دارد/

بی تردید، در مجالی چنین اندک، بحث از جامعه مدنی که یکی از دامنه دارترین مباحث فلسفه سیاسی است، آن گونه که شایسته است، به سامان نخواهد رسید، بنابراین سزاوار است که علاقمندان این گونه مباحث، به کتاب ها و مقالاتی که در این زمینه منتشر شده مثل جامعه مدنی، آیت الله معرفت - جامعه دینی و جامعه مدنی، احمد واعظی - جامعه مدنی، مجید محمدی و... مراجعه کنند/

موضوع: ایمان ابوطالب

جامعه ء مدنی دینی چیست ؟ مقایسه ء تحلیلی آن با جامعه ء مدنی غربی را بیان کنید.

پرسش

جامعه ء مدنی دینی چیست ؟ مقایسه ء تحلیلی آن با جامعه ء مدنی غربی را بیان کنید.

پاسخ

از «جامعه مدنی» و «حکومت دینی» تعبیر و تفاسیر مختلفی داده شده است که برخی از آنها با یکدیگر ناسازگار و برخی سازگار است. اجمالاً می توان گفت: برخی از مؤلفه های جامعه مدنی غربی اساساً با حکومت دینی و ولایی، وفاق و آشتی ندارد؛ اما تعبیر دیگری از جامعه مدنی که با اصول اسلامی سازگار است، (مدنیت اسلامی) که برخی از ویژگی های بارز آن عبارت است از: مشارکت سیاسی و اجتماعی مردم، اصل مسؤولیت همگانی، نظارت بر عملکرد حاکمان و پذیرش داوری دین در مسائل اجتماعی و سیاسی هیچ گونه مغایرتی با جامعه ولایی ندارد. و اینک تفصیلمسأله:

الف) شرح و توصیف جامعه مدنی دینی: منظور از این اصطلاح این است که مدنیت و تشکیل مجتمع مدنی، پیشینه ای دراز در تاریخ زندگی بشر دارد و حضرت رسول (ص) اولین مجتمع مدنی اسلامی را تشکیل دادند. جامعه مدنی دینی جامعه ای است که روح آن دعوت به جامعه دینی واقعی و دعوت به بازیافت عناصر اساسی مدنیت اسلامی است. محتوای این دعوت و پیام تصلب و محصور شدن بر ساخت و قالب سنتی خاصی نیست، بلکه پویا و پویانظام سیاسی اسلام در تلفیق دائمی و مستمر عناصر جوهری و اساسی آن با تجارب و بناات عقلایی مثبت بشری در عرصه سیاست و اجتماع است.

بر اساس این تعریف «جامعه مدنی» به معنای رایج آن در غرب به کار نرفته است، بلکه به معنای جامعه ای متشکلاز نهادها، مؤسسه ها، انجمن ها، احزاب و تشکل های خصوصی و مدنی مستقل از دولت باشد که جهت دخالت در وضع قوانین منطقه الفراغ (قوانین الزامی که صریحاً یا اجتهاداً از شریعت، کتاب و سنت

استفاده نمی شود) و نیز تصمیم گیری مردم در آن حوزه، جهت حداقل رساندن وظایف دولت و نیز نظارت مردم در اجرای صحیح قوانین شرعی (در محدوده شریعت) و قوانین مردمی (در محدوده منطقه الفراغ) و حق انتقاد از سیاست های اجرایی دولته وجود آمده باشد و منظور از «دین» مجموعه ای از عقاید و قوانین سیاسی، اجتماعی، دنیوی و اخروی می باشد. در این صورت جامعه مدنی دینی قابل تعریف بوده و با آیات و روایات و فرهنگ دین اسلام منطبق می باشد. البته تحقیقچنین جامعه ای نیازمند به تعلیم و تربیت و پرورش مردم در مراکز علمی برای ایجاد روحیه مدنی، بالا بردن و ارتقای سطح اعتماد سیاسی و اجتماعی، احساس امنیت مردم در احزاب و تشکل ها، پیشرفت اندیشه سیاسی مردم، تحملنسبت به اختلاف ها و سلیقه های گوناگون، نفی هرگونه انحصاریت حزبی، حاکمیت قانون الهی و مردمی، ارتباطدولت مردان با مردم و تساوی همگان در برابر قانون و... می باشد.

براساس این توضیحات اگر جامعه را به عنوان یک هرم در نظر بگیریم در رأس آن قوانین الهی و ارزش ها قرار می گیرند که بر همه آحاد جامعه حاکمیت دارند و بر طبق قوانین ولی فقیه دارای ولایت می باشد و مردم از طریقتشکل ها و نهادها در جریان امور قرار گرفته، وظایف اجتماعی خود را انجام داده و بر مسؤولین نظارت دارند ومسؤولین در مقابل مردم و قوانین الهی، پاسخگو می باشند.

ب) مقایسه جامعه مدنی دینی با جامعه مدنی غربی: در این بخش مبانی نظری و اصول و مبانی این دو نوع جامعه را بررسی و مقایسه می نمایم.

* مبانی نظری جامعه مدنی غربی:

۱- فردگرایی (Individualism): فردگرایی برای جامعه مدنی معاصر غرب علاوه بر نقش متافیزیکی وهستی شناختی، نقش اخلاقی و ارزشی نیز دارد. فرد

از جامعه واقعی تر است و بر آن تقدم دارد و بهترین داور برابریها در باب شهوات و تمایلات هر فرد خود اوست و بر دیگر نهادها است که از قضاوت درباره این امور پرهیز کنند. فرد ملزم به پذیرش فرمان های اخلاقی نهادهای دینی یا دنیوی نبوده و وظیفه دولت و قدرت سیاسی تلاش برایتأمین هر چه بهتر حقوقی است که ریشه در طبیعت و امیال و غرایز بشر دارند (حقوق طبیعی). نتیجه منطق فردگراییدر حوزه اقتصاد، ترویج اقتصاد بازار آزاد و دفاع از رقابت آزادانه اقتصادی افراد و پرهیز از اعمال محدودیت اقتصادی است.

۲- نفع انگاری (Utilitarianism): سرشت انسان همواره در جست و جوی بالاترین نفع و سود خویش تشکیلنهادها و وضع قوانین با معیار «بیشترین نفع برای بیشترین افراد» قابل داوری است. در این معیار اکثریت محور است و سمت و سوی اکثریت، شاخص درستی و اعتبار قانون و اخلاق قرار می گیرد.

۳- سکولاریزم (Secularism): سکولاریزم نفی رابطه دین و سیاست و اعتقاد به بشری بودن کامل امور سیاسی واجتماعی است. دین از شؤون دنیوی انسان جداست و اداره این شؤون، اعم از سیاسی و اقتصاد به انسان تعلقدارد.

۴- عقلانیت ابزاری (Instrumental Reason): عقل و خرد دارای مفهومی عام است که شامل ذهن به عنوان ابزارشناخت و کلیه دستاوردهای آن اعم از علمی، فلسفی، حقوقی و هنری می شود. لیکن در راسیونالیسم تنها به خردسوداندیش و ابزار هواهای نفس آدمی بسنده شده و اسفبارتر این که عقل مادی و ابزاری خود بسنده و مقدم بر همه منابع معرفتی دیگر حتی وحی و آموزه های دینی انگاشته شده است. عقل جمعی نیز به عنوان ابزاری برای تأمیناهداف و آرمان های مادی و سودانگاران مدرنیته می باشد.

۵- تکثرگرایی

و شکاکیت اخلاقی (Pluralism Ethical Scepticism): پلورالیسم سیاسی و شکاکیت اخلاقی، بستر مساعدی برای رواج نسبیت اعتقادی و به رسمیت شناختن آراء و عقاید و ایده های کاملاً متضاد را فراهم می سازد.

۶- ضد ایدئولوژیک بودن (Anti - Ideology): تکثرگرایی سیاسی و اخلاقی، طبعاً جایی برای حاکمیت نوعی خاص از ایدئولوژی که هنجارها و محدودیت هایی را در حوزه مناسبات اجتماعی در پی دارند نمی گذارد.

* مبانی نظری جامعه دینی:

۱- انسان شناسی (Antroplogy) ویژه: از منظر متون دینی، انسان ترکیبی از روح و بدن است. در این ترکیب اصالت آن روح می باشد و بدن ابزاری برای تحقق ادراکات و انجام افعال انسان است. از سوی سرشت و ذات آدمی فرد گاه فطرت الهی و گرایش به خیرات و معرفت به نیک و بد خویش است فاقم وجهک للمدین حنیفا فطرت الله التی فطر الناس علیها ، (روم، آیه ۳۰) از سوی دیگر انسان جایگاه شهوات و امیال بسیار است زین للناس حب الشهوات ، (آل عمران، آیه ۱۴). بنابراین انسان می تواند در پرتو عمل اختیاری خویش راه سعادت یا راه شقاوت را بیپیماید قد افلح من زکیها و قد خاب من دسیها ، (شمس، آیه ۹ و ۱۰).

انسان در امیال و غرایز خویش محدود نمی گردد و سعادت حقیقی او در گرو پاسخ گفتن به نیازهای فطری و روحانی او، در کنار ارضای معقول و منطقی نیازهای طبیعی و غریزی اش می باشد.

۲- نفی خودگرایی: فردگرایی غربی آن گونه که در بستر اومانیسم شکل گرفت و منتهی به نفع انگاری مطلق گردید، هرگز در اسلام جایی برای خود نخواهد یافت. اصول و پایه های اخلاقی و قضایای ارزشی، امور عینی (Objective) و مستقل از ذهنیت و خواست و میل آدمیان است، لذا قضایای پایه و اصلی اخلاق، مطلق

و پالوده از نسیت هستند و در همه شرایط و در همه جوامع با هر بافت اجتماعی، التزام و اعتنا به آنها لازم است. انسان باید امیال و غرایز و تمنیات خویش را با این قضایای عینی و مطلق هماهنگ کند. فردگرایی نمی تواند به لحاظ منطقی، نتایج سیاسی - اقتصادی و حقوقی ای که در جامعه مدنی غربی بر آن مترتب می سازند به دنبال داشته باشد. گرچه جامعه وجودی اعتباری دارد ولی مقولاتی نظیر نفع اجتماعی، مصلحت جامعه و رشد اجتماعی اعتباری محض نبوده و در تصادم و تراحم با منافع و مصالح فردی، باید بر آن مقدم شوند. در نظام حقوقی و سیاسی و اقتصادی اسلام، جمع گرایی در کنار فردگرایی کانون توجه است.

۳- نفی سکولاریزم: سکولاریزم، حق قانونگذاری و حاکمیت را به غیر خدا واگذار می کند، اما بینش توحیدی می گوید: مالکیت و حاکمیت حقیقی و اصلی از آن خداست و بدون اذن او هیچ انسانی حق ندارد بر دیگری حکم براند. اسلام برای همه شؤون انسانی، چه فردی و چه اجتماعی، قوانین و مقررات دارد. مثلاً در پاره ای از آیات به پیامبر (ص) مؤکدا دستور داده شده که از وحی الهی پیروی کند و از پیروی آراء دیگران شدیداً بپرهیزد و ان احکمینهم بما انزل الله ولا تتبع اهواءهم، (مائده، آیه ۴۹) و در عمل نیز شاهد تشکیل حکومت توسط پیامبر (ص) و حضرت علی (ع) برای اجرای احکام و مقررات الهی، می باشیم.

۴- فرا دستوری بودن شریعت: در جامعه دینی قوانین شریعت جنبه فرادستوری دارد و منابع قانون گذار حق ندارند که برخلاف شریعت، وضع و جعل قانون کنند.

۵- دین و ایدئولوژی: دین درباره انسان و شؤون فردی و اجتماعی او و در زمینه های مختلف حقوقی، اقتصادی، سیاسی، سخنان، ثابت و

جهت گیری های مشخص و غیرزمانی و غیرموقت دارد. تنوع جوامع و پیدایش مناسبات اقتصادی و اجتماعی نو به نو، مانع از آن نیست که اسلام به عنوان یک مکتب و ایدئولوژی از انسان ها بخواهد کهرفتارهای فردی واجتماعی و نظام ارزشی و اخلاقی و آرمان ها و ایده آل های خود را با این مجموعه هماهنگک دراعتقادات و ارزش ها که مکتب و ایدئولوژی اسلام نام دارد هماهنگک و سازگار کند.

۶- نفی خردبسنندگی: اسلام به عقل به عنوان ابزاری صرف برای تأمین امیال و غرایز و منافع مادی بشر نمی نگرد. شأن و جایگاه عقل کنترل و هدایتگری امیال و غرایز فرداست. علاوه بر این خردگرایی به معنای آن که خرد آدمی یگانهو برترین منبع شناخت است ن

مدارا و خشونت

آیا ترور حلال است ؟ اگر حرام است ، چرا امام خمینی (ره) دستور ترور سلمان رشدی و حسنعلی منصور را داد؟

پرسش

آیا ترور حلال است ؟ اگر حرام است ، چرا امام خمینی (ره) دستور ترور سلمان رشدی و حسنعلی منصور را داد؟

پاسخ

ترور و تروریسم یک اصطلاح سیاسی است که دارای دو معنا است :

در معنای اول به حکومتی که پیرو اصل استیلاي رعب و وحشت و شدت عمل باشد، تروریسم گفته می شود. تروریسم اگر چه سابقه ای طولانی دارد، ولی از وقتی مصطلح شده که پس از سقوط حکومت ژیروندن ها در فرانسه ،حکومتی بر سر کار آمد که به حکومت انقلابی معروف شد و از ۳۱ مه ۱۷۹۳ تا ۱۷۹۴ ادامه یافت . این انقلاب اعدام های فراوانی را متضمّن بود و در طی آن مخالفان حکومت به شدت سرکوب شدند.(۱)

معنای دوم ترور معنای مصطلح فارسی تآن است که را شامل می شود. به هر ترتیب ،معنای دوم را زیر مجموعهء معنای اول باید دانست و از دستاوردهای آن طرز تفکر تلقی نمود.

آیا اسلام با این تفکر هم عقیده است و بر آن صحّه می گذارد؟

جواب این پرسش را باید از تاریخ جست . اسلام در سرزمینی ظهور کرد که به بت پرستی و اشرافی گری و فسادعات کرده بود. لذا از آغاز دعوت ، پیامبر و پیروان اندکش در تنگنای بسیار قرار گرفتند و متحمل سختی های فراوان شدند. ایجاد نا امنی و عدم احساس آرامش برای مسلمانان و شکنجه و آزار کسانی که پناهی نداشتند تا از تعرض در امام باشند و کشتار زنان و مردان مسلمان ، همچون یاسر و سمیه (پدر و مادر عمار) به خاطر اصرار برعقیدهء توحید و هجرت گروهی از مسلمانان به

است بر این که اسلام در محیطی آمیخته با رعب و فشار و تهدید به مرگ رشد کرد. در تاریخ می بینید مشرکان بارها قصد جان پیامبر را کردند، ولی چون ابوطالب بزرگ قریش قسم یاد کرده بود اگر خون پیامبر ریخته شد، خون ها از اشراف قریش ریخته خواهد شد، از ترور پیامبر منصرف شدند. تبعید مسلمانان به شعب ابی طالب، نشانه دیگری از تفکر تروریستی است. (۲)

همچنین می بینید پس از وفات حضرت ابوطالب، توطئه قتل پیامبر طراحی و برنامه ریزی می شود و در به اجرا در می آید که علی ۷ به جای پیامبر در بستر قرار می گیرد و توطئه نقش بر آب می شود. هجرت پیامبر به مدینه نیز به دلیل نجات جان خویش و مسلمانان روی داده است.

در دوران ائمه نیز، این تفکر شوم ملاحظه می شود. سرکوبی مخالفان به هر وجه و هر نوعی که امکان دارد! در حکومت معاویه این شیوه را به خوبی می تواند دریافت. قتل عام شیعیان علی ۷ در زمان معاویه، سوء قصد به جان امام حسن ۷ و پس از آن شهادت امام بر اثر توطئه معاویه، شاهدی بر این مدعا است.

حکومت سایر سلاطین بنی امیه و خلفای بنی عباس، جز در مواردی اندک، حکومتی استبدادی و تروریستی است و سرنوشت امامانی چون امام حسین و امام سجاد تا امام حسن عسگری: و غیبت امام زمان ۷ نشانه های وجود این شیوه در حکومت های آن دوره است.

با این پیشینه تاریخی، آیا می توان گفت که اسلامی که بهترین خلق خدا و فرزندان پاکش در

این راه آزرده ورنجیده و شهید شده اند، طرفدار ترور و تروریسم است؟ مسلماً خیر!

در انقلاب اسلامی ما نیز، ترور نقش خانمان نسور و ناجوان مردانه خویش را بازی کرد و بهترین فرزندان انقلاب را از ملت گرفت. امام خمینی (ره) درباره این عمل شوم فرمود: .الحق چنین است، زیرا تحمل نکردن مخالفان و سرکوبی آنان به هر نحو ممکن، جز بی منطقی و ناجوانمردی و زیر پا گذاردن معمولی ترین و ابتدایی ترین اصول و حقوق انسانی چه چیز دیگری می تواند باشد؟

در مورد حکم اعدام سلمان رشدی باید بگوییم این حکم با ترور به طور کلی تباین دارد. مگر امام نمی توانست پیش از صدور حکم، چند نفر را بفرستد تا رشدی را بکشند؟ اتفاقاً راحت می توانست، زیرا از او محافظتی نمی شود و قتل او کار بسیار راحتی بود، ولی آیا با مرگ سلمان رشدی و بنیان نشر کتاب آیات شیطانی، ریشه توطئه بر ضد اسلام و توهی به مقدس ترین ارکان اسلام، مانند پیامبر خدا و جبرئیل و... کننده می شد؟

حکم امام درباره اعدام سلمان رشدی، از آن رو بود که مقدس ترین اعتقادات متجاوز از سه میلیارد مسلمان جهان را زیر سؤال برده و هم پیامبر را استهزا کرده و هم قرآن را آیات شیطانی قلمداد نموده بود و با هماهنگی استکابر جهانی بر ضد اسلام کتابی نوشته بود تا در اذهان مردم اروپا و امریکا و شرق و غرب، آیین اسلام را برگرفته از شیطان جلوه دهد و سلمان رشدی تنها یک مرتد و محارب و مفسد فی الارض نیست،

بلکه وسیله ای برای تهاجم فرهنگی آمیخته با اتهامات و دروغ ها علیه اسلام و حضرت محمد شده است . فتوای امام در جهت خنثی کردن یک توطئه جهانی بود که همه آن ها می خواستند کتاب را به تمامی زبان ها ترجمه کنند و به سهولت در اختیار جوان های مسلمان و کسانی که هوادار اسلام هستند بگذارند. حکم قتل او در درجه اول یک حرکت سیاسی و تدافعی علیه استکبار بود و در درجه دوم یک حکم شرعی و در درجه بعد یک حکم اعتقادی و مذهبی و سیاسی .

حکم , هشدار و اختطاری به روشنفکران اسلامی بود که بیدار باشید توطئه جهانی در حال تشکل است .

واضح است این با دستور ترور که یک نظر افراطی شخصی یا گروهی پنهانی است , خیلی فرق دارد و قیاس این دو با هم مانند این است که حکم قاضی و حاکم شرع اسلامی را در مورد قتل یک نفر ترور بدانیم ! بسیاری از

در مورد ترور حسنعلی منصور چیزی شبیه آن چه گفتیم , مطرح است . باید تذکر بدهیم قتل وی به فرمان امام خمینی نبود. امام با قانون کاپیتولاسیون به شدت مخالفت کرد و لغو سریه آن را خواستار شد, ولی دستور ترور منصور توسط ایشان صادر نشد و شواهد تاریخی این مطلب را تأیید می کند. پس از مرگ منصور, مرحوم آیت الله خویی و آیت الله بهبهانی و دیگران تلگراف هایی , با مضمون اسلام ستیزی منصور, برای نخست وزیر وقت (امیرعباس هویدا) فرستاده اند و او را از پیگیری رویه برحذر داشتند و امام خمینی در ترکیه تبعید بود و

ترور منصور به دست محمد بخارایی صورت گرفت که از اعضای هیأت مؤتلفه اسلامی بود. این هیأت تحت نفوذ آیت الله انواری بود و علی الظاهر از آیه الله میلانی حکم قتل منصور را گرفته بودند.

به هر صورت، قتل منصور اگر چه هنوز معلوم نیست دقیقاً چه کسی حکم قتل را صادر کرد جهت تأمین منافع شخصی یا گروهی صورت نگرفت، بلکه جهت پاسداری از ارزش های اسلامی و حیثیت مسلمانان به وقوع پیوست؛ که با ترورهای سیاسی مصطلح فرق بسیار دارد.

البته این بدان معنا نیست که هر کس با عنوان پاسداری از ارزش های اسلامی حق دارد دست به ترور و قتل دیگری بزند، بلکه در روزگار کنونی که ولایت فقیه در رأس امور است، چنین احکامی از سوی ایشان یا حاکمان شرع دیگر، به صورت علنی و از طرف دادگاه های اسلامی باید صادر گردد و برای پاسداری از ارزش ها، نیازی به پنهان کاری و ترورهای مخفیانه که ثمره ای جز بدنام کردن اسلام و شیوع ناامنی و ناآرامی ندارد نیست. چنین کارهایی امروز قطعاً حرام است و نوعی مبارزه با ارزش های اسلامی محسوب می گردد.

(پاورقی ۱. فرهنگ اصطلاحات سیاسی، ذیل عنوان؛ لغت نامه دهخدا، ذیل همان کلمه.)

(پاورقی ۲. تاریخ پیامبر اکرم، صفایی حایری، انتشارات مسجد جمکران، ذیل عنوان شخصیت ابوطالب.)

(پاورقی ۳. نهضت روحانیون ایران، علی دوانی، ج ۳، نهضت امام خمینی، حمید روحانی، ج ۱)

عوامل ایجاد امنیت و موانع ایجاد آن را توضیح دهید.

پرسش

عوامل ایجاد امنیت و موانع ایجاد آن را توضیح دهید.

پاسخ

واژه امنیت به مواردی قابل تقسیم است:

۱ - امنیت فردی و اجتماعی؛

۲ - امنیت سیاسی، اقتصادی و نظامی.

هر کدام از این موارد مصادیق و جزئیاتی دارد که باید برای هر کدام باب جداگانه ای باز کرد، ولی آن چه را که از امنیت

مورد اشتراک جمیع اقسام است، مورد بحث قرار می دهیم.

مفهوم امنیت به این معنا است که انسان در زندگی فردی و اجتماعی خود از هیچ ناحیه ای ترس نداشته باشد و در امنیت کامل بتواند زندگی سعادت‌مندانه ای داشته باشد.

اسلام برای ایجاد امنیت در جامعه و در فرد، تقوا و خوف از خدا را پیشنهاد کرده، که مانع ظلم به دیگران می شود و انسان با تقوا حاضر نیست به حقوق دیگران تجاوز کند و حتی حقوق حیوانات و نباتات را محترم می شمارد. درباره حضرت امام(ره) نقل کرده اند که ایشان در و پنجره اتاق را باز می کرد و پشه ها و مگس ها را بیرون می کرد و آن ها را نمی کشت. شما می توانید با مؤانست و مجالست با افراد با تقوا، مفهوم واقعی امنیت را لمس کنید. انسان مؤمن با تقوا به خاطر ترس از عقوبت ها و مجازات های اخروی هیچ گونه لغزش و انحرافی انجام نمی دهد. او سعی می کند از زبانش به کسی اهانت یا بی احترامی نشود. در تعریف مسلمان واقعی گفته شده است: "المسلم من سلم المسلمون من یده و لسانه؛ مسلمان واقعی کسی است که دیگران از دست و زبان او راحت و در امان باشند".

عامل دوم برای ایجاد امنیت غنا و توانمندی افراد جامعه است. اگر جامعه ای فقیر باشند، دست به دزدی و غارتگری می زنند و

امنیت را از دیگران سلب می کنند.

عامل سوم برای ایجاد امنیت و پابندی هر فردی به قوانین مدون است. اگر هر فرد از قانون تخطی نکند، امنیت ایجاد می شود.

عامل چهارم: فرهنگ و علم و دانش مردم نیز در ایجاد امنیت بسیار مؤثر است.

عامل پنجم: استفاده از نیروهای امنیتی برای جلوگیری از عوامل خارجی و داخلی فساد.

تقیه یعنی چه ؟

پرسش

تقیه یعنی چه ؟

پاسخ

تقیه به معنای سپر گرفتن است تقیه اقسامی دارد که عبارت است از:

تقیه در برابر دشمنان اسلام مثلاً- اگر ابراز عقیده در جایی موجب ریخته شدن خون مسلمانی شود در این صورت ابراز آن واجب نیست حتی در مواردی ممکن است اظهار کفر کند، مانند آنچه عمار یاسر د/ برابر مشرکان انجام داد و آیه تقیه در همین مورد نازل شد. «الا ان تَتَّقُوا مِنْهُمْ تَقَاهُ (آل عمران ۲۸)

هم چنین اگر ابراز مذهب موجب آزار و تهدید گردد تقیه مورد پیدا می کند.

بر اساس آنچه گفته شد تقیه اختصاص به نماز ندارد.

نوع دیگر تقیه مداراتی است که برای حفظ وحدت و انسجام مسلمانان است که این نیز اختصاص به نماز ندارد و بلکه هر کجا اقتضا باشد تقیه نیز مورد پیدا می کند.

چرا بعضی به مسوولین از جمله رهبر انقلاب توهین می کنند و ما چگونه می توانیم آنها را توجیه کنیم

پرسش

چرا بعضی به مسوولین از جمله رهبر انقلاب توهین می کنند و ما چگونه می توانیم آنها را توجیه کنیم

توهین به دیگری به خصوص نسبت به بزرگترین مقام دینی و سیاسی نه تنها جایز نیست؛ بلکه نشانه جهل آدمی و سستی ایمان و عقیده است. همچنین بیانگر این نکته است که چنین افرادی با وضعیت کشور و اختیارات مقامات و مسئولان رده بالا و احزاب و گروه هایی که امور اجرایی را در دست دارند، آشنا نیستند.

در ابتدا باید بدانیم که قانون اساسی چهار وظیفه مهم را بر عهده رهبر گذاشته است.

۱. تعیین سیاست های کلی نظام جمهوری اسلامی ایران (پس از مشورت با مجمع تشخیص مصلحت نظام)

۲. نظارت بر حسن اجرای سیاست های کلی نظام؛

۳. حل اختلاف و تنظیم روابط قوای سه گانه؛

۴. حل معضلات نظام که از طریق عادی قابل حل نیست. (با ارجاع به مجمع تشخیص مصلحت نظام)

بر این اساس وظایف و اختیارات مقام معظم رهبری، در ارتباط با مسائل کلی کشور و سیاست گذاری های کلان آن بوده و ایشان نیز دستورالعمل ها و رهنمودهای لازم را ارائه می دهند و بر حسن اجرای سیاست های کلی نظام، نظارت دقیق و مستمر دارند و در مقابل مشکلات و نارسایی های موجود در جامعه، به مسئولان مربوطه تذکرات و هشدارهای لازم را می دهند و از طریق آنان مسائل را پیگیری می کنند.

نکته غیر قابل قبول در ریشه یابی مشکلات جامعه، نگاه تک عاملی به آنها است؛ در حالی که مشکلات کشور عوامل مختلفی دارد (مانند نارسایی ساختار اداری، ضعف برخی از مسئولان و مدیران میانی، اختلاف بین جناح ها و گروه ها، عدم رعایت قانون هم از ناحیه مردم و هم از

ناحیه کارمندان دولت، مشکلات اقتصاد جهانی، ترویج فرهنگ غربی مانند تجمل پرستی و مصرف گرایی و...

مسئولیت رفع و از بین بردن آنها بر عهده مسئولان اجرایی و برنامه ریزی کشور (دولت و مجلس) است و کمبودها و نقص ها نیز مربوط به خود آنان است، نه رهبری. پس باید ضمن تبیین مسئولیت ها و کارکردهای رهبری و مسئولیت مستقیم قوای سه گانه در برطرف کردن مشکلات جامعه و با توجه به هشدارها و سفارش های مداوم و اکید مقام معظم رهبری؛ جوانان را درباره مشکلات کشور آگاه نمود و جلوی هر گونه افترا و توهین را گرفت.

آیا کشتن افراد بصورت ترور در اسلام جایز است ؟

پرسش

آیا کشتن افراد بصورت ترور در اسلام جایز است ؟

پاسخ

چنین روشی در کتاب های فقهی و قوانین مدون آن یافت نمی شود. البته مواردی وجود دارد که اگر دادگاه صالح کسی را مهدورالدم شناخت و محکوم فراری بود و در دسترس نبود می تواند وی را مهدورالدم اعلام کند؛ مثلاً کافرحرابی (کسی که در جنگ با مسلمانان است) می تواند مهدورالدم اعلام گردد و در این صورت با مجوز دادگاه صالح می توان به هر نحوی او را مجازات کرد. ولی به هیچ وجه این کار در صلاحیت افراد و یا گروه ها نیست (حتی در مورد مهدورالدم)؛ چون این کار موجب اختلال نظام جامعه و ناامنی آن می گردد که از بزرگ ترین گناهان و فسادها است.

آیا امام خمینی قبل از فتوای ارتداد سلمان رشدی کتاب او را خوانده بود؟

پرسش

آیا امام خمینی قبل از فتوای ارتداد سلمان رشدی کتاب او را خوانده بود؟

پاسخ

حضرت امام، کانال های اطلاعاتی رسمی و غیررسمی متعددی داشتند که به روز اخبار و اسناد و مدارک مسائل مهم کشوری و مسائل مربوط به جهان اسلام و ترفندهای دشمنان را بررسی می کردند و از طریق این عوامل اصل کتاب و ترجمه عربی آن در اختیار ایشان قرار گرفته بود. آنگاه پس از مطالعه و آگاهی دقیق از مضامین و محتویات کتاب آیات شیطانی، حکم الهی خود را در مورد سلمان رشدی، نویسنده این کتاب صادر نمودند. ﴿﴾

آیا جهاد ابتدایی نشانه‌ی (نابردباری مذهبی) و موجب جنگ افروزی نمی‌شود؟

پرسش

آیا جهاد ابتدایی نشانه‌ی (نابردباری مذهبی) و موجب جنگ افروزی نمی‌شود؟

پاسخ

واقعیت مطلب آن است که، تحقق شرایط جهاد ابتدایی بسیار مشکل است، به ویژه در این زمان که تمام کشورها، بر اساس روابط بین‌المللی، موجودیت یک دیگر را به رسمیت شناخته‌اند. و با هم دیگر عهد و پیمان دارند؛ در نتیجه هیچ کس حق جنگ با کشورهای دیگر حتیکافر و مشرک را ندارد.

چنان که در قرآن مجید می‌خوانیم: «الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوا عَنْكُمْ سِيئًا وَ لَمْ يُظْهِرُوا عَلَيْكُمْ أَحَدًا فَأَتُوا إِلَيْهِمْ عَاهِدَهُمْ لِيَمْدَنَّهُمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ مگر کسانی از مشرکان که با آن‌ها عهد بستید، و چیزی از آن‌ها در حق شما فروگذار نکردند و کسی را علیه شما تقویت نمودند، پیمان آن‌ها را تا پایان مدّشان محترم بشمرید؛ زیرا خداوند پرهیزگاران را دوست دارد» (سوره ی توبه (۹)، آیه ی ۴، و.ر.ک: مجله ی فقه اهل بیت، سال سوم، شماره ی نهم، بهار ۱۳۷۶، ص ۷، تقریر درس خارج مقام معظم رهبری درباره ی حکم صائبان و کافران)

مگر آن که از سوی آنان عهدشکنی شود و به توطئه چینی اقدام کنند که در این صورت باید به دفاع پرداخت و با از بین بردن سردمداران آنان، آن‌ها را به عقب نشینی واداشت؛ چنان که در قرآن مجید می‌خوانیم: «وَ إِنْ نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَ طَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقْتُلُوا أئِمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ وَ إِنْ نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَ طَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقْتُلُوا أئِمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ وَ إِنْ نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَ طَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقْتُلُوا أئِمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ» (سوره ی توبه (۹)، آیه ی ۱۲)

بنابراین، مبارزات مسلمانان بیش تر جنبه ی دفاعی

دارد و از بروز جنگ و جنگ طلبی به دور می باشند. گذشته از این که جهاد ابتدایی، تنها به منظور رفع موانع و ایجاد بستر مناسب برای رساندن ندای توحید است و از غرض ورزی های گوناگون فرقه ای و مذهبی در آن چیز نیست و گرایش به توحید، نه تنها موجب جنگ افروزی نمی شود که مهم ترین عامل و محکم ترین ریسمان برای وحدت و اتحاد می باشد.

چنان که در قرآن مجید می خوانیم:

قل یا أهل الکتاب تعالوا إلی کلمه سواء بیننا و بینکم الا نعبد الا الله و لا نشرک به (سوره ی ال عمران (۳) ، آیه ی ۶۴) « بگو: ای اهل کتاب! بیایید به سوی سخنی که میان ما و شما یک سان است که جز خداوند یگانه را نپرستیم و چیزی را همتای او قرار ندهیم {M}».

ناگفته نماند که اصطلاح «نابرداری مذهبی»، از رفتار نامناسب پیروان فرقه های مذهبی نسبت به یکدیگر، برگرفته شده است؛ و منشأ جنگ های چه بسا طولانی در میان پیروان ادیان، و حتی فرقه های مختلف یک دین نیز در کشورهای مسیحی نشین و مسلمان نشین به دنبال نابرداری مذهبی گرفتار اختلافات شدید و خون ریزی های فراوان شده است. که برای حل این معضل، برخی از نظریه پردازان در حوزه ی معرفت دینی، نظریه ی پلورالیسم و تكثر حقانیت ادیان را مطرح کردند و در عرصه ی نظام سیاسی، نظریه ی سکولاریسم و جدایی دین از حکومت را پی گیری نمودند؛ با این هدف که با التزام به این نظریه، هیچ گروهی، آیین خویش را حق مطلق نخواهد دانست؛ بلکه پیروان دیگر ادیان را نیز بر حق خواهد دانست و وجود آنان را تحمل خواهد کرد و «نابرداری مذهبی» به «بردباری» تبدیل خواهد شد و بازودن این حساسیت ها حتی جنگ های فرقه ای در میان پیروان یک دین نیز از بین

خواهد رفت.

در پاسخ باید گفت؛ اگر چه تلاش برای یافتن راهی که جنگ و خون ریزی را از بین ببرد، بسیار شایسته و قابل تقدیر است؛ اما نباید این راه، ابزار و پوششی برای قربانی کردن حق و حقیقت باشد؛ بلکه علاوه بر ارائه ی راه کارهای پسندیده برای زندگی مسالمت آمیز پیروان ادیانو فرقه ها، باید تلاش کرد که حق و راه کامل رسیدن به سعادت واقعی، برای مردم آشکار شود. و به دنبال چنین تلاشی، انسان های حقیقت جو، راه خویش را می یابند و بر دیگران عذری باقی نمی ماند. چنان که تلاش پیامبران این گونه بوده است و از فرهنگ قرآن نیز این گونه به دستمی آید. که علاوه بر این که نباید از حساسیت های حقیقت جویی انسان ها، کاست و دائما درباره ی حقانیت اسلام تبلیغ شود؛ در عین حال به زندگی مسالمت آمیز و روابط عادلانه و انسانی، سفارش فراوان شده است و از هر گونه ظلم و تجاوز و نقض حقوق دیگران، مسلمانان را برحذر داشته است.

به همین منظور، آیات بسیاری در قرآن وجود دارد، که از حقانیت قرآن و شریعت اسلام سخن به میان آورده و علاوه بر مشرکان، پیروان ادیان دیگر را نیز به پذیرفتن اسلام دعوت نموده است و کسانی را که پس از آگاهی از قرآن، روی گردان شوند، از حقیقت جویان و تسلیمشدگان در برابر فرمان خداوند، جدا دانسته و به عنوان کافر معرفی کرده و لعنت و دوری از رحمت خدا را سزاوار آن ها دانسته است. چنان که در قرآن مجید می خوانیم:

و لَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ وَ كَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ وَ هُنَّ كَمِثْلِهِنَّ لَمَّا كَفَرُوا
و لَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ وَ كَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ وَ هُنَّ كَمِثْلِهِنَّ لَمَّا كَفَرُوا

خداوند کتابی برای آن‌ها آمد که موافق نشانه‌هایی بود که با خود داشتند، و پیش از این، به خود نوید پیروزی بر کافران می‌دادند؛ با این همه هنگامی که این کتاب و پیامبری را که از قبل شناخته بودند نزد آن‌ها آمد، به او کافر شدند، لعنت خدا بر کافران باد {M} (سوره ی بقره (۲)، آیه ی ۸۹).

از این آیه ی شریفه به نحوی آشکار می‌شود که در هر زمان باید کامل‌ترین جلوه ی حق را پذیرفت؛ و گرنه از زمره ی حقیقت جویان خارج خواهد بود. و در جرگه ی کافران به شمار خواهد آمد. و این گونه بطلان پلورالیسم دینی، به معنی تکثر حق در ادیان و پیروان آنها، آشکار می‌شود؛ مگر آن که پلورالیسم به معنای زندگی مسالمت آمیز پیروان ادیان باشد؛ نه حقانیت تمام ادیان، که این پسندیده است و سنت و سیره ی پیامبر و امامان علیهم السلام، این گونه بوده است.

برای آگاهی بیشتر ر.ک:

علی ربانی گلپایگانی، تحلیل و نقد پلورالیسم دینی، ص ۲۲

شهید مطهری، مجموعه آثار، ج ۱ (عدل الهی)، ص ۲۷۷

برای توضیحات بیش تر و هم چنین برای بحث ارتداد ر.ک: محمدحسین مظفری، نابرابری مذهبی، مؤسسه ی دانش و اندیشه معاصر

قصاص نیز یکی دیگر از قوانین است چرا بعضی آنرا وحشی گری دانسته و آنرا وسیله ای برای ضربه زدن به اسلام استفاده می کنند؟

پرسش

قصاص نیز یکی دیگر از قوانین است چرا بعضی آنرا وحشی گری دانسته و آنرا وسیله ای برای ضربه زدن به اسلام استفاده می کنند؟

پاسخ

اینک با تحلیل ابعاد پرسش، مقدماتی بیان می کنیم تا جواب اصلی را بهتر گفته و دریافت نماییم:

مقدمه اول) اساساً ملاک قانون گذاری نه تنها در اسلام بلکه در سایر نظام های حقوقی به جعل احکام و حقوق و تکالیف برابر برای همه افراد نیست بلکه عوامل مختلفی در هنگام قانون گذاری باید مد نظر واقع شود از جمله توجه به تفاوت های نوعی، شخصی و... حتی در نگرش فمینیستی نیز چنین است لیکن آنان وجود هر گونه تفاوت بین زن یا مرد را یا انکار می کنند و یا آن را ساختگی و معلول شرایط عارضی اجتماع می دانند. و گرنه معنی ندارد و معقول نیست که برای احکام افراد با شرایط و ویژگی های مختلف، احکام حقوقی یکسان وضع شود. البته باید توجه داشت که هر نوع تفاوت باعث تفاوت

گذاری در هر قانونی نمی شود بسیاری از تفاوت ها مدخلیتی در قانون گذاری ندارند. [تفصیل بحث را باید در جزوه دست نویس معارف قرآن، حقوق و سیاست، استاد آیت الله مصباح یزدی جستجو نمود].

یکی از مبانی مهم قانون گذاری، اصل عدالت و حفظ تناسب است. عدل به معنای «وضع الشیء فی موضعه» بیانگر این مفهوم است که باید هر چیز در جای خود قرار گرفته و نسبت و تناسب، ملاک در حق و پیامدهای اعتباری و مالی باشد. خداوند نیز نگرش عدالت (قانون نسبت و تناسب) دارد نه تساوی (یکسان پردازی) طبق این نگرش، مرد موظف است تمامی هزینه ی معاش

مطابق با شئونات همسرش را بپردازد، بدون این که زن در قبال این وظیفه، مسؤولیت تأمین مالی مرد را داشته باشد تا در نتیجه، تساوی و همسان سازی پدید آید. ولی او نیز تکالیفی در برابر مرد دارد تا مستحق نفقه باشد (ر.ک):

توضیح المسائل، احکام ازدواج و نفقه همسر)

در نتیجه: پایه‌ی اشکال گفته شده، مقایسه‌ی بین مرد و زن است. حال آن که اسلام دین تساوی و یکسان سازی نیست تا شما دست به مقایسه بزنید و موارد عدم تطابق و همانندی را کشف کنید. آن چه مهم است، عنایت به قانون عدالت (نسبت و تناسب) است که در فقه و حقوق اسلامی، در کنار فاکتور جسم و ارزش‌های مادی - دنیایی، عامل تأثیرگذار روح و ارزش‌های روحی - معنوی، نیز در اجراء و شناخت قانون عدالت نقش دارد. از این رو، چه بسا تساوی سازی، خود ظلم و اجحاف باشد.

مقدمه دوم) قتل و کشتن جان محترم مسلمان، گناهی کبیره است و در این خصوص، هیچ تفاوتی بین زن و مرد نیست «و من قتل مؤمناً متعمداً فجزاؤه جهنم خالدین فیها» (نساء، آیه ی ۹۳) و بلکه اگر بگوییم گناه کشتن زن بیش از مرد است، گزاف نگفته ایم. زیرا همچنان که هر کار خیر و هر عنوان پسندیده، ثوابی جداگانه دارد، هر کار شرّ و هر عنوان قبیح و شرّی که از یک یا چند فعل، برداشت شود نیز گناه و عقابی مخصوص به خود دارد. مثلاً سلام کردن، ۶۹ ثواب دارد. ولی همین کار، در مقایسه با سلام کردن به عالم ثواب بیشتری دارد.

چون چند کار مثبت انجام شده: احترام دانشمند، اداء حق شاگردی و استادی،

تواضع، ترویج شعائر و سنت های الهی، ارج گذاری علم و... . همچنان که هر چند سلام کردن واجب نیست و گناه ندارد، اما سلام نکردن به والدین یا عالم و استاد، فقط صرف سلام نکردن نبوده و چند عنوان دیگر از آن برداشت می شود. عنوان هایی که زشتی و گناه خاص خود دارند: تکبر، دل شکستن پدر و مادر و استاد، ترویج ضد ارزشی مثل بی تفاوتی و... از این رو قتل یک زن (به ویژه مادر) از حدّ یک عنوان آن هم قتل فراتر رفته و موجب پدیدآوری چند عنوان قبیح دیگر شده که هر یک گناه (و شاید تعزیر و جریمه ی دنیایی) مستقل دارند. مثل ایجاد خلاء عاطفی در فرزندان و همسر، اذیت کردن بستگان دور و نزدیک، بر هم زدن امتیّت روانی بانوان و... .

مقدمه سوم) با توجه به مقدمه ی پیشین، به دست می آید که «دیه» به معنای ارزش وجودی زن (و بلکه مرد) نیست؛ و آن چه در عرف از دیه به «خون بها» تعبیر می شود، واژه ای نارسا از ترجمه ی عربی واژه ی «دیه» است. به راستی اگر بهای خون، مقدار دیه ی پرداخت شده است پس چرا همچنان عقاب و عذاب اخروی برقرار بوده و خداوند در قرآن، کشتن یک نفس (چه مرد چه زن) را به منزله ی کشتن همه ی مردم دانسته؟! (ر.ک: مائده ۵)

آیا در این صورت، حتّی محاسبه ی دیه زن و مرد به صد برابر هم، در مقابل قتل جمیع مردم کم نیست؟ آن چه از مجموع آیات، روایات و مفاهیم لغوی «دیه» برداشت می شود این است که پرداخته دیه، بر اساس روایات «وسائل الشیعه»، ج ۱۹ «ابواب دیات الاعضاء»، باب ۱، ح ۱ الخ؛

برداشت می شود که: هر عضوی که در بدن، دو نمونه داشته باشد (یک جفت باشد) دیه ی کامل دارد (دست، پا، چشم و...) و در غیر این صورت، نصف دیه ی کامل برایش منظور شده و شاید این بدان خاطر است که با رفتن یک نمونه، باز نمونه ی دیگر باقی است. لذا جهت جبران خسارت آن عضو مفقود شده، دیه داده می شود. آن هم ناقص! ولی در اعضاء مفرده، کلّ دیه را می پردازند چون کل عضو از بین رفته و با پرداخت کل دیه هر چند دیگر آن عضو بر نمی گردد، اما تا اندازه ای جبران بیشتر خسارات وارده را می نماید.

تنها جبران کننده ی برخی خسارت های دنیایی است که در اثر قتل یا جنایت، متوجه مقتول یا آسیب دیده یا خانواده اش می شود (با الهام از تفسیر نمونه آیه الله مکارم، ج ۱، ص ۶۱۱)

«دیه در اسلام یک دستور خاصّی است که ناظر به مرتبه ی بدن انسان کشته شده می باشد. به این نشان که اسلام بین عالم و جاهل تفاوت می گذارد (ر.ک: زمر، آیه ۹). ولی در عین حال، دیه ی آن ها را مساوی می داند» (زن در آئینه جمال و جلال، آیه الله جوادی آملی، ص ۳۵۴).

الف) ادله ی قرآن و روایات:

۱ در قرآن: قرآن کریم، با تصریح به عدم تساوی ارزش های الهی زن و مرد، نسبت به دیه ی آن ها در دو جا صحبت فرموده: آیه ی اول: «ما، در تورات [نیز] قانون قصاص را مقرر داشتیم که اگر کسی عمداً بی گناهی را به قتل برساند، اولیای مقتول می توانند قاتل را در مقابل، اعدام کنند؛ و همچنین اگر شخصی به چشم دیگری آسیب برساند و آن را از بین ببرد او می تواند چشم او را از بین ببرد؛ و همین حکم

در مقابل بریدن گوش طرف مجاز است؛ و اگر دندان دیگری شکسته شود، او می تواند در مقابل چنین کند؛ و به طور کلی، هر کس جراحی به دیگری بزند، می توان او را قصاص نمود. اما اگر کسی از حق خود گذشته و عفو نماید، کفاره ای برای گناهان او محسوب شده، و به همان نسبت که گذشت به خرج داده، خدا نیز از او درمی گذرد، و بدانید کسانی که بر طبق حکم خداوند داوری نکنند ستمگرند» (مائده، آیه ی ۴۵ / تورات، فصل ۲۱، سفر خروج، جمله های ۲۳، ۲۴ و ۲۵)

یعنی هر انسانی، اعم از زن و مرد در قبال انسان دیگر (خواه زن و مرد) قصاص می شود. لیکن همین شمولیت (عموم) و بی شرط و قید بودن حکم آیه (اطلاق)، در آیه ی دیگر تخصیص و تقیید شده (توضیح در آیه ی دوم).

آیه ی دوم: «ای کسانی که ایمان آورده اید، درباره ی کُشتگانان این حکم مقرر شده که: در قبال کشتن یک نفر آزاد(غیر بنده)، یک نفر آزاد [= همان قاتلی که عبد هم نیست] قصاص شود؛ و همچنین با کشته شدن یک بنده باید یک بنده کشته شود] پس: در قصاص باید همانندی رعایت شود] و در عوض کشته شدن زن، باید فقط زن، کشته شود [نه این که مرد در قبال زن کشته شود]» (بقره، آیه ی ۱۷۸)

توضیح: با این آیه، عموم یا اطلاق آیه ی قبلی تخصیص یا تقیید می پذیرد، یعنی زن: در قبال زن قصاص می شود نه این که مرد در ازاء کشته شدن زن، قصاص شده و کشته گردد. حال این سؤال مطرح می شود که: در اثر قتل زن، با ممنوع بودن کشته شدن مرد، تکلیف چیست؟ جواب

این پرسش در روایات آمده (ر.ک: ادله روایی)

۲ در روایات: مجموع روایاتی که در بحث زن و مرد داریم، به شرح زیر می باشند:

- وسائل الشیعه، ج ۱۹، باب ۲۳ (حکم مردی که زنی را می کشد و حکم زنی که مردی را کشته)، صفحه ۵۹: در این باب، ۲۱ حدیث وجود دارد که عمدتاً دلالت دارند که: اگر مردی، زنی را عمداً بکشد، اولیاء زن حق دارند یکی از این دو راه را انتخاب نمایند:

۱ مرد را قصاص کرده و بکشند، ولی نصف دیه ی مرد را به خانواده ی مرد بدهند. ۲ فقط نصف دیه زن را گرفته و از قصاص و کشتن مرد دست بردارند.

وسائل الشیعه، ج ۱۹، باب ۵ (از باب های دیه ی نفس)، صفحه ی ۱۵۱: در این باب نیز، چهار حدیث آمده که ضمن تصریح بر نصف بودن دیه ی زن (حدیث امام صادق(ع): دیه المرأه نصف دیه الرجل) دستور صادره در روایات فوق تکرار گردیده و تأکید شده که منظور از نصف دیه، پنج هزار سکه نقره است.

نتیجه: در قصاص باید در ازاء کشتن مرد، نصف دیگر دیه (که زیادتز از دیه ی زن است) به خانواده ی قاتل داده شود.

نکته: ۱. علت ذکر احادیث، دلالت و آدرس آن ها، این است که تا خواسته شما مبنی بر اطلاع از مستند شرعی را اجابت کرده باشیم.

۲. علت واقعی این حکم، همان حکمت و مصلحتی است که خداوند عالم و حکیم می داند و ما در ادامه ی پاسخ به بررسی اجمالی دلیل حکم (= روایات و آیات مربوطه) می پردازیم. با ما همراه باشید!

ب) تأمل و بررسی پیرامون چرایی و چگونگی ادله ی دیه ی زن (حکمت مسئله): گفته شد (اصل این پاسخ،

برداشتی است از تفسیر نمونه، آیه الله مکارم، ج ۱، ص ۶۱۱، و ما آن را با تغییر و تصرف در عبارات و محتوی، به پاسخگویی پرداخته ایم.) مفهوم آیات و روایات دیه زن و قصاص مرد، این نیست که مرد نباید در برابر زن، قصاص شود؛ بلکه این حق، حقی مشروط بوده و متوقف بر این است که اولیای زن مقتول، نصف دیه ی آن مرد را به خانواده اش بدهند. از این رو، منظور از «عدم قصاص مرد در برابر قتل زن، قصاص بدون قید و شرط است، ولی با پرداخت نصف دیه، کشتن وی جایز می باشد و تذکر دادیم که این تفاوت، نه از این روست که زن از مرتبه ی انسانیت دورتر و خون او کم بهتر است، بلکه آن چه می تواند تا اندازه ای در فهم حکمت و علمت این حکم تأثیرگذار باشد، دلیلی است که در ذیل به آن می پردازیم. اینک مجدداً خاطر نشان می داریم که علت اصلی و دلیل واقعی این حکم، از سرچشمه ی علم و حکمت و مصلحت بینی خداوند نشأت گرفته و آن چه موجب اطمینان است، این است که خدائی این نظر را صادر فرموده که دو صفت رحمان و رحیمی، جزء ذاتش بوده و به جای متصف بودن به وصف مساوات، به عدالت و حکمت توصیف شده. اینک، نگرشی در آن چه می تواند تا اندازه ای حکمت این حکم را نمایان کند:

هر چند زن و مرد، همدوش یکدیگر به گردانیدن چرخ زندگی و گذراندن آن مشغول اند و چه بسا در بعضی خانواده ها، زن نیز عضو شاغل بوده و در سودآوری مالی - اقتصادی خانواده نقش داشته باشد، اما همچنان این واقعیت وجود دارد که

مرد، نان آور اصلی خانواده بوده و اوست که شرعاً، عرفاً و قانوناً متحمل هزینه و نفقه ی زن و فرزند است. مؤثر بودن و مسئول بودن مرد در اقتصاد خانواده و جامعه آن چنان است که نمی توان، بازتاب منفی حذف مرد از اقتصاد را با جنبه های مالی زن مقایسه کرد. چندان که خلاء فقدان مرد در اقتصاد، از خلاء زن بیشتر است.

البته ممکن است زنانی برای خانواده ی خود، نان آور تر از مردان باشند، ولی باید دانست که: در عرف قانون گذاری عقلاء، احکام و قوانین بر محور افراد دور نمی زند، بلکه کل مردان و کل زنان در نسبت سنجی قرار گرفته و با لحاظ مصلحت اکثر (از نظر کمی و کیفی)، به تشریح و قانون گذاری اقدام می شود (ر.ک: تفسیر نمونه، آیه الله مکارم، ج ۱، ص ۶۱۱).

همچنان که در بین حقوق دانان، این رویه وجود دارد که: همیشه در وضع قوانین، به دنبال رعایت حدّ قریب به یقینی اند که در آن مصلحت همگان یا اکثریت حفظ شده و معمولاً چاره اندیشی برای رعایت مصلحت همگان، توأم با نفی مصلحت واقعی یا همراه با سختی هایی که خلاف حکمت و عقل قانون گذاری است.

نتایج و جمع بندی ها:

همچنان که در قسمت شناخت مستندات قرآنی و روایی این حکم گفته ایم، دلیل اصلی بر چند و چون قضیه، همان روایات و آیات است و آن چه ما در خصوص جایگاه اقتصادی مرد در خانه خاطر نشان کرده ایم، برداشتی است جهت نزدیک سازی حکم شرعی با نظام خانواده و روابط اجتماعی (به اصطلاح، دلیل این حکم، تعبّدی و استناد به آن چیزی است که خدا گفته).

- نظریه ی مشهور بین فقهاء همان است که گفته ایم؛ ولی با این حال، هر کس باید از

نظر مرجع تقلید خودش تبعیت کند.

برای اطلاع بیشتر ر.ک:

۱. نظام حقوق زن در اسلام، شهید مظهری

۲. زن در آئینه جمال و جلال، استاد جوادی آملی

لطفا بفرمایید کار ابولولو خراسانی - با عنایت به این مطلب که مطابق بعضی نقلها خرده حساب شخصی با خلیفه اول داشته - مورد تأیید و یا احیاناً سکوت معنی دار حضرت امیر علیه السلام بوده یا خیر - بلکه آیا اصولاً ترور روش قابل تجویز یا تأییدی می باشد و اگر چنین است چط

پرسش

لطفا بفرمایید کار ابولولو خراسانی - با عنایت به این مطلب که مطابق بعضی نقلها خرده حساب شخصی با خلیفه اول داشته - مورد تأیید و یا احیاناً سکوت معنی دار حضرت امیر علیه السلام بوده یا خیر - بلکه آیا اصولاً ترور روش قابل تجویز یا تأییدی می باشد و اگر چنین است چطور حضرت امیر برای این کار از یاران صدیق خود یاری نگرفته بود؟

پاسخ

۱- ابولؤلؤ اهل نهاوند بود که به اسارت رومیان در آمد و مسلمانان در نبرد با روم او را اسیر کردند. (تاریخ طبری (۸جلدی) ج ۳ ص ۲۲۱) البته شاید خراسانی بودن او همانند کاشانی بودنش به دلیل بنای یادبودی است که در یکی از شهرهای خراسان وجود داشته است و یکی از سفرنامه نویسان به آن اشاره می کند. (سفرنامه خانلر خان اعتصام الملک ص ۱۳۵، حماسه کویر ج ۲ ص ۷۹۴ (نشر خرم قم))

۲- اینکه گفته شده مطابق برخی نقل ها خرده حساب شخصی با خلیفه دوم داشته درست است. مورخان گویند خلیفه دوم از ورود غیر عرب ها به مدینه جلوگیری می کرد. اما وقتی مغیره بن شعبه که ابولؤلؤ را به غلامی گرفته بود از هنر و مهارت ابولؤلؤ نزد خلیفه سخن گفت عمر با آوردن این غلام به مدینه موافقت کرد. اما چون مالیات سنگین مغیره بر دوش ابولؤلؤ سنگینی کرد نزد خلیفه آمده شکایت کرد. عمر گفت با مهارت هائی که تو داری چنین مالیاتی زیاد نیست. سپس از ابولؤلؤ خواست برایش آسیابی بسازد. فیروز ایرانی که از بی توجهی خلیفه به شکایتش ناراحت بود گفت آسیابی بسازم که همه از آن تعریف کنند. چند روز بعد با خنجری دو

سر عمر را مجروح کرد و پس از آنکه فرار کرد و افرادی را کشته و مجروح نمود بر روی او گلیمی انداختند و فیروز ابولؤلؤ که راه را بسته دید خودکشی کرد. (انساب الاشراف (۱۳ جلدی) ج ۱۰ صفحات ۴۱۴ و ۴۲۳، مروج الذهب ج ۲/۳۲۰) این مطلب را علمای شیعه نیز نقل کرده و گویا پذیرفته اند. (العدد القویه ص ۳۲۸ (از علامه حلی)، بحار الانوار، ج ۳۱ ص ۱۱۳)

۳- آنچه در سوال «سکوت معنا دار حضرت علی علیه السلام» عنوان شده صحیح نیست چون ابولؤلؤ ارتباطی با آن حضرت نداشته و اساسا مسلمان بودن او متنفی است چه رسد به آنکه او را شیعه بدانیم. البته درباره ارتباط او با علی علیه السلام یا احتمال تشیع وی مطالبی گفته شده (ر.ک: ارشاد القلوب دیلمی ج ۲ ص ۲۸۵، مشارق الانوار ص ۷۹، مدینه المعاجز بحرانی ج ۲ ص ۴۴، کامل شیخ بهائی ج ۲ ص ۱۰۵ و ۱۱۱) که صحیح نیست. اینکه آن حضرت در کنار خانه نشسته بود و ابولؤلؤ را دید و او را با اسب و دلدل فراری داد و با طی الارض به کاشان فرستاد ساخته قرن هفتم به بعد است چون در متون اولیه از آن خبری نیست. دلایل دیگر مانند اینکه برخی او را با استغفار و ترحم نام برده اند (مانند سفینه البحار ذیل ماده ابولؤلؤ که می گوید دعای حضرت زهرا مستجاب شد و عمر به دست قاتل رحمت الله علیه کشته شد. این مطلب مستند علمی ندارد و هیچ دلیل بر تشیع شخص نمی شود. همچنین ر.ک: ریاض العلماء (چاپ کتابخانه آیت الله نجفی ج ۴ ص ۳۷۸ و الهدایه الکبری (موسسه البلاغ بیروت) ص ۱۶۲) دلیل تشیع یا ارتباطش با اهل بیت

نمی شود و چه بسا مستند آن حدیث مجعول رفع القلم است. علاوه بر اینها اگر امیرالمؤمنین قصد حذف رقیب را داشت وقتی درباره رفتن به عراق و جبهه جنگ با امام مشورت کرد نمی فرمود بهتر است در مدینه بمانی و از دور رزمندگان را هدایت کنی. (نهج البلاغه) بنابر این می توان گفت کشتن خلیفه روش مورد تایید امام علی نبوده و هیچ گونه همکاری و دستوری در این باره نداشته است. چنان که درباره قتل عثمان نیز روش امام علی این چنین بوده است. اما کشته شدن دو خلیفه به هر انگیزه ای که انجام گرفته باشد نمونه ای از مکافات عمل خود آنان بوده است و جای دلسوزی و جانبداری از مظلومیت ندارد. لذا سکوت معنادار امام علیه السلام به همین مقدار قابل توجیه است.

۴- اینکه ترور روش قابل تأییدی است یا خیر، در حدیث مشهوری که شیعه و سنی نقل کرده اند رسول خدا - صلی الله علیه و آله - فرموده است: «الایمان (یا الاسلام) قید الفتک و المومن لا یفتک» یعنی ایمان یا اسلام مانع ترور است و مومن چنین نمی کند. (رجال کشی (اختیار معرفه الرجال، چاپ موسسه آل البیت بیروت) ج ۲ ص ۸۱۱ و کنز العمال (چاپ دار الکتب العلمیه بیروت) ج ۱ ص ۶۲ و ۶۳) و به فرض اینکه لازم بود کسی از دشمنان اسلام یا دشمنان ولایت به قتل برسد آن حضرت رسماً اعلام می فرمود و لازم به پنهان کاری نبود چنانکه رسول خدا یا برخی ائمه وقتی لزوم قتل دشمنانی مانند یهود یا غالیان را تشخیص دادند به شخص یا افراد خاصی اعلام نکردند بلکه به

همه اصحاب خود چنین دستوری را اعلام فرمودند. (مانند سربیه های قتل کعب ابن اشرف، ابورافع و ... ر.ک: سیره ابن هشام (دار المعرفه بیروت) ج ۲ صفحات ۵۱-۳۶۵-۶۳۶-۲۷۳، رجال کشی ج ۲ ص ۸۱۱-۸۰۴-۸۰۸)

مدارای امام علی (ع) بامخالفان چگونه توجیه میشود؟ متأسفانه عده ای سعی دارند علی(ع) را شخصیتی لیبرال معرفی کنند و خودشان را با بعضی از عملکردهای این امام توجیه کنند چه جوابی می توانیم به آنها بدهیم (چون ایشان اجازه فعالیت به دشمنان، خونسردی در مقابل منتقدان،

پرسش

مدارای امام علی (ع) بامخالفان چگونه توجیه میشود؟ متأسفانه عده ای سعی دارند علی(ع) را شخصیتی لیبرال معرفی کنند و خودشان را با بعضی از عملکردهای این امام توجیه کنند چه جوابی می توانیم به آنها بدهیم (چون ایشان اجازه فعالیت به دشمنان، خونسردی در مقابل منتقدان، سکوت ۲۵ ساله و...)

پاسخ

مسلم در این واقعیت که امام علی(ع) شخصیتی رئوف و مهربان، آزاده و آزاداندیش بودند، شکی نیست. اما باید توجه داشت که سعه صدر و آزادگی آن امام همام با آزادی و تساهل و تسامح در ادبیات غربی بسیار متفاوت است. آزادگی امام علی(ع) مبتنی بر جهان بینی الهی و شناختی واقعی از ابعاد وجودی انسان و نیازهای اساسی آن در چارچوب احکام و ضوابط اسلامی و حقوق و تکالیف الهی و در جهت اصلاح و تعالی فرد و جامعه انسانی بود؛ امام علی(ع) با توجه به اصل کرامت انسانی و رأفت و رحمت الهی با مخالفین برخورد و نهایت سعی خویش را برای هدایت آنان به کار می برد اما به هیچ وجه حدود الهی و مصالح جامعه اسلامی را فدا نمی نمود بلکه قاطعانه در مقابل متخلفین ایستادگی می کرد.

اما در مقابل، آزادی و تساهل لیبرالی مبتنی بر نگرشی مادی گرایانه و غیر واقعی از انسان و جهان و با محور قرار دادن انسان و لذایذ دنیوی اوست و شعاری فریبنده در جهت نیل به مطامع و منافع حزبی و گروهی آنان است که حتی در عمل جایی که با منافعشان ناسازگار باشد، به هیچ وجه به آن پای بند نیستند.

در هر صورت جهت شناخت واقعی شخصیت امام علی(ع) و اثبات مدعای فوق، مطالبی

را درباره عملکرد آن حضرت در قبال مخالفین خود و همچنین موضوع سکوت ۲۵ ساله ایشان بیان می نماید:

الف- شیوه برخورد امام علی(ع) با مخالفین:

در ابتدا لازم است تا مطالبی را درباره ی شیوه ی برخورد رهبران الهی با دشمنان و مخالفان حکومت اسلامی، بیان نماییم: بررسی آموزه های دینی و سیره ی حکومتی بزرگان اسلام در برخورد با مخالفان بیانگر این حقیقت است که در نظام اسلامی برای تک تک افراد جامعه (صرف نظر از گرایش سیاسی، نژاد و...) جایگاه ارزشی و حقوقی خاص در نظر گرفته شده است؛ مهیا نمودن زمینه های هدایت و فرصت های بازگشت، حفظ آبروی افراد، از جایگاهی بالا برخوردار است. یکی دیگر از اصول مهم نظام مدیریتی اسلامی؛ سعه ی صدر و مدارا و تسامح با دشمنان و مخالفان است:

قرآن کریم به صورت متعدد، نه تنها پیروان خود را به مدارا و تسامح نسبت به مخالفان می خواند، گاه نیکوکاری در حق مشرکان را نیز توصیه می کند. چنان که می فرماید: «لاینهاکم عن الذین لم یقاتلوکم فی الدین و لم یخرجوکم من ديارکم ان تبوههم و تقسطوا الیهم ان الله یحب المقسطین (ممتحنه، آیه ی ۸).

سیره ی پیامبر گرامی اسلام و امام علی(ع) نشان دهنده ی موارد متعددی است که با این که آن بزرگواران به خوبی افراد منافق و مخالف حکومت خود را می شناختند، تا آن جا که این افراد به امنیت و وحدت جامعه اسلامی آسیب نمی رساندند و دست به قیام مسلحانه نمی زدند، با کمال مدارا و سعه ی صدر با آنان برخورد و از معرفی آنان خودداری می کردند: به عنوان نمونه در جریان توطئه ای که منافقان برای قتل و ترور پیامبر گرامی اسلام در غزوه تبوک طراحی نمودند، سرانجام با

درایت آن حضرت (ص) ناکام ماندند؛ حذیفه یکی از اصحاب پیامبر (ص) می گوید: «من آن ها را از نشانه های شترانشان شناخته و به پیامبر (ص) گفتم: من آن ها را به شما معرفی می کنم تا آنان را به سزای خویش برسانی. پیامبر با لحن عطف آمیزی به من دستور داد که از افشاری راز آن ها خودداری کنم. شاید آن ها راه توبه را در پیش گیرند و نیز افزود: اگر من آن ها را مجازات نمایم، بیگانگان می گویند محمد پس از آن که به اوج قدرت رسید، شمشیر بر گردن یاران خود نهاد» (فروغ ابدیت، جعفر سبحانی، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، چاپ شانزدهم، ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۴۰۵).

امام علی (ع) نیز در برخورد با مخالفان خویش سه راهبرد اساسی داشت: گفت و گو؛ مدارا؛ برخورد قاطع. (دانشنامه ی امام علی (ع)، ج ۶، امام علی و مخالفان، ص ۲۳۸).

تلاش اولیه ی امیرالمؤمنین (ع) پاسخ گویی به شبهات مخالفان بود و می کوشید راهی برای پایان بخشیدن مسالمت آمیز؛ نزاع و دشمنی بیابد. اگر از این راه نتیجه ی دل خواه به دست نمی آمد، با مخالفان خود، تا جایی که به امنیت و وحدت جامعه ی اسلامی آسیبی نمی رسید، مدارا، و از شدت و خشونت پرهیز می کرد. سرانجام اگر مخالفان دست به قیام مسلحانه می زدند و امنیت شهرها و راه ها را به خطر می انداختند، نوبت به برخورد قاطعانه می رسید. البته امام در این مرحله نیز هیچ گاه از ارشاد و راهنمایی دشمنان غفلت نمی کردند و در عمل نیز نشان می داد که همواره این سخن پیامبر اکرم (ص) را پیش خود دارد که در غزوه ی خیبر، خطاب به ایشان فرمود: «اگر خداوند یک تن را به دست تو هدایت کند، بهتر از هر چیزی است

که خورشید بر آن می تابد» (شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۱۴ / بحارالانوار، محمدباقر مجلسی، ج ۳۲، ص ۴۴۸).

امام علی(ع) با آن که از انگیزه ی طلحه و زبیر برای رفتن به مکه آگاه بود و می دانست جز جنگ افروزی مقصود دیگری ندارند، با آنان مدارا کرد و در پاسخ به پیشنهاد ابن عباس که از وی می خواست تا آن دو را زندانی کند و از رفتن به مکه بازدارد، فرمود: «آیا از من می خواهی که آغازگر ستم باشم... و بر اساس ظن و گمان به مجازات افراد پردازم و پیش از انجام کار مؤاخذه نمایم؟ هرگز! به خدا قسم از رفتار عادلانه... که خدا مرا بدان امر فرموده، روی نمی گردانم» (مصنفات شیخ المفید، ج ۱، الجمل، ص ۱۶۶).

نتیجه آن که بر اساس آموزه های دین و سیره ی بزرگواران اسلام، اصل مدارا و تسامح با مخالفان و دشمنان است تا جایی که به وحدت و امنیت جامعه اسلامی خدشه ای وارد نشود.

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز که نشأت گرفته از آموزه های حیات بخش دین مبین اسلام و سیره ی معصومین(ع) می باشد؛ تمامی حقوق شهروندی را برای مخالفین نظام به رسمیت شناخته و حدود آن را به: عدم اخلال به مبانی نظام، حفظ امنیت، منافع و وحدت ملی و مصالح نظام اسلامی مشخص کرده است (اصول ۲۰ و ۲۶ و ۲۷ و ۳۷ و ۴۰ قانون اساسی).

اما در مواردی که مخالف حدود قانونی را رعایت نکند، حکومت اسلامی جهت حفظ مبانی نظام اسلامی و امنیت و وحدت جامعه، موظف به برخورد با مخالفین اخلال گر است. شیوه ی برخورد نیز باید بر اساس راهکارهای دینی و قانونی باشد که طبق قانون اساسی این وظیفه بر

عهده‌ی قوه قضائیه گذاشته شده است. در اینجا مقام معظم رهبری بر اساس اصل رأفت و رحمت اسلامی ابتدا به چنین افرادی تذکر داده و راه بازگشت و هدایت را به روی آنان همچنان باز می‌گذارد. در مرحله‌ی بعد با ارائه‌ی معیارهایی به مردم، زمینه‌های شناخت صنفی این قبیل افراد و پرهیز از آنان را برای مردم فراهم می‌نماید. و در صورتی که باز هم دست از اخلال گری خود برندارند، برخورد قانونی از طریق دستگاه‌های ذی ربط به عمل می‌آید.

بنابر این چنین که با افراد مُخِلّ هیچ‌گونه برخوردی نشود و آنان در جامعه آزاد باشند، خیر. بلکه بر عکس در موارد متعددی که نیازمند برخورد قاطع بوده از طریق قوه قضائیه اقدامات لازم انجام شده و می‌شود. و علت عدم معرفی چنین افرادی از سوی مقام معظم رهبری هم به دلیل؛ مهر و عطوفت اسلامی، مدارا و تسامح با مخالفین برای هدایت آنان، محوّل شدن وظیفه‌ی شناسایی و اعلان متخلفین به دستگاه‌های مربوطه می‌باشد.

ب - مسأله سکوت ۲۵ ساله امام علی(ع):

این موضوع در بخشهای ذیل بررسی می‌شود:

یکم. افرادی که سکوت و خانه نشینی امام علی(ع) را دلیل بر خونسردی و تسامح ایشان در مقابل انحرافات مخالفین می‌دانند، اگر کمی منصفانه لاقول در سایر سخنان آنحضرت(ع) حوادث تاریخی آن زمان بیاندازند، به بطلان ادعای خود پی می‌برند. زیرا:

اولاً: امام علی(ع) در ماجرای سقیفه و غضب خلافت، کوشش‌هایی را در تصدی حکومت انجام دادند تا جایی که مورد اعتراض برخی، مانند ابو عبیده و ویا ابواشعث در روز سقیفه، قرار گرفت و آن حضرت را متهم به حرص و طمع در امر حکومت کردند، حضرت در

پاسخ به آنها، به جای انکار درخواست خود مبنی بر واگذاری امر حکومت به ایشان، به درخواست و جهد خود اذعان کرده و آن را حق مسلم خویش می داند: H {انما طلبت حقاً لی و انتم تحولون بینی و بینة و تضربون وجهی دونه} H

ثانیا: یکی از راهکارهای عملی تصدی مقام حکومت، درخواست یاری و مساعدت از صحابه بود. حضرت نه تنها از این راهکارها استفاده کرد، بلکه برای بالا بردن ضریب موفقیت آن، به تنها یادگاران پیامبر(ص)، یعنی حضرت فاطمه(س) و امام حسن(ع) و امام حسین(ع) توسل جست. امام با سوار کردن حضرت فاطمه(س) بر مرکب در دل شب ها به در خانه های انصار می رفت تا آنان را به حق خود تذکر دهد و آنان به درخواست بیعت حضرت پاسخ مثبت دهند. و حضرت زهرا(س) نیز در خطبه ی معروف خویش به این حوادث تصریح می نمایند.

بنابراین، اگر مراد از عدم تلاش یا تقاضای حکومت در مرحله ی اولیه باشد، این بر خلاف تاریخ و سخنان خود حضرت است. اما اگر مراد در مراحل بعدی باشد؛ به این معنا که حضرت بعد از مشاهده ی عدم زمینه ی لازم برای تصدی حکومت، لب به سکوت گذاشت، این ادعای صحیحی است، اما از آن نمی توان به عنوان تساهل امام(ع) در مقابل مخالفین نام برد، زیرا پرواضح است که چنین مسأله ای در صورت مهیا نبودن شرایط و زمینه های لازم روی داده است نه در شرایط عادی.

ثالثا: حضرت در موارد لازم به انتقال حق حاکمیت از طریق پیامبر(ص) به ایشان تصریح می کرد و آن را به «حق» و «ارث» یاد می کرد که در ذیل به بعضی اشاره می شود: H {فانه لما قبض الله

نبیه(ص)، قلنا: نحن اهله و ورثته و عترته و اولیاءه دون الناس، لا ینازعنا سلطانه احد و لا یطمع فی حقنا طامع، اذ انبری لنا قومنا فغضبونا سلطان نبینا فصارت الامرہ لغیرنا. H

حضرت در این خطبه، اعتقاد و حسن ظن خود را در این که مطابق وصیت پیامبر(ص) لازم بود امر حکومت به ایشان منتقل شود و احدی نباید حق طمع آن را داشته باشد، بیان می کند، اما جریان بر عکس شد و حکومت به غاصبان رسید.

H {«فو الله ما زلتُ مدفوعاً عن حقی مستأثراً علی منذ قبض الله نبیه(ص) حتی یوم الناس هذا؛ H سوگند به خدا از آن زمان که رسول اکرم(ص) رحلت نمود تا به امروز، مرا از حقم باز داشته اند و دیگری را بر من برتری داده اند و برگزیده اند».

و همچنین خطبه ی معروف شقشقیه که مملو از گلایه های آن حضرت از مردم و حاکمان روزگار است که حق او را به یغما بردند.

H {«اما والله لقد تمّمصها فلان، و انه لیعلم انّ محلی منها محل القطب من الریح...؛ H آگاه باشید به خدا سوگند که «فلان» خلافت را چون جامه ای بر تن کرد و نیک می دانست که پایگاه من نسبت به آن چونان محور است به آسیاب... پس میان خود و خلافت پرده ای آویختم و از آن چشم پوشیدم... می دیدم که میراث من به غارت می رود...».

بنابراین هم عملکرد امام علی(ع) و هم صحبت های ایشان کاملاً با کسانی که از این ماجرا به «سکوت» امام(ع) یا «خونسردی» امام(ع) و... تعبیر می کنند منافات دارد.

دوم. علاوه بر این، پرهیز امام(ع) از هر گونه اقدام عملی برای مقابله با غاصبان حق حاکمیت دلایل دیگری نیز دارد که امام علی(ع)

در سخنان خویش به آنها اشاره می نمایند:

1. {T حفظ وحدت مسلمین} حضرت حفظ اتحاد اسلامی و خوف از برگشت دوباره ی کفر را یکی دیگر از علل سکوت خویش ذکر می کند. {H و ایم الله لولا- مخافه الفرقه بین المسلمین و ان يعود الکفر و یور الدین لکننا علی غیر ما کنا لهم علیه} H

2. {T نبود انصار} {H فنظرت فاذا لیس لی معین الا اهل بیتی...} H اقدام به قیام با این تعداد کم، نتیجه ای جز شهادت و از دست دادن رهبر و مرجعی چون حضرت علی(ع) نداشت که هیچ سودی برای آیین نوپای اسلامی بدنبال نداشت.

3. {T فرا رسیدن وقت لازم} {T چنانکه آن حضرت در پاسخ ابوسفیان مبنی بر اقدام به بیعت و مخالفت عملی با خلیفه ی وقت فرمود: «این مانند آب تلخ و لقمه ای است که در گلوی خورنده ی آن گیر می کند، و مانند کسی است که میوه ی نارسی را می چیند...»

به صورت خلاصه اگر بخواهیم یک جمع بندی سخنان امام علی(ع) و اوضاع و شرایط آن زمان داشته باشیم باید گفت که:

اولاً: شرایط سیاسی و اجتماعی امت اسلام پس از رحلت پیامبر(ص) مهیا نبود. وقتی رهبر یک حرکت عظیم تاریخی که بنیان های جامعه آن روز را زیر و رو کرده و اندیشه و نظامی نوین برقرار نموده از میان مردم می رود بهترین شرایط برای حرکت ارتجاعی و ضد تکاملی فراهم می آید اگر در داخل امت و در بین سران آن نیز درگیری بوجود آید روشن است که امور آن جامعه و امت هیچ گاه به سامان نخواهد رسید و چه بسا نتایج همه حرکت های قبلی نیز از دست برود. در صدر اسلام نیز دقیقاً همین شرایط پیش آمد دشمنان

خارجی حرکت عظیم اسلام همانند روم و ایران آن زمان از یکسو منافقان و عناصر ارتجاعی داخلی از سوی دیگر منتظر فراهم آمدن شرایطی بودند تا نهال نورسته اسلام را از بیخ برکنند. اگر فرضا علی (ع) برای احقاق حق دست به شمشیر می برد مسلما جنگ دامنه داری درگیر می شد که پایان آن چیزی جز از بین رفتن زحمات پیامبر (ص) نبود.

ثانیا: اقدام برای یک حرکت اجتماعی آن هم به صورت نظامی نیازمند شرایط مختلف و آمادگیهای مختلف است و به دلایل مختلفی این زمینه پس از ارتحال پیامبر(ص) وجود نداشت.

امام علی(ع) (بنابر نقل تاریخ) بارها بزرگان اصحاب را برای ایجاد حرکتی بر علیه وقایع پیش آمده فراخواند ولی جز معدودی انگشت شمار به دعوت آن حضرت پاسخ ندادند. از سوی دیگر شرایط محیط و افکار عمومی نیز آمادگی قبول نبردی داخلی در بین اصحاب پیامبر(ص) را نداشت، زیرا همگان انتظار داشتند که اصحاب بزرگ پیامبر(ص) پس از آن حضرت همانند او عمل نمایند و محور وحدت جامعه باشند نه اینکه به نزاع و درگیری در بین خود اقدام نمایند. خلاصه سخن آنکه علی (ع) برای حفظ اساس اسلام و حراست از نهال نورسته آن از احقاق حق خلافت خویش خودداری نمود تا ریشه های اسلام در پرتو تعالیم پیامبر و قرآن و اهل بیت استحکام یابد. لذا علی (ع) تا آن روزی که مردم به خانه آن حضرت هجوم آوردند و خواهان خلافت آن حضرت شدند از خلافت ظاهری برکنار ماند. نکته دیگری که شایان توجه است آنکه در امور داخلی امت اسلامی روا نیست که هرکس برای احقاق حق خود دست به شمشیر ببرد و

مسلحانه و به زور در صدد احقاق حق خود باشد از روش علی (ع) و دیگر ائمه چنین بر می آید که آنان برای احقاق حق خود در جامعه هرگز و ابتدا دست به شمشیر نبرده اند بلکه سعی آنها بر این بوده که با روشنگری و تبلیغ حقیقت زمینه را برای یک حرکت عمومی در جامعه فراهم نمایند هیچ گونه آشنایی دقیقی با متون، معارف اسلامی و حوادث تاریخی صدر اسلام ندارند، برای القاء افکار نادرست خود در مورد جدایی دین از سیاست، دست به هر گونه تحریف در مبانی دین مقدس اسلام، حکومت اسلامی و واقعیات تاریخی می زنند و حتی در این راه از شبهات و دلایل بی اساس که برخی منصوب بودن امام علی (ع) از طرف پیامبر اکرم (ص) ایراد کرده اند، استفاده می کنند، شبهه ای که مطرح نمودید از همین دسته می باشد.

در هر صورت خوشبختانه وقایع تاریخی و مبانی حکومت اهل بیت (ع) آنقدر واضح و مستحکم است که هیچ جایی برای این گونه توهمات نمی گذارد. و بهترین نوع برخورد با این گونه افراد نیز نقد علمی و دادن پاسخهای متین به آنها می باشد.

برای مطالعه بیشتر ر.ک:

۱. محمدحسن قدردان قراملکی، سکولاریزم در مسیحیت و اسلام، نشر دفتر تبلیغات اسلامی حوزه

علمیه قم

۲. ۲۵ سال سکومت علی (ع)، فؤاد فاروقی، نشر عطائی، تهران

چرا در جمهوری اسلامی گاهی خشونت پیش می آید مثلا گفته می شود زهرا کاظمی یا وقایع کوی دانشگاه و یا در جریان استان شدن شهرستان فردوس که از نزدیکان شنیدم که خشونت زیادی افراد مامور که از خارج شهر آورده بودند انجام شد چرا.

پرسش

چرا در جمهوری اسلامی گاهی خشونت پیش می آید مثلا گفته می شود زهرا کاظمی یا وقایع کوی دانشگاه و یا در جریان استان شدن شهرستان فردوس که از نزدیکان شنیدم که خشونت زیادی افراد مامور که از خارج شهر آورده بودند انجام شد چرا.

پاسخ

همانگونه که می دانید، خشونت دو قسم است:

۱. خشونت قانونی و مشروع؛ در مقابل تخطی از قانون و ارتکاب جرائم اجتماعی، دینی و... که عموما این قبیل خشونت ها و به کارگیری قوه قهریه توسط حکومت و نظام سیاسی حاکم بر جامعه اعمال می گردد. چنین خشونتی در همه نظام های سیاسی اعم از دینی یا سکولار پذیرفته است و وجود دارد و در نظام اسلامی نیز علی رغم اصالت ندادن به خشونت و تکیه بر راه های مسالمت آمیز در مواقع ضرورت برای اصلاح فرد و جامعه و تأمین هدایت، کمال معنوی و سعادت اخروی آن، اعمال

می شود (بازکاوی پدیده خشونت در جامعه مدرن، سید مجید ظهیری، اندیشه حوزه، ش ۲۳، ص ۱۲۸).

۲. خشونت غیر قانونی و نامشروع؛ چنین خشونتی علی رغم این که از نظر فطرت، عقل و منطق و آموزه های اصیل دینی و شرایع الهی به هیچ وجه مجاز نمی باشد، اما متأسفانه نگرش های مادی و متأثر از امیال نفسانی در عمل شدیداً به آن پای بند بوده و تفاوتی در این زمینه بین فرد و یا دولت وجود ندارد؛ به عنوان نمونه در فلسفه سیاسی نظام های سکولار که از دیدگاه هابز «انسان گرگ انسان» است خشونت اصالت داشته و با الهام از آموزه های ماکیاولیستی، خشونت را در اعماق

فرد و جامعه و عرصه سیاست دولت‌ها می‌پروراند، از این روست که مشاهده می‌نماییم دولت‌های سردمدار و منادی لیبرالیسم علی‌رغم ادعای حقوق بشر، بیشترین خشونت را در داخل جوامع خود و در سطح جهان در راستای دستیابی به منافع نامشروع خود به کار می‌برند و در این راه از ارتکاب فجیع‌ترین جنایات بشری دریغ نمی‌ورزند.

اکنون با توجه به مقدمه فوق‌درباره سؤال شما باید گفت که خشونت‌ها در جامعه ما نیز به دو نوع قانونی و غیرقانونی تقسیم می‌شوند، برخورد قانونی با متخلفین و مجازات مجرمین و به کارگیری قوه قهریه در مواردی که مصالح، منافع و امنیت جامعه اقتضا می‌کند امری لازم و ضروری است که کاملاً پشتمانه منطقی و شرعی دارد. البته ما به هیچ وجه ادعا نمی‌نماییم که تمامی خشونت‌هایی که از سوی نظام اسلامی و مراکز دولتی، انتظامی و قضایی اعمال می‌گردند، کاملاً در چارچوب قانون و با تشخیص صحیح مصادیق آن می‌باشد، بلکه مواردی وجود دارد که علی‌رغم اصرار و تلاش نظام اسلامی در اجرای دقیق قانون و رعایت موازین و حقوق شهروندان، باز هم افراط و تفریط‌هایی در این زمینه از سوی برخی افراد و یا بخش‌های نظام روی می‌دهد که بیشتر ناشی از عواملی نظیر اشتباه در تشخیص صحیح مصداق، دخالت امیال و اغراض نفسانی و منافع حزبی و عدم پای‌بندی به رعایت اصول و ارزش‌های نظام اسلامی و... می‌باشد. نظیر چنین مسائلی حتی در زمان پیامبر اکرم (ص) نیز وجود داشت به عنوان نمونه در

قبیله «بنی جزیمه» علی رغم این که پیامبر اکرم(ص) خالد بن ولید را از خونریزی و جنگ منع کرده بود، او به صورت ناجوانمردانه عده ای از آنان را کشت و پیامبر اکرم(ص) بعد از اطلاع از این جریان از عملکرد خالد بن ولید براءت جست و به امام علی(ع) دستور دادند که تمام خسارات جنگ و خون بهای افراد بی گناه را به طور دقیق پرداخت نماید (فروغ ابدیت، جعفر سبحانی، ج ۲، ص ۳۴۸).

بنابراین به هیچ وجه نباید انتظار داشت که در حکومت اسلامی تا زمانی که همه افراد و بخش های آن صد در صد مطابق اسلام و قانون عمل نمی کنند به هیچ وجه مجریان آن مرتکب تخلف نشوند به آنچه از نظام اسلامی انتظار می رود دو اصل است:

۱. تلاش برای قانونی نمودن و مشروع بودن تمامی بخش های حقوقی اداری و اجرایی خود.

۲. تأکید بر دفاع از حقوق مردم و کسانی که در تخلفات احتمالی مجریان، حقوقشان تضییع شده است و برخورد با متخلفان که به حمدالله جمهوری اسلامی ایران در راستای عملی نمودن این دو اصل گام بر می دارد.

و نکته آخر درباره موضوعاتی که نام بردید باید گفت قضاوت پیرامون هر کدام از این موضوعات نیازمند اطلاعات دقیق و مستند و تشخیص صحیح تخلفات احتمالی آن هم توسط مراجع و دستگاه های مربوطه می باشد که از عهده این مرکز خارج می باشد.

علت عدم برخورد مقام رهبری با گروههای خودسری که به اسم حمایت از ایشان دست به خشونت میزنند چیست؟

پرسش

علت عدم برخورد مقام رهبری با گروههای خودسری که به اسم حمایت از ایشان دست به خشونت میزنند چیست؟

پاسخ

در پاسخ به این سوال گفتنی است:

اولا: بحمدالله به دنبال هشدارها و تذکرات مقام معظم رهبری مبنی بر عدم مداخله افراد غیر مسئول در نتشاشات و توطئه های عناصر ضد انقلاب و وابسته به بیگانگان، و به دلیل فهم و شعور بالای جامعه و نیروهای انقلاب، تعداد این افراد و گروهها بسیار اندک است.

ثانیا: وظیفه مقام معظم رهبری تعیین سیاستهای کلی نظام، نظارت و هدایت نظام در سیر اصول و اهداف انقلاب، و دادن هشدارها و تذکرات به موقع به منظور جلوگیری از اختلال نظم و پیشگیری از وارد شدن هر گونه آسیبی به آن است. که

بحمدلله معظم له بدلیل درایت و مدیریت قاطع خویش ، بحرانهای عظیمی را از انقلاب دور نموده و هشدارهای به موقع را در حساسترین مقاطع به نیروهای انقلاب داده اند . همانگونه که درایت و تیزی ایشان در دادن هشدار و تذکر به نیروهای انقلابی مبنی بر عدم دخالت در آشوبها و ... ، نقشه های شوم استکبار جهانی و ایادی داخلی آنها را نقش بر آب کرد.

ثالثا: برخورد قانونی با افراد متخلف و به اصطلاح خودسر در حیظه وظایف و اختیارات محاکم قضایی و نیروهای انتظامی است ، که این موضوع نیز هم در گذشته انجام شده و هم در زمان حال پرونده این قبیل افراد در دست بررسی و پیگیری می باشد.

چرا شما به ما جوانان حزب الهی دستور جهاد نمی دهید تا حساب این خائنین به این کشور را برسیم زیرا مردم کم کم دارند از شما هم نا امید می شوند ؟

پرسش

چرا شما به ما جوانان حزب الهی دستور جهاد نمی دهید تا حساب این خائنین به این کشور را برسیم زیرا مردم کم کم دارند از شما هم نا امید می شوند ؟

پاسخ

هر چند منظور شما از خائنین مشخص نیست اما اگر منظور افراد متخلف و کسانی است که در راستای اهداف دشمنان عمل می کنند، باید گفت بحمد الله نظام اسلامی از اقتدار و توانایی های لازم برخوردار بوده و هر کدام از بخش های آن وظایف و کارکردهای قانونی خویش را انجام می دهند. برخورد با افراد متخلف نیز از مجاری قانونی خویش، پس از اثبات وقوع جرم و مجازات متناسب با آن انجام می شود. بنابراین هر گونه اقدام خودسرانه علاوه بر اینکه به شدت از نظر شرعی و قانونی ممنوع است؛ باعث هرج و مرج، جلوگیری از اجرای کامل و دقیق عدالت شده و سوء استفاده دشمنان را به دنبال خواهد داشت.

و مردم نیز زمانی ناامید می شوند که ببینند دستگاه های مربوطه وظایف قانونی خود را به خوبی انجام نمی دهند، اما در زمان حال، این چنین نیست دستگاه های امنیتی و قضایی، در مجموع اقدامات مناسبی در دست اجرا دارند، و از ابتدای انقلاب تا کنون با خیانت کاران و توطئه گران با قاطعیت برخورد نموده و می نمایند، منتهی برخی مسائل این چنین زمان بر بوده و سیاست نظام اسلامی نیز حفظ آبرو و حیث افراد و خصوصا خانواده های آنان در جامعه است. از این رو بسیاری از برخوردها به اطلاع عموم نمی رسد.

از سوی دیگر هر چند جوانان حزب الهی باید آماده و حساس در مقابل

افراد وطن فروش باشند، اما دفاع از انقلاب فقط در برخورد فیزیکی منحصر نمی شود، بلکه تلاش برای کارآمدتر نمودن نظام اسلامی و حل مشکلات و معضلات جامعه از مهمترین عواملی است که باعث می شود نقشه های دشمنان و ایادی آنان نقش بر آب شود. و مسلماً دانشجویان عزیز با خوب درس خواندن و تلاش بر تقویت بنیه های علمی و عملی خویش، به عنوان مدیران آینده نظام اسلامی می توانند بهترین نقش را در این زمینه ایفا نمایند.

تحمل اندیشه ؛ تبادل نظر و مباحثه در زمینه های مذهبی و سیاسی، چه ویژگی هایی را از طرفین مطالبه می کند؟

پرسش

تحمل اندیشه ؛ تبادل نظر و مباحثه در زمینه های مذهبی و سیاسی، چه ویژگی هایی را از طرفین مطالبه می کند؟

پاسخ

برای روشن شدن بهتر پاسخ، توجه به سه نکته اساسی لازم و ضروری است:

اول) انسان موجودی است متفکر؛ و خوش بختی و خسران او در گرو بهره مندی از افکار و اندیشه اوست؛ به همین جهت، وحی آسمانی که برای هدایت انسان آمده، می کوشد که از راه تفکر، او را به منافع مادی و معنوی خود متوجه کند، تا اسباب سعادت او را از راه اندیشیدن به وی نشان دهد؛ و از راه دل در او شوق و انگیزه ایجاد کند که با فکر بفهمد و با دل بدان گرایش پیدا کند. بر همین اساس، بیدار کردن افکار و عقول در سر لوحه برنامه های انبیای الهی قرار گرفته است. (علی (ع) فرمود: فبعث فیهم رسله و واتر إلیهم أنبیائه... و یثیروا لهم دفائن العقول و...؛ «یعنی خداوند پیامبران خود را برانگیخت و پی در پی آنان را فرستاد... [تا موانع سر راه اندیشه را بزدایند] و گنجینه های خود را بر ایشان آشکار گردانند». نهج البلاغه، خطبه اول.

با توجه به این نکته، انسان که با اندیشیدن، شخصیت والای خود را رقم می زند، اگر این جایگاه بلند انسانی را از او بازدارند، پیامدهای ناگوار و ناهنجاری متوجه او و مجتمع بشری خواهد شد.

دوم) مردم به طور طبیعی در افکار و اندیشه ها مختلفند و اساساً تنوع در افکار، از شرایط اصلی و ضروری زندگی بشر است. آنچه این عالم را از ملال و یکنواختی به در می آورد و زیستن در آن را لذت بخش و موجب خرسندی و خوش وقتی می گرداند، علاوه بر آن که

قوای عقلانی و اخلاقی و ذوقی را رشد می دهد، گونه گونی افکار و اندیشه های انسان ها است که از فطرت آنان سرچشمه می گیرد. نک: نصری، عبدالله، تکاپوگر اندیشه ها، (زندگی، آثار و اندیشه های استاد محمد تقی جعفری)، ص ۴۰۸.

این تفاوت عقل ها را نیک دان در مراتب از زمین تا آسمان

هست عقلی همچو قرص آفتاب هست عقلی کمتر از زهره و شهاب

هست عقلی چون چراغی سرخوشی هست عقلی چون ستاره آتشی

مثنوی/۴۵۹/۵-۴۶۱.

عدم توجه به این نکته، پیامدهای ناگواری دارد که از شمارش آنها در این مجال معذوریم.

سوم) اکنون که اندیشیدن امری مهم تلقی گشته و گونه گونی فکرها نیز امری فطری دانسته شده است، چگونه می توان در عین حفظ تفکر و تعقل، به اختلاف اندیشه ها احترام گذاشت؟ آنچه ما از آن به صورت «تبادل نظر» و «مباحثه» و... نام می بریم، همه برای ارج گذاری بر اندیشه با حفظ تفاوت آراء است. در واقع، در پرتو تضارب آراء و اندیشه ها است که علاوه بر حفظ دو نکته پیش گفته، فکر و خلاقیت ذهن، رشد می یابد و معارف و علوم کامل تر می گردند. به هر روی، استفاده از آراء، افکار و نظریات دیگران و دوری جستن از خودمحوری و استبداد رأی و درهم آمیختن افکار و تضارب آراء، آدمی را در عقول دیگران شریک می گرداند و در نتیجه از تجارب دیگران بهره می برد.

اسلام که همه ابعاد تکامل و ترقی بشر را مورد نظر دارد، به این موضوع ارزش ویژه ای داده است. حضرت علی (ع) تضارب آراء و تبادل نظر را وظیفه هر عاقل و صاحب فکر دانسته و فرموده اند: «سزاوار است انسان خردمند، رأی دیگران را بر رأی خویش بیفزاید و دانش

و آگاهی خویش را با به دست آوردن دانش حکیمان افزون سازد». مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۱۰۰.

از منظر امیر خرد، جمع آوری آراء و نقد و بررسی آن ها، انسان را به واقعیت و حقیقت رهنمون می سازد. علی (ع) فرمود: «آراء و نظریات دیگران را همانند مایه ای که در مشک می زنند تا زبده و شیره آن را بیرون آورند، در عالم ذهن در هم بزنید و نقادی کنید تا ذهن فعال گشته و بر اثر آن، هم به رشد و ابتکار برسد و هم بتواند نظریات منفی از مثبت را در میان انبوه آراء اختیار کند». میزان الحکمه، ج ۴، ص ۳۶، حدیث ۶۸۳۴.

زانکه با عقلی چو عقلی جفت شد مانع بد فعلی و بد گفت شد

نفس با نفس دگر چون یار شد عقل جزوی عاطل و بی کار شد

عقل قوت گیرد از عقل دگر پیشه گر کامل شود از پیشه گر

آشنایی عقل با عقل از صفا چون شود هر دم فزون باشد ولا

عقل را با عقل یاری یار کن اَمْرُهُم شوری بخوان و کار کن

مثنوی/ ۲۰-۲۱ - ۲۲۷۷ و ۳/۲۶۸۹ و ۵/۱۶۷

پیامدهای جلوگیری و محدود کردن تبادل نظر، رکود استعدادها، طغیان و انفجار جامعه، سطحی نگری و آسیب پذیری و رشد تسلیم پذیری و جمودگرایی است. هر یک از این امور، نتایج سوئی را برای جامعه بشری به دنبال خواهد داشت که تحلیل و توضیح آن ها مجال دیگری می طلبد.

حال که اهمیت و ماهیت تبادل نظر در پرتو خردورزی انسان و تکثر اندیشه ها روشن گشت، به مهم ترین ویژگی های آن می پردازیم:

۱- رعایت روش گفت و گو: هر فعلی روش و متد خود را دارد که باید با پذیرش آن از سوی شرکت

کنندگان در گفت و گو و فعالان تحلیل و نقد آراء پیرامون یک موضوع، «تبادل نظر» سامان گیرد. روش بحث مستلزم تحلیل سؤال، محور مبحث و در نتیجه مشخص ساختن مفاهیم، توضیح آنها و آشکار نمودن اصل یا مقدماتی است که این مفاهیم با توجه به آنها استنباط شده اند و در راستای آن، دیدگاهی گزینش شده است.

۲- حق جویی: هدف هر تبادل نظری باید شناخت حقیقت باشد و شرکت کنندگان در مباحث فکری باید حق جویی را سر لوحه کار خود قرار دهند. نباید در گفت و گو اصالت به نفس تضارب آراء داده شود و سرنوشت آب و سراب یا حق و باطل مهم تلقی نگردد. متأسفانه برخی از معاصران این گمان را رواج می دهند که آنچه در آن به سر می بریم یک بازی است و اساساً دیگر حق و باطلی معلوم و مطرح نمی باشد و آنچه اصالت دارد، تنها و تنها اصل گفت و شنود است. این پندار خطا منجر به این خواهد شد که از هیچ تعامل فکری، نتیجه ای برای رشد و خلاقیت ذهن به دست نیاید و این، بسیار خطرناک است.

مقصود از «حق جویی» آن است که از مدعایی که متکی به دلیلی قوی است، با هیچ تهدید، تطمیع و فشاری - چه از ناحیه افکار عمومی و چه از ناحیه دیگر - نباید دست برداشت؛ و البته این دست برداشتن، باید تا زمانی باشد که این مدعا همچنان متکی به آن دلیل متقن باشد؛ ولی بعد از نقض و یا ردّ دلیل، در طرد آن نباید تسامح ورزید.

۳- عقل مداری: حق جویی در سایه «عقل مداری» امکان تحقق دارد. مراد از «عقل مداری» آن است که

از مشارکت جویان در مباحث نظری انتظار می رود که برای تحقق حق جویی و ترویج آن، تنها تابع استدلال باشند و روح «چرا؟ به چه دلیل؟» را در فضای گفتمان های خود حاکم سازند و برای این سنجش گری خود حدی قائل نباشند. باید توجه داشت که برای حاکمیت عقل مداری، پرسش ها و نقد و بررسی ها، باید منطقی، صحیح و واقع بینانه باشد. حال فرقی نمی کند که موضوع مورد تبادل نظر در ساحت مباحث علمی باشد، یا در ساحت مسائل فکری، یا در ساحت مشکلات اجتماعی.

عقل باشد ایمنی و عدل جو بر زن و بر مرد، اما عقل کو؟

مثنوی/۳۸۶۱/۶.

در این جا تذکر دو نکته ضروری است:

اول آنکه مقصود از عقل مداری، «عقل گرایی معتدل» است؛ یعنی، عقلی که در کشف حق و اثبات حقانیت یک مطلب در چارچوب خاصی و محدوده مشخصی که در منطق اسلامی بیان شده است، عمل می کند. چنین عقلی، از دیدگاه فرهنگ دینی، ابزاری است که با آن می توان مجهولات را از معلوماتی که در فطرت سالم انسانی وجود دارد (یعنی بدیهیات) کشف و استنباط نمود. از این رو مراد ما از عقل گرایی، عقلانیتی نیست - که قواعد استنتاج را مورد تردید قرار داده و اثبات یک مطلب و حقانیت آن را، چیزی جز حصول اجماع و توافق عقلای یک جامعه در باب آن اعتقاد نمی داند. همچنین، منظور ما از عقل گرایی، عقلانیت حداکثری یا عقل گرایی حداکثری (Rationalism Strong) که هر چند به قواعد استنتاج صحه گذاشته، معتقد است به مدد قواعد منطق می توان صدق پاره ای قضایا را قاطعانه اثبات کرد؛ ولی بیش از حد بر عقل تکیه کرده، آن را عالی ترین ابزار کسب دانش می شمرد، نیست. همین طور عقل گرایی انتقادی (Critical Rationalism)

نیز مورد نظر ما نیست. چرا که در چارچوب عقل‌گرایی انتقادی، روش واحد، لزوماً به نتایج واحد نمی‌انجامد؛ مجموعه پیش‌فرض‌ها و مبادی شخص یا اشخاص به کاربرنده روش، لزوماً یکسان نیست؛ از این رو تنوع در مبادی [به فرض که روش و قواعد استنتاج واحد باشد] در نتیجه حاصل از آن روش تأثیر مستقیم دارد؛ و در آن صورت چون مبادی و پیش‌فرض‌های مقبول اشخاص و جوامع متنوع است، نتیجه حاصل نیز متنوع و متکثر خواهد بود. نقد این سه رویکرد که در قبال مفاد عقل‌مداری در فرهنگ دینی است، مجال دیگری می‌طلبد.

دوم آن که ما معتقدیم که مطالب و مسائلی فوق‌خرد - نه خردستیز (antiraional) - داریم که برای داوری در حق بودن یا نبودن اعتقادات ما، توانمندند. در اندیشه اسلامی، تنها ذهن عاقل نیست که به گونه‌ای انحصاری، عینیات جهان خارج را درک و تعقل می‌کند؛ بلکه وحی، به منزله حقیقتی مافوق‌ذهن - نه مخالف و ضد آن - نقشی اساسی در درک و کشف حقایق و اثبات آن بر عهده دارد.

۴- آزاد منشی: بدون شک یکی از نخستین و اساسی‌ترین شرایط پدید آمدن روح تحقیق و علمی که در سایه تبادل نظر ظهور می‌کند، پرورش فکر آزاد و رهیده از هر گونه تعصب و عقاید تقلیدی است. افرادی که در مباحث نظری پا به عرصه گفت و گو می‌گذارند، باید برای نهادینه کردن حق‌جویی و ترویج عقل‌مداری، در پذیرش یا ردّ مدعا و دلیلی، هیچ‌گاه پیش‌فرض‌های ذهنی و دل‌بستگی‌های شخصی یا گروهی را دخیل نگردانند؛ بلکه با کاوشی آزادانه، هدف هر «گفت و شنودی» را تنها شناخت حقیقت بدانند.

درست است که هیچ فردی بدون ارتباط با اندیشمندان دیگر و برخورداری از دانش آنان در صحنه های گوناگون زندگی به پیروزی نمی رسد؛ ولی اگر این عشق و علاقه به انسان های والا - که در جای خود بسیار ارزشمند و مقدس است - فکر را در چارچوبی خشک و بی روح به نام پیروی از بزرگان به بند کشد، تا آن جا که در کوچک ترین مسائل، تصمیم گیری مشکل باشد؛ خود مانع بزرگی برای اندیشه و رشد آن خواهد بود.

علم تقلیدی بُود بهر فروخت چون بیاید مشتری، خوش برفروخت

مشتری علم تحقیقی حق است دایماً بازار او با رونق است

مثنوی/ ۲/۳۲۶۵ - ۳۲۶۶.

۵- توافق ارزشی: یک شرط اساسی تبادل نظر، توافق ارزشی است. در صورتی که در یک «گفت و شنود» وحدت ارزشی از میان برود، یعنی توافق بر سر ارزش های اصولی وجود نداشته باشد و هر کس علائق و منافع فردی یا گروهی خود را بر منافع جمع و مصالح عمومی و ارزش های اصولی پذیرفته شده از سوی یک اجتماع، ترجیح دهد و تعامل فکری را تنها برای نفوذ بر دیگران به کار گیرد، دیگر مباحثات نظری به معنی قانون جنگل خواهد بود؛ و آنچه از یک بحث فکری انتظار می رود، به وقوع نخواهد پیوست؛ و تنها در حد یک شکل صوری و راهی برای طرح دیدگاه های شخصی و گروهی و تبلیغ و نفوذ بر افکار دیگران خواهد بود، نه بیش از آن.

یادمان نرود که برخی کشورهای استثمارگر می کوشند تا در کشورهای زیر سلطه توافق ارزشی کمتر و آشفتگی مباحث نظری بیشتر گردد، تا در پرتو آن هیچ گاه سخن حق و اندیشه درست مکشوف نشود؛ و مدام نخبگان جامعه

- که در واقع نقش آفرینان هدایت و تعالی جامعه اند - به دنبال جدل های بیهوده و منازعات فردی و گروهی باشند.

۶- خوش خویی: برای آنکه تبادل نظر به میدان ستیز تبدیل نشود، باید اصول اخلاقی و انسانی بر آن حاکم باشد؛ و یکی از بارزترین این اصول، حسن رفتار و گفتار در طول بحث است. کسانی که در باب موضوع یا مسأله ای خاص به گفت و گو می پردازند، باید سعی کنند با جلوگیری از به کار بردن کلمات پوچ و آزاردهنده؛ و با رویی خوش و رفتاری پسندیده و انسانی، منظور و مقصود را به درستی برای یکدیگر تفهیم کنند؛ به صورتی که گفته ها و کردارشان رنگ احساسات منفی به خود نگیرد. در یک تعامل فکری، باید کوشش شود با انتخاب انگیزه ای مناسب - که برای شخص مقابل ارزشمند است - ضعف دلایل و گفته های او خاطر نشان گردد. چه خوب است که این گفته امام محمد باقر(ع) را مد نظر قرار دهیم که در تفسیر آیه: صلی الله علیه وسلم قولوا للناس حسنا رحمة الله با مردم نیک سخن بگویید. بقره / ۸۳. فرمود: «نیکوتر از آنچه دوست دارید با شما سخن گفته شود، با دیگران سخن بگویید». وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۵۶۳.

من ندیدم در جهانِ جست و جو هیچ اهلیت به از خوی نکو

مثنوی / ۲/۸۱۰.

۷- تحمل اندیشه ها: باید توجه داشت که در فضای صبوری در برابر افکار و اندیشه هاست که می توان تبادل نظر را بهبود بخشید و به راه اصلی و هویت اصیل خویش باز گردانید. اگر به ثمرات مثبت تحمل اندیشه ها و نتایج منفی نابرداری در مقابل طرز تفکر دیگران دقت کنیم؛ اذعان خواهیم کرد که

تحمل افکار یکی از شرایط اساسی افرادی است که در تعاملات فکری مشارکت دارند. با صبوری در برابر افکار، قدرت تعقل و نقادی در جامعه رشد می کند، روابط کلامی و ارتباطی تغییر می یابد، روح تعاون، کار جمعی، وحدت ملی، مسئولیت اجتماعی، مفاهیم سیاسی، تبادل فرهنگ ها و اندیشه ها، ترویج و بالنده می شود.

اما اگر ظرفیت شنیدن آراء و نظرهای گوناگون را نداشته باشیم، نمی توانیم با دیگران مفاهیم برقرار کنیم؛ لاجرم علاوه بر آنکه روح تعاون، همیاری و همکاری از میان می رود، روح تعصب و بدتر از آن خشونت بر مباحث نظری حاکم خواهد گشت و این، مساوی است با «مرگ اندیشه».

در پایان، توجه به این نکته ضروری است که برآستی «مشکل کجاست؟!»، اصحاب فکر و اندیشه به امور پیش گفته و شرایط فوق وقوف کامل دارند و خود از همه بهتر می دانند که شرایط ورود به عرصه تبادل نظر چیست؛ پس چرا با اطلاع کافی و وافق از این ویژگی ها، باز هم از «بحث» و «گفت و شنود» ناخشنودیم؟ به نظر می رسد تعامل فکری در دوران معاصر دچار آفت های جدی است و این، خود مانع بزرگی بر سر راه تبادل اندیشه هاست.

خودمحوری به جای حق محوری، نقد اشخاص به جای نقد افکار، پرخاشگری به جای منطق ورزی، مطلق اندیشی به جای آزادمنشی، از مهمترین آفات مباحثات فکری است. عدم وجود آموزش رفتار مشارکت جویانه در خانه، مدرسه، دانشگاه و جامعه باعث شده است که تحلیل و بررسی و نقد آراء و اندیشه ها جنبه بسیار مضر و تخریب کننده به خود بگیرند؛ که این خود دلیل مناسبی برای جلوگیری از استفاده درست و صحیح از «تبادل نظر» می شود. نحوه برخورد آراء و

تقابل اندیشه‌ها حتی در موضوعات مهمی همچون «تبادل نظر و بحث»، به صورتی است که خود منجر به نفی آنها می‌گردد. متأسفانه برخی از اندیشمندان ما در فکر، آزاداندیش‌اند، ولی در عمل آزادمنش نیستند. نباید غفلت کرد که جمود در فکر چیزی است و جمود در برخورد چیزی دیگر. تمایز میان این دو، یکی از گره‌های کورتحلیل جریان‌های فکری در کشور است.

چو پرده‌دار به شمشیر می‌زند همه را کسی مقیم حریم حرم نخواهد ماند

از حافظ.

به هر حال در چنین فضایی تبادل آراء و نقد و بررسی آنها عموماً همراه با احساسات می‌باشد و طی آن از الفاظی استفاده می‌شود که بار ارزشی منفی دارند و توهین آمیز و پرخاشگرانه‌اند. در نتیجه نیاز به احترام در شخص مقابل تحریک می‌شود و در پی آن آمادگی او برای پذیرش آراء و نظرهای دیگران کاهش می‌یابد و بدتر موجب تثبیت رفتار و مقابله با اندیشه مقابل می‌گردد. عموماً هدف مشارکت جویان در تعامل فکری در چنین شرایطی، بزرگ‌نشان دادن خود و تحقیر طرف دیگر است؛ و لذا در طی فرایند «گفت و شنود»، علاوه بر آنکه از روش‌های مضبوط و منطقی استفاده نمی‌شود، جنبه‌های مثبت نادیده‌انگاشته می‌شود و آراء و اندیشه‌های دیگران در کلیه زمینه‌ها نفی می‌گردد.

ای ز خود پوشیده، خود را بازیاب در مسلمانی حرام است این حجاب

اقبال لاهوری.

در قرآن مجید، چه چیزهایی مانع صلح و آشتی بین افراد و باعث عدم تحمل معرفی شده است

پرسش

در قرآن مجید، چه چیزهایی مانع صلح و آشتی بین افراد و باعث عدم تحمل معرفی شده است

پاسخ

برخی از اموری که از آیات قرآن کریم استفاده می‌شود، مانع صلح و آشتی می‌شوند، عبارتند از:

۱. گناهانی همچون غیبت سوء ظن تجسس مسخره کردن و با لقب زشت از یکدیگر یاد نمودن از موانع صلح و آشتی است که قرآن کریم بعد از سفارش به صلح از آن‌ها نهی نموده است (ر.ک حجرات ۱۰-۱۲)

۲. ظلم ستم و تجاوز که قرآن از آن‌ها به "بغی" تعبیر نموده است (ر.ک حجرات ۹)

۳. بخل شدید، بخل توأم با حرص که قرآن از آن به عنوان "شح" نفس یاد نموده است (نساء، ۱۲۸)

۴. پیروی از وسوسه های شیطان (ر.ک اسراء، ۵۳)

۵. اعتماد به خبر فاسق بدون تحقیق و بررسی (ر.ک حجرات ۶)

نمی دانم در این برگه می توان از شما پرسمانی ها انتقاد کرد یا خیر ولی با این حال این کار را می کنم در قرآن خوانده اید در سوره انعام آیه ۱۰۸ فرموده مشرکان را دشنام ندهید تا به سبب آن شما را دشنام ندهند این کاریکاتور و آن تذکره الاشقیاء در شماره ۲۸ پرسمان که

پرسش

نمی دانم در این برگه می توان از شما پرسمانی ها انتقاد کرد یا خیر ولی با این حال این کار را می کنم در قرآن خوانده اید در سوره انعام آیه ۱۰۸ فرموده مشرکان را دشنام ندهید تا به سبب آن شما را دشنام ندهند این کاریکاتور و آن تذکره الاشقیاء در شماره ۲۸ پرسمان که بوش را مسخره کرده اند در شان مجله شما نیست فکر کنید نشریه ای از آنان مثلاً رییس انقلاب ما را اینگونه مسخره کند چه می کنید؟

پاسخ

آیه شریفه، به یکی از ادب های دینی اشاره می کند که با رعایت آن، احترام مقدّسات جامعه دینی محفوظ مانده، دستخوش اهانت، ناسزا و یا سخّریه نمی شود. این مسأله بدیهی است که هر فرد از مقدّسات مذهبی خود دفاع کند؛ بنابراین اگر مسلمین به منظور دفاع از پروردگار، بت های مشرکان را هدف دشنام خود قرار دهند، در نتیجه عصبیت جاهلی، آنان را نیز وادار می سازد که حریم مقدس خدای متعال را مورد هتک قرار دهند. از این رو دستور می دهد که به خدایان مشرکان ناسزا نگویند، (المیزان، ج ۷، ص ۳۳۲؛ ترجمه المیزان، ج ۷، ص ۴۳۳). بنابراین مشخص می شود که مورد آیه مقدّسات مذهبی کافران و مشرکان است و هیچ ارتباطی با اعلام براءت از کافران، منافقان و قدرت های زورگو و سلطه طلب ندارد که در آیات متعددی مورد لعن و نفرین خداوند متعال قرار گرفته اند و دستور صریح به اعلام براءت و انزجار و تبری از اعمال زشت آنان، داده شده

در مورد لعن، باید گفت لعن که به معنای دوری از لطف و رحمت الهی است و آنچه نکوهش شده ناسزاگویی

و سب به خدایان مشرکان است «لاتسبوا الذین یدعون من دون الله فیسبوا الله عدوا بغير علم؛ ... و آنهایی را که جز خدا می خوانند دشنام مدهید که آنان از روی دشمنی [و] به نادانی خدا را دشنام خواهند داد» (انعام، آیه ۱۰۸).

اما لعن به معنای طلب دوری از رحمت الهی، نسبت به کافران و ظالمان در قرآن نیز آمده است «ان الله لعن الکافرین و اعد لهم سعیرا؛ خداوند کافران را لعن می کند و عذاب را برای آنان آماده کرده است» (احزاب، آیه ۶۴).

و همچنین کسانی که پیامبر را آزار داده اند مورد لعن قرار گرفته اند. «ان الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا و الاخره؛ کسانی که خداوند و پیامبرش را آزار می دهند خداوند آنان را در دنیا و آخرت مورد لعن قرار می دهد» (احزاب، آیه ۵۷).

برای معاندان و محاربان با امام حسین (ع) و ظالمین به اسوه ها و الگوهای هدایت مردم، لعن ابدی است. زیرا ملائک لعن، ابدی است. آنچه که موجب لعن و نفرین نسبت به ظالمین به حق محمد و آل محمد (ص) شده است، و ملائک لعن است، چون باقی است لعن هم باقی است. علاوه بر این، حقیقت و روح دین را همین حب و بغض ها تشکیل می دهد.

حب و عشق نسبت به کسانی که بندگان مطیع و عارف درگاه الهی بوده اند و بغض نسبت به کسانی که دشمن حق و حقیقت بوده اند (تولی و تبری) از نشانه های ایمان است. همچنان که در متون دینی آمده است «هل الدین الا الحب؟ و هل الايمان الا الحب و البغض؟ آیا دین و ایمان

چیزی غیر از حبّ و بغض است؟»، (میزان الحکمه، ج ۲، ص ۹۴۴)

و در حدیث قدسی آمده است: «خداوند به موسی(ع) فرمود: آیا هرگز کاری برای من انجام داده ای؟ موسی عرض کرد: برای نماز گزاردم، روزه گرفتم، صدقه دادم و تو را یاد کردم؛ خداوند فرمود: نماز برهان و حجّت برای توست و روزه سپر تو در برابر آتش جهنم است و صدقه، سایه ی سرت و یاد من، نوری است برای تو چه کاری برای من کرده ای؟ موسی(ع) عرض کرد: مرا به کاری که برای توست راهنمایی فرما. خداوند فرمود: ای موسی! آیا هرگز برای من با کسی دوستی کرده ای و برای من با کسی دشمنی کرده ای؟ پس، موسی دانست که برترین اعمال، حبّ و دوستی به خاطر خدا و بغض و دشمنی به خاطر خداست»، (همان، ص ۹۶۶).

در زمینه حب و بغض به خاطر خدا، نقل متواتر از شیعه و سنی رسیده است. نبی اکرم می فرماید: «حب و بغض به خاطر خداوند، واجب است»، (کنز العمال، ح ۲۴۶۸۸) از این رو، یکی از فلسفه های زیارت عاشورا را همین تحکیم حب و بغض به خاطر خدا می توان برشمرد.

با توجه به آنچه گفته شد شعار بر علیه سردمداران استکبار و ترسیم کاریکاتور به عنوان شکناندن ابهت آنان و اعلام تنفر و انزجار است و ماهیت آن با ناسزاگویی تفاوت دارد و چنین روش هایی به طور معمول در سطح جهان مطرح است. البته گفتنی است نسبت به شخصیت های مذهبی به خاطر حفظ قداست اعتقادات مردم چنین روشی نکوهیده است و در فرهنگ عموم سطح جهان نیز حفظ حریم و احترام شخصیت های مذهبی پذیرفته شده

است.

آیا سکوت رهبری و برخی مراجع تقلید در برابر پاره ای انحرافها که گاه و بیگاه از بعضی مسئولین سر می زند از مصادیق تساهل و تسامح است؟

پرسش

آیا سکوت رهبری و برخی مراجع تقلید در برابر پاره ای انحرافها که گاه و بیگاه از بعضی مسئولین سر می زند از مصادیق تساهل و تسامح است؟

پاسخ

کسانی که با دیدگاه ها، عملکردها و نحوه مدیریت مقام معظم رهبری آشنایی داشته و لاقلاً سخنان و مواضع ایشان را در زمینه های مختلف تعقیب می نمایند به خوبی می دانند که انتساب «سکوت» به ایشان در قبال مشکلات و معضلات جامعه، به هیچ وجه صحت نداشته و ایشان با قاطعیت، درایت و صراحت کامل، در مقابل هرگونه قصور و یا تقصیری در قبال اهداف و آرمان های انقلاب اسلامی ایستادگی و هشدارهای لازم را به مسئولین و یا دستگاه های مربوطه، ارائه می دهند: فرمان مقابله با ثروت های بادآورده و مفساد دولتی، تأکید بر ساده زیستی مسئولان، بسیج قوای سه گانه باری حل مشکل اشتغال و بیکاری، تأکید مداوم در مقابل تبعیض ها و بی عدالتی ها در بخش هایی از جامعه، توجه به وضعیت اقشار محروم جامعه و ملزم نمودن دولت به مراعات وضعیت آنان و... همه نمونه هایی برای اثبات این واقعیت است. بنابراین سکوت به معنای عدم استفاده از اختیارات و وظایف قانونی در برخورد با مشکلات و معضلات جامعه به هیچ وجه در مورد مقام معظم رهبری صحت ندارد و خوب است اگر مواردی را سراغ دارید بیان نمایید. و همچنین مراجع عظام تقلید هر کدام در موقعیت هایی که احساس تکلیف می کردند، تذکرات و هشدارهای لازم را به مسئولین مربوطه داده و می دهند. بر این اساس نه مقام معظم رهبری و نه مراجع عظام تقلید، هیچ

کدام در مقابل انحراف از ارزش ها و اصول و احکام اسلامی تساهل و تسامح نداشته و نخواهند داشت.

اما گذشته از این مسأله، مسلماً وجود مشکلات و معضلات در جامعه، یکی از دغدغه های اصلی جوانان متعهد و انقلابی است که از یک طرف برخی از مشکلات و معضلات را در جامعه مشاهده می کنند که به هیچ وجه زینده نظام اسلامی و ارزش ها و آرمان های انقلاب اسلامی نیست و از سوی دیگر در یافتن پاسخی دقیق و قانع کننده در قبال این مشکلات، احساس عجز و ناتوانی می کنند.

مسلماً بررسی تک تک مسائل و مشکلات جامعه به صورت دقیق، امری غیرممکن و نامتناسب با ظرفیت یک نامه است؛ از این رو به صورت کلی در مورد چرایی وجود مشکلات مختلف در جامعه مطالبی بیان می نمایم:

الف) در مورد نقش رهبری در برخورد با مفسد و معضلات جامعه، گفتنی است که مدیریت قوی، تنها یکی از عوامل لازم برای اصلاح معضلات و مفسد دستگاه اداری ناسالم است. و تا زمانی که سایر عوامل و شرایط مهیا نباشد، نمی توان انتظار چندانی برای اصلاح سیستم داشت. به علاوه این مطلب که رهبری بر اعمال و رفتار کارکنان بخش ها و دستگاه های مختلف دولتی و حکومتی نظارت دقیق داشته باشد، این نه امری ممکن است و نه از وظایف قانونی ایشان می باشد.

به عبارت دیگر اطلاع رهبری از برخی نواقص و معایب در بدنه اجرایی کشور و اهتمام ایشان بر اصلاح آن، علت تامه برای برطرف شدن این گونه مفسد اداری نمی باشد بلکه عوامل دیگری نیز دخیل می باشند که با فقدان آنها، عنصر مدیریتی ایده آل نیز در رسیدن به هدف تأثیر عمده ای نمی تواند داشته

باشد. این عوامل عبارتند از:

۱- حاکم شدن ارزش های الهی خصوصا در سایر مراتب و رده بندی های بدنه اجرایی نظام از مسئولین گرفته تا رده های پایین (نظارت درونی).

۲- حل شدن مشکلات اقتصادی و معیشتی کارکنان و...

۳- نظارت دقیق و قاطع نسبت به عملکردهای کارکنان و مأموران و... (نظارت بیرونی) و برخورد با متخلفین.

۴- همکاری مردم با مسئولین و به وجود آمدن یک نوع عزم ملی در مبارزه با مسائل ضد ارزشی مفسد اداری از قبیل رشوه خواری، پارتی بازی و... با ارشاد و امر به معروف و نهی از منکر و برخورد با افراد متخلف.

۵- وحدت و همدلی میان جناح های سیاسی و مسؤولان قوای سه گانه و سایر دستگاه های دولتی و بسیج کلیه امکانات برای برخورد با این گونه مسائل و حل ریشه ای آنان.

ب) در بررسی چرایی وجود معضلاتی از قبیل فقر و بی عدالتی در کشور اگر بخواهیم جانب انصاف را رعایت نماییم و واقعیات جامعه را در نظر بگیریم، باید بگوییم که انقلاب اسلامی ایران با هدف اجرای احکام و ارزش های الهی، دفاع از حقوق مظلومان، رعایت عدالت اجتماعی، نفی تبعیض و... شکل گرفت و به پیروزی رسید. از اول انقلاب اسلامی تا کنون، مسؤولان عالی رتبه نظام چه در گفتار و ارائه خط مشی و اصول کلی نظام و تدوین برنامه های دولت و چه در عمل همیشه بر این اصول تأکید و پافشاری داشته و برای بهبود وضعیت فرهنگی جامعه اقدامات متعددی انجام داده اند؛ بسیاری از مردم و جوانان به برکت انقلاب اسلامی و برنامه های فرهنگی آن با معارف و آموزه ها و ارزش های اسلامی آشنا شده اند و آن را در زندگی فردی

و اجتماعی خود به کار می گیرند. اما اگر مشاهده می شود که در بعضی جاها احکام و ارزش های اسلامی رعایت نمی شود، ما هم در این مقدار با شما موافقیم و مسئولین عالی رتبه نظام نیز ضمن اذعان به آن همیشه دغدغه و نگرانی خود را از این وضع اعلام داشته و به مسئولین مربوطه تذکرات و توصیه های لازم را ارائه نموده اند.

در اینجا ابتدا علل و عوامل این قبیل مشکلات و نارسایی ها را بیان می کنیم و سپس به ارائه راه کارهای حل این مشکلات می پردازیم:

۱- وجود فقر در کشور تا حدودی ناشی از ساختار اقتصادی کشور، وابستگی به صادرات نفت، جمعیت زیاد، عدم رشد صنایع مادر، وابستگی در بسیاری از مواد صنعتی به خارج از کشور، مشکلات ناشی از جنگ تحمیلی، محاصره اقتصادی و سیاسی و... است. شاید بتوان مهم ترین عامل آن را عدم اجرای کامل عدالت اجتماعی در کشور دانست؛ چنان که مقام معظم رهبری می فرمایند: «... در وضعیت کنونی، ثروت در کشور می جوشد و کسانی هستند که می توانند ثروت های زیادی را به دست آورند... عدالت اجتماعی بدین معنی است که فاصله ژرف میان طبقات و برخوردارهای نا به حق و محرومیت ها از میان برود و مستضعفان و پابرهنگان که همواره مطمئن ترین و وفادارترین مدافعان انقلابند، احساس و مشاهده کنند که به سمت رفع محرومیت حرکتی جدی و صادقانه انجام می گیرد...» (آیت الله خامنه ای: حدیث ولایت، ج ۱، ص ۲۸۷).

۲- ادامه و بقای فرهنگ فاسد و منحوس ۲۵۰۰ ساله پادشاهی در ایران از قبیل رشوه خواری، پارتی، روابط را مقدم بر ضوابط دانستن، استبداد رأی جاه پرستی و سلطه پذیری و تقدم منافع شخصی بر منافع اجتماعی

و قانون، بی اعتنایی به حقوق محرومان و...

۳- عدم تثبیت ارزش های اسلامی و قانون گرایی و پایبندی به ضوابط در حدی که مسؤول یا مدیر اداره خودش را خدمتگزار بدانند نه سوار بر مردم و... که این خود ناشی از عوامل مختلفی از قبیل: فقدان برنامه ای جامع و همه جانبه برای تربیت، آموزش و توجیه آنان، کم کاری یا بعضاً عملکردهای غلط نهادهای فرهنگی کشور، سردرگمی مسؤولان امور فرهنگی و عدم ارائه برنامه منسجم فرهنگی، فقدان اجماع نظر دولتمردان در کیفیت برخورد با این مسأله و... می باشد.

۴- عدم تصفیه کامل افراد در سطوح پایین بعد از وقوع انقلاب از یک سو و رعایت نمودن مسائل اصیل اسلامی از قبیل: لیاقت و شایستگی، تعهد و تقوا، تجربه و مهارت و تخصص و... در گزینشها چنانچه حضرت علی (ع) در عهد نامه خود به مالک اشتر می فرماید: «ثم انظر فی امور عمالک فاستعملهم اختبارا و لا-تولهم محاباه و اثره فانهما جماع من شعب الجور و الخیانه و توخ منهم اهل التجربه و الحیاء من اهل البیوتات الصالحه و القدم فی الاسلام المتقدمه...» در امور و کارهای کارمندان و کارگزاران خود دقت کن و پس از اینکه آنها را امتحان نمودی به کار بگمار و در تعیین آنان چنین کن: قبل از این که آنها را به کاری بگماری آنان را مورد آزمایش و امتحان قرار بده به خاطر تمایل خاص به شخصی کسی را به کاری منصوب مکن خود سرانه و بدون مشورت و یا استبداد رأی آنها را به کار مگمار زیرا اینگونه انتخاب و منصوب نمودن یعنی از روی تمایل شخصی و بدون مشورت و آزمایش

خود ستمگری و ظلم و خیانت است و برای انتخاب کارمندان و کارگزاران دولت اینگونه افراد را انتخاب نما افرادی که اهل تجربه هستند و در کشاکش کارها ساخته و پرداخته شده اند اهل شرم و حیاء و عفت هستند از خاندانهای پاک دامن و صالح باشند سابقه و حسن سابقه آنها در اسلام بیش از دیگران باشد...»، (نهج البلاغه، نامه ۵۳) و از طرف دیگر ضعف در بازرسی نظارت، حراست و مراقبت دولتی، حضرت آیت الله خامنه ای می فرمایند: «باید در گزینش کارمندان دولت دقت لازم صورت گیرد و به دنبال گزینش خوبان نظارت بر کار آنان نیز ضرورت است چون مقام و قدرت غالباً اخلاق و رفتار مسؤولان را تغییر می دهد بنابراین اگر بعد از گزینش حتی افراد پارسا و کاردان از بالا- بر عمل کرد آنان نظارت دقیق نشود ممکن است به تدریج تغییر رویه داده و به سبب سستی در انجام وظیفه، موجب بی اعتمادی ملت نسبت به دستگاه حکومت اسلامی شوند. لذا نظام انقلابی در چگونگی انجام امور توسط کارگزاران و مسؤولان باید نظارت مستمر به کار آنان داشته باشد.» (فجر انقلاب در بهار قرآن ص ۲۰۳ و ص ۲۰۵).

۵- تهاجم فرهنگی و تغییر ارزشها پس از دوران دفاع مقدس مانند با ارزش شدن پول شهرت، مدرک گرایی، رفاه طلبی، و تجمل پرستی و منفعت طلبی و بی توجهی به ارزش های اسلامی.

۶- اجرا نشدن امر به معروف و نهی از منکر یا نظارت ملی و همگانی که در روایات متعدد ضامن حفظ و سلامت جامعه و اجزاء اداری و... می باشد حضرت علی(ع) در بستر شهادت به فرزندان خویش امام حسن و امام حسین(ع) چنین سفارش می نمایند «امر به

معروف و نهی از منکر را ترک نکنید که در این صورت اشرار شما بر شما حاکم می شوند سپس شما برای رفع آنها دعا کنید اما دعای شما اجابت نمی شود»، (نهج البلاغه، نامه ۴۷) و در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز این فریضه الهی در اصل هشتم در سه قسم مردم نسبت به یکدیگر دولت نسبت به مردم و مردم نسبت به دولت در نظر گرفته شده هر چند متأسفانه راهکارها عملی شده این فریضه مهم و اساسی در جامعه تبیین و اجرا نشده است. بنابراین، تا حساسیت قابل توجهی که منجر به عزم ملی برای برخورد با این معضلات (تبعیض و بی عدالتی، مفساد اقتصادی و...) به وجود نیاید، قطعا این معضل همچنان باقی می ماند، هر چند بقیه عوامل نیز اصلاح بشوند؛ قرآن کریم می فرماید: «ان الله لا یغیر ما بقوم حتی ینظروا ما بانفسهم؛ خداوند سرنوشت هیچ قومی را تغییر نمی دهد مگر آن که آنان آن چه را در خودشان است تغییر دهند»، (سوره رعد، آیه ۱۱).

در اندیشه سیاسی اسلام، انسان قادر به تغییر سرنوشت خویش و سمت دهی آن در جهت خواست خود و نیز اصلاح ساختار اجتماعی اقتصادی، سیاسی و فرهنگی خود می باشد.

۷- وجود مشکلات و نارسایی های اقتصادی، ناکافی بودن درآمدها، وجود تورم و خلاصه عدم تأمین نیازهای معیشتی و رفاهی کارمندان.

۸- پس از دوران دفاع مقدس و آغاز دوران بازسازی کشور، مدلی برای توسعه اقتصادی و اجتماعی در پیش گرفته شد که این مدل موجب بروز تضادهای ارزشی و فاصله گرفتن جامعه از شاخص های مطلوب گردید. به گونه ای که توسعه نتایج عکس خود را ظاهر ساخت و فاصله ها را تشدید نمود و

باعث تغییر ارزش ها و با ارزش شدن پول و ثروت در نزد افراد جامعه گردید و در نتیجه موجب بی توجهی از سوی برخی مسؤولان رده پایین به حقوق اقشار مستضعف گردیده است.

در هر صورت، علیرغم اهتمام فراوان دین مقدس اسلام و بزرگان الهی بر رعایت عدالت اجتماعی در تمامی عرصه های جامعه، و تأکیدات فراوان امام راحل (ره) و مقام معظم رهبری و مراجع عظام تقلید در این خصوص و وجود قوانین بسیار در حمایت از اقشار مستضعف، هنوز در جامعه اسلامی ما شاهد وجود برخی از بی عدالتی ها و مشکلات می باشیم که هم نظام اسلامی موظف به مبارزه و محو تمامی اشکال بی عدالتی در جامعه بوده و هم از چنین توانی برخوردار می باشد. بر این اساس راهکارهای اقدامات مبارزه اصولی با بی عدالتی های موجود در جامعه را می توان در موارد ذیل بصورت مختص بیان نمود:

اول- توجه جدی به رعایت عدالت اجتماعی در برنامه ریزیهای توسعه و سازندگی کشور: پس از دوران دفاع مقدس و آغاز دوران بازسازی کشور مدل برای توسعه اقتصادی و اجتماعی در پیش گرفته شد که این مدل موجب بروز تضادهای ارزشی و فاصله گرفتن جامعه از شاخصهای مطلوب گردید. به گونه ای که توسعه نتایج عکس خود را ظاهر ساخت و فاصله ها را تشدید نمود. این عامل در برخی از تحلیلهای و تحقیقات به عمل آمده، عامل اصلی افول ارزشها و ایجاد نابرابری در جامعه دانسته شده است. حضرت

آیت الله خامنه ای ضمن انتقاد از این روند، می فرمایند: «در این مرحله از انقلاب، هدف عمده عبارت است از ساختن کشور نمونه که در آن، رفاه مادی هم راه با عدالت اجتماعی و توأم با روحیه و آرمان

انقلابی، با برخورداری از ارزش های اخلاقی اسلام، تأمین شود.

هر یک از این چهار رکن اصلی ضعیف یا مورد غفلت باشد، بقای انقلاب و عبور از مراحل گوناگون آن ممکن نخواهد شد» (حدیث ولایت، ج ۱، ص ۲۸۶ و ۲۸۷).

و در جای دیگر می فرمایند: «در نظام جمهوری اسلامی ایران اساس همه فعالیت ها باید مبتنی بر عدالت باشد زیرا قسط و عدل از همه آرمان ها و اهداف نظام اسلامی والاتر و بارزتر است و بر این اساس رونق و شکوفایی اقتصادی هنگامی خوب و ارزشمند است که جهت آن مبتنی بر اقامه قسط و عدل در جامعه باشد. رشد اقتصادی در جامعه ما هدف اصلی هم نیست، بلکه رشد اقتصادی جزئی از هدف ماست و جزء دیگر عبارت از عدالت است... هر برنامه اقتصادی آن وقتی معتبر است که یا خودش به تنهایی، یا در مجموع برنامه ها ما را به هدف عدالت نزدیک کند، و الا اگر ما را از عدالت اجتماعی دور کند، فرض بر این که به رشد اقتصادی منتهی بشود کافی نیست»، (روزنامه رسالت، ۹/۳/۱۳۷۲).

دوم - برخورد فیزیکی، مصادره و بازپس گیری اموال غاصبان و صاحبان ثروتهای نامشروع و بادآورده و قاطعیت در مبارزه با مفاسد اقتصادی و پرهیز از سیاسی و جناحی شدن این مسأله مهم.

امام علی (ع) دو اقدام مهم و انقلابی را سرلوحه اقدامات حکومت عدل خویش قرار دادند:

۱ مصادره و بازپس گیری اموال غاصبان

۲ احیاء سنت برابری و مساوات در بهره مندی از بیت المال.

حضرت آیت الله خامنه ای در این زمینه می فرمایند: «... با قوانین لازم و تأمین امنیت قضائی در کشور بساط تجاوز و تعدی به حقوق مظلومان و دست اندازی به حیطة

مشروع زندگی مردم، جمع شود...»، (حدیث ولایت، ج ۱، ص ۲۸۷).

و در فرمان مبارزه با فساد که در یازدهم اردیبهشت ماه ۱۳۸۰ خطاب به سران سه قوه صادر فرمودند بر این امر مهم تأکید نمودند که خود بیانگر، عزم، همدلی و همکاری قوای سه گانه با برنامه ریزی های دقیق و حساب شده برای ریشه کن کردن فساد و تحقق عدالت اجتماعی می باشد.

سوم- پیشگیری از پیدایش ثروتها و ثروتمندان نامشروع جدید: یکی دیگر از راههای مبارزه با وجود بی عدالتی در جامعه، جلوگیری از روی آوردن و دلباختگی والیان و کارپردازان حکومتی به اندوختن ثروت و افزودن بر حجم دارایی خویش است در این راستا اهم اقدامات پیشگیرانه عبارتند از:

۱ اسوه و نمونه بودن مسؤولان حکومت برای دیگر کارگزاران: امام علی (ع) می فرمایند: «ان الله تعالی فرض علی ائمه العدل ان یقَدروا انفسهم بضعفه الناس، کیلا یتَّبِعَ بالفقیر فقره؛ خداوند بر امامان عدل فرض و واجب فرموده، خود را با اقشار ناتوان و محروم جامعه اندازه گیری کنند و زندگی خود را با آنان برابر نهند. تا تنگدستی فقیر، او را به هیجان نیاورد و موجب هلاکت و نابودی او نگردد»، (نهج البلاغه، خطبه ۲۰۹، ص ۳۲۵)

۲ زیر نظر گرفتن رفتار اقتصادی نزدیکان: حضرت علی (ع) در فرازی از عهدنامه مالک اشتر، در این زمینه می فرمایند «والی را نزدیکان و خویشاوندانی است که خوی برتری طلبی و گردن فرازی دارند و در داد و ستد، کمتر حاضر به رعایت انصافند، وظیفه تو، آن است که ریشه ستم چنین افرادی را قطع نمایی»، (نهج البلاغه، نامه ۵۳، ص ۴۴۱).

۳ بازرسی، نظارت، حراست و مراقبت دولتی و نظارت بر دارایی کارگزاران: حضرت

آیت الله خامنه ای در این زمینه می فرمایند: «باید در گزینش کارمندان دولت دقت لازم صورت گیرد و به دنبال گزینش خوبان، نظارت بر کار آنان نیز ضروری است، چون مقام و قدرت، غالباً اخلاق و رفتار مسؤولان را تغییر می دهد، بنابراین اگر بعد از گزینش حتی افراد پارسا و کاردان، از بالا بر عمل کرد آنان نظارت دقیقی نشود، ممکن است به تدریج تغییر رویه داده و به سبب سستی در انجام وظیفه موجب بی اعتمادی ملت نسبت به

دستگاه حکومت اسلامی شوند...»، (فجر انقلاب در بهار قرآن، ص ۲۰۳ و ۲۰۵).

چهارم- بالا بردن میزان آگاهی مردم: با بالا رفتن میزان آگاهی مردم، درک آنها از حقوقشان افزایش می یابد و بی عدالتی را نمی پذیرند و به انحاء مختلف برای دستیابی به حقوقشان می کوشند از این طریق قشر متوسط گسترش و نقش آنها در تصمیم گیری های سیاسی افزایش می یابد.

توجه جدی به گسترش و تثبیت ارزشهای اسلامی در جامعه: زیرا وجود ارزشهای اسلامی مانند ایمان، تقوا، تعهد و... موجب ایجاد و اجرای عدالت در سطح جامعه می شود قرآن کریم می فرماید «اعدلوا هو اقرب للتقوی»، (مائده / ۸) امام علی (ع) نیز می فرماید: «قد الزم نفسه العدل فکان اول عدله نفی الهوی عن نفسه؛ هر که می خواهد به حلیه عدل و داد آراسته شود می بایست هوا و هوسهای گوناگون را از خود دور کند»، (نهج البلاغه، خطبه ۸۷).

لذا برای مبارزه با بی عدالتی در جامعه، تحقق باوری عمیق، درونی ریشه دارد، عقلایی و مبتنی بر نظام ارزشی اسلام در مدیران جامعه به معنی کسانی که در دستگاههای رسمی تقنینی، اجرایی، قضایی، نظامی، و انتظامی، آموزشی، فرهنگی و تبلیغی و نیز

دستگاهها و نهادهای غیر رسمی ولی مؤثر جامعه نقش تعیین کننده، ایفا می کنند، لازم و ضروری می باشد و باید این نظام ارزشی در ۱ رفتار حقیقی و حقوقی مدیران، ۲ ساختار کلان کشور ۳ برنامه های اجرایی، تبلور و تجلی یابد.

فراهم نمودن امکانات و شرایط و فرصتهای مساوی برای همه افراد جامعه از لحاظ تحصیلات، اشتغال، مسکن؛ رفاه و... که در اصول متعددی از قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران متبلور می باشد.

جهت اطلاع بیشتر ر.ک:

۱. انقلاب و ارزش ها، علی ذوعلم، نشر پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۹.

۲. توسعه و تضاد، دکتر فرامرز رفیع پور، شرکت سهامی انتشار چاپ، اول ۱۳۷۶.

۳. فصلنامه حکومت اسلامی، شماره ۱۷، ص ۴۸

۴. فصلنامه حکومت اسلامی، شماره ۱۸، ص ۲۶ و ص ۵۶

۵. محمدنقی نظریور، ارزشها و توسعه، ص ۱۹۶ و ۹۳

با توجه به داستان مسلم بن عقیل آیا می توان یک فرد را در جامعه ای اسلامی کشت یا دستور ترور آن را داد؟ یا مستقیماً بدون نیاز به دستور قاضی، کسی را ترور کرد؟

پرسش

با توجه به داستان مسلم بن عقیل آیا می توان یک فرد را در جامعه ای اسلامی کشت یا دستور ترور آن را داد؟ یا مستقیماً بدون نیاز به دستور قاضی، کسی را ترور کرد؟

پاسخ

پاسخ آن است که: در اسلام ضمن تأکید بر رعایت حرمت و کرامت اشخاص - اعم از مسلمان یا غیر مسلمان -، حفظ جان اتباع یا حتی ساکنان در کشور اسلامی، به عنوان یک وظیفه دولت اسلامی دانسته شده است. حفظ جان و حق حیات انسان ها به قدری در اسلام مورد اهتمام است که کشتن هر انسان بی گناهی، برابر با کشتن همه انسان ها و زنده کردن یک نفر برابر با زنده کردن همه مردم تلقی شده است. مائده (۵): آیه ۳۲.

از این رو حق حیانتاً یک موهبت الهی است که جز براساس فسق و فجور غیر قابل تحمل - آن چنان که در شرع مقدس بیان شده است - از قبیل قتل عمد انسان های بی گناه، ارتداد (به عنوان یک فتنه علیه نظم و امنیت عمومی جامعه اسلامی) و یا

مبارزه با نظام اسلامی حاکم (بغی یا جنگ و ...)، نمی توان از او سلب حیات کرد. بله در اثر برخی از ستمگری ها، فرد متخلف، خود با سوء استفاده از اختیار خود، حق حیات را از خود سلب کرده، موجبات مجازات را پدید می آورد. البته همه این امور براساس محاکمه در دستگاه قضایی عادلانه و مبتنی بر قوانین شرعی امکان پذیر است.

اما در خصوص ترور افراد؛ پاسخ صریح و شفاف به این سؤال، مستلزم یک بحث مفهوم شناختی است. دیوید آرون شوارتز در مقاله ای تحت عنوان «تروریسم بین الملل و حقوق اسلامی» می نویسد: «توجه قضایی

صحیح به این پدیده، نباید به یک معنای منحصرأ غربی از قانونیت محدود شود. غرب برای فهم کامل و در نهایت کنترل تروریسم بین المللی، نخست باید تحقیق کند که نظریه حقوق اسلامی؛ یعنی، شریعت، چگونه ترور، خشونت را به مفهوم کشیده و به چه نحو به آن پاسخ داده است». مجله سیاست خارجی، سال هفتم، تابستان و پاییز ۱۳۷۲، شماره ۲ و ۳، ص ۴۳۰.

بر این اساس برای روشن شدن مطلب، ابتدا لازم است که مسأله «ترور» در ادبیات غرب و در ادبیات اسلامی، مورد بررسی قرار گیرد.

الف. ترور (Terror) در ادبیات غرب:

ترور در فرهنگنامه های غربی عبارت است از: «رفتار اجبارآفرین فردی یا دسته جمعی با به کارگیری استراتژی های خشونت بار همراه با ترس و وحشت که با یک هدف و انگیزه سیاسی و قدرت طلبی صورت می گیرد». همان، ص ۴۳۱.

در هر صورت مفهوم ترور در ادبیات غرب، مفهومی بسیار مبهم است که هر کشور براساس منافع خود، تعریفی از آن ارائه داده و این خود اختلاف بر سر مصادیق را پدید آورده است؛ مثلاً آیا اقدامات خشونت باری که همه گروه های محروم از حق تعیین سرنوشت، مرتکب می شوند - حتی در صورتی که این خشونت متوجه غیر نظامیان نباشد - مشمول مفهوم تروریسم است؟

آیا فلسطینی هایی که از همه حقوق خود محروم شده اند و بدین وسیله پاسخ اسرائیل را می دهند، محکوم اند و در نتیجه باید تسلیم تجاوزگران اسرائیل شوند؟ و یا آنکه که منشأ این اقدامات خشونت بار را دولت متجاوز اسرائیل و کلاً دولت هایی که به ناحق مردم را از حق تعیین سرنوشت خود محروم کرده اند، دانست؟

ب. ترور در ادبیات اسلامی

در ادبیات اسلامی این واژه مترادف با کلمه «فتک» به معنای کشتن

غافلگیرانه آورده شده است. محمدی ری شهری، میزان الحکمه، ج ۹، ص ۴۵۰۸. از نظر فقه اسلامی می توان گفت:

۱. کشتن انسان های بی گناه - از هر فرقه یا مذهب و در هر مکانی که باشد - حرام است. مقام معظم رهبری در خصوص حادثه ۱۱ سپتامبر نیویورک و واشنگتن و انهدام مرکز تجارت جهانی و پنتاگون - که منجر به کشتار انسان های بی گناه زیادی شده است - به حوادث اخیر آمریکا و دیدگاه اسلام در محکومیت هر گونه قتل عام در کشتار انسان های بی دفاع اعم از مسلمان، مسیحی و افراد دیگر، در هر مکان و با هر وسیله و سلاحی - اعم از بمب اتم، موشک دوربرد و سلاح های میکروبی و شیمیایی و یا هواپیمای مسافری و جنگی - از جانب هر سازمان یا کشوری و یا افراد نفوذی، اشاره تصریح کردند:

«تفاوتی ندارد که این کشتار در هیروشیما و یا ناکازاکی، در قانا و یا صبرا و شتیلا، در دیر یاسین و یا بوسنی و کوزوو، در عراق و یادر نیویورک و واشنگتن باشد».

بر این اساس روایت منقول از رسول خدا(ص) «الایمان قید الفتک» و یا «الاسلام قید الفتک». همان، ص ۴۵۰۹: «ایمان یا اسلام مانع کشتن به نحو غافلگیرانه است».

- به فرض صحت آن، مربوط به همین مورد است. البته اطلاق این روایت با توجه به ادله دیگر که خواهد آمد، مقید می شود.

۲. افرادی به دلیل جرمی که مرتکب شده اند، مهدورالدم شناخته می شوند. کشتن این افراد براساس ضوابطی واجب می گردد. جرم آنها ممکن است شرکت در جنگ علیه مسلمین و نظام اسلامی باشد (کفار حربی) و یا توطئه علیه مقدسات اسلامی - مثلاً ناسزا گفتن به پیامبر(ص) و ائمه(ع) و یا اذیت

و آزار آنان - و یا شرکت فعال در تحکیم پایه های حکومت طاغوتی و ستمگر که دست های آن به خون هزاران مسلمان بی گناه آلوده است.

این از مسلمات تاریخ اسلام است که رسول مکرم اسلام (ص) در جریان فتح مکه، پیش از آنکه لشکریان اسلام وارد شاهره های مکه شوند، تمام فرماندهان را احضار نموده، خطاب به آنان فرمود: تمام کوشش من این است که فتح مکه بدون خونریزی صورت گیرد، لذا از کشتن افراد غیرمزاحم باید خودداری کنید؛ ولی باید ده نفر را هر کجا یافتید - ولو آنکه به پرده های خانه خدا آویخته باشند - را دستگیر و بلافاصله اعدام کنید.

آن ده نفر عبارت بودند از: عکرمه ابن ابی جهل، هبار بن اسود، عبدالله بن سعد ابی سرح، مقیس صبابه لیشی، حویرث بن نفیل، عبدالله بن خطل، صفوان بن امیه، وحشی بن حرب (قاتل حمزه)، عبدالله بن الزبیری و حارث بن طلطله و چهار زن (از جمله آنان هند همسر ابوسفیان بود). دو نفر از آنان آوازخوان بوده و در مذمت رسول خدا (ص) سخنان زشت می گفتند. تمام این افراد به نحوی مجرم یا توطئه گر بودند و رسول خدا (ص) به حکم حکومتی، دستور قتل آنان را صادر فرمودند. برای آگاهی بیشتر در این باره ر.ک:

الف. ابن هشام، السیره النبویه، ج ۴، صص ۵۴ - ۵۱؛

ب. الطبرسی ابن علی الفضل بن الحسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۹ و ۱۰، ص ۸۴۸ (ذیل تفسیر سوره النصر)؛

پ. القمی، عباس، سفینة البحار، ج ۷، ص ۱۷؛

ت. واقدی، محمد بن عمر، مغازی، تاریخ جنگ های پیامبر (ص)، ج ۲، ص ۶۳۱؛

ث. سبحانی، جعفر، فراهایی از تاریخ پیامبر اسلام (ص)، ص ۴۴۳.

نکته ای که بسیار حائز اهمیت است، ساز و کار اجرایی این مسأله

است:

یکم. اصل این حکم، یک امر مخفی و پوشیده و سری نیست. هرگاه ولی امر مسلمین تشخیص دهد که فردی یا افرادی توطئه گر بوده و تحت تعقیب هستند و از کیفر اسلامی می‌گریزند و یا در دسترس حکومت اسلامی نیستند؛ به طور علنی و آشکار چنین دستوری را صادر خواهد کرد. همان گونه که رسول گرامی اسلام (ص) فرمان اعدام افراد یاد شده را به وسیله فرماندهان به تمام سربازان اعلام کرد، فراهایی از تاریخ پیامبر اسلام، ص ۴۴۳. از این رو هم همه لشکریان اسلام می‌دانستند که چه کسانی باید کشته شوند و هم کفار می‌دانستند که چه کسانی مهدورالدم هستند. ر.ک: همه مدارک و منابع پیشین.

این قضیه به معنای سلب امنیت از شهروندان حکومت اسلامی یا دیگران نیست؛ بلکه قاعده اولیه همانا حرمت جان، مال و ناموس و حفظ حقوق همه انسان‌ها - با هر مسلک و مذهب و اعتقادی - است؛ مگر آنکه مرتکب خیانت یا جرمی گردیده باشند. در این صورت نیز مسأله به روشنی بیان می‌شود.

حضرت امام به صراحت در مورد سلمان رشدی، این حکم را صادر نموده و فرمود: «به اطلاع مسلمانان غیور سراسر جهان می‌رسانم، مؤلف کتاب آیات شیطانی که علیه اسلام و پیامبر و قرآن، تنظیم و چاپ و منتشر شده است، هم چنین ناشرین مطلع از محتوای آن، محکوم به اعدام می‌باشند. از مسلمانان غیور می‌خواهم تا در هر نقطه که آنان را یافتند سریعاً آنان را اعدام نمایند تا دیگر کسی جرأت نکند به مقدسات مسلمین توهین نماید و هر کس در این راه کشته شود شهید است «ان شاء الله». ضمناً اگر کسی دست رسی به مؤلف کتاب دارد ولی خود قدرت اعدام او

را ندارد، او را به مردم معرفی نماید تا به جزای اعمالش برسد». ر.ک: صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۸۶.

همان طور که مقام معظم رهبری در بحث خشونت قانونی و غیرقانونی، صریحاً متذکر شدند: اصل حکم ترور برخی از توطئه گران - که دور از دسترس محکمه و دادگاه اسلامی قرار می گیرند - در اسلام وجود دارد؛ ولیکن هر زمانی حاکم اسلامی بخواهد به چنین کاری اقدام کند، تصمیم خود را به طور علنی به مردم خواهد گفت؛ نه سری و به طور نجوا.

دوم. در مواردی که نیاز به ضرب و جرح است، - جز در ساب النبی (ص) یا ساب الائمة (ع) - چند نکته را باید مد نظر داشت:

الف. همه موارد به اذن و اجازه رهبری آگاه اسلامی (پیامبر (ص) یا ائمه (ع) و یا در عصر غیبت، فقهای عظام) باید صورت پذیرد. التحریر الوسیله، ج ۱، ص ۴۶۲ (مسأله ۱۱ ذیل: القول فی مراتب الامر بالمعروف والنهی عن المنکر).

ب. در زمان وجود حکومت اسلامی، خود حکومت - که در رأس آن فقیهی آگاه، عادل، مدیر و مدبر قرار دارد - اقدام قانونی به این امر خواهد نمود؛ ولی هنگامی که حکومت اسلامی و ولی فقیه نافذالرأی در سراسر بلاد وجود نداشته باشد، صدور اذن به وسیله هر یک از فقهای عظام ممکن است.

ج. این اجازه ممکن است به جمع یا گروه خاصی با تحدید موارد آن واگذار گردد، مثلاً اصل تلاش برای نابودی حکومت طاغوتی سابق و کارگزاران آن در رأس برنامه های مبارزاتی فقیه شامخ و بی بدیل عصر؛ یعنی، حضرت امام خمینی (ره) قرار داشت.

سوم. در مسأله ناسزاگویی به رسول گرامی اسلام (ص) و ائمه (ع) و نیز حضرت صدیقه طاهره (س)، حکمی جداگانه مقرر شده

است. برای آشنایی بیشتر با جزئیات بحث و فروع بیشتر آن از جمله دشنام دادن به انبیای دیگر: ر.ک:

الف. فاضل لنکرانی، آیه الله محمد، تفصیل الشریعه فی شرح تحریرالوسیله، کتاب الحدود، صص ۳۲۵ - ۳۱۸.

ب. موسوی اردبیلی، آیت الله سید عبدالکریم، فقه الحدود والتعزیرات، صص ۵۲۱ - ۵۱۱.

خلاصه سخن آنکه اسلام با کشتار انسان های بی گناه با هر عنوان و نام - ترور یا غیر ترور - و با هر انگیزه ای سیاسی یا مذهبی و ... و از هر فرقه ای که باشد - مسیحی، یهودی یا مسلمان - و در هر کجای عالم که باشند و با هر وسیله ای مخالف است؛ بلکه این کار جنایت است و باید محکوم و عامل آن مجازات گردد. اما در مورد اعدام های انقلابی که در زمان قبل از انقلاب انجام می گرفت، باید گفت که این اعدام ها دو نوع بودند:

الف. گروه هایی از آنان مانند هیأت مؤتلفه و فدائیان اسلام، پای بند به مسائل شرعی بوده و با مجتهدان و مراجع تقلید در ارتباط بودند و ترور آنها مستند به حکم مجتهدی واجد شرایط درباره مفسد بودن و واجب القتل بودن افرادی (مانند هژیر، کسروی، رزم آرا و ...) صورت گرفته است. که بالتبع این عمل موافق قوانین اسلامی و شرعی بوده است؛ چون فتوای مجتهد جامع شرایط از نظر قوانین اسلامی معتبر و حجت است.

ب. ترورهایی که برای اهداف صرف سیاسی یا و ... بدون هیچ پشتوانه فقهی و شرعی بوده (مانند ترورهایی که توسط مجاهدین خلق، کمونیست ها و ... انجام می شد)؛ از آنجا که براساس موازین و هنجارهای شرعی و ضوابط تعیین شده در فقه اسلامی نبوده است، نمی تواند قطعاً

مورد قبول اسلام باشد.

چرا تا کنون سلمان رشدی اعدام نشده است

پرسش

چرا تا کنون سلمان رشدی اعدام نشده است

پاسخ

پس از حکم اعدام سلمان رشدی که توسط امام خمینی ره صادر گردید، وی زندگی مخفیانه را شروع کرد و مسلمانان دسترسی به او را ندارند تا حکم اعدامش را اجرا کنند.

آیا توهین یا حتی انتقاد از "ولّی فقیه" گناه است در حالی که بر سر پیغمبر صلی الله وعلیه وآله خاک و خاکستر می ریختند و... و پیامبر آن ها را شلاق نمی زد؟

پرسش

آیا توهین یا حتی انتقاد از "ولّی فقیه" گناه است در حالی که بر سر پیغمبر صلی الله وعلیه وآله خاک و خاکستر می ریختند و... و پیامبر آن ها را شلاق نمی زد؟

پاسخ

لازم است پاسخ در دو قسمت داده شود:

۱ - آیا توهین به "ولّی فقیه" گناه است؟

۲ - انتقاد از ولّی فقیه چه حکمی دارد؟

از دیدگاه اسلام، توهین به هیچ مسلمانی و حتی اهانت به کفار ذمّی که به شرایط ذمه عمل می کنند - جایز نیست، چه برسد به رهبر مسلمانان یا انبیای الهی و امامان معصوم علیهم السلام هر کس به پیامبر اسلام یا به یکی از انبیای الهی و یا امامان معصوم علیهم السلام اهانت کند، از دایره مسلمانان خارج است.

استاد فقها محمد حسن نجفی (صاحب جواهر الکلام) با نقل روایت صحیح از امام رضا علیه السلام می فرماید: "هر کسی به

پیغمبری - اعم از پیامبر اسلامی یا سایر انبیای الهی - دشنام دهد، کشته می شود و اگر به مؤمنان یا یاران پیامبری دشنام دهد، تعزیر و تازیانه زده می شود".

ج ۴۱، ص ۴۳۷.

در روایتی از امام باقر علیه السلام آمده است: "مردی از طایفه هذیل به رسول خدا اهانت کرد و دشنام داد. خبر آن به نبی اکرم رسید، فرمود چه کسی داوطلب کشتن او است؟ دو نفر از انصار گفتند: ای رسول خدا! ما او را می کشیم. آن دو نفر به امر پیامبر صلی الله و علیه و آله به سوی قبیله آن مرد رفتند و کنار نهر آبی رسیدند. در آن جا سراغ مرد اهانت کننده را گرفتند. آن مرد مشغول شبانی گوسفندانش بود. وقتی آن دو نفر را دید پرسید: شما کیستید و اسم تان

چیست؟

دو مرد انصاری از او پرسیدند: آیا تو فلانی پسر فلانی هستی؟ پاسخ داد: آری مأموران پیامبر صلی الله وعلیه وآله از مرکب خود پیاده شدند و گردن آن مرد را زدند."

سپس محمد بن مسلم راوی حدیث می گوید: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: نظر شما درباره کسی که (در

زمان ما) به رسول خدا صلی الله وعلیه وآله دشنام بگوید چیست؟ فرمود: "اگر برای جان خودت بیم نداشته باشی، او را بکش."

وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۴۶۰.

اهانت به امامان علیهم السلام حکم اهانت به پیامبر اکرم صلی الله وعلیه وآله را دارد در روایت صحیح هشام بن سالم می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: چه می فرمایید درباره مردی که به امیرالمؤمنین علیه السلام دشنام می گوید: فرمود: "به خدا قسم! ریختن خونس حلال و جایز است. اگر با این بهانه (حکومت یا دیگران) خون عده ای از بی گناهان را نریزند."

نوشته اید آیا توهین به ولی فقیه گناه است در حالی که بر سر پیغمبر صلی الله وعلیه وآله خاک و خاکستر می ریختند و

پیامبر آن ها را شلاق نمی زد؟

چه کسانی به پیامبر صلی الله وعلیه وآله توهین و اذیت می کردند یا بر سر مبارکش خاک و خاکستر می ریختند؟ مسلمانان بودند یا مشرکان؟ آیا می شود گفت کسی ذره ای ایمان در وجودش باشد اما به پیامبر اکرم صلی الله وعلیه وآله توهین کند؟ اگر افراد نادان و جاهل به پیامبر اکرم صلی الله وعلیه وآله اهانت می کردند، حضرت به حکم آیه "فاصفح الصفح الجمیل" و آیات حجر (۱۵) آیه ۸۵.

دیگر. مأمور بود از گناهان آن ها صرف نظر کند و آن ها را ببخشد تا ملایمت و رأفت رهبری مسلمانان زمینه ای برای بیداری و آگاهی آنان گردد و آن ها

را به سوی حق گرایش دهند ولی اگر رحمت "رحمه للعالمین" در این اشاره به آیه: و ما ارسلناک الا رحمه للعالمین. سوره انبیاء (۲۱) آیه ۱۰۷.

گونه افراد تأثیری نداشت و آن‌ها عمل زشت خود را تکرار می‌کردند، حکم عوض می‌شد، چنان‌که صاحب جواهر روایتی را نقل می‌کند که هنگام فتح مکه رسول خدا صلی الله وعلیه وآله با مسلمانان عهد بست هیچ‌کس را در مکه نکشند و از آنان انتقام نگیرند مگر کسانی را که با آنان بجنگند یا کسانی که رسول خدا را می‌آزردند: و از جمله

آنان دخترانی بودند که با آوازه خوانی به پیامبر صلی الله وعلیه وآله توهین می‌کردند. حضرت فرمود: آن دو نفر را هر کجا یافتید بکشید، حتی اگر به خانه خدا و برده کعبه آویخته و پناه برده باشند.

جواهر الکلام، ج ۴۱، ص ۴۳۴.

حکم توهین به رهبر مسلمانان (ولی فقیه) و سایر مسلمانان

پیامبر اکرم صلی الله وعلیه وآله فرمود: "به رهبران و پیشوایان خود ناسزا نگویند و برای اصلاح و شایستگی آنان دعا کنید، زیرا شایستگی آنان شما را به شایستگی می‌رساند." در حدیث دیگری می‌فرماید: "شما را از ناسزا گفتن به مسلمانی و نافرمانی کردن از رهبر و پیشوای عادل نهی می‌کنم."

صادق احسان بخش، آثار الصادقین، ج ۸، ص ۱۶۸.

امام صادق علیه السلام از قول پیامبر اکرم می‌فرماید: "هر کس به خدا و روز قیامت ایمان دارد، نباید در مجلسی که در آن به رهبر و پیشوای مسلمانان ناسزا گفته می‌شود یا عیب مسلمانی ذکر می‌گردد، بنشیند."

وسایل الشیعه، ج ۶، ص ۵۰۷، به نقل از آثار الصادقین.

در مورد اهانت و

مذمت پیامبر اکرم صلی الله وعلیه وآله فرمود: "یا معشر من اسلم بلسانه و لم یخلص الایمان الی قلبه لا

تذموا المسلمین و...؛ ای کسانی که به زبان اسلام آورده و ایمان در قلبتان جای نگرفته است، مسلمانان را اصول کافی، ج ۴، ص ۵۷، ترجمه سید جواد مصطفوی.

مذمت و نکوهش نکنید و از عیوب آنان جستجو نکنید، زیرا هر که عیوب آن ها را جستجو کند، خداوند عیوب او را دنبال کند، و هر که خداوند عیبش را دنبال کند، رسوایش نماید، اگر چه در خانه اش بنشیند."

وقتی بدگویی و اهانت به هر مسلمانی موجب گردد که فرد از زمره مؤمنان خارج گردد و از جمله کسانی باشد که به زبان اسلام آورده است، پس چه حکمی دارد کسی که به رهبر مسلمانان ولی فقیه که به نیابت از امام عصر (عج) در رأس حکومت قرار گرفته است، توهین روا می دارد؟!!

حکم اهانت به ولی فقیه یا هر مسلمان شیعه پیرو دوستدار اهل البیت را با حدیث معراجی که پیامبر اکرم صلی الله وعلیه وآله از قول خداوند بیان فرموده، به پایان می بریم.

امام باقر علیه السلام فرمود: "وقتی پیامبر اکرم را به آسمان بردند، خداوند به پیامبر اکرم صلی الله وعلیه وآله فرمود: "یا محمد: من

أهان لی ولیاً فقد بارزنی بالمحاربه...؛ هر که به ولی و دوست من اهانت کند، آشکارا به جنگ من آمده است. چنین فردی بداند که من برای یاری کردن دوستان و ولی خود از هر کس و هر چیز دیگری شتابان تر عمل

می کنم. (یعنی زود از او انتقام می گیرم)."

اصول کافی، ج ۴، ص ۵۶ تا ۵۲، حدیث ۳ و ۵ و ۷ و ۸ و

۲ - آیا انتقاد از "ولی فقیه" گناه است؟

اگر نقد عملکرد ولی فقیه جهت اصلاح امور و رعایت و حفظ مصالح مسلمانان و از باب دل سوزی و تذکر باشد و این نقد به صورت مستقیم مانند نامه به اطلاع وی برسد تا منشأ اثر و عمل گردد و باعث بازنگری رهبری در کارهایش شود، عملی ارزشمند و بلکه از باب "النصحه الائمه المسلمین" تکلیف و وظیفه است، ولی اگر صرفاً در نوشته ها و گفته ها و سخنرانی ها با انگیزه تضعیف رهبری و محوریت مسلمانان و ایجاد اختلال در نظام سیاسی و اجتماعی باشد، جایز نیست، بلکه از گناهان کبیره می باشد، زیرا چنین موضع گیری، و انتقادهای، زمینه را برای تفرقه و اختلاف و هرج و مرج فراهم می سازد، در نتیجه اجانب و دشمنان را برای تهاجم و نفوذ به کشور اسلامی تحریم می نماید.

همان گونه که قرآن می فرماید: "فرمان خدا و پیامبرش را (به عنوان رهبر و ولی امر اطاعت کنید و نزاع و

کشمکش نکنید، که سست می شوید و قدرت و شوکت شما از میان می رود (در نتیجه راه نفوذ بیگانگان باز می شود) بلکه صبر و استقامت کنید که خداوند با استقامت کنندگان است".

انفال (۸) آیه ۴۶.

اگر مسلم بن عقیل در خانه هانی، ابن زیاد را غافل گیر می کرد، آیا گناهی مرتکب شده بود یا فقط کار خلاف اخلاق کرده بود؟ بر فرض این که کار خلاف اخلاق بود، ولی گناه نداشت. لا اقل مصلحت آن بیش از مفسده زنده بودن ابن زیاد نبود و به خاطر مصلحت، مسلم باید ابن زیاد

پرسش

اگر مسلم بن عقیل در خانه هانی، ابن زیاد را غافل گیر می کرد، آیا گناهی مرتکب شده بود یا فقط کار خلاف اخلاق کرده بود؟ بر فرض این که کار خلاف اخلاق بود، ولی گناه نداشت. لا اقل مصلحت آن بیش از مفسده زنده بودن ابن زیاد نبود و به خاطر مصلحت، مسلم باید ابن زیاد را می کشت.

پاسخ

دو دلیل برای عدم اقدام حضرت مسلم، از زبان ایشان نقل شده است. در مقتل ابی مخنف آمده است: "مسلم گفت: یکی عدم خشنودی هانی از کشته شدن [ابن زیاد] و دیگری سخنی بود که مردم از پیامبر (ص) نقل کرده اند [که آن حضرت فرمود] "ایمان مانع کشتن پنهانی [و ترور] است. مؤمن کسی را نمی کشد [و ترور نمی کند]".

پس علاوه بر این که صاحب خانه راضی به انجام ترور در منزل خود نبود، مطلب مهم دیگر این است که چون مسلم نماینده

امام حسین(ع) است، باید فضائل اخلاقی را مو به مو رعایت نماید. به اصطلاح نزدانیان هدف، توجیه گر وسیله نمی باشد، یعنی برای رسیدن به هدف مقدس و عالی از ابزارهای ناپسند و غیر اخلاقی استفاده نمی کنند.

پس انجام ترور عملی است که از سوی رسول خدا(ص) نهی گردیده است و نباید صورت بگیرد. در سرتاسر زندگی ائمه از این اخلاقیات به چشم می خورد و رمز بقا و جاودانگی آنان توجه به این امور است که نمونه بارز آن قیام حضرت اباعبدالله می باشد.

[۱] وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۵۷۹، باب ۶، ح ۳.

اگر دین اسلام به عنوان یک دین آزاد و طرفدار دمکراسی است، چرا مسلمانان را به عنوان حامیان اصلی تروریسم در جهان معرفی می کنند؟

پرسش

اگر دین اسلام به عنوان یک دین آزاد و طرفدار دمکراسی است، چرا مسلمانان را به عنوان حامیان اصلی تروریسم در جهان معرفی می کنند؟

پاسخ

ترور (Terror) به معنای ترس و وحشت فوق العاده، یا کسی و چیزی است که باعث ترس شود. اصطلاحاً به حالت وحشت فوق العاده ای اطلاق می شود که ناشی از توسل یک فرقه یا حزب است به اعمال شدید (قتل و خونریزی، حبس و مصادره اموال و غیره) برای این که قدرت را به دست آورد یا آن را حفظ کند، مانند دوره ترور در فرانسه، سالهای ۱۷۹۳ تا ۱۷۹۴.

تروریسم (Terrorism) نظام حکومت ترور است. تروریست (Terrorist) به کسی گفته می شود که برای پیش بردن هدف های سیاسی خود متوسل به اعمال شدت و ایجاد وحشت و هراس می شود. در فارسی عبارت ترور کردن به معنی "غافلگیر کردن" است و تروریست به معنای کسی است که چنین کند. (۱)

در زبان عربی به ترور، فتک و اغتیل گویند. چنین قتلی در اسلام شدیداً نهی شده است و میان ملل و فرق اسلامی، خوارج این عمل وحشیانه را آغاز و اسماعیلیه آن را دنبال کردند.

در روایتی که از امام صادق(ع) وارد شده، حضرت فرمود: "ان الاسلام قید الفتک؛ اسلام ترور را منع کرده است". (۲)

در روایت دیگری پیامبر اکرم(ص) فرمود: "اسلام برای مسلمان، امان است. هر کس مسلمانی را به صورت ترور بکشد، چنان باشد که مسلمانی را به جرم مسلمان بودن کشته باشد و قاتل از اهل دوزخ است، هر چند مقتول ستمگری جایز القتل باشد".

(۳)

با ملاحظه سیره پیامبر اکرم(ص) و ائمه(ع) می بینیم که هیچ گاه دستور ترور کسی را صادر نکردند و به طور کلی این عمل

را نهی نمودند. دین اسلام براساس اصول والا که به آن پایبند است، حربه حذف فیزیکی مخالفان و دشمنان را تجویز نمی کند، بعد از شکل گیری انقلاب اسلامی و تشکیل نظام مقدس جمهوری اسلامی، دشمنان قسم خورده اسلام و انقلاب و در رأس آنها آمریکا با مطرح کردن اتهام های بی اساس علیه جمهوری اسلام ایران و به طور کلی اسلام، جنگ روانی جدیدی را آغاز کردند که یکی از محورهای اساسی آن استفاده از حربه ای به نام تروریسم است. کشورهای غربی و آمریکا برای از بین بردن جمهوری اسلامی و نهضتی به نام اسلام خواهی، از حربه های متعددی استفاده کردند: حربه نقض حقوق بشر، تحمیل جنگ بر جمهوری اسلامی و تروریسم برای منفعل کردن جمهوری اسلامی ایران.

اما آمریکا و غرب خود مظهر تروریسم هستند و در حمایت از تروریسم دولتی (رژیم غاصب اسرائیل) از هیچ کوششی دریغ نمی کنند، گرچه اینان مدعی مبارزه با تروریسم هستند.

اسلام به عنوان یک دین جامع که سعادت بشری را تأمین می کند، برای کرامت و آزادی انسان ارزش زیادی قائل است و جمهوری اسلامی ایران یک نظام حکومتی مستقل و آزاد است. حضور و مشارکت مردم در راهپیمایی ها و انتخابات متعددی که برگزار شده، نشانگر حمایت از دموکراسی و حضور مردمی در صحنه است.

کشور جمهوری اسلامی ایران خود قربانی تروریسم است، چون بسیاری از مسئولین و شخصیت های طراز اول خود را به واسطه تروریسم از دست داده و همواره تروریسم را در اشکال و ابعاد مختلف محکوم نموده است، حال آن که منافقین و دیگر گروهک های تروریستی از حمایت های آمریکا و غرب بهره مند هستند، اما از آنجا که ابزارهای تبلیغاتی و رسانه های

جهانی در دست صهیونیسم و آمریکا و جهان غرب وجود دارد، از حربه تروریسم مانند بسیاری از حربه‌ها علیه اسلام و مسلمانان استفاده می‌کنند، تا از یک طرف بر خیانات خود در جهان اسلام مانند فلسطین و افغانستان و عراق و چپاول منابع آنها سرپوش گذاشته، از طرف دیگر بر کشتار انسان‌ها مشروعیت بخشند. هم‌چنین خود را از اتهام تروریسم و نقض حقوق بشر میرا کنند، این موضوع تنها در اتهام به تروریسم نیست، بلکه در تولید سلاح‌های کشتار جمعی و نقض حقوق بشر و موارد بسیار دیگر (که کشورهای غربی و آمریکا در این جهت پیشگام هستند) کشورهای اسلامی را متهم می‌کنند.

پی‌نوشت‌ها:

۱ - دایره‌المعارف فارسی، غلامحسین مصاحب، ج ۱، ص ۶۳۶ و ۶۳۷.

۲ - بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۱۳۷.

۳ - همان ج ۵۰، ص ۱۶۹.

آیا قوانین مجازات‌های اسلامی خشن نمی‌نماید، مثل قطع ید و سنگسار؟

پرسش

آیا قوانین مجازات‌های اسلامی خشن نمی‌نماید، مثل قطع ید و سنگسار؟

پاسخ

در سیاست جزایی اسلام اولین مرحله مبارزه با جرم، توسل به خشونت و کیفر نیست، بلکه با ریشه‌های فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی آن‌ها مقابله می‌شود تا با از بین بردن عواملی، از شکل‌گیری فکر مجرمانه و تصمیم به ارتکاب جرایم جلوگیری شود.

مرحله بعد مبارزه با شرایط و وضعیت‌هایی است که معمولاً خشونت و جرم در آن واقع می‌شود.

بنابراین اسلام در راه مبارزه با جرم و اصلاح مجرمان، مرحله به مرحله پیش رفته و هیچگاه از تربیت فرد و جامعه غفلت نکرده است با این حال اگر هیچ‌یک از شیوه‌های مسالمت‌آمیز در تربیت گروهی مؤثر واقع نشود، حفظ مصلحت جامعه و افراد اقتضا می‌کند با سیاست کیفری سنجیده، مبارزه علیه جرائم پیش‌گرفته شود.

این مرحله را اسلام از سر ضرورت پذیرفته و از بررسی آیات و روایات که در مورد مجازات‌ها وجود دارد، به دست می‌آید که پذیرش مجازات‌ها از باب ضرورت اجتماعی است و تأکید اسلام بیشتر بر راهکارهای اصلاح و درمان است.

در این که اصل مجازات خشن است، جای بحث و گفت و گو نیست. تمامی اقسام مجازات ها تا حدی خشنوت بار هستند، ولی خشن بودن، هدف مجازات نیست، بلکه ویژگی مجازات است.

هدف مجازات در اسلام، درمان درد جامعه و جلوگیری از سقوط آن در ورطه انحطاط و انحراف است. گرفتن این ویژگی از مجازات، به معنای لغو آن است.

همان طور که برای درمان یک بیمار در مراحل مختلف دارو و درمان ها تجویز می شود، راه درمان دردهای جامعه نیز متفاوت است. گاه درد آن قدر شدید است که درمان های شدید و همراه

با مشقت تجویز می شود، سیاست کیفری اسلام نیز دارای دو نوع درمان برای دو مرحله ویژه از وضعیت جامعه است:

أ) پیش بینی مجازات های شدید: اعمال این مجازات ها منوط به شرایط و قیود فراوان است، به نحوی که گاه به ندرت فراهم می شود. این نوع درمان برای جامعه ای تجویز می شود که بزهکاری در آن به وضع حادّ و بغرنجی رسیده، پرده های عفت دریده شده و ارتکاب جرائم در ملاء عام قبحی ندارد. در کدام جامعه زنا واقع می شود، در حالی که چهار نفر مرد عادل شاهد وقوع آن باشند؟ چنین جامعه ای قطعاً دچار بیماری چنان شدیدی شده که مداوای آن از راه های عادی ممکن نیست و نیاز به شوک دارد. در جامعه ای که خون بی گناهی را به ناحق بر زمین می ریزند، کدام اهرم قوی می تواند از وقوع مجدد این بیماری خطرناک جلوگیری کند؟

گرفتن اموال مجرم، سلب آزادی او، اصلاح و درمان مجرم، یا سازگار کردن او با جامعه، همه این امور در جای خود لازم و مفید هستند، اما برای حفظ امنیت و حیات جامعه کافی نیست.

اسلام، سلب حیات مجرم را هدف قرار نداده است. اسلام مخالف خشونت است و هدف سیاست کیفری اسلام بیش تر تهدید به مجازات است، تا اجرای آن، از این رو برای سرقت، شرایط فراوانی گذاشته که جمع شدن همه آن ها بسیار بعید است. همین طور در زنا، لواط و جرایم عفاف، شرایطی را بیان می کند که مشخص می کند هدف شارع بیش تر جلوگیری از اشاعه فحشا و علنی شدن بزهکاری در جامعه است.

ب) پیش بینی مجازات های خفیف تر با شرایط اجرای آسان تر.

جرائمی که حاکی از وخامت شدید اوضاع اجتماعی نبوده

و در شرایط عادی جامعه رخ می دهد، در این دسته قرار می گیرد. این دسته از مجازات ها، جرائمی است که اختیارات قضات در این نوع جرائم وسیع تر بوده و می توانند با در نظر گرفتن شخصیت مجرم و اوضاع و احوال ارتکاب جرم، تصمیم مقتضی را در برخورد با وی اتخاذ نمایند. (۲)

چگونه می توان راه صحیح را انتخاب کرد، در حالی که خیلی از تعابیر قرآنی و حتی احادیث را مبنی بر صلاح حکومتی و یا حتی جامعه تعبیر و تحت تأثیر آن تفسیر می کنند؟

پرسش

چگونه می توان راه صحیح را انتخاب کرد، در حالی که خیلی از تعابیر قرآنی و حتی احادیث را مبنی بر صلاح حکومتی و یا حتی جامعه تعبیر و تحت تأثیر آن تفسیر می کنند؟

پاسخ

قوانین اسلام دو گونه است: ثابت و متغیر. برخی از قوانین به شرایط زمان و مکان و محیط متوقف است و دلیل ثابت بودن بعضی قوانین، عدم تغییر و تبدل انسان است. انسان، انسان است؛ پس قانون هم، همان قانون باید باشد ماهیت انسان عوض نشده است که قانونش هم عوض بشود.

رویدادهای نامتناهی را می توان با قوانینی که از ویژگی های "غنا و وسعت" و "انعطاف پذیری" بهره مند باشد، اداره کرد. این دو ویژگی در قوانین اسلام وجود دارد. کارشناسان اسلامی به کمک این دو ویژگی می توانند با توجه به موقعیت ها، قوانین اسلامی را تبیین نمایند و آن را برای اداره کردن امور فردی و اجتماعی بشر به کار ببرند.

توضیح این سخن:

درباره ویژگی "غنا و وسعت" احکام و شریعت اسلامی می گوئیم: اسلام برای این که مسلمانان در تکالیفشان متحیر و سرگردان نباشند، چند راه پیش پای آنان گذاشته است:

۱ حکم عقل به عنوان حجت باطنی و بدون واسطه. آن چه عقل قاطعانه به درستی چیزی حکم صادر کند، شریعت محمدی و دین اسلام آن را می پذیرد. امام کاظم (ع) عقل را همسنگ بعثت پیامبران و رهنمودهای وحیانی می داند:

"ان الله على الناس حجتين، حجة ظاهرة وحجة باطنه فأما الظاهرة فالرسول والانبیاء والائمة عليهم السلام و أما الباطن هفالعقول". (۱)

متفکر بزرگ اسلام، علامه شهید مرتضی مطهری می نویسد:

شیعه به این معنا است که اگر در موردی عقل، حکم قطعی داشت، آن حکم، از آن رو قطعی و یقین است، حجت است. (۲)

در این باره متکلمان و علمای علم اصول بیان داشته اند:

"کلّ ما حکم به العقل حکم به الشرع و کلّ ما حکم به الشرع حکم به العقل". (۳) (قانون ملازمه)

۲ تابعیت احکام از مصالح و مفاسد: احکام اسلامی، گزافی و بدون معیار نیست، بلکه در افعالی که حکم

و خوب صادر شده، حتماً در انجام آن مصلحت، و در افعالی که حکم حرمت صادر شده، حتماً مفسده وجود دارد.

پیروی احکام از مصالح و مفاسد دو نتیجه دارد:

الف) ابدی و جاودانه بودن.

ب) تابع قانون عقلی اهمّ و مهمّ قرار داشتن؛ یعنی در راه رسیدن به مصلحت مهم و مهم تر، می توان محذوریت محرمات کوچک، با شرایطی تمسک کرد، چون جلب مصلحت اهم، بیش تر از مفسده مهم است.

۳ اصول و قوانین کلی و زاینده: در اسلام قوانین کلی وجود دارد که در تمامی ابعاد زندگی به گونه ای وظیفه مسلمان را تعریف نموده است. به همین خاطر در روایات اسلامی آمده است:

"ما من شیء الا و فیه کتاب او سنّه؛ درباره هر چیز، در کتاب و سنت حکمی وجود دارد".

۴ اجتهاد و استنباط احکام: در هر عصری باید فقیه، مجتهد و کارشناس دین باشد، تا با توجه به مدارک اجتهاد، از جمله شرایط زمان و مکان نظر کارشناسانه بدهد. این امر در بقای شریعت نقش بزرگی دارد.

۵ اختیارات حاکم اسلامی: اسلام به پیامبر (ص) و جانشینان و حاکمان اسلامی اختیاراتی عطا کرده است تا بتوانند با توجه به وضعیّت و حوادث جدید، مشکلات را

حل و فصل نمایند و گره های اجتماعی را بکشایند.

در این باره مرحوم نائینی می نویسد:

مجموع وظایف راجع به نظم و انضباط کشور و رهبری امور امت، خارج از دو قسم نیست:

۱ قانون هایی که شارع مقدس بیان کرده است و به هیچ وجه قابل تغییر و تبدیل نیست.

۲ مقرراتی که از طرف شارع صادر شده و جعل و تنظیم آن ها به نظر و صلاحدید پیامبر و امام و پیشوای مسلمانان موكول شده است و به تفاوت زمان و مکان و اوضاع قابل اختلاف و تغییر می باشد.

قسم دوم همان طور که در زمان پیامبر و امام به آنان موكول شده، در زمان غیبت امام هم به نواب عام حضرت، یعنی حاکم شرع و مجتهد جامع الشرایط واگذار شده است و آنان اختیار دارند برای رعایت مصلحت جامعه و برطرف کردن نیازهای آن مقرراتی جعل کنند و مردم هم موظفند از دستورهای آنها اطاعت کنند. (۴) این گونه تغییر و تبدیل بر اساس مصلحت جامعه بوده و از معیارهای ثابت پیروی می کنند.

ویژگی انعطاف پذیری: انعطاف پذیری در شریعت اسلام را از چند راه می توان دریافت کرد:

۱ جامعیت آیین اسلام: در اسلام به امور دنیایی و دینی بها داده شده است. امام علی (ع) فرمود: "شخص با ایمان زندگی خود را در سه بخش تقسیم می کند: مناجات با خدا، تحصیل معاش و تفریح و استراحت، و بهره مندی از لذات دنیایی". (۵)

۲ واقع نگری: در شریعت اسلام تمام توجه به معنا و واقعیت شده است، نه به ظاهر و صورت. از این جهت هیچ گاه بین شریعت محمدی و پیشرفت های

علمی، تعارض و تضادی نیست. به عنوان مثال اسلام در نوشتن، راه رفتن، جنگ و جهاد، مسافرت کردن و... به شکل و صورت ظاهری خاصی مقید نکرده است.

اسلام نگفته است باید با فلان ابزار قدیمی باید نوشت یا تنها با حیوانات که در قدیم برای مسافرت مرسوم بود، مسافرت نمود و یا تنها با شمشیر جنگید بلکه می گوید: "وأعدوا لهم ما استطعتم من قوه؛(۶) برای مبارزه با دشمن، تمامی توان و امکانات خود را بسیج نمایید".

این امکانات و ساز و برگ نظامی، زمانی شمشیر سپر نیزه و تیر و کمان بود، ولی در زمان کنونی توپ و تانک و مسلسل است. اسلام می گوید به دنبال کسب علم و دانش بروید: "طلب العلم فریضه علی کل مسلم" دانش طلبی در گذشته به چند علم محدود بود، ولی امروز بسیار گسترده است. این سخن شامل همه علوم مفید امروز می شود. بنابراین نگاه اسلام به باطن، معنا و واقعیت، به جای نگرستن به ظاهر و شکل و صورت، موجب می شود قوانین شریعت اسلام قدرت مانور زیادی داشته و انعطاف پذیر باشد و به واسطه مرور زمان کهنه و فرسوده نگردد.

۳ وجود قوانین حاکم و کنترل کننده (حکومت در لسان ادله): در اسلام یک سری قوانین کلی و فراگیر وجود دارد که به دیگر قوانین نظارت دارد. در اصطلاح علمای اصولی و اجتهادی از این قوانین به "ورود" و "حکومت" یاد می شود.

مثلاً آیه: "ما جعل علیکم فی الدین من حرج".(۷) یا روایت: "لا ضرر و لا اضرار فی الاسلام"(۸). بر تمامی قوانین اسلامی حکومت دارد. علمای اسلام از اولی قاعده "لا حرج" و از دومی، به

قاعده "لا ضرر" نام برده اند.

این گونه قوانین کلی و حاکم و کنترل کننده، به کمک حاکم اسلام می شتابد و او را یاری می دهد نکات کور و گره خورده در قوانین مدنی را بگشاید و نگذارد با پیشرفت فرهنگ و فن آوری مقررات اسلامی کهنه گردد.

تشخیص دلیل حاکم و اعمال این گونه قوانین کنترل کننده، به اجتهاد و فقاہت محتاج است، بلکه از موارد مهم تخصصی فقه و اجتهاد اسلامی است. کوتاه سخن این که : گر چه رویدادها و پیشرفت بشر محدود نیست، اما قوانین شریعت محدود و مشخص است، لیکن به جهت دو خصلت در قوانین شریعت (غنا و انعطاف) شریعت قدرت مانور دارد و نمی گذارد اسلام مشمول مرور زمان گردد.

در اسلام قوانین ثابت و متغیری وجود دارد که قوانین متغیر آن نیز بدون ملاک نخواهد بود. طبق تفسیر شرایط زمان و مکان و تفسیر موضوع، حکم جدیدی برای آن صادر می شود و هیچ وقت دین توقف نخواهد کرد و حاضر به پاسخگویی به تمام پرسش ها و شبهات خواهد بود.

در مواردی که ولی امر یا حاکم اسلامی به دلیل چیرگی بر فقه اسلامی و شناخت مصالح اجتماعی، مدتی حکم اولی را می گذارد و به حکم ثانوی رجوع می کند، در واقع از حکمی به حکم دیگر رجوع می نماید که آن حکم ثانوی نیز از احکام خدا است. این رجوع ظابطه مند و به اذن و تجویز خدا است و هرگز پیرو سلیقه و دلخواه ولی فقیه نیست.

به عبارت دیگر: اگر چه برخی از قوانین در معرف دگرگونی و اصلاحات هستند، اما آن ها

نیز بر اساس معیارهای ثابت و روشن و غیر قابل تغییر، می توانند متحول و متکامل به روز شوند. بنابراین نباید معیارهای ثابت، حتی در احکام متغیر و حکومتی مورد غفلت قرار گیرد.

فلسفه وجودی حاکم اسلامی، اجرای احکام الهی و زمینه سازی برای پیاده شدن احکام متعال و مترقی اسلام، نیز تطبیق آن ها با نیازهای روز و با توجه به تغییر روابط حقوق انسان ها است، نه به کارگیری سلیقه شخصی و پیروی از هواهای نفسانی و بدون معیار و ضابطه.

پی نوشت ها:

۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۱۶.

۲. آشنایی با علوم اسلامی، ج ۳، ص ۱۶.

۳. همان، ص ۴۰.

۴. تنبیه الامه و تنزیه المله، به نقل از کتاب خاتمیت، سبحانی، ص ۲۴۰.

۵. نهج البلاغه صبحی صالح، قصار ش ۳۹۰.

۶. انفال (۸) آیه ۶۰.

۷. حج (۲۲) آیه ۷۸.

۸. بحارالانوار، ج ۷۶، ص ۳۴۵ چاپ بیروت.

قرآن می گوید: در قبول دین اکراه و اجباری نیست در حالی که تاریخ اسلام پر است از جنگها و خونریزیها بخاطر دین و مذهب؟

پرسش

قرآن می گوید: در قبول دین اکراه و اجباری نیست در حالی که تاریخ اسلام پر است از جنگها و خونریزیها بخاطر دین و مذهب؟

پاسخ

از بررسی جنگهای اسلامی به خوبی آشکار می شود که قسمتی از این جنگها جنبه دفاعی داشته مانند جنگ احد - احزاب و حنین، مکه و تبوک در زمان پیامبر اسلام (ص)، و قسمت دیگری که جنبه جهاد ابتدایی داشته است برای کشورگشایی و

اجبار افراد به آیین اسلام نبوده بلکه برای واژگون کردن نظامات غلط و ظالمانه و اجازه یافتن مردم برای مطالعه آزاد درباره مذهب و شیوه های زندگی اجتماعی بوده است . در تاریخ اسلام کرارا دیده می شود هنگامی که مسلمانان شهرها را فتح می کردند به پیروان مذاهب دیگر همانند مسلمانها آزادی می دادند .

جزیه برای چیست آیا موجب اکراه در دین نیست ؟

پرسش

جزیه برای چیست آیا موجب اکراه در دین نیست ؟

پاسخ

یکی از افتخارات اسلام این است که کسی را مجبور نمی کند که بطور اکراه پیرو این آیین گردند , چنان که در آیه ۲۵۶ از سوره بقره فرموده است : لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی در قبول دین اکراهی نیست . (زیرا) راه درست از راه انحرافی روشن شده است . سر این مطلب هم واضح است زیرا اسلام از روز نخست دعوت عمومی خود را بر اساس منطق و دلیل نهاده و در راه مبارزه با خرافات و موهومات , یگانه سلاحش همان تشریح حقایق و روشن نمودن افکار عمومی بوده است . با داشتن چنین سلاح نیرومندی که افراد بیدار و فهمیده را به خود جلب می کند , چه نیازی به زور و اجبار دارد ؟ اساسا عقیده و ایمان واقعی احتیاج به مقدمات و مبانی مخصوصی دارد که تا درانسان از روی درک و بصیرت و اختیار حاصل نشود , محال است در دل جای گیرد ؛ و اگر روزی با جبر و فشار تحمیل شود , از محیط زبان بیرون نمی رود و راهی به قلب پیدا نخواهد کرد ؛ و البته با برطرف شدن عوامل جبر , فوراً به صورت نخست بازخواهد گشت . ایمان یک چنین افرادی در اسلام بی ارزش است . اسلام می خواهد افرادی را تربیت کند که تا آخرین نفس , پایبند به اصول مقدس اسلام بوده و آنی از آن غفلت نوززند . این چنین ایمانی جز با منطق و دلیل و تنویر افکار , میسر نمی شود .

هدف جهاد در اسلام، و مبارزه در برابر تهاجم دشمن، و خود بحشی است جداگانه. اما جزیه: جزیه مالیات سرانه ای بود که اهل کتاب آن را در هر سال، به دولت اسلامی می پرداختند؛ و علت قرار دادن چنین مالیاتی این بود که چون کشورهای آنان به دست مسلمانان اداره می شد و یا به صورت یک اقلیت در جوامع اسلامی زندگی می کردند؛ دولت اسلامی مجبور بود که حفاظت و نظم و امنیت آنها را به عهده بگیرد؛ از این لحاظ لازم بود مالیات عادلانه ای از هر فردی که اسلام را نپذیرفته است دریافت کند و در راه تامین وسایل زندگی و حفظ جان و مال آنان صرف نماید. ناگفته پیداست، نیروهایی که دولت اسلامی مجبور بود در نقاط مختلف کشور متمرکز سازد تا جان و مال آنها را از هرگونه تجاوز احتمالی مصون دارد، احتیاج به هزینه های زیادی داشت که یگانه راه تامین آن این بود که از خود مردم گرفته و در طریق رفاه خودشان مصرف نماید - به خصوص این که غیر مسلمانان هرگز در جنگهایی که با دشمنان اسلام روی می داد، نفراتی به میدان نمی فرستادند. شواهد تاریخی گواهی می دهند مبلغی که از اهل ذمه دریافت می کردند، عنوان جریمه و فشار نداشت؛ بلکه هدف صرف آن در تامین آسایش آنان بوده است. اینک نمونه هایی را یادآور می شویم: ۱ - هنگامی که عباده بن صامت فرمانروایان مصر و سایر قبطیان را به دین اسلام دعوت می کرد، به آنان چنین گفت:

اختیار با شماست ، خواستید آیین اسلام را باکمال آزادی اختیار کنید و اگر نمی خواهید مسلمان شوید ، می توانید جزیه بدهید و تحت فرمان حکومت اسلامی باشید و تا ما باشیم و شما باشید ، همه ساله رفتاری با شما خواهیم نمود که طرفین از هم خوشنود باشیم ، ما با شما هم پیمان می شویم ، جان و دارایی شما را حفاظت می کنیم و هر کس به اموال شما تجاوز کند با اومی جنگیم ۲ - پس از آن که مسلمانان در نبرد با رومیان فاتح شدند و قسمتهای زیادی از شامات به دست آنان افتاد ، مردم حمص حاضر شدند جزیه بپردازند ، سپس مسلمانان به عللی صلاح دیدند پیمانی که بین خود و مردم مسیحی حمص بسته بودند با رضایت طرفین ملغی سازند از این لحاظ سردار بزرگ مسلمانان در یک مجمع عمومی به مردم حمص چنین خطاب کرد : آنچه به ما داده اید از ما پس بگیرید و ما را از هم پیمانی خود آزاد سازید . مردم حمص در پاسخ گفتند : هرگز ما از شما جدا نمی شویم ، دادگستری و پرهیزکاری شما به مراتب بهتر از رفتار رومیان است ، ما حاضریم - اگر شما بپذیرید - همراه نیروهای اسلامی با ارتش رومیان بجنگیم ۳ - مقدار جزیه هایی را که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم برای نزاریای نجران معین نموده ، درست مطلب ما را روشن می سازد زیرا قرار شد که مردم آنجا سالی سه هزار حله که بهای هر حله چهل درهم بود ، بطور تدریج در دو وقت بدهند دو هزار آن را

در ماه صفر و هزار دیگر را در ماه رجب و همچنین رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با اهل اذرح صلح نموده که سالی صد دینار بدهند . بطور مسلم این رقم پولها در برابر نگهبانی و حفظ جان و مال آنها در برابر دشمن ، چندان قابل توجه نبود .

جهاد یکی از ارکان برنامه های اسلامی است آیا بهتر نبود بجای توسل به شمشیر و خشونت همه چیز بر محور توصیه ، نصیحت و اندرز می بود ؟

پرسش

جهاد یکی از ارکان برنامه های اسلامی است آیا بهتر نبود بجای توسل به شمشیر و خشونت همه چیز بر محور توصیه ، نصیحت و اندرز می بود ؟

پاسخ

اسلام جهاد را با اصول صحیح و منطق عقل هماهنگ ساخته و هرگز آن را وسیله سلطه جویی و کشور گشایی و غصب حقوق دیگران و تحمیل عقیده ، و استعمار و استثمار قرار نداده است بلکه جهاد در اسلام برای چند هدف مجاز شمرده شده است ۱ - خاموش کردن آتش فتنه ها و آشوبها که سلب آزادی و امنیت از مردم می کند ۲ - محو آثار شرک و بت پرستی ۳ - مقابله با متجاوزان و ظالمان و دفاع در برابر آنان .

قرآن می گوید : در قبول دین اگر اهری نیست پس چرا اسلام برای از بین بردن بت پرستی و بت پرستان متوسل به قدرت نظامی شده است ؟

پرسش

قرآن می گوید : در قبول دین اگر اهری نیست پس چرا اسلام برای از بین بردن بت پرستی و بت پرستان متوسل به قدرت نظامی شده است ؟

پاسخ

از آنجا که دین و مذهب با روح و فکر مردم سر و کار دارد و اساس آن بر ایمان و یقین استوار است خواه و ناخواه راهی جز منطق و استدلال نمی تواند داشته باشد و کلام قرآن اشاره به همین است در حقیقت این جمله پاسخی است به آنها که تصور می کنند اسلام در بعضی از موارد جنبه تحمیلی و اجباری داشته و با زور و شمشیر و قدرت نظامی پیش رفته است . اما در مورد بت پرستی و بت پرستان ، از نظر اسلام بت پرستی دین و آیین نیست بلکه انحراف و خرافه است و هرگز نباید اجازه داد جمعی در یک مسیر صد در صد غلط و خرافی پیش روند و به سقوط کشانده شود لذا اسلام بت پرستان را از راه تبلیغ به

توحید دعوت کرد و آنجا که مقاومت کردند متوسل به زور شد بتخانه ها را در هم کوبید تا این بیماری روحی و فکری به کلی ریشه کن گردد .

آیا واقعیت دارد حکم کسی که مرتد شده، اعدام است یا خیر؟ و اگر صحت دارد، چرا؟ به حکم آیه شریفه «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ...» هر کس مخیر است دین را آزادانه و با تفکر و تحقیق بپذیرد نه اجبار؟

پرسش

آیا واقعیت دارد حکم کسی که مرتد شده، اعدام است یا خیر؟ و اگر صحت دارد، چرا؟ به حکم آیه شریفه «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ...» هر کس مخیر است دین را آزادانه و با تفکر و تحقیق بپذیرد نه اجبار؟

پاسخ

در جواب این سؤال دو مسأله را باید مطرح کنیم: «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» بقره/۲۵۶ و دوم اینکه حکم جهاد با کفار خصوصاً غیر اهل ذمه که باید یا اسلام بیاورند یا اینکه حکم اعدام بر آنها جاری شود و همچنین حکم قتل مرتد فطری با اجازه تحقیق و کاوش در عقاید و ترک تقلید کورکورانه، چگونه قابل جمع و توجیه است؟

امّا تفسیر آیه: بنابر قول آنان که میگویند مدلول این آیه منسوخ به آیات دعوت کفار به اسلام و جهاد با آنها است، جواب واضح است؛ زیرا با نسخ حکم مستفاد از آیه، آن چه واجب الاتباع و حجت است، آیات جهاد و احکام ارتداد است.

بنابر این که این آیه نسخ نشده باشد در تفسیر آن فرموده‌اند: این جمله، جمله اخباریه است نه انشائیه؛ و مراد این است که دین امری قلبی و عقیدتی و باطنی است و اکراه بر آن ممکن نیست؛ زیرا شخص در کار قلبی خود و در اعتقاد به نفی یا اثبات هر موضوع آزاد است.

عقیده و دین از افعال جوارح و اعضا نیست که اکراه بر آنها ممکن است؛ بلکه از افعال قلب و باطن است؛ بنابراین، این معنی با دستور جهاد یا حکم مجازات مرتد منافات ندارد و آنها از دو مقوله هستند و به هم ارتباط پیدا نمیکنند.

عقیده شخص مرتد در اختیار خود اوست. بنابراین، معنای اخباری «لا

إِكْرَاهٍ فِي الدِّينِ» با معنای انشایی احکام جهاد با هم قابل جمع است و هیچیک، نفی دیگری را ندارند.

اگر هم معنای «لا- إِكْرَاهٍ فِي الدِّينِ» را انشایی بگوییم، باز هم با معنای انشایی احکام جهاد و ارتداد، تعارضی ندارند؛ زیرا معنای انشایی «لا إِكْرَاهٍ فِي الدِّينِ»، معنای ارشادی است و مفهوم نهی آن این است که کسی را بر عقیده باطنی و دینی اکراه نکنید که اکراه بر آن نمیشود. بنابراین در ناحیه مدلول این آیه با ادله جهاد و ارتداد، هیچ اشکالی توهم نمیشود.

امّا مسأله دیگر که در این جا طرح میشود این است که با اجازه تحقیق و اجتهاد در عقاید و ترک تقلید کورکورانه، الزام بر اتخاذ عقیده اسلامی و آزاد نبودن عقیده‌های که شخص، به هر حال در نتیجه بحث و بررسی به آن رسیده، چگونه قابل توجیه است؟ به گفته سؤال کننده اگر شخص حسب الوظيفه در مقام تحقیق بر آمد و به غلط به نتیجه‌های رسید، آیا باید اعدام شود یا اینکه باید او را معذور بشماریم؟

جواب این است که: هیچکس بر اصل عقیده باطنی، مجازات و اعدام نمیشود. آنچه شخص بر آن در ظاهر و بر حسب نظامات به آن تکلیف دارد، آن است که در نظام اسلامی باید تسلیم مقررات نظام باشد. در نظام اسلامی اعلام عدم اعتقاد به احکام اسلام جز از اهل ذمه پذیرفته نیست و خلاف تسلیم به اسلام و نظام است.

آیا تسامح و تساهل با اهل کتاب ریشه حدیثی دارد؟

پرسش

آیا تسامح و تساهل با اهل کتاب ریشه حدیثی دارد؟

پاسخ

ما احادیث زیادی در این زمینه داریم. مرحوم مجلسی در بحار نقل میکند و در نهج‌البلاغه نیز هست که پیغمبر فرمود: «تُخَذُوا الْحِكْمَةَ وَ لَمْ يَنْتَبِهُوا مِنْ مُشْرِكٍ» (حکمت یعنی سخن علمی صحیح) سخن علمی صحیح را فرا گیرید ولو از مشرک. این جمله معروف: «الْحِكْمَةُ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ يَأْخُذُهَا أَيَّمَا وَجَدَهَا» مضمونش همین است یعنی حکمت که قرآن میگوید: «يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَ مَنْ يُؤْتِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا» بقره/۲۶۹ و به معنی سخن علمی محکم، پابرجا، صحیح، معتبر و حرف درست است گمشده مؤمن است.

از بهترین و افتخارآمیزترین تعبیرات اسلامی یکی همین است: حکمت گمشده مؤمن است، هر جا که پیدایش کند میگیرد ولو از دست یک مشرک؛ یعنی تو اگر مالت را، گمشدهات را در دست یک مشرک ببینی آیا میگویی من کاری به آن ندارم، یا میگویی این مال من است؟ امیرالمؤمنین میفرماید: مؤمن علم را در دست مشرک عاریتی ببیند و خودش را مالک اصلی و میگوید او شایسته آن نیست، آن که شایسته آن است، من هستم.

برخی مسأله تسامح و تساهل نسبت به اهل کتاب را به حساب خلفا گذاشته‌اند که «سعه صدر خلفا ایجاب میکرد که در دربار آنها مسلمان و مسیحی و یهودی و مجوسی و غیره با همدیگر بجوشند و از یکدیگر استفاده کنند» ولی این سعه صدر خلفا نبود دستور خود پیغمبر بود حتی جرجی زیدان این مسأله را به حساب سعه صدر خلفا میگذارد. داستان سید رضی را نقل میکند که سید رضی که مردی است در ردیف مراجع تقلید و

مرد فوقالعاده‌ای است و برادر سید مرتضی است وقتی که دانشمند معاصرش «ابو اسحق صابی» وفات یافت قصیده‌های در مدح او گفت:

أَرَأَيْتَ مَنْ حَمَلُوا عَلَى الْأَعْوَادِ أَرَأَيْتَ كَيْفَ خَبَا ضِيَاءُ النَّادِي

[دیدید این چه کسی بود که روی این چوبهای تابوت حملش کردند؟! آیا فهمیدی که چراغ محفل ما خاموش شد؟! این یک کوه بود که فرو ریخت...]

برخی آمدند و به او ایراد گرفتند که آیا شایسته است که یک سید اولاد پیامبر و یک عالم بزرگ اسلامی اینچنین یک مرد کافر را مدح کند؟! گفت: بله، «إِنَّمَا رَثِيْتُ عِلْمَهُ» من علمش را مرثیه گفتم، چونکه مرد عالمی بود. جرجی زیدان بعد از نقل این داستان میگوید: ببینید سعه صدر را، یک سید اولاد پیغمبر مثل سید رضی با این همه عظمت روحی و این مقام شامخ سیادت و علمی، یک کافر را چنین مدح میکند. بعد میگوید: «همه اینها ریشهایش از دربار خلفا بود که اینها مردمانی واسع الصدر بودند.» این به دربار خلفاء مربوط نیست. سید رضی که گردآورنده نهج‌البلاغه است شاگرد مکتب امام علی است. او از همه مردم به دستور جدش پیغمبر و علی بن ابیطالب آشناتر است که میگوید حکمت و علم در هر جا که باشد محترم است.

فلسفه وجود زندان چیست؟

پرسش

فلسفه وجود زندان چیست؟

پاسخ

عشق انسان به آزادی، از عشق سوزان او به تکامل و پیشرفت سرچشمه می‌گیرد، چراکه هیچ موجودی در اسارت نمی‌تواند به سیر تکامل خود ادامه دهد، حتی حیوانات، از قفس رنج می‌برند، هر چند تمام وسایل زندگیشان در آنجا فراهم باشد، و آزاد شدن از قفس را بر اسارت ترجیح می‌دهند، هر چند در بیرون قفس، انواع خطرات آنها را تهدید کند.

به همین دلیل، جاندارانی که در قفس اسیرند، نه شوری در سر و نه نوایی در گلو و نه هیجانی در تن دارند، مگر اینکه متولد قفس بوده، و طعم آزادی را نچشیده باشند.

اگر در حیوانات، این مسأله به صورت یک غریزه نهفته است، در انسان این درک عاطفی با درک عقلی هماهنگ می‌گردد، و با دلیل و برهان، آزادی خود را می‌طلبد و درست به همین دلیل است که یکی از انواع مجازات‌های سخت برای بشر، سلب آزادی و زندان است. بی‌شک بیشتر زندان‌ها در طول تاریخ، ظالمانه و به صورت ابزاری در دست افرادی خود کامه، کینه توز و انتقام جو برای رسیدن به مقاصد نامشروع بوده است، ولی این مانع از فلسفه واقعی زندان و آثار مثبت آن در اصلاح

افراد متخلف و مبارزه با فساد اجتماعی نیست.

این سلب آزادی، یک اهرم سنگین برای فشار روی افراد زندانی است تا اهداف مورد نظر تحقق یابد.

تاریخ پیدایش زندان در اسلام، چه زمانی است؟

پرسش

تاریخ پیدایش زندان در اسلام، چه زمانی است؟

پاسخ

گرچه بعضی از مورخان اسرار دارند که در عصر سه خلیفه اول، زندان به معنی محل خاصی برای نگهداری مجرمان وجود نداشت و تنها در عصر امیر مؤمنان علی (ع) بود که زندان ساخته شد، ولی این ادعا مخالف روایات بسیاری است که می گوید «عمر» نخستین کسی بود که اقدام به تأسیس زندان کرد.

شاهد این سخن مطلبی است که «ابن همان» در کتاب «شرح فتح الغدیر» که در فقه حنفی نوشته شده آورده است، او نقل می کند «در عصر پیامبر (ص) و زمان خلافت ابوبکر زندانی وجود نداشت و مجرمان یا در مسجد یا دالان خانه زندانی می شدند تا اینکه «عمر» خانه ای را در مکه به چهارهزار درهم خرید و زندان قرار داد.» (شرح فتح الغدیر ۵/۴۷۱)

مسأله خریدن خانه ای در مکه توسط عمر در کتب دیگر مانند کتاب «النظم الاسلامیه» و کتاب «الجنایات المتحده بین القانون و الشریعه» نیز آمده است.

آنها تصریح کرده اند که «عمر» آن خانه را از «صفوان بن امیه»، یکی از سران مکه، خریداری کرد. ابو اسحاق شیرازی نیز در کتاب «مهذب» که در فقه شافعی نوشته شده، خریداری خانه توسط «عمر» و تبدیل آن را به زندان آورده است.

تنها سخنی که می توان در زمینه جمع میان گفتار کسانی که وجود زندان را در عصر عمر نفی کرده و کسانی که روی وجود آن پا فشاری دارند بیان کرد، این است که عمر اقدام به ساختن زندان نکرد، تنها همان خانه «صفوان بن امیه» را به چهار هزار درهم خریداری کرد و از آن برای این منظور استفاده می نمود، ولی در عصر امیر مؤمنان علی (ع) حضرت شخصاً

اقدام ساختن زندان کرد (تا مسائل انسانی، نسبت به زندانیان بهتر رعایت شود و از فرار آنها نیز جلوگیری کند).

جالب اینکه در تواریخ آمده است که حضرت، نخست زندانی از بوریا ساخت که هم نور فراوان داشت و هم هوا و نام آن را «نافع» گذاشت (شاید به این منظور که این زندان از نظر اخلاقی در روح مجرمان اثر بگذارد و بزودی اصلاح شوند) ولی متأسفانه وضع این زندان مورد سوء استفاده قرار گرفت و دزد ها دیوار آن را سوراخ کرده فرار کردند، امام ناچار زندان محکمی از گل ساخت و آن را «مُخَيَس» نامید.

دیدگاه قرآن نسبت به برخورد اسلام با اقلیت های مذهبی چیست؟

پرسش

دیدگاه قرآن نسبت به برخورد اسلام با اقلیت های مذهبی چیست؟

پاسخ

دیدگاه قرآن چگونگی برخورد مسلمانان با غیر مسلمانان را مورد توجه قرار داده است می فرماید

۱ «لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَ تُقْسِمُوا لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ يَحِبُّ الْمُقْسِطِينَ إِنَّمَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَأَخْرَجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ وَظَاهَرُوا عَلَىٰ إِخْرَاجِكُمْ أَنْ تَوَلَّوهُمْ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» ممتحنه/ ۸ و ۹

۲ «قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّىٰ يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ» توبه/ ۲۹

۳ «وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ وَقُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْنَا وَأُنزِلَ إِلَيْكُمْ وَإِلَهُنَّ وَإِلَهُكُمْ وَاحِدٌ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ» عنكبوت/ ۴۶

۴ «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَىٰ كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَنْ لَا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ» آل عمران/ ۶۴

۵ «لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عِدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَىٰ ذَلِكَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسِيَسِينَ وَرُهَبَانًا وَأَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ» مائده/ ۸۲

۱ [خدا شما را از نیکی کردن و رعایت عدالت نسبت به کسانی که در امر دین با شما پیکار نکردند و از خانه و دیارتان بیرون نراندند، نهی نمی کند، چرا که خداوند عدالت پیشگان را دوست دارد تنها شما را از دوستی کسانی نهی

می کند که در امر دین با شما پیکار کردند و شما را از خانه هایتان بیرون راندند، یا به بیرون راندن شما کمک کردند، با آنها دوستی نداشته باشید و هر کس آنها را دوست دارد ظالم و ستمگر است.]

۲ [با کسانی از اهل کتاب که نه به خدا ایمان دارند و نه به روز جزا و نه آنچه را خدا و رسولش تحریم کرده، حرام می شمردند و نه آیین حق را می پذیرند، پیکار کنید تا زمانی که با خضوع و تسلیم «جزیه» را به دست خود پردازند.]

۳ [با اهل کتاب جز به روشی که از همه نیکوتر است مجادله نکنید، مگر کسانی از آنان که ستم کردند و (به آنها) بگویید ما به تمام آنچه از سوی خدا بر ما و شما نازل شده ایمان آورده ایم و معبود ما و شما یکی است و ما در برابر او تسلیم هستیم.]

۴ [بگو ای اهل کتاب بیایید به سوی سخنی که میان ما و شما یکسان است که جز خداوند یگانه را نپرستیم و چیزی را همتای او قرار ندهیم و بعضی از ما بعضی دیگر را، غیر از خدای یگانه، به خدایی نپذیرد، هر گاه (از این دعوت) سر باز زنند بگویید گواه باشید که ما مسلمانیم (و در برابر فرمان خداوند یگانه تسلیم هستیم).]

۵ [به یقین، دشمن ترین مردم نسبت به مؤمنان را یهود و مشرکان خواهی یافت و نزدیکترین دوستان به مؤمنان را کسانی می یابی که می گویند «ما نصاری هستیم» این به خاطر آن است که در میان آنها افرادی عالم و تارک دنیا هستند و آنها (در برابر حق)

آیا خشونت جایگاهی در اسلام دارد؟

پرسش

آیا خشونت جایگاهی در اسلام دارد؟

پاسخ

در قرآن کریم واژه (خشونت) وجود ندارد، اما به جای آن دو کلمه دیگر؛ یعنی: (غلظت) و (شدت) که هر دو مترادف با خشونت هستند به کار رفته اند. غلظت به معنای: خشونت، شدت، درشت شدن. درشتی و تندخویی است و در مقابل رقت به کار میرود. واژه شدت نیز به معنای: غلظت، صلابت و سختی است، و در مقابل رقت استعمال میگردد. و بالأخره واژه خشونت به معنای به معنای شدت، درشتی و درشتخویی است و در مقابل نرمی به کار میرود. گرچه اسلام دین رحمت و عطف و خداوند متعال ارحم الراحمین است و اصل اولی در اسلام بر رأفت و مهربانی است، اما این هیچگاه به معنای نفی هر گونه برخورد قاطع و اعمال خشونت و شدت در موضع خود نیست. بنابراین، شدت به خرج دادن در برابر کسانی که حریم اسلام و احکام تابناک آن را میشکنند، یا جان و مال و آبروی مسلمانان را به مخاطره میافکنند، نه تنها از مصادیق خشونت منفی نیست؛ بلکه از ویژگیهای پیامبر (ص) و مومنان راستین است. در حقیقت این برخورد محکم و با صلابت که به انگیزه

اجرای اوامر خدای متعال در قالب امر به معروف و نهی از منکر صورت میگیرد، برخاسته از هواها یا ضعفهای نفسانی نمیتواند باشد، بلکه تنها در جهت تحفظ بر احکام و ارزش های دینی است.

چرا غربی ها اسلام را کمتر پذیرفتند آیا بخاطر خشونت اسلام نبوده است ؟

پرسش

چرا غربی ها اسلام را کمتر پذیرفتند آیا بخاطر خشونت اسلام نبوده است ؟

پاسخ

در اینکه چرا غربیها اسلام را کمتر پذیرفتند دلایلی وجود دارد ولی واقع مطلب این است که مربوط کردن مسیله به خشونت دروغین که به اسلام نسبت داده اند تبلیغات ناجوان مردانه ای بیش نیست ، لذا لازم است به چند نکته پاسخ داده شود : ۱- آیا اسلام دین خشونت است ؟ ۲- آیا غربیها از اسلام پذیرش فرهنگ و علم نداشته اند؟ ۳- علت اینکه غربیها کمتر اسلام را به

عنوان یک دین پذیرفته اند چیست؟ (البته منظور پذیرش عمومی و گسترده است و الاراجع به سوال اول گوستاولوبون فرانسوی می گوید: تمام آسانی و سهولت بی نظیر اسلام روی همین توحید خالص است و رمز پیشرفت اسلام نیز در همان سهولت و آسانی آن بوده است، آن تناقضات و پیچیدگی هایی که قالباً در سایر کیش ها و آیین های دیگر دیده می شود در دین اسلام جود ندارد، همین صاف و سادگی اسلام و دستورات داد و دهش آن کمک زیادی به پیشرفت این دین در جهان نموده و به همین خاطر است که ملت های زیادی از مسیحیان را می بینیم که دین اسلام را می پذیرند و آن را بر مسیحیت ترجیح می دهند، مصریان که در زمان امپراطوران قسطنطنیه مسیحی بودند و به محض آشنا شدن با اصول اسلام یکباره مسلمان شدند و به همین سبب است که هر ملتی مسلمان شد دوباره زیر بار دین نصرانیت نخواهد رفت، خواه پیروز شوند و یا شکست بخورند، زور و شمشیر موجب پیشرفت قرآن نگشت زیرا

رسم اعراب این بود که هر کجا را فتح می کردند مردم آن جا را در دین خود آزادمی گذاردند و اینکه مردم مسیحی از دین خود دست بر می داشتند و به دین اسلام می گرویدند و زبان عرب را بر زبان مادری خود بر می گزیدند بدان جهت بود که عدل و داد که از آن عربهای فاتح می دیدند مانندش را از زمامداران پیشین خود ندیده بودند) (روبرتسون می گوید:) (تنها مسلمانان هستند که با عقیده محکمی که نسبت به دین خود دارند یک روح سازگاری و تسامحی نیز نسبت به ادیان دیگر در آنها هست) (در کتاب جنگهای صلیبی می نویسد:) (همان قرآنی که دستور جهاد داده است نسبت به ادیان دیگر سهل انگاری و مسامحه کرده است ، هنگامی که مسلمانان بیت المقدس را فتح کردند هیچ گونه آزاری به مسیحیان نرساندند ولی برعکس هنگامی که نصاری ها این شهر را گرفتند با کمال بی رحمی مسلمانان را قتل و عام کردند و یهود نیز وقتی به آنجا آمدند بی باکانه همه را سوزاندند.) (وی در کتاب دیگر خود به نام فرمذهبی شرق می گوید:) (باید اقرار کنم که این سازش و احترام متقابل به ادیان را که نشانه رحم و مروت ، انسانی است ملت‌های مسیحی مذهب از مسلمانان یاد گرفته اند.) (، (تحلیل و نقد پلورالیسم دینی - علی ربانی گلپایگانی). جنگهای پیامبر هم هیچ یک جنبه خشونت طلبی و بی رحمی نداشته بلکه یا به سبب فتنه و نقض عهد

طرف مقابل بود. مانند جنگ با بنی قنیقاع در مدینه و جنگ با مشرکان و فتح مکه که به سبب نقض عهد قریش در صلح حدیبیه روی داد. یا برای جلوگیری از تجاوز بود مانند جنگ احد و خندق و یا قصاص و معامله به مثل بود یا به سبب محاصره اقتصادی بود، مثل جنگ بدر و یا پیشگیری از تجاوز و جنگ بزرگتر بود مانند: تجاوزهای پراکنده عمال روم و امپراطوری روم و همچنین ایران و عوامل آنان در سرحدات و جنگ تبوک، حتی رومیان سفیر پیامبر را کشتند. (جورج سیل انگلیسی می گوید: (آنها که می پندارند این شریعت اسلام با زور شمشیر پیش رفته است، خیانت و خدعه بزرگی مرتکب شده اند. (آرنولد می گوید: (پیروزی اسلام عمدتاً بدون شمشیر بود و جز در موارد کمی متوسل به شمشیر شده است.) در این جا بد نیست نمونه ای از اخلاق جنگی پیامبر اسلام (ص) را نقل کنیم. رفتار اخلاقی و عاطفی ایشان در جنگ با دشمنان کینه توز بسیار عجیب است از جمله:

۱- در جنگ حنین نه فقط اکثریت را بخشید و اموال و اسیرانشان را برگرداند بلکه مالک بن عوف رهبر هوازن را نیز عفو کرد و صد اشتر به او داد و بعد از اینکه مالک اسلام آورد پیامبر او را به رهبری مسلمانان هوازن و بنی سعد که به نوشته ابی هاشم شش هزار نفر بودند گمارد و بنی سعد را بخشید.

۲- در فتح مکه قریش دشمنان ۲۱ ساله پیامبر که اسیر شده

بودند، برخی از مسلمانان مانند سعد بن عباده فریاد الیوم یوم الملحمه سر دادند فرموده بگوئید الیوم یوم المرحمه و در برابر چشمان وحشت زده مردم مکه و سران جنگ افروز فرمود بروید همه آزاد هستید.

۳- در جنگ خیبر وقتی به او پیشنهاد شد که راه آب را به قلعه یهودیان ببندد یا آب مشروب آنان را مسموم کند به شدت مخالفت فرمود و القاسم در شهر دشمنان و به طور کلی در همه جا را نهی کرد.

۴- اسود راعی با گله گوسفندان یهودیان خیبر و به هنگام محاصره خیبر مسلمان و پناهنده شد و پیامبر فرمود گوسفندان امانت یهود پیش شما است هر چند در حال جنگیم ولی باید آنها برگردانده شود آن هم در مقابل صدها سرباز گرسنه)

۵- در جنگ خندق پس از مرگ عمرو بن عبدود به دست علی (ع) نوفل ابن عبدالله سردار دیگر مشرکان به خندق پرت شد و ابوسفیان از ترس تلافی پیامبر (ص) و مثله شدن جسد او به جای جسد حمزه مبلغ ده هزار دینار یا درهم برایش فرستاد تا جسد او را برگرداند اما پیامبر هم پول وهم جسد را برگرداند و فرمود ((ما پول مرده نمی خوریم)) .

۶- وقتی در جنگ احد که دندان رسول خدا شکسته شد و جراحات متعدد و فراوانی بر پیکر نازنین حضرت وارد شد به حضرت گفتند دشمنان را لعن کنند، حضرت فرمود: ((انی لم ابعث لعاناً ولکن بعثت داعیا و رحمۀ)) من به عنوان بدگو و نفرین کننده مبعوث نشدم بلکه عنوان دعوت کننده و هدایت

گر و صاحب رحمت مبعوث شده ام ، سپس دست به آسمان بلند کرد و گفت : خدایا! این قوم را هدایت کن زیرا که کوتاه نظر و نادانند .)) از این گونه وقایع که دال بر عطوفت و مهربانی و منطوق دین مبین اسلام است در تاریخ اسلام بی شمار است . (برای اطلاعات بیشتر ر.ک به : تاریخ تحلیلی و سیاسی اسلام - علی اکبر حسینی) اما راجع به پرسش دوم که آیا غربیها از اسلام و مسلمانان پذیرش فرهنگ و علم داشته اند یا خیر؟ پاسخ بسیار روشن است ، چه از نظر علوم انسانی و اخلاقی و چه علوم تجربی آنان تاثیرپذیری فراوانی از اسلام داشته اند، به عنوان مثال کشف مسیله گردش خون که به اسم هاروی انگلیسی ثبت گردیده مربوط به مسلمانان است ، زیرا ابن نفیس متولد ۱۲۱۰ میلادی اولین کسی بود که اندیشه گردش خون را پرورد او این اندیشه را چهارصد سال قبل از هاروی انگلیسی و بیش از سیصد سال قبل از زروت اسپانیایی اثبات کرده بود مردی که درباره او گفته می شود روی زمین نظیر نداشت و از ابن سینا گذشته دیگر هم طراز او نیامد)) از نظر آداب اجتماعی و بهداشتی نیز غرب قبل از اسلام چندان نمودی نداشت. برای اطلاع بیشتر ر.ک به : فرهنگ اسلام در اروپا، دکتر زیگرید هونکه - ترجمه مرتضی رهبانی. اما پاسخ پرسش سوم که با وجود این همه درخشانی در تعالیم اسلامی چرا در گذشته اسلام کمتر در غرب گسترش پیدا کرد . به نظر ما باید گفت اسلام که از مشرق زمین متولد شد روز

به روز گسترش یافت و به سمت جنوب و شمال و غرب عالم پیش رفت ولی در آنجا ظهور اسلام مصادف با قرون وسطای غرب و دیکتاتوری دینی مسیحی در مغرب زمین (سال ۶۰۰ میلادی به بعد) بود و مردم تحت دیکتاتوری دینی کشیشان و راههای خشک مغز بودند، آن سخت گیری و فشار و اختناق و از آن بدتر تحریف و بد جلوه دادن عمدی اسلام مانع از ورود فرهنگ و دستورات و تعالیم اسلام به غرب شد گرچه هر جا روزه ای باز شد موجب مسلمان شدن عده زیادی می گشت و بسیاری از بازرگانان و جهان گردان غرب توانستند از این آیین اطلاع یافته و مسلمان شوند ولی با این وجود گسترش و نفوذ عمومی و همه جانبه ممکن نبود، از طرفی آن سخت گیریهای قرون وسطای مسیحیت ، مردم را از دین آزرده و گریزان کرده بود به مشکلی که در قرن ۱۶ میلادی منجر به انقلاب علیه حضور دین در جامعه (رنسانس) گردید البته به چند عامل مهم دیگر هم باید، اشاره کرد : الف) فاصله گرفتن خود مسلمانان از اسلام اصیل و نفوذ خرافات در عقاید مسلمین و حرکت فضایل اخلاقی و رسوخ اوصاف رذیله در میان اقشار مسلمین است. ب) فرقه گرایی و تفرقه و جدایی میان مسلمین ج) فساد تدریجی حکام و فاصله گرفتن آنها از دین د) تبلیغات و دشمنی حکام غربی با اسلام ، غرب از همان زمانی که دولت اسلام در اندلس و نواحی جنوبی اروپا تاسیس شد به دشمنی با اسلام و مسلمین برخاست و به طرز وحشیانه ای

تشکیلات اسلامی را در هم کوبید. در جنگ های صلیبی نیز تهاجمات وسیعی را بر علیه مسلمانان ترتیب داد و پس از آن غرب که از اقتدار دولت عثمانی به شدت متوحش شده بود با ایجاد دسیسه ها و ترتیب دادن توطیه هایی به تجزیه این دولت قدرتمند پرداخت و موجبات فروپاشی آن را فراهم ساخت و پس از آن به منظور بدست آوردن مواد خام برای کارخانجات صنعتی و تامین بازار محصولات خود به سرزمین های غنی و سرشار اسلامی چشم دوخت که در اولین قدم چون نیروهای معنوی و قدرت های مذهبی را در راه خود می دید برای کوبیدن آنها تهاجم فرهنگی وسیعی را بر علیه این سرزمین ها ترتیب داد و فرهنگ فساد و فحشا توسط ایادی استعمار و استکبار در بین ملت های مسلمان ترویج گردید. فرهنگ مصرف زدگی روز به روز همت های مصمم را در مرداب وابستگی فرو برد، سلطه سیاسی استکبار بوسیله حکومت های دست نشانده و خودکامه در نقاط مسلمان نشین تثبیت گردید و بدین گونه استعمارگران سرزمینهای مسلمان را قطعه قطعه کرده و در تمام ابعاد، بر آنها سلطه یافتند و چون مردمان این نواحی با عقیده مذهبی پیوندی ناگسستنی داشتند... از طریق دیگری وارد شدند و آن این که جنبه های ظاهری و تشریفاتی مذهبی را حفظ کردند و تعالیم اساسی را که موجودیت دین بدان وابسته است از دین گرفتند و بین مسایل سیاسی و اجتماعی از یک سو و مذهب از سوی دیگر انفکاک ایجاد کردند... و دروازه های خود را به سوی مهاجمین غربی گشودند و تسلیم فرهنگ غرب شدند.

بعضی از احکام شرعی نشان از خشونت اسلام دارد مثل اینکه اگر کسی دزدی کرد دستش بریده شود و یا در مواردی حد بر متخلف جاری شود چرا اسلام این افراد را با مهر و عطفوت به سوی خود جلب نمی کند بلکه با خشم و غضب از خود می راند؟

پرسش

بعضی از احکام شرعی نشان از خشونت اسلام دارد

مثل اینکه اگر کسی دزدی کرد دستش بریده شود و یا در مواردی حد برمتخلف جاری شود چرا اسلام این افراد را با مهر و عطف به سوی خود جلب نمی کند بلکه با خشم و غضب از خود می راند؟

پاسخ

ابتدا توضیح یک بحث تربیتی لازم است آیا در امر تربیت تشویق و تنبیه هر دو ضرورت دارد ، یا تشویق به تنهایی تأمین کننده مقصود است ؟ برای اثبات ضرورت تنبیه در کنار تشویق مناسب است به آیات طبیعی و به موجودات که در کنار قوه جذب و بر آوردن نیازها ، یک سیستم دفاعی دارند که در مقابل آسیب ها مصون بمانند اشاره کنیم انسان نیز چنین است ، هم خشم دارد و هم شهوت . آیا خشمی که در انسان وجود دارد مضر است ؟ خیر . خشم برای حفظ منافع و دفاع در مخاطرات و جلوگیری از صدمات است . جمال و جلال بدون هم معنی ندارند . جمال به معنی زیبایی نیز درجایی است که نقص و عیب وجود نداشته باشد . این دو ، دو چهره از یک حقیقتند .

لذا در وجود خود می بینیم شهوت که برای جذب منافع است مجهز به نیرویی است که موانع را کنار می زند . و این در حیوانات و گیاهان نیز مطابق با حکمت و خلقت هر موجود است .

عدم درک جایگاه خشم از ضعف معرفت ماست . حضرت امام در اربعین حدیث به بیان این دو جنبه به تفصیل پرداخته اند تن دادن به ظلم و حفظ عائله و حفظ نظام و کشور همه در گرو قوه غضبیه است بسیاری از ردائل اخلاقی به خاطر قوه غضبیه است . ۱ [مطلب از چند صورت خالی نیست یا باید بگوئیم دزدی مجازات ندارد ، از باب اینکه مسئله مهمی نیست ، هر کس دزدی کرد نباید کاری بکارش داشت و احیاناً اگر مجازات می شود آنچنان ملایم باشد که

بار دیگر تشویق شود و تکرار کند ، و یا باید بگوئیم دزد را نباید مجازات کرد. بلکه تربیت کرد و نجات داد ، این سخن خیلی فریبنده و عوام پسند است اما سخن در این نیست که یا تربیت یا مجازات ، سخن در این است که آنجا که

تربیت مثبت و ملایم مؤثر نشد چه باید کرد؟ آیا مجازات خود آخرین دوی تربیت نیست و یا باید بگوئیم که بریدن انگشت دزد خشونت است و باید به کمتر از آن مثلاً چند ضربه شلاق قناعت کرد . جواب این است . ملاک خشونت و ملایمت چیست ؟ دزدی ضرر به امانت است ، ضربه به ناموس اجتماع است ، دائماً می بینیم و می خوانیم که خود دزدی احیاناً منجر به کشتن ها و کشته شدن ها و دست و پاشکستن ها و ناقص الخلقه شدن ها می شود . باید دید چه مجازاتی قادر است که نقش آخرین دوا را بازی کند ، تجربه نشان داده است که در جاهائی که این مجازات اجرا نمی شود صدها و هزارها دزدی می شود و خانمان هایی سقوط می کند و آدم هایی کشته می شوند و آدمهای دیگری ناقص العضو می گردند ، اما آن جا که این قانون اجرا می شود با بریدن انگشتان یک دزد بکلی باب دزدی با همه تبعات و آثار قهریش از بین می رود ، بریدن انگشتان خیانت یک خائن خشونت نیست بلکه جلوگیری از خشونت است . جلوگیری از یک سلسله خشونتهای صدرجه سختتر است . البته این نکته باید ناگفته نماند که از نظر اسلام قوانین جزائی آنگاه اجرا می شود که قبلاً صریحاً اعلام شده باشد . نکته دیگر اینکه از نظر اسلام مجازات آخرین دوا و آخرین عامل تربیتی اجتماع است . [۱ سیستم دفاعی

موجود در بدن ، در جامعه نیز دقیقاً وجود دارد . اگر بخواهیم که نیکوکاری رواج یابد باید خلافکاران به مجازات خود برسند و نیکوکاران تشویق شوند نبودن یکی از این دو ، جامعه را متضرر می کند. انبیاء نیز برای هدایت خلق به این دو سلاح مجهز بودند. همچنانکه برای حفظ تعادل و توازن در پرواز استفاده از هر دو بال نیاز است . پیامبران با هر دو صفت بشیر و نذیر آمده اند و تعالیم قرآن بر این مبنا پایه گذاری شده است . بنابراین اگر کسی بخواهد جنبه خشم یا تنبیه و انذار را نادیده بگیرد این ناشی از عدم درک صحیح او از جایگاه این قوه است . ذکر مثالی در اینجا مناسب به نظر می رسد . فردی دچار بیماری سرطان است و این بیماری هنوز پیشرفت نکرده و مابه راحتی اینجا قضاوت می کنیم که اگر جلوگیری از سرایت بیماری به دیگر اعضای بدن به بردن عضو آلوده متوقف است آن عضو را باید قطع کرد . این بردن در حقیقت نه تنها به معنای خشونت نیست بلکه عین رحمت است . زیرا باعث حفظ حیات و زندگی آن فرد می شود . حال اگر این مثال را به جامعه تعمیم و تطبیق بدهیم درمی یابیم که جامعه نیز مانند بدن انسان از اعضای تشکیل شده است . و وقتی معلوم می شود که آثار دزدی کردن در جامعه بر حسب آمار غیر قابل انکاری موجب کشتار، درگیریها و صدمات مالی و جانی فراوان می شود . درمی یابیم که برای جلوگیری از سرایت این آلودگی به دیگر اعضای جامعه و سلامت جامعه باید دست دزد را قطع کرد . در آیه " وفي القصاص حیاة یا اولی الباب " آمده است که در قصاص کردن حیات و زندگی است ، به چه دلیل ؟ چون

افراد که می بینند که هر صدمه ای بزنند آن صدمه را خواهند خورد و به این قانون یقین پیدا کنند این کار را نخواهند کرد و این درمان قطعی است بنابراین اگر یقین کنند که کور کردن چشم دیگری یعنی کور کردن چشم خود و شکستن دندان دیگری مساوی با شکستن دندان خود است این درمان قطعی است و او از این کار باز داشته می شود . اما اگر بدانند که می تواند با دادن مبلغی غائله را ختم کند هرزه گی پیدا می کند و اگر جلوی او گرفته نشود ، هم باعث می شود خودش روز به روز بیشتر در منجلاب فساد و بدبختی فرورفته و دنیا و آخرت خود را تباه نماید و هم موجب آزار و اذیت و توضیع حقوق دیگران می شود.

در این موارد هم به صلاح خود فرد و هم به صلاح جامعه است که او را گوشمالی داده و تنبیه کنند تا از فساد و تباهکاری باز ایستاده و به مسیر خیر و صلاح باز گردد ، یعنی باطن این تنبیه رحمت است و هم از انحراف و سقوط بیشتر خود او جلوگیری می کند و هم مانع انتقال فساد او به دیگران می شود .

البته ظاهر تنبیه ، چه جریمه مالی باشد ، و چه شلاق ، چه زندان و یا اعدام و سایر موارد ، به هر حال موجب ناراحتی فرد و اسباب زحمت او می شود و طبعاً کسی از آن خوشش نمی آید . به هر حال اسلام می گوید در شرایط خاصی رفتار شما باید خشونت آمیز بوده و دافعه داشته باشد و جاذبه در همه جا مطلوب نیست و توصیه نمی شود . [۲

در جامعه اسلامی ما اگر کسی آمار را کنار هم بگذارد مشاهده می کند که آمار قطع کردن دست دزد برای حفظ سلامت جامعه در مقابل

کشتارها و صدمات مالی و جانی ناشی از دزدی بسیار ناچیز است و در حقیقت بریدن دست دزد عملی است برای جلوگیری از تسری این بیماری و حفظ سلامت جامعه .

جنبه دیگری که قابل طرح است تعبد به احکام قرآن کریم است . خداوند احکامی را که در قرآن مطرح کرده رعایت مصالحی را در آن احکام کرده است اگر چه این مصالح به عقل و فکر ما نرسد . آیا واقعاً به قرآن ایمان داریم یا به اعلامیه حقوق بشر ؟ [۳] ما باید تکلیفمان را روشن کنیم که آیا پیرو قرآن هستیم یا اعلامیه حقوق بشر ؟ ما باید هر آن چه را در قرآن است بپذیریم ، نه فقط مواردی از آن را که با اعلامیه جهانی حقوق بشر موافق است ، و آیه قطع دست دزد و تازیانه زدن زناکار و اعدام قاتل ، در قرآن آمده ، پس علی‌رغم اعلامیه جهانی حقوق بشر باید آن را بپذیریم . اگر آیه

" ادع الی سبیل ربك بالحكمه والموعظه الحسنه " در قرآن هست ، آیه " وقاتلوهم حتی لا تكون فتنه " (و با آنان بجنگید تا فتنه ای بر جای نماند) نیز در قرآن آمده و ما باید به هر دو عمل کنیم . اگر کسی خدا را به " ارحم الراحمین " می شناسد ، باید به " شدید العقابی " هم بشناسد . نمی شود آن جا که قرآن می گوید خدا ارحم الراحمین است بگوئیم روی چشم ، اما آن جا که می گوید شدید العقاب است ، بگوئیم این خشونت است و قبول نداریم . خداوند ، هم " ارحم الراحمین فی موضع العفو والرحمه " است و هم " اشد المعاقبین فی موضع النکال والنقمه " است [۳

[۴] مرحوم امام وقتی می فرمودند : نترسید از این که شمارا به خشونت

و تحجر متهم کنند، اشاره به چنین مواردی داشتند. اسلامی که ما می خواهیم مردم را به آن دعوت کنیم یک مجموعه است که همه آن باهم است و از جمله آنها همین مجازات هایی است که اعلامیه حقوق بشر آنها رانفی کرده و ما نمی توانیم مردم را به ده آیه یا صد آیه یا شش هزار آیه منهای یک آیه از قرآن دعوت کنیم. [۴

لطفاً نظر اسلام را در مورد ترور بنویسید؟ اگر اسلام آن را رد می کند آیا کار شهید نواب صفوی و افراد مثل او اشتباه بوده است؟

پرسش

لطفاً نظر اسلام را در مورد ترور بنویسید؟ اگر اسلام آن را رد می کند آیا کار شهید نواب صفوی و افراد مثل او اشتباه بوده است؟

پاسخ

بهتر است ابتدا تعریفی از ترور داشته باشیم. ترور به معنی وحشت و ترس زیاد است و اصطلاحاً به حالت وحشت فوق العاده ای اطلاق می شود که ناشی از دست زدن به خشونت و قتل و خونریزی است. (۱) اول بار در سال ۱۹۷۶م فرهنگستان علوم فرانسه تروریسم را نظام یا رژیم وحشت معنا کرد. ستاد مشترک ارتش و وزارت دفاع آمریکا در تعریف تروریسم از واژه "کاربرد منظم خشونت غیرقانونی یا تهدید به کاربرد آن" استفاده کرده است (۲) که نکته قابل توجهی است. عمده‌تاً برای مخالفان یک رژیم واژه تروریسم بکار می رود، درحالیکه مخالفان ترجیح می دهند به آنها انقلابی، نهضت مقاومت و یا پارتیزان گفته شود. حال سؤال اینجاست که راه و معیار تمایز مبارز راه آزادی و حقیقت از تروریست چیست؟ می توانیم به معیارهای زیر توجه کنیم:

۱. انقلابیون یا مبارزان راه آزادی با نظام و حاکمیت ظالمانه می جنگند.

۲. تروریستها با رژیمهای خودکامه هم پیمانند.

۳. در مورد دیدگاه اسلام معیار دیگری نیز وجود دارد و آن مبارزه در راه حق برای محو نابودی طاغوت، استقرار حاکمیت دین و جلوگیری از خطر آشکار نسبت به اسلام می باشد. رهبر فرزانه انقلاب با توجه دادن به واژه "خشونت قانونی و غیرقانونی" مرز هر نوع اعمال خشونت را تعیین فرمودند. اگر به تاریخ بنگریم مشاهده می کنیم که اصولاً بین ترور شخصیت‌هایی نظیر کندی از سویی و گاندی و علامه محمد باقر حکیم از سوی دیگر تفاوتی

آشکار وجود دارد و نمی توان تمام اینها را که همگی اعمالی قبیح هستند در یک سطح بررسی کرد.

اما به سؤال شما که می رسیم، موضوع تفاوتی اساسی می یابد. فراموش نکنیم که حضرت امام (رسماً و در قالب یک فتوا، خواستار قتل سلمان رشدی شدند. به تعبیر دیگر در جبهه اسلام اینگونه اقدامات منحصراً پس از فتوی و نظر مجتهد جامع الشرایط که معیار آن در بالا ذکر گردید صورت می گیرد و دستور چنین قتلی در متن دین وجود دارد. و اگر به تاریخ مراجعه کنیم رسول ا... (نیز در چندین مورد فرمان

تعقیب و قتل عده ای را صادر فرمودند. شخصیتی را که شما مثال زده اید از بنیانگذاران جمعیت فدائیان اسلام است و یاران او به همراه عده ای دیگر بعد از شهادت ایشان (یعنی شهید نواب صفوی) اقدام به تشکیل هیأت مؤتلفه اسلامی نمودند. اقدامهای انقلابی که این دو گروه انجام می دادند بعد از اعلام فرد مذکور بعنوان "مفسد فی الارض" که در اسلام مهدورالدم می باشد، صورت می گرفت از جمله این افراد می توان به بازوی شهید نواب صفوی و پیشکسوت انقلاب، شهید عراقی اشاره نمود. از اقدامات او می توان به مأموریت در اعلام انقلابی هژیر، مأموریت برای ترور شاه و ترور یا اعلام انقلابی رزم آرا اشاره کرد. این مجاهد، مدیر داخلی بیت امام (در نوفل لوشاتو بود و امام راجع به ایشان می فرماید: "من ایشان را حدود ۲۰ سال است که می شناسم. حاج مهدی عراقی برادر و فرزند خوب و عزیز من بود." (۴) یا در مورد اقدام انقلابی حسنعلی منصور، توسط شهید

اندرزگو و سایر دوستان ایشان، در کمیته مرکزی و پس از اخذ فتوی از آیت ا... میلانی به قتل او که طراح لایحه کاپیتولاسیون و مجری سیاستهای غرب بود، تصمیم گرفته شد. (۵) نمونه بارز تعهد مبارزان مسلمان در این مورد؛ سفر شهید بروجردی از ایران به عراق و فروش اموالش برای تهیه خرج سفر برای دریافت فتوا از امام خمینی (در مورد بمب گذاری در ارتش است).

پس به عنوان جمعبندی می توان گفت : خون انسانها حرمت دارد، اما زمانی که بدلیلی طبق قانون اسلام مانند ارتداد، افساد فی الارض و یا کافر حربی بودن، فتوایی مبنی بر قتل فرد مورد نظر صادر گردد، یکی از راههای اجرای حد شرعی تعقیب و اقدام به قتل وی است و این موضوع در سیره رسول ا... (سابقه داشته است و در عصر حاضر نیز جواز انجام عملیات استشهادی با نظر مراجع تقلید نمونه آن می باشد و مسؤولین سیاست خارجی ایران نیز خواستار تفکیک ترور از این موضوع، با عنوان دفاع مشروع می باشند.

منابع و مأخذ :

۱. فرهنگ علوم سیاسی، علی آقا بخشی، ص ۵۸۳

۲. فرهنگ سیاسی، غلامرضا علی بابایی، ص ۱۸۸ و ۱۸۹

۳. فرهنگ علوم سیاسی، علی آقا بخشی، ص ۵۸۴

۴. یاران امام بروایت اسناد ساواک، کتاب دوازدهم، ص ۱۱ به بعد

همان، کتاب هشتم، ص ۱۴ به بعد

برای برقراری عدالت، خشونت لازم است، ولی فکر میکنم تساهل و تسامح نیز لازم باشد؛ لطفاً بگویید رعایت تساهل تا چه حدی مجاز است؟

پرسش

برای برقراری عدالت، خشونت لازم است، ولی فکر میکنم تساهل و تسامح نیز لازم باشد؛ لطفاً بگویید رعایت تساهل تا چه حدی مجاز است؟

پاسخ

در اجرای قانون، برای برقراری عدالت، خشونت ناپسند نیست، بلکه باید گفت خشونت نیست. این که به مجرمی که حریم جامعه را شکسته، با سستی و سهل انگاری برخورد شود، نه تنها رحمت نیست، بلکه ظلم به افراد جامعه است.

نکته مهمی که باید توجه داشت، این است که در دین مبین اسلام، برای اثبات جرم و حدّ، سختگیری شده است و حتی با کوچکترین شبهه‌های، حد از انسان ساقط میشود. فرهنگ جامعه، باید به سمت و سوی حرکت کند که مجرم نشان دادن دیگران، به محض مشاهده کوچکترین چیزی، حذف شود و اساس تعامل اجتماعی، حسن ظن و خوش بینی باشد. حتی دستور اسلام به قضات محاکم این است که حدّ، با شبهه از بین می‌رود. ("درؤ الحدود با شبهات" (میزان الحکمه، ج ۲، ص ۳۰۶). پیامبر گرامی اسلام می‌فرماید: "ادفعوا الحدود عن عباد الله ما وجدتم له مدفعا" (همان، ص ۳۰۵).

اگر راه و محملی یافتید، حد را از بندگان خدا دفع نمایید."

این جا، جای آسانگیری است، جرم انگاری باید محدود بوده و برخورد با دیگران با دید خوش بینانه باشد. زمانی که امکان تبرئه وجود دارد، کنکاش و سختگیری لازم نیست.

با همه این احوال، اگر حدّی ثابت شد و جرمی، با راههای قانونی به اثبات رسید، بعد از ثابت شدن جای سستی و کوتاهی نیست و باید حد و قانون الهی اجرا شود، تا جامعه به رشد و تعالی برسد. حفاظت از حرمت جامعه و حریم قانون، نکته‌ای است

که به هیچ وجه نباید مغفول بماند.

صلاح و سعادت یک جامعه، در گرو اجرای قانون است؛ پیامبر اکرم میفرماید: کسی به سعادت نمیرسد، مگر با اجرای حدود و به شقاوت مبتلا نمیگردد، مگر با سهل انگاری و تزییع حدود. (همان، ص ۳۰۷)

اجرای قانون به هیچ وجه و تحت هیچ شرایطی؛ نباید تعطیل شود و تحت الشعاع مسائل دیگری قرار گیرد.

در سیره رسول اکرم آمده است: زنی از قوم با موقعیتی، دزدی کرده بود، بعد از اثبات جرم، پیامبر ۶ امر فرمود قانون الهی، در حق او جاری شود، برخی گفتند: یا رسول الله! فلانی دارای قبیله با نفوذی است، در اجرای حد تأملی بفرمایید، فرمود: علت هلاکت بنی اسرائیل این بود که بر ضعیفان، قانون را اجرا میکردند، و نسبت به اشراف تعلل میورزیدند؛ آن گاه حد را بر آن زن جاری نمود. (همان).

لذا، آسانگیری در اثبات جرم است که حتی مولا علیدر برخی موارد راه تبرئه را به متهم میآموخت، اما آن گاه که وقوع جرمی ثابت شد، جای دقت و پیگیری است، نه سهل انگاری و سستی. دقت در اجرای حدود و قانون، برای تعالی و رشد جامعه، بسیار مؤثر است، تا آن جا که پیامبر اکرم فرمود: "اقامه حد من حدود الله خیر من مطر اربعین ليله فی بلاد الله؛" (همان، ص ۳۰۶). اجرای یک حد، بهتر از باران چهل روزه است."

پس نتیجه میگیریم که دقت در اجرای حد و جلوگیری از تزییع آن، خشونت نیست.

در پایان، تذکر این نکته لازم است که تساهل و تسامح مطرح شده در ادبیات کنونی جامعه، که به معنای کوتاه آمدن و معامله و مصالحه کردن است،

به هیچ وجه پسندیده نیست، نه در بخش اول که اثبات جرم است (یعنی در اثبات جرم، آسانگیری با معامله کردن فرق میکند) و نه در بخش دوم که اجرای حد است؛ لذا تساهل و تسامح، مطلوب نیست، بلکه آن چه که مطلوب است، سهلگیری است. اسلام، دین سهل و آسان است، نه دین تساهل و معامله و ساخت و پاخت.

الف آیا ترور به طور کلی در اسلام مردود است یا با اجازه مراجع تقلید مجاز می باشد؟ ب درباره ترور ابوالاسوه عنسی و حسنعلی منصور، که اولی پیامبر دروغین و دومی به وسیله فدائیان اسلام ترور گردید؛ توضیح دهید که چه مراجعی آن را تأیید کردند؟ در صورت صلاح دید،

پرسش

الف آیا ترور به طور کلی در اسلام مردود است یا با اجازه مراجع تقلید مجاز می باشد؟ ب درباره ترور ابوالاسوه عنسی و حسنعلی منصور، که اولی پیامبر دروغین و دومی به وسیله فدائیان اسلام ترور گردید؛ توضیح دهید که چه مراجعی آن را تأیید کردند؟ در صورت صلاح دید، در این باره منبعی معرفی نمایید.

پاسخ

۱. از آیاتی مانند مائده ۳۳ استفاده می شود که دین مقدس اسلام با پدیده تروریسم مخالف است (آیت الله مکارم شیرازی و دیگران ج ۴، ص ۳۵۸۳۶۲، دارالکتب الاسلامیه)

۲. با وجود چنین موضعی از قرآن کریم روایاتی از معصومین وجود دارد که حاکی از جواز قتل دشنام دهنده پیامبر و جانشینان او است " ... عن الرضا ۷ عن آبائه قال قال رسول الله ۶: من سب نبياً من الانبياء فقتلوه و من سب وصياً فقد سب نبياً؛ پیامبر بزرگوار اسلام فرمود: کسی که پیامبری از پیامبران الهی را دشنام دهد، او را بکشید و کسی که اوصیا و جانشینان پیامبر ۹ را دشنام دهد، در حکم دشنام دهنده پیامبر است " (بحار الانوار، ج ۷۹، ص ۲۲۱، المكتبه الاسلامیه)

کشتن مزبور، به کسب اجازه از مراجع تقلید نیازی ندارد؛ البته قاتل باید ادعای خود مبنی بر سب و دشنام معصومین از سوی مقتول را ثابت کند.

۳. در سایر موارد، ترور و کشتن اشخاص به دلیل تضعیف مبانی اعتقادی به کسب اجازه از سوی مراجع تقلید نیازمند است به همین جهت ترور اشخاص مانند احمد کسروی و حسنعلی منصور، به وسیله فدائیان اسلام از همین راه صورت گرفته است یعنی مراجع مشهور تقلید آن زمان از قبیل آیت الله حکیم و... مبنای فقهی چنین مطلبی آن

است که احکام الهی باید اجرا گردند؛ از جمله احکام مزبور، حکم شرعی درباره مرتد، ساب النبی و... می باشد؛ حال شیوه اجرای احکام مزبور، در دو حالت وجود حکومت اسلامی یا نبود آن متفاوت است بدین ترتیب که در صورت وجود حکومت اسلامی یا به اصطلاح فقهی مبسوط الید بودن امام (ولی فقیه، چنان چه به علت ارتداد و مانند آن قتل کسی ضرورت پیدا کند، تصمیم گیری درباره آن مربوط به محاکم اسلامی است اما در فرض نبودن حکومت اسلامی فرد متجاوز، مرتد، ساب النبی و مانند آن در صورتی کشته می شود که از ولی فقیه به طور خاص و در همان مورد اجازه گرفته شود یا به طور عام از سوی ولی فقیه اجازه صادر شده باشد؛ مانند اجازه عام امام به مسلمانان درباره قتل سلمان رشدی

۴. درباره ابوالاسود عنسی توجه به نکات زیر ضروری است

الف وی از قبیله "عنس از منطقه یمن بود که در زمان زندگی پیامبر ادعای نبوت کرد. (ابوالفداء، المختصر فی اخبار البشر، ج ۱، ص ۲۱۸).

وی پس از جمع کردن طرف دارانی حرکت خود را از شهر صنعا آغاز کرد. شهر بن باذان از کارگزاران پیامبر ۹ در یمن با او به مقابله پرداخت در این درگیری اسوه پیروز و شهر بن باذان کشته شد. "اسود از حَضَرَ موت تا طائف و از بحرین و اَحْسَا تا عدن را در مدت سه تا چهار ماه تصرف کرد." (الکامل فی التار...، ابن اثیر، ج ۲، ص ۳۳۷). این در حالی بود که پیامبر اسلام با ارسال نامه هایی او را با نصیحت از شورش بر حذر داشت ولی به دلیل لجاجت وی پیامبر تصمیم

گرفت شورش او را سرکوب کند؛ از این رو، با اعزام نماینده ای نزد گروهی در یمن به نام ابنا، از آن ها خواست که به مبارزه با اسوه پیردازند. سرانجام فیروز بن دیلمی به کشتن اسوه موفق شد. با توجه به آن چه گذشت معلوم می شود که قتل ابوالاسود عسلی به دستور پیامبر ۹ صورت گرفت و روشن است چنین اقدامی از نظر اسلام ترورِ نابه جا تلقی نمی شود و تصمیم های پیامبر ۹، تصمیم منطبق بر اسلام و دین بود.

درباره ابوالاسود عسلی ر.ک جنگ های ارتداد و بحران جانشینی پیامبر، علی غلامی دحقی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، قم ۱۳۸۱.

قرآن در مورد خشونت چه می فرماید؟

پرسش

قرآن در مورد خشونت چه می فرماید؟

پاسخ

قابل توجه است که اولاً: خداوند، صفت مشخصه خود را رحمان معرفی فرموده است "قُلِ ادْعُوا اللَّهَ - أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ - أَيُّمَا مَا تَدْعُوا فَلَهُ ۗ اَلْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ" (اسرا، ۱۱۰) بگو: الله را بخوانید یا رحمان را، هر کدام را بخوانید، [ذات پاکش یکی است و] برای او بهترین نام ها است " دوم این که همواره خداوند را با دو صفت رحمان و رحیم می خوانیم "بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ" سوم این که خداوند می فرماید: "وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ ۚ كُلَّ شَيْءٍ" (اعراف ۱۵۶) و رحمتم همه چیز را فرا گرفته است " رَبِّنَا وَسِعَتْ ۚ كُلَّ شَيْءٍ ۚ وَرَحْمَهُ ۚ وَعِلْمًا ۚ پروردگارا! رحمت و علم تو همه چیز را فرا گرفته است " چهارم این که پیامبر اسلام مهم ترین وظیفه اش رساندن رحمت به مردم جهان است " وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ (انبیاء، ۱۰۷) ما تو را جز برای رحمت جهانیان نفرستادیم "

در عین حال باید دانست که رحمت و عطف گاهی اقتضای قهر و خشونت را نیز دارد، همانند پزشکِ مهربانی که گاه از روی مهربانی چاقوی جراحی را به دست مهربانش می گیرد، تا غده خطرناک و پلید را از بدن بیمار خارج کند. اگر پزشک به بهانه دل سوزی و مهربانی چنین جراحی را صورت ندهد، خیانت به بیمار کرده است این است که در قرآن کریم که نامه رحمت از جانب خدای رحمان و رحیم است و به دست پیامبر رحمت آمده است می خوانیم

۱. "يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ - وَاعْلُظْ عَلَيْهِمْ (تحریم ۹؛ توبه ۷۳) ای پیامبر! با کفار و منافقان پیکار کن و با "غلظت با آنان رفتار کن"؛ "وَاقْتُلُوهُمْ ۚ حَيْثُ تَقَفْتُمُوهُمْ"

(بقره ۱۹۱) هر کجا بر ایشان دست یافتید، آنان را بکشید."

۲. "يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلِ (بقره ۱۷۸) ای کسانی که ایمان آورده اید! درباره کشتگان بر شما [حق قصاص مقرر شده"

۳. "الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةً جَلْدَةً (نور، ۲) به هر زن زناکار و مرد زناکار، صد تازیانه بزنید." و سایر آیات

به هر حال با توجه به آن چه بیان شد، معلوم می شود که قرآن فی الجمله و در موارد خاصی به استفاده از خشونت امر می کند، و "خشونت را در کنار "عطوفت"، برای سلامتی بشر و استمرار روند تکاملی انسان ها، لازم و ضروری می داند.

چرا برخی از عناصر لیبرالی نو، دین را به خشونت و خشونت گری متهم می کنند؟

پرسش

چرا برخی از عناصر لیبرالی نو، دین را به خشونت و خشونت گری متهم می کنند؟

پاسخ

با توجه به آن چه در پاسخ پرسش دوم در رابطه با نگرش خاص اسلام در مورد رحمت و مهر و عطوفت بیان شد، باید از خود آنان پرسید که چرا باید چنین پزشکِ مهربانی متهم به خشونت شود؟! این اتهام یا در اثر جهل و یا تقلید از غریبان است که در گذشته از اسلام ضربه دیده اند و در این عصر نیز، تنها اسلام بود که آنان را رسوا نمود و یا در اثر خیانت به اسلام و قرآن است

چگونه می توان نفی خشونت در جامعه را پذیرفت

پرسش

چگونه می توان نفی خشونت در جامعه را پذیرفت

پاسخ

در دین مقدس اسلام کارها به دو گروه "حق" و "باطل" طبقه بندی می شود؛ یعنی ملاک تشخیص خوبی یک کار و یا قبح و بدی آن حق یا باطل بودن آن کار است و مفروض پرسش شما به گونه و شکل بهتر این است که آن چه ممکن است قابل

پذیرش در جامعه نباشد وجود خشونت در جامعه است نه نفی خشونت یعنی اصل این است که در جامعه خشونت نباشد مگر در موارد استثنایی که با شرایط ویژه ای همراه است توضیح این که برخی از پدیده های حق با ملایمت و نرمی همراهند ولی برخی دیگر قاطعیت استحکام فشار و قوه قهریه پشتوانه آن ها می باشد گرچه ممکن است قاطعیت و استفاده از قوه قهریه به طبع گناهکاران و حق گریزان خوش نیاید ولی ملاک و محور حق بودن است

در جامعه اسلامی باید امنیت و آسایش مردم و مؤمنان فراهم شود و از قانون گریزی و حق ستیزی جلوگیری کرد و خشونت های غیر قانونی و غیر اسلامی باید در سطح جامعه زدوده شده و با آن مقابله کرد و با اجرای حدود و تعزیرات اسلامی با خلافکاران و گناهکاران و متجاوزان به حدود الهی و حقوق مردم با قاطعیت برخورد شود، بی تردید تشریح احکام الهی به خاطر دعوت مردم به قسط و عدل و هدایت جامعه به روش امن و امان و بدور از هرگونه خشونت است تا انسان ها بتوانند به کسب فضائل و نفی رذائل و رسیدن و نزدیک شدن به خداوند متعال پردازند، و از آن جا که احکام الهی به تنهایی در تمام نفوس مؤثر

نمی شود لازم است در کنار آن بشارت و انذار قرار گیرد تا در مردم انگیزه ایجاد شود از طرفی از آن جا که بشارت و انذارهای اخروی برای بازداشتن گروهی از مردم از اعمال خلاف و وادار ساختن به انجام وظایف فردی و اجتماعی و رعایت حقوق مردم کافی نیست لازم است مجازاتهای دنیوی برای کسانی که به حدود الهی و حقوق مردم تجاوز می کنند و حق و عدالت را زیر پا می گذارند، تعیین گردد، تا ضامن اجرای احکام در میان کسانی شود که تربیت کافی دینی و تقوای الهی ندارند و دیگر این که تشریح حدود و دیات در اسلام جنبه پیشگیری از وقوع جرم را دارد به اصطلاح مصلحت و حکمت در انشأ آن ها می باشد، زیرا همین که روشن شود که قاتل مجازات و قصاص خواهد شد و سارق به جزای عمل خود خواهد رسید و... به طور طبیعی از ارتکاب جرم به صورت محسوسی کاسته می شود و ممکن است مدت ها بگذرد و موارد اجرای حدود اسلامی بسیار اندک و ناچیز باشد پس حدود و دیات اسلامی در واقع بیشتر نقش بازدارنده و پیشگیرانه دارند.

خداوند متعال درباره یکی از حقوق اجتماعی که ظاهری سخت و قهری دارد می فرماید: "يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلَى (بقره ۱۷۸) ای کسانی که ایمان آورده اید! درباره کشتگان بر شما [حق قصاص مقرر شده است .

بنابراین حکم قصاص در واقع قاطعیت و فشار قهری است برای جلوگیری از حرکت های خشونت آمیز و خشن در جامعه "و لَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيٰوةٌ يَاۤأُولِي ۤالْاَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ يَتَّقُوْنَ (بقره ۱۷۹) و برای شما در قصاص حیات و زندگی

است ای صاحبان خرد، تا شما تقوی پیشه کنید." (ر. ک تفسیر نمونه آیه الله مکارم شیرازی و دیگران ج ۱، ص ۶۰۳ ۶۱۲؛ دارالکتب الاسلامیه تهران)

مسأله «آیات شیطانی» و «افسانه غرائق» چیست؟

پرسش

مسأله «آیات شیطانی» و «افسانه غرائق» چیست؟

پاسخ

نگارش انتشار کتاب موهن «آیات شیطانی» در سال های اخیر، یکی از حلقه های مهم رویارویی قدرت های استکباری غرب با اسلام و مسلمانان به شمار می آید. غرب به پندار خام خود، چنین می انگاشت که این بار در صحنه هجومی گسترده و مؤثر و در قالبی به ظاهر فرهنگی، باورها و اعتقادات مسلمانان را هدف قرار داده و سنگ بنای فرهنگ و تمدن اسلامی را سست کرده است و برای دوره ای طولانی، مسلمانان را در چنبره انفعال و سر درگمی فرو خواهد برد و نهضت بیدارگرانه و حماسی تجدید حیات اسلامی را که با سرعتی چشمگیر و غافلگیرکننده در حال پیشروی تا اعماق قلوب همه جویندگان حقیقت و انسانیت در سر تا سر عالم بود، به شکست و اضمحلال خواهد کشید؛ غافل از آن که: «و مکروا و مکر الله و الله خیر الماکرین {۱} و یریدون لیطفنوا نور الله بافواهمم و الله متم نوره و لو کره الکافرون». {۲} نور خدا را با دهانشان خاموش کنند و البته خدا نور خود را هر چند کافران خوش ندارند بر همه ادیان عالم غالب گرداند/

در تاریخ ۱۳۶۷/۶/۱۴ ۱۹۸۸/۹/۵ انتشارات او وایکنگز پنگوئن که متکلف به یک یهودی است، در بریتانیا، کتاب آیات شیطانی، نوشته سلمان رشدی را منتشر ساخت. زمان درازی نگذشت که محافل اسلامی در لندن، چند تن از مهاجران مسلمان را واداشتند تا با ناشر تماس بگیرند و از او بخواهند که پخش کتاب را متوقف کند؛ زیرا در آن به مسلمانان اهانت شده بود؛ ولی ناشر یاد شده با قاطعیت، درخواست آنان را رد کرد. این مهاجران شروع به راه اندازی

راهپیمایی‌ها و تظاهراتی کردند که کتاب و نویسنده آن را محکوم می‌کرد. در «براد فورد»، عده‌ای از تظاهرکنندگان، تعدادی از نسخه‌های کتاب را به آتش کشیدند تا خشم خود را نشان دهند/

پیرو دستور امام خمینی دولت جمهوری اسلامی ایران روز چهارشنبه ۲۶ بهمن ماه را عزای عمومی اعلام کرد. مراجع تقلید نیز درس‌های خود را در حوزه علمیه قم و مشهد تعطیل کردند/

متن فتوای امام خمینی (ره) چنین بود:

بسم الله الرحمن الرحيم

انا لله و انا اليه راجعون

به اطلاع مسلمانان غیور سراسر جهان می‌رسانم، مؤلف کتاب آیات شیطانی که علیه اسلام و پیامبر (ص) و قرآن، تنظیم و چاپ و منتشر شده است، همچنین ناشرین مطلع از محتوای آن، محکوم به اعدام می‌باشند. از مسلمانان غیور می‌خواهم تا در هر نقطه که آنان را یافتند، سریعاً آن‌ها را اعدام نمایند تا دیگر کسی جرأت نکند به مقدسات مسلمین توهین نماید و هر کس در این راه کشته شود، شهید است. ان شاء الله. ضمناً اگر کسی دسترسی به مؤلف کتاب دارد، ولی خود قدرت اعدام آن را ندارد، او را به مردم معرفی نماید تا به جزای اعمالش برسد/

والسلام علیکم و رحم الله

روح الله الموسوی الخمینی ۲۵ / ۱۱ / ۱۳۶۷

فتوای تاریخی امام (ره) بازتاب بسیار گسترده و شگفتی در دنیا، برجای گذاشت. از سویی، افزون بر مسلمانان سراسر جهان، بسیاری از علمای مسلمان در همه کشورها از این فتوا حمایت کرده، به تبیین مبانی فقهی و حقوقی آن پرداختند. {۳} و از سوی دیگر، کشورهای استعمارگر غربی که این فتوا را به مثابه رویارویی جهان اسلام با مبانی فرهنگی

جهان استکباری و سرمایه داری غرب تلقی کرده، به شدت علیه جمهوری اسلامی موضع گرفتند و سفیران خود را از ایران فرا خواندند؛ هر چند بعدها با عقب نشینی آشکاری، مجبور شدند دوباره سفیران خود را به ایران بازگردانند. {۴} شاید بزرگ ترین واکنش مسلمانان اروپا در حمایت از فتوای امام و علیه کتاب مذکور، تظاهرات لندن باشد/

یک رشته تحریم ها در کشورهای اسلامی بر ضد این کتاب آغاز شد. ورود این کتاب به عربستان سعودی، مصر و ایران ممنوع شد. سپس این ممنوعیت، همه کشورهای اسلامی و غیر اسلامی مانند هند و جنوب آفریقا، را در بر گرفت. {۵}

مسلمانان در تاریخ ۱۳۶۷/۱۱/۲۳ برابر با ۱۲ فوریه ۱۹۸۹، در شهر اسلام آباد به تظاهرات پرداختند و به طرف مرکز فرهنگی آمریکا حرکت کردند. این تظاهرات که به برخورد نیروهای انتظامی یا افراد مسلح از درون مرکز فرهنگی آمریکا با تظاهر کنندگان انجامید، باعث شهادت ۶ نفر و مجروح شدن بیش از ۱۰۰ نفر شد.

در تاریخ ۱۳۶۷/۱۱/۲۴ برابر با ۱۳ فوریه ۱۹۸۹ در تظاهرات مسلمانان هند، یک نفر به شهادت رسید. در تاریخ ۱۳۶۷/۱۱/۱۵، برابر با ۱۴ فوریه ۱۹۸۹ فتوای امام خمینی (ره) فتوایی کوبنده درباره کتاب آیات شیطانی و نویسنده اش، صادر کرد.

در روز شنبه، ۱۳۶۸/۳/۲۶ (برابر با ۲۷ ماه مه ۱۹۸۹)، ۲۰۰ هزار نفر از مسلمانان انگلستان علیه کتاب آیات شیطانی دست به تظاهرات زدند. با توجه به این که خبرگزاری ها و رسانه های غربی معمولاً رقم تظاهرات و حضور مسلمانان را در همه جای جهان با حسّت نقل می کنند، ممکن است رقم واقعی، بیش از این باشد، چنان که اعضای «کمیسیون برابری نژادها» معتقدند در این تظاهرات حدود نیم میلیون نفر

درباره سلمان رشدی، مؤلف کتاب آیات شیطانی، همین قدر کافی است بدانیم که وی در سال ۱۹۴۷ م؛ در بمبئی، در یک خانواده مسلمان متولد شده است. او در ۱۳ سالگی به انگلستان مهاجرت کرد و فعلاً مقیم انگلستان است و تابعیت انگلیسی دارد.

کتاب آیات شیطانی، رمانی است در ۵۴۷ صفحه که انتشارات وایکلینگ در سال ۱۹۸۸ م، در انگلستان آن را منتشر کرد. انتشارات وایکلینگ جز گروه انتشاراتی پنگوئن است.

نام این کتاب، اشاره به افسانه و داستان ساختگی «غرائق» دارد. «غرائق»، جمع غرنوق یا غرنیق است. غرنوق به معنای مرغ آبی است که گردن بلندی دارد و سپید یا سیاه‌رنگ است، به معنای جوان سپید زیباروی نیز به کار رفته است. برخی غرنوق را لک لک، بوتیمار (غم خورک) نیز معنا کرده اند. {۶} اعراب جاهلی گمان می داشتند که بت ها، مانند پرندگان، به آسمان عروج می کنند و برای پرستندگان خود شفاعت می نمایند. {۷}

آنان که این افسانه واهی را نقل کرده اند، می گویند: در نخستین سال های بعثت که آزار و اذیت مشرکان نسبت به مسلمانان سخت و طاقت فرسا شده بود و به همین جهت عده ای از مسلمانان به حبشه مهاجرت کرده بودند، {۸} پیامبر(ص) نگران و پر دغدغه بود و انتظار داشت که خداوند آیاتی بر او فرو فرستند که موجب نوعی نزدیکی به قریش شود یا حداقل آیاتی نازل نشود که بر کدورت و دشمنی بیفزاید و به سخت تر شدن محیط زندگانی مسلمانان بینجامد. روزی پیامبر(ص) وعده ای از مسلمانان در یکی از انجمن خانه های قریش دور کعبه نشسته بودند، که پیامبر(ص) این آیات از

سوره نجم را تلاوت کرد: «أفرأيتم اللات والعزى و منا الثالثة الأخرى»؛ {۹} «آیا دیدید لات و عزی را و منات را که سومین آن دو بود؟» پیامبر(ص) بلافاصله بعد از تلاوت آیات فوق، خواند: «تلك الغرائق العلی و أن شفاعتهن سترتجی»؛ «این ها مرغان آبی بلند پروازند که شفاعتشان امید است...». {۱۰} بنا به گفته نقل کنندگان افسانه غرائق، شیطان این جملات را بر زبان پیامبر جاری ساخت. پیامبر سپس باقی آیات را خواند و هنگامی که به آیه سجده رسید، خود پیامبر(ص) و تمام حضار، اعم از مسلمان و مشرک، در برابر بت ها سجده کردند؛ جز ولید که به دلیل پیروی موفق به سجده نشد. غلغله و شادی در مسجد بلند شد و مشرکان گفتند: محمد(ص) خدایان ما را به نیکی یاد کرده است. خبر صلح محمد(ص) با قریش به گوش مهاجران مسلمان حبشه رسید و صلح قریش با محمد(ص) وسیله ای شد تا گروهی از مسلمانان از هجرت گاه خود، باز گردند؛ ولی پس از بازگشت، وضع را دو مرتبه دگرگون شده یافتند. از این روی، وحی بر پیامبر(ص) نازل گردید و او را بار دیگر به پیکار با مشرکان مأمور ساخته، گفت: «این دو جمله را شیطان بر زبان تو جاری ساخته است و من هرگز چنین جمله هایی نگفته بودم!» آیات و ۵۴ - ۵۲ سوره حج نازل گردید/

این بود خلاصه ای از افسانه غرائق، که طبری {۱۱} آن را در تاریخ خود آورده است و خاور شناسان هم با آب و تاب بیش تری نقل کرده اند. دانشمندان مسلمان با توجه به واقعیات تاریخی و ناسازگاری مضمون یاد شده با اصول

مسلم دینی و قرآنی، به نقد و بررسی افسانه یاد شده پرداخته؛ واهی بودن آن را به اثبات رسانیده اند که ما در این جا تنها به نقل خلاصه ای از این نقدها بسنده می کنیم :

۱. افزون بر تعارض این داستان با عصمت پیامبر(ص) که مورد قبول فریقین (شیعه و سنی) است ، این داستان صبر و شکیبایی پیامبر(ص)، یعنی نخستین ویژگی اصلی همه پیامبران در راه هدایت بندگان، را مورد تردید قرار می دهد؛ زیرا می گوید : پیامبر(ص) از سختی و دشواری راه نگران و پر دغدغه شده بود و آرزو می کرد که ای کاش آیاتی نازل شود تا او را با مشرکان آشتی دهد/

۲. این داستان با نص صریح آیاتی که راهیابی هر گونه باطل و تحریفی را در قرآن، نفی می کند، معارض است /

۳. آیات قبل و بعد این جمله های ساختگی ، همگی در طرد و سرزنش خدایان مشرکین است؛ آن گاه چگونه ممکن است در میانه این آیات، آن خدایان دروغین مدح گردند و بنابه فرض مذکور، چگونه ممکن است مشرکان سخن شناس و فصیح و بلیغ عرب متوجه این تعارض نشوند؟

۴. این داستان، با دعوت اساسی و اصلی پیامبر(ص) که مبارزه با هر نوع شرک و بت پرستی است، ناسازگار است. چگونه ممکن است پیامبری که از روز نخست دعوت خویش، همواره با هر نوع شرک و بت پرستی مبارزه کرده است، جملاتی از سوی شیطان بر او القا شود که تأیید بت پرستی است و او خود متوجه نشود؟!

۵. این قصه را تنها کسانی نقل کرده اند که همانند طبری در نقل افسانه های مجعول و اسرائیلیات پروا ندارند؛ حال آن که مورخان و محدثان

معتبری همچون ابن اسحاق (متوفای ۱۵۰) و بخاری (متوفای ۲۵۶) که کتاب های خود را پیش از طبری نوشته اند، هیچ گونه اشاره ای به این داستان جعلی و موهن نکرده اند /

[۱].سوره آل عمران، آیه ۵۴ /

[۲].سوره صف، آیه ۸ /

[۳].ر.ک: آیات شیطانی، ستیز بی پایان میان اسلام و غرب، ص ۲۱۶ - ۱۸۵ /

[۴].ر.ک: فصل پنجم از کتاب نقد توطئه آیات شیطانی با عنوان «سردرگرمی غرب در برابر فتوای امام خمینی» ص ۱۹۱ الی ۱۴۷ /

[۵].آیات شیطانی، ستیز بی پایان میان اسلام و غرب، ص ۱۰۵ - ۱۰۶، ترجمه عباسعلی براتی، (چاپ اول، قم ۱۳۷۲، انتشارات سعید بن جبیر) /

[۶].اسماعیل بن حماد جوهری، الصحاح، ص ۱۵۳۷ /

[۷].ابن الاثیر، النهایه، ج ۳، ص ۳۶۴؛ الطریحی، مجمع البحرین (مکتب المرتضویه)، ج ۵، ص ۲۲۲ /

[۸].سیرت رسول الله، با تصحیحات اصغر مهدوی (انتشارات خوارزمی، تهران، ۱۳۶۰)، ج ۱، ص ۳۱۳ - ۳۱۲ /

[۹].سوره النجم، آیه ۲۰ - ۱۹، ج ۱، ص ۳۴۱ - ۳۴۰ (انتشارات دفتر تبلیغات حوزه علمیه قم، چاپ یازدهم، پاییز ۷۵) /

[۱۰].نقد توطئه آیات شیطانی، ص ۵۴ - ۵۳ /

[۱۱].تاریخ طبری، ج ۲، ص ۷۶ - ۷۵ به نقل از فروغ ابدیت، آیت الله سبحانی /

۷: بعضی از افراد می گویند: مسلمانان و به خصوص شیعیان انسان های فتنه جویی هستند، و در هر جای جهان که جنگ وجدان و تعصب و درگیر هست، مسلمانان در آن نقش دارند (مانند فلسطین، بوسنی، افغانستان و...) نیز می گویند: مسلمانان خیلی از خود راضی و خودبرترین هستند و

پرسش

۷: بعضی از افراد می گویند: مسلمانان و به خصوص شیعیان انسان های فتنه جویی هستند، و در هر جای جهان که جنگ وجدان و تعصب و درگیر هست، مسلمانان در آن نقش دارند (مانند فلسطین، بوسنی، افغانستان و...) نیز می گویند: مسلمانان خیلی از خود راضی و خودبرترین هستند و

کارهای خود را صحیح و کارهای دیگران را غلط می دانند!

اگر چنین است، پس چرا مسلمانان از همه دنیا عقب ترند؟

پاسخ

متأسفانه یکی از تبلیغات نظام استکباری غرب بر ضد مسلمانان این است که می گویند آنان خشونت طلبند.

در بیشتر موارد در تبلیغات رسانه ای غرب به همراه نام اسلام، کلمه تروریسم را می آورند، در حالی که کاملاً برعکس است. یک بار نگاه به اسم هایی کنیم که در سؤال آمد: فلسطین، بوسنی، افغانستان و... آیا این ها کشورهای اسلامی نیست؟ پس غربی ها و آمریکایی ها در آن جا چه می کنند؟! آیا این مسلمانان نیستند که در کشورهای خود کشته می شوند؟ آیا مسلمانان بوسنی نبودند که در سرزمین خود کشته می شدند؟ آیا عراقی ها در آمریکا و اروپا هر روز کشته می دهند، یا در عراق؟ "نوآم چامسکی" منتقد آمریکایی می گوید: طوری از تروریسم اسلامی و دشمن سخن می گویند که گویا ناوگان کشورهای اسلامی، قاره آمریکا را محاصره کرده است، اما نه، این ناوگان آمریکا است که در خلیج فارس و در قلب کشورهای اسلامی لنگر انداخته است. آیا این فلسطین است که در اشغال است، یا آمریکا و اروپا؟ این مسلمانان هستند که هر روز کشته می شوند، فقط به این خاطر که می گویند می خواهیم خانه خود را داشته باشیم. جالب است که با همه این تبلیغات مسموم، آمار روی آوری به اسلام در

غرب بالاترین آمار را دارد، چون امروز بسیاری از انسان ها به دنبال واقعیات هستند، نه تبلیغات.

با نگاهی به تاریخ معاصر و تاریخ جهان بعد از رنسانس این ادعا به راحتی ثابت می شود که اولاً: مسلمانان در طول تاریخ روحیه ستم ستیزی داشتند که در پهنه زمانی از دین و ارزش های دین و کشورهای خود دفاع می کردند. این خشونت نیست، بلکه به معنای اعتقاد راسخ مسلمانان به دین است.

ثانیاً: اگر جهان امروز با خشونت مواجه است، این مسلمانان نیستند که به خشونت گرایش پیدا کردند، بلکه این بانیان جنگ های صلیبی بودند که فضای خشونت را به وجود آوردند. این سخن خود غربی ها است که آنان به قدری خشونت به خرج دادند که حتی یک تن از آنان در عمل پای بند دین مسیح نبود. صلیبی ها شکم مرده ها را پاره می کردند، در کوچه های بیت المقدس از لاشه کشته ها تل هایی ساخته بودند و تنها در مسجد عمر ده هزار تن را کشته بودند.

گوستاولوبون، تاریخ تمدن اسلام و عرب، ص ۳۹۹ - ۴۰۱.

امروز بعد از چند سال رهبر مسیحیان کاتولیک (پاپ) به خاطر جنایت هایی که در جنگ های صلیبی شده، از تمام مسلمانان جهان عذرخواهی و اظهار شرمندگی می کنند. جالب است بدانید که جنگ های صلیبی وقتی که صلاح الدین ایوبی بر صلیب ها در فلسطین پیروز شد، هیچ آزاری به مردم مسیحی نرساند.

همان، ص ۴۰۶.

اگر احیاناً مسلمانان بعضاً دست به خشونت می زنند، عملشان واکنشی است، برای دفاع از خود و جان و مال و سرزمین خویش و چاره ای جز این ندارند.

توضیح: بین جهان اسلام و جهان غرب عمدتاً مسیحی در طی قرون متمادی بارها

درگیری شدیدی اتفاق افتاد که در همین زنجیره درگیری ها جنگ های صلیبی، فتح قسطنطنیه و لشکرکشی ترکان عثمانی به بالکان وجود دارد.

بعد از فتح قسطنطنیه توسط سلطان محمد فاتح در سال ۱۴۵۳ میلادی، اروپائیان به خود آمدند و بیدار شدند و در پی زدودن غبار قرون وسطایی برآمدند، و این آغاز رنسانس و بیداری مغرب زمین است. در دوره رنسانس اروپائیان متحد شدند و با بهره گیری از علوم و فنون مسلمانان به پیشرفت هایی نایل شدند. در جهان اسلام در این دوره سه حکومت مقتدر وجود داشت: حکومت های عثمانی، صفویه و گورکانیان. این سه به

جای این که برای تعالی جهان اسلام به همکاری پردازند، با هم درگیر جنگ شدند، در نتیجه اروپائیان با اتحادشان در سیر صعودی افتادند، ولی مسلمانان با اختلافشان در سیر نزولی حرکت کردند.

از این دوره به بعد اروپائیان با سه دانش کلید (قطب نماها باروت و کروی بودن زمین) که از جهان اسلام گرفته بودند، در پی جهان گشایی برآمدند و ثروت های زیادی از مردم جهان به ویژه مسلمانان را به اروپا بردند.

در قرن هیجدهم میلادی که توسط "جیمزوات" ماشین بخار ساخته شد و انقلابی در صنعت رخ داد و تحولی شگرف در فنون غرب پیش آمد و تعادل قدرت بین کشورهای اسلامی و غربی ها را از بین برد، از این به بعد اروپائیان سوار بر مرکب غرور پیروزی، هر چه توانستند در سرزمین های اسلامی با خشونت برخورد کردند

و به اشغال سرزمین های دیگر و از جمله کشورهای اسلامی و به قتل و غارت و چپاول و استعمار پرداختند. خشونت فرانسویان در الجزایر که بیش از صد هزار تن

کشته داد، تنها یکی از این نوع خشونت ها است. پس استعمالگران و اشغالگران سرزمین های دیگر و از جمله کشورهای اسلامی، کشورهای اروپایی مسیحی بوده اند بعد از جنگ جهانی اول انگلیسی ها قلمرو حکومت عثمانی را قطعه قطعه کردند و با انواع حيله ها مسلمانان را ذليل نمودند، و فلسطين را به اشغال خودشان درآوردند، پيش يهوديان را از سراسر جهان به آن سرزمين فراخواندند، و به آنان اسلحه دادند تا مسلمانان را از بين ببرند و کشورشان را تصاحب نمايند. آيا اين ها جز خشونت است؟!

خلاصه اين که اروپاييان عمدتاً مسيحي از فناوري بهره گرفتند و با مسلمانان تصفيه حساب نمودند. امروزه وجدان هاي بيدار بدون کم ترين شبهه اي مظلوميت مسلمانان را در نقاط جهان مي نگرند و به آن اعتراف دارند. طبيعي است که مسلمانان مظلوم از خود واکنش نشان دهند، و اين در فطرت آدمي نهفته است که مظلوم فریاد بزند و با فریادش وجدان هاي خفته را بيدار کند. حال ممکن است برخی از فریادها حساب شده نباشد.

اين مظلوميت که يک سرش به فناوري دنياي غرب و سردیگرش به تعامل و تنازع ديرينه بين پروان دو دين بزرگ اسلام و مسيحيت مربوط است، شامل تمامی مسلمانان می شود، از اين جهت فرقی بين شيعیان و سنی ها وجود ندارد، ليکن شيعیان از يک مظلوميت ديگري نیز رنج می برند و آن برآيند سياست تفرقه اندازی انگلستان است که با تحريك برخی از اهل سنت (به ويژه وهابي ها) پديد می آيد بنابراین چون شيعه مظلوم تر است تبليغات عليه آن بيشر است و عناصر تبليغاتی مانند رسانه ها و دلارها و ريال ها نیز دست ديگران است.

اما اين که چرا مسلمانان نسبت به غربی ها

عقب مانده اند، می گوئیم: رشد یا انحطاط ملت ها، حاصل عوامل گوناگونی است که بررسی این مسئله تفصیل بسیاری می طلبد. گاهی برخی از عوامل نقش محوری پیدا می کند. و دیگر عوامل را برگرد خود جمع می کند، مثلاً. عامل محوری در تمدن اسلامی، دین بود، اما همین که مسلمانان از دین فاصله گرفتند، از تمدن درخشانشان محروم شدند. گاهی یک عامل سقوط نقش محوری پیدا می کند و دیگر عوامل را به دنبال خود می کشاند، مثلاً وقتی که در دوره رنسانس، سه قدرت بزرگ مسلمانان (عثمانیان، صفویان و گورکانیان) از وظیفه اصلی خود که دفاع از کیان اسلامی و خیرخواهی مسلمانان باشد،

دست کشیدند و به جای کمک به یکدیگر، به جان هم دیگر افتادند، عامل سقوط مهمی بود و دیگر عوامل را به دنبال خود کشید، مانند بازی شطرنج که اگر یک طرف اشتباه فاحش کند، این شکست، شکست های متعددی را به دنبال خود می کشاند. مگر آن که در اثنای شکست ها طرف مقابل اشتباه کند و یا از این طرف تدبیری اندیشیده شود و نقطه عطفی ایجاد گردد و بار دیگر تعادل قدرت و یا دگرگونی دو کفه ترازو حاصل شود.

در جهان اسلام، امام خمینی و نهضتش نقطه عطفی در سیر حرکت مذکور به وجود آورد و امید داریم با ادامه راه آن بزرگ مرد، آینده از آن جهان اسلام گردد.

کلام و فقه سیاسی

درباره شیعه و سنی توضیحاتی بدهید.

پرسش

درباره شیعه و سنی توضیحاتی بدهید.

پاسخ

شیعه در لغت به معنای پیرو است و به کسانی گفته می شود که جانشینی پیامبر اکرم (ص) را حق اختصاص خانواده رسالت می دانند و در معارف و احکام اسلام پیرو مکتب اهل بیت (ع) می باشند. (۱)

این دسته معتقدند امامت مانند نبوت انتصابی است، یعنی امام را مانند پیامبر (ص) خداوند تعیین می کند و مردم در آن نقشی ندارند، بر خلاف اهل سنت که امامت را همانند نبوت نمی دانند و معتقدند پیامبر (ص) آن را به مردم واگذار کرده تا شخصی را برگزینند، از این رو در حالی که پیامبر (ص) رحلت فرموده و هنوز دفن نشده بود، عده ای در سقیفه جمع شدند و درباره خلیفه بعد از رسول الله به گفتگو پرداختند، بدون آن که با اهل بیت و خویشاوندان پیامبر مشورت کنند. اینان ابوبکر را به عنوان خلیفه پیامبر (ص) معرفی کردند، در حالی که بزرگانی مانند سلمان و مقداد و ابوذر و عمار از این روش انتقاد نمودند و جانشینی پیامبر (ص) را حق علی (ع) می دانستند.

انتقاد اقلیت را از اکثریت جا کرد و پیروان علی (ع) را به همین نام (شیعه علی) به جامعه شناساند. شیعه برای امام، عصمت را لازم می داند، اما سنی برای خلیفه و ولی امر عصمت را شرط نمی داند.

مبانی فقه شیعه بر اساس قران و سنت و عقل و اجماع می باشد، وی اساس استنباط تسنن را، کتاب و سنت و رأی و قیاس و استحسان، تشکیل می دهد. از آن جا که فقه شیعه در زمان امام صادق(ع) و به دست توانای آن حضرت تدوین گردیده، فقه شیعه را فقه جعفری و مذهب جعفری نام نهادند.

نحوه به رسمیت یافتن مذاهب اربعه

اهل سنت:

دولت عباسی از میان مجتهدان، چهار نفر را به عنوان صاحبان فتوا برگزید و آنان عبارت بودند از: ابوحنیفه، مالک، شافعی و احمد حنبل و مذهب فقهی آنان را رسمیت داد. امروز سرتاسر دنیای تسنن مقلد دائمی این چهار فقیه می باشند. ابوحنیفه و مالک از شاگردان امام صادق (ع) بودند.

پی نوشت ها:

۱. علامه طباطبایی شیعه در اسلام، ص ۴.

نقش محوری حج در «برائت» از مشرکان چگونه است؟

پرسش

نقش محوری حج در «برائت» از مشرکان چگونه است؟

پاسخ

انسانهای متعهد و متعبد، همواره با تعقیب هدف به مقصد نهایی خود نائل میگردند. خدای سبحان که انسان را برای کمال عبادی آفرید و همه جوامع انسانی را به یک سمت و هدف فرا خواند و کعبه را با ویژگیها و مزایای فراوان آن بنیانگذاری کرد، برای هدفی برتر و مقصودی والاتر از آنچه در اذهان ساده اندیشان خطور میکند، بود و چون هیچ کمالی بالاتر از نیل به توحید ناب نیست و وصل به آن بدون نزهت از هر گونه شرک میسر نخواهد بود، از این رو کعبه را که خانه توحید و مرکز گردهمایی مسلمانان سراسر عالم است، محور تبری از هر تباهی دانست و مقدمات مناسب آن را چنین تمهید فرمود:

اولاً بعد از اتمام بنای بیت طاهر و عتیق و مساوات و مواسات و بعد از تأمین حرم و تشریح امنیت برای مهمانان و زائران و راکعان و ساجدان و عاکفان، به پیامبر خویش دستور داد: «وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ» حج/۲۷. و هدف از این اعلان عمومی ابراهیم (ع) فراخوانی کسانی بود که توان حضور را به طور متعارف دارند.

ثانیاً، وقتی همگان از باختر و خاور، از شمال و جنوب و از دور و نزدیک آمدند و در گردهمایی سراسری شرکت کردند تا شاهد منافع معنوی و مادی خود باشند، آنگاه نوبت به اذان و اعلان محمدی (ص) فرا میرسد. از این رو فرمود: «وَأَذِّنْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ» توبه/۳.

یعنی هدف نهایی اعلان

پیشین، ساختن کعبه با همه مزایای الهی آن نبود، بلکه زمینهای برای اعلان دوم که هدف نهایی کعبه است، خواهد بود و آن اذان که به وسیله خاتم پیامبران(ص) از طرف خدای سبحان صورت میپذیرد تبری خدا و رسول او از هر مشرک و ملحد است و برای آنکه آن اعلان جهانی باشد و به سمع مردم سراسر گیتی برسد فرمود: در روز «حج اکبر»، یعنی زمانی که همه زائران حضور دارند انجام شود. روز مزبور در ایام حج مصادیق فراوان دارد که از آن جمله روز عرفه و روز عید اضحی است. چنانکه خود «حج» در مقابل «عمره» نیز اکبر از آن است، و عمره «حج کبیر» خواهد بود.

هدف نهایی ساختن بیت الله، رسیدن به توحید است و نیل به توحید ناب بدون تبری تام از هر شرک و الحاد و انزجار از هر مشرک و ملحد میسر نیست. از این رو اعلام این هدف نهایی به صورت اعلان تبری خدا و رسول اکرم(ص) از مشرکان متبلور شده است و تا انسان در روی زمین زندگی میکند وظیفه حج و زیارت بر عهده اوست و تا مشرک در جهان هست اعلام تبری از او نیز جزو مهمترین وظیفه حج به شمار میرود.

برای تبری از ملحدان شوروی سابق که سالیان متمادی به سرزمین اسلامی افغانستان تجاوز کرده و با استفاده از انواع سلاحهای پیشرفته، بیرحمانه مردم را به خاک و خون کشیدند، هیچ جایی مناسبتر از حرم خدا نخواهد بود و نیز هیچ مکانی برای اعلان انزجار از اسرائیل غاصب، که سالهای طولانی به قبله اول مسلمانان و سرزمین آنان تعدی کرده و از کشتار

دسته جمعی کودکان و سالمندان و زنان و مردان بیگناه فلسطینی مضایقه ندارد، سزاوارتر از مکه نیست. و نیز هیچ محلی برای اعلان نفرت و انزجار و تبّری از اَبَر جنایت پیشه عصر و دولتمردان درنده خوی آمریکا که جهان سوم را مقهور سلطه اهریمنی خود قرار داده‌اند، شایسته‌تر از حرم الهی نیست.

رابطه دین و سیاست

آیا به نظر شما مسائل روز، مانند دخالت روحانیون در سیاست، پذیرش مسئولیت و عملکرد آنها، ابطال آراء و رد صلاحیت ها به جرم گرایش به فلان حزب، توقیف روزنامه ها... می تواند در باورهای دینی جوانان اثر منفی بگذارد؟

پرسش

آیا به نظر شما مسائل روز، مانند دخالت روحانیون در سیاست، پذیرش مسئولیت و عملکرد آنها، ابطال آراء و رد صلاحیت ها به جرم گرایش به فلان حزب، توقیف روزنامه ها... می تواند در باورهای دینی جوانان اثر منفی بگذارد؟

پاسخ

در خصوص دخالت روحانیت به سیاست و عملکرد آنها باید گفت: برخی عقیده دارند که وظیفه روحانیت، تنها هدایت مردم و بیان احکام است و دخالت در سیاست، منافی شأن روحانیت است. از این رو روحانیت نباید در سیاست دخالت کنند و اصولاً دین با سیاست رابطه ندارد این تز که طرفداران زیادی ندارد، از سوی اکثریت صاحبان اندیشه اسلامی رد شده است.

اکثریت دانشمندان اسلامی عقیده دارند که وظیفه روحانیت دخالت در سیاست است زیرا فقها دین شناسان بوده و همان طور که هبری دینی مردم را برعهده دارند، رهبری سیاسی مردم را نیز باید برعهده گیرند. امام راحل که در عصر حاضر پرچمدار، این تز است، باور دارد، که رهبری سیاسی حق فقیهان بوده و دیگران در طول تاریخ این حق را غضب کرده اند او در خصوص حاکمیت غاصبانه رهبران ستمگر سروده است:

[تا به کی این ناکسان باشند بر ما حکمرانان تاکی این دزدان کنند این بی کسان را پاسبانی

[امام عقیده دارد که تز جدایی دین از سیاست، شعار استعمارگران بوده است که از سوی عمال داخلی آن در کشورهای اسلامی تبلیغ و فرهنگ سازی شده است. دیدگان امام راحل ابا سیره و گفتار معصومان ۷ همخوانی دارد، زیرا پیامبر اسلام ۷ در مدینه بعد از فراهم شدن شرایط حکومت، حکومتی دینی تشکیل داده و بر مسند قدرت قرار گرفت

. پیامبر ۷ به رغم آنکه رهبر دینی مردم بودند، رهبر سیاسی جامعه را نیز برعهده داشت . امام علی ۷ با تشکیل حکومت عدالت مند، و ضابطه پذیر علوی ، اثبات کرد، که بین دین و سیاست رابطه وجود دارد، و اگر دین از سیاست جدا بود، چرا آن حضرت حکومت تشکیل داد؟! امامان دیگر نیز در حدود تشکیل حکومت بودند، از این رو رهبران قانون شکن و دین ستیز، از آنان وحشت داشته و آنها را زندانی و به شهادت می رساندند اگر ائمه ۷ حکومت را حق خود نمی دانستند و فقط در مساجد و یا کنج خانه ها، به بیان احکام می پرداختند، هیچ گاه حاکمان ستمگر و غاصب از آنان وحشت نداشتند.

امروزه در جمهوری اسلامی ایران که نظریه پرداز و معمار آن امام راحل است ، او نظام مبتنی بر ولایت فقیه را ارائه داد و خو عملاً دخالت در سیاست را وظیفه دانسته و سکان دار کشتی انقلاب اسلامی بود.

بی تردید عملکرد رهبران دینی نقش بنیادی در گرایش جوانان به دین و دین گریزی آنان دارد از رو، در اسلام سفارش شده است که عالمان دینی قبل از آنکه دیگران را به معارف دین فرا می خوانند، خود پایبند به قوانین الهی باشند.

یکی از علل دین گریزی جوانان را می توان مربوط به عملکرد برخی از روحانیان دانست . پس دین گریزی جوانان اختصاص به عملکرد روحانیت ندارد، زیرا مشکلات اقتصادی ، رقابت های سیاسی غیر منطقی مدیران حکومتی و گروههای که به اسم اسلام ، عوامل مهم دین گریزی جوانان هستند. خانواده ها اساسی ترین نقش را در دین گریزی جوانان دارند. در

برخی از خانواده‌ها، معنویت، تقوا و خدا باوری فراموش شده و نوارهای مبتذل ویدئوی، به جای نوارهای قرآن... قرار گرفته و همچنین ماهواره‌ها که دهها فیلم‌های مستحجن پخش می‌کند و برخی از خانواده‌ها به آن علاقه دارند، عوامل مهم دین‌گریزی جوانان هستند. البته نقش جامعه را نیز نمی‌توان در دین‌گریزی جوانان نادیده گرفت.

در فرهنگ اسلام آزادی بیان و عقیده از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. آزادی بیان و قلم که رسالت اصلی آنها هدایت مردم، افزایش قدرت تحلیل سیاسی آنان و فرهنگ‌سازی معنویت و ۱۰۰۰ اهمیت داده شده است. امام راحل عقیده دارد که قلم‌ها شهید پرور هستند: (۱)

مهم آن است که قلم و مطبوعات از رسالت اصلی خود فاصله نگرفته، شایعه‌سازی نکرده و مقدسات دین را زیر سؤال نبرند، زیرا وظیفه قلم شبه‌زدایی، ترویج دین‌مداری و فرهنگ‌سازی سالم است. متأسفانه برخی از قلم‌ها و مطبوعات تبدیل به مسلسل‌ها شده، و مقدسات دین، ارزشهای ملی و نظامی دینی را زیر سؤال می‌برند که نقش این گونه رسانه‌ها از مسلسل‌ها خطرناک‌تر است. امام راحل فرموده (۲) آزادی بیان و قلم تا آنجا قداست دارد که مصالح جامعه را تهدید نکرده و با بهره‌گیری از قانون شکل گیرد

منستکیو می‌نویسد: (۳)

این واحد در حدود حمایت از جناح چپ و راست نیست، بلکه اصلی آن جواب دادن به پرسش‌ها است که وظیفه دارد واقعیت‌ها را بیان کند توقیف برخی از روزنامه‌ها و مجله‌ها،

بدون در نظر گرفتن مقدرات و با انگیزه های سیاسی قابل قبول نیست ، زیرا تعطیل رسانه ها و مطبوعات سبب می شود که در جامعه پویای و بالندگی و روحیه انتقادگری را از دست دهد، ولی تعطیل برخی از روزنامه ها و مجله های دیگر، منطقی و قابل قبول است . متأسفانه برخی از مطبوعات به شبهه سازی و توطئه علیه نظام می پردازند و مقدسات دین را زیر سؤال می برند. طبیعی است که مصالح نظام اقتضا می کند که از این گونه روزنامه ها جلوگیری شود.

در خصوص ابطال برخی از انتخابات از سوی نهادها، نیز باید گفت : در هر جامعه ای برای انتخابات سالم ، فیلتر و فاکتورهای خاصی پیش بینی می کنند، تا انتخابات سالم به وجود آید. در آمریکا نیز برای انتخاب رئیس جمهور و نمایندگان مجلس سنا... شرایط و ترازهایی را پیش بینی کرده است ، تا بهترین فرد و یا بهترین افراد گزینش شوند. بعد از انتخابات نیز، در صورت اختلاف و تقلب ، باید نهادی و مرجعی صلاحیت دار، باشند که وضعیت انتخابات را بررسی کنند. انتخابات ریاست جمهوری امریکا در سال ۲۰۰۰ نشان داد که باید قوه قضائیه بحران انتخابات را حل کند.

در جمهوری اسلامی ایران نیز لازم است که نهادها و مراجعی باشند تا صلاحیت رئیس جمهوری و نمایندگان مجلس ... را بررسی کنند. حل بحران انتخابات در ابتدا باید به مراجع قانونی ارجاع داده شود که در ساختار جامعه ایران شورای نگهبان عهده دار آن است . طبیعی است یک نهادی که رسالت آن بررسی تخلفات و یا ابطال انتخابات است ، باید وظیفه خویش را انجام

بدهند. متأسفانه در ایران جناح گرایی سبب شده است که حق، باطل و باطل، حق نمایش داده شود و این یکی از آفات نظام دینی ما است.

در فضای سیاسی و بحران ساز، ضروری است که قدرت تحلیل و رشد سیاسی همه مردم، بویژه جوانان افزایش داده شود، تا آنها در مسایل سیاسی دچار اشتباه نشوند و همه روحانیت را زیر سؤال نروند. در حکومتی که مدیران و رهبران او را روحانی و غیر روحانی تشیل می دهند وقتی مدیران و مسؤولان غیر روحانی، از مسؤولان روحانی بیشتر هستند چرا تنها روحانیت زیر سؤال بروند و دین گریزی جوانان منسوب به روحانیت شود؟ البته از روحانیت انتظار می رود که در عملکرد خود دقت بیشتر داشته باشند، زیرا آن ها به رغم آنکه رهبران سیاسی هستند رهبران دینی و معنوی نیز هستند.

(پاورقی ۱ رسول سعادت مند، مطبوعات و رسانه ها از دیدگاه امام خمینی ۴ ص ۲۱)

(پاورقی ۲ مطبوعات و رسانه ها از دیدگان امام خمینی، ص ۱۸)

(پاورقی ۳ مکتب اسلام، شماره ۲۶ ص ۲۷)

چند آیه در قرآن از آیات سیاسی است؟ در چه سوره هایی و در مورد چه کسانی است؟

پرسش

چند آیه در قرآن از آیات سیاسی است؟ در چه سوره هایی و در مورد چه کسانی است؟

پاسخ

آیات سیاسی در قرآن زیاد است، ذکر همه برای ما میسر نیست. به ذکر چند آیه بسنده می شود:

۱ به مسلمانان فرمان می دهد که بیگانگان را محرم اسرار خود قرار ندهید. (۱)

۲ در مقابله و مواجهه با مخالفان، ده فرمان صادر می کند. (۲)

۳ فرمان می دهد: با قوم طرح دوستی نریزید. (۳)

۴ از مداهنه و سازش کای با غیر خودی که روش بازیگران سیاسی است، جلوگیری می کند. (۴)

۵ می پذیرد حکومت برای حفظ نظام، جاسوس و اطلاعاتی داشته باشد. (۵)

۶ نقش رهبر را در زندگی بیان می کند. (۶)

بالاخره همه آیاتی که درباره حکومت و حاکم نازل شده است و به قول استاد مرحوم محمد تقی شریعتی سوره مائده

همه حوادثی را که پیامبر ۶ از آن‌ها می‌ترسید، در بر دارد. اگر اسامی امت‌ها و ملل مختلف را کنار بگذاریم، درست با جامعه مسلمان بعد از رحلت انطباق کامل دارد. (۷)

چنان‌که ملاحظه می‌فرمایید طبق عقیده ایشان تمام ۱۲۰ آیه سوره مائده جنبه سیاسی دارند و درباره خلافت حضرت علی و کارشکنی و مخالفت خلفای راشدین و پیروان آنان نازل شده است.

(پاورقی ۱. آل عمران (۳ آیه) ۲۸)

(پاورقی ۲. نحل (۱۶ آیات) ۱۲۵ ۱۲۸)

(پاورقی ۳. ممتحنه (۶۰ آیه) ۱۳)

(پاورقی ۴. قلم (۶۸ آیات) ۸ و ۹)

(پاورقی ۵. حجرات (۴۹ آیه) ۱۲)

(پاورقی ۶. اسراء (۱۷ آیه) ۷۱)

(پاورقی ۷. محمد تقی شریعتی، خلافت و ولایت از نظر قرآن و سنت، ص ۴۱)

نامه ای که آقای دکتر خاتمی به عنوان نامه ای برای فردا نوشتند مطالب بسیار مهمی بود که از شما خواهش می‌کنم ابهاماتی که راجع به این نامه برایم پیش آمده را بنویسید.

اشاره

ایشان در اول نامه از آیت‌ا... خمینی به عنوان مظلوم بزرگ انقلاب یاد می‌کنند چرا ایشان امام را

پرسش

نامه ای که آقای دکتر خاتمی به عنوان نامه ای برای فردا نوشتند مطالب بسیار مهمی بود که از شما خواهش می‌کنم ابهاماتی که راجع به این نامه برایم پیش آمده را بنویسید.

ایشان در اول نامه از آیت‌ا... خمینی به عنوان مظلوم بزرگ انقلاب یاد می‌کنند چرا ایشان امام را مظلوم وانمود کردند؟

ایشان در جایی می‌فرمایند (مفاهیم غربی وقتی وارد کشورهای استعمار زده می‌شوند دچار تحریف می‌شوند و سکولاریزم هم از این قاعده مستثنی نیست) منظور ایشان چیست؟ آیا ایشان قائل به سکولاریسم هستند؟

در جایی دیگر می‌فرمایند: (مردم ما هیچگاه خواستار عدم حکومت جدایی دین از سیاست نبوده‌اند منظور ایشان آیا

سکولاریست بودن مردم است؟)

نظر ایشان در مورد مردم و ولایت این است (از ذوب در ولایت تا آزادی راه درازی در پیش است) نظرتان را در این مورد هم بنویسید آیا ایشان ذوب در ولایت را با آزادی ضد می دانند؟ آیا کسی در جواب نامه ایشان نامه ای نوشته ؟

پاسخ

مظلومیت امام در جهان حقیقتی است غیر قابل انکار و اگر می بینیم در جامعه ما امام از بزرگی و عظمت برخوردار است نمی توان آن را به همه دنیا تعمیم داد بخصوص در میان سیاستمداران حکام کشورهای مختلف جهان، امام در عصر خودش چه زمانی که در تبعید بودند و چه زمانی که در مسند رهبری جمهوری اسلامی و انقلاب اسلامی قرار داشتند در میان حکومتگران کشورهای دنیا مظلوم بودند چون مشی ایشان با همه سردمداران جهان متفاوت بود بنابراین از این بُعد امام مظلوم بوده است. از نظر فکری نیز، فکر و اندیشه ایشان هنوز

در دنیا مظلوم است و شما آنچه در افغانستان و عراق اتفاق افتاد می بینید حتی فکر و اندیشه ایشان در میان مسلمانان و جوامع اسلامی و شیعی نیز مظلوم است. هنوز هم بسیاری از عالمان و اندیشمندان شیعی معتقد به حکومت دینی نیستند و ولایت فقیه را به معنا و مفهومی که امام مد نظر داشتند قبول ندارند و برای فقیه

حداکثر ولایت قضایی قائل اند ولی معتقد نیستند حکومت باید زیر نظر مجتهد جامع الشرایط و فقیهی عادل و آگاه و ... اداره شود. شما در عراق و در میان علمای عراق چنین دیدگاهی را هم در دوران حیات مادی امام و هم در حال حاضر می توانید مشاهده کنید. اگر دیدگاه امام مظلوم نبود و مورد قبول همطرازان خودش قرار داشت بهترین شرایط برای تشکیل حکومت اسلامی یا حکومتی شبیه حکومت ایران در عراق فراهم شده بود ولی متأسفانه چنین امری مورد قبول برخی از علما و مراجع عراق نیست و ترجیح می دهند از دخالت در حکومت و مناصب حکومتی خودداری ورزند.

بنابراین فقه حکومتی امام هنوز هم مظلوم است. وقتی فکر امام از مقبولیت در میان هم کیشان و هم لباسهای خودش برخوردار نباشد می توانیم بگوییم امام مظلوم است چون امام به خاطر فکر و اندیشه اش امام شد نه جسم و هیكلش.

در مورد سکولاریزم و دیگر مفاهیم که وقتی وارد شرق می شوند مفهوم خودش را از دست می دهد یا تغییر می دهد درست است. سکولاریزم در جامعه ما به معنای ضدیت و تعارض با دین است. به معنای دین ستیزی است ولی در غرب به این معنا نیست

به معنای جدایی دین از سیاست است به این معنا بسیاری از علمایی که در گذشته و حال معتقد به ولایت فقیه نبوده و از حکومت دوری گزیده اند سکولار هستند ولی به معنایی که در جامعه ما رواج یافته است خیر، هرگز نمی توان آنان را متهم به سکولار دانست. آقای خاتمی به هیچ عنوان سکولار نیست نه به معنای غربی آن و نه به معنای رایج در کشور ما. دیدگاهها و نظرات ایشان متفاوت است با سایر دیدگاهها، ولی اصل حکومت دینی و ولایت فقیه را قبول داشته و دارد.

در بحث آزادی و ذوب در ولایت واقعیت این است که برخی به بهانه آزادی به ولنگاری اخلاقی دست می زنند و برخی نیز با سرمایه ولایت و رهبری می خواهند اهداف و مقاصد خویش را پیش ببرند. هر دو خلاف است و نادرست. باید با چنگ زدن به ریسمان وحدت و قرآن و اهل بیت "ع" و فصل الخطاب قرار دادن ولایت فقیه و رهبری معظم انقلاب اسلامی به جنجال های بی حاصل جناحی خاتمه داد و نیرو و توان و انرژی جامعه را برای پیشرفت و توسعه کشور و هدایت نسل جوان و جستجوگر و خلاق کشور به کار گرفت. به امید آرزو

بفرمایید پاسخ ما در برابر افرادی که می گویند دین از سیاست جداست چیست؟

پرسش

بفرمایید پاسخ ما در برابر افرادی که می گویند دین از سیاست جداست چیست؟

پاسخ

سکولاریزم به مفهوم جدایی دین از نظام سیاسی و اجتماعی و فرهنگی جامعه می باشد؛ و جامعه سکولار بر جامعه ای اطلاق می شود که دین تعیین کننده ارزش ها، روش ها و نظام اجتماعی آنان نبوده، بر ارگان های آن حاکم نباشد؛ و سکولاریزاسون به مفهوم سکولار کردن جامعه، صرفاً به هر روندی گفته می شود که دین زدایی جامعه را در پیش گیرد؛ و این دید به حدی در اروپا گسترده و رایج است که نمی توان گروه خاصی را سکولار نامید؛ زیرا تقریباً همه سکولارند و شاید در طی صدسال گذشته، تمام یا اکثر جریانات ضد اسلامی صاحب نفوذ، در این جهت اشتراک داشته باشند. (۱)

ادعای فوق که در سؤال خود به آن اشاره کرده اید امروزه توسط کسانی مطرح می شود که تحت تأثیر فرهنگ غربی، بخصوص "لیبرالیسم" قرار دارند و جهت گیری آن در واقع نفی و کنار گذاردن احکام و قوانین اسلام در مسائل حکومتی، از جمله قضا، مالیات و احکام جزایی است. این گروه برای نیل به مقصود، حرکتی چند مرحله ای را برگزیده اند: ابتدا این سخن را مطرح می کنند که مسائل حکومتی دنیوی و عرفی هستند و به مردم واگذار شده اند و اسلام درباره آنها هیچ اظهار نظری ندارد. شاهدهی که برای سخن خود ارائه می کنند این است که اسلام نه درباره حکومت جمهوری سخنی دارد و نه درباره حکومت سلطنتی و نه درباره اقسام دیگر حکومت. پس معلوم می شود که مسائل حکومتی از زمره مسائلی نیست

که باید از دین انتظار بیان آنها را داشته باشیم، تا خداوند و پیامبر از آنها سخن گفته باشند بلکه این مسائل مربوط به دنیاست و مردم خود درباره آنها تصمیم می گیرند.

رفته رفته پا را فراتر می گذارند و می گویند نه تنها شکل و ساختار حکومت را مردم باید تعیین کنند، بلکه قوانین را نیز باید خود مردم وضع کنند، هر چند آن قوانین حقوقی و جزایی که در آیات و روایات متواتر آمده است مربوط به صدر اسلام و زمان پیامبر اکرم "ص" است اسلام در آن زمان در مسائل حکومتی دخالت کرده و قوانینی ارائه کرده است، چون در آن عصر مردم خود توانایی و دانش کافی برای تدوین قوانین مورد نیاز خود را نداشتند. ولی در این دوران که عصر مدرنیته است بشر از این توانایی برخوردار است و دیگر آن دستورات و قوانین کارآیی ندارد و باید کنار نهاده شود!

گاهی هم که جرأت نمی کنند احکام اجتماعی و حکومتی اسلام را زیر سؤال ببرند، به برخی از قوانین جزائی اسلام از جمله "قانون بریدن دست دزد" ایراد می گیرند. آنها می گویند: قانون بریدن دست دزد، برای جلوگیری از دزدی، خیانت به مال مردم و برای حفظ امنیت مالی جامعه بوده است. اگر ما برای حفظ امنیت جامعه قانون و روش بهتری داشتیم، باید آن را اعمال کنیم که در عین حال خشونت آمیز و ناسازگار با کرامت انسان هم نباشد، نه این که در هر زمان و عصری باید دست دزد را قطع کنیم.

ناگفته پیداست که معنای این سخنان کنار گذاردن احکام مسلم و قطعی اسلام

است که این روزها توسط برخی مدعیان دروغین اسلام مطرح می شود.

برای پاسخ شبهه یاد شده، نخست باید مقدمه ای بیان کنیم: احکام اسلام از یک نظر به دو قسم تقسیم می شود: احکام ثابت و احکام متغیر. از طرفی کلیه احکام و قوانین اسلام اعم از ثابت و متغیر تابع مصالح و مفساد واقعی هستند، یعنی یک عمل معین از آن رو که انجامش مصلحتی از مصالح انسان اعم از مصلحت دنیوی و اخروی را برآورده می کند و یا مفسده ای از مفساد اعم از دنیوی و اخروی را برای او رقم می زند مورد باید و نباید دین قرار می گیرد و به اصطلاح واجب یا حرام می گردد.

هرگاه این مصالح و مفساد که پشتوانه احکام اسلام هستند، مصالح و مفساد ثابت و غیر قابل تغییر باشند و اختصاص به زمان و مکان و شرایط ویژه ای نداشته باشند در آن صورت احکام مبتنی بر آنها احکام ثابت دین خواهند بود، و الی الأبد غیر قابل تغییر باقی خواهند ماند. (۲) و چنانچه این مصالح و مفساد متغیر و محدود به زمان و مکان خاصی باشند، احکام برآمده از آنها نیز احکام متغیر خواهند بود، و طبعاً تا وقتی اعتبار خواهند داشت که آن مصالح و مفساد متغیر موجودند، و گرنه در صورت برطرف شدن آنها احکام نیز نسخ و زائل خواهند شد.

این را هم باید بیفزاییم که مصالح و مفساد متغیر و در نتیجه وضع احکام متغیر باید در چهارچوب مصالح و مفساد و احکام ثابت صورت پذیرد. اما این که چگونه می توان تشخیص داد

که احکام ثابت کدامند و احکام متغیر کدام، و این که مصالح و مفسدات ثابت چیستند و مصالح و مفسدات موقت کدام، و معیارهای این تشخیص‌ها چیستند و از کجا آمده‌اند؛ همگی بحث‌هایی کاملاً تخصصی است که تنها از عهده یک دین‌شناس تمام‌عیار که اصطلاحاً "فقیه" و "مجتهد" نامیده می‌شود بر می‌آید. (۳)

اینک می‌گوییم، مسائل حکومتی در اسلام هم دارای احکام ثابت است و هم دارای احکام متغیر. احکام ثابت حکومتی، که از جمله شامل احکام قضایی و بسیاری از احکام جزایی اسلام است و از جمله شامل قانون قطع دست دزد می‌شود احکامی غیر قابل‌تغییرند و در واقع کرامت حقیقی همه انسان‌ها، و نه صرفاً کرامت یک شخص خاص، با اجرا شدن این احکام و احکام متغیر دین حاصل می‌شود.

تعیین احکام متغیر اسلام نیز، که تعیین شکل حکومت از آن جمله است: بر عهده ولی امر مسلمین، یعنی پیامبر اکرم "ص"، امام معصوم "ع" حاضر در هر عصری و ولی فقیه در زمان غیبت معصوم "ع"، نهاده شده است تا با تکیه بر مبانی و ارزش‌های کلی و ثابت اسلام و با توجه به مصالح متغیر زمانه و نیز با مشورت با متخصصان و صاحب‌نظران، به وضع و معرفی آن پردازد. و پس از آن مردم موظف‌اند به آنها عمل کنند.

بنابراین، بر خلاف ادعای دگراندیشان، اسلام در تمام مسائل حکومتی دارای رأی و نظر است و این رأی و نظر در بخش احکام و قوانین ثابت هرگز تغییر نمی‌کند، و در بخش احکام متغیر نیز با عنایت به فرایند یاد شده در تعیین

و وضع این گونه قوانین، بسیار پویا، سازنده و کارآمد خواهد بود.

در قرآن نیز صریحاً احکام و قوانین و دستوراتی ذکر شده که همواره ثابت و تغییر ناپذیرند و قابل استثناء نیستند و بعلاوه، اسلام و قرآن کراراً تأکید کرده اند که نباید در آنها خدشه و تغییری ایجاد گردد. از جمله آنها احکام قضایی است.

خداوند در جایی به پیامبر فرمان می دهد که بر طبق حکم خدا حکم کند:

"انا انزلنا الیک الكتاب بالحق لتحکم بین الناس بما اراک الله... (۴) ما این کتاب را به حق بر تو نازل کردیم، تا به آنچه خداوند به تو آموخته در میان مردم قضاوت کنی.

در جای دیگر از قرآن، خداوند در چند آیه متوالی کسی را که به غیر از حکم خدا قضاوت کند، فاسق و کافر و ظالم معرفی می کند.

"... و من لم یحکم بما أنزل الله فأولئک هم الکافرون" (۵) و آنها که به احکامی که خدا نازل کرده حکم نمی کنند کافرند.

"... و من لم یحکم بما أنزل الله فأولئک هم الظالمون" ... "و من لم یحکم بما أنزل الله فأولئک هم الفاسقون" (۶) آیا کسی که آیات قرآن را با این لحن ملاحظه کند، احتمال می دهد که احکام قضایی اسلام تنها مربوط به زمان پیامبر و حداکثر بیست سال پس از آن است و پس از آن کارآیی خود را از دست داده و احکام قضایی به عهده مردم سپرده شده است؟ یا برداشتش این خواهد بود که مفاد آن آیات این است که در هیچ شرایطی و زمانی نباید حکم خدا را زیر پا نهاد و از آنها تجاوز کرد؟

"...

و من يتعد حدود الله فأولئك هم الظالمون" (۷) و هر کس از حدود الهی تجاوز کند، ستمگر است.

بعلاوه، اگر مضمون برخی آیات چندان آشکار و صریح نبود و تا حدی ابهام داشت، وظیفه دین شناس است که تشخیص دهد مفاد آن آیات اختصاص به زمان خاصی دارد، یا از اطلاق زمانی برخوردار است، آیا اختصاص به قوم خاص و اعراب جزیره العرب دارد و یا سایر افراد نیز مشمول قوانین مذکور در آن آیات می گردند

منابع و مآخذ:

۱. غلامعلی حداد عادل، "سکولاریزم و دینداری" مجله طب و ترکیه، شماره ۱۱ و ۱۰، ص ۱۰۹-۱۱۲

* برگرفته از کتاب: اسلام و توسعه، محمد جلال خلیلیان مرکز مطالعات و پژوهشهای فرهنگی حوزه علمیه قم، ص ۲۴

۲. حلال محمد، حلال ابداً الی یوم القیامه و حرامه حرام ابداً الی یوم القیامه لا- یکون غیره و لا- یجیی غیره. (اصول کافی، ج ۱، ص ۵۸، روایت ۱۹)

۳. فقیه و مجتهد چون با روح اسلام و منابع اسلامی، یعنی، کتاب، سنت و سیره پیامبر و امامان معصوم (ع) آشنایی دارد، می تواند احکام ثابت را از احکام متغیر باز شناسد و مشخصه ها و مؤلفه های هر یک را تشخیص دهد.

۴. سوره مبارکه نساء/آیه ۱۰۵

۵. سوره مبارکه مائده/آیه ۴۲

۶. سوره مبارکه مائده/آیات ۴۵-۴۷

۷. سوره مبارکه بقره/آیه ۲۲۹

برگرفته از کتاب: پاسخ استاد به جوانان پرسشگر، استاد محمد تقی مصباح یزدی، ص ۱۷۰ الی ۱۷۳

آیا اگر دین واقعاً حاکم شود، کشور باید عقب گرد کند و دیگر شادی را نخواهیم دید؟

پرسش

آیا اگر دین واقعاً حاکم شود، کشور باید عقب گرد کند و دیگر شادی را نخواهیم دید؟

پاسخ

خواهر گرامی با توجه به اینکه با افرادی مواجه هستید که این شبهات را مطرح می کنند، چه خوب است که تصمیم گرفته اید به آنها با دقت بیشتری پاسخ دهید:

در مورد این سؤال باید عرض کنیم

اول آنکه این جمله بیشتر یک قضاوت غیر صحیح است تا یک سؤال یعنی نظری مطرح شده مبنی بر تأثیرات منفی دین در اجتماع .

اگر از ما سؤال می کنید، قطعاً جوابمان منفی است یعنی معتقدیم اگر دین به معنی واقعی حاکم شود دینی که مبتنی بر قرآن و عترت باشد مطمئناً کشور پیشرفت خواهد داشت و به معنی حقیقی کلمه شادی را خواهیم دید. در واقع نمی دانیم چرا این سؤال شکل گرفته است اما چند احتمال وجود دارد: (۱) اطلاعات ناقص و غلط درباره دین داده شده و برداشت نادرست ایجاد شده است (۲) اعمال و رفتار و کردار برخی افراد متدین مغایر با روش صحیح بوده و این انحراف ذهنی را پدید آورده است . (۳) تبلیغات سوء دشمنان در اذهان اثر کرده و دین را با چهره ای خشن نمایانده است و یا... اما در هر صورت راه درست پی بردن به جواب حرکت در مسیر «شناخت صحیح دین از سرچشمه زلال آن یعنی قرآن و عترت است و مطمئن ترین راه آن مطالعه کتب دانشمند شهید، استاد مطهری و سایر نویسندگان معتبر شیعی همچون آیت الله جوادی آملی استاد جعفر سبحانی استاد مظاهری حضرت امام خمینی (ر) و... می باشد و پس از مطالعه می توان میزان نزدیکی جامعه خود به

اسلام واقعی را تشخیص داد و دانست که شادی حقیقی تنها در سایه دین حقیقی است و لاغیر.

چرا مراجع تقلید از مسأله جدایی دین از سیاست به آسانی می گذرند و جوابی قانع کننده به عاملین آن نمی دهند و در مسائل سیاسی نیز حساسیتی نشان نمی دهند؟

پرسش

چرا مراجع تقلید از مسأله جدایی دین از سیاست به آسانی می گذرند و جوابی قانع کننده به عاملین آن نمی دهند و در مسائل سیاسی نیز حساسیتی نشان نمی دهند؟

پاسخ

شکی نیست که وظیفه بزرگان دینی ماست که پاسخگوی سؤالات و شبهات فکری مردم به خصوص جوانان باشند و خود آن بزرگواران نیز مشوق دیگران در این امر بوده همواره طلاب را به پرداختن به حل مشکلات فکری و دینی مردم ترغیب و توصیه می کنند مانند مسأله عدم جدایی دین و سیاست در اسلام که یک اصل پذیرفته شده و مسلم از سوی تمام علماء و فقهاء ماست و اقدامات عملی به صورت تألیف کتب و برگزاری مجالس مخصوص در این زمینه با افراد متفاوت و در سطوح مختلف به کرات انجام گرفته است و باز هم با کمال تعجب از شما خواهر گرامی که چگونه به آسانی حکم می کنید به اینکه علماء ما از کنار این مسایل به آسانی می گذرند، و مع الاسف با نقل حدیثی از پیامبر اکرم (۹) و تطبیق آن بر فقهاء و علماء اسلام سبب یادآوری آن حدیث منقول از امام صادق (۷) در باب قضاوت به غیر حق و علم می شوید که ان شاءالله با این توضیحات تعمق بیشتری در حقایق خواهید نمود. البته هرگز نمی توان ادعا کرد همه کسانی که در لباس عالم دین هستند، منزله از هرگونه اشتباه می باشند ولی باید منصفانه و با علم قضاوت نمود. آیا مبارزه علماء اسلام به خصوص شیعه با حکام جور در طول قرون متمادی ناشی از نظریه عینیت دین با سیاست نبوده است آیا پیروزی انقلاب ما که نتیجه مجاهدتهای علماء اسلام از

جمله امام خمینی (ر) می باشد از اندیشه ای غیر از عینیت دین با سیاست ریشه گرفته است و عجیب تر آن که شما با وجود توجه تان درباره این امر مهم دین را متفاوت از سیاست معنا می کنید به طوریکه گویا از دو مقوله جداگانه اند. در حالیکه سیاست یکی از جلوه های دین ماست دین به ابعاد مختلف زندگی انسانها نظر دارد، (زندگی فردی و اجتماعی مادی و معنوی گر چه به اقتضای پرداختن به هر مسأله و در مقام بحث مجبوریم این ابعاد را از هم جدا فرض کنیم ولی حقیقت آنها یک چیز بیش نیست هرگز نمی توان گفت بعد اجتماعی زندگی افراد جدای از بعد فردی زندگیشان می باشد، و این دو جدای از بعد معنوی یا مادی زندگی اوست

جدایی دین از سیاست چه آثار و منافی دارد؟

پرسش

جدایی دین از سیاست چه آثار و منافی دارد؟

پاسخ

پرسشگر گرامی اسلام دین حکومت و سیاست است و دین منهای سیاست دین الهی اسلام نیست و جدایی این دو از هم نه تنها منافی ندارد، بلکه ضررهای غیرقابل جبرانی نیز در پی خواهد داشت اگر ما بخواهیم دین را از سیاست جدا کنیم لازمه اش این است که احکام سیاسی دین را تعطیل نماییم و بخشی از دین تعطیل بماند، که این کار، ماهیت دین را منقلب می نماید. (جدا کردن حکومت و سیاست از اسلام امری غیر ممکن است و به منزله این است که بخواهند اسلام را از اسلام جدا کنند). (پیام قرآن آیت الله مکارم شیرازی ج ۱۰، ص ۶۶، دارالکتب الاسلامیه)

بخشی از احکام غیرسیاسی و (حقوقی اسلام برای اجرا و پیاده شدن نیاز به حکومت دارد که حدود از این قبیلند، و اگر حکومت غیر دینی شد، فشاری که بر دین و متدینین وارد می شود، سبب ضعف آن ها و در نتیجه از بین رفتن آن خواهد شد. این ها، ضررهایی است که به دین از ناحیه جدایی و تفکیک با سیاست وارد می شود از طرف دیگر، سیاست و حکومت نیز، خسارت های غیر قابل جبرانی از این ناحیه خواهد دید اگر دین در مصدر حاکمیت نباشد هوا و هوس در رأس آن قرار می گیرد و حتی دنیای مردم را نیز خراب می کند به نام منافع مردم و حقوق بشر، بدترین ظلم ها در حق مردم اجرا می شود و حقوق واقعی آنان سلب شده و مورد بازیچه قرار می گیرد، به این خاطر تفکیک دین از سیاست به دین و سیاست به دنیا و آخرت مردم ضرر

می زند، ضرری که غیر قابل جبران است

با توجه به عدم جدایی دین از سیاست چه رابطه ای بین نماز و سیاست وجود دارد؟

پرسش

با توجه به عدم جدایی دین از سیاست چه رابطه ای بین نماز و سیاست وجود دارد؟

پاسخ

در نماز، مبانی و قواعد سیاست را مرور می کنیم «الله اکبر» نفی استکبار مستکبران و قدرت برخورد با آنها را بیان می کند و «ایاک نعبد و ایاک نستعین نفی ذلت و خواری و بردگی برای کمک گیری از قدرت ها رامی آموزد «و اهدنا الصراط المستقیم نماز گزار را به تشخیص صحیح خط فکری و سیاسی دعوت می نماید. نمازهای جماعت به مسلمانان وحدت وهمدلی و انسجام می بخشد و جبهه آنان را تقویت می کند.

اگر دین از سیاست جدا باشد بهتر نیست و چرا نباید باشد؟

پرسش

اگر دین از سیاست جدا باشد بهتر نیست و چرا نباید باشد؟

پاسخ

اگر ماهیت دین و وجه نیاز آدمی بدان به خوبی شناخته شود قلمرو آن نیز تعیین می گردد و مشخص می شود که آیا جدایی دین از سیاست به نفع بشریت است یا نه. دین مجموعه ای است از:

(۱) معارف و بینش ها (جهان بینی).

(۲) سلسله دستورات اخلاقی که سازنده خصائل نیکو و شخصیت حقیقی انسان است.

(۳) سلسله قوانین و مقرراتی که مناسبات انسان را با خدا جامعه و طبیعت به نیکوترین وجهی تبیین نموده و سعادت بشر را در پی آنها تضمین می نماید .

از طرف دیگر سعادت انسان ها چه در دنیا و چه در سرای آخرت در گرو قوانینی جامع کامل و بی نقص است و چون این جهان گذران و سرای جاوید ابدی با یکدیگر در ارتباط وثیق بوده و هر کنشی در این دنیا نسبت به سر نوشت آدمی در حیات پایدار خویش مؤثر است. پس قانونگذار علاوه بر احاطه کامل به تمام نیازهای دنیایی بشر باید ربط آنها را با زندگی اخروی نیز منظور دارد و این در حالی است که هنوز متفکران بشری تعریف واحدی از سعادت انسان به دست نداده اند و حتی در این

که تنها در همین دنیا واقعا کدامین راه تضمین کننده کمال و سعادت بشری است اختلافشدهیدی وجود دارد و از همین رو مکتب های گوناگونی به وجود آمده که هر یک پس از چند صباحی تجربه ضعف و شکست خود را برملا نموده اند. بنابراین بشریت بر سر دو راهی قرار دارد:

الف) یا همواره در مسائل انسانی سیاسی و اجتماعی خویش به دنبال مکاتب بشری راه افتد و هر روز چیزی را تجربه

کند و پس از شکست راه دیگر برگزیند تا پایان حیات تاریخی خود.

ب) از ناحیه خداوند که عالم به تمام نیازهای او و راه کمال حقیقی اوست قانونی بدون خطا به او عرضه شود تا با تبعیت از آن به سمت سعادت و خوشبختی حرکت نماید. این است معنای عدم جدایی دین از سیاست و راه اول راه سکولاریسم و جدایی دین از سیاست است.

چون اکثریت حجم کاری حکومت ها تامین حوایج زندگی عادی مردم است , پس نمی توان آنها را دینی دانست ؟

پرسش

چون اکثریت حجم کاری حکومت ها تامین حوایج زندگی عادی مردم است , پس نمی توان آنها را دینی دانست ؟

پاسخ

در این سوال پیش فرض هایی وجود دارد که نوعا نادرست و قابل ابطال است:

(۱) اینکه حیات بشر به دو قسمت منفصل تقسیم گشته که جز در موارد خاصی ارتباط چندان وثیقی با یکدیگر ندارند. بنابراین برای دنیا باید حسابی و برای آخرت پرونده دیگری گشود. چنین فرضی با آموزه های دینی سازگاری ندارد. بلکه در اسلام همه امور حتی هنجارهای مربوط به رفتار معیشتی نیز با جهان آخرت هماهنگ و در آن تأثیر گذار است.

(۲) پیش فرض دیگر آن است که دین تنها و تنها برای اصلاح آخرت آمده و نسبت به مسائل دنیایی و خوشبختی و بهروزی دنیایی بشر بی تفاوت مانده است. چنین فرضی نیز هیچ تلائمی با تعالیم اسلامی ندارد. وجود اینهمه احکام اقتصادی سیاسی قضایی و ... در دین مبین اسلام نشانگر آن است که شارع مقدس در صدد پایه گذاری نظام و مناسبات انسانی ویژه ای بر اساس توحید قسط و عدل است و برای تحقق چنین آرمان مقدسی هنجارگذاری های گسترده و وسیعی کرده است.

(۳) پیش فرض دیگر آن است که اگر دین بخواهد ناظر به دنیای مردم باشد باید تمام شناخت ها و آگاهی های لازم را در تمام ابعاد و مسائل مورد نیاز انسان به طور مدون و یک جا عرضه کند و دیگر جای نیاز به هیچ یک از علوم و فرآورده های تجربی و عقلانی بشر فرونگذارد درحالی که این نیز فرض نادرستی است. زیرا دین می تواند هنجارها و روش های لازمی را عرضه کند و در بسیاری از عرصه ها راه را برای مراجعه به دانش های عصر باز گذارد. به نظر می رسد تفکر فوق ناشی از حرکت ضد

علمی کلیسایی قرون وسطی است که نهایتاً موجب شد راه دین و علم از یکدیگر متمایز و جدا گردد. در حالی که در اسلام از اساس چنین تفکری وجود نداشته. بلکه اسلام شدیداً به تحقیقات و کاوش های علمی و بهره گیری از فرآورده های ارزشمند آن توصیه و تأکید کرده است. به علاوه برخی از امور دو جنبه و دو حیثیت دارند. مثل اینکه اقتصاد از دو جهت قابل بررسی است و همین مسأله موجب دو گونه علم اقتصاد گردیده:

الف) اقتصاد توصیفی که مانند دیگر علوم طبیعی به کشف نحوه تأثیر و تأثرات در روابط اقتصادی می پردازد. مانند قانون عرضه و تقاضا نهایی مطلوبیت و... در این جا سخنی از ارزش ها و ضدا ارزش ها مثل عدالت و... نیست.

ب) اقتصاد برنامه ای سیاسی هنجار گذار این بسامد مکتب اقتصادی را تشکیل می دهد و در همین جاست که دغدغه عدالت و... پیدا می شود. در کاوش های اقتصاد توصیفی می توان انتظار جدی از دین نداشت اما اقتصاد برنامه ای (مکتب اقتصادی) بخش عظیمی از مکتب گران قدر اسلام را تشکیل می دهد و از دین جدایی پذیر نیست. جواب سوءال نیز از تحلیل بالا روشن می شود. به علاوه حکومت دینی باید هم برای اصلاح امور دنیوی تلاش کند و هم در جهت تبلیغ دین زدودن انحرافات و گسترش معنویت تلاش نماید. }J

در انقلاب اسلامی نظام جامعه , بر پایه اسلام شکل نگرفته است * بلکه التقاطی از سیستم اقتصادی سیاسی جهان به اضافه رنگ وبویی از اسلام است ؟

پرسش

در انقلاب اسلامی نظام جامعه , بر پایه اسلام شکل نگرفته است * بلکه التقاطی از سیستم اقتصادی سیاسی جهان به اضافه رنگ وبویی از اسلام است ؟

پاسخ

در جمهوری اسلامی اساس و شالوده نظام بر پایه آموزه های دینی استوار گردیده است. لیکن در این رابطه چند نکته را باید در نظر داشت:

الف) اسلامی بودن نظام به این معنا نیست که باید همه چیز صد درصد طبق موازین دین انجام گیرد. بلکه چه بسا در مواردی خارج از تعالیم دینی فعالیتی انجام داده شود که اینها در هر سیستمی کمابیش چنین مسائلی وجود دارد.

ب) اسلامی بودن نظام به این معناییست که دیگر از هیچ تجربه یا تئوری ساخته دیگران نتوان استفاده کرد. بلکه در مواردی متعدد یافته ها و تجربه های دیگران با هنجارهای دینی ملائمت داشته و قابل استفاده می باشد.

ج) شیوه بانکداری مصوب در جمهوری اسلامی در صورت اجرای صحیح متخذ از احکام نورانی اسلام و در جهان فعلی شیوه ای نوین و ابتکاری است. مبانی تئوریک روبناهای حقوقی و امتیازات این روش بر دیگر نظام های بانکداری رایج در سطح جهان مجال مفصلی را می طلبد.

برای آگاهی بیشتر ر. ک: (عملیات بانکی داخلی چاپ موسسه بانکداری جمهوری اسلامی. }J

چرا دین از سیاست جدا نیست در حالی که سیاست پر از دروغ و نیرنگ است و دین با دروغ و کلک مخالف است؟ اگر روایتی هست ارسال نمایید.

پرسش

چرا دین از سیاست جدا نیست در حالی که سیاست پر از دروغ و نیرنگ است و دین با دروغ و کلک مخالف است؟ اگر روایتی هست ارسال نمایید.

پاسخ

اینکه در سیاستهای رایج جهان نیرنگ و دروغ وجود دارد به معنای آن نیست که سیاست لزوماً همین است و باید باینها آمیخته باشد بلکه این نوعی سیاست یعنی سیاست تزویر است که هم در هدف و هم در روش و متد با سیاستاسلامی مغایرت دارد. اما آیا نمی توان نوع دیگری از سیاست داشت که در پی اهداف بلند الهی و سعادت و کمالبشری باشد چنانکه پیامبر(ص) و امیرالمومنین(ع) و حضرت امام عمل نمودند؟ بلی دین از سیاست جدا نیست اما از سیاست قسم دوم. البته این به این معنی نیست که در سیاست اسلامی چون همه چیز راست و پوست کنده است پشهمیشه کلاه سر مسلمین می رود بلکه اسلام اساس سیاستش صداقت و راستگویی است ولی در برابر تزویرات دشمنان دستورالعمل های ویژه ای دارد. }J

در مورد جدایی دین از سیاست که امروزه بعضی ها سر داده اند توضیح دهید؟

پرسش

در مورد جدایی دین از سیاست که امروزه بعضی ها سر داده اند توضیح دهید؟

پاسخ

جدایی دین از سیاست شعار جدیدی نیست. این روی کرد پس از خیزش علمی اروپا در جهان غرب طرفداران زیادی پیدا کرد و عامل اصلی آن از یکسو نقایص و تحریفات پدید آمده در متون دینی مسیحیت بود که شدیداً وثاقت آنها را زیر سؤال می برد و از سوی دیگر عملکرد ارباب کلیسا که خود را نمایندگان خدا خوانده و پاپ را معصومدانسته و با چنگ اندازی به دستگاه سیاست شدیداً به ثروت انبازی تکاثر افزون خواهی و مصادره و تملک بی حد و حصر اراضی می پرداختند. چنین سیمای تیره ای از حکومت به نام دین ضربه های بزرگی بر پیکر دین و دین باوریوار ساخت و روشنفکران را به اندیشه بیرون راندن دین از صحنه سیاست اجتماع و حتی مسائل فرهنگی رهنمونشد. از طرفی نیز طمع ورزان دنیا طلبی که برخی از تعالیم اخلاقی و فرهنگی دین را مانع هواهای نفسانی خویشمی یافتند از این آب گل آلود ماهی گرفته و برای گسترش سلطه سرمایه داری خود بهترین چاره را در محصور ساختن دین در زندان فردیت یافتند. مجموع این عوامل باعث شد که این تفکر در جهان غرب

جا بیفتد که اساساً دین یکمسأله فردی بیش نیست و تنها تنظیم کننده در رابطه فرد با خداست و قلمرو اجتماع و سیاست برای آن منطقه ممنوعه‌می باشد. اشتباه بزرگ بسیاری از به اصطلاح روشنفکران جامعه ما نیز این است که یک اشتباه بزرگ تاریخی را - که در یکسوی عالم رخ داده - تعمیم می دهند و اسلام و روحانیت را نیز با مسیحیت و ارباب کلیسا مقایسه می کنند در حالیکه «میان

ماه من تا ماه گردون تفاوت از زمین تا آسمان است». با اندک تأملی در متون دینی می توان دریافت که بسیاری از احکام نورانی اسلام احکام سیاسی و اجتماعی است و رهبران و پیشوایان دینی ما نیز چون پیامبر و امیرالمومنین (ع) عالی ترین مدل حکومت را در طول تاریخ بشری عرضه کرده و پیاده کرده اند. امام امت نیز با جدیت و قاطعیت بر تفکیک ناپذیری دین و سیاست تأکید می ورزیدند و حرکت انقلابی ایشان نیز پرتوی از همین طرز تفکر است. {L}

اگر دین از سیاست جدا نیست علماء دین در این رابطه چقدر تلاش کرده اند ولایت فقیه در انقلاب مشروطیت چگونه مطرح بود

پرسش

اگر دین از سیاست جدا نیست علماء دین در این رابطه چقدر تلاش کرده اند ولایت فقیه در انقلاب مشروطیت چگونه مطرح بود

پاسخ

در جواب این پرسش گفتنی است:

الف) مسأله پیوند دین و سیاست، پدیده نوظهوری نیست که فقط مربوط به روزگار ما یا عصر نراقی (ره) و دوره قاجار باشد؛ بلکه سابقه طولانی تری دارد و از عصر پیامبر (ص) سرچشمه گرفته است و باز این مسأله، اختصاص به عالمان شیعی ندارد که علمای اهل سنت نیز بر این مسأله تأکید داشته اند. ابن خلدون (دانشمند و مورخ معروف) می نویسد: «باید بدانیم که صاحب شرع، عهده دار دو امر مهم است: یکی اجرای امور دینی - که مأموریت آنها را تبلیغ کند - و دیگری تنفیذ سیاست به مقتضای مصالح عمومی و عمران و اجتماع بشری».

قاضی ابو یوسف کتاب «الخراج» را در زمینه مسائل سیاسی، اقتصادی و روابط خارجی، از دیدگاه فقه رایج تدوین کرد.

در قرن سوم، ابن قتیبه (از علمای به نام اهل سنت) کتاب «الامامه والسیاسه» را در تاریخ خلافت و شرایط خلیفه مسلمانان نوشت.

ماوردی کتاب «الاحکام السلطانیه» را نوشت و پیوند دین و حکومت را در آن شرح داد.

در قرن هشتم سعد الدین تفتازانی کتاب «المقاصد» را در دانش کلام و پیوند دین و حکومت و شرایط حاکم به نگارش درآورد و به همین کیفیت در طول تاریخ، دانشمندان اهل تسنن این مسأله را پیگیری کرده اند.

و اما از عالمان شیعی: به عنوان نمونه شیخ صدوق، با دیلمیان پیوند نزدیکی داشت و با همکاری رکن الدوله و صاحب بن عباد، توانست به تبلیغات دینی شیعیان سامان بخشد.

شیخ مفید نیز با همکاری و ارتباط با دیالمه، توانست سمت و سوی کارها و جهت گیری حکومت دیالمه را به

سوداسلام و اهل بیت (ع) متوجه سازد. سید رضی، عهده دار سمت های پدرش شد و نقابت سادات و نظارت بر اموردادرسی و نیز ریاست حاجیان به او واگذار گردید.

شهید اول، با مبارزان شیعه در شام، فارس، خراسان و ری در پیوند بود و میان ایشان و دولت نوپای سربداران در خراسان پیوند تنگاتنگی وجود داشت و همواره با یکدیگر مکاتبه داشتند.

خواجه نصیر طوسی، از نیازی که دستگاه مغول به فکر و دانش وی داشت، توانست به خوبی بهره برد و جلوویران گری آنها را گرفته و مهارشان کند و در راستای گسترش اسلام و علم و دانش، از قدرت آنان بهره بگیرد. شیخ بهاییو علامه مجلسی، که در دوران صفویه می زیستند، در راستای اجرای احکام سیاسی و اجتماعی اسلام، قدم های شایسته ای برداشتند.

جهت اطلاع بیشتر ر.ک: نشریه حوزه، شماره ۸۶ و ۸۵، ص ۲۹۵.

در یک صد سال اخیر اشخاصی مانند آیت الله نائینی را مشاهده می کنیم که در کتاب «تنزیه الامه و تنبیه المله» بر پیوند دین و سیاست تأکید بسیار دارد. هم چنین نقش میرزای شیرازی را در تحریم تنباکو و مختل نمودن طرح استعمار انگلیس می توان مشاهده کرد. شهید مدرس، یکی از مجتهدان قرن اخیر است. در تعبیرات آن بزرگوار، رابطه تنگاتنگ بین دین و سیاست را مکرر می توان یافت و این جمله معروف از ایشان است که دیانت ما عین سیاست ما است و سیاست ما عین دیانت ما است و اصولاً اگر نظام و سیاستی برای دین مطرح نباشد، وضع آن همه قوانین در اقتصاد و سیاست و قضاوت، عبث و بیهوده خواهد بود.

ب (دربارہ بخش دوم این سؤال، می توان گفت که:

۱ حضرت آیت الله سید عبدالحسین لاری که از عالمان مبارز در مشروطیت

به شمار می رود، ضابطه کلی و مشروعیت قانون ملی و مجلس و... را ولایت فقیه دانسته و می گوید: ضابطه کلی و جامع علمی و عملی شرایط ملی و فقه موانع فعلی، «ولایت فقیه» است، (ولایت فقیه زیربنایفکری مشروطه، مشروعه، ص ۱۳۶).

هم چنین معظم له در حواشی خود بر کتاب «مکاسب» بر مسأله ولایت فقیه تأکید بسیار داشته و این سمت را برای فقیه جامع الشرایط عقلاً و عرفاً و شرعاً محرز می دانند، (ر.ک: التعلیقه علی المکاسب، آیت الله مجاهد سید عبدالحسین لاری، ج ۲، ص ۵۷).

۲ در اصل دوم متمم قانون اساسی مشروطیت چنین آمده است: مقرر است در هر عصری از اعصار، هیئتی که کمتر از پنج نفر نباشد از مجتهدین و فقهای متدینین که مطلع از مقتضیات زمان هم باشند تعیین نموده به سمت عضویت بشناسند، (قانون اساسی مشروطیت) و گزینش آنان بدین منظور است که مطلبی برخلاف شرع مقدس اسلام عنوان قانونی پیدا نکند.

۳ همه می دانیم که شیخ فضل الله نوری تأکید بر مشروطه مشروعه داشت. اینها همه نشانگر آن است که در آن عصر هم مسأله ولایت فقیه مطرح بوده است. گرچه ممکن است که این لفظ کمتر استعمال شده باشد؛ چون معنای ولایت فقیه اصولاً چیزی جز مراقبت قوانین شرعی و اجرای آن، توسط فقیه جامع الشرائط نیست.

از آنجا که دروغگویی جزء لاینفک سیاست است آیا نباید دین از سیاست جدا باشد؟

پرسش

از آنجا که دروغگویی جزء لاینفک سیاست است آیا نباید دین از سیاست جدا باشد؟

پاسخ

افرادی که این شبهه را برای اثبات «جدایی دین از سیاست» القا می کنند، از چند نکته ی کلیدی و مهم، غفلت ورزیده اند؛ زیرا این چنین نیست که دروغ گویی و نیرنگ، جزء جدایی ناپذیر سیاست باشد. به دلیل این که سیاست منحصر در یک قسم نیست. خواجه نصرالدین طوسی در این زمینه می نویسد: «اما اقسام سیاست، اول سیاست «فاضله» باشد که آن را امامت خوانند، و غرض از آن «تکمیل خلق» بود و لازمه اش نیل [به] سعادت. دوم سیاست «ناقصه» بود که آن را تغلب خوانند، و غرض آن «استبعاد خلق» بود و لازمه اش نیل [به] شقاوت و مذمت». و در جای دیگر از ارسطاطایس حکیم یونان باستان نقل می کند: «سیاست چهار نوع است: سیاست ملک، سیاست غلبه، سیاست کرامت و سیاست جماعت». بنابراین در یک تقسیم کلی و اساسی، «سیاست» بر دو قسم است: سیاست خوب و ارزشمند، و سیاست ناپسند و ضد ارزشی مبتنی بر زور، غلبه، نیرنگ و خدعه. بنابراین اول باید مشخص کرد که کدام قسم از سیاست، مورد نظر گوینده است و از چه منظر و دیدگاهی به تعریف «سیاست» می پردازد. این که در سیاست های رایج دنیا، نیرنگ و دروغ وجود دارد؛ به معنای آن نیست که «سیاست» لزوماً همین است و باید با اینها آمیخته باشد؛ بلکه این نوعی از سیاست (سیاست تزویر) است که هم در هدف و هم در روش، با «سیاست اسلامی» مغایرت دارد.

امام خمینی (ره) پس از آزادی از زندان ضمن بیان خاطره ای از دوران اسارت فرمود: «آمد یک نفر...»

گفت: آقا سیاست عبارت است از دروغ گفتن، خدعه، فریب، نیرنگ و خلاصه پدر سوختگی است و آن را شما برای ما بگذارید... گفتم: از اول ما وارد این سیاست که شما می گوئید، نبوده ایم». اما آیا نمی توان نوع دیگری از «سیاست» داشت که در پی اهداف بلند الهی و سعادت و کمال بشری است؛ همان طور که پیامبر(ص)، امام علی(ع)، امام حسن(ع)، امام حسین(ع) و امام راحل(ره) عمل کرده اند. بر این اساس هر چند دین از «سیاست شیطانی» و ماکیاولی که آمیخته با تزویر و نیرنگ است به دور است؛ اما با سیاست فاضله و اخلاقی که منطبق با تعالیم و آموزه های دین اسلام و عملکرد پیشوایان دین است کاملاً هماهنگی و انطباق دارد. البته دین در مقابل سیاست های شیطانی نیز، تدابیر هوشمندانه ای در اداره ی جامعه و مخصوصاً در برخورد با دشمنان اعمال می کند.

برای مطالعه بیشتر ر.ک:

۱. اندیشه های فقهی سیاسی امام خمینی(ره)، کاظم قاضی زاده، مرکز تحقیقات استراتژیک ریاست جمهوری، چاپ اول ۱۳۷۷، ص ۵۴۹۵.

۲. حاکمیت دینی، نبی الله ابراهیم زاده آملی، اداره ی آموزشهای عقیدتی سیاسی نمایندگی ولی فقیه در سپاه.

۳. دانشنامه ی امام علی(ع)، ج ۶، سیاست (مقاله ی هدف و وسیله)، احمد مبلغی، انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، چاپ اول ۱۳۸۰، صص ۳۵۳-۴۱۲.

آیا وجوب اجرای قوانین حکومت اسلامی به این علت نیست که در این حکومت قوانین نشأت گرفته از اسلام میباشد و مطابق با اسلام است و یا حداقل تضادی ندارد؟

پرسش

آیا وجوب اجرای قوانین حکومت اسلامی به این علت نیست که در این حکومت قوانین نشأت گرفته از اسلام میباشد و مطابق با اسلام است و یا حداقل تضادی ندارد؟

پاسخ

وجوب اجرای قوانین و لزوم رعایت آن در حکومت اسلامی، ناشی از اسلامی بودن قوانین و الزامات سیاسی است که جهت حفظ نظام اجتماعی و مصالح جامعه، منجر به وضع آن قوانین شده است.

جهت آگاهی بیشتر ر.ک:

۱- نظام سیاسی اسلام، محمد جواد نوروزی، نشر مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۷۹، ص ۶۱

۲- درآمدی بر حقوق اسلامی، دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، انتشارات سمت، ۱۳۷۶، ص ۲۸۹

این حکومت به نام اسلام و به این عنوان که قرار است هم دین مردم را کامل کند و هم دنیای آنها آباد را کند، مردم را با خود همراه کرد، اما اکنون هر موضوعی را که نگاه می کنیم نسبت به گذشته بدتر شده است. دین و اعتقادات مردم، اقتصاد، فاصله فقیر و غنی و حال ب

پرسش

این حکومت به نام اسلام و به این عنوان که قرار است هم دین مردم را کامل کند و هم دنیای آنها آباد را کند، مردم را با خود همراه کرد، اما اکنون هر موضوعی را که نگاه می کنیم نسبت به گذشته بدتر شده است. دین و اعتقادات مردم، اقتصاد، فاصله فقیر و غنی و حال با فرض اینکه اسلام یک دین کارآمد در عرصه های مختلف باشد نتیجه ای که می توان گرفت اینکه (بجز دوره کوتاهی در اوایل پیروزی انقلاب) سردمداران این حکومت بنایشان بر اغفال مردم و حکومت بر آنها بوده نه پیاده کردن اسلام و آباد کردن دنیا و آخرت مردم».

پاسخ

۱- این که نظام جمهوری اسلامی ایران با خواست و مشارکت مردم و با نام اسلام و با هدف تحقق ارزشهای اسلامی و تأمین سعادت دنیوی و اخروی افراد به پیروزی رسید و شکل گرفت سخن حقی است اما باید موضوع مهم دیگری را نیز در نظر گرفت که صرف تشکیل حکومت و نظامی اسلامی با رهبران صالح الهی و داشتن چنین اهدافی هرگز باعث تحقق جامعه ای ایده ال و مطلوب از هر نظر و عاری از هرگونه مشکلی نمی گردد، به عبارت دیگر در این پروسه تشکیل حکومت اسلامی با ساختار سیاسی و حقوقی مطابق با تعالیم اسلامی فقط شرط لازم است ولی هرگز شرط کافی نیست بلکه نیازمند علل و عوامل دیگری از جمله فراهم بودن سایر شرایط و زمینه های انسانی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و ... است.

آیا می توان در اسلامی بودن حکومت پیامبر اکرم(ص) و امام علی(ع) تردید کرد؟ ولی با این حال

آیا تمامی افراد آن جامعه از نظر دینی تکامل یافتند و یا این که تمامی مشکلات جامعه حل شد؟ امام علی (ع) چقدر از کمبود یاران وفادار و عدم همکاری مردم گله و شکایت می کند و از وجود مشکلات گوناگون در جامعه خویش شکوه می کند و....

۲- آنچه که از حکومت اسلامی در همه احوال مورد توقع و انتظار است، عزم جدی و استفاده از تمامی توان خود در تحقق این اهداف است که در این باره با قاطعیت باید گفت که نظام اسلامی ایران از ابتدا تاکنون سعی و توان خود را در این راه مبذول داشته و حقا" دستاوردهای مثبت بسیار زیادی را در عرصه های گوناگون سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی و... به دنبال داشته است که از دید هیچ فرد آگاه منصفی نمی تواند پوشیده بماند.

برای آگاهی بیشتر ر.ک:

۱- چارچوبی برای تحلیل و شناخت انقلاب اسلامی در ایران، محمد باقر حشمت زاده، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، چاپ اول، ۱۳۷۸، صص ۳۲۵ - ۳۸۰

۲- انقلاب اسلامی و چرایی و چگونگی رخداد آن، نشر معارف، ۱۳۸۰، صص ۱۵۷)

۳- کسی منکر مشکلات و کمبودها نیست اما باید اینها را با وضعیت قبل از انقلاب در عرصه های مختلف جامعه و همچنین با وضعیت سایر کشورهای همانند و مشکلات جوامع انسانی کنونی، مقایسه و موانع داخلی (از قبیل مشکلات ناشی از ساختارهای فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی قبل از انقلاب و...) و بین الملل و پیدایش متغیرهای جدیدی از قبیل جنگ تحمیلی و پیامدهای آن، رشد سریع جمعیت، تورم و مشکلات اقتصاد جهانی، دوران سازندگی، تهاجم فرهنگی و تغییر ارزشهای جامعه و گسترش فرهنگ

مادی، تجمل گرایی، تغییر الگوی مصرف و... را در نظر گرفت و بعد با توجه به آمارها و شاخص های دقیق، به ارزیابی و قضاوت نشست.

۴- حکومت اسلامی دارای مراتبی است، بالاترین مرتبه آن حکومتی است که در تمامی عرصه ها از ساختار سیاسی، قوانین و مقررات آن گرفته تا سایر عملکردهای مسئولین و کارگزاران، منطبق با آموزه ها و ارزش های دینی باشد و بتواند این آموزه ها و ارزش ها را در سطوح مختلف جامعه به صورت کامل محقق سازد که این در زمان امام زمان(عج) تحقق خواهد یافت و ما هرگز مدعی این چنین حکومتی نبودیم (چون چنین حکومتی بعد از فراهم بودن سایر شرایط و زمینه ها و با کمک امدادهای غیبی قابل تحقق است) اما در راستای دستیابی به آن حرکت می کنیم.

۵- براساس مطالب فوق مشخص می شود که کارآمدی دین اسلام بستگی به فراهم بودن زمینه ها و بسترهای مورد نیاز آن است و به هر میزان این بسترها فراهم تر باشد دین در عرصه های مختلف کارآمدتر خواهد بود. بر این اساس از وجود برخی مشکلات در جامعه نمی توان اسلامی نبودن حکومت و اغفال مردم و... را نتیجه گرفت چه بسا حکومتی اسلامی باشد ولی به علت فقدان بسترهای مناسب از کارآمدی کامل برخوردار نباشد.

مضافاً بر این دستاوردهای عظیم انقلاب در عرصه های مختلف کارآمدی نظام اسلامی را به اثبات رسانیده است.

نسبت دین و سیاست با هم چگونه است؟ آیا دین و سیاست با هم قابل جمع هستند؟

پرسش

نسبت دین و سیاست با هم چگونه است؟ آیا دین و سیاست با هم قابل جمع هستند؟

پاسخ

اگر ماهیت دین و وجه نیاز آدمی بدان به خوبی شناخته شود، قلمرو آن نیز تعیین می گردد و مشخص می شود که عدم جدایی دین از سیاست چراست. دین مجموعه ای است از:

۱. معارف و بینش ها (جهان بینی)؛

۲. سلسله دستورات اخلاقی که سازنده خصایل نیکو و شخصیت حقیقی انسان است؛

۳. سلسله قوانین و مقرراتی که مناسبات انسان را با خدا، جامعه و طبیعت به نیکوترین وجهی تبیین نموده و سعادت بشر را در پی آنها تضمین می نماید (ایدئولوژی).

از طرف دیگر سعادت انسان ها _چه در دنیا و چه در سرای آخرت_ در گرو قوانینی جامع کامل و بی نقص است و چون این جهان گذرا و سرای جاوید ابدی، با یکدیگر در ارتباط وثیق بوده و هر کنشی در این دنیا نسبت به سر نوشت آدمی در حیات

پایدار خویش مؤثر است؛ پس قانونگذار علاوه بر احاطه کامل به تمام نیازهای دنیایی بشر، باید ربط آنها را با زندگی اخروی نیز منظور دارد و این در حالی است که هنوز متفکران بشری، تعریف واحدی از سعادت انسان به دست نداده اند و حتی در این که تنها در همین دنیا واقعا کدامین راه تضمین کننده کمال و سعادت بشری است، اختلاف شدیدی وجود دارد. و از همین رو مکتب های گوناگونی به وجود آمده که هر یک پس از چند صباحی تجربه، ضعف و شکست خود را برملا کرده اند. بنابراین بشریت بر سر دو راهی قرار دارد:

یک. یا همواره در مسائل انسانی سیاسی و اجتماعی خویش، به دنبال مکاتب بشری

راه افتد و هر روز چیزی را تجربه کند و پس از شکست راه دیگر برگزیند تا پایان حیات تاریخی خود.

دو. از ناحیه خداوند _ که عالم به تمام نیازهای او و راه کمال حقیقی او است _ قانونی بدون خطا به او عرضه شود تا با تبعیت از آن به سمت سعادت و خوشبختی حرکت نماید. این است معنای عدم جدایی دین از سیاست و راه اول راه «سکولاریسم» و جدایی دین از سیاست است.

با مروری کوتاه بر قوانین اسلامی و آیات قرآن روشن می گردد که اسلام دینی جامع و همه سونگر است که تمام ابعاد زندگی انسان (فردی، اجتماعی، دنیوی، اخروی، مادی و معنوی) را در نظر گرفته و همان گونه که مردم را به عبادت و یکتا پرستی دعوت نموده و دستورات اخلاقی و مربوط به خودسازی فردی را دارد؛ احکام و دستوراتی در مورد مسائل حکومتی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، قضایی و اداره صحیح جامعه، روابط بین الملل، حقوقی و ... دارا است و مقررات قضایی حقوقی روابط اجتماعی مسائل اقتصادی تربیتی و ... دارد.

سیره و روش رسول اکرم(ص) نشان دهنده این است که دین از سیاست جدا نیست و خود آن حضرت ضمن تشکیل حکومت، مسئولیت اجرایی و قضایی آن را بر عهده داشت. امیرالمؤمنین علی(ع) نیز حکومتی بر اساس عدل و اجرای دستورات الهی بنا نهاد و ... پس تشکیل حکومت از ضروریات دین اسلام است و آیات فراوانی در این زمینه وجود دارد؛ از جمله:

۱. آیات مربوط به امر به معروف و نهی از منکر (آل عمران ۱۰۴ و ۱۱۰؛ توبه ۷۱)؛

۲. اطاعت از اولی الامر (نسا ۵۹ ۶۵ ۱۰)؛

۳. نپذیرفتن ولایت و سرپرستی

بیگانگان کافران و ظالمان (آل عمران/ ۲۸ و ۱۱۸؛ نساء/ ۶، ۱۴۱ و ۱۴۴؛ مائده/ ۵۱ و ۵۷؛ هود/ ۱۱۳)؛

۴. ولایت پیامبر و ولایت مؤمنین بر یکدیگر (احزاب/ ۶؛ توبه/ ۷۱)؛

۵. مشورت با مومنان (آل عمران/ ۱۱۵ و ۱۵۱؛ شوری/ ۳۸)؛

۶. نجات مظلومان و مستضعفان (نساء/ ۷۵) و همه آیات مربوط به جهاد و دفاع؛

۷. هدف از دین و بعثت انبیاء برپایی عدالت اجتماعی و قوانین الهی است (نساء/ ۵۸ و ۱۳۵؛ حدید/ ۲۹؛ مائده/ ۸؛ نحل/ ۹۰)؛

۸. نهی از حکم به غیر دستورات الهی (مائده/ ۴۴، ۴۵، ۴۷ و ۵۰)؛

۹. خصوصیات جامعه اسلامی (اعراف/ ۱۵۷؛ فتح/ ۲۹)؛

۱۰. لزوم وجود نیرو و تجهیزات برای حکومت اسلامی (انفال/ ۶۰)؛

۱۱. رهبر و کسی که مردم از او اطاعت و پیروی می کنند باید از همه اصلح باشد (یونس/ ۳۵)؛

۱۲. سرانجام دین خدا بر همه ادیان و مکاتب پیروز می گردد و حکومت در دست صالحان قرار می گیرد (قصص/ ۵؛ فتح/ ۲۸؛ توبه/ ۳۳)؛

۱۳. نمونه حکومت انبیا در قرآن، مانند حکومت داود و سلیمان(ع) (نمل/ ۲۶) و روایات در این زمینه زیاد است؛ از جمله روایتی است که صدوق در کتاب «علل الشرایع» نقل کرده است که فضل بن شاذان از امام رضا(ع) پرسید: چرا خداوند دستور داد که از اولوالامر اطاعت کنید؟ حضرت در ضمن جواب فرمودند: اگر خداوند امامی که امین و حافظ دستورات الهی باشد برای مردم قرار ندهد، دین از بین می رود و سنت ها و دستورات الهی

دگرگون می گردد علل الشرایع، ج ۱، باب ۱۸۲، حدیث ۹. و نامه امیرالمؤمنین (ع) به مالک اشتر و... همه اینها دلالت بر عدم تفکیک سیاست از این دین دارد.

بنابراین اگر یک مسلمان نخواهد نظام و اندیشه سیاسی اسلام را بپذیرد در واقع به نوعی گزینش گری در دین دست زده است و بخشی را برگرفته و بخش دیگر را فرونهاده است و این در منطق قرآن مردود می باشد.

سکولاریسم به چه معنی است؟ دیدگاه اسلام درباره آن چیست؟

پرسش

سکولاریسم به چه معنی است؟ دیدگاه اسلام درباره آن چیست؟

پاسخ

در تبیین مفهوم واژه سکولاریسم «Secularism» در زبان فارسی معادلها و معانی متعددی برای آن از قبیل: «مخالفت با شرعیات و مطالب دینی، روح دنیاداری، طرفداری از اصول دنیوی و عرفی و غیر آن بیان شده است. اما رایج ترین معادل فارسی آن همان «جدا انگاری دین، دنیا» است. چنانکه سکولار «Secular» نیز به فردی گفته می شود که به امور معنوی و مذهبی عل...من...نشان نمی دهد، آن را به ام...مادی و غیر مذهبی نیز ترجمه کرده اند، (محمد رضا باطنی، فرهنگ انگلیسی فارسی معاصر، ص ۶۱۰) یکی از پژوهشگران و اندیشمندان غربی درباره مفهوم سکولاریسم می نویسد: «اگر بخواهیم «جدا انگاری دین و دنیا» را به اجمال تعریف کنیم می توانیم بگوییم: فرایندی است که طی آن وجدان دینی، فعالیت های دینی و نهادهای دینا اعتبار و اهمیت اجتماعی خود را از دست می دهند و این بدان [معنا] است که دین در عملکرد نظام اجتماعی به حاشیه رانده می شود، و کارکردهای اساسی در عملکرد جامعه با خارج شدن از زیر نفوذ و نظارت عوامل که اختصاصا به امر ماوراء طبیعی عنایت دارند عقلانی می گردد... جدا انگاری دین و دنیا مفهومی غربی است که اساسا فرایندی را که به خصوص بارزترین وجهی در طول قرن جاری در غرب رخ داده است توصیف می کند»، (میرچالیا، فرهنگ و دین، ترجمه هیأت مترجمان، مقاله «جدا انگاری دین و دنیا» نویسنده «براین ر. ویلسون»، ص ۱۲۹ و ۱۴۲).

سکولاریسم به جدایی قلمرو دین از سیاست اشاره دارد، و به تحولاتی نظر دارد که پس از عصر نوزایی در مغرب زمین شکل گرفت (از قبیل: رنسانس علمی و صنعتی، رواج تمدن ماشین، زرق و برق زندگی

مادی و مادی گرایی، روی گردانی از حقایق دینی و...) و در نهایت منجر به حاشیه نشینی دین از عرصه اجتماعی و فردی قلمداد شدن دین، سیطره علوم تجربی و پایه ریزی دولت بر مبنای ناسیونالیسم گردید. مروری اجمالی بر گذار تاریخی سکولاریسم، نشان می دهد که خاستگاه سکولاریسم، غرب است و ریشه در رخدادها و مسائل دارد که در قرون وسطی غرب گذشت. نارسایی مفاهیم انجیل و مسیحیت، حاکمیت رجال کلیسا و عدم جواز نشر مسائل که با انجیل تحریف شده منافات داشت، تعارض علم و عقل با دین، انحطاط جامعه مسیحی و حاکمیت استبداد و اختناق کلیسا موجب کنار گذاشته شدن دین از عرصه جامعه گردید، و در نهایت نهضت اصلاح دینی، حاکمیت کلیسا را متزلزل کرد و با ارائه آموزه هایی که سکولاریسم را در پی داشت، زمینه ساز حاکمیت پادشاهان و سلاطین بر امور سیاسی و اجتماعی و منزوی شدن کلیسا و رجال دین گردید.

حال که با مفهوم سکولاریسم آشنا شدیم این سؤال مطرح می شود که نظر اسلام درباره سکولاریسم چیست؟ در پاسخ این سؤال باید گفت: اسلام، اندیشه سکولاریسم را بر نمی تابد، در اندیشه سکولاریسم، حق قانونگذاری و حاکمیت، به غیر خدا یعنی انسان واگذار گردیده است، در حالی که در بینش توحیدی، مالکیت و حاکمیت حقیقی و اصلی از آن خداست و بدون اذن او هیچ انسانی حق ندارد بر دیگری حکم برداند. در اندیشه سکولار، دین امری فردی قلمداد شده و به رابطه فردی انسان و خدا ارتباط دارد ولی آن گاه که ضرورت دین به عنوان مجموعه ای مشتمل بر قوانین اجتماعی برای سعادت مادی و معنوی انسان ثابت گردد، طبعا گرایش سکولاریسم طرد می شود. اسلام برای همه شئون

انسانی اعم از فردی و اجتماعی، قوانین و مقرراتی دارد، بی شک، هیچ دین الهی و آیین آسمانی تفکیک دین از سیاست را نمی پذیرد و آنچه در متون مذهبی مسیحیان آمده و ارباب کلیسا آنرا ترویج می کنند چیزی جز قلب و تحریف تعلیمات راستین حضرت مسیح (ع) نیست. از نظر ما، دین مجموعه ای است از معارف نظری و احکام عملی؛ و احکام عملی دین، هر سه قلمرو ارتباط انسان با خدا، ارتباط انسان با خودش، و ارتباط انسان با دیگران را در بر می گیرد بنابراین شامل اخلاق و حقوق و سیاست می شود. در قرآن کریم و در روایات معصومین (ع) مجموعه سرشاری از احکام حقوقی و سیاسی موجود است. حقوق و سیاست نیز بر مبنای دینی از جمله توحید و معاد مبتنی است به دیگر سخن، اخلاق، حقوق و سیاست، هم بخشی هایی از کل دین را می سازد و هم ریشه در اساسی ترین معارف نظری دین دارند. در این جا به برخی آیات و روایات که مبین این امر است اشاره می کنیم:

۱ در برخی از آیات، به این نکته اشاره شده که مردم باید اختلافات خویش را با رجوع به کتاب و احکام الهی حل کنند مانند: كان الناس أُمَّةً واحدةً فبعث الله النبيين مبشرين و منذرين و انزل معهم الكتاب بالحق ليحكم بين الناس فيما اختلفوا فيه ، (بقره، ۲۱۳).

۲ خداوند کسانی را که احکامی فردی یا اجتماعی از نزد خود و بدون اذن الهی وضع می کنند، مذمت می کند، در آیه ای خطاب به مشرکان می فرماید: قل ارايتم ما انزل الله لكم من رزقٍ فجعلتم منه حراما و حلالاً قل الله اذن لكم ام على الله تفترون ، (يونس، ۵۹).

برخی از آیات به پیامبر(ص) مؤکدا دستور پیروی از وحی الهی و عدم تبعیت از آرای دیگران داده شده است: و ان احکم بینهم بما انزل الله و لا تتبع اهلهم ، (مائده، ۴۹)

۴ خداوند کسانی را که بر خلاف آنچه از جانب وحی نازل شده حکم کند، فاسق، ظالم و کافر معرفی می کند: و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون ، (مائده، ۴۴) و...

با توجه به آن چه گفتیم دانسته شد که اسلام در زمینه مسائل اجتماعی قانون دارد و از این رو با سکولاریسم که بر تفکیک دین از مسائل سیاسی، حقوقی، اجتماعی و خانوادگی استوار است، سازگار نیست.

برای آگاهی بیشتر ر.ک:

۱ مجموعه آثار، شهید مطهری، ج ۱، بخش علل گرایش به مادیگری، ص ۴۷۹ ۴۹۱

۲ مبانی اندیشه سیاسی در اسلام، عمید زنجانی، ص ۴۸

۳ محمدجواد نوروزی، نظام سیاسی اسلام، ص ۳۳

۴ علی ربانی گلپایگانی، ریشه ها و نشانه های سکولاریسم، کانون اندیشه جوان

۵ محمد قطب، سکولارها چه می گویند؟

۶ محمدحسن قدردان قراملکی، سکولاریزم در مسیحیت و اسلام، انتشارات دفتر تبلیغات. }]

برخی از دانشجویان مطرح می کنند که اگر مدل حکومت اسلامی، بهترین مدل حکومتی می باشد و روحانیون دینی از شایسته ترین افراد می باشند پس چرا در حال حاضر ما با مشکلات عدیده و کمبودهای فراوان مواجه هستیم و نتیجه می گیرند پس دین و اختصاصا دین اسلام نباید در خدمت ح

پرسش

برخی از دانشجویان مطرح می کنند که اگر مدل حکومت اسلامی، بهترین مدل حکومتی می باشد و روحانیون دینی از شایسته ترین افراد می باشند پس چرا در حال حاضر ما با مشکلات عدیده و کمبودهای فراوان مواجه هستیم و نتیجه می گیرند پس دین و اختصاصا دین اسلام نباید در خدمت حکومت و سیاست و نیز روحانیون دینی نباید عهده دار حکومت باشند و برخی نیز پا را فراتر گذاشته و می گویند چون دین نتوانسته در اجتماع مفید واقع شود پس ما در زندگی فردی نیز نیازی به آن نداریم البته بنده به هیچ

یک از این دو قول معتقد نیستم اما خواستار پاسخی مستند و مستدل و مفصل در این مورد می باشم تا بتوانم به سهم خودم پاسخگوی چنین افرادی باشم.

پاسخ

سؤال شما حاوی موضوعات متعددی است که هر کدام به تنهایی نیازمند بررسی و تبیین دقیق می باشد، از این رو به اختصار مطالبی را بیان می نمایم:

الف) صرف تشکیل حکومت و نظامی اسلامی با رهبران صالح الهی و داشتن اهداف والا هرگز باعث تحقق جامعه ای ایده ال و مطلوب از هر نظر و عاری از هرگونه مشکلی نمی گردد، به عبارت دیگر در این پروسه تشکیل حکومت اسلامی با ساختار سیاسی و حقوقی مطابق با تعالیم اسلامی فقط شرط لازم است ولی هرگز شرط کافی نیست بلکه نیازمند علل و عوامل دیگری از جمله فراهم بودن سایر شرایط و زمینه های انسانی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و... است.

آیا می توان در اسلامی بودن حکومت پیامبر اکرم(ص) و امام علی(ع) تردید کرد؟ ولی با این حال آیا تمامی افراد آن جامعه از نظر دینی تکامل یافتند و یا این که تمامی مشکلات جامعه حل شد؟ امام علی(ع) چقدر از کمبود یاران وفادار و عدم همکاری مردم گله و شکایت می کند و از وجود مشکلات گوناگون در جامعه خویش شکوه می کند و....

۲- آنچه که از حکومت اسلامی در همه احوال مورد توقع و انتظار است، عزم جدی و استفاده از تمامی توان خود در تحقق این اهداف است که در این باره با قاطعیت باید گفت که نظام اسلامی ایران از ابتدا تاکنون سعی و توان خود را در این راه مبذول داشته و حقا"

دستاوردهای مثبت بسیار زیادی را در عرصه های گوناگون سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی و... به دنبال داشته است که از دید هیچ فرد آگاه منصفی نمی تواند پوشیده بماند.

برای آگاهی بیشتر ر.ک:

۱- چارچوبی برای تحلیل و شناخت انقلاب اسلامی در ایران، محمد باقر حشمت زاده، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، چاپ اول، ۱۳۷۸، صص ۳۲۵ - ۳۸۰

۲- انقلاب اسلامی و چرایی و چگونگی رخداد آن، نشر معارف، ۱۳۸۰، صص ۱۵۷ - ۱۶۸

۳- کسی منکر مشکلات و کمبودها نیست اما باید اینها را با وضعیت قبل از انقلاب در عرصه های مختلف جامعه و همچنین با وضعیت سایر کشورهای همانند و مشکلات جوامع انسانی کنونی، مقایسه و موانع داخلی (از قبیل مشکلات ناشی از ساختارهای فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی قبل از انقلاب و...) و بین الملل و پیدایش متغیرهای جدیدی از قبیل جنگ تحمیلی و پیامدهای آن، رشد سریع جمعیت، تورم و مشکلات اقتصاد جهانی، دوران سازندگی، تهاجم فرهنگی و تغییر ارزشهای جامعه و گسترش فرهنگ مادی، تجمل گرایی، تغییر الگوی مصرف و... را در نظر گرفت و بعد با توجه به آمارها و شاخص های دقیق، به ارزیابی و قضاوت نشست.

۴- حکومت اسلامی دارای مراتبی است، بالاترین مرتبه آن حکومتی است که در تمامی عرصه ها از ساختار سیاسی، قوانین و مقررات آن گرفته تا سایر عملکردهای مسئولین و کارگزاران، منطبق با آموزه ها و ارزش های دینی باشد و بتواند این آموزه ها و ارزش ها را در سطوح مختلف جامعه به صورت کامل محقق سازد که این در زمان امام زمان (عج) تحقق خواهد یافت و ما هرگز مدعی این چنین حکومتی نبودیم (چون

چنین حکومتی بعد از فراهم بودن سایر شرایط و زمینه ها و با کمک امدادهای غیبی قابل تحقق است) اما در راستای دستیابی به آن حرکت می کنیم.

۵- براساس مطالب فوق مشخص می شود که کارآمدی دین اسلام بستگی به فراهم بودن زمینه ها و بسترهای مورد نیاز آن است و به هر میزان این بسترها فراهم تر باشد دین در عرصه های مختلف کارآمدتر خواهد بود. بر این اساس از وجود برخی مشکلات در جامعه نمی توان اسلامی نبودن حکومت و اغفال مردم و... را نتیجه گرفت چه بسا حکومتی اسلامی باشد ولی به علت فقدان بسترهای مناسب از کارآمدی کامل برخوردار نباشد.

مضافاً" بر این دستاوردهای عظیم انقلاب در عرصه های مختلف کارآمدی نظام اسلامی را به اثبات رسانیده است.

ب) شناخت دقیق و کامل اسلام و آگاهی به زوایای مختلف آن موضوع بسیار مهمی است که در صورت کوتاهی در این امر، انحرافات، کجروی ها و برداشت های سطحی و نادرست در افراد و به تبع آن جامعه به وجود می آید، متأسفانه موضوعی را که بیان نمودید، هم در این راستا قابل تبیین و ارزیابی است.

اما نکته قوت در اینجاست که با دوستان مذهبی مواجهه آید که اعتقاد آنان به اصل مذهب و دین، می تواند - به عنوان قدر مشترک - نقطه شروع خوبی باشد با تأکید بر این عنصر، توجه به راهکارهای ذیل حائز اهمیت است:

یکم؛ مسلماً تشخیص وظایف دینی، متنوع بر شناخت کامل قلمرو دین و زوایای مختلف آن است؛ به عبارت دیگر، باید مشخص شود که آیا دین برای اداره امور دنیوی افراد بشر، برنامه و راهکارهای مشخصی دارد

یا تنها به امور معنوی و اخروی افراد بسنده کرده است؟ آیا دین در مسایل سیاسی و حکومتی به بیان سلسله ای از وظایف و تکالیف پرداخته و همانگونه که در مسایل عبادی و تجاری، واجب و حرام رسیده در این امور هم واجبات و محرمات داریم یا خیر؟ آیا اسلام بشر را در انجام و ترک افعال سیاسی و حکومتی، آزاد گذاشته و امور سیاسی را از مباحات دانسته است؟ آیا اگر دین به اینگونه امور توجه کند، صبغه خدایی و اخروی بودن خود را از دست می دهد و دنیوی می شود یا این که به همان دلیل خدایی و اخروی بودن باید به اینگونه امور توجه جدی کند و برای هموار کردن راه زندگی سعادت‌مندان اخروی و تقرب به خدا، مردم دیندار را به تشکیل حکومتی تشویق کند که معیارها و ضوابط خود را از دین بگیرد، مجری احکام خدا باشد و در عین حال از تزکیه و تعلیم انسان ها چیزی دریغ ندارد؟

ارائه پاسخی صحیح و مطابق با دیدگاه اسلام، مستلزم :

۱. ارجاع به گزاره ها، متون و منابع اسلامی.

۲. سیره و روش پیامبر اکرم (ص) و امامان معصوم (ع) است.

در دین اسلام با توجه به حجم عظیمی از احکام اجتماعی و اهداف سیاسی دینی، می توان هدفگیریهای اصلی این دین مقدس را شناخت. حضرت امام (ره) در این باره می فرمایند: «اسلام دین سیاست است با تمام شئون که سیاست دارد این نکته برای هر کسی که کمترین تدبیری در احکام حکومتی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی اسلام بکند آشکار می گردد. پس هر که را گمان بر او برود که دین از سیاست جداست، نه دین

را شناخته و نه سیاست را.» (صحیفه نور، ج ۱، ص ۶).

با مروری کوتاه بر قوانین اسلامی و آیات قرآن روشن می گردد که اسلام دینی است جامع و همه سونگر که تمام ابعاد زندگی انسان (فردی، اجتماعی، دنیوی، اخروی، مادی و معنوی) را در نظر گرفته و همان گونه که مردم را به عبادت و یکتا پرستی دعوت نموده و دستورات اخلاقی و مربوط به خودسازی فردی را دارد احکام و دستوراتی در مورد مسائل حکومتی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، قضایی و مربوط به اداره صحیح جامعه روابط بین المللی، حقوقی و... داراست و مقررات قضایی، حقوقی، روابط اجتماعی، مسائل اقتصادی، تربیتی و... دارد و بدیهی است که اجرا و پیاده کردن چنین احکام و دستوراتی بدون قدرت اجرایی امکان پذیر نیست و حکومت دینی به معنای صحیح آن حکومتی است که جامعه را بر اساس قوانین الهی اداره کند و زمینه های رشد و استعدادها و امکان رسیدن انسانها به کمال و ایجاد جامعه ای برین صالح و شایسته را برای مردم آماده کند و با فسادهای اخلاقی اجتماعی و... مبارزه کند.

قرآن کریم در وصف مردان الهی فرموده: «الذین ان مکناهم فی الارض اقاموا الصلاه و اتوا الزکاه و امروا بالمعروف و نهوا عن المنکر و لله عاقبه الامور»، (حج، آیه ۴۱) سیره و روش رسول اکرم (ص) نشان دهنده این است که دین از سیاست جدا نیست و خود آن ضمن تشکیل حکومت مسؤولیت اجرایی و قضایی آن را بر عهده داشت. امیرالمومنین علی (ع) نیز حکومتی بر اساس عدل و اجرای دستورات الهی بنا نهاد و حکومت کوتاه مدت امام حسن (ع)، قیام خونین امام حسین (ع) و مشروع

ندانستن حکومت های وقت از سوی دیگر امامان(ع) همه بیان کننده این واقعیت هستند که تشکیل حکومت از ضروریات دین اسلام است و آیات فراوانی در این زمینه وجود دارد؛ از جمله:

۱- «لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الكتاب والمیزان ليقوم الناس بالقسط و انزلنا الحديد فيه بأس شديد و منافع للناس؛ به راستی که پیامبران را با پدیده های روشن گر فرستادیم و همراه آنان کتاب و میزان نازل کردیم، تا مردم به دادگری برخیزند و آهن را که در آن نیروی سخت و سودهای فراوان برای مردم است پدید آوریم»، (حدید، آیه ۲۵).

۲- «یا ایها الذین آمنوا کونوا قوامین لله شهداء بالقسط؛ ای مؤمنان برای خدا برخیزید و به عدل شهادت دهید»، (مائده، آیه ۸).

۳- «ولقد بعثنا فی کل امه رسولا- ان اعبدوا الله واجتنبوا الطاغوت؛ و به راستی در هر امتی پیامبری فرستادیم که خداوند را بندگی کنید و از بندگی طاغوت دوری جوید»، (نحل، آیه ۳۶).

۴- «و ما لکم لاتقتلون فی سبیل الله والمستضعفین من الرجال والنساء والولدان الذین یقولون ربنا اخرجنا من هذه القرية الظالم اهلها واجعل لنا من لدنک ولیا واجعل لنا من لدنک نصیرا؛ چیست شما را که در راه خدا و ضعیف شدگان جامعه، از مردان، زنان و کودکان کارزار نمی کنید؟! آنان که می گویند: پروردگارا! ما را از این قریه (جامعه) بیرون بر و رها ساز که اهلش ستمکار است و قرار ده برای ما از جانب خودت سرپرست و یآوری و قرار ده از نزد خودت یاری کننده ای»، (نساء، آیه ۷۵).

۵- «اطیعوا الله واطیعوا الرسول و اولی الامر منکم؛ اطاعت کنید از خدا و پیامبر و صاحبان فرمان

از خودتان»، (نساء، آیه ۵۹).

و آیات متعدد بسیاری که در آنها سخن از کتاب، میزان، آهن و منافع آن، شهادت به قسط و داد، دوری از طاغوت، جنگ در راه خدا و مستضعفان، نجات محرومان، هجرت در راه خدا و.. از مقوله های اجتماعی است که در کتاب الهی آن فرمان داده شده است.

البته شرح و تفسیر هر کدام از این آیات و چگونگی اثبات ضرورت تشکیل حکومت به وسیله پیامبران و رهبران الهی، نیازمند ارائه مباحث طولانی است که در حوصله یک نامه نمی گنجد.

در اینجا تنها به مهمترین مبانی اندیشه های سیاسی مربوط به تشکیل حکومت و ارتباط دین و سیاست اشاره می شود:

۱- اثبات حاکمیت ولایت و سرپرستی همه جانبه مادی و معنوی، دنیوی و اخروی برای خدا، رسول و اولیای خاص او، (مائده، آیه ۵۵ - یوسف، آیه ۴۰ - مائده، آیه ۴۲ و ۴۳).

۲- اثبات امامت و رهبری سیاسی - اجتماعی برای پیامبر(ص)، امام(ع) و منصوبین از ناحیه آنان، (نساء، آیه ۵۸ و ۵۹ - مائده، آیه ۶۷).

۳- اثبات حکومت و خلافت در زمین برای برخی از پیامبران گذشته مانند حضرت داود(ع) و سلیمان(ع)، (ص، آیات ۲۰ و ۲۶ - نمل آیات ۲۶ و ۲۷ - نساء، آیه ۵۴).

۴- قرآن، داوری و فصل خصومت در میان مردم را از وظایف پیامبران الهی معرفی می کند، نساء، آیات ۵۸ و ۶۵ - مائده، آیه ۴۲ - انبیاء، آیه ۷۸ - انعام، آیه ۸۹).

۵- دعوت به کار شورایی و جمعی کردن، (شوری، آیه ۳۸ - آل عمران، آیه ۱۵۹).

۶- مبارزه با فساد و تباهی، ظلم زدایی و عدل گستری جزو وظایف اصلی اهل ایمان است، (بقره، آیه ۲۷۹ - هود، آیه

۱۱۳ - نساء، آیه ۵۸ - نحل، آیه ۹۰ - ص، آیه ۲۸ - حج، آیه ۴۱).

۷- احترام به حقوق انسان ها و کرامت بخشی به انسان از اصول سیاست ادیان الهی است، (اسراء، آیه ۷۰ - آل عمران، آیه ۱۹ - نساء، آیه ۳۲).

۸- امر به جهاد و مبارزه با طاغوت ها، مستکبران و ستمگران و نیز تهیه امکانات دفاعی، (بقره، آیه ۲۱۸ - تحریم، آیه ۹ - نساء، آیه ۷۵ - انفال، آیه ۶۰ - اعراف، آیه ۵۶).

۹- عزت و آقایی را مخصوص خدا و اهل ایمان دانستن و نفی هرگونه سلطه پذیری و ذلت، (منافقون، آیه ۸ - محمد، آیه ۳۵ - هود، آیه ۱۱۳ - آل عمران، آیه ۱۴۶ و ۱۴۹).

۱۰- تبیین و تعیین حقوق متقابل والی و مردم، (نهج البلاغه، خطبه ۲۱۶، ص ۳۳۵ و ۳۳۶).

۱۱- اثبات سلطنت و حکومت برای برخی از حاکمان صالح و عادل، مانند طالوت و ذوالقرنین، (بقره، آیه ۲۴۶ و ۲۴۷ - کهف، آیات ۸۳ - ۹۸).

۱۲- اختصاص دادن حقوق مهم و کلان مالی به ولی امر مسلمین و حکومت اسلامی جهت مصرف در مصالح جامعه، (اصول کافی، باب صله الامام و باب الفیء والانفال و تفسیر الخمس).

از آنچه گذشت روشن می شود که جدایی دین از سیاست در مورد اسلام به هیچ وجه صادق نیست و بخش عظیمی از معارف و آموزه های اسلامی شامل مسائل سیاسی و اجتماعی است.

به تعبیر حضرت امام در میان حدود ۵۷، ۵۸ کتاب فقهی، تنها ۷، ۸ تای آنها مربوط به مسائل عبادی صرف است و بقیه آنها در حوزه مسایل سیاسی، اجتماعی، قضایی و مناسبات اساسی است.

بنابراین هم بر اساس متون اسلامی و هم بر اساس

مراجعه به سیره بزرگان دین، ثابت می شود که هر فرد مسلمان، وظایفی فراتر از احکام عبادی، مسائل معنوی و تکالیف فردی بر عهده داشته و موظف است تا در قبال جامعه و مسائل و موضوعات سیاسی و مربوط به اداره جامعه اسلامی حساس و نهایت اهتمام را داشته باشد.

دوم؛ دستیابی به کمال واقعی و معنویات به جز از طریق عمل به وظایف و تکالیف الهی آن هم در تمامی زمینه ها (اعم از فردی و اجتماعی) میسر نیست و هرگونه کوتاهی و قصور در انجام برخی از این وظایف به همان اندازه انسان را از دستیابی به کمال حقیقی باز می دارد. آیا زندگی و سیره پیامبر اکرم (ص) و ائمه اطهار (ع) و حضور آنان به تمامی عرصه های جامعه از حکومت تا جهاد و شهادت بهترین الگو برای کسانی که به دنبال معنویات هستند، نیست؛ به علاوه کسب معنویات جز از طریق مجاهدت و پیروز بیرون آمدن از امتحانات مختلف الهی آن هم در میادین مختلف جامعه، حاصل نمی شود و گرنه گوشه گیری و ادعای کسب معنویت، ارزشی نداشته و آب در هاون کوبیدن است.

از سوی دیگر این چنین نیست که سیاست لزوماً با مسائل ضد اخلاقی و معنویات آمیخته باشد، زیرا آمیختگی سیاسی با مسائل ضد اخلاقی و مغایر با معنویات، هنگامی پیش می آید که سیاست از ارزش های الهی دور باشد (عمید زنجانی، مبانی اندیشه سیاسی اسلام، ص ۴۹).

سیاستی که بر پایه عدل و انصاف باشد، از متن دین است و سیاستی که مبتنی بر حيله و تزویر باشد با دین تضاد خواهد داشت (آیت الله معرفت، ولایت فقیه، ص

سیاست دینی نه تنها از آلودگی به مسائل ضد اخلاقی منزّه است بلکه خود منبعث از آموزه های دین و در واقع عمل به تکالیف و وظایف دینی است که در کسب معنویت و رشد روحی و معنوی بشر بسیار حائز اهمیت است.

نتیجه آن که دخالت در سیاست، از وظایف و تکالیف الهی است و این نه تنها با کسب معنویات مغایرت ندارد بلکه گامی مؤثر در این زمینه است و نکته مهم این که باید سعی کنیم تمامی افعالمان اعم از سیاسی و غیر سیاسی صبغه الهی داشته باشد.

برای آگاهی بیشتر ر.ک:

انتظار بشر از دین، عبدالله نصیری

انتظارات بشر از دین، عبدالحسین خسروپناه

رابطه دین و سیاست، ایرج میر

کتاب نقد، شماره ۲ و ۳

ج) نکته آخری که لازم است دوستان گرامی به آن توجه داشته باشند رابطه دین با پیشرفت و توسعه است: در اینجا لازم است میان دین اصیل و ناب و خالص - که از طرف خداوند به عنوان برنامه ای کامل برای زندگی بشر آمده است - با عقاید موهوم و خرافات - که ساخته دست بشری بوده و به عنوان دین معرفی می گردیده، (مانند عقاید موهوم ارباب کلیسا درباره خداوند و تعالیم آنها درباره علم و نحوه زندگی مردم) - تفکیک قائل شد؛ زیرا نفس دین که در جهت رشد و تعالی و تکامل و پیشرفت بشر در ابعاد مختلف زندگی باشد و بر علم، دانش، کار و تلاش نیز توصیه و تأکید دارد؛ هرگز نمی تواند عامل عقب ماندگی و انحطاط باشد و شواهد و دلایل بسیاری را می توان برای اثبات این موضوع اقامه نمود که بعضی از آنها عبارت است از:

۱. پیشینه تمدن

مسلمانان در طی قرون متمادی و صدور آن به کشورهای دیگر - از جمله کشورهای اروپایی - نشان می دهد نه تنها دین موجب عقب ماندگی نمی شود؛ بلکه اعتقاد به دین در کنار عمل به آن سبب درجات بالایی از پیشرفت و رشد می گردد.

۲. تنها مسلمانان و کشورهای اسلامی نیستند که به این گرفتاری مبتلایند؛ بلکه کشورهای غیر اسلامی و غیردینی و سکولار بسیاری نیز به دلایلی - از جمله سلطه استعمار - در فقر مطلق یا نسبی باقی مانده اند.

۳. در کشورهای پیشرفته نیز به رغم در اختیار داشتن منابع فراوان و دسترسی به ارقام بالایی از رشد اقتصادی، رفاه همگانی تحقق نیافته است و به طور معمول گروه خاصی از ره آورد توسعه بهره می گیرند و عده زیادی در فقر زندگی می کنند.

۴. به رغم رشد و ترقی تمدن غرب در بعضی از زمینه ها، از دیگر سو انحطاطات و بحران های جدی دیگری در کنار آن پدید آمد که بشریت را در ورطه خطرناکی قرار داده و فریاد متفکران و اندیشمندان را بلند کرده است.

۵. بسیاری از دانشمندان غربی و پدید آورندگان تمدن جدید غرب نیز دین گرا می باشند، هر چند تمدن نوین بر پایه دین گرایی بنیان نهاده نشده است.

علل عقب ماندگی

پس مشخص می شود که نه دین سبب عقب ماندگی است و نه پیشرفت غرب محصول دین گریزی است. برعکس رگه هایی از دین گریزی - که در اوان پیدایش تمدن نوین غرب رخ نمود - یکی از آسیب های جدی و نواقص تمدن غرب می باشد که متفکران و اندیشمندان غربی به سرعت متوجه این خلأ گردیده و کوشیدند گرایش به دین را همواره زنده نگه دارند؛ لیکن مشکل اساسی جهان غرب این

است که دین حاکم بر آن، از اصالت، جامعیت، وثاقت و خردپذیری کافی برخوردار نیست و راه یافتن تحریف در آن، مشکلات بسیاری را پدید آورده است.

اما در مورد اینکه چرا کشورهای اسلامی به رغم برخورداری از دین مبین اسلام، عقب افتاده اند؛ باید گفت: این مسأله علل و ریشه های تاریخی مختلفی دارد و بررسی جامع و همه جانبه آن نیازمند تحقیقاتی ژرف و گسترده است.

که به صورت اختصار به بعضی از آنها اشاره می شود:

۱. تردیدی نیست که اگر مسلمانان از تعالیم وحی فاصله نمی گرفتند و قوام سیاسی و وحدت اجتماعی خود را حفظ می کردند، هم اکنون نیز می توانستند از هر نظر جلوتر از غرب باشند؛ چرا که اگر به جای درگیری های بیهوده و اتلاف منابع خود، دست وحدت به یکدیگر بدهند و به ریسمان الهی چنگ بزنند، اینک نیز می توانند قدرتی بزرگ با امکاناتی وسیع در سطح جهان باشند و با چند برنامه و استفاده از استعدادها، از نظر فن آوری نیز به رقابت با دیگران بپردازند.

۲. آنچه که موجب عقب ماندگی صنعتی و سیاسی مسلمانان گشته، فاصله گرفتن آنان از اسلام و برداشت های بدون دلیل از دین بوده است. برداشت غلط از زهد، دنیا، دعا و قدرت موجب عقب ماندگی شده؛ و گرنه همین مفاهیم در صدر اسلام و حتی در غرب، موجب پیشرفت شده است. بلی، باید اعتراف کرد که رواج اندیشه های صوفی گرانه و برخی انحرافات دیگر فکری - که معلول التقاط است - نقش مؤثری در جاماندن مسلمانان از قافله صنعت و پیشرفت داشته است.

۳. مسلمانان بر اساس انگیزش و هدایت های دینی، مسیر رشد تعالی را پویدند و بر اثر انحراف از دین و آلودگی به مفاسد،

دنیاپرستی، سستی و کاهلی، به انحطاط و عقب ماندگی گراییدند.

۴. وجود نظام های سیاسی فاسد و استبدادی که به جای همت در جهت رشد و پیشرفت مسلمانان، فقط به فکر حفظ قدرت خویش و صرف هزینه های عمومی مسلمانان در جهت خوش گذرانی و... بودند، وجود این نظام ها و حاکمان فاسد خود ناشی از انحرافات سیاسی صدر اسلام پس از رحلت پیامبر عظیم الشان و انحرافات اعتقادی و اجتماعی بعد از آن بود. این نظام های سیاسی، در شخصیت و منش انسان ها و فرهنگ این جوامع نیز آثار زیان باری داشتند.

۵. هجوم بیگانگان و استعمارگران و تلاش آنها برای عقب نگاه داشتن کشورهای جهان سوم برای استثمار منابع انسانی و طبیعی و تداوم سلطه غرب بر این کشورها.

۶. سرگرم شدن مسلمانان به تفرقه و جنگ های داخلی و جانشین ساختن شعارهای استعماری همچون، ناسیونالیسم، پان عربیسم و به جای تکیه بر اصولگرایی و اتحاد بین الملل اسلامی.

عوامل پیشرفت

باید دانست: کشورهای غربی هرگز بعد از کنار گذاشتن دین به این همه رشد و... دست نیافته اند؛ بلکه عوامل بسیاری می تواند موجب پیشرفت و رکود شود که اساسی ترین آنها تلاش و فعالیت در جهت شناخت سنن و قوانین حاکم بر جهان هستی و استفاده درست از امکانات می باشد که خداوند در اختیار بشر نهاده است. علت پیشرفت غرب هرگز دین گریزی نبوده؛ بلکه در آنجا خرافات در لباس دین آنان را به عقب ماندگی وامی داشت و پشت پا زدن به آنها نقش مانع زدایی در جهت رشد و ترقی را ایفا نمود. لذا پیشرفت علمی و صنعتی غرب مرهون عوامل بسیاری است که بررسی تمام موارد آن مجال وسیع می طلبد؛ ولی مختصراً به برخی از آنها اشاره می شود:

آشنایی غربی ها با تمدن اسلامی و شرقی در طول جنگ های صلیبی و نیز مسافرت های جهانگردان (مانند مارکوپولو)؛

۲. رنسانس فکری در اروپا (با توجه به مجموعه عواملی که این تحول فکری را ایجاد کرد) و مبارزه با خرافات و عقاید موهومی که در بین مردم آن دیار رایج بود؛

۳. کنار گذاشتن کلیسا از اداره امور جامعه و به وجود آوردن نهادهای جدیدی برای اداره آن.

گفتنی است که اروپا در قرون وسطی، غرق در تاریکی جهل و خرافه ها بود. ارباب کلیسا با تلقین بعضی از عقاید موهوم، اجازه رشد علم و دانش را نمی داد؛ در حالی که در همان قرون دانشمندان اروپایی تحت تأثیر تمدن اسلامی قرار داشتند که تا قلب اروپا پیش رفته بود (آندلس یا اسپانیای امروزی و شبه جزیره بالکان) و... خواهان تحول اروپا و نگرش جدید به علم و دانش شده بودند. ارباب کلیسا با تفتیش عقاید حتی اظهار نظر درباره پدیده های جهان را گمراهی تلقی می کردند، چنان که گالیله در همین رابطه محاکمه شد و صدها دانشمند به همین دلیل محکوم گردیدند. این وضعیت در حالی بود که مراکز علمی جهان اسلام در آن زمان، محل فراگیری دانش و ساخت ابزارهای دقیق (مانند ساعت و لوازم جراحی و...) بود. ده ها دانش پژوه اروپایی در این مراکز مشغول به تحصیل بودند. تعالیم اسلامی همگان را به علم و دانش و تفکر در آفرینش دعوت می کرد و آیات قرآنی، خود پیشگام در بیان حقایق هستی و چگونگی رخدادهای آن بود. همین شرایط بود که اروپا تحت تأثیر قرار گرفت و خیزشی علمی در آن سامان شکل داده شد. آنچه گفتیم ادعا نیست، شما می توانید در

این زمینه به کتاب های «تمدن اسلام و غرب» نوشته گوستاولوبون فرانسوی و «تاریخ تمدن» ویل دورانت و ده ها اثر دیگر مراجعه کنید. غرض از همه این مقدمات آن است که، آنچه مورد انکار پیشقراولان رنسانس در اروپا قرار گرفت، عقاید موهوم ارباب کلیسا درباره خداوند و تعالیم آنها درباره علم و نحوه زندگی مردم بود؛ و گرنه اصل خدای جهان کمتر مورد انکار دانشمندی فرهیخته قرار گرفته است.

در هر صورت، اندیشه و تمدن اسلامی امروزه جانمایه نیرومندی برای احیا دارد؛ برعکس تمدن غرب به شدت گرفتار انحطاط فرهنگی و زوال پذیری شده است. در این فرصت اگر مسلمانان بخواهند جایگاه شایسته خود را دریابند، رعایت نکات زیر ضروری است:

۱. بالا بردن سطح شناخت و بینش های دینی در همه ابعاد آن،

۲. تقویت روح ایمان، تقوا، استواری در دین و مبارزه با کژی ها،

۳. ارتقای دانش و سطح علمی،

۴. ارتباط وثیق و همدلی در سطح بین الملل اسلامی و تعاون و همکاری گسترده و همه جانبه،

۵. از میان برداشتن نظام های فاسد،

۶. تلاش همه جانبه و همگانی در جهت ایجاد و احیای تمدن عظیم و مدینه فاضله اسلامی،

۷. اعتماد به نفس و دوری از خودباختگی. ض. زمانی، مصطفی، حدود خسارت جهان و انحطاط مسلمین.

در پایان توصیه می شود در صورتی که همچنان درباره سؤال ارسالی و یا پاسخ ها و یا سایر موارد، ابهاماتی وجود دارد، به صورت دقیق و شفاف برای این مرکز ارسال نمایید.

با توجه به این که ما معتقدیم که دین از سیاست جدا نیست چرا برخی از علمای بزرگ کشور در مناسبات سیاسی کشور و جهان حتی یک بیانیه نیز نمی دهند. به عنوان مثال آیت الله بهجت که از والاترین مجتهدین هستند فعالیت سیاسی آشکاری ندارند. هم چنین در سالها و قرن های گذشت

پرسش

با توجه به این که ما معتقدیم که دین از سیاست جدا نیست چرا برخی از علمای بزرگ کشور در مناسبات سیاسی کشور و جهان حتی یک بیانیه نیز نمی دهند. به عنوان مثال آیت الله

بهجت که از والا-ترین مجتهدین هستند فعالیت سیاسی آشکاری ندارند. هم چنین در سالها و قرن های گذشته که دین و سیاست به معنای واقعی در هم آمیخته نبودند باز هم مردان بزرگی در عرصه دین و عرفان و رسیدن به مقام والای معنوی نام خود را در تاریخ ثبت کرده اند. البته من خود به جدایی دین از سیاست معتقد نیستم اما معتقدم در صورت ایجاد چنین جامعه ای دیگر بر همگان واجب نیست در عرصه سیاست وارد شوند و می توانند به دور از تشنج های سیاسی روند کمال مطلوب را طی کنند.

پاسخ

در جواب این پرسش گفتنی است:

الف) مسأله پیوند دین و سیاست، از موضوعات مورد اتفاق علما و بزرگان دین مبین اسلام می باشد که هم در اندیشه و هم در عمل بر آن تأکید داشته اند. این مسأله، اختصاص به عالمان شیعی ندارد که علمای اهل سنت نیز بر این مسأله تأکید داشته اند. ابن خلدون (دانشمند و مورخ معروف) می نویسد: «باید بدانیم که صاحب شرع، عهده دار دو امر مهم است: یکی اجرای امور دینی - که مأموریت آنها را تبلیغ کند - و دیگری تنفیذ سیاست به مقتضای مصالح عمومی و عمران و اجتماع بشری».

قاضی ابو یوسف کتاب «الخراج» را در زمینه مسائل سیاسی، اقتصادی و روابط خارجی، از دیدگاه فقه رایج تدوین کرد.

در قرن سوم، ابن قتیبه (از علمای به نام اهل سنت) کتاب «الامامه والسیاسه» را در تاریخ خلافت و شرایط خلیفه مسلمانان نوشت.

ماوردی کتاب «الاحکام السلطانیه» را نوشت و پیوند دین و حکومت را در آن شرح داد.

در قرن هشتم سعد الدین تفتازانی کتاب «المقاصد» را در دانش کلام و پیوند

دین و حکومت و شرایط حاکم به نگارش درآورد و به همین کیفیت در طول تاریخ، دانشمندان اهل تسنن این مسأله را پیگیری کرده اند.

و اما از عالمان شیعی: به عنوان نمونه شیخ صدوق، با دیلمیان پیوند نزدیکی داشت و با همکاری رکن الدوله و صاحب بن عباد، توانست به تبلیغات دینی شیعیان سامان بخشد.

شیخ مفید نیز با همکاری و ارتباط با دیالمه، توانست سمت و سوی کارها و جهت گیری حکومت دیالمه را به سوداسلام و اهل بیت (ع) متوجه سازد. سید رضی، عهده دار سمت های پدرش شد و نقابت سادات و نظارت بر امور دادرسی و نیز ریاست حاجیان به او واگذار گردید.

شهید اول، با مبارزان شیعه در شام، فارس، خراسان و ری در پیوند بود و میان ایشان و دولت نوپای سربداران در خراسان پیوند تنگاتنگی وجود داشت و همواره با یکدیگر مکاتبه داشتند.

خواجه نصیر طوسی، از نیازی که دستگاه مغول به فکر و دانش وی داشت، توانست به خوبی بهره ببرد و جلوویران گری آنها را گرفته و مهارشان کند و در راستای گسترش اسلام و علم و دانش، از قدرت آنان بهره بگیرد. شیخ بهایو علامه مجلسی، که در دوران صفویه می زیستند، در راستای اجرای احکام سیاسی و اجتماعی اسلام، قدم هایشایسته ای برداشتند.

جهت اطلاع بیشتر ر.ک: نشریه حوزه، شماره ۸۶ و ۸۵، ص ۲۹۵.

در یک صد سال اخیر اشخاصی مانند آیت الله نائینی را مشاهده می کنیم که در کتاب «تنزیه الامه و تنبیه المله» بر پیوند دین و سیاست تأکید بسیار دارد. هم چنین نقش میرزای شیرازی را در تحریم تنباکو و مختل نمودن طرح استعمار انگلیس می توان مشاهده کرد. شهید مدرس، یکی از مجتهدان قرن اخیر است. در تعبیرات آن بزرگوار، رابطه تنگاتنگ

بین دین و سیاست را مکرر می توان یافت و این جمله معروف از ایشان است که دیانت ما عین سیاست ما است و سیاست ما عین دیانت ما است و اصولاً اگر نظام و سیاستی برای دین مطرح نباشد، وضع آن همه قوانین در اقتصاد و سیاست و قضاوت، عبث و بیهوده خواهد بود.

و یا این که در عصر و زمان خودمان چه شخصیت های بزرگ علمی و عرفانی، نظیر مرحوم آیت الله بروجردی، حضرت امام، مرحوم آیت الله گلپایگانی، مرحوم آیت الله اراکی، شهدای محراب، علامه طباطبایی، شهید مطهری، مرحوم بهاءالدینی و... و بالاخره علماء و مراجع عظام فعلی، همگی قائل به پیوند و عدم انفکاک دین از سیاست بوده و هم از نظر مبانی فکری و هم در عرصه فعالیت های اجتماعی خویش بر آن تأکید دارند، بنابراین رسیدن به مقامات والای علمی و عرفانی، نه تنها باعث جلوگیری انسان از دخالت در امور سیاسی و امورات جامعه اسلامی نمی شود بلکه عارف و عالم واقعی تمامی وجود خویش را برای اصلاح امور جامعه و هدایت انسانها در ابعاد مختلف فردی و اجتماعی براساس تعالیم دینی به کار می برد. همانگونه که وجود نازنین پیامبر اکرم(ص) به عنوان انسان و عارف کامل و امام علی(ع) و سایر امامان معصوم(ع) در هیچ شرایطی از اهتمام به امور مسلمین در ابعاد مختلف سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و... غافل نبودند بنابراین از دیدگاه اسلامی بین عرفان و سیاست رابطه ای ناگسستنی وجود دارد.

ب) هر چند پیوند دین و سیاست در اسلام و سیره بزرگان دین و علمای اسلام، اصلی ثابت و مسلم است اما در بررسی میزان فعالیت

های سیاسی علما باید به این مهم توجه داشت که این موضوع با عوامل مختلفی در ارتباط می باشد.

۱. توانایی های اشخاص:

«لا یكلف الله نفسا الا وسعها» (بقره، آیه ۲۸۶). از این رو مشاهده می نمایم که برخی علماء با توجه شناختی که از توانایی ها و استعداد های خویش داشتند، به همان میزان در مسائل مختلف از جمله موضوعات سیاسی وارد می شده اند.

۲. شرایط محیطی و میزان احساس نیاز:

بسیاری مواقع علت این که علماء در مسائل اظهار نظر نمی کنند نه به خاطر عدم اهتمام به آن مسأله بلکه به خاطر احساس عدم نیاز به اظهار نظر می باشد خصوصا در شرایطی که فقهی عادل و جامع الشرایط هدایت و رهبری جامعه اسلامی را به عهده گرفته و رهنمود های لازم را ارائه می نمایند. بنابراین در چنین شرایطی دیگر ضرورتی برای ورود سایر علماء و اظهار نظر نمی ماند. هر چند مسلما در برخی موضوعات که با سرنوشت جامعه اسلامی در ارتباط است اظهار نظر و مشارکت آنان می تواند پشتوانه عظیمی برای نظام اسلامی محسوب گردد.

خلاصه در بررسی چرایی میزان فعالیت سیاسی هر یک از بزرگان خصوصا در زمان کنونی باید به این قبیل مسائل توجه داشت. نه این که عدم مشهود بودن فعالیت های سیاسی آنان را دلیل بر، مطلوب بودن کناره گیری افراد جامعه از فعالیت ها و مشارکت های سیاسی دانست. بلکه هر فرد باید با شناخت وظایف و تکالیف فردی و اجتماعی خویش و نقش و جایگاهی که در جامعه و نظام اسلامی دارد به انجام وظایف خود در عرصه های مختلف سیاسی، اجتماعی و... پردازد و بهترین

الگو هم در چنین شرایطی، اسوه های کامل بشریت؛ یعنی پیامبر اکرم (ص) و ائمه معصومین (ع) و جانشین واقعی آنان یعنی ولی فقیه جامع الشرایط می باشد.

ج) حضرت آیت الله بهجت همیشه نسبت به امور سیاسی جامعه اهتمام ویژه ای داشته اند و بستگی به توان خود و شرایط پیرامون، به انجام وظایف پرداخته اند. در قبل از پیروزی انقلاب اسلامی بعضی از فضلاء برجسته حوزه در اثر تشویق و تأکید ایشان به فعالیت های سیاسی و مبارزه با رژیم منحوس پهلوی پرداختند و در طول انقلاب و دفاع مقدس دست مبارکشان نوازشگر همیشگی نیروهای انقلابی و بسیجی بود. حضور مقام معظم رهبری و مسئولین نظام مقدس جمهوری اسلامی در بیت ایشان و ارتباط مستمر آنان با این فقیه ژرف اندیش تأیید مستحکمی است از خردمندی های سیاسی و ارزش های معنوی آن بزرگوار (برگی از دفتر آفتاب، گذری بر زندگی نامه فقیه عارف آیت الله العظمی بهجت، رضا باقی زاده، ص ۷۳).

یکی از شاگردان برجسته ایشان (آیت الله مصباح) می گوید: «... بزرگترین مشوق لاقبل خود بنده در پرداختن به مسائل سیاسی و اجتماعی، ایشان [آیت الله بهجت] بود و به صورت های مختلف دوستان و کسانی که در درس شرکت می کردند سفارش می کردند که به اینگونه مسائل اهمیت بدهند و اشاره می کردند اگر کسانی که تقید به مسائل معنوی و علمی دارند به این کارها نپردازند، روزگاری بیاید که جو سیاست و اجتماع به دست نا اهلان بیفتد و جامعه اسلامی را از مسیر خود منحرف کند در عین حال که به ما تأکید می کردند مثلاً درس فقه را بنویسید

دقت کنید یا توصیه های اخلاقی می کردند. در عین حال، اهتمام داشتند که ما دور از مسائل سیاسی و اجتماعی نباشیم و فعالیت هایی به خصوص در بعد فرهنگی به ما توصیه می کردند که انجام بدهیم و حتی گاهی یک پیغام های خاصی برای حضرت امام در ارتباط با همین مسائل سیاسی می دادند...» (همان، ص ۷۴).

بعد از مرجعیت، ایشان بیشتر در مسائل سیاسی وارد می شوند و رهنمود می دهند که پیام های ایشان در ایام انتخابات تبیین شرایط انتخاب شوندگان (ریاست جمهوری، مجلس خبرگان) در این راستا قابل ارزیابی است (همان، ص ۷۵).

نظریه جدایی دین از سیاست یعنی چه؟ چه کسی برای اولین بار آن را طرح کرده است و چرا؟

پرسش

نظریه جدایی دین از سیاست یعنی چه؟ چه کسی برای اولین بار آن را طرح کرده است و چرا؟

پاسخ

نظریه جدایی دین از سیاست (Secularism) گرایش و تفکری است که طرفدار و مروج حذف یا بی اعتنایی و به حاشیه راندن نقش دین در ساحت های مختلف حیات انسانی، از قبیل سیاست، حکومت، علم، اخلاق و ... است. بر اساس این نظریه، بشر در سایه خرد و دانش تجربی خود همانگونه که توانسته است در شناخت طبیعت کامیاب شود، می تواند قوانین مربوط به فرهنگ، سیاست، قضاوت، اقتصاد، داد و ستد و آداب و معاشرت و بالاخره هر آنچه که به شؤون مادی و معنوی حیات او مربوط می شود را - نیز - در سایه خرد و دانش خود بشناسد و بسازد و از این پس دیگر به دخالت دین در اداره زندگی اش نیازی نخواهد داشت.

فرهنگ آکسفورد سکولاریسم را این گونه تعریف می کند: «اعتقاد به این که قوانین، آموزش و پرورش و ... باید بر واقعیات علم مبتنی باشد نه مذهب».

خاستگاه اصلی اندیشه جدایی دین از سیاست غرب است. در قرون وسطی و پس از آن عواملی دست به دست هم داد تا این اندیشه را بر فرهنگ غرب حاکم ساخت.

از یک سو مسیحیت تحریف شده با مفاهیمی نارسا و غیر معقول، در کنار حاکمیت استبداد و اختناق رجال کلیسا؛ و از سوی دیگر تعارض عقل و علم با آموزه های انجیل باعث شد تعارضی آشکار میان دین و تجدد در گیرد. تعارضی که سرانجام به تفکیک دو حوزه علم و دین انجامید و در نتیجه دین از صحنه همه حوزه هایی که علم

در آن سخن می گوید کنار رفت.

در جهان اسلام اندیشه جدایی دین از سیاست از سوی سه قشر مطرح شده است: نخست از سوی حاکمان جوری که در صدر اسلام می خواستند جریان خلافت را به سلطنت تبدیل کنند مثلاً وقتی معاویه در سال چهل هجری به خلافت رسید به عراق آمد و چنین گفت: «من با شما بر سر نماز و روزه نمی جنگیدم بلکه می خواستم بر شما حکومت کنم و به مقصود خود رسیدم»، (ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۶۰).

پس از او حکومت در جامعه اسلامی از جنبه دینی خارج و به سلطنت تبدیل شد. سلاطین جور در هر دوره ای برای مبارزه با علمای دین، همواره سیاست را جدای از دین و شأن علما را بالاتر از دخالت در سیاست معرفی می کردند، (صحیفه نور / ج ۸۳، ص ۲۱۷: درباره سخن رضا شاه به آیت الله کاشانی).

گروه دوم استعمارگران خارجی بودند. بزرگترین ضربه هایی که استعمار از ممالک اسلامی دیدند از سوی تعالیم دینی و علمای دین رهبری می شد لذا فرهنگی که همواره از سوی استعمارگران برای ممالک اسلامی نسخه و ترویج می شد فرهنگ جدایی دین از سیاست بود، (ر.ک: محمد سروش، دین و دولت در اندیشه اسلامی، صص ۱۲۰-۱۲۶).

قشر سوم: جریان روشنفکری بیمار بود که از سوی تحصیل کرده های غرب آغاز شده بود و سعی در تطبیق همان جریان جدایی دین از سیاست در فضای غرب بر حوزه اسلام کردند غافل از این که: اسلام غیر از مسیحیت است.

ثانیا: آنچه به نام مسیحیت در غرب قرون وسطی بود مسیحیت ناب نبود.

ثالثا: علمای اسلام نه تنها هرگز حاکمیت استبداد و اختناق

نداشتند و هرگز با علم سر ستیز نداشتند که هر دوره که قدرت به دست علمای اسلام بوده است دوره شکوفایی و رشد علم شناخته شده است.

به طور کلی در پاسخ به طرفداران اندیشه جدایی دین از سیاست استدلالهای مفصل و متینی بیان شده است که پرداختن به تمامی آنها از حوصله نامه خارج بوده لذا ما بصورت کلی به بیان دو شیوه مهم برای مقابله با طرفداران این اندیشه می پردازیم که عبارتند از:

۱. ارجاع به گزاره ها، متون و منابع اسلامی

۲. سیره و روش پیامبر اکرم(ص) و امامان معصوم(ع) در دین اسلام با توجه به حجم عظیمی از احکام اجتماعی و اهداف سیاسی دینی، می توان هدفگیریهای اصلی این دین مقدس را شناخت. حضرت امام(ره) در این باره می فرمایند: «اسلام دین سیاست است با تمام شئون که سیاست دارد این نکته برای هر کسی که کمترین تدبیری در احکام حکومتی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی اسلام بکند آشکار می گردد. پس هر که را گمان بر او برود که دین از سیاست جداست، نه دین را شناخته و نه سیاست را.» (صحیفه نور، ج ۱، ص ۶).

با مروری کوتاه بر قوانین اسلامی و آیات قرآن روشن می گردد که اسلام دینی است جامع و همه سونگر که تمام ابعاد زندگی انسان (فردی، اجتماعی، دنیوی، اخروی، مادی و معنوی) را در نظر گرفته و همان گونه که مردم را به عبادت و یکتا پرستی دعوت نموده و دستورات اخلاقی و مربوط به خودسازی فردی را دارد احکام و دستوراتی در مورد مسائل حکومتی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، قضایی و مربوط به اداره صحیح جامعه روابط بین المللی، حقوقی و... داراست و

اقتصادی، تربیتی و ... دارد و بدیهی است که اجرا و پیاده کردن چنین احکام و دستوراتی بدون قدرت اجرایی امکان پذیر نیست و حکومت دینی به معنای صحیح آن حکومتی است که جامعه را بر اساس قوانین الهی اداره کند و زمینه های رشد و استعدادها و امکان رسیدن انسانها به کمال و ایجاد جامعه ای برین صالح و شایسته را برای مردم آماده کند و با فسادهای اخلاقی اجتماعی و ... مبارزه کند.

قرآن کریم در وصف مردان الهی فرموده: «الذین ان مکناهم فی الارض اقاموا الصلاه و اتوا الزکاه و امروا بالمعروف و نهوا عن المنکر و لله عاقبه الامور»، (حج، آیه ۴۱) سیره و روش رسول اکرم (ص) نشان دهنده این است که دین از سیاست جدا نیست و خود آن ضمن تشکیل حکومت مسؤولیت اجرایی و قضایی آن را بر عهده داشت. امیرالمومنین علی (ع) نیز حکومتی بر اساس عدل و اجرای دستورات

الهی بنا نهاد و حکومت کوتاه مدت امام حسن (ع)، قیام خونین امام حسین (ع) و مشروع ندانستن حکومت های وقت از سوی دیگر امامان (ع) همه بیان کننده این واقعیت هستند که تشکیل حکومت از ضروریات دین اسلام است و آیات فراوانی در این زمینه وجود دارد؛ از جمله:

۱- «لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الکتاب و المیزان ليقوم الناس بالقسط و انزلنا الحديد فيه بأس شديد و منافع للناس؛ به راستی که پیامبران را با پدیده های روشن گر فرستادیم و همراه آنان کتاب و میزان نازل کردیم، تا مردم به دادگری برخیزند و آهن را که در آن نیروی سخت و سودهای فراوان

برای مردم است پدید آوریم»، (حدید، آیه ۲۵).

۲- «یا ایها

اللذین آمنوا کونوا قوامین لله شهداء بالقسط؛ ای مؤمنان برای خدا برخیزید و به عدل و شهادت دهید»، (مائده، آیه ۸).

۳- «ولقد بعثنا فی کل امه رسولا» ان اعبدوا الله واجتنبوا الطاغوت؛ و به راستی در هر امتی پیامبری فرستادیم که خداوند را بندگی کنید و از بندگی طاغوت دوری جوید»، (نحل، آیه ۳۶).

۴- «و ما لکم لاتقاتلون فی سبیل الله والمستضعفین من الرجال والنساء والولدان الذین یقولون ربنا اخرجنا من هذه القریه الظالم اهلها واجعل لنا من لدنک ولئیا واجعل لنا من لدنک نصیرا؛ چیست شما را که در راه خدا و ضعیف شدگان جامعه، از مردان، زنان و کودکان کارزار نمی کنید؟! آنان که می گویند: پروردگارا! ما را از این قریه (جامعه) بیرون بر و رها ساز که اهلش ستمکار است و قرار ده برای ما از جانب خودت سرپرست و یآوری و قرار ده از نزد خودت یاری کننده ای»، (نساء، آیه ۷۵).

۵- «اطیعوا الله واطیعوا الرسول و اولی الامر منکم؛ اطاعت کنید از خدا و پیامبر و صاحبان فرمان از خودتان»، (نساء، آیه ۵۹).

و آیات متعدد بسیاری که در آنها سخن از کتاب، میزان، آهن و منافع آن، شهادت به قسط و داد، دوری از طاغوت، جنگ در راه خدا و مستضعفان، نجات محرومان، هجرت در راه خدا و.. از مقوله های اجتماعی است که در کتاب الهی آن فرمان داده شده است.

البته شرح و تفسیر هر کدام از این آیات و چگونگی اثبات ضرورت تشکیل حکومت به وسیله پیامبران و رهبران الهی، نیازمند ارائه مباحث طولانی است که در حوصله یک نامه نمی گنجد.

در اینجا تنها به مهمترین مبانی اندیشه های سیاسی مربوط به تشکیل حکومت

و ارتباط دین و سیاست اشاره می شود:

- ۱- اثبات حاکمیت ولایت و سرپرستی همه جانبه مادی و معنوی، دنیوی و اخروی برای خدا، رسول و اولیای خاص او، (مائده، آیه ۵۵ - یوسف، آیه ۴۰ - مائده، آیه ۴۲ و ۴۳).
- ۲- اثبات امامت و رهبری سیاسی - اجتماعی برای پیامبر(ص)، امام(ع) و منصوبین از ناحیه آنان، (نساء، آیه ۵۸ و ۵۹ - مائده، آیه ۶۷).
- ۳- اثبات حکومت و خلافت در زمین برای برخی از پیامبران گذشته مانند حضرت داود(ع) و سلیمان(ع)، (ص، آیات ۲۰ و ۲۶ - نمل آیات ۲۶ و ۲۷ - نساء، آیه ۵۴).
- ۴- قرآن، داوری و فصل خصومت در میان مردم را از وظایف پیامبران الهی معرفی می کند، نساء، آیات ۵۸ و ۶۵ - مائده، آیه ۴۲ - انبیاء، آیه ۷۸ - انعام، آیه ۸۹).
- ۵- دعوت به کار شورایی و جمعی کردن، (شوری، آیه ۳۸ - آل عمران، آیه ۱۵۹).
- ۶- مبارزه با فساد و تباهی، ظلم زدایی و عدل گستری جزو وظایف اصلی اهل ایمان است، (بقره، آیه ۲۷۹ - هود، آیه ۱۱۳ - نساء، آیه ۵۸ - نحل، آیه ۹۰ - ص، آیه ۲۸ - حج، آیه ۴۱).
- ۷- احترام به حقوق انسان ها و کرامت بخشی به انسان از اصول سیاست ادیان الهی است، (اسراء، آیه ۷۰ - آل عمران، آیه ۱۹ - نساء، آیه ۳۲).
- ۸- امر به جهاد و مبارزه با طاغوت ها، مستکبران و ستمگران و نیز تهیه امکانات دفاعی، (بقره، آیه ۲۱۸ - تحریم، آیه ۹ - نساء، آیه ۷۵ - انفال، آیه ۶۰ - اعراف، آیه ۵۶).
- ۹- عزت و آقایی را مخصوص خدا و اهل ایمان دانستن و نفی هر گونه سلطه پذیری و ذلت، (منافقون، آیه

۸- محمد، آیه ۳۵ - هود، آیه ۱۱۳ - آل عمران، آیه ۱۴۶ و ۱۴۹).

۱۰- تبیین و تعیین حقوق متقابل والی و مردم، (نهج البلاغه، خطبه ۲۱۶، ص ۳۳۵ و ۳۳۶).

۱۱- اثبات سلطنت و حکومت برای برخی از حاکمان صالح و عادل، مانند طالوت و ذوالقرنین، (بقره، آیه ۲۴۶ و ۲۴۷ - کهف، آیات ۸۳ - ۹۸).

۱۲- اختصاص دادن حقوق مهم و کلان مالی به ولی امر مسلمین و حکومت اسلامی جهت مصرف در مصالح جامعه، (اصول کافی، باب صله الامام و باب الفیء والانفال و تفسیر الخمس).

از آنچه گذشت روشن می شود که جدایی دین از سیاست در مورد اسلام به هیچ وجه صادق نیست و بخش عظیمی از معارف و آموزه های اسلامی شامل مسائل سیاسی و اجتماعی است.

به تعبیر حضرت امام در میان حدود ۵۷، ۵۸ کتاب فقهی، تنها ۷۸ تا از آنها مربوط به مسائل عبادی صرف است و بقیه آنها در حوزه مسایل سیاسی، اجتماعی، قضایی و مناسبات اساسی است.

در خاتمه برای آشنایی شما با چگونگی استدلال در مقابل طرفداران اندیشه تفکیک، به صورت مختصر به نقد یک دلیل مهم از طرفداران این اندیشه می پردازیم:

علی عبدالرزاق که یکی از طرفداران نظریه تفکیک است با تمسک به آیاتی از قرآن، مانند: «قل لست علیکم بوکیل»، (انعام، آیه ۶۶). «ان علیک الا البلاغ»، (شوری، آیه ۴۸). ادعا می کند که قرآن وظایفی فراتر از مسئولیت دینی را از دوش پیامبر(ص) برداشته است، (علی عبدالرزاق، الاسلام و اصول الحکم، ص ۱۷۱). مهندس بازرگان نیز از آیات قرآن چنین برداشتی دارند، (مجله کیان، شماره ۲۸، ص ۵۱) در پاسخ باید گفت که این برداشت از قرآن ناشی از

نگرش سطحی به آن کتاب مقدس است. این آیات وظیفه پیغمبر(ص) در زمینه رسالت و انذار را به صورت حقیقی حصر نمی کنند تا با مقامات و مناصب دیگر پیامبر اکرم(ص) منافات داشته باشد. این کلام به قرینه آیات دیگر که مقام قضاوت و حکومت را برای آن حضرت اثبات کرده فهمیده می شود. آیاتی که به طور مشخص به این امر پرداخته، زیاد است. به جهت رعایت اختصار تنها به یک آیه اشاره می کنیم: «النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم»، (احزاب، آیه ۶). این آیه وجود مبارک پیامبر(ص) را در موارد تصرف در امور مؤمنان سزاوارتر دانسته است. به طور قطع این اولویت در تصرف، چیزی افزون بر مقام نبوت آن حضرت است. از امام باقر(ع) روایت شده که آن حضرت در تفسیر آیه مذکور فرمود: این آیه درباره امارت و حکومت نازل شده است، (مجمع البحرین، ص ۹۲). در آیاتی از قرآن، پیامبران موظف به اقامه قسط در جامعه شده اند «و لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الکتاب و المیزان ليقوم الناس بالقسط»، (سوره حدید، آیه ۲۵). آیا می توان بدون اصلاح جامعه و در دست گرفتن تشکیلات حکومتی عدالت را تحقق بخشید؟ همچنین خدای سبحان در یکی از آیات قرآن کریم، هدف از ارسال پیامبران را چنین بیان می کند: «کان الناس امه واحده فبعث الله النبیین مبشرین و منذرین و انزل معهم الکتاب بالحق لیحکم بین الناس فیما اختلفوا فیه»، (بقره، آیه ۲۱۳). در این آیه مسأله رفع اختلاف میان مردم، به عنوان هدف بعثت پیامبران مطرح شده است. اگر اختلاف میان انسان ها، امری طبیعی و قطعی است و رفع اختلافها، امری ضروری برای ایجاد نظم در جامعه

بشری و دوری از هرج و مرج می باشد، موعظه و نصیحت و مسأله گویی صرف، نمی تواند مشکل اجتماعی را حل کند. از این رو هیچ پیامبر صاحب شریعتی، نیامده است، مگر آن که علاوه بر بشارت و انذار مردمان مسأله حاکمیت را نیز مطرح نموده است. خدای سبحان در این آیه نمی فرماید پیامبران به وسیله تعلیم و یا بشارت و انذار، اختلاف جامعه را رفع می کنند؛ بلکه می فرماید به وسیله «حکم» اختلافات را برمی دارند؛ زیرا حل اختلافات، بدون حکم و حکومت - که دارای ضمانت اجرایی است - امکان پذیر نمی باشد. بنابراین هر مکتبی که پیام آور شریعتی برای بشر باشد، به یقین، احکام فردی و اجتماعی را با خود آورده است و این احکام، در صورتی مفید و کارساز خواهد بود که به اجرا درآیند، و اجرای قانون و احکام الهی نیز، ضرورتاً نیازمند حکومتی است که ضامن آن باشد. در غیر این صورت یا اساساً احکام دینی به اجرا در نمی آید و یا اگر اجرای آنها به دست همگان باشد هرج و مرج پیش می آید.

صرف وجود قانون، توان تأثیر در جامعه را ندارد مگر این که شخصی توانا و مرتبط با غیب، مسؤول تعلیم، حفظ و اجرای آن باشد.

سؤال: اگر رهبری سیاسی و تشکیل حکومت بخشی از وظایف نبوت است چرا برخی از پیامبران الهی حکومت نداشته اند؟

پاسخ: چند احتمال در اینجا مطرح است:

یکم: تشکیل حکومت ممکن است در شرایطی خاص برای پیامبری مقدور نباشد؛ مانند رسول اکرم (ص) که در چند سال اول رسالت خود، از اعمال مقام حکومت معذور بودند.

دوم: ممکن است در عصر پیامبری بزرگ - که مسؤولیت زمامداری جامعه بر عهده او است - برخی دیگر از انبیاء

الهی زیرمجموعه رسالت او باشند و آنان تنها سمت تبلیغ احکام دین را داشته و حق تشکیل حکومت جدا و مستقل را نداشته باشند؛ مانند حضرت لوط(ع) که نبوت او زیر مجموعه نبوت ابراهیم خلیل(ع) بود. قرآن می فرماید: «فأمن له لوط»، (عنکبوت، آیه ۲۶) و این هیچ محذوری را به همراه ندارد؛ زیرا نبوت چنین اشخاصی، شعاعی از نبوت گسترده همان پیامبر بزرگ است که زمامدار منطقه رسالت خود می باشد و قرآن مجید صراحتاً منصوب بودن حضرت ابراهیم(ع) از سوی خدا برای امامت و رهبری جامعه را بیان کرده است: «انی جاعلک للناس اماما»، (بقره، آیه ۱۲۴). بنابراین هیچ نبوتی بدون حکومت نیست؛ خواه به نحو استقلال باشد و خواه به نحو وابسته؛ زیرا در مثال یاد شده، حضرت لوط(ع) تحت حکومت ابراهیم(ع)، زندگی سیاسی و اجتماعی خود و دیگران را در محیط مخصوص خویش اداره می کرد. از این رو، حضور پیامبران در صحنه سیاست و اجتماع و زمامداری آنان، به صورت موجه جزئی در قرآن کریم آمده است: «و کاین من نبی قاتل معه ربیون کثیر»، (آل عمران، آیه ۱۴۶).

حال چنانچه درباره حضرت نوح و عیسی(ع) و برخی دیگر از پیامبران الهی به صراحت مطلبی در باب حکومت و سیاست در قرآن کریم نیامده باشد، این عدم تصریح، دلیل بر نبودن حکومت نیست؛ بلکه از قبیل «و رسلاً لم نقصصهم علیک»، (نساء، آیه ۱۶۴) است؛ یعنی، همان گونه که برخی از انبیای الهی در تاریخ بشر بوده آند و نامی از آنان در قرآن نیامده است، تمامی ویژگی های پیامبران نام برده شده نیز در قرآن نیز ذکر نشده است. بنابراین هم تشکیل حکومت از سوی پیامبران الهی،

امری ضروری بوده و هم آنان با توجه به فراهم بودن شرایط و امکانات و توانایی ها به آن اقدام نموده اند و علاوه بر دلالت آیات متعدد قرآن، سیره پیامبر اکرم(ص) در تشکیل حکومت و... نیز گواه خوبی است که چنین برداشتی از برخی از آیات قرآن به هیچ وجه صحیح نمی باشد.

برای آگاهی بیشتر ر.ک:

۱- امام خمینی و حکومت اسلامی، شماره ۱، مبانی کلامی، کنگره امام خمینی و اندیشه حکومت اسلامی

۲- کاظم قاضی زاده، اندیشه های فقهی - سیاسی امام خمینی

۳- امام خمینی، ولایت فقیه

۴- آیت الله جوادی آملی، ولایت فقیه

۵- آیت الله مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۲

۶- محمد جواد نوروزی، نظام سیاسی اسلام

۷- نبی الله ابراهیم زاده آملی، حاکمیت دینی

۸- علی ذوعلم، مبانی قرآنی ولایت فقیه

۹- عبدالله نصری، انتظار بشر از دین، ص ۳۰۷

۱۰- حسن قدردان قراملکی، سکولاریسم در اسلام و مسیحیت

اگر دین، امری فردی تلقی شود و حکومت، امری اجتماعی، آیا در این فرض حکومت دینی قابل تصور است

پرسش

اگر دین، امری فردی تلقی شود و حکومت، امری اجتماعی، آیا در این فرض حکومت دینی قابل تصور است

پاسخ

در فرض فوق «دین» و «حکومت» هر یک حوزه و قلمروی جداگانه دارند و دیگر نمی توان «حکومت دینی» را تصویر کرد؛ زیرا فرض این است که دیگر دین دخالتی در مسائل اجتماعی ندارد و حکومت نیز نباید در عرصه فردی دخالت کند.

این انگاره، دیدگاه «جان لاک» در تفکیک قلمرو دین از سیاست

See: John Locke, A letter

و در نقد آن بنگرید: محمودی، سیدعلی، عدالت و آزادی، صص ۷۹ - ۹۹. و یکی از مبانی و زیرساخت های نظری «سکولاریسم سیاسی» (Political Secularism) است. لیکن این گمانه با اشکالات چندی مواجه است:

یکم. مرزبندی دقیق و جامع و مانعی، بین امور فردی و اجتماعی وجود ندارد.

دوم. انحصار دین به «امور فردی»، اگر با دین فاقد شریعتی (مانند مسیحیت کنونی) سازگار باشد؛ ولی هرگز با واقعیت آیین جامع اسلام سازگار نیست. به ویژه آنکه رشد و بالندگی اسلام از آغاز، همراه با سیاست و دولتی بود که پیامبر(ص) از بدو ورود خود به مدینه تشکیل دادند.

گیب Hamilton A.R.Gibb می نویسد: «جامعه اولیه مسیحیت، علی الاصول، به هنگام پیدایش خود، تابع یک قدرت غیرمذهبی و عرفی بوده؛ به طوری که همین که به خود آمده - و به اصطلاح چشم باز کرده - خود را در یک وضع مخالفی که از پیش هم به آن نیندیشیده و عجولانه صورت گرفته، یافته است ... اما اسلام در دنیایی که خود سازمان سیاسی اش را پایه گذاری نموده، نشو و نما کرده است» هامیلتون آ.ر.گیب، مذهب و سیاست و

سوم. در خود جهان غرب نیز - که زادگاه و بستر رشد سکولاریسم بوده و دین رایج در آن نیز از شریعتی جامع و سیاست شمول برخوردار نیست - همچنان سکولاریسم و تفکیک دایره دین از سیاست و اجتماع، رو به افول است و تأثیرگذاری دین در این حوزه، به تدریج پررنگ تر می شود. این نشان می دهد که تفکیک و جدایی کامل «دین» و «سیاست» از یکدیگر امکان پذیر نیست. برای آگاهی بیشتر ر.ک: پیتروال، برگر، افول سکولاریزم، موج تازه سکولاریزاسی از جهان، صص ۱۷-۳۳، ترجمه افشار امیری و نیز: ژان پل ویلم، جامعه شناسی ادیان، ترجمه عبدالرحیم گواهی.

آیا در میان عالمان دینی کسی هست که مخالف حکومت دینی باشد؟ اگر هست دلیشان چیست؟

پرسش

آیا در میان عالمان دینی کسی هست که مخالف حکومت دینی باشد؟ اگر هست دلیشان چیست؟

پاسخ

گاه به طور نادر، دیدگاه مخالفی مطرح می شود؛ از جمله در عصر ما آقای «مهدی حائری» بر اساس مبانی خاصی، حکومت دینی را بی معنا خوانده است. این نظریه صرفاً ناظر به عصر غیبت و ولایت فقیه نیست؛ بلکه ریشه «حکومت دینی» را از بن بر می کند و دینی بودن حکومت پیامبر (ص) را نیز انکار می کند. دیدگاه ایشان در کتاب «حکمت و حکومت» چنین بیان شده است:

۱. انسان نیازمند و وابسته به مکانی است که بتواند در آن آزادانه زندگی کند. این وابستگی به طور طبیعی و بی نیاز از قرارداد و اعتبار، موجب مالکیت انحصاری انسان بر آن فضای خصوصی می شود که برای زندگی برگزیده است.

۲. انسان به لحاظ زیست مشترک با دیگران، نسبت به فضای بزرگ تر؛ یعنی، محیط زیست مشترک، مالکیت مشاع دارد. این مالکیت مشاع نیز اختصاصی و طبیعی و بی نیاز از قرارداد است. بنابراین همه افراد یک جامعه، مالکان مشاع سرزمین خود می باشند.

۳. حاکمیت در یک سرزمین به معنای آن است که مالکان مشاع، افرادی را جهت بهزیستی و همزیستی مسالمت آمیز به عنوان وکیل انتخاب کنند.

۴. اگر همه مالکان مشاع در انتخاب یک وکیل، با یکدیگر توافق نداشته باشند، راه حل نهایی انتخاب اکثر است.

نقد:

این دیدگاه، نه تنها از منظر دین مردود است؛ بلکه از دیدگاه فرامتنی و فلسفه سیاسی نیز مخدوش و دارای اشکالات متعددی

است؛ از جمله:

۱. ادعای نخست، از نظر حقوقی عمومیت ندارد و تنها در مورد «زمینی» صادق است که مالک دیگری نداشته و شخص پس از اشغال آن را احیا کرده

باشد.

۲. ادعای دوم، مالکیت مشاع نسبت به فضای بزرگ تر دلیلی ندارد. افزون بر آن «محیط زیست مشترک»، تعبیری کلی و از نظر حقوقی فاقد حدود معین است؛ یعنی، معلوم نیست که فضای زیست مشترک تا کجا است؟ محله خود؟ روستا؟ شهر؟ کشور؟ قاره؟ یا تمام جهان؟

۳. اگر حاکم، وکیل مالکان مشاع باشد، اشکالات زیر پدید می آید:

الف. وکالت عقدی جایز است و لاجرم موکّل، هر زمان که اراده کند، می تواند وکیل خود را عزل کند. در این صورت حکومت هیچ ثباتی ندارد و همواره متزلزل است.

ب. موکّل موظف به پیروی از وکیل نیست. لاجرم حکومت وکالتی، فاقد مبنای قدرت است و هرگز نمی تواند جامعه را به اطاعت فراخواند و کسی را به کاری وادار کند.

۴. ادعای چهارم منافی مالکیت خصوصی مشاع است؛ زیرا:

الف. تصرف در ملک مشاع، بدون استثنا منوط به رضایت همه مالکان، است. در نتیجه اگر اکثر جامعه، کسی را به وکالت حاکمیت بخشند؛ او بدون اجازه اقلیتی که به او رأی نداده اند، حق هیچ گونه اعمال حاکمیتی ندارد.

ب. در مالکیت مشاع، هر یک از مالکان به تنهایی می تواند وکالت را ابطال و وکیل را عزل کند. در نتیجه هر یک از آحاد جامعه، می تواند حاکم را عزل کند؛ درحالی که چنین چیزی در اندیشه سیاسی قابل طرح نیست.

برای آگاهی بیشتر ر.ک: آیت الله جوادی آملی، ولایت فقیه ولایت فقاهت و عدالت، صص ۲۰۷-۲۳۲؛ آیت الله جوادی آملی، ولایت فقیه، صص ۱۱۰-۱۱۲.

دیدگاه مهندس بازرگان درباره حکومت دینی چیست؟ آیا ایشان مخالف حکومت اسلامی بود؟

پرسش

دیدگاه مهندس بازرگان درباره حکومت دینی چیست؟ آیا ایشان مخالف حکومت اسلامی بود؟

پاسخ

مهندس بازرگان، در اواخر عمر خویش به نفی «حکومت دینی» و «انکار رابطه دین و سیاست» متمایل شد. ایشان در مقاله «آخرت و خدا، هدف بعثت انبیا»، مجله کیان، ش ۲۸. دلایلی بر نفی حکومت دینی اقامه کرده، که عبارت است از:

۱. هدف بعثت و رسالت، سرای آخرت است. وی می گوید: «قرآن که ثمره و خلاصه دعوت و زبان رسالت است، نه تنها

سفارش و دستوری برای دنیا به ما نمی دهد؛ بلکه ما را ملامت می کند که چرا این اندازه به دنیا می پردازید و آخرت را که بهتر است و ماندگارتر، فراموش و رها می کنید».

۲. قرآن درس حکومت، مدیریت و اقتصاد نداده است. وی می افزاید: «آنچه در هیچ یک از این سرفصل ها یا سر سوره ها و جاهای دیگر دیده نمی شود؛ این است که گفته شده باشد: ما او را فرستادیم تا به شما درس حکومت، اقتصاد و مدیریت یا اصلاح امور زندگی دنیا و اجتماع را بدهد».

۳. مسائل دنیایی، از نتایج فرعی دین است. مهندس بازرگان می گوید: «قرآن و رسالت پیامبران نسبت به امور دنیایی، نه بیگانه است و نه بی نظر و بی اثر؛ آنچه از این بابت عاید انسان ها می گردد، محصول فرعی محسوب می شود و به طور ضمنی به دست می آید؛ بدون آنکه اصل و اساس باشد، یا به حساب هدف بعثت و وظیفه دین گذاشته شود».

۴. وی در ادامه می گوید:

«پیامبر یادآورنده است، نه اجبار کننده. نام اسلام، هم ریشه با تسلیم است؛ ولی نه تسلیم آمرانه و اجباری؛ بلکه تسلیم داوطلبانه عارفانه و عاشقانه به اسلام و صفا و رضا».

وی در تأیید

این مسأله از آیات شریفه زیر مدد می جوید:

(إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكَّرٌ، لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ) غاشیه (۸۸)، آیه ۲۱ و ۲۲. (لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ) انعام (۶)، آیه ۱۰۷. (وَ مَا عَلَي الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ). مائده (۵)، آیه ۹۹.

۵. وی می افزاید: «سیره امامان و پیشوایان دین، نشان دهنده جدایی دین از سیاست است؛ زیرا امام علی (ع) و امام حسن (ع) با بیعت مردم، حکومت را عهده دار شدند؛ نه بر اساس یک وظیفه دینی. امام حسن (ع) با معاویه صلح کردند و حکومت را به او وا نهادند. امام حسین (ع) پس از بیعت مردم کوفه با مسلم، راهی آن دیار شدند و پس از آگاهی از بیعت شکنی آنان، قصد بازگشت کردند. امام صادق (ع) درخواست ابومسلم خراسانی را برای در دست گرفتن خلافت رد کردند. امام رضا (ع) تفویض ولایت از سوی مأمون را نپذیرفته و ولایت عهدی را به شرط عدم دخالت در امور پذیرفتند».

نقد دیدگاه بازرگان:

در پاسخ به استدلال های مهندس بازرگان به طور فشرده به چند نکته اشاره می شود:

۱. برخلاف دیدگاه بازرگان، قرآن مجید هم اهداف اخروی برای بعثت انبیاء ذکر نموده و هم اهدافی در ارتباط با حیات دنیایی؛ مانند: برقراری مناسبات عادلانه اجتماعی، تلاش برای آزادی و رهایی انسان از یوغ اسارت و بندگی و بردگی دیگران. اهدافی که قرآن مجید در رابطه با بعثت انبیاء ذکر نموده عبارت اند از:

۱/۱. تلاوت و گوشزد نمودن آیات الهی؛ آل عمران (۳)، آیه ۱۶۴.

۲/۱. تزکیه نفوس؛ همان.

۳/۱. آموزش کتاب و حکمت؛ همان.

۴/۱. توحید و عبادت پروردگار؛ نحل (۱۶)، آیه ۳۶.

۵/۱. طاغوت گریزی؛ همان.

۶/۱. برقراری قسط و عدالت اجتماعی؛ حدید (۵۷)، آیه ۲۵.

۷/۱. داوری و حکمرانی در

میان انسان ها بر اساس عدالت؛ بقره (۲)، آیه ۲۱۴ و نیز نساء (۴)، آیه ۱۰۵.

۸/۱. آزادی و رهایی انسان از زنجیر اسارت؛ اعراف (۷)، آیه ۱۵۷.

۹/۱. امر به معروف و نهی از منکر؛ همان.

استاد مطهری می نویسد: «از زمان نوح(ع) هر پیامبری که آمده است و نظم مذهبی موجود را به هم ریخته، به نظم اجتماعی هم توجه داشته و در پی اصلاح بوده است» مطهری، مرتضی، پیرامون انقلاب اسلامی، ص ۱۲۸، قم: صدرا، ۱۳۶۹.. وی سپس به آیه (لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيُقِيمَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ) حدید (۵۷)، آیه ۲۵. «ما پیام آوران خویش را با دلایل روشن فرستاده و همراه آنان کتاب و میزان فرورستادیم تا آدمیان عدل و قسط بپا دارند»، اشاره نموده و می گوید:

«یعنی برهم زدن یک نظم فاسد موجود و استقرار یک نظم عادلانه مطلوب، هدف همه رسالت ها و نبوت ها بوده، منتها این امر در اسلام ختمیه محرزتر و مشخص تر است». مطهری، همان جا.

بنابراین تکیه اکید نصوص دینی بر مسأله آخرت، نافی پرداختن به مسائل دنیایی - به گونه ای که مغایر با سعادت جاودان اخروی نباشد - نیست. حکومت دنیا، به عنوان مطلوب نهایی اندک ارزشی ندارد؛ ولی برای اجرای عدالت و برقراری قسط و حاکمیت ارزش های دینی، بسیار مطلوب و پسندیده است. امیرالمؤمنین(ع) می فرماید:

«به خدا سوگند! این کفش کهنه از نظر من بیش از حکومت بر شما ارزش دارد؛ مگر اینکه حقی را برپا دارم و یا باطلی را ریشه کن سازم». نهج البلاغه، خطبه ۳۳.

۲. از نظر نصوص دینی، دنیا و آخرت با یکدیگر رابطه ای تنگاتنگ دارند و پرداختن به یکی و وانهادن دیگری، سخت مذموم است.

بنابراین اگر در برخی از آیات و روایات مذمت دنیا شده است، در جایی دیگر روشن شده که منظور از آن دنیاپرستی، دل‌بستگی به دنیا، و غفلت از یاد خدا و سرای آخرت است. اما پرداختن به امور لازم دنیا و اصلاح و آباد آن و تنظیم صحیح مناسبات انسانی و اجتماعی نه تنها ناپسند نیست، که مورد تأکید دین و در بردارنده خیر و سعادت اخروی نیز می باشد. در روایت از امام زین العابدین (ع) آمده است: «الدنيا دنياءان: دنیا بلاغ و دنیا ملعونه»؛ محمدی ری شهری، محمد، منتخب میزان الحکمه (مترجم)، ج ۱، ص ۳۶۴، قم: دارالحدیث، ۱۳۸۱. «دنیا دو گونه است: دنیا آنسان که به آخرت می رساند و دیگری دنیای نفرین شده (که از آخرت بازمی دارد)».

در روایت دیگری نیز از امام علی (ع) آمده است: «بالدنيا تحرز الآخرة»؛ «آخرت، با دنیا به دست می آید». همان.

۳. حکومت، یکی از مهم ترین ضرورت های حیات اجتماعی آدمی است و بدون آن زندگی امکان ندارد. اگر حکومت و زمامداری صالح در کار نباشد، جامعه گرفتار حکومت ناصالح خواهد شد؛ چنان که امیرالمؤمنین (ع) فرمود: «لابد للناس من امیر بڑ او فاجر». نهج البلاغه، خطبه ۴۰.

از دیگر سو قرآن مجید، اکیداً پیروی از حاکمان و نظام های ناصالح و غیر الهی را منع کرده است. لاجرم گریزی از تأسیس «حکومت صالح» نیست، و گرنه جامعه دچار هرج و مرج خواهد شد. بعضی از آیات و روایاتی که بر ولایت صالحان آگاه و توانا دلالت دارد، پیش تر گذشت. ر.ک: صص ۳۱-۳۴.

۴. بر خلاف دیدگاه آقای بازرگان، حکومت در نگاه قرآن ریشه دینی دارد. آیات قرآن به صراحت اعلام می کند که حق حکومت، قانون گذاری و داوری

از آن خدا و کسانی است که از سوی او مأذون باشند؛ و هرگونه داوری و حکمرانی نامبتنی بر قوانین الهی کفر و فسق و ظلم است. ر.ک: صص ۲۵-۲۸.

۵. بر خلاف ادعای آقای بازرگان بررسی کوتاهی در زندگی امامان شیعه به خوبی نشان می دهد که بخش مهمی از زندگی آنان شامل فعالیت های سیاسی و اجتماعی می شود. برای آگاهی بیشتر ر.ک: جعفریان، رسول، سیره سیاسی امامان شیعه و نیز: پیشوایی، مهدی، سیمای پیشوایان. این تلاش ها در برخی موارد منتهی به تشکیل حکومت و به دست گیری کامل قدرت سیاسی نشده است. سر آن نیز عمدتاً فقدان شرایط و عدم همراهی جامعه بوده است. براین مطلب ادله بسیاری گواهی می دهد از جمله عدم همراهی مردم مدینه در برابر دعوت امام علی(ع) پس از رحلت پیامبر(ص)، سرباز زدن سربازان امام حسن(ع) از جنگ با معاویه، عدم همراهی مردم کوفه با امام حسین(ع) و کشتن آن حضرت. حضرت امام علی(ع) در رابطه با حوادث پس از رحلت پیامبر(ص) می فرماید: «سپس دست فاطمه و دو پسر حسن و حسین را گرفته و نزد اهل بدر و سابقین در اسلام آمدم. با آنان بر حق خود استدلال نمودم و از ایشان برای یاری خود دعوت نمودم، از میان آنان جز چهار نفر مرا پاسخ مثبت نداد. آن چهار عبارت بودند از: سلمان، عمار، مقداد و ابوذر...». بحارالانوار، ج ۲۹، ص ۴۱۹ و نیز: الطبرسی، الاحتجاج، ص ۷۵.

سخنان دیگر ائمه اطهار(ع) نیز در اینکه حکومت حق آنان بوده و این حق از ناحیه پروردگار به آنان عطا شده و دیگری در این مسأله با ایشان شریک نمی باشد در کمال صراحت و

وضوح است. برای آگاهی بیشتر در این زمینه ر.ک: اصول کافی، ج ۱، کتاب الحجّه. در این باره ائمه هدی(ع) بارها به مسأله غدیر اشاره و بر اساس آن احتجاج کرده اند. ر.ک: علامه امینی، الغدیر، ج ۱، صص ۱۵۹-۲۱۳ المناشده و الاحتجاج بحديث الغدير، دارالكتاب العربي، بيروت، لبنان، ۱۳۸۷ هـ. - ۱۹۶۷ م. از جمله امیر مؤمنان(ع) درباره اهل بیت پیغمبر(ع) می فرمایند: «آنان جایگاه اسرار خدایند و باشگاه فرمان او. گنجینه دانش و مرجع احکام اویند، پناهگاه کتاب خدا هستند و کوه های استوار دین او. خداوند به وسیله آنان خمیدگی پشت دین را راست نمود و لرزش های وجود آن را از میان برد». نهج البلاغه، خطبه دوم. آنگاه حضرتش به جفایی که بر اهل بیت(ع) رفته اشاره نموده و می فرماید: «بذر فجور را افشاندند و با آب غرور و فریب آن را آبیاری کردند و محصول آن را که جز بدبختی و نابودی نبود درو کردند. به راستی احدی از این امت به آل محمد(ص) قیاس پذیر نیست، و آنان که جیره خوار خوان آل محمدند با آنان برابر نتوانند بود. آنان اساس دینند و ارکان یقین... ویژگی های شایسته حکومت از آن ایشان است، و وصیت پیامبر و وراثت او در میان آنان. لیک اکنون پس از آنکه حق به اهلش بازگشت دوباره به جای باش نخستین بازگردید!» همان.

در جای دیگر نیز حضرتش می فرماید: «دیدم بردباری و صبر به عقل و خرد نزدیکتر است، لذا شکیبایی ورزیدم، ولی به کسی می ماندم که: خاشاک چشمش را پر کرده و استخوان راه گلویش را گرفته، با چشم می دیدم که میراثم را به غارت می برند! تا آنکه اولی به راه خود رفت

(و مرگ او را فراگرفت) و خلافت را پس از خود به دیگری سپرد.» همان، خطبه ۳.

نکته دیگری که توجه به آن لازم است اینکه حکومت دینی اساساً تحمیلی و اجبارآمیز نیست و از همین رو بدون پشتوانه و حمایت مردمی امکان تحقق ندارد. بنابراین اگر امیرمؤمنان(ع) پس از بیعت مردم با آن حضرت حکومت را بر عهده گرفتند، نه تنها تعارضی با حق الهی ایشان ندارد، بلکه رابطه تنگاتنگی با سرشت خدایی و مردمی حکومت دینی دارد. جهت آگاهی بیشتر نگاه: پرسش شماره ۳۰.

در رابطه با صلح امام حسن(ع) با معاویه شواهد فراوان تاریخی به خوبی نشان می دهد که به علت عدم همراهی جامعه گزینه بهتری فراروی امام(ع) نبوده است. جهت آگاهی بیشتر نگاه: پیشوایی، مهدی، سیمای پیشوایان در آینه تاریخ، صص ۲۷-۳۸، قم: دارالعلم، چاپ اول، ۱۳۷۵ و نیز: همو، سیره پیشوایان، صص ۹۲-۱۴۰، قم: توحید، چاپ سیزدهم، ۱۳۸۱.

تصمیم امام حسین(ع) نسبت به بازگشت از مسیر کوفه پس از عهدشکنی کوفیان نیز از باب اتمام حجت بر دشمن و از این رو بوده است که دیگر شرایط مبارزه و قیام در آن جا فراهم نبوده است. بنابراین امام(ع) چاره ای جز تغییر برنامه ها و تنظیم حرکت به گونه ای دیگر نداشته، ولی این هرگز به معنای تسلیم در برابر حکومت جور و دست کشیدن از قیام و مبارزه نیست؛ همچنانکه آن حضرت، به جای سازش و تسلیم، تا آخرین قطره خون و فداکردن آخرین عزیزان در راه هدف مقدس اسلامی خود ایستادگی کرد و لحظه ای مبارزه را فرونگذاشت.

رد کردن درخواست ابومسلم خراسانی از سوی امام صادق(ع) نیز از آن رو بود که قیام آنان شرایط

یک مبارزه اسلامی و در راستای اهداف دینی نبود، از این رو آن حضرت نمی توانستند چنین قیامی را تأیید کنند. نیز: جهت آگاهی بیشتر ر.ک: پیشوایی، مهدی، همان، صص ۱۰۹-۱۱۱ و نیز: همو، سیره پیشوایان، صص ۳۸۲-۴۱۰، قم: توحید، چاپ سیزدهم، ۱۳۸۱.

عدم پذیرش ولایت از سوی مأمون توسط حضرت امام رضا(ع) نیز دلایل متعددی دارد. از جمله اینکه اولاً چنین حرکتی به تصریح خود امام نمایشی تهی از واقعیت بود. ثانیاً پذیرش حکومت از سوی مأمون توسط آن حضرت به معنای مشروعیت بخشیدن به حکومت مأمون و انهدام فلسفه سیاسی شیعه و اساس امامت الهی می باشد. بنابراین مخالفت امام(ع) هوشمندانه ترین روش در جهت ناکام کردن دسیسه های مأمون بوده است. جهت آگاهی بیشتر ر.ک: مطهری، مرتضی، سیری در سیره ائمه اطهار(ع)، صص ۱۹۴-۲۱۶، قم: صدرا، چاپ یازدهم، ۱۳۷۴ و نیز: قدردان قراملکی، محمد حسن، تقابل مشی ائمه با سکولاریسم (مقاله)، معرفت، ش ۳۹.

رابطه بین استقلال نهاد دین با طرح جدایی دین از سیاست و نفی حکومت دینی چیست؟ آیا اینکه برخی می گویند دین از سیاست جدا نیست؛ ولی نهاد دین از نهاد سیاست جدا است، درست است؟

پرسش

رابطه بین استقلال نهاد دین با طرح جدایی دین از سیاست و نفی حکومت دینی چیست؟ آیا اینکه برخی می گویند دین از سیاست جدا نیست؛ ولی نهاد دین از نهاد سیاست جدا است، درست است؟

پاسخ

در پاسخ به این سؤال چند نکته را باید در نظر گرفت:

یکم. طرح کنندگان مسأله جدایی «نهاد دین» از «سیاست» یا «نهاد سیاست»، تعریف و ضابطه دقیق و جامعی از این مفهوم نداده اند. بنابراین با وجود ابهام در تعبیر، نمی توان پاسخی دقیق در این باره عرضه داشت و آنچه گفته شود، مبتنی بر تعاریف احتمالی است.

دوم. حدود استقلال نهادهای دینی از سیاست و یا نهادهای سیاسی، به خوبی روشن نشده است و این نیز امکان پاسخ دهی را دشوارتر می کند.

سوم. یکی از اموری که به عنوان «نهاد دینی» مطرح و جدایی آن از «سیاست» مورد تأکید برخی از دگر اندیشان قرار گرفته است؛ «روحانیت و فقهای دین» می باشند. جدایی این نهاد از سیاست، عملاً به جدایی دین از سیاست می انجامد و در واقع دینی بودن نظام را نفی می کند؛ زیرا در این فرض، هیچ نهاد علمی و تخصصی دینی - که دارای قدرت و ضمانت اجرایی قانونی باشد - در نظام سیاسی وجود نخواهد داشت و لاجرم حکومت، لائیک و سکولار خواهد شد.

در عین حال می توان گفت، نوعی جدایی بین پاره ای از نهادهای دینی و سنتی از حکومت وجود دارد؛ ولی این جدایی قیود

و حدودی دارد که در عمل به جدایی دین از سیاست نمی انجامد. به عنوان مثال می بینیم مردم، مراجع عظام تقلید را انتخاب می کنند و مراجع نیز در استنباط و اعلام فتاوی خود، در مسائل شرعی کاملاً آزاد هستند و نظرات آنان برای مقلدانشان

حجت و مورد اتباع است. اما همه آنان - اعم از مردم و مراجع - در مسائل سیاسی و اجتماعی، باید پیرو احکام ولایی صادر شده از سوی «ولی امر» باشند و موجب تراحم نشوند.

مثال دیگر اینکه جلسات دینی، مساجد و فعالیت های خیریه و عام المنفعه، بر اساس دین و جدای از سازمان سیاسی حاکم بر جامعه دینی شکل می گیرد.

با توجه به تشکیکی بودن حکومت دینی (بالاترین نوع حکومت دینی و مراتب پایین تر از آن)، آیا رژیم گذشته را - که قانون حاکم در آن و مذهب رسمی کشور شیعه بوده - می توان حکومت دینی و اسلامی دانست؟

پرسش

با توجه به تشکیکی بودن حکومت دینی (بالا-ترین نوع حکومت دینی و مراتب پایین تر از آن)، آیا رژیم گذشته را - که قانون حاکم در آن و مذهب رسمی کشور شیعه بوده - می توان حکومت دینی و اسلامی دانست؟

پاسخ

چنان که در مطالب گذشته، یادآوری شد، مرتبه نازل و بدل اضطراری حکومت دینی، آن است که در روند سیاست گذاری، اعمال قدرت و در فعالیت های سیاسی و اجتماعی، قوانین دینی را رعایت کند. چنین چیزی هر چند در قانون اساسی پس از مشروطیت، به گونه ای پیش بینی شده است؛ اما کسانی که در عمل قدرت سیاسی را در دست داشتند؛ نه تنها هیچ گونه وفاداری به احکام دینی نداشتند؛ بلکه عملاً برنامه های ضداسلامی دیکته شده از سوی غرب را اعمال می کردند.

بنابراین نمی توان آن رژیم های فاسد را «دینی» به حساب آورد. بلی اگر بتوان با تعیین شاخص های دقیق، به مطالعه میزان رعایت قوانین اسلامی در حکومت های پیشین پرداخت؛ آن گاه می توان گفت که چند درصد هماهنگی با اسلام و چند درصد غیراسلامی بوده اند.

معنای حکومت دینی چیست؟ حاکمیت متدینان؛ اجرای احکام دینی یا برآمدن همه ارکان حکومت از دین؟

پرسش

معنای حکومت دینی چیست؟ حاکمیت متدینان؛ اجرای احکام دینی یا برآمدن همه ارکان حکومت از دین؟

پاسخ

«حکومت دینی» آن است که هماهنگی با تعالیم دینی و بر اساس «دین» باشد و دست کم در هیچ زمینه ای، با آموزه های دینی ناسازگار ننماید. البته در این بحث، «دین اسلام» محور سخن است؛ نه هر دینی. برای درک دقیق معنای حکومت دینی، توجه به نکات زیر سودمند است:

یکم. بی تردید دین داری حاکمان و کارگزاران امری بایسته و لازم است، اما بدون رعایت احکام و قواعد دینی در تدوین و اجرای قوانین، کافی نیست؛ زیرا حکومت دینی، به معنای نظام «دین مدار» است. بنابراین نمی تواند احکام و دستورهای الهی را زیر پا نهد. پس التزام به احکام الهی، از ویژگی های اساسی وجدایی ناپذیر حکومت دینی است. قرآن مجید پشت پازندگان به این اصل را کافر خوانده، می فرماید:

(وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ). مائده (۵)، آیه ۴۴.

دوم. آیا افزون بر رعایت احکام الهی، ساختار و ارکان حکومت نیز باید تماماً برگرفته از دین باشد؟ برای پاسخ به این پرسش، باید گستره سیاسی دین بررسی شود؛ یعنی، باید مشخص گردد، دین در حوزه «سیاست»، چه ارمغانی برای بشر آورده است؟ آیا تنها به ذکر پاره ای از تعالیم و هنجارهای مربوط به مناسبات سیاسی و اجتماعی - بدون ارائه شکلی ویژه از حکومت - بسنده کرده است؟ یا به نوعی خاص از حکومت با ساختاری ویژه و نیز به چگونگی شکل گیری و انتقال قدرت سیاسی توجه دارد؟

بنابر دیدگاه دوم، فقط به کارگیری هنجارها و عدم ستیز با آنها، برای دینی خواندن حکومت کافی نیست و حکومت دینی مطلوب، نظامی است که همه

ارکان و ابعادش، برگرفته از دین و سازگار با آن باشد.

با مراجعه به نصوص دینی و سیره پیشوایان معصوم(ع) در می یابیم که اسلام، هر گونه حکومتی را بر نمی تابد. واپسین آیین آسمانی، حکومتی را تأیید می کند که:

۱. حاکمانش، دارای ویژگی ها و صلاحیت های معین و تعریف شده در نصوص دینی باشند.

۲. آنان از راه های معین - نصب الهی و مقبولیت مردمی - قدرت رابه دست گیرند.

۳. در حکومت داری، شیوه ها و هنجارهای تبیین شده، در منابع دینی را رعایت کنند.

این بدان معنا نیست که تمام ساختار و ارکان حکومت، به نحو ثابت و انعطاف ناپذیری، در دین مشخص گردیده است. مراد آن است که اصول و زیر ساخت هایی اساسی و مشخص، در دین وجود دارد که حکومت با آنها ماهیت و چهره ای ویژه می یابد و از دیگر نظام های سیاسی متمایز می شود.

برای مثال یکی از شاخصه های اصلی حکومت اسلامی «ولایت» معصوم و نایب او بر جامعه، از طریق نصب الهی است؛ ولی پاره ای از خصوصیات مربوط به ساختار و ارکان حکومت، متناسب با مقتضیات زمان و مکان و گسترده و پیچیده شدن نهادهای اداری - اجتماعی و گسترش دایره وظایف و خدمات دولتی، انعطاف پذیر است؛ یعنی، مثلاً می توان حکومت اسلامی را به صورت متمرکز یا نامتمرکز تشکیل داد.

سوم. حکومت دینی، مراتب و درجاتی دارد. مرتبه عالی و ایده آل آن، این است که همه امور و ارکانش، مبتنی بر دین و هماهنگ با آن باشد؛ ولی وقتی تأسیس دولت تمام عیار دینی، ممکن نیست، باید مرتبه نازل تر آن را اجرا کرد.

مرتبه نازل یا بدل اضطراری حکومت دینی، حکومتی است که در آن احکام و قوانین دینی

رعایت شود؛ هر چند کل نظام از تعالیم دینی برنیامده و در رأس آن حاکم منصوب از سوی خداوند قرار نگرفته باشد. البته چنین حکومتی، تنها در صورت عدم امکان تأسیس «دولت کامل» اسلامی، روا است.

برای آگاهی بیش تر ر.ک:

۱. نوروزی، محمد جواد، نظام سیاسی اسلام؛

۲. اندیشه حوزه، سال پنجم، شماره اول و دوم؛

۳. ویژه نامه ولایت فقیه، دانشگاه علوم اسلامی رضوی؛

۴. مصباح یزدی، محمدتقی، پرسش ها و پاسخ ها، ج ۱، صص ۴۵ - ۴۷.

تفاوت حکومت دینی در اندیشه کلیسا در قرون وسطی و اندیشه حکومت دینی در عصر حاضر و در ایران و در اندیشه شیعی چیست؟

پرسش

تفاوت حکومت دینی در اندیشه کلیسا در قرون وسطی و اندیشه حکومت دینی در عصر حاضر و در ایران و در اندیشه شیعی چیست؟

پاسخ

بین «تئوکراسی» (Theocracy) (قرون وسطایی - که به غلط حکومت کلیسا نامیده می شود - با حکومت اسلامی و نظام جمهوری اسلامی، تفاوت های عمده وجود دارد. برای روشن شدن این مطلب، توجه به نکات زیر ضرورت دارد:

یکم. اساساً در تفکر رایج کلیسایی، حکومت و سیاست از دین جدا است؛ زیرا:

الف. مسیحیت، فاقد شریعت و دستور العملی جامع و منسجم، درباره حیات سیاسی و اجتماعی بشر است و تعالیم مسیحیت درباره مناسبات اجتماعی، از حد چند دستور العمل اخلاقی تجاوز نمی کند.

ب. پاره ای از تعالیم انجیل در طول تاریخ، اندیشه جدایی دین از سیاست را در جهان مسیحیت تبلیغ کرده است. در انجیل آمده است که حضرت عیسی به «پیلاتس» فرمود: «پادشاهی من از این جهان نیست ...». انجیل یوحنا، باب ۱۹، آیه ۳۶. و نیز به «هیروودسیان» می گوید: «مال قیصر را به قیصر دهید و مال خدا را به خدا». انجیل لوقا، باب ۲۰، آیه ۲۵.

از همین رو می توان گفت بذر اندیشه سکولاریستی و تفکیک دین و دنیا، در اندیشه رایج مسیحی نهفته است. البته مقصود از مسیحیت، آیین امروز مسیحی است؛ نه تعالیم حقیقی عیسی پیامبر(ص). بنابراین اساساً کلیسا، درباره حکومت و اداره امور جامعه، بر اساس وحی و قانون شریعت، ادعایی نداشته و ندارد. مرجعیت و اقتدار کلیسا، در پاره ای از امور اجتماعی (مانند

تعلیم و تربیت و قضاوت و مانند آن) نه به معنای حکومت کلیسا در همه ارکان سیاسی و اجتماعی است و نه به معنای دخالت

دین در این گونه امور. حکومت نیز همواره در دست پادشاهان بوده است. در این صورت حکومت «پادشاه»، حکومت «خدا بر مردم» (Theocracy) خوانده می شد؛ زیرا معتقد بودند: شاه مشروعیت خود را از خدا دریافت می کند و تنها در برابر او مسؤول است.

بنابراین حکومت خدا بر مردم (تئوکراسی) در اندیشه غربی، هرگز به معنای «حاکمیت دین» و «قوانین الهی» نبوده است؛ در حالی که نظام اسلامی، یک نظام دینی کامل است که خاستگاه، اهداف، قوانین، شرایط و ویژگی های حاکم و کارگزاران و اصول روابط اجتماعی آن، در متن دین ریشه دارد. دین پایه گذار جامعه و تمدنی ویژه است؛ بر خلاف جامعه مسیحی که میهمان و وارث تمدن روم بود و جز تأیید و پذیرش و هماهنگ سازی خود، با آن راهی نداشت. برای آگاهی بیشتر ر.ک:

۱. رهنمایی، سیداحمد، غرب شناسی، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی؛، چ اول، ۱۳۷۹؛

۲. هامیلتون آ.ر. گیب، مذهب و سیاست، ترجمه: مهدی قائنی.

دوم. در تئوکراسی قرون وسطایی، شعار حاکم این بود که: «فرمانروا تنها در برابر خدا مسؤول است؛ نه در برابر مردم». آن هم خدایی که نه شرایطی برای پادشاه مقرر ساخته و نه برنامه ای برای حکومت وی صادر کرده است. از جیمز اول پادشاه انگلستان - یکی از تئوریسین های این نظریه - نقل شده است: «سلاطین تصاویر تنفس کننده خداوند در روی زمین هستند. همچنانکه جدل کردن درباره این که خداوند چه کاری را می تواند انجام دهد و چه کاری را نباید انجام دهد، کفر و الحاد است؛ همان طور هم جدل کردن رعایا درباره این که پادشاه چه چیزی می تواند بگوید و یا انجام دهد و چه کاری

را نمی تواند، کفر و الحاد است. سلطنت ما فوق همه چیز در روی زمین است؛ چرا برای اینکه پادشاهان نه تنها معاونین خداوند در روی زمین هستند و بر روی تخت خداوند می نشینند، بلکه آنها حتی از طرف خود خداوند به نام خدایان نامیده شده اند!»! خدادادی، محمد اسماعیل، مبانی علم سیاست، ص ۵۴، قم: یاقوت، چاپ اول، ۱۳۸۰.

چنین تفکری باعث می شد «قدرت»، نه از طریق نهادهای دینی مهار و کنترل شود و نه از سوی نهادهای مدنی و اجتماعی. در نتیجه به فساد حکومت و سوء استفاده از قدرت می انجامید.

لوتر می گفت: «هیچ مسیحی نمی تواند به مخالفت با فرمانروای خود - خوب یا بد - برخیزد؛ بلکه باید به هر بیدادگری تن دهد. هر کس مقاومت ورزد، لعن خواهد شد» علی عبدالرزاق، الاسلام و اصول الحکم، ص ۱۰۳، اقتباس: محمد سروش، دین و دولت در اندیشه اسلامی، ص ۱۳۹، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، چ اول، ۱۳۷۸؛ در مجموع اصول حاکم بر این دکترین عبارتند از:

۱. پادشاهی را خداوند مقرر کرده است و شاه اقتدار خود را از او می گیرد.

۲. پادشاهی موروثی است و حق موروثی شاه از پدر به فرزند می رسد.

۳. پادشاه تنها در برابر خدا مسؤولیت دارد، نه در برابر اتباع خود.

۴. مقاومت در برابر اقتدار شاه و دستورات او گناه محسوب می شود. نگا: عالم، عبدالرحمن، بنیادهای علم سیاست، ص ۱۶۸، تهران: نشر نی، چاپ دوم، ۱۳۷۵.

اما در اسلام وضعیت کاملاً متفاوت است. در حکومت اسلامی، حاکم هم در پیشگاه خداوند مسؤول است و هم در برابر جامعه.

از طرف دیگر قرآن مجید نه تنها نقد قدرت های فاسد را موجب خروج از دین نمی انگارد؛

بلکه آن را یکی از واجبات دینی اعلام کرده، می فرماید: «از پیشوایان ستمگر پیروی نکنید، همان ها که فساد پیشه ساخته و به اصلاح امور خلق نمی پردازند». شعراء (۲۶)، آیه ۱۵۱ و ۱۵۲. مناسبات دولت - ملت در اسلام، بر اساس حقوق و وظایف متقابل استوار است؛ ولی در تئوکراسی غربی، پادشاه بر مردم «حق» دارد و مردم در برابر حاکم فقط «وظیفه» دارند.

سوم. در دوران حاکمیت فئودالیسم قرون وسطایی، کلیسا یکی از مهم ترین کانون های فئودالی و صاحب املاک فراوان بود. سفر بن عبدالرحمن الحوالی، العلمانیه؛ ویل دورانت، تاریخ تمدن، ج ۴، عصر ایمان، فصل بیست و هفتم؛ دکتر علیرضا رحیمی بروجردی، سیر تحول تفکر جدید در اروپا.

دنیا پرستی، زرق و برق و تشریفات، شدیداً بر ارباب کلیسا حاکم شد و کاخ نشینی، عملاً به نسخ آموزه های معنوی مسیحیت انجامید. این پدیده ناگوار، موجب شد کلیسا در کنار اربابان زر و زور قرار گرفته، توجیه گر نظام های فاسد باشد و با عدالت خواهی و ستم ستیزی - که روح حاکم بر دین الهی است - فاصله بسیار یابد.

در جامعه اسلامی، یکی از مهم ترین شرایط رهبران دینی و حکومتی، وارستگی از «دنیاطلبی» است. زندگی پیشوایان دینی، همچون امیر مؤمنان (ع) از برجسته ترین نمونه ها در تاریخ بشریت است. همچنین زندگی حضرت امام خمینی، بنیان گذار جمهوری اسلامی و ساده زیستی او در اوج قدرت، جلوه بارز این مسأله است.

«ارنست کاردیناله»، کشیش مسیحی و وزیر آموزش و پرورش در دولت انقلابی ساندنیست های نیکاراگوئه، می گوید:

«بعد از انقلاب نیکاراگوئه، شدیداً تحت محاصره اقتصادی بودیم و نیشکر - که مهم ترین منبع درآمد ارزی کشور ما بود - از ما خریداری نمی شد. وضعیت بسیار بغرنج و

مبهمی داشتیم. در سفری به ایران، خدمت رهبر انقلاب اسلامی رسیدم. از کوچه های پرپیچ و خم جماران گذشتم. خانه رهبر انقلاب را در نهایت سادگی یافتیم. مردی که شرق و غرب را به لرزه انداخته بود، پیرمردی است با لباس ساده و در اتاقی محقر. تنها حرفی که ایشان گفتند، این بود: «ما در کنار مبارزان علیه ستمکاران هستیم». این سخن قوت قلبی بود که با هیچ چیز قابل مقایسه نیست.

در ادامه سفر به مقر پاپ، رهبر کاتولیک های جهان رفتیم. آن کاخ تو در تو و آن مقر باشکوه، آن لباس های گران قیمت و فاخر و رفتار تند و برخورد تلخ پاپ که گفت: اگر می خواهی کمکی از جانب کلیسا به شما بشود، نباید به سیاست، کاری داشته باشید و همچنین با امریکا در نیفتید.

من گفتم: رهبر من قاعداً باید شما باشید، اما نیستید. رهبر من امام خمینی است که به آن سادگی زندگی می کند و واقعاً راه حضرت مسیح(ع) را می رود و با آمریکا دشمن است. اگر حضرت مسیح(ع) حالا بود، رفتار امام خمینی قدس سره را داشت». پیام زن، سال ۵، ش ۱ (فروردین ۷۵).

اسلام و حکومت

آنچه گذشت، نشان می دهد که اساساً در مسیحیت چیزی به نام «حکومت دینی» وجود ندارد و تئوکراسی مسیحی و غربی، هرگز به معنای «حکومت دینی» نیست؛ ولی در اسلام مسأله کاملاً متفاوت است؛ زیرا:

الف. در اسلام «دین و سیاست» پیوندی ژرف با هم دارند؛

ب. اسلام در همه زمینه های مربوط به حکومت، برنامه های ویژه دارد. اهم این زمینه ها عبارت است از:

۱. تعیین شرایط حاکم،

۲. تنظیم سیاست داخلی و خارجی،

۳. تبیین حقوق و تکالیف متقابل جامعه و حکومت،

۴.

تنظیم ساز و کار کنترل قدرت و جلوگیری از فساد،

۵. تقویت و رشد مشا... عمومی،

۶. ارائه مبنای مشروعیت،

۷. تبیین چگونگی تولید، حفظ و هزینه کرد قدرت.

برای آگاهی بیشتر ر.ک:

۱. قدردان قراملکی، محمدحسن، سکولاریسم در مسیحیت و اسلام؛

۲. فلسفه سیاست، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی؛

۳. امام خمینی (ره)، ولایت فقیه؛ مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی؛

۴. سبحانی، جعفر، مبنای حکومت اسلامی، ترجمه داود الهامی.

آیا درست است که ارتباط و پیوستگی روحانیت با سیاست، باعث کناره گیری مردم از دین و روحانیت می شود؟

پرسش

آیا درست است که ارتباط و پیوستگی روحانیت با سیاست، باعث کناره گیری مردم از دین و روحانیت می شود؟

پاسخ

برای دستیابی به پاسخی مناسب و منصفانه، بایسته است کار ویژه های عالمان دینی را در ابعاد مختلف، به صورت مختصر بررسی کنیم. این امور عبارت است از:

۱. دفاع از دین اسلام و تبیین و ترویج آن؛

۲. بسط و تعمیق معرفت دینی، در شرایط و دوران های سخت تاریخی با امکانات محدود و...؛

۳. پیشگامی در نهضت های سیاسی در طول تاریخ، در مقابل ظالمان و ستمگران و دفاع از حقوق مظلومان؛

۴. بسیج اجتماعی؛

روحانیت به لحاظ تاریخی نشان داده است که مهم ترین عامل بسیج کننده و حرکت دهنده به سوی اهداف و ارزش های اسلامی و خیرخواهانه و دفاع از نوامیس دینی و ملی بوده است.

۵. فراهم نمودن زمینه های جامعه پذیری اسلامی؛

علمای دینی با ابزارها و شیوه هایی همچون وعظ، خطابه و تبلیغ موظف به فراهم نمودن زمینه های لازم برای پویایی و فرهنگ پذیری اجتماعی و نهادینه کردن ارزش ها و هنجارهای متعالی اسلام در ابعاد مختلف فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، حقوقی و... هستند.

۶. همبستگی اجتماعی؛

از آنجا که جوامع اسلامی در حال تجربه کردن دوران گذار از نظامات «ضددینی، استبدادی و وابسته»، به نظامات «مترقی، مردمی و مستقل» هستند و در هر جامعه در حال گذار، ضریب همبستگی مردمی پایین می آید؛ در این موقعیت، وظایف دلسوزان و متفکران، کمک در جهت کاهش بحران های شکاف زا و برانگیختن حس همبستگی بیشتر در میان مردم است و بهترین عامل برای انجام دادن این مهم در جامعه دینی «روحانیت» است.

اکنون می توان تصوّر کرد که اگر روحانیت در امور سیاسی و اجتماعی دخالت نکند، چه مشکلاتی ایجاد می شود:

یکم. ارزش ها و احکام

اسلامی به تدریج از صحنه اجتماعی و فردی زندگی مسلمانان محو می گردد.

دوم. در مسیر سیاسی حکومت دینی انحراف ایجاد می شود.

سوم. موجب وابستگی کشور به قدرت های سلطه گر و از دست رفتن استقلال، آزادی، وحدت و تمامیت ارضی کشور و چپاول منابع داخلی می شود.

امام راحل (ره) در این زمینه می فرماید: «من با یقین شهادت می دهم که اگر افرادی غیر از روحانیت جلودار حرکت انقلاب و تصمیمات بودند، امروز جز ننگ و ذلت و عار در برابر آمریکا و جهانخواران و جز عدول از همه معتقدات اسلامی و انقلاب، چیزی برایمان باقی نمی ماند». صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۲۸۸ (پیام منشور روحانیت، ۳/۱۲/۱۳۶۷).

اکنون باید به قضاوت بنشینیم که بهترین راه چیست؟

با توجه به دلایل عقلی و نقلی (آیات و روایات) و سیره پیامبر اکرم (ص) و معصومین (ع) - که با تمام قداستشان در امور سیاسی و اجتماعی دخالت کرده و اداره آن را بر عهده می گرفتند و با توجه به کار ویژه ها و اثرات مثبتی که عالمان برجسته دینی در شرایط مقتضی، در توسعه، پیشرفت، رشد و شکوفایی جامعه - در ابعاد مختلف سیاسی، اقتصادی، علمی، اجتماعی، فرهنگی، هنری و... دارند و با تجربه تلخ کنار زدن روحانیت از عرصه سیاست در طول تاریخ - به ویژه در عصر مشروطه آیا سزاوار است که قائل به جدایی روحانیت دین مدار از سیاست شد و در دام توطئه های دشمنان ملت افتاد؟

از دیگر سو با در نظر گرفتن واقعیات جامعه و دستاوردهای مثبت و متعددی که بعد از سالیان متمادی، به برکت رشد و بالندگی دین در عرصه های مختلف زندگی، در ایران اسلامی به وجود آمده است؛ به نظر می رسد اصل حضور روحانیت در صحنه، نه تنها

آسیب به دین نمی زند؛ بلکه یک ضرورت است. البته در این زمینه توجه به چند نکته ضروری است:

۱. رفتار سیاسی روحانیت باید همچون حضرت امام خمینی (ره) نمایان گر رفتار سیاسی پیامبر (ص) و امامان (ع) باشد. چنین شیوه ای نه تنها موجب دین زدایی نمی شود؛ بلکه به تقویت دین گرایی نیز خواهد انجامید.

۲. فعالیت های سیاسی، نباید روحانیت را از وظیفه خطیر ارشاد، هدایت و تبلیغ دینی و خدمات فرهنگی باز دارد.

۳. حضور روحانیت در عرصه سیاست، باید راه گشای دیگر دلسوزان و فعالان سیاسی دین مدار و ارزش گرا نیز باشد و آنان را از صحنه خارج نسازد.

۴. وحدت و یکپارچگی روحانیت، نباید دستخوش اغراض و گرایش های مختلف سیاسی شود.

کسانی که از تز جدایی دین از سیاست دفاع می کنند، می گویند قرآن حکومت پیامبر (ص) را نفی کرده است، جواب آنان چیست؟

پرسش

کسانی که از تز جدایی دین از سیاست دفاع می کنند، می گویند قرآن حکومت پیامبر (ص) را نفی کرده است، جواب آنان چیست؟

پاسخ

چندی از سکولاریست های عرب - چون العشماوی، علی عبدالرزاق و... با تمسک به آیاتی چند ادعا می کنند: قرآن وظایف فراتر از مسؤولیت تبلیغ دینی را از دوش پیامبر (ص) برداشته است. عبدالرزاق، علی، الاسلام و اصول الحکم، ص ۱۷۱. مهندس بازرگان نیز با پیروی از عبدالرزاق قرآن چنین برداشتی را مطرح کرده است. مجله کیان، شماره ۲۸، ص ۵۱. برخی از این آیات عبارت است از:

۱. (... إِنَّ عَلَيْكَ إِلَّا الْبَلَاغُ...) شوری (۴۲)، آیه ۴۸. «... برعهده تو جز رسانیدن [پیام] نیست...».

۲. (... إِنَّ أَنْأَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ) اعراف (۷)، آیه ۱۸۸. «من جز بیم دهنده و بشارتگر برای گروهی که ایمان می آورند، نیستم.».

۳. (... فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا) نساء (۴)، آیه ۸۰. «... ما تو را بر ایشان نگهبان نفرستاده ایم» و...».

در پاسخ گفتنی است:

یکم. این آیات وظیفه پیغمبر (ص) در زمینه رسالت و انذار را به صورت حقیقی حصر نمی کند تا با دیگر مقام ها و مناصب پیامبر اکرم (ص) منافات داشته باشد. این کلام به قرینه آیات دیگر - که مقام قضاوت و حکومت را برای آن حضرت اثبات

کرده فهمیده می شود. آیاتی که به طور مشخص به این امر پرداخته، زیاد است؛ از جمله قرآن می فرماید: (النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ) احزاب (۳۳)، آیه ۶. «پیامبر نسبت به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است». این آیه وجود مبارک پیامبر(ص) را در تصرف در امور مؤمنان، سزاوارتر از خودشان دانسته است. به طور قطع این اولویت در تصرف، چیزی افزون بر مقام نبوت آن حضرت است. امام باقر(ع) در تفسیر

آیه یاد شده فرمود: «این آیه درباره امارت و حکومت نازل شده است». طریحی، مجمع البحرین، ص ۹۲.

دوم. در آیاتی از قرآن، یکی از اهداف بعثت پیامبران، اقامه قسط در جامعه دانسته شده است: (لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ) حدید (۵۷)، آیه ۲۵. «ما رسولان خود را با دلایل روشن فرستادیم و با آنان کتاب و میزان (شناسایی حق از باطل و قوانین عادلانه) نازل کردیم تا مردم قیام به عدالت کنند». آیا می توان بدون اصلاح جامعه و در دست گرفتن تشکیلات حکومتی، عدالت را تحقق بخشید؟

سوم. در یکی دیگر از آیات، هدف از ارسال پیامبران چنین بیان شده است: (كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيُحْكَمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ) بقره (۲)، آیه ۲۱۳. «مردم [در آغاز] یک دسته بودند [و تضادی در میان آنان وجود نداشت؛ ولی به تدریج جوامع و طبقات پدید آمد و اختلافات و تضادهایی در میان آنها پیدا شد؛ در این حال] خداوند، پیامبران را برانگیخت؛ تا مردم را بشارت و بیم دهند و کتاب آسمانی که به سوی حق دعوت می کرد، به آنان نازل نمود تا در میان مردم در آنچه اختلاف داشتند، داوری کند».

در این آیه مسأله رفع اختلاف و داوری عادلانه در میان مردم، به عنوان هدف بعثت پیامبران مطرح شده است.

اگر اختلاف میان انسان ها، امری طبیعی و قطعی و رفع اختلاف ها، برای ایجاد نظم در جامعه بشری و دوری از هرج و مرج بایسته است؛ موعظه و نصیحت و مسأله گویی به تنهایی نمی تواند مشکل اجتماعی را حل کند.

از این رو هیچ پیامبر صاحب شریعتی، نیامده؛ مگر آنکه علاوه بر بشارت و انذار مردمان، مسأله حاکمیت را نیز مطرح کرده است. خدای سبحان در این آیه نمی فرماید: پیامبران به وسیله تعلیم و یا بشارت و انذار، اختلاف جامعه را رفع می کنند؛ بلکه می فرماید: به وسیله «حکم» اختلافات را برمی دارند؛ زیرا حل اختلافات، بدون حکم و حکومت - که دارای ضمانت اجرایی است امکان پذیر نیست.

بنابراین هر مکتبی که پیام آور برنامه ای فراگیر و جامع برای بشر است، به یقین احکام فردی و اجتماعی را با خود آورده است و این احکام، در صورتی مفید و کارساز خواهد بود که به اجرا در آیند و اجرای قانون و احکام الهی نیز، ضرورتاً نیازمند حکومتی است که ضامن آن باشد. در غیر این صورت اساساً احکام دینی به اجرا در نمی آید و یا اگر اجرای آنها بدون رعایت شرایط لازم در دست هر کسی باشد، هرج و مرج رخ می نماید.

چهارم. در خصوص آیاتی که طرفداران نظریه تفکیک به آن استناد کرده اند، باید گفت: آیاتی که در آنها سلطه، قدرت، وکالت و اکراه به وسیله پیامبر(ص) نفی شده است؛ مربوط به فراخوانی اشخاص کافری است که به آیین اسلام نگرویده اند و پیامبر(ص) بسیار کوشش کرد تا آنان در صراط مستقیم اسلام گام نهند. منظور از نفی وکالت و... بیان این نکته است که: ای پیامبر! هدایت امری اجباربردار نیست و تو از سوی کافران و کیل نیستی که متکفل ایمان آنان شوی. پس این آیات از قلمرو بحث حکومت و سلطه - که لازمه حاکم و حکومت است خارج بوده و استدلال به آنها خروج از محل بحث است. ر.ک:

المیزان، ج ۵، ص ۵ و ج

پنجم. در مورد آیه ۸۰ سوره «نساء» - که در آن حفیظ بودن پیامبر(ص) نفی شده گفتنی است: هر چند مخاطبان این آیه مسلمانان هستند؛ اما با مراجعه به آیات پیش از آن، روشن می شود که مخاطب آیه، آن دسته از مسلمانانی اند که از جهاد و شهادت در راه خدا هراس داشتند و بر این باور بودند که پیروزی ها و حسنات از جانب خداوند است؛ اما ناکامی ها و بدی ها از جانب پیامبر(ص). خداوند در مقام دفع این توهم می فرماید: ای پیامبر! حسنات از جانب خداوند و بدی ها از سوی خود شماست و تو در تحقق ناکامی ها و بدی ها نقشی نداری؛ چرا که شأن تو بیان رسالت الهی است و هر کس از تو اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده و هر که با تو مخالفت ورزد، با خداوند مخالفت کرده است. ما تو را موظف به حفظ آن نکردیم. این آیه به خوبی می فهماند که ناکامی های جامعه در رسیدن به خواسته های شان، ناشی از کج روی های خود و عدم پیروی شایسته از پیامبر(ص) است.

ششم. آیاتی که در آنها شأن و وظیفه الهی پیامبر(ص)، منحصر به ابلاغ و رساندن پیام الهی است؛ باید در تحلیل و تفسیر آنها توجه نمود که حصر در این آیات، حصر اضافی است نه حصر حقیقی؛ یعنی، خداوند شأن و وظیفه الهی پیامبر(ص) را تنها در ابلاغ پیام دین و توحید خلاصه نکرده است. مراد از آنها، بیان اهمیت فوق العاده ابلاغ پیام الهی به مخاطبانی است که بیشتر آنها، نه تنها از پذیرفتن آن شانه خالی می کنند؛ بلکه اقدام

به اذیت و آزار فیزیکی و روحی پیامبر(ص) نیز می نمایند.

رابطه میان دین و سیاست در مکتب عرفان چگونه است؟

پرسش

رابطه میان دین و سیاست در مکتب عرفان چگونه است؟

پاسخ

پاسخ به این پرسش در حد یک نوشتار محدود مقدور نیست. این مسأله زوایای تو در توی تاریخی، هستی شناختی و معرفت شناختی دارد که روشن کردن هر یک از آنها هفتاد من کاغذ را پرخواهد کرد و باز حق مطلب ادا نخواهد گشت. آنچه می توان در اینجا بدان اشاره کرد، چند نکته اساسی است که امید می بریم با دقت و توجه به آنها، پاسخی فراگیر و جامع برای شما فراهم آید.

۱. دین دارای سه رکن اساسی است که ما از آنها به «نظام اعتقادی»، «نظام ارزشی یا اخلاقی» و «نظام فقهی» یاد می کنیم. هیچ دینی بدون سه رکن پیش گفته تحقق پذیر نیست؛ هر چند ممکن است محتوای این ارکان در ادیان مختلف با یکدیگر تفاوت های جدی داشته باشند.

۲. در شناخت دین، معرفت به هر سه رکن یاد شده لازم و ضروری است. اگر فردی تنها به یکی از این سه رکن توجه کند و آن را فراگیرد، دانش و نگرش دینی او ناقص خواهد بود.

۳. متأسفانه به دلیل متفاوت بودن فهم و نگرش آدمیان و استعدادها و ظرفیت های گوناگون و عدم توجه به ارکان دیگر دین، دست کم سه نوع دین شناسی را می توان در طول تاریخ رهیابی کرد:

یکم - دین شناسی متکلمانه که از تأملات عقلی و با مرکزیت نظام اعتقادی به دین نگریسته و سایر ارکان دین را در پیرامون آن تلقی می کنند.

دوم - دین شناسی فقیهانه که از مدخل شریعت و احکام ظاهری، نظام فقهی را اصل پنداشته و دو رکن دیگر را با این دید می کاود و تبیین می کند.

سوم - دین شناسی اخلاقی که از دریچه

احکام اخلاقی و پردازش به باطن اعمال، نظام اخلاقی را رکن اصلی دین انگاشته و دو رکن دیگر را با این نظرگاه می‌جوید.

۴. آفت یکسویه‌نگری برای کیان دین و رشد فکر دینی و کمال‌یابی جوامع دینی، ضایعه‌ای بزرگ است. اگر به طور مطلق هر یک از سه رکن پیش‌گفته مساوی با تمام دین فرض گردد، دین به پیکری بی‌جان تبدیل می‌شود. محمدرضا کاشفی، دین و فرهنگ؛ فصل دوم (دین‌شناسی)، مبحث رهیافت به دین و ارکان دین.

۵. به تدریج در دنیای اسلام، تصور عده‌ای نسبت به نگرش اجتماعی اسلام تغییر کرد. آنان فرد را بر جمع برتری دادند و او را از جمع جدا کردند و به خودش مشغول داشتند؛ به او توصیه کردند که به اطراف خود نگاه نکند چون تمرکزش را از اندیشه درباره خدا از دست می‌دهد. این گروه با برداشت افراطی از آیات متضمن مذمت دنیا از یک سو و نیز برداشت‌های افراطی از آیاتی که تأکید بر زهد و تقوا دارد، از سوی دیگر؛ بخش عمده‌ای از فقه را که دانش اجتماعی زیستن اسلام است، بی‌اعتبار ساختند. بریدن از خلق خدا، گریز از مسؤولیت‌های اجتماعی، فاصله گرفتن از قدرت سیاسی جامعه، فرو رفتن در خود با غفلت از اطراف، کم‌ترین آموزه‌هایی بود که این طیف بر آن پای می‌فشردند. این جریان بستر را برای پدید آمدن «تصوف» و «خانقاه‌سازی» و فاصله گرفتن از مسجد فراهم ساخت. در این باب نگا: رسول جعفریان، خانقاه‌سازی از قرن هفتم تا نهم هجری و نقش آن در کاهش تحرک اجتماعی مسلمانان، در مجموعه مقالات تاریخی، ج ۱، صص ۲۷۲ - ۲۶۰ و سید محمد دامادی،

۶. برخی از این بزرگان، پیامبر و مردم عصر پیامبر را چنان وانموده اند که گویی پیغمبر شخص درویشی بوده است که در خانقاهی در مکه می نشست است و برای درویش های دیگر درس تصوف می داده است. تصویری که اینان از قرآن و شخصیت پیامبر عرضه کرده اند، تحریف عمدی در تعلیمات اسلامی نبوده؛ بلکه ریشه در نگرش یکسویه به دین و آموزه های آن بوده است. چنین نگاهی به دین، بی اعتنایی مطلق به دنیا و «به فکر خود بودن» را تقویت می کرد و بی اعتنایی توأم با ترحم را نسبت به مردم افتاده در چاه طبیعت به دنبال می آورد. در این باب نگاه کنید به: سه تفسیر «تأویلات»، ملا عبدالرزاق - «کشف الاسرار»، رشید الدین میبدی «عرائس البیان» شیخ روزبهان بقلی.

۷. در طول تاریخ عرفان بسیاری از عارفان، پرهیز از ثروت و قدرت؛ و پیشه کردن عجز و فقر را در صدر دنیاگریزی می دیدند و از این رو دین را از سیاست جدا کرده، آن دو را امری غیر قابل اجتماع تلقی می کردند. آنها معتقد بودند که کم کسی است که بتواند در برابر وسوسه های قدرت و ثروت مفتون نشود و از این رو بهترین کار این است که گرد آنها نگردد و به عبارت دیگر، دنیا را به دنیاخواهان و دنیاداران بسپارد و برای سلامت و سعادت خود، با آن وداع کند.

نیست قدرت هر کسی راسازوار عجز بهتر مایه پرهیزگار

فقر از این رو فخر آمد جاودان که به تقوی ماند دست نارسان

زان غنا و زان غنی مردود شد که ز قدرت صبرها بدرود شد

آدمی را عجز و فقر آمد امان از بلای نفسِ پرحرص و غمان

البته گاهی برای

برخی از عارفان علل و انگیزه هایی برای چنین تفکیکی، مددکار بوده است که فرصت طرح تفصیلی آن نیست. در این باب نگا: محمد سروش، دین و دولت، صص ۱۴۶ - ۱۲۰.

۸. اما آیا به راستی عرفان اسلامی که از رسول خدا(ص) ریشه گرفته و در آموزه های امام علی(ع) توسعه یافته، به صورتی که بیشتر شاخه های عرفان خود را به آن حضرت منتسب می دانند، عبدالحمید ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۱، ص ۱۷. میان دین و سیاست انفکاک می بیند؟!!

خیر، سیره عملی حضرت محمد(ص) و امیرمؤمنان که در تاریخ ضبط و ثبت است، خلاف این امر را نشان می دهد؛ چرا که به تعبیر صدرالمآلهین، معلم اول یعنی پیامبر خدا(ص) و معلم ثانی یعنی حضرت علی(ع) تمامی ارکان دین را با هم می دیدند و با هم می خواستند و با هم آنها را تحقق می بخشیدند.

امام علی(ع) که در رسیدگی به بینوایان و یتیمان، در ساده زیستی و اجتناب از کمترین لذائذ دنیوی، در اجرای عدالت و حفظ و رعایت بیت المال، در اخلاق نیکو و ایثار، در سخاوت، صلابت، شجاعت، عبادت و درایت سرآمد روزگار بود، در صحنه سیاست و کارزار حضوری همیشگی داشت. او که خود مدت زمان کوتاهی متصدی امر حکومت گشت، در زمانی که در کنار بود همچون ناظری دقیق، اعمال حاکمان را تحت نظارت داشت. نگا: سید یوسف ابراهیمیان، آئینه حق نما، صص ۴۱۱ - ۲۰۵، فصل سوم و پنجم.

۹. حضرت امام خمینی که خود از احیاگران راستین فرهنگ محمدی و علوی و سرآمد عارفان بودند، در زمان معاصر تئوری سازگاری دین و سیاست را، با الگوگیری از سرور خود علی(ع)، عینیت بخشیدند. ایشان

نشان دادند که لازمه عارف بودن اهل عزلت بودن نیست. او آشکار ساخت که هیچ منافاتی نیست که ما هم اندیشه والای عرفانی را داشته باشیم و هم اندیشه اجتماعی نهادی دیدن ثروت و قدرت را و این دو را؛ نه تنها با هم عجین کنیم، بلکه یکی را دقیقاً مجرای اعمال دیگری بدانیم. ولی هیچ گاه معتقد نبود حالا که ما دانستیم نوعی آلودگی و میکرب در جامعه وجود دارد، خودمان را مصون بدانیم و دیگران را ملوث باقی بگذاریم. بلکه اقتضای ارکان سه گانه دین آن است که دین در کنار سیاست و عرفان، همراه مسائل و مسؤولیت اجتماعی و شریعت و طریقت و حقیقت همگام با هم باشند. حضرت امام که به شدت از کسانی که به ارکان دین نگرش ناقص و یکسویه دارند نگران بودند، شکوه خود را این گونه مطرح می سازند: «... اسلام غریب است. از اول غریب بوده و الان هم غریب است. برای این که غریب آن است که نمی شناسند او را. در یک جامعه ای هست او، اما نمی شناسند. همیشه یک ورق را گرفته اند و آن ورق دیگر را حذف کرده اند، یا مخالفت با آن کرده اند. یک مدت زیادی، گرفتار عرفا ما بودیم. اسلام گرفتار عرفا بود، آنها خدمتشان خوب بود، اما گرفتاری برای این بود که همه چیز را برمی گردانند به آن طرف. هر چه دستشان، هر آیه ای دستشان می آمد، می رفت آن طرف. مثل تفسیر ملا عبدالرزاق. خوب، او مرد بسیار دانشمندی، مرد بافضیلتی است، اما همه قرآن را برگردانده آن طرف، کانه قرآن با این کارها کار ندارد...». سخنرانی در تاریخ ۱۷/۴/۵۸ در جمع وعاظ و روحانیون تهران.

بنابراین، از نظرگاه عرفان

اسلامی که ریشه در سیره و کلمات حضرت رسول(ص) و حضرت علی(ع) دارد، دین و سیاست از یکدیگر انفکاک ندارند و سیاست که عمده‌تاً در نظام فقهی جای می‌گیرد، یکی از اجزاء ارکان دین به شمار می‌رود؛ چنانکه عرفان نیز به منزله جزئی از نظام اخلاقی از دین منفک نیست. همچنین روشن شد که گرچه برخی از عارفان بزرگ، به دلیل خارج ساختن عرفان از مجرای خود و رویکردی عرفانی به دین، فتوا به انفکاک سیاست از دین دادند؛ در تاریخ معاصر حضرت امام که هم در عرفان نظری صاحب نظر بودند و هم در عرفان عملی سرآمد؛ این حقیقت را روشن ساختند که از منظر عرفان، دین و سیاست هیچ تضادی با یکدیگر ندارند؛ چنان که قدرت سیاسی با عارف بودن ناسازگار نیست.

سیاست چیست و آیا علم سیاست با دین پیوند دارد؟

پرسش

سیاست چیست و آیا علم سیاست با دین پیوند دارد؟

پاسخ

پاسخ از :: عبدالحسین خسروپناه

«سیاست» از حیث گستره و رهیافت بسیار متنوع است. با توجه به این توسعه موضوعی و تکثر رهیافت، این پرسش مطرح است: آیا دانش سیاست با دین پیوند دارد و آیا می‌توان از دین در عرصه سیاست انتظاری معقول داشت؟ برای پاسخ به این پرسش مهم، نخست علوم سیاسی و مجموعه رشته‌های پیرامون آن تعریف می‌شود و آنگاه چگونگی پیوند دین و علم سیاست بررسی می‌گردد.

برای آشنایی با انتظار بشر از دین در گستره علوم سیاسی، ناگزیر باید نخست علم سیاست و شاخه‌های پراکنده آن در عرصه‌هایی چون جامعه‌شناسی، اقتصادی، حقوقی توضیح داده شود.

علم سیاست

نظریه پردازان تعاریف گوناگون از سنخ توصیفی، تجویزی یا مختلط درباره سیاست ارائه داده‌اند؛ برای نمونه توجه به تعریف‌های زیر سودمند می‌نماید:

۱. سیاست، علم فرمانروایی بر کشورها است.

۲. سیاست، یعنی فن و عمل فرمانروایی در جوامع انسانی.

۳. سیاست عبارت است از مطالعه قدرت و نفوذ.

۴. علم سیاست به تحلیل و بررسی جنبه‌های سیاسی پدیده‌های اجتماعی نظر دارد.

۵. سیاست هنر استفاده از امکانات، حکومت کردن بر انسان ها، مبارزه برای قدرت، دانستن این که چه کسی می برد، چه می برد، چه موقع می برد، چگونه می برد و چرا می برد و توزیع آمرانه ارزش ها است. ۵

۶. علم سیاست دانشی است که پدیده ها و روندهای سیاسی موجود و سازمان ها و گروه های جویای قدرت و روابط شهروندان و گروه های گوناگون با دولت و روابط دولت با دیگر دولت ها و سازمان های بین المللی را مطالعه می کند. ۶

امروزه علم سیاست دانشی تجربی شمرده می شود و در پی کشف روابط بین پدیده ها و رفتارهای سیاسی با روش تجربی و طبیعی است. بریتانیایی ها

اغلب به استفاده از اصطلاح علوم سیاسی تمایل ندارند. مدرسه اقتصاد لندن (LSE) در سال ۱۸۹۵ با عنوان مدرسه اقتصاد و علوم سیاسی گشایش یافت؛ اما دانشگاه‌های بریتانیایی در سراسر قرن بیستم از به کار بردن چنین عنوانی اجتناب ورزیده و عناوینی چون حکومت، سیاست، اندیشه و نهادهای سیاسی یا سیاست و روابط بین‌الملل را ترجیح داده‌اند. انگلستان، به جای انجمن علوم سیاسی آمریکا (APSA)، انجمن مطالعات سیاسی (PSA) دارد. بی تردید عدم استفاده از واژه «علم» نشان دهنده موقعیت ویژه‌ای است که دانشمندان علوم طبیعی برای دیسپلین خود قائل هستند. ۷

فلسفه سیاسی

تفکر منظم درباره غرض و غایت حکومت و یا تنقیح مناط تحلیل مفاهیم سیاسی که به صورت انتزاعی ارائه می‌گردد، فلسفه سیاسی نام دارد. ۸. در گذشته فلسفه سیاسی غالباً به دو مسأله می‌پرداخت:

۱. توضیح چگونگی عملکرد حکومت‌ها، خاستگاه و کیفیت تحقق آن‌ها و ضرورت اطاعت از آن‌ها.

۲. اظهار نظر درباره هدف حکومت و روش سازمان یافتن آن و نیل به این هدف. ۹

برخی از نویسندگان بر این باورند که فلسفه سیاسی از دو بخش توصیفی و تجویزی پدید می‌آید. در مباحث توصیفی، پرسش‌هایی چون حکم حاکم بر چه اساس است؟ چرا باید از حکومت اطاعت کرد؟ ماهیت دولت چیست؟ پاسخ داده می‌شود و در مباحث تجویزی که ناب‌ترین بخش فلسفه سیاسی است، مسائلی مانند غایت اصلی زندگی سیاسی و روش تأمین آن، مصلحت و خیر عامه و چگونگی تأمین آن، رابطه عدالت و برابری و رابطه آزادی و خیر تبیین می‌گردد. ۱۰. بنابراین، فلسفه سیاسی که در گذشته با علم سیاست یکسان تلقی می‌شد، از ویژگی‌های زیر بهره می‌برد:

۱. به شیوه انتزاعی و عقلی دنبال

می شود.

۲. به مباحث بنیادین و فکری حکومت مانند مشروعیت حاکم و حکومت، غایات حکومت و ابزار آن ها می پردازد.

۳. به زمان و مکانی خاص محدود نمی شود.

۴. توسط متفکران حرفه ای و متخصص پی گیری می شود.

کلام سیاسی

تعلیمات سیاسی که از وحی الاهی ناشی می شود، کلام سیاسی نام دارد؛ به عبارت دیگر اگر پرسش های مربوط به فلسفه سیاسی که به روش انتزاعی و عقلی پاسخ داده می شوند، از طریق وحی الاهی و متون دینی پاسخ داده شود، کلام سیاسی تحقق می یابد.

فقه و حقوق سیاسی

مجموعه مباحث حقوقی و فقهی که به رفتار سیاسی دولت ها و مردم ارتباط پیدا می کند، مانند حقوق اساسی و حقوق بین الملل، فقه و حقوق سیاسی خوانده می شود.

نظام سیاسی

مجموعه نظریه ها و آرای هماهنگ به شکل یک کل (نظام و سیستم) که خطوط اصلی ارزش های مورد نظر مکتب در زمینه مباحث سیاسی مثل فرد، دولت و عدالت را بیان می کند و میان حقوق سیاسی (بایدهای جزئی) و جهان بینی (بینش های کلی) ارتباط منسجم برقرار می سازد، نظام سیاسی نام دارد.

نظریه یا تئوری سیاسی

در گذشته به معنای مجموعه تفکرات فیلسوفان سیاسی همچون افلاطون، ارسطو به کار می رفت؛ ولی در اصطلاح جدید به معنای مجموعه منسجمی است که در آن متغیرهایی معین در شرایط مشخص با یکدیگر ارتباط دارند. بنابراین، نظریه سیاسی باید به ظاهر از گرایش های ایدئولوژیکی و فلسفی فارغ و از عنصر تجویز و عمل تهی بوده، جنبه اثباتی داشته باشد. تا نیمه دوم قرن ۲۰، تئوری سیاسی در معنای علوم سیاسی و فلسفه سیاسی به کار برده می شد.

اندیشه سیاسی

اندیشه سیاسی، مجموعه منسجم فلسفی و غیر فلسفی در ارتباط با سیاست و حکومت است که همواره حالت

توصیفی و تفسیری دارد. اندیشه سیاسی در روش عقلی و ترکیبی با فلسفه سیاسی تفاوت دارد؛ چنان که تفاوت آن با نظام سیاسی در جنبه توصیفی و ترکیبی از توصیفی و تجویزی است.

جامعه‌شناسی سیاسی

دانشی که به بررسی محیط اجتماعی سیاست می‌پردازد، جامعه‌شناسی سیاسی نام دارد؛ به عبارت دیگر، بررسی تأثیرات جامعه به طور کلی اعم از حوزه روابط تولید و اقتصاد و لایه بندی‌های اجتماعی و فرهنگ بر ساخت و فرآیند و رفتار سیاسی جوهر جامعه‌شناسی سیاسی را پدید می‌آورد؛ به عبارت ساده‌تر، در جامعه‌شناسی سیاسی، زندگی سیاسی به وسیله متغیرهای اجتماعی توضیح داده می‌شود. بی‌شک همواره میان دولت و جامعه تعامل و تأثیر متقابل وجود دارد؛ ولی جامعه‌شناسی سیاسی به آن وجه از این روابط که محیط اجتماعی سیاست و حکومت می‌سازد، نظر دارد. ۱۱

رابطه میان دولت با جامعه و احزاب و تشکل‌ها و طبقات اجتماعی مانند ارتش، روشنفکران، روحانیان، زنان و دانشجویان موضوع اصلی جامعه‌شناسی سیاسی است.

تحلیل سیاسی

تبیین و تفسیر پدیده‌های سیاسی و بررسی علل و عوامل آن‌ها که از سوی افراد یا گروه‌های سیاسی ارائه می‌گردد، تحلیل سیاسی خوانده می‌شود. تحلیل سیاسی، انسان را در شناخت بهتر جهانی که در آن زندگی می‌کند یاری می‌دهد تا از میان گزینه‌های گوناگون پیش روی خویش بهترین را برگزیند و موفق شود تأثیر، تغییرات کوچک و بزرگ را که جنبه‌های لاینفک زندگی به شمار می‌آیند، فزون‌تر سازد. ۱۲

شکل سیاسی

نوع و فرم حکومت، مانند سلطنتی و جمهوری، را شکل سیاسی می‌خوانند.

جریان سیاسی

مجموعه پدیده‌های منظم و پی‌در پی سیاسی، جریان سیاسی خوانده می‌شود.

رفتار سیاسی

مجموعه اعمال سیاسی فرد یا گروه، رفتار سیاسی نام دارد.

موضوع علوم سیاسی

درباره عرصه و

مرزهای علوم سیاسی نمی توان به آسانی نظر داد. شاید بتوان تمام جنبه های زندگی اجتماعی با سیاست را موضوع علوم سیاسی دانست. گروهی مطالعه قدرت و نفوذ و عده ای مطالعه دولت یا فن حکومت کردن را موضوع علم سیاست دانسته اند. ۱۳ موضوعاتی که در علم سیاست مطالعه می شود، عبارت است از:

۱. نظریه سیاسی و تاریخ اندیشه های سیاسی

۲. حکومت

۳. احزاب و گروه ها و افکار عمومی

۴. روابط بین الملل و سازمان ها و حقوق بین الملل ۱۴

آنچه گذشت، نشان می دهد علوم سیاسی تنها به مطالعه دولت محدود نمی شود. سیاست فعالیتی بسیار گسترده است که در همه عرصه های حیات انسان دخالت دارد. سیاست می تواند شامل منازعه و همکاری باشد و به ایجاد و حل مشکلات از طریق تصمیم گیری جمعی انجامد. ۱۵ سیاست، علاوه بر مطالعه فعالیت های متمرکز در نهادهای دولت، به سایر عرصه های زندگی اجتماعی مانند جنسیت، نژاد، طبقه، جوان، زنان نیز می پردازد. ۱۶

علوم سیاسی نه تنها از حیث موضوع و گستره، از جهت رهیافت و رویکرد نیز بسیار متنوع است. همین امر به تکثر مکاتب علوم سیاسی می انجامد. رهیافت هایی چون نظریه هنجاری، مطالعات نهادی، تحلیل رفتاری، نظریه انتخاب عقلایی، دیدگاه فمینیستی و تحلیل گفتمانی از یک زاویه و رهیافت هایی چون حقوقی، اقتصادی، روان شناسی، تجربی و علمی و هنجاری از زاویه دیگر که از روش های مختلفی چون کمی، مقایسه ای، ساختارگرایی، تحلیل کیفی تاریخی، مشاهده ای، تطبیقی استفاده می کنند. بر این اساس، درباره دولت نظریه های مختلف مانند کثرت گرایی، نخبه گرایی و نظریه متقارب ارائه می گردد. ۱۷

×××

آیا علوم سیاسی با دین پیوند دارد؟

با توجه به توسعه موضوعی و تکثر رهیافت روش و نظریه در علوم سیاسی، پیوند این دانش ها با رشته های مختلف مانند جامعه شناسی،

روان‌شناسی اجتماعی، اخلاق، حقوق، اقتصاد، جغرافی آماری و غیره آشکار می‌گردد. آیا علوم سیاسی با دین نیز پیوند دارد و آیا می‌توان از دین در عرصه وسیع سیاست انتظاری معقول داشت.

پاسخ بدین پرسش به نگاه دین به مقولاتی محوری که امروز در گستره علوم و مکاتب سیاسی وجود دارد، وابسته است. بدین معنا که برخی از این مقولات با مبانی دینی تعارض ندارند و حتی از متن دین بر می‌آیند. بررسی اجمالی مرزهای پیوند دین با برخی از مبانی علوم سیاسی، خود به خود مرز «سیاست دینی» را از «سیاست غیر دینی» آشکار می‌سازد.

۱. باید دانست، دین جامع و کامل اسلام با عقل و تجربه عناد ندارد و وقتی از سیاست دینی سخن به میان می‌آید، هرگز به معنای نفی بهره‌برداری از عقل و تجربه نیست. براین اساس، باید سیاستمداران و عالمان مسلمان به مطالعه تجربی و آماری پدیده‌ها، رفتارها و تصمیم‌های سیاسی در جوامع اسلامی و غیر اسلامی روی آورند و علم تجربی سیاست و جامعه‌شناسی سیاسی را جهت کشف روابط بین دولت و گروه‌ها و طبقات و احزاب و رفتارهای سیاسی مردم توسعه دهند تا راه برای تصمیم‌گیری‌های مناسب بر اساس اصول و ارزش‌های اسلامی هموار گردد. همچنین مطالعه نظریه‌های سیاسی و دیدگاه فیلسوفان سیاست در زمینه قدرت، دولت، آزادی، حاکمیت، حکومت و غیره بسیار ضرورت دارد. غفلت متفکران و عالمان سیاسی جهان اسلام از مطالب و نظریه‌ها و روش‌ها و رهیافت‌های مختلف و استفاده از روش عقل و تجربه در عرصه موضوعات سیاسی، خسارتی جبران‌ناپذیر به همراه خواهد داشت. البته باید توجه کرد:

الف) علم سیاست اثباتی و تجربی محض

نیست. چنان که گذشت، متافیزیک و آکسیوم ها و پارادایم های غیر تجربی بر تمام علوم تجربی از جمله علم سیاست اثر می گذارند. از این جهت، علم تجربی سیاست می تواند از متافیزیک دینی تأثیر پذیرد.

ب) مسائل فلسفه سیاست با روش عقلی دنبال می شود؛ ولی امروزه روش های مختلف عقلانی پدید آمده و انواع مکاتب رئالیسم و ایدئالیسم را در پی داشته است. فیلسوفان اسلامی با توجه به روش معرفت شناختی رئالیستی یعنی با پذیرش نظریه مطابقت (در تئوری های صدق) و نظریه مبناگرایی و بداهت (در تئوری های توجیه) و امکان شناخت و معیار معرفت و نفی شکاکیت و نسبی گرایی، مباحث عقلی را دنبال می کنند و دیدگاه فلسفی خود درباره قدرت، دولت، حکومت، حاکمیت، آزادی و غیره را ارائه می دهند. از آن جا که این رویکرد از تأیید اسلام و آموزه های آن بهره می برد، می توان فلسفه سیاست را به اسلام نسبت داد. افزون بر این، باید دستاوردهای فلسفی را به متون دین اسلام عرضه کرد تا از انحراف عقلایی پیشگیری شود.

۲ - قرآن و سنت پیشوایان دین اسلام، به صورت موجه جزئی، برخی روابط علت و معلولی میان رویدادهای سیاسی را بیان کرده اند؛ برای نمونه می توان به رابطه رهبری شایسته و آزمایش های توانفرسا، ۱۸ نسبت مستقیم تحولات سیاسی و اجتماعی و اراده مردم، ۱۹ رابطه امر به معروف و نهی از منکر و نظارت عمومی و کنترل جامعه سیاسی، ۲۰ عملکرد حاکمان فاسق و فاجر و متکبر در تفرقه افکنی و نفاق انگیزی ۲۱ و گزارش خداوند متعال و امامان معصوم از تحولات سیاسی دنیای آینده مانند حاکمیت مستضعفان بر زمین ۲۲ اشاره کرد.

۳ - کلام سیاسی، به معنای تعلیمات سیاسی برگرفته از کتاب و

سنت، برای هر انسان آگاه به دین اسلام انکارناپذیر است. در اسلام آشکارا از مقولاتی مانند امامت، امت، قبایل و گروه‌ها و احزاب، حکومت‌های طاغوت، مستکبر، مستضعف، راهکارهای نظارت درونی (تقوا) و بیرونی (امر به معروف و نهی از منکر) و اهداف حکومت (مسئولیت‌پذیری، ظلم‌ستیزی و پاسداری از حقوق عمومی مردم به ویژه امنیت جانی، مالی، حریم حقوق اشخاص و عدالت و مشارکت) سخن به میان آمده است. تفسیر اسلام از قدرت، مسئولیت‌پذیری و توجه حاکم به خیر و رحمت مردم و عدالت اجتماعی و احترام به افکار عمومی است.

اگر عناصر بنیادین دولت را مردم (جمعیت)، سرزمین، حکومت (سازمان) و حاکمیت بدانیم، اسلام به تمام ارکان چهارگانه دولت توجه کرده است، برای مثال اسلام درباره خاستگاه دولت نظریه‌هایی مانند زور، ژنتیک (پدر سالاری و مادر سالاری)، طبیعی، قرارداد اجتماعی و مدل‌ها و تفسیرهای گوناگون آن‌ها را طرد می‌کند و نظریه خاستگاه الهی با تفسیر مردم سالاری دینی را مطرح می‌سازد. حاکمیت تکوینی و تشریحی و سیاسی و اجتماعی را از آن خداوند و کسانی که از سوی وی اجازه دارند، می‌داند؛ به مردم بسیار اهمیت می‌دهد و بر این اساس، بر نظارت عمومی و مسئولیت همگانی و آمادگی مردم برای دفاع از سرزمین و شرافت و کرامت و حقوق انسان‌ها (حق داد خواهی، آموزش و پرورش و برخورداری از تأمین اجتماعی و امنیت عمومی و آزادی‌های مشروع و...) تأکید می‌ورزد. ۲۳

اسلام وجود احزاب و کثرت‌گرایی گروه‌های سیاسی در چارچوب قوانین و اصول الهی و تشکیل پارلمان و تفکیک قوا را رد نمی‌کند؛ ولی بر تمرکز و اقتدار حکومت نیز تأکید می‌ورزد. ۲۴ قرآن،

پیامبران را دعوت کنندگان بشر به اجتماع و رفع اختلافات می خواند ۲۵ و ملت ها و قبیله ها را منشأ اختلاف و تشتت می داند. ۲۶ سرزمین های جغرافیایی که جمعیت ها در آن جا استقرار می یابند و رکن مهم حکومت ها است، در اسلام مورد احترام قرار می گیرد. اسلام درباره سازمان دولت و نوع حکومت با هر گونه حکومت و سلطنت مطلقه فردی، سلطنت مشروطه، اشرافی، زرمرداری، استبداد مطلقه فردی، استبداد فراگیر، استبداد کارگری و دموکراسی - به اصطلاح غربی - مخالفت می کند و جمهوری اسلامی را جایگزین آن ها می سازد. حکومتی که مبنای قانونش، خواست خداوند است، مشارکت سیاسی اکثریت و تساوی افراد در برابر قانون را می پذیرد و آزادی های مشروع اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی را مجاز می شمارد. ۲۷

متون دینی اسلام درباره حاکمیت و مشروعیت حاکم، موازینی خاص ارائه می کند و ویژگی هایی برای مدیران و حاکمان بر می شمارد؛ چنان که کارآمدی و صلاحیت و توان بالفعل حاکم و حکومت را نیز مورد توجه قرار می دهد. ۲۸

۴ - در عرصه نظام سیاسی، چهار نظریه سیاسی از سوی مسلمانان مطرح گردیده است. نظریه خلافت که سقیفه را راه انداخت؛ نظریه امامت که نظام سیاسی تشیع است؛ نظریه خوارج که به آنارشسیسم و نفی حاکمیت روی آوردند و نظریه سلطنت که از سوی بنی امیه و بنی عباس تعقیب شد. آموزه های اسلام و تفسیر صحیح آن ها از نظریه امامت و ولایت دفاع می کنند.

۵ - کتاب و سنت نیز بر پذیرش حقوق و فقه سیاسی و مباحث حقوقی مربوط به رفتار سیاسی دولت ها و مردم یعنی حقوق اساسی و حقوق بین الملل در اسلام گواهی می دهند.

۶ - با نگاه بیرون دینی نیز می توان انتظار منطقی بشر از

دین در عرصه سیاست را تأیید کرد؛ زیرا پرسش‌های اساسی سیاست بر محور حکومت و قدرت می‌چرخد؛ مانند حکومت چیست؟ چگونه باید باشد؟ چه هدفی را دنبال می‌کند و در برابر مردم چه وظایفی به دارد؟^{۲۹} اگر پژوهشگر سیاسی نگرشی خاص به جهان و انسان داشته باشد و در هستی‌شناسی در خالقیت، مالکیت و ربوبیت تکوینی و تشریحی خداوند اعتقاد داشته باشد و از نظر معرفت‌شناسی، به حجیت و اعتبار عقل و تجربه از یک سو و محدودیت و ناتوانی آن‌ها در درک تمام مصالح و مفاسد انسان‌ها از سوی دیگر اعتراف کند، ناگزیر به اطاعت از پیامبر اکرم(ص) و امامان معصوم تن در می‌دهد و دستورها و بینش‌های سیاسی آن‌ها را سر مشق خویش می‌سازد. در این موقعیت، پژوهشگر اصولاً حق خود می‌داند که کیستی حاکم و چیستی و اهداف حکومت را از خداوند متعال که هدایتگر دنیا و آخرت است، بپرسد. البته - همان‌گونه که گذشت - این مطلب تحقیقات تجربی در عرصه علم سیاست و جامعه‌شناسی سیاسی یا تحقیقات عقلانی در عرصه فلسفه سیاسی و تحلیل سیاسی را نفی نمی‌کند و بدان معناییست که حکومت اسلامی کارگزار منفرد و تک‌ذهنی در سطح دولت را می‌پذیرد.

۷- با توجه به حقوق و فقه سیاسی و کلام سیاسی در اسلام و فلسفه سیاسی با گرایش معرفت‌شناسی و فلسفه اسلامی و علم سیاست با رویکرد متافیزیک اسلامی، می‌توان از نظام سیاسی و اندیشه سیاسی اسلام نیز سخن گفت و با روش بیرون و درون دینی، انتظار عقلایی بشر از دین در عرصه سیاسی را تثبیت کرد.

بر این اساس، شخصیت‌های علمی و متفکران سیاسی از جمله

ماوردی، غزالی، ابن جماعه، ابن تیمیه، فارابی، ابن سینا، علی عبدالرزاق، ابن رشد، خواجه طوسی، ابن خلدون، سید جمال، محمد عبده، کواکبی، رشید رضا، نائینی، شیخ فضل الله، سید جعفر کشفی، سید عبدالحسین لاری، امام خمینی، در کتاب های ادب الدنیا والدین، میزان الملوک و الطوائف و صراط المستقیم فی سلوک الخلائف اندیشه های اهل مدینه فاضله اوصاف الاشراف، عروه الوثقی، طبیعت استبداد، الاسلام و اصول الحکم، تنبیه الامه و تنزیه المله و ولایت فقیه به بیان اندیشه یا نظام سیاسی اسلام پرداختند. البته فقهای مسلمان از دوران آغازین اسلام به تدوین مسائل حقوق سیاسی اسلام اشتغال داشتند.

.....منابع.....

۱. اصول علم سیاست، موریس دوورژه، ترجمه ابوالفضل قاضی شریعت پناهی، ص ۱۱.

۲. همان.

۳. مبانی علم سیاست، عبدالحمید ابوالمحمد، ج ۱، ص ۲۷.

۴. بنیادهای علم سیاست، عبدالرحمن عالم، ص ۲۶.

۵. همان، ص ۲۹ - ۳۰.

۶. همان، ص ۳۳.

۷. روش و نظریه در علوم سیاسی، دیویدمارش و جری استرکر، ترجمه امیر محمد حاجی یوسفی، ص ۲۴.

۸. فلسفه سیاسی، آنتونی کوئیس، مرتضی اسعدی، ص ۴۴ و ۴۸.

۹. همان، ص ۴۵.

۱۰. دولت عقل، حسین بشیریه، ص ۳۲.

۱۱. جامعه شناسی سیاسی، حسین بشیریه، ص ۱۹.

۱۲. بنیادهای علم سیاست، ص ۲۶.

۱۳. قدرت، برتراند راسل، ترجمه نجف دریابندری، ص ۱۲ و اصول علم سیاست، ص ۴ و علم سیاست، ص ۳۴؛ و مقدمه ای بر سیاست، هارولدج. لاسکی، ترجمه منوچهر صفا، ص ۱۰.

۱۴. بنیادهای علم سیاست، ص ۳۴ - ۳۵.

۱۵. روش و نظریه در علوم سیاسی، ص ۳۰.

١٦. همان، ص ٢٧٠.

١٧. همان، ص ٤٧ - ٢٢٠.

١٨. (وَ إِذِ ابْتَلَىٰ اِبْرٰهٖمَ رَبُّهُ بِكَلِمٰتٍ فَاَتَمَّهُنَّ) (بقره ١٢٤): (٢)

١٩. (اِنَّ اللّٰهَ لَا يُعَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتّٰى يُعَيِّرُوْا مَا بِاَنْفُسِهِمْ .) (رعد ١١): (١٣)

٢٠. (كُنْتُمْ

خَيْرَ أُمَّه أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ (آل عمران: ۱۱۰): (۳)

۲۱. (إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضِعُّ مِنْهُ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ يُدَبِّحُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ) (قصص: ۴): (۲۸)

۲۲. (و نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُّوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ) (قصص: ۵): (۲۸)

۲۳. مبانی اندیشه سیاسی اسلام، عباسعلی عمید زنجانی، ص ۲۱۵ - ۳۷۱.

۲۴. ر. ک: جامعه مدنی و حاکمیت دینی، عبدالحسین خسروپناه، فصل جایگاه احزاب در حکومت ولایی.

۲۵. بقره (۲۱۳): (۲).

۲۶. حجرات (۱۲): (۴۹).

۲۷. ر. ک: اصول سیاست و حکومت، احمد جهان بزرگی، ص ۱۷۱.

۲۸. جامعه مدنی و حاکمیت دینی، عبدالحسین خسروپناه، ص ۲۰ - ۲۱.

۲۹. مسائل اساسی علم سیاست، محمداقرا حشمت زاده، ص ۲۵.

در برابر کسانی که اندیشه جدایی دین از سیاست را مطرح می کنند، چه پاسخی می توان داد؟

پرسش

در برابر کسانی که اندیشه جدایی دین از سیاست را مطرح می کنند، چه پاسخی می توان داد؟

پاسخ

در پاسخ به طرفداران اندیشه جدایی دین از سیاست، استدلال های مفصل و ارزش مندی بیان شده است که پرداختن به تمامی آنها، از حوصله این نوشتار خارج است؛ از این رو به طور فشرده به بیان چند نکته بسنده می شود:

یک. گستره قوانین اسلام

با توجه به حجم عظیمی از احکام اجتماعی و اهداف سیاسی - دینی اسلام، می توان هدف گیری اصلی این دین مقدس را شناخت. امام خمینی (ره) در این باره می فرماید: «اسلام دین سیاست است، با تمام شئونی که سیاست دارد. این نکته برای هر کسی که کمترین تدبیری در احکام حکومتی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی اسلام بکند، آشکار می گردد. پس هر که را گمان بر او برود که دین از سیاست جدا است، نه دین را شناخته و نه سیاست را». صحیفه نور، ج ۱، ص ۶.

با مروری کوتاه بر قوانین اسلامی و آیات قرآن، روشن می‌گردد که اسلام دینی جامع و همه‌سویگر است که تمام ابعاد زندگی انسان (فردی، اجتماعی، دنیایی، اخروی، مادی و معنوی) را در نظر گرفته است و همان‌گونه که مردم را به عبادت و یکتا پرستی، دعوت نموده و دارای دستورات اخلاقی و خودسازی فردی است؛ احکام و دستوراتی در مورد مسائل حکومتی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، قضایی، امور مربوط به اداره صحیح جامعه، روابط بین‌الملل و... دارا می‌باشد.

بدیهی است اجرای چنین احکام و دستوراتی، بدون قدرت اجرایی، امکان‌پذیر نیست. به عبارت دیگر آموزه‌های سیاسی و اجتماعی دین لزوماً حکومت دینی را نیز به دنبال دارد. حکومت دینی - به معنای صحیح آن حکومتی است

که جامعه را بر اساس قوانین الهی اداره کند و زمینه های رشد استعدادها و امکان رسیدن انسان ها به کمال و ایجاد جامعه ای برین، صالح و شایسته را برای مردم آماده سازد و با فسادهای اخلاقی، اجتماعی و... مبارزه کند.

دو. سیره پیشوایان دین

سیره و روش رسول اکرم(ص) نشان دهنده این است که دین از سیاست جدا نیست. آن حضرت ضمن تشکیل حکومت، مسؤلیت اجرایی و قضایی آن را نیز بر عهده داشت. امیر مؤمنان علی(ع) نیز حکومتی بر اساس عدل و اجرای دستورات الهی بنا نهاد. حکومت کوتاه مدت امام حسن(ع)، قیام خونین امام حسین(ع) و مشروع ندانستن حکومت های وقت از سوی دیگر امامان(ع)، همه بیانگر این واقعیت است که آموزه های سیاسی و «تشکیل حکومت صالح» از ضروریات دین اسلام است.

سه. اهداف سیاسی و اجتماعی بعثت انبیا

در نگاه قرآن، پرداختن به مسائل سیاسی و اجتماعی، اصلاح امور جامعه و برقراری مناسبات عادلانه، از اهداف نبوت و از تعالیم اساسی دین است. پاره ای از آیاتی که بر این مطلب گواهی می دهد، عبارت است از:

۱. (لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ) حدید (۵۷)، آیه ۲۵. «به راستی که پیامبران را با پدیده های روشن گر فرستادیم و همراه آنان کتاب و میزان نازل کردیم، تا مردم به دادگری برخیزند و آهن را که در آن نیروی سخت و سودهای فراوان برای مردم است، پدید آوریم».

۲. (وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ ادْعُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ) نحل (۱۶)، آیه ۳۶. «و به راستی در هر امتی، پیامبری فرستادیم که خداوند را بندگی

کنید و از پیروی طاعت دوری جوئید». برای آگاهی بیشتر ر.ک: نصری، عبدالله، انتظار بشر از دین، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

چهار. مبانی قرآنی رابطه دین و سیاست

۱. اختصاص حاکمیت، ولایت و سرپرستی همه جانبه مادی، معنوی، دنیوی و اخروی برای خدا، رسول و اولیای خاص او: (إِنَّمَا وَدَّعَى اللَّهُ وَالرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ) مائده (۵)، آیه ۵۵ و ر.ک: یوسف (۱۲)، آیه ۴۰؛ مائده (۵)، آیه ۴۲ و ۴۳. «سرپرست و ولی شما تنها خدا و پیامبر او است و کسانی که ایمان آورده اند؛ همان کسانی که نماز به پا می دارند و در حال رکوع زکات می پردازند».

۲. اثبات امامت و رهبری سیاسی - اجتماعی برای پیامبر (ص)، امام (ع) و منصوبان از ناحیه آنان: (إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ... نساء (۴)، آیه ۵۸ و ر.ک: مائده (۵)، آیه ۶۷. «خداوند به شما فرمان می دهد که امانت ها را به صاحبانشان بدهید و هنگامی که میان مردم داوری می کنید، به عدالت داوری کنید».

توضیح اینکه امانت در قرآن، گستره وسیعی دارد و یکی از مهم ترین عرصه های آن، مسأله امامت و رهبری است. امام رضا (ع) در تفسیر این آیه، می فرماید: «اهل امانت امان هستند؛ هر امامی امانت رهبری را باید به امام بعد از خود بسپارد...» الشیخ عبد علی بن جمعه العروسی الحویزی، تفسیر نورالثقلین، ج ۱، ۴۹۶.

۳. اثبات حکومت و خلافت در زمین برای برخی از پیامبران گذشته؛ مانند حضرت داود (ع) و سلیمان (ع): (يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ) ص (۳۸)، آیه ۲۶ و

ر.ک: همان، آیه ۲۰؛ نمل (۲۷)، آیه ۲۶ و ۲۷؛ نساء (۴)، آیه ۵۴. «ای داود! ما تو را خلیفه در زمین قرار دادیم، پس در میان مردم به حق داوری کن».

۴. قرآن، داوری و فصل خصومت در میان مردم را از وظایف پیامبران الهی معرفی می کند: (وَ دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ إِذْ يَحْكُمَانِ فِي الْحَرْثِ... انبیاء (۲۱)، آیه ۷۸ و ر.ک: نساء (۴)، آیات ۵۸ و ۶۵؛ مائده (۵)، آیه ۴۲؛ انبیاء (۲۱)، آیه ۷۸؛ انعام (۶)، آیه ۸۹. «و داود و سلیمان هنگامی که درباره کشتزاری داوری می کردند...».

۵. دعوت به کار شورایی و جمعی کردن: (وَ شَاوِرُهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ) آل عمران (۳)، آیه ۱۵۹ و ر.ک: شوری (۴۲)، آیه ۳۸. «در کارها با آنان مشورت کن؛ اما هنگامی که تصمیم گرفتی، [قاطع باش و] بر خدا توکل کن».

۶. مبارزه با فساد و تباهی، ظلم زدایی و عدل گستری از وظایف اصلی اهل ایمان است: (وَ لَا تَزْكُنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمْ النَّارُ) هود (۱۱)، آیه ۱۱۳ و ر.ک: نساء (۴)، آیه ۵۸؛ نحل (۱۶)، آیه ۹۰؛ ص (۳۸)، آیه ۲۸؛ حج (۲۲)، آیه ۴۱؛ بقره (۲)، آیه ۲۷۹. «بر ظالمان تکیه نکنید که موجب می شود آتش شما را فرا گیرد».

۷. احترام به حقوق انسان ها و کرامت بخشی به انسان از اصول سیاست ادیان الهی است: (وَ لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ... اسراء (۱۷)، آیه ۷۰ و ر.ک: آل عمران (۳)، آیه ۱۹؛ نساء (۴)، آیه ۳۲. «ما آدمی زادگان را گرامی داشتیم...».

۸. امر به جهاد و مبارزه با طاغوت ها، مستکبران و ستمگران و لزوم تهیه امکانات دفاعی: (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَ

الْمُنَافِقِينَ وَ اغْلُظْ عَلَيْهِمْ) تحریم (۶۶)، آیه ۹ و ر.ک: اعراف (۷)، آیه ۵۶؛ بقره (۲)، آیه ۲۱۸. «ای پیامبر! با کفار و منافقان پیکار کن و بر آنان سخت بگیر». (وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُزْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَ عَدُوَّكُمْ) انفال (۸)، آیه ۶۰. «هر آنچه از نیروی سلاح و اسبان آماده می توانید برای تهدید دشمنان خداوند و دشمنان خودتان فراهم سازید». (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا خُذُوا حِذْرَكُمْ فَانفِرُوا ثُبَاتٍ أَوْ انفِرُوا جَمِيعًا) نساء (۴)، آیه ۷۱. «ای اهل ایمان، سلاح جنگ بگیرید و آن گاه دسته دسته یا با هم برای جهاد بیرون روید». (مَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ) همان، آیه ۷۵. «چرا در راه خدا جهاد نمی کنید»....

۹. عزت و آقایی را مخصوص خدا و اهل ایمان دانستن و نفی هرگونه سلطه و ذلت پذیری: (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تُطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا يَرُدُّوكُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ) آل عمران (۳)، آیه ۱۴۹ و ر.ک: منافقون (۶۳)، آیه ۸؛ محمد (۴۷)، آیه ۳۵؛ هود (۱۱)، آیه ۱۱۳؛ آل عمران (۳)، آیه ۱۴۶. «ای کسانی که ایمان آورده اید! اگر از کسانی که کافر شده اند اطاعت کنید، شما را به گذشته هایتان باز می گردانند و سرانجام زیانکار خواهید شد».

۱۰. اثبات سلطنت و حکومت برای برخی از حاکمان صالح و عادل؛ مانند طالوت و ذوالقرنین: (وَ قَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا) بقره (۲)، آیه ۲۴۶ و ۲۴۷ و ر.ک: کهف، آیات ۸۳-۹۸. «و پیامبرشان به آنان گفت: خداوند طالوت را برای زمامداری شما مبعوث کرده است». برای آگاهی بیشتر ر.ک: عباسعلی عمید زنجانی، مبانی اندیشه سیاسی اسلام،

فصل ۵، اندیشه سیاسی در متون اسلامی؛ آیه الله مکارم شیرازی، پیام قرآن (تفسیر موضوعی)، ج ۹ و ۱۰.

از آنچه گذشت روشن می شود که بخش عظیمی از معارف و آموزه های اسلامی شامل مسائل سیاسی - اجتماعی است. و نه تنها تعیین خط مشی های مهمی در این باره از سوی خداوند انجام شده است؛ بلکه مأموریت رهبری و اجرای سیاست های تعیینی، از سوی خداوند بر عهده پیامبران و دیگر اولیای الهی و مؤمنان برجسته، نهاده شده است.

به تعبیر حضرت امام (ره) «آن قدر آیه و روایت که در سیاست وارد شده است، در عبادت وارد نشده است. شما از پنجاه و چند کتاب فقه را ملاحظه کنید؛ هفت، هشت تایش کتابی است که مربوط به عبادات است. باقی اش مربوط به سیاست و اجتماع و معاشرت و این طور چیزها است. ما همه آنها را گذاشتیم کنار و یک بُعد را، بُعد ضعیفش را گرفتیم». صحیفه نور، ج ۲، ص ۱۸۰.

در مورد جدایی دین از سیاست (سکولاریزم) در امر سیاست کشور اسلامی کامل توضیح دهید.

پرسش

در مورد جدایی دین از سیاست (سکولاریزم) در امر سیاست کشور اسلامی کامل توضیح دهید.

پاسخ

سکولاریزم، نظامی است که دارای مشخصه هایی از جمله جدایی دین از دولت، شکل گیری دولت بر اساس ناسیونالیسم، قانونگذاری طبق خواست بشر، تاکید بر عینی گرایی به جای ذهنی گرایی و حاکمیت علوم تجربی به جای علوم الهی است.

بنابراین، سکولاریزم بر جدایی دین از سیاست تاکید دارد و در این نظام دین امری فردی قلمداد شده و رسالت آن تنها ایجاد رابطه میان فرد و خداوند است، که در آن سیاست هیچ دخالتی ندارد.

اما سکولاریزم در مورد سیاست کشور ما :

استکبار جهانی نسخه ای که از ابتدای انقلاب برای ما برنامه ریزی نموده است مخدوش جلوه دادن نظام اسلامی ما و یکسان انگاری آن با نظام قرون وسطی که بوسیله کلیسای کاتولیک اداره می شد، می باشد که مطابق این طرح اسلام بعنوان مانعی در برابر پیشرفت علم و دانش و صنعت معرفی می گردد. و همچنین بعنوان دیدگاهی ناکاروناقص که نظام مبتنی بر آن توانایی حل مشکلات جامعه و اداره آن را ندارد. شناخته می شود و با برشمردن مؤلفه هایی آن را دلیل همسانی این دو نظام یعنی نظام اسلامی و نظام حکومتی مسیحیت قلمداد می کنند. که اولین وجه شباهت چنین بیان می شود : کسانی که در آن زمان به نام دین بر مردم حکومت می کردند اکنون وضع به همین منوال است.

واکنش غرب برای مبارزه با آن نظام در گام اول نهضت اصلاح دینی یا پروتستانیسم بود. یعنی در بین خود کشیش ها و رجال دینی کسانی رفتار کلیسای کاتولیک را تقبیح نموده و گفتند این شیوه مسیحیت واقعی نیست. و ما باید به مسیحیت واقعی

برگردیم. و پیشنهاد کردند مذهب باید به گونه ای مطرح شود که در آن حکومت نباشد و به کار سیاست

نپردازد.

بهرحال در نظام اسلامی ما چنین القاء می شود که خلط بین دین و سیاست و قرارداد دین بعنوان اساس حکومت فرجامی نیک تر از آنچه برای کلیسای کاتولیک واقع شد نخواهد داشت و شکستی عظیم برای اسلام به وجود خواهد آورد.

پس همان بهتر که برای نجات دین حساب آن را از سیاست جدا کنیم. از طرفی ورود در سیاست قداست روحانیت و متدینین را می شکند، چرا که اولاً: سیاست دغل بازی های خاص خود را دارد.

وثانیاً: با دخالت این گروه چه بسا نابسامانی ها و نارسائی هایی بوجود آید که پیامدهای منفی آن دامنگیرشان شود و حرمت روحانیت را در جامعه زایل گرداند. پس خوب تر آنکه اینها فقط به رابطه با خدا و موعظه مردم پردازند و کارهای سیاسی را به اهلس واگذارند. پرسش و پاسخها، ج ۲، استاد محمد تقی مصباح یزدی، ص ۷۴

سکولاریسم سیاسی را تعریف نمایید؟

پرسش

سکولاریسم سیاسی را تعریف نمایید؟

پاسخ

جدایی دین از سیاست (سکولاریسم سیاسی) به معنای این است که دین نباید در حوزه مسائل سیاسی وارد شود، و نباید دستورات دینی را در مسائل سیاسی مورد توجه قرار داد؛ بلکه دین باید محدود به حوزه رابطه فرد با خدا بشود، و امور سیاسی و اجتماعی صرفاً متکی به خواست ها و گرایش های بشری غیر دینی تنظیم شود.

سکولاریسم یعنی چه ؟

پرسش

سکولاریسم یعنی چه ؟

پاسخ

برای سکولاریسم (Secularism) در زبان فارسی، معادل هایی پیشنهاد شده است مانند: علم گرایی، دنیامداری، دنیاگرایی، جدا انگاری دین و دنیا، لادینی، عرفی شدن، غیردینی شدن، نامقدس شدن، کنار گذاشتن دین، استغناء از دین.

ریشه سکولاریسم به معنای جدیدش در مغرب زمین با ماکیاول (۱۵۲۷-۱۴۶۹) شروع می شود. وی هر چند به تبع کلیسا معتقد بود که هدف سیاست، جلب رضایت خداوند است لکن پرسش دنباله دار ماکیاول آن است که چگونه مشخص می گردد که

انجام سیاست به خصوصی خداوند را راضی می نماید. آیا ملاک همان مراجعه به کشیشان گذشته است؟ حال آنکه در این زمان بااصلاحات دینی آنها زیر سؤال رفته بودند. از این رو، ماکیاول مطلب دیگری را پیشنهاد می نماید و آن این که آنچه بنده خدا [بشر] را راضی می کند، خداوند را هم راضی می کند زیرا خشنودی بنده درخشنودی خداوند خلاصه می شود.

این سرآغاز سکولاریسم است، بدین معنا که خدامحوری به انسان محوری تبدیل می گردد و آنچه در انسان محکوم عیار است عقل می باشد. بنابراین، ایمان به اصالت عقل در فردگرایی به جای ارزشهای کلیسایی شکل می گیرد. مشخصه این دوره، اولاً: رهایی فرد از قیود و فشارهای کلیسا است و ثانياً شکل گرفتن کشورهای مستقل (StateNation) است.

با تعمیق و توسعه این روند سکولاریسم مساوی می شود با نفی حکومت دینی و اعتقاد به بشری بودن کامل امورسیاسی، بر اساس این مفاد، دین از شئون دنیوی انسان جداست و اداره این شئون، اعم از سیاسی و اقتصادی به انسان تعلق دارد و انسان باید در سایه عقل و علم خودش بدون استمداد از آموزه های دینی، مناسبات اقتصادی و سیاسی جامعه را سامان دهد. از سوی دیگر، سکولاریسم، آرمان ها

و غایات و ارزش های سیاسی و اجتماعی بشر را کاملاً دنیوی می بیند و از این رو در راه شناخت این اهداف و ارزش ها و راه وصول به آنها هیچ نیازی به استمداد و تمسک به دین وجود ندارد.

اگر بخواهیم ماهیت سکولاریسم را بطور فشرده و خلاصه مطرح کنیم باید بگوییم: سکولاریسم یعنی: ۱ عملکردن بر وفق انگیزه های غیردینی؛ ۲ تفسیر کردن جهان و حیات و انسان بر حسب مفاهیم و مقولات غیردینی؛ ۳ کشف استقلال مقولاتی چون علم، سیاست، فلسفه، هنر، علوم، نهادهای اجتماعی و... از دین.

در این باب ر.ک:

۱- بخشایشی، احمد، پیدایش سکولاریسم، کتاب نقد، شماره یک زمستان ۷۵، صص ۱۹ ۱۷

۲- ویلسون براین، جداانگاری دین و دنیا، ترجمه مرتضی اسعدی

در کتاب فرهنگ و دین. مجموعه مقالات. طرح نو، تهران چاپ اول، ۱۳۷۴، صص ۱۴۲ ۱۲۸

۳- نقیب العطاس، سیدمحمد، اسلام و دنیوگری، ترجمه احمد آرام، دانشگاه تهران، چاپ اول، ۱۳۷۴، ص ۱۵ و ...

می توان گفت سکولاریسم جمع بندی همه موضع گیریهای مغرب زمین در مقابل دین است که در قرن نوزدهم ذیل این عنوان تشخیص پیدا کرده است. یعنی برآیند موضع گیری های مکاتب مختلف غربی را نسبت به دین می توان سکولاریسم نامید.

باید توجه داشت که سکولاریسم با سکولاریزاسیون (Desacralization) متفاوت است. سکولاریسم به منزله یک مکتب و مشرب فکری مبتنی بر یک سلسله پیش فرض ها و مقدمات نظری خاصی است. اما سکولاریزاسیون جریانی است که در طی آن دین به حاشیه جامعه منتقل می شود و دچار انحطاط و زوال گشته و قدرت و سیطره و نفوذ آن کاهش می یابد. ولی به هر حال سکولاریسم پایه ای نظری برای جریان انزوای دین و خصوصی شدن دین (Privatization) و در

نهایت سکولاریزاسیون است. این هر دو ملازم یکدیگرند و صرف تفاوت معنا نباید رهن شود که این دو را به کلی از یکدیگر منفک ساخت.

برای آشنایی بیشتر شما با مختصات جامعه سکولار سه نمونه برجسته با شرحی کوتاه مطرح می کنیم.

۱ دینداری امری فردی می گردد؛ زیرا عمل دینی (یعنی عملی که معطوف به ماوراء طبیعت باشد) در جامعه سکولار دیگر دین در امور دنیایی چندان مؤثر و مربوط تلقی نمی گردد. به همین جهت، میزان و محدوده آن رو به کاهش نهاده است. بر این اساس، دینداری دیگر تکلیفی بر عهده اعضای جامعه نیست و به صورت امری کاملاً دلخواهانه و داوطلبانه درآمده است. با توجه به این مشخصه سکولاریسم به معنی مخالفت صریح با دین نمی باشد بلکه در جامعه سکولار اعتقادات دینی تا زمانی که صرفاً اعتقاد شخصی باشد محترم است اما اگر بخواهد از جنبه شخصی و فردی خارج و مدعی نفوذ و تأثیر اجتماعی شود سکولاریسم در مقابلش می ایستد.

۲ انسان محوری (Humanism) به جای خدامحوری؛ جامعه سکولار وقعی بر وحی نمی نهد، در این جامعه انسان وقتی می خواهد به مسائل اجتماعی بپردازد تنها باید به عقل خود متمسک شود، در واقع در این تفکر «عقل» در مقابل «وحی» قرار می گیرد نه در پرتو آن. از این رو، در جامعه سکولار اصطلاح «حرام»، «حلال»، «مجاز»، «ممنوع» جایی ندارد. در آنجا قانون و غیرقانونی بودن مطرح است و این قانون تابع اکثریت عقل اجتماعی است. بنابراین، اگر زمانی جامعه مشروع بودن ازدواج جنس موافق را امضاء کرد این امر قانونی است ولو برخلاف وحی باشد.

۳ ملاک هویت جامعه، ملیت است نه دین؛ وقتی در جامعه ای، دین ملاک وحدت و هویت

اجتماعی نباشد، ناگزیر باید به جای آن چیز دیگری گذاشت، سکولاریسم مفهوم «امت» را (که به معنی تشخیص جامعه بر حسب عقیده دینی است) کنار می گذارد و به ناچار به مفهوم «ملت» متمسک می شود. ملت در اینجا یک مفهوم و تشخیص اعتباری بر حسب ملاک هایی از قبیل نژاد، زبان، تاریخ مشترک و سرزمین است. بنابراین، اگر مسلمانی در نقطه ای از دنیا از رهبر دینی در نقطه دیگری از دنیا اطاعت کند در تفکر سکولار اشکال دارد.

در پایان سخن برای آشنایی بیشتر شما، شمایی از تأثیر سکولاریسم را در فعالیت های اجتماعی خاطر نشانی سازیم. با مشخصه های جامعه سکولار، ۱ باید مجلس قانون گذاری «لایک» باشد چرا که در جامعه سکولار دیگر خلاف شرع مطرح نیست، از این رو معنا ندارد که در مجلس قانون گذاری کسی بگوید این خلاف شرع است.

۲ در مدارس تعلیم دین بطور کلی ممنوع است و یا اگر هم باشد تنها بصورت یک آموزش فردی و شخصی است نه اجتماعی، بنابراین، آزادی دینی تنها در حد یک امر فردی مجاز است نه بیشتر.

۳ دین عصری می شود چرا که از آنجا که جامعه هر روزه امور خود را بیشتر از پیش مطابق با معیارهای فنی و علمی سامان می دهد، نهادهای دین نیز تحت تأثیر این جریان قرار گرفته و در نتیجه خود نهادها و رفتار دینی نیز به نحوی روزافزون تحت نفوذ ارزش ها و معیارها و ضوابطی درمی آید که در جامعه غیردینی رواج دارد.

آیا سکولاریزم نکات مثبتی هم دارد توضیح دهید؟

پرسش

آیا سکولاریزم نکات مثبتی هم دارد توضیح دهید؟

پاسخ

شناخت دقیق ماهیت سکولاریسم، اصول و مبانی آن و همچنین شناخت دقیق نظام اسلام، اصول و مبانی آن، ما را به این حقیقت رهنمون می سازد که هر چند سکولاریسم برخی وجوه و نکات به ظاهر مثبت را در جوامع غربی (به دلیل انحرافات و کاستی های مسیحیت و...)، به دنیا داشت؛ ولی در جوامع اسلامی به دلیل تضاد اساسی برخی از اصول و مبانی سکولاریسم (مانند دنیاگرایی محض، جداانگاری دین و دنیا، انسان محوری و...) و یا به دلیل وجود داشتن برخی دیگر از این اصول و مبانی به نحو اتم و دقیق تر و بدون هر گونه عیب و نقص، در نظام اسلامی (مانند تأکید بر عقل به عنوان یکی از مبانی دینی و علم و...) نمی توان به هیچ وجه منتظر دستاوردها یا نکات مثبتی از سوی سکولاریسم در تقویت نظام اسلامی بود. بر این اساس در پاسخ سؤال ابتدا نکاتی را به اختصار درباره ی ماهیت سکولاریسم و برخی تأثیرات منفی آن بیان و در ادامه جهت آشنایی شما با برخی وجوه به ظاهر مثبت سکولاریسم و نقد آن ها، تصویر صفحاتی از کتاب:

انتظار بشر از دین، عبدالله نصری، نشر مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، چاپ دوم، ۱۳۷۹، صص ۳۵۸ - ۳۷۵ به ضمیمه نامه ارسال می گردد.

در تبیین مفهوم واژه سکولاریسم «Secularism» در زبان فارسی معادلها و معانی متعددی برای آن از قبیل: «مخالفت با شرعیات و مطالب دینی، روح دنیاداری، طرفداری از اصول دنیوی و عرفی و غیر آن بیان شده است. اما رایج ترین معادل فارسی آن همان «جدا انگاری دین، دنیا» است. چنانکه سکولار «Secular»

نیز به فردی گفته می‌شود که به امور معنوی و مذهبی علاقه مندی نشان نمی‌دهد، آن را به امور مادی و غیر مذهبی نیز ترجمه کرده‌اند، (محمد رضا باطنی، فرهنگ انگلیسی فارسی معاصر، ص ۶۱۰) یکی از پژوهشگران و اندیشمندان غربی درباره مفهوم سکولاریسم می‌نویسد: «اگر بخواهیم «جدانگاری دین و دنیا» را به اجمال تعریف کنیم می‌توانیم بگوییم: فرایندی است که طی آن وجدان دینی، فعالیت‌های دینی و نهادهای دینی اعتبار و اهمیت اجتماعی خود را از دست می‌دهند و این بدان معنا [است] که دین در عملکرد نظام اجتماعی به حاشیه رانده می‌شود، و کارکردهای اساسی در عملکرد جامعه با خارج شدن از زیر نفوذ و نظارت عوامل که اختصاصاً به امر ماوراء طبیعی عنایت دارند عقلانی می‌گردد... جدانگاری دین و دنیا مفهومی غربی است که اساساً فرایندی را که به خصوص بارزترین وجهی در طول قرن جاری در غرب رخ داده است توصیف می‌کند»، (میرچالیا، فرهنگ و دین، ترجمه هیأت مترجمان، مقاله «جدانگاری دین و دنیا» نویسنده «براین ر. ویلسون»، ص ۱۲۹ و ۱۴۲).

سکولاریسم به جدایی قلمرو دین از سیاست اشاره دارد، و به تحولاتی نظر دارد که پس از عصر نوزایی در مغرب زمین شکل گرفت (از قبیل: رنسانس علمی و صنعتی، رواج تمدن ماشین، زرق و برق زندگی مادی و مادی گرایی، روی گردانی از حقایق دینی و...) و در نهایت منجر به حاشیه نشینی دین از عرصه اجتماعی و فردی قلمداد شدن دین، سیطره علوم تجربی و پایه ریزی دولت بر مبنای ناسیونالیسم گردید. مروری اجمالی بر گذار تاریخی سکولاریسم، نشان می‌دهد که خاستگاه سکولاریسم، غرب است و ریشه در رخدادها و مسائل دارد که

در قرون وسطی بر غرب گذشت. نارسایی مفاهیم انجیل و مسیحیت، حاکمیت رجال کلیسا و عدم جواز نشر مسائل که با انجیل تحریف شده منافات داشت، تعارض علم و عقل با دین، انحطاط جامعه مسیحی و حاکمیت استبداد و اختناق کلیسا موجب کنار گذاشته شدن دین از عرصه جامعه گردید، و در نهایت نهضت اصلاح دینی، حاکمیت کلیسا را متزلزل کرد و با ارائه آموزه‌هایی که سکولاریسم را در پی داشت، زمینه ساز حاکمیت پادشاهان و سلاطین بر امور سیاسی و اجتماعی و منزوی شدن کلیسا و رجال دین گردید.

اگر بخواهیم ماهیت سکولاریسم را بطور فشرده و خلاصه مطرح کنیم باید بگوییم: سکولاریسم یعنی:

۱ عمل کردن بر وفق انگیزه‌های غیردینی؛

۲ تفسیر کردن جهان و حیات و انسان بر حسب مفاهیم و مقولات غیردینی؛

۳ کشف استقلال مقولاتی چون علم، سیاست، فلسفه، هنر، علوم، نهادهای اجتماعی و... از دین.

برای آگاهی بیشتر ر.ک:

۱- بخشایشی، احمد، پیدایش سکولاریسم، کتاب نقد، شماره یک زمستان ۷۵، صص ۱۹ ۱۷

۲- ویلسون براین، جداانگاری دین و دنیا، ترجمه مرتضی اسعدی

در کتاب فرهنگ و دین. مجموعه مقالات. طرح نو، تهران چاپ اول، ۱۳۷۴، صص ۱۴۲ ۱۲۸

۳- نقیب العطاس، سیدمحمد، اسلام و دنیوگری، ترجمه احمد آرام، دانشگاه تهران، چاپ اول، ۱۳۷۴، صص ۱۵ و ...

می توان گفت سکولاریسم جمع بندی همه موضع گیریهای مغرب زمین در مقابل دین است که در قرن نوزدهم ذیل این عنوان تشخیص پیدا کرده است. یعنی برآیند موضع گیری های مکاتب مختلف غربی را نسبت به دین می توان سکولاریسم نامید.

باید توجه داشت که سکولاریسم با سکولاریزاسیون (Desacralization) متفاوت است. سکولاریسم به منزله یک مکتب و مشرب فکری مبتنی بر یک سلسله پیش فرض ها و

مقدمات نظری خاصی است. اما سکولاریزاسیون جریانی است که در طی آن دین به حاشیه جامعه منتقل می شود و دچار انحطاط و زوال گشته و قدرت و سیطره و نفوذ آن کاهش می یابد. ولی به هر حال سکولاریسم پایه ای نظری برای جریان انزوای دین و خصوصی شدن دین (Privatization) و در نهایت سکولاریزاسیون است. این هر دو ملازم یکدیگرند و صرف تفاوت معنا نباید رهن شود که این دو را به کلی از یکدیگر منفک ساخت.

برای آشنایی بیشتر شما با مختصات جامعه سکولار سه نمونه برجسته با شرحی کوتاه مطرح می کنیم.

۱ دینداری امری فردی می گردد؛ زیرا عمل دینی (یعنی عملی که معطوف به ماوراء طبیعت باشد) در جامعه سکولار دیگر دین در امور دنیایی چندان مؤثر و مربوط تلقی نمی گردد. به همین جهت، میزان و محدوده آن رو به کاهش نهاده است. بر این اساس، دینداری دیگر تکلیفی بر عهده اعضای جامعه نیست و به صورت امری کاملاً دلخواهانه و داوطلبانه درآمده است. با توجه به این مشخصه سکولاریسم به معنی مخالفت صریح با دین نمی باشد بلکه در جامعه سکولار اعتقادات دینی تا زمانی که صرفاً اعتقاد شخصی باشد محترم است اما اگر بخواهد از جنبه شخصی و فردی خارج و مدعی نفوذ و تأثیر اجتماعی شود سکولاریسم در مقابلش می ایستد.

۲ انسان محوری (Humanism) به جای خدامحوری؛ جامعه سکولار وقعی بر وحی نمی نهد، در این جامعه انسان وقتی می خواهد به مسائل اجتماعی بپردازد تنها باید به عقل خود متمسک شود، در واقع در این تفکر «عقل» در مقابل «وحی» قرار می گیرد نه در پرتو آن. از این رو، در جامعه سکولار اصطلاح «حرام»، «حلال»، «مجاز»، «ممنوع»

جائی ندارد. در آنجا قانون و غیرقانونی بودن مطرح است و این قانون تابع اکثریت عقل اجتماعی است. بنابراین، اگر زمانی جامعه مشروع بودن ازدواج جنس موافق را امضاء کرد این امر قانونی است ولو برخلاف وحی باشد.

۳ ملاک هویت جامعه، ملیت است نه دین؛ وقتی در جامعه ای، دین ملاک وحدت و هویت اجتماعی نباشد، ناگزیر باید به جای آن چیز دیگری گذاشت، سکولاریسم مفهوم «امت» را (که به معنی تشخیص جامعه بر حسب عقیده دینی است) کنار می گذارد و به ناچار به مفهوم «ملت» متمسک می شود. ملت در اینجا یک مفهوم و تشخیص اعتباری بر حسب ملاک هایی از قبیل نژاد، زبان، تاریخ مشترک و سرزمین است. بنابراین، اگر مسلمانی در نقطه ای از دنیا از رهبر دینی در نقطه دیگری از دنیا اطاعت کند در تفکر سکولار اشکال دارد.

در پایان سخن برای آشنایی بیشتر شما، شمایی از تأثیر سکولاریسم را در فعالیت های اجتماعی خاطر نشان می سازیم. با مشخصه های جامعه سکولار، ۱ باید مجلس قانون گذاری «لایک» باشد چرا که در جامعه سکولار دیگر خلاف شرع مطرح نیست، از این رو معنا ندارد که در مجلس قانون گذاری کسی بگوید این خلاف شرع است.

۲ در مدارس تعلیم دین بطور کلی ممنوع است و یا اگر هم باشد تنها بصورت یک آموزش فردی و شخصی است نه اجتماعی، بنابراین، آزادی دینی تنها در حد یک امر فردی مجاز است نه بیشتر.

۳ دین عصری می شود چرا که از آنجا که جامعه هر روزه امور خود را بیشتر از پیش مطابق با معیارهای فنی و علمی سامان می دهد، نهادهای دین نیز تحت تأثیر این جریان قرار گرفته و در نتیجه خود نهادها

و رفتار دینی نیز به نحوی روز افزون تحت نفوذ ارزش ها و معیارها و ضوابطی درمی آید که در جامعه غیردینی رواج دارد.

حال که با مفهوم سکولاریسم آشنا شدیم این سؤال مطرح می شود که نظر اسلام درباره سکولاریسم چیست؟ در پاسخ این سؤال باید گفت: اسلام، اندیشه سکولاریسم را بر نمی تابد، در اندیشه سکولاریسم، حق قانونگذاری و حاکمیت، به غیر خدا یعنی انسان واگذار گردیده است، در حالی که در بینش توحیدی، مالکیت و حاکمیت حقیقی و اصلی از آن خداست و بدون اذن او هیچ انسانی حق ندارد بر دیگری حکم برداند. در اندیشه سکولار، دین امری فردی قلمداد شده و به رابطه فردی انسان و خدا ارتباط دارد ولی آن گاه که ضرورت دین به عنوان مجموعه ای مشتمل بر قوانین اجتماعی برای سعادت مادی و معنوی انسان ثابت گردد، طبعاً گرایش سکولاریسم طرد می شود. اسلام برای همه شؤون انسانی اعم از فردی و اجتماعی، قوانین و مقرراتی دارد، بی شک، هیچ دین الهی و آیین آسمانی تفکیک دین از سیاست را نمی پذیرد و آنچه در متون مذهبی مسیحیان آمده و ارباب کلیسا آنرا ترویج می کنند چیزی جز قلب و تحریف تعلیمات راستین حضرت مسیح (ع) نیست. از نظر ما، دین مجموعه ای است از معارف نظری و احکام عملی؛ و احکام عملی دین، هر سه قلمرو ارتباط انسان با خدا، ارتباط انسان با خودش، و ارتباط انسان با دیگران را در بر می گیرد بنابراین شامل اخلاق و حقوق و سیاست می شود. در قرآن کریم و در روایات معصومین (ع) مجموعه سرشاری از احکام حقوقی و سیاسی موجود است. حقوق و سیاست نیز بر مبنای دینی از جمله

توحید و معاد مبتنی است به دیگر سخن، اخلاق، حقوق و سیاست، هم بخشی هایی از کل دین را می سازد و هم ریشه در اساسی ترین معارف نظری دین دارند. در این جا به برخی آیات و روایات که مبین این امر است اشاره می کنیم:

۱ در برخی از آیات، به این نکته اشاره شده که مردم باید اختلافات خویش را با رجوع به کتاب و احکام الهی حل کنند مانند: «كان الناس أُمَّةً واحدةً فبعث الله النبيين مبشرين و منذرين و انزل معهم الكتاب بالحق ليحكم بين الناس فيما اختلفوا فيه»، (بقره، ۲۱۳).

۲ خداوند کسانی را که احکامی فردی یا اجتماعی از نزد خود و بدون اذن الهی وضع می کنند، مذمت می کند، در آیه ای خطاب به مشرکان می فرماید: «قل ارايتم ما انزل الله لكم من رزقٍ فجعلتم منه حراما و حلالاً. قل الله اذن لكم ام على الله تفترون» یونس، آیه ۵۹.

.)

۳ در برخی از آیات به پیامبر(ص) مؤکدا دستور پیروی از وحی الهی و عدم تبعیت از آرای دیگران داده شده است: «و ان احکم بينهم بما انزل الله و لا تتبع اهلهم»، (مائده، ۴۹)

۴ خداوند کسانی را که بر خلاف آنچه از جانب وحی نازل شده حکم کند، فاسق، ظالم و کافر معرفی می کند: «و من لم يحکم بما انزل الله فاولئك هم الکافرون»، (مائده، ۴۴) و...

با توجه به آن چه گفتیم دانسته شد که اسلام در زمینه مسائل اجتماعی قانون دارد و از این رو با سکولاریسم و تأثیرات آن که بر تفکیک دین از مسائل سیاسی، حقوقی، اجتماعی و خانوادگی استوار است، سازگار نیست.

برای آگاهی بیشتر ر.ک:

۱ مجموعه آثار، شهید مطهری، ج ۱، بخش علل

گرایش به مادیگری، ص ۴۷۹ ۴۹۱

۲ مبانی اندیشه سیاسی در اسلام، عمید زنجانی، ص ۴۸

۳ محمدجواد نوروزی، نظام سیاسی اسلام، ص ۳۳

۴ علی ربانی گلپایگانی، ریشه ها و نشانه های سکولاریسم، کانون اندیشه جوان

۵ محمد قطب، سکولارها چه می گویند؟

۶ محمدحسن قدردان قراملکی، سکولاریزم در مسیحیت و اسلام، انتشارات دفتر تبلیغات.

آیا می توان سیاست را حق انحصاری دیانت ندانست و دولت دینی داشت ؟

پرسش

آیا می توان سیاست را حق انحصاری دیانت ندانست و دولت دینی داشت ؟

پاسخ

با این که سؤال مبهم می باشد و به روشنی مقصود پرسشگر را بیان نمی نماید، می توان این چنین گفت که هر چند یکی از مبانی اساسی حکومت دینی، لزوم مطابقت سیاست و راهبردهای اداره جامعه، با آموزه های دینی است اما این بدان معنا نیست که تنها منبع تصمیم گیری پیرامون سیاست و اداره جامعه تنها آموزه های دینی می باشد، توضیح این موضوع نیازمند شناخت «سیاست» و منابع آن در دو دیدگاه اسلامی و دیدگاه سکولار می باشد.

در حکومت های سکولار، سیاست علم یا هنر اداره جامعه در جهت تأمین نیازها و مصالح مادی آن براساس عقل ابزاری می باشد. اما از دیدگاه دینی هدف سیاست هرگز در نیازها و مصالح مادی بشر خلاصه نمی شود بلکه فراتر از آن تأمین سعادت و نیازهای واقعی انسان اعم از مادی و معنوی را مورد توجه داشته و برای این منظور علاوه بر عقل، وحی و شریعت نیز از منابع اصلی آن به شمار می آیند (حکومت دینی، احمد واعظی، نشر مرصاد ۱۳۷۸؛ نظریه دولت دینی، علی اکبر نوایی، نشر معارف ۱۳۸۱).

بر این اساس علاوه بر وحی و شریعت، عقل نیز از منابع بسیار مهم در اداره جامعه و مدیریت سیاسی آن می باشد و در تشخیص مقتضیات زمان و مکان و همچنین حوزه هایی که از دیدگاه دینی مسکوت مانده است در چارچوب معیارها و ارزش های کلی دینی به سیاستگذاری و اجرا می پردازد (حکومت دینی، حمید رضا شاکرین، نشر معارف ۱۳۸۲).

نتیجه آن که هر چند

سیاست حق انحصاری دیانت نیست، ولی با توجه به این که منابع مختلف و اهداف متعدد سیاست اسلامی، برخاسته از دین می باشند، باز هم سیاست در محدوده کلی آموزه ها و ارزش های اسلامی مشروعیت یافته و بر این اساس نیز حکومت دینی شکل می گیرد.

انگیزه های طرح اندیشه سکولاریسم پس از انقلاب اسلامی چیست؟

پرسش

انگیزه های طرح اندیشه سکولاریسم پس از انقلاب اسلامی چیست؟

پاسخ

طرح اندیشه سکولاریسم در ایران از سوی کسانی مطرح می شود که دین را سدّ راه رسیدن به مطامع و منافع خود می بینند.

با پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی در ایران، و مطرح شدن اسلام در سطح وسیعی در زمینه های سیاست و اقتصاد و فرهنگ و حقوق بشر و روح برادری و برابری و... نیز مقاومت پیروزمندانه ۸ سال دفاع مقدس در برابر دشمنان خارجی و رشد فرهنگ ایثار و شهادت و ظلم ستیزی و بیداری مسلمانان در خاورمیانه و آسیا و آفریقا و... باعث شد که دشمنان اسلام و انقلاب از راه های دیگری پس از شکست سختی که از ۸ سال مقاومت مردم شریف ایران دیده بودند وارد شود. این بود که دست به هجوم فرهنگی زدند آنهم در دو زمینه، زمینه اول طرح مسائل اعتقادی و فلسفی در مورد بنیان های دینی و طرح اندیشه جدایی دین از سیاست و مباحث معرفت شناسی و... .

زمینه دوم، ترویج روح غرب گرایی و فرهنگ غربی و ادبیات مبتذل و فقر منحط و منحرف.

بنابراین طرح این اندیشه برای جدا کردن دین از سیاست و بلکه دین از تمام عرصه های اجتماعی، دلیلی ندارد جز نابودی انقلاب اسلامی. و منزوی کردن مذهب و دور کردن جوانان از دین ولی آنچه که مهم است وظیفه خطیر دلسوختگان اسلام و انقلاب اعم از اندیشمندان حوزه های علمیه و دانشگاههاست که ابتدا توطئه های دشمن را به درستی شناسایی کنند و سپس برای مقابله با آن برنامه ای منسجم و حساب شده ارائه نمایند و با جهاد فکری و فرهنگی خود راه را برای دین ستیزان بسته و دین خود

را ادا نمایند تا هم جوانان به خصوص دانشجویان که آماج چنین حکلاتی هستند خالص را از ناخالص تشخیص دهند و هم ملت عزیز بار دیگر در عزم خود بر حاکمیت اسلام و قرآن در کشور و اعتلای دین راسخ تر شوند(۱).

« بخش پاسخ به سؤالات »

(۱) نقل با اختصار از کتاب پرسش ها و پاسخ ها، آیت الله مصباح یزدی.

برخی از فقیهان در امور سیاسی دخالت نمی کنند، برخی دخالت می کنند. آنان که دخالت نمی کنند، اهل کرامتند، ولی آنان که در امور سیاسی دخالت می کنند، کمتر اهل کرامت و معنا هستند. آیا میتوان از این راه فهمید که عدم دخالت در امور سیاسی موجب رضا و تقرب خداوند است؟

پرسش

برخی از فقیهان در امور سیاسی دخالت نمی کنند، برخی دخالت می کنند. آنان که دخالت نمی کنند، اهل کرامتند، ولی آنان که در امور سیاسی دخالت می کنند، کمتر اهل کرامت و معنا هستند. آیا میتوان از این راه فهمید که عدم دخالت در امور سیاسی موجب رضا و تقرب خداوند است؟

پاسخ

دخالت در امور سیاسی به یک معنا یعنی امر به معروف و نهی از منکر؛ در مقابل ظالمان و متجاوزان سکوت نکردن؛ اقدام برای برپایی نماز و تثبیت اخلاق و ارزش های اسلامی در جامعه؛ حمایت از مظلومان و گرفتن حق آنان از ظالمان؛ اجرای عدالت اجتماعی در جامعه؛ توزیع صحیح و عادلانه پول و مقام و قدرت بین افراد؛ زدودن فقر از جامعه؛ پیشبرد مسلمانان در امور سیاسی و نظامی و اقتصادی و صنعتی؛ جلوگیری از فساد و طغیان و... که از واجبات دینی مسلمانان است.

بنابر این اگر سیاست اسلامی به این معنی باشد، هیچ فقیهی و هیچ مسلمان متدینی نمی تواند خود را از این گونه امور کنار بکشد. اگر خود را کنار بکشد و دخالت نکرد یا مخالفت کرد، گناهکار است.

گمان نمی شود از بین فقهای شیعه که عادل و پاک و با تقوا باشند، فردی باشد که دخالت در سیاست به معانی مذکور را قبول نداشته باشد یا اصلاً دخالت نکند. امام (ره) که مؤسس و بنیانگذار انقلاب بود، از فقهای بود که در عرفان و تقدس و تهذیب نفس از سرآمدترین افراد بود.

آیات عظام: گلپایگانی و اراکی و نجفی مرعشی و دیگران افرادی بودند که در زهد و تقوا و پاکی نمونه بودند. اینان نقش مهمی در انقلاب اسلامی داشتند.

این که گفته اید

آنان که دخالت نمی کنند اهل کرامتند، با واقعیت تطبیق ندارد، زیرا اگر دخالت آنان در امور سیاسی مذکور از روی عمد و آگاهی به موضوع باشد، گناهکار محسوب می شوند و عند الله معذب خواهند بود. چگونه قابل تصور است کسی که گناهکار است، اهل کرامت باشد؟!

اکثر کرامت هایی که از برخی افراد نقل می شود، صحیح نیست و شایعاتی بیش نمی باشد.

امیرالمؤمنین (ع) در خطبه سوم نهج البلاغه می فرماید: "آگاه باشید، به خدا سوگند! خدایی که دانه را شگافت و انسان را آفرید، اگر نه این بود که جمعیت بسیار گرداگردم را گرفته و به یاریم قیام کرده اند و حجت بر من تمام شده است، و اگر نبود عهد و مسئولیتی که خدا از علما و دانشمندان جامعه گرفته که در برابر شکم خوارگی ستمران و گرسنگی ستمدیدگان سکون نکنند، من مهار شتر خلافت و ریاست را رها می ساختم و از آن صرف نظر می کردم. آن وقت خوب می دیدید که دنیای شما با همه زینت هایش در نظر من بی ارزش تر از آبی است که از بینی گوسفندی بیرون آید".

تاریخ گواه است که دخالت دین در سیاست به تضعیف دین انجامیده است و هیچ گاه نتوانسته حاکمیت را در مورد طولانی نگه دارد، مانند حکومت امام علی (ع). آیا بهتر نیست دین در سیاست دخالت نکند؟

پرسش

تاریخ گواه است که دخالت دین در سیاست به تضعیف دین انجامیده است و هیچ گاه نتوانسته حاکمیت را در مورد طولانی نگه دارد، مانند حکومت امام علی (ع). آیا بهتر نیست دین در سیاست دخالت نکند؟

پاسخ

مطلبی که مطرح شده تنها یک ادعا است و تاریخ خلاف آن را گواهی می دهد. هر جا دین از سیاست تفکیک شده، در حقیقت بخشی از احکام دین تعطیل مانده و عملاً دین از صحنه اجتماع و زندگی روزمره مردم خارج شده و به بُعد عبادی دین بسنده شده است. این امر به معنای نفی جامعیت دین است. چگونه می توان دین را از سیاست تفکیک کرد در حالی که سیاست در متن دین قرار دارد و بسیاری از احکام رنگ سیاسی دارد، مانند امر به معروف، نهی از منکر، تولی، تبری، جهاد و غیره؟

آیا در زمان پیامبر اکرم (ص) و امام علی (ع) که دین با سیاست و حکومت تلفیق شده بود دین ضعیف گشته بود؟ مراد از دین، قطعاً ظاهر و اسم دین نیست بلکه دینی است که در جامعه در ابعاد مختلف نمود خارجی داشته باشد. بدیهی است که در مدت کوتاه حکومت امام علی (ع) به اذعان دوست و دشمن، دین مداری و عدالت گستری، در رأس برنامه های حکومتی حضرت قرار داشت تا جایی که فرمود: "خدایا! تو می دانی که آن چه از سوی ما بود و از ما سرزد برای رقابت و کشمکش در قدرت و ریاست یا برای دست یابی به اموال ناچیز دنیا نبود، بلکه برای آن بود که اصول روشن دین تو را برگردانیم و در سرزمین تو اصلاح پدید آوریم

تا در نتیجه آن، بندگان ستم‌دیده ات امنیت یابند و حدود تعطیل شده تو اجرا گردد" ۱.

امام علی(ع) در عمل این ادعا را ثابت کرد. رفع تبعیض در تقسیم بیت المال، برگرداندن دارایی های عمومی به تاراج رفته، جلوگیری از پیدایش ثروت های نامشروع، تلاش در راه عمران و آبادانی، تأمین اجتماعی محرومان، اجرای حدود اسلامی، تحقق عدالت اجتماعی، احقاق حقوق مردم، شایسته سالاری، قانون گرایی و غیره از اهداف دینی است که حضرت در حکومت خویش به آن ها جامه عمل پوشاند، که بسط و توضیح آن مجالی واسع می طلبد. برای آشنایی بیشتر مجله حکومت اسلامی شماره ۱۷ و ۱۸ را جهت مطالعه معرفی می کنیم.

ناپایداری حکومت علوی موضوع دیگری است و عوامل مختلفی در آن دخیل بود. اگر حضرت بر محافظت از ارزش ها و اصول پافشاری نمی کرد قطعاً حکومتش با دوام تر بود ولی مگر حکومت بر مردم و حفظ حاکمیت، در فرهنگ اسلام هدف و مقصود است؟ حضرت واقف بود که با زور و استبداد و خشونت می تواند حکومت خود را پایدار سازد اما او کسی نبود که به هر شیوه ای متوسل شود، و این نقطه قوت حضرت است. ایشان می فرماید: "به خدا سوگند! من می دانم چه چیز شما را سامان می دهد و کجی شما را به اذن خدا راست می کند ولی من اصلاح شما را به قیمت افساد خودم شایسته نمی بینم" ۲.

ناپایداری حکومت امام علی(ع) را نباید به حساب ناکارا بودن نظریه تلفیق دین و سیاست دانست بلکه باید به سبب نا آگاهی مردم و عدم تحمل آن ها یا خیانت خواص و

عوامل خارجی دانست. هرگز دخالت دین در سیاست به تضعیف دین نمی انجامد بلکه آن را تقویت می کند. با حذف دین، حکومت ممکن است ثبات داشته باشد ولی آن وقت حکومت دینی نخواهد بود. هرگز به نفع دین نیست که خود را از صحنه سیاست خارج کند ولی به نفع سیاستمداران و فرصت طلبان و سودجویان و دنیا گرایان است که برای عملی کردن نقشه های شیطانی خود دین را به انزوا بکشانند. حضرت امام خمینی می گوید: "این را که دیانت باید از سیاست جدا باشد و علمای اسلام در امور اجتماعی و سیاسی دخالت نکنند، استعمارگران گفته و شایع کرده اند. این را بی دین ها می گویند... این حرف ها را استعمارگران و عمال سیاسی آن ها درست کرده اند تا دین را از تصرف در امور دنیا و از تنظیم جامعه مسلمانان بر کنار سازند." ۳.

۱ نهج البلاغه، خطبه ۱۳۱.

۲ مجله حکومت اسلامی، ش ۱۷، ص ۳۶۶.

۳ ولایت فقیه، ص ۱۶.

۶: در مورد حضرت علی علیه السلام می گویند: ایشان سیاست نداشتند، چون که نتوانسته به مدت طولانی حکومت کنند.

اشاره

اصولاً منکران دین و حکومت دینی می گویند: سیاست یعنی دروغ و دین می گوید دروغ نه. چه پاسخی دارید؟

پرسش

۶: در مورد حضرت علی علیه السلام می گویند: ایشان سیاست نداشتند، چون که نتوانسته به مدت طولانی حکومت کنند.

اصولاً منکران دین و حکومت دینی می گویند: سیاست یعنی دروغ و دین می گوید دروغ نه. چه پاسخی دارید؟

پاسخ

حضرت علی علیه السلام در پاسخ به این سخن که معاویه سیاستمدار است، ولی شما از سیاست بهره ای ندارید، فرمود: "چنین نیست که معاویه زیرک تر از من باشد. آن چه او دارد و از آن بهره می گیرد، شیطنت است، نه سیاست". اصلاً تفاوت بین حکومت حق و باطل در صداقت و عدم صداقت است. حکومت باطل از هر (نهج البلاغه، صبحی صالح، ج ۲۰۰، ص ۳۱۸).

نیرنگ و خدعه و وسیله ای بهره می گیرد، ولی حکومت حق این گونه عمل نمی کند. ممکن است آن گونه عمل کردن، در تداومش کمک کند، ولی فراموش نکنیم که حکومت هدف نیست، بلکه وسیله است. بدون شیطنت و دروغ و حيله می توان سیاست به خرج داد و امور را تدبیر و رهبری نمود.

سیاست به معنای دروغ و نیرنگ نیست، بلکه به معنای تدبیر امور است. اگر چه بعضی آن را آن گونه

تعریف کرده و مانند بسیاری از کلمات و اصطلاحات تحریف می کنند. اگر در جامعه این گونه تصور می شود که سیاست همواره با نیرنگ و دروغ قرین است، رمزش این است که معمولاً سیاستمداران و دولتمردان جهان از اهرم ها و سیاست های غیر مشروع بهره می گیرند و براساس شیطنت و نیرنگ گام برمی دارند و چون از اخلاق و انسانیت و دین فاصله دارند و حکومت هایشان نامشروع است، بقای حکومتشان را با این وسیله جستجو می کنند. معنایش این نیست که سیاست به معنای درستش کارایی ندارد،

حتماً سیاستمداران دروغین برای

پیشبرد اهداف خود، سعی در حفظ ظاهر می کنند و خود را خواهان عدالت می دانند. پیامبر اسلام صلی الله وعلیه وآله سیاست به معنای درستش را به کار برد و حضرت علی علیه السلام نیز همین سیاست را داشت، و سیاستش کارایی داشت. و امروزه الگوی بسیار مناسب برای هر جامعه ای است که می خواهند به آن نوع حکومت دست یابند سیاست به معنای درستش که از هر وسیله ای برای پیشبرد اهدافش بهره نمی گیرد، ممکن است به جهت حفظ اصول و ارزش ها با موانع و دشواری ها یا مواجه شود، اما این به معنای ناکارآمدی سیاست به معنای درستش نیست.

ایدئولوژی اسلام، مسلمان را وامی دارد در پی برقراری حکومت عدل و مشروع برآید و از آن حمایت کند، و هم به سیاستمداران فرمان می دهد که در چارچوب ارزشی و برای حفظ اصول و ارزش ها حرکت کنند. و هم می گوید حکومت وسیله است تا در پناه آن فرد و جامعه بتواند به بهترین وجه رشد نمایند و خوبی ها را رواج دهند. نیز می گوید: این وسیله اگر در چارچوب قانونی و انسانی حرکت کند، حفظ آن از مهم ترین دستورها است و مصلحت حفظ نظام را می بایست بر خیلی از امور مقدم داشت.

اگر در جوانی که از ایدئولوژی اسلام بیان شد، ابهامی باقی است، در نامه بعدی بیان نمایید تا پاسخ خویش را دریافت دارید. توصیه می شود در نامه های بعدی بیش از ده سؤال مرقوم نفرمایید، بلکه سؤالات بیش تر را در نامه های متعدد بفرستید.

این مرکز نمی تواند به سؤالات زیاد به صورت تفصیلی پاسخ دهد.

آیا دین از سیاست جدا است؟ اگر نه، پس چرا خردمندان گفته اند که سیب سالم را از خراب جدا کنید؟ زیرا هر که را عصمت کاری نیست، حتم بر خطایش حتمی است. سیاست نیز

اشاره

خطاپذیر است. چرا که در حال غیبت معصوم به دست غیر معصوم

می باشد و دین بیچاره در کنار آن فاسد می شود؟

پرسش

آیا دین از سیاست جدا است؟ اگر نه، پس چرا خردمندان گفته اند که سبب سالم را از خراب جدا کنید؟ زیرا هر که را عصمت کاری نیست، حتم بر خطایش حتمی است. سیاست نیز

خطاپذیر است. چرا که در حال غیبت معصوم به دست غیر معصوم می باشد و دین بیچاره در کنار آن فاسد می شود؟!

پاسخ

پاسخگویی بیان مطالب زیر را می طلبد:

الف) معنای سیاست

"السیاسه القیام علی الشی بما یصلحه؛ سیاست یعنی اقدام برای سامان دادن چیزی به وسیله اموری که آن را اصلاح کند

(مجمع البحرین، ج ۴، ص ۷۸؛ تاج العروس، ماده "ساس"؛ لسان العرب، ماده "سوس"، القاموس، ماده "سوس") "سیاست در اصل از واژه "ساس - یَسُوْسُ" گرفته شده و به معنای مملکت داری و اصلاح مردم و اداره کردن کارهای کشوری است". برخی سیاست را به معنای حکمرانی، زرنگی، روش صحیح زندگی و ترجمه المنجد الطلاب، ص ۲۶۳.

اداره امور مملکت معنا کرده اند. گرچه لغت شناسان در تعریف سیاست تعریف جامع ارائه نداده اند، ولی عبدالوهاب فراتی، رهیافتن بر علم سیاست، ص ۲۳.

همگان در این مهم اتفاق دارند که سیاست به معنای برقراری نظم در جامعه، اداره مملکت و اصلاح جامعه از ضروریات است.

ب) اقسام سیاست:

به یک اعتبار سیاست را می توان به دو قسم: مشروع و غیر مشروع تقسیم نمود. سیاست غیر مشروع، یعنی خدعه، نیرنگ و فریب. متأسفانه غالب اوقات از واژه سیاست همین معنا متبادر می شود. امام راحل فرمود: "وقتی که ما در حبس بودیم... رئیس امنیت آن وقت.. گفت: آقا، سیاست عبارت است از دروغگویی، عبارت است از خدعه، عبارت است از فریب، عبارت است از پدرسوختگی... این را

بگذارید برای ما، من به او گفتم: این سیاست مال شما است...".

رساله نوین، ج ۴، ص ۴۶؛ صحیفه نور، ج ۱۳، ص ۲۱۶ - ۲۱۷.

سیاست مشروع، سیاست اصولی و منطقی است که جهت اصلاح جامعه و حفظ نظم از آن بهره گرفته

می شود. امام راحل (س) در تعریف سیاست مشروع می گویند: "اما سیاست به معنای این که جامعه را ببرد

هدایت کند و به آن جایی که صلاح جامعه و افراد است، این در روایات ما برای نبی اکرم با لفظ سیاست ثابت شده است."

"و انبیا شغلشان سیاست است و دیانت همان سیاستی است که مردم را از این جا حرکت روزنامه جمهوری اسلامی،

۱۳۷۳/۵/۱۰، ص ۱۵.

می دهد [و به] تمام چیزهایی که به صلاح ملت و مردم است هدایت می کند."

رساله نوین، ج ۴، ص ۴۶؛ ولایت فقیه، ص ۱۵۱.

ج) دیدگاه ها

در خصوص رابطه و عدم رابطه دین و سیاست دو دیدگاه عمده وجود دارد.

۱) جدایی دین از سیاست

برخی از صاحبان مسلمان عقیده دارند که دین با سیاست ارتباط ندارد، زیرا دین آمده است که پاسخگویی نیازهای معنوی

انسان بوده و در امور دنیا دخالت نمی کند.

۲) رابطه دین و سیاست

اکثر دانشمندان اسلامی عقیده دارند که دین با سیاست همگرایی دارد طرفداران این دیدگاه معتقدند که دین به صورت

مجموعه قوانین الهی، براساس نیازهای دنیوی و اخروی انسان تشریح شده است و د... در تمام صحنه های سیاسی و اجتماعی

و... حضور دارد. اگر دین نتواند نیازهای دنیا و آخرت انسان ها را تأمین کند، ناقص است.

دانشمندان مانند فاضل مقداد، علامه حلی و امام راحل از طرفداران این نگرش هستند.

اللوامع

الالهيه في مباحث الكلاميه، ص ۲۶۴، به نقل از مجله حوزه، سال ۱۳۶۳، شماره ۸.

الفين، ص ۲۷.

تحرير الوسيله، ج ۱، ص ۲۳۴.

واقعيت آن است كه دين با سياست رابطه دارد متأسفانه واژه سياست مانند برخي واژگان ديگر از معنای اصلي خود تحريف شده و به معنای خدعه و نيرنگ تفسير شده است. پس از تحريف، سياست بدین معنا است

كه نه تنها دين با آن همگرایی ندارد، بلکه با آن تضاد داشته و با آن مبارزه نموده است. اما سياست به معنای

مشروع آن با دين همگرایی داشته و یکی از بایسته های جامعه است. سياست به معنای مشروع را اندیشمندان از ضروریات زندگی دانسته اند و اولیای خدا از آن بهره می گرفتند در زیارت جامعه در وصف امامان معصوم عليهم السلام

آمده است: "... و ساسه العباد و ارکان العباد..." "سياست به معنای مشروع آن است كه برخی از صاحبان اندیشه عقیده دارند كه نسبت دين و سياست مانند روح و بدن است. شهيد مطهري فرمود: تنها در يك صورت است كه می توان مسأله حكومت را از دين در آيين اسلام جدا كرد و آن هنگامی است كه بتوان پیوند جسم را از روح آدمی گسست و با این وصف او فردی زنده و منشأ اثر باشد!

امامت و رهبری، ص ۳۲.

بزرگان دين بين سياست مشروع و غير مشروع مرزبندی کرده اند و هیچ گاه از سياست غير مشروع بهره نمی گرفتند. امام علي عليه السلام در دوران حكومت خود از سياست مشروع بهره گرفت. از این رو یکی از مشکلات حضرت، صداقت در سياست بود، كه دشمنان حضرت آن را بر نمی تابیدند.

مرتضى مطهري، سیری در سیره ائمه اطهار عليهم السلام

برخی از اصحاب به ایشان عرض نمودند که در سیاست این قدر صداقت شرط نیست. امام فرمود: "آیا به من دستور می دهید که برای پیروزی خود از ظلم در حق کسانی که بر آن ها حکومت می کنم - استمداد جویم؟! به خدا قسم! تا خورشید طلوع می کند و ستاره ها در آسمان چشمک می زند چنین کاری نمی کنم". به خاطر الغارات، ج ۱، ص ۷۵؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۸، ص ۱۰۹.

عدم بهره گیری علی علیه السلام از سیاست غیر مشروع بود که مردم تصور می کردند معاویه از علی علیه السلام سیاست مدارتر است. امام علی علیه السلام در برابر چنین تصویری فرمود: "قسم به خدا! معاویه از من سیاستمدارتر نیست، ولی او نیرنگ می زند و مرتکب گناه می شود. اگر نیرنگ خصلت زشتی نبود، من سیاستمدارترین مردم بودم".

نهج البلاغه، خطبه ۲۰۰؛ منهاج البراعه، ج ۱۲، ص ۳۶۶.

سیاست غیر مشروع با دین تضاد دارد، که مانند سیب سالم در کنار سیب فاسد قرار می گیرد، اما سیاست به

معنای مشروع، مقدس بوده با دین همگرایی دارد. تقدس و عدم تقدس سیاست موجب شده است که برخی از بزرگان درخصوص رابطه دین و سیاست، نخست به تعریف سیاست پرداخته اند. مرحوم کاشف الغطا می نویسد: "اگر مفهوم سیاست خیرخواهی و خدمت و راهنمایی و جلوگیری از فساد و خیانت و نصیحت زمامداران و توده مردم و برحذر داشتن آنان از گرفتار شدن در زنجیر استعمار و بندگی و جلوگیری از افکندن دام ها بر گردن ملت ها است، آری ما تا فرق سر در آن غرقیم".

روزنامه کیهان، ۱۳۷۳/۵/۱۱.

دلایل و شواهد نیز مؤید آن است که دین با سیاست همگرایی دارد و نگرش

جدایی دین از سیاست، تز استعماری است که از سوی جاهلان و یا مغرضان طرح شده، از این رو امام راحل (س) عقیده دارد که یکی از عوامل جدایی دین از سیاست، استعمارگران می باشد. امام راحل فرمود: "آن کس که خیال می کند دین از سیاست جداست، او ناآگاه است که نه اسلام را شناخته و نه سیاست را". تشکیل حکومت توسط پیامبران تحریرالوسیله، ج ۱، ص ۲۳۴.

اسلام صلی الله وعلیه وآله و امام علی علیه السلام بهترین دلیل بر همگرایی دین و سیاست است. اگر دین با سیاست مانند سیب سالم در کنار سیب خراب بود و سیاست با قداست دین منافات داشت، چرا پیامبر صلی الله وعلیه وآله و علی علیه السلام حکومت تشکیل دادند؟! امام راحل (س) فرمود: "سنت و رویه پیامبر اکرم صلی الله وعلیه وآله دلیل بر لزوم تشکیل حکومت است، زیرا اولاً خود تشکیل حکومت داده و به اجرای قوانین و برقراری نظامات اسلام پرداخته و به اداره جامعه برخاسته، والی به اطراف فرستاده... و قاضی نصب می نمود". از سوی دیگر ائمه علیهم السلام در صدد تشکیل حکومت بوده و صحیفه نور، ج ۳، ص ۵؛ ولایت فقیه، ص ۲۴.

حکومت را حق خود می دانستند. از این رو توسط حاکمان ستمگر شکنجه و شهید می شدند. در کلمات ارشاد مفید، ص ۲۰۵.

معصومان علیهم السلام هم با ضرورت تشکیل حکومت سفارش شده و هم به رابطه دین و سیاست.

نهج البلاغه فیض الاسلام، خطبه ۱۲۵؛ علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۸۳؛ بحارالانوار، ج ۶، ص ۶۰.

(د) رهبر جامعه

بعد از اثبات رابطه دین و سیاست، این پرسش مطرح می شود که رهبر جامعه در جامعه دینی. چه کسی باید

باشد؟

اسلام

نسبت به رهبری جامعه بی اعتنا نبوده و با بیان برخی از ویژگی ها مانند عدالت و فقاہت، رهبر حسین علی منتظری، دراسات فی ولایہ الفقیہ، ج ۱، ص ۳۰۱ به بعد؛ امام خمینی، ولایت فقیہ، ص ۵۱ دراسات...

دراسات...، ص ۲۸۹؛ ولایت فقیہ، ص ۵۱.

جامعه را تعیین کرده است. اکثر دانشمندان شیعی عقیده دارند که در زمان غیبت امام زمان (عج) فقیهان واجد شرایط از سوی ایشان به رهبری منصوب شده اند. امام راحل از طرفداران این نگرش است.

ولایت فقیہ، ص ۶۴.

فقیہ به رغم آن که معصوم نیست، ولی کارشناس و عادل بوده و این شرایط موجب می شود که فقیہ

لایق ترین فرد برای رهبری باشد خطای او به مراتب کم تر از غیر فقیہ است.

خطاهای احتمالی فقیہ موجب نمی شود که دین با سیاست رابطه نداشته باشد و غیر از فقیہ کسی دیگر رهبر جامعه باشد، زیرا همان اسلامی که رابطه دین و سیاست را مطرح نموده، فقیہ را نیز به عنوان رهبر منصوب نموده است. در طول تاریخ، فقیهان نبودند که دین را تباه کردند، بلکه حاکمان دین ستیز بودند که به دین زدایی پرداخته و از هیچ جنایتی دریغ نکردند. از سوی دیگر فقیهان به عنوان امانت داران الهی به حفظ دین پرداختند. متأسفانه نادیده گرفتن دستور اسلام موجب شد که جامعه اسلامی دچار مشکل گردد. ولایت و رهبری حق فقیهان واجد شرایط بود، لکن غاصبان نگذاشتند فقیهان واجد شرایط بر مسند قدرت قرار گیرند همان گونه که نگذاشتند بعد از رحلت پیامبر صلی الله وعلیه وآله علی علیه السلام و ائمه دیگر بر مسند قدرت قرار گیرند.

در رابطه با عصمت باید عرض شود:

پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علی علیه السلام معصوم بودند، ولی بقیه دست اندرکاران حکومت مانند فرماندهان و قضات و استانداران و فرمانداران در زمان آن بزرگواران معصوم نبودند و بیشتر کار حکومت در دست آنان بود این که گفته شود در زمان غیبت معصوم وجود ندارد و دین خراب می شود، صحیح نیست و این مطلب (هر که را عصمت کاری نیست، حتم بر خطایش حتمی است) صحیح نیست، زیرا بسیاری از افراد معصوم نیستند، ولی در اثر تقوا و عدالت خطا نمی کنند و لاقلاً خطایشان حتمی و قطعی نیست.

چرا در اسلام، دین و سیاست از یکدیگر جدا نیست، اما کشورهایی که این دو را از هم جدا کرده اند، پیشرفت نموده اند؟

پرسش

چرا در اسلام، دین و سیاست از یکدیگر جدا نیست، اما کشورهایی که این دو را از هم جدا کرده اند، پیشرفت نموده اند؟

پاسخ

انسان در رهگذر زندگی این جهانی، چهار نوع رابطه دارد: رابطه با خود، خدا، طبیعت و انسان های دیگر. اسلام به عنوان دین کامل به این ابعاد چهارگانه توجه نموده و برای هر یک دستور عمل هایی صادر کرده است. سیاست، رابطه انسان با دیگران را تنظیم می کند، پس در قلمرو دین قرار می گیرد، بر خلاف پندار غلط که دین اسلام را در یک سلسله مسایل عبادی فردی محدود می کند. بنابراین جامعیت اسلام اقتضا می کند دین در سیاست دخالت نماید.

نکته دیگر آن است که: اهتمام اسلام به ابعاد مختلف حیات بشر و از جمله سیاست، در جهت فعلیت بخشیدن به قوا و استعدادهای او و آمادگی وی برای حیات اخروی است، بعثت انبیا و شریعت اسلام در جهت تحقق بخشیدن به یک سلسله اهداف والا است، مانند برقراری عدالت اجتماعی، رها سازی مردم از بند طاغوت و احقاق حقوق مستضعفان.

بدیهی است که برای این منظور نیاز به وسائل و ابزار و امکانات فراوانی است که باید در جامعه فراهم گردد. بدون ساختار سیاسی و حکومتی دستیابی به اهداف مزبور ممکن نیست.

نکته سوم آن است که: ماهیت احکام اسلام اقتضا می کند که در سیاست دخالت کند. اجرای مقررات اسلام در زمینه مسائل مالی و اقتصادی و قضایی و نظام حقوقی مدنی و کیفری و اجرای حدود و جهاد و امر به معروف و نهی از منکر و غیره به جز از طریق تشکیل حکومت و سازمان گسترده

سیاسی امکان پذیر نیست.

نکته چهارم آن که: یکی از اهداف اساسی فرستادن پیامبران الهی و نزول آیات خداوند، اجرای قسط و عدالت در جامعه است. عدالت در جامعه زمانی امکان دارد که سیاستمداران بر اساس آموزه ها و تعالیم دینی عمل نموده و آن را گسترش دهند. مفهوم همراه بودن سیاست با دین همین است.

البته منظور از سیاست، سیاست غیر مشروع یعنی خدعه، نیرنگ و فریب نیست، بلکه مراد سیاست مشروع است که جهت اصلاح جامعه و حفظ نظم از آن بهره گرفته می شود.

این معنا جدا شدنی از اسلام نیست. استاد مطهری می گوید: "تنها در یک صورت است که می توان مسئله حکومت را از دین در آیین اسلام جدا کرد و آن هنگامی است که بتوان پیوند جسم را از روح آدمی گسست و با این وصف او فردی زنده و منشأ اثر باشد". (۱)

در مورد پیشرفت کشورهای صنعتی و عقب ماندگی مسلمانان، این مسئله اختصاص به ایران نداشته و شامل تمام کشورها می شود، خواه کسانی که به پیوند دین و سیاست اعتقاد دارند و یا ندارند. باید عوامل و ریشه های آن را جستجو کرد که در واقع به چندین قرن پیشین بر می گردد و عوامل متعددی دارد. چنانچه بخواهید از آن آگاه شوید، در نامه های بعدی برای شما ارسال خواهد شد. در هر حال این موضوع ربطی به پیوند دین به سیاست یا جدایی آن دارد و اگر نقشی هم داشته باشد، با اجرای صحیح دین و احکام آن، مطمئناً تأثیر مثبت خواهد بود، نه منفی.

پی نوشت ها:

۱. استاد مطهری، امامت و رهبری، ص ۳۲.

برخی می گویند دین از سیاست جدا است، آیا مراد از سیاست، دورویی و تزویر است یا چیز دیگر؟

پرسش

برخی

می گویند دین از سیاست جدا است، آیا مراد از سیاست، دورویی و تزویر است یا چیز دیگر؟

پاسخ

سیاست واژه ای عربی است که ریشه آن "السوس" به معنای ریاست به معنای خلق و خو می باشد. (۱) بنا به تعریف اهل لغت "السیاسه القیام علی الشیء بما یصلحه؛ (۲) سیاست، اقدام و انجام چیزی طبق مصلحت است".

اگر به حاکم و زمامدار، در سیاستمدار گفته می شود، از آن رو است که در امور اجتماعی و عمومی توده مردم، به مصلحت اندیشی و تدبیر و اقدام می پردازد. (۳)

سیاست بدین معنا که حاکم اسلام به تدبیر امور اجتماعی و زندگی مردم بپردازد و امنیت و عدالت را برقرار نماید، از ضروریات است؛ زیرا تشکیل جامعه آرمانی و برقراری عدالت و امنیت، لازمه زندگی اجتماعی است، از این رو در طول تاریخ، جوامع حکومت داشته اند، اگر چه ساختار و نحوه حکومت ها متفاوت بوده است.

در آموزه های اسلامی نیز بر این نوع سیاست تأکید شده و از ضروریات شناخته شده است، تا آنجا که امام علی (ع) از امامت به عنوان نظام امت یاد کرد: "الامامه نظاماً للامه و الطاعه تعظیماً للامه". (۴)

معصومان (ع) نیز در صدد تشکیل حکومت بوده و پیامبر (ص) و امام علی (ع) تشکیل حکومت دادند. امام خمینی (ره) فرمود: "سنت و رویه پیغمبر اگر (ص) دلیل بر لزوم تشکیل حکومت است، زیرا اولاً- تشکیل حکومت داد و به اجرای قوانین و برقراری نظامات اسلام پرداخته، به اداره جامعه برخاسته است..."

ثانیاً پس از خود به فرمان خدا تعیین حاکم کرده، تعیین حاکم بدین معنا است که حکومت پس از رحلت رسول اکرم (ص)

نیز لازم است". (۵)

متأسفانه حکومت و سیاست در طول تاریخ از معنای واقعی خود دچار تحریف شده است.

هرگاه از "سیاست" استفاده می شود، تزویر و خدعه و نیرنگ به اذهان مردم تبادر می کند! سیاستی که به معنای خدعه و نیرنگ است، نه تنها دین با آن رابطه ندارد، بلکه با آن در تضاد و تقابل می باشد.

اندیشورانی مانند امام راحل که رابطه دین و سیاست را مطرح کرده اند، نخست سیاست را به سیاست مشروع و غیر مشروع تقسیم نموده اند. از سیاست غیر مشروع به عنوان سیاست شیطانی یاد کرده و باور دارند که دین با سیاست غیر مشروع رابطه ندارد.

آنچه که در طول تاریخ، حاکمان ستمگر از آن بهره گرفته اند، سیاست غیر مشروع بوده است.

انبیا و رهبران الهی هیچ گاه از سیاست غیر مشروع بهره نگرفته اند. به سبب عدم بهره گیری بزرگان دین از سیاست غیر مشروع بود که برخی تصور کردند معاویه از امام علی (ع) سیاستمدار تر است! در برابر چنین نگرشی امام علی (ع) فرمود: "و لولا- کراهیه الغدر لکنت من أدهی الناس و لفکة یغدر و یفجر؛ (۶) اگر حيله و نیرنگ ناپسند نبود، من از همه انسان ها در زیرکی برتر بودم، اما معاویه نیرنگ می زند و فساد می کند" و این سیاست نیست.

بنابراین، سیاست، معنای مثبت دارد که اداره امور اجتماعی انسان ها است اما مانند بسیاری از کلمات و واژه ها، از آن معنای نادرستی برداشت می شود، به همین خاطر به نیرنگ و فریب و به هر وسیله حکومت کردن، سیاستمداری گفته می شود! این نحوه تفکر

نه متعلق به زمان حاضر، بلکه به زمان حضرت علی (ع) و شاید پیش تر از آن می رسد، حتی یاران حضرت علی (ع) با این تفکر و خیال به امام اعتراض می کردند و می گفتند که معاویه از تو سیاستمدار تر است. حضرت معنای سیاست و تفاوت آن با نیرنگ را ارائه فرمود.

پی نوشت ها :

۱ - دانشنامه امام علی (ع) ج ۶، ص ۱۲.

۲ - لسان العرب، ج ۶، ص ۱۰۷.

۳ - مجمع البحرین، ج ۴، ص ۷۸ به بعد.

۴ - نهج البلاغه، خطبه ۴۰.

۵ - ولایت فقیه، ص ۲۵.

۶ - نهج البلاغه موضوعی، دشتی، ج ۳، ص ۳۲۵؛ مرتضی مطهری، سیری در سیره ائمه اطهار (ع) ص ۲۸ - ۲۹.

سیاست عین دیانت است و دیانت عین سیاست است، یعنی چه؟ سیاست را تعریف کنید.

پرسش

سیاست عین دیانت است و دیانت عین سیاست است، یعنی چه؟ سیاست را تعریف کنید.

پاسخ

پاسخگویی بیان مطالب زیر را می طلبد:

أ) معنای سیاست

"السیاسه القیام علی الشی بما یصلحه؛ (۱) سیاست یعنی اقدام برای سامان دادن چیزی به وسیله اموری که آن را اصلاح کند".
"سیاست در اصل از واژه "ساس - یَسُوْسُ" گرفته شده و به معنای مملکت داری و اصلاح مردم و اداره کردن کارهای کشوری است". (۲) برخی سیاست را به معنای حکمرانی، زرنگی، روش صحیح زندگی و

اداره امور مملکت معنا کرده اند. (۳) گرچه لغت شناسان در تعریف سیاست تعریف جامع ارائه نداده اند، ولی همگان در این مهم اتفاق دارند که سیاست به معنای برقراری نظم در جامعه، اداره مملکت و اصلاح جامعه از ضروریات است.

ب) اقسام سیاست:

به یک اعتبار سیاست را می توان به دو قسم: مشروع و غیر مشروع تقسیم نمود. سیاست غیر مشروع، یعنی خدعه، نیرنگ و فریب. متأسفانه غالب اوقات از واژه سیاست همین معنا متبادر می شود. امام راحل فرمود: "وقتی که ما در حبس بودیم... رئیس امنیت آن وقت گفت: آقا، سیاست عبارت است از دروغگویی، عبارت است از خدعه، عبارت است از فریب، عبارت است از پدرسوختگی... این را بگذارید برای ما، من به او گفتم: این سیاست مال شما است..." (۴)

سیاست مشروع، سیاست اصولی و منطقی است که جهت اصلاح جامعه و حفظ نظم از آن بهره گرفته

می شود. امام راحل (س) در تعریف سیاست مشروع می نویسد: "اما سیاست به معنای این که جامعه را ببرد

هدایت کند و به آن جایی که صلاح جامعه و افراد است، این در روایات ما برای نبی اکرم با لفظ سیاست ثابت

شده است". (۵) "و انبیا شغلشان سیاست است و دیانت همان سیاستی است که مردم را از این جا حرکت می دهد [و به] تمام چیزهایی که به صلاح ملت و مردم است هدایت می کند". (۶)

ج) دیدگاه ها

درخصوص رابطه و عدم رابطه دین و سیاست دو دیدگاه عمده وجود دارد:

(۱) جدایی دین از سیاست

برخی از صاحب نظران مسلمان عقیده دارند که دین با سیاست ارتباط ندارد، زیرا دین آمده است که پاسخگوی نیازهای معنوی انسان بوده و در امور دنیا دخالت نمی کند.

(۲) رابطه دین و سیاست

اکثر دانشمندان اسلامی عقیده دارند که دین با سیاست همگرایی دارد. طرفداران این دیدگاه معتقدند که دین به صورت مجموعه قوانین الهی، براساس نیازهای دنیوی و اخروی انسان تشریح شده است و دین در تمام صحنه های سیاسی و اجتماعی و... حضور دارد. اگر دین نتواند نیازهای دنیا و آخرت انسان ها را تأمین کند، ناقص است.

دانشمندانی مانند فاضل مقداد، (۷) علامه حلی (۸) و امام راحل (۹) از طرفداران این نگرش هستند.

جملات "دین ما عین سیاست ماست و سیاست ما عین دیانت است" ناظر به دیدگاه دوم است. مرحوم سید حسن مدرس این جملات را بیان کرده و او از طرفداران همگرایی دینی و سیاست است. حق نیز با این گروه است، زیرا دین با سیاست رابطه دارد. متأسفانه واژه سیاست مانند برخی واژگان دیگر از معنای اصلی خود تحریف شده و به معنای خدعه و نیرنگ تفسیر شده است. پس از تحریف، سیاست بدین معنا است

که نه تنها دین با آن همگرایی ندارد، بلکه با آن تضاد داشته و با آن مبارزه نموده است. اما سیاست به

معنای مشروع آن با دین همگرایی داشته و یکی از بایسته های جامعه است. سیاست به معنای مشروع را اندیشمندان از ضروریات زندگی دانسته اند و اولیای خدا از آن بهره می گرفتند، در زیارت جامعه در وصف امامان معصوم علیهم السلام

آمده است: "... و ساسه العباد و ارکان البلاد..." سیاست به معنای مشروع آن است که برخی از صاحبان اندیشه عقیده دارند که نسبت دین و سیاست مانند روح و بدن است. شهید مطهری فرمود: تنها در یک صورت است که می توان مسأله حکومت را از دین در آیین اسلام جدا کرد و آن هنگامی است که بتوان پیوند جسم را از روح آدمی گسست و با این وصف او فردی زنده و منشأ اثر باشد! (۱۰)

بزرگان دین بین سیاست مشروع و غیر مشروع مرزبندی کرده اند و هیچ گاه از سیاست غیر مشروع بهره نمی گرفتند. امام علی علیه السلام در دوران حکومت خود از سیاست مشروع بهره گرفت. از این رو یکی از مشکلات حضرت، صداقت در سیاست بود، که دشمنان حضرت آن را بر نمی تابیدند. (۱۱)

برخی از اصحاب به ایشان عرض نمودند که در سیاست این قدر صداقت شرط نیست. امام فرمود: "آیا به من دستور می دهید که برای پیروزی خود از ظلم در حق کسانی که بر آن ها حکومت می کنم ، استمداد جویم؟! به خدا قسم! تا خورشید طلوع می کند و ستاره ها در آسمان چشمک می زنند چنین کاری نمی کنم". (۱۲) به خاطر عدم بهره گیری علی علیه السلام از سیاست غیر مشروع بود که مردم تصور می کردند معاویه از علی علیه السلام سیاست مدارتر است. امام علی علیه السلام در برابر چنین تصویری فرمود: "قسم به خدا! معاویه از من سیاستمدارتر نیست، ولی او نیرنگ"

می زند و مرتکب گناه می شود. اگر نیرنگ خصلت زشتی نبود، من سیاستمدارترین مردم بودم". (۱۳)

سیاست غیر مشروع با دین تضاد دارد، که مانند سبب سالم در کنار سبب فاسد قرار می گیرد، اما سیاست به

معنای مشروع، مقدس بوده با دین همگرایی دارد. تقدس و عدم تقدس سیاست موجب شده است که برخی از بزرگان درخصوص رابطه دین و سیاست، نخست به تعریف سیاست پرداخته اند. مرحوم کاشف الغطا می نویسد: "اگر مفهوم سیاست خیرخواهی و خدمت و راهنمایی و جلوگیری از فساد و خیانت و نصیحت زمامداران و توده مردم و برحذر داشتن آنان از گرفتار شدن در زنجیر استعمار و بندگی و جلوگیری از افکندن دام ها بر گردن ملت ها است، آری ما تا فرق سر در آن غرقیم". (۱۴)

دلایل و شواهد نیز مؤید آن است که دین با سیاست همگرایی دارد و نگرش جدایی دین از سیاست، تز استعماری است که از سوی جاهلان و یا مغرضان طرح شده، از این رو امام راحل (س) عقیده دارد که یکی از عوامل جدایی دین از سیاست، استعمارگران می باشند. امام راحل فرمود: "آن کس که خیال می کند دین از سیاست جداست، او ناآگاه است که نه اسلام را شناخته و نه سیاست را". (۱۵) تشکیل حکومت توسط پیامبر اسلام (ص) و امام علی (ع) بهترین دلیل بر همگرایی دین و سیاست است. اگر دین با سیاست مانند سبب سالم در کنار سبب خراب بود و سیاست با قداست دین منافات داشت، چرا پیامبر (ص) و علی (ع) حکومت تشکیل دادند؟! امام راحل (س) فرمود: "سنت و رویه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دلیل بر لزوم تشکیل حکومت است، زیرا اولاً

خود تشکیل حکومت داده و به اجرای قوانین و برقراری نظامات اسلام پرداخته و به اداره جامعه برخاسته، والی به اطراف فرستاده... و قاضی نصب می نمود". (۱۶) از سوی دیگر ائمه علیهم السلام درصدد تشکیل حکومت بوده و حکومت را حق خود می دانستند. (۱۷) از این رو توسط حاکمان ستمگر شکنجه و شهید می شدند. در کلمات معصومان علیهم السلام هم به ضرورت تشکیل حکومت سفارش شده (۱۸) و هم به رابطه دین و سیاست.

(د) رهبر جامعه

بعد از اثبات رابطه دین و سیاست، این پرسش مطرح می شود که رهبر جامعه در جامعه دینی. چه کسی باید

باشد؟

اسلام نسبت به رهبری جامعه بی اعتنا نبوده و با بیان برخی از ویژگی ها مانند عدالت (۱۹) و فقاہت (۲۰)، رهبر جامعه را تعیین کرده است. اکثر دانشمندان شیعی عقیده دارند که در زمان غیبت امام زمان (عج) فقیهان واجد شرایط از سوی ایشان به رهبری منصوب شده اند. (۲۱) امام راحل از طرفداران این نگرش است.

فقیه به رغم آن که معصوم نیست، ولی کارشناس و عادل بوده و این شرایط موجب می شود که فقیه لایق ترین فرد برای رهبری باشد. خطای او به مراتب کم تر از غیر فقیه است.

خطاهای احتمالی فقیه موجب نمی شود که دین با سیاست رابطه نداشته باشد و غیر از فقیه کسی دیگر رهبر جامعه باشد، زیرا همان اسلامی که رابطه دین و سیاست را مطرح کرده، فقیه را نیز به عنوان رهبر منصوب نموده است. در طول تاریخ، فقیهان نبودند که دین را تباه کردند، بلکه حاکمان دین ستیز بودند که به دین زدایی پرداخته و از هیچ جنایتی دریغ نکردند. از سوی دیگر فقیهان به عنوان امانت داران الهی به حفظ

دین پرداختند. متأسفانه نادیده گرفتن دستور اسلام موجب شد که جامعه اسلامی دچار مشکل گردد. ولایت و رهبری حق فقیهان واجد شرایط بود، لکن غاصبان نگذاشتند فقیهان واجد شرایط بر مسند قدرت قرار گیرند همان گونه که نگذاشتند بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و ائمه دیگر بر مسند قدرت قرار گیرند.

پی نوشت ها :

۱ - مجمع البحرین، ج ۴، ص ۷۸؛ تاج العروس، ماده "ساس"؛ لسان العرب، ماده "سوس"، القاموس، ماده "سوس".

۲ - ترجمه المنجد الطلاب، ص ۲۶۳.

۳ - عبدالوهاب فراتی، رهیافتن بر علم سیاست، ص ۲۳.

۴ - رساله نوین، ج ۴، ص ۴۶؛ صحیفه نور، ج ۱۳، ص ۲۱۶ - ۲۱۷.

۵ - روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۳۷۳/۵/۱۰، ص ۱۵.

۶ - رساله نوین، ج ۴، ص ۴۶؛ ولایت فقیه، ص ۱۵۱.

۷ - اللوامع الالهیه فی مباحث الکلامیه، ص ۲۶۴، به نقل از مجله حوزه، سال ۱۳۶۳، شماره ۸.

۸ - الفین، ص ۲۷.

۹ - تحریر الوسیله، ج ۱، ص ۲۳۴.

۱۰ - امامت و رهبری، ص ۳۲.

۱۱ - مرتضی مطهری، سیری در سیره ائمه اطهار علیهم السلام، ص ۲۸.

۱۲ - الغارات، ج ۱، ص ۷۵؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۸، ص ۱۰۹.

۱۳ - نهج البلاغه، خطبه ۲۰۰؛ منهاج البراعه، ج ۱۲، ص ۳۶۶.

۱۴ - روزنامه کیهان، ۱۳۷۳/۵/۱۱.

۱۵ - تحریر الوسیله، ج ۱، ص ۲۳۴.

۱۶ - صحیفه نور، ج ۳، ص ۵؛ ولایت فقیه، ص ۲۴.

۱۷ - ارشاد مفید، ص ۲۰۵.

۱۹ - حسین علی منتظری، دراسات فی ولایه الفقیه، ج ۱، ص ۳۰۱ به بعد؛ امام خمینی، ولایت فقیه، ص ۵۱ دراسات....

۲۰- دراسات...، ص ۲۸۹؛ ولایت فقیه، ص ۵۱.

۲۱ - ولایت فقیه، ص ۶۴

پاسخ شما عزیزان به مخالفانی که نظر به جدایی دین از سیاست را با حدیث امام علی(ع) : " لا بد للناس للامیر مؤمناً او فاسقاً " توجیه می کنند، چیست؟

پرسش

پاسخ شما عزیزان به مخالفانی که نظر به جدایی دین از سیاست را با حدیث امام علی(ع) : " لا بد للناس للامیر مؤمناً او فاسقاً " توجیه می کنند، چیست؟

پاسخ

پرسش فوق مبهم بوده و نیاز به توضیح دارد. لطفاً توضیح دهید آنانی که به نظریه جدایی دین از سیاست معتقدند، چگونه از حدیث مذکور برای مدعای خودشان استفاده می کنند، تا پاسخ آن ارائه شود.

فرمایش حضرت علی(ع) در بیان ضرورت وجود حاکم در هر جامعه است، خواه جامعه دینی باشد (که رهبر آن دینی است) یا جامعه غیر دینی باشد (که رهبر آن طبعاً غیر دینی خواهد بود).

بنابر این سخن حضرت ربطی به نظریه جدایی دین از سیاست در جامعه دینی ندارد.

علت اعتراض روشنفکر مابان به احکام فقهی چیست ؟

پرسش

علت اعتراض روشنفکر مابان به احکام فقهی چیست ؟

پاسخ

اگر بینی امروز مردم برده فروشی یا قصاص و دیات و حدود فقه ما را نمی پسندند نه برای آنستکه بمصالح آن واقف گشته و ضرری برای آن استنباط کرده اند بلکه چون مسلمانان ضعیفند و اروپائیان قوی هر ضعیف ناچار تقلید از قوی می کند حتی در چیزهایی که خود اروپائیان بزشتی آن اقرار دارند مانند شراب نوشیدن و حال امروز مسلمانان بعینه مانند زمان مغول است

که چون غالب گشتند یاسای چنگیزی جای احکام اسلام را گرفت و مردم بزی مغول درآمدند حتی آنکه مقداری از ریش خود رامیتراشیدند تا مانند مغولان که کوسه طبیعی بودند خود را کوسه نمایند و از تاریخ و صاف معلوم می شود که چون ابش ملکه فا که مسلمان بود از دنیا رفت او را برسم مغول تجهیز کردند نه با غسل و کفن و نماز مسلمانی وقتی غلبه مغول با آنکه در تمدن از مسلمانان پست تر بودند آن اثر داشت غلبه اروپائیان که متمدن ترند اثرش بیش از آن خواهد بود , و اکنون از هر کس که جانبداری آنان کند بررسی دلیل تو چیست جواب گوید امروز دنیا این احکام را می پسندد یعنی تقلید آنها را باید کرد و اینها دلیل کامل بودن احکام ایشان نیست , و اگر فرض کنیم دست تسلطایشان از سر مسلمانان کوتاه شود و عقل ها از حصار تقلید بیرون آید آنوقت می توانیم دریافت دست دزد را با شرائط ببرند مصلحت است یا او را حبس کنند؟ اما امروز خود را برای فهم این مطالب نمی توانیم حاضر کنیم تا چه رسد که بفهمیم

آیا ایجاد حکومت دینی و دخالت روحانیت در سیاست تکرار تجربه مسیحیت در قرون وسطی نیست ؟

پرسش

آیا ایجاد حکومت دینی و دخالت روحانیت در سیاست

تکرار تجربه مسیحیت در قرون وسطی نیست؟

پاسخ

اخیرا، در برخی نوشته‌ها و سخنرانی‌ها، شرایط کنونی ایران اسلامی به حکومت مسیحیت در قرون وسطی تشبیه می‌شود و با در نظر گرفتن وجوهی چند برای این شباهت چنین وانمود می‌گردد: همانگونه که حکومت بنام دین در جهان غرب پیامدهای ناهنجاری به دنبال داشت و عامل سرخوردگی و عقب افتادگی شد، در ایران امروز نیز چنین حالتی رخ نموده است و برای رهایی از آن، چاره‌ای جز پیمودن همان راهی که در آن سامان صورت گرفت، وجود ندارد. قبل از هر چیز باید توجه داشت که از همان روزی که پیامبران (ع) برای هدایت بشر مبعوث شدند، حزب شیطان هم برای مقابله با آنها و خنثی کردن برنامه‌ها و فعالیتشان دست به کار شده در هر زمانی و هر جامعه‌ای متناسب با شرایط آن حرکت‌هایی انجام داد و در آینده هم صورت خواهد داد. مخدوش کردن چهره انقلاب نسخه‌ای که استکبار جهانی برای ما پیچیده است و از همان سال‌های نخستین بعد از پیروزی انقلاب شروع به برنامه‌ریزی و اجرای آن نموده است، مخدوش جلوه دادن نظام اسلامی ما و یکسان‌انگاری آن با نظام قرون وسطی که بوسیله کلیسا (خصوصا کلیسای کاتولیک) اداره می‌شد، می‌باشد. مطابق این طرح اسلام بعنوان مانعی در برابر پیشرفت علم و دانش و صنعت و فن آوری معرفی می‌گردد، همچنان که بعنوان دیدگاهی ناکارآ و ناقص که نظام مبتنی بر آن توانایی حل مشکلات جامعه

و اداره آن را ندارد شناخته می شود و با برشمردن مولفه هایی آن را دلیل همسانی این دو نظام - یعنی نظام اسلامی و نظام حکومتی مسیحیت - قلمداد می کنند . تا از سویی تجارب مبارزاتی قرون وسطی با چنین نظامی را بهترین راه وانمود کنند و از سویی ادعا کنند , آنچه برای آن نظام اتفاق افتاد , برای این نظام هم خواهد افتاد . اولین وجه شباهت چنین بیان می شود : کسانی در آن زمان به نام دین بر مردم حکمرانی می کردند . اکنون نیز وضع بر همین منوال است , چرا که عده ای می خواهند به نام خدا و دین بر مردم حکومت کنند . پس وجه مشترکی بوجود آمد . سپس می افزایند : سخت گیری هایی که آن گروه در مورد افکار و عقاید خود می کردند , این عده نیز اعمال می کنند . آنها مخالف آزادی فکر و اندیشه بودند و مخالفین با افکار کلیسارا زندانی , محاکمه و یا اعدام می کردند . اینها نیز چنین اعمالی روا می دارند . پیشنهاد پروتستانتیسم برای جامعه ماواکنش جهان غرب برای مبارزه با آن نظام در گام اول , نهضت اصلاح دینی یا (پروتستانتیسم) بود , یعنی در بین خود کشیشها و رجال دینی کسانی رفتار کلیسای کاتولیک را تقبیح نموده و گفتند : این شیوه , مسیحیت واقعی نیست و ما باید به مسیحیت اصیل برگردیم و پیشنهاد کردند , باید مذهب به گونه ای مطرح شود که در آن حکومت نباشد و به کار سیاست نپردازد , و فقط وظیفه اش برقراری روابط

بین خدا و فرد باشد و بدین ترتیب به مبارزه با روحانیت رسمی مسیحیت پرداختند (این در واقع آغاز فکر پروتستانتیسم است که مارتین لوتر ابتدا مطرح و بعد کالون و دیگران به صورت های مختلف دنبال کردند و فرقه های پروتستان بوجود آمد . بهر حال در نظام اسلامی ما نیز چنین القاء می شود که : خلط بین دین و سیاست و قرارداد دین بعنوان اساس حکومت فرجامی نیک تر از آنچه برای کلیسای کاتولیک واقع شد , نخواهد داشت و شکستی عظیم برای اسلام به وجود خواهد آورد . پس همان بهتر که برای نجات دین حساب آن را از سیاست جدا کنیم . از طرفی ورود در سیاست قداست روحانیت و متدینین را می شکند چرا که اولاً : سیاست دغل بازی های خاص خود را دارد , و ثانیاً : با دخالت این گروه چه بسا نابسامانی ها و نارسائی هایی بوجود آید که پیامدهای منفی آن دامنگیرشان شود و حرمت روحانیت در جامعه را زایل گرداند , پس خوب تر آن که اینها فقط به رابطه با خدا و موعظه مردم بپردازند و کارهای سیاسی را به اهلش واگذارند . سابقه پروتستانتیسم در جامعه اسلامی باید گفت : این نسخه هم شیوه جدیدی نیست و سابقه ای طولانی در این کشور دارد , همچنان که قبل از پیروزی انقلاب نیز عده ای که بعضاً گرایش های دینی هم داشتند , چنین مطالبی را مطرح می کردند که بعنوان نمونه می توان به کتابچه (مرز بین دین و سیاست) نوشته مهندس مهدی بازرگان اشاره کرد . و قبل از آن فتحعلی آخوندزاده ایجاد پروتستانتیسم اسلامی را

بعنوان راهی برای جبران عقب ماندگیهای ایران پیشنهاد کرده بود و بعدا هم دیگران آنرا تکرار کردند . در هر حال ، بررسی تفصیلی این مقایسه (بین اسلام و مسیحیت) ، همچنین ریشه یابی عواملی که منجر به نهضت اصلاح دینی در اروپا شد و تبیین این واقعیت که چنین مولفه هایی اساسا در اسلام و حکومت اسلامی وجود ندارد (و اسلام با مسیحیت تحریف شده ماهیتا تفاوت بسیار دارد) ، خود مجال گسترده می طلبد ، اما آنچه اجمالا در اینجا می توان گفت آن است که :اسلام اینجا نیست که فقط برنامه ای محدود برای برقراری رابطه بین خدا و فرد ارائه کرده باشد و بس ، بلکه دینی جامع و گسترده است که برای تمام شوون زندگی بشر اعم از شوون فردی (ارتباط انسان با خدا ، و ارتباط انسان با خود) و شوون اجتماعی (از جمله حقوق ، سیاست ، اقتصاد ، خانواده ، تجارت و ...) دارای قانون و برنامه است که البته سمت و سوی همه آن احکام و قوانین بسوی تامین کمال نهایی انسان یعنی قرب به خدا و سعادت اخروی ، همینطور تامین مصالح فردی و اجتماعی و خوشبختی زندگی این جهانی بشر می باشد . همچنان که دخالت در سیاست به مفهوم اسلامی آن نه تنها دامن قداست روحانیت و متدینین را نمی آلودد که بعنوان مجریان احکام الهی و خدمتگزاران مسلمین وظیفه ای واجب و غیر قابل اجتناب را بر دوش آنها می نهد و اجرای هر یک از احکام الهی در این زمینه و حل مشکلات مردم گامی بلند در جهت

تعالی روحی و قرب به خدا، و نیز تامین سعادت انسان ها و مصالح واقعی آنها در جامعه است. ملخص کلام آنکه دشمن با کمک عوامل داخلی خود سعی بر این دارد که ایده (پروتستانتیسم اسلامی) را در میان قشر تحصیل کرده و جوانان ما مطرح کرده و آنها را به اصطلاح به سوی (قرائتی نو) از دین بکشانند که نه قرآن و سنت (۱-۱) آن را برمی تابد و نه مردم مسلمان و دیندار ما. بقول حضرت امام خمینی (ره): یکی از مصیبتها این است که یک آدمی که از اسلام نمی داند که اسلام با سین است یا با صاد از اسلام بی اطلاع است، از مدارک اسلام بی اطلاع است، این، یک کلمه را برمی دارد و می رود پیش جوانان می خواند و داد می زند و فریاد می زند و جوان ها را وادار به یک کار می کند ۰۰۰ یک همچو آدم هایی خیال می کنند که حالایی که مثلا انقلاب شده باید در اسلام هم انقلاب بشود ۰۰۰ اینها نمی فهمند بسیارشان هم فهمیده هستند لکن می خواهند اساس را از بین ببرند). (۲) پیشنهاد رنسانس اسلامی دومین اقدام دشمن پیشنهاد رنسانس است، رنسانس اسلامی، یعنی جامعه ما باید از نو متولد شود با یک فرهنگ جدید، فرهنگی که در آن از باورها و قواعد دینی خبری نباشد و دین منزوی گردد. هر چند این کار در یک جامعه دینی اینجا مانند کشور ما بسیار مشکل است. اما شاید بتوان زمینه هایی پیدا کرد و از طریق آنها به هدف

مورد نظر دست یافت . طبعاً نمی توان به عده ای که نابسامانی ها ، بی عدالتی ها و مفاسد رژیم گذشته را تجربه و دست به انقلاب زده اند امیدوار بود . همچنین از جوانان جبهه رفته و در راه اسلام و انقلاب سختی دیده نیز انتظار نمی توان داشت . پس باید سراغ طیفی رفت که مولود بعد از انقلاب است و هرگز شاهد مشکلات قبل از پیروزی انقلاب نبوده است و هیچگاه رنجهای اوایل انقلاب و دوران جنگ تحمیلی را تجربه نکرده است . نسلی نو که در فضایی اسلامی متولد شده است و خواسته هایی چون رفاه ، آسایش ، آینده روشن ، پست و مقام و چیزهایی از این دست دارد . راههای نفوذ دشمن در قشر جوان اما چگونه باید نفوذ کرد و اندیشه ها را تغییر داد و شرایط کافی برای تحول را به وجود آورد ؟ چندین کار را انجام دادند و می دهند : ۱ - سکوت نسبت به ارزشهای اسلامی و انقلابی مانند جهاد ، شهادت ، فداکاری ، زهد و پارسایی و دم زدن از مفاهیمی نو مانند دموکراسی ، توسعه ، آزادی و ... که از سویی برای همه خصوصاً قشر جوان جذاب باشد و از سوی دیگر مقدمه و تمهیدی برای از بین بردن و محو ارزشهای اسلامی قرار گیرد . ۲ - معرفی روحانیت به عنوان عامل مشکلات اقتصادی مردم ، گرانی و تورم ، کمبود وسایل رفاهی ، وقوع جنگ و پیامدهای آن و وانمود کردن اینکه مسوول همه این نابسامانیها مسوولین نظام هستند و مسوول نظام هم کسی نیست مگر روحانیت ، پس عامل همه نابسامانی ها و

مشکلات، قشر روحانی است و بس. باز بقول حضرت امام (ره): (اینها اساس را می خواهند بگیرند و هر چیز را می خواهند یک کاری کنند که غربی بشود، اینها می خواهند این کار را بکنند، مطلب این نیست که اینها با آخوند بد هستند، برای این که با اسلام بد هستند، می بینند آخوند برای اسلام دارد چه می کند. چهارتا آخوند هم بد است جهنم، اما نمی گویند چهارتا آخوند، می گویند روحانیین. باید خرده خرده جلو بیایند، یک قدم جلو بیایند و سنگر گیری کنند.) (۲-۱) ۳

- از بین بردن حساسیت ها و غیرت دینی: الگوی عملی و حساسیت پیامبر اکرم (ص) و ائمه اطهار (ع) خصوصاً قیام اباعبدالله در برابر دین ستیزی، تحریف و بدعت گذاریها خود سرمشقی نیک برای مردم مسلمان کشور ما بوده است تا هر جا خطری را متوجه اسلام ببینند با تمام وجود و با بذل جان و مال درصدد دفع آن برآیند. دشمن با شناخت این عامل حیاتی و سرنوشت ساز سعی وافر در از بین بردن و خاموشی آن دارد. ۴- دین و دینداری را عامل اختلاف معرفی کردن: در عصر جدید که انسانها تلاش دارند تا از نتیجه تعامل و همکاری با یکدیگر بهره ببرند و به پیشرفت های جهانی نائل آیند و چون همه مردم از دین واحدی پیروی نمی کنند دین عاملی برای اختلاف و دشمنی خواهد بود، در حالی که ما برای ورود به جامعه بین المللی و پذیرفته شدن از سوی

دیگران راهی جز لبخند زدن به دیگران و تسامح و تساهل در دین و احکام مربوط به آن نداریم . بنابراین ، باید دین را کنار گذاشت یا حداکثر آن را در حدیک سلیقه انگاشت و همانطور که سلايق مختلف ديگران را در اموري مانند رنگ لباس و دوخت آن تحمل می کنیم ، سلايق آنها را در اصل دينداری و کیفیت آن تحمل و این آسان گیری را در مورد گرایش های جدید و به اصطلاح قرائت های نو از دین در داخل کشور هم داشته باشیم . همانطور که می دانید این تلاش ها ، سال های بسیاری است که از سوی دشمنان اسلام و قرآن صورت می گیرد و بخصوص بعد از پیروزی انقلاب روند گسترده و عمیق تری را به خود گرفته است و متأسفانه چنین برنامه هایی بعضاً توسط کسانی اجرا می شود که خود نیز متوجه نیستند و بنحوی فریب دشمن را خورده اند . وظیفه سنگین دلسوختگان اسلام و انقلاب اما آنچه مهم است وظیفه خطیر دلسوختگان اسلام و انقلاب اعم از اندیشمندان حوزه های علمیه و دانشگاههاست که ابتدا توطئه های دشمن را به درستی شناسایی کنند و سپس برای مقابله با آن ، برنامه ای منسجم و حساب شده ارائه نمایند و با جهاد فکری و فرهنگی خود راه را برای دین ستیزان بسته و دین خود را ادا نمایند تا هم جوانان ، بخصوص دانشجویان که آماج چنین حملاتی هستند سره را از ناسره تشخیص دهند و هم ملت عزیز بار دیگر در عزم خود بر حاکمیت اسلام و قرآن در کشور و اعتلای دین راسخ تر شوند .

آیا پیروی از دین تقلید کورکورانه و مخالف با علم نیست ؟

پرسش

آیا

پیروی از دین تقلید کورکورانه و مخالف با علم نیست ؟

پاسخ

دین مجموعه ای از معارف مربوط به مبدا و معاد و قوانین اجتماعی است که شامل عبادات و معاملات می باشد و از طریق وحی و نبوت که مبرهن و مستدل است و مجموعه ای از اخبار که صدق آنها نیز توسط علم و استدلال به اثبات رسیده ، به دست ما رسیده است . لذا پیروی از دین پیروی کورکورانه و تقلید مخالف علم نیست .

بعضی میگویند دین از سیاست جدا است، ولایت فقیه معنا ندارد و اصلاً رهبر یک جامعه اسلامی نباید فقیه باشد. آیا این سخن صحیح است ؟

پرسش

بعضی میگویند دین از سیاست جدا است، ولایت فقیه معنا ندارد و اصلاً رهبر یک جامعه اسلامی نباید فقیه باشد. آیا این سخن صحیح است ؟

پاسخ

احکام دین مبین اسلام منحصر به عبادات نماز و روزه و حج و خمس و زکات و اخلاقیات نیست. احکام اسلام شامل و فراگیر تمام نواحی حیات بشر است. ابواب معاملات، مثل بیع و اجاره و صلح و رهن و قرض و مزارعه و مساقات و ابواب سیاسی و نظام حیات، مثل قضا و شهادت، حدود و دیات و ابواب نظام عائله، مثل نکاح و طلاق و نشوز و نفقات و ابواب بسیار دیگر مثل وصیت و ارث و امور عُیْب و قُصْر و اموال عمومی و طرق و شوارع و حفظ امْنِیت و امر به معروف و نهی از منکر و دفاع و جهاد و... که همه یا بیشتر آنها از امور سیاسی، و ولائی است که همه باید مجری مشروعی طرف شارع مقدّس داشته باشد، چنان که این امور در همه ملّتها محتاج به اجرا و مدیر اجرایی است، بدیهی است مجری این احکام مهم که حافظ کیان جامعه است باید عالم بر تمام جهات این احکام، و از همه ابعاد و وجهات آن مطلع باشد و الا فساد کار او از اصلاح بیشتر میشود و چنان کسی که حتماً باید علاوه بر این صلاحیت علمی، صلاحیت اخلاقی داشته باشد کسی است که به او فقیه جامع شرایط و مجتهد عالم عادل گفته میشود که ولایت او بر حسب ادله ثابت است.

بدیهی است برای تصدّی این مقام عقلاً و شرعاً کسی از چنین شخصی سزاوارتر و شایستهتر

نیست. حال اگر این حقیقت را برخی به واسطه عدم اطلاع از برنامه‌های سیاسی و نظامی اسلام و گسترش و وسعت احکام شرع، یا اغراض دیگر نپسندند، ایراد به خودشان وارد است و خدا در قرآن کریم فرموده است: «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَ إِمَّا كَفُورًا» انسان/۳.

آیا دین با سیاست سازگار است؟

پرسش

آیا دین با سیاست سازگار است؟

پاسخ

جواب اجمالی:

دینی که آمده تا راه سعادت را برای بشر تا انتهای تاریخ بیان کند، نمی‌تواند نسبت به امری که همه‌ی جوامع به آن نیاز دارند، یعنی حکومت، ساکت و بی‌تفاوت باشد. از سوی دیگر، ساخت و بافت احکام اسلامی به گونه‌ای است که وجود حکومت را اقتضا می‌کند و اسلام بدون حکومت نمی‌تواند به حیات خود ادامه دهد.

جواب تفصیلی:

تصویر صحیح از دین، به طور طبیعی مسأله‌ی مراجعه به دین را به عنوان منبعی برای سیاست، عقلانی می‌سازد. دینی که آمده تا راه سعادت را برای بشر تا انتهای تاریخ بیان کند، نمی‌تواند نسبت به امری که همه‌ی جوامع به آن نیاز دارند، یعنی حکومت، ساکت و بی‌تفاوت باشد. از این رو، امام رضا(علیه السلام) در فرازی از بیانات خود پیرامون علت وجود حکومت اسلامی می‌فرماید: «ما هیچ گروه یا ملتی را نمی‌یابیم که بدون زمامدار و سرپرست زندگی کرده، ادامه‌ی حیات داده باشد، زیرا اداره‌ی امور دینی و دنیوی آنان به زمامداری مدبّر نیازمند است. از حکمت باری تعالی به دور است که آفریدگان خود را بدون رهبر و زمامدار رها کند، حال آن که به خوبی می‌داند مردمان به ناچار باید حاکمی داشته باشند که جامعه را قوام و پایداری بخشد و مردم را در نبرد با دشمنانشان رهبری کند و اموال عمومی را میانشان تقسیم کند و نماز جمعه و جماعات آنان را بر پا دارد و از ستم ستمگران نسبت به مظلومان جلوگیری کند.»

از سوی دیگر، ساخت و بافت

احکام اسلامی به گونه ای است که وجود حکومت را اقتضا می کند و اسلام بدون حکومت نمی تواند به حیات خود ادامه دهد. از این رو، امام رضا(علیه السلام) در فراز مزبور به اقامه ی نماز جمعه و جماعات اشاره می کند و در فرازی دیگر می فرماید: «چنانچه خداوند برای مردم زمام داری امین، حفیظ، و مورد اطمینان قرار نمی داد، به یقین آیین و دین الهی از بین می رفت، احکام و سنن خداوندی تغییر می کرد، بدعت ها در دین افزایش می یافت، بی دینان در مذهب الهی دست برده آن را دچار کاستی می کردند و شبهاتی پیرامون اسلام در میان مسلمانان رواج می دادند.»

به همین دلیل، در بین مسلمانان، و بلکه غیر مسلمانان، این امر که اسلام دارای نظامی خاص در حکومت است و حکومت نبوی(صلی الله علیه و آله) در مدینه مصداقی از این نظام می باشد، هیچ جای تردید نبوده و نیست. به گونه ای که وقتی «علی عبدالرزاق» در سال ۱۳۴۳ هجری قمری در کشور مصر با کتاب «الاسلام و اصول الحکم(۳)» حکومت نبوی را انکار کرد و ادعا نمود که حضرت(صلی الله علیه و آله) تنها پیامبر خدا بوده و هرگز اقدام به تشکیل مملکت یا دولتی نکرده است،(۱) از سوی علمای جهان تسنن تکفیر شد. او در روزگاری این کتاب را نوشت که کمال آتاتورک در ترکیه با انکار خلافت عثمانی، نظام لائیک خویش را بنیان نهاد و در مصر طرفداران خلافت، ملک فؤاد را به عنوان خلیفه مسلمین بر مسند ()

قدرت نشاندهند. این همزمانی نشان می دهد که او نیز تحت تأثیر اندیشه های سکولار

غرب قرار داشته و با الهام از مطالب فیلسوفان و سیاست مداران لائیک این مطالب را نگاشته است.

در واقع، سخن علی عبدالرزاق مشتمل بر دو ادعا بود: ا. آنچه رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) در مدینه ایجاد کرد، حکومت نبود. ب. آنچه در مدینه رخ داد، دینی نبود.

او برای ادعای اول خود بر این نکته تأکید داشت که آنچه حضرت (صلی الله علیه و آله) در مدینه ایجاد کرد، هیچیک از ویژگی های حکومت را، به معنای شناخته شده ی آن، نداشت. برای مدعای دوم، او بر این امر اصرار می ورزید که شأن نبوت ارتباطی با حکومت و سیاست ندارد.

در پاسخ به ادعای نخست او باید به این نکته توجه کرد که اگر ما شکل خاصی از حکومت را معیار تحقق آن بدانیم، بدون شک این شکل در تمام زمان ها و در بین تمام اقوام تحقق نداشته است. بنابراین، باید تعریفی جامع برای حکومت عرضه کرد، که دارای قابلیت تحقق در اشکال مختلف باشد، تا بر حکومت های گوناگون تطبیق شود.

چنین تعریفی را این گونه می توان عرضه کرد: حکومت مجموعه ی قدرت سامان یافته ای است که اداره ی امور جامعه را بر عهده دارد. در این تعریف حکومت مشتمل بر مجموعه ی ساختار موجود در حاکمیت است که شامل بخش های قانون گذاری، قضایی و اجرایی می شود. (۲) از سوی دیگر، در این تعریف تعبیر «قدرت» به حاکمیت (۳) و اقتدار (۴) حکومت و عبارت «سامان یافته» به ساختار (۵) آن اشاره دارد.

اما دینی بودن حکومت نبوی با توجه به چند نکته آشکار می شود:

ا. احکام اسلامی به گونه ای است که بسیاری از آنها بدون تشکیل

حکومت قابل اجرا نیست، مانند احکام جزایی، یا قضایی، یا مالی اسلام.

ب. ادله ای وجود دارد که ولایت و زمام داری جامعه را از آن حضرت (صلی الله علیه و آله) معرفی می کند.

ج. اگر به راستی نبوت و رسالت با حکومت و سیاست بیگانه باشد، حضرت (صلی الله علیه و آله) چرا اقدام به تشکیل حکومت و صرف وقت و انرژی در این باب کرد؟ آیا در این صورت غفلت از انجام وظیفه نشده است. اگر گفته شود: حضرت (صلی الله علیه و آله) برای تبلیغ دین و انجام رسالت به این کار دست زد. این جواب از یک سو ترابط وسیع و وثیق دیانت و سیاست را نشان می دهد و از سوی دیگر، این سؤال را جواب نمی دهد که چرا حضرت (صلی الله علیه و آله) خود شخصاً متصدی حکومت شد و آن را به یکی از یاران مطمئن خود مانند علی (علیه السلام) واگذار نکرد.

به هر حال آنچه علی عبدالرزاق هفتاد سال پیش از این مطرح کرد و این جریان که امروز در جهان اسلام به اشکال مختلف بروز و ظهور دارد، هنگامی قابل فهم و نقد خواهد بود که ما ریشه های آن را در موطن اصلی آن، یعنی غرب، بازشناسی کنیم و برای شناخت و فرهنگ و فلسفه ی معاصر غرب، باید نگاهی، ولو گذرا، بر تاریخ تفکر مسیحی که بستر فرهنگی غرب را تشکیل می دهد، داشته باشیم.

سکولاریسم یا اندیشه ی جدایی دین از سیاست چگونه شکل گرفت؟

پرسش

سکولاریسم یا اندیشه ی جدایی دین از سیاست چگونه شکل گرفت؟

پاسخ

جواب اجمالی:

در دوران نوزایی دین باوران مسیحی متوجه شدند که این آیین با کاستی هایی که دارد، نمی تواند جوابگوی نیازهای اجتماعی سیاسی جدید باشد. بدین سان اندیشه ی جدایی دین از سیاست شکل گرفت.

سکولاریسم فرزند مشروع تمدن غرب است، زیرا آیینی که از مسیر زلال الهی خود منحرف و با اهواء و آراء زمینی ممتزج شده بود، نمی توانست داعیه ی پاسخگویی به همه ی نیازهای انسان در هر زمانی را داشته باشد.

جواب تفصیلی:

خرد کاربردی و عقلانیت عرفی تجسم یافت، دین باوران مسیحی متوجه شدند که این آیین با کاستی هایی که دارد، نمی تواند جوابگوی نیازهای اجتماعی سیاسی جدید باشد و خود را با شرایط تازه ی زندگی بشر در این عصر هماهنگ سازد. از این رو، اعلام کردند که دین تنها برای ارتباط انسان با خدا و آخرت آمده است و در امور اجتماعی یا سیاسی ضرورتی نیست

که به آن مراجعه شود. بدین سان اندیشه‌ی جدایی دین از سیاست و انکار مرجعیت دین در حوزه‌ی مباحث اجتماعی سیاسی شکل گرفت و فیلسوفان سکولار (۴) یکی پس از دیگری ظهور کردند.

با توجه به آنچه پیرامون تفکر مسیحی مطرح است، به جرأت می‌توان گفت: سکولاریسم فرزند مشروع تمدن غرب است، زیرا آیینی که از مسیر زلال الهی خود منحرف و با اهواء و آرای زمینی ممتزج شده بود، نمی‌توانست داعیه‌ی پاسخگویی به همه‌ی نیازهای انسان را در هر زمانی داشته باشد. افزون بر این، دین عیسی (علیه السلام) دین خاتم نبود و هرگز

عیسی (علیه السلام) خود را آخرین پیام آور الهی معرفی نکرده بود، بلکه با تأکید بر ظهور احمد (ستوده شده) بشارت بعث پیامبر خاتم (صلی الله علیه و آله) را داده بود.

امّا اسلام دین خاتم و از آفت تحریف در امان است، از این رو، مجالی برای طرح جدایی دین از سیاست به طور طبیعی در بستر فرهنگ اسلامی وجود نداشت و هنگامی این اندیشه در این دیار سربر آورد که برخی مسلمانان با افکار غربیان آشنا و شیفته ی آن شدند و گمان

کردند که تکرار آن مطالب موجبات تکامل و ترقی جوامع اسلامی را فراهم می کند. به عنوان مثال دکتر جابر عصفور در مقدمه ی خود بر ()

کتاب «الاسلام و اصول الحکم» نوشته ی علی عبدالرزاق می گوید: ما به امثال رفاعه طهطاوی، محمد عبده و علی عبدالرزاق افتخار و به آنها اقتدا می کنیم، چون طرفدار دولتی متمدن و اجتماعی مدنی هستند.

دلیل اندیشمندان سکولار بر سکولاریسم چیست؟

پرسش

دلیل اندیشمندان سکولار بر سکولاریسم چیست؟

پاسخ

جواب اجمالی: (۱۵)

ادله ی آنها بر نفی سیاست دینی به دو دسته قابل تقسیم است:

أ. دلیل هایی که هر سکولاری می تواند به آن تمسک کند، چه خود را مسلمان شمارد، چه مسیحی و چه ملحد.

ب. ادله ای که سکولارهای مسلمان، و به طور خاص، ایرانی برای سکولاریسم بیان کرده اند.

در گروه اول چند دلیل مهم وجود دارد: ۱. تفاوت ذات سیاست و دین. ۲. گزاره های دینی، قضایای اقتضایی. ۳. دین ثابت و دنیای متغیر. در گروه دوم نیز به یک دلیل می توان اشاره کرد: عدم کارآیی مدیریت فقهی.

جواب تفصیلی: (۱۵)

هر چند زمینه های خاص فرهنگی تاریخی بستر سکولاریسم را مهیا کرد، ولی اندیشمندان سکولار برای ادعای خود دلیل های فلسفی کلامی نیز اقامه کردند. ادله ی آنها بر نفی سیاست دینی به دو دسته قابل تقسیم است:

أ. دلیل هایی که هر سکولاری می تواند به آن تمسک کند، چه خود را مسلمان شمارد، چه مسیحی و چه ملحد.

ب. ادله ای که سکولارهای مسلمان، و به طور خاص، ایرانی برای سکولاریسم بیان کرده اند.

در گروه اول چند دلیل مهم وجود دارد: ۱. تفاوت ذات سیاست و دین. ۲. گزاره های دینی، قضایای اقتضایی. ۳. دین ثابت و دنیای متغیر. در گروه دوم نیز به یک دلیل می توان اشاره کرد: عدم کارآیی مدیریت فقهی. ما در اینجا به اختصار این دلیل ها را تبیین و ارزیابی خواهیم کرد

۱. تفاوت ذات سیاست و دین

گروهی از سکولارها با تأکید بر ذات گرایی (۱)، گفته اند: هر چیز ذات و ماهیت مخصوص به خود دارد و ذات دین متفاوت با ذات

سیاست است. از این رو، «سیاست دینی» مانند «چوب آهنی» امری محال و یافت نشدنی است.

در جواب باید گفت: ماهیت سیاست، اداره‌ی امور جامعه است و ماهیت دین، راهنمایی انسان از سوی خداوند متعال به سوی سعادت واقعی می‌باشد. با این وصف، «سیاست دینی» یعنی اداره‌ی جامعه بر اساس معیارها و ارزش‌های دینی تا تأمین‌کننده‌ی سعادت واقعی بشر باشد. پس هیچ مانع عقلی در تحقق «سیاست دینی» وجود ندارد.

۲. گزاره‌های دینی، قضایای اقتضایی

برخی گفته‌اند: گزاره‌های دینی از قبیل قضایای اقتضایی است که نمی‌توان از آن رهنمود مشخصی در هر حادثه‌ی خاص به دست ()

آورد، در حالی که سیاست و اداره‌ی جامعه به چنین رهنمودهای معینی نیاز دارد، پس دین نمی‌تواند در سیاست به عنوان مرجع یا راهنما مطرح شود.

برای توضیح این ادعا باید مراد از قضایای اقتضایی را روشن ساخت. احکام و قضایا را در هر حوزه، از جمله دین، به سه دسته قابل تقسیم هستند:

۱. احکام سببی: احکامی است که در تمام شرایط به یک شکل باقی می‌ماند، مانند ظلم حرام است یا عدل واجب است که در هیچ شرایطی این احکام تغییر نمی‌کند.

۲. احکام اقتضایی: احکامی است که در صورت عدم برخورد با مانع به شکل خاصی می‌باشد، مانند راستگویی واجب است، که اگر با مانعی مواجه شود و مثلاً راستگویی موجب از بین رفتن جان کسی باشد، واجب نخواهد بود.

۳. احکام تابع شرایط: احکامی است که در هر شرایطی به شکل خاصی تحقق می‌یابد، به عنوان مثال تنبیه بدنی بدون دلیل امری نادرست

است، ولی در مقام جلوگیری از انحراف اخلاقی می تواند امری درست باشد.

هر چند، همه ی این اشکال سه گانه در دین قابل تصور، و بلکه موجود است، اما بیشتر احکام شرعی از قبیل قضایای اقتضایی هستند که در صورت عدم برخورد با مانع به شکل خاصی می باشند.

ولی باید توجه دانست که این امر اختصاص به دین، یا احکام دین در حوزه ی سیاست ندارد، بلکه هر مجموعه ی قانونی به همین صورت است، یعنی اکثریت قضایای آن اقتضایی است. و به طور کلی نمی توان قانونی وضع کرد که در آن وظیفه ی افراد در هر مسأله ی جزئی به صورت خاص مشخص شده باشد. قانون همواره به صورت کلی وضع می شود و این کلیات ممکن است در مواجهه با موانعی تغییر و تبدیل شود. موانع متصور متنوع است، ولی شاید مهم ترین و شایع ترین آن موردی است که اجرای یک حکم مانع از اجرای حکم دیگر شود. در این مورد که از آن در فقه اسلامی به «تراحم احکام» یاد می شود، معیاری برای ترجیح یکی از دو حکم بر دیگری وجود دارد و آن این که حکم مهم تر را بر حکم کم اهمیت تر باید رجحان داد و آن را برگزید. از سوی دیگر، در شرع ضوابطی برای اهمیت بیان شده است، از جمله حفظ جان افراد از حفظ مال آنها مهم تر است.

کوتاه سخن، آن که اقتضایی بودن ویژگی اکثریت قوانین است و اختصاص به احکام دین ندارد و آنچه برای روشن شدن وظیفه در هر مورد می توان انجام داد - یعنی تعیین معیار برای حالات مختلف

- کاری است که در دین انجام شده است. پس از این جهت مانعی در وجود احکام دینی یا سیاست دینی وجود ندارد.

۳. دین ثابت و دنیای متغیر

مهمترین دلیل سکولارها بر عدم مرجعیت دین در امور سیاسی، معضل ثبات دین و تغییر دنیا است. حاصل استدلال آنها را اینگونه می توان بیان کرد: دین امری مقدس است و امور مقدس ثابت و بدون تغییر می باشند، در حالی که دنیا دائم در حال تغییر و تحوّل است و مناسبات موجود در آن پیوسته دگرگون می شود، با این وصف دین نمی تواند در اداره ی دنیا کارآیی و مرجعیت داشته باشد.

اگر به آنچه در گذشته آمد توجه شود، آشکار می گردد که در این استدلال دو نقصان وجود دارد که مجموع آنها مغالطه ای را در پیش داشته است. کاستی اول آن است که تصور شده در دین هیچ گونه عنصر متغیر وجود ندارد و ما در بحث های قبل چگونگی پیدایش عناصر متغیر در دین را تبیین کردیم و نتیجه گرفتیم که دین برای بُعد ثابت هویت انسان رهنمودهای جهان شمول و برای چهره ی متغیر این موجود آموزه های موقعیتی دارد. در جستار بعدی ضمن توضیح چگونگی پیدایش عناصر جهان شمول و موقعیتی در اسلام، نحوه ی ارتباط آن دو در ساحت های مختلف حیات بشر را در قالب «نظریه ی اندیشه مدوّن» بیان خواهیم کرد.

کاستی دوم استدلال مزبور در این است که ادعا کرده دنیا متغیر است، گویا هیچ امر ثابتی در دنیا وجود ندارد و تمام هویت آن در گذر ایام دستخوش دگرگونی می شود. در حالی که دنیا، به تبع

انسان، دارای جلوه ای ثابت و ماندنی است که جوهر روابط موجود در آن را تشکیل می دهد و افزون بر این، از بُعدی متحوّل برخوردار است که به شکل روابط ارتباط دارد. با این وصف دین و دنیا هر یک دارای ابعادی ثابت و جنبه هایی متغیر هستند و هر بخش از دین ناظر به بخش متناظر از آن در دنیا می باشد.

۴. عدم کارآیی مدیریت فقهی

برخی با پذیرش کارآیی مدیریت فقهی در گذشته، آن را امری پایان یافته دانسته و روزگار معاصر را زمان مدیریت علمی اعلام کرده اند. زیربنای این بیان اعتقاد به ناسازگاری فقه و علم، یا به تعبیر دیگر دین و دانش، است. گویا دین در متن نادانی شکل گرفته و در روزگار علم رخت بر می بندد.

از این رو، می گویند: «سامان بخشی و مشکل زدایی و فراغت آفرینی فقه، مخصوص جوامعی ساده و تحوّل و تشعّب نیافته بود که روابطی ساده و حاجاتی اندک آدیان را به یکدیگر پیوند می داد...قانونمندی حیات جامعه و بازار و خانواده و حرفه و حکومت هنوز کشف نشده بود و فرمان سلطان و فقیه به جای فرمان علم نشسته بود و لذا گمان می رفت هر جا مشکلی رخ دهد به سر پنجه ی احکام فقهی گشوده خواهد شد. برای محتکران حکم فقهی هست تا احتکارشان را ریشه کن کند، زانیان، راهزنان، مفسدان، گران فروشان و دیگر نابکاران نیز هر کدام با حکم فقهی درو یا دارو خواهند شد. هنوز روش علمی حلّ مسایل و مدیریت علمی جامعه، اندیشه ای ناآشنا بود. مدیریت مألوف و معروف، مدیریت فقیه بود و بس.

لکن امروزه مگر می توان انکار کرد که غوغای صنعت و تجارت و غبار روابط تیره ی سیاسی جهان را فقه فرو نمی نشاند و تحول عظیم مشکلات بشر امروز را فقه مهار نمی کند؟! (۱)»

این نوع برخورد نتیجه ی مقایسه ی اسلام با مسیحیت از یک سو، غفلت از توانایی های فقه از سوی دیگر و بی توجهی به تأکید اسلام در

بهره گیری از علوم در زمینه های گوناگون از جهت دیگر است.

فقه اسلامی با توجه به وجود عناصر جهان شمول و موقعیتی در آن در بُعد ثابت و متغیر حیات فرد و جامعه می تواند راهنما و مرجع باشد. وجود روش اجتهاد که شیوه ای معیار برای فهم دین است، هم صحت و اتقان برداشت های دینی را تأمین می کند و هم امکان پاسخ به پرسش های جدید را فراهم می آورد. از طرف دیگر، کاربرد فقه و مراجعه به آن به معنای طرد علوم و دانش ها نیست، بلکه به تناسب هر موردی باید به دانش های لازم در آن زمینه مراجعه کرد و در حوزه ی آموزه های متغیر دین، این علم است که نقش اصلی را در نحوه ی تحقق عناصر جهان شمول ایفا می کند.

پس نه زمان مراجعه به فقه گذشته و نه رجوع به فقه مانع بهره گیری از علوم می باشد، بلکه در واقع مدیریت فقهی به کارگیری توانایی های دانش بشری در رسیدن به اهداف و آرمان های دینی است.

کلیسا، چگونه به رشد مادیگری کمک کرد؟

پرسش

کلیسا، چگونه به رشد مادیگری کمک کرد؟

پاسخ

کلیسا چه از نظر مفاهیم نارسایی که در الهیات عرضه داشت و چه از نظر رفتار غیر انسانی اش با توده مردم، خصوصاً طبقه دانشمندان و آزاد فکران، از علل عمده گرایش جهان مسیحی و به طور غیر مستقیم جهان غیر مسیحی به مادیگری است.

چگونه حج تجلی حکومت اسلامی است؟

پرسش

چگونه حج تجلی حکومت اسلامی است؟

پاسخ

حج نمایشگر حکومت اسلامی است و حکومت اسلامی در بقا و تکرر حج تأثیر دارد. برای این مطلب، شواهدی است که در

اینجا بدانها اشاره میشود:

۱ حضرت ابراهیم وقتی همراه با فرزندش اسماعیل (ع) ستونهای کعبه را بالا میبرد، پروردگار را به دعاهای بلندی که خداوند نیز آنها را پاسخ داد میخواند، مانند: «رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا - مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ يَزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ». بقره/۱۲۹

راز این درخواست آن است که چون موحدان از نقاط مختلف جهان و در همه اعصار به حج فرا خوانده شدند و پروردگارشان را پاسخ دادند و در پیشگاه او حضور یافتند باید کسی باشد که امور آنان را سامان دهد و نیز باید افزون بر مناسک عبادی حج، اصول و احکام دیگری در خصوص امور سیاسی خود داشته باشند و گرنه چگونه ممکن است مردم در مکانی گرد هم آیند و هر یک آداب و سننی خاص خود داشته باشند؟ و چگونه نظم امور آنان ممکن است اگر همه آنها یک اصل مقبول نداشته باشند و نیز اگر شخصی وجود نداشته باشد که مورد قبول همه حج گزاران بوده، آنها را به سنتی واحد که مقبول این جمع است، راهنمایی کرده و با قانونی یگانه که همه در برابرش خاضع باشند، آنها را سیاست کند؟ این همان حکومت است که برای تأمین این امور ضروری است.

دینی که میگوید: اگر در سفر سه تن بودید، یکی را امیر خود گردانید: «إِذَا كُنْتُمْ ثَلَاثَةً فِي سَفَرٍ فَأَمِّرُوا أَحَدَكُمْ» (محجه البیضاء ۴/۵۸)، حاشا که مردم را در آنجا به حال

خود وانهد و بر این گروه بیشمار که شهرها و صحراها و بیابانها و دریاها را در مینوردند و در آسمان به پرواز در می‌آیند و به حج مشرف میشوند، فرمانروا و حاکمی نگمارد و آنها را با هواها و خواهشهایشان رها کند تا هر کس پی کار خود برود!! و چنین امری با سخن امام علی(ع) که فرمود: «ونظم أمرکم!» (نهج البلاغه، نامه ۴۷، بند ۳) مغایر است. بنابراین، باید برای اینان، که پروردگارشان را اجابت گفتند، پیشوایی واحد باشد که این جماعت فرمان او را اطاعت کرده، در برابرش تسلیم باشند.

حج خصیصهای دارد که در دیگر عبادات یافت نمیشود؛ زیرا جماعت کوچکی که با حضور دو نفر در نمازهای یومیه متحقق میشود با جماعت میانهای که جز با هفت یا پنج نفر در نماز جمعه متحقق نمیشود، تکامل مییابد. سپس این جماعت میانه با جماعت بزرگتری که حدی برای آن نیست، در حج تکامل مییابد. آیا ممکن است که برای این امر سیاست خاصی نباشد تا آنها را در معاملات و برخورد اندیشهها و خاتمه بخشیدن به نزاعها و چگونگی معیشت آنها و ارتباطشان با یکدیگر و نیز روابطشان با سایر ملل، جهت دهد و مصلحت اندیشی کند!؟

۲ در برخی روایات آمده است: اگر در زمانی مردم نخواستند و یا مقدورشان نبود به مکه روند، بر رهبر مسلمانان لازم است که برخی را با هزینه بیت المال به حج بفرستد و عدهای را که توان مالی دارند و به حج نمیروند به اجبار روانه مکه کند.

امام صادق(ع) فرمود: اگر مردم، حج را معطل گذارند بر امام است که آنها را به این

کار وادار کند، چه بخواهند و چه نخواهند، زیرا این خانه برای حج قرار داده شده است. (وسائل الشیعه ۸/۱۵)

در انجام این تکلیف است که امیر المؤمنین امام علی (ع) آنگاه که عهدهدار حکومت شد، در نامهای به فرماندار مکه، قثم بن عباس، وی را به اقامه حج امر فرمود: «أقم للناس الحج». (نهج البلاغه، نامه ۶۷، بند ۱)

کنه مستفاد از فرمان مزبور این است که در طی ۲۵ سال، پس از رحلت رسول اکرم (ص) حج جاهلی وجود داشت: «هكذا كان يطوفون في الجاهلية» (بحار ۲۴/۳۱۴) و هیچ گاه حج ابراهیمی و محمدی (ع) اقامه نشد.

راز این که امام صادق (ع) در حدیث مزبور، فرمود: «کعبه برای حج قرار داده شد» این است که کعبه به عنوان خانه عتیق، آموزگار آزادگی و رهایی از هر گونه هوا و پلیدی درونی و بیرونی است و خانهای است که بر شالوده توحید بنیان نهاده شده که طرد شرک جلی و خفی را میآموزد و خانهای است پاک که پاکی از هر پلیدی و آلودگی را یاد میدهد و خانهای است که مجاورانش با افراد بیابانی در آن یکسانند و درس مساوات میان سپید و سیاه را میآموزد و یادشان میدهد که همه چون دندانهای شانه با هم برابرند و ویژگیهای ارزشمند دیگری دارد که مردم را وامیدارد تا به سوی آن رهسپار شوند و چنانکه از روی قصور یا تقصیر از گزاردن آن باز ماندند بر والی مسلمانان است تا مردمی را که از رفتن به حج قصور کردند وادار سازد تا به بیت الحرام درآیند و به گردش طواف کنند و آن را وانهند و این همان حکومت

اسلامی است که زمامداری عادل بر آن فرمان میراند و بیت المال مسلمانان به دست اوست.

همچنین امام صادق (ع) میفرماید: اگر مردم زیارت قبر رسول اکرم (ص) را ترک کردند بر والی است که آنها را بر انجام این کار و ماندن در جوار قبر پیامبر (ص) وادارد و چنانچه مردم فاقد مال باشند از بیت المال مسلمین بر آنان انفاق کند. (وسائل الشیعه ۸/۱۶)

از این روایت، که در آن سخن از اجبار مردم بر زیارت قبر رسول اکرم (ص) است، استظهار میشود که زیارت آن حضرت، به منزله تجدید میثاق و بیعتی مجدد برای تحکیم حکومت اسلامی است.

۳ امام باقر (ع) فرمود: مردم فرمان داده شدند تا نزد این سنگها بیایند و به گرد آنها طواف کنند و سپس نزد ما آیند و از ولایت خویش ما را آگاه سازند و یاری خویش را بر ما عرضه دارند. (وسائل الشیعه ۱۰/۲۵۲)

این حدیث بر این نکته دلالت میکند که حج دو بخش دارد: یکی طواف، سعی، رمی و مانند آن که با سنگهای کعبه ارتباط دارد و دیگری دیدار امام و نزد وی آمدن و او را از ولایت آگاهانیدن و یاری و اطاعت را بر او عرضه کردن که این مغز حج و محتوای عمره و روح کعبه است. پس اگر حکومت و ولایت به معنای سیاست مورد نظر نباشد، نیازی به آگاهانیدن امام از ولایت و عرضه کردن نصرت بر او نیست.

بنابر این، محتوای حج و روح آن عبارت از دیدار والی و عرضه نصرت بر او و قیام با او و رغبت و گرایش بدو و بیم از مخالفت با او، و اموری همانند اینهاست.

چنانکه اگر این والی اسلامی و حاکم الهی نمیبود مکه به همان وضع خود که عبارت از بازار عکاظ بود، باز میگشت و کعبه پناهگاه و جایگاه بتان بود و «هُبْلُ» بر بام کعبه ظاهر میشد و کلیدهای آن در برابر یک شتر و یا یک مَشْک شراب به فروش میرسید و ...

۴ اسلام که پیامبران بدان مبعوث شدهاند در توحید محض که هر گونه شرکی را طرد میکند، تجلی مییابد: «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولًا أَنْ اعبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ». نحل/ ۳۶

معنای «اجتناب» از طاغوت این است که طاغوت در جانبی قرار داده شود و شخص دوری گزیننده از او در جانب و جایی دیگر و جدا از او باشد؛ زیرا در صورت التقاط و اختلاط، مجالی برای صدق اجتناب باقی نمیماند.

مفاد این آیه کریمه اثبات دو امر مستقل، یکی «لزوم عبادت خدا» و دیگری «طرد طاغوت»، نیست بلکه مفاد آن تنبّه به چیزی است که فطرت مردم بر آن سرشته شده و آن توحید و بندگی خداست که بنفسه طغیان را طرد و رفع میکند. همانگونه که در عبادت فرعی، نماز از فحشا و منکر جلوگیری میکند، در عبادت اصلی نیز توحید، طاغوت را نفی میکند. بدین جهت گفته میشود که لفظ «إِلَها» در کلمه طیبه «لا- إله إلا الله» به معنای «غیر» است، نه استثنا؛ یعنی مفاد آن عبارت از نفی معبودهای غیر خداست.

این طرد و نفی تنها اعتقاد قلبی یا ذکر قالبی نیست، بلکه اعلام انزجار و ندای تبری و فریاد برائت در برابر سرکشان فرومایه است. این معنا در حج تحقق مییابد، چون حج جایگاه «اعلام» و «أذان» این نکته

است که اسلام از شرک بری بوده و مسلمانان از مشرکان برائت میجویند و هیچ گونه دوستی میان مسلمانان و مشرکان نیست: «وَأَذَانٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ فَإِنْ تَبَتُّمْ فَهِيَ خَيْرٌ لَكُمْ وَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَأَعْلَمُوا أَنْكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ». توبه/۳

مفاد این آیه تبلور بعد سیاسی در حج و تجلی استقلال فرهنگی در آن است، به طوری که سیطرهای برای احدی از کفار و مشرکان بر هیچ یک از مسلمانان باقی نماند و این شعار رعدآسا در مکانی تحقق مییابد که مردم از دورترین نقاط جهان به سوی آن میآیند تا حاضران ایشان غایبان را آگاهی دهند و این شعار چون بوی خوش مشک در همه جهان انتشار یابد.

پس آیا این امر چیزی جز تجسم عالیتین مراتب حکومت اسلامی در حج است؟ و آیا طرد سران الحاد و در هم کوبیدن سنگرهایشان جز در پرتو حکومت اسلامی امکان پذیر است؟ اگر حضور سیاسی اسلام در سرزمین منا که «حج اکبر» بدان تفسیر شده (وسائل الشیعه ۱۰/۶۱، ۶۲)، نمیبود امکان اعلام برائت از عمال جور و طاغوت پرستان وجود نداشت و اگر دوستی مؤمنان با یکدیگر و همدستی آنان در برابر دیگران، و بیعتشان با رهبری که از جانب خداوند منصوب است و یا از جانب اولیای خدا مأذون است نمیبود، دشمنی و کینه آنها در برابر گردن کشانی که تنها خویشان را مهم می‌شمارند و به عیش و نوش سرگرمند و آرزو آنها را فریفته است، اعلان نمیشد و اگر اقتدار متشکل سیاسی نمیبود دفع این آکاسره و قیصره ممکن نمیشد

اگر اینان دفع نمیشدند پرستشگاهها، کلیساها و مسجدهایی که نام خداوند در آنها یاد میشود، ویران میشد. حج/۴۰ پس اگر حج نمیبود همه مراکز عبادی رو به نابودی میرفت و با نابودی آنها زمین به تباهی میگرایید و سرانجام اگر خداوند رخصت جنگ نمیداد و شر برخی از مردم را با برخی دیگر دفع نمیکرد، زمین فاسد میگردید. بقره/۲۵۱

حاصل اینکه، تجلی تام در پاسخ به فراخوان خداوند، تنها در حج اکبر، یعنی روز عرفه و ایام تشریق، ممکن است. برنامه محکم و رسا در آن هنگام اعلام براءت و دشمنی در برابر کافران و مشرکان است و این امر بدون وجود حکومت اسلامی که حج نمایشگر کامل آن و کعبه که خداوند آن را برای مردم مایه قیام قرار داد، تقریر تام آن است گسترش نمیابد. روشن است مردمی که حکومت ندارند، در آشفتگی به سر میبرند؛ از این رو نمیتوانند قسط را در برابر ستمگران و داد را در مقابل بیدادگران برپای دارند و همچون سدی آهنین در راه خدا و در یک صف به جهاد برخیزند.

انگیزه های طرح اندیشه سکولاریسم پس از انقلاب اسلامی چیست؟

پرسش

انگیزه های طرح اندیشه سکولاریسم پس از انقلاب اسلامی چیست؟

پاسخ

طرح اندیشه سکولاریسم در ایران از سوی کسانی مطرح می شود که دین را سدّ راه رسیدن به مطامع و منافع خود می بینند. با پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی در ایران، و مطرح شدن اسلام در سطح وسیعی در زمینه های سیاست و اقتصاد و فرهنگ و حقوق بشر و روح برادری و برابری و... نیز مقاومت پیروزمندانه ۸ سال دفاع مقدس در برابر دشمنان خارجی و رشد فرهنگ ایثار و شهادت و ظلم ستیزی و بیداری مسلمانان در خاورمیانه و آسیا و آفریقا و... باعث شد که دشمنان اسلام و انقلاب از راه های دیگری پس از شکست سختی که از ۸ سال مقاومت مردم شریف ایران دیده بودند وارد شود. این بود که دست به هجوم فرهنگی زدند آنهم در دو زمینه، زمینه اول طرح مسائل اعتقادی و فلسفی در مورد بنیان های دینی و طرح اندیشه جدایی دین از سیاست و مباحث معرفت شناسی و... .

زمینه دوم، ترویج روح غرب گرایی و فرهنگ غربی و ادبیات مبتذل و فقر منحنط و منحرف.

بنابراین طرح این اندیشه برای جدا کردن دین از سیاست و بلکه دین از تمام عرصه های اجتماعی، دلیلی ندارد جز نابودی انقلاب اسلامی. و منزوی کردن مذهب و دور کردن جوانان از دین ولی آنچه که مهم است وظیفه خطیر دلسوختگان اسلام و انقلاب اعم از اندیشمندان حوزه های علمیه و دانشگاههاست که ابتدا توطئه های دشمن را به درستی شناسایی کنند و سپس برای مقابله با آن برنامه ای منسجم و حساب شده ارائه نمایند و با جهاد فکری و

فرهنگی خود راه را برای دین ستیزان بسته و دین خود را ادا نمایند تا هم جوانان به خصوص دانشجویان که آماج چنین حکلاتی هستند خالص را

از ناخالص تشخیص دهند و هم ملت عزیز بار دیگر در عزم خود بر حاکمیت اسلام و قرآن در کشور و اعتلای دین راسخ تر شوند(۱).

۱ - نقل با اختصار از کتاب پرسش ها و پاسخ ها، آیت الله مصباح یزدی.

سکولاریسم چیست؟

پرسش

سکولاریسم چیست؟

پاسخ

سکولاریسم، نظامی است که دارای مشخصه هایی از جمله جدایی دین از دولت، شکل گیری دولت بر اساس ناسیونالیسم، قانونگذاری طبق خواست بشر، تأکید بر عینی گرایی به جای ذهنی گرایی و حاکمیت علوم تجربی به جای علوم الهی است.

بنابراین، سکولاریسم بر جدایی قلمرو دین از سیاست تأکید دارد. در این نظام، دین امری فردی قلمداد شده و رسالت آن تنها ایجاد رابطه میان فرد و خداوند است که در آن سیاست هیچ دخالتی ندارد.

ارزیابی نظریات علمی بر مبنای انجیل تحریف شده، باعث انحطاط جوامع مسیحی شد. بعضی از نویسندگان گفته اند در مسیحیت تحریف شده، زمینه مساعد رشد سکولاریسم یافت می شود. یعنی یکی از عوامل موثر در شکل گیری سکولاریسم نارسایی تعالیم انجیل و مسیحیت تحریف شده بود(۱).

(بخش پاسخ به سؤالات)

۱ - نقل با اختصار از کتاب پرسش ها و پاسخ ها، آیت الله مصباح یزدی.

سکولاریزم را توضیح دهید و آیا در آئین تشیع سکولاریزم وجود دارد؟

پرسش

سکولاریزم را توضیح دهید و آیا در آئین تشیع سکولاریزم وجود دارد؟

سکولاریزم (Secularism) یک واژه وارداتی است و در زبان فارسی معادل‌ها و معانی متعددی برای آن از قبیل مخالفت با شرعیات و مطالب دینی، روح دنیاداری، طرفداری از امور دنیوی و عرفی و مانند آن بیان شده است. اما رایج‌ترین معادل فارسی آن، «جدانگاری دین از دنیا» است؛ چنان که سکولار (Secular) نیز به کسی گفته می‌شود که به امور دینی و معنوی علاقه‌ای نشان نمی‌دهد. یکی از پژوهشگران و اندیشمندان غربی درباره مفهوم سکولاریسم می‌نویسد:

{P - فرهنگ انگلیسی - فارسی معاصر، محمدرضا باطنی، ذیل واژه مزبور. P}

«اگر بخواهیم «جدانگاری دین و دنیا» را به اجمال تعریف کنیم می‌توانیم بگوییم: فرایندی است که طی آن وجدان دینی، فعالیت‌های دینی و نهادهای دینی، اعتبار و اهمیت اجتماعی خود را از دست می‌دهند و این بدان معناست که دین در عملکرد نظام اجتماعی به حاشیه رانده می‌شود و کارکردهای اساسی در عملکرد جامعه با خارج شدن از زیر نفوذ و نظارت عواملی که اختصاصاً به امور ماورای طبیعی عنایت دارند عقلانی می‌گردد...»

{P - فرهنگ و دین، میرچا الیاده، ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی و جمعی دیگر، ص ۱۲۹، نشر طرح نو. P}

اما این که آیا در تشیع هم «سکولاریزم» وجود دارد یا نه؟ پاسخ این است که خیر، اسلام و مکتب شیعه هرگز دین را از دنیا و دین را از سیاست جدا نمی‌داند و پرداختن به دنیا و حل مشکلات دنیوی انسان را بخشی از تأمین سعادت‌مندی انسان می‌داند که اسلام در صدد تحقق آن است. چنان که ائمه معصومین (ع) به دنیا می‌پرداختند و برای

برخی ائمه (ع) به ویژه حضرت علی (ع) طی چند سالی که زمینه فراهم بود به تشکیل حکومت اسلامی پرداخته و به امور دینی و دنیایی مردم توأماً رسیدگی می کرده است.

از این رو، سکولاریسم، تماماً خاستگاه غربی داشته و به اعتراف خود پژوهشگران غربی از جمله میرچا الیاده، در غرب مسیحی و در رابطه با آیین مسیحیت و عملکرد غلط آن پدید آمده است و موجب فرار مردم از دین مسیحی و روی آوردن به دنیا شده است. همچنین سکولارها عقل را جایگزین دین و وحی کرده اند. به این بیان که به عقل گرایی افراطی (راسیونالیسم) معتقد گشتند و همه چیز را از عقل ناقص بشر گرفته و دین را به حاشیه ای رانده و صرف رابطه فردی با خدا پنداشته اند.

عوامل چندی موجب شد تا در غرب، دین عموماً و دین مسیحی خصوصاً از صحنه زندگی مردم حذف شود و به حاشیه زندگی رانده گردد. برخی از این عوامل عبارت اند از:

۱- نارسایی مفاهیم دینی مسیحی و ناتوانی اش در پاسخ به پرسش ها و نیازها؛ زیرا دین مبین اسلام، تنها دین کامل و پاسخگو به همه پرسش ها و نیازهای آدمی است و دین مسیحیت و یهودیت برای دوره خاصی اعتبار داشته اند. گرچه همان دین مسیحیت نیز در طی قرون متمادی تحریف گشته است.

۲- برخورد خشن و مستبدانه سردمداران کلیسا (پاپ، کشیش و اسقف ها) با مردم و به ویژه با دانشمندان و مخترعان بزرگ نظیر گالیله و نیوتن و غیر آنان به بهانه مخالفت داشتن عقل و علم با دین و برعکس!

۳- شروع رنسانس علمی و تحولات صنعتی و اتکا و اعتماد بیش از حد به حس و عقل و

مظاهر زندگی دنیوی و رواج فساد و تباهی، موجب غوطه وری غریبان در فساد و منجلاّب اخلاقی و دوری از دین خدا، معنویت و اخلاق گشته است.

{P} - برای تکمیل اطلاعات خود درباره سکولاریسم و علل پیدایش آن از جمله ر.ک. ریشه ها و نشانه های سکولاریسم، علی ربانی گلپایگانی، نشر کانون اندیشه جوان؛ فصلنامه

کتاب نقد، ویژه سکولاریسم، شماره ۱ P}

تا آنجا که من اطلاع دارم در تاریخ غرب (اروپا) در قرون وسطی یک بار حکومت دینی را تجربه کردند که معتقد هستند دوران تلخی را تجربه کردند و با توجه به اینکه الان ما حکومت اسلامی (دینی) در پیش داریم و بدست آوردن آن برای ما خیلی گران تمام شد و مهمترین آرزوی ما

پرسش

تا آنجا که من اطلاع دارم در تاریخ غرب (اروپا) در قرون وسطی یک بار حکومت دینی را تجربه کردند که معتقد هستند دوران تلخی را تجربه کردند و با توجه به اینکه الان ما حکومت اسلامی (دینی) در پیش داریم و بدست آوردن آن برای ما خیلی گران تمام شد و مهمترین آرزوی ما این است که یک حکومت ایده آل باشد در صورتیکه مهمترین مشکل جامعه بیکاری جوانان مملکت است.

الف) چگونه می شود این مشکل مهم را برطرف کرد؟

آیا این مشکل انقلاب و حکومت ما را تهدید نمی کند؟

پاسخ

اولاً ذات اسلام با یهودیت و مسیحیت تحریف شده که ۱۰۰۰ سال حکومت دینی را بعهدده داشتند بسیار متفاوت است و قیاس اسلام با مسیحیت در اداره جامعه قیاس مع الفارق است چراکه مسیحیت یک دین فردی است در حالیکه اسلام علاوه بر احکام فردی احکام سیاسی و اجتماعی فراوان دارد.

اما مشکلات پیش روی نظام دینی بعد از ۲۳ سال را باید در مسائل دیگر جستجو کرد.

منجمله:

۱. سوء مدیریت برخی از مدیران که در جامعه عملکرد مدیران به نام دین تمام شده است و این دو باید از هم تفکیک شود.
۲. تجربه کم در کشور داری، جمهوری اسلامی بعد از ۱۴۰۰ سال اولین حکومتی است که با عنوان اسلام اداره جامعه را بعد از نبی اکرم (و علی) بهره گرفته است.

۳. فشارهای اقتصادی، نظامی، سیاسی، فرهنگی خارجی نیز از این خلاءها استفاده کرده و مزید بر علت شده است.

۴. بنابراین، این شکل قطعاً انقلاب را تهدید می‌کند اما برای حل مشکل باید موارد فوق را اصطلاح کنیم.

اگر سیاسی بد باشد این حرف امام (که فرمودند: "سیاست ما عین دیانت ماست" تناقض دارد.

اشاره

لطفاً جواب سؤالات را برایم واضح توضیح دهید.

پرسش

اگر سیاسی بد باشد این حرف امام (که فرمودند: "سیاست ما عین دیانت ماست" تناقض دارد.

لطفاً جواب سؤالات را برایم واضح توضیح دهید.

پاسخ

سیاسی بودن یعنی چه؟

در فرهنگ غرب، سیاست یعنی فن بدست آوردن قدرت و حفظ آن در این فرهنگ، قدرت فی نفسه هدف می‌باشد. و هر اقدامی برای حفظ قدرت جایز شمرده می‌شود. هر کس بتواند بهتر دروغ بگوید و اگر لازم شد توطئه کند و انسان بکشد سیاستمدار است.

در فرهنگ اسلامی، سیاستمدار کسی است که شیفته خدمت باشد نه تشنه قدرت و قدرت وسیله ای است (نه هدف) برای تأمین سعادت مردم.

از نظر سیاستمدار اسلامی، حکومت، طعمه نیست بلکه مسئولیت است و پستی می‌باشد که بار سنگینی بر دوش می‌گذارد و باید پاسخگوی تصمیمات خود در دنیا و آخرت باشد.

در سیاست اسلامی، اگر حفظ قدرت منوط به جنایت و خیانت باشد سیاستمدار اسلامی به این آلودگیها تن نمی‌دهد حتی اگر اصل حکومت به خطر بیافتد.

حضرت علی (در ماجرای شورای شش نفره عمر با یک دروغ می‌توانست قدرت را کسب کند اما آن حضرت چون برای حفظ فضایل می‌خواست حکومت را در دست بگیرد با وسیله نابودی فضایل نمی‌توانست این کار را انجام دهد.

البته اصلی وجود دارد تحت عنوان الحرب خدعه گاهی در جنگ می‌توان برای فریب دشمن دروغ گفت و این یک تاکتیک

است. با برای حفظ مصالح عمومی می توان بخشی از واقعیت ها را بپوشاند ...

در بین برخی از مردم اصطلاحی شایع است تحت عنوان سیاسی کاری، منظور از این اصطلاح سیاست از نوع غربی آن است.

آیا می شود یک امر دنیایی را با یک امر دینی مخلوط کرد؟ آیا می شود جمهوری که یک امر سکولاریزم و دنیوی است را با اسلام که یک امر دینی است مخلوط کرد و به هر دو عمل کرد؟ آیا ائمه "ع" و پیامبران "ص" تا به حال چنین کاری کرده اند؟

پرسش

آیا می شود یک امر دنیایی را با یک امر دینی مخلوط کرد؟ آیا می شود جمهوری که یک امر سکولاریزم و دنیوی است را با اسلام که یک امر دینی است مخلوط کرد و به هر دو عمل کرد؟

آیا ائمه "ع" و پیامبران "ص" تا به حال چنین کاری کرده اند؟

پاسخ

۱. دین مجموعه ای از دستورات الهی است که در دنیا اجرا می شود و به چگونگی زندگی ما مرتبط است و برای چگونه زیستن می باشد بنابراین قسمت اول سؤال شما که فرمودید یک امر دنیایی با یک امر دینی مخلوط شود، معلوم شد که اتفاقاً دین ، به دنیای ما کار دارد. اگر به ابواب پنجاه و یک گانه فقه اسلام مراجعه کنیم می بینیم عموم آنها برای چگونه زیستن است : رهن، اجاره، خرید و فروش، ازدواج و بسیاری دیگر که همه امور دنیوی هستند. همچنین باید توجه کنیم بخشی از دین عبادات فردی نظیر نماز است و بخشی از آن مسایل اجتماعی است، نظیر خدمت به دیگران، تشکیل حکومت، جهاد فی سبیل ... و...

۲. در مورد قسمت دوم سؤال، کلیت فرمایش شما صحیح است و اصطلاحاً به چنین چیزی تفکر التقاطی می گویند اما نکته قابل توجه این است که خداوند برای هدایت انسانها دو رسول فرستاده است. رسول ظاهری یعنی پیامبران و رسول باطنی یعنی عقل.

بنابراین گرچه، اهالی مغرب زمین، نظام سکولاریستی دارند و به ظاهر دین مدار نیستند اما چون فطرت و عقل، که دو استعداد بزرگ خداوند است، در اختیار آنهاست، قسمتی از نظام اجتماعی که ارایه نموده اند منطبق و یا شبیه به دین می باشد. به عبارت دیگر، ما تفکر خودمان را از آنها نگرفته ایم، بلکه آنها از سویی برای اداره امور ناچارند به آراء مردم مراجعه کنند تا دچار استبداد یا هرج و مرج نشوند و ما نیز از سویی بوسیله دین مأمور

هستیم از رأی و نظر مردم در اداره حکومت استفاده کنیم. که نمونه آیات آن را برای شما ذکر می‌کنم که نشان می‌دهد اهل بیت و قرآن کریم آمر و عامل به آن هستند.

۱. "وَأمرهم شورى بينهم..."(۱) آنچه نزد خداست برای کسانی که ایمان آورده و بر پروردگارشان توکل می‌کنند بهتر و پایدارتر است کسانی که... دعوت پروردگارشان را اجابت کرده و... و کارهایشان بصورت مشورت میان آنهاست.

۲. "لقد رضى... عن المؤمنين اذ يبايعونك تحت الشجرة"(۲) خداوند از مؤمنان هنگامی که در زیر آن درخت با تو بیعت کردند، راضی و خشنود شد.

۳. "... اليوم اكلمت لكم دينكم..." "امروز کافران از آیین شما مأیوس شدند بنابراین از آنها نترسید و از من بترسید. امروز دین شما

را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم.

که نزول هر دو آیه آخر بعد از بیعت مردم با رسول ا... برای استقامت با امیرالمؤمنان به جانشینی رسول ا... بود. بعبارت دیگر قبل از اینکه حتی پدربزرگهای مبتکرین دموکراسی یا سکولاریزم به دنیا بیایند مردم برای جانشینی حضرت امیر با او بیعت می‌کردند که به مفهوم رأی‌گیری و مشارکت مردم در اداره حکومت است با این تفاوت که ما معتقدیم مردم با حضور خود باعث ایجاد حکومت می‌شوند گرچه مشروعیت آن با نصب یا امر الهی است اما در دموکراسی می‌گویند همینقدر که اکثریت مردم چیزی را گفتند، مشروع است و نیازی به قانون الهی نداریم. پس ما هم به رأی و نظر مردم احترام می‌گذاریم ولی با آنچه غربیان می‌گویند نیز، نظر ما

تفاوت‌هایی دارد.

پس با بیان آنچه به عرض رسید در می‌یابیم که اصل "جمهوری" یک امر سکولار نیست زیرا خداوند در آیات متعددی از قرآن امر به مشورت با مردم کرده است و حضرت علی (نیز علت قبول حاکمیت جامعه را تقاضا و خواست اکثریت مسلمین بیان کردند که شرح مفصل آن در نهج البلاغه آمده است.

امام خمینی (که معمار جمهوری اسلامی ایران و احیا کننده اسلام در عصر حاضر است در زمینه جمهوریت نظام مقدس اسلامی می‌فرماید: "جمهوری اسلامی ما وضعی دارد که خود ملت یک فردی را می‌آورند و خود ملت یک فردی را کنار می‌گذارند و خود ملت وقتی که یک فردی شهید شد به جای او باز یکی را انتخاب می‌کنند و خود را از دولت می‌دانند و دولت را از خود می‌دانند و خود را از رئیس جمهوری مکتبی می‌دانند و رئیس جمهوری مکتبی را از خود می‌دانند." (۳)

در جای دیگر در پاسخ به سؤالی که از ایشان شده بود فرمودند: "حکومت جمهوری اسلامی مورد نظر ما از رویه پیامبر اکرم (و امام علی) الهام خواهد گرفت و متکی به آرای عمومی ملت می‌باشد و نیز شکل حکومت با مراجعه به آرای ملت تعیین خواهد گردید" (۵)

پس جمهوری که منظور امام (است بسیار متفاوت با جمهوری غربی است، بلکه از نظر ما حکومت دول غربی اصلاً جمهوری نیست زیرا در اکثر برنامه‌هایشان درصد بسیار کمی از مردم در انتخابات شرکت می‌کنند که می‌توانید به آمار شرکت مردم در انتخابات آمریکا (۲۵٪ مردم) مراجعه کنید.

منابع و مأخذ:

۲. سوره مبارکه فتح / آیه ۱۸

۳. سوره مبارکه مائده / آیه ۳

۴. مجموعه تبیان، دفتر ۳۶، جایگاه مردم در نظام اسلامی، ص ۱۵

مجموعه تبیان، دفتر ۳۶، جایگاه مردم در نظام اسلامی، ص ۲۸

آیا بهتر نیست با توجه به اینکه اشتباهات حکومت به پای دین نوشته می شود در جوامع اسلامی حساب حکومت و دین را از هم جدا کنیم نه به معنای جدایی دین از سیاست بلکه بدین معنا که هر چه در حکومت منتسب به اسلام انجام داد عین دین نیست بلکه ممکن است اشتباه باشد.

پرسش

آیا بهتر نیست با توجه به اینکه اشتباهات حکومت به پای دین نوشته می شود در جوامع اسلامی حساب حکومت و دین را از هم جدا کنیم نه به معنای جدایی دین از سیاست بلکه بدین معنا که هر چه در حکومت منتسب به اسلام انجام داد عین دین نیست بلکه ممکن است اشتباه باشد.

پاسخ

مبحث جدایی دین و حکومت از مباحث شایع و رایج در اعصار و قرون اخیر بوده و یکی از راه های سلطه و تسلط بیگانگان و اجانب بر جوامع اسلامی و دینی بوده است و ریشه آن نیز در مسیحیت و غرب است و از عهد رنسانس آغاز و شروع شده و هنوز نیز بر آن پافشاری می کنند و دلیل آنان نیز این است که دین و قوانین و مقررات دینی توانایی اداره جوامع را ندارد و چون دستورات آن مربوط به گذشته است نمی تواند پاسخگوی نیازهای امروزی باشد. این حرف و سخن در مورد دین ناقص و تحریف شده مسیحیت کلیسایی قرون وسطایی کاملاً درست و صحیح است ولی در مورد آیین جامع و کامل اسلام که از پویایی برخوردار بوده و متناسب بر هر شرایط و در هر موقعیتی می تواند پاسخگوی نیازهای جوامع و افراد باشد چنین حکمی صحت ندارد. ولی آنان آنچه مربوط به مسیحیت بوده است به همه ادیان تعمیم داده و مدعی شده اند دین توانایی و قدرت اداره جامعه و تشکیل حکومت را ندارد ولی تجربه و بیان عقول بشری تأیید کرده است که اسلام قادر است بهترین نوع حکومت عادلانه را تشکیل بدهد که نمونه عالی آن در عصر رسول... "ص"

و امیرالمؤمنین علی "ع" و دوران اولیه پس از ظهور اسلام دلیل اثبات این مدعاست.

نکته دیگر این که ممکن است بین دستورات دینی و عمل دینداران تفاوت وجود داشته باشد به این معنی که دین امری و مسأله ای را مقرر کرده باشد ولی دینداران به آن عمل نکنند اگر مسلمانی به غیبت پردازد بدین معنا نیست که اسلام غیبت را جایز شمرده است و نیز سایر مسایل و احکام. حال اگر همین افراد مسلمان در نظام و حکومت دینی بر مسند حکومت نشستند ممکن است دستورات دینی را اجرا نکنند قطعاً مفهوم آن این نخواهد بود که دین آن مسأله را خواسته است. بنابراین عمل دینداران چه در موضع فردی باشند و چه در موضع حکومتی مبنای قضاوت درباره دین و حکومت دینی نیست بلکه متن دین مبنای قضاوت درباره دین و حکومت دینی است. اسلام بهترین دین است و بهترین نظام حکومتی را ارائه داده است و اگر دینداران در اجرای آن ناتوان باشند به معنای ناتوانی دین در اداره جامعه و تشکیل و حکومت و یا نقص حکومت دینی نیست بلکه نقص از دینداران است نه حکومت.

آیا در زمان ائمه اطهار (ع بعد از نماز شعار دادن مرسوم بود اگر مرسوم بود، چه کسانی مورد لعن و نفرین قرار می گرفتند؟

پرسش

آیا در زمان ائمه اطهار (ع بعد از نماز شعار دادن مرسوم بود اگر مرسوم بود، چه کسانی مورد لعن و نفرین قرار می گرفتند؟

پاسخ

شعار به معنای علامت و نشانه است که به منظور تشخیص گروهی از گروه دیگر و تشخیص سربازان خودی از غیر خودی و بیان اهداف جنگ و معرفی شخصیت ها استفاده می شود. شار بدین معنا پیشینه طولانی دارد و حتی عرب های جاهلی در میدان جنگ و معرفی شخصیت های خود از آن بهره می گرفتند، گر چه نحوه شعار دادن و گزینش شعار تأثیر گذار بوده از این رو شعارها به حسب شرایط فرمان تفاوت داشته است معصومان (ع نیز از آن بهره گرفته و از این شعار به منظور معرفی خود و یا در جنگ ها جهت تهییج و تحریک یاران استفاده می کردند. امام علی (ع گزارش نموده که پیامبر اسلام (ص دستور داد که پیش از جنگ شعار دهید و بایستی شعارتان نامی از نام های خدا باشد. پیامبر اسلام (ص در جنگ احد دستور داد که در برابر دشمنان که شعار می دادند "نحن لنا العزى ولا عزی لكم شعار دهند: "الله اعلى و أجل الله اعلى و أجل". امام صادق (ع فرمود: "شعار مسلمانان در جنگ بدر" یا نصر الله اقترب و در جنگ احزاب "حم لا یصرون و در فتح مکه "نحن عباد الله حق حقاً" و در جنگ صفین "یا نصر الله بود شعار حسن [ع] "یا محمد" بود و شعار ما (ائمه یا محمد است .

امام حسین (ع و یاران او نیز از شعار و رجزهای استفاده می کردند. امام حسین (ع فرمود:

الموت خیر من رکوب

العَارِ وَالْعَارُ أَوْلَىٰ مِنْ دُخُولِ النَّارِ.

أَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ آلَيْتُ أَنْ لَا أُنْثَىٰ

احمى عیالاتِ اَبی امضی علی دین النبی. شعارهای دسته جمعی نیز در عصر ائمه (ع) وجود داشته است چنان که شعار هوا داران مسلم بن عقیل در کوفه "یا منصور، اُمّت بود پس از دستگیر شدن هانی و فاش شدن محل اختفای حضرت مسلم بستگان هانی یقین کردند که او کشته خواهد شد، از این رو نوحه خوانی در خانه هانی بریانند. پس از این حادثه مسلم بن عقیل شعار و ندای "یا منصور اُمّت سرداد. در نهضت توّابین به رهبری "سلیمان بن صرد" نیز که در سال ۶۵ هجری در کوفه قیام کردند، شعار شان "یا لثارات الحسین یا اهل ثارات الحسین بود.

از متون دین استفاده می شود در عصر معصومان (ع) از شعارها استفاده م... شد، وی در تاریخ ضبط نشده است که بعد از نماز جمعه و جماعت شعار به معنای امروز که به منظور ابراز محبت نسبت به شخصیت ها و شرکت در راهپیمای ها و بیان مرگ بر فلان گروه و شخص است وجود داشته است البته بعد از نمازها مردم بر پیامبر (ص) وفاندان او صلوات می فرستادند البته این خود نوعی دعا است و یا شعار "لا إله إلا الله" می دادند. معصومان (ع) اهداف خویش را با بهره گیری از دعاها، مناجات و زیارت نامه ها بیان می کردند، چنانکه در زیارت عاشورا دشمنان اهل بیت (ع) بویژه امام حسین (ع) نفرین و نکوهش شده اند. اما شعارهای امروزی بعد از نماز، بخشی از آن ها به صورت دعا است و اصل دعا پس از نماز سفارش شده و گروهی

خوانده دعاها در روایات آمده است بنابراین به عنوان دعا خواندن سابقه داشته اما به صورت امروزی که همراه آن نفرین می آید و شکل خاص دارد، سابقه ندارد.

امروزه بحث جدایی دین از سیاست، تنها از سوی مخالفین دین مطرح نمی شود بلکه گروهی از دانشجویان مذهبی ما نیز این حرف را می زنند و معتقدند که وظیفه ما تنها بالا بردن بعد معنوی است و دخالت در سیاست ما را از هدف اصلی مان دور می کند اینان به شدت با فعالیتهای ما م

پرسش

امروزه بحث جدایی دین از سیاست، تنها از سوی مخالفین دین مطرح نمی شود بلکه گروهی از دانشجویان مذهبی ما نیز این حرف را می زنند و معتقدند که وظیفه ما تنها بالا بردن بعد معنوی است و دخالت در سیاست ما را از هدف اصلی مان دور می کند اینان به شدت با فعالیتهای ما مخالفت کرده و ضربه ای که به ما وارد می کنند به مراتب سنگین تر از ضربه مخالفین دین است در این مورد وظیفه ما چیست؟ و چگونه می توان آنها را قانع کرد؟

پاسخ

شناخت دقیق و کامل اسلام و آگاهی به زوایای مختلف آن موضوع بسیار مهمی است که در صورت کوتاهی در این امر، انحرافات، کجروی ها و برداشت های سطحی و نادرست در افراد و به تبع آن جامعه به وجود می آید، متأسفانه موضوعی را که بیان نمودید، هم در این راستا قابل تبیین و ارزیابی است.

اما نکته قوت در اینجاست که با دوستان مذهبی مواجهه آید که اعتقاد آنان به اصل مذهب و دین، می تواند - به عنوان قدر مشترک - نقطه شروع خوبی باشد با تأکید بر این عنصر، توجه به راهکارهای ذیل حائز اهمیت است:

یکم؛ مسلماً تشخیص وظایف دینی، متنوع بر شناخت کامل قلمرو دین و زوایای مختلف آن است؛ به عبارت دیگر، باید مشخص شود که آیا دین برای اداره امور دنیوی افراد بشر، برنامه و راهکارهای مشخصی دارد یا تنها به امور معنوی و اخروی افراد بسنده کرده است؟ آیا دین در مسایل سیاسی و حکومتی به بیان سلسله ای از وظایف و تکالیف پرداخته و همانگونه که

در مسایل عبادی و تجاری، واجب و حرام رسیده در این امور هم واجبات و محرمات داریم یا خیر؟ آیا اسلام بشر را در انجام و ترک افعال سیاسی و حکومتی، آزاد گذاشته و امور سیاسی را از مباحات دانسته است؟ آیا اگر دین به اینگونه امور توجه کند، صبغه خدایی و اخروی بودن خود را از دست می دهد و دنیوی می شود یا این که به همان دلیل خدایی و اخروی بودن باید به اینگونه امور توجه جدی کند و برای هموار کردن راه زندگی سعادت‌مندان اخروی و تقرب به خدا، مردم دیندار را به تشکیل حکومتی تشویق کند که معیارها و ضوابط خود را از دین بگیرد، مجری احکام خدا باشد و در عین حال از تزکیه و تعلیم انسان ها چیزی دریغ ندارد؟

ارائه پاسخی صحیح و مطابق با دیدگاه اسلام، مستلزم :

۱. ارجاع به گزاره ها، متون و منابع اسلامی.

۲. سیره و روش پیامبر اکرم (ص) و امامان معصوم (ع) است.

در دین اسلام با توجه به حجم عظیمی از احکام اجتماعی و اهداف سیاسی دینی، می توان هدفگیریهای اصلی این دین مقدس را شناخت. حضرت امام (ره) در این باره می فرمایند: «اسلام دین سیاست است با تمام شئون که سیاست دارد این نکته برای هر کسی که کمترین تدبیری در احکام حکومتی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی اسلام بکند آشکار می گردد. پس هر که را گمان بر او برود که دین از سیاست جداست، نه دین را شناخته و نه سیاست را.» (صحیفه نور، ج ۱، ص ۶).

با مروری کوتاه بر قوانین اسلامی و آیات قرآن روشن می گردد که اسلام دینی است جامع و همه سونگر

که تمام ابعاد زندگی انسان (فردی، اجتماعی، دنیوی، اخروی، مادی و معنوی) را در نظر گرفته و همان گونه که مردم را به عبادت و یکتا پرستی دعوت نموده و دستورات اخلاقی و مربوط به خودسازی فردی را دارد احکام و دستوراتی در مورد مسائل حکومتی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، قضایی و مربوط به اداره صحیح جامعه روابط بین المللی، حقوقی و... داراست و مقررات قضایی، حقوقی، روابط اجتماعی، مسائل اقتصادی، تربیتی و... دارد و بدیهی است که اجرا و پیاده کردن چنین احکام و دستوراتی بدون قدرت اجرایی امکان پذیر نیست و حکومت دینی به معنای صحیح آن حکومتی است که جامعه را بر اساس قوانین الهی اداره کند و زمینه های رشد و استعدادها و امکان رسیدن انسانها به کمال و ایجاد جامعه ای برین صالح و شایسته را برای مردم آماده کند و با فسادهای اخلاقی اجتماعی و... مبارزه کند.

قرآن کریم در وصف مردان الهی فرموده: «الذین ان مکنههم فی الارض اقاموا الصلاه و اتوا الزکاه و امروا بالمعروف و نهوا عن المنکر و لله عاقبه الامور»، (حج، آیه ۴۱) سیره و روش رسول اکرم (ص) نشان دهنده این است که دین از سیاست جدا نیست و خود آن ضمن تشکیل حکومت مسئولیت اجرایی و قضایی آن را بر عهده داشت. امیرالمومنین علی (ع) نیز حکومتی بر اساس عدل و اجرای دستورات الهی بنا نهاد و حکومت کوتاه مدت امام حسن (ع)، قیام خونین امام حسین (ع) و مشروع ندانستن حکومت های وقت از سوی دیگر امامان (ع) همه بیان کننده این واقعیت هستند که تشکیل حکومت از ضروریات دین اسلام است و آیات فراوانی در این زمینه وجود دارد؛ از

۱- «لقد ارسلنا رسلنا بالبينات و انزلنا معهم الكتاب والميزان ليقوم الناس بالقسط و انزلنا الحديد فيه بأس شديد و منافع للناس؛ به راستی که پیامبران را با پدیده های روشن گر فرستادیم و همراه آنان کتاب و میزان نازل کردیم، تا مردم به دادگری برخیزند و آهن را که در آن نیروی سخت و سودهای فراوان برای مردم است پدید آوردیم»، (حدید، آیه ۲۵).

۲- «يا ايها الذين آمنوا كونوا قوامين لله شهداء بالقسط؛ ای مؤمنان برای خدا برخیزید و به عدل شهادت دهید»، (مائده، آیه ۸).

۳- «ولقد بعثنا في كل امه رسولا- ان اعبدوا الله واجتنبوا الطاغوت؛ و به راستی در هر امتی پیامبری فرستادیم که خداوند را بندگی کنید و از بندگی طاغوت دوری جوید»، (نحل، آیه ۳۶).

۴- «و ما لكم لا تقاتلون في سبيل الله والمستضعفين من الرجال والنساء والولدان الذين يقولون ربنا اخرجنا من هذه القرية الظالم اهلها واجعل لنا من لدنك وليا واجعل لنا من لدنك نصيرا؛ چیست شما را که در راه خدا و ضعیف شدگان جامعه، از مردان، زنان و کودکان کارزار نمی کنید؟! آنان که می گویند: پروردگارا! ما را از این قریه (جامعه) بیرون بر و رها ساز که اهلش ستمکار است و قرار ده برای ما از جانب خودت سرپرست و یاور و قرار ده از نزد خودت یاری کننده ای»، (نساء، آیه ۷۵).

۵- «اطيعوا الله واطيعوا الرسول و اولی الامر منكم؛ اطاعت کنید از خدا و پیامبر و صاحبان فرمان از خودتان»، (نساء، آیه ۵۹).

و آیات متعدد بسیاری که در آنها سخن از کتاب، میزان، آهن و منافع آن، شهادت به قسط و داد، دوری از طاغوت، جنگ در راه

خدا و مستضعفان، نجات محرومان، هجرت در راه خدا و.. از مقوله های اجتماعی است که در کتاب الهی آن فرمان داده شده است.

البته شرح و تفسیر هر کدام از این آیات و چگونگی اثبات ضرورت تشکیل حکومت به وسیله پیامبران و رهبران الهی، نیازمند ارائه مباحث طولانی است که در حوصله یک نامه نمی گنجد.

در اینجا تنها به مهمترین مبانی اندیشه های سیاسی مربوط به تشکیل حکومت و ارتباط دین و سیاست اشاره می شود:

۱- اثبات حاکمیت ولایت و سرپرستی همه جانبه مادی و معنوی، دنیوی و اخروی برای خدا، رسول و اولیای خاص او، (مائده، آیه ۵۵ - یوسف، آیه ۴۰ - مائده، آیه ۴۲ و ۴۳).

۲- اثبات امامت و رهبری سیاسی - اجتماعی برای پیامبر(ص)، امام(ع) و منصوبین از ناحیه آنان، (نساء، آیه ۵۸ و ۵۹ - مائده، آیه ۶۷).

۳- اثبات حکومت و خلافت در زمین برای برخی از پیامبران گذشته مانند حضرت داود(ع) و سلیمان(ع)، (ص، آیات ۲۰ و ۲۶ - نمل آیات ۲۶ و ۲۷ - نساء، آیه ۵۴).

۴- قرآن، داوری و فصل خصومت در میان مردم را از وظایف پیامبران الهی معرفی می کند، (نساء، آیات ۵۸ و ۶۵ - مائده، آیه ۴۲ - انبیاء، آیه ۷۸ - انعام، آیه ۸۹).

۵- دعوت به کار شورایی و جمعی کردن، (شوری، آیه ۳۸ - آل عمران، آیه ۱۵۹).

۶- مبارزه با فساد و تباهی، ظلم زدایی و عدل گستری جزو وظایف اصلی اهل ایمان است، (بقره، آیه ۲۷۹ - هود، آیه ۱۱۳ - نساء، آیه ۵۸ - نحل، آیه ۹۰ - ص، آیه ۲۸ - حج، آیه ۴۱).

۷- احترام به حقوق انسان ها و کرامت بخشی به انسان از اصول سیاست ادیان الهی

است، (اسراء، آیه ۷۰ - آل عمران، آیه ۱۹ - نساء، آیه ۳۲).

۸- امر به جهاد و مبارزه با طاغوت ها، مستکبران و ستمگران و نیز تهیه امکانات دفاعی، (بقره، آیه ۲۱۸ - تحریم، آیه ۹ - نساء، آیه ۷۵ - انفال، آیه ۶۰ - اعراف، آیه ۵۶).

۹- عزت و آقایی را مخصوص خدا و اهل ایمان دانستن و نفی هرگونه سلطه پذیری و ذلت، (منافقون، آیه ۸ - محمد، آیه ۳۵ - هود، آیه ۱۱۳ - آل عمران، آیه ۱۴۶ و ۱۴۹).

۱۰- تبیین و تعیین حقوق متقابل والی و مردم، (نهج البلاغه، خطبه ۲۱۶، ص ۳۳۵ و ۳۳۶).

۱۱- اثبات سلطنت و حکومت برای برخی از حاکمان صالح و عادل، مانند طالوت و ذوالقرنین، (بقره، آیه ۲۴۶ و ۲۴۷ - کهف، آیات ۸۳ - ۹۸).

۱۲- اختصاص دادن حقوق مهم و کلان مالی به ولی امر مسلمین و حکومت اسلامی جهت مصرف در مصالح جامعه، (اصول کافی، باب صلح الامام و باب الفیء والانفال و تفسیر الخمس).

از آنچه گذشت روشن می شود که جدایی دین از سیاست در مورد اسلام به هیچ وجه صادق نیست و بخش عظیمی از معارف و آموزه های اسلامی شامل مسائل سیاسی و اجتماعی است.

به تعبیر حضرت امام در میان حدود ۵۷، ۵۸ کتاب فقهی، تنها ۷، ۸ تای آنها مربوط به مسائل عبادی صرف است و بقیه آنها در حوزه مسایل سیاسی، اجتماعی، قضایی و مناسبات اساسی است.

بنابراین هم بر اساس متون اسلامی و هم بر اساس مراجعه به سیره بزرگان دین، ثابت می شود که هر فرد مسلمان، وظایفی فراتر از احکام عبادی، مسائل معنوی و تکالیف فردی بر عهده داشته و موظف است تا در

قبال جامعه و مسائل و موضوعات سیاسی و مربوط به اداره جامعه اسلامی حساس و نهایت اهتمام را داشته باشد.

دوم؛ دستیابی به کمال واقعی و معنویات به جز از طریق عمل به وظایف و تکالیف الهی آن هم در تمامی زمینه ها (اعم از فردی و اجتماعی) میسر نیست و هرگونه کوتاهی و قصور در انجام برخی از این وظایف به همان اندازه انسان را از دستیابی به کمال حقیقی باز می دارد. آیا زندگی و سیره پیامبر اکرم (ص) و ائمه اطهار (ع) و حضور آنان به تمامی عرصه های جامعه از حکومت تا جهاد و شهادت بهترین الگو برای کسانی که به دنبال معنویات هستند، نیست؛ به علاوه کسب معنویات جز از طریق مجاهدت و پیروز بیرون آمدن از امتحانات مختلف الهی آن هم در میادین مختلف جامعه، حاصل نمی شود و گرنه گوشه گیری و ادعای کسب معنویت، ارزشی نداشته و آب در هاون کوبیدن است.

از سوی دیگر این چنین نیست که سیاست لزوماً با مسائل ضد اخلاقی و معنویات آمیخته باشد، زیرا آمیختگی سیاسی با مسائل ضد اخلاقی و مغایر با معنویات، هنگامی پیش می آید که سیاست از ارزش های الهی دور باشد (عمید زنجانی، مبانی اندیشه سیاسی اسلام، ص ۴۹).

سیاستی که بر پایه عدل و انصاف باشد، از متن دین است و سیاستی که مبتنی بر حيله و تزویر باشد با دین تضاد خواهد داشت (آیت الله معرفت، ولایت فقیه، ص ۲۲).

سیاست دینی نه تنها از آلودگی به مسائل ضد اخلاقی منزّه است بلکه خود منبعث از آموزه های دین و در واقع عمل به تکالیف و وظایف دینی است که

در کسب معنویت و رشد روحی و معنوی بشر بسیار حائز اهمیت است.

نتیجه آن که دخالت در سیاست، از وظایف و تکالیف الهی است و این نه تنها با کسب معنویات مغایرت ندارد بلکه گامی مؤثر در این زمینه است و نکته مهم این که باید سعی کنیم تمامی افعالمان اعم از سیاسی و غیر سیاسی صبغه الهی داشته باشد.

برای آگاهی بیشتر ر.ک:

انتظار بشر از دین، عبدالله نصیری

انتظارات بشر از دین، عبدالحسین خسروپناه

رابطه دین و سیاست، ایرج میر

کتاب نقد، شماره ۲ و ۳

«صبغه الله و من احسن من الله صبغه و نحن له عابدون» (بقره، آیه ۱۳۸).

مسائل کلام و فقه سیاسی

ولایت فقیه

لطفاً ثابت کنید که ولایت فقیه، صراط مستقیم است؟

پرسش

لطفاً ثابت کنید که ولایت فقیه، صراط مستقیم است؟

پاسخ

باید توجه داشت که اسلام دینی است که درباره همه نیازها و ضرورت‌های مادی و معنوی انسان اظهار نظر کرده، و برای هر یک از آنها قانونی وضع نموده است به گونه ای که حتی احکام و مسائل غیر ضروری را نیز از نظر دور نداشته است که با رجوع به کتب فقهیه و رساله های عملیه، این موضوع به خوبی روشن می گردد. و هر صاحب اندیشه ای بدین نتیجه می رسد، که دینی که دیه یک خراش کوچک را معین کرده، و این همه درباره مستحبات و مکروهات و مباحات حکم وضع کرده، آیا ممکن است در خصوص موضوع و مسأله حکومت و سرپرستی جامعه اسلامی و مسلمین، سکوت کرده باشد؟! بنابراین منطق و عقل چنین حکم می کند که در این باره نیز بی تفاوت نبوده، پیش بینی های لازم را نسبت به ضروری ترین و حیاتی ترین مسأله جامعه مسلمین که حکومت است، کرده باشد. چرا که قوانین و احکام مربوط به امور اجتماعی و سیاسی مردم، با نبودن

حکومت اسلامی، دستخوش انحراف، بدعت و کاستی می گردد، و امور اخلاقی و عبادی مسلمین نیز در یک حکومت غیر اسلامی، می تواند به طور صحیح و کامل عملی گردد، و بدین ترتیب کل اسلام آسیب خواهد دید. (۱) از اینرو برای حراست از دین اسلام و جامعه مسلمین، از هر گونه تحریف و بدعتی توسط بی خردان و گمراهان، و علی الخصوص عُمال اجانب، نیاز به حکومتی که در رأس آن فقیهی عادل، مدیر آگاه به زمان، و عالم به حدود و قوانین الهی قرار

دارد، اجتناب ناپذیر است. تحت سرپرستی فقیه عادل، عالم، آگاه به مسائل و جریانات سیاسی روز، و امین است که احکام اسلام اجرا، نظامات دین خدا مستقر، حدود و قصاص جاری، و تمامیت ارضی سرزمین اسلامی پاسداری می گردد. (۲)

پیامبر (می فرماید: "علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل" (۳) (علمای امت من مانند پیامبران بنی اسرائیل هستند). این بدان معناست که وظایف خطیر را در جامعه اسلامی، باید عالمان امت متصدی باشند.

امیرالمؤمنین علی (می فرماید: "واجب است در حکم خدا و حکم اسلام بر مسلمین، که هیچ عملی انجام ندهند، و دست بسوی چیزی و یا کاری دراز نکنند، و قدم در هیچ مسأله ای بر ندارند، قبل از آنکه برای خود رهبری عقیف و باورع و خدا ترس و عارف و عالم به احکام و مسائل قضایی و سنت رسول خدا، اختیار نمایند." (۴)

سید و سالار شهیدان، حسین بن علی (می فرماید: "جریان همه کارها باید بدست علماء توحید، و بوسیله متخصصان دین

الهی که نسبت به حلال و حرام خداوند، پاسدارانی امین هستند، تحقق یابد."

اگر مسلمانان در هر یک از سرزمینهای اسلامی، به این اصل مهم عنایت و توجه جدی می کردند، این همه فساد و تبهکاری و قوانین ظالمانه، در جوامع آنان لانه نمی کرد، و اینگونه تحت سیطره استثمارگران تاریخ، و زورگویان داخلی، و دول متجاوز خارجی، قرار نمی گرفتند.

آنچه که در این ۲۵ ساله اخیر، با وجود تمام کاستیها و کارشکنیها و مخالفتهای خارجی و بعضاً داخلی، موجبات سربلندی و عزت و رهایی ملت و دولت ایران را از سیطره و نفوذ اجانب و دول شرق و غرب فراهم آورده، رهبری قاطع

فقیه مجتهد عادل، بصیر، عالم و امین است ولاغیر.

پس صراط مستقیم همان دین خداست. جایی است که شیطان کمین کرده است. کسی که با معرفت و اهل مراقبت است، می داند راهی که می رود، صراط مستقیم است. و ولایت فقیه چون احکام الهی را بیان می کند و دین خدا را برای مردم روشن می کند، پس در صراط مستقیم است. چون در زمان غیبت امام زمان (خود حضرت فرموده اند که در امور دین، به راویان حدیث، که همان فقهای جامع و شرائط است، مراجعه کنید و احکام دین را از آنها اخذ کنید). (۵)

منابع و مأخذ:

۱. ولایت فقیه و حاکمیت ملت، سید حسن طاهری خرم آبادی

۲. ولایت فقیه، امام خمینی)

۳. مکاسب، شیخ انصاری، بحث ولایت فقیه

۴. بحار، جلد ۸۹، ص ۱۹۶

ر.ک: توصیه ها، پرسشها و پاسخ ها، حضرت آیت ا... جوادی آملی، ص ۳۲-۳۳

۱- استنادات روایی و عقلی در خصوص ضرورت ولایت مطلقه فقیه چیست؟

پرسش

۱- استنادات روایی و عقلی در خصوص ضرورت ولایت مطلقه فقیه چیست؟

پاسخ

۱- برای تأمین مصالح اجتماعی فردی جامعه نیاز به مقررات و قوانینی جزایی قضائی، نظامی، اقتصادی، فرهنگی و تربیتی دارد.

۲- اختلاف و تنازع لازمه طبیعی فردی و اجتماعی است لذا برای جلوگیری از هرج و مرج نیاز به قانون و مجری آن داریم که الزاماً باید در غالب حکومت شکل بگیرد.

۳- حکومت ایده آل در جامعه اسلامی حکومتی است که بر مبنای ایدئولوژی اسلام که اصطلاحاً فقاقت می گویند.

۴- شایستگی فردی حاکم از مسائل روحی اخلاقی که تحت هوای نفسانی نباشد و مدیریت متمرکز و مطمئن عاقل، عادل، که

جریان امور را با سیر منطقی و با علم به قوانین به پیش ببرد .

۵- بطور قطع و یقین از دسترسی مستقیم به امام معصوم ع محروم هستیم .

بنا براین :

۱-جامعه، حکومت می خواهد .

۲- حکومت حاکم می خواهد .

۳- حاکم به استقرار و حکم عقلی از چند حالت خارج نیست .

۱- نه عادل باشد و نه اسلام شناس .

۲- فقط عادل باشد ولی اسلام شناس نباشد .

۳- فقط اسلام شناس باشد (فقیه اما عادل نباشد) .

۴- هم اسلام شناس باشد (فقیه) و هم عادل باشد .

چون در این خصوص مباحثی در چند سال اخیر گفته شده بعضاً نیاز به مطالعه بیشتر و گفتگو و مباحثه می باشد، اما برای سؤال کننده محترم دو کتاب معرفی میکنم .

۱-ولایت فقیه، آیه الله جوادی آملی

۲- بیع امام (البته ترجمه هم شده است به اسم شئونات و اختیارات فقیه)

۳- حکومت اسلامی

،سخنرانی در نجف اشرف قبل از انقلاب.

با توجه به مقدماتی که بدیهی روشن است حتی اگر حدیث و آیه ای هم دلالت نکند آیا عقل از میان گزینه های ذکر شده کدام را انتخاب می کند؟

حتی در کارهای عادی و روز مره خود ۲ ملاک را لحاظ میکنم در انتخاب افراد و کاملاً عقلانی است . ۱- امانت ۲- اطلاع بر آن کار : اصطلاحاً (کارشناسی میگویند)

لذا ولایت فقیه در ۳ حوزه قابل بحث است :

۱- کلامی ۲- فقهی و حقوقی ۳- اجتماعی و سیاسی

گرچه در حال حاضر جنبه سیاسی اجتماعی آن بیشتر نمود پیدا کرده لذا خیلی ها خیال می کنند این مباحث جدیداً وارد مبانی معرفتی و کلامی و یا فقهی شده است لکن با دقت در مبانی علماء قرون گذشته این مباحث مطرح بوده الساعه برای نمونه حدیث دوران غیبت را ذکر میکنم .

اما این از مباحث کلامی است که قبل از اسلام حتی انبیاء بنی اسرائیل جا نشینان برای ادامه راه و مبانی آنها به بنای عقلی باید باشند، که بودند .

اما به ۳ موضوع در مبانی اسلامی توجه کنیم :

۱-جامعیت دین اسلام

دین اسلام صرفاً یک مسئله شخصی نیست، بلکه قسمت اعظم مسائل فقهی مربوط به مبانی جزائی ، اقتصادی ، تربیتی و فرهنگی است لذا در یک تقسیم بندی فقه را به ۳ قسم تقسیم میکنند : عبادات ، معاملات ، (اقتصاد) دیات (حقوق و جزاء) تقسیم میکند، بنابر این ، اجرای این امور مسیر نمی شود مگر در غالب تشکیل یک حکومت.

تمام خطابات قرآن در

موضوعات مثل امر به معروف نهی از منکر (امر به معروف و نهی از منکر یک موضوع فردی نیست بلکه قیام عاشورا شعبه ای از آن بود) جهاد و دفاع ، انفال اموال عمومی تمام اینها اگر بخواهد طبق احکام عالیه اسلام اجراء شود که باید بشود باید تحت مدیریت واحد و قوی عمل شود هیچ قیدی در این موارد نداریم و خدا راضی به تعطیل بودن این امور نیست .

۲- خاتمیت اسلام

بنا به تصریح قرآن کریم احکام اسلامی برای همیشگی ثابت است چه پیغمبر و امام ع (در میان مردم باشند چه نباشد .

۳- اصل عدم سلطه انسان بر انسان دیگر :

اصل اولیه انسانها اینست که آزاد آفریده شده اند، هیچ کس حق سرپرستی کسی را ندارد مگر خداوند متعال ، و این موضوع عملاً محقق نمی شود مگر به توسط انبیاء که انتخاب خدا بودند و کسانی که به عنوان جانشینان در میان مردم توسط انبیاء معرفی می شدند .

بنا به قاعده لطف، پیامبر اسلام (صلی الله علیه واله) نباید جامعه را بعد از خودش رها کند. مطالبی را به عنوان حدیث بیان فرموده اند . علاوه بر آن تصریحات قرآن اجتناب از طاغوت را شرط توحید و موحد میدانند .

{فمن یکفر بالطاغوت و يؤمن بالله} «بقره، ۲۵۴»

«هر نوع توجهی و اطاعتی غیر از کتاب و نبی، میل به طاغوت است.»

قال الامام ابی جعفر (علیه السلام) : قال الله تبارک و تعالی : لاعرین کل رعیة فی الاسلام و انت بولایة الامام جائر لیس من الله و ان کانت الرعیة

امام جعفر صادق (علیه السلام) فرمود: خدای تبارک و تعالی فرموده؛ هر آینه عذاب می کنم مردمی را که در اسلام اطاعت می کنند از حاکم ظالمی که از جانب خداوند نیست هر چند آن مردم اهل تقوی و نیکو کاری باشند. (۱)

اما حدیث دوران غیبت، شخصی از امام عصر (علیه السلام) سوال کرد که در حوادث و اتفاقات و مسائلی که در دوران غیبت اتفاق می افتد به چه کسی رجوع کنیم که ایشان جواب دادند:

{... واماالحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی الرواه حدیثنا انا حجه الله وهم حجتی علیکم}

«اما در حوادث و مشکلاتی که برای شما اتفاق می افتد به راویان احادیث ما مراجعه کنید، زیرا من حجت خدا بر شما هستم و آنها حجت من برای شما» (۲)

قبلا از ایشان امام جعفر صادق (علیه السلام) در کتاب وسائل فرموده:

{... منازعه فی دین او میراث فتحاكما الی السلطان او الی القضاء...}

به لحاظ طولانی نشدن فقط ترجمه حدیث را ذکر می کنم.

از امام جعفر صادق (علیه السلام) سؤال کردند: هرگاه ۲ نفر از شیعیان ما در مورد مسئله ای مثل بدهکاری و یا ارث با یکدیگر اختلاف کنند برای رفع نزاع و قضاوت آیا صحیح است پیش قاضی وقت بروند؟

امام فرمود: رجوع به طاغوت است، اگر به نفع او حکم کند و در واقع هم حکم صحیح باشد رجوع به طاغوت است باید به طاغوت بی اعتنا باشید، بعد فرمودند ببیند در میان شما چه کسی راوی حدیث ما است و در حلال و حرام ما صاحب نظر است و... (۳)

منابع:

۱- اصول کافی، جلد ۲، ص ۲۰۶

۲- وسائل، ج ۱۸، ص ۱۰۵، حدیث ۹ بیع امام، حدیث ۳ روایات

ولایت فقیه یعنی چه؟ وقتی می گویند ولایت فقیه مطلقه منظور آنان چیست خواهش می کنم جدا از دیدگاه حزب راستی ها برایم توضیح دهید؟

اشاره

ولایت مشروعه یعنی چه؟

وقتی می گوئیم ولایت فقیه ادامه ولایت پیامبر بر امت و ادامه ولایت اهل بیت بر امت است آیا این اشکال وارد می

پرسش

ولایت فقیه یعنی چه؟ وقتی می گویند ولایت فقیه مطلقه منظور آنان چیست خواهش می کنم جدا از دیدگاه حزب راستی ها برایم توضیح دهید؟

ولایت مشروعه یعنی چه؟

وقتی می گوئیم ولایت فقیه ادامه ولایت پیامبر بر امت و ادامه ولایت اهل بیت بر امت است آیا این اشکال وارد می شود که پیامبران و امامان اطاعت از حکم و حرفشان بعلت دارا بودن عصمت و متصل به منبع وحی و امامت خاص فاقد اشتباه بوده و در حقیقت معصوم می بوده اند اما آقای خامنه ای معصوم نیست ممکن است درحکمی اشتباه کرده باشد پس تکلیف چیست خواهش می کنم با دلیل و منطق برایم توضیح دهید نه با احساس دینی، وقتی می گوئیم ما اهل کوفه نیستیم علی تنها بماند آیا مقایسه شخصیتی والا و خالی از اشتباه علی با آقای خامنه ای یک رهبر یا یک روحانی قابل اشتباه درست است؟

وظایف رهبر چیست؟ آیا جز یک مهره انفعالی در جامعه که پشت تریبون فقط تعریفها و تمجیدهای دروغین از وضعیت نا بسامان جامعه اعم از مدیریتی فرهنگی، دینی و... ارائه می دهد و قدرت حذف مهره های فاسد و پول پرست که دین را ملعبه ساخته است ندارد لایق رهبر است؟ فکر نکنید من با رهبر مخالفم نه، فقط دوست دارم او را شایسته رهبری بشناسم.

پاسخ

ولایت مطلقه فقیه در گفتمان فقه امامیه مکانیسمی است برای تحقیق و اجرای مقاصد و اهداف دین در عرصه حکومت و اجتماع

ولایت مطلقه فقیه به مفهوم مطلق العنان بودن و فراتر از قانون بودن رهبر جامعه نیست. رهبر جامعه هم در برابر

قانون از حقوق و الزاماتی برابر با جمع شهروندان برخوردار است. به نظر می‌رسد مناسب‌ترین تعریف برای ولایت مطلقه این باشد که ویژه اختیارات فقیه برای اجرای همه بخش‌های دین و شریعت محدود بوده و همه جوانب آن را در بر می‌گیرد. بنابراین حکومت دینی در زمان نسبت به سان دوران حضور معصوم مسئولیت اجرا و پیاده کردن همه بخش‌های شریعت و فقه را به عهده دارد.

آنچه تحت عنوان عصمت در گفتمان کلامی شیعه برای معصوم مطرح است به این جهت است که شخص امام در مقام بستن و تبلیغ احکام دین باید مصون از اشتباه باشد و در مقام هدایت و ارشاد و تربیت هم به عنوان یک انسان کامل از هر لغزشی و انحراف وی باشد این دومورد از شئون اختصاص امام است که اصل عصمت هم بر آن دو اتنبا می‌یابد ولی موضوع اداره اجتماع و تشکیل حکومت هیچگونه پیش‌نیازی همچون عصمت را طلب نمی‌کند و آنچه در باب فقیه مطرح است صلاحیت نسبی او و برخورداری از شایستگی نسبی می‌باشد. در بحث حکومت و ولایت فقیه هرگز صحبت از این نیست که هیچ اشتباه روی نمی‌دهد به دلیل عصمت شخص ولی بلکه صحبت این است که این الگوی حکومتی کم‌اشتباه‌ترین مدل و نزدیکترین الگو به مبانی دین و شریعت است.

مقایسه هر شخص غیر معصوم بایگانه تاریخ علی (ع) کار ناروایی است و آنچه در شعارها گفته می‌شود مقصود مقایسه اشخاص نیست بلکه مقایسه شرائط اجتماعی دو دوره تاریخی است. گویا شعار دهندگان در حد نه بگویند

ما نسلی هستیم که بر خلاف حاضران دوران علی (ع) اسم وفا و حمایت و حضور در صحنه های مقاومت و جهاد و ایستادگی را پیشه کرده ایم. رهبر جامعه اسلامی بیش از هر کس دیگر به مسئولیت ادامه اهداف دین را به دوش داشته و کمتر از هر کس باید بر خورداری شخصی داشته باشد ولی غفلت نشود که او در چار چوب امکانات و ظرفیتهای وظایف خود را باید انجام دهد. ضمن اینکه توقع و دستاوردهای نامحدود را نمی توان داشت ولی این حق برای آحاد شهروندان محفوظ است که با نظارت دقیق و استفاده از حق اجتهاد خود. رهبر جامعه را یاری می رساند. بی گمان هر چه حساسیتهای بیشتر باشد و مطالبات برای تحقیق عدالت و مبارزه با فساد از سوی جمیع مردم بیشتر باشد امکان اجرائی بیشتر پدید می آید. امید وارم این اندک توانسته باشد پاسخی مناسب برای سؤال و ابهامات شما باشد. در غیر این صورت برای گفتگوی بیشتر می توانید در اوقات مقتضی به بخش مشاوره دینی اداره پاسخگویی مراجعه فرمائید.

برایتان آرزوی توفیق دارم.

چرا باید حتماً ولایت فقیه بر جامعه اسلامی حکومت کند؟

پرسش

چرا باید حتماً ولایت فقیه بر جامعه اسلامی حکومت کند؟

پاسخ

اینکه باید فردی بر جامعه حکومت کند و ریاست جامعه در دست او باشد که امری است اتفاقی و همگان بر آن اتفاق نظر دارند، اما اینکه چرا این فرد باید ولایت فقیه باشد چون ممکن است این سؤال مطرح شود که مردم می توانند خود این ریاست را به عهده گیرند اصلاً از طریق انجام حکومتهای دمکراسی و انتخاب رئیس جمهور.

اولاً: در رأس همه امور خداست و اوست که عالم به تمام احتیاجات ماست و خیر و صلاح ما را او بهتر از هر کسی هم می داند و هم می تواند عهده دار باشد. لذا بر همین اساس قانونی اکمل و اصلح است که از آن ناحیه حق آمده باشد و جوابگوی تمامی احتیاجات بشری باشد بعلاوه انسانهایی که مجری این قوانین باشند.

باید بگویم حکومتهایی مثل دیکتاتوری که اصلاً قابل قبول نیست چرا که انسانی که خود را با هر لقبی رئیس مردم می داند و بطور رسمی این سمت را بعهده دارد (مثل رئیس جمهور مادام العمر، شاه و...) و هیچ دستگاه اجرایی دیگری اولویت به او ندارد هر لحظه او را به ورطه هلاکت نزدیک می کند چرا که به بیان قرآن (ان الانسان لیطغی ان راه استغنی) = آری طغیان می کند وقتی خود را بی نیاز ببیند.

و در رأس حکومت هر کشوری اگر فردی باشد که بالادست او هیچ نباشد و کسی به کار او نظارت نکند همین عامل طغیان اوست و ما تجربه ناموفق استبداد را در همه ممالک دیده ایم.

اما حکومت‌های دمکراتیک که مردم انتخابگران رؤسای خود هستند. این ایده تا حدودی مطلوب است ولی باز بنظر کارآمد نیست، چرا که اولاً- غالباً توده مردم عوامند و انتخابشان از روی دقت و عقل منطقی نیست و علاوه بر آن تبلیغات هم غالباً (قید غالباً را اضافه میکنم تا همه موارد را شامل نشود) ممکن است ناسالم باشد و روش تشخیص صحیحی برای مردم نباشد و علاوه بر آن مدت مثلاً ریاست جمهوری (بطور مثال ۴ سال) این فرد اگر حاکم بر زمام امور شود عنان گسیخته است و دیگر کسی قادر

به این نیست که او را از این منصب پائین بکشد (مگر بوسیله کودتا - که خود خلاف قاعده است) لذا این هم راه منطقی و اساسی ای نیست.

پس می توانی راه دیگری را عرضه کرد و آن اینست که در رأس حکومت فردی که واجد شرایط الهی باشد (مثلاً نیابت از امام معصوم) و پس از آن حکومت به نحو دموکراسی اداره شود که این فرد بالادست واجد شرایط (ولایت فقیه) راهم ارگانهای نظارت دائمی داشته باشند که اگر اراده اصلی خارج شد سمت اوفسخ شود.

که در باب ولایت فقیه حکم چنین است. مجلس خبرگان، شورای نگهبان و مواردی از این قبیل بر کار رهبر نظارت دارند و او که وارسته و دین مدار است خود را در چهارچوب شرع و عقل و قانون می بیند. لذا حکومت و کشور ایمن از ضرر و شرر خواهد بود.../ز

با توجه به عدم عصمت ولی فقیه از خطا، چرا مردم باید از اوامر و نواهی ایشان پیروی کنند؟

پرسش

با توجه به عدم عصمت ولی فقیه از خطا، چرا مردم باید از اوامر و نواهی ایشان پیروی کنند؟

پاسخ

۱) خطاهای فاحش و روشنی که حداقل برای عموم کارشناسان مسائل دینی سیاسی و اجتماعی واضح و روشن است در این صورت از طریق مجاری مربوط تذکر داده خواهد شد و عدم قبول آن ممکن است مجلس خبرگان را به اتخاذ موضع مناسب وادار نماید.

۲) خطاهای پیچیده که حتی در میان کارشناسان نیز چندان روشن نیست و چه بسا مورد تعدد آرا و نظرات باشد. در این صورت نمی توان با قاطعیت حکم کرد که نظر کدام یک صحیح است؛ زیرا هر کس بر اساس مبانی پذیرفته شده خود حکم می راند. از این موارد در مسائل اجتماعی و سیاسی زیاد به چشم می خورد. در چنین مواردی چاره ای جز این نیست که رأی ولی فقیه ملاک عمل قرار گیرد؛ زیرا در غیر این صورت جامعه دچار هرج و مرج و آناشسیسم می شود. ضمن آن که از نظر فکری راه تحلیل و نقد و بررسی سالم برای همگان باز است اما نظم و انضباط اجتماعی از نظر عقلی و عقلانی مستلزم وحدت رویه و عمل است. در تمام نظام های سیاسی این گونه عمل می شود و از آن گریزی نیست.

از طرف دیگر باید توجه داشت که ولی فقیه در ظرف عدم حضور یا ظهور معصوم رهبری می کند و شارع مقدس که به او ولایت داده است، خطاهای احتمالی وی را برای جامعه اسلامی موجب عذر قرار داده است، زیرا برای امت راهی بهتر از پیروی از فقیه عادل و با تقوا وجود ندارد و چنانچه او پس از

بررسی، مشورت و کارشناسی های لازم مرتکب اشتباهی شود، خداوند او و مردم را در آن باره مورد بازخواست قرار نخواهد داد.

اصطلاحات فقه، فقیه، ولایت مطلقه فقیه و ولایت غیر مطلقه فقیه را تعریف نمایید.

پرسش

اصطلاحات فقه، فقیه، ولایت مطلقه فقیه و ولایت غیر مطلقه فقیه را تعریف نمایید.

پاسخ

{الف} فقه؛ یعنی، علم به احکام الهی و توان استنباط آنها از طریق ادله تفصیلیه (کتاب، سنت، عقل و اجماع).

ب) فقیه؛ کسی است که در علوم چهارده گانه اسلامی تخصص داشته باشد و بتواند احکام الهی را از ادله آن استنباط کند.

ولایت معنای مختلفی دارد و معنای مصطلح آن جواز تصرف در شؤون مربوط به مولی علیه است.

ج) ولایت فقیه؛ یعنی، رهبری سیاسی جامعه اسلامی بر عهده فقیه عادل و با تقوا و دارای شرایط لازم رهبری

د) ولایت مطلقه فقیه؛ یعنی، در صورتی که یکی از احکام فرعیه دینی با یکی از مصالح اهم اجتماعی تراحم کند، ولی فقیه می تواند به خاطر حفظ مصلحت اهم جامعه آن حکم اولی را موقتا تعطیل کند و آنچه مصلحت جامعه است را بر آن مقدم بدارد.

ه) این طور نیست که هر سخن ولی فقیه جنبه حکم حکومتی داشته باشد؛ بلکه سخنان ولی فقیه به دو بخش تقسیم می شود: ۱- نظریات کارشناختی، ۲- احکام حکومتی.

قسمت اول مانند فتاوی ولی فقیه در مسائل مختلف عبادی و فردی و یا نظریات اجتماعی قبل از صدور دستور و فرمان عمومی؛ در این زمینه موافقت عملی واجب نیست؛ اما در قسمت دوم که ولی فقیه دستوری را به ارگان های دولتی و یا به عموم مردم بدهد، مخالفت با آن جایز نیست. احکام حکومتی ولی فقیه به مسؤلان بسیار زیاد است و در مواردی نیز به مردم مانند لزوم شرکت در انتخابات و

نصب ولی فقیه به چه صورتی است و با توجه به عدم عصمت ولی فقیه چگونه قائل به مطلقه بودن ولایت فقیه هستیم؟

پرسش

نصب ولی فقیه به چه صورتی است و با توجه به عدم عصمت ولی فقیه چگونه قائل به مطلقه بودن ولایت فقیه هستیم؟

پاسخ

نصب الهی ولی فقیه نصب عام است، یعنی هر فقیهی که عادل زمان شناس و دارای توان کافی در مدیریت کلاناجتماعی باشد از سوی خداوند منصوب است لیکن نقش مجلس خبرگان کشف و تشخیص فردی است که اینخصوصیات را دارد. همچنین اگر ولی فقیه شرایط لازم را از دست داد از ولایت معزول است. یکی از وظایف مجلس خبرگان کنترل رهبری و بررسی این مسئله است که آیا رهبر موجود شرایط لازم را همچنان دارا است یا این که فاقد برخی از آنها شده است. بنابراین نصب و عزل الهی به نحو ثبوتی است ولی نقش مجلس خبرگان اثباتی و کشفی است. به عبارت دیگر خبرگان که ترکیبی از فقهای عادل می باشند به وکالت از مردم عملیات کارشناسی را انجام می دهند و ولی امر را شناسایی می کنند. این از نظر اسلامی کاملاً مقبول است زیرا رجوع به خبره در تعیین مصداق می باشد و مشمول آیه (فاستلوا اهل الذکر ان کنتم لاتعلمون) است.

مقصود از (ولایت مطلقه فقیه) آن است که دایره اختیارات ولی فقیه محدود به احکام اولی و ثانوی و قوانینمدون نیست. بلکه هرگاه مصالح عالی و الزامی جامعه اسلامی ایجاب کند که موقتا برنامه ای برخلاف آنها انجام شود ولی فقیه می تواند به آن کار اقدام نماید. به عنوان مثال در فقه اسلامی تخریب مسجد حرام می باشد. اکنون اگر به تخریب مسجدی جهت خیابان کشی حاجت افتاد چه باید کرد؟ یک رویکرد (نظریه مخالف ولایت مطلقه) آن است کهتا زمانی که تخریب مسجد به حد ضرورت نرسد یعنی چنان کارد به استخوان نرسیده که هیچ راه حل دیگری جز تخریب آن نباشد نمی توان

آن را تخریب نمود.

رویکرد دیگر (دیدگاه ولایت مطلقه) آن است که: شارع مقدس به ولی امر اجازه داده است که در صورت مصلحت‌هاست دست به این کار بزند و لازم نیست آن قدر صبر کند که برای جامعه مشکلات عدیده ای پدید آید و مسئله را به حد ضرورت و حکم ثانوی برساند. حضرت امام پس از ذکر مثال فوق می فرماید: اگر بخواهیم در این گونه امور دایره ولایت را به احکام ثانوی محصور کنیم هرگز نمی توانیم تمدن داشته باشیم. و همواره جامعه اسلامی گرفتار رکود درماندگی و عقب افتادگی خواهد بود.

از اینجا روشن می شود که ولایت مطلقه مطلق به معنای عام نیست بلکه از جهاتی مقید است و قید آن (مصلح اجتماعی) می باشند و او فراتر از آنها ولایتی ندارد.

ولایت مطلقه به معنایی که گفته شد نیازمند عصمت نیست، زیرا مقصود از ولایت در اینجا (ولایت اعتباری) استو ربطی به مقامات تکوینی ائمه (ع) که متکی بر عصمت است ندارد. مسئله امکان خطا درست است ولی از آنگریزی نیست زیرا اگر اختیارات لازم از ولی فقیه گرفته شود مصالح اجتماعی مسلمین بر زمین خواهد ماند. افزون بر آن ساز و کارهایی برای رساندن خطاها به حداقل ممکن در نظام اسلامی وجود دارد که نیازمند بحث تفصیلی است. لزوم اطاعت از ولی فقیه در احکام حکومتی و اجتماعی است و این تا زمانی است که کفایت او پابرجاست و برخلاف حق و عدل و مصلحت جامعه حکم نمی راند.

برای آگاهی بیشتر ر.ک: ولایت فقیه آیت الله جوادی آملی. {J}

آیا نظریه انتصابی ولایت فقیه لطمه زدن به ولی فقیه نیست؟

پرسش

آیا نظریه انتصابی ولایت فقیه لطمه زدن به ولی فقیه نیست؟

پاسخ

مقصود از لطمه زدن نظریه انتصاب به ولی فقیه چیست؟

احتمال اول: نظریه انتصاب، مقبولیت اصل ولایت فقیه را در عقیده مردم تضعیف می کند؛ زیرا مردم نمی پذیرند خداکسی را به ولایت بر آنان معین کند.

پاسخ:

اولاً، مسأله مذکور، که سعی می شود به عنوان یکی از افکار عمومی ثابت و مسلم جامعه تلقی شود، اندیشه ایرخاسته از مبانی لیبرالیستی است که بر فرهنگ جوامع اسلامی نیز سایه افکنده است؛ و گرنه جامعه اسلامی، از آغاز، در مدینه با ولایت انتصابی پیامبر اکرم (ص) شکل گرفت (گرچه این مسئله نیز سعی می شود از سوی لیبرال های مسلمان انکار شود) و در مکتب تشیع، ولایت انتصابی معصومین (ع) از مسلمات مذهب به شمار می آید.

درباره ولی فقیه در عصر غیبت نیز، تجربه تاریخی انقلاب اسلامی ایران با پذیرش قاطع ولایت امام خمینی (ره) نشان داد که مبنای نصب هرگز نمی تواند مایه ضعف اعتقادات مردم در امر ولایت، چه ولایت معصومان (ع) و چه ولایت فقیه شود.

ثانیاً، اثبات یا انکار مسائل دینی روش خاص خود را دارد. این نکته که «نظریه انتصاب، مقبولیت اصل ولایت فقیه را در عقیده مردم تضعیف می کند» از نظر علمی نمی تواند دلیل انکار نظریه انتصاب قرار گیرد. اثبات یا انکار نظریه انتصاب باید مبتنی بر عقل یا نقل باشد. و نکته مذکور نه عقلی است و نه نقلی.

احتمال دوم: از آنجا که در نظریه انتصاب مشروعیت تصرفات ولی فقیه منوط به انتخاب مردم نیست، مردم احساس همیاری و مشارکت کم تری در امر حکومت می کنند؛ لذا حکومت ولی فقیه از یاری مردم بی بهره می ماند.

پاسخ:

اولاً: تجربه تاریخی انقلاب اسلامی ایران خلاف این نتیجه را ثابت کرده و می کند. حضور مردم

در صحنه های مختلف در جریان شکل گیری جمهوری اسلامی و مراحل پس از آن اگر بی نظیر نباشد در جوامع بشری امروز کم نظیر است.

البته قانون اساسی ایران، که مبتنی بر مبنای نصب می باشد، به گونه ای تنظیم شده است که با نظریه انتخاب نیز سازگار است، یعنی شرایط آن را تأمین می کند ولی این نکته در روح حاکم بر افکار عمومی قبل و بعد از پیروزی انقلاب اسلامی دخالت چندانی ندارد.

ثانیاً: در این احتمال فرض شده است که در نظریه انتصاب مشارکت مردم در امر حکومت نادیده گرفته شده است، در حالی که مسأله ملاک مشروعیت تصرفات، یک مسأله تحلیلی حقوقی، و خارج از حیطه افکار عمومی است. میزان دخالت مردم در امر حکومت آن مقدار که در افکار عمومی مؤثر است، در مبنای نصب و انتخاب یکسانی باشد.

مثلاً- شرکت در انتخابات خبرگان، ریاست جمهوری و مجلس شورای اسلامی در هر دو مبنای نصب و انتخاب، به یکصورت در افکار عمومی تجلی می کند و فقط در انتخابات خبرگان، از لحاظ تحلیلی با یکدیگر متفاوت است.

نمایندگان خبرگان نباید مبنای انتخاب، ولایت را به ولی اعطا می کنند و بنابر مبنای نصب، لایق ترین فقیه جامع الشرایط را شناسایی و اعلام می کنند. ولی این تفاوت در تحلیل تأثیری در دخالت مردم در تعیین ولی فقیه، که در حیطه افکار عمومی مطرح می شود، ندارد.

برای مطالعه تفاوت تحلیلی مبنای نصب و انتخاب در رأی خبرگان به مجله حکومت اسلامی، شماره ۸، ویژه مجلس خبرگان رجوع کنید.

آیا ولایت فقیه با جمهوریت نظام تضاد ندارد؟

پرسش

آیا ولایت فقیه با جمهوریت نظام تضاد ندارد؟

پاسخ

اولاً، مسأله مذکور، که سعی می شود به عنوان یکی از افکار عمومی ثابت و مسلم جامعه تلقی شود، اندیشه ایبرخاسته از مبانی لیبرالیستی است که بر فرهنگ جوامع اسلامی نیز سایه افکنده است؛ و گرنه جامعه اسلامی، از آغاز، در مدینه با ولایت انتصابی پیامبر اکرم (ص) شکل گرفت (گرچه این مسئله نیز سعی می شود از سوی لیبرال های مسلمان انکار شود) و در مکتب تشیع، ولایت انتصابی معصومین (ع) از مسلمات مذهب به شمار می آید.

درباره ولی فقیه در عصر غیبت نیز، تجربه تاریخی انقلاب اسلامی ایران با پذیرش قاطع ولایت امام خمینی (ره) نشان داد که مبنای نصب هرگز نمی تواند مایه ضعف اعتقادات مردم در امر ولایت، چه ولایت معصومان (ع) و چه ولایت فقیه شود.

ثانیا، اثبات یا انکار مسائل دینی روش خاص خود را دارد. این نکته که «نظریه انتصاب، مقبولیت اصل ولایت فقیه را در عقیده مردم تضعیف می کند» از نظر علمی نمی تواند دلیل انکار نظریه انتصاب قرار گیرد. اثبات یا انکار نظریه انتصاب باید مبتنی بر عقل یا نقل باشد. و نکته مذکور نه عقلی است و نه نقلی.

احتمال دوم: از آنجا که در نظریه انتصاب مشروعیت تصرفات ولی فقیه منوط به انتخاب مردم نیست، مردم احساس همیاری و مشارکت کم تری در امر حکومت می کنند؛ لذا حکومت ولی فقیه از یاری مردم بی بهره می ماند.

پاسخ:

اولاً: تجربه تاریخی انقلاب اسلامی ایران خلاف این نتیجه را ثابت کرده و می کند. حضور مردم در صحنه های مختلف در جریان شکل گیری جمهوری اسلامی و مراحل پس از آن اگر بی نظیر نباشد در جوامع بشری امروز کم نظیر است.

البته قانون اساسی ایران، که مبتنی بر مبنای نصب می باشد، به گونه ای تنظیم شده است که با نظریه

انتخاب نیز سازگار است، یعنی شرایط آن را تأمین می کند ولی این نکته در روح حاکم بر افکار عمومی قبل و بعد از پیروزی انقلاب اسلامی دخالت چندانی ندارد.

ثانیاً: در این احتمال فرض شده است که در نظریه انتصاب مشارکت مردم در امر حکومت نادیده گرفته شده است، در حالی که مسأله ملاک مشروعیت تصرفات، یک مسأله تحلیلی حقوقی، و خارج از حیطه افکار عمومی است. میزان دخالت مردم در امر حکومت آن مقدار که در افکار عمومی مؤثر است، در مبنای نصب و انتخاب یکسانی باشد.

مثلاً شرکت در انتخابات خبرگان، ریاست جمهوری و مجلس شورای اسلامی در هر دو مبنای نصب و انتخاب، به یکصورت در افکار عمومی تجلی می کند و فقط در انتخابات خبرگان، از لحاظ تحلیلی با یکدیگر متفاوت است.

نمایندگان خبرگان نباید مبنای انتخاب، ولایت را به ولی اعطا می کنند و بنابر مبنای نصب، لایق ترین فقیه جامع الشرایط را شناسایی و اعلام می کنند. ولی این تفاوت در تحلیل تأثیری در دخالت مردم در تعیین ولی فقیه، که در حیطه افکار عمومی مطرح می شود، ندارد.

برای مطالعه تفاوت تحلیلی مبنای نصب و انتخاب در رأی خبرگان به مجله حکومت اسلامی، شماره ۸، ویژه مجلس خبرگان رجوع کنید.

آیا ولایت فقیه با جمهوریت نظام تضاد ندارد؟

پرسش

آیا ولایت فقیه با جمهوریت نظام تضاد ندارد؟

پاسخ

در اینجا به دو مبنا در تضاد جمهوریت با ولایت فقیه اشاره می شود:

اول) مبنای اصلی تهافت و تضاد میان جمهوریت و ولایت فقیه این است که گمان کرده اند لازمه جمهوری بودن یکحکومت حق رأی داشتن مردم است و لازمه ولایت داشتن فقیه، مهجوریت مردم و رشد و بلوغ اجتماعی نداشتن آنان است.

پاسخ این است که ولایت در قرآن و روایات به دو معنا استعمال می شود:

۱ ولایت بر مهجورین که تصدی امور مردگان و سفیهان و صغیران و دیوانگان است. در این معنا از ولایت، مولیعلیهم به نوعی عاجز و قاصر از امور خود می باشند و لذا شخصی به نام ولی تصدی امور آنان را به عهده می گیرد.

۲ ولایت حکومتی که تصدی امور حکومتی است. مولیٰ علیهم در این ولایت بالغ، رشید و عاقل می باشند. آیه انماولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوه و یؤتون الزکاه و هم راکعون (سوره مائده، آیه ۵۵)

که مخاطب این سخن مردم عاقل و بالغ و رشید است.

مراد از جمهوری در جمهوری اسلامی ایران، معنای دوم است و مردم در این جمهوری، حق رأی و دخالت در تعیینسرنوشت و نحوه حکومت دارند. در جمهوری اسلامی ایران هم شکل حکومت و هم قانون اساسی آن با رأی مردم تعیین شده است و هم انتخاب رهبر به طور غیرمستقیم از طریق نمایندگان خبرگان توسط مردم صورت می گیرد و هم مردم در انتخاب مسئول قوه مجریه و نمایندگان قوه مقننه دخالت دارند.

دوم) مبنای نصب فقیه از سوی شارع، ولایت را برای او ثابت می کند، بدون اینکه رأی مردم در آن هیچ گونه دخالتی داشته باشد و رأی مردم در

آن صوری است. در حالی که در جمهوریت دخالت رأی مردم حقیقی است نه صوری.

پاسخ این است که طبق مبنای نصب، که در پاسخ سؤال چهارم به تفصیل درباره آن توضیح داده شد، اگر در زمانی بیش از یک فقیه جامع الشرایط وجود داشته باشد اعمال ولایت همه آنان باعث هرج و مرج می شود و لذا انتخاب رهبر از سوی مردم تأثیر واقعی دارد یعنی مکانیزم موجود در قانون اساسی برای تعیین رهبر (مجلس خبرگان) یکی از راههای تشخیص ولی منصوب است.

بله در قانون اساسی شرایط خاصی برای ولی فقیه (فقاہت، عدالت و درایت) ذکر شده است و تعیین شرایط حاکمتوسط قانون منافاتی با معنای جمهوریت حکومت ندارد؛ زیرا در همه حکومت های جمهوری، رئیس جمهوری باید دارای شرایطی باشد که قانون آن را تعیین کرده است.

برای مطالعه بیشتر رجوع کنید به:

۱ ولایت فقیه، جوادی آملی، ص ۵۰۴ ۵۰۰.

۲ ولایت و دیانت، مهدی هادوی تهرانی.

آیا غیر معصوم می تواند حجت بین خدا و انسان باشد؟

پرسش

آیا غیر معصوم می تواند حجت بین خدا و انسان باشد؟

پاسخ

اولاً- این دلیل اختصاص به موردی دارد که در یک زمان چند فقیه جامع الشرایط وجود داشته باشند و در جاییکه فقط یک فقیه جامع الشرایط موجود است جاری نیست.

ثانیاً: در مورد تعدد فقهای جامع الشرایط احتمال دوم را انتخاب می کنیم یعنی همه آنها منصوب به ولایت اند ولی فقط یکی از آن ها حق اعمال ولایت را دارد و در پاسخ به اشکال لغویت نصب ولایت برای دیگران می گوییم:

الف) امامان معصوم (ع) فقهای جامع الشرایط را در زمان غیبت به صورت عام نائب خود کرده اند اگر در زمانی، تنها یک فقیه جامع الشرایط موجود باشد همان حق ولایت دارد و اگر بیش از یک نفر موجود باشد گر چه فقط یکی از آنها حق اعمال ولایت دارد ولی نصب همه آنها دارای فوایدی است از جمله:

۱ اگر مردم به هر دلیلی رغبت به تشکیل حکومت ولایی نداشتند، فقیهان جامع شرایط هر کدام در حیطة و حوزه ایکه بسط ید دارند می توانند اعمال ولایت کنند تصرف آنان در امور شرعی اجتماعی مشروع خواهد بود.

۲ اگر یکی از این فقیهان بدون انتخاب و رأی گیری بلکه، مقبولیت عمومی بسط ید یافت تصرفات او مشروع و قانونیاست مانند ولایت حضرت امام خمینی(ره)

۳ حتی در موردی که بسط ید فقیه جامع شرایط توسط انتخاب صورت می پذیرد مانند ولایت مقام معظم رهبریحفظه الله نصب از سوی امام معصوم برای مشروعیت بخشیدن به تصرفات او لازم است زیرا مشروعیت تصرفاتولی فقیه در امور اجتماعی حق مردم نیست تا به او اعطا کنند (دقت کنید که اکثریت می خواهد حق تصرف در همهامور را به گونه ای به او بدهند که بر اقلیت و کسانی نیز که پس از انتخابات

به سن رأی دادن می رسند، جاریمی شود).

و برای مطالعه اشکالهای دیگر و نیز پاسخ آنها می توانید رجوع کنید به:

۱. دراسات فی ولایه الفقیه، حسینعلی منتظری، ج ۱، ص ۴۱۵.

۲. دین و دولت در اندیشه اسلامی، محمد سروش، ص ۴۳۰.

آیا غیر معصوم می تواند حجت بین خدا و انسان باشد؟

پرسش

آیا غیر معصوم می تواند حجت بین خدا و انسان باشد؟

پاسخ

بنا بر روایاتی که از معصومان (ع) نقل شده است، پس از غیبت حضرت صاحب (عج) یک سلسله دانشمندان و اندیشمندان دینی با شرایط مشخص و ویژه ای که در جای خود مطرح گشته است حجت میان ما و خدایند. از جمله آن روایات این حدیث شریف است که حضرت ولی عصر (عج) در پاسخ اسحق بن یعقوب فرمود: اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواه احادیثنا فانهم حجتی علیکم و انا حجه الله؛ در رخدادها و حوادث به روایان حدیث ما رجوع کنید، زیرا آنان حجت من بر شمایند و من حجت خدایم {M}، (شیخ صدوق، اکمال الدین، ج ۲، ص ۴۸۴).

محقق همدانی - که آثار و تحقیقات فقهی اش در دوره اخیر محور عالی ترین مباحث اجتهادی حوزه قرار داشته است - در تحلیل این حدیث می نویسد: «تأمل در این روایت، آشکار می سازد. فقیهی که روایات ائمه (ع) را اخذ و هضم کرده است، در جایگاه ایشان قرار دارد و شیعه در مسائلی که به ائمه مراجعه می کرد، موظف است به چنین فقهایی مراجعه نماید تا در عصر غیبت، متحیر و سرگردان نباشد. امام (ع) با این توجیه خواسته اند حجت را بر شیعیان تمام کنند تا هیچ کس به بهانه غیبت امام معصوم از دستورات الهی تحطی نکند»، (حاج آقا رضا همدانی، مصباح الفقیه، کتابالخمس، ص ۱۶۱ به نقل از سروش، محمد، دین و دولت در اندیشه اسلامی، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی قم، چاپ اول، ۱۳۷۸، ص ۲۸۴ و ۲۸۵).

بنابراین حضرت امام خمینی که از لحاظ فقهی و سایر شرایط در مرتبه ای رفیع قرار داشتند، مصداق بارزی از حجت میان ما و خداوند متعال در عصر غیبت بودند.

کسی که ولایت فقیه را قبول نداشته باشد حکمش چیست ؟

کسی که ولایت فقیه را قبول نداشته باشد حکمش چیست؟

پاسخ

برای پاسخ باید به سه مقدمه توجه کرد:

مقدمه اول: در جمهوری اسلامی ایران، غیرمسلمانان و دیگر کسانی که به هر علت ولایت فقیه را قبول ندارند، در حکومتی زندگی می کنند که مانند دیگر حکومت های مردمی متکی بر آرای مردم است.

مقدمه دوم: مخالفان ولایت فقیه چند دسته اند:

اول) غیرمسلمانان و غیرشیعیانی که مبنای ولایت فقیه را نمی پذیرند.

دوم) شیعیانی که ولایت مطلقه فقیه را از روی اجتهاد یا تقلید نمی پذیرند.

سوم) کسانی که با پذیرش اصل ولایت مطلقه فقیه، شخص ولی فقیه را قبول ندارند.

چهارم) کسانی که حتی با اعتقاد به صلاحیت شخص ولی فقیه، پاره ای از احکام حکومتی صادره از وی را نادرست می انگارند.

مقدمه سوم: مخالفت در هر یک از صور بالا دو گونه متصور است:

الف) مخالفت اعتقادی (قلبی)؛ یعنی در اعتقاد و بینش خود مسأله را نمی پذیرد و آن را صحیح نمی داند. چنین مخالفتی فی نفسه از دیدگاه اسلام موضوع حرمت نیست و از نظرگاه قانونی نیز جرم به شمار نمی آید.

ب) مخالفت عملی، این گونه مخالفت مسلماً حرام و جرم است. البته مخالفت عملی نیز اقسام و مراتبی دارد که حکم هر یک جداگانه قابل بررسی است، لیکن رعایت اختصار ما را از بررسی تفصیلی آن معذور می دارد.

حکم ولی فقیه برای همه افراد حوزه ولایت او، چه موافق و چه مخالف، نافذ و از دیدگاه اسلام لازم الاجراست. چه واضح است که اعطای ولایت با تجویز مخالفت عملی دیگران مستلزم هرج و مرج است در حالی که مسائل اجتماعی و حکومتی نیازمند وحدت رویه می باشد و هیچ قانون و نظام سیاسی اعم از اسلام و غیر اسلام آشوب، قانون گریزی و دلخواه گزینی را برنمی تابد، بنابراین ولی فقیه می تواند

در صورت لزوم همگان را به اطاعت در احکام اجتماعی الزام کند.

در نظام جمهوری اسلامی ایران زمینه قانونی و منطقی التزام شخصی افراد به حکم ولی فقیه وجود دارد؛ یعنی، چه کسی معتقد بر مشروعیت الهی باشد و چه معتقد به مشروعیت مردمی از طریق تفویض امر و یا قرارداد اجتماعی؛ در هر صورت شرایط مقبول و پذیرفته شده براساس هر یک از مبانی یاد شده به طور عینی در این نظام وجود دارد و بر پذیرندگان هر یک از آن مبانی منطقی لزوم پیروی از ولایت فقیه حکم را ثابت می کند. لذا حال که هم الزام ولی فقیه و هم التزام شخصی افراد دارای مبانی مشروع و قانونی است می توان گفت اطاعت از ولی فقیه واجب و مخالفت عملی با او حرام است. البته مخالفان دسته سوم چنانچه دلیل خاصی بر نظر خود دارند می توانند آن را در اختیار خبرگان رهبر یقرا ر دهند و هم چنین گروه چهارم که حکم ولی فقیه را صحیح نمی دانند باید ضمن التزام عملی به آن، رأی خود را به عنوان مشاوره به ولی فقیه منتقل کنند. اما در نهایت این ولی فقیه است که در آن باره تصمیم گیری می کند. }J

آیا شعار مرگ بر ضد ولایت فقیه شامل کسانی که ولایت فقیه را از نظر تئوری قبول ندارند هم می شود؟

پرسش

آیا شعار مرگ بر ضد ولایت فقیه شامل کسانی که ولایت فقیه را از نظر تئوری قبول ندارند هم می شود؟

پاسخ

برای روشن شدن این موضوع، لازم است ابتدا ببینیم که مخالفت با ولایت فقیه، از نظر شرع چه حکمی دارد؟ علمای شیعه به کفر منکرین امامت و ولایت حکم نداده اند و بحث اصول دین را از اصول مذهب تفکیک کرده اند. از آن جا که امامت و عدل از اصول مذهب می باشند، هر کسی به این دو اصل پای بند نباشد، بر او حکم کفر بار نمی شود. وقتی عدم اعتقاد به امامت، باعث کفر نشود، یقیناً نفی ولایت فقیه هم نمی تواند انسان را از دین خارج نماید؛ زیرا ولایت فقیه در امتداد ولایت ائمه (ع) است؛ ولی عدم کفر، دلیل عدم خُسران و زیان نیست. امام هادی (ع) در زیارت جامعه می فرمایند: و علی من جحد ولایتکم غضب الرحمن؛ و بر آن که منکر ولایت شما شود، غضب خداوند، بخشنده مسلط گردد {M}. ممکن است انسان کافر نباشد، ولی خشم الهی وجودش را فرا گیرد. مگر می شود بدون ولایت، راهی به سوی بهشت برد! مگر در عصر حاضر، بدون تبعیت از ولایت فقیه، می توان در پهنه اطاعت از امام معصوم (ع) سر بلند شد و حال آن که یکی از فرمان های ائمه (ع) اطاعت از فقیه جامع شرایط است. امام زمان (عج) در توقیع شریف می فرماید: ... فانهم حجتی علیکم؛ آنان حجت من بر شمایند {M}. نکته دیگر اینکه ما با چند دسته مخالف روبرو می باشیم:

۱. کسانی که نه اجتهاد و نه تقلیداً به این نتیجه (ولایت فقیه) نرسیده اند و لذا از نظر تئوریک مخالف می باشند، در مورد این دسته باید گفت، عقل هر انسان عاقبت اندیش حکم

می کند که با در نظر گرفتن بسیاری از ادله های عقلی و نقلی (آیات و روایات) که در جهت اثبات ولایت فقیه وجود دارد، به صورت عمیق و ریشه ای موانع علمی و فکری و... که در این زمینه برایش وجود دارد، حلّ نماید و از صمیم دل و جان به این حکم الهی معتقد و مؤمن گردد.

۲. کسانی که اجتهادا یا تقلیدا به این نتیجه رسیده اند که فقیه ولایت بر همه دارد، ولی امیال نفسانی و... باعث غلبه هواهای نفس او بر عقلش شده و زیر بار این واقعیت نمی رود چنین شخصی، حکم به فسق او می شود و چون وی اصل دین را قبول دارد ولی پایبند به آن نیست، تنها از عدالت می افتد.

۳. اما اگر مخالفت با ولایت فقیه، در جایگاه حکومتی به عنوان تضعیف نظام اسلامی و یا براندازی آن باشد. حکمش حکم اخلال در حکومت و به عنوان مفسد فی الارض می باشد. اکنون با توجه به مطالب فوق، در مورد شعار «مرگ بر ضد ولایت فقیه» باید گفت که قطعاً منظور این شعار، کسانی که صرفاً از دیدگاه تئوریک (دسته اول) با این نظریه مخالف باشند نمی باشد. زیرا نه اجتهادا و نه تقلیدا به آن نرسیده اند. اما دسته دوم یعنی کسانی که اجتهادا و تقلیدا به آن رسیده اند ولی باز هم قبول نمی کنند و دسته سوم یعنی کسانی که در جهت تضعیف ولایت فقیه و براندازی حکومت اسلامی دست به توطئه و... می زنند، شامل این شعار می باشند. و مصداق این حدیث امام صادق (ع) می شود که فرمودند: ... فانی قد جعلته علیکم حاکماً، فاذا حکم بحکمنا فلم یقبله منه، فانما استخفّ بحکم الله و علینا ردّ و الرادّ علینا

الراء علينا الراد على الله و هو على حد الشرك ؛ رد و انكار حكم حاكماسلامى رد و انكار ماست و رد و انكار ما رد بر خداست كه حد شرك بر خداست {M}، (وسائل الشيعه، ج ۱۸، ص ۹۹ و اصول كافي، ج ۱، ص ۶۷). و در فرهنگ و ادبيات اسلامى موارد متعددى يافت مى شود كه خداوند و بزرگان دين مشركان، ظالمان و مستكبران و كسانى كه از اطاعت فرامين خداوند و پيامبر اكرم(ص) و حاكمان بر حق جامعه اسلامى سرباز مى زنند و... را مورد لعن و نفرين قرار داده و بر آنها مرگ فرستاده است: از جمله اين آيات ك ان الذين يؤذون الله و رسوله لعنهم الله فى الدنيا و الاخره ، (احزاب، آيه ۵۷) قتل الانسان ما اكفره ، مرگ بر انسان چه قدر كافر و ناسپاس است {M}، (عبس، آيه ۱۷) و... و از طرف ديگر يكي از وظيفه و واجبات «تبرى» و بيزراى از دشمنان اسلام و منافقان و كسانيكه در صدد تضعيف مباني حكومتاسلامى بوده و يا با اين كه حق بر آنها مشخص است باز از اطاعت و قبول آن خوددارى مى نمايند، مى باشد كه اين بيزارى در زبان و عمل ظهور مى يابد. و خداوند نيز در آيات زيادى براءت خود را اعلام نموده است ان الله برى ء من المشركينو رسوله ، (توبه، آيه ۳) و چنانچه كه گذشت در روايت امام صادق(ع) مخالفت با حكم ولى فقيه جامع الشرايط در حد شرك مى باشد. يا در آيه ديگر فان عصوك فقل انى برى ء مما تعملون... ، (شعراء / ۲۱۶) خداوند به پيامبر اكرم(ص) مى فرمايد اگر از دستورات تو سرپيچى كردند بگو من از

شما بیزاری و برائت می جویم.

در هر صورت «شعار مرگ بر ضد ولایت فقیه» از مبانی اصولی و محکمی در شرع مقدس اسلام برخوردار می باشد.

برای آگاهی بیشتر ر.ک:

جوادی آملی، ولایت فقیه، ص ۴۹۱.

امام خمینی(ره)، ولایت فقیه، ص ۴۸.

علی شیرازی، پاسخ به شبهات پیرامون ولایت فقیه، ص ۱۲ و ۲۴.}}J

دلایل ضرورت ولایت فقیه چیست ؟

پرسش

دلایل ضرورت ولایت فقیه چیست ؟

پاسخ

به دلیل گستردگی دامنه ی سؤال ابتدا مطالبی را درباره ی ضرورت وجود ولایت فقیه در نظام اسلامی بیان داشته و سپس به بیان ادله ی نقلی (قرآن و روایات) و عقلی که در جهت اثبات ولایت فقیه، وارد شده است، می پردازیم:

الف) ضرورت وجود «ولایت فقیه» در نظام اسلامی بدون شناخت ماهیت حکومت دینی و لوازم و کار ویژه های آن امکان پذیر نیست. حکومت دینی از چند جهت با نظام های سکولار (secular)، لائیک (laic) و بی اعتنا به دین تفاوت دارد؛ پاره ای از این تفاوت ها عبارت است از:

۱ تفاوت در اهداف: رژیم های نامبتهی بر دین، اعم از مردم سالار (Democratic)، فردسالار (Monarchy) و الیگارشسی (Oligarchy) به یک معنا دولت های حداقلی (Minimal) هستند. به عبارت دیگر اساسی ترین هدف آنها تأمین نیازمندی های دنیوی شهروندان می باشد و هدفی فراتر از آن در نظر ندارد. لیکن نظام دینی در هدف دو منظوره (Biplay) است و علاوه بر نیازمندی های این جهانی، تأمین خیر و سعادت اخروی و جاودانی را نیز مد نظر دارد.

۲ تفاوت در کار ویژه های دولت: وظایف و کارکردهای (Functions) نظام های غیردینی نیز متناسب به هدف آنها حداقلی می باشد. یعنی اساسی ترین وظیفه آنها تأمین بهداشت، آموزش، امنیت، رفاه و توسعه (Development) مادی است. در مقابل حکومت دینی وظایف بیشتری برعهده دارد، یعنی علاوه بر لزوم ارائه خدمات بالا، باید به برنامه ریزی صحیح

و تلاش در جهت تربیت دینی و معنوی جامعه، رشد و بالندگی فضایل و کمالات عالی‌ه انسانی و گسترش تقوی همت گمارد و جامعه را به سوی تأمین سعادت پایا و فناپذیر رهبری کند.

۳ تفاوت در روش‌ها: روش‌های اجرایی نظام‌های سکولار و دینی در پاره‌ای از موارد

تفاوت دارد. تفاوت در اهداف و کار ویژه ها لاجرم در گزینش شیوه ها کارگر خواهد افتاد. به عبارت دیگر در نظام های بی اعتنا به دین انگاره «هدف وسیله را توجیه می کند» امری پذیرفته شده و عقلانیت ابزاری (Instrumental Reason) آخرین مرجع تصمیم گیری است. اما در حکومت دینی استفاده از روش های معارض با کرامت الهی و ارزش های والای اخلاقی و ویرانگر سعادت جاودانی بشر مجاز نیست، بنابراین عقل ابزاری در کادر قوانین الهی و احکام عقل فراابزاری و توحیدی فعالیت دارد.

۴ تفاوت در خاستگاه قانون: در نظام های نامبتنی بر دین خاستگاه قانون چیزی جز تمایلات، خواسته ها، هوس ها و گرایشات آدمیان نیست. به عبارت دیگر همه نظام های سکولار مبتنی بر نوعی انسان مداری و اومانیزم (Humanism) می باشند؛ اعم از اومانیزم فرد مدارانه (Individual Humanism) که در نظام های دمکراتیک جاری است، و یا اومانیزم جمع گرایانه (Collectivist Humanism) که در رژیم های سوسیالیستی و کمونیستی جاری است. اما در حکومت دینی منشأ اصلی قانون خداوند است. و تنها قانونی رسمیت دارد که از سوی خداوند جعل شده و یا لااقل با اصول و قواعد کلی مورد قبول شارع سازگار باشد. بنابراین کارکرد مجاری قانون گذاری در چنین نظامی کشف و استنباط قوانین الهی و تطبیق آن بر نیازمندی های زمان است.

۵ تفاوت در زمامداران و کارگزاران: رهبری هر جامعه ای متناسب با ارزش ها و آرمان های جامعه و اهداف اساسی حکومت در آن جامعه تعیین می شود. از این رو در نظام های لائیک و سکولار شرایطی بیش از توانایی مدیریت کلان اجتماعی لازم نیست، اما در نظام اسلامی شرایط بیشتری لازم است که اصول آنها عبارت است از:

(۱) صلاحیت علمی، که اصطلاحاً از آن به «فقاہت» تعبیر می شود

و به معنای شناخت دقیق فقهی و حقوقی اسلام در همه ابعاد و مسائل فردی و اجتماعی است. زیرا فرض آن است که آنچه در جامعه اسلامی ملاک عمل و قانون قرار می گیرد همان قوانین الهی است. بنابراین وجود رهبری که توانا بر استنباط احکام الهی در مسائل کلان اجتماعی بوده و بتواند در مسائل مختلف حکم دینی را کشف و به اجراء درآورد ضروری می نماید.

ممکن است گفته شود مجلس شورای اسلامی و شورای نگهبان برای این امر کافی است. در حالی که چنین نیست، این مسأله علل متعددی دارد که پاره ای از آنها در مطالب بعدی آشکار خواهد شد.

۲) صلاحیت اخلاقی، یعنی تعهد و التزام و پای بندی عمیق به هنجارها و ارزش های دینی و اخلاقی، دوری از اوصاف رذیله، دوری از هواپرستی و خودخواهی و دنیاطلبی، که اصطلاحاً از آن به عدالت و تقوی تعبیر می کنیم.

رهبر یک جامعه اسلامی نمی تواند فاقد ارزش های عالی اخلاقی باشد، زیرا:

اولاً، انسانی که فاقد صلاحیت اخلاقی است، نمی تواند کارکرد مثبت تربیتی و اخلاقی که از اهداف نظام اسلامی است داشته باشد.

ثانیا، معمولاً انسان ها الگوپذیری شدیدی از اخلاق، سیره و منش زمامداران دارند، چنانکه پیامبر اکرم (ص) فرمودند: «الناس علی دین ملوکهم» (بحارالانوار، ج ۱۰۲، ص ۷) بنابراین کسی که الگوی درستی برای جامعه نباشد نمی تواند در رأس نظام اسلامی قرار گیرد.

۳) کفایت در مدیریت کلان اجتماعی، منش صحیح سیاسی و اجتماعی، شجاعت، تدبیر. مجموع این شرایط همان چیزی است که اصطلاحاً «ولی فقیه» گفته می شود. بنابراین اگر قرار باشد ولی فقیه در رأس نظام نباشد یکی از دو کار باید انجام گیرد:

۱/۳ رئیس جمهور دارای همه صلاحیت های لازم رهبری

باشد. در این صورت همان ولی فقیه را رئیس قوه مجریه قرار داده ایم و در واقع نقش او را در امور اجرایی پررنگ تر کرده ایم.

۲/۳ ولی فقیه نقش مشاور برای رئیس قوه مجریه داشته باشد و در مسائل کلان حکومتی نظر او را راهنمایی کند. در این صورت دو فرض پدید می آید:

۱/۲/۳ یا اینکه رئیس جمهور موظف به اجرای منویات او است، در این صورت این همان ولایت فقیه است، زیرا او بر رئیس قوه مجریه ولایت دارد.

۲/۲/۳ رئیس جمهور موظف به پیروی از منویات او نباشد، در این صورت رعایت احکام الهی تضمین نشده و دیگر نظام اسلامی نخواهد بود!!

افزون بر آن ولایت فقیه کارکردهای دیگری دارد، از جمله: ایجاد تعادل بین قوا که در نظام های مبتنی بر تفکیک قوا (Decentralized) از مهمترین مشکلات است. لیکن رعایت اختصار ما را از بررسی و تفصیل آن معذور می دارد.

برای آگاهی بیشتر ر.ک: فلسفه سیاست، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

سوالاتی مربوط به ولایت فقیه را ذکر کنید

پرسش

سوالاتی مربوط به ولایت فقیه را ذکر کنید

پاسخ

۱_ فرق ولایت و جمهوریت را توضیح دهید.

۲_ آیا در جامعه اسلامی ایران پیرو ولایت فقیه ائمه معصومین هستند؟

۳_ آیا ولایت از دیدگاه مردم نیاز به مقبولیت دارد؟

۴_ تفاوت ولایت فقیه با مراجع عظام تقلید را توضیح دهید؟

۵_ آیا ولایت فقیه امری ذاتی است یا اکتسابی است؟

۶_ آیا جوامع غربی اصطلاحی با عنوان ولایت فقیه را برای جوامع اسلامی پذیرفته اند؟ توضیح دهید.

۷_ ولایت فقیه چرا ثابت است و تغییر نمی کند؟

۸_ چرا ولی فقیه توسط خود مردم انتخاب نمی شود و مثل رئیس جمهور هر ۴ سال یک بار انتخاب نمی شود؟

۹_ مطلقه بودن در ولایت فقیه یعنی چه؟ آیا ولایت فقیه چون معصوم نیستند آیا اگر حتی حرفی بر خلاف عقل بزنند باید بدون چون و چرا قبول کرد؟

۱۰_ اولین کسی یا کسانی که نظریه ولایت فقیه را مطرح کردند چه کسانی بودند؟

۱۱_ به نظر شما بهترین و قوی ترین تئورسین که در مورد ولایت فقیه نظر داده کیست؟

۱۲_ آیا با توجه به واژه ولایت و اینکه ولایت حق والی بر مردم است و حادثه کنونی به طور کامل این امر رعایت می شود؟ یعنی حق حاکمیت تحت تاثیر عوامل دیگری قرار نگرفته است؟

۱۳_ آیا حق ولایت در کشورهایی دیگر اسلامی و یا دیگر مذاهب (سنی) به شکلی که در احادیث و روایات گفته شده است بیان می شود

۱۴_ آیا الفاظی که امروز استفاده می شود مثل قدس سره _ دام ظلّه که برای ولایت فقیه استفاده می شد همان استفاده از

لغاتی مثل شاهنشاه آریامهر و یا اعلی حضرت که القاب شاه بود نیست ما را توجیه کنید.

۱۵ _ نظر ولایت فقیه در مورد تبعیض طبقاتی چیست؟ راه حل آن را چه می دانند؟

۱۶ _ آیا ولایت فقیه و رهبری در زمان حال و زمان پیامبر و ائمه اطهار چه تفاوتی دارد آیا کشور ما که یک کشور مسلمان است و ادعای رهبری مسلمان را میکند چرا بعضی از افراد ملت در بعضی از شهرها از حکومت می نالند؟ و انتظار اصلاح و بهبود آن را دارند؟ مقصر کیست؟

۱۷ _ آیا خداوند ولایت فقیه را نصب کرده یا انتخاب شده است؟

۱۸ _ مقام معظم رهبری در جایگاه ولایت فقیه اکنون چه دیدگاهی در مقابله با تهدیدات امریکا دارد . آیا با این تهدیدات امکان سازش با آمریکا وجود دارد و اگر این کار صورت گرفت آیا به گفته امام خمینی در مخالفت با آمریکا و نداشتن هیچ گونه رابطه با این غده شیطانی عملی شده است؟

۱۹ _ ولایت فقیه یک مقام دینی است یا سیاسی؟

۲۰ _ چه چیزی نشان می دهد که ولایت فقیه اشتباه نمی کند؟

۲۱ _ آیا ولایت فقیه می تواند حکمی غیر از حکم مسلم اسلام بدهد؟

۲۲ _ آیا ولایت فقیه یک مقام معنوی به تمام است یعنی حکم او مانند احکام اسلامی یا آنچه در کتاب دین و غیره آمده آمده ...

۲۳ _ آیا ولایت فقیه در قران و عبارت پیامبر ائمه آمده است؟

۲۴ _ ولایت فقیه چه کاری در جامعه انجام می دهد یعنی حیطة وظایف او چقدر است؟

وظایف ولی فقیه در زمان غیبت چیست.

پرسش

وظایف ولی فقیه در زمان غیبت چیست.

پاسخ

این موضوع را می توان از دو منظر مورد بررسی قرار داد:

الف - از منظر متون اسلامی: براساس آموزه ها و منابع دین مبین اسلام (آیات، روایات، عقل)، فقیه جامع الشرایطی که سرپرستی حکومت اسلامی را بر عهده گرفته دارای چهار وظیفه می باشد:

یک - وظیفه حفاظت از دین اسلام و ارزش های آن:

از آنجا که مهمترین وظیفه امام معصوم (ع) جلوگیری از تحریف و سوء برداشت از قرآن کریم و سنت معصومین (ع) می باشد، همین رسالت بزرگ در عصر غیبت، بر عهده فقیه جامع الشرایط خواهد بود؛ زیرا سرپرست نظام اسلامی، جامعه مسلمین را براساس معارف اعتقادی و احکام عملی کتاب و سنت معصومین (ع) اداره می کند، از این رو باید بیش از هر چیز، به حفاظت، صیانت و دفاع از این دو منبع مهم پردازید (ر.ک: ولایت فقیه، ولایت فقاقت و عدالت، آیت الله جوادی آملی، نشر اسراء، ۱۳۸۱، ص ۲۴۳).

دو - وظیفه افتاء:

کشف و به دست آوردن احکام اسلامی از طریق اجتهاد مستمر با استفاده از منابع معتبر و مبانی مورد اعتماد، یکی دیگر از مسؤولیت های فقیه جامع الشرایط می باشد.

سه - وظیفه قضاء:

ولی فقیه به نیابت از پیامبر اکرم (ص) و امامان معصوم (ع) عهده دار منصب قضاوت در جامعه اسلامی می باشد؛ به این معنا که نخست با تلاش و کوشش متمادی و اجتهاد عملی، مبانی و احکام قضاء اسلامی را از منابع اصیل آن به دست می آورد و سپس براساس همان علوم و احکام و بدون آن که تصرفی از خود در آنها داشته باشد به رفع تخصیصات و اجرای احکام قضایی و

صادر نمودن فرامین لازم می پردازد.

چنان که امام رضا(ع) می فرماید: «حاکم اسلامی موظف است حلال خدا را حلال و حرام خدا را حرام شمارد (حلال و حرام خدا را پاس بدارد) و حدود الهی را اقامه کرده و از دین خدا دفاع نماید و نیز موظف است که به سوی پروردگارش از راه حکمت، موعظه نیکو و دلیل و برهان دعوت کند» (بحارالانوار، ج ۲۵، ص ۱۲۳، چاپ بیروت).

چهار - وظیفه ولایت و سرپرستی:

ولی فقیه پس از اجتهاد عمیق در متون و منابع دین و به دست آوردن احکام اسلام در همه ابعاد زندگی مسلمین براساس مقتضیات زمانی و مکانی، موظف به اجرای دقیق آنهاست. فقیه جامع الشرایط در زمینه های مختلف اجتماعی، چه در امور فرهنگی نظیر تعلیم و تربیت و تنظیم نظام آموزشی صالح و چه در امور اقتصادی مانند منابع طبیعی، جنگل ها، معادن، دریاها و... و چه در امور سیاسی داخلی و خارجی مانند روابط بین الملل، در زمینه های نظامی همانند دفاع در برابر مهاجمان و تجهیز نیروهای رزمی و خلاصه در آنچه که برای اداره جامعه اسلامی و تأمین مصالح و منافع آن لازم است، به تطبیق قوانین اسلامی و اجرای احکام الهی مبادرت می ورزد. ولی فقیه پس از شناخت احکام فردی و اجتماعی اسلام، وظیفه هر فرد یا گروهی را در جامعه اسلامی مشخص می سازد و با هماهنگی ساختن آنان، اداره درست جامعه را محقق می نماید. امام علی(ع) در تبیین مفهوم ولایت و وظایف حاکم اسلامی می فرماید: «فالولاية هي حفظ الثغور و تدبير الامور...؛ ولایت و امامت به معنای پاسداری از مرزهای (خاکی

و ایمانی) میهن اسلامی و اداره امور آن می باشد» (همان، ص ۱۷۰).

و در جای دیگر می فرماید: «... ولكن لئرد المعالم من دينك و نظهر الاصلاح في بلادك...؛ بار خدایا! تو می دانی که آنچه از ما سرزده است نه برای میل و رغبت در سلطنت و خلافت بوده و نه برای به دست آوردن چیزی از متاع پست دنیا، بلکه برای این بود که نشانه های (از بین رفته) دین تو را باز گردانیم و در شهرهای تو اصلاح و آسایش برقرار کنیم، تا بندگان ستم کشیده ات در امن و آسودگی باشند و احکام تو که به دست فراموشی سپرده شده بود اقامه و احیا شود» (نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبه ۱۳۱، ص ۱۸۹).

ب - وظایف ولی فقیه از منظر قانون اساسی:

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، رهبر را در رأس هرم قدرت و حاکمیت کشور قرار داده است، چنانکه از بندهای اصل دوم و نیز از اصل یکصد و سیزدهم و اصل یکصد و هفتم، این مطلب به دست می آید.

در اصل یکصد و هفتم آمده: «... رهبر منتخب خبرگان ولایت امر و همه مسؤولیت های ناشی از آن را بر عهده خواهد داشت».

براین اساس، قانون اساسی همان اقتدار و جایگاه رهبری را که در اسلام مطرح است برای ولی امر مسلمین قائل شده است؛ مقام رهبری در حوزه کلان، مسؤول نظارت بر حسن اجرای قوانین اسلامی و قانون اساسی می باشد و در چارچوب مصالح اسلام و امت اسلامی پیش خدا و خلق او مسؤول عملکرد خود و همه مسؤولان و مدیران تحت امر خویش است، به حدی که هرگاه احساس کرد

در گوشه ای از کشور حدود الهی زیرپا گذاشته شده و یا حقوق مردم پایمال گشته است، باید جلوییش را بگیرد و با اعمال ولایت دستور لازم را صادر کند.

در این راستا اصل یکصد و دهم قانون اساسی بخشی از وظایف ولی فقیه را چنین بیان می دارد:

۱- تعیین سیاست های کلی نظام جمهوری اسلامی ایران پس از مشورت با مجمع تشخیص مصلحت نظام.

۲ نظارت بر حسن اجرای سیاست های کلی نظام.

۳ فرمان همه پرسی.

۴ فرماندهی کل نیروهای مسلح.

۵ اعلان جنگ و صلح و بسیج نیروها.

۶ نصب و عزل و قبول استعفاء:

الف) فقهای شورای نگهبان

ب) عالی ترین مقام قوه قضائیه

ج) رئیس سازمان صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران

د) رئیس ستاد مشترک

ه) فرماندهی کل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی

و) فرماندهان عالی نیروهای نظامی و انتظامی

۷ حل اختلاف و تنظیم روابط قوای سه گانه.

۸ حل معضلات نظام که از طریق عادی قابل حل نیست از طریق مجمع تشخیص مصلحت نظام.

۹ امضای حکم ریاست جمهوری پس از انتخاب مردم.

۱۰ عزل رئیس جمهور با در نظر گرفتن مصالح کشور پس از حکم دیوان عالی کشور به تخلف وی از وظایف قانونی یارای

مجلس شورای اسلامی به عدم کفایت وی بر اساس اصل ۸۹.

۱۱ عفو یا تخفیف مجازات محکومین در حدود موازین اسلامی پس از پیشنهاد رئیس قوه و قضائیه.

و بالا-خره این که قانون اساسی بخش مهمی از وظایف و مسئولیت های حکومت اسلامی را به مقام رهبری واگذار نموده و بخشی دیگر آن را بر عهده دولت جمهوری اسلامی که تحت ولایت فقیه اداره می شود نهاده است که در اصول دیگر آن از جمله در اصل

سوم بیان شده است (حاکمیت دینی، نبی الله ابراهیم زاده آملی، پژوهشکده تحقیقات اسلامی سپاه، ۱۳۷۷، ص ۱۴۴).

آیا آیت الله خامنه ای نایب بر حق امام زمان (عج) هستند و شرایط رهبری نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران را دارا می باشند؟

پرسش

آیا آیت الله خامنه ای نایب بر حق امام زمان (عج) هستند و شرایط رهبری نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران را دارا می باشند؟

پاسخ

ابتدا باید شرایط و ویژگی های لازم برای نیابت از معصومین (ع) و رهبری در نظام اسلامی را به طور دقیق، مورد شناسایی قرار داد. شرایطی که در متون و منابع اسلامی مورد تأکید قرار گرفته، عبارت است از:

۱. صلاحیت علمی لازم برای افتا در ابواب مختلف فقه (فقاہت و اجتهاد)؛

۲. عدالت و تقوای لازم برای رهبری امت اسلامی؛

۳. بینش صحیح سیاسی و اجتماعی، تدبیر، شجاعت و مدیریت و قدرت کافی برای رهبری.

در مرحله بعد نوبت به تطبیق هر یک از این شرایط بر رهبر معظم انقلاب می رسد.

در اینجا به صورت خلاصه به پاره ای از ویژگی ها و صلاحیت های حضرت آیت الله خامنه ای برای احراز منصب رهبری نظام، به نیابت از امام زمان (عج) اشاره شود:

یک. صلاحیت علمی

یکم. اجتهاد آیت الله خامنه ای از سوی بسیاری از مراجع و بزرگان -از جمله حضرت امام (ره) از قبل تصدیق شده بوده است.

دوم. همه رساله های عملیه نوشته اند که اگر دو نفر عادل خبره به اجتهاد کسی شهادت دهند، اجتهاد او قابل قبول است؛ این در حالی است که جامعه مدرسین حوزه علمیه قم -که مرکب از ده ها مجتهد مطلق و چندین مرجع تقلید است ایشان را به مرجعیت پذیرفتند. همچنین در اساسنامه جامعه مدرسین آمده است: چیزی به عنوان نظر آن جامعه معتبر است که حداقل شانزده تن از اعضا آن را امضا کرده باشند. بنابراین اعلامیه جامعه مدرسین به این معنا است که حداقل شانزده تن از مجتهدان و خبرگان در فقه، ایشان را مرجع می دانند.

سوم. درس خارج مقام معظم رهبری -که در آن

بسیاری از فضلا شرکت کرده و همگی به وزانت علمی آن شهادت می دهند دلیل بر بنیه علمی نیرومند و ملکه اجتهاد ایشان است. این توان علمی سابق بر رهبری و حتی ریاست جمهوری ایشان است؛ نه اینکه ایشان پس از رهبری، درس خوانده و به این رتبه از دانش رسیده باشند.

دو. صلاحیت اخلاقی (عدالت و تقوای لازم)

صلاحیت اخلاقی مقام معظم رهبری نیز از اموری است که در رفتار و عملکردهای فردی و اجتماعی ایشان -از زمان کودکی، جوانی و مبارزات سیاسی و نیز مسؤولیت های متعددی که در بعد از انقلاب در شرایط حساس داشته اند به روشنی قابل اثبات بوده و تمام اشخاصی که از نزدیک با معظم له در ارتباطاند، گواه بر این مدعا هستند.

سه. توانایی های شخصی

در بند سوم اصل یکصد و نهم «بینش صحیح سیاسی و اجتماعی، تدبیر، شجاعت، مدیریت و قدرت کافی برای رهبری» از جمله شرایط و صفات رهبر دانسته شده است.

یکم. مقصود از «بینش صحیح سیاسی و اجتماعی» آن است که رهبر، آن چنان از مسائل و موضوعات و قضایای سیاسی آگاه باشد که بر آن اساس، هم قادر به اداره امور جامعه باشد و هم در جهت گیری های ظریف بین المللی، تصمیمات بجا، شایسته و مفید به حال جامعه اتخاذ کند.

دوم. «مدیریت و تدبیر» عبارت از مجموعه استعدادهایی است که در شرایط خاص، در رهبری بارز و ظاهر می شود و او را در اجرای وظایف سنگین خود یاری می کند. کشف این استعدادهای از جمله مواردی است که در تعیین رهبر، به یقین باید مورد توجه خاص قرار گیرد.

سوم. «قدرت و شجاعت» نیز از جمله شرایطی است که یا از برجستگی های علمی و

اخلاقی ناشی می شود و یا آنکه در زمره استعدادهای درونی رهبر به شمار می رود. به هر حال مقام شامخ رهبری چنین مراتبی را می طلبد و به هنگام تعیین و انتخاب رهبری، باید به این موضوع توجه جدی داشت.

مقام معظم رهبری تاکنون توانایی های فوق العاده ای در راستای رهبری و مدیریت جامعه -خصوصاً در مواقع بحرانی و سرنوشت ساز از خود بروز داده اند. از دیگر سو ایشان از بینش صحیح سیاسی و اجتماعی و قدرت و شجاعت بالایی برخوردار می باشند. این مهم با مروری بر پیشینه مدیریتی ایشان -در شورای انقلاب، دوران ریاست جمهوری، سخت ترین شرایط ناشی از جنگ و محاصره های بین المللی، بیش از یک دهه رهبری نظام و با موفقیت بیرون آمدن از فراز و نشیب ها و مشکلات متعدد داخلی و بین المللی به خوبی قابل اثبات است.

آخرین مرحله ای که شایسته است مورد توجه قرار گیرد، انتخاب قانونی ایشان از سوی خبرگان رهبری است. این انگاره خود متأثر از دو عامل است که هر کدام به تنهایی، مهم ترین دلیل بر شایستگی ایشان برای رهبری نظام اسلامی است:

۱. دارا بودن شرایط لازم برای رهبری در حضرت آیت الله خامنه ای و احراز این شرایط از سوی خبرگان، به عنوان بهترین و شایسته ترین فردی که قدرت و توانایی رهبری نظام را دارد. این مسأله از سوی اکثریت قاطع اعضای مجلس خبرگان تأیید شد.

۲. تأکید امام خمینی (ره) بر شایستگی آیت الله خامنه ای برای رهبری نظام؛ حضرت امام در موارد متعددی به شایستگی ایشان تصریح کرده اند. حجت الاسلام و المسلمین هاشمی رفسنجانی در مجلس خبرگان رهبری در سال ۶۸ در حضور شاهدان این قضیه را نقل کرد: در قضایای مهدی هاشمی همراه با آقایان خامنه ای، موسوی

اردبیلی و میرحسین موسوی خدمت امام راحل رسیدیم و سید احمد خمینی نیز حضور داشت. در آنجا به امام گفتیم: شما با اقدامات خود ما را درباره رهبری آینده در بن بست قرار می دهید. امام با اشاره به آقای خامنه ای فرمود: «در میان شما کسی است که شایسته رهبری است و شما در بن بست قرار نخواهید گرفت». مرحوم حجت الاسلام سیداحمد خمینی نیز نقل نموده که امام راحل فرمود: «آقای خامنه ای شایسته رهبری است».

اگر بنا شد احراز صلاحیت خبرگان منتخب مردم، به وسیله شورای نگهبان - که منصوب رهبر هستند انجام گیرد؛ خود رهبر - که حجیتش متوقف بر رأی خبرگان است چگونه می تواند اعضای شورای نگهبان را تعیین کند؟

پرسش

اگر بنا شد احراز صلاحیت خبرگان منتخب مردم، به وسیله شورای نگهبان - که منصوب رهبر هستند انجام گیرد؛ خود رهبر - که حجیتش متوقف بر رأی خبرگان است چگونه می تواند اعضای شورای نگهبان را تعیین کند؟

پاسخ

این سؤال فقط در فرض تأسیس و ابتدای نظام جمهوری اسلامی ایران صحیح است. در تمام نظام های جهان، این مشکل به نوعی وجود دارد؛ مثلاً قانون اساسی هر کشوری، در ابتدا از سوی هیأت مؤسسان تدوین می گردد که خود این هیأت، به وسیله انتخابات تعیین می شوند و باید کسانی صحت این انتخابات را تأیید کنند. حال آنکه هنوز قانونی وضع نشده که بتوان بر مبنای آن، این گروه را قانونی دانست. اما در نظام جمهوری اسلامی به چند شکل، این مسأله حل شده است:

یکم. بر اساس مبنای نصب، حجیت رهبر به رأی مردم نیست؛ زیرا رهبری در جامعه اسلامی از پشتوانه دیگری - که همان نصب از طرف پیامبر(ص) و امامان معصوم(ع) است برخوردار می باشد. بنابراین خبرگان مقام ولایت را، به رهبر اعطا نمی کنند؛ بلکه مصداق آن را با احراز شرایط، کشف و معرفی می کنند.

دوم. در تأسیس نظام جمهوری اسلامی، ولایت امام خمینی(ره) با پذیرش مستقیم مردم انجام گرفت و نهادهایی چون شورای نگهبان و مجلس خبرگان، پس از آن است. بنابراین چنین مشکلی اساساً وجود نداشت.

آیا اعتقاد به ولایت فقیه از ضروریات است؟ آیا انکار آن موجب خروج از دین است؟

پرسش

آیا اعتقاد به ولایت فقیه از ضروریات است؟ آیا انکار آن موجب خروج از دین است؟

اعتقاد به ولایت فقیه از ضروریات دین نیست، هر چند از مسائل مهم سیاسی اسلام به شمار می رود. در مورد ولایت معصومان: که حقیقت امامت را تشکیل می دهد، مسلماً موظفیم به امامت به عنوان جزئی از اصول مذهب معتقد باشیم، اما در مورد ولایت فقیه این گونه نیست که لازم باشد مردم به عنوان جزئی از اصول مذهب به آن اعتقاد داشته باشند، چون این امر لازم اعتقادی نیست، اما مسلم است خداوند تبارک و تعالی برای فقیه ولایت قرارداده است؛ (۱) بنابراین اعتقاد به ولایت فقیه از ضروریات نیست و شاهد بر این مطلب، اختلاف بزرگان در این موضوع و تفاوت انظار فقها در محدوده آن می باشد.

(پاورقی ۱. محمد مؤمن، مجله حکومت اسلامی، شماره دوم، ص ۹)

در مورد ولایت فقیه و اثبات آن از طریق قرآن و احادیث و فرمایش های امام (ره) لطفاً توضیح فرمایید.

پرسش

در مورد ولایت فقیه و اثبات آن از طریق قرآن و احادیث و فرمایش های امام (ره) لطفاً توضیح فرمایید.

پاسخ

نظریه ولایت فقیه سابقه دیرینه ای در منابع شیعه دارد و افرادی مانند سید بحر العلوم، ملا احمد نراقی، فاضل دربندی، میرفتاح حسینی و بسیاری دیگر از فقها آن را به طور مستقل بحث کرده اند؛ با این حال، انزوای مذهب تشیع و حاکمیت حاکمان جور باعث شد این نظریه از افکار عمومی مسلمانان فاصله بگیرد، تا جایی که بعضی آن را تئوری نوظهور بدانند. امام خمینی (ره) این نظریه را در فرهنگ دینی احیا کرد و آن را به صورت درس رسمی، در حوزه علمیه نجف اشرف مطرح ساخت و با تشکیل حکومت اسلامی در ایران، این تئوری به واقعیت مبدل شد.

امام خمینی (ره) برای اثبات ولایت فقیه ابتدا ضرورت تشکیل حکومت را در قالب سه دلیل مطرح می کنند که عبارت اند از:

۱ جاودانگی اسلام: منظور از جاودانگی اسلام، پایدار ماندن نام دین نیست، بلکه حضور دین در سه سطح اندیشه، بیان و عمل است. این امر نزد تمام مسلمانان پذیرفته شده است و آیات و روایات زیادی بر آن دلالت دارد. امام در این باره می فرماید: .

وقتی جاودانگی اسلام پذیرفته و روشن شد احکام دفاعی و مالی و نظامی و غیره در همه زمان ها باید اجرا شود و این مقدمه را ضمیمه کردیم که بدون تشکیل حکومت نمی توان به همه اهداف اسلامی نایل شد، به روشنی ضرورت تشکیل حکومت ثابت می شود.

۲ جامع بودن شریعت : جامع بودن اسلام که

به معنای توجه دین به همه عزوایای وجود و نیازهای مادی و معنوی بشر است ، اقتضا می کند حکومتی براساس اسلام شکل گیرد. هنگامی که خداوند جریمهء خراش یک ناخن و تازیانه و نصف آن را مشخص فرمود، چگونه می توان گفت اسلام در مورد تشکیل حکومت که اجرای بسیاری از احکام منوط به آن است ، طرح و برنامه ای ندارد و در این مورد سکوت اختیار کرده است؟!

۳ ماهیت قوانین اسلام : امام ره یکی از دلایل ضرورت تشکیل حکومت را ماهیت قوانین اسلام می داند و می فرماید: .

حال که ضرورت تشکیل حکومت اسلامی ثابت شد، سؤال این است که در زمان غیبت امام ۷ تشکیل حکومت به عهدهء چه کسی است ؟

امام خمینی (ره) و بسیاری از فقها بر این باورند که تشکیل حکومت در دوران غیبت بر عهدهء فقیهان و دین شناسان قرار دارد و این همان نظریهء ولایت فقیه است . ایشان برای اثبات این نظریه دو دلیل عقلی و نقلی ذکر کرده اند، که خلاصهء دلیل عقلی آن ، این است که : اجرای قانون الهی به دست کسی می تواند انجام گیرد که دو ویژگی و را داشته است . ولی فقیه این دو ویژگی را دارا است ، چون او کسی است که با اجتهاد خود حکم الهی را از منابع موجود استخراج می کند و به نیازهای جامعه پاسخ مثبت می دهد و از دژ مستحکم اسلام پاسداری می نماید.

اما دلیل نقلی ، ورايات زيادی دارد که ما فقط به یکی از آن ها می پردازیم :رسول خدا ۶می فرماید:

جانشینان من رحمت فرست ! پرسیدند: یا

رسول الله ۶ خلفای تو کیانند؟ فرمود: آن ها که بعد از من می آیند و حدیث و سنت مرا نقل می کنند.

امام (ره) در دلالت این حدیث می فرماید: شامل راویان حدیثی که حکم کاتب را دارند، نمی شود و یک کاتب و نویسنده نمی تواند خلیفه رسول اکرم ۶ باشد. منظور از خلفا، فقهای اسلام اند، اما دلالت حدیث شریف بر ولایت فقیه نباید جای تردید باشد؛ زیرا خلافت همان جانشینی در تمام شئون نبوت است و جمله دست کمی از جمله ندارد و معنای خلافت در آن، غیر معنای خلافت در دوم نیست و جمله معرفی خلفا است، نه معنای خلافت، زیرا معنای خلافت را نپرسید، بلکه اشخاص را خواست معرفی فرماید و ایشان با این وصف معرفی فرمودند. (۱)

البته در زمینه اثبات ولایت فقیه به آیات قرآنی هم استدلال شده است؛ به کتاب های ولایت فقیه از امام خمینی، و از آیت الله جوادی آملی، و از آیت الله معرفت و دیگر کتب و مجلات مراجعه فرمایید.

(پاورقی ۱. مجله شماره ۴۴ ص ۱۲۱ ۱۲۳)

اثبات ولایت فقیه از طریق قرآن چگونه است؟

پرسش

اثبات ولایت فقیه از طریق قرآن چگونه است؟

پاسخ

ابتدا توجه به این نکته لازم است که گاه گمان می شوند که تنها مدرک اسلامی بودن یک مساله مطرح شدن آن به صورت صریح در قرآن کریم است و هر آنچه با قطع نظر از این که عقل و سنت نیز هر یک دلیل و مدرک معتبری در کنار قرآن است و اسلام را می توان و بلکه باید از مجموع هر سه منبع (قرآن، سنت و عقل) شناخت به توضیح این مساله می پردازیم که قرآن کریم که روشن گر راه هدایت است برخی از امور را خود به طور مستقیم و بدون واسطه بیان کرده است مانند کلیات بسیاری از احکام و برخی از امور را به طور غیر مستقیم و با واسطه پیامبران بیان کرده است ولی خودش به این واسطه تصریح کرده است. قرآن کریم تبیین هدایت خود را بر عهده پیامبر می گذارد ((و انزلنا لیک الذکر لتبین للناس ما نزل الیهیم؛ و این قرآن را به سوی تو فرورستادیم تا برای مردم آنچه را به سوی ایشان نازل شده است توضیح دهی))، (نحل، آیه ۴۴) و نیز فرمود ((ما آتاکم الرسول فخذوه و مانهاکم عنه فانتهوا؛ آنچه را رسول خدا برای شما آورد بپذیرید و آنچه را نهی کرد خودداری کنید))، (حشر، آیه ۷). از این آیات به دست می آید که خداوند متعال فرامین رسول خود را نازل منزل و قایم مقام خود کرده است پس هر چه را پیامبر خدا گفت می

توان با استناد به این آیات سخن غیر مستقیم قرآن دانست درست مانند این که مالک خانه از دو طریق می تواند کلید همه اتاقهای خانه را به شخصی بدهد یکی این که مستقیماً " همه کلیدها را به او بدهد و دیگر این که کلید یک اتاق را بدهد و کلید اتاقهای دیگر را در آن اتاق بگذارد و محل آن رانیز به آن شخص بگوید در هر دو طریق می توان گفت آن شخص کلید همه اتاقها را از مالک خانه گرفته است . با این سخن می توان عمل به همه روایات معصومین (ع) را عمل به قرآن و سخن آنان را سخن قرآن دانست پس ادله روایی مساله ولایت مطلقه فقیه که در همه کتب مربوط به ولایت فقیه آمده است بیگانه از استناد به قرآن نیست . به هر روی قبل از پاسخ ، ذکر دو مقدمه لازم است : مقدمه اول : ولایت مطلقه از سه طریق قابل اثبات است : الف) دلیل عقلی محض : یعنی بدون استناد به هیچ آیه و روایتی . ب) دلیل نقلی محض : یعنی فقط از آیه و روایت و بدون مدد از دلیل عقلی . ج) دلیل تلفیقی : یعنی از مجموع دلیل عقلی و نقلی . هر یک از این سه طریق به تفصیل در کتب مربوطه مطرح شده است ولی در این پاسخ فقط بخش قرآنی آن (یعنی استناد ولایت فقیه به قرآن) مطرح می شود .

مقدمه دوم : در ولایت مطلقه فقیه ولایت به معنی زعامت ، رهبری و حکومت اسلامی و اطلاق آن بدین

معناست که دایره اختیارات در ولایت فقیه اختصاص به یک حوزه خاص از مسایل اجتماعی ندارد بلکه هر حوزه ای را که دخالت حکومت در آن لازم است شامل می شود پس فقیه می تواند در تمامی این حوزه ها با رعایت ضوابط و قوانینی که اسلام تعیین کرده تصمیم گیری و اجرا کند. ولایت مطلقه فقیه هرگز بدین معنا نیست که فقیه در تصمیم گیری و اجرا هیچ قید و شرطی ندارد و رعایت هیچ ضابطه ای بر او لازم نیست این معنای باطل از ولایت مطلقه توسط هیچ فقیهی ابراز نشده فقط توسط ناآگاهان یا غرض ورزان شده است پس اطلاق در ولایت به معنای گستره ولایت بر همه حوزه هایی است که دخالت حکومت در آن لازم است بدین معنا اختیارات همه حکومت های متعارف در سطح جهان امروز مطلقه است زیرا بقای هیچ حکومتی بدون اجازه و دخالت در همه حوزه های حکومتی امکان پذیر نیست البته هر حکومتی در جهان برای تصمیم گیری و اجرا رعایت ضوابطی را بر خود لازم می داند در حکومت ولایت فقیه نیز این ضوابط از سوی دین تعیین شده است. پس از ذکر این دومقدمه به اصل پاسخ می پردازیم: برای اثبات ولایت مطلقه فقیه از قرآن باید مسایل زیر را از قرآن به دست آورد:

- ۱- اصل حکومت و ولایت در اسلام. ۲- اطلاق ولایت. ۳- شرایط حاکم یعنی اسلام و ایمان، عدالت آگاهی به اسلام (فقاہت)، کفایت.

مسئله اول، اصل حکومت در اسلام: لزوم حکومت در هر جامعه ای از بدیهیات و نیازی به دلیل ندارد

در اینجا فقط به آیاتی که ولایت پیامبر اکرم (ص) و امامان معصوم (ع) را ثابت می کند اشاره می کنیم . ((النبی اولی بالمومنین من انفسهم)) (احزاب آیه ۶) پیامبر نسبت به مردم از خود آنان سزاوارتر است پس اگر تصمیمی درباره آنان گرفت اطاعت از آن بر مردم لازم است ((و ماکان لمومن ولا مومنه اذ اقضى الله و رسوله ان یکن لهم الخیره من امرهم)) (احزاب آیه ۳۶) هیچ مرد و زن با ایمانی حق ندارند هنگامی که خدا و پیامبرش مطلبی را لازم بدانند اختیاری از خود در برابر خدا داشته باشند و مجموع آیاتی که امر به اطاعت از پیامبر کرده است (آل عمران آیه ۳۲ و ۱۳۲) (مایده آیه ۹۲) (انفال آیه ۲۰) (نور آیه ۵۴ و ۵۶) (محمد آیه ۳۳) (مجادله آیه ۱۳) (تغابن آیه ۱۲) و درباره ولایت امامان معصوم (ع) (انما ولیکم الله و رسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوه و یوتون الزکاه و هم راکعون) (مایده آیه ۵۵) همانا ولی شما خداوند است و پیامبر او و مومنانی که نماز را بر پا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند این آیه به اتفاق همه مفسرانی که (شیعه و سنی) برای آن شان نزول ذکر کرده اند در حق علی بن ابیطالب (ع) نازل شده است ((اطیعوا الله و اطیعوا الرسول

و اولی الامر منکم)) (نسا آیه ۵۹) از خداوند و پیامبر و اولوالامر تان اطاعت کنید مساله دوم : اطلاق ولایت : آیاتی که در مساله قبل ذکر شد هیچ یک اطاعت از پیامبر و اولوالامر را مقید به مورد خاص یا موضوع خاص نکرده است و آن را به صورت مطلق بیان فرموده است . در آیه دوم اطاعت هر حکمی که خدا و رسول کردند بر مردم لازم شمرده شده است . در آیاتی که امر به اطاعت از پیامبر و اولوالامر شده است نیز هیچ قیدی برای آن ذکر نشده است پس از این آیات اطلاق در ولایت ثابت می شود . از آن جا که حکومت در جامعه اسلامی از ضروریات است و اختصاص به زمان رسول الله یا زمان حضور معصوم ندارد از این آیات می توان اطلاق ولایت را برای حاکم اسلامی در هر دوره ای ثابت کرد .

مساله سوم شرایط حاکم و ولی : شرط اول : اسلام و ایمان . خداوند می فرماید : ((لن يجعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلا ؛ خداوند هرگز کافران را بر مومنان سلطه نمی دهد)) ، (نسا آیه ۱۴۱) و ((لا يتخذ المومنون الكافرين اوليا من دون المومنين و من يفعل ذالك فليس من الله في شئ ؛ مومنان نباید کافران را به جای مومنان دوست و ولی خود بگیرند و هر کس چنین کند از لطف و ولایت خدا بی بهره است)) ، (آل عمران آیه ۲۸) . شرط دوم : عدالت در مقابل ظلم است . خداوند حکومت و ولایت ظالمین را نمی پذیرد پس حاکم و ولی

باید عادل باشد. فرمود: ((ولا-تركنوا الى الذين ظلموا فتمسكم النار؛ به ستم پیشگان گرایش نیابید که آتش دوزخ به شما خواهد رسید))، (هود آیه ۱۱۳) و این رکون در روایات به رکون دوستی و اطاعت تفسیر شده است، (تفسیر علی بن ابراهیم ج، ۱، ص ۳۳۸) و در شرطامامت به حضرت ابراهیم فرمود: ((قال اني جاعلك للناس اماما " قال و من ذریتی قال لا ینال عهدی الظالمین)) (بقره آیه ۱۲۴) خدا فرمود: من تو را پیشوای مردم گماردم گفت: و از فرزندان من؟ فرمود: عهد من به ستمکاران نمی رسد شرط سوم: فقاہت. حاکم اسلامی باید عالم به احکام اسلام باشد تا بتواند آنها را اجرا کند در زمان پیامبر (ص) و امام معصوم (ع) این علم از سوی خداوند به آنان داده شده است و در زمان غیبت امام معصوم (ع) داناترین مردم به احکام یعنی فقها این علم را دارند قرآن درباره شرط علم می فرماید: ((افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی فمالکم کیف تحکمون؛ آیا کسی که به راه حق هدایت می کند سزاوارتر است که از او پیروی شود یا کسی که راه نمی یابد مگر آن که راه برده شود شما را چه می شود؟ چگونه داوری می کنید؟))، (یونس، آیه ۳۵).
فقیه کسی است که با تخصصی که سالها در تحصیل آن کوشش کرده خودش می

توان احکام اسلام را از قرآن و سنت و عقل و اجماع به دست آورد و غیر فقیه کسی است که این تخصص را ندارد و باید احکام اسلام را از فقیه بیاموزد. اشکال: غیر فقیه می تواند احکام اسلام را از فقیه بگیرد و حکومت کند پس لازم نیست خودش فقیه باشد. پاسخ: اولاً، آگاهی های لازم از اسلام برای حکومت اختصاص به فتوانداران تا گفته شود غیر فقیه از فقیه تقلید می کند بلکه در بسیاری از موارد فقیه باید با توجه به ملاک های ترجیح در تراجم احکام و یا تشخیص موارد مصلحت به حکم حکومتی صادر کند و حکم حکومتی خارج از دایره فتوا و تقلید است. صدور حکم حکومتی در تخصص فقیه است. ثانیاً "آیا غیر فقیه اطاعت از فقیه را در همه موارد بر خود لازم می داند؟ یا فقط در مواردی که خود تشخیص می دهد از فقیه اطاعت می کند در صورت دوم هیچ ضمانت بر اطاعت از فقیه وجود ندارد و در صورت اول در واقع آن فقیه ولایت دارد و این شخص مجری از سوی او به شمار می آید این با ولایت فقیه منافاتی ندارد. اشکال: در این آیه اطاعت از ((من یهدی الی الحق)) سزاوارتر از ((من لایهدی الا یهدی)) معرفی شده است و در تطبیق آن بر مورد ما اطاعت از فقیه را سزاوارتر از اطاعت غیر فقیه می داند. این است که پس اطاعت غیر فقیه نیز با وجود فقیه مقبول است گرچه اطاعت از فقیه بهتر است (مانند این سخن را ابن ابن الحدید در شرح

خود بر نهج البلاغه ج ، ۹ ص ، ۳۲۸ نسبت به مقایسه امام علی (ع و خلفای پیش از او می گوید) پاسخ : این سزاوتر بودن سزاواری در حدالزام است یعنی فقط باید از او پیروی کرد به قرینه اینکه در ذیل آیه مردم را توبیخ می کند که چرا از ((من یهدی الی الحق)) پیروی نمی کنید ((فما لکم کیف تحکمون)) این سزاواری در حد الزام در واقع معنای صفت تفصیلی راساقت می کند مانند آیه ((واولوا الارحام بعضهم اولی ببعض)) (احزاب آیه ۶) که در بحث ارث است و وجود هر طبقه مانع از ارث طبقه دوم می شود. آیات بیشمار دیگری نیز وجود دارد که فضیلت عالمان را بر غیر عالمان بیان کرده است ، (زمر، آیه ۹) . شرط چهارم : کفایت : یعنی توانایی شایستگی در اداره امور جامعه که از آن به مدیر و مدبر بودن نیز تعبیر می شود . حضرت یوسف فرمود : ((قال اجعلنی علی خزائن الارض انی حفیظ علیم ؛ گفت مرا برخزاین این سرزمین بگمار که من نگهبان امین و کاردانم)) ، (یوسف ، آیه ۵۵) . درباره داستان حضرت موسی و دختر شعیب نیز فرمود : ((ان خیر من استیجرت القوی الامین ؛ بهترین کسی که می تواند به کارگیری (اوست که) توانای دستکار است)) ، (قصص ، آیه ۲۶) . در داستان عفریت جنی و حضرت سلیمان (ع) نیز از

قول آن عفریت فرمود: ((وانی علیه لقوی امین؛ من بر این کار توانای درستکارم))، (نمل آیه ۳۹). از مجموع این آیات به دست می آید اگر کسی کاری و پستی را به عهده می گیرد باید توانایی و صلاحیت لازم برای آن را داشته باشد. از مجموع آیاتی که در این موضوعات ذکر شد می توان تصویری کلی از سیمای حاکم از دیدگاه قرآن به دست آورد در منطق قرآن حکومت و زمامداری تنها شایسته کسانی است که از صلاحیتهای علمی و اخلاقی و توانمندی های لازم برخوردار باشند. به دست آوردن این تصویر در زمان غیبت امام معصوم (ع) بر ولایت مطلقه فقیه تطبیق می کند. از طرف دیگر حکومت اسلامی حکومت قانون خداست ((و من لم یحکم بما انزل الله فاولیک هم الکافرون؛ و آن بدون حاکمیت دین شناسی و متخصص مستعد در اجرای احکام الهی (فقیه عادل و جامع الشرایط) امکان پذیر نیست))، (مائده، آیه ۴۴). برای مطالعه بیشتر مستندات قرآنی ولایت مطلقه فقیه و حکومت اسلامی به منابع زیر رجوع کنید: ۱- نگاهی به مبانی قرآن ولایت فقیه علی ذوعلم موسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر پاییز ۲۰۷۹- پیام قرآن ج ۱۰ قرآن مجید و حکومت اسلامی آیت الله مکارم شیرازی مدرسه امام علی بن ابی طالب قم ۱۳۷۴. (اظهار نظر دقیق شما [با ذکر شماره نامه قبلی] درباره ی پاسخ ها، موجب تکامل و پویایی کار ماست))؛

نظر شهید مطهری در مورد ولایت فقیه چه بوده است؟

پرسش

نظر شهید مطهری در

مساله نظارت که شهید مطهری بیان کرده اند، با آنچه امروزه تحت عنوان ((نظارت فقیه)) توسط برخی از افراد یا جریانات سیاسی مطرح می شود، تفاوت اساسی دارد. امروزه معمولاً کلمه ((نظارت)) را در مقابل ((ولایت)) به کار می برند؛ در حالی که شهید مطهری با حفظ مساله ولایت، این نکته را روشن می کند که ولی فقیه مانند رییس جمهور یا نخست وزیر رییس دولت نیست؛ بلکه به عنوان یک ایدیولوگ از بالاجریانات را هدایت و کنترل می کند و بر آنها نظارت دارد. ایشان در صفحه ۸۵ کتاب ((پیرامون انقلاب اسلامی)) می گوید: ((ولایت فقیه به این معنا نیست که فقیه خود در راس دولت قرار بگیرد و عملاً "حکومت کند. نقش فقیه در یک کشور اسلامی؛ یعنی، کشوری که در آن مردم، اسلام را به عنوان یک ایدیولوژی پذیرفته و به آن ملتزم و متعهد هستند، نقش یک ایدیولوگ است، نه نقش یک حاکم. وظیفه ایدیولوگ این است که بر اجرای درست و صحیح ایدیولوژی نظارت داشته باشد. او صلاحیت مجری قانون و کسی را که می خواهد رییس دولت بشود و کارها را در کادر ایدیولوژی اسلام به انجام برساند، مورد نظارت و بررسی قرار دهد. سپس به فرمان حضرت امام و مبنی بر نخست وزیری بازرگان اشاره کرده و این فراز را نقل می کند: ((به موجب حق شرعی (ولایت فقیه) و به موجب رای اعتمادی که

از طرف اکثریت قاطع ملت به من ابراز شده، من رییس دولت را تعیین می‌کنم)).

احکام اولیه و ثانویه و نقش ولایت فقیه را در اجرای آن شرح دهید.

پرسش

احکام اولیه و ثانویه و نقش ولایت فقیه را در اجرای آن شرح دهید.

پاسخ

احکام اولیه احکامی است که موضوع آنها عناوین اولیه است و احکام ثانویه به احکامی می‌گویند که متعلق آنها موضوعات عناوین ثانویه است؛ مثلاً- این که وضو واجب است، حکم اولی است، ولی این که وضوی ضرری یا وضوی حرجی واجب نیست، از احکام ثانویه است. «لا ضرر» و «لا حرج» دو قاعده است که احکام اولیه را مقتید می‌سازد؛ یعنی مثلاً واجب بودن وضو مطلق است و هم هنگام حرج و ضرر و هم دیگر هنگامها را شامل است. دلیل نفی ضرر و حرج، این حکم را مقتید می‌کند به گونه‌ای که حرج و ضرر در آن نباشد.

در پاره‌ای موارد، احکام ثانویه با ولایت فقیه ارتباط می‌یابد؛ مانند آن گاه که شخصی املاکی دارد و از این رو، تصرف در ملکش بر هر کسی بدون رضایت او حرام است، ولی ممکن است ولی فقیه بر اساس ولایتی که دارد در صورت اضطرار اجازه دهد که در مال او بدون رضایت تصرف کنند، یا شخص محترک را وادارد که به قیمت عادلانه جنس خویش را در اختیار عموم بگذارد.

(بخش پاسخ به سؤالات)

با توجه به معصوم نبودن ولی فقیه، چرا به قداست وی معتقدید؟

پرسش

با توجه به معصوم نبودن ولی فقیه، چرا به قداست وی معتقدید؟

پاسخ

قداست به معنای محبوبیت همراه با احترام شدید است. انسان به علت کمال خاصّی که در شخص سراغ دارد، به او محبت ورزیده و به وی احترام خاصی می‌گذارد. انسانها همه کمالات را به طور یکسان دارا نیستند، از این رو انسانی که دارای

کمالات فوق العاده و برتری است از محبوبیت و احترام بیشتری برخوردار است.

این قداست پس از خداوند به پیامبر و پس از او به جانشینان او یعنی امامان معصوم((علیهم السلام)) که از طرف خدا منصوب شده اند، گسترش می یابد. بوسیدن ضریح امامان((علیهم السلام)) و زیارت حرم آنها همگی بر خاسته از همین قداست است. در مراتب بعدی یعنی پس از امامان((علیهم السلام)) این قداست به همه کسانی که به گونه ای به آنان؟؟؟ مانند سادات و مراجع و علمای دینی سرایت می کند. و از این رو ولی فقیه گرچه معصوم نیست ولی به دلیل انتسابش به امام معصوم((علیهم السلام)) و جانشینی وی مراتبی از همان قداست را داراست. زیرا آیا می شود کسی معصومین((علیهم السلام)) را دوست داشته باشد ولی جانشین او را گرامی ندارد؟!

(بخش پاسخ به سؤالات)

(۱) - نقل با اختصار از کتاب پرسش ها و پاسخ ها، آیت الله مصباح یزدی.

۲

قداست ولی فقیه چه تأثیری در جامعه دارد؟

پرسش

قداست ولی فقیه چه تأثیری در جامعه دارد؟

پاسخ

کیان شیعه و حیات آن در زمان غیبت با همین قداست حفظ شده است. مردم در طول تاریخ برای مرجع خود احترام خاصی قائل بوده اند. دشمنان نیز همواره از این قداست در هراس بوده اند. به طوری که همیشه از حکم جهاد مرجع دینی می ترسیده اند. باید دید حکم جهاد یک مرجع پیر چه تأثیر در جامعه دارد. از آن رو که ولی فقیه از قداست ویژه ای برخوردار است و مردم او را نایب امام زمان((علیه السلام)) می دانند، حاضرند همگی جان و مال و هستی خود را فدا کنند. فتوی تاریخی میرزای بزرگ در تحریم تنباکو، استعمار پیر انگلستان را شکست داد و کشور ایران را از بحران رهایی بخشید.

در عصر حاضر نیز همگی شاهد بودیم که چگونه امام خمینی((رحمه الله)) انقلابی را رهبری کرد که حکومت ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی را ریشه کن ساخت و به جای آن جمهوری اسلامی را برقرار کرد. اگر قداست مرجعیت نبود چه کسی حاضر بود خود را آماجگاه گلوله های دژخیمان شاه قرار دهد. اگر مردم حکم خدا را حکم امام زمان((علیه السلام)) نمی دانستند، چه کسی حاضر بود از لذت های دنیا دست شسته و شب و روزش را در جبهه ها بگذراند و بهترین عزیزانش را در راه خدا فدا کند!!!

اکنون می توان فهمید که چرا دشمنان اسلام از ولی فقیه و مرجعیت قداست زایی می کنند(۱).

(بخش پاسخ به سؤالات)

۱ - نقل با اختصار از کتاب پرسش ها و پاسخ ها، آیت الله مصباح یزدی.

۳

آیا قداست فقیه در امر حکومت مؤثر است؟

پرسش

آیا قداست فقیه در امر حکومت مؤثر است؟

پاسخ

تجربه نشان داده است که مرجعیت و ولایت همواره مایه امید شیعیان در زمان غیبت بوده است. مرجعیت، پیوسته جامعه را از خطرات جدی رهانیده است. اکنون دشمنان اسلام، پس از مطالعات روان شناسانه، رمز وحدت امت و پایداری نظام اسلامی را به خوبی شناخته اند؛ آنها دریافته اند قداستی که مردم برای رهبر و ولایت امر قائلند، نظام و انقلاب را بیمه کرده است. از این رو تمام تلاش و همت خود را برای شکستن این قداست به کار گرفته اند، تا چنین وانمود کنند رهبر و مرجع در ردیف دیگر دولت مردان یا حتی افراد عادی است.

آنها چنین القاء می کنند همان گونه که از وزیر، وکیل و یا یک شخصیت قضایی می توان انتقاد کرد از ولی فقیه می توان انتقاد کرد!

البته ما نیز معتقد به جواز انتقاد از ولی فقیه هستیم، ولی با روش صحیحی که نشانه خیرخواهی و دلسوزی است. به هر حال زمانی که قداست رهبری همچنان با قدرت و قوت باقی باشد خود سبب بقای نظام و اعتقاد و ایمان مردم و آمادگی آنها برای جانفشانی و ایثار و شهادت می باشد(۱).

(بخش پاسخ به سؤالات)

۱ - نقل با اختصار از کتاب پرسش ها و پاسخ ها، آیت الله مصباح یزدی.

۴

آیا دلیل عقلی برای ولایت فقیه وجود دارد؟

آیا دلیل عقلی برای ولایت فقیه وجود دارد؟

بله، اگر ما به روایات معصومین ((علیهم السلام)) در مورد رجوع به فقیه نظری نداشته باشیم، باز به حکم عقل باید ولی فقیه در عصر غیبت حاکم جامعه اسلامی باشد زیرا خداوند متعال برای اداره جامعه احکامی را نازل فرموده است که در بسیاری از موارد نیاز به شخصی دارد که آنها را تفسیر و تبیین کند همانطور که تمام قوانین دنیا چنین اند، به علاوه برای تطبیق احکام بر مصادیق و موارد آنها نیز گاه ابهاماتی وجود دارد، و بعد از تعیین مصداق، نوبت به اجرا می رسد.

روشن است بهترین فرد برای اجرای احکام و قوانین اسلام کسی است که در هر سه مورد ایده آل باشد، یعنی بهترین قانون شناس، بهترین مفسر و بهترین مجری باشد که هیچ انگیزه ای برای تخلف نداشته باشد. و هیچ اشتباهی در فهم و تفسیر و اجرای قانون برای او پیش نیاید. در فرهنگ ما چنین خصوصیتی «عصمت» نام دارد و با وجود معصوم، او بر تمام افراد دیگر - به حکم عقل - برای اجرای قانون اولویت دارد. در جوامع بزرگ که یک شخص نمی تواند اداره تمام امور را به عهده بگیرد، چنین فردی باید در رأس هرم قدرت باشد و تمامی مدیران با نظارت و ولایت او امور را به عهده گیرند. برترین مصداق معصوم، رسول اکرم ((صلی الله علیه و آله)) است و پس از ایشان ائمه معصومین ((علیهم السلام)) قرار دارند. اما در زمان غیبت که عملاً چنین ایده آلی در میان ما نیست و نمی توانیم از وجود او بهره مند شویم، عقل حکم می کند که باید

در عصر غیبت کسی باید در رأس هرم قدرت باشد که از هر جهت به امام معصوم شبیه تر باشد، یعنی در دین شناسی، تقوا و صلاحیت برای اجرای احکام و قوانین اسلامی بهترین باشد. وقتی جامعه بدون حکومت نمی شود طبیعی است که باید به سراغ کسی رفت که شناختنش از

اسلام و عدالتش و تقوایش، بیشتر از دیگران باشد. و این صفات در ولی فقیه متجلی می شود. پس به حکم عقل ولایت فقیه یعنی رجوع به اسلام شناس عادل که از دیگران به امام معصوم نزدیک تر است (۱).

(بخش پاسخ به سؤالات)

۱ - نقل با اختصار از کتاب پرسش ها و پاسخ ها، آیت الله مصباح یزدی.

آیا می توان ولی فقیه را نایب امام زمان دانست؟ از کجا ثابت می کنید که ولی فقیه فعلی در جامعه اسلامی جامع همه شرایط است؟ (با ذکر حدیث و روایت ثابت کنید)

پرسش

آیا می توان ولی فقیه را نایب امام زمان دانست؟ از کجا ثابت می کنید که ولی فقیه فعلی در جامعه اسلامی جامع همه شرایط است؟ (با ذکر حدیث و روایت ثابت کنید)

پاسخ

پاسخ پرسش اول مثبت است زیرا در روایات و آثار به جامانده از ائمه (نصب و نیابت توسط ائمه) ثابت گردیده است نظیر روایت عمر بن حنظله که در آن جمله "وقد جعلنا علیکم حاکماً" به کار رفته است یعنی من فقیه جامع شرایط را بعنوان حاکم و فرمانروا گزینش نموده و منصوب می نمایم. (۱)

امام خمینی (در این باره فرموده اند:

"می فرمایند: فانی قد جعلته علیکم حاکماً (من کسی را که دارای چنین شرایطی باشد، حاکم (فرمانروا) بر شما قرار دادم.) و کسی که این شرایط را دارا باشد، از طرف من برای امور حکومتی و قضایی مسلمین تعیین شده؛ و مسلمانها حق ندارند به غیر او رجوع کنند. بنابراین، اگر قلدری مال شما را خورد، مرجع شکایت عبارت از مجریانی است که امام تعیین فرموده. و اگر با کسی سر دین (وام) نزاع دارید و احتیاج به اثبات دارد، نیز مرجع آن قاضی است که حضرت تعیین فرموده؛ و نمی توانید به دیگری رجوع نمایید. این، وظیفه عمومی مسلمانها است؛ نه اینکه "عمر بن حنظله" به چنین مشکله ای گرفتار شده و تکلیف او چنین باشد.

این فرمان که امام (صادر فرموده کلی و عمومی است. همانطور که حضرت امیرالمؤمنین (در دوران حکومت ظاهری خود

حاکم و والی و قاضی تعیین می کرد، و عموم مسلمانان وظیفه داشتند که از آنها اطاعت کنند، حضرت امام صادق (هم چون "ولی امر" مطلق می باشد و بر همه

علما، فقها و مردم دنیا حکومت دارد، می تواند برای زمان حیات و مماتش حاکم و قاضی تعیین فرماید. همین کار را هم کرده، و این منصب را برای فقها قرار داده است. و تعبیر به حاکماً فرموده تا خیال نشود که فقط امور قضایی مطرح است، و به سایر امور حکومتی ارتباط ندارد.

نیز از صدر و ذیل روایت و آیه ای که در حدیث ذکر شده، استفاده می شود که موضوع تنها تعیین قاضی نیست، که امام (فقط نصب قاضی فرموده باشد، و در سایر امور مسلمانان تکلیفی معین نکرده، و در نتیجه یکی از دو سؤال را که راجع به دادخواهی از قدرتهای اجرایی ناروا بوده بلاجواب گذاشته باشد.

این روایت از واضحات است؛ و در سند و دلالتش وسوسه ای نیست. جای تردید نیست که امام فقها را برای حکومت و قضاوت تعیین فرموده است. بر عموم مسلمانان لازم است که از این فرمان امام (اطاعت نمایند.

اما در مورد پرسش دوم توجه تان را به دو نکته جلب می نمایم:

۱. جامعیت واژه ایست که دارای مفهوم نسبی و مقایسه ای یعنی کسیکه در دانش و یا فنی نظیر پزشکی و یا دین شناسی جامع است نسبت به دیگران بیشتر می داند و دانش اندوخته است نه اینکه هیچ کاستی نداشته باشد.

۲. متد و شیوه اندیشمندانه و عقلانی بشر برای گزینش جامعترین فرد با هر هدف و انگیزه ای در هر رشته ای عبارت است از مشاوره با اندیشمندان آن رشته علمی و به حداقل رساندن ضریب خطا و اشتباه. بنابراین اگر بخواهیم جامعترین و ماهرترین چشم پزشک را گزینش نمائیم با مشاوره با پزشکان و چشم پزشکان ضریب خطا را به

حداقل رساند آنگاه گزینش می نمائیم.

از این رهگذر ولی فقیه هر زمان در حکومت دینی که نایب امام زمان (و منصوب از ناحیه آن بزرگوار است را مردم با رایزنی و مشاوره های فراوانی توسط متخصصین و کارشناسان دینی و اسلامی بعنوان جامعترین و شایسته ترین فرد برای اجرای احکام و مقررات دینی گزینش می گردد و ضرورتی به اثبات از راه حدیث و روایه نیست زیرا در روایات فقیه جامع الشرایط نایب و منصوب امام زمان (معرفی گردیده کار تطبیق و گزینش آن فرد به شیوه ای عقلانی انجام می پذیرد و به مردم واگذار گردیده.

استاد مصباح در این باره فرموده اند:

مردم حتی در زندگی روزمره خود وقتی می خواهند برای امر مهمی تصمیم بگیرند و انتخابی را انجام دهند، برای اطمینان بیشتر در صلاحیت شخصی انتخاب شده، کسانی را واسطه انتخاب خود قرار می دهند و یا با آنان مشورت می کنند، بویژه هنگامی که بخواهند بهترین متخصص را انتخاب کنند. در جمهوری اسلامی که هدف آن اداره جامعه با قوانین اسلامی است و اسلامیت نظام، فقط با ولی فقیه تضمین می گردد، راه معقول و قابل اعتماد برای انتخاب بهترین فقیهی که دارای ویژگی های رهبری است، انتخاب توسط فقیهانی است که فقها را می شناسند. بدون تردید انتخاب بهترین قاضی، باید توسط قضات انجام گیرد، همچنان که استادان دانشگاه می توانند بهترین استاد را معرفی کنند چنانچه ما برای انتخاب بهترین متخصص جراح قلب از مردم کوچه و بازار سؤال نمی کنیم، بلکه پرسش از متخصصان را بهترین راه انتخاب می دانیم. معرفی متخصصان واقع نمایی بیشتری دارد و بیشتر می توان به آن اعتماد کرد بنابراین، برای اطمینان بیشتر در صلاحیت رهبری، انتخاب وی توسط

خبرگان، از اعتماد بالا-تری برخوردار است. افزون بر اینکه فقهای عضو خبرگان کمتر تحت تأثیر تبلیغات و جوسازی ها واقع می شوند. و در نتیجه در جو آرام و مطلوبی ولی فقیه را کشف و به مردم معرفی می کنند.

...توضیح آنکه بدین گونه نیست که عده ای کاندیدا بشوند و اعضای خبرگان مجبور به گزینش شایسته ترین فرد باشند، بلکه کاندیداهای رهبری در مرحله اول تمامی اسلام شناسان دارای صلاحیت می باشند، و کار خبرگان نخبه شناسی است آن هم در گستره تمامی جامعه اسلامی، نه فقط در محدوده عده ای خاص به همین دلیل کشف (تشخیص) آنها دارای اهمیت است. هر گاه و به هر دلیل منطقی خبرگان به این نتیجه رسیدند که رهبر شرایط رهبری را از دست داده است و یا کس دیگری در زمان رهبری ایشان پیدا شده که از او اقوی و بهتر است، رهبری خود به خود از مقام خود عزل شده و لازم است خبرگان عزل ایشان را اعلام کنند و فقیه دیگری را جانشین وی سازند. در این صورت دیگر لازم نیست هر از چند گاهی انتخابات صورت گیرد. همه خوب می دانیم برگزاری انتخابات تا چه اندازه لوازم و پیامدهای اجتماعی دارد گذشته، از آنکه با اقتدار رهبری و نقطه ثبات بودن ایشان در جامعه سازگاری ندارد.

اهمیت این نکته هنگامی آشکار می شود که فقیهی با کفایت و لایق چون حضرت آیه الله خامنه ای بر مسند ولایت تکیه زند و تدبیر امور را به عهده بگیرد و به گونه ای عمل کند که دوست و دشمن به کفایت و لیاقتش اعتراف کنند و گاه آشکارا آن را بر زبان آورند. در چنین مواقعی است که محوریت چنین

فقیهی نقطه قوت نظام است، بر همگان است قدر آن را بدانند و در تبعیت از ایشان بکوشند.

در پایان خوب است به این نکته توجه شود که تئوری دوره ای بودن رهبری و ریاست در جوامعی مطرح شده که بسیاری از کاندیداها دارای ضعفهای اخلاقی و حتی حقوقی هستند و هر روز در دنیا شاهد به دادگاه کشیده شدن رؤسای جمهوری و نخست وزیران و سایر مقامات عالیرتبه هستیم طبعاً هرچه دوران حکومت چنین کسانی کوتاه تر باشد احتمال سوء استفاده شان کمتر است اما در نظامی که رهبر آن دارای عالیتترین مقام تقوی و عدالت و تالی تلو معصوم است جای چنین توهمی نیست و اکنون که دو دهه از حکومت چنین افرادی در ایران اسلامی می گذرد کوچکترین نقطه ضعفی در زندگی امام راحل یا مقام معظم رهبری دیده نشده است و اگر چنین چیزی وجود می داشت دشمنان اسلام و انقلاب هزاران مرتبه آن را بزرگ می کردند و هزاران برابر در رسانه ها گروهی پخش می کردند.

آیا واقعا به حکم اصل خاتمیت هیچ شخصیت حقوقی که آثار شخصیت حقوقی پیامبر را داشته باشد و ولایت تشریحی به او تفویض شده باشد وجود ندارد؟ پس ولایت فقیه چه می شود؟

پرسش

آیا واقعا به حکم اصل خاتمیت هیچ شخصیت حقوقی که آثار شخصیت حقوقی پیامبر را داشته باشد و ولایت تشریحی به او تفویض شده باشد وجود ندارد؟ پس ولایت فقیه چه می شود؟

پاسخ

در پاسخ باید گفت خاتمیت و ولایت تشریحی دو حکم جداگانه دارند. و مسأله خاتمیت غیر از بحث ولایت تشریحی است. ولایت تشریحی هیچگاه خاتمه نمی پذیرد و تا زمانی که افراد وجود دارند مکلف به احکام الهی هستند و ولایت تشریحی، متولی تبیین و تشریح احکام الهی است. اما بحث خاتمیت مربوط به مسأله وحی از سوی خداوند و سلسله جلیله انبیا است. و آیات قرآن تصریح بر این دارد که پیامبر اسلام (آخرین نبی و فرستاده خداست که از طریق وحی. احکام الهی را برای مردم بیان می کردند " الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دنیا" (۱) و به این دلیل که احکام الهی به کمال خودش رسیده، دیگر نزول وحی نداریم. لذا خاتمیت در اصل نزول وحی معنا دارد. در واقع دین اسلام، دین کاملی است اما تشریح و تبیین احکام آن در زمانهای مختلف متولی می خواهد تا دین رسول خدا (را برای مردم تبیین کند.

مطلب دیگر اینکه تعبیر جایگاه حقوقی درباره ولایت تشریحی درست است و به خاطر اینکه این مسئله تداوم دارد و همیشه فردی متولی آن است، جایگاه و شخصیت حقوقی ولایت تشریحی همیشه برقرار است.

اما بحث خاتمیت جایگاه حقوقی نیست. در واقع شخصیت حقوقی به تعمیم و عدم اختصاص به فرد است اما مسئله خاتمیت به شخص رسول خدا(ص) تحقق پیدا کرده و تعبیر

جایگاه حقوقی از مقام خاتمیت تعبیر صحیحی نیست.

حضرت امام (در کتاب ولایت فقیه دلایلی را برای اثبات این مطلب ذکر کرده اند به این مضمون که: همه اموری که در حکومت به عهده پیامبر اسلام (بوده است به خاطر دوام و بقاء جامعه، این اختیارات به جانشین حقیقی پیامبر (ص) منتقل می شود و چون این نیازها در اداره حکومت، دقیقا به عینه پا بر جاست، اختیارات به ولی فقیه منتقل می شود.

آیت ... جوادی آملی در ای زمینه می فرمایند: "جریان و همچنین امامت امام معصوم (نصاب معینی داشته که نه افزایش آن ممکن است و نه کاهش آن مقدور می باشد. یعنی سلسله جلیله انبیا (به نصاب نهایی خود رسیده و با انتصاب حضرت ختمی مرتبت (ص) از طرف خدای سبحان محال است کسی به مقام شامخ نبوت راه یابد، چه اینکه سلسله شریفه امامان (ع) به نصاب نهایی خود بالغ شده و با انتصاب حضرت بقیه الله- ارواح من سواه فداه- محال است احدی به مقام والای امامت معصوم (ع) راه یابد. لیکن برهان عقلی بر ضرورت زعیم اعم از نائب و موب عنه در عصر غیبت ولی عصر- ارواحنا فداه- به قوت خود باقی است؛ زیرا برای امام معصوم (ص) شئون فراوانی است که همه آنها در هدایت جوامع بشری ضروری است و برخی از آنها شئون نه غیبت می کند و نه نیابت پذیر می باشد؛ مانند مقام شامخ ختم ولایت تکوینی و ... که همواره ظاهر و مؤثر است. نه پیوند آن به مقام ربوبی ذات اقدس حق برای فیض یابی قطع می شود و نه ارتباط آن

به جهان هستی برای افاضه نخعی و زایل خواهد شد؛ چه اینکه آن مقام منبع قابل کسب و یا غصب نبوده و نخواهد بود، لیکن بخشی از آن شئون که جزء امور اعتباری و قرار دادی است و در زمره تشریح قرار دارد مانند افتاء و تعلیم و تربیت و اداره امور مردم در حفظ نظام از تهاجم بیگانگان غیبت می کند و نیابت پذیر می باشد" (۲)

۱ مائده ۳/

۲ پیرامون وحی و رهبر، آیت الله جوادی آملی، ص ۱۳۴

چرا ولی فقیه منصوب شده از سوی امام زمان محسوب می شود؟

پرسش

چرا ولی فقیه منصوب شده از سوی امام زمان محسوب می شود؟

پاسخ

از آنجایی که اسلام زنده و پویا، پاسخگوی نیازهای انسانها در هر عصر و تمدنی است و در این پویایی و همگانی با نیازمندیها، عواملی نقش بسیار موثری دارند که از مهمترین آنها وجود امام و الگوی جامعه بعنوان نتین کننده معرف و احکام دینی و مصادیق آن می باشد دارای اختیارات فراوانی جهت اجرای دقیق آن قوانین و مقررات الهی و پاسداری از ارزشهای دینی در هر عصری می باشد.

مسئولیت فوق در عصر غیبت بعهدہ کارشناس مبانی دینی و دین پژوهان متعهد و اسلام شناسان فرهیخته نهاده شده است که واگذاری اختیارات لازم از جانب امام زمان (به ولی فقیه ضروری می نماید که در غیر این صورت تصرفات وای فقیه نظیر همه حاکمان دنیا فاقد مشروعیت و توجیه عقلانی می گردد. بر این اساس بدون شک ولی فقیه منصوب از سوی امام زمان) می باشد ولیکن به تصریح روایات چنین واگذاری به صورت خصوصی به افراد مشخص (نواب اربعه) بعد از عصر غیبت صغری خاتمه یافته است و امام (انتصابی عمومی نسبت فقهای عالم و عادل که دارای شرایط بخصوصی هستند نموده اند. " و اما من کان من الفقهاء..."

و لازم به یادآوری است جمله "قد جعلته علیکم حاکما" در روایات متعدد بیانگر گزینش و نصب ولی فقیه از سوی امام معصوم (می باشد این روایات را در کافی ج ۱ و ۷ و التهذیب در ۶ و عوال اللتالی ج ۳ و ۴ می توانید مشاهده فرمایید.

برای توضیح بیشتر کتاب پاسخ به پرسشهای استاد مصباح را مطالعه فرمایید.

در زمینه جایگاه ولایت فقیه در اسلام چگونه می توان به یک موضع اصولی بر اساس احکام اسلامی رسید؟

در زمینه جایگاه ولایت فقیه در اسلام چگونه می توان به یک موضع اصولی بر اساس احکام اسلامی رسید؟

پاسخ

با بکارگیری اندیشه در اموری نظیر موارد ذیل

۱. زیست اجتماعی نیازمند به حاکمیت و مدیریت کلان اجتماعی است برای برقراری عدالت، پیشرفت، شکوفایی فرهنگی، اجتماعی و سیاسی.
۲. اسلام دین اراده جامعه در راستای سعادت و خوشبختی بشری است.
۳. از احکام مترقی اسلام گزینش حاکم اسلامی با انگیزه برقراری عدالت و شکوفا سازی استعدادها
۴. برقراری عدالت و سازماندهی امور جامعه با زیاده روی و منافع برخی در تنش است.
۵. اختیارات لازم حاکم اسلامی در تصمیم گیری شایسته و بایسته بر اساس مبانی دینی و مصالح عمومی ولایت نامیده می شود.

از این رهگذر ولایت فقیه همان اختیارات بایسته حاکم اسلامی در عصر غیبت است برای تصمیم گیری و صدور دستورهای لازم در راستای شکوفا سازی استعدادهای بشری بویژه آنگاه که با منافع نامشروع برخی در تضاد باشد. آنچه گفته شد دیدگاهی عقلی بود اما حکومت از دیدگاه اسلام تابع قوانین و دستورات الهی است که برای اطلاع بیشتر می توانید به کتابهای ذیل مراجعه فرمایید:

۱. ولایت فقیه، اثر امام خمینی (

۲. پرسشها و پاسخ ها، استاد مصباح یزدی

موضوع ولایت فقیه را از دیدگاه قرآن مجید توضیح دهید؟

پرسش

موضوع ولایت فقیه را از دیدگاه قرآن مجید توضیح دهید؟

رهبری جزئی از وظایف پیامبران و امامان معصوم (است، و این مطلب را آیات و روایات به خوبی روشن کرده است. قرآن کریم، عالمان دین را رونده راهی می داند که انبیاء و اولیاء رفته اند، و به همین دلیل نیازی به تصریح همه مسائل دینی در قرآن وجود ندارد. خداوند به همه مسلمانان و به طریق اولی به عالمان دین می فرماید که سیره و روش و رفتار رسول اکرم (را اسوه والگویی خود قرار دهند: "لقد کان لکم فی رسول... اسوه حسنه" (۱) و همگان را به پیروی از ابراهیم خلیل (و پیامبران الهی در ظلم ستیزی و شرک زدایی دعوت می کند، "قد کانت لکم اسوه حسنه فی ابراهیم و الذین معه اذ قالوا لقومهم انا بُرءاؤ منکم" (۲)

بنابراین بسیاری از امور را قرآن کریم به سنت و روایات محوّل کرده است، و لازم نیست که خودش تصریح کند و ثانیاً با دستور پیروی از پیامبران و با روشن ساختن سیره سیاسی، اجتماعی آنان و عهده داری وظیفه اجرای دین و تشکیل حکومت، قهراً وظیفه و رسالت عالمان دین نیز روشن می شود. و در اثبات ولایت فقیه نیز روشن است که عقل، حکم می کند که اجرای احکام دین، باید استمرار داشته باشد و مختص به زمان پیامبر (و حضرت امیرالمؤمنین (نبوده و اگر چه (اولی الامر) در آیه کریمه "اطیعوا... و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم" (۳)، ظاهر در معصومین (است و آنان اولی الامر بالاصاله هستند. ولی در عصر غیبت معصوم (طبق رهنمود عقل و نیز به دستور

خود معصومین (نائبان ایشان اولی الامر هستند، و همان گونه که در عصر حضور و ظهور معصوم) ، نائبان خاص، بسیاری از کارها را به عهده داشتند و مباشرت خود معصوم شرط نبود، در عصر غیبت نیز نائبان عام اداره امور را به دست دارند.

بررسی موارد فراوانی که وظیفه عالمان دینی را تعدیل اقتصاد، رفع ظلم از مظلومان، جلوگیری از شکمبارگی ظالمان، و ... می داند. لزوم دخالت و بلکه تشکیل حکوت آنان را روشن می کند.

منابع و مأخذ :

۱. سوره مبارکه احزاب / آیه ۲۱

۲. سوره مبارکه ممتحنه / آیه ۴

۳. سوره مبارکه نساء / آیه ۵۹

* ولایت فقیه (ولایت فصاحت و عدالت)، آیت ا... جوادی آملی، ص ۳۶۹ و ۳۷۰

چا باید حتماً ولایت فقیه بر جامعه اسلامی حکومت کند؟

پرسش

چا باید حتماً ولایت فقیه بر جامعه اسلامی حکومت کند؟

پاسخ

ما شیعیان معتقدیم که حاکمیت از آن خداست و خداوند متعال خودش در اداره جامعه بطور مستقیم دخالت نمی کند بلکه حاکمیت را به انبیاء و امامان معصوم واگذار کرده است.

در موقعیتی که معصوم منصوب از طرف خدا، در اجتماع حکومت نمی کند "چه بواسطه جور حاکمان یا عصر غیبت" چه باید کرد؟ آیا می توان گفت که حکومت را رها کرده و اداره امور جامعه را به حال خودش واگذاریم؟ چنین سخنی صحیح نیست چرا که در جای خودش ثابت شده است که اصل حکومت در هر جامعه ای ضرورت دارد در چنین موقعیتی است که ولایت فقیه را با استناد به اصل "تنزل تدریجی" ضروری می دانیم.

فقیه جامع الشرایط حجت و نائب امام معصوم در بین مردم است اگر چه فاصله بین امام معصوم با فقیه جامع الشرایط زیاد است ولی فقیه جامع الشرایط نزدیکترین و شبیه ترین افراد در امر حکومت بر مردم، نسبت به امام است.

خداوند در مرتبه اول حاکمیت است پس از او انبیاء الهی و پس از آنها معصومین در رتبه سوم قرار دارند، و طبق دیدگاه

شیعه، در عصر غیبت ولایت ولی فقیه در مرتبه چهارم از حکومت و حاکمیت بر جامعه اسلامی قرار دارد زیرا فقیه جامع الشرائط به امام معصوم نزدیکتر است چرا که حاکم اسلامی باید واجد صفاتی از قبیل آگاهی به قوانین و مقررات اسلامی، مصالح اجتماعی، و دارای صلاحیت اخلاقی که ضامن امانتداری و رعایت مصلحت عمومی است باشد، در معصوم تمامی این شرایط و صفات وجود دارد، فقیه جامع الشرائط باید همین شرایط

را در رتبه پایینتر از امام معصوم داشته باشد تا بتواند بر مردم ولایت داشته باشد و ولایت او مشروع باشد.

یعنی باید دارای ملکه فقاقت و اجتهاد باشد تا احکام اسلام را بخصوص در زمینه مسائل سیاسی و اجتماعی بهتر از دیگران بشناسد و نیز باید دارای ملکه تقوی و عدالت باشد تا مصالح جامعه را فدای مسائل شخصی و گروهی نکند و همچنین باید به مصالح سیاسی و اجتماعی و بین المللی آگاه باشد شیاطین نتوانند او را فریب داده و از مسیر عدل منحرف کنند.

علاوه بر آنچه گفته شد، در روایات ائمه معصومین (ع) و در توضیحاتشان به علماء، به صراحت آمده است که در عصر غیبت، باید به فقیهان جامع شرایط رجوع کنند و دستورات آنها را رعایت نموده و رد نکنند چرا که رد دستور آنها رد دستور امام معصوم، و در نتیجه رد دستور خدا و این کار شرک است.

برای آگاهی بیشتر از مضمون این روایات می توانید به کتاب شریف اصول کافی ج ۱ ص ۶۷ و کتاب کمال الدین ج ۲، ص ۴۸۳ مراجعه فرمایید.

نتیجه: چرا باید فقیه بر جامعه اسلامی ولایت داشته باشد؟ زیرا فقیه جامع شرایط نزدیکترین و شبیه ترین افراد به معصوم در عرصه حکومت دارای و حاکمیت بر جامعه اسلامی می باشد، مضافاً به اینکه امامان معصوم در روایاتشان به این امر تصریح کرده اند.

منابع و مأخذ:

پرسشها و پاسخها، آیت الله مصباح

پاسخ استاد به جوانان پرسشگر، آیت الله مصباح

ولایت فقیه چیست؟ و ولایت چه معنایی دارد؟

پرسش

ولایت فقیه چیست؟ و ولایت چه معنایی دارد؟

پاسخ

از آنجائیکه مقررات و قوانین الهی در صورتی شکوفا ساز استعدادهای انسان است که عملی گردد و بخش قابل توجهی از مقررات اجتماعی اسلام مجری لازم دارد و آشکار است که مجری قوانین وقتی از موفقیت بیشتر و کاملی برخوردار می گردد

که نسبت به آن مقررات و قوانین آگاهی اش بیشتر باشد از این رو ولایت فقیه یعنی حاکمیت کارشناس دینی و دین شناس متعهد برای اجرای حکومت دینی و اسلامی و از آنجائیکه مسئولیت اجرایی مجری احکام الهی در عصر غیبت نظیر مسئولیت اجرایی پیامبر (ص) می باشد این همگونی در اجرای احکام و مقررات الهی اختیارات مشابه و یکسان را می طلبد در غیر اینصورت مستلزم تعطیلی و از کار افتادن برخی از مقررات دینی در عصر غیبت خواهد گشت و ناکار آمدی دینی در تأمین سعادت و خوشبختی را در پی خواهد داشت از اینرو اجرای مقررات دینی که تنها تأمین گر سعادت و خوشبختی بشر است وجود حاکم و مجری احکام اسلامی در هر عصر و نسلی با اختیارات همگون و مشابه را می طلبد و از این تعبیر شده است به ولایت مطلقه فقیه در مقابل ولایت غیر فقیه که ناتوانی و ناکار آمدی و تعطیلی دینی را در پی دارد.

برای آگاهی بیشتر به کتابهای امامت و ولایت و بحثهای ولایت فقیه محققین مراجعه فرمایید.

همچون پرسش و پاسخ استاد مصباح پیرامون حکومت دینی ولایت فقیه شهید دستغیب

وظیفه انسان در برابر ولایت چیست؟

پرسش

وظیفه انسان در برابر ولایت چیست؟

پاسخ

۱ شناخت امام و ولی امر در هر زمانی از اهمیت قابل توجهی برخوردار است بگونه ایکه در طول تاریخ افراد و گروهها و احزاب و سازمانهای فراوانی بدلیل نشناختن امام زمان خود به بیراه رفته اند و سقوط کرده اند از این رو در برخی روایات نقل شده است کسیکه بدون شناخت امام زمانش بمیرد همچون انسانهای عصر جاهلیت مرده است.

۲ اطاعت بی چون و چرا از فرمانها و دستورات امام و ولی امر، تا تحقق بخشی آرمانها و اهداف حاکمیت دینی در همه عرصه ها گردد در غیر اینصورت برترین امام و انسان جهان هستی همچون امام علی (ع) دستوراتش روی زمین مانده و دشمنانش ابتدا وی را ترور شخصیت نموده و سپس آن بزرگوار را از صحنه خارج ساخته و بشهادت رسانند.

برای آگاهی بیشتر به کتابهای امام شناسی و ولایت فقیه مراجعه فرمایید.

در زمان غیبت چگونه ولی امر مسلمین انتخاب می شود و ما چگونه به اعلم بودن او پی ببریم؟

پرسش

در زمان غیبت چگونه ولی امر مسلمین انتخاب می شود و ما چگونه به اعلم بودن او پی ببریم؟

پاسخ

۱. اداره کشور به وسیله ولی فقیه عادل واجد شرایط در زمان حاضر مختص ایران است. و در سایر ممالک چنین چیزی وجود ندارد. حتی کشورهایی مانند پاکستان و یا افغانستان که نام حکومت آنها نیز جمهوری اسلامی است، در رأس حکومتشان، فقیه عادل واجد شرایط وجود ندارد؛ و توسط افرادی مانند ژنرال پرویز مشرف، و یا حامد کرزای اداره می شوند.

۲. وقتی ولایت فقیه مختص کشور ایران است، لزوماً انتخاب ولی فقیه هم توسط خبرگانی انجام می شود که مردم ایران آنها را برگزیده اند، و مردم سایر کشورها حق دخالت در این امر را ندارند.

۳. در شرایطی که هنوز نظام اسلامی و مجلس خبرگان تأسیس نشده باشد، بنا به احادیث معتبر و منابع موجود اسلامی، هر فقیه عادل واجد شرایط، حق ولایت و زعامت و سرپرستی جامعه را به واسطه "نصب عامی" که امام زمان (عج) فرموده اند، دارا می باشد. که باروی آوردن مردم به او، و پذیرش رهبری ایشان توسط مردم، مسأله ولایت فقیه در آن شخص تحقق عینی یافته، به اجرا درخواهد آمد.

مانند ولایت و زعامت مؤسس و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران، حضرت آیت...العظمی امام خمینی (ره)، که به واسطه واجد شرایط بودن و پذیرش ولایت ایشان توسط مردم، تحقق عینی نیز پیدا کرد. و قبل از تأسیس مجلس خبرگان، مستقیماً به خواست مردم رهبری جامعه را بدست گرفتند.

و منظور از "نصب عام" که در بالا مطرح شد این است که در زمان غیبت، هر فقیهی که واجد شرایط علمی و عملی (اجتهاد و عدالت) باشد، از طرف ائمه معصومین

(ع) برای منصب ولایت منصوب و تعیین شده است. و نقش مردم در مرحله اجرائی کردن و عملی شدن این ولایت مطرح می شود. (۱)

منابع و مآخذ:

۱. ولایت فقیه، ولایت، فقاہت و عدالت؛ حضرت آیت... جوادی آملی ص ۳۸۹

مسأله ولایت فقیه و مشروعیت قانونی و شرعی آن را توضیح دهید.

پرسش

مسأله ولایت فقیه و مشروعیت قانونی و شرعی آن را توضیح دهید.

پاسخ

سوال از مشروعیت قانونی و شرعی ولایت فقیه سوالی بسیار مهم است چرا که در برگیرنده مباحث اعتقادی شیعه و مباحث سیاسی اسلام است یعنی از دو منظر می توان به آن نگاه کرد: ۱. دیدگاه اعتقادی صرف

۲. دیدگاه سیاسی که البته سیاست اسلامی برگرفته از نقطه نظرات اعتقادی ناب اسلام است طبیعی است برای ورود به این بحث مقدمات شناختی لازم است به عبارت دیگر، این سؤال تقریباً در پایان یک راه قرار دارد که مقدمات قبلی آن برای فهم و تبیین این سؤال ضروری و مهم است از جمله اینکه تمام اصول دین به هم پیوستگی منطقی و عینی دارند و بر این اساس سؤال مربوط به ولایت فقیه هم که جرعه ای از بحث امامت است متصل با مباحث اعتقادی اصیل اسلام است

به طور خیلی خلاصه می توان گفت (۱) توحید و صفات حق تعالی بالاخص بعد هدایتگری عام حق تعالی . (۲) مباحث مربوط به معاد و حیات جاودانه اخروی که بر اساس حیات دنیایی انسان تبیین می شود. (۳) مباحث مربوط به نبوت که چگونگی پیمودن راه از دنیا به عقبی است (۴) مباحث مربوط به امامت که در دوران خاتمیت ادامه دهنده رسالت هدایتگری انسان کمال جوست (۵) مباحث مربوط به عدل الهی که هیچ انسانی و امتی را بدون راهبر حقیقی قرار نمی دهد. (۶) مباحث مربوط به علل غیبت امام عصر و شرایط تداوم دینداری انسانها در این دوران . اینها رؤوس بسیار کلی مطالبی است که باید به آنها پرداخت تا بتوان به سؤال بالا پاسخی عمیق

داد اما می توان به کتبی در این زمینه مراجعه کرد که مستقیماً به مسأله مورد نظر پرداخته است مانند کتاب ولایت فقیه حضرت امام خمینی (ر).

ولایت فقیه آیت الله جوادی آملی

ولایت فقیه آقای جوان

امامت و رهبری آیت الله جوادی آملی

پرسش و پاسخ (۳ جلد) از آیت الله مصباح یزدی

ولایت فقیه آقای هادوی آیت الله مصباح یزدی

علاوه بر این از آنجا که مسئله ولایت فقیه امری صرفاً سیاسی نیست بلکه اساساً اعتقادی می باشد، لذا برای فهم آن قوت اعتقادی لازم است. بنابراین شما بهتر است کتابهایی را مطالعه کنید که این سیر مباحث را تجلی می دهد و در آن صورت خود به ضرورت آن پی خواهید برد. (از جمله کتب اعتقادی و بالخصوص کتابهای استاد شهید مطهری مانند: توحید نبوت امامت و رهبری عدل و معاد و سایر کتب این نویسنده ارجمند) در هر صورت خیلی خلاصه عرض می کنیم

اما لطف خدا که منقطع نیست و در دوران غیبت هدایت تعطیل نمی شود. لذا امام زمان (ص)، در دوران غیبت نیز همچون خورشید پشت ابر، نورافشانی می کند و با اذن خدا، به هدایت انسانها و حفظ حیات هستی مشغول و مأمور است و لطفش به جهان می رسد ولیکن مضاف بر آن به امر خودش در این دوران باید به فقیه مراجعه کرد، فقیهی که جامع تمام شرایطی باشد که ایشان در حدیث معروف خود فرموده است پس ولایت فقیه در تداوم ولایت «خدا»، پیامبر و امام و به امر اوست بنابراین مشروعیت ولایت فقیه از نظر شرعی امر امام زمان (ص) و از نظر عقلی ضرورت نیاز به هدایت و سرپرستی است و

مشروعیت قانونی آن نیز به این معناست که وقتی جامعه ای به فقیه واجد شرایط روی آورده و حکومتی را بر این اساس بر پا می کند. طبق قانون اساسی نظر او مشروعیت قانونی هم پیدا می کند.

ادله اثبات ولایت فقیه را بیان فرمائید. و آیا روایتی از امام زمان (عج الله) در این زمینه وجود دارد؟

پرسش

ادله اثبات ولایت فقیه را بیان فرمائید. و آیا روایتی از امام زمان (عج الله) در این زمینه وجود دارد؟

پاسخ

اگر فلسفه امامت و ضرورت وجود راهنمایان بشری که از درجات بالای کمال علمی و عصمت برخوردارند به خوبی روشن باشد، ادامه این امر مهم یعنی هدایت انسان در زمان غیبت کبری توسط افرادی برگزیده با ویژگیهای خاص نیز ضروری می نماید.

توضیح مطلب اینکه بعد از ختم نبوت پیامبر اکرم (ص) رابطه انسان با ملکوت از طریق وحی قطع شد. در حالی که جمعیت انسان ها رو به افزایش و قهراً مسایل جدیدی در حوزه اندیشه و عمل به وجود می آمد. و از طرفی به تناسب زمان و مکان باید مصادیق آیات و روایات روشن شود، تا مردم از نعمت بزرگ قرآن و سنت نبوی (ص) محروم نگردند.

در زمان حضور هر کدام از ائمه معصومین (ع) و تفسیر و توضیح متون دینی توسط آن بزرگواران مشکلی وجود نداشت اما در زمان غیبت حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف، که مردم از نعمت بهره مندی از منابع علم ناب محروم بودند و با گذشت زمان و فاصله گرفتن از صدر اسلام و هجوم بی وقفه شیاطین فکری از یک سو و پیشرفت های صنعتی و گرایش به تجملات در زندگی از سوی دیگر، نیاز به راهنمایی و ارسته و شاگردانی که در مکتب وحی زانو زده و به تناسب ظرفیت وجودی خود از چشمه علم و معرفت دین نوشیده اند، همچنان باقی و روز به روز شدیدتر می شود. و قرار گرفتن بشریت در مسیر نادرست و دور شدن از راه صحیح در درازمدت مورد پیش بینی حضرات معصومین (ع) از جمله امام

عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف بوده و به این خاطر راهنمایی های لازم را به مردم نموده اند که به صورت روایات و احادیث به دست ما رسیده است از جمله در تحف العقول حدیثی از امام حسین (۷) در این مورد نقل شده که حضرت فرمودند: «مجارى الامور بيدالعلماء بالله الامناً على حلاله و حرامه جریان کارها باید به دست افرادی باشد که عالم به خداوند و امین بر حلال و حرام اویند.» قهراً این افراد متخصص در دین الهی هستند که پاسدار حفظ احکام (حلال و حرام می باشند).

و یا در پاسخ سؤالاتی که اسحق بن یعقوب در طی نامه ای از محضر شریف امام عصر ارواحنا فداه نموده آن حضرت فرمودند: «واماالحوادث الواقعة فارجعوا فيها الى راوه حدیثنا فانهم حجتی علیکم و انا حجه الله (۷۹)» در رویدادهای آینده به راویان و متخصصان حدیث ما رجوع کنید که آنها از طرف من برای شما حجت می باشند و من حجت خدا هستم»

و مراد از «حوادث واقعه تنها احکام شرعی نمی تواند باشد بلکه معنای وسیع تری دارد که شامل مسایل و مشکلات اجتماعی نیز می شود. زیرا تعبیر به «حوادث واقعه در مورد احکام شرعی باید به علمای دین مراجعه کنند و نیازی به سؤال نبوده است

این دو نمونه از روایات فراوان در این زمینه می باشد. از این روایات روشن می شود که لزوم رهبری جامعه خصوصاً در زمان غیبت کبری مورد عنایت معصومین (: بوده است و مسأله ای با این اهمیت هرگز نمی توانسته مورد غفلت قرار گیرد. و به خصوص از ناحیه دین جامعی نظیر اسلام که در تمام مسایل از جزئی ترین آنها تا مسایل کلی توجه نموده

و برای هر یک حکمی بیان نموده است مسایلی از قبیل طهارت و نحوه تطهیر، بحث مربوط به دیات نماز، روزه حج خمس و.... حال آیا عقل سلیم می پذیرد که تشکیل حکومت که سبب اجرای بهتر و کامل تر دستورات دینی و تکامل مردم می شود، را مورد عنایت قرار نداده باشد و یا در مورد شرایط رئیس حکومت سخنی به میان نیاورده باشد؟

لذا حضرت ولی عصر ارواحنا فداه در زمان غیبت کبری نواب خود را به طور عموم و با ذکر صفات و ویژگی معرفی کرده اند و از مجموع روایات متعدد در این زمینه شرایط حاکم دینی (ولایت فقیه بدست می آید که عبارتند از: تخصص و فقاہت در دین تقوای الهی دارا بودن بینش سیاسی و مدیریت و شجاعت

برای مطالعه بیشتر در مورد مبحث ولایت فقیه می توانید به کتابهای زیر مراجعه نمایید: ۱ حکومت اسلامی امام خمینی (ر)

۲ پرسش و پاسخ پیرامون ولایت فقیه (سه جلد)، آیت الله مصباح یزدی ۳ ولایت فقیه آیت الله جوادی آملی

۴ وحی و رهبری آیت الله جوادی آملی

۵ ولایت فقیه حجه الاسلام هادوی تهرانی

۶ نگاهی گذار به ولایت فقیه محمد مهدی نادری قمی

پاورقی:

۱۷۹. کمال الدین ج ۱ ص ۴۸۳.

آیا ما می توانیم با کسانی که بر علیه مقام معظم رهبری (حفظه الله تعالی صحبت می کنند و یا او را به علت های مختلف قبول ندارند، بحث کنیم

پرسش

آیا ما می توانیم با کسانی که بر علیه مقام معظم رهبری (حفظه الله تعالی صحبت می کنند و یا او را به علت های مختلف قبول ندارند، بحث کنیم

پاسخ

خواهر محترم ما باید با نظرات مخالفان با سعه صدر برخورد کرده و میزان تحمل خود را در برابر گفتارها و اعمالی که نمی پسندیم افزایش دهیم اگر یادتان باشد، مقام معظم رهبری (حفظه الله تعالی فرمودند: «اگر کسی عکس مرا پاره کرد، با او

کاری نداشته باشید» همین تواضع ایشان به ما می فهماند که نباید با مخالفان برخورد بدی داشته باشیم به عبارت دیگر، تا زمانی که مخالفت افراد با ایشان جنبه عملی و تشکیلاتی نداشته باشد، قابل اعتنا نیست

البته شما می توانید به سخنان مخالفان گوش داده و به طرز مؤدبانه ای پابندی خود را به نظام و رهبری معظم آن به آنها تفهیم کنید. بی شک آنها نیز از شما نمی خواهند، آنچه را که می گویند مورد قبول و تأیید شما باشد. بهترین شیوه در این خصوص همان است که قرآن مجید از آن به حکمت و موعظه و جدال احسن تعبیر فرموده است برای آشنایی بیشتر با این شیوه به کتاب تفسیر نمونه ذیل آیه ۱۲۵ سوره نحل مراجعه فرمایید.

مردم از چه راه هایی بهتر می توانند ولایت مطلقه فقیه را بشناسند؟

پرسش

مردم از چه راه هایی بهتر می توانند ولایت مطلقه فقیه را بشناسند؟

پاسخ

۱. تئوری ولایت فقیه به گونه جدی باتلاش فقهای بزرگوار اسلام از قرن پنجم هجری به وسیله شیخ مفید، آغاز شده و هم چنان ادامه دارد.

۲. بر اساس نگرش ولایت فقیه حاکمیت بر مردم در زمان غیبت ولی عصر فقط از آن ولایت فقیه است شرایط آن فقیه نیز، در کتب فقهی ذکر شده که مهم ترین آن ها عبارت است از: اجتهاد، عدالت مدیریت و... ولی فقیه در حوزه امور اجتماعی سیاسی جامعه همان جایگاه معصوم را داراست (مهدی هادوی تهرانی ولایت فقیه (مبانی ادله و اختیارات، کانون اندیشه جوان ۱۳۷۷، ص ۸۸)

۳. ساده ترین دلیل عقلی این تئوری آن است که به یقین خداوند، اسلام و مسلمانان را در زمان غیبت معصوم رها نکرده بلکه جانشینانی را برای وی معین کرده است (آیت الله جوادی آملی ولایت فقیه اسراء، ۱۳۷۹، ص ۱۶۸)

۴. در روایات معصومین نیز بدین موضوع اشاره شده است که به یک نمونه از آن ها اشاره می شود: امام زمان غ در پاسخ و پرسش های اسحاق بن یعقوب چنین نوشتند: "اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواه احادیثنا، فانهم حجّتی علیکم و انا حجه الله علیهم در رویدادهای آینده به راویان حدیث ما رجوع کنید زیرا آنان حجّت من به شما و من حجّت خدا به آنان هستم" (اکمال الدین ج ۲، ص ۴۸۳، باب التوقیعات التوقیع الرابع)

۵. درباره این که چگونه باید ولایت مطلقه فقیه را به مردم شناساند، افزون به تحلیل جایگاه این تئوری که به اختصار به آن اشاره شد، باید

این مطلب به مردم توضیح داده شود که ۱. در این که جامعه نیازمند به رهبر و زمام دار است تردیدی نیست ۲. در جامعه ای که در آن حکومت اسلامی برقرار شده باشد، رهبر و زمام دار آن باید فقیه باشد. دلیل چنین مطلبی آن است که اداره این حکومت باید به وسیله کسی انجام شود که به مجموعه همه مسائل اسلام آشنایی کامل داشته باشد، زیرا چگونه می توان پذیرفت کسی که می خواهد اسلام را پیاده کند، شناخت کافی بدان نداشته باشد، چنین فرد آشنا به مبانی اسلام شخصی جز فقیه نیست

۶. منظور از مطلق بودن ولایت فقیه آن است که قلمرو این ولایت به همه عرصه ها مربوط است نه آن که محدود و مقید به قلمرو خاصی باشد. او، اجرای احکام اسلام را به عهده دارد، در این صورت دلیلی نداریم که بگوییم مثلاً فقط در محدوده امور حسبه ولایت دارد، همان گونه که برخی چنین گفته اند.

۷. سرانجام برای شناساندن ماهیت ولایت مطلق فقیه و نقش محوری آن می توان به ایفای چنین نقشی در تاریخ معاصر استناد جست و آن را برای مردم توضیح داد. آیا این حرکت عظیم انقلاب اسلامی که به وسیله ولی فقیه چون امام راحل اتفاق افتاد و هم اکنون نیز، ولی فقیه گران قدر دیگری آن را ادامه می دهد، بدون محوریت آن ها امکان داشت تحقق و ادامه یابد؟ توجه به نمونه های عینی که در زمان این دو شخص ارزشمند و ولی فقیه معاصر انجام گرفته و جبهه کفر و ضد اسلام را با همه توانمندی های ظاهری و بهره گیری از عالی ترین دست آوردهای فن آوری و تکنولوژی نظامی روز، به تسلیم وا داشته است

برای ترسیم ضرورت ولایت فقیه برای سامان دادن مسائل اسلام بسیار مفید است

۸. در قرآن کریم به موضوع حکومت خداوند در برابر حکومت طاغوت در سطحی گسترده اشاره شده و دلیل فرستادن پیامبران با شرایع را در هم شکستن حکومت طاغوت و جایگزینی حکومت خداوند به جای آن دانسته است راهکار این جایگزینی نیز آن است که کسانی که جنبه الهی دارند و با نام خلیفه الله بر روی زمین مطرح اند، حکومت کنند تا دست طاغوت را از حاکمیت بر مردم کوتاه سازند. (ولایت فقیه محمدهادی معرفت التمهید، ص ۱۱۹).

۹. آیات بی شماری از قرآن کریم بدین موضوع پرداخته از جمله "يٰۤاٰوُوْدُ اِنَّا جَعَلْنٰكَ خَلِيْفَهٗ فِي الْاَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوٰى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيْلِ اللّٰهِ اِنَّ الَّذِيْنَ يَضِلُّوْنَ عَنْ سَبِيْلِ اللّٰهِ (ص ۲۶) ای داوود! ما تو را خلیفه و نماینده خود در زمین قرار دادیم پس در میان مردم به حق داوری کن و از هوای نفس پیروی مکن که تو را از راه خدا منحرف سازد." روشن است که این آیه شریفه تنها به قضاوت به حق اختصاص ندارد؛ بلکه حکمی کلی را درباره حکومت بیان کرده است این مطلب به ویژه با توجه به این که حق حکم کردن را نتیجه خلیفه الهی بودن دانسته است صورت آشکارتر می یابد؛ چه آن که این نتیجه گیری نمی تواند به یک جنبه موضوع حکومت یعنی قضاوت نظر داشته باشد. (همان)

۱۰. از جمله آیات دیگری که می توان به آن اشاره کرد: عبارت است از: "اِنَّا اَنْزَلْنَا اِلَيْكَ الْكِتٰبَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا اَرٰغَ كَ اللّٰهُ (نساء، ۱۰۵) ما این کتاب

را به حق به تو نازل کردیم تا به آن چه خداوند به تو آموخته در میان مردم حکم کنی " در این جا نیز منظور از حکومت تنها قضاوت نیست بلکه قضاوت زیر مجموعه ای از آن است وانگهی اگر دین بر جامعه حاکم نباشد، قضاوت به حق نیز امکان پذیر نیست به همین جهت آیاتی که درباره قضاوت به حق یا به عدل آمده به گونه ای ضمنی و به اصطلاح به دلالت اقتضاً، بر چیزی فراتر از قضاوت نظر دارند، زیرا قضاوت به حق در سایه حکومت طاغوت که بر اساس ظلم و جور استوار است امکان پذیر نیست آیاتی از قبیل

"وَلَا تَزْكُوهَا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ ثُمَّ لَا تُنصِرُونَ" (هود، ۱۱۳) به ظالمان تکیه نکنید که موجب می شود آتش شما را فرا گیرد و در آن حال هیچ ولی و سرپرستی جز خدا نخواهید داشت و یاری نمی شوید. " به همین حقیقت اشاره دارند. (همان ص ۱۲۵).

می دانیم که ممکن است در یک عصر و زمان چند یا چندین پیامبر وجود داشته باشد، مثل اکثر پیامبران در دین یهود که در یک زمان خاص چندین پیامبر وجود داشته حال بگویید: اگر ولایت فقیه مطلقه باشد، در یک عصر و زمان چند ولی مطلق می تواند وجود داشته باشد؟ اگر مطل

پرسش

می دانیم که ممکن است در یک عصر و زمان چند یا چندین پیامبر وجود داشته باشد، مثل اکثر پیامبران در دین یهود که در یک زمان خاص چندین پیامبر وجود داشته حال بگویید: اگر ولایت فقیه مطلقه باشد، در یک عصر و زمان چند ولی مطلق می تواند وجود داشته باشد؟ اگر مطلقه است که بیشتر از یک نفر معنا ندارد.

پاسخ

در قرآن کریم شرح حال پیامبرانی که معاصر بودند، آمده است که به عنوان نمونه به سه مورد اشاره می شود.

نمونه اول حضرت موسی غ و حضرت هارون غ است که در یک زمان و مکان بودند و در قرآن ضمن آیات متعددی به طور واضح مطرح شده که مسئولیت رهبری مردم (یهود و بنی اسرائیل بر عهده حضرت موسی بوده است و حضرت هارون به عنوان وزیر موسی مطرح بوده است مگر در مدت چهل شبانه روزی که موسی به میقات و کوه طور رفته بود تا الواح تورات بر او نازل گردد. که در این مدت حضرت موسی از حضرت هارون درخواست نمود تا در میان مردم به عنوان خلیفه و جانشین او رهبری نماید.

در این مورد کاملاً واضح است که گرچه دو نفر پیامبرند ولی تعدد آنان به معنای تعدد رهبری نیست بلکه رهبری به عهده موسی است و هارون به عنوان وزیر و معاون مطرح است

نمونه دوم حضرت ابراهیم و حضرت لوط است که در یک زمان و دو مکان بودند. حضرت ابراهیم در کنعان می زیست ولی

مسئولیت رهبری جامعه به عهده او بود و حضرت لوط چون از اهالی شهر انطاکیه بود و مردم این شهر به عناد و سرکشی شهره

بودند، خداوند فردی را از میان آنان برگزید تا آنان را برای پذیرش رهبری ابراهیم آماده سازد. استاد جواد آملی در این باره می‌فرماید: حضرت لوط که نبوت او زیر مجموعه نبوت ابراهیم خلیل بود "فامن له لوط" (عنکبوت ۲۶) (یعنی پس لوط به ابراهیم ایمان آورد) و حکومت جدا نداشت و این هیچ مخدوری را به همراه ندارد، زیرا نبوت چنین اشخاصی شعاعی از نبوت گسترده همان پیامبر بزرگ است که فرمانروای کل منطقه رسالت خود می‌باشد. "(ولایت فقیه ولایت فقاها و عدالت ۳۳۲).

در این مورد نیز تعدد پیامبر موجب تعدد رهبری نگردید تنها به لحاظ برخی مصالح مردم انطاکیه از لوط استفاده شد زیرا هر فردی مصلحت جامعه خویش را از دیگران بهتر درک می‌کند.

نمونه سوم حضرت عیسی غ و حضرات یحیی شمعون یوحنا، و بولس (سه پیامبر اخیر پیامبرانی هستند که در سوره یس آیه ۱۴ به آنان اشاره شده او از طرف حضرت عیسی به سوی مردم انطاکیه فرستاده شدند تا آنان را به دین عیسی دعوت نمایند. می‌باشند همانگونه که ملاحظه می‌شود حضرت عیسی به لحاظ گستردگی رسالتش مسئولیت رهبری جامعه به دوش او بود و پیامبران نامبرده مبلغ دین عیسی محسوب می‌شدند که مردم شهرهای اطراف را که سرکشی می‌نمودند به فرامین حضرت عیسی دعوت می‌نمودند.

در این مورد هم مانند موارد قبل تعدد پیامبران موجب تعدد رهبری نمی‌باشد. البته روشن است که در هر سه نمونه یکی از پیامبران اولوالعزم وجود داشته است که رسالت آنان گسترده و همگانی بوده است و پیامبران دیگر که با آنان معاصر بودند به عنوان وزیر و معاون و مبلغ و سفیر مطرح بوده‌اند.

استاد جوادی در این زمینه می فرماید: "همچنین ممکن است در عصر پیامبری بزرگ که مسئولیت زمامداری جامعه به عهده اوست برخی دیگر از انبیا الهی زیر مجموعه رسالت او باشند و فقط به سمت تبلیغ احکام دین منصوب گردند و حق تشکیل حکومت جدا و مستقل را نداشته باشند؛ مانند حضرت لوطغ که نبوت او زیر مجموعه نبوت ابراهیم خلیل غ بود. (همان)

مشابه این مطلب هم در امامت مطرح است یعنی در زمان خلافت حضرت امیرالمؤمنین علی غ با وجود اینکه امام حسین و امام حسن بودند، خلافت و رهبری مردم و جامعه بر عهده امام علی غ بودن و ایشان به عنوان وزیر و کارگزار حکومت مطرح بودند.

در نتیجه گرچه در یک زمان و مکان بیش از یک پیامبر و امام بوده است ولی ولایت و رهبری و تأسیس حکومت اسلامی بر عهده یک نفر بوده است و بقیه پیامبران و سایر مؤمنان وزیران و مشاوران و کارگزاران او محسوب می شوند.

در ولایت فقیه و حکومت اسلامی در عصر غیبت نیز اینگونه است یعنی از میان افراد واجد شرایط زعامت و رهبری جامعه و حکومت اسلامی یک نفر به عنوان فرد اعلم در رهبری انتخاب می شود که ولایت و رهبری جامعه اسلامی و مسئولیت حکومت اسلام بر عهده اوست و بقیه عالمان دینی او را در این امر خطیر همکاری و همیاری می نمایند.

مثلاً برخی به عنوان مرجع تقلید عهده دار منصب افتأ می گردند و بعضی به عنوان قاضی سمت قضا را به عهده می گیرند و گروهی امر تعلیم و تربیت دانشجویان علوم دینی را قبول می نمایند و پاره ای به ارشاد و هدایت مردم همت می گمارند...

که همه این اصناف تحت رهبری حاکم اسلامی می باشند.

استاد جوادی می فرماید: اما شناختن نائب معصوم راه دیگری دارد که از شواهد عقلی و نصوص نقلی مربوطه به طور کامل اسنباط می شود، اما به لحاظ قانون اساسی در اصل یکصد و هفتم قانون اساسی چنین آمده است پس از مرجع عالیقدر تقلید و رهبر کبیر انقلاب جهانی اسلام .. امام خمینی (ره) که از طرف اکثریت قاطع مردم به مرجعیت رهبری شناخته و پذیرفته شدند، تعیین رهبر به عهده خبرگان منتخب مردم است

مجلس خبرگان که از افراد خبره اسلام شناس منتخب مردم تشکیل شده است وظیفه شناسایی فقیه جامع شرایط برای رهبری را دارد. این مجلس چند وظیفه دارد:

۱. تشخیص فقهاً واجد شرایط رهبری

۲. تشخیص فقیه برتر و اعلم به این امر (رهبر جامعه اسلامی از میان فقهاً جامع شرایط رهبری و معرفی او به مردم ..) همان مأخذ / ص ۲۳۰-۲۳۱).

پس ولایت فقیه مطلقه است و یک نفر به عنوان ولی مطلق رهبری جامعه و مسئولیت حکومت اسلامی را بر عهده می گیرد و بقیه افراد که از جهت رهبری پایین تر از او هستند به عنوان کارگزاران حکومت اسلامی در امور مختلف حکومت همکاری خواهند نمود.

البته ممکن است منظور پرسشگر محترم تعدد منطقه جغرافیایی باشد یعنی در یک منطقه جغرافیایی یک ولی فقیه حاکم است در مناطق دیگر و کشورهای اسلامی دیگر وضعیت به چه شکل است

در پاسخ به این احتمال استاد جوادی آملی می فرماید: "ولایت فقیه نسبت به کشورهای دیگر چگونه است آیا می شود در هر کشوری فقیه ولایت داشته باشد؟ در صورتی که یک از فقیهان اعلم از

دیگر فقیهان باشد چگونه است

پاسخ همان گونه که اقلیم جغرافیایی فتوای مجتهد و مرجع تقلید را شرعاً محدود نمی کند، قلمرو ولایت فقیه را نیز شرعاً تحدید نمی سازد. یک ولی فقه شرعاً می تواند همه جوامع اسلامی روی زمین را اداره کند در صورتی که محدودیت خارجی وجود نداشته باشد. ولی در شرایط کنونی عملاً چنین امری در خارج میسر نیست زیرا مسئولان ممالک دیگر، آن را دخالت در امور کشورها می دانند و مانع چنین امری می شوند و دیگر امکان ندارد فقیهی در یک کشور شرقی است است برای مردم یک کشور غربی برنامه تعیین کند و بالعکس

ولایت فقیه نظیر نیابت از انبیاء اولوالعزم است مثل جانشینی پیامبر اسلام است که ذاتاً محدودیتی ندارد مگر مانع طبیعی یا سیاسی در بین باشد. در زمان های گذشته موانع طبیعی وجود داشت و مثلاً دو طرف یک اقیانوس یا از یکدیگر خبر نداشتند و یا امکان ارتباط میان آنان جدی نبود در هر یک از موانع طبیعی و سیاسی هر فقیهی که داری شرایط رهبری و ولایت است در منطقه خود، کشور را اداره می کند.

این سخن در جایی است که فقیهان متساوی الاقدام و همتای یکدیگر باشند، اما اگر یکی از آنان در فقه سیاسی یا سایر شرایط رهبری اعلم باشد، در این صورت دیگر فقیهان ولایت ندارند؛ مگر آنکه مانع سیاسی و ممنوعیت از دخالت به منزله فقدان اعلم تلقی شود که در این صورت تصدی دیگر فقیهان برای کشورهای خود مانعی ندارد، لیکن اگر فقهای عادل ممالک دیگر، منصوب از سیو فقیه اعلم باشند و زمامداران جهان این نصب را هر چند به صورت

اذن زیبایی جلوگیری نکنند و مفاصدی را بر آن مترتب نسازند، به صواب نزدیک و از خطاً و لغزش دور خواهد بود و همین نحو، متعین می شود...." (همان مأخذ/ ص ۴۰۰-۴۰۱).

لطفاً جایگاه اصل رهبری و ولایت فقیه در دین مبین اسلام را بیان کنید.

پرسش

لطفاً جایگاه اصل رهبری و ولایت فقیه در دین مبین اسلام را بیان کنید.

پاسخ

برای پاسخ به این پرسش به چند مطلب کلی اشاره می کنیم الف ولایت فقیه از جهتی یک موضوع کلامی و جزء اصول اعتقادی است و از جهت دیگر یک موضوع فقهی است از این نظر که در باره کار خدا است جزء اصول اعتقادی می باشد، به این معنا که خداوند متعال که آگاه به همه ذرات جهان است "لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ (سبأ، ۳) و به اندازه سنگینی ذره ای در آسمان ها و زمین از علم او دور نخواهد ماند." او که می داند امامان معصوم زمان محدودی حضور و ظهور دارند و امام زمان غایتی نیست می کند، آیا برای زمان غیبت دستوری داده است یا این که امت را به حال خود رها کرده و اگر دستوری داده است آیا آن دستور، قرار دادن فقیه جامع شرایط، برای رهبری است و لازم است مردم به او مراجعه کنند یا نه به تعبیر دیگر، از این جهت که تعیین ولی فقیه مانند پیامبر و امام از سوی خداوند است از موضوعات اصول اعتقادی است

اما فقهی بودن بحث ولایت فقیه که به فعل خود فقیه و مکلفان مربوط است از دو جهت مطرح می باشد: نخست این که چون خداوند در عصر غیبت ولایت را برای فقیه تعیین فرموده پس بر فقیه جامع شرایط واجب است که این وظیفه را انجام دهد و دیگر این که بر مردم بالغ و عاقل و حکیم و فرزانه و مکلف نیز، واجب است که ولایت چنین رهبری را بپذیرند و از احکام شرعی و قضاوت ها و ولایت های

شرعی که به وسیله او ثابت یا صادر می شود، اطاعت کنند؛ در نتیجه اگر تعیین ولی «فقیه وظیفه مکلفان و از افعال آنان باشد یک موضوع فقهی است هم چنین بحث از حدود و اختیارات ولی «فقیه هم مسئله فقهی است وظیفه مردم هم در برابر او از مسائل فقهی است در مطالب بعدی جایگاه رهبری و ولایت فقیه بیش تر توضیح داده خواهد شد. (ر.ک ولایت فقیه آیت الله جوادی آملی ج ۱۴۱۴۵، مؤسسه اسراء).

ولایت فقیه برای توده های جاهل آمده است برای بشر متمدن و جامعه مدنی و انسان های متفکر، اندیشمند و روشنفکر، پذیرفتن ولایت فقیه یعنی قبول صغرویت جهالت حقارت و ناتوانی در تشخیص خوب و بد و امورات زندگی و قبول سرپرستی یک اسلام شناس می باشد. ولایت فقیه و م

پرسش

ولایت فقیه برای توده های جاهل آمده است برای بشر متمدن و جامعه مدنی و انسان های متفکر، اندیشمند و روشنفکر، پذیرفتن ولایت فقیه یعنی قبول صغرویت جهالت حقارت و ناتوانی در تشخیص خوب و بد و امورات زندگی و قبول سرپرستی یک اسلام شناس می باشد. ولایت فقیه و مرجع تقلید هر دو از یک جنسند؛ تقلید از آخوندهای کهنسال که به احتمال قوی اکثراً به نوعی دچار زوال عقلی نیز می شوند، یک ظلم فاحش بر بشریت متمدن است تقلید یک جامعه شناس از یک آدم قدیمی چه معنایی دارد؟ و آن وقت هر کس که از این آدم ها تقلید نکند، اعمالش پذیرفته نمی شود و مورد قهر و غضب خداوند قرار می گیرد؟ آیا مسخره تر از این نظریه مسئله ای وجود دارد؟

پاسخ

پرسش شما را به چند پرسش تفکیک می کنیم اولین و مهم ترین آن ها این است که ولایت فقیه به کار انسان های متمدن نمی آید و آن ها بدون نیاز به ولایت فقیه می توانند به سعادت برسند.

انسان در زندگی اجتماعی خویش بدون پذیرش ولایت حاکمی خواه ولی فقیه یا غیر او، امکان ادامه حیات نمی یابد و هم اینک و همیشه همه مردم خواه دانشمند یا بی سواد و خواه متمدن یا غیر متمدن در سایه حکومتی و تحت قوانین آن زندگی می کنند و راهی جز این نیست اینک پرسش این است که حاکم چه ویژگی هایی باید داشته باشد تا انسان تحت ولایت او به سعادت دنیا و آخرت نایل آید؟ ما ناگزیریم پاسخ را با توضیحی درباره حکومت و ویژگی های حاکم برتر آغاز کنیم

نیاز جامعه به حکومت

هر جامعه ای برای حفظ، بقا و پیشرفت خود نیاز به حکومتی دارد تا

آن را اداره کند و به سر منزل مقصود برساند. برای اثبات این مدعا به چند دلیل اشاره می کنیم

۱. ضرورت نظم و امنیت داخلی جامعه ۲. لزوم تصدی کارهای بی متصدی ۳. ضرورت تعلیم و تربیت ۴. لزوم دفاع و آمادگی در برابر دشمنان ۵. لزوم ایجاد تعادل بین فعالیت های اقتصادی ۶. ضرورت رفع اختلاف ها و کشمکش ها ۷. لزوم وضع احکام و مقررات جزئی

ضرورت حکومت در جامعه از دیدگاه اسلام

همان گونه که جامعه نیاز به احکام و مقررات اجتماعی و حقوقی دارد و بر این اساس نیازمند به قانونگذار است احتیاج به اجرای احکام و مقررات هم دارد؛ بنابراین محتاج حکومت است زیرا لازمه این که نظام اجتماع دچار اختلال نشود و شیرازه امور از هم ننگسلد، باید دستگامی وجود داشته باشد که با قدرت و شوکت خود، ضامن اجرای قوانین شود و متخلفان را مجازات کند و برای آن که آدمیان به هدف درست زندگی برسند، باید قوانین مو به مو، به مرحله اجرا درآید و این مهم ممکن نخواهد شد، جز با وجود "حکومت؛ چنان که حضرت علی ۷ می فرماید: "مردم به ناچار باید حاکمی داشته باشند؛ چه درستکار و چه نادرست" (نهج البلاغه کلام ۴۰).

از آن جا که اسلام دینی است که کامل ترین و مطلوب ترین نظام حقوقی را دارد که تا روز قیامت از ارزش و اعتبار برخوردار است و مدعی است که برای تمام ابعاد زندگی فردی و اجتماعی همه مردمان در همه زمان ها و مکان ها احکام و مقررات دارد، نمی تواند برای حکومت که ضروری عقل و عقلا است احکام و مقررات نداشته باشد.

پس اصل "ضرورت وجود حکومت از قطعیات

است و اگر مطالب مورد اختلافی هست در خصوص کیفیت حکومت و شرایط زمامدار و وظایف و اختیارات اوست که به آن خواهیم پرداخت

قبل از پرداختن به شرایط حاکم و زمامدار، نکته ای که توجه بدان ضرورت دارد، این است که جوامع الهی به ویژه جامعه اسلامی برای امور معنوی اهمیت فراوانی قائلند. اسلام همان گونه که برای فرد، حفظ دین را بر هر کار دیگری مقدم می داند و برای نگهداری دین بذل مال و جان را توصیه می کند، برای جامعه نیز حراست و پاسداری دین را به هر قیمتی که باشد، واجب و بایسته دانسته است چنان که در سفارش های حضرت علی ۷ آمده است "هنگامی که مصیبتی در رسد، اموال خود را سپر جان هایتان کنید و زمانی که مصیبتی شدید (بر شما) فرود آید، جان های خود را سپر دینتان کنید و بدانید که از میان رفته کسی است که دینش از دست برود و دزد زده و بی چیز کسی است که دینش را از او ربوده باشند." (اصول کافی ج ۲، ص ۲۱۶، ح ۲).

هنگامی که در جامعه دین اصالت داشته باشد، باید: اولاً، همه احکام و مقررات اجتماعی و... به گونه ای وضع شود و تمام فعالیت های جمعی چنان صورت پذیرد که نه فقط با اهداف متعالی دین و اخلاق اسلامی مخالفت و منافات نداشته باشد، بلکه با آن ها موافقت داشته در راه تأمین آن ها قرار گیرد؛ ثانیاً، یکی از وظایف اساسی "حکومت، تعلیم و تربیت دینی و الهی جامعه باشد. (حقوق و سیاست در قرآن استاد مصباح یزدی ص ۱۸۳، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.)

حاکمیت فقیه عادل

والی جامعه اسلامی باید

فقیه عادل باشد. برای اثبات این مطلب دلایلی اقامه شده است که به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم

دلایل عقلی

۱. خدای متعال برای اداره جامعه احکامی را نازل فرموده که در بسیاری از موارد، نیاز به شخصی دارد که آن‌ها را تفسیر و تبیین کند؛ همان‌طور که تمام قوانین دنیا چنین است

افزون بر این برای تطبیق احکام بر مصادیق و موارد آن‌ها نیز گاه ابهاماتی وجود دارد؛ یعنی این که آیا فلان حادثه خاص مصداقی از این قانون خاص است یا مصداقی از قانون دیگر؟

پس از تفسیر قانون و تعیین مصداق آن نوبت به اجرا می‌رسد. هر قانونی نیاز به مجری دارد. برای اداره یک جامعه (بر اساس احکام و قوانین خاص باید فرد یا افرادی باشند که بتوانند این سه مسئولیت را بر عهده گیرند.

روشن است بهترین فرد برای اجرای احکام و قوانین اسلام کسی است که در هر سه مورد، سرآمد باشد؛ یعنی بهترین قانون شناس بهترین مفسر و بهترین اجراکننده باشد و هیچ‌انگیزه‌ای برای تخلف نداشته باشد. در فرهنگ اسلام چنین خصوصیتی در افراد، "عصمت نام دارد.

به حکم عقل معصوم برای اجرای قانون بر تمام افراد دیگر اولویت دارد. اما در زمان غیبت که عملاً چنین ایده‌ای در بین ما نیست و نمی‌توانیم با او مرتبط باشیم تا از حکومتش بهره‌مند گردیم بدون تردید، عقل می‌گوید: در عصر غیبت کسی باید در رأس هرم قدرت باشد که از هر جهت به امام معصوم شبیه‌تر است یعنی در دین شناسی تقوا و صلاحیت برای اجرای احکام و قوانین اسلام بهترین باشد و این صفات در "ولی فقیه تجلی می‌کند. در

امور دیگر نیز روش عموم مردم همین است که ابتدا نزد بهترین متخصص می روند؛ لیکن اگر دسترسی به بهترین ممکن نبود، به کسانی رجوع می کنند که در تخصص و ویژگی ها به فرد ایده آل نزدیک تر باشند. ولایت فقیه معنایی جز رجوع به اسلام شناس عادل که از دیگران به امام معصوم نزدیک تر است ندارد. (ر.ک حکومت اسلامی و ولایت فقیه استاد مصباح یزدی ص ۱۵۰، سازمان تبلیغات اسلامی)

۲. جامعه انسانی نیازمند به قانون و نظم است و گرنه هرج و مرج لازم می آید و برای رعایت نظم محتاج به حاکم و والی است در حکومت های رایج به دلیل آن که حیات انسانی در محدوده زندگی دنیوی مورد لحاظ قرار می گیرد، قسمت عمده نظم و نظام آن ها متوجه به اعمال و رفتار مادی مردم بوده نسبت به عقاید و بلکه اخلاق و اوصاف نفسانی انسان ها بی اعتنا هستند؛ از این رو در هیچ یک از نظام های کنونی حاکم وظیفه ای درباره اخلاق و عقاید مردم ندارد؛ اما بر اساس عقیده اسلامی حیات انسانی محدود به امور دنیوی نیست بلکه در ارتباط مستقیم با زندگی ابدی است از این رو قوانین اسلام قبل از تدبیر امور مادی عهده دار تهذیب جان حفاظت ایمان و هدایت عقول انسان هاست

بنابراین تنها کسی می تواند مدیر و مدبر قوانین آن باشد که نه تنها امانت دار منابع مالی باشد، بلکه در مرتبه اولی نسبت به اخلاق و عقاید اسلامی امین باشد و تنها کسی توان حمل این امانت را دارد که ضمن آشنایی به اصول و فروع اسلام متعهد و مؤمن به آن ها باشد و این ویژگی ها در "ولی فقیه جمع است که هم به عنوان امین

از مرزهای اندیشه امت اسلامی حراست می نماید و از افزایش یا کاستی ها در قوانین اسلام پیش گیری می نماید. (ولایت فقیه رهبری در اسلام آیه الله جوادی آملی ص ۱۷۱، نشر رجأ).

۳. اسلام آیینی جامع است و برای نیل انسان به سعادت در همه ابعاد زندگی انسانی اعم از: سیاسی اجتماعی اقتصادی و عبادی حکم دارد. جامعیت و جاودانگی احکام اسلام مستلزم "قوه مجریه و تشکیل حکومت است چرا که جعل قانون به تنهایی کافی نیست و عمل به قوانینی چون "و السارق و السارقه فاقطعوا أیدیهم" / احکام مالی دفاعی جزایی قضایی و قوانین دیگر سیاسی اجتماعی اسلام جز در سایه حکومت و نظام اجرایی ممکن نیست

به اقتضای حکم عقل مجری حکومت باید شخصی آگاه به قوانین و ملتزم به رعایت کامل وظایف دینی باشد. اگر معصوم در میان مردم باشد، عقل حکم به لیاقت او برای این مقام می کند، ولی اکنون که جامعه از فیض معصوم محروم است افرادی عهده دار این امر می شوند که از جهت علم به قوانین الهی تقوا، عدالت و التزام عملی به آن شبیه ترین مردم به معصوم باشند و "ولی فقیه مصداق این ویژگی هاست

سیره عقلا:

اولاً: سیره عقلا بر، داشتن حکومت است چنان که دلایلش پیش از این گذشت ثانیاً: سیره عقلا این است که هنگام سپردن کار به فردی اموری را از قبیل عقل علم امانت و... مدنظر دارند و مردمان هر منطقه و کشوری فردی را که بیشترین اطلاعات را در این زمینه دارد، انتخاب می کنند؛ چنان که مادی گراها بنا بر اعتقادی که دارند فرد ماهر و عالم در این زمینه را برای حکمرانی خود انتخاب می کنند.

از آن جا که

مسلمانان معتقدند که اسلام در بردارنده تمام ضروریات زندگی بشر (فردی و اجتماعی است علاوه بر عقل و قدرت اعتقاد به اسلام اطلاع از مقررات و احکام اسلامی و... را نیز شرط می دانند و در صورت امکان بالطبع چنین فردی را شایسته سرپرستی خود می دانند.

دلایل نقلی

الف قرآن این کتاب شریف اولاً ضرورت وجود حکومت اسلامی و برپا داشتن نظام الهی و جاری ساختن عدالت اجتماعی را گوشزد می کند و در سطحی وسیع موضوع حکومت "الله" را در مقابل حکومت "طاغوت مطرح می کند و می فرماید: انبیا و شرایع آمده اند تا حکومت طاغوت را درهم شکنند و حکومت "الله" را جهان شمول نمایند. جایگزینی حکومت "الله" به جای "طاغوت به آن است که کسانی که خُلقیات و روحیات الهی دارند و "خلیفه الله فی الارض نامیده می شوند، حکومت کنند و دست طاغوت را از حاکمیت بر مردم کوتاه سازند؛ چنان که آیه ۳۶ سوره نحل به خوبی روشن می سازد که وظیفه یکایک مسلمانان روی گردانی از حکومت طاغوت و روی آوردن به حکومت الهی است "همانا ما در میان هر امتی پیامبری را برانگیختیم [تا مردم را پیام دهد] که فقط خدا را پرستش کنید و از طاغوت دوری گزینید." (ر.ک ولایت فقیه محمدهادی معرفت ص ۱۱۹، مؤسسه التمهید).

ثانیاً: قرآن در آیات متعددی به شرایط زمامدار و رهبری اشاره کرده است از جمله

۱. عادل باشد (هود، ۱۱۳)؛ ۲. عالم [فقیه و آگاه به مسائل زمان باشد (بقره ۲۴۷)؛ ۳. باید شخصی امین باشد (شعراً، ۱۴۳)؛ ۴. توانایی و حسن تدبیر داشته باشد (بقره ۲۴۷)؛ ۵. یقین و پایداری و استقامت را پیشه خود سازد (سجده ۲۴) و...

حاصل کلام آن که خداوند دستور به تشکیل حکومت اسلامی داده است و برای رهبری آن شرایطی را مقرر نموده است و کامل ترین مصداق ویژگی هایی که در آیات ذکر شده است (مسلمان و مؤمن اسلام شناس و آگاه به مسائل زمان و...) پیشوایان معصوم و در عصر غیبت نزدیکترین افراد به معصومین "فقها" هستند.

روایات

۱. مقبوله عمر بن حنظله از امام صادق ۷ نقل شده که فرمود: "مردم باید دقت کنند و از بین فقهای که احادیث ما را روایت می کنند و در حلال و حرام به دقت و اجتهاد می نگرند و احکام ما را می شناسند، فقیهی را انتخاب کنند و او را در میان خود داور قرار دهند؛ چرا که من او را بر شما حاکم قرار دادم. (وسائل الشیعه ج ۱۸، ص ۹۹).

چند نکته درباره مقبوله

۱. از آن جهت به این حدیث مقبوله می گویند که مورد قبول و پذیرش اصحاب (فقها) قرار گرفته است زیرا همگی در باب "قضا" و باب "افتا" به این حدیث استناد جسته و استدلال کرده اند.

۲. مطرح کردن مسئله "میراث و دین جنبه مثال دارد و اصل پرسش و پاسخ ناظر به این خصوصیت نیست اصولاً از آن جا که مراجعه به طاغوت و سر سپردن به وی مطرح است مخصوص باب قضا و افتا نیز نمی باشد؛ بلکه تمامی امور جامعه اسلامی را شامل می شود و به طور حتم مسائل سیاسی و تدبیر امور داخلی و خارجی امت مهم تر از مسائل قضایی و فتوایی است

۳. در این مقبوله به طور صریح دستور داده شده که جامعه تشیع برای تعیین "مرجع شایسته در همه امور اجتماعی و سیاسی در پی کسانی

باشند که جامعیت فتوایی داشته باشند. آن گاه پس از جستجو و یافتن فرد لایق به حکم او تن دهند و تحت فرمان او قرار گیرند که این همان معنای بیعت و حاکم قرار دادن ولی فقیه می باشد و عبارت "فائی قد جعلته علیکم حاکماً" حکم امضایی دارد؛ بدین معنا که چنین فرد لایق و شایسته که از جانب مردم شناسایی شده و مورد انتخاب قرار گرفته امضای شارع را نیز در پی دارد و مفاد آن این است که چنان چه فقیه به حکم ائمه حکم کرد و پذیرفته نشد، حکم خدا سبک شمرده شده و در حقیقت کلام ائمه و دستور خدا رد شده است و چنین فردی در حد شرک به خداست بنابراین در این حدیث منصب حکومت برای فقیه از سوی امام معصوم جعل شده و حکم او حکم امام قلمداد شده است (ولایت فقیه آیه الله معرفت ص ۱۲۴، چاپ یاران)

۲. توفیق شریف حضرت مهدی غ در پاسخ به "اسحاق بن یعقوب می فرمایند: "در رخدادهایی که اتفاق می افتد، به "راویان حدیث ما مراجعه کنید؛ زیرا آنان حجت من بر شمایند و من حجت خدا بر آنان هستم. (وسایل الشیعه ج ۱۸، ص ۱۰۱).

در این روایت مقصود از "رواه الحدیث (راویان حدیث صرفاً ناقلان حدیث نیستند؛ بلکه مقصود، کسانی هستند که بتوانند حقیقت گفتار پیشوایان معصوم را بازگو کنند.

مقصود از "حوادث واقعه رخدادهاست یعنی مسائل مورد ابتلا که در طول زمان و با تحول احوال و اوضاع پیش می آید که به دست آوردن احکام مربوطه به هر یک صرفاً در تخصص فقهای عالی رتبه است و از جمله حوادث واقعه و از مهم ترین آن ها، مسائل

سیاسی و اجتماعی امت است که با تحول زمان تغییرپذیر است

خلاصه این که در زمان غیبت امام عصر^۷ فقها و عالمان دین که خود، عامل به دستورات دین باشند، جانشینان پیامبر و امامان معصوم هستند و عهده دار حفظ اسلام و مرزهای فکری آن می باشند؛ آن هاینکه باید حدود خدا را جاری سازند و احکام الهی را در جامعه پیاده نمایند و مردم باید به آن ها مراجعه کنند و از آنان دستور گیرند و فرمان برند؛ اطاعت آنان اطاعت از خدا و پیامبر و امام و نافرمانی آنان فرمانبری از طاغوت است

۳. حدیث امام حسین^۷: امام خطاب به علمای عصر خویش و در ضمن کلامی طولانی (ضمن اشاره به جایگاه مهم و حساس علما در مسائل اجتماعی و سرنوشت اسلام و مسلمانان می فرمایند: "مجاری الامور و الاحکام علی ایدی العلماء بالله الامناً علی حلاله و حرامه...؛ جریان کارها و احکام الهی به دست علمای دین است که امین حلال و حرام خداوند می باشند." (تحف العقول ص ۲۳۷).

این حدیث، عهده دار مسئولیت حکومت و تدبیر امور امت و نظام جامعه اسلامی را فقهای معرفی می کند که به شریعت و دین خدا متعهدند.

حدود ولایت ولی^۷ فقیه

دلیل هایی که برای اثبات ولایت فقیه ذکر شد، بنابه نظر بیشتر فقها، اقتضای اطلاق ولایت فقیه را دارد و مقتضای آن این است که همه اختیاراتی که برای امام معصوم به عنوان ولی^۷ امر جامعه اسلامی ثابت است برای فقیه نیز ثابت باشد. ولی^۷ فقیه از این نظر هیچ حد و حصری ندارد؛ مگر آن که دلیلی اقامه شود که برخی از اختیارات امام معصوم به ولی^۷ فقیه داده نشده باشد؛ همان گونه

که بر اساس نظر مشهور فقهای شیعه در مسئله جهاد ابتدایی همین گونه است که اعلان جهاد ابتدایی از اختیارات ویژه شخص معصوم است این همان چیزی است که از آن به ولایت مطلقه فقیه تعبیر می شود.

در این جا عده ای ناآگاهانه و شاید آگاهانه در صددند که از "اطلاق ولایت فقیه سوءاستفاده کنند و آن را به معنای دیکتاتوری فقیه و یا سلطنت و استبداد فقهی معنا کنند.

در پاسخ شبهه باید به این نکته مهم توجه کنیم که گرچه ظاهر این تعبیر، (ولایت مطلقه فقیه همین معنا را افاده می کند که ولی فقیه هیچ قید و بند و حدودمرزی ندارد؛ اما باید دقت کنیم که فقیه به هر کسی اطلاق نمی شود، به خصوص به فقیه‌ای که بخواهد بر مردم ولایت و حکومت داشته باشد. اختیارات ولی فقیه در محدوده فقاقت مطلق است " ولی فقیه بودن شرایط علمی و عملی فراوان لازم دارد.

در روایت معروف امام زمان غ می خوانیم

"از میان فقها، آنان که بر نفس خود مسلطند و از دین خود حفاظت و پاسداری می کنند و با هوای نفس مخالفت می نمایند و مطیع دستورات مولای خود هستند، اینان شایسته آنند که توده مردم از آنان تقلید کنند."

در این حدیث قیودی برای مرجعیت و زعامت بیان شده است که اگر کسی این شرایط را نداشته باشد، تخصصاً از دایره تقلید و مرجعیت خارج است چه رسد به مسئله رهبری و زعامت بنابراین این قیود، جلوی دیکتاتوری استبداد و هوس رانی او را می گیرد؛ همان طور که عصمت امامان با هوس رانی استبداد و دیکتاتوری ناسازگار است (پرسش های فکری و دینی جوانان محسن غرویان ص ۴۷، مؤسسه پژوهشی امام

در پایان به برخی از شبهات در این زمینه اشاره می شود:

اختیاراتی که در قانون اساسی برای ولی فقیه بر شمرده شده مستلزم تخصص های مختلف است و به طور طبیعی بودن این تخصص ها در یک فرد مشکل است

در هر جامعه متخصصان متعددی هستند که هر گروه در رشته ای خاص صاحب نظرند ولی فقیه نیز باید مشاورانی از متخصصان مختلف داشته باشد: "شاورهم فی الأمر" (آل عمران ۱۵۹) تا آن ها در مسائل متفاوت اظهار نظر کنند و نظر مشورتی خود را به ایشان انتقال دهند در نهایت ولی فقیه با توجه به مشورت هایی که انجام می دهد، تصمیم می گیرد و سخن نهایی را اعلام می کند همان طور که در تمام کشورهای دنیا به رغم وجود اختلاف در نوع حکومت رهبران و رؤسای جمهور، مشاورانی دارند. (همان ص ۶۵).

آیا می توان از ولی فقیه انتقاد کرد؟

بر اساس اعتقادات دینی ما فقط پیشوایان معصوم معصومند از این رو هیچ کس ادعا نمی کند، احتمال اشتباهی در رفتار و نظرات ولی فقیه نیست بنابراین احتمال خطا و اشتباه در مورد ولی فقیه وجود دارد و ممکن است دیگران به خطای او پی ببرند لذا می توان از ولی فقیه انتقاد کرد و نباید منافع و مصالح شخصی یا گروهی مانع انجام آن شود اما لازم است شرایط حاکم در انتقاد کردن از فرد مسلمان رعایت شود:

۱. پیش از انتقاد باید اصل موضوع محرز و عیب و اشکال قطعی باشد نه آن که مبتنی بر شایعات و اخبار غیر قابل اعتماد و یا بر اساس حدس و گمان سخن بگوید ۲. به منظور اصلاح و سازندگی انتقاد شود نه

برای عیب جویی و رسوایی اشخاص^۳. انتقاد، بر اثر دلسوزی خیرخواهی و صمیمیت باشد نه به سبب برتری طلبی

۴. از آن جا که ولی فقیه در مقام نیابت معصوم قرار دارد، از این رو از قداست والایی برخوردار است و رعایت کمال احترام و ادب برای او ضروری است و حفظ حرمت و شأن او بر همه لازم است تا باعث سوءاستفاده دشمنان اسلام واقع نشود.

آن چه درباره مراجع معظم تقلید آورده اید، کم لطفی و نشان از اخبار نادرستی است که گروهی معاند ساخته و پرداخته اند و برای اثبات نادرستی آن کافی است در مجلس درس آن ها حاضر شوید و شاگردان محقق آن ها را که شماری از آن ها از اساتید حوزه و دانشگاه هستند، ببینید و با آن ها در این خصوص سخن بگویید. اساساً این سخن که هر کس پا به سن گذاشت از نظر فکری ضعیف می شود، نادرست است آیا به راستی می توان پذیرفت که دانشجویان مقطع دکتری برای خوشامد و یا اجبار پای درس استادی که هرسال می نشینند و از او چیزی نمی آموزند؟ بهتر است سری به دانشگاه ها بزنید و از نزدیک ببینید چه تعداد استاد بازنشسته به جهت وسعت معلومات و تجربیات شمع طالبان علم شده اند. آیا مرحوم امام خمینی را به خاطر ندارید که چگونه سیاستمداران را به زانو درآورد؟ نوشته های ایشان در اواخر عمر بابرکتشان موجود است و خود گویای تیزهوشی و تیزبینی و توانایی عقلانی ایشان می باشد هم اینک برخی مراجع معظم تقلید با چند هزار شاگرد که بسیاری از آن ها خود استاد و اهل قلم هستند، به بررسی دقیق ترین و ظریف ترین موضوعات اسلامی (فقه اصول رجال کلام تفسیر و...) مشغولند

و حاصل زحمات آن‌ها در بازار کتاب عرضه می‌شود و شما می‌توانید به آن‌ها دست یابید. مثال دیگر، آیا علامه طباطبایی تفسیر المیزان را که سرآمد تفسیرهای شیعه و سنی است و مشتمل بر هزاران نکته باریک تر از مو است در سن جوانی نوشته است! به نظر می‌رسد با قدری تأمل و تحقیق به آسانی می‌توانید به واقعیت‌ها دست یابید.

نکته دیگری این‌که به فرض اگر مرجعی گرفتار بیماری فراموشی و یا سستی ذهن شد، از مرجع تقلید بودن ساقط می‌شود و مقلدان با حفظ احترام و شأنیت او به مرجع ذی صلاح دیگری رجوع می‌کنند و این مسأله با معاشرت و بحث‌های علمی وی برای شاگردان به خوبی قابل تشخیص است و چه بسا خود او اگر متوجه این نقصان شود، خود را از مرجعیت کنار کشد.

در ذیل پ...ژآمه است "تقلید یک جامعه شناس از ا...آدم قدیم...چه معنایی دارد؟"

پاسخ اگر این جامعه شناس به درد دندان گرفتار شود، به دندان پزشک مراجعه نمی‌کند؟ آیا اگر بخواهد برای خود خانه‌ای بسازد، خود دست به کار می‌شود یا به سراغ مهندس و معمار و بنا می‌رود؟ اگر پزشک برای او نسخه‌ای بیچد، آیا او تقلید نمی‌کند و به دستوره‌های او عمل نمی‌نماید؟ وضع او در مورد مسائل دینی نیز چنین است پزشک روان شناس جامعه شناس و یا هر کس دیگری که در مسائل اسلامی تخصص ندارد، باید در مسائل اسلامی به متخصص آن مراجعه نماید و این بدیهی و عقلانی است بنابراین در تقلید هیچ بار منفی برای مقلد وجود ندارد زیرا جاهل در این جا به معنای جاهل نسبی و کسی است که در مسائل شرعی

مجتهد و کارشناس نیست گرچه خودش در مسائل دیگری متخصص و کارشناس باشد، و یا حتی در مسائل فقهی از آگاهی نسبتاً خوبی برخوردار باشد. خود مجتهدان نیز در مسائل دیگر به متخصص رجوع می کنند و این را از باب رجوع جاهل به عالم و اهل خبره می دانند. نمونه بارز آن حضرت امام خمینی بود که پزشک معالج ایشان گفت تا به حال کسی را ندیده ام که این قدر در درمان مطیع پزشک باشد.

دلایل ضرورت ولایت فقیه را بیان فرمایید؟

پرسش

دلایل ضرورت ولایت فقیه را بیان فرمایید؟

پاسخ

قائلین به ولایت فقیه به ادله نقلی و عقلی مختلفی تمسک کرده اند که بیان هر یک نیاز به شرح مفصل دارد و ما فهرستی از آن دلایل را به صورت خلاصه ذکر می کنیم و تفصیل آن را به کتاب های مربوطه واگذار می نمایم

الف در میان ادله نقلی به روایات ذیل تمسک شده است

۱- روایت امیرالمؤمنین از پیامبر اکرم ص: «اللهم ارحم خلفایی قیل یا رسول الله و من خلفائك قال الذین یأتون من بعدی یروون عنتی حدیثی و سنتی ، (وسائل الشیعه ج ۱۸، باب ۸، ح ۵۰).

۲- روایت امام موسی بن جعفر (ع): «.. لان المؤمنین الفقهاء حصون الاسلام کحصن سور المدینه لها».

(اصول کافی ج ۱، ص ۳۸، باب فقد العلماء)

۳- روایت امام صادق ع از پیامبر اکرم ص: «الفقهاء أمناء الرُّسُل ..»، (اصول کافی ج ۱، ص ۴۶).

۴- روایت حضرت رضا (ع): «ان الخلق لَمَّا وقفوا علی حدّ محدود...»، (بحار الانوار، چاپ جدید، ج ۶، ص ۶۰).

۵- توقیع مبارک حضرت ولی عصر (عج): «واما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواه حدیثنا فانهم حجتی علیکم و انا حجه الله»، (وسائل الشیعه ج ۱۸، ص ۱۰۱، ح ۸).

۶- فرمایش امیرالمؤمنین (ع) به شریح «قد جلست مجلساً لایجلسه الا نبی او وصی نبی او شقی».

(وسائل الشیعه ج ۱۸، ص ۶، ح ۲)

٧- حديث امام صادق ع : «اتقوا الحکومه فان الحکومه انما هي للامام ..»، (وسائل الشيعه ج ١٨، ص ٧، ح ٣).

٨- مقبوله عمر بن حنظله از حضرت صادق ع : «.. ينظران من كان منكم ممن قدروى حديثنا و نظر فى حلالنا و حرامنا و عرف احكامنا فليرضوا به حكما فائى قد جعلته عليكم حاكماً...».

(وسائل الشيعه ج ١٨،

۹- روایت ابی خدیجه از امام صادق ع : «... وایاکم ان یخاصم بعضکم بعضاً الی السلطان الجائر».

(وسائل الشیعه ج ۱۸، ص ۱۰۰، ح ۶)

۱۰- حدیث امام صادق ع از رسول الله (ص) : «ان العلماء ورثه الانبیاء»، (اصول کافی ج ۱، ص ۳۴).

۱۱- آیه کریمه «النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم» ، (احزاب آیه ۶).

۱۲- روایت «منزله الفقیه فی هذا الوقت کمنزله الانبیاء من بنی اسرائیل»، (بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۳۴۶).

۱۳- روایت رسول اکرم ص : «علماء امتی کسائر انبیاء قبلی» ، (جامع الاخبار).

۱۴- روایت «العلماء حکام علی الناس» ، (مستدرک وسائل الشیعه باب ۱۱ از ابواب صفات قاضی ح ۳۳).

۱۵- روایت امام حسین ع از حضرت امیر(ع) : «مَجاری الامور والاحکام علی آیدی العلماء بالله الأمانة علی حلاله و حرامه ،

(مستدرک وسائل الشیعه باب ۱۱ از ابواب صفات قاضی ح ۱۶)

۱۶- حدیث پیامبر اکرم ص : «السلطان ولی من لا ولی له» ، (سنن بیهقی ج ۷، ص ۱۰۵).

۱۷- احادیثی که در باب حدود آمده است و در آنها لفظ امام ذکر شده مانند: «مَنْ اقْرَعْلَى نَفْسِهِ عِنْدَ الْإِمَامِ .. فَعَلَى الْإِمَامِ أَنْ

یَقِیمَ الْحَدَّ عَلَیْهِ» ، (وسائل الشیعه باب ۳۲ از ابواب مقدمات حدود، ح ۱).

۱۸- روایت امام باقر(ع) : «اذا شهد عند الامام شاهدان .. أَمَرَ الْإِمَامُ ع بِالْإِفْطَارِ».

(وسائل الشیعه باب ۶ از ابواب احکام ماه رمضان ح ۱)

۱۹- روایات متعددی در باب امر به معروف و نهی از منکر چرا که بعضی از مراتب نهی از منکر جذب و جرح و... است و

بدون حاکم اسلامی منجر به هرج و مرج در جامعه می شود و از طرفی هم می دانیم که این احکام در زمان غیبت تعطیل نشده

اند.

البته روشن است

که هر یک از این روایات توضیح فراوانی دارند که می توانید به کتاب های مفصل از جمله کتاب «شؤون و اختیارات ولی فقیه ترجمه مبحث ولایت فقیه از کتاب البیع امام خمینی ره مراجعه کنید.

ب) و اما دلیل عقلی

احکام اسلامی - اعم از قوانین اقتصادی سیاسی و حقوقی - تا روز قیامت باقی و لازم الاجرا است و هیچ یک از احکام الهی نسخ نشده و از بین نرفته است این بقا و دوام همیشگی احکام نظامی را ایجاب می کند که اعتبار و صیانت این احکام را تضمین کرده عهده دار اجرای آنها شود؛ چرا که اجرای احکام الهی جز از رهگذر برپایی حکومت اسلامی امکان پذیر نیست در غیر این صورت جامعه مسلماً به سوی هرج و مرج رفته و اختلال و بی نظمی بر همه امور آن مستولی خواهد شد. از آن جایی که حفظ نظام جامعه از واجبات مورد تأکید شرایع الهی است و بی نظمی و هرج و مرج در امور مسلمانان امری نکوهیده و ناپسند می باشد، روشن است که حفظ نظام و سدّ طریق اختلال جز به استقرار حکومت اسلامی در جامعه تحقق نمی پذیرد. از این رو هیچ تردیدی در لزوم اقامه حکومت باقی نمی ماند. علاوه بر آنچه گفتیم حفظ مرزهای کشور اسلامی از هجوم بیگانگان و جلوگیری از تسلط تجاوزگران بر آن عقلاً و شرعاً واجب است تحقق این امر نیز جز به تشکیل حکومت اسلامی میسر نیست آنچه بر شمردیم جزو بدیهی ترین نیازهای مسلمانان است و از حکمت به دور است که خالق مدبّر و حکیم آن نیازها را به کلی نادیده بگیرد و از ارایه راه حلی جهت رفع آنها غفلت کند.

آری همان دلایلی که لزوم امامت پس از نبوت را اثبات می کند، عیناً لزوم حکومت در دوران غیبت حضرت ولی

عصر) عج را نیز ثابت می نماید؛ به ویژه پس از این همه مدت که از غیبت آن بزرگوار می گذرد و شاید این دوران هزارها سال دیگر نیز ادامه یابد. در این صورت آیا می توان تصور کرد که آفریدگار حکیم امت اسلامی را به حال خود رها کرده و تکلیفی برای آنها معین نکرده باشد؟ و آیا خردمندانه است که بگوییم خداوند حکیم به هرج و مرج میان مسلمانان و پریشانی احوال آنان رضایت داده است و آیا چنین گمانی به شارع مقدس روا است که بگوییم حکمی قاطع جهت رفع نیازهای اساسی بندگان خدا تشریح نکرده است تا حجت بر آنان تمام شده باشد؟ آری لزوم حکومت به منظور بسط عدالت و تعلیم و تربیت و حفظ نظام جامعه و رفع ظلم و حراست مرزهای کشور و جلوگیری از تجاوز بیگانگان از بدیهی ترین امور است؛ بی آن که بین زمان حضور و غیبت امام و این کشور و آن کشور فرقی باشد. گفتنی است که قدر متیقن از اشخاص برای تصدی منصب حکومت فقیه عادل و آگاه به مسائل زمان خود است و تا چنین شخصی هست نوبت به غیر عادل یا غیر فقیه نمی رسد.

در روایت فضل بن شاذان - که در کتاب علل الشرایع از امام رضا(ع) نقل شده - به همین دلیل عقلی اشاره شده است

حضرت می فرماید: «اگر کسی بگوید که چرا خداوند اولی الامر برای مردم قرار داده و آنان را به پیروی از ایشان امر فرموده است پاسخ داده می شود که این امر علل بسیار دارد از جمله این که خداوند حدود و قوانینی برای زندگی بشر تعیین فرموده و به مردم فرمان داده است که از آن حدود و قوانین تجاوز نکنند؛ چرا که برای آنان فساد و تباهی به

ارمغان می آورد. اما اجرای این قوانین و رعایت حدود شرعی تحقق نمی پذیرد مگر آن که خداوند زمامداری امین برای آنان بگمارد تا آنان را از تعدی از حدود و ارتکاب محرمات باز دارد. در غیر این صورت چه بسا افرادی باشند که از لذت و منفعت شخصی خود به بهای تباه شدن امور دیگران صرف نظر نکنند. از این رو خداوند سرپرستی برای مردم تعیین فرموده است تا ایشان را از فساد و تباهی باز دارد و احکام و قوانین اسلامی را در میان آنان اقامه کند.

دیگر آن که ما هیچ گروه یا ملتی را نمی یابیم که بدون زمامدار و سرپرست زندگی کرده و ادامه حیات داده باشد؛ زیرا اداره امور دینی و دنیوی آنان به زمامداری مدبر نیازمند است و از حکمت باری تعالی به دور است که آفریدگان خود را بدون رهبر و زمامدار رها کند، حال آن که خود به خوبی می داند که مردمان به ناچار باید حاکمی داشته باشند که جامعه را قوام و پایداری بخشد و مردم را در نبرد با دشمنانشان رهبری کند و اموال عمومی را میان آنان تقسیم کند و نماز جمعه و جماعات آنان را برپا دارد و از ستم ستمگران نسبت به مظلومان جلوگیری نماید و... گفتنی است که مردم دارای آرا و افکار و تمایلات مختلف اند. پس اگر حضرت حق زمامداری را که از ره آوردهای پیامبر پاسداری کند تعیین نمی فرمود، مردمان فاسد و تباه می شدند. آیین و سنت و احکام خداوندی تغییر می یافت و ایمان آنان متزلزل می شد و تمامی خلق به تباهی

و ضلالت می افتادند»، (بحار الانوار، چاپ جدید ۱۱۰ جلدی ج ۶، ص ۶۰).

برای مطالعه و تحقیق بیشتر ر.ک

۱- ولایت فقیه و جهاد اکبر امام خمینی

۲- ولایت فقیه از دیدگاه فقها و مراجع علی

۳- ولایت فقیه به زبان ساده شفیعی

۴- ولایت فقیه جوادی آملی

۵- حدود ولایت حاکم اسلامی احمد نراقی

۶- حکومت الهی و ولایت و زعامت مصطفی آیت اللهی

۷- ولایت فقیه و حاکمیت ملت طاهری خرم آبادی

۸- ولایت فقیه شهید هاشمی نژاد

۹- مجله حوزه شماره ۸۵ - ۸۶ بحثی درباره ولایت فقیه نجابت

۱۰- ولایت فقیه یا حکومت اسلامی در عصر غیبت محمد یزدی

۱۱- ولایت فقیه آیت الله معرفت

آیا مساله ولایت فقیه یک مساله فقهی و تقلیدی است و هرکس باید از مرجع تقلید خود پیروی کند یا یک مساله عقلی و تحقیقی است که مثل اصول دین انسان خود باید تحقیق کند؟

پرسش

آیا مساله ولایت فقیه یک مساله فقهی و تقلیدی است و هرکس باید از مرجع تقلید خود پیروی کند یا یک مساله عقلی و تحقیقی است که مثل اصول دین انسان خود باید تحقیق کند؟

پاسخ

اصل مساله «ولایت فقیه» ابعاد پیش فرض ها و جهات متعددی دارد که هر یک از آن ابعاد جایگاه خاصی در مباحث دارد.

الف) از طرفی این مساله به اصل ولایت و تولی دینی بر می گردد که مساله کلامی و مربوط به قلمرو دین است. اینبخش از مساله تنها شامل ولایت فقیه نیست، بلکه ولایت ائمه اطهار: و نبی اکرم(ص) نیز در برمی گیرد و چون مساله همسأله ای ریشه ای و کلامی است از آغاز علمای شیعه امامت و ولایت را در اصول دین مطرح کرده اند.

ب) بخش دیگر این مساله در مورد این است که اگر پذیرفته شد که اسلام دارای نظام و سیستم حکومتی استوژگی های آن

سیستم و خصوصیات گردانندگان اصلی به ویژه رهبری که در رأس آن قرار می گیرد و حدود وظایف و اختیاراتشان چیست؟ این قسمت از مسأله مربوط به فقه سیاسی اسلام است. البته فقهی بودن آن باز به این مسأله نیست که هر کس باید طبق فتوای مرجع تقلید خود بدان بنگرد و موضع عملی خود را تنظیم کند بلکه در اسلام احکام حکومتی جایگاه رفیع تری دارد و چون نظم و نظام اجتماعی مستلزم وحدت رویه است حتی دیگر مجتهدان نیز باتفاوت آراییی که در جزئیات مسأله دارند شیوه ای رفتاری خود را باید با معیارهای نظام اسلامی منطبق سازند. }J

آیا مدیریت فقهی و علمی از هم جداست ، یعنی ، علمی برای کشورهای غربی و لیبرال است و فقهی برای کشورهای اسلامی ؟

پرسش

آیا مدیریت فقهی و علمی از هم جداست ، یعنی ، علمی برای کشورهای غربی و لیبرال است و فقهی برای کشورهای اسلامی ؟

پاسخ

به نظر می رسد اساس این تقسیم و دوباره سازی چندان درست نیست بویژه آنکه طراحان این شعار هنوز تصویر روشنی در این زمینه ارائه نداده اند که به چه چیز «مدیریت فقهی» و به چه چیزی «مدیریت علمی» می گویند. در نظام جمهوری اسلامی نیز هیچ گاه مسوولین بر سر این دو راه قرار نگرفته اند که در تعارض بین مدیریت علمی و فقهی کدامرا وانهند و کدام را برگزینند. بلکه اصولاً- شیوه های مدیریت علمی در کادر نورمها و هنجارهای فقهی قابل اجراست. بلی اگر شیوه خاصی با هنجارهای دینی ناسازگار باشد به نظر ما مردود است ولی در جوامع لیبرالی اصلاً این مسأله مطرح نیست که شیوه های خود را با قوانین و اصول الهی منطبق نموده و عناصر سازگار با آن را بر گیرند و ناسازگار را وانهند. }J

چرا ولی فقیه باید شخصی حوزوی باشد در حالی که دیگرانی هم هستند که از لحاظ های دیگر بالاتر هستند؟

پرسش

چرا ولی فقیه باید شخصی حوزوی باشد در حالی که دیگرانی هم هستند که از لحاظ های دیگر بالاتر هستند؟

پاسخ

این که در میان انسان های عادی یک نفر نمی تواند همه چیز را بداند امری بدیهی و روشن است و هیچ ربطی هم بدانش پزشکی ندارد و اصلاً این مسأله جزء موضوعات مورد گفتگو در این علم نیست. لیکن چه کسی گفته است که ولایت فقیه

همه چیز را می دانند و یا باید بدانند؟ ولایت فقیه در واقع ولایت فقه است. به عبارت دیگر این مسأله مربوطه ساختار جامعه اسلامی از نظر متون دینی است. توضیح این که فقیه به معنای کسی است که بتواند از طریق متون تفصیلیه (کتاب، سنت، اجتماع، عقل) احکام الهی را در موضوعات مختلف استنباط و عرضه کند و چون به حکم آیه شریفه «لا حکم الا لله و من لم یحکم بما انزل الله فهو... و...» ملاک عمل در حکومت اسلامی باید احکام الهی باشد، لاجرم در رأس آن نیز باید کسی باشد که در تمام مسائل سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و... بتواند حکم الهی را استنباط نموده و آن را برای عمل عرضه کند و جامعه را به سمت ارزش های الهی رهبری نماید. ولایت فقیه معنایی جز این ندارد. {J}

اعتقاد شیعه درباره ولایت فقیه چیست و اهل سنت در این مورد چه نظری دارند؟

پرسش

اعتقاد شیعه درباره ولایت فقیه چیست و اهل سنت در این مورد چه نظری دارند؟

پاسخ

شیعیان از زمان غیبت امام زمان (عج) عالمان دینی و فقیهانی را که دارای شرایط لازم بوده اند، به عنوان رهبر دینی و متصدی اموری که نیازمند به ولایت است پذیرفته اند. لذا بحث نظری ولایت فقیه در کتاب های عالمان گذشته مطرح بوده و عملاً نیز برخی از علمای گذشته به اعمال آن اقدام نموده اند.

اهل سنت نیز شبیه همین عقیده را دارند با این تفاوت که شرایط ویژه ای را که شیعه برای ولی فقیه قائل است، آنانش شرط نمی دانند؛ بلکه هر کس که حکومت را به دست گرفت، او را ولی و اولی الامر و واجب الاطاعه می دانند. {J}

چرا در ایران از اجرای حدود الهی چشم پوشی می شود

پرسش

چرا در ایران از اجرای حدود الهی چشم پوشی می شود

پاسخ

در مورد اجرای حدود: اولاً، اجرای حد سرقه، شرایطی دارد که در بسیاری از سرقه ها تحقق نمی یابد. ثانیاً، همانگونه که خود نوشته اید اجرای حدود باید در زمینه مناسبی صورت بگیرد. در وضعیت فعلی و با توجه به عدم آمادگیان برای پذیرش حکم الهی، اجرای برخی از حدود نه تنها فایده ای در بر ندارد؛ بلکه از نظر تبلیغاتی مشکلات متعددی را برای کشور

ایجاد خواهد کرد. }J

آیا ولایت مطلقه را به یک انسان غیر معصوم دادن صحیح است ؟

پرسش

آیا ولایت مطلقه را به یک انسان غیر معصوم دادن صحیح است ؟

پاسخ

ولایت مطلقه نیازمند عصمت نیست؛ زیرا مقصود از ولایت در اینجا، ولایت اعتباری است و ربطی به مقامات تکوینی که متکی بر عصمت است ندارد.

مقصود از «ولایت مطلقه فقیه» آن است که دایره اختیارات ولی فقیه محدود به احکام اولی و ثانوی و قوانین مدون نیست. بلکه هرگاه مصالح عالی و الزامی جامعه اسلامی ایجاب کند که موقتا برنامه ای بر خلاف آنها انجام شود ولی فقیه می تواند به آن کار اقدام نماید. به عنوان مثال در فقه اسلامی تخریب مسجد حرام می باشد. اکنون اگر به تخریب مسجدی جهت خیابان کشی حاجت افتاد چه باید کرد؟ یک روی کرد (نظریه مخالف ولایت مطلقه) آن است که تازمانی که تخریب مسجد به حد ضرورت نرسد، یعنی چنان کارد به استخوان نرسیده که هیچ راه حل دیگری جز تخریب آن نباشد، نمی توان آن را تخریب نمود. روی کرد دیگر (دیدگاه ولایت مطلقه) آن است که شارع مقدس به ولیامر اجازه داده است، که در صورت مصلحت اهم دست به این کار بزند، و لازم نیست آن قدر صبر کند که برای جامعه مشکلات عدیده ای پدید آید و مسأله را به حد ضرورت و حکم ثانوی برساند. حضرت امام پس از ذکر مثال فوقی فرمایند: اگر بخواهیم در این گونه امور دایره ولایت را به احکام ثانوی محصور کنیم هرگز نمی توانیم تمدن داشته باشیم و همواره جامعه اسلامی گرفتار رکود، درماندگی و عقب افتادگی خواهد بود.

برای آگاهی بیشتر ر. ک: ولایت فقیه آیت الله جوادی آملی. }J

آیا ولایت فقیه از ضروریات مذهب است و رد آن موجب تکذیب ائمه (ع) می شود؟

پرسش

آیا ولایت فقیه از ضروریات مذهب است و رد آن موجب تکذیب ائمه (ع) می شود؟

پاسخ

آنچه حضرت امام فرموده اند با سخنان آیت الله مصباح یزدی تعارضی ندارد؛ زیرا هر یک ناظر به نوعی برخورد با مسأله ولایت فقیه است. به عبارت دیگر عدم قبول ولایت فقیه، اشکال مختلفی دارد از جمله:

الف) در مواردی ممکن است شخص با تعبد کامل به احکام اسلامی تحقیق می کند، ولی پس از تحقیقات جدی و گسترده، مسأله ولایت فقیه برایش ثابت نمی شود. بنابراین از جهت نظری، بدون آن که قصد مخالفت با احکام اسلامی داشته باشد، ولایت فقیه را قبول نمی کند. لیکن در عمل هرگز جبهه گیری و مخالفت نمی نماید و از حکومت اسلامی تبعیت می کند. چنین رویکردی در اصطلاح فقهی «رد بر فقیه» تلقی نمی شود و مستلزم تکذیب ائمه (ع) نیست.

ب) صورت دیگر آن است که شخص با علم به ثبوت شرعی ولایت فقیه بر اساس هوای نفس به آن پشت پا زند. چنین رویکردی مصداق «رد بر فقیه» است و بر اساس توقیع شریف امام عصر (عج) رد بر ائمه اطهار (ع) و رد بر خدا می باشد.

}}

فهرستی از کتابهایی که در زمینه ولایت فقیه به زبان فارسی تألیف شده بنویسید؟

پرسش

فهرستی از کتابهایی که در زمینه ولایت فقیه به زبان فارسی تألیف شده بنویسید؟

پاسخ

ولایت فقیه و جهاد اکبر امام خمینی (ره)

۲- ولایت فقیه از دیدگاه فقها و مراجع علی عطایی

۳- ولایت فقیه استمرار حرکت انبیا مجاهدین انقلاب اسلامی

۴- ولایت فقیه دستغیب

۵- ولایت فقیه به زبان ساده شفیعی

۶- ولایت فقیه جوادی آملی

۷- حدود ولایت حاکم اسلامی احمد نراقی

۸- اقتصاد سیاسی، ج ۱ (ولایت فقیه) مولائی

- ۹- کلیات مسأله ولایت سیاهپوش
- ۱۰- حکومت الهی ولایت و زعامت مصطفی آیت اللهی
- ۱۱- ولایت فقیه و حاکمیت ملت طاهری خرم آبادی
- ۱۲- ولایت فقیه حائری شیرازی
- ۱۳- حاکمیت مستضعفین در پرتو ولایت حسین نژاد
- ۱۴- نگرشی بر ولایت فقیه انجمن اسلامی
- ۱۵- ولایت فقیه گروهی از نویسندگان
- ۱۶- نگرانی به مسأله ولایت هادی روحانی
- ۱۷- ولایت فقیه شهید هاشمی نژاد
- ۱۸- مجله حوزه شماره ۸۶ - ۸۵
- ۱۹- بحثی درباره ولایت مطلقه نجابت
- ۲۰- ولایت از دیدگاه مرجعیت شیعه مقیمی
- ۲۱- تحقیقی پیرامون ولایت فقیه حبیب الله طاهری
- ۲۲- ولایت فقیه یوسف صانعی
- ۲۳- ولایت فقیه یا حکومت اسلامی در عصر غیبت محمد یزدی
- البته این تنها بخشی کوچک از نوشته ها در این مورد است.

از نظر عقلی وجود ولایت فقیه چه لزومی دارد؟

پرسش

از نظر عقلی وجود ولایت فقیه چه لزومی دارد؟

در این رابطه، ادله عقلی متعددی وجود دارد که:

اولاً هر یک از زاویه خاصی مسأله را مورد بررسی قرار می دهد.

و ثانیاً برخی از آن ادله، مستقلات عقلیه است و برخی ملازمات عقلیه. یکی از وجوه عقلی که به اختصار بدان اشاره می کنیم این است که یکی از مباحث مهم فلسفه سیاست، ویژگی ها و اوصاف رهبران است. به عبارت دیگر این سؤال همواره وجود دارد که آیا «رهبر و شخص اول حاکم در یک جامعه، چه کسی و با چه خصوصیتی باید باشد؟» در پاسخ به این سؤال، ابتدا دو فرض قابل تصور است:

۱ هیچ معیار و ویژگی خاصی لازم نیست.

۲ وجود یک سری ویژگی ها و خصوصیات لازم است.

بطلان فرض اول کاملاً بدیهی است؛ زیرا همواره بنای عقلا بر این بوده است که برای ابتدایی ترین سطوح مدیریت در جامعه، در جست و جوی افراد ذی صلاح با ویژگی های خاصی باشند؛ چه رسد به مدیریت کلان اجتماعی که سرنوشت یک ملت را در ابعاد گوناگون رقم می زند. بنابراین فرض دوم تعیین می یابد.

در فرض دوم یک سری ضوابط و ویژگی های عام است که همه عقلای عالم وجود آنها را ضروری و لازم می دانند؛ از قبیل: ۱ دانش و بینش سیاسی و اجتماعی، ۲ تدبیر، ۳ قدرت مدیریت. اما آیا این مقدار برای رهبری یک جامعه کافی است؟ جواب این سؤال در گرو ساختار یک حکومت، اهداف تشکیل آن و خاستگاه و پایگاه ارزشی و مکتبی آن است. شایان توجه آن که حکومت اسلامی، حکومتی مبتنی بر احکام و ارزش های الهی است و در آن: اولاً جست و جوی سعادت دنیوی و اخروی انسان ها ملحوظ است و ثانیاً

راه تأمین این هدف نیز، در احکام و ارزش های الهی تعیین گردیده است. لاجرم کسی که در رأس چنین حکومتی قرار می گیرد، علاوه بر دارا بودن شرایط عام لازم برای رهبری یک جامعه، باید از دو ویژگی دیگر نیز برخوردار باشد:

۱ شناخت دقیق نظام حقوقی و احکام و هنجارهای الهی و توان کشف و استنباط آنها از منابع و مصادر اصلی در برخورد با مسائل گوناگون اجتماعی (فقاہت).

۲ تعهد والتزام و پای بندی به احکام الهی (عدالت) و دوری از اوصاف اخلاق رذیله و اجتناب از دنیاپرستی و هواخواهی (تقوا). از این رو قانون اساسی شرایط رهبر را چنین معرفی می کند:

۱ صلاحیت علمی لازم برای افتا در ابواب مختلف فقه،

۲ عدالت و تقوای لازم برای رهبری امت اسلام،

۳ بینش صحیح سیاسی و اجتماعی، تدبیر، شجاعت، مدیریت و قدرت کافی برای رهبری.

شرایط رسیدن به مقام ولایت فقیه چیست ؟

پرسش

شرایط رسیدن به مقام ولایت فقیه چیست ؟

پاسخ

مناصب اجتماعی مبتنی بر دو امرند

: الف) وجود شرایط لازم در فرد

ب) طی مراحل قانونی

الف) شرایط لازم برای ولایت فقیه، مسأله عدالت، اجتهاد، شجاعت، تدبیر و... است. این شرایط ممکن است در افراد متعددی وجود داشته باشد و هیچ یک از آنها یک شبه پدید نمی آید. کما این که در مورد رهبر انقلاب مسأله اجتهاد از پیش از پیروزی انقلاب محرز بوده است. در مبارزات خستگی ناپذیر در برابر طاغوت و نیز شرکت شخصی در عملیات پارتیزانی در زمان جنگ، میزان شهامت و شجاعت ایشان به خوبی نمایان گردیده است. از نظر مدیریت و کارآیی نیز در بالاترین سطوح مدیریت کشور آزمایشات لازم را پس داده اند. تقوا و عدالت ایشان نیز برای همگان در طول سال ها مسؤولیت، مشخص و مبین گردیده است.

ب) طی مراحل قانونی و به دنبال آن نصب یا انتخاب رسمی ممکن است دفعی و سریع باشد. مثلاً در یک انتخابات یک روزه یک نفر نماینده یا رئیس جمهور می شود. هم چنین در انتخابات خیرگان یک نفر به رهبری برگزیده می شود. پس آنچه ممکن است یک شبه انجام شود بخش دوم کار است، و این در همه جای دنیا و در همه مشاغل حساس وجود دارد.

افزون بر آن مسأله «ولایت امر مسلمین» به دنبال بیعتی است که بسیاری از مسلمانان جهان به عنوان ولی امر و خلیفه مسلمین با ایشان انجام دادند.

مشخصات نظام استبدادی (Despotistic) اساساً با ویژگی های نظام ولایت فقیه متفاوت است، برخی از این تفاوت ها عبارتند از:

الف) نظام استبدادی، مبتنی بر خودخواهی و خودمحوری (Egocentrism) است و شخص حاکم تا آن جا که در توان دارد می کوشد از

همه چیز به نفع خود بهره جوید، هر چند خسارت های جدی و جبران ناپذیر به ملت و کشور وارد گردد؛ در حالی که نظام ولایی اسلام - که بخشی از آن ولایت فقیه است - نظام خدا مداری (Theocentrism) است. بنابراین نه تنها مجاز نیست که منافع ملی را به کام خود کشد؛ بلکه باید خود را وقف آرمان ها و ارزش های متعالی دین و خدمات اجتماعی کند و از هرگونه خودخواهی و خود محوری به شدت پرهیز نماید.

ب) در نظام استبدادی، قوانین، حتی الامکان، متناسب با خواست شخص حاکم تنظیم می شود و به ابزاری رسمی برای تأمین منافع نامشروع وی تبدیل می شود؛ در حالی که در نظام ولایی اسلام، قوانین صرفاً باید هماهنگ با هنجارهای دینی و مصالح امت اسلامی تنظیم شوند و هیچ قانونی در مقابل ارزش های الهی و مصالح جامعه اسلامی ارزش و اعتبار ندارد.

ج) در نظام استبدادی، رابطه حکومت و مردم، رابطه حق و وظیفه یک جانبه است؛ یعنی، شخص حاکم، صاحب حق است و هیچ وظیفه و مسؤولیتی در برابر توده ها ندارد، و مردم فقط موظف به اجرای خواست حاکم یا حاکمانند و در مقابل از هیچ حقی برخوردار نیستند؛ در حالی که اصل در حکومت اسلامی حقوق و تکالیف متقابل است؛ چنانچه حضرت علی (ع) فرموده اند: «ان لی علیکم حق ولکم علی حق»؛ همانا من بر شما حقوقی دارم و شما نیز بر من حقوقی دارید.

د) راه به دست آوردن قدرت در نظام های دیکتاتوری بدون اتکا به مردم و از طریق زور، کودتا و امثال آن می باشد؛ در حالی که در نظام ولایت فقیه فعلیت حکومت با خواست و اراده مردم انجام می شود و ولی فقیه

نیز با واسطه، منتخب مردم می باشد.

ه) در نظام دیکتاتوری هیچ ملاکی برای اعطای قدرت یا کسب آن وجود ندارد و از شرایطی مانند عدالت و امثال آن خبری نیست، بلکه در بازی قدرت، تنها زور و فریب کار ساز است؛ در حالی که ولایت فقیه بدون شرایط لازم از قبیل عدالت، تقوا، قدرت استنباط احکام الهی، شجاعت، سیاستمداری و تدبیر اعتبار ندارد.

و) در نظام دیکتاتوری، هیچ اهرمی برای کنترل حاکم یا حاکمان وجود ندارد. از این رو راهی هم برای عزل حاکم نیست مگر با دادن ده ها هزار کشته و صدها هزار مجروح؛ چنان که در ایران اتفاق افتاد؛ در حالی که ولی فقیه با کمترین بی عدالتی شرعا معزول است و مجلس خبرگان اهرم اصلی کنترل عملکردهای رهبر می باشد.

با وجود عقل (که حجت باطنی است) آیا ولایت فقیه لغو و بیهوده نیست؟

پرسش

با وجود عقل (که حجت باطنی است) آیا ولایت فقیه لغو و بیهوده نیست؟

پاسخ

آنچه شما از روایات مربوط به عقل برداشت نموده و با مسائله ولایت فقیه انطباق داده اید، از جهاتی مخدوش و نادرست می باشد. در این باره توجه به چند نکته ضروری است: الف) روایت عمده ای که سخن از حجت ظاهر و باطن دارد، وصیت حضرت امام موسی بن جعفر (ع) به ((هشام بن حکم)) می باشد. این روایت در کتاب بحارالانوار، جلد ۷۸، ص ۳۰۰ باب ۲۵، ح ۱ و در ج ۱، ص ۱۳۷ باب ۴، حدیث ۳۰ از کتاب ((تحف العقول)) نقل گردیده است. حدیث فوق دارای متنی بسیار طولانی و حکم و اندرزهای فراوانی است. در قسمتی از آن آمده است: ((... یا هشام ان لآله علی الناس حجتین: حجج^۲ ظاهره و حجج^۲ باطن^۲؛ فاما الظاهره فالرسول و الانبیاء و الائمة و اما الباطن^۲ فالعقول ... / ای هشام: همانا خداوند دو گونه حجت بر انسان ها قرار داده است: یکی حجت ظاهر و دیگری حجت باطن. حجت آشکار، همان رسول و انبیا و ائمه هستند / و حجت نا آشکار عقول است)). لازم به ذکر است نه در این روایت طولانی و نه در هیچ روایت دیگری عقل و حجت درونی، برتر از حجت آشکار و بیرونی (انبیا و ائمه ع) قلمداد نگردیده است، بلکه اگر عقل برتر از هدایت های و حیانی و حاملان آن می بود، ارسال رهسپار و انزال کهنه لغو می نمود و انجام آن

بر خداوند حکیم قبیح و محال شمرده می شد. فلسفه ئ اساسی بعثت انبیا این است که نارسایی های عقل را جبران کنند. و آنجا که شاهباز اندیشه قدرت پرواز ندارد، از طریق وحی انسان ها را هدایت کنند و آنچه را برای عقل درک پذیر نیست، به بشر بنمایانند و او را از ضلالت و گمراهی نجات بخشند. بنابراین اساساً فروغ هدایت انبیا بسی برتر و فراتر از جلوه ئ تابش عقل است. ب) مفاد این روایت آن است که: ((خداوند بر مردم دو حجت دارد. یعنی خداوند بر اساس دو نعمتی که به انسان ها داده است بر آنها احتجاج می کند و از آنها حساب می کشد. بنابراین هر انسانی در پیشگاه الهی بر اساس حجت هایش محاکمه می شود و این حجت ها دو دسته اند: (۱) حجت شرعی: یعنی خداوند بر اساس آنچه توسط انبیا و ائمه فرستاده و آنها به مردم ابلاغ و تبلیغ نمودند، سوئال خواهد کرد؛ که از جمله ئ آنها مسائله ئ ولایت و حکومت و یا حجیت فتوای مجتهد اعلم در عصر غیبت است. (۲) حجت عقلی: در مواردی که کسی نسبت به حکم شرع جاهل بوده و در جهالت مقصر نباشد، بلکه امکان دسترسی به آن را نداشته است چنانچه عملش منطبق با عقل و فطرت باشد، قابل قبول است، و الا مستحق مؤاخذه و عقوبت می باشد. ج) عقل دارای مراتب و درجات و تقسیماتی به اعتبارات مختلفی باشد؛ از قبیل: ۱-

عقل بید^۲وی؛ مراد از عقل بید^۲وی، برخورد ابتدایی عقل

با یک مسأله است. چنین عقلی خطاهای بسیاری دارد و گاهی بر خلاف احکام صریح دین حکم می راند. با کمال تأسف دیده می شود افراد با اتکا به چنین عقلی در مسائل دینی حکم می رانند و عقل خویش را بر حکم دینی ترجیح داده و آن را ضد عقل می خوانند. این رویکرد بسیار خطرناک و زمینه ساز آسیب های بزرگی می باشد. ۲- عقل مستقار؛ مقصود از عقل مستقر داوری خردب پس از ژرف کاوی های دقیق و همه جانبه با استفاده از ابزارهای لازم و به کارگیری روش خاص تحقیق می باشد. این رویکرد بدون تخصص در دایره ی موضوعی که انسان بر آن داوری می کند، امکان ندارد. در مثل مجتهد یا ولی فقیه که در افتا از عقل و خردب خویش بهره می ببرد، هرگز بدون تخصص در چهارده علم اسلامی معهود در حوزه های علمیه و بدون مهارت در روش شناسی و فهم و استنباط نصوص دینی قادر به فتوا دادن نیست. ۳- عقل ظنی؛ عقل ظنی داوری ث نامبرهن و غیر قطعی خردب است. این گونه داوری ها در میان آدمیان بسیار رایج و معمول است و در بسیاری از موارد بدون آن که بر اساس براهین و حجت های قاطع به داوری بر خیزند، نسنجیده و با اندک توجهی حکم می رانند. این نوع داوری ارتباط وثیقی با همان ((عقل بیدوی)) و نامستقر دارد. ۴- عقل قطعی؛ منظور از آن حکم قطعی و خلل ناپذیر خردب است، و آن نیز دو قسم است. الف)

عقل قطعی بدیهی ؛ یعنی احکام قطعی که ذهن آدمی صرفاً با تصور صحیح موضوع و بدون نیاز به تأمل و تحقیق صادر می نماید؛ مثل آن که ((اجتماع و ارتفاع نقیضین محال است)). ب (عقلی قطعی نظری ؛ عقل بدون بررسی و یافتن مبانی و مقدمات قطعی پیشین قادر به صدور نتیجه قطعی نمی باشد. مثل حکم عقل به ((حدوث جهان)) که بدون استناد به صغری ت و کبرای قطعی ممکن نیست . د) با توجه به مقدمات پیشین این سوئال پدید می آید که منظور از این که : ولی فقیه باید اول دلیل ارائه کند و بعد فتوا، و نیز شخص باید خودش و بر اساس عقل خود تصمیم بگیرد، نه فتوای فقیه ، و گرنه بر خلاف احادیث یاد شده عمل کرده است ، یعنی چه ؟ اولاً: اگر حرف ولی فقیه بر خلاف عقل قطعی بدیهی باشد، چه مدرکی ارائه کند و چه نکند، قابل عمل نیست ، و هیچ کس چنین مواردی را حجت نشمرده است و کسی که چنین رائی بدهد، دیگر ولی فقیه نخواهد بود. ثانیاً: اگر سخن ولی فقیه برخلاف عقل بدوی و ظن نامعتبر باشد، در این صورت رائی او حاکم است و باید تبعیت شود، زیرا او براساس حجت شرعی سخن می گوید و نمی توان با اتکای به عقل غیر حجت با سخن او مخالفت کرد. ثالثاً: اگر سخن ولی فقیه بر خلاف عقل مستقر و عقل نظری باشد، آیا در این صورت مخالفت با او جایز است ؟ در این جا نیز مسائله صهورب مختلفی دارد: (۱)

اگر او اتکا به عقل بدوی و ظنی نامعتبر و بدون دقت و کاوش در ادله و منابع چنین حکمی را صادر کند، قابل اتباع نیست و در این صورت او فاقد شرط ولایت می شود و ساقط خواهد شد. (۲) اگر او به استناد ادله و با پویش روش ها و مستندهای ویژه استنباط حکم و بررسی های کارشناختی نسبت به موضوع سخنی بگوید و در عین حال دیگری آن را مخالف عقل و اندیشه خود بیندارد، چه باید کرد؟ در این جا نیز صوری وجود دارد؛ از جمله: الف) اگر شخصی مخالف متخصص و کارشناس در موضوع و در کشف و استنباط حکم شرعی نباشد، حق مخالفت ندارد، زیرا او هر اندازه در مسائله بیندیشد، با توجه به عدم تخصص و عدم آشنایی دقیق با نصوص دینی و چگونگی دلالت و حجیت آنها و روش شناسی کشف احکام، نمی تواند مسائله را به خوبی هضم و فهم نماید و به ژرفای آن راه یابد. این مسائله هم امری عقلایی در تمام امور زندگی بشر است و هم عقل و شرع بر آن حکم می راند، که غیر متخصص به ناچار باید از عالتم و متخصص پیروی کند. پس کنار زدن فرد ناورزیده و عقل خام در این جا و پذیرش قول عالم و متخصص، در واقع به معنای تسلیم شدن عقل ناورزیده در برابر عقل و خرد ورزیده و مضبوط و عالمانه و روشمند است و نباید آن را مخالف با روایاتی که ذکر کرده اید، برشمرد، بلکه عین عمل به آنهاست و تخلف از آن به معنای تخلف

عقل فروتر از خرد فراتر است و این ترجیح مرجوح بر راجح است . ب) اگر شخص مخالف فقیه و مجتهد و متخصص در تشخیص احکام الله است و با خردورزی عالمانه و تحقیق و ژرف اندیشی دیدگاهی مغایر با نظر ولی فقیه اختیار نموده است , در این صورت نیز مسائله دو صورت دارد: ۱- اگر دیدگاه او مغایر نظر کارشناسی و فتوایی ولی فقیه در غیر احکام حکومتی است , در این صورت باید بر اساس نظر خود عمل نماید. پس اگر رایی و استنباط او عین صواب بود, دو پاداش دارد زیرا هم سعی کرده و هم به حکم واقعی دست یافته است , و اگر برخطا بود یک پاداش می برد. ۲- اگر دیدگاه او مغایر حکم حکومتی و اجتماعی ولی فقیه بود, در این صورت باید از حکم ولی امر تبعیت نماید, زیرا: اولاً: معلوم نیست که رایی او انصوب از نظر ولی فقیه باشد, بلکه در تفاوت نظرهای کارشناختی هر کسی دیدگاه خود را درست می داند و نظر مقابل را خلاف . ثانیاً: مسائل اجتماعی و سیاسی و حکومتی نیازمند وحدت رویه می باشد و نمی شود هر کسی دیدگاه خود را ملاک قرار داده و بر اساس آن عمل کند. در مثل اگر جنگ پیش آمد و ولی فقیه اعلان جنگ داد, نمی توان با اتکای به مخالفت در دیدگاه , مخالفت نموده و جامعه را گرفتار تشتت و سستی نمود. این حقیقتی است که هم عقل و حکمت عملی بر آن حکم می راند و هم شرع و دین , و هم در تمام جهان

سیره ئ عقلایی چنین است . ه^۱) با توجه به گفته های پیشین روشن می شود که اگر بخواهیم به مدلول روایات گفته شده به ویژه این که اگر ((مجتهد (کسی که برای استنباط احکام الهی سعی بلیغ به طور مضبوط و روشمند می نماید) به رائی صواب نائل آید، دو پاداش می برد، و خطاندیش ، یک پاداش)) عمل کنیم ، لازمه ئ آن این است که : اولاً: با تلاش علمی شبانه روزی و مادام العمر خود را به درجه ئ اجتهاد و قوأت استنباط از ادله تفصیلیه برسانیم ؛ نه این که به آن حد نرسیده نسبت به مسائل دینی (اعم از اجتماعی و فردی) اظهار نظر کنیم . ثانیاً: مخالفت با ولی امر و گزینش رائی خود را به جای نظر او باید منطبق با چار چوب های کلی شریعت و در محدوده ئ مورد پذیرش کنیم . یعنی نظر کارشناختی را می توان به نظر او در غیر احکام حکومتی ترجیح داد. و) این که فرموده اید ولی فقیه اول باید شواهد و مدرک ارائه دهد، توجه کنید که همواره ولی فقیه باید ادله و شواهد را بررسی کند، و چه بسا در مسائلی با کارشناسان و متخصصان مشورت نماید و سپس تصمیم بگیرد و فتوا یا حکم صادر نماید. اما این که لزوماً در هر مسائله ای اول مدارک را ارائه کند، به چند دلیل غیر قابل قبول است : ۱- هیچ دلیلی عقلی و شرعی بر چنین لزومی آن هم به طور عام وجود ندارد. ۲- شیوه ئ عقلایی در طول تاریخ و در

میان تمام ملل این نبوده و نیست که در همه اموری که یک متخصص و یا مقام معتبری حکمی صادر کند، از او دلیل بخواهند، بلکه این تصمیم اصلاً شدنی نیست . ۳- در برخی از موارد مصالح جامعه اقتضا می کند علل یک حکم در سطح عمومی مخفی بماند. ۴- به فرض ولی فقیه بخواهد در هر مسأله ای ابتدا ادله مستندات حکم یا فتوای خود را ارائه دهد، این سوئال پیش می آید که این ادله را باید به چه کسی ارائه کند؟ اگر مقصود ارائه کردن به عموم مردم است ، بسیاری از این مستندات برای عموم قابل فهم نیست ولی در برخی موارد خوب و مناسب است و اگر برای کارشناسان و متخصصان است ، در مواردی چنین چیزی لازم می شود، لیکن کلیت ندارد.

آیا ولایت فقیه برای حکومت اسلامی لازم است و نقش ولایت فقیه در استمرار آن چیست ؟

پرسش

آیا ولایت فقیه برای حکومت اسلامی لازم است و نقش ولایت فقیه در استمرار آن چیست ؟

پاسخ

حکومت اسلامی بدون رهبری کسی که قوانین اسلامی را به درستی بشناسد و بتواند بر اساس آن جامعه را هدایت و رهبری کند، ممکن نیست. بنابراین در عصر حضور و ظهور معصوم (ع) تنها اوست که می تواند رهبری جامعه اسلامی را بر عهده بگیرد و در عصر غیبت، این امر بر عهده فقیه عادل کاردان، زمان شناس و سیاستمدار است. از همین رو از حضرت اباعبدالله (ع) نقل شده که فرمودند: مجاری الامور بید العلماء الامناء علی حلال الله و حرامه ؛ جریان امور باید به دست عالمانی باشد که نسبت به احکام و حلال و حرام الهی پایبند و وفادار باشند {M}، (تحف العقول)

چرا اطاعت از دستورات فقهای طالبان حرام و اطاعت از علمای شیعه واجب است ؟

پرسش

چرا اطاعت از دستورات فقهای طالبان حرام و اطاعت از علمای شیعه واجب است ؟

پاسخ

در این باره توجه به چند نکته ضروری است:

الف) برخی از جریان‌های اصالتاً از ماهیت و خاستگاه دینی برخوردار نیست، و اگر جامعه در تشخیص آنها دقت کفیمبذول ندارد گرفتار خسارتهای بزرگی خواهد شد، از جمله آنها مسأله طالبان و نمونه های دیگری مثل آن است که در طول تاریخ

موارد متعدد داشته است. ابهام در این مسائل گاهی باعث شده است برخی از مقدسان سطحی نگر فرقاساسی بین حضرت علی (ع) و معاویه را بدرستی تشخیص نداده و در اطاعت از آن حضرت وا مانند، بنابراین در درجه اول شناخت درست مرجعیت دینی لازم است. به عبارت دیگر اساسی ترین اختلاف بین شیعه و سنی در همینجاست که پس از پیامبر مرجعیت دینی با تمام ابعاد عبادی، سیاسی و اجتماعی آن با چه کسی و براساس چه معیارهایی است. مسلماً اگر ضوابط دقیق شرعی در این مسأله شناخته نشود، آرا و نظرات بدترین مدعیان و بدترین نمایندگان دین یکسان و دارای ارزش مشابه قلمداد می شود. لذا مسأله طالبان و فقهای ادعایی آنها که از ریشه عمیق دینیو خاستگاه اصیل اسلامی برخوردار نیست، با مسأله ولایت فقیه و مرجعیت عالمانی که ملاکهای لازم شرعی را دارا هستند، قابل قیاس نیست. لیکن این قیاس ناپذیری در سطوح روئین قابل شناخت نیست و بدون تأمل و تحقیقات ژرف نگرانه روشن نخواهد شد.

ب) اختلاف در فتاوا و آرا دو گونه است:

۱- اختلافات جزئی که در مجموع اندیشه و فرهنگ اسلامی قابل پذیرش است، مانند این که براساس دو تفسیر از یک آیه قرآن و یا براساس دو روایت متعارض که هر

فقیهی یکی از آنها را به دلایلی برتر می‌انگارد، پدید می‌آید. چنین اختلافی را اسلام در درون خود می‌پذیرد و استنباط هر فقیهی (با وجود شرایط لازم در مرجعیت دینی) را برای او و مقلدینش حجت معتبر می‌شمارد. بنابراین هر یک از طرفین بر اساس حجتی که منطبق با ملاکهای کلی شرع بر او اتمام حجت شده است، می‌تواند عمل کند، و در صورت عدم انطباق آن با حکم واقعی شرعی نزد خداوند معذور است. بنابراین در این زمینه مشکل چندانی نیست که چرا شیعیان نمازهای ظهر و عصر را پشت سر هم می‌خوانند و اهل سنت با فاصله زمانی.

۲- نوع دیگر اختلاف آن است که اساساً از متدولوژی (روش شناسی) فهم نصوص دینی و استنباط احکام الهی خارج باشد، و شخصی به‌عنوان مفتی (فتوا دهنده) آرایبی عرضه کند که از نصوص معتبر دینی استنباط نگردیده و چه بسا با محکومات شریعت در تعارض آشکار باشد، چنین آرایبی بر هیچ کس حجت نیست و هیچ مسلمانی حق پیروی از آن را ندارد. در این صورت فرقی نمی‌کند که عرضه کننده این‌آرا مفتیان ادعایی طالبان باشند، یا یک فقیه شیعه و یا ولی فقیه. جالب آن است که دقیقاً فتاوی‌ایی که از طالبان نقل کرده‌اید از همین سنخ می‌باشد، زیرا هیچ یک از ادله تفصیلیه‌ای که نزد فقهای شیعه و سنی معتبر است، یعنی کتاب، سنت، عقل و اجماع بر این حکم دلالت ندارد.

آیا جمهوریت با ولایت فقیه قابل جمع است ؟

پرسش

آیا جمهوریت با ولایت فقیه قابل جمع است ؟

پاسخ

جمهوریت هیچ گونه تضادی با «ولایت» ندارد، زیرا جمهوریت شکل دقیق و معینی از حکومت - که با نوعی نظام‌سازگار و با دیگری ناسازگار باشد - نیست؛ از این رو مشاهده می‌شود بسیاری از کشورهای دنیا جمهوری هستند؛ اعزاز این که نظام آنها دمکراتیک، سوسیالیستی، لاییک و... باشد؛ از همین رو می‌بینیم حکومت‌هایی مانند آمریکا، شوروی سوسیالیستی سابق، نظام بعثی عراق و... جمهوری بوده و یا هستند.

چرا شرط مرجعیت برای رهبری ، در بازنگری قانون اساسی حذف گردید؟

پرسش

چرا شرط مرجعیت برای رهبری ، در بازنگری قانون اساسی حذف گردید؟

پاسخ

{در مورد مسأله مرجعیت در اصل ۱۰۷ و ۱۰۹ قانون اساسی نخست، از آغاز دو گونه مورد تفسیر وجود داشته‌است: ۱- مرجعیت فعلی، ۲- مرجعیت شأنی (صلاحیت مرجعیت).

۱- منظور از مرجعیت فعلی آن است که رهبر از آغاز رهبری دارای منصب مرجعیت بوده و مقلدانی داشته‌باشد.

۲- مرجعیت شأنی یعنی شایستگی و صلاحیت افتاء و به تعبیر روشن تر ملکه اجتهاد است، هر چند دارای رساله‌عملیه نبوده و مقلدینی نداشته باشد. اکنون این سؤال پدید می‌آید که در میان دو تفسیر فوق کدامیک و براساس چه معیارهایی قابل قبول می‌باشد؟

در این باره باید توجه داشت که هر یک از نظام‌های سیاسی و حقوقی جهان راه‌ها و نهادهای ویژه‌ای را برای تفسیر قانون معتبر می‌شمارند. این راه‌ها می‌تواند یکی از امور زیر باشد:

الف) مراجعه به قانونگذار؛ در این روند مذاکرات قانونگذاران در وضع قانون مورد ملاحظه قرار می‌گیرد و رأی آنان از لابه لای مذاکراتشانکشف و ملاک داوری قرار می‌گیرد.

ب) تأسیس یک نهاد رسمی برای تفسیر قانون اساسی؛ در نظام جمهوری اسلامی نهاد رسمی مفسر قانون اساسی شورای نگهبان می‌باشد.

ج) وجود قراین خارجی.

اکنون با بررسی هر یک از روش‌های فوق می‌توان قانونی بودن انتخاب آیت‌الله خامنه‌ای را مورد کاوش و ارزیابی قرار داد:

۱- در مذاکرات خبرگان قانون اساسی اول مطلبی دال بر وفاق قانونگذاران بر «مرجعیت فعلی» وجود ندارد. بنابراین قانون، مفاد اعمی پیدا می‌کند و انحصار آن به هیچیک از دو احتمال درست نیست، لاجرم انتخاب مرجع فعلی و شأنی هر دو از نظر قانون معتبر خواهد بود، زیرا عمومیت قانون هر دو را شامل می‌شود.

۲- بسیاری از

اعضای خبرگان رهبری، از اعضای خبرگان قانون اساسی نخست نیز بوده اند و اگر مفاد قانون را مرجعیت فعلی می دانستند اول کسانی بودند که می بایست به ایشان رأی نداده و به خاطر فقدان مرجعیت کنار بگذارند، در حالی که بسیاری از آنان از پیشتر این مسأله بوده و با قاطعیت و اطمینان ایشان را به رهبر برگزیدند. این مسأله از نظر حقوقی نشان می دهد که خود قانون گذاران تلقی «فعلیت» از مرجعیت نداشته و برای آن معنای اعمی در نظر داشته اند.

۳- در جمهوری اسلامی ایران شورای نگهبان مفسر قانونی و رسمی قانون اساسی است و آنان نه تنها در این باره مخالفت نکرده و قانون را حمل بر لزوم فعلیت نکردند، بلکه برخی از آنان به صراحت از اعم بودن مفاد آن سخن گفته اند، در حالی که هم در شورای نگهبان بوده اند و هم در خبرگان قانون اساسی.

۴- قراین قطعی و تناسب حکم و موضوع در مسأله مرجعیت نیز نشان می دهد که ملاک اصلی مرجعیت فعلی نیست، بلکه دارا بودن ملکه اجتهاد است. توضیح این که: مرجعیت، امری اعتباری و اجتهاد، امری حقیقی و تکوینی است و آنچه صلاحیت رهبری به آن وابسته است توانش ها و شایستگی های واقعی و وجودی است نه صرف امور اعتباری؛ یعنی، آنچه حقیقتاً رهبر را در انجام امور لایق و توانا می سازد این است که از نظر علمی در حد اجتهاد باشد، اما این که رساله و مقلد هم داشته باشد چه اهمیتی دارد؟ آیا دکتر بودن به این است که فرد دارای مطب و مشتری باشد، یا این که در علم طب دانشمند و متخصص باشد؟ از نظر شرعی نیز ملاک ولایت، عالم دین و متخصص بودن در

کشف و استنباط احکام الهی و در کنار آن دارا بودن تقوی، عدالت، شجاعت، توان مدیریت و... می باشد، ولی مرجعیت فعلی بهمعنای مقلد داشتن هیچ دخلی ندارد و هیچ دلیل شرعی و قانونی بر آن اقامه نشده است.

در اینجا این سؤال پدید می آید که اگر مراد از مرجعیت اعم از فعلی و شأنی است، پس چرا در بازنگری حذفگردید؟ پاسخ آن است که وجود آن قید موجب ابهام می شد و برای آنکه قانون شفاف و مصرح باشد به جای آن عنوان «اجتهاد مطلق» گذارده شد.

آیا با فوت ولی فقیه کلیه مناصب و اموری که زیر نظر او انجام می شود، باطل می گردد؟

پرسش

آیا با فوت ولی فقیه کلیه مناصب و اموری که زیر نظر او انجام می شود، باطل می گردد؟

پاسخ

{الف} این که با فوت ولی فقیه کلیه مناصب، تصرفات و اموری که زیر نظر او انجام می شود باطل می شوند سخنی بچ و نادرست است. این مطلب نه در تفکر اسلامی و نه در هیچ یک از نظام های حقوقی وجود ندارد و قانون اساسی جمهوری اسلامی نیز به آن رأی نداده است و اگر چنین می بود با مرگ هر یک از سران حکومت ها همه چیز به هم می ریخت و از اعتبار ساقط می شد. تنها چیزی که با فوت ولی فقیه ساقط می شود توکیلات اوست، یعنی به هر کسوکالتی داده باشد وکالتش عزل می گردد، این مسأله اختصاص به ولی فقیه ندارد، بلکه در حقوق اسلامی از توابع و خصوصیات عقد وکالت است که بقای آن مشروط به بقای حیات موکل و وکیل است. ولی دیگر دستورات قانونی عزل و نصب های او اعتبارشان تا زمانی است که خود او یا ولی فقیه بعدی عزل نکرده و برخلاف آن دستور ندادهباشد.

ب) این که تغییر قانون اساسی باید زیر نظر ولی مرجع انجام گیرد، دو پاسخ دارد:

اولاً: این مبتنی بر ادعای پیشین؛ یعنی، نفی اعتبار حکم حضرت امام(ره) با فوت ایشان می باشد و از نظر فنی باطل و بی اساس است.

ثانیاً: به فرض این مطلب درست باشد، چنان که گذشت، مرجعیت اعم از شأنی و فعلی است، بنابراین تغییر قانون اساسی زیر نظر ولی مرجع شأنیانجام پذیرفته است. ازاین رو تغییر قانون اساسی هم به حکم حضرت امام مشروعیت دارد و هم به اعتبار آن که زیر نظر ولی فقیه پس از ایشانانجام و مورد تأیید

قرار گرفته است.

با توجه به این که دیگر شبهات نویسنده این شب نامه مبتنی بر دو ادعای نادرست پیش گفته می باشد که پاسخ آنروشن گردید، دیگر نیازی به پاسخ تفصیلی آنها نیست. در ذیل این نکته را یادآور می شود که نویسنده این شب نامه بهدروغ آن را به «جمعی از استادان حوزه علمیه قم» نسبت داده است، در حالی که سه سطر پس از آن خود را لو داده و نشان داده است که توسط کسی نوشته شده که الفبای طلبگی را هم نخوانده و کلمه «مع الاسف» را به غلط «ما الاسف» نوشته است!!

«تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل»}

در عصر ارتباطات ، فقیه چگونه قادر به اداره ء جامعه و پاسخ گویی نیازهای آن است ؟

پرسش

در عصر ارتباطات ، فقیه چگونه قادر به اداره ء جامعه و پاسخ گویی نیازهای آن است ؟

پاسخ

{در جواب این سؤال به چند نکته اشاره کرده اید که به ترتیب به بررسی و پاسخ هر کدام می پردازیم:

الف) این که چگونه فقه، در عصر ارتباطات قادر به اداره جامعه می باشد؟ گفتنی است:

۱- در قوانین اسلامی یک سلسله مسائل ضروری داریم نظیر نماز، روزه و... که اینها ثابت و تغییر ناپذیرند.

۲- در غیر مسائل ضروری، یک سلسله قوانین کلی داریم که فقهای ما از این اصول، قوانین جزئی و خاص را استنباط می کنند (اجتهاد) که حتی از زمان نبی اکرم(ص) مطرح بود و در زمان ائمه هدی(ع) نیز جریان داشته است. در غیبت امام زمان(عج) نیز همچنان ادامه دارد. خود ائمه(ع) فرموده اند: علینا القاء الاصول و علیکم التفریع ؛ ما قواعد کلی را برای شما بیان می کنیم تا شما موارد جزئی را از آن استنباط کنید {M}، (وسائل الشیعه، ج ۲۷، باب ۶، ص ۶۲). بر همین اساس مجتهدین ما نیازهای روز را از این اصول کلی استنباط می کنند.

۳- ممکن است شرایط خاص و استثنایی برای مکلف پیش آید که در این جا باز قاعده کلی دیگری وجود دارد به نام «حکم اولی و حکم ثانوی»؛ یعنی، چه بسا حکم اولی موضوعی حرمت باشد؛ ولی شرایط استثنایی باعث جواز آن شود. مواردی نظیر ضرر، حرج، اضطرار، اکراه، عجز، خوف، مرض و... استثنائاتی هستند که حکم اولی را به حکم ثانوی تبدیل می کنند و تا زمانی که مکلف در حالت فوق العاده و استثنایی باشد، احکام ثانوی نیز باقی هستند.

۴- اصل دیگری که دست فقیه را برای رعایت مصالح اجتماعی و نیازهای روز باز می گذارد قاعده تراحم

است. بدین معنا که ممکن است حکمی داشته باشیم ولی حکم دیگری با آن تراحم پیدا کند و امکان جمع هر دو نباشد. در این جا فقیه اهم را مقدم خواهد داشت؛ مثلاً کسی قطعه زمینی دارد و طبق موازین اسلامی نمی توان در اموال شخصی کسی تصرف کرد، ولی از طرفی مصالح اجتماعی اقتضا میکند که آن زمین تبدیل به بیمارستان یا دانشگاه شود، در این جا اهم را باید ملاک فتوا قرار داد و مهم را فدای آن ساخت.

۵- وجود احکام حکومتی؛ بدین معنا که در چارچوب آیین اسلام، ولی امر می تواند در کار امت مصلحت اندیشی نموده و تصمیم بگیرد. وقتی ولی امر تبلور اراده جمعی و وجدان عمومی باشد، در چنین صورتی احکامی که بر اساس مصالح امت اسلامی صادر می کند، قانونی بوده و باید اجرا گردد. به عنوان نمونه حکم میرزای شیرازی در تحریم تنباکو یک «حکم حکومتی» بود. بنابراین ولی امر مسلمین با اختیاری که دارد، نیازهای زمان را ارزیابی نموده و برای تأمین آن حکم صادر خواهد کرد.

۶- وجود مجلس شورای اسلامی؛ به این صورت که نمایندگان مجلس موظفند در چارچوب اسلام، قوانین جزئی مورد نیاز زمان را به تصویب برسانند و چون ممکن است مجلس قانونی را تصویب کند که برخلاف آیین اسلام باشد، «فقههای شورای نگهبان» مسؤولیت نظارت بر مصوبات مجلس را بر عهده دارند. بنابراین هم فقههای ما می توانند طبق نیاز زمان با اجتهاد خود فتوا صادر نمایند و هم مجلس مسائل مورد نیاز زمان را مطالعه نموده و با توجه به اصول کلی اسلام قوانینی را وضع کند.

۷- در نظام اسلامی ما فرای مجلس، ارگان دیگری به نام «مجمع تشخیص مصلحت»

وجود دارد که در حل مشکلات و تأمین نیاز زمان مفید و مؤثر بوده و به عنوان بازوی نیرومند رهبری تاکنون اقدامات شایسته ای داشته است.

ب) در این که بعد از انقلاب اسلامی آیا فقه اسلام توانسته است پاسخ گوی نیازهای جامعه و مشکلات جوانان باشد یکپاش بعضی از شواهد خود را در این زمینه یادآور می شدید تا مورد بررسی قرار بگیرد. البته هم اکنون مشکلاتی برای جامعه و جوانان وجود دارد و شاید برای حل آن توجه کافی هم نشده است؛ ولی این دلیل پویا نبودن فقه اسلام نیست. باید دید حل مشکل متوجه چه مرکز و ارگانی است و چرا تاکنون بدان توجه کافی نشده است. برای آن که ماشینی بتواند به خوبی مسیری را طی کند، هم باید خود آن استحکام و قدرت لازم را داشته باشد و هم راننده باید مهارت ویژه کسب کرده باشد و هم جاده هموار و صاف باشد. بنابراین اگر جاده ناهموار و پرپیچ و خم بود، نباید حرکت کند ماشین را به عهده راننده و به حساب ماشین گذاشت. امروزه مشکل جوانان در همه جای دنیا پیچیده و غامض است و همه در صدد حل این مشکل هستند. بنابراین وجود این مشکلات را نباید برخاسته از نارسایی فقه و فقاهت دانست.

ج) این که فرموده اید موارد کاربرد و استفاده از فقه اسلامی در حل مسائل و نیازمندی های جامعه را ذکر کنید، موارد فراوانی وجود دارد که به برخی از آنها اشاره می شود:

۱- احکام «قضا» در فقه اسلامی و نقش بزرگی که در حل اختلافات و جلوگیری از جرایم و جنایات ایفا می نماید.

۲- قانون ارث و آینده نگری برای تأمین خانواده و فرزندان مرده.

۳- خمس و نقش بارزی که

این امر در تأمین نیازمندی های حوزه های علمیه و ابعاد گوناگون دیگر دارد.

۴- زکات و صدقات و نقشی که در تأمین فقرا و نیازمندان ایفا می کند.

۵- وقف و نقش بی شماری که از صدر اسلام تاکنون در تأمین نیازهای اجتماعی داشته است (به ویژه مراکز فرهنگی و دانشگاه ها).

۶- قرض الحسنه که از دستورات مؤکد فقه ما است و صندوق های قرض الحسنه در همین راستا تأسیس شده اند و تاکنون تأثیرات فراوانی نیز داشته است (از جمله در تأسیس و تأمین مراکز فرهنگی و دانشگاهی).

۷- مساجد و نمازهای جمعه و جماعت و نقشی که در تشکل و وحدت جامعه اسلامی ایفا می کند.

۸- تحریم اعتیاد و نقش بازدارنده ای که تاکنون در جلوگیری از گسترش این آفت خانمان سوز به همراه داشته است.

۹- تحریم روابط نامشروع جنسی و تجاوز به نوامیس مردم و مجازات شدید مرتکبین این جرایم و نقشی که در ایجاد محیط امن و عفاف ایفا نموده است.

۱۰- تحریم قمار و نقشی که این دستور در جلوگیری از گسترش این بلای اجتماعی داشته است.

۱۱- تحریم ربا و رشوه و اختلاس و نقش بازدارنده ای که این فرمان در تأمین عدالت اجتماعی به ویژه در دوایر دولتی داشته است و...

آنچه بیان شد تنها به عنوان مشتی از خروار بود. البته بهتر است برای ارزیابی بیشتر، بین بود و نبود این احکام در جامعه و بین محیطی که مردم به آداب دین مقید هستند با محیطی که صبغه الهی و دیانت در آن جا کمتر یافت می شود، مقایسه ای کنید تا به کاربرد فقه اسلامی در جامعه بیشتر پی ببرید.

فرق ولی فقیه با دیکتاتور در تفویض اختیارات چیست ؟

پرسش

فرق ولی فقیه با دیکتاتور در تفویض اختیارات چیست ؟

پاسخ

{ هر نظامی برای مشروعیت حکومت و تمشیت امور، سیستمی را پیش بینی می کند. در نظام اسلامی مشروعیت حکومت و فعلیت یافتن آن به دو چیز است: ۱- وجود شرایط در فرد یا افرادی برای تصدی حکومت، ۲- رأی مردم.

تبلور این مشروعیت و حاکمیت در نظام اسلامی در «ولی فقیه» است. از این رو جهت تنظیم امور و یکپارچه بودن حکومت، تمامی مناصب دیگر به نحوی به رأس هرم منتهی می‌گردد. این موضوعی ضروری برای همه حکومت‌هاست؛ چرا که اگر تشتت در حاکمیت رخنه کند، بی‌ثباتی در همه ارکان مملکت ظاهر خواهد شد.

در مورد تفویض قدرت و یا اختیار گفتنی است که ولی فقیه و یا هر مسؤول دیگر در محدوده ضوابط، می‌تواند قدرت خود را تفویض کند؛ نه این که مثلاً به جای رئیس جمهور اختیارات وی را به شخص دیگری واگذار نماید و... محدوده این ضوابط در قانون و در ملاک‌های آن کاملاً روشن شده است.

تشبیه موضوع ولایت فقیه با دیکتاتوری ناشی از بی‌توجهی است؛ چرا که در نظام‌های دیکتاتوری نظر یک یا چند نفر به زور بر همه تحمیل می‌گردد؛ ولی در نظام ولایی مردم با واسطه مجلس خبرگان رهبری را انتخاب کرده و بر کار او نظارت دارند و وظایف نیز در قانون اساسی مشخص شده است.

در ضمن شما می‌توانید همه سؤالاتان را در برگه‌های معمولی نوشته و داخل یکی از همین اوراق مخصوص بگذارید و ارسال کنید. }

التزام عملی به ولایت فقیه به چه معناست ؟

پرسش

التزام عملی به ولایت فقیه به چه معناست ؟

پاسخ

{ در بحث‌های سیاسی مربوط به ولایت فقه به دو اصطلاح برخورد می‌کنیم: ۱- التزام علمی، ۲- التزام عملی.

آنچه لازم است التزام عملی به ولایت فقیه است و این بدان معناست که اگر کسی از نظر مباحث علمی به این نتیجه نرسیده که فقیه ولایت دارد یا قانون اساسی مفید است؛ ولی باز باید عملاً موافقت و تبعیت کند؛ چون اداره کشور بر اساس این اصل یا قانون صورت می‌گیرد و اکثریت مردم آن را پذیرفته‌اند و او نیز برای جلوگیری از هرج و مرج و حفظ نظم جامعه باید از نظر عملی به مخالفت نپردازد و اعمال خلاف قانون انجام ندهد.

گفتنی است که در تمام کشورها مردم را ملزم به موافقت عملی با قانون می‌کنند؛ ولی کسی را ملزم به موافقت علمی نمی‌نمایند؛ زیرا عقیده افراد مختلف است و ممکن است برای کسی فلسفه قانونی از قوانین حل نشده باشد.

نظارت به معنای عدم مداخله مستقیم در اداره کشور است، یک ناظر فقط نظارت می‌کند و خوبی‌ها و بدی‌ها را می‌بیند و

در صورت فراهم بودن شرایط تذکر می دهد و اگر تذکر وی مؤثر واقع نشد، از نظر قانون حق مداخله و قدرت اصلاح امور را ندارد؛ ولی ولایت - که فراتر از نظارت است - در امور اداره کشور دخالت می کند و در صورت عدم تأثیر تذکرات لازم، مستقیماً وارد عمل می گردد. }

نظر شهید مطهری در مورد ولایت فقیه چه بوده است ؟

پرسش

نظر شهید مطهری در مورد ولایت فقیه چه بوده است ؟

پاسخ

مسأله نظارت که شهید مطهری بیان کرده اند، با آنچه امروزه تحت عنوان «نظارت فقیه» توسط برخی از افراد یا جریانات سیاسی مطرح می شود، تفاوت اساسی دارد. امروزه معمولاً کلمه «نظارت» را در مقابل «ولایت» به کار می برند؛ در حالی که شهید مطهری با حفظ مسأله ولایت، این نکته را روشن می کند که ولی فقیه مانند رئیس جمهور یا نخست وزیر رئیس دولت نیست؛ بلکه به عنوان یک ایدئولوگ از بالا جریانات را هدایت و کنترل می کند و بر آنها نظارت دارد. ایشان در صفحه ۸۵ کتاب «پیرامون انقلاب اسلامی» می گویند: «ولایت فقیه به این معنا نیست که فقیه خود در رأس دولت قرار بگیرد و عملاً حکومت کند. نقش فقیه در یک کشور اسلامی؛ یعنی، کشوری که در آن مردم، اسلام را به عنوان یک ایدئولوژی پذیرفته و به آن ملتزم و متعهد هستند، نقش یک ایدئولوگ است، نه نقش یک حاکم. وظیفه ایدئولوگ این است که بر اجرای درست و صحیح ایدئولوژی نظارت داشته باشد. او صلاحیت مجریقانون و کسی را که می خواهد رئیس دولت بشود و کارها را در کادر ایدئولوژی اسلام به انجام برساند، مورد نظارت و بررسی قرار دهد. سپس به فرمان حضرت امام و مبنی بر نخست وزیری بازرگان اشاره کرده و این فراز را نقل می کند: «به موجب حق شرعی (ولایت فقیه) و به موجب رأی اعتمادی که از طرف اکثریت قاطع ملت به من ابراز شده، من رئیس دولت را تعیین می کنم». بنابراین روشن می شود که منظور ایشان از نظارت عدم مباشرت در امور اجرایی است و این همان چیزی است

که اکنون نیز در نظام جمهوری اسلامی اعمال می شود. }J

ولایت مطلقه فقیه چیست؟ دلایل قائلین و ضرورت آن را در جوامع اسلامی بیان کنید.

پرسش

ولایت مطلقه فقیه چیست؟ دلایل قائلین و ضرورت آن را در جوامع اسلامی بیان کنید.

پاسخ

کلمه «مطلق» یا «مطلقه» در لغت به معنای آزادی، رهایی و ارسال است؛ لیکن موارد استعمال آن متفاوت است. به عبارت دیگر گاهی «مطلق» (Absolute) در برابر «نسبی» (Relative) به کار می رود و گاهی در برابر «مشروط» (Conditioned). استعمال نخست صرفاً در علوم حقیقی است، ولی استعمال دوم هم در علوم حقیقی و هم در علوم اعتباری (مانند علوم سیاسی) جریان دارد. از طرف دیگر کاربرد این واژه در علوم اعتباری نیز از نظر دایره و وسعت اطلاق، بسیار متفاوت است. به عبارت دیگر هر کجا که این واژه به کار می رود، باید به دقت در نظر داشت که مراد از آن اطلاق در برابر کدامین قید می باشد؛ مثلاً «مطلقه» (Absolutist) در نظام های سیاسی غالباً به رژیم های فاقد قانون اساسی (Constitution) اطلاق می شود؛ ولی در نظام ولایت فقیه به گونه دیگری استعمال می شود. مقصود از «ولایت مطلقه فقیه» این است که اگر «مصلح اهم اجتماعی» مسلمانان با یکی از احکام اولیه شرعی - که از نظر اهمیت در رتبه پایین تری قرار دارد - در تراحم قرار گیرد، ولی فقیه که موظف به حفظ مصالحعالیه جامعه اسلامی است. به خاطر حفظ مصالح اهم جامعه اسلامی می تواند، بلکه باید موقتاً آن حکم شرعی اولی را تعطیل کند و مصالح جامعه را بر آن مقدم بدارد؛ مثلاً در فقه اسلامی تخریب مسجد حرام می باشد. اکنون اگر به تخریب مسجدی جهت خیابان کشی حاجت افتاد، چه باید کرد؟ دیدگاه مخالف ولایت مطلقه بر آن است که صرف مصلحت اهم اجتماعی مجوز تخریب مسجد نیست و تا زمانی که کار به ضرورت نرسد نمی توان

دست به این کار زد؛ لیکن براساس نظریه «ولایت مطلقه» لازم نیست حکومت اسلامی آن قدر صبر کند که برای جامعه مشکلات زیادی فراهم شود و کارد به استخوان برسد، تا آن گاه از سر ناچاری و برای خروج از بن بست و انفجار اجتماعی، مسجد را تخریب کند. بلکه اساساً اگر بخواهیم چنین کنیم، همیشه از قافله تمدن عقب خواهیم ماند و همواره در مشکلات است و پا خواهیم زد و شارع مقدس بهچنین چیزی راضی نیست. از آنچه گذشت روشن می شود که:

اولاً ولایت مطلقه فقیه از قواعد رافع تراحم است؛ یعنی، مطلق بودن ولایت گره گشا در تراحم احکام و مصالح اجتماعی است.

ثانیاً؛ ولایت مطلقه خود، مقید به قیودی است نه این که از هر حیث مطلق باشد.

قیودی که در اعمال ولایت مطلقه وجود دارد عبارت است از: ۱- مصلحت، ۲- اهم بودن، ۳- اجتماعی بودن. به عبارت دیگر، ولی فقیه نمی تواند:

۱- به طور دل خواهی و بدون رعایت مصالح جامعه اقدامی کند.

۲- مصلحت مورد نظر در اینجا مصالح امت است، نه شخص ولی فقیه.

۳- تنها مصالحی را می تواند بر احکام نخستین مقدم بدارد که از نظر اهمیت دارای رتبه بالاتری بوده و شارع مقدس راضی به ترک آنها نباشد.

قائلین به ولایت فقیه به ادله نقلی و عقلی مختلفی تمسک کرده اند که بیان هر یک نیاز به شرح مفصل دارد و ما فهرستی از آن دلایل را به صورت خلاصه ذکر می کنیم و تفصیل آن را به کتاب های مربوطه واگذار می نماییم:

الف) در میان ادله نقلی به روایات ذیل تمسک شده است:

۱- روایت امیرالمؤمنین از پیامبر اکرم (ص): اللهم ارحم خلفایی قیل یا رسول الله و من خلفائك؟

قال الذين يأتون من بعدى يروون عنى حديثى و سنتى ، (وسائل الشيعة، ج ١٨، باب ٨، ح ٥٠).

٢- رواية امام موسى بن جعفر(ع): .. لأنّ المؤمنين الفقهاء حصون الاسلام كحصن سور المدينة لها ، (اصول كافي، ج ١، ص ٣٨، بافقد العلماء)

٣- رواية امام صادق(ع) از پیامبر اکرم(ص): الفقهاء أمناء الرّسل ... ، (اصول كافي، ج ١، ص ٤٦).

٤- رواية حضرت رضا(ع): أنّ الخلق لّمّا وقفوا على حدّ محدود... ، (بحار الانوار، چاپ جديد، ج ٦، ص ٦٠).

٥- توقيع مبارك حضرت ولي عصر(عج): واما الحوادث الواقعة فارجعوا فيها الى رواه حديثنا فانهم حجتي عليكم و انا حجه الله ، (وسائل الشيعة، ج ١٨، ص ١٠١، ح ٨).

٦- فرمایش اميرالمؤمنين (ع)) به شريح: قد جلست مجلسا لا يجلسه الا نبيّ او وصيّ نبيّ او شقيّ ، (وسائل الشيعة، ج ١٨، ص ٦، ح ٢)

٧- حديث امام صادق(ع): اتقوا الحكومه فانّ الحكومه انما هي للامام... ، (وسائل الشيعة، ج ١٨، ص ٧، ح ٣).

٨- مقبوله عمر بن حنظله از حضرت صادق(ع): .. ينظران من كان منكم ممن قد روى حديثنا و نظر في حلالنا و حرامنا و عرف احكامنا فليرضوا به حكما فانّي قد جعلته عليكم حاكما... ، (وسائل الشيعة، ج ١٨، ص ٩٨)

٩- رواية ابى خديجه از امام صادق(ع): ... واياكم ان يخاصم بعضكم بعضا الى السلطان الجائر ، (وسائل الشيعة، ج ١٨، ص ١٠٠، ح ٦)

١٠- حديث امام صادق(ع) از رسول الله(ص): انّ العلماء ورثة الأنبياء ، (اصول كافي، ج ١، ص ٣٤).

١١- آيه كريمه: النبي اولى بالمؤمنين من انفسهم ، (احزاب، آيه ٦).

١٢- رواية: منزله الفقيه في هذا الوقت كمنزله الانبياء من بنى اسرائيل ، (بحار الانوار، ج ٧٨، ص ٣٤٦).

١٣- رواية

رسول اکرم(ص): علماء امتی کسایر انبیاء قبلی ، (جامع الاخبار).

۱۴- روایت: العلماء حکام علی الناس ، (مستدرک وسائل الشیعه، باب ۱۱ از ابواب صفات قاضی، ح ۳۳).

۱۵- روایت امام حسین(ع) از حضرت امیر(ع): مَجاری الامور والاحکام علی آیدی العلماء باللّٰه الأمانه علی حلاله و حرامه ، (مستدرک وسائل الشیعه، باب ۱۱ از ابواب صفات قاضی، ح ۱۶)

۱۶- حدیث پیامبر اکرم(ص): السلطان ولی من لا ولی له ، (سنن بیهقی، ج ۷، ص ۱۰۵).

۱۷- احادیثی که در باب حدود آمده است و در آنها لفظ امام ذکر شده مانند: مَنْ اقَرَّ علی نفسه عند الامام... فعلى الامام أن یقیم الحدّ علیه ، (وسائل الشیعه، باب ۳۲ از ابواب مقدمات حدود، ح ۱).

۱۸- روایت امام باقر(ع): اذا شهد عند الامام شاهدان... أمر الامام(ع) بالافطار ، (وسائل الشیعه، باب ۶ از ابواب احکام ماه رمضان، ح ۱)

۱۹- روایات متعددی در باب امر به معروف و نهی از منکر چرا که بعضی از مراتب نهی از منکر جذب و جرح و... است و بدون حاکم اسلامی منجر به هرج و مرج در جامعه می شود و از طرفی هم می دانیم که این احکام در زمان غیبت تعطیل نشده اند.

البته روشن است که هر یک از این روایات توضیح فراوانی دارند که می توانید به کتاب های مفصل از جمله کتاب «شؤون و اختیارات ولی فقیه» ترجمه مبحث ولایت فقیه از کتاب البیع امام خمینی(ره) مراجعه کنید.

ب) و اما دلیل عقلی:

احکام اسلامی - اعم از قوانین اقتصادی، سیاسی و حقوقی - تا روز قیامت باقی و لازم الاجرا است و هیچ یک از احکام الهی نسخ نشده و از بین نرفته است. این بقا و دوام همیشگی احکام، نظامی را ایجاب

می‌کند که اعتبار و سیادت این احکام را تضمین کرده، عهده دار اجرا یا آنها شود؛ چرا که اجرای احکام الهی جز از رهگذر برپایی حکومت اسلامی امکان پذیر نیست. در غیر این صورت جامعه مسلمانان به سوی هرج و مرج رفته و اختلال و بی‌نظمی بر همه امور آن مستولی خواهد شد. از آنجایی که حفظ نظام جامعه از واجبات مورد تأکید شرایع الهی استو بی‌نظمی و هرج و مرج در امور مسلمانان امری نکوهیده و ناپسند می‌باشد، روشن است که حفظ نظام و سدّ طریق اختلال، جز به استقرار حکومت اسلامی در جامعه تحقق نمی‌پذیرد. از این رو هیچ تردیدی در لزوم اقامه حکومت باقی نمی‌ماند. علاوه بر آنچه گفتیم حفظ مرزهای کشور اسلامی از هجوم بیگانگان و جلوگیری از تسلط تجاوزگران بر آن، عقلاً و شرعاً واجب است، تحقق این امر نیز جز به تشکیل حکومت اسلامی میسر نیست. آنچه برشمردیم، جزو بدیهی‌ترین نیازهای مسلمانان است و از حکمت به دور است که خالق مدبّر و حکیم، آن نیازها را به کلی نادیده بگیرد و از ارایه راه حلی جهت رفع آنها غفلت کند.

آری، همان دلایلی که لزوم امامت پس از نبوت را اثبات می‌کند، عیناً لزوم حکومت در دوران غیبت حضرت ولی عصر (عج) را نیز ثابت می‌نماید؛ به ویژه پس از این همه مدت که از غیبت آن بزرگوار می‌گذرد و شاید این دوران هزارها سال دیگر نیز ادامه یابد. در این صورت‌آیا می‌توان تصور کرد که آفریدگار حکیم، امت اسلامی را به حال خود رها کرده و تکلیفی برای آنها معین نکرده باشد؟ و آیا خردمندانه است که بگوییم خداوند حکیم به هرج و مرج میان مسلمانان و

پیشانی احوال آنان رضایت داده است؟ و آیا چنین گمانی به شارع مقدس روا است که بگوییم حکمی قاطع جهت رفع نیازهای اساسی بندگان خدا تشریح نکرده است تا حجت بر آنان تمام شده باشد؟ آری، لزوم حکومت به منظور بسط عدالت و تعلیم و تربیت و حفظ نظام جامعه و رفع ظلم و حراست مرزهای کشور و جلوگیری از تجاوز بیگانگان، از بدیهی ترین امور است؛ بی آن که بین زمان حضور و غیبت امام و این کشور و آن کشور فرقی باشد. گفتنی است که قدر متیقن از اشخاص برای تصدی منصب حکومت، فقیه عادل و آگاه به مسائل زمان خود است و تا چنین شخصی هست نوبت به غیر عادل یا غیر فقیه نمی رسد.

در روایت فضل بن شاذان - که در کتاب علل الشرایع از امام رضا(ع) نقل شده - به همین دلیل عقلی اشاره شده است.

حضرت می فرماید: «اگر کسی بگوید که چرا خداوند اولی الامر برای مردم قرار داده و آنان را به پیروی از ایشان امر فرموده است، پاسخ داده می شود که این امر علل بسیار دارد از جمله این که خداوند حدود و قوانینی برای زندگی بشر تعیین فرموده و به مردم فرمان داده است که از آن حدود و قوانین تجاوز نکنند؛ چرا که برای آنان فساد

ادله نقلی و عقلی ولایت فقیه چیست ؟

پرسش

ادله نقلی و عقلی ولایت فقیه چیست ؟

پاسخ

قائلین به ولایت فقیه به ادله نقلی و عقلی مختلفی تمسک کرده اند که بیان هر یک نیاز به شرح مفصل دارد و ما فهرستی از آن دلایل را به صورت خلاصه ذکر می کنیم و تفصیل آن را به کتاب های مربوطه واگذار می نماییم:

الف) در میان ادله نقلی به روایات ذیل تمسک شده است:

۱- روایت امیرالمؤمنین از پیامبر اکرم(ص): اللهم ارحم خلفایی قیل یا رسول الله و من خلفائك؟ قال الذین یأتون من بعدی یروونعنی حدیثی و سنتی ، (وسائل الشیعه، ج ۱۸، باب ۸، ح ۵۰).

۲- روایت امام موسی بن جعفر(ع): .. لأنّ المؤمنین الفقهاء حصون الاسلام کحصن سور المدینه لها ، (اصول کافی، ج ۱، ص ۳۸، باب فقد العلماء)

۳- روایت امام صادق(ع) از پیامبر اکرم(ص): الفقهاء أماناء الرّسل ... ، (اصول کافی، ج ۱، ص ۴۶).

۴- روایت حضرت رضا(ع): انّ الخلق لَمّا وقفوا علی حدّ محدود... ، (بحار الانوار، چاپ جدید، ج ۶، ص ۶۰).

۵- توقيع مبارك حضرت ولي عصر(عج): واما الحوادث الواقعة فارجعوا فيها الى رواه حديثنا فانهم حجتي عليكم و انا حجه الله ،(وسائل الشيعه، ج ۱۸، ص ۱۰۱، ح ۸).

۶- فرمايش اميرالمؤمنين (ع) به شريح: قد جلست مجلسا لايجلسه الا نبى او وصى نبى او شقى ، (وسائل الشيعه، ج ۱۸، ص ۶، ح ۲)

۷- حديث امام صادق(ع): اتقوا الحكومه فان الحكومه انما هي للامام... ، (وسائل الشيعه، ج ۱۸، ص ۷، ح ۳).

۸- مقبوله عمر بن حنظله از حضرت صادق(ع): .. ينظران من كان منكم ممن قد روى حديثنا و نظر في حلالنا و حرامنا و عرف احكامنا فليرضوا به حكما فاننى قد جعلته عليكم حاكما... ، (وسائل

۹- روایت ابی خدیجه از امام صادق(ع): ... وایاکم ان یخاصم بعضکم بعضا الی السلطان الجائر ، (وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۰۰، ح ۶)

۱۰- حدیث امام صادق(ع) از رسول الله(ص): انّ العلماء ورثه الأنبياء ، (اصول کافی، ج ۱، ص ۳۴).

۱۱- آیه کریمه: النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم ، (احزاب، آیه ۶).

۱۲- روایت: منزله الفقیه فی هذا الوقت کمنزله الانبياء من بنی اسرائیل ، (بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۳۴۶).

۱۳- روایت رسول اکرم(ص): علماء امتی کسائر انبياء قبلی ، (جامع الاخبار).

۱۴- روایت: العلماء حکام علی الناس ، (مستدرک وسائل الشیعه، باب ۱۱ از ابواب صفات قاضی، ح ۳۳).

۱۵- روایت امام حسین(ع) از حضرت امیر(ع): مجاری الامور والاحکام علی آیدی العلماء بالله الأمانة علی حلاله و حرامه ، (مستدرک وسائل الشیعه، باب ۱۱ از ابواب صفات قاضی، ح ۱۶)

۱۶- حدیث پیامبر اکرم(ص): السلطان ولی من لا ولی له ، (سنن بیهقی، ج ۷، ص ۱۰۵).

۱۷- احادیثی که در باب حدود آمده است و در آنها لفظ امام ذکر شده مانند: مَنْ اقّر علی نفسه عند الامام... فعلى الامام أن یقیم الحدّ علیه .

(وسائل الشیعه، باب ۳۲ از ابواب مقدمات حدود، ح ۱).

۱۸- روایت امام باقر(ع): اذا شهد عند الامام شاهدان... أمر الامام(ع) بالافطار ، (وسائل الشیعه، باب ۶ از ابواب احکام ماه رمضان، ح ۱)

۱۹- روایات متعددی در باب امر به معروف و نهی از منکر چرا که بعضی از مراتب نهی از منکر جذب و جرح و... است و بدون حاکم اسلامینجر به هرج و مرج در جامعه می شود و از طرفی هم می دانیم که این احکام در زمان غیبت تعطیل نشده اند.

البته روشن است که هر

یک از این روایات توضیح فراوانی دارند که می‌توانید به کتاب‌های مفصل از جمله کتاب «شؤون و اختیارات ولیفقیه» ترجمه مبحث ولایت فقیه از کتاب البیع امام خمینی (ره) مراجعه کنید.

ب) و اما دلیل عقلی:

احکام اسلامی - اعم از قوانین اقتصادی، سیاسی و حقوقی - تا روز قیامت باقی و لازم الاجرا است و هیچ یک از احکام الهی نسخ نشده و از بین نرفته است. این بقا و دوام همیشگی احکام، نظامی را ایجاد می‌کند که اعتبار و سیادت این احکام را تضمین کرده، عهده دار اجرا یا آنها شود؛ چرا که اجرای احکام الهی جز از رهگذر برپایی حکومت اسلامی امکان پذیر نیست. در غیر این صورت جامعه مسلما به سوی هرج و مرج رفته و اختلال و بی‌نظمی بر همه امور آن مستولی خواهد شد. از آن جایی که حفظ نظام جامعه از واجبات مورد تأکید شرایع الهی استو بی‌نظمی و هرج و مرج در امور مسلمانان امری نکوهیده و ناپسند می‌باشد، روشن است که حفظ نظام و سدّ طریق اختلال، جز به استقرار حکومت اسلامی در جامعه تحقق نمی‌پذیرد. از این رو هیچ تردیدی در لزوم اقامه حکومت باقی نمی‌ماند. علاوه بر آنچه گفتیم حفظ مرزهای کشور اسلامی از هجوم بیگانگان و جلوگیری از تسلط تجاوزگران بر آن، عقلاً و شرعاً واجب است، تحقق این امر نیز جز به تشکیل حکومت اسلامی میسر نیست. آنچه برشمردیم، جزو بدیهی‌ترین نیازهای مسلمانان است و از حکمت به دور است که خالق مدبّر و حکیم، آن نیازها را به کلی نادیده بگیرد و از ارایه راه حلی جهت رفع آنها غفلت کند.

آری، همان دلایلی که لزوم امامت پس از نبوت را اثبات می‌کند،

عیناً لزوم حکومت در دوران غیبت حضرت ولی عصر(عج) را نیز ثابت می نماید؛ به ویژه پس از این همه مدت که از غیبت آن بزرگوار می گذرد و شاید این دوران هزارها سال دیگر نیز ادامه یابد. در این صورت آیا می توان تصور کرد که آفریدگار حکیم، امت اسلامی را به حال خود رها کرده و تکلیفی برای آنها معین نکرده باشد؟ و آیا خردمندانه است که بگوییم خداوند حکیم به هرج و مرج میان مسلمانان و پریشانی احوال آنان رضایت داده است؟ و آیا چنین گمانی به شارع مقدس روا است که بگوییم حکمی قاطع جهت رفع نیازهای اساسی بندگان خدا تشریح نکرده است تا حجت بر آنان تمام شده باشد؟ آری، لزوم حکومت به منظور بسط عدالت و تعلیم و تربیت و حفظ نظام جامعه و رفع ظلم و حراست مرزهای کشور و جلوگیری از تجاوز بیگانگان، از بدیهی ترین امور است؛ بی آن که بین زمان حضور و غیبت امام و این کشور و آن کشور فرقی باشد. گفتنی است که قدر متیقن از اشخاص برای تصدی منصب حکومت، فقیه عادل و آگاه به مسائل زمان خود است و تا چنین شخصی هست نوبت به غیر عادل یا غیر فقیه نمی رسد.

در روایت فضل بن شاذان - که در کتاب علل الشرایع از امام رضا(ع) نقل شده - به همین دلیل عقلی اشاره شده است.

حضرت می فرماید: «اگر کسی بگوید که چرا خداوند اولی الامر برای مردم قرار داده و آنان را به پیروی از ایشان امر فرموده است، پاسخ داده می شود که این امر علل بسیار دارد از جمله این که خداوند حدود و قوانینی برای زندگی بشر تعیین فرموده

و به مردم فرمان داده است که از آن حدود و قوانین تجاوز نکنند؛ چرا که برای آنان فساد و تباهی به ارمغان می آورد. اما اجرای این قوانین و رعایت حدود شرعی تحقق نمی پذیرد مگر آن که خداوند زمامداری امین برای آنان بگمارد تا آنان را از تعدی از حدود و ارتکاب محرمات باز دارد. در غیر این صورت چهسا افرادی باشند که از لذت و منفعت شخصی خود به بهای تباه شدن امور دیگران صرف نظر نکنند. از این رو خداوند سرپرستی برای مردم تعیین فرموده است تا ایشان را از فساد و تباهی باز دارد و احکام و قوانین اسلامی را در میان آنان اقامه کند.

دیگر آن که ما هیچ گروه یا ملتی را نمی یابیم که بدون زمامدار و سرپرست زندگی کرده و ادامه حیات داده باشد؛ زیرا اداره امور دینی و دنیوی آنان به زمامداری مدبّر نیازمند است و از حکمت باری تعالی به دور است که آفریدگان خود را بدون رهبر و زمامدار رها کند، حال آنکه خود به خوبی می داند که مردمان به ناچار باید حاکمی داشته باشند که جامعه را قوام و پایداری بخشد و مردم را در نبرد با دشمنانشان رهبری کند و اموال عمومی را میان آنان تقسیم کند و نماز جمعه و جماعات آنان را برپا دارد و از ستم ستمگران نسبت به مظلومان جلوگیری نماید... گفتنی است که مردم دارای آرا و افکار و تمایلات مختلف اند. پس اگر حضرت حق زمامداری را که از ره آوردهای پیامبر پاسداری کند تعیین نمی فرمود، مردمان فاسد و تباه می شدند. آیین و سنت و احکام خداوندی تغییر می یافت و ایمان آنان متزلزل می شد و

تمامی خلق به تباهی و ضلالت می افتادند»، (بحارالانوار، چاپ جدید ۱۱۰ جلدی، ج ۶، ص ۶۰).

برای مطالعه و تحقیق بیشتر ر.ک:

- ۱- ولایت فقیه و جهاد اکبر امام خمینی
- ۲- ولایت فقیه از دیدگاه فقها و مراجع علی عطایی
- ۳- ولایت فقیه به زبان ساده شفیعی
- ۴- ولایت فقیه جوادی آملی
- ۵- حدود ولایت حاکم اسلامی احمد نراقی
- ۶- حکومت الهی و ولایت و زعامت مصطفی آیت اللهی
- ۷- ولایت فقیه و حاکمیت ملت طاهری خرم آبادی
- ۸- ولایت فقیه شهید هاشمی نژاد
- ۹- مجله حوزه شماره ۸۵ - ۸۶ بحثی درباره ولایت فقیه، نجابت
- ۱۰- ولایت فقیه یا حکومت اسلامی در عصر غیبت محمد یزدی
- ۱۱- ولایت فقیه آیت الله معرفت

}}

آیا ولایت فقیه یک مسئله اعتقادی است یا تقلیدی ؟

پرسش

آیا ولایت فقیه یک مسئله اعتقادی است یا تقلیدی ؟

پاسخ

این مسأله را می توان در دو بُعد اندیشه ای و عملی مورد بررسی قرار دارد:

۱- اندیشه و تئوری: اولین پرسش درباره ولایت فقیه، این است که آیا ولایت فقیه جزء مسائل اعتقادی است و در حوزه علم کلام و عقاید اسلامی باید مطرح شود؟ یا از مسائل فقهی و فرعی دینی است که در حوزه فقه، باید از آن سخن گفت؟

در این زمینه دو دیدگاه وجود دارد: گروهی بر آنند که مسأله ولایت فقیه، جزء مسائل فقهی و فرعی است و باید در فقه مطرح شود. گروه دیگری (اکثریت) بر این باورند که مسأله ولایت فقیه، از سنخ مسأله امامت و ولایت ائمه معصومین (ع) است و در زمره مسائل کلامی - اعتقادی به شمار می رود. اگر مسأله یاد شده فقهی باشد، در این صورت از وظیفه فقیه و اقدام برای تصدی ولایت و نیز وظیفه مردم در قبول ولایت و اطاعت و فرمانبرداری از ولی فقیه سخن می رود. اما اگر آن را کلامی بدانیم، از نصب خداوند یا معصومین (ع) بحث خواهیم کرد. بدین بیان که ائمه (ع) از سوی خداوند، در عصر غیبت، فقها را جانشین خود در امر ولایت و سرپرستی دین و دنیای مردم قرار داده اند. به بیان روشن تر امام وظیفه شرعی دارد که رهبری جامعه اسلامی را بر عهده بگیرد بر مردم نیز واجب است که به رهبری او گردن نهند و از وی پیروی کنند. این از منظر فقهی مسأله است. در این نگاه امامت و ولایت، تکلیف مردمی می شود و خداوند امر تعیین و انتخاب حاکم را به خودشان واگذار کرده است و آنان اختیار دارند هر کس

را بخواهند انتخاب کنند و یا هر کس که خود بدین وظیفه قیام و اقدام کرد، از او تمکین و اطاعت کنندولی گاهی گفته می شود که «ولایت فقیه» - با حفظ جنبه های فقهی آن - از جایگاه بلندی برخوردار است و از مسائل کلامی و اعتقادی محسوب می شود. توضیح آن که علم «کلام» در معنای خاص آن، علمی است که به مباحث مربوط به اصول دین (توحید، نبوت، معاد و امامت) میپردازد. پس از اثبات نبوت در علم کلام، این سؤال پیش می آید که بعد از پیامبر اسلام، مسأله رهبری و جامعه اسلامی چه می شود؟ به دنبال این سؤال، بحث امامت مطرح می گردد و شیعه بر طبق ادله ای که دارد حق رهبری جامعه را پس از پیامبر اسلام (ص) با امامان معصوم (ع) می داند. پس از اثبات امامت پیشوای معصوم، این سؤال مطرح می شود که در زمانی مثل عصر ما - که عملاً دسترسی به امام معصوم وجود ندارد - تکلیف مردم و رهبری جامعه اسلامی چیست؟ به دنبال این سؤال، بحث ولایت فقیه مطرح می شود؛ بدین معنا که خداوند براساس ضرورت حفظ نظام اجتماعی بشر و وجوب هدایت جوامع بشری در عصر غیبت، همان منصب امامت ولایت معصومین (ع) را برای فقهای واجد شرایط قرار داده و آنان را به جانشینی امامان معصوم نصب عام کرده است و مردم علاوه بر التزام عملی بر فرمان های او، باید اعتقاد قلبی هم به ولایت آنان داشته باشند. از آن جا که مشهور است «تقلید در اصول دین جایز نیست» برخی تصور کرده اند که چون مسأله ولایت فقیه از مباحث اصول دین و علم کلام است، بنابراین - مانند بحث اثبات وجود خدا و یا نبوت

پیامبر(ص) - هر کس خودش باید درباره آن تحقیق کند و تقلیدینست. اما واقعیت این است که چنین تصویری درست نیست و در این رابطه باید بگوییم :

اولاً این گونه نیست که هر مسأله ای که از مسائل علم کلام و از فرع های مربوط به اصول دین باشد، تقلید در آن جایز نیست و هر شخص خودش باید با دلیل و برهان معتبر آن را اثبات کند؛ بلکه بعضی از مسائل کلامی وجود دارد که مردم باید در آن تقلید کنند و ببینند که افراد صاحب نظر در آن زمینه چه می گویند؛ مثل سؤال شب اول قبر، درجات بهشت، درکات جهنم و...

بسیاری از ما تاکنون در این باره تحقیق نکرده ایم و تخصص لازم هم برای تحقیق در مورد آنها نداریم، بلکه با خواندن کتاب ها و یا شنیدن سخنان بزرگان دین، مطالبی آموخته ایم و به آنها اعتقاد داریم.

مسأله «ولایت فقیه» گرچه از جهتی یک مسأله کلامی و از فروع بحث نبوت و امامت است، اما به لحاظ ماهیتی، از آن دسته مسائلی است که هر شخص خودش توانایی و تخصص لازم برای تحقیق در آن مورد را ندارد؛ از این رو باید به گفته اشخاص متخصص و مورد اعتماد، تکیه کند.

ثانیا، مسأله ولایت فقیه - هر چند یک مسأله کلامی و از فروع مربوط به مباحث اصول دین است - اما از این نظر که رعایت حکم ولی فقیه بر مردم واجب است و یا این که وظیفه ولی فقیه حدود اختیارات او و... یک بحث فقهی به شمار می رود و به همین دلیل، فقها در نوشته ها و مباحث فقهی خود، از آن بحث کرده اند. شکی نیست که در مسائل مربوط به فقه (یا همان

فروع دین) تقلید نه تنها جایز است؛ بلکه نسبت به بسیاری از افراد واجب می باشد.

برای آگاهی بیشتر ر.ک:

۱- آیت الله جوادی آملی، ولایت فقیه، ص ۳۵۱ تا ۳۵۹

۲- محمد مهدی نادری قمی، نگاهی گذرا به نظریه ولایت فقیه (برگرفته از مباحث استاد مصباح یزدی)، ص ۸۲ و ۸۳.

۲- بررسی بعد عملی مسأله: احکام و مسایل اسلامی را می توان به دو دسته احکام شرعی فردی و احکام اجتماعی و سیاسی تقسیم نمود. در احکام شرعی فردی هر شخصی برای تعیین وظیفه و تکلیف خود به مجتهد اعلم که در کشف و استنباط احکام از دیگران تواناتر است و او را به عنوان مرجع تقلید خود برگزیده، مراجعه می کند. در چنین احکامی از آنجا که به فرد تعلق دارد نه به جامعه، تعدد مراجع و فتاوی مختلف هیچ گونه مشکلی به بار نمی آورد، هر شخص موظف به تقلید از مرجع تقلید خود می باشد.

اما مسایل اجتماعی به دو دسته تقسیم می شوند:

اول - مسائل اجتماعی که به سیاست کل نظام اسلامی برمی گردد و در آن موضوع حکم حکومتی، قوانین و مقررات الزامی از طرف دولت اسلامی وجود دارد که تک تک افراد را موظف به اطاعت و اجرای آن می سازد. در این قبیل موارد حال می خواهد سیاسی باشد مانند قطرباطه با آمریکا یا اقتصادی باشد مانند پرداخت مالیات و یا اجتماعی باشد مثلاً قوانین و مقررات راهنمایی و رانندگی در این قبیل مسائل تمامی افراد جامعه اعم از ولی فقیه، مراجع تقلید و مقلدان آنها هم موظف به اجرای فرامین و مقررات حکومت بوده، هر چند نظر مرجع تقلیدشان مغایر با آن باشد، زیرا از آنجا که چندگانگی دیدگاه ها، خصوصاً در مسائل کلان، سرنوشت ساز و مشکل آفرین خواهد

بود و چه بسا باعث هرج و مرج و حتی اختلال نظام زندگی اجتماعی می شود، ضرورت دارد در عرصه اجتماعی یک دیدگاه در کشور حاکم گردد که اولاً از سوی فقیه‌آگاه به مسائل سیاسی و اجتماعی ارائه شده باشد و ثانياً دارای رسمیت باشد و ثالثاً صاحب آن دیدگاه از سوی تعداد قابل توجهی از مجتهدان خبره به عنوان اعلم در مسائل اجتماعی معرفی گردیده باشد که همان ولی فقیه جامع الشرایط می باشد، لذا مبنای تصمیم‌گیری در مسائل کشور و حل معضلات و اجرای احکام اسلامی همین دیدگاه رسمی قرار می‌گیرد. خلاصه در چنین مواردی اگر بین فتوای مراجع تقلید با نظر حکومت تعارض و اختلاف پیش بیاید، نظر حکومت و ولی فقیه همیشه مقدم است، چنان که فقها در مورد قضاوت تصریح کرده‌اند و حتی در رساله‌های عملیه هم آمده است که اگر یک قاضی شرع در موردی قضاوت کرد قضاوت او برای دیگران حجت است و نقض حکم او حتی از طرف قاضی دیگری که اعلم از او باشد حرام است، (کتاب نقد، شماره ۷، ص ۷۳).

حضرت امام در این باره می‌فرمایند: «قیام برای تشکیل حکومت و اساس دولت اسلامی از قبیل واجب کفایی است. بر فقهای عدول پس اگر یکی از آنان موفق به تشکیل حکومت شود دیگران باید از او تبعیت کنند»، (امام خمینی، کتاب البیع، ج ۲، ص ۴۶۵ و ۴۶۶). در این مسأله هیچ‌گونه اختلافی بین فقهاء نیست و آیت الله فاضل نیز همین نظر را دارند، (استفتا از دفتر معظم له).

دوم - اما در مسائل اجتماعی که در عین اجتماعی بودن کاری به امور حکومتی و قوانین و مقررات دولتی ندارد و از طرف حکومت دولت امر و نهی

در آن زمینه وجود ندارد در اینجا اگر مرجع تقلید نظر خاصی داشته باشد باید نظر مرجع تقلید اجرا گردد. مثلاً در برخی عملیات های بانکی مراجع تقلید نظرات خاصی دارند و از آن جا که حکومت اسلامی مردم را موظف به انجام آنها نکرده و مردم مخیرند، لذا باید نظر مرجع تقلید را اطاعت نمود.

برای آگاهی بیشتر ر.ک:

۱- آیت الله جوادی آملی، ولایت فقیه، ص ۴۷

۲- کاظم قاضی زاده، اندیشه های فقهی سیاسی امام خمینی، ص ۲

۳- حسنعلی نوروزی، نظام سیاسی اسلام، ص ۹۳}}

اگر فرضاً مجلس خبرگانی نبود مردم ولی فقیه خود را چگونه انتخاب کنند؟

پرسش

اگر فرضاً مجلس خبرگانی نبود مردم ولی فقیه خود را چگونه انتخاب کنند؟

پاسخ

در پاسخ به این سؤال چند مطلب قابل بررسی است:

الف. فلسفه وجودی و مبنای حقیقی کار مجلس خبرگان. بنابر روایات و نصوصی متعدد، فقهای واجد شرایط به صورت عام از طرف امامان معصوم (ع) منصوب گردیده و همه دارای ولایت اند. از طرف دیگر تصوّر وجود رهبری های متعدد در یک حکومت، غیر قابل قبول است؛ زیرا ولایت های موازی در یک دولت، موجب هرج و مرج و آناارشی امت و عقل سلیم به هیچ وجه نمی تواند آن را بپذیرد. به عبارت دیگر منطق حاکمیت، اقتضای وحدت و عدم تعدد را دارد هم چنین فرض بر این است که هر فقیه واجد شرایط بالفعل واجد ولایت و حاکمیت است.

نفس تعدد ولایت مشکل زا نیست؛ بلکه تداخل در مقام اجرا و اعمال ولایت است که به هرج و مرج می انجامد. به عبارت دیگر در صورت تراحم یا احتمال تراحم بین فقیهان واجد شرایط، نمی توان قائل به جواز اعمال ولایت برای همه شد. بنابراین فقط یکی از آنان باید اعمال ولایت کند. گفتنی است دلیل برقراری نظم، تنها محدوده اعمال ولایت را شامل می گردد، نه اصل ثبوت ولایت را. از این رو، پس از به قدرت رسیدن یکی از آنان، سایر فقها می توانند در محدوده ای که فقیه حاکم اعمال ولایت نکرده به شرط عدم تراحم به اعمال ولایت پردازند. نکته دیگر این که بر اساس دلالت مقبوله عمر بن حفصه، برای حل تراحم احتمالی بین فقهای واجد شرایط، باید یکی از آنان را که ثبوتاً دارای ملاک ترجیح و برتری نسبت به دیگران

است، به رهبری برگزینیم، این

مرجحات عبارت است از: اعدل، افقه، اصدق و اورغ بودن. البته اینمرجحات، منحصر به این موارد نیست، بلکه مرجحاتی دیگری نیز وجود دارد که در امر اداره حکومت دخیل است؛ مانند: مدیریت قوی تر، سیاست استوارتر، آگاهی به مسائل روز و... برای تشخیص فقیه جامع شرایط، چند راه کار منطقی و مورد قبول وجود دارد:

۱. در بعضی از موارد رجحان، برتری و افضلیت یک فقیه نسبت به سایر فقهای هم عصر خویش، کاملاً واضح و روشن است؛ به گونه ای که هیچ رقیبی برای او وجود ندارد تا زمینه تحیر و تردید پدید آید. در چنین مواردی، نیاز به اقامه بینه یا گزارش کارشناسانه خبرگان نیست و حق حاکمیت با اقدام فقیه و پذیرش مستقیم و بی واسطه مردم اعمال می شود. چنان که پذیرش نظام جمهوری اسلامی، در فروردین ۱۳۵۸، از طریق همه پرسی و به طور مستقیم صورت گرفت. هم چنین پذیرش رهبری بی رقیب امام خمینی (ره) از سوی آحاد مردم که از شروع انقلاب، ولایت ایشان به نحو تعین بر همگان روشن بود. در چنین مواردی بعد از این که فقیه واجد شرایط، اقدام به تشکیل حکومت نمود، تمامی افراد جامعه حتی فقهای معاصر او موظف به تبعیت از او می باشند.

۲. در مواردی که تشخیص فقیه افضل و اعلم به رهبری، از میان سایر فقها پیچیده و دشوار و نیازمند به کار کارشناسی باشد و مردم خود توانایی تشخیص چنین فقیهی را نداشته باشند، به خبرگان مراجعه می کنند و آنان را وکیل خود قرار می دهند تا ولی فقیه واجد شرایط را شناسایی کنند. البته مراجعه به افراد خبره، کارشناسان، یک قاعده عام و فراگیر است و

اساس زندگی اجتماعی و عقلایی مردم ن... بر این اصل استوار می باشد. در مورد شناسایی ره... نیز از طرف شارع مقدس، فقیه اصل تعیین شده است، اما از آن رو که مردم اطلاعات کمتری درباره فقه و شرایط ولی فقیه دارند، به افراد خبره رجوع می کنند و خبرگان نیز رهبر را کشف و شناسایی می نمایند. در قانون اساسی مصوب ۱۳۵۸ هر دو راه کار برای شناسایی و کشف رهبر وجود داشت؛ ولی از آن جا که وجود فردی مانند حضرت امام (ره)، بسیار نادر و در طول تاریخ کم نظیر است، در بازنگری قانون اساسی راه کار دوم (تشخیص و شناسای به وسیله خبرگان) رسمیت یافت، و گرنه ارجاع به آرای عمومی به طور مستقیم نه امتناع عقلی دارد و نه منع نقلی. بنابراین اگر نمونه نادری همچون امام راحل (رض) وجود داشته باشد، مردم به طور عادی تکلیف خود را می دانند و عملاً در مرحله تعیین رهبر نیازی به خبرگان ندارند. البته در مرحله بقا و نظارت، خبرگان لازم است. اما در غیر این صورت، وجود خبرگان و وکیلان برجسته مردم ضروری است. نکته دیگر این که هر چند مجلس خبرگان رهبری، با ویژگی های لحاظ شده در قانون اساسی در جهان بی نظیر است. اما انتخاب از طریق مجلس خبرگان که انتخابی دو درجه ای و غیر مستقیم است در کشورهای دیگر جهان نیز سابقه دارد، مانند انتخاب ریاست جمهور آمریکا و آلمان، نخست وزیر انگلستان و هند که انتخابی دو درجه ای و با واسطه می باشد و... گفتنی است طریق فعلی (مجلس خبرگان منتخب)، گرچه مطابق بعضی نظریات ولایت فقیه، یک ضرورت نیست، اما از آنجا که یکی از شیوه های ممکن است که رسمیت پیدا کرده است،

قانونا تنها طریق انتخاب رهبری محسوب می شود. در عین حال نظر قطعی درباره این که آیا خبرگان تنها طریق است یا نه، تا حد زیادی به تعیین ماهیت عمل و کارکرد خبرگان بستگی دارد.

نکته دیگری که باید مورد توجه قرار گیرد این است که مبنای فقهی و قانون واگذاری احراز صلاحیت های اعضای مجلس خبرگان به شورای نگهبان چیست؟ در پاسخ باید گفت که اصل احراز صلاحیت علمی و اجتهادی افراد همیشه با فقها و مجتهدان بوده است و مبنای فقهیدرستی دارد. از آنجا که نامزدهای خبرگان باید مجتهد باشند، باید مجتهدشناسان و خبرگان درباره صلاحیت علمی آنان نظر دهند. اما این که حتما باید فقهای شورای نگهبان مرجع تشخیص صلاحیت ها باشند، مبنای فقهی ندارد، بلکه یک امر قانونی است.

این کار از آن رو صورت گرفت که نامه هایی که افراد از اساتید می آورند، با هم تعارض داشت، یا بعضی بزرگان و اعظم حوزه، در مراجعاتی که به آنان می شد به زحمت می افتادند، بنابراین برای این که این احراز صلاحیت ها نظم و قاعده پیدا کند، به عهده فقهای شورای نگهبان گذاشته شد. البته این راه منحصر به فرد نیست و خبرگان می تواند راه قانونی دیگری را تعیین کند.

بنابر توضیحات فوق می توان چنین نتیجه گرفت در فرضی هم که در سؤال مطرح نمودید اگر ولی فقیه واجد شرایط و اعلم از دیگر فقهاء به طور روشن و واضح برای همه مردم شناخته شده باشد دیگر نیازی به مراجعه به افراد خبره نیست. چنانچه این فرض در زمان تشکیل جمهوری اسلامی ایران اتفاق افتاد و ولایت حضرت امام بدون نیاز به گواهی و معرفی افراد خبره، مورد قبول همگان قرار گرفت و اگر در

موردی هم انقلاب شد و مردم خواهان تشکیل حکومت اسلامی بودند و ولی فقیه کاملاً برای مردم مشخص نبود، در اینجا هر چند هنوز مجلس خبرگان به صورت رسمی و قانونی تحقق پیدا نکرده ولی از آنجا که اصل مراجعه به افراد کارشناس و خبره در هر فنی، یک اصل عقلایی و مورد پذیرش همگان است، مردم باز می توانند بر مبنای این اصل عقلایی و همچنین طبق ساز و کاری که تشکیلات و هسته اصلی انقلاب ارائهمی دهد افراد خبره را برای تشخیص و شناسایی ولی فقیه واجد شرایط انتخاب نمایند، بنابراین در این مسأله به هیچ وجه بحث دور مطرح نمی شود. }]

اختلاف بزرگان در مسأله ولایت فقیه چیست و آیا عدم اعتقاد به آن بی دینی محسوب می شود؟

پرسش

اختلاف بزرگان در مسأله ولایت فقیه چیست و آیا عدم اعتقاد به آن بی دینی محسوب می شود؟

پاسخ

برای پاسخ باید به سه مقدمه توجه کرد:

مقدمه اول: در جمهوری اسلامی ایران، غیرمسلمانان و دیگر کسانی که به هر علت ولایت فقیه را قبول ندارند، در حکومتی زندگی می کنند که مانند دیگر حکومت های مردمی متکی بر آرای مردم است.

مقدمه دوم: مخالفان ولایت فقیه چند دسته اند:

اول) غیرمسلمانان و غیرشیعیانی که مبنای ولایت فقیه را نمی پذیرند.

دوم) شیعیانی که ولایت مطلقه فقیه را از روی اجتهاد یا تقلید نمی پذیرند.

سوم) کسانی که با پذیرش اصل ولایت مطلقه فقیه، شخص ولی فقیه را قبول ندارند.

چهارم) کسانی که حتی با اعتقاد به صلاحیت شخص ولی فقیه، پاره ای از احکام حکومتی صادره از وی را نادرست می انگارند.

مقدمه سوم: مخالفت در هر یک از صور بالا دو گونه متصور است:

الف) مخالفت اعتقادی (قلبی)؛ یعنی در اعتقاد و بینش خود مسأله را نمی پذیرد و آن را صحیح نمی داند. چنین مخالفتی فی نفسه از دیدگاه اسلام موضوع حرمت نیست و از نظر گاه قانونی نیز جرم به شمار نمی آید و مسلماً منافاتی با مسلمانی شخص ندارد.

ب) مخالفت عملی، این گونه مخالفت مسلماً حرام و جرم است. البته مخالفت عملی نیز اقسام و مراتبی دارد که حکم هر یک جداگانه قابل بررسی است، لیکن رعایت اختصار ما را از بررسی تفصیلی آن معذور می‌دارد.

حکم ولی فقیه برای همه افراد حوزه ولایت او، چه موافق و چه مخالف، نافذ و از دیدگاه اسلام لازم الاجراست. چه واضح است که اعطای ولایت با تجویز مخالفت عملی دیگران مستلزم هرج و مرج است در حالی که مسائل اجتماعی و حکومتی نیازمند وحدت رویه می‌باشد و هیچ

قانون و نظام سیاسی اعم از اسلام و غیر اسلام آشوب، قانون گریزی و دلخواه گرینی را بر نمی تابد.

اما در مورد اختلافی بودن مسأله ولایت فقیه باید متذکر شد: در طول تاریخ تشیع هیچ فقیهی یافت نمی شود که بگوید فقیه هیچ ولایتی ندارد آنچه تا حدودی مورد اختلاف فقهاست مراتب و درجات این ولایت است. امام خمینی معتقد بودند تمام اختیاراتی که ولی معصوم داراست ولی فقیه نیز همان اختیارات را دارد، مگر این که چیزی استثناء شده باشد. از چنین ولایتی در باب اختیارات ولی فقیه به ولایت مطلقه تعبیر می کنند و قید مطلقه در مقابل نقطه نظر کسانی است که معتقدند فقیه فقط در موارد ضروری حق تصرف و دخالت دارد و این فقها به ولایت مقیده معتقدند، برخلاف معتقدان به ولایت مطلقه فقیه که تمامی موارد نیاز جامعه اسلامی را چه اضطراری و چه غیر اضطراری در قلمرو تصرفات شرعی فقیه می دانند، (محمد تقی مصباح یزدی، پرسش ها و پاسخ ها، ص ۵۹ و ۶۰).

اختلافات فقهاء در میزان دلالت ادله ولایت فقیه می باشد که طرح تفصیلی آن در این مجال ممکن نیست.

برای آگاهی بیشتر ر.ک:

۱- ولایت و دیانت، استاد مهدی هادوی تهرانی، نشر خانه خرد

۲- ولایت فقیه، آیت الله جوادی آملی، نشر اسراء }J

به چه دلیل مدعی هستید نظریه ولایت فقیه کاملترین نظریه حکومتی است ؟

پرسش

به چه دلیل مدعی هستید نظریه ولایت فقیه کاملترین نظریه حکومتی است ؟

پاسخ

درباره سوالات و دغدغه های مطرح شده در نامه، گفتنی است که پاسخ این سوءالات هر کدام به تنهایی نیازمند ارائه مباحثی مفصل و خارج از یک نامه است.

در ابتدا، به عنوان مقدمه چند مطلب قابل ذکر است:

۱. نظریه «ولایت فقیه» تنها برخاسته از تفکر امام خمینی (ره) و برخی فقهای معاصر نیست، بلکه از متن اسلام و قرآن برخاسته و در اسلام و تشیع پیشینه دیرینه ای دارد. نخستین بار به وسیله خود پیشوایان معصوم (ع) طرح و تبلیغ گردیده است. (برای تحقیق در این زمینه و آگاهی از اقدامات عملی پیشوایان معصوم (ع) درباره «ولایت فقیه» ر.ک: احمد جهان بزرگی، درآمدی بر تئوری دولت در اسلام، فصلنامه کتاب نقد ش ۸)

بنابراین اصل اندیشه و نظریه «ولایت فقیه» به هیچ وجه، حاصل تجربه و فهم بشری نیست؛ بلکه ولایت فقیه در نظام اسلامی و در زمان غیبت معصوم (ع)، اصل مسلم و کاملاً پیش بینی شده و مستند به ادله نقلی و عقلی متعدد است. توضیح آنکه:

الف) ضرورت وجود «ولایت فقیه» در نظام اسلامی بدون شناخت ماهیت حکومت دینی و لوازم و کار ویژه های آن امکان پذیر نیست.

ب) حکومت دینی از چند جهت با نظام های سکولار (secular)، لائیک (laic) و بی اعتنا به دین تفاوت دارد؛ پاره ای از این تفاوت ها عبارت است از:

۱ تفاوت در اهداف: رژیم های نامبنتی بر دین، اعم از مردم سالار (Democratic)، فردسالار (Monarchy) و الیگارش (Oligarchy) به یک معنا دولت های حداقلی (Minimal) هستند. به عبارت دیگر اساسی ترین هدف آنها تأمین نیازمندی های دنیوی شهروندان می باشد و هدفی فراتر از آن در نظر ندارد. لیکن نظام دینی در هدف دو منظوره

(Biplay) است و علاوه بر نیازمندی های این جهانی، تأمین خیر و سعادت اخروی و جاودانی را نیز مد نظر دارد.

۲ تفاوت در کار ویژه های دولت: وظایف و کارکردهای (Functions) نظام های غیردینی نیز متناسب به هدف آنها حداقلی می باشد. یعنی اساسی ترین وظیفه آنها تأمین بهداشت، آموزش، امنیت، رفاه و توسعه (Development) مادی است. در مقابل حکومت دینی وظایف بیشتری برعهده دارد، یعنی علاوه بر لزوم ارائه خدمات بالا، باید به برنامه ریزی صحیح و تلاش در جهت تربیت دینی و معنوی جامعه، رشد و بالندگی فضایل و کمالات عالیله انسانی و گسترش تقوی همت گمارد و جامعه را به سوی تأمین سعادت پایا و فناپذیر رهبری کند.

۳ تفاوت در روش ها: روش های اجرایی نظام های سکولار و دینی در پاره ای از موارد تفاوت دارد. تفاوت در اهداف و کار ویژه ها - لاجرم در گزینش شیوه ها کارگر خواهد افتاد. به عبارت دیگر در نظام های بی اعتنا به دین انگاره «هدف وسیله را توجیه می کند» امری پذیرفته شده و عقلانیت ابزاری (Instrumental Reason) آخرین مرجع تصمیم گیری است. اما در حکومت دینی استفاده از روش های معارض با کرامت الهی و ارزش های والای اخلاقی و ویرانگر سعادت جاودانی بشر مجاز نیست، بنابراین عقل ابزاری در کادر قوانین الهی و احکام عقل فراابزاری و توحیدی فعالیت دارد.

۴ تفاوت در خاستگاه قانون: هر نظام های نامبتنی بر دین خاستگاه قانون چیزی جز تمایلات، خواسته ها، هوس ها و گرایشات آدمیان نیست. به عبارت دیگر همه نظام های سکولار مبتنی بر نوعی انسان مداری و اومانیسیم (Humanism) می باشند؛ اعم از اومانیسیم فرد مدارانه (Individual Humanism) که در نظام های دمکراتیک جاری است، و یا اومانیسیم جمع گرایانه (Collectivist Humanism) که در رژیم های سوسیالیستی و کمونیستی جاری است. اما در حکومت دینی منشأ اصلی

قانون

خداوند است. و تنها قانونی رسمیت دارد که از سوی خداوند جعل شده و یا لااقل با اصول و قواعد کلی مورد قبول شارع سازگار باشد. بنابراین کارکرد مجاری قانون گذاری در چنین نظامی کشف و استنباط قوانین الهی و تطبیق آن بر نیازمندی های زمان است.

۵ تفاوت در زمامداران و کارگزاران: رهبری هر جامعه ای متناسب با ارزش ها و آرمان های جامعه و اهداف اساسی حکومت در آن جامعه تعیین می شود. از این رو در نظام های لائیک و سکولار شرایطی بیش از توانایی مدیریت کلان اجتماعی لازم نیست، اما در نظام اسلامی شرایط بیشتری لازم است که اصول آنها عبارت است از:

۱) صلاحیت علمی، که اصطلاحاً از آن به «فقاہت» تعبیر می شود و به معنای شناخت دقیق فقهی و حقوقی اسلام در همه ابعاد و مسائل فردی و اجتماعی است. زیرا فرض آن است که آنچه در جامعه اسلامی ملاک عمل و قانون قرار می گیرد همان قوانین الهی است. بنابراین وجود رهبری که توانا بر استنباط احکام الهی در مسائل کلان اجتماعی بوده و بتواند در مسائل مختلف حکم دینی را کشف و به اجراء در آورد ضروری می نماید.

ممکن است گفته شود مجلس شورای اسلامی و شورای نگهبان برای این امر کافی است. در حالی که چنین نیست، این مسأله علل متعددی دارد که پاره ای از آنها در مطالب بعدی آشکار خواهد شد.

۲) صلاحیت اخلاقی، یعنی تعهد و التزام و پای بندی عمیق به هنجارها و ارزش های دینی و اخلاقی، دوری از اوصاف رذیله، دوری از هواپرستی و خودخواهی و دنیاطلبی، که اصطلاحاً از آن به عدالت و تقوی تعبیر می کنیم.

رهبر یک جامعه اسلامی نمی تواند فاقد ارزش های عالی اخلاقی باشد، زیرا:

اولاً، انسانی

که فاقد صلاحیت اخلاقی است، نمی تواند کارکرد مثبت تربیتی و اخلاقی که از اهداف نظام اسلامی است داشته باشد.

ثانیا، معمولاً انسان ها الگوپذیری شدیدی از اخلاق، سیره و منش زمامداران دارند، چنانکه پیامبر اکرم(ص) فرمودند: الناس علی دینملوکهم (بحارالانوار، ج ۱۰۲، ص ۷) بنابراین کسی که الگوی درستی برای جامعه نباشد نمی تواند در رأس نظام اسلامی قرار گیرد.

۳) کفایت در مدیریت کلان اجتماعی، منش صحیح سیاسی و اجتماعی، شجاعت، تدبیر. مجموع این شرایط همان چیزی است که اصطلاحاً «ولی فقیه» گفته می شود. ولایت فقیه دارای ادله عقلی متعددی است که در اینجا به اختصار به یک دلیل عقلی اشاره می شود. این دلیل دارای چندمقدمه است.

مقدمه اول: انسان در زندگی اجتماعی خود ناگزیر از تشکیل حکومت است.

مقدمه دوم: مسائل حکومتی خارج از حوزه دخالت دین نیستند. (یعنی دلیل قطعی بر خروج آنها از حوزه دین وجود ندارد).

نکته: برای تمام بودن برهان، همین مقدار از احتمال دخالت دین در مسائل حکومتی کافی است؛ گرچه دلیل عقلی قطعی دیگری وجود دارد که علاوه بر احتمال دخالت، لزوم دخالت دین در حوزه حکومت را اثبات می کند و این دلیل می تواند به تنهایی به جای دو مقدمه اول و دوم بنشیند.

برای آگاهی بیشتر ر.ک: شفاء، الهیات، ابن سینا، انتشارات بیدار، ص ۵۵۷ و نیز درآمدی بر قلمرو دین، علی اکبریان، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ص ۲۲۵.

مقدمه سوم: حال که دین می تواند در وادی مسائل حکومتی سخن بگوید (یا بنا بر آن دلیل دیگر، لازم است که سخن بگوید و گفته است) حکومت نیازمند به حاکم است. حاکم باید از سه ویژگی برخوردار باشد:

۱- دین شناس باشد تا در جست و جوی این که آیا دین در فلان

مسأله حکومتی سخن دارد یا نه و یا این که اگر دین در این وادی سخن دارد، سخن او چیست، کارشناس باشد،

۲- قادر به اجرای آن باشد،

۳- التزام و تعهد نسبت به اجرای آن داشته باشد تا با این دو ویژگی بتواند در حفظ و صیانت از احکام دین موفق باشد.

مقدمه چهارم: اگر این ویژگی ها در شخصی با ضمانت کامل موجود باشد (معصوم باشد)، یقیناً ایشان باید حکومت کند [تا این جا برهان عقلی (با اندک تفاوت در برخی عبارات) بر امامت معصومان تمام می شود] وگرنه باید کسی حاکم باشد که این سه ویژگی را بیشتر از دیگران داراست و به عبارت دیگر از جهت شرایط بالا نزدیکترین فرد به معصوم باشد.

[شرط اصلح بودن در قانون اساسی چنین آمده است: شرایط و صفات رهبر: ۱- صلاحیت علمی لازم برای افتا و در ابواب مختلف فقه، ۲- عدالت و تقوای لازم برای رهبری امت اسلام، ۳- بینش سیاسی و اجتماعی، تدبیر، شجاعت، مدیریت و قدرت کافی برای رهبری.

در صورت تعدد واجدین شرایط فوق شخصی که دارای بینش فقهی و سیاسی قوی تر باشد مقدم است (قانون اساسی، اصل یکصد و نهم)].

مقدمه پنجم: از آن جا که مسائل حکومتی در حوزه رفتار انسان و وظیفه عملی او است، جزء فقه به شمار می آید و دین شناس در آن همان فقیه است.

مقدمه ششم: حکومت غیر فقیه، نمی تواند تأمین کننده احکام اسلام باشد؛ زیرا غیر فقیه یا به فقیه رجوع می کند و احکام را از او می گیرد یا نه. در صورت دوم احکام دین تأمین نمی شود. در صورت اول یا او ملزم به پذیرش و اطاعت از رأی فقیه است یا نه. در صورت

دوم، ضمانتی برای اجرای احکام دین نیست. در صورت اول، در واقع آن فقیه حکومت دارد و غیر فقیه کار گزار او است که این مسأله به ولایت فقیه باز می گردد.

برخی به جای مقدمه اول و دوم، از یک مقدمه نقلی استفاده می کنند و آن این که: به حکم استقرا اسلام در مسائل حکومتی دارای احکام است و لذا دلیل مذکور به دلیل تلفیقی عقل و نقل تبدیل می شود. پس مجموعاً دو استدلال عقلی محض و یک استدلال تلفیقی (عقلی و نقلی) برای اثبات ولایت فقیه موجود است و این غیر از ادله لفظی ولایت فقیه است.

ثانیاً: "به فرض که ولایت فقیه بادلایل عقلی قابل اثبات نباشد، جایگاه دلیل نقلی برای اثبات آن محفوظ می ماند. ادله ی نقلی ولایت فقیه که عبارت است از روایات رسیده از پیامبر اکرم (ص) و ائمه ی اطهار (ع) در کتب ولایت فقیه مطرح شده است که در اینجا، به دلیل خروج از موضوع سؤال، به آن اشاره نمی شود. نکته: بله دلیل عقلی، چه دلیل عقلی محض و چه دلیل تلفیقی عقل و نقل، برخی از ویژگیهای ولایت فقیه مانند مبانی انتصاب یا انتخاب را اثبات نمی کند و با هر دو سازگار است و مبنای انتصاب یا انتخاب باید با دلیل نقلی اثبات شود. که طبق ادله ی نقلی، مبانی انتصاب را اثبات می کند. با توجه به توضیحات، مشخص می شود که ((ولایت فقیه)) مسأله ای کاملاً "ضروری و عقلانی است".

۲. آنچه امروزه به صورت یک نظریه، از سوی حضرت امام (ره) و بسیاری از فقهای بزرگوار

ارائه شده و بنای نظام جمهوری اسلامی قرار گرفته است؛ دارای تطورات و ادوار مختلفی بوده است. این اندیشه در خط سیر تاریخی - تدریجی خود، مراحل تکوین و تکامل را پیموده است؛ تا این که در قرون اخیر - به ویژه از قرن سیزدهم به بعد - صورت توسعه یافته آن، به عنوان یک نظریه سیاسی کامل آشکار شده است. البته نیازها و شرایط محیطی، مقتضیات زمان و مکان و... نقش بسیار مهمی در فهم و تکامل این اندیشه دارد. (برای آگاهی بیشتر در این زمینه ر.ک: کپی صفحاتی چند از کتاب ((امام خمینی و حکومت اسلامی)) ج ۴)

۳. این مطلب که نظریه ی ((ولایت مطلقه ی فقیه)) کامل ترین نظریه و تنها شکل حکومت دینی است، به هیچ وجه متضمن این معنا نیست که هیچ گونه جرح و تعدیل در آن راه ندارد؛ زیرا بر اساس فقه شیعه، همیشه راه ارائه ی نظریات تکامل یافته تر و برداشت های دقیق و متناسب با نیازهای روز و مقتضیات زمان و مکان - بر اساس متدولوژیک خاص (اجتهاد) و با استفاده از مکانیسم ها و منابع مشخص (قرآن، احادیث عقل و...) - باز بوده و از آن استقبال می شود. بنابراین هیچ کس، حتی مدافعان این نظریه، هرگز چنین ادعایی ندارند که درباره ی این نظریه، هیچ گونه جای چون و چرایی نیست؛ بلکه در آثار علمی و تحقیقاتی صاحب نظران، مباحث زیادی در جزئیات و گستره ی حدود اختیارات آن وجود دارد. از لحاظ اندیشه ای راه

برای ارائه مباحث کارشناسی و نقدهای علمی - که موجب بالندگی و پیشرفت این نظریه مترقی در زوایای مختلف آن می شود - باز بوده و از آن جا که این نظریه ، مبنای تشکیل حکومت جمهوری اسلامی ایران بوده و با خواست مردم ، به عنوان اصلی ترین محور حکومت و قانون اساسی درآمده است ، همه افراد از لحاظ عمل باید در روابط اجتماعی خود پایبند به این اصل مهم باشند.

۴. صرف وجود بعضی از مشکلات در جامعه ، به هیچ وجه مهختل به متکامل بودن این نظریه نیست ، زیرا چه بسا وجود مشکلات ، مربوط به عوامل متعددی دیگری باشد که باید به آنها توجه داشت . چنان که این مطلب را می توان درباره ی حکومت حضرت علی (ع) نیز مطرح کرد. در حکومت پنج ساله امیرالمؤمنین (ع) آن قدر مشکلات به وجود آوردند که حضرت موفق نشد، چنان که باید جامعه را رشد دهد. جنگ های داخلی صفین ، جمل و نهروان ، تهدیدات دشمنان خارجی ، کمبود نیروهای انسانی توانمند و تربیت شده و کثرت بدعت ها و سنت های فاسد، زمینه های چنین وضعی را فراهم کرد. امام علی (ع) در همان حال ، شایسته ترین فرد برای حکومت و زمامداری جامعه بودند و این ناسامانی ها، هیچ گاه تردیدی در مشروعیت ولایت او، بر جامعه ایجاد نکرد. مشکلات نظام جمهوری اسلامی نیز، معلول عوامل مختلف است که داوری راجع به موفقیت نظام ((ولایت فقیه)) در گرو توجه به آنها است . از قبیل ساختار بد اقتصادی کشور و اتکا به نفت ،

رشد سریع جمعیت، مشکلات ناشی از جنگ و تحریم های بین المللی، تهاجم فرهنگی و تغییر ارزش ها و... با این همه نظام اسلامی با پشت سر گذاشتن بسیاری از مشکلات به صورت موفقیت آمیز و به دست آوردن افتخارات بسیار زیاد و رشد و بالندگی به سوی دست یابی به توسعه همه جانبه، موجب سرافرازی کشور ایران و سربلندی مسلمانان در جهان شده است.

۵. نظام ولایت فقیه، به هیچ وجه منکر نقش پر اهمیت ((اکثریت مردم)) و تأثیر آنان در کارآمدی حکومت و... نیست. نظام اسلامی از ابتدا مردم را ولی نعمت خود دانسته، تمام هدف آن تأمین سعادت دنیوی و اخروی تک تک آحاد جامعه بوده است. اما در مورد این که بیان داشتید مواضع رهبری بعد از دوم خرداد تغییر کرده، چه خوب بود مواردی را به صورت مستند ذکر می کردید تا بتوان درباره ی آن بررسی و قضاوت کرد.

۶. سعی نمایم محدوده ی مطالعاتی خود را - خصوصاً" در زمینه ی ولایت فقیه و اندیشه سیاسی اسلام - گسترش داده یک یا چند منبع اکتفا نکنید. برخی از منابعی که در این زمینه توصیه می شود عبارت است از:

- فلسفه سیاست، تهیه و تدوین از مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)

- نظام سیاسی اسلام، محمدجواد نوروزی، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)

- نظریه سیاسی اسلام ج ۱ و ج ۲، محمدتقی مصباح یزدی، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)

- حاکمیت دینی، نبی اله ابراهیم زاده آملی، پژوهشکده تحقیقات

- ولایت فقیه، ولایت فقاہت و عدالت، آیت الله جوادی آملی، مرکز نشر اسرا

- جامعہ مدنی و حاکمیت دینی، عبدالحسین خسروپناه، انتشارات وثوق

- شریعت و حکومت، سیدمحمد مهدی موسوی خلخالی، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.

- اندیشه های فقهی - سیاسی امام خمینی (ره)، کاظم قاضی زاده، مرکز تحقیقات استراتژیک ریاست جمهوری.

- ولایت و دیانت، مهدی هادوی تهرانی، و همچنین فصلنامه ی حکومت اسلامی.

برای یافتن پاسخ هایی دقیق به اتهاماتی که به آقای هاشمی مطرح است، رک: نقد ناتمام، مجموعه ی مقالات و مصاحبه ها در پاسخ به انتقادات از هاشمی رفسنجانی، حبیب الله حمیدی، انتشارات فرنود.

لطفا مفهوم ولایت مطلقه فقیه را از منظر قانون اساسی و امام (ره) توضیح دهید؟

پرسش

لطفا مفهوم ولایت مطلقه فقیه را از منظر قانون اساسی و امام (ره) توضیح دهید؟

پاسخ

تبیین و تحلیل «ولایت مطلقه فقیه» از منظر قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، به دو شیوه ممکن است:

۱. رجوع به منابع و متون اسلامی و نظرات فقیهان و اندیشمندان اسلامی؛

۲. مراجعه به مشروح مذاکرات شورای بازنگری قانون اساسی، برای فهم مقصود قانون گذاری از این عبارت.

در این رابطه ابتدا به بازخوانی معنای این اصطلاح، از منظر حضرت امام (ره)، با تکیه بر متون اسلامی می پردازیم. سپس ضمن مراجعه مختصر به مذاکرات شورای بازنگری قانون اساسی، تلاش می کنیم تا مقصود قانون گذاران از این اصطلاح را بیابیم:

یکم: نظریه حضرت امام (ره) درباره حوزه اختیارات ولی فقیه که مورد قبول اکثریت فقهای شیعه می باشد، این است که فقیه همه اختیارات لازم حکومتی امام معصوم (ع) را دارد و هر نوع ولایتی که در حوزه رهبری جامعه برای امام ثابت شده برای فقیه نیز ثابت است. جز آنچه که به دلیل خاص از مختصات امام معصوم (ع) شمرده شده است، از قبیل عصمت، ولایت تکوینی و نیز پاره ای از اختیاراتی که پیامبر در حوزه مسائل خصوصی افراد داشته اند. در حقیقت اختصاصات یاد شده مربوط به جنبه

ولایت به معنی زعامت و رهبری اجتماعی نیست، بلکه بهخاطر جهات شخصیتی و شرافت مقام امامت و عصمت امام معصوم(ع) است. از اختیارات حکومتی یاد شده به «ولایت مطلقه» تعبیر می شود که ما به اختصار به توضیح آن می پردازیم.

کلمه «مطلق» یا «مطلقه» در لغت به معنای آزادی، رهایی و ارسال است؛ لیکن موارد استعمال آن متفاوت است. به عبارت دیگر گاهی «مطلق»(Absolute) در برابر «نسبی»(Relative) به کار می رود و گاهی در برابر «مشروط»(Conditioned). استعمال

نخست صرفاً در علوم حقیقی است، ولی استعمال دوم هم در علوم حقیقی و هم در علوم اعتباری (مانند علوم سیاسی) جریان دارد. از طرف دیگر کاربرد این واژه در علوم اعتباری نیز از نظر دایره و وسعت اطلاق، بسیار متفاوت است. به عبارت دیگر هر کجا که این واژه به کار می رود، باید به دقت در نظر داشت که مراد از آن اطلاق در برابر کدامین قید می باشد؛ مثلاً «مطلقه» (Absolutist) در نظام های سیاسی غالباً به رژیم های فاقد قانون اساسی (Constitution) اطلاق می شود؛ ولی در نظام ولایت فقیه به گونه دیگری استعمال می شود. مقصود از «ولایت مطلقه فقیه» این است که اگر «مصالح اهم اجتماعی» مسلمانان با یکی از احکام اولیه شرعی - که از نظر اهمیت در رتبه پایین تری قرار دارد - در تراحم قرار گیرد، ولی فقیه که موظف به حفظ مصالح عالیّه جامعه اسلامی است؛ به خاطر حفظ مصالح اهم جامعه اسلامی می تواند، بلکه باید موقتاً آن حکم شرعی اولی را تعطیل کند و مصالح اهم جامعه را بر آن مقدم بدارد؛ مثلاً در فقه اسلامی تخریب مسجد حرام می باشد. اکنون اگر به تخریب مسجدی جهت خیابان کشی حاجت افتاد، چه باید کرد؟ دیدگاه مخالف ولایت مطلقه بر آن است که صرف مصلحت اهم اجتماعی مجوز تخریب مسجد نیست و تا زمانی که کار به ضرورت نرسد نمی توان دست به این کار زد؛ لیکن براساس نظریه «ولایت مطلقه» لازم نیست حکومت اسلامی آن قدر صبر کند که برای جامعه مشکلات زیادی فراهم شود و کارد به استخوان برسد، تا آن گاه از سر ناچاری و برای خروج از بن بست و انفجار اجتماعی، مسجد را تخریب کند. بلکه اساساً اگر

بخواهیم چنین کنیم، همیشه از قافله تمدن عقب خواهیم ماند و همواره در مشکلات دست و پا خواهیم زد و شارع مقدسه چنین چیزی راضی نیست. از آنچه گذشت روشن می شود که:

اولاً؛ ولایت مطلقه فقیه از قواعد رافع تراحم است؛ یعنی، مطلق بودن ولایت گره گشا در تراحم احکام و مصالح اهم اجتماعی است.

ثانیاً؛ ولایت مطلقه خود، مقید به قیودی است نه این که از هر حیث مطلق باشد.

قیودی که در اعمال ولایت مطلقه وجود دارد عبارت است از: ۱- مصلحت، ۲- اهم بودن، ۳- اجتماعی بودن. به عبارت دیگر، ولی فقیه نمی تواند:

۱- به طور دل خواهانه و بدون رعایت مصالح جامعه اقدامی کند.

۲- مصلحت مورد نظر در اینجا مصالح امت است، نه شخص ولی فقیه.

۳- تنها مصالحی را می تواند بر احکام نخستین مقدم بدارد که از نظر اهمیت دارای رتبه بالاتری بوده و شارع مقدس راضی به ترک آنها نباشد.

بنابراین دیدگاه هر گاه فقیه واجد شرایط به تشکیل حکومت اسلامی توفیق یابد همان ولایتی را که پیامبر و امام معصوم(ع) در اداره امور جامعه دارند او نیز دارد. و بر همه مردم لازم است که از او اطاعت کنند به عبارت دیگر اختیارات حکومتی مربوط به حکومت شرعی است، چه در رأس آن پیامبر(ص) یا امام معصوم(ع) باشد، یا نایب آنان (ولی فقیه). و این اختیارات چیزی بیش از اختیارات لازم و ضروری برای حکومت و اداره جامعه نیست و هیچ حکومتی فاقد آن اختیارات نمی باشد. البته فضایل پیامبر(ص) بیش از همه انسانها است و... لیکن فضایل معنوی بیشتر، اختیارات حکومتی را افزایش نمی دهد. خداوند همان اختیارات و ولایتی که به پیامبر اکرم(ص) و امامان معصوم(ع) در تدارک

و بسیج سپاه تعیین والیان و استانداران، گرفتن مالیات و صرف آن در مصالح مسلمانان داده است، برای حکومت فقیه نیز قرار داده است، نهایتاً تفاوت این که ولایت فقیه در رابطه با شخصی معین نبوده و روی عنوان عالم عادل ثابت است.»، (ولایت فقیه امام خمینی، ص ۵۵).

حضرت امام خمینی (ره) در توضیح این نظریه می افزاید: «وقتی می گوئیم ولایتی را که رسول اکرم (ص) و ائمه (ع) داشتند. بعد از غیبت، فقیه عادل دارد، برای هیچ کس این توهم نباید پیدا شود که مقام فقهاء همان مقام ائمه و پیامبر اکرم (ص) است زیرا اینجا صحبت از مقام نیست، بلکه صحبت از ولایت یعنی حکومت و اداره کشور و اجرای قوانین شرع مقدس که یک وظیفه سنگین و مهم است می باشد، نه شأن و مقام برتر و غیر عادی، به عبارت دیگر ولایت مورد بحث یعنی حکومت و اجراء قوانین الهی و اداره جامعه اسلامی و... ولایت فقیه از امور قراردادی و اعتباری عقلایی است و واقعیتی جز جعل قانونی ندارد، وقتی کسی به عنوان ولی در موردی نصب می شود، مثلاً برای حضانت و سرپرستی کسی یا حکومت، دیگر معقول نیست در اعمال این ولایت فرقی بین رسول اکرم (ص) و امام یا فقیه وجود داشته باشد. به عنوان مثال، ولایتی که فقیه در اجرای حدود و قوانین کیفری اسلام دارد، در اجرای این حدود بین رسول اکرم (ص) و امام و فقیه امتیازی نیست. حاکم، متصدی اجرای قوانین الهی است و باید حکم خدا را اجرا نماید، چه رسول الله (ص) باشد و چه امام معصوم (ع) یا نماینده او یا فقیه عصر، (همان، ص ۵۶).

برای اثبات ولایت مطلقه فقیه و گستره اختیارات او

در حوزه اختیارات پیامبر اکرم(ص) و ائمه معصومین(ع) دلایل متعددی وجود دارد که به اختصار عبارتند از:

۱. همه دلایل عقلی و نقلی که ضرورت حکومت و ولایت فقیه را با عنوان فقاقت و عدالت در عصر غیبت اثبات می کند، دامنه و گستره این حکومت و ولایت را اثبات می کند.

۲. رسالتهای و مسؤولیت هایی که از جانب خدا و دین او بر عهده ولی فقیه واجد شرایط حکومت و رهبری نهاده شده است درست همان رسالتهای و مسؤولیت هایی است که پیامبر و امام معصوم(ع) بر عهده داشتند و آن حفظ احکام اسلام از انحرافات، تبلیغ و اجرای اسلام، اصلاح امور مسلمانان، هدایت و ارشاد آنها و نیز دفاع از مظلومان و مقابله با زورگویان و ستمگران و برقراری عدالت اجتماعی انجام این رسالتهای و مسؤولیت ها همان گونه که برای معصومین(ع) قدرت و حکومت مطلقه ای را ایجاب می کند. قدرت و حکومت مطلقه ای را برای فقیه متصدیحکومت و دولت اسلامی نیز ایجاب می کند در غیر این صورت بسیاری از احکام به اجرا در نخواهد آمد و معطل خواهد ماند و ایجاد محدودیت در اختیارات باعث تقویت مصالح جامعه می گردد.

۳. ولایت فقیه به عنوان نهاد حکومتی که در شخصیت حقوقی حاکم تبلور می یابد، مانند همه نهادهای حکومتی دیگر اعم از حکومت های لائیک، دمکراتیک و سایر انواع آن که دارای قدرت مطلقه هستند، او نیز باید دارای قدرت و اختیارات مطلقه باشد تا بتواند امور فردی و اجتماعی شهروندان را سامان بخشد و معضلات جامعه اسلامی را حل و فصل کند این مقدار جای هیچ گونه انکاری نیست. بنابراین قوانین جامع و کامل اسلام، جهت اجرا شدن و تأمین سعادت همه جانبه دنیوی و اخروی

انسانها تشکیل حکومت اسلامی با اختیارات کامل و مطلق را که پیامبر اکرم(ص) و امامان(ع) از آنها برخوردار بودند ایجاب می کند و ولایت فقیه به عنوان نهاد حکومتی و شخصیت حقوقی فقیه تبلور این قدرت و ولایت مطلقه است.

با توجه به مطالب فوق ثابت می شود که امتیازات خاص پیامبر اکرم(ص) و سایر امامان(ع) مربوط به جهات شخصیتی و شرافت مقام امامت و عصمت امام معصوم است و هیچ گونه ربطی به جنبه ولایت و حاکمیت و اداره حکومت و جامعه و اجرای قوانین اسلامی ندارد بنابراین هم چنانکه امام(ره) فرمودند، کلیه اختیاراتی که امام(ع) دارد فقیه نیز دارا است، مگر دلیل شرعی اقامه شود مبنی بر آن که فلاحن اختیار و حق ولایت امام(ع) به سبب حکومت ظاهری او نیست بلکه به شخص امام مربوط می شود و یا اگر چه به مسائل حکومت و ولایت ظاهری جامعه اسلامی است لکن مخصوص شخص امام معصوم(ع) است و شامل دیگران نمی شود،

(شئون و اختیارات ولی فقیه، ترجمه کتاب البیع امام(ره)، ص ۷۷).

نظر دکتر شریعتی در مورد ولایت فقیه و حکومت اسلامی را برایم بنویسید. همچنین رابطه ایشان با امام(ره) و در کل با روند انقلاب چگونه بود؟

پرسش

نظر دکتر شریعتی در مورد ولایت فقیه و حکومت اسلامی را برایم بنویسید. همچنین رابطه ایشان با امام(ره) و در کل با روند انقلاب چگونه بود؟

پاسخ

مسلمنا مرحوم دکتر شریعتی، از جمله روشنفکران مسلمان و اسلام خواه بوده است. نوشته های او گواه این مطلب است. البته این خصیصه، نه ایشان و نه هیچ کس دیگر را از بوته نقد مستثنی نمی کند. در علاقه و ارادت ایشان به حضرت امام(ره) نیز تردیدی نیست؛ چنان که در نامه ها و آثار خود بدان تصریح کرده و خود را مقلد امام دانسته است.

در مورد نظر ایشان درباره ی ولایت فقیه و حکومت اسلامی باید گفت علیرغم این که ایشان بر دو اصل امامت (رهبری) و عدالت به عنوان اصول محرک مذهب شیعه تأکید می نمود، اما از آنجا که این جریان بیشتر در صدد انقلابی نمودن جامعه و نفی نظام موجود بود، در بعد ارائه نظام جایگزین و حکومت کمال مطلوب، هیچ حرفی برای گفتن نداشت. بنابراین به طور دقیق سخنی بر له یا علیه ولایت فقیه از سخنان ایشان نمی توان به دست آورد.

جهت اطلاع بیشتر ر.ک: درآمدی بر مبانی فکری انقلاب اسلامی، محمد شفیعی فر، نشر معارف، ۱۳۷۸، ص ۲۳۰.

لطفا ادله ولایت فقیه را بطور کامل و صحیح برایم توضیح دهید

لطفا ادله ولایت فقیه را بطور کامل و صحیح برایم توضیح دهید

ولایت فقیه اصطلاحی است برای نظام حکومت اسلامی پس از ائمه طاهرین (ع). ولایت در این اصطلاح به معنای حکومت و زمامداری امور جامعه است و ولایت فقیه به مفهوم زمامداری جامعه اسلامی از سوی کسی است که به مقام اجتهاد در فقه رسیده و حائز شرایط رهبری جامعه اسلامی می باشد. موضوع اصلی ولایت فقیه این است که در زمان غیبت امام معصوم (ع) چه باید کرد؟ آیا امت اسلامی باید بدون رهبر باشد؟ یا باید به رهبری طاغوت تن دهد یا باید بهترین کسی را که از نظر علم و زهد و تقوا و مدیریت سیاسی، کمترین فاصله را با معصوم دارد به رهبری امت اسلامی بپردازد؟

در واقع ولایت فقیه به همین معناست که در عصر غیبت به نیابت از امام زمان (عج) ولی فقیه رهبری و زمام امور جامعه را بر عهده دارد تا امت گرفتار هرج و مرج و آنارشسیسم و تعبد به حاکمیت طاغوت نشود و احکام و ارزشهای الهی در جامعه عملی گردد.

فقهاء و متفکران اسلامی برای اثبات ولایت فقیه و مشروعیت حکومت ولایی و وجوب اطاعت از او امر ولی فقیه به دلایل نقلی - اعم از آیات و روایات پیامبر اسلام (ص) و ائمه (ع) - و دلایل عقلی متعددی تمسک جستند که بیان هر یک و چگونگی دلالت هر کدام بر ولایت فقیه، نیازمند بررسی های مفصل با استفاده از روش خاص خود، یعنی اجتهاد می باشد. از این رو در اینجا به اختصار به ذکر پاره ای از آنها خواهیم پرداخت.

الف. دلایل نقلی

مقبوله عمر بن حنظله در طول تاریخ

مورد استناد فقهای شیعه بوده است؛ از جمله در میان متأخرین مرحوم محقق نراقی در «عوائد الایام»، صاحب جواهر در «جواهر الکلام» شیخ انصاری در «القضاء و الشهادات»، بحر العلوم در «بلغه الفقیه»، مامقانی در «هدایه الانام فی حکم الاموال الامام»، میرزای نائینی در «منیه الطالب»، سبزواری در «مهدب الاحکام» امام خمینی (ره) در «البیع»، آیت الله گلپایگانی در «الهدایه الی من له الولایه» آیت الله جوادی آملی در «پیرامون وحی و رهبری» و بسیاری از اندیشمندان دیگر قرار گرفته است.

در این روایت، امام صادق (ع) می فرماید: ... من کان منکم ممن قد روی حدیثنا و نظر فی حلالنا و حرامنا و عرف احکامنا، فلیرضوا به حکما فانی قد جعلته علیکم حاکما فاذا حکم بحکمنا فلم یقبل منه فانما استخف بحکمنا و علینا رد و الراد علینا کالراد علی الله وهو علی حدالشرك بالله. ، (اصول کافی، ج ۱، ص ۶۷؛ وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۹۸).

مرحوم کلینی به سند از عمر بن حنظله روایت می کند که: «از امام صادق (ع) پرسیدم: درباره دو نفر از ما (شیعیان) که در باب «دین» و «میراث» نزاعی دارند، آن گاه به نزد سلطان یا قاضیان (قضات حکومت های جور) جهت حل آن می روند. آیا این عمل جایز است؟ حضرت فرمود: هر کس در موارد حق یا باطل به آن ها مراجعه کند، در واقع به سوی طاغوت رفته و از طاغوت مطالبه قضاوت کرده است؛ از این رو آنچه بر اساس حکم او (که خود فاقد مشروعیت است) دریافت می دارد، به باطل اخذ نموده است؛ هر چند در واقع حق ثابت او باشد زیرا آن را بر اساس حکم طاغوت گرفته است، در حالی که

خداوند امر فرموده است: که باید به طاغوت کافر باشند (و آن را به رسمیت نشناسند). خداوند متعال می فرماید: یریدون ان يتحاكموا الى الطاغوت وقد امروا ان يكفروا به آنگاه عمر بن حنظله می پرسد: پس در این صورت چه باید کنند؟ امام(ع) فرمود: باید به کسانی از شما (شیعیان) که حدیث و سخنان ما را روایت می کنند و در حلال و حرام ما به دقت می نگرند و احکام ما را به خوبی باز می شناسند (عالم عادل) مراجعه کنند و او را به عنوان حاکم بپذیرند. من چنین کسی را بر شما حاکم قرار دادم. پس هرگاه به حکم ما حکم کند و از او پذیرفته نشود، حکم خدا کوچک شمرده شده و مارد شده، و آن که ما را رد کرده و آن که ما را رد کند، خدا را رد کرده است و چنین چیزی در حد شرک به خداوند است.»

این حدیث از جهت سند معتبر و مورد قبول فقهای شیعه است.

دلالت این حدیث بر ولایت فقیه:

مقبوله عمر بن حنظله، مشتمل بر دو توصیه ایجابی و سلبی است:

۱. از یک طرف امام صادق(ع) مطلقا مراجعه به سلطان ستمگر و قاضیان دولت نامشروع را حرام می شمرد و احکام صادره از سوی آن ها را - اگر چه صحیح باشد - فاقد ارزش و باطل می داند.

۲. از طرف دیگر، جهت رفع نیازهای اجتماعی و قضایی شیعیان رابه رجوع به فقهای جامع الشرایط، مکلف می سازد.

۳. عبارت فانی قد جعلته علیکم حاکما؛ او را حاکم بر شما قرار دادم {M} با وضوح و روشنی، نصب فقیه عادل بر حکومت و مرجعیت در همه امور سیاسی، اجتماعی و قضایی به دست

می آید.

هر چند ظاهر پرسش در روایت، مسئله منازعه و قضاوت است لیکن آنچه جهت و ملاک عمل است، پاسخ امام(ع) است و سخن آن حضرت عام است، خصوصاً جمله فانی قد جعلته علیکم حاکما با توجه به واژه «حاکم» - که دلالت بر حکومت دارد - نسبت به سایر مسائل و شئون حکومتی تعمیم یافته و شامل آن ها نیز می شود.

البته قرائن واضح و روشن دیگری نیز در پاسخ امام(ع) وجود دارد؛ از جمله استناد به آیه شریفه و منع از مراجعه به طاغوت ها به طور کلی از طرف دیگر امام(ع) در صدر روایت، دادخواهی و مراجعه به سلطان و قضات حکومتی را حرام شمرده، حکم آن ها را باطل می داند، حتی اگر قضاوت آن ها عادلانه و به حق باشد؛ زیرا اصل این نظام حکومتی در نگاه قرآن و اهل بیت(ع) مردود است و انحصاراً مراجعه به حکومت مشروع که انتصاب از ناحیه شارع مقدس است، مورد توصیه و تکلیف امام قرار گرفته است.

امام راحل(ره) در کتاب «ولایت فقیه» در تفسیر و تبیین روایت عمر بن حنظله چنین می نگارد: «همان طور که از صدر و ذیل این روایت و استشهاد امام(ع) به آیه شریفه به دست می آید، موضوع سؤال، حکم کل بوده و امام هم تکلیف کلی را بیان فرموده است و عرض کردم که برای حل و فصل دعاوی حقوقی و جزائی، هم به قضات مراجعه می شود و هم به مقامات اجرایی و به طور کلی حکومتی رجوع به قضات برای این است که حق ثابت شود و فصل خصومات و تعیین کیفر گردد و رجوع به مقامات اجرایی برای الزام طرف دعوا به قبول محاکمه یا

اجرای حکم حقوقی و کیفری، هر دو است؛ لهذا در این روایت از امام(ع) سؤال می شود که آیا به سلاطین و قدرت های حکومتی و قضات رجوع کنیم، حضرت در جواب، از مراجعه به مقامات حکومتی ناروا - چه اجرایی و چه قضایی - نهی می فرمایند، دستور می دهند که ملت اسلام در امور خود نباید به سلاطین و حکام جور و قضاتی که عمال آنها هستند، رجوع کنند؛ هر چند حق ثابت داشته باشند و بخواهند برای احقاق و گرفتن آن اقدام کنند. مسلمان، اگر پسر او را کشته اند یا خانه اش را غارت کرده اند، باز حق ندارد به حکام جور برای دادرسی مراجعه کند. همچنین اگر طلب کار است و شاهد زنده در دست دارد، نمی تواند به قضات سرسپرده و عمال ظلمه مراجعه نماید. هر گاه در چنین مواردی به آن ها رجوع کرد، به «طاغوت»، یعنی قدرت های ناروا روی آورده است و در صورتی که به وسیله این قدرت ها و دستگاه های ناروا به حقوق مسلم خویش نایل آید، فانما یاخذه سحتا و ان کان حقا ثببات له به حرام دست پیدا کرده و حق ندارد در آن تصرف کند.... این حکم، سیاست اسلام است. حکمی است که سبب می شود مسلمانان از مراجعه به قدرت های ناروا و قضاتی که دست نشانده آن ها هستند، خودداری کنند تا دستگاه های دولتی جائز و غیر اسلامی بسته شوند، و راه به سوی ائمه هدی(ع) و کسانی که از طرف آنها حق حکومت و قضاوت دارند، باز شود. مقصود اصلی این بوده که نگذارند سلاطین و قضاتی که از عمال آن ها هستند، مرجع امور باشند و مردم دنبال آن ها بروند... بنابر این تکلف ملت اسلام چیست؟

و در پیش آمدها و منازعات باید چه کنند و به چه مقامی رجوع کنند؟ قال: ينظران من كان منكم ممن كان روى حديثنا ونظر في حلالنا و حرامنا و عرف احكامنا؛ در اختلافات به راویان حدیث ما که به حلال و حرام خدا - طبق قاعده - آشنايند و احکام ما را طبق موازين عقلي و شرعي می شناسند، رجوع کنند {M}، (ولایت فقیه، صص ۸۰ - ۷۷)

«... این فرمان که امام(ع) صادر فرموده، کلی و عمومی است؛ همان طور که حضرت امیرالمؤمنین(ع) در دوران حکومت ظاهری خود، حاکم و والی و قاضی تعیین می کرد و عموم مسلمانان وظیفه داشتند که از آن ها اطاعت کنند و تعبیر به «حاکما» فرموده تا خیال نشود که فقط امور قضایی مطرح است و به سایر امور حکومتی ارتباطی ندارد؛ غیر از صدر و ذیل روایت و آیه ای که در حدیث ذکر شده، استفاده می شود که موضوع، تنها تعیین قاضی نیست که امام(ع) فقط نصب قاضی فرموده باشد و در سایر امور مسلمانان تکلیفی معین نکرده و در نتیجه، یکی ازدو سؤالی را که مراجعه به دادخواهی از قدرت های اجرایی ناروا بوده بلا- جواب گذاشته باشد. این روایت از واضحات است و در سند و دلالتش وسوسه ای نیست. جای تردید نیست که امام(ع) فقها را برای حکومت و قضاوت تعیین فرموده است. بر عموم مسلمانان لازم است که از اینفرمان امام(ع) اطاعت نمایند»، (همان، صص ۱۰۲ - ۱۰۶).

نتیجه استدلال این است که فقهای جامع الشرايط علاوه بر منصب های ولایت در افتاء، اجرای حدود، اختیارات قضایی، نظارت بر حکومت و امور حسبيه، در مسائل سیاسی و اجتماعی نیز ولایت دارند

و این مناصب و اختیارات، از اطلاق ادله ولایت فقیه استفاده می گردد. بدیهی است امام(ع) شخص معینی را به حاکمیت منصوب نکرده است بلکه به صورت عام تعیین نموده است. اطاعت از حاکمی که به نصب عام از جانب معصوم(ع) نصب شده، واجب است و عدم پذیرش حکم وی به مثابه عدم پذیرش حکم معصوم(ع) می باشد. علاوه بر روایت فوق، روایات متعدد دیگری نیز دلالت بر ولایت فقیه دارد که به اختصار به برخی از آنها اشاره می نمایم و شرح چگونگی دلالت آن ها را به منابعی که معرفی می شود وا می گذاریم:

- روایت امیرالمؤمنین(ع) از پیامبر اکرم(ص): اللهم ارحم خلفایی قیل یا رسول الله و من خلفائك؟ قال الذین یأتون من بعدی یرووننی حدیثی و سنتی ، (وسائل الشیعه، ج ۱۸، باب ۸، ح ۵۰).

- روایت امام موسی بن جعفر(ع): .. لأنّ المؤمنین الفقهاء حصون الاسلام کحصن سور المدینه لها ، (اصول کافی، ج ۱، ص ۳۸، بابفقده العلماء)

۳- روایت امام صادق(ع) از پیامبر اکرم(ص): الفقهاء أمناء الرُّسل... ، (اصول کافی، ج ۱، ص ۴۶).

- توقيع مبارک حضرت ولی عصر(عج): «و اما الحوادث الواقعه فارجعوا فیها الی رواه حدیثنا فانهم حجتی علیکم و انا حجه الله ، (وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۰۱، ح ۸).

- حدیث امام صادق(ع): «اتقوا الحکومه فانّ الحکومه انما هی للامام...»، (وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۷، ح ۳).

- روایت ابی خدیجه از امام صادق(ع): «... وایاکم ان یخاصم بعضکم بعضا الی السلطان الجائر»، (وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۰۰، ح ۶)

- حدیث امام صادق(ع) از رسول الله(ص): «ان العلماء ورثه الانبیاء»، (اصول کافی، ج ۱، ص ۳۴).

- روایت: «منزله الفقیه فی هذا الوقت کمنزله

الانبياء من بنى اسرائيل»، (بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۳۴۶).

- روایت رسول اکرم (ص): «علماء امتی کسایر انبیاء قبلی»، (جامع الاخبار).

- روایت: «العلماء حکام علی الناس»، (مستدرک وسائل الشیعه، باب ۱۱ از ابواب صفات قاضی، ح ۳۳).

- روایت امام حسین (ع) از حضرت امیر (ع): «مجاری الامور والاحکام علی آیدی العلماء باللّه الأئمة علی حلاله و حرامه»، (مستدرک وسائل الشیعه، باب ۱۱ از ابواب صفات قاضی، ح ۱۶)

ب. دلایل عقلی

دلایل عقلی متعددی بر اثبات ولایت فقیه و وجوب اطاعت از اوامر ولی فقیه اقامه شده است که به دو دلیل از آن ها اکتفا می نماییم:

دلیل اول. اصل تنزل تدریجی

این دلیل از مقدمات ذیل تشکیل شده است:

۱. برای تأمین نیازمندی های اجتماعی و جلوگیری از هرج و مرج، فساد و اختلال نظام، وجود حکومت در جامعه، امری ضروری است.

۲. اجرای احکام اجتماعی اسلام ضروری است و این امر به زمان حضور پیامبر (ص) و امامان معصوم (ع) اختصاص ندارد؛ یعنی احکام اسلام جاودان است و باید در همه زمان ها و مکان ها اجرا گردد.

۳. حکومت مطلوب در اسلام، حکومتی است که معصوم (ع) در رأس آن باشد.

۴. هنگامی که فراهم آوردن مصلحت لازم در حد مطلوب میسر نشد، باید نزدیک ترین مرتبه به حد مطلوب را تأمین کرد. هنگامی که مردم از مصالح حکومت معصوم (ع)، محروم باشند، باید به دنبال نزدیک ترین و شبیه ترین حکومت به حکومت امام معصوم (ع) باشیم. نزدیکی یک حکومت به امام معصوم (ع) در سه امر متبلور می شود:

نخست، علم به احکام اسلام (فقاہت)؛

دوم، شایستگی روحی و اخلاقی، به گونه ای که تحت تأثیر هواهای نفسانی و تهدید و تطمیع ها قرار نگیرد (تقوا)

سوم، کارایی در مقام مدیریت جامعه که به خصلت های فرعی از قبیل درک سیاسی، اجتماعی،

آگاهی از مسائل بین المللی، شجاعت در برخورد با دشمنان و تبهکاران تشخیص اولویت ها و اهمیت ها.

با توجه به این مقدمات نتیجه می گیریم کسی که بیش از سایر مردم، واجد این شرایط باشد (فقیه عادل، زمان شناسی و قادر به مدیریت کلان اجتماعی) باید رهبری جامعه را عهده دار شود و ارکان حکومت را به سوی کمال مطلوب سوق دهد. تشخیص چنین کسی طبعاً بر عهده خبرگان خواهد بود چنان که در سایر شئون زندگی اجتماعی نیز چنین است و وقتی چنین شخصی اقدام به تشکیل حکومت نمود اطاعت از فرامین وی واجب است.

دلیل دوم: ولایت فقیه یا حاکمیت اصلح در عصر غیبت: این دلیل نیز دارای مقدمات زیر است:

۱- ولایت بر اموال و اعراض و نفوس مردم، از شئون ربوبیت الهی است و فقط با نصب و اذن خدای متعال، مشروعیت می یابد.

۲- خداوند این حق قانونی را به پیامبر اکرم(ص) و امامان معصوم(ع) داده است.

۳- در زمانی که مردم از وجود رهبر معصوم محرومند، یا باید خدای متعال از اجرای احکام اجتماعی صرف نظر کرده باشد، یا اجازه اجرای آن را به کسی که اصلح از دیگران است، داده باشد تا ترجیح بلا مرجوح و نقض غرض و خلاف حکمت لازم نیاید و با توجه به باطل بودن فرض اول، فرض دوم ثابت می شود؛ یعنی ما از راه عقل کشف می کنیم که چنین اذن و اجازه ای از طرف خدای متعال و اولیای معصوم(ع) صادر شده است؛ حتی اگر بیان نقلی روشنی در این خصوص به ما نرسیده باشد.

۴- فقیه جامع الشرایط، همان فرد اصلحی است که هم احکام اسلام را بهتر از دیگران می شناسد، هم ضمانت بیشتری برای اجرای

آن دارد و هم در مقام تأمین مصالح جامعه و تدبیر امور مردم کارآمدتر است.

۵- تشکیل حکومت توسط ولی فقیه جامع الشرایط مستلزم اطاعت سایر افراد جامعه از فرامین چنین فقیهی است، بنابراین اطاعت از ولایت فقیه عقلاً نیز واجب می باشد.

دقت در دلیل عقلی و تبیین فلسفی نظام ولایت فقیه، بیانگر آن است که صرف نظر از ادله فقهی و تعبدی، عالی ترین وجه حکومت اسلامی که مطلوبیت دارد، حاکمیت معصوم (ع) است؛ اما در اسلام چون ارزش ها دارای مراتب بوده و بی شک حکومت نیز یک ارزش است، با عدم دسترسی به معصوم، باید کسی را برای حاکمیت برگزید و از او اطاعت کرد که در علم و عمل، شبیه ترین مردم به معصوم (ع) باشد و آن فقیه جامع الشرایط است که از جهت صلاحیت ها، شباهت بیشتری به معصوم (ع) دارد.

بعضی ها ولایت را از طریق عرفان ابن عربی اثبات می کنند آیا نظر متکلمین ما در عصر حاضر هم همین است یعنی اینرا درست می دانند یا نه و اینکه حتماً باید ولی فقیه از نسل پیامبر (ص) و سید باشند اگر چنین است چرا حضرت امام خمینی (رض) که عارفی بینا و عالمی تیز و یر بود

پرسش

بعضی ها ولایت را از طریق عرفان ابن عربی اثبات می کنند آیا نظر متکلمین ما در عصر حاضر هم همین است یعنی اینرا درست می دانند یا نه و اینکه حتماً باید ولی فقیه از نسل پیامبر (ص) و سید باشند اگر چنین است چرا حضرت امام خمینی (رض) که عارفی بینا و عالمی تیز و یر بود اول آقای منتظری را انتخاب کردند؟

پاسخ

پاسخ این سؤال را به صورت مختصر در نکات ذیل بیان می نمایم:

الف. واژه ولایت دارای معانی و کاربردهای متعددی است: «ولایت» در لغت به معنای قرب (نزدیکی، دوستی، صاحب تصرف در امور، رهبری، سیطره و مانند این ها به کار رفته است، (ر.ک: معجم مقاییس اللغة، ج ۶، ص ۱۴۱؛ تاج العروس، ج ۱۰، ص ۳۹۸، لسان العرب، ج ۱۵، ص ۴۰۷) از سوی دیگر این اصطلاح حوزه های گوناگون اندیشه دینی از جمله کلام، عرفان و فقه اعم از فقه سیاسی، اجتماعی و خانوادگی به کار می رود. و متخصصان هر کدام از این علوم، به اثبات ولایت، ویژگیهای آن و ... از منظر تخصصی خود پرداخته اند. بر این اساس در اثبات «ولایت» از طریق عرفان ابن عربی یا سایر عرفا دیگر، اشکالی به نظر نمی رسد.

ب. اگر منظور شما از «ولایت» همان ولایتی است که در بحث ولایت فقیه رایج است باید گفت که: از دیدگاه اکثریت اندیشمندان اسلامی، آنچه مناسب با فلسفه وجودی ولایت فقیه و ضرورت آن در زمان غیبت است؛ کلامی بودن این نوع

ولایت است، نه ولایت فقهی یا ولایت عرفانی زیرا بحث اصلی در ولایت فقیه این است که آیا در زمان غیبت

امام معصوم(ع) برای رهبری و زعامت سیاسی جامعه اسلامی فکری شده است یا نه؟ و آیا از سوی خداوند و یا امامان معصوم(ع) شخصی یا اشخاصی با ویژگیهای خاص برای این مهم در نظر گرفته شده اند یا نه؟ بنابراین بحث در «ولایت ظاهری» است نه «ولایت باطنی» هر چند ممکن است احیاناً فقیهی از چنین ویژگی نیز برخوردار بوده دارای کراماتی نیز باشد. خلاصه آنکه ولایت در زبان اهل معرفت، ناظر به مرحله عالی کمال معنوی بنده، در وصول به بالاترین مراتب قرب الهی است که منشأ تصرفات تکوینی و تشریحی می گردد؛ ولی در اصطلاح ولایت فقیه، ناظر به یک امر اعتباری و از مقوله ریاست و مدیریت است. در اصطلاح نخست، «ولی» با صعود در مراتب هستی، واسطه فیض می شود و دستی در اخذ از حق و دستی دیگر در اعطای به خلق پیدا می کند؛ ولی در اصطلاح دوم، «ولی» عهده دار تدبیر جامعه و سامان دادن به معیشت اجتماعی مردم می گردد؛ یکی منشأ سلطه حقیقی است و دیگر منشأ سلطه اعتباری، (دین و دولت در اندیشه اسلامی، محمد سروش، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، حوزه علمیه قم، چاپ اول، ۱۳۷۸، ص ۵۹۷) بنابراین باید از خلط این دو مفهوم پرهیز نمود. و مسلماً اثبات ولایت فقیه از طریق ولایت عرفانی صرف، پاسخگویی نیاز جامعه اسلامی در بعد مدیریت و رهبری نیست.

امام خمینی(ره) طی نامه ای به نمایندگان مجلس شورای اسلامی، با اشاره به اظهارات ابهام آمیز برخی از نمایندگان، در این باره آورده اند:

لازم است عرض کنم آیات و روایاتی وارد شده است که مخصوص به معصومین(ع) است و

فقها و علمای بزرگ اسلام در آن ها شرکت ندارند، تا چه رسد به مثل این جانب. هر چند فقهای جامع شرایط از طرف معصومین نیابت در تمام امور شرعی و سیاسی و اجتماعی دارند و تولی امور در غیبت کبری موکول به آنان است، لکن این امر، غیر از «ولایت کبری» است که مخصوص به معصوم است. تقاضای این جانب آن است که در صحبت هایی که می شود و پخش می گردد، ابهامی نباشد و مرزها از هم جدا باشد.»، (صحیفه نور، ج ۱۹، ص ۲۳۷، (۱/۸/۶۴)، به نقل از: دین و دولت در اندیشه اسلامی، پیشین، ص ۵۹۷ - ۵۹۸؛ جهت مطالعه بیشتر ر.ک: ولایت فقیه، ولایت فقاها و عدالت، آیت الله جوادی آملی، نشر اسراء)

ج. «سید» و از نسل پیامبر(ص) بودن، از شرایط و ویژگیهای ولی فقیه نیست. و حتی دستیابی به ولایت و مقامات باطنی نیز برای غیر سادات هم بلا اشکال است و هر چند به قول ابن عربی سادات به جهت ارتباط نسلی از آمادگی بیشتری در این زمینه برخوردارند. بر این اساس حتی از نظر کسانی که ولایت فقیه را از طریق ولایت عرفانی اثبات می کند؛ هیچ گونه اشکالی در ولی فقیه شدن غیر سادات وجود ندارد.

لطفاً ولایت فقیه را برای ما به شیوه عقلی و ... اثبات کنید.

پرسش

لطفاً ولایت فقیه را برای ما به شیوه عقلی و ... اثبات کنید.

پاسخ

چه دلیلی بر ولایت فقیه وجود دارد و آیا این مسأله در گذشته نیز مطرح بوده است؟

مسأله «ولایت فقیه» چه از جهت نظری و چه در عمل - قدمتی به درازای تشیع دارد. نصب مالک اشتر به ولایت مصر از سوی امیرالمؤمنین علیه السلام، از مصادیق بارز این مسأله است. در فقه شیعه نیز فقیهان برجسته ای در دوره های مختلف تاریخی، به گونه های مختلف به طرح آن پرداخته اند. از جمله این چهره های تابناک فقه شیعه شیخ مفید، محقق کرکی، علامه نراقی، صاحب جواهر و ... و در میان معاصران نیز بزرگ ترین احیاگر آن در نظر و عمل حضرت امام خمینی قدس سره می باشند.

برای آگاهی بیشتر ر.ک: احمد جهان بزرگی، پیشینه تاریخی ولایت فقیه.

امام خمینی رحمه الله بر آن بودند که مسأله «ولایت فقیه» امری کاملاً بدیهی و بی نیاز از دلیل و از اموری است که تصور دقیق و درست موضوع، بلافاصله به تصدیق آن می انجامد؛ لیکن سوگمندان باید گفت شکافی چندین قرنه بین «روحانیت و سیاست» به سبب حاکمیت سلطه های غاصبانه و تبلیغات سوء دشمنان دین، به استدلال بر این مطلب حاجت افتاده است. در عین حال عالمان دین از گذشته های دور نیز، همواره بر آن استدلال کرده و مبانی آن را استوار نموده اند؛ چنانکه مرحوم نراقی در کتاب «عوائد الایام» نوزده دلیل نقلی بر آن ذکر کرده است.

در مجموع دلایلی که بر ولایت فقیه اقامه می شود به سه دسته کلی تقسیم پذیرند:

یکم. دلایل عقلی صرف؛ یعنی، ادله ای که صغری و کبرای قیاس در آن، همه عقلی است.

دوم. ادله نقلی محض؛ یعنی، دلایلی که تماماً برآمده از

نصوص دینی - چون کتاب و سنت - است.

سوّم. ادله ترکیبی؛ که ترکیب یافته از دلایل عقلی و نقلی است.

هر یک از سه گروه یاد شده نیز تقریرات و یا مستندات متعددی دارند. در این جا به بیان برخی دلایل ترکیبی می پردازیم:

۱. ماهیت اسلام؛ اسلام دینی جامع و در بردارنده ی همه ابعاد حیات انسانی - اعم از امور فردی، اجتماعی، دنیوی و اخروی - است.

برای آگاهی بیشتر در این باره نگا:

۱. عبدالله نصری، انتظار بشر از دین؛

۲. علی ربانی گلپایگانی، جامعیت و کمال دین، کانون اندیشه جوان.

۲. جاودانگی اسلام؛ اسلام دینی است جاودان و احکامش تا قیامت باقی است: «حلال محمد حلال الی یوم القیامه و...» (اصول کافی، ج ۱، ص ۵۸).

۳. ضرورت حکومت دینی؛ اجرای قوانین سیاسی، اجتماعی و قضایی اسلام بدون تشکیل حکومت دینی، ممکن نیست.

۴. لزوم استمرار حکومت دینی؛ جاودانگی احکام دینی و نیازمندی اجرای آنها به نظام سیاسی اسلامی، ضرورت وجود آن را بر همیشه نتیجه می دهد.

۵. سرشت حکومت دینی؛ حکومت اسلامی، ماهیتاً حکومتی است که در آن قانون و هنجارهای دینی ملاک عمل باشد.

۶. شرایط حاکم؛ با توجه به سرشت قانونی حکومت دینی، حاکم در آن لزوماً باید از سه عنصر علم (فقاہت)، عدالت، و توانایی (کفایت) برخوردار باشد. این مسأله علاوه بر آن که از ماهیت حکومت دینی به دست می آید، در نصوص فراوانی مورد تأکید واقع شده است.

۷. اصل عدم اهمال شارع (قاعدۀ لطف): محال است که شارع نسبت به مسأله ضروری و مهمی چون حکومت و رهبری شایسته جامعه اسلامی، بی تفاوت باشد و امت را در این باره بلا تکلیف رها بسازد.

۸. نتیجه: لا جرم خداوند «فقیه

عادل» دارای توانایی و کفایت رهبری را برای امت اسلامی برگزیده و مسؤولیت داده است

فرق میان علمای اخباری و علمای اصولی در مورد مسئله ولایت فقیه را توضیح دهید. آیت الله سیستانی (یکی از مراجع تقلید) در این دسته بندی کجا قرار می گیرد.

پرسش

فرق میان علمای اخباری و علمای اصولی در مورد مسئله ولایت فقیه را توضیح دهید. آیت الله سیستانی (یکی از مراجع تقلید) در این دسته بندی کجا قرار می گیرد.

پاسخ

میان علمای اخباری و علمای اصولی در اصل اثبات ولایت فقیه هیچ فرقی وجود ندارد زیرا اصل این قضیه همواره مورد اتفاق تمامی فقهای شیعه اعم از اخباری و اصولی، از ابتدا تاکنون بوده و می باشد (پیشینه تاریخی ولایت فقیه، احمد جهان بزرگی، نشر مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، چاپ دوم، زمستان ۱۳۷۸).

بنابراین تقسیم بندی فوق، نمی تواند به عنوان ممیز و فارق درستی میان این دو مسلک در اصل اثبات ولایت فقیه محسوب گردد هر چند در مسائلی از قبیل چگونگی اثبات ولایت فقیه اختلافاتی میان آن دو وجود دارد. توضیح آن که: اثبات اصل ولایت فقیه و محدوده اختیارات ولی فقیه، از دو طریق امکان پذیر است: ۱- تمسک به ادله نقلی (آیات و روایات)، ۲- تمسک به ادله عقلی.

طبیعی است که از آنجا که اخباری ها تنها راه دسترسی به احکام شرعی و نظرات شارع در موضوعات مختلف راه مراجعه ی مستقیم به ظواهر روایات ائمه اطهار(ع) می دانند (تاریخ فقیه و فقها، دکتر ابوالقاسم گرگی، نشر سمت، چاپ اول ۱۳۷۹، ص ۲۴۳ به بعد).

تنها راه اثبات ولایت فقیه و حدود و گستره اختیارات آن را منوط به میزان دلالت احادیثی می دانند که در این زمینه وارد شده است. اما اصولیین به دلیل حجت دانستن عقل در کشف احکام شرعی و آموزه های دینی، علاوه بر ادله نقلی که در باب ولایت فقیه وجود دارد، به ادله عقلی

نیز در اثبات این موضوع تمسک می کنند و این خود امتیازی بس ارزنده، در شناخت نظرات شرع مقدس، خصوصا در مواردی است که ادله نقلی دارای مشکلات سندی یا دلالتی بوده و یا این که نظری خاص پیرامون موضوعات جدید و مستحدثه ندارند.

نکته آخر این که آیت الله سیستانی از علمای اصولی بوده و مانند تمامی فقهای شیعه معتقد به ولایت فقیه می باشند معظّم له در این زمینه می فرمایند: «ولایت فقیه در زمان غیبت در امور عامه ثابت می شود. اموری که در نظام زندگی مردم متوقف بر تصدی فقیه عادل است اگر مقبول نزد عام مؤمنین باشد» (استفتاء از دفتر معظّم له).

آیا ولایت فقیه ریشه های قرآنی دارد؟ چه گونه می توان از آیات قرآن بر ولایت فقیه استدلال نمود؟

پرسش

آیا ولایت فقیه ریشه های قرآنی دارد؟ چه گونه می توان از آیات قرآن بر ولایت فقیه استدلال نمود؟

پاسخ

دلایل موافقان ایجاد حکومت دینی در میان فقها و عالمان دینی را بیان کنید.

فقیهان شیعه به طور عموم، «حکومت صالح دینی» را امری لازم و ضروری دانسته اند و در میان آنان در این مسأله اختلاف چندانی نیست. دلایلی که آنان در این باره ذکر کرده اند، متعدد و متنوع است. پاره ای از این دلیل ها در گذشته روشن شد. (۱) به عبارت دیگر دلایلی که ضرورت حکومت دینی در عصر ظهور را ثابت می کند، بر لزوم آن در زمان غیبت معصوم علیه السلام نیز گواهی می دهد و نیز آنچه در امتیازات حکومت دینی بیان شده، بر لزوم یا لااقل ترجیح عقلی آن دلالت می کند. افزون بر آن دلیل های نقلی بسیاری، لزوم حکومت صالح دینی را ثابت می کند. این دلایل چند دسته است:

حق حاکمیت خدا علیهم السلام دسته نخست. بعضی از آنها، دلایل نقلی قطعی، مانند آیات قرآن است که ولایت، قانون گذاری و حکم رانی را از آن خدا می داند و هر قانون، حکومت و فرمانروایی را - که مطابق با قانون الهی و در طول ولایت الهی نباشد - منفی و مردود می شمارد. برخی از این دلایل، مجموعه آیات زیر است:

انحصار حاکمیت الهی علیهم السلام یکم. آیاتی که حق حکومت، قانون گذاری، داوری و حکم رانی را منحصر به خدا می داند؛ از جمله:

۱. «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ يَقُصُّ الْحَقَّ وَهُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ» (۲)؛ «حکم و داوری سزاوار نیست جز برای خدا؛ او حقیقت را بیان می کند و بهترین فیصل دهندگان است».

۲. «أَلَا لَهُ الْحُكْمُ وَهُوَ أَسْرَعُ الْحَاسِبِينَ» (۳)؛ «بدانید که حکم و داوری، مخصوص

او است و او سریع ترین حسابگران است».

۳. «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» (۴)؛ «حکم نیست مگر از آن خدای، دستور داد که جز او را نپرستید؛ این همان دین استوار است، ولی بیشتر مردم نمی دانند».

۴. «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ» (۵)؛ «حکم و فرمان، تنها از آن خدا است؛ بر او توکل کرده ام و همه متوکلان باید بر او توکل کنند».

۵. «وَهُوَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْحَمْدُ فِي الْأُولَى وَالْآخِرَةِ وَ لَهُ الْحُكْمُ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» (۶)؛ «و او خدایی است که معبودی جز او نیست؛ ستایش برای او است در این جهان و در جهان دیگر. حاکمیت [نیز] از آن او است و همه شما به سوی او بازگردانده می شوید».

۶. «وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» (۷)؛ «معبود دیگری را با خدا مخوان که هیچ معبودی جز او نیست؛ همه چیز جز ذات [پاک او فانی می شود؛ حاکمیت تنها از آن او است و همه به سوی او بازگردانده می شوید».

امامت پیمان الهی علیهم السلام دوّم. آیاتی که رهبری و امامت را پیمانی الهی به حساب می آورد؛ از جمله:

«وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» (۸)؛

«[به خاطر آورید] هنگامی که خداوند، ابراهیم را با وسایل گوناگونی آزمود و او به خوبی از عهده این آزمایش ها برآمد؛ خداوند به او فرمود: من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم؛ ابراهیم

عرض کرد: از دودمان من [نیز امامانی قرار بده، خداوند فرمود: پیمان من، به ستمکاران نمی رسد] و تنها آن دسته از فرزندان تو که پاک و معصوم باشند، شایسته این مقام اند[.]

برترین قانون علیهم السلام سوم. آیاتی که حکم و قانون الهی را برترین می شمرد؛ از جمله:

۱. «وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ» (۹)؛ «و برای مردمی که یقین دارند، حکم چه کسی از خدا بهتر است؟»

۲. «أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ» (۱۰)؛ «آیا خداوند بهترین حکم کنندگان نیست؟!»

۳. «وَإِنْ كَانَ طَائِفَةٌ مِنْكُمْ آمَنُوا بِالَّذِي أُرْسِلْتُ بِهِ وَ طَائِفَةٌ لَمْ يُؤْمِنُوا فَاصْبِرُوا حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَنَا وَ هُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ» (۱۱)؛ «و اگر گروهی از شما به آنچه من بدان فرستاده شده ام ایمان آورده و گروه دیگر ایمان نیاورده اند، صبر کنید تا خدا میان ما داوری کند [که او بهترین داوران است].»

۴. «وَ اتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَ اضْبِرْ حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ وَ هُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ» (۱۲)؛ «و از آنچه بر تو وحی می شود پیروی کن و شکبیا باش تا خدا داوری کند، و او بهترین داوران است.»

خدا داور نهایی علیهم السلام چهارم. آیاتی که مرجع داوری در اختلافات را خداوند قرار می دهد؛ از جمله:

۱. «إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ بِحُكْمِهِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ» (۱۳)؛ «در حقیقت، پروردگار تو طبق حکم خود، میان آنان داوری می کند، و او است شکست ناپذیر دانا.»

۲. «وَ مَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبِّي عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ إِلَيْهِ أُنِيبُ» (۱۴)؛ «و درباره هر چیزی [که اختلاف پیدا کردید، داوریش با خدا است. چنین خدایی پروردگار من است؛ بر او توکل کردم و به سوی او باز می گردم].»

۳. «أَفَعَيِّرَ اللَّهُ أَبْنَعَى حَكَمًا وَ هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ

إِلَيْكُمْ الْكِتَابَ مُفَصَّلًا وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْلَمُونَ أَنَّهُ مُنَزَّلٌ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ» (۱۵)؛ «پس آیا داوری جز خدا جویم؟ با اینکه او است که این کتاب را به تفصیل به سوی شما نازل کرده است. و کسانی که کتاب [آسمانی] بدیشان داده ایم، می دانند که آن از جانب پروردگارت به حق فرو فرستاده شده است. پس تو از تردیدکنندگان مباش.»

نفی داوری غیرخدا پنجم. آیاتی که هرگونه حکم و داوری نامبتنی بر قوانین الهی را کفر و فسق و ظلم معرفی می کند:

۱. «و من لم يحكم بما انزل الله فاولئك هم الكافرون» (۱۶)؛ «کسانی که به موجب آنچه خدا نازل کرده، داوری نکرده اند، آنان خود کافراند.»

۲. «و من لم يحكم بما انزل الله فاولئك هم الظالمون» (۱۷)؛ «کسانی که به موجب آنچه خدا نازل کرده، داوری نکرده اند، آنان خود ستمگراند.»

۳. «و من لم يحكم بما انزل الله فاولئك هم الفاسقون» (۱۸)؛ «کسانی که به آنچه خدا نازل کرده، حکم نکنند، آنان خود نافرمانند.»

نفی ناشایستگان ششم. آیاتی که تحاکم، پیروی و پذیرش سلطه گروه های زیر را به دلالت مطابقی یا التزامی نفی می کند:

الف) طاغوت:

۱. «یریدون ان يتحاكموا الى الطاغوت وقد امروا ان يكفروا به» (۱۹)؛ «بر آنند که داوری نزد طاغوت برند در حالی که امر شده اند که به آن کفر ورزند.»

۲. «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» (۲۰)؛ «خداوند، ولی و سرپرست کسانی است که ایمان آورده اند؛ آنها را از ظلمت ها، به سوی نور بیرون می برد. [اما] کسانی که کافر شدند، اولیای آنان طاغوت هستند؛ که آنها را

از نور، به سوی ظلمت ها بیرون می برند؛ آنان اهل آتش اند و همیشه در آن خواهند ماند».

ب) کافران: (۲۱)

۱. «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَطِيعُوا فَرِيقًا مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ يَرُدُّوكُمْ بِعَيْدِ إِيمَانِكُمْ كَافِرِينَ» (۲۲)؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید! اگر از گروهی از اهل کتاب اطاعت کنید، شما را پس از ایمان، به کفر بازمی گردانند».

۲. «وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا» (۲۳)؛ «و خداوند هرگز کافران را بر مؤمنان سلطه و چیرگی نداده است».

۳. «لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاهُ وَ يُحِبُّذُرُّكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ وَ إِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ» (۲۴)؛ «افراد باایمان نباید به جای مؤمنان، کافران را دوست و سرپرست خود انتخاب کنند؛ و هر کس چنین کند، هیچ رابطه ای با خدا ندارد [و پیوند او به کلی از خدا گسسته می شود]؛ مگر اینکه از آنان پرهیزید [و به جهت هدف های مهم تری تقیه کنید] خداوند شما را از [نافرمانی خود، برحذر می دارد؛ و بازگشت [شما] به سوی خدا است».

۴. «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَ النَّصَارَى أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَ مَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» (۲۵)؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید! یهود و نصارا را ولی [و دوست و تکیه گاه خود] انتخاب نکنید! آنان اولیای یکدیگرند؛ و کسانی که از شما با آنان دوستی کنند، از آنان هستند. خداوند، جمعیت ستمکار را هدایت نمی کند».

ج) فاسقان: (۲۶)

«أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَّا يَسْتَوُونَ» (۲۷)؛ «آیا کسی که با ایمان باشد، همچون کسی است که فاسق است؟! نه، هرگز این دو برابر نیستند».

د) ظالمان: (۲۸)

«وَلَا تَرْكَبُوا إِلَى

الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَ مَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ ثُمَّ لَا تُنصِرُونَ» (۲۹)؛ «و بر ظالمان تکیه نکنید، که موجب می شود آتش شما را فرا گیرد؛ و در آن حال، هیچ ولی و سرپرستی جز خدا نخواهید داشت و یاری نمی شوید!»

ه - و) گنهکاران و ناسپاسان:

«فاصبر لحکم ربک و لا تطع منهم ائماً او کفوراً» (۳۰)؛ «در حکم پروردگارت شکیبایی کن و گناهکاران و ناسپاسان ایشان را پیروی مکن».

ز) نابخردان: (۳۱)

«و لا- تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَاماً» (۳۲)؛ «اموال خود را، که خداوند وسیله قوام زندگی شما قرار داده، به دست سفیهان نسپارید».

ح - ط) اسراف پیشگان و فسادگران: (۳۳)

«و لا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَ لَا يُصْلِحُونَ» (۳۴)؛ «و فرمان مسرفان را اطاعت نکنید! همان ها که در زمین فساد می کنند و اصلاح نمی کنند».

ی - ک) غافلان و هواپرستان: (۳۵)

«و لا تُطِيع مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِكْرِنَا وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ وَ كَانَ أَمْرُهُ فُرْطاً» (۳۶)؛ «و از آن کس که قلبش را از یاد خود غافل ساخته ایم و از هوس خود پیروی کرده و [اساس کارش بر زیاده روی است، اطاعت مکن».

ل) کسانی که عمل زشت خود را نیکو می پندارند (۳۷):

«أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْنِهِ مِنْ رَبِّهِ كَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ وَ اتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ» (۳۸)؛ «آیا کسی که بر حجتی از جانب پروردگار خویش است، چون کسی است که بدی کردارش برای او زیبا جلوه داده شده و هوس های خود را پیروی کرده اند؟»

م) جاهلان: (۳۹)

«قُلْ هَلْ يَشِئْتَوِی الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ» (۴۰)؛ «آیا کسانی که می دانند با کسانی که نمی دانند، یکسانند؟! تنها خردمندان متذکر می شوند».

هفتم. آیاتی که به حکمرانی و داوری بر اساس

احکام الهی حکم می کند، مانند:

«فاحکم بینهم بما أنزل الله ولا تتبع اهوائهم عما جائك من الحق» (۴۱)؛ «برایشان بر اساس آنچه خدا نازل کرده، حکم بران و در برابر آنچه از حق بر تو نازل گشته، از خواسته های آنان پیروی مکن».

هشتم. آیاتی که هرگونه ولایت پذیری غیر الهی را نفی می کند:

«اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ» (۴۲)؛ «از چیزی که از طرف پروردگارتان بر شما نازل شده، پیروی کنید و از اولیا و سرپرستان دیگر جز او، پیروی نکنید، اما کمتر متذکر می شوید!»

دسته دو. بعضی از دلایل، آیاتی است که نص خاصی در رهبری پیامبر صلی الله علیه و آله و یا برخی از دیگر اولیای دین می باشد، از جمله:

۱. «قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ ...» (۴۳)؛ «بگو از خدا و از پیامبر فرمان برید ...»

۲. «وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ» (۴۴)؛ «و نماز بپا دارید و زکات پردازید و از پیامبر فرمان برید تا مورد رحمت قرار گیرید». از این قبیل است آیات دیگری چون: محمد، آیه ۳۳؛ تغابن، آیه ۱۲؛ انفال، آیه ۲۰.

دسته سه. آیاتی که حق مخالفت با حکم و داوری خدا و پیامبر را سلب می کند؛ از جمله:

۱. «إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (۴۵)؛ «سخن مؤمنان، هنگامی که به سوی خدا و رسولش دعوت شوند تا میان آنان داوری کند؛ تنها این است که می گویند: «شنیدیم و اطاعت کردیم» و اینها همان رستگاران واقعی اند».

۲. «قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِن تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَ عَلَيْكُمْ

ما حُمَّتُمْ» (۴۶)؛ «بگو: خدا را اطاعت کنید، و از پیامبرش فرمان برید و اگر سرپیچی نمایید، پیامبر مسؤول اعمال خویش است و شما مسؤول اعمال خود».

۳. «وَأَقِمْ وَ الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ» (۴۷)؛ «و نماز را برپا دارید، و زکات را بدهید، و رسول [خدا را اطاعت کنید تا مشمول رحمت [او] شوید».

۴. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ لَا تَبْطُلُوا أَعْمَالَكُمْ» (۴۸)؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید! اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید رسول [خدا] را و اعمال خود را باطل نسازید».

۵. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ لَا تَوَلَّوْا عَنْهُ وَ أَنْتُمْ تَسْمَعُونَ» (۴۹)؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید! خدا و پیامبرش را اطاعت کنید و سرپیچی ننمایید در حالی که [سخنان او را] می شنوید».

۶. «وَ مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَ مَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدِ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا» (۵۰)؛ «و هیچ مرد و زن مؤمنی را نرسد که چون خدا و فرستاده اش به کاری فرمان دهند، برای آنان در کارشان اختیاری باشد؛ و هر کس خدا و فرستاده اش را نافرمانی کند، قطعاً دچار گمراهی آشکاری گردیده است».

شرایط رهبری دسته چهارم. بعضی از دلایل، آیات و روایاتی است که اوصاف و شرایط کارگزاران و وظایف آنان را بیان می کند. وظایف ذکر شده در آنها، تنها با حکومت دینی و حاکمیت سیاستمداران دین باور، دین شناس و معتقد به اجرای احکام الهی، سازگار است. این آیات - به دلالت مطابقی و یا التزامی - شرایط زیر را برای رهبر لازم

یا مفید می داند:

۱. قدرت و توانایی؛

قرآن مجید در رابطه با فلسفه اعطای فرمانروایی به طالبوت می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ» (۵۱)؛ «در حقیقت خدا او را بر شما برتری بخشیده است و او را در دانش و نیرو فزونی بخشیده و پادشاهی خود را به هر که خواهد می دهد. و خداوند گشایش گر و دانا است».

۲. امانت داری و تعهد؛

حضرت یوسف برای پذیرش خزانه داری - که مسؤولیتی حکومتی است - خود را با وصف دانا و امین بودن معرفی کرد: «قَالَ اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ» (۵۲)؛ «مرا بر خزانه های این سرزمین بگمار که من نگاهبان (امین) و دانایم».

۳. علم؛

بر این مسأله آیات ذکر شده بالا دلالت دارند.

۴. عدالت پیشگی؛

قرآن مجید در این باره به نحو استفهام انکاری می فرماید: «... هَيْلُ يَسْتَوِي هَيْوًا وَمِنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَهُوَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (۵۳)؛ «آیا آنکه به عدالت فرمان می دهد و بر صراط مستقیم قرار دارد و او [غیر عادل و هدایت نیافته برابرنده؟] یعنی، هرگز چنین نیست و لاجرم پیروی از غیر عادل و کزروان جایز نمی باشد».

۵. بودن در صراط مستقیم؛

برای این مطلب آیه پیشین گواهی می دهد.

۶. بصیرت و پیروی از وحی؛

«قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ أَمْ فَلَا تَتَفَكَّرُونَ» (۵۴)؛ «بگو: آیا نابینا و بینا مساوی اند؟! پس چرا نمی اندیشید؟!»

۷. هدایت یافتگی و هدایت گری؛

«أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ» (۵۵)؛ «آیا کسی که هدایت به سوی حق می کند، برای پیروی شایسته تر است، یا آن کس که خود هدایت نمی شود مگر هدایتش»

کنند؟ شما را چه می شود، چگونه داوری می کنید؟!»

۸. ایمان؛

«افمن کان مؤمناً کممن کان فاسقاً لا یستوون» (۵۶)؛ «آیا آن که ایمان آورده است همچون کسی است که فاسق می باشد؟! نه، هرگز این دو برابر نیستند».

این آیه دارای استفهام انکاری است و با نفی یکسان انگاری، اولویت انسان مؤمن را در جهات مختلف - از جمله در مسأله زمامداری - تثبیت می کند.

احکام اجتماعی علیهم السلام دسته پنج. بخش دیگر از دلایل، وجود احکام اجتماعی اسلام است که اجرای آنها، بدون تأسیس حکومت دینی ممکن نیست. این بخش از احکام بسیار گسترده و چندین برابر احکام عبادی فردی است. (۵۷)

ج) بخش دیگری از دلایل سیره عملی معصومان علیهم السلام در تشکیل حکومت دینی در زمان بسط ید می باشد. (۵۸)

در پایان گفتنی است: عالمان دینی برای لزوم و ضرورت حکومت دینی، به ادله اربعه (کتاب، سنت، اجماع و عقل) استناد کرده اند.

با توجه به آنچه گذشت، ضرورت وجود حکومت دینی در جامعه اسلامی، مورد اتفاق مسلمانان شیعه و سنی است.

.....) Anotates (.....)

(۱) ر.ک: پاسخ پرسش ۲.

(۲) انعام (۶)، آیه ۵۷.

(۳) همان، آیه ۶۲.

(۴) یوسف (۱۲)، آیه ۴۰.

(۵) همان، آیه ۶۷.

(۶) قصص (۲۸)، آیه ۷۰.

(۷) همان، آیه ۸۸.

(۸) بقره (۲)، آیه ۱۲۴.

۹) مائده (۵)، آیه ۵۰.

۱۰) تین (۹۵)، آیه ۸.

۱۱) اعراف (۷)، آیه ۸۷.

۱۲) یونس (۱۰)، آیه ۱۰۹.

۱۳) نمل (۲۷)، آیه ۷۸.

۱۴) شوری (۴۲)، آیه ۱۰.

۱۵) انعام (۶)، آیه ۱۱۴.

۱۶) مائده (۵)، آیه ۴۴.

۱۷) همان، آیه ۴۵.

۱۸) همان، آیه ۴۷.

۱۹) نساء (۴)، آیه ۶۰.

۲۰) بقره (۲)، آیه ۲۵۷.

۲۱) آل عمران (۳)، آیه ۱۰۰؛ انسان (۷۶)، آیه ۲۴؛ نساء (۴)، آیه ۱۴۱؛ آل عمران (۳)، آیه ۲۸ و مائده (۵)، آیه ۵۱.

۲۲) آل عمران (۳)، آیه

(۲۳) نساء (۴)، آیه ۱۴۱.

(۲۴) آل عمران (۳)، آیه ۲۸.

(۲۵) مائده (۵)، آیه ۵۱.

(۲۶) سجده (۳۲)، آیه ۱۸.

(۲۷) همان، آیه ۱۸.

(۲۸) هود (۱۱)، آیه ۱۱۳؛ بقره (۲)، آیه ۱۲۴.

(۲۹) همان، آیه ۱۱۳.

(۳۰) انسان (۷۶)، آیه ۲۴.

(۳۱) نساء (۴)، آیه ۵.

(۳۲) همان.

(۳۳) شعراء (۲۶)، آیه ۱۵۱.

(۳۴) همان، آیه ۱۵۱ و ۱۵۲.

(۳۵) كهف (۱۸)، آیه ۲۸.

(۳۶) همان.

(۳۷) محمد (۴۷)، آیه ۱۴.

(۳۸) همان، آیه ۱۴.

(۳۹) زمر (۳۹)، آیه ۹.

(۴۰) همان، آیه ۹.

(۴۱) مائده (۵)، آیه ۱۱۶.

(۴۲) اعراف (۷)، آیه ۳.

(۴۳) نور (۲۴)، آیه ۵۴.

(۴۴) همان، آیه ۵۶.

(۴۵) همان، آیه ۵۱.

(۴۶) همان، آیه ۵۴.

(۴۷) [- همان، آیه ۵۶.

(۴۸) محمد (۴۷)، آیه ۳۳.

(۴۹) انفال (۸)، آیه ۲۰.

(۵۰) احزاب (۳۳)، آیه ۳۶.

(۵۱) بقره (۲)، آیه ۲۴۷.

(۵۲) یوسف (۱۲)، آیه ۵۵.

(۵۳) نحل (۱۶)، آیه ۷۶.

(۵۴) انعام (۶)، آیه ۵۰.

(۵۵) یونس (۱۰)، آیه ۳۵.

(۵۶) سجده (۳۲)، آیه ۱۸.

(۵۷) برای آگاهی بیشتر ر.ک: آیت الله جعفر سبحانی، معالم الحکومه الاسلامیه.

(۵۸) برای آگاهی بیشتر ر.ک: محمدحسن قدردان قراملکی، تقابل مشی ائمه با سکولاریسم، مجله معرفت، ش ۱۹.

در مورد مقوله ولایت فقیه بعضی از فقها به مانند دکتر کدیور به شدت منابع نقلی آن را رد کرده اند و ... عمر بن حنظله را نادرست فرموده اند؟ نظر شما چیست؟

در مورد مقوله ولایت فقیه بعضی از فقها به مانند دکتر کدیور به شدت منابع نقلی آن را رد کرده اند و ... عمر بن حنظله را نادرست فرموده اند؟ نظر شما چیست؟

پاسخ

ولایت فقیه دارای ادله عقلی و نقلی متعدد و بسیار زیادی است که ایراد خدشه در سند یا دلالت برخی از آنان به هیچ وجه در اثبات این اصل مسلم خللی وارد نمی کند. چنانکه صاحب جواهر از فقهای نامی و برجسته شیعه، با احاطه بی نظیر بر ابواب مختلف فقه و پس از یک بررسی تفصیلی و تحقیقی در زوایای گوناگون فقه در پایان تألیف جواهر الکلام، وقتی به مسئله ولایت فقیه می رسد و به ادله مختلف آن اشاره می کند می گوید: «وسوسه در آن، از کسی سر می زند که نه طعم فقه را چشیده است و نه در روایات ائمه علیهم السلام و کلام اصحاب تأمل نموده است.» (جواهر الکلام، ج ۲۱ ص ۳۹۷)

اما درباره مقوله عمر بن حنظله باید گفت: بسیاری از فقهای شیعه در بحث ولایت فقیه این روایت را مطرح ساخته و با توجه به این سخن امام صادق (علیه السلام) که درباره فقیه فرموده است «فانی قد جعلته علیکم حاکما» من او را حاکم بر شما قرار دادم، نصب فقیه را برای منصب حکومت پذیرفته اند.

تنها شبهه ای که در اینجا مطرح است در مورد سند این روایت و مربوط به شخصیت راوی حدیث، عمر بن حنظله است و سایر روایات این حدیث از اعتماد و اعتبار کامل برخوردار بوده و علمای فن رجال بر وثوق آن ها شهادت داده اند، ولی درباره عمر

بن حنظله تصریح به وثاقت نکرده اند.

در مقابل این شبهه پاسخ های متعددی داده شده است و اعتبار روایت را اثبات کرده است، از جمله:

۱- آنچه ملاک اعتبار است وثاقت روایت است نه وثاقت راوی؛ وثاقت راوی تنها یکی از راههای کشف وثاقت روایت است، ولی خودش موضوعیت ندارد. بنابراین چنان نیست که هر روایت ضعیف السندی از نظر مضمونی نیز بی اعتبار قلمداد شود.

۲- بر اساس یک مبنای مورد قبول در فقه، چنان چه روایتی مستند فتوای فقها قرار گیرد و طی قرن ها از سوی متخصصان حقوق اسلامی و بدون هیچ گونه مناقشه ای در اعتبار آن مورد عمل واقع شود، دلیل اعتبار آن روایت است. در این صورت ضعف هیچ یک از راویان خدشه ای به آن وارد نمی سازد.

با این مقدمه می توان حکم به اعتبار روایت عمر بن حنظله کرد. زیرا این روایت مبنای فتوای فقها و مورد عمل آنها بوده است و همگی در باب «قضا» و «افتاء» به این حدیث استناد جسته و استدلال کرده اند و از دیدگاه فن علم رجال همین اندازه برای حجیت خبر کافی است، زیرا دلیل حجیت خبر واحد بنای عقلاست که شامل این گونه موارد یعنی خبر مورد عنایت اهل خبره فن می گردد.

۳- حتی برخی از بزرگان با وجود قرائن بیشماری قائل به وثاقت عمر بن حنظله هستند. مثلا در تنقیح المقال این گونه آمده است: شیخ در جایی او را از اصحاب امام باقر (علیه السلام) و در جای دیگر او را از اصحاب امام صادق (علیه السلام) دانسته است، در حالی که درباره شرح حال وی در

کتب رجالی چیزی نیامده است، لیکن در کافی در باب وقت الصلوه از علی بن ابراهیم از محمد بن عیسی از یونس از یزید بن خلیفه روایت شده که گفت به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم که عمر بن حنظله درباره وقت نماز از شما مطلبی نقل کرده، حضرت فرمود: انه لا یکذب علینا. یعنی او بر ما دروغ نمی بندد. (علامه مامقانی، تنقیح المقال، ج ۱)

۴- در سلسله سند صفوان بن یحیی وجود دارد که از اصحاب اجماع است و شیخ در کتاب «عده» خود درباره صفوان فرموده: «لا یروی الا عن ثقه» یعنی به جز از شخص ثقه و مورد اطمینان روایت نمی کند.

۵- صاحب «مفتاح الکرامه» که در احاطه به آراء فقها و تتبع در متون فقهی ممتاز است می گوید: در سند مقبوله نباید درنگ کرد، زیرا فقها بر قبول این روایت و عمل بر طبق آن اتفاق نظر دارند. (مفتاح الکرامه، سید جواد عاملی، ج ۱۰ ص ۴)

۶- محدث محقق، ملا محمد تقی مجلسی که از حدیث شناسان متبحر است درباره این حدیث آورده است: این روایت، به «مقبوله» شهرت دارد و اصحاب ما آن را تلقی به قبول کرده اند و در باب تفقه و اجتهاد دلیل عمده است ... آن گونه که شهید ثانی گفته است اصحاب، آن را «مقبوله» نامیده اند. و این نام گذاری ظاهرا از آن جهت است که حکم به صحت مضمون آن -با توجه به روایات دیگر- نموده اند. از این رو در نزد فقها همچون روایتی است که از تواتر معنوی برخوردار است. (محمد تقی مجلسی، روضه المتقین، ج ۴ ص ۲۷)

۷- فرزند وی، علامه

محمد باقر مجلسی نیز آن را روایتی موثق که مورد قبول اصحاب قرار گرفته است می‌داند. (مرآة العقول، محمد باقر مجلسی، ج ۱۰ ص ۲۲۱)

عمر بن حنظله یکی از راویان مشهور است و بزرگان اصحاب مانند زراره، هشام بن سالم، عبدالله بن بکیر و عبدالله بن مسکان و صفوان بن یحیی و ... از وی روایت کرده‌اند و این برای وثاقت وی کافی است. علاوه بر آن روایت یزید بن خلیفه دلالت بر مدح وی دارد.

۸- حضرت امام خمینی (ره) در کتاب البیع و کتاب ولایت فقیه خویش سند این روایت را معتبر دانسته است و مطالب بسیار زیادی در مورد اثبات دلالت این حدیث بر ولایت فقیه آورده‌اند. (کتاب البیع، ج ۲ ص ۴۷۶؛ ولایت فقیه، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام، ۱۳۷۷ ص ۷۷ - ۸۴)

۹- شیخ انصاری از بزرگان فقهای شیعه نیز در این باره می‌گوید: روایت عمر بن حنظله با اسانید متعدد آن، مورد اعتماد فراوان است. به علاوه طایفه امامیه بر آن عمل نموده و آن را تلقی به قبول کرده‌اند و از این رو «مقبوله» نام گرفته است. بلکه چه بسا بتوان چنین روایتی را در نهایت درجه اعتبار و صحت دانست، بلکه از بسیاری از روایت‌های با سند صحیح، معتبر تر است و این نکته بر افراد صاحب بصیرت واضح است. (الفقهاء الاسلامی، ملا- حسینقلی همدانی، (تقریرات درسی شیخ انصاری) ج ۱ ص ۶۴)

۱۰- همچنانکه گذشت، مسئله ولایت فقیه متکی به یک روایت یا دو روایت نیست، بلکه در نزد فقها از ادله متظافری همچون آیات، روایات، اجماع و دلایل عقلی برخوردار است و هرگز بر احراز وثاقت شخص

عمر بن حنظله و حتی بر قبول روایت خاص او متوقف نیست. چنانکه علامه شیخ ابوالحسن شعرانی می نویسد: مقبوله عمر بن حنظله را باید شاهد و مؤید حکمی که مبنای عقلی داشته و مورد اجماع است دانست، و از این جهت است که فقها در باره ولایت فقیه اختلافی ندارند. (تعلیقه وافی، ابوالحسن شعرانی، ج ۱ ص ۲۸۶)

و حضرت امام خمینی (ره) نیز این نظریه را تا حد بدیهی می شمارد که می فرماید: قضیه ولایت فقیه بعد از تصور اطراف، موضوع، محمول، و مورد آن به گونه ای روشن است که از مسائل نظری شمرده نمی شود و احتیاجی به بحث و دلیل ندارد. (کتاب البیع، امام خمینی، ج ۲ ص ۴۶۷)

در هر صورت ولایت فقیه با ادله بسیار زیادی ثابت و غیر قابل خدشه است. (جهت مطالعه بیشتر ر.ک: دین و دولت در اندیشه اسلامی، محمد سروش، انتشارات دفتر تبلیغات حوزه علمیه قم، ۱۳۷۸)

اگر در کشور عراق همانند ایران شورای نگهبان، مجلس شورای اسلامی، مجلس خبرگان رهبری و سایر نهادها مانند کشور ما تشکیل شود و رهبری (ولایت فقیه) شکل گیرد، آن زمان کدام یک از این دو جانشین ولی عصر خواهد بود ولی فقیه ایران یا عراق (همه شرایط و مراحل انجام آن مانند

پرسش

اگر در کشور عراق همانند ایران شورای نگهبان، مجلس شورای اسلامی، مجلس خبرگان رهبری و سایر نهادها مانند کشور ما تشکیل شود و رهبری (ولایت فقیه) شکل گیرد، آن زمان کدام یک از این دو جانشین ولی عصر خواهد بود ولی فقیه ایران یا عراق (همه شرایط و مراحل انجام آن مانند ایران باشد).

پاسخ

حل این مسأله در گرو توجه به چندین متغیر است که در ذیل به برخی از آنها اشاره می شود:

۱- نظریه مشروعیت: در رابطه با مبنای مشروعیت (Legitimacy) ولایت فقیه دو دیدگاه اساسی وجود دارد: یکی نظریه نصب و دیگری انتخاب.

الف) نظریه نصب: بنا بر دیدگاه نصب - که اکثر فقها بر آن هستند - ولی فقیه از جانب خداوند به ولایت نصب شده است. البته نصب ولی فقیه نصب شخص خاصی نیست؛ بلکه نصب عنوان است؛ یعنی، هر کس که جمیع شرایط لازم رهبری مطابق با معیارها و استانداردهای شریعت را داشته باشد، از سوی حق تعالی برای ولایت و رهبری امت نصب گردیده است. براساس این نگرش ولی فقیه، رهبر جمیع امت اسلامی است و تا آن جا که مانعی در اعمال ولایت وجود نداشته باشد، دایره حکومت او گسترده است. بنابراین در صورت تعدد حکومت های اسلامی، آن کس که بیشترین امتیاز و شایستگی ها را برای رهبری داشته باشد، ولایت بر کل پیدا می کند و بقیه در دایره هدایت های او، حکومت می کنند.

ب) نظریه انتخاب: براساس این نگرش شارع فقط ویژگی های لازم برای رهبری را اعلام فرموده و مردم را موظف ساخته است که رهبرانی با شرایط تعیین شده در شریعت (مثل ولی فقیه را) انتخاب کنند؛ لیکن مشروعیت حکومت به انتخاب مردم است، نه

به نصب شارع. در این صورت دایره رهبری ولی فقیه در حوزه ای است که او را انتخاب کرده اند و به دیگر کشورهای اسلامی سرایت نمی کند. بنابراین اگر چند جامعه اسلامی هر یک رهبری برای خود برگزینند، هر یک فقط در حوزه انتخابیه خود نفوذ خواهند داشت.

۲- حکم اولی و ثانوی: متغیر اولی و ثانوی فقط در نظریه پیش گفته نخست (نظریه نصب) راه دارد؛ یعنی، در حکومت اسلامی اساساً مرزبندی به شکل کنونی - که شیوه ای استعماری برای جداسازی ملت ها است - وجود ندارد. البته به عنوان یک واقعیت در عصر کنونی نمی توان آن را نادیده گرفت؛ لیکن به طور اساسی اسلام جمیع امت اسلامی را ملتی یک پارچه و یک دست می داند که همه دارای سرنوشت، دین، فرهنگ، آیین، نظام سیاسی و رهبری واحدی باشند و هرگونه تفرقه و تشتت و جدایی امری عارضی و تحمیلی بر پیکر امت اسلامی است. با توجه به این نگرش پاسخ سؤال اول چنین می شود که:

الف) به عنوان حکم اولی اسلامی رهبری ولی فقیه یک پارچه است و بر کل امت اسلامی سریان و جریان دارد و در صورت وجود حکومت های متعدد در رأس همه، آن که از همه شایسته تر است قرار دارد.

ب) به عنوان حکم ثانوی؛ یعنی، در صورتی که امکان اتحاد و تصمیم گیری های مشترک وجود نداشته باشد، هر یک در دایره کشور خود حکم می رانند؛ لیکن اصل بر وحدت امت و نظام و رهبری است. امتیاز این دیدگاه این است که جمیع امت را یک پارچه و دارای سیاست و نظام دفاعی واحد می کند و در صورت عملی شدن، یک قدرت بزرگ جهانی از نیروهای مسلمین پدید می آورد.

در هر صورت با توجه به مطالب

فوق در خصوص سؤال گفتنی است که در شرایط کنونی با توجه به محدودیت های بین المللی اگر شرایط تشکیل حکومت اسلامی مبتنی بر ولایت فقیه مهیا و مردم خواستار آن شوند، چنین حکومتی می تواند مستقل از نظام ولایت فقیه ایران باشد و طبیعی است که سایر تشکیلات حقوقی آن کشور که مطابق با قانون اساسی آن به وجود می آید از قبیل خبرگان، مجلس و... مستقل و تابع شرایط و قوانین داخل کشور خواهد بود، بنابراین اگر ولی فقیه در آنجا براساس شرایط دینی برگزیده شده هر دو در گستره حکومت خود نیابت از امام زمان (عج) دارند و باید براساس ضوابط دینی حوزه نیابت و مسؤولیت فرد را اداره و رهبری کنند.

دلایل مشروعیت ولایت فقیه در بین تعدادی از فقها و نامشروع بودن آن در نظر تعدادی دیگر چیست و چرا حق با گروه اول است.

پرسش

دلایل مشروعیت ولایت فقیه در بین تعدادی از فقها و نامشروع بودن آن در نظر تعدادی دیگر چیست و چرا حق با گروه اول است.

پاسخ

اصل مشروعیت ولایت فقیه مورد اتفاق تمامی فقها... و هیچ... اختلافی از این لحاظ وجود ندارد، همه فقها براسا... ادله متعدد نقلی (آیات و روایات) و عقلی، نیابت عام امام زمان (عج) را برای مجتهد جامع الشرایط - که از آن به ولایت فقیه تعبیر می شود - قبول دارند چنان که آیت الله نائینی می نویسد: «از قطعیات مذهب امامیه است که در عصر غیبت، ولایت نوعیه ای که شارع رضا به اجمال آن ندارد، به نیابت در اختیار فقهاست» (تنبیه الامه و تنزیه المله، محمد حسین نائینی، ص ۴۶).

و صاحب جواهر از فقهای بزرگ شیعه نیز می فرماید: «وسوسه در آن [ولایت فقیه] از کسی سر می زند که نه طعم فقه را چشیده است و نه در روایات ائمه (ع) و کلمات اصحاب تأمل نموده است» (جواهر الکلام، ج ۲۱، ص ۳۹۷).

بنابراین اصل مشروعیت ولی فقیه که همان تأیید الهی و منصوب بودن از طرف ائمه معصومین (ع) است به هیچ وجه مورد اختلاف فقها نیست، آنچه که وجود دارد در نوع و کیفیت این مشروعیت اختلاف نظر وجود دارد؛ اکثریت فقها همان نصب الهی و داشتن شرایطی که برای فقیه جامع الشرایط از سوی خداوند و ائمه اطهار (ع) بیان شده است را کافی می دانند اما عده کمی از معاصرین علاوه بر این شرایط الهی، انتخاب مردمی را نیز در مشروعیت ولی فقیه مهم می شمارند. دیدگاه اول به «انتصاب» و دیدگاه دوم به «انتخاب» مشهور است.

نظریه رایج میان فقهای

شیعه در طول تاریخ نظریه انتصاب است و تنها افراد نادری از فقهای معاصر معتقد به نظریه انتخاب هستند (مانند صاحب «دراسات فی ولایه الفقیه»، حسین علی منتظری).

صاحب «دراسات فی ولایه الفقیه» که بیشترین سهم را در تبیین مبانی انتخاب دارد در زمینه نظریه انتصاب می نویسد: «آن چه از ظاهر کلمات فقهای شیعه (اصحاب) و اساتید به دست می آید این است که فقیهان در عصر غیبت منصوب به نصب عام می باشند. بنابر این آنان از طرف امامان معصوم (ع) ولایت بالفعل دارند» (همان، ج ۱، ص ۴۲۵). دیگر قائلان به نظریه انتخاب نیز به غیر معروف بودن آن اذعان نموده اند. ر.ک: محمد مهدی آصفی، ولایت الامر، ص ۱۴۶ و ۱۴۸).

به بیان دیگر نظریه انتخاب جایگاه چندانی در فقه شیعه ندارد (ایرادات و اشکالات زیادی نیز بر این نظریه وارد است که جهت آشنایی به ضمیمه نامه مراجعه نمایید. تصویر صفحاتی از کتاب: دین و دولت، علی ربانی گلپایگانی، نشر پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، چاپ سوم، ۱۳۸۱، صص ۱۵۷ - ۱۷۰)

و آن چه در میان فقهای متقدم و متأخر مطرح بوده «نصب ولایت به صورت عام» است.

البته در درون نظریه انتصاب دو نظریه وجود دارد که به حوزه و قلمرو ولایت انتصابی مربوط است.

الف) برخی از فقیهان ولایت فقیه را در محدوده امر حسبه (در مفهوم مضیق آن) و یا قضاوت و یا اجرای احکام قضایی و حدود الهی دانسته اند که در نظر آنان ولایت انتصابی، مقید می باشد.

ب) در مقابل بسیاری از فقیهان به ولایت عامه و مطلقه فقیه معتقدند. از میان فقیهانی که در این دسته قرار دارند می توان از شیخ مفید، ابن ادریس، علامه حلی، محقق کرکی، ملا احمد نراقی، صاحب

جواهر، شیخ انصاری در «کتاب القضاء» میرزای نائینی آیت الله بروجردی و امام خمینی (ره) نام برد.

جهت مطالعه ر.ک:

۱. ولایت فقیه، امام خمینی (ره)، نشر مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)

۲. ولایت فقیه، ولایت فقاقت و عدالت، عبدالله جوادی آملی، نشر اسراء

۳. ولایت فقیه، محمد هادی معرفت، نشر التمهید

۴. دین و دولت در اندیشه اسلامی، محمد سروش، نشر دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم

۵. نظام سیاسی اسلام، محمد جوادی نوروزی، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)

۶. مبانی حکومت اسلامی، حسین جوان آراسته، نشر دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم

چون در مباحثه با عده ای از دانشجویان به بحث ولایت فقیه می رسیم که چرا باید یک فرد باید رهبر و پیشوای ما باشد و... در صورت امکان با معرفی چند منبع در سطح یک دانشجو ما را در این امر یاری فرمایید.

اشاره

ارتباط ولایت با مفهوم شورا و تفکیک قوا را توضیح دهید

پرسش

چون در مباحثه با عده ای از دانشجویان به بحث ولایت فقیه می رسیم که چرا باید یک فرد باید رهبر و پیشوای ما باشد و... در صورت امکان با معرفی چند منبع در سطح یک دانشجو ما را در این امر یاری فرمایید.

ارتباط ولایت با مفهوم شورا و تفکیک قوا را توضیح دهید

پاسخ (قسمت اول)

از آنجا که سؤال شما دارای ابهام بوده و مشخص نیست آیا منظور شما چگونگی اثبات اصل ولایت فقیه است و یا این که رهبری شورایی مراد است و یا جایگاه رهبری در ساختار سیاسی و تفکیک قوا، لذا درباره هر کدام مطالبی بیان می نمایم:

(الف)

ولایت فقیه اصطلاحی است برای نظام حکومت اسلامی پس از ائمه طاهرین (ع). ولایت در این اصطلاح به معنای حکومت و زمامداری امور جامعه است و ولایت فقیه به مفهوم زمامداری جامعه اسلامی از سوی کسی است که به مقام اجتهاد در فقه رسیده و حائز شرایط رهبری جامعه اسلامی می باشد. موضوع اصلی ولایت فقیه این است که در زمان غیبت امام معصوم (ع) چه باید کرد؟ آیا امت اسلامی باید بدون رهبر باشد؟ یا باید به رهبری طاغوت تن دهد یا باید بهترین کسی را که از نظر علم و زهد و تقوا و مدیریت سیاسی، کمترین فاصله را با معصوم دارد به رهبری امت اسلامی بپردازد؟

در واقع ولایت فقیه به همین معناست که با وجود معصوم (ع) باید او رهبری کند و در عصر غیبت به نیابت از امام زمان (عج) ولی فقیه رهبری و زمام امور جامعه را بر عهده دارد تا امت گرفتار هرج و مرج و آنارشسیسم و تعبد به حاکمیت طاغوت

نشود و احکام و ارزشهای الهی در جامعه عملی گردد.

فقهاء و متفکران اسلامی برای اثبات ولایت فقیه و مشروعیت حکومت ولایی و وجوب اطاعت از اوامر ولی فقیه به دلایل نقلی - اعم از آیات و روایات پیامبر اسلام (ص) و ائمه (ع) - و دلایل عقلی متعددی تمسک جسته اند که بیان هر یک و چگونگی دلالت هر کدام بر ولایت فقیه، نیازمند بررسی های مفصل با استفاده از روش خاص خود، یعنی اجتهاد می باشد. از این رو در اینجا به اختصار به ذکر پاره ای از آنها خواهیم پرداخت.

الف. دلایل نقلی

مقبوله عمر بن حنظله در طول تاریخ مورد استناد فقهای شیعه بوده است؛ از جمله در میان متأخرین مرحوم محقق نراقی در «عوائد الایام»، صاحب جواهر در «جواهر الکلام» شیخ انصاری در «القضاء و الشهادات»، بحر العلوم در «بلغه الفقیه»، مامقانی در «هدایه الانام فی حکم الاموال الامام»، میرزای نائینی در «منیه الطالب»، سبزواری در «مهذب الاحکام» امام خمینی (ره) در «البیع»، آیت الله گلپایگانی در «الهدایه الی من له الولایه» آیت الله جوادی آملی در «پیرامون وحی و رهبری» و بسیاری از اندیشمندان دیگر قرار گرفته است.

در این روایت، امام صادق (ع) می فرمایند: ... من کان منکم ممن قد روی حدیثنا و نظر فی حلالنا و حرامنا و عرف احکامنا، فلیرضوا به حکما فأنی قد جعلته علیکم حاکما فاذا حکم بحکمنا فلم یقبل منه فأنما استخف بحکمنا و علینا رد و الراد علینا کالراد علی الله وهو علی حدالشرك بالله. ، (اصول کافی، ج ۱، ص ۶۷؛ وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۹۸).

مرحوم کلینی به سند از عمر بن حنظله روایت می کند که: «از امام صادق (ع) پرسیدم: درباره

دو نفر از ما (شیعیان) که در باب «دین» و «میراث» نزاعی دارند، آن گاه به نزد سلطان یا قاضیان (قضات حکومت های جور) جهت حل آن می روند. آیا این عمل جایز است؟ حضرت فرمود: هر کس در موارد حق یا باطل به آن ها مراجعه کند، در واقع به سوی طاغوت رفته و از طاغوت مطالبه قضاوت کرده است؛ از این رو آنچه بر اساس حکم او (که خود فاقد مشروعیت است) دریافت می دارد، به باطل اخذ نموده است؛ هر چند در واقع حق ثابت او باشد زیرا آن را بر اساس حکم طاغوت گرفته است، در حالی که خداوند امر فرموده است: که باید به طاغوت کافر باشند (و آن را به رسمیت نشناسند). خداوند متعال می فرماید: *یریدون ان یتحاکموا الی الطّاغوت و قد امروا ان یکفروا به* آنگاه عمر بن حنظله می پرسد: پس در این صورت چه باید کنند؟ امام (ع) فرمود: باید به کسانی از شما (شیعیان) که حدیث و سخنان ما را روایت می کنند و در حلال و حرام ما به دقت می نگرند و احکام ما را به خوبی باز می شناسند (عالم عادل) مراجعه کنند و او را به عنوان حاکم بپذیرند. من چنین کسی را بر شما حاکم قرار دادم. پس هر گاه به حکم ما حکم کند و از او پذیرفته نشود، حکم خدا کوچک شمرده شده و مارد شده، و آن که ما را رد کرده و آن که ما را رد کند، خدا را رد کرده است و چنین چیزی در حد شرک به خداوند است.»

این حدیث از جهت سند معتبر و مورد قبول فقهای شیعه است.

دلالت این حدیث بر ولایت فقیه:

مقبوله عمر

بن حنظله، مشتمل بر دو توصیه ایجابی و سلبی است:

۱. از یک طرف امام صادق(ع) مطلقاً مراجعه به سلطان ستمگر و قاضیان دولت نامشروع را حرام می شمرد و احکام صادره از سوی آن ها را - اگر چه صحیح باشد - فاقد ارزش و باطل می داند.

۲. از طرف دیگر، جهت رفع نیازهای اجتماعی و قضایی شیعیان را بر فقهای جامع الشرایط، مکلف می سازد.

۳. عبارت فانی قد جعلته علیکم حاکما؛ او را حاکم بر شما قرار دادم {M} با وضوح و روشنی، نصب فقیه عادل بر حکومت و مرجعیت در همه امور سیاسی، اجتماعی و قضایی به دست می آید.

هر چند ظاهر پرسش در روایت، مسئله منازعه و قضاوت است لیکن آنچه جهت و ملاک عمل است، پاسخ امام(ع) است و سخن آن حضرت عام است، خصوصاً جمله فانی قد جعلته علیکم حاکما با توجه به واژه «حاکم» - که دلالت بر حکومت دارد - نسبت به سایر مسائل و شئون حکومتی تعمیم یافته و شامل آن ها نیز می شود.

البته قرائن واضح و روشن دیگری نیز در پاسخ امام(ع) وجود دارد؛ از جمله استناد به آیه شریفه و منع از مراجعه به طاغوت ها به طور کلی از طرف دیگر امام(ع) در صدر روایت، دادخواهی و مراجعه به سلطان و قضات حکومتی را حرام شمرده، حکم آن ها را باطل می داند، حتی اگر قضاوت آن ها عادلانه و به حق باشد؛ زیرا اصل این نظام حکومتی در نگاه قرآن و اهل بیت(ع) مردود است و انحصاراً مراجعه به حکومت مشروع که انتصاب از ناحیه شارع مقدس است، مورد توصیه و تکلیف امام قرار گرفته است.

امام راحل(ره) در کتاب «ولایت فقیه» در تفسیر و تبیین

روایت عمر بن حنظله چنین می نگارد: «همان طور که از صدر و ذیل این روایت و استشهاد امام(ع) به آیه شریفه به دست می آید، موضوع سؤال، حکم کل بوده و امام هم تکلیف کلی را بیان فرموده است و عرض کردم که برای حل و فصل دعاوی حقوقی و جزائی، هم به قضات مراجعه می شود و هم به مقامات اجرایی و به طور کلی حکومتی رجوع به قضات برای این است که حق ثابت شود و فصل خصومات و تعیین کیفر گردد و رجوع به مقامات اجرایی برای الزام طرف دعوا به قبول محاکمه یا اجرای حکم حقوقی و کیفری، هر دو است؛ لہذا در این روایت از امام(ع) سؤال می شود که آیا به سلاطین و قدرت های حکومتی و قضات رجوع کنیم، حضرت در جواب، از مراجعه به مقامات حکومتی ناروا - چه اجرایی و چه قضایی - نهی می فرمایند، دستور می دهند که ملت اسلام در امور خود نباید به سلاطین و حکام جور و قضاتی که عمال آنها هستند، رجوع کنند؛ هر چند حق ثابت داشته باشند و بخواهند برای احقاق و گرفتن آن اقدام کنند. مسلمان، اگر پسر او را کشته اند یا خانه اش را غارت کرده اند، باز حق ندارد به حکام جور برای دادرسی مراجعه کند. همچنین اگر طلب کار است و شاهد زنده در دست دارد، نمی تواند به قضات سرسپرده و عمال ظلمه مراجعه نماید. هر گاه در چنین مواردی به آن ها رجوع کرد، به «طاغوت»، یعنی قدرت های ناروا روی آورده است و در صورتی که به وسیله این قدرت ها و دستگاه های ناروا به حقوق مسلم خویش نایل آید، فانما یاخذہ سحتا و ان

کان حقا ثاببات له به حرام دست پیدا کرده و حق ندارد در آن تصرف کند... این حکم، سیاست اسلام است. حکمی است که سبب می شود مسلمانان از مراجعه به قدرت هاینا روا و قضاتی که دست نشانده آن ها هستند، خودداری کنند تا دستگاه های دولتی جائز و غیر اسلامی بسته شوند، و راه به سوی ائمه هدی (ع) و کسانی که از طرف آنها حق حکومت و قضاوت دارند، باز شود. مقصود اصلی این بوده که نگذارند سلاطین و قضاتی که از عمال آن ها هستند، مرجع امور باشند و مردم دنبال آن ها بروند... بنابراین تکلف ملت اسلام چیست؟ و در پیش آمدها و منازعات باید چه کنند و به چه مقامی رجوع کنند؟ قال: ينظران من کان منکم ممن کان روی حدیثنا و نظر فی حلالنا و حرامنا و عرف احکامنا؛ در اختلافات به راویان حدیث ما که به حلال و حرام خدا - طبق قاعده - آشنایند و احکام ما را طبق موازین عقلی و شرعی می شناسند، رجوع کنند {M، (ولایت فقیه، صص ۸۰ - ۷۷)

«... این فرمان که امام (ع) صادر فرموده، کلی و عمومی است؛ همان طور که حضرت امیرالمؤمنین (ع) در دوران حکومت ظاهری خود، حاکم و والی و قاضی تعیین می کرد و عموم مسلمانان وظیفه داشتند که از آن ها اطاعت کنند و تعبیر به «حاکما» فرموده تا خیال نشود که فقط امور قضایی مطرح است و به سایر امور حکومتی ارتباطی ندارد؛ غیر از صدر و ذیل روایت و آیه ای که در حدیث ذکر شده، استفاده می شود که موضوع، تنها تعیین قاضی نیست که امام (ع) فقط نصب قاضی فرموده باشد و در سایر امور مسلمانان تکلیفی

معین نکرده و در نتیجه، یکی ازدو سؤالی را که مراجعه به دادخواهی از قدرت های اجرایی ناروا بوده بلا- جواب گذاشته باشد. این روایت از واضحات است و در سند و دلالتش وسوسه ای نیست. جای تردید نیست که امام(ع) فقها را برای حکومت و قضاوت تعیین فرموده است. بر عموم مسلمانان لازم است که از اینفرمان امام(ع) اطاعت نمایند»، (همان، ص ۱۰۲ - ۱۰۶).

نتیجه استدلال این است که فقهای جامع شرایط علاوه بر منصب های ولایت در افتاء، اجرای حدود، اختیارات قضایی، نظارت بر حکومت و امور حسبه، در مسائل سیاسی و اجتماعی نیز ولایت دارند و این مناصب و اختیارات، از اطلاق ادله ولایت فقیه استفاده می گردد. بدیهی است امام(ع) شخص معینی را به حاکمیت منصوب نکرده است بلکه به صورت عام تعیین نموده است. اطاعت از حاکمی که به نصب عام از جانب معصوم(ع) نصب شده، واجب است و عدم پذیرش حکم وی به مثابه عدم پذیرش حکم معصوم(ع) می باشد. علاوه بر روایت فوق، روایات متعدد دیگری نیز دلالت بر ولایت فقیه دارد که به اختصار به برخی از آنها اشاره می نمایم و شرح چگونگی دلالت آن ها را به منابعی که معرفی می شود وا می گذاریم:

- روایت امیرالمؤمنین(ع) از پیامبر اکرم(ص): اللهم ارحم خلفایی قیل یا رسول الله و من خلفائك؟ قال الذین یأتون من بعدی یرووننی حدیثی و سنتی، (وسائل الشیعه، ج ۱۸، باب ۸، ح ۵۰).

- روایت امام موسی بن جعفر(ع): .. لأن المؤمنین الفقهاء حصون الاسلام كحصن سور المدینه لها، (اصول کافی، ج ۱، ص ۳۸، بابفقده العلماء)

۳- روایت امام صادق(ع) از پیامبر اکرم(ص): الفقهاء أمناء الرُّسل...، (اصول کافی، ج ۱، ص

پاسخ (قسمت دوم)

- توقيع مبارك حضرت ولي عصر(عج): «واما الحوادث الواقعة فارجعوا فيها الى رواه حديثنا فانهم حجتي عليكم وانا حجة الله ، (وسائل الشيعه، ج ۱۸، ص ۱۰۱، ح ۸).

- حديث امام صادق(ع): «اتقوا الحكومه فانّ الحكومه انما هي للامام...»، (وسائل الشيعه، ج ۱۸، ص ۷، ح ۳).

- روايت ابي خديجه از امام صادق(ع): «... واياكم ان يخاصم بعضكم بعضا الى السلطان الجائر»، (وسائل الشيعه، ج ۱۸، ص ۱۰۰، ح ۶)

- حديث امام صادق(ع) از رسول الله(ص): «ان العلماء ورثة الأنبياء»، (اصول كافي، ج ۱، ص ۳۴).

- روايت: «منزله الفقيه في هذا الوقت كمنزله الانبياء من بني اسرائيل»، (بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۳۴۶).

- روايت رسول اكرم(ص): «علماء امتي كسائر انبياء قبلي»، (جامع الاخبار).

- روايت: «العلماء حكام على الناس»، (مستدرک وسائل الشيعه، باب ۱۱ از ابواب صفات قاضي، ح ۳۳).

- روايت امام حسين(ع) از حضرت امير(ع): «مجارى الامور والاحكام على آيدى العلماء بالله الامناء على حلاله و حرامه»، (مستدرک وسائل الشيعه، باب ۱۱ از ابواب صفات قاضي، ح ۱۶)

ب. دلائل عقلی

دلائل عقلی متعددی بر اثبات ولایت فقیه و وجوب اطاعت از اوامر ولی فقیه اقامه شده است که به دو دلیل از آن ها اکتفا می نماییم:

دلیل اول. اصل تنزل تدریجی

این دلیل از مقدمات ذیل تشکیل شده است:

۱. برای تأمین نیازمندی های اجتماعی و جلوگیری از هرج و مرج، فساد و اختلال نظام، وجود حکومت در جامعه، امری ضروری است.

۲. اجرای احکام اجتماعی اسلام ضروری است و این امر به زمان حضور پیامبر(ص) و امامان معصوم(ع) اختصاص ندارد؛ یعنی احکام اسلام جاودان است و باید در همه زمان ها و مکان ها اجرا گردد.

است که معصوم(ع) در رأس آن باشد.

۴. هنگامی که فراهم آوردن مصلحت لازم در حد مطلوب میسر نشود، باید نزدیک ترین مرتبه به حد مطلوب را تأمین کرد. هنگامی که مردم از مصالح حکومت معصوم(ع)، محروم باشند، باید به دنبال نزدیک ترین و شبیه ترین حکومت به حکومت امام معصوم(ع) باشیم. نزدیکی یک حکومت به امام معصوم(ع) در سه امر متبلور می شود:

نخست، علم به احکام اسلام (فقاہت)؛

دوم، شایستگی روحی و اخلاقی، به گونه ای که تحت تأثیر هواهای نفسانی و تهدید و تطمیع ها قرار نگیرد (تقوا)

سوم، کارایی در مقام مدیریت جامعه که به خصلت های فرعی از قبیل درک سیاسی، اجتماعی، آگاهی از مسائل بین المللی، شجاعت در برخورد با دشمنان و تبهکاران تشخیص اولویت ها و اهمیت ها.

با توجه به این مقدمات نتیجه می گیریم کسی که بیش از سایر مردم، واجد این شرایط باشد (فقیه عادل، زمان شناسی و قادر به مدیریت کلان اجتماعی) باید رهبری جامعه را عهده دار شود و ارکان حکومت را به سوی کمال مطلوب سوق دهد. تشخیص چنین کسی طبعاً بر عهده خبرگان خواهد بود چنان که در سایر شئون زندگی اجتماعی نیز چنین است و وقتی چنین شخصی اقدام به تشکیل حکومت نمود اطاعت از فرامین وی واجب است.

دلیل دوم: ولایت فقیه یا حاکمیت اصلح در عصر غیبت: این دلیل نیز دارای مقدمات زیر است:

۱- ولایت بر اموال و اعراض و نفوس مردم، از شئون ربوبیت الهی است و فقط با نصب و اذن خدای متعال، مشروعیت می یابد.

۲- خداوند این حق قانونی را به پیامبر اکرم(ص) و امامان معصوم(ع) داده است.

۳- در زمانی که مردم از وجود رهبر معصوم محرومند، یا باید خدای متعال از اجرای احکام اجتماعی

صرف نظر کرده باشد، یا اجازه اجرای آن را به کسی که اصلح از دیگران است، داده باشد تا ترجیح بلا مرجوح و نقض غرض و خلاف حکمت لازم نیاید و با توجه به باطل بودن فرض اول، فرض دوم ثابت می شود؛ یعنی ما از راه عقل کشف می کنیم که چنین اذن و اجازه ای از طرف خدای متعال و اولیای معصوم (ع) صادر شده است؛ حتی اگر بیان نقلی روشنی در این خصوص به ما نرسیده باشد.

۴- فقیه جامع الشرایط، همان فرد اصلحی است که هم احکام اسلام را بهتر از دیگران می شناسد، هم ضمانت بیشتری برای اجرای آن دارد و هم در مقام تأمین مصالح جامعه و تدبیر امور مردم کارآمدتر است.

۵- تشکیل حکومت توسط ولی فقیه جامع الشرایط مستلزم اطاعت سایر افراد جامعه از فرامین چنین فقیهی است، بنابراین اطاعت از ولایت فقیه عقلا نیز واجب می باشد.

دقت در دلیل عقلی و تبیین فلسفی نظام ولایت فقیه، بیانگر آن است که صرف نظر از ادله فقهی و تعبدی، عالی ترین وجه حکومت اسلامی که مطلوبیت دارد، حاکمیت معصوم (ع) است؛ اما در اسلام چون ارزش ها دارای مراتب بوده و بی شک حکومت نیز یک ارزش است، با عدم دسترسی به معصوم، باید کسی را برای حاکمیت برگزید و از او اطاعت کرد که در علم و عمل، شبیه ترین مردم به معصوم (ع) باشد و آن فقیه جامع الشرایط است که از جهت صلاحیت ها، شباهت بیشتری به معصوم (ع) دارد.

برای آگاهی بیشتر در این زمینه ر.ک:

۱- کاظم قاضی زاده، اندیشه های فقهی سیاسی امام خمینی (ره)، ص ۱۹۰

۲- جوادی آملی، ولایت فقیه

۳- محمدجوادی نوروزی، نظام سیاسی اسلام، ص ۲۲۱

۴- نبی الله ابراهیم زاده آملی، حاکمیت

۵- ولایت فقیه و جهاد اکبر، امام خمینی

۶- ولایت فقیه از دیدگاه فقها و مراجع، علی عطایی

۷- ولایت فقیه به زبان ساده، شفیعی

۸- حدود ولایت حاکم اسلامی، احمد نراقی

۹- حکومت الهی و ولایت و زعامت، مصطفی آیت اللهی

۱۰- ولایت فقیه و حاکمیت ملت، طاهری خرم آبادی

۱۱- ولایت فقیه، شهید هاشمی نژاد

۱۲- مجله حوزه شماره ۸۵ - ۸۶ بحثی درباره ولایت فقیه، نجابت

۱۳- ولایت فقیه یا حکومت اسلامی در عصر غیبت، محمد یزدی

۱۴- ولایت فقیه، آیت الله معرفت

۱۵- عباس کعبی، تبیین مفهوم ولایت مطلقه فقیه، انتشارات ظفر، ۱۳۸۰

۱۶- امام خمینی و حکومت اسلامی، مجموعه آثار، ج ۵، محمد جواد ارسطاء، حدود اختیارات ولی فقیه، ص ۵۵

۱۷- محمد مهدی نادری قمی، نگاهی گذرا به ولایت فقیه، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)

۱۸- سید محمد هاشمی، حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، ج ۲، ص ۵۶، نشر داد گستر، ۱۳۸۰.

ب) اما در مورد رهبری شورایی

ابتدا لازم است تا بین دو نوع استفاده از واژه «شورا» تفکیک قائل شد؛ زیرا گاهی این واژه در فرایند تصمیم گیری مورد استفاده قرار می گیرد قرآن کریم می فرماید: والذین استجابوا لربهم و اقاموا الصلوه و امرهمشوری بینهم و ممارزقناهم ینفقون و الذین اذا اصابهم البغی هم ینتصرون (شوری، آیه ۳۸)

در بعضی موارد نیز در فرایند رهبری و اداره حکومت مورد استفاده قرار می گیرد چنانچه مراد از رهبری شورایی در ادبیات سیاسی همین مطلب است در پاسخ شما نیز گفتنی است که انجام دادن کارها به صورت شور و مشورت و تصمیم گیری

کارشناسانه امری پسندیده، معقول و مورد تأیید اسلام و قانون اساسی ایران است اما با دقت در دلایل عقلی و نقلی مسأله شورا،
به خوبی روشن

می شود که انجام شورایی کارها هرگز بدین معنا نیست که شورا در همه مراحل حتی در مرحله اظهار نظر قطعی و تصمیم گیری در سطح کلان پسندیده و معقول است؛ بلکه مراد این است که کارها به وسیله عقل جمعی مسلمانان و تحقیق و مشورت مورد بررسی و ارزیابی قرار گیرد و برای تصمیم گیری نهایی به مرکز احیای آن ارائه شود؛ نه این که همه اعضای طرف مشورت در این مرحله نیز نظر دهند این کار به دلایل زیر مردود و ناممکن است:

۱- شیوه رهبری شورایی در آیات و روایات مورد تأیید قرار نگرفته است. خداوند پس از این که پیامبر را به مشورت سفارش کرد؛ می فرماید: فاذا عزم فتوکل علی الله (سوره آل عمران، آیه ۱۵) این عبارت به صراحت دلالت می کند که تصمیم نهایی با خود پیامبر است آن حضرت باید حرف آخر را بزند. در روایات نیز شیوه رهبری شورایی مورد تأیید قرار نگرفته است. مانند روایتی که شیخ صدوق از امام رضا(ع) نقل می کند (عیون اخبارالرضا، شیخ ابی جعفر صدوق، ج ۲، ص ۹۹-۱۰۰).

۲- در سیره انبیاء و اولیا نیز نه تنها شیوه رهبری شورایی را سراغ نداریم بلکه شاهد وحدت رهبری هستیم؛ یعنی با این که در بسیاری از دوران شاهد وجود چندین پیامبر در یک زمان هستیم ولی رهبری با یکی بوده و بقیه از او پیروی می نمایند در زمان ائمه(ع) نیز چنین بوده که پیوسته امام معصوم واحدی در یک زمان امامت می کرد هر چند امام دیگری با او نبوده است مانند امام حسین(ع) در زمان امام حسن(ع).

۳- روش رهبری جمعی و شورایی در امور اجرایی در تاریخ

کشورها بسیار کم بوده است. در آن موارد اندک هم، موقتی بوده و به محض این که رهبر مقتداری سر کار می آمد کار حکومت و رهبری به او واگذار می شد. در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز تشکیل شورای رهبریدر زمان فقدان رهبر اعم از فوت، بیماری یا حادثه دیگری به صورت موقت تا انتخاب رهبر جدید یا بهبود رهبر قبلی و به دست آوردن شرایط پیش بینی شده است.

پاسخ (قسمت سوم)

۴- عقل و منطق نیز مؤید رهبری واحد است نه رهبری جمعی و شورایی زیرا اگر امر تصمیم گیری نهایی به جمع واگذار شود چه بسا اداره امور سیاسی نظام مختل و اوضاع نابسامان می شود و در مواقع حساس که نیازمند اتخاذ یک تصمیم فوری و قاطع باشد اکثریت قاطع بر یک رأی اجتماع نکنند و هر کدام رأیی غیر از دیگری داشته باشند و یا بسیار طول بکشد در چنین صورتی ممکن است فاجعه ای انسانی به وجود آمده و اوضاع بی نظم شود (مثل اوضاع افغانستان و کامبوج).

حضرت امام (ره) در اواخر عمر شریف خود به شورای بازنگری قانون اساسی دستور داد طرح شورایی رهبری نظام را از قانون اساسی حذف و به جای آن رهبری فردی را جایگزین کنند بنابراین شورا در نظام اسلامی به عنوان بازوی متفکر مدیریت و رهبری عمل می کند هرگز نباید اصل مدیریت و رهبری جامعه به شورا واگذار شود.

حال روشن می شود که نه در زمان پیامبر (ص) و نه در زمان امام علی (ع) مدیریت جامعه هرگز شورایی نبوده است البته اصل مهم شورا در اسلام به خصوص نظام اسلامی ایران شدیداً مورد توجه قرار گرفته است و بر این اساس نهادها و

مجموعه‌هایی مانند شورای عالی امنیت ملی مجمع تشخیص مصلحت نظام، مجلس شورای اسلامی در قانون در نظر گرفته شده و اجرا می‌گردد. (ر. ک نبی الله ابراهیم زاده، حاکمیت دینی، ص ۱۲۶)

ج) از نظر ساختار سیاسی و مسأله تفکیک قوا:

و اگر منظور از سؤال این است که چرا همه بخش‌ها زیر نظر یک نفر است؟ در پاسخ باید گفت:

اولاً- "به چه دلیل تمام واحدها و بخش‌ها زیر نظر یک نفر است؟ چنین چیزی نه ممکن است و نه مطلوب و ثانیاً" نظارت کلان و ایجاد هماهنگی بین قوای سه‌گانه و سایر دستگاه‌ها امری کاملاً "مطلوب ضروری و در همه حکومت‌ها اعم از اسلامی و غیراسلامی وجود دارد. برای روشن شدن بحث لازم است که ابتدا نظریه تفکیک قوا را هم از دیدگاه غرب و هم از دیدگاه اسلام مورد بررسی قرار دهیم:

الف) بررسی نظریه تفکیک قوا از دیدگاه اندیشمندان غربی: مهم‌ترین دلایلی را که طرفداران نظریه تفکیک قوا ارائه داده‌اند عبارتند از:

۱- جلوگیری از فساد و استبداد: منتسکیو معتقد بود از آنجا که بشر در طبیعت و نهاد خود به سلطه و استبداد گرایش دارد و اگر قوای سه‌گانه در اختیار یک شخص و یا یک گروه قرار گیرد، زمینه برای استبداد و سوء استفاده از قدرت فراهم می‌گردد.

۲- تنوع امور حکومتی و ضرورت برخورداری از تخصص: شئون و وظایفی که دستگاه حکومت بر عهده می‌گیرد از تنوع و پیچیدگی برخوردار است و پرداختن به هر یک مستلزم آگاهی، تجربه و تخصص است. از این رو حکومت از

عهده یک فرد خارج است؛ یعنی، ممکن نیست فرد از چنان وسعت معلومات و تجاری برخوردار باشد که بتواند شخصا همه امور و شؤون یک جامعه را تصدی کند، لذا تفکیک قوا امری ضروری است تا براساس آن هر بخش زیر نظر متخصصان قرار گیرد. اما سؤالی که باقی می ماند این است که آیا تنوع مسؤولیت ها در نظام حکومتی می تواند دلیل کافی برای تقسیم بندی قوا و استقلال آنها باشد؟ به نظر می رسد که تنوع مسؤولیت ها تنها توجیهی بر مسأله تفکیک و استقلال قوات و هرگز به عنوان علت تامه آن مطرح نمی گردد زیرا ملاحظه وظایف قوه مجریه حاکی از آن است که ذیل آن، مسؤولیت های مختلفی که چندان ارتباطی با یکدیگر ندارند قرار دارد. اگر تنوع مسؤولیت باعث تعدد قوا می گشت چه بسا لازم بود که چندین قوه دیگر داشته باشیم که هر یک عهده دار مسؤولیتی مستقل باشند. ارزیابی نظریه تفکیک قوا:

اولاً: "تفکیک کامل قوا عملاً" ممکن نیست و به ندرت می توان حکومتی را یافت که در آن تفکیک قوا رعایت شود، در حکومت ها معمولاً "قوه مجریه سالاری است زیرا بودجه و امکانات عمده در اختیار آن قوه می باشد. در نظام های ریاستی که قدرت اجرایی به طور کامل در اختیار رئیس جمهور است قوه مجریه در قوه مقننه و قضائیه اعمال نفوذ می کند. برطبق برخی قوانین اساسی کشورها، برخورداری رئیس جمهور از حق وتو در قبال مجلس، نشانگر برتری وی در مقابل قوه مقننه است. از این رو حاکمیت در حقیقت از قوه مجریه است

و تفکیک قوای واقعی در مقام عمل وجود ندارد، بلکه یک نوع تداخل کارکردها و اختلاط بین قوا وجود دارد.

ثانیا: " بر فرض که تفکیک کامل و مطلق قوا نه از نظر تئوریک و نه از نظر عملی مشکلی نداشته باشد اما از لحاظ مصلحت اندیشی در اداره کشور با مشکل جدی دیگری که عبارت از تشتت و نوعی چندگانگی در نظام حکومتی است مواجه می شویم . گویی سه دولت که هر کدام عهده دار بخشی از امور هستند و حوزه فعالیت آنان با یکدیگر ارتباطی ندارد در کشور حکومت می کنند، لذا ما با دو مصلحت اندیشی برای اداره جامعه مواجهیم . از یک سو به نوعی تقسیم قوا و تقسیم مسئولیت ها را باید بپذیریم و از سوی دیگر جامعه نیازمند یک محور وحدت بخش است تا در موارد تزامن و اصطکاک قوا به جهت جایگاه برتری که از آن برخوردار است میان آنها هماهنگی ایجاد کند و از طرف دیگر در جامعه محور وحدت جامعه باشد، زیرا جامعه ای که سه دستگاه کاملاً " مستقل بر آن حاکمیت داشته باشد جامعه واحدی تلقی نمی شود و خواه ناخواه به پراکندگی و چندگانگی می گراید. در راستای رفع این بحران است که در برخی نظام های سیاسی ، تفکیک بندی قوا اعمال می شود، یا در برخی نظام های سیاسی راه کارهایی ارائه می گردد که طی آن رئیس جمهور از حق و تو برخوردار می گردد.

ثالثاً: هدف از پیشنهاد نظریه تفکیک قوا از سوی منتسکیو، جلوگیری از سوء استفاده صاحبان قدرت از قدرت بوده است ولی این نظریه به طور کامل در رسیدن

به این هدف عقیم است، زیرا به موازات تفکیک قدرت در سه مقوله، مفاسد جامعه و حکومت نیز تقسیم می شود. به عبارت دیگر تفکیک قوا در حکومت های جهانی به تفکیک و توزیع فساد انجامیده است نه به نابودی آن. بنابراین راه حل اساسی جلوگیری از مفاسد و دخالت قوا، تأکید بر عنصر تقوا و صلاحیت های اخلاقی همراه با نظارت ها و ضمانت های اجرایی خاصی است که کامل ترین شیوه آن منحصراً^{۱۱} در نظام حکومت دینی مشاهده می شود است. هر مدیر و کارگزار حکومتی به تناسب هر رده از مسئولیت اجتماعی و جایگاه مقامی که عهده دار است، باید از تقوا برخوردار باشد و بالطبع کسی که در رأس هرم قدرت قرار می گیرد باید پارساترین مردمان، کارگزاران و مدیران باشد. چنان که از لحاظ مدیریت و آشنایی به قوانین نیز باید سرآمد افراد جامعه باشد. از این رو در نظام اسلامی برای جلوگیری از تشتت قوا و جلوگیری از آسیب ها و نیز برای حفظ یکپارچگی و وحدت جامعه، رهبر و حاکم اسلامی علاوه بر شرایط و صلاحیت علمی و مهارت های مدیریتی باید متقی و عادل باشد تا مردم با اطمینان به عدالت و مراتب والای او بر محور وجودش گردآمده، مشکلات جامعه را سامان دهند.

ب) بررسی نظریه تفکیک قوا از نظر اسلام: شکی نیست که در نظام اسلامی این اصل که کار را باید به کاردان سپرد مورد احترام و تأکید است و چون کارها و شؤون جامعه متعدد و متنوع است و پرداختن صحیح به هر یک

از آنها مستلزم دارا بودن نوعی دانش و کارآیی است ، حتی المقدور نباید یک نفر را متصدی چند امر کرد. به هر جهت تقسیم کار تا آنجا که ضرورت داشته باشد و به شرط آن که قلمرو آن تا بدان جا گسترده نشود که خود موجب نقض غرض گردد، معمول خواهد بود. اما در نظام سیاسی اسلام با توجه به دلایلی که برای نظریه تفکیک قوا ذکر شد توجه به دو مسأله ضروری است :

۱- تقوا و صلاحیت های اخلاقی عامل اساسی مهار قدرت در اسلام می باشد. توضیح آن که : مهم ترین استدلال طرفداران تفکیک قوا، مهار قدرت و جلوگیری از فساد است . در نظام سیاسی اسلام این مشکل به گونه ای دقیق چاره اندیشی شده است . در عصر غیبت و مرتبه نازل تر حکومت اسلامی ، کسی در رأس هرم قدرت قرار می گیرد که شبهه به امام معصوم است و علاوه بر برخورداری از دیگر شرایط لازم ، از لحاظ تقوا و عدالت عالی ترین مرتبه پس از معصوم را واجد است . چنین شخصیتی که به عنوان ولی فقیه شناخته می شود محور وحدت جامعه و حکومت و هماهنگ کننده قوا و ناظر بر عملکردهای کارگزاران می باشد و سیاست گذاری های کلان از سوی ایشان انجام می گیرد.

۲- ضرورت انسجام و هماهنگی در حکومت : اگر چه راه کارهایی در نظام های سیاسی رایج در دنیا در زمینه عدم تداخل قوا و پیامدهای ناشی از تفکیک مطلق قوا صورت گرفته است ، اما هیچ یک کارآیی لازم را ندارد و مشکل دخالت قوا در یکدیگر

همچنان باقی است. اما در نظام سیاسی اسلام، عامل هماهنگ کننده و انسجام بخش، پیش بینی شده است. در نظام جمهوری اسلامی که بر مبنای ولایت فقیه استوار است، آن گاه که کشور با بحران های شکننده مواجه گردد، ولی فقیه با هدایت و تدبیر، بحران ها را رفع می کند. در جمهوری اسلامی ایران نیز تفکیک قوا وجود دارد، اما همه، قوای یک نظام هستند و در رأس هرم قدرت با یکدیگر تلاقی می کند و همه در یک نقطه هماهنگ می شوند و کسی که نقطه مرکزی و اصل نظام است، ولی فقیه است که به همه قوا وحدت و یکپارچگی می بخشد. در نظام ولایت فقیه قوای سه گانه تحت اشراف نقطه مرکزی نظام، یعنی ولایت فقیه قرار دارند و او هم حافظ قانون اساسی است و هم مراقب است که از احکام اسلامی، ارزش ها، اهداف و آرمان های انقلاب تخلفی صورت نگیرد. همچنین نقش هماهنگ کننده بین قوای سه گانه را دارد.

برای آگاهی بیشتر ر.ک: محمد جواد نوروزی، نظام سیاسی اسلام، ص ۱۱۹ استاد محمد تقی مصباح یزدی، نظریه سیاسی اسلام، ج ۲، ص ۱۲۵

علاوه بر مطالب فوق یک سری نکات دیگر قابل توجه می باشند که عبارتند از: اولاً، آنچه که از ادله عقلی و نقلی (روایات، احادیث) ولایت فقیه استفاده می شود نصب یک نفر از فقهای واجدالشرايط به عنوان ولی فقیه در رأس هرم جامعه اسلامی می باشد.

ثانياً، مگر در سایر مسئولیت ها مانند ریاست جمهوری و... این اشکال وجود ندارد

زیرا تمام بخش های دستگاه اجرایی کشور زیر نظر ریاست جمهوری اداره می شود، پس در آنجا هم بگویید چرا یک نفر در رأس باشد.

ثالثاً، اگر رهبری به صورت شورایی و چندنفره اداره شود مشکلات دیگری از قبیل کندی فرایند تصمیم گیری در مواقعی که نیاز به تصمیم گیری قاطع و نهایی یک نفر می باشد. یا این که در خود شورا هم یک نفر را به عنوان رئیس انتخاب می کنند که سخن نهایی را بزند.

رابعاً، همه فلاسفه سیاسی معتقدند که اگر در کشوری بتوان از آفات نقطه ثبات جلوگیری کرد، چنین چیزی (وجود یک نفر در رأس حکومت) خود به خود امری مطلوب و مثبت می باشد. بر همین اساس در بسیاری از کشورهای دنیا افزون بر قوای سه گانه یک شیوه سلطنت یا ریاست جمهوری دائمی یا امپراتوری وجود دارد. مانند انگلستان، ژاپن و... خامساً، با توجه به وجود شرایط بسیار متعدد در ولی فقیه و کنترل های درونی (تقوا، عدالت و...) و کنترل های بیرونی (نظارت خبرگان و...) بر رهبر و استفاده رهبر در اداره امور جامعه از مشاوران و متخصصان و کارشناسان و نخبگان جامعه، احتمال بروز هر مشکلی در این خصوص بسیار بسیار نادر می باشد به صورتی که از نظر عقلاء قابل محاسبه نمی باشد.

مسئله ولایت فقیه در میان اهل تسنن چگونه است و در کشورهای دیگر اسلامی چگونه است.

پرسش

مسئله ولایت فقیه در میان اهل تسنن چگونه است و در کشورهای دیگر اسلامی چگونه است.

پاسخ

شیعیان از زمان غیبت امام زمان (عج) عالمان دینی و فقیهانی را که دارای شرایط لازم بوده اند، به عنوان رهبر دینی و متصدی اموری که نیازمند به ولایت است پذیرفته اند. لذا بحث نظری ولایت فقیه در کتاب های عالمان گذشته مطرح بوده و عملاً نیز برخی از علمای گذشته به اعمال آن اقدام نموده اند.

اهل سنت نیز شبیه همین عقیده را دارند با این تفاوت که شرایط ویژه ای را که شیعه برای ولی فقیه قائل است، آنان شرط نمی دانند؛ بلکه هر کس که حکومت را به دست گرفت، او را ولی و اولی الامر و واجب الاطاعه می دانند.

مسئله ولایت فقیه، آن گونه که برای ما مطرح است در عقاید اهل سنت جایگاهی ندارد. توضیح آن که:

۱. برای درک بهتر از عقاید اهل سنت درباره ولایت فقیه، ترسیم چشم اندازی از دیدگاه شیعه در این باره، ضروری به نظر می رسد، هر چند بسیار به اختصار.

۲. برخی از خطوط کلی شیعه درباره ولایت فقیه به قرار زیر است:

الف) برای اصلاح جامعه قانون تنها کافی نبوده؛ بلکه، به مجری نیز نیازمندیم؛ از این رو، خداوند در کنار فرستادن احکام شرع، حکومت و دستگاه اجرایی را هم در نظر گرفته است. بخشی از احکام اسلام نیز به گونه ای است که، بدون داشتن ساختاری اجرایی، بیان آن ها بی معنا خواهد بود. این بخش از احکام، احکام سیاسی - اجتماعی آن را تشکیل می دهد (امام خمینی، ولایت فقیه (حکومت اسلامی)).

ب) در رأس تشکیلات اجرایی و اداری جامعه مسلمانان، شخص پیامبر(ص) قرار داشت. تعیین جانشین به

وسیله وی هم، نه تنها برای بیان عقاید و احکام؛ بلکه برای اجرای آنها هم بود. وظیفه تعیین خلیفه هم تا آن اندازه مهم بود که خداوند به پیامبرش خطاب کرد بدون انجام آن، رسالت خود را به پایان نرسانده است.

ج) پیداست کم‌ترین شرطی را که مجری یک قانون باید دارا باشد، آگاهی به آن قانون است، عدالت، درد دین داشتن، دلسوزی و احساس مسئولیت یکپارچه در برابر آن و... از جمله دیگر شرایط است.

د) هدف نهایی چنین اقدامی، در معنای لغوی ولایت هم نهفته است، چرا که ولایت در اصل لغت، به مفهوم برداشته شدن واسطه ای است که بین دو چیز حایل شده باشد؛ به گونه ای که بین آن دو چیز، غیر از آن دو باقی نماند (همان).

از این رو اولیاء خداوند، کسانی هستند که کاروان جامعه را می‌توانند آن گونه به خداوند رسانند که میان آنها و ذات پروردگار، هیچ فاصله و حجابی باقی نماند. چرا که خود، در حیات معنوی و زندگی جاودانی به درجه ای از مقام قرب رسیده اند که بین او و پروردگارش، فاصله و حجابی نیست. شرافت و قدر و منزلت انبیاء و ائمه (ع) نیز از آن روست که به همین مقام ولایت یعنی برداشته شدن هر گونه فاصله با خدا، دست یافته اند.

ه) فقهای هم که شایستگی احراز مقام ولایت بر مسلمین را پیدا می‌کنند هر چند به مقام معصومین (ع) نمی‌رسند، ولی دست کم باید به آن تشابه داشته باشند.

و) لزوم سکان داری جامعه مسلمانان به وسیله ولی فقیه، به همان دلیلی است که پس از پیامبر باید مقام

مزبور را معصوم بر عهده گیرد؛ یعنی بر زمین نماندن احکام سیاسی و اجتماعی اسلام که اجرای آنها و امدار تشکیل حکومت است؛ وانگهی در احکام فردی نیز، مسلمان باید الگویی تمام و کامل داشته باشد تا او را به سوی خداوند رهنمون شود.

۳. با آن ماجرای دردناک برخورد با ولی منتخب الهی که انجام آن به وسیله خلفای نا به حق بنی امیه انجام گرفت، آشکارا پیداست که مابین دیدگاه اهل تسنن با حقیقت عمیق، دقیق و حساس ولایت، تا چه میزان فاصله است.

۴. آموزه ولایت بر مسلمانان، آموزه ای قرآنی و دینی است؛ از این رو همه کشورهای اسلامی باید در مسیر آن حرکت کنند.

۵. اشتباه دیدگاه اهل سنت درباره ولایت فقیه، اساساً از اشتباه دیدگاهشان درباره امام ناشی می شود؛ آنان در مورد علم غیب امام معصوم (ع)، طهارت ذاتی آنان، نقص دین در صورت فقدان آنها و... دیدگاه هایی دارند که با صراحت قرآن سازگار نیست. پیداست در ادامه راه آخرین امام در پشت پرده غیب نیز برای جانشینان وی، شرایطی را که در روایات بر آن تصریح شده قایل نیستند از جمله مخالفت با هواهای نفسانی، مراقبت از نفس و تقوای دینی و... که در حدیثی از پیامبر (ص) بیان شده است.

۶. انحرافی که در عالم اسلام پس از ماجرای سقیفه پیدا شده باعث گردید که امام (ع) از مصدر جامعه کنار رود.

لذا بحث ولایت فقیه به گونه ای که در شیعه مطرح است در اهل سنت منتفی شد براساس نظر شیعه در حکومت اسلامی، دوام علم و عدل ضروری است. اما اهل سنت در عین حال که عدالت را شرط حاکم اسلامی می

دانند. اما با طرح این که هر کسی که حاکم جامعه اسلامی شد ولی امر است و اطاعت از وی واجب می باشد. عملاً تن به حکومت های جور دادند.

به این شبهه چگونه جواب دهیم؟ ولی فقیه، شورای نگهبان را انتخاب می کند شورای نگهبان مجلس خبرگان را با نظارت بر کاندیداها انتخاب می کنند و مجلس خبرگان رهبری ولی فقیه را . آیا این دور نیست.

پرسش

به این شبهه چگونه جواب دهیم؟ ولی فقیه، شورای نگهبان را انتخاب می کند شورای نگهبان مجلس خبرگان را با نظارت بر کاندیداها انتخاب می کنند و مجلس خبرگان رهبری ولی فقیه را . آیا این دور نیست.

پاسخ

یک. بر مبنای نظریه نصب

بر این اساس اعتبار ولی فقیه از ناحیه خبرگان نیست؛ بلکه به نصب از جانب امام معصوم علیه السلام و خدای متعال است و خبرگان، در حقیقت رهبر را نصب نمی کنند؛ بلکه نقش آنان «کشف» رهبر منصوب به نصب عام از سوی امام زمان علیه السلام است. نظیر اینکه برای انتخاب مرجع تقلید و تعیین اعلم، به سراغ افراد خبره و متخصصان می رویم و از آنان سؤال می کنیم. در این صورت نمی خواهیم آنان کسی را به اجتهاد یا علمیت نصب کنند؛ بلکه آن فرد در خارج و در واقع مجتهد یا اعلم هست یا نیست؟ اگر واقعاً مجتهد یا اعلم است، تحقیق ما باعث نمی شود اجتهاد یا علمیت بیفتد و اگر هم واقعاً مجتهد و اعلم نیست، تحقیق ما باعث نمی شود اجتهاد و علمیت در او به وجود بیاید. پس سؤال از متخصصان فقط برای این است که از طریق شهادت آنان، برای ما کشف و معلوم شود که آن مجتهد اعلم - که قبل از سؤال ما خودش در خارج وجود دارد - کیست؟ در اینجا هم خبرگان رهبری، ولی فقیه را به رهبری نصب نمی کنند؛ بلکه فقط شهادت می دهند آن مجتهدی که به حکم امام زمان علیه السلام حق ولایت دارد و فرمانش مطاع است، این شخص است. بنابراین دوری در کار نیست.

دو. فقدان شرایط دور باطل

به نظر می رسد در این باره،

نوعی مغالطه و خلط معنا صورت گرفته است. «دور» فلسفی آن است که وجود چیزی با یک یا چند واسطه، بر خودش متوقف باشد؛ مثلاً «الف» به وجود آورنده «ب» و «ب» به وجود آورنده «الف» باشد. در نتیجه «الف» به وجود آورنده «الف» خواهد بود. [الف ب] چنین چیزی محال است؛ اما در علم حقوق گرچه چیزی به نام دور با تعریف معین نداریم؛ لیکن به مسأله گفته می شود: اگر تعین «الف» ناشی از «ب» باشد و «ب» هم به وسیله «الف» تعین یابد، می توان «دور» نامید. در اینجا باید توجه کرد که در دور باطل نحوه وابستگی دو پدیده به یکدیگر، باید یکسان باشد؛ به عنوان مثال در دور فلسفی، اولی علت ایجاد دومی و دومی علت ایجاد اولی باشد. اما اگر به گونه های متفاوتی دو پدیده نسبت به یکدیگر وابستگی پیدا کنند، دور باطل نیست؛ بلکه وابستگی متقابل است و چنین چیزی، هم در نظام تکوین و علوم طبیعی پذیرفته شده و منطقی است و هم در همه نظام های حقوقی جهان، به اشکال گوناگون وجود دارد. از همین رو گفته اند: دور فلسفی و منطقی محال است؛ ولی دور علمی محال نیست و دور حقوقی نیز باطل نمی باشد.

اکنون باید دید مطلب ادعا شده، دقیقاً چه وضعیتی دارد؟ اگر نسبت شورای نگهبان و خبرگان همان نسبتی بود که خبرگان با رهبری دارد؛ ادعای چنین دور باطلی، قابل قبول بود؛ یعنی، به این شکل که تمام گزینه های زیر بدون استثنا درست باشد:

۱. رهبر شورای نگهبان را تعیین و نصب کند؛

۲. شورای نگهبان، مجلس خبرگان را تعیین و نصب کند؛

۳. خبرگان، رهبر را تعیین و نصب

کند.

در حالی که واقعیت چنین نیست؛ زیرا نسبت مجلس خبرگان و شورای نگهبان با نسبت دیگر اعضای مجموعه، متفاوت است.

سه. عدم تحقق دور

در انتخابات خبرگان، عنصر چهارمی وجود دارد که در دور ادعایی، لحاظ نشده و آن نقش اصلی و عمده مردم است؛ یعنی، شورای نگهبان به هیچ وجه، تعیین کننده اعضای خبرگان نیست؛ بلکه اعضای خبرگان با میل خود برای نمایندگی، نامزد می شوند و کار شورای نگهبان، صرفاً نقش کارشناختی از نظر تشخیص صلاحیت های مصرح در قانون اساسی و اعلام آن به مردم است و هیچ گونه حق نصب ندارد. خود مردم در میان افراد صلاحیت دار به نامزدهای مورد نظر خود رأی می دهند. بنابراین حلقه دور، باز است و اساساً دوری در کار نیست.

افزون بر آن که خود مجلس خبرگان - طبق مصوبه داخلی - امر تشخیص صلاحیت ها را به اعضای فقهای شورای نگهبان سپرده است و چنانچه بخواهد، می تواند آن را به گروه دیگری بسپارد. این امر مطابق قانون اساسی است؛ زیرا در اصل یکصد و هشتم قانون اساسی، این حق به مجلس خبرگان داده شده است. بنابراین انتخاب رهبری با مجلس خبرگان است و تعیین صلاحیت خبرگان، با گروهی است که خود انتخاب می کنند، نه رهبری؛ هر چند فعلاً گروهی را که خبرگان انتخاب کرده، همان افرادی اند که رهبری برای انجام دادن وظایف قانونی دیگری در نظام اسلامی انتخاب کرده است.

در رابطه با اشکال فوق پاسخ های دیگری نیز وجود دارد. برای آگاهی بیشتر ر.ک:

- نادری قمی، محمد مهدی، نگاهی گذرا به نظریه ولایت فقیه، ص ۱۴۱؛

- هدایت نیا، فرج الله، بررسی فقهی، حقوقی شورای نگهبان، ص ۲۱۹.

- مرندی، مرتضی، حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، صص

جهت تکمیل موضوع، وجود چنین مسأله ای را در سایر نظامهای سیاسی جهان، مورد بررسی قرار می دهیم.

توضیح آنکه در انتخابات دیگر کشورهای دنیا از جمله در هر سه مدل عمده لیبرال دموکراسی یعنی ریاست جمهوری در آمریکا پارلمانی در انگلستان و نیمه ریاستی - نیمه پارلمانی در فرانسه، چنین موضوعی وجود دارد:

۱. آمریکا: بر اساس قانون اساسی ایالات متحده آمریکا، پس از انجام مبارزه انتخاباتی و تعیین نامزدهای هر یک از احزاب برای «هیئت انتخاب کنندگان» مردم «هیئت انتخاب کنندگان رئیس جمهوری» را بر می گزینند. نظارت قانونی بر این روند به وسیله وزارت کشور صورت می گیرد و وزیر کشور هم به وسیله، رئیس جمهور تعیین می شود:

هیئت انتخاب کنندگان-----< رئیس جمهور -----> وزیر کشور

----->

۲. فرانسه: مطابق قانون اساسی جمهوری پنجم فرانسه پس از اصطلاحات ۱۹۶۲، رئیس جمهور، با رأی مستقیم مردم برگزیده می شود. وی با یک واسطه (نخست وزیر)، وزیر کشور را تعیین می کند. از آنجا که وزارت کشور، نظارت بر بررسی صلاحیت نامزدهای ریاست جمهوری و نامزدهای نمایندگان مجلس را بر عهده دارد، کسانی به انتخابات راه پیدا می کنند که در نهایت وزارت کشور صلاحیت آن ها را تأیید کند و از میان همین نامزدها است که نمایندگان مجلس و رئیس جمهور تعیین خواهند شد.

۳. انگلستان: نخست وزیر، وزیر کشور را تعیین می کند، وزارت کشور نیز، طبق قانون، مسئولیت نظارت بر بررسی صلاحیت های نامزدهای نمایندگان مجلس را بر عهده دارد و بر تأیید و رد صلاحیت آنها نظارت عالی دارد. این نامزدها نیز پس از پیروزی در انتخابات، نخست وزیر را تعیین می کنند پس از معرفی وزیر کشور از سوی نخست وزیر به مجلس نیز به وی

رأی اعتماد می دهند.

نمایندگان پارلمان ----->> نخست وزیر ----->> وزیر کشور

----->

بنابراین این موضوع در انتخابات رؤسای کشورهای دیگر نیز وجود دارد. و اختصاص به انتخابات خبرگان رهبری در ایران ندارد (مرتضی مرنندی، حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران. انتشارات پارسایان، ۱۳۸۲، صص ۱۱۳-۱۱۰).

اصطلاحات فقه، فقیه، ولایت فقیه را تعریف نمایید. تعریف فقه تعریف فقیه ولایت فقیه ولایت مطلقه فقیه.

پرسش

اصطلاحات فقه، فقیه، ولایت فقیه را تعریف نمایید. تعریف فقه تعریف فقیه ولایت فقیه ولایت مطلقه فقیه.

پاسخ

۱. کلمه «فقه» در لغت به معنای فهم، آگاهی و دانایی است؛ ابن فارس، معجم مقاییس اللغة، ج ۴، ص ۴۴۲. خواه مربوط به دین باشد و یا چیز دیگر. در کتاب لسان العرب معنای «فقه» فراتر از مطلق دانستن است و منظور از آن علم و دانستن است که همراه با دقت نظر و استنباط باشد. ابن منظور، لسان العرب، ج ۱۰، ص ۳۰۵.

«فقه» در اصطلاح؛ به معنای علم و آگاهی دقیق نسبت به علوم دین و احکام الهی و توان استنباط آنها از طریق ادله تفصیلی (کتاب، سنت، عقل و اجماع) است. «فقه» یکی از شاخه های علوم دینی و عبارت است از: «علم به احکام شرعی از طریق استنباط و اجتهاد». میراحمدی زاده، مصطفی، رابطه فقه و حقوق.

۲. «فقیه» کسی است که در علوم اسلامی تخصص دارد و احکام الهی را از ادله آن استنباط می کند.

۳. «ولایت» معانی مختلفی دارد. ریشه لغوی آن (ولی) به معنای قرب، اتصال و پیوند دو یا چند شیء است. از پیوند عمیق دو شیء، ولایت پدید می آید. راغب اصفهانی، المفردات فی غرایب القرآن، ص ۵۳۳. ولایت به «تکوینی» و «تشریحی» تقسیم می شود:

یک. ولایت تکوینی

«ولایت تکوینی» به معنای تصرف در موجودات و امور تکوینی است. چنین ولایتی از آن خدا است. اصل پیدایش، تغییرات و بقای همه موجودات به دست او است و همه تحت اراده و قدرت خدا قرار دارند. خداوند متعال مرتبه ای از این ولایت را به

برخی از بندگانش اعطا می کند. معجزات و کرامات انبیا و اولیا، از آثار همین ولایت تکوینی است. آنچه در

ولایت فقیه مطرح است، «ولایت تکوینی» نیست.

دو. ولایت تشریحی

«ولایت تشریحی» دو قسم است:

۱. قانون گذاری: بر اساس توحید ربوبی، هرگونه قانونی که انتساب به خداوند نداشته باشد، به شرک در تشریح منتهی می شود: (إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ) یوسف (۱۲)، آیه ۶۷. و فقط کسی مجاز به جعل قانون است که از طرف خداوند، مأذون باشد، مانند پیامبر اکرم (ص) و امامان معصوم (ع)، قرآن در این باره می فرماید: (وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ عَلَّمَهُ شَدِيدٌ الْقُوَىٰ نَجْم (۵۳)، آیات ۳-۵..

امام صادق (ع) نیز فرموده است: «فما فوّض الله الى رسوله، فقد فوّض الينا»؛ بحارالانوار، ج ۱۵، ص ۳۳۲..

آیت الله معرفت در توضیح این موضوع می نویسد: «اینان حامل ودایع نبوت بودند و طبق تعلیم و تربیت پیامبر اکرم (ص) و تأیید روح القدس، بینش واقعی لازم را دارا بودند و بر ملاکات اصلی احکام، نسبت به پیشامدها کاملاً واقف بودند و بر حسب رخدادهای زمانه و مصالح مقتضی، تشریح احکام می نمودند.» ولایت فقیه، ص ۱۶۲.

زمان غیبت نیز فقیه جامع شرایطی که به کتاب و سنت آشنایی دارد، نسبت به اوضاع و احوال زمانه آگاه است، مقتضیات زمان و مکان را تشخیص می دهد و از تقوا و پارسایی نیز برخوردار است؛ از سوی معصومین (ع)، مأذون است تا به وضع قوانین متغیر در چارچوب احکام و آموزه های اسلامی و مصالح جامعه اسلامی بپردازد. جعل چنین ولایتی برای فقیه جامع شرایط، نه تنها منافاتی با ولایت تشریحی و حاکمیت خداوند ندارد؛ بلکه شأنی از شؤون ربوبیت الهی و در طول آن است. ر.ک: مصباح یزدی، محمد تقی، حقوق و سیاست در قرآن، ص ۱۶۲.

۲. زعامت و رهبری: از دیدگاه اسلامی،

انسان یکتاپرست، نباید از هیچ فرد یا نهادی، فرمان ببرد و کسی را ولی، سرپرست و ارباب خود قرار دهد و بی چون و چرا مطیع او گردد:

(اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَ مَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ) توبه (۹)، آیه ۳۱. «اینان دانشمندان و راهبان خود و مسیح پسر مریم را به جای خدا به الوهیت گرفتند، با آنکه مأمور نبودند جز اینکه خدایی یگانه را پرستند که هیچ معبودی جز او نیست. منزّه است او از آنچه [با وی] شریک می گردانند».

مگر آنکه خداوند سبحان برای او چنین حقی را جعل و تشریح کرده باشد. قرآن فرموده است: (النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ) احزاب (۳۳)، آیه ۶. «پیامبر به مؤمنان از خودشان سزاوارتر [و نزدیک تر] است» نیز (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ) مائده (۵)، آیه ۵۵. «ولی شما، تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده اند: همان کسانی که نماز برپا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند».

بر اساس این آیات خداوند ولایت تدبیری و حق اداره و تنظیم اجتماعی را برای پیامبر و امامان معصوم (ع) تشریح کرده است و تنها آنان هستند که می توانند حاکمیت سیاسی و زمامداری جامعه را در دست گرفته و در رأس هرم قدرت باشند.

بر اساس دلایل گوناگونی، چنین ولایتی از طرف ائمه اطهار (ع) به فقیهان واجد شرایط واگذار شده است و آنان به نیابت از معصومین (ع)، علاوه بر حق قانون گذاری - با قیود و شرایطی که بیان شد دارای ولایت زعامت

و رهبری جامعه بوده و موظف به تدبیر، سرپرستی و تنظیم اجتماعی، جامعه اسلامی هستند.

در هر صورت معنای اصطلاحی «ولایت» عبارت است از: «تصدی امر و اداره حکومت». نوروزی، محمد جواد، نظام سیاسی اسلام، ص ۱۸۷ و ر.ک: آیت الله جوادی آملی، ولایت فقیه، ولایت فقاقت و عدالت، نشر اسراء، ۱۳۷۸، صص ۱۲۵-۱۲۳.

۴. «ولایت فقیه»؛ یعنی، رهبری سیاسی جامعه اسلامی به وسیله فقیه عادل و با تقوا و دارای شرایط لازم رهبری.

اگر ولایت فقیه، مسأله ای عقلانی است، پس چرا هنوز برخی آن را رد می کنند؟

پرسش

اگر ولایت فقیه، مسأله ای عقلانی است، پس چرا هنوز برخی آن را رد می کنند؟

پاسخ

در پاسخ لازم است به چند نکته کلیدی و مهم اشاره شود:

یک. عقلانیت دینی

آنچه که در ادله «ولایت فقیه» به عنوان «ادله عقلی» استفاده می شود، بر اساس «عقلانیت دینی» است؛ نه «عقلانیت سکولار». بین این دو تفاوت های بسیار زیادی وجود دارد و مبنا قرار دادن هر کدام، دارای نتایج مختلفی است. عقلانیت سکولار، اساساً دخالت خدا و دین در زندگی انسان را نفی می کند و انسان را خرد بسنده می داند. این نگرش را در اصطلاح راسیونالیسم (Rationalism) یا خرد بسندگی می نامند.

در چنین نگرشی، نقش دین در مدیریت اجتماعی نفی می شود و نه تنها ولایت فقیه؛ که ولایت معصومان و پیامبر و خدا نیز منتفی اعلام می شود.

از طرف دیگر اساس عقلانیت سکولار، خرد ابزاری (Instrumental Reason) است که قادر به کشف حقیقت و در جستجوی آن نیست و اعتبار نظری ندارد؛ بلکه در پی سامان دهی عملی امور بر وفق مراد و پسند انسان و رساندن آدمی به خواسته های دنیایی اش می باشد.

در برابر این انگاره اندیشه های الهی و فلسفه های توحیدی مدعی وجود مرتبه متعالی تری از عقل هستند که تنها عمل و عنایت آن، شکل دادن به جهان -آن چنان که آدمی خوش می دارد و می پسندد نیست؛ بلکه می تواند در کشف جنبه هایی از حقیقت نیز به کار آید. از طرفی عقل عملی -بنابر تصریح نصوص دینی علاوه بر تدبیرگری در امر معاش؛ کارکردی عمده تر و مانا تر نیز دارد و آن راه یابی به حوزه ارزش ها، اخلاقیات و تدبیر برای سعادت فرجامین و زندگی ابدی (معاد) است. در

نگاه دینی حتی همه فعالیت های قسم اول

(معاش) نیز در این راستا قرار می‌گیرد و هویت و معنا می‌یابد.

دو. عقلانیت ابزاری

مشکل اساسی «عقل ابزاری» در بی‌تفاتی به غایت‌شناسی و نادیده‌انگاشتن جهت حرکت و در سوگم‌کردگی آن است. یکی از ویژگی‌های «عقلانیت ابزاری» این است که در انتخاب هدف و برنامه‌ریزی، تنها و تنها بر «عملی بودن» و «کارآمدی» تأکید دارد. عملی بودن مفهومی فراخ‌تر از امکان داشتن است و حامل مفاهیمی چون: آسان بودن، کم‌خرج بودن و سودمندی مادی و این جهانی نیز می‌باشد.

به این ترتیب مفاهیمی مثل «وظیفه» و «تکلیف» - بدون منظور کردن نتایج عاجل در نظام واژگانی این عقل جایی نخواهد داشت. اما از نگاه شریعت‌های دینی، مفهوم «عقل و عقلانیت»، صرفاً در مفاهیمی مانند «کارآمدی»، خلاصه و منحصر نمی‌شود. گاهی مفهوم وظیفه، بر کل مفهوم کارآمدی، سودمندی عاجل و مانند آن حکومت می‌کند؛ یعنی، چه بسیار که رفتار و موضعی در مقیاس و قاموس «عقل مدرن»، رفتاری غیرکارآمد و غلط قلمداد؛ اما از منظر انجام وظیفه، درست باشد.

بنابراین کسانی که از منظر عقلانیت ابزاری و سکولار، به مسائل اجتماعی و سیاسی می‌نگرند، ضرورت تشکیل حکومت اسلامی و ولایت فقیه جامع شرایط را - که در حیطه مؤلفه‌های عقلانیت سکولار نیست بر نمی‌تابند.

سه. مقدمات احکام عقلی

از آنجا که احکام عقلی، مبتنی بر تصوّر و درک صحیح موضوع و مقدمات است؛ جهل و یا فهم و تصوّر ناصحیح مقدمات، مانعی در شناخت عقل محسوب می‌شود. بر این اساس، کسانی که درک و شناخت صحیحی از آموزه‌های سیاسی - اجتماعی دین مبین اسلام ندارند یا تنها راه شناخت را حسّ و تجربه می‌دانند؛ از دیدگاهی مادی به جهان

می نگرند و برای انسان تنها غایاتی مادی و این جهانی باور دارند و برای وحی و شریعت جایگاهی قائل نیستند. حال اینان چگونه می توانند به ضرورت «ولایت فقیه» برای اداره و رهبری جامعه اسلامی در عصر غیبت پی ببرند؟!

بر این اساس درک ولایت فقیه از طریق عقل، در گرو توجه به مسائل یاد شده است. امام خمینی (ره) می فرماید: «قضیه ولایت فقیه، بعد از تصور اطراف، موضوع، محمول و مورد آن، به گونه ای روشن است که از مسائل نظری شمردن نمی شود و احتیاجی به بحث و دلیل ندارد». کتاب البیع، ج ۲، ص ۴۶۷. لیکن فهم و درک این امر بدیهی، مبتنی بر جهان بینی دینی، عقلانیت اسلامی و شناخت ماهیت و قلمرو اجتماعی آن است. جهت مطالعه بیشتر ر.ک:

الف. اندیشه های فقهی - سیاسی امام خمینی؛

ب. جمعی از نویسندگان، فرهنگ واژه ها، ص ۵۵۸؛

پ. خسروپناه، عبدالحسین، کلام جدید، ص ۶۳.

در صورت تشکیل چند حکومت اسلامی در دنیا، ولایت فقیه چه جایگاهی پیدا می کند؟

پرسش

در صورت تشکیل چند حکومت اسلامی در دنیا، ولایت فقیه چه جایگاهی پیدا می کند؟

پاسخ

حل این مسأله در گرو توجه به چندین متغیر است که در ذیل به بعضی از آنها اشاره می شود:

یک. نظریه مشروعیت

در رابطه با مبنای مشروعیت (Legitimacy) ولایت فقیه، دو دیدگاه اساسی وجود دارد: یکی نظریه نصب و دیگری انتخاب.

۱. نظریه نصب

بنا بر دیدگاه نصب - که بیشتر فقها بر آن هستند ولی فقیه از جانب خداوند به ولایت نصب شده است. البته نصب ولی فقیه، نصب شخص خاصی نیست؛ بلکه نصب عنوان است؛ یعنی، هر کس که جمیع شرایط لازم رهبری - مطابق با معیارها و استانداردهای شریعت را داشته باشد، از سوی حق تعالی برای ولایت و رهبری امت نصب گردیده است. براساس این نگرش، ولی فقیه رهبر جمیع امت اسلامی است و تا آنجا که مانعی در اعمال ولایت وجود نداشته باشد، دایره حکومت او گسترده

است. بنابراین در صورت تعدد حکومت های اسلامی، آن کس که بیشترین امتیاز و شایستگی ها را برای رهبری امت داشته باشد، ولایت بر کل پیدا می کند و بقیه در دایره هدایت های او حکومت می کنند.

۲. نظریه انتخاب

براساس این نگرش، شارع فقط ویژگی های لازم برای رهبری را اعلام فرموده و مردم را موظف ساخته است که رهبری (ولایت فقیه) را با شرایط تعیین شده در شریعت انتخاب کنند؛ لیکن مشروعیت حکومت به انتخاب مردم است، نه به نصب شارع. در این صورت دایره رهبری ولی فقیه در حوزه ای است که او را انتخاب کرده اند و به دیگر کشورهای اسلامی سرایت نمی کند. بنابراین اگر چند جامعه اسلامی هر کدام رهبری برای خود برگزینند، هر یک فقط در

حوزه انتخابیه خود نفوذ خواهند داشت.

دو. شرایط و واقعیات جهانی

اگر چه مرزبندی به شکل کنونی، شیوه ای استعماری برای جداسازی ملت ها است و مرزبندی در نگاه اسلام مرزبندی اعتقادی و دینی است. اما به عنوان یک واقعیت در عصر کنونی، نمی توان مرزهای موجود را نادیده گرفت؛ لیکن به طور اساسی، اسلام جمیع امت اسلامی را ملتی یک پارچه و یک دست می داند که همه دارای سرنوشت، دین، فرهنگ، آیین، نظام سیاسی و رهبری واحدی می باشند و هرگونه تفرقه، تشتت و جدایی، امری عارضی و تحمیلی بر پیکر امت اسلامی است. با توجه به این نگرش پاسخ سؤال چنین می شود:

یکم. به عنوان حکم اولی اسلامی، رهبری ولی فقیه یک پارچه است و بر کل امت اسلامی سریان و جریان دارد و در صورت وجود حکومت های متعدد، در رأس همه و آن کس قرار دارد که از همه شایسته تر است.

دوم. به عنوان حکم ثانوی؛ یعنی، در صورتی که امکان اتحاد و تصمیم گیری های مشترک وجود نداشته باشد، هر یک در دایره کشور خود حکم می رانند؛ لیکن اصل بر وحدت امت و نظام و رهبری است. امتیاز این دیدگاه، این است که جمیع امت را یک پارچه و دارای سیاست و نظام دفاعی واحد می کند و در صورت عملی شدن، یک قدرت بزرگ جهانی از نیروهای مسلمین پدید می آورد.

آیا ولایت فقیه، یک مسأله کلامی است یا مسأله فقهی و تقلیدی؟

پرسش

آیا ولایت فقیه، یک مسأله کلامی است یا مسأله فقهی و تقلیدی؟

پاسخ

ولایت فقیه دارای جنبه های مختلف است: از جهتی مسأله ای کلامی و از جنبه دیگر جزء فقه است:

یکم. مسائل علم کلام از دو ویژگی برخوردار است:

۱. مربوط به خدا و افعال و صفات او می شود.

۲. دفاع از دین در برابر شبهات به شمار می آید.

مسأله ولایت فقیه هر دو ویژگی را دارا است: از یک طرف مربوط به فعل خداوند است و آن اینکه آیا خدا همان گونه که

پس از رحلت پیامبر اکرم (ص)، جانشینی در امر حکومت نصب کرده، در زمان غیبت امام معصوم (ع) نیز جانشینی برگزیده است؟ از طرف دیگر مسأله ولایت فقیه، مورد شبهات کلامی فراوانی است؛ مانند اینکه آیا حکومت فقیه در عصر حاضر می تواند کارا باشد؟ آیا ولایت فقیه با آزادی سازگار است و... که پاسخ به آن از وظایف علم کلام است.

دوم. هر آنچه به رفتار انسان و وظیفه عملی او ارتباط پیدا می کند، جزء فقه است و مسأله ولایت فقیه، دارای این ویژگی نیز می باشد. مانند اینکه آیا تصدی ولایت بر فقیه واجب است؟ حیطة وظایف او چیست؟ وظیفه مردم در برابر ولایت او چیست؟

پس ولایت فقیه از جهتی کلامی است و از جنبه دیگر فقهی. هر مسأله کلامی که به رفتار انسان مرتبط است، چنین می باشد؛ مانند مسأله امامت معصوم که از یک جهت کلامی و از جهت دیگر فقهی است. جهت کلامی آن قبلاً ذکر شد و جهت فقهی آن، مانند اینکه حکم بغات (کسانی که علیه امام به مبارزه مسلحانه برخیزند) چیست؟ وظیفه متقابل امام و مردم چیست؟ و....

مسأله ولایت فقیه از این نظر که

یک بحث فقهی نیز به شمار می رود، فقها در نوشته ها و مباحث فقهی خود از آن بحث کرده اند. شکی نیست که در مسائل مربوط به فقه (یا همان فروع دین)، تقلید نه تنها جایز؛ بلکه نسبت به بسیاری از افراد لازم است. برای مطالعه بیشتر ر.ک:

الف. جوادی آملی، عبدالله، ولایت فقیه (ولایت فقاہت و عدالت)، ص ۱۴۳ و ۱۴۴ و صص ۳۵۱ - ۳۵۹.

ب. مصباح یزدی، محمدتقی، نگاهی گذرا به نظریه ولایت فقیه، ص ۷۹ به بعد.

پ. همان، پرسش ها و پاسخ ها، ج ۱.

اگر در جامعه ای فقیه جامع شرایط جهت تصدی ولایت مسلمانان وجود نداشت، چه باید کرد؟

پرسش

اگر در جامعه ای فقیه جامع شرایط جهت تصدی ولایت مسلمانان وجود نداشت، چه باید کرد؟

پاسخ

با توجه به همیشگی بودن لزوم تشکیل حکومت صالح دینی، در صورت فقدان فقهای جامع شرایط، نوبت به عدول مؤمنان می رسد که موظف به تشکیل حکومت براساس احکام الهی و مصالح جامعه اسلامی می باشند و سایر مسلمانان وظیفه دارند از آنان اطاعت کنند. عدول مؤمنان از هر منبعی که احکام دینی خود را به دست می آورند، نحوه اداره کشور و احکام سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و... را نیز از همان جا اخذ می کنند و حکومت را از باب حسب تشکیل می دهند.

البته اگر در بین عدول مؤمنان کسانی یافت شوند که از لحاظ فقاہت و اجتهاد در حد متجزی باشند؛ یعنی، در بعضی از ابواب فقه توان استنباط احکام فرعی از مبادی و منابع اصلی را داشته باشند، مقدم هستند و اگر آنان نبودند، همان عدول مؤمنان مسأله دان، اجرای حکومت اسلامی را بر عهده می گیرند. ر.ک: جوادی آملی، عبدالله، ولایت فقیه، ص ۳۶۳.

چرا آیت الله سیستانی نظام ولائی حاکم بر ایران را قبول ندارد؟

پرسش

چرا آیت الله سیستانی نظام ولائی حاکم بر ایران را قبول ندارد؟

پاسخ

در پاسخ به این سؤال باید گفت:

۱. نظام ولایی ایران بر محور ولایت فقیه استوار است که آیت الله سیستانی نیز مانند بسیاری از فقهای شیعه معتقد به ولایت فقیه می باشند. معظم له در این زمینه می فرماید: «ولایت فقیه در زمان غیبت در امور عامه ثابت می شود، اموری که نظام زندگی مردم متوقف بر تصدی فقیه عادل است، اگر مقبول نزد عامه مؤمنین باشد» (استفتاء از دفتر آیت الله سیستانی در قم) بنابراین دلیلی بر مخالفت و یا قبول نداشتن مبانی نظری نظام اسلامی ایران از سوی ایشان وجود ندارد.

۲. ممکن است ایشان برخی انتقادات بر عملکردهای دولت و معضلاتی که در جامعه ما وجود دارد، داشته باشند، ولی این دلیل قبول نداشتن نظام ولایی ایران توسط ایشان نمی شود؛ زیرا اولاً، بسیاری از علما و بزرگان طرفدار نظام ولایت فقیه و خصوصاً مقام معظم رهبری بیشترین انتقادات را به عملکردها و معضلات دارند، ثانیاً، همواره برخی معضلات و ناکارآمدی ها در همه حکومت ها حتی در حکومت پیامبر اکرم (ص) و امام علی (ع) وجود داشته، آنچه که در این زمینه حائز اهمیت است، صحت و سلامت اصل نظام و تلاش برای اصلاح معضلات است که به حمد الله نظام اسلامی ایران شیدیدا به این امر مهم، اهتمام دارد.

۳. علاوه بر مبانی نظری ایشان، بهترین دلیل برای واقعیت نداشتن موضوع سؤال، این است که آیت الله سیستانی در دیدارهای زیادی که روحانیون و بزرگان حوزه ها با ایشان داشته اند همیشه تأکید بر اصلاح معضلات و تلاش برای حفظ و تداوم انقلاب

اسلامی ایران و دستاوردهای آن داشته اند.

۴. لطفاً در مکاتبه بعدی به طور دقیق مشخص نمایید که از کجا چنین برداشتی نمودید که آیت الله سیستانی نظام ولایی حاکم بر ایران را قبول ندارد.

نظر اهل سنت درباره ولایت فقیه چیست؟

پرسش

نظر اهل سنت درباره ولایت فقیه چیست؟

پاسخ

هرچند معروف است که اهل سنت حاکمیت هر حاکم و سلطانی را پذیرفته اند اما کتابهای فقهی و عقیدتی آنان خلاف این سخن را ثابت می کند زیرا از منابع اهل سنت به دست می آید که رهبری جامعه را کسانی باید در اختیار بگیرند که از جهت علمی و فقهی اعلم از سایر مردم باشند/

عبدالرحمان الجزیری می نویسد: «اتفق الائمه رحمهم الله تعالی علی ان الامام فرض و انه لابد للمسلمین من امام یقیم شعائر الدین و ینصف المظلومین من الظالمین و اتفقوا علی ان الامام یشرط فیه: اولاً- ان یکون مسلماً ثانیاً ان یکون مکلفاً ثالثاً ان یکون حرّاً رابعاً ان یکون ذکراً خامساً ان یکون قرشیاً سادساً ان یکون عالماً مجتهداً لیصرف الاحکام و یتفقه فی الدین فیعلم الناس و لایحتاج الی استفتاء غیره». {۱}

تمام ائمه اتفاق دارند که امامت برای مسلمانان واجب است تا در پرتو آن شعایر دین برپا داشته شود و حق مظلوم از ظالم گرفته شود. چنانکه اتفاق دارند که حاکمان اسلامی باید دارای ویژگیهایی باشد:

۱ - مسلمان باشد؛ ۲ - مکلف باشد؛ (س) - حر و آزاد باشد؛ ۴ - مرد باشد؛ ۵ - قرشی باشد؛ (ص) - عالم و مجتهد باشد تا مردم را از احکام دین آگاه نماید و نیاز به استفتا از غیر خودش نداشته باشد/

امام نووی نیز یکی از شرایط امام را قرشی و مجتهد و صاحب نظر بودن دانسته است {۲}

قاضی باقلانی (متوفای س) (۴۰) که از پیروان ابوالحسن اشعری است و قاضی ابویعلی الفراء نیز اجتهاد و علم را شرط می دانند {۳} بنابراین از دیدگاه اهل سنت اجتهاد و فقاقت از شرایط

امام و حاکم اسلامی است تا به طور مستقل و آزاد بتواند احکام اسلام را جاری و عمل نماید و به غیر خودش نیاز نداشته باشد در غیر این صورت نفوذ و اقتدار خودش را از دست می دهد. روشن است آنچه در ویژگیهای حاکم اسلامی در منابع اهل سنت آمده به خوبی با ولایت فقیه منطبق است و تفاوتی دیده نمی شود. زیرا شیعه معتقد است که در عصر غیبت امام معصوم (ع) حاکم اسلامی باید از مجتهدان و فقهای دارای شرایط رهبری باشند و اجتهاد را از شرایط رهبری می دانند/

[۱].- الفقه علی المذاهب الاربع، ج ۵، ص (ص) ۱ (س) - (ع) ۱ (س) /

[۲].- المنهاج، ص ۵۱۸ /

[۳].- الاحکام السلطانیة، ص ۲۰ و التمهید، ص ۱۸۱ /

چگونه می توان مسئله ولایت فقیه را برای افراد غیر شیعه و یا حتی غیرمسلمان توجیه کرد؟

پرسش

چگونه می توان مسئله ولایت فقیه را برای افراد غیر شیعه و یا حتی غیرمسلمان توجیه کرد؟

پاسخ

ضرورت و نظریه ولایت فقیه را می توان برای برادران اهل سنت و حتی مردم غیرمسلمان هم توجیه کرد با این توضیح که:

ما مردمی هستیم که دین خاصی را پذیرا شده ایم، این دین مجموعه ای از عقاید و ارزشها را به ما ارائه می دهد. اعتقاد ما این است که اسلام فقط بیان کننده یک سری عبادت نیست، بلکه دین جامعی است که درباره قضاوت بین مردم، چگونگی برخورد با مجرمان و تبهکاران، انجام معاملات، چگونگی برخورد با غیرمسلمانها، آداب تعلیم و تعلم، احکام و... قوانینی دارد. بنابراین ضرورت دارد که در تمام زمینه ها از قوانین دینی پیروی کنیم، قانونی معتبر و لازم الاجرا است که بیواسطه یا با واسطه به منابع دینی برسد از این رو:

۱. رئیس حکومت کسی است که باید قوانین آن حکومت را بهتر از دیگران حافظ باشد و برای اجرای کامل آن نظارت داشته باشد. و باید آگاهی او به حدی باد که خودش بتواند قوانین را «اجتهاد» کند.

۲. رهبر اسلامی باید از تقوای لازم برخوردار باشد تا شهروندان نسبت به کارها و تصمیم هایش مطمئن باشند و بدانند به هیچ وجه خیانتی صورت نخواهد گرفت.

۳. حاکمیت اسلامی باید از مدیریت بالایی برخوردار باشد تا بتواند جامعه را در راه رسیدن به اهداف مقدس و عالیه اش رهنمون سازد(۱).

(بخش پاسخ به سؤالات)

۱ - نقل با اختصار از کتاب پرسش ها و پاسخ ها، آیت الله مصباح یزدی.

۲

آیا آقای خامنه ای جایز الصلوات است؟

پرسش

آیا آقای خامنه ای جایز الصلوات است؟

پاسخ

درباره صلوات فرستادن پس از شنیدن نام آیت...خامنه ای باید گفت: آنچه مسلم است اینکه حضرت آیت...خامنه ای اصلاً با معصومین مورد مقایسه قرار نمی گیرند و کسی برتری یا تساوی رهبری را با معصومین قصد نکرد و نمی کند. بلکه اظهار ارادت امروز مردم که بصورت گسترده با الفاضی چون صلوات و یا "صل علی محمد نایب مهدی آمد، صل علی محمد بوی خمینی آمد..." اظهار ارادت به حاکمیت دین و رهبری اسلام و استقرار نظام مقدس جمهوری اسلامی است این ابراز ارادت جنبه سیاسی، اجتماعی دارد و به استحکام پایه های نظام دین کمک می کند و نشانگر حمایت و پشتیبانی مردم از حکومت دین و اجرای احکام متعالی اسلامی است. لذا با چنین تصویری باید گفت صلوات بر معظم له نه تنها جایز است بلکه واجب است البته وجوب سیاسی است. بنابراین می توان گفت یک نوع استراتژی و شگرد است در مبارزه با دشمنان اسلام.

مقام معظم رهبری حضرت آیت...خامنه ای در این زمینه می فرمایند:

"پیش از پیروزی انقلاب بنده در تبعید بودم در ایرانشهر، از یک شهری از نزدیکی های ما چند نفر آدمی بودند که یکی از آنها راننده بود. آدمهای اهل فرهنگ و معرفت و اینها نبودند. به حسب ظاهر به اینها می گفتند عامی، اما آدمهایی جزو خواص بودند. اینها مرتب می آمدند دیدن ما ایرانشهر، قضیه مذاکرات خودشان با روحانی شهرستان را می گفتند خوب، روحانی شهر هم آدم خوبی بود، منتها عوام بود. ملاحظه می کنید! راننده کمپرسی جزو خواص بود ولی روحانی محترم پیش نماز

جزو عوام بود مثلاً. آن روحانی می گفت که چرا وقتی که اسم پیغمبر می آید، یک صلوات می فرستید، اسم این آقا که می آید، سه صلوات می فرستید. این راننده به او جواب می داد که آن روزی که دیگر مبارزه ای نداشتیم و اسلام به همه و همه جا فائق بشود، ما همان سه تا صلوات را، یکی اش را هم نمی فرستیم امروز این سه تا صلوات مبارزه است. او می فهمید، این نمی فهمید. توجه کنید! این را، مثال زدم برای اینکه بدانید خواص که می گوییم، معنی آن یک لباس خاص نیست، ممکن است مرد باشد، ممکن است زن باشد، ممکن است تحصیل کرده باشد، ممکن است تحصیل نکرده باشد، ممکن است ثروتمند باشد ممکن است فقیر باشد، ممکن است که یک انسانی باشد که در دستگاههای دولتی باشد، ممکن است جزء مخالفین دستگاههای دولتی طاغوت باشد. "۱"

خواص و رسالت آنان، سخنرانی مقام معظم رهبری در حسینیه لشکر ۲۷ محمد رسول ا... (، ۲۰/۳/۷۵، ص ۱۶)

بنده از طرفداران سرسخت ولی فقیه می باشم اما متأسفانه دلیل مستدل و محکمی در دست ندارم که بتوانم از آن دفاع کنم و راه را برمعا ندین و مخالفین ببندم لذا خواهش مندم در صورت امکان از دلایل عقلی و نقلی مستدل برای من بیان نمائید تا از این طریق راه را برمعا ندین ببندم.

پرسش

بنده از طرفداران سرسخت ولی فقیه می باشم اما متأسفانه دلیل مستدل و محکمی در دست ندارم که بتوانم از آن دفاع کنم و راه را برمعا ندین و مخالفین ببندم لذا خواهش مندم در صورت امکان از دلایل عقلی و نقلی مستدل برای من بیان نمائید تا از این طریق راه را برمعا ندین ببندم.

باسخ

ادله ولایت فقیه را از منظر امام خمینی "ره" و آیت ا... مصباح یزدی :

۱- "ولایت فقیه از موضوعاتی است که تصور آنها موجب تصدیق می شود و چندان به برهان احتیاج ندارد. به این معنی که هر کس عقاید و احکام اسلام را، حتی اجمالاً دریافته باشد چون به ولایت فقیه برسد و آن را به تصور آورد بیدرنگ تصدیق خواهد کرد. و آن را ضروری و بدیهی خواهد شناخت. اینکه امروز به ولایت فقیه چندان توجهی نمی شود و احتیاج به استدلال پیدا کرده، علتش اوضاع اجتماعی مسلمانان عموماً و حوزه های علمیه خصوصاً، می باشد. اوضاع اجتماعی ما مسلمانان و وضع حوزه های علمیه ریشه تاریخی دارد. برای توضیح بیشتر به کتاب ولایت فقیه اثر امام خمینی "ره" (مقدمه) مراجعه نمائید "۱"

۲- دلیلی ساده بر اثبات ولی فقیه :

"خدای متعال برای اداره جامعه، احکامی را نازل فرموده که در بسیاری از موارد نیاز به شخصی دارد که آنها را تفسیر کند. افزون بر این برای تطبیق احکام بر مصادیق و موارد آنها نیز گاه ابهاماتی وجود دارد. یعنی اینکه آیا فلان حادثه خاص، مصداقی از این قانون خاص است یا مصداقی از قانون دیگر پس از تفسیر قانون و تعیین مصداق آن، نوبت به اجراء می رسد. هر قانونی نیاز به مجری دارد برای اداره یک جامعه بر اساس احکام و قوانین خاص باید فرد یا افرادی

باشند که بتوانند این سه مسئولیت را به عهده بگیرند. بهترین فرد برای اجرای احکام و قوانین کسی است که در هر سه مورد ایده آل باشد یعنی بهترین قانون شناس، بهترین مفسر و بهترین مجری که هیچ انگیزه ای برای تخلف نداشته باشد و هیچ اشتباهی در فهم و تفسیر و اجرای قانون برای او پیش نیاید،

در فرهنگ ما چنین خصوصیتی عصمت نام دارد. به عقیده ما شیعیان پس از پیامبر "ص" امامان معصوم "ص" قرار دارند که دارای ویژگی عصمت اند. پس تا امامان معصوم باشند این ایده آل وجود دارد و نوبت به غیر آنان نمی رسد. اما در زمان غیبت که چنین ایده آلی نیست. باید سراغ کسی برویم که کمترین فاصله را با او دارد. کسی که شناختش از اسلام، از دیگران بیشتر و عدالت و تقوایش از همه بالاتر و برای اجرای احکام و قوانین اسلام، مناسب ترین فرد باشد، این صفات در ولی فقیه تجلی می کند.

در امور دیگر نیز روش عموم مردم همین است که ابتدا نزد بهترین متخصص می روند لیکن اگر دسترسی به بهترین ممکن نبود به کسانی رجوع می کنند که در تخصص و ویژگیها به فرد ایده آل نزدیکتر باشند. ولایت فقیه معنایی جز رجوع به اسلام شناس عادل که از دیگران به امام معصوم نزدیکتر است، ندارد. "۲"

در طول تاریخ تشیع هیچ فقهی یافت نمی شود که بگوید فقیه هیچ ولایتی ندارد. آنچه که تاحدودی مورد اختلاف فقهاست مراتب و درجات این ولایت است. امام خمینی "ره" معتقد بودند تمام اختیاراتی که ولی معصوم دارا است ولی فقیه نیز همان اختیارات را دارد. از جمله جهاد ابتدائی که مشهور بین فقها، این است که از اختصاصات ولی معصوم می باشد. از چنین ولایتی در باب اختیارات ولی فقیه

به "ولایت فقیه" تعبیر می کنند. قید مطلقه درمقابل نظر کسانی است که معتقدند فقیه فقط در موارد ضروری تصرف و دخالت دارد. پس اگر برای زیباسازی شهر نیاز به تخریب خانه ای باشد فقیه نمی تواند دستور تخریب آن را صادر کند. این فقها به ولایت مقید معتقدند، برخلاف معتقدان به ولایت مطلقه که تمامی موارد نیاز جامعه اسلامی را چه اضطراری و چه غیر اضطراری در قلمرو و تصرفات شرعی فقیه می دانند. "۳"

نظر حضرت آیت...العظمی سیستانی دام ظلّه الشریف درباره ولایت فقیه این است که ولی فقیه و فقهاء در عصر غیبت امام زمان "عج" بر امور عامه ولایت دارد، به همان نحوی که پیامبر گرامی اسلام "صلی... علیه وآله وسلم" و اهل بیت عصمت و طهارت "علیهم السلام" ولایت دارند. "۴"

(۱) ولایت فقیه امام خمینی "ره"، مقدمه

(۲) پرسشها و پاسخها، آیت... مصباح یزدی، ص ۵۶

(۳) پرسشها و پاسخها، آیت... مصباح یزدی، ص ۵۹

کتاب "قاعده لاضرر" حضرت آیت...العظمی سیستانی، ص، ۱۵۱۱۵۰، قانون تحقیق العداله الاجتماعیه بین الناس. وهذا من شؤون الولاية فی الأمور العامه الثابته للبینی صلی... علیه وآله وائمه الهدی علیهم السلام، والفقهاء فی عصر الغیبه إذ لا بد من العداله فی حفظ النظام.

تفاوت ولایت فقیه با شاه چیست؟

پرسش

تفاوت ولایت فقیه با شاه چیست؟

پاسخ

از نظر دین مبین اسلام شخصی می تواند به مردم حکومت کند که واجد شرایط و ویژگیهای ذیل باشد :

۱- این شخص به نیابت از امام عصر "عج" ولایت و مدیریت جامعه اسلامی را بر عهده می گیرد.

۲- باید علم به قانون داشته باشد. یعنی فقیه باشد. اسلام شناس باشد. و بتواند کشور را بر اساس احکام و فرامین تعالی بخش آن، اداره کند نه بر اساس آراء غیر خدایی، خواه رأی خود باشد، و خواه رأی دیگران

۳- عادل باشد، عدالت فقیه سبب می شود که شخص فقیه، خواسته های نفسانی خود را در اداره نظام اسلامی دخالت ندهد. و در پی جاه طلبی و دنیا گرایی نباشد.

فقیه، تافته جدا بافته ای نیست که فوق دین و فقاقت باشد؛ او کارشناس دین است و هر چه را که از مکتب وحی می فهمد به جامعه اسلامی دستور می هد. و خود نیز به آن عمل می کند و هرگاه حاکم اسلامی، یکی از این دو شرط را نقض کند، از ولایت ساقط است.

۴- فقیه جامع شرائط، سیاست، درایت، تدبیر و مدیریت اوست که به موجب آن، نظام اسلامی را بر محور مشورت با صاحب نظران و اندیشمندان و متخصصان جامعه و توجه به خواست مشروع مردم اداره می کند. اگر فقیهی بدون مشورت عمل کند مدیر و مدبر و آگاه به زمان نیست ولذا شایستگی رهبری و ولایت را ندارد. "۱"

حال اگر شخصی این ویژگی ها را نداشته باشد :

بعنوان مثال : ۱. به نیابت از امام زمان "عج" حکومت را بدست نگرفته باشد بلکه یا به صورت موروثی از اجدادش به ارث گرفته یا بازور و تطمیع و یا سیاست و فریب و امثال آن بدست آورده است.

۲. و یا اگر به قوانین اسلام آگاه

نباشد " زیرا حکومت اسلامی، حکومت قانون است نه خودسری و نه حکومت اشخاص بر مردم، اگر زمامدار مطالب قانونی را نداند، لایق حکومت نیست چون اگر تقلید کند، قدرت حکومت شکسته می شود و اگر نکند نمی تواند حاکم و مجری قانون اسلام باشد. "۲"

۳. یا اگر حاکم عادل نباشد " در دادن حقوق مسلمین، اخذ مالیاتها و وصول صحیح آن و اجرای قانون جزاء عادلانه رفتار نخواهد کرد و ممکن است اعوان و انصار و نزدیکان خود را بر جامعه تحمیل کند. و بیت المال مسلمین را صرف اغراض شخصی و هوسرانی خویش نماید. "۳"

این چنین شخصی دیگر صلاحیت حکومت بر مسلمین را ندارد. ولی شاهان و سلاطین و رؤسای جمهور و... کشورها غالباً فاقد چنین خصوصیات و ویژگیهایی هستند همین ویژگیها و خصوصیات است که رهبر اسلامی را از سایر رهبران غیر اسلامی متمایز می کند. توصیه می کنیم کتاب ولایت فقیه امام خمینی "ره" را دقیقاً مطالعه بفرمایید.

(۱) ولایت فقیه، آیت ا... جوادی آملی، ص ۴۸۱

(۲) و (۳) ولایت فقیه، امام خمینی "ره" ص ۳۸ و ۳۹

آیا ولایت فقیه فقط مختص کشور ایرانست؟ در غیر این صورت چرا ولی فقیه توسط خبرگان که توسط مردم ایران انتخاب شده اند انتخاب می شود؟ و اگر نظام اسلامی و خبرگان نباشد ولایت فقیه چگونه انتخاب می شود؟

پرسش

آیا ولایت فقیه فقط مختص کشور ایرانست؟ در غیر این صورت چرا ولی فقیه توسط خبرگان که توسط مردم ایران انتخاب شده اند انتخاب می شود؟ و اگر نظام اسلامی و خبرگان نباشد ولایت فقیه چگونه انتخاب می شود؟

پاسخ

۱. اداره کشور به وسیله ولی فقیه عادل و واجد شرایط در زمان حاضر مختص ایران است. و در سایر ممالک چنین چیزی وجود ندارد. حتی کشورهایی مانند پاکستان و یا افغانستان که نام حکومت آنها نیز جمهوری اسلامی است، در رأس حکومتشان، فقیه عادل و واجد شرایط وجود ندارد؛ و توسط افرادی مانند ژنرال پرویز مشرف، و یا حامد کرزای اداره می شوند.

۲. با توجه به بخش اول سؤال و پاسخ آن، پاسخ این بخش از سؤال روشن است. به این معنی که وقتی ولایت فقیه مختص کشور ایران است، لزوماً انتخاب ولی فقیه هم توسط خبرگانی انجام می شود که مردم ایران آنها را برگزیده اند، و مردم سایر

کشورها حق دخالت در این امر را ندارند.

۳. در شرایطی که هنوز نظام اسلامی و مجلس خبرگان تأسیس نشده باشد، بنا به احادیث معتبر و منابع موجود اسلامی، هر فقیه عادل واجد شرایط، حق ولایت و زعامت و سرپرستی جامعه را به واسطه "نصب عامی" که امام زمان؟ فرموده اند، دارا می باشد. که باروی آوردن مردم به او، و پذیرش رهبری ایشان توسط مردم، مسأله ولایت فقیه در آن شخص تحقق عینی یافته، به اجرا درخواهد آمد.

مانند ولایت و زعامت مؤسس و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران، حضرت آیت ا...العظمی امام خمینی (، که به واسطه واجد شرایط بودن و پذیرش ولایت ایشان توسط مردم، تحقق عینی نیز پیدا کرد. و قبل از تأسیس مجلس خبرگان، مستقیماً

به خواست مردم رهبری جامعه را بدست گرفتند.

و منظور از "نصب عام" که در بالا مطرح شد این است که در زمان غیبت، هر فقیهی که واجد شرایط علمی و عملی (اجتهاد و عدالت) باشد، از طرف ائمه معصومین (برای منصب ولایت منصوب و تعیین شده است. و نقش مردم در مرحله اجرایی کردن و عملی شدن این ولایت مطرح می شود. (۱)

منابع و مأخذ :

۱. ولایت فقیه، ولایت، فقاہت و عدالت؛ حضرت آیت... جوادی آملی ص ۳۸۹

جایگاه مجلس خبرگان در تعیین ولی فقیه چیست؟ آیا طبق نظریه نصب هم جایگاهی دارد؟

پرسش

جایگاه مجلس خبرگان در تعیین ولی فقیه چیست؟ آیا طبق نظریه نصب هم جایگاهی دارد؟

پاسخ

یکم. بنابر نظریه نصب، نمایندگان مجلس خبرگان رهبری، فرد اصلح را از بین مجتهدان واجد شرایط شناسایی می کنند. شناخت آنان، دو فایده دارد:

۱. موجب کشف جواز اعمال ولایت برای مجتهد منتخب است.

۲. موجب کشف اطاعت از ولی منتخب برای دیگران است.

دوم. بنابر نظریه انتخاب، ائمه اطهار(ع) فقهای جامع شرایط را برای منصب ولایت معرفی کرده، ولی نصب نکرده اند. در این صورت اگر مردم آنان را برای رهبری انتخاب کنند، ولایت شان فعلیت یافته و مشروع می شود.

طبق این دیدگاه، نمایندگان مجلس خبرگان رهبری، به نمایندگی از مردم، مجتهد واجد شرایط یا فرد اصلح را از بین مجتهدان، انتخاب می کنند.

تفاوت این دو نظریه این است که طبق نظریه اول، منشأ جواز تصرفات ولی فقیه، نصب او از سوی ائمه اطهار(ع) است. بنابر نظریه دوم، منشأ آن، انتخاب مردم از طریق خبرگان رهبری است.

در روایات آمده است که «عقل حجت باطنی است»؛ بنابراین با وجود این حجت باطنی، دیگر ولایت فقیه لغو و بیهوده است؛ چرا که با وجود عقل دیگر انسان نیاز به چیزی ندارد؟

در روایات آمده است که «عقل حجت باطنی است»؛ بنابراین با وجود این حجت باطنی، دیگر ولایت فقیه لغو و بیهوده است؛ چرا که با وجود عقل دیگر انسان نیاز به چیزی ندارد؟

پاسخ

در این باره توجه به چند نکته ضروری است:

یکم. روایت عمده ای که سخن از حجت ظاهر و باطن دارد، وصیت حضرت امام موسی بن جعفر (ع) به «هشام بن حکم» است. این روایت در کتاب بحارالانوار ج ۷۸، ص ۳۰۰، باب ۲۵، ح ۱ و نیز: ج ۱، ص ۱۳۷، باب ۴، ح ۳۰، از کتاب تحف العقول نقل گردیده است. حدیث فوق، بسیار طولانی و دارای حکمت ها و اندرزهای فراوانی است. در قسمتی از آن آمده است: «... یا هشام! ان الله علی الناس حججین: حجه ظاهره و حجه باطنه؛ فاما الظاهره فالرسول و الانبیاء و الائمة و اما الباطنه فالعقول...»؛ «... ای هشام! همانا خداوند دو گونه حجت بر انسان ها قرار داده است: یکی حجت ظاهر و دیگری حجت باطن. حجت آشکار همان رسول و انبیا و ائمه هستند. حجت نهان، عقول است...».

گفتنی است که نه در این روایت و نه در هیچ حدیث دیگری، عقل و حجت درونی، مکفی از امور دیگر یا برتر از حجت آشکار و بیرونی (انبیا و ائمه (ع)) قلمداد نشده است؛ بلکه اگر عقل برتر و یا مکفی از هدایت های وحیانی و حاملان آن بود و باوجود آن انسان حاجت به چیز دیگری نداشت، فرستادن رسولان و انزال کتاب های آسمانی لغو می نمود و انجام آن بر خداوند حکیم، قبیح و محال شمرده می شد.

یکی از فلسفه های اساسی بعثت پیامبران، این است که نارسایی های عقل را جبران کنند و

آنجا که شاهباز اندیشه قدرت پرواز ندارد، از طریق وحی انسان ها را هدایت کنند و آنچه را برای عقل درک پذیر نیست، به بشر بنمایانند و او را از ضلالت و گمراهی نجات بخشند. بنابراین اساساً فروغ هدایت پیامبران بسی فراخ تر و فراتر از جلوه تابش عقل است.

دوم. مفاد این روایت آن است که: خداوند بر مردم دو حجت دارد؛ یعنی، خداوند بر اساس دو نعمتی که به انسان ها داده است، بر آنان احتجاج می کند و از آنها حساب می کشد. بنابراین هر انسانی در پیشگاه الهی بر اساس حجت های الهی محاکمه می شود و این حجت ها دو دسته اند:

۱. حجت بیرونی

خداوند بر اساس آنچه به وسیله انبیا و ائمه فرستاده است و آنان به مردم ابلاغ و تبلیغ کرده اند، سؤال خواهد کرد. از جمله آنها مسأله «ولایت و حکومت» و یا «حجیت فتوا و حکم مجتهد اعلم در عصر غیبت» است؛ چرا که فقیه عادل بر حسب روایات متعدد، جانشین پیامبر (ص) و ائمه (ع) است. در روایتی از پیامبر اکرم (ص) آمده است: «اللهم ارحم خلفائی! قیل: یا رسول الله! و من خلفاؤک؟ قال: الذین یأتون من بعدی یروون عنی حدیثی و سنتی»؛ وسائل الشیعه، ج ۱۸، باب ۸، ح ۵۰. «خدایا! جانشینان مرا مشمول رحمت خود قرار ده! پرسیده شد: جانشینان شما کیانند؟ فرمودند: آنان که پس از من می آیند، سخنان و سنت مرا باز می گویند».

در روایت دیگر از آن حضرت آمده است: «الفقهاء امناء الرسل»؛ اصول کافی، ج ۱، ص ۴۶. «فقیهان امین پیامبرانند...».

۲. حجت درونی

در مواردی که شخصی نسبت به حکم شرع، جاهل بوده و در جهالت مقصر نبوده و امکان دسترسی به حجت خارجی

را نداشته است؛ و یا از مسائلی است که شارع درباره آن حکم نداده است؛ چنانچه عملش منطبق با عقل و فطرت باشد، حجت باطنی قابل قبول است؛ و گرنه مستحق مؤاخذه و عقوبت می باشد. بنابراین وجود حجت درونی، نافی حجت خارجی نیست و هر دو یار و همراه یکدیگرند.

سوم. مراتب عقل

عقل و خرد مراتب و درجات متفاوتی دارد. در یک تقسیم بندی می توان عقل را به دو قسم تقسیم کرد:

۱. خردورزیده و متخصص

چنین خردی با آموزش و استمداد از منابع مختلف معرفتی - چون دین، شهود، برهان و تجربه ورزیدگی یافته و توان کارشناسی دقیق و عالمانه در یک یا چند حوزه یافته است.

۲. خرد ناورزیده

چنین عقلی در مراحل بدوی خود باقی مانده و رشد و بالندگی قابل توجهی نیافته است. به حکم عقل و شرع خرد ناورزیده، باید از خرد ورزیده تبعیت کند. رجوع به متخصص و تبعیت از فقیه در حقیقت تبعیت از عقل است اما عقل ورزیده.

چهارم. نیاز جامعه بشری

ولایت و حکومت از لوازم همه جوامع بشری است و وجود عقل و خرد و فرزاندگی در افراد، آنان را بی نیاز از آن نمی کند.

از نظر عقلی وجود ولایت فقیه چه لزومی دارد؟

پرسش

از نظر عقلی وجود ولایت فقیه چه لزومی دارد؟

پاسخ

در این رابطه ادله عقلی متعددی وجود دارد. یکی از مباحث مهم «فلسفه سیاست»، همین است که زمامدار یا رهبران و کارگزاران حکومت در یک جامعه، چه کسانی و با چه خصوصیتی باید باشند؟ در پاسخ به این سؤال دو فرض قابل تصور است:

۱. هیچ معیار و ویژگی خاصی لازم نیست.

۲. وجود یک سری ویژگی‌ها و خصوصیات لازم است.

بطلان فرض اول کاملاً روشن است؛ روش عقلی این است که برای ابتدایی‌ترین سطوح مدیریت در جامعه، در جست و جوی افراد ذی صلاح با ویژگی‌های خاصی بود؛ چه رسد به مدیریت کلان اجتماعی که سرنوشت یک ملت را در ابعاد گوناگون رقم می‌زند. بنابراین فرض دوم تعیین می‌یابد.

در فرض دوم یک سری ضوابط و ویژگی‌های عام هست که هر عقل سلیمی وجود آنها را بایسته و لازم می‌داند؛ از قبیل: دانش و بینش سیاسی و اجتماعی، تدبیر و قدرت مدیریت.

اما آیا این مقدار برای رهبری یک جامعه کافی است؟ افزون بر آن، دانش و بینش و تدبیر بر اساس چه اصول و هنجارهایی مورد نظر است؟ جواب این سؤال در گرو درک اهداف تشکیل یک حکومت و خاستگاه و پایگاه ارزشی و مکتبی آن است. از همین جاست که اندیشه‌های سیاسی مختلفی بروز نموده و پاسخ‌های متفاوتی در پاسخ به پرسش‌های فوق ارائه می‌شود که نظام‌های سیاسی خاصی، مبتنی بر آن اندیشه‌ها پیشنهاد می‌گردد. شایان توجه است که حکومت اسلامی، نظامی مبتنی بر احکام و ارزش‌های الهی است و در آن: جست و جوی سعادت دنیا و آخرت انسان‌ها ملاحظه شده است. راه تأمین این هدف نیز

در احکام و ارزش های الهی، مشخص شده است.

شرایط رهبری

کسی که در رأس چنین حکومتی قرار می گیرد - علاوه بر دارا بودن شرایط عام لازم برای رهبری یک جامعه باید از دو ویژگی دیگر نیز برخوردار باشد:

۱. شناخت دقیق نظام حقوقی و احکام و هنجارهای الهی و توان کشف و استنباط آنها از منابع و مصادر اصلی در برخورد با مسائل گوناگون (فقاہت)؛

۲. تعهد و التزام و پای بندی به احکام الهی (عدالت) و دوری از اوصاف رذیله و اجتناب از دنیاپرستی و هواخواهی (تقوا).

از حضرت اباعبدالله (ع) نقل شده است: «... مجاری الامور و الاحکام علی ایدی العلماء بالله الامناء علی حلاله و حرامه»؛ ابی محمد الحسن بن علی بن الحسین بن شعبه الحرانی، تحف العقول، ص ۲۴۲. یعنی، جریان امور و احکام باید به دست عالمان ربانی باشد که نسبت به احکام و حلال و حرام... الهی پایبند و وفاداراند.

از این رو قانون اساسی جم... سرب... اسلامی ایران، در اصل یکصد و نهم شرایط رهبر را چنین معرفی می کند:

۱. صلاحیت علمی لازم برای افتا در ابواب مختلف فقه؛

۲. عدالت و تقوای لازم برای رهبری امت اسلام؛

۳. بینش صحیح سیاسی و اجتماعی، تدبیر، شجاعت، مدیریت و قدرت کافی برای رهبری.

بنابراین لزوم عقلی ولایت فقیه با کشف ماهیت حکومت دینی و اهداف و کارویژه های آن روشن می شود. و به خوبی آشکار می شود که عقل برهانی نه تنها با ولایت فقیه سازگاری دارد که خود از دلایل آن است و دلایل عقلی متعددی بر اثبات آن اقامه شده است؛ از آن جمله اصل تنزل تدریجی و حاکمیت اصلح است.

اصل تنزل تدریجی

این دلیل از مقدمات ذیل تشکیل شده است:

۱. برای تأمین نیازمندی های اجتماعی

و جلوگیری از هرج و مرج، فساد و اختلال نظام، وجود حکومت در جامعه امری ضروری است.

۲. ولایت بر اموال، اعراض و نفوس مردم، از شئون ربوبیت الهی است و فقط با نصب و اذن خدای متعال مشروعیت می یابد.

۳. خداوند این حق قانونی را به پیامبر اکرم(ص) و امامان معصوم(ع) داده است.

۴. احکام اسلام جاودان است و باید در همه زمان ها و مکان ها اجرا گردد.

۵. حکومت مطلوب در اسلام، حکومتی است که معصوم(ع) در رأس آن باشد.

۶. در زمانی که مردم از وجود رهبر معصوم محروم اند، یا باید خدای متعال از اجرای احکام اجتماعی اسلام صرف نظر کرده باشد، یا اجازه اجرای آن را به کسی که اصلح از دیگران است، داده باشد تا ترجیح بلا مرجح و نقض غرض و خلاف حکمت لازم نیاید.

با توجه به باطل بودن فرض اول، فرض دوم ثابت می شود؛ یعنی، با توجه به ابدی بودن احکام اسلامی، از راه عقل کشف می کنیم که چنین اذن و اجازه ای از طرف خدای متعال و اولیای معصوم(ع) صادر شده است؛ حتی اگر بیان نقلی روشنی در این خصوص به ما نرسیده باشد.

از این رو اگر فراهم آوردن مصلحت لازم در حد مطلوب میسر نشد، باید نزدیک ترین مرتبه به حد مطلوب را تأمین کرد. هنگامی که مردم از مواهب حکومت معصوم(ع) محروم باشند، باید به دنبال نزدیک ترین و شبیه ترین حکومت به حکومت امام معصوم(ع) باشند.

کسی که بیش از سایر مردم واجد این شرایطی می باشد، فقیه عادل زمان شناس و قادر به مدیریت کلان اجتماعی است. بنابراین او باید رهبری جامعه را عهده دار شود و حکومت را به سوی اهداف مطلوب سوق دهد.

آیا امام تنها به معنی رهبر است و چگونه می توان به رهبران دینی امام گفت ؟

پرسش

آیا امام تنها

به معنی رهبر است و چگونه می توان به رهبران دینی امام گفت؟

پاسخ

امام به معنی پیشوا و رهبر است و هر کسی که مردم را در جهتی رهبر کرد و مردم در آن جهت از وی پیروی کردند امام آنان محسوب می شود از این لحاظ مانعی ندارد که به رهبران دینی امام گفته شود ولی گاهی کلمه ی امام به کسی اطلاق می شود که منصوب از جانب خداست و رهبری انسانها را در تمام مراحل تکامل آن ها می تواند به عهده داشته باشد و امام به این معنی تنها امام معصوم است و فقط به ۱۲ امام معصوم گفته می شود، بنابراین حضرت امام خمینی «رحمه الله» امام به معنی اول و نایب امام به معنی دوم است .

« بخش پرسش و پاسخ »

چگونه می توان مسئله ولایت فقیه را برای افراد غیر شیعه و یا حتی غیرمسلمان توجیه کرد؟

پرسش

چگونه می توان مسئله ولایت فقیه را برای افراد غیر شیعه و یا حتی غیرمسلمان توجیه کرد؟

پاسخ

ضرورت و نظریه ولایت فقیه را می توان برای برادران اهل سنت و حتی مردم غیرمسلمان هم توجیه کرد با این توضیح که:

ما مردمی هستیم که دین خاصی را پذیرا شده ایم، این دین مجموعه ای از عقاید و ارزشها را به ما ارائه می دهد. اعتقاد ما این است که اسلام فقط بیان کننده یک سری عبادت نیست، بلکه دین جامعی است که درباره قضاوت بین مردم، چگونگی برخورد با مجرمان و تبهکاران، انجام معاملات، چگونگی برخورد با غیرمسلمانها، آداب تعلیم و تعلم، احکام و... قوانینی دارد. بنابراین ضرورت دارد که در تمام زمینه ها از قوانین دینی پیروی کنیم، قانونی معتبر و لازم الاجرا است که بی واسطه یا با واسطه به منابع دینی برسد از این رو:

۱. رئیس حکومت کسی است که باید قوانین آن حکومت را بهتر از دیگران حافظ باشد و برای اجرای کامل آن نظارت داشته باشد. و باید آگاهی او به حدی باد که خودش بتواند قوانین را «اجتهاد» کند.

۲. رهبر اسلامی باید از تقوای لازم برخوردار باشد تا شهروندان نسبت به کارها و تصمیم هایش مطمئن باشند و بدانند به هیچ وجه خیانتی صورت نخواهد گرفت.

۳. حاکمیت اسلامی باید از مدیریت بالایی برخوردار باشد تا بتواند جامعه را در راه رسیدن به اهداف مقدس و عالیه اش رهنمون سازد(۱).

« بخش پاسخ به سؤالات »

(۱) نقل با اختصار از کتاب پرسش ها و پاسخ ها، آیت الله مصباح یزدی.

آیا دلیل عقلی برای ولایت فقیه وجود دارد؟

پرسش

آیا دلیل عقلی برای ولایت فقیه وجود دارد؟

پاسخ

بله، اگر ما به روایات معصومین «علیهم السلام» در مورد رجوع به فقیه نظری نداشته باشیم، باز به حکم عقل باید ولی فقیه در عصر غیبت حاکم جامعه اسلامی باشد زیرا؛ خداوند متعال برای اداره جامعه احکامی را نازل فرموده است که در بسیاری از موارد نیاز به شخصی دارد که آنها را تفسیر و تبیین کند همانطور که تمام قوانین دنیا چنین اند، به علاوه برای تطبیق احکام بر مصادیق و موارد آنها نیز گاه ابهاماتی وجود دارد، و بعد از تعیین مصداق، نوبت به اجرا می رسد.

روشن است بهترین فرد برای اجرای احکام و قوانین اسلام کسی است که در هر سه مورد ایده آل باشد، یعنی بهترین قانون شناس، بهترین مفسر و بهترین مجری باشد که هیچ انگیزه ای برای تخلف نداشته باشد. و هیچ اشتباهی در فهم و تفسیر و اجرای قانون برای او پیش نیاید. در فرهنگ ما چنین خصوصیتی «عصمت» نام دارد و با وجود معصوم، او بر تمام افراد دیگر - به حکم عقل - برای اجرای قانون اولویت دارد. در جوامع بزرگ که یک شخص نمی تواند اداره تمام امور را به عهده بگیرد، چنین فردی باید در رأس هرم قدرت باشد و تمامی مدیران با نظارت و ولایت او امور را به عهده گیرند. برترین مصداق معصوم، رسول اکرم «صلی الله علیه و آله» است و پس از ایشان ائمه معصومین «علیهم السلام» قرار دادند. اما در زمان غیبت که عملاً چنین ایده آلی در میان ما نیست و نمی توانیم از وجود او بهره مند شویم، عقل حکم می کند که باید در عصر غیبت کسی باید در رأس هرم

قدرت باشد که از هر جهت به امام معصوم شبیه تر باشد، یعنی در دین شناسی، تقوا و صلاحیت برای اجرای احکام و قوانین اسلامی بهترین باشد. وقتی جامع بدون حکومت نمی شود طبیعی است که باید به سراغ کسی رفت که شناختش از اسلام و عدالتش و تقوایش، بیشتر از دیگران باشد. و این صفات در ولی فقیه متجسس می شود. پس به حکم عقل ولایت فقیه یعنی رجوع به اسلام شناس عادل که از دیگران به امام معصوم نزدیک تر است (۴).

« بخش پاسخ به سؤالات »

(۴) نقل با اختصار از کتاب پرسش ها و پاسخ ها، آیت الله مصباح یزدی.

آیا لفظ ولی فقیه در کلام معصومین «علیهم السلام» آمده است؟

پرسش

آیا لفظ ولی فقیه در کلام معصومین «علیهم السلام» آمده است؟

پاسخ

لفظ «ولی فقیه» یا «ولایت فقیه» در بیانات معصومین «علیهم السلام» نیامده بلکه به عنوان حاکم منصوب از ناحیه آنها آمده است یعنی حاکمی را که آنها نصب کرده اند و تخلف از آنها حرام می باشد.

مثلاً از ائمه دستوراتی رسیده است که در زمانی که معصوم «علیه السلام» غایب است و دسترسی به او ممکن نیست به کسانی که دارای شرایط خاصی هستند مراجعه کنند تا کارهای آنان زمین نماند برای نمونه از امام صادق «علیه السلام» نقل شده است: «من کان منکم قد روی حدیثنا و نظرنی حلالنا و حرامنا و عرف احکامنا فلیرضوا به حکماً... (۱)» منظور از شخص آگاه به حالا و حرام همان فقیه مورد نظر است. یا در روایت دیگری تعبیر دارد که «انّی قد جعلته علیکم حاکماً... (۲)» که منظور همان نصب عام ولی فقیه است. که در زمان غیبت مردم موظف هستند از آنها اطاعت کرده و ولایت آنها را بپذیرند (۳).

« بخش پاسخ به سؤالات »

(۱) و ۲ - اصول کافی، ج ۱، ص ۶۷.

(۲)

(۳) نقل با اختصار از کتاب پرسش ها و پاسخ ها، آیت الله مصباح یزدی.

با توجه به معصوم نبودن ولی فقیه، چرا به قداست وی معتقدید؟

با توجه به معصوم نبودن ولی فقیه، چرا به قداست وی معتقدید؟

پاسخ

قداست به معنای محبوبیت همراه با احترام شدید است. انسان به علت کمال خاصّی که در شخص سراغ دارد، به او محبت ورزیده و به وی احترام خالصی می گذارد. انسانها همه کمالات را به طور یکسان دارا نیستند، از این رو انسانی که دارای کمالات فوق العاده و برتری است از محبوبیت و احترام بیشتری برخوردار است.

این قداست پس از خداوند به پیامبر و پس از او به جانشینان او یعنی امامان معصوم «علیهم السلام» که از طرف خدا منصوب شده اند، گسترش می یابد. بوسیدن ضریح امامان «علیهم السلام» و زیارت حرم آنها همگی بر خاسته از همین قداست است. در مراتب بعدی یعنی پس از امامان «علیهم السلام» این قداست به همه کسانی که به گونه ای به آنان مرتبط اند مانند سادات و مراجع و علمای دینی سرایت می کند. و از این رو ولی فقیه گرچه معصوم نیست ولی به دلیل انتسابش به امام معصوم «علیهم السلام» و جانشینی وی مراتبی از همان قداست را داراست. زیرا آیا می شود کسی معصومین «علیهم السلام» را دوست داشته باشد ولی جانشین او را گرامی ندارد؟! (۱)

«بخش پاسخ به سؤالات»

(۱) نقل با اختصار از کتاب پرسش ها و پاسخ ها، آیت الله مصباح یزدی.

قداست ولی فقیه چه تأثیری در جامعه دارد؟

پرسش

قداست ولی فقیه چه تأثیری در جامعه دارد؟

پاسخ

کیان شیعه و حیات آن در زمان غیبت با همین قداست حفظ شده است. مردم در طول تاریخ برای مرجع خود احترام خاصّی قائل بوده اند. دشمنان نیز همواره از این قداست در هراس بوده اند. به طوری که همیشه از حکم جهاد مرجع دینی می ترسیده اند. باید دید حکم جهاد یک مرجع پیر چه تأثیر در جامعه دارد. از آن رو که ولی فقیه از قداست ویژه ای برخوردار است و مردم او را نایب امام زمان «علیه السلام» می دانند، حاضرند همگی جان و مال و هستی خود را فدا کنند. فتوی تاریخی میرزای

بزرگ در تحریم تنباکو، استعمار پیر انگلستان را شکست داد و کشور ایران را از بحران رهایی بخشید.

در عصر حاضر نیز همگی شاهد بودیم که چگونه امام خمینی «رحمه الله» انقلابی را رهبری کرد که حکومت ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی را ریشه کن ساخت و به جای آن جمهوری اسلامی را برقرار کرد. اگر قداست مرجعیت نبود چه کسی حاضر بود خود را آماجگاه گلوله های دژخیمان شاه قرار دهد. اگر مردم حکم خدا را حکم امام زمان «علیه السلام» نمی دانستند، چه کسی حاضر بود از لذت‌های دنیا دست شسته و شب و روزش را در جبهه ها بگذراند و بهترین عزیزانش را در راه خدا فدا کند!!!

اکنون می توان فهمید که چرا دشمنان اسلام از ولی فقیه و مرجعیت قداست زایی می کنند (۲).

« بخش پاسخ به سؤالات »

(۲) نقل با اختصار از کتاب پرسش ها و پاسخ ها، آیت الله مصباح یزدی.

آیا قداست فقیه در امر حکومت مؤثر است؟

پرسش

آیا قداست فقیه در امر حکومت مؤثر است؟

پاسخ

تجربه نشان داده است که مرجعیت و ولایت همواره مایه امید شیعیان در زمان غیبت بوده است. مرجعیت، پیوسته جامعه را از خطرات جدی رهانیده است. اکنون دشمنان اسلام، پس از مطالعات روان شناسانه، رمز وحدت امت و پایداری نظام اسلامی را به خوبی شناخته اند؛ آنها دریافته اند قداستی که مردم برای رهبر و ولایت امر قائلند، نظام و انقلاب را بیمه کرده است. از این رو تمام تلاش و همت خود را برای شکستن این قداست به کار گرفته اند، تا چنین وانمود کنند رهبر و مرجع در ردیف دیگر دولت مردان یا حتی افراد عادی است.

آنها چنین القاء می کنند همان گونه که از وزیر، وکیل و یا یک شخصیت قضایی می توان انتقاد کرد از ولی فقیه می توان انتقاد کرد!

البته ما نیز معتقد به جواز انتقاد از ولی فقیه هستیم، ولی با روش صحیحی که نشانه خیرخواهی و دلسوزی است. به هر حال زمانی که قداست رهبری همچنان با قدرت و قوت باقی باشد خود سبب بقای نظام و اعتقاد و ایمان مردم و آمادگی آنها برای جانفشانی و ایثار و شهادت می باشد (۳).

« بخش پاسخ به سؤالات »

(۳) نقل با اختصار از کتاب پرسش ها و پاسخ ها، آیت الله مصباح یزدی.

چون اعضای شورای نگهبان از طرف رهبر انتخاب می شوند و آنها صلاحیت کاندیداهای خبرگان رهبری را تأیید می کنند، بنابراین تعیین رهبر از سوی وی - با واسطه - مستلزم یک نوع دور نمی باشد؟

پرسش

چون اعضای شورای نگهبان از طرف رهبر انتخاب می شوند و آنها صلاحیت کاندیداهای خبرگان رهبری را تأیید می کنند، بنابراین تعیین رهبر از سوی وی - با واسطه - مستلزم یک نوع دور نمی باشد؟

پاسخ

شکل دور به گونه ای در تمام نظام های دنیا وارد است. حتی در نظام های دموکراسی که تحقق نظام باید براساس رفراندوم و رأی گیری انجام شود و خود رأی گیری مستلزم وجود نظامی است معتبر، پس این شکل دور را فیلسوفان سیاست در نظامهای دموکراتیک هم مطرح کرده اند.

ولی باید توجه داشت که این شکل دور در نظام ولایت فقیه به وجود نمی آید توضیح اینکه؛ امام راحل «رحمه الله» به سبب حق شرعی، دولت موقت را منصوب کردند، تا انتخابات مردم را انجام دهد. در نظام سیاسی اسلام، حجیت کلام رهبر به رأی مردم نیست و اعتبار و مشروعیت نظام از آراء مردم و ناشی از رأی خبرگان نیست. زیرا خبرگان مقام ولایت را به رهبر اعطاء نمی کنند، وظیفه خبرگان فقط تشخیص مصداق رهبری الهی است که ائمه شرایط آن را بیان کرده اند، خبرگان موظف هستند کسی را که امام معصوم «علیه السلام» برای رهبری و ولایت شایسته می داند به مردم معرفی کنند، مانند تشخیص مرجع فقهی و یا تشخیص اعلیّت. زیرا اعلیّت واقعی است که حجیت آن از سوی خداوند است و شهود فقط آن را تشخیص می دهند و معرفی می کنند. با این بیان بعد از نصب و تعیین رهبری که حجیت او از جانب خداوند معین شده است نهادها و سایر؟؟؟ با حکم رهبری حجیت پیدا می کنند(۳).

« بخش پاسخ به سؤالات »

(۳) نقل با اختصار از کتاب پرسش ها و پاسخ ها، آیت الله مصباح یزدی.

در مورد ولایت فقیه و کلاً خود ولایت با این که صحبت های زیادی شنیده ام ولی می خواهم برایم به تفصیل توضیح دهید؟

پرسش

در مورد ولایت فقیه و کلاً خود ولایت با این که صحبت های زیادی شنیده ام ولی می خواهم برایم به تفصیل توضیح دهید؟

پاسخ

ولایت به معنای سرپرستی است، البته معانی دیگری نیز دارد که فعلاً مورد بحث ما نیست و مسأله سرپرستی از مسائلی است که وضع زندگی انسانها آن را ایجاب کرده چون انسان به بیانی که در سابق گذشت طوری خلق شده است که جز با تشکیل اجتماع نمی تواند زندگی کند و زندگی اجتماعی باعث شد انسانها در هر جا دور هم جمع شدند قانونی برای خود درست کنند و افراد آن اجتماع خود را ملزم و متعهد قانونی برای خود درست کنند و افراد آن اجتماع خود را ملزم و متعهد دانستند که به قانون عمل نمایند و برای اجرای قانون نیازمند به فرد و یا افرادی شدند که قانون را در جامعه اجرا کنند، زیرا قریحه استخدامی که در همه انسانها هست یک یک آنان را وادار می کرده است تا دیگران را به خدمت خود بگیرند و تا آنجا که تاریخ نشان داده، وضع زندگی انسانها چنین بوده است/

اسلام هم که دینی است فطری و - به تعبیر بهتر - زبان فطرت بشر است، همه مسائل منشأ گرفته از فطرت (و یا قریحه) و خلقت خاص انسانها را، قبول دارد و بر آنها صحه گذاشته است و از آن جمله، مسأله مورد بحث است و به همین جهت تنها به مسائل اخلاقی و عبادی اکتفا ننموده، قانونی برای بشر آورده است که سعادت او را در همه ابعادش تضمین می کند/

یکی از آن ابعاد، مسأله سرپرستی و مسؤولیت بیان احکام و اجراً آن است/

اسلام

بر هر کسی اجازه نمی دهد سرپرست انسانها باشد؛ زیرا مقام و منزلت بشر را عالی تر از آن می داند که قلاده اطاعت از هر کسی را به گردن بیندازد/

اسلام نمی خواهد کوری عصا کش کور دگر شود، ولایت و سرپرستی انسانها را در درجه اول، خاص خدای تعالی دانسته در قرآن مجیدش فرموده:

«الله ولی الذین امنوا یخرجهم من الظلمات الی النور و الذین کفروا اولیاءهم الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات». {۱}

خدای تعالی سرپرست کسانی است که ایمان دارند، آنان را از ظلمت ها بیرون آورده و به سوی نور می برد و کسانی که کفر بورزند سرپرستهایشان طاغوتهایند که آنان را نور بیرون کرده، به سوی ظلمت ها می برند/

و در درجه دوم خاص پیامبرش می داند که از هر جهت کامل ترین فرد بشر و دارای مقام عصمت است و به حکم همان دلیلی که گفتیم جوامع بشری نیازمند به ولی و سرپرست است، اسلام برای بعد از رحلت رسول خدا(ص) نیز سرپرست معین کرد و بعد از تعیین سرپرست، در آیه شریفه:

«الیوم یش الذین کفروا من دینکم فلاتخشوهم و اخشعون». {۲}

امروز دیگر کفار از اینکه بتوانند به هدف خود - که همان از بین بردن دین شماست - برسند، مأیوس گشتند/

پس در این باره، از کفار مترسید و تنها از من بترسید/

فرمود که امروز که فرمان ولایت علی امیرالمؤمنین(ع) و معصومین از ذریه اش نازل شد، دیگر کفار از ضربه زدن به شما مأیوس شدند؛ زیرا کفار تاکنون می پنداشتند اسلام و قرآن قائم به شخص رسول خدا(ص) است و امروز فهمیدند که نظام اسلامی قائم به شخص نیست بلکه قائم به نوع است و آن نوع عبارت است از مقام عصمت؛ یعنی سرپرستانی که

دارای عصمت اند، افرادی که از هر جهت کامل ترین فرد بشرند و بشر از اطاعت کردن آنان ننگ ندارد و فرمانروایی آنان بر بشر، توهین به مقام و منزلت بشر نیست پس آیه شریفه، متضمن دستوری است که مانند همه دستورات دینی، فطری و عقلی پسند است. هر چند این آیه شریفه مربوط به خصوص امامان معصوم(ع) است، اما برای انسان یقین می آورد که خدای تعالی راضی نیست در زمان غیبت معصوم، مسلمانان بی سرپرست باشند و نیز راضی نیست به این که افراد فاسق و آلوده، زمان مسلمین را به دست بگیرند/

این یکی از ادله ولایت فقیه است/

یکی دیگر از ادله ولایت فقیه، وضع احکام در دین مبین اسلام است زیرا - همان طور که گفتیم - اسلام تنها برای امور اخلاقی و عبادی، حکم نیاورده است، بلکه برای همه ابعاد زندگی بشر که یکی از آنها تشکیل اجتماع و اداره آن است، نیز احکام بسیاری دارد مانند احکام مربوط به حدود - که کتاب جداگانه ای از فقه را به خود اختصاص داده است - دیات و خون بها، تعزیرات، تأدیب، قضا و شهادت و همچنین احکامی مربوط به معاملات (که احکام هر معامله ای کتاب جداگانه ای در فقه دارد) و احکامی مربوط به جنگ، صلح، ارث، و///

معلوم است که اولاً اسلام این احکام را برای یک قرن یا دو قرن نیاورده است و ثانیاً اجرای آن احکام، بدون تشکیل حکومت امکان ندارد و ثالثاً یقین داریم که خدای متعال راضی نیست به اینکه در زمان غیبت امام دوازدهم ارواحنا فداه - غیر از فقیه جامع الشرایط کس دیگری، متصدی تشکیل حکومت شود، او که حکیم علی

الاطلاق است، چگونه راضی می شود که مثلاً آمریکا به دست ایادیش بر مسلمانان سروری و حکومت داشته باشد، با اینکه مسلمانان طعم حکومت های این چینی را چشیدند و دیدند که در چهارده قرن گذشته، طاغوتها چه بر سر اسلام و مسلمین آوردند/

دلیل سوم بر ولایت فقیه؛ روایاتی است که در این باره وارد شده و این مختصر گنجایش نقل همه آنها را ندارد/

اگر خواننده عزیز بخواهد آنها را ببیند باید به کتابهایی که در باب ولایت فقیه نوشته شده است مراجعه کند/

در اینجا به عنوان نمونه، یک حدیث نقل می کنم:

مرحوم کلینی از محمد بن مسلم آورده است که امام باقر(ع) در آخر آن حدیث فرمود:

«و كذلك و الله يا محمد من اصبح من هذه الامم لا امام له من الله - عزوجل - ظاهر عادل اصبح ضالاً تائهاً وان مات على هذه الحال مات ميت كفر و نفاق و اعلم يا محمد ان ائمة الجور و اتبائهم لمعزولون عن دين الله قد ضلوا و اضلوا... {۳} ای محمد! به خدا سوگند وضع مسلمانان در این امت مانند همان گوسفندی است که شبان ورمه خود را گم کرده باشد. ای محمد! کسی که از این امت امامی خدایی (الهی) و ظاهر در بین مردم و عادل نداشته باشد، او گمراه و سرگردان است و اگر با چنین حالی بمیرد، به مرگ کفر و نفاق مرده است. ای محمد، بدان که امامان جور و پیروان آنان، بر کنار از دین خدا هستند، آنها هم خود گمراه اند و هم مردم را گمراه می کنند///

[۱].سوره بقره، آیه ۲۵۷/

[۲].سوره مائده، آیه ۳/

[۳].صول کافی، باب معرف الامام و الردالیه، حدیث ۸/

نویسنده سخن از «عدم رضایت ولی فقیه عدم رضایت امام زمان است» تعجب کرده و آن را به صورت یک شبهه و اشکال بر باورهای اعتقادی شیعه مطرح می کند.

پرسش

نویسنده سخن از

«عدم رضایت ولی فقیه عدم رضایت امام زمان است» تعجب کرده و آن را به صورت یک شبهه و اشکال بر باورهای اعتقادی شیعه مطرح می کند.

پاسخ

اگر کسی افزون بر آشنایی با قرآن و سنت، به متون کلامی و اعتقادی مذاهب اسلامی آگاه باشد به خوبی بحث حاکم اسلامی و مسائل متفرع بر آن را که: اولاً مسأله حکومت و نیاز جامعه اسلامی به امام در بین تمام مذاهب اسلامی پذیرفته شده و اگر اختلافی وجود دارد در مصادیق آن است.

ثانیاً: تمام مذاهب اسلامی در متون کلامی و اعتقادی خویش تصریح دارند که هر فردی توانایی و شایستگی رهبری جامعه اسلامی را ندارد و بایستی از ویژگیهایی برخوردار باشد، جرجانی در شرح مواقف درباره فردی که شایستگی رهبری مردم را دارد می نویسد: الجمهور علی أنّ الامامه و مستحقها من هو مجتهد فی الأصول و الفروع. {۱}

سعد الدین تفتازانی می نویسد: یشرط فی الامام أن یکون مکلفاً حداً و ذکراً عدلاً، و زاد الجمهور اشتراط أن یکون شجاعاً مجتهداً ذارأی، و اتفقت الامامه علی اشتراط کونه قرشیاً. ذهب معظم اهل السنه و کثیر من الفرق الی انه بتعین الامامهافضل اهل العصر. {۲}

در این باره سایر صاحب نظران اهل سنت نیز بر این شرایط تصریح دارند. بنابراین اگر فردی در جامعه باشد که از شرط اجتهاد، قرشیّت؛ شجاعت، عدالت و.. برخوردار باشد شایستگی رهبر را دارد و اطاعت از او واجب است به حکم آیه: اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولوالامر منکم» چرا که مصداق اولوالامه در عصر غیبت فقها و مجتهدانی هستند که سایر شرایط رهبری را دارا می باشند، در اینصورت پیروی از آنان اطاعت از پیامبر(ص) می باشد و رضایت

ولی امر مسلمانان، رضایت پیامبر اکرم و عدم رضایت آنان عدم رضایت پیامبر اسلام است.

در روایات نیز چنین تفسیر شده است البته در روایات تشیع مقصود از اولوالامر ائمه اهل بیت می باشند و در عصر غیبت فقهای جامع شرایط ابن عباس می گوید: اولی الأمر: یعنی اهل الفقه والحدیث و اهل طاعه الله الذین یعلمون الناس معانی دینهم و یأمرونهم بالمعروف و ینهونهم عن المنکر، فواجب الله طاعتهم علی العباد. {۳} الدرالمنثور، سیوطی، ج ۲، ص ۵۷۵.

ثالثاً مسأله مهدویت و ظهور حضرت مهدی(ع) از مسلمات فرق اسلام اعم از شیعه و سنی است. بلکه بسیاری از ادیان دیگر نیز به این مسأله باور دارند. بزرگان اهل سنت چون ابونعیم اصفهانی در این باره کتاب نوشته اند و نویسندگان کلام و اعتقادی اهل سنت به ظهور فردی از نسل فاطمه زهرا(س) تصریح کرده اند ۷ چنان که در کتابهای حدیثی ده ها حدیث نقل کرده اند (مراجعه شود به شرح عقاید نسفی به شرح مقاصد و صحیح ابن ماجه و نسائی صحیح مسلم و...)

معاصرین اهل سنت چون پیشینیان بر این عقیده اند. قاضی و مفتی حوزه علمیه سنندج در پاسخ به این سؤال که با توجه به اینکه تمام مسلمین اعم از شیعه و سنی در مورد حضرت مهدی(عج) متفق القول هستند ولی در جهت معرفی ایشان قدم مؤثری برداشته نشده است چرا؟» گفته است: دلایل متعددی در این مورد وجود دارد:

۱- علما نسبت به این مطالب بسیار مهم و اساسی بی توجهی کرده اند،

۲- دشمنان، علما را به پرداختن به اموری که شاید مهم هم نباشد، مشغول کرده اند و لذا از توجه به این امر مهم غافل شده اند.

۳- همچنین بزرگان به هر دلیل که بوده است؛ این مطلب

را مختص به شیعیان کرده اند در حالی که هرگز چنین نیست و علمای اهل سنت و اجماع، همه بر این مطلب صحه گذاشته اند» {۴}

پس از یادآوری این نکات روشن می شود که پیروی از علما و بزرگان دین اطاعت از خدا و، پیامبر و ائمه (علیهم السلام) از جمله امام زمان است چرا که پیروی از ولی امر مسلمین به تصریح قرآن و روایات واجب است. هنگامی که همه مسلمانان عقیده به حضرت مهدی (عج) دارند و اکنون در حال غیبت بسر می برد چنانکه حضرت عیسی (ع) و خضر چنین می باشند، روشن است که جانشین و نماینده امام زمان علما و فقهای هستند که از شرایط عالی برخوردارند. بنابراین شیعه و سنی متابعت را لازم می دانند چرا که ولی فقیه جز مصداق اولوالامر نیست و اولوالامر به عقیده شیعیان در عصر غیبت امام زمان نایب آن حضرت می باشند از این رو پیروی از ایشان پیروی از امام زمان (عج) است.

[۱]. شرح مواقف، ص ۳۴۹.

[۲]. شرح مقاصد، ص ۲۲۴ - ۲۹۰.

[۳]. الدر المنثور، سیوطی ۷ ج ۲ / ۵۷۵.

[۴]. نقل از «آیا ظهور نزدیک است» انتشارات گل یاس ص ۱۲۷.

حضرت امام رحمه الله درباره ولایت فقیه ظاهراً فرموده اند که وی مقامی دارد که نه نبی مرسل و نه ملک مقرب به آن نتواند رسید. لطفاً در این باره توضیح دهید.

پرسش

حضرت امام رحمه الله درباره ولایت فقیه ظاهراً فرموده اند که وی مقامی دارد که نه نبی مرسل و نه ملک مقرب به آن نتواند رسید. لطفاً در این باره توضیح دهید.

پاسخ

امام خمینی رحمه الله در تاریخ ۶۲/۲/۲۱ در روز عید مبعث در دیدار با مسؤولان نظام اسلامی جملاتی درباره مبعث پیامبر اکرم (ص) فرموده اند. قسمتی از این سخنرانی که مورد سؤال جناب عالی واقع گردیده عیناً نقل می شود: «... تا رسول اکرم (ص) مبعث نشده بودند و قرآن منزل نشده بود از آن مقام غیب، نازل نشده بود از آن جا و با آن جلوه نزولی اش در قلب رسول خدا جلوه نکرده بود، برای احدی از موجودات ملک و ملکوت ظاهر نبود، بعد از آن که اتصال پیدا کرد مقام مقدس نبوی و ولی اعظم با مبدأ فیض به آن اندازه ای که قابل اتصال بود، قرآن را نازلماً و منزلتاً کسب کرد، در قلب مبارکش جلوه کرد، رسول اکرم که بزرگ ترین عارف و بزرگ ترین عابد است می فرماید که ما عرفناک و ما عبدناک حق عبادتی ایاک

(یعنی پیامبر اسلام نمی فرماید که در حد توان خودم تو را نشناختم و در حد توان عبادت خودم تو را عبادت نکردم) برای این که آن را ادا کرده، اما آن حظ انسانی جلوه ظاهری است و از برای معرفت خدا چیزی است که نه ملک مقرب می تواند معرفت آن را پیدا کند و نه رسول مرسل و این از برکات بعثت است. {۱}

پس منظور امام رحمه الله «ولی اعظم»، رسول اکرم (ص) است و این جملات درباره مسأله ولایت فقیه نمی باشد. منظور امام از این جملات اشرف و اعظم بودن پیامبر گرامی اسلام نسبت به سایر انبیا و ملائک

و مخلوقات عالم است - و این از بدیهیات و ضروریات دین اسلام و مورد موافقت همه علمای اسلام است و در عین حال، به بزرگی و عظمت الهی اشاره دارد و این که هیچ مخلوقی اعم از انسان و ملک به کنه ذات اقدس الهی شناخت پیدا نمی کند.

[۱]. صحیفه نور، ج ۷، ص ۲۵۰ - ۲۵۴.

آیا ولایت فقیه با عقل سازگار است؟

پرسش

آیا ولایت فقیه با عقل سازگار است؟

پاسخ

ولایت فقیه از موضوعاتی است که تصوّر آن موجب تصدیق می شود به این معنی که هر کس به عقاید و احکام اسلامی آشنا باشد، در می یابد که پیاده شدن بسیاری از احکام نورانی اسلام مانند قوانین جزایی و کیفری آن، در سایه تشکیل حکومت اسلامی است. به عبارت دیگر برای اصلاح و تأمین سعادت فرد و جامعه اسلامی، تنها وجود قانون خوب کافی نیست، بلکه علاوه بر لزوم قوانین عادلانه و موافق با فطرت بشر وجود مجری قانون نیز ضروری است، زیرا نبودن حکومت و قوه مجریه در هر جامعه ای، ملازم با هرج و مرج می باشد. از آن جایی که در جوامع اسلامی احکام و قوانین اسلام باید حاکم باشد و از طرفی دسترسی به امام معصوم (ع) نداریم به حکم عقل در رأس حکومت اسلامی یک اسلام شناس باید باشد و آن ولایت و سرپرستی فقیه جامع الشرایط است، که از آن به ولایت فقیه تعبیر می شود. (۱) نتیجه این که وقتی کسی اسلام را پذیرفت و قبول کرد که در جامعه اسلامی ضرورتاً باید حکومت تشکیل شود و تصدیق نمود که نحوه اداره این حکومت بای طبق قوانین و فرامین اسلام باشد. عقل او حکم می کند در رأس چنین حکومتی باید فردی آشنا به مبانی اسلام و متخصص در آن قرار گیرد و او همان فقیه جامع الشرایط می باشد.

پی نوشت ها:

۱. امام خمینی، ولایت فقیه، ص ۱ تا ۵۵، آیت الله حسینعلی منتظری، ولایت فقیه، ج ۱، ص ۱۱.

چرا ولی فقیه با رأی مستقیم مردم انتخاب نمی شود؟ آیا مردم فهم و شعور این کار ندارند؟

پرسش

چرا ولی فقیه با رأی مستقیم مردم انتخاب نمی شود؟ آیا مردم فهم و شعور این کار ندارند؟

به نظر شما چه کسی می تواند صلاحیت و توان علمی فیزیکدانان، ریاضی دانان، شیمی دانان و... را تعیین کند و به آن ها نمره منصفانه و واقعی بدهد؟ چه کسی می تواند میزان تخصص پزشکان و مهندسان را مورد ارزیابی قرار دهد و قضاوت عادلانه و واقع بینانه داشته باشد؟ اگر تصمیم گرفته شود برای این که قضاوت منصفانه و تعیین عادلانه صورت گیرد، به آرای مردم رجوع شود و انتخاباتی برگزار گردد، کدام دسته از مردم هستند که می توانند با آرای خود، توان علمی دانشمندان را در هر رشته ای تعیین کنند؟ همه مردم یا برخی از آنان؟!

اگر برای تعیین عالم ترین و قوی ترین دانشمند در هر رشته ای، انتخاباتی میان دانشمندان رشته مربوط برگزار شد، آیا می توان اشکال کرد که چرا متخصص در فیزیک یا ریاضیات با رأی مستقیم همه مردم انتخاب نشده است و مگر مردم فهم و شعور این کار را ندارند یا قبول دارید که در هر کاری باید به متخصص و اهل فن آن رجوع کرد؟

وقتی کسی بیماری قلبی یا ناراحتی گوارشی دارد، باید به پزشک مراجعه کند یا دنبال جوشکار و بنا و نجار برود؟

چگونه است که در همه کارها باید به متخصص مراجعه کرد، ولی در مسایل فقهی و شناخت فقیه جایز شرایط و صلاحیت های تعیین شده در روایات و احادیث برای زعامت و رهبری، نیاز به مراجعه به متخصص در فقه و احادیث و روایات نیست، بلکه هر کسی می تواند نظر دهد؟!

آیا عقل آگاه و سالم و به دور از هوی و هوس حکم نمی کند

که در این امر مهم و خطیر نیز که با حیات و سرنوشت میلیون ها انسان مسلمان گره خورده، باید به "فقیه شناسان و خبرگان امت" مراجعه کرد، همان گونه که قرآن کریم دستور فرموده: "فاسئلوا اهل الذکر؛ از آگاهان پرسید".

مراحل انتخاب ولی فقیه و نقش مردم در آن

هر کسی که با علوم اسلامی و فقه احکام و مقررات عملی دین آشنایی در حد اجتهاد و قدرت استنباط داشته باشد، مجتهد نامیده می شود.

فقه‌های شورای نگهبان از طریق برگزاری آزمون و مصاحبه یا با توجه به شهرت علمی و فقهی یا گواهی مراجع تقلید، صلاحیت افراد را در امر اجتهاد و قدرت استنباط احراز کرد، به مردم معرفی می کنند. مردم در انتخابات مجلس خبرگان رهبری، از میان کاندیداهایی که صلاحیت آن ها اعلام شده، هر کسی را که خواستند، رأی می دهند و انتخاب می کنند.

افراد منتخب مردم، بر کارهای رهبری نظارت دارند، تذکر می دهند و نصیحت می کنند، و در صورت از دست دادن صلاحیت و شرایط رهبری، می توانند بر کنارش کنند. نیز در صورت رحلت ولی فقیه، فرد دیگری را برمی گزینند.

فلسفه وجودی ولایت فقیه چیست؟ از کجا شروع شده است؟ و با توجه به این که گفته می شود سخن ولی فقیه مانند حرف امام معصوم است، پس اشتباهات وی را چگونه می توان توجیه کرد؟

پرسش

فلسفه وجودی ولایت فقیه چیست؟ از کجا شروع شده است؟ و با توجه به این که گفته می شود سخن ولی فقیه مانند حرف امام معصوم است، پس اشتباهات وی را چگونه می توان توجیه کرد؟

پاسخ

خدا انسان را به صورت اجتماعی آفریده و برای رسیدن به کمال ابدی وی برنامه و قوانین لازم را وضع نموده است، و چون انسان ها به صورت اجتماعی زندگی می کنند، نیازمند نظم می باشند. در سایه نظم است که جامعه شکل می گیرد و حیثیت اجتماعی افراد ظهور می کند و حیات اجتماعی تحقق می یابد و از حیات حیوانی و نباتی ممتاز می گردد.

برای انتظام در جامعه، قانون لازم است و این قوانین از سوی خدا وضع شده و به وسیله پیامبران به مردم ابلاغ می شود. در حدیثی امام صادق (ع) فرمود: "چون خداوند منزّه است که خلقتش بتواند او را ببینند و لمس کنند و ارتباط مستقیم داشته باشند، ضرورت یافت که سفیرانی از سوی خداوند باشند تا واسطه میان خلق و خالق باشند". (۱) بدین صورت قانون الهی و دین اسلام، توسط حضرت محمد (ص) به مردم ابلاغ شد. بعد از آن، راه او توسط امامان معصوم (ع) پی گرفته شد. در عصر غیبت حضرت مهدی (عج)، باز باید اجرای احکام الهی صورت گیرد و به هیچ عنوان نباید تعطیل شود. باید حدود الهی اجرا

شود. برای اجرای احکام، نیازمند شخصی است که ولایت داشته باشد که این ولایت باید به اذن خداوند باشد، چرا که همه چیز آفریده الهی بوده و مالک تمام هستی و از جمله انسان او است و هیچ انسانی حق ولایت بر انسان دیگر ندارد چرا که

هر انسانی آزاد آفریده شده است.

در مورد ولایت فقیه دلائل فراوانی از روایات اهل بیت و عقل وجود دارد. ما به یک دلیل عقلی در بالا اشاره کردیم.

چون ولایت فقیه به معنای ولایت فقاہت بعضی ولایت مکتب و کامل و جامع الهی و اسلامی است، بازگشت چنین ولایت، قیومیتی به ولایت خداوند و قیوم بودن او است. وجه اشتراک فقیه با امام معصوم (ع)، بُعد اجرای احکام و اداره جامعه اسلامی است. ولایت فقیه، ولایت مدیریتی بر جامعه اسلامی است که بدین منظور اجرای احکام و تحقق ارزش های دینی و شکوفا ساختن استعداد های افراد جامعه و رساندن آنان به کمال در خور صورت می گیرد. تفاوتی بین فقیه و امام معصوم (ع) از جهت اجرای احکام و اداره جامعه اسلامی نیست.

همان گونه که اگر در زمان وجود امام معصوم و حاکمیت و ولایت او، از طرف امام معصوم، فرماندار یا حاکمی برای شهری معین می شد، مردم آن شهر و منطقه ملزم به اطاعت از آن حاکم و فرماندار بودند، همین مسئله در زمان غیبت امام، در حد گسترده تر از یک شهر قرار دارد، بنابراین همان وظایف و حقوقی که بدین بُعد مربوط است، برای فقیه ثابت می باشد، مگر این که از جمله شؤون مختص به معصوم باشد. با توجه به اهمیت جایگاه ولایت هر شخصی نمی تواند عهده دار این وظیفه خطیر شود، بلکه شرایط ذیل در فقیه لازم می باشد:

۱ - اجتهاد مطلق،

۲ - عدالت مطلق،

۳ - قدرت مدیریت و رهبری،

در عصر غیبت فقیهان جامع شرایط نزدیک ترین انسان ها به امامان معصوم از حیث شرط علم و عدالت و تدبیر و لوازم

آن می باشند.

تفاوت بین ولایت معصومین (ع) و فقیه در این است که بیعت با پیامبر (ص) و امام معصوم هیچ گاه قابل زوال نیست، زیرا آنان از مقام عصمت در علم و عمل برخوردارند، ولی بیعت با فقیه حاکم اولاً تا زمانی است که امام معصوم ظهور نکرده باشد. ثانیاً تا زمانی است که در شرایط رهبری خللی وارد نشده باشد. اگر قصوری از ناحیه ولی فقیه در شرایط و وظایف ایجاد شود، خود به خود از مقام خویش عزل شده است.

از این سخن که حرف ولی فقیه مانند حرف امام معصوم است، بدین معنا است که در شئون حکومتی و اداره امور اجتماعی و مسائل دینی، همان طور که اطاعت از معصوم واجب است، اطاعت از ولی فقیه نیز واجب می باشد. انجام گناه توسط ولی فقیه بر سه قسم است:

اول: اگر ولی فقیه (که معتقد هستیم معصوم نیست) گناهی عمداً مرتکب شود و از آن گناه توبه نکند، به طور خودکار از مقام خویش منزل و برداشته می شود.

قسم دوم: اگر گناهی را مرتکب شود و بعد توبه کند، اشکال ندارد، البته با توجه به این که ولی فقیه انسان فرهیخته ای است که سالیان سال با مجاهدت نفس و ترک هوای و هوس و پشت کردن به دنیا، شایستگی لازم برای این مقام را کسب نموده و توسط خبرگان رهبری، این شرایط احراز شده است. از چنین شخصی کمتر احتمال گناه و خطا می رود، هر چند که معصوم نیست.

قسم سوم: از دیگر سو در مواردی احتمال دارد تصمیماتی گرفته باشد که با گذشت زمان، نادرست بودن آن ثابت شود و به اشتباه

خویش اعتراف کند که این قسم هیچ خللی در رهبریش ایجاد نمی کند، بنابراین در هر حال، چون فرض اشتباه و خطا در ولی فقیه وجود دارد، اطاعت و فرمانبرداری از او تا زمانی است که برخلاف حکم الهی و فرمان خداوند و دستورهای دین مبین اسلام عمل نکند، در غیر این صورت اطاعت از او لازم و واجب نخواهد بود.

برای اطلاع بیشتر به کتاب ولایت فقیه استاد فرزانه آیت الله جوادی آملی رجوع نمایید. این نوشتار تماماً، برگرفته از این کتاب می باشد.

پی نوشت ها:

۱ - شیخ کلینی (ره)، اصول کافی، ج ۱، ص ۱۶۸، ح ۱.

با توجه به معصوم نبودن ولی فقیه چرا به قداست وی معتقدید ؟

پرسش

با توجه به معصوم نبودن ولی فقیه چرا به قداست وی معتقدید ؟

پاسخ

قداست به معنای محبوبیت همراه با احترام شدید است. انسان به علت کمال خاصی که در شخصیتی سراغ دارد، به او محبت ورزیده و به وی احترام خاصی می گذارد. انسانها همه کمالات را بطور یکسان دارا نیستند، از این رو انسانی که دارای کمالات فوق العاده و برتری است از محبوبیت و احترام بیشتری برخوردار است. قداست مانند محبت از یک مورد شخصی محبوب به دیگر امور منتسب به او نیز - به طور طبیعی - منتقل می شود، به گونه ای که وقتی شخصی را دوست می داریم، نزدیکان و وابستگانش را نیز دوست خواهیم داشت؛ مثلاً وقتی به استاد خود عشق می ورزیم، فرزندان و حتی وسایل شخصی او را نیز دوست می داریم، به همین دلیل است که مردم ما به خاندان امام قدس سره، خانه، حسینیه و حرم ایشان علاقه شدیدی نشان می دهند و به آنها عشق می ورزند. قداست، روح دین را همین قداست تشکیل می دهد، به طوری که تمام ادیان الهی بر احترام گذاردن خاص به خداوند و هر چه و هر کس که به او منسوب است تاکید می ورزند، حتی مذاهب انحرافی نیز برای بت و خدایان قداست قائلند. روایات ما بر این مطلب تاکید دارد که (هل الايمان الا الحب) آیا ایمان جز محبت و دوستی امر دیگری است؟ (۱-۱) از این رو در اسلام اولین مرتبه قداست برای خدای تبارک

و تعالی است و در مراتب بعدی هر کس به او نزدیکتر و دارای ارتباط بیشتر با اوست . پروردگار متعال به دلیل هستی مطلق و کمال مطلق و ۰۰۰ از برتری بی نظیری برخوردار است و طبیعی است از همه محبوبتر و دوست داشتنی تر باشد , تا اندازه ای که باید در برابر او به خاک افتاد و پیشانی را بر زمین سایید . این سجده به دلیل همان قداست است . در مرتبه بعد , پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به دلیل بیشترین ارتباط با خداوند , دارای تقدس و احترام بیشتری است , تا آنجا که خداوند و فرشتگانش بر او درود می فرستند و از مومنان نیز می خواهند تا درود بفرستند (۱-۲) و شرع مقدس گذاردن دست بدون وضو را بر نام آن حضرت حرام می داند . این قداست پس از خداوند , به پیامبر و جانشینان او یعنی امامان معصوم علیهم السلام - که از طرف خدا منصوب شده اند - گسترش می یابد . بوسیدن ضریح امامان علیهم السلام و زیارت حرم آنها همگی برخاسته از همین قداست است . در مراتب بعدی یعنی پس از امامان علیهم السلام این قداست به همه کسانی که به گونه ای به آنان منتسب اند , مانند سادات و مراجع و علمای دینی سرایت می کند . با اینکه بوسیدن دست و تواضع بیش از اندازه برای غیر خدا در اسلام نکوهش گردیده , ولی مواردی استثناء شده است , از جمله : (انه من ارید به رسول الله ﷺ) (۲) کسی که به جهت انتساب به پیامبر دستش

را ببوسند .) یعنی این شخص از چنان عظمتی برخوردار است که به جای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دست او را می بوسند . ولی فقیه گرچه معصوم نیست ، ولی به دلیل انتسابش به امام معصوم علیه السلام و جانشینی وی مراتبی از همان قداست را داراست . آیا می شود کسی خدا را دوست بدارد ، ولی پیامبرش را دوست ندارد ؟ آیا می شود کسی پیامبر را دوست بدارد ولی به جانشینان او (امامان) علاقه نداشته باشد ؟ و آیا می توان امام معصوم علیه السلام را دوست داشت ، ولی جانشین او را گرامی نداشت ؟

قداست ولی فقیه و مرجع دینی چه تاثیری در جامعه دارد ؟

پرسش

قداست ولی فقیه و مرجع دینی چه تاثیری در جامعه دارد ؟

پاسخ

کیان شیعه و حیات آن در زمان غیبت ؛ با همین قداست حفظ شده است . مردم در طول تاریخ برای مراجع خود احترام خاصی قائل بوده اند . دشمنان نیز همواره از این قداست در هراس بوده اند ، به طوری که همیشه از حکم جهاد مرجع دینی می ترسیده اند . باید دید که حکم جهاد یک مرجع پیر چه تاثیری در جامعه دارد . از آن رو که ولی فقیه از قداست ویژه ای برخوردار است و مردم او را نایب امام زمان می دانند ، حاضرند همگی جان و مال و هستی خود را فدا کنند . فتوای تاریخی میرزای بزرگ در تحریم تنباکو ، استعمار پیر انگلستان را شکست داد و کشور ایران را از بحران رهایی بخشید . در عصر حاضر نیز همگی شاهد بودیم که چگونه امام خمینی قدس سره انقلابی را رهبری کرد که حکومت ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی را ریشه کن ساخت و به جای آن جمهوری اسلامی را برقرار کرد . اگر قداست مرجعیت نبود ، چه کسی حاضر بود خود را آماجگاه گلوله های دژخیمان شاه قرار دهد ؟ اگر مردم حکم امام را حکم خدا و امام زمان نمی دانستند ، چه کسی حاضر بود از لذتهای دنیا دست شسته و شب و روزش را در جبهه ها بگذراند و بهترین عزیزانش را در راه خدا فدا کند ؟ اکنون می توان فهمید که چرا دشمنان اسلام از ولی فقیه و مرجعیت قداست زدایی می کنند ؟ قداست ، ضامن بقای نظام تجربه نشان داده است

مرجعیت و ولایت همواره مایه امید شیعیان در زمان غیبت بوده است . مرجعیت , پیوسته جامعه را از خطرات جدی رهانیده است . اکنون دشمنان اسلام , پس از مطالعات روانشناسانه , رمز وحدت امت و پایداری نظام اسلامی را بخوبی شناخته اند ; آنها دریافته اند قداستی که مردم برای رهبری و ولایت امرقائلند , نظام و انقلاب را بیمه کرده است , از این رو تمام تلاش و همت خود را برای شکستن این قداست بکار گرفته اند , تا چنین وانمود کنند رهبر و مرجع در ردیف دیگر دولتمردان و یا حتی افراد عادی است . آنها چنین القا می کنند همان گونه که از وزیر , وکیل و یا یک شخصیت قضایی می توان انتقاد کرد , می توان از ولی فقیه انتقاد کرد البته ما نیز معتقد به جواز انتقاد از ولی فقیه هستیم , ولی با روش صحیحی که نشانه خیرخواهی و دلسوزی است . به هر حال زمانی که قداست رهبری شکسته شد دیگر کسی امر او را مطاع نمی داند و عمل کردن به دستورهای او را وظیفه شرعی نمی شمرد و کسی کشته شدن در این راه را شهادت نمی داند در این هنگام است که دشمن به تمام اهدافش رسیده است , زیرا در مواقع بحرانی دیگر کسی وجود ندارد که با یک فتواتوطئه ها را خنثی کند و کشور را نجات دهد . کمی بیاندیشیم که شکستن این قداست به سود کیست ؟ و القا کنندگان این شبهات در پی چه امری هستند ؟

ولایت فقیه را با دلیلی ساده و قابل فهم برای همگان اثبات کنید .

پرسش

ولایت فقیه را با دلیلی ساده و قابل فهم برای همگان اثبات کنید

بیان دلیلی روشن برای اثبات ولایت فقیه که برای همگان قابل فهم باشد مقدمه ای را لازم دارد؛ نیازمندیهای قانون (تفسیر - تطبیق - اجرا) خدای متعال برای اداره جامعه احکامی را نازل فرموده که در بسیاری از موارد نیاز به شخصی دارد که آنها را تفسیر و تبیین کند همانطور که تمام قوانین دنیاچنین اند، گو اینکه تلاش قانونگذاران این بوده که آنها را روشن بیان کنند ولی به علت ویژگی‌ها و نارسایی‌های زبان، گاه مقررات نیاز به تفسیر دارند. افزون بر این برای تطبیق احکام بر مصادیق و موارد آنها نیز گاه ابهاماتی وجود دارد؛ یعنی اینکه آیا فلان حادثه خاص، مصداقی از این قانون خاص است، یا مصداقی از قانون دیگر، این امر مشکل دیگری در راه اجرای قانون است که در تمام قوانین دنیا وجود دارد. پس از تفسیر قانون و تعیین مصداق آن، نوبت به اجرا می‌رسد. هر قانونی نیاز به مجری دارد برای اداره یک جامعه بر اساس احکام و قوانینی خاص باید فرد یا افرادی باشند که بتوانند این سه مسئولیت را به عهده بگیرند. شایسته‌ترین مجری احکام اسلام روشن است بهترین فرد برای اجرای احکام و قوانین اسلام کسی است که در هر سه مورد ایده آل باشد؛ یعنی بهترین قانون شناس، بهترین مفسر و بهترین مجری باشد، که هیچ انگیزه‌ای برای تخلف نداشته باشد و هیچ اشتباهی در فهم و تفسیر و اجرای قانون برای او پیش نیاید. در فرهنگ ما، چنین خصوصیتی (عصمت) نام

دارد ، و با وجود معصوم ، او بر تمام افراد دیگر - به حکم عقل - برای اجرای قانون اولویت دارد . در جوامع بزرگ که یک شخص نمی تواند اداره تمام امور را به عهده بگیرد ، چنین فردی باید در راس هرم قدرت باشد و تمامی مدیران باید با نظارت و ولایت او امور را به عهده گیرند و به انجام رسانند . برترین مصداق معصوم ، رسول اکرم صلی الله علیه و آله است که در عالیترین مراحل اخلاقی قرار دارد و به اجماع و اتفاق نظر همه فرقه های اسلامی معصوم است . به عقیده ما شیعیان ، پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله امامان معصوم علیهم السلام قرار دارند که دارای ویژگی عصمت اند . پس تا امامان معصوم باشند این ایده آل وجود دارد و نوبت به غیر آنان نمی رسد ، اما در زمان غیبت که عملاً چنین ایده آلی در میان ما نیست و نمی توانیم با او مرتبط باشیم تا از حکومتش بهره مند گردیم ، باید چه کنیم ؟ در این زمینه آیات و روایاتی وجود دارد که تکلیف ما را روشن می کند ، ولی چون مادر صدد بیان دلیل ساده ای هستیم ، فقط از خرد خوانندگان محترم کمک می گیریم و می پرسیم چه باید کرد ؟ بدون تردید اگر ایده آل را معصومان علیهم السلام بدانیم ، عقل می گوید : در عصر غیبت کسی باید در راس هرم قدرت باشد که از هر جهت به امام معصوم شبیه تر است ؛ یعنی در دین شناسی ، تقوا و صلاحیت برای اجرای احکام و قوانین اسلام ،

بهترین باشد. وقتی که جامعه نمی تواند بدون حکومت باشد و مادسترسی به امام معصوم نداریم، باید به سراغ کسی برویم که کمترین فاصله را با او دارد؛ کسی که شناختش از اسلام، از دیگران بیشتر و عدالت و تقوایش از همه بالاتر و برای اجرای احکام و قوانین اسلام، مناسبترین فرد باشد، این صفات در ولی فقیه تجلی می کند. در امور دیگر نیز روش عموم مردم همین است که ابتداء نزد بهترین متخصص می روند لیکن اگر دسترسی به بهترین ممکن نبود، به کسانی رجوع می کنند که در تخصص و ویژگیها به فرد ایده آل نزدیکتر باشند. ولایت فقیه معنایی جز رجوع به اسلام شناس عادل که از دیگران به امام معصوم نزدیکتر است، ندارد.

ساده ترین و روشترین دلیل عقلی بر ولایت فقیه چیست؟

پرسش

ساده ترین و روشترین دلیل عقلی بر ولایت فقیه چیست؟

پاسخ

اصل تنزل تدریجی:

می توان با توجه به یک اصل عقلایی، ولایت فقیه را تبیین کرد و آن اینست که اگر امری برای عقلا-مطلوب بود، ولی به دلایلی تحقق آن مشکل یا ناممکن گشت، به طور کلی دست از آن بر نمی دارند، بلکه مرتبه نازلتر آن را انجام می دهند و به تعبیر دیگر از اهم دست می کشند و به مهم می پردازند. آنها در امور مهم نیز این درجه بندی را رعایت می کنند. اساسا درجه بندی اهمیت امور به همین منظور است که اگر به دلیل شرایطی امر درجه اول ناممکن یا مشکل شد، امر درجه دوم را جایگزین و بدل آن قرار دهند. این اصل عقلایی را (تنزل تدریجی) می نامیم. که آن را اسلام نیز پذیرفته است. در فقه موارد فراوانی داریم که در آنها این اصل اجرا شده است. برای توضیح این مطلب به دو مثال اکتفا می کنیم. ۱- فرض کنید کسی قصد خواندن نماز را دارد. ایده آل آن است که نماز به حالت ایستاده خوانده شود، ولی اگر شخصی به علت بیماری قادر به خواندن نماز ایستاده نیست، آیا باید نماز را رها کند؟ همه فقها می گویند: هر مقدار از نماز را می تواند، ایستاده بخواند و هرگاه نتوانست نشسته بخواند. در مرتبه بعدی اگر شخصی نماز را نمی تواند ایستاده بخواند، دستور فقهی این است که نشسته بخواند و اگر نشسته هم نمی تواند، خوابیده

بخواند . ۲- اگر کسی چیزی را برای جهت خاصی وقف کرد ، مثلا منافع باغی را وقف شمع حرم امام معصوم علیه السلام کرد ، اکنون که شمعی وجود ندارد ، منافع آن باغ را چه کنند ؟ آیا می توان گفت چون مورد اولی منتفی است ، این مال موقوفه را رها کنیم ؟ یقینا چنین نیست . باید در نزدیکترین مورد روشنایی مصرف کنیم ، مثلا منافع آن باغ را هزینه برق نمائیم ، زیرا برق نزدیکترین امر به شمع است . این را (تنزل تدریجی) می نامیم که اصطلاحا رعایت (الایم فالایم) نیز نامیده می شود . فقیه عادل ، نزدیکترین فرد به امام معصوم است براساس نظام عقیدتی اسلام ، حاکمیت از آن خداست . از طرفی خدای متعال در اداره امور اجتماعی انسانها دخالت مستقیم نمی کند و حاکمیت را به انبیاء و امامان معصوم واگذار کرده است . در موقعیتی که معصوم منصوب از سوی خدا ، بر کارهای اجتماع حاکمیت ندارد ، چه باید کرد ؟ آیا می توان گفت در چنین موقعیتی حکومت را رها کنیم ؟ چنین سخنی مقبول نیست ، زیرا در جای خودش ثابت شده است که اصل حکومت در هر جامعه ای ضرورت دارد . در اینجا است که ولایت فقیه را با استناد به اصل (تنزل تدریجی) ضروری می دانیم . فقیه جامع شرایط ، بدیل امام معصوم علیه السلام است و در رتبه بعد از او قرار دارد . البته فاصله میان معصوم و فقیه عادل بسیار است ولی نزدیکترین و شبیه ترین افراد به اوست در امر

حکومت ظاهری بر مردم . حاصل آنکه خدای متعال در مرتبه اول حاکمیت است ، پس از او رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و سپس امامان معصوم علیهم السلام حاکم شرعی اند . آیا پس از این ، مرتبه چهارمی در حاکمیت وجود دارد ؟ باید گفت : در زمان غیبت امام معصوم ، طبق دیدگاه شیعیان ولی فقیه مرتبه چهارم از حاکمیت را دارد زیرا فقیه جامع شرایط به امام معصوم نزدیکتر است . چون حاکم اسلامی باید واجد صفاتی مانند آگاهی به قوانین و مقررات اسلامی ، آگاهی به مصالح اجتماعی ، و صلاحیت اخلاقی که ضامن امانتداری و رعایت مصلحت عمومی است باشد . در معصوم تمامی این شرایط وجود دارد ، زیرا معصوم به دلیل عصمتش مرتکب هیچ تخلفی از قانون شرع نمی شود و به سبب علم غیبی که دارد به قوانین شرعی و مصالح جامعه کاملاً آگاه است . فقیه جامع شرایط نیز باید همین شرایط را در رتبه نازل داشته باشد ، تا حاکمیتش مشروع باشد . یعنی باید دارای ملکه فقاقت و اجتهاد باشد تا احکام اسلام را بخصوص در زمینه مسائل سیاسی و اجتماعی بهتر از دیگران بشناسد . و نیز باید دارای ملکه تقوی و عدالت باشد تا مصالح جامعه را فدای مصالح شخصی و گروهی نکند و همچنین باید به مصالح سیاسی و اجتماعی و بین المللی آگاه باشد تا شیاطین نتوانند او را فریب دهند و از مسیر عدل و قسط منحرف کنند .

چگونه می توان نظریه ولایت فقیه را برای افراد غیر مسلمان توجیه کرد ؟

پرسش

چگونه می توان نظریه ولایت فقیه را برای افراد غیر مسلمان توجیه کرد ؟

پاسخ

همانگونه که از سؤال روشن است تبیین ولایت فقیه برای مسلمانی که عقاید و ارزشهای اسلامی را پذیرفته ، کار آسانی است ، ولی اگر خواستیم این نظریه را برای غیر مسلمان توجیه کنیم ، این کار با کار قبلی متفاوت خواهد بود . پس از پیروزی انقلاب ، مسائل انقلاب اسلامی در سطح گسترده ای در رسانه های مختلف جهانی مورد توجه قرار گرفت . یکی از مسائل اختصاصی نظام اسلامی ، مساله ولایت فقیه است . دشمنان چون به اهمیت مساله پی برده بودند تلاش گسترده ای را برای مشوش کردن اذهان نسبت به این مساله آغاز کردند . هر کس اندک توجهی به نوشته ها و گفته های آنان در این زمینه بکند ، انواع اتهامات و بدگویی ها را در آنها خواهد دید . با توجه به تلاش دشمنان در جهت تخریب این امر مهم از یک سو و با عنایت به درخواست جدی حقیقت جویان در کشورهای غیر اسلامی نسبت به کشف و فهم این امر از سوی دیگر باید مبلغان مسلمان توجیه مقبولی از نظریه ولایت فقیه ارائه کنند ، تا جلوی تبلیغات مسموم دشمنان گرفته شود و عطش جویندگان حقیقت نیز سیراب گردد . در اینجا قصد ما این است که توجیهی ساده از این نظریه ارائه کنیم . لازمه مسلمان بودن می توان به هر انسان - خواه مسلمان یا غیر مسلمان - گفت : ما مردمی هستیم که دین خاصی را پذیرا شده ایم . این دین مجموعه ای از عقائد و ارزشها را به ما ارائه

می دهد . اعتقاد ما این است که اسلام فقط بیان کننده یک سری عبادات نیست . بلکه دین جامعی است که درباره قضاوت بین مردم ، چگونگی برخورد با مجرمان و تبهکاران ، انجام معاملات ، چگونگی برخورد با غیر مسلمانها ، آداب تعلیم و تعلم و احکام و قوانینی دارد . بنابراین ، ضرورت دارد که در تمام زمینه ها از قوانین دینی پیروی کنیم . قانونی معتبر و لازم الاجراست که بی واسطه یا با واسطه به منابع دینی برسد . مثلا اگر مسلمانی بخواهد غذای جدیدی را در برنامه غذایی اش بگنجاند ، ابتدا لازم است جنبه حلال و حرام بودن آن را مورد بررسی قرار دهد . مسلمان حقیقی کسی است که در هر کاری توجه به برنامه و قانون شرع داشته باشد و هر اندازه ای این توجه کم باشد ، از دایره اسلام واقعی به دور است . شرایط ولی فقیه ۱ - از آن رو که رئیس حکومت کسی است که باید قوانین آن حکومت را بهتر از دیگران حفظ کند و بر اجرای کامل آنها نظارت داشته باشد ، لازم است که او آشنایی کامل به قوانین داشته باشد . در نظام اسلامی که اکثریت مردم پیرو قوانین اسلامند ، باید کسی که در راس نظام است فقیه جامع الشرایط باشد یعنی آگاهی او از منابع قانون اسلامی به حدی باشد که خودش بتواند قوانین و مقررات را (اجتهاد) کند نه اینکه فقط آگاه از قوانین اسلامی باشد . زیرا غیر مجتهد هم ممکن است آگاه از قوانین باشد ولی چون این آگاهی اش از راه تقلید حاصل

شده است، نمی تواند حاکم شرعی باشد. ۲- از سوی دیگر باید حاکم و رهبر اسلامی از تقوای لازم برخوردار باشد تا شهروندان نسبت به کارها و تصمیم هایش مطمئن باشند، و بدانند به هیچ وجه خیانتی صورت نخواهد گرفت. ۳- حاکم اسلامی باید از مدیریت بالایی برخوردار باشد - البته این شرط برای هر حاکمی چه اسلامی و چه غیر اسلامی ضروری است - تا بتواند جامعه را در راه رسیدن به اهداف مقدس و عالیه اش رهنمون سازد. به نظر می آید در صورت پذیرش مقدمات مزبور، نظریه ولایت فقیه، نظریه ای مقبول و آسان است. لکن کسانی بدون تبیین این مقدمات وارد بحث (ولایت فقیه) می شوند. در نتیجه این نظریه یا همچنان نامعلوم باقی می ماند و یا بصورت نادرستی تصویر می شود.

چگونه در بحث ولایت فقیه به تویع شریف که از نظر سند مخدوش است تمسک می شود؟

پرسش

چگونه در بحث ولایت فقیه به تویع شریف که از نظر سند مخدوش است تمسک می شود؟

پاسخ

راجع به تویع شریف، اعتبار و حجیت آن ثابت است؛ زیرا شیخ ما صدوق (ره) در کتاب «کمال الدین» از شیخ خود «محمد بن محمد بن عصام الکلینی» که از طبقه دهم است روایت کرده است. در اینجا با جمله «رحمه الله» و در موارد دیگر با جمله «رضی الله عنه» از او تجلیل و تعظیم کرده است.

در اینجا تویع شریف را از «ثقه الاسلام کلینی» و او از «اسحاق بن یعقوب» روایت کرده؛ که او بوسیله جناب «محمد بن عثمان» رضوان الله تعالی علیه نایب دوم از نواب اربعه، کتابی را که متضمن سؤالاتی بوده، تقدیم کرده و به خط اشرف حضرت صاحب الامر (ع) تویعی در جواب دریافت نمود. همچنین «شیخ طوسی» در کتاب «غیبت» این تویع رفیع را از جماعتی از «جعفر بن محمد بن قولویه» که از ثقات و اجلاء در حدیث و فقه و صاحب تصنیفات بسیار و از طبقه دهم است، و از «ابی غالب زراری احمد بن محمد بن سلیمان»، از طبقه دهم، که او نیز از مشایخ و اجلاء است و به جلالت قدر، و کثرت روایت، و «شیخ عصابه»، و القابی غیر از آن، تعظیم و توصیف شده، و از غیر این دو بزرگوار، روایت فرموده و آن بزرگواران از جناب کلینی، و او از «اسحاق بن یعقوب» که به احتمال قوی برادر کلینی بوده روایت کرده است؛ و از اعتماد «کلینی» به او، و احتیاج «صدوق» و «شیخ طوسی» (محمودون ثلاثه) جلالت قدر و ثاقت او نیز

معلوم می شود. بنابر این نه تنها سند ضعیف نیست، بلکه به نظر می رسد که در کمال قوت و اعتبار است.

علاوه بر آن که متن آن که متضمن جواب از مسایل مهم است نیز بر قوت و اعتبار آن افزوده است، و اباحه خمس در آن، دلیل بر ضعف آن نمی شود، نهایت امر یکی از اخبار، تحلیل و اباحه است که با آن در فقه، مثل سایر روایات، معامله می شود.

مضافاً بر اینکه معلوم نیست سؤال از مطلق خمس بوده یا از خمس مبتلا به در مورد اماء، و جمله قبل از این جمله که می فرماید: «أَمَّا الْمُتَلَبِّسُونَ بِأَمْوَالِنَا فَمَنْ إِشْتَحَلَ مِنْهَا شَيْئًا فَأَكَلَهُ فَإِنَّمَا يَأْكُلُ النَّيْرَانَ»، (وسائل ج ۹/۵۵۰) نیز قرینه است بر این که سؤال از مطلق خمس نبوده است. بنابراین تعرض توفیق به صورت اجمال به حکم خمس، شاهدی بر ضعف آن نیست و توفیق رفیع در کمال اعتبار است.

ولایت حقیقی برای تشریح احکام و جعل قوانین عبادی، اقتصادی، سیاسی و... حق چه کسی است؟

پرسش

ولایت حقیقی برای تشریح احکام و جعل قوانین عبادی، اقتصادی، سیاسی و... حق چه کسی است؟

پاسخ

شکی نیست که ولایت حقیقی بر تشریح احکام و جعل قوانین و نظامات عبادی، معاملی، مالی، اقتصادی، سیاسی، قضایی، کیفری، اجتماعی و احوال شخصی و تعلیم و تربیت و امور دیگر، فقط و فقط، اختصاص به ذات بی زوال حضرت حق عز اسمه دارد و خداوند متعال را، در این مورد نیز شریک و عدیل و همتایی نیست.

هیچ کس نه به عنوان فردی و مقام مادی یا معنوی و نه به عنوان عموم و نمایندگی از جانب عموم، حق قانونگذاری و انشاء نظامات و مقررات را ندارد و بدترین استعبادها و کثیفترین قبول استعبادها که کرامت و شرافت انسانیت از آن اباء دارد و بزرگترین ننگ جامعه و دلیل انحطاط افراد و بیشخصیتی و ضایع شدن ارزشهای انسانی، این است که فردی بخواهد احکام و فرمانهای خود را نظام زندگی و حیاط دیگران قرار دهد و افراد استثمار و استعباد شده هم، او را صاحب این حق بشمارند و فکر و حکم او را بر خود و نوامیس خود حاکم بشمارند و خود را مجری اوامر و پیرو منویات او بگویند.

یکی از حقایق آزادی بخش توحیدی اسلام، که درک آن دلیل رشد فکری است، همین است که فردی مالک مقدرات فرد دیگر نیست و حق استضعاف احدی را ندارد و حدود و نظامات، فقط از جانب خدا تعیین میشود و جاری ساختن نظامات دیگر، خروج از عبودیت خدا و تجاوز به حریم حکومت و قوانین او است:

«إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ» یوسف/۴۰ [تنها

حکم فرمای عالم وجود خدا است و امر فرموده که جزاورا عبادت نکنید.]

مراد از ولایت فقیه چیست؟

پرسش

مراد از ولایت فقیه چیست؟

پاسخ

جواب اجمالی:

در زبان عربی، برای کلمه ی «ولی» سه معنای: ۱. دوست، ۲. دوست دار، ۳. یاور، و برای لفظ «ولایت»، افزون بر آنها، دو معنای: ۱. سلطنت و چیرگی ۲. رهبری و حکومت ذکر شده است.

«ولایت» در مصطلحات فقهی در دو مورد به کار رفته است:

۱. مواردی که مولی علیه قادر بر اداره ی امور خود نیست، مانند میت، سفیه، مجنون، صغیر. در این گونه موارد «ولایت» به معنای «قیمومت» و سرپرستی است. و ملاک آن ناتوانی مولی علیه در اداره ی امور شخصی خود است.

۲. مواردی که مولی علیه قدرت بر اداره ی امور خود دارد، در عین حال اموری وجود دارد که سرپرستی و ولایت شخصی دیگر را می طلبد. ولایت در اینجا به معنای اداره ی امور جامعه می باشد که همان ولایت سیاسی است.

جواب تفصیلی:

هنگامی که لفظ «ولایت» در مورد فقیه به کار می رود، مراد از آن همان حکومت و زمامداری امور جامعه است. برخی در این معنا، وجود مفهوم «آقایی»، «ریاست» و «سلطنت» را ادعا کرده اند که بیانگر چیرگی «ولی» کسی که دارای ولایت است بر «مولی علیه» کسی که ولایت بر او وجود دارد می باشد. (۵) در حالی که مقصود از آن، سرپرستی امور «مولی علیه» و اداره شئون اوست که به مثابه ی «سید القوم خادمهم» (۶) نوعی خدمت به «مولی علیه» و نه باری بر گرده ی او می باشد.

دلایل اثبات ولایت فقیه چیست؟

پرسش

دلایل اثبات ولایت فقیه چیست؟

جواب اجمالی:

به صورت های گوناگونی می توان «ولایت فقیه» را اثبات کرد ما در اینجا به دلیل عقلی و نقلی در مسأله «ولایت فقیه» اکتفا می کنیم:

أ. دلیل عقلی:

عقل حکم می کند که در رأس یک حکومت اعتقادی و آرمانی، باید شخصی قرار بگیرد که از آرمان آگاهی دارد و در شریعت اسلام، که آیین احکام و قوانین الهی است، مصداق چنین شخصی فقیهان هستند.

ب. دلیل نقلی:

برای اثبات ولایت فقیه به روایات فراوانی استناد شده است که برخی از آنها عبارتند از:

۱. مرحوم صدوق از امیرالمؤمنین (علیه السلام) نقل می کند که رسول الله (صلی الله علیه و آله) فرمودند:

«اللهم ارحم خلفایی» [خدایا! جانشینان مرا مورد رحمت خویش قرار ده] از آن حضرت (صلی الله علیه و آله) سؤال شد: جانشینان شما چه کسانی هستند؟ حضرت فرمود: «الذین یأتون من بعدی یروون حدیثی و سنتی» [آنان که بعد از من می آیند و حدیث و سنت مرا نقل می کنند].

۲. توفیق شریفی که مرحوم صدوق در کتاب کمال الدین (اکمال الدین) از اسحاق بن یعقوب نقل می کند که حضرت ولی عصر (عج) در پاسخ به پرسش های او به خط مبارکشان مرقوم فرمودند:

أما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها إلی رواه حدیثنا، فإنهم حجّتی علیکم و أنا حجّج الله علیهم» [در رویدادهایی که اتفاق می افتد، به راویان حدیث ما مراجعه کنید، زیرا آنان حجّت من بر شمایند و من حجّت خدا بر آنان هستم].

جواب تفصیلی:

به صورت های گوناگونی می توان «ولایت فقیه» را اثبات کرد. ما در اینجا به دلیل عقلی و نقلی در مسأله «ولایت فقیه» اکتفا می کنیم:

أ. دلیل عقلی:

بدون شك از يك سو جامعه

به زمامدار و رهبر نیاز دارد. از سوی دیگر مسایل حکومتی اموری نیست که از حوزه ی دین خارج باشد: بلکه عناصر جهان شمول دین در این زمینه به صورت یک نظام کامل در دین خاتم ارایه شده است و عقل تنها در دخالت دین در زمینه زمامداری منعی نمی بیند، بلکه به مقتضای حکمت بر ضرورت آن اصرار دارد. حال اگر حکومت را از منظر دین نگاه کنیم و وظیفه ی اصلی آن را صیانت از ارزش های الهی و آرمان های اسلامی و احکام شرعی بدانیم، عقل حکم می کند، بر قله ی چنین حکومتی می بایست کسی قرار بگیرد که به احکام الهی و وظایف دینی آگاهی دارد و می تواند زمامدار مردم باشد. اگر معصوم در میان مردم بود، عقل او را سزاوار این منصب می شمرد، ولی اکنون که او نیست، فقیهان عادل قادر بر اداره ی جامعه را لایق این مقام معرفی می کند.

به دیگر سخن، عقل حکم می کند که در رأس یک حکومت اعتقادی و آرمانی، باید شخصی قرار بگیرد که از آرمان آگاهی دارد و در

شریعت اسلام، که آیین احکام و قوانین الهی است، مصداق چنین شخصی فقیهان هستند.

دلیل نقلی:

برای اثبات ولایت فقیه به روایات فراوانی استناد شده است که برخی از آنها عبارتند از:

۱. مرحوم صدوق از امیرالمؤمنین (علیه السلام) نقل می کند که رسول الله (صلی الله علیه و آله) فرمودند:

«اللهم ارحم خلفایی» [خدایا! جانشینان مرا مورد رحمت خویش قرار ده] [از آن حضرت (صلی الله علیه و آله) سؤال شد: جانشینان شما چه کسانی هستند؟ حضرت فرمود: «الذین یأتون من بعدی یروون حدیثی و سنتی»] آنان که بعد از من

می آیند و حدیث و سنت مرا نقل می کنند.]

در هر روایت دو بحث ضرورت دارد:

بحث سندی تا اعتبار آن احراز شود.

بحث دلالتی تا نحوه ی دلالت آن بر مطلوب ارزیابی گردد.

از آنجا که روایت مزبور به سندهای مختلف و در کتب گوناگون نقل شده، (۱) به صدور آن اطمینان داریم و شکی در اعتبار آن راه ندارد.

برای توضیح چگونگی دلالت این روایت بر «ولایت فقیه» باید به دو نکته توجه کرد:

أ. نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) از سه شأن عمده برخوردار بودند:

رسالت: تبلیغ آیات الهی و رساندن احکام شرعی و راهنمایی مردم.

۸ قضاوت: داوری در موارد اختلاف و رفع خصومت.

ولایت: زمامداری جامعه ی اسلامی و تدبیر آن.

ب. مراد از «کسانی که بعد از حضرت (صلی الله علیه و آله) می آیند و حدیث و سنت او را نقل می کنند» فقیهان است، نه راویان و محدثان، زیرا یک راوی که تنها نقل حدیث می کند، نمی تواند تشخیص دهد که آیا آنچه نقل می نماید، حدیث و سنت خود آن حضرت (صلی الله علیه و آله) است یا نه؟ او تنها الفاظی که شنیده، یا عملی را که دیده، حکایت می کند، بدون آنکه وجه صدور این الفاظ یا اعمال را بداند و معارض یا مخصّص یا مقتید آن را بشناسد و نحوه ی جمع آن را با چنین معارض هایی بداند. کسی که از این امور آگاه است، فردی است که به مقام اجتهاد و افتاء رسیده و به درجه شامخ فقاقت نائل شده باشد.

حال با توجه به این دو نکته، حاصل مفاد این حدیث چنین خواهد بود: «فقیهان جانشینان نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) می باشند» و چون

آن حضرت (صلی الله علیه و آله) شئون مختلفی داشته و در اینجا شأن خاصی برای جانشین ذکر نشده، پس فقیهان در تمامی آن شئون، جانشین آن حضرت (صلی الله علیه و آله) ()

می باشند.

برخی در استدلال به این روایت و امثال آن که در آن واژه «خلیفه» وارد شده، مناقشه و ادعا کرده اند:

«خلیفه دارای دو معنا می باشد:

می دهم. [یا آیه ی «یا داود اِنَّا جعلناک خلیفه فی الارض فاحکم بین الناس بالحق» (۴)] ای داود! ما تو را جانشین (خود) بر روی زمین قرار دادیم. پس میان مردم به حق حکم کن. [در آیه ی اوّل خلافت یک امر تکوینی و غیر قابل وضع و تشریح است و در دومی هر چند یک امر تشریحی است، ولی فقط مربوط به مسئله ی داوری و قضاوت می باشد.

۲. مفهوم سیاسی و تاریخی، که در اسلام پس از رحلت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) ظهور کرد. این مفهوم یک مفهوم یا پدیده ی دنیایی و غیر الهی است که از سوی مردم به حق یا ناحق به شخصی ارزانی می شود و این به کلی از مقام رفیع امامت یا رسالت که یک مقام و منصب الهی است، جدا می باشد.

اگر در معنای لغوی «خلیفه» که همان «جانشین» است، دقت شود، آشکار خواهد شد که در تمام کاربردهای قرآنی، روایی، و حتی تاریخی، همین مفهوم مورد نظر بوده است و اگر تفاوتی هست، تنها در موارد جانشینی می باشد. گاه این خلافت و جانشینی در امور تکوینی و مقامات عینی و واقعی است و زمانی در امور تشریحی و مناصب قانونی. حتی در تاریخ اسلام، اگر اصطلاح «خلیفه» بعد از رحلت رسول اکرم (صلی

الله علیه وآله) پیدا شد، این مفهوم مورد نظر بود که شخص خلیفه، جانشین حضرت (صلی الله علیه وآله) در زمامداری و اداره ی جامعه است. بنابراین «خلیفه» مفاهیم و معانی مختلفی ندارد، بلکه در تمام کاربردها به یک معناست، هر چند موارد جانشینی دارای تفاوت است. در روایت مزبور نیز خلیفه به معنای جانشین آمده و چون در آن مورد خاصی برای جانشینی ذکر نشده، اطلاق، (۵) اقتضای شمول می کند و از آن استفاده می شود که فقها در تمام شئون نبی اکرم (صلی الله علیه وآله) جانشین آن حضرت هستند.

۲. توفیق (۶) شریفی که مرحوم صدوق در کتاب کمال الدین (اکمال الدین) از اسحاق بن یعقوب نقل می کند که حضرت ولی عصر (عج) در پاسخ به پرسش های او به خط مبارکشان مرقوم فرمودند: «أما الحوادث الواقعة فارجعوا فيها إلى رواة حديثنا، فإنهم حجّتی علیکم و أنا حجّته الله علیهم» [در رویدادهایی که اتفاق می افتد، به راویان حدیث ما مراجعه کنید؛ زیرا آنان حجّت من بر شمایند و من حجّت خدا بر آنان هستم. (۱)]

همین روایت را مرحوم شیخ طوسی در کتاب الغیبه نقل می کند، با این تفاوت که در انتهای آن به جای «أنا حجّته الله علیهم» آمده است: «أنا حجّته الله علیکم» [من حجّت خدا بر شما هستم. (۲)] در نقل مرحوم طبرسی در کتاب «الاحتجاج» تنها «أنا حجّته الله»: [من حجّت خدا هستم،] آمده است. (۳) البته این تفاوت در نقل، هیچ تأثیری در دلالت این روایت، به توضیحی که خواهد آمد، ندارد.

کوشیده اند او را برادر مرحوم کلینی معرفی کنند. (۵) ولی این تلاش نه چندان کامیاب، مفید نیست. راه صحیح آن است که بگوییم با

توجه به وضعیت امام زمان(عج) در دوران غیبت صغرا و فشار و خفقان موجود در آن روزگار که باعث شده بود حضرت(علیه السلام) از انظار عموم پنهان شود و تنها از طریق نواب خاص با مردم ارتباط برقرار کند صدور توقیعات، که یک سند رسمی بر حیات امام(علیه السلام) و زمامداری او بود، جز نسبت به افراد بسیار قابل اعتماد صورت نمی گرفت. پس خود ارسال نامه از سوی حضرت(علیه السلام) برای شخصی در آن دوران، دلیل وثاقت آن شخص می باشد.

اگر پرسیده شود: از کجا معلوم که اسحاق بن یعقوب توقیعی دریافت کرده است، شاید او در این ادعا دروغ گفته باشد؟

در پاسخ خواهیم گفت: کلینی که این توقیع را از او نقل می کند با توجه به آنچه گذشت حتماً او را مورد اعتماد می دانسته و الاً هرگز اقدام به این عمل نمی کرده است. با این وصف، جای تردیدی در سند این روایت باقی نمی ماند.

بهترین شیوه استدلال به این روایت که در سخنان برخی از فقهای پیشین نیز شاهد آن بودیم این است:

حضرت(علیه السلام) دو جمله ی: «فإنهم حجّتی علیکم» و «أنا حجّته الله» را به گونه ای آورده که بوضوح می رساند حجّیت راویان حدیث آنان که همان فقیهان هستند و در روایت قبلی علت تطبیق را توضیح دادیم بسان حجّیت خود آنهاست؛ یعنی فقها نایب امام زمان(عج) در میان مردم می باشند. حال اگر زمان صدور این توقیع یعنی غیبت صغرا را در نظر بگیریم و توجه کنیم که حضرت(علیه السلام) در این دوران شیعیان را برای

غیبت کبرا آماده می کردند و در واقع آخرین وصایا و آخرین احکام را صادر می نمودند، به وضوح در خواهیم یافت که این روایت به

زمان غیبت نظر دارد و همان گونه که بسیاری از فقهای گذشته اشاره کرده اند، فقیهان شیعه را به عنوان جانشینان امام در تمام امور، از جمله زمامداری جامعه ی اسلامی معرّفی می کند.

برخی در استدلال به این حدیث نیز مناقشه و تمسّک به آن را که در بسیاری از نصوص فقهی شاهد آن بودیم و آنان از آن بی خبرند و تنها از عوائد نراقی خبر دارند نتیجه ی عدم بررسی معنای حجّت و فقدان اجتهاد در لغت شناسی دانسته اند! سپس با جستجوی کاربردهای واژه ی «حجّت» در منطق، فلسفه و اصول فقه در کلاف سردرگمی گرفتار شده اند که هرگز راه خلاصی از آن تصوّر نمی شود!

مقصود از «حجّت» در این روایت، مانند سایر موارد، چیزی است که می توان به آن احتجاج (۲) کرد. پس امام (علیه السلام) حجّت خداست؛ زیرا اگر او چیزی بگوید و مردم عمل نکنند، خدا به همان گفته ی او علیه مخالفت کنندگان احتجاج می کند و آنها نمی توانند عذری در این مخالفت بیابند. همچنان که اگر به گفته ی او عمل کنند، در مقابل این سؤال که چرا چنین کردید؟ همین جواب کافی است که به دلیل گفته ی او با این وصف، اگر فقیه حجّت امام است، یعنی اگر امری کند چه از باب فتوا و استنباط حکم، چه از باب ولایت و انشای حکم و مردم مخالفت کنند، حضرت (علیه السلام) بر علیه مخالفان به همین امر فقیه

احتجاج می کند. همان گونه که مطعیان به این امر برای توجیه عمل خود استدلال می نمایند. به هر تقدیر، همان گونه که بارها در سخن فقیهان پیشین دیدیم، دلالت روایت بر «ولایت فقیه» و نیابت او از امام معصوم (علیه السلام) جای تردید نیست.

در انتخاب غیر مستقیم ولایت فقیه مشکل دور وجود دارد. چگونه می توان آن را حل نمود؟

پرسش

در انتخاب غیر مستقیم ولایت فقیه مشکل دور وجود دارد. چگونه می توان آن را حل نمود؟

پاسخ

جواب اجمالی:

در وضعیت فعلی جمهوری اسلامی ایران صلاحیت نامزدهای مجلس خبرگان توسط شورای نگهبان تأیید می شود. حال این شبهه مطرح می گردد که «رهبر، اعضای شورای نگهبان را تعیین می کند و آنها صلاحیت نامزدهای مجلس خبرگان را تأیید می کنند و اعضای مجلس خبرگان، رهبر را تعیین می نمایند، پس این یک دور محال است.»

آنچه پاسخ به این شبهه را واضح و مغالطه ی موجود در آن را آشکار می کند، توجه به تفاوتی است که بین روابط عناصر موجود در این مورد وجود دارد. زیرا از یک سو تمام اعضای شورای نگهبان منصوب مستقیم رهبر نیستند و از سوی دیگر اعضای شورای نگهبان فقط وجود شرایط معتبر در قانون را در نامزدهای انتخابات مجلس خبرگان مورد تأیید قرار می دهند و اعضای مجلس خبرگان با رأی مستقیم مردم برگزیده می شوند.

جواب تفصیلی:

برای پاسخ به این سؤال ابتدا دور را توضیح می دهیم و سپس به حل آن می پردازیم.

در شیوه ی انتخاب غیر مستقیم مردم خبرگان را به عنوان وکیل و نایب خود انتخاب می کنند و آنها رهبر را از میان فقهای واجد شرایط تعیین می نمایند. در اصل یک صد و هشتم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران تعیین قانون مربوط به شرایط خبرگان رهبری و کیفیت انتخاب آنها به فقهای اولین شورای نگهبان و از آن پس به خود مجلس خبرگان سپرده شده است.

از سوی دیگر، شورای نگهبان بنابر اصل نودونهم قانون اساسی نظارت بر انتخابات مجلس خبرگان رهبری، ریاست جمهوری، مجلس شورای

اسلامی و مراجعه به آرای عمومی و همه پرسى را بر عهده دارد. این نظارت هنگامى تحقق پیدا مى کند که وجود شرایط معتبر در قانون در نامزدهای این انتخابات و کیفیت برگزاری آن مورد تأیید قرار گیرد. چنین نظارتى را «نظارت استصوابى» مى گویند و در مقابل آن نظارتى قرار مى گیرد که در آن ناظر تنها از امور اطلاع دارد، و هیچ گونه حق ردّ یا ابطال را واجد نیست که به چنین نظارتى، «نظارت استطلاعى» گفته مى شود.

افزون بر تناسب مفهوم نظارت با نظارت استصوابى، شورای نگهبان نیز که بنابر اصل نودوهشتم قانون اساسى مسئولیت تفسیر این قانون را بر عهده دارد، همین تفسیر را برای اصل نودونهم پذیرفته است.

با این وصف، در وضعیت فعلی جمهوری اسلامى ایران صلاحیت نامزدهای مجلس خبرگان توسط شورای نگهبان تأیید مى شود. حال این شبهه مطرح مى گردد که «رهبان اعضاى شورای نگهبان را تعیین مى کند و آنها صلاحیت نامزدهای مجلس خبرگان را تأیید مى کنند و اعضاى مجلس خبرگان، رهبر را تعیین مى نمایند، پس این یک دور محال است.»

قبل از پاسخ به این شبهه باید به این نکته توجه کرد که «دور» یک اصطلاح فلسفى است و هنگامى تصور مى شود که «الف» معلول «ب» ()

و «ب» معلول «ج» و «ج» معلول «الف» باشد. در این حال تحقق «الف» مشروط به خودش خواهد شد و چنین چیزى محال است. با این وصف، هرگز «دور» تحقق خارجى ندارد و اگر واقعاً در اینجا دورى باشد، نمى تواند چنین چیزى در عالم واقع محقق شود و وجود پیدا کند.

اما آنچه پاسخ به این شبهه را

واضح و مغالطه‌ی موجود در آن را آشکار می‌کند، توجه به تفاوتی است که بین روابط عناصر موجود در این مورد وجود دارد. زیرا رهبر تمام اعضای شورای نگهبان را تعیین نمی‌کند، بلکه بر اساس اصل نودویکم قانون اساسی از دوازده عضو این شورا، شش فقیه توسط رهبر انتخاب می‌شوند و شش حقوق‌دان به وسیله‌ی رییس قوه قضائیه به مجلس شورای اسلامی معرفی و با رأی مجلس انتخاب می‌گردند. پس تمام اعضای شورای نگهبان منصوب مستقیم رهبر نیستند.

از سوی دیگر اعضای شورای نگهبان اعضای مجلس خبرگان، را تعیین نمی‌کنند، بلکه فقط وجود شرایط معتبر در قانون را در نامزدهای انتخابات مجلس خبرگان مورد تأیید قرار می‌دهند و اعضای مجلس خبرگان با رأی مستقیم مردم برگزیده می‌شوند.

پس اعضای مجلس خبرگان، رهبر را تعیین می‌نمایند، ولی خود آنها توسط اعضای شورای نگهبان تعیین نمی‌شوند و از سوی دیگر تمامی اعضای شورای نگهبان از سوی رهبر تعیین نمی‌گردند. به دیگر بیان نسبت بین عناصر موجود یعنی: رهبر، شورای نگهبان و مجلس خبرگان، از یک سنخ نیست تا شبهه‌ای در صحت فلسفی یا حقوقی آن وجود داشته باشد.

جایگاه ولایت فقیه در نظام سیاسی اسلام چیست؟

پرسش

جایگاه ولایت فقیه در نظام سیاسی اسلام چیست؟

پاسخ

جواب اجمالی:

در عصر غیبت «ولایت فقیه»، یک مبنای ثابت و عنصر جهان شمول از «نظام سیاسی اسلام» است و جایگاه فقیه باید به عنوان رأس هرم تصمیم‌گیری و بالاترین مدیر کشور محفوظ بماند.

جواب تفصیلی:

اگر مکتب و نظام (۱) سیاسی اسلام تشریح گردد، یکی از مبانی مکتب «ولایت فقیه در عصر غیبت امامان معصوم (علیهم السلام)» خواهد بود. همان گونه که «ثبوت ولایت»، به معنای «سلطه در عالم تکوین و تشریح برای خداوند متعال» یا «ولایت حضرات معصومین (علیهم السلام) از نبی خاتم (صلی الله علیه و آله) تا وصی خاتم (علیه السلام)» نیز در زمره‌ی مبانی مکتب سیاسی اسلام می‌باشد.

بنابراین، اگر «ولایت فقیه» را بپذیریم، این مطلب یک مبنای ثابت و عنصر جهان شمول از «نظام سیاسی اسلام» خواهد بود، که

هر چند شکل تحقق این نظام در خارج و سازوکارهای سیاسی متفاوت شوند، این امر همچنان می بایست در تمامی آنها محفوظ و دست نخورده باقی بماند و تنها اشکالی از حکومت، و به تعبیر دیگر سازوکارهایی، قابل پذیرش از سوی اسلام است که در آنها جایگاه فقیه در عصر غیبت به عنوان رأس هرم تصمیم گیری و بالاترین مدیر کشور محفوظ مانده باشد.

نسبت ولایت فقیه با احزاب چیست؟

پرسش

نسبت ولایت فقیه با احزاب چیست؟

پاسخ

جواب اجمالی:

احزاب سیاسی، به معنای دسته بندی های مختلف با دیدگاه های متفاوت، در همه ی جوامع از زمان باستان تا روزگار ما وجود داشته است. امروز وجود احزاب نمادی از مشارکت مردمی و آزادی سیاسی محسوب می شود. بر این اساس، باید به این مفهوم در ساختار حکومت اسلامی به عنوان یک عنصر متغیر که به شرایط اجتماعی، سیاسی و فرهنگی ارتباط دارد، نگریت.

اگر قانون، وجود احزاب را بپذیرد احزاب، مانند هر امر قانونی دیگری، مادامی که مصالح اقتضا کننده ی آنها به قوت خود باقی است و تغییری در قانون بر اساس مصالح جدید رخ نداده است، به حیات خود ادامه می دهند.

احزاب نمونه ای از تجلی اراده مردم هستند، که این اراده ضامن شکل گیری و تداوم حکومت اسلامی است. بنابراین، نسبت احزاب با ولایت همان نسبت مردم با رهبری است.

یکی از مهم ترین آفات تحزب این است که مصالح کلی نظام یا منافع ملی فدای منافع حزبی گردد، چنین امری بدون شک در نظام اسلامی و هیچ نظام معقول سیاسی دیگری پذیرفته نمی شود.

جواب تفصیلی:

احزاب سیاسی، به معنای دسته بندی های مختلف با دیدگاه های متفاوت، در همه ی جوامع از زمان باستان تا روزگار ما وجود داشته است. اما احزاب سیاسی به معنای جدید، بی شک، محصول الزامات آئین های انتخاباتی و پارلمانی بوده اند. (۱) با این وصف، این مفهوم نیز محصول تمدن نوینی است که از دوران نوزایی در اروپا شکل گرفت و سپس سیطره ی معیارها و مبانی خود را به سرتاسر جهان گسترش داد. امروز وجود احزاب

نمادی از مشارکت مردمی و آزادی سیاسی محسوب می شود.

بر این اساس، باید به این مفهوم در ساختار حکومت اسلامی به عنوان یک عنصر متغیر که به شرایط اجتماعی، سیاسی و فرهنگی ارتباط دارد، نگرست. اگر وجود چنین پدیده ای در گسترش حضور مردم در صحنه ی سیاسی و تحکیم نظام اسلامی مؤثر باشد، این امر، ضرورت وجود آن را اقتضا می کند. در همین راستا، اگر قانون، وجود احزاب را بپذیرد احزاب، مانند هر امر قانونی دیگری، مادامی که مصالح اقتضا کننده ی آنها به قوت خود باقی است و تغییری در قانون بر اساس مصالح جدید رخ نداده است، به حیات خود ادامه می دهند. ضوابط شکل گیری و محدوده ی عمل آنها بر اساس قانون تعیین می شود و در همان چارچوب معنا پیدا می کند.

آنچه باید مورد مذاقه قرار گیرد نسبت بین احزاب با ولایت فقیه است. در واقع احزاب نمونه ای از تجلی اراده مردم هستند، که این اراده ضامن شکل گیری و تداوم حکومت اسلامی است. بنابراین، نسبت احزاب با ولایت همان نسبت مردم با رهبری است.

البته شواهد تاریخی در کشورهای مختلف اسلامی، از جمله ایران، همواره نشان داده است که اراده ی ملی، در بسیاری از موارد، با بروز از سوی دیگر، آنچه تا حال در داخل کشور شکل گرفته، کمتر مصداق حزب، به معنای واقعی کلمه بوده است. تشکلهای داخلی تنها بیان گر نوعی سلیقه، بدون وجود تعریف و مبنایی روشن در مورد محورهای اصلی مسایل سیاسی، است. از این رو، نه تحزب مورد استقبال مردم ما قرار گرفته و نه آنچه ظهور کرده، حزب بوده

است.

یکی از مهم ترین آفات تحزب این است که مصالح کلی نظام یا منافع ملی فدای منافع و مصالح حزبی گردد، چنین امری بدون شک در نظام اسلامی و هیچ نظام معقول سیاسی دیگری پذیرفته نمی شود.

ادله نقلی و عقلی ولایت فقیه را ذکر کنید

پرسش

ادله نقلی و عقلی ولایت فقیه را ذکر کنید

پاسخ (قسمت اول)

ب (ادله نقلی: فقهاء و متفکران اسلامی برای اثبات ولایت فقیه و مشروعیت حکومت ولایی به دلایل نقلی - اعم از آیات و روایات پیامبر اسلام (ص) و ائمه (ع) - و عقلی متعددی تمسک جسته اند که بیان هر یک و چگونگی دلالت هر کدام بر ولایت فقیه، نیازمند بررسی های مفصل با استفاده از روش خاص خود، یعنی اجتهاد می باشد.

۱- ادله قرآنی: گاه گمان می شود که تنها مدرک اسلامی بودن یک مسأله این است که اولاً در قرآن کریم مطرح می شود و ثانیاً، با زبانی کاملاً واضح و صریح، به صورت کتابی مدون که هر موضوع را با ذکر همه قیود و جزئیات و لوازمش در کنار هم و به صورت موضوعی مطرح می کند. چنین نگرشی در باب معارف قرآنی خطاست. بنابراین باید دانست که اولاً، به صورت صریح در قرآن کریم است، در حالی که عقل و سنت نیز هر یک منبع و مدرک معتبری هستند و آموزه های اسلامی را می توان و بلکه باید از مجموع هر سه منبع (قرآن، سنت و عقل) شناخت.

توضیح این که قرآن کریم که روشن گر راه هدایت است برخی از امور را خود به طور مستقیم و بدون واسطه بیان کرده است مانند کلیات بسیاری از احکام. برخی از امور را به طور غیر مستقیم و با واسطه پیامبر بیان کرده است. البته خود قرآن به این واسطه تصریح کرده و تبیین هدایت خود را بر عهده پیامبر می گذارد «و انزلنا الیک الذکر لتبین للناس ما نزل الیهیم؛ و این قرآن را به سوی تو فرو فرستادیم تا برای مردم

آنچه را به سوی ایشان نازل شده است توضیح دهی»، (نحل، آیه ۴۴) و نیز فرمود «ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا؛ آنچه را رسول خدا برای شما آورد بگیرید و آنچه را نهی کرد خودداری کنید»، (حشر، آیه ۷).

از این آیات به دست می آید که خداوند متعال فرامین رسول خود را نازل منزل و قائم مقام خود کرده است. پس هر چه را که پیامبر خدا گفت می توان با استناد به این آیات سخن غیرمستقیم خداوند دانست. درست مانند این که مالک خانه از دو طریق می تواند کلید همه اتاقهای خانه را به شخصی بدهد یکی این که مستقیماً همه کلیدها را به او بدهد و دیگر این که کلید یک اتاق را بدهد و کلید اتاق های دیگر را در آن اتاق بگذارد و محل آن را نیز به آن شخص بگوید. در هر دو طریق می توان گفت آن شخص کلید همه اتاقها را از مالک خانه گرفته است. با این سخن می توان عمل به همه روایات معتبره پیامبر(ص) و دیگر معصومین که آنان نیز در مقام تبیین حقایق دینی شأن جانشینی پیامبر را دارند، عمل به قرآن و سخن آنان را سخن قرآن دانست. پس ادله روایی مسأله ولایت فقیه که در همه کتب مربوط به ولایت فقیه آمده است بیگانه از استناد به قرآن نیست. و ادله عقلی آن نیز جدا از اسلام نیست زیرا حکم قطعی عقل نیز حکم دین است. به عبارت دیگر دین مشتمل بر دو قسم است: یکی ادله عقلی، دیگری ادله نقلی (کتاب و سنت).

مقدمه یکم: ولایت فقیه از سه طریق قابل اثبات است:

الف) دلیل عقلی محض:

یعنی بدون استناد به هیچ آیه و روایتی.

ب) دلیل نقلی محض: یعنی فقط از آیه و یا روایت، بدون استمداد از دلیل عقلی.

ج) دلیل تلفیقی: یعنی از مجموع دلیل عقلی و نقلی. هر یک از این سه طریق به تفصیل در کتب مربوطه مطرح شده است ولی در این پاسخ فقط بخش قرآنی آن (یعنی استناد ولایت فقیه به قرآن) مطرح می شود.

مقدمه دوم: در ولایت فقیه، ولایت به معنی زعامت، رهبری و حکومت اسلامی و اطلاق آن بدین معنا است که دایره اختیارات در ولایت فقیه اختصاص به یک حوزه خاص از مسائل اجتماعی ندارد بلکه هر حوزه ای را که دخالت حکومت در آن لازم است شامل می شود پس فقیه می تواند در تمامی این حوزه ها با رعایت ضوابط و قوانینی که اسلام تعیین کرده تصمیم گیری و اجرا کند.

برای اثبات ولایت فقیه از قرآن باید مسائل زیر را از قرآن به دست آورد:

۱- اصل حکومت و ولایت در اسلام.

۲- اطلاق ولایت.

۳- شرایط حاکم یعنی اسلام و ایمان، عدالت، آگاهی به اسلام (فقاہت)، کفایت.

مسئله اول - اصل حکومت در اسلام. لزوم حکومت در هر جامعه ای از بدیهیات است و نیازی به دلیل ندارد در اینجا فقط به آیاتی که ولایت پیامبر اکرم (ص) و امامان معصوم (ع) را ثابت می کند اشاره می کنیم. «النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم» (احزاب آیه ۶) پیامبر نسبت به مردم از خود آنان سزاوارتر است پس اگر تصمیمی درباره آنان گرفت اطاعت از آن بر مردم لازم است «و ما کان لمؤمن ولا مؤمنه اذ افضی الله و رسوله امران یكون لهما الخیرة من امرهم» (احزاب آیه ۳۶) هیچ مرد و

زن با ایمانی حق ندارند هنگامی که خدا و پیامبرش مطلبی را لازم بدانند اختیاری از خود در برابر خدا داشته باشند و مجموع آیاتی که امر به اطاعت از پیامبر کرده است (آل عمران آیه ۳۲ و ۱۳۲) (مائده آیه ۹۲) (انفال آیه ۲۰) (نور آیه ۵۴ و ۵۶) (محمد آیه ۳۳) (مجادله آیه ۱۳) (تغابن آیه ۱۲) و درباره ولایت امامان معصوم (ع) نیز فرمود: «انما ولیکم الله و رسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوه و یؤتون الزکاه و هم راکعون» (مائده آیه ۵۵) همانا ولی شما خداوند است و پیامبر او و مؤمنانی که نماز را بر پا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند این آیه به اتفاق همه مفسرانی که (شیعه و سنی) برای آن شأن نزول ذکر کرده اند در حق علی بن ابیطالب (ع) نازل شده است «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم» (نساء آیه ۵۹) از خداوند و پیامبر و اولو الامر تان اطاعت کنید

مسئله دوم - اطلاق ولایت. آیاتی که در مسأله قبل ذکر شد هیچ یک اطاعت از پیامبر و اولو الامر را مقید به مورد خاص یا موضوع خاص نکرده است و آن را به صورت مطلق بیان فرموده است. در آیه دوم اطاعت هر حکمی که خدا و رسول کردند بر مردم لازم شمرده شده است. در آیاتی که امر به اطاعت از پیامبر و اولو الامر شده است نیز هیچ قیدی برای آن ذکر نشده است پس از این آیات اطلاق در ولایت ثابت می شود.

از آن جا که حکومت در جامعه اسلامی از ضروریات است و اختصاص به زمان رسول الله یا زمان حضور معصوم ندارد از این آیات می توان

اطلاق ولایت را برای حاکم اسلامی در هر دوره ای ثابت کرد. دقت شود که اطلاق در اینجا به شمول اختیارات لازم حکومتی است.

مسأله سوم - شرایط حاکم و ولی. شرط اول: اسلام و ایمان. خداوند می فرماید: «لن يجعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلاً؛ خداوند هرگز کافران را بر مؤمنان سلطه نمی دهد»، (نساء آیه ۱۴۱) و «لايتخذ المؤمنون الكافرين اولياء من دون المؤمنين و من يفعل ذلك فليس من الله في شيء؛ مؤمنان نباید کافران را به جای مؤمنان دوست و ولی خود بگیرند و هر کس چنین کند از لطف و ولایت خدا بی بهره است»، (آل عمران آیه ۲۸).

شرط دوم: عدالت در مقابل ظلم است. خداوند حکومت و ولایت ظالمین را نمی پذیرد پس حاکم و ولی باید عادل باشد. فرمود: «ولاتركنوا الى الذين ظلموا فتمسكم النار؛ به ستم پیشگان گرایش نیابید که آتش دوزخ به شما خواهد رسید»، (هود آیه ۱۱۳) و این رکون در روایات به رکون دوستی و اطاعت تفسیر شده است (تفسیر علی بن ابراهیم ج، ۱ ص، ۳۳۸).

(و در شرط امامت به حضرت ابراهیم فرمود: «قال اني جاعلك للناس اماما قال و من ذريتي قال لاينال عهدى الظالمين؛ خدا فرمود: من تو را پیشوای مردم گماردم گفت: و از فرزندان من؟ فرمود: عهد من به ستمکاران نمی رسد» (بقره آیه ۱۲۴).

شرط سوم: فقاہت. حاکم اسلامی باید عالم به احکام اسلام باشد تا بتواند آنها را اجرا کند در زمان پیامبر (ص) و امام معصوم (ع) این علم از سوی خداوند به آنان داده شده است و در زمان غیبت امام معصوم (ع) داناترین مردم به احکام یعنی فقها این علم را دارند قرآن درباره شرط

علم می فرماید: «افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لایهدی الا ان یهدی فمالکم کیف تحکمون؛ آیا کسی که به راه حق هدایت می کند سزاوارتر است که از او پیروی شود یا کسی که راه نمی یابد مگر آن که راه برده شود شما را چه می شود؟ چگونه داوری می کنید؟»، (یونس، آیه ۳۵).

فقیه کسی است که با تخصصی که سالها در تحصیل آن کوشش کرده خودش می تواند احکام اسلام را از قرآن و سنت و عقل و اجماع به دست آورد و غیر فقیه کسی است که این تخصص را ندارد و باید احکام اسلام را از فقیه بیاموزد.

اشکال: غیر فقیه می تواند احکام اسلام را از فقیه بگیرد و حکومت کند پس لازم نیست خودش فقیه باشد.

پاسخ: اولاً، آگاهی های لازم از اسلام برای حکومت اختصاص به فتوا ندارد تا گفته شود غیر فقیه از فقیه تقلید می کند بلکه در ب...ب... از موارد فقیه باید با توجه به ملاک های ترجیح د...تزام احکام و یا تشخیص موارد مصلحت به حکم حکومتی صادر کند و حکم حکومتی خارج از دایره فتوا و تقلید است. صدور حکم حکومتی در تخصص فقیه است. ثانیاً آیا غیر فقیه اطاعت از فقیه را در همه موارد بر خود لازم می داند؟ یا فقط در مواردی که خود تشخیص می دهد از فقیه اطاعت می کند؟ در صورت دوم هیچ ضمانت بر اطاعت از فقیه وجود ندارد و در صورت اول در واقع آن فقیه است که ولایت دارد و این شخص مجری از سوی او به شمار می آید پس این با ولایت فقیه منافاتی ندارد، بلکه گونه ای از اجرای آن است.

اشکال: در این آیه اطاعت از

«من یهدی الی الحق» سزاوارتر از «من لایهدی الایهدی» معرفی شده است؛ یعنی در تطبیق آن بر مسأله ولایت و حکومت اطاعت از فقیه را بهتر و سزاوارتر از اطاعت غیر فقیه می داند و این به معنای آن است که پس اطاعت غیر فقیه نیز با وجود فقیه مقبول است گرچه اطاعت از فقیه بهتر است (مانند این سخن را ابن الحدید در شرح خود بر نهج البلاغه ج، ۹، ص، ۳۲۸ نسبت به مقایسه امام علی (ع) و خلفای پیش از او می گوید)

پاسخ: این سزاوارتر بودن سزاواری در حد الزام است یعنی فقط باید از او پیروی کرد به قرینه اینکه در ذیل آیه مردم را توییح می کند که چرا از «من یهدی الی الحق» پیروی نمی کنید «فما لکم کیف تحکمون» این سزاواری در حد الزام در واقع معنای صفت تفصیلی را ساقط می کند. مانند آیه «واولوا الارحام بعضهم اولی ببعض» (احزاب آیه ۶) که در بحث ارث است و براساس آن وجود هر طبقه مانع از ارث طبقه دوم می شود. آیات بیشمار دیگری نیز وجود دارد که فضیلت عالمان را بر غیر عالمان بیان کرده است، (زمر، آیه ۹).

شرط چهارم: کفایت: یعنی توانایی شایستگی در اداره امور جامعه که از آن به مدیر و مدبر بودن نیز تعبیر می شود. حضرت یوسف فرمود: «قال اجعلنی علی خزائن الارض انی حفیظ علیم؛ گفت مرا بر خزائن این سرزمین بگمار که من نگهبان امین و کاردانم»، (یوسف، آیه ۵۵). درباره داستان حضرت موسی و دختر شعیب نیز فرمود: «ان خیر من استأجرت القوی الامین؛ بهترین کسی که می تواند به کارگیری (اوست که) توانای درستکار است»، (قصص،

در داستان عفریت جنی و حضرت سلیمان(ع) نیز از قول آن عفریت فرمود: «و انی علیه لقویّ امین؛ من بر این کار توانای درستکارم» نمل آیه ۳۹.

.)

از مجموع این آیات به دست می آید اگر کسی کاری و پستی را به عهده می گیرد باید توانایی و صلاحیت لازم برای آن را داشته باشد. از مجموع آیاتی که در این موضوعات ذکر شد می توان تصویری کلی از سیمای حاکم از دیدگاه قرآن به دست آورد در منطق قرآن حکومت و زمامداری تنها شایسته کسانی است که از صلاحیت های علمی، دینی و اخلاقی و توانمندی های لازم برخوردار باشند. به دست آوردن این تصویر در زمان غیبت امام معصوم(ع) بر ولایت فقیه جامع شرایط فقیه و رهبری تطبیق می کند. از طرف دیگر حکومت اسلامی حکومت قانون خداست «و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون؛ و آن بدون حاکمیت دین شناسی و متخصص مستعد در اجرای احکام الهی (فقیه عادل و جامع شرایط) امکان پذیر نیست»، (مائده، آیه ۴۴).

پاسخ (قسمت دوم)

برای مطالعه بیشتر مستندات قرآنی ولایت فقیه و حکومت اسلامی به منابع زیر رجوع کنید:

۱- نگاهی به مبانی قرآن ولایت فقیه علی ذوعلم مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر پاییز ۷۹.

۲- پیام قرآن ج ۱۰ قرآن مجید و حکومت اسلامی آیت الله مکارم شیرازی مدرسه امام علی بن ابی طالب قم ۱۳۷۴.

۲- روایات: مقبوله عمر بن حنظله در طول تاریخ مورد استناد فقهای شیعه بوده است؛ از جمله در میان متأخرین مرحوم محقق نراقی در «عوائد الایام»، صاحب جواهر در «جواهر الکلام» شیخ انصاری در «القضاء و الشهادات»، بحر العلوم در «بلغه الفقیه»، مامقانی در «هدایه الانام فی حکم الاموال الامام»، میرزای

نائینی در «منیه الطالب»، سبزواری در «مهذب الاحکام» امام خمینی (ره) در «البیع»، آیت الله گلپایگانی در «الهدایه الی من له الولایه» آیت الله جوادی آملی در «پیرامون وحی و رهبری» و بسیاری از اندیشمندان دیگر قرار گرفته است.

در این روایت، امام صادق (ع) می فرمایند: «... من کان منکم ممن قد روی حدیثنا و نظر فی حلالنا و حرامنا و عرف احکامنا، فلیرضوا به حکما فانی قد جعلته علیکم حاکما فاذا حکم بحکمنا فلم یقبل منه فانما استخف بحکمنا و علینا ردّ و الرادّ علینا کالراد علی الله وهو علی حد الشرک بالله.» (اصول کافی، ج ۱، ص ۶۷؛ وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۹۸).

مرحوم کلینی به سند از عمر بن حنظله روایت می کند که: «از امام صادق (ع) پرسیدم: درباره دو نفر از ما (شیعیان) که در باب «دین» و «میراث» نزاعی دارند، آن گاه به نزد سلطان یا قاضیان (قضات حکومت های جور) جهت حل آن می روند. آیا این عمل جایز است؟ حضرت فرمود: هر کس در موارد حق یا باطل به آن ها مراجعه کند، در واقع به سوی طاغوت گرفته و از طاغوت مطالبه قضاوت کرده است؛ از این رو آنچه بر اساس حکم او (که خود فاقد مشروعیت است) دریافت می دارد، به باطل اخذ نموده است؛ هر چند در واقع حق ثابت او باشد زیرا آن را بر اساس حکم طاغوت گرفته است، در حالی که خداوند امر فرموده است: که باید به طاغوت کافر باشند (و آن را به رسمیت نشناسند). خداوند متعال می فرماید: «یریدون ان یتحاکموا الی الطاغوت و قد امروا ان یکفروا به» آنگاه عمر بن حنظله می پرسد: پس در این صورت چه

باید کنند؟ امام(ع) فرمود: باید به کسانی از شما (شیعیان) که حدیث و سخنان ما را روایت می کنند و در حلال و حرام ما به دقت می نگرند و احکام ما را به خوبی باز می شناسند (عالم عادل) مراجعه کنند و او را به عنوان حاکم بپذیرند. من چنین کسی را بر شما حاکم قرار دادم. پس هرگاه به حکم ما حکم کند و از او پذیرفته نشود، حکم خدا کوچک شمرده شده و مارد شده، و آن که ما را رد کرده و آن که ما را رد کند، خدا را رد کرده است و چنین چیزی در حد شرک به خداوند است». این حدیث از جهت سند معتبر و مورد قبول فقهای شیعه است.

دلالت این حدیث بر ولایت فقیه: مقبوله عمر بن حنظله، مشتمل بر دو توصیه ایجابی و سلبی است:

۱. از یک طرف امام صادق(ع) مطلقا مراجعه به سلطان ستمگر و قاضیان دولت نامشروع را حرام می شمرد و احکام صادره از سوی آن ها را - اگر چه صحیح باشد - فاقد ارزش و باطل می داند.

۲. از طرف دیگر، جهت رفع نیازهای اجتماعی و قضایی شیعیان را بر فقهای جامع الشرایط، مکلف می سازد.

۳. عبارت «فانی قد جعلته علیکم حاکما؛ او را حاکم بر شما قرار دادم با وضوح و روشنی، نصب فقیه عادل بر حکومت و مرجعیت در همه امور سیاسی، اجتماعی و قضایی به دست می آید.

هر چند ظاهر پرسش در روایت، مسئله منازعه و قضاوت است لیکن آنچه جهت و ملاک عمل است، پاسخ امام(ع) است و سخن آن حضرت عام است، خصوصا جمله «فانی قد جعلته علیکم حاکما» با توجه به واژه «حاکم» -

که دلالت بر حکومت دارد - نسبت به سایر مسائل و شئون حکومتی تعمیم یافته و شامل آن ها نیز می شود.

البته قرائن واضح و روشن دیگری نیز در پاسخ امام(ع) وجود دارد؛ از جمله استناد به آیه شریفه و منع از مراجعه به طاغوت ها به طور کلی از طرف دیگر امام(ع) در صدر روایت، دادخواهی و مراجعه به سلطان و قضات حکومتی را حرام شمرده، حکم آن ها را باطل می داند، حتی اگر قضاوت آن ها عادلانه و به حق باشد؛ زیرا اصل این نظام حکومتی در نگاه قرآن و اهل بیت(ع) مردود است و انحصاراً مراجعه به حکومت مشروع که انتصاب از ناحیه شارع مقدس است، مورد توصیه و تکلیف امام قرار گرفته است.

امام راحل(ره) در کتاب «ولایت فقیه» در تفسیر و تبیین روایت عمر بن حنظله چنین می نگارد: «همان طور که از صدر و ذیل این روایت و استشهاد امام(ع) به آیه شریفه به دست می آید، موضوع سؤال، حکم کل بوده و امام هم تکلیف کلی را بیان فرموده است و عرض کردم که برای حل و فصل دعاوی حقوقی و جزائی، هم به قضات مراجعه می شود و هم به مقامات اجرایی و به طور کلی حکومتی رجوع به قضات برای این است که حق ثابت شود و فصل خصومات و تعیین کیفر گردد و رجوع به مقامات اجرایی برای الزام طرف دعوا به قبول محاکمه یا اجرای حکم حقوقی و کیفری، هر دو است؛ لهذا در این روایت از امام(ع) سؤال می شود که آیا به سلاطین و قدرت های حکومتی و قضات رجوع کنیم، حضرت در جواب، از مراجعه به مقامات حکومتی ناروا - چه اجرایی

و چه قضایی - نهی می فرمایند، دستور می دهند که ملت اسلام در امور خود نباید به سلاطین و حکام جور و قضاتی که عمال آنها هستند، رجوع کنند؛ هر چند حق ثابت داشته باشند و بخواهند برای احقاق و گرفتن آن اقدام کنند. مسلمان، اگر پسر او را کشته اند یا خانه اش را غارت کرده اند، باز حق ندارد به حکام جور برای دادرسی مراجعه کند. همچنین اگر طلب کار است و شاهد زنده در دست دارد، نمی تواند به قضات سرسپرده و عمال ظلمه مراجعه نماید. هر گاه در چنین مواردی به آن ها رجوع کرد، به «طاغوت» یعنی قدرت های ناروا روی آورده است و در صورتی که به وسیله این قدرت ها و دستگاه های ناروا به حقوق مسلم خویش نایل آید، «فانما يأخذہ سحتا و ان کان حقا ثابتا له» به حرام دست پیدا کرده و حق ندارد در آن تصرف کند.... این حکم، سیاست اسلام است. حکمی است که سبب می شود مسلمانان از مراجعه به قدرت های ناروا و قضاتی که دست نشانده آن ها هستند، خودداری کنند تا دستگاه های دولتی جائز و غیر اسلامی بسته شوند، و راه به سوی ائمه هدی (ع) و کسانی که از طرف آنها حق حکومت و قضاوت دارند، باز شود. مقصود اصلی این بوده که نگذارند سلاطین و قضاتی که از عمال آن ها هستند، مرجع امور باشند و مردم دنبال آن ها بروند... بنابراین تکلیف ملت اسلام چیست؟ و در پیش آمدها و منازعات باید چه کنند و به چه مقامی رجوع کنند؟ قال: ينظران من کان منکم ممن کان روی حدیثنا و نظرفی حلالنا و حرامنا و عرف احکامنا؛ در اختلافات به

راویان حدیث ما که به حلال و حرام خدا - طبق قاعده - آشنایند و احکام ما را طبق موازین عقلی و شرعی می شناسند، رجوع کنند»، (ولایت فقیه، صص ۸۰ - ۷۷)

«... این فرمان که امام(ع) صادر فرموده، کلی و عمومی است؛ همان طور که حضرت امیرالمؤمنین(ع) در دوران حکومت ظاهری خود، حاکم و والی و قاضی تعیین می کرد و عموم مسلمانان وظیفه داشتند که از آن ها اطاعت کنند و تعبیر به «حاکما» فرموده تا خیال نشود که فقط امور قضایی مطرح است و به سایر امور حکومتی ارتباطی ندارد؛ غیر از صدر و ذیل روایت و آیه ای که در حدیث ذکر شده، استفاده می شود که موضوع، تنها تعیین قاضی نیست که امام(ع) فقط نصب قاضی فرموده باشد و در سایر امور مسلمانان تکلیفی معین نکرده و در نتیجه، یکی از دو سؤالی را که مراجعه به دادخواهی از قدرت های اجرایی ناروا بوده بلا- جواب گذاشته باشد. این روایت از واضحات است و در سند و دلالتش وسوسه ای نیست. جای تردید نیست که امام(ع) فقها را برای حکومت و قضاوت تعیین فرموده است. بر عموم مسلمانان لازم است که از این فرمان امام(ع) اطاعت نمایند»، (همان، صص ۱۰۲ - ۱۰۶).

نتیجه استدلال این است که فقهای جامع الشرایط علاوه بر منصب های ولایت در افتاء، اجرای حدود، اختیارات قضایی، نظارت بر حکومت و امور حسبیه، در مسائل سیاسی و اجتماعی نیز ولایت دارند و این مناصب و اختیارات، از اطلاق ادله ولایت فقیه استفاده می گردد. بدیهی است امام(ع) شخص معینی را به حاکمیت منصوب نکرده است بلکه به صورت عام تعیین نموده است. اطاعت از حاکمی که

به نصب عام از جانب معصوم (ع) نصب شده، واجب است و عدم پذیرش حکم وی به مثابه عدم پذیرش حکم معصوم (ع) می باشد. علاوه بر روایت فوق، روایات متعدد دیگری نیز دلالت بر ولایت فقیه دارد که به اختصار به برخی از آنها اشاره می نمایم و شرح چگونگی دلالت آن ها را به منابعی که معرفی می شود وا می گذاریم:

۱- روایت امیرالمؤمنین (ع) از پیامبر اکرم (ص): «اللهم ارحم خلفایی قیل یا رسول الله و من خلفائك؟ قال الذین یأتون من بعدی یروون عنی حدیثی و سنتی»، (وسائل الشیعه، ج ۱۸، باب ۸، ح ۵۰).

۲- روایت امام موسی بن جعفر (ع): «... لأنّ المؤمنین الفقهاء حصون الاسلام کحصن سور المدینه لها»، (اصول کافی، ج ۱، ص ۳۸، باب فقد العلماء)

۳- روایت امام صادق (ع) از پیامبر اکرم (ص): «الْفُقَهَاءُ أَمْنَاءُ الرَّسُولِ...»، (اصول کافی، ج ۱، ص ۴۶).

۴- روایت حضرت رضا (ع): «أَنَّ الْخَلْقَ لَمَّا وَقَفُوا عَلَى حَدِّ مَحْدُودٍ...»، (بحار الانوار، چاپ جدید، ج ۶، ص ۶۰).

۵- توقیع مبارک حضرت ولی عصر (عج): «و اما الحوادث الواقعه فارجعوا فیها الی رواه حدیثنا فانهم حجتی علیکم و انا حجه الله، (وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۰۱، ح ۸).

۶- فرمایش امیرالمؤمنین (ع) به شریح: «قد جلست مجلسا لایجلسه الا نبیّ او وصیّ نبیّ او شقیّ»، (وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۶، ح ۲)

۷- حدیث امام صادق (ع): «اتقوا الحکومه فانّ الحکومه انما هی للامام...»، (وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۷، ح ۳).

۸- روایت ابی خدیجه از امام صادق (ع): «... وایاکم ان یخاصم بعضکم بعضا الی السلطان الجائر»، (وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۰۰، ح ۶)

۹- حدیث امام صادق (ع) از رسول الله (ص): «انّ العلماء ورثه الانبیاء»، (اصول کافی، ج ۱، ص

۱۰- آیه کریمه: «النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم»، (احزاب، آیه ۶).

۱۱- روایت: «منزله الفقیه فی هذا الوقت کمنزله الانبیاء من بنی اسرائیل»، (بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۳۴۶).

۱۲- روایت رسول اکرم (ص): «علماء امتی کسایر انبیاء قبلی»، (جامع الاخبار).

۱۳- روایت: «العلماء حکام علی الناس»، (مستدرک وسائل الشیعه، باب ۱۱ از ابواب صفات قاضی، ح ۳۳).

۱۴- روایت امام حسین (ع) از حضرت امیر (ع): «مَجاری الامور والاحکام علی آیدی العلماء باللّه الأئمة علی حلاله و حرامه»، (مستدرک وسائل الشیعه، باب ۱۱ از ابواب صفات قاضی، ح ۱۶)

۱۵- حدیث پیامبر اکرم (ص): «السلطان ولی من لا ولی له»، (سنن بیهقی، ج ۷، ص ۱۰۵).

۱۶- احادیثی که در باب حدود آمده است و در آنها لفظ امام ذکر شده مانند: «مَنْ اقَرَّ علی نفسه عند الامام... فعلى الامام أن یقیم الحدّ علیه»، (وسائل الشیعه، باب ۳۲ از ابواب مقدمات حدود، ح ۱).

۱۷- روایت امام باقر (ع): «اذا شهد عند الامام شاهدان... أمر الامام (ع) بالافطار»، (وسائل الشیعه، باب ۶ از ابواب احکام ماه رمضان، ح ۱)

۱۸- روایات متعددی در باب امر به معروف و نهی از منکر چرا که بعضی از مراتب نهی از منکر جذب و جرح و... است و بدون حاکم اسلامی منجر به هرج و مرج در جامعه می شود و از طرفی هم می دانیم که این احکام در زمان غیبت تعطیل نشده اند.

پاسخ (قسمت سوم)

البته روشن است که هر یک از این روایات توضیح فراوانی دارند که می توانید به کتاب های مفصل از جمله کتاب «شؤون و اختیارات ولی فقیه» ترجمه مبحث ولایت فقیه از کتاب البیع امام خمینی (ره) مراجعه کنید.

ج (دلایل عقلی: دلایل عقلی متعددی بر اثبات ولایت فقیه اقامه شده است که به دو

دلیل از آن‌ها اکتفا می‌نماییم:

دلیل اول. اصل تنزل تدریجی: این دلیل از مقدمات ذیل تشکیل شده است:

۱. برای تأمین نیازمندی‌های اجتماعی و جلوگیری از هرج و مرج، فساد و اختلال نظام، وجود حکومت در جامعه، امری ضروری است.

۲. اجرای احکام اجتماعی اسلام ضروری است و این امر به زمان حضور پیامبر(ص) و امامان معصوم(ع) اختصاص ندارد؛ یعنی احکام اسلام جاودان است و باید در همه زمان‌ها و مکان‌ها اجرا گردد.

۳. حکومت مطلوب در اسلام، حکومتی است که معصوم(ع) در رأس آن باشد.

۴. هنگامی که فراهم آوردن مصلحت لازم در حد مطلوب میسر نشود، باید نزدیک‌ترین مرتبه به حد مطلوب را تأمین کرد. هنگامی که مردم از مصالح حکومت معصوم(ع)، مرحوم باشند، باید به دنبال نزدیک‌ترین و شبیه‌ترین حکومت به حکومت امام معصوم(ع) باشیم. نزدیکی یک حکومت به امام معصوم(ع) در سه امر متبلور می‌شود:

نخست، علم به احکام کلی اسلام (فقاہت)؛

دوم، شایستگی روحی و اخلاقی، به گونه‌ای که تحت تأثیر هواهای نفسانی و تهدید و تطمیع‌ها قرار نگیرد (تقوا)

سوم، کارایی در مقام مدیریت جامعه که به خصلت‌های فرعی از قبیل درک سیاسی، اجتماعی، آگاهی از مسائل بین‌المللی، شجاعت در برخورد با دشمنان و تبه‌کاران تشخیص اولویت‌ها و اهمیت‌ها.

با توجه به این مقدمات نتیجه می‌گیریم کسی که بیش از سایر مردم، واجد این شرایط باشد (فقیه عادل، زمان‌شناسی و قادر به مدیریت کلان اجتماعی) باید رهبری جامعه را عهده‌دار شود و ارکان حکومت را به سوی کمال مطلوب سوق دهد. تشخیص چنین کسی طبعاً بر عهده خبرگان خواهد بود چنان‌که در سایر شئون زندگی اجتماعی نیز چنین است.

دلیل دوم: ولایت فقیه یا حاکمیت اصلح در عصر

غیبت: این دلیل نیز دارای مقدمات زیر است:

۱- ولایت بر اموال و اعراض و نفوس مردم، از شؤون ربوبیت الهی است و فقط با نصب و اذن خدای متعال، مشروعیت می یابد.

۲- خداوند این حق قانونی را به پیامبر اکرم (ص) و امامان معصوم (ع) داده است.

۳- در زمانی که مردم از وجود رهبر معصوم محرومند، یا باید خدای متعال از اجرای احکام اجتماعی صرف نظر کرده باشد، یا اجازه اجرای آن را به کسی که اصلح از دیگران است، داده باشد تا ترجیح بلا مرجوح و نقض غرض و خلاف حکمت لازم نیاید و با توجه به باطل بودن فرض اول، فرض دوم ثابت می شود؛ یعنی ما از راه عقل کشف می کنیم که چنین اذن و اجازه ای از طرف خدای متعال و اولیای معصوم (ع) صادر شده است؛ حتی اگر بیان نقلی روشنی در این خصوص به ما نرسیده باشد.

۴- فقیه جامع الشرایط، همان فرد اصلحی است که هم احکام اسلام را بهتر از دیگران می شناسد، هم ضمانت بیشتری برای اجرای آن دارد و هم در مقام تأمین مصالح جامعه و تدبیر امور مردم کارآمدتر است.

دقت در دلیل عقلی و تبیین فلسفی نظام ولایت فقیه، بیانگر آن است که صرف نظر از ادله فقهی و تعبدی، عالی ترین وجه حکومت اسلامی که مطلوبیت دارد، حاکمیت معصوم (ع) است؛ اما در اسلام چون ارزش ها دارای مراتب بوده و بی شک حکومت نیز یک ارزش است، با عدم دسترسی به معصوم، باید کسی را برای حاکمیت برگزید که در علم و عمل، شبیه ترین مردم به معصوم (ع) باشد و آن فقیه جامع الشرایط است که از جهت صلاحیت ها، شباهت بیشتری به معصوم (ع) دارد.

برای مطالعه و تحقیق بیشتر ر.ک:

ولایت فقیه و جهاد اکبر، امام خمینی

۲- ولایت فقیه از دیدگاه فقها و مراجع، علی عطایی

۳- ولایت فقیه به زبان ساده، شفیعی

۴- ولایت فقیه، ولایت، فقاقت و عدالت، جوادی آملی

۵- حدود ولایت حاکم اسلامی، احمد نراقی

۶- حکومت الهی و ولایت و زعامت، مصطفی آیت اللهی

۷- ولایت فقیه و حاکمیت ملت، طاهری خرم آبادی

۸- ولایت فقیه، شهید هاشمی نژاد

۹- مجله حوزه شماره ۸۵ - ۸۶ بحثی درباره ولایت فقیه، نجابت

۱۰- ولایت فقیه یا حکومت اسلامی در عصر غیبت، محمد یزدی

۱۱- ولایت فقیه، آیت الله معرفت

۱۲- دین و دولت در اندیشه سیاسی اسلام، محمد سروش

۱۳- نظام سیاسی اسلام، محمد جواد نوروزی

۱۴- حاکمیت دینی، نبی الله ابراهیم زاده آملی

۱۵- شریعت و حکومت، سید محمد مهدی موسوی خلخالی

۱۶- جامعه مدنی و حاکمیت دینی، عبدالحسین خسروپناه

صلی الله علیه و سلم صلی الله علیه و سلم ج س ۳ - جهت آشنایی بیشتر شما با چگونگی استدلال صحیح به روایت مذکور، در جهت اثبات ولایت فقیه، تصویر صفحاتی از کتاب ولایت فقیه، امام خمینی (ره)، نشر مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)، چاپ هفتم، ۱۳۷۷، صص ۶۰ تا ۶۳ به ضمیمه ارسال می گردد.

اما در نکته ای که بیان نمودید (ولی فقیه مورد نظر همان مرجع تقلید امروزه است...)، باید گفت که: همچنان که از توضیحات حضرت امام (ره) پیرامون این دو بحث، مشخص شد؛

اولاً: فقهاء امناء الرسل هستند در کلیه اموری که به عهده ی پیامبران الهی است از ارشاد و تبلیغ و هدایت گرفته تا اداره و رهبری سیاسی و اجتماعی جامعه. آن چه که محور اهل روایت است. مجتهد جامع الشرایط است، که هم شامل ولی فقیه (یعنی مجتهد جامع الشرایطی که اقدام به تشکیل حکومت و اداره و رهبری

جامعه اسلامی نموده است)، و هم شامل مراجع تقلید (یعنی مجتهدانی که از شأن اجتماعی «مرجعیت» برخوردار بوده و دارای رساله‌ی عملیه و مقلدین و... می‌باشند) می‌شود. زیرا هم چنان که از تفسیر حدیث مشخص شد: وظایف و مسؤولیت‌های فقها بسیار گسترده بوده، شامل منصب فتوا، قضا، و ولایت سیاسی، اداره و رهبری جامعه است؛ که هر کدام از آنان به تناسب توان شخصی و اجازه‌ی شرایط محیطی و... اقدام به انجام وظایف خود می‌نمایند.

ثانیاً با توجه به تفسیر حدیث، عکس این مطلب (ولی فقیه مورد نظر همان مرجع تقلید است) ثابت می‌شود؛ زیرا مصداق تام فقیه‌ی که در روایت از آن به عنوان امین پیامبران در کلیه امور... توصیف شده است؛ همان فقیه واجدالشراطی است که اقدام به تشکیل حکومت اسلامی و اداره و رهبری جامعه نموده است که از آن به «ولی فقیه» نام برده می‌شود. نه فقط مسأله افتاء و بیان مسائل و احکام مورد نیاز مقلدین.

ثالثاً لفظ «الفقهاء» که در روایت آمده است عام استغراقی است که شامل فرد، فرد فقها می‌شود و این وظایف را بر عهده‌ی یکایک آن‌ها گذاشته است نه، عام مجموعی که به اجماع فقهاء اشاره داشته است. زیرا نه تنها قرینه‌ای بر چنین عامی (مجموعی) نداریم؛ بلکه با قراین و ادله‌ی (عقلی و نقلی) زیادی ناثواب بودن چنین برداشتی نیز، ثابت می‌شود؛ تأسیی به سیره‌ی پیامبران که هر کدام به صورت شخصی در جهت اصلاح و اداره‌ی جامعه قیام نمودند شاهدی بر این مدعاست.

رابعاً مطلبی را که در مورد انتخاب فقیه و بیان نمودید مبهم است؛ و به صورت دقیق مشخص ننمودید که آیا این حدیث به

نظر شما دلالت بر نظریه انتخاب دارد و...، اما به صورت مختصر باید گفت: همچنان که از این حدیث و سایر ادله ی ولایت فقیه مشخص می شود، فقهای جامع شرایط در زمانی که دسترسی به رهبران معصوم (ع) مقدور نباشد، از طرف آن بزرگواران منصوب می باشد و انتخاب و مقبولیت مردم جنبه ی کارآمدی و فعلیت بخشیدن به ولایت فقیه داشته تأثیری در مشروعیت حکومت ولی فقیه ندارد.

صلی الله علیه و سلم صلی الله علیه و سلم ج س ۴ - به طور خلاصه در پاسخ این سؤال چند نکته بیان می نمایم:

الف) حدود اطاعت از ولی فقیه تا جایی است که اولاً شرایط لازم برای رهبری (مانند فقاقت، عدالت، تدبیر و...) را همچنان داشته باشد. ثانیاً از چارچوب ضروریات دین مبین اسلام و مصالح جامعه ی اسلامی فراتر نرود. مرجع تشخیص چنین مسأله مهمی مجلس خبرگان رهبری است که به صورت مستمر بر شرایط رهبری و اعمال او نظارت دقیق دارد.

ب) در مورد اشتباه ولی فقیه باید گفت که: اولاً رهبر معصوم پیراسته از هر خطایی است؛ ولی انتظار عدم وقوع خطا از غیر معصوم (ع)، انتظاری نابجا است. در عین حال اسلام، شرایطی را برای حاکم اسلامی در عصر غیبت قرار داده است. علم و تقوا از جمله آنها است که عامل مهمی در تقلیل خطاها می باشد. این شرایط در بردارنده دو نوع کنترل است:

۱. کنترل عقلانی،

۲. کنترل اخلاقی.

افزون بر آن، دستوراتی چون لزوم مشورت و خودداری از استبداد به رأی و دیگر عوامل کنترل کننده در کاهش ضریب احتمال خطا و نزدیک کردن آن به صفر، بسیار مؤثر است.

از طرف دیگر شروط یاد شده و دیگر شرایط لازم (چون زمان شناسی و

توانایی مدیریت کلان اجتماعی) فقط حدوثی نیستند؛ یعنی، چنان نیست که تنها در زمان به دست گرفتن قدرت، لازم بوده و پس از آن اعتبار نداشته باشند؛ بلکه شرایطی حدوثی و بقایی هستند. بنابراین از آغاز رهبری تا پایان آن، وجود این شرایط الزامی است و هرگاه ولی امر یکی از آنها را از دست داد، از سمت خود معزول است.

۳. امر به معروف و نهی از منکر یا اصل «نظارت عمومی» نیز یکی از راه‌هایی است که اسلام بر آن تأکید کرده است. بر این اساس هر مسلمانی، موظف است با دقت و ژرف‌نگری، عملکرد مسئولان نظام اسلامی را زیر نظر گیرد و در صورت مشاهده خطا و انحراف، به گونه‌ای خیرخواهانه و مفید به حال جامعه، خطاها را تذکر دهد و رهنمود و یا پیشنهادی برای بهبود وضع جامعه، ارائه کند.

ثانیاً، نکته دیگر که اشتباه به دو گونه قابل تصور است:

صورت اول) اشتباهات و خطاهای کارشناختی؛ مقصود از خطاهای کارشناختی، آن است که در پاره‌ای از مسائل، متخصصان و کارشناسان دارای دیدگاه‌ها و نظرات مختلفی اند که این نظرات، گاهی معارض یکدیگرند و در میان آنها، تنها یک رأی بر صواب و بقیه نادرست است.

طبیعی است رأی حاکم و یا کارگزاران حکومت اسلامی نیز یکی از آن‌ها است و در صورت حاکمیت غیرمعصوم، احتمال دارد رأی پذیرفته شده بر صواب یا بر خطا باشد. این گونه خطاهای احتمالی، کاملاً طبیعی است و چندان گریزی از آن نیست. در هر جامعه‌ای این گونه امور وجود دارد و به جهت لزوم وحدت رویه در حکومت و سیاست، چاره‌ای جز پذیرش قانونی یک جانب وجود ندارد؛ هر چند

در صورت تکافؤ ادله، احتمال صحت رأی مخالف نیز به همان اندازه احتمال صحت رأی موافق است. این گونه امور به هیچ وجه نشانگر ضعف حاکم نیست و در صورت خطا بودن رأی نیز هر چند فاقد آثار منفی نیست؛ ولی چه بسا آثار آن چندان زیاد نباشد؛ زیرا دارای توجیه خردپذیر و مورد حمایت بخش مهمی از آگاهان و کارشناسان است.

صورت دوم) خطاهای فاحش و ناشی از ضعف؛ پاره ای از خطاها، برخاسته از مبانی نظری و کارشناختی نیست، بلکه ناشی از ناآگاهی و ضعف و ناتوانی در درک نیازمندی های اجتماعی و یافتن پاسخ شایسته آن، از منابع دینی است. چنین خطاهایی به خوبی از سوی خبرگان و متخصصان دین شناس و آشنا به مسائل اجتماعی، تشخیص پذیر است و ناتوانی شخص را در مدیریت اجتماعی برملا می سازد. مسلماً این گونه امور زیان ها و آثار منفی بیشتری دارد و به عزل صاحب منصب نیز می انجامد.

ج) این موضوع بستگی به نوع نگاه ما دارد. اگر منظور از این نگاه، دیدگاهی شخصی باشد به نحوی که در اطاعت ما از قوانین اجتماعی و اوامر حکومتی ولی فقیه، هیچ گونه تأثیری به وجود نیورد و به مخالفت عملی و تضعیف نظام ولایت فقیه نیانجامد، از لحاظ شرعی و قانونی تبعات منفی بر این نوع نگاه مترتب نیست.

اما اگر این نگاه، همراه با مخالفت عملی، و عدم اطاعت از قوانین اجتماعی و اوامر حکومتی ولی فقیه باشد، مسلماً هم شرعاً و هم قانوناً ممنوع بوده و ترویج چنین نگاهی به کارآمدی و تضعیف نظام ولایت فقیه می انجامد. زیرا محدود کردن اختیارات و مسؤولیت های ولی فقیه در حدّ مراجع (یعنی در حوزه

احوال شخصی و عبادی مکلفین) و رها گذاشتن حوزه ی عمومی و مسائل جامعه اسلامی، مخالفت صریح با دستورات صریح دین مبین اسلام در زمینه ی ضرورت تشکیل حکومت به وسیله ولی فقیه در عصر غیبت و وجوب اطاعت از او است.

آیا ولایت فقیه اخباری است یا انشائی؟

پرسش

آیا ولایت فقیه اخباری است یا انشائی؟

پاسخ

بعضی معتقدند علمایی که در مسأله «ولایت فقیه» سخن گفته اند دو دیدگاه مختلف دارند، بعضی ولایت فقیه را به معنی «خبری» پذیرفته اند بعضی به مفهوم «انشائی» و این دو مفهوم در ماهیت با یکدیگر متفاوتند.

زیرا اولی می گوید فقهای عادل از طرف خدا منصوب به ولایت هستند، و دومی می گوید مردم، فقیه واجب الشرايط را باید به ولایت انتخاب کنند.

ولی به اعتقاد ما این تقسیم بندی از اصل، بی اساس به نظر می رسد، چرا که ولایت هر چه باشد انشائی است، خواه خداوند آن را انشا کند یا پیامبر اسلام (ص) و یا امامان (ع) مثلاً امام (ع) بفرماید «اِنَّیْ قَدْ جَعَلْتُهُ حَاكِمًا» [من فقیهی را که دارای شرایط ایمان و تقواست به ولایت و حکومت نصب کردم] یا «فرضاً» مردم انتخاب کنند و برای او انشاء ولایت و حکومت نمایند.

هر دو انشائی است، تفاوت در این است که در یک جا انشاء حکومت از ناحیه خداست، و در جای دیگر از ناحیه مردم، و تعبیر به اخباری بودن در اینجا نشان می هد که گوینده این سخن به تفاوت میان اخبار و انشاء دقیقاً آشنایی نداشته است، و یا اگر آشنا بوده، این تعبیرات را از روی مسامحه به کار برده است.

تعبیر صحیح این است که ولایت در هر صورت، انشائی است و جزء مقاماتی است که بدون انشاء تحقق نمی یابد، تفاوت در این است که انشاء این مقام و موهبت ممکن است از سوی خدا باشد یا از سوی مردم، مکتب های توحیدی آن را از سوی خدا می دانند (و هر جا از سوی مردم باشد باز باید به اذن

خدا باشد) و مکتب های الحادی آن را از سوی مردم می پندارد.

بنابراین دعوی بر سر «اخبار» و «انشاء» نیست، سخن بر سر این است که چه کسی انشاء کند خدا یا خلق؟ یا به تعبیر دیگر مبنای مشروعیت حکومت اسلامی آیا اجازه و اذن خداوند در تمام سلسله مراتب حکومت است یا اجازه و اذن مردم؟

مسلم است آنچه با دیدگاههای الهی سازگار می باشد، اولی است نه دومی.

چرا نظریه ولایت فقیه، تنها شکل حکومت دینی تلقی میشود؟

پرسش

چرا نظریه ولایت فقیه، تنها شکل حکومت دینی تلقی میشود؟

پاسخ

در حکومت دینی، اداره جامعه براساس قوانین اسلامی است، آن کس که در رأس قدرت قرار دارد، باید آگاهی کافی به قوانین اسلامی داشته باشد، تا در جریان اداره اجتماع از این قوانین سرپیچی نشود. این آشنایی باید در حدّ اجتهاد باشد. بنابراین، اولین شرط حاکم دینی، اجتهاد در فقه است. دومین شرط، تقوا و صلاحیت اخلاقی است، زیرا اگر حاکم از تقوا برخوردار نباشد قدرت، او را تباه میکنند و ممکن است منافع شخصی یا گروهی را بر منافع اجتماعی و ملی مقدم دارد. سومین شرط، آگاهی و اهتمام به مصالح اجتماعی است، یعنی کسی که حاکم مردم است باید بداند در چه اوضاعی جامعه را اداره میکند. او باید روابط بین المللی را بداند و دوستان داخلی و خارجی را تشخیص دهد. ممکن است سایر شرایط مذکور در غیر فقیه موجود باشد، ولی شرط فقاقت، ما را ملزم میدارد حاکم شرعی فقیه جامع شرایط باشد. باید گفت شرایط مذکور برای حاکم دینی، مورد تأکید پیشوایان دینی است. حضرت علی (ع) می فرماید: (ایها الناس ان احق الناس بهذا الامر اقواهم علیه واعلمهم بامر الله فيه) (۱) ای مردم: شایسته ترین مردم برای حکومت کسی است که از دیگران تواناتر و به دستور خدا در امر حکومت داناتر باشد) با توجه به شرایط مذکور ما مدعی هستیم حکومت مشروع از دیدگاه ما فقط ولایت و حکومت فقیه است.

(۱) نهج البلاغه، خطبه ۱۷۳

ولایت فقیه را با دلیلی ساده و قابل فهم برای همگان اثبات کنید؟

پرسش

ولایت فقیه را با دلیلی ساده و قابل فهم برای همگان اثبات کنید؟

پاسخ

در عصر غیبت کسی باید در رأس هرم قدرت باشد که از هر جهت به امام معصوم شبیه تر است؛ یعنی در دین شناسی، تقوا و صلاحیت برای اجرای احکام و قوانین اسلام، بهترین باشد. وقتی که جامعه نمیتواند بدون حکومت باشد و ما دسترسی به امام معصوم نداریم، باید به سراغ کسی برویم که کمترین فاصله را با او دارد؛ کسی که شناختش از اسلام، از دیگران بیشتر و عدالت و تقوایش از همه بالاتر و برای اجرای احکام و قوانین اسلام، مناسبترین فرد باشد، این صفات در ولی فقیه تجلی میکند. در امور دیگر نیز روش عموم مردم همین است که ابتداء نزد بهترین متخصص میروند لیکن اگر دسترسی به بهترین ممکن نبود، به کسانی رجوع میکنند که در تخصص و ویژگیها به فرد ایده آل نزدیکتر باشند. ولایت فقیه معنایی جز رجوع به اسلام شناس عادل که از دیگران به امام معصوم نزدیکتر است، ندارد.

دلیل معتبر برای مأذون بودن فقیه بر حکومت در دوران غیبت معصوم (ع) چیست؟

پرسش

دلیل معتبر برای مأذون بودن فقیه بر حکومت در دوران غیبت معصوم (ع) چیست؟

پاسخ

در روزگار غیبت امام معصوم (ع) - که انسانها به وی دسترسی ندارند - نیز زمامدار جامعه اسلامی و دیگر متصدیان امور حکومتی - که در رده های پایین تر از وی جای دارند - باید کسانی باشند که در داشتن شرایط به امام معصوم (ع) نزدیک ترند.

نکته مهمی که یاد آوری آن لازم است و مخصوصاً برای کسانی که در مسأله ((ولایت فقیه)) به مطالعه و تحقیق می پردازند، می تواند بسیار کارساز و مشکل گشا باشد، این است که؛ در بسیاری از مسائل فقهی - که نصّی در اختیار نداریم - به دلیل عقل تمسک می کنیم و عقل را کاشف از حکم واقعی شرعی می بینیم؛ یعنی در همه مواردی که عقل به طور قطعی و یقینی داوری و حکم می کند این احکام مستقلّه عقلیه را کاشف از احکام شرعی می دانیم و خود را از دلیل تعبدی بی نیاز می بینیم. همین راه در مسأله ولایت فقیه نیز پیمودنی است؛ وقتی دانستیم که حکمت الهی اقتضا دارد که جامعه دارای حکومت باشد و نیز اقتضا دارد کسانی که در داشتن آن سه شرط (علم به احکام، آگاهی از شرایط، تقوا و عدالت) به امام معصوم (ع) نزدیکترند، متصدی امور حکومتی باشند، به طور یقینی در می یابیم که خداوند به چنین کسانی اجازه حکومت داده است - خواه نصّی در اختیار ما باشد یا نباشد - شاید نصّی بوده ولی به دست ما نرسیده و یا چون مطلب کاملاً برای عقل، واضح بوده

اصلاً نیازی به نص نبوده است.

به دیگر سخن، اگر در مبانی و مقدمات این مسأله دقت کافی اعمال کنیم، در می یابیم که از مستقلات عقلیه

است بنا بر این اگر هیچ نصی هم درباره آن نداشته باشیم مهم نیست و نباید در آن شک و تردیدی روا داشت.

چرا دیدگاه ها در مورد ولایت فقیه مختلف است ؟ لطفا در این زمینه توضیح دهید .

پرسش

چرا دیدگاه ها در مورد ولایت فقیه مختلف است ؟ لطفا در این زمینه توضیح دهید .

پاسخ

مساله ولایت فقیه هم جنبه کلامی دارد و هم فقهی و علما نیز در طول تاریخ به ابعاد مختلف این مساله پرداخته اند. البته شرایط زمانی شیعه به گونه ای نبوده است که بتواند یکجا و کاملاً شفاف اندیشه سیاسی خود را بیان کند. از این رو در لابه لای متون فقهی و کلامی مباحث مربوط به مساله ولایت و رهبری به گونه ای مختلف و پیچیده ای طرح شده است. برای آشنایی بیشتر با این مساله به منابع زیر مراجعه کنید: ۱- ولایت فقیه آیت الله معرفت (خلاصه آن ضمیمه می باشد) ۲- فلسفه سیاست موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره) ۳- دین و دولت علی ربانی گلپایگانی ۴- پیشینه تاریخی ولایت فقیه احمد جهان ز

کتابهایی درباره ولایت فقیه معرفی کنید؟

پرسش

کتابهایی درباره ولایت فقیه معرفی کنید؟

پاسخ

۱- ولایت فقیه امام خمینی ۲- ولایت فقیه محمد هادی معرفت ۳- پرسش ها و پاسخ ها پیرامون ولایت فقیه محمد تقی مصباح یزدی ۴- حکومت دینی احمد واعظی ۵- دین و دولت علی ربانی گلپایگانی ۶- فلسفه سیاست موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ۷- اندیشه سیاسی اسلام ، ۱ و ۲ محمد تقی مصباح یزدی ۸- ولایت فقیه ، ولایت فقاقت و عدالت آیت الله جوادی آملی ۹- پیشینه تاریخی ولایت فقیه احمد جهان بزرگی ۱۰- کتاب نقد شماره ۷ - ۱۱ ۱۱- مجله حکومت اسلامی دبیرخانه خبرگان ۱۲- مبانی اندیشه سیاسی اسلام عباسعلی عمید زنجانی ۱۳- فقه سیاسی اسلام ۱۴- ولایت و دیانت مهدی هادوی تهرانی ز

ضرورت وجود ولایت فقیه در نظام اسلامی را چگونه توجیه می کنید؟

ضرورت وجود ولایت فقیه در نظام اسلامی را چگونه توجیه می کنید؟

پاسخ

پاسخ دقیق و جامع به این پرسش تحقیقی ژرف و گسترده می طلبد و از حوصله یک نامه و حتی یک مقاله بیرون است، لیکن با فشردگی و اختصار نکاتی رایج آور می شود: الف) ضرورت وجود (ولایت فقیه) در نظام اسلامی بدون شناخت ماهیت حکومت دینی و لوازم و کار ویژه های آن امکان پذیر نیست. ب) حکومت دینی از چند جهت با نظام های سکولار (secular)، لاییک (laic) و بی اعتنا به دین تفاوت دارد؛ پاره ای از این تفاوت ها عبارت است از: ۱- تفاوت در اهداف: رژیم های نامبتنی بر دین، اعم از مردم سالار (Democratic)، فردسالار (Monarchy) و الیگارش (Oligarchy) به یک معنا دولت های حداقلی (Minimal) هستند. به عبارت دیگر اساسی ترین هدف آنها تامین نیازمندی های دنیوی شهروندان می باشد و هدفی فراتر از آن در نظر ندارد. لیکن نظام دینی در هدف دو منظوره (Biplay) است و علاوه بر نیازمندی های این جهانی، تامین خیر و سعادت اخروی و جاودانی را نیز مد نظر دارد. ۲- تفاوت در کار ویژه های دولت: وظایف و کارکردهای (Functions) نظام های غیردینی نیز متناسب به هدف آنها حداقلی می باشد. یعنی اساسی ترین وظیفه آنها تامین بهداشت، آموزش، امنیت، رفاه و توسعه (Development) مادی است. در مقابل حکومت دینی وظایف بیشتری برعهده دارد، یعنی علاوه بر لزوم

ارایه خدمات بالا، باید به برنامه ریزی صحیح و تلاش در جهت تربیت دینی و معنوی جامعه، رشد و بالندگی فضایل و کمالات عالیله انسانی و گسترش تقوی همت گمارد و جامعه را به سوی تامین سعادت پایا و فناپذیر رهبری کند. ۳- تفاوت در روش ها: روش های اجرایی نظام های سکولار و دینی در پاره ای از موارد تفاوت دارد. تفاوت در اهداف و کار ویژه ها لاجرم در گزینش شیوه ها کارگر خواهد افتاد. به عبارت دیگر در نظام های بی اعتنا به دین انگاره (هدف وسیله را توجیه می کند) امری پذیرفته شده و عقلانیت ابزاری (Instrumental Reason) آخرین مرجع تصمیم گیری است. اما در حکومت دینی استفاده از روش های معارض با کرامت الهی و ارزش های والای اخلاقی و ویرانگر سعادت جاودانی بشر مجاز نیست، بنابراین عقل ابزاری در کادر قوانین الهی و احکام عقل فراابزاری و توحیدی فعالیت دارد. ۴- تفاوت در خاستگاه قانون: در نظام های نامبتنی بر دین خاستگاه قانون چیزی جز تمایلات، خواسته ها، هوس ها و گرایشات آدمیان نیست. به عبارت دیگر همه نظام های سکولار مبتنی بر نوعی انسان مداری و اومانیزم (Humanism) می باشند؛ اعم از اومانیزم فردمدارانه (Humanism Individual) که در نظام های دمکراتیک جاری است، و یا اومانیزم جمع گرایانه (Collectivist Humanism) که در رژیم های سوسیالیستی و کمونیستی جاری است. اما در حکومت دینی منشا اصلی قانون خداوند است. و تنها قانونی رسمیت دارد که از سوی خداوند جعل شده و یا

لااقل با اصول و قواعد کلی مورد قبول شارع سازگار باشد. بنابراین کارکرد مجاری قانون گذاری در چنین نظامی کشف و استنباط قوانین الهی و تطبیق آن بر نیازمندی های زمان است. ۵- تفاوت در زمامداران و کارگزاران: رهبری هر جامعه ای متناسب با ارزش ها و آرمان های جامعه و اهداف اساسی حکومت در آن جامعه تعیین می شود. از این رو در نظام های لاییک و سکولار شرایطی بیش از توانایی مدیریت کلان اجتماعی لازم نیست، اما در نظام اسلامی شرایط بیشتری لازم است که اصول آنها عبارت است از: ۱) صلاحیت علمی، که اصطلاحاً از آن به ((فقاہت)) تعبیر می شود و به معنای شناخت دقیق فقهی و حقوقی اسلام در همه ابعاد و مسایل فردی و اجتماعی است. زیرا فرض آن است که آنچه در جامعه اسلامی ملاک عمل و قانون قرار می گیرد همان قوانین الهی است. بنابراین وجود رهبری که توانا بر استنباط احکام الهی در مسایل کلان اجتماعی بوده و بتواند در مسایل مختلف حکم دینی را کشف و به اجرا درآورد ضروری می نماید. ممکن است گفته شود مجلس شورای اسلامی و شورای نگهبان برای این امر کافی است. در حالی که چنین نیست، این مساله علل متعددی دارد که پاره ای از آنها در مطالب بعدی آشکار خواهد شد. ۲) صلاحیت اخلاقی، یعنی تعهد و التزام و پای بندی عمیق به هنجارها و ارزش های دینی و اخلاقی، دوری از اوصاف رذیله، دوری از هواپرستی و خودخواهی و دنیاطلبی، که اصطلاحاً از آن

به عدالت و تقوی تعبیر می کنیم . رهبر یک جامعه اسلامی نمی تواند فاقد ارزش های عالی اخلاقی باشد، زیرا : اولاً، انسانی که فاقد صلاحیت اخلاقی است ، نمی تواند کارکرد مثبت تربیتی و اخلاقی که از اهداف نظام اسلامی است داشته باشد . ثانیاً، معمولاً انسان ها الگوپذیری شدیدی از اخلاق ، سیره و منش زمامداران دارند، چنانکه پیامبر اکرم (ص) فرمودند : ((الناس علی دین ملوکهم)) (بحارالانوار، ج ۱۰۲، ص ۷) بنابراین کسی که الگوی درستی برای جامعه نباشد نمی تواند در راس نظام اسلامی قرار گیرد . ۳) کفایت در مدیریت کلان اجتماعی ، منش صحیح سیاسی و اجتماعی ، شجاعت ، تدبیر . مجموع این شرایط همان چیزی است که اصطلاحاً ((ولی فقیه)) گفته می شود . بنابراین اگر قرار باشد ولی فقیه در راس نظام نباشد یکی از دو کار باید انجام گیرد : ۱/۳ - رئیس جمهور دارای همه صلاحیت های لازم رهبری باشد . در این صورت همان ولی فقیه را رئیس قوه مجریه قرار داده ایم و در واقع نقش او را در امور اجرایی پررنگ تر کرده ایم . ۲/۳ - ولی فقیه نقش مشاور برای رئیس قوه مجریه داشته باشد و در مسایل کلان حکومتی نظر او راراهنمایی کند . در این صورت دو فرض پدید می آید : ۱/۲/۳ - یا اینکه رئیس جمهور موظف به اجرای منویات او است ، در این صورت این همان ولایت فقیه است ، زیرا او بر رئیس قوه مجریه ولایت دارد . ۲/۲/۳ - رئیس جمهور موظف به پیروی از منویات او نباشد، در این صورت رعایت

احکام الهی تضمین نشده و دیگر نظام اسلامی نخواهد بود!! افزون بر آن ولایت فقیه کارکردهای دیگری دارد، از جمله: ایجاد تعادل بین قوا که در نظام های مبتنی بر تفکیک قوا (Decentralized) از مهمترین مشکلات است. لیکن رعایت اختصار ما را از بررسی و تفصیل آن معذور می دارد. برای آگاهی بیشتر رجوع کنید به: فلسفه سیاست، موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره). 7

آیا بحث ولایت فقیه یک بحث فقهی است یا کلامی؟

پرسش

آیا بحث ولایت فقیه یک بحث فقهی است یا کلامی؟

پاسخ

مساله ولایت فقیه دارای دو جنبه است: از یک جنبه داخل علم کلام و از جنبه دیگر جز علم فقه است. توضیح: الف) مسایل علم کلام از دو ویژگی برخوردار فق است: اول این که به نحوی مربوط به خدا و افعال و صفات او می شود، دوم این که دفاع از دین در برابر شبهات به شمار می آید که این ویژگی دوم منشا پیدایش و گسترش علم کلام است. مساله ولایت فقیه هر دو ویژگی را دارا است: از یک طرف مربوط به فعل خداوند است و آن این که آیا خدا همان گونه که پس از رحلت پیامبر اکرم (ص) جانشینی در امر حکومت نصب کرد، در زمان غیبت امام معصوم (ع) نیز جانشینی برگزیده است؟ و از طرف دیگر مساله ولایت فقیه مورد شبهات کلامی فراوانی است؛ مانند این که آیا حکومت فقیه در عصر مامی تواند کارا باشد؟ آیا ولایت فقیه با آزادی سازگار است و... که پاسخ به آن از وظایف علم کلام است. ب) هر آنچه به رفتار انسان و وظیفه عملی او ارتباط پیدا می کند، جز فقه است و مساله ولایت فقیه دارای این ویژگی نیز می باشد. مانند این که آیا تصدی ولایت بر فقیه واجب است؟ حیطة وظایف او چیست؟ وظیفه مردم در برابر ولایت او چیست؟ پس ولایت فقیه، از یک جنبه در کلام بحث می شود و از جنبه دیگر در فقه. هر مساله کلامی که

به رفتار انسان مرتبط است ، چنین می باشد؛ مانند مساله امامت معصوم که از یک جهت کلامی و از یک جهت فقهی است . جهت کلامی آن قبلا- " ذکر شد وجهت فقهی آن ؛ مانند حکم بغات (کسانی که علیه امام به مبارزه مسلحانه برخیزند) چیست ؟ وظیفه متقابل امام و مردم چیست ؟ و ... برای مطالعه بیشتر می توانید رجوع کنید به : ۱- ولایت فقیه (ولایت ، فقاقت و عدالت) ، ص ۱۴۳- ۱۴۴ و ص ۳۵۱- ۳۵۹ ، آیت الله جوادی آملی ، نشر اسرا ۲- نگاهی گذرابه نظریه ولایت فقیه ، ص ۷۹ به بعد ، مصباح یزدی ، موسسه امام خمینی ۳- پرسش ها و پاسخ ها ، ج ۱ ، آیت الله مصباح یزدی تقلید در مساله ولایت فقیه مربوط به جنبه فقهی آن است نه کلامی . توضیح : ۱- چنین نیست که هر مساله کلامی جز اصول دین باشد . اصول دین اموری است که اولاً- " اعتقاد یقینی به آنها لازم و واجب است و ثانیاً " انکار آنها باعث خروج از دین می شود . اصول مذهب نیز همین گونه است ؛ یعنی ، اعتقاد یقینی به آن لازم و انکار آن باعث خروج از مذهب می شود . ولی بسیاری از مسایل کلامی جز مسایل فرعی این اصول است و اعتقاد یقینی به آن لازم نیست و عدم اعتقاد به آن نیز باعث خروج از دین و مذهب نمی شود . مساله ولایت فقیه از این دسته مسایل کلامی است . ۲- تنها در برخی از مسایل کلامی دلیل تحقیقی لازم است و دلیل تعبدی معتبر نیست و آن مسایلی است که زیربنای

تعبد است؛ مانند: اثبات وجود خدا، بعثت نبی و عصمت او. اما در غیر این مسایل، تعبد امکان پذیر است و مساله ولایت فقیه از این مسایل است.؛

چرا باید از ولی فقیه اطاعت کرد* آیا نماز بدون اعتقاد به ولی فقیه باطل است؟

پرسش

چرا باید از ولی فقیه اطاعت کرد* آیا نماز بدون اعتقاد به ولی فقیه باطل است؟

پاسخ

آورده اید: «این که بعضی از انسان های احمق در حمایت از ولی فقیه او را مانند خدا می پرستند و می خواهند در او ذوب شوند...» اولاً- کسی ولی فقیه را مثل خدا نمی پرستد و کسانی هم که به حکم ولی فقیه تن می دهند به خاطر تعبدشان به احکام و ملاک های دینی است که بر اساس آن ولایت فقیه را پذیرفته اند. بنابراین همه طرفداران ولایت فقیه ولایت او را در طول ولایت خدا پیامبر(ص) و ائمه(ص) می دانند؛ نه در عرض آن. ثانیاً به چه دلیل شما کسانی که سخن از ذوب شدن در ولایت فقیه می گویند را «احمق» خوانده اید؟ آیا درست و منطقی است که اگر شما چیزی را به درستی نشناخته و نپسندیده اید و یا معنایی دیگر از آن تصور کرده اید مدعیان آن را «احمق» معرفی کنید؟ ۴ آورده اید «ولایت فقیه همان ولایت فرد بر مردم است که مذموم می باشد». این سخن نیز ناشی از عدم درک صحیح ولایت فقیه است. ولایت فقیه هیچ ارتباطی با مونوکراسی (Monocracy) و حکومت فردی ندارد. ولایت فقیه معنای حاکمیت معیارها و ارزشهای متعالی در امر حکومت است. در این باره مباحث بسیاری وجود دارد که در صورت لزوم در گفت و گوهای آتی به تدریج به آن خواهیم پرداخت لیکن آنچه به اختصار در این جا می توان یادآور شد این است که در تقسیم بندی نظام های سیاسی یکی از وجوه اختلاف در ناحیه کسی است که رهبری و ریاست و حکومت جامعه را بر عهده می گیرد. در این باره همه نظام ها و فلسفه ها و اندیشه های سیاسی به

دو قسم تقسیم می شوند: ۱ آنهایی که برای شخص حاکم هیچ معیار و ضابطه شخصی را لحاظ نمی کنند. ۲ آنهایی که ضوابط و معیارهایی را مورد نظر قرار می دهند. در گروه دوم نیز مجموعه معیارهای لازم و مفید در شخص حاکم به سه ویژگی اساسی ختم می شود: ۱ تعهد و دلسوزی نسبت به جامعه ۲ علم آگاهی و بینش در امر حکومت ۳ شجاعت و استواری. اندیشه سیاسی اسلام جزء گروه دوم است؛ یعنی حکومتی معیارگرا است و علاوه بر آن که بر شرایط بالا- که اکثر نظامها و اندیشه های سیاسی فاقد آنهاند شرایط برتری را نیز اضافه کرده است و به این وسیله از همه آنها برتر و فراتر می رود. این شرایط عبارت است از: الف) عدالت؛ یعنی رهبر جامعه اسلامی باید کسی باشد که اندک ستمی از او به دیگران نشود و جامعه بیم خیانت و ستمکاری از ناحیه او نداشته باشد. ب) زهد و تقوا و وارستگی از تعلقات دنیایی؛ این شرط باعث می شود که او حکومت را ابزاری برای خودکامگی (Autocracy) یکه سالاری و استبداد (Despotism) قرار ندهد؛ بلکه به جای آن که حکومت و جامعه را به خود در آورد خود را در خدمت جامعه و وقت آن قرار دهد و با تمام وجود تابع قوانین و احکام الهی باشد و از آنها اندک تخلفی نکند. ج) فقاهاست و تخصص در حقوق اسلامی؛ این شرط بالاترین رتبه علمی است؛ یعنی ضمن آن که شخص باید هوش ذکاوت بینش سیاسی و قدرت مدیریت کلان اجتماعی را دارا باشد. افزون بر آن از نظر علمی باید بتواند در مسایل و معضلات اجتماعی حکم الهی

را از منابع اصیل دینی استنباط نموده و بر اساس قوانین الهی که بهترین راه سعادت و نجات بشریت است جامعه را هدایت و رهبری کند (این معنای ولایت فقیه است). در اصل یکصد و نهم قانون اساسی جمهوری اسلامی نیز شرایط رهبری چنین ذکر شده است: ۱ صلاحیت علمی لازم را برای افتا در ابواب مختلف فقه ۲ عدالت و تقوای لازم برای رهبری امت اسلام ۳ بینش صحیح سیاسی و اجتماعی تدبیر شجاعت مدیریت و قدرتكافی برای رهبری. اکنون اگر شرایط رهبری و ولایت فقیه را با آنچه در قانون های اساسی پیشرفته ترین کشورهای دنیا مقایسه کنید به خوبی درخواهید یافت که مرفقی ترین اصل قانون اساسی همین اصل است و «ولایت فقیه» هیچ ارتباطی با سلطه فردی ندارد.

برخی ایراد می گیرند که فارغ التحصیلان حوزه علمیه هیچ درسی را مبنی بر سیاستمداری و مملکت داری نمی خوانند و اطلاعات سیاسی ناکافی دارند بلکه اطلاعاتی ندارند. لذا استدلال می کنند که یک طلبه قادر به رهبری سیاسی جامعه نیست برای این اشکال چه پاسخی دارید.

پرسش

برخی ایراد می گیرند که فارغ التحصیلان حوزه علمیه هیچ درسی را مبنی بر سیاستمداری و مملکت داری نمی خوانند و اطلاعات سیاسی ناکافی دارند بلکه اطلاعاتی ندارند. لذا استدلال می کنند که یک طلبه قادر به رهبری سیاسی جامعه نیست برای این اشکال چه پاسخی دارید.

پاسخ

نخست باید دانست همه فارغ التحصیلان حوزه، سزاوار برای رهبری نیستند بلکه از میان مجتهدان کسانی که توانایی مدیریت و آشنایی با سیاست دارند سزاوار می باشند. علاوه بر این که مسئولین مملکت مشاوران متعدد در امور اقتصادی و سیاسی و... دارند.

ناگفته نماند بقیه مسؤولان داخلی و خارجی نیز در یکی از رشته های علوم انسانی، مهندسی و حتی پزشکی گاهی تخصص دارند اما عهده دار مسؤولیت های اجتماعی نیز می شوند.

اما آنچه مهم است هر کدام در حوزه مسؤولیت خویش باید تخصص لازم را داشته باشد و از مهمترین وظایف رهبری سکان داری جامعه به سوی ارزش های اسلامی و مراقبت بر تداوم خط اصیل انقلاب است و شالوده این وظیفه خطیر بر «فقاہت» است.

برای توضیح بیشتر توجه شما را به مطالب زیر جلب می کنیم:

به کارگیری و اشتغال علماء و روحانیون در امور سیاسی در دو سطح کلان و خرد قابل بررسی است:

الف) مدیریت کلان نظام اسلامی و رهبری انقلاب توسط روحانیت و علمای دینی: در این بخش این موضوع بررسی می شود که چرا رهبری انقلاب و مدیریت کلان نظام اسلامی باید در دست علمای دینی باشد. ارائه پاسخی مناسب به این موضوع نیازمند توجه به مطالب ذیل است:

شناخت جایگاه و نقش روحانیت در انقلاب اسلامی و مقایسه آن با سایر اقشار مختلف اجتماعی، همچون

روشنفکران، کارگران و...؛ این موضوع از راه های متعددی قابل تبیین و بررسی است، یکی از اینها به توانایی ها و شایستگی های روحانیت باز می گردد به عبارت روشن تر، پاسخ به چرایی رهبری انقلاب اسلامی توسط روحانیت، در قبل و بعد از پیروزی آن، در این نکته نهفته است که «روحانیت شیعه در ایران، صاحب توانایی ها و ویژگی های متعددی در ارتباط با انقلاب اسلامی است که سایر طبقات فاقد آن هستند» در ادامه به توضیح مهمترین این ویژگی ها می پردازیم:

۱- مکتبی بودن انقلاب اسلامی:

مسلم هر نهضتی نیازمند به رهبر و رهبری است. در این جهت جای سخن نیست، یک نهضت که ماهیت اسلامی دارد و اهدافش همه اسلامی است، به وسیله چه کسانی و چه گروهی می تواند رهبری شود و باید رهبری شود؟

استاد شهید علامه مطهری، در پاسخ به این سؤال چنین می فرماید: «بدیهی است به وسیله افرادی که علاوه بر شرایط عمومی رهبری، واقعا اسلام شناس باشند و با اهداف و فلسفه اخلاقی و اجتماعی و سیاسی و معنوی اسلام کاملا آشنا باشند؛ به جهان بینی اسلام - یعنی بینش و نوع دید اسلام درباره هستی و خلقت و مبدأ و خالق هستی و جهت و ضرورت هستی و دید و بینش اسلام درباره انسان و جامعه انسانی - کاملا آگاه باشند؛ ایدئولوژی اسلام را - یعنی طرح اسلام را درباره این که انسان چگونه باید باشد و چگونه باید زیست نماید و چگونه باید خود و جامعه خود را بسازد و چگونه به حرکت خود ادامه دهد و با چه چیزها باید نبرد کند و

بستیزد و خلاصه چه راهی را انتخاب کند و چگونه برود و چگونه بسازد و چگونه زیست نماید و... درک نماید.

بدیهی است افرادی می توانند عهده دار چنین رهبری بشوند که در متن فرهنگ اسلامی پرورش یافته باشند و با قرآن و سنت و فقه و معارف اسلامی آشنایی کامل داشته باشند و از این رو تنها روحانیت است که می تواند نهضت اسلامی را رهبری نماید» (استاد مطهری و روشنفکران، انتشارات صدرا، چاپ ششم ۱۳۷۷، ص ۸۴ - ۸۳).

و در جای دیگر در تبیین این مسأله می فرمایند: «ما فعلا نهضتی داریم موجود، هر نهضت اجتماعی باید پشتوانه ای از نهضت فکری و فرهنگی داشته باشد و گرنه در دام جریان هایی قرار می گیرد که از سرمایه ای فرهنگی برخوردارند و جذب آنها می شود و تغییر مسیر می دهد، چنان که دیدیم گروهی که از سرمایه فرهنگی اسلامی بی بهره بودند، چگونه مگس وار در تار عنکبوت دیگران گرفتار آمدند (مقصود سازمان مجاهدین خلق است که با ادعای روشنفکری از اسلام به مارکسیسم، تغییر ایدئولوژی داد).

و از طرف دیگر هر نهضت فرهنگی اسلامی که بخواهد پشتوانه نهضت اجتماعی ما واقع شود باید از متن فرهنگ کهن ما نشأت یابد و تغذیه گردد نه از فرهنگ های دیگر. این که ما از فرهنگ های دیگر مثلا- فرهنگ مارکسیستی یا اگزیستانسیالیستی و امثال اینها، قسمتهایی التقاط کنیم و روکشی از اسلام بر روی آنها بکشیم برای این که نهضت ما را در مسیر اسلامی هدایت کند، کافی نیست. ما باید فلسفه اخلاق، فلسفه تاریخ، فلسفه سیاسی، فلسفه اقتصادی، فلسفه دین، فلسفه الهی خود

اسلام را که از متن تعلیمات اسلام الهام بگیرد، تدوین کنیم و در اختیار افراد خودمان قرار دهیم» (استاد مطهری و روشنفکران).

و «... در پاسخ به این روشنفکران محترم باید عرض کنیم اولاً اسلام در ذات خود یک «حقیقت» است نه یک «مصلحت»، یک «هدف» است نه یک «وسیله» و تنها افرادی می‌توانند از این منبع انرژی اجتماعی بهره‌گیری نمایند که به اسلام به چشم «حقیقت» و «هدف» بنگرند نه به چشم «مصلحت» و «وسیله» اسلام یک ابزار نیست که در مقتضیات قرن ۱۶ مورد استفاده قرار گیرد و در مقتضیات قرن بیستم به تاریخ سپرده شود اسلام صراط مستقیم انسانیت است. انسان متمدن به همان اندازه به آن نیازمند است که انسان نیمه وحشی و به انسان پیشرفته همان اندازه نجات و سعادت می‌بخشد که به انسان ابتدایی.

آن که به اسلام به چشم یک وسیله و یک مصلحت و بالاخره به چشم یک امر موقت می‌نگرد که در شرایط جهانی و اجتماعی خاصی فقط به کار گرفته می‌شود، اسلام را به درستی نشناخته است و با آن بیگانه است. پس بهتر آن که آن را به همان کسانی واگذاریم که به آن به چشم حقیقت و هدف می‌نگرند نه به چشم مصلحت و وسیله، آن را مطلق می‌بینند نه نسبی.

ثانیاً اگر اسلام به عنوان یک وسیله و ابزار، کارآمد باشد، قطعاً اسلام راستین و اسلام واقعی است نه هر چه به نام اسلام قالب زده شود. چگونه است که بهره‌گیری از هر ابزار و وسیله‌ای، تخصص می‌خواهد و بهره‌گیری از این وسیله تخصص

نمی خواهد؟! خیال کرده اید هر مدعی روشنفکری که چند صباح با فلان پروفیسور صبحانه صرف کرده است قادر خواهد بود اسلام راستین را از اسلام دروغین بازشناسد و به سود جامعه از آن استفاده نماید!!» (همان، صص ۹۵ - ۹۴).

بنابراین علت انحصار نقش رهبری و هدایت انقلاب در روحانیت به ماهیت انقلاب و اسلامی بودن آن باز می گردد.

۲- تأکید به اجتهاد و عقل گرایی و توجه به مقتضیات زمان و مکان:

تأکید بر اجتهاد و عقل گرایی توسط روحانیت، ایدئولوژی اسلامی انقلاب را متناسب با مقتضیات زمان و مکان پیش می برد و از آن جا که هر نظام ایدئولوژیک باید در حد کافی انعطاف داشته باشد تا برای بقای خود بر تهدیدات چیره شود، این مکتب ظرفیت لازم را برای ارائه بهترین کارکردها در همه شرایط پیش آمده داراست.

مرحوم دکتر شریعتی در این زمینه چنین می گوید: «اجتهاد که برجسته ترین شاخص روح علمی و بینش اعتقادی اسلام است، نه تنها موجب می شد که اندیشه اسلامی در قالب های ثابت زمان متحجر نشود و فهم مذهبی و قوانین و احکام دینی به صورت سنت های راکد و تعبدی موروثی و اعمال تکراری و بحث بی روح در نیاید، در مسیر تغییر شرایط اقتصادی و اجتماعی و مرگ و زاد نیازها، مقتضیات زندگی از حرکت باز نایستد و با زمان و زمینه جدید بیگانه نگردد و همواره در حرکت و کمال باشد و در طی تاریخ، توسعه و تکامل و غنای بیشتر یابد...»

اجتهاد به معنای کوشش آزاد و مستقل علمی است در راه شناخت متکامل و مترقی اسلام در همه ابعادش و

تلقى مجدد آن در بینش متعالی و پیش رونده زمان شناس مجتهدان آگاهش و فهم معانی متعدد، متشابه و.... و بالاخره استخراج و استنباط مداوم حقایق نوین بر حسب تکامل اندیشه و علوم بشری و احکام و موازین حقوقی جدید بر حسب تغییر نیازها و تحول نهادها و بناهای اصلی و فرعی نظام های اجتماعی و حرکت تاریخ و تکامل قطعی بشریت، بنابراین اجتهاد عامل بزرگ حرکت و حیات و نوسازی همیشگی فرهنگ و روح و نظام علمی و حقوق اسلام در طی ادوار متغیر و متحول زمان است» (اجتهاد و نظریه انقلاب دائمی، علی شریعتی، قم، نشر نظیر، چاپ اول، ص ۱۵ و ۹).

در هر صورت ایدئولوژی شیعه به عنوان یک نظام عقیدتی، چنان که ادوارد شیلز در مورد مفهوم و کارکرد ایدئولوژی بیان می کند با توجه به ویژگی های متعددی، روحانیت انقلابی را بر قدرت و صلاحیت دار رهبری انقلاب کرده است برخی از این ویژگی ها عبارتند از:

صراحت ترکیب مفاهیم؛ یکپارچگی درونی مفاهیم اساسی با یکدیگر و با اصولی که از آنها استنتاج می شود؛ درجه استواری دگرترین ها؛ دامنه اجماع نظر مورد خواست پیروان؛ گستره ای که انتظار می رود رفتارها، گویای اعتقادات باشند؛ درجه حساسیت در برابر عقاید بیگانگان، عمق دلبستگی احساس پیروان، قدرت همراهی با یک جنبش اجتماعی یا سازمان مشارکتی؛ همچنین طرح حکومت جهانی حضرت مهدی (عج) نیز آنان را تا پایان تاریخ سرزنده و فعال نگه می داشت (شاهرخ اخوی، ایدئولوژی و انقلاب ایران، کتاب انقلاب ایران، ایدئولوژی و نماد پردازی، گرد آورنده: باری روزن، ترجمه سیاوش مدیری، تهران، مرکز بازشناسی اسلام و ایران، ۱۳۷۹،

بنابراین روحانیت با تأکید بر عنصر اجتهاد و عقل و با همراه داشتن ویژگی های فوق، به عنوان تنها نیرویی هستند که می توانند اولاً ماهیت اصلی انقلاب و اسلامی بودن آن را حفظ کنند.

ثانیاً با ارائه مدیریتی صحیح به روز و کارآمد، جامعه را در جهت توسعه و دستیابی به کمال مادی و معنوی به پیش می برند.

ثالثاً، به علت اصالت مبانی فکری و عدم وابستگی به افکار و اندیشه های وابسته و الحادی و همچنین به دلیل داشتن پشتوانه و جایگاه مستحکم مردمی، تضمین کننده اصلی، سلامت نهضت، استقلال، امنیت، وحدت و منافع ملی می باشند و این در حالی است که مثلاً- طبقه روشنفکری دقیقاً به خاطر فقدان این ویژگی ها، عملکردهای نامطلوبی را در قبال جامعه و حرکت های اصیل مردمی انجام داده است، شکست جنبش مشروطه، دیکتاتوری رضا خانی، امضای قراردادهای ننگین استعماری و... از واقعیات مسلم تاریخی است. از این رو به هیچ وجه توانایی و شایستگی عهده دار شدن رهبری جامعه اسلامی را نداشته و نخواهند داشت.

برای آگاهی بیشتر ر.ک:

۱- ارتجاع روشنفکری در ایران، محمد مهدی باباپورگل افشانی، انتشارات آل صمد، ۱۳۸۱

۲- حدیث پیمان، پژوهشی در انقلاب اسلامی، حمید پارسانیا، نشر معارف، ۱۳۷۶

۳- در خدمت و خیانت روشنفکران، جلال آل احمد

۴- ماجرای غم انگیز روشن فکری در ایران، سید یحیی یربلی، نشر مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر

ب) اما درباره مدیریت خرد نظام و سایر قوا و یا وزارت خانه ها باید گفت که: در این قبیل امور غیر از مواردی که از شرایط اشتغال و تصدی آن شرعاً و قانوناً «مجتهد بودن» است نظیر ریاست قوه

قضائیه، فقهای شورای نگهبان، وزیر اطلاعات، قضات و... هیچ منعی برای تصدی افراد غیر مجتهد و روحانی وجود ندارد. چنانکه اکثریت نمایندگان مجلس، وزراء و مسؤولین مراکز دولتی و... غیر روحانی هستند و این چیزی که از اول تاکنون نیز نظام اسلامی بر آن تأکید داشته و دارد و آن سپردن امور به افراد متخصص در هر زمینه ای است.

در هر صورت تصدی امور کشور براساس رعایت اصل «تخصص» است که مدیریت کلان و یا برخی مناصب خاص اقتضای این می کند که افراد مجتهد باشند و در بسیاری از مشاغل و مسؤولیت های دیگر چنین الزامی وجود ندارد.

چرا افرادی که امام خمینی را قبول داشته اند در حال حاضر بعضی از این افراد ولی فقیه را که جانشین آن حضرت هستند را قبول ندارند؟ (به عنوان رهبر) در زمره این افراد جانبازانی قرار دارند که در جبهه های جنگ شرکت داشته اند و اعمال دینی را نیز انجام می دهند. عمل این

پرسش

چرا افرادی که امام خمینی را قبول داشته اند در حال حاضر بعضی از این افراد ولی فقیه را که جانشین آن حضرت هستند را قبول ندارند؟ (به عنوان رهبر) در زمره این افراد جانبازانی قرار دارند که در جبهه های جنگ شرکت داشته اند و اعمال دینی را نیز انجام می دهند. عمل این افراد چطور توجیه می شود.

پاسخ

موضوعی ار که نام بردیدی اختصاصی به زمان ما و حتی نظام اسلامی ندارد و در طول تاریخ خصوصا در جریان جنبش های الهی به وفور دیده می شود، اصولا- جریان های انقلابی در طی مراحل شکل گیری، پیروزی و دوران پس از آن، همیشه با مسأله ریزش ها و رویش ها مواجه بوده اند. نمونه آشکار این موضوع، انقلاب الهی پیامبر اکرم(ص) بود که برخی از مسلمانان و صحابه صدر اسلام علی رغم تحمل بیشترین مشقت ها و رنج ها در پیروزی و تثبیت آن، به دلایل مختلف در نیمه راه کناره گیری کرده و حتی در مقابل دستورات پیامبر اکرم(ص) و جانشین ایشان قرار گرفتند، مانند، طلحه، زبیر و خوارج و... و در عوض نیز افراد ثابت قدمی به دین اسلام ملحق شدند که علی رغم این که از سابقین در اسلام نبودند اما بیشترین دفاع و حمایت را تا آخر عمرشان از دین اسلام و پیامبر اکرم(ص) و امام علی(ع) نمودند مانند حجر بن عدی، مالک اشتر و... (ریزش ها و رویش ها، محمد باقر پورامینی، نشر مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، ۱۳۸۱).

نگاهی ژرف به این واقعیات تاریخی، به ما می آموزد که به هیچ وجه نباید حمایت یا عدم حمایت افراد

را ملاک حقانیت نظام اسلامی دانست بلکه باید با معیار و ملاک های اساسی که مبین حقانیت یک نظام و رهبران آن است، این موضوع را بررسی نمود و آنگاه حقانیت عمل افراد را در میزان همراهی با نظام اسلامی سنجید.

اصولا از دیدگاه جهان بینی توحیدی، دنیا عرصه امتحان و آزمون الهی است و تنها افرادی موفق اند که بتوانند تا آخر در مسیر حق و حقیقت گام بردارند. از این روست که در آیات بیشماری از قرآن کریم بر «ثبات قدم» در دین تأکید شده است (بقره، آیه ۲۵۰؛ آل عمران، ۱۴۷؛ انفال، ۱۱ و ۱۲ و...).

مسلم نظام جمهوری اسلامی ایران نیز از این قاعده مستثنی نبوده و تمامی افراد اعم از مسؤول و غیر مسؤول در حال آزمایش و امتحان الهی می باشند و بی شک کسی موفق است که بتواند تا آخر در راه حق و حقیقت دوام بیاورد. همانگونه که در سؤال بیان نمودید متأسفانه برخی افراد معدودی که در اوایل انقلاب و حتی در جنگ شرکت دانسته اند و حتی هنوز هم به اعمال دینی پای بند هستند از مسیر انقلاب و رهبری منحرف شده اند ولی همچنان که بیان شد به هیچ وجه نمی شود عمل افراد را ملاک قرار داد بلکه باید براساس معیارهای دینی و ملاک های اساسی که درباره حقانیت یک نظام وجود دارد، به قضاوت نشست. و از سوی دیگر باید در مقابل ریزش ها، به رویش ها و همراهی خیلی عظیمی از انقلابیون و جبهه رفته ها و... که همچنان با نظام اسلامی و رهبری آن وفا دارند و در سخت

ترین شرایط تحت تأثیر امیال نفسانی، شهوات و شبهات قرار نگرفته اند، توجه نمود.

از سوی دیگر در بررسی این موضوع باید به این نکته مهم نیز توجه داشت که بسیاری از افراد که امام را قبول داشتند برداشت ها و دیدگاه های متفاوتی در مورد نظرات و عملکرد ایشان داشتند، از این رو بعضاً بین عملکرد و دیدگاه های مقام معظم رهبری با آن دیدگاه و برداشتی که خودشان از حضرت امام داشتند، همخوانی نمی بیند از این رو خود را مخالف می پندارند. در حالی که سواى از مقامات معنوی و عرفانی حضرت امام قطعاً بین حضرت امام و مقام معظم رهبری در زمینه ولایت فقیه و اختیارات ایشان و لزوم اطاعت از دستورات حکومتی هیچ تفاوتی وجود ندارد و این مسأله ای است که این عزیزان از آن غفلت دارند.

در هر صورت مقام معظم رهبری دارای تمامی ویژگی های لازم برای رهبری می باشند و این موضوع علاوه بر این که توسط حضرت امام و مراجع عظام و علما و مجلس خبرگان تأیید شده است در عمل نیز لیاقت و رهبری امام گونه ایشان به اثبات رسیده است (زندگینامه مقام معظم رهبری، مؤسسه فرهنگی قدر ولایت و حکایت نامه سلاله زهرا(س)، حسن صدری مازندرانی، انتشارات مشهور).

مرجعیت و ولایت

با تشکیل حکومت اسلامی، گستره مسائل فقهی بسیار وسیع گردیده، به گونه ای که اولاً: اجتهاد و علمیت در تمام ابواب فقه امکان پذیر نیست؛ ثانیاً: تعدد مرجعیت با توجه با اختلاف آرا در مسائل سیاسی و اجتماعی... مشکل ساز است. راه مناسب کدام است؟

پرسش

با تشکیل حکومت اسلامی، گستره مسائل فقهی بسیار وسیع گردیده، به گونه ای که اولاً: اجتهاد و علمیت در تمام ابواب فقه امکان پذیر نیست؛ ثانیاً: تعدد مرجعیت با توجه با اختلاف آرا در مسائل سیاسی و اجتماعی... مشکل ساز است. راه مناسب کدام است؟

پاسخ

مسئله تعدد مرجعیت را از دو منظر می توان مورد بررسی قرار داد:

۱- اگر مرجعیت واحد باشد، برای انسجام و اتحاد تشیع بهتر است یا متعدد باشد؟

بدیهی است که مرجعیت واحد، موجب پیدایش "مرکزیت و محوریت" قدرت و تصمیم گیری در مسائل سیاسی و اجتماعی می گردد. به بیان دیگر: مرجعیت در متن خویش، رهبریت و زعامت را همراه دارد و یک مرجع تقلید در عین هدایت و رهبری دینی و مسائل فردی و عبادی، زعامت خویش را در مسائل سیاسی و اجتماعی و غیره نیز به عهده دارد. بنابراین، تعدد مرجعیت موجب تفرق و تشتت شیعیان می گردد و شکوه و عزت مسلمانان از بین می رود.

۲- از آن جا که انسان پیوسته در معرض وسوسه شیاطین جنی و انسی قرار دارد و این خطر آن گاه افزون می گردد که احساس قدرت انحصاری در فرد ایجاد گردد، اگر مرجعیت واحد گردد، ضریب وسوسه پذیری و فریب خوردن افزایش می یابد. بنابراین، تعدد مرجعیت با این دید و نگاه، مطلوب می نماید. مخصوصاً اگر حوزه های علمیه درصدد برنامه ریزی دقیق و هماهنگی برای تخصصی نمودن فقه برآید و در مرجعیت مسیر پذیرش "تجزی" را بپیکتید. به بیان دیگر، با توجه به نیاز زمان و گستره وسیع مسائل فقهی، ابواب متقارن و متناظر فقه دسته بندی شود و طلاب علوم دینی پس از گذراندن سطح عمومی در یکی از

آن رشته ها، تخصص پیدا کنند و یک نفر، به جای این که فقیه و متخصص در همه ابواب فقهی گردد، فقط در یکی از آن رشته ها تخصص کافی را کسب نماید و مجموع فقه توسط عده ای از فقها مثلاً ده نفر مورد بررسی قرار گیرد. این نهم با تشکیل شورای فقها امکان پذیر است.

در نتیجه مردم در هر یک از رشته های مختلف، مقلد یک مرجع و فقیه خاصی باشند. ضرورت این امر در عصر کنونی که حکومت اسلامی تأسیس شده است و در رأس هرم حکومت، مجتهدی فقیه قرار دارد و به اصطلاح "مبسوطالید" می باشد، بیشتر احساس می شود. با اجرای این طرح، هم اشکال اول شما منتفی می گردد، و هم جامعه شیعیان از آفات و مضرات اختلاف و تفرقه مصون می ماند. مگر این که هوس گرایی و هواپرستی و ریاست طلبی موجب گردد که اشخاص پُر مدعا از "مرکزیت و محوریت" جامعه یعنی ولایت فقیه فاصله گیرند. آفات تمرکز قدرت نیز با نظارت مجلس خبرگان و رجوع به "اهل الذکر" منتفی می گردد.

در صورتی که می دانیم بعضی از مراجع و علما با ولایت مطلقه فقیه موافق نیستند، آیا شعار مرگ بر ضد ولایت فقیه صحیح است؟

پرسش

در صورتی که می دانیم بعضی از مراجع و علما با ولایت مطلقه فقیه موافق نیستند، آیا شعار مرگ بر ضد ولایت فقیه صحیح است؟

پاسخ

کسانی که شعار می دهند، مرگ بر ضد ولایت مطلقه فقیه نمی گویند تا اشکال شما وارد باشد. برخی از فقها ولایت مطلقه فقیه را قبول ندارند، اما هیچ فقیهی از صدر اسلام تاکنون را نمی توان یافت که ولایت فقیه را قبول نداشته باشد. تمامی آنان ولایت فقیه را قبول ندارند. ثانیاً این شعار مربوط است به کسانی که با حکومت دینی که رأس آن فقیهی حاکم باشد، مخالف هستند و شعار اسلام منهای روحانیت را سر می دهند. آغاز این شعار در ابتدای انقلاب برای این بود که عده ای مانند بنی صدر و غرب زده ها با آوردن اصل ولایت فقیه در قانون اساسی مخالف بودند. در حالی که انقلاب به وسیله روحانیت و علما و مراجع مخصوصاً رهبر کبیر انقلاب امام خمینی (ره) تأسیس شد و ادایه یافت و پیروز گردید. این شعار علیه آنان است.

با وجودی که امامت در دوازده امام معصوم (ع) محدود است، چرا به آیت الله خمینی امام اطلاق می شود؟ چرا همین عنوان را به آیت الله خامنه ای، جانشین ایشان اطلاق نمی کنند؟

پرسش

با وجودی که امامت در دوازده امام معصوم (ع) محدود است، چرا به آیت الله خمینی امام اطلاق می شود؟ چرا همین عنوان را به آیت الله خامنه ای، جانشین ایشان اطلاق نمی کنند؟

"امام" و "امام" هم ریشه اند. "امام" به معنای جلو و رو به رو و "امام" به معنای پیشوا و جلودار، آن که از او پیروی می شود (خواه انسان باشد یا کتاب یا چیز دیگر) این شخص یا چیز پیروی شده ممکن است حق باشد یا باطل.

عرب ها به ریسمانی که بناها به دیوار می کشند تا دیوار راست بنا گردد، "امام" می گویند.

قرآن خود را امام معرفی می کند (و کل شیء احصیناه فی امام مبین). (۱)

نیز به پیشوایان هدایت و عصمت (۲) و دیگر پیشوایان (حق یا باطل) امام اطلاق می کند. (۳)

در عرف اسلامی به کسی که در نماز جماعت جلودار است و دیگران از او در نماز خواندن پیروی می کنند، امام جماعت می گویند. نیز به پیشوا و عالم مذهبی، امام گفته می شود، مانند امام فخر رازی، امام ابو حامد محمد غزالی، امام بخاری و ...

به پیشوای سیاسی نیز امام گفته می شود، مانند امام موسی صدر (رهبر شیعیان لبنان). بر آیت الله خمینی چون پیشوای مذهبی، سیاسی و رهبر انقلاب اسلامی ایران است امام اطلاق می شود.

طبق همین معنا اطلاق امام به آیت الله خامنه ای روا است. اگر در عرف ما ایرانیان متداول نیست که به ایشان امام خطاب کنیم، اما در عرف عرب زبانان این اطلاق شایع است. عرب ها به آیت الله خامنه ای، امام خامنه ای می گویند.

افزون بر این ها در فرهنگ شیعه و در اصطلاح خاص علم کلام واژه امام و

امامت از یک بار معنایی ویژه ای بهره مند است. در این فرهنگ امام آن انسان برگزیده ای است که از سوی خداوند بزرگ رهبری امت را در دست دارد و از ملکه عصمت بهره مند است. امام بدین معنا بعد از پیامبر(ص) در دوازده تن منحصر است. اطلاق کلمه امام به رهبر کبیر انقلاب آیت الله خمینی بدین معنا نیست، که ایراد گرفته شود مگر ما از دوازده امام بیشتر داریم که به آیت الله خمینی امام گفته می شود. این ایراد در واقع خلط بین این چند معنا است.

چون در فرهنگ شیعه امامت از بار معنایی خاص بهره مند است و با اطلاق کلمه امام، امام معصوم در ذهن تداعی می کند، بدین جهت برای ما شیعیان ایران سنگین و نا مأنوس بود که کلمه امام را به آیت الله خمینی اطلاق نماییم. بدین جهت در آغاز می گفتند: نائب الامام خمینی؛ یعنی آیت الله خمینی عنوان نایب عام امام مهدی(عج) را دارد، چون که فقیهان با شرایط خاص در دوره غیبت کبری نایبان امام مهدی(عج) می باشند.

در جریان مبارزات اسلامی ملت ایران برخی از شخصیت های مذهبی اعلان کردن که به آیت الله خمینی امام (به معنای رهبر و پیشوا) گفته شود و کم کم این عنوان برایشان از مقبولیت اجتماعی بهره مند شد.

همین عنوان را می توان درباره آیت الله خامنه ای رهبر انقلاب اطلاق نمود و هیچ اشکالی ندارد.

پی نوشت ها:

۱. یس (۳۶) آیه ۱۲.

۲. انبیا (۲۱) آیه ۷۳.

۳. قصص (۲۸) آیه ۴۱.

سوال ۲۲: چرا بعضی از احکام اسلام مانند قطع دست دزد در زمان ما کمتر اجرا می شود؟

پاسخ: اجرای احکام الهی دارای

شرایطی است که بدون تحقق آن شرایط، قابل اجرا نیست. نه تنها قطع دست دزد بلکه تمام حدود الهی شرایطی دارند که باید در اجرای حدود، آن‌ها را رعایت کرد. قاضی وقتی می‌تواند دست دزد را قطع کند که با اقرار خود دزد یا شهادت دو نفر عادل، دزدی او ثابت شود و همین‌طور باید برای قاضی احراز شود که دزد، عاقل و بالغ بوده و با اختیار دزدی کرده و مجبور نبوده حرزی را شکسته باشد؛ یعنی قفلی را بریده باشد یا دری را شکسته باشد؛ بنابراین اگر شخصی در را بشکسته باشد ولی دیگری دزدی کرده باشد، دست هیچ‌کدام را قطع نمی‌کنند و هم‌چنین است شرایطی مانند این که دزدی از بیت المال نباشد، رد زمان قحطی نباشد، پدر، صاحب مال نباشد، مقدار اموالی که دزدیده شده از ربع مثقال طلا کمتر نباشد، و شرایط دیگری که در کتاب‌های فقهی مفصلاً بحث شده است (۱). بنابراین قطع دست دزد زمانی اتفاق می‌افتد که تمام شرایط احراز شود و تا قاضی این شرایط را احراز نکند و به آن‌ها یقین پیدا نکند، نمی‌تواند دستور بدهد که دست کسی را قطع کنند.

پی‌نوشت‌ها:

۱. تحریر الوسیله، ج ۲ ص ۴۸۲ ق

پرسش آیا بانک‌ها در جمهوری اسلامی سودهایی که می‌گیرند یا می‌دهند ربا نیست؟ اگر ربا هست، پس شما روحانیون چه اقدامی در جلوگیری از آن نموده‌اید؟

پاسخ: بانک‌ها براساس مصوبه مجلس شورای اسلامی و تأیید شورای محترم نگهبان موظفند براساس عقود و معاملات شرعی و قانونی عمل کنند. از این رو در دستور

عمل بانک ها رعایت اصول اسلامی قید شده است. اصولاً ربا دو نوع است:

۱- ربای قرضی و آن این است که کسی به دیگری مالی را قرض بدهد به شرط این که اضافه پس بگیرد.

۲- ربای معاملی و آن خرید و فروش یا مبادله جنس به جنس در چیزهایی که وزن دار هستند، در حالی که رعایت هم وزن بودن نشده باشد، مانند خرید و فروش دو کیلو برنج ایرانی به بیست کیلو برنج تایلندی. این نوع خرید و فروش را معامله ربوی می گویند.

بانک های دولتی قرض الحسنه نمی دهند و اگر بدهند، سودی اضافه نمی گیرند تا ربا پیش آید. معاملات بانکی را به صورت مضاربه، جعاله و مشارکت انجام می دهند. پولی که بانک به افراد به عنوان وام می دهد، قرض الحسنه نیست، بلکه معامله با پول است. بانک با وکالتی که از سپرده گذاران گرفته، پول آنان را به درخواست کنندگان به عنوان مضاربه یا معاملات دیگری می پردازد. بخشی از استفاده ای که از این معاملات می برد، به سپرده گذاری می دهد و بخشی را به خود اختصاص می دهد. این گونه معاملات بانکی را اگر بانک و مشتریان براساس عقود اسلامی عمل کنند، اشکال شرعی ندارد، ولی اگر شرایط را رعایت نکنند، اشکال دارد.

این مسئله در توضیح المسائل یا استفتاءات درج شده است. (۱)

پی نوشت ها:

۱- آیت الله فاضل، جامع المسائل، ج ۱، س ۱۰۸۹؛ آیت الله تبریزی، استفتاءات جدید، س ۲۱۰۰.

جایگاه مراجع تقلید در نظام ولایی کجاست و نسبت آنان با ولی فقیه چیست ؟

پرسش

جایگاه مراجع تقلید در نظام ولایی کجاست و نسبت آنان با ولی فقیه چیست ؟

پاسخ

ابتدا لازم است درباره (مرجع تقلید)، (افتاء) و (حکم) توضیحی داده شود. (مرجع تقلید) در فرهنگ دینی ما فقیهی است که دارای شرایط خاصی است و مردم عادی برای آگاهی از احکام شرعی به او مراجعه می کنند. ایشان نیز مانند هر کارشناس دیگر نظر خود را اظهار می دارد. جایگاه مراجع تقلید و نقش آنان برای عموم مردم جایگاه و موقعیت مرجع تقلید روشن و مشخص است. کار مرجع تقلید (افتاء) است؛ یعنی فتوا دادن. وقتی فقیه جامع الشرایط فتوا می دهد، مانند آن است که به پزشکی مراجعه کنیم و درباره ناراحتی جسمی نظرش را بخواهیم و او هم نظرش را می دهد. پزشک در واقع فقط راهنمایی می کند، تا اگر بیمار خواست معالجه شود، به راهنمایی او عمل نماید. پزشک هیچ ولایت و سلطه ای بر بیمار ندارد و دستور او فقط جنبه (ارشاد) دارد، نه (مولویت) (۱). مرجع تقلید نیز نسبت به مقلدان خود همین نقش را دارد.

همچنین فقیه در هنگام فتوا دادن، نظری کلی می‌دهد. او مثلاً می‌گوید: شرایط صحت نماز چیست؛ مبطلات روزه کدام است، خون چه حیوانی نجس است. او حتی در مورد مسائل اجتماعی می‌گوید در چه مواردی جنگ مشروع است و یا شرکت زنان در جنگ در چه اوضاعی شرعی است. او احکام

کلی را عرضه می کند، ولی اینکه آیا امروز و در این جنگ زنان باید شرکت کنند یا خیر، که در واقع تطبیق احکام کلی بر موارد خاص است، کار فقیه نیست، پس در موارد خاص چه کسی باید تعیین وظیفه نماید؟ پاسخ این سؤال گفته خواهد شد. در همین جا به مساله ای دیگر توجه می کنیم و آن این است که ممکن است در یک زمان چند مرجع تقلید داشته باشیم. البته هم ادله شرعی و هم ذوق عقلایی اقتضا می کند در میان آن مراجع هر کس به دنبال اعلم باشد. اگر کسی می تواند اعلم را تشخیص دهد، مشکلی ندارد، ولی عموم مردم که توان شناسایی اعلم را ندارند، از اهل فن سؤال می کنند و گفتار متخصصان برایشان دلیل است. آیا تعدد مراجع مشکلی ایجاد نمی کند؟ در مسائل فردی تعدد مراجع و اختلاف فتاوا مشکلی ایجاد نمی کند. فرض کنید دو نفر با هم به مسافرت می روند؛ یکی مقلد مرجعی است که طبق فتوای او باید نماز را شکسته بخواند و دیگری مقلد مرجعی است که به فتوای او باید نماز را تمام بخواند. در اینجا مشکلی رخ نمی دهد، ولی اگر در مسائل اجتماعی فتاوا متعدد باشد، موجب هرج و مرج و اختلال در اجتماع می شود. فرض کنید زن و مردی قصد دارند باهم ازدواج کنند؛ یکی مقلد کسی است که می گوید: فلان امر، شرط صحت ازدواج است، و دیگری مقلد مرجعی است که آن شرط را لازم

نمی‌داند. حال اگر ازدواج بصورتی واقع شد که طبق فتوای یکی از مراجع صحیح و طبق فتوای دیگری باطل است چه باید کرد؟ از این مثال ساده می‌توان مشکلاتی را که در صورت تعدد مراجع و اختلاف فتاوی آنان در مسائل مهمتر اجتماعی - مانند جنگ و صلح - پدید می‌آید، فهمید. پس در مسائل اجتماعی چه باید کرد؟ پاسخ این سؤال را بزودی خواهیم داد. نقش ولی فقیه ولی فقیه، فقیه است که علاوه بر اجتهاد در احکام شرعی، دارای تقوا، عدالت، مدیریت کلان جامعه، آگاهی کافی از اوضاع و احوال کشور و جهان، شجاعت و برخی امور دیگر است، زیرا ولایت و امامت جامعه مانند هر پست و مقام دیگر ضوابطی دارد که تا آن ضوابط در شخصی نباشد، او نمی‌تواند آن مقام و پست را احراز کند. فرض ایده آل این است که ولی فقیه اعلم فقهای زمان خویش باشد، از دیگران با تقواتر باشد و آگاهترین فرد به مصالح جامعه باشد، ولی این ایده آل معمولاً محقق نمی‌شود، اما معنایش این نیست که ولی فقیه می‌تواند بعضی از این شرایط را نداشته باشد، بلکه باید حد نصاب این شرایط در او وجود داشته باشد. وقتی فقیهی منصب ولایت و امامت جامعه را عهده دار شد در این صورت او حق دارد مصداق و مورد احکام کلی را در هر اوضاع و احوالی تشخیص دهد، که البته برای تشخیص صحیح از نظر مشاوران و متخصصان مختلف بهره می‌برد و مثلاً می

گوید: رابطه سیاسی با فلان کشور قطع شود, یا اعلان جنگ یا صلح می دهد و امثال آن. پس پاسخ اولین سؤال - که تعیین مصداق احکام به عهده چه کسی است - معلوم شد. در مسائل اجتماعی تنها نظر و فتوای ولی فقیه است که نظر رسمی در کشور است و در موارد اختلاف فتاوا فقط نظر او را باید مراعات و عمل کرد؛ یعنی نظر نهایی در مسائل اجتماعی فتوای ولی فقیه است که باعث ریشه کن شدن اختلاف و رفع هرج و مرج می شود. با این گفته پاسخ سؤال دوم هم داده شد؛ یعنی مراجع متعدد در مسائل فردی نظرشان مطاع است و ولی فقیه در مسائل اجتماعی واجب الاطاعه است. تفاوت حکم و فتواتفاوت حکم و فتوا در این است که فقیه در مقام فتوا, حکم کلی را بیان می کند, ولی (حکم) دستور دادن و الزام کردن است. کار دیگر ولی فقیه حکم دادن است. ولی فقیه با صدور حکم, مردم را به کاری وادار می کند. زمان حیات امام راحل رادر نظر آورید؛ ایشان در اوایل جنگ دستور دادند حصر آبادان باید شکسته شود. این فتوا نبود, بلکه حکم بود و جایز نیست که فقهای دیگر آن را نقض کنند. در کتب فقهی گفته شده است: اگر قاضی حکم کرد, هیچ فقیهی حق ندارد حکم آن قاضی فقیه را نقض کند. در باب ولی فقیه این مساله به طریق اولی باید مراعات شود؛ یعنی وقتی ولی فقیه در امری

اجتماعی - بنا به اقتضای مصالح اسلام و مسلمانان - لازم دید حکمی بکند، دیگران حتی به فرض اینکه اعلم از او باشند، حق مخالفت باحکم او را ندارند. باید توجه کرد تا (حکم) حکومتی فقیه نباشد، امر اجتماع به سامان نمی رسد چون اگر بنا باشد امور اجتماعی بر اساس فتاوی متفاوت اداره گردد، هرج و مرج و اختلال پیش می آید. از این روست که باید اداره امور اجتماعی تحت تسلط و قدرت یک نفر باشد. خلاصه مطالب فوق این است که اولاً با وجود ولی فقیه در راس حکومت اسلامی مراجع تقلید جایگاه خاص خود را دارند و هر کس می تواند از آنان تقلید کند. ثانیاً: امور اجتماعی باید تحت نظر یک نفر اداره گردد، تا هرج و مرج رخ ندهد. ثالثاً: اگر در موردی ولی فقیه حکمی داد، هیچ فقیهی گرچه از نظر فقهی اعلم از ولی فقیه باشد، حق نقض آن حکم را ندارد.

آیا جدایی رهبری نظام از مرجعیت تقلید - آن گونه که در قانون اساسی جدید پیش بینی شده است - مشکلی برای مردم پیش نمی آورد؟

پرسش

آیا جدایی رهبری نظام از مرجعیت تقلید - آن گونه که در قانون اساسی جدید پیش بینی شده است - مشکلی برای مردم پیش نمی آورد؟

پاسخ

اسلام آفرینش انسان را هدفدار و حکیمانه می داند و معتقد است آدمی برای نیل به هدفی خاص آفریده شده است. این هدف والا رسیدن به کمال نهایی، یعنی قرب به خدا و برخورداری از رحمت ابدی اوست. از آن رو که نیل به چنین هدفی بدون برنامه ممکن نیست، بناچار باید راهی فراروی انسان قرار گیرد تا وسیله رسیدن به مقصد باشد. این راه جز عبودیت خدا و تسلیم محض در برابر اوامر و نواهی او نیست. از سوی دیگر اسلام دینی جامع است که هم در جنبه فردی و هم اجتماعی زندگی دارای احکام و مقررات است، و تامین سعادت انسان در گرو عمل به قوانین فردی و اجتماعی است. باید افزود که عمل به احکام و قوانین الهی نیازمند شناخت صحیح و دقیق آن است و تا زمانی که این احکام بخوبی شناخته نشود، نمی توانیم بدرستی به آنها عمل کنیم؛ همچنان که شناخت این احکام در غیر ضروریات دین نیازمند پژوهش گسترده و عمیق کارشناسانه و روش تحقیقاتی ویژه ای است (که اصطلاحاً به آن (فقاہت)، و به شخص پژوهنده و دین شناس (فقیه) و به علم در برگیرنده آن، (فقه) می گویند). ضرورت تقلید در احکام از آن رو که رسیدن به فقاہت و اجتهاد و در نتیجه استنباط صحیح دین، نیازمند گذراندن سالیان درازی در

راه تحصیل علوم مختلف اسلامی و تلاش بی وقفه در جهت یافتن قدرت استنباط احکام دینی از منابع آن است، در هر زمان بر گروهی از افراد جامعه واجب است به این مهم بپردازند و نتیجه تحقیقات خود را در اختیار دیگران قرار دهند تا از این طریق آنها نیز قوانین اسلامی را بشاسند و به آن عمل کنند. این روش در همه تخصصهای بشر به کار گرفته می شود. از این روست که انسانها به حکم قریحه عقلایی خود در آنچه دارای تخصص کافی نیستند، به کارشناسان مراجعه می کنند، تا ناشناخته های خود را شناسایی کنند و زندگی خویش را سامان دهند؛ مانند رجوع افراد به مهندس ساختمان، مکانیک، پزشک و ... به همین ترتیب برای شناخت احکام دینی نیز به فقها مراجعه می کنند، تا پس از آشنایی با احکام اسلام، آن را در زندگی به کار بندند. از این رو در عرف دینی از مجتهدان به عنوان (مرجع تقلید) یعنی کسی که در مسائل دین به او رجوع می شود، یاد می کنند. بنابراین کار ویژه مرجع تقلید بیان کردن مقررات اسلامی به صورت قواعد کلی در جنبه های فردی و اجتماعی است، اما تعیین مصادیق احکام بر عهده وی نیست. در احکام فردی این وظیفه بر عهده خود اشخاص است یعنی هر شخص خودش باید مصادیق مثلاً این حکم را که (خون حیوانی که خون جهنده دارد نجس است) پیدا کند. وظیفه فقیه نیست که مشخص کند آیا فلان حیوان خونش جهنده است یا نه. اما

در احکام اجتماعی، نیازمند مقامی رسمی در جامعه هستیم که برای مردم معتبر باشد. حال این سؤال به ذهن می آید که آیا برای شناخت احکام می توان به هر فقهی، مراجعه و از او تقلید کرد؟ همچنین آیا فقط با تبیین احکام از سوی فقها می توان به حاکمیت اسلام در جامعه امیدوار بود؟ و بالاخره، آیا شان فقیه در تبیین خلاصه می شود، یا وظیفه دیگری مانند تصدی اجرای احکام الهی نیز بر عهده اوست؟ برای پاسخ به پرسشهای فوق توجه به نکات ذیل ضروری است: ۱- رجوع به اعلم به دلیل اختلاف نظرهایی که در برخی مسائل فقهی وجود دارد افراد به حکم ذوق فطری خود سراغ کسی می روند که از دیگران حاذقتر، برجسته تر، استادتر، یا به اصطلاح (فقیه اعلم) باشد، پس اعلمیت شرط لازم برای رجوع به یک فقیه در امور اختلافی است. ۲- تعدد مراجع و وحدت ولی فقیه ممکن است افراد پس از تحقیق در مورد فقیه اعلم و بعد از مراجعه به خبرگان به نتایج مختلفی برسند، و در نتیجه هر یک، از مرجعی تقلید نمایند که البته این تعدد مراجع در احکام فردی باعث مشکلی نخواهد شد؛ اما در مسائل اجتماعی که رابطه افراد با یکدیگر مطرح است، چندگانگی دیدگاهها خصوصا در مسائل کلان و سرنوشت ساز، مشکل آفرین خواهد بود و چه بسا باعث هرج و مرج و حتی اختلال نظام زندگی اجتماعی بشود. بنابراین ضرورت دارد یک دیدگاه در کشور حاکم باشد

که اولاً: از سوی فقیه آگاه به مسائل سیاسی و اجتماعی ارائه شده باشد؛ ثانياً: دارای رسمیت باشد؛ و ثالثاً: صاحب آن دیدگاه، از سوی تعداد قابل توجهی از مجتهدان خیره به عنوان اعلم در مسائل اجتماعی معرفی گردیده باشد. به این ترتیب مبنای تصمیم‌گیری در مسائل کشور و حل معضلات و اجرای احکام اسلامی همین دیدگاه رسمی قرار می‌گیرد. ۳- شان ولی فقیه در اسلام ولی فقیه به عنوان حافظ شریعت و مجری احکام و قوانین الهی و مقام رسمی برای تعیین مصداق در مواجهه با مشکلات به وجود آمده، و تصمیم‌گیرنده نهایی در جامعه اسلامی از طرف شارع مقدس معرفی گردیده است. این مقام شامخ، شانی است که برای فقهای جامع‌الشرایط در عصر غیبت از سوی ائمه معصومین علیهم‌السلام در نظر گرفته شده است هر چند رهبر برخی از اختیارات خود را مانند قضا به رئیس قوه قضائیه و اختیارات قانونگذاری را به مجلس شورای اسلامی و شورای نگهبان - به عنوان ضامن اسلامی بودن قوانین - می‌سپارد، ولی در همان حال نقش حیاتی او در جلوگیری از انحرافها، حفظ وحدت، اجرای احکام دینی و همچنین تصمیم‌گیری در مورد مشکلات کلان و سرنوشت ساز امری غیر قابل انکار است. همچنان که این امر از اختصاصات رهبر است و دیگران حق دخالت در آن را ندارند. ۴- اعلی‌ت در مسائل سیاسی اعلی‌ت در مسائل سیاسی و اجتهادی مفهومی انتزاعی است که دارای دو مشخصه مهم است. الف. داشتن شناخت بهتر از احکام

اسلامی . ب . داشتن شناخت عمیقتر از مصالح اجتماعی مسلمانان و آگاهی کامل از اوضاع سیاسی و بین المللی . هرگاه فقیهی این دو را به ضمیمه شرط عدالت و تقوا و توان مدیریت دارا بود ، به ولایت و حاکمیت معرفی می گردد . ۵ - آگاهی به مصالح اجتماعی ، سیاسی با عنایت به کار ویژه ولی فقیه ، که تدبیر جامعه بر اساس احکام اجتماعی و سیاسی اسلام است ، اگر چه در احکام فردی فقهی ، اعلم از فقهای دیگر نباشد ، اما چون شناخت او نسبت به احکام و مصالح اجتماعی سیاسی بیش از فقهای دیگر است ، برای تصدی رهبری جامعه اسلامی اولویت خواهد داشت . ۶ - ضرورت اطاعت از احکام حکومتی مطابق دیدگاه فقهاء هرگاه حاکم اسلامی حکمی صادر کند ، بر همه مسلمانان و از جمله مراجع تقلید و فقهای دیگر اطاعت از آن واجب است و هیچ فقیهی حق نقض حکم او را ندارد . با در نظر گرفتن مطالب مذکور به این نتیجه می رسیم که مراجع تقلید ، محل رجوع مردم در شناخت احکام فقهی هستند و ولی فقیه عهده دار امر و نهی و تصمیم گیری در مورد مسائل اجتماعی کشور بوده و اوامر او لازم الاجراست و به دلیل جدا بودن حیطة وظیفه مراجع تقلید و ولی فقیه تعارضی پیش نخواهد آمد ، زیرا یکی فقط به ارائه نظرات کلی اسلامی می پردازد ، و دیگری به اجرای احکام الهی امر می کند و احیاناً باوضع قوانینی متغیر ، راه را برای عملی شدن احکام ثابت و رسیدن به اهدافی چون عزت مسلمانان

و عدالت اجتماعی هموار می سازد، و با نظارت دقیق بر حسن اجرای احکام دینی، سیاست گذاریهای لازم را به عمل می آورد. از سوی دیگر تنها نظر رسمی و مورد قبول در مسائل اجتماعی همان دیدگاه (ولی امر) است و احکام صادره از سوی او در مسائل سیاسی و اجتماعی بر همه لازم الاطاعه است و مطابق نظر فقیهان هیچ فقیهی پس از صدور حکم ولی فقیه حق صدور حکمی دیگر در آن باب و یا نقض حکم ولی امر را ندارد. بنابراین تفکیک مرجعیت از رهبری هیچ گونه مشکل و یا تعارضی در فتاوی پیش نمی آورد زیرا حوزه عملکرد این دو مقام از هم جداست. اگر چه در صورت امکان، جمع بین مرجعیت و رهبری در یک شخص، فوایدی داشته و از جهاتی بهتر است.

جایگاه مراجع تقلید در نظام ولایی کجاست و نسبت آنان با ولی فقیه چیست؟

پرسش

جایگاه مراجع تقلید در نظام ولایی کجاست و نسبت آنان با ولی فقیه چیست؟

پاسخ

ابتدا لازم است درباره (مرجع تقلید)، (افتاء) و (حکم) توضیحی داده شود. (مرجع تقلید) در فرهنگ دینی ما فقیهی است که دارای شرایط خاصی است و مردم عادی برای آگاهی از احکام شرعی به او مراجعه می کنند. ایشان نیز مانند هر کارشناس دیگر نظر خود را اظهار ...آ دارد. ج.....مراجع تقلید و نقش آنان برای عموم مردم...جایگاه و موقعیت مرجع تقلید روشن و مشخص است. کار مرجع تقلید (افتاء) است؛ یعنی فتوا دادن. وقتی فقیه جامع الشرایط فتوا می دهد، مانند آن است که به پزشکی مراجعه کنیم و درباره ناراحتی جسمی نظرش را بخواهیم و او هم نظرش را می دهد. پزشک در واقع فقط راهنمایی می کند، تا اگر بیمار خواست معالجه شود، به راهنمایی او عمل نماید. پزشک هیچ ولایت و سلطه ای بر بیمار ندارد و دستور او فقط جنبه (ارشاد) دارد، نه (مولویت) (۱). مرجع تقلید نیز نسبت به مقلدان خود همین نقش را دارد. همچنین فقیه در هنگام فتوا دادن، نظری کلی می دهد. او مثلاً می گوید: شرایط صحت نماز چیست؛ مبطلات روزه کدام است، خون چه حیوانی نجس است. او حتی در مورد مسائل اجتماعی می گوید در چه مواردی جنگ مشروع است و یا شرکت زنان در جنگ در چه اوضاعی شرعی است. او احکام کلی را عرضه

می کند، ولی اینکه آیا امروز و در این جنگ زنان باید شرکت کنند یا خیر، که در واقع تطبیق احکام کلی بر موارد خاص است، کار فقیه نیست، پس در موارد خاص چه کسی باید تعیین وظیفه نماید؟ پاسخ این سؤال گفته خواهد شد. در همین جا به مساله ای دیگر توجه می کنیم و آن این است که ممکن است در یک زمان چند مرجع تقلید داشته باشیم. البته هم ادله شرعی و هم ذوق عقلایی اقتضا می کند در میان آن مراجع هر کس به دنبال اعلم باشد. اگر کسی می تواند اعلم را تشخیص دهد، مشکلی ندارد، ولی عموم مردم که توان شناسایی اعلم را ندارند، از اهل فن سؤال می کنند و گفتار متخصصان برایشان دلیل است. آیا تعدد مراجع مشکلی ایجاد نمی کند؟ در مسائل فردی تعدد مراجع و اختلاف فتاوا مشکلی ایجاد نمی کند. فرض کنید دو نفر با هم به مسافرت می روند، یکی مقلد مرجعی است که طبق فتوای او باید نماز را شکسته بخواند و دیگری مقلد مرجعی است که به فتوای او باید نماز را تمام بخواند. در اینجا مشکلی رخ نمی دهد، ولی اگر در مسائل اجتماعی فتاوا متعدد باشد، موجب هرج و مرج و اختلال در اجتماع می شود. فرض کنید زن و مردی قصد دارند باهم ازدواج کنند، یکی مقلد کسی است که می گوید: فلان امر، شرط صحت ازدواج است، و دیگری مقلد مرجعی است که آن شرط را لازم نمی داند.

حال اگر ازدواج بصورتی واقع شد که طبق فتوای یکی از مراجع صحیح و طبق فتوای دیگری باطل است چه باید کرد؟ از این مثال ساده می توان مشکلاتی را که در صورت تعدد مراجع و اختلاف فتاوی آنان در مسائل مهمتر اجتماعی - مانند جنگ و صلح - پدید می آید، فهمید. پس در مسائل اجتماعی چه باید کرد؟ پاسخ این سؤال را بزودی خواهیم داد.

نقش ولی فقیه ولی فقیه است که علاوه بر اجتهاد در احکام شرعی، دارای تقوا، عدالت، مدیریت کلان جامعه، آگاهی کافی از اوضاع و احوال کشور و جهان، شجاعت و برخی امور دیگر است، زیرا ولایت و امامت جامعه مانند هر پست و مقام دیگر ضوابطی دارد که تا آن ضوابط در شخصی نباشد، او نمی تواند آن مقام و پست را احراز کند. فرض ایده آل این است که ولی فقیه اعلم فقهای زمان خویش باشد، از دیگران با تقواتر باشد و آگاهترین فرد به مصالح جامعه باشد، ولی این ایده آل معمولاً محقق نمی شود، اما معنایش این نیست که ولی فقیه می تواند بعضی از این شرایط را نداشته باشد، بلکه باید حد نصاب این شرایط در او وجود داشته باشد. وقتی فقیهی منصب ولایت و امامت جامعه را عهده دار شد در این صورت او حق دار مصداق و مورد احکام کلی را در هر اوضاع و احوالی تشخیص دهد، که البته برای تشخیص صحیح از نظر مشاوران و متخصصان مختلف بهره می برد و مثلاً می گوید: رابطه

سیاسی با فلان کشور قطع شود ، یا اعلان جنگ یا صلح می دهد و امثال آن . پس پاسخ اولین سؤال - که تعیین مصداق احکام به عهده چه کسی است - معلوم شد . در مسائل اجتماعی تنها نظر و فتوای ولی فقیه است که نظر رسمی در کشور است و در موارد اختلاف فتاوا فقط نظر او را باید مراعات و عمل کرد ؛ یعنی نظر نهایی در مسائل اجتماعی فتوای ولی فقیه است که باعث ریشه کن شدن اختلاف و رفع هرج و مرج می شود . با این گفته پاسخ سؤال دوم هم داده شد ؛ یعنی مراجع متعدد در مسائل فردی نظرشان مطاع است و ولی فقیه در مسائل اجتماعی واجب الاطاعه است .

تفاوت حکم و فتواتفاوت حکم و فتوا در این است که فقیه در مقام فتوا ، حکم کلی را بیان می کند ، ولی (حکم) دستور دادن و الزام کردن است . کار دیگر ولی فقیه حکم دادن است . ولی فقیه با صدور حکم ، مردم را به کاری وادار می کند . زمان حیات امام راحل رادر نظر آورید ؛ ایشان در اوایل جنگ دستور دادند حصر آبادان باید شکسته شود . این فتوا نبود ، بلکه حکم بود و جایز نیست که فقهای دیگر آن را نقض کنند . در کتب فقهی گفته شده است : اگر قاضی حکم کرد ، هیچ فقیهی حق ندارد حکم آن قاضی فقیه را نقض کند . در باب ولی فقیه این مساله به طریق اولی باید مراعات شود ؛ یعنی وقتی ولی فقیه در امری اجتماعی - بنا

به اقتضای مصالح اسلام و مسلمانان - لازم دید حکمی بکند ، دیگران حتی به فرض اینکه اعلم از او باشند ، حق مخالفت باحکم او را ندارند . باید توجه کرد تا (حکم) حکومتی فقیه نباشد ، امر اجتماع به سامان نمی رسد چون اگر بنا باشد امور اجتماعی بر اساس فتاوی متفاوت اداره گردد ، هرج و مرج و اختلال پیش می آید . از این روست که باید اداره امور اجتماعی تحت تسلط و قدرت یک نفر باشد . خلاصه مطالب فوق این است که اولاً با وجود ولی فقیه در راس حکومت اسلامی مراجع تقلید جایگاه خاص خود را دارند و هر کس می تواند از آنان تقلید کند . ثانیاً : امور اجتماعی باید تحت نظر یک نفر اداره گردد ، تا هرج و مرج رخ ندهد . ثالثاً : اگر در موردی ولی فقیه حکمی داد ، هیچ فقیهی گرچه از نظر فقهی اعلم از ولی فقیه باشد ، حق نقض آن حکم را ندارد .

آیا جدایی رهبری نظام از مرجعیت تقلید - آن گونه که در قانون اساسی جدید پیش بینی شده است - مشکلی برای مردم پیش نمی آورد ؟

پرسش

آیا جدایی رهبری نظام از مرجعیت تقلید - آن گونه که در قانون اساسی جدید پیش بینی شده است - مشکلی برای مردم پیش نمی آورد ؟

پاسخ

اسلام آفرینش انسان را هدفدار و حکیمانه می داند و معتقد است آدمی برای نیل به هدفی خاص آفریده شده است . این هدف والا رسیدن به کمال نهایی ، یعنی قرب به خدا و برخورداری از رحمت ابدی اوست . از آن رو که نیل به چنین هدفی بدون برنامه ممکن نیست ، بناچار باید راهی فراروی انسان قرار گیرد تا وسیله رسیدن به مقصد باشد . این راه جز عبودیت خدا و تسلیم محض در برابر اوامر و نواهی او نیست . از سوی دیگر اسلام دینی جامع است که هم در جنبه فردی و هم اجتماعی زندگی دارای احکام و مقررات است ، و تامین سعادت انسان در گرو عمل به قوانین فردی و اجتماعی است . باید افزود که عمل به احکام و قوانین الهی نیازمند شناخت صحیح و دقیق آن است و تا زمانی که این احکام بخوبی شناخته نشود ، نمی توانیم بدرستی به آنها عمل کنیم ؛ همچنان که شناخت این احکام در غیر ضروریات دین نیازمند پژوهش گسترده و عمیق کارشناسانه و روش تحقیقاتی ویژه ای است (که اصطلاحاً به آن (فقهت) ، و به شخص پژوهنده و دین شناس (فقیه) و به علم در برگیرنده آن ، (فقه) می گویند) . ضرورت تقلید در احکام از آن رو که رسیدن به فقهت و اجتهاد و در نتیجه استنباط صحیح دین ، نیازمند گذراندن سالیان درازی در

راه تحصیل علوم مختلف اسلامی و تلاش بی وقفه در جهت یافتن قدرت استنباط احکام دینی از منابع آن است، در هر زمان بر گروهی از افراد جامعه واجب است به این مهم پردازند و نتیجه تحقیقات خود را در اختیار دیگران قرار دهند تا از این طریق آنها نیز قوانین اسلامی را بشاسند و به آن عمل کنند. این روش در همه تخصصهای بشر به کار گرفته می شود. از این روست که انسانها به حکم قریحه عقلایی خود در آنچه دارای تخصص کافی نیستند، به کارشناسان مراجعه می کنند، تا ناشناخته های خود را شناسایی کنند و زندگی خویش را سامان دهند، مانند رجوع افراد به مهندس ساختمان، مکانیک، پزشک و ... به همین ترتیب برای شناخت احکام دینی نیز به فقها مراجعه می کنند، تا پس از آشنایی با احکام اسلام، آن را در زندگی به کار بندند. از این رو در عرف دینی از مجتهدان به عنوان (مرجع تقلید) یعنی کسی که در مسائل دین به او رجوع می شود، یاد می کنند. بنابراین کار ویژه مرجع تقلید بیان کردن مقررات اسلامی به صورت قواعد کلی در جنبه های فردی و اجتماعی است، اما تعیین مصادیق احکام بر عهده وی نیست. در احکام فردی این وظیفه بر عهده خود اشخاص است یعنی هر شخص خودش باید مصادیق مثلاً این حکم را که (خون حیوانی که خون جهنده دارد نجس است) پیدا کند. وظیفه فقیه نیست که مشخص کند آیا فلان حیوان خونس جهنده است یا نه. اما

در احکام اجتماعی، نیازمند مقامی رسمی در جامعه هستیم که برای مردم معتبر باشد. حال این سؤال به ذهن می آید که آیا برای شناخت احکام می توان به هر فقیهی، مراجعه و از او تقلید کرد؟ همچنین آیا فقط با تبیین احکام از سوی فقها می توان به حاکمیت اسلام در جامعه امیدوار بود؟ و بالاخره، آیا شان فقیه در تبیین خلاصه می شود، یا وظیفه دیگری مانند تصدی اجرای احکام الهی نیز بر عهده اوست؟ برای پاسخ به پرسشهای فوق توجه به نکات ذیل ضروری است: ۱- رجوع به اعلم: به دلیل اختلاف نظرهایی که در برخی مسائل فقهی وجود دارد افراد به حکم ذوق فطری خود سراغ کسی می روند که از دیگران حاذقتر، برجسته تر، استادتر، یا به اصطلاح (فقیه اعلم) باشد، پس اعلمیت شرط لازم برای رجوع به یک فقیه در امور اختلافی است. ۲- تعدد مراجع و وحدت ولی فقیه: ممکن است افراد پس از تحقیق در مورد فقیه اعلم و بعد از مراجعه به خبرگان به نتایج مختلفی برسند، و در نتیجه هر یک، از مرجعی تقلید نمایند که البته این تعدد مراجع در احکام فردی باعث مشکلی نخواهد شد؛ اما در مسائل اجتماعی که رابطه افراد با یکدیگر مطرح است، چندگانگی دیدگاهها خصوصا در مسائل کلان و سرنوشت ساز، مشکل آفرین خواهد بود و چه بسا باعث هرج و مرج و حتی اختلال نظام زندگی اجتماعی بشود. بنابراین ضرورت دارد یک دیدگاه در کشور حاکم باشد

که اولاً: از سوی فقیه آگاه به مسائل سیاسی و اجتماعی ارائه شده باشد؛ ثانياً: دارای رسمیت باشد؛ و ثالثاً: صاحب آن دیدگاه، از سوی تعداد قابل توجهی از مجتهدان خیره به عنوان اعلم در مسائل اجتماعی معرفی گردیده باشد. به این ترتیب مبنای تصمیم‌گیری در مسائل کشور و حل معضلات و اجرای احکام اسلامی همین دیدگاه رسمی قرار می‌گیرد. ۳- شان ولی فقیه: در اسلام ولی فقیه به عنوان حافظ شریعت و مجری احکام و قوانین الهی و مقام رسمی برای تعیین مصداق در مواجهه با مشکلات به وجود آمده، و تصمیم‌گیرنده نهایی در جامعه اسلامی از طرف شارع مقدس معرفی گردیده است. این مقام شامخ، شانی است که برای فقهای جامع‌الشرایط در عصر غیبت از سوی ائمه معصومین علیهم‌السلام در نظر گرفته شده است هر چند رهبر برخی از اختیارات خود را مانند قضا به رئیس قوه قضائیه و اختیارات قانونگذاری را به مجلس شورای اسلامی و شورای نگهبان - به عنوان ضامن اسلامی بودن قوانین - می‌سپارد، ولی در همان حال نقش حیاتی او در جلوگیری از انحرافها، حفظ وحدت، اجرای احکام دینی و همچنین تصمیم‌گیری در مورد مشکلات کلان و سرنوشت ساز امری غیر قابل انکار است. همچنان که این امر از اختصاصات رهبر است و دیگران حق دخالت در آن را ندارند. ۴- اعلییت: در مسائل سیاسی اعلییت در مسائل سیاسی و اجتهادی مفهومی انتزاعی است که دارای دو مشخصه مهم است. الف. داشتن شناخت بهتر از

احکام اسلامی . ب . داشتن شناخت عمیقتر از مصالح اجتماعی مسلمانان و آگاهی کامل از اوضاع سیاسی و بین المللی . هرگاه فقهی این دو را به ضمیمه شرط عدالت و تقوا و توان مدیریت دارا بود ، به ولایت و حاکمیت معرفی می گردد . ۵ - آگاهی به مصالح اجتماعی ، سیاسی : با عنایت به کار ویژه ولی فقیه ، که تدبیر جامعه بر اساس احکام اجتماعی و سیاسی اسلام است ، اگر چه در احکام فردی فقهی ، اعلم از فقهای دیگر نباشد ، اما چون شناخت او نسبت به احکام و مصالح اجتماعی سیاسی بیش از فقهای دیگر است ، برای تصدی رهبری جامعه اسلامی اولویت خواهد داشت . ۶ - ضرورت اطاعت از احکام حکومتی : مطابق دیدگاه فقهاء هرگاه حاکم اسلامی حکمی صادر کند ، بر همه مسلمانان و از جمله مراجع تقلید و فقهای دیگر اطاعت از آن واجب است و هیچ فقهی حق نقض حکم او را ندارد . با در نظر گرفتن مطالب مذکور به این نتیجه می رسیم که مراجع تقلید ، محل رجوع مردم در شناخت احکام فقهی هستند و ولی فقیه عهده دار امر و نهی و تصمیم گیری در مورد مسائل اجتماعی کشور بوده و اوامر او لازم الاجراست و به دلیل جدا بودن حیطة وظیفه مراجع تقلید و ولی فقیه تعارضی پیش نخواهد آمد ، زیرا یکی فقط به ارائه نظرات کلی اسلامی می پردازد ، و دیگری به اجرای احکام الهی امر می کند و احیاناً باوضع قوانینی متغیر ، راه را برای عملی شدن احکام ثابت و رسیدن به اهدافی چون عزت

مسلمانان و عدالت اجتماعی هموار می سازد، و با نظارت دقیق بر حسن اجرای احکام دینی، سیاست گذاریهای لازم را به عمل می آورد. از سوی دیگر تنها نظر رسمی و مورد قبول در مسائل اجتماعی همان دیدگاه (ولی امر) است و احکام صادره از سوی او در مسائل سیاسی و اجتماعی بر همه لازم الاطاعه است و مطابق نظر فقیهان هیچ فقیهی پس از صدور حکم ولی فقیه حق صدور حکمی دیگر در آن باب و یا نقض حکم ولی امر را ندارد. بنابراین تفکیک مرجعیت از رهبری هیچ گونه مشکل و یا تعارضی در فتاوی پیش نمی آورد زیرا حوزه عملکرد این دو مقام از هم جداست. اگر چه در صورت امکان، جمع بین مرجعیت و رهبری در یک شخص، فوایدی داشته و از جهاتی بهتر است.

نسبت بین ولایت و مرجعیت چیست؟

پرسش

نسبت بین ولایت و مرجعیت چیست؟

پاسخ

جواب اجمالی:

«مرجعیت» در فرهنگ شیعی، آمیزه ای از شأن «افتا» و «ولایت» بوده است و مراجع عظام، هم در احکام کلی الهی مردم را ارشاد می کردند و هم در مسایل جزئی اجتماعی زعامت آنها را بر عهده داشتند. و گاه حتی به قضاوت نیز می پرداختند.

اما اگر دو شأن «افتا» و «ولایت» را تفکیک و فقط بر اولی عنوان مرجعیت را اطلاق کنیم، با چند پرسش مواجه می شویم:

۱. آیا تفکیک مرجعیت از رهبری جایز است؟

۲. بر فرض امکان تفکیک، آیا تعدد رهبری و تعدد مراجع جایز است؟

۳. بر فرض تفکیک مرجعیت و رهبری، آیا می توان در تمام احکام اجتماعی و فردی از غیر رهبر تقلید کرد؟

جواب این پرسش ها به ترتیب عبارتند از:

۱. نکته ی مرجعیت فقیه، تخصیص او در فقه و توانایی او بر استنباط احکام الهی از منابع شرعی است. در حالی که نکته ی رهبری افزون بر این امر، توانایی در اداره ی جامعه بر اساس معیارها و ارزش های اسلامی می باشد.

از این رو، امکان دارد کسی به دلیل توانایی بیشتر فقهی، بر فقیه دیگر در «مرجعیت» ترجیح داده شود، ولی به جهت توانایی آن دومی بر اداره ی جامعه، او در امر رهبری بر این شخص رجحان داشته باشد.

با این وصف، تفکیک مرجعیت از رهبری امری معقول و در برخی موارد لازم است.

ب. قاعده ی اوّلی در رهبری، وحدت و در مرجعیت، تعدّد است، هر چند امکان عکس آن برای هر دو وجود دارد. همان گونه که وحدت آنها و تحقّق یک رهبر مرجع نیز ممکن می باشد.

ج. از آنجا که

تبعیت از رهبر بر همگان واجب و نقض حکم او از سوی تمام فقها مردود است، مردم در مسایل اجتماعی نمی توانند از غیر رهبر تقلید کنند و آنچه در پاسخ به سؤال نخست بیان شد، اختصاص به مسایل فردی دارد و در این حوزه است که مردم می توانند از غیر رهبر تقلید نمایند.

جواب تفصیلی:

رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) از سه شأن عمده برخوردار بودند: ۱. تبلیغ آیات الهی و رساندن احکام شرعی و راهنمایی مردم ۲. قضاوت در موارد اختلاف و رفع خصومت از میان مردم ۳. زمامداری جامعه اسلامی و تدبیر آن. که تمام این شئون برای فقها در روزگار غیبت ثابت می باشد و آنها از سه شأن برخوردارند: ۱. افتا و بیان احکام کلی الهی برای مردم و هدایت آنها از این جهت، ۲. قضاوت و داوری و رفع خصومت، ۳. ولایت و زمامداری.

امر دیگری است. در مقابل مفهوم «مرجعیت»، مفهوم «تقلید» قرار می گیرد؛ یعنی هرگاه کسی «مرجع» است، دیگرانی «مقلد» او هستند. از این رو، برای تحلیل مفهوم «مرجعیت» ناگزیر از توضیح معنای «تقلید» نیز هستیم.

«تقلید» در زبان فارسی بار معنایی دارد که حکایت از پیروی بدون دلیل از کسی می کند. اقبال در شعر معروف خود:

خلق را «تقلیدشان» بر باد داد ای دو صد لعنت بر این «تقلید» باد

به همین مفهوم نظر دارد، ولی در مصطلح فقهی مراد از «تقلید»، مراجعه ی غیر متخصص، در یک امر تخصصی، به متخصص آن می باشد. به همین دلیل، بر خلاف مفهوم نخست که در نظر عقلا منفی و مطرود است، این معنا کاملاً مقبول و معقول می

باشد و مهمترین دلیل بر جواز تقلید در مسایل دینی، همین نکته عقلایی است که انسان غیر متخصص باید در مسایل تخصصی به متخصصان آن مراجعه نماید و تمام ادله‌ی لفظی تقلید از قبیل آیه‌ی «فاسئلوا أهل الذکر إن کنتم لا تعلمون» (۱) [اگر چیزی را نمی‌دانید از عالمان سؤال کنید]. و یا روایات به همین امر مقبول در نزد عقلا نظر دارد.

با این وصف، نکته‌ی مرجعیت فقیه، تخصصی‌ص او در فقه و توانایی او بر استنباط احکام الهی از منابع شرعی است. در حالی که نکته‌ی رهبری افزون بر این امر، توانایی در اداره‌ی جامعه بر اساس معیارها و ارزش‌های اسلامی می‌باشد.

از این رو، امکان دارد کسی به دلیل توانایی بیشتر فقهی، بر فقیه دیگر در «مرجعیت» ترجیح داده شود، (۲) ولی به جهت توانایی آن دومی بر اداره‌ی جامعه، او در امر رهبری بر این شخص رجحان داشته باشد.

با این وصف، تفکیک مرجعیت از رهبری امری معقول و در برخی موارد لازم است.

نسبت به سؤال دوم، یعنی مسئله‌ی تعدد رهبری یا مرجعیت و وحدت آن، بعد از امکان تفکیک، باید توجه داشت که چون رجوع به مرجع از باب رجوع جاهل به عالم و غیر متخصص به متخصص است، وجود متخصصان متعدد و مراجع گوناگون در جامعه‌ی اسلامی، امری ممکن، بلکه مطلوب، است، تا همگان به راحتی بتوانند به آنها مراجعه کنند و احکام خود را به دست آورند. اما مسئله‌ی رهبری و اداره‌ی جامعه‌ی اسلامی چون با نظم اجتماع ارتباط دارد و کثرت مراکز تصمیم‌گیری در آن

موجب اغتشاش می شود و اطاعت از رهبر بر همگان، حتی سایر فقها واجب است، قاعده اقتضا می کند، رهبر یکی باشد، بویژه که سرزمین و کشور از دید اسلام تعددی ندارد و «سرزمین اسلام» یگانه و کشور واحد تلقی می شود. البته ممکن است در شرایط خاص مصالح اقتضا کند که رهبری های منطقه ای و یا اشکال دیگری از رهبری وجود داشته باشد. ولی به هر حال، باید تمامی این رهبری ها با هم هماهنگ باشند و به یک رویه عمل کنند، تا ائمت اسلام گرفتار تشّت نشود. در حالی که ضرورت ندارد فتوای مراجع گوناگون یکسان باشد، بلکه هر فقیهی ملزم است به مقتضای تشخیص خود، بر اساس ضوابط استنباط، فتوا دهد. پس قاعده ی اوّلی در رهبری، وحدت و در مرجعیت، تعدّد است، هر چند امکان عکس آن برای هر دو وجود دارد. همان گونه که وحدت آنها و تحقّق یک رهبر مرجع نیز ممکن می باشد.

درباره ی سؤال سوم، یعنی امکان تقلید در تمام مسایل از غیر رهبر، باید به این نکته توجه کرد که رهبر در هنگام «حکم» افزون بر شرایط خارجی، احکام کلی الهی و نظام های اسلامی را نیز در نظر می گیرد و در این مقام، آنچه برای او ملاک خواهد بود، فتوای خود اوست. از سوی دیگر، گفتیم که حکم رهبر برای همگان مطاع و لازم الاجراء است. حال اگر مردم بتوانند در تمام مسایل فردی و اجتماعی از غیر رهبر تقلید کنند و از سوی دیگر، ملزم باشند در احکام از رهبر تبعیت نمایند، چه بسا در برخی موارد گرفتار مشکل شوند؛ یعنی رهبر به استناد

فتوای خاصی که در یک زمینه اجتماعی دارد، حکمی را صادر کند و خود او اذعان داشته باشد که اگر فتوایش چیز دیگری بود، این حکم را صادر نمی کرد، در عین حال فتوای مرجع تقلید مردم، همان حکم دیگر باشد، در این صورت، مردم چگونه ملزم به اطاعت از رهبر خواهند بود؟

با توجه به این مشکل، به نظر می رسد چون تبعیت از رهبر بر همگان واجب و نقض حکم او از سوی تمام فقها مردود است، مردم در مسایل اجتماعی نمی توانند از غیر رهبر تقلید کنند و آنچه در پاسخ به سؤال نخست بیان شد، اختصاص به مسایل فردی دارد و در این حوزه است که مردم می توانند از غیر رهبر تقلید نمایند

اگر فتوای ولی فقیه با فقهای دیگر اختلاف (تعارض) داشته باشد، چه باید کرد؟

پرسش

اگر فتوای ولی فقیه با فقهای دیگر اختلاف (تعارض) داشته باشد، چه باید کرد؟

پاسخ

در احکام شرعی فردی، هر شخصی برای تعیین مسیر خود به مجتهد اعلم که در کشف و استنباط احکام توانا تر از دیگران است میتواند مراجعه کند. در مسائل اجتماعی و سیاسی باید به مجتهدی که در این جنبه ها اعلم است و به گونه نظام مند توسط خبرگان انتخاب میشود، مراجعه کرد. از سوی دیگر مراجعه به مراجع مختلف موجب هرج و مرج و اختلال نظام میشود، از این رو تکلیف نهایی باید توسط مجتهد معینی اعلام شود و در جامعه پیاده گردد. به این دلیل اظهار نظر در مسائل جامعه اسلامی، فقط به مجتهدی سپرده شده که در رأس جامعه قرار دارد و به تمام مصالح و مفاسد جامعه آگاهی بیشتری دارد. در صورت تعارض (اختلاف) فتوای ولی فقیه با فقهای دیگر، در امور فردی میتوان به مرجع تقلیدی که در فقاہت، اعلم تشخیص داده ایم مراجعه کرد اما در امور اجتماعی همیشه نظر ولی فقیه مقدم است.

آیا جدایی رهبری نظام از مرجعیت تقلید آن گونه که در قانون اساسی جدید پیش بینی شده است مشکلی برای مردم پیش نمیآورد؟

پرسش

آیا جدایی رهبری نظام از مرجعیت تقلید آن گونه که در قانون اساسی جدید پیش بینی شده است مشکلی برای مردم پیش نمیآورد؟

پاسخ

مراجع تقلید، محل رجوع مردم در شناخت احکام فقهی هستند و ولی فقیه عهده دار امر و نهی و تصمیم گیری در مورد مسائل

اجتماعی کشور بوده و اوامر اولی الامر است و به دلیل جدا بودن حیطة وظیفه مراجع تقلید و ولی فقیه تعارضی پیش نخواهد آمد، زیرا یکی فقط به ارائه نظرات کلی اسلامی میپردازد، و دیگری به اجرای احکام الهی امر میکند و گاهی با وضع قوانینی متغیر، راه را برای عملی شدن احکام ثابت و رسیدن به اهدافی چون عزت مسلمانان و عدالت اجتماعی هموار میسازد، و با نظارت دقیق بر حسن اجرای احکام دینی، سیاست گذارهای لازم را به عمل میآورد. از سوی دیگر تنها نظر رسمی و مورد قبول در مسائل اجتماعی همان دیدگاه (ولی امر) است و احکام صادره از سوی او در مسائل سیاسی و اجتماعی بر همه لازم الاطاعه است و مطابق نظر فقیهان هیچ فقیهی پس از صدور حکم ولی فقیه حق صدور حکمی دیگر در آن باب و یا نقض حکم ولی امر را ندارد. بنابراین تفکیک مرجعیت از رهبری هیچ گونه مشکل

و یا تعارضی در فتاوی پیش نمیآورد زیرا حوزه عملکرد این دو مقام از هم جداست. اگرچه در صورت امکان، جمع بین مرجعیت و رهبری در یک شخص، فوایدی داشته و از جهاتی بهتر است.

اگر فتوای ولی فقیه با فتوای دیگر تعارض داشته باشد چه باید کرد؟

پرسش

اگر فتوای ولی فقیه با فتوای دیگر تعارض داشته باشد چه باید کرد؟

پاسخ

در صورت تعارض در فتوا، باید به مجتهد اعلم که در کشف و استنباط احکام از دیگران تواناتر است رجوع کند.

امّا در مسائل سیاسی و اجتماعی باید به فقیهی که به صورت نظام مند توسط خبرگان در رأس کشور قرار می گیرد مراجعه کرد. و در این مورد نظر ولی فقیه مقدم است. و همیشه در امور اجتماعی نظر او ثابت است و حتی فقهای دیگر موظف هستند که از او تبعیت کنند و قول ولی فقیه برای آنها حجت است (۷).

(بخش پاسخ به سؤالات)

آیا جدایی مرجعیت تقلید از رهبریت نظام مشکلی به وجود نمی آورد؟

پرسش

آیا جدایی مرجعیت تقلید از رهبریت نظام مشکلی به وجود نمی آورد؟

پاسخ

از آن رو که رسیدن به فقاقت و اجتهاد و در نتیجه استنباط صحیح دین نیازمند گذراندن سالیان درازی در راه تحصیل علوم

مختلف اسلامی و تلاش بیوقفه در جهت یافتن قدرت استنباط احکام دینی از منابع آن است. در هر زمان بر گروهی از افراد جامعه واجب است به این مهم پردازند و نتیجه تحقیقات خود را در اختیار دیگران قرار دهند تا از این طریق آنها نیز قوانین اسلامی را بشناسند و به آن عمل کنند.

بنابراین مردم موظف هستند برای شناخت احکام دینی نیز به فقها مراجعه کنند تا پس از آشنایی با حکام اسلام آن را در زندگی به کار ببندند. این را در عرف دینی «تقلید» می گویند.

اما ولی فقیه به عنوان حافظ شریعت و مجری احکام و قوانین الهی و مقام رسمی برای تعیین مصداق در مواجهه با مشکلات به وجود آمده، تصمیم گیرنده نهایی در جامعه اسلامی از طرف شارع مقدس معرفی گردیده است. این مقام شامخ، شأنی است که برای فقهای جامع الشرایط در عصر غیبت از سوی ائمه معصومین ((علیهم السلام)) در نظر گرفته شده است.

نقش ولی فقیه همان جلوگیری از انحرافات، حفظ وحدت، اجرای احکام دینی و تصمیم گیری در مورد مشکلات کلان و سرنوشت ساز کشور است و این امر از اختصاصات رهبر است و دیگران حق دخالت در آن را ندارند.

مطابق دیدگاه فقهاء هرگاه حاکم اسلامی حکمی صادر کند، بر همه مسلمانان و از جمله مراجع دینی تقلید و فقهای دیگر اطاعت از آن واجب است و هیچ فقیهی حق نقض حکم او

را ندارد. بنابراین تفکیک مرجعیت از رهبری هیچ گونه مشکل و یا

تعارضی در رفتار وی پیش نمی آورد زیرا حوزه عملکرد این دو مقام از هم جدا می باشد، گرچه در صورت امکان جمع بین مرجعیت و رهبری در یک شخص فوایدی داشت و از جهاتی بهتر بود(۱).

(بخش پاسخ به سؤالات)

۱ - نقل با اختصار از کتاب پرسش ها و پاسخ ها، آیت الله مصباح یزدی.

اگر ولایت فقیه اقدام به تصدی حکومت کرد، آیا وظایف بقیه فقیهان و مراجع ساقط می شود؟

پرسش

اگر ولایت فقیه اقدام به تصدی حکومت کرد، آیا وظایف بقیه فقیهان و مراجع ساقط می شود؟

پاسخ

به اعتقاد بیشتر فقهای شیعه، در روایات سه منصب برای فقیهان مشخص شده است:

۱. منصب افتا؛ یعنی، هر فقیه جامع شرایط می تواند در مسائل فرعی و موضوع های استنباطی - که مردم بدان نیازمندند فتوا دهد. این منصب بدون هیچ اشکالی برای همه فقیهان ثابت است و در زمان ولایت فقیه، از بقیه فقها ساقط نمی شود؛ زیرا مجتهد حق ندارد از مجتهد دیگر تقلید کند.

۲. منصب قضاوت؛ یعنی، هر فقیه جامع شرایط در دوران غیبت، حق دارد به حل و فصل دعاوی و مرافعات پردازد و براساس ایمان و بینات، حکم الهی را صادر کند. نقض این حکم بر خود او و متخاصمین و حتی فقیهان دیگر، حرام است و پاسداشت آن - حتی بر مجتهدان و مراجع تقلید واجب می باشد.

۳. منصب ولایت؛ منظور از آن همان حکومت و اداره کشور و اجرای قوانین شرع است. این منصب به نحو عام، برای تمامی فقیهان ثابت است؛ ولی زمانی که یکی از آنان اقدام به تشکیل حکومت کند، تمامی فقیهان دیگر ملزم به اطاعت از او می باشند و دیگر جایز نیست که در امور مربوط به حکومت، مداخله کرده و برای ولی فقیه ایجاد مزاحمت کنند.

دلایل اطاعت

دلایل این امر، عبارت است از:

یکم. ولی فقیه جانشین و وارث پیامبر(ص) است. همان گونه که برای کسی جایز نیست در امور مربوط به ولایت آن حضرت مزاحم او شود؛ به مقتضای وراثت جایز نیست که مزاحم ولی فقیه در امور مربوط به اداره حکومت شود. از این رو همه فقیهان مزاحمت با ولی فقیه شرعی را حرام و

موجب خروج از عدالت می دانند، پس اگر کسی نسبت به ولی فقیه حاکم مزاحمت کند از عدالت ساقط شده و دیگر ولایتی ندارد تا تراحم فقیهان پدید آید. ر.ک: امام خمینی، کتاب البیع، ج ۲، ص ۵۱۴-۵۱۷.

آیت الله سید محمد کاظم یزدی در کتاب «العروه الوثقی» می نویسد: «حکم الحاکم الجامع للشرايط لا- يجوز نقضه و لو لمجتهد آخر...»؛ یزدی، آیت الله سید محمد کاظم، العروه الوثقی، ج ۱، مسأله ۵۷، باب اجتهاد و تقلید. یعنی اگر حاکم - با فرض دارا بودن شرایط شرعی حکمی صادر کند هیچ کس حق نقض و مخالفت با آن را ندارد، حتی اگر مجتهد دیگری باشد. این مسأله فتوای جمیع فقها است.

دوم. طریقه عقلا- و بنای همه حکومت ها، این است که در امور حکومتی و اداره جامعه، دخالت دیگران را به طور مستقل و بدون اجازه مسؤولان مربوط در امور حکومتی، صحیح نمی دانند. این سیره حداقل در حکومت صالح مورد امضای شارع است.

سوم. برپاداشتن نظام و حفظ آن از نابسامانی از واجبات ضروری است و تعدد حاکمان مستقل در سرزمین واحد، با دخالت افراد متعدد در شئون حکومت - بدون اجازه حاکم موجب به هم خوردن نظم جامعه و زیان عمومی مسلمانان می شود. مسؤولیت حفظ نظام و اداره حکومت و تأمین مصالح عامه مسلمانان، به تمرکز اعمال ولایت و اطاعت دیگران نیاز دارد. برای آگاهی بیشتر ر.ک: نجفی، زین العابدین، امام خمینی و حکومت اسلامی (مجموعه ل آثار، ج ۵، ص ۵۱۵).

حاکم اسلامی، مجری احکام الهی است و او نیز مانند همگان مشمول قانون الهی و تابع محض آن است و دیگر فقیهان نیز چنین می باشند و باید از این حکم الهی - که از سوی والی

انشا شده است پیروی و تبعیت کنند.

نکته: فقها می توانند در محدوده ای که منجر به ایجاد مزاحمت برای فقیه حاکم و باعث هرج و مرج نشود (حوزه افتا) و نیز در محدوده اموری که فقیه حاکم در آن مداخله و اعمال ولایت نمی کند، اقدام کنند؛ همچون انجام دادن بعضی از امور حسبه (اموری که خداوند راضی به ترک و زمین ماندن آنها نیست) در سطح شهرستان ها و یا گرفتن خمس و زکات و دیگر وجوه شرعی از مردم و صرف آنها در مصارف شرعی. همچنان که ذکر شد دایره جواز این امور، تا آنجا است که به تراحم، هرج و مرج و اختلال نظم کشیده نشود و آسیبی به نظام اسلامی نرساند.

ششم اینکه آیا شخص رهبری از بدو رهبری مرجع هم بودند یا خیر شرط نیست که رهبر مرجع تقلید هم باشد؟

پرسش

ششم اینکه آیا شخص رهبری از بدو رهبری مرجع هم بودند یا خیر شرط نیست که رهبر مرجع تقلید هم باشد؟

پاسخ

قبل از ورود به موضوع اصلی سؤال ابتدا لازم است نکاتی را در مورد مرجعیت و جایگاه آن در شرایط رهبری (صلاحیت علمی) بیان نمایم:

اصطلاح «مرجعیت» که به مراتب کمال علمی، اخلاقی و اجتماعی فقیه اطلاق می شود، ظاهراً برای کسانی است که عنوان بزرگترین و مشهورترین مجتهد یک کشور (و حتی یک شهر) را دارا باشد؛ به عبارت بهتر؛ دانشمندترین همه علمای هر ناحیه عنوان مرجع تقلید را دارد و آن، عبارت از کسی است که محل مراجعه ی مقلدان و دارای رساله مدون عملیه برای استفاده مریدان خویش می باشد. (عبدالهادی حائری، تشیع و مشروطیت در ایران، امیرکبیر، چاپ اول، ۱۳۶۰، «نهادی به نام مرجعیت»، صفحات ۸۱ به بعد)

در مورد جایگاه مرجعیت و رابطه آن با ولایت فقیه نکات ذیل حائز اهمیت است:

اول؛ آن که فقاهت به معنای توانایی استنباط احکام اولیه شرعی از منابع و متون دینی، امر مشترکی است که هم در مرجعیت و هم در قضاوت و هم در زعامت و سرپرستی جامعه مورد نیاز است بدین معنا که تصدی این سه شأن مهم، تنها از سوی فقها مورد قبول است و دیگران با وجود فقهای صالح، حق تصدی این شؤون را ندارند.

نکته مهم این است که فقاهت در همه این شؤون متفاوت به یک معناست و این گونه نیست که ما برای مرجعیت، به گونه ای فقاهت نیازمند باشیم و در امر رهبری به گونه ای دیگر از فقاهت، در واقع ما یک فقیه داریم که اجازه پذیرش همه شؤون ذکر شده را

دارد. بدین معنی که اگر از فقیهی، فتوا طلب کنیم، مرجع تقلید خواهیم داشت و اگر امر قضاوت را به او بسپاریم، به قاضی تبدیل می شود و اگر از او زعامت و سرپرستی جامعه را بخواهیم، به ولی فقیه خواهیم رسید. بنابراین، اطاعت از ولی فقیه با همان ادله ای به اثبات می رسد که رجوع به مراجع تقلید.

دوم؛ آن که فقاہت و عدالت، شرط مشترک و مقدماتی تصدی مرجعیت، قضاوت و زعامت است یعنی فقاہت شرط لازم است اما کافی نیست. افزون بر آن متصدی هر کدام از مسئولیت های فوق به داشتن ویژگی های دیگری نیز متناسب با خصوصیات آن مسئولیت نیازمند است. در این میان، ولایت و سرپرستی جامعه مسئولیت پیچیده تر و سنگین تری است، پس دارای ویژگی های مهم تر و بیشتری است به گونه ای که ممکن است در هر زمان تعداد انگشت شماری از فقهای عادل را بتوان یافت که واجد آن شرایط باشند.

سوم؛ آن که مرجعیت یک شأن اجتماعی است نه یک شأن علمی و فقهی جدا و بالا-تر از فقاہت در واقع بسیاری از فقها راضی به پذیرش این شأن اجتماعی نیستند و ضمن آنکه صلاحیت مرجعیت را دارا هستند ترجیح می دهند که این مسئولیت را بر دوش نگیرند اما برخی از فقها نیز این مسئولیت را می پذیرند و مرجع تقلید می شوند. بنابراین نباید تصور کرد که هر فقیهی که مرجع تقلید می شود لزوماً از دیگر فقهای که این شأن را نمی پذیرند، برتر و عالم تر است. البته مرجع تقلید باید فقیه اعلم باشد، اما اعلمیت منحصر در مراجع تقلید نیست، و فقهای همطراز با مراجع از نظر علمی و فقاہتی کم نیستند.

چهارم؛ آن که بخش اصلی و اساسی

تکالیف یک فرد مؤمن در جامعه دینی را ولی فقیه تعیین می کنند چرا که عمده مسائل اجتماعی، قضایی و حقوقی، اقتصادی و مالی، تعلیم و تربیت، سیاست داخلی و خارجی و... را باید در حوزه حکم حکومتی تعیین تکلیف کرد که به ولی فقیه مربوط است و مراجع تقلید در باقی قضایا که عمدتاً شامل ابواب عبادی و فردی فقه می شود، می توانند برای مقلدان خود فتوا بدهند. در این میان اگر تعارض میان حکم فقیه حاکم و فتوای مرجع تقلید پدید آید به نظر عموم فقها، باید حکم فقیه حاکم را مقدم داشت.

بنابر اساس مطالب فوق، مشخص می شود که مراجع تقلید، هر چند به خاطر برخی از برجستگی های فقهی، اخلاقی و اجتماعی نسبت به سایر فقهاء از اولویت برخوردار می باشند، اما «مرجعیت» آنان را نباید شرط لازم برای امامت مسلمین محسوب کرد؛ چنان که در متون و منابع اسلامی چنین موضوعی به هیچ وجه از شرایط رهبری ذکر نشده است. (صورت مشروح مذاکرات شورای بازنگری قانون اساسی، انتشارات مجلس شورای اسلامی، ۱۳۶۹، ج ۱، ص ۱۸۱).

وانگهی، تجربه نشان داده است که برخی از مراجع تقلید که از مراتب علمی و تقوایی برتر نسبت به دیگران برخوردارند، یا نسبت به مسایل سیاسی التفاتی از خود نشان نمی دهند و یا آنکه از این جهات، از توانایی های مورد انتظار جامعه برخوردار نمی باشند، همچنانکه در بین علمای متأخر به جز امام خمینی (ره) سایر مراجع بزرگ تقلید چندان درگیر اشتغالات فکری فقهی نسبت به مدیریت سیاسی نبوده اند. اما اگر قرار بر این باشد (بر اساس ادله نقلی و عقلی متعدد) که فقها رهبری جامعه مسلمین را بر عهده داشته باشند، داشتن شرایط مدیریت

و تدبیر سیاسی برای اداره ی امور جامعه ضروری و اجتناب ناپذیر به شمار می آید.

البته چنین نیست که اعضاء خبرگان قانون اساسی در زمان تصویب اصل یکصد و نهم مصوب ۱۳۵۸ (که از جمله شرایط رهبری را «صلاحیت علمی... لازم برای افتاء و مرجعیت» مقرر داشته بود) به این مهم توجه نداشته باشند، بلکه بر عکس منظور آنها از قید مرجعیت صرف مرجعیت بالفعل و بدون در نظر گرفتن سایر شرایط بسیار مهم و اساسی رهبر، نبود لذا مشاهده می کنیم به دلیل برخی سوء برداشت هایی و ابهاماتی که این قید بوجود می آورد، در بازنگری قانون اساسی، خبرگان شورای یاد شده، به بررسی و نقد احادیث و اخبار پرداخته و به این نتیجه رسیدند که: «اصولاً- مرجعیت تقلید یک مسأله... که ملاک شرعی ندارد» (همان، ج ۲، ص ۶۴۷) و «در تعابیر سندی و مدارک ما مسأله مرجع و مرجعیت نیست» (همان، ج ۱، ص ۱۸۱)

بدین ترتیب بود که به دنبال نامه امام(ره) در مورخ ۹/۲/۱۳۶۸ خطاب به ریاست شورای بازنگری قانون اساسی و بررسی های خبرگان یادشده، «مرجعیت» از حوزه شرایط رهبری خارج و اصول مربوطه اصلاح گردید، در نامه حضرت امام(ره) چنین آمده است: «در مورد رهبری ما که نمی توانیم نظام اسلامی مان را بدون سرپرست رها کنیم. باید فردی را انتخاب کنیم که از حیثیت اسلامی مان در جهان سیاست و نیرنگ دفاع کند. من از ابتدا معتقد بودم و اصرار داشتم که شرط مرجعیت لازم نیست. مجتهد عادل مورد تأیید خبرگان محترم سراسر کشور کفایت می کند. اگر مردم به خبرگان رأی دادند تا مجتهد عادل را برای رهبری حکومتشان تعیین کند، وقتی آنها هم فردی را تعیین کردند

تا رهبری را بر عهده بگیرد، قهرا او مورد قبول مردم است؛ در این صورت او ولی منتخب مردم می شود و حکمش نافذ است». (همان، ج ۱، ص ۵۸)

اکنون با توجه به مطالب اساسی فوق نکاتی را به اختصار در خصوص سؤال بیان می نمایم:

اولاً: لازم است تا میان مرجعیت با اجتهاد تفاوت قائل شد زیرا برخلاف مرجعیت و مطالبی که در زمینه عدم اشتراط آن در شرایط رهبری در اسلام گفته شد، اجتهاد (توانایی استنباط احکام از منابع و متون دینی) از اصول بسیار مهم و اساسی این شرایط بوده که هم در منابع و متون اسلامی و هم در نزد قانونگذار مورد تأکید و توجه خاص بوده و می باشد. بنابراین آنچه در بازنگری قانون اساسی حذف شد مرجعیت بود نه اجتهاد.

ثانیاً: انتخاب مقام معظم رهبری هر چند بر اساس قانون اساسی قبل از بازنگری (که اصل یکصد و نهم آن متضمن قید مرجعیت بود) صورت پذیرفت، ولی عملی کاملاً قانونی و بر اساس معیارها و ضوابط مشخص شده در قانون اساسی بود. زیرا آنچه که اصول قانون اساسی (قبل از بازنگری) بر آن دلالت داشت صلاحیت و شأن مرجعیت است نه مرجعیت بالفعل. توضیح آنکه در اصل یکصد و هشت قانون اساسی قبلی صلاحیت علمی و تقوایی برای مرجعیت شرط بود نه این که مرجع بالفعل باشد. در اصل پنجم نیز تعبیر مرجعیت نیامده بود: «در زمان غیبت ولی عصر (عج) در جمهوری اسلامی ایران، ولایت امر و امامت امت بر عهده فقیه عادل و باتقوا، آگاه به زمان، شجاع، مدیر و مدبر است که اکثریت مردم او را به رهبری شناخته و پذیرفته باشند.» در

این اصل تعبیر «مرجع» نیامده، بلکه تعبیر «فقیه عادل» آمده است.

در اصل یکصد و نهم شرایط و صفات رهبر یا اعضای شورای رهبری را ذکر می کند که در آن هم تعبیر «صلاحیت علمی برای مرجعیت» را دارد. تنها جایی که شبهه مرجعیت بالفعل را به وجود می آورد اصل یکصد و هفتم قانون اساسی قبلی بود که در آن لفظ «مرجع» آمده بود. در زمان امام اعضای کمیسیون یک صد و هفت که یکی از وظایفش تفسیر قانون اساسی در این گونه موارد است، این موضوع را مورد بررسی قرار دادند که «منظور از مرجع چیست» میزان و ملاک کدام اصل است، که در نتیجه آن اکثریت اعضاء معیار را «صلاحیت مرجعیت» دانستند نه مرجع بالفعل. لذا بعد از ارتحال حضرت امام بنابر این مصوبه و همچنین با استناد به نامه حضرت امام (ره) (مبنی بر عدم لزوم مرجعیت) انتخاب رهبری صورت پذیرفت. (ر.ک: گفتگو با آیت الله سیدحسن طاهری خرم آبادی، مقررات و عملکرد مجلس خبرگان، فصلنامه حکومت اسلامی، سال سوم، شماره دوم، تابستان ۷۷، صص ۱۳۳ ۱۳۱)

ثالثا: اجتهاد مقام معظم رهبری بر اساس دلایل متعددی ثابت می باشد که برخی از مهمترین آنها عبارتند از:

۱ اجتهاد ایشان توسط بسیاری از مراجع و بزرگان از جمله حضرت امام (ره) از مدتها قبل از تصدی مقام رهبری، تصدیق شده بوده است.

۲ همه رساله های عملیه نوشته اند که اگر دو نفر عادل خبره به اجتهاد کسی شهادت دهند، اجتهاد او قابل قبول است و این در حالی است که جامعه مدرسین حوزه علمیه قم که مرکب از ده ها مجتهد مطلق و چندین مرجع تقلید می باشد ایشان را به مرجعیت پذیرفته اند. بنابراین اجتهاد ایشان

امری کاملاً مسلم می باشد.

۳ درس خارج مقام معظم رهبری که در آن بسیاری از فضلا شرکت می کردند و همگی به وزانت علمی آن شهادت می دهند، دلیل بر بُنیه علمی نیرومند و ملکه اجتهاد ایشان است و این توان علمی مسلماً زمینه سابق بر رهبری و حتی سابق بر ریاست جمهوری ایشان دارد، نه این که ایشان پس از رهبری درس خوانده و به این مرتبه از دانش رسیده باشند. (ر.ک: زندگی نامه مقام معظم رهبری، مؤسسه فرهنگی قدر ولایت، چاپ ششم، ۱۳۷۹).

چگونه می توان ولایت کاریزماتیک یک فقیه را به عنوان جانشین بر حق امام معصوم در عصر غیبت پذیرفت ولی در مسائل دینی که این ولایت و اساس آن بر آن شکل گرفته است از فقیهی دیگر تقلید کرده و او را نسبت به ولی امر خود شایسته تر دانست؟ آیا این عمل دوم نفی عمل اول نی

پرسش

چگونه می توان ولایت کاریزماتیک یک فقیه را به عنوان جانشین بر حق امام معصوم در عصر غیبت پذیرفت ولی در مسائل دینی که این ولایت و اساس آن بر آن شکل گرفته است از فقیهی دیگر تقلید کرده و او را نسبت به ولی امر خود شایسته تر دانست؟ آیا این عمل دوم نفی عمل اول نیست؟

پاسخ

سؤال فوق از جهات متعدد قابل بررسی و ارزیابی است:

یکم - اولین موضوعی که باید در مسأله جانشینی ولی فقیه از طرف امام معصوم (ع) توجه شود، «عام بودن نصب و نیابت امام معصوم (ع) برای فقیهان جامع الشرایط» است. بدین معنا که یک فقیه مشخص، جانشین امام معصوم (ع) نیست بلکه همگی مجتهدان و فقیهان جامع الشرایط (از جمله مراجع عظام تقلید) از طرف آن بزرگواران منصوب بوده و حق اعمال ولایت دارند. احادیث متعددی بر این موضوع دلالت دارند؛ از جمله توقیع شریف از جانب امام زمان (عج) که می فرماید: «اما الحوادث الواقعة فارجعوا الی رواه حدیثنا فانهم حجتی علیکم و انا حجه الله علیهم؛ در رخدادها و حوادثی که پیش خواهد آمد، به راویان حدیث ما رجوع کنید زیرا آنان حجت من بر شما هستند و من حجت خداوندم» (وسائل الشیعه، ج ۱۸، باب ۱۱، ح ۹).

و همچنین روایت شیخ صدوق از پیامبر اسلام (ص): «اللهم ارحم خلفائی قیل یا رسول الله و من خلفائک؟ قال الذین یأتون من بعدی و یروون عنی حدیثی و سنتی؛ خدایا بر جانشینان من رحمت فرست. پرسیدند ای رسول خدا جانشینان شما کیانند؟ فرمود: آنان که بعد از من می آیند و حدیث و سنت مرا به مردم می رسانند» (معانی الاخبار،

دوم - به طور کلی می توان محدوده اعمال ولایت و وظایفی را که فقیهان جامع شرایط به جانشینی از امام معصوم (ع) بر عهده دارند در چهار امر خلاصه نمود:

۱. حفاظت و تبلیغ دین اسلام و معارف و ارزش های آن و جلوگیری از تحریف آن.

۲. افتاء و تبیین احکام اسلامی از طریق اجتهاد مستمر با استفاده از منابع معتبر و مبانی صحیح.

۳. قضاوت و اجرای احکام قضایی و حدود الهی.

۴. ولایت و سرپرستی جامعه اسلامی در ابعاد مختلف، اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، نظامی و... (ولایت فقیه، ولایت فقاقت و عدالت، آیت الله جوادی آملی، نشر اسراء ۱۳۸۱، ص ۲۴۳).

از چهار امر فوق، دو امر اول و دوم، شأن و صبغه علمی دانسته و امر سوم و چهارم شأن و صبغه عملی و اجرایی دارند. بدیهی است در امور علمی صاحب نظران متعدد می توانند نظرات خود را ارائه نمایند اما در مقام عمل و اجرا نمی توان به تمامی نظرات جامعه عمل پوشاند. از این رو در مسأله ولایت فقیه - که بحث تشکیل حکومت اسلامی مطرح است و چند فقیه جامع شرایط حق اعمال ولایت دارند - بین شئون علمی با شئون عملی و اجرایی تفکیک می شود بدین صورت که کلیه مجتهدان جامع شرایط - از جمله مراجع عظام تقلید - حق تبلیغ معارف و ارزش های اسلامی و مقابله با انحرافات و شبهات و جلوگیری از سوء برداشت ها را داشته و با استفاده از منابع اسلامی و اجتهاد و مبانی فقهی و اصول خویش به تبیین احکام الهی می پردازند و سایر افراد جامعه اسلامی -

غیر مجتهدین - به متخصص ترین و کارشناس ترین مجتهد و فقیه جامع شرایط مراجعه نموده و در مسائل دینی و احکام الهی از او تقلید می نمایند.

اما در شؤون عملی؛ از آنجا که مسأله امامت و رهبری جامعه تعدد بردار نیست، هرگاه فقهی از میان فقهای واجد شرایط، اقدام به تشکیل حکومت اسلامی نمود، ولایت در این قبیل شؤون از آنان ساقط می گردد. چنان که امام صادق(ع) در پاسخ سؤال در زمینه این که آیا در یک زمان دو امام امامت و رهبری خواهند داشت؟ فرمودند: «نه، اگر دو امام در زمان واحد بودند یکی زمام امور را در دست می گیرد و دیگری باید ساکت و صامت بماند» (اصول کافی، محمد بن یعقوب کلینی، باب ان الارض لا تخلو من حجه).

بر این اساس حضرت امام نیز می فرماید: «هرگاه فقیه واجد شرایط رهبری زمام امور مملکت را در دست گیرد و متصدی تشکیل حکومت گردد، فقهای دیگر حق معارضه با او را ندارند» (کتاب البیع، امام خمینی، ج ۳، ص ۴۶۶).

دلیل این موضوع جلوگیری از هرج و مرج و تضییع مصالح و منافع جامعه اسلامی است. از این رو همگان از جمله فقهای دیگر و مقلدین آنان نیز باید در احکام اجتماعی و مسائلی که به اداره جامعه مربوط می شود از ولی فقیه حاکم پیروی نمایند و تنها در احکام فردی یا احکام اجتماعی که در حکم احکام فردی است - نظیر احکام عبادات و معاملات - از مجتهد جامع شرایط و مرجع خویش تقلید می نمایند. بر این اساس در امور و شؤون علمی از کارشناس و مجتهد اعلم

در احکام عبادی و معاملاتی برتر استفاده می شود و در امور و شؤون عملی و اجرایی نیز از فقیه و مجتهدی که علاوه بر سایر شرایط در اداره و رهبری جامعه تخصص و مهارت بیشتری دارد استفاده می شود. بنابراین همانگونه که ملاحظه می نمایید هیچگونه تنافی بین این دو نیست و باعث جدایی دین از سیاست نمی شود.

سوم - هر چند ممکن است فقهی به دلیل ابعاد معنوی و خصوصیت های فردی و اخلاقی جنبه کاریزماتیک پیدا کند - نظیر حضرت امام - ولی باید به این نکته نیز توجه داشت که مبنای مشروعیت ولی فقیه به هیچ وجه مسائلی نظیر خصوصیت کاریزمایی و امثال آنها که در نظام های سیاسی مادیگرا مطرح است نمی باشد، بلکه تنها از ناحیه نصب عام الهی است که هر مجتهد واجد شرایطی را شامل می شود (اندیشه های فقهی - سیاسی، امام خمینی، کاظم قاضی زاده، مرکز تحقیقات استراتژیک ریاست جمهوری، ۱۳۷۷، ص ۱۴۵).

آیا جدایی مرجعیت تقلید از رهبریت نظام مشکلی به وجود نمی آورد؟

پرسش

آیا جدایی مرجعیت تقلید از رهبریت نظام مشکلی به وجود نمی آورد؟

پاسخ

از آن رو که رسیدن به فقاقت و اجتهاد و در نتیجه استنباط صحیح دین نیازمند گذراندن سالیان درازی در راه تحصیل علوم مختلف اسلامی و تلاش بی وقفه در جهت یافتن قدرت استنباط احکام دینی از منابع آن است. در هر زمان بر گروهی از افراد جامعه واجب است به این مهم پردازند و نتیجه تحقیقات خود را در اختیار دیگران قرار دهند تا از این طریق آنها نیز قوانین اسلامی را بشناسند و به آن عمل کنند.

بنابراین مردم موظف هستند برای شناخت احکام دینی نیز به فقها مراجعه کنند تا پس از آشنایی با حکام اسلام آن را در زندگی به کار ببندند. ای را در عرف دینی «تقلید» می گویند.

اما ولی فقیه به عنوان حافظ شریعت و مجری احکام و قوانین الهی و مقام رسمی برای تعیین مصداق در مواجهه با مشکلات به وجود آمده، تصمیم گیرنده نهایی در جامعه اسلامی از طرف شارع مقدس معرفی گردیده است. این مقام شامخ، شأنی است که برای فقهای جامع شرایط در عصر غیبت از سوی ائمه معصومین «علیهم السلام» در نظر گرفته شده است.

نقش ولی فقیه همان جلوگیری از انحرافات، حفظ وحدت، اجرای احکام دینی و تصمیم گیری در مورد مشکلات کلان و سرنوشت ساز کشور است و این امر از اختصاصات رهبر است و دیگران حق دخالت در آن را ندارند.

مطابق دیدگاه فقهاء هرگاه حاکم اسلامی حکمی صادر کند، بر همه مسلمانان و از جمله مراجع دینی تقلید و فقهای دیگر اطاعت از آن واجب است و هیچ فقهی حق نقض حکم او را ندارد. بنابراین تفکیک

مرجعیت از رهبری هیچ گونه مشکل و یا تعارضی در رفتار وی پیش نمی آورد زیرا حوزه عملکرد این رو مقام از هم جدا می باشد، گرچه در صورت امکان جمع بین مرجعیت و رهبری در یک شخص فوایدی داشت و از جهاتی بهتر بود(۴).

« بخش پاسخ به سؤالات »

(۴) نقل با اختصار از کتاب پرسش ها و پاسخ ها، آیت الله مصباح یزدی.

در سوره مبارک جمعه آمده است "...مَثَلِ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَةِ اللَّهِ..."، از آن جا که برخی مراجع بزرگ تقلید را از مصادیق "آیات الله می دانند؛ الف آیا تکذیب آن ها، عقوبت هایی را که در بسیاری از آیات قرآن بیان شده متوجه تکذیب

پرسش

در سوره مبارک جمعه آمده است "...مَثَلِ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَةِ اللَّهِ..."، از آن جا که برخی مراجع بزرگ تقلید را از مصادیق "آیات الله می دانند؛ الف آیا تکذیب آن ها، عقوبت هایی را که در بسیاری از آیات قرآن بیان شده متوجه تکذیب کنندگان می کند؟ ب چرا برخی از جمله دکتر شریعتی و یا مؤلف کتاب احیاً تفکر دینی در صفحه ۲۱۸ کتاب به مرحوم میرزای شیرازی شیخ فضل الله نوری و حتی به امام خمینی، جسارت کرده اند؟

پاسخ

۱. به باور بسیاری از مفسران مراد از تکذیب آیات الهی در این آیه شریف تکذیب کتاب خدا و وحی الهی است (تفسیر المیزان علامه طباطبایی، ج ۱۹، ص ۲۶۶، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات / مجمع البیان طبرسی، ج ۱۰، ص ۸، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات / تفسیر نمونه آیت الله مکارم شیرازی و دیگران ج ۲۴، ص ۱۱۵، دارالکتب الاسلامیه) قرائن و نشانه های برداشت مزبور را تأیید می کند، از جمله

الف در آغاز سوره آیه دوّم سخن از بعثت پیامبران و خواندن آیات الهی بر مردم به وسیله آن هاست نحوه سخن گفتن خداوند نیز در این باره نوعی مَنّت گذاری بر مردم به دلیل بعثت انبیاست

ب در آغاز همین آیه آیه چهارم سخن از عمل نکردن یهود به کتاب آسمانی پیامبرشان تورات است که به همین دلیل به حمار تشبیه شده اند؛ آن گاه پر از چنین رفتار نابخردانه ای از سوی یهود، در ادامه آیه از تکذیب آیات الهی سخن به میان آمده است پیوستگی آغاز و پایان آیه بر این مطلب گواهی می دهد که مراد از آیات

الهی مورد تکذیب یهود قرار گرفته مضمون و محتوای تورات است تشبیه به حمار نیز، از آن روست که مانند حمار نبوده و تنها کتاب ها را در حالی که چیزی از آن نمی فهمند، بر دوش نکشند، بلکه به امر دین اهتمام ورزیده در حرکات و سکنات خود، مراقب حضور الهی باشند؛ هم چنین پیامبرشان را بزرگ و محترم شمارند، و بالاخره آن چه رسولش آورده کوچک نشمرده و تکذیب نکنند.

ج در ادامه آیات نیز، توبیخی را که به اهمیت دهندگان لهُو و تجارت به جای شرکت در نماز جمعه متوجه می کند، حکایت کننده از آن است که این اقدام آنان را، گونه ای تکذیب آیات الهی به حساب آورده است البته تکذیبی عملی و نه زبانی

د در آیات دیگری نیز، تکذیب زبانی گروهی از مخالفان پیامبران را تکذیب آیات الهی به حساب آورده است برای نمونه در آیات ۸۷ سوره مبارک بقره آمده است "أَفَكُلَّمَا جَاءكُمْ رَسُولٌ مِّنْ لَّدُنَّ رَبِّكُم بِمَا لَّا تَهْوَىٰ أَنْفُسُكُمُ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ"؛ با توجه به آغاز آیه شریف که سخن از آوردن وحی الهی به وسیله پیامبران است پیداست که مراد از تکذیب رسولان تکذیب آیات الهی است

۲. با وجودی که در نگاه مفسران مُراد از تکذیب آیات الهی تکذیب عملی یا زبانی وحی الهی بوده و مراجع معظم تقلید، مصداق تعبیر به کار رفته در آیه شریف نمی باشند، ولی چنین دیدگاهی به هیچ روی به معنای جواز حریم شکنی آنان نیست چرا که جایگاه این بزرگان با توجه به این که هر چه از دین برای ما بر جای مانده به برکت وجود آنان است به

طور کامل آشکار است مراجع تقلید، چشمه های جوشان هستند که احکام نورانی اسلام از بستر وجود آنان به شریان جامعه پخش می شود. و این مهم نیز به وسیله بیان احکام و معارف اسلامی است که از منابع اصیل اسلامی یعنی کتاب خدا و سنت برگرفته در اختیار مردم قرار می دهند؛ آیا می تواند پذیرفت حرمت شکنی این حلقه های پیوند مردم با خداوند و احکام اسلامی با سایرین یکسان است به طور قطع چنین نیست اما این که چنین اقدامی عذاب های موعود الهی در قرآن کریم را برای توهین کنندگان به دنبال داشته باشد، مطلبی است که آشکار از آیه مورد پرسش فهمیده نمی شود، چرا که در نگاه مفسران بزرگی مانند علامه طباطبایی مرحوم طبرسی و...، چنین مصداقی برای آیات الهی بیان نشده است این که از آیه های دیگر، می توان چنین برداشتی کرد یا خیر، مطلبی است که جای بررسی دارد.

۳. تعبیر از مراجع معظم تقلید به "آیت الله، شاید بدان جهت است که آنان همان نقش حلقه اتصال مردم با احکام الهی را بر عهده دارند.

۴. درباره توهین دکتر شریعتی به مراجع معظم تقلید باید گفت وی نسبت به برخی بزرگان دین از جمله علامه مجلسی و مرحوم آیت الله میلانی و افراد دیگر، اهانت هایی روا داشته و هیچ توجیهی ندارد، مگر آن که از روی ناآگاهی و بدون سوء نیت بوده باشد؛ چنان که به گمان او، صرف ورود مرحوم مجلسی به دربار جرم به حساب می آید، در حالی که امام در پاسخ فرموده بودند: این شخصیت بزرگوار اسلام برای پیش برد اهداف اسلامی چنین کاری را انجام داده بودند. درباره توهین

مورد اشاره در پرسش از سوی نویسنده کتاب احیاً تفکر دینی نیز نکاتی قابل ذکر است

در ص ۲۰۱ کتاب مزبور آمده و آن جایی است که نویسنده در تبیین نگرش های فقهی گوناگون فقهای عراق و حجاز و مقایسه آن ها با یکدیگر، تعبیری به کار می برد که حقیقتاً کم لطفی به فقه غنی شیعه و دفاع از مکاتب فقهی حجاز است اگر فقیه بزرگوار، مرحوم شیرازی و سایر فقها مذکور در پرسش مخاطب این جملات باشند، انتقاد و حساسیت شما، کاملاً منطقی و به جاست البته توجه دارید که محمد اقبال هر چند در اواخر عمر خود به تشیع گرایش یافت ولی هنگام نوشتن کتاب مزبور، از پایبندان جدی فقه اهل سنت بوده است و طرفداری وی از فقه این فرقه نیز، امری نسبتاً طبیعی است البته تعبیر مذکور، از یک بررسی علمی به دور بوده و فقه شیعه پاسخگوی نیازهای نو در میدان های گوناگون زندگی بشر بوده و خواهد بود.

ب در سرتاسر کتاب یاد شده روحیه نوگرایی و پرداختن به دغدغه نوین زندگی بشر، از سوی نویسنده به چشم می خورد که در کلیت خود، امری نامطلوب به حساب نمی آید. خلاصه توقع وی از فقها آن است که با روحیه پرداختن به این دست مسایل و گره گشایی درباره آن ها، فقه را عرضه کنند، که در جای خود، انتظاری منطقی و به جاست ولی همچنین روحیه ای نباید شیوه قانونمند استنباط فقهی به وسیله فقهای شیعه را زیر سؤال برده و آنان را از این جهت متهم کند.

شرایط ولی

کسانی که واجد حق الهی حکومت کردن هستند، چه کسانی می باشند و با چه دلیلی ولایت فقیه اثبات می شود؟

پرسش

کسانی که واجد حق الهی حکومت کردن هستند، چه کسانی می باشند و با چه دلیلی ولایت

پاسخ

حکومت کردن یکی بر دیگری به معنای سرپرستی او بر دیگری است. این سرپرستی را ولایت یا حکومت می گویند. ولایت یعنی سرپرستی و حکومت و اداره کردن دیگران. سرپرست را حاکم یا والی و یا امام می نامند و مردم را می نامند. حاکم واقعی و حقیقی، خدای متعال است و حق اولی برای حکومت بر خلق برای او است:

در حکم کردن شریک خدا نیست < و یا

است وی حق را بیان می کند و او بهترین حکم کنندگان است >.

پس حق حکومت کردن اولاً از آن خدا است و کسی حق حکومت کردن ندارد، مگر این که از طرف خدا که حاکم اصلی و مالک رقاب است (معین بشود). از آیات قرآن و روایات استفاده می شود حق ولایت به بعضی پیامبران و رسول خدا و همین طور به امامان معصوم: تفویض شده است.

خداوند حضرت ابراهیم را امام قرار داد: (۱) و

فاحکم بین الناس بالحق؛ (۱) ای داوود! تو را خلیفه خود در زمین قرار دادیم؛ پس بی مردم به حق حکومت کن < و در

سوره احزاب فرمود: (۲)؛ یعنی پیامبر

و فرامین و خواسته های ایشان، برخورداران و افراد مقدم است و مردم وظیفه دارند از ایشان تبعیت کنند.

در تفسیر مجمع البیان آمده است: پیامبر خواست جنگ تبوک برود و به مردم دستور حرکت داد. گروهی اجازه خواستند از پدر و مادرشان اجازه بگیرند، که این آیه نازل شد.

امام صادق فرمود: (۳).

و در قدیر خم فرمود: (۴).

امیرالمؤمنین را در نهج البلاغه می فرماید:

امامان نگهبانان خدا بر خلق هستند و

عارفان به خدا می باشند < (۵)

و درباره اهل بیت می فرماید: (۶)

ولایت فقهای جامع الشرائط در زمان غیبت امام ۷ ادله عقلی و نقلی ثابت می شود.

دلیل عقلی: اگر ولایت پیامبر و امامان معصوم را پذیرفتیم، دنباله ولایت آنان، کسانی خواهند بود که با مبانی اسلامی آشنا باشند و راه امامان را بروند و عادل و با تقوا باشند.

کسی که می خواهد بر امور مسلمانان حکومت کند، باید احکام اسلامی و دستورهای الهی را به طور کامل بشناسد، چون امت اسلامی اعتقاد دارند اسلام در تمام امور دنیوی چه امور فردی و چه اجتماعی از جمله در زمینه های اقتصاد و انواع کسب ها و معاملات امر به معروف و نهی از منکر و جهاد و دفاع و حمایت از مظلومان و سکوت نکردن در برابر ظالم، قانون و برنامه دارد. برای اثبات این مدعا کافی است انسان قرآن و آیات گوناگون آن را در زمینه های مختلف اجتماعی و فردی مطالعه کند تا به این نکته پی برد که اسلام دین گوشه نشینی و دعا و نماز فقط نیست، بلکه برنامه های اسلام و قرآن، قانون زندگی است، که با تبعیت از آن، انسان به حیات طیبه دست می یابد. کافی است به این آیه در مورد سیاست خارجی، مسلمان توجه فرمایند: (۷) یعنی مؤمنان اجازه ندارند کافران و ظالمان را بر خود حاکم گردانند. در آیه آخر سوره فتح می فرماید: .

از این آیه و آیات فراوان دیگر استفاده می شود باید مسلمانان در امر حکومت، وابسته به خود باشند و از تسلطیگانان جلوگیری کنند. پر واضح است

این مطلب مربوط به دنیای مسلمانان است .

از این جهت فقهای عظام از ابتدا تا کنون حق ولایت و سرپرستی را مخصوص فقهای عادل و امین دانسته اند، از جمله محقق در کتاب شرایع می فرماید: (۸)

محقق نراقی در کتاب می فرماید: (۹)

مرحوم آیه الله بروجردی فرمود: (۱۰)

شرایط حاکم الهی در زمان غیبت :

۱ باید از عقل کافی و وافی و زیرکی و فهم سیاسی بهره مند باشد تا بتواند با انواع توطئه ها مقابله کند. از امام امیرالمؤمنین نقل است :

بر مردم ، به قلب و ذهن پر عقل و زبان گویا و قلبی که بر برپایی حق محکم باشد، احتیاج دارد.

۲ مسلمان و مؤمن باشد، چون بر طبق آیه

حکومت بر مسلمانان را ندارند.

و بر طبق آیه دیگر: (۱۱).

۳ باید عادل باشد. بنابراین ظالم و گناه کار حق حاکمیت را ندارد:

عهد امامت به ظالمان نمی رسد.

در آیه دیگر فرمود: (۱۲)

و پیامبر فرمود:

۱ با تقوا باشد و معصیت الهی نکند؛

۲ حلیم و بردبار باشد؛

۳ سرپرست خوبی برای مردم و مانند پدری مهربان باشد. (۱۳)

امام حسین ۷ در نامه ای که برای اهل کوفه نوشت و همراه مسلم بن عقیل فرستاد فرمود:

عمل کند؛ قسط و عدل را در جامعه اجرا کند؛ متدین به دین حق و فردی با تقوا و امین باشد.

در روایت دیگر آمده است : پیامبرؐ فرمود:

است و حدی که جاری می شود، بهتر است از این که چهل شبانه روز باران بیارد.

۴ یکی دیگر از شرایط حاکم اسلامی، این است که فقیه باشد؛ یعنی احکام اسلامی از حلال و حرام را همراه با استنباط و دلیل بداند. از امام حسین علیه السلام نقل است

(۱۳) روایات (پاورقی ۱۳) له .تحف العقول , کلام امام حسین ۷

فراوانی در این زمینه وجود دارد, از جمله در تفسیر امام عسکری ۷ آمده است :

تبعیت کنند, بعضی از فقهای شیعه این شرایط را دارند.<

البته حاکم اسلامی شرایط دیگری از قبیل این که : بخیل نباشد, حلال زاده و بالغ و حرّ باشد, دارد.

(پاورقی ۱. ص (۳۸ آیه ۲۶

۶ پاورقی ۲. احزاب (۲۳ آیه ۶

(پاورقی ۳. وسائل الشیعه , ج ۱۷ ص ۵۵۱

(پاورقی ۴. مستدرک حاکم , ج ۳ ص ۱۱۰ منقول از دراسات فی ولایه الفقیه , ج ۱ ص ۳۹

(پاورقی ۵. همان , ص ۲۱۳

(پاورقی ۶. نهج البلاغه صبحی صالحی , ص ۷۳۳

(پاورقی ۷. نساء (۴ آیه ۱۴۱

(پاورقی ۸. جواهر الکلام , ج ۲۱ ص ۳۹۶

(پاورقی ۹. العوائد, ص ۱۸۷

(پاورقی ۱۰. البدر الزاهر, ص ۵۷ ۵۲

(پاورقی ۱۱. آل عمران (۳ آیه ۲۸

(پاورقی ۱۲. هود (۱۱ آیه ۱۱۳

(پاورقی ۱۳. کافی , ج ۱ ص ۴۰۷ کتاب حجه, ح ۸

ولایت مطلقه فقیه که معصوم نیست، در زمان غیبت چگونه قابل تعیین است؟

پرسش

ولایت مطلقه فقیه که معصوم نیست، در زمان غیبت چگونه قابل تعیین است؟

بی تردید تشکیل حکومت در جامعه ضروری بوده و خردمندان بر آن اتفاق نظر دارند. یکی از ارکان حکومت رهبری آن است. در خصوص گزینش رهبری راهکارهای متعددی ارائه شده است. در جوامع غیر دینی، معمولاً رهبر سیاسی از سوی مردم و یا خبرگان و یا نصب رهبر از سوی حاکم قبل صورت می گیرد. از سوی دیگر برای رهبر شرایط ویژه لحاظ می شود که این مسؤلیت سنگین به شایسته ترین فرد واگذار شود. در اندیشه سیاسی مسلمانان نیز راهکارهای متعددی جهت گزینش رهبر ارائه شده است. اندیشمندان اهل سنت عقیده دارند که رهبر سیاسی جامعه بعد از پیامبر اسلام (ص) از سوی مردم و یا از سوی اصحاب اهل حل و عقل [۱۹] و یا حاکم قبل شکل می گیرد [۲۰] و شرایط مانند قانون دانی [۲۱]، عدالت [۲۲] لحاظ شده است. البته عصمت برای رهبر شرط نیست. در حوزه اندیشه سیاسی شیعی گزینش رهبری با اندیشه اهل سنت تفاوت دارد. شیعیان عقیده دارند که در زمان حضور معصوم (ع) رهبر از سوی خداوند شکل گرفته و عصمت و شرایط دیگر مانند عدالت [۲۳]، قانون دانی [۲۴] نیز لازم است: از این رو بعد از پیامبر (ص) رهبر، امامان معصوم (ع) بوده و آنان از سوی خداوند نصب شده اند. از سوی دیگر شیعیان عقیده دارند که در زمان غیبت، فقیهان به طور عام با رعایت ویژگی هایی مانند اجتهاد [۲۵]، عدالت [۲۶]، مدیریت و ... از سوی معصومان (ع) با اذن خدا منصوب می شوند. البته در زمان غیبت برای مجتهدان عصمت شرط نیست. عدم عصمت فقیهان با تعیین آنان به عنوان

رهبر، از سوی شارع منافات ندارد؛ زیرا شرع برای فقیه شرایط دیگر مانند عدالت را لحاظ کرده است که با عدم آن، رهبر خود به خود عزل شده و لیاقت رهبری را ندارد. از سوی دیگر، شارع مقدس عصمت را تنها برای پیامبر (ص) و ائمه (ع) شرط دانسته است. در جوامع دیگر نیز، که رهبران از سوی مردم انتخاب می‌شوند و تمام اختیارات حکومتی را دارند، معصوم نیستند.

در این جا اگر این پرسش مطرح شود که رهبران دیگر جوامع معصوم نیستند چگونه تعیین می‌شوند؟

در جواب باید گفت: تمامی نظام‌های حکومتی شرایط خاصی برای انتخاب رهبر و حاکم مقرر شده که گزینش و انتخاب بر اساس آن معیارها صورت می‌گیرد تا اشتباه و خطا کم شده و بهترین‌ها انتخاب شوند. در جامعه دینی نیز اگر ولی فقیه رهبر نبوده چه کسی و با چه شرایطی برای رهبری گزینش می‌شد؟ جز این که رهبر از سوی مردم با شرایط خاصی گزینش می‌گردید. عدم عصمت آنان منافات با تعیین مردم نداشت. در زمان غیبت، ولی فقیه با شرایط خاص گزینش می‌شود و مردم نیز حق نظارت بر عملکرد فقیه را داشته که این نظارت ضریب اشتباه فقیه را به حداقل می‌رساند. از سوی دیگر، در جامعه اسلامی ایران، مجلس خبرگان رهبری وجود دارد که عده‌ای خبرگان و کارشناسان هستند، که هم رهبر را با شرایط خاصی انتخاب می‌کنند و هم بر تمام فعالیت‌های او نظارت کرده و عزل و نصب رهبر را بر عهده دارند. هرگاه رهبر کوچکترین اشتباه را انجام دهند و یا العیاذبالله مرتکب فسقی شود، هم خود از منصب الهی عزل شده

و هم خبرگان باید آن را عزل و به اطلاع مردم برسانند؟ از این رو گزینش رهبری از سوی خبرگان مردم آن هم با شرایط خاص، هیچ منافاتی با عدم عصمت آنان ندارد؛ چنان که در جوامع دیگر نیز رهبران غیر معصوم از سوی مردم به عنوان رهبر گزینش می شوند. البته از دیدگاه شیعه، رهبری از اهمیت ویژه ای برخوردار بوده و امامت ادامه رسالت است، از این رو شرایط خاصی برای رهبری ارائه شده که با رعایت آن شرایط مشکل عدم عصمت ولی فقیه نیز حل می شود. بر این اساس می توان گفت: تعیین رهبری غیر معصوم، آن هم با شرایط ویژه که ضریب اشتباه فقیه را به حداقل می رساند، نه بر شارع مقدس مشکل آفرین است و نه در جامعه دینی مشکل ساز است. آن چه متأسفانه جامعه اسلامی را دچار مشکل کرد، خارج نمودن امام معصوم (ع) و فقیهان عادل از صحنه سیاست بود. در صدر اسلام، مردم علی (ع) و دیگر امامان (ع) را رها کرده و دستورات شرع را نادیده گرفته بودند و در زمان غیبت حق فقیهان عادل و قانون دان را غصب کردند. متأسفانه نادیده گرفتن حق معصومان (ع) و فقیهان سبب شد که رهبران ستمگر و قدرت گرا بر مسند قدرت قرار گرفته و جهان اسلام را دچار مشکلات فراوان نمایند. در عصر حاضر فقیهی مانند امام راحل که رهبری جهان اسلام، به ویژه ایران اسلامی را بر عهده داشت، چه مشکلی به وجود آمد؟! با مقایسه رهبری یک فقیه به نام امام خمینی (س) با رهبران ستمگر دیگر که مدت ها در ایران حکومت می کردند، می

توان دریافت که فقیه، رهبر واقعی جامعه بوده و تعیین چنین رهبری از سوی شرع، معقول ترین و کارآمدترین راهکار بوده است که از سوی شارع مقدس به وجود آمده است.

[۱۹] علی بن محمد ماوردی، الاحکام السلطانیه، ص ۳۳.

[۲۰] همان.

[۲۱] ر.ک: شرح نهج البلاغه ابن ابی اعدیه، ج ۳، ص ۲۱۰ و الامامه و السیاسه دنیوری، ج ۱، ص ۱۹.

[۲۲] ر.ک: حسین علی منتظری، دراسات فی ولایه الفقیه، ج ۱، ص ۲۸۹ - ۳۰۰.

[۲۳] ر.ک: امام خمینی، ولایت فقیه، ص ۵۱.

[۲۴] همان، حسین علی منتظری، ولایت فقیه، ج ۱، ص ۲۸۸ - ۳۰۰.

[۲۵] ر.ک: حسین علی منتظری، ولایت فقیه، ج ۱، ص ۳۰۰ به بعد.

[۲۶] همان، ص ۲۸۸ - ۳۰۰.

آیا اسلامی که در کشور ما با این همه تبلیغات وسیع معرفی می شود، اسلام ناب محمدی است؟ اگر نیست، موانع آن چیست؟

پرسش

آیا اسلامی که در کشور ما با این همه تبلیغات وسیع معرفی می شود، اسلام ناب محمدی است؟ اگر نیست، موانع آن چیست؟

پاسخ

واقعیت آن است که تا رسیدن به برنامه های اسلام ناب محمدی فاصله زیادی است که با تحقق آن و اهداف و برنامه های اسلامی، ناهنجاری ها و ظلم ها از بین رفته و در سایه آن جامعه آرمانی به وجود می آید. پیامبر اسلام (ص) و ائمه (ع) در صدد بودند اسلام ناب در جهان حاکم شود؛ ولی عملاً آن گونه که باید، ائمه نیز موفق نشدند که اهداف و برنامه های اسلام ناب را تحقق بخشند، زیرا دشمنان اسلام و دین ستیزان با بهره گیری از همه اهرم ها مانع تحقق آن شدند. تلاش های امامان معصوم (ع) نیز در راه تحقق اسلام ناب محمدی (ص) بود. امام علی (ع) با تشکیل حکومت بر آن بود که اسلام ناب را تحقق بخشد، ولی موانع و عواملی به وجود آمدند که حضرت نتوانست همه اهداف و دستورهای اسلامی را پیاده کند،

از برخی آیات (۱) و روایات (۲) استفاده می شود که امام زمان (ع) موفق خواهد شد که جامعه آرمانی را به وجود آورد و احکام و تعالیم اسلام به بهترین وضعیت ممکن پیاده خواهد شد. در حکومت امام زمان (ع)، عدل و داد و امنیت برقرار (۳) شده و جامعه مطلوب به وجود می آید. تشکیل چنین جامعه ای با بهره گیری از امکاناتی است که در اختیار امام زمان (عج) قرار

دارد.

حال اگر چه نمی توانیم به جامعه آرمانی آخر الزمان در زمان ظهور امام عصر(عج) دست یابیم، اما می توانیم تلاش و کوشش نماییم تا به آن نزدیک

شویم، به همین خاطر، امام راحل(س) بارها مسئولان نظام را به تحقق اسلام ناب محمدی فرا خواند. امروزه نیز یکی از شعارهای جمهوری اسلامی ایران حرکت نمودن به سوی پیاده شدن برنامه های اسلام ناب محمدی است و ایران اسلامی در تحقق بعضی از برنامه های اسلام موفق بوده است.

در خصوص عدم تحقق اسلام ناب محمدی عوامل متعددی مؤثر هستند که برخی از این عوامل مربوط به مسلمانان است و برخی مربوط به دشمنان اسلام می باشد.

تبلیغات سازمان نیافته

یکی از موانع مهم تحقق اسلام ناب محمدی(ص) عدم تبلیغات نظام یافته است. امروزه تبلیغات از اسلام به مراتب کمتر از تبلیغاتی است که درباره ادیان دیگر مانند مسیحیت صورت می گیرد. مسیحیان با بهره گیری از مبلغان آموزش دیده و برنامه های نظام مند و ابزارهای بسیار گسترده و پیشرفته تبلیغاتی که دارند، از مسیحیت تبلیغ می کنند. امروز متأسفانه اسلام را در جهان به گونه ای با تبلیغات وسیع و گسترده معرفی کرده اند که لفظ اسلام را با تروریسم در اذهان مردم جهان القا کرده اند، و بیشترین جنایات بر ضد مسلمان به همین بهانه ها انجام می گیرد. بر این اساس برای تحقق اسلام ناب محمدی باید برنامه های تبلیغی گسترده صورت گیرد. یکی از علل مهم گسترش اسلام در زمان پیامبر(ص) معرفی اسلام ناب و تبلیغات از آن بود. گوستاولوبون فرانسوی می گوید: "قرآن به زور شمشیر پیشرفت نکرده، بلکه تنها به وسیله دعوت و تبلیغ بود. تبلیغ بود که ملت های ترک و مغول را پس از ظهور اسلام، هنگامی که بر سر اعراب مسلط شدند، با این که اعراب

مغلوب آن‌ها بودند، مسلمان کرد". (۴)

سنت گرایي محض

یکی از موانع مهم تحقق اسلام ناب محمدی، اختلاف مسلمان در تعریف دین و تفسیر آنان از برنامه‌های اسلامی است. متأسفانه مسلمانان در تفسیر برنامه‌های اسلام افراط و تفریط نموده، از این رو امروزه گروه‌های مختلفی وجود داشته و هر کدام از دین تفسیر خاص نموده‌اند. برداشت‌های متفاوت از دین و آموزه‌های آن موجب شده که برخی در تفسیر دین و گرایش به آن دچار مشکل گردند. استاد شهید مطهری به نقد دیدگاه اخباریون پرداخته، نمونه‌ای را نقل می‌کند که حاکی از سنت‌گرایی محض در تفسیر دین است: "... معروف است که بعضی اخباری‌ها دستور می‌دادند که به کفن میت شهادتین بنویسند، آن هم به این صورت بنویسد: اسماعیل یشهد أن لا إله إلا الله، یعنی اسماعیل شهادت می‌دهد به وحدانیت خدا، حالا چرا شهادت را به نام اسماعیل بنویسند، زیرا در حدیث وارد شده که حضرت صادق (ع) در کفن فرزندشان اسماعیل به این عبارت نوشته بودند. دیگر فکر نمی‌کردند که در کفن اسماعیل این طور می‌نوشتند، چون اسم او اسماعیل بود، حالا که مثلاً حسن قلی بک مرده چرا اسم خودش را ننویسم و اسم دیگری را بنویسم؟! اخباریین می‌گفتند: این دیگر اجتهاد و اعمال نظر و اتکا به عقل است و ما اهل تعبد و تسلیم قال الباقر و قال الصادق می‌باشیم. از پیش خود دخالت نمی‌کنیم". (۵)

سیاست‌های ستمگرانه

یکی از موانع بسیار مهم تحقق اسلام ناب محمدی (ص) سیاست‌های رهبران ظالم است. در طول تاریخ اسلام حاکمان ستمگر

در صدد تحریف اسلام برآمده و نگذاشتند که مردم با معارف والای اسلامی آشنا شوند. آنان می دانستند که در آموزه های اسلامی به ستم ستیزی سفارش شده و رهبری از آن کسانی است که لایق و شایسته باشند، از این رو سعی می کردند دین را از سیاست جدا دانسته و معارف آن را مخدوش نمایند. داده های تاریخی نشان از آن دارد که خلفای اموی و عباسی با جلوگیری از فضایل اهل بیت (ع) دین را به گونه ای تفسیر می کردند که با اهداف آنان همخوانی داشته باشد. قبل از پیروزی انقلاب اسلامی ایران نیز حکومت های ستمگر مانع تحقق اسلام ناب محمدی شده و به تحریف آن می پرداختند.

از این رو امام راحل (س) اعلام نمود که اسلام در خطر بوده و ما اسلام امریکایی را نمی خواهیم.

عملکرد مسلمانان

عملکرد مسلمانان نیز یکی از موانع مهم تحقق اسلام ناب محمدی (ص) به حساب می آید. متأسفانه مسلمانان به گونه ای عمل کردند که نه تنها موجب گرایش مردم به اسلام نشدند، که اسلام را وارونه جلوه دادند. از این رو امام علی (ع) فرمود: "لبس الاسلام لبس الفرو مقلوباً؛ (۶) مسلمانان اسلام را مانند پوستین وارونه به تن کردند". برخی از مسلمانان با عملکرد خود نشان دادند که اسلام با تمدن و علم مخالف بوده و مسلمانان را صرفاً به زندگی اخروی و دل خوش بودن به آن فرا می خوانند و بین زندگی دنیا و آخرت تضاد حل نشدنی باقی می گذارند.

تهاجم فرهنگی

تهاجم فرهنگی دشمنان نیز افزون بر عوامل فوق، عامل دیگری است، که در قالب های مختلف ظهور نموده و هدف اصلی آن دین

زدایی و تضعیف باورهای دینی است. استکبار می کوشد اعتقادات مردم تضعیف شود و به جای آن باورهای مادی گرایی و الحادی قرار گیرد. شیوه های مبارزه دشمنان علیه اسلام ناب گاهی به عنوان "اباحه گری" و روزی به عنوان "اومانیسیم" و روزی دیگر به عنوان "لیبرالیسم" و ... ظهور می نماید.

دشمنان نه تنها علیه اسلام مبارزه می کنند که حتی شیوه های بسیار مناسب را نیز ارائه می دهند. کارل مارکس می گفت: "اگر در محیطی مذهب قدرت دارد، مستقیماً با مذهب مبارزه نکنید، بلکه واژه های مذهبی را تفسیر مادی کنید و در جهت تحریف دین حرکت کنید تا راه برای محو دین و رواج ماتریالیسم هموار شود". (۶)

پی نوشت ها:

۱. ابراهیم (۱۴) آیه ۵.
۲. بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۵۰.
۳. بحارالانوار، ج ۱، ص ۶۱.
۴. تمدن اسلام و عرب، ص ۱۴۶.
۵. مرجعیت و روحانیت، ص ۴۹.
۶. حسن عاشوری، مقاله تهاجم فرهنگی و راه های مقابله با آن، ص ۳۶.

رهبر جامعه اسلامی حتماً باید مجتهد باشد یا فرد دیگری هم می تواند باشد؟

پرسش

رهبر جامعه اسلامی حتماً باید مجتهد باشد یا فرد دیگری هم می تواند باشد؟

پاسخ

اسلام، دینی جامع است که در عرصه فردی و اجتماعی دارای احکام و مقررات است. عمل به احکام و قوانین الهی نیازمند شناخت صحیح و دقیق آن است. تا زمانی که این احکام به درستی شناخته نشود، نمی توان به خوبی به آن ها عمل کرد.

انسان ها به حکم عقلایی خود، در آن چه دارای تخصص کافی نیستند، به کارشناسان رجوع می کنند تا ناشناخته ها را شناسایی کنند و زندگی را سامان دهند.

در جامعه اسلامی که ملاک عمل مردم و مسؤلان، قوانین اسلامی است، باید رهبر جامعه اسلامی، مجتهد جامع شرایط باشد.

در واقع ولی فقیه به عنوان حافظ شریعت و مجری و ناظر بر احکام و قوانین الهی ، نیز مقام رسمی برای تعیین مصداق در رویارویی با مشکلات به وجود آمده، تصمیم گیرنده نهایی در جامعه اسلامی از طرف شارع مقدس معرفی گردیده است.

این مقام، شأنی است که در عصر غیبت برای فقهای جامع شرایط ائمه معصومین در نظر گرفته شده است.

هر چند رهبر می تواند از دانشمندان و اندیشمندان دیگر مانند اقتصاددانان ، روان شناسان ، شخصیت های فرهنگی و... به عنوان مشاور استفاده کند یا برخی از اختیارات خود را به نهادهای دیگری نظیر قوه قضائیه ، مجریه و مقننه بسپارد، ولی نقش حیاتی او در جلوگیری از انحراف ها ، حفظ وحدت و اجرای احکام دینی، هم چنین تصمیم گیری در مورد مشکلات کلان و سرنوشت ساز ، امری غیر قابل انکار است.

به عبارت دیگر: اساس حکومت اسلامی بر اجرای قوانین و احکام الهی

است. کسی می تواند در رأس این حکومت و نظام قرار گیرد که نسبت به قوانین و احکام الهی، تخصص و آگاهی کافی داشته باشند. چنین کسی فقیه به احکام دین و مجتهد است که میان فقها و مجتهدان بسیاری (که در یک عصر و زمان هستند، با توجه به شرایط دیگر مانند آگاهی به زمان و مسایل جامعه در کشورهای دیگر و مدیریت و عدالت) انتخاب می شود.

بنابراین رهبر جامعه اسلامی باید مجتهد باشد، زیرا تکلیف نهایی در جامعه اسلامی باید توسط مجتهد جامع شرایط اعلام شود و در جامعه پیاده گردد. به همین دلیل اظهار نظر در مسائل جامعه اسلامی فقط به مجتهدی سپرده شد که در رأس جامعه قرار دارد و به تمام مصالح و مفاسد جامعه آگاهی بیشتری دارد. در این زمان با توجه به پیشرفت جامعه و تمدن بشری، از مشاوران و متخصصان در رشته های دیگر بهره می گیرد یا کارهایی را به عهده آنها می گذارد.

آیا اشتراط «ذکوریه» در تصدّی مناصبی که به نحوی ولایت و حکومت بر عامّه مردم دارد، به معنی محروم نمودن زنها و بیتوجهی به ارزشهای انسانی نیست؟

پرسش

آیا اشتراط «ذکوریه» در تصدّی مناصبی که به نحوی ولایت و حکومت بر عامّه مردم دارد، به معنی محروم نمودن زنها و بیتوجهی به ارزشهای انسانی نیست؟

پاسخ

از این جهت که معنا و مفهوم این شرط محرومیت و سلب و عدم توجه به ارزشهای انسانی زن و اثبات امتیاز و حقّ انتفاع و استفاده و اکتساب و برخورداری بیشتر برای مرد است یا اینکه معنی و مفهومش معاف بودن زن از یک سلسله از تکالیف و مسؤولیتهای خطرناک و تکلیف مرد و تحمیل بر اوست، و بالاخره نتیجه، راحت زن و زحمت مرد است، از دو دیدگاه قابل بررسی است:

از دید یک فرد غربی این شرط، موجب محرومیت زن از امتیازات حکومت است؛ چون غربی با دید مادی و امتیازات مادی این مقام را بررسی مینماید.

امّا از نظر اسلام و مکتبی که میخواهد به جای کاخ «تیسفون» و یا دربار قیصر روم، مدینه محمّده و کوفه علی و آن روش متواضعانه و بیتجمل را بسازد و فرمانروایان و همه را با منطبق «تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلْمَدِينِ لَا يُرِيدُونَ عَلْوًا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» قصص/۸۳ رهبری نماید، نزدیک شدن به این مقام نزدیک شدن به خطر و موقفی بین بهشت و جهنّم است که جز او احدی و افرادی که کمال و ثوق به نفس خود را دارند، خود را برای آن نامزد نینمایند و اگر کسی را از آن به هر علت معاف کنند یا به او تکلیف نمایند، هرگز احساس محرومیت نمیکند.

بنابراین در اینجا مسأله تفاوت زن و مرد مطرح نیست؛ اشتباه از عدم تمیز بین حکم و حق و

تکلیف و اختصاص ناشی شده است. از بینش الهی و از دیدگاه یک بانوی مسلمان و آگاه در اینگونه احکام مانند عدم وجوب نماز جمعه بر زن و سقوط جهاد از او، زن محروم نیست؛ بلکه مکلف نیست یا مورد عنایت خاص است و صیانت و حشمت و حفظ ارزشهای والای او مورد نظر است.

البته حکمتهای دیگری نیز این حکم را شامل میشود: مانند اینکه تصدّی ولایت حکومت نیازمند به صلابت و انعطاف ناپذیری خاص و بلکه در مواردی نیازمند به خشونت است که در بانوان چنان نیست و این عین کمال آنها است. در آنان زمینهای انعطاف و رقت و تأثیر در برابر مناظر رقت انگیز زیادتر و قویتر است که زن مظهر عاطفه و احساسات است و مرد برای قاطعیّت و تصمیم.

شرایط ولی فقیه چیست؟

پرسش

شرایط ولی فقیه چیست؟

پاسخ

جواب اجمالی:

شرایط اساسی زمامدار اسلامی عبارتند از: فقاہت، عدالت و توانایی بر اداره ی جامعه ی اسلامی. در اصل یک صدونهم قانون اساسی جمهوری اسلامی به این سه شرط اشاره شده و آمده است:

شرایط و صفات رهبر:

۱. صلاحیت علمی لازم برای افتاء در ابواب مختلف فقه.

۲. عدالت و تقوای لازم برای رهبری امت اسلام.

۳. بینش صحیح سیاسی و اجتماعی، تدبیر، شجاعت، مدیریت و قدرت کافی برای رهبری.

جواب تفصیلی:

بر اساس ادله ای که در باره ی ولایت فقیه بیان شد، کسی می تواند زمام امور را در جامعه ی اسلامی به دست گیرد که به مقام فقاہت رسیده باشد و بتواند احکام الهی را از منابع مورد وثوق استنباط نماید. البته در روایات از این شخص به «راویان حدیث یا سنّت امامان معصوم (علیهم السلام)» یاد شده است. واضح است کسی می تواند حدیث یا سنّتی را حدیث یا سنّت امامان معصوم (علیهم السلام) معرّفی کند که فقیه، یعنی مجتهد، باشد و از معارض و حل تعارض و نحوه ی جمع دلالتی و اعتبار

سندی و اموری از این قبیل، به تفصیل آگاهی داشته باشد. شاید دلیل تعبیر به «راویان حدیث و سنت امامان معصوم(علیهم السلام)» در روایات این باشد که اصطلاح «فقیه» یا «مجتهد» در آن زمان به معنای مصطلح امروزی آن شناخته شده، نبوده است، یا شاید علت آن این بوده که فقهای آن روزگار در بین راویان بودند، هر چند تمام راویان فقیه نبودند.

۸ به هر حال، یکی از شرایط زمامدار جامعه‌ی اسلامی در عصر غیبت «فقاہت» است و مراد از آن «اجتهاد مطلق» می باشد؛
یعنی شخص بتواند حکم هر

مسئله ای را از منابع دینی استنباط کند و قدرت اجتهاد او منحصر در دایره ی خاصی نباشد که از این امر به «اجتهاد متجزی» یاد می شود.

شرط دیگر زمامدار اسلامی «عدالت» است. هر چند ذکری از این شرط در ادله ی نقلی ولایت فقیه به میان نیامده، اما عقل حکم می کند که نمی توان زمام جامعه ای مبتنی بر یک عقیده را به کسی سپرد که در عمل پای بند به آن اعتقاد نیست و التزامی به قوانین آن ندارد. از سوی دیگر، ما آیات و روایاتی داریم که اطاعت فاسق و غیر عادل یا ولایت او را انکار می کند. (۲) مانند آیه ی شریفه ی: «و لا تطع من أغفلنا قلبه عن ذکرنا و اتبع هواه (۳)» [از کسی که او را از یاد خود غافل کرده ایم و او پیرو هوا و هوس خود است، پیروی مکن].

در اصول کافی روایتی از امام باقر (علیه السلام) نقل شده است که در آن حضرت (علیه السلام) از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل می کند: امامت و زمامداری سزاوار نیست، مگر مردی را که در او سه ویژگی باشد:

()

۱. ورعی که او را از معاصی و گناهان الهی منع کند.

۲. حلمی که به واسطه آن مالک و صاحب اختیار غضب خویش باشد.

۳. نیکویی سرپرستی نسبت به کسانی که زمام آنها را به دست دارد، تا برای آنها چون پدری مهربان باشد.

همین روایت بر شرط دیگری، که عقل نیز بر آن گواه است، دلالت می کند و آن «توانایی اداره ی امری که بر عهده گرفته» است. یعنی فقیه عادل می تواند زمام امور جامعه ی اسلامی را

به دست گیرد که توانایی اداره ی آن جامعه را داشته باشد. این مطلب را ارتکاز(۲) عقلا نیز مورد تأیید قرار می دهد.

پس شرایط اساسی زمامدار اسلامی عبارتند از: فقاہت، عدالت و توانایی بر اداره ی جامعه ی اسلامی. در اصل یک صدونهم قانون اساسی جمهوری اسلامی به این سه شرط اشاره شده و آمده است:

شرایط و صفات رهبر:

۱. صلاحیت علمی لازم برای افتاء در ابواب مختلف فقه.

۲. عدالت و تقوای لازم برای رهبری امت اسلام.

۳. بینش صحیح سیاسی و اجتماعی، تدبیر، شجاعت، مدیریت و قدرت کافی برای رهبری.

بند اول این اصل ناظر به اجتهاد مطلق است. از این رو، بر تحقق صلاحیت علمی رهبر برای افتاء در ابواب مختلف فقه و نه یک باب خاص، تصریح می کند.

بند دوم ناظر به عدالت رهبر است و چون برای عدالت مراتبی را می توان تصور کرد، در این عبارت به وجود عدالتی که برای رهبری امت اسلام لازم است، تأکید شده است.

در بند سوم کفایت رهبر توضیح داده شده و با تعبیر «بینش صحیح سیاسی و اجتماعی، تدبیر، شجاعت، مدیریت و قدرت کافی برای رهبری» به بایسته های نظری و عملی اداره ی جامعه اشاره شده است.

رهبری و زمامداری، به چه شرطی ملکوتی است و به چه شرطی ظلمانی؟

پرسش

رهبری و زمامداری، به چه شرطی ملکوتی است و به چه شرطی ظلمانی؟

پاسخ

این امر (رهبری و زمامداری) یک سگّه دو چهره است که هر دو چهره آن در کلمات ائمه طاهرین (ع) و سخنان علمای دین تبیین شده است:

اول: چهره ملکوتی و نورانی که همان خلافت و جانشینی خداوند بر روی زمین است: «السُّلْطَانِ ظَلَّ اللهُ فِي الْأَرْضِ يَاوِي إِلِيهِ كُلِّ مَظْلُومٍ» (بحار ۷۲/۳۵۴)؛ [سلطان سایه خدا در روی زمین است که پناهگاه هر مظلومی است].

دوم: چهره مُلکی و ظلمانی که در کلمات امیر المؤمنین (ع) از آن به «عَفْطَه عِنز» (نهج البلاغه، خطبه ۳ (ششقیه)، بند ۱۸)،

«عراقِ خنریرِ فی یدِ مَجْدومِ» (همان، حکمت ۲۳۶، بند ۲). و مانند آن تعبیر شده است.

اگر زمامدار جامعه طغیانگر باشد و بخواهد با دام زعامت به مطامع حیوانی و شهوانی خود برسد، حکومت او نازلتر از آب بینی بز و پست تر از استخوان خوک در دست بیمار مبتلا به خوره است. اما اگر رهبری جامعه، پرخاشگر علیه ظلم و طغیان و خاضع در پیشگاه حق و برهان باشد و بخواهد مجری احکام الهی و پیاده کننده سنتهای او و احیا کننده جامعه بشری و انسانهای حق طلب گردد: «إِلَّا أَنْ أُقِيمَ حَقًّا أَوْ أُدْفَعَ بَاطِلًا» (نهج البلاغه، خطبه ۳۳، بند ۲). زمامداری او خلافت خداوند و خود وی خلیفه حق خواهد بود.

آیا عصمت یکی از شرایط واجب اصل ولایت و امامت است؟ یا ولی فقیه هم می تواند معصوم باشد؟

پرسش

آیا عصمت یکی از شرایط واجب اصل ولایت و امامت است؟ یا ولی فقیه هم می تواند معصوم باشد؟

پاسخ

اگر منظور از ولایت و امامت در سطح کلی یعنی امامت جانشینان بلافصل پیامبر باشد عصمت در آن شرط است بدین جهت شیعه معتقد است که امامان دوازده گانه که جانشینان پیامبر می باشند همه آنها معصوم و از گناه و اشتباه مصوم بوده اند. ولی در ولایت فقیه معصوم بودن شرط نیست بلکه عدالت در آن شرط است بر این اساس پاسخ سؤال دیگر هم که آیا ولی فقیه می تواند دارای عصمت باشد روشن می شود چه اینکه عصمت مقام ویژه ای است که خداوند به افراد معدودی که خود مصلحت می دانسته موهبت کرده است و برای دیگری نمی توان این مقام را ادعا کرد (۲).

(بخش پاسخ به سؤالات)

اگر خلیفه ای کسی را به جانشینی خود برگزیند، آیا شکل جامعه اسلامی در امر رهبری حلّ نمی شود؟ مانند کاری که خلیفه اوّل نسبت به خلیفه دوّم انجام داد.

پرسش

اگر خلیفه ای کسی را به جانشینی خود برگزیند، آیا شکل جامعه اسلامی در امر رهبری حلّ نمی شود؟ مانند کاری که خلیفه اوّل نسبت به خلیفه دوّم انجام داد.

پاسخ

بر اساس ادله قاطع که مذهب تشیع بر آن استوار است استخلاف تنها بر اساس نصب از جانب خدا و گزینش وی صورت می گیرد از این رو پیامبر ((صلی الله علیه و آله)) به دستور خداوند علی ((علیه السلام)) را پس از خود به جانشینی منصوب کرده

است و خلافت خلفای دیگر از دیدگاه تشیع به هیچ وجه مشروعیت ندارد.

(بخش پاسخ به سؤالات)

۲

آیا امام زمان (عج) بطور مستقیم در انتخاب آیت الله خامنه ای نقش داشته است؟

پرسش

آیا امام زمان (عج) بطور مستقیم در انتخاب آیت الله خامنه ای نقش داشته است؟

پاسخ

در زمان غیبت کبری، هیچ کس به طور مستقیم از ناحیه امام زمان (عج) و یا پیامبر (ص) به عنوان رهبر و پیشوا مشخص نشده و نخواهد شد. انتخاب رهبر در زمان غیبت، براساس ملاکها و معیارهای بیان شده از سوی پیشوایان معصوم (ع) صورت می گیرد و انتخاب مستقیمی در کار نیست و اگر کسی چنین سخنی گفت، خود مسوول سخن خویش است و وظیفه ما، تکذیب او می باشد.

شرایط ولایت فقیه چیست؟ آیا علاوه بر اجتهاد، مرجعیت نیز از شرایط ولی فقیه است؟

پرسش

شرایط ولایت فقیه چیست؟ آیا علاوه بر اجتهاد، مرجعیت نیز از شرایط ولی فقیه است؟

پاسخ

عمده ترین شرایط ولایت فقیه عبارت است از:

۱. فقاہت یا اجتهاد مطلق؛ یعنی، از نظر علمی در حدی باشد که در تمام مسائل بتواند احکام الهی را با مراجعه به ادله تفصیلی (کتاب، سنت، عقل و اجماع) کشف و استنباط کند.

۲. عدالت و تقوا؛

۳. قدرت مدیریت، تدبیر، شجاعت و توان اداره کلان جامعه؛

با توجه به شرایط بالا، روشن می شود که مرجعیت، شرط لازم رهبری و ولایت فقیه نیست. اصطلاح «مرجعیت» - که به مراتب

کمال علمی، اخلاقی و اجتماعی فقیه اطلاق می شود ظاهراً برای کسانی است که عنوان بزرگ ترین و مشهورترین مجتهد یک کشور (و حتی یک شهر) را دارا باشد. به عبارت دیگر دانشمندترین همه علمای هر ناحیه، عنوان مرجع تقلید را دارد و آن، عبارت از کسی است که محل مراجعه مقلدان و دارای رساله مدوّن عملی، برای استفاده مریدان خویش است. حائری، عبدالهادی، تشیع و مشروطیت در ایران، صص ۸۱ - ۸۵.

در مورد جایگاه مرجعیت و رابطه آن با ولایت فقیه، نکات ذیل دارای اهمیت است:

یکم. فقاہت - به معنای توانایی استنباط احکام اولیّیه شرعی از منابع و متون دینی امر مشترکی است که هم در مرجعیت و هم در قضاوت و هم در زعامت و سرپرستی جامعه مورد نیاز است؛ بدین معنا که تصدی این سه شأن مهم، تنها از سوی فقها مورد قبول است و دیگران با وجود فقیهان صالح، حق تصدی این شئون را ندارند.

نکته مهم این است که فقاہت در همه این شئون متفاوت، به یک معنا است و این گونه نیست که برای مرجعیت، به گونه ای

فقاہت نیاز باشد و در امر رھبری به گونه ای دیگر از فقاہت. در واقع فقیہی هست کہ اجازہ پذیرش ہمہ شئون ذکر شدہ را دارد. در این صورت اگر از فقیہی، طلب فتوا کنیم، مرجع تقلید خواهیم داشت و اگر امر قضاوت را بہ او بسپاریم، قاضی می شود و اگر از او زعامت و سرپرستی جامعہ را بخواهیم، ولی فقیہ است. بنابراین، اطاعت از ولی فقیہ، با همان ادلہ ای بہ اثبات می رسد کہ رجوع بہ مراجع تقلید ثابت می شود.

دوم. فقاہت و عدالت، شرط مشترک و مقدماتی تصدی مرجعیت، قضاوت و زعامت است؛ یعنی، شرط لازم است، اما کافی نیست. بہ عبارت دیگر متصدی ہر کدام از مسؤولیت های یاد شدہ، بہ ویژگی های دیگری -متناسب با خصوصیات آن مسؤولیت نیاز دارد. در این میان، ولایت و سرپرستی جامعہ، مسؤولیت پیچیدہ تر و سنگین تری است؛ از این رو دارای ویژگی های مهم تر و بیشتری است. بہ گونه ای کہ ممکن است در ہر زمان تعداد انگشت شماری از فقیہان عادل را بتوان یافت کہ واجد آن شرایط باشند.

سوم. مرجعیت یک شأن اجتماعی است؛ نہ یک شأن علمی و فقیہی بالا-تر از فقاہت. در واقع بسیاری از فقیہان راضی بہ پذیرش این شأن اجتماعی نیستند و ضمن آنکہ صلاحیت مرجعیت را دارا هستند، ترجیح می دهند کہ این مسؤولیت را بر دوش نگیرند. برخی دیگر نیز آن را می پذیرند و مرجع تقلید می شوند. بنابراین نباید تصور کرد ہر فقیہی کہ مرجع تقلید می شود، لزوماً از دیگر فقیہایی کہ این شأن را نمی پذیرند، برتر و عالم تر است. البتہ مرجع تقلید باید فقیہ اعلم باشد؛ اما اعلمیت منحصر در مراجع تقلید نیست و فقہای ہم تراز با مراجع، از

نظر علمی و فقهاتی کم نیستند.

چهارم. بخش اصلی و اساسی تکالیف اجتماعی در جامعه دینی را ولی فقیه تعیین می کند؛ چرا که عمده مسائل اجتماعی، قضایی و حقوقی، اقتصادی و مالی، تعلیم و تربیت، سیاست داخلی و خارجی و... را باید در حوزه حکم حکومتی، تعیین تکلیف کرد که به ولی فقیه مربوط است.

بنابر مطالب یاد شده، روشن می شود که مراجع تقلید، هر چند به جهت بعضی از برجستگی های فقهی، اخلاقی و اجتماعی، نسبت به سایر فقها از اولویت برخوردار می باشند؛ اما «مرجعیت» آنان را نباید شرط لازم برای امامت مسلمین محسوب کرد؛ چنان که در متون و منابع اسلامی چنین موضوعی به هیچ وجه از شرایط رهبری ذکر نشده است. صورت مشروح مذاکرات شورای بازنگری قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، ج ۱، ص ۱۸۱.

وانگهی، تجربه نشان داده است که برخی از مراجع تقلید - که از مراتب علمی و تقوایی برتری نسبت به دیگران برخوردارند نسبت به مسائل سیاسی التفاتی از خود نشان نمی دهند و یا آنکه از این جهات، از توانایی های مورد انتظار جامعه برخوردار نیستند؛ همچنان که در بین علمای متأخر به جز امام خمینی (ره)، سایر مراجع بزرگ تقلید چندان درگیر اشتغالات فکری - فقهی نسبت به مدیریت سیاسی نبوده اند. در حالی که بر اساس ادله نقلی و عقلی متعدد، افزون بر فقاها و عدالت، داشتن شرط مدیریت و تدبیر سیاسی برای اداره امور جامعه ضروری و اجتناب ناپذیر است.

از این رو در نامه امام (ره) به ریاست شورای بازنگری قانون اساسی چنین آمده است: «در مورد رهبری ما که نمی توانیم نظام اسلامی مان را بدون سرپرست رها کنیم. باید فردی را انتخاب کنیم که از حیثیت اسلامی مان در جهان سیاست

و نیرنگ دفاع کند. من از ابتدا معتقد بودم و اصرار داشتم که شرط مرجعیت لازم نیست. مجتهد عادل مورد تأیید خبرگان محترم سراسر کشور کفایت می کند. اگر مردم به خبرگان رأی دادند تا مجتهد عادل را برای رهبری حکومتشان تعیین کند، وقتی آنها هم فردی را تعیین کردند تا رهبری را بر عهده بگیرد، قهراً او مورد قبول مردم است. در این صورت او ولی منتخب مردم می شود و حکمش نافذ است». همان، ج ۱، ص ۵۸ (نامه مورخ ۹/۲/۱۳۶۸).

از کجا باید فهمید شرایط ولی در انتخاب فردی به عنوان ولی فقیه موجود است؟

پرسش

از کجا باید فهمید شرایط ولی در انتخاب فردی به عنوان ولی فقیه موجود است؟

پاسخ

جهت این امر ابتدا باید شرایطی که در اندیشه سیاسی اسلام و به تبع آن قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران برای ولی فقیه در نظر گرفته شده است را شناخت و سپس این موضوع را بررسی کرد که آیا فرد انتخاب شده مطابق با این ویژگی ها و شرایط بوده است یا نه.

اصل یکصد و نهم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران بالهام از منابع اصیل اسلامی، شرایط و صفات رهبر را چنین بیان می نماید:

۱- «صلاحیت علمی لازم برای افتاء در ابواب مختلف فقه» (اجتهاد مطلق) براساس آیات قرآن و احادیث متعددی نظیر: «ان الله اصطفاه علیکم و زاده بسطه فی العلم و الجسم» (بقره، آیه ۲۴۷).

«ایها الناس، ان احق الناس بهذا الامر (خلافت) اقواهم علیه و اعلمهم بامر الله فیه» (نهج البلاغه، فیض الاسلام، خطبه ۱۷۲، ص ۵۵۸).

رهبر اسلامی باید از مقام علمی شایسته برخوردار باشد تا با تشخیص قوانین الهی، مسایل سیاسی و سایر عناوین اجتماعی قادر به حل و فصل امور باشد. عالم اسلامی کسی است که در مقام اجتهاد، علم به احکام اسلام براساس قرآن و سنت معصومین (ع) داشته باشد تا با شناخت زمینه ها، قادر به اجرای احکام اسلامی در هر مورد باشد.

۲- «عدالت و تقوای لازم برای رهبری امت اسلامی». قرآن مجید یکی از مهمترین شرایط رهبری جامعه را «عدالت» می داند: «لا- ینال عهدی الظالمین» (بقره، آیه ۱۲۴) و امام علی (ع) می فرماید: «بدان که بهترین بندگان خدا در پیشگاه خداوند امام عادل است که خود هدایت یافته و دیگران را نیز به سمت هدایت ببرد» (نهج

۳- «بینش صحیح سیاسی و اجتماعی، تدبیر، شجاعت، مدیریت و قدرت کافی برای رهبری». رهبری ولایت، امر خطیری است و صرف داشتن شرایط علمی، تقوایی و اخلاقی، فرد را واجد صلاحیت رهبری نمی نماید. سیاست امر پیچیده ای است که اعمال آن خرد خاص خود را می طلبد. آشنایی با ظرایف سیاسی و قدرت تحلیل سیاسی به رهبر این امکان را می دهد که در هر زمان با توجه به مقتضیات، تصمیمات لازم را اتخاذ نماید. وجود پاره ای خصایص برجسته برای رهبر را می توان تدبیر و شم سیاسی نامید که با به کارگیری آن می توان به تصمیم گیری شایسته دست یافت. چنان که امام رضا(ع) می فرماید: «مضطلع بالامامه عالم بالسیاسه» رهبر کسی است که توان رهبری دارد و به سیاست آگاه است (اصول کافی، ج ۱، ص ۲۰۲، ح ۱).

از طرف دیگر شجاعت نیز لازمه رهبری شایسته است و خطیر بودن امر رهبری، آن را ایجاب می کند. تصمیمات مهم سیاسی و نظامی در مقاطع حساس نیازمند قاطعیت مدبرانه و شجاعانه است تا با اتخاذ آن جامعه از سرگردانی نجات پیدا کند.

امام علی(ع) در این زمینه می فرماید: «یحتاج الامام الی قلب عقول و لسان قوول و جنان علی اقامه الحق صؤول» رهبر و امام به ذهنی تیز و زبانی پرتوان و گویا و دلی پر جرأت برای اقامه حق نیازمند است (غررالحکم، ح ۱۱۰۱۰).

قدرت مدیریت نیز خصلت دیگری است که رهبر با دارا بودن آن، می تواند در ارکان دولت انسجام برقرار کرده و امور را به نحو شایسته سازماندهی نماید.

چنان که امام

علی(ع) در اهمیت این شرط برای رهبری می فرماید: «ایها الناس، ان احق الناس بهذا الامر اقواهم علیه» مردم! سزاوارترین انسان برای رهبری، کسی است که از توان [مدیریت] بیشتری برخوردار باشد و... (نهج البلاغه، خطبه ۱۷۳).

بعد از شناخت شرایط و ویژگی هایی که در اسلام به عنوان ملاک رهبری در نظر گرفته شده است نوبت به اثبات وجود این شرایط و ویژگی ها در مقام معظم رهبری می رسد.

در اینجا ما به صورت خلاصه به پاره ای از ویژگی ها و صلاحیت های مقام معظم رهبری برای احراز منصب رهبری نظام و اشاره می نمایم .

الف) صلاحیت علمی : اجتهاد در ابواب مختلف فقه که این ویژگی براساس دلایل ذیل برای مقام معظم رهبری ثابت می باشد: "اولا" اجتهاد آیت الله خامنه ای توسط بسیاری از مراجع و بزرگان از جمله حضرت امام از قبل تصدیق شده بوده است . ثانيا" همه رساله های عملیه نوشته اند که اگر دو نفر عادل خبره به اجتهاد کسی شهادت دهند، اجتهاد او قابل قبول است و این در حالی است که جامعه مدرسین حوزه علمیه قم که مرکب از ده ها مجتهد مطلق و چندین مرجع تقلید می باشد ایشان را به مرجعیت پذیرفتند. هم چنین در اساسنامه جامعه مدرسین آمده است که چیزی به عنوان نظر آن جامعه معتبر است که حداقل شانزده نفر از اعضا آن را امضا کرده باشند. بنابراین اعلامیه جامعه مدرسین به این معناست که حداقل شانزده نفر از مجتهدان و خبرگان ایشان را مرجع می دانند. ثالثا" درس خارج مقام معظم رهبری که در آن بسیاری از فضلا شرکت

می کردند و همگی به وزانت علمی آن شهادت می دهند دلیل بر بنیه علمی نیرومند و ملکه اجتهاد ایشان است و این توان علمی مسلماً^{۱۱} زمینه سابق بر رهبری و حتی سابق بر ریاست جمهوری ایشان دارد، نه این که ایشان پس از رهبری درس خوانده و به این رتبه از دانش رسیده باشند.

ب (صلاحیت اخلاقی (عدالت و تقوای لازم): صلاحیت اخلاقی مقام معظم رهبری نیز از اموری است که در رفتار و عملکردهای فردی و اجتماعی ایشان از زمان کودکی، جوانی و مبارزات سیاسی و همچنین مسؤولیت های متعددی که در بعد از انقلاب در شرایط حساس داشته اند به روشنی قابل اثبات بوده و تمام اشخاصی که از نزدیک با معظم له در ارتباط می باشند، گواه بر این مدعا هستند.

ج (توانایی های شخصی: مقام معظم رهبری علاوه بر واجدیت صلاحیت های علمی و صلاحیت اخلاقی دارای توانایی های شخصی بسیار فوق العاده ای در راستای رهبری و مدیریت جامعه خصوصاً^{۱۲} در مواقع بحرانی و سرنوشت ساز بوده و از بینش صحیح سیاسی و اجتماعی و قدرت و شجاعت بسیار بالایی برخوردار می باشند، که این مهم با مروری بر گذشته مدیریتی ایشان، چه در شورای انقلاب و چه در دوران ریاست جمهوری در سخت ترین شرایط ناشی از جنگ و محاصره های بین المللی، بیش از یک دهه رهبری نظام و با موفقیت بیرون آمدن از فراز و نشیب ها و مشکلات متعدد داخلی و بین المللی به خوبی قابل اثبات می باشد که یکی از بهترین نمونه های آن رهبری مدبرانه نظام در

جریان جنگ خلیج فارس می باشد.

آخرین مرحله ای که شایسته است مورد توجه قرار گیرد، انتخاب قانونی ایشان از سوی خبرگان رهبری می باشد که خود متأثر از دو عامل است که این عامل هر کدام به تنهایی مهمترین دلیل بر شایستگی معظم له برای رهبری نظام اسلامی می باشند:

۱- واجدیت شرایط لازم برای رهبری در معظم له و احراز این شرایط از سوی خبرگان به عنوان بهترین و شایسته ترین فردی که قدرت و توانایی رهبری نظام را دارد که این مهم از سوی اکثریت قاطع اعضای مجلس خبرگان تأیید شد.

۲- تأکید حضرت امام بر شایستگی آیت الله خامنه ای برای رهبری نظام . حضرت امام در موارد متعددی به شایستگی معظم له تصریح کرده اند از جمله این که حجت الاسلام هاشمی رفسنجانی نقل می کند که در مورد قضایای مهدی هاشمی همراه با آقایان : خامنه ای ، موسوی اردبیلی ، میرحسین موسوی خدمت امام راحل رسیدیم و سیداحمد خمینی نیز حضور داشت و در آنجا به امام گفتیم که شما با احترامات خود ما را درباره رهبری آینده در بن بست قرار می دهید. امام با اشاره به آقای خامنه ای فرمودند که در میان شما کسی است که شایسته رهبری است و شما در بن بست قرار نخواهید گرفت . و هیچگاه از طرف هیچ یک از مخالفان شخص آقای خامنه ای و یا غیر آنان این ادعا و بیان آقای هاشمی رفسنجانی انکار نشده است . بلکه در مجلس خبرگان که در سال ۶۸ برای انتخاب رهبر جمهوری اسلامی پس از امام راحل تشکیل شد علاوه بر این

اظهارات (که در حضور شاهدان قضیه انجام گرفت) از آقای سید احمد خمینی نیز نقل شد که ایشان از امام راحل نقل نمودند که امام فرمودند آقای خامنه ای شایسته رهبری است.

برای آگاهی بیشتر ر.ک :

۱- زندگی نامه مقام معظم رهبری، مؤسسه فرهنگی قدر ولایت

۲- حکایت نامه سلاله زهرا(س)، حسن صدری مازندرانی، مؤسسه انتشارات مشهور، چاپ اول ۱۳۸۱

۳- حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، ج ۲، دکتر سید محمد هاشمی، نشر دادگستر، چاپ پنجم، ۱۳۸۰

۴- رهبری در اسلام، محمد محمدی ری شهری، انتشارات دارالحدیث، چاپ اول ۱۳۷۵

آیا می توان ولایت فقیه را معصوم دانست؟ اگر این گونه است آیا لازم است این گونه باشد؟

پرسش

آیا می توان ولایت فقیه را معصوم دانست؟ اگر این گونه است آیا لازم است این گونه باشد؟

پاسخ

نخست باید دانست پیامبران و چهارده معصوم به طور یقینی دارای مقام عصمت هستند اما عصمت دیگران به طور یقینی ثابت نیست بلکه هر کس به مقدار تقوا و خویشتن داری خود به آن مقامات نزدیک می شود. و اما درباره ولایت فقیه توجه شما را به مطالب زیر جلب می کنیم:

منظور از ولایت فقیه، ولایت فقه و علم و عدالت ایشان است، به طوری که شخص ولی فقیه نیز تابع فقه است و حکمی را که صادر می کند خودش نیز ملزم به رعایت آن است. حکم او تا هنگامی که عدالت او محرز باشد نافذ است هرگاه از عدالت ساقط شود. حکم او نافذ نیست. همچنان که امام معصوم(ع) نیز خود نیز تابع فرمان و دستورات خداست و اگر ما فرمان امام معصوم و دستور ولی فقیه را اطاعت می کنیم به جهت اطمینان به عصمت امام و عدالت ولی فقیه است که لازم الاتباع است.

البته ناگفته نماند ولی فقیه گاهی نظر می دهد و گاهی حکم صادر می کند. آنگاه که نظر می دهد به عنوان راهنمایی شخص است و می توان به آن عمل نکرد اما اگر حکم دهد موضوع در حدی است که حتما باید انجام پذیرد و بر همگان پیروی از آن لازم است. اگر چه در واقع اشتباه نیز باشد اما چنین مواردی بسیار اندک است.

برای توضیح بیشتر توجه شما را به مطالب زیر جلب می کنیم:

در توضیح ولایت مطلقه فقیه باید گفت که بین «ولایت فقیه» با «ولایت مطلقه فقیه» تفاوتی

در ماهیت و جوهره ولایت سیاسی فقیه جامع الشرایط در عصر غیبت نیست، تنها تفاوتی که وجود دارد در نحوه نگرش و چگونگی استعمال این اصطلاح است. زمانی که ولایت فقیه بدون قید مطلقه استعمال شود، مراد از آن همان حکومت و زمام داری امور جامعه است که براساس ادله عقلی و نقلی (آیات - روایات) متعددی در زمان غیبت امام معصوم(ع) بر عهده فقیه جامع الشرایط گذاشته شده و فقیه عادل جامع الشرایط از سوی آن بزرگواران برای اداره و رهبری جامعه اسلامی منصوب گردیده و دارای حق حاکمیت می باشد.

اما زمانی که ولایت مطلقه فقیه استعمال می شود، ناظر به حیطه اختیارات و گستره وظایف و مسئولیت های ولی فقیه است و الا در اصل اثبات ولایت برای فقیه جامع الشرایط هیچ تفاوتی با «ولایت فقیه» ندارد.

توضیح این مطلب مبتنی بر تحلیل و تبیین دقیق ولایت مطلقه فقیه است که به اختصار توضیحاتی را بیان می نمایم:

نظریه حضرت امام(ره) درباره حوزه اختیارات ولی فقیه که مورد قبول اکثریت فقهای شیعه می باشد، این است که فقیه همه اختیارات لازم حکومتی امام معصوم(ع) را دارد و هر نوع ولایتی که در حوزه رهبری جامعه برای امام ثابت شده برای فقیه نیز ثابت است. جز آنچه که به دلیل خاص از مختصات امام معصوم(ع) شمرده شده است، از قبیل عصمت، ولایت تکوینی و نیز پاره ای از اختیاراتی که پیامبر در حوزه مسائل خصوصی افراد داشته اند. در حقیقت اختصاصات یاد شده مربوط به جنبه ولایت به معنی زعامت و رهبری اجتماعی نیست، بلکه به خاطر جهات شخصیتی و شرافت مقام امامت و عصمت امام معصوم(ع) است. از اختیارات حکومتی یاد شده به «ولایت مطلقه» تعبیر می شود که ما به

اختصار به توضیح آن می پردازیم.

آیا عصمت یکی از شرایط واجب اصل ولایت و امامت است؟ یا ولی فقیه هم می تواند معصوم باشد؟

پرسش

آیا عصمت یکی از شرایط واجب اصل ولایت و امامت است؟ یا ولی فقیه هم می تواند معصوم باشد؟

پاسخ

اگر منظور از ولایت و امامت ولایت در سطح کلی یعنی امامت جانشینان بلافصل پیامبر باشد عصمت در آن شرط است بدین جهت شیعه معتقد است که امامان دوازده گانه که جانشینان پیامبر می باشند همه آنها معصوم و از گناه و اشتباه معصوم بوده اند. ولی در ولایت فقیه معصوم بودن شرط نیست بلکه عدالت در آن شرط است بر این اساس پاسخ سؤال دیگر هم که آیا ولی فقیه می تواند دارای عصمت باشد روشن می شود چه اینکه عصمت مقام ویژه ای است که خداوند به افراد معدودی که خود مصلحت می دانسته موهبت کرده است و برای دیگری نمی توان این مقام را ادعا کرد(۵).

« بخش پاسخ به سؤالات »

(۵) نقل با اختصار از کتاب پرسش ها و پاسخ ها، آیت الله مصباح یزدی.

اگر ولی فقیه معصوم نیست، چرا اطاعت از وی واجب است؟

پرسش

اگر ولی فقیه معصوم نیست، چرا اطاعت از وی واجب است؟

پاسخ

در بینش اسلامی، حاکمیت مطلق، از آن خداست و این خود، برآمده از توحید، نخستین اصل اعتقادی اسلام، است؛ زیرا معنای توحید تنها خالق بودن خدا نیست، بلکه هدفدار بودن جهان، وابستگی کل نظام آفرینش به پروردگار حکیم و حی و قیوم، حرکت موزون و حساب شده کاروان هستی به رهبری مشیت حکیمانه و هدایت هماهنگ همه موجودات به سوی کمالات شایسته ای که از «او» آغاز و به سوی «او» می انجامد، از لوازم اجتناب ناپذیر جهان بینی توحیدی و اسلامی است: (رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ حَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى). {۳} هیچ موجودی، از ذات بی مقدار و بی جان گرفته تا پیچیده ترین پدیده های جاندار آفرینش، از حوزه قدرت و قلمرو نفوذ علم خدا بیرون نیست: (لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ). {۴} اوست که زمام حرکت و حیات هر جنبه ای را در سراسر قلمرو هستی در اختیار دارد: (مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا). {۵}

اوست که مالک حقیقی جهان و حاکم مقتدر آن است: (تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ) {۶} و هر لحظه که عنایت و مشیت الهی از جهان گرفته شود، جز نیستی و فنا بر جای نمی ماند /

این نوع ولایت و حاکمیت مطلقه خدا بر جهان آفرینش، تکوینی است: (إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ). {۷} ولایت خدا بر حیات و مرگ و قضا و قدر تکوینی نسبت به انسان از همین مقوله است؛ ولی درباره اعمال انسان، خداوند به جای اعمال حاکمیت و ولایت قهری و جبری - چون سنتش بر آزادی و اختیار انسان قرار گرفته

- نوع دیگری از حاکمیت را جایگزین کرده است که از آن به «ولایت و حاکمیت تشریحی» تعبیر می شود و به موجب آن، اطاعت از غیر خدا شرک، و کفر به ولایت طاغوت، لازمه ایمان است: (فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنُ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى). {۸}

خداوند با فرمان (أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ)، {۹} حاکمیت تشریحی خود را از سه راه اعمال نموده و، به تعبیر دیگر، به انسان اجازه داده است که از سه راه از خداوند اطاعت کند:

یک - اطاعت از پیامبر اکرم (ص) که از خداوند ولایت مستقیم دارد: (الْأَنْبِيَّ أُولَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ). {۱۰}

دو - اطاعت از امامان معصوم: که ولایت از نبی اکرم دارند: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ». {۱۱}

امام صادق ۷ فرمود: «وَلَايَتُنَا وَلَايَةُ اللَّهِ الَّتِي لَمْ يَبْعَثْ نَبِيًّا قَطُّ إِلَّا بِهَا»؛ ولایت ما اهل بیت: همان ولایت الهی است که خداوند هیچ پیامبرش را نفرستاد مگر با آن». {۱۲}

سه - اطاعت از ولی فقیه عادل که در زمان غیبت امام معصوم ۷ به نیابت از آن حضرت، ولایت امر و امامت امت را بر عهده دارد/

بنابراین در زمان غیبت امام معصوم ۷ اعمال حاکمیت خداوند به صورت نیابتی از طرف امام زمان ۷ توسط فقیه جامع الشرایط صورت می گیرد و در واقع اطاعت از چنین فقیه جامع الشرایطی، اطاعت از امام معصوم ۷ و در نتیجه اطاعت از پیامبر اکرم (ص) و قبول حاکمیت خداوند تلقی می گردد/

لزوم اطاعت از ولی فقیه در زمان غیبت، از مسلمات فقه شیعه است و بنا به ادله چهارگانه ثابت می گردد؛ به طوری که بنا به گفته حضرت امام خمینی: «ولایت فقیه از مسائلی است که تصور آن،

موجب تصدیق خواهد شد. {۱۳}

ادله ولایت فقیه به قدری قطعی و یقین آور است که برای یک ناظر منصف، کوچک ترین تردیدی در ثبوت آن از نظر شرعی باقی نمی گذارد. {۱۴}

حضرت امام؛ پس از بحث و بررسی ادله شرعی و عقلی ولایت فقیه، می نویسند: «از آنچه گذشت {دلیل های عقلی و نقلی اقامه شده بر ولایت فقیه} به این نتیجه می رسیم که از سوی امامان معصوم: برای فقها ولایت ثابت است، در هر آنچه که برای خود آن بزرگواران ولایت ثابت بوده است. از آن رو که آنان صاحب اختیار امت بوده اند. اگر موردی را بخواهیم از این قاعده کلی خارج کنیم، نیازمند دلیلی هستیم که بر اختصاص آن به امام معصوم: دلالت می کند. بنابراین اگر در اخبار آمده است که فلان کار با امام است، یا امام به فلان کار فرمان می دهد و مانند این ها، نظیر این اختیارات برای فقیهان عادل هم به دلیل های پیشین ثابت می شود.» {۱۵} ایشان همچنین در کتاب ولایت فقیه، این پندار را که حوزه اختیار رسول اکرم (ص) به جهت منصب نبوت، بیش از حضرت علی (ع) و یا اختیارات حکومتی حضرت علی (ع) به جهت معصوم بودن آن حضرت، بیش از فقیه است، مردود دانسته، می فرماید:

البته فضایل حضرت رسول اکرم (ص) بیش از همه عالم است و بعد از ایشان، فضایل حضرت امیر ۷ از همه بیش تر است؛ لکن زیادی فضایل معنوی، اختیارات حکومتی را افزایش نمی هد. همان اختیارات و ولایتی که حضرت رسول ۹ و دیگر ائمه: در تدارک سپاه و بسیج سپاه، تعیین ولات و استانداران، گرفتن مالیات و صرف آن در مصالح مسلمانان داشتند، خداوند همان اختیارات را برای حکومت فعلی قرار داده است. {۱۶}

بنابراین روشن می شود که لزوم

اطاعت از کسی که خداوند ولایت او را ثابت کرده است، مطلق است و مشروط به عصمت نیست. البته پیامبران و امامان: معصوم بوده اند؛ اما فقیهان گرچه معصوم نیستند، به جهت قید عدالت برای ولایت آنان، و لزوم دور بودنشان از هواهای نفسانی، که شرط فقیه جامع شرایط است، امکان هر گونه سؤ استفاده از مقام و موقعیت و مفسده منتفی می شود/

نکته دیگر آن که اگر بخواهیم به جهت عدم وجود ملکه عصمت در ولایت فقیه تردید کنیم، باید در لزوم اطاعت از نواب خاص پیامبران و امامان: که از سوی آنان به ولایت بر مناطقی از جهان اسلام، منصوب می شدند، نیز تردید کرده، و فی المثل بگوییم: اطاعت مردم مصر از مالک اشتر که از جانب امیرمؤمنان^۷ به ولایت آن دیار منصوب شدند، لازم نبوده است؛ زیرا وی معصوم نبود! این سخنی نیست که کسی بتواند به آن ملتزم باشد. بنابراین لزوم اطاعت از حاکم عادل، منافاتی با معصوم نبودن او ندارد/

[۱].سوره طه، آیه ۵۰/

[۲].سوره سبأ، آیه ۳/

[۳].سوره هود، آیه ۵۶/

[۴].سوره ملک، آیه ۱/

[۵].سوره یس، آیه ۸۲/

[۶].سوره بقره، آیه ۲۵۶/

[۷].سوره نسا، آیه ۵۹/

[۸].سوره احزاب، آیه ۶/

[۹].حدیث متواتر غدیر که مورد اتفاق فریقین است/

[۱۰].اصول کافی، ج ۱، ص ۲۶۲/

[۱۱].کتاب البیع، امام خمینی، ج ۲، ص ۴۶۷. (انتشارات اسماعیلیان قم)

[۱۲].ادله ولایت فقیه را در کتاب های جواهرالکلام، شیخ محمدحسن نجفی، ج ۲۱؛ عواید الأیام، مرحوم نراقی؛ کتاب البیع، حضرت امام، ج ۲، جست وجو کنید/

[۱۳].کتاب البیع، امام خمینی، ج ۲، ص ۴۴۸/

[۱۴].ولایت فقیه، امام خمینی، ص ۴۰. (انتشارات مؤسسه تنظیم و نشر آثار حضرت امام «ره»)

شعار (خامنه ای خمینی دیگر است ولایتش ولایت حیدر است) چه پیامی دارد؟

پرسش

شعار (خامنه ای خمینی دیگر است ولایتش ولایت حیدر است) چه پیامی دارد؟

پاسخ

این شعار حاوی دو پیام و نکته اساسی است که به توضیح آن می پردازیم:

نکته یکم: مقام معظم رهبری نه تنها مانند حضرت امام(ره) دارای شرایط و اوصاف لازم رهبری اند؛ بلکه بسیاری از ویژگی ها و برجستگی های شخصیتی حضرت امام(ره) را نیز دارا می باشند. مجموع این تشابهات را می توان در دو بخش بیان کرد:

الف) تشابه در صلاحیت های لازم برای رهبر: ۱. صلاحیت های علمی و آگاهی کامل به علوم و مسائل اسلامی و آشنایی با اصول و مبانی و احکام اسلام در زمینه های مختلف فرهنگی، سیاسی، اجتماعی، نظامی و

۲. صلاحیت های اخلاقی؛ از قبیل زهد و پارسایی، ساده زیستی، وارستگی، قناعت، عدالت، تقوا، ایمان، اخلاص، توکل، صداقت و

۳. صلاحیت های مدیریتی؛ مقام معظم رهبری به دلیل ویژگی های شخصیتی و کسب تجارب بسیار با ارزش در اثر سوابق مبارزاتی و مسؤولیت های مختلف، از توانایی و تدبیر بسیار بالایی در مدیریت جامعه و حل مشکلات و اداره بحران ها و فراز و نشیب های متعدد برخوردارند. و با بینش عمیق و صحیح سیاسی و اجتماعی، درک واقعیت های داخلی و بین المللی و آینده نگری، مصالح و منافع جامعه اسلامی را به خوبی تشخیص می دهند و سگان هدایت جامعه را در اختیار دارند.

ب) تشابه در اصول رفتار سیاسی و خط مشی ها؛ مقام معظم رهبری مانند حضرت امام(ره)، در انجام دادن وظایف رهبری و اجرای احکام و ارزش های اسلامی، کاملاً قاطع و در مقابل توطئه های دشمنان داخلی و استکبار جهانی، مقاوم و پا بر جا بوده است و با حمایت مدبرانه خود از دولت، مانع از این می شود که دشمن بین مردم، دولت

و مسؤولان شکاف ایجاد کند. ایشان بدون هیچ عوام فریبی، همگان را به راه خدا، یاد خدا، تقوای الهی، هوشیاری انقلابی، رعایت احکام اسلامی و مصلحت نظام ولایی فرا می خوانند. رهبر معظم انقلاب در عین داشتن اقتدار اسلامی و سختگیری نسبت به دشمنان انقلاب اسلامی، با دوستان و دلسوزان نظام، مهربان و رحیم است و تلاش می کند تا انقلاب اسلامی را بر محور و مداری که امام خمینی بنیان نهاده، پیش برده و از انحراف از اصول و ارزش های الهی آن جلوگیری کند. بنابراین رهبری ایشان، تداوم همان خط امام و پاسداری از اصول آن است.

گفتنی است که این مطالب، هرگز به معنای بیان مراتب و مقامات معنوی، عرفانی و کمالات این بزرگواران نیست؛ زیرا مرتبه کمال دانشمندان و عالمان الهی جز بر خدا و معصومین(ع) بر همگان پوشیده است و هیچ کس نمی تواند در این عرصه اظهار نظر کند.

ولی آنچه مسلم است، امام راحل(ره)، از حیث مقام دارای درجاتی است که کمتر کسی از فقهای گذشته می توانسته به آن حد برسد. مقام معظم رهبری نیز همچون استاد بزرگوارش امام خمینی(ره)، بر بسیاری از فقهای گذشته برتری دارد و امروز نیز خورشید فروزانی است که جهان از نورش منور است. امروزه هیچ کشوری را سراغ نداریم که حکومت آن، به دست شخصی دانشمند، عادل، خدا ترس، پارسا و مردم دوست باشد.

نکته دوّم: مقام معظم رهبری نیز مانند حضرت امام، دارای همان ولایت و اختیارات حکومتی گسترده ای است که پیامبر اکرم(ص)، حضرت علی(ع) و دیگر امامان معصوم(ع) داشته اند. این مطلب از مبانی عقلی و نقلی مستحکمی برخوردار است، که به اختصار توضیح داده می شود:

بر اساس نظریه «ولایت فقیه»، فقیه همه

اختیارات حکومتی امام معصوم(ع) را دارد؛ جز آنچه که به دلیل خاص از مختصات امام معصوم(ع) شمرده شده است؛ زیرا چنین مواردی در حقیقت مربوط به جنبه ولایت و حاکمیت نیست؛ بلکه به دلیل جهات شخصیتی و شرافت مقام امامت و عصمت پیشوایان معصوم(ع) است. بنابراین دیدگاه، هرگاه فقیه واجد شرایط به تشکیل حکومت اسلامی توفیق یابد، همان ولایتی را که پیامبر و امام معصوم(ع) در اداره امور جامعه داشتند، او نیز خواهد داشت و بر همه مردم لازم است که از او اطاعت کنند. خود امام خمینی(ره)، در این باره می فرماید: «این توهم که اختیارات حکومتی رسول اکرم(ص)، بیشتر از امام علی(ع) بوده و یا اختیارات حکومتی امیر مؤمنان علی(ع)، بیش از فقیه است و یا یک فقیه در اداره حکومت، از اختیارات حکومتی بیشتری نسبت به ولی فقیه قبل یا بعد از خود شبرخوردار است، باطل و مردود است. البته فضایل پیامبر(ص)، بیش از همه انسان ها است و پس از ایشان فضایل امیر مؤمنان از همه بیشتر است، لیکن فضایل معنوی بیشتر، اختیارات حکومتی را افزایش نمی دهد. خداوند همان اختیارات و ولایتی که به پیامبر اکرم(ص) و امامان معصوم(ع) در تدارک و بسیج سپاه، تعیین والیان و استانداران، گرفتن مالیات، و صرف آن در مصالح مسلمانان داده است، برای حکومت فقیه نیز قرار داده است. نهایت تفاوت این که ولایت فقیه در رابطه با شخصی معین نبوده و روی عنوان عالم عادل ثابت است»، (امام خمینی ولایت فقیه، ص ۵۵).

حضرت امام(ره) در توضیح این نظریه می افزاید: «وقتی می گوئیم ولایتی را که رسول اکرم(ص) و ائمه(ع) داشتند، بعد از غیبت فقیه عادل دارد، برای هیچ کس این توهم

نباید پیدا شود که مقام فقها، همان مقام ائمه و پیامبر اکرم(ص) است؛ زیرا اینجا صحبت از مقام نیست، بلکه صحبت از ولایت؛ یعنی، حکومت و اداره کشور و اجرای قوانین شرع مقدس که یک وظیفه سنگین و مهم است می باشد، نه شأن و مقام برتر و غیرعادی... .

ولایت فقیه از امور قراردادی و اعتبار عقلایی است و واقعیتی جز جعل قانونی ندارد. وقتی کسی به عنوان ولی در موردی نصب می شود؛ مثلاً برای حضانت و سرپرستی کسی یا حکومت، دیگر معقول نیست در اعمال این ولایت، فرقی بین رسول اکرم(ص) و امام(ع) یا فقیه وجود داشته باشد. به عنوان مثال، ولایتی که فقیه در اجرای حدود و قوانین کیفری اسلام دارد؛ در اجرای این حدود بین رسول اکرم(ص) و امام و فقیه امتیازی نیست. حاکم، متصدی اجرای قوانین الهی است و باید حکم خدا را اجرا کند، چه رسول الله(ص) باشد و چه امام معصوم(ع) یا نماینده او یا فقیه عصر، (همان، ص ۵۶). این نظریه با فقهای بزرگی مانند شیخ مفید، شیخ طوسی، دیلمی، فاضل و شهیدین نسبت داده شده است و در میان فقهای متأخر، شخصیت های برجسته ای چون صاحب جواهر، علامه کاشف الغطاء، علامه نراقی، میرزای بزرگ شیرازی، حضرت امام خمینی و... آن را مورد تأیید قرار داده اند، (فقه سیاسی، عمید زنجانی، ج ۲، ص ۳۵۳).

مهمترین دلایلی که برای اثبات گستره ولایت و اختیارات حکومتی ولی فقیه در حد ولایت معصومین(ع) وجود دارد، عبارت است از:

۱. همه دلایل عقلی و نقلی که ضرورت حکومت و ولایت فقیه را با عنوان فقاقت و عدالت در عصر غیبت اثبات می کند، دامنه و گستره این حکومت و

ولایت را نیز اثبات می کند.

۲. رسالت ها و مسؤولیت هایی که از جانب خدا و دین، بر عهده ولی فقیه واجد شرایط حکومت و رهبری نهاده شده است؛ درست همان رسالت ها و مسؤولیت هایی است که پیامبر و امامان معصوم(ع) بر عهده داشتند و آن عبارت است از: حفظ احکام اسلام از انحرافات، تبلیغ و اجرای اسلام، اصلاح امور مسلمانان، هدایت و ارشاد آنان، دفاع از مظلومان، مقابله با زورگویان و ستمگران و برقراری عدالت اجتماعی، انجام دادن این مسؤولیت ها و رسالت ها، همان گونه که برای معصومین(ع) قدرت ولایت و حکومت مطلقه ای را ایجاب می کند، ولایت و اختیارات گسترده ای را برای فقیه متصدی حکومت و دولت اسلامی نیز ایجاب می کند. در غیر این صورت بسیاری از احکام به اجرا در نخواهد آمد و معطل خواهد ماند، (امام خمینی، ولایت فقیه، ص ۵۴).

۳. ولایت فقیه به عنوان نهاد حکومتی که در شخصیت حقوقی حاکم تبلور می یابد، مانند همه نهادهای حکومتی دیگر اعم از حکومت های لائیک، دموکراتیک، و سایر انواع آن که دارای قدرت مطلقه هستند او نیز باید دارای قدرت و اختیارات مطلقه باشد تا بتواند همه امور فردی و اجتماعی شهروندان مسلمان را سامان بخشد و معضلات جامعه اسلامی را حل و فصل کند.

بنابراین قوانین جامع و کامل اسلام، جهت اجرا شدن و تأمین سعادت همه جانبه دنیوی و اخروی انسان ها، تشکیل حکومت اسلامی را با اختیارات کامل و مطلق ایجاب می کند و ولایت فقیه به عنوان نهاد حکومتی و شخصیت حقوقی فقیه، تبلور این قدرت و ولایت مطلقه است که امام علی(ع) و سایر امامان معصوم(ع) دارای آن بوده اند.

برای مطالعه بیشتر ر.ک:

۱. آیت الله جوادی آملی، ولایت فقیه، ص ۴۶۳،

۲. کاظم قاضی زاده، اندیشه های فقهی سیاسی امام خمینی، ص ۱۵۳، مرکز تحقیقات استراتژیک ریاست جمهوری.

۳. آیت الله مصباح یزدی، ولایت فقیه، ص ۱۰۵، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).

۴. نبی الله ابراهیم زاده آملی، حاکمیت دینی، ص ۱۵۳، پژوهشکده تحقیقات اسلامی سپاه. }J

کارایی نظام ولایی

مقام معظم رهبری فرمودند: "حتی رهبری هم فوق نظارت نیست"، با توجه به فرمایش معظم له آیا ولایت فراتر از قانون اساسی است و یا بالعکس؟

پرسش

مقام معظم رهبری فرمودند: "حتی رهبری هم فوق نظارت نیست"، با توجه به فرمایش معظم له آیا ولایت فراتر از قانون اساسی است و یا بالعکس؟

پاسخ

جواب می طلبد که محورهای زیر بررسی شود:

یکم: مقصود از این که رهبر فوق قانون اساسی است چیست؟

اگر مقصود این است که رهبر تافته جدا بافته از مردم بوده و هرگاه در مسایل فردی و شخصی مرتکب جرم شد، محاکمه نمی شود و از امتیاز رهبری برخوردار است، بی تردید رهبر فوق قانون اساسی نیست و او مانند سایر شهروندان در برابر قانون اساسی مساوی بوده و همه دستورهای اسلام و احکام قانونی درباره او اجرا می شود. در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز بدین مطلب تصریح شده است: "... رهبر در برابر قوانین با سایر افراد مساوی است".

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، ص ۹۲.

در آموزه های اسلامی نه تنها رهبر در برابر قانون با سایر افراد تفاوت ندارد که باید قانونمندترین انسان ها باشد، زیرا مجری قانون است و مجری قانون باید بیشتر از همه به حرمت و قداست قانون احترام بگذارد. از سوی دیگر ساختار و ماهیت حکومت اسلامی، حکومت قانونی بوده و هرگونه قانون شکنی و استبداد از ماهیت آن نفی شده است. امام راحل (س) در خصوص ماهیت حکومت اسلامی فرموده: "حکومت در اسلام، به مفهوم تبعیت از قانون است و فقط قانون بر جامعه حکمفرمایی دارد. آن جا هم که اختیارات محدودی به رسول اکرم صلی الله علیه و آله ولایت داده شده، از طرف خداوند است. حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله هر وقت مطلبی را بیان یا حکمی را ابلاغ کرده اند، به پیروی از قانون الهی بوده

است، قانونی که همه بدون استثنا بایستی از آن پیروی و تبعیت کنند".

کتاب البیع، ج ۲، ص ۴۶۷.

"حکومت اسلامی استبدادی نیست که در آن خواسته های نفسانی یک فرد ملاک باشد... حکومت اسلامی، در همه شئون خود از قانون الهی سرچشمه می گیرد..."

همان، ص ۴۶۱.

در آموزه های دینی رهبران معصوم نیز در مسایل فردی در برابر قانون مساوی هستند. پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله در آخر عمر همگان را فراخواند که اگر حق کسی از سوی او ضایع شده است، احقاق حق نماید. و این سیره

شیخ عباس قمی، سفینه البحار، ج ۱، ص ۶۷۱.

حضرت علی علیه السلام نیز بود، هنگامی که در دادگاه در مقابل یک شخص غیر مسلمان قرار گرفت، به صورت یک فردی عادی در مورد او حکم صادر شد.

دوم: اگر مقصود از فراقانونی و عدم فراقانونی ولایت فقیه آن باشد که ولی فقیه تنها در چهار چوب اختیارات و وظایفی که در قانون اساسی برای او تعیین شده می تواند انجام وظیفه نماید و فراتر از آن نمی تواند اعمال ولایت نماید، در این صورت دو دیدگاه وجود دارد:

الف) برخی عقیده دارند که ولی فقیه تنها می تواند همان اختیارات و وظایفی را که در قانون اساسی برای او تعریف شده، انجام دهد و اعمال ولایت نماید. بر اساس این رویکرد ولی فقیه تابع قانون اساسی بوده و رهبر و ولایت فقیه فراتر از قانون نیست.

مجله حوزه، شماره ۵۸ و ۸۶ ص ۴۶.

ب) برخی باور دارند که ولی فقیه فراتر از قانون اساسی است، بدین معنا که در قانون اساسی برخی از وظایف و اختیارات ولی فقیه بیان شده است، اما نه به

این معنا که وظایف رهبری، منحصر در این وظایف باشد،

بلکه برخی از وظایف و اختیارات ولی فقیه را شرایط زمان تعیین می کند.

بنابراین، در قانون اساسی ایران تنها به نمونه ها و برخی از مصادیق وظایف و اختیارات ولی فقیه اشاره شده است و اختیارات ولی فقیه محدودیت قانون اساسی نیست:

محمد یزدی، قانون اساسی برای همه، ص ۵۵۲.

"باید به این نکته توجه نمود که اموری که در یازده بند شمرده شد (قانون اساسی) و عنوان وظایف و اختیارات را دارد، همه جا دلالت بر حصر دارد و به این معنا است که این کارها منحصراً مربوط به رهبر است و دیگری نمی تواند در آنها دخالتی داشته باشد. اما بدین معنا نیست که رهبر نمی تواند کار دیگری را بیرون از یازده بند انجام دهد، که حصر از طرف این امور است، نه از طرف رهبر".

قانون اساسی ایران، ص ۹۴.

امام راحل (ره) فرمود: "این که در قانون اساسی هست، این بعضی شئون ولایت فقیه است، نه همه شئون

ولایت فقیه، و از ولایت فقیه آن طوری که اسلام قرار داده... هیچ کس ضرر نمی بیند".

مجله حوزه، شماره های ۸۵ و ۸۶، ص ۴۹.

طرفداران این دیدگاه باور دارند که امام راحل (ره) خود در موارد متعددی اعمال ولایت نمود که در قانون اساسی پیش بینی نشده بود، مانند نصب ائمه جمعه در سراسر کشور، تعیین سرپرستی اوقاف، تعیین سرپرست حجاج ایرانی، نصب تولیت آستان قدس رضوی و عزل و نصب نماینده در جاهایی که لازم بود.

مجله حوزه، شماره های ۸۵ و ۸۶، ص ۴۹.

سوم: به نظر می رسد که بر هر دو مبنا ولی فقیه فراتر از قانون اساسی نیست، زیرا بر

مبنای اول ولایت فقیه تنها در چارچوب قانون اساسی انجام وظیفه می نماید طبیعی است انجام وظایف براساس قانون اساسی فراتر از قانون اساسی نیست. براساس مبنای دوم نیز ولی فقیه فراتر از قانون اساسی نیست، زیرا یکی از اختیارات و وظایف مهم ولایت فقیه صدور احکام حکومتی است که براساس نیازها و شرایط زمان و مصالح جامعه در قانون اساسی پیش بینی نشده است. احکام حکومتی ولی فقیه خود قانون است که هم برای ولی فقیه و هم برای دیگران لازم الاجرا است، از این صدور احکام حکومتی فراتر از قانون اساسی نیست تا این شبهه پیش آید که رهبر فراتر از قانون بوده و پایبند مقررات نیست. از سوی دیگر در قانون اساسی اختیاراتی به فقیه داده شده که شرایط و زمینه های اعمال آن را اوضاع زمان و مکان تعیین می کنند، و فقیه است که مشکلات و معضلات نظام را حل کند که از طریق عادی قابل حل نیست. بر این اساس رهبر در همه شرایط تابع قانون است، نه فراتر از قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، ص ۹۵.

آن، زیرا در قانون اساسی برای او چنین اختیاراتی پیش بینی شده است. متأسفانه برخی از تعبیری مانند "رهبر فوق قانون اساسی است" سوءاستفاده نموده، چنین وانمود می کنند که رهبر فراتر از قانون بوده و به دلخواه اعمال ولایت می کند و تابع قانون نیست؛ غافل از این که برای فقیه شرایطی مانند عدالت پیش بینی شده است امام خمینی، ولایت فقیه، ص ۵۱.

که با لغزش های سیاسی و اجتماعی و فردی، از رهبری عزل می شود. امام راحل (ره) فرمود: "اگر فقیهی بخواهد زورگویی کند، از ولایت ساقط می شود" و:

"اگر ولی فقیه یک کلمه دروغ بگوید، یک قدم برخلاف بگذارد،

صحیفه نور، ج ۱۱، ص ۳۷.

آن ولایت را دیگر ندارد".

همان.

در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران برای نظارت بر عملکرد فردی و سیاسی ولی فقیه، مجلس خبرگان پیش بینی شده است.

از سوی دیگر در آموزه های دینی تصریح شده است که مردم وظیفه دارند بر عملکرد رهبر نظارت نمایند، از این رو امام علی علیه السلام یکی از وظایف مردم را نظارت بر عملکرد رهبر دانست.

سخنان مقام معظم رهبری در خصوص این که رهبری هم فوق نظارت نیست، ناظر بر همین مطلب است که در ساختار حکومت دینی همه مسئولان نظام و حتی رهبری فوق نظارت نبوده و در چارچوب قانون اساسی انجام وظیفه می نمایند و در ساختار حکومت اسلامی ایران خبرگان مردم بر عملکرد رهبر نظارت می کنند.

علت ضرورت وجود ولایت فقیه در کشور اسلامی چیست؟ چرا مسلمانان حق انتخاب او را ندارند؟

پرسش

علت ضرورت وجود ولایت فقیه در کشور اسلامی چیست؟ چرا مسلمانان حق انتخاب او را ندارند؟

پاسخ

برادر گرامی! از ارتباط شما با این واحد سپاسگزاریم.

قبل از پاسخ باید ضرورت وجود حکومت دینی در عصر غیبت را اثبات کنیم و آن گاه به این بحث برسیم که حکومت دینی فقط با حاکمیت فقیه میسر است.

امام خمینی در تبیین این مسئله می فرماید: (۱)

۱ احکام اسلامی اعم از آن چه مربوط به مسائل مالی یا سیاسی و حقوقی و غیره است، از بین نرفته و تا قیامت برقرار و استوار است و اجرای این احکام بدون تأسیس حکومت امکان پذیر نیست.

۲ برقراری امنیت و حفظ نظام اجتماعی از واجبات مؤکد اسلامی است، هم چنان که اختلال و ناامنی در جامعه اسلامی،

ناپسند شارع مقدّس است. بدیهی است تحقق بخشیدن به این امر نیز بدون حکومت امکان پذیر نیست.

۳ حفظ مرزهای مسلمانان از تجاوز و تهاجم متجاوزان، عقلاً و شرعاً واجب است و این امر از نیازهای ضروری جامعه اسلامی است. نیل به این هدف و عملی ساختن آن، بدون داشتن قدرت و اهرم حکومت امکان ندارد.

۴ با توجه به مقدمات یاد شده وجود حکومت اسلامی در عصر غیبت یک ضرورت عقلی و واجب دینی است.

البته حکومت مورد نظر در این جا صرفاً حکومت اسلامی است، زیرا آن چه در بند اوّل آمده است، (اجرای دقیق احکام و قوانین اسلامی در ابعاد مختلف حیات اجتماعی) تنها در حکومتی انجام می پذیرد که رهبران و مجریان آن، آشنا و دانا به احکام و قوانین اسلام بوده و در عمل به آن ملتزم باشند و قانونگذارانش نیز مبنا را

قوانین اسلام قرار داده و بر خلاف آن قانونی را وضع نکنند.

در عصر غیبت، حکومت دینی بدون ولایت فقیه معنا ندارد و سرّ آن با کاویدن ویژگی های حکومت دینی و شرایط لازم حاکمان در اسلام روشن می شود:

به عبارت دیگر: همه امور در حکومت دینی باید بر اساس احکام و قوانین الهی تنظیم شود، بنابراین حضور رهبری دانا و توانا در تشخیص احکام الهی و قادر به مطابقت آن بر نیازمندی های زمان و متعهد و پای بند به هنجارهای دینی کاملاً روشن و بدیهی است، از این رو در روایتی از امام علی (ع) آمده است: "شایسته زمامداری کسی است که بر آن تواناتر و نسبت به احکام الهی در آن مورد داناتر باشد". (۲)

نیز از امام حسین (ع) روایت شده است: "سر رشته امور باید به دست عالمان ربانی باشد که نسبت به احکام و حلال و حرام خدا وفادار و امین می باشند". (۳)

امام در مورد قسمت اخیر سؤال که چرا مسلمانان و مردم حق انتخاب او را ندارند؟ در اندیشه سیاسی شیعه "ولّی امر" از سوی شارع منصوب است، ولی این به معنای نبود نقش برای مردم در نفی یا اثبات حکومت نیست زیرا ولّی امر در تشکیل حکومت دینی و اعمال ولایت، حق تحمیل سلطه خود را ندارد.

بنابراین حکومت اسلامی با خواست و اراده مردم پدید می آید. دلیل های متعددی بر این مسئله وجود دارد، از جمله این که امیرالمؤمنین نقل می کنند که پیامبر (ص) به من فرمود: "ای پسر ابوطالب، ولایت امت من بر عهده تو است، پس اگر به سلامت قدرت را به تو سپردند و در مور زمامداری

تو با خشنودی اتفاق کردند، سرپرستی امورشان را بر عهده گیر، ولی اگر در مورد تو رأی دیگری ابراز داشتند، آنان را به حال خود رها کن". (۴)

امام خمینی می فرماید: "... تولى امور مسلمين و تشكيل حكومت بستگى دارد به آراى اكثريت مسلمين كه در قانون اساسى هم از آن ياد شده است و در صدر اسلام به بيعت با ولّى مسلمين تعبير مى شده است". (۵)

بنابراین انتصابی بودن حاکم در حکومت دینی لزوماً به معنای نفی هر گونه دخالت مردم در عزل و نصب وی نیست، بلکه رهبر دینی تنها با مشارکت مردم و مقبولیت اجتماعی، حکومت را در دست می گیرد.

در جمهوری اسلامی نیز، مردم رهبر خود را با واسطه از طریق خبرگان انتخاب می کنند، از همین رو در اندیشه های حضرت امام خمینی، ولایت شرعی فقیه در کنار رأی و انتخاب مردم ذکر شده است. برای روشن شدن این مطلب می توان به گزیده هایی از سخنان ایشان توجه کرد:

"ما تابع آرای ملت هستیم، ملت هر طور رأی داد، ما هم از آن ها تبعیت می کنیم". (۶)

"... نفوذ حکم ولّى امر مبتنى و متوقف بر انتخاب مردم است". (۷)

در این سخنان به خوبی نصب الهی و انتخاب مردمی در کنار یکدیگر مشاهده می شود، بنابراین نصب الهی مانع انتخاب مردم با رعایت موازین دینی و شرعی نیست. خدایی که ولّى امر را نصب نموده، جایگاه بلندی نیز برای رأی و انتخاب مردم قرار داده است.

چون انتخاب رهبر از مهم ترین مسایل کشور است، بر اساس قانون اساسی ابتدا مردم خبرگان و دانشمندانی که صلاحیت تشخیص بهترین فرد از بین فقها و مجتهدان را

دارند، انتخاب می کنند و بعد خبرگانِ منتخبِ مردم با رأی خود رهبری را انتخاب می کنند. بنابراین مردم با واسطه در انتخاب رهبری نقش اساسی دارند.

نکته دیگر:

ولی امر به صورت انتصابی است و در زمان غیبت حضرت ولی عصر(عج) بر اساس روایات فراوانِ فقهای جامع الشرائط به طور عام، نایب و منصوب از جانب ائمه(ع) هستند، پس هر فقیهی که پاک و با تقوا باشد، صلاحیت این مقام را دارد و از جانب ائمه(ع) منصوب است، ولی خبرگان مردم از بین فقهای فراوانی که در یک زمان وجود دارند، یک نفر را که از همه جامع تر باشد، انتخاب می کنند. به عنوان ولی امر مسلمانان اطاعت از او لازم و واجب است. بنابراین انتخاب مردم از طریق خبرگان با انتصابی بودن رهبری منافاتی ندارد.

پی نوشت ها:

۱. ر.ک: امام خمینی، کتاب البیع، ج ۲، ص ۴۶۱؛ علی ربانی گلپایگانی، دین و دولت، ص ۱۴۵.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۷۳.

۳. مستدرک الوسائل، ج ۱۷، ص ۳۱۵، باب ۱۱.

۴. ابن طاووس، کشف المحجبه، ص ۱۸۰.

۵. سند شماره ۶۵۷، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.

۶. صحیفه نور، ج ۱۰، ص ۱۸۱.

۷. همان، ج ۲۱، ص ۱۲۹.

آیا اسلامی که در کشور ما با این همه تبلیغات وسیع معرفی می شود، اسلام ناب محمدی است؟ اگر نیست، موانع آن چیست؟

پرسش

آیا اسلامی که در کشور ما با این همه تبلیغات وسیع معرفی می شود، اسلام ناب محمدی است؟ اگر نیست، موانع آن چیست؟

پاسخ

واقعیت آن است که تا رسیدن به برنامه های اسلام ناب محمدی فاصله زیادی است که با تحقق آن و اهداف و برنامه های اسلامی، ناهنجاری ها و ظلم ها از بین رفته و در سایه آن جامعه آرمانی به وجود می آید. پیامبر اسلام(ص) و ائمه(ع) در

صدد بودند اسلام ناب در جهان حاکم شود؛ ولی عملاً آن گونه که باید، ائمه نیز موفق نشدند که اهداف و برنامه های اسلام ناب را تحقق بخشند، زیرا دشمنان اسلام و دین ستیزان با بهره گیری از همه اهرم ها مانع تحقق آن شدند. تلاش های امامان معصوم(ع) نیز در راه تحقق اسلام ناب محمدی(ص) بود. امام علی(ع) با تشکیل حکومت بر آن بود که اسلام ناب را تحقق بخشد، ولی موانع و عواملی به وجود آمدند که حضرت نتوانست همه اهداف و دستوره های اسلامی را پیاده کند،

از برخی آیات(۱) و روایات(۲) استفاده می شود که امام زمان(ع) موفق خواهد شد که جامعه آرمانی را به وجود آورد و احکام و تعالیم اسلام به بهترین وضعیت ممکن پیاده خواهد شد. در حکومت امام زمان(ع)، عدل و داد و امنیت برقرار(۳) شده و جامعه مطلوب به وجود می آید. تشکیل چنین جامعه ای با بهره گیری از امکاناتی است که در اختیار امام زمان(عج) قرار دارد.

حال اگر چه نمی توانیم به جامعه آرمانی آخر الزمان در زمان ظهور امام عصر(عج) دست یابیم، اما می توانیم تلاش و کوشش نماییم تا به آن نزدیک

شویم، به همین خاطر، امام راحل(س) بارها مسئولان نظام را به تحقق اسلام ناب محمدی فرا خواند. امروزه نیز یکی از شعارهای جمهوری اسلامی ایران حرکت نمودن به سوی پیاده شدن برنامه های اسلام ناب محمدی است و ایران اسلامی در تحقق بعضی از برنامه های اسلام موفق بوده است.

در خصوص عدم تحقق اسلام ناب محمدی عوامل متعددی مؤثر هستند که برخی از این عوامل مربوط به مسلمانان است و برخی مربوط به دشمنان اسلام می باشد.

تبلیغات سازمان نیافته

یکی از موانع مهم تحقق اسلام ناب محمدی(ص) عدم تبلیغات نظام یافته است. امروزه تبلیغات از اسلام به مراتب کمتر از تبلیغاتی است که درباره ادیان دیگر مانند مسیحیت صورت می گیرد. مسیحیان با بهره گیری از مبلغان آموزش دیده و برنامه های نظام مند و ابزارهای بسیار گسترده و پیشرفته تبلیغاتی که دارند، از مسیحیت تبلیغ می کنند. امروز متأسفانه اسلام را در جهان به گونه ای با تبلیغات وسیع و گسترده معرفی کرده اند که لفظ اسلام را با تروریسم در اذهان مردم جهان القا کرده اند، و بیشترین جنایات بر ضد مسلمان به همین بهانه ها انجام می گیرد. بر این اساس برای تحقق اسلام ناب محمدی باید برنامه های تبلیغی گسترده صورت گیرد. یکی از علل مهم گسترش اسلام در زمان پیامبر(ص) معرفی اسلام ناب و تبلیغات از آن بود. گوستاولوبون فرانسوی می گوید: "قرآن به زور شمشیر پیشرفت نکرده، بلکه تنها به وسیله دعوت و تبلیغ بود. تبلیغ بود که ملت های ترک و مغول را پس از ظهور اسلام، هنگامی که بر سر اعراب مسلط شدند، با این که اعراب

مغلوب آن‌ها بودند، مسلمان کرد". (۴)

سنت گرایي محض

یکی از موانع مهم تحقق اسلام ناب محمدی، اختلاف مسلمان در تعریف دین و تفسیر آنان از برنامه‌های اسلامی است. متأسفانه مسلمانان در تفسیر برنامه‌های اسلام افراط و تفریط نموده، از این رو امروزه گروه‌های مختلفی وجود داشته و هر کدام از دین تفسیر خاص نموده‌اند. برداشت‌های متفاوت از دین و آموزه‌های آن موجب شده که برخی در تفسیر دین و گرایش به آن دچار مشکل گردند. استاد شهید مطهری به نقد دیدگاه اخباریون پرداخته، نمونه‌ای را نقل می‌کند که حاکی از سنت‌گرایی محض در تفسیر دین است: "... معروف است که بعضی اخباری‌ها دستور می‌دادند که به کفن میت شهادتین بنویسند، آن هم به این صورت بنویسد: اسماعیل یشهد أن لا إله إلا الله، یعنی اسماعیل شهادت می‌دهد به وحدانیت خدا، حالا چرا شهادت را به نام اسماعیل بنویسند، زیرا در حدیث وارد شده که حضرت صادق (ع) در کفن فرزندشان اسماعیل به این عبارت نوشته بودند. دیگر فکر نمی‌کردند که در کفن اسماعیل این طور می‌نوشتند، چون اسم او اسماعیل بود، حالا که مثلاً حسن قلی بک مرده چرا اسم خودش را ننویسم و اسم دیگری را بنویسم؟! اخباریین می‌گفتند: این دیگر اجتهاد و اعمال نظر و اتکا به عقل است و ما اهل تعبد و تسلیم قال الباقر و قال الصادق می‌باشیم. از پیش خود دخالت نمی‌کنیم". (۵)

سیاست‌های ستمگرانه

یکی از موانع بسیار مهم تحقق اسلام ناب محمدی (ص) سیاست‌های رهبران ظالم است. در طول تاریخ اسلام حاکمان ستمگر

در صدد تحریف اسلام برآمده و نگذاشتند که مردم با معارف والای اسلامی آشنا شوند. آنان می دانستند که در آموزه های اسلامی به ستم ستیزی سفارش شده و رهبری از آن کسانی است که لایق و شایسته باشند، از این رو سعی می کردند دین را از سیاست جدا دانسته و معارف آن را مخدوش نمایند. داده های تاریخی نشان از آن دارد که خلفای اموی و عباسی با جلوگیری از فضایل اهل بیت (ع) دین را به گونه ای تفسیر می کردند که با اهداف آنان همخوانی داشته باشد. قبل از پیروزی انقلاب اسلامی ایران نیز حکومت های ستمگر مانع تحقق اسلام ناب محمدی شده و به تحریف آن می پرداختند.

از این رو امام راحل (س) اعلام نمود که اسلام در خطر بوده و ما اسلام امریکایی را نمی خواهیم.

عملکرد مسلمانان

عملکرد مسلمانان نیز یکی از موانع مهم تحقق اسلام ناب محمدی (ص) به حساب می آید. متأسفانه مسلمانان به گونه ای عمل کردند که نه تنها موجب گرایش مردم به اسلام نشدند، که اسلام را وارونه جلوه دادند. از این رو امام علی (ع) فرمود: "لبس الاسلام لبس الفرو مقلوباً؛ (۶) مسلمانان اسلام را مانند پوستین وارونه به تن کردند". برخی از مسلمانان با عملکرد خود نشان دادند که اسلام با تمدن و علم مخالف بوده و مسلمانان را صرفاً به زندگی اخروی و دل خوش بودن به آن فرا می خوانند و بین زندگی دنیا و آخرت تضاد حل نشدنی باقی می گذارند.

تهاجم فرهنگی

تهاجم فرهنگی دشمنان نیز افزون بر عوامل فوق، عامل دیگری است، که در قالب های مختلف ظهور نموده و هدف اصلی آن دین

زدایی و تضعیف باورهای دینی است. استکبار می کوشد اعتقادات مردم تضعیف شود و به جای آن باورهای مادی گرایی و الحادی قرار گیرد. شیوه های مبارزه دشمنان علیه اسلام ناب گاهی به عنوان "اباحه گری" و روزی به عنوان "اومانیسیم" و روزی دیگر به عنوان "لیبرالیسم" و ... ظهور می نماید.

دشمنان نه تنها علیه اسلام مبارزه می کنند که حتی شیوه های بسیار مناسب را نیز ارائه می دهند. کارل مارکس می گفت: "اگر در محیطی مذهب قدرت دارد، مستقیماً با مذهب مبارزه نکنید، بلکه واژه های مذهبی را تفسیر مادی کنید و در جهت تحریف دین حرکت کنید تا راه برای محو دین و رواج ماتریالیسم هموار شود". (۶)

پی نوشت ها:

۱. ابراهیم (۱۴) آیه ۵.
۲. بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۵۰.
۳. بحارالانوار، ج ۱، ص ۶۱.
۴. تمدن اسلام و عرب، ص ۱۴۶.
۵. مرجعیت و روحانیت، ص ۴۹.
۶. حسن عاشوری، مقاله تهاجم فرهنگی و راه های مقابله با آن، ص ۳۶.

چرا می گویند ایران کشور امام زمان (عج) است؟

پرسش

چرا می گویند ایران کشور امام زمان (عج) است؟

پاسخ

بعضی از جوامع دارای مؤلفه و شاخصه هایی هستند که به خاطر آن ها شهرت می یابند. یکی از شاخصه های جامعه اسلامی ایران، اهل بیت (ع) محوری است؛ بدین معنا که گوشت و پوست مردم ایران با محبت پیامبر (ص) و خاندان او در هم آمیخته است و مردم ایران سخت به پیامبر و اهل بیت او احترام گذاشته و به آنان عشق می ورزند.

عزاداری مردم ایران برای اهل بیت (ع) و برگزاری مراسم جشن به مناسب ولادت آنان، بیانگر اهل بیت محوری آنان است.

یکی از مصادیق بارز اهل بیت محوری مردم ایران در اعتقاد آنان به امام زمان (عج) ظهور می کند. مردم ایران با عشق امام

زمان زندگی نموده و او را تنها منجی عالم می دانند. آنان باور دارند که امام زمان(ع) حکومت جهانی تشکیل داده و جهان را پر از عدل و داد خواهد نمود. البته اعتقاد به مصلح کل از باورهای عمومی تمام ادیان و مذاهب است. همه جهانیان بدان اعتقاد دارند، ولی فرهنگ مهدویت باوری در ایران اسلامی به گونه ای پررنگ است که جهانیان، جامعه اسلامی ایران را به عنوان جامعه امام زمانی می شناسند. در واقع تنها کشور که اکثر جمعیت آن شیعه بوده و بر اساس فقه شیعه و اصول اعتقادات و باورهای شیعه پی ریزی شده، طبعاً اعتقاد به امامان و از جمله امام زمان(عج) به صورت اکثریت قاطع در آن وجود دارد، تنها ایران است.

هم چنین مردم ایران عقیده دارند امام زمان آنان را در پیروزی انقلاب و تشکیل حکومت یاری کرده، امروز نیز حضرت، آنان را در

صحنه های مختلف حمایت می کند و مردم ایران مورد عنایت خاص امام زمان(ع) هستند. از سوی دیگر آنان عقیده دارند انقلاب اسلامی ایران زمینه ساز انقلاب مهدی(عج) است و امیدوارند که حکومت ایران به حکومت امام زمان متصل گردد.

امروزه محبت مردم ایران به ویژه جوانان به امام زمان(عج) افزایش یافته است. محبت مردم ایران آن چنان به امام زمان(ع) گسترش یافته که یاد و خاطره حضرت در مجالس، دعاها و زیارتنامه ها جلوه خاصی گرفته است.

جوانان به امید ظهور او زندگی می کنند. گسترش فرهنگ مهدویت و محبت مردم ایران به امام زمان(ع) موجب شده است که کشور ایران را، به عنوان کشور امام زمان بشناسد.

چند درصد قوانین اسلام در حال حاضر اجرا می شود؟ حکومت ما اسلامی است، چرا قوانین غیر اسلامی اجرا می شود؟

پرسش

چند درصد قوانین اسلام در حال حاضر اجرا می شود؟ حکومت ما اسلامی است، چرا قوانین غیر اسلامی اجرا می شود؟

پاسخ

در حال حاضر هر جا به قانون نیاز باشد، ابتدا در مجلس شورای اسلامی قانون گذاری انجام می گردد، سپس برای روشن شدن انطباقش با قوانین اسلام و قانون اساسی، در شورای نگهبان بررسی می شود. اگر منطبق با قانون اساسی و مطابق با شرع اسلام شد، مورد قبول واقع می شود و برای اجرا آماده می گردد.

بنابراین فعلا همه قوانین کشور که از طرف شورای نگهبان تأیید می شود، اسلامی است؛ بلی ممکن است در مواردی معجزی قانون، آن را خوب اجرا نکند که باید جلوگیری کرد.

اگر قانونی را سراغ دارید که بر خلاف اسلام است، بنویسید تا بررسی گردد، ولی در اجرای قوانین ما هم قبول داریم که برخی درست و صحیح اجرا نمی شود. البته مسئولان رده بالای کشور دغدغه اجرای صحیح احکام اسلامی را دارند، ولی تمامی مسئولان تا رده های پایین همه باید این دغدغه را داشته باشند تا موفقیت ها بیشتر باشد. در حال حاضر نمی توان انتظار داشت جامعه آرمانی (که در آخر الزمان و به دست حضرت مهدی(عج) وعده داده شده است) پیاده شود. در هر حال کاستی و کمبود هایی وجود خواهد داشت. مهم آن است تا جایی که امکان دارد کاستی ها برطرف شده و به سوی اجرای هر چه بهتر احکام و قوانین اسلامی در در جامعه گام بردارد. در این راه هر کسی در حد و اندازه خود وظیفه دارد و نباید از سعی و تلاش دست

اگر نظام ولایت فقیه بهترین نظام است ، چرا برخی از مشکلات جامعه حل نشده ، و جامعه پیشرفته ای نداریم ؟

پرسش

اگر نظام ولایت فقیه بهترین نظام است ، چرا برخی از مشکلات جامعه حل نشده ، و جامعه پیشرفته ای نداریم ؟

پاسخ

این سؤال درباره حکومت امیرالمومنین علیه السلام نیز مطرح می شود . مطابق معتقدات دینی ، امیرالمومنین علی علیه السلام معصوم است و از سوی خداوند متعال به عنوان ولی جامعه اسلامی (۱) و همطراز پیامبر اکرم (۲) معرفی شده است . بنابراین در حقانیت و مشروعیت حکومت علی علیه السلام هیچ تردید و شبهه ای میان فرقه های مختلف اسلامی وجود ندارد . در قرآن کریم ابلاغ ولایت ایشان توسط پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم موجب اکمال دین و اتمام نعمت و راضی بودن به دین اسلام محسوب شده است . (۳) با این همه نگاهی به تاریخ پنج ساله حکومت مولای متقیان و اوضاع اجتماعی حاکم بر آن دوران میزان موفقیت آن حضرت را در ایجاد جامعه ایده آل نشان می دهد . جنگهای داخلی صفین ، جمل و نهروان ، تهدیدات دشمنان خارجی ، کمبود نیروی انسانی توانمند و تربیت شده ، کثرت مشکلات ، گسترده شدن بدعتها و سنتهای فاسد و آلودگیهای مزمن اجتماعی ، تغییر چارچوب نظام ارزشی زمینه های این وضع را فراهم آورده بود . در همان حال علی علیه السلام شایسته ترین فرد برای حکومت و زمامداری جامعه اسلامی در اوضاع آن روز بود و این نابسامانیها هیچ گاه تردیدی در اصل مشروعیت ولایت آن حضرت ایجاد نمی کند . اشاره ای به برخی مشکلات نظام اکنون نیز در نظام جمهوری اسلامی مشکلاتی فراوانی به چشم می خورد . مثلا مشکلات اقتصادی کشور ،

ناشی از عوامل مختلفی است که داوری در موفقیت نظام اسلامی، بسته به بررسی آنهاست. توضیح آنکه: جمعیت کشور ایران پس از پیروزی انقلاب تاکنون دو برابر شده، قیمت کالاها در سطح جهان متناسب با تورم جهانی بالا رفته است، ولی قیمت نفت به عنوان مهمترین منبع درآمد نظام از سال ۵۷ تاکنون به کمتر از یک سوم تنزل یافته است. ضمن اینکه فرهنگ مصرف جامعه بسیار تغییر کرده و سطح توقعات، به نحو چشمگیری بالا رفته است. تحریمهای اقتصادی، جنگ و ویرانیهای بسیاری که که تنها به جرم پابندی به ارزشهای اسلامی بر کشور ما تحمیل شد، حوادث طبیعی فراوان و ۰۰۰ همه در پیدایش این مشکلات نقش دارد. ناهنجاریهای فرهنگی نیز چنین است؛ بسیاری از اندیشمندان اسلامی و مرییان دینی، پیش از انقلاب درگیر مبارزه و یا در بند رژیم طاغوت بودند و پس از انقلاب به علت نیاز شدید نظام، به کارهای اجرایی مشغول شدند. گروهی از ارزشمندترین تربیت یافتگان مکتب اسلام نیز در حوادث آغازین انقلاب به دست خیانتکاران و دشمنان اسلام به شهادت رسیدند. بزرگانی چون شهید بهشتی، شهید مطهری، باهنر، رجائی، شهدای محراب و ۰۰۰ که هر یک سرمایه های بی نظیری برای نظام و اسلام به شمار می آمدند. افزون بر این، دخالت دشمن در ایجاد فضای آلوده فرهنگی برای نسل جوان و ۰۰۰ در نابسامانیهای فرهنگی تأثیری عمیق گذاشت. با این همه، نظام اسلامی، موجب سرفرازی و عزتمندی کشور ایران در سراسر جهان و سر بلندی

امت مسلمان در برابر طاغوتها و مستکبران دنیا گشته، مسلمانان را به وحدت و حرکت واداشته است. جنبشهای اسلامی در بوسنی، چین، الجزایر، لبنان، مصر، تونس، سودان و حتی در کشورهای اروپای غربی و آمریکا، الگو گرفته از نهضت دینی و الهی ملت ایران است، که از برکات روی آوردن به دین و ولایت الله محسوب می شود. هیچ کس ادعا نکرده است که مجموعه قوانین اسلامی، پس از انقلاب در کشور اجرا شده است، بلکه - به تصریح رهبر انقلاب - تا تحقق آنچه دین برای جامعه ترسیم می کند، راهی طولانی پیش رو داریم. این مشکلات و نارساییها مشروعیت نظام را زیر سؤال نمی برد.

آیا فقه در قانون گذاری حکومت دینی کافی است، یا محتاج نتایج علوم تجربی و سیاسی و دیگر تجربیات جوامع است؟

پرسش

آیا فقه در قانون گذاری حکومت دینی کافی است، یا محتاج نتایج علوم تجربی و سیاسی و دیگر تجربیات جوامع است؟

پاسخ

کفایت فقه در قانون گذاری، هرگز به معنای بی نیازی از نتایج علوم تجربی، سیاسی و ... نیست. لذا در موارد بسیاری، می توان یافته ها و تجربه های گوناگون را لحاظ کرد و مناسب ترین آنها را - که با هنجارهای فقهی سازگار است - برگزید. بنابراین از طرفی فقه کافی است؛ زیرا کار اساسی فقه هنجار گذاری است و در این عرصه، درونمایه های کافی در اختیار دارد. از طرف دیگر، هنجار گذاری فقه روی موضوعات خارجی، انجام می پذیرد و چنان که خواهد آمد شناخت موضوعات، ایجاد موضوعات نوین، تبدیل موضوعات و نیز شناخت روش های بدیل در اجرای هنجارهای فقهی از طریق علوم، دانش ها و تجربیات بشری، انجام پذیر است. برای آگاهی بیشتر ر.ک: واعظی، احمد، حکومت دینی، صص ۹۱ - ۱۰۱، و نیز: هادوی تهرانی، مهدی، ولایت و دیانت، صص ۴۶ - ۴۷؛ همو، باورها و پرسشها، صص ۱۰۳ - ۱۱۱؛ و نیز: همین مجموعه پرسش های ۲۲، ۲۳، ۲۴.

با توجه به جامعه رو به توسعه خودمان، چگونه ولایت فقیه قادر به اداره آن خواهد بود؟

پرسش

با توجه به جامعه رو به توسعه خودمان، چگونه ولایت فقیه قادر به اداره آن خواهد بود؟

پاسخ

ولی فقیه نیز مانند هر مقام بلند مرتبه ای - که در هر جامعه ای کار می کند به تنهایی در تمامی کارها وارد عمل نمی شود. به عبارت دیگر او وظایف و کارویژه های معینی دارد و از شیوه ها و مجاری مختلفی متناسب با نیازهای جامعه، استفاده می کند. فرق اساسی ولی فقیه با دیگر رهبران، این است که او در مسائل سیاسی و اجتماعی، باید براساس رهنمودهای دینی و هنجارهای الهی قدم بردارد.

از همین رو علاوه بر دارا بودن تقوا، مدیریت، سیاست مداری و... باید فقیه و اسلام شناس باشد و بتواند در موارد نیاز، پاسخ دین به مسائل عصری را کشف و استنباط و بر اساس آن جامعه را هدایت و رهبری کند. از طرف دیگر اسلام دینی جامع و واقع نگر است و بر مصالح واقعی انسان در هر عصر و زمانی تأکید دارد. بنابراین تکیه گاه اساسی ولایت فقیه که احکام الهی است هیچگونه نارسایی و ناتوانی در برخورد با توسعه جوامع بشری ندارد، بلکه مهمترین هدایتگر آن به سوی توسعه ای متناسب با کمالات انسانی و پیراسته از یکسو نگری افراطی توسعه مادی است.

در بین دوستان دانشگاهی این مطلب شایعه شده است که در زمینه خودروهای وارداتی و یا خودروهای تولیدی همچون پراید، پژو، سمند و ... قسمت عظیمی از قیمت زیاد اینها به علت مالیاتی است که به رئیس جمهوری و قسمتی دیگر به مقام معظم رهبری تعلق دارد، اینان می گفتند که از

پرسش

در بین دوستان دانشگاهی این مطلب شایعه شده است که در زمینه خودروهای وارداتی و یا خودروهای تولیدی همچون پراید، پژو، سمند و ... قسمت عظیمی از قیمت زیاد اینها به علت مالیاتی است که به رئیس جمهوری و قسمتی دیگر به مقام معظم رهبری تعلق دارد، اینان می گفتند که از منبعی موثق چنین مطلبی را دریافت کرده اند. حال می خواستم از شما که بهتر خبر دارید درباره این مطلب سؤال کنم که چه دلیلی برای رد این مطلب دارید؟

پاسخ

وجود جوانانی برومند، آگاه و فهیم و پرسشگر همانند شما مایه فخر و مباهات نظام جمهوری اسلامی و جامعه ایرانی ماست و دانستن حق شماس و پرسشگری کلید آگاهی و دانش است.

در خصوص سؤالی که مطرح کرده ای باید عرض کنیم، این فقط شایعه ای بیش نیست که سالها قبل نیز مطرح بود و بشدت تکذیب شد و مدعیان و شایعه سازان تاکنون نتوانسته اند هیچ گونه مدرکی دال بر این قضیه ارائه دهند.

دوست عزیز، شما خود نیز می دانی و اشاره کرده ای که شایعه است. شایعه سازان با این اقدام ها می خواهند چهره و شخصیت طراز اول کشور همانند رهبر معظم انقلاب اسلامی و ریاست محترم جمهوری اسلامی را خدشه دار سازند و مردم را نسبت به آنان بدبین و متنفر سازند و از سوی دیگر کالاهای خود را با قیمت گران به مردم بدهند. چند سال قبل نیز چنین شایعه ای مطرح شد که ضمن تکذیب اعلام شد اگر کسی مدرکی دال بر صحت این موضوع دارد ارائه دهد و برخی از دوستان ما برای تحقیق تا تهران و مراکز تولید

و فروش و مصاحبه و تحقیق با دست اندرکاران و عوامل تحقیق رفته اند، ولی هیچ دلیل و مدرکی دال بر صحت این موضوع پیدا نکردند. اکنون نیز شایعه ای بیش نیست و اگر کسی مطرح می کند باید از او مدرک خواست. ممکن است بگوید جرأت نمی کنند مدرک بدهند، می گوئیم چگونه جرأت می کنند شایعه می سازند و شخصیت بزرگان را زیر سؤال می برند، و مردم را نسبت به آنان بدبین می کنند. آیا نمی توانند پیگیری کنند و شایعه سازان را شناسایی و مجازات نمایند. ولی حقیقتاً مسؤولان کشور چنین قصدی ندارند.

قرآن کریم می فرماید: "هرگاه شخص ناقصی (غیرعادی) خبری نقل کرد باید تحقیق کرد، اگر خبر صحت داشت، آنرا بپذیریم و گرنه به صرف شنیدن نمی توان هر حرفی را پذیرفت. در سالهای گذشته در دوران تحصیل نیز این شعر را خوانده ایم که می گوید:

کرد مردی از سخن دانی سؤال حق و باطل چیست ای نیکو فعال

گوش را بگرفت و گفت این باطل استچشم حق است و یقینش حاصل است

آنچه انسان با چشم مشاهده کند یا از روی تحقیق و تفحص و جستجوی عالمانه و محققانه به آن دست یافت می توان پذیرفت، ولی صرف حرف قابل قبول نیست، بخصوص حرفهایی که در مورد مسؤولان کشوری و لشکری و شخصیت های مورد احترام و مسؤول کشور مطرح می شود، اینان همیشه در معرض تهمت و افترا و شایعه هستند، باید بکوشیم در دام شایعه سازان نیفتیم و اعمال نیک خودمان را با نسبت های نادرست و ناروا به بزرگان مورد احترام جامعه، تباه نسازیم.

نظریه های ولایت

در مورد انتخابی یا انتصابی بودن ولایت بفرمایید اولاً: دلایل عقلی و نقلی طرفداران آن دو دیدگاه چیست؟ ثانیاً: محاسن و معایب آن ها را بیان کنید. ثالثاً: در مرحله فعلیت و تحقق چه تفاوتی بین انتخابی یا انتصابی بودن وجود دارد؟ رابعاً، مبارزه امام خمینی با طاغ

پرسش

در مورد

انتخابی یا انتصابی بودن ولایت یفرماید اولاً: دلایل عقلی و نقلی طرفداران آن دو دیدگاه چیست؟ ثانیاً: محاسن و معایب آن ها را بیان کنید. ثالثاً: در مرحله فعلیت و تحقق چه تفاوتی بین انتخابی یا انتصابی بودن وجود دارد؟ رابعاً، مبارزه امام خمینی با طاغوت و اعمال ولایت و امر کردن مردم به این مبارزه آیا از دیدگاه انتخاب نادرست و شتاب نبوده است؟

پاسخ (قسمت اول)

برادر گرامی! خرسندیم که در جامعه ای زیست می کنیم که جستجوگران حقیقت جو و اندیشه وران اسلام طلب آن اندک نیستند. طرح سؤالات اندیشمندانه شما گواه راستین بر این حقیقت است. امیدواریم تداوم تلاش های حقیقت مدارانه افرادی چون شما، حجاب ابرهای مَغضَل که بارانش جز جهالت و غفلت، و خمودی و خامگی نیست. از چهره خورشید حقیقت بزداید و نور حیات بخش و جهان تاب، جان جانان بر جان های بی رمق و اندیشه های سرد و تیره و سرگردان بتابد. به شما همان گونکه در پرسش آمده، در خصوص مشروعیت حاکمیت سیاسی حاکم اسلامی یا موضوع "ولایت" در زمان غیبت دو دیدگاه وجود دارد: یکی دیدگان انتصابی یا مشروعیت الهی است که آرا و استقبال مردم آن را از مرحله انشاء و تنجّز نظری به مرحله تحقق و فعلیت عملی می رساند و دیگری دیدگاه انتخابی است، یعنی آرا و گزینش مردم، تعیین کننده مشروعیت حاکم و حکومت و قوانین است.

آثار و نتایجی که از این دو دیدگاه به دست می آید، قطعاً متفاوت است. در ابتدا لازم است اولاً: مفهوم مشروعیت و مقبولیت مشخص گردد، ثانیاً: روشن شود، امر ولایت

اگر انتصابی باشد با انتخابی بودن آن چه تفاوتی دارد و آثار و نتایج آن در عرصه عمل کجا متمایز می شود.

الف) مفهوم مشروعیت و مقبولیت از دیدگاه دو مکتب:

مفهوم مشروعیت در جامعه اسلامی با آن چه که در جامعه غربی مطرح است، تفاوت دارد. در بینش و تفکر سیاسی غرب، مبنای مشروعیت ارای اکثریت مردم شرکت کننده در انتخابات است نه آرای اکثریت مردمی که در آن جامعه زندگی می کنند یا حق رأی دارند. در جامعه غربی، قانون اساسی، انتخاب دولت یا رئیس جمهور با ارای اکثریت نسبی مردم، قانونی می شوند و مشروعیت پیدا می کنند. بنابراین در اندیشه سیاسی غرب "مشروعیت" و "مقبولیت" دو مقوله جدا از هم یا مکمل یک دیگر نیستند. بلکه ماهیتاً یک مقوله است. در حالیکه در اندیشه سیاسی اسلام، مشروعیت و مقبولیت دو مقوله جداگانه و در عین حال مکمل یک دیگرند.

مشروعیت دارای بار اعتقادی و مفهومی عمیق تر و جایگاهی رفیع تر از مقبولیت دارد.

بر پایه این دیدگاه، مبنای مشروعیت اذن خدا است و رأی مردم بدون اذن و امضای شارع، مشروعیت آور نیست و وجاهت قانونی ندارد و اگر بر اساس فکر و فرهنگ جامعه و تبلیغات غلط، مردم از مسیر طبیعی و فطرت خویش منحرف گردند و آرای آنان در برابر اسلام و قوانین الهی باشد، ارزش و مشروعیت ندارد اگر چه مردم متفق القول باشند. چنان که امام خمینی ره می فرمایند:

"اساساً رفراندوم یا تصویب ملی در قبال اسلام ارزش ندارد". [۱] همو فرمود: واضح است که حکومت به جمیع شئون آن و ارگان هایی که دارد، تا

از قِبَل (جانب) شرع مقدس و خداوند تبارک و تعالی شرعیت پیدا نکنک اکثر کارهای مربوط به قوه مقننه و قضائیه و اجراییه بدون مجوز شرعی خواهد بود و دس ارگان ها که باید به واسطه شرعیت آن باز باشد، بسته می شود.

و اگر بدون شرعیت الهی کارها را انجام دهند، دولت به جمیع شئون، طاغوتی و مجرم خواهد بود.[۲]

و در فراز دیگری از سخنانش می فرماید: "کسی جز خدا حق حکومت بر کسی ندارد. حق قانون گذاری ندارد حاکمیت اسلامی، حکومت قانون است. حاکمیت منحصر به خداست و قانون فرمان و حکم خداست. قانون اسلام یا فرمان خدا بر همه افراد و بر دولت اسلامی حکومت تام دارد".[۳]

با توجه، به این اندیشه و نگرش است که امام خمینی ره می فرمایند: اگر ولایت فقیه در کار نباشد، طاغوت است اگر به امر خدا نباشد، رئیس جمهور با نصب فقیه نباشد غیر مشروع است. وقتی غیر مشروع شد، طاغوت است"[۴]

از دیدگاه امام ره آرای مردم جهت انتخاب فردی به عنوان رئیس جمهور مشروعیت آور نیست، بلکه تأیید و امضای "ولی فقیه" که مأذون از طرف خدا است، به حاکمیت وی مشروعیت می بخشد.

آیت الله جوادی آملی می فرماید: "مشروعیت، همه ارکان و نهادهای قانونی در حکومت اسلامی و در رأس آن ها ولایت فقیه، از ولایت تشریحی الهی سرچشمه می گیرد، نه از رأی مردم اساساً هیچ گونه ولایتی جز با انتساب به نصب و اذن الهی مشروعیت نمی یابد و هرگونه مشروع دانستن حکومتی جز از این طریق، نوعی شرک در ربوبیت تشریحی الهی به

ب) جایگاه مقبولیت یا نقش مردم در نظام سیاسی اسلام.

قول مشهور میان فقهای شیعه این است که مشروعیت "ولایت" از ناحیه شرع و دین تعیین می گردد.

و فقیه از سوی شارع مقدس (یعنی پیامبر اکرم (ص) و امامان معصوم (ع)) به عنوان جانشین "ولی" امر [۶] منصوب شده است. به بیان دیگر، مبنای مشروعیت حکومت از ناحیه شرع و حق تعالی است و شارع مقام "ولایت" را به کسی اعطا فرموده که دارای فقاقت و عدالت و قدرت اداره جامعه باشد، اما شخص واجد شرایط برای اعمال حکومت و ولایت، نیازمند مقبولیت از ناحیه مردم است. اگر مردم فقیه را نپذیرند. فقیه عملاً نمی تواند حکومت تشکیل دهد و اعمال ولایت کند چنان که امامان معصوم (ع)، حق ولایت و حکومت از طرف خدا داشتند. اما چون مردم با آن ها همکاری نکردند و از قبول "حاکمیت و ولایت" آنان سرباز زدند، امکان تشکیل حکومت و اعمال ولایت برای آنان فراهم نگشت. علی بن ابیطالب (ع) در مدت قریب به ۲۵ سال به علت عدم مقبولیت مردم، در صدر حکومت قرار نگرفت. ولی وقتی با استقبال و حضور [۷] مردم مواجه شد و به اصطلاح مردم با آن حضرت بیعت کردند، توانست، اعمال ولایت نماید. نکته قابل دقت و توجه این است که این مردم نبودند که با بیعت خود، به حکومت آن حضرت مشروعیت بخشیدند، بلکه آن حضرت در موقع خانه نشینی خویش نیز ولایت داشت، ولی به علت عدم حضور مردم نمی توانست این ولایت را اعمال کند. امام خمینی ره می فرماید: "لازم است که فقها اجتماعاً یا انفراداً حکومت

تشکیل دهند. این امر اگر برای کسی امکان داشته باشد واجب عینی است و گرنه واجب کفایی است در صورتی هم که ممکن نباشد، ولایت ساقط نمی شود؛ زیرا از جانب خدا منصوبند. [۸]

از توضیحات ذکر شده نتیجه می گیریم که جایگاه انتخاب مردم و ارزش ارای آنان در فعلیت بخشی ولایت الهی است. به بیان دیگر، حاکمیت ولی فقیه دو مرحله دارد: ۱ مرحله ثبوت: در این مرحله شارع مقدس اصل مشروعیت را برای فقیه به عنوان حکم وضعی جعل می کند. چنان که امام ره می فرماید: والولاية من الامور الوضعية الاعتبارية العقلية.

امامت و ولایت به "جعل" و انشاء و انتصاب نیاز دارد. تفاوتی از این جهت بین دو دیدگاه انتخاب و انتصاب نیست. منتها انتخابیون معتقدند منشأ مشروعیت، مردم هستند و حق انتصاب و جعل و انشاء با مردم است. ولی انتصابیون می گویند از آن جایی که حق حاکمیت و ولایت حقیقی در انحصار خداوند است، حق انتصاب و جعل و انشاء نیز از آن او است. چنان که خداون با خطاب "انّی جاعلک للناس اماماً" منصب امامت و حاکمیت را برای حضرت ابراهیم (ع) "جعل" فرمود. و امام صادق (ع) حکم انتصاب راویان حدیثی که عارف به حلال و حرام خدا باشند، یعنی فقها را با بیان "انّی جعلته علیکم حاکماً" انشاء فرمود.

۲ مرحله اثبات: مرحله تحقق و به فعلیت درآمدن ولایت فقیه که اصطلاحاً از آن به مرحله اثبات تعبیر می شود با آرا و استقبال "جمهور مردم" به وجود می آید. پس اگر با مقبولیت مردمی واجه نشود ولایت از قوه (یا مرحله ثبوت و انشاء حکم)

به فعلیت (یا مرحله اثبات و تنجّز عملی) نمی رسد.

بنابراین، هرگاه سؤال شود. اگر آرای مردم جهت انتخاب فردی به عنوان رهبر یا رئیس جمهور مشروعیت ساز نیست، بلکه وجاهت قانونی و مشروعیت ولایت، از ناحیه شرع و دین تعیین می گردد. پس جایگاه انتخاب مردم و ارزش آرای آنان چه می شود؟ و چرا بر اساس قانون اساسی جمهوری اسلامی، مردم با شرکت در انتخابات فردی را به عنوان رئیس جمهور انتخاب می کنند؟ باید گفت: اگر چه زیر بنای مشروعیت "ولایت" اذن خداوند تبارک و تعالی می باشد حتی پیامبران و امامان نیز "حاکمیت و ولایت" آنان به اذن خدا است و به نیابت و خلافت از خدا، و با اذن او، و در شعاع شرایطی که خداوند تعیین فرموده، بر جان و مال مردم ولایت دارند، لیکن تحقق عملی و فعلیت عینی آن را، بیعت یا آرا و گزینش و استقبال و همکاری مردم معین می کند. تا حکومتی از مردم و با مردم نباشد و از حمایت و پشتیبانی مردمی برخوردار نگردد. کارآمد و موفق نخواهد شد. جمله "لَوْلَا حُضُورُ الْحَاضِرِ وَقِيَامُ الْحُجَّةِ بوجُودِ النَّاصِرِ ... لِأَلْقِيَتْ حَبْلَهَا عَلَي غَارِبِهَا" [۹] در کلام علی (ع) ناظر به همین مطلب است، چون بدون حضور مردم در صحنه، اعمال ولایت امکان ندارد؛ زیرا کسی که فرمانش مطاع نباشد و رأی و نظر او اطاعت نگردد، "ولایت" وی به مرحله فعلیت نرسیده است همان گونه که امیرالمؤمنین (ع) می فرماید: "لَا رَأْيَ لِمَنْ لَا يَطَاعُ". [۱۰]

البته از این نکته نباید غافل شد که اگر

فقیه بر اثر پیری از فقاہت افتاد و یا فسقی و یا بی عدالتی انجام داد خود به خود از مشروعیت می افتد و دیگر ولایت از جانب خدا ندارد تا تأیید او مشروعیت بیاورد و لازم نیست خبرگان او را از ولایت ببندازند.

تبیین دو دیدگاه:

الف) دیدگاه انتصاب: نظریه پردازان انتصاب بر این باورند که شارع در زمان غیبت نسبت به رهبری جامعه سکوت نکرده و به بیان ویژگیهای رهبر هم اکتفا نموده است، بلکه همانند زمان حضور معصوم (ع) به انتصاب رهبری اقدام کرده است، با این تفاوت که در زمان حضور، افراد مشخصی را به رهبری منصوب نموده، اما در عصر غیبت، فقهای واجد شرایط را به طور عام به سرپرستی مردم منصوب فرمود. بر اساس این مبنا، مشروعیت حاکمیت حاکم، از سوی معصومان (ع) با اذن خدا به وجود آمده و مردم در اصل و منشأ مشروعیت ان نقش ندارند. اکثریت قریب به اتفاق فقهای شیعه بر همین باورند. در ذیل به نظریات برخی فقها که در آسمان فقاہت چون ستارگان پر فروغ می درخشند اشاره می شود:

۱ شیخ مفید ره می فرماید: اجرای حدود و احکام انتظامی اسلام از وظایف سلطان و حاکم اسلامی است. این حاکم باید از طرف خدا مأذون و منصوب باشند. امامان (ع) نیز این امر را به فقهای شیعه تفویض کرده اند تا در صورت امکان مسئولیت اجرای آن را بر عهده گیرند.

۲ محقق ثانی ره می فرماید: فقهای شیعه اتفاق نظر دارند که فقیه عادل امامی دارای شرایط فتوا که از وی به مجتهد در احکام شرعی تعبیر می شود. در همه اموری که نیابت

در آن دخالت دارد، نایب امامان معصوم (ع) است.

۳ محمد حسن نجفی صاحب جواهر الکلام فی الفقه ره می فرماید: فقیه دارای ولایت تامّه و عامّه است . و در مورد کسانی که در عمومیت ولایت فقیه دچار وسوسه و تشکیک شده اند، می گوید: کأنه ما ذاق من طعم الفقه شیئاً ولا فهم من لحن قولهم رموزهم [۱۱]

شخصیت هایی همانند محقق حلی، محقق اردبیلی، محقق نراقی همگی بر این باورند.

از این رو، حضرت امام خمینی ره می فرمود: ولایت فقیه چیز تازه ای نیست که ما آورده باشیم. [۱۲]

چگونگی ولایت فقها در مقام فعلیت

بنا بر نظریه انتصاب، در عصر غیبت، همه کسانی که دارای سه شرط لازم باشند، یعنی از فقاقت، عدالت و قدرت و تدبیر کافی در اداره شئون جامعه برخوردار باشند، ولایت دارن، اما این ولایت فقط در مقام ثبوت و تئوری و نظر است، ولی در مقام عمل و اثبات اگر به فرض فقهای متعددی حایز سه شرط ذکر شده باشند همه آن ها نمی توانند اعمال ولایت کنند، بلکه فقط یک نفر از میان آنان "ولی" امر مسلمین و حاکم آنان تعیین می گردد، چون حکومت به خودی خود هدف نیست، بلکه ابزاری است برای فراهم ساختن بستر و محیطی مناسب جهت رشد و تعالی انسانیت و تقویت ایمان و عبودیت، و جلوگیری از هرج و مرج. نیل به چنین هدف با تعدد حاکم امکان پذیر نیست. امام رضا(ع) فرمود: دو نفر نمی توانند ولایت و امامت مسلمانان را در یک زمان در دست داشته باشند؛ زیرا دو فرد متفق القول که در عمل و مدیریت

نظر واحدی داشته باشند، یافت نمی شود. نتیجه دو گانگی در رهبریت و مدیریت جامعه، پیدایش اختلاف و گسترش هرج و مرج و فساد می باشد!

مدیریت متعدد نه تنها جامعه را به سوی رشد و کمال و پیشرفت اجتماعی و تقویت ایمان هدایت نمی کند، بلکه عامل توسعه و تعمیم گناه و معصیت و هرج و مرج می گردد.

بقای ولایت مشروط است نه مطلق

یکی از ویژگی های مبنای مشروعیت الهی حکومت ، در عزل رهبری ظهور پیدا می کند. بر اساس دیدگاه مذکور، این مردم نیستند که رهبر را عزل می کنند؛ زیرا آنان به رهبر، حق حاکمیت نداده اند تا از او بگیرند. حق حاکمیت به فقیه بر اساس احراز شرایط و ویژگی هایی داده شده است ، هرگاه فقیه آن ویژگی ها را از دست بدهد، خود به خود منعزل می گردد. به دیگر بیان ، علت حدوث همان علت بقای مشروعیت است. فقاہت، عدالت و تدبیر و کفایت همان گونه که عامل حدوث مشروعیت بود. عامل بقای آن نیز هست. امام راحل ره فرمود:

پاسخ (قسمت دوم)

اگر فقیهی بر خلاف موازین اسلام، کاری انجام دهد، نعوذبالله ، فسقی مرتکب شده خود به خود از حکومت منعزل است؛ زیرا او از امامتداری ساقط شده است. [۱۳]

در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران بر اساس روایات و مفاد آیه " فاستلوا اهل الذکر " انتخاب فقهای مجلس خبرگان رهبری توسط مردم، راهکار است که مشروعیت و مقبولیت را با هم پیوند می زند.

ادله انتصابیون

الف) دلیل عقلی : آیت الله جوادی آملی می فرماید: تمام ادله ای که درباره نبوت و امامت عامه، عقلاً اقامه می شود، در زمان

غیبت درباره ولایت فقیه نیز قائم است. [۱۴] دلایل عقلی که بر ضرورت امامت و وجوب تشکیل حکومت برای تحقق و فعلیت بخشی احکام الهی دلالت دارد. عیناً بر ضرورت تداوم ولایت فقیه در عصر غیبت نیز دلالت دارد؛ زیرا ملاک و مناط حکم واحد است به دیگر بیان از دیدگاه اسلام، حکومت یا لذات هدف نیست، بلکه ابزاری است برای حاکمیت توحید و نفی شرک و طاغوت و اجرای قوانین الهی و برقراری عدالت اجتماعی با انگیزه و رویکرد رسیدن به مقام قرب ربوبی. بی تردید این فلسفه و ملاک و مناط در همه عصرها و نسل ها وجود دارد. امام خمینی ره می فرماید: اصولاً قانون و نظامات اجتماعی، مجری لازم دارد.

در همه کشورهای عالم و همیشه این طور است که قانون گزاری به تنهایی فایده ندارد. قانون گزاری به تنهایی سعادت بشر را تأمین نمی کند. پس از تشریح قانون، بایستی قوه مجریه ای به وجود آید. به همین جهت، اسلام همان طور که قانون گزاری کرده، قوه مجریه هم قرار داده است.

ولی امر، متصدی قوه مجریه هم است. [۱۵]

همو در کتاب البیع پس از بیان ضرورت عقلی وجود امام می فرماید: فما هو دلیل الامامه، بعینه دلیل علی لزوم الحکومه بعد غیبه ولی الامر عجل الله تعالی فرجه الشریف.

یعنی همان دلیل عقلی که ضرورت وجود امام و رهبر را در زمان حضور اثبات می کند همان دلیل به عینه لزوم حکومت اسلامی را در زمان غیبت هم اثبات می نماید. پس از اثبات اصل ضرورت تشکیل حکومت اسلامی در زمان غیبت به دلیل عقل، لزوم

حاکمیت و ولایت فقیه را به دلیل نقلی می توان اثبات نمود.

ب) دلیل نقلی: برای اثبات ولایت فقها در زمان غیبت حضرت ولی عصر(عج) به عنوان نایب و جانشین امامان عموماً، و حضرت بقیه الله(ع) خصوصاً به روایات زیادی تمسک جسته شد برخی روایات مطرح در این باب را به عدد ده [۱۶] و برخی به نوزده [۱۷] رسانده اند، ولی ما به ذکر دو دلیل نقلی به طور خلاصه اکتفا می کنیم. [۱۸]

مقبوله عمر بن حنظله:

عمر می گوید از امام صادق(ع) سؤال کردم دو نفر از دوستان ما (شیعیان) در مسائل دین و میراث اختلاف داشتند.

نزد سلطان و حاکم ستمگر یا قاضی منصوب از طرف آنان رفتند و از آنان خواستند که بین آن ها قضاوت کند. آیا این ها کار درستی کردند؟ حضرت فرمود: هر کسی داوری از آن ها بخواهد حق باشد یا باطل در حقیقت از طاغوت دادخواهی کرده. هر چه را به حکم و قضاوت آنان بازستاند، حرام است. هر چند حق وی باشد. پرسیدم چه کار می خواستند بکنند؟ حضرت (یک قاعده کلی بیان) فرمود: باید بنگرید از میان شما چه کسی حدیث ما را روایت و حلال و حرام ما را شناخته است (فقیه)، بروید نزد او و به داوری او رضایت دهید که من او را حاکم بر شما قرار دادم.

امام صادق(ع) باتمسک جستن به آیه شریفه "یریدون ان یتحاكموا الی الطاغوت... " شیعیان را از رجوع به حاکمان طاغوت در همه زمینه ها بر حذر داشت و مخصوصاً به جای واژه "قاضیاً" در این حدیث از واژه حاکماً [۱۹] استفاده شده ، بدیهی است

که حاکم بر همه جوانب و ابعاد شئون جامعه حکومت دارد.

۲ توفیق شریف منسوب به امام زمان(ع): آن حضرت در پاسخ نامه اسحاق بن یعقوب مرقوم داشته است ... و اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواة حدیثنا فانهم حجّتی علیکم و انا حجّة... [۲۰] با توجه به این حدیث و احادیث مشابه است که برخی از اکابر فقهای شیعه پس از بیان این مطلب که ولایت فقیه عام است و در تمام امور و شئونی که نیابت جریان پیدا می کند، گسترده است. می فرماید: شگفت انگیز و دور از باور و انتظار است که برخی در مسطله ولایت فقیه در زمان غیبت دچار وسوسه شده اند، انگار این افراد بهره ای از فقه ندارند و کلمات و اقوال ائمه(ع) را نفهمیده اند و در کلام آنان که فرموده اند: ائی جعلته علیکم حاکماً قاضیاً ، حجّة و خلیفه و نحو ذلك، تأمل و دقت نکرده اند والا اگر می فهمیدند دچار چنین وسوسه هایی نمی شدند زیرا این لغات و واژه ها، ظهور در ولایت عامه فقیه دارد.

ویژگیهای دیدگاه انتصاب و ضعف های آن

الف) ویژگی ها: ولایت فقیه و رهبریت فقها از منظر " مشروعیت الهی " هم از جهت ماهیت و مبنا متمایز و برتر از مقبولیت مردمی محض است و هم به دلیل داشتن بار اعتقادی و ارزشی ، از لحاظ راهبردی و کارآمدی ، جایگاهی رفیع و کارآمد تر از آن دارد هم اکنون به برخی از آن ویژگی ها اشاره می شود: ۱ قداست: از دیدگاه انتصاب، ولایت فقیه استمرار ولایت ائمه(ع) است.

علمای شیعه ولایت را هم سنگ " اصول

دین " و در رأس آن " توحید " می دانند و این عقیده را با ده ها حدیث و روایت میرهن می سازند ممکن است سؤال شود از این که ولایت امامان (ع) در طول ولایت خدا و پیامبر اسلام (ص) قرار دارد و انکار ولایت آنان به منزله مردود ساختن ولایت خدا و نبی مکرم (ص) است. مطلبی است که از ضروریات مذهب می باشد و ده ها حدیث و روایت هم ناظر به ولایت آنان می باشد، اما به چه دلیل که " ولایت فقیه " هم متناظر با ولایت امامان (ع) باشد و از همان جایگاه و منزلت برخوردار باشد.

معتقدان به دیدگاه انتصاب پاسخ می دهند قیل مقبوله عمر بن حنظله ناظر به سؤال ذکر شده است و پاسخ آن را می دهد. امام می فرماید: ... فاذا حکم بحکمنا فلم یقبله منه فانما استخف بحکم الله و علینا ردّ والراّد علینا الراّد علی الله و هو علی حدّ الشریک بالله. [۲۱]

۲ حجیت: وقتی مردم از منظر اعتقادی به " ولایت فقیه " نگریستند و ولی فقیه را امین و جانشین پیامبر و امامان (ع) و نایب عام امام زمان (ع) در زمان غیبت دانستند، اطاعت از فرمان رهبری را بر خود واجب شرعی می دانند؛ زیرا از دیدگاه آنان فقها حجت خدا و پیامبر و امامان (ع) هستند.

امام خمینی ره می فرماید: امروز فقهای اسلام حجت بر مردم هستند. همان طوری که حضرت رسول، حجت خدا بود و همه امور به او سپرده شده بود، فقها از طرف امام (ع) حجت بر مردم هستند همه امور و تمام کارهای مسلمین به آنان واگذار شده است.

در توقیع شریف، حضرت ولی عصر (عج) فرمود: "فانهم حجّتی علیکم و انا حجّهُ الله علیهم". [۲۲]

۳ کارآمدی، حفظ ثبات و وحدت جامعه:

وقتی چتر قداست و حجیت شرعی و الهی بر سر قامت "ولایت فقیه" و رهبریت جامعه قرار گرفت.

پیوند عمیق عاطفی و محبت بین امام و امت به وجود می آید و رهبر پیش از آن که بر مسند حاکمیت نظام سیاسی و اجتماعی قرار گیرد بر قلوب و نفوس مردم حکومت می کند. بدیهی است که اطاعت پذیری از رهبر، عامل مهم برای حفظ ثبات و وحدت جامعه نظام مند، می باشد و مردم، مشارکت سیاسی را وظیفه شرعی خود می دانند.

۴ تلفیق مشروعیت و مقبولیت:

جامعه ایدئولوژیک که بر مبنای پذیرش مبانی دین شکل گرفته و ساختار حاکمیت را بر پایه آموزه های آسمانی و الهی پذیرفته است. میان مشروعیت الهی و مقبولیت مردمی یک نوع وفاق و هماهنگی طولی می بیند. به بیان دیگر، مردم با توجه به ملاک و معیارهای ارائه شده از طرف شارع مقدس، رهبر خود را از میان واجدان شرایط به صورت مستقیم یا توسط نخبگان و خبرگان گزینش می کنند.

۵ زوال مشروعیت یا مشروط بودن ولایت فقیه در عین شمولیت و مطلق بودن آن.

ب) عیوب دیدگاه انتصاب از منظر انتخابیون.

۱ عدم مسئولیت پذیری: یکی از اشکالاتی که بر مبنای مشروعیت الهی ولایت فقیه از طرف انتخابیون وارد می شود، عدم مسئولیت پذیری است. می گویند: چون حاکم اسلامی، مشروعیت و وجاهت قانونی خود را از شرع می گیرد، پس فقط در برابر شرع مسئولیت دارد. به دیگر بیان، وقتی ولایت فقیه، مشروعیت

خویش را از مردم اخذ نکرد و مردم هم نمی توانند او را از حاکمیت عزل نمایند. ولی فقیه خود را در برابر مردم مسئول نمی دانند.

بررسی: حقیقت این است که خدشه اندازان و اشکال سازان یا از معارف و متون اسلام و شرایط مبنای مشروعیت الهی بی اطلاع و ناآگاهند. چنان که محمد حسن نجفی صاحب جواهر اینان را متهم به ناآگاهی از فقه و عدم فهم کلام امامان(ع) نموده است.

یا با شبهه افکنی های خویش اهدافی غیر از حقیقت خواهی را دنبال می کنند؛ زیرا بر اساس دیدگاه انتصاب حاکم اسلامی دو مسئولیت دارد. مسئولیتی در برابر خدا و مسئولیتی در برابر مردم امیرالمؤمنین(ع) می فرماید: ای مردم، همانا من بر شما حقی دارم و شما نیز بر من صاحب حق هستید، امّا حق شما بر من این است که از هدایت و راهنمایی و نصیحت شما کدتاهی نوزک. برای تأمین رفاه زندگی و تعلیم و آموزش شما تلاش کنم. اما حق من بر شما این است که

و بلکه باید گفت مسئولیت حاکم در برابر خدا، چیزی جز خیرخواهی برای مردم و برقراری عدالت اجتماعی و تأمین رفاه و آسایش آنان و فراهم ساختن بستری مناسب برای ارتقای سطح علمی و فکری مردم و اعتلای امر دین و معنویت و دنیای آنان نیست. چه کسی که از معارف اسلامی آگاهی داشته باشد ولی این مسائل را درک نکند؟ آیا می توان باور کرد انسان حقیقت جویی صاحب اندیشه ای از قرآن و نهج البلاغه و کلام نورانی امامان(ع) توشه ای بر گرفته، ولی این حقایق را نیافته و نفهمیده است؟ کافی است برای

درک حقیقت ناب و مسئولیت حاکم اسلامی به نهج البلاغه از جمله خطبه ۱۳۱ نهج البلاغه و نامه های ۵ - ۱۸ - ۱۹ - ۲۰ - ۲۵ - ۲۶ - ۲۷ - ۴۶ - ۴۷ - ۵۱ ... مخصوصاً ۱۵ و ۵۳ و ۵۰ مراجعه کنید.

این اشکال بیشتر متوجه کسانی است که مبنای مشروعیت مردمی را پذیرفته اند، زیرا کسی که خود را در برابر خدا مسئول نداند از زیر بار مسئولیت مردمی نیز زود شانه خالی می کند و به توجیه کردن اعمال خویش می پردازد. کسی که معتقد نباشد خدای حاضر و ناظر که از اندیشه و خیال و نفوس آدمی آگاهی دارد، این مسئولیت را به او داده و او خلیفه و حاکم منصوب از طرف او است، آن چه که هوای نفس او می طلبد، انجام می دهد و هر گاه مردم از بی کفایتی او آگاه شدند اگر توانست با توجیه گری یا قدرت و سلطه طلبی در برابر خواست مردم می ایستد.

۲ سلب آزاری در گزینش رهبری.

برخی بر این باورند که دیدگاه مشروعیت الهی با دموکراسی و مردم سالاری منافات دارد، چون مردم موظفند رهبری را با توجه به ملاک و معیارهای ارائه شده از سوی شرع گزینش کنند، در حالی که مردم سالاری اقتضا می کند که مردم در گزینش رهبری آزاد باشند چنان که در جامعه غربی چنین است.

بررسی: اولاً: آیا در جوامع غربی هیچ مکانیسمی برای گزینش رهبری وجود ندارد؟

ایا قانون اساسی آنان پیش بینی نکرده که رئیس جمهور باید از میان چه کسانی انتخاب شود و دارای چه ویژگی های

اساسی، علمی، اخلاقی و غیر آن باشد؟ آیا این گونه سخن گفتن مغلطه بافی نیست؟

ثانیاً: این اشکال بنابر برخی از قرائت های انتخابیون نیز وارد است؛ زیرا گروهی از آنان معتقدند که اسلام در مسئله حاکمیت ساکت نیست و انتخاب آن را به طور مطلق در اختیار مردم قرار نداده، بلکه ویژگیهایی را برای شخص رهبر معین کرده و گفته مردم خودشان با توجه به آن معیارها هر کسی را خواستند انتخاب می کنند و مدت زمان رهبریت او را تعیین می کنند.

ثالثاً: تشکیل حکومت در جامعه ای امکان پذیر است که اکثریت مردم آن مسلمان باشد. حاکمیت ولایت فقیه در جامعهای محقق می گردد که اکثریت مردم شیعه و پیرو امامان معصوم(ع) باشند و ولایت فقیه را استمرار ولایت امامان(ع) می دانند بنابراین چگونه می توان گفت که اصل ولایت فقیه با جمهوریت و مردم سالاری تضاد دارد، در حالی که... اکثریت مردم ایران مسلمان و دارای مذهب شیعه دوازده امام... هستند و طبعاً خواستار اجرای احکام و قوانین اسلام بر پایه قرآن و فقه اهل البیت(ع) هستند و آحاد مردم برای تحقق و اجرای آن مصایب و شداید و سختی های زیادی را تحمل نمودند از سوی دیگر در چندین اصل از اصول قانون اساسی جمهوری اسلامی که ۹۸٪ مردم به آن رأی دادند. ولایت فقیه به عنوان محور اساسی حکومت اسلامی ذکر شده است از جمله در اصل پنجم و یکصد و هفتم و... امام خمینی ره فرمود: مجموعه قوانین اسلام که در قرآن و سنت آمده، توسط مسلمانان پذیرفته و مطاع شناخته شده است. این توافق و پذیرفتن (مردم) کار حکومت

را آسان نموده و به خود مردم متعلق کرده است.

دیدگاه انتخابیون

دیدگاه انتخاب در اصل ولایت فقیه که به اصطلاح مشروعیت مردمی نامیده می شود، قراطت ها و بینش های گوناگونی دارد. تشتت آرا و اختلاف دیدگاه ها در این مسئله سبب ابهام آن نیز شده است. تشتت آرا و شفاف نبودن مبانی از سویی و متکثر بودن هدف های مورد نظر مدعیان از سوی دیگر، پیچیدگی مسئله را مضاعف ساخته است اگر پیش از بیان دیدگاه های مختلف "گزینه گرایان" به این سؤال پاسخ داده شود که طرف داران مبناى مشروعیت مردمی چه هدف هایی را دنبال می کنند. شاید بتواند تا اندازه ای به شفاف شدن آن کمک کند.

پاسخ (قسمت سوم)

اهداف گزینه گرایان

گزینه گرایان یا حامیان دیدگاه انتخاب هدف های متفاوتی را دنبال می کنند. در ذیل به برخی از آن اشاره می شود: ۱ بعضی ها با طرح این نظریه، در صدد اثبات مردم سالاری و نوعی دموکراسی به مفهوم غربی آن در جامعه دینی هستند.

۲ گروهی با ارائه این نظریه می خواهند اصل ولایت فقیه را زیر سؤال ببرند و به تدریج آن را از ساختار حکومت حذف کنند.

۳ برخی با طرح این دیدگاه، در صدد محدودیت اختیارات ولایت فقیه هستند. از این رو از ولایت فقیه، به عنوان وکالت و قرارداد تعبیر می کنند که نتیجه آن عزل و نصب حاکم از سوی مردم بوده و محدودیت زمانی ولایت را نیز در پی دارد. [۲۳]

تبیین دیدگاه ها و مبانی انتخابیون

گروهی از طرفداران نظریه انتخاب معتقدند که شارع مقدس نسبت به حکومت سکوت کرده است و این مردم هستند

که با آرای خویش تصمیم می گیرند چه کسی را گزینش کنند و زمام امور حکومت و جامعه را به او بسپارند. بر پایه این نظریه، رهبر چون مشروعیت خویش را از مردم می گیرد. در قبال مردم نیز مسئولیت دارد. همان گونه که مردم او را نصب کردند، می توانند او را عزل کنند.

بعضی بر این باورند که دین در امر حکومت ساکت نیست، بلکه امر حکومت را در زمان غیبت به مردم واگذار کرده است. بدون این که شرایطی و ویژگی هایی برای شخص رهبر و گزینش آن معرفی کند. بر اساس این نظریه اگر چه منبای مشروعیت رهبری و ولایت، دینی و الهی است و به امر شارع مقدس است، ولی از لحاظ نتیجه با نظریه "سکوت" تفاوتی ندارد؛ زیرا شارع شرایطی معین نفرموده پس همان گونه که مردم می توانند، هر کسی را خواستند گزینش کنند، می توانند او را عزل نمایند.

عده ای معتقدند که شارع نسبت به حکومت سکوت نکرده، و انتخاب رهبر را نیز بدون شرایط به مردم واگذار نکرده، بلکه فرموده پیشوا و رهبر امت کسی است که دارای ویژگی هایی باشد از جمله آن ها فقاقت و عدالت و مدیریت است، اما انتخاب رهبر همانند رئیس جمهور مستقیماً توسط مردم انجام می گیرد و شرایط و ضوابط گزینش و مدت دوره رهبریش را مردم یا نمایندگان آنان معین می سازند. بنابراین، رهبر وکیل مردم است. از طرف مردم انتخاب می شود و توسط آنان هم عزل می گردد.

گروهی دیگر از انتخابیون معتقدند که رهبر و پیشوای امت اسلامی باید از میان فقهای عادل و

مدیر توسط خبرگان و نخبگان جامعه انتخاب شود، اما رهبر حق دخالت در امور را ندارد. او نمی تواند کسی را نصب یا عزل نماید، بلکه فقط حق نظارت دارد و به اصطلاح می تواند استطلاع نماید و در مقابل انحرافات و کجی های جامعه موضع گیری کند و توصیه و نصیحت کند. امر به معروف و نهی از منکر نماید. بنابراین دیدگاه، منشأ مشروعیت ولایت فقیه انتصابی از طرف شارع است، لیکن در کیفیت اعمال ولایت و گستره آن بحث دارند.

بررسی:

هر کسی با زبان عربی حتی در حد ترجمه آشنا باشد و با الفبای متون اسلامی آشنایی داشته باشد به بطلان نظریه اول و دومادعان و اطمینان پیدا می کند. در روایات، فلسفه حکومت و رهبری، اجرای قوانین، حفظ وحدت، دفاع از نظام، ایجاد نظم و احقاق حق و ... بیان شده است. بی تردید ملاک و حکمتی که فلسفه وجود رهبری را در زمان حضور اقتضا می کرد. در زمان غیبت نیز وجود دارد. هدایت بشر، اجرای احکام، احقاق حق، دفاع از نظام، اخذ مالیات و ... در زمان غیبت نیز امری ضروری است پس تشکیل حکومت و گزینش رهبر امری واجب است. پس چه طور امکان دارد که شارع نسبت به رهبری و حکومت سکوت کرده باشد یا تصمیم گیری در آن مهم را به مردم واگذار کرده باشد. برخی از فقها همانند صاحب جواهر در خصوص اجرای احکام توسط فقها ادعای اجماع کرده و می فرماید: یکی از امور بعید و دور از انتظار، وسوسه و تشکیک برخی افراد در مسئله ولایت فقیه

است. وسوسه گران و تشکیک کنندگان در موضوع ولایت فقیه، نه تنها فقیه و آگاه به متون اسلام نیستند، انگار طعم و مزه فقه را نچشیده اند.[۲۴]

اما در مورد نظریه سوم و چهارم، چنان که توضیح داده شد، مبنای مشروعیت ولایت فقیه مردم نیستند. این مردم نیستند که ولایت را به فقیه داده اند، تا بتوانند از او بگیرند، بلکه آنان از جانب خدا منصوب شده اند. حوزه ولایت آنان در گستره ای است که پیامبر اکرم و ائمه (ع)، داشتند زیرا فقهاء به عنوان نیابت از آنان ولایت دارند. چنان که امام خمینی ره می فرماید: "فقهاء از طرف امام (ع) حجت بر مردم هستند، همه امور و تمام کارهای مسلمین به آنان واگذار شده است". [۲۵] باز می فرماید: این توهم که اختیارات حکومتی رسول اکرم (ص) بیشتر از حضرت امیر (ع) بود یا اختیارات حکومتی حضرت امیر (ع) بیش از فقیه است، باطل و غلط است. البته فضایل حضرت رسول اکرم (ص) بیش از همه عالم است و بعد از ایشان فضایل حضرت امیر (ع) از همه بیشتر است. لکن زیادی فضایل معنوی، اختیارات حکومتی را افزایش نمی دهد. همان اختیارات و ولایتی که حضرت رسول و دیگر ائمه صلوات الله علیهم در تدارک و بسیج سپاه، تعیین ولات و استانداران، گرفتن مالیات و صرف آن در مصالح مسلمانان داشتند خداوند همان اختیارات را برای حکومت فعلی (فقیه) قرار داده است. [۲۶]

دلایل انتخابیون

آیات و روایاتی که مردم را به بهره گیری از تجارب و افکار و اندیشه های دیگران فرا می خواند و به اصل شورا و مشورت به عنوان یکی از

ارکان اداره شئون جامعه تأکید می ورزد. مستند استدلال انتخابیون می باشد. در ذیل به ذکر چند نمونه اکتفا می گردد.

الف) آیات: ۱ والذین استجابوا لربهم و اقاموا الصلوة و امرهم شوری بینهم. [۲۷]

۲ و شاورهم فاذا عزمتم فتوکل علی الله... [۲۸]

ب) روایات: ۱ من استبدّ برایه هلك، و من شاور الرجال شارکها فی عقولها. [۲۹]

۲ من استقبل وجوه الآراء عرف مواضع الخطأ. [۳۰]

بی تردید گزینش رهبری یکی از موضوعات مهمی است که باید بر اساس رایزنی و مشورت به وجود آید.

بررسی و اشکالات

۱ اهمیت مشورت در فرهنگ اسلام تردید ناپذیر است. اما آن چه که مورد غفلت واقع شده، قلمرو و کاربرد آن است. مشورت در جایی کاربرد دارد که دستور خاصی و نصّ قطعی وجود نداشته باشد، اما وقتی نص صریحی، قلمرو و محدوده مشورت را مشخص می کند. جایی برای گفتگو و تصمیم گیری باقی نمی گذارد، مثلاً وقتی خداون به نبی مکرم (ص) می فرماید: یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک... [۳۱] پیامبر (ص) نمی تواند با مردم مشورت کند که آیا نظر شما هم این است که علی بن ابیطالب (ع) را به خلافت و جانشینی خود معرفی کنم یا نه؟ چنان که وقتی پیامبر اکرم (ص) امیرالمؤمنین (ع) را در غدیر معرفی نمود. دیگر جایی برای شور و مشورت و انتخاب مردم نیست؛ زیرا قرآن می فرماید: " و ما کان لمؤمن و لا مؤمنه اذا قضی الله ". [۳۲]

مفسران قرآن و دانشمندان اسلامی معتقدند که موضوع مشاوره، چیزهایی است که درباره آن به خصوص از طرف خدا وحی نازل نشده باشد و یا نص خاصی از طرف معصومان (ع) نداشته باشیم. مرحوم

علامه طباطبایی بعد از ذکر روایاتی در خصوص مشورت می نویسد: مورد این روایات جایی است که نسبت به فرد خواهان مشورت، به حسب مرجحات، فعل و ترک آن مجاز و روا باشد. اما در زمینه احکام ثابت الهی، موردی برای مشورت وجود ندارد همان گونه که هیچ کس مجاز در تغییر آن ها نمی باشد. [۳۳]

امام خمینی ره می فرماید: اساساً رفراندوم یا تصویب ملی در قبال اسلام ارزش ندارد. [۳۴]

امیرالمؤمنین (ع) که قرآن ناطق است در خطاب به اصحاب خود می فرماید: آگاه باشید حق شما بر من آن است که رازی را از شما پوشیده ندارم مگر در جنگ که فاش شدن اسرار جنگ دشمن را بر آن آگاه می سازد و کاری را بدون مشورت با شما انجام ندهم مگر در حکم شرعی. [۳۵]

بنابراین شور و مشورت در همه کارها و امور جریان ندارد. ولایت فقیه از دیدگاه شیعه استمرار ولایت خدا و پیامبر و امامان (ع) و از میزان این مذهب نسبت به مذاهب دیگر است همان گونه که در اصل ثبوت امامت، امامان جایی برای شور و مشورت نیست به همان دلیل نیز برای ثبوت ولایت فقیه جایی برای انتخاب و گزینش مردم و به اصطلاح شور و مشورت باقی نمی ماند.

به علاوه در نظام جمهوری اسلامی ایران، طبث قانون اساسی، مردم نخبگان خبرگان فقیه شناس واجدالشرايط را به عنوان نماینده و وکیل خود انتخاب می کنند تا آنان رهبر را گزینش کنند به این ترتیب، هر دو اصل مشروعیت و مقبولیت یا مردم سالاری رعایت شده است چنان که همه مردم مستقیماً در قانون گذاری و

تصمیم گیری امور جاری کشور دخالت ندارند، بلکه نمایندگان آنان چنین اموری را انجام می دهند.

اما اعمال ولایت حضرت امام خمینی ره و دعوت مردم به مبارزه با طاغوت از دیدگاه انتخاب ممکن است دچار مشکل گردد. چون انتخابات صوری انجام نگرفته و مردم با ریختن آرای خود در صندوق در انتخاب امام به صورت مستقیم یا غیر مستقیم شرکت نداشتند. اما بر اساس قراطت دیگری از منظر مشروعیت مردمی اگر چه مردم در انتخابات صوری شرکت نکردند و ولایت امام بدون مراجعه به آرای مردم بود، لیکن ادر بستر تبلیغات صحیحی آماده می شد اکثریت مردم به دلیل این که مسلمان و پیرو امامان معصوم(ع) بودند و فقها را نماینده آنان می دانستند به طوری طبیعی امام را انتخاب می کردند.

و بنا به قراطت سوم از دیدگاه انتخاب و مشروعیت مردمی، امام ولی فقیه بود، چون آنان ولایت را امری انتصابی میدانند، لیکن در گستره آن و کیفیت اعمال ولایت بحث دارند.

اما امام ره همانند سایر فقهای شیعه یا کثر آنان ولایت فقهاء را از طرف شارع مقدس و انتصابی می داند و معتقد است که ولایت فقیه در طول و تداوم ولایت امامان(ع) و پیامبر(ص) است. در مقام اثبات و فعلیت مردم او را گزینش کرده باشند و پیرو ولایت و اوامر او گردند یا با او مخالفت ورزند چنان که با اکثر بلکه همه امامان چنین کردند. و گستره ولایت فقیه همان ولایت پیامبر(ص) و امامان است علو مقام و مرتبت معنوی آنان که هیچ مخلوقی به مرتبت آنان نمیرسد باعث نمی شود که گسترده و محدوده ولایت او گسترده تر

باشد.

۱[۱] صحیفه نور، ج ۱، ص ۵۱، تدوین سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی (چاپ دوم، پاییز / ۱۳۷۰).

۱[۲] همان، ج ۱۷، ص ۱۰۳.

۱[۳] امام خمینی ره، حکومت اسلامی، ص ۵۴.

۱[۴] علیرضا انصاری، مشروعیت ولایت فقیه از منظر امام خمینی ره، ص ۱۵.

۱[۵] همان.

۱[۶] که همه خدا باوران به مقتضای "یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم" موظف به پیروی و اطاعت از آنان ولی امر هستند.

۱[۷] نهج البلاغه، خطبه ۳.

۱[۸] ولایت فقیه، ص ۴۳.

۱[۹] نهج البلاغه، خطبه ۳: ... اگر این گروه انبوه و جمعیت بسیار، برای بیعت کردن و اعلام آمادگی برای یاری و وفاداری حاضر نمی شدند ... هر آینه ریسمان و مهار شتر خلافت را بر کوهان آن می انداختم

۱[۱۰] همان، خطبه ۲۷.

۱[۱۱] الجواهر، ج ۱، ص ۳۹۷، یعنی چنین افرادی نه تنها در زمره فقها محسوب نمی شوند، بلکه گویا مزه و طعم فقه را به هیچ وجه نچشیده اند و مفاهیم و معانی کلام امامان (ع) را از سیاق و لحن بیانشان نفهمیده و درک نکرده اند.

۱[۱۲] ولایت فقیه، ص ۱۱۳.

۱[۱۳] علیرضا انصاری، مشروعیت ولایت فقیه از منظر امام خمینی ره، ص ۱۲.

۱[۱۴] همان، ص ۸.

۱[۱۵] ولایت فقیه، ص ۲۴.

۱[۱۶] آیت الله مکارم شیرازی، انوار الفقاهه، ج ۱، ص ۴۹۳، ۵۱۰.

۱[۱۷] آیت الله جوادی آملی، ولایت فقیه، ص ۱۷۸، ۱۸۲.

۱ [۱۸] می توانید این بحث را از کتاب های زیر پیگیر باشید: ۱ ولایت فقیه امام خمینی ره ، ۲ ولایت فقیه آیت الله معرفت، ۳ ولایت فقیه آیت الله

طاهری خرم آبادی ، ۴ ولایت فقیه آیت الله جوادی آملی.

۱ [۱۹] فائى جعلته حاكماً.

۱ [۲۰] محمد باقر مجلسی، بحار، ج ۵۳، ص ۱۸۱.

۱ [۲۱] محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، ج ۱، ص ۶۷.

۱ [۲۲] محمد باقر مجلسی، بحار، ج ۵۳، ص ۱۸۱.

۱ [۲۳] علیرضا انصاری، مشروعیت ولایت فقیه از منظر امام خمینی ره، ص ۱۲.

۱ [۲۴] من الغریب وسوسه بعض الناس فی ذلك (ولایت فقیه) بل کأنه مذاق من طعم الفقه شیئاً.

۱ [۲۵] علیرضا انصاری، مشروعیت ولایت فقیه از منظر امام خمینی ره، ص ۱۰.

۱ [۲۶] امام خمینی ره، ولایت فقیه، ص ۵۵.

۱ [۲۷] شوری (۴۲) آیه ۳۸.

۱ [۲۸] آل عمران (۳) آیه ۱۵۹.

۲ [۲۹] رضا استادی، شورای در قرآن و حدیث، ص ۶۹.

۲ [۳۰] همان، ص ۶۸.

۲ [۳۱] مائده (۶) آیه ۶۷.

۲ [۳۲] احزاب (۳۳) آیه ۳۶.

۲ [۳۳] المیزان، ج ۴، ص ۷۰.

۲ [۳۴] صحیفه نور، ج ۱، ص ۵۱ (چاپ دوم، پاییز / ۱۳۷۰ تدوین سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی).

۲ [۳۵] نهج البلاغه، شرح فیض الاسلام - نامه شماره ۵۰: الاوانّ لکم عندی ان لا- أحتجزدونکم سرّاً الا فی حرب و لا اطوی دونکم امرّاً الا فی حکم .

فرق ولایت فقیه با وکالت فقیه چیست؟

فرق ولایت فقیه با وکالت فقیه چیست؟

هر کاری را که انسان انجام می دهد، درباره خودش است یا درباره دیگری. اگر درباره شخص دیگر است، یا به وکالت از او کار می کند، که در این فرض شخصی وی را برای انجام کاری وکیل نموده است و عامل به وکالت، از طرف آن شخص، مورد وکالت را عمل می کند، مثلاً کسی فردی را وکیل می کند که برای او ساختمانی را بخرد. این کار یعنی وکیل گرفتن که یک کار عقلایی است و بین مردم معمول می باشد.

حدود اختیارات وکیل تابع محدوده وکالتی است که موکل به او می دهد.

اسلام وکالت را قبول کرده است.

وکالت فقیه یعنی این که مردم فقیهی را برای اداره امور جامعه وکیل خود نمایند و فقیه طبق محدوده وکالت در اداره جامعه اقدام نماید. در این صورت فقیه وکیل همانند رئیس جمهور و نماینده مجلس است که مردم انتخابش می کنند و می توانند عزلش کنند، زیرا سمتش را از مردم گرفته است تا کارهای آنان را بر اساس مصلحت و رأی خودشان انجام دهد و حکومتش "وکالتی" است.

ولایت فقیه یعنی سرپرستی فقیه جامع شرایط که از طرف امام معصوم علیه السلام تعیین شده باشد.

ولایت فقیه در راستای خلافت و امامت امامان معصوم علیهم السلام می باشد؛ یعنی رهبری سیاسی و اجرایی احکام نورانی اسلام که در عهد حضور برای امامان معصوم بوده است، در دوران غیبت برای فقهای جامع شرایط و دارای صلاحیت ثابت است. در واقع ولایت فقیه به معنای ولایت مکتب اسلام است که به دست فقیه اجرا می شود.

بنابراین در وکالت فقیه همه کاره مردم هستند. فقیه فقط وکیل آنان است که توسط مردم

انتخاب و عزل می شود، ولی در ولایت فقیه، فقیه از طرف خدا و امام نصب شده است و مردم فقیه جامع شرایط را کشف می کنند و بعد از کشف وظیفه دارند ولایت وی را پذیرا باشند. عزل او هم منوط به زوال یکی از شرایط مقرر از سوی شارع است، نه به عزل مردم. پس در ولایت فقیه عزل و نصب ولی فقیه به عهده شرع است و در وکالت فقیه با خود مردم می باشد. [۱۱]۳

[۱۱]۳ برای توضیح بیش تر به کتاب ولایت فقیه، آیت الله جوادی آملی، ص ۲۰۷ ۲۱۱ مراجعه فرمایید.

آیا ولی فقیه انتصابی است یا انتخابی و اگر انتصابی است رای مردم چه تاثیری دارد

پرسش

آیا ولی فقیه انتصابی است یا انتخابی و اگر انتصابی است رای مردم چه تاثیری دارد

پاسخ

ولایت «فقیه عادل» از دیدگاه فقهی، از اموری است که توسط معصومین (ع) در زمان غیبت برای فقیه عادل قرارداد شده است؛ ولی باید توجه داشت که این ولایت، زمانی فعلیت می یابد که مردم خواهان آن باشند. این مسأله حتی در مورد ولایت امامان معصوم نیز به همین صورت بوده است؛ مثلاً در عین حال که حضرت علی (ع) دارای ولایت فقیه بودند؛ اما زمانی به حکومت می رسند، که مردم نزد آن حضرت حضور یافته و با آن حضرت بیعت می کنند.

بنابراین ولایت، از جهتی مقامی است الهی و از جهت دیگر فعلیت یافتن آن منوط به رأی مردم است. از همین رو بارأی خبرگان - که نمایندگان مردم هستند - ولایت برای کسی اعتبار و با رأی مخالف آنان، شخص از ولایت عزل می گردد.

درباره انتصابی یا انتخابی بودن ولی فقیه توضیح دهید.

پرسش

درباره انتصابی یا انتخابی بودن ولی فقیه توضیح دهید.

پاسخ

تحلیل رأی خبرگان رهبری به ولی فقیه، وابسته به نظریه ای است که در منشأ ولایت از سوی ولی فقیه مطرح می شود در این باره دو نظریه وجود دارد:

۱- نظریه انتصاب؛ یعنی، ائمه اطهار (ع) فقهای جامع شرایط را به منصب ولایت نصب کرده اند هر گاه تنها یک فقیه واجد شرایط آن باشد، در حقیقت همو از سوی ائمه اطهار (ع) به ولایت نصب شده است.

اگر دو نفر واجد آن شرایط باشند و هر یک در منطقه مستقل از دیگری قدرت تصرف داشته باشد و مصالح نیز اقتضای حکومت واحد نکند هر دو از سوی ائمه اطهار(ع) به ولایت نصب شده اند و در حیطه خود ولایت دارند.

اگر دو یا چند نفر در یک منطقه واجد شرایط باشند و یکی از آن ها صلاحیت بیش تری داشته باشد - به گونه ای که برتری او روشن بوده و تزامنی نیز نباشد - فقط او حق اعمال ولایت دارد و اگر هر دو مساوی باشند، ولی یکی زودتر اعمال ولایت بکند، دیگری حق اعمال ولایت ندارد. بنابراین نظریه - که نظریه همه فقهای شیعه تا سال های اخیر بوده است - رأی نمایندگان خبرگان رهبری به ولی فقیه چنین تحلیل می شود: نمایندگان مجلس خبرگان رهبری، فرد اصلح را از بین مجتهدین واجد شرایط شناسایی می کنند. شناخت آنان، طریق و راه اثباتکشف جواز اعمال ولایت برای مجتهد منتخب است.

۲- نظریه انتخاب ؛ یعنی، ائمه اطهار(ع) فقهای جامع شرایط را برای منصب ولایت معرفی کرده ولی نصب نکرده اند. اگر مردم آنان را برای رهبری انتخاب کنند، حق اعمال ولایت پیدا می کنند.

طبق این نظریه، نمایندگان

مجلس خبرگان رهبری، به نمایندگی از مردم، مجتهد واجد شرایط یا فرد اصلح را از بین مجتهدین، انتخاب می کنند. تفاوت این دو نظریه این است که طبق نظریه اول، منشأ جواز تصرفات ولی فقیه، نصب او از سوی ائمه اطهار(ع) است. بنابر نظریه دوم، منشأ آن، انتخاب مردم از طریق خبرگان رهبری است. چنان که گفته شد، نظریه رایج فقهای شیعه، نظریه اول است. تعداد اندکی از فقهای معاصر معتقد به مردم نظریه دوم می باشند. قانون اساسی جمهوری اسلامی به گونه ای تنظیم شده است که با هر دو نظریه سازگار است. در این زمینه می توانید منابع زیر را مطالعه فرمایید:

۱- مصباح یزدی، محمد تقی: نگاهی گذرا به نظریه ولایت فقیه (برگزیده مباحث استاد محمد تقی مصباح یزدی) مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی

۲- مهدی هادوی تهرانی، ولایت و دیانت، خانه فرد

۳- محمد سروش، دین و دولت در اندیشه اسلامی، دفتر تبلیغات اسلامی

۴- آیت الله جوادی آملی: ولایت فقیه (ولایت، فقاہت و عدالت)، مرکز نشر اسراء {J}

بحث ولایت فقیه یک نظریه فقهی است در کنار سایر نظریات یا تنها شیوه حکومتی در مذهب تشیع است؟ (حضرت آیت الله بهجت)

پرسش

بحث ولایت فقیه یک نظریه فقهی است در کنار سایر نظریات یا تنها شیوه حکومتی در مذهب تشیع است؟ (حضرت آیت الله بهجت)

پاسخ

علیرغم وجود ابهام و اشکال در چگونگی طرح سؤال فوق، در پاسخ می توان چنین گفت که: اصل مسأله ولایت فقیه، موضوعی اجماعی و مورد اتفاق فقهای شیعه از ابتدا تاکنون بوده و می باشد. هر چند در حدود اختیارات ولی فقیه، اختلاف نظرهایی وجود دارد ولی قریب به اتفاق فقهای شیعه ولایت مطلقه فقیه را که ولایت بر تدبیر امور سیاسی نیز در آن قرار دارد، پذیرفته اند(۱). این نظریه به فقهای بزرگی مانند شیخ مفید، شیخ طوسی، دیلمی، فاضل و شهیدین نسبت داده شده است و در میان فقهای متأخر شخصیت های برجسته ای چون علامه شیخ محمد حسین نجفی (صاحب جواهر الکلام)(۲)، کاشف الغطاء، نراقی، میرزای بزرگ شیرازی، سید محمد آل بحر العلوم آن را مورد تأیید قرار داده اند(۳).

حضرت امام خمینی نیز این نظریه را تا آن حد بدیهی می شمارد که می فرماید: «قضیه ولایت فقیه، بعد از تصور اطراف، موضوع، محمول و مورد آن به گونه ای روشن است که از مسایل نظری شمرده نمی شود و احتیاجی به بحث و دلیل ندارد»(۴).

بنابراین فقهای شیعه همواره به ولایت فقیه معتقد بوده اند و هر گاه امکانی به لحاظ اعمال آن یافته اند، بی درنگ به اجرای

آن پرداخته اند. البته تأثیر شرایط زمانی و مکانی در عرضه نظریه راجع به ولایت فقیه، اصل مسلم است؛ یعنی زمانی که درگیری فقهای شیعه با مسائل سیاسی زیاد بوده، مباحث اندیشه سیاسی گسترش یافته و هرگاه و به هر دلیل

این درگیری کم می شده، مباحث سیاسی نیز در میان مسائل مطروحه آنها کم رنگ می گردیده است.

در هر صورت نظریه ولایت فقیه تنها شیوه حکومتی مقبول و مورد تأیید ائمه اطهار(ع) در زمان غیبت است که از پشتوانه محکم ادله نقلی (آیات و روایات) و عقلی متعدد برخوردار است(۵).

جهت آگاهی بیشتر از نظر سایر فقها ر.ک: دین و دولت در اندیشه اسلامی، محمد سروش، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی قم، چاپ اول ۱۳۷۸، صص ۵۴۶ - ۵۶۰.

پی نوشت ها:

۱. پیشینه تاریخی ولایت فقیه، احمد جهان بزرگی، مجله اندیشه حوزه، سال پنجم، شماره اول تابستان ۱۳۷۸، ص ۱۸۶.

۲. در مورد اتفاقی بودن و ضروری بودن مسأله ولایت فقیه، در نزد فقهای شیعه همین بس که صاحب جواهر تعجب می کند که چرا بعضی در مسأله ولایت فقیه وسوسه می کنند با وجودی که اگر عموم ولایت فقیه مورد شک قرار گیرد، بسیاری از امور متعلق به شیعیان در جامعه معطل خواهند ماند. او به این افراد پرخاش کرده می گوید: «گویا از طعم فقه چیزی نچشیده و از گفتار و رموز امامان معصوم(ع) چیزی نفهمیده اند» (جواهر، ج ۲۱، ص ۳۹۶ و ۳۹۷).

در جای دیگر می فرماید: «ظاهر اصحاب، از نظر عمل و فتوا در ابواب دیگر فقه، عموم نیابت [فقیه جامع الشرایط]، بلکه چه بسا این مطلب از مسلمات و ضروریات در نزد آنان باشد (جواهر، ج ۱۶، ص ۱۷۸).

و همچنین: «کتب اصحاب، مملو از ارجاع به حاکم، یعنی نایب امام در عصر غیبت است و می توان گفت که عدم فرق بین مناصب گوناگون امام و نیابت در کلیه آنها در نزد فقها مفروغ عنه

می باشد» (جواهر، ج ۲۱، ص ۳۹۶).

۳. ر.ک: فقه سیاسی، عمید زنجانی، نشر امیرکبیر، ج ۲، ص ۳۵۳.

۴. کتاب البیع، امام خمینی، ج ۲، ص ۴۶۷.

۵. ر.ک: اندیشه سیاسی اسلام، محمد جواد نوروزی، نشر مؤسسه امام خمینی.

لطفاً نظر آیت الله منتظری را در مورد ولایت فقیه بگوئید.

پرسش

لطفاً نظر آیت الله منتظری را در مورد ولایت فقیه بگوئید.

پاسخ

ایشان نیز مانند سایر فقها، معتقد به ولایت فقیه می باشند. منتها در موضوعاتی از قبیل «مبنای مشروعیت»، «محدوده اختیارات» و... ولی فقیه با فقهای گذشته و بسیاری از فقهای معاصر، اختلاف نظر دارند.

ارکان این نظریه که به «نظریه ولایت انتخابی مقیده فقیه» مشهور شده است عبارتند از:

۱- شرط فقاقت حاکم اسلامی.

۲- حاکم اسلامی با انتخاب از سوی مردم تعیین می شود.

۳- اختیارات حاکم اسلامی می تواند مقید و محدود باشد.

خلاصه این نظریه: فقیهان جامع شرایط در زمان غیبت امامان معصوم(ع) برای رهبری جامعه اسلامی به مردم پیشنهاد شده اند و مردم موظفند به آنان روی بیاورند و یکی از آنها را انتخاب و امور خود را به وی واگذار کنند، یعنی او را بالفعل والی و حاکم خویش قرار دهند. بنابراین نظریه، فقیه جامع شرایط تا قبل از انتخاب شدن به وسیله مردم، فقط ولایت شأنی دارد و رأی مردم در مشروعیت حکومت وی دخالت دارد، لذا نصب و عزل ولی فقیه به دست مردم است. (برخلاف نظریه رایج میان اکثریت فقهای شیعه از گذشته تا زمان حال که فقیه جامع شرایط از سوی امامان معصوم(ع) برای رهبری جامعه اسلامی در عصر غیبت، بالفعل و به صورت عام، منصوب شده است و رأی و انتخاب مردم در کارآمدی حکومت فقیه مؤثر است نه در مشروعیت آن بلکه ولی فقیه مشروعیت الهی دارد و در صورت فقدان شرایط هم به خودی خود از این مقام برکنار می شود و خبرگان منتخب مردم فقط کار تشخیص و شناسایی شرایط و فقدان آن را بر عهده

دارند).

از دیدگاه این نظریه، مردم می توانند در زمان انتخاب و بیعت با ولی فقیه، اختیارات وی را محدود و مقید به رعایت قیودی از قبیل قانون اساسی کنند و یا فقیه را برای مدت معینی به عنوان حاکم اسلامی انتخاب نمایند (برخلاف نظریه مشهور که ولی فقیه دارای تمامی اختیارات حکومتی پیامبر اکرم (ص) و امامان معصوم (ع) بوده و ولایت آن محدود به قیودی از قبیل مدت زمان معین و... نیست، بلکه فقیه حاکم تا زمانی که دارای شرایط بوده و در چارچوب احکام و ضوابط شرعی و مصلحت جامعه اسلامی عمل کند همچنان دارای ولایت می باشد).

جهت آشنایی بیشتر با نظرات آیت الله منتظری در خصوص ولایت فقیه مطلقه منابع ذیل توصیه می شود:

۱- حسینعلی منتظری، دراسات فی ولایت الفقیه و فقه الدوله الاسلامیه، ۴ جلد (قم، ۱۴۰۸ - ۱۴۱۱ ق)

۲- ضمیمه نامه (علی نصر اصفهانی، بررسی تطبیقی اندیشه امام خمینی در فقیه سیاسی معاصر شیعه، امام خمینی و حکومت اسلامی، (مجموعه آثار، ج ۴)، انتشارات مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام، چاپ اول، زمستان ۱۳۷۸، صص ۵۱۲ - ۵۱۵) و در نقد این نظریه ر.ک:

۳- آیت الله سید کاظم حسینی حائری، ولایه الامر فی عصر الغیبه، ص ۱۶۸ - ۲۳۷ قم، ۱۴۱۴ ق

۴- آیت الله ناصر مکارم شیرازی، انوار الفقاهه، ج ۱، ص ۵۹۵ - ۵۹۸، قم ۱۴۱۱ ق

۵- آیت الله عبدالله جوادی آملی، پیرامون وحی و رهبری، ولایت و امامت، ص ۱۸۰ - ۱۹۰، تهران ۱۳۶۸

ولایت فقیه و کالت است یا نظارت اگر کتابی هست معرفی بفرمائید.

پرسش

ولایت فقیه و کالت است یا نظارت اگر کتابی هست معرفی بفرمائید.

پاسخ

پاسخ به این سؤال نیازمند ارائه تعریفی دقیق از ولایت فقیه است براساس این نظریه، فقیه جامع الشرایط، نائب عام امام عصر (عج) و عهده دار همه شؤون اجتماعی آن حضرت می باشد و در اداره و رهبری جامعه اسلامی دارای جمیع اختیاراتی است که آن حضرت دارا بود و تا آن زمان که واجد و جامع شرایط لازم رهبری باشد، دارای ولایت است و هرگاه فاقد همه یا یکی از آنها شود، صلاحیت رهبری نداشته و ولایت او ساقط می شود و نیازی به عزل ندارد.

اکنون با توجه به تعریف فوق، در پاسخ به سؤال باید گفت که: ولی فقیه از آنجا که منصوب امام زمان (عج) است نایب و

وکیل اوست. اما از طرف مردم وکیل نبوده زیرا سمت خود را از مردم دریافت نکرده است بلکه منصوب به نصب الهی است و از طرف امام زمان (عج) بر مردم دارای حق ولایت بوده و براساس آیات و روایات متعدد مردم موظف به پذیرش ولایت ائمه و نمایان آنان می باشند.

جهت آشنایی کامل ر.ک:

۱- ولایت فقیه، ولایت فقاقت و عدالت، آیت الله جوادی آملی، نشر اسراء، چاپ اول ۱۳۷۸، ص ۲۰۵ - ۲۳۲

۲- دین و دولت در اندیشه اسلامی، محمد سروش، نشر دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، چاپ اول، ۱۳۷۸

۳- کتاب نقد، شماره ۷ تا ۱۰

نتیجه وکیل نبودن ولی فقیه از طرف مردم آن است که محدوده اختیارات ولی فقیه و مدت زمان ولایت او تابع عقد قرارداد با مردم نیست بلکه تابع شرایط و موازین است که شرع مقدس اعلام داشته است.

اما

در مورد ارتباط ولایت فقیه با نظارت باید گفت که هر چند یکی از مناصب و اختیارات ولی فقیه ولایت نظارت و اذن بوده و ولی فقیه بر چگونگی اجرای امور کشور و قوای حکومتی نظارت و از این طریق به آنان مشروعیت الهی می بخشد، اما هرگز اختیارات ولی فقیه محدود به این حوزه نیست بلکه ولی فقیه افزون بر این دارای ولایت سیاسی و رهبری و اداره جامعه اسلامی است. رهبری سیاسی به مفهوم ولایت در اداره سیاسی جامعه اسلامی و مشخص کننده خط مشی سیاسی امت و دولت اسلامی و جهت دهنده به حرکت های سیاسی و کنترل کننده آن، لازمه خلیفه، وارث، امین، حاکم و حجت بودن فقیه است (فقه سیاسی، عباسعلی عمید زنجانی، نشر امیرکبیر، چاپ سوم ۱۳۷۳، ج ۲، ص ۳۶۰).

این نوع ولایت مفاد تعابیری است که در روایات متعدد آمده و دارای پشتوانه محکمی از دلایل عقلی است. به صورت مختصر می توان در رد محدود نمودن اختیارات ولی فقیه به نظارت به دو موضوع اساسی اشاره نمود.

الف - شیوه ی حکومت دینی منحصر به رابطه ی ولایی است. حکومت دینی یعنی حکومتی که دین ولایت و سرپرستی آن را بر عهده داشته باشد. ولایت جز به معنای سرپرستی نمی باشد و اگر بنا باشد که دین سرپرستی جامعه را بر عهده بگیرد طبیعی است که ولایت بر جامعه باید برعهده دین باشد که بالطبع اعمال ولایت دینی بر جامعه تنها از طریق حاکم دین شناس - که در عصر غیبت همان فقیه جامع الشرایط است - صورت می گیرد.

ب - مراقبت بر عدم مخالفت با احکام شرعی و بیان اهداف کلی

برای دینی شدن و دینی باقی ماندن حکومت کافی نیست چرا که خارج کردن دین از صحنه ی ولایت بر جامعه به نحو دین خواهد انجامید.

ج - اینکه گمان می رود اعلام به مردم و عکس العمل مناسب مردم دیندار ضامن اجرای فقیه ناظر است نیز ناشی از نشناختن جامعه، نشناختن ولایت بر جامعه، نشناختن نقش نوین حکومتها در جوامع امروزی می باشد. کسی که به امور یاد شده واقف باشد متوجه می گردد که حکومتها چگونه با بستر سازی، گرایشها، افکار و رفتار مردم را به سمت و سوی خاصی سوق می دهند. البته این سخن به معنای حذف قدرت اختیار مردم در جوامع نیست لکن به معنای تأثیر شایان توجه بسترهای اجتماعی در شکل گیری رفتار عمومی و رفتار فردی است.

بر این اساس در صورتی که ولایت بر جامعه بر عهده ی دین و ولی فقیه نباشد و بر عهده ی عالمان و کارشناسان غیر دینی گذاشته شود یا این کارشناسان تحت نظر ولی فقیه و دین شناس عمل می کنند و عقل و علم خود را در تبعیت از او به کار می گیرند که نتیجه حاصل است و یا خود و بر اساس معیارهای عقل سکولار تصمیم گیری می نمایند و در این موضع کاری به دین ندارند که در این صورت هیچ ضمانتی برای دینی شدن امور وجود نخواهد داشت.

اگر مدیریت، مدیریت غیردینی گردد تضمینی بر استمرار و اشتداد علاقه ها و گرایشهای مذهبی مردم نیست، تا بر این اساس به دعوت فقیه ناظر لبیک گویند، بلکه بر عکس دیری نخواهد پائید که این انحراف فرهنگی مبداء این اندیشه خواهد شد که ولی فقیه با افکار بازدارنده مانع پیشرفت جامعه بوده

و می باید در اندیشه های دینی خود تجدید نظر نماید به گونه ای که توان همراهی با قافله تمدن بشری را داشته باشد.

د- دفاع از نظریه ی نظام ولایت فقیه به معنای این نیست که روحانیت باید تمامی یا اکثر مناصب سیاسی کشور را اشغال کند؛ علاوه بر اینکه در این مقال صرفاً بحث پیرامون ولایت بر جامعه و تصدی این منصب واحد اجتماعی توسط ولی فقیه است.

ثانیا: عملکرد حضرت امام از بدو شکل گیری انقلاب اسلامی تا زمان رحلت ایشان، گواه مسلمی بر این معنا است که ایشان هیچگاه از نقش هدایت و سرپرستی جامعه دست برنداشتند. امام هیچگاه به عنوان یک ناظر عالی در صحنه ی مبارزه ی با شاه و در صحنه ی انقلاب و بعد از پیروزی عمل نکرد، بلکه به عنوان یک ولی اجتماعی جامعه را به سمتی که می باید برود هدایت نمود و در مواضع مختلف اجتماعی دستورالعملهای لازم را صادر کرد. مردم را به تظاهرات علیه شاه در زمانهای مختلف فراخواند، مردم را برای دفاع از مرزهای کشورهای اسلامی بسیج کرد، دستورالعملهای مشخص و راه گشایی را به مسئولین اجرائی کشور در مقاطع مختلف ابلاغ فرمود. در واقع پرونده درخشان زعامت امام خمینی رحمه الله سرشار از دخالتهای بجا و تعیین کننده در صحنه های مختلف اجتماعی است و ایجاد حادثه های اجتماعی و حل بحرانها و تضعیف و تحقیر جبهه باطل جز از طریق اعمال ولایت و ایجاد حادثه های اجتماعی امکان پذیر نبود و این دقیقاً همان چیزی است که از سوی امامان معصوم(ع) به فقهای جامع شرایط واگذار شده است.

آیا تعیین خبرگان به وسیله انتخابات، خروج از مبنای انتصاب و تسلیم به معنای انتخاب نیست؟

پرسش

آیا تعیین خبرگان به وسیله انتخابات، خروج از مبنای انتصاب و تسلیم به معنای انتخاب نیست؟

پاسخ

جهت پاسخ گویی به این سؤال، ابتدا لازم است فرق بین مبنای انتصاب و انتخاب اجمالاً بیان شود.

یک. انتصاب

بر اساس این مبنای، فقیهان جامع شرایط از طرف امام معصوم(ع) نصب شده و شرعاً مجاز به اعمال ولایت می باشند. بنابراین، پذیرش مردمی، زمینه ساز اعمال ولایت است، نه منشأ مشروعیت ولایت؛ از این رو رأی خبرگان منتخب مردم، راه شناخت رهبر است.

دو. انتخاب

بنابراین دیدگاه، ائمه اطهار(ع) تنها فقیهان جامع شرایط را نامزد احراز این مقام معرفی کرده اند تا مردم شایسته ترین آنان را انتخاب کنند و به رهبری برگزینند. بنابراین گزینش با واسطه یا بدون واسطه مردم، در مشروعیت رهبری فقیه، مداخلت دارد.

وجود خبرگان و نحوه تعیین آنان، با هر یک از دو مبنا سازگار است. به عبارت دیگر چون «منصب رهبری» امری عمومی است، تشخیص فقیه اصلح به عهده مردم است. اما چون برای شناخت اصلح نیاز به تخصص کافی هست، به حکم عقل و فطرت و بنا به مبنای رجوع به عالم، باید به اهل خبره مراجعه کرد.

از طرف دیگر انتخاب فرد فرد مردم در رجوع به اهل خبره، موجب هرج و مرج می شود؛ بنابراین رجوع به آرای اکثریت در قالب انتخاب «مجلس خبرگان» بهتر از شیوه های بدیل، جامعه را در کشف یا گزینش رهبر شایسته شرعی یاری می رساند و در این رابطه، فرقی بین مبنای نصب و انتخاب نیست.

ولایت فقیه یا نظارت فقیه، کدام یک صحیح است؟

پرسش

ولایت فقیه یا نظارت فقیه، کدام یک صحیح است؟

پاسخ

خلاصه استدلال های مدافعان نظریه «نظارت فقیه» به شرح زیر است:

یکم. منظور از «ولایت» در نظریه ولایت فقیه، ولایت فقهی است و در فقه اصل بر «عدم ولایت» است و از آنجا که دلیل معتبری در حوزه زعامت فقیه بر جامعه اقامه نشده است؛ لذا محدوده ولایت فقیه، محدود به امور حسبیه است. اما کدیور، محسن، راه نو، ش ۱۴، ص ۱۶. از آنجا که دین نسبت به امور اجتماعی بی تفاوت نیست، به ناچار راه جریان و حفظ دین در پیکره جامعه، نظارت فقیه و یا نظارت عامه فقیهان بر امور است.

دوم. مضر نبودن نظریه نظارت فقیه به دینی بودن حکومت، دلیل دیگر آنان است. ایشان بر این عقیده اند که حکومت نباید جدای از دین (سکولار) باشد و این را می پذیرند که حکومت باید به نوعی دینی گردد؛ اما دینی شدن حکومت تنها به حاکمیت و ولایت فقیه بر جامعه نیست و از طریق نظارت نیز می توان حکومت را «دینی» حفظ کرد. برای اثبات این مدعا به بیان دو نکته می پردازند:

۱. شیوه حکومت دینی، منحصر به نظریه ولایت فقیه نیست؛ بلکه در صورت پذیرش نظارت فقیه و یا وکالت فقیه -چه وکالت را عقد جایز بدانیم یا معاهده اجتماعی لازم مشروعیت حکومت حفظ شده و حکومت دینی می گردد. از این رو دلیلی ندارد که خود را محدود به نظریه ولایت فقیه کنیم. همان، ش ۱۱، ص ۱۴.

۲. ضمانت اجرای نظارت فقیه خود مردم هستند. از آنجا که فرض بر این است که مردم دیندار هستند، فقیه با نظارت خود در صورت مشاهده خلاف شرع در قوانین و تصمیمات، آن را به مسؤولان

مربوط اطلاع می دهد و در صورت عدم توجه آنان، آن را به اطلاع عموم می رساند و از آنجا که مردم دیندار هستند، به ندای فقیه ناظر، لیسک گفته و علیه خلاف واقع شده، خواهند شورید و به این ترتیب مانع تحقق خلاف شرع در جامعه اسلامی خواهند شد. همان، ص ۱۵.

سوم. دلیل سوم تمسک به بعضی از جملات امام(ره) است که اشاره به نحوه حضور روحانیون و حتی خود ایشان در صحنه سیاسی کشور دارد. بر اساس این سخنان، نتیجه می گیرند که هر چند امام در اواخر عمر خود، نظریه «ولایت مطلقه فقیه» را مطرح و -ظاهراً از نظریه نظارت عدول کردند؛ ولی علت این عدول ضعف مبانی آن نبوده است؛ بلکه آماده نبودن شرایط زمانی و مکانی برای اجرای آن بوده است. کیان، ش ۴۱، ص ۲۱؛ راه نو، ش ۱۱، ص ۱۷.

نقد نظریه نظارت فقیه

در خصوص نقد این نظریه به بررسی سه محور بیان شده می پردازیم:

نقد دلیل یکم. تمسک به اصل عدم ولایت فقهی، برای رد «نظریه ولایت فقیه» به شدت مورد تردید است. اصل عدم ولایتی که در فقه مطرح است نافی ولایت منهای اذن شارع است؛ در حالی که ادله کافی شرعی در مآذون بودن فقیه بر تصدی و ولایت بر امور امت اسلامی وجود دارد و در این مسأله هیچ تردیدی نیست.

نقد دلیل دوم. مدعای دوم این بود که دادن نقش نظارتی به ولایت فقیه، مضرّ به دینی بودن حکومت نیست؛ در حالی که حکومت دینی بدون تحقق ولایت دینی، تحقق یافتنی و استمرار بخشیدنی نیست؛ زیرا:

الف. حکومت دینی؛ یعنی، حکومتی که «دین» ولایت و سرپرستی آن را بر عهده دارد. بالطبع

اعمال ولایت دینی بر جامعه، تنها از طریق حاکم دین شناس صورت می گیرد.

ب. مراقبت و نظارت بر عدم مخالفت با احکام شرعی، بدون ضمانت اجرا برای دینی شدن و دینی باقی ماندن حکومت کافی نیست و به محو حکومت دینی خواهد انجامید.

ج. این گمان که اعلام به مردم و عکس العمل مناسب آنان، ضامن اجرای فقیه ناظر است، ناشی از نشناختن جامعه و نشناختن ولایت بر جامعه و نقش نوین حکومت ها در جوامع امروزی است. کسی که به امور یاد شده واقف باشد، متوجه می گردد که حکومت ها چگونه با بسترسازی، گرایش ها، افکار و رفتار مردم را به سمت و سوی خاصی سوق می دهند. البته این سخن به معنای حذف قدرت اختیار مردم در جوامع نیست؛ لکن به معنای تأثیر شایان توجه بسترهای اجتماعی در شکل گیری رفتار عمومی و رفتار فردی است.

بر این اساس در صورتی که ولایت بر جامعه دینی، بر عهده دین و ولی فقیه نباشد، دو فرض متصور است:

۱. کارگزاران و رهبران تحت نظر ولی فقیه و دین شناس عمل می کنند و عقل و علم خود را در تبعیت از او به کار می گیرند که نتیجه حاصل است؛ یعنی، این در واقع همان ولایت است که با نام نظارت اعمال می شود.

۲. آنان خود بر اساس معیارهای «عقل خود بنیاد و سکولار» تصمیم گیری می کنند و کاری به دین ندارند. در این صورت هیچ ضمانتی برای دینی ماندن حکومت وجود نخواهد داشت.

نقد دلیل سوم. اینکه وانمود کرده اند حضرت امام نیز ولایت فقیه را به عنوان شیوه ای موقت و اضطراری مطرح کرده، از چند سو مخدوش است:

الف. دفاع از ولایت فقیه، به معنای این نیست که روحانیت

باید تمامی یا اکثر مناصب سیاسی کشور را اشغال کند.

ب. عملکرد حضرت امام(ره)، از بدو شکل گیری انقلاب اسلامی تا زمان رحلت ایشان، گواه مسلمی بر این معنا است که ایشان هیچ گاه از نقش هدایت و سرپرستی جامعه دست برنداشت.

امام هیچ گاه به عنوان یک ناظر عالی در صحنه مبارزه با شاه و در صحنه انقلاب و بعد از پیروزی عمل نکرد؛ بلکه به عنوان یک ولی اجتماعی، جامعه را به سمتی که می باید برود، هدایت نمود و در مواضع مختلف اجتماعی، دستورالعمل های لازم را صادر کرد. مردم را به تظاهرات علیه شاه در زمان های مختلف فراخواند و آنان را برای دفاع از مرزهای کشور اسلامی بسیج کرد. دستورالعمل های مشخص و راه گشایی را به مسؤولان اجرایی کشور در مقاطع مختلف ابلاغ فرمود.

در واقع پرونده درخشان زعامت امام خمینی(ره)، سرشار از دخالت های بجا و تعیین کننده در صحنه های مختلف اجتماعی است و ایجاد حادثه های اجتماعی و حل بحران ها و تضعیف و تحقیر جبهه باطل -جز از طریق اعمال ولایت و ایجاد حادثه های اجتماعی امکان پذیر نبود.

ج. سخنان متقن و روشن حضرت امام درباره اهمیت ولایت فقیه از یک سو و اهمیت حکومت اسلامی از سوی دیگر، گواه بر این معنا است که ایشان اندیشه ولایت فقیه را نه به عنوان یک اندیشه موقت و از روی اضطرار، که به عنوان یک نظام سیاسی و متقن و نوین بر مبنای تفکر اسلامی مطرح کرد:

«اگر چنانچه فقیه در کار نباشد؛ ولایت فقیه در کار نباشد؛ طاغوت است. یا خدا است یا طاغوت». صحیفه نور، ج ۹، ص ۲۵۳.

«باید عرض کنم حکومت - که شعبه ای از ولایت مطلقه رسول الله(ص) است یکی از احکام

اولیه اسلام و مقدم بر تمام احکام فرعیه حتی نماز و روزه و حج است. همان، ج ۲۰، ص ۱۷۰.

«ولایت فقیه یک چیزی نیست که مجلس خبرگان ایجاد کرده باشد ولایت فقیه یک چیزی است که خدای -تبارک و تعالی درست کرده است؛ همان ولایت رسول الله است.» همان، ج ۶، ص ۹۵.

د. جملاستی که بدان تمسک شده، مربوط به عدم لزوم تصدی ظاهری روحانیت در پاره ای از مسؤولیت های اجرایی است و ربطی به ولایت فقیه ندارد.

ه. مباحث ولایت فقیه امام خمینی (ره) پیش از انقلاب طرح گردیده و چاپ شده است. از آن جمله می توان مباحث درس خارج ایشان در حوزه علمیه نجف اشرف که در کتاب البیع، منتشر شده و نیز کتاب ولایت فقیه ایشان را نام برد. بنابراین تحریفی آشکار و در نهایت خوش بینی، ناآگاهی نسبت به اندیشه و عملکرد حضرت امام (ره) است که این میراث گران بهای ایشان، به عنوان یک امر موقت و اضطراری تبلیغ شود.

آیا نظریه انتصاب لطمه زدن به ولی فقیه نیست؟

پرسش

آیا نظریه انتصاب لطمه زدن به ولی فقیه نیست؟

پاسخ

در اینجا دو احتمال وجود دارد:

یک. تضعیف اصل ولایت فقیه

نظریه انتصاب، مقبولیت اصل ولایت فقیه را در عقیده مردم تضعیف می کند؛ زیرا مردم نمی پذیرند خدا کسی را به ولایت بر آنان معین کند.

نقد و بررسی

یکم. مسأله مذکور -که سعی می شود به عنوان یکی از افکار عمومی ثابت و مسلم جامعه تلقی شود اندیشه ای ناسازگار با مبانی دینی است و با واقعیات جامعه شناختی و فرهنگ جوامع اسلامی نیز ناسازگار است. جامعه اسلامی، از آغاز در مدینه با ولایت انتصابی پیامبر اکرم (ص) شکل گرفت. در مکتب تشیع نیز ولایت انتصابی معصومین (ع) از مسلمات مذهب به شمار می آید.

درباره ولی فقیه در عصر غیبت نیز، تجربه تاریخی انقلاب اسلامی ایران، با پذیرش قاطع ولایت امام خمینی (ره)، نشان داد که

مبنای نصب هرگز نمی تواند مایه ضعف اعتقادات مردم در امر ولایت -چه ولایت معصومان(ع) و چه ولایت فقیه شود.

دوم. اثبات یا انکار مسائل دینی، روش خاص خود را دارد. اینکه «نظریه انتصاب، مقبولیت اصل ولایت فقیه را در عقیده مردم تضعیف می کند»، از نظر علمی نمی تواند دلیل انکار نظریه انتصاب قرار گیرد. اثبات یا انکار نظریه انتصاب، باید مبتنی بر عقل یا نقل باشد؛ حال آنکه این مسأله نه دلیل عقلی دارد و نه نقلی.

دو. از دست دادن مقبولیت

از آنجا که در نظریه انتصاب، مشروعیت تصرفات ولی فقیه منوط به انتخاب مردم نیست، مردم احساس همیاری و مشارکت کمتری در امر حکومت می کنند؛ لذا ولی فقیه مقبولیت خود را از دست داده و از یاری مردم بی بهره می شود.

نقد و بررسی

یکم. تجربه تاریخی انقلاب اسلامی ایران، خلاف این

نتیجه را ثابت کرده و می‌کند. حضور مردم در صحنه‌های مختلف در جریان شکل‌گیری جمهوری اسلامی و مراحل پس از آن، اگر بی‌نظیر نباشد، در جوامع بشری امروز کم‌نظیر است. این حضور صرفاً متکی به اعتقاد دینی مردم، به لزوم و وجوب شرعی پیروی از ولی امر است که بازگویی همان نظریه نصب می‌باشد.

دوم. در این احتمال فرض شده است که در نظریه انتصاب، مشارکت مردم در امر حکومت نادیده گرفته شده است؛ در حالی که در نگرش اسلامی در کنار مشروعیت الهی، مقبولیت و اقبال عمومی در کار بست قدرت و اعمال آن نیز ملاحظه گردیده و اعمال ولایت بدون خواست عمومی انجام نمی‌پذیرد. برای آگاهی بیشتر ر.ک: شاکرین، حمیدرضا، مشروعیت چیست (مقاله)، پرسمان سال دوم، شماره هفتم، فروردین ۱۳۸۲.

آیا نظریه انتصاب ولی فقیه با قانون اساسی تضادی ندارد؟

پرسش

آیا نظریه انتصاب ولی فقیه با قانون اساسی تضادی ندارد؟

پاسخ

قانون اساسی جمهوری اسلامی، به گونه‌ای تنظیم شده است که با هر دو نظریه انتصاب و انتخاب سازگار است؛ یعنی، در اصل ۱۰۷ قانون اساسی وظیفه مجلس خبرگان، به گونه‌ای نوشته شده است که هر دو مبنا را برمی‌تابد. بنابر مبنای نصب، انتخاب رهبر از سوی خبرگان به معنای معرفی شایسته‌ترین فقیه جامع شرایط است و بنابر مبنای انتخاب، اعطای ولایت به او است. این تفاوت تنها جنبه نظری دارد و در ناحیه تحلیل رأی نمایندگان مجلس خبرگان به رهبر است.

اما تعیین هیچ‌یک از این دو تحلیل در قانون اساسی نیامده است. البته در قسمت اول اصل ۱۰۷ رهبری امام خمینی (ره) به گونه‌ای مطرح شده است که تنها با مبنای نصب سازگار است: «پس از مرجع عالی قدر تقلید و رهبر کبیر انقلاب جهانی اسلام و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران حضرت آیت الله العظمی امام خمینی (قدس سره الشریف) که از طرف اکثریت قاطع مردم به مرجعیت و رهبری شناخته و پذیرفته شدند...». تعبیر «شناخته و پذیرفته شدند» با مبنای نصب سازگار است.

اصل فوق قبل از اصلاحیه سال ۱۳۶۸ وضوح بیشتری نسبت به مبنای نصب داشت؛ زیرا در قسمت اول آن آمده بود:

«هرگاه یکی از فقهای واجد شرایط مذکور در اصل پنجم این قانون از طرف اکثریت قاطع مردم به مرجعیت و رهبری شناخته و پذیرفته شده باشد - همان گونه که در مورد مرجع عالی قدر و رهبر انقلاب آیت الله العظمی امام خمینی چنین شده است این رهبر، ولایت امر و همه مسؤولیت‌های ناشی از آن را بر عهده دارد...».

در قسمت نهایی این اصل - قبل از اصلاح سال

۱۳۶۸ نیز به وضوح فقط مبنای نصب نمایان بود: «هر گاه یک مرجع را دارای برجستگی خاص برای رهبری ببینند، او را به عنوان رهبر به مردم معرفی می نمایند».

عبارت فوق پس از اصلاح به این بند تبدیل شد:

«هر گاه یکی از آنان را اعلم به احکام و موضوعات فقهی، یا مسائل سیاسی و اجتماعی، یا دارای مقبولیت عامه، یا واجد برجستگی خاص در یکی از صفات مذکور در اصل یکصد و نهم تشخیص دهند؛ او را به رهبری انتخاب می کنند و در غیر این صورت یکی از آنان را به عنوان رهبر انتخاب و معرفی می نمایند».

ملاحظه می شود که قبل از اصلاح، کارکرد خبرگان به «معرفی» تعبیر شده است و پس از اصلاح، به «انتخاب و معرفی».

این مسأله دو تفاوت را در اصل ۱۰۷ قبل و بعد از اصلاح نشان می دهد:

۱. تنظیم کنندگان قانون اساسی سال ۱۳۵۸ فقط ناظر به مبنای نصب بوده اند.

۲. اصلاحیه سال ۱۳۶۸، با تأمین ویژگی های مبنای «نصب»، این اصل را به گونه ای تغییر داد که با مبنای «انتخاب» نیز سازگار باشد. البته تفاوت اصلی این اصلاحیه با قبل از آن، در دو امر دیگر است (تفکیک مرجعیت و رهبری و حذف شورای رهبری) که خارج از مقصود سؤال است.

درباره ولایت فقیه فرق بین دو نظریه نصب و انتخاب چیست و نقش خبرگان رهبری بر اساس هر یک از دو دیدگاه چگونه توجیه می شود؟

پرسش

درباره ولایت فقیه فرق بین دو نظریه نصب و انتخاب چیست و نقش خبرگان رهبری بر اساس هر یک از دو دیدگاه چگونه توجیه می شود؟

پاسخ

هر دو نظریه معتقد به «ولایت عامه فقیه» می باشند؛ لیکن تفاوت آنها در مسأله ملاک و منبع مشروعیت ولایت فقیه است.

نظریه نخست، مشروعیت ولی فقیه را الهی و متکی به نصب از سوی شارع می داند. بر اساس این نگرش نقش خبرگان، کارشناسی و تشخیص مصداق ولی منصوب از ناحیه پروردگار و معرفی وی به مردم است.

نظریه دوم، مشروعیت ولایت فقیه را زمینی و مردمی می داند؛ یعنی، مشروعیت ولی فقیه به انتخاب مردم است و آنان انتخاب خود را با واسطه انجام می دهند. بنابراین کار خبرگان انتخاب با واسطه ولایت فقیه از سوی مردم است. برای آگاهی بیشتر ر.ک:

الف. مصباح یزدی، آیت الله محمدتقی، حکومت و مشروعیت، (مقاله) کتاب نقد، شماره ۷، تابستان ۷۷.

ب. خسروپناه، عبدالحسین، مشروعیت حکومت ولایی.

پ. ابراهیمی، عبدالجواد، منشأ مشروعیت حکومت اسلامی، مجموعه آثار (۲) فلسفه سیاسی (۱) کنگره امام خمینی و اندیشه حکومت اسلامی.

ت. انصاری، علیرضا، مشروعیت ولایت فقیه از منظر امام خمینی، همان

ث. نبوی، سید عباس، مشروعیت قدرت و حاکمیت از دیدگاه امام خمینی، همان.

نظر آیت الله تبریزی را در مورد ولایت فقیه بیان کنید.

پرسش

نظر آیت الله تبریزی را در مورد ولایت فقیه بیان کنید.

پاسخ

آیت الله تبریزی قائل به ولایت فقیه از راه حسبه به معنای وسیع آن است. ایشان در کتاب صراط النجاه این گونه امور را به دو دسته تقسیم کرده است:

۱. امور حسبیه به مفهوم مضیق،

۲. امور حسبیه به معنای موسع. صراط النجاه، ص ۱۰ و ۱۲.

«حسبه» در لغت به معنای اجر و ثواب است و در اصطلاح فقهی، به کارهایی گفته می شود که شخص یا نهاد خاصی، متولی آنها نیست و از دیگر سو می دانیم که خداوند راضی نیست این امور بر زمین بماند؛ مثل سرپرستی اطفال بی سرپرست و حفظ اموال آنان، دفن مسلمانی که خویشاوند ندارد، حفظ اموال اشخاص غایب و....

از نظر فقهی، مسؤولیت این گونه کارها، بر عهده فقیه عادل است و یا حقّ تصدی این مسؤولیت ها به طور متیقن با فقیه عادل است. اگر او در دسترس نبود، بر عهده مسلمانان عادل و در غیر این صورت بر عهده دیگر مسلمانان است. بنابراین با وجود فقیه عادل، دیگران حقّ تصرف در امور حسبیه را ندارند.

حال آیا اداره جامعه اسلامی و امور سیاسی، اقتصادی و فرهنگی - که قطعاً در سرنوشت دنیوی و اخروی مردم دخالت دارد از امور حسبیه است یا اینکه شارع، اصلاح نظام آموزشی، قانون گذاری، امور فرهنگی و عدالت اجتماعی و... را به حال خود واگذارده و انجام آنها را خواستار نشده است؟!!

مسئله این گونه امور از مهم ترین امور است که اگر متصدی نداشته باشد، جامعه دچار بیشترین هرج و مرج و انحراف می شود. پس چطور ممکن است حفظ مال کودکان بی سرپرست و اشخاص دیوانه یا غایب، از امور باشد که خداوند

به ترک آنها راضی نبوده و بر فقیه عادل تصدّی این امور واجب باشد؛ ولی حفظ اموال عمومی، حفظ جان و مال و ناموس مسلمانان، حفظ مرزهای کشور و برپایی حکومت عدل - که در سایه آن احکام دین در جامعه پیاده شود مورد توجه خداوند نباشد؟! آیا می توان گفت: خداوند نسبت به اموال ایتام اهتمام دارد؛ ولی نسبت به حفظ کیان مسلمین اهتمام ندارد؟

هرگز نمی توان گفت که دین، تصدّی حقوق فردی جزئی را بر عهده فقیه می داند؛ ولی نسبت به حقوق عمومی و اداره جامعه اسلامی نظری ندارد.

آیا باور کردنی است که اسلام هر گونه تسلّط کافران را بر مسلمانان ممنوع کرده باشد (و لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا) نساء (۴)، آیه ۱۴۱. ولی نسبت به تشکیل جامعه ای مستقل و ایمن از خطر دشمنان داخلی و خارجی، بی تفاوت باشد؟! تفاوت باشد؟!

بنابراین تشکیل حکومت از بارزترین مصادیق امور حسبیّه و از اهم واجبات است و فراهم کردن مقدمات آن نیز واجب می باشد. دلیل این مطلب را می توان در دو مقدمه خلاصه کرد:

یکم. خداوند راضی نیست مصالح و احکام وابسته به حکومت اسلامی از بین برود.

دوم. انجام دادن این مهم بر عهده فقیه است؛ زیرا از ادلّه شرعی، می فهمیم که شرط تصدّی حکومت دینی، فقاقت است و قدر مسلم آن است که فقیه می تواند آن را تصدّی و سرپرستی کند؛ زیرا اصل بر این است که هیچ کس بر دیگری حق امر و نهی ندارد؛ مگر آنکه از طرف خداوند مُجاز باشد. بنابراین روشن می شود که سرپرستی امور حسبیّه، با تأسیس حکومت دینی و زعامت ولی فقیه، پیوندی ناگسستنی دارد. حسینی حائری، سید کاظم، ولایه الامر فی عصر

آیت الله تبریزی در این زمینه می فرماید: «شارع راضی به تصدّی امور مسلمانان توسط ظالم فاسق نیست. بر مسلمانان قطع ایادی ظلمه - در صورت تمکّن واجب است و ایجاد امتیّت برای مؤمنان، از اهمّ مصالح می باشد و حفظ آن واجب است. اگر فقیه صالح یا مأذون از جانب فقیه، تصدّی امور مسلمانان را بر عهده گرفت، دیگران حقّ تضعیف وی را ندارند و وجوب اطاعت متصدّی در امور راجع به انتظام جامعه، بعید نیست. محدوده اختیارات وی از حفظ حوزه اسلام و مسلمین تجاوز نمی کند». تبریزی، آیت الله شیخ جواد، ایصال الطالب الی التعلیق علی المکاسب، قم، ۱۴۱۱، ج ۳، ص ۳۶-۴۰.

چرا اندیشه های سیاسی سنی به «خلافت اسلامی» و اندیشه های سیاسی شیعه به «ولایت فقیه» ختم می شود؟

پرسش

چرا اندیشه های سیاسی سنی به «خلافت اسلامی» و اندیشه های سیاسی شیعه به «ولایت فقیه» ختم می شود؟

پاسخ

ابتدا در تکمیل سؤال باید گفت که شاید تعبیر به «ولایت فقیه» در سؤال مسامحه ای باشد، زیرا در اندیشه سیاسی شیعه در مقابل خلافت «امامت» به معنای خاص خود یعنی امامت پیامبر اکرم (ص) و ائمه معصومین (ع)، وجود دارد. که این امامت یا «بالاصاله» و توسط معصوم (ع) است و یا «بالنیابه» در زمان عدم دسترسی به امام معصوم (ع) است. که به ولی فقیه جامع الشرایط اطلاق می گردد.

اما پاسخ سؤال: این موضوع به اختلاف اساسی اهل تسنن با شیعیان، پیرامون مسأله جانشینی پیامبر اکرم (ص) مربوط می شود، که اساساً آیا رهبری دینی و اجتماعی مردم وابسته به نص و دارای شرط عصمت است؟ و نیز اینکه آیا پیامبر اکرم (ص) شخص یا اشخاصی را به جانشینی خویش برگزیده یا نه؟ شیعیان بر اساس ادله متقن و شواهد متعددی معتقدند که این مسأله در مورد امام علی (ع) و امامان بعد از ایشان به نصب الهی تحقق یافته است از اینرو اندیشه های سیاسی شیعی بر محور امامت متمرکز است. اما از آنجا که اهل سنت چنین واقعیتی را انکار نموده و معتقدند که پیامبر اکرم (ص)، این مسأله را به خود مردم واگذار نموده، در تعبیری عام از حاکمان جامعه اسلامی به خلیفه الله و یا خلیفه رسول الله (ص) یاد می شود.

جهت توضیحات بیشتر ر.ک:

۱. فقه سیاسی، عمید زنجانی، نشر نی.

۲. تأملات سیاسی در تاریخ تفکر اسلامی، موسی نجفی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۳. اندیشه های سیاسی در اسلام و ایران، حاتم قادری، نشر سمت.

آیا ولی فقیه به صورت انتخابی تعیین می شود یا به صورت انتصابی؟

پرسش

آیا ولی فقیه به صورت انتخابی تعیین می شود یا به صورت انتصابی؟

پاسخ

رهبری جامعه اسلامی در زمان غیبت امام معصوم (ع) بر عهده فقهای جامع الشرایط قرار داده شده و آنها برای ولایت از جانب خداوند به صورت عام منصوب شده اند که تشخیص فقیه اعلم و افضل و شایسته این منصب به عهده مردم است که یا به صورت مستقیم و یا با واسطه خبرگان این مهم انجام می پذیرد. این نظریه را انتصاب می نامند/

در کنار آن، نظریه انتخاب وجود دارد، مراد آن است که ائمه اطهار: شرایط فقهای جامع شرایط را برای منصب ولایت بیان کرده، ولی نصب نکرده اند. اگر مردم آنان را برای رهبری انتخاب کنند، فقیه انتخاب شده حق اعمال ولایت پیدا می کنند. به عبارتی، انتخاب معمولاً به معنای توکیل است و رهبر مانند سایر افراد منتخب، وکیل مردم خواهد بود/

روایات ما بر انتصابی بودن ولایت فقیه گواهی می دهد {۱} که چنین مهمی در اصل ۱۰۷ قانون اساسی نیز متبلور است:

«پس از مرجع عالیقدر تقلید و رهبر کبیر انقلاب جهانی اسلام و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران حضرت آیت الله العظمی امام خمینی (ره) که از طرف اکثریت قاطع مردم به مرجعیت و رهبری شناخته و پذیرفته شدند، تعیین رهبر به عهده خبرگان منتخب مردم است. خبرگان رهبری درباره همه فقهای واجد الشرایط مذکور در اصول پنجم و یکصد و نهم بررسی و مشورت می کنند هرگاه یکی از آنان را اعلم به احکام و موضوعات فقهی یا مسایل سیاسی و اجتماعی یا دارای مقبولیت عامه یا واجد برجستگی خاص در یکی از صفات مذکور در اصل یکصد و نهم تشخیص دهند او را به رهبری انتخاب می کنند... رهبر منتخب

خبرگان، ولایت امر و همه مسؤولیت های ناشی از آن را بر عهده خواهد داشت»/

کلمه انتخاب درباره رهبری به معنای پذیرش است {۲} و از نقش کلیدی مردم درباره ولایت فقیه خبر می دهد. بعبارتی مشروعیت حاکمیت فقیه از سوی خداوند و امام زمان(ع) است و تعیین شخص نیز به نوعی به اجازه آن حضرت انتساب پیدا کند اما استقرار حکومت او بستگی به قبول و پذیرش مردم دارد. {۳}

بنابراین از نظر شرعی ولی فقیه از سوی خداوند نصب شده است ولی تحقق عملی حکومت او در متن جامعه از طریق انتخاب مردم انجام می گیرد که این انتخاب معمولاً غیرمستقیم است /

[۱]. الکافی، ج ۱، ص ۶۷؛ التهذیب، ج ۶، ص ۲۱۸؛ وسایل الشیعه، ج ۱۸، ص ۹۹.

[۲]. ولایت فقیه، جوادی آملی، ص ۴۰۴/

[۳]. ولایت فقیه، مصباح یزدی، ص ۶۹/

بصورت مختصر بحث ولایت فقیه را مطرح کرده و مفهوم وکالت فقیه و ولایت مقیده را نیز توضیح دهید.

پرسش

بصورت مختصر بحث ولایت فقیه را مطرح کرده و مفهوم وکالت فقیه و ولایت مقیده را نیز توضیح دهید.

پاسخ

منظور از ولایت فقیه، حق حاکمیت و سرپرستی جامعه برای فقیه واجد شرایط است، که در زمان غیبت امام زمان(ع)، از طرف ایشان و سایر ائمه(ع)، برای این امر "منصوب" شده است.

البته اعمال این ولایت، و اجرا کردن احکام اسلام از طریق برپا نمودن حکومت اسلامی، وقتی ممکن است که در جامعه بیداری و تمایل مردم به حدّ کافی وجود داشته باشد، و زمینه های لازم برای عملی شدن آن پیدا شود.

در مقابل آنچه بیان شد، بعضی افراد مسأله "وکالت فقیه" را در برابر "ولایت فقیه" مطرح کرده اند، و گفته اند که فقیه به عنوان وکیل و نماینده منتخب مردم، حق ولایت و حاکمیت می یابد، که نتیجه اش این می شود که مشروعیت حاکمیت فقیه، به رأی مردم است، و هر وقت هم مردم بخواهند، می توانند این وکیل خود را عزل و برکنار نمایند. در حالیکه مطابق دلایل فراوان و محکم در منابع اسلامی، فقیه جامع شرایط از طرف امام زمان(ع)، برای ولایت و سرپرستی جامعه در زمان غیبت "منصوب" شده است، و مشروعیتش به نصب، از طرف امام معصوم است؛ نه رأی و وکالت، از طرف مردم.

و منظور از "ولایت مقیده" در برابر "ولایت مطلقه"، اینست که برخی از فقها، در زمان های گذشته که برپایی حکومت

اسلامی بدست فقیه جامع شرایط را غیرممکن می دیدند، نظرشان این بود که اختیارات فقیه جامع شرایط برای اجرای احکام اسلامی، به کارهای معینی، مانند سرپرستی یتیمان بی سرپرست، اموال مجهول

المالك، و مانند آن محدود می شود. اما فقهای نامدار و بزرگی مثل مرحوم علامه نائینی، علامه نراقی، و بالاخره در زمان ما حضرت امام خمینی (، نظرشان این بود که فقیه جامع الشرایط، صاحب "ولایت فقیه" است. یعنی اختیارات حکومتی را برای اداره جامعه دارد.

برای اطلاع بیشتر می توانید به کتاب "ولایت فقیه، ولایت، فقاہت، و عدالت" نوشته حضرت آیت... جوادی آملی، و کتاب "ولایت فقیه یا حکومت اسلامی" نوشته حضرت امام خمینی (مراجعه فرمایید.

موفق باشید.

منابع و مآخذ:

* "ولایت فقیه، ولایت، فقاہت، و عدالت"، آیت... جوادی آملی

* کتاب "ولایت فقیه یا حکومت اسلامی"، حضرت امام خمینی (

آیا انتصاب ولی فقیه از نظر عقلی قابل قبول است؟

پرسش

آیا انتصاب ولی فقیه از نظر عقلی قابل قبول است؟

پاسخ

چنانکه در پاسخ سؤال اول گفته شد، عدم سازگاری یک مسأله با عقل به یکی از دو معنا است:

۱ عقل آن را اثبات نمی کند، یعنی دلیل عقلی بر اثبات آن وجود ندارد.

۲ عقل آن را انکار می کند، یعنی دلیل عقلی بر ابطال آن وجود دارد.

قبل از پاسخ به عدم معقولیت نصب فقیه از سوی امام (ع) باید دو مبنای نصب و انتخاب توضیح داده شود.

فقهای جامع الشرایط در زمان غیبت نائب امام معصوم (ع) در اداره امور مسلمانان اند. تا پیش از دهه های اخیر رأی همفکرها بر این بود که فقیه جامع الشرایط از سوی امام معصوم (ع) به ولایت بر امت نصب شده است و اعتبار ولایت او منوط به چیز دیگری نیست. البته برای اینکه فقیه بتواند ولایت خود را اعمال کند، پذیرش مردمی ولایت او شرط است. این مبنا را مبنای «انتخاب» می گویند. در هر دو مبنا فقط فقیه جامع الشرایط ولایت دارد و اختلاف آنها فقط در نقش رأی مردم است که آیا برای اعتبار بخشیدن است یا برای فراهم کردن امکان تحقق آن. برای مطالعه مبنای انتخاب.ک: دین و دولت در اندیشه اسلامی، محمد سروش، دفتر تبلیغات اسلامی، ص ۴۰۵.

پاسخ سؤال به معنای اول: اولاً: مبنای نصب فقیه به ولایت از سوی شارع لازم نیست حتماً با دلیل عقلی ثابت شود و دلیل نقلی نیز در این رابطه کافی است.

ثانیا: حتی کسانی که قائل به مبنای انتخاب اند نیز معترفند که ظاهر ادله لفظی ولایت فقیه و نیز برداشت همه فقهای شیعه مطابق با مبنای نصب است. (دراسات فی ولایه الفقیه، حسینعلی منتظری، ص ۴۰۸ و ۴۵۰ و ۴۵۵)

ثالثاً: برای اثبات مبنای نصب

علاوه بر دلیل نقلی، به دلیل عقلی نیز تمسک شده است. و فلسفه اجتماعی مهمی نیز برای آن ذکر شده است برای اختصار از ذکر مقدماتی که اصل حکومت ولی فقیه را ثابت می کند و در پاسخ سؤال اول ذکر شد صرف نظر می کنیم:

پس از اثبات لزوم حکومت در اسلام و اینکه حاکم اسلامی باید عالم به اسلام و عادل باشد می گوئیم اگر این حکومتدر زمان معصوم(ع) است، نصب او از سوی خداوند به قاعده لطف واجب است زیرا شناخت معصوم(ع) برای مردمانکان ندارد و تنها خداوند است که می تواند معصوم او بشناسد.

و اگر این حکومت در زمان غیر معصوم(ع) است (دوران غیبت) باز نصب فقهای جامع الشرایط به حکومت، به دلیل قاعده لطف لازم است. و این لطف به دلیل فوایدی است که بر نصب او مترتب می شود. فوایدی که جز با نصب از سوی خداوند قابل تحصیل نیست. این فواید در پاسخ به همین سؤال (سؤال به معنای دوم) ذکر شده است.

ادله عقلی دیگری نیز در این زمینه مطرح شده است. (ر.ک: دین و دولت در اندیشه اسلامی، محمد سروش، ص ۴۴۳).

پاسخ به سؤال به معنای دوم: قبل از پاسخ، توجه به یک نکته ضروری است. وقتی سخن از دلیل عقلی بر امتناع نصب رهبر می شود، این سخن هم شامل نصب فقیه در زمان غیبت می شود و هم شامل نصب امام معصوم(ع) و پیامبر اکرم(ص). اگر نصب رهبر از سوی خداوند محال است همه جا محال است. در حالی که نصب پیامبر اکرم(ص) بهرهبری امت با نصوص قرآن ثابت می شود اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولوالامر منکم (نساء، آیه ۵۹).

فلا وربك لا يؤمنون حتى يحكموك فيما شجر بينهم ثم لا يجدوا في

انفسهم حرجا مما قضيت و سلما تسلما (نساء، آیه ۶۵).

النبی اولی بالمومنین من انفسهم (احزاب، آیه ۶).

و در نصب ائمه (ع) نیز هم در قرآن (سوره مائده، آیه ۵۵) و هم در نص متواتر پیامبر اکرم در غدیر خم آمده است. علاوه بر این که برداشت عمومی همه مسلمانان جهان این بوده است که حکومت پیامبر اکرم (ص) به نصب خداوند است و این نکته را حتی سکولاریست های مسلمان نیز اعتراف دارند که برداشت مسلمانان تا امروز چنین بوده است. (علی عبدالرزاق، الاسلام و اصول الحکم، المؤسسة العربیه للدراسات و النشر: بیروت، ص ۱۴۵ و ۱۴۹).

حال که نصب رهبر از سوی خداوند، ولو در یک مورد (رسول اکرم (ص)) واقع شده است، و وقوع یک امر دلیل بر امکان آن است، یقیناً دلیل عقلی بر امتناع نصب رهبر از سوی خداوند باطل خواهد بود. با ذکر این مقدمه به بررسی نصب ولی فقیه می پردازیم.

چنانکه در پاسخ سؤال اول نیز گفته شد باید دید چه دلیل عقلی ای بر امتناع نصب فقیه از سوی امام معصوم (ع) مطرح شده است تا پاسخ، مطابق با آن داده شود و از آنجا که دلیل عقلی خاصی در نامه ذکر نشده است.

در احتمال سوم، اگر راهی برای تعیین تعیین آن یک نفر نباشد که جعل ولایت لغو است و اگر راه آن انتخاب باشد، نصب آن لغو است و در واقع این انتخاب است که ولایت او را معتبر کرده است نه نصب.

احتمال چهارم و پنجم نیز مخالف سیره عقلا و متشرعه است و احدی نیز آن را قائل نشده است و در مواقع حساس نیز اصلاً امکان پذیر نیست.

(ر.ک: دراسات فی ولایه الفقیه، ج ۱، ص ۴۰۹)

پاسخ: اولاً این دلیل اختصاص به موردی دارد

که در یک زمان چند فقیه جامع الشرایط وجود داشته باشند و در جایکه فقط یک فقیه جامع الشرایط موجود است جاری نیست.

ثانیا: در مورد تعدد فقهای جامع الشرایط احتمال دوم را انتخاب می کنیم یعنی همه آنها منصوب به ولایت اند ولی فقط یکی از آنها حق اعمال ولایت را دارد و در پاسخ به اشکال لغویت نصب ولایت برای دیگران می گوییم:

الف) امامان معصوم(ع) فقهای جامع الشرایط را در زمان غیبت به صورت عام نایب خود کرده اند اگر در زمانی، تنها یک فقیه جامع الشرایط موجود باشد همان حق ولایت دارد و اگر بیش از یک نفر موجود باشد گر چه فقط یکی از آنها حق اعمال ولایت دارد ولی نصب همه آنها دارای فوایدی است از جمله:

۱ اگر مردم به هر دلیلی رغبت به تشکیل حکومت ولایی نداشتند، فقیهان جامع الشرایط هر کدام در حیطه و حوزه ای که بسط ید دارند می توانند اعمال ولایت کنند تصرف آنان در امور شرعی اجتماعی مشروع خواهد بود.

۲ اگر یکی از این فقیهان بدون انتخاب و رأی گیری بلکه، مقبولیت عمومی بسط ید یافت تصرفات او مشروع و قانونی است مانند ولایت حضرت امام خمینی(ره)

۳ حتی در موردی که بسط ید فقیه جامع الشرایط توسط انتخاب صورت می پذیرد مانند ولایت مقام معظم رهبری حفظه الله نصب از سوی امام معصوم برای مشروعیت بخشیدن به تصرفات او لازم است زیرا مشروعیت تصرفات فقیه در امور اجتماعی حق مردم نیست تا به او اعطا کنند (دقت کنید که اکثریت می خواهد حق تصرف در همهامور را به گونه ای به او بدهند که بر اقلیت و کسانی نیز که پس از انتخابات به سن رأی دادن می رسند، جاری می شود).

و برای مطالعه اشکالهای دیگر و نیز پاسخ آنها می توانید رجوع کنید

به:

۱. دراسات فی ولایه الفقیه، حسینعلی منتظری، ج ۱، ص ۴۱۵.

۲. دین و دولت در اندیشه اسلامی، محمد سروش، ص ۴۳۰.

آیا نظریه انتصاب ولایت فقیه با قانون اساسی تضادی ندارد؟

پرسش

آیا نظریه انتصاب ولایت فقیه با قانون اساسی تضادی ندارد؟

پاسخ

اما بخش اول سؤال، یعنی مغایرت «نظریه انتصاب» با قانون اساسی نیازمند توضیح است.

قانون اساسی جمهوری اسلامی به گونه ای تنظیم شده است که با هر دو نظریه انتصاب و انتخاب سازگار است. یعنی وظیفه نهاد تعیین رهبر (مجلس خبرگان) در قانون اساسی، اصل ۱۰۷ به گونه ای نوشته شده است که با هر دو مبناسازگار است. بنابراین مبنای نصب انتخاب رهبر توسط خبرگان به معنای معرفی شایسته ترین فقیه جامع الشرایط است و بنابراین مبنای انتخاب، اعطای ولایت به او است. این تفاوت تنها در ناحیه تحلیل رأی نمایندگان مجلس خبرگان به رهبر است. و این تحلیل در قانون اساسی نیامده است.

بله، در فراز اول همین اصل (اصل ۱۰۷) رهبری امام خمینی (ره) به گونه ای مطرح شده است که تنها با مبنای نصبسازگار است. زیرا آمده است: «پس از مرجع عالیقدر تقلید و رهبر کبیر انقلاب جهانی اسلام و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران حضرت آیت الله العظمی امام خمینی (قدس سره الشریف) که از طرف اکثریت قاطع مردم به مرجعیت و رهبری شناخته و پذیرفته شدند،...» تعبیر «شناخته و پذیرفته شدند با مبنای نصب سازگار است.

این اصل قبل از اصلاحیه سال ۱۳۶۸ و ضوح بیشتری با مبنای نصب داشت: زیرا در همین فراز اول آمده بود:

«هر گاه یکی از فقهای واجد شرایط مذکور در اصل پنجم این قانون از طرف اکثریت قاطع مردم به مرجعیت و رهبری شناخته و پذیرفته شده باشد، همانگونه در مورد مرجع عالیقدر و رهبر انقلاب آیت الله العظمی امام خمینی چینی شده است، این رهبر، ولایت امر و همه مسئولیت های ناشی از آن را بر عهده دارد...»

تفاوت این فراز، قبل و بعد از اصلاح فقط

در مسئله ادغام یا تفکیک مرجعیت و رهبری نیست بلکه در این مسئله نیز هست که آیا رهبر پس از حضرت امام(ره) می تواند به غیر صورت انتخاب خیرگان تعیین شود یا نه.

در فراز نهایی این اصل، قبل از اصلاح سال ۱۳۶۸ نیز به وضوح فقط مبنای نصب نمایان بود:

«هر گاه یک مرجع را دارای برجستگی خاص برای، رهبری ببیند او را به عنوان رهبر به مردم معرفی می نمایند»

و پس از اصلاح به این بند تبدیل شد:

«هر گاه یکی از آنان را اعلم به احکام و موضوعات فقهی یا مسائل سیاسی و اجتماعی یا دارای مقبولیت عامه یا واجد برجستگی خاص در یکی از صفات مذکور در اصل یکصد و نهم تشخیص دهند او را به رهبری انتخاب می کنند و در غیر این صورت یکی از آنان را به عنوان رهبر انتخاب و معرفی می نمایند».

ملاحظه می شود که قبل از اصلاح، از وظیفه خیرگان به «معرفی» تعبیر شده است و پس از اصلاح، به «انتخاب و معرفی».

این دو تفاوت در اصل ۱۰۷ قبل و بعد از اصلاح نشان می دهد:

اولاً: تنظیم کنندگان قانون اساسی سال ۱۳۵۸ فقط ناظر به مبنای نصب بودند.

ثانیاً: اصلاحیه سال ۱۳۶۸، با تأمین ویژگی های مبنای نصب، این اصل را به گونه ای تغییر دادند که با مبنای انتخاب نیز سازگار باشد.

(البته تفاوت اصلی اصلاحیه این اصل با قبل در دو امر دیگر است که خارج از مقصود سؤال است: اول تفکیک مرجعیت و رهبری و دوم حذف شورای رهبری)

ولایت انتصابی ولی فقیه یعنی چه و چه دلایلی را برای آن مطرح می کنید؟

پرسش

ولایت انتصابی ولی فقیه یعنی چه و چه دلایلی را برای آن مطرح می کنید؟

پاسخ

دلایل عقلی متعددی بر اثبات ولایت فقیه اقامه شده است که به دو دلیل از آن ها اکتفا می نمایم:

دلیل اول. اصل تنزل تدریجی

این دلیل از مقدمات ذیل تشکیل شده است:

۱. برای تأمین نیازمندی های اجتماعی و جلوگیری از هرج و مرج، فساد و اختلال نظام، وجود حکومت در جامعه، امری ضروری است.

۲. اجرای احکام اجتماعی اسلام ضروری است و این امر به زمان حضور پیامبر(ص) و امامان معصوم(ع) اختصاص ندارد؛ یعنی احکام اسلام جاودان است و باید در همه زمان ها و مکان ها اجرا گردد.

۳. حکومت مطلوب در اسلام، حکومتی است که معصوم(ع) در رأس آن باشد.

۴. هنگامی که فراهم آوردن مصلحت لازم در حد مطلوب میسر نشود، باید نزدیک ترین مرتبه به حد مطلوب را تأمین کرد. هنگامی که مردم از مصالح حکومت معصوم(ع)، محروم باشند، باید به دنبال نزدیک ترین و شبیه ترین حکومت به حکومت امام معصوم(ع) باشیم. نزدیکی یک حکومت به امام معصوم(ع) در سه امر متبلور می شود:

نخست، علم به احکام کلی اسلام (فقاہت)؛

دوم، شایستگی روحی و اخلاقی، به گونه ای که تحت تأثیر هواهای نفسانی و تهدید و تطمیع ها قرار نگیرد (تقوا)

سوم، کارایی در مقام مدیریت جامعه که به خصلت های فرعی از قبیل درک سیاسی، اجتماعی، آگاهی از مسائل بین المللی، شجاعت در برخورد با دشمنان و تبهکاران تشخیص اولویت ها و اهمیت ها.

با توجه به این مقدمات نتیجه می گیریم کسی که بیش از سایر مردم، واجد این شرایط باشد (فقیه عادل، زمان شناسی و قادر به مدیریت کلان اجتماعی) باید رهبری جامعه را عهده دار شود و ارکان حکومت را به سوی کمال مطلوب سوق

دهد و چنین کسانی از سوی خداوند حق حکومت بر مردم را دارند و این همان معنای انتصاب ولایت فقیه از سوی خداست و تشخیص چنین کسی طبعاً بر عهده خبرگان خواهد بود.

دلیل دوم: ولایت فقیه یا حاکمیت اصلح در عصر غیبت: این دلیل نیز دارای مقدمات زیر است:

۱- ولایت بر اموال و اعراض و نفوس مردم، از شؤون ربوبیت الهی است و فقط با نصب و اذن خدای متعال، مشروعیت می یابد.

۲- خداوند این حق قانونی را به پیامبر اکرم(ص) و امامان معصوم(ع) داده است.

۳- در زمانی که مردم از وجود رهبر معصوم محرومند، یا باید خدای متعال از اجرای احکام اجتماعی صرف نظر کرده باشد، یا اجازه اجرای آن را به کسی که اصلح از دیگران است، داده باشد تا نقض غرض و خلاف حکمت لازم نیاید و با توجه به باطل بودن فرض اول، فرض دوم ثابت می شود؛ یعنی ما از راه عقل کشف می کنیم که چنین اذن و اجازه ای از طرف خدای متعال و اولیای معصوم(ع) صادر شده است؛ حتی اگر بیان نقلی روشنی در این خصوص به ما نرسیده باشد.

۴- فقیه جامع الشرایط، همان فرد اصلحی است که هم احکام اسلام را بهتر از دیگران می شناسد، هم ضمانت بیشتری برای اجرای آن دارد و هم در مقام تأمین مصالح جامعه و تدبیر امور مردم کارآمدتر است.

دقت در دلیل عقلی و تبیین فلسفی نظام ولایت فقیه، بیانگر آن است که صرف نظر از ادله فقهی و تعبدی، عالی ترین وجه حکومت اسلامی که مطلوبیت دارد، حاکمیت معصوم(ع) است؛ اما در اسلام چون ارزش ها دارای مراتب بوده و بی شک حکومت نیز یک ارزش است، با عدم دسترسی به

معصوم، باید کسی را برای حاکمیت برگزید که در علم و عمل، شبیه ترین مردم به معصوم (ع) باشد و آن فقیه جامع الشرایط است که از جهت صلاحیت ها، شباهت بیشتری به معصوم (ع) دارد. برای مطالعه و تحقیق بیشتر ر.ک:

۱- ولایت فقیه و جهاد اکبر، امام خمینی

۲- ولایت فقیه از دیدگاه فقها و مراجع، علی عطایی

۳- ولایت فقیه به زبان ساده، شفیعی

۴- ولایت فقیه، ولایت، فقاقت و عدالت، جوادی آملی

ولایت فقیه انتخابی است یا انتصابی؟

پرسش

ولایت فقیه انتخابی است یا انتصابی؟

پاسخ (قسمت اول)

نظریه رایج میان فقهای شیعه در طول تاریخ نظریه انتصاب است و تنها افراد نادری از فقهای معاصر معتقد به نظریه انتخاب هستند (مانند صاحب «دراسات فی ولایه الفقیه»، حسین علی منتظری).

حتی صاحب «دراسات فی ولایه الفقیه» که بیشترین سهم را در تبیین مبانی انتخاب دارد در زمینه نظریه انتصاب می نویسد: «آن چه از ظاهر کلمات فقهای شیعه (اصحاب) و اساتید به دست می آید این است که فقیهان در عصر غیبت منصوب به نصب عام می باشند. بنابر این آنان از طرف امامان معصوم (ع) ولایت بالفعل دارند» همان، ج ۱، ص ۴۲۵. دیگر قائلان به نظریه انتخاب نیز به غیر معروف بودن آن اذعان نموده اند. ر.ک: محمد مهدی آصفی، ولایت الامر، ص ۱۴۶ و ۱۴۸).

به بیان دیگر نظریه انتخاب جایگاه چندانی در فقه شیعه ندارد (ایرادات و اشکالات زیادی نیز بر این نظریه وارد است (ر.ک: دین و دولت، علی ربانی گلپایگانی، نشر پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، چاپ سوم، ۱۳۸۱، صص ۱۵۷ - ۱۷۰).

و آن چه در میان فقهای متقدم و متأخر مطرح بوده «نصب ولایت به صورت عام» است. البته در درون نظریه انتصاب دو نظریه وجود دارد که به حوزه و قلمرو ولایت انتصابی مربوط است.

الف) برخی از فقیهان ولایت فقیه را در محدوده امر حسبه (در مفهوم آن) و یا قضاوت و یا اجرای احکام قضایی و حدود الهی دانسته اند که در نظر آنان ولایت انتصابی، مقید می باشد.

ب) در مقابل بسیاری از فقیهان به ولایت عامه و مطلقه فقیه معتقدند. از میان فقیهانی که در این دسته قرار دارند می توان از

شيخ مفيد، ابن ادريس، علامه حلي، محقق

کرکی، ملا احمد نراقی، صاحب جواهر، شیخ انصاری در «کتاب القضاء» میرزای نائینی آیت الله بروجردی و امام خمینی (ره) نام برد.

جهت مطالعه بیشتر ر.ک:

۱. ولایت فقیه، امام خمینی (ره)، نشر مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره).

۲. ولایت فقیه، ولایت فقاہت و عدالت، عبدالله جوادی آملی، نشر اسراء

۳. ولایت فقیه، محمد هادی معرفت، نشر التمهید.

۴. دین و دولت در اندیشه اسلامی، محمد سروش، نشر دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم

۵. نظام سیاسی اسلام، محمد جوادی نوروزی، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)

۶. مبانی حکومت اسلامی، حسین جوان آراسته، نشر دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم

توضیح نظریه انتصاب:

در مسأله ولایت و رهبری جامعه اسلامی، نصب الهی [که تنها منبع مشروعیت حکومت اسلامی است] به دو صورت انجام می پذیرد:

الف) نصب خاص: نصبی است که خداوند (بی واسطه یا باواسطه) شخص معینی را برای اداره و رهبری جامعه اسلامی برگزیده باشد. مانند نصب پیامبر اکرم (ص) و نصب امام علی (ع) و سایر امامان معصوم (ع) و همچنین نصب مالک اشتر توسط امام علی (ع) یا مسلم ابن عقیل توسط امام حسین (ع) و یا نصب نواب اربع توسط امام زمان (عج).

ب) نصب عام: منظور از آن انتصاب عده ای از افراد واجد شرایط و ذی صلاحیت است. بدون در نظر گرفتن مشخصات فردی. در چنین نصبی خداوند یا ائمه معصومین (ع) با ارائه و معرفی یکسری معیارها، صفات و ویژگی ها (مانند فقاہت و علم به احکام الهی، عدالت، تقوا و...) افرادی را که واجد این معیارها و ویژگی ها باشند را (به صورت عام) برای رهبری جامعه اسلامی، در زمان غیبت امام معصوم (ع)، نصب می کنند. مانند نصب فقهای جامع شرایط از سوی امامان معصوم (ع) جهت اداره جامعه اسلامی در زمان غیبت که

هیچ کدام شخصاً نصب نشده اند. بلکه چون واجدالشرائط هستند منصوب امام زمان(عج) می باشند.

نکته ی قابل توجه این که نصب خاص هیچ تفاوتی با نصب عام در جهت مشروعیت و وجوب اطاعت ندارد، یعنی همچنان که اطاعت از فرامین مالک اشتر که منصوب خاص و بی واسطه امام علی(ع) بود، بر همه مردم واجب بود. اطاعت از فقیهان واجدالشرائط نیز که منصوب عام و با واسطه از سوی امامان معصوم(ع) می باشند، همچنان واجب می باشند.

در ادامه جهت آشنایی بیشتر شما با ادله ای که در جهت اثبات ولایت فقیه و نصب آن از سوی معصومین(ع) وجود دارد؛ مطالب را به اختصار بیان می داریم.

فقیهاء و متفکران اسلامی برای اثبات انتصاب ولایت فقیه و مشروعیت حکومت ولایی به دلایل نقلی - اعم از آیات و روایات پیامبر اسلام(ص) و ائمه(ع) - و عقلی متعددی تمسک جستند که بیان هر یک و چگونگی دلالت هر کدام بر ولایت فقیه، نیازمند بررسی های مفصل با استفاده از روش خاص خود، یعنی اجتهاد می باشد.

الف. دلایل نقلی؛ مقبوله عمر بن حنظله در طول تاریخ مورد استناد فقهای شیعه بوده است؛ از جمله در میان متأخرین مرحوم محقق نراقی در «عوائد الایام»، صاحب جواهر در «جواهر الکلام» شیخ انصاری در «القضاء و الشهادات»، بحر العلوم در «بلغه الفقیه»، مامقانی در «هدایه الانام فی حکم الاموال الامام»، میرزای نائینی در «منیه الطالب»، سبزواری در «مهذب الاحکام» امام خمینی(ره) در «البیع»، آیت الله گلپایگانی در «الهدایه الی من له الولایه» آیت الله جوادی آملی در «پیرامون وحی و رهبری» و بسیاری از اندیشمندان دیگر قرار گرفته است.

در این روایت، امام صادق(ع) می فرمایند: «... من کان منکم ممن قد روی حدیثنا و

نظر فی حلالنا و حرامنا و عرف احکامنا، فلیرضوا به حکما فانی قد جعلته علیکم حاکما فاذا حکم بحکما فلم یقبل منه فائما استخف بحکما و علینا رد و الراد علینا کالراد علی الله وهو علی حد الشکرک بالله.» (اصول کافی، ج ۱، ص ۶۷؛ وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۹۸).

مرحوم کلینی به سند از عمر بن حنظله روایت می کند که: «از امام صادق(ع) پرسیدم: درباره دو نفر از ما (شیعیان) که در باب «دین» و «میراث» نزاعی دارند، آن گاه به نزد سلطان یا قاضیان (قضات حکومت های جور) جهت حل آن می روند. آیا این عمل جایز است؟ حضرت فرمود: هر کس در موارد حق یا باطل به آن ها مراجعه کند، در واقع به سوی طاغوت رفته و از طاغوت مطالبه قضاوت کرده است؛ از این رو آنچه بر اساس حکم او (که خود فاقد مشروعیت است) دریافت می دارد، به باطل اخذ نموده است؛ هر چند در واقع حق ثابت او باشد زیرا آن را بر اساس حکم طاغوت گرفته است، در حالی که خداوند امر فرموده است: که باید به طاغوت کافر باشند (و آن را به رسمیت نشناسند). خداوند متعال می فرماید: «یریدون ان یتحاکموا الی الطاغوت و قد امروا ان یکفروا به» آنگاه عمر بن حنظله می پرسد: پس در این صورت چه باید کنند؟ امام(ع) فرمود: باید به کسانی از شما (شیعیان) که حدیث و سخنان ما را روایت می کنند و در حلال و حرام ما به دقت می نگرند و احکام ما را به خوبی باز می شناسند (عالم عادل) مراجعه کنند و او را به عنوان

حاکم بپذیرند. من چنین کسی را بر شما

حاکم قرار دادم. پس هرگاه به حکم ما حکم کند و از او پذیرفته نشود، حکم خدا کوچک شمرده شده و مارد شده، و آن که ما را رد کرده و آن که ما را رد کند، خدا را رد کرده است و چنین چیزی در حد شرک به خداوند است.»

این حدیث از جهت سند معتبر و مورد قبول فقهای شیعه است.

دلالت این حدیث بر ولایت فقیه: مقبوله عمر بن حنظله، مشتمل بر دو توصیه ایجابی و سلبی است:

۱. از یک طرف امام صادق(ع) مطلقاً مراجعه به سلطان ستمگر و قاضیان دولت نامشروع را حرام می شمرد و احکام صادره از سوی آن ها را - اگر چه صحیح باشد - فاقد ارزش و باطل می داند.

۲. از طرف دیگر، جهت رفع نیازهای اجتماعی و قضایی شیعیان را بر فقهای جامع الشرایط، مکلف می سازد.

۳. عبارت «فانی قد جعلته علیکم حاکماً؛ او را حاکم بر شما قرار دادم با وضوح و روشنی، نصب فقیه عادل بر حکومت و مرجعیت در همه امور سیاسی، اجتماعی و قضایی به دست می آید.

هر چند ظاهر پرسش در روایت، مسئله منازعه و قضاوت است لیکن آنچه جهت و ملاک عمل است، پاسخ امام(ع) است و سخن آن حضرت عام است، خصوصاً جمله «فانی قد جعلته علیکم حاکماً» با توجه به واژه «حاکم» - که دلالت بر حکومت دارد - نسبت به سایر مسائل و شئون حکومتی تعمیم یافته و شامل آن ها نیز می شود.

البته قرائن واضح و روشن دیگری نیز در پاسخ امام(ع) وجود دارد؛ از جمله استناد به آیه شریفه و منع از مراجعه به طاغوت ها به طور کلی از طرف دیگر امام(ع) در صدر روایت،

دادخواهی و مراجعه به سلطان و قضات حکومتی را حرام شمرده، حکم آن ها را باطل می داند، حتی اگر قضاوت آن ها عادلانه و به حق باشد؛ زیرا اصل این نظام حکومتی در نگاه قرآن و اهل بیت (ع) مردود است و انحصارا مراجعه به حکومت مشروع که انتصاب از ناحیه شارع مقدس است، مورد توصیه و تکلیف امام قرار گرفته است.

امام راحل (ره) در کتاب «ولایت فقیه» در تفسیر و تبیین روایت عمر بن حنظله چنین می نگارد: «همان طور که از صدر و ذیل این روایت و استشهاد امام (ع) به آیه شریفه به دست می آید، موضوع سؤال، حکم کل بوده و امام هم تکلیف کلی را بیان فرموده است و عرض کردم که برای حل و فصل دعاوی حقوقی و جزائی، هم به قضات مراجعه می شود و هم به مقامات اجرایی و به طور کلی حکومتی رجوع به قضات برای این است که حق ثابت شود و فصل خصومات و تعیین کیفر گردد و رجوع به مقامات اجرایی برای الزام طرف دعوا به قبول محاکمه یا اجرای حکم حقوقی و کیفری، هر دو است؛ لهذا در این روایت از امام (ع) سؤال می شود که آیا به سلاطین و قدرت های حکومتی و قضات رجوع کنیم، حضرت در جواب، از مراجعه به مقامات حکومتی ناروا - چه اجرایی و چه قضایی - نهی می فرمایند، دستور می دهند که ملت اسلام در امور خود نباید به سلاطین و حکام جور و قضاتی که عمال آنها هستند، رجوع کنند؛ هر چند حق ثابت داشته باشند و بخواهند برای احقاق و گرفتن آن اقدام کنند. مسلمان، اگر پسر او را کشته اند یا خانه اش را غارت

کرده اند، باز حق ندارد به حکام جور برای دادرسی مراجعه کند. همچنین اگر طلب کار است و شاهد زنده در دست دارد، نمی تواند به قضات سرسپرده و عمال ظلمه مراجعه نماید. هر گاه در چنین مواردی به آن ها رجوع کرد، به «طاغوت*» یعنی قدرت های ناروا روی آورده است و در صورتی که به وسیله این قدرت ها و دستگاه های ناروا به حقوق مسلم خویش نایل آید، «فانما يأخذہ سحتا و ان کان حقا ثابتا له» به حرام دست پیدا کرده و حق ندارد در آن تصرف کند... این حکم، سیاست اسلام است. حکمی است که سبب می شود مسلمانان از مراجعه به قدرت های ناروا و قضاتی که دست نشانده آن ها هستند، خودداری کنند تا دستگاه های دولتی جائز و غیر اسلامی بسته شوند، و راه به سوی ائمه هدی(ع) و کسانی که از طرف آنها حق حکومت و قضاوت دارند، باز شود. مقصود اصلی این بوده که نگذارند سلاطین و قضاتی که از عمال آن ها هستند، مرجع امور باشند و مردم دنبال آن ها بروند... بنابراین تکلیف ملت اسلام چیست؟ و در پیش آمدها و منازعات باید چه کنند و به چه مقامی رجوع کنند؟ قال: ينظران من كان منكم ممن كان روى حديثنا و نظر فی حلالنا و حرامنا و عرف احكامنا؛ در اختلافات به راویان حدیث ما که به حلال و حرام خدا - طبق قاعده - آشنایند و احکام ما را طبق موازین عقلی و شرعی می شناسند، رجوع کنند»، (ولایت فقیه، صص ۸۰ - ۷۷)

پاسخ (قسمت دوم)

«... این فرمان که امام(ع) صادر فرموده، کلی و عمومی است؛ همان طور که حضرت امیرالمؤمنین(ع) در دوران حکومت ظاهری خود، حاکم

و والی و قاضی تعیین می کرد و عموم مسلمانان وظیفه داشتند که از آن ها اطاعت کنند و تعبیر به «حاکما» فرموده تا خیال نشود که فقط امور قضایی مطرح است و به سایر امور حکومتی ارتباطی ندارد؛ غیر از صدر و ذیل روایت و آیه ای که در حدیث ذکر شده، استفاده می شود که موضوع، تنها تعیین قاضی نیست که امام(ع) فقط نصب قاضی فرموده باشد و در سایر امور مسلمانان تکلیفی معین نکرده و در نتیجه، یکی از دو سؤالی را که مراجعه به دادخواهی از قدرت های اجرایی ناروا بوده بلا جواب گذاشته باشد. این روایت از واضحات است و در سند و دلالتش وسوسه ای نیست. جای تردید نیست که امام(ع) فقها را برای حکومت و قضاوت تعیین فرموده است. بر عموم مسلمانان لازم است که از این فرمان امام(ع) اطاعت نمایند»، (همان، ص ۱۰۲ - ۱۰۶).

نتیجه استدلال این است که فقهای جامع شرایط علاوه بر منصب های ولایت در افتاء، اجرای حدود، اختیارات قضایی، نظارت بر حکومت و امور حسبه، در مسائل سیاسی و اجتماعی نیز ولایت دارند و این مناصب و اختیارات، از اطلاق ادله ولایت فقیه استفاده می گردد. بدیهی است امام(ع) شخص معینی را به حاکمیت منصوب نکرده است بلکه به صورت عام تعیین نموده است. اطاعت از حاکمی که به نصب عام از جانب معصوم(ع) نصب شده، واجب است و عدم پذیرش حکم وی به مثابه عدم پذیرش حکم معصوم(ع) می باشد. علاوه بر روایت فوق، روایات متعدد دیگری نیز دلالت بر ولایت فقیه دارد که به اختصار به برخی از آنها اشاره می نمایم و شرح چگونگی دلالت آن ها را به منابعی که معرفی

می شود و می گذاریم:

- ۱- روایت امیرالمؤمنین (ع) از پیامبر اکرم (ص): «اللهم ارحم خلفایی قیل یا رسول الله و من خلفائك؟ قال الذین یأتون من بعدی یروون عنی حدیثی و سنتی»، (وسائل الشیعه، ج ۱۸، باب ۸، ح ۵۰).
- ۲- روایت امام موسی بن جعفر (ع): «.. لأنّ المؤمنین الفقهاء حصون الاسلام کحصن سور المدینه لها»، (اصول کافی، ج ۱، ص ۳۸، باب فقد العلماء).
- ۳- روایت امام صادق (ع) از پیامبر اکرم (ص): «الفقهاء أمناء الرُّسل...»، (اصول کافی، ج ۱، ص ۴۶).
- ۴- روایت حضرت رضا (ع): «انّ الخلق لما وقفوا علی حدّ محدود...»، (بحار الانوار، چاپ جدید، ج ۶، ص ۶۰).
- ۵- توقیع مبارک حضرت ولی عصر (عج): «واما الحوادث الواقعه فارجعوا فیها الی رواه حدیثنا فانهم حجتی علیکم و انا حجه الله، (وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۰۱، ح ۸).
- ۶- فرمایش امیرالمؤمنین (ع) به شریح: «قد جلست مجلسا لا یجلسه الا نبیّ او وصیّ نبیّ او شقیّ»، (وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۶، ح ۲).
- ۷- حدیث امام صادق (ع): «اتقوا الحکومه فانّ الحکومه انما هی للامام...»، (وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۷، ح ۳).
- ۸- روایت ابی خدیجه از امام صادق (ع): «... وایاکم ان یخاصم بعضکم بعضا الی السلطان الجائر»، (وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۰۰، ح ۶).
- ۹- حدیث امام صادق (ع) از رسول الله (ص): «انّ العلماء ورثه الانبیاء»، (اصول کافی، ج ۱، ص ۳۴).
- ۱۰- آیه کریمه: «النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم»، (احزاب، آیه ۶).
- ۱۱- روایت: «منزله الفقیه فی هذا الوقت کمنزله الانبیاء من بنی اسرائیل»، (بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۳۴۶).
- ۱۲- روایت رسول اکرم (ص): «علماء امتی کسائر انبیاء قبلی»، (جامع الاخبار).
- ۱۳- روایت: «العلماء حکام علی الناس»، (مستدرک وسائل الشیعه، باب ۱۱ از ابواب صفات قاضی، ح ۳۳).

روایت امام حسین (ع) از حضرت امیر (ع): «مَجاری الامور والاحکام علی آیدی العلماء بالله الأمناء علی حلاله و حرامه»، (مستدرک وسائل الشیعه، باب ۱۱ از ابواب صفات قاضی، ح ۱۶)

۱۵- حدیث پیامبر اکرم (ص): «السلطان ولی من لا ولی له»، (سنن بیهقی، ج ۷، ص ۱۰۵).

۱۶- احادیثی که در باب حدود آمده است و در آنها لفظ امام ذکر شده مانند: «مَنْ اقَرَّ علی نفسه عند الامام... فعلى الامام ان یقیم الحدّ علیه»، (وسائل الشیعه، باب ۳۲ از ابواب مقدمات حدود، ح ۱).

۱۷- روایت امام باقر (ع): «اذا شهد عند الامام شاهدان... امر الامام (ع) بالافطار»، (وسائل الشیعه، باب ۶ از ابواب احکام ماه رمضان، ح ۱)

۱۸- روایات متعددی در باب امر به معروف و نهی از منکر چرا که بعضی از مراتب نهی از منکر جذب و جرح و... است و بدون حاکم اسلامی منجر به هرج و مرج در جامعه می شود و از طرفی هم می دانیم که این احکام در زمان غیبت تعطیل نشده اند.

البته روشن است که هر یک از این روایات توضیح فراوانی دارند که می توانید به کتاب های مفصل از جمله کتاب «شؤون و اختیارات ولی فقیه» ترجمه مبحث ولایت فقیه از کتاب البیع امام خمینی (ره) مراجعه کنید.

ب. دلایل عقلی

دلایل عقلی متعددی بر اثبات ولایت فقیه اقامه شده است که به دو دلیل از آن ها اکتفا می نمایم:

دلیل اول. اصل تنزل تدریجی

این دلیل از مقدمات ذیل تشکیل شده است:

۱. برای تأمین نیازمندی های اجتماعی و جلوگیری از هرج و مرج، فساد و اختلال نظام، وجود حکومت در جامعه، امری ضروری است.

۲. اجرای احکام اجتماعی اسلام ضروری است و این امر به زمان حضور پیامبر (ص) و امامان معصوم (ع) اختصاص ندارد؛ یعنی

احکام اسلام جاودان است و باید در همه زمان ها و مکان ها اجرا گردد.

۳. حکومت مطلوب در اسلام، حکومتی است که معصوم(ع) در رأس آن باشد.

۴. هنگامی که فراهم آوردن مصلحت لازم در حد مطلوب میسر نشود، باید نزدیک ترین مرتبه به حد مطلوب را تأمین کرد. هنگامی که مردم از مصالح حکومت معصوم(ع)، مرحوم باشند، باید به دنبال نزدیک ترین و شبیه ترین حکومت به حکومت امام معصوم(ع) باشیم. نزدیکی یک حکومت به امام معصوم(ع) در سه امر متبلور می شود:

نخست، علم به احکام کلی اسلام (فقاہت)؛

دوم، شایستگی روحی و اخلاقی، به گونه ای که تحت تأثیر هواهای نفسانی و تهدید و تطمیع ها قرار نگیرد (تقوا)

سوم، کارایی در مقام مدیریت جامعه که به خصالت های فرعی از قبیل درک سیاسی، اجتماعی، آگاهی از مسائل بین المللی، شجاعت در برخورد با دشمنان و تبهکاران تشخیص اولویت ها و اهمیت ها.

با توجه به این مقدمات نتیجه می گیریم کسی که بیش از سایر مردم، واجد این شرایط باشد (فقیه عادل، زمان شناسی و قادر به مدیریت کلان اجتماعی) باید رهبری جامعه را عهده دار شود و ارکان حکومت را به سوی کمال مطلوب سوق دهد. تشخیص چنین کسی طبعاً بر عهده خبرگان خواهد بود چنان که در سایر شئون زندگی اجتماعی نیز چنین است.

دلیل دوم: ولایت فقیه یا حاکمیت اصلح در عصر غیبت: این دلیل نیز دارای مقدمات زیر است:

۱- ولایت بر اموال و اعراض و نفوس مردم، از شئون ربوبیت الهی است و فقط با نصب و اذن خدای متعال، مشروعیت می یابد.

۲- خداوند این حق قانونی را به پیامبر اکرم(ص) و امامان معصوم(ع) داده است.

۳- در زمانی که مردم از وجود رهبر معصوم محرومند، یا باید خدای متعال

از اجرای احکام اجتماعی صرف نظر کرده باشد، یا اجازه اجرای آن را به کسی که اصلح از دیگران است، داده باشد تا ترجیح بلا- مرجوح و نقض غرض و خلاف حکمت لازم نیاید و با توجه به باطل بودن فرض اول، فرض دوم ثابت می شود؛ یعنی ما از راه عقل کشف می کنیم که چنین اذن و اجازه ای از طرف خدای متعال و اولیای معصوم(ع) صادر شده است؛ حتی اگر بیان نقلی روشنی در این خصوص به ما نرسیده باشد.

۴- فقیه جامع الشرایط، همان فرد اصلحی است که هم احکام اسلام را بهتر از دیگران می شناسد، هم ضمانت بیشتری برای اجرای آن دارد و هم در مقام تأمین مصالح جامعه و تدبیر امور مردم کارآمدتر است.

دقت در دلیل عقلی و تبیین فلسفی نظام ولایت فقیه، بیانگر آن است که صرف نظر از ادله فقهی و تعبیدی، عالی ترین وجه حکومت اسلامی که مطلوبیت دارد، حاکمیت معصوم(ع) است؛ اما در اسلام چون ارزش ها دارای مراتب بوده و بی شک حکومت نیز یک ارزش است، با عدم دسترسی به معصوم، باید کسی را برای حاکمیت برگزید که در علم و عمل، شبیه ترین مردم به معصوم(ع) باشد و آن فقیه جامع الشرایط است که از جهت صلاحیت ها، شباهت بیشتری به معصوم(ع) دارد. برای مطالعه و تحقیق بیشتر ر.ک:

۱- ولایت فقیه و جهاد اکبر، امام خمینی

۲- ولایت فقیه از دیدگاه فقها و مراجع، علی عطایی

۳- ولایت فقیه به زبان ساده، شفیعی

۴- ولایت فقیه، ولایت، فقاقت و عدالت، جوادی آملی

۵- حدود ولایت حاکم اسلامی، احمد نراقی

۶- حکومت الهی و ولایت و زعامت، مصطفی آیت اللهی

۷- ولایت فقیه و حاکمیت ملت، طاهری خرم آبادی

۸- ولایت فقیه، شهید هاشمی نژاد

۹- مجله

حوزه شماره ۸۵ - ۸۶ بحثی درباره ولایت فقیه، نجابت

۱۰- ولایت فقیه یا حکومت اسلامی در عصر غیبت، محمد یزدی

۱۱- ولایت فقیه، آیت الله معرفت

۱۲- دین و دولت در اندیشه سیاسی اسلام، محمد سروش

۱۳- نظام سیاسی اسلام، محمد جواد نوروزی

۱۴- حاکمیت دینی، نبی الله ابراهیم زاده آملی

۱۵- شریعت و حکومت، سید محمد مهدی موسوی خلخالی

۱۶- جامعه مدنی و حاکمیت دینی، عبدالحسین خسروپناه

آیا در نظام اسلامی فقیه وکیل مردم است؟ اگر جواب مثبت است چرا حکومت اسلامی را به ولایت فقیه تعبیر می کنند، نه وکالت فقیه؟

پرسش

آیا در نظام اسلامی فقیه وکیل مردم است؟ اگر جواب مثبت است چرا حکومت اسلامی را به ولایت فقیه تعبیر می کنند، نه وکالت فقیه؟

پاسخ

وکیل به کسی گفته می شود که کاری به او واگذار شود تا از طرف واگذار کننده انجام دهد و نیز وکالت عقدی است جایز و قابل فسخ، یعنی موکل هر زمان اراده کند می تواند وکیل را از وکالت عزل نماید. پس وکالت در جایی فرض می شود که اولاً شخصی اصالتاً حق انجام کاری را داشته باشد تا بوسیله عقد وکالت آن را به وکیلش واگذار کند و طبعاً اختیارات و کل در همان محدوده اختیارات خود موکل خواهد بوده بیش از آن. ثانیاً موکل هر وقت بخواهد می تواند وکیلش را عزل نماید.

کسانی که نظریه «وکالت فقیه» را مطرح نموده اند، وکالت را به معنای حقوقی گرفته اند و مقصودشان این است که مردم دارای حقوق اجتماعی ویژه ای هستند و با تعیین رهبری، این حقوق را به او واگذار می نمایند. این نظریه که اخیراً توسط برخی به عنوان نظریه فقهی مطرح شده است در تاریخ فقه شیعه پیشینه ای ندارد و اثری از آن در کتب معتبر فقهی دیده نمی شود و آنچه که در نظام سیاسی اسلام مورد نظر است، این نظریه منطبق نیست زیرا بعضی از اختیاراتی که حاکم در حکومت اسلامی دارد در حوزه حقوق مردم نیست. مثلاً حاکم حق دارد به عنوان حد، قصاص و یا تعزیر، مطابق با ضوابط معین شرعی کسی را بکشد یا عضوی از اعضای بدن او را قطع کند، این حق که در شرع اسلام برای حاکم تعیین شده است برای؟؟؟ انسانها قرار

داده نشده است؛

یعنی هیچ کسی حق ندارد خودکشی کند یا دست و پای خود را قطع کند. و چون هیچ انسانی چنین حقی نسبت به خود ندارد، نمی تواند آن را به دیگری واگذار کند و او را در این حق وکیل نماید.

از این رو حکومت حقی است که خداوند به حاکم داده است نه اینکه مردم به او داده باشند(۱).

«بخش پاسخ به سؤالات»

(۱) نقل با اختصار از کتاب پرسش ها و پاسخ ها، آیت الله مصباح یزدی.

بحث ولایت از چه زمانی در اسلام مطرح شد؟

پرسش

بحث ولایت از چه زمانی در اسلام مطرح شد؟

پاسخ

آقای سروش به این پرسش این گونه پاسخ داده است: «روز غدیر سرآغاز اتفاقات بسیار مهم و شگرفی در عالم اسلام بود. هم در تئوری های کلامی مسلمانان تأثیرات عظیم نهاد و هم در سرنوشت اجتماعی آنان مؤثر افتاد و نهایتاً بدل به عنصری شد که عظیم ترین و ماندگارترین شکاف را در میان مسلمانان پدید آورد و به تنهایی مولد مفهوم بسیار فربهی به نام «ولایت» شد. حادثه غدیر هم از نظر کلامی و هم از جهت سیاسی تأثیر ماندگاری در امت پیامبر «صلی الله علیه و آله» بر جای نهاد، سر آن این بود که مسلمانان در تفسیر حادثه غدیر به اختلاف افتادند و دست کم دو تفسیر اساسی و مهم از این حادثه به دست دادند که همچنان تا امروز پا برجا مانده است و هیچ یک میدان را به نفع دیگری خالی نکرده است»(۱).

ZZZ

روز غدیر یکی از روزهای است که بحث ولایت در آن روز مطرح گردید نه تنها روز آن. و البته یکی از برجسته ترین روزهای آن است. در سال دهم هجری در حجه الوداع حضرت رسول «صلی الله علیه و آله» به هنگام بازگشت به مدینه در روز هجدهم ذیحجه حضرت علی «علیه السلام» را به عنوان «ولی» به مردم معرفی کردند و حدیث معروف و متواتر غدیر و حدیث ثقلین را که متعلق به آن روز است، بیان فرمودند. ولی بحث ولایت حضرت امیر «علیه السلام» و ولایت به طور کلی و مبانی آن چیزی نیست که از آن روز شروع شده باشد و فقط منحصر به آن روز باشد که آقای سروش می گویند: «به تنهایی

مولّد مفهوم بسیار فربهی به نام «ولایت» شد» بلکه از آغاز بعثت حضرت رسول «صلی الله علیه وآله» تا زمان رحلت ایشان می بینیم و در تاریخ هم هست که ایشان در جاهای متفاوت و برحسب شرائط مختلف حضرت علی «علیه السلام» را به عنوان جانشین خود و بعنوان ولیّ خدا معرفی کرده اند از زمانی که حضرت کوچک بودند در قضیه یوم الدار تا زمان رحلت حضرت رسول «صلی الله علیه وآله» که حضرت قلم و دوات خواستند و از داستان تبلیغ سوره توبه گرفته تا صدقه در رکوع و... حضرت بارها این وظیفه را که از جانب خداوند معین شده بود انجام دادند که آیات آن در قرآن و روایات آن در مجامع روایی و تفاسیر شیعه و سنی موجود است.

همه اینها نشان می دهد که قصه از روز غدیر آغاز نشده بلکه از همان آغاز بعثت «طرح ولایت» مطرح بوده چنانکه بحث ولایت نبی هم و ولایت خدا هم.

در طول جریان بعثت از حضرت رسول «صلی الله علیه وآله» روایات متعدد و متواتری را فریقین (شیعه و سنی) نقل کرده اند که در آن حضرت رسول «صلی الله علیه وآله» خلفاء بعد از خود را معرفی می کنند که مضمون آنها تقریباً یکی است که: «یکون من بعدی اثنا عشر امیراً کلهم من قریش» (۲). تفاوت این روایات به اجمال و تفصیل آنهاست و الا محتوای تمامی آنها با توجه به کثرتشان یکی است. در بعضی حضرت به طور کلی می فرمایند: دوازده امیر و در بعضی به تفصیل نام دوازده نفر را می برند.

این روایت در زمان حضرت رسول «صلی الله علیه وآله» و بعد از ایشان معروف بود به همین جهت دسیسه چینان با اینکه خواستند، نتوانستند در

آن‌ها دست ببرند و آنها را تحریف کنند. بعدها اموی‌ها و عباسی‌ها سعی کردند که این روایت را بر خلفاء خود منطبق کنند اما موفق نشدند (۳). به هر حال چنانکه می‌بینید قصه ولایت و خلافت از غدیر نبود که آغاز شد بلکه در زمان حضرت رسول «صلی الله علیه و آله» مطرح بوده. و ایشان خود در صدد طرح و تثبیت ولایت بودند.

«بخش پاسخ به سؤالات»

(۱) کتاب بسط تجربه نبوی، صص ۲۴۳ - ۲۴۴.

(۲) منتخب الاثر، لطف الله صافی، ایشان روایات را دسته بندی و مشخص کرده اند و روایاتی را که به تفصیل همه دوازده نفر یا بعضی را گفته اند جداگانه آورده اند. جویندگان می‌توانند به کتاب ایشان و دیگر کتب معتبر در این زمینه مراجعه نمایند.
(۳) همان.

آیا ولی فقیه به صورت انتخابی تعیین می‌شود یا به صورت انتصابی؟

پرسش

آیا ولی فقیه به صورت انتخابی تعیین می‌شود یا به صورت انتصابی؟

پاسخ

این پرسش به مشروعیت رهبری در حکومت اسلامی بر می‌گردد و اینکه آیا مشروعیت رهبری از بالاست و نوعی انتصاب است؟ یعنی همان گونه که خدای متعال پیغمبر اکرم (ص) را نصب فرمود و ایشان نیز طبق عقیده شیعه از سوی خدا، ائمه اطهار را تعیین نمود حضرات ائمه (ع) هم در زمانی که می‌توانستند حکامی را برای شهرها منصوب می‌کردند، در زمان غیبت نیز فقهاء به صورت عام نصب شده اند و یا اینکه مشروعیت رهبری از پایین است و نوعی انتخاب در کار است؟ طبق این نظریه - در زمان غیبت - ولی فقیه از سوی مردم انتخاب می‌شود و با همین رأی و انتخاب، حکومت وی مشروعیت می‌یابد؛ یعنی مشروعیت ولی فقیه از سوی مردم است. آنها با انتخاب رهبر، حق تسلطی را که بر خود دارند، به او واگذار می‌کنند.

البته در نظریه «انتخاب» برداشت‌های متفاوتی وجود دارد، ولی همه برداشت‌ها بر این اتفاق دارند که مردم ولی فقیه را انتخاب می‌کنند و به نحوی در مشروعیت حکومت او مؤثرند، به گونه‌ای که اگر مردم نباشند، ولایت فقیه نه تنها مقبولیت ندارد بلکه مشروعیت هم ندارد. طبق نظریه «انتخاب» مردم خبرگان را بر می‌گزینند و خبرگان هم از سوی مردم، رهبر را انتخاب می‌کنند؛ یعنی به او مشروعیت می‌بخشند. در این فرض، گویی مردم، امانتی را به خبرگان سپرده اند و آنها به عنوان امین مردم، امانت را به رهبر می‌سپارند. پس نقش خبرگان وساطت و رساندن مشروعیتی است که از سوی مردم به ولی فقیه داده می‌شود.

باید توجه داشت که

اولاً: این نظریه سابقه فقهی ندارد (یعنی فقهای گذشته هیچکدام چنین نظریه ای را مطرح نکرده و در مورد صحت و سقم آن صحبت نکرده و کسی آن را نپذیرفته است. ثانیاً: براساس این نظریه، مشروعیت حکومت از ناحیه مردم به فقیه اعطا می شود در حالیکه مردم اصلاً حق حاکمیتی از خودشان ندارند تا به کسی اعطا کنند زیرا از دیدگاه دین اسلام حکومت فقط از آن خداست و باید مشروعیت آن هم از سوی خداوند باشد و از جانب خداوند به هر کس اعطا شود. و از منظر بینش قرآنی هر حکومتی که ریشه آن از غیر خدا باشد طاغوت است. {۱} در مورد پیامبران و امامان معصوم این واگذاری به صورت نصب خاص بوده است و در مورد فقیه جامع شرایط بصورت نصب عام می باشد.

ثالثاً: اگر بپذیریم که مشروعیت را مردم به حاکم شرعی می بخشند. جای این سوال است که چون همه مردم با حاکم شرعی بیعت نمی کنند بلکه اکثریت به او رأی می دهند، آیا آن اقلیت چه وظیفه ای دارند. حکومت اسلامی بر آن اقلیت چه مشروعیتی دارد؟ در حالیکه آنان حق تسلط و حکومت خود را به حاکم نبخشیده اند.

بطور خلاصه اشکالاتی که بر نظام دموکراتیک مبتنی بر انتخابات وارد است بر این نظریه نیز وارد می شود.

اما نظریه مشهور در میان فقهای شیعه همان نظریه انتصاب است.

حضرت امام خمینی؛ از مهمترین طرفداران نظریه انتصاب بوده و در بعضی از سخنان خود به این نظریه تصریح کرده است از جمله در مورد انتخاب مهندس بازرگان به نخست وزیری می فرماید: من که ایشان را حاکم کردم، یک نفر آدمی هستم که به واسطه ولایتی که از

طرف شارع مقدس دارم، ایشان را (نخست وزیر) قرار دادم. ایشان را که من قرار دادم، واجب الاتباع است» {۲} و همچنین در کتاب ولایت فقیه و در موارد دیگر بارها بر نظر انتصاب اشاره نموده و بر آن تأکید کرده است. طبق نظریه «انتصاب» نقش خبرگان در واقع شهادت دادن و معرفی کردن رهبر است؛ یعنی فرض این است که در هر زمانی «فقیه اصلح» برای اداره جامعه اسلامی از سوی امام زمان (ع) منصوب شده است، ولی مردم او را نمی شناسند. برای شناسایی ولی فقیه به ناچار - بنابر ادله شرعی و نیز به اقتضای ذوق عقلایی - باید از خبرگان بهره جست. {۳} بنابراین در پاسخ پرسش فوق باید بگوییم که طبق ادله متقن عقلی و نقلی ولایت فقیه انتصابی است و مشروعیت آن به حاکمیت خداوند متعال بر جهان هستی بر می گردد.

[۱]. آیات ۵۸ تا ۶۱، سوره نساء.

[۲]. حیفه ی امام، ج ۶، ص ۵۹.

[۳]. پرسشها و پاسخها از استاد مصباح یزدی، ج ۲، ص ۴۹. و بحثی کوتاه از ولایت فقیه ص ۱۴۷.

آیا ولی فقیه به صورت انتخابی تعیین می شود یا به صورت انتصابی؟

پرسش

آیا ولی فقیه به صورت انتخابی تعیین می شود یا به صورت انتصابی؟

پاسخ

دین اسلام به امر رهبری و مدیریت جامعه توجه داشته و ضرورت وجود حکومت را چنان می داند که حضرت علی (ع) حکومت زمامدار ستمگر کینه توز را از فتنه مداوم ناشی از بی حکومتی بهتر می داند اما ضرورت دخالت علمای دین در امر زمامداری به این خاطر مورد توجه قرار گرفته است که از این طریق عدالت به اجرا درآید و از ستمگری جلوگیری شود.

اوصاف و ویژگیهای رهبری در کتب فقهی و مدارک اسلامی بیان گردیده است که شامل علم - احاطه کامل به مبانی و علوم دین، ایمان و اعتقاد کامل به مبانی اسلام، اخلاق - عدالت و تقوا - و نیز برخی دیگر از شرایط مانند مرد بودن و حلال زاده بودن، آگاهی سیاسی و توانایی مدیریتی می باشد. و بنابراین هر کس در زمان غیبت شرایط ولایت را احراز کند به صورت بالقوه در مقام رهبری امت اسلامی قرار می گیرد بنابراین ممکن است علمای متعددی در یک زمان در نقاط مختلف و یا یک منطقه جغرافیای شرایط مذکور را داشته باشند اما از آنجا که اعمال ولایت و برپایی حکومت توسط افراد متعدد اشکالات فراوانی دارد و موجب هرج و مرج می گردید و با هدف داشتن حکومت فقیه مغایرت دارد لذا عاقلانه ترین راه، تعیین رهبر و ولی فقیه خواهد بود. برای تعیین رهبر و منصب زمامدار سه راه وجود دارد:

۱ - الهی؛

۲ - فردی؛

منظور از حکومت فردی آن است که خود شخص با اعمال زور و غیره حاکم شود که چنین حکومتی با ولایت مغایرت دارد و در

حکومت اسلامی این روش مردود شمرده می شود. لذا برای تعیین ولی فقیه و مجتهدی که حکومت اسلامی را به دست گرفته و توانایی اعمال ولایت پیدا کند، دو طریق باقی می ماند؛ نخست انتخاب الهی به این معنا که خداوند خود شخص خاصی را به عنوان حاکم برگزیند مانند حکومت نبی اکرم (ص) و ائمه اطهار که حق حاکمیت و ولایت امت اسلام به آنها واگذار گردیده که این روش نیز پس از غیبت کبرا عملی نیست و دوم یعنی تنها راه باقیمانده انتخاب توسط مردم است. اما در این مرحله بحث اصلی این است که آیا مردم ولی فقیه را انتخاب می نمایند یا اینکه ولی فقیه منصوب خداوند است و مردم فقط با او بیعت می کنند و به او توانایی اعمال ولایت اعطا می نمایند؟

تعدادی از فقهای شیعه قایل به نظریه انتصاب می باشند، اینان معتقداند شخصی که دارای شرایط به صورت کامل باشد به ولایت منصوب شده و چنانچه مردم موافق یا مخالف وی باشند در هر دو شرایط او ولی است و ولایت از او ساقط نمی شود.

گروه دیگری بر انتخابی بودن ولی فقیه تأکید داشته و بیشتر توجه آنها به این مطلب است که گاهی بیش از یک نفر فقیه دارای شرایط ولایت هستند و بنابراین تعیین ولی فقیه به عهده رأی دهندگان است و رأی مردم ولی فقیه را تعیین می کند ولو شخص دیگری از او شایسته تر باشد.

البته تعدادی نیز قایل به نظریه دیگری شده اند یعنی انتخابی و انتصابی بودن ولی فقیه. اینان معتقداند بیعت و انتخاب در عصر غیبت دو نقش ایفا می کند:

۱ - شناسایی واجدان شرایط لازم به وسیله عقل و

۲- انتخاب فرد اصلح و تعهد وفاداری نسبت به ولی و فراهم ساختن امکانات لازم برای ایجاد توان و قدرت اجرایی ولی.

در این نظریه تعیین ولی از طرف شارع به صورت توصیفی انجام گرفته یعنی شارع اوصافی را بیان نموده که هر کس واجد آن شرایط باشد، شایستگی مقام ولایت را دارا می شود و این همان انتصاب است و تشخیص واجدان شرایط به مردم واگذار شده و این شناسایی و بیعت مورد امضا و تأیید شارع قرار گرفته است و این همان انتخاب مردمی در سایه رهنمود شرع و مورد قبول شارع است.

اما آنچه که در حقوق اساسی و قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران آمده و بیشتر حقوقدانان به آن اعتقاد دارند بحث انتخابی بودن ولی فقیه می باشد و از نظر حقوقی حکومت اسلامی ایران با رأی ملت ایجاد شده است، در این نظام اداره امور کشور به اتکای آرای عمومی است {۱}، همچنان که مردم در انتخاب رهبری، ریاست جمهوری، نمایندگان مجلس شورای اسلامی و غیره مشارکت مستقیم و یا غیر مستقیم دارند.

[]. ولایت فقیه، محمد هادی موفت.

آیا ولی فقیه به صورت انتخابی تعیین می شود یا به صورت انتصابی؟

پرسش

آیا ولی فقیه به صورت انتخابی تعیین می شود یا به صورت انتصابی؟

پاسخ

رهبری جامعه اسلامی در زمان غیبت امام معصوم (ع) بر عهده فقهای جامع شرایط قرار داده شده و آنها برای ولایت از جانب خداوند به صورت عام منصوب شده اند که تشخیص فقیه اعلم و افضل و شایسته این منصب به عهده مردم است که یا به صورت مستقیم و یا با واسطه خبرگان این مهم انجام می پذیرد. این نظریه را انتصاب می نامند/

در کنار آن، نظریه انتخاب وجود دارد، مراد آن است که ایمة اطهار (ع) شرایط فقهای جامع شرایط را برای منصب ولایت بیان کرده، ولی نصب نکرده اند. اگر مردم آنان را برای رهبری انتخاب کنند، فقیه انتخاب شده حق اعمال ولایت پیدا می کنند. به عبارتی، انتخاب معمولاً به معنای توکیل است و رهبر مانند سایر افراد منتخب، وکیل مردم خواهد بود/

روایات ما بر انتصابی بودن ولایت فقیه گواهی می دهد {۱} که چنین مهمی در اصل ۱۰۷ قانون اساسی نیز متبلور است :

«پس از مرجع عالیقدر تقلید و رهبر کبیر انقلاب جهانی اسلام و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران حضرت آیت الله العظمی امام خمینی که از طرف اکثریت قاطع مردم به مرجعیت و رهبری شناخته و پذیرفته شدند، تعیین رهبر به عهده خبرگان منتخب

مردم است. خبرگان رهبری درباره همه فقهای واجدالشرايط مذکور در اصول پنجم و يكصد و نهم بررسی و مشورت می کنند هرگاه یکی از آنان را اعلم به احكام و موضوعات فقهی یا مسایل سیاسی و اجتماعی یا دارای مقبولیت عامه یا واجد برجستگی خاص در یکی از صفات مذکور در اصل يكصد و نهم تشخیص دهند او را به رهبری انتخاب می کنند... رهبر منتخب

خبرگان، ولایت امر و همه مسؤولیت های ناشی از آن را بر عهده خواهد داشت»/

کلمه انتخاب درباره رهبری به معنای پذیرش است {۲} و از نقش کلیدی مردم درباره ولایت فقیه خبر می دهد. بعبارتی مشروعیت حاکمیت فقیه از سوی خداوند و امام زمان (ع) است و تعیین شخص نیز به نوعی به اجازه آن حضرت انتساب پیدا کند اما استقرار حکومت او بستگی به قبول و پذیرش مردم دارد. {۳}

بنابراین از نظر شرعی ولی فقیه از سوی خداوند نصب شده است ولی تحقق عملی حکومت او در متن جامعه از طریق انتخاب مردم انجام می گیرد که این انتخاب معمولاً غیرمستقیم است /

[۱]. الکافی، ج ۱، ص ۶۷؛ التهذیب، ج ۶، ص ۲۱۸؛ وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۹۹.

[۲]. ولایت فقیه، جوادی آملی، ص ۴۰۴/

[۳]. ولایت فقیه، مصباح یزدی، ص ۱۶۹/

موضوع: اشتباه حاکم

آیا ولی فقیه به صورت انتخابی تعیین می شود یا به صورت انتصابی؟

پرسش

آیا ولی فقیه به صورت انتخابی تعیین می شود یا به صورت انتصابی؟

پاسخ

رهبری جامعه اسلامی در زمان غیبت امام معصوم (ع) بر عهده فقهای جامع شرایط قرار داده شده و آنها برای ولایت از جانب خداوند به صورت عام منصوب شده اند که تشخیص فقیه اعلم و افضل و شایسته این منصب به عهده مردم است که یا به صورت مستقیم و یا با واسطه خبرگان این مهم انجام می پذیرد. این نظریه را انتصاب می نامند/

در کنار آن، نظریه انتخاب وجود دارد، مراد آن است که ائمه اطهار: شرایط فقهای جامع شرایط را برای منصب ولایت بیان کرده، ولی نصب نکرده اند. اگر مردم آنان را برای رهبری انتخاب کنند، فقیه انتخاب شده حق اعمال ولایت پیدا می کنند. به عبارتی، انتخاب معمولاً به معنای توکیل است و رهبر مانند سایر افراد منتخب، وکیل مردم خواهد بود/

روایات ما بر انتصابی بودن ولایت فقیه گواهی می دهد {۱} که چنین مهمی در اصل ۱۰۷ قانون اساسی نیز متبلور است:

«پس از مرجع عالیقدر تقلید و رهبر کبیر انقلاب جهانی اسلام و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران حضرت آیت الله العظمی امام خمینی (ره) که از طرف اکثریت قاطع مردم به مرجعیت و رهبری شناخته و پذیرفته شدند، تعیین رهبر به عهده خبرگان

منتخب مردم است. خیرگان رهبری درباره همه فقهای واجدالشرايط مذکور در اصول پنجم و یکصد و نهم بررسی و مشورت می کنند هرگاه یکی از آنان را اعلم به احکام و موضوعات فقهی یا مسایل سیاسی و اجتماعی یا دارای مقبولیت عامه یا واجد برجستگی خاص در یکی از صفات مذکور در اصل یکصد و نهم تشخیص دهند او را به رهبری انتخاب می کنند... رهبر منتخب

خبرگان، ولایت امر و همه مسؤولیت های ناشی از آن را بر عهده خواهد داشت»/

کلمه انتخاب درباره رهبری به معنای پذیرش است {۲} و از نقش کلیدی مردم درباره ولایت فقیه خبر می دهد. بعبارتی مشروعیت حاکمیت فقیه از سوی خداوند و امام زمان ۷ است و تعیین شخص نیز به نوعی به اجازه آن حضرت انتساب پیدا کند اما استقرار حکومت او بستگی به قبول و پذیرش مردم دارد. {۳}

بنابراین از نظر شرعی ولی فقیه از سوی خداوند نصب شده است ولی تحقق عملی حکومت او در متن جامعه از طریق انتخاب مردم انجام می گیرد که این انتخاب معمولاً غیرمستقیم است /

[۱]. الکافی، ج ۱، ص ۶۷؛ التهذیب، ج ۶، ص ۲۱۸؛ وسایل الشیعه، ج ۱۸، ص ۹۹.

[۲]. ولایت فقیه، جوادی آملی، ص ۴۰۴/

[۳]. ولایت فقیه، مصباح یزدی، ص ۱۶۹/

موضوع: تفاوت ولی فقیه با حاکمان دیگر

آیا ولی فقیه به صورت انتخابی تعیین می شود یا به صورت انتصابی؟

پرسش

آیا ولی فقیه به صورت انتخابی تعیین می شود یا به صورت انتصابی؟

پاسخ

دین اسلام بر امر رهبری و مدیریت جامعه صحه گذاشته و ضرورت وجود حکومت تا آنجا است که حضرت علی (ع) حکومت زمامدار ستمگر کینه توز را از فتنه مداوم ناشی از بی حکومتی بهتر می داند. ضرورت دخالت علمای دین در امر زمامداری به این خاطر مورد توجه قرار گرفته است که از این طریق عدالت را به اجراء درآورند و از ستمگری جلوگیری نمایند. اوصاف رهبری در کتب فقهی و مدارک اسلامی برای فقهاء عموماً و برای فقهای زمامدار خصوصاً بیان گردیده است که شامل علم (منظور احاطه کامل به مبانی و علوم دین است) ایمان و اعتقاد کامل به مبانی اسلام - اخلاق (عدالت و تقوا) شرایط مشخص (مثل مرد بودن، حلال زاده بودن) آگاهی سیاسی و توانایی مدیریتی می باشد هر کس که شرایط ولایت را در زمان غیبت احراز کند بالقوه در مقام رهبری امت اسلامی قرار می گیرد بنابراین ممکن است علماء متعددی در یک زمان در نقاط مختلف و یا یک منطقه جغرافیای شرایط مذکور را داشته باشند. بکارگیری حق اعمال ولایت و حکومت توسط بیش از یک نفر اشکالات فراوانی دارد که خود موجب هرج و مرج گردیده و با هدف داشتن حکومت فقیه مغایرت دارد. لذا عاقلانه ترین راه تعیین رهبر واحد خواهد بود که برای تعیین رهبر و نصب زمامدار سه راه وجود دارد: ۱ - الهی؛ ۲ - فردی؛ ۳ - مردمی؛ منظور از فردی که خود شخصاً و با اعمال زور و غیره حاکم شود که این خود مخالف با ولایت او خواهد بود و در

حکومت اسلامی این روش مردود شمرده می شود. لذا برای تعیین ولی فقیه و مجتهدی که حاکم بشود و توانایی اعمال ولایت پیدا کند به دو طریق باقی می ماند - الهی که خداوند صریحاً و یقیناً شخص خاصی را به عنوان حاکم برگزیند مثل حکومت نبی اکرم(ص) و ائمه اطهار که حق حاکمیت و ولایت امت اسلام به آنها واگذار گردیده - این روش بعد از زمان غیبت کبری انجام نمی گیرد لذا راه دیگری که مردمی است باقی می ماند - بحث اصلی در این راه است که آیا مردم انتخاب ولی فقیه را می نمایند یا اینکه ولی منصوب از طرف خدا است و مردم فقط بیعت می کنند و به او توانایی اعمال ولایت فعلی اعطاء می کنند تعدادی از فقهاء شیعه که دارای تالیفاتی نیز می باشند قائل به نظریه انتصابی بودن ولی فقیه هستند. اینان معتقدند که شخصی که دارای شرایط به نحو کامله باشد او تعیین ولایت شده و چون دارای شرایطی است که در روایات آمده لذا شخصی که اصلح است او تعیین شده و مردم موافق و یا مخالف او باشند او ولی است و ولایت از او ساقط نمی شود.

گروه دیگری بر انتخابی بودن ولی فقیه تاکید داشته و بیشتر توجه آنها بر این مطلب است که گاهی بیش از یک نفر فقیه دارای شرایط است و ممکن است متساوی باشند. لذا تعیین ولی فقیه بعهدہ رأی دهندگان است که او را با رأی خویش تعیین می کنند ولو واقعاً شخص دیگری از اول اصلح باشد اما مردم ولایت او را نمی پذیرند و شخص دیگری به نظام خویش برمی گزینند.

و تعدادی نیز قائل به نظر به

سومی شده اند که قائل به انتخابی و انتصابی بودن ولی فقیه هستند اینان معتقدند بیعت و انتخاب در عصر غیبت دو نقش را ایفاء می کند. ۱- شناسایی واجدین شرایط لازم در سایه حکم و عقل و شرع؛ ۲- انتخاب فرد اصلح و تعهد وفاداری نسبت به ولی و فراهم ساختن امکانات لازم برای ایجاد توان و قدرت اجرایی ولی. در اینجا تعیین ولی از طرف شرع به صورت توصیفی است یعنی شارع اوصافی را بیان می کند که هر که واجد آن شرایط باشد شایستگی مقام ولایت را دارد اینجا می شود انتصابی و تشخیص واجدین شرایط را به مردم واگذار می کند و این شناسایی و بیعت مورد امضاء و تأیید شارع قرار می گیرد انتخاب مردمی در سایه رهنمود شرع و مورد قبول شارع که این نظر به سومی می شود نظر به حد میانی انتخاب و انتصاب.

اما آنچه که در حقوق اساسی و قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران آمده و بیشتر حقوقدانان به آن اعتقاد داشته بحث انتخابی بودن ولی فقیه می باشد و از نظر حقوقی حکومت اسلامی ایران با رأی ملت ایجاد شده. در این نظام اداره امور کشور به اتکاء آراء عمومی است {۱} همچنانکه مردم در انتخاب رهبری - ریاست جمهوری - نمایندگان مجلس شورای اسلامی و غیره مشارکت مستقیم و یا غیر مستقیم دارند.

و از نظر سیاسی احزاب - جمعیتها - انجمنهای سیاسی و صنفی و انجمنهای اسلامی و اقلیتهای دینی شناخته شده آزادند که این باعث حضور متشکل و خودجوش مردم در صحنه های سیاسی امکان نزدیکی آنان به اعمال حاکمیت از طریق رقابتهای حزبی را فراهم می کند و از نظر اجتماعی

دعوت به خیر - امر به معروف و نهی از منکر وظیفه ای همگانی است و متقابلاً بر عهده مردم نسبت به یکدیگر و دولت نسبت به مردم و مردم نسبت به دولت در این مشارکت ارشادی مردم قادر خواهند بود سهمی اساسی در نظارت بر اعمال دولت و سالم سازی جامعه بر عهده داشته باشند.

[۱]. ولایت فقیه، محمد هادی معرفت.

گروهی مدعی شده اند که ولایت فقیه همانند دیکتاتور عمل می کند، در جواب آن ها باید چه بگوییم

پرسش

گروهی مدعی شده اند که ولایت فقیه همانند دیکتاتور عمل می کند، در جواب آن ها باید چه بگوییم

پاسخ

هر کس می تواند برای خود ادعایی داشته باشد، اما مهم دلیلی است که برای ادعای خود می آورد، و در این مورد ذکر شده چنین دلیلی وجود ندارد؛ زیرا ما در زمان خود دو ولی فقیه دیده ایم یکی حضرت امام خمینی ره و دیگری حضرت آیت الله خامنه ای که هم اکنون رهبر انقلاب اسلامی ایران است مردم ایران نه تنها هیچ گونه حرکت دیکتاتور مآبانه از این دو بزرگوار ندیده اند بلکه با تمام وجود احساس کرده اند که آنان مثل یک پدر دلسوز و آگاه و درد آشنا در خدمت ملت اند.

ممکن است گفته شود: ما از ولی فقیه فعلی عمل دیکتاتورانه ندیده ایم ولی ممکن است ولی فقیه با قدرتی که دارد، در آینده مستبدانه عمل کند.

در پاسخ می گوییم بلی ممکن است کار ولی فقیه هم به استبداد بکشد؛ زیرا خطر استبداد در انسان غیر معصوم وجود دارد، لیکن باید توجه داشت که در شرع و دین و نیز در قانون اساسی برای چنین موردی راهکاری اندیشه شده که جلوی هر گونه استبداد و خروج از عدالت را می گیرد، مثلاً وقتی ولی فقیه پا را از شرع فراتر گذاشت و از هوای نفسش پیروی کرد او دیگر ولی فقیه نیست یعنی از طرف شارع مقدس ولایت ندارد، چون یکی از شرایط ولایت فقیه عدالت است و هر وقت ولی فقیه از عدالت ساقط شد از ولایت هم ساقط می شود. [۱] (عمل مستبدانه و دیکتاتور مآبانه یکی از مصادیق خروج شخص از عدالت است از این رو است که در قانون اساسی

پیش بنی شده هرگاه مجلس خبرگان رهبری احراز کردند رهبر بر خلاف قوانین عمل می کند بر کناری وی را به مردم اطلاع می دهند، و رهبر جدید را پس از شناسایی به مردم معرفی می کنند.[۲] از این جا روشن می شود که در حکومت اسلامی حاکم قانون الهی است و ولی فقیه مجری آن قانون است و در مقام عمل خود همانند یک فرد معمولی است امام خمینی در این زمینه می فرماید: "آن چه که در اسلام حکومت می کند، فقاہت و عدالت است و به تعبیر دیگر، حاکم و ولی مردم در اسلام قانون الهی است نه شخص خاص زیرا شخص فقیه یک تافته جدا بافته از مردم نیست، بلکه او نیز همانند یکی از آحاد مردم موظف به رعایت احکام و قوانین الهی است.[۳]

[۱] عبدالله جوادی آملی ولایت فقه و عدالت ص ۴۸۰.

[۲] قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران اصل ۱۱۱.

[۳] امام خمینی کتاب البیع ج ۲، ص ۴۶۴.

از کدام آیه قرآن استنباط می شود که ما به ولایت فقیه محتاج هستیم و آیا ولی فقیه باید از طبقه روحانیت باشد؟

پرسش

از کدام آیه قرآن استنباط می شود که ما به ولایت فقیه محتاج هستیم و آیا ولی فقیه باید از طبقه روحانیت باشد؟

پاسخ

در مورد قسمت اول سؤال باید گفت در قرآن کریم آیه ای صریح در مورد ولایت فقیه نداریم قرآن، کلیات احکام اسلام را بیان نموده و جزئیات را به عهده رسول خدا گذاشته است مثلاً اصل وجوب نماز را قرآن فرموده و کیفیت نماز را رسول الله (ص) بیان نموده است قرآن امامان معصوم (ع) را جانشینان رسول خدا (ص) و حاکمان بر مردم معرفی نمود و فرمود از "اولی الامر" [۱]۲. "اطاعت کنید و حضرات امامان (ع) هم فقهای دارای شرایط رهبری را به عنوان جانشینان خود و ولی فقیه را به طور عام در دوران غیبت امام زمان عج اعلام کرده اند و مردم را موظف فرموده اند که از ولایت فقیه پیروی و اطاعت نمایند. و زیر بار حاکمان ظالم و ستم گران و نا آشنا به احکام اسلام نروند؛ بنابراین از طریق آیه اولی الامر که در مورد امامان معصوم است به طور غیر مستقیم می توان ولایت نایبان عام (ولایت فقیه را ثابت کرد.

عمر بن حنظله می گوید: از حضرت صادق (ع) در باره دو نفر از دوستان مان (یعنی شیعه که نزاعی بین شان بود، در مورد قرض یا میراث به قاضی برای رسیدگی مراجعه کرده بودند سؤال کردم که آیا این درست است فرمود: هر کس در مورد دعاوی حق یا باطل به آنان مراجعه کند در حقیقت به طاغوت یعنی قدرت حاکمه ناروا مراجعه نموده است و هر چه را که به حکم آن قاضی بگیرد به طور حرام می گیرد گرچه

حق او باشد؛ زیرا آن را با حکم و رأی طاغوت گرفته که خدا دستور داده به آن کافر شود. پرسیدم چه باید کرد؟ فرمود: باید کسی را که حدیث ما را روایت کرده و در حلال و حرام ما مطالعه نموده و صاحب نظر باشد و احکام و قوانین ما را شناخته باشد به عنوان قاضی و داور بپذیرید، زیرا من او را حاکم بر شما قرار داده ام ۲ می بینیم امام صادق (ع) فقها را که صاحب نظر در احکام شرعی هستند و آشنا با قوانین اسلام می باشند حاکم بر مردم قرار داده است بنابراین ولی فقیه به صورت عام از طرف ائمه اطهار(ع) به منصب ولایت در دوران غیبت منصوب شده است

البته آیاتی در قرآن کریم وجود دارد که برای اثبات ایجاد حکومت اسلامی که در رأس آن انسان اسلام شناس و آگاه به احکام و قوانین الهی است مورد استفاده قرار می گیرد.

آیاتی که در آن احکام و قوانین اجتماعی اسلام ذکر شده و به مردم فرمان داده شده تا آن ها را به اجرا در بیاورند، مانند آمادگی هر چه بیشتر در مقابل دشمنان اسلام قطع دست دزدان مرد و زن اجرای حدود الهی و قصاص ایجاد وحدت در میان مردم در سایه چنگ زدن به ریسمان الهی و....

این احکام و مقررات الهی که تمام مردم مسئول اجرای آن ها هستند تنها با تشکیل حکومت اسلامی قابل اجرا است که در رأس این حکومت باید شخص آگاه به این قوانین و مقررات وجود داشته باشد و این شخص همان است که به آن ولی فقیه گفته می شود که یکی از شرایط مهم او

همین آگاهی به احکام الهی و مراقبت بر اجرای آنها است که می تواند آنها را از طریق کار گزاران و نمایندگان اعمال کند.

اما قسمت دوم سؤال شرعاً و قانوناً لزومی ندارد که ولی فقیه از طبقه روحانیت باشد، بلکه مهم آن است که اسلام شناس بوده و آگاه به قوانین و احکام باشد؛ بنابر این با توجه به این شرط مهم و آن شرایطی که در قانون اساسی آمده شخص مجتهد آگاه به احکام اسلام که دارای شرایط رهبری باشد (آن گونه که در قانون اساسی نیز آمده می تواند به عنوان ولی فقیه انتخاب شود و در این زمان تمام این شرایط در کسانی است که در حوزه های علمیه تعلیم دیده اند و به مقام اجتهاد رسیده اند که آن ها روحانیون هستند.

۱ - نساء (۴) آیه ۵۹.

۲ - فروع کافی، ج ۱، ص ۶۷.

چرا بعد از رحلت امام خمینی(ره) عده ای با ولایت فقیه این همه مخالفت می کنند، منظورشان چیست؟

پرسش

چرا بعد از رحلت امام خمینی(ره) عده ای با ولایت فقیه این همه مخالفت می کنند، منظورشان چیست؟

پاسخ

به طور کلی مخالفان ولایت فقیه (چه در زمان امام خمینی و چه بعد از ایشان) به دو گروه تقسیم می شوند:

۱ - مخالفان نظری

اصل مترقی ولایت فقیه در حدّ و اندازه کنونی، توسط حضرت امام تبیین گردید که در حدود اختیارات و وظایف، همپای معصوم (ع) در امور اجتماعی می باشد. هرگونه اختیاری که برای معصوم از جهت سرپرستی و ولایت بر مردم وجود دارد، برای ولی فقیه نیز وجود دارد. این برداشت هر چند توسط فقیهان که قبل از امام کم و بیش نیز وجود داشت، لکن به دلائلی کاملاً تبیین نشده بود. حال عده ای از عالمان دینی اصل ولایت فقیه را قبول داشته، لکن در حدود اختیارات ولی فقیه، اختلاف دارند. این موارد شبهات علمی است که ایرادی ندارد. در مسائل علمی، اختلافات نظری بوده اما هیچ گاه در عمل مخالفتی با امام راحل ندارند و یقیناً حاکمیت عالم دینی را توضیح می دهند.

۲ - مخالفان عملی

این گروه افرادی هستند که غالباً اطلاع دقیقی از دین و تعالیم اسلامی و آموزه های تشیع ندارند و نتوانسته اند هدف و فلسفه اصل مترقی ولایت فقیه را بفهمند، یا این که به خاطر اهداف سیاسی با آن مخالفت می کنند. ذیلاً برخی از اهداف بیان می شود:

۱ - انقلاب اسلامی، ضربه ای عظیم به اهداف استعمارگران وارد نمود و دست آن ها را از ثروت عظیم نفت و سایر منافع مادی این مرز و بوم کوتاه کرد، نیز اندیشه اسلام ناب محمدی، تمامی اهداف سیاسی، فرهنگی غرب را به چالش کشاند.

علت اصلی بازگشت مردم و

توجه به آموزه های دینی، رهبری خردمندانه ولی فقیه بود، پس روشن است که به مقابله با این اصل برخیزند. این مخالفت ها حتی در زمان امام راحل وجود داشت.

۲ - عده ای دست نشانده غرب بوده و با این که ایرانی و مسلمان هستند، ولی به عنوان ستون پنجم دشمن ایفای نقش می کنند و از وارد کردن هر گونه ضربه به اسلام و دین کوتاهی نمی کنند.

۳ - گروه دیگر در زمان امام، خود را موافق ایشان و انقلاب جلوه می دادند و جرأت مخالفت نمودن نداشتند، ولی به واقع با انقلاب و نظام همراه نبودند. بعد از رحلت امام اوضاع را مساعد دیده و در صدد مخالفت برآمده، به قصد براندازی نظام و بازگشت دوران سیاه طاغوت را در سر می پروراندند. همه ما موظف به حفظ و حراست از نظام و جلوگیری از دسیسه ها هستیم.

البته شاید عده ای وجود داشته باشند که به خاطر برخی اشکالاتی که در ذهن شان رسوخ نموده و یا به جهت وابستگی حزبی و گروهی، با شخص ولی فقیه مخالفت داشته باشند، نه با اصل ولایت فقیه؛ اما مخالفت با ولی فقیه، آنها را به سمت مخالفت با اصل ولایت فقیه سوق می دهد.

معنای ولایت مطلقه چیست؟ تفاوت آن با ولایت معصوم را بیان کنید.

پرسش

معنای ولایت مطلقه چیست؟ تفاوت آن با ولایت معصوم را بیان کنید.

پاسخ

در بحث ولایت فقیه دیدگاه های گوناگونی در مورد حدود اختیارات ولی فقیه مطرح می باشد. برخی ولایت فقیه را در امور حسیه ثابت می دانند (۱). برخی دیگر ولایت را در حد انجام امور مربوط به جامعه و رفع ضرورت های آن به عنوان احکام ثانوی گسترش می دهند. گروه دیگر با اعتقاد به ولایت مطلقه فقیه بر این باورند که دایره اختیارات فقیه صاحب ولایت، محدود به احکام اولی و ثانوی و قوانین مدون نیست، بلکه دایره وسیع تری را شامل می شود، تا جایی که اگر مصالح مهم مسلمانان با یکی از احکام شرعی، که از نظر اهمیت، در رتبه پایین تری قرار دارد، در تراحم قرار گیرد، ولی فقیه می تواند برای حفظ مصالح مهم، به طور موقع حکم شرعی اولی را تعیل کند، مثلاً اگر مسجدی در مسیر قرار گرفت و برای تعریض خیابانها، نیاز به تخریب مسجد باشد، کسی که قائل به ولایت مطلقه فقیه نمی باشد، نمی تواند حکم به تخریب مسجد نماید، مگر این که تخریب به حد ضرورت شدید برسد و به اصطلاح کارد به استخوان برسد، ولی طبق ولایت مطلقه فقیه، اگر مصلحت در تخریب مسجد باشد، فقیه می تواند حکم به تخریب دهد، هر چند به حد ضرورت نرسیده باشد.

امام خمینی (ره) بعد از ذکر این مثال می فرماید: "اگر بخواهیم در این گونه امور دایره ولایت فقیه را به احکام ثانوی محصور کنیم، هرگز نمی توانیم تمدن داشته باشیم و همواره جامعه اسلامی دچار رکود، درماندگی و عقب افتادگی خواهد بود."

لفظ مطلق و مطلقه در لغت به معنای آزادی، رهایی و ارسال است، و موارد استعمال فراوانی دارد، که

باید با دقت در معنای آن (با توجه به مورد استعمال) راه را بر هر گونه سوءفهمی مسدود نمود، به طور مثال به رژیم های فاقد قانون اساسی و با حکومت سلطنتی نیز مطلقه گفته می شود، ولی در نظام ولایت مطلقه فقیه، ولایت مطلقه، مقید به مصالح عام مسلمانان و احکام الهی است. چنین نیست که بدون هر قید و بندی باشد، از این رو قابل کنترل است.

معنای مطلق بودن ولایت این است که اولاً: فقیه ملتزم است همه احکام اسلام را تبیین نماید. ثانیاً: ملتزم به اجرای احکام الهی باشد. ثالثاً: برای تراحم احکام چاره اندیشی نماید؛ یعنی اگر دو حکم الهی با یکدیگر تراحم داشته باشند، ولی فقیه حکم اهم را اجرا می کند.

تفاوت دیگر ولایت فقیه با ولایت پیغمبر و امام معصوم(ع) این است که بیعت با پیامبر و امام معصوم(ع) هیچ گاه قابل زوال نیست، زیرا آنان از مقام عصمت در علم و عمل برخوردارند، ولی بیعت با فقیه حاکم اولاً تا وقتی است که امام معصوم ظهور نکرده باشد؛ ثانیاً در عصر غیبت تا زمانی است که در شرایط رهبری فقیه خللی پدید نیامده باشد.

شرایط فقیه جامع الشرایط عبارتند از: اجتهاد مطلق، عدالت مطلق و قدرت مدیریت.

از حیث اختیارات، تمامی شئون و وظایف امام(ع) که مربوط به مقام حکومت و ولایت بر مسلمانان است، برای فقیه ثابت است مگر این که طبق دلیل ثابت شود که شأن و یا وظیفه ای، مختص معصوم باشد.

این نوشتار با استفاده از کتاب ارزشمند "ولایت فقیه، ولایت فقاها و عدالت" تألیف آیت الله جوادی آملی نگارش یافته است. توصیه می شود این کتاب را مطالعه کنید. البته از ولایت

مطلقه، تقریر و تفسیرهای دیگری نیز شده است، مثلاً بعضی دایره ولایت را به امور فردی و اجتماعی تعمیم داده اند، اما بعضی آن را فقط در شئون اجتماعی دانسته اند.

پی نوشت ها:

امور حسبیه اموری هستند که خداوند راضی به معطل ماندن و انجام نشدن این امور نمی باشد و شرع مقدس انجام آنها را خواسته و فرد معینی را برای اجرای آن تعیین نموده است، مانند امر به معروف و نهی از منکر، قضاوت، افتا و امور مربوط به سرپرستی ایام بی سرپرست.

آیا ولایت فقیه انتصابی است یا انتخابی؟

پرسش

آیا ولایت فقیه انتصابی است یا انتخابی؟

پاسخ

از دیدگاه بسیاری از فقهای شیعه، دلایل عقلی و جملائی نظیر "فائنی قد جعلته حاکماً" و "فإنهم حجتی علیکم" (۱) که در روایات آمده، صراحت بر انتصاب فقیهان به رهبری جامعه دارد و این معنا از انتصابی با آنچه که به عنوان ولایت و حاکمیت خود خوانده مطرح می شود، کاملاً متفاوت است. مراد از این که ولایت منصب الهی است، آن است که حاکم دارای شخصیتی حقوقی است که باید ویژگی ها و شرایط خاصی داشته باشد. در صورت وجود آن شرایط دارای مقام ولایت است و با نبود آن یا از دست دادن آن ها، از ولایت ساقط می شود. بنابراین کاملاً مشخص است که ولایت مربوط به شخص نیست، بلکه متعلق به شخصیت است. در واقع آن صفات و ویژگی ها است که ولایت دارند و طبعاً باید در یک انسان جمع شوند با توجه به این مطلب چون چنین شخصی از جانب خداوند منصوب است، مردم در ولایت نقشی ندارند. اگر چه قبول یا عدم قبول در اختیار مردم است و همانند سایر امور، امری اختیاری است. در مقابل نظریه مزبور (که از شهرت برخوردار بوده و ریشه در تاریخ صدر اسلام دارد) برخی نویسندگان معاصر، ولایت را منصبی نشأت گرفته از آرای مردم می دانند، یعنی مردم علاوه بر نقش مقبولیت و عینیت بخشی، نقش مشروعیت دهی نیز دارند.

طبق این نظریه، از جانب شارع صرفاً برخی صفات و خصوصیات برای حاکم ذکر شده و امر حکومت به مردم واگذار شده است. آنان با گزینش حاکم به وی مشروعیت می بخشند و طبعاً تداوم حاکمیتش

نیز به آرای مردم بستگی دارد. بر اساس این نگرش می توان ولایت را در نهان موقت قرار داد، در حالی که بر مبنای نظریه انتصاب، حاکم اسلامی تا زمانی که برخوردار از صفات و شرایط باشد، ولایتش تداوم دارد. به عبارت دیگر ولایت منصبی الهی است که به شخصیت حقوقی حاکم اسلامی، که در فقاہت، عدالت و کاردانی متبلور است، تعلق می گیرد. تا وقتی که حاکم از این خصوصیات برخوردار است، ولایت او باقی است، و گرنه هیچ مشروعیتی ندارد.

پی نوشت ها:

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۹۹.

آیا ولی فقیه قدرت سلب اراده از انسان مسلمان یا غیر مسلمان را دارد؟ آیا این امر بدترین نوع دیکتاتوری محسوب نمی شود؟

پرسش

آیا ولی فقیه قدرت سلب اراده از انسان مسلمان یا غیر مسلمان را دارد؟ آیا این امر بدترین نوع دیکتاتوری محسوب نمی شود؟

پاسخ

هیچ کس نه تنها حق سلب اراده از انسان را ندارد، بلکه امکان سلب اختیار نیز در دست هیچ کس نیست، سنت و قانون آفرینش الهی در حق انسان ها آن است که همه افراد آزاد هستند که کارهای خود را از روی اختیار انجام دهند. در حکومت ولایت فقیه، آن چه حاکم و اصلی است که باید باشد، قانون الهی است، ملاک تصدی حکومت، شخصیت حقیقی رهبر و زمامدار نیست، بلکه شرایط و ملاک های خاص در آن مورد نظر است و همه موظف به رعایت دقیق حدود قانون و موازین شرعی می باشند.

در اسلام، عدالت قانونی عام است که تمامی افراد را بدون استثنا شامل می شود. به گفته حضرت امیرالمؤمنین (ع) "العدل سائس عام"^(۱) حقوق مدنی متعلق به تمام شهروندان است و ولی فقیه و دولت موظف به تامین آن ها هستند.

در جامعه ولایی هیچ کس حق تجاوز از قانون و تعدی به حقوق دیگران را ندارد و تمامی شهروندان حتی کافران ذمی و اقلیت های مذهبی که زیر پوشش نظام اسلامی قرار می گیرند، از حقوق قانونی خود برخوردارند، نیز اموال و دارایی و آزادی های قانونی شان در حمایت قرار دارد. کسی که حریم آن ها را محترم نشمرد، از عدالت ساقط می شود، به طوری که نه تنها لیاقت و شایستگی ولایت و زمامداری را از دست خواهد داد. بلکه شایستگی مناسب پایین تر مثل امامت جماعت و اقامه شهادت در دادگاه نیز از او سلب می شود.

فعالیت و شرکت در تمامی امور اجتماعی،

فرهنگی و اقتصادی، طبق موازین شرعی و الهی، کاملاً آزاد است و برای هیچ صنف و دسته خاصی امتیاز ویژه و خاصی قابل پذیرش نیست. تنها ملاک و امتیاز و عدالت، تقوا و حدود الهی در بُعد فردی و اجتماعی خواهد بود، چرا که به گفته قرآن "ان اکرمکم عندالله اتقیکم". (۲) گرامی ترین شما نزد خدا با تقواترین شما است.

آیا ولایت فقیه دیکتاتوری محسوب نمی شود؟

باید ابتدا ویژگی های دیکتاتوری را با حکومت ولایی مقایسه کنیم تا تفاوت آن ها آشکار شود، به دو ویژگی اشاره می کنیم:

ویژگی اول دیکتاتوری نامحدود بودن قدرت است، ولی در حکومت ولایی قدرت نامحدود وجود ندارد، زیرا حکومت ولایی می کشد بستر مناسب برای بروز و شکوفایی استعدادها را فراهم آورد و مردم علاوه بر سعادت دنیوی بتوانند آخرت را طی کنند، در واقع حکومت ولایت فقیه به اجرای عدالت و قوانین الهی محدود است و در صورت گذشتن از این حد، حق هیچ حکومتی ندارد، پس نامحدود نیست.

آیا در چنین نظام سیاسی که مقصود شما نظم اجتماعی و رفاه مادی نیست، می توان تصور کرد که فردی با قدرت نامحدود در رأس هرم قدرت وجود داشته باشد؟

در نظام دیکتاتوری، قانون اراده دیکتاتور است اما در ولایت فقیه قانون احکام الهی است و وظیفه زمامدار تنها اجرای احکام شریعت و رعایت مصالح اسلام و مسلمانان است. و به هیچ وجه اجازه تجاوز از این محدوده را نخواهد داشت.

ویژگی دوم دیکتاتوری به قدرت رسیدن با توسل به زور است، ولی از نظام ولایی، اعلام پذیرش و وفاداری مردم شرط اعمال ولایت است، هر چند معصوم یا فقیه جامع الشرایط ولایت شرعی داشته باشد،

ولی تا زمانی که مردم از آن استقبال نکنند و نپذیرند، نمی تواند عهده دار حاکمیت شود، بنابراین نه ولی فقیه و نه هیچ کس دیگر نمی تواند اراده انسان ها را از ایشان سلب کند، ولی هر نظام و کشوری قوانین ویژه خود را دارد، کسانی می توانند از مزایای شهروندی استفاده کنند که قوانین جاری را رعایت نمایند، و این در هر جامعه ای وجود دارد، که به معنای دیکتاتوری نخواهد بود، زیرا در غیر این صورت جامعه به سوی هرج و مرج خواهد رفت.

پی نوشت ها:

۱ - نهج البلاغه، حکمت ۴۳۷.

۲ - حجرات (۴۹)، آیه ۱۳.

آیا ولایت فقیه انتصابی است یا انتخابی؟

پرسش

آیا ولایت فقیه انتصابی است یا انتخابی؟

پاسخ

از دیدگاه بسیاری از فقهای شیعه، دلایل عقلی و جملائی نظیر "فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ حَاكِمًا" و "فَإِنَّهُمْ حَجْتِي عَلَيْكُمْ" (۱) که در روایات آمده، صراحت بر انتصاب فقیهان به رهبری جامعه دارد و این معنا از انتصابی با آنچه که به عنوان ولایت و حاکمیت خود خوانده مطرح می شود، کاملاً متفاوت است. مراد از این که ولایت منصب الهی است، آن است که حاکم دارای شخصیتی حقوقی است که باید ویژگی ها و شرایط خاصی داشته باشد. در صورت وجود آن شرایط دارای مقام ولایت است و با نبود آن یا از دست دادن آن ها، از ولایت ساقط می شود. بنابراین کاملاً مشخص است که ولایت مربوط به شخص نیست، بلکه متعلق به شخصیت است. در واقع آن صفات و ویژگی ها است که ولایت دارند و طبعاً باید در یک انسان جمع شوند با توجه به این مطلب چون چنین شخصی از جانب خداوند منصوب است، مردم در ولایت نقشی ندارند. اگر چه قبول یا عدم قبول در اختیار مردم است و همانند سایر امور، امری اختیاری است. در مقابل نظریه مزبور (که از شهرت برخوردار بوده و ریشه در تاریخ صدر اسلام دارد) برخی نویسندگان معاصر، ولایت را منصبی نشأت گرفته از آرای مردم می دانند، یعنی مردم علاوه بر نقش مقبولیت و عینیت بخشی، نقش مشروعیت دهی نیز دارند.

طبق این نظریه، از جانب شارع صرفاً برخی صفات و خصوصیات برای حاکم ذکر شده و امر حکومت به مردم واگذار شده است. آنان با گزینش حاکم به وی مشروعیت می بخشند و طبعاً تداوم حاکمیتش

نیز به آرای مردم بستگی دارد. بر اساس این نگرش می توان ولایت را در نهان موقت قرار داد، در حالی که بر مبنای نظریه انتصاب، حاکم اسلامی تا زمانی که برخوردار از صفات و شرایط باشد، ولایتش تداوم دارد. به عبارت دیگر ولایت منصبی الهی است که به شخصیت حقوقی حاکم اسلامی، که در فقاہت، عدالت و کاردانی متبلور است، تعلق می گیرد. تا وقتی که حاکم از این خصوصیات برخوردار است، ولایت او باقی است، و گرنه هیچ مشروعیتی ندارد.

پی نوشت ها:

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۹۹.

منظور از ولایت مطلقه فقیه چیست؟ (پ)

پرسش

منظور از ولایت مطلقه فقیه چیست؟ (پ)

پاسخ

در این باره انبیا چون ساربانند دلیل و راهنمای کاروانند

وز ایشان سید ما گشت سالار هم او اوّل هم او آخر در این کار

دین از طرف خداوند تنها یکی است و به همین خاطر در آیات قرآن، کلمه دین، هیچ گاه به صورت جمع (ادیان) به کار نرفته است. آنچه موجب تفاوت پیام پیامبران می شود، یکی سطح معارفی است که از طرف پیامبران برای انسان ها بیان می شود و دیگری شریعت و احکامی است که با توجه به شرایط و نیازهای متفاوت مردم از طرف خداوند تشریح می شود.

بشر در دریافت تعالیم الهی پیامبران همانند دانش آموزی هستند که از دوره های ابتدایی تا سطوح بالاتر، تعالیم را از پیامبران فرا می گیرند و با توجه به هر دوره ای از بلوغ فکری بشر و رشد و نیازهای آن، سطح معارف نیز متفاوت شده و بالاتر می رود.

با توجه به این مسئله، قرآن (که آخرین کتاب الهی و نهایی ترین تعلیماتی است که از طرف خداوند به وسیله آخرین پیامبر برای بشر نازل شده است) در بالاترین سطح از تعالیم و معارف و احکام نسبت به کتاب های آسمانی پیشین قرار دارد.

کاملاً طبیعی است که آخرین کلام الهی باید نسبت به کتاب های پیشین نازل بر پیامبران سابق در رتبه بالاتر قرار داشته باشد، هم از نظر سطح معارف و تعلیمات و نوع شناختی که نسبت به خداوند و جهان هستی به بشر ارائه می دهد و هم از جهت احکام و شریعی که در آن بیان شده است. از آن جا که این کتاب، آخرین کتاب

الهی است و دیگر شریعت و آیین و پیامبری برای بشر فرستاده نخواهد شد، همه چیزهایی که بشر برای سعادت و خوشبختی نیاز دارد، در آن فراهم شده است. پس نه تنها بر کتاب های آسمانی پیش از خود برتری دارد، بلکه کامل ترین کتاب آسمانی است که کامل تر از آن نخواهد بود.

هم چنین کاملاً طبیعی است آن کس که کامل ترین کلام و پیام الهی به وسیله او برای بشر ابلاغ می شود، بالاترین مقام را میان پیامبران خواهد داشت.

کسی می تواند کامل ترین پیام و معارف بلند الهی را در خود جای داده و حمل نماید و مهبط نزول وحی شود که درون و قلب او پذیرای آن همه معارف الهی باشد. هر چه معارف و پیام کامل تر باشد، شخصیتی که امانت می تواند به او داده شود و ابلاغ کننده پیام خداوند باشد، از مرتبه بالاتری برخوردار خواهد بود.

در عین حال که پیامبر اسلام و قرآن تمام آنچه را خداوند بر پیامبران سابق نازل کرده بود، دارا است. علاوه بر آن، چیزهایی در قرآن است که در شرایع و تعالیم سابق نبوده است.

نام احمد نام جمله انبیا است چون که صد آمد، نود هم پیش ما است

برای تکمیل پاسخ، ابعاد مختلف کامل بودن دین اسلام ضمیمه شده، آن را نیز مطالعه فرمایید.

آیا ولایت فقیه انتصابی است یا انتخابی؟

پرسش

آیا ولایت فقیه انتصابی است یا انتخابی؟

پاسخ

از دیدگاه بسیاری از فقهای شیعه، دلایل عقلی و جملائی نظیر "فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ حَاكِمًا" و "فَإِنَّهُمْ حَجَّتِي عَلَيْكُمْ" (۱) که در روایات آمده، صراحت بر انتصاب فقیهان به رهبری جامعه دارد و این معنا از انتصابی با آنچه که به عنوان ولایت و حاکمیت خود خوانده مطرح می شود، کاملاً متفاوت است. مراد از این که ولایت منصب الهی است، آن است که حاکم دارای شخصیتی حقوقی است که باید ویژگی ها و شرایط خاصی داشته باشد. در صورت وجود آن شرایط دارای مقام ولایت است و با نبود آن یا از دست دادن آن ها، از ولایت ساقط می شود. بنابراین کاملاً مشخص است که ولایت مربوط به شخص نیست، بلکه متعلق به شخصیت است. در واقع آن صفات و ویژگی ها است که ولایت دارند و طبعاً باید در یک انسان جمع شوند با توجه به این مطلب چون چنین شخصی از جانب خداوند منصوب است، مردم در ولایت نقشی ندارند. اگر چه قبول یا عدم قبول در اختیار مردم است و همانند سایر امور، امری اختیاری است. در مقابل نظریه مزبور (که از شهرت برخوردار بوده و ریشه در تاریخ صدر اسلام دارد) برخی نویسندگان معاصر، ولایت را منصبی نشأت گرفته از آرای مردم می دانند، یعنی مردم

علاوه بر نقش مقبولیت و عینیت بخشی، نقش مشروعیت دهی نیز دارند.

طبق این نظریه، از جانب شارع صرفاً برخی صفات و خصوصیات برای حاکم ذکر شده و امر حکومت به مردم واگذار شده است. آنان با گزینش حاکم به وی مشروعیت می بخشند و طبعاً تداوم حاکمیتش

نیز به آرای مردم بستگی دارد. بر اساس این نگرش می توان ولایت را در زمان موقت قرار داد، در حالی که بر مبنای نظریه انتصاب، حاکم اسلامی تا زمانی که برخوردار از صفات و شرایط باشد، ولایتش تداوم دارد. به عبارت دیگر ولایت منصبی الهی است که به شخصیت حقوقی حاکم اسلامی، که در فقاہت، عدالت و کاردانی متبلور است، تعلق می گیرد. تا وقتی که حاکم از این خصوصیات برخوردار است، ولایت او باقی است، و گرنه هیچ مشروعیتی ندارد.

پی نوشت ها:

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۹۹.

در نظریه (انتخاب) در واقع خبرگان وکیل مردم اند تا رهبر را انتخاب کنند؛ آیادر نظریه (انتصاب) نیز خبرگان برای شهادت اصلح، وکیل مردم اند؟

پرسش

در نظریه (انتخاب) در واقع خبرگان وکیل مردم اند تا رهبر را انتخاب کنند؛ آیادر نظریه (انتصاب) نیز خبرگان برای شهادت اصلح، وکیل مردم اند؟

پاسخ

طبق نظریه (انتصاب) وکالتی در کار نیست، و خبرگان برای اینکه اختلافی پیش نیاید انتخاب می شوند. مثل اینکه کسانی می خواهند ملکی را معامله کنند. ابتدا باید بر کارشناسها توافق کنند. چون ممکن است دهها کارشناس وجود داشته باشند، اما طرفین باید بر دو کارشناس توافق کنند. این توافق بر کارشناسان، در واقع همان رای به خبرگان است؛ یعنی ما به آنها رای می دهیم تا آنان به کاندیدای اصلح شهادت بدهند. پس مردم کسانی را که صلاحیت شهادت دارند انتخاب می کنند تا درشاهدان اختلافی پیش نیاید. تشکیل مجلس خبرگان با کدام یک از دو نظریه انتصاب و انتخاب، سازگارتر است؟ در قانون اساسی تصریح نشده که تشکیل مجلس خبرگان مبتنی بر نظریه انتخاب است یا انتصاب، ولی شواهدی وجود دارد که تشکیل مجلس خبرگان مبتنی بر نظریه انتصاب است. اصولاً در نظامهای دموکراتیک با یک دور و تسلسل مواجه هستیم. توضیح آنکه مردم پیش از آنکه بخواهند در انتخابات ریاست جمهوری یا مجلس و یا همه پرسسی قانون اساسی و یا مطلب دیگر رای بدهند، قانونهایی از پیش برای آنها نوشته می شود، بدون آنکه نظر مردم برای این کار پرسیده شود. مثلاً سن رای دهندگان، جنسیت آنها و دیگر شرایطی که پیش از انتخابات می گذارند. اینها همه پیش فرض هایی است

که مردم به وسیله آن در انتخابات شرکت می کنند . این دور و تسلسل ، مشکلی است که در نظامهای دموکراتیک دنیا وجود دارد . هر اشکالی که غربی ها به ما درباره پذیرش پیش فرض ها بکنند ، به نظام دموکراتیک آنها به گونه شدیدتری وارد است . ما این مشکل را با نظریه (انتصاب) حل می کنیم ، چون اگر به این نظریه قائل شدیم مشکل ما در تسلسل مشروعیت حل می شود زیرا نهایتاً به جایی می رسیم که فوق مردم است . در آن صورت دیگر نمی گوییم مردم طبق چه قانونی چنین کردند یا اگر رهبر کسی را تعیین کرد ، اعتراض نمی کنیم . اما اگر این را نپذیرفتیم ، همان اشکالی که بر سایر نظامهای دموکراتیک وارد است ، بر نظریه انتخاب هم وارد خواهد شد . بعضی از منصبهای مهم را شخص رهبر انتخاب می کند ؛ آیا اگر نظریه انتخاب را بصورت مزبور بپذیریم ، در واقع نقش رهبر و ولی امر در انتصاب از بین می رود و به عهده متخصصان هر رشته می افتد ؟ در روش انتخابات غیر مستقیم و چند مرحله ای - که به نظر ما روش صحیحتری است - همه اینها یک اسکلت می شود که مخروط وار به عالی ترین مرتبه اجرایی که ریاست جمهوری باشد ، می رسد و او هم اعتبارش به نصب رهبر است . وقتی رهبر این نظام را امضا و از بالا نظارت کرد ، اعتبار معنوی و شرعی همه مقامها از بالا خواهد بود . رهبر که همه شهردارها و قاضی ها و مقامات را نمی

شناسد و شناسایی یکایک آنها برای ایشان امکان ندارد پس ناچار است از نظر دیگران استفاده کند. بنابراین مردم، نظام خود را آماده و طراحی می کنند، اما این نظام هنوز روح ندارد. رهبر باامضای خود به آن نظام روح می دهد و آن را قابل اجرا می کند. با این نظام هیچ لطمه ای به نظریه (انتصاب) نمی خورد و نقش مردم هم در تمام امور سیاسی - اجتماعی محفوظ می ماند. این نظام مبنای بر عقلایی و شرعی دارد، چون هر کس در حد فهم و صلاحیت خود رای داده؛ نه بیش از آنچه که می فهمد و صلاحیت دارد. پس هم شرع آن را، می پذیرد و هم از نظر عقلایی معتبر است. هر نظامی در دنیا به هر اندازه که به این نحو کار نزدیک تر باشد مسائل جامعه را بهتر می تواند حل کند.

نقش مردم در انتخاب ولی چیست آیا می توان وظایف خبرگان را به مردم واگذار کرد؟

پرسش

نقش مردم در انتخاب ولی چیست آیا می توان وظایف خبرگان را به مردم واگذار کرد؟

پاسخ

هر چند در قانون اساسی تصریح نشده که ولایت فقیه بر اساس نظریه انتصاب است ولی شواهدی بر پذیرفتن این نظریه وجود دارد. قبلا اصل یک صد و هفتم قانون اساسی این بود: (هرگاه یکی از فقهای واحد شرایط مذکور در اصل پنجم این قانون از طرف اکثریت قاطع مردم به مرجعیت و رهبری شناخته و پذیرفته شده باشد ۰۰۰) در این جابجایی بینی شده بود که اگر مردم مرجع و رهبر را با رای اکثر قبول کردند، رهبری او مشروع و مقبول است و دیگر نیاز به خبره و کارشناس نیست، همان طور که در مورد حضرت امام قدس سره چنین شد. البته این فرض در مسائل اجتماعی بسیار کم اتفاق می افتد. باید انقلابی با سی سال تلاش و سابقه و مقدمات صورت بگیرد تا مردم، رهبر اصلح را انتخاب کنند فرض این مساله در چنین مواردی ممکن است، اما همیشه میسر نیست و طبعا در اوضاع و احوال عادی کاندیداهایی که برای رهبری انتخاب می شوند بیش از یکی خواهند بود و بناچار باید بین آنها ترجیح داده و یک مقام رسمی این ترجیح را اعلام کند. اگر این ترجیح را به مردم واگذار کنیم، با توجه به اینکه مردم میان خودشان اختلاف دارند، یعنی یقین ندارند، حال اگر بیایند کسی را تعیین بکنند، این کاریقین آور نیست. البته گاه ممکن است خود مردم مستقیما یا به طور غیر رسمی

کسی را بشناسند و همه مردم یا اکثر آنان درباره او اتفاق نظر داشته باشند، اما در غیر این موارد، ارزش مراجعه به آرای عمومی بسیار کمتر از رای خبرگان است؛ زیرا چنین کاری مثل این است که برای یافتن طیب حاذق و اصلح از عابرین کوچه و بازار پرسیم و بعد هر چه را اکثر مردم گفتند عمل کنیم. آیا این راه بهتر ما را به واقع می‌رساند یا اینکه اگر به جامعه پزشکان رجوع کنیم و از آنها بخواهیم که حاذقترین پزشک را به ما معرفی کنند؟ یقیناً مراجعه به متخصصان و طبیبان راهگشایتر است. اساساً وقتی ما انتخاب رهبر و ولی امر را یک مسأله دینی تلقی کنیم باید دلیل قویتری در پیشگاه خدا داشته باشیم.

نظریه انتصاب و نقش مردم در تعیین رهبر اگر خواستیم بر اساس مبنای انتصاب نقش مردم را تعیین کنیم و بگوییم مردم به جای خبرگان، این نقش را بر عهده گیرند، آیا این کار صحیح تر است؟ به نظر می‌آید این کار دور از واقع باشد. به نظر خردمندان اگر ابتدا پزشکان حاذق و امین را شناسایی کنیم و سپس آنها از میان خود، اصلح را انتخاب کنند اطمینان بخش و عقلایی تر است. می‌دانیم در شهر پزشکانی هستند که در طول معاشرتی که با آنان داشته ایم به صداقت و درستکاری شان پی برده ایم؛ تشخیص این کار برای مردم ممکن است. این گونه پزشکان را مردم انتخاب می‌کنند، تا آنان بهترین و ماهرترین پزشک را از میان خود انتخاب کنند. اگر

چنین انتخابی گرفت برای مردم اطمینان بخش است. این گونه انتخاب از سوی مردم (انتخاب متخصصان متعهد) کار مشکلی نیست، اما انتخاب اصلح و اعلم از میان آن همه خبره و متخصص با رای اکثر، کاری دقیق و تخصصی است. اگر در انتخابات ریاست جمهوری و نیز تمام انتخابات دیگر، چنین روشی پیاده شود به نظر ما اصلح است و اگر بتوانیم یک نظام انتخاباتی پیاده کنیم که بتدریج متخصصان شناسایی شوند و اصلحشان انتخاب گردد، بسیار مناسب است. در همه جامی توانیم این کار را بکنیم، حتی برای انتخابات ریاست جمهوری، وزرا، قضات و همه مسوولین کشور. این کار، شدنی است. اما در اوضاع و احوالی که ما زندگی می کنیم - خصوصا که فرهنگ غربی در جامعه ما نفوذ کرده - تغییر روش انتخابات مشکل است. البته در کشور ما، چشم ناظر، بینا و بیداری فوق ریاست جمهوری و نهادهای دیگر هست که ما بیشتر به آن اهتمام داریم، که تا حدود زیادی مشکلات انتخابات به شیوه غربی را رفع می کند، یعنی اگر در مراتب پایین تر اشتباهی واقع شود، به سبب نظارت آن مقام بالاتر چندان مهم نیست بر اساس اصول اسلامی، صحیح تر این است که انتخاب سایر مقامات نیز چند مرحله ای باشد و هر کس واقعا در موضوعی شهادت بدهد که صلاحیت تشخیص آن را دارد و در موضوعی که صلاحیت و تخصص ندارد، شهادت و رای ندهد. در این صورت، قطعا مصالح جامعه بهتر تامین می شود و

از هر جهت نیز عقلایی است و با موازین شرعی بیشتر مطابق است، ولی این کار نسبتاً سخت است و در حال حاضر جامعه ما آمادگی اجرای آن را ندارد.

در نظریه (انتخاب) در واقع خبرگان وکیل مردم اند تا رهبر را انتخاب کنند؛ آیادر نظریه (انتصاب) نیز خبرگان برای شهادت اصلح، وکیل مردم اند؟

پرسش

در نظریه (انتخاب) در واقع خبرگان وکیل مردم اند تا رهبر را انتخاب کنند؛ آیادر نظریه (انتصاب) نیز خبرگان برای شهادت اصلح، وکیل مردم اند؟

پاسخ

طبق نظریه (انتصاب) وکالتی در کار نیست، و خبرگان برای اینکه اختلافی پیش نیاید انتخاب می شوند. مثل اینکه کسانی می خواهند ملکی را معامله کنند. ابتدا باید بر کارشناسها توافق کنند. چون ممکن است دهها کارشناس وجود داشته باشند، اما طرفین باید بر دو کارشناس توافق کنند. این توافق بر کارشناسان، در واقع همان رای به خبرگان است؛ یعنی ما به آنها رای می دهیم تا آنان به کاندیدای اصلح شهادت بدهند. پس مردم کسانی را که صلاحیت شهادت دارند انتخاب می کنند تا در شاهدان اختلافی پیش نیاید. حال تشکیل مجلس خبرگان با کدام یک از دو نظریه انتصاب و انتخاب، سازگارتر است؟ در قانون اساسی تصریح نشده که تشکیل مجلس خبرگان مبتنی بر نظریه انتخاب است یا انتصاب، ولی شواهدی وجود دارد که تشکیل مجلس خبرگان مبتنی بر نظریه انتصاب است. اصولاً در نظامهای دموکراتیک با یک دور و تسلسل مواجه هستیم. توضیح آنکه مردم پیش از آنکه بخواهند در انتخابات ریاست جمهوری یا مجلس و یا همه پرسسی قانون اساسی و یا مطلب دیگر رای بدهند، قانونهایی از پیش برای آنها نوشته می شود، بدون آنکه نظر مردم برای این کار پرسیده شود. مثلاً سن رای دهندگان، جنسیت آنها و دیگر شرایطی که پیش از انتخابات می گذارند. اینها همه پیش فرض هایی

است که مردم به وسیله آن در انتخابات شرکت می کنند . این دور و تسلسل ، مشکلی است که در نظامهای دموکراتیک دنیا وجود دارد . هر اشکالی که غربی ها به ما درباره پذیرش پیش فرض ها بکنند ، به نظام دموکراتیک آنها به گونه شدیدتری وارد است . ما این مشکل را با نظریه (انتصاب) حل می کنیم ، چون اگر به این نظریه قائل شدیم مشکل ما در تسلسل مشروعیت حل می شود زیرا نهایتاً به جایی می رسیم که فوق مردم است . در آن صورت دیگر نمی گوئیم مردم طبق چه قانونی چنین کردند یا اگر رهبر کسی را تعیین کرد ، اعتراض نمی کنیم . اما اگر این را نپذیرفتیم ، همان اشکالی که بر سایر نظامهای دموکراتیک وارد است ، بر نظریه انتخاب هم وارد خواهد شد . بعضی از منصبهای مهم را شخص رهبر انتخاب می کند ؛ آیا اگر نظریه انتخاب را بصورت مزبور بپذیریم ، در واقع نقش رهبر و ولی امر در انتصاب از بین می رود و به عهده متخصصان هر رشته می افتد ؟ در روش انتخابات غیر مستقیم و چند مرحله ای - که به نظر ما روش صحیحتری است - همه اینها یک اسکلت می شود که مخروط وار به عالی ترین مرتبه اجرایی که ریاست جمهوری باشد ، می رسد و او هم اعتبارش به نصب رهبر است . وقتی رهبر این نظام را امضا و از بالا نظارت کرد ، اعتبار معنوی و شرعی همه مقامها از بالا خواهد بود .

رهبر که همه شهردارها و قاضی ها و مقامات را

نمی شناسد و شناسایی یکایک آنها برای ایشان امکان ندارد پس ناچار است از نظر دیگران استفاده کند . بنابراین مردم ، نظام خود را آماده و طراحی می کنند ، اما این نظام هنوز روح ندارد . رهبر بامضای خود به آن نظام روح می دهد و آن را قابل اجرا می کند . با این نظام هیچ لطمه ای به نظریه (انتصاب) نمی خورد و نقش مردم هم در تمام امور سیاسی - اجتماعی محفوظ می ماند . این نظام مبنای بر عقلایی و شرعی دارد ، چون هر کس در حد فهم و صلاحیت خود رای داده ، نه بیش از آنچه که می فهمد و صلاحیت دارد . پس هم شرع آن را ، می پذیرد و هم از نظر عقلایی معتبر است . هر نظامی در دنیا به هر اندازه که به این نحو کار نزدیک تر باشد مسائل جامعه را بهتر می تواند حل کند .

ولایت جامعه اسلامی از دیدگاه علامه طباطبائی با کیست ؟

پرسش

ولایت جامعه اسلامی از دیدگاه علامه طباطبائی با کیست ؟

پاسخ

در پایان تفسیر سوره آل عمران می فرماید : براساس آیات صریح قرآن ولایت جامعه اسلامی به عهده رسول الله (ص) بوده و اطاعت او برهمگان واجب بوده است . نکته قابل توجه اینکه عموم آیاتی که به برپائی عبادات و امر جهاد و حدود و قصاص و غیره توصیه می کنند خطاب به عموم مردمنده خطاب به پیامبر فقط و از جمیع این آیات چنین برمی آید که دین صبغه اجتماعی دارد و خداوند آن را به عهده مردم نهاده و کفر را برای آنها نمی پسندد . بنابراین خداوند برپائی دین را از تمام مردم خواسته است به عبارت دیگر امر اداره اجتماع با خود مردم است و کسی بر دیگری مزیت ندارد و پیامبر اکرم با بقیه آحاد جامعه اسلامی در این جهت مساوی است . بلی رسول الله (ص) عهده دار دعوت و هدایت و تربیت و رهبری مردم است و امور دنیا و آخرت جامعه از سوی خدا به وی واگذار شده است و بعد از وی نیز امامان منتخب از جانب خدا باید عهده دار امور دنیا و آخرت مردم باشند ولی بدون تردید بعد از زمان رسول اکرم و ائمه اطهار مثل زمان غیبت امر حکومت به عهده خودم مردم است و از قرآن نیز می توان استفاده کرد که بر عهده مردم است که حاکمی بر اساس سیره رسول اکرم تعیین نمایند حاکمی که بر اساس سنت امامت مشی کند نه سنت پادشاهان و امپراطوران ، حاکمی که احکام الهی را پاسداری نماید و در غیر احکام

الهی نیز بامشورت با افراد کارشناس و مورد اعتماد پیش برود . در جای دیگر می نویسد : قرآن مردم را به تاسیس حکومت سلطنتی و بساط قیصری و کسروی فرا نخوانده بلکه حکومت راشانی از شئون واجب المراعات جامعه انسانی مثل تعلیم و تربیت و تدارک ارتش می داند آری قرآن بجای دستور تشکیل حکومت به اتحاد و اتفاق بر دین دعوت می کند و از تفرقه و اختلاف نهی می نماید .

آیا در نظام اسلامی فقیه وکیل مردم است ؟ اگر جواب مثبت است چرا حکومت اسلامی رابه ولایت فقیه تعبیر می کنند , نه وکالت فقیه ؟

پرسش

آیا در نظام اسلامی فقیه وکیل مردم است ؟ اگر جواب مثبت است چرا حکومت اسلامی رابه ولایت فقیه تعبیر می کنند , نه وکالت فقیه ؟

پاسخ

(وکیل) به کسی گفته می شود که کاری به او واگذار می شود تا از طرف واگذار کننده انجام دهد . مثلاً کسی که مسوولیت انجام کاری به او سپرده شده است , اگر در اثر گرفتاری یا اشتغال نتواند وظیفه اش را انجام دهد و دیگری را برای انجام آن کار به جای خود قرار دهد , او را وکیل کرده است . همچنین کسی که از حق معینی برخوردار است , مثلاً حق امضا یا حق برداشت از حساب بانکی یا حق مالکیت دارد , می تواند دیگری را وکیل خود گرداند تا آن را استیفا نماید .

تعریف (وکالت) و تبیین (وکالت فقیه):

وکالت عقدی جایز و قابل فسخ است ؛ یعنی موکل هر زمان که اراده کند می تواند وکیل را از وکالت عزل نماید . پس وکالت در جایی فرض می شود که اولاً شخصی اصالتاً حق انجام کاری را داشته باشد تا بوسیله عقد وکالت آنرا به وکیلش واگذار کند و طبعاً اختیارات وکیل در همان محدوده اختیارات خود موکل خواهد بود نه بیش از آن . ثانیاً : موکل هر وقت بخواهد می تواند وکیلش را عزل نماید . کسانی که نظریه (وکالت فقیه) را مطرح نموده اند , وکالت را به معنای حقوقی گرفته اند و مقصودشان این است که مردم دارای حقوق اجتماعی ویژه ای هستند و باتعیین رهبر , این حقوق را به او

واگذار می نمایند. این نظریه که اخیراً توسط برخی به عنوان نظریه فقهی مطرح شده است، در تاریخ فقه شیعه پیشینه ای ندارد و اثری از آن در کتب معتبر فقهی دیده نمی شود. از نظر حقوقی وکیل، کارگزار موکل و جانشین او محسوب می شود و اراده اش همسو با اراده موکل است. وکیل باید خواست موکل را تامین کند و در محدوده اختیاراتی که از طرف موکل به او واگذار می شود، مجاز به تصرف است. منطبق نبودن (وکالت فقیه) با نظام سیاسی در اسلام:

آنچه در نظام سیاسی اسلام مورد نظر است با این نظریه منطبق نیست. بعضی از اختیاراتی که حاکم در حکومت اسلامی دارد، حتی در حوزه حقوق مردم نیست. مثلاً حاکم حق دارد به عنوان حد، قصاص و یا تعزیر، مطابق با ضوابط معین شرعی کسی را بکشد یا عضوی از اعضای بدن او را قطع کند. این حق که در شرع اسلام برای حاکم معین شده، برای آحاد انسانها قرار داده نشده است؛ یعنی هیچ کس حق ندارد خودکشی کند یا دست و پای خود را قطع کند و چون هیچ انسانی چنین حقی نسبت به خود ندارد، نمی تواند آن را به دیگری واگذار کند و او را در این حق وکیل نماید. از این رو می فهمیم حکومت حقی است که خداوند به حاکم داده است نه اینکه مردم به او داده باشند. اصولاً مالکیت حقیقی جهان و ولایت بر موجودات، مختص به خدا است و تنها اوست که می تواند این

حق را به دیگری واگذار نماید . ولایت و حکومت حاکم اسلامی به اذن خداست و اوست که برای اجرای احکام خود به کسی اذن می دهد تا در مال و جان دیگران تصرف نماید . بدین ترتیب اختیارات حاکم به خواست مردم - که در این نظریه موکلان فقیه فرض شده اند - محدود نمی شود . از سوی دیگر ، حاکم شرعی باید دقیقاً طبق احکام الهی عمل کند و حق سرپیچی از قانون شرعی را ندارد و نباید بخاطر خواست مردم دست از شریعت بردارد . بنابراین ، محدوده عمل حاکم را قانون شرعی معین می کند نه خواست مردم . در حالی که اگر حاکم ، وکیل مردم فرض شود پیروی از خواست مردم برای او لازم است و اختیارات او محدود به خواست موکلان می شود و نیز مردم می توانند هر وقت بخواهند فقیه را عزل نمایند حال آنکه عزل و نصب حاکم شرعی به دست خداست .

ولایت جامعه اسلامی از دیدگاه علامه طباطبائی با کیست ؟

پرسش

ولایت جامعه اسلامی از دیدگاه علامه طباطبائی با کیست ؟

پاسخ

در پایان تفسیر سوره آل عمران می فرماید : براساس آیات صریح قرآن ولایت جامعه اسلامی به عهده رسول الله (ص) بوده و اطاعت او برهمگان واجب بوده است . نکته قابل توجه اینکه عموم آیاتی که به برپائی عبادات و امر جهاد و حدود و قصاص و غیره توصیه می کنند خطاب به عموم مردمنده خطاب به پیامبر فقط و از جمیع این آیات چنین برمی آید که دین صبغه اجتماعی دارد و خداوند آن را به عهده مردم نهاده و کفر را برای آنها نمی پسندد . بنابراین خداوند برپائی دین را از تمام مردم خواسته است به عبارت دیگر امر اداره اجتماع با خود مردم است و کسی بر دیگری مزیت ندارد و پیامبر اکرم با بقیه آحاد جامعه اسلامی در این جهت مساوی است . بلی رسول الله (ص) عهده دار دعوت و هدایت و تربیت و رهبری مردم است و امور دنیا و آخرت جامعه از سوی خدا به وی واگذار شده است و بعد از وی نیز امامان منتخب از جانب خدا باید عهده دار امور دنیا و آخرت مردم باشند ولی بدون تردید بعد از زمان رسول اکرم و ائمه اطهار مثل زمان غیبت امر حکومت به عهده خود مردم است و از قرآن نیز می توان استفاده کرد که بر عهده مردم است که حاکمی بر اساس سیره رسول اکرم تعیین نمایند حاکمی که بر اساس سنت امامت مشی کند نه سنت پادشاهان و امپراطوران ، حاکمی که احکام الهی را پاسداری نماید و در غیر احکام

الهی نیز بامشورت با افراد کارشناس و مورد اعتماد پیش برود. در جای دیگر می نویسد: قرآن مردم را به تاسیس حکومت سلطنتی و بساط قیصری و کسروی فراخوانده بلکه حکومت راشانی از شئون واجب المراعات جامعه انسانی مثل تعلیم و تربیت و تدارک ارتش می داند آری قرآن بجای دستور تشکیل حکومت به اتحاد و اتفاق بر دین دعوت می کند و از تفرقه و اختلاف نهی می نماید.

نظریه ی انتصاب و نظریه ی انتخاب به چه معناست و کدامیک در مورد ولایت فقیه درست می باشد؟

پرسش

نظریه ی انتصاب و نظریه ی انتخاب به چه معناست و کدامیک در مورد ولایت فقیه درست می باشد؟

پاسخ

جواب اجمالی:

هر چند برخی کوشیده اند نظریات گوناگونی از علمای اسلام پیرامون مسئله ی حکومت اسلامی، ارایه دهند و این تصوّر را ایجاد کنند که «نظریه ی ولایت فقیه» یکی از چند نظریه ی موجود در این باب است که خود به دو شاخه ی کوچکتر: «نظریه ی انتصاب» و «نظریه ی انتخاب» تقسیم می شود، ولی سخنان فقیهان بر جسته ی گذشته تا حال، به خوبی نشان می دهد که تنها نظریه ی پذیرفته شده در میان آنها، «نظریه ی انتصاب فقیه، به عنوان ولی و زمامدار» بوده و هست.

در نظریه ی انتصاب، شرع، فقها را به عنوان ولی منصوب می کند و در نظریه ی انتخاب، شرع با تعیین شرایطی برای فقیه از آنان می خواهد که از بین حائزین شرایط یکی را انتخاب کنند.

برخی انتصاب فقها را به عنوان زمامدار محال دانسته و گفته اند: اگر در یک زمان، تعدادی فقیه واجد شرایط یافت شود، پنج احتمال برای نظریه ی انتصاب وجود دارد:

۱. هر یک از آنها به تنهایی از سوی امامان معصوم (علیهم السلام) به عنوان زمامدار نصب شده باشد و بتواند مستقلاً در این زمینه عمل کند.

۲. همگی برای زمامداری برگزیده شده باشند، اما تنها یک نفر از آنها بتواند اعمال ولایت کند.

۳. تنها یکی از آنها برای زمامداری گمارده شده باشد.

۴. همگی به عنوان ولی گمارده شده باشند، اما اعمال ولایت هر یک مشروط به موافقت دیگران باشد.

۵. مجموع آنها به عنوان زمامدار منصوب شده باشند، به گونه ای

که همگی با هم به منزله‌ی رهبر و زمامدار واحد تلقی شوند. نتیجه‌ی این احتمال با احتمال پیشین یکسان و در عمل به یک چیز بازگشت خواهند کرد.

سپس با ردّ تمام این احتمالات، در مورد احتمال نخست گفته اند:

این احتمال مستلزم هرج و مرج در جامعه خواهد بود، زیرا هر فقیه ممکن است در یک مسئله نظری مخالف دیگران داشته باشد و در این صورت نظم جامعه بر هم می‌خورد و هدف از تشکیل حکومت که انتظام امور و هماهنگی ساختن اجزای مختلف جامعه است، حاصل نمی‌شود و این امر با حکمت حکیم متعال سازگار نیست.

اما ما با پذیرش احتمال نخست از احتمالات پنج‌گانه مشکل پیدایش هرج و مرج را با توجه به دو نکته: ۱. لزوم اطاعت از حکم رهبر و ولی بر همگان حتی سایر فقها ۲. عدم جواز دخالت سایرین حتی فقها در حوزه‌ی تصدّی یک فقیه، منتفی می‌دانیم. بنابراین، نظریه‌ی انتصاب فقیه به ولایت با اشکالی در عالم ثبوت یا اثبات مواجه نیست.

جواب تفصیلی:

هر چند برخی کوشیده اند نظریات گوناگونی از علمای اسلام پیرامون مسئله‌ی حکومت اسلامی، ارایه دهند و این تصوّر را ایجاد کنند که «نظریه‌ی ولایت فقیه» یکی از چند نظریه‌ی موجود در این باب است که خود به دو شاخه‌ی کوچکتتر: «نظریه‌ی انتصاب» و «نظریه‌ی انتخاب» تقسیم می‌شود، ولی سخنان فقیهان بر جسته‌ی گذشته تا حال، به خوبی نشان می‌دهد که تنها نظریه‌ی پذیرفته شده در میان آنها، «نظریه‌ی انتصاب فقیه، به عنوان ولی و زمامدار» بوده و هست و

اگر نظریات دیگری در این زمینه ابراز شده، مربوط به چند دهه ی اخیر تاریخ اندیشه ی شیعی و بیشتر از سوی کسانی بوده است که از نام آوران صحنه ی فقاہت محسوب نمی شده اند.

در نظریه انتصاب، مشروعیت حکومت فقیه از سوی شارع مقدس و امامان معصوم (علیهم السلام) است. در این نظریه شرع، فقها را به عنوان ولی منصوب می کند و حکومت فقیه برخاسته از انتخاب مردم نیست. در حالی که در نظریه ی انتخاب، مشروعیت حکومت فقیه از سوی مردم و تعیین وی به انتخاب آنها می باشد. در این صورت شرع، شرایطی را برای ولی، تعیین می نماید و به مردم دستور می دهد که از بین حائزین شرایط کسی را به عنوان ولی انتخاب کنند.

ادله ی ولایت فقیه، همگی حکایت از انتصاب فقیه به عنوان ولی دارد و هیچ فقیه آگاه از ضوابط اجتهاد، در این مطلب تردیدی ندارد. البته برخی تحقق چنین چیزی را که هر کس به مقام فقاہت نایل شد، ولایت داشته باشد محال دانسته و روایات را که ظهور در «ولایت بالفعل» دارد و خود آنها نیز به این نکته اعتراف دارند، حمل بر «ولایت شأنی» نموده اند. یعنی در واقع پذیرفته اند که ظهور اصلی و اولی روایات، «نظریه ی انتصاب» را ثابت می کند، ولی چون چنین چیزی در نظر عقل محال است، می بایست این اخبار را بر خلاف ظاهرشان حمل بر صلاحیت و شأنت نمود و گفت: شارع در این روایات به بیان این نکته پرداخته است که فقها صلاحیت زمامداری جامعه اسلامی را دارند. اما این امر که از بین

فقها چه کسی زمام امر را به دست می گیرد، در این روایات تبیین نشده و تعیین آن به انتخاب مردم و نهاد شده است.

در پاسخ به این سؤال که چرا انتصاب فقها به عنوان زمامدار محال است؟ گفته اند: اگر در یک زمان، تعدادی فقیه واجد شرایط (۳) یافت شود، پنج احتمال برای نظریه ی انتصاب وجود دارد:

۱. هر یک از آنها به تنهایی از سوی امامان معصوم (علیهم السلام) به عنوان زمامدار نصب شده باشد و بتواند مستقلاً در این زمینه عمل کند.

۲. همگی برای زمامداری برگزیده شده باشند، اما تنها یک نفر از آنها بتواند اعمال ولایت کند.

۳. تنها یکی از آنها برای زمامداری گمارده شده باشد

۴. همگی به عنوان ولی گمارده شده باشند، اما اعمال ولایت هر یک مشروط به موافقت دیگران باشد.

۵. مجموع آنها به عنوان زمامدار منصوب شده باشند، به گونه ای که همگی با هم به منزله ی رهبر و زمامدار واحد تلقی شوند. نتیجه ی این احتمال با احتمال پیشین یکسان و در عمل به یک چیز بازگشت خواهند کرد.

سپس گفته اند: تمام این احتمالات باطل است:

احتمال نخست مستلزم هرج و مرج در جامعه خواهد بود، زیرا هر فقیه ممکن است در یک مسئله نظری مخالف دیگران داشته باشد و در این صورت نظم جامعه بر هم می خورد و هدف از تشکیل حکومت که انتظام امور و هماهنگی ساختن اجزای مختلف جامعه است، حاصل نمی شود و این امر با حکمت حکیم متعال سازگار نیست.

در احتمال دوم، راهی برای تعیین کسی که می تواند اعمال ولایت کند، وجود ندارد. از سوی دیگر، ولایت سایر فقها، غیر از او، لغو و

بی فایده و جعل آن از سوی حکیم، قبیح و نابجا خواهد بود. به همین بیان بطلان احتمال سوم نیز آشکار می گردد.

دو احتمال چهارم و پنجم نیز به دلیل مخالفت با سیره و روش عقلا- و مؤمنین باطل می باشند. افزون بر این، کسی چنین احتمالی را نپذیرفته است.

به این اشکال پاسخ های گوناگونی داده شده است. برخی از آنها عبارتند از:

۱. همه ی فقها برای زمامداری تعیین شده اند. از این رو، بر عهده گرفتن این منصب بر همه ی آنها «واجب کفایی» (۲) خواهد بود. به این معنا که هر گاه یکی بر این مهم مبادرت ورزد، تکلیف از دیگران ساقط می شود.

۲. مسئله ولایت مانند مسئله نماز جماعت نیست، تا هر عادل بتواند عهده دار سمت امامت آن باشد، بلکه ولایت در مرتبه ی نخست وظیفه ی کسی است که اعلم، اتقی، اشجع و با تدبیرتر از دیگران باشد.

پاسخ نخست، افزون بر اینکه در احکام تکلیفی راه دارد، نه احکام وضعی مانند ولایت (۵)، نمی تواند اشکال را حل کند. زیرا واجب کفایی قبل از مبادرت بر همه ی افراد مزبور واجب است. از این رو، همان احتمالات پنج گانه نسبت به آن تکرار می شود و اشکال باز می گردد!

پاسخ دوم، افزون بر نبود دلیل بر آن، بر فرض تساوی دو نفر از جهات مزبور، با مشکل مواجه می شود و چنین تساوی ای هر چند به گمان برخی در عالم واقع نادر است، ولی از نگاه خود آن اشخاص یا طرفداران آنها، امکان وقوع آن فراوان می باشد. (۶) از سوی دیگر، این ()

پاسخ نوعی پذیرش اشکال و قبول اختصاص نصب به

فقیه اعلم، اتقی و اشجع است، نه سایر فقها.

با این همه، اشکال مزبور قابل حلّ است؛ زیرا همه فقها قبول دارند و اطلاق ادله ی ولایت فقیه نیز همین را اقتضا می کند که اگر رهبر و ولیّ حکمی کرد، بر همگان حتی سایر فقهایی که واجد ولایت هستند، اطاعت از آن واجب است. همچنین اگر فقیه تصدّی بخشی از امور ولایی را بر عهده گرفت، دخالت سایرین، حتی فقههای واجد ولایت، در آن حوزه جایز نیست.

با این وصف، ما با پذیرش احتمال نخست از احتمالات پنج گانه یعنی این مطلب که تمامی فقههای واجد شرایط دارای مقام ولایت می باشند مشکل پیدایش هرج و مرج را با توجه به همین دو نکته: ۱. لزوم اطاعت از حکم رهبر و ولی بر همگان حتی سایر فقها ۲. عدم جواز دخالت سایرین حتی فقها در حوزه ی تصدّی یک فقیه، منتفی می دانیم.

بنابراین، نظریه ی انتصاب فقیه به ولایت که نظریه ی بیشتر فقههای بزرگ شیعه، از جمله حضرت امام خمینی (ره) و موافق ظاهر ادله ی ولایت فقیه است با اشکالی در عالم ثبوت یا اثبات مواجه نیست.

با این همه، اگر بخواهیم قانونی برای جامعه وضع کنیم که اختصاص به زمان و مکان خاصّی نداشته باشد، راهی جز پذیرش انتخاب مردم، نخواهیم داشت.

توضیح مطلب آن که: هر چند نصب تمامی فقههای واجد شرایط به عنوان ولیّ، مشکلی در عالم واقع یا مفاد ادله ندارد و در حوزه ی وظایف فردی، هر کس می تواند به فقیهی که او را واجد شرایط می داند، مراجعه کند و در امور ولایی از

او مدد جوید،(۲) ولی هنگامی که به این امر به عنوان یک وظیفه ی اجتماعی و در قالب اداره ی جامعه نظر کنیم و بخواهیم برای چنین صورتی حتی بر اساس «نظریه ی انتصاب» که نظریه صحیحی است قانون وضع نماییم، چاره ای جز برگزیدن شیوه ی انتخاب نداریم. البته در اینجا انتخاب به روح «تعیین فقیه واجد شرایط» صورت می گیرد، نه به روح «تعیین ولی از میان فقهای واجد شرایط» که در نظریه ی انتخاب مطرح است. یعنی مردم فقیهی را که حائز شرایط ولایت است، می یابند و بر می گزینند، نه اینکه از میان حائزان شرایط، با انتخاب خود ولی را تعیین کنند.

اگر در مسأله ی ولایت فقیه قایل به نظریه ی انتصاب باشیم، نقش مردم چه خواهد بود؟

پرسش

اگر در مسأله ی ولایت فقیه قایل به نظریه ی انتصاب باشیم، نقش مردم چه خواهد بود؟

پاسخ

جواب اجمالی:

علی رغم پذیرش نظریه ی انتصاب اگر بخواهیم قانونی برای جامعه وضع کنیم که اختصاص به زمان و مکان خاصی نداشته باشد، راهی جز پذیرش انتخاب مردم، نخواهیم داشت.

برای انتخاب فقیهی که حائز شرایط رهبری است، دو راه وجود دارد:

۱. انتخاب مستقیم.

۲. انتخاب غیر مستقیم.

شیوه ی انتخاب غیر مستقیم، بر شیوه ی انتخاب مستقیم ترجیح دارد.

اما در هر حال مردم، حتی بنابر نظریه ی انتصاب، نقش محوری در تعیین رهبر دارند و هر چند مشروعیت حکومت فقیه از سوی شارع مقدس و امامان معصوم (علیهم السلام) است و برخاسته از انتخاب مردم نیست، ولی نقش مردم تنها در کارآمدی نظام و اجرای منویات رهبر خلاصه نمی شود، بلکه آنها هستند که با گزینش «فقیه واجد شرایط» به شیوه ی مستقیم یا غیر مستقیم مصداق ولی امر و زمامدار جامعه را تعیین می کنند و برای او امکان انجام این وظیفه را فراهم می آورند.

جواب تفصیلی:

علی رغم پذیرش نظریه ی انتصاب(۱)، اگر بخواهیم قانونی برای جامعه وضع کنیم که اختصاص به زمان و مکان خاصی نداشته باشد، راهی جز پذیرش انتخاب مردم، نخواهیم داشت.

توضیح مطلب آن که: هر چند نصب تمامی فقهای واجد شرایط به عنوان ولی، مشکلی در عالم واقع یا مفاد ادله ندارد و در حوزه ی وظایف فردی، هر کس می تواند به فقیهی که او را واجد شرایط می داند، مراجعه کند و در امور ولایی از او مدد جوید، (۳) ولی هنگامی که به این امر به عنوان یک وظیفه ی اجتماعی و

در قالب اداره ی جامعه نظر کنیم و بخواهیم برای چنین صورتی حتی بر اساس «نظریه ی انتصاب» که نظریه صحیحی است قانون وضع نماییم، چاره ای جز برگزیدن شیوه ی انتخاب نداریم. البته در اینجا انتخاب به روح «تعیین فقیه واجد شرایط» صورت می گیرد، نه به روح «تعیین ولیّ از میان فقهای واجد شرایط» که در نظریه ی انتخاب مطرح است. یعنی مردمفقیه را که حائز شرایط ولایت است، می یابند و بر می گزینند؛ نه اینکه از میان حائزان شرایط، با انتخاب خود ولیّ را تعیین کنند.

()

برای انتخاب فقیه که حائز شرایط رهبری است، دو راه وجود دارد:

۱. انتخاب مستقیم: در این شیوه فقهای که خود را حائز شرایط می دانند، یا دیگران آنها را واجد این ویژگی ها می شمارند، برای انتخاب ثبت نام می کنند. سپس گروهی کارشناس وجود شرایط لازم برای رهبری را در این افراد مورد تأیید قرار می دهند و آنگاه مردم از میان آنها یکی را انتخاب می کنند.

۲. انتخاب غیر مستقیم: در این روش مردم گروهی کارشناس را بر می گزینند تا به عنوان وکیل از سوی آنها شخصی را که واجد شرایط رهبری است به ولایت امر انتخاب کنند.

ملاحظه می شود که در هر دو راه وجود گروهی کارشناس که تحقق شرایط رهبری را مورد تأیید قرار دهند، ضروری است، زیرا «فقاہت» یک تخصّص است و تنها وجود متخصصان می توانند چنین امری را در یک شخص، مورد تأیید قرار دهند. از این رو، اگر کسی ادعای پزشکی کند، این پزشکان هستند که می توانند صحت و سقم این امر را

تفاوت دو راه در این است که در شیوه ی اول کارشناسان و خبرگان اصل وجود شرایط لازم برای رهبری را در نامزدها تأیید می کنند و بدون شک در این مقام اقل مراتب آن شرایط کافی خواهد بود. در حالی که در شیوه ی دوم آنها کسی را که واجد شرایط در بالاترین سطح باشد، بر می گزینند. از این رو شیوه ی انتخاب غیر مستقیم یعنی انتخاب خبرگان از سوی مردم و انتخاب فقیه واجد شرایط از سوی خبرگان بر شیوه ی انتخاب مستقیم یعنی انتخاب فقیه واجد شرایط از سوی مردم ترجیح دارد و همین مطلب در قانون اساسی جمهوری اسلامی مورد توجه قرار گرفته و در عین پذیرش نظریه ی انتصاب که از مشروح مذاکرات خبرگان قانون اساسی و مواد موجود در آن آشکار است (۱) شیوه ی انتخاب غیر مستقیم برای تعیین رهبر مورد قبول واقع شده است.

اما در هر حال، چه شیوه ی انتخاب مستقیم را بپذیریم و چه شیوه ی انتخاب غیر مستقیم، مردم، حتی بنابر نظریه ی انتصاب، نقش محوری در تعیین رهبر دارند و هر چند مشروعیت حکومت فقیه از سوی شارع مقدّس و امامان معصوم (علیهم السلام) است و برخاسته از انتخاب مردم نیست، ... نقش مردم تنها در کارآمدی نظام و اجرای منویات رهبر خلاصه نمی شود، (۲) بلکه آنها هستند که با گزینش «فقیه واجد شرایط» به شیوه ی مستقیم یا غیر مستقیم مصداق ولیّ امر و زمامدار جامعه را تعیین می کنند و برای او امکان انجام این وظیفه را فراهم می آورند.

نظریه ی مالکیت مشاع که در آن وکالت فقیه مطرح می شود، به چه معناست و آیا توان به جای ولایت فقیه، قابل به وکالت فقیه شد؟

پرسش

نظریه ی مالکیت مشاع که در آن

وکالت فقیه مطرح می شود، به چه معناست و آیا توان به جای ولایت فقیه، قایل به وکالت فقیه شد؟

پاسخ

جواب اجمالی: (۲۹)

اکثریت قریب به اتفاق علمای شیعه، افزون بر پذیرش اصل حکومت اسلامی، فقیه را (چه بنا بر نظریه ی انتصاب و چه بنا بر نظریه ی انتخاب) ولی امر و زمامدار می شمارند و او را وکیل مردم در اداره ی امور جامعه نمی دانند.

در مقابل، برخی ادعا کرده اند: چون سیاست یا آیین کشورداری امری جزئی، متغیر، و تجربی است، در رده ی احکام تغییر ناپذیر الهی به شمار نمی آید و به طور کلی از مدار تکالیف و احکام کلیه ی الهیه خارج است. بر اساس همین باور، به طور کلی حکومت اسلامی مردود اعلام شده و حتی مقام زمامداری معصومان از سوی دین مورد انکار قرار گرفته و ترسیم دیگری از مسئله ی زمامداری ارایه شده است که به گمان ارایه کننده، طرحی نو در تاریخ اندیشه ی سیاسی می باشد.

ادعاهای این نظریه که به نظریه ی مالکیت مشاع شهرت یافته، عبارتند از:

۱. مالکیت انسان نسبت به فضای خصوصی که برای زندگی بر می گزینند، یک مالکیت خصوصی انحصاری طبیعی و بی نیاز از اعتبار و قرارداد است.

۲. انسان نسبت به فضای بزرگتر، یعنی محیط زیست مشترک، مالکیت خصوصی مشاع طبیعی و بی نیاز از اعتبار و قرارداد دارد.

۳. حاکمیت در یک سرزمین به معنای وکالت شخص یا گروهی، از سوی مالکان مشاع برای بهزیستی آن مجموعه می باشد.

۴. اگر تمام مالکان مشاع در یک وکیل یا یکدیگر اتفاق نظر نداشته باشند، نوبت به انتخاب اکثریت می رسد.

اساس این نظریه از یک

سو، طرح مالکیت مشاع برای مردم و از سوی دیگر طرح وکالت حاکم از سوی مالکان مشاع است. در حالی که اولاً مالکیت مشاعی مردم بر یک سرزمین، هیچ پشتوانه‌ی حقوقی ندارد و ثانیاً حتی در فرض وکالت یک نفر از سوی تمام مالکان مشاع یک سرزمین، از آنجا که وکالت فقهی عقد جایز است، هر یک از آنها می‌توانند وکالت را ابطال و در نتیجه حاکم را غزل نمایند. با این وصف حاکم بر اساس این نظریه از حاکمیت یا اقتدار که دو امر ضروری برای هر حکومتی است، برخوردار نخواهد بود.

بدین ترتیب نظریه‌ی «وکالت» فی حد نفسه، بی پایه و فاقد هر گونه دلیل حقوقی و سیاسی است.

جواب تفصیلی: (۲۹)

نظریه‌ی انتصاب (۱) فقیه به ولایت، نظریه‌ی بیشتر فقهای بزرگ شیعه، از جمله حضرت امام خمینی (قدس سره) و موافق ظاهر ادله‌ی ولایت فقیه است. بنابراین نظریه، فقیه به استناد ادله‌ی ولایت فقیه، دارای مقام ولایت و زمامدار امور جامعه‌ی اسلامی می‌باشد و شارع مقدس او را به این منصب گمارده است، هر چند در قالب یک قانون اجتماعی این مردم هستند که فقیه واجد شرایط را انتخاب می‌کنند.

پیروان نظریه انتخاب (۲) نیز معتقدند: شارع مقدس اسلام به مردم حق داده است تا از میان فقهای واجد شرایط یکی را به رهبری برگزینند. بنابراین، آنان نیز افزون بر پذیرش اصل حکومت اسلامی، فقیه منتخب را ولی امر و زمامدار می‌شمارند و او را وکیل مردم در اداره‌ی امور جامعه نمی‌دانند.

()

گرفته (۳) و ترسیم دیگری از مسئله‌ی زمامداری ارایه شده است که به گمان

ارایه کننده، طرحی نو در تاریخ اندیشه ی سیاسی می باشد. ما با قطع نظر از مسأله ی جداانگاری دین و سیاست و ادعای انکار مقام زعامت جامعه در مورد امامان معصوم (علیهم السلام) که هر دو با روح دینداری در تضاد و دومی با اصول مسلم شیعه منافی است، تنها به بررسی نظریه ی سیاسی ایشان می پردازیم و اتقان و ضعف آن را بر اساس معیارهای حقوقی و سیاسی ارزیابی می کنیم.

اگر بخواهیم این نظریه را که از آن به نام نظریه ی مالکیت مشاع یاد و به عنوان اساس فلسفه ی سیاسی نوین مطرح شده است، در چند سطر خلاصه کنیم و خوانندگان را از پیچ و خم عبارات صاحب نظریه خلاص نماییم، باید بگوییم:

انسان از آن جهت که جسمی جاندار و متحرک به اراده است، هر عملی که از او سر می زند، یک پدیده ی صرفاً طبیعی به شمار می رود. این انسان، به حکم طبیعت زنده و متحرک خود، مکانی را که بتواند در آنجا آزادانه زندگی کند، برای خود انتخاب کرده و از همین انتخاب طبیعی یک رابطه ی اختصاصی قهری به نام «مالکیت خصوصی» برای وی به وجود آمده است. این مالکیت خصوصی، به اقتضای زیست در مکان خصوصی، مالکیت خصوصی انحصاری است و به اقتضای زیست در مکان خصوصی مشترک در فضای بزرگتر، مالکیت خصوصی مشاع خواهد بود. این دو نوع مالکیت، یعنی مالکیت خصوصی انحصاری و مالکیت خصوصی مشاع هم طبیعی است؛ زیرا به اقتضای طبیعت به وجود آمده، و هم خصوصی است؛ زیرا هر کس به نحو مستقل دارای این گونه اختصاص مکانی است. افرادی

که در اثر همین ضرورت زیست طبیعی در مجاورت یکدیگر مکانی را برای زندگی خود انتخاب می کنند، از همین دو گونه مالکیت خصوصی: انحصاری و مشاع، برخوردارند و چون تمام افراد همسایه با یک نسبت مساوی، عمل سبقت در تصرف فضای کوچک «خانه» و فضای بزرگ «محیط زیست مشترک» را انجام داده اند، به شکل فردی و مستقل حق مالکیت شخصی انحصاری نسبت به خانه و حق مالکیت شخصی مشاع نسبت به فضای مشترک را پیدا می کنند. این افراد که مالکان مشاع سرزمین خود هستند، به رهنمود عقل عملی، شخص یا هیأتی را وکالت و اجرت می دهند تا همه ی همت، امکانات و وقت خود را در بهزیستی و همزیستی مسالمت آمیز آنان در آن سرزمین به کار بندد و اگر احیاناً در این گزینش، اتفاق آرای مالکان مشاع فراهم نگردد، تنها راه بعدی این است که به حاکمیت اکثریت بر اقلیت توسل جویند. این به سان همان ورثه ای است که املاکی را از مورث خود به صورت مالکیت شخصی و مشاع به ارث برده اند و هنوز سهمیه ی خود را به وسیله ی تقسیم، مشخص نکرده اند. در این صورت، تنها راه اعمال مالکیت شخصی و مشاع هر یک در اموال خود، این است که وکیل یا داوری را به حاکمیت یا به حکمیت برگزینند، تا این اموال را به صورت مطلوبی حفاظت و در مقابل دواعی مدعیان خارجی دفاع نماید و اگر احیاناً همه افراد ورثه به این وکالت یا تحکیم حاضر نباشند، تنها راه حل بعدی این است که اکثر آنها به وکالت یا تحکیم رأی دهند.

ادعاهای این نظریه

عبارتند از:

۱. مالکیت انسان نسبت به فضای خصوصی که برای زندگی بر می‌گزینند، یک مالکیت خصوصی انحصاری طبیعی و بی‌نیاز از اعتبار و قرارداد است.

۲. انسان نسبت به فضای بزرگتر، یعنی محیط زیست مشترک، مالکیت خصوصی مشاع طبیعی و بی‌نیاز از اعتبار و قرارداد دارد.

۳. حاکمیت در یک سرزمین به معنای وکالت شخص یا گروهی، از سوی مالکان مشاع برای بهزیستی آن مجموعه می‌باشد.

۴. اگر تمام مالکان مشاع در یک وکیل با یکدیگر اتفاق نظر نداشته باشند، نوبت به انتخاب اکثریت می‌رسد.

ادّعی نخست که از یک بحث حقوقی در حوزه‌ی حقوق خصوصی، اتخاذ شده، و پس از لعاب فلسفی به شکل نظریه‌ای جدید در آمده تنها در باب زمینی که مالک دیگری ندارد و شخص پس از اشغال آن، در آن کاری انجام می‌دهد و آن را به صورت زمینی قابل استفاده در می‌آورد، صادق است. (۲) البته حتی در آن مورد نیز این امر منشأ اعتبار مالکیت است و هیچگاه مالکیت که یک امر اعتباری است، بدون اعتبار تحقق پیدا نمی‌کند.

ادّعی دوم، نه دلیلی برای اثبات دارد و نه در مجموع، معنای محصلی از آن می‌توان استفاده کرد زیرا فضای بزرگتر یا محیط زیست مشترک یک فرد تا کجاست؟ آیا تنها شامل محله‌ی او می‌شود؟ یا روستا و شهر او، و یا حتی کشور و بلکه تمام جهان را در بر می‌گیرد؟!

شاید در پاسخ به همین پرسش است که گفته شده است: «بر اساس دکترین مالکیت شخصی مشاع، کشور آن فضای باز و آزادی است که انسان‌های معدودی

به صورت مشاع برای زیست طبیعی خود از روی ضرورت برگزیده و آن را قلمرو تداوم زندگی خود و خانواده ی خود قرار داده اند.»

ولی این سخن نیز چیزی از ابهام آن ادعا نمی کاهد و معلوم نمی کند چرا مردم روستاهای ایرانی مجاور مرز عراق، مالک مشاع قسمتی از سرزمین عراق یا تمام آن نیستند، ولی مالک مشاع زمین های بسیار دورتر از آن، در ایران می باشند؟!

به هر حال، اگر شخصی با وارد شدن در زمینی که کسی مالک آن نیست و با انجام کار روی آن حقی نسبت به آن زمین پیدا می کند، به چه دلیل نسبت به زمین های مجاور آن که در تملک دیگران است، یا مالکی ندارد، حقی پیدا می کند؟ چه رسد به زمین هایی که در فاصله ای بسیار دور از این زمین قرار دارند!؟

اگر ادعای سوم را بپذیریم و حاکم را وکیل، به معنای فقهی، از سوی مالکان مشاع یک سرزمین بدانیم، از آنجا که وکالت فقهی (۱) عقدی ()

دکترین، به دلیل عدم ارائه ی تصویری معقول از قدرت برای حکومت، نمی تواند یک نظریه ی مقبول سیاسی تلقی شود.

ادعای چهارم با اصل نظریه ی مالکیت خصوصی مشاع در تنافی است؛ زیرا هنگامی که افراد، مالک مشاع یک چیز هستند، تصرف در آن چیز منوط به رضایت همه ی آنهاست و هیچ دلیلی بر نفوذ تصرفات کسی که اکثریت آنها تصرف او را اجازه داده اند و اقلیتی آن را نپذیرفته اند، وجود ندارد. از این رو، اگر همه ی وارثان در مثال مزبور، به وکالت شخص خاصی راضی نباشند، او نمی تواند با رضایت

اکثریت آنها در مال مشاع تصرف کند. پس این نظریه نمی تواند، حاکمیت اکثریت بر اقلیت را توجیه کند و این ادعا که چاره ای جز این نیست، در واقع ابطال نظریه ی مالکیت مشاع است، نه تأیید آن.

از سوی دیگر، حتی در فرض وکالت یک نفر از سوی تمام مالکان مشاع یک سرزمین، چون وکالت عقد جایز است، هر یک از آنها می تواند این وکالت را ابطال و در نتیجه حاکم را عزل نماید. با این وصف حاکم در این نظریه هیچ مجال امر به مردم ندارد و هر یک از آنها می تواند او را عزل نماید. آیا چنین نظریه ای را می توان در ساحت اندیشه ی سیاسی مطرح کرد!؟

به هر حال، نظریه ی «وکالت» فی حدّ نفسه، نظریه ای بی پایه و فاقد هرگونه دلیل حقوقی، فلسفی و سیاسی است. با توجه به وضوح و اتقان نظریه ی ولایت فقیه و ضعف و وهن نظریه ی وکالت، نیازی به دفاع از «ولایت فقیه» در برابر وجود ندارد، هر چند برخی به این عمل اقدام کرده اند.

آیا در نظام اسلامی فقیه وکیل مردم است؟ اگر جواب مثبت است چرا حکومت اسلامی رابه ولایت فقیه تعبیر میکنند، نه وکالت فقیه؟

پرسش

آیا در نظام اسلامی فقیه وکیل مردم است؟ اگر جواب مثبت است چرا حکومت اسلامی رابه ولایت فقیه تعبیر میکنند، نه وکالت فقیه؟

پاسخ

وکالت عقدی جایز و قابل فسخ است؛ یعنی موکل هر زمان که اراده کند میتواند وکیل را از وکالت عزل نماید. پس وکالت در جایی فرض میشود که اولاً شخصی اصالتاً حق انجام کاری را داشته باشد تا بوسیله عقد وکالت آنرا به وکیلش واگذار کند و طبعاً اختیارات وکیل در همان محدوده اختیارات خود موکل خواهد بود نه بیش از آن. ثانیاً موکل هر وقت بخواهد میتواند وکیلش را عزل نماید. کسانی که نظریه (وکالت فقیه) را مطرح نموده اند، وکالت را به معنای حقوقی گرفته اند و مقصودشان این است که مردم دارای حقوق اجتماعی ویژه ای هستند و با تعیین رهبر، این حقوق را به او واگذار مینمایند. آنچه در نظام سیاسی اسلام مورد نظر است با این نظریه منطبق نیست. بعضی از اختیاراتی که حاکم در حکومت اسلامی دارد، حتی در حوزه حقوق مردم نیست. مثلاً حاکم حق دارد به عنوان حلد، قصاص و یا تعزیر، مطابق با ضوابط معین شرعی کسی را بکشد یا عضوی از اعضای بدن او را قطع کند. این حق که در شرع اسلام برای حاکم معین شده، برای آحاد انسانها قرار داده نشده است. حکومت حقیقی است که خداوند به حاکم داده است نه اینکه مردم به او داده باشند. بدین ترتیب اختیارات حاکم به خواست مردم که در این نظریه موکلان فقیه فرض شده اند محدود نمیشود. از سوی دیگر، حاکم

شرعی باید دقیقاً طبق احکام الهی عمل کند و حق سرپیچی از قانون شرعی را ندارد و نباید

بخاطرخواست مردم دست از شریعت بردارد. بنابراین، محدوده عمل حاکم را قانون شرعی معین میکند نه خواست مردم. در حالی که اگر حاکم، وکیل مردم فرض شود پیروی ازخواست مردم برای او لازم است و اختیارات او محدود به خواست موکلان میشود و نیز مردم میتوانند هر وقت بخواهند فقیه را عزل نمایند حال آنکه عزل و نصب حاکم شرعی به دست خداست.

نظریه انتخاب در ولایت فقیه را طرح و بررسی کنید؟

پرسش

نظریه انتخاب در ولایت فقیه را طرح و بررسی کنید؟

پاسخ

طبق این نظریه در زمان غیبت ولی فقیه ازسوی مردم انتخاب میشود و با همین رأی و انتخاب، حکومت وی مشروعیت مییابد؛ یعنی مشروعیت ولی فقیه، ازسوی مردم است. آنها با انتخاب رهبر، حق تسلطی را که بر خود دارند، به او واگذار میکنند. باید توجه داشت که اولاً: این نظریه سابقه فقهی ندارد. ثانیاً: براساس این نظریه، مشروعیت حکومت از ناحیه مردم به فقیه اعطا میشود حال آنکه مردم اصلاً حق حاکمیتی از خودشان ندارد تا به کسی اعطا کنند. در مورد پیامبران و امامان معصوم این واگذاری به صورت نصب خاص بوده است و در مورد فقیه جامع شرایط بصورت نصب عام است. ثالثاً: اگر بپذیریم که مشروعیت را مردم به حاکم شرعی میبخشند جای این سوال هست که چون همه با حاکم شرعی بیعت نمی کنند بلکه اکثریت به او رأی میدهند آیا آن اقلیت چه وظیفه ای دارند. حکومت اسلامی بر آن اقلیت چه مشروعیتی دارد؟

آیا در نظام اسلامی فقیه وکیل مردم است؟ اگر جواب مثبت است چرا حکومت اسلامی را به ولایت فقیه تعبیر می کنند، نه وکالت فقیه؟

پرسش

آیا در نظام اسلامی فقیه وکیل مردم است؟ اگر جواب مثبت است چرا حکومت اسلامی را به ولایت فقیه تعبیر می کنند، نه وکالت فقیه؟

پاسخ

وکیل به کسی گفته می شود که کاری به او واگذار شود تا از طرف او گذار کننده انجام دهد و نیز وکالت عقدی است جایز و قابل فسخ، یعنی موکل هر زمان اراده کند می تواند وکیل را از وکالت عزل نماید. پس وکالت در جایی فرض می شود که اولاً شخصی اصالتاً حق انجام کاری را داشته باشد تا بوسیله عقد وکالت آن را به وکیلش واگذار کند و طبعاً اختیارات و کل در همان محدوده اختیارات خود موکل خواهد بوده بیش از آن. ثانیاً موکل هر وقت بخواهد می تواند وکیلش را عزل نماید.

کسانی که نظریه «وکالت فقیه» را مطرح نموده اند، وکالت را به معنای حقوقی گرفته اند و مقصودشان این است که مردم

دارای حقوق اجتماعی ویژه ای هستند و با تعیین رهبری، این حقوق را به او واگذار می نمایند. این نظریه که اخیراً توسط برخی به عنوان نشریه فقهی مطرح شده است در تاریخ فقه شیعه پیشینه ای ندارد و اثری از آن در کتب معتبر فقهی دیده نمی شود و آنچه که در نظام سیاسی اسلام مورد نظر است، این نظریه منطبق نیست زیرا بعضی از اختیاراتی که حاکم در حکومت اسلامی دارد در حوزه حقوق مردم نیست. مثلاً حاکم حق دارد به عنوان حد، قصاص و یا تعزیر، مطابق با ضوابط معین شرعی کسی را بکشد یا عضوی از اعضای بدن او را قطع کند، این حق که در شرع اسلام برای

حاکم تعیین شده است برای؟؟؟ انسانها قرار داده نشده است؛ یعنی هیچ کسی حق ندارد خودکشی کند یا دست و پای خود را قطع کند. و چون هیچ انسانی چنین حقی نسبت به خود ندارد، نمی تواند آن را به دیگری واگذار کند و او را در این حق وکیل نماید. از این رو حکومت حقی است که خداوند به حاکم داده است نه اینکه مردم به او داده باشند (۱).

(بخش پاسخ به سؤالات)

برگزیده شدن ولی فقیه انتخابی است یا انتصابی؟

پرسش

برگزیده شدن ولی فقیه انتخابی است یا انتصابی؟

پاسخ

پیش از هر چیز باید دید مراد از انتخاب و انتصاب چیست؟ اگر مراد از انتخاب همان است که در نظام های دموکراسی غربی مبتنی بر لیبرالیسم و اومانیزم مطرح می باشد که برای انسان آزادی بی حد و حصر و حق انتخاب مطلق قائل اند و می گویند هر چه را انسان ها و به اصطلاح شهروندان جامعه به نحو دلخواه طلب کردند و پسندیدند، همان قانونی و مشروع بوده و باید به اجرا درآید و برآورده شود، هر چند خواست ها و مطالباتی چون همجنس بازی و مانند آن باشد که خلاف عقل و علم بوده و با فطرت سلیم انسانی مخالف است؛ این گونه حق انتخاب نه معقول و منطقی است و نه با تفکر اسلامی سازگار؛ زیرا مشروعیت همه چیز به خواست و اراده خدا و شریعت الهی بر می گردد و هرگز مردم این حق را ندارند که خواستهای بر خلاف اراده الهی و شریعت آسمانی او داشته باشند و بخواهند مطالباتی بر خلاف اراده خدا و دین او را رسمیت بخشیده و برای اجرا، به صورت قانون در آورند! چون مخالف و ضدیت با خدا و دین او شرک و فسق قلمداد و موجب گمراهی انسان در دنیا و عذاب ابدی در سرای باقی می گردد.

{P} - چنان که در آیات ۶۷ سوره یوسف و ۳۶ سوره احزاب و غیر آن تصریح شده که حاکمیت بر انسان و جهان تنها از آن خداست و اگر خدا و پیامبرش حکمی صادر کردند، هیچ مسلمانی حق مخالفت و چون و چرا ندارد. چون سعادت و رستگاری انسان ها در گرو پیروی از فرامین خدا و

اما اگر منظور از حق انتخاب این باشد که مردم در چارچوب احکام الهی و قوانین شرعی در سرنوشت خود مؤثر بوده، حق تعیین سرنوشت خود را دارند، چنین معنایی نه با دین مخالفت دارد و نه با قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، بلکه برگرفته از دین است؛ چرا که در قانون اساسی و به ویژه در اصول دوم، سوم، ششم، نهم، دهم، سیزدهم، چهاردهم و... به این حق شرعی و انسانی شهروندان مسلمان تصریح و تأکید شده است.

سخن امام امت که فرمود: «میزان رأی مردم است»، بدون تردید به همین معنا ناظر است که بیان شد نه آن که هرچه مردم خواستند (حتی اگر مخالف حکم خدا باشد). یعنی میزان، رأی مردم است تا زمانی که از چارچوب قوانین دینی و الهی خارج نشود.

بنابراین انتخاب به این معنا با نظریه نصب و انتصاب یا نظریه مشروعیت الهی، نیز هیچ منافاتی ندارد و قابل جمع است. از این رو، ما می گوئیم به لحاظ این که ولایت فقیه تداوم ولایت و امامت پیشوایان معصوم (ع) است، ادله اثبات ولایت و امامت معصومین، شامل ولایت فقیه هم می شود و آن را نیز اثبات کرده و مشروعیت می بخشد، با این تفاوت که معصومین (ع) بدون واسطه و با نصب خاص الهی به امامت و ولایت منصوب می شوند، اما ولی فقیه واجد شرایط ولایت و حکومت، توسط معصومین (ع) معرفی و به صورت نصب عام (یعنی بدون تعیین فرد حاکم) به این مقام برگزیده می شود.

از این رو، نقش مردم نیز مورد انکار واقع نشده است، زیرا گرچه مشروعیت ولایت فقیه الهی بوده و آنان منصوب به نصب عام

هستند، ولی این مردمند که باید با آرای آزادانه خود، خبرگان را برگزینند و خبرگان منتخب مردم نیز فقیه اصلح واجد شرایط رهبری را شناسایی و با آرای خود به این مقام برگزینند، چون گفتیم مشروعیت ولایت فقیه تماماً دینی و الهی بوده و آرای مردم در این جهت نقشی ندارد و تنها در تحقق حاکمیت و حکومت ولی فقیه نقش دارد و جز از راه پذیرش آزادانه مردم، حکومتش برقرار و پایدار نمی شود؛ راهی که امام راحل پیمود و موفق به تشکیل نظام جمهوری اسلامی ایران گردید.

{P} - برای تحقیق بیشتر از جمله ر.ک: ولایت فقیه، جوادی آملی، به ویژه فصل هفتم، ویرایش جدید؛ پرسش ها و پاسخ ها (درباره ولایت فقیه)، محمد تقی مصباح یزدی، جلد اول، دوم و سوم، مؤسسه آموزش امام خمینی. {P}

چنان که امام امت به این حقیقت اشاره کرده می فرماید:

«من به واسطه ولایتی که از طرف شرع مقدس دارم ایشان (مهندس بازرگان) را نخست وزیر قرار دادم. ایشان را که من قرار دادم واجب الاتّباع است. ملت باید از او اتّباع کند. یک حکومت عادی نیست. یک حکومت شرعی است. حکومت {P} - صحیفه نور، ج ۵، ص ۳۱ و ۳۴، انتشارات وزارت ارشاد اسلامی. {P}

اسلامی حکومتی است که صد در صد متکی به آرای مردم است... شکل حکومت ما جمهوری اسلامی است. جمهوری {P} - همان، ج ۳، ص ۷۰ - ۷۱، ۱۰۲ و ۱۱۵. {P}

به معنای این که متکی به آرای اکثریت، و اسلامی برای این که متکی به قانون اسلام است.»

{P} - همان، ج ۳، ص ۲۰ - ۲۱ و ۳۶ - ۳۷ و ج ۲، ص ۵۴۵، ۵۶۸ و

ولایت فقیه جزء اصول است یا فروع و کسیکه ولایت فقیه را قبول ندارد چه برخوردی با او کنیم؟

پرسش

ولایت فقیه جزء اصول است یا فروع و کسیکه ولایت فقیه را قبول ندارد چه برخوردی با او کنیم؟

پاسخ

در کتب تعلیمات دینی برای تسهیل درک کلیاتی از دین، یک نوع طبقه بندی به نام اصول دین و فروع دین صورت گرفته است که البته در مقام آموزش چیز خوبی است؛ ولی از نظر علمی اشکالات زیادی دارد که فعلاً در صدد بیان آن نیستیم. پس ما باید تعریف کاملی از اصول داشته باشیم، آن گاه مواردی را که با تعریف منطبق است از اصول بشماریم بقیه را از فروع.

بنابراین دایره سعه و ضیق اصول و فروع، به تعریف ما از آن دو مربوط می شود.

اگر اصول را این گونه تعریف کنیم: «اصول دین آن مقدار از اصول اعتقادی است که شخص به واسطه آن مسلمان می شود»، در این صورت اصول صرفاً به توحید و نبوت ختم خواهد شد؛ ولی اگر تعریف را بر طبق شناخت خود از اسلام این گونه تعریف کنیم: «اصول دین عبارت است از پایه های فکری و عملی دین که در هر زمان ساری و جاری است»، در این صورت بسیاری از آنچه که حتی فروع خوانده می شود، داخل در اصول خواهد بود.

در این صورت ولایت فقیه نیز که سیستم اجرایی حاکمیت اسلام است داخل در مبانی و اصول خواهد بود.

لازم به ذکر است در هر صورت اعتقاد نداشتن به مسأله ولایت فقیه از نظر فکری، کسی را از اسلام خارج نمی کند.

برخورد با کسانی که معتقد به ولایت فقیه نیستند باید برخوردی فکری و ارشادی باشد. }J

آیا نظریه ولایت فقیه یک نظریه استبداد نیست و آیا این نظریه مساوی با کفر نمی شود؟

پرسش

آیا نظریه ولایت فقیه یک نظریه استبداد نیست و آیا این نظریه مساوی با کفر نمی شود؟

پاسخ

آقای منتظری نه مهم ترین تئوریسین ولایت فقیه بوده و نه به چالش با آن برخاسته و کوچک ترین سخنی هم در رد آن نگفته است. مهم ترین تئوریسین این نظریه در زمان ما حضرت امام (ره) بوده اند. کتاب ولایت فقیه (حکومت اسلامی) ایشان که در

دهه ۱۳۴۰ نگاشته شده، برهان قاطع این نظر است و قبل از ایشان دانشمندانی همچون مرحوم نراقی (صاحب عوائد الایام)، محمد حسین نجفی (صاحب جواهر)، شیخ جعفر کاشف الغطاء و ... از نظریه پردازان ولایت فقیه بوده اند؛ هر چند که مسأله ولایت فقیه و نیابت از امام غائب، به دوران صدر اسلام برمی گردد و این دیدگاه از طرف خود پیشوایان معصوم ارائه گردیده است. }]

پیشینه ولایت فقیه

آیا آیات و روایاتی درباره ولایت فقیه داریم؟ اگر داریم، به چند تا اشاره نمایید.

پرسش

آیا آیات و روایاتی درباره ولایت فقیه داریم؟ اگر داریم، به چند تا اشاره نمایید.

پاسخ

درباره ولایت فقیه روایات زیادی وارد شده است که در ذیل به چند روایت اشاره می کنیم:

۱ حضرت اباعبدالله الحسین ۷ فرمود: (۱)

۲ از امام صادق ۷ می پرسد: در این عصر که قضاوت از طرف حاکمان جور قضاوت می کنند و عدالت و علمیت آن ها برای ما محرز نیست، شکایت خود را پیش چه کسی برده و نزاع خود را چگونه حل کنیم؟

امام صادق ۷ فرمود: (۲)

جملهء دلالت بر عموم دارد، چه قضاوت و چه غیر آن .

۳ ضمن نامه ای از حضرت مهدی ۷ مسائلی را می پرسد و استفسار می کند در عصر غیبت شما چه کنیم؟ امام ۷ می فرماید:

(۳)

جملهء عام است و شامل همهء امور می شود، از جمله مملکت داری .

(پاورقی ۱. تحف العقول، طبق نقل جهان بینی اسلامی، از کتب درسی مراکز تربیت معلّم، رشتهء دینی عربی، ص ۱۵۸)

(پاورقی ۲. وسائل الشیعه، حرعاملی، ج ۱۸ ص ۹۹)

(پاورقی ۳. اکمال الدین صدوق، طبق نقل جهان بینی اسلامی، از کتب درسی مراکز تربیت معلّم، ص ۱۶۰)

تاریخچه ولایت فقیه را بیان کنید.

پرسش

تاریخچه ولایت فقیه را بیان کنید.

پاسخ

نظریه ولایت فقیه سابقه دیرینه ای در منابع شیعه دارد و افرادی مانند سید محمد بحر العلوم، ملا احمد نراقی، فاضل دربندی و بسیاری دیگر از فقها آن را به طور مستقل بحث کرده اند. با این حال انزوای مذهب تشیع و حاکمیت حاکمان جور باعث شد تا این نظریه از افکار عمومی مسلمانان فاصله بگیرد. (۱)

امام خمینی رحمه الله علیه این نظریه را در فرهنگ دینی احیا کرد و آن را به صورت درس رسمی در حوزه علمیه نجف اشرف مطرح ساخت و همان ایده را در کتاب البیع دنبال نمود و با تشکیل حکومت اسلامی در ایران آن را به واقعیت مبدل ساخت. مباحث ولایت فقیه ایشان را در کتاب ولایت فقیه حضرتش می توان مطالعه نمود.

پی نوشت ها:

۱. مجله معارف اسلامی شماره ۴۴، ص ۱۲۱، محمود صلواتی، مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص ۹ تا ۶۲.

لزوم وجود ولایت فقیه و پیشینه آن در زمان غیبت امام زمان (ع) چیست؟

پرسش

لزوم وجود ولایت فقیه و پیشینه آن در زمان غیبت امام زمان (ع) چیست؟

پاسخ

خواهر گرامی! هنگامی که لفظ "ولایت" در مورد فقیه به کار می رود، مراد حکومت و زمامداری امور جامعه است. اسلام برای مدیر جامعه شرایطی ذکر کرده که مهم ترین آن ها فقاهاست، که به آن ولایت فقیه می گویند. بنابراین فقیه بر جامعه به عنوان مدیری که مجموعه حرمت را به سوی آرمان های اسلامی سوق می دهد ولایت دارد. "ولایت" تجلی مدیریت دینی است.

مسئله ولایت فقیه به مفهوم زمامداری جامعه اسلامی توسط کسی که به مقام اجتهاد در فقه رسیده) از دیدگاه برخی، امری جدید در تاریخ اندیشه اسلامی است ولی باید گفته شود: در فرهنگ شیعی این امر (که در عصر غیبت اداره جامعه از سوی شارع مقدس بر عهده فقیهان عادل گذاشته شده) امری مسلم است. از زمان مرحوم شیخ مفید که از فقهای بزرگ تاریخ شیعه

است تا کنون بلکه قبل از شیخ مفید، مسئله ولایت فقها مطرح بوده، گرچه حدّ و حدود آن مورد اختلاف بوده اما اصل ولایت فقیه از اصول مسلم اسلامی مخصوصاً شیعی است.

مرحوم شیخ مفید می فرماید: "برخی از وظایف و اختیارات فقیه در امور زیر خلاصه می شود:

۱- اقامه حدود الهی، یعنی اجرای جزای اسلامی.

۲- اجرا و تنفیذ احکام که در برگیرنده همه احکام الهی است.

۳- امر به معروف و نهی از منکر که مراتب عالی آن از مختصات حاکم اسلامی است.

۴- جهاد و مبارزه با کافران و دفاع.

۵- اقامه نمازهایی مانند نماز جمعه، نماز عید فطر و عید قربان و استسقا.

۶- داوری و قضاوت بین مردم.

۷- از سخنان

شیخ مفید، به خوی اصل ولایت فقیه استفاده می شود. این کلمات گهربار که بیش از هزار سال از تاریخ آن می گذرد همچنان می درخشد و بعد از ایشان نیز تمامی فقها این مطالب را فرموده اند، هر چند برخی درخشش آن را نمی بینند یا نمی خواهند ببینند. [۱]

امام خمینی (ره) در این باره فرمود: "موضوع ولایت فقیه چیز تازه ای نیست که ما آورده باشیم بلکه این مسئله از اوّل مورد بحث بوده است. حکم میرزای شیرازی در حرمت تنباکو چون حکم حکومتی بود برای فقیه دیگر واجب الاتباع بود... از متأخرین مرحوم نراقی همه شئون رسول الله را برای فقها ثابت می دانند. آقای نایینی نیز می فرماید: این مطلب از مقبوله عمر بن حنظله استفاده می شود. در هر حال این مسئله تازگی ندارد." [۲]

[۱] مهدی هادوی تهرانی، ولایت فقیه، ص ۷۰ به بعد، با تلخیص و اضافات.

[۲] همان، ص ۹۷.

از دیر باز تا کنون چند دیدگاه در مورد ولایت فقیه وجود دارد؟

پرسش

از دیر باز تا کنون چند دیدگاه در مورد ولایت فقیه وجود دارد؟

پاسخ

در آغاز ذکر یک نکته را ضروری می دانیم و آن این که: با توجه به بینش شیعی در مورد اسلام که امامت را استمرار رسالت می داند، ولایت فقیه همانند امامت از مباحث اصولی و کلامی به شمار می آید، بر خلاف دیدگاه اهل سنت که امامت را از فروع دین و از مباحث فقهی به شما می آورند.

شیعه امامیه می گوید: با توجه به جامعیت دین اسلام، باروری دین به داشتن حکومت صالح و مشروع است. حکومت صالح و مشروع در یکی از سه شکل زیر خلاصه می شود:

الف) حکومت پیامبر(ص)؛

ب) حکومت امامان معصوم(ع)؛

ج) حکومت فقیهان یا مؤمنان صالحی که یک سری شرایط و ویژگی را دارا باشند.

در طول تاریخ تشیع هیچ فقیهی یافت نمی شود که بگوید: فقیه هیچ ولایتی ندارد. آن چه تا حدودی مورد اختلاف فقیهان است، مراتب و درجات این ولایت است.

دیدگاه‌ها در مراتب و درجات ولایت:

۱ ولایت مطلق: بدین معنا که در مسائل سیاسی و حکومت تمامی اختیارات حکومتی پیامبر(ص) و امامان(ع) به ولی فقیه منتقل می‌شود.

این سخن بسیاری از فقیهان شیعه امامیه است. مرحوم محمد حسن نجفی، معروف به صاحب جواهر که از سرآمدهای فقیهان به شمار می‌آید، همین نظر را پسندیده است. وی می‌گوید: "شگفت آور است که پس از این همه دلایل عقلی و نقلی روشن، برخی از مردم در این باره وسوسه و تشکیک کرده‌اند! گویا از فقاهت بویی نبرده و از فهم رموز سخنان معصومان بهره‌ای نبرده‌اند، زیرا دلایل به خوبی

می‌رساند که نیابت فقیهان از امامان در عصر غیبت در تمامی شئون است که به مقام امامت مرتبط می‌باشد. همان وظایفی که خداوند بر عهده ولی معصوم نهاده که بایستی در نظم امور جامعه بکوشد، عیناً بر عهده ولی فقیه نهاده شده است.

همین نظر را امام خمینی پذیرفته و گفته است در مسائل حکومتی تمامی اختیارات پیامبر(ص) و امام معصوم(ع) به ولی فقیه منتقل می‌شود.

البته در مورد ولایت مطلقه قرائت‌ها و تغییرهای دیگری وجود دارد که به جهت رعایت اختصار از ذکر آن خودداری می‌نمایم.

۲ ولایت مقیده: یا ولایت بر امور حسبه؛ یعنی اختیارات ولی فقیه به حد مطلقه نیست، لیکن فقیه وظیفه دارد در برخی از موارد، ولایت و اختیارات را در دست بگیرد تا اموری که انجام آن را اسلام خواستار است و اجازه اهمال در آن نمی‌دهد و رها ساختن آن روا نیست، پیاده و اجرا نماید، از جمله امور حسبه. برخی از فقیهان می‌گویند: اگر به فرض نتوانستیم ولایت مطلق را به اثبات برسانیم، در ولایت به معنای مذکور جای هیچ شک و تردیدی نیست.

همه فقیهان این ولایت را پذیرفته‌اند.

ولایت مقیده معنای دیگری نیز دارد که فعلاً در صدور بیان آن هستیم.

۳ نظارت فقیه؛ یعنی فقیه نظارت کند و ضعف‌ها را گوشزد نماید.

نظارت به جای ولایت از ریشه عقیدتی برخوردار نیست، بلکه از ملاحظات سیاسی نشأت گرفته است. برخی از فقیهان می‌گفتند: به مصلحت اسلام و مسلمانان است که فقیه به جای اعمال ولایت، به نظارت اکتفا نماید. این‌ها می‌گویند: قبول داریم که فقیه (چه به

عنوان منصب و چه به عنوان وظیفه) می بایست مسئولیت تدبیر مسلمانان را در دست بگیرد و طبق مبنای عقیدتی شیعی ولایت فقیه درست است، لیکن به جهت نداشتن نیروی کافی توانمند و صالح، حکومت را به دیگران سپردن و خود نظارت نمودن خوب است. البته این سخن به اوضاع زمان و مکان بستگی دارد. ممکن است فقیهی در اوضاعی ولایت را بپذیرد، و همان فقیه در اوضاع دیگر بگوید نظارت بهتر است.

عالمان و فقیهان شیعه امامیه از نظر نظری و عقیده اکثراً نظر اول و برخی نظر دوم را پذیرفته اند، ولی در خط و مشی سیاسی که بسته به اوضاع است، برخی به دیدگاه سوم گرایش پیدا کرده اند و در عمل به گونه ای سیاست به خرج داده اند که گویا به ناظر بودن فقیه در امور عامه مسلمانان رضایت داده اند.

جدای از این سه دیدگاه، دیدگاه های دیگری از سوی دگراندیشان در جهت تضعیف، یا تنقیص آن مطرح شده است، از جمله برخی گفته اند: ولایت به معنای وکالت است، ولی فقیه چون از طریق رأی مردم انتخاب می شود، وکیل است و طبق احکام وکالت باید کار کند.

پاسخ: اگر چه آرای مردمی در تثبت ولی فقیه نقش دارد و او تنها با پشتیبانی آرا و حمایت های مردمی موفق به پیاده کردن احکام اسلامی می گردد، لیکن ولایت را در حد وکالت قرار دادن، از حقیقت و درستی بی بهره است، چون از جمله وظایف و مسئولیت های حاکم اسلامی، اجرای حدود و پیاده کردن احکام اسلامی است این ها از اموری نیستند که مردم به حاکم اسلامی وکالت بدهند.

بعضی در

مقام اشکال بر ولایت فقیه، معنایی از خود ساخته و گفته اند: ولایت به معنای قیمومیت است؛ یعنی ولی فقیه قیم مردم است.

این سخن نه در صدد بیان حقیقی معنا و محدوده ولایت، بلکه در صدد ارائه معنایی نادرست و تنقیص آن است. مخالفان ولایت فقیه در مقام خورده گیری ولایت را به قیمومیت معنا کرده اند، تا بگویند: لازمه ولایت فقیه این است که مردم از رشد کافی محروم باشند و قیم نمی خواهند، (چون قیم موردش همین است)، در حالی که معنای ولایت فقیه قیمومیت نیست، بلکه به معنای مسئولیت اجرایی احکام انتظامی اسلامی است.

برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به:

۱ محمد هادی معرفت، ولایت فقیه؛

۲ مجله حوزه، شماره ۸۶ - ۸۵.

۳ جوادی آملی، ولایت فقیه و ولایت فقاقت و عدالت.

نقطه آغازین ولایت فقیه از کجا شروع می شود؟ ادله آن را شرح دهید.

پرسش

نقطه آغازین ولایت فقیه از کجا شروع می شود؟ ادله آن را شرح دهید.

پاسخ

اصول اولین و ریشه های اصلی فقه حکومت اسلامی و ولایت فقیه در قرآن مجید، سنت پیامبر (ص) و ائمه معصومین قرار دارد. از لحاظ تاریخی پیدایش و شکل گیری فقه حکومتی همزمان و همزاد با پیدایش فقه عمومی اسلام است، یعنی زمان پیدایش و تکوین آن مانند فقه عمومی، به عصر نبوت و نزول آیات برمی گردد؛ زیرا همه احکام و دستورهای اسلام در عصر نبوت با نزول آیات الهی و سنت شخص پیامبر اکرم تدوین و تکوین یافته است.

سیره رسول خدا در دوران بعثت و نبوت، به ویژه در دوران سیزده ساله مدینه که عصر حکومت بود و در ضمن هفتاد و اندی جنگ کوچک و بزرگی که در طول این مدت توسط پیامبر رهبری شد، غنی ترین منبع برای فقه حکومتی و زنده ترین الگو برای تأسیس حکومت اسلامی و شیوه اداره آن به شمار می آید.

همین طور سیره امام علی (ع) در طول پنج سال حکومت خود و عهدنامه ها و فرامین حکومتی حضرت به والیان و فرمانداران و مدیران امور کشور، که بهترین مدرک و مواد اولیه برای فقه حکومتی شیعه به شمار می آید. این مسئله در کلمات و احادیث ائمه معصومین (ع) نیز جریان داشته است.

نخستین مایه های بحث ولایت فقیه را در منابع حدیثی همچون اصول حدیثی اصحاب ائمه، کتاب کافی مرحوم شیخ کلینی تهذیب مرحوم شیخ طوسی و دیگر کتاب های حدیثی می توان مشاهده کرد، که روایات مربوط به ولایت فقیه و شئون حکومت را درج کرده اند.

در مرحله بعدی کتب فتوایی فقهای پیشین شیعه مانند کتب شیخ صدوق و شیخ مفید و دیگران است، که

راجع به مسائل حدود و تعزیرات، امر به معروف و نهی از منکر، حدود و ولایت فقیه و مسائل سیاسی فتوا داده اند.

از عصر شیخ طوسی تا پایان عصر علامه حلی و فخرالمحققین و شهید اول نیز این بحث مطرح بوده است. فقهای امامیه هم از تئوری و فتوا و هم در عمل مفاهیم و نمونه های سیاسی و حکومتی نوی را وارد اریخ فقه شیعه کردند که میراث بسیار ارزشمندی است.

فقهای عظیم الشان همچون سید بن طاووس و خواجه نصیرالدین طوسی در این دوران وارد کارهای حکومتی شدند و مناصبی همچون وزارت را برای تأمین مصالح حیاتی اسلام و امت اسلامی پذیرفتند. سیره و روش بسیاری این فقیهان برای فقهای آینده بهترین الگوی عمل و فقهی است.

از فقهای این عصر افرادی همچون قطب راوندی(۱)، علامه حلی(۲)، شهید اول(۳) فاضل مقداد(۴)، و فقهای دیگر را می توان نام برد که بحث ولایت فقیه را و کتب فقهی خود مطرح کرده اند.

از فقهای متأخر نیز می توان به فقهای ذیل اشاره کرد که به خوبی بحث ولایت فقیه را مطرح کرده اند:

شهید ثانی و ملا محسن فیض کاشانی اما در دوران فقهای معاصر، فقیهان زیادی بوده و هستند که مبحث ولایت فقیه را مطرح نموده اند.

در ذیل به نام برخی از این فقیهان اشاره می کنیم:

شیخ جعفر کاشف الغطاء، ملا احمد نراقی، میرفتاح حسینی مراغی، صاحب جواهر، فاضل دربندی (صاحب خزائن)، شیخ مرتضی انصاری، بحرالعلوم (صاحب بلغه الفقیه)، آیت الله نائینی، شهید مدرس، آیه الله بروجردی و امام خمینی.

اگر بخواهیم درباره سیر تاریخی ولایت فقیه از صدر اسلام تا کنون بنویسیم، نیاز به مقاله مفصلی است.

قسمت دوم سؤال (ادله ولایت

فقیه) در ذیل به برخی دلایل اشاره می‌کنیم:

۱ - دلیل عقلی: در آیات قرآن و روایات معصومین احکام و دستورهای اجتماعی وجود دارد که تمام مسلمانان موظف به اجرای آن می‌باشند.

امور قضایی، نظامی، اقتصادی و... مانند تنبیه زناکاران، قصاص، پرداخت دیه، آمادگی نظامی در مقابل دشمنان اسلام، حرمت ربا و... این احکام به جهت جاودانگی اسلام و باقی ماندن شریعت اسلام برای تمام دوره‌ها و زمان‌ها باید به وسیله مسلمانان اجرا شود. لازمه اجرای چنین احکامی آن است که نظام و حکومت اسلامی باشد. در رأس این نظام، آگاه‌ترین شخص به احکام و مسایل اسلامی باید باشد که شرایط دیگر زمامداری مانند عدالت، مدیر و مدبر بودن را، نیز باید دارا باشد.

چنین شخصی در زمان غیبت امامان معصوم(ع) ولی فقیه جامع‌الشرایط می‌باشد. معنای ولایت فقیه جز این نمی‌باشد که ولی فقیه عادل و آگاه به اسلام و مسایل زمان و مدیر و مدبر باید در رأس نظام و حکومت الله قرار گیرد. همین معنا در روایات بیان شده است.

۲ - روایات: عمر بن حنظله در مقبوله خود از امام صادق(ع) درباره مراجعه به سلاطین جور می‌پرسد، که امام(ع) شدیداً از آن منع می‌فرماید و مراجعه به آنان را مراجعه به طاغوت می‌شمارد، سپس تأکید می‌نماید که در قرآن از مراجعه به طاغوت نهی شده است. عمر بن حنظله سؤال می‌کند: پس چه کنیم، حضرت می‌فرماید: "انظروا الی من کان منکم قد روی حدیثنا و نظر فی حلالنا و حرامنا و عرف احکامنا، فارضوا به حکماً، فانی قد جعلته علیکم حاکماً، فاذا حکم بحکمنا فلم یقبل منه، فانما بحکم الله قد استخف و

علینا رُدُّ و الرادُّ علینا الرادُّ علی الله و هو علی حدِّ الشَّرکِ بالله؛ بنگرید به کسی بین خودتان که از ما حدیث نقل می نماید و در حال و حرام می نگرد و احکام (شرعی) را می داند. سپس به داوری (حکومت) وی رضایت دهید. من او را بر شما حاکم قرار دادم. پس هنگامی که طبق حکم ما قضاوت کرد، اگر آن را قبول نکردید، پس به درستی که حکم الهی را خوار شمرده و ما را رد کرده اید. کسی که ما را رد کند، خدا را رد نموده است و این عمل در حدِّ شرک به خداوند است."

در این حدیث به صراحت، به رجوع به فقها امر نموده و از مراجعه به طاغوت نهی شده است.

امام صادق(ع) فرمود: "زَنهار که مسائل مورد اختلاف خود را نزد اهل ستم (کسانی که جایگاه عدالت را به ناحق اشغال کرده اند) نبرید، بلکه از میان خود کسی را که از روش حکومت و دادرسی ما آگاه باشد، برای قضاوت برگزینید. چنین کسی را من به این مقام، منصوب کرده ام؛ پس داوری را نزد او ببرید". (۵) در روایات دیگر شرایط و ویژگی های ولی فقیه ذکر شده است.

ماهیت ولی فقیه

چون ولایت فقیه به معنای ولایت فقاہت، یعنی ولایت متکب کامل و جامع الهی و اسلامی است، خاستگاه چنین ولایت و قیمومیتی، به ولایت خداوند و قیوم بودن او است. چون تنها خداوند حق ولایت بر انسان ها را دارد و ولایت دیگران باید مورد تأیید الهی باشد که در مورد بعضی از انسان ها (مانند پیامبران و امامان معصوم) این مسئله به نصیب صریح ثابت است. در مورد ولایت فقها، با دلیل

عقل و اشارات معصومین ثابت می شود.

فقیه با امام معصوم بُعد اجرای احکام و اداره جامعه اسلامی است. ولایت فقیه ولایت مدیریتی بر امعه اسلامی است که بدین منظور اجرای احکام و تحقق ارزش های دینی و شکوفا ساختن استعداد های افراد جامعه و رساندن آنان به کمال در خور صورت می گیرد. هیچ تفاوتی بین فقیه و امام معصوم (ع) از جهت اجرای احکام و اداره جامعه اسلامی نیست و تمام وظایف و مسئولیت هایی که از برای معصوم ثابت است، برای فقیه نیز ثابت می باشد، مگر این که از جمله وظایف و شئون ویژه معصوم باشد. در مورد اداره امور اجتماعی، فرقی میان معصوم و غیر معصومان نیست. حتی حضرت علی (ع) که زمام حکومت را به دست داشت، از طریق علم عادی حکومت می کرد، نه با بهره گیری از مقام عصمت و علم الهی، به همین خاطر گاهی کسانی را نصب می کرد که بعداً بی لیاقتی آنها ثابت می شد و حضرت آنان را عزل می کرد یا حتی به دشمن (معاویه) پناهنده می شدند. با توجه به اهمیت جایگاه ولایت، هر شخصی نمی تواند عهده دار این وظیفه خطیر شود، بلکه شرایط ذیل در فقیه لازم است: اجتهاد مطلق، عدالت مطلق و قدرت مدیریت و رهبری

ولایت فقیه مشروط به وجود این شرایط است. در صورت فقدان آنها، صلاحیت اشخاص برای احراز مقام ولایت سلب می شود.

برای اطلاع بیشتر، مطالعه منابع زیر توصیه می شود:

۱ - ولایت فقیه، امام راحل (ص)

۲ - ولایت فقیه، آیت الله جوادی آملی

۳ - ولایت فقیه، محمد هادی معرفت

۴ - ولایت فقیه، به زبان ساده، اثر جواد محدثی

۵ - مبانی حکومت اسلامی، ج اول، ص ۶۲ - ۱۰، ترجمه

پی نوشت ها:

- ۱ - فقه القرآن، ج ۲، ص ۱۳۸ - ۱۴۲، انتشارات کتابخانه آیةالله مرعشی نجفی.
- ۲ - منتهی المطلب، ج ۲، ص ۹۹۷ - ۸۹۹، چاپ سنگی.
- ۳ - اللمعه المدمشقیه، ج ۲، ۴۱۷؛ القواعد و الفوائد، ج ۱، ص ۴ - ۵، چاپ جدید.
- ۴ - اللوامع الالهیه فی المباحث الکلامیه، ص ۲۶۲.
- ۵ - شیخ کلینی، اصول کافی، ج ۷، ص ۴۱۲، ح ۵.
- ۶ - من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۲؛ کافی، ج ۷، ص ۴۱۲، ح ۴؛ وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۳.

آیا پیشینه نظریه ولایت فقیه به زمان غیبت امام زمان علیه السلام می رسد ، یا اینکه ریشه های این نظریه در دوران حضور امامان معصوم علیهم السلام هم وجود داشته است ؟

پرسش

آیا پیشینه نظریه ولایت فقیه به زمان غیبت امام زمان علیه السلام می رسد ، یا اینکه ریشه های این نظریه در دوران حضور امامان معصوم علیهم السلام هم وجود داشته است ؟

پاسخ

شاید در ذهن اکثر مردم چنین باشد که ولایت فقیه به پس از دوران غیبت کبرای امام زمان علیه السلام برمی گردد ، یعنی به کمتر از ۱۲۰۰ سال قبل ، ولی با توجه به مفاد نظریه ولایت فقیه و با مروری اجمالی به تاریخ دوران حضور امامان معصوم علیهم السلام براحتی می توان ولایت فقیه را در عصر حضور معصومین هم دید . حکومت خدا و منصوبین او بر اساس دیدگاه عقیدتی شیعه حاکمیت در اصل از آن خداست و به عبارتی دیگر : حاکمیت از شوون ربوبیت الهی است . هیچ کس حق حکومت بر انسانی را ندارد ، مگر آنکه خدا به او اجازه دهد . پیامبران و خاتم آنها (حضرت محمد صلی الله علیه و آله) و اوصیای معصوم ایشان از طرف خدا اجازه حکومت بر انسانها را داشتند . مادر اینجا قصد بیان دلیل مشروعیت حکومت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام را نداریم . از نظر تاریخی مسلم است از میان امامان معصوم فقط حضرت علی علیه السلام و امام حسن مجتبی علیه السلام برای مدت بسیار کوتاهی به حاکمیت ظاهری رسیدند و دیگر امامان بدلیل سلطه حاکمان غیر شرعی از اداره جامعه بر کنار بودند و مجالی برای حکومت به دست نیاوردند . حضرت علی علیه السلام در زمان حاکمیتشان کسانی را در نقاط مختلف کشورهای اسلامی به حکومت می گماردند که

منصوب خاص آن حضرت بودند و اطاعت از آنها - مانند اطاعت از خود آن حضرت - واجب بود ، چون این افراد بواقع منصوب با واسطه از طرف خدا بودند یعنی لازم نیست شخص ، منصوب بی واسطه از سوی خدا باشد ، تا اطاعتش واجب گردد . ولایت فقیه هم -در واقع - نصب با واسطه است و فقیه از طرف خدا اجازه دارد حکومت کند . در زمان امامانی که حاکمیت ظاهری نیافتند ، امور جامعه مسلمانان تحت تسلط و حاکمیت حاکمان جور بود . این حاکمان در فرهنگ شیعه (طاغوت) محسوب می شدند و بر اساس نص قرآن [یزیدون ان یتحاکموا الی الطاغوت و قد امروا ان یکفروا به] (۱) مردم حق مراجعه به آن حاکمان و کسانی را که از سوی آنها برای تدبیر امور گمارده شده بودند ، نداشتند ؛ در حالی که در مواردی نیاز بود به شخصی مثل حاکم یا قاضی مراجعه شود . در چنین مواردی وظیفه مردم چه بود ؟ ولایت فقیه در کلام معصومین علیهم السلام از امامان معصوم علیهم السلام دستورهایی رسیده است که مردم باید در زمان یامکانی که دسترسی به معصوم ممکن نیست ، به کسانی که دارای شرایط خاصی هستند ، مراجعه کنند تا کارهای آنان زمین نماند . مثلاً از امام صادق علیه السلام نقل شده است (من کان منکم قد روی حدیثنا و نظر فی حلالنا و حرامنا و عرف احکامنا فلیرضوا به حکماً ۰۰۰) (۲) مقصود از شخص آگاه به حلال و حرام و آشنا به احکام ، همان فقیه مورد نظر ماست . طبق

روایات مشابه ، به هنگام دسترسی نداشتن به معصوم ، (فقیه حاکم مردم است و این حاکمیت از معصوم به او رسیده است . در همین روایت آمده است : (فانی قد جعلته علیکم حاکما) (۳) ؛ من او را حاکم شما قرار دادم .) روشن است امام شخص معینی را به حاکمیت نصب نکرده ، بلکه به صورت عام منصوب نموده است . در همین روایت آمده است : (فاذا حکم بحکمنا فلم یقبل منه فانما استخف بحکم الله و علینا رد و الراد علینا کالراد علی الله و هو علی حدالشکرک بالله) ؛ (۴) حاکمی که منصوب عام از طرف معصوم است ، اطاعتش واجب است و اگر کسی حکم او را نپذیرد ، مانند آن است که حاکمیت معصوم را نپذیرفته است .) با توجه به نصب عام فقها نظریه ولایت فقیه ، اختصاص به زمان غیبت ندارد ، بلکه در زمان حضور اگر دسترسی به امام معصوم ممکن نباشد ، این نظریه نیز باید اجرا گردد . زیرا محتوای این نظریه ، چیزی جز چاره جوئی برای مردمی که دسترسی به امام ندارند ، نیست ؛ پس ریشه این نظریه را در زمان حضور معصوم نیز می توان دید .

پیشینه ی تاریخی ولایت فقیه تا چه حد است؟

پرسش

پیشینه ی تاریخی ولایت فقیه تا چه حد است؟

پاسخ

جواب اجمالی:

مسئله ی «ولایت فقیه» به مفهوم زمامداری جامعه ی اسلامی از سوی کسی که به مقام اجتهاد در فقه رسیده، از دیدگاه برخی، امری جدید در تاریخ اندیشه ی اسلامی است و قدمت آن کمتر از دو قرن می باشد. در حالی که در فرهنگ شیعی این امر که در عصر غیبت اداره ی جامعه از سوی شارع مقدس بر عهده ی فقیهان عادل گذاشته شده، امری مسلم و بی تردید بوده است. مرحوم شیخ مفید که از فقهای بزرگ تاریخ شیعه در قرن چهارم و پنجم هجری است، مطالبی در مورد ولایت فقیه دارد. از سخنان گهر بار او در این زمینه بیش از هزار سال می گذارد. بعد از شیخ مفید عالمان دیگر، یکی پس از دیگری، در مورد ولایت فقیه و حدود اختیارات آن بحث کرده اند. از جمله ی آنها می توان به شیخ ابوالصلاح حلبی (م: ۴۴۷ هـ)، ابن ادریس حلبی (م: ۵۹۸ هـ)، محقق حلبی (م: ۶۷۶ هـ)، محقق کرکی (م، ۹۴۰ هـ)، مولی احمد مقدس اردبیلی (م: ۹۹۰ هـ)، جواد بن محمد حسینی عاملی (م: ۱۲۲۶ هـ)، ملا- احمد نراقی (م: ۱۲۴۵ هـ)، میر فتاح عبد الفتاح بن حسینی مراغی (م: ۱۲۶۶ ۱۲۷۴ هـ)، شیخ محمد حسن نجفی، صاحب جواهر (م: ۱۲۶۶ هـ)، شیخ مرتضی انصاری (م: ۱۲۸۱ هـ)، حاج آقا رضا همدانی (م: ۱۳۲۲ هـ)، سید محمد بحر العلوم (م: ۱۳۲۶ هـ)، آیه الله بروجردی (م ۱۳۸۲ هـ.ق)، آیه الله شیخ مرتضی حائری (م: ۱۳۶۲ هـ.ش)، امام خمینی (م: ۱۳۶۸ هـ.ش)، اشاره نمود.

جواب تفصیلی:

ی «ولایت فقیه» به مفهوم زمامداری جامعه‌ی اسلامی از سوی کسی که به مقام اجتهاد در فقه رسیده، از دیدگاه برخی، امری جدید در تاریخ اندیشه‌ی اسلامی است و قدمت آن کمتر از دو قرن می‌باشد. اینان ادعا می‌کنند، هیچ‌یک از فقهای شیعه و سنی این مطلب را مورد بررسی قرار نداده‌اند که فقیه علاوه بر حق فتوا و قضاوت از آن جهت که فقیه است، حق حاکمیت و رهبری بر کشور یا کشورهای اسلامی یا تمام کشورهای جهان را نیز دارا می‌باشد و فقط کمتر از دو قرن پیش، برای نخستین بار مرحوم ملا احمد نراقی، معروف به فاضل کاشانی، معاصر فتحعلی شاه قاجار، به ابتکار این مطلب پرداخته است. در ادامه‌ی همین ادعا، علت طرح مسئله از سوی مرحوم نراقی حمایت و پشتیبانی از پادشاه وقت دانسته شده است!!

زمامدار قلمداد نماید که نسبت به شاه حتی احتمال صدق این عنوان وجود نداشت.

()

اگر گفته شود: وی ابتدا چنین منصبی را برای فقیه ثابت کرده و سپس خود او به عنوان یک فقیه با تأیید سلطنت شاه، به آن جنبه‌ی شرعی داده است، خواهیم گفت: این دور ساختن راه چه فایده‌ای داشته و چرا مستقیم شاه را سایه‌ی خدا معرفی نکرده و اطاعت از او را واجب نشموده است؟

و اگر احتمال رود که او نیز طمعی به ریاست داشته و برای اقناع میل سرکش خویش این افسانه را به اسلام نسبت داده، باید اذعان کرد که زندگی و منش آن فقیه وارسته و معلم اخلاق و شاعر عارف، رضوان الله علیه از این

گونه تهمت‌ها و تحلیل‌های ساده لوحانه پاک است و چنین نسبت‌هایی بیشتر با وضعیت گذشته و حال نسبت دهندگان تناسب دارد، تا آن بزرگوار.

حال اگر از این قصه بگذریم، که بیشتر حکایت یک غصه است تا یک کاوش علمی، و نظری گذرا به پیشینه‌ی اندیشه‌ی اسلامی در این ساحت بیندازیم، خواهیم دید در فرهنگ شیعی این امر که در عصر غیبت اداره‌ی جامعه از سوی شارع مقدس بر عهده‌ی فقیهان عادل گذاشته شده، امری مسلم و بی‌تردید بوده است و از این رو، به جای بحث در اصل این مطلب، بیشتر به دستاوردها و لوازم آن پرداخته و آنها را مورد تحقیق قرار داده‌اند.

مرحوم شیخ مفید (۳۳۳ یا ۴۱۳ هـ) از فقهای بزرگ تاریخ شیعه در قرن چهارم و پنجم هجری است. تمام سخنان این فقیه بزرگ جهان اسلام از پذیرش اصل ولایت فقیه و اینکه فقیهان متکفل زمامداری امور جامعه‌ی اسلامی در عصر غیبت از سوی امامان معصوم (علیهم السلام) هستند، حکایت دارد و این کلمات گهربار که بیش از هزار سال از تاریخ آن می‌گذرد، همچنان می‌درخشد، هر چند که برخی درخشش آن را نمی‌بینند، یا نمی‌خواهند ببینند.

قدیمی‌ترین سند موجود در مورد ولایت فقیه چیست؟

پرسش

قدیمی‌ترین سند موجود در مورد ولایت فقیه چیست؟

پاسخ

جواب اجمالی:

قدیمی‌ترین سند موجود در مورد ولایت فقیه، کتاب مقنعه‌ی شیخ مفید است. وی در باب امر به معروف و نهی از منکر موارد زیر را از جمله وظایف فقیه می‌شمارد:

أ. مراتب عالی امر به معروف و نهی از منکر

ب. اقامه‌ی حدود.

ج. اجرا و تنفیذ احکام

د. جهاد و مبارزه با کافران

ه. اقامه‌ی نمازهایی مانند نماز جمعه، نماز عید فطر و قربان، نماز استسقا، نماز وحشت

و. داوری و قضاوت

وی همچنین در بحث انفال، تصرف در انفال را فقط با اجازه ی امام عادل جایز می داند.

جواب تفصیلی:

قدیمی ترین سند موجود در این زمینه کتاب مقنعه ی شیخ مفید است. مرحوم شیخ مفید (۳۳۳ یا ۴۱۳ ۳۳۸ هـ) از فقهای بزرگ تاریخ شیعه در قرن چهارم و پنجم هجری است. او در کتاب المقنعه در باب امر به معروف و نهی از منکر، پس از بیان مراتب امر به معروف و نهی از منکر وقتی به بالاترین مرحله، یعنی کشتن و صدمه زدن می رسد، می گوید:

شخص مکلف در مقام امر به معروف یا نهی از منکر حق کشتن یا جراحت وارد کردن را ندارد، مگر آنکه سلطان و حاکم زمان، که برای تدبیر و اداره ی امور مردم منصوب شده اجازه دهد. سپس در ادامه ی همین بخش می گوید:

اما مسئله ی اجرای حدود الهی، مربوط به سلطان و حاکم اسلامی است که از سوی خداوند متعال نصب می شود. اینها عبارتند از امامان هدایت از آل محمد (صلی الله علیه و آله) و کسانی که ائمه: آنها را به

عنوان امیر یا حاکم نصب کنند و ائمه اظهار نظر در این مطلب را، به فرض امکان آن، به فقهای شیعه و پیرو خود واگذار کرده اند.

در این عبارات که رعب ناشی از حکومت ستمگران در آن آشکارا پیداست، شیخ مفید(ره) ابتدا سلطان منصوب از سوی خدا را مطرح می کند و او را مرجع تصمیم گیری در قتل و جرح برای امر به معروف و نهی از منکر می شمارد، و سپس به مسئله ی «اقامه حدود» به عنوان مصداقی بارز از مصادیق امر به معروف و نهی از منکر می پردازد(۱) و با تکرار این مطلب که انجام این مهم بر عهده ی سلطان اسلام است که از سوی خداوند نصب می شود، به اشاره ای آنان را این گونه معرّفی می کند:

۱. امامان معصوم(علیهم السلام) که خداوند آنها را مستقیماً به عنوان مدیران جامعه ی اسلامی و مجریان حدود الهی نصب کرده است.

۲. امیران و حاکمانی که امامان معصوم(علیهم السلام) آنها را برای اداره ی جامعه ی اسلامی و زمامداری سیاسی نصب کرده و قرار داده اند.

۳. فقیهان شیعه که از سوی امامان معصوم(علیهم السلام) برای همین زمامداری و اقامه ی حدود الهی منصوب شده اند.

با این وصف، مرحوم شیخ مفید افزون بر مسأله ی حکومت و زمامداری امامان معصوم(علیهم السلام) که امری واضح و مسلّم در فرهنگ شیعی بوده و هست به نواب خاصّ امامان معصوم(علیهم السلام) که به صورت مشخص و به عنوان یک فرد برای تصدّی امور سیاسی منصوب می شدند مانند مالک اشتر در روزگار علی(علیه السلام) و یا نواب اربعه در عصر غیبت صغرای

امام زمان(عج) و نواب عام آنان که به یک عنوان کلی برای تصدی این امور منصوب شده اند، یعنی فقهای شیعه، اشاره می کند.

البته وی(علیه السلام) توجه دارد که چه بسا برای فقیهان شیعه امکان عمل به این وظیفه ی الهی فراهم نشود. از این رو، با قید «با فرض امکان»، به این مطلب اشاره می کند و سپس در ادامه به مواردی که احتمال این «امکان» در آن بیشتر است، می پردازد و می گوید:

اگر فقیهی بتواند حدود الهی را در مورد فرزندان و غلامان خود جاری کند و از سلطان جور و حاکم ظلم بر این مطلب خوف ضرری نداشته باشد، باید آن را اجرا نماید.

این سخنان که اشک اندوه بر چهره ی آدمی جاری می سازد، نشان از مظلومیت اندیشه ی استوار شیعه در بسیاری از ادوار تاریخ اسلام دارد و از وضوح مسئله ی «ولایت فقیه» در فکر و فرهنگ پیرامون مکتب اهل بیت(علیهم السلام) حکایت می کند.

شیخ مفید سپس صورت دیگری از امکان اجرای حدود الهی را مطرح می کند و می گوید:

این امر اجرای حدود واجبی واضح بر کسی فقیهی است که قدرت حاکمه او را برای این کار نصب کند، یا سرپرستی گروهی از رعایای خود را به او بسپارد. پس او باید به اقامه ی حدود الهی و اجرا و تنفیذ احکام شرعی و امر به معروف و نهی از منکر و جهاد با کافران پردازد.

یعنی اگر سلاطین جور و حاکمان ظلم، فقیهی را به منصبی گماشتند که بتواند در آن موقعیت، حدود الهی را اجرا کند و ضرری از آنها به او نرسد،

باید چنین کاری را انجام دهد. در همین عبارت مرحوم شیخ مفید به چهار مسئله اشاره می کند:

۱. اقامه ی حدود الهی، یعنی اجرای جزای اسلامی که از اختیارات حاکم اسلامی است.

۲. اجرا و تنفیذ احکام، که در برگیرنده ی همه ی احکام الهی است و به اطلاق خود شامل تمامی وظایف شرعی می شود و بر اساس آنفقیه باید تلاش کند که در سراسر جامعه و در تمام شئون آن، اسلام حاکم باشد.

۳. امر به معروف و نهی از منکر، که مراتب عالی آن از مختصات حاکم اسلامی است و مرحوم مفید، خود، پیش از این، به آن اشاره کرد.

۴. جهاد و مبارزه با کافران، که شامل دفاع و بلکه هجوم بر آنها می شود.

سپس بار دیگر شیخ مفید به سخنی در این باره می پردازد تا شاید باب هر توجیه غیر مقبول و تفسیر غیر معقولی را ببندد! او می گوید:

بر فقیهان پیرو آل محمّد (علیهم السلام) است که اگر بر ایشان ممکن است و از آزار اهل فساد در امانند، با برادران خود در نماز جمعه و نمازهای اعیاد و استسقا و خسوف و کسوف جمع شوند، آنان باید بین برادران خود بحق داوری کنند و بین کسانی که با یکدیگر اختلاف دارند و هیچ یک شاهدهی بر ادّعی خود ندارد، صلح برقرار سازند و همه ی آنچه را که برای قاضیان در اسلام قرار داده شده، انجام دهند. زیرا ائمه (علیهم السلام) به استناد روایاتی که از آنها رسیده و در نزد آگاهان، صحیح و معتبر است، این امر را در صورت امکان اجرای آن به آنان فقها تفویض کرده اند.

در

اینجا شیخ مفید به دو مسئله مهم اشاره می کند:

۱. اقامه نمازهایی مانند نماز جمعه، نماز عید فطر، نماز عید قربان، نماز استسقا، نماز وحشت.

۲. داوری و قضاوت عادل» مطرح شده است. از این رو، برخی از فقها با تفسیر امام عادل به امام معصوم (علیه السلام) این نماز را در عصر غیبت واجب نشمرده اند. ولی شیخ مفید با معرّفی این نمازها از وظایف فقهای شیعه، در واقع آنان را مصداق «امام عادل» معرفی می کند و این مطلب با سخن قبلی وی که «جهاد با کافران» را نیز از وظایف فقیهان شمرد، سازگار است. زیرا آن کلام دست کم به اطلاق خود شامل جهاد ابتدایی می شود و در روایات آمده است که جهاد، مشروط به وجود امامی است که اطاعت از او واجب باشد. (۵) برخی از فقها مصداق آن را فقط امام معصوم (علیه السلام) دانسته، و جهاد ابتدایی را به امر فقیه غیر جایز شمرده اند. ولی شیخ مفید معتقد است، فقیه شیعی که از سوی امامان معصوم (علیه السلام) در عصر غیبت برای زمامداری منصوب شده است، از مصداق «امامی که اطاعت از او واجب است» می باشد و می تواند به جهاد ابتدایی با کفار امر نماید.

شیخ مفید در بحث «انفال» پس از بیان این نکته که «انفال» از آن رسول خدا (صلی الله علیه وآله) و جانشینان آن حضرت یعنی ائمه اهل البیت (علیهم السلام) است، می گوید:

هیچ کس نمی تواند در آنچه از انفال بر شمردیم، تصرف کند و کاری انجام دهد، مگر به اجازه ی امام عادل.

از این عبارت، با توجه به ابتدای آن و آنچه در باب امر

به معروف و نهی از منکر آمده، می توان نتیجه گرفت که شیخ مفید نیز، مانند سایر عالمان شیعه، اندیشه ی «امام عادل» را در نظر داشته و مصداق آن را کسی می دانسته که حکومت او از سوی خداوند متعال پذیرفته شده باشد، یعنی یا مستقیم منصوب از ناحیه ی خدا باشد، یا از سوی منصوبان او نصب شده باشد. در مقابل این مفهوم، ما در فرهنگ شیعی با معنای «امام جور»، یا «سلطان جور»، یا «امام ظالم» و امثال آن برخورد می کنیم که مقصود حاکمی است که حکومت او به خداوند متعال مستند نبوده و از سوی شرع امضا نشده است. و اطاعت از چنین شخصی شرعاً جایز نیست. بنابراین، منظور از سلطان عادل یا امثال این تعابیر، حاکمی نیست که فقط در حکومت به عدل رفتار کند. همان گونه که مقصود از سلطان جور و امثال آن، رهبری نیست که به ظلم در میان مردم عمل می کند، بلکه مقصود از اولی حاکمی است که حکومت او را شرع پذیرفته (۲) و مراد از دومی آن است که حکومتش مورد رضایت شارع نیست.

دیدگاه اکثریت علما بعد از غیبت کبری در مورد ولایت فقیه چیست؟

پرسش

دیدگاه اکثریت علما بعد از غیبت کبری در مورد ولایت فقیه چیست؟

پاسخ

جواب اجمالی: (۲۳)

بیش از هزار سال است که علمای شیعه به طرح مسأله ی ولایت فقیه و حدود و اختیارات آن پرداخته اند. برخی چون ابو الصلاح حلبی و ابن ادریس حلی در فصلی جداگانه به شرح شرایط نایب امام معصوم (علیه السلام) پرداخته و برخی دیگر به گوشه ای از وظایف او در لابلای بحث ها اشاره کرده اند. عده ای چون صاحب مفتاح الکرامه دلایل بحث ولایت فقیه را ذکر نموده و عده ای دیگر مثل ملا-احمد نراقی محدوده ی وظایف ولی فقیه را توضیح داده اند. گروهی چون صاحب جواهر مفصلاً به این بحث پرداخته و گروهی دیگر بطور مجمل و مختصر به آن اشاره کرده اند. اما در نظر همه ی آنها اصل ولایت فقیه امری مسلم و قطعی بوده است.

جواب تفصیلی: (۲۳)

از زمان شیخ مفید (۳۳۳ یا ۳۳۸-۴۱۳ هـ) تاکنون، علمای شیعه به طرح مسأله ی ولایت فقیه پرداخته اند. برخی چون ابوالصلاح حلبی، فصل خاصی را به آن اختصاص داده و شرایط نایب امام را ذکر کرده اند و برخی دیگر در لابلای بحث های دیگر به مسأله ی ولایت فقیه و شرایط و حدود اختیارات آن اشاره کرده اند. اما در نظر همه ی آنها اصل مسأله ی ولایت فقیه، امری مسلم و قطعی بوده است.

برای روشن تر شدن تاریخچه ی بحث ولایت فقیه غیر از نظر شیخ مفید که مجال جداگانه ای را می طلبد، (۱) به دیدگاه عده ای از فقیهان بزرگ شیعه در این باره نظری می افکنیم.

١. شيخ ابو الصلاح حلبى (م):

شیخ ابوالصلاح حلبی از شاگردان سید مرتضی و شیخ طوسی است و در کتاب «الکافی» فصلی را به مسأله ی ولایت اختصاص داده و از آن به «تنفیذ الاحکام» یعنی اجرای احکام، یاد کرده است. او می گوید:

اجرای احکام شرعی و حکم بر طبق تعبد به آنها از واجبات امامان معصوم (علیهم السلام) و مختص به آنهاست، نه اشخاص دیگری که آن بزرگان صلاحیت شان را برای این امور نپذیرفته اند.»

در این عبارت مسأله ی اجرای احکام شرعی و حکم بر اساس آن که شامل تمام شئون حکومتی و سیاسی می شود، مختص به امامان معصوم (علیهم السلام) و کسانی که آن بزرگواران صلاحیت آنها را برای این امر قبول کنند، معرفی شده است. در ادامه ی این عبارت شیخ ابوالصلاح به بیان شرایط چنین افرادی می پردازد و می گوید:

«شروط نیابت از سوی امام عبارت است از: ۱. علم به حق در حکمی که به او ارجاع شده است، ۲. قدرت بر اجرای آن به گونه ای که بایسته است، ۳. داشتن عقل و اندیشه و بردباری، ۴. بصیرت به اوضاع، ۵. ظهور عدالت و پاک دامنی و تدین به حکم، ۶. قدرت بر قیام به حکم و قراردادن آن در جای خود.»

این شرایط یادآور تعبیری است که ما قرن ها بعد در اصل یک صدونهم قانون اساسی جمهوری اسلامی شاهد آن هستیم:

()

«شرایط و صفات رهبر: ۱. صلاحیت علمی لازم برای افتا در ابواب مختلف فقه. ۲. عدالت و تقوای لازم برای رهبری امت اسلام. ۳. بینش صحیح سیاسی و اجتماعی، تدبیر، شجاعت، مدیریت، و قدرت کافی برای رهبری.».

۲. ابن ادریس حلی (م. ۵۹۸هـ)

ابن ادریس

حلی در کتاب «سرایر» پس از حدود یک قرن و نیم از زمان ابوالصلاح حلبی، مانند او، فصلی را به ولایت اختصاص داده و از آن به «تنفیذ الاحکام»، یعنی اجرای احکام، یاد کرده است. او در این فصل با عبارتی بسیار شبیه ابوالصلاح پس از بیان اختصاص اجرای احکام به امامان معصوم (علیهم السلام) و کسانی که آنها قابلیت شان را برای این امر بپذیرند، شرایط چنین افرادی را بازگو می کند. تنها شرطی که او افزون بر شرایط موجود در کلام حلبی به آن می پردازد: مداومت بر فتوا دادن و عمل به آن است که شاید مقصودش تأکید بر اجتهاد شخص نایب است که در شرط اول، یعنی «علم به حق در حکمی که به او ارجاع شده است» به آن اشاره شده است.

۳. محقق حلی (م: ۶۷۶ هـ)

محقق حلی در بحث خمس چنین می گوید:

باید سرپرستی مصرف سهم امام (علیه السلام) را در راه مستحقان، کسی به عهده گیرد که نیابت امام را دارد؛ همان گونه که انجام واجبات غایب را بر عهده دارد.

زین الدین بن علی عاملی، معروف به شهید ثانی (ش: ۹۶۶ هـ) در توضیح این عبارت می نویسد:

منظور محقق حلی از: «کسی که نیابت امام را دارد» فقیه عادل امامی است که همه ی شرایط فتوا را دارا باشد. زیرا چنین شخصی نایب و گمارده شده از سوی امام است.

۴. محقق کرکی (م: ۹۴۰ هـ)

محقق کرکی در مورد نایب امام می نویسد: فقیهان شیعه، اتفاق نظر دارند که فقیه جامع الشرایط، که از آن به «مجتهد»، تعبیر می شود از سوی امامان معصوم (علیهم السلام) در همه ی اموری که نیابت در آن

دخالت دارد، نایب است. پس دادخواهی در نزد او و اطاعت از حکم او، واجب است. وی، در صورت لزوم، می تواند مال کسی را که ادای حقّ نمی کند، بفروشد. او، بر اموال غایبان، کودکان، سفیهان و ورشکستگان و بالاخره بر آنچه که برای حاکم منصوب از سوی امام(علیه السلام) ثابت است، ولایت دارد. دلیل بر این مطلب، روایت عمر بن حنظله و روایات هم معنی و مضمون آن می باشد.

سپس محقق کرکی ادامه می دهد:

اگر کسی از روی انصاف سیره ی بزرگان علمای شیعه، چون سید مرتضی، شیخ طوسی، بحرالعلوم و علامه حلی را مطالعه کند، در می یابد اینان این راه را پیموده و این شیوه را بر پا داشته اند و در نوشته های خود، آنچه را به صحت و درستی آن معتقد بودند، آورده اند.

۵. مولی احمد مقدّس اردبیلی(م: ۹۹۰ه)

مقدس اردبیلی در استجاب پرداخت زکات به فقیه چنین استدلال می کند:

دلیل آن، این است که فقیه به محلّ مصرف(زکات)، داناتر است و گروه های گوناگون مردم، در نزد او جمع می باشند. پس می داند چه کسی در این امر اصل و دارای اولویت است. فقیه خلیفه و جانشین امام معصوم(علیه السلام) است. پس آنچه به او برسد به امام معصوم(علیه السلام) تحویل داده شده است.

حاج آقا رضا همدانی(م: ۱۳۲۲ه) نیز، رساندن مال را به دست فقیه مانند رساندن آن به دست امام(علیه السلام) می داند.

۶. جواد بن محمّد حسینی عاملی(م: ۱۲۲۶ه)

وی که صاحب کتاب ارزشمند مفتاح الکرامه است و تسلّط ویژه ای بر آرای فقهای شیعه دارد، فقیه را نایب و منصوب از سوی امام زمان(علیه السلام) می داند:

فقیه، از طرف صاحب

امر(عج) منصوب و گمارده شده است و بر این مطلب عقل و اجماع و اخبار دلالت می کنند.

امّا عقل: اگر فقیه، چنین اجازه و نیابتی از سوی امام زمان(علیه السلام) نداشته باشد، بر مردم امر مشکل می شود و در تنگنا قرار می گیرند و نظام زندگی از هم می گسلد.

اما اجماع:(۳) پس از تحقّق آن، همانگونه که اعتراف شده است می توانیم ادّعا کنیم که در این امر علمای شیعه اتفاق نظر دارند و اتفاق آنان، حجت است.

اما اخبار: دلالت آنها بر مطلب کافی و رساست از جمله، روایت صدوق(۴) است در اکمال الدین: امام(علیه السلام) در پاسخ به پرسش های اسحاق بن یعقوب می نویسد:

«در رویدادها، به راویان حدیث ما، رجوع کنید، زیرا آنان حجّت من بر شما و من حجّت خدایم».

۷. ملا احمد نراقی(م: ۱۲۴۵ه)

فقیه بر دو امر ولایت دارد:

۱. بر آنچه که پیامبر و امام که سلاطین مردمان و دژهای مستحکم و استوار اسلامند ولایت دارند، فقیه نیز ولایت دارد، مگر مواردی که به اجماع و نص و... از حوزه ی ولایت فقیه خارج شوند.

۲. هر عملی که به دین و دنیای مردم مربوط باشد و ناگزیر باید انجام گیرد، چه عقلاً، چه عادتاً، و چه از آن جهت که معاد و معاش فرد، یا گروهی بدان بستگی دارد و نظم دین و دنیای مردم در گرو آن است، یا از آن جهت که در شرع، بر انجام آن امری وارد شده، یا فقیهان اجماع کرده اند و یا بهمقتضای حدیث نفی ضرر و یا نفی عسر و حرج، یا فساد بر مسلمانی و یا دلیل دیگری (واجب

شده است) یا بر انجام و یا ترک آن از شارع اجازه ای ()

رسیده و بر عهده ی شخص معین یا گروه معین و یا غیر معین نهاده نشده است. و یا می دانیم که آن باید انجام گیرد، و از سوی شارع اجازه ی انجام آن صادر شده، ولی مأمور اجرایی آن مشخص نیست. در تمام این موارد، فقیه باید کارها را به عهده بگیرد.

۸. شیخ محمد حسن نجفی، صاحب جواهر(م: ۱۲۶۶ه)

در باره عمومیت ولایت فقیه می نویسد:

از عمل و فتوای اصحاب در ابواب فقه، عمومیت ولایت فقیه استفاده می شود. بلکه شاید از نظر آنان این مطلب از مسلمات یا ضروریات و بدیهیات باشد.

نظر من این است که خداوند، اطاعت از فقیه را به عنوان «اولی الامر» بر ما واجب کرده است؛ و دلیل آن اطلاق ادله ی حکومت فقیه، بویژه روایت صاحب الامر(عج)(۳) می باشد.

وی در باره حوزه ی ولایت فقیه می نویسد:

از ظاهر قول امام که به گونه ی عام در باره ی فقیه جامع الشرایط می فرماید: «من او را بر شما حاکم قراردادم»، بسان موارد خاصّ که امام در باره ی شخصی معین در هنگام نصب می فرماید: «من او را حاکم قراردادم»، فهمیده می شود که سخن امام، دلالت بر ولایت عام فقیه جامع الشرایط می کند. افزون بر این، اینکه امام(علیه السلام) می فرماید: «راویان حدیث، حجّت من بر شما و من حجّت خدایم»، به روشنی بر اختیارات گسترده ی فقیه دلالت می کند، از جمله: اجرا و برپا داشتن حدود... در هر حال، برپا داشتن حدود و اجرای آن، در روزگار غیبت واجب است. زیرا

نیابت از امام معصوم (علیه السلام) در بسیاری از موارد، برای فقیه جامع الشرایط ثابت می باشد.

فقیه، همان جایگاه را در امور اجتماعی، سیاسی دارد که امام معصوم (علیه السلام) دارد. از این جهت، تفاوتی بین امام و فقیه نیست. این امر در بین صاحب نظران و فقها حل شده و کتابهایشان سرشار از رجوع به حاکمی است، که نایب امام در روزگار غیبت می باشد. اگر فقیهان از امام معصوم (علیه السلام) نیابت عامه نداشته باشند، تمام امور مربوط به شیعه تعطیل می ماند. از این رو، کسی که سخنان وسوسه انگیز در باره ی ولایت عامه ی فقیه می گوید، گویا طعم فقه را نچشیده و معنی و رمز سخن معصومان (علیهم السلام) را نفهمیده و در سخنان آن بزرگواران که فرموده اند: «فقیه را حاکم، خلیفه، قاضی، حجت و... قرار دادیم.» تأمل نکرده است. این سخنان و سخنانی از این دست، می فهماند که مقصود آن بزرگواران، برقراری نظم برای شیعیانسان، در بسیاری از اموری که به آنها مربوط بود، به وسیله ی فقیه در دوران غیبت بوده است. به همین دلیل، سلاربن عبدالعزیز در کتاب مراسم یقین پیدا کرده که ائمه (علیهم السلام) این امور را به فقها تفویض کرده اند... خلاصه، مسئله ولایت عامه فقیه به قدری روشن است که نیازی به دلیل ندارد.

۹. شیخ مرتضی انصاری (م: ۱۲۸۱هـ)

شیخ انصاری گرچه در کتاب المکاسب محدوده ی ولایت را مطلق نمی داند، اما تصریح می کند: «ولایت فقیه در اموری که مشروع بودن آنها مسلم باشد، ثابت است» (۱) وی در کتاب القضاء پس از تقسیم امور مربوط به امام معصوم (علیه السلام) به دو قسم: ۱. آنچه وظیفه شخص اوست، ۲.

آنچه در آن ولایت دارد، می گوید: اولی مربوط به زمان خود امام معصوم (علیه السلام) است، ولی دومی شامل تمام زمان ها می شود. سپس نصب فقها از سوی امام معصوم (علیه السلام) را مربوط به قسم دوم می شمارد و از ولایت فقها به عنوان حکومت آنان در زمان غیبت یاد می کند.

۱۰. سید محمد بحر العلوم (م: ۱۳۲۶ هـ)

بحر العلوم بحثی دارد در اینکه آیا ادله ی ولایت فقیه بر عموم ولایت دلالت می کند، یا خیر؟ او می گوید:

بحث مهم در این جا، نظر در ادله ی ولایت فقیه است که آیا بر عام بودن آن دلالت دارد، یا خیر؟ در پاسخ می گوئیم: ریاست جامعه ی اسلامی و تمامی مردم را امام (علیه السلام) به عهده دارد و همین موجب می شود که مردم در هر امری که به مصالح آنان ارتباط دارد، به امام (علیه السلام) مراجعه کنند، مانند امور مربوط به معاد و معاش، دفع زیان و فساد. همان گونه که هر ملّتی در این گونه مسائل به رؤسای خود رجوع می کنند و روشن است که این امر، سبب اتقان و استحکام نظام اسلامی خواهد بود که همواره تحقّق آن از اهداف اسلام بوده است. از این رو، برای حفظ نظام اسلامی، امام (علیه السلام) باید جانشین برای خود تعیین کند و او جز فقیه جامع شرایط نمی تواند باشد. این را می توان از برخی روایات مانند «در رویدادها، به راویان حدیث ما (فقیهان) مراجعه کنید» استفاده کرد. علاوه بر این، فقها در موارد زیادی اتفاق نظر دارند که باید به فقیه مراجعه کرد. این در حالی است که در این موارد هیچ روایت خاصی نداریم. اینان

از عام بودن ولایت فقیه، به دلیل عقل و نقل، چنین استفاده کرده اند و نقل اجماع بر این مسئله بیش از حد استفاضه (۳) است. مطلب به شکر خدا واضح است و هیچ شک و شبهه ای در آن راه ندارد.

۱۱. آیه الله بروجردی (م: ۱۳۸۲ ه ق)

ولایت فقیه را در امور مورد ابتلای مردم، امری روشن و بدیهی می داند و ابراز می دارد که در این باره نیازی به مقبوله ی عمر بن حنظله نداریم. وی می گوید:

...خلاصه اینکه، هیچ اشکالی در این مطلب که فقیه عادل برای انجام چنین کارهای مهمی که عموم مردم با آن دست به گریبانند، منصوب شده است، با توجه به آنچه گفتیم، دیده نمی شود و برای اثبات آن به مقبوله ابن حنظله نیازی نیست، هر چند که می توان آن را یکی از شواهد به شمار آورد.

۱۲. آیه الله شیخ مرتضی حائری (م: ۱۳۶۲ ه ش)

وی توقع شریف را از ادله ی ولایت فقیه می داند و می نویسد:

توقع شریف امام زمان (عج)، که از ادله ی ولایت فقیه است، در ثبوت اذن برای فقیه (جهت اقامه ی نماز جمعه) کفایت می کند. سند توقع شریف را ما در کتاب ابتغاء الفضیله توضیح دادیم. در استدلال به این روایت، اشکال شده که سؤال اجمال دارد و این اشکال مردود است، زیرا ذیل روایت اطلاق دارد و در مقام تعلیل و بیان قاعده ی کلی می باشد و اجمال سؤال مشکلی ایجاد نمی کند. بنابراین، اگر مورد سؤال برخی از حوادث جدید باشد، زیانی به عام بودن روایت نمی رساند، زیرا ذیل روایت عام است و علت، حکم را تعمیم می دهد و

تقریب استدلال به این روایت چنین است: «فقیه از سوی امام حجت است» و معنای حجت بودن او از طرف امام، در عرف، این است که در همه ی مواردی که باید به امام مراجعه شود، فقیه نیز مرجعیت و حجیت دارد.

۱۳. امام خمینی (قدس سره) (م: ۱۳۶۸ ه ش)

امام خمینی بر این باور است که فقیه دارای ولایت مطلقه می باشد. به این معنا که تمام اختیارات و مسئولیت هایی که امام معصوم بر عهده دارد، در زمان غیبت از آن فقیه جامع الشرایط است، مگر آنکه دلیل خاصی اقامه شود که برخی اختیارات و مسئولیت ها مخصوص امام معصوم است. لذا می فرماید:

از آنچه بیان شد، نتیجه می گیریم که فقها از طرف ائمه (علیهم السلام)، در همه ی مواردی که ائمه (علیهم السلام) در آن دارای ولایت هستند، ولایت دارند و برای خارج کردن یک مورد از تحت این قاعده ی عمومی می باید به اختصاص آن مطلب به امام معصوم (علیه السلام) دست یافت؛ به خلاف آنجا که در روایت آمده: «فلان امر در اختیار امام است»، یا «امام چنین فرمان می دهد» و... زیرا برای فقیه عادل این گونه امور به دلایلی که گذشت، ثابت خواهد بود... قبلاً اشاره کردیم: همه ی اختیارات پیامبر (صلی الله علیه و آله) و امام (علیه السلام) در حکومت و سلطنت، برای فقیه ثابت است

چرا تمامی علما فصل خاصی را به طرح ولایت فقیه اختصاص نداده و حدود و اختیارات آن را مطرح نکرده اند؟

پرسش

چرا تمامی علما فصل خاصی را به طرح ولایت فقیه اختصاص نداده و حدود و اختیارات آن را مطرح نکرده اند؟

پاسخ

جواب اجمالی:

بعضی از فقها در کتاب های خود فصل خاصی را به «ولایت فقیه» اختصاص ندادند، زیرا آن را امری مسلم و بدیهی می پنداشتند، به گونه ای که به طرح و اثبات نیازی نمی دیدند. در عین حال آنان در جای جای ابواب فقهی به بیان وظایف و شئون ولایت فقیه پرداخته اند.

از آنجا که پاسخگویی به نیازهای شرعی مردم از وظایف فقها بوده، آنان خود را نسبت به رفع نیازهای شرعی توده ی مردم مسئول می دانسته اند. به همین دلیل، بیشتر به طرح مطالبی می پرداختند که مورد نیاز و ابتلای مردم بوده است و چون تا قبل از تشکیل حکومت صفویه، مسایل حکومتی، کمتر مورد ابتلای جوامع شیعی بوده، فقیهان نیز علاقه ای به طرح مباحث حکومتی و وظایف حاکم نشان نداده و تنها به طور پراکنده و به اندازه ای که نیاز مؤمنان برآورده شود، بدانها توجه کرده اند.

جواب تفصیلی:

در مراجعه به متون علمای شیعه در زمینه ی ولایت فقیه باید به دو نکته توجه نمود:

۱. برخی از فقها تصریح کرده اند که مسئله ی ولایت فقیه، امری اجماعی و مورد اتفاق فقیهان شیعه است و این نشان می دهد که اگر بعضی از آنان در کتاب های خود فصل خاصی را به «ولایت فقیه» اختصاص نداده اند، آن را امری مسلّم و بدیهی پنداشته اند، به گونه ای که به طرح و اثبات نیازی نمی دیده اند.

افزون بر این، آنان در جای جای ابواب فقهی به

بیان وظایف و شئون ولایت فقیه پرداخته اند، به گونه ای که اگر این احکام پراکنده یکجا گردآوری شود، شاید از نظر حجم نسبت به بسیاری از ابواب مستقل فقهی کمتر نباشد. در این باره مرحوم صاحب جواهر می نویسد:

نگاشته های فقها مملوّ از بحث رجوع به حاکم است و فقیهان شیعه به طور مداوم در موارد زیادی به ذکر ولایت فقیه پرداخته اند.

۲. از آنجا که پاسخگویی به نیازهای شرعی مردم از وظایف فقها بوده، آنان خود را نسبت به رفع نیازهای شرعی توده ی مردم مسئول می دانسته اند. به همین دلیل، بیشتر به طرح مطالبی می پرداخته اند که مورد نیاز و ابتلای مردم بوده است و چون تا قبل از تشکیل حکومت صفویه، مسایل حکومتی، کمتر مورد ابتلای جوامع شیعی بوده، فقیهان نیز علاقه ای به طرح مباحث حکومتی و وظایف حاکم نشان نداده و تنها به طور پراکنده و به اندازه ای که نیاز مؤمنان برآورده شود، بدانها توجه کرده اند. (۲) در طول این دوره ی تاریخی یعنی از آغاز غیبت کبرا تا زمان پیدایش حکومت صفویه تنها می توان فقیهانی همچون سید مرتضی و حکیمانی مانند خواجه نصیر طوسی را استثنا کرد؛ چه اینکه، سید مرتضی با حاکمان آل بویه رابطه ی عمیقی داشت و خواجه نصیر طوسی نیز چندی وزارت هلاکوخان را به عهده گرفت. از این رو، آنان با مسایلی حکومتی مواجه شدند و تا حدی هم در آن نقش داشتند. از دیدگاه مرحوم کاشف الغطاء چون این دو بزرگوار به ولایت فقیه معتقد ()

بودند و برای به دست آوردن این حق، راهی جز

پیوند با حکومت وقت نمی دیدند، تصمیم گرفتند دست کم مقداری از این حق را بدین وسیله فرا چنگ آورند. (۱) محقق کرکی نیز این تحلیل را مطابق با واقع می داند و این دو دانشمند فرزانه را در زمره ی طرفداران ولایت فقیه می شمارد.

استقرار حکومت صفوی در ایران، شرایط را دگرگون کرد و نخستین حکومت فراگیر شیعی در کشور، شکل گرفت. گرچه این حکومت نیز سلطنتی بود و بیشتر فقهای شیعه آن را غاصب می دانستند، اما اوضاع و احوال به گونه ای رقم خورده بود که گروهی از فقها برای حفظ و تقویت اسلام و منافع و مصالح کشور از هجوم بیگانگان و ملحدان، تنه‌اراه چاره و نجات را در حمایت از شاهان صفوی دیدند و همین نکته بود که ارتباط تنگاتنگ گروهی از روحانیان را با دستگاه سلطنت در پی داشت.

شکل گیری جمهوری اسلامی ایران باعث شد بحث های فراوانی در ابعاد مختلف ولایت فقیه توسط امام راحل مطرح گردد؛ امامی که براسستی پرچمدار قبیله ی موحدان و قائد طایفه ی عدالت طلبان بود، لذا فصل الخطاب این مطلب را به سخنی از آن احیاگر راستین اسلام در عصر ظلمت و جاهلیت نوین اختصاص می دهیم که فرمود:

موضوع ولایت فقیه، چیز تازه ای نیست که ما آورده باشیم، بلکه این مسأله از اول مورد بحث بوده است. حکم میرزای شیرازی در حرکت تنباکو، چون حکم حکومتی بود، برای فقیه دیگر هم واجب الإلتباع بود... حکم قضاوتی نبود که بین چند نفر سر موضوعی اختلاف شده باشد. مرحوم میرزا محمد تقی شیرازی که حکم جهاد دادند البته اسم آن دفاع بود و

همه ی علما تبعیت کردند، برای این است که حکم حکومتی بود. به طوری که نقل کردند، مرحوم کاشف الغطاء بسیاری از این مطالب را فرموده اند..از متأخرین، مرحوم نراقی همه ی شئون رسول الله را برای فقها ثابت می دانند. آقای نائینی نیز می فرماید: این مطلب از مقبوله ی عمر بن حنظله استفاده می شود. در هر حال، این مسئله، تازگی ندارد و ما فقط موضوع را بیشتر مورد بررسی قرار دادیم و شعب حکومت را ذکر کرده، در دسترس آقایان گذاشتیم تا مسئله روشن تر گردد... و الاّ مطلب همان است که بسیاری از فقیهان فهمیده اند. ما اصل موضوع را طرح کردیم و لازم است نسل حاضر و آینده در اطراف آن بحث کنند و فکر نمایند و راه به دست آوردن آن را پیدا کنند...»

اگر ولایت فقیه استمرار حرکت انبیا است پس چرا اکنون این تر مطرح شده است ؟

پرسش

اگر ولایت فقیه استمرار حرکت انبیا است پس چرا اکنون این تر مطرح شده است ؟

پاسخ

{ طرح مسأله ولایت فقیه جدید نیست و عمری به درازای فقه شیعه دارد، البته وضعیت شیعه در طول تاریخ ایجاب می کرده است که این مسأله در لفافه و به طور پراکنده در ابواب مختلف فقه به گونه ای طرح شود که حکام جور و سلاطین کمتر متوجه آن شوند. از طرف دیگر اصل ولایت فقیه مورد قبول همه علمای شیعه بوده و بر آن فقهای بزرگیادعای اجماع کرده اند. آنچه مورد اختلاف بوده است مسأله دایره ولایت و چگونگی تصرفات فقیه در اموری است که از جانب امام معصوم (ع) در آن نیابت دارد.

برای آگاهی بیشتر ر.ک:

۱- ولایت فقیه آیت الله معرفت

۲- پیشینه تاریخی ولایت فقیه احمد جهان بزرگی }

چه دلیلی بر ولایت فقیه وجود دارد و آیا این مسأله در گذشته نیز مطرح بوده است؟

پرسش

چه دلیلی بر ولایت فقیه وجود دارد و آیا این مسأله در گذشته نیز مطرح بوده است؟

پاسخ

مسأله «ولایت فقیه» - چه از جهت نظری و چه در عمل - قدمتی به درازای تشیع دارد. نصب مالک اشتر به ولایت مصر از

سوی امیرالمؤمنین (ع)، از مصادیق بارز این مسأله است. در فقه شیعه نیز فقیهان برجسته ای در دوره های مختلف تاریخی، به گونه های مختلف به طرح آن پرداخته اند. از جمله این چهره های تابناک فقه شیعه شیخ مفید، محقق کرکی، علامه نراقی، صاحب جواهر برای آگاهی بیشتر ر.ک: جهان بزرگی، احمد، پیشینه تاریخی ولایت فقیه... و در میان معاصران نیز بزرگ ترین احیاگر آن در نظر و عمل حضرت امام خمینی (قدس سره) می باشند.

امام خمینی (ره) بر آن بودند که مسأله «ولایت فقیه» امری کاملاً بدیهی و بی نیاز از دلیل و از اموری است که تصور دقیق و درست موضوع، بلافاصله به تصدیق آن می انجامد. سوگمندان باید گفت شکافی چندین قرنه بین «روحانیت و سیاست» به سبب حاکمیت سلطه های غاصبانه و تبلیغات سوء دشمنان دین، به استدلال بر این مطلب حاجت افتاده است. در عین حال عالمان دین از گذشته های دور نیز، همواره بر آن استدلال کرده و مبانی آن را استوار نموده اند؛ چنان که مرحوم نراقی در کتاب عوائد الایام نوزده دلیل نقلی بر آن ذکر کرده است.

در مجموع دلایلی که بر ولایت فقیه اقامه می شود به سه دسته کلی تقسیم پذیر است:

یکم. دلایل عقلی صرف؛ یعنی، ادله ای که صغری و کبرای قیاس در آن، همه عقلی است.

دوم. ادله نقلی محض؛ یعنی، دلایلی که تماماً برآمده از نصوص دینی - چون کتاب و سنت - است.

سوم. ادله ترکیبی؛ که ترکیب یافته از

دلایل عقلی و نقلی است.

هر یک از سه گروه یاد شده نیز تقریرات و یا مستندات متعددی دارند. در اینجا به بیان برخی دلایل ترکیبی می پردازیم:

۱. ماهیت اسلام؛ اسلام دینی جامع و در بردارنده همه ابعاد حیات انسانی - اعم از امور فردی، اجتماعی، دنیوی و اخروی - است. برای آگاهی بیشتر در این باره نگا:

۱. نصری، عبدالله، انتظار بشر از دین؛

۲. ربانی گلپایگانی، علی، جامعیت و کمال دین.

۲. جاودانگی اسلام؛ اسلام دینی است جاودان و احکامش تا قیامت باقی است: «حلال محمد حلال الی یوم القیامه و...»؛ اصول کافی، ج ۱، ص ۵۸..

۳. ضرورت حکومت دینی؛ اجرای قوانین سیاسی، اجتماعی و قضایی اسلام بدون تشکیل حکومت دینی، ممکن نیست.

۴. لزوم استمرار حکومت دینی؛ جاودانگی احکام دینی و نیازمندی اجرای آنها به نظام سیاسی اسلامی، ضرورت وجود آن را برای همیشه نتیجه می دهد.

۵. سرشت حکومت دینی؛ حکومت اسلامی، ماهیتاً حکومتی است که در آن قانون و هنجارهای دینی ملاک عمل باشد.

۶. شرایط حاکم؛ با توجه به سرشت قانونی حکومت دینی، حاکم در آن لزوماً باید از سه عنصر علم (فقاہت)، عدالت، و توانایی (کفایت) برخوردار باشد. این مسأله علاوه بر آنکه از ماهیت حکومت دینی به دست می آید، در نصوص فراوانی مورد تأکید واقع شده است.

۷. اصل عدم اهمال شارع (قاعدۀ لطف)؛ محال است که شارع نسبت به مسأله ضروری و مهمی چون حکومت و رهبری شایسته جامعه اسلامی، بی تفاوت باشد و امت را در این باره بلا تکلیف رها بسازد.

۸. نتیجه: لا جرم خداوند «فقیه عادل» دارای توانایی و کفایت رهبری را برای امت اسلامی برگزیده و مسؤولیت داده است.

شنیده شده که شیخ انصاری پرچم دار مخالفین تئوری ولایت فقیه می باشند. آیا ایشان در کتب خود در خصوص ولایت فقیه مطلبی را بیان نموده اند. اگر جواب مثبت است آدرس آن را بیان کنید.

پرسش

شنیده شده

که شیخ انصاری پرچم دار مخالفین تئوری ولایت فقیه می باشند. آیا ایشان در کتب خود در خصوص ولایت فقیه مطلبی را بیان نموده اند. اگر جواب مثبت است آدرس آن را بیان کنید.

پاسخ

بررسی دقیق آثار شیخ انصاری - علی رغم توهم شبهه افکنان و معاندین ولایت فقیه - به خوبی نشان می دهد که او مدافع ولایت فقیه بوده است: به اختصار به بیان نظریات شیخ می پردازیم:

۱. نظر شیخ در کتاب مکاسب:

در این کتاب مرحوم شیخ انصاری اصل ولایت فقیه را اثبات نموده اما محدوده آن را مشخص نمی نماید: «والحاصل ان لفظ الحوادث لیس مختصا بما اشته حکمه ولا بالمنازعات» (مکاسب، شیخ انصاری، ۱۳۷۵ق، ص ۱۵۴).

یعنی لفظ حوادث (در روایت امام زمان (عج)) فقط به مواردی که حکم آن مشتبه است و یا به رفع خصومات تنها اختصاص ندارد و در چند سطر بعد می نویسد: «و علی ای تقدیر فقد ظهر مما ذکرنا ان ما دل علیه هذه الادله هو ثبوت الولاية للفقیه فی الامور اللتی یكون مشروعیه ایجادهما فی الخارج مفروغا عنها بحيث لو فرض عدم الفقیه كان علی الناس القیام به کفایه» (همان).

یعنی به هر حال با توجه به آنچه بیان شد، روشن است که در پرتو این ادله، ولایت فقیه در عهده داری امور جامعه امری اجتناب ناپذیر است به گونه ای که در صورت عدم دست یابی به فقیه بر مردم است که به عنوان یک واجب کفایی عهده دار آن گردند، بنابراین در کتاب مکاسب که یکی از آثار مشهور شیخ انصاری است، اصل ولایت فقیه اثبات گردیده است هر چند به صراحت محدوده آن بیان

نشده است.

برای آگاهی بیشتر ر.ک: ولایت فقیه از دیدگاه فقهای اسلام، احمد آذری قمی، انتشارات دارالعلم، ۱۳۷۲، صص ۹۴ - ۷۱.

۲. نظر شیخ در کتاب «القضا والشهادات»:

شیخ انصاری در این کتاب، امور و وظایف مربوط به امام معصوم(ع) را به دو بخش تقسیم می کند: ۱. آنچه وظیفه شخص اوست، ۲. آنچه در آن ولایت دارد. بعد شیخ می گوید: اول مربوط به زمان خود امام معصوم(ع) است، ولی دومی شامل تمام زمان ها می شود. سپس نصب فقها از سوی امام معصوم(ع) را مربوط به قسم دوم می شمارد و از ولایت فقها به عنوان حکومت آنان در زمان غیبت یاد می کند (کتاب القضا والشهادات، مجمع الفکر الاسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۵ ه.ق، صص ۲۴۴ - ۲۴۳).

در این کتاب شیخ انصاری با استناد به روایت مقبوله عمر بن حنظله و توقیع شریف، اعتقاد خود را به مطلقه بودن ولایت فقیه به صراحت بیان کرده است. وی متبادر عرفی از لفظ حاکم را که در مقبوله آمده، «تسلط مطلقه» دانسته است و از تعلیق ذیل روایت توقیع شریف و عبارت «فانهم حجتی علیکم» که بر طبق آن، فقیهان به عنوان حجت امام زمان(عج) بر مردم معرفی شده اند استنباط می کند که پیروی از تمامی احکام و الزامات حدیث، واجب است (همان، انتشارات مجموعه تراث شیخ اعظم، ج ۲۲، ص ۴۸ و ۴۹).

نکته آخر این که دستیابی به نظریات شیخ نیازمند بررسی مجموعه نظرات و آثار ایشان است و به هیچ وجه نمی توان از یک عبارت و یا چند سطر مخالفت ایشان را با ولایت فقیه اثبات نمود.

اگر ایشان (شیخ انصاری) مخالف نظریه ولایت فقیه بوده اند آیا با اصل ولایت فقیه مخالف بوده اند یا در خصوص مطلقه بودن آن مخالف بوده اند.

پرسش

اگر ایشان (شیخ انصاری) مخالف

نظریه ولایت فقیه بوده اند آیا با اصل ولایت فقیه مخالف بوده اند یا در خصوص مطلقه بودن آن مخالف بوده اند.

پاسخ

همچنان که از پاسخ سؤال یک مشخص می شود، شیخ انصاری از طرفداران اصل ولایت فقیه بوده و در جاهای مختلفی از آثار خود آن را اثبات نموده است و برخی عبارات ایشان نظیر کتاب القضا والشهادات، صراحت در مطلقه بودن ولایت فقیه دارد (ولایت فقیه، مصطفی جعفر پینه فرد، مرکز مطالعات و پژوهش های فرهنگی حوزه علمیه قم، ۱۳۸۱، ص ۴۶).

برای آگاهی بیشتر ر.ک: ولایت فقیه و تفکیک قوا، مصطفی ناصحی، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی قم، ۱۳۷۸، ص ۱۱۹.

آیت الله سیستانی در مورد ولایت فقیه چه نظری دارند؟ آیا ایشان نیز معتقد به ولایت مطلقه فقیه هستند و در پی رهبری جامعه (مشابه جمهوری اسلامی ایران) یا اینکه تنها خواستار تشکیل یک حکومت مستقل مردمی در عراقند و برای ولی فقیه در آن حکومت جایگاهی نمی بینند.

پرسش

آیت الله سیستانی در مورد ولایت فقیه چه نظری دارند؟ آیا ایشان نیز معتقد به ولایت مطلقه فقیه هستند و در پی رهبری جامعه (مشابه جمهوری اسلامی ایران) یا اینکه تنها خواستار تشکیل یک حکومت مستقل مردمی در عراقند و برای ولی فقیه در آن حکومت جایگاهی نمی بینند.

پاسخ

در پاسخ به این سؤال باید گفت:

۱. از جهت مبنای نظری آیت الله سیستانی نیز مانند بسیاری از فقهای شیعه معتقد به ولایت فقیه می باشند. معظم له در این زمینه می فرماید: «ولایت فقیه در زمان غیبت در امور عامه ثابت می شود، اموری که نظام زندگی مردم متوقف بر تصدی فقیه عادل است، اگر مقبول نزد عامه مؤمنین باشد» (استفتاء از دفتر آیت الله سیستانی در قم)

۲. آیت الله سیستانی با تشکیل مستقل مردمی در عراق کاملاً موافق بوده و به شدت بر آن تأکید دارند، منتهی همانگونه که در دیدگاه ایشان در ولایت فقیه گذشته نه تنها ولایت فقیه با تشکیل حکومت مستقل مردمی منافاتی ندارد - همانگونه که جمهوری اسلامی ایران نیز حکومتی کاملاً مستقل و مردمی است زیرا نظام ولایت فقیه با خواست اکثریت مردم ایران در ساختار سیاسی و حقوقی کشور به وجود آمده است - بلکه ولایت فقیه تنها با حکومت مستقل مردمی قابل تحقق است.

البته ممکن است در عراق حکومت مستقل مردمی به وجود بیاید که به دلیل موانعی نظیر عدم خواست و مقبولیت اکثریت مردم عراق یا فقدان سایر شرایط و زمینه های مورد نیاز و یا همچنین اعمال نفوذ و تحرکات بیگانگان، در این حکومت مستقل ولایت فقیه نقش نداشته باشد این از بعد نظری اما

از نظر عملی نیز وضعیت فرهنگی و بافت مذهبی جامعه عراق - که اکثریت شیعه هستند - به گونه ای است که اگر واقعا مردم عراق از فشار بیگانگان و تحریکات آنان آسوده بود و بتوانند آزادانه تصمیم بگیرند، قطعاً حکومتی دینی انتخاب می کنند که ولایت فقیه در آن نقش اساسی دارد و این واقعیتی است که هم اکنون می توان به راحتی از تبعیت و حمایت اکثریت مردم عراق از آیت الله سیستانی در حوادثی که اتفاق افتاده مشاهده نمود.

۳. این که در آینده و وضعیتی که هم اکنون عراق تحت اشغال دارد، چه مدلی از حکومت اسلامی (اعم از مدل جمهوری اسلامی یا سایر مدل های حکومت دینی) را با مصالح جامعه اسلامی عراق هماهنگ می داند مشخص نیست، اما قدر متیقن آن تأکید بر خواست و انتخاب اکثریت مردم عراق است.

آیا ولایت فقیه یک نظریه فقهی جدید و از ابتکارات امام خمینی است؟ اصولاً دلیل بر ولایت فقیه در عصر غیبت و ضرورت آن چیست؟

پرسش

آیا ولایت فقیه یک نظریه فقهی جدید و از ابتکارات امام خمینی است؟ اصولاً دلیل بر ولایت فقیه در عصر غیبت و ضرورت آن چیست؟

پاسخ

مسأله «ولایت فقیه» - چه از جهت نظری و چه در عمل - قدمتی به درازای تشیع دارد. نصب مالک اشتر به ولایت مصر از سوی امیرالمؤمنین (ع)، از مصادیق بارز این مسأله است. در فقه شیعه نیز فقیهان برجسته ای در دوره های مختلف تاریخی، به گونه های مختلف به طرح آن پرداخته اند. از جمله این چهره های تابناک فقه شیعه، شیخ مفید، محقق کرکی، علامه نراقی، صاحب جواهر برای آگاهی بیشتر ر.ک: جهان بزرگی، احمد، پیشینه تاریخی ولایت فقیه. و... و در میان معاصران نیز بزرگ ترین احیاگر آن در نظر و عمل حضرت امام خمینی (ره) می باشند.

امام خمینی (ره) بر آن بودند که مسأله «ولایت فقیه»، امری کاملاً بدیهی و بی نیاز از دلیل و از اموری است که تصور دقیق و درست موضوع، بلافاصله به تصدیق آن می انجامد؛ لیکن سوگمندها باید گفت: شکافی چندین قرنه بین «روحانیت و سیاست» به سبب حاکمیت سلطه های غاصبانه و تبلیغات سوء دشمنان دین، به استدلال بر این مطلب حاجت افتاده است. در عین حال عالمان دینی از گذشته های دور نیز، همواره بر آن استدلال کرده و مبانی آن را استوار نموده اند؛ چنان که مرحوم نراقی در کتاب «عوائد الایام» نوزده دلیل نقلی بر آن ذکر کرده است.

در مجموع دلایلی که بر ولایت فقیه اقامه می شود به سه دسته کلی تقسیم پذیرند:

یکم. دلایل عقلی صرف؛ یعنی، ادله ای که صغری و کبری قیاس در آن، همه عقلی است.

دوم. ادله نقلی محض؛ یعنی، دلایلی که تماماً برآمده از نصوص دینی - چون کتاب و

سنت - است.

سوم. ادله ترکیبی؛ که ترکیب یافته از دلایل عقلی و نقلی است.

هر یک از سه گروه یاد شده نیز تقریرات و یا مستندات متعددی دارند. در اینجا به بیان بعضی از دلایل ترکیبی می پردازیم:

۱. ماهیت اسلام؛ اسلام دینی جامع و در بردارنده همه ابعاد حیات انسانی - اعم از امور فردی، اجتماعی، دنیوی و اخروی - است. برای آگاهی بیشتر در این باره نگا:

الف. نصری، عبدالله، انتظار بشر از دین؛

ب. ربانی گلپایگانی، علی، جامعیت و کمال دین، کانون اندیشه جوان.

پ. اصول کافی، ج ۱، ص ۵۸.

۲. جاودانگی اسلام؛ اسلام دینی است جاودان و احکامش تا قیامت باقی است: «حلال محمد حلال الی یوم القیامه و...»

۳. ضرورت حکومت دینی؛ اجرای قوانین سیاسی، اجتماعی و قضایی اسلام، بدون تشکیل حکومت دینی، ممکن نیست.

۴. لزوم استمرار حکومت دینی؛ جاودانگی احکام دینی و نیازمندی اجرای آنها به نظام سیاسی اسلامی، ضرورت وجود آن را بر همیشه نتیجه می دهد.

۵. سرشت حکومت دینی؛ حکومت اسلامی، ماهیتاً حکومتی است که در آن قانون و هنجارهای دینی ملاک عمل باشد.

۶. شرایط حاکم؛ با توجه به سرشت قانونی حکومت دینی، حاکم در آن لزوماً باید از سه عنصر علم (فقاہت)، عدالت، و توانایی (کفایت) برخوردار باشد. این مسأله علاوه بر آنکه از ماهیت حکومت دینی به دست می آید، در نصوص فراوانی مورد تأکید واقع شده است.

۷. اصل عدم اهمال شارع (قاعدۀ لطف): محال است که شارع نسبت به مسأله ضروری و مهمی چون حکومت و رهبری شایسته جامعه اسلامی، بی تفاوت باشد و امت را در این باره بلا تکلیف رها بسازد.

۸. لا جرم خداوند «فقیه عادل» دارای توانایی و کفایت رهبری

را برای امت اسلامی برگزیده و مسئولیت داده است.

چه آیاتی از قرآن درباره ولایت مطلقه فقیه است تا بتوان بر اساس آنها این موضوع را اثبات کرد؟

پرسش

چه آیاتی از قرآن درباره ولایت مطلقه فقیه است تا بتوان بر اساس آنها این موضوع را اثبات کرد؟

پاسخ

گاهی گمان می شود تنها مدرک اسلامی بودن یک مسأله، این است که: در قرآن کریم مطرح شود و چگونگی طرح آن کاملاً شفاف، روشن و بی نیاز از ژرف نگری و تأملات اجتهادی باشد. در حالی که:

یکم. عقل و سنت نیز هر یک منبع و مدرک معتبری در اسلام است و آموزه های اسلامی را می توان و بلکه باید از مجموع هر سه منبع (قرآن، سنت و عقل) شناخت.

دوم. طرح مسائل در قرآن، گونه های مختلفی دارد و در بسیاری از موارد استنباط یک مسأله از قرآن مجید، بدون آشنایی با متدلوژی فهم دین و فرایند استنباط امکان پذیر نیست. در عین حال یکی از ساده ترین روش ها برای اثبات ولایت فقیه از طریق قرآن، مراجعه به شرایط حاکم در قرآن است که پس از معصومین تنها بر ولی فقیه صدق می کند.

شرایط حاکم جامعه

۱. اسلام و ایمان

خداوند می فرماید: (لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا) نساء (۴)، آیه ۱۴۱. «خداوند هرگز کافران را بر مؤمنان سلطه نمی دهد» و (لَا يَجِدُ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ) آل عمران (۳)، آیه ۲۸. «مؤمنان نباید کافران را به جای مؤمنان دوست و ولی خود بگیرند و هر کس چنین کند از لطف و ولایت خدا بی بهره است».

۲. عدالت (در مقابل ظلم)

خداوند حکومت و ولایت ظالمان را نمی پذیرد؛ پس حاکم و ولی باید عادل باشد: (وَلَا تَرْكَبُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ) هود (۱۱)، آیه ۱۱۳. «به ستم پیشگان گرایش نیابید

که آتش دوزخ به شما خواهد رسید». این رکون و گرایش در روایات به «دوستی و اطاعت» تفسیر شده است. تفسیر علی بن ابراهیم، ج ۱، ص ۳۳۸. همچنین خداوند در شرایط امامت به حضرت ابراهیم فرمود: (لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ) بقره (۲)، آیه ۱۲۴.

«عهد من به ستمکاران نمی رسد».

۳. فقاہت

حاکم اسلامی باید عالم به احکام اسلام باشد تا بتواند آنها را اجرا کند. در زمان پیامبر (ص) و امام معصوم (ع) این علم از سوی خداوند به آنان داده شده است و در زمان غیبت امام معصوم (ع)، داناترین مردم به احکام؛ یعنی، فقها حاملان این علم اند. قرآن درباره شرط علم می فرماید: (أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ) یونس (۱۰)، آیه ۳۵. «آیا کسی که به راه حق هدایت می کند، سزاوارتر است که از او پیروی شود یا کسی که راه نمی یابد؛ مگر آنکه راه برده شود؛ شما را چه می شود؟ چگونه داوری می کنید؟»

فقیه با تخصصی که سال ها در تحصیل آن کوشش کرده، می تواند احکام اسلام را از قرآن، سنت، عقل و اجماع به دست آورد؛ اما غیر فقیه این تخصص را ندارد و باید احکام اسلام را از فقیه بیاموزد.

اشکال. غیر فقیه می تواند احکام اسلام را به صورت فتوا از فقیه بگیرد و حکومت کند، پس لازم نیست حاکم خودش فقیه باشد.

پاسخ. یکم. آگاهی های لازم از اسلام برای حکومت، اختصاص به فتوا ندارد تا گفته شود: غیر فقیه از فقیه تقلید می کند؛ بلکه در بسیاری از موارد، فقیه باید با توجه به ملاک های ترجیح در تراجم احکام و یا تشخیص موارد مصلحت، حکم حکومتی صادر

کند. «حکم حکومتی» خارج از دایره فتوا و تقلید است؛ در عین آنکه مسأله ای تخصصی و در حوزه تخصص فقیه است.

دوم. آیا غیر فقیه اطاعت از فقیه را در همه موارد بر خود لازم می داند؟ یا فقط در مواردی که خود تشخیص می دهد، از فقیه اطاعت می کند؟ در صورت دوم هیچ ضمانتی بر اجرای احکام الهی و دینی بودن حکومت وجود ندارد. در صورت اول، در واقع آن فقیه ولایت دارد و شخصی که به طور مستقیم امور اجرایی را به عهده دارد، مجری از سوی او به شمار می آید و این یکی از شیوه های اجرا و اعمال ولایت فقیه است.

اشکال. در این آیه اطاعت از (مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ) سزاوارتر از (مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَى) معرفی شده است؛ یعنی، اطاعت از فقیه را سزاوارتر از اطاعت غیر فقیه می داند. بنابراین اطاعت غیر فقیه نیز با وجود فقیه مقبول است؛ گرچه اطاعت از فقیه بهتر است!

پاسخ. مانند این سخن را ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه ج ۹، ص ۳۲۸. در مقایسه بین امام علی (ع) و خلفای پیش از او می گوید؛ یعنی، او اطاعت از امیرالمؤمنین (ع) را بهتر از ولایت دیگران می انگارد؛ نه لازم و واجب!

سزاوارتر بودن در آیه، سزاواری در حد الزام است؛ یعنی، فقط باید از او پیروی کرد؛ زیرا در ذیل آیه مردم را توبیخ می کند که چرا از (مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ) پیروی نمی کنید: (فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ)؟ بنابراین سزاواری در حد الزام است. مشابه این مسأله در موارد دیگری نیز در قرآن وجود دارد؛ مثلاً در آیه (وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ) احزاب (۳۳)، آیه ۶.

که در بحث ارث است و وجود هر طبقه مانع از ارث طبقه دوم می شود. آیات بی شمار دیگری نیز وجود دارد که فضیلت عالمان را بر غیر عالمان بیان کرده است. زمر (۳۹)، آیه ۹.

از نظر عقل نیز با وجود شایسته تر، نباید به فروتر تن داد؛ به ویژه در امر رهبری که تعیین سرنوشت جامعه در گرو آن است.

۴. کفایت

توانایی و شایستگی اداره امور جامعه که از آن به مدیر و مدبر بودن نیز تعبیر می شود. حضرت یوسف فرمود: (قَالَ اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ) «گفت: مرا بر خزاین این سرزمین بگمار که من نگهبانی امین و کاردانم». در داستان یوسف (۱۲)، آیه ۵۵. حضرت موسی و دختر شعیب نیز آمده است: (...إِنَّ خَيْرَ مَنْ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ) «بهترین کسی که می توانی به [کارگیری او است که توانای درستکار است» قصص (۲۸)، آیه ۲۶. و ...

از مجموع این آیات، می توان تصویری کلی از سیمای حاکم از دیدگاه قرآن به دست آورد. در منطق قرآن حکومت و زمامداری، تنها شایسته کسانی است که از صلاحیت های علمی و اخلاقی و توانمندی های لازم برخوردار باشند. به دست آوردن این تصویر در زمان غیبت امام معصوم (ع) بر «ولایت فقیه» تطبیق می کند. از طرف دیگر حکومت اسلامی حکومت قانون خداست: (مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ) مائده (۵)، آیه ۴۴. و آن بدون حاکمیت دین شناس و متخصص مستعد در اجرای احکام الهی (فقیه عادل و جامع شرایط) امکان پذیر نیست. الف. تفسیر پیام قرآن، ج ۱۰ (قرآن مجید و حکومت اسلامی)؛

ب. ذوعلم، علی، نگاهی به مبانی قرآن ولایت فقیه؛

پ. مکارم شیرازی، آیت الله ناصر، آیات ولایت در قرآن.

آیا ولایت فقیه قبلاً نیز در جوامع اسلامی پیاده شده، یا فقط بعد از انقلاب در جمهوری اسلامی عملی شده است؟

پرسش

آیا ولایت

فقیه قبلاً نیز در جوامع اسلامی پیاده شده، یا فقط بعد از انقلاب در جمهوری اسلامی عملی شده است؟

پاسخ

پیشینه عملی ولایت فقیه را می توان در موارد بسیار زیادی -حتی در عصر پیامبر اکرم(ص) و ائمه اطهار(ع) اثبات کرد؛ زیرا مسلمانان از همان صدر اسلام، با دو مسأله اساسی روبه رو بوده اند:

۱. غیبت پیامبر(ص) و حضور نداشتن ایشان در بسیاری از شهرها؛

۲. نیاز مبرم مسلمانان به احکام و دستورهای سیاسی و فردی.

بنابراین پیامبر گرامی(ص) به افرادی نیاز داشت تا در غیبت ایشان، احکام را برای مردم تبیین و جامعه اسلامی را اداره کنند.

این مسأله در دوران امامان معصوم(ع) نیز وجود داشت. لذا علاوه بر اینکه در سیره نظری آن بزرگواران مشاهده می کنیم که با الهام از قرآن، به حلّ این مسأله پرداخته اند؛ در سیره عملی خود نیز -در مواردی که نیاز بوده با تکیه بر شرایط مهم رهبری (قدرت و توانمندی، امانت داری، علم و آگاهی به احکام و دستورات الهی و...) اقدام به تعیین افراد واجد شرایط می کردند؛ مانند: حذیفه بن یمان به عنوان ولی فقیه اول مدائن، سلمان فارسی به عنوان ولی فقیه دوم مدائن، عمار بن یاسر به عنوان ولی فقیه کوفه، مالک اشتر به عنوان حاکم و ولی فقیه مصر.

در زمان غیبت هم فقهای بزرگوار اسلام، با تکیه بر آیات و روایات و ادله عقلی -که فقیه واجد شرایط را در غیبت معصوم(ع) برای اداره و رهبری جامعه اسلامی منصوب نموده اند همواره در صدد تشکیل حکومت اسلامی و اجرای احکام و تعالیم آن در جامعه و تحقق آرمان های آن بوده اند. البته زمانی که زمینه ها و شرایط دست یابی بدین مهم به طور کامل فراهم نبود،

آنان به مرتبه ای مناسب با اقتضای شرایط محیطی بسنده کرده و در پی تحقق زمینه لازم برای تشکیل حکومت اسلامی بوده اند. اینک به طور مختصر به تجلی اعمال ولایت فقیه در حد مقدور از سوی برخی از مشهورترین فقها می پردازیم:

۱. شیخ مفید در ابتدای غیبت کبری به عنوان ولی فقیه آن زمان مطرح بود.

۲. سید رضی و سید مرتضی یکی پس از دیگری، به مدت ۳۳ سال امارت حاجیان و نقابت سادات (اهل بیت) و منصب قاضی القضاتی را در زمان القادر بالله و بهاء الدوله دیلمی بر عهده داشتند.

۳. خواجه نصیر الدین طوسی با ورود به دربار هلاکوخان، زمینه ساز خدمات ارزنده ای به دین و تشیع شد.

۴. سید بن طاووس در زمان خود طبق مقتضیات زمان، در مسائل سیاسی دخالت می کرد و در صورت نیاز و امکان، تصدی بعضی از آنها را بر عهده می گرفت.

۵. محقق کرکی با نزدیک شدن به دربار پادشاهان صفوی، نقطه عطفی در عملی ساختن نظریه «ولایت فقیه» به وجود آورد؛ تا جایی که شاه طهماسب ضمن اذعان به ولایت محقق کرکی به عنوان نایب امام زمان، ریاست عالی مملکتی را به او تقدیم کرد و محقق از این راه گام های ارزنده ای در بسط و اجرای احکام عالی اسلام، در سطح کشور برداشت. موسوی بهبهانی، علی، حکیم استرآباد، میرداماد، ص ۱۱ - ۱۰.

۶. علامه مجلسی، منصب شیخ الاسلامی را پذیرفت و از این راه خدمات شایانی به اسلام کرد. وی از نفوذ صوفیه کاست و تشیع را ترویج داده، دربار را بدان سو کشاند.

۷. شیخ بهائی با تکیه بر ولایت فقیه، سمت شیخ الاسلامی شاه عباس را پذیرفت تا مردم را طبق نگرش

ائمه معصومین(ع) تربیت و فقه جعفری را اجرا کند.

۸. شیخ جعفر کاشف الغطاء ولایت بر جامعه را حق خود می دانست و بر این اساس، مقام فرماندهی جنگ (ایران و روس) را در اختیار فتحعلی شاه قرار داد. کشف الغطاء، ج ۲، ص ۳۹۴.

۹. مولا احمد نراقی، ولایت فقیه را در همه زمینه های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و... مبسوطالید می دانست و حاکمیتی غیر از حاکمیت فقیه در جامعه را به رسمیت نمی شناخت. وی ضمن برقراری رابطه نزدیک با فتحعلی شاه، سعی می کرد از او یک سلطان عادل بسازد؛ ولی هیچ گاه ولایت بالاستقلال وی را به رسمیت نشناخت.

۱۰. شیخ فضل الله نوری - که «ولایت در زعامت سیاسی» را از آن فقیهان آل محمد(ص) می دانست همواره در مسائل سیاسی پیشگام بود. وی توانست حاکمیت احکام اسلامی را بر نظام حقوقی و سیاسی مملکت از طریق نظارت شرعی فقیهان تثبیت کند.

۱۱. آیت الله بروجردی با تکیه بر ولایت فقیه - تا آنجا که شرایط محیطی اجازه داد در مسائل سیاسی و اجتماعی مداخله کرده، جلوی بسیاری از انحرافات رژیم پهلوی را گرفت.

نتیجه:

از بررسی پیشینه تاریخی «ولایت فقیه» چند انگاره مشخص می شود:

یکم. اصل ولایت فقیه نه تنها به زمان غیبت کبرا؛ بلکه به نزول وحی و زمان صدر اسلام و عصر حضور ائمه اطهار(ع) باز می گردد. بنابراین مسأله یاد شده، از لحاظ نظری و عملی، بسیار متقدم بر زمان وقوع انقلاب اسلامی است و در زمان ما در عرصه عمل، عینیت و تجلی و جایگاه مناسب خویش را به دست آورده است.

دوم. هر یک از صاحب نظران، بر اثر مهیا نبودن زمینه کامل، به عملی شدن ناقص ولایت فقیه بسنده می کردند. راز نزدیک شدن

علمای تراز اول شیعه به دربار برخی از سلاطین را می توان در راستای امید به تجلی عملی ولایت فقیه - هر چند در عرصه ای محدود ارزیابی کرد.

سوّم. آنچه امروزه به صورت یک نظریه، از سوی حضرت امام(ره) و بسیاری از فقهای بزرگوار ارائه شده و مبنای نظام جمهوری اسلامی قرار گرفته است؛ تطورات و ادوار مختلفی داشته است. این اندیشه در خط سیر تاریخی - تدریجی خود، مراحل تکوین و تکامل را پیموده است تا اینکه در قرون اخیر - به ویژه از قرن سیزدهم به بعد صورت توسعه یافته آن، به عنوان یک نظریه سیاسی کامل آشکار شده است. برای آگاهی بیشتر ر.ک:

الف. جهان بزرگی، احمد، درآمدی بر تحول نظریه دولت در اسلام؛

ب. پیشینه و دلایل ولایت فقیه، امام خمینی و حکومت اسلامی؛

پ. جهان بزرگی، احمد، پیشینه تاریخی ولایت فقیه.

در زمینه پیشینه ولایت فقیه توضیح دهید؟

پرسش

در زمینه پیشینه ولایت فقیه توضیح دهید؟

پاسخ

برای آشنایی با پیشینه نظریه ولایت فقیه از سه دیدگاه می توان به آن نگاه کرد:

۱ دیدگاه منابع فقه

سابقه نظریه ولایت فقیه در منابع فقهی به قرن چهارم هجری می رسد. شیخ مفید(ره) (۳۳۳ یا ۳۳۸ ۴۱۳ ه) در کتابمقنعه (ص ۸۱۲۸۱۰) به تصریح مسأله ولایت فقیه را مطرح می سازد. او ولایت فقیه را نشأت گرفته از ولایت امامان معصوم(ع) و به نصب آنان می داند. فقهای پس از او نیز مانند: شیخ ابوالصلاح حلبی (م: ۴۴۷ه) ر.ک: الکافی فی الفقه، ص ۴۲۲؛

ابن ادریس حلی (م: ۵۹۸ه) ر.ک: السرائر، ص ۵۳۷

محقق حلی (م: ۶۷۶ه) ر.ک: شهید ثانی، مالک الافهام، ج ۱، ص ۵۳ (در شرح عبارت محقق حلی)

محقق کرکی (م: ۹۴۰ه) ر.ک: محقق کرکی، رسائل المحقق الثانی، ج ۱، ص ۱۴۲.

مقدس اردبیلی (م: ۹۹۰ه) ر.ک: مجمع الفوائد و البرهان، ج ۴، ص ۲۰۵.

و تقریبا همه فقهای نام دار شیعه پس از قرن دهم این مسأله را در کتاب فقهی خود مطرح کرده اند. که در این زمینهمی تواند به کتاب ولایت و دیانت استاد هادوی تهرانی (ص ۶۶ ۹۴) رجوع کنید.

۲ دیدگاه منابع نقلی دین (قرآن و سنت)

از این دیدگاه پیشینه طرح مسأله ولایت فقیه به زمان صدر اسلام یعنی سخنان پیامبر اکرم (ص) باز می گردد. آن براینمونه: حضرت فرمود: اللهم ارحم خلفائی قیل یا رسول الله من خلفائک قال الذین یأتون من بعدی یروون عنی حدیثی و سنتی؛ خداوند خلفای مرا رحمت کند عرض شد ای رسول خدا خلفای شما چه کسانی هستند، فرمود: آنها که بعد از من می آیند و حدیث و سنت مرا نقل می کنند }M (شیخ صدوق، من لایحضره الفقیه، باب النوادر، حدیث ۵۹۱۹، ج ۴،

حضرت علی(ع) نیز فرمود: العلماء حکام علی الناس (آمدی، غررالحکم و دررالحکم، حدیث ۵۰۶)

سخنان امام صادق(ع) در مقبوله عمر بن حنظله (کلینی، الاصول من الکافی، کتاب فضل العلم، باب اختلاف الحدیث، حدیث ۱۰، ج ۱، ص ۶۷) و دیگر امامان نیز مستند نقلی ولایت فقیه است و هر چه به زمان ائمه متأخر(ع) نزدیک تر می شوید این مسأله شدیدتر و جدی تر مطرح می شود تا این که در زمان امام زمان(عج) با تصریح هر چه تمام تر در نامه معروف خود چنین می نویسد که و اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواه حدیثنا فانهم حجتی علیکم و انا حجه الله علیهم (شیخ صدوق، کمال الدین، باب ۴۵، حدیث ۴، ج ۲، ص ۴۸۴، وسائل الشیعه، ابواب صفات القاضی، باب ۱۱، حدیث ۹).

۳ دیدگاه کلامی

دلیل کلامی ولایت فقیه به گونه ای است که ولایت را نه تنها برای فقیه به معنای اصطلاحی آن ثابت می کند بلکه قبل از آن ولایت را برای معصومین(ع) و حتی قبل از آن برای انبیاء به اثبات می رساند. گذشته از این که سنت خلافت در پیامبران نیز بوده است. چه خلافت در حال حیات مانند خلافت هارون از حضرت موسی(ع) یا هارون اخلفنی فیقومی، (اعراف، آیه ۱۴۲) و چه خلافت پس از مرگ مانند خلافت آل ابراهیم از او فقد اتینا ال ابراهیم الکتاب والحکمه و اتیناهم ملکا عظیما، (نساء، آیه ۵۴).

البته این گونه خلافت ها به نام ولایت فقیه شناخته نمی شود ولی نکته و ملاک ولایت فقیه در آن موجود است. در زمان حکومت حضرت علی(ع) نیز افرادی چون مالک اشتر که هم دانش کافی از دین و هم توانایی لازم برای اجرا راداشت به ولایت منصوب

شدند که از آن به نائِب خاص تعبیر می شود مانند نواب خاص امام زمان (عج) در زمان غیبت صغری.

نتیجه آن که: پیشینه نظریه ولایت فقیه از دو ناحیه به قبل از زمان غیبت می رسد: ۱ از ناحیه دلیل و مدرک ولایت فقیه که ولایت فقیه را به معنای اصطلاحی آن ثابت می کند. ۲ از ناحیه ملاک ولایت فقیه که نه تنها در زمان امامان معصوم (ع) و پیامبر (ص) بوده بلکه قبل از آن درباره همه پیامبران و جانشینان آنان نیز صادق بوده است.

برای آگاهی بیشتر ر.ک: پیشینه تاریخی ولایت فقیه احمد جهان بزرگی، پژوهشگاه اندیشه اسلامی. }J

سؤال نیز در مورد مسأله ولایت فقیه داشتم، این که در زمان حکومت پادشاهان در ایران، مسلمانان مسئله ولایت فقیه را چگونه پذیرفته بودند. یعنی این امر چگونه در زندگی آنها متجلی بود؟

پرسش

سؤال نیز در مورد مسأله ولایت فقیه داشتم، این که در زمان حکومت پادشاهان در ایران، مسلمانان مسئله ولایت فقیه را چگونه پذیرفته بودند. یعنی این امر چگونه در زندگی آنها متجلی بود؟

پاسخ (قسمت اول)

در پاسخ به این سؤال، مقاله ای با مشخصات ذیل آورده می شود:

تجلی عملی ولایت فقیه در ادوار پیشین (نویسنده: سید محمد شفیع، مجله معرفت، ش ۵۵ - به نقل از سایت حوزه)

مقدمه پیش از پرداختن به اصل بحث، نکاتی در ذیل به صورت اشاره به نظر می رسد:

اول. ولایت فقیه یا حاکمیت تخصص و تعهد (تخصص در علوم اسلامی و تعهد نسبت به اصول اخلاق اسلامی) پس از دوران غیبت صغری امام زمان (عج) همواره در جوامع اسلامی، به ویژه در میان شیعیان، در جلوه های گوناگون وجود داشته است. بر این اساس، ولایت فقیه در عینیت عملی رهبری سیاسی اجتماعی جوامع شیعی، به خصوص شیعه امامیه، همواره تحقق داشته، گرچه عنوان ولایت فقیه در افواه توده مردم آن روز از اشتهار چندانی برخوردار نبوده است.

دوم. تردیدی نیست که اندیشه «جدایی دین از سیاست» از بیگانگان نشأت یافته است و چند گروه بدان دامن می زنند؛ از جمله:

۱. سرخوردگان از کلیسا و ناآشنایان به مکتب حیات بخش اسلام؛

۲. خودباختگان در مقابل پیشرفت های علم و صنعت؛

۳. شیفتگان مکاتب مادی؛

۴. دانشمندان بی اطلاع یا کم اطلاع از عمق منطق دین و حقایق آسمانی؛

۵. عافیت طلبان؛

۶. استعمارگران و اذنان آنان.

سوم. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در زندگی روزمره خود، دو نوع عمل و سیره داشتند که عبارتند از:

۱. عمل و سیره مربوط به زندگی شخصی به عنوان یک انسان و فردی از افراد بشر؛ پیامبر صلی الله علیه و آله در مواردی، چه در باب مسائل فردی و چه اجتماعی، همانند دیگران،

غذا می خوردند، می خوابیدند، عبادت می کردند، به زن و فرزند خود رسیدگی می نمودند، در رفع احتیاجات آنان می کوشیدند، با دیگران داد و ستد می کردند و هزاران مسائل فردی و اجتماعی دیگر.

۲. عمل و سیره مربوط به زعامت و پیشوایی جامعه؛ بدین معنا که چون آن حضرت دارای سمت نبوت و رهبری امت بودند، دارای یک سلسله ویژگی ها و وظایف و مسؤولیت ها بودند و در این زمینه، همگان طبق رهنمود آسمانی «ما اتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا» (حشر: ۷) باید از او پیروی نمایند، تردیدی نیست که پس از ارتحال ایشان، امام معصوم علیه السلام به عنوان خلیفه و نایب آن حضرت عمل می کند و بدون شک، نیابت امام علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله در همه شؤونات مربوط به زعامت و پیشوایی آن حضرت یعنی نوع دوم از عمل و سیره پیامبر صلی الله علیه و آله می باشد، نه اعمال و رفتار نوع اول؛ چون در این باره امام علیه السلام نیز همچون پیامبر و سایر افراد بشر دارای اعمال و رفتار فردی و اجتماعی مخصوص به خود است و در همه آنچه به عنوان نوع دوم به حساب می آید. امام علیه السلام بدون استثنا و به طور مطلق، سمت نیابت از رسول خدا صلی الله علیه و آله را دارد و استثنایی در کار نیست. (ولایت مطلقه امام).

چهارم. در زمان غیبت امام معصوم، نایب او به جای او عمل می کند و آنچه از نوع دوم عمل و سیره پیامبر صلی الله علیه و آله ، که امام معصوم علیه السلام عهده دار آن ها بوده، اکنون (دوران غیبت) نایب امام یعنی فقیه جامع الشرائط عهده دار آن است و در این باره نمی توان پذیرفت کسی که نایب امام معصوم است، برخی از مسؤولیت های

امام را عهده دار باشد و برخی دیگر از وظایف تعطیل کردند و در جامعه متروک شده، مورد توجه نباشند. بنابراین، همه آنچه امام معصوم به عنوان نیابت از رسول خدا صلی الله علیه و آله بر عهده داشت، بدون استثنا توسط نایب او باید جامعه عمل ببوشد و مسؤولیت نایب امام علیه السلام در زمان غیبت در این زمینه مطلق است (ولایت مطلقه فقیه) و استثنایی در کار نیست. از این رو، صاحب جواهر (فقیه بزرگ) می گوید: منصب ولی فقیه همان منصب امام بوده و دست او دست امام است؛ «منصبه منصب الامام» (۱)؛ «یده کید الامام» (۲)؛ «... یصیره من اولی الامر الذین اوجب الله علينا طاعتهم» (۳)

امام راحل قدس سره خاطر نشان می کند: «للفقیه العادل جمیع ما للرسول و الائمه ممّا یرجع الی الحکومه و السیاسه و لا یعقل الفرق». (۴) آنچه فقیه جامع الشرائط باید بدان ها پردازد همان هایی هستند که برای رسول و امامان علیهم السلام مقرر بوده است (ولایت مطلقه فقیه) و نمی توان پذیرفت که فقیه، در برخی از مسائل اساسی مورد نیاز جامعه مسؤولیتی نداشته باشد و آن مسائل مورد بی توجهی قرار گیرد و اجرای آن بدون متصدی خاصی باشد. فقیه نامدار، محقق کرکی، یکی از صاحب نظران و فقهای نامدار، در کتاب معروف جامع المقاصد یادآور می شود: اتفق اصحابنا رضوان الله تعالی علیهم علی انّ الفقیه العدل الامامی الجامع شرائط الفتوی المعبر عنه بالمجتهد فی الأحکام الشرعیه نائبٌ من قبل الائمه صلوات الله و سلامه علیهم فی حال الغیبه فی جمیع ما للنیابه فیه مدخل؛ همه فقهای شیعه بر این عقیده اند که فقیه جامع الشرائط در دوران غیبت امام معصوم علیه السلام، عنوان نیابت از امام را دارد، در همه اموری که نیابت از

آن صحیح است. وی همچنین یادآور می‌شود: «من تأمّل فی کثیر من احوال کبراء علمائنا السالفین... نظر متأمل منصف لم يعترضه الشك في أنهم كانوا يسلكون هذا المنهج»؛ (۵) کسی که به دیدگاه بسیاری از بزرگان دین ما بیندیشد، درمی‌یابد که آنان دارای همین نگرش بوده‌اند. وی همچنین می‌نویسد: «انّ الفقيه الموصوف بالاوصاف المعينه منصوب من قبل ائمتنا عليهم السلام نائب عنهم في جهة ما للنيابة فيه مدخل»؛ (۶) فقیه، که دارای صفات ویژه‌ای در این رابطه است از سوی امامان معصوم بدین سمت منصوب است.

همچنین نویسنده کتاب گران سنگ مفتاح الکرامه با توجه به آگاهی ویژه‌ای که از دیدگاه‌های فقهای شیعه دارد و کتاب ارزنده اش هنوز در این باره منحصر به فرد است، می‌نویسد: «فقیهان شیعه در مسأله ولایت فقیه اتفاق نظر دارند و احتمال دارد که این اتفاق نظر پس از استقرار دلیل عقلی بر لزوم و ضرورت حضور آن در جامعه آن باشد.» وی تصریح می‌کند که فقیه، نایب امام زمان علیه السلام است و منصوب از ناحیه آن حضرت می‌باشد. (۷) در این زمینه شیخ محمدحسن نجفی، قهرمان میدان فقاقت، در کتاب جواهرالکلام می‌نویسد: ولایت فقیه از امور مسلم، قطعی، (۸) ضروری (۹) و روشنی است که نیاز به دلیل ندارد. (۱۰) استوانه‌های مذهب به ولایت فقیه حکم کرده‌اند (۱۱) و فقیهان در موارد متعددی آن را ذکر نموده‌اند. (۱۲)

وی همچنین می‌نویسد: منکر ولایت فقیه طعم شیرین فقه را نچشیده و رمز سخنان امامان معصوم علیهم السلام را نفهمیده است. (۱۳) وی ادامه می‌دهد: منصب فقیه، منصب امام علیه السلام است. (۱۴) فقیه مصداق «اولی الامر» است و اطاعت از وی واجب (۱۵) می‌باشد. محقق نراقی، (۱۶) حاج آقا رضا همدانی (۱۷) و آیه الله بروجردی (۱۸) نیز ولایت فقیه را از امور

بدیهی و مسلم می دانستند و هرگز به تجزی آن نظر ندادند، بلکه آن را به گونه ای مطلق می شمردند.

آیه الله بروجردی در مسأله ولایت فقیه نظریه ای وسیع داشت. وقتی تصمیم گرفت در کنار مرقد شریف حضرت معصومه علیهاالسلام، مسجد اعظم را بنا کند، در مورد زمین این مسجد به مقبره هایی برخورد شد که می بایست خراب گردند تا ضمیمه مسجد شوند. این مقبره ها خریدنی نبودند، یا ورثه بعضی از مقابر مشخص نبودند. ایشان دستور دادند که همه را خراب کنند.

آیه الله شیخ مرتضی حائری، فرزند ارشد آیه الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم، به خدمت آقای بروجردی رسیدند و در این باره از ایشان پرسیدند: شما برای فقیه، چه سمتی قایل هستید که دستور به هم زدن ساختمان های قبور را می دهید؟ (منظور ساختمان های قبوری است که امکان نداشت از صاحبانشان رضایت بگیرد). آقای بروجردی در پاسخ فرمودند: «ما فقیه را در قدرت و اختیار، تالی تلو (جانشین بسیار نزدیک) امام معصوم علیه السلام می دانیم.» (۱۹)

ارکان ولایت فقیه

تردیدی نیست که ولایت فقیه یک اصل مورد توجه میان صاحب نظران طراز اول در مسائل اسلامی است و همچنین روشن است که طرح چنین مباحثی گویای آرزوی صاحب نظران در باب عملی ساختن آن هاست و قابل ذکر آن که، در قرون پیش بر اثر مهیا نبودن زمینه عملی، مطلق و کامل این اصل، صاحب نظران به تجلی عملی ناقص آن نیز بسنده می کردند. ولایت فقیه به نوبه خود، دارای چند اصل به عنوان ارکان است. این اصول عبارتند از:

۱. اعتقاد به مسأله غیبت و نیابت

انتظار ظهور موعود اسلام و امام غایب، یکی از اصول اساسی ولایت فقیه است؛ زیرا تصدی امور جامعه و اجرای دستورهای الهی پس از شهادت امام یازدهم (امام عسگری علیه السلام) بر

عهدہ او (امام زمان «عج») است. (۲۰) او بنا به مصالح الہی در پس پردہ غیبت بہ سر می برد. وی ذخیرہ خدا برای ہدایت بشر است و روزی ظہور خواهد کرد. (۲۱) امام خمینی قدس سرہ می فرماید: و چون غایب است، سیاست گذاری جامعہ در دوران غیبت کبرا با ولایت فقیہ است؛ (۲۲) زیرا ولایتی کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ در ادارہ جامعہ داشت، پس از او بہ عهدہ امام معصوم علیہ السلام می باشد و در غیبت امام معصوم علیہ السلام بدون تردید، برای ولی فقیہ نیز ثابت است (۲۳) تا او ظہور کند. (۲۴)

۲. اجرای قوانین الہی و تعالیم اسلامی

دومین رکن ولایت فقیہ اجرای دستورات خدا و فرامین اسلام است. امام راحل قدس سرہ با تأکید می فرمود: انقلاب ما متکی بہ خدا و معنویات است (۲۵) و شما از قوانین مخالف با شرع مطہر بدون هیچ ملاحظہ ای جلو گیری نمایند؛ (۲۶) زیرا هیچ رژیم می همچون جمهوری اسلامی پای بند بہ اسلام، اخلاق و ارزش های انسانی نیست. (۲۷) و البتہ اتکال و تکیہ کردن بہ خدا منشأ ہمہ گونه خیرات و موفقیت ہاست (۲۸) و سرمشق ما در ہمہ حرکات و سکانات، بزرگ مرد جهان بشریت، حضرت امیر علیہ السلام می باشد. (۲۹) و ما فقط یک مقصد داریم و آن تحقق اسلام است. (۳۰) مقصد اصلی ما مکتب ماست. (۳۱) عقیدہ حضرت امام قدس سرہ این بود کہ ما مکلفیم اسلام را حفظ کنیم و این تکلیف است کہ ایجاب می کند تا خون ہا ریختہ شوند.

با توجہ بہ ارکان مسألہ ولایت فقیہ، بہ روشنی می توان بدین حقیقت دست یافت کہ منشور سیاسی حکومتی دوران غیبت کبرا بر این اصل استوار است کہ حاکمیت جامعہ از آن تخصص و تعہد اسلامی است کہ اصل انتظار و اعتقاد بہ غیبت امام زمان (عج) و نیز اصل

اجرای دستورات خدا توسط نایبان آن حضرت از پایه های اساسی آن است.

۳. اسلام شناس راستین و انسان کامل در رأس تصدی امور

سومین رکن ولایت فقیه آن است که در رأس امور جامعه باید فردی که عادل و متعبد به آیین اسلام بوده و نیز اسلام شناس و فقیه برجسته احکام نورانی اسلام باشد قرار گیرد؛ زیرا چنین شخصی از جهت صفت و سیرت به امام زمان (عج) شباهت دارد. بدیهی است که نایب باید شباهتی با منسوب داشته باشد. کسی که بتواند مجسمه فقه اسلام در سیرت و کردار و عقاید و ایده های خود در جامعه بشری باشد.

اندیشه تأسیس حکومت اسلامی

در بسیاری از موارد، حضور عینی ولایت فقیه در جوامع گذشته به چشم می خورد، گرچه با عنوان امروزی (ولایت فقیه) اشتهار نداشته است.

پس از غیبت صغری

در سال ۲۵۵ ه. امام زمان علیه السلام تولد یافت و پس از ۵ سال از میلاد آن حضرت، با ارتحال امام یازدهم، آن حضرت به امامت رسید و ۶۹ سال پس از آن، دوران غیبت کبرای آن حضرت آغاز گردید. پس در حدود سال های ۳۲۹ غیبت کبرا شروع شد. چندی بعد ولی فقیه آن زمان شیخ مفید درخشید که با طلوع او، ولایت فقیه تجلی بیش تری یافت.

نظریه ولایت فقیه ریشه در احادیث امامان معصوم علیهم السلام دارد؛ زیرا در این گونه احادیث، از فقها به عنوان نواب عام در زمان غیبت امام معصوم علیه السلام نام برده شده است. شیخ مفید در مطالبی که از اصول نظریه ولایت فقیه آورده، آشکارا حکومت بر جامعه را از سلاطین عرفی نفی نموده و آن را حق «فقهای جامع الشرائط» می داند: باید فقهای عادل، اهل حق، صاحب نظر، خردمند و

با فضیلت ولایت آنچه را بر عهده سلطان عادل (امام معصوم) است، بر عهده گیرند. (۳۲) شاگردان شیخ، یعنی سید رضی و برادرش سید مرتضی علم الهدی، یکی پس از دیگری، به مدت سی و سه سال امارت حاجیان و حرمین و نقابت اشراف و منصب قاضی القضاتی را در زمان القادر بالله و بهاءالدوله دیلمی بر عهده داشتند. (۳۳)

البته این سه نفر در این زمینه استثنا نبودند، بلکه قاضی عبدالعزیز حلبی، که شاگرد سید مرتضی بوده، نیز از طرف شیخ طوسی، مدت بیست سال در طرابلس به امر قضاوت اشتغال داشته است. (۳۴)

شیخ مفید درباره اجرای حدود الهی می نویسد: «خداوند متعال، اجرای حدود را به عهده معصومان علیهم السلام گذاشته است و آن بزرگواران در زمان غیبت، این منصب را به فقیهان تفویض کرده اند. هرگاه سلطان عادل (امام معصوم) غایب باشد، فقیهان عادل که دانشمند، با فضیلت و دورانیش باشند همانند امام علیه السلام ولایت دارند.» (۳۵)

شیخ طوسی در باب ولایت فقیه می گوید: «تنها کسانی می توانند میان مردم قضاوت کنند که امام معصوم علیه السلام به آنان اجازه داده باشد. معصومان نیز در زمان غیبت، این منصب را به فقیهان شیعه تفویض کرده اند.» (۳۶) در این دوران، زمینه اجتماعی، چندان مساعد نبود که فقها در عمل، مسأله «ولایت مطلقه فقیه» را مطرح سازند. بر این اساس، به تحقق بخشی از آن قناعت می نمودند.

ابن ادریس حلی (قرن ۶ ق) بهترین نظر را در مورد نیابت عام فقها ارائه کرد. او که از دانشمندان بزرگ شیعه است و پس از شیخ طوسی، بنای جدیدی را در باب مسائل فقهی پایه ریزی کرد، به دنبال فلسفه سیاسی «ولایت» بوده و بر این اعتقاد

بود که فلسفه ولایت، اجرا و برقراری دستورات و اوامر الهی است؛ زیرا در غیر این صورت، دستورات بیهوده خواهند بود. وی می‌گوید: «مقصود از احکام تعبدی، اجرای آن‌هاست»؛ یعنی چنانچه احکام الهی اجرا نشوند لغو هستند. بنابراین، کسی باید اجرای احکام را برعهده گیرد. البته از نظر ابن ادریس هر کسی صلاحیت اجرای دستورات را ندارد و بجز امام معصوم علیه السلام و یا شیعه‌ای که در زمان غیبت و یا در صورت عدم توانایی معصوم، از سوی او منصوب شده، کس دیگری حق تصدی این مقام را ندارد. البته وقتی کسی از سوی امام معصوم به این مقام منصوب می‌شود که دارای هفت شرط باشد: جامع شروط علم، عقل، رأی جزم از روی تحقیق و اجتهاد، بردباری وسیع، بصیرت به مواضع صدور فتاوی متعدد و امکان قیام به آن‌ها و عدالت باشد. هرگاه این شرایط در کسی جمع شود، تصدی حکومت به او واگذار می‌گردد. (۳۷)

پاسخ (قسمت دوم)

دوران مغول

دوران مغول از دوران‌های پرفراز و نشیب تاریخ ایران و اسلام است. در این دوران با نزدیک شدن افرادی همچون خواجه نصیرالدین طوسی و سید بن طاووس و علامه حلّی به حکم رانان مغول، آنان را به اسلام، بلکه به تشیع کشاندند و از این منظر، خدمت ارزنده‌ای به مردم، کشور، دین و فرهنگ اسلامی نمودند. خواجه نصیرالدین طوسی (۶۷۲ ه. ق): محمد بن حسن طوسی، ملقب به «خواجه نصیرالدین طوسی» از دانشمندان بزرگ فقه، فلسفه، ریاضی، نجوم، حکمت و سیاست در قرن هفتم هجری بود. او به هنگام حمله هلاکوخان مغول به ایران، با یک آینده‌نگری دقیق، وارد دستگاه هلاکوخان مغول شد و جان بسیاری از مسلمانان، به

خصوص شیعیان ایرانی، را نجات داد و با تدبیری خاص، از کشتارهای دسته جمعی مردم به وسیله مغولان جلوگیری کرد. آن فرزانه جاوید بر جدا نبودن دیانت از سیاست و حکومت از امامت تأکید می ورزید و در بخشی از سخنان خود، چنین نوشته است: «دین و حکومت، همراه یکدیگرند و هیچ یک بدون دیگری کامل نخواهد بود.» (۳۸) در تجرید می نویسد: «الامامه رئاسه دینیّه مشتمله علی ترغیب عموم الناس فی حفظ مصالحهم الدینیة و الدنیا و زجرهم عمّا یضُرُّهم بحسبها.»

از طایفه چنگیزخان مغول، ۱۷ تن در ایران به حکومت رسیدند که ۹ تن آنان در کمال اقتدار حکومت کردند و به دلیل نزدیک شدن علما به آن ها، آنان را به اسلام و برخی را به تشیع و وسیله پیشرفت این مذهب قرار دادند. (۳۹) خواجه نصیرالدین طوسی، که در حبس والی خلیفه عباسی، مستعصم، بود و پس از آن نیز در حبس فرقه اسماعیلیه قرار گرفت، توسط هلاکوخان مغول آزاد شد و به دربار راه یافت.

سید بن طاووس، فقیه نامدار و عارف فرزانه ای است که با تربیت شاگردان و نگارش کتب برجسته و دست یابی به مراتب فضل، زهد و عرفان، هنوز هم از چهره های بی بدیل فقه و عرفان به شمار می آید. او در زمان خود، طبق مقتضیات زمانه، در مسائل سیاسی نیز دخالت می کرد. زهد و پارسایی و تقوای بی نظیر او هرگز مانع آن نبود که در صورت مصلحت جوامع اسلامی، از پذیرفتن تصدّی برخی مسائل سیاسی شانه خالی کند. (۴۰)

در سال ۱۷۰۳ الهجایتو، از خاندان چنگیزخان مغول، مشهور به «سلطان محمد خدابنده» به هدایت علامه حلّی شیعه شد. او کتاب نهج الحق در اثبات حقانیت شیعه امامیه

را برای وی نوشت. (۴۱) او در آخر کتاب الفین (دو هزار دلیل) می نویسد: این کتاب را در مسافرت به گرگان در همراهی سلطان محمد خدابنده به اتمام رسانده ام. (۴۲) جعفر بن حسن حلّی، استاد علمامه حلّی، محقق اول (۶۷۶ ق) مهم ترین ارکان یک جامعه اسلامی یعنی فتوا، جهاد، قضا و اقامه حدود را حق فقیه می دانست. (۴۳)

دوران صفویه

دوران صفویه از دوران های نادر در تاریخ ایران است که نزدیک شدن عالمان نام داری همچون محقق کرکی، علمامه مجلسی، شیخ بهایی و دیگران به حاکمان صفوی تأثیر چشم گیری بر آنان داشت و قدم های ارزنده ای در پیشرفت کشور از خود برجای گذاردند. شیخ کرکی «محقق ثانی» (۸۶۸۹۴۰ ه. ق): شیخ نورالدین ابوالحسن علی بن حسین بن عبدالعالی عاملی کرکی، معروف به «محقق کرکی» به سال ۸۶۸ ق در شهر نوح در منطقه جبل عامل متولد شد. نبوغ سرشار و هوشمندی از همان اوان کودکی در وی آشکار بود. وی با استفاده از درس استادان و عالمان بزرگ شیعی توانست به مراحل بالای علمی و معنوی رسیده، به عنوان یکی از مجتهدان بزرگ جهان تشیع در آن روزگار شهره شود. ایشان دعوت حکومت صفوی را پذیرفت و به اصفهان کوچ کرد و با دارا بودن منزلتی والا در حکومت آنان، موفق شد مقدار زیادی از احکام عالی فقه را از طریق قدرت حاکم اجرا کند. (۴۴)

محقق از سال ۹۱۶ ه. ق به دربار شاه اسماعیل صفوی راه پیدا کرد و نظر خود را بر ارکان دربار حاکم ساخت و این نفوذ تا اواخر عمر شاه اسماعیل ادامه یافت. پس از انتقال حکومت به شاه تهماسب، فرزند اسماعیل، باز هم احساس

تکلیف نمود که به شاه نزدیک شود. او شاه تهماسب را آن چنان مجذوب استدلال های خود درباره «ولایت فقیه» و ادله آن نمود که باعث شد وی به نوشتن بیانیه ای حکومتی وادار گردد و در آن انتقال قدرت به محقق را عملی سازد. تهماسب صفوی در بیانیه معروف خود می نویسد: «چون حضرت صادق علیه السلام فرمودند: "توجه کنید چه کسی از شما سخن ما را بیان می کند و دقت و مواظبت در مسائل حلال و حرام ما می دارد و نسبت به احکام ما شناخت دارد، پس به حکم و فرمان او راضی شوید که به حقیقت من او را حاکم بر شما قرار دادم، بنابراین، اگر در موردی فرمان داد و شخص قبول نکرد، بدانند که نسبت به حکم خداوند مخالفت ورزیده و از فرمان ما، سربر تافته و کسی که فرمان را زمین بگذارد، مخالفت امر حق کرده و این خود در حدّ شرک است"، چنین آشکار می شود که سرپیچی از حکم مجتهدان، که نگهبانان شریعت سید پیامبران هستند، با شرک در یک درجه است. بر این اساس، هر کس از فرمان خاتم مجتهدان و وارث علوم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و نایب امامان معصوم علیهم السلام (علی بن عبدالعالی کرکی)، که نامش علی است و همچنان سربلند و عالی مقام باد، اطاعت نکند و تسلیم محض اوامر او نباشد، در این درگاه مورد لعن و نفرین بوده، جایی ندارد و با تدبیر اساسی و تأدیباتی بجای مؤاخذة خواهد شد.» (۴۵)

شاه به محقق می گفت: «شما به حکومت و تدبیر امور مملکت سزاوارتر از من می باشید؛ زیرا شما نایب امام زمان (عج) هستید و من یکی از حکام شما هستم و به امر

و نهی شما عمل می کنم.» (۴۶)

وی سپس ریاست عالیہ مملکتی را به محقق ثانی (شیخ کرکی) تقدیم نمود و در نامه خود نوشت: «هر کس، از دست اندرکاران امور شرعیہ در ممالک تحت اختیار و لشکر پیروز این حکومت را عزل نماید، برکنار خواهد بود و هر که را مسؤول منطقہ ای نماید، مسؤول خواهد بود و مورد تأیید است و در عزل و نصب ایشان احتیاج به سند دیگری نخواهد بود. و هر کس را ایشان عزل نماید، تا هنگامی که از جانب آن عالی منقبت نصب نشود، بر کار نخواهیم گمارد.» (۴۷)

شیخ بهائی: او اعجوبه فقه، حکمت، ریاضی و عرفان بود و سمت شیخ الاسلامی «شاه عباس» را پذیرفت تا مردم را طبق نگرش ائمه معصوم علیهم السلام تربیت کند و فقه جعفری را اجرا نماید. (۴۸)

بنابراین، باید بدین حقیقت توجه داشت که از دوران صفویہ، بار دیگر شیعه در عرصه سیاسی درخشید. البته این بار شیعه تصوف قدرت را به دست گرفت، نه شیعه امامیه خالص، ولی علمای شیعه امامیه این فرصت را غنیمت دانسته، قدم در عرصه ایثار نهادند، به دربار نزدیک شدند و به تدریج، از این راه، شیعه امامیه را مطرح ساخته، از نفوذ درویش و صوفیان کاستند.

شهید مطهری می نویسد: «فقهای جبل عامل نقش مهمی در خط مشی ایران صفویہ داشته اند؛ چنان که می دانیم، صفویہ درویش بودند. راهی که ابتدا آن ها براساس سنت خاص درویشی خود طی می کردند، اگر با روش فقهی عمیق فقهای جبل عامل تعدیل نمی شد، به چیزی منتهی می شد نظیر آنچه در علوی های ترکیه و شام هست. این جهت تأثیر زیادی داشت تا: اولاً، روش عمومی دولت و ملت ایران از

آن گونه انحرافات مصون بماند؛ ثانيا، عرفان و تصوّف شیعی نیز راه معتدل تری طی کند. از این رو، فقهای جبل عامل از قبیل محقق کرکی... حق بزرگی بر گردن مردم این مرز و بوم دارند.» (۴۹)

دوران قاجاریه

دوران قاجاریه را می توان یکی از دوران هایی دانست که فراز و نشیب های تاریخ ساز آن، به ویژه حمله روس ها به ایران در زمان حکومت فتحعلی شاه و نیز نهضت های مشروطه خواهی، زمینه توجه به «ولایت فقیه» را تا حدود زیادی متجلی ساخته است. فتوای تاریخ ساز فقیه برجسته آن روز «علامه نراقی» در عقب راندن سپاه روس، نقش تعیین کننده ای داشته است. دیدگاه فقهی آن فقیه نامور در باب «ولایت مطلقه فقیه» دیدگاه مترقی اسلام در باب لزوم دین داران در امور سیاسی را در چشم انداز جهانیان به نمایش نهاده است. وی در کتاب معروف خود «عوائد الایام» در باب تبیین مسأله «ولایت مطلقه فقیه» می نویسد: «کل ما کان للنبیّ والأمام الذین هم سلاطین الأرض و حصون الاسلام فیہ الولاية و کان لهم فلفقیه ایضا ذلک...» او در این کتاب در اثبات ولایت فقیه به اجماع و نص و... تمسک می کند. (۵۰)

نهضت تنباکو و نهضت مشروطه: تردیدی نیست که دو نهضت تاریخ ساز، نهضت تنباکو و نهضت مشروطه، در تاریخ معاصر ایران، به رهبری کسانی صورت پذیرفته است که در پی حکومت دینی و رهبری اسلامی جامعه بوده اند. شکی نیست که حتی از میان مشروطه خواهان، شیخ فضل الله نوری بیش از دیگران، خواهان «مشروطه مشروعه» بود و در همین رابطه، تماروار به دار اعدام دشمنان قسم خورده اسلام و دوستان ناآگاه تن در داد. او هم در نهضت تحریم تنباکو، که نقطه عطفی در تاریخ سیاسی اسلامی ایران

می باشد، در صدر حرکت قرار داشت و در نهضت مشروطه نیز یکی از استوانه های حرکت بود.

در نهضت تحریم تنباکو، او نماینده تام الاختیار مرحوم میرزای شیرازی در ایران بود و فتوای آن حضرت از سامرا به دست او رسید و از خانه او انتشار یافت، همچنان که در لغو این فتوا نیز توسط خود مرحوم میرزا، تا شیخ فضل الله دست یابی به مقصود و کوتاه شدن دست استعمار را اعلام نکرده بود، میرزای شیرازی فتوای خود را پس نگرفت.

رابطه میان شیخ فضل الله نوری و میرزای شیرازی چنان مستحکم بود که وی پاسخ این سؤال را که آیا اجازه می فرمایید به عنوان ارجاع احتیاطات به غیر، به شیخ رجوع کنیم، فرموده بود: «میان من و شیخ غیریتی نیست؛ ایشان خود من و نفس من است.» شیخ فضل الله در نهضت تنباکو، شرکت فعّالی داشت و علاوه بر این که به عنوان رابطه و واسطه بین تهران و سامرا مرکز تشیع آن دوره عمل می کرد، میرزای شیرازی را در جریان اخبار و اوضاع ایران قرار می داد.

آیه الله طباطبائی و آیه الله بهبهانی، که به نفوذ و محبوبیت شیخ فضل الله در جامعه آگاهی داشتند، بدون همراهی شیخ فضل الله پیشرفتی در مبارزه حاصل نمی کردند. هر دو به خانه شیخ فضل الله رفتند و با او گفت و گو کردند و از ایشان خواستند تا با نهضت عدالت طلبی و آزادی خواهی همکاری و همگامی نماید. شیخ فضل الله در پاسخ به درخواست آن ها گفت: «من راضی به بی احترامی به روحانیت و توهین به شریعت نیستم و شما را تنها نمی گذارم، هر زمانی که اقدامی انجام دادید من هم با شما حاضرم، ولی باید مقصود اسلام و شرع

باشد و طوری رفتار نشود که اسباب توهین به شرع و علما فراهم شود.»

در جلسه ای دیگر، سیدمحمد طباطبائی به شیخ فضل الله نوری گفت: «مرام ما مشروطه است و مجلس شورای ملی.» بعد در توصیف حکومت مشروطه گفت: «مشروطه چیزی است که برای شاه و وزیران حد و حدودی تعیین می کند که نتوانند هر طور خواستند با ملت رفتار نمایند.»

شیخ فضل الله نوری با احساس مسؤولیت نسبت به دین و کشور اسلامی و با اشاره و رهنمود استاد خویش، میرزای شیرازی، در سال ۱۳۰۳ ه. ق به تهران آمد. شیخ در تهران، به اقامه جماعت و تألیف و تدریس علوم دینی پرداخت. او علاوه بر علوم اسلامی، از علوم و دانش های دیگر هم اطلاع داشت و به مسائل جامعه و مقتضیات زمان آگاه بود، از این رو، در آشفته بازار رواج فرهنگ های استعماری، فریب توطئه ها و نیرنگ های روشن فکران غربی و شرقی را نمی خورد. ناظم الاسلام کرمانی می نویسد: «نگارنده روزی که مشارالیه (شیخ فضل الله) در خانه آقای طباطبائی بود، در مجلس در ضمن مذاکره گفت: ملای سیصد سال قبل به کار امروز نمی خورد. شیخ در جواب گفت: خیلی دور رفتی، بلکه ملای سی سال قبل به درد امروز نمی خورد، ملای امروز باید عالم به مقتضیات وقت باشد، باید مناسبات دول را نیز بداند.»

شیخ فضل الله نوری هنگامی که احساس کرد هنوز آزادی مطبوعات به تصویب نرسیده است، روزنامه ها به انبیا علیهم السلام و ائمه اطهار علیهم السلام و مقدّسات مذهبی توهین می کنند و آن ها را به تمسخر می گیرند و امور در دست روشن فکران ضد دین و فراماسونرهای وابسته قرار گرفته و هیچ تضمینی برای اصل «نظارت فقهاء» و «تطبیق قوانین کشور با شریعت اسلام»

وجود ندارد و اگر اکنون فکری اساسی برای کشور نشود، فردا بسیار دیر خواهد بود، خود در پاسخ موافقت با مشروطه و سپس مخالفت با آن گفت: «من، والله با مشروطه مخالفت ندارم، با اشخاص بی دین و فرقه ضالّه و مضلّه مخالفم. آنان می خواهند به مذهب اسلام لطمه وارد بیاورند.» روزنامه ها را لابد خوانده اید که به انبیا و اولیا توهین می کنند و حرف های کفرآمیز می نویسند. من عین همین حرف ها را در کمیسیون های مجلس از بعضی نمایندگان شنیدم و از این می ترسم که بعدها قوانین مخالف شریعت اسلام وضع کنند، خواستم از این کار جلوگیری کنم. آن لایحه را نوشتم و تمامی دشمنی ها و فحاشی ها از همان لایحه سرچشمه گرفته است.» او معتقد بود: قانون اساسی ایران باید مطابق با قانون اسلام باشد؛ چون بیش تر مردم مسلمان و پیرو این دین هستند و به همین دلیل، پیشنهاد کرد که به جای «مشروطه»، عنوان «مشروطه مشروعه» قرار داده شود تا مشروعیت حکومت مانع از تصویب قوانین ضداسلامی شود. (۵۱)

گرچه تحریم تنباکو توسط فقیه بی بدیل جهان اسلام، آیه الله العظمی شیرازی به نوبه خود، حکایت از حضور ولایت فقیه در عینیت زندگانی سیاسی آن روزگار می کند، تحریر کتاب تنبیه الامه توسط یکی دیگر از فرزندان فقه و فقاہت جهان تشیع، نظریه «ولایت فقیه» را به گونه ای همه فهم در معرض قرار داد و در دوران معاصر، حضور آیه الله شیخ فضل الله نوری و شهید مدرس شاهد صدقی بر این مدعا است.

امام خمینی قدس سره درباره مشروطه و شیخ فضل الله نوری فرمود: «مشروطیت در آغاز، یک نهضت ضد استبدادی برای مقابله با حکومت خودکامه قاجار بود. اما آن هایی که خود

در صف مستبدین بودند، با تظاهر به مشروطه خواهی، در نهضت رخنه کردند و مانع از تصویب قانون اساسی موافق با قوانین اسلام شدند.» حضرت امام قدس سره در این مورد فرمود: «در مشروطه، در عین حالی که ابتدایش نبود این مسائل، لکن آن هایی که می دیدند که مشروطه ضرری می بینند، منافعشان از بین می رود، نمی گذارند قانون اساسی که موافق اسلام باید باشد. و اگر مخالف شد، قانونیت ندارد، نمی گذارد که این ها هر کاری می خواهند بکنند، یک دسته از همان مستبدین مشروطه خواه شدند و افتادند توی مردم. همان مستبدین بعدها آمدند و مشروطه را قبضه کردند و رساندند به آن جایی که دیدید و دیدیم.» (۵۲)

راز نزدیک شدن برخی علما به دربارهای گذشته

به طور کلی، راز این مسأله را در چند مسأله می توان جو یا شد:

۱. دعوت حاکمان و درباریان به صراط و صلاح و سداد و پیش گیری از طغیان ها و انحرافات آنان؛ علما هم مجلسی در بحارالانوار این حدیث را نقل می کند: «دخل الباقر علیه السلام علی عمر بن عبدالعزیز فوعظه و کان فیما وعظه: یا عمر! افتح الابواب و سهّل الحجاب و انصر المظلوم و ردّ المظالم.» (۵۳)

امام باقر علیه السلام به دیدار عمر بن عبدالعزیز شتافت و او را نصیحت کرد و از جمله فرمود: ای عمر، در خانه ات را برای حل مشکلات مردم بازگذار، دست رسی مردم را به خودت آسان کن، به یاری مظلوم و ستم دیده بشتاب و حق مظلومان را به آنان بازگردان. پیام این حدیث آن است که در صورت لزوم، زمام داران را باید هشدار داد و نصیحت کرد. حضور علما در دربارها نیز غالباً تأثیری این چنین داشته است.

۲. تبلیغ، ترویج و بسط و گسترش احکام اسلامی از

طریق به کارگیری توان دربار و استفاده از موقعیت و امکانات آنان برای پیشبرد حق و ترویج احکام خدا؛

پاسخ (قسمت سوم)

فقهای اسلامی همواره درصدد تشکیل حکومت اسلامی و اجرای احکام و تعالیم اسلام در جامعه و تحقق آرمان های اسلام به گونه ای اتم و اکمل بوده اند. البته گاهی که زمینه ها و شرایط دست یابی بدین مهم به طور کامل آماده نبوده آنان به مرتبه ای کم تر قناعت می ورزیدند و در پی تحقق زمینه لازم، برای تجلی مرتبه موردنظر خود روزشماری می کردند.

همان گونه که گفته شد در دوران صفویه، با قدم نهادن علمای بزرگ به دربار، قدم های برجسته ای به سوی دین و ترویج حقایق اسلامی برداشته شد، گرچه برخی از جامعه شناسان یک سونگر و یا کج اندیش، ملاک علمای درباری را درباره هر کسی به کار می برند ولی باید واقعیت را دید و زمانه را شناخت و طبق صلاح دیده ها عمل کرد.

کتاب وزین و پراج حدود، دیات و قصاص، که در روزگار علامه مجلسی توسط خود او نگارش یافته بود، از حضور ولایت فقیه در سیمای علامه مجلسی در جهت پیاده شدن احکام الهی در جامعه آن روز گواهی می دهد. علامه مجلسی منصب شیخ الاسلامی را پذیرفت و از این راه خدمات شایانی به اسلام و جوامع اسلامی کرد. او از نفوذ فرقه صوفیه کاست و به ترویج تشیع پرداخت و دربار را بدان سو کشاند.

آری، دشمنان اسلام، هرگز به حضور ولایت فقیه در صحنه سیاسی جامعه رضایت نمی دهند؛ زیرا در آن صورت، گور خویش را با دست خویش کنده اند. بنابراین، با ترفندهای گوناگون، به مبارزه با آن می پردازند و گاهی توسط خودی های ناآشنای به مبانی سیاسی اسلام و یا فریب خورده به پیش می تازند.

انقلاب کبیر

اسلامی ایران، به رهبری مردی از تبار فقاہت تشیع به تداوم حضور عینی ولایت فقیه، عینیت ملموس تری بخشید و می توان گفت: در هیچ روزگاری، ولایت فقیه، این گونه در جامعه حضور عملی نداشته است و همچنین امام خمینی قدس سره نسبت به حدود حضور ولایت فقیه دیدگاهی دارند که برخی از فقها بدین حد نظر نداده اند. تردیدی نیست که حضرت امام قدس سره در روزگار معاصر شاخص و احیاگر اندیشه اعتقاد به حکومت اسلامی و رهبری دینی می باشد؛ چنان که در بیانی در این باره چنین می فرماید: «... باید عرض کنم که حکومت، که شعبه ای از ولایت مطلقه رسول الله صلی الله علیه و آله است، یکی از احکام اولیه اسلام و مقدم بر تمام احکام فرعیه، حتی نماز، روزه و حج است. حاکم می تواند مسجد یا منزلی را که در مسیر خیابان است، خراب کند و پول و منزلش را به صاحبش رد کند. حاکم می تواند مساجد را در موقع لزوم تعطیل کند. حکومت می تواند قراردادهای شرعی را، که خود با مردم بسته است، در موقعی که آن قرارداد مخالف مصالح کشور و اسلام باشد، یک جانبه لغو کند و می تواند هر امری را، چه عبادی و یا غیرعبادی، که جریان آن مخالف جریان مصالح اسلام است، از آن مادامی که چنین است، جلوگیری کند. حکومت می تواند از حج، که از فرایض مهم الهی است، در مواقعی که مخالف صلاح کشور اسلامی است، موقتاً جلوگیری کند.» (۵۴)

نتیجه

۱. همواره در میان صاحب نظران هر دوره ای مسأله ولایت فقیه مطرح بوده است.

۲. حضور ولایت فقیه در کتب فقهی ما گویای روزشماری صاحب این نظریه ها در باب عینیت بخشیدن عملی به این اصل است.

۳. هر یک از صاحب نظران بر اثر مهیا نبودن زمینه

کامل به عملی شدن ناقص ولایت فقیه نیز بسنده می کردند.

۴. راز نزدیک شدن علمای طراز اول ما به دربار برخی از سلاطین را می توان در راستای امید به تجلی عملی ولایت فقیه ارزیابی کرد.

۵. ولایت فقیه پدیده جدیدی نیست و فقط در زمان ما در عرصه عملی، عینیت بیش تر و تجلی قابل قبولی به دست آورده است.

پی نوشت ها:

۱ و ۲ محمدحسن نجفی، جواهرالکلام، ج ۲۲، ص ۱۹۵

۳ همان، ج ۱۵، ص ۴۲۱

۴. ر. ک: امام خمینی، البیع، چاپ نجف، ج ۲، ص ۴۶۷

۵. ر. ک: محقق کرکی، رسائل، ج ۱، ص ۲۶۹ و ۲۷۰، «رساله قاطعه فی تحقیق حلّ الخراج».

۶. ر. ک: محقق کرکی، رسائل، ج ۱، ص ۱۴۲ ۱۴۳

۷ «بل نقول هو الفقیه نایب و منصوب عن صاحب الامر و یدل علیه الفعل و الاجماع. اما العقل، فانه لو لم یأذن، یلزم الخرج و الصیق و اختلال النظام، اما الاجماع، فبعد تحقته کما اعترف به یصح لنا أن تدعی أنه انعقد علی انه (الفقیه) نایب عنه عجل الله فرجه و اتفاق اصحابنا حجه.» حسین عاملی، مفتاح لکرامه، قم، مؤسسه آل البیت، ج ۱، ص ۲۱

۸ «ولا یخفی وضوح ذلك لكن من سرد نصوص الباب المجموعه فی الوسائل و غيرها بل کاد یكون من القطعیات.» (جواهرالکلام، ج ۴۰، ص ۱۹)

۹ «... بل لعل من المسلمات و ضروریات عندهم.» (همان، ج ۱۶، ص ۱۷۸)

۱۰ «فبالجملة المسأله من الواضحات التي لا تحتاج الى أدله.» (همان، ج ۲۱، ص ۳۹۵)

۱۱ «بعد حکم اساطین المذهب، لاصل المقطوع...» (همان، ج ۲۱، ص ۳۹۷ و ۳۹۸)

۱۲ «فانهم لا یزالون یدکرون ولایته فی مقامات عدیده» (همان، ج ۱۵، ص ۴۴۲)

۱۳ «فمن الغریب و سوسه بعض اساس

فی ذلک بل کأنه من ذاق من طعم الفقه شیئا و لا فهم من لحن قولهم و رموزهم أمرا.» (همان، ج ۲۱، ص ۳۹۵۳۹۷)

۱۴ «الفقیه الذی یده کبد اممح و قد اتکلوا فی بیان ذلک علی ما ذکره فی غیر المقام من ان منصبه منصب الامام.» (همان، ج ۲۲، ص ۱۹۵)

۱۵ خصوصا روایه النصب التی وردت عن صاحب الامر روحی له الفدا بصیره من اولی الامر الذین أوجب علينا طاعتهم.» (همان، ج ۱۵، ص ۴۲۱)

۱۶ «الدلیل الاول بعد ظاهر الاجماع حیث نص به کثیر من الاصحاب بحیث یتظهر منهم کونه من المسلمات.» ر.ک: ملا احمد نراقی، عوائد الایام، ص ۱۸۸

۱۷ «فکیف کان لا یسنعی الاشکال فی نیابه الفقیه الجامع الشرایط الفتوی حیث یتظهر منه کونها لدینهم من الامور المسلمه فی کل باب...» ر.ک: حاج آقا رضا همدانی، مصباح الفقیه، ص ۱۶۱

۱۸ مجله حوزه، ش ۴۳۴۴ «ویژه نامه آیه الله بروجردی»

۱۹ اقتباس از حضرت آیه الله حسین نوری، دوستان راستان، ج ۳۳، ص ۱۰۱

۲۰ ر.ک: امام خمینی، صحیفه نور، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۶۱، ج ۴، ص ۱۶۶

۲۱ ر.ک: همان، ج ۱۰، ص ۱۶۶، و ج ۱۲، ص ۲۰۷

۲۲ ر.ک: همان، ج ۱۰، ص ۱۶۶ و ج ۱۲، ص ۲۰۷

۲۳ همان، ج ۲۰، ص ۱۷۰ و ۱۷۳ / امام خمینی، وصیت نامه سیاسی الهی، بند «ز»

۲۴ ر.ک: حکومت اسلامی (ولایت فقیه)، ص ۳۱، نگارنده، پرتوی از مبانی تربیتی عرفانی امام خمینی، مبحث «ولایت فقیه»

۲۵ صحیفه نور، ج ۱۵، ص ۱۹۰

۲۶ وصیت نامه امام خمینی، بند «ز»

۲۷ صحیفه نور، ج ۱۴، ص ۶۶

۲۸ همان، ج ۱۷، ص ۶۵

۲۹ همان، ج ۵، ص ۲۲۴ و ج ۲۰،

۳۰ همان، ج ۱۶، ص ۹۳

۳۱ همان، ج ۱۶، ص ۹۴

۳۲ محمد بن محمد بن نعمان (شیخ مفید) المقنعه، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ج ۱۰، ص ۶۷۵

۳۳ حسن بن یوسف حلّی، رجال العلامه الحلّی، قم، مکتبه الرضی، ۱۳۸۱، ص ۹۴ / محمد علی مدرس، ریحانه الادب، تبریز، شفق، ۱۳۴۹، ص ۱۸۴، ج ۴

۳۴ عبدالعزیز بن البرّاج الطرابلسی، المهذب، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۰۶، ج ۱، ص ۳۴۲

۳۵ مقنعه، ص ۶۷۵۶۷۶

۳۶ شیخ طوسی، النهايه فی مجرد الفقه و الفتاوى، ص ۳۰۱۳۰۲

۳۷ محمد بن ادريس حلّی، السرائر، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴، ص ۵۳۷۵۳۹، ج ۳

۳۸ خواجه نصیرالدین طوسی، تلخیص المحضّل، صص ۴۳۶۴۷۵

۳۹ ر.ک: میر خواوند، تاریخ حبیب السیر، نشر کتابفروشی حیات، ج ۳، ص ۱۰۶ و ص ۹۳

۴۰ ر.ک: محمد باقر موسوی خوانساری، روضات الجنات، ج ۴، ص ۳۶۳

۴۱ تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص ۱۹۷

۴۲ کتابی است در امامت که حاوی هزار دلیل برای اثبات امامت و هزار دلیل برای رد دیدگاه مخالفان امامت.

۴۳ جعفر بن حسن حلّی (محقق اول). شرائع الاسلام، تهران، منشورات الاعلمی، ۱۳۸۹ / حسن بن یوسف حلّی، مختلف الشیعه، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۳

۴۴ محقق ثانی، مقدمه جامع المقاصد، ج ۱

۴۵ روضات الجنات، ج ۴، قم، بی تا، ص ۳۶۲۳۶۳

۴۶ علی دوانی، مفاخر اسلام، تهران امیرکبیر، ۱۳۶۴، ج ۴، ص ۴۴۱

۴۷ عبدالله افندی الاصفهانی، ریاض العلماء و حیاض الفضلا، قم، مکتبه آیه الله المرعشی العامه، ۱۴۰۱ ه. ق، ص ۴۵۶

۴۸ هنگامی که شیخ بهایی به دیدار مقدس اردبیلی در نجف شتافت، یکی از فروعات فقهی مطرح شد و دو نفری به مباحثه پرداختند. درباریان شاه عباس، که در آن جلسه حضور داشتند، احساس کردند که شیخ بهایی به ابعاد

و زوایای بحث احاطه بیش تری داشته و گویا جامع تر و جالب تر نظر می دهد و مقدّس اردبیلی در هر مورد، کوتاه می آمد. در فرصتی دیگر، شیخ بهایی مقدس اردبیلی را در حرم امیرالمؤمنین علیه السلام دیدار کرد و بحث جلسه قبل تداوم یافت، شیخ با کمال تعجب اظهار داشت: شما (مقدس اردبیلی) در جلسه پیش کوتاه می آمدید و به نظر می رسید که چندان احاطه به مسائل ندارید. مقدس اردبیلی پاسخ داد: در جلسه گذشته، درباریان شاه عباس در کنار تو نشسته بودند تو باید در نظر آنان فوق العاده معرفی شوی. لذا حریم شما را حفظ کرده، به گونه ای صحبت می کردم تا دریابند که شما از برجستگی خاصی برخوردار می باشی تا از شما فرمان ببرند ولی الان جلسه خلوت است و ما داریم یک مسأله فقهی را با هم مباحثه می کنیم.

۴۹ سازمان تبلیغات اسلامی، ابرار، محقق ثانی، ص ۶۱

۵۰ علامه احمد نراقی از فقهای دوران قاجار که در زمان فتحعلی شاه فتوای علیه سپاه روس را صادر کرده و موجب شکست و عقب نشینی آنان گشت ولی بعدا به خاطر کوتاهی فرماندهان شاه، لشکر ایران عقب نشینی کرد. او در کتاب معروف خود «عوائدالایام» صفحات ۵۳۶ و ۵۳۷ در باب ولایت مطلقه فقیه می نویسد: «المقام الثانی: فی بیان وظیفه العلماء الأبرار و الفقهاء الأخیار فی أمور الناس، و ما لهم فی الولاية علی سبیل الكلیه، فنقول و بالله التوفیق: إنّ کلّیه ما للفقیه العادل تولّیه و له الولاية فیه أمران: أحدهما: کلّ ما کان للنبی و الإمام الذین هم سلاطین الأنام و حصون الإسلام فی الولاية و کان لهم، فللفقیه أيضا ذلك، الاّ ما أخرجہ الدلیل من إجماع

أو نصّ أو غيرهما.

و ثانيهما: أنّ كل فعل متعلّق بامور العباد في دينهم أو دنياهم و لا بدّ من الإتيان به و لا مفترّ منه، اما عقلاً أو عادة من جهة توقف امور المعاد أو المعاش لواحد أو جماعه عليه، و إناطه انتظام امور الدين أو الدنيا به.

أو شرعا من جهة ورود أمر به أو اجماع، أو نفى ضرر أو إضرار، أو عسر أو حرج، أو فساد على مسلم، أو دليل آخر. أو ورود الإذن فيه من الشارع و لم يجعل وظيفته لمعيّن واحد أو جماعه و لا لغير معيّن أى واحد لا بعينه بل علم لابديّه الإتيان به أو الإذن فيه، و لم يعلم المأمور به و لا المأذون فيه، فهو وظيفه الفقيه، و له التصرف فيه، و الإتيان به.

أما الأول: فالدليل عليه بعد ظاهر الإجماع حيث نصّ به كثير من الأصحاب، بحيث يظهر منهم كونه من المسلّمات ما صرّحت به الأخبار المتقدمه من كونه وارث الأنبياء، و أمين الرسل، و خليفه الرسول، و حصن الإسلام، و مثل الأنبياء و بمنزلتهم، و الحاكم و القاضى و الحججه من قبلهم، و أنه المرجع في جميع الحوادث، و أنّ على يده مجارى الامور و الأحكام، و أنه الكافل لأيتامهم الذين يراد بهم الرعيه.

فإنّ من البديهيّات التى يفهمها كل عامىّ و عالم و يحكم بها: أنه إذا قال نبىّ لأحد عند مسافرتة أو وفاته: فلان وارثى، و مثلى و بمنزلتى، و خليفتى، و أمينى، و حجتى، و الحاكم من قبلى عليكم، و المرجع لكم فى جميع حوادثكم، و بيده مجارى اموركم و أحكامكم، و هو الكافل لرعيّتى، أنّ له كل ما كان لذلك النبىّ فى امور

الرعيه و ما يتعلق بامتّه، بحيث لا يشك فيه أحد، و يتبادر منه ذلك. كيف لا؟ مع أنّ أكثر النصوص الواردة في حق الأوصياء المعصومين، المستدل بها في مقامات إثبات الولاية و الإمامه المتضمنين لولاية جميع ما للنبي فيه الولاية، ليس متضمناً لأكثر من ذلك، سيما بعد انضمام ما ورد في حقهم: أنهم خير خلق الله بعد الأئمه، و أفضل الناس بعد النبيين، و فضلهم على الناس كفضل الله على كل شيء، و كفضل الرسول على أدنى الرعيه.

و إن أردت توضيح ذلك: فانظر إلى أنه لو كان حاكم أو سلطان في ناحيه و أراد المسافره إلى ناحيه اخرى، و قال في حق شخص بعض ما ذكر فضلاً عن جميعه، فقال: فلان خليفتي، و بمنزلتى، و مثلى، و أمينى، و الكافل لرعيتى، و الحاكم من جانبى و حجتى عليكم، و المرجع فى جميع الحوادث لكم، و على يده مجارى اموركم و أحكامكم. ر. ك: نراقى، عوائد الايام، ص ۵۳۷ و ۵۳۶، چاپ جديد، متوفى ۱۲۴۵، انتشارات دفتر تبليغات حوزه علميه قم.

۵۱ «در دادگاه: شيخ فضل الله نوري از رئيس نظميه پيرم خان ارمنى سؤال كرد: پيرم تويى؟ پيرم گفت: بله و بلافاصله گفت: شيخ فضل الله تويى؟ آقا جواب داد: بله منم! پيرم گفت: تو بودى مشروطه را حرام كردى؟ آقا جواب داد: بله من بودم و تا ابد الدهر هم حرام خواهد بود. مؤسسان اين مشروطه همه بى دين هستند و مردم را فريب داده اند. در پاى دارن... آقا را روى چهارپايه قرار دادند. او از روى چهارپايه آخرين سخنان خود را بيان كرد. سخنان او تأكيد بر مواضع اصولى و مكتبى گذشته اش بود. وى خطاب به جميعت

تماشاچی فرمود: خدایا تو خودت شاهد باش که من برای این مردم به قرآن تو قسم یاد کردم، گفتند: قوطی سیگارش بود، خدایا تو خودت شاهد باش که در این دم آخر باز هم به این مردم می‌گوییم که مؤسسان این اساس بی‌دین هستند و مردم را فریب داده‌اند. این اساس مخالف اسلام است. محاکمه من و شما بماند پیش پیامبر اسلام! او با وجود ضعف پیری و بیماری آخرین خطابه خویش را با شجاعت و شهامت کم‌نظیری بیان کرد، تنها با عشق و ایمان به هدفی متعالی می‌توان این‌گونه در برابر دشمنان ایستاد. قبل از این که ریسمان دار را بر گردن وی بیندازند، یکی از مشروطه خواهان برای او پیغام فرستاد که شما مشروطه را امضا کنید و خود را از کشتن رها سازید. شیخ فضل‌الله گفت: من دیشب پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را در خواب دیدم و به من فرمود که فردا شب میهمان من هستی و من چنین امضایی نخواهم کرد. یوسف خان ارمنی، یکی از نیروهای پیرم‌خان (طبق نوشته بعضی از مورخان این عمل توسط خود پیرم‌خان انجام گرفت)، عمامه را از سر شیخ فضل‌الله برداشت و به میان جمعیت پرتاب کرد. در این لحظه، شیخ فضل‌الله خطاب به روحانیون ناآگاه طرفدار مشروطه گفت: از سر من این عمامه را برداشتند، از سر همه برخواهند داشت.» ر. ک: سازمان تبلیغات اسلامی، ابرار؛ زندگینامه شیخ فضل‌الله)

۵۲ صحیفه نور، ج ۱۸، ص ۱۳۶

۵۳ محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، چاپ جدید، ج ۷۲، ص ۳۴۴

۵۴ صحیفه نور، ج ۲، ص ۱۷۰۱۷۱

ولایت فقیه چگونه و توسط چه کسی به وجود آمد و وظیفه آن در شرایط حاضر چیست؟

پرسش

ولایت فقیه چگونه و توسط چه کسی به وجود آمد و وظیفه آن در

پاسخ

ولایت فقه که در امتداد ولایت خدا و پیامبر اکرم(ص) و ائمه اطهار(ع) است، در آیات و روایات مطرح شده است و از مهم ترین مسائل اسلامی است در طول تاریخ شیعه توسط فقها و اندیشمندان از ابعاد گوناگون مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. ولایت فقه ادامه نظام امامت است و ولی فقیه به عنوان نماینده امام، رهبری امت را به عهده می گیرد/

پس از غیبت امام عصر(عج)، مسئله ولایت فقیه از حدود بحث های علمی (در کتاب های فقهی و مجامع علمی) تجاوز نمود؛ تا این که حضرت امام خمینی رحمه الله علیه زمینه ظهور عینی ولایت فقیه را در ایران فراهم نمود، به طوری که اکنون اصل ولایت فقیه از اصول قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران است {۱} و ولی فقیه در رأس حکومت قرار دارد/

اصول ۱۰۷ - ۱۱۲ قانون اساسی جمهوری اسلامی درباره حدود اختیارات، وظایف و شرایط ولی فقیه است. از جمله وظایف ولی فقیه موارد زیر است:

۱. تعیین فقهای شورای نگهبان؛
۲. نصب عالی ترین مقام قضایی کشور؛
۳. فرماندهی کل نیروهای مسلح؛
۴. امضای حکم ریاست جمهوری پس از انتخاب مردم؛
۵. عفو یا تخفیف مجازات محکومیت در حدود موازین اسلامی، پس از پیشنهاد دیوان عالی کشور {۲} /

[۱]. ولایت فقیه، سید حسن طاهری خرم آبادی، ص ۵۷/

[۲]. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، اصل ۱۱۰/

حدود ولایت

آیا ولی فقیه تمام اختیارات امام معصوم را دارد، مثلاً اگر سببی یا پرتقالی را از وسط نصف کرده و بگوید یک طرف آن حلال و طرف دیگر حرام است آیا باید حتماً اطاعت کرد؟

پرسش

آیا ولی فقیه تمام اختیارات امام معصوم را دارد، مثلاً اگر سببی یا پرتقالی را از وسط نصف کرده و بگوید یک طرف آن

حلال و طرف دیگر حرام است آیا باید حتماً اطاعت کرد؟

پاسخ

اطاعت از حاکم اسلامی و ولی فقیه بر همه، حتی بر مجتهدین دیگر لازم است. (۱) مگر در موضوعات یا احکامی که انسان تشخیص دهد در صد اشتباه است و الا در بقیه احکام باید تبعیت کند. "اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم".

البته هیچ موقع فقیه عادل، حکمی بر خلاف عقل و شرع صادر نمی کند و همواره مصالح عامه را در نظر گرفته و بر اساس آن حکم می دهد، مثلاً حکم میرزای شیرازی بر حرمت تنباکو و توتون، مبتنی بر مصلحت عمومی جامعه اسلامی بود که مسلمانان را از یوق استعمار انگلستان نجات داد. ولی فقیه در تشریحات ولایت دارد و هیچ موقع، بی جهت و بی حساب حکم نمی کند که فلان چیز حرام است یا حلال است، بلکه حکم حاکم اسلامی بر اساس مصالح جامعه است.

پی نوشت ها:

۱. سید محمد کاظم یزدی، عروه الوثقی، ج ۱، ص ۲۰، مسئله ۵۷ و ج ۲، ص ۲۲۵، مسئله ۳ و منهاج الصالحین، ج ۱، ص ۹، مسئله ۲۶.

محدوده عملکرد ولایت فقیه تا کجا است ؟

پرسش

محدوده عملکرد ولایت فقیه تا کجا است ؟

پاسخ

ولایت فقیه دو حد اساسی دارد: حدود اسلامی ؛ مصلحت اسلام .

امام خمینی ره می فرماید: حکومت اسلامی استبدادی نیست که در آن خواسته های نفسانی یک فرد ملاک باشد. حکومت اسلامی در همهء شئون خود از قانون الهی سرچشمه می گیرد. نظر و دیدگاه حاکم همانند عملش تابع مصلحت است ؛ بنابراین ولایت فقیه در چارچوب قانون و مصلحت اسلام و مسلمانان قرار دارد و این مسئله به معنای تقییح و مشروط بودن ولایت فقیه و به رعایت احکام اسلامی و مصالح عمومی است .

ولایت مطلقه فقیه در برابر تقیید است که دربارهء اختبارات ولی فقیه گفته اند، ولی به معنای حکومت مطلقه نیست . استبداد وقتی است که حکومتی مطلقه باشد، اما حکومت اسلامی حکومت مشروطه است ؛ البته مشروط به شرایط و معیارهای اسلامی

و در جای دیگر می فرماید: حکومت اسلامی نه استبدادی است، نه حکومت مطلقه، بلکه مشروط است؛ البته نه مشروط به معنای متعارف فعلی آن که تصویب قوانین، تابع آرای اشخاص و اکثریت باشد؛ مشروطه از این جهت که حکومت کنندگان، در اجرا و اداره، مقید به یک مجموعه شرایط هستند که در قرآن کریم و سنت رسول اکرم ع معین گشته است. (۲)

در مورد حدود اختیارات ولی فقیه، در بین فقهای شیعه سه نظریه عمده وجود دارد که عبارتند از:

۱ ثبوت ولایت برای فقیه جامع الشرائط در تمام شئون امت و جمیع امور مربوط به حکومت به گونه ای که از این جهت هیچ فرقی بین او و پیامبر و ائمه وجود ندارد. البته همان طوری که ذکر شد،

عملکرد ولی فقیه در محدوده احکام و مصلحت اسلام و امت اسلامی است. این نظریه مورد پذیرش حضرت امام خمینی و بعضی از فقها است.

۲ فقیه جامع الشرائط دارای حق افتا و قضا و تصرف در بعضی از امور حسبه است.

۳ تصرفات فقیه تنها در امور حسبه نافذ است. این نظریه را مرحوم آقای خوئی معتقد بودند و می گفتند: آن چه برای فقیه ثابت است، تنها جواز تصرف می باشد، نه ولایت. (۳)

برخی ولایت مطلقه فقیه را با حکومت مطلقه خلط کرده اند، در حالی که این دو با هم همخوانی ندارد؛ حکومت مطلقه، حکومت استبدادی است که هیچ محدودیتی ندارد، اما مشروعیت ولایت مطلقه فقیه، بستگی به پای بندی آن به احکام الهی است و اگر حاکم اسلامی یکی از ویژگی ها از جمله عدالت رانداشته باشد، خود به خود از ولایت عزل می شود. امام خمینی ره می فرماید: اگر فقیه یک گناه صغیره بکند، از ولایت ساقط می شود. (۴) از طرفی حاکم و مردم

در حکومت اسلامی حقوقی متقابل دارند و قلمرو ولایت فقیه محدود به مصالح اسلام و مسلمانان است. امام خمینی می فرماید: حکومت اسلامی... حکومت استبدادی نیست که رئیس دولت، مستبد و خود رأی باشد و مال و جان مردم را به بازی بگیرد و از آن به دلخواه دخل و تصرف کند و هر کسی را اراده اش تعلق گرفت، بکشد و به هر که خواست، ایغام کند. رسول اکرم و حضرت امیرالمؤمنین و سایر خلفا هم چنین اختیاراتی نداشتند. (۵)

(پاورقی ۱. امام خمینی، کتاب البیع، ج

۲ ص ۴۶۷ با تلخیص .

(پاورقی ۲. همان ، ولایت فقیه ، ص ۳۳

(پاورقی ۳. خوئی ، التنقیح اجتهاد و تقلید، ص ۴۲۴

(پاورقی ۴. امام خمینی ، صحیفه نور، ج ۱۱ ص ۳۷

(پاورقی ۵. امام خمینی ، ولایت فقیه ، ص ۳۳ با تلخیص .

اگر فتوای ولی فقیه با فقهای دیگر اختلاف (تعارض) داشته باشد ، چه باید کرد ؟

پرسش

اگر فتوای ولی فقیه با فقهای دیگر اختلاف (تعارض) داشته باشد ، چه باید کرد ؟

پاسخ

عقل آدمی حکم می کند : انسان در مواردی که علم و خبرویت ندارد ، به صاحب نظران و متخصصان مراجعه کند . مثلاً بیمار که راه درمان خود را نمی داند ، به پزشک رجوع می کند ، یا کسی که در ساختن خانه مهارت ندارد ، از معمار متخصص استمداد می جوید . همچنین همه انسانها فرصت تحقیق یا توانائی لازم برای استخراج احکام از منابع اصلی شرع را ندارند ، پس باید به متخصصان و صاحب نظرانی که از چنین توانایی - در حد مطلوب - برخوردارند ، مراجعه و از آنها پیروی کنند . این مساله در آیه شریفه [فاسالوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون] (۱) اشاره شده است . طبیعی است متخصصان هر علمی در جزئیات مسائل با یکدیگر توافق کامل نداشته باشند ؛ مثلاً گاه مشاهده می شود چند پزشک حاذق در تشخیص بیماری خاصی به نتیجه ای یکسان نمی رسند و نسخه های متفاوتی تجویز می نمایند . در مواردی که متخصصان توافق ندارند ، عقل می گوید ، مراجعه به (اعلم) لازم است ؛ یعنی آن کس که تخصص برتری دارد ، باید بر دیگران مقدم شود . در احکام شرعی فردی ، هر شخصی برای تعیین مسیر خود به مجتهد اعلم - که در کشف و استنباط احکام تواناتر از دیگران است - می تواند مراجعه کند . در مسائل اجتماعی و سیاسی باید به مجتهدی که در این جنبه ها اعلم است و به گونه نظام مند

توسط خبرگان انتخاب می شود، مراجعه کرد. از سوی دیگر مراجعه به مراجع مختلف موجب هرج و مرج و اختلال نظام می شود، از این رو تکلیف نهایی باید توسط مجتهد معینی اعلام شود و در جامعه پیاده گردد. به این دلیل اظهار نظر در مسائل جامعه اسلامی، فقط به مجتهدی سپرده شده که در راس جامعه قرار دارد و به تمام مصالح و مفاسد جامعه آگاهی بیشتری دارد. تقدم فتوای ولی فقیه در مسائل اجتماعی بنابراین در صورت تعارض (اختلاف) فتوای ولی فقیه با فقهای دیگر، در امور فردی می توان به مرجع تقلیدی که در فقاهاست، اعلم تشخیص داده ایم مراجعه کرد اما در امور اجتماعی همیشه نظر ولی فقیه مقدم است. چنانکه فقهاء در مورد قضاوت تصریح کرده اند و حتی در رساله های عملیه هم آمده است که اگر یک قاضی شرعی در موردی قضاوت کرد قضاوت او برای دیگران حجت است و نقض حکم او - حتی از طرف قاضی دیگری که اعلم از او باشد - حرام است.

اگر ولی فقیه نماینده امام زمان (عج) در زمین و ولی امر همه مسلمانان جهان است، چرا قانون اساسی به گونه ای تنظیم شده است که ولی فقیه، نمایندگان مجلس خبرگان رهبری و دیگران باید ایرانی باشند؟

پرسش

اگر ولی فقیه نماینده امام زمان (عج) در زمین و ولی امر همه مسلمانان جهان است، چرا قانون اساسی به گونه ای تنظیم شده است که ولی فقیه، نمایندگان مجلس خبرگان رهبری و دیگران باید ایرانی باشند؟

پاسخ

ابتدا توضیحی درباره خود سؤال می دهیم. منظور سؤال کننده این است که آیا ولایت فقیه مقامی است مشابه مقامات دولتی که تمام اختیارات و وظایفشان محدود به همان کشوری است که در آن حکمرانی می کنند یا اینکه ولایت فقیه مقام و منصبی الهی است و محدود به مرزهای جغرافیایی نمی شود؟ اگر فرض اول مورد قبول است، چرا ولی فقیه را ولی امر همه مسلمانان می دانید؟ و اگر فرض دوم را می پذیرید، چرا قانون اساسی به گونه ای است که در قوانین مربوط به رهبری، نمایندگان خبرگان و امثال آن، مرز جغرافیائی اهمیت دارد و گویا امور مربوط به رهبری به ایران محدود می گردد، مثلاً در قانون اساسی پیش بینی نشده است رهبر جمهوری اسلامی یک غیرایرانی باشد، یا برخی از اعضای خبرگان از کشورهای دیگر باشند. در پاسخ، ذکر مقدماتی ضروری است: دوران امر میان همه یا هیچ؟ ۱ - بعضی از مکاتب سیاسی یا حقوقی یا اخلاقی و ۲۰۰ هستند که نظرات آنها دایر میان همه یا هیچ است؛ بدین معنا که اگر همه شرایط مورد نظر آنها در موردی جمع شد، نتیجه به دست می آید، ولی اگر کمتر از همه شرایط فراهم شد، دیگر هیچ نتیجه ای به بار نمی نشیند.

، به عبارت دیگر: با همه شرایط حصول نتیجه را شاهدیم و با کمتر از همه شرایط هیچ نتیجه ای را به دست نمی آوریم . برای روشنتر شدن این ادعا به مثالی از فلسفه اخلاق (کانت) توجه کنید : او معتقد است اگر کسی در کاری هیچ انگیزه و نیتی جز اطاعت امر عقل و وجدان نداشت ، کارش دارای ارزش اخلاقی خواهد بود ، ولی اگر در کنار انگیزه اطاعت از فرمان عقل ، مثلاً- علاقه به نتیجه کار هم در او وجود داشت ، دیگر هیچ ارزش اخلاقی بر کار او مترتب نیست . در مکاتب سیاسی و یا حقوقی نیز از این گونه نظرات وجود دارد که امر انسان را دایر میان همه یا هیچ می دانند . ولی باید گفت : این نظرات غیر واقع بینانه است و از آن رو که اسلام در همه زمینه ها احکام و ارزشهایی واقع بینانه مطرح کرده است ، نظرات آن دارای مراتب و درجاتی است . اسلام نمی گوید اگر در مساله ای نتیجه ایده آل و صد در صد میسر نشد ، دیگر هیچ ، بلکه می گوید : درجه پایینتر را انجام دهید . برای پی بردن به درستی این ادعا می توان اندک توجهی به مباحث فقهی کرد ، که در آنها بدلای متعددی در یک امر پیش روی مکلف است . حالتهای متفاوت برای انجام نماز در موقعیتهای مختلف نمونه ای از این مدعا است . حتی در مهمترین مساله دینی یعنی ایمان هم مراتب وجود دارد . ایده آل اسلام در مساله رهبری جامعه ۲ - ایده آل اسلام در نظریه امامت

و رهبری جامعه آن است که جامعه ای اسلامی با رهبر معصوم اداره شود ، همان گونه که در عصر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم چنین بود . ما معتقدیم این امر شدنی است و ان شاء الله در زمان ظهور حضرت حجت -عجل الله تعالی فرجه الشریف - این چنین خواهد شد . ولی در زمان فعلی عملاً چنین ایده آلی قابل تحقق نیست ، زیرا در زمان غیبت به سر می بریم و رهبر معصوم غایب است . اگر اسلام می خواست در مساله امامت غیر واقع بینانه برخورد کند ، باید در زمان غیبت هیچ حکومتی را مشروع نداند ، چون در دوران غیبت رهبر معصوم در راس حکومت دینی قرار ندارد ، ولی اسلام برای این دوران وضعی نازلتر را پیش بینی کرده است و فقهای را که دارای شرایط خاصی هستند ، حاکم قرار داده است . فقها اتفاق نظر دارند که حتی در حکومت های نامشروع هم فقیه در امور حسیه ولایت دارد ، یعنی حتی اگر قدرت حاکمیت بر مردم را نداشته باشد ، باز باید این امور را به عهده گیرد و در آنها دخالت کند . در زمان رژیم طاغوت که از دیدگاه دینی ما حکومتی ظالم ، زورگو و غیر شرعی بود فقها معتقد بودند در مسائلی که منوط به حکم حاکم شرعی است ، باید مردم به مجتهد جامع شرایط (حاکم شرع) مراجعه کنند ، مثلاً اگر زن و مردی در زندگی دچار اختلاف می شدند و برای رهایی از این وضع به طلاق تن می دادند ، از نظر قانون آن

زمان به یکی از دفترخانه های رسمی طلاق مراجعه و دفتر خاصی را امضا می کردند ، و همین طلاق رسمی شمرده می شد ، در حالی که از نظرفقه شیعه باید دو شاهد عادل برای اجرای صیغه طلاق حاضر باشند . به همین دلیل خانواده های متدین ، طلاق را نزد امام جماعت یا مجتهد و با حضور دو شاهد عادل جاری می کردند و بعدا برای رسمی کردن آن به دفترخانه رسمی مراجعه می نمودند . این نوع دخالت فقیه ، تحقق بخش ایده آل اسلام نیست ، ولی بالا-خره بهتر از دخالت نکردن اوست . پس اسلام نمی خواهد مردم ایده آل یا هیچ را انتخاب کنند ، بلکه درجات متوسط را هم پیش روی مسلمانان گذاشته است . پاسخی نهایی مساله بر اساس نظر اسلام ، ایده آل این است که حکومت جهانی واحدی داشته باشیم و مرزهای جغرافیایی هیچ دخالتی نداشته باشند . اما آیا در جهان فعلی که شرایط تحقق این ایده آل وجود ندارد ، به بن بست می رسیم ؟ قطعاً خیر . اکنون که نمی توان تمام جهان را با حکومت دینی اداره نمود ، باید در همین منطقه (ایران) حکومت دینی را برقرار کنیم . وقتی چنین باشد دیگر پذیرفته نیست قانون اساسی و سایر مقررات به گونه ای باشد که خارج از ایران را نیز در بر بگیرد . ازاین رو اگر بخواهیم در این وضع ، حکومت دینی داشته باشیم ، باید مرزهای جغرافیایی را محترم شمرده ، روابط با سایر کشورها را مطابق با عرف بین الملل تنظیم بنماییم یعنی با

کشورها مبادله سفیر داشته باشیم ، قراردادهای بین المللی را محترم بشماریم و ۰۰۰پس نمی توان در جهان کنونی گفت : چون رهبر حکومت ما رهبر هر مسلمانی است ، بنابراین باید مسلمانان دیگر کشورهای اسلامی نیز تحت فرمان او باشند . این مطلب در عرف بین المللی پذیرفته نیست . اگر قانون اساسی به گونه ای است که حکومت اسلامی ایران ، رهبری و ارگانهای آن را محدود به یک کشور می کند ، به دلیلی است که گفته شد ، و گرنه از نظر اسلام مرزهای جغرافیایی جدا کننده کشورها و ملت‌ها نیست ، بلکه آنچه مرز واقعی و جدا کننده مردم از همدیگر است ، عقیده است .

چرا رهبر جمهوری اسلامی ایران را (ولی امر مسلمین) می نامیم ؟

پرسش

چرا رهبر جمهوری اسلامی ایران را (ولی امر مسلمین) می نامیم ؟

پاسخ

الگوی اولی اسلام برای حکومت ، حکومت واحد جهانی تحت رهبری امام معصوم می باشد . در این الگو مرزهای جغرافیایی جای خود را به مرزهای عقیدتی می دهد و کشور اسلامی شامل کلیه مناطقی خواهد بود که در آن مسلمان زندگی می کند . نقش ولی فقیه در حکومت اسلامی از سوی دیگر حکومت اسلامی به معنای تدبیر امور مسلمین بر اساس قوانین دینی و رعایت مصالح شهروندان می باشد و حاکم بعنوان مجری احکام اسلامی کسی است که شرایطی ویژه را دارا است و با نبود یا از بین رفتن آن شرایط صلاحیت حکومت نیز از او سلب می گردد . این شرایط که عبارتند از : آگاهی همه جانبه و عمیق نسبت به مقررات اسلامی ، داشتن تقوا به عنوان ضامن اجرای احکام دین و رعایت مصالح مسلمین ، و شناخت کافی از مصالح اجتماعی و سیاسی ، مولفه هایی هستند که باعث هدایت جامعه اسلامی به سوی سعادت مادی و معنوی خواهند بود . نگاهی هر چند گذرا به گذشته و حال مسلمین و مشاهده نابسامانیها ، گروه بندی ها ، برادر کشی ها ، و عقب ماندگی های مادی و معنوی به روشنی گویای این واقعیت است که عامل اصلی بروز چنین وضعیتی ، نبود پایگاه محکم بعنوان محوریت جامعه اسلامی جهت هدایت افراد ، رفع اختلافات ، جلوگیری از بروز فتنه ها ، و خنثی سازی نقشه دشمنان بوده است . از این رو اسلام حکومت ولی عادل را بعنوان عاملی سعادت بخش و وحدت آفرین تشریح

کرده ، و آن را برای (تمام مسلمین) می خواهد . همچنان که بر اساس واقعیت های موجود ، در هیچ نقطه ای از دینا ، حکومتی اسلامی با زیر ساختهای دینی به چشم نمی خورد و تنها ، نظام جمهوری اسلامی ایران است که منطبق با نظریه دینی حکومت شکل گرفته است . این نظام برخوردار از پشتوانه بسیار محکم مردمی و سرمایه بیعت امت با رهبر می باشد .

روش عقلا در تبعیت از یک حکومت نکته دیگری که تذکر آن ضروری می نماید آن است که : مطابق رویه عقلایی و بینش عرفی مردم دنیا ، هرگاه در یک کشور حکومتی تشکیل شود و اهل تشخیص و افراد مجتمع در پایتخت ، از آن مرکز حکومت تبعیت کنند ، سایر شهرها و مناطق که گرایش به حفظ آن حکومت دارند به حمایت از آن می پردازند . بر همین اساس در نامه هائی که بین امیرمومنان و معاویه رد و بدل شده است به سئوالی از جانب معاویه برمی خوریم که می پرسد : چرا باید از شما اطاعت کنم درحالی که با شما بیعت نکردم ؟ حضرت در جواب می فرمایند : تو خلفای قبل از من راجانشین رسول الله ، و اطاعت آنها را بر همه مسلمین واجب می دانستی در حالی که فقط اهل مدینه با آنها بیعت کرده بودند ولی این منشا وجوب اطاعت بقیه افراد شده بود ، پس اطاعت از من هم بر تو واجب بوده است . البته این سخن حضرت به معنای تایید و مشروعیت بخشیدن به حکومت خلفای سه گانه قبلی

نیست و تنها بحثی جدلی و بر اساس پذیرفته های طرف مقابل می باشد . بنابراین ، با توجه به اینکه اسلام حکومت را برای همه مسلمین می خواهد و رکن اصلی این حکومت وجود اسلام شناسی عادل و زمان شناس جهت اجرای احکام دینی است ، و از طرفی در حال حاضر ، مطابق دیدگاه اسلامی ، هیچ حکومت حقی بجز جمهوری اسلامی ایران در جهان وجود ندارد و از سوی سوم تنها حکومت بر حق ، در مرکز خود برخوردار از تایید و بیعت اسلام شناسان صالح و مردم می باشد ، پس بر همه مسلمانان لازم است پیرامون محور ولایت فقیه تجمع کرده و با حمایت از نظام مبتنی بر آن به احیای مجدد تمدن اسلامی و از تامین عزت مسلمین کمک نمایند . همانطور که امروزه شاهد اعلام حمایت و تبعیت بسیاری از گروه ها و شخصیت های اسلامی سراسر دنیا از ولی امر ایران بعنوان ولی امر مسلمین جهان می باشیم و از این روست که ما ولی امر خود را (ولی امر مسلمین) می دانیم . ناگفته نماند این نامگذاری ، مبتنی بر نظریه مکتبی ما و منطبق با طرح اصلی حکومت اسلامی است و منافاتی با طرح ثانوی حکومت که مستلزم وجود قانون اساسی در چارچوب یک کشور مانند ایران و رعایت قوانین بین المللی در تنظیم روابط با سایر کشورها است ندارد ، چرا که این دو طرح در طول همدیگرند نه در عرض هم که با هم تنافی پیدا کنند .

چرا ولایت فقیه – همانند ریاست جمهوری – دوره ای نباشد ، تا از مضرات تمرکز قدرت در دست یک نفر جلوگیری کنیم ؟

پرسش

چرا ولایت فقیه – همانند ریاست جمهوری – دوره ای نباشد ، تا از مضرات تمرکز قدرت در

دست یک نفر جلوگیری کنیم؟

پاسخ

در جواب این پرسش ذکر چند نکته لازم است که باید مورد بررسی قرار گیرد: نقطه ثبات در نظام سیاسی ۱ - وجود نقطه ثبات در نظام سیاسی مطلوب است. همه فیلسوفان سیاست متفقند اگر در کشوری بتوان از آفات نقطه ثبات جلوگیری کرد، چنین چیزی خود به خود ربحان دارد. بر همین اساس در بسیاری از کشورهای دنیا فزون بر قوای سه گانه یک شیوه سلطنت یا ریاست جمهوری دائم یا امپراتوری وجود دارد. قابل توجه است که برخی از این کشورها مانند انگلستان مهد دموکراسی جدید و تمدن صنعتی به شمار می آید. استدلال معتقدان این نظریه این است که بریتانیای کبیر - که حاکمیت بسیاری از کشورها را داشت و هنوز هم با بسیاری از کشورها مشترک المنافع است - نیازمند نقطه ثبات است، که در واقع مظهر اقتدار و امنیت ملی است. جلوگیری از آفات نقطه ثبات ۲ - آیا می توان از آفات نقطه ثبات جلوگیری کرد؟ در واقع مهمترین فایده دوره ای کردن، جلوگیری از فساد است که با فربه شدن ناموزون قدرت، در دست یک نفر - در زمان طولانی - حاصل می شود. پاسخ این مشکل با اندکی جستجو در اصل نظریه، به دست می آید. توضیح آنکه یکی از شرایط رهبر، عدالت و تقواست، و قانون، مجلس خبرگان را موظف کرده است هم در مقام کشف و تشخیص (آغاز رهبری) و هم در مقام بقا، (استمرار رهبری) رهبر این صفات را داشته باشد. اگر عدالت و تقوا

نباشد، هیچ گاه شخصی به عنوان ولی فقیه انتخاب نمی شود حتی اگر در ابتدا رهبر، عادل و متقی بود، ولی در میانه راه عدالت یا تقوای خود را از دست داد، خود به خود از این مقام عزل می شود و وظیفه خبرگان است که عزل او را اعلام کنند؛ چون ولایت الهی را از دست داده است. حضرت امام قدس سره می فرماید: (اگر ولی فقیه یک کلمه دروغ بگوید، یک کلمه، یک قدم بر خلاف بگذارد، آن ولایت را دیگر ندارد. (۱)۳ - آخرین نکته ای که باید مورد بررسی واقع شود، نقش کاشف بودن خبرگان و کشف کسی که صلاحیت اداره جامعه اسلامی را دارد، می باشد. گاه دوره ای با توسط انتخابات مستقیم مردم ظهور می کند و گاه توسط مجلس خبرگان؛ چون انتخاب مستقیم توسط مردم خود سؤال مستقل و دارای اهمیت بسیاری است، جداگانه مورد بررسی قرار گرفته است. اما بعد از آنکه مساله نقطه ثبات و فواید آن را از دیدگاه فلاسفه سیاست مورد اشاره قرار دادیم و تمهیدات لازم در وظایف خبرگان و نظارت آنها بر رهبر را ملاحظه کردیم، باید گفت انتخابات دوره ای در مورد رهبر لازم نیست؛ چون وظیفه خبرگان کشف (تشخیص) مصداق رهبر است. خبرگان و شناسایی رهبر توضیح آنکه بدین گونه نیست که عده ای کاندیدا بشوند و اعضای خبرگان مجبور به گزینش شایسته ترین فرد باشند، بلکه کاندیداهای رهبری در مرحله اول تمامی اسلام شناسان دارای صلاحیت می باشند، و کار خبرگان

نخبه‌شناسی است - آن هم در گستره تمامی جامعه اسلامی، نه فقط در محدوده عده‌ای خاص - به همین دلیل کشف (تشخیص) آنها دارای اهمیت است. هرگاه و به هر دلیل منطقی خبرگان به این نتیجه رسیدند که رهبر شرایط رهبری را از دست داده است و یا کس دیگری در زمان رهبری ایشان پیدا شده که از او اقوی و بهتر است، رهبری خود به خود از مقام خود عزل شده و لازم است خبرگان عزل ایشان را اعلام کند و فقیه دیگری را جانشین وی سازند. در این صورت دیگر لازم نیست هر از چند گاهی انتخابات صورت گیرد. همه خوب می‌دانیم برگزاری انتخابات تا چه اندازه لوازم و پیامدهای اجتماعی دارد، گذشته از آنکه با اقتدار رهبری و نقطه ثبات بودن ایشان در جامعه سازگاری ندارد. اهمیت این نکته هنگامی آشکار می‌شود که فقیهی با کفایت و لایق چون حضرت آیه‌الله خامنه‌ای بر مسند ولایت تکیه زند و تدبیر امور را به عهده بگیرد و به گونه‌ای عمل کند که دوست و دشمن به کفایت و لیاقتش اعتراف کنند و گاه آشکارا آن را بر زبان آورند. در چنین مواقعی است که محوریت چنین فقیهی نقطه قوت نظام است، بر همگان است قدر آن را بدانند و در تبعیت از ایشان بکوشند. در پایان خوب است به این نکته توجه شود که تئوری دوره‌ای بودن رهبری و ریاست در جوامعی مطرح شده که بسیاری از کاندیداها دارای ضعفهای اخلاقی و حتی حقوقی هستند و هر روز در دنیا

شاهد به دادگاه کشیده شدن روسای جمهور و نخست وزیران و سایر مقامات عالیرتبه هستیم طبعاً هر چه دوران حکومت چنین کسانی کوتاهتر باشد احتمال سوء استفاده اشان کمتر است اما در نظامی که رهبر آن دارای عالیتین مقام تقوا و عدالت و تالی تلو معصوم است جای چنین توهمی نیست و اکنون که دو دهه از حکومت چنین افرادی در O...J... اسلام می آگذرد کوچکترین نقطه ضعفی در زندگی امام راحل یا مقام معظم رهبری دیده نشده است و اگر چنین چیزی وجود می داشت دشمنان اسلام و انقلاب هزاران مرتبه آن را بزرگ می کردند و هزاران بار در رسانه های گروهی پخش می کردند .

آیا امام خمینی قدس سره معتقد به ولایت مطلقه فقیه بودند و از این دیدگاه نظری در مقام عمل بهره جسته اند ؟

پرسش

آیا امام خمینی قدس سره معتقد به ولایت مطلقه فقیه بودند و از این دیدگاه نظری در مقام عمل بهره جسته اند ؟

پاسخ

ابتدا باید نزاع و تلاقی افکار در باب ولایت مطلقه فقیه تبیین شود ، تا بادستیابی به تصویری درست بتوان دیدگاه حضرت امام قدس سره را در آن باره جويا شد ونگاهی صحیح به عملکرد ایشان داشت . از آنجا که شان ولی فقیه به عنوان حاکم و ولی منصوب از طرف خداوند ، سرپرستی وهدایت جامعه به سوی اهداف دینی به وسیله اجرای قوانین الهی است ، باید نخست اقسام قوانین از دیدگاه اسلام و سپس رابطه و حدود ولایت فقیه در هر یک از آنها را بررسی کنیم .

قوانین ثابت و متغیر :

از دیدگاه اسلامی ، قوانین بر دو گونه است : قوانین ثابت و متغیر . قوانین ثابت : (شامل احکام اولی و ثانوی) به قوانینی گفته می شود که قید زمان و مکان ندارد و تا ابد ثابت و غیر قابل تغییر است و هیچ کس حق تصرف در آنها را ندارد . این بخش از قوانین به دو قسمت تقسیم می گردد : قسمت اول مستقیماً از سوی باری تعالی وضع می شود و قسمت دیگر قوانینی است که بلاواسطه از سوی خدا تشریح و تعیین نگردیده ، بلکه خدای متعال ، حق وضع و تشریح آنها را به پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و سایر معصومان سلام الله علیهم اجمعین اعطا کرده است و در واقع کیفیت تشریح را به آنها الهام کرده است . قوانین متغیر : به احکام و

قوانینی گفته می شود که تابع شرایط زمان و مکان است. این قوانین در چارچوب قوانین ثابت و با رعایت اصول و مبانی ارزشهای اسلامی و با توجه به ضرورتها و نیازمندیهای جامعه اسلامی از سوی ولی امر وضع می گردد. به این قوانین اصطلاحاً (احکام حکومتی) یا (احکام ولایتی) و یا (احکام سلطانیه) می گویند. مطابق بینش توحیدی و به مقتضای ربوبیت تشریحی حضرت حق - جل شانہ - حق حاکمیت و تشریح، اصالتا و بالذات مختص خداست و او می تواند به میزانی که می خواهد اجازه تشریح و قانونگذاری را به کسی عنایت فرماید. این اذن به طور کامل به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه اطهار علیهم السلام اعطا شده است، ولی در مورد (ولی فقیه) کمابیش اختلافاتی بین فقیهان شیعه وجود دارد. (۱-۱) این اختلاف نظر همان اختلاف معروف در باب (حوزه و قلمرو ولایت فقیه) است که محل بحث ماست. اختیارات ولی فقیه از دیدگاه فقها برخی از فقها دامنه بکارگیری ولایت و امر و نهی ولی فقیه را که اطاعت آن بر مسلمانان واجب است به وضعیتهای اضطراری و نیازمندیهای غیر قابل اجتناب جامعه محدود کرده اند. اما در مقابل، گروهی دیگر این دامنه را وسیعتر دانسته و معتقدند: دایره ولایت فقیه بسیار گسترده و شامل جمیع امور اجتماعی است مگر اموری که دخالت در آنها از موارد مختص امام معصوم علیه السلام است. برای روشتر شدن این دو دیدگاه مثالی می زنیم: گاه توسعه راهها و عریض

کردن خیابانها چنان ضرورت می یابد که اگر انجام نشود، جان عده ای به خطر می افتد و تصادفات زیاد می گردد و در نتیجه زیانهای مالی و جانی بسیار وارد می شود. برای جلوگیری از وقوع چنین وضعی، هر دو گروه دخالت ولی فقیه را روا و او را مجاز می دانند که حکم به تخریب خانه ها و یا اماکن دیگر نماید، تا توسعه در معابر و خیابانها انجام شود. اما اگر این تخریب برای راحت تر بودن مردم یا زیبا سازی شهر باشد، به عقیده گروه اول ولی فقیه مجاز نیست حکم تخریب صادر کند. اما گروه دوم می گویند: هر جا امری به مصلحت جامعه باشد - هر چند به حد اضطراب نرسد - باز ولی فقیه می تواند برای تامین مصالح مردم حکم کند، مثلاً - در مثال قبل حکم به تخریب نماید و دیگران موظف به عمل کردن می باشند. ناگفته نماند معنای ولایت مطلقه - آن چنان که برخی دشمنان و آگاهان مغرض مطرح می کنند - هرگز به معنی سرپیچی از احکام الهی و احیاناً تعطیل حکم خدا - به دلخواه ولی امر نیست، زیرا در مواردی که ولی امر - به دلیل تسلط بر فقه اسلامی و شناخت مصالح اجتماعی - مدتی حکم اولی را وا می گذارد و به حکم ثانوی رجوع می کند، در واقع از حکمی به حکمی دیگر رجوع می نماید که آن حکم ثانوی نیز از احکام خداست، و این رجوع، ضابطه مند و به اذن و تجویز خدای متعال است و هرگز تابع سلیقه

و دلخواه ولی فقیه نیست . فلسفه وجودی ولی فقیه اجرای احکام الهی و زمینه سازی برای پیاده شدن احکام متعالی و مترقی اسلام است , نه بکارگیری سلیقه شخصی و پیروی از هواهای نفسانی . همان گونه که گفته شد حق قانونگذاری و تشریح اصالتا متعلق به خداست و اومی تواند به کسانی اذن قانونگذاری و حکومت بر بندگان را بدهد . از این رو هرگونه قانونگذاری و امر و نهی بر انسانها بدون اجازه خدا غیر مجاز و از دیدگاه اسلامی مردود است . بنابراین از دیدگاه دینی همه قوانین یک حکومت و یک کشور - چه قانون اساسی و چه سایر قوانین مصوب - وقتی مشروعیت و رسمیت پیدا می کند که به گونه ای به تایید ولی فقیه - که در زمان غیبت به سبب نصب عام الهی اذن حکومت و قانونگذاری دارد - رسیده باشد . این یک امر مسلم دینی و مورد اتفاق همه معتقدان به ولایت فقیه - چه ولایت مطلقه و چه غیر آن - است .

ولایت مطلقه فقیه در کلام امام خمینی قدس سره :

امام خمینی قدس سره می فرماید : (اگر فرد لایقی که دارای این دو خصلت (آگاهی به قانون الهی و عدالت) باشد , پیاخاست و تشکیل حکومت داد , همان ولایتی را که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در امر اداره جامعه داشت , دارا می باشد , و بر همه مردم لازم است که از او اطاعت کنند . این توهم که اختیارات حکومتی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بیشتر از حضرت امیر علیه

السلام بود ، با اختیارات حکومتی حضرت امیر علیه السلام بیش از فقیه است ، باطل و غلط است . البته فضائل حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بیش از همه عالم است و بعد از ایشان فضائل حضرت امیر علیه السلام از همه بیشتر است ، لکن زیادی فضائل معنوی ، اختیارات حکومتی را افزایش نمی دهد . (۱-۲) همچنین ایشان در کتاب (شوون و اختیارات ولی فقیه) - ترجمه مبحث ولایت فقیه از (کتاب البیع) - می فرماید : (در تمام مسائل مربوط به حکومت ، همه آنچه که از اختیارات و وظایف پیامبر و امامان پس از او - که درود خداوند بر همگی آنان باد - محسوب می شود ، در مورد فقهای عادل نیز معتبر است . البته لازمه این امر این نیست که رتبه معنوی آنان همپایه رتبه پیامبران و امامان تلقی شود ، زیرا چنان فضایل معنوی ، خاص آن بزرگواران است و هیچ کس ، در مقامات و فضایل با آنان هم‌رتبه نیست .) (۱-۲) امام در همان کتاب می فرماید : (کلیه امور مربوط به حکومت و سیاست که برای پیامبر و ائمه علیهم السلام مقرر شده ، در مورد فقیه عادل نیز مقرر است . و عقلاً نیز نمی توان فرقی میان این دو قایل شد) . (۱-۳) امام در جای دیگر می گویند : (در زمان غیبت در تمام اموری که امام معصوم علیه السلام در آنها حق ولایت دارد ، فقیه دارای ولایت است) و نیز در جایی دیگر می فرماید : (کلیه اختیاراتی که امام علیه السلام دارد ، فقیه

نیز دارا است ، مگر دلیل شرعی اقامه شود مبنی بر آنکه فلان اختیار و حق ولایت امام علی السلام به سبب حکومت ظاهری او نیست ، بلکه به شخص امام مربوط می شود و یا اگر چه مربوط به مسائل حکومت و ولایت ظاهری بر جامعه اسلامی است ، لکن مخصوص شخص امام معصوم علیه السلام است و شامل دیگران نمی شود) . (۴) این سخنان حضرت امام قدس سره که حاکی از دیدگاه مترقی ایشان در ولایت مطلقه فقیه است ، سالها قبل از پیروزی انقلاب اسلامی ، در نجف اشرف و در درس خارج فقه بیان شده ، و همان چیزی است که دشمنان اسلام را بشدت عصبانی کرده و آنها را درصددخاموش کردن این نور الهی قرار داده است . آیا معمار گرانقدر انقلاب اسلامی (ره) از این ولایت عظمی طی حکومت چند ساله خویش بهره عملی هم جست یا خیر ؟ - ۱ - منصوب کردن مهندس بازرگان بعنوان نخست وزیر و رئیس دولت موقت از سوی امام خمینی (ره) حضرت امام (رض) در این باره می فرماید : (و من باید یک تنبه دیگری هم بدهم و آن این که ، من که ایشان را نصب کردم ، یک نفر آدمی هستم که بواسطه ولایتی که ازطرف شارع مقدس دارم ، ایشان را قرار دادم . ایشان را که من قرار دادم واجب الاتباع است ، ملت باید از او اتباع کند ، یک حکومت عادی نیست ، یک حکومت شرعی است ، باید از او اتباع کنند ، مخالفت با این حکومت ، مخالفت با شرع است

، قیام بر علیه شرع است) . (۱-۳) این کلام امام (ره) ضمن دلالت بر بکار بستن ولایت مطلقه از سوی ایشان ، به روشنی دلالت می کند بر اینکه ولایت ایشان از سوی خداست و از جانب شارع مقدس مشروعیت می یابد ، و چنین مشروعیتی از مردم و آراء آنها بدست نیامده است بلکه حکمی الهی مانند سایر احکام شرعی (چون : وجوب نماز و روزه ، حج و ۰۰۰) می باشد و تابع رای و نظر مردم نیست . ۲- تصریح به (نصب) در متن احکام تنفیذ ریاست جمهوری بنی صدر ، شهید رجائی (ره) و مقام معظم رهبری (مدظله) از سوی حضرت امام (ره) با آن که مطابق اصل ششم قانون اساسی ، رئیس جمهور و با اتکاء به آراء عمومی انتخاب می شود و نیز مطابق بند نهم اصل یکصد و دهم قانون اساسی - که وظایف و اختیارات رهبر را تعیین می کند- رهبر فقط حق امضاء و تنفیذ حکم ریاست جمهوری را پس از انتخاب مردم دارد ، ولی حضرت امام (قدس سره) بموجب (ولایت مطلقه) ای که از سوی خدای متعال به ایشان عنایت شده است ، علاوه بر تنفیذ حکم روسای جمهور مذکور تصریح می کنند که : این افراد را به این سمت (منصوب) نمودم . و این فراتر از اختیارات مندرجه قانون اساسی و بموجب حق اعمال (ولایت مطلقه فقیه) می باشد . احکام امام (ره) در انتصاب و تنفیذ روسای جمهورالف . حکم ریاست جمهوری

بنی صدر (۱۳۵۸/۱۱/۱۵) (بسم الله الرحمن الرحيم . بر اساس آن که ملت شریف ایران با اکثریت قاطع جناب آقای دکتر سید ابوالحسن بنی صدر را به ریاست جمهوری اسلامی کشور جمهوری اسلامی ایران برگزیده اند و بر حسب آن که مشروعیت آن باید به نصب فقیه جامع الشرایط باشد , اینجانب به موجب این حکم رای ملت را تنفیذ و ایشان را به این سمت منصوب نمودم لکن تنفیذ و نصب اینجانب و رای ملت مسلمان ایران محدود است به عدم تخلف ایشان از احکام مقدسه اسلام و تبعیت از قانون اساسی اسلامی ایران) (۴-۱) ب . حکم ریاست جمهوری شهید محمد علی رجایی (ره) (۱۳۶۰/۵/۱۱) (بسم الله الرحمن الرحيم ۰۰۰ ملت شریف و متعهد ایران ۰۰۰ به رغم تبلیغات دشمنان خارج و داخل , با اکثریت قاطع افزون از دوره سابق , جناب آقای محمد علی رجائی ایده الله تعالی را به ریاست جمهوری کشور اسلامی ایران برگزیده و این مسئولیت بزرگ و بار سنگین را به عهده او گذاشته است و چون مشروعیت آن باید بانصب فقیه ولی امر باشد , اینجانب رای ملت را تنفیذ و ایشان را به رسمیت ریاست جمهوری اسلامی ایران منصوب نمودم) (۲-۲) ج . حکم ریاست جمهوری مقام معظم رهبری حضرت آیه الله خامنه ای (مدظله العالی) (۱۳۶۰/۷/۱۷) (اینجانب به پیروی از ملت عظیم الشان و با اطلاع از مقام و مرتبت متفکر و دانشمند محترم جناب حجه الاسلام آقای سید علی خامنه ای ایده الله تعالی , رای ملت را تنفیذ و ایشان را به سمت ریاست جمهوری اسلامی

ایران منصوب نمودم). (۵-۱) دومین دوره ریاست جمهوری مقام معظم رهبری (مدظله العالی) (۱۳/۶/۱۳۶۴) (اینک به پیروی از آرای محترم ملت عظیم الشان ۰۰۰ آرای ملت را برای پس از پایان دوره کنونی، تنفیذ و ایشان را به سمت ریاست جمهوری اسلامی ایران منصوب می نمایم). (۳-۲) - فرمان تشکیل مجمع تشخیص مصلحت نظام از سوی امام راحل (ره) (۳-۲) (در تاریخ ۱۷/۱۱/۱۳۶۶) در حالی که وجود چنین مجمعی و یا اختیار تشکیل آن در قانون اساسی و در ضمن اختیارات رهبر - تا قبل از بازنگری سال ۱۳۶۸ - پیش بینی نشده بود ولی امام (ره) چنین فرمانی صادر فرمودند و این امر به نوبه خود جلوه ای دیگر از اعمال (ولایت فقیه) می باشد. نکته جالب توجهی که در این فرمان و موارد مشابه (مانند مورد قبلی) به چشم می خورد آن است که: امور مندرجه در اصل یکصد و دهم قانون اساسی که (وظایف و اختیارات رهبر) راتیین می کند، در واقع (احصائی) نبوده و (تمثیلی) می باشند، به عبارت دیگر: مادام که شرایط کشور حالت عادی دارد (و در حقیقت شان قانون هم در همه جا ذکر موارد مربوط به وضعیت عادی است) در همین چارچوب بیان شده در قانون اساسی عمل می شود: اما اگر حالتی فوق العاده و پیش بینی نشده در وضعیت کشور یا مدیریت آن پیش بیاید، رهبر بمقتضای ولایت مطلقه الهی که از طرف شارع مقدس به او عنایت شده است

می تواند در جهت رفع بحران ها و تامین مصالح جامعه اقدام و دخالت نماید: امید آن که با شناخت صحیح و دقیق دیدگاه های امام عظیم الشان (ره) که برگرفته از قرآن و سنت است از تفسیرهای سلیقه ای و نادرست از نظرات ایشان پرهیز، و در جهت تحقق تفکر نورانی ایشان گام برداریم. ان شاء الله

چرا رهبر جمهوری اسلامی ایران را (ولی امر مسلمین) می نامیم ؟

پرسش

چرا رهبر جمهوری اسلامی ایران را (ولی امر مسلمین) می نامیم ؟

پاسخ

الگوی اولی اسلام برای حکومت، حکومت واحد جهانی تحت رهبری امام معصوم می باشد. در این الگو مرزهای جغرافیایی جای خود را به مرزهای عقیدتی می دهد و کشور اسلامی شامل کلیه مناطقی خواهد بود که در آن مسلمان زندگی می کند. نقش ولی فقیه در حکومت اسلامی از سوی دیگر حکومت اسلامی به معنای تدبیر امور مسلمین بر اساس قوانین دینی و رعایت مصالح شهروندان می باشد و حاکم بعنوان مجری احکام اسلامی کسی است که شرایطی ویژه را دارا است و با نبود یا از بین رفتن آن شرایط صلاحیت حکومت نیز از او سلب می گردد. این شرایط که عبارتند از: آگاهی همه جانبه و عمیق نسبت به مقررات اسلامی، داشتن تقوا به عنوان ضامن اجرای احکام دین و رعایت مصالح مسلمین، و شناخت کافی از مصالح اجتماعی و سیاسی، مولفه هایی هستند که باعث هدایت جامعه اسلامی به سوی سعادت مادی و معنوی خواهند بود. نگاهی هر چند گذرا به گذشته و حال مسلمین و مشاهده نابسامانیها، گروه بندی ها، برادر کشی ها، و عقب ماندگی های مادی و معنوی به روشنی گویای این واقعیت است که عامل اصلی بروز چنین وضعیتی، نبود پایگاه محکم بعنوان محوریت جامعه اسلامی جهت هدایت افراد، رفع اختلافات، جلوگیری از بروز فتنه ها، و خنثی سازی نقشه دشمنان بوده است. از این رو اسلام حکومت ولی عادل را بعنوان عاملی سعادت بخش و وحدت آفرین تشریح

کرده ، و آن را برای (تمام مسلمین) می خواهد . همچنان که بر اساس واقعیت های موجود ، در هیچ نقطه ای از دینا ، حکومتی اسلامی با زیر ساختهای دینی به چشم نمی خورد و تنها ، نظام جمهوری اسلامی ایران است که منطبق با نظریه دینی حکومت شکل گرفته است . این نظام برخوردار از پشتوانه بسیار محکم مردمی و سرمایه بیعت امت با رهبر می باشد .

روش عقلا در تبعیت از یک حکومت نکته دیگری که تذکر آن ضروری می نماید آن است که : مطابق رویه عقلایی و بینش عرفی مردم دنیا ، هرگاه در یک کشور حکومتی تشکیل شود و اهل تشخیص و افراد مجتمع در پایتخت ، از آن مرکز حکومت تبعیت کنند ، سایر شهرها و مناطق که گرایش به حفظ آن حکومت دارند به حمایت از آن می پردازند . بر همین اساس در نامه هائی که بین امیرمومنان و معاویه رد و بدل شده است به سئوالی از جانب معاویه برمی خوریم که می پرسد : چرا باید از شما اطاعت کنم درحالی که با شما بیعت نکردم ؟ حضرت در جواب می فرمایند : تو خلفای قبل از من راجانشین رسول الله ، و اطاعت آنها را بر همه مسلمین واجب می دانستی در حالی که فقط اهل مدینه با آنها بیعت کرده بودند ولی این منشا وجوب اطاعت بقیه افراد شده بود ، پس اطاعت از من هم بر تو واجب بوده است . البته این سخن حضرت به معنای تایید و مشروعیت بخشیدن به حکومت خلفای سه گانه قبلی

نیست و تنها بحثی جدلی و بر اساس پذیرفته های طرف مقابل می باشد . بنابراین ، با توجه به اینکه اسلام حکومت را برای همه مسلمین می خواهد و رکن اصلی این حکومت وجود اسلام شناسی عادل و زمان شناس جهت اجرای احکام دینی است ، و از طرفی در حال حاضر ، مطابق دیدگاه اسلامی ، هیچ حکومت حقی بجز جمهوری اسلامی ایران در جهان وجود ندارد و از سوی سوم تنها حکومت بر حق ، در مرکز خود برخوردار از تائید و بیعت اسلام شناسان صالح و مردم می باشد ، پس بر همه مسلمانان لازم است پیرامون محور ولایت فقیه تجمع کرده و با حمایت از نظام مبتنی بر آن به احیای مجدد تمدن اسلامی و تامین عزت مسلمین کمک نمایند . همانطور که امروزه شاهد اعلام حمایت و تبعیت بسیاری از گروه ها و شخصیت های اسلامی سراسر دنیا از ولی امر ایران بعنوان ولی امر مسلمین جهان می باشیم و از این روست که ما ولی امر خود را (ولی امر مسلمین) می دانیم . ناگفته نماند این نامگذاری ، مبتنی بر نظریه مکتبی ما و منطبق با طرح اصلی حکومت اسلامی است و منافاتی با طرح ثانوی حکومت که مستلزم وجود قانون اساسی در چارچوب یک کشور مانند ایران و رعایت قوانین بین المللی در تنظیم روابط با سایر کشورها است ندارد ، چرا که این دو طرح در طول همدیگرند نه در عرض هم که با هم تنافی پیدا کنند .

آیا اختیارات و وظائف ولی فقیه منحصر به اموری است که در قانون اساسی آمده یا اینکه موارد مذکور صرفاً نمونه هایی از اختیارات رهبر است ؟

پرسش

آیا اختیارات و وظائف ولی فقیه منحصر به اموری است که در قانون اساسی آمده یا اینکه موارد مذکور

صرفاً نمونه‌هایی از اختیارات رهبر است؟

پاسخ

باید توجه داشت که همیشه در جریان وضع قانون مواردی مورد نظر قرار می‌گیرد که غالباً اتفاق می‌افتد. و معمولاً- برای موارد نادر قانونگذاری نمی‌شود. اختیارات و وظایف ولی فقیه در قانون هم بر همین منوال است؛ یعنی در قانون اساسی اصلی تصویب شده که در آن اختیارات و وظایف ولی فقیه مشخص شده است، ولی در این اصل مواردی ذکر شده که معمولاً- مورد احتیاج است، نه اینکه اختیارات او منحصر به موارد مذکور باشد، چرا که در اصل دیگری از قانون اساسی ولایت مطلقه برای ولی فقیه اعلام شده است. این دو اصل با هم تعارضی ندارند بلکه توضیح دهنده همدیگرند؛ یعنی یک اصل بیان‌کننده اختیارات و وظایف ولی فقیه در موارد غالب است، و اصل دیگر (ولایت مطلقه فقیه) بیانگر اختیارات ولی فقیه در مواردی است که پیش می‌آید و نیاز است ولی فقیه تصمیمی بگیرد که خارج از اختیارات مذکور در اصل اولی است و آن اصل نسبت به این موارد ساکت است. اگر به عملکرد امام راحل قدس سره توجه کنیم، درمی‌یابیم اختیارات ولی فقیه فراتر از آن چیزی است که در قانون اساسی آمده است. مفاد قانون اساسی - پیش از بازنگری - آن بود که رئیس جمهور توسط مردم تعیین می‌شود و رهبر این انتخاب را تنفیذ می‌کند، ولی امام قدس سره در مراسم تنفیذ ریاست جمهوری اعلام کرد: من شمارا به ریاست جمهوری منصوب می‌کنم. در

قانون اساسی سخن از (نصب) رئیس جمهور نبود ، ولی امام رحمه الله از این رو که اختیار بیشتری برای مقام ولایت فقیه قائل بودند و ولی فقیه را دارای ولایت الهی می دانستند در هنگام تنفیذ روسای محترم جمهور از واژه نصب استفاده می کردند . به عنوان نمونه در تنفیذ حکم ریاست جمهوری مرحوم شهید رجایی چنین آمده است : (و چون مشروعیت آن باید با نصب فقیه ولی امر باشد اینجانب رای ملت را تنفیذ و ایشان را به سمت ریاست جمهوری اسلامی ایران منصوب نمودم و مادام که ایشان در خط اسلام عزیز و پیرو احکام مقدس آن می باشند و از قانون اساسی ایران تبعیت و در مصالح کشور و ملت عظیم الشان در حدود اختیارات قانونی خویش کوشا باشند و از فرامین الهی و قانون اساسی تخطی نمایند ، این نصب و تنفیذ به قوت خود باقی است . و اگر خدای ناخواسته بر خلاف آن عمل نمایند مشروعیت آن را خواهم گرفت . (۱)

آیا فقیه دارای ولایت مطلقه به اندازه ولایت انبیاء و امامان علیهم السلام است ؟

پرسش

آیا فقیه دارای ولایت مطلقه به اندازه ولایت انبیاء و امامان علیهم السلام است ؟

پاسخ

معانی ولایت (تکوینی ، تشریحی ، مطلقه) :

ولایت به ولایت تکوینی و تشریحی تقسیم می شود . ولایت تکوینی به معنای تصرف در موجودات و امور تکوینی است . روشن است چنین ولایتی از آن خداست . اوست که همه موجودات ، تحت اراده و قدرتش قرار دارند . اصل پیدایش و تغییرات و بقای همه موجودات به دست خداست ؛ از این رو او ولایت تکوینی بر همه چیز دارد . خدای متعال مرتبه ای از این ولایت را به برخی از بندگانش اعطا می کند . معجزات و کرامات انبیا و اولیا علیهم السلام از آثار همین ولایت تکوینی است . آنچه در ولایت فقیه مطرح است ، ولایت تکوینی نیست .

ولایت تشریحی یعنی اینکه تشریح و امر و نهی و فرمان دادن در اختیار کسی باشد . اگر می گوئیم خدا ربوبیت تشریحی دارد ، یعنی اوست که فرمان می دهد که چه بکنید ، چه نکنید و امثال اینها . پیامبر و امام هم حق دارند به اذن الهی به مردم امر و نهی کنند . درباره فقیه نیز به همین منوال است . اگر برای فقیه ولایت قائل هستیم ، مقصودمان ولایت تشریحی اوست ، یعنی او می تواند و شرعا حق دارد به مردم امر و نهی کند . در طول تاریخ تشیع هیچ فقیهی یافت نمی شود که بگوید فقیه هیچ ولایتی ندارد . آنچه تا حدودی مورد اختلاف فقهاست ، مراتب و درجات این ولایت است . امام خمینی قدس سره معتقد بودند

تمام اختیاراتی که ولی معصوم داراست، ولی فقیه نیز همان اختیارات را دارد. مگر اینکه چیزی استثنا شده باشد. امام فرموده اند: (اصل این است که فقیه دارای شرایط حاکمیت - در عصر غیبت - همان اختیارات وسیع معصوم را داشته باشد، مگر آنکه دلیل خاصی داشته باشیم که فلان امر از اختصاصات ولی معصوم است.) (۱-۱) از جمله جهاد ابتدایی که مشهور بین فقها این است که از اختصاصات ولی معصوم می باشد. از چنین ولایتی در باب اختیارات ولی فقیه به (ولایت مطلقه) تعبیر می کنند. معنای ولایت مطلقه این نیست که فقیه مجاز است هر کاری خواست، بکند تا موجب شود برخی - برای خدشه به این نظریه - بگویند: طبق (ولایت مطلقه) فقیه می تواند توحید یا یکی از اصول و ضروریات دین را انکار یا متوقف نماید. تشریح ولایت فقیه برای حفظ اسلام است. اگر فقیه مجاز به انکار اصول دین باشد، چه چیزی برای دین باقی می ماند، تا او وظیفه حفظ و نگهداری آن را داشته باشد؟ قید (مطلقه) در مقابل نظر کسانی است که معتقدند فقیه فقط در موارد ضروری حق تصرف و دخالت دارد. پس اگر برای زیبا سازی شهر نیاز به تخریب خانه ای باشد - چون چنین چیزی ضروری نیست - فقیه نمی تواند دستور تخریب آن را صادر کند. این فقها به ولایت مقید - نه مطلق - معتقدند، بر خلاف معتقدان به ولایت مطلقه فقیه، که تمامی موارد نیاز

جامعه اسلامی را - چه اضطراری و چه غیر اضطراری - در قلمرو تصرفات شرعی فقیه می دانند .

چگونه حق ولایت و حاکمیت در عصر غیبت برای فقیه اثبات می شود؟ می دانیم امامان معصوم علیهم السلام - بجز حضرت علی علیه السلام - حکومت ظاهری نداشتند ، یعنی حاکمیت الهی و مشروع آنان تحقق عینی نیافت . از سوی دیگر در زمانهایی که امامان حاکمیت ظاهری نداشتند ، شیعیان در موارد متعددی نیازمند آن می شدند که به کارگزاران حکومتی مراجعه کنند . فرض کنید دونفر مومن بر سر ملکی اختلاف داشتند و چاره ای جز مراجعه به قاضی نبود . از دیگر سو می دانیم در فرهنگ شیعی هر حاکمی که حاکمیتش به نحوی به نصب الهی منتهی نشود ، حاکم غیر شرعی و به اصطلاح طاغوت خواهد بود . در زمان حضور امام ، خلفایی که با کنار زدن امام معصوم ، بر اریکه قدرت تکیه زده بودند ، (طاغوت) به شمار می آمدند . مراجعه به حکام طاغوت ممنوع است ، چون قرآن تصریح می کند : [یزیدون ان یتحاکموا الی الطاغوت و قد امروا ان یکفروا به] می خواهند برای داوری نزد طاغوت و حکام باطل بروند ؟ در حالی که امر شده اند به طاغوت کافر باشند . [(۱-۲) پس وظیفه مردم مومن در آن وضع چه بود ؟ خود معصومین علیهم السلام راهکار مناسبی در اختیار شیعیان گذاشته بودند و آن اینکه در مواردی که محتاج به مراجعه به حاکم هستید و حاکم رسمی جامعه حاکمی غیر شرعی است ، به کسانی مراجعه کنید که عارف به حلال و حرام باشند .

و در صورت مراجعه به چنین شخصی حق ندارید از حکم و داوری او سرپیچی کنید این کار رد امام معصوم است و رد امام معصوم در حد شرک به خداست . به مقبوله (عمر بن حنظله) بنگرید که در آن از امام جعفر صادق علیه السلام نقل شده است : (من کان منکم قدروی حدیثنا و نظر فی حلالنا و حرامنا و عرف احکامنا فلیرضوا به حکما فانی قد جعلته علیکم حاکما فاذا حکم بحکمنا فلم یقبله منه فانما استخف بحکم الله وعلینا رد و الراد علینا کالراد علی الله و هو علی حد الشرک بالله) (۲) (فقیه) در اصطلاح امروز همان شخصی است که در روایات با تعبیر (عارف به حلال و حرام) و امثال آن معرفی شده است . با توجه به مطالب فوق می توان بر ولایت فقیه در زمان غیبت چنین استدلال آورد که : اگر در زمان حضور معصوم ، در صورت دسترسی نداشتن به معصوم و حاکمیت نداشتن او وظیفه مردم مراجعه به فقیهان جامع شرایط است ، در زمانی که اصلا معصوم حضور ندارد به طریق اولی وظیفه مردم مراجعه به فقیهان جامع شرایط است . با توجه به روایات مربوط به عصر غیبت ، مثل توقیع مشهور حضرت صاحب الزمان علیه السلام که در آن می خوانیم : (اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواه حدیثنا فانهم حجتی علیکم و انا حجه الله علیهم ؛ یعنی در رویدادها و پیشامدها به راویان حدیث ما رجوع کنید ، زیرا آنان حجت من بر شمایند و من حجت خدا بر آنانم .) (۱-۳) وقتی اثبات کردیم فقیه در

عصر غیبت حق حاکمیت و ولایت دارد، یعنی اوست که فرمان می‌دهد، امر و نهی می‌کند و امور جامعه را رتق و فتق می‌کند و مردم هم موظفند از چنین فقیهی تبعیت کنند. همان گونه که در عصر حضور معصوم، اگر کسی از سوی امام علیه السلام بر امری گمارده می‌شد، مردم موظف بودند دستورهای او را اطاعت کنند. وقتی حضرت علی علیه السلام مالک اشتر را به استانداری مصر مامور کرد، دستورات مالک واجب‌الاطاعه بود زیرا مخالفت با مالک اشتر، مخالفت با حضرت علی بود. وقتی کسی، دیگری را نماینده و جانشین خود قرار دهد، برخورد با جانشین، در واقع برخورد با خود شخص است. در زمان غیبت که فقیه از طرف معصوم برای حاکمیت بر مردم نصب شده، اطاعت و عدم اطاعت از فقیه به معنای پذیرش یا رد خود معصوم علیه السلام است. به طور خلاصه باید گفت: اولاً فقیه دارای ولایت تکوینی نیست؛ ثانیاً: ولایت مطلقه فقیه، همان اختیارات معصوم است و مستلزم تغییر دین نیست؛ ثالثاً: اصل ولایت فقیه را هیچ فقیه شیعی منکر نشده است؛ رابعاً: اختلاف فقها در ولایت فقیه، به تفاوت نظر آنان در دامنه اختیارات است، نه اصل ولایت.

با توجه به اینکه ولایت فقیه، مطلق است، آیا وی می‌تواند اصول دین و احکام آن را تغییر دهد؟

پرسش

با توجه به اینکه ولایت فقیه، مطلق است، آیا وی می‌تواند اصول دین و احکام آن را تغییر دهد؟

پاسخ

ولایتی که به فقیه اعطا شده است برای حفظ اسلام است. اولین وظیفه ولی فقیه پاسداری از اسلام است. اگر فقیه، اصول و احکام دین را تغییر دهد، اسلام از بین می‌رود. اگر حق داشته باشد اصول را تغییر دهد یا آن را انکار کند، چه چیزی باقی می‌ماند تا آن را حفظ کند؟ لیکن اگر جایی امر دایر بین مهم و مهم شود، فقیه می‌تواند مهم را فدای مهم کند تا اینکه اهم باقی بماند. مثلاً اگر رفتن به حج موجب ضرر به جامعه اسلامی باشد و ضرر آن از ضرر تعطیل حج بیشتر باشد فقیه حق دارد برای حفظ جامعه اسلامی و پاسداری از دین، حج را موقتاً تعطیل کند و مصلحت مهمتری را برای اسلام فراهم نماید. تراحم احکام شرعی در کتب فقهی آمده است اگر دو حکم شرعی با یکدیگر متزاحم شوند یعنی؛ انجام هر یک مستلزم از دست رفتن دیگری باشد، باید آن که اهمیت بیشتری دارد، انجام بگیرد. مثلاً؛ اگر نجات جان غریقی بسته به این باشد که انسان از ملک شخصی دیگران بدون اجازه عبور کند، دو حکم وجوب نجات غریق و حرمت غصب ملک دیگران با یکدیگر متزاحم دارند؛ در این صورت اگر بخواهیم واجب را انجام دهیم، مرتکب حرام می‌شویم و اگر بخواهیم دچار غصب نشویم، انسانی جان خود را از دست می‌دهد.

دهد. از این رو وظیفه داریم میان دو حکم مقایسه کنیم و آن را که اهمیت بیشتری دارد، انجام دهیم، و چون حفظ جان غریق مهمتر از تصرف غاصبانه در اموال دیگران است، حرمت غصب ملوک از بین می‌رود و نجات غریق ترجیح می‌یابد. در امور اجتماعی نیز این گونه است؛ ولی فقیه از آن رو که به احکام اسلامی آگاهی کامل دارد و مصالح جامعه را بهتر از دیگران می‌داند، می‌تواند اجرای برخی از احکام را برای حفظ مصالح مهمتر متوقف کند. در چنین مواردی فقیه حکم اسلامی دیگری را اجرا می‌نماید در این صورت احکام اسلام عوض نشده است، بلکه حکمی مهمتر بر مهم پیشی گرفته است و این خود از احکام قطعی اسلام است. درباره اصول دین که اسلام، بر آن بنا شده است، به هیچ وجه جایز نیست که برای حفظ مصلحت دیگری اصول دین تغییر یابد، زیرا در تراحم میان اصول دین با اموردیگر، اصول دین مقدم است. از این رو اگر ولی فقیه در صدد انکار یا تغییر اصول دین برآید، مخالفت با اسلام کرده است و این مخالفت او را از عدالت ساقط می‌گرداند و پس از آن ولایت از وی سلب می‌شود و حکم او ارزش ندارد. اگر گفته شود ولی فقیه دارای ولایت مطلقه است و او ممکن است از قدرت مطلقه اش بر این امر مدد بگیرد پاسخ این است که مراد از ولایت مطلقه این است که آنچه پیغمبر اکرم و امامان معصوم در آن ولایت

داشته اند - جز در موارد استثنایی - جزء اختیارات ولی فقیه است , انکار یا تغییر اصول دین برای پیامبر اکرم و ائمه اطهار هم روا نیست تا چه رسد به ولی فقیه .

اختیاراتی که در قانون اساسی برای ولی فقیه برشمرده شده , مستلزم تخصصهای متعدداست , ولی به صورت طبیعی , بودن این تخصصها در یک نفر مشکل است , پس چگونه ولی فقیه بر تمام امور کشور حاکم باشد ؟

پرسش

اختیاراتی که در قانون اساسی برای ولی فقیه برشمرده شده , مستلزم تخصصهای متعدداست , ولی به صورت طبیعی , بودن این تخصصها در یک نفر مشکل است , پس چگونه ولی فقیه بر تمام امور کشور حاکم باشد ؟

پاسخ

اگر در قانون اساسی امور متعددی را به عنوان اختیارات ولی فقیه مطرح کرده اند , مقصود قانونگذاران این نبوده است که ولی فقیه در تمامی آن امور تخصص داشته باشد و شخصا نظر بدهد , زیرا تردیدی نیست غیر از کسانی که به علم غیب مرتبند , هیچ کس , نمی تواند ادعا کند در همه علوم صاحب نظر است . مشاوره با متخصصان در هر جامعه ای متخصصان متعددی هستند که هر گروه در رشته ای خاص صاحب نظرند . ولی فقیه نیز باید مشاورانی از متخصصان مختلف داشته باشد تا آنها در مسایل متفاوت اظهار نظر کنند و نظر مشورتی خود را به ایشان انتقال دهند در نهایت ولی فقیه با توجه به مشورتهایی که انجام می دهد تصمیم می گیرد و سخن نهایی را اعلام می کند . قرآن می فرماید : [و شاورهم فی الامر فاذا عزمت فتوکل علی الله (۱) در کارها بامومنان مشورت کن اما هنگامی که تصمیم گرفتی (قاطع باش و) بر خدا توکل کن .] این آیه خطاب به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است . بر اساس بینش دینی ما آن حضرت , معصوم و عالم به علم الهی (لدنی) بودند , ولی مامور بودند , بامردم و آگاهان در مسائل مشورت نمایند . شاید حکمت این فرمان

این بود که مردم رادر کارها دخالت دهند ، تا آنان با دلگرمی و اطمینان بیشتری با آن حضرت همکاری کنند ، در عین حال در آیه تصریح شده که عزم و تصمیم نهائی ، با پیامبر است . وقتی پیامبر - عظیم الشان - باید مشورت کند ، حاکم غیر معصوم - که دسترسی به علم غیب ندارد ، سزاوارتر به مشورت است ، ولی تصمیم نهایی با اوست . ممکن است مشاوران رهبر در یک نظام رسمی مثل مجمع تشخیص مصلحت نظام قرار داشته باشند و ممکن است مشاوران غیر رسمی باشند . در تمام کشورهای دنیا - به رغم وجود اختلاف در نوع حکومت - رهبران و روسای کشورها در زمینه های نظامی ، فرهنگی ، اجتماعی ، سیاسی و ۰۰۰ مشاور یا مشاورانی دارند که در امور مختلف از نظرات آنها استفاده می کنند . در این باره حاکم اسلامی نیز مانند دیگر رهبران و حاکمان عمل می کند .

اگر فتوای ولی فقیه با فقههای دیگر اختلاف (تعارض) داشته باشد ، چه باید کرد ؟

پرسش

اگر فتوای ولی فقیه با فقههای دیگر اختلاف (تعارض) داشته باشد ، چه باید کرد ؟

پاسخ

عقل آدمی حکم می کند : انسان در مواردی که علم و خبرویت ندارد ، به صاحب نظران و متخصصان مراجعه کند . مثلاً بیمار که راه درمان خود را نمی داند ، به پزشک رجوع می کند ، یا کسی که در ساختن خانه مهارت ندارد ، از معمار متخصص استمداد می جوید . همچنین همه انسانها فرصت تحقیق یا توانائی لازم برای استخراج احکام از منابع اصلی شرع را ندارند ، پس باید به متخصصان و صاحب نظرانی که از چنین توانایی - در حد مطلوب - برخوردارند ، مراجعه و از آنها پیروی کنند . این مسأله در آیه شریفه [فاسألوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون] (۱) اشاره شده است . طبیعی است متخصصان هر علمی در جزئیات مسائل با یکدیگر توافق کامل نداشته باشند ؛ مثلاً گاه مشاهده می شود چند پزشک حاذق در تشخیص بیماری خاصی به نتیجه ای یکسان نمی رسند و نسخه های متفاوتی تجویز می نمایند . در مواردی که متخصصان توافق ندارند ، عقل می گوید ، مراجعه به (اعلم) لازم است ؛ یعنی آن کس که تخصص برتری دارد ، باید بر دیگران مقدم شود . در احکام شرعی فردی ، هر شخصی برای تعیین مسیر خود به مجتهد اعلم - که در کشف و استنباط احکام تواناتر از دیگران است - می تواند مراجعه کند . در مسائل اجتماعی و سیاسی باید به مجتهدی که در این جنبه ها اعلم است و به گونه نظام مند

توسط خبرگان انتخاب می شود، مراجعه کرد. از سوی دیگر مراجعه به مراجع مختلف موجب هرج و مرج و اختلال نظام می شود، از این رو تکلیف نهایی باید توسط مجتهد معینی اعلام شود و در جامعه پیاده گردد. به این دلیل اظهار نظر در مسائل جامعه اسلامی، فقط به مجتهدی سپرده شده که در راس جامعه قرار دارد و به تمام مصالح و مفاسد جامعه آگاهی بیشتری دارد. تقدم فتوای ولی فقیه در مسائل اجتماعی بنابراین در صورت تعارض (اختلاف) فتوای ولی فقیه با فقهای دیگر، در امور فردی می توان به مرجع تقلیدی که در فقاهاست، اعلم تشخیص داده ایم مراجعه کرد اما در امور اجتماعی همیشه نظر ولی فقیه مقدم است. چنانکه فقهاء در مورد قضاوت تصریح کرده اند و حتی در رساله های عملیه هم آمده است که اگر یک قاضی شرعی در موردی قضاوت کرد قضاوت او برای دیگران حجت است و نقض حکم او - حتی از طرف قاضی دیگری که اعلم از او باشد - حرام است.

آیا می توان از ولی فقیه انتقاد کرد؟

پرسش

آیا می توان از ولی فقیه انتقاد کرد؟

پاسخ

بر اساس اعتقادات دینی ما فقط - پیامبران، حضرت زهرا و ائمه اطهار علیهم السلام معصوم اند. از این رو هیچ کس ادعا نمی کند احتمال اشتباهی در رفتار و نظرات ولی فقیه نیست. احتمال خطا و اشتباه در مورد ولی فقیه وجود دارد و ممکن است دیگران به خطای او پی ببرند. از این رو می توان از ولی فقیه انتقاد کرد. ما نه تنها انتقاد از ولی فقیه را جایز می شماریم، بلکه بر اساس تعالیم دینی معتقدیم یکی از حقوق رهبر بر مردم لزوم دلسوزی و خیرخواهی برای اوست. این حق تحت عنوان (النصیحه لائمة المسلمین) تبیین شده است. نصیحت در این عبارت به معنای پند و اندرز نیست، بلکه دلسوزی و خیرخواهی برای رهبران اسلامی است؛ بنابراین نه تنها انتقاد از ولی فقیه جایز است، بلکه واجب شرعی مسلمانان است، و منافع و مصالح شخصی یا گروهی نباید مانع انجام آن شود. نکاتی در شیوه انتقاد لیکن در انتقاد از ولی فقیه رعایت نکات زیر لازم است: ۱- اخلاق اسلامی در هنگام انتقاد رعایت شود. در این مساله رهبر با دیگر مومنان مشترک است. شرایط انتقاد شامل موارد ذیل است: الف) پیش از انتقاد باید اصل موضوع، محرز و عیب و اشکال، قطعی باشد؛ نه آنکه مبتنی بر شایعات و اخبار غیر قابل اعتماد و یا بر اساس حدس و گمان و بدون تحقیق، مطلب ناحقی به کسی نسبت داده شود و

موجب اعتراض و انتقاد قرار گیرد . ب) به منظور اصلاح و سازندگی انتقاد شود , نه برای عیب جویی و رسوایی اشخاص . ج) انتقاد بر اثر دلسوزی , خیرخواهی و صمیمیت باشد نه به سبب برتری طلبی . د) بدون هیچ توهین و جسارت , مودبانه و با رعایت شوون وی بیان شود . و درحقیقت انتقاد باید بسان هدیه ای تقدیم شود . امام صادق علیه السلام فرمود : (احب اخوانی الی من اهدی الی عیوبی) (۱) محبوبترین برادرانم کسی است که عیوب و اشکالاتم را به من هدیه کند . ۲) - افزون بر موارد فوق برای شخصیت محترم و قداست خاص رهبری در نظام اسلامی مسائل دیگری نیز باید در نظر گرفته شود , به یقین , میان انتقاد کردن فرد از دوست خود , یا زن از شوهر و یا فرزند از پدر , یا شاگرد از استاد تفاوتی روشن وجود دارد فرزند و شاگرد برای پدر و استاد خود احترام خاصی قائلند . اما فوق آنها قداستی است که برای امام و جانشین او وجود دارد . قداست - همانگونه که در مباحث گذشته به تفصیل بیان شده است - محبتی همراه با احترام و تواضع است و چون ولی فقیه در مقام نیابت معصوم قرار دارد از این رو از قداست والایی برخوردار است و رعایت کمال احترام و ادب برای او ضروری است و حفظ حرمت و شان او بر همه لازم است لذا انتقاد باید به گونه ای بیان شود که هیچگونه تاثیر سوئی بر قداست و جلالت جایگاه ولی فقیه نداشته باشد . ۳ -

سومین نکته ای که در انتقاد از رهبر باید در نظر گرفت، توجه به دشمن است. انتقاد از رهبر باید هوشمندانه طراحی شود تا موجب سوءاستفاده دشمنان نشود؛ از آن رو که رعایت این موارد در انتقاد از ولی فقیه لازم است، مجلس خبرگان کمیسیونی برای نظارت بر فعالیتهای رهبری دارد که عملکرد ایشان را مورد بررسی قرار می دهد و در موارد لازم نتیجه آن را به اطلاع ایشان می رساند. این هیات تحقیق به پیشنهاد خود مقام معظم رهبری در مجلس خبرگان تشکیل شد. بهترین شیوه انتقاد به نظر می رسد برای رعایت همه اصول مزبور، بهترین شیوه انتقاد، نوشتن نامه به دبیرخانه مجلس خبرگان و بیان موارد لازم است. انتقاد از دیگر مسوولان نظام (مجلس، قوه مجریه و قوه قضائیه) در اصل ۹۰ قانون اساسی مطرح شده است. (یعنی هر کس شکایتی از طرز کار مجلس یا قوه مجریه و یا قوه قضائیه داشته باشد، می تواند شکایت خود را کتبا به مجلس شورای اسلامی عرضه کند. مجلس موظف است به شکایات رسیدگی کند و پاسخ دهد ۰۰۰) ملاحظه می شود مراجعه به مجلس، راهکاری مناسب برای شکایت - که نوعی انتقاد از مراکز فوق به شمار می آید - تصویب شده است. عمل به این قانون - که دارای ضمانت اجرایی است - موجب حفظ حرمت نهادهای مذکور خواهد بود. طبق اصل یکصد و سیزدهم قانون اساسی رهبر عالیترین مقام رسمی کشور محسوب می شود. از این رو رعایت این نکات درباره او

اولویت دارد. شایان ذکر است که نباید انتظار داشته باشیم به همه مباحث و انتقاداتی که مطرح می‌کنیم پاسخ مختصر یا تفصیلی داده شود زیرا به دلیل پیچیدگی مسائل سیاسی و تصمیم‌گیریهای کلان اجتماعی و نیز امکان سوءاستفاده دشمن از آنچه افشا خواهد شد، همیشه بیان انگیزه‌های مختلف عملکردها و تدابیر سیاسی برای عموم میسر نیست، ولی قطعاً به نظرات و انتقادات و پیشنهادهای مفید توجه خواهد شد و موارد لازم به اطلاع ولی فقیه خواهد رسید.

ارتباط ولایت با مفهوم شورا و تفکیک قوا را توضیح دهید

پرسش

ارتباط ولایت با مفهوم شورا و تفکیک قوا را توضیح دهید

پاسخ

ب) اما در مورد رهبری شورایی

ابتدا لازم است تا بین دو نوع استفاده از واژه «شورا» تفکیک قائل شد؛ زیرا گاهی این واژه در فرایند تصمیم‌گیری مورد استفاده قرار می‌گیرد قرآن کریم می‌فرماید: والذین استجابوا لربهم و اقاموا الصلوه و امرهمشوری بینهم و ممارزقناهم ینفقون و الذین اذا اصابهم البغی هم ینتصرون (شوری، آیه ۳۸)

در بعضی موارد نیز در فرایند رهبری و اداره حکومت مورد استفاده قرار می‌گیرد چنانچه مراد از رهبری شورایی در ادبیات سیاسی همین مطلب است در پاسخ شما نیز گفتنی است که انجام دادن کارها به صورت شور و مشورت و تصمیم‌گیری کارشناسانه امری پسندیده، معقول و مورد تأیید اسلام و قانون اساسی ایران است اما با دقت در دلایل عقلی و نقلی مسأله شورا، به خوبی روشن می‌شود که انجام شورایی کارها هرگز بدین معنا نیست که شورا در همه مراحل حتی در مرحله اظهار نظر قطعی و تصمیم‌گیری در سطح کلان پسندیده و معقول است؛ بلکه مراد این است که کارها به وسیله عقل جمعی مسلمانان و تحقیق و مشورت مورد بررسی و ارزیابی قرار گیرد و برای تصمیم‌گیری نهایی به مرکز احیای آن ارائه شود؛ نه این که همه اعضای طرف مشورت در این مرحله نیز نظر دهند این کار به دلایل زیر مردود و ناممکن است:

۱- شیوه رهبری شورایی در آیات و روایات مورد تأیید قرار نگرفته است. خداوند پس از این که پیامبر را به مشورت سفارش کرد؛ می‌فرماید: فاذا عزم فتوکل علی الله (سوره آل عمران، آیه ۱۵) این عبارت به صراحت

دلالت می کند که تصمیم نهایی با خود پیامبر است آن حضرت باید حرف آخر را بزند. در روایات نیز شیوه رهبری شورایی مورد تأیید قرار نگرفته است. مانند روایتی که شیخ صدوق از امام رضا(ع) نقل می کند (عیون اخبارالرضا، شیخ ابی جعفر صدوق، ج ۲، ص ۱۰۰-۹۹).

۲- در سیره انبیاء و اولیا نیز نه تنها شیوه رهبری شورایی را سراغ نداریم بلکه شاهد وحدت رهبری هستیم؛ یعنی با این که در بسیاری از دوران شاهد وجود چندین پیامبر در یک زمان هستیم ولی رهبری با یکی بوده و بقیه از او پیروی می نمایند در زمان ائمه(ع) نیز چنین بوده که پیوسته امام معصوم واحدی در یک زمان امامت می کرد هر چند امام دیگری با او نبوده است مانند امام حسین(ع) در زمان امام حسن(ع).

۳- روش رهبری جمعی و شورایی در امور اجرایی در تاریخ کشورها بسیار کم بوده است. در آن موارد اندک هم، موقتی بوده و به محض این که رهبر مقتدری سر کار می آمد کار حکومت و رهبری به او واگذار می شد. در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز تشکیل شورای رهبریدر زمان فقدان رهبر اعم از فوت، بیماری یا حادثه دیگری به صورت موقت تا انتخاب رهبر جدید یا بهبود رهبر قبلی و به دست آوردن شرایط پیش بینی شده است.

۴- عقل و منطق نیز مؤید رهبری واحد است نه رهبری جمعی و شورایی زیرا اگر امر تصمیم گیری نهایی به جمع واگذار شود چه بسا اداره امور سیاسی نظام مختل و اوضاع نابسامان می شود و در مواقع حساس که نیازمند اتخاذ یک تصمیم فوری و قاطع باشد اکثریت قاطع

بر یک رأی اجتماع نکنند و هر کدام رأیی غیر از دیگری داشته باشند و یا بسیار طول بکشد در چنین صورتی ممکن است فاجعه ای انسانی به وجود آمده و اوضاع بی نظم شود (مثل اوضاع افغانستان و کامبوج).

حضرت امام (ره) در اواخر عمر شریف خود به شورای بازنگری قانون اساسی دستور داد طرح شورایی رهبری نظام را از قانون اساسی حذف و به جای آن رهبری فردی را جایگزین کنند بنابراین شورا در نظام اسلامی به عنوان بازوی متفکر مدیریت و رهبری عمل می کند هرگز نباید اصل مدیریت و رهبری جامعه به شورا واگذار شود.

حال روشن می شود که نه در زمان پیامبر (ص) و نه در زمان امام علی (ع) مدیریت جامعه هرگز شورایی نبوده است البته اصل مهم شورا در اسلام به خصوص نظام اسلامی ایران شدیداً مورد توجه قرار گرفته است و بر این اساس نهادها و مجموعه هایی مانند شورای عالی امنیت ملی مجمع تشخیص مصلحت نظام، مجلس شورای اسلامی در قانون در نظر گرفته شده و اجرا می گردد. (ر. ک نبی الله ابراهیم زاده، حاکمیت دینی، ص ۱۲۶)

ج) از نظر ساختار سیاسی و مسأله تفکیک قوا:

و اگر منظور از سؤال این است که چرا همه بخش ها زیر نظر یک نفر است؟ در پاسخ باید گفت:

اولاً- "به چه دلیل تمام واحدها و بخش ها زیر نظر یک نفر است؟ چنین چیزی نه ممکن است و نه مطلوب و ثانیاً" نظارت کلان و ایجاد هماهنگی بین قوای سه گانه و سایر دستگاه ها امری کاملاً" مطلوب ضروری و در همه حکومت ها اعم از اسلامی و غیراسلامی وجود دارد. برای روشن شدن بحث لازم است

که ابتدا نظریه تفکیک قوا را هم از دیدگاه غرب و هم از دیدگاه اسلام مورد بررسی قرار دهیم :

الف) بررسی نظریه تفکیک قوا از دیدگاه اندیشمندان غربی : مهم ترین دلایلی را که طرفداران نظریه تفکیک قوا ارائه داده اند عبارتند از:

۱- جلوگیری از فساد و استبداد: منتسکیو معتقد بود از آنجا که بشر در طبیعت و نهاد خود به سلطه و استبداد گرایش دارد و اگر قوای سه گانه در اختیار یک شخص و یا یک گروه قرار گیرد، زمینه برای استبداد و سوء استفاده از قدرت فراهم می گردد.

۲- تنوع امور حکومتی و ضرورت برخورداری از تخصص : شئون و وظایفی که دستگاه حکومت بر عهده می گیرد از تنوع و پیچیدگی برخوردار است و پرداختن به هر یک مستلزم آگاهی، تجربه و تخصص است. از این رو حکومت از عهده یک فرد خارج است؛ یعنی، ممکن نیست فرد از چنان وسعت معلومات و تجاربی برخوردار باشد که بتواند شخصا " همه امور و شئون یک جامعه را تصدی کند، لذا تفکیک قوا امری ضروری است تا براساس آن هر بخش زیر نظر متخصصان قرار گیرد. اما سؤالی که باقی می ماند این است که آیا تنوع مسئولیت ها در نظام حکومتی می تواند دلیل کافی برای تقسیم بندی قوا و استقلال آنها باشد؟ به نظر می رسد که تنوع مسئولیت ها تنها توجیهی بر مسأله تفکیک و استقلال قوات و هرگز به عنوان علت تامه آن مطرح نمی گردد زیرا ملاحظه وظایف قوه مجریه حاکی از آن است که ذیل آن، مسئولیت های مختلفی که چندان

ارتباطی با یکدیگر ندارند قرار دارد. اگر تنوع مسئولیت باعث تعدد قوا می‌گشت چه بسا لازم بود که چندین قوه دیگر داشته باشیم که هر یک عهده دار مسئولیتی مستقل باشند. ارزیابی نظریه تفکیک قوا:

اولاً: "تفکیک کامل قوا عملاً" ممکن نیست و به ندرت می‌توان حکومتی را یافت که در آن تفکیک قوا رعایت شود، در حکومت‌ها معمولاً "قوه مجریه سالاری است زیرا بودجه و امکانات عمده در اختیار آن قوه می‌باشد. در نظام‌های ریاستی که قدرت اجرایی به طور کامل در اختیار رئیس جمهور است قوه مجریه در قوه مقننه و قضائیه اعمال نفوذ می‌کند. برطبق برخی قوانین اساسی کشورها، برخورداری رئیس جمهور از حق وتو در قبال مجلس، نشانگر برتری وی در مقابل قوه مقننه است. از این رو حاکمیت در حقیقت از قوه مجریه است و تفکیک قوای واقعی در مقام عمل وجود ندارد، بلکه یک نوع تداخل کارکردها و اختلاط بین قوا وجود دارد.

ثانیاً: "بر فرض که تفکیک کامل و مطلق قوا نه از نظر تئوریک و نه از نظر عملی مشکلی نداشته باشد اما از لحاظ مصلحت اندیشی در اداره کشور با مشکل جدی دیگری که عبارت از تشتت و نوعی چندگانگی در نظام حکومتی است مواجه می‌شویم. گویی سه دولت که هر کدام عهده دار بخشی از امور هستند و حوزه فعالیت آنان با یکدیگر ارتباطی ندارد در کشور حکومت می‌کنند، لذا ما با دو مصلحت اندیشی برای اداره جامعه مواجهیم. از یک سو به نوعی تقسیم قوا و تقسیم مسئولیت‌ها را باید بپذیریم و

از سوی دیگر جامعه نیازمند یک محور وحدت بخش است تا در موارد تراحم و اصطکاک قوا به جهت جایگاه برتری که از آن برخوردار است میان آنها هماهنگی ایجاد کند و از طرف دیگر در جامعه محور وحدت جامعه باشد، زیرا جامعه ای که سه دستگانه کاملاً مستقل بر آن حاکمیت داشته باشد جامعه واحدی تلقی نمی شود و خواه ناخواه به پراکندگی و چندگانگی می گراید. در راستای رفع این بحران است که در برخی نظام های سیاسی، تفکیک بندی قوا اعمال می شود، یا در برخی نظام های سیاسی راه کارهایی ارائه می گردد که طی آن رئیس جمهور از حق و تو برخوردار می گردد.

ثالثاً: هدف از پیشنهاد نظریه تفکیک قوا از سوی منتسکیو، جلوگیری از سوء استفاده صاحبان قدرت از قدرت بوده است ولی این نظریه به طور کامل در رسیدن به این هدف عقیم است، زیرا به موازات تفکیک قدرت در سه مقوله، مفاسد جامعه و حکومت نیز تقسیم می شود. به عبارت دیگر تفکیک قوا در حکومت های جهانی به تفکیک و توزیع فساد انجامیده است نه به نابودی آن. بنابراین راه حل اساسی جلوگیری از مفاسد و دخالت قوا، تأکید بر عنصر تقوا و صلاحیت های اخلاقی همراه با نظارت ها و ضمانت های اجرایی خاصی است که کامل ترین شیوه آن منحصرراً "در نظام حکومت دینی مشاهده می شود است. هر مدیر و کارگزار حکومتی به تناسب هر رده از مسئولیت اجتماعی و جایگاه مقامی که عهده دار است، باید از تقوا برخوردار باشد و بالطبع کسی که در رأس هرم

قدرت قرار می گیرد باید پارساترین مردمان , کارگزاران و مدیران باشد. چنان که از لحاظ مدیریت و آشنایی به قوانین نیز باید سرآمد افراد جامعه باشد. از این رو در نظام اسلامی برای جلوگیری از تشتت قوا و جلوگیری از آسیب ها و نیز برای حفظ یکپارچگی و وحدت جامعه , رهبر و حاکم اسلامی علاوه بر شرایط و صلاحیت علمی و مهارت های مدیریتی باید متقی و عادل باشد تا مردم با اطمینان به عدالت و مراتب والای او بر محور وجودش گردآمده , مشکلات جامعه را سامان دهند.

ب) بررسی نظریه تفکیک قوا از نظر اسلام : شکی نیست که در نظام اسلامی این اصل که کار را باید به کاردان سپرد مورد احترام و تأکید است و چون کارها و شؤون جامعه متعدد و متنوع است و پرداختن صحیح به هر یک از آنها مستلزم دارا بودن نوعی دانش و کارآیی است , حتی المقدمور نباید یک نفر را متصدی چند امر کرد. به هر جهت تقسیم کار تا آنجا که ضرورت داشته باشد و به شرط آن که قلمرو آن تا بدان جا گسترده نشود که خود موجب نقض غرض گردد, معمول خواهد بود. اما در نظام سیاسی اسلام با توجه به دلایلی که برای نظریه تفکیک قوا ذکر شد توجه به دو مسأله ضروری است :

۱- تقوا و صلاحیت های اخلاقی عامل اساسی مهار قدرت در اسلام می باشد. توضیح آن که : مهم ترین استدلال طرفداران تفکیک قوا, مهار قدرت و جلوگیری از فساد است . در نظام سیاسی اسلام این مشکل به گونه ای دقیق چاره

اندیشی شده است. در عصر غیبت و مرتبه نازل تر حکومت اسلامی، کسی در رأس هرم قدرت قرار می‌گیرد که شبهه به امام معصوم است و علاوه بر برخورداری از دیگر شرایط لازم، از لحاظ تقوا و عدالت عالی‌ترین مرتبه پس از معصوم را واجد است. چنین شخصیتی که به عنوان ولی فقیه شناخته می‌شود محور وحدت جامعه و حکومت و هماهنگ‌کننده قوا و ناظر بر عملکردهای کارگزاران می‌باشد و سیاست‌گذاری‌های کلان از سوی ایشان انجام می‌گیرد.

۲- ضرورت انسجام و هماهنگی در حکومت: اگر چه راه کارهایی در نظام‌های سیاسی رایج در دنیا در زمینه عدم تداخل قوا و پیامدهای ناشی از تفکیک مطلق قوا صورت گرفته است، اما هیچ‌یک کارآیی لازم را ندارد و مشکل دخالت قوا در یکدیگر همچنان باقی است. اما در نظام سیاسی اسلام، عامل هماهنگ‌کننده و انسجام‌بخش، پیش‌بینی شده است. در نظام جمهوری اسلامی که بر مبنای ولایت فقیه استوار است، آن‌گاه که کشور با بحران‌های شکننده مواجه گردد، ولی فقیه با هدایت و تدبیر، بحران‌ها را رفع می‌کند. در جمهوری اسلامی ایران نیز تفکیک قوا وجود دارد، اما همه، قوای یک نظام هستند و در رأس هرم قدرت با یکدیگر تلافی می‌کند و همه در یک نقطه هماهنگ می‌شوند و کسی که نقطه مرکزی و اصل نظام است، ولی فقیه است که به همه قوا وحدت و یکپارچگی می‌بخشد. در نظام ولایت فقیه قوای سه‌گانه

تحت اشراف نقطه مرکزی نظام، یعنی ولایت فقیه قرار دارند و او هم حافظ قانون اساسی است و هم مراقب است که از احکام اسلامی، ارزش‌ها، اهداف و آرمان‌های انقلاب تخلفی صورت نگیرد. همچنین نقش هماهنگ کننده بین قوای سه گانه را دارد.

برای آگاهی بیشتر ر.ک: محمد جواد نوروزی، نظام سیاسی اسلام، ص ۱۱۹ استاد محمد تقی مصباح یزدی، نظریه سیاسی اسلام، ج ۲، ص ۱۲۵

علاوه بر مطالب فوق یک سری نکات دیگر قابل توجه می باشند که عبارتند از: اولاً، آنچه که از ادله عقلی و نقلی (روایات، احادیث) ولایت فقیه استفاده می شود نصب یک نفر از فقهای واجدالشرايط به عنوان ولی فقیه در رأس هرم جامعه اسلامی می باشد.

ثانیاً، مگر در سایر مسؤولیت‌ها مانند ریاست جمهوری و... این اشکال وجود ندارد زیرا تمام بخش‌های دستگاه اجرایی کشور زیر نظر ریاست جمهوری اداره می شود، پس در آنجا هم بگوئید چرا یک نفر در رأس باشد.

ثالثاً، اگر رهبری به صورت شورایی و چندنفره اداره شود مشکلات دیگری از قبیل کندی فرایند تصمیم‌گیری در مواقعی که نیاز به تصمیم‌گیری قاطع و نهایی یک نفر می باشد. یا این که در خود شورا هم یک نفر را به عنوان رئیس انتخاب می کنند که سخن نهایی را بزند.

رابعاً، همه فلاسفه سیاسی معتقدند که اگر در کشوری بتوان از آفات نقطه ثبات جلوگیری کرد، چنین چیزی (وجود یک نفر در رأس حکومت) خود به خود امری مطلوب و مثبت می باشد. بر همین اساس در بسیاری از کشورهای دنیا

افزون بر قوای سه گانه یک شیوه سلطنت یا ریاست جمهوری دائمی یا امپراتوری وجود دارد. مانند انگلستان، ژاپن و... خامسا"، با توجه به وجود شرایط بسیار متعدد در ولی فقیه و کنترل های درونی (تقوا، عدالت و...) و کنترل های بیرونی (نظارت خبرگان و...) بر رهبر و استفاده رهبر در اداره امور جامعه از مشاوران و متخصصان و کارشناسان و نخبگان جامعه، احتمال بروز هر مشکلی در این خصوص بسیار بسیار نادر می باشد به صورتی که از نظر عقلاء قابل محاسبه نمی باشد.

حدود اختیارات ولایت فقیه چه اندازه است؟

پرسش

حدود اختیارات ولایت فقیه چه اندازه است؟

پاسخ

جواب اجمالی:

ادله ی «ولایت فقیه» فقیه را در زمان غیبت به عنوان زمامدار جامعه ی اسلامی و نایب معصومان (علیهم السلام) معرفی می کند. از این رو، آنچه برای رهبری و اداره ی جامعه لازم است و عقلای عالم آن را در زمره ی حق و اختیارات رهبران جامعه می دانند و برای حضرات معصومان (علیهم السلام) ثابت بوده است برای فقیه در عصر غیبت ثابت می باشد. چنین معنایی را «ولایت مطلقه ی فقیه» می نامند. اطلاق ولایت فقیه در دو ناحیه است:

۱. در ناحیه ی کسانی که بر آنها ولایت دارد (مولی علیهم).

۲. در ناحیه ی اموری که در آنها ولایت دارد.

در ناحیه ی اول فقیه بر یکایک افراد جامعه ی اسلامی از مسلمان و غیر مسلمان، مجتهد و عامی، مقلدان خودش و دیگر مجتهدان، و بلکه بر خودش، ولایت دارد و اگر حکمی را با توجه به موازین آن صادر کند، باید همگان، حتی سایر فقها، و بلکه خودش، آن را رعایت و به آن عمل کنند.

در ناحیه ی دوم، فقیه بر تمام شئون اجتماعی جامعه ولایت دارد و می تواند بر اساس موازین در آن حکم کند و اگر چنین کرد، اطاعت از او بر همگان واجب است. البته از آنجا که فقیه، ولایت خود را از ناحیه ی شارع به دست آورده، ناگزیر است در چارچوب ضوابطی که شارع در زمینه های گوناگون ارایه کرده، عمل کند.

از این روی در دایره ی احکام غیر الزامی ملزم به رعایت مصلحت و در دایره ی احکام الزامی مجبور به رعایت شرایط تراحم است.

افزون بر این، فقیه موظف است،

به آنچه در اسلام در حوزه های مختلف عمل اجتماعی انسان وارد شده و در نظریه ی اندیشه ی مدوّن از آن به «مکتب» و «نظام» یاد می شود، ملتزم باشد و تلاش نماید نظام های اقتصادی، تربیتی، اجتماعی و... اسلام را در خارج عینیت بخشد. همین امر محدودیت دیگری از سوی شارع در اعمال ولایت او خواهد بود.

جواب تفصیلی:

ادله ی «ولایت فقیه» فقیه را در زمان غیبت به عنوان زمامدار جامعه ی اسلامی و نایب معصومان(علیهم السلام) معرفی می کند. از این رو، آنچه برای رهبری و اداره ی جامعه لازم است و عقلای عالم آن را در زمره ی حقّ و اختیارات رهبران جامعه می دانند و برای حضرات معصومان(علیهم السلام) ثابت بوده است برای فقیه در عصر غیبت ثابت می باشد. این مطلب را بخصوص اطلاق دلیل های لفظی، و بالأخص توقیع شریف، به ما می فهماند. چنین معنایی را «ولایت مطلقه ی فقیه» می نامند که در مقابل آن «ولایت مقتیّده ی فقیه» قرار می گیرد. «اطلاق» به معنای فقدان قید، مفهومی در برابر «تقیّد» دارد و اطلاق ولایت فقیه در دو ناحیه است:

۱. در ناحیه ی کسانی که بر آنها ولایت دارد(موّلی علیهم).

۲. در ناحیه ی اموری که در آنها ولایت دارد.

در ناحیه ی اوّل فقیه بر یکایک افراد جامعه ی اسلامی از مسلمان و غیر مسلمان، مجتهد و عامی، مقلّدان خودش و دیگر مجتهدان، و بلکه بر خودش، ولایت دارد و اگر حکمی را با توجه به موازین آن صادر کند، باید همگان، حتّی سایر فقها، و بلکه خودش، آن را رعایت و به آن عمل کنند. دلیل این امر، همان

گونه که اشاره شد، اطلاق ادله ی لفظی ولایت است. (۱) افزون بر این، چنین چیزی از لوازم عقلی یا عقلایی رهبری و زعامت جامعه محسوب می شود.

در مقابل این نظر، گروهی به دلیل برخورد با واژه ی «ولایت» به معنای قیمومت و سرپرستی که در آن مولی علیه (کسی که بر او ولایت است) عاجز از اداره ی امور خویش و تشخیص مصالح و مفاسد خود است، گمان کرده اند «ولایت فقیه» نیز منحصر در همین دایره، یعنی مخصوص به «قُصْر» (۲) می باشد. در حالی که «ولایت» در فقه، دو مورد کاربرد دارد. فقط در یکی از آنها ناتوانی مولی علیه مطرح است و در دیگری، یعنی ولایت فقیه به معنای زمام داری چنین چیزی مطرح نیست.

بنابراین، «ولایت فقیه»، به معنای رهبری، مستلزم ناتوانی کسانی که تحت ولایت قرار دارند، نیست تا ادعا شود: «جمهوری اسلامی زیر حاکمیت ولایت فقیه یک جمله ی متناقضی است.» (۴) بلکه در عین اذعان به کمال و توانایی افراد تحت ولایت، باز این ولایت، به معنای زعامت و رهبری، ثابت است، زیرا اداره ی جامعه بدون آن میسر نیست. از این رو، سایر فقها، در عین داشتن مقام ولایت بنا بر نظریه ی انتصاب که رأی مشهور و صحیح است ناگزیرند از حکم فقیهی که تصدی امور را به دست گرفته، اطاعت کنند و اگر این اطاعت به دلیل قصور و ناتوانی آنها بود، چگونه ادله ی ولایت فقیه آنها را شامل می شد؟!

اما در ناحیه ی دوم، فقیه بر تمام شئون اجتماعی جامعه ولایت دارد و می تواند بر اساس موازین در آن حکم کند و اگر چنین

کرد، اطاعت از او بر همگان واجب است. دلیل این امر نیز اطلاق ادله‌ی لفظی و استلزام ولایت و زعامت نسبت به چنین چیزی است.

البته از آنجا که فقیه، ولایت خود را از ناحیه‌ی شارع به دست آورده، ناگزیر است در چارچوب ضوابطی که شارع در زمینه‌های گوناگون ارایه کرده، عمل کند. اگر آنچه نسبت به آن می‌خواهد اعمال ولایت نماید از مباحات شرعی باشد یعنی از اموری که نه واجب است و نه حرام، هر چند مستحب یا مکروه باشد میزان برای اعمال ولایت «وجود مصلحت» خواهد بود. یعنی اگر در آن منفعی برای عموم جامعه یا نظام اسلامی یا گروهی از مردم وجود داشت، فقیه می‌تواند به استناد این منفعت امر یا نهی نماید^۲ درست مانند اشخاص که در زندگی خصوصی خود می‌توانند در دایره‌ی مباحات شرعی به آنچه مصلحت تشخیص می‌دهند، عمل کنند. بهترین دلیل بر این مطلب، این آیه‌ی فقیه آنچه برای نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) و ائمه (علیهم السلام) در زمینه‌ی زعامت و رهبری جامعه ثابت است، برای فقیه اثبات می‌کند، پس او هم می‌تواند چنین نماید. (۳) برای تشخیص مصلحت از یک سو باید موازین شرعی در نظر گرفته شود و از سوی دیگر با مراجعه به متخصصان علوم و دانش‌های بشری وجود منفعت واقعی مورد تأیید قرار گیرد. با این وصف، فقیه در اعمال ولایت برای تشخیص مصلحت ناگزیر است از آرای کارشناسان و خبرگان مختلف بهره‌برداری کند.

اگر فقیه بخواهد در دایره‌ی اموری که شارع در آنجا حکمی الزامی از قبیل وجوب

یا حرمت دارد، اعمال ولایت نماید و الزام شارع را غیر لازم یا خلاف آن را لازم اعلام کند، این امر مشروط به رعایت ضوابط «تواضع» است. «تواضع» حالتی است که در آن دو الزام شرعی در وضعیتی قرار می‌گیرند که امتثال و اطاعت هر دو با هم ممکن نیست و اطاعت از هر یک موجب عصیان دیگری خواهد شد. در اینجا باید الزام مهمتر را انتخاب و الزام دیگر را که به نوبه‌ی خود مهم است فدای آن کرد.

در امور فردی تشخیص تواضع و ترجیح اهم بر مهم از وظایف خود افراد است، ولی در امور اجتماعی این رئیس جامعه است که باید در این زمینه اتخاذ موضع کند و بر یکایک افراد جامعه واجب است، از او پیروی نمایند. مثالی که معمولاً برای «تواضع» در امور فردی ذکر می‌شود، این است:

اگر شخصی از کنار منزل مسکونی شخص دیگری عبور کند و بچه‌ای را در حال غرق شدن در استخر منزل بیابد، با دو وظیفه مواجه می‌شود که نمی‌تواند آن دو را با هم اطاعت کند: ۱. وظیفه‌ی نجات جان بچه ۲. وظیفه‌ی عدم ورود به ملک شخصی دیگران بدون اجازه. در اینجا باید وظیفه‌ی مهم‌تر که همان نجات جان بچه است بر وظیفه‌ی کمتری دارد، یعنی عدم ورود به ملک دیگری بدون اذن مالک، ترجیح داده شود.

برای تواضع در امور اجتماعی می‌توان چنین موردی را در نظر گرفت: فرض کنید کشور دچار قحطی و کمبود مواد غذایی شده و وضعیت به گونه‌ای است که اگر

چاره ای اندیشیده نشود، عده ی زیادی کشته می شوند و در نتیجه نظام اسلامی گرفتار بحران می گردد. از سوی دیگر، کشور دارای منابع غذایی غیر حلال، مثل ماهی بدون فلس، است که با حلال شدن آن می توان این بحران را پشت سر گذاشت. در اینجا حکومت اسلامی از دو وظیفه ی: ۱. وجوب حفظ نظام ۲. حرمت خوردن ماهی بدون فلس، یکی را که مهمتر است، یعنی حفظ نظام، را بر دیگری که اهمیت کمتر دارد، یعنی حرمت خوردن ماهی بدون فلس، ترجیح می دهد و خوردن این ماهی را حلال اعلام می کند. ()

در این صورت، خوردن این ماهی برای عموم مردم در آن شرایط جایز می شود. البته تراحم در صورتی تحقق پیدا می کند که راه حل دیگری برای بحران گرسنگی جز این امر وجود نداشته باشد.

با این وصف، احکام صادر شده در ظرف تراحم مادامی اعتبار دارد که شرایط تراحم باقی است و با زوال وضعیت مزبور حکم نیز ارزش خود را از دست می دهد و باید به همان حکم شرعی اولی عمل شود.

پس فقیه در دایره ی احکام غیر الزامی ملزم به رعایت مصلحت و در دایره ی احکام الزامی مجبور به رعایت شرایط تراحم است.

افزون بر این، فقیه موظف است، به آنچه در اسلام در حوزه های مختلف عمل اجتماعی انسان وارد شده و ما در نظریه ی اندیشه ی مدوّن از آن به «مکتب» و «نظام» یاد می کنیم (۱)، ملتزم باشد و تلاش نماید نظام های اقتصادی، تربیتی، اجتماعی و... اسلام را در خارج عیّت بخشد. همین امر محدودیت دیگری از سوی شارع در

اعمال ولایت او خواهد بود.

آیا اطلاق ولایت در فقیه به معنای مستبد بودن او در حکومت نیست؟

پرسش

آیا اطلاق ولایت در فقیه به معنای مستبد بودن او در حکومت نیست؟

پاسخ

جواب اجمالی:

«ولایت مطلقه ی فقیه» یک اصطلاح خاص فقهی است که به حوزه ی اعمال ولایت و کسانی که تحت ولایت قرار دارند (مولی علیهم) نظر دارد و محدودیت در این زمینه ها را انکار می کند، ولی این مصطلح هرگز به معنای نفی هرگونه محدودیت و ضابطه ای در اعمال ولایت از سوی فقیه نیست. فقیه نمی تواند بدون هیچ معیاری، تنها به میل و اراده ی خویش در هر زمینه، نسبت به هر کسی حکم کند.

جواب تفصیلی:

«فقیه» در اعمال ولایت محدود به حدودی است و هر چند می تواند در هر زمینه و نسبت به هر کس حکم صادر کند، ولی در صدور این حکم می باید مصلحت، تراحم و نظام های اسلامی را در نظر گیرد.

پس «ولایت مطلقه ی فقیه» یک اصطلاح خاص فقهی است که به حوزه ی اعمال ولایت و کسانی که تحت ولایت قرار دارند (مولی علیهم) نظر دارد و محدودیت در این زمینه ها را انکار می کند، ولی این مصطلح هرگز به معنای نفی هرگونه محدودیت و ضابطه ای در اعمال ولایت از سوی فقیه نیست و هیچ فقیهی از آن، این معنا را اراده نکرده است، بلکه اعتقادات ما چنین چیزی را نسبت به امامان معصوم (علیهم السلام) نیز نمی پذیرد که آن بزرگواران بدون هیچ ضابطه و میزان و ملاکی می توانستند حکم کنند. از این بالاتر عدلیه اعتقاد دارند: خداوند نیز به گراف و بدون ضابطه، حکم نمی کند. پس چگونه ممکن است فقیه بتواند بدون هیچ معیاری تنها به میل و اراده

ی خویش در هر زمینه نسبت به هر کسی حکم کند!!

متأسفانه، جهل یا تجاهل نسبت به این مطلب باعث شده، گروهی «ولایت مطلقه فقیه» را با «حکومت مطلقه» که در مباحث سیاسی مطرح است، یکسان گمان کنند و آنچه در آن زمینه گفته شده، به مبحث ولایت فقیه سرایت دهند. در حالی که «حکومت مطلقه» حکومتی است که حاکم در آن هیچ گونه محدودیتی در اعمال حکومت ندارد و ملزم نیست هیچ ملاک و میزان و ضابطه ای را رعایت کند. اما فقیه، ملزم به رعایت موازین خاصی در اعمال ولایت است.

در صورت تشکیل حکومتی با زعامت فقیه و تصویب یک قانون اساسی زیر نظر او و با توجه به ولایت مطلقه ی وی، آیا فقیه می تواند خود قانون را تغییر دهد یا در محدوده ای گسترده تر، دخالت مستقیم نماید؟ ارزش چنین قانونی چیست؟

پرسش

در صورت تشکیل حکومتی با زعامت فقیه و تصویب یک قانون اساسی زیر نظر او و با توجه به ولایت مطلقه ی وی، آیا فقیه می تواند خود قانون را تغییر دهد یا در محدوده ای گسترده تر، دخالت مستقیم نماید؟ ارزش چنین قانونی چیست؟

پاسخ

جواب اجمالی:

با توجه به شقوق زیر، پاسخ اول و دوم عبارتند از:

أ. عدم دخالت فقیه در خارج از محدوده ی تعیین شده در قانون، تصریح نشده است. در این صورت ولی فقیه می تواند به استناد ولایت مطلقه ی خود، در اموری که به دیگران واگذار شده، مستقیماً دخالت نماید.

ب. عدم دخالت فقیه در خارج از محدوده ی تعیین شده در قانون، تصریح شده است. در این صورت سه فرض کلی متصور است:

۱. مصالح اقتضا کننده ی قانون همچنان باقی اند و هیچ تراحمی وجود ندارد.

۲. مصالح اقتضا کننده ی قانون همچنان باقی اند، اما تراحمی در کار است.

۳. مصالح اقتضا کننده ی قانون تغییر کرده اند.

در فرض اول، فقیه می بایست در محدوده ی قانون عمل کند، در فرض دوم، فقیه می تواند تا وقتی تراحم وجود دارد، اجرای قانون را به شکل تعیین شده، مدتی تعطیل نماید و در فرض سوم، وجود قانون دیگری ضرورت دارد که پس از وضع قانون

جدید، اطاعت از آن بر همگان، از جمله شخص فقیه، لازم است.

پاسخ پرسش سوم به قرار زیر است:

قانون اساسی از یک سو مصداقی از میثاق ملی می باشد که امری التزام آور برای تمامی افراد کشور است؛ حتی برای آنها که به نحوی ولایت فقیه را نپذیرفته اند و از سوی دیگر، پذیرش مردم

نسبت به چنین قانونی که در آن شکل حکومت نیز بیان شده است، سندی بر پشتوانه ی مردمی نظام و تعلق اراده ی ملی نسبت به تحقق آن خواهد بود.

جواب تفصیلی:

قبل از پاسخ به سؤال لازم است ابتدا خود سؤال را توضیح دهیم.

مفاد ادله ی ولایت فقیه، ولایت مطلقه را برای فقیه جامع شرایط اثبات می کند. حال اگر در کشوری حکومتی با زعامت یک فقیه تشکیل و در آن کشور یک قانون اساسی با هدایت و حمایت فقیه مزبور، تهیه و تصویب شود و در آن محدوده های مشخصی برای دخالت مستقیم فقیه تعیین گردد و زمینه های دیگر حکومتی بر عهده ی کارگزاران دیگر گذاشته و در عین حال زعامت عظمای فقیه پذیرفته شود، این پرسش ها مطرح خواهد شد:

۱. آیا فقیه مزبور می تواند در محدوده ای گسترده تر از آنچه در این قانون آمده، دخالت مستقیم داشته باشد؟

۲. آیا می تواند خود این قانون را تغییر دهد؟

۳. ارزش چنین قانونی در نظام ولایت فقیه، بویژه از دیدگاه نظریه ی انتصاب که نظریه صحیح است، چیست؟

پاسخ به دو پرسش اول: در محدوده ی اختیارات (۲) ولی فقیه مطرح می شود که اگر وی با توجه به ضوابط معین شرعی حکمی را متناسب با شرایط صادر کرد، بر همگان، از جمله خود او، اطاعت از این حکم واجب است. قانون اساسی در واقع مجموعه ای از احکام الهی و ولایی محسوب می شود که احکام ولایی آن برای شرایط معینی، وضع می گردد و مادامی که آن مصالح وجود دارد، هیچ کس نمی تواند با آن مخالفت کند، چه فقیه باشد، چه غیر

فقیه، چه رهبر باشد و چه غیر رهبر.

بنابراین، مادامی که قانون به دلیل بقای مصالح اقتضا کننده ی آن به اعتبار خود باقی است، فقیه می بایست در محدوده ی آن عمل کند، مگر در مواردی که گرفتار تراحم بین اجرای قوانین یا بین قانون و احکام شرع یا بین احکام شرعی شود. البته این امر در صورتی است که در قانون مزبور به عدم دخالت فقیه در خارج از محدوده ی تعیین شده در قانون، تصریح شده باشد. اما اگر برخی امور مستقیماً به فقیه واگذار شده باشد، مانند آنچه در اصل یک صدودهم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران اتفاق افتاده است و اموری به دیگر نهادها و بخش های حکومت سپرده شده باشد، ولی در قانون منعی از دخالت فقیه در خارج آنچه در قانون به آن تصریح شده، نشده باشد فقیه به استناد ولایت مطلقه خود می تواند در اموری که در قانون مسئولیت آنها را به ارگان یا شخص خاصی واگذار نکرده، مستقیماً دخالت کند.

اگر مصالح مقتضی یک حکم، به تشخیص فقیه، یا مشاوران کارشناس او، تغییر و در نتیجه وجود قانون دیگری، ضرورت پیدا کند، فقیه می تواند دستور جانشین ساختن قانون اساسی جدید، به جای قانون اساسی پیشین، یا بازنگری در قانون اساسی سابق را صادر نماید. پس از وضع قانون جدید، اطاعت از آن بر همگان، از جمله شخص فقیه، لازم خواهد بود. اگر در مواردی اجرای قانون یا تحقق امری به شکل تعیین شده در قانون با مصالح نظام یا احکام اسلامی ناسازگار باشد و در واقع تراحم پیدا شود، فقیه می تواند اجرای قانون

یا تحقق آن امر به شکل معین شده در قانون را برای مدتی که مشکل مزبور وجود دارد، تعطیل کند.

پاسخ به پرسش سوم:

پرسش سوم، هنگامی قابل پاسخ است که به یک نکته توجه کنیم:

در یک کشور، هنگامی که حکومت اسلامی، به رهبری فقیه جامع الشرایط تشکیل شود، همواره گروهی که ولایت فقیه را، اجتهاداً یا تقلیداً، پذیرفته اند و یا در محدوده ی ولایت او با دیگران اختلاف نظر دارند، پیدا می شوند. این اقلیت از دیدگاه نظریاتشان خود را ملزم به اطاعت از فقیه در تمام موارد یا برخی از آنها، نمی بینند و ولی وجود یک «میثاق ملی» را امری التزام آور برای تمام افراد کشور می شمارند و اگر چنین قانونی وجود داشته باشد، خود را ملزم به اطاعت از آن می دانند. قانون اساسی که به آرای عمومی مردم گذاشته می شود، می تواند مصداقی از این میثاق ملی باشد و در واقع چنین چیزی خود یکی از مصالحی است که وجود قانون اساسی را در یک کشور اقتضا می کند. به این ترتیب، پاسخ پرسش سوم نیز آشکار می شود. از سوی دیگر، پذیرش مردم نسبت به چنین قانونی که در آن شکل حکومت نیز بیان شده است، سندی بر پشتوانه ی مردمی نظام و تعلق اراده ی ملی نسبت به تحقق آن خواهد بود.

در صورت تشکیل حکومتی با زعامت فقیه و تصویب یک قانون اساسی زیر نظر او و با توجه به ولایت مطلقه ی وی، آیا فقیه می تواند خود قانون را تغییر دهد یا در محدوده ای گسترده تر، دخالت مستقیم نماید؟ ارزش چنین قانونی چیست؟

پرسش

در صورت تشکیل حکومتی با زعامت فقیه و تصویب یک قانون اساسی زیر نظر او و با توجه به ولایت مطلقه ی وی، آیا فقیه می تواند خود قانون را تغییر دهد یا در محدوده ای گسترده تر، دخالت مستقیم نماید؟ ارزش چنین قانونی چیست؟

پاسخ

جواب اجمالی:

با توجه به شقوق زیر، پاسخ اول و دوم عبارتند از:

أ. عدم دخالت فقیه در خارج از محدوده ی تعیین شده در قانون، تصریح نشده است. در این صورت ولی فقیه می تواند به استناد ولایت مطلقه ی خود، در اموری که به دیگران واگذار شده، مستقیماً دخالت نماید.

ب. عدم دخالت فقیه در خارج از محدوده ی تعیین شده در قانون، تصریح شده است. در این صورت سه فرض کلی متصور است:

۱. مصالح اقتضا کننده ی قانون همچنان باقی اند و هیچ تراحمی وجود ندارد.

۲. مصالح اقتضا کننده ی قانون همچنان باقی اند، اما تراحمی در کار است.

۳. مصالح اقتضا کننده ی قانون تغییر کرده اند.

در فرض اول، فقیه می بایست در محدوده ی قانون عمل کند، در فرض دوم، فقیه می تواند تا وقتی تراحم وجود دارد، اجرای قانون را به شکل تعیین شده، مدتی تعطیل نماید و در فرض سوم، وجود قانون دیگری ضرورت دارد که پس از وضع قانون جدید، اطاعت از آن بر همگان، از جمله شخص فقیه، لازم است.

پاسخ پرسش سوم به قرار زیر است:

قانون اساسی از یک سو مصداقی از میثاق ملی می باشد که امری التزام آور برای تمامی افراد کشور است؛ حتی برای آنها که به نحوی ولایت فقیه را نپذیرفته اند و از سوی دیگر، پذیرش مردم نسبت

به چنین قانونی که در آن شکل حکومت نیز بیان شده است، سندی بر پشتوانه ی مردمی نظام و تعلق اراده ی ملی نسبت به تحقق آن خواهد بود.

جواب تفصیلی:

قبل از پاسخ به سؤال لازم است ابتدا خود سؤال را توضیح دهیم.

مفاد ادله ی ولایت فقیه، ولایت مطلقه را برای فقیه جامع شرایط اثبات می کند. حال اگر در کشوری حکومتی با زعامت یک فقیه تشکیل و در آن کشور یک قانون اساسی با هدایت و حمایت فقیه مزبور، تهیه و تصویب شود و در آن محدوده های مشخصی برای دخالت مستقیم فقیه تعیین گردد و زمینه های دیگر حکومتی بر عهده ی کارگزاران دیگر گذاشته و در عین حال زعامت عظمای فقیه پذیرفته شود، این پرسش ها مطرح خواهد شد:

۱. آیا فقیه مزبور می تواند در محدوده ای گسترده تر از آنچه در این قانون آمده، دخالت مستقیم داشته باشد؟

۲. آیا می تواند خود این قانون را تغییر دهد؟

۳. ارزش چنین قانونی در نظام ولایت فقیه، بویژه از دیدگاه نظریه ی انتصاب که نظریه صحیح است، چیست؟

پاسخ به دو پرسش اول: در محدوده ی اختیارات (۲) ولی فقیه مطرح می شود که اگر وی با توجه به ضوابط معین شرعی حکمی را متناسب با شرایط صادر کرد، بر همگان، از جمله خود او، اطاعت از این حکم واجب است. قانون اساسی در واقع مجموعه ای از احکام الهی و ولایی محسوب می شود که احکام ولایی آن برای شرایط معینی، وضع می گردد و مادامی که آن مصالح وجود دارد، هیچ کس نمی تواند با آن مخالفت کند، چه فقیه باشد، چه غیر فقیه،

چه رهبر باشد و چه غیر رهبر.

بنابراین، مادامی که قانون به دلیل بقای مصالح اقتضا کننده ی آن به اعتبار خود باقی است، فقیه می بایست در محدوده ی آن عمل کند، مگر در مواردی که گرفتار تراحم بین اجرای قوانین یا بین قانون و احکام شرع یا بین احکام شرعی شود. البته این امر در صورتی است که در قانون مزبور به عدم دخالت فقیه در خارج از محدوده ی تعیین شده در قانون، تصریح شده باشد. اما اگر برخی امور مستقیماً به فقیه واگذار شده باشد، مانند آنچه در اصل یک صدودهم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران اتفاق افتاده است و اموری به دیگر نهادها و بخش های حکومت سپرده شده باشد، ولی در قانون منعی از دخالت فقیه در خارج آنچه در قانون به آن تصریح شده، نشده باشد فقیه به استناد ولایت مطلقه خود می تواند در اموری که در قانون مسئولیت آنها را به ارگان یا شخص خاصی واگذار نکرده، مستقیماً دخالت کند.

اگر مصالح مقتضی یک حکم، به تشخیص فقیه، یا مشاوران کارشناس او، تغییر و در نتیجه وجود قانون دیگری، ضرورت پیدا کند، فقیه می تواند دستور جانشین ساختن قانون اساسی جدید، به جای قانون اساسی پیشین، یا بازنگری در قانون اساسی سابق را صادر نماید. پس از وضع قانون جدید، اطاعت از آن بر همگان، از جمله شخص فقیه، لازم خواهد بود. اگر در مواردی اجرای قانون یا تحقق امری به شکل تعیین شده در قانون با مصالح نظام یا احکام اسلامی ناسازگار باشد و در واقع تراحم پیدا شود، فقیه می تواند اجرای قانون یا

تحقق آن امر به شکل معین شده در قانون را برای مدتی که مشکل مزبور وجود دارد، تعطیل کند.

پاسخ به پرسش سوم:

پرسش سوم، هنگامی قابل پاسخ است که به یک نکته توجه کنیم:

در یک کشور، هنگامی که حکومت اسلامی، به رهبری فقیه جامع الشرایط تشکیل شود، همواره گروهی که ولایت فقیه را، اجتهاداً یا تقلیداً، نپذیرفته اند و یا در محدوده ی ولایت او با دیگران اختلاف نظر دارند، پیدا می شوند. این اقلیت از دیدگاه نظریاتشان خود را ملزم به اطاعت از فقیه در تمام موارد یا برخی از آنها، نمی بینند و ولی وجود یک «میثاق ملی» را امری التزام آور برای تمام افراد کشور می شمارند و اگر چنین قانونی وجود داشته باشد، خود را ملزم به اطاعت از آن می دانند. قانون اساسی که به آرای عمومی مردم گذاشته می شود، می تواند مصداقی از این میثاق ملی باشد و در واقع چنین چیزی خود یکی از مصالحی است که وجود قانون اساسی را در یک کشور اقتضا می کند. به این ترتیب، پاسخ پرسش سوم نیز آشکار می شود. از سوی دیگر، پذیرش مردم نسبت به چنین قانونی که در آن شکل حکومت نیز بیان شده است، سندی بر پشتوانه ی مردمی نظام و تعلق اراده ی ملی نسبت به تحقق آن خواهد بود.

نسبت بین ولایت و مرجعیت چیست؟

پرسش

نسبت بین ولایت و مرجعیت چیست؟

پاسخ

جواب اجمالی:

«مرجعیت» در فرهنگ شیعی، آمیزه ای از شأن «افتا» و «ولایت» بوده است و مراجع عظام، هم در احکام کلی الهی مردم را ارشاد می کردند و هم در مسایل جزئی اجتماعی زعامت آنها را بر عهده داشتند. و گاه حتی به قضاوت نیز می پرداختند.

اما اگر دو شأن «افتا» و «ولایت» را تفکیک و فقط بر اولی عنوان مرجعیت را اطلاق کنیم، با چند پرسش مواجه می شویم:

۱. آیا تفکیک مرجعیت از رهبری جایز است؟

۲. بر فرض امکان تفکیک، آیا تعدد رهبری و تعدد مراجع جایز است؟

۳. بر فرض تفکیک مرجعیت و رهبری، آیا می توان در تمام احکام اجتماعی و فردی از غیر رهبر تقلید کرد؟

جواب این پرسش ها به ترتیب عبارتند از:

أ. نکته ی مرجعیت فقیه، تخصیص او در فقه و توانایی او بر استنباط احکام الهی از منابع شرعی است. در حالی که نکته ی رهبری افزون بر این امر، توانایی در اداره ی جامعه بر اساس معیارها و ارزش های اسلامی می باشد.

از این رو، امکان دارد کسی به دلیل توانایی بیشتر فقهی، بر فقیه دیگر در «مرجعیت» ترجیح داده شود، ولی به جهت توانایی آن دومی بر اداره ی جامعه، او در امر رهبری بر این شخص رجحان داشته باشد.

با این وصف، تفکیک مرجعیت از رهبری امری معقول و در برخی موارد لازم است.

ب. قاعده ی اولی در رهبری، وحدت و در مرجعیت، تعدد است، هر چند امکان عکس آن برای هر دو وجود دارد. همان گونه که وحدت آنها و تحقق یک رهبر مرجع نیز ممکن می باشد.

ج. از آنجا که

تبعیت از رهبر بر همگان واجب و نقض حکم او از سوی تمام فقها مردود است، مردم در مسایل اجتماعی نمی توانند از غیر رهبر تقلید کنند و آنچه در پاسخ به سؤال نخست بیان شد، اختصاص به مسایل فردی دارد و در این حوزه است که مردم می توانند از غیر رهبر تقلید نمایند.

جواب تفصیلی:

رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) از سه شأن عمده برخوردار بودند: ۱. تبلیغ آیات الهی و رساندن احکام شرعی و راهنمایی مردم ۲. قضاوت در موارد اختلاف و رفع خصومت از میان مردم ۳. زمامداری جامعه اسلامی و تدبیر آن. که تمام این شئون برای فقها در روزگار غیبت ثابت می باشد و آنها از سه شأن برخوردارند: ۱. افتا و بیان احکام کلی الهی برای مردم و هدایت آنها از این جهت، ۲. قضاوت و داوری و رفع خصومت، ۳. ولایت و زمامداری.

امر دیگری است. در مقابل مفهوم «مرجعیت»، مفهوم «تقلید» قرار می گیرد؛ یعنی هرگاه کسی «مرجع» است، دیگرانی «مقلد» او هستند. از این رو، برای تحلیل مفهوم «مرجعیت» ناگزیر از توضیح معنای «تقلید» نیز هستیم.

«تقلید» در زبان فارسی بار معنایی دارد که حکایت از پیروی بدون دلیل از کسی می کند. اقبال در شعر معروف خود:

خلق را «تقلیدشان» بر باد داد ای دو صد لعنت بر این «تقلید» باد

به همین مفهوم نظر دارد، ولی در مصطلح فقهی مراد از «تقلید»، مراجعه ی غیر متخصص، در یک امر تخصصی، به متخصص آن می باشد. به همین دلیل، بر خلاف مفهوم نخست که در نظر عقلا منفی و مطرود است، این معنا کاملاً مقبول و معقول می

باشد و مهمترین دلیل بر جواز تقلید در مسایل دینی، همین نکته عقلایی است که انسان غیر متخصص باید در مسایل تخصصی به متخصصان آن مراجعه نماید و تمام ادله‌ی لفظی تقلید از قبیل آیه‌ی «فاسئلوا أهل الذکر إن کنتم لا تعلمون» (۱) [اگر چیزی را نمی‌دانید از عالمان سؤال کنید]. و یا روایات به همین امر مقبول در نزد عقلا نظر دارد.

با این وصف، نکته‌ی مرجعیت فقیه، تخصصی‌ص او در فقه و توانایی او بر استنباط احکام الهی از منابع شرعی است. در حالی که نکته‌ی رهبری افزون بر این امر، توانایی در اداره‌ی جامعه بر اساس معیارها و ارزش‌های اسلامی می‌باشد.

از این رو، امکان دارد کسی به دلیل توانایی بیشتر فقهی، بر فقیه دیگر در «مرجعیت» ترجیح داده شود، (۲) ولی به جهت توانایی آن دومی بر اداره‌ی جامعه، او در امر رهبری بر این شخص رجحان داشته باشد.

با این وصف، تفکیک مرجعیت از رهبری امری معقول و در برخی موارد لازم است.

نسبت به سؤال دوم، یعنی مسئله‌ی تعدد رهبری یا مرجعیت و وحدت آن، بعد از امکان تفکیک، باید توجه داشت که چون رجوع به مرجع از باب رجوع جاهل به عالم و غیر متخصص به متخصص است، وجود متخصصان متعدد و مراجع گوناگون در جامعه‌ی اسلامی، امری ممکن، بلکه مطلوب، است، تا همگان به راحتی بتوانند به آنها مراجعه کنند و احکام خود را به دست آورند. اما مسئله‌ی رهبری و اداره‌ی جامعه‌ی اسلامی چون با نظم اجتماع ارتباط دارد و کثرت مراکز تصمیم‌گیری در آن

موجب اغتشاش می شود و اطاعت از رهبر بر همگان، حتی سایر فقها واجب است، قاعده اقتضا می کند، رهبر یکی باشد، بویژه که سرزمین و کشور از دید اسلام تعددی ندارد و «سرزمین اسلام» یگانه و کشور واحد تلقی می شود. البته ممکن است در شرایط خاص مصالح اقتضا کند که رهبری های منطقه ای و یا اشکال دیگری از رهبری وجود داشته باشد. ولی به هر حال، باید تمامی این رهبری ها با هم هماهنگ باشند و به یک رویه عمل کنند، تا ائمت اسلام گرفتار تشتت نشود. در حالی که ضرورت ندارد فتوای مراجع گوناگون یکسان باشد، بلکه هر فقیهی ملزم است به مقتضای تشخیص خود، بر اساس ضوابط استنباط، فتوا دهد. پس قاعده ی اوّلی در رهبری، وحدت و در مرجعیت، تعدّد است، هر چند امکان عکس آن برای هر دو وجود دارد. همان گونه که وحدت آنها و تحقّق یک رهبر مرجع نیز ممکن می باشد.

درباره ی سؤال سوم، یعنی امکان تقلید در تمام مسایل از غیر رهبر، باید به این نکته توجه کرد که رهبر در هنگام «حکم» افزون بر شرایط خارجی، احکام کلی الهی و نظام های اسلامی را نیز در نظر می گیرد و در این مقام، آنچه برای او ملاک خواهد بود، فتوای خود اوست. از سوی دیگر، گفتیم که حکم رهبر برای همگان مطاع و لازم الاجراء است. حال اگر مردم بتوانند در تمام مسایل فردی و اجتماعی از غیر رهبر تقلید کنند و از سوی دیگر، ملزم باشند در احکام از رهبر تبعیت نمایند، چه بسا در برخی موارد گرفتار مشکل شوند؛ یعنی رهبر به استناد

فتوای خاصی که در یک زمینه اجتماعی دارد، حکمی را صادر کند و خود او اذعان داشته باشد که اگر فتوایش چیز دیگری بود، این حکم را صادر نمی کرد، در عین حال فتوای مرجع تقلید مردم، همان حکم دیگر باشد، در این صورت، مردم چگونه ملزم به اطاعت از رهبر خواهند بود؟

با توجه به این مشکل، به نظر می رسد چون تبعیت از رهبر بر همگان واجب و نقض حکم او از سوی تمام فقها مردود است، مردم در مسایل اجتماعی نمی توانند از غیر رهبر تقلید کنند و آنچه در پاسخ به سؤال نخست بیان شد، اختصاص به مسایل فردی دارد و در این حوزه است که مردم می توانند از غیر رهبر تقلید نمایند

اگر ائمه (ع) حق قانون گذاری ندارند، پس چرا امام علی (ع) بر اسب، زکات مقرر فرمود و امام جواد علاوه بر خمس معمولی، برای یک بار خمس دیگری نیز در اموال قرار داد؟

پرسش

اگر ائمه (ع) حق قانون گذاری ندارند، پس چرا امام علی (ع) بر اسب، زکات مقرر فرمود و امام جواد علاوه بر خمس معمولی، برای یک بار خمس دیگری نیز در اموال قرار داد؟

پاسخ

در اینجا احکام حکومتی با احکام کلی شرعی اشتباه شده است، احکام کلی همان قوانین ثابت و مستمری است که در هر زمان و مکان تا روز قیامت باقی و برقرار است، ولی احکام حکومتی، احکامی است که به خاطر ضرورتها و مانند آن به طور موقت قرار داده می شود (مانند حکم تحریم تنباکو که در یک روز به خاطر مبارزه با استعمار اقتصادی انگلستان از سوی مرجع بزرگی وضع شد و در روز دیگر که خطر پایان یافت برداشته شد).

از قرائنی که در روایت امام جواد (ع) آمده است به خوبی استفاده می شود که هنگام ورود آن حضرت به بغداد، شیعیان در مضیقه سختی بودند و امام تعدد خمس را در آن سال مخصوص، برای حلّ این مشکل قرار داد و در واقع احکام عناوین ثانویه و ضرورت را بر یکی از مصادیق آن تطبیق فرمود، نه اینکه تشریح تازه ای شده باشد.

حکم زکات که در روایت امیر مؤمنان علی (ع) آمده است نیز می تواند همین گونه باشد و لذا این حکم محدود به همان زمان بود و فقها آن را به عنوان یک تشریح عام تلقی نکرده و بر طبق آن فتوا نداده اند.

آیا فقیه دارای ولایت مطلقه به اندازه ولایت انبیاء و امامان (علیهم السلام) است؟

پرسش

آیا فقیه دارای ولایت مطلقه به اندازه ولایت انبیاء و امامان (علیهم السلام) است؟

پاسخ

امام خمینی (قدس سره) معتقد بودند تمام اختیاراتی که ولی معصوم داراست، ولی فقیه نیز همان اختیارات را دارد. مگر اینکه چیزی استثنا شده باشد. امام فرموده اند: (اصل این است که فقیه دارای شرایط حاکمیت در عصر غیبت همان اختیارات وسیع معصوم را داشته باشد، مگر آنکه دلیل خاصی داشته باشیم که فلان امر از اختصاصات ولی معصوم است.) از جمله جهاد ابتدایی که مشهور بین فقها این است که از اختصاصات ولی معصوم میباشد. از چنین ولایتی در باب اختیارات ولی فقیه به (ولایت مطلقه) تعبیر میکنند. قید (مطلقه) در مقابل نظر کسانی است که معتقدند فقیه فقط در موارد ضروری حق تصرف و دخالت دارد. پس اگر برای زیباسازی شهر نیاز به تخریب خانه ای باشد چون چنین چیزی ضروری نیست فقیه نمی تواند دستور تخریب آن را صادر کند. این فقها به ولایت مقید نه مطلق معتقدند، برخلاف معتقدان به ولایت مطلقه فقیه، که تمامی موارد نیاز جامعه اسلامی را چه اضطراری و چه غیر اضطراری در قلمرو تصرفات شرعی فقیه میدانند.

با توجه به اینکه ولایت فقیه، مطلق است، آیا وی میتواند اصول دین و احکام آن را تغییر دهد؟

پرسش

با توجه به اینکه ولایت فقیه، مطلق است، آیا وی میتواند اصول دین و احکام آن را تغییر دهد؟

پاسخ

خیر، قابل توجه است که؛ ولی فقیه از آن رو که به احکام اسلامی آگاهی کامل دارد و مصالح جامعه را بهتر از دیگران میدانند، میتواند اجرای برخی از احکام را برای حفظ مصالح مهمتر متوقف کند. در چنین مواردی فقیه حکم اسلامی دیگری را اجرا مینماید در این صورت احکام اسلام عوض نشده است، بلکه حکمی مهمتر بر مهم، پیشی گرفته است و این خود از احکام قطعی اسلام است. اما، درباره اصول دین که اسلام، بر آن بنا شده است، به هیچ وجه جایز نیست که برای حفظ مصلحت دیگری اصول دین تغییر یابد، زیرا در تراحم میان اصول دین با امور دیگر، اصول دین مقدم است. از این رو اگر ولی فقیه در صدد انکاری تغییر اصول دین برآید، مخالفت با اسلام کرده است و این مخالفت او را از عدالت ساقط میگرداند و پس از آن ولایت از وی سلب میشود و حکم او ارزش ندارد. اگر گفته شود ولی فقیه دارای ولایت مطلقه است و او ممکن است از قدرت مطلقه اش بر این امر مدد بگیرد پاسخ این است که مراد از ولایت مطلقه این است که آنچه پیغمبر اکرم و امامان معصوم در آن ولایت داشته اند جز در موارد استثنایی جزء اختیارات ولی فقیه است، انکاری تغییر اصول دین برای پیامبر اکرم و ائمه اطهار هم روانیست تا چه رسد به ولی فقیه.

آیا میتوان از ولی فقیه انتقاد کرد؟

پرسش

آیا میتوان از ولی فقیه انتقاد کرد؟

پاسخ

میتوان از ولی فقیه کرد. بلکه براساس تعالیم دینی معتقدیم یکی از حقوق رهبربر مردم لزوم دلسوزی و خیرخواهی برای اوست. این حق تحت عنوان (النصیحه لائمہ المسلمین) تبیین شده است. نصیحت در این عبارت به معنای پند و اندرز نیست، بلکه دلسوزی و خیرخواهی برای رهبران اسلامی است؛ بنابراین نه تنها انتقاد از ولی فقیه جایز است، بلکه واجب شرعی مسلمانان است، و منافع و مصالح شخصی یا گروهی نباید مانع انجام آن شود. در انتقاد از رهبر باید اخلاق اسلامی، شرایط عمومی انتقاد، قداست رهبر و عدم سوء استفاده دشمن را در نظر گرفت. به نظر میرسد برای رعایت همه اصول مزبور، بهترین شیوه انتقاد، نوشتن نامه به دبیرخانه مجلس خبرگان و بیان موارد لازم است.

چرا ولایت فقیه همانند ریاست جمهوری دوره ای نباشد، تا از مضرات تمرکز قدرت در دست یک نفر جلوگیری کنیم؟

پرسش

چرا ولایت فقیه همانند ریاست جمهوری دوره ای نباشد، تا از مضرات تمرکز قدرت در دست یک نفر جلوگیری کنیم؟

پاسخ

یکی از شرایط رهبر، عدالت و تقواست، و قانون، مجلس خبرگان را موظف کرده است هم در مقام کشف و تشخیص (آغاز رهبری) و هم در مقام بقا، (استمرار رهبری) رهبر این صفات را داشته باشد. هرگاه و به هر دلیل منطقی خبرگان به این نتیجه رسیدند که رهبر شرایط رهبری را از دست داده است و یا کس دیگری در زمان رهبری ایشان پیدا شده که از او قوی و بهتر است، رهبری خود به خود از مقام خود عزل شده و لازم است خبرگان عزل ایشان را اعلام کنند و فقیه دیگری را جانشین وی سازند. در این صورت دیگر لازم نیست هر از چند گاهی انتخابات صورت گیرد. گذشته از آنکه با اقتدار رهبری و نقطه ثبات بودن ایشان در جامعه سازگاری ندارد.

اگر ولی فقیه معصوم نیست، اطاعت بیچون و چرا از وی چه توجیهی دارد؟

پرسش

اگر ولی فقیه معصوم نیست، اطاعت بیچون و چرا از وی چه توجیهی دارد؟

پاسخ

اگر به سیره عملی شیعیان توجه کنیم، می‌بینیم آنها بیچون و چرا از مراجع، تقلید می‌کرده‌اند و به فتوای آنان عمل مینموده‌اند، در حالی که هیچ کس معتقد به عصمت مراجع نبوده، بلکه با تغییر فتوای مرجع می‌فهمیدند نه تنها او عصمت ندارد، که قطعاً اشتباه هم کرده است. اگر احتمال خطا، مجوز سرپیچی از دستور حاکم باشد، چون این احتمال هیچ گاه منتفی نیست، اطاعت از حاکم هیچ گاه تحقق نخواهد یافت و حکومت از بین خواهد رفت. اطاعت نکردن از حاکم موجب هرج و مرج و اختلال نظام جامعه می‌گردد. ضرر ناشی از این هرج و مرج بسیار بیشتر از ضرری است که گاه در اثر اطاعت از یک دستور اشتباه به جامعه وارد می‌شود. روش خردمندان اعتنا نکردن به احتمالات ضعیف به هنگام عمل است. حال اگر به خصوصیات ولی فقیه توجه کنیم و در نظر داشته باشیم که حاکم اسلامی همیشه در هر کاری با صاحب‌نظران و متخصصان مشورت می‌کند و بعد تصمیم می‌گیرد و مردم هم وظیفه دارند از خیرخواهی و مصلحت‌اندیشی برای حاکم شرعی مضایقه نکنند، احتمال خطا تا حد بسیاری کاهش می‌یابد و دیگر معقول نیست از دستورهای او سرپیچی کنیم.

آیا اختیارات و وظایف ولی فقیه منحصر به اموری است که در قانون اساسی آمده یا اینکه موارد مذکور صرفاً نمونه‌هایی از اختیارات رهبر است؟

پرسش

آیا اختیارات و وظایف ولی فقیه منحصر به اموری است که در قانون اساسی آمده یا اینکه موارد مذکور صرفاً نمونه‌هایی از اختیارات رهبر است؟

پاسخ

در قانون اساسی اصلی تصویب شده که در آن اختیارات و وظایف ولی فقیه مشخص شده است، ولی در این اصل مواردی ذکر شده که معمولاً مورد احتیاج است، نه اینکه اختیارات او منحصر به موارد مذکور باشد، چرا که در اصل دیگری از قانون اساسی ولایت مطلقه برای ولی فقیه اعلام شده است. این دو اصل با هم تعارضی ندارند بلکه توضیح دهنده همدیگرند؛ یعنی یک اصل بیان‌کننده اختیارات و وظایف ولی فقیه در موارد غالب است، و اصل دیگر (ولایت مطلقه فقیه) بیانگر اختیارات ولی فقیه در مواردی است که پیش می‌آید.

و نیاز است ولی فقیه تصمیمی بگیرد که خارج از اختیارات مذکور در اصل اولی است و آن اصل نسبت به این موارد ساکت است.

اختیاراتی که در قانون اساسی برای ولی فقیه برشمرده شده، مستلزم تخصصهای متعدد است. ولی به صورت طبیعی، بودن این تخصصها در یک نفر مشکل است، پس چگونه ولی فقیه بر تمام امور کشور حاکم باشد؟

پرسش

اختیاراتی که در قانون اساسی برای ولی فقیه برشمرده شده، مستلزم تخصصهای متعدد است. ولی به صورت طبیعی، بودن این تخصصها در یک نفر مشکل است، پس چگونه ولی فقیه بر تمام امور کشور حاکم باشد؟

پاسخ

اگر در قانون اساسی امور متعددی را بعنوان اختیارات ولی فقیه مطرح کرده اند، مقصود قانونگذاران این نبوده است که ولی فقیه در تمامی آن امور تخصص داشته باشد و شخصاً نظر بدهد. ولی فقیه باید مشاورانی از متخصصان مختلف داشته باشد تا آنها در مسائل متفاوت اظهار نظر کنند و نظر مشورتی خود را به ایشان انتقال دهند در نهایت ولی فقیه با توجه به مشورتهایی که انجام میدهد تصمیم میگیرد و سخن نهایی را اعلام میکند.

چرا ولایت فقیه همانند ریاست جمهوری دوره ای نباشد، تا از مضرات تمرکز قدرت در دست یک نفر جلوگیری کنیم؟

پرسش

چرا ولایت فقیه همانند ریاست جمهوری دوره ای نباشد، تا از مضرات تمرکز قدرت در دست یک نفر جلوگیری کنیم؟

پاسخ

یکی از شرایط رهبر، عدالت و تقواست، و قانون، مجلس خبرگان را موظف کرده است هم در مقام کشف و تشخیص (آغاز رهبری) و هم در مقام بقا، (استمرار رهبری) رهبر این صفات را داشته باشد. هر گاه وبه هر دلیل منطقی خبرگان به این نتیجه رسیدند که رهبر شرایط رهبری را از دست داده است و یا کس دیگری در زمان رهبری ایشان پیدا شده که از او قوی و بهتر است، رهبری خود به خود از مقام خود عزل شده و لازم است خبرگان عزل ایشان را اعلام کنند و فقیه دیگری را جانشین وی سازند. در این صورت دیگر لازم نیست هر از چند گاهی انتخابات صورت گیرد. گذشته از آنکه با اقتدار رهبری و نقطه ثبات بودن ایشان در جامعه سازگاری ندارد.

اگر ولی فقیه نماینده امام زمان (عج) در زمین و ولی امر همه مسلمانان جهان است، چرا قانون اساسی به گونه ای تنظیم شده است که ولی فقیه، نمایندگان مجلس خبرگان رهبری و دیگران باید ایرانی باشد؟

اگر ولی فقیه نماینده امام زمان (عج) در زمین ولی امر همه مسلمانان جهان است، چرا قانون اساسی به گونه ای تنظیم شده است که ولی فقیه، نمایندگان مجلس خبرگان رهبری و دیگران باید ایرانی باشد؟

پاسخ

بر اساس نظر اسلام، ایده آل این است که حکومت جهانی واحدی داشته باشیم و مرزهای جغرافیایی هیچ دخالتی نداشته باشند. اما آیا در جهان فعلی که شرایط تحقق این ایده آل وجود ندارد، به بن بست میرسیم؟ قطعاً خیر. اکنون که نمیتوان تمام جهان را با حکومت دینی اداره نمود، باید در همین منطقه (ایران) حکومت دینی را برقرار کنیم. وقتی چنین باشد دیگر پذیرفته نیست قانون اساسی و سایر مقررات به گونه ای باشد که خارج از ایران را نیز در برگیرد. از این رو اگر بخواهیم در این وضع، حکومت دینی داشته باشیم، باید مرزهای جغرافیایی را محترم شمرده، روابط با سایر کشورها را مطابق با عرف بین الملل تنظیم بنماییم یعنی با کشورها مبادله سفیر داشته باشیم، قراردادهای بین المللی را محترم بشماریم و... پس نمیتوان در جهان کنونی گفت: چون رهبر حکومت ما رهبر هر مسلمانی است، بنابراین باید مسلمانان دیگر کشورهای اسلامی نیز تحت فرمان او باشند. این مطلب در عرف بین المللی پذیرفته نیست. اگر قانون اساسی به گونه ای است که حکومت اسلامی ایران، رهبری وارگانهای آن را محدود به یک کشور میکند، به دلیلی است که گفته شد،

وگرنه از نظر اسلام مرزهای جغرافیایی جدا کننده کشورها و ملتها نیست، بلکه آنچه مرز واقعی و جدا کننده مردم از همدیگر است، عقیده است.

چرا رهبر جمهوری اسلامی ایران را، (ولی امر مسلمین) مینامیم؟

پرسش

چرا رهبر جمهوری اسلامی ایران را، (ولی امر مسلمین) مینامیم؟

پاسخ

با توجه به اینکه اسلام حکومت را برای همه مسلمین میخواهد و رکن اصلی این حکومت وجود اسلام شناسی عادل و زمان شناس جهت اجرای احکام دینی است، و از طرفی در حال حاضر، مطابق دیدگاه اسلامی، هیچ حکومت حقیقی بجز جمهوری اسلامی ایران در جهان وجود ندارد و از سوی سوم تنها حکومت برحق، در مرکز خود برخوردار از تأیید و بیعت اسلام شناسان صالح و مردم میباشد، پس بر همه مسلمانان لازم است پیرامون محور ولایت فقیه تجمع کرده و با حمایت از نظام مبتنی بر آن به

احیای مجدد تمدن اسلامی و تأمین عزت مسلمین کمک نمایند. و از این روست که ما ولی امر خود را (ولی امر مسلمین) میدانیم. ناگفته نماند این نامگذاری، مبتنی بر نظریه مکتبی ما و منطبق با طرح اصلی حکومت اسلامی است و منافاتی با طرح ثانوی حکومت که مستلزم وجود قانون اساسی در چارچوب

یک کشور مانند ایران و رعایت قوانین بین المللی در تنظیم روابط با سایر کشورها است ندارد، چرا که این دو طرح در طول همدیگر نندانه در عرض هم که با هم تنافی پیدا کنند.

اگر ولی فقیه معصوم نیست، اطاعت بیچون و چرا از وی چه توجیهی دارد؟

پرسش

اگر ولی فقیه معصوم نیست، اطاعت بیچون و چرا از وی چه توجیهی دارد؟

پاسخ

اگر به سیره عملی شیعیان توجه کنیم، میابیم آنها بیچون و چرا از مراجع، تقلید میکرده اند و به فتوای آنان عمل مینموده اند، در حالی که هیچ کس معتقد به عصمت مراجع نبوده، بلکه با تغییر فتوای مرجع میفهمیدند نه تنها او عصمت ندارد، که قطعاً اشتباه هم کرده است. اگر احتمال خطا، مجوز سرپیچی از دستور حاکم باشد، چون این احتمال هیچ گاه منتفی نیست، اطاعت از حاکم هیچ گاه تحقق نخواهد یافت و حکومت از بین خواهد رفت. اطاعت نکردن از حاکم موجب هرج و مرج و اختلال نظام جامعه میگردد. ضرر ناشی از این هرج و مرج بسیار بیشتر از ضرری است که گاه در اثر اطاعت از یک دستور اشتباه به جامعه وارد میشود. روش خردمندان اعتنا نکردن به احتمالات ضعیف به هنگام عمل است. حال اگر به خصوصیات ولی فقیه توجه کنیم و در نظر داشته باشیم که حاکم اسلامی همیشه در هر کاری با صاحب نظران و متخصصان مشورت میکند و بعد تصمیم میگیرد و مردم هم وظیفه دارند از خیرخواهی و مصلحت اندیشی برای حاکم شرعی مضایقه نکنند، احتمال خطا تا حد بسیاری کاهش مییابد و دیگر معقول نیست از دستورهای او سرپیچی کنیم.

اگر همزمان با حکومت حق در ایران یک یا چند حکومت حق دیگر وجود میداشت و یا آن که در آینده بوجود بیاید، آنگاه چه طرحی را پیشنهاد خواهید کرد؟

پرسش

اگر همزمان با حکومت حق در ایران یک یا چند حکومت حق دیگر وجود میداشت و یا آن که در آینده بوجود بیاید، آنگاه چه طرحی را پیشنهاد خواهید کرد؟

فدراسیون اسلامی شکلی از حکومت است که با مشارکت کشورهای دارای حکومت مشروع و بر حق بصورت اتحادیه بوجود میآید و دارای دولت مرکزی قدرتمند و دولت های محلی مستقل میباشد. دولت مرکزی عهده دار تصمیم گیری و تدبیر امور مسلمانان بر مبنای قواعد دینی، در مقیاس کلّ جامعه اسلامی است، و با تنظیم قوانین عامّ، کلّ اتحادیه را به سمت اهداف مادی و معنوی سوق میدهد. از سوی دیگر هریک از کشورهای عضو اتحادیه با رعایت مصالح جامعه محلی خود و با در نظر گرفتن وضعیت زمانی و مکانی آن کشور به وضع قوانین خاصّ و تدبیر امور میپردازد. ضمن آن که با رعایت و اجرای قوانین عامّ اتحادیه، خود را در پیشبرد جامعه بزرگ اسلامی و تأمین اهداف آن یاری میدهد. به این ترتیب هم در سطح گسترده یعنی کلّ جامعه و اتحادیه اسلامی و هم در سطح هریک از کشورهای عضو، حاکمیت اسلام محقق، و اهداف فردی و اجتماعی حاصل میگردد. ادامه این روند (= داشتن حکومت فدرالی) چه بسا به تشکیل حکومت واحد جهانی، بر اساس الگوی اصلی اسلام منتهی شود، و بیش از پیش سعادت مندی را فراهم آورد.

چرا رهبر جمهوری اسلامی ایران را، (ولی امر مسلمین) مینامیم؟

پرسش

چرا رهبر جمهوری اسلامی ایران را، (ولی امر مسلمین) مینامیم؟

پاسخ

با توجه به اینکه اسلام حکومت را برای همه مسلمین میخواهد و رکن اصلی این حکومت وجود اسلام شناسی عادل و زمان شناس جهت اجرای احکام دینی است، و از طرفی در حال حاضر، مطابق دیدگاه اسلامی، هیچ حکومت حقی بجز جمهوری اسلامی ایران در جهان وجود ندارد و از سوی سوم تنها حکومت برحق، در مرکز خود برخوردار از تأیید و بیعت اسلام شناسان صالح و مردم میباشد، پس بر همه مسلمانان لازم است پیرامون محور ولایت فقیه تجمّع کرده و با حمایت از نظام مبتنی بر آن به احیای مجدد تمدن اسلامی و تأمین عزت مسلمین کمک نمایند. و از این روست که ما ولی امر خود را (ولی امر مسلمین) میدانیم. ناگفته نماند این نامگذاری، مبتنی بر نظریه مکتبی ما و منطبق با طرح اصلی حکومت اسلامی است و منافاتی با طرح ثانوی حکومت که مستلزم وجود قانون اساسی در چار چوب

یک کشور مانند ایران و رعایت قوانین بین المللی در تنظیم روابط با سایر کشورها است ندارد، چرا که این دو طرح در طول همدیگر نندانه در عرض هم که با هم تنافی پیدا کنند.

آیا فقیه دارای ولایت مطلقه به اندازه ولایت انبیاء و امامان (علیهم السلام) است؟

آیا فقیه دارای ولایت مطلقه به اندازه ولایت انبیاء و امامان (علیهم السلام) است؟

پاسخ

امام خمینی (قدس سره) معتقد بودند تمام اختیاراتی که ولی معصوم داراست، ولی فقیه نیز همان اختیارات را دارد. مگر اینکه چیزی استثنا شده باشد. امام فرموده اند: (اصل این است که فقیه دارای شرایط حاکمیت در عصر غیبت همان اختیارات وسیع معصوم را داشته باشد، مگر آنکه دلیل خاصی داشته باشیم که فلان امر از اختصاصات ولی معصوم است.) از جمله جهاد ابتدایی که مشهور بین فقها این است که از اختصاصات ولی معصوم میباشد. از چنین ولایتی در باب اختیارات ولی فقیه به (ولایت مطلقه) تعبیر میکنند. قید (مطلقه) در مقابل نظر کسانی است که معتقدند فقیه فقط در موارد ضروری حق تصرف و دخالت دارد. پس اگر برای زیباسازی شهر نیاز به تخریب خانه ای باشد چون چنین چیزی ضروری نیست فقیه نمی تواند دستور تخریب آن را صادر کند. این فقها به ولایت مقید نه مطلق معتقدند، برخلاف معتقدان به ولایت مطلقه فقیه، که تمامی موارد نیاز جامعه اسلامی را چه اضطراری و چه غیر اضطراری در قلمرو تصرفات شرعی فقیه میدانند.

با توجه به اینکه ولایت فقیه، مطلق است، آیا وی میتواند اصول دین و احکام آن را تغییر دهد؟

پرسش

با توجه به اینکه ولایت فقیه، مطلق است، آیا وی میتواند اصول دین و احکام آن را تغییر دهد؟

پاسخ

خیر، قابل توجه است که؛ ولی فقیه از آن رو که به احکام اسلامی آگاهی کامل دارد و مصالح جامعه را بهتر از دیگران میداند، میتواند اجرای برخی از احکام را برای حفظ مصالح مهمتر متوقف کند. در چنین مواردی فقیه حکم اسلامی دیگری را اجرا مینماید در این صورت احکام اسلام عوض نشده است، بلکه حکمی مهمتر بر مهم، پیشی گرفته است و این خود از احکام قطعی اسلام است. اما، درباره اصول دین که اسلام، بر آن بنا شده است، به هیچ وجه جایز نیست که برای حفظ مصلحت دیگری اصول دین تغییر یابد، زیرا در تراحم میان اصول دین با امور دیگر، اصول دین مقدم است. از این رو اگر ولی فقیه در صدد انکاری تغییر اصول دین برآید، مخالفت با اسلام کرده است و این مخالفت او را از عدالت ساقط میگرداند و پس از آن ولایت از وی سلب میشود و حکم او ارزش ندارد. اگر گفته شود ولی فقیه دارای ولایت مطلقه است و او ممکن است از قدرت مطلقه اش بر این امر مدد بگیرد پاسخ این است که مراد از ولایت مطلقه این است که آنچه پیغمبر اکرم و امامان معصوم در آن ولایت داشته اند جز در موارد استثنایی جزء اختیارات ولی فقیه است، انکاری تغییر اصول دین برای پیامبر اکرم و ائمه اطهار هم روانیست تا چه

رسد به ولی فقیه.

آیا میتوان از ولی فقیه انتقاد کرد؟

پرسش

آیا میتوان از ولی فقیه انتقاد کرد؟

پاسخ

میتوان از ولی فقیه کرد. بلکه براساس تعالیم دینی معتقدیم یکی از حقوق رهبر مردم لزوم دلسوزی و خیرخواهی برای اوست. این حق تحت عنوان (النصیحه لائمہ المسلمین) تبیین شده است. نصیحت در این عبارت به معنای پند و اندرز نیست، بلکه دلسوزی و خیرخواهی برای رهبران اسلامی است؛ بنابراین نه تنها انتقاد از ولی فقیه جایز است، بلکه واجب شرعی مسلمانان است، و منافع و مصالح شخصی یا گروهی نباید مانع انجام آن شود. در انتقاد از رهبر باید اخلاق اسلامی، شرایط عمومی انتقاد، قداست رهبر و عدم سوء استفاده دشمن را در نظر گرفت. به نظر میرسد برای رعایت همه اصول مزبور، بهترین شیوه انتقاد، نوشتن نامه به دبیرخانه مجلس خبرگان و بیان موارد لازم است.

چرا ولایت فقیه همانند ریاست جمهوری دوره ای نباشد، تا از مضرات تمرکز قدرت در دست یک نفر جلوگیری کنیم؟

پرسش

چرا ولایت فقیه همانند ریاست جمهوری دوره ای نباشد، تا از مضرات تمرکز قدرت در دست یک نفر جلوگیری کنیم؟

پاسخ

یکی از شرایط رهبر، عدالت و تقواست، و قانون، مجلس خبرگان را موظف کرده است هم در مقام کشف و تشخیص (آغاز رهبری) و هم در مقام بقا، (استمرار رهبری) رهبر این صفات را داشته باشد. هرگاه وبه هر دلیل منطقی خبرگان به این نتیجه رسیدند که رهبر شرایط رهبری را از دست داده است و یا کس دیگری در زمان رهبری ایشان پیدا شده که از او قوی و بهتر است، رهبری خود به خود از مقام خود عزل شده و لازم است خبرگان عزل ایشان را اعلام کنند و فقیه دیگری را جانشین وی سازند. در این صورت دیگر لازم نیست هر از چند گاهی انتخابات صورت گیرد. گذشته از آنکه با اقتدار رهبری و نقطه ثبات بودن ایشان در جامعه سازگاری ندارد.

آیا در ولایت مطلقه فقیه همه اختیارات امام معصوم (ع) برای ولی فقیه ثابت است؟

آیا در ولایت مطلقه فقیه همه اختیارات امام معصوم (ع) برای ولی فقیه ثابت است؟

پاسخ

ولایت مطلقه فقیه دقیقاً به همین معناست که همه اختیارات ملکی پیامبر (ص) و ائمه (ع) برای ولی فقیه نیز وجود دارد. حضرت امام (ره) در کتاب ولایت فقیه دقیقاً این مسئله را روشن ساخته اند. باید توجه داشت که در این جا ولایت به معنای زعامت و رهبری سیاسی - که یک امر اعتباری است - مطرح می باشد نه ابعاد دیگر آن که برخی از امور واقعی و تکوینی است. بنابراین در حکومت اسلامی یک سری اختیارات حکومتی وجود دارد که ربطی به مقامات وجودی ندارد و این اختیارات لازمه برقراری حکومت و هدایت آن در مسیر صلاح جامعه اسلامی است و هر شخص معتبری که در نظام سیاسی اسلام رهبری او پذیرفته شده با حفظ اصل حرکت به سمت مصالح ملزمه جامعه اسلامی آن اختیارات را داراست؛ چه پیامبر (ص) باشد و چه ولی فقیه. برای آگاهی بیشتر رجوع کنید به کتب زیر: ۱- ولایت فقیه (امام خمینی (ره)) ۲- ولایت فقیه (آیت الله جوادی آملی) موفق باشید؛

اگر ولایت مطلقه فقیه در قانون اساسی مطرح شده پس چرا بعضی از محدودیت ولایت فقیه دم می زنند؟

پرسش

اگر ولایت مطلقه فقیه در قانون اساسی مطرح شده پس چرا بعضی از محدودیت ولایت فقیه دم می زنند؟

پاسخ

بحث ولایت مطلقه فقیه به صراحت در قانون اساسی ذکر شده و حدود و ثغور آن نیز معلوم گشته است ولی متأسفانه برخی به جهت تبلیغات غرب و رسوبات فکری دیگر چنین وانمود می کنند که ولایت مطلقه به معنای بی قانونی و تسلط اراده یک فرد بر همه امور است ولی حقیقت این نیست و ولایت مطلقه تنها برای گره گشایی در اموری است که به طور معمول قابل حل نیست.؛

معنای مطلقه بودن ولایت فقیه چیست؟

پرسش

کلمه ((مطلق)) یا ((مطلقه)) در لغت به معنای آزادی، رهایی و ارسال است؛ لیکن موارد استعمال آن متفاوت است. به عبارت دیگر گاهی ((مطلق)) (Absolute) در برابر ((نسبی)) (Relative) به کار می رود و گاهی در برابر ((مشروط)) (Conditioned). استعمال نخست صرفاً در علوم حقیقی است، ولی استعمال دوم هم در علوم حقیقی و هم در علوم اعتباری (مانند علوم سیاسی) جریان دارد. از طرف دیگر کاربرد این واژه در علوم اعتباری نیز از نظر دایره و وسعت اطلاق، بسیار متفاوت است. به عبارت دیگر هر کجا که این واژه به کار می رود، باید به دقت در نظر داشت که مراد از آن اطلاق در برابر کدامین قید می باشد؛ مثلاً ((مطلقه)) (Absolutist) در نظام های سیاسی غالباً به رژیم های فاقد قانون اساسی (Constitution) اطلاق می شود؛ ولی در نظام ولایت فقیه به گونه دیگری استعمال می شود. مقصود از ((ولایت مطلقه فقیه)) این است که اگر ((مصالح اهم اجتماعی)) مسلمانان با یکی از احکام اولیه شرعی - که از نظر اهمیت در رتبه پایین تری قرار دارد - در تضاد قرار گیرد، ولی فقیه که موظف به حفظ مصالح عالی جامعه اسلامی است. به خاطر حفظ مصالح اهم جامعه اسلامی می تواند، بلکه باید موقتاً آن

حکم شرعی اولی را تعطیل کند و مصالح جامعه را بر آن مقدم بدارد؛ مثلاً در فقه اسلامی تخریب مسجد حرام می باشد. اکنون اگر به تخریب مسجدی جهت خیابان کشی حاجت افتاد، چه باید کرد؟ دیدگاه مخالف ولایت مطلقه بر آن است که صرف مصلحت اهم اجتماعی مجوز تخریب مسجد نیست و تا زمانی که کار به ضرورت نرسد نمی توان دست به این کار زد؛ لیکن براساس نظریه ((ولایت مطلقه)) لازم نیست حکومت اسلامی آن قدر صبر کند که برای جامعه مشکلات زیادی فراهم شود و کارد به استخوان برسد، تا آن گاه از سر ناچاری و برای خروج از بن بست و انفجار اجتماعی، مسجد را تخریب کند. بلکه اساساً اگر بخواهیم چنین کنیم، همیشه از قافله تمدن عقب خواهیم ماند و همواره در مشکلات است و پاخواهیم زد و شارع مقدس به چنین چیزی راضی نیست. از آنچه گذشت روشن می شود که: اولاً؛ ولایت مطلقه فقیه از قواعد رافع تراحم است؛ یعنی، مطلق بودن ولایت گره گشا در تراحم احکام و مصالح اجتماعی است. ثانیاً؛ ولایت مطلقه خود، مقید به قیودی است نه این که از هر حیث مطلق باشد. قیودی که در اعمال ولایت مطلقه وجود دارد عبارت است از: ۱- مصلحت، ۲- اهم بودن، ۳- اجتماعی بودن. به عبارت دیگر، ولی فقیه نمی تواند: ۱- به طور دل خواهی و بدون رعایت مصالح جامعه اقدامی کند. ۲- مصلحت مورد نظر در اینجا مصالح امت است، نه شخص ولی فقیه. ۳- تنها مصالحی را می تواند بر احکام نخستین مقدم بدارد

که از نظر اهمیت دارای رتبه بالاتری بوده و شارع مقدس راضی به ترک آنها نباشد. ۷

اگر ولی فقیه دچار بی عدالتی شود تکلیف چیست؟

پرسش

اگر ولی فقیه دچار بی عدالتی شود تکلیف چیست؟

پاسخ

چون ولی فقیه با ویژگی عدالت و اجتهاد و مدیر و مدبر بودن از سوی خبرگان انتخاب می شود، اگر در میانه راه یکی از این سه شرط مفقود شود و یا خدشه پیدا کند، وظیفه خبرگان رهبری است که او را عزل کنند و فردی اقوی و بهتر از او را انتخاب کنند.

حضرت امام خمینی (رحمه الله) در مصاحبه ای فرمودند: اگر ولی فقیه یک کلمه دروغ بگوید یک کلمه، یک قدم برخلاف بگذارد، آن ولایت را دیگر ندارد (۱).

(بخش پاسخ به سؤالات)

۱ - نقل با اختصار از کتاب پرسش ها و پاسخ ها، آیت الله مصباح یزدی.

۳

با توجه به اختیارات ولی فقیه، اگر به طور همزمان وی، خبرگان را منحل و مجلس خبرگان نیز وی را عزل کند چه باید کرد؟

پرسش

با توجه به اختیارات ولی فقیه، اگر به طور همزمان وی، خبرگان را منحل و مجلس خبرگان نیز وی را عزل کند چه باید کرد؟

پاسخ

این اشکال درباره ولی فقیه و مجلس خبرگان وارد نیست. زیرا خبرگان زمانی عزل رهبر و عدم صلاحیت او را برای رهبری اعلام می کنند که پیش از آن مطمئن باشند رهبر صلاحیتش را از دست داده است. مثلاً اگر خبرگان تشخیص دادند رهبر عدالت یا بینش فقهی یا توانایی اداره امور اجتماعی را از دست داده است، عزل او را اعلام می کنند. روشن است پیش از

اطمینان از عدم صلاحیت وی، برکنار شدن او از ولایت و اعلام عدم صلاحیت از ناحیه خبرگان پیش خواهد آمد. پس اعلام عزل رهبری امری است که قبلاً برای خبرگان مشخص شده است و سپس اعلام می گردد.

بنابراین، اگر همزمان با اعلام عدم صلاحیت رهبر از سوی خبرگان، رهبر نیز مجلس خبرگان را منحل کند، منحل کردن رهبر تأثیر ندارد، زیرا پیش از اعلام خبرگان، رهبر، به دلیل از دست دادن شرایط خود به خود معزول شده است. و این مطلب یکی از افتخارات نظام حکومت ولایی است، که عزل و نصب حاکم شرعی از سوی خداست و حاکمیت او بر تقوا استوار است (۱).

(بخش پاسخ به سؤالات)

۱ - نقل با اختصار از کتاب پرسش ها و پاسخ ها، آیت الله مصباح یزدی.

۲

چرا رهبر جمهوری اسلامی ایران را «ولی امر مسلمین» می نامیم؟

پرسش

چرا رهبر جمهوری اسلامی ایران را «ولی امر مسلمین» می نامیم؟

پاسخ

الگوی اولیه اسلام برای حکومت، حکومت واحد جهانی تحت رهبری امام معصوم ((علیه السلام)) می باشد. در این الگو مرزهای جغرافیایی جای خود را به مرزهای عقیدتی می دهد و کشور اسلامی شامل کلیه مناطقی خواهد بود که در آن مسلمانان زندگی می کنند.

از سوی دیگر حکومت اسلامی به معنای تدبیر امور مسلمین براساس قوانین دینی و رعایت مصالح شهروندان می باشد و حاکم به عنوان مجری احکام اسلامی کسی است که شرایطی ویژه را داراست و با نبود و یا از بین رفتن آن شرایط صلاحیت حکومت از او سلب می گردد.

نگاهی گذرا به گذشته و حال مسلمین و مشاهده نابسامانی ها، گروه بندی ها، برادر کشی ها، عقب ماندگی های مادی و معنوی به روشنی گویای این واقعیت است که عاملی اصلی بروز چنین وضعیتی نبود پایگاهی محکم به عنوان محوریت جامعه اسلامی جهت هدایت افراد، رفع اختلافات، جلوگیری از بروز فتنه ها و خنثی سازی نقشه دشمنان بوده است. از این رو اسلام حکومت ولی عادل را به عنوان عاملی سعادت بخش و وحدت آفرین تشریح کرده و آن را برای «تمام مسلمین» می خواهد.

بنابراین با توجه اینکه اسلام حکومت را برای همه مسلمین می خواهد و رکن اصلی این حکومت وجود اسلام شناسی عادل و

زمان شناس جهت اجرای احکام دینی است، و از طرفی در حال حاضر، مطابق دیدگاه اسلامی، هیچ حکومت حقی به جز جمهوری اسلامی ایران در جهان وجود ندارد و تنها حکومت بر حق در مرکز خود برخوردار از تأیید و بیعت اسلام شناسان صالح و

مردم می باشد، پس بر همه مسلمانان لازم است پیرامون محور ولایت تجمّع کرده و با حمایت از نظام مبتنی بر آن به احیای مجدد؟؟ اسلامی بر تأمین عزت مسلمین کمک نمایند. همانطوری که امروز شاهد حمایت گروه ها و شخصیت های اسلامی سراسر دنیا از «ولی امر مسلمین» به عنوان رهبری جهانی مسلمین هستیم (۲).

(بخش پاسخ به سؤالات)

آیا امام خمینی ((رحمه الله)) از ولایت مطلقه خودشان در مقام عمل استفاده ای کردند؟

پرسش

آیا امام خمینی ((رحمه الله)) از ولایت مطلقه خودشان در مقام عمل استفاده ای کردند؟

پاسخ

امام در توضیح ولایت مطلقه فقیه می فرماید:

کلیه امور مربوط به حکومت و سیاست که برای پیامبر و ائمه ((علیهم السلام)) مقرر شده است، در مورد فقیه عادل نیز مقرر است و عقلا نمی توان فرقی میان این دو قایل شد (۴).

امام راحل ((رحمه الله)) از این ولایت مطلقه در چندین موارد استفاده کردند که عبارت است از منصوب کردن مهندس بازرگان به عنوان نخست وزیر و رئیس دولت موقت از سوی خودشان. امام در این مورد فرمودند:

... من که ایشان را نصب کردم، یک نفر آدمی هستم که بواسطه ولایتی که از طرف شارع مقدّس دارم ایشان را قرار دادم، ایشان را که من قرار دادم واجب الاتباع است، ملت باید از او اتّباع کند، یک حکومت عادی نیست، یک حکومت شرعی است، باید از او اتباع کنند، مخالفت با این حکومت، مخالفت با شرع است، قیام بر علیه شرع است (۵).

این کلام امام ((رحمه الله)) دلالت بر ولایت مطلقه ایشان دارد که این از جانب معصوم ((علیه السلام)) در زمان غیبت به فقیه جامع شرایط واگذار شده است. و امام در مقام نصب در تنفیذ ریاست جمهوری های کشورمان از این تعبیر استفاده می کردند. یعنی رأی ملت را تنفیذ و آنها را به آن مقام نصب می کردند. و این همان به کار بستن ولایت مطلقه در امور کشور و مصالح اسلام است (۶).

(بخش پاسخ به سؤالات)

با توجه به «ولایت مطلقه فقیه» آیا می تواند اصول دین و احکام آن را تغییر دهد؟

با توجه به «ولایت مطلقه فقیه» آیا می‌تواند اصول دین و احکام آن را تغییر دهد؟

پاسخ

ولایت اعطا شده به فقیه برای حفظ اسلام است. اولین وظیفه ولی فقیه پاسداری از اسلام است. اگر فقیه اصول و احکام دین را تغییر دهد، اسلام از بین می‌رود. اگر حق داشته باشد اصول را تغییر دهد یا آن را انکار کند، چه چیزی باقی می‌ماند تا آن را حفظ کند.

لیکن اگر جایی امر دایر بین اهم و مهم شود، فقیه می‌تواند مهم را فدای اهم کند تا اینکه اهم باقی بماند. مثلاً اگر رفتن به حج موجب ضرر به جامعه اسلامی باشد و ضرر آن از ضرر تعطیل حج بیشتر باشد فقیه حق دارد برای حفظ جامعه اسلامی و پاسداری از دین، حج را موقتاً تعطیل کند و مصلحت مهم‌تری را برای اسلام فراهم نماید (۸).

(بخش پاسخ به سؤالات)

منظور از ولایت مطلقه چیست؟ آیا فراتر از قانون است یا در محدوده قانون؟

پرسش

منظور از ولایت مطلقه چیست؟ آیا فراتر از قانون است یا در محدوده قانون؟

پاسخ

منظور از ولایت مطلقه یعنی تمام اختیاراتی را که ولی معصوم داراست ولی فقیه نیز همان اختیارات را دارد مگر اینکه چیزی استثناء شده باشد. مثل جهاد ابتدایی که بعضی از فقها قائل هستند که استثناء شده است. و این به معنای تصرفات شرعی ولی فقیه است در تمام آنچه که جامعه اسلامی به آن نیازمند است (۹) و بودن این گونه ولایت برای ولی فقیه فراتر از قانون نیست زیرا در قانون اساسی در اصل یکصد و هفتم آمده است: «هرگاه یکی از فقهای واجد شرایط مذکور در اصل پنجم این قانون از طرف اکثریت قاطع مردم به مرجعیت و رهبری شناخته و پذیرفته شده باشد همانگونه که در مورد مرجع عالی قدر تقلید و رهبر انقلاب آیه الله العظمی امام خمینی (رحمه الله) چنین شده است، این رهبر ولایت امر و همه مسئولیتهای ناشی از آن را بر عهده دارد». و مسئولیتهای ناشی از ولایت امر از دید حضرت امام (قدس سره) به نحو گسترده است. با این وصف ولایت مطلقه به آن معنی که ذکر شد فراتر از قانون نیست بلکه در محدوده قانون می‌باشد.

(بخش پاسخ به سؤالات)

آیا اختیارات و وظائف ولی فقیه فقط منحصر به قانون اساسی است یا بیش از آن می باشد؟

پرسش

آیا اختیارات و وظائف ولی فقیه فقط منحصر به قانون اساسی است یا بیش از آن می باشد؟

پاسخ

اختیارات و وظائف ولی فقیه در قانون اساسی با اصلی مشخص شده است. ولی آنچه معمولاً مورد نیاز بوده است در این اصل آمده است نه اینکه اختیارات او منحصر به موارد مذکور باشد چرا که در اصل دیگری از قانون اساسی ولایت مطلقه برا فقیه اعلام شده است.

و این دو اصل نیز با هم تعارضی ندارند. بلکه توضیح دهنده همدیگرند؛ یعنی یک اصل بیان کننده اختیارات و وظائف ولی فقیه در موارد غالب است. و اصل دیگر (ولایت مطلقه فقیه) بیانگر اختیارات ولی فقیه در مواردی است که پیش می آید و نیاز است ولی فقیه تصمیمی بگیرد که خارج از اختیارات مذکور در اصل اولی است و آن اصل نسبت به این موارد ساکت است و حکمی ندارد (۱).

(بخش پاسخ به سؤالات)

۱ - نقل با اختصار از کتاب پرسش ها و پاسخ ها، آیت الله مصباح یزدی.

۲

با توجه به ولایت مطلقه فقیه، دیگر چه نیازی به مشاورین و متخصصین برای فقه می باشد؟

پرسش

با توجه به ولایت مطلقه فقیه، دیگر چه نیازی به مشاورین و متخصصین برای فقه می باشد؟

پاسخ

ولی فقیه چون معصوم نیست و با غیب ارتباطی ندارد، در نتیجه از تمام مسائل و امور نیز آگاهی ندارد. بنابراین لازم است که

ولی فقیه در امور مختلف سیاسی و نظامی و فرهنگی و آموزشی مشاورین و متخصصینی داشته باشد تا از نظرات آنها آگاه شود. ولی باید توجه داشت که تصمیم نهایی با ولی فقیه است.

خداوند متعال به پیامبر اکرم ((صلی الله علیه و آله)) دستور می دهند: «و مشاورهم فی الامر فاز اغرمت فتوکل علی الله» (۱) در کارها با مؤمنان مشورت کن، اما هنگامی که تصمیم گرفتی بر خدا توکل کن».

بر اساس بینش دینی ما حضرات معصوم ((علیهم السلام)) عالم به علم الهی بودند، ولی مأمور بودند که با مردم و آگاهان در مسائل مشورت کنند، ولی در عین حال در آیه تصریح شده که عزم و تصمیم نهایی، با پیامبر است. وقتی پیامبر مشورت می کرد ولی فقیه به طریق اولی سزاوار به مشورت است چون بهره ای از علم غیب ندارد، ولی تصمیم گیری نهایی با ولی فقیه می باشد و آنچه او تصمیم گرفت لزوم اطاعت دارد (۲).

(بخش پاسخ به سؤالات)

۱ - سوره آل عمران، آیه ۱۵۹.

۲ - نقل با اختصار از کتاب پرسش ها و پاسخ ها، آیت الله مصباح یزدی.

۳

اگر برخلاف رأی آیت الله ها رأی داده شود بر خلاف دین عمل کردن نیست؟

پرسش

اگر برخلاف رأی آیت الله ها رأی داده شود بر خلاف دین عمل کردن نیست؟

پاسخ

انسانی که مجتهد نیست و به احتیاط عمل نمی کند باید از مجتهد جامع شرایط تقلید کند زیرا بر اساس حکم عقل، شخص ناآگاه به احکام دین باید به مجتهد مراجعه و از او پیروی نماید. ولی در مسائلی که جزو فروع دین نیست و در حیطه تخصصی مرجع تقلید نمی باشد مخالفت اشکالی ندارد. اما اگر مجتهد، ولی فقیه باشد همه مسلمانان باید از او امر و لائی ولی فقیه اطاعت نموده و تسلیم امر و نهی او باشند و این حکم شامل فقهای عظام هم می شود چه رسد به مقلدین آنان. (اجوبه، ج ۱، ص ۲۳) اطاعت از دستورات حکومتی ولی امر مسلمین بر هر مکلفی ولو این که فقیه باشد واجب است و برای هیچ کسی جایز نیست با متصدی امور ولایت به این بهانه که خودش شایسته تر است مخالفت نماید. این در صورتی است که متصدی منصب ولایت از راه های قانونی شناخته شده به مقام ولایت رسیده باشد، ولی در غیر این صورت مسأله به طور کلی تفاوت خواهد

علت تقسیم ولایت به مطلقه و مقید چیست؟

اشاره

پرسش: بر چه مبنایی قانون اساسی از این دو قسم، ولایت مطلقه را انتخاب کرده است؟

پرسش

علت تقسیم ولایت به مطلقه و مقید چیست؟

پرسش: بر چه مبنایی قانون اساسی از این دو قسم، ولایت مطلقه را انتخاب کرده است؟

پاسخ

در جواب دو سؤال فوق، باید ضمن تحلیل و تجزیه مفهوم ولایت مطلقه، ضرورت آن را نیز بررسی نماییم:

در این رابطه ابتدا به بازخوانی معنای این اصطلاح، از منظر حضرت امام(ره)، با تکیه بر متون اسلامی می پردازیم. سپس ضمن مراجعه مختصر به مذاکرات شورای بازنگری قانون اساسی، تلاش می کنیم تا مقصود قانون گذاران از این اصطلاح را بیابیم:

یکم: نظریه حضرت امام(ره) درباره حوزه اختیارات ولی فقیه که مورد قبول بسیاری از فقهای شیعه می باشد، این است که فقیه همه اختیارات لازم حکومتی امام معصوم(ع) را دارد و هر نوع ولایتی که در حوزه رهبری جامعه برای امام ثابت شده برای فقیه نیز ثابت است. جز آنچه که به دلیل خاص از مختصات امام معصوم(ع) و بعضی اولیاء خدا شمرده شده است، از قبیل عصمت، ولایت تکوینی و نیز پاره ای از اختیاراتی که پیامبر در حوزه مسائل خصوصی افراد داشته اند. در حقیقت اختصاصات یاد شده مربوط به جنبه ولایت به معنی زعامت و رهبری اجتماعی نیست، بلکه به خاطر جهات شخصیتی و شرافت مقام امامت و عصمت امام معصوم(ع) است. از اختیارات حکومتی یاد شده به «ولایت مطلقه» تعبیر می شود که ما به اختصار به توضیح آن می پردازیم.

کلمه «مطلق» یا «مطلقه» در لغت به معنای آزادی، رهایی و ارسال است؛ لیکن موارد استعمال آن متفاوت است. به عبارت دیگر گاهی «مطلق» (Absolute) در برابر «نسبی» (Relative) به کار می رود و گاهی در برابر «مشروط» (Conditioned). استعمال نخست صرفاً در علوم حقیقی است، ولی استعمال دوم هم در

علوم حقیقی و هم در علوم اعتباری (مانند علوم سیاسی) جریان دارد. از طرف دیگر کاربرد این

واژه در علوم اعتباری نیز از نظر دایره و وسعت اطلاق، بسیار متفاوت است. به عبارت دیگر هر کجا که این واژه به کار می رود، باید به دقت در نظر داشت که مراد از آن اطلاق در برابر کدامین قید می باشد؛ مثلاً «مطلقه» (Absolutist) در نظام های سیاسی غالباً به رژیم های فاقد قانون اساسی (Constitution) اطلاق می شود؛ ولی در نظام ولایت فقیه به گونه دیگری استعمال می شود. مقصود از «ولایت مطلقه فقیه» این است که اگر «مصالح اهم اجتماعی» مسلمانان با یکی از احکام اولیه شرعی - که از نظر اهمیت در رتبه پایین تری قرار دارد - در تراحم قرار گیرد، ولی فقیه که موظف به حفظ مصالح عالیّه جامعه اسلامی است؛ به خاطر حفظ مصالح اهم جامعه اسلامی می تواند، بلکه باید موقتاً آن حکم شرعی اولی را تعطیل کند و مصالح اهم جامعه را بر آن مقدم بدارد؛ مثلاً در فقه اسلامی تخریب مسجد حرام می باشد. اکنون اگر به تخریب مسجدی جهت خیابان کشی حاجت افتاد، چه باید کرد؟ دیدگاه مخالف ولایت مطلقه بر آن است که صرف مصلحت اهم اجتماعی مجوز تخریب مسجد نیست و تا زمانی که کار به ضرورت نرسد نمی توان دست به این کار زد؛ لیکن

براساس نظریه «ولایت مطلقه» لازم نیست حکومت اسلامی آن قدر صبر کند که برای جامعه مشکلات زیادی فراهم شود و کارد به استخوان برسد، تا آن گاه از سر ناچاری و برای خروج از بن بست و انفجار اجتماعی، مسجد را تخریب کند. از آنچه گذشت روشن می شود که:

اولاً؛ ولایت مطلقه فقیه از قواعد رافع

تزام است؛ یعنی، مطلق بودن ولایت گره گشا در التزام احکام و مصالح اهم اجتماعی است.

ثانیاً؛ ولایت مطلقه خود، مقید به قیودی است نه این که از هر حیث مطلق باشد.

قیودی که در اعمال ولایت مطلقه وجود دارد عبارت است از: ۱- مصلحت، ۲- اهم بودن، ۳- اجتماعی بودن. به عبارت دیگر، ولی فقیه نمی تواند:

۱- به طور دل خواهانه و بدون رعایت مصالح جامعه اقدامی کند.

۲- مصلحت مورد نظر در اینجا مصالح امت است، نه شخص ولی فقیه.

۳- تنها مصالحی را می تواند بر احکام نخستین مقدم بدارد که از نظر اهمیت دارای رتبه بالاتری بوده و شارع مقدس راضی به ترک آنها نباشد.

بنابراین دیدگاه هر گاه فقیه واجد شرایط به تشکیل حکومت اسلامی توفیق یابد همان ولایتی را که پیامبر و امام معصوم (ع) در اداره امور جامعه دارند او نیز دارد. و بر همه مردم لازم است که از او اطاعت کنند به عبارت دیگر اختیارات حکومتی مربوط به حکومت شرعی است، چه در رأس آن پیامبر (ص) یا امام معصوم (ع) باشد، یا نایب آنان (ولی فقیه). و این اختیارات چیزی بیش از اختیارات لازم و ضروری برای حکومت و اداره جامعه نیست و هیچ حکومتی فاقد آن اختیارات نمی باشد. البته فضایل پیامبر (ص) بیش از همه انسانها است و... لیکن فضایل معنوی بیشتر، اختیارات حکومتی را افزایش نمی دهد. خداوند همان اختیارات و ولایتی که به پیامبر اکرم (ص) و امامان معصوم (ع) در تدارک و بسیج سپاه تعیین و الیمان و استانداران، گرفتن مالیات و صرف آن در مصالح مسلمانان داده است، برای حکومت فقیه نیز قرار داده است، نهایت تفاوت این که ولایت فقیه در رابطه با شخصی معین

نبوده و روی عنوان عالم عادل ثابت است.»، (ولایت فقیه امام خمینی، ص ۵۵).

حضرت امام خمینی (ره) در توضیح این نظریه می افزاید: «وقتی می گوئیم ولایتی را که رسول اکرم (ص) و ائمه (ع) داشتند. بعد از غیبت، فقیه عادل دارد، برای هیچ کس این توهم نباید پیدا شود که مقام فقهاء همان مقام ائمه و پیامبر اکرم (ص) است زیرا اینجا صحبت از مقام نیست، بلکه صحبت از ولایت - یعنی حکومت و اداره کشور و اجرای قوانین شرع مقدس که یک وظیفه سنگین و مهم است - می باشد، نه شأن و مقام برتر و غیر عادی، به عبارت دیگر ولایت مورد بحث یعنی حکومت و اجراء قوانین الهی و اداره جامعه اسلامی و... ولایت فقیه از امور قراردادی و اعتباری عقلایی است و واقعیتی جز جعل قانونی ندارد، وقتی کسی به عنوان ولی در موردی نصب می شود، مثلاً برای حضانت و سرپرستی کسی یا حکومت، دیگر معقول نیست در اعمال این ولایت فرقی بین رسول اکرم (ص) و امام یا فقیه وجود داشته باشد. به عنوان مثال، ولایتی که فقیه در اجرای حدود و قوانین کیفری اسلام دارد، در اجرای این حدود بین رسول اکرم (ص) و امام و فقیه امتیازی نیست. حاکم، متصدی اجرای قوانین الهی است و باید حکم خدا را اجرا نماید، چه رسول الله (ص) باشد و چه امام معصوم (ع) یا نماینده او یا فقیه عصر، (همان، ص ۵۶).

برای اثبات ولایت مطلقه فقیه و گستره اختیارات او در حوزه اختیارات پیامبر اکرم (ص) و ائمه معصومین (ع) دلایل متعددی وجود دارد که به اختصار عبارتند از:

۱. همه دلایل عقلی و نقلی که ضرورت حکومت و ولایت فقیه را با عنوان

فقاہت و عدالت در عصر غیبت اثبات می کند، دامنه و گستره

این حکومت و ولایت را اثبات می کند.

۲. رسالتهای و مسؤولیت هایی که از جانب خدا و دین او بر عهده ولی فقیه واجد شرایط حکومت و رهبری نهاده شده است درست همان رسالتهای و مسؤولیت هایی است که پیامبر و امام معصوم(ع) بر عهده داشتند و آن حفظ احکام اسلام از انحرافات، تبلیغ و اجرای اسلام، اصلاح امور مسلمانان، هدایت و ارشاد آنها و نیز دفاع از مظلومان و مقابله با زورگویان و ستمگران و برقراری عدالت اجتماعی انجام این رسالتهای و مسؤولیت ها همان گونه که برای معصومین(ع) قدرت و حکومت مطلقه ای را ایجاد می کند. قدرت و حکومت مطلقه ای را برای فقیه متصدی حکومت و دولت اسلامی نیز ایجاد می کند در غیر این صورت بسیاری از احکام به اجرا در نخواهد آمد و معطل خواهد ماند و ایجاد محدودیت در اختیارات باعث تقویت مصالح جامعه می گردد.

۳. ولایت فقیه به عنوان نهاد حکومتی که در شخصیت حقوقی حاکم تبلور می یابد، مانند همه نهادهای حکومتی دیگر اعم از حکومت های لائیک، دمکراتیک و سایر انواع آن که دارای قدرت مطلقه هستند، او نیز باید دارای قدرت و اختیارات مطلقه باشد تا بتواند امور فردی و اجتماعی شهروندان را سامان بخشد و معضلات جامعه اسلامی را حل و فصل کند این مقدار جای هیچ گونه انکاری نیست. بنابراین قوانین جامع و کامل اسلام، جهت اجرا شدن و تأمین سعادت همه جانبه دنیوی و اخروی انسانها تشکیل حکومت اسلامی با اختیارات کامل و مطلق را که پیامبر اکرم(ص) و امامان(ع) از آنها برخوردار بودند ایجاد می کند و ولایت فقیه به عنوان نهاد حکومتی و

شخصیت حقوقی فقیه تبلور این قدرت و ولایت مطلقه است.

با توجه به مطالب فوق ثابت می شود که امتیازات خاص پیامبر اکرم (ص) و سایر امامان (ع) مربوط به جهات شخصیتی و شرافت مقام امامت و عصمت امام معصوم است و هیچ گونه ربطی به جنبه ولایت و حاکمیت و اداره حکومت و جامعه و اجرای قوانین اسلامی ندارد بنابراین هم چنانکه امام (ره) فرمودند، کلیه اختیاراتی که امام (ع) دارد فقیه نیز دارا است، مگر دلیل شرعی اقامه شود مبنی بر آن که فلاحن اختیار و حق ولایت امام (ع) به سبب حکومت ظاهری او نیست بلکه به شخص امام مربوط می شود و یا اگر چه به مسائل حکومت و ولایت ظاهری بر جامعه اسلامی است لکن مخصوص شخص امام معصوم (ع) است و شامل دیگران نمی شود، (شئون و اختیارات ولی فقیه، ترجمه کتاب البیع امام (ره)، ص ۷۷).

دوم: اکنون با توجه به مشخص شدن مفهوم «ولایت مطلقه فقیه»، آن را از منظر قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مورد بررسی قرار می دهیم.

نگاهی به مشروح مذاکرات شورای بازنگری قانون اساسی، این نکته را آشکار می سازد که منظور از «ولایت مطلقه فقیه» در قانون اساسی، درست همان معنایی است که حضرت امام (ره) و فقهای شیعه - با استناد به منابع و متون اسلامی و ادله عقلی و نقلی - بیان کرده اند؛ نه به معنای «مطلقه» در اصطلاح علوم سیاسی. در این جا به عنوان نمونه، به صحبت های تعدادی از اعضای شورای بازنگری قانون اساسی اکتفا می نمایم.

آیت الله خامنه ای: «من به یاد همه ی دوستانی که در جریان های اجرایی کشور بودند، می آورم که آن چیزی که گره های کور این نظام را گشوده، همین «ولایت مطلقه ی امر» بوده

و نه چیز دیگر... اگر مسأله ولایت مطلقه ی امر - که مبنا و قاعده ی این نظام است - ذره ای خدشه دار شود؛ ما باز گره کور خواهیم داشت... آن جایی که این سیستم با ضرورت ها برخورد می کند و کارآیی ندارد، آن وقت ولایت مطلقه از بالا سر وارد می شود، گره را باز می کند» (مشروح مذاکرات شورای بازنگری قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، ج ۳، ص ۱۶۳۷ و ۱۳۶۸).

آیت الله مشکینی: «ما معتقدیم که بلا اشکال، فقیه ولایت مطلقه دارد. ما می گوئیم در قانون تان یک عبارت را بیاورید که بر این معنا اشاره

بشود...» (همان، ص ۱۶۳۴ و ۱۶۳۵).

یکی دیگر از خبرگان... دایره ی ولایت فقیه عین همان محدوده ی اختیاراتی است که پیامبر(ص) و ائمه معصومین داشتند...» (همان، ج ۳، ص ۱۳۱۰).

بدین ترتیب ملاحظه می گردد که قانون گذار، دقیقاً با عنایت به همان معنای ولایت مطلقه ی فقیه - که منبعث از متون اسلامی است - به قصد تفهیم اختیارات وسیع تر مقام رهبری نسبت به موارد مذکور در اصل ۱۱۰، اقدام به ذکر این عبارت (ولایت مطلقه فقیه) در اصل ۵۷ نموده است.

آیت الله مشکینی در یکی از جلسات شورای بازنگری قانون اساسی اعلام کرد: «پیشنهاد می کنم یک چیز دیگری در این جا (اصل ۱۱۰) باید اضافه بشود و آن این است که همه وظایف... فقیه واجد شرایط را این جا شما استقصا نکرده اید...» (همان، ج ۲، ص ۶۸۹ - ۶۹۰).

نتیجه آن که «ولی فقیه» به عنوان عالی ترین مقام حکومتی، ضمن آن که در برابر قانون با آحاد ملت یکسان است و دارای هیچ گونه امتیاز شخصی و برتری ذاتی... نیست، در عین حال دارای اختیارات فرا دستوری است. (احکام فرا دستوری عبارت

است از قواعد و مقرراتی که حاکم بر سایر اصول قانون اساسی و قوانین و مقررات دیگر است؛ مثل برتری احکام شریعت مقدس اسلام بر سایر قوانین و مقررات).

هم چنین ولی فقیه در مسائل که حلّ آنان از طرق قانون مصوب ممکن نباشد و راه حلّی در قانون برای آن پیش بینی نشده باشد، با استفاده از «ولایت مطلقه ی خود» به حلّ آنها می پردازد.

برای آگاهی بیشتر در این زمینه ر.ک:

۱- نبی الله ابراهیم زاده آملی، حاکمیت دینی، ص ۱۵۳.

۲- مجله حوزه شماره ۸۵ - ۸۶ بحثی درباره ولایت فقیه، نجابت

۳- ولایت فقیه، آیت الله معرفت

۴- عباس کعبی، تبیین مفهوم ولایت مطلقه فقیه، انتشارات ظفر، ۱۳۸۰

مفهوم ولایت مطلقه فقیه با تأکید بر مطلقه بودنش را توضیح دهید.

پرسش

مفهوم ولایت مطلقه فقیه با تأکید بر مطلقه بودنش را توضیح دهید.

پاسخ

بحث اصلی در این است که در زمان فقها آیا تصرفاتی که پیامبر اسلام (در حکومت اسلامی داشتند ولی فقیه همان اختیارات را دارد یا نه؟

امام در بحث حکومت در کتاب ولایت فقیه می فرماید که ولی فقیه بطور مطلق همه آن اختیارات را دارد و قیدی نخورده که مثلاً بعضی تصرفات در حکومت اسلام خاص پیامبر اسلام (می باشد. حکومت فی حد نفسه نیازمند جایگاه رهبر است و این جایگاه در زمان پیامبر اسلام (و امام معصوم (از حیث حدود و اختیارات تفاوتی با زمان ولی فقیه ندارد و مطلق به همین معناست یعنی مقید نشده که اگر امام معصوم بود یک سری تصرفاتی دارد و احکامی را اجرا می کند ولی اگر ولی فقیه بود نمی تواند آن احکام را اجرا کند. بحث در اطلاق ولایت فقیه است.

بنابراین کسی معنای ولایت فقیه را نسبی معنا کند نقض غرض می ود. اگر چه ممکن است نسبی به معنای دیگر نیز قابل توجیه باشد که مثلاً اختیارات را اعم از تصرفات حق و باطل در نظر بگیریم و بگوییم مطلق نیست یعنی فقط تصرفات حق را

شامل می‌ود. بعد این معنا را نسبی بودن ولایت بنامیم.

ولی مراد این نیست بلکه مطلق به معنای جمیع تصرفاتی است که پیامبر (و معصوم) در حکومت می‌توانند انجام دهند و برای انتقال این اختیارات به ولی فقیه هیچ قیدی ندارد.

برخی می‌گویند به کار بردن کلمه مطلق ابتدا در هر نوع تصرف "فعال ما یشاء بودن" را تداعی می‌کند. لذا در مورد حکومت پیامبر (و

امام معصوم (هم معنای نسبی را بکار می برند یعنی پیامبر (هرکاری نمی تواند بکند).

مسلم است که مراد از اطلاق در اینجا نسبت به تصرف باطل و ظلم و هر نوع تصرفی نیست بلکه باید در نظر داشت که پیامبر (و امام معصوم هستند و از میان فقهای، نیز فقهای عادل که عدالتشان بر اساس رعایت احکام شرع سنجیده می شود مورد نظر است. در واقع شرط و قید و بند در میان هست اما نه قید و بند در محدود کردن اختیارات ولی فقیه بلکه در احراز این مقام قید و شرط وجود دارد یعنی کسی که می خواهد بعنوان ولی فقیه این مسؤولیت را به عهده بگیرد باید احکام اسلام را زیر پا نگذارد و گناهی از او سر نزند، عادل باشد و ملاکش احکام مسلم اسلام باشد.

از طرف دیگر اطلاق به تطابق اختیارات ولی فقیه با اختیارات پیامبر (برمی گردد از این جهت قید و بندی ندارد که محدوده ای از اختیارات از او جدا شود و فقط به وجود پیامبر (و معصوم (اختصاص داشته باشد.

با وجود این مقدمات گروهی بیم آن دارند که وجود اختیارات مطلق موجب ظلم و فساد و استبداد می شود حتی در زمان امام معصوم (نیز معتقدند اختیارات امام معصوم نباید مطلق باشد و در اینجا سخن بر سر این است که وقتی به غیر معصوم یعنی علمای عادل منتقل می شود آیا باید این اختیارات محدود باشد؟

حضرت امام (می فرمایند اختیارات محدود نمی شود و این نیاز حکومت است. برای اداره حکومت به جمیع اختیارات و تصرفاتی که پیامبر اسلام (داشتند نیاز هست. یعنی

حکومت پیامبر یک حکومت خاص نبود بلکه دین او مستمر و جهانی بود. بنابراین یک حکومت ویژه و خاص خود نداشت تا کسی بعد از او دیگر نتواند چنان حکومتی داشته باشد بلکه حکومت آن حضرت در همه دوره ها قابل ارائه بود.

بطور مثال اینگونه نیست که پیامبر (در قضاوت دزدی حکم به قطع ۴ انگشت بدهند و اگر ولی فقیه آمد حکم به قطع ۲ انگشت بدهد. یا در زنا غیر محصنه با شرایط آن معصوم به ۱۰۰ ضربه شلاق حکم بدهد و اگر فقیه بود ۵۰ ضربه کمتر بزند.

هیچ تفاوتی در اجرای حدود نیست و همه اختیاراتی که پیامبر (در اجرای حدود و اداره حکومت داشتند به ولی فقیه منتقل می شود و هیچگونه قید و محدودیتی نمی خورد.

آیا اطاعت از ولی فقیه مانند اطاعت از معصوم است یا نه ؟

پرسش

آیا اطاعت از ولی فقیه مانند اطاعت از معصوم است یا نه ؟

پاسخ

قسمتی از پاسخ چون مربوط به بحث حجیت است دلیل نقلی می خواهد بر اینکه تصریح بر حجیت بودن اطاعت از ولی فقیه نماید. از جمله روایات مشهور به عصر غیبت: "ام الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواة احادیثنا فانهم حجّتی علیکم وأنا حجّت الله علیهم" (۱) یعنی در رویدادها و پیشامدها به راویان حدیث ما رجوع کنید، زیرا آنها حجّت من بر شماست و من حجّت خدا بر آنانم.

فقها، این رواة احادیث را به فقهای عالم و عادل تطبیق می کنند که نه تنها حافظ و روایت کننده حدیث باشند بلکه این ویژگیها را هم داشته باشند.

این دلایل تصریح بر این مطلب دارند که اطاعت از ولی فقیه اطاعت از معصوم است.

به روایت دیگری نیز استناد می کنیم: "واما من كان من الفقهاء، صائنا لنفسه، حافظا لدينه، مخالفا لهواه، مطيعا لأمر مولاه، فللعوام ان يقلدوه." و عوام باید از آنها تقلید کنند.

علاوه بر این دلایل نقلی، حضرت امام (ره) توضیحاتی دارند که تا حدودی مطلب را از لحاظ عقلی بازو تحلیل می کند.

حضرت امام (ره) می فرمایند: "این توهم که اختیارات حکومتی رسول اکرم (ص) بیشتر از حضرت امیر (ع) بود، یا اختیارات حکومتی امیر (ع) بیش از فقیه است، باطل و غلط است. البته فضایل حضرت رسول اکرم (ص) بیش از همه عالم است؛ و بعد از ایشان فضایل حضرت امیر (ع) از همه بیشتر است؛ لیکن زیادی فضایل معنوی اختیارات

حکومتی را افزایش نمی دهد . همان اختیارات و ولایتی که حضرت

رسول و دیگر ائمه ، صلوات الله عليهم ، در تدارک و بسیج سپاه ، تعیین ولات و استانداران ، گرفتن مالیات و صرف آن در مصالح مسلمانان داشتند ، خداوند همان اختیارات را برای حکومت فعلی قرار داده است ؛ منتها شخص معینی نیست، روی عنوان "عالم عادل است" (۲)

"وقتی می گوئیم ولایتی را که رسول اکرم (ص) و ائمه (ع) داشتند ، بعد از غیبت فقیه عادل دارد ، برای هیچ کس این توهم نباید پیدا شود که مقام فقها همان مقام ائمه (ع) و رسول اکرم (ص) است زیرا اینجا صحبت از مقام نیست ؛ بلکه صحبت از وظیفه است . "ولایت" یعنی حکومت و اداره کشور و اجرای قوانین شرع مقدس ، یک وظیفه سنگین و مهم است ؛ نه اینکه برای کسی شأن و مقام غیر عادی به وجود بیاورد و او را از حد انسان عادی بالاتر ببرد . به عبارت دیگر ، "ولایت" مورد بحث ، یعنی حکومت و اجرا و اداره ، برخلاف تصویری که خیلی از افراد دارند امتیاز نیست بلکه وظیفه ای خطیر است . " (۳)

همچنین آیت الله مصباح یزدی در این زمینه می فرماید : "خود معصومین (علیهم السلام) راهکار مناسبی در اختیار شیعیان گذاشته بودند و آن اینکه در مواردی که محتاج به مراجعه به حاکم هستید و حاکم رسمی جامعه حاکمی غیر شرعی است ، به کسانی مراجعه کنید که عارف به حلال و حرام باشند . و در صورت مراجعه به چنین شخصی حق ندارید از حکم و داوری او سرپیچی کنید این کار رد امام معصوم است و رد امام معصوم در حد شرک به خداست . "فقیه" در اصطلاح امروز همان شخصی است که در روایات با تعبیر "عارف به حلال و حرام" و امثال آن معرفی شده است

. باتوجه به مطالب فوق می توان بر ولایت فقیه در زمان غیبت چنین استدلالی آورد که : اگر در زمان حضور معصوم ، در صورت دسترسی نداشتن به معصوم و حاکمیت نداشتن او وظیفه مردم مراجعه به فقیهان جامع الشرایط است ، در زمانی که اصلا معصوم حضور ندارد به طریق اولی وظیفه مردم مراجعه به فقیهان جامع الشرایط است به طور خلاصه باید گفت : اولاً فقیه دارای ولایت تکوینی نیست ؛ ثانیاً: ولایت مطلقه فقیه ، همان اختیارات معصوم است و مستلزم تغییر دین نیست ؛ ثالثاً : اصل ولایت فقیه راهیچ فقیه شیعی منکر نشده است ؛ رابعاً اختلاف فقها در ولایت فقیه ، به تفاوت نظر آنان در دامنه اختیارات است ، نه اصل ولایت " (۴) مجموع دلایل نقلی و عقلی که در باب حجیت بیان شدنشان می دهد که مایک ضرورت غیر قابل انکاری را احساس می کنیم و آن اداره حکومت است . جمیع اختیاراتی که امام معصوم در حکومت دارد و مبتنی بر قوانین و احکام است بصورت مشترک تشریح شده و برای امام معصوم یا غیر معصوم قوانین و احکام اسلام تغییر نمی کند . حدود مجرمین و خلافکاران ، قوانین تقسیم بیت المال همه احکامی الهی هستند که آیین دین محسوب می شوند . در زمان امام معصوم دقیقاً همان چیزی اجرا می شود که در زمان پیامبر (ص) بوده و حکومت در زمان غیر معصوم و ولایت فقیه به اجرای همان آیین نیازمند است .

وجود ولی فقیه در رأس حکومت به نظام حکومت اسلامی مشروعیت می بخشد و تمام اختیاراتی که از حیث تشریحی برای اداره حکومت لازم بوده و در زمان معصوم تحقق داشته است برای ولی فقیه هم ثابت است و هیچ تفاوتی هم نمیکند

چرا ولایت فقیه مانند ریاست جمهوری دوره ای نباشد تا از احتمال مضرات تمرکز قدرت در دست یک نفر جلوگیری کنیم؟

پرسش

چرا ولایت فقیه مانند ریاست جمهوری دوره ای نباشد تا از احتمال مضرات تمرکز قدرت در دست یک نفر جلوگیری کنیم؟

پاسخ

اینها باید تفاوت انتخابات دوره ای با انتخابات غیر دوره ای روشن شود. باید گفت در مواردی که جنبه تخصصی دارد مانند اصل انتخاب رهبر، آراء مردم نمی تواند تعیین کننده بهترین ها باشد بلکه آراء مردم خواست مردم را نشان می دهد، در مسائل تخصصی آن چیزی که بهترین ها را نشان می دهد، آزمون ها، بررسی تحقیقی و تخصصی است. ملاک تصدی افراد در بعضی شغل های حساس این است که همواره قوی ترین افراد در آن رشته و متخصص ترین آنها باید مسئولیت را در دست داشته باشند و اقتضای آن این است که همواره از کارآمدترین و متخصص ترین فرد در آن امر استفاده شود. این ملاک ثابتی است. بنابراین اگر فردی بتواند همیشه خود را در حدّ بهترین و متخصص ترین نگه دارد عقل حکم می کند که به او مراجعه شود و این ویژگی کارهای تخصصی است. به عنوان نمونه: در بحث اجتهاد ملاک، تقلید از اعلم مراجع است. یعنی متخصص ترین باید انتخاب شود. این ملاک انتخاب است که معین می کند چه فردی باید باشد و چه فردی نباید باشد. بنابراین اگر کسی اعلم مراجع بود و توانست این ملاک را حفظ کند تا زنده است باید از او تقلید کرد. این طبع کارهای تخصصی است. اما در بعضی از مسئولیت ها ملاکی برای متخصص ترین نداریم مثل انتخابات مجلس که با آزمون و امتحان مشخص نمی شود چه کسانی از این افرادی که کاندیدا شدند متخصص ترین هستند و شایستگی های بیشتری دارند تا همان افراد معرفی شوند اگر چه به نظر می رسد که حتی در این موارد

نیز شکل تخصصی و کارشناسی کار را پیش از رأی گیری باید اعمال نمود ولیکن این طور نیست که آراء مردم نقشی نداشته باشد و فقط آزمونها تعیین تکلیف کنند. بلکه مردم رأی می دهند و افراد مورد نظر خود را به مجلس می فرستند. در این موارد می شود انتخابات را دوره ای برگزار نمود که اگرخواست مردم تغییر کرد در پایان دوره بتوانند انتخاب دیگری داشته باشند. در ضمن دوره نه باید آنقدر کوتاه باشد که نمایندگان منتخب مردم مجال اجرای برنامه های خود باشد و نه آنقدر طولانی مدت باشد زیرا رأی مردم تغییر می کند فلذا برای نماینده های مجلس دوره های سه

خود را نداشته باشند و نه آنقدر طولانی مدت باشد زیرا رأی مردم تغییر می کند. فلذا برای نمایندگان مجلس دوره های

سه ساله، چهار ساله و پنج ساله در نظر گرفته می شود. پس در نتیجه: استدلال این است که بیندیشیم طبع این کاری که انتخاب می شود جنبه تخصصی دارد یا نه اگر جنبه تخصصی داشته باشد آراء مردم تعیین کننده نیست. بلکه آزمونها، امتحانات و کارشناسی می تواند آن را مشخص کند. با توجه به اینکه دو صنف کار وجود دارد ما نمی توانیم جایگاه این دو را با هم عوض کنیم. به عنوان مثال: اگر سؤال کنیم که بلندترین قله کشور ایران کدام کوه است؟ آیا پاسخ این سؤال را و این که در واقع کدام کوه بلندتر است می توانیم با انتخابات از مردم سؤال کنیم و آیا می توانیم واقعیت را با رأی مردم عوض کنیم؟ توانمندیهای افراد نیز به همین گونه است یعنی توانمندیهای افراد به وسیله آراء مردم نه ایجاد می شود و نه از بین می رود. در مواردی که لازم است کار به توانمندترین افراد سپرده شود دوره ای کردن معنایی ندارد

همیشه بهترین افراد باید در آن پست باشند. در بحث خلافت، عقیده شیعه این است که داناترین مردم به دین خدا و برجسته ترین و صادق ترین افراد در این امر مولا- علی (است که اهل سنت هم به این امر قائل بودند ولیکن در انتخابی بودن خلیفه مسلمین به وسیله رأی مردم یا انتصابی بودن آن از طرف خدا و رسول با شیعه اختلاف نمودند. در جایی که رهبر باید در اهتدای دینی توانمندترین افراد باشد و عالمترین به دین باشد و تخصص او در فهم دین بیش از همه باشد اینجا شورایی کردن معنایی ندارد. اصلاً طبع کار، آن را نمی پذیرد و آراء مردم این توانمندی ها را نه در کسی ایجاد می کند و نه از بین می برد. بحث رهبری، بحث فقهت اعلم افراد به مسائل مملکتی است. مجلس خبرگان کارشناسی می کند پس از به نتیجه رسیدن و محرز شدن این که چه کسی اعلم است از لحاظ فقهی و حکومتی انتخاب فرد دیگری غیر از فرد اعلم جایز نیست. چنانکه در بحث تقلید نیز امر به همین منوال است. مقلد نمی تواند از غیر اعلم تقلید کند و از لحاظ شرعی دوره ای کردن تقلید جایز نیست بلکه باید از اعلم مراجع تقلید شود. فقط در دو مورد می توان مرجع را تغییر داد:

اول: از لحاظ اعلمیت مجتهدی در جایگاهی بالاتر از این مرجع قرار گیرد.

دوم: شرایطی پیش آید که عدالت از اعلم ساقط شود. (که احکام آن در رساله های عملیه موجود است).

فرق ولایت مطلقه و ولایت نسبی چیست؟ چرا عده ای از شیعیان به ولایت مطلقه و عده ای به ولایت نسبی قائل شده اند؟ (آیا سند روایی یا عقلی دارند؟)

پرسش

فرق ولایت مطلقه و ولایت نسبی چیست؟ چرا عده ای از شیعیان به ولایت مطلقه و عده ای به ولایت نسبی قائل شده اند؟ (آیا سند روایی یا عقلی دارند؟)

پاسخ

تفاوت ولایت مطلقه فقیه با ولایت نسبی در گستره و حدود اختیارات فقیه است نسبت به اجرای اوامر حکومتی و اعمال ولایت.

ولایت مطلقه فقیه یعنی گستره اختیارات فقیه در عصر غیبت به گسترده اختیارات پیامبر (و امام معصوم است در اجرای مقررات دینی زیرا مسؤولیت و رسالت فقیه در عصر غیبت همان مسؤولیت پیامبر و امام معصوم است. بنابراین ایفاء مسؤولیت فوق می طلبد که به همان گسترده اختیارات آنان فقیه نیز دارای ولایت و اختیارات باشد بدون کم و کاست و از این تعبیر به ولایت مطلقه فقیه گردیده است، چنانکه امام خمینی (در کتاب ولایت فقیه چنین فرموده اند (نقل به مضمون) اگر حکم قصاص و دیات و حدود در عصر غیبت و حضور امام معصوم تغییر ناپذیر است، و اینچنین نیست که حد زناکار در عصر پیامبر صد تازیانه و در عصر امام (۷۵ تازیانه و در عصر غیبت ۵۰ تازیانه باشد و در همه زمانها حکم واحد دارد، اختیارات یکسان

نیز می‌طلبید. ولایت نسبی و غیر مطلقه فقیه یعنی چون فقیه، نظیر امام و پیامبر از عصمت و دیگر کمالات و فضائل ویژه معصومین برخوردار نیست اختیاراتش نیز محدود خواهد بود.

غافل از آنکه این نظریه موجب تعطیلی مقرراتی می‌گردد که از حدود اختیارات فقیه خارج نموده‌اند در حالیکه بی‌شک مقررات اسلامی تعطیل ناپذیر است.

لازم به یادآوری است دارا بودن فقیه در عصر غیبت ولایت مطلقه را نه چیزی از مقامات و کرامات و

مراتب معصومین (می کاهد و نه مستلزم همپایگی و تساوی فقیه با امام معصوم و پیامبر است که نه معقول است و نه ممکن.

برای اطلاع بیشتر به کتابهای ذیل مراجعه فرمائید:

۱. ولایت فقیه، امام خمینی)

۲. پرسشها و پاسخها، استاد مصباح یزدی

ولایت فقیه ولایت در همه امور چرا؟

پرسش

ولایت فقیه ولایت در همه امور چرا؟

پاسخ

از آنجائی که مسؤولیت و مأموریت فقیه در عصر غیبت همان رسالت پیامبر (و امام معصوم) در اجرای احکام و مقررات اسلامی و اجرای عدالت اسلامی به وجود فقیه در رأس حکومت می باشد و بدون شک مشروعیت حکومت و تصرف در بیت المال مسلمین و اجرای حدود و رسیدگی به امور مسلمین از دیدگاه اسلام متوقف اجرای عدالت در جامعه نیز لازمه اش برخورد و تنش با کسانی که منافعشان بخطر می افتد از این رو حاکم اسلامی لازم است در همه اموری که پیامبر و امام معصوم) ولایت دانسته اند ولایت داشته باشد در غیر این صورت حکومت اسلامی و مستند به اسلام نخواهد بود.

برای اطلاع بیشتر به کتابهای ذیل مراجعه فرمائید:

۱. ولایت فقیه امام خمینی)

۲. پرسشها و پاسخها استاد مصباح

آیا ولایت فقیه فقط مختص کشور ایرانست در غیر این صورت چرا ولی فقیه توسط خبرگان که توسط مردم ایران انتخاب شده اند انتخاب می شود؟ و اگر نظام اسلامی و خبرگان نباشد ولایت فقیه چگونه انتخاب می شود؟

پرسش

آیا ولایت فقیه فقط مختص کشور ایرانست در غیر این صورت چرا ولی فقیه توسط خبرگان که توسط مردم ایران انتخاب شده اند انتخاب می شود؟ و اگر نظام اسلامی و خبرگان نباشد ولایت فقیه چگونه انتخاب می شود؟

در واقع سؤال شما به سه بخش تقسیم می شود، که به ترتیب پاسخ داده می شود :

۱. اداره کشور به وسیله ولیّ فقیه عادل واجد شرایط در زمان حاضر مختصّ ایران است. و در سایر ممالک چنین چیزی وجود ندارد. حتی کشورهایی مانند پاکستان و یا افغانستان که نام حکومت آنها نیز جمهوری اسلامی است، در رأس حکومتشان، فقیه عادل واجد شرایط وجود ندارد؛ و توسط افرادی مانند ژنرال پرویز مشرف، و یا حامد کرزای اداره می شوند.

۲. با توجه به بخش اول سؤال و پاسخ آن، پاسخ این بخش از سؤال روشن است. به این معنی که وقتی ولایت فقیه مختصّ کشور ایران است، لزوماً انتخاب ولی فقیه هم توسط خبرگانی انجام می شود که مردم ایران آنها را برگزیده اند، و مردم سایر کشورها حق دخالت در این امر را ندارند.

۳. در شرایطی که هنوز نظام اسلامی و مجلس خبرگان تأسیس نشده باشد، بنا به احادیث معتبر و منابع موجود اسلامی، هر فقیه عادل واجد شرایط، حق ولایت و زعامت و سرپرستی جامعه را به واسطه "نصب عامی" که امام زمان (فرموده اند، دارا می باشد. که باروی آوردن مردم به او، و پذیرش رهبری ایشان توسط مردم، مسأله ولایت فقیه در آن شخص تحقق عینی یافته، به اجرا درخواهد آمد.

مانند ولایت و زعامت مؤسس و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران، حضرت آیت...العظمی امام خمینی (، که به واسطه واجد شرایط بودن و

پذیرش ولایت ایشان توسط مردم، تحقق عینی نیز پیدا کرد. و قبل از تأسیس مجلس خبرگان، مستقیماً به خواست مردم رهبری جامعه را بدست گرفتند.

و منظور از "نصب عام" که در بالا مطرح شد این است که در زمان غیبت، هر فقیهی که واجد شرایط علمی و عملی (اجتهاد و عدالت) باشد، از طرف ائمه معصومین (برای منصب ولایت منصوب و تعیین شده است. و نقش مردم در مرحله اجرایی کردن و عملی شدن این ولایت مطرح می شود. (۱).

منابع و مآخذ:

ولایت فقیه، ولایت، فقهت و عدالت؛ حضرت آیت... جوادی آملی ص ۳۸۹

منظور از ولایت مطلقه فقیه چیست؟ آیا منظور این است شخصی با عنوان و اسم ولی فقیه بی قید و شرط بر مردم حکومت کند؟ یا منظور از ولایت این است که شخصی با صلاحیت و درستکار ولایت فقیه را بر مردم به اثبات برساند و اجرا کند؟

پرسش

منظور از ولایت مطلقه فقیه چیست؟ آیا منظور این است شخصی با عنوان و اسم ولی فقیه بی قید و شرط بر مردم حکومت کند؟ یا منظور از ولایت این است که شخصی با صلاحیت و درستکار ولایت فقیه را بر مردم به اثبات برساند و اجرا کند؟

پاسخ

واژه "مطلقه" صفتی است که پرسش ها و یا شبهات بسیاری را به دنبال خود داشته است. برخی از سر دانایی و کنجکاوی نسبت به ضوابط، معیار و مرزهای این ویژگی، پرسش هایی مطرح می کنند و پاره ای از روی فریب و نادانی شبهات غرض ورزان را تکرار می کنند. مجموعه سخنانی که درباره این صفت مطرح می کنند با دو جلوه نمایان می شود؛ بعضی از یکسانی ولایت مطلقه با ولایت معصومان "ع" جو یا می شوند ولی برخی به خاطر جهل یا تجاهل، ولایت مطلقه را چونان حکومت مطلقه بدون مرز و معیار دانسته و گمان می کنند؛ حکومتی دلخواه، از سر هوا و هوس و تابع میل و اراده فقیه خواهد بود!! به گونه ای که قدرتی عظیم و غول پیکر برای چنین شخصیتی بر پا می شود، که همانند امپراطوران و مستکبران در هر زمینه ای و برای هر کسی حکمی صادر کرده، جان، مال، آبرو و شخصیت افراد را تحت سلطه و سیطره خود قرار می دهد! از این رو با حالتی نگران و ترس آلود سؤال می کنند، آیا چنین فقیهی در آینده چنان خواهد شد؟!

"ولایت مطلقه" چه معنایی دارد؟

پیش از هر پاسخی، ضروری است هر یک از ما، توجهی شایان به نکاتی بنیادین پیرامون ولایت مطلقه داشته باشیم:

نخست

آن که از آغاز غیبت کبرای حضرت مهدی "عج" تاکنون، هیچ فقیهی و اندیشمندی در حوزه شناخت دین بر این باور نبوده است که فقیه هیچ ولایتی ندارد. بلکه آن چه تا حدودی مورد بحث و گفتگو بین صاحب نظران بوده است، مراتب و درجات این ولایت است. به گونه ای که برخی چون حضرت امام خمینی "ره"، تمامی اختیاراتی را که ولی معصوم داراست، برای ولی فقیه دانسته مگر این که چیزی استثنا شده باشد. ایشان در این باره فرموده اند:

"اصل این است که فقیه دارای شرایط حاکمیت در عصر غیبت همان اختیارات وسیع معصوم را داشته باشد، مگر آن که دلیل خاصی داشته باشیم که فلان امر از اختصاصات معصوم است." (۱)

که از این میان می توان به فرمان "جهاد ابتدایی" توسط غیر معصوم اشاره کرد، که مشهور فقها معتقدند این اختیار از صفات خاص امام معصوم است و غیر معصوم چنین اختیاری در فرمان حمله به کشوری برای نجات مردم آن مرز و بوم از دست ستمگران و یاغیان نخواهد داشت.

نکته دوم آن که "ولایت" در نگاه ارایه کنندگان نظریه ولایت فقیه به معنای سلطنت بی کران، قدرت بدون معیار و برتری دور از ارزش ها و قداست ها نیست بلکه به تعبیر و تعریف حضرت امام "ره": "ولایت یعنی حکومت و اداره کشور و اجرای قوانین شرع مقدس" (۲)

نکته سوم آن است که فقیه در اعمال ولایت خود محدود به حدودی همچون حفظ اصول و ارزش های دین و مذهب است، ولی در صدور حکم باید مصالح و مفاسد نظام را ارزیابی دقیق و عالمانه نمود که رعایت مصلحت نظام و

تشخیص ضرورت‌ها به حوزه ولایت ولی و تمامی افراد تحت ولایت او بستگی دارد.

نکته چهارم آن که "مطلقه" به معنای امکان استفاده از تمامی اختیارات ضروری و لازم برای اداره حکومت است، که خود محدود به حفظ ضوابط خواهد بود همان گونه که امامان معصوم "ع" نیز صاحب ولایت بودند اما ولایتی بدون ضابطه و به دور از میزان و معیار نداشته و خود نیز چنین اعتقادی نداشتند. برتر از این سخن، گفتار عدلیه است که: خداوند بدون ضابطه و چارچوب حکم نمی‌کند، پس وقتی خداوند و منصوبان خاص الهی در مسند نبوت و امامت، اختیاراتی تعریف شده، مشخص و مقید به آگاهی و عصمت دارند، فقیه نیز به یقین دارای چنین مرز نامرئی‌ای خواهد بود. از دیدگاه بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران ولی فقیه دارای کلیه اختیارات حکومتی پیامبر "ص" خواهد بود و حکومت وی شعبه‌ای از ولایت مطلقه رسول ... "ص" و یکی از احکام اولیه اسلام محسوب می‌شود که بر تمام احکام فرعی حتی نماز، روزه و حج تقدم دارد و بنا به تعریف شفاف امام راحل "ره": "کلیه امور مربوط به حکومت و سیاست که برای پیامبر و ائمه "ع" مقرر شده، در مورد فقیه عادل نیز مقرر است و عقلاً نمی‌توان فرقی میان این دو قائل شد." (۳)

آن رهبر روشن اندیش در سخن دیگری تمامی شبهات و تردیدهایی که از سوی منحرفان و ناآگاهان بیان می‌شود به گونه‌ای جامع و جالب بیان کرده، فرموده است:

"برخی گفته‌اند: فقها از اداره امور سیاسی و نظامی و غیر آن ناتوانند و قدرت بر این کار را

ندارند. در پاسخ می‌گوییم: این سخن بی‌پاسخ بوده، شایسته کمترین وقعی نیست. زیرا تدبیر امور کشور، در هر حکومت با تشریک مساعی کثیری از افراد متخصص و ارباب بصیرت انجام می‌گیرد و سلاطین و رؤسای جمهور، از دیرباز تاکنون جز در موارد بسیار نادر، به تدابیر سیاسی و فنون نظامی آگاه نبوده‌اند. بلکه همواره امر بر این منوال بوده است که امور مربوط به هر فن توسط متخصصان آن فن انجام می‌گرفته است. ولی نکته مهمی که شایان توجه فراوان است، این است که اگر رهبر و رئیس یک حکومت شخص عادل باشد، مسلماً وزیران و کارگزاران عادل یا درستکار را انتخاب می‌کند و این امر موجب می‌شود که از ظلم و فساد و تجاوز در اموال عمومی مسلمانان کاسته شود و جان و حیثیت و آبروی آنان حفظ شود.

همان گونه که در زمان حکومت امیرالمؤمنین علی "ع" نیز کارها به دست خود ایشان انجام نمی‌گرفت، بلکه فرمانداران و قضات و فرماندهان نظامی و دیگر افراد لازم را انتخاب می‌کردند و کارها را به عهده آنان می‌گذاشتند. امروز هم به همان صورت است، یعنی اداره امور سیاسی نظامی و همچنین اداره شهرها و حفظ مرزهای کشور، همه و همه به دست شخص یا اشخاصی که دارای شایستگی لازم هستند، انجام می‌گیرد. " (۴)

با چنین دیدگاه واقع بینانه و منطقی، به خوبی در می‌یابیم که:

اولاً) ولایت مطلقه به معنای اجازه در انجام هر کاری توسط فقیه نخواهد بود.

ثانیاً) حفظ اصول و ضروریات دین از وظایف برجسته فقیه است و چنان نیست که روزی فقیهی توحید

یا یکی از اصول و ضروریات دین را انکار یا متوقف نماید! که در این هنگام مبنا و محوری برای دین باقی نخواهد ماند، تا او وظیفه حفظ و نگاهبانی آن را داشته باشد.

ثانیاً) تمامی اختیارات حکومتی رسول اکرم "ص"، امیرمؤمنان "ع" و دیگر معصومان "ع" برای کارهایی همچون انتخاب نمایندگان در سراسر کشور، دریافت خمس و زکات، انتخاب فرماندهان نیروهای نظامی و انتظامی، بسیج سپاه و نیروهای رزمنده به مرزهای میهن به هنگام جنگ نظارت بر امور فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی و ارایه رهنمودهای لازم به هر مسؤولی و هر دستگاهی و ... داشته اند، ولی فقیه نیز دارا خواهد بود و این سخن بدان معنا نیست که "انسان غیر معصوم" را چونان شخصیت های "معصوم" بدانیم، که این اختیارات حکومتی است و برای اداره شایسته جامعه لازم بلکه ضروری خواهد بود. بی شک فضایل معصوم "ع" برتر از دانش و گمان ما بوده و خواهد بود.

رابعاً) "ولایت" که به معنای حکومت و اداره کشور و اجرای قوانین الهی است، یک "وظیفه" محسوب می شود نه "مقام"؛ وظیفه ای بس سنگین و مهم که توان تحمل چنین رسالتی از بین هزاران، بلکه میلیون ها نفر نصیب یک نفر خواهد شد.

بار دیگر نوشتار خود را به سخنان قدسی و هدایت آفرین حضرت امام خمینی "ره" زینت می بخشیم که با نگاهی فراگیر به این مهم پرداخته، فرموده است: "وقتی می گوئیم ولایتی را که رسول اکرم "ص" و ائمه "ع" داشتند، بعد از غیبت، فقیه عادل دارد برای هیچ کس این توهم نباید پیدا شود که مقام فقها، همان مقام ائمه "ع" و رسول اکرم "ص" است، زیرا اینجا صحبت

از وظیفه است، ولایت یعنی حکومت و اداره کشور و اجرای قوانین شرع مقدس یک وظیفه سنگین و مهم است نه این که برای کسی شأن و مقام غیر عادی به وجود بیاورد و او را از حد انسان عادی بالاتر ببرد. به عبارت دیگر ولایت مورد بحث یعنی حکومت و اجرا و اداره بر خلاف تصویری که خیلی افراد دارند، امتیاز نیست بلکه وظیفه ای خطیر است." (۵)

آن عزیز قدسی، خطیر بودن این مسئولیت و حساسیت بسیار آن را این گونه بیان کرده، می فرماید: "اگر فقیهی یک مورد دیکتاتوری بکند، از ولایت می افتد... اگر یک گناه صغیر، هم بکند از ولایت ساقط است، مگر ولایت یک چیز آسانی است که بدهند دست هر کس." (۶)

در فرازی دیگر برای اطمینان خاطر افراد و دوری از تبلیغات زهر آگین دشمنان فرموده است: "ولی امر حجت خداست، ولایت فقیه است که جلوی دیکتاتوری را می گیرد، اگر ولایت فقیه نباشد دیکتاتوری می شود... (۷) من به همه ملت ها... اطمینان می دهم اگر امر دولت اسلامی اگر با نظارت فقیه و ولایت فقیه باشد، آسیبی بر این مملکت وارد نخواهد شد... (۸) ولایت فقیه برای مسلمین، یک هدیه ای است که خدای تبارک و تعالی داده است." (۹)

منابع و مأخذ:

۱. حکومت اسلامی، ص ۵۶ و ۵۷

۲. همان، ص ۵۶

۳. شؤون و اختیارات ولی فقیه، حضرت امام خمینی "ره"، (ترجمه مباحث ولایت فقیه از "کتاب البیع")، ص ۳۵.

۴. همان، ص ۸۰

۵. حکومت اسلامی، ولایت فقیه، ص ۶۴ و ۶۵

۶. کلمات قصار (پندها و حکمت ها، امام خمینی "ره")، ص ۱۱۹

۷. همان

۸. همان

۹. همان

ولایت فقیه، جوانان، پرسش ها و پاسخ ها، احمد لقمانی

در مورد وظیفه رهبری با مرجع تقلید توضیح بفرمایید.

در مورد وظیفه رهبری یا

پاسخ

مرجع تقلید، همان کارشناسی است که باید‌ها و نباید‌ها و بایسته‌ها و نبایسته‌های دینی و شرعی و اسلامی را بدست آورده و استنباط نموده و به پیروان خویش ارائه می‌دهد که باید دارای ویژگیهای ذیل باشد:

۱. اجتهاد: توان علمی تشخیص احکام و مقررات مورد نیاز انسانها از متون دینی.

۲. مرد باشد.

۳. شیعه دوازده امامی باشد.

۴. عادل و غیر حریص به دنیا باشد.

۵. از دیگر مجتهدان و کارشناسان دینی استادتر و اعلم باشد.

و دیگر شرایط که برای آگاهی بیشتر به توضیح المسائل مرجع تقلیدتان، بحث تقلید مراجعه فرمایید.

و ولی امر مسلمین، حاکم اجرا کننده مقررات دینی می‌باشد که باید مجتهد و کارشناس دینی بوده و طبق اصل پنجم قانون اساسی باید فقیه عادل و با تقوی و آگاه به زمان و شجاع، مدیر و مدبر باشد.

و طبق اصل یکصد و هفتم قانون اساسی تعیین رهبری بعهدہ خبرگان منتخب مردم است از اینرو می‌تواند ولی امر ما همان مرجع تقلیدمان باشد و می‌تواند چنین نباشد، زیرا دو جایگاه جداگانه است با دو شیوه متفاوت در گزینش.

اینکه جمله ای از امام نقل می‌کنند که اگر لازم باشد برای حفظ نظام حکمی از دین را تعطیل کنیم این کار را انجام می‌دهم (نقل به مضمون) آیا چنین برداشتی درست است که روزی مثلاً برای حفظ نظام لازم باشد نماز ترک شود، این کار باید صورت بگیرد مگر غیر این است که انقل

پرسش

اینکه جمله ای از امام نقل می‌کنند که اگر لازم باشد برای حفظ نظام حکمی از دین را تعطیل کنیم این کار را انجام می‌دهم (نقل به مضمون) آیا چنین برداشتی درست است که روزی مثلاً برای حفظ نظام لازم باشد نماز ترک شود، این کار باید صورت بگیرد مگر غیر این است که انقلاب اسلامی برای حفظ دین بوده است پس چگونه می‌تواند با برداشت افرادی به بهانه حفظ آن حلالی حرام و حرامی حلال شود؟

شاید شنیده باشید که احکام فقهی از یک منظر دو گونه هستند، یکی احکام اولیه و دیگری احکام ثانویه، احکام اولیه مانند وجوب نماز است که شما اشاره نمودید، این احکام را هیچ کس حتی رسول اکرم هم بدون اجازه خداوند نمی تواند حکم آنها را کلاً تعطیل کند مضمون حدیث معروفی هم که می گوید "حلال محمد تا روز قیامت حلال است و حرام او نیز تا قیامت حرام است" مربوط به همین احکام اولیه است. در مقابل آن احکام ثانویه است، مراد از احکام ثانویه این است که موضوعی در اسلام در شرایط عادی دارای حکم ثابتی است و همین موضوع در شرایط اضطرار به شکل موقت حکمش تغییر می کند یعنی آن حکم اولی موقتاً برداشته می شود و یک حکم موقت جدید جای آن را می گیرد و همینکه شرایط اضطرار و غیر عادی برطرف شود دوباره آن حکم اولی برمی گردد. به عنوان مثال، همه فقها و مراجع فتوایشان این است که نوشیدن شراب، حتی یک قطره، حرام است. این حکم اولی و اصل شراب است که در شرایط عادی وجود

دارد. از طرفی دیگر همه فقها می گویند اگر کسی در شرایطی قرار گرفت که از تشنگی دارد می میرد و دسترسی به هیچ آب و آذوقه ای ندارد و تنها مقداری شراب نزدش است، می تواند فقط به مقداری که از مردن نجات پیدا کند از آن شراب بنوشد. ملاحظه می کنید که در شرایط اضطرار و اجبار همین شراب حلال شد ولی دوباره وقتی حالش خوب شد بر او حرام می شود. با این توضیح می توانیم درستی سخن امام خمینی (ره) را که شما به آن اشاره کردید درک کنیم، یعنی اگر امام فرموده است "برای حفظ نظام، اگر لازم باشد حکمی از دین را تعطیل می کنم" مراد همان احکام ثانویه است که در شرایط خاص و در صورت نبودن یک فرد یا به خطر افتادن اصل نظام می تواند به شکل موقت جایگزین احکام اولیه شود.

شهید مطهری در یکی از سخنرانی های خود فرمودند: «... امان از مصلحت...» پس چرا رهبر معظم انقلاب (حفظه الله تعالی در وقایعی که در جامعه ما رخ می دهد، مرتب از مصلحت اندیشی صحبت می کنند و برخوردی قاطع و جدی در برابر خیلی از مسایل از خود نشان نمی دهند؟

پرسش

شهید مطهری در یکی از سخنرانی های خود فرمودند: «... امان از مصلحت...» پس چرا رهبر معظم انقلاب (حفظه الله تعالی در وقایعی که در جامعه ما رخ می دهد، مرتب از مصلحت اندیشی صحبت می کنند و برخوردی قاطع و جدی در برابر خیلی از مسایل از خود نشان نمی دهند؟

پاسخ

خواهر گرامی بهتر بود عین عبارت شهید والامقام استاد مطهری (ر) را با آدرس دقیق می نوشتید تا مشخص شود که ایشان در چه مقوله ای این مطلب را بیان فرموده اند. آنچه مسلم می باشد این است که مصلحت گاهی واقعاً مصلحت است و گاهی عده ای می خواهند با استفاده از این عنوان به اهداف خود برسند. آن مصلحتی که در جستجوی تأمین اهداف مادی و شخصی افراد است قطعاً مصلحت حقیقی نیست به عنوان مثال مصلحت اندیشی عمر سعد (علیه العنه در جنگ با امام حسین (ص) به نفع یزید، از آن دسته مصلحتهای دروغینی است که شهید مطهری را به فریاد آورده است اما صلح امام حسن (ص) با معاویه و ترک نبرد علیه غاصبان حکومت علوی در آن شرایط حساس که چاره ای غیر از آن نبود، بی شک از جمله مواردی است که مصالح عالیة اسلام و مسلمین آن را اقتضا می کرد.

مطلب دیگر آنکه بیشتر عبارات شهید مطهری مربوط به دوران قبل از انقلاب است و متأسفانه بعد از انقلاب منافقان این عالم فرزانه و زمان شناس را از ما گرفتند. بنابراین بعضی از سخنان گهربار ایشان ناظر به مسایل مربوط به زمان گذشته است از جمله برخی اشخاص با امام خمینی (ا) مخالفت می کردند و اقدامات انقلابی ایشان را بر خلاف مصلحت اسلام و مسلمین می دانستند،

که مرحوم استاد مطهری به این نوع مصلحت اندیشی نظر انتقادی داشتند. اما اکنون که جمهوری اسلامی در کشور ما حاکم شده و در رأس آن فقیهی آگاه قرار دارد، قطعاً مصالح اسلام و مسلمین به شدت مورد اعتنا و اهتمام رهبر معظم انقلاب است و همچنانکه قطعنامه ۵۹۸ توسط حضرت امام خمینی (۱) بنا بر مصلحت پذیرفته و همچون جامی زهر آگین نوشیده شد؛ در برخی وقایع نیز که اظهارات قاطع رهبری در رفع مشکلات کم اثر بوده و یا موجب تفرقه و تنش بیشتر در سطح جامعه می شود، ایشان با بزرگواری و سعه صدر و به امید حل تدریجی مشکلات و فرارسیدن زمانی مناسب جهت ابراز نظر نهایی بیان صریح را به آینده موکول می سازند و با این تدبیر و تحمل که سخت و طاقت شکن است نقش تعیین کننده رهبری و جایگاه والای ولایت فقیه را به سامان می رسانند.

ولایت فقیه با ولایت مطلقه فقیه چه تفاوتی دارد و اکنون ولایت رهبر ما کدام یک است

پرسش

ولایت فقیه با ولایت مطلقه فقیه چه تفاوتی دارد و اکنون ولایت رهبر ما کدام یک است

پاسخ

واژه "ولایت" به معنای امارت زعامت ریاست بوده و از ریشه "وَلِيَ" به معنای "قَرَّبَ" است و در مورد قرابت و مودت نیز استعمال می شود و از این جهت بر "امیر" و "والی هم اطلاق می شود؛ چنان که حضرت علی می فرماید: "اما بعد فقد جعل الله سبحانه لی علیکم حقاً بولایه امرکم اما بعد، پس هر آینه خدای سبحان با سپردن حکومت بر شما به دست من حقی برای من بر عهده شما نهاد". (ر.ک المعجم المهرس لالفاظ نهج البلاغه محمد دشتی خطبه ۲۱۶، ص ۱۳۵۳، انتشارات اسلامی)

ولایت فقیه که استمرار ولایت امامان معصوم است و نشأت گرفته از حاکمیت مطلق الهی بوده و ریشه در تاریخ صدراسلام دارد و برای اثبات آن می توان به دلایل عقلی و نقلی تمسک کرد:

ادله عقلی ۱. جامعیت و جاودانگی اسلام و حاکمیت صالحان اسلام آیینی جامع و جاویدان است و متکفل تبیین تمام ابعاد زندگی انسان هاست و این جامعیت و جاودانگی مستلزم وجود قوه مجریه و تشکیل حکومت است

از طرفی به اقتضای حکم عقل مجری حکومت باید به قوانین آگاه و به رعایت کامل وظایف دینی ملتزم باشد. پس اگر معصوم در میان مردم حاضر بود، عقل به لیاقت او برای این مقام حکم می کند؛ ولی در زمان غیبت معصوم باید افرادی عهده دار این امر باشند که از جهت علم به قوانین الهی تقوا، عدالت و التزام عملی بر آن شبیه ترین مردم به پیشوایان معصوم باشند و ولی فقیه مصداق این عنوان است

۲. مقتضای لطف الهی وجود ولایت فقیه است لطف

و حکمت خداوند متعال اقتضا می کند که آن چه در ایجاد زمینه رشد جامعه و طرد عوامل گمراهی مؤثر است در اختیار بشر قرار گیرد و در عصر حضور به مقتضای حکمت الهی ولایت بر اموال و اعراض و نفوس مردم به امامان معصوم واگذار شده است ولی در عصر غیبت به کسی که در حد پایین تری از امامان معصوم قرار دارد و از دیگران صالح تر و از علم و تقوا و مدیریت نیز برخوردار است واگذار می شود و تنها مصداق این فرد صالح تر، فقیه جامع الشرایط است

احادیث و روایات اسلامی نیز، به صراحت ولایت ولی فقیه را گواهی می دهند از جمله امام صادق می فرماید: "بر شما باد که مسائل اختلافی خود را نزد اهل جور نبرید؛ بلکه از میان خود کسی را که از روش حکومت و دادرسی آگاه باشد، برای قضاوت برگزینید. چنین کسی را من به این مقام منصوب کرده ام پس داوری را به نزد او ببرید."

حضرت مهدی غ می فرماید: "...اما درباره رویدادهایی که پیش می آید، به راویان حدیث ما مراجعه کنید. آن ها حجت من بر شما هستند، و من حجت خداوند بر شما هستم .." (ر.ک وسایل الشیعه شیخ حر عاملی ج ۱، ص ۳۰۴۰، نشر موسسه آل البیت)

بنابراین امامان معصوم از جانب خداوند متعال به رهبری و امامت مردم منصوب هستند و امامان معصوم نیز چنان که گذشت فقهای جامع الشرایط را برای رهبری و زعامت مردم معرفی کرده اند.

پس بر اساس روایات و سخنان پیشوایان معصوم حکم ولی فقیه جامع الشرایط نیز مانند حکم امام در زمان غیبت لازم الاجرا و الزام آور است و مردم موظف به پیروی و اطاعت از احکام او هستند، و عالم به

غیب بودن و مقام عصمت داشتن برای ولی فقیه جامع الشرایط لازم نیست (برای آگاهی بیشتر ر.ک ولایت فقیه و رهبری در اسلام آیه الله جوادی آملی ص ۱۸۱۱۸۹، نشر رجاء / ولایت فقیه آیه الله معرفت ص ۱۱۳ ۱۳۰، نشر التمهید).

مقصود از "اطلاق در عبارت" ولایت مطلقه فقیه شمول و مطلق بودن نسبی در مقابل دیگر ولایت ها که جهت خاصی در آن ها مورد نظر است می باشد؛ زیرا فقها، اقسام ولایت را که نام می برند، محدوده هر یک را مشخص می کنند، مثلاً ولایت پدر در امر ازدواج دختر، ولایت پدر و جد در تصرفات مالی فرزندان و...؛ ولی هنگامی که ولایت فقیه را مطرح می کنند دامنه آن را گسترده تر دانسته در رابطه با شؤون عامه و مصالح عمومی امت که بسیار دامنه دار است می دانند به این معنا که فقیه شایسته که بار تحمل مسئولیت زعامت و رهبری را بر دوش می گیرد، در تمامی ابعاد سیاستمداری مسئولیت دارد و در راه تأمین مصالح امت و در تمامی ابعاد آن باید کوشا باشد و این همان ولایت عامه است که در سخن گذشتگان نیز به آن اشاره شده است و متأخرین با عنوان "ولایت مطلقه از آن یاد می کنند.

بنابراین منظور از "اطلاق گسترش دامنه ولایت فقیه تا آن جا که" شریعت امتداد دارد، می باشد و مسئولیت اجرایی ولی فقیه در تمامی احکام انتظامی اسلام و در رابطه با تمامی ابعاد مصالح امت می باشد و مانند دیگر ولایت ها، یک بعدی نخواهد بود. (ر.ک ولایت فقیه آیه الله محمدهادی معرفت ص ۴۰۷۴، مؤسسه فرهنگی انتشاراتی "التمهید").

در اصل پنجاه و هفتم آمده است "قوای حاکم در جمهوری اسلامی ایران عبارتند از: قوه مقننه

قوه مجریه و قوه قضائیه که زیر نظر ولایت مطلقه امر و امامت امت بر طبق اصول آینده این قانون اعمال می گردند. این قوا مستقل از یکدیگرند."

آیا مرجع تقلید و ولی فقیه می تواند در احکام اولیه اسلام دخل و تصرف کند و آن ها را بنا بر مصلحت جامعه تعطیل نماید، یا احکام آن را با شدت بیشتر انجام دهد؛ مثلاً، جلو حج را بگیرد یا به دلایلی بگوید: ماه مبارک رمضان کمتر یا بیشتر شود؟

پرسش

آیا مرجع تقلید و ولی فقیه می تواند در احکام اولیه اسلام دخل و تصرف کند و آن ها را بنا بر مصلحت جامعه تعطیل نماید، یا احکام آن را با شدت بیشتر انجام دهد؛ مثلاً، جلو حج را بگیرد یا به دلایلی بگوید: ماه مبارک رمضان کمتر یا بیشتر شود؟

پاسخ

حلال و حرام خداوند متعال و اصول احکام الهی که پایه های اساسی را تشکیل می دهد، تنها در حیطه قدرت خداوند است نه تنها ولی فقیه و مراجع تقلید نمی توانند، حلال خدا را حرام و یا حرام خدا را حلال کنند، بلکه امام معصوم و پیامبر اکرم نیز چنین حق و قدرتی را ندارد و حلال خداوند، همواره حلال و حرام او تا روز قیامت حرام می باشد، هرگز اصل توحید، حج واجب روزه ماه مبارک رمضان و غیره دگرگون نمی شود.

اسلام به معنای مجموعه قوانین است که در جریان غدیر، بعد از تشریح و تعیین ولایت به نصاب تام و نهایت خود رسید، لذا از آن پس دیگر جای نسخ یا تغییر و تخصیص احکام وجود ندارد؛ یعنی از آن پس هیچ یک از واجبات محرمات مکروهات مستحبات و یا مباحات اسلام نه افزوده می شود و نه کاستی می گیرد.

البته حاکم اسلامی از باب احکام حکومتی آن چه که در مقام اجرا به عنوان ولی و امین بر قوانین وظیفه او است این است که در تراحم میان قانون اهم و مهم، مخصوصاً آن گاه که مزاحم اصلی نظام اسلامی باشد، در حین دفاع و حراست از احکام اسلامی براساس معرفتی که به مجموعه دستورات الهی و به صدر و ساقه قوانین اسلامی دارد، به داوری نشسته و در

نهایت با ترجیح اهم بر مهم حکم به اجرا اهم نماید، و از مهم تا آن گاه که مزاحمت باقی است دست بردارد و بنا بر مقتضیات اجتماعی اوامر و نواهی مختلف و متغیری را صادر می کند که این اوامر و نواهی همگی زمینه ساز همان حکم اولی الهی دائر بر وجوب اطاعت از اوامر اولی الامر می باشند.

ترجیح اهم بر مهم، نه به معنای تخصیص و یا تقلید است و نه به معنای نسخ و تبدیل حکم است

اما در احکام اولیه حق جعل در آن ها فقط مختص به خداوند متعال است یعنی خداوند متعال بر روی عناوینی هم چون نماز، روزه حج و... حکم وجوب را جعل فرموده است و هیچ گاه نیز قابل نسخ و تغییر از طرف اشخاص نیست ولی حکم ثانویه حکم شرعی است که بالعرض در مواردی خاص عارض اموری می شود که محکوم به حکمی سابق می باشند، مانند جواز خوردن مردار در وقت ضرورت چون اکل مردار در غیر وقت ضرورت محکوم به حکم اولی خود که همان حرمت است می باشد.

در احکام ثانویه نیز حاکم اسلامی حق هیچ گونه تغییر و نسخی در احکام ندارد. (ر.ک ولایت فقیه آیت الله جوادی آملی ص ۹۳۸۶، مرکز نشر فرهنگی رجاء / یکصد و هشتاد پرسش و پاسخ آیت الله مکارم شیرازی و دیگران ص ۶۵۱، دفتر نشر برگزیده (

نظر ولی فقیه تا چه اندازه مانند پیامبر ۹ و حضرت علی است و چه مقدار در حوزه عناوین ثانوی و احکام متغیر، می تواند اعمال نظر کند؟ لطفاً منابع پاسخ را بیان فرمایید.

پرسش

نظر ولی فقیه تا چه اندازه مانند پیامبر ۹ و حضرت علی است و چه مقدار در حوزه عناوین ثانوی و احکام متغیر، می تواند اعمال نظر کند؟ لطفاً منابع پاسخ را بیان فرمایید.

پاسخ

حکومت از ضروری ترین نیازهای هر جامعه محسوب می شود تا جایی که اگر بنا بر دلایلی حکومت صالح وجود نداشته باشد، وجود حکومت بد، از هرج و مرج و بی قانونی بهتر است و این مهم یک نکته عقلی مسلم است که امیرالمؤمنین نیز بدان اشاره فرموده است "لابد للناس من امیر برّ أو فاجر" (نهج البلاغه فیض الاسلام خ ۱۲۵). مردم چه خوب چه بد، به ناچار باید امیر و حاکم داشته باشند".

حال که حکومت یک مطلب ضروری و عقلی است این پرسش مطرح می شود که چه کسی می تواند بر دیگران حکومت کند؟ از دیدگاه دین اصل این است که هیچ فردی بر دیگری ولایت نداشته باشد و هیچ انسانی حق حکومت بر دیگر... ژرا ندارد، مگر عده ای خاص که از سوی خداوند نصب می شوند.

این اصل فقهی با کلام مولی امیرالمؤمنین نیز تأیید می شود که فرمود: "لا تکن عبد غیرک و قد جعلک الله حراً" (نهج البلاغه ص ۹۲۹). بنده دیگری نباش زیرا خدا تو را آزاد آفریده است "

خدای متعال چون آفریننده انسان است بر او ولایت دارد و در ادامه ولایت الهی رسول دارای ولایت می شود و مؤمنان وظیفه دارند که از خدا و رسول پیروی کنند و در ادامه جریان زلال ولایت به اولی الامر و امامان معصوم می رسد. این مطلبی است که قرآن مجید بیان می فرماید: "يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ - وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ - وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ" (نساء، ۵۹). ای کسانی که ایمان آورده اید! اطاعت کنید

خدا را و اطاعت کنید پیامبر خدا و اولو الامر را."

خدا و رسول و اولی الامر، بر مردم ولایت دارند؛ این که منظور از اولی الامر کیانند؛ بین مفسران بحث شد است و به طور معمول آن را بر معصومان حمل کرده اند، بدین دلیل که آیه شریف اطاعت اولی الامر را به نحو مطلق واجب کرده است و اگر اولی الامر، معصوم نباشند، احتمال و امکان این که به خلاف امر کنند، وجود دارد و در این صورت تضاد پیش می آید. (تفسیر المیزان علامه طباطبایی ج ۴، ص ۳۸۹، جامعه مدرسین)

اما برخی دانشمندان عقیده دارند که اولی الامر، اعم از امامان معصوم است و والیان صالح و عادل را نیز در بر می گیرد و بر این اساس اطاعت والیان عادل نیز به حکم این آیه قرآن واجب است آیت الله اشرفی اصفهانی در این باره می گوید: "اولی الامر تنها ائمه نیستند؛ فقهای جامع الشرایط هم جزء این اولی الامرند که خداوند امر کرده است به این که باید از آن ها اطاعت کرد، اطاعت کردن در امور دین و سیاست و در امور مملکت .." (روزنامه جمهوری اسلامی ۲۹ / ۷ / ۶۹).

طبق حکم عقل و بر اساس روایات ما، در عصر غیبت امام معصوم فقیهان چنان که در فتوا دادن و قضاوت کردن نایبان او هستند، در ولایت امر و حاکمیت جامعه هم از او نیابت دارند. اصل ولایت فقیه مطلب مسلم و انکارناپذیر در فقه شیعه و بلکه در فقه اسلامی است و چنان که مرحوم صاحب جواهر گفته است کسی که در ولایت فقها تشکیک کند، مژّه فقه را نچشیده و رمز

کلمات امامان معصوم را نفهمیده است (ولایت فقیه آیت الله آذری قمی ص ۶۳).

آن چه محل بحث و گفت و گو است قلمرو و محدوده ولایت فقیه است که آیا قلمرو آن همان قلمرو ولایت معصوم است یا محدودتر می باشد؟ در این بخش فقهای ما دو گونه فتوا داده اند: برخی ولایت فقها را به امور حسبه محدود نموده اند و در کارهای حکومتی برای فقیه ولایتی نمی شناسند که معمولاً شیخ انصاری و آخوند خراسانی و مرحوم نائینی را در این گروه معرفی می کنند، (شیخ انصاری مکاسب ج ۲، ص ۳۳، انتشارات خاقانی) ولی با تأمل در کتاب های این فقها نیز روشن می شود این عالمان در مقام فتوا، به ولایت فقیه تمایلی پیدا کرده اند، چنان که شیخ انصاری در کتاب خمس اطلاق و عموم ولایت فقیه را مطرح می کند و آن تشکیک ها فقط در حوزه نظری مطرح است (همان ص ۷۹).

حضرت امام خمینی از جمله فقیهانی است که قلمرو ولایت فقیه را عام و گسترده می داند و تمام اختیاران حکومتی که پیامبر و ائمه داشته اند را برای فقیهان ثابت دانسته و می فرماید: "این توهم که اختیارات حکومتی رسول اکرم بیش از حضرت امیر بود یا اختیارات حکومتی حضرت امیر ۷ بیش از فقیه است باطل و غلط است" (ولایت فقیه امام خمینی، ص ۶۴ به نقل از ولایت فقیه در حکمت صالحان صالحی نجف آبادی ص ۲۰۹، مؤسسه رسا.پ ولایتی که برای پیغمبر اکرم و ائمه ۷ می باشد، برای فقیه هم ثابت است و در این مطلب هیچ مشکلی نیست (همان ص ۷۱).

معمولاً در ذهن منتقدان این تئوری این اشکال مطرح است که امامان معصوم چون

عصمت دارند، ولایت آن‌ها مطلق است و می‌دانیم فقیه این ویژگی را دارا نیست این نکته در کتاب‌های ولایت فقیه بحث شده و به طور خلاصه باید گفت که ائمه هم در به کارگیری ولایت خود از افراد عادی استفاده می‌کردند که آن‌ها نه تنها اشتباه می‌کردند که گاهی اوقات مرتکب گناه هم می‌شدند. بلکه معصوم در صورت خطای آن‌ها جبران می‌کرد که در مورد فقیه هم چون فرض عدالت او مطرح است در صورت خطا و یا گناه جبران می‌کند. (ولایت فقیه در حکومت صالحان صالحی نجف آبادی ص ۲۶، رسا / دراسات فی ولایه الفقیه منتظری ج ۱، ص ۳۸۹).

بر این اساس که فقها مانند ائمه معصوم دارای ولایت عامّند و قلمرو ولایتشان محدود نیست اجرای قوانین اولیّه و ثانویه فرقی نمی‌کند و هر دو در حوزه ولایتشان قرار می‌گیرد، گرچه تبیین احکام ثانویه ای که ملاکشان به نظر حاکم وابسته است تنها در حوزه اختیارات ولی فقیه قرار می‌گیرد و احکام حکومتی فقط در صلاحیت ولی فقیه است (همان ص ۲۲۱).

توضیح این نکته لازم است که حکم حکومتی ولی فقیه در عرض حکم کتاب و سنت قرار نمی‌گیرد بلکه در طول آن‌هاست احکام شرع مطهر، به دو بخش اولی و ثانوی تقسیم می‌شود. احکام حکومتی اجرای همان احکام و قوانین است و در واقع اجرای قانون در رتبه پس از قانون قرار دارد. احکام حکومتی که در حوزه اختیارات ولی فقیه است به دو قسم کلی و جزئی و هر کدام نیز به اولی و ثانوی تقسیم می‌گردد.

مثال جزئی و جوب جهاد در برابر دشمنان جزء عناوین اولی است که ولی

فقیه در اجرای آن یک سری قوانین جزئی وضع می کند، از قبیل صلح و فرمان جنگ و... یا تعیین قیمت برای دفع ضرر؛
"لاضرر" از عناوین ثانوی است و ولی فقیه در اجرای آن احکام جزئی وضع کرده است

مثال کلی وجوب حفظ نظام که از عناوین اولی است برای اجرای آن به طور مثال قوانین راهنمایی وضع شود. (درس خارج فقه
قضا، آیت الله ناصر مکارم شیرازی ۱۴ / ۱۰ / ۷۳، جزوه بحث ایشان)

خلاصه این که ولی فقیه صلاحیت صدور حکم حکومتی را دارد که به عناوین ثانوی نیز محدود نمی باشد.

در کنار این همه نکات بالا، ناظر به مباحث نظری بود اما در جامعه ایران قانون اساسی مبنای نظم و زندگی اجتماعی است که
تمام مردم اعم از شیعه و دیگر فرقه ها بدان ملتزم و پای بنداند و نه تنها مخالفین نظری ولایت فقیه که حتی کسانی که شیعه
نیستند نیز در عمل باید به آن پای بند باشند، گرچه در حوزه نظری آن را نپذیرند و التزام عملی به ولایت فقیه از علائم
زندگی مدنی در ایران است قانون اساسی در اصل های مختلفی از جمله اصل ۵۷ ولایت مطلقه فقیه را مطرح و تصریح می
کند که قوای جمهوری اسلامی زیر نظر ولایت مطلقه امر باید اداره شوند.

جهت آگاهی بیش تر می توانید به کتب ولایت فقیه امام خمینی، ولایت فقیه آیت الله جوادی آملی و دیگران مراجعه
فرمایید.

مطالب این پاسخ بیش تر نقل به معنا از کتب زیر است

۱. دراسات فی ولایه الفقیه حسین علی منتظری ج ۱؛

۲. ولایت فقیه حکومت صالحان صالحی نجف آبادی

۳. ولایت فقیه از دیدگاه

۴. ولایت فقیه ولایت فقاہت و عدالت جوادی آملی

۵. مکاسب شیخ انصاری

۶. عوائد الایام نراقی عائد ۵۱؛

۷. جواهر الکلام نجفی ج ۲۱، امر به معروف

مقصود از ولایت مطلقه فقیه چیست

پرسش

مقصود از ولایت مطلقه فقیه چیست

پاسخ

مقصود از ((ولایت مطلقه فقیه)) آن است که دایره اختیارات ولی فقیه محدود به احکام اولی و ثانوی و قوانین مدون نیست؛ بلکه هرگاه مصالح عالی و الزامی جامعه اسلامی ایجاب کند که موقتا برنامه ای بر خلاف آنها انجام شود، ولی فقیه می تواند به آن کار اقدام نماید. به عنوان مثال در فقه اسلامی تخریب مسجد حرام است. اکنون اگر به تخریب مسجدی جهت خیابان کشی حاجت افتاد، چه باید کرد؟ یک رویکرد (نظریه مخالف ولایت مطلقه) آن است که تا زمانی که تخریب مسجد به حد ضرورت نرسد؛ یعنی، چنان وارد به استخوان نرسیده که هیچ راه حل دیگری جز تخریب آن نباشد، نمی توان آن را تخریب نمود. رویکرد دیگر (دیدگاه ولایت مطلقه) آن است که: شارع مقدس به ولی امر اجازه داده است که در صورت مصلحت اهم دست به این کار بزند، و لازم نیست آن قدر صبر کند که برای جامعه مشکلات عدیده ای پدید آید و مساله را به حد ضرورت و حکم ثانوی برساند. حضرت امام پس از ذکر مثال فوق می فرمایند: اگر بخواهیم در این گونه امور دایره ولایت را به احکام ثانوی محصور کنیم، هرگز نمی توانیم تمدن داشته باشیم. و همواره جامعه اسلامی گرفتار رکود، درماندگی و عقب افتادگی خواهد بود.

برای آگاهی بیشتر ر. ک: ولایت فقیه آیت الله جوادی آملی.

حدود اختیارات ولی فقیه را چه کسی تعیین می کند، ولی فقیه یا قانون اساسی؟

پرسش

حدود اختیارات ولی فقیه را چه کسی تعیین می کند، ولی فقیه یا قانون اساسی؟

پاسخ

چون تعیین اختیارات ولی فقیه در قانون اساسی صورت می گیرد و در حقیقت از موارد اجتماعی و سیاسی است تفاوت آرای مجتهدین در این امر بدون تاثیر است. در غیر این صورت لازمه آن هرج و مرج در امور است که هیچ مجتهد خردمندی به آن رای نمی دهد. [۱] فعلیت یافتن اختیارات ولی فقیه وابسته به قانون است و قانون اساسی که در تصویب آن فقیهان بزرگی شرکت داشته اند حدود اختیارات ولی فقیه را مشخص نموده است. البته در این جا بحثی دیگر نیز وجود دارد و آن اینکه منشأ حق ولایت ولی فقیه از جنبه نظری چیست؟ آیا مولود قانون است یا اینکه فعلیت آن منوط به قانون است؟ به هر حال آنچه مسلم است از جنبه عملی اختیارات ولی فقیه مبتنی بر قانون اساسی است. [۲]

فرض کنیم که بین نظر ولی فقیه و قانون اساسی تعارضی پیش آید کدام یک ارجح است؟

پرسش

فرض کنیم که بین نظر ولی فقیه و قانون اساسی تعارضی پیش آید کدام یک ارجح است؟

پاسخ

در مورد تعارض رأی ولی فقیه با قانون اساسی در اصل ۱۰۷ مکانیسم معینی در نظر گرفته شده است. یعنی در صورت ضرورت ولی فقیه پس از مشورت با مجمع تشخیص مصلحت نظام طی حکمی به رئیس جمهور موارد اصلاح یا متمیم قانون اساسی را به شورای بازنگری قانون اساسی پیشنهاد می کند. [۱]

چرا ولی فقیه با این که به وسیله مجلس خبرگانی که از طرف مردم ایران انتخاب شده اند، بر تمام شیعیان جهان ولایت دارد؟

پرسش

چرا ولی فقیه با این که به وسیله مجلس خبرگانی که از طرف مردم ایران انتخاب شده اند، بر تمام شیعیان جهان ولایت دارد؟

پاسخ

مسأله ولایت فقیه از دو دیدگاه قابل بررسی است و هر یک نتایج ویژه ای دارد که هر چند با یکدیگر متناقض نیستند ولی در

عین حال تفاوت های چشمگیری با هم دارند:

الف) دیدگاه اول از منظر قانون اساسی است. با توجه به این که قانون اساسی هر کشوری در قلمرو همان کشور اعتبار دارد از این رو حاکمیتش را هر چه باشد - چه ولایت فقیه یا غیر آن - تنها در گستره کشوری می تواند سایه گستر سازد و نسبت به ماورای آن قدرت نفی و اثبات چیزی را ندارد.

ب) دیدگاه دیگر از نقطه نظر مذهبی و ایدئولوژیکی است. بر این اساس مسأله گستره فراخ تری می یابد. یعنی پیروان آیین واحد در سرزمین های مختلف می توانند نظام و رهبری واحدی را برگزینند و یا دین می تواند سیستم و رهبر واحدی را برای آنان با معیارهای خاصی تعیین کند. در نگرش اسلامی چون جهان اسلام با نظام فکری عملی و سیاسی واحد و دارای سرنوشت مشترک و حتی دشمنان مشترک می باشند ایجاب می کند که دارای رهبری واحد نیز باشد که بتواند تمام امت را به طور یکپارچه و هماهنگ به حرکت در آورد و در برابر حرکت های دشمنان بسیج نماید. بنابراین خاستگاه ولایت بر جهان شیعه و جهان اسلام آرای چند میلیون نفر ایرانی نیست. بلی نقش این آرا آن است که در بزرگ ترین کانون تشیع در جهان شاخص ترین فرد شناسایی و ولایت او فعلیت می یابد.

نکته دیگر این که رهبری دینی با رهبری های سیاسی و تفاوت های عمده ای دارند. مثلاً وقتی در واتیکان پاپ انتخاب می شود تمام کاتولیک های جهان از او تبعیت می کنند و

این مسأله مهمی را نیز برای کشورها ایجاد نمی کند. }]

با توجه به اینکه ولی فقیه مانند امام و پیامبر معصوم نیست چگونه می تواند ولایت مطلقه داشته باشد

پرسش

با توجه به اینکه ولی فقیه مانند امام و پیامبر معصوم نیست چگونه می تواند ولایت مطلقه داشته باشد

پاسخ

الف) برخی بر آنند که آیه شریفه «النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم» دو جنبه دارد:

۱ جنبه های اجتماعی که در دایره ولایت به معنای زعامت و رهبری سیاسی قرار می گیرد. این قسمت، در حوزه قلمرو ولایت فقیه قرار می گیرد.

۲ جنبه های فردی صرف؛ مثل این که پیامبر (ص) به دلایلی که تنها با علم غیب بر پیامبر (ص) و امام (ع) روشن است، کسی را وادار به طلاق همسر و... کند. این امور مربوط به حوزه «ولایت کلیه الهیه» و تابع عصمت است و از دایره ولایت فقیه خارج می باشد.

برخی نیز معتقدند که آیه فوق، تنها ناظر به جنبه دوم است. بنابراین اصلاً ربطی به ولایت فقیه ندارد. و مطلقه بودن ولایت فقیه، نیز به معنای «اولی به تصرف» بودن نیست؛ بلکه یعنی، عدم اختصاص به امور حسبه و شمول دایره ولایت فقیه نسبت به آنچه در دایره وظایف حکومت ها قرار می گیرد.

ب) وجود و عدم تناقض ذکر شده، هیچ ربطی به مطلقه بودن ولایت فقیه ندارد؛ زیرا فرضاً ولایت فقیه مطلق هم نباشد، احتمال خطا در او وجود دارد و در این صورت به نظر بدوی بین حکم او و حکم خدا، تناقض پدید می آید. حل مسأله این است که حکم خدا، حجت واقعی است و رأی فقیه حجت ظاهری و تناقض واقعی زمانی است که هر دو در یک رتبه باشند. در حالی که حجت ظاهری و واقعی، در دو رتبه قرار دارند؛ چه ولایت فقیه مطلق باشد یا غیر مطلق.

آیا در ولایت مطلقه فقیه همه اختیارات امام معصوم برای ولی فقیه ثابت است ؟

پرسش

آیا در ولایت مطلقه فقیه همه اختیارات امام معصوم برای ولی فقیه ثابت است ؟

ولایت مطلقه فقیه دقیقاً به همین معناست که همه اختیارات ملکوتی پیامبر (ص) و ائمه (ع) برای ولی فقیه نیز وجود دارد. حضرت امام (ره) در کتاب ولایت فقیه دقیقاً این مسأله را روشن ساخته اند. باید توجه داشت که در این جا ولایت به معنای زعامت و رهبری سیاسی - که یک امر اعتباری است - مطرح می باشد نه ابعاد دیگر آن که برخی از امور واقعی و تکوینی است. بنابراین در حکومت اسلامی یک سری اختیارات حکومتی وجود دارد که ربطی بهمقامات وجودی ندارد و این اختیارات لازمه برقراری حکومت و هدایت آن در مسیر صلاح جامعه اسلامی است و هر شخص معتبری که در نظام سیاسی اسلام رهبری او پذیرفته شده، با حفظ اصل حرکت به سمت مصالح ملزمه جامعه اسلامی، آن اختیارات را داراست؛ چه پیامبر (ص) باشد و چه ولی فقیه.

برای آگاهی بیشتر ر. ک :

۱- ولایت فقیه امام خمینی

۲- ولایت فقیه آیت الله جوادی آملی {J}

معنای ولایت مطلقه فقه و فرق آن با ولایت فقیه چیست ؟

پرسش

معنای ولایت مطلقه فقه و فرق آن با ولایت فقیه چیست ؟

پاسخ

مقصود از «ولایت مطلقه فقیه» آن است که دایره اختیارات ولی فقیه محدود به احکام اولی و ثانوی و قوانین مدون نیست؛ بلکه هر گاه مصالح عالی و الزامی جامعه اسلامی ایجاب کند که موقتاً برنامه ای بر خلاف آنها انجام شود، ولی فقیه می تواند به آن کار اقدام نماید. به عنوان مثال در فقه اسلامی تخریب مسجد حرام می باشد. اکنون اگر به تخریب مسجدی جهت خیابان کشی حاجت افتاد، چه باید کرد؟ یک روی کرد (نظریه مخالف ولایت مطلقه) بر آن است که تازمانی که تخریب مسجد به حد ضرورت نرسد؛ یعنی، چنان کرد به استخوان نرسیده که هیچ راه حل دیگری جز تخریب آن نباشد، نمی توان آن را تخریب نمود. روی کرده دیگر (دیدگاه ولایت مطلقه) بر آن است که شارع مقدس بهولی امر اجازه داده است که در صورت مصلحت اهم، دست به این کار بزند و لازم نیست آن قدر صبر کند که برای جامعه مشکلات عدیده ای پدید آید و مسأله را به حد ضرورت و حکم ثانوی برساند. حضرت امام (ره) پس از ذکر مثال فوق می فرمایند: اگر بخواهیم در این گونه امور دایره ولایت را به احکام ثانوی محصور کنیم، هرگز نمی توانیم تمدن داشته باشیم و همواره جامعه اسلامی گرفتار رکود، در

ماندگی و عقب افتادگی خواهد بود.

برای آگاهی بیشتر ر. ک: ولایت فقیه، آیت الله جوادی آملی. {J}

آیا یک فقیه در کشورهای دیگر می تواند رهبر و ولی فقیه برای مسلمین جهان باشد

پرسش

آیا یک فقیه در کشورهای دیگر می تواند رهبر و ولی فقیه برای مسلمین جهان باشد

پاسخ

ج س ۱ از لحاظ نظری، ضرورتی ندارد که ولی فقیه حتما ایرانی باشد؛ ولی چون این موضوع از نظر وقوع در حال حاضر، اشکالاتی را به همراه دارد، در قانون اساسی، ایرانی بودن ولی فقیه، شرط شده است.

از جمله آرمان های اسلام، ایجاد حکومت واحد و برداشته شدن مرزهای سیاسی در بین کشورهای اسلامی است؛ چرا که همه ضربات و عقب ماندگی مسلمانان، از همین افتراق و خصومت های ناشی از این جدایی ها به وجود آمده است.

از دیدگاه شیعه، ولی فقیه بر همه مسلمانان ولایت دارد و مرکزیت حکومت اسلام است؛ گرچه این موضوع در حال حاضر تحقق خارجی ندارد، ولی به عنوان یک آرمان مطرح است.

چگونه ولایت فقیه میتواند مطلقه باشد در حالی که خبرگان رهبری میتوانند او را از ولایت عزل نمایند

پرسش

چگونه ولایت فقیه میتواند مطلقه باشد در حالی که خبرگان رهبری میتوانند او را از ولایت عزل نمایند

پاسخ

مقصود از «ولایت مطلقه فقیه» آن است که دایره اختیارات ولی فقیه محدود به احکام اولی و ثانوی و قوانین مدون نیست. بلکه هرگاه مصالح عالیه و الزامی جامعه اسلامی ایجاب کند که موقتا برنامه ای بر خلاف آنها انجام شود، ولی فقیه می تواند به آن کار اقدام نماید. به عنوان مثال در فقه اسلامی تخریب مسجد حرام می باشد. اکنون اگر به تخریب مسجدی جهت خیابان کشی حاجت افتاد چه باید کرد؟

یک روی کرد (نظریه مخالف ولایت مطلقه) آن است که تا زمانی که تخریب مسجد به حد ضرورت نرسد؛ یعنی، چنان کارد به استخوان نرسیده که هیچ راه حل دیگری جز تخریب آن نباشد، نمی توان آن را تخریب نمود. روی کرد دیگر (دیدگاه ولایت مطلقه) آن است که شارع مقدس به ولی امر اجازه داده است که در صورت مصلحت اهم، دستبه این کار بزند و لازم نیست آن قدر صبر کند که برای جامعه مشکلات عدیده ای پدید آید و مسأله را به حد ضرورت و حکم ثانوی برساند. حضرت امام پس از ذکر مثال فوق می فرمایند: «اگر بخواهیم در این گونه امور دایره ولایت را به احکام ثانوی محصور کنیم هرگز نمی توانیم تمدن داشته باشیم و همواره جامعه اسلامی گرفتار رکود، درماندگی و عقب افتادگی خواهد بود».

(برای آگاهی بیشتر ر. ک: ولایت فقیه، آیت الله جوادی آملی)

از توضیح فوق روشن می شود که «ولایت مطلقه» خود مقید به مصالح است. از همین رو قابل کنترل می باشد. لذا باید اهرم کنترل کننده و نظارتگری در کنار آن باشد و آن همان مجلس خبرگان است. افزون بر آن، ولی

فقیه در صورت‌تاز دست دادن شرایط رهبری، از نظر ثبوتی خود به خود معزول است و نقش مجلس خبرگان جنبه اثباتی دارد؛ یعنی، فقدان شرط لازم را کشف و عزل وی را در جامعه اعلام می‌نماید. }J

چرا مقام معظم رهبری همچون علی (ع) خودشان وارد مرحله اجرایی نمی‌شوند و همچو او جلو اسراف و تبذیرها و را بگیرند

پرسش

چرا مقام معظم رهبری همچون علی (ع) خودشان وارد مرحله اجرایی نمی‌شوند و همچو او جلو اسراف و تبذیرها و را بگیرند

پاسخ

گسترش فعالیت‌های اجتماعی و پیچیده شدن نهادهای اجتماعی و تقسیم کارها در دنیای امروز، از جهات بسیاری گذشته تفاوت دارد، به طوری که امروزه دخالت مستقیم رهبری در همه امور امر محالی است. جالب اینجاست که خط مشی رهبر انقلاب، حضور جدی و فعال در صحنه‌های مختلف انقلاب است، لیکن تنگناهای بسیاری در این زمینه وجود دارد. }J

اختیارات ولی فقیه آیا بر اساس خواست مردم است یا نیاز آنها یا هر دو؟

پرسش

اختیارات ولی فقیه آیا بر اساس خواست مردم است یا نیاز آنها یا هر دو؟

پاسخ

اساساً ولی فقیه باید در حوزه اختیارات و وظایف قانونی خود، بر اساس نیازها و مصالح جامعه، همراه با رعایت اصول شرعی اقدام نماید. بنابر این اگر خواست و نیاز اجتماعی هماهنگی بودند هر دو رعایت شده است. لیکن اگر خواست جامعه بر خلاف احکام شرعی و مصالح امت باشد، حکم شرعی مقدم است.

در چه زمینه‌ای از مرجع تقلید و در چه مواردی از رهبر اطاعت کنم؟

پرسش

در چه زمینه‌ای از مرجع تقلید و در چه مواردی از رهبر اطاعت کنم؟

لازمه برقراری نظام اجتماعی در یک کشور، تبعیت عموم مردم از نظام و رهبری واحد است. بنابراین گرچه در مسایل فقهی افراد می توانند از مراجع مختلف تقلید کنند؛ ولی در مسایل سیاسی، تبعیت از مقام رهبری، اصلی عقلایی است و مراجع تقلید نیز به این امر توصیه می فرمایند.

چرا قدرت ولی فقیه باید فراتر از قانون باشد؟ آیا این دیکتاتوری نیست؟

پرسش

چرا قدرت ولی فقیه باید فراتر از قانون باشد؟ آیا این دیکتاتوری نیست؟

پاسخ

تصویری که از ولایت فقیه در نگاشته شما آمده است هیچ ارتباطی با مسأله ولایت فقیه در اسلام و قانون اساسی جمهوری اسلامی ندارد و هیچ یک از عالمان دینی آن را به مخیله خود هم خطور نداده اند. به طور خلاصه به آگاهی می رساند:

۱- نظریه ولایت فقیه هیچ رابطه ای با استبداد و نظام های دسپوتیستی (Despotism) ندارد. برای روشن شدن این مطلب بررسی مقایسه ای ولایت فقیه با دیگر نظام ها از جمله سیستم های استبدادی لازم است. آنچه به طور فشرده در این جامی توان گفت این است که ولایت فقیه به طور بنیانی و از جهات متعددی با نظام های دیکتاتوری و استبدادی تفاوت دارد؛ از جمله:

الف) تفاوت در خاستگاه. حکومت های دیکتاتوری عموماً برخاسته از هواخواهی و خودمداری (selfcentric) است در حالی که ولایت دینی - که بخشی از آن ولایت فقیه است - دارای خاستگاه الهی و خدامدارانه (Theocentric) می باشد.

ب) تفاوت در شرایط. در نظام های دیکتاتور مآب شایستگی ها و معیارهای لازم برای رهبری ملحوظ نیست و تنها عامل به قدرت رسیدن زور است. هر کس در مسابقه قدرت از توان نظامی برتری برخوردار بود عملاً قدرت را به دست می گیرد و حاکمیت خود را بر دیگران تحمیلی کند در حالی که اساس قدرت در نظریه ولایت فقیه وجود شایستگی ها و معیارهایی چون اجتهاد، عدالت، شجاعت، تقوا، قدرت، تدبیر و مدیریت و امثال آن می باشد.

ج) تفاوت در کنش ها. در نظام های دیکتاتوری اصولاً هنجارهای لازم الاتباعی برای رهبران وجود ندارد و آنان بر اساس امیال خود هر آنچه را که بخواهند انجام می دهند و برای منافع شخصی خود بزرگترین ضربه ها را به جامعه وارد

می سازند. در حالی که ولایت فقیه ملزم به رعایت هنجارهای دینی و عمل بر اساس احکام الهی و رعایت مصالح اجتماعی است و حق اندک تخطی در برابر آنها و مقدم داشتن خود بر دیگرانرا ندارد.

د) تفاوت در کنترل قدرت. در نظام های دیکتاتوری اساسا راهی برای کنترل قدرت وجود ندارد ولی در نظام ولایت فقیه کنترل های ثبوتی و اثباتی وجود دارد. کنترل ثبوتی به این معناست که اگر ولی فقیه عملی در جهت خلاف معیارها و هنجارهای گفته شده انجام داد؛ مثلا کوچک ترین ظلم و بی عدالتی از او سر زد از نظر دینی از مقام خود عزل می گردد و حکومتش اعتباری ندارد. این مقدار کنترل در کامل ترین شیوه های دمکراتیک دنیا نیز موجود نیست. مسؤولیت کنترل از نظر اثباتی (شناخت و تحقق خارجی این مسأله در سطح جامعه و در نظام اسلامی ما) بردوش خبرگان منتخب ملت است؛ یعنی یکی از وظایف آنان کنترل رهبری است و در صورتی که از او عملی برخلاف معیارها و هنجارهای لازم مشاهده کنند باید عزل او را اعلام نمایند. افزون بر اینها تفاوت های دیگری نیز وجود دارد که به جهت اختصار از ذکر آنها خودداری می شود.

۲- این که گفته شده است: «چرا ولی فقیه فوق قانون است و هر کاری بخواهد انجام می دهد...» باید گفت: ولی فقیه نه فوق قانون است و نه فوق عدالت و نه فوق انتقاد؛ لیکن در رابطه با هر یک از این امور باید درکی درست و واقع بینانه داشت. در این رابطه باید یادآور شویم: ولی فقیه فوق قانون در همه مراتب آن نیست، اساسا فلسفه ولایت فقیه آن است که شخصی قانون شناس و متعهد

به قوانین و احکام الهی اداره امور را بر عهده گیرد تا رعایت هنجارها و احکام الهی و مصالح اجتماعی تضمین شود. لیکن خلط بزرگی در این رابطه پدید آمده و موجب پیدایش دو نظریه در باب ولایت فقیه گردیده است: نظریه ای او را مافوق قانون تصور می کند و این را لازمه ولایت مطلقه فقیه می داند. رویکرد دیگر او را مادون قانون می نگیرد و ولایت مطلقه را نفی می کند. به نظر ما ولایت مطلقه فقیه به معنای تفوق ولی فقیه بر قانون نیست لیکن کسی که اندک آشنایی با احکام و قوانین اسلامی داشته باشد می داند که قوانین دینی دارای درجات و مراتب متعددی هستند. برخی از آنها قوانین «محکوم» و کنترل شونده هستند و برخی قواعد «حاکم» و کنترل کننده و در برخی از مواقع بین مصالح نهفته در دو حکم الهی تراحم ایجاد می شود؛ یعنی تأمین هر دو ممکن نیست و لا-جرم یکی باید به نفع دیگری کنار برود. در چنین مواقعی قوانین حاکم مانند قاعده «اهم و مهم» حاکمیت می یابند و به حکم آنها باید آنچه دارای مصلحت کمتر است فدای حکمی که مصلحت برتر دارد بشود. ولایت مطلقه فقیه در واقع پیاده کردن قواعد حاکم و ارجح در برابر احکام اولیه مرجوح است؛ زیرا ولی فقیه موظف است جامعه را به سمت مصالح آن رهبری و هدایت نماید. حال اگر یکی از احکام اولیه دینی با مصلحت برتر جامعه در تضاد و تراحم افتاد ولایت مطلقه این وظیفه را دارد که مصلحت حیاتی و ملزمه جامعه را بر آن حکم اولی مرجوح مقدم بدارد؛ مثلاً اگر در جاییکه مسجدی بنا شده است کشیدن خیابان لازم

شد، ولی فقیه می تواند برخلاف حکم اولی - که حرمت تخریب مسجداست - آن را برای مصالح لازم جامعه اسلامی تخریب نماید. بنابراین اطلاق ولایت فقیه مقید به مصالح لازم جامعه اسلامی است و بیش از آن قدرتی ندارد. اکنون خود قضاوت کنید که آیا این به معنای تفوق بر قانون است یا حلقه واسطی بین لایه های زیرین و زبرین قانون در راستای اجرای مراتب عالی و قواعد حاکم و کنترل کننده؟

برای آگاهی بیشتر در این زمینه ر. ک: ولایت فقیه آیت الله جوادی آملی.

اما این که گفته اید در کشورهای دیگر چنان است و ایران چنین، اجمالاً باید گفت که خواب و خیالی بیش نیست.

چرا بازنگری قانون اساسی، زیر نظر ولی فقیه مرجع انجام نگرفته است؟

پرسش

چرا بازنگری قانون اساسی، زیر نظر ولی فقیه مرجع انجام نگرفته است؟

پاسخ

این که تغییر قانون اساسی باید زیر نظر ولی مرجع انجام گیرد دو پاسخ دارد: اولاً: این مبتنی بر ادعای پیشین؛ یعنی اعتبار حکم حضرت امام (ره) با فوت ایشان می باشد و از نظر فنی باطل و بی اساس است. ثانیاً: به فرض این مطلب درست باشد چنان که گذشت مرجعیت اعم از شأنی و فعلی است بنابراین تغییر قانون اساسی زیر نظر ولی مرجع شأنی انجام پذیرفته است. از این رو تغییر قانون اساسی هم به حکم حضرت امام مشروعیت دارد و هم به اعتبار آن که زیر نظر ولی فقیه پس از ایشان انجام و مورد تأیید قرار گرفته است. با توجه به این که دیگر شبهات نویسنده این شب نامهمبتنی بر دو ادعای نادرست پیش گفته می باشد که پاسخ آن روشن گردید دیگر نیازی به پاسخ تفصیلی آنها نیست. در ذیل این نکته را یادآور می شود که نویسنده این شب نامه به دروغ آن را به «جمعی از استادان حوزه علمیه قم» نسبت داده است در حالی که سه سطر پس از آن خود را لو داده و نشان داده است که توسط کسی نوشته شده که الفبای طلبگیرا هم نخوانده و کلمه «مع الاسف» را به غلط «ما الاسف» نوشته است!! «تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل»

آیا ولی فقیه می تواند مجلس شورای اسلامی یا خبرگان را منحل کند؟

پرسش

آیا ولی فقیه می تواند مجلس شورای اسلامی یا خبرگان را منحل کند؟

{ چنین اختیاری در قانون برای ولی فقیه پیش بینی نشده است. }

احکام حکومتی چگونه احکامی هستند؟

پرسش

احکام حکومتی چگونه احکامی هستند؟

پاسخ

{ حکم «حکومتی» یا «ولایی» احکامی است که حکومت اسلامی (ولی امر) متناسب با شرایط زمان و مکان بر اساس مصالح اجتماعی وضع و مقرر می کند. در مثل مرد شرعا می تواند در شرایطی همسر خود را طلاق دهد، لیکن در عصر کنونی به خاطر حمایت از حقوق خانواده و جلوگیری از ستم بر زنان، حکومت اسلامی مقرر می دارد که طلاق حتیایید در دادگاه صورت گیرد و هیچ کس حق ندارد پیش از مراجعه به دادگاه چنین کاری را انجام دهد. }

قانون اساسی بالاتر است یا ولی فقیه ؟

پرسش

قانون اساسی بالاتر است یا ولی فقیه ؟

پاسخ

{ الف) از نظر شخصیت حقیقی ولی فقیه نیز مانند دیگران در برابر قانون مساوی است.

ب) در شخصیت حقوقی تفوق و برتری مطلق برای هیچ یک نیست؛ یعنی، در مسائل ثابت و اصول اساسی نظام که در قانون اساسی آمده، همه تبعیت کامل دارند، لیکن نسبت به مسائل تغییرپذیر چنانچه در شرایط ویژه ای مصلحت برای جامعه پدید آید که اهمیت آن بیش از رعایت قانون مدون باشد، ولی فقیه می تواند بر اساس چارچوب های کلی دیگری که در قانون تبیین شده اند تدبیر جدید اتخاذ کند.

باتوجه به کلام آقای مصباح که (اگر تمام قوا دست یک فرد یا گروه باشد زمینه سوءاستفاده می شود) آیا این نظریه بر حیطه اختیارات

پرسش

باتوجه به کلام آقای مصباح که (اگر تمام قوا دست یک فرد یا گروه باشد زمینه سوءاستفاده می شود) آیا این نظریه برحیطه اختیارات ولی فقیه وارد است؟

پاسخ

در این باره توجه به چند نکته لازم است:

الف) آنچه در عبارت یاد شده آمده است این است که: «وجود همه قوا در دست یک نفر زمینه سوء استفاده را فراهم می کند» و این نه به معنای آن است که حتما سوء استفاده ای رخ می دهد؛ زیرا وجود زمینه برای یک چیز، لزوماً به معنای تحقق یافتن آن نیست.

ب) در نظام جمهوری اسلامی همه قوا در اختیار یک نفر نیست؛ بلکه هر یک از قوا رؤسای ویژه ای دارند و براساس ضوابط خاصی، وظایف قانونی خود را انجام می دهند و ولی فقیه هماهنگ کننده سه قوه و تعیین کننده سیاست های کلی نظام است.

ج) به فرض همه قوا هم در اختیار ولی فقیه باشد، زمینه سوء استفاده زمانی فراهم می شود که کنترل در کار نباشد؛ در حالی که در نظام اسلامی قوی ترین اهرم های کنترل کننده وجود دارد. این اهرم ها عبارت است از:

۱- کنترل درونی که آن نیز تقسیم می شود به:

۱/۱) کنترل عقلانی؛ یعنی، لزوم دارا بودن عالی ترین رتبه دین شناسی - به ویژه در دایره نظام حقوقی اسلام - و توان اجتهاد در مناسبات اجتماعی. در جامعه شناسی سیاسی نیز این نظریه وجود دارد که حقوقدان بودن رهبران خود موجب برقراری نوعی نظام خود کنترل (Selfcontrol System)؛ به ویژه در جهت رعایت حقوق شهروندان می شود. ازاین رو پیشرفته ترین نظام سیاسی در آن می دانند که در رأس آن یک حقوقدان قرار گرفته باشد. در نظام ولایت فقیه این مسأله با امتیازات بیشتری وجود دارد.

کنترل اخلاقی؛ که عبارت است از ویژگی‌ها و فضایل روحی و نفسانی خاصی که شخص را از گرایش به سوء استفاده از قدرت باز می‌دارد. از همین رو در اسلام و در قانون اساسی، ملکه راسخه تقوا و عدالت شرط ضروری و حتمی رهبری و امامت امت است. این شرط و دیگر شروط لازم نه تنها در حدوث و آغاز رهبری باید در کار باشد؛ بلکه در تداوم آن نیز شرط است و با فقدان یکی از آنها، رهبری از ولایت ساقط است. پس اندک گرایش به سوء استفاده، برخلاف تقوا و عدالت است و شخص را از ولایت ساقط می‌کند.

۲- کنترل بیرونی:

۱/۲) یکی از شیوه‌های کنترل بیرونی نظام، کنترل هنجاری (Normative Control System) می‌باشد، به این معنا که زمامدار موظف است اصول، قوانین و هنجارهای ویژه‌ای را رعایت کند و از دایره آنها پا فراتر نهد. در نظام اسلامی نیز رهبر مکلف است که از دایره احکام الهی و مصالح اجتماعی، پا فراتر نگذارد و ولایت مطلقه فقیه نیز معنایی جز این ندارد.

۲/۲) نوع دیگر کنترل نهادی است (Imstitutional Control System)؛ به این معنا که در شاکله حکومت، نهاد یا نهادهای ویژه‌ای مسئولیت نظارت بر رهبری را بر عهده می‌گیرند. این مهم در نظام اسلامی بر عهده خبرگان منتخب ملت است.

۳/۲) نوع دیگری از کنترل که اسلام آن را پایه ریزی کرده و بر آن تأکید نموده است، اصل کنترل عمومی (Poblic Contraol System) یا همان «امر به معروف و نهی از منکر» و یا «النصیحه لائمة المسلمین» است.

۴/۲) نکته دیگری که در نظام جمهوری اسلامی به مسأله کنترل جایگاه نیرومندتری می‌بخشد، استقلال قوه قضاییه است، براساس این

اصل در صورت خلاف ولی امر جامعه اسلامی، قابل محاکمه و پیگرد قانونی است.

۵/۲) اصل تساوی؛ در نظام اسلامی همگان در برابر قانون الهی مساوی اند. در اصل یکصد و هفتم قانون اساسی جمهوری اسلامی نیز آمده است: «... رهبر در برابر قوانین با سایر افراد کشور مساوی است».

در پایان این نکته را یادآور می شویم که وجود این اهرم ها، منافاتی با انتخاب شایسته توسط خبرگان ندارد؛ زیرا:

الف) وجود این ضوابط بنابراین فرض است که اگر احیاناً مشکلی پدید آید، به طور قانونمند قابل اصلاح باشد.

ب) چه بسا فردی در آغاز شایستگی داشته باشد و واقعا اصلاح باشد، ولی به تدریج برخی از شایستگی ها را از دست بدهد.

ج) هیچ دلیلی وجود ندارد که همواره مجلس خبرگان و هر مجلس و نهاد دیگری، در کار خود کاملاً درست تشخیص بدهد. این مسأله به خوبی در قانون اساسی پیش بینی شده است. در اصل یکصد و یازدهم قانون اساسی آمده است: «هرگاه رهبر از انجام وظایف قانونی خود ناتوان شود، یا فاقد یکی از شرایط مذکور در اصل پنجم و یکصد و نهم گردد، یا معلوم شود از آغاز فاقد بعضی از شرایط بوده است، از مقام خود برکنار خواهد شد.»

آیا ولی فقیه را باید در چارچوب قانون محدود کرد؟

پرسش

آیا ولی فقیه را باید در چارچوب قانون محدود کرد؟

پاسخ

این مسأله از نگاه ها و چشم اندازهای مختلفی قابل بررسی است؛ که دارای مبانی و نتایج نسبتاً متفاوتی است و هر یک حکم جداگانه ای دارد. در این جا به طور خلاصه به چند وجه اشاره می شود:

۱- اگر مقصود این باشد که از نظر شرعی، ولایت فقیه در محدوده قانون اساسی است، این دیدگاه درست نیست؛ زیرا حکم شرعی تابع قانون مصوب نیست؛ بلکه برعکس قانون مصوب در جامعه اسلامی باید هماهنگ و مبتنی بر احکام شرعی باشد.

۲- اگر منظور این باشد که در قانون اساسی، همه اختیارات شرعی ولایت فقیه گنجانده شده و چیزی ورای آن وجود ندارد، از همین رو قانون اساسی به لحاظ هماهنگی کامل یا شرعی می تواند معیار نهایی قرار گیرد. صدق این سخن نیز تابع آن است که همه قانون اساسی مورد توجه قرار گیرد، نه فقط بخشی از آن (مانند اصل یکصد و دهم).

امام اختیارات ولی فقیه را به اندازه معصومین می داند* با توجه به این که ولی فقیه علم و همه توانایی های معصومین را ندارد، این

پرسش

امام اختیارات ولی فقیه را به اندازه معصومین می داند* با توجه به این که ولی فقیه علم و همه توانایی های معصومین را ندارد، این امر چگونه توجیه می شود؟

پاسخ

قبل از هر چیزی باید دانست برای احراز «مقام حقوقی» باید «شخصیت حقیقی» متناسب تعیین گردد. این شخصیت باید حداقل شرایط لازم را داشته باشد. اما با وجود شخصیت کامل تر او سزاوارتر می باشد و در هنگام فقدان او، نوبت به دیگران بر اساس اولویت ها می رسد و چنین اصلی درباره جانشینی ولایت فقیه در مقام معصومان نیز جاری است. برای توضیح بیشتر توجه شما را به مطالب زیر جلب می کنیم:

برای ارائه پاسخی مناسب، لازم است تا نظریه حضرت امام(ره) درباره حوزه اختیارات ولی فقیه را که مورد قبول اکثریت فقهای شیعه می باشد، به صورت دقیق مورد تبیین و بررسی قرار داد:

بر اساس این نظریه فقیه همه اختیارات لازم حکومتی امام معصوم(ع) را دارد و هر نوع ولایتی که در حوزه رهبری جامعه برای امام ثابت شده برای فقیه نیز ثابت است. جز آنچه که به دلیل خاص از مختصات امام معصوم(ع) شمرده شده است، چنین موارد اختصاصی (از قبیل عصمت، ولایت تکوینی و برخورداری از عنایات و امدادهای ویژه الهی در سایه ارتباطات خاص با عوالم غیبی و ماورای طبیعت و نیز پاره ای از اختیاراتی که پیامبر در حوزه مسائل خصوصی افراد داشته اند) نیز در حقیقت مربوط به جنبه ولایت به معنی زعامت و حاکمیت نیست، بلکه به خاطر جهات شخصیتی و شرافت مقام امامت و عصمت امام معصوم(ع) است. از اختیارات حکومتی یاد شده به «ولایت مطلقه» تعبیر می شود که ما به اختصار به توضیح آن می پردازیم.

کلمه

«مطلق» یا «مطلقه» در لغت به معنای آزادی، رهایی و ارسال است؛ لیکن موارد استعمال آن متفاوت است. به عبارت دیگر گاهی «مطلق» (Absolute) در برابر «نسبی» (Relative) به کار می رود و گاهی در برابر «مشروط» (Conditioned). استعمال نخست صرفاً در علوم حقیقی است، ولی استعمال دوم هم در علوم حقیقی و هم در علوم اعتباری (مانند علوم سیاسی) جریان دارد. از طرف دیگر کاربرد این واژه در علوم اعتباری نیز از نظر دایره و وسعت اطلاق، بسیار متفاوت است. به عبارت دیگر هر کجا که این واژه به کار می رود، باید به دقت در نظر داشت که مراد از آن اطلاق در برابر کدامین قید می باشد؛ مثلاً «مطلقه» (Absolutist) در نظام های سیاسی غالباً به رژیم های فاقد قانون اساسی (Constitution) اطلاق می شود؛ ولی در نظام ولایت فقیه به گونه دیگری استعمال می شود. مقصود از «ولایت مطلقه فقیه» این است که اگر «مصلح اهم اجتماعی» مسلمانان با یکی از احکام اولیه شرعی - که از نظر اهمیت در رتبه پایین تری قرار دارد - در تراحم قرار گیرد، ولی فقیه که موظف به حفظ مصالح عالیّه جامعه اسلامی است. به خاطر حفظ مصالح اهم جامعه اسلامی می تواند، بلکه باید موقتاً آن حکم شرعی اولی را تعطیل کند و مصالح جامعه را بر آن مقدم بدارد؛ مثلاً در فقه اسلامی تخریب مسجد حرام می باشد. اکنون اگر به تخریب مسجدی جهت خیابان کشی حاجت افتاد، چه باید کرد؟ دیدگاه مخالف ولایت مطلقه بر آن است که صرف مصلحت اهم اجتماعی مجوز تخریب مسجد نیست و تا زمانی که کار به ضرورت نرسد نمی توان دست به این کار زد؛ لیکن براساس نظریه «ولایت مطلقه» لازم نیست حکومت اسلامی آن قدر صبر

کند که برای جامعه مشکلات زیادی فراهم شود و کارد به استخوان برسد، تا آن گاه از سر ناچاری و برای خروج از بن بست و انفجار اجتماعی، مسجد را تخریب کند. بلکه اساساً اگر بخواهیم چنین کنیم، همیشه از قافله تمدن عقب خواهیم ماند و همواره در مشکلات دست و پا خواهیم زد و شارع مقدسه چنین چیزی راضی نیست. از آنچه گذشت روشن می شود که:

اولاً ولایت مطلقه فقیه از قواعد رافع تراحم است؛ یعنی، مطلق بودن ولایت گره گشا در تراحم احکام و مصالح اجتماعی است.

ثانیاً؛ ولایت مطلقه خود، مقید به قیودی است نه این که از هر حیث مطلق باشد.

قیودی که در اعمال ولایت مطلقه وجود دارد عبارت است از: ۱- مصلحت، ۲- اهم بودن، ۳- اجتماعی بودن. به عبارت دیگر، ولی فقیه نمی تواند:

۱- به طور دل خواهی و بدون رعایت مصالح جامعه اقدامی کند.

۲- مصلحت مورد نظر در اینجا مصالح امت است، نه شخص ولی فقیه.

۳- تنها مصالحی را می تواند بر احکام نخستین مقدم بدارد که از نظر اهمیت دارای رتبه بالاتری بوده و شارع مقدس راضی به ترک آنها نباشد.

قائلین به ولایت فقیه به ادله نقلی و عقلی مختلفی تمسک کرده اند که بیان هر یک نیاز به شرح مفصل دارد و ما فهرستی از آن دلایل را به صورت خلاصه ذکر می کنیم و تفصیل آن را به کتاب های مربوطه واگذار می نماییم:

الف) در میان ادله نقلی به روایات ذیل تمسک شده است:

۱- روایت امیرالمؤمنین از پیامبر اکرم (ص): اللهم ارحم خلفایی قیل یا رسول الله و من خلفائك؟ قال الذین یأتون من بعدی یروونعنی حدیثی و سنتی، (وسائل الشیعه، ج ۱۸، باب ۸، ح

٢- روایت امام موسی بن جعفر(ع): .. لأنّ المؤمنین الفقهاء حصون الاسلام كحصن سور المدينة لها ، (اصول کافی، ج ١، ص ٣٨، باب فقد العلماء)

٣- روایت امام صادق(ع) از پیامبر اکرم(ص): الفقهاء أمناء الرّسل... ، (اصول کافی، ج ١، ص ٤٦).

٤- روایت حضرت رضا(ع): انّ الخلق لّمّا وقفوا علی حدّ محدود... ، (بحار الانوار، چاپ جدید، ج ٦، ص ٦٠).

٥- توقیع مبارک حضرت ولی عصر(عج): واما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواه حدیثنا فانّهم حجّتی علیکم و انا حجه الله ، (وسائل الشیعه، ج ١٨، ص ١٠١، ح ٨).

٦- فرمایش امیرالمؤمنین (ع)) به شریح: قد جلست مجلسا لا یجلسه الا نبیّ او وصیّ نبیّ او شقیّ ، (وسائل الشیعه، ج ١٨، ص ٦، ح ٢)

٧- حدیث امام صادق(ع): اتقوا الحکومه فانّ الحکومه انما هی للامام... ، (وسائل الشیعه، ج ١٨، ص ٧، ح ٣).

٨- مقبوله عمر بن حنظله از حضرت صادق(ع): .. ینظران من کان منکم ممن قد روی حدیثنا و نظر فی حلالنا و حرامنا و عرف احکامنا فلیرضوا به حکما فانّی قد جعلته علیکم حاکما... ، (وسائل الشیعه، ج ١٨، ص ٩٨)

٩- روایت ابی خدیجه از امام صادق(ع): ... وایاکم ان یخاصم بعضکم بعضا الی السلطان الجائر ، (وسائل الشیعه، ج ١٨، ص ١٠٠، ح ٦)

١٠- حدیث امام صادق(ع) از رسول الله(ص): انّ العلماء ورثه الانبیاء ، (اصول کافی، ج ١، ص ٣٤).

١١- آیه کریمه: النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم ، (احزاب، آیه ٦).

١٢- روایت: منزله الفقیه فی هذا الوقت کمنزله الانبیاء من بنی اسرائیل ، (بحار الانوار، ج ٧٨، ص ٣٤٦).

١٣- روایت رسول اکرم(ص): علماء امتی کسائر انبیاء قبلی ، (جامع الاخبار).

١٤- روایت: العلماء حکام علی الناس ، (مستدرک)

وسائل الشیعه، باب ۱۱ از ابواب صفات قاضی، ح ۳۳).

۱۵- روایت امام حسین(ع) از حضرت امیر(ع): مَجاری الامور والاحکام علی آیدی العلماء باللّٰه الأئمّاء علی حلاله و حرامه ،
(مستدرک وسائل الشیعه، باب ۱۱ از ابواب صفات قاضی، ح ۱۶)

۱۶- حدیث پیامبر اکرم(ص): السلطان ولی من لا ولی له ، (سنن بیهقی، ج ۷، ص ۱۰۵).

۱۷- احادیثی که در باب حدود آمده است و در آنها لفظ امام ذکر شده مانند: مَنْ اقرّ علی نفسه عند الامام... فعلی الامام آن
یقیم الحدّ علیه ، (وسائل الشیعه، باب ۳۲ از ابواب مقدمات حدود، ح ۱).

۱۸- روایت امام باقر(ع): اذا شهد عند الامام شاهدان... أمر الامام(ع) بالافطار ، (وسائل الشیعه، باب ۶ از ابواب احکام ماه
رمضان، ح ۱)

۱۹- روایات متعددی در باب امر به معروف و نهی از منکر چرا که بعضی از مراتب نهی از منکر جذب و جرح و... است و
بدون حاکم اسلامینجر به هرج و مرج در جامعه می شود و از طرفی هم می دانیم که این احکام در زمان غیبت تعطیل نشده
اند.

البته روشن است که هر یک از این روایات توضیح فراوانی دارند که می توانید به کتاب های مفصل از جمله کتاب «شؤون و
اختیارات ولیفقیه» ترجمه مبحث ولایت فقیه از کتاب البیع امام خمینی(ره) مراجعه کنید.

ب) و اما دلیل عقلی:

احکام اسلامی - اعم از قوانین اقتصادی، سیاسی و حقوقی - تا روز قیامت باقی و لازم الاجرا است و هیچ یک از احکام الهی
نسخ نشده و از بین نرفته است. این بقا و دوام همیشگی احکام، نظامی را ایجاب می کند که اعتبار و سیادت این احکام را
تضمین کرده، عهده دار اجرا آنها شود؛ چرا که اجرای احکام

الهی جز از رهگذر برپایی حکومت اسلامی امکان پذیر نیست. در غیر این صورت جامعه مسلمانان به سوی هرج و مرج رفته و اختلال و بی نظمی بر همه امور آن مستولی خواهد شد. از آن جایی که حفظ نظام جامعه از واجبات مورد تأکید شرایع الهی استو بی نظمی و هرج و مرج در امور مسلمانان امری نکوهیده و ناپسند می باشد، روشن است که حفظ نظام و سدّ طریق اختلال، جز به استقرار حکومت اسلامی در جامعه تحقق نمی پذیرد. از این رو هیچ تردیدی در لزوم اقامه حکومت باقی نمی ماند. علاوه بر آنچه گفتیم حفظ مرزهایکشور اسلامی از هجوم بیگانگان و جلوگیری از تسلط تجاوزگران بر آن، عقلاً و شرعاً واجب است، تحقق این امر نیز جز به تشکیل حکومت اسلامی میسر نیست. آنچه برشمردیم، جزو بدیهی ترین نیازهای مسلمانان است و از حکمت به دور است که خالق مدبّر و حکیم، آن نیازها را به کلی نادیده بگیرد و از ارایه راه حلی جهت رفع آنها غفلت کند.

آری، همان دلایلی که لزوم امامت پس از نبوت را اثبات می کند، عیناً لزوم حکومت در دوران غیبت حضرت ولی عصر(عج) را نیز ثابت می نماید؛ به ویژه پس از این همه مدت که از

چگونه می توان حکومت ولایت فقیه را از حکومت های استبدادی تمییز داد؟

پرسش

چگونه می توان حکومت ولایت فقیه را از حکومت های استبدادی تمییز داد؟

پاسخ

بررسی های تاریخی و تحقیق درباره اندیشه ها و عقاید رژیم های سیاسی گوناگون - حتی حکومت های غاصب و مستبد - نشانگر این واقعیت است که از دیدگاه آنها حکومتشان کاملاً قانونی، مشروع و بر حق است و دلایلی نیز برای اثبات حقانیت و مشروعیت خود ارائه دهند. حال آیا می توان فقط به گفته هر کدام از آنان، اکتفا نمود و صرف این که می گویند ما بر حقیم و دلایلی چند اقامه می کنند و در ظاهر خود را به اصول و ارزش های مورد قبول جامعه پایبند نشان می دهند، آنها را بر حق دانست؟! مسلماً هیچ انسان عاقل و خردمندی، چنین چیزی را نمی پذیرد؛ بلکه ارائه راه کارهای مناسب جهت تشخیص حقانیت هر کدام از این حکومت ها نیازمند بررسی یک سری ملاک ها و معیارهایی است از قبیل:

الف) بررسی مبانی مشروعیت:

برای تشخیص حقانیت هر کدام از حکومت ها در مشروعیت، باید ملاک مشروعیت در اسلام بررسی و میزان مطابقت آن بر حکومت ها مشخص شود.

از دیدگاه اسلام، حاکم باید از سه ویژگی برخوردار باشد:

۱- دین شناس باشد تا در جست و جوی این که آیا دین در فلان مسأله حکومتی سخن دارد یا نه و یا این که اگر دین در این وادی سخن دارد، سخن او چیست، کارشناس باشد،

۲- قادر به اجرای آن باشد،

۳- التزام و تعهد نسبت به اجرای آن داشته باشد تا با این دو ویژگی بتواند در حفظ و صیانت از احکام دین موفق باشد.

اگر این ویژگی ها در شخصی با ضمانت کامل موجود باشد (معصوم)، یقیناً ایشان باید حکومت کند [تا این جا برهان عقلی (با اندک تفاوت در

برخی عبارات) بر امامت معصومان تمام می شود [وگرنه باید کسی حاکم باشد که این سه ویژگی را بیشتر از دیگران داراست و به عبارت دیگر از جهت شرایط بالا نزدیکترین فرد به معصوم باشد.

[شرط اصلح بودن در قانون اساسی چنین آمده است: شرایط و صفات رهبر: ۱- صلاحیت علمی لازم برای افتا و در ابواب مختلف فقه، ۲- عدالت و تقوای لازم برای رهبری امت اسلام، ۳- بینش سیاسی و اجتماعی، تدبیر، شجاعت، مدیریت و قدرت کافی برای رهبری.

در صورت تعدد واجدین شرایط فوق شخصی که دارای بینش فقهی و سیاسی قوی تر باشد مقدم است (قانون اساسی، اصل یکصد و نهم).

از آن جا که مسائل حکومتی در حوزه رفتار انسان و وظیفه عملی او است، جزء فقه به شمار می آید و دین شناس در آن همان فقیه است.

حکومت غیرفقیه، نمی تواند تأمین کننده احکام اسلام باشد؛ زیرا غیرفقیه یا به فقیه رجوع می کند و احکام را از او می گیرد یا نه. در صورت دوم احکام دین تأمین نمی شود. در صورت اول یا او ملزم به پذیرش و اطاعت از رأی فقیه است یا نه. در صورت دوم، ضمانتی برای اجرای احکام دین نیست. در صورت اول، در واقع آن فقیه حکومت دارد و غیرفقیه کارگزار او است که این مسأله به ولایت فقیه باز می گردد.

ویژگی های حکومت استبدادی را می توان با ویژگی های حکومت ولایی فقیه - که در قانون اساسی آمده است - مقایسه کرد:

حکومت های استبدادی با همه تنوعی که دارند در ویژگی های زیر مشترکند:

۱ شخص یا طبقه ای خاص بدون رضایت مردم بر آنان حکومت می کند.

۲ دامنه قدرت حکومت فوق قانون است و هیچ قانونی آن را محدود نمی کند.

۳ مکانیزمی برای

نظارت بر حکومت، نه از سوی مردم و نه از سوی دستگاه های خاص نظارتی وجود ندارد.

این ویژگی ها، حکومت استبدادی را از حکومت غیراستبدادی جدا و ممتاز می کند در نظام ولایی فقیه، طبق قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، هیچ یک از این ویژگی ها وجود ندارد.

ویژگی اول: اولاً، اصل قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، با پذیرش قاطع ۲/۹۸ درصد مردم به تصویب رسید. و در ادامه نیز هر گونه تغییری در قانون اساسی باید به تصویب مردم برسد. ثانیاً، طبق قانون اساسی، مردم در تعیین ولی فقیه، از طریق انتخاب نمایندگان مجلس خبرگان دخالت دارند.

مردم در مجاری قانون گذاری و اجرایی حکومت، از طریق انتخابات مجلس شورای اسلامی و انتخابات ریاست جمهوری دخالت دارند.

این سه نحوه دخالت مردم در حکومت، در هیچ یک از حکومت های استبدادی وجود ندارد.

ویژگی دوم: دامنه قدرت ولی فقیه در قانون اساسی به دو شکل به گونه ای محدود است که به کلی با قدرت در حکومت های استبدادی متفاوت می شود.

اول) در اصل چهارم قانون اساسی آمده است: «کلیه قوانین و مقررات مدنی، جزایی، مالی، اقتصادی، اداری، فرهنگی، نظامی، سیاسی و غیر اینها باید بر اساس موازین اسلامی باشد» یعنی قوانین اسلام اولین محدود کننده قدرت ولی فقیه و یا به تعبیر دقیق تر تعیین کننده اختیارات او است. پس چنین نیست که ولی فقیه فوق هر قانونی باشد.

دوم) تعهدی که ولی فقیه در برابر قانون اساسی داده است. ولی فقیه علاوه بر تعهد الهی خود به اجرای احکام اسلام، تعهدی در برابر ملت، به قانون اساسی دارد که چون این تعهد، لازم (نه جایز) و بدون حق فسخ است، تعهدی مضاعف برای او محسوب می شود و تخلف او

از قانون اساسی باعث خروج او از عدالت و در نتیجه سلب او از ولایت می گردد.

پس اختیارات ولی فقیه در قانون اساسی از ناحیه قوانین اسلام و قانون اساسی مقید و محدود است، محدودیتی که در نظام های استبدادی وجود ندارد.

مطلقه بودن ولایت فقیه به معنای بی قید و شرط بودن اعمال قدرت او نیست، بلکه بدین معنا است که اختیارات او محدود به حوزه ای خاص از مسائل اجتماعی نیست و همه آن ها را دربر می گیرد اما اعمال قدرت در هر حوزه باید بر اساس موازین اسلامی و قانونی باشد.

ویژگی سوم: حکومت ولایی فقیه از سه ناحیه نظارت می شود. سه ناحیه ای که در نظام های استبدادی وجود ندارد.

ناحیه اول: نظارت درونی

ولی فقیه باید دارای سه شرط باشد: فقاقت، عدالت و درایت. هر یک از این سه شرط، او را از درون نظارت می کنند.

فقاقت او را از تجاوز از قانون الهی باز می دارد، عدالت او را از اعمال خواسته های شخصی و نفسانی باز می دارد و درایت، او را از خودرأیی و ترک مشورت با اندیشمندان و متخصصان حفظ می کند.

این سه شرط از شرایط ثبوتی ولایت فقیه است یعنی اگر شخصی یکی از این سه شرط را نداشته باشد واقعا ولایت ندارد و مرجع تشخیص این شرایط، چه در حدوث ولایت و چه در بقای آن، مجلس خبرگان است.

ناحیه دوم: نظارت مستمر نمایندگان مجلس خبرگان.

مجلس خبرگان، علاوه بر وظیفه انتخاب رهبری که دارای شرایط سه گانه مذکور است، وظیفه نظارت بر استمرار این شرایط را نیز دارد. مجلس خبرگان، علاوه بر نظارت بر استمرار شرایط، وظیفه نظارت بر اعمال قدرت و رعایت شرایط اسلامی و قانونی در آن را نیز بر عهده دارد.

درواقع نظارت بر رعایت شرایط اسلامی و قانونی در اعمال قدرت، برای نظارت بر استمرار شرایط سه گانه رهبر است.

ناحیه سوم: نظارت مردم بر رهبری در جمهوری اسلامی از دو طریق اعمال می شود:

طریق اول) مردم با انتخاب نمایندگان لایق در مجلس خبرگان، به صورت غیرمستقیم، از طریق مجلس خبرگان بر رهبر نظارت دارند.

طریق دوم) آزادی بیان، که در قانون اساسی فضای سالمی برای مطبوعات فراهم می کند نظارت افکار عمومی را بر حکومت تشکیل می دهد. هر گاه مطبوعات، به راستی برخاسته از افکار عمومی مردم باشد می تواند این وظیفه را چه به صورت مستقیم در توجه دادن ولی فقیه بهخواست مردم، و چه به صورت غیرمستقیم در جهت دهی عمومی مردم در انتخاب نمایندگان مجلس خبرگان به خوبی انجام دهد.

این سه نوع نظارت در حکومت های استبدادی یا اصلاً وجود ندارد و یا بسیار کم رنگ و غیر مؤثر است.

ب) بررسی شرایط، ویژگی ها و معیارهای انتخاب حاکم اسلامی:

با توجه به مطالب ذکر شده، می توان به این نتیجه رسید که ولایت فقیه از جهت «مبانی مشروعیت» و نیز از جهت عملکردها و نظارت درونی و بیرونی، به هیچ وجه قابل مقایسه با حکومت های غاصب، نامشروع و استبدادی (مانند معاویه یا بنی عباس و...) نمی باشد.

معاویه و بنی عباس، هر چند سعی می کردند حکومت خود را مشروع و منتسب به رسول خدا(ص) جلوه دهند؛ اما واقعیت چنین نبود؛ زیرا خلافت معاویه و امویان، دو ویژگی عمده داشت:

یکم: خلافت بنی امیه، به نیروی غلبه نظامی و عصبیت قبیله پدید آمده بود.

دوم: بنی امیه، نظام جانشینی و ولایت عهدی جدیدی را تأسیس کرد. به همین لحاظ معاویه را مؤسس نظام پادشاهی در اسلام دانسته اند.

بنی عباس نیز برای

اثبات مشروعیت خود بر عنصر وراثت در خلافت تأکید داشتند. چنانچه ابن خلدون در کتاب «العبر»، (ج ۲، ص ۲۷۲) می نویسد: «اینان می پندارند سزاوارترین کسی به امامت، بعد از پیامبر (ص) عباس بود؛ زیرا به دلیل آیه ۱۷۵ انفال اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض عباس وارث پیغمبر است. ولی مردم مانع شدند که او به خلافت برسد و بدین گونه بر او ستم کردند و خداوند آن حق را به فرزندش بازگرداند».

آیا دلایل واهی چنین حکومت هایی را برای اثبات مشروعیت خود و غضب حکومت الهی ائمه اطهار(ع)، میتوان با دلایل متقن ولایت فقیه برابر دانست؟!

ج) بررسی عملکرد حکومت ها:

بدعت هایی را که این حکومت های جور در دین مقدس اسلام، به وجود آوردند و بسیاری از احکام قطعی شریعت مقدس اسلام را زیر پا گذاشتند، آیا می توان آنها را با اقدامات بسیار ارزنده حکومت ولایت

آیا ولی فقیه دچار خطا می شود؟ در این صورت چگونه عزل می شود؟

پرسش

آیا ولی فقیه دچار خطا می شود؟ در این صورت چگونه عزل می شود؟

پاسخ

۱) خطاهای فاحش و روشنی که حداقل برای عموم کارشناسان مسائل دینی سیاسی و اجتماعی واضح و روشن است در این صورت از طریق مجاری مربوط تذکر داده خواهد شد و عدم قبول آن ممکن است مجلس خبرگان را به اتخاذ موضع مناسب وادار نماید و چه بسا موجب عزل ولی فقیه شود.

۲) خطاهای پیچیده که حتی در میان کارشناسان نیز چندان روشن نیست و چه بسا مورد تعدد آرا و نظرات باشد. در این صورت نمی توان با قاطعیت حکم کرد که نظر کدام یک صحیح است؛ زیرا هر کس بر اساس مبانی پذیرفته شده خود حکم می راند. از این موارد در مسائل اجتماعی و سیاسی زیاد به چشم می خورد. در چنین مواردی چاره ای جز این نیست که رأی ولی فقیه ملاک عمل قرار گیرد؛ زیرا در غیر این صورت جامعه دچار هرج و مرج و آنارشسیسم می شود. ضمن آن که از نظر فکری راه تحلیل و نقد و بررسی سالم برای همگان باز است اما نظم و انضباط اجتماعی از نظر عقلی و عقلانی مستلزم وحدت رویه و عمل است. در تمام نظام های سیاسی این گونه عمل می شود و از آن گریزی نیست.

نظر اکثریت مجلس خبرگان نیز حجت است و همگان باید بر آن تمکین نمایند، همان طور که اگر مجتهدی در استنباط حکم شرعی اشتباه کند مقلد به آن عمل می کند و عملش مجزی و مبریء ذمه است.

آیا اختیارات ولی فقیه در حد ائمه و پیامبر (ص) است؟

پرسش

آیا اختیارات ولی فقیه در حد ائمه و پیامبر (ص) است؟

پاسخ

ولایت مطلقه فقیه دقیقا به همین معناست که همه اختیارات ملکوتی پیامبر (ص) و ائمه (ع) برای ولی فقیه نیز وجود دارد. حضرت امام (ره) در کتاب ولایت فقیه دقیقا این مسأله را روشن ساخته اند. باید توجه داشت که در این جا ولایت به معنای زعامت و رهبری سیاسی - کهنیک امر اعتباری است - مطرح می باشد نه ابعاد دیگر آن که برخی از امور واقعی و تکوینی است. بنابراین در حکومت اسلامی یک سری اختیارات حکومتی وجود دارد که ربطی به مقامات وجودی ندارد و این اختیارات لازمه برقراری حکومت و هدایت آن در مسیر صلاح جامعه اسلامی است و هر شخص معتبری که در نظام سیاسی اسلام رهبری او پذیرفته شده، با حفظ اصل حرکت به سمت مصالح ملزمه جامعه اسلامی، آن اختیارات را داراست؛ چه پیامبر (ص) باشد و چه ولی فقیه.

برای توضیح بیشتر، لازم است تا نظریه حضرت امام (ره) درباره حوزه اختیارات ولی فقیه را که مورد قبول اکثریت فقهای شیعه می باشد، به صورت دقیق مورد تبیین و بررسی قرار داد:

بر اساس این نظریه فقیه همه اختیارات لازم حکومتی امام معصوم (ع) را دارد و هر نوع ولایتی که در حوزه رهبری جامعه برای امام ثابت شده برای فقیه نیز ثابت است. جز آنچه که به دلیل خاص از مختصات امام معصوم (ع) شمرده شده است، چنین موارد اختصاصی (از قبیل عصمت، ولایت تکوینی و برخورداری از عنایات و امدادهای ویژه الهی در سایه ارتباطات خاص با عوالم غیبی و ماورای طبیعت و نیز پاره ای از اختیاراتی که پیامبر در حوزه مسائل خصوصی

افراد داشته اند) نیز در حقیقت مربوط به جنبه ولایت به معنی زعامت و حاکمیت نیست، بلکه به خاطر جهات شخصیتی و شرافت مقام امامت و عصمت امام معصوم (ع) است. از اختیارات حکومتی یاد شده به «ولایت مطلقه» تعبیر می شود که ما به اختصار به توضیح آن می پردازیم.

کلمه «مطلق» یا «مطلقه» در لغت به معنای آزادی، رهایی و ارسال است؛ لیکن موارد استعمال آن متفاوت است. به عبارت دیگر گاهی «مطلق» (Absolute) در برابر «نسبی» (Relative) به کار می رود و گاهی در برابر «مشروط» (Conditioned). استعمال نخست صرفاً در علوم حقیقی است، ولی استعمال دوم هم در علوم حقیقی و هم در علوم اعتباری (مانند علوم سیاسی) جریان دارد. از طرف دیگر کاربرد این واژه در علوم اعتباری نیز از نظر دایره و وسعت اطلاق، بسیار متفاوت است. به عبارت دیگر هر کجا که این واژه به کار می رود، باید به دقت در نظر داشت که مراد از آن اطلاق در برابر کدامین قید می باشد؛ مثلاً «مطلقه» (Absolutist) در نظام های سیاسی غالباً به رژیم های فاقد قانون اساسی (Constitution) اطلاق می شود؛ ولی در نظام ولایت فقیه به گونه دیگری استعمال می شود. مقصود از «ولایت مطلقه فقیه» این است که اگر «مصلح اهم اجتماعی» مسلمانان با یکی از احکام اولیه شرعی - که از نظر اهمیت در رتبه پایین تری قرار دارد - در تراحم قرار گیرد، ولی فقیه که موظف به حفظ مصالحعالیه جامعه اسلامی است. به خاطر حفظ مصالح اهم جامعه اسلامی می تواند، بلکه باید موقتاً آن حکم شرعی اولی را تعطیل کند و مصالح جامعه را بر آن مقدم بدارد؛ مثلاً در فقه اسلامی تخریب مسجد حرام می باشد. اکنون اگر به تخریب مسجدی جهت خیابان کشی

حاجت افتاد، چه باید کرد؟ دیدگاه مخالف ولایت مطلقه بر آن است که صرف مصلحت اهم اجتماعی مجوز تخریب مسجد نیست و تا زمانی که کار به ضرورت نرسد نمی توان دست به این کار زد؛ لیکن براساس نظریه «ولایت مطلقه» لازم نیست حکومت اسلامی آن قدر صبر کند که برای جامعه مشکلات زیادی فراهم شود و کارد به استخوان برسد، تا آن گاه از سر ناچاری و برای خروج از بن بست و انفجار اجتماعی، مسجد را تخریب کند. بلکه اساساً اگر بخواهیم چنین کنیم، همیشه از قافله تمدن عقب خواهیم ماند و همواره در مشکلات دست و پا خواهیم زد و شارع مقدسه چنین چیزی راضی نیست. از آنچه گذشت روشن می شود که:

اولاً؛ ولایت مطلقه فقیه از قواعد رافع تراحم است؛ یعنی، مطلق بودن ولایت گره گشا در تراحم احکام و مصالح اجتماعی است.

ثانیاً؛ ولایت مطلقه خود، مقید به قیودی است نه این که از هر حیث مطلق باشد.

قیودی که در اعمال ولایت مطلقه وجود دارد عبارت است از: ۱- مصلحت، ۲- اهم بودن، ۳- اجتماعی بودن. به عبارت دیگر، ولی فقیه نمی تواند:

۱- به طور دل خواهی و بدون رعایت مصالح جامعه اقدامی کند.

۲- مصلحت مورد نظر در اینجا مصالح امت است، نه شخص ولی فقیه.

۳- تنها مصالحی را می تواند بر احکام نخستین مقدم بدارد که از نظر اهمیت دارای رتبه بالاتری بوده و شارع مقدس راضی به ترک آنها نباشد.

قائلین به ولایت فقیه به ادله نقلی و عقلی مختلفی تمسک کرده اند که بیان هر یک نیاز به شرح مفصل دارد و ما فهرستی از آن دلایل را به صورت خلاصه ذکر می کنیم و تفصیل آن را به

(الف) در میان ادله نقلی به روایات ذیل تمسک شده است:

- ۱- روایت امیرالمؤمنین از پیامبر اکرم (ص): اللهم ارحم خلفایی قیل یا رسول الله و من خلفائك؟ قال الذین یأتون من بعدی یروونعنی حدیثی و سنتی ، (وسائل الشیعه، ج ۱۸، باب ۸، ح ۵۰).
- ۲- روایت امام موسی بن جعفر (ع): .. لأنّ المؤمنین الفقهاء حصون الاسلام کحصن سور المدینه لها ، (اصول کافی، ج ۱، ص ۳۸، باب فقد العلماء)
- ۳- روایت امام صادق (ع) از پیامبر اکرم (ص): الفقهاء أمناء الرّسل... ، (اصول کافی، ج ۱، ص ۴۶).
- ۴- روایت حضرت رضا (ع): انّ الخلق لّمّا وقفوا علی حدّ محدود... ، (بحار الانوار، چاپ جدید، ج ۶، ص ۶۰).
- ۵- توفیق مبارک حضرت ولی عصر (عج): واما الحوادث الواقعه فارجعوا فیها الی رواه حدیثنا فانهم حجتی علیکم و انا حجه الله ، (وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۰۱، ح ۸).
- ۶- فرمایش امیرالمؤمنین (ع)) به شریح: قد جلست مجلسا لایجلسه الا نبیّ او وصیّ نبیّ او شقیّ ، (وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۶، ح ۲)
- ۷- حدیث امام صادق (ع): اتقوا الحکومه فانّ الحکومه انما هی للامام... ، (وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۷، ح ۳).
- ۸- مقبوله عمر بن حنظله از حضرت صادق (ع): .. ینظران من کان منکم ممن قد روی حدیثنا و نظر فی حلالنا و حرامنا و عرف احکامنا فلیرضوا به حکما فانی قد جعلته علیکم حاکما... ، (وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۹۸)
- ۹- روایت ابی خدیجه از امام صادق (ع): ... وایاکم ان یخاصم بعضکم بعضا الی السلطان الجائر ، (وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۰۰، ح ۶)
- ۱۰- حدیث امام صادق (ع) از رسول الله (ص): انّ العلماء ورثه الانبیاء ، (اصول کافی، ج ۱، ص ۳۴).

آیه کریمه: النبى اولى بالمؤمنين من انفسهم ، (احزاب، آیه ۶).

۱۲- روایت: منزله الفقيه فى هذا الوقت كمنزله الانبياء من بنى اسرائيل ، (بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۳۴۶).

۱۳- روایت رسول اکرم (ص): علماء امتى كساير انبياء قبلى ، (جامع الاخبار).

۱۴- روایت: العلماء حکام على الناس ، (مستدرک وسائل الشيعه، باب ۱۱ از ابواب صفات قاضى، ح ۳۳).

۱۵- روایت امام حسين (ع) از حضرت امير (ع): مجارى الامور والاحكام على ايدى العلماء بالله الأمانة على حلاله و حرامه ، (مستدرک وسائل الشيعه، باب ۱۱ از ابواب صفات قاضى، ح ۱۶)

۱۶- حديث پیامبر اکرم (ص): السلطان ولى من لا ولى له ، (سنن بيهقى، ج ۷، ص ۱۰۵).

۱۷- احاديثى که در باب حدود آمده است و در آنها لفظ امام ذکر شده مانند: من اقرّ على نفسه عند الامام... فعلى الامام أن يقيم الحدّ عليه ، (وسائل الشيعه، باب ۳۲ از ابواب مقدمات حدود، ح ۱).

۱۸- روایت امام باقر (ع): اذا شهد عند الامام شاهدان... أمر الامام (ع) بالافطار ، (وسائل الشيعه، باب ۶ از ابواب احكام ماه رمضان، ح ۱)

۱۹- روايات متعددى در باب امر به معروف و نهى از منکر چرا که بعضى از مراتب نهى از منکر جذب و جرح و... است و بدون حاکم اسلامى منجر به هرج و مرج در جامعه مى شود و از طرفى هم مى دانيم که اين احکام در زمان غيبت تعطيل نشده اند.

البته روشن است که هر يك از اين روايات توضيح فراوانى دارند که مى توانيد به کتاب هاى مفصل از جمله کتاب «شؤون و اختيارات وليفقيه» ترجمه مبحث ولايت فقيه از کتاب البيع امام خمينى (ره) مراجعه کنيد.

ب) و اما دليل عقلى:

احکام اسلامى - اعم از قوانين اقتصادى، سياسى و حقوقى -

تا روز قیامت باقی و لازم‌الاجرا است و هیچ‌یک از احکام الهی نسخ نشده و از بین نرفته است. این بقا و دوام همیشگی احکام، نظامی را ایجاد می‌کند که اعتبار و سیادت این احکام را تضمین کرده، عهده دار اجرا یا آنها شود؛ چرا که اجرای احکام الهی جز از رهگذر برپایی حکومت اسلامی امکان پذیر نیست. در غیر این صورت جامعه مسلما به سوی هرج و مرج رفته و اختلال و بی‌نظمی بر همه امور آن مستولی خواهد شد. از آن جایی که حفظ نظام جامعه از واجبات مورد تأکید شرایع الهی است و بی‌نظمی و هرج و مرج در امور مسلمانان امری نکوهیده و ناپسند می‌باشد، روشن است که حفظ نظام و سدّ طریق اختلال، جز به استقرار حکومت اسلامی در جامعه تحقق نمی‌پذیرد. از این رو هیچ تردیدی در لزوم اقامه حکومت باقی نمی‌ماند. علاوه بر آنچه گفتیم حفظ مرزهای کشور اسلامی از هجوم بیگانگان و جلوگیری از تسلط تجاوزگران بر آن، عقلاً و شرعاً واجب است، تحقق این امر نیز جز به تشکیل حکومت اسلامی میسر نیست. آنچه بر شمردیم، جزو بدیهی ترین نیازهای مسلمانان است و از حکمت به

چرا وظیفه انتخاب هیئت حاکمه بر عهده ولی فقیه گذاشته نمی‌شود؟

پرسش

چرا وظیفه انتخاب هیئت حاکمه بر عهده ولی فقیه گذاشته نمی‌شود؟

پاسخ

در پاسخ این سؤال توجه به دو نکته مهم ضروری می‌باشد:

الف) جمهوری بودن نظام و توجه به جایگاه و نقش مردم: همچنان که می‌دانید نظام حکومتی ما «جمهوری اسلامی» می‌باشد که در واقع مبین دو رکن اساسی است که مهمترین آن اسلامیت نظام است که مبین امتیاز و برتری اساسی نظام ما بر سایر نظام های جمهوری غیر دینی می‌باشد. بر اساس این رکن مشروعیت نظام الهی بوده و قوانین و محتوای حکومت باید تابع احکام و دستورات اسلامی باشد از آنجا که سؤال مربوط به این بخش نمی‌شود به توضیح این رکن نمی‌پردازیم.

دومین رکن نظام، جمهوری بودن نظام است. نظام جمهوری متکی بر مشارکت همه جانبه و گسترده مردم در امور عمومی از طریق انتخابات و همه پرسی است. در این خصوص، زمامداری و اداره امور کشور ما به اتکاء آراء عمومی است (اصل ششم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران) و تعیین رهبر توسط خبرگان منتخب مردم (اصل یکصد و هفتم قانون اساسی) و انتخابات ریاست جمهوری، مجلس شورای اسلامی و شوراهای محلی به طور مستقیم با مردم است (اصول ۱۱۴، ۶۲ و ۱۰۰ قانون اساسی).

علت آن است که از سویی بر اساس آیات و روایات و ادله عقلی متعدد، فقیه جامع شرایط در دوران غیبت برای اداره و رهبری جامعه منصوب گردیده است، از سوی دیگر تحقق و استمرار حکومت و حاکمیت فقیه در زمان غیبت امام معصوم (ع)

به پذیرش جامعه و مقبولیت مردمی بستگی دارد؛ یعنی، این مردم و مسلمانان هستند که باید زمینه تحقق و استقرار این حاکمیت را فراهم کنند و تا مردم نخواهند

نظام اسلامی محقق نخواهد شد و فقیه نظیر همه پیامبران و امامان(ع) تنها در صورتی که خود مردم به حکومت وی تمایل نشان دهند دست به تشکیل حکومت خواهد زد. کمک و همدلی و مشارکت مردم در تعیین و انتخاب کارگزاران و نمایندگان و... در عینیت بخشیدن و بالا بردن مقبولیت و کارآمدی حکومت حتی پیامبر(ص) بسیار مؤثر می باشد. حضرت امیر(ع) می فرماید: لولا- حضور الحاضر و قیام الحجه بوجود الناصر... لالقیة جعلها علی غاربها...؛ اگر حضور بیعت کنندگان نبود و با وجود یاوران حجت بر من تمام نمی شد... رشته کار [حکومت] را از دست می گذاشتم {M}، (نهج البلاغه، خطبه سوم).

همچنین از آن حضرت نقل شده است لا رأی لمن لا یطاع؛ کسی که فرمانش پیروی نمی شود رأیی ندارد {M}، (نهج البلاغه، خطبه ۲۷). و نیز براساس آیه مبارکه و امرهم شوری بینهم در امور مربوط به خود مردم که با «امرهم» یاد شده است، مشورت با مردم و ارزش قائل شدن به رأی و نظر مردم در اموری که مربوط به خود آنان می باشد از قبیل انتخاب نمایندگان مجلس، رئیس جمهور و... بسیار با اهمیت و مورد تأکید شرع مقدس اسلام می باشد.

این سخنان همگی بیانگر نقش مردم و دخالت مؤثر آنها در تعیین سرنوشت خویش در پیدایش و تثبیت حکومت الهی و کارآمدی آن، اعم از حکومت رسول الله و امامان معصوم(ع) و حکومت ولی فقیه در زمان غیبت می باشد. زیرا نظام اسلامی متکی به حضور گسترده و سرنوشت ساز مردم می باشد.

ب) کنترل و نظارت ولی فقیه بر امور مهم: هر چند انتخاب هیئت حاکمه از قبیل، انتخاب رئیس جمهور، نمایندگان مجلس، شوراها و... به مردم واگذار شده است ولی به دلیل حساسیت موضوع

و حفظ اسلامیت و سلامت نظام از ورود عناصر مخلّ و ناسالم، بر اساس مکانیزم هایی که در قانون اساسی مشخص شده، ولایت فقیه از طریق شورای نگهبان در گزینش کاندیداها نظارت داشته و حتی در امر مهمی مانند ریاست جمهوری، بعد از انتخاب مردم باز هم تنفیذ حکومت او به وسیله ولی فقیهلازم می باشد. تمامی این مکانیزم ها بیانگر کنترل و نظارت ولی فقیه و مشروعیت بخشی به سایر اجزاء و عناصر نظام می باشد.

برای آگاهی بیشتر ر.ک:

۱. سید محمدمهدی موسوی خلیجی، شریعت و حکومت، ص ۱۶۳.

۲. آیت الله مصباح یزدی، ولایت فقیه، محمدمهدی نادری قمی، ص ۵۵.

۳. دکتر سید محمدمهدی هاشمی، حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، ص ۸۱.

منظور از ولی امر مسلمین جهان که به مقام رهبری گفته می شود چیست ؟ و چرا مصداقهای آن وجود ندارد؟

پرسش

منظور از ولی امر مسلمین جهان که به مقام رهبری گفته می شود چیست ؟ و چرا مصداقهای آن وجود ندارد؟

پاسخ

ولایت بر اموال و اعراض و نفوس مردم از شؤون ربوبیت الهی است و تنها با نصب و اذن خدای متعال، مشروعیت می یابد و چنان که معتقدیم این قدرت قانونی به پیامبر اکرم(ص) و امامان معصوم(ع) یکی بعد از دیگری داده شده است. در زمان غیبت بر اساس ادله عقلی متعدد و روایات زیادی که از امامان معصوم(ع) وارد شده فقیه جامع الشرایط عهده دار منصب ولایت و رهبری جامعه اسلامی می باشد و از طرف امام زمان(عج) به صورت عام منصوب می باشند. بنابراین نصب ولی امر مسلمین جهان، یکی از القاب واقعی برای مجتهد جامع الشرایطی است که در زمان غیبت امام معصوم(ع) برای رهبری و اداره امور سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و... جامعه، از سوی امامان معصوم(ع) منصور گردیده است و بر این مطلب دلایل عقلی و نقلی متعددی دلالت دارد. مانند: توقیع شریف امام زمان(عج) که می فرمایند: و اما الحوادث الواقعة فارجعوا الی رواه احادیثنا فانهم حجتی علیکم و انا حجه الله علیهم و ادله بسیار متعدد دیگر. پس چنین نیست که لقب ولایت و جانشینی از امامان معصوم(ع) را خود ولی فقیه برای خود برگزیده باشد. بلکه از طرف امامان معصوم دارای چنین مسؤولیتی می باشد. اما این که چگونه ولی فقیه شیعه اثنی عشری بر دیگر مسلمانان حتی غیر شیعه اثنی عشری ولایت دارد، به دلیل ادله متعدد عقلی و نقلی که ولی فقیه را جانشین پیامبر(ص) و ائمه اطهار(ع) می داند و همانگونه که این بزرگواران بر همه مردم ولو کسانی که ولایت ایشان را قبول نداشتند حق ولایت داشتند ولی فقیه جامع الشرایط هم دارای تمام

این شئون می باشد، (ر.ک: مرجعیت، سید هدایت الله طالقانی، ص ۴۹).

همان گونه که اقلیم جغرافیایی، فتوای مجتهد و مرجع تقلید را شرعا محدود نمی کند. قلمرو ولایت فقیه را نیز شرعا محدود نمی سازد.

یک ولی فقیه شرعا می تواند همه جوامع اسلامی روی زمین را اداره کند. ولایت فقیه نظیر جانشین پیغمبر اسلام است که ذاتا محدودیتی ندارد مگر مانع طبیعی یا سیاسی در بین باشد، که در این صورت هر فقیهی که دارای شرایط رهبری ولایت بود در منطقه خود کشور را اداره می کند. اما اگر مانع سیاسی نباشد، ملیت ملاک نمی باشد، بلکه هر فقیهی که در سایر شرایط رهبری اعلم باشد او ولایت دارد و سایر فقهاء فقط به وسیله نصب از طرف ولی فقیه اعلم و آن هم در صورتی که شرایط موجود بین المللی اجازه دهد و موانع سیاسی در کار نباشد می توانند رهبری منطقه خویش را داشته باشند. نکته لازم در این زمینه مسأله تابعیت از نظر اسلام می باشد: از دیدگاه اسلام مرزهای جغرافیایی جداکننده ملت ها و کشورها نیست. آنچه که اهمیت دارد مرز عقیدتی است و کره زمین به دو قسمت دارالاسلام و دارالکفر تقسیم می شود به عقیده شیعیان سراسر دارالاسلام باید تحت قیادت و امامت امام معصوم واحدی اداره شود و حاکمان هر منطقه از طرف او نصب و به کار گمارده شوند و طبعاً همه آنان مجریان قانون اسلام و فرمان های امام معصوم خواهند بود هر چند ممکن است در حوزه حکومت خویش اختیاراتی از طرف امام معصوم به ایشان تفویض شود و مقررات ویژه ای را در چارچوب قوانین اسلامی و با رعایت مصالح مسلمین و به اقتضای شرایط خاص زمانی و مکانی به اجرا گذارند. بدین ترتیب نوعی خودگردانی

در مناطق مختلف دارالاسلام قابل قبول است. البته همه این مطالب در صورتیاست که امام معصوم، مبسوط الیه و دارای قدرت ظاهری بر تصدی امور باشد؛ یعنی، حکومت مشروع او از طرف مردم نیز مقبول افتاده باشد. در زمان غیبت هم بر طبق نظریه نصب ولی فقیه جامع الشرایط حق ولایت بر مردم را دارد و فرمان او برای هر مسلمانی نافذ و لازم الاجرا خواهد بود. پس اطاعت او بر مسلمانان مقیم در کشورهای غیراسلامی هم واجب است، حتی با وجود این که این مسلمانان در کشور اسلامی که توسط فقیه جامع الشرایط اداره می شود نمایندند در مجلس خبرگان نداشته باشند، زیرا براساس نظریه نصب که مورد قبول اکثر فقهای شیعه می باشد، کار خبرگان فقط کشف و تشخیص ولی فقیه جامع الشرایط برای رهبری می باشند. توضیح آن که در مسأله رهبری دو حالت وجود دارد: حالت اول آن که در مسأله رهبری هیچ رقیبی برای رهبری یافت نشود و فقیه جامع الشرایط برای همه شناخته شده و دارای مقبولیت عمومی باشد، در این مورد دیگر نیاز به شهادت بینه ها و یا کارشناس اهل خبره نیست.

حالت دوم این است که چنین مشهوریت و مقبولیت عمومی وجود ندارد و انتخاب و تشخیص ولی فقیه جامع الشرایط برای مردم آسان نمی باشد، در این صورت این امر توسط نمایندگان مجلس خبرگان انجام می شود و رأی و نظر اکثریت خبرگان حجت می باشد، حتی برای کسانی که ایرانی بوده اند ولی در انتخابات خبرگان شرکت نکرده اند و یا این که شرکت کرده اند و نماینده ایشان جز اقلیت بوده است، زیرا رأی مردم به نمایندگان خبرگان (با واسطه) یا رأی مردم به ولی فقیه بی واسطه، در مشروعیت ولی فقیه هیچ تأثیری ندارد، زیرا مشروعیت ولی فقیه الهی و مبنی بر نصب

امام زمان(عج) می باشد که به واسطه ادله عقلی و نقلی متعددی این امر ثابت شده است و مورد قبول اکثریت فقهاء شیعه می باشد، بله تأثیر رأی مردم در کارآمدی نظام سیاسی و در جهت تحقق حکومت ولی فقیه می باشد، زیرا تا ولی فقیه مقبولیت مردمی نداشته باشد توانایی رهبری و اداره جامعه اسلامی را ندارد، بنابراین همین که در جامعه اسلامی اکثریت مردم رهبری و ولایت ولی فقیه را پذیرفتند و حکومت اسلامی تشکیل شد، بر سایر مسلمانان واجب است که اطاعت کنند.

اما از جهت قوانین بین المللی و در نظر گرفتن واقعیات موجود: همچنان که مشخص شد، از جهت شرعی هیچ مانعی وجود ندارد نه برای فقیه جامع الشرایط که والی همگان شود و نه برای امت اسلامی نقاط متعدد جهان که ولایت آن فقیه را بپذیرند، اما از جهت قوانین بین المللی مادامی که تعهد رسمی و میثاق قانونی، جلوی چنین نفوذ ولایی را نگیرد، هیچ محذوری برای ولایت فقیه و نیز هیچ محظوری برای تولی مسلمین نقاط دیگر جهان وجود نداشته باشد، برابر همان حکم شرعی مانند تقلید از مراجع عملی می شود. اما اگر تعهد قانونی و بین المللی، جلوی چنین نفوذ ولایی را بگیرد و مخالفان چنین نفوذی، عملاً از سرایت آن جلوگیری نمایند، ولی فقیه و مردم هر دو معذورند. ولی از آنجا که چنین شرطی، شرط وجود واجب است نه شرط وجوب آن، احکام ولایی فقیه و حتی با مخالفت بیگانگان نیز برای سایر مسلمانان نافذ می باشد مانند نفوذ حکم ولایی حضرت آیت الله سید شیرازی در جریان تحریم تنباکو و نیز نفوذ حکم ولایی یا قضایی امام خمینی درباره سلمان رشدی.

و بالاخره در نهایت می توان با توجه به واقعیت های موجود، محدودیت ها و قوانین بین المللی این نتیجه

را گرفت که: اکنون که تمام جهان با حکومت دینی اداره نمی شود و امکان تشکیل حکومت جهانی اسلامی نیست، باید در همین منطقه (ایران) حکومت دینی را برقرار کنیم والا در مواردی که شرایط بین المللی اجازه بدهند و ضرورت ها اقتضا کند، امام خمینی و مقام معظم رهبری فرامین و دستورات عامی را برای تمامی مسلمانان جهان صادر می نمایند و از طرف مقابل بسیاری از شیعیان و دیگر مسلمانان جهان اعلام بیعت و وفاداری نسبت به ولی امر مسلمین که در ایران است کرده اند و در حد توان از فرامین کلی و جهت گیری های سیاست بین المللی اسلامی که توسط ایشان تعیین می شود پیروی می کنند.

برای آگاهی بیشتر ر.ک: آیت الله جوادی آملی، ولایت فقیه ص ۴۰۰ و ۴۷۸ - فصلنامه حکومت اسلامی، سال اول، شماره اول، آیت الله مصباح یزدی، اختیارات ولی فقیه در خارج از مرزها، ص ۸۱.

اما در مورد اقدامات ایران برای حل مشکلات جهان اسلام و... ابتدا باید به علل و عوامل و ریشه های این مشکلات وقوف پیدا کرد تا با توجه به این عوامل به ارائه راه حل ها پردازیم:

الف) بررسی علل مشکلات جهان اسلام: متأسفانه جهان اسلام، علی رغم ظرفیت ها و قابلیت های بالقوه ای که دارد، از مشکلات عدیده ای رنج می برد که نیازمند مباحثی گسترده و طولانی می باشد که ما در این جا به صورت مختصر، از دیدگاه جامعه شناختی به مهم ترین آن ها می پردازیم:

الف. مشکلات فرهنگی که شاید بتوان به عنوان مهم ترین مشکل از آن نام برد، که به دلیل دوری از فرهنگ اصیل اسلامی و رواج و گسترش خرافات و بدعت ها در دین و هجوم فرهنگ های فاسد بیگانه برای نابودی فرهنگ اسلامی و... به وجود آمده و سبب دور ماندن جوامع اسلامی از رشد

و شکوفایی و توسعه شده است.

ب. مشکلات سیاسی و امنیتی، از قبیل وجود تفرقه میان ملیت های مسلمان، وجود حکومت های دست نشانده و فاقد مشروعیت دینی و مردمی در اکثر کشورهای اسلامی، تهاجم نظامی کشورهای غیر مسلمان، وجود پایگاه های نظامی غرب در داخل سرزمین های اسلامی، جنگ های داخلی میان قبیله ها و کشورهای اسلامی بر منابع طبیعی، عقاید مذهبی و... که همگی منجر به تضعیف و هدر رفتن توانایی و امکانات مادی و معنوی کشورهای اسلامی شده و سلطه ی فرهنگی، سیاسی، نظامی و اقتصادی کشورهای بیگانه را بر سرزمین های اسلامی تحکیم کرده است.

ج. مشکلات اجتماعی: علی رغم این که جهان اسلام نیروی انسانی عظیمی را در اختیار دارد، ولی به دلیل عدم برنامه ریزی صحیح و مناسب و کافی نبودن امکانات در رفع نیازهای اساسی این افراد و رشد و تربیت نیروهای متخصص و کارآمد برای پیشبرد جامعه، این منبع انسانی که می تواند کارایی های مثبت فراوانی داشته باشد، به صورت یکی از معتقدات جوامع اسلامی در آمده است و در نتیجه ی عدم موفقیت حکومت ها در پاسخگویی به نیازهای اشتغال، مسکن، رفاه و... مشکلات عدیده ای را از قبیل نا امنی، بی هویتی، و عدم اعتماد به نفس نظام فاسد اداری و... به وجود آورده و زمینه را برای پذیرش فرهنگ های فاسد غرب و سلطه نظامی، اقتصادی و... فراهم نموده است. ب) بررسی سیاست خارجی و اقدامات ایران در قبال جهان اسلام: اهداف انقلاب اسلامی در ایران منحصر به برپایی حکومت اسلامی در ایران نمی شود بلکه خود را موظف به آزادی و بیداری سایر ملل مظلوم جهان از تحت سلطه بیگانگان می

داند. بر این اساس در سال های اولیه انقلاب استراتژی خارجی ایران بر صدور انقلاب متمرکز بود و این امر با شدت تعقیب می شد و در این راستا حمایت های گوناگون تبلیغاتی و مالی و... از جنبش های مردمی در کشورهای همسایه و دور به عمل آمد ولی متأسفانه بازدهی مثبتی نداشت و در عوض باعث حساسیت حکومت های مجاور ایران و قدرت های جهان شد و محدودیت های زیادی بر علیه ایران از لحاظ اقتصادی سیاسی و نظامی و.. به وجود آمد. نتیجه این امر ایجاد یک نوع تعدیل و تغییر الگوهای عملی استراتژی صدور انقلاب بود. زیرا نتایج اولیه حاکی از این مطلب بود که برای صدور انقلاب باید مردم کشورهای مسلمان آمادگی لازم را برای پذیرش و ایجاد تحول انقلابی داشته باشند و این نیازمند به گذشت زمان و امری تدریجی است ، همچنان که انقلاب ایران پس از چندین دهه بیداری و مبارزات مردم ایران حاصل شد. از طرف دیگر هر نوع کمک نظامی یا... به گروه های مبارز علاوه بر این که مشکلات زیادی را در روابط ایران با دیگر کشورها به وجود می آورد باعث سرکوبی آن گروه ها توسط دولت هایشان و در نتیجه نابود شدن جنبش انقلابی در نطفه می شود. خصوصاً این که جنبش های انقلابی در این کشورها در اقلیت می باشند و توانایی بسیج همگانی مردم را ندارند. با توجه به این نتایج سیاست خارجی ایران در کنار استراتژی صدور انقلاب به سوی استراتژی حفظ و تقویت ام القری و الگو شدن جمهوری اسلامی تحول پیدا کرد، بر این اساس خیلی از گروه

های اسلام گرا در کشورهای اسلامی منتظر این می باشند که آیا انقلاب اسلامی در ایران توانسته است به اهداف سیاسی و اقتصادی و نظامی و... خود دست یابد تا بتوانند آن را به عنوان الگویی مفید و مثبت برای مردم خود مطرح کنند و این خود یکی از راه های صدور انقلاب است ولی جمهوری اسلامی به این حد اکتفا نمی کند بلکه از طریق کمک های معنوی و مالی و فرهنگی این استراتژی را ادامه می دهد.

ج) ارائه راه حل ها: با توجه به علل مشکلات جهان اسلام، ملت های اسلامی باید برای رفع این مشکلات به پا خیزند اقدامات اساسی در این راستا شامل:

۱- تلاش برای شناساندن اسلام ناب محمدی و آشنایی مسلمانان با احکام و تعالیم واقعی اسلام.

۲- تلاش برای بیداری مسلمانان و شناساندن اهداف و توطئه های قدرت های بزرگ و زدودن جهل و خرافات.

۳- مقابله با حکومت های دست نشانده که خود یکی از موانع عمده در پیشرفت و اتحاد مسلمانان می باشد.

۴- تلاش برای اتحاد بین الملل اسلامی و جلوگیری از مسائل تفرقه انگیز. در این راستا اقدامات مفیدی نیز صورت گرفته است مانند: اعلام هفته ی وحدت، روز قدس، تشکیل مجمع تقریب المذاهب اسلامی، سازمان هایی مانند سازمان کنفرانس اسلامی و... در پایان می توان چنین گفت که حل مشکلات جهان اسلام به تنهایی از سوی هیچ مرجع یا کشوری امکان پذیر نبوده، بلکه نیازمند فراهم آمدن زمینه ها و حل اساسی مشکلات و برطرف کردن موانع بین المللی می باشد.

نیاز به این همه تشکیلات حکومتی مانند مجلس، مجلس خبرگان، تشخیص مصلحت و... چه لزومی دارد مگر پیامبر خود حکومت را اداره نمی کردند و این مسائل نبود و چرا در جامعه وقتی رهبر حکم می دهد همه اعتراض می کنند و صدای همه بلند می شود مگر ولی فقیه ولی مطلق نیست. در مور

پرسش

نیاز به این همه تشکیلات حکومتی مانند مجلس

مجلس خبرگان، تشخیص مصلحت و... چه لزومی دارد مگر پیامبر خود حکومت را اداره نمی کردند و این مسائل نبود و چرا در جامعه وقتی رهبر حکم می دهد همه اعتراض می کنند و صدای همه بلند می شود مگر ولی فقیه ولی مطلق نیست. در مورد مطلق توضیح دهید.

پاسخ

مسئله بررسی فلسفه وجودی و علت تشکیل هر کدام از تشکیلاتی را که نام بردید، خارج از گنجایش یک نامه است؛ آن چه که به طور کلی می توان در این زمینه گفت این است که، وجود این قبیل تشکیلات بر اساس ضرورت ها و شرایط زمانی بوده و برای اداره ی جامعه ی کنونی صد در صد لازم است و هیچ گونه منافاتی با آموزه های اسلامی، حکم عقل، سیره ی حکومتی پیشوایان اسلامی و حوزه اختیارات ولی فقیه ندارد. توضیح آن که:

الف) از مجموع آنچه در متون و منابع معتبر دینی در باب دولت و حکومت آمده است، چنین برمی آید که اسلام بر شکل خاصی از ساختار نظام سیاسی با جزئیات مشخص اصرار ندارد، بلکه اسلام فراتر از معرفی شکل خاصی از حکومت و متناسب با احکام ثابت و تغییرناپذیر خود، چارچوب کلی و کلانی را معرفی کرده که آن چارچوب در درون خود تغییرات، تطورات و اشکال متعدّد و متنوعی را پذیرا می شود. اسلام نه به طور کلی مردم را به حال خود رها کرده که هر چه خواستند انجام دهند و نه شکل تنگ و محدودی را برای حکومت معرفی می کند که فقط در شرایط زمانی و مکانی محدودی قابل اجرا باشد. چارچوب کلانی که اسلام ارائه می دهد از دامنه و خطوط وسیعی برخوردار است که همه ی اشکال

صحیح و عقلایی حکومت در آن می‌گنجد. البته اشکال حکومت نباید از آن چارچوب فراتر بروند، از آن چارچوب کلی و کلانی را که اسلام برای حکومت معرفی کرده به «حکومت و نظام اسلامی» تعبیر می‌شود. این چارچوب در زمانی با شکل و ساختار خاصی ظهور می‌یابد و در زمان دیگر با شکل و ساختاری دیگر؛ و هیچ‌یک از آن دو شکل و ساختار با ماهیت اسلامی بودن حکومت تضاد و منافات ندارد. این مطلب نتیجه این مسأله دقیق علمی و عقلانی است که احکام ثابت و تغییرناپذیر اسلام که برای همه‌ی جوامع تا روز قیامت وضع شده‌اند از ساختاری کلان و کلی برخوردارند و در مقابل آن‌ها، احکام جزئی و متغیر، متناسب با شرایط خاص زمانی و مکانی وضع می‌گردند و از جمله‌ی احکام متغیر، احکام حکومتی است که در هر زمانی توسط ولی فقیه صادر و یا امضاء می‌گردد و اطاعت و تبعیت از آن احکام با همان قالب و شکلی که دارند واجب است. علامه‌ی طباطبایی نیز در رساله‌ی «ولایت و زعامت در اسلام» چنین نظری دارند.

اصول حاکم بر ساختار نظام سیاسی اسلام عبارتند از (مقدمه‌ای بر مبانی حقوقی کلامی نظام سیاسی در اسلام، احمد دیلمی، نشر معارف، چاپ اول، ۱۳۸۱، ص ۱۴۹):

۱ ضرورت مشروعیت الهی مجریان.

۲ ضرورت اسلامیت قوانین.

۳ توجه به جایگاه مهم مردم به عنوان مبدأ شکل‌گیری و کارآمدی همه‌ی نهادها.

۴ خطاپذیری مجریان و ضرورت نظارت بر آن‌ها.

خلاصه آن که اسلام شکل و مدل خاصی برای حکومت ارائه نمی‌دهد، بلکه اصول و چارچوب‌های کلی خاصی را بیان می‌کند. حکومت نباید خارج از این چارچوب‌ها باشد. حال با عنایت

به شرایط و نیازمندی های زمان و مکان هر مدل که بیشترین انطباق را با این چارچوب ها داشت؛ مورد تأیید اسلام است.

ب) تشکیل حکومت در هر جامعه ای عقلاً مستلزم وجود ساختارها و نهادهایی جهت اداره ی هر چه کارآمدتر آن است؛ منتهی این ساختارها و نهادها براساس سطح گستردگی آن جامعه و همچنین مقتضیات زمان و مکان متفاوت می باشد. مثلاً در جوامع ساده ابتدایی در زمان گذشته، اداره آن جامعه با وجود چند نهاد اندک انگشت شمار میسر بود ولی در جوامع پیچیده ی کنونی به علت دگرگونی ها و تحولات اساسی که در ابعاد مختلف سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، صنعتی، ارتباطاتی و بین المللی و... روی داده است، نهادها و ساختارهای متعدد و متناسب با شرایط و مقتضیات این زمان را می طلبد.

مسئلاً نهادهایی مانند مجلس شورای اسلامی، شورای نگهبان، مجلس خبرگان، تشخیص مصلحت نظام، قوه مجریه و این نهادها و تشکیلات متناسب با زمان کنونی است، ولی در آن زمان نیز تشکیلات حکومتی متناسب با آن دوران و آن جوامع وجود داشته است و پیامبر گرامی اسلام نیز از ابتدای تشکیل اسلام، اقدام به ایجاد و تأسیس آنان نموده اند، اهم اقدامات پیامبر اکرم(ص) در این زمینه عبارتند از:

۱) تشکیل کادر سیاسی و شورای اداری مدینه: پیامبر اسلام در پایان پیمان عقبه ی دوم یک گروه دوازده نفری از نمایندگان خود را در رأس قبایل به عنوان «نقبا» (جمع نقیب) انتخاب کرد و هر یک را برای اداره و کفالت قبیله خود قرار داد(ابن هشام، السیره النبویه، مطبعه المصطفی الحلبي، قاهره، ۱۹۶۰، ج ۲، ص ۸۶).

به موازات آن، شهر مدینه به چندین ناحیه یا بخش تقسیم می شد به صورتی که جمعیت هر قبیله

در یک محل با یکدیگر و به دور از دیگران زندگی می کردند. در هر ناحیه یا بخش یک رئیس (نقیب) چندین نایب رئیس (عریف) و یک محل اجتماع (سقیفه) نیز وجود داشت. پیامبر(ص) برای اداره ی کل نقباء رئیسی تعیین کردند که به او «نقیب النقباء» گفته می شد(محمد حمیدالله اولین قانون اساسی مکتوب در جهان، ترجمه ی سید غلامرضا سعیدی، نشر بعثت، ۱۳۵۶، ص ۶۹).

به این ترتیب مجموعه ی شورای سیاسی دولت مدینه از ۴۹ نفر تشکیل می یافت. هر نقیب دارای سه عریف بود که بر امور مالی، اجتماعی و اطلاعاتی رسیدگی می کردند. شخص پیامبر در رأس قدرت قرار گرفته بود و تمامی مسائل اجتماعی در نهایت با تصمیم گیری شخص ایشان حل می شد.

۲) اساساً سیاست پیامبر(ص) در اداره ی امور جامعه، مبتنی بر مشورت و در موارد بسیاری پیروی از رأی اکثریت بود.

۳) تدوین قانون اساسی: پیامبر(ص) جهت تنظیم روابط اجتماعی مسلمانان و مشخص نمودن مسؤولیت هر یک از گروه ها و فرقه های گوناگونی که در شهر زندگی می کردند، دست به تنظیم یک اساسنامه یا قانون اساسی زدند(ساختار اجتماعی و سیاسی نخستین حکومت اسلامی در مدینه، سید محمد ثقفی، انتشارات هجرت، چاپ اول، ۱۳۷۶، ص ۹۳).

۴) تنظیم ساختار منظم اقتصادی برای جمع آوری مالیات و زکات و

۵) تنظیم ساختار قضایی و تعیین قضات و اعزام آن ها به شهرهای مختلف و

۶) نصب فرمانداران و صدور ابلاغ بخشنامه های حکومتی و

حکومت امام علی(ع) نیز متشکل از نهادها و ساختارهای سیاسی متناسب با نیاز آن زمان بود(ر.ک: فروغ ولایت، جعفر سبحانی / نظارت سیاسی در نهج البلاغه، مشایخی فریدونی / جاذبه و دافعه امام علی(ع)، شهید مطهری / علی صدای عدالت انسانی، جرج جرداق).

ج

نکته ای که هم در نهادها و تشکیلات ساده ی دوران پیامبر اکرم(ص) و امام علی(ع) و هم در تشکیلات گسترده ی نظام جمهوری اسلامی ایران، قابل توجه و اهمیت می باشد، این است که اولاً هر دو دسته از این تشکیلات مطابق با اصول حاکم بر ساختار نظام سیاسی اسلام شکل گرفته بودند. ثانیاً: این تشکیلات در راستای کمک به حاکم اسلامی در اداره ی هر چه صحیح تر و کارآمدتر جامعه بود، نه تشکیلاتی موازی یا $\square \dots \square \dots \checkmark$ با نهاد رهبری جامعه اسلامی. لذا مشاهده می شود که هم تصمیماتی که در شورای سیاسی صدر اسلام در مسائل اجتماعی گرفته می شود و هم تصمیماتی که توسط مجلس شورای اسلامی، مجمع تشخیص مصلحت و... در نظام اسلامی ایران به تصویب می رسد، با تأیید پیامبر اکرم(ص) در آن زمان و ولی فقیه در این زمان، مشروعیت می یابد. بنابر این وجود تشکیلاتی با این خصوصیات به هیچ وجه منافی با ولایت مطلقه فقیه و حوزه ی اختیارات او نیست.

ثالثاً: وجود تشکیلات حکومتی که بر اساس نیازهای زمان متغیر می باشد به هیچ وجه مخالف و ناسازگار با عقل نمی باشد، بلکه بر عکس کاملاً مطابق با عقل است. عقل یکی از منابع دین مبین اسلام است و همو حکم می کند که در جامعه ی کنونی با توجه به پیچیدگی و گسترگی مسائل، نمی شود به روش ها و شیوه های اداره ی جامعه که در زمان گذشته مرسوم بوده، اکتفا کرد. بلکه تشکیلات منظم تر و گسترده تری متناسب با جامعه ی کنونی لازم است.

د) قاعده ی اولیه آن است که نظام اسلامی در جهت تأسیس تشکیلات مطابق با نیازهای جامعه همّت گذارد و تشکیلات نیز در راستای اصول حاکم بر ساختار نظام سیاسی اسلام و تحت فرمان

رهبر نظام اسلامی نقش خود را ایفا نمایند؛ حال اگر برخی از عناصر تشکیل دهنده ی این تشکیلات بر اثر تعصبات حزبی یا تحت تأثیر تبلیغات سوء، دشمنان، در مقابل اوامر رهبری موضع گیری نمایند، اینجا اصل وجود این تشکیلات مورد انتقاد نیست، چون بر اساس قوانین عقلی و شرعی بوده، بلکه باید به فکر شیوه های اصلاح کارکرد آن تشکیلات بود و زمینه های پویایی و بالندگی آن را بررسی نمود.

ه) به صورت مختصر منظور از مطلقه بودن اختیارات ولی فقیه آن است که به ولی فقیه همانند پیامبر اکرم(ص) و امامان معصوم(ع) دارای جمیع اختیاراتی که برای اداره ی جامعه ی اسلامی لازم است، می باشد. و از این جهت بین اختیارات آن بزرگواران با ولی فقیه هیچ تفاوتی وجود ندارد. ولایت مطلقه، در واقع رعایت مصلحت اسلام و مسلمین و حفظ کیان جامعه ی اسلامی در همه حال است و این رعایت از اهمیتی برخوردار است که حتی احکام شرعی نیز نمی تواند مانع آن شود و مطلق بودن آن به این معنا نیست که ولی فقیه لزوماً باید به صورت مباشر مبادرت به رتق و فتق در این امور پردازد، بلکه می تواند از طریق نهادهای سیاسی مختلف جامعه را رهبری کند.

جهت اطلاع بیشتر ر.ک:

حکومت اسلامی، امام خمینی

ولایت فقیه، محمد هادی معرفت

دین و دولت در اندیشه اسلامی، محمد سروش

ضمناً کتاب تبیین مفهوم ولایت مطلقه فقیه، نوشته عباس کعبی به ضمیمه نامه ارسال می گردد

چرا به ولایت فقیه قید مطلقه را اضافه می کنند مگر ولایت فقیه غیر مطلقه هم معنی دارد و یا اصلاً وجود دارد؟

پرسش

چرا به ولایت فقیه قید مطلقه را اضافه می کنند مگر ولایت فقیه غیر مطلقه هم معنی دارد و یا اصلاً وجود دارد؟

پاسخ

منظور از «مطلقه» در ولایت مطلقه فقیه، معنای عرفانی آن نیست. جهت ارائه پاسخی مناسب ابتدا به بررسی این معنا در ادبیات عرفانی پرداخته و سپس معنای دقیق آنرا در «ولایت مطلقه فقیه» که در حوزه اندیشه سیاسی اسلام بکار می رود، بیان می نمایم:

اصطلاح «ولایت مطلقه» در نزد اهل معرفت و سیر و سلوک، حکایت از یک مقام والای معنوی داشته و کاملاً مورد تأیید

مکتب تشیع می باشد. پایه و اساس این رتبه والای انسان، قرب به خداوند است. ولایت با این تفسیر دارای تقسیماتی است؛ از قبیل: ولایت عامه و ولایت خاصه و نیز ولایت مطلقه و ولایت مقیده»، (جهت آشنایی ر.ک: دین و دولت در اندیشه اسلامی، محمد سروش، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، چاپ اول ۱۳۷۸، صص ۵۷۳ - ۵۹۶)

در ادبیات عرفانی از ولایت پیامبر اسلام (ص) به «ولایت مطلقه» تعبیر می شود، محقق بزرگ عرفانی، آقا محمدرضا قمشه ای در توضیح این مطلب می فرماید:

«ولایت مطلقه، به معنای ولایت رها از قیود و حدود است. و این رهایی از قیود، به آن است که ظهور همه اسما و صفات الهی باشد، و هر گونه تجلیات ذات حق را دارا باشد.» (محمدرضا قمشه ای، رساله الولایه، به نقل از: دین و دولت در اندیشه اسلامی، همان، ص ۵۷۸)

به طور کلی ولایت مطلقه از دیدگاه اهل معرفت:

اولاً، حقیقتی عینی است و نباید آن را با منصب های اجتماعی که واقعیتهای جز جعل و اعتبار ندارد، خلط

کرد: چه این که نباید آن را در حد پیشوایی و زعامت دانست.

ثانیاً: کمالی است که با ارتقای در مراتب هستی و احاطه به کمالات وجودی، حاصل می شود.

ثالثاً: در برابر ولایت مقیده مقام انسان کمال است که جانشین آئینه تمام نمای کمالات حق، و ظهور اسمای حسناى او باشد و در هیچ یک از کمالات و صفات حق تعالی احدی بر او پیشی و سبقت نگرفته است. ولایت، با این تفسیر، منشأ آثار و احکام خاصی است؛ مثلاً ولی الله از نفوذ غیبی بر جهان و انسان بر خوردار است و چون در سلسله موجودات برتر از همه و بر فراز آن ها قرار دارد، ناظر به ارواح، نفوس و قلوب است و از این نظر، نوعی تسلط تکوینی بر جهان دارد که این احکام، همه از آثار قرب به حق است، (دین و دولت در اندیشه اسلامی، همان، ص ۵۷۹)

ولایت مطلقه پیامبر اکرم (ص) در تصرف تکوینی محدود نمی باشد و علاوه بر آن تصرف تشریحی و تصرف حکومتی را نیز شامل می شود، (همان، ص ۵۸۰)

نتیجه آنکه ولایت مطلقه عرفانی امری فراتر از ولایت مطلقه فقیه بوده و به طور کلی موضوعی جداگانه است.

اما در توضیح ولایت مطلقه فقیه باید گفت که بین «ولایت فقیه» با «ولایت مطلقه فقیه» تفاوتی در ماهیت و جوهره ولایت سیاسی فقیه جامع الشرایط در عصر غیبت نیست، تنها تفاوتی که وجود دارد در نحوه نگرش و چگونگی استعمال این اصطلاح است. زمانی که ولایت فقیه بدون قید مطلقه استعمال شود، مراد از آن همان حکومت و زمام داری امور جامعه است که براساس ادله عقلی و نقلی (آیات - روایات) متعددی

در زمان غیبت امام معصوم(ع) بر عهده فقیه جامع الشرایط گذاشته شده و فقیه عادل جامع الشرایط از سوی آن بزرگواران برای اداره و رهبری جامعه اسلامی منصوب گردیده و دارای حق حاکمیت می باشد.

اما زمانی که ولایت مطلقه فقیه استعمال می شود، ناظر به حیطه اختیارات و گستره وظایف و مسئولیت های ولی فقیه است و الا در اصل اثبات ولایت برای فقیه جامع الشرایط هیچ تفاوتی با «ولایت فقیه» ندارد.

توضیح این مطلب مبتنی بر تحلیل و تبیین دقیق ولایت مطلقه فقیه است که به اختصار توضیحاتی را بیان می نمایم:

نظریه حضرت امام(ره) درباره حوزه اختیارات ولی فقیه که مورد قبول اکثریت فقهای شیعه می باشد، این است که فقیه همه اختیارات لازم حکومتی امام معصوم(ع) را دارد و هر نوع ولایتی که در حوزه رهبری جامعه برای امام ثابت شده برای فقیه نیز ثابت است. جز آنچه که به دلیل خاص از مختصات امام معصوم(ع) شمرده شده است، از قبیل عصمت، ولایت تکوینی و نیز پاره ای از اختیاراتی که پیامبر در حوزه مسائل خصوصی افراد داشته اند. در حقیقت اختصاصات یاد شده مربوط به جنبه ولایت به معنی زعامت و رهبری اجتماعی نیست، بلکه به خاطر جهات شخصیتی و شرافت مقام امامت و عصمت امام معصوم(ع) است. از اختیارات حکومتی یاد شده به «ولایت مطلقه» تعبیر می شود که ما به اختصار به توضیح آن می پردازیم.

کلمه «مطلق» یا «مطلقه» در لغت به معنای آزادی، رهایی و ارسال است؛ لیکن موارد استعمال آن متفاوت است. به عبارت دیگر گاهی «مطلق» (Absolute) در برابر «نسبی» (Relative) به کار می رود و گاهی در برابر «مشروط» (Conditioned). استعمال نخست صرفاً در علوم حقیقی است، ولی استعمال دوم هم در علوم حقیقی و

هم در علوم اعتباری (مانند علوم سیاسی) جریان دارد. از طرف دیگر کاربرد این واژه در علوم اعتباری نیز از نظر دایره و وسعت اطلاق، بسیار متفاوت است. به عبارت دیگر هر کجا که این واژه به کار می رود، باید به دقت در نظر داشت که مراد از آن اطلاق در برابر کدامین قید می باشد؛ مثلاً «مطلقه» (Absolutist) در نظام های سیاسی غالباً به رژیم های فاقد قانون اساسی (Constitution) اطلاق می شود؛ ولی در نظام ولایت فقیه به گونه دیگری استعمال می شود. مقصود از «ولایت مطلقه فقیه» این است که اگر «مصلح اهم اجتماعی» مسلمانان با یکی از احکام اولیه شرعی - که از نظر اهمیت در رتبه پایین تری قرار دارد - در تزاخم قرار گیرد، ولی فقیه که موظف به حفظ مصالح عالیه جامعه اسلامی است؛ به خاطر حفظ مصالح اهم جامعه اسلامی می تواند، بلکه باید موقتاً آن حکم شرعی اولی را تعطیل کند و مصالح اهم جامعه را بر آن مقدم بدارد؛ مثلاً در فقه اسلامی تخریب مسجد حرام می باشد. اکنون اگر به تخریب مسجدی جهت خیابان کشی حاجت افتاد، چه باید کرد؟ دیدگاه مخالف ولایت مطلقه بر آن است که صرف مصلحت اهم اجتماعی مجوز تخریب مسجد نیست و تا زمانی که کار به ضرورت نرسد نمی توان دست به این کار زد؛ لیکن براساس نظریه «ولایت مطلقه» لازم نیست حکومت اسلامی آن قدر صبر کند که برای جامعه مشکلات زیادی فراهم شود و کارد به استخوان برسد، تا آن گاه از سر ناچاری و برای خروج از بن بست و انفجار اجتماعی، مسجد را تخریب کند. بلکه اساساً اگر بخواهیم چنین کنیم، همیشه از قافله تمدن عقب خواهیم

مانند و همواره در مشکلات دست و پا خواهیم زد و شارع مقدس به چنین چیزی راضی نیست. از آنچه گذشت روشن می شود که:

اولاً؛ ولایت مطلقه فقیه از قواعد رافع تراحم است؛ یعنی، مطلق بودن ولایت گره گشا در تراحم احکام و مصالح اهم اجتماعی است.

ثانیا؛ ولایت مطلقه خود، مقید به قیودی است نه این که از هر حیث مطلق باشد.

قیودی که در اعمال ولایت مطلقه وجود دارد عبارت است از: ۱- مصلحت، ۲- اهم بودن، ۳- اجتماعی بودن. به عبارت دیگر، ولی فقیه نمی تواند:

۱- به طور دل خواهانه و بدون رعایت مصالح جامعه اقدامی کند.

۲- مصلحت مورد نظر در اینجا مصالح امت است، نه شخص ولی فقیه.

۳- تنها مصالحی را می تواند بر احکام نخستین مقدم بدارد که از نظر اهمیت دارای رتبه بالاتری بوده و شارع مقدس راضی به ترک آنها نباشد.

بنابراین دیدگاه هر گاه فقیه واجد شرایط به تشکیل حکومت اسلامی توفیق یابد همان ولایتی را که پیامبر و امام معصوم(ع) در اداره امور جامعه دارند او نیز دارد. و بر همه مردم لازم است که از او اطاعت کنند به عبارت دیگر اختیارات حکومتی مربوط به حکومت شرعی است، چه در رأس آن پیامبر(ص) یا امام معصوم(ع) باشد، یا نایب آنان (ولی فقیه). و این اختیارات چیزی بیش از اختیارات لازم و ضروری برای حکومت و اداره جامعه نیست و هیچ حکومتی فاقد آن اختیارات نمی باشد. البته فضایل پیامبر(ص) بیش از همه انسانها است و... لیکن فضایل معنوی بیشتر، اختیارات حکومتی را افزایش نمی دهد. خداوند همان اختیارات و ولایتی که به پیامبر اکرم(ص) و امامان معصوم(ع) در تدارک و بسیج سپاه تعیین والیان

و استانداران، گرفتن مالیات و صرف آن در مصالح مسلمانان داده است، برای حکومت فقیه نیز قرار داده است، نهایت تفاوت این که ولایت فقیه در رابطه با شخصی معین نبوده و روی عنوان عالم عادل ثابت است.»، (ولایت فقیه امام خمینی، ص ۵۵).

حضرت امام خمینی (ره) در توضیح این نظریه می افزاید: «وقتی می گوئیم ولایتی را که رسول اکرم (ص) و ائمه (ع) داشتند. بعد از غیبت، فقیه عادل دارد، برای هیچ کس این توهم نباید پیدا شود که مقام فقهاء همان مقام ائمه و پیامبر اکرم (ص) است زیرا اینجا صحبت از مقام نیست، بلکه صحبت از ولایت یعنی حکومت و اداره کشور و اجرای قوانین شرع مقدس که یک وظیفه سنگین و مهم است می باشد، نه شأن و مقام برتر و غیر عادی، به عبارت دیگر ولایت مورد بحث یعنی حکومت و اجراء قوانین الهی و اداره جامعه اسلامی و... ولایت فقیه از امور قراردادی و اعتباری عقلائی است و واقعیتی جز جعل قانونی ندارد، وقتی کسی به عنوان ولی در موردی نصب می شود، مثلاً برای حضانت و سرپرستی کسی یا حکومت، دیگر معقول نیست در اعمال این ولایت فرقی بین رسول اکرم (ص) و امام یا فقیه وجود داشته باشد. به عنوان مثال، ولایتی که فقیه در اجرای حدود و قوانین کیفری اسلام دارد، در اجرای این حدود بین رسول اکرم (ص) و امام و فقیه امتیازی نیست. حاکم، متصدی اجرای قوانین الهی است و باید حکم خدا را اجرا نماید، چه رسول الله (ص) باشد و چه امام معصوم (ع) یا نماینده او یا فقیه عصر، (همان، ص ۵۶).

برای اثبات ولایت مطلقه فقیه و گستره اختیارات او

در حوزه اختیارات پیامبر اکرم(ص) و ائمه معصومین(ع) دلایل متعددی وجود دارد که به اختصار عبارتند از:

۱. همه دلایل عقلی و نقلی که ضرورت حکومت و ولایت فقیه را با عنوان فقاقت و عدالت در عصر غیبت اثبات می کند، دامنه و گستره این حکومت و ولایت را اثبات می کند.

۲. رسالتهای و مسؤولیت هایی که از جانب خدا و دین او بر عهده ولی فقیه واجد شرایط حکومت و رهبری نهاده شده است درست همان رسالتهای و مسؤولیت هایی است که پیامبر و امام معصوم(ع) بر عهده داشتند و آن حفظ احکام اسلام از انحرافات، تبلیغ و اجرای اسلام، اصلاح امور مسلمانان، هدایت و ارشاد آنها و نیز دفاع از مظلومان و مقابله با زورگویان و ستمگران و برقراری عدالت اجتماعی انجام این رسالتهای و مسؤولیت ها همان گونه که برای معصومین(ع) قدرت و حکومت مطلقه ای را ایجاد می کند. قدرت و حکومت مطلقه ای را برای فقیه متصدی حکومت و دولت اسلامی نیز ایجاد می کند در غیر این صورت بسیاری از احکام به اجرا در نخواهد آمد و معطل خواهد ماند و ایجاد محدودیت در اختیارات باعث تقویت مصالح جامعه می گردد.

۳. ولایت فقیه به عنوان نهاد حکومتی که در شخصیت حقوقی حاکم تبلور می یابد، مانند همه نهادهای حکومتی دیگر اعم از حکومت های لائیک، دموکراتیک و سایر انواع آن که دارای قدرت مطلقه از لحاظ یاد شده هستند، او نیز باید دارای قدرت و اختیارات مطلقه باشد تا بتواند امور فردی و اجتماعی شهروندان را سامان بخشد و معضلات جامعه اسلامی را حل و فصل کند این مقدار جای هیچ گونه انکاری نیست. بنابراین قوانین جامع و کامل اسلام، جهت اجرا شدن و

تأمین سعادت همه جانبه دنیوی و اخروی انسانها تشکیل حکومت اسلامی با اختیارات کامل و مطلق را که پیامبر اکرم(ص) و امامان(ع) از آنها برخوردار بودند ایجاد می کند و ولایت فقیه به عنوان نهاد حکومتی و شخصیت حقوقی فقیه تبلور این قدرت و ولایت مطلقه است.

بنابراین مشخص می شود که ولایت فقیه و ولایت مطلقه فقیه تفاوت ذاتی و ماهوی نیست، بلکه فقط در نحوه کاربرد و استعمال لفظ تفاوت می باشد.

برای آگاهی بیشتر در این زمینه ر.ک:

۱- کاظم قاضی زاده، اندیشه های فقهی سیاسی امام خمینی(ره)، ص ۱۹۰.

۲- جوادی آملی، ولایت فقیه.

۳- محمدجوادی نوروزی، نظام سیاسی اسلام، ص ۲۲۱.

۴- نبی الله ابراهیم زاده آملی، حاکمیت دینی، ص ۱۵۳.

۵- ولایت فقیه و جهاد اکبر، امام خمینی

۶- ولایت فقیه از دیدگاه فقها و مراجع، علی عطایی

۷- ولایت فقیه به زبان ساده، شفیعی

۸- حدود ولایت حاکم اسلامی، احمد نراقی

۹- حکومت الهی و ولایت و زعامت، مصطفی آیت اللهی

۱۰- ولایت فقیه و حاکمیت ملت، طاهری خرم آبادی

۱۱- ولایت فقیه، شهید هاشمی نژاد

۱۲- مجله حوزه شماره ۸۵ - ۸۶ بحثی درباره ولایت فقیه، نجابت

۱۳- ولایت فقیه یا حکومت اسلامی در عصر غیبت، محمد یزدی

۱۴- ولایت فقیه، آیت الله معرفت

۱۵- عباس کعبی، تبیین مفهوم ولایت مطلقه فقیه، انتشارات ظفر، ۱۳۸۰، این کتاب به ضمیمه ی نامه ارسال می گردد.

۱۶- امام خمینی و حکومت اسلامی، مجموعه آثار، ج ۵، محمد جواد ارسطو، حدود اختیارات ولی فقیه، ص ۵۵.

۱۷- محمد مهدی نادری قمی، نگاهی گذرا به ولایت فقیه، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).

۱۸- سید محمد هاشمی، حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، ج ۲، ص ۵۶، نشر دادگستر، ۱۳۸۰.

تفاوت اختیارات حاکمان الهی در حکومت دینی با پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام چیست؟

پرسش

تفاوت اختیارات حاکمان الهی در حکومت دینی با پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان

در این صورت رعایت اصول اخلاقی، تابع خواست، قرار و رضایت اجتماعی خواهد شد و اصالتاً نقشی در مشروعیت و عدم مشروعیت ندارد. بنابراین اگر جامعه به ظلم حاکمان تن در دهد، مشروعیت حاکم همچنان باقی خواهد بود!

ثانیاً، در هر جامعه، اقلیتی مخالف وجود دارد. بر اساس انگاره های بالا، باید دید تکلیف اقلیتی که حکومت را نمی خواهند و در «قرارداد اجتماعی» شرکت نکرده، یا حکومت متکی بر اراده آنان نیست، یا رضایت به حکومت موجود و حاکمان آن نداده اند و یا صلاحیت شرکت در آن را ندارند (مانند افرادی که سن آنان قانونی نشده، دیوانگان و ...) چه می شود؟!

به عبارت دیگر اگر مشروعیت صرفاً تابع قرارداد، اراده عمومی و یا رضایت شهروندان است؛ دیگر نمی تواند حکومت بر گروهی را که از این جرگه خارج اند، توجیه کند و آنان را ملزم به پیروی از حکومت گرداند. افزون بر آن چه بسا مخالفان، اقلیت نیز نباشند و شامل نیمی از جامعه شوند. بنابراین اگر نیمی از جامعه به حکومت کسی رضایت داد و نیم دیگر رضایت نداد، بر اساس این نگرش، حکومت بر نیم دیگر، فاقد ملاک مشروعیت است. از طرف دیگر در جامعه واحد، دو حکومت هم عرض و یا اعمال حکومت بر بخشی و رهاسازی بخش دیگر، ممکن نیست. بنابراین به طور منطقی منشأ دیگری برای مشروعیت حکومت باید در نظر گرفت که بتواند حکومت بر همگان را مشروع سازد؛ و گرنه هیچ حکومتی در سطح جهان، وجود نخواهد داشت که با تکیه بر نظریات «مردم گرا» دارای توجیه اعمال حکومت بر همه شهروندان باشد.

ثالثاً، در بسیاری از موارد، بافت اجتماعی تغییر می کند؛

مثلاً با بلوغ قانونی افراد صغار، نیروهای جدیدی صلاحیت شرکت در «قرارداد اجتماعی» را پیدا می کنند و کسان دیگری که دارای صلاحیت بودند، از دنیا می روند. این امکان وجود دارد که نیروهای جدید، نگرش، اراده و گرایشی مخالف با عناصر گذشته داشته باشند. همچنین عناصر پیشین نیز ممکن است، تغییر رأی دهند. بر اساس انگاره مردم گرا، علی القاعده باید به محض تغییر دیدگاه جامعه و یا تحول بافت اجتماعی، حکومت و حاکمان «مشروعیت» خود را از دست بدهند. در این صورت با تغییراتی - مانند تبدیل مخالفان و ناراضیان از ۴۹ درصد به ۵۱ درصد - باید بلافاصله به تغییر حکومت یا حاکم دست زد و قرارداد، اراده و رضایت پیشین، نمی تواند در وضع تغییر یافته موجود مؤثر باشد. بنابراین ادامه و پایایی حکومت، هر چند برای چند سال معین، نیازمند ملاک و معیاری فراتر از این معیار است.

۲. نظریه های کارکردگرا:

انگاره های کارکرد گرایانه (Functionalistic Theories) دیدگاه هایی است که نقش و کارکرد حکومت را ملاک مشروعیت می داند. عمده ترین این دیدگاه ها عبارت است از:

الف) نظریه عدالت و ارزشهای اخلاقی (Moral Values)؛

در این دیدگاه اجرای عدالت، منشأ الزام سیاسی است؛ بنابراین هر حکومتی که در جهت اجرای عدالت تلاش کند، مشروع است و حکومت ها و حاکمانی که در جهت خلاف عدالت گام برمی دارند، فاقد مشروعیت سیاسی اند. در اینجا «عدالت» به مثابه یکی از مهم ترین و اساسی ترین ارزش های اخلاقی و به عنوان ملکه نفسانی در حاکم مراد نیست؛ بلکه اجرای عدالت، در رفتار سیاسی حکومت و حاکمان مورد نظر است. بنابراین طبق این دیدگاه، چنانچه شخصی خارج از دایره اعمال قدرت سیاسی، فردی ظالم به حساب آید؛ ولی

در رفتار سیاسی عدالت ورزی کند؛ حکومتش مشروع است و مشروعیت تابع «عدالت شخصی» حاکمان نیست.

ب) نظریه تأمین نیازمندی ها؛

بر اساس این انگاره، تلاش در جهت برقراری رفاه و امنیت و تأمین خوشبختی افراد جامعه، منشأ الزام سیاسی و موجب مشروعیت است.

نقد:

با صرف نظر از مشکل تعریف «عدالت»، اشکال این دو نظریه آن است که فقط جهت گیری و سمت و سوی دستور حاکمان را توجیه می کند، اما نسبت به دیگر مؤلفه های نهفته در معنای «مشروعیت»، ساکت و تهی است؛ در حالی که صرف عادلانه بودن حکم، یا در جهت تأمین رفاه و خیر عمومی بودن. توجیه کننده حکومت شخصی یا گروه خاصی نیست.

۳. نظریه مشروعیت الهی:

در این نگرش منشأ و معیار مشروعیت، اذن و فرمان خدا است. نظریه «مشروعیت الهی» در طول تاریخ، سه گونه مطرح بوده است که به جهت اختصار تنها به طرح دیدگاه «اسلام» در این باره می پردازیم. (۱۰)

مشروعیت در اسلام

در بررسی نظریه «مشروعیت در اسلام» ابتدا باید منشأ مشروعیت و منبع شناخت آن را تفکیک کرد. منشأ مشروعیت، همان خاستگاه اصلی مشروعیت است. مراد از منبع مشروعیت در این جا، ادله و منابع کشف مشروعیت در اسلام، مانند کتاب و سنت است.

در اسلام، منشأ ذاتی مشروعیت تنها خداوند است؛ زیرا آفریدگار جهان و انسان و مالک همه هستی، تنها قدرت مستقل، تأثیر گذار و اداره کننده (مدبر) جهان و پروردگار عالم و آدم است. در اسلام، حکومت و حاکمیت سیاسی نیز - که نوعی تصرف در امور مخلوقات است - از شئون ربوبیت شمرده می شود. آموزه توحید در ربوبیت الهی، چه در نظام تکوین و چه در نظام تشریح، هیچ مبدأ و منشأ

دیگری را در عرض خداوند بر نمی‌تابد. قرآن مجید در این باره می‌فرماید:

۱. «ان الحکم اللّٰه»؛ (۱۱) «حاکمیت نیست مگر از آن خدا».

۲. «انما ولیکم اللّٰه و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوه و یؤتون الزکوه و هم راکعون» (۱۲)؛ «همانا ولی و سرپرست شما خداوند است و فرستاده او و مؤمنان اند؛ همان کسانی که نماز به پا می‌دارند و در رکوع صدقه می‌پردازند».

۳. «ام اتخذوا من دون اللّٰه اولیاء فاللّٰه هو الولی» (۱۳)؛ «آیا برای خود اولیایی جز خدا گرفته‌اند همانا تنها خداوند صاحب ولایت است».

پس هیچ کس حق حاکمیت و تصرف در شؤون اجتماعی مردم را ندارد؛ مگر آن که به دلیل معتبر شرعی منصوب یا مأذون بودن اش از سوی خداوند، ثابت شده باشد. نصب یا اذن الهی، می‌تواند به صورت مستقیم یا غیر مستقیم؛ یعنی، از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله یا اوصیای او بیان شود. از طرف دیگر، همه مسلمانان، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را منصوب از سوی خداوند می‌دانند. این حقیقت را قرآن مجید در آیات متعدد بیان فرموده است. شماری از این آیات عبارت است از:

۱. «النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم...»؛ (۱۴) «پیامبر به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است».

۲. «اطیعوا اللّٰه و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم» (۱۵)؛ «خدا را فرمان برید و از پیامبر و اولی الامر اطاعت کنید».

۳. «و ما کان لمؤمن و لا مؤمنه اذ قضی اللّٰه و رسوله امرأً ان یکون لهم الخیره من امرهم...»؛ (۱۶) «هیچ زن و مرد مؤمنی را نسزد که وقتی خدا و فرستاده اش حکمی کنند، در کار خویش اختیاری داشته باشد؛ و هر که نافرمانی خدای متعال و فرستاده اش کند،

گمراه شده است».

همچنین شیعه امامیه، بر اساس ادله قطعی، ائمه اطهار علیه السلام را امامان منصوب به نصب خاص، از سوی پروردگار عالم می داند. (۱۷)

افزون بر این عالمان شیعه، بر اساس ادله عقلی و نقلی، فقیهان عادل و با کفایت را منصوب از سوی شارع و نایب امام عصر علیه السلام در امر حکومت و رهبری سیاسی و اجتماعی امت در عصر غیبت می دانند. البته این مسأله - که از آن به «ولایت فقیه» تعبیر می شود - به عصر غیبت اختصاص ندارد و در عصر حضور و بسط ید معصوم نیز امکان تحقق دارد؛ چنان که مالک اشتر از سوی امیرمؤمنان علیه السلام، به ولایت مصر منصوب گردید.

انتخاب ولایت فقیه

در کنار این نگرش - که نظریه «نصب» خوانده می شود و نزد علمای امامیه مشهور بوده است - اخیراً دیدگاه جدیدی از سوی برخی ارائه شده است. بر اساس این انگاره، «ولی فقیه» از سوی شارع منصوب نیست؛ بلکه شارع مردم را موظف ساخته است که فقیه عادل با کفایت را به رهبری انتخاب کنند. او پس از انتخاب مردم، «ولایت» خواهد یافت و مجاز خواهد شد در شؤون اجتماعی تصرف کند و رهبری را به دست گیرد. بررسی تطبیقی یا ارزشی داوری درباره این دیدگاه ها، مجال ویژه می طلبد؛ ولی آنچه توجه بدان ضرورت دارد، این است که آیا بر اساس این دو دیدگاه، پاسخ پرسش اساسی این بحث متفاوت خواهد بود؟ اگر متفاوت است، تفاوت در چیست؟

گروهی نظریه اول را «مشروعیت الهی» و دیدگاه دوم را نظریه «انتخاب» یا «مشروعیت الهی - مردمی» نامیده اند. البته باید توجه داشت که مبنای اساسی هر دو دیدگاه، همان نظریه «مشروعیت الهی»

است؛ زیرا هر دو دیدگاه، منشأ ذاتی مشروعیت را خدا می دانند و در عرض مشروعیت الهی، هیچ مبدأ دیگری را نمی پذیرند. بنابراین، افزودن قید «مردمی»، نوعی مجاز و مسامحه گویی و در طول مشروعیت الهی به شمار می رود؛ به عبارت دیگر در این گمانه خاستگاه مردمی ولایت، نوعی شرط وضعی و اعتباری است که شارع مقدس در جعل ولایت برای فقیه یا تأیید و تنفیذ ولایت، قرار داده است. بنابراین:

۱. اگر نظریه «انتخاب» اساساً حکومت را امری زمینی و از پایین به بالا بینگارد؛ به کلی از نگرش اسلامی دور شده است؛

۲. اگر به دو مبدأ نخستین «آسمانی و زمینی» بگردد؛ در دام ثنویت در مبدأ مشروعیت فرو افتاده است؛

۳. اگر مشروعیت مردمی را در طول مشروعیت الهی بدانند، دیگر نظریه ای در مقابل نظریه مشروعیت الهی نخواهد بود؛ بلکه قسمی از اقسام آن است. چنین انگاره ای، با نظریه نصب نیز سازگار است.

انتصاب ولایت فقیه علیهم السلام به عبارت دیگر، نظریه «نصب و جعل ولایت الهی» را به دو صورت قابل تصور می سازد:

یک. نصب مطلق؛ بر اساس آن، شارع انتخاب و عدم انتخاب مردم را در جعل ولایت برای فقیه دخالت نداده و در هر صورت برای فقیه صالح و با کفایت، ولایت قائل است. تصرفات اجتماعی وی را مجاز و اطاعت از او در امور اجتماعی را واجب می داند.

دو. نصب مقید؛ یعنی، شارع پس از انتخاب مردم برای ولی فقیه، جعل ولایت می کند، نه قبل از آن.

پی نوشت

(۱) محمد جواد لاریجانی، دینداری و مدرنیسم، ص ۵۸.

(۲) اندرو وینست، نظریه های دولت، ترجمه حسین بشریه، ص ۶۷ و ۶۸.

(۳) بنیادهای علم سیاست، ص ۱۰۵.

(۴) Robert A. Dahl, Modern Political Analysis

- (۵) بنیادهای علم سیاست، ص ۱۰۶.
- (۶) برای آگاهی بیش تر ر.ک: حسین بشریه، جامعه شناسی سیاسی، ص ۱۷ و ۲۳.
- (۷) ماکس وبر، اقتصاد و جامعه، ص ۲۷۴ - ۲۷۳.
- (۸) بنیادهای علم سیاست، ص ۱۰۷.
- (۹) برای آگاهی بیشتر ر.ک: بنیادهای علم سیاست، فصل ۶؛ نظریه های خاستگاه دولت ؛ و نیز فلسفه سیاست، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- (۱۰) ر.ک: محمدتقی مصباح یزدی، فلسفه سیاست، ص ۱۷۷.
- (۱۱) انعام (۶)، آیه ۵۷.
- (۱۲) مائده (۵)، آیه ۵۵.
- (۱۳) شوری (۴۲)، آیه ۹.
- (۱۴) احزاب (۳۳)، آیه ۶.
- (۱۵) نساء (۴)، آیه ۵۹.
- (۱۶) احزاب (۳۳)، آیه ۳۶.
- (۱۷) برای آگاهی بیش تر ر.ک: آیت الله مکارم شیرازی، پیام قرآن (تفسیر موضوعی قرآن)، ج ۹؛ امامت در قرآن.

تفاوت اختیارات حاکمان الهی در حکومت دینی با پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام چیست؟

پرسش

تفاوت اختیارات حاکمان الهی در حکومت دینی با پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام چیست؟

پاسخ

از نظر اختیارات حکومتی، فرقی بین پیامبر صلی الله علیه وآله، امام علیه السلام و ولی فقیه نیست؛ زیرا مقصود از اختیارات حکومتی، مسائل لازم اجتماعی است که بدون آنها، حکومت قدرت کافی را برای پیشبرد اهداف خود؛ یعنی، تأمین سعادت و مصالح جامعه را ندارد. مقصود از «ولایت مطلقه» نیز، چیزی بیش از این نیست. البته پیامبر صلی الله علیه وآله و ائمه علیهم السلام، شؤون دیگری نیز داشته اند که از اختصاصات آنان بوده است؛ ولی آن مسائل ربطی به حوزه اختیارات حکومتی ندارد. چنان که پیامبر صلی الله علیه وآله حق دخالت در شؤون فردی اشخاص را داشتند؛ لیکن ولی فقیه چنین حقی ندارد؛ زیرا این مسأله خارج از مسائل اجتماعی و حکومتی است.

اختیارات حکومتی معصومان علیهم السلام:

امام خمینی رحمه الله در این باره می فرماید:

«این توهم که اختیارات حکومتی رسول اکرم صلی الله علیه وآله بیشتر از حضرت امیرعلیه السلام بود، یا اختیارات حکومتی حضرت امیرعلیه السلام بیش از فقیه است، باطل و غلط است. البته فضایل حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله بیش از همه عالم است و بعد از ایشان فضایل حضرت امیرعلیه السلام از همه بیشتر است؛ لیکن زیادی فضایل معنوی اختیارات حکومتی را افزایش نمی دهد. همان اختیارات و ولایتی که حضرت رسول و دیگر ائمه علیهم السلام در تدارک و بسیج سپاه، تعیین ولایت و استانداران، گرفتن مالیات و صرف آن در مصالح مسلمانان داشتند، خداوند همان اختیارات را برای حکومت فعلی قرار داده است؛ منتها شخص معینی نیست، روی عنوان «عالم»

ایشان در تبیین مسأله یاد شده، بر این مسأله انگشت می گذارند که فرق است بین «مقامات تکوینی» و «مقامات اعتباری». مسأله ولایت «به معنای زعامت و حکومت»، امری اعتباری است که شارع به افراد دارای صلاحیت واگذار کرده است؛ لیکن هر کس رهبری و حکومت را در دست گیرد - چه معصوم باشد و چه فقیه عادل - باید از اختیارات لازم و کافی مربوط به حکومت و اداره اجتماع، برخوردار باشد. بنابراین در این زمینه، فرقی بین پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام و ولی فقیه نیست. آنچه فرق هست، در حوزه ولایت تکوینی و مقامات معنوی حقیقی و نیز در توسعه فراحکومتی ولایت اعتباری است. لذا می فرماید:

«برای امام مقامات معنوی هم هست که جدا از وظیفه حکومت است و آن مقام خلافت کلی الهی است که گاهی در لسان ائمه علیهم السلام از آن یاد شده است، خلافتی است تکوینی که به موجب آن جمیع ذرات در برابر «ولی امر» خاضع اند». (۲)

ایشان در جای دیگر می فرماید:

«[ولایت فقیه از امور اعتباری عقلایی است و واقعیتی جز جعل ندارد و ... در این موارد معقول نیست که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام، با فقیه فرق داشته باشد». (۳)

آنچه که باعث شده است که برخی، فرقی بین حوزه اختیارات حکومتی پیامبر صلی الله علیه و آله و فقیه تصور کنند؛ این است که اختیارات بیش از حدی برای پیامبر صلی الله علیه و آله در امر حکومت تصور کرده اند؛ در حالی که واقعیت این نیست و اختیارات حکومتی آن حضرت، چیزی فراتر از اختیارات لازم برای رهبری و اداره سالم جامعه نمی باشد. تفاوت آن با دیگر حکومت ها، ابتدای آن

بر اساس احکام و هنجارهای دینی و مصالح اجتماعی است.

پی نوشت

(۱) امام خمینی، ولایت فقیه، ص ۴۰، چاپ هفتم، ۱۳۷۷، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).

(۲) همان، صص ۴۲ - ۴۳.

(۳) همان، ص ۴۱.

ولایت مطلقه فقیه یعنی چه؟ دیگر اینکه ولایت مطلقه فقیه چگونه توجیه می شود؟ و آیا به استبداد و دیکتاتوری نمی انجامد؟

پرسش

ولایت مطلقه فقیه یعنی چه؟ دیگر اینکه ولایت مطلقه فقیه چگونه توجیه می شود؟ و آیا به استبداد و دیکتاتوری نمی انجامد؟

پاسخ

ولایت مطلقه فقیه در فقه شیعه به دو معنا استعمال می شود:

۱. ولایت فقیه، منحصر به ولایت بر قضا، محجورین و ... نیست، بلکه ولایت او شامل زعامت و رهبری سیاسی و اجتماعی نیز می شود.

۲. اختیارات «ولی امر» در زمامداری منحصر به اجرای احکام اولیه و ثانویه نیست؛ به عبارت دیگر وظیفه او، رهبری جامعه است به گونه ای که مصالح جامعه، در پرتو هدایت های الهی، به خوبی تأمین شود. و نیازمندی های متنوع و تغییرپذیر جامعه، در شرایط مختلف بدون پاسخ نماند و جامعه از رشد و ترقی باز نماند. از این رو اگر در شرایط ویژه ای، یکی از مصالح و نیازمندی های جامعه با یکی از احکام اولیه در تراحم قرار گرفت؛ در چنین صورتی «ولی فقیه» باید بین آن دو مقایسه کند؛ پس اگر مسأله ای که با حکم اولی در «تراحم» قرار گرفته، دارای مصلحتی برتر برای جامعه باشد؛ در این صورت ولی فقیه می تواند، آن حکم اولیه را موقتاً تعطیل کند و مصلحت برتر جامعه را بر آن مقدم بدارد؛ در این باره چند مطلب گفتنی است:

۱. ولایت مطلقه فقیه از قواعد رافع تراحم است؛ یعنی، مطلق بودن ولایت گره گشا در تراحم احکام و مصالح اجتماعی است؛ و نشانه واقع نگری اسلام در برخورد با مقتضیات زمان است.

۲. ولایت مطلقه خود، مقید به قیودی است نه این که از هر حیث مطلق باشد. این قیود عبارت از این است که:

یک. او باید مجری احکام الهی باشد و حق ندارد خود سرانه و دلخواهانه عمل کند؛ بلکه

این فلسفه اصلی ولایت فقیه است.

دو. مصالح جامعه را باید رعایت کند.

سه. در زمانی می تواند حکم اولی شرعی را موقتاً تعطیل کند که با یکی از مصالح اهم جامعه، در تراحم باشد؛ نه با خواست و میل یا مصلحت شخصی، و یا مصلحتی در رتبه فروتر از حکم اولی شرعی.

اکنون اگر واقع بینانه بنگریم، در خواهیم یافت که «ولایت مطلقه» به معنایی که گذشت _ یکی از مهم ترین راه حل هایی است که اسلام برای خروج از بن بست ها در عرصه ی تراحم مصالح پیش بینی کرده و بدون آن عملاً حکومت، با مشکلات بسیار زیادی رو به رو خواهد شد. از طرف دیگر این مقدار از اختیارات در هر حکومتی وجود دارد؛ بلکه حاکمان دیگر کشورها از اختیاراتی بسیار بیشتر از اختیارات ولی فقیه بهره مند می باشند. (۱)

از آنچه گذشت روشن می شود که «مطلقه بودن» به معنایی که ذکر شده، هیچ پیوندی با «دیکتاتوری و استبداد» ندارد. آنچه موجب توهم دیکتاتوری شده، تشابه لفظی «ولایت مطلقه» با «رژیمهای مطلقه» (Absolutist) است که در آن حاکم مطلق العنان می باشد. در حالی که مطلقه در معنای فوق، اساساً با آن متفاوت است. از این رو حضرت امام خمینی رحمه الله فرمودند: «ولایت فقیه ضد دیکتاتوری است». (۲)

پی نوشت

(۱) برای آگاهی بیشتر ر.ک: حسین جوان آراسته، مبانی حکومت دینی، صص ۳۵-۳۸.

(۲) صحیفه نور.

آیا زندگی در کشوری که حاکم آن ظالم است وساکت بودن به علت خفقان گناه محسوب می شود. اگر بدانیم که حاکم یا رهبر اسلام را اجرا نمی کند چه؟

پرسش

آیا زندگی در کشوری که حاکم آن ظالم است وساکت بودن به علت خفقان گناه محسوب می شود. اگر بدانیم که حاکم یا رهبر اسلام را اجرا نمی کند چه؟

پاسخ (قسمت اول)

این سوال دارای ابهاماتی است که در ارائه پاسخ مطلوب و مورد نظر شما، موانعی را به وجود می آورد؛ زیرا به وضوح اشاره نشده است که منظور از طرح این سوال چیست؟ آیا سوالی فرضی است، و دنبال نظر اندیشه سیاسی اسلام در مورد چنین

مساله ای هستید؟ یا اینکه اشاره به جامعه ای خاص دارد؟ و افزودن بر این، منظور از ساکت نبودن آیا انجام اقدام عملی و قیام است و یا اقدام غیر عملی، انتقاد و...؟ اکنون به اختصار مطالبی را بیان می نمایم:

اگر بخواهیم این مساله را از منظر اندیشه سیاسی اسلام و بدون اشاره به جامعه ای خاص بررسی نمایم باید گفت این مساله دو صورت دارد:

۱. اگر حاکم مرتکب اشتباهی جزئی گردد، یا اینکه از وی معصیتی جزئی که به اصول شریعت و مصالح اسلام لطمه ای وارد نمی آورد، صادر شود و اساس عمل و حکم او قرآن و سنت معصومین (ع) باشد، خروج علیه وی نه تنها واجب نیست، بلکه جایز نمی باشد و از مقام خود عزل نمی شود. بلکه اگر احتمال اصرار بر گناه از سوی او برود، واجب است او را نصیحت و ارشاد نمود، و علت عدم جواز قیام در مقابل چنین حاکمی این است که، قیام و خروج علیه چنین حاکمانی و تخلف و سرپیچی

از دستورات مشروع آنان ، بدون ضابطه معین ، مخل نظام مسلمانان و وحدت آنان است و موجب هرج و مرج و به هم ریختگی و خونریزی و برانگیخته شدن فتنه در هر منطقه و ناحیه هر روز بلکه هر ساعت می گردد.

از سوی دیگر ممکن است در صدق عنوان فاسق ، یا جائز و ظالم بر چنین شخصی خدشه نمود . زیرا چنین صفاتی با بروز اشتباهات و یا معصیت جزئی ، بر اشخاص قابل انطباق نمی باشد . مبانی فقهی حکومت اسلامی ، نشر تفکر ، چاپ اول ، ۱۳۶۹ ، ص ۳۸۷-۴۲۲

۲. اما اگر حاکم از موازین اسلام و اصول عدالت ، انحراف اساسی پیدا کند ، اصول و احکام شریعت را نادیده گرفته و اساس حکومت خویش را بر استبداد و هوای نفس قرار دهد و مال خدا را مال خود و بندگان خدا را بردگان خود پندارد ، یا اینکه مهره استعمار و مجری خواستهای کفار و بیگانگان شود و آنها از این طریق بر سیاست و فرهنگ و اقتصاد مسلمین مسلط شوند و با نصیحت و تذکر نیز دست از حرکت انحرافی خود برندارد! در این شرایط اگر چه ظاهراً با زبان، خود را مسلمان بداند و به برخی از مراسم اسلام نظیر نماز و حج و سایر شعایر اسلامی تظاهر کند، در این موارد واجب است برای سرنگونی چنین حاکمی ولو با مبارزه مسلحانه با حفظ مراتب آن اقدام نمود. البته برای سرنگونی حاکم فاسق ستمگر واجب است زمینه و اسباب آن از قبیل؛ ایجاد رشد سیاسی در مردم، تهیه مقدمات و امکانات و نیروها به صورت مخفی

و آشکار-طبق آنچه که شرایط اقتضا می کند- همه را آماده نمود. پس اگر با راهپیمایی و تظاهرات، نتیجه به دست آمد که مسئله تمام است والا باید دست به اسلحه برد.

دلایل متعدد قرآنی، روایات و سیره ائمه (ع) بر وجوب قیام علیه چنین حاکم ستمگری دلالت دارد. (جهت اطلاع کامل ر.ک: ولایت فقیه، امام خمینی (ره)، نشر مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)، چاپ سوم، ۱۳۷۴، صص ۱۳۸_۱۴۲ و ر.ک: مبانی فقهی حکومت اسلامی، پیشین).

در حقیقت چنین مسأله ای از مصادیق امر به معروف و نهی از منکر به مفهوم وسیع و گسترده آن است که باید همواره سلسله مراتب و مراحل و شرایط آنرا در نظر داشت.

ارائه پاسخی دقیق به این دو سؤال نیازمند شناخت شرایط موفقیت حکومت دینی و نهایت انتظاری که می توان از آن در اصلاح جامعه داشت می باشد و با توجه به این دو موضوع می توان حکم صحیحی در ارتباط با سؤال بیان کرد. زیرا مسلماً صرف وجود حکومت دینی که متضمن مکانیسم های دقیق برای جلوگیری از مفسد و.. باشد، برای اصلاح و سلامت جامعه کافی نیست».

بررسی های تاریخی و تجارب حکومت های مختلف، صحت این مسأله را مشخص می سازد. توضیح آن که هر چند وجود رهبری الهی، قوانین جامع و نظام سیاسی منبعث و برگرفته شده از دین که تمام اجزا و شرایط آن مطابق با دین اسلام بوده و برای تأمین نیازهای مادی و معنوی و سعادت دنیوی و اخروی افراد ضروری است ولی این مهم در صورتی در جامعه فایده بخش است که سایر شرایط و زمینه های لازم (از قبیل وجود منابع

انسانی مورد نیاز، کارگزاران و مدیرانی صالح، مردمی وفادار و همیشه در صحنه، کفایت منابع مادی و اقتصادی و... مهیا بوده و به علاوه موانع و مشکلات (از قبیل تهدیدات خارجی و تهاجمات نظامی و فرهنگی، محاصره های اقتصادی و سیاسی و نظامی، بدعت ها و سنت های غلط، دنیاگرایی تجمل پرستی و...) وجود نداشته باشد؛ و گرنه هرگز آن حکومت دینی در اصلاح کامل جامعه موفق نخواهد بود. این موضوع درباره حکومت امیرالمؤمنین(ع) نیز مطرح است.

حضرت علی(ع) از سوی خداوند متعال به عنوان ولی جامعه اسلامی و هم تراز پیامبر اکرم(ص) معرفی شده و هیچ در حقانیت و مشروعیت حکومت ایشان وجود ندارد. در قرآن کریم ابلاغ ولایت ایشان به وسیله پیامبر اکرم(ص)، موجب اکمال دین و اتمام نعمت و راضی بودن به دین اسلام دانسته شده است. (مائده، آیه ۳) اما با نگاهی به تاریخ پنج ساله حکومت مولای متقیان و اوضاع اجتماعی حاکم بر آن دوران، روشن می شود که موانع زیاد فراروی آن حضرت بوده است.

جنگ های داخلی صفین، جمل و نهروان، تهدیدات دشمنان خارجی، کمبود نیروی انسانی توانمند و تربیت یافته، کثرت مشکلات، گسترده بدعت ها و سنت های فاسد و آلودگی های مزمن اجتماعی، تغییر چارچوب نظام ارزشی و... تنها گوشه ای از مشکلات ایجاد شده در حکومت عدل امام علی(ع) است. دنیاگرایی مردم، خیانت و یا نافرمانی برخی کارگزاران و فرماندهان آن حضرت و... از مسائل بودند که آن حضرت در تمام دوران حکومت خود با آن روبه رو بودند؛ ولی در همان حال آن حضرت شایسته ترین فرد برای حکومت و زمامداری جامعه اسلامی در اوضاع آن روز بود و این نابسامانی ها هیچ گاه تردیدی در اصل مشروعیت ولایت آن حضرت

ایجاد نمی کند.

حال آیا می توان بدلیل وجود آن مشکلات، حکومت امام علی(ع) را نالایق و ناکارآمد معرفی کرد و یا این که این مشکلات را به اصل حکومت آن حضرت ربط داد و ادعا کرد که باید دین را کنار گذاشت؟ و سراغ حکومت سکولار رفت؟ در هر صورت برای حل اساسی این شبهه لازم است، فلسفه اصلی و اهداف تشکیل حکومت اسلامی و نهایت چیزی که می توان از حکومت اسلامی انتظار داشت، مشخص نمود. بر این اساس مهم ترین فلسفه و اهداف تشکیل حکومت اسلامی عبارت است از:

۱. استقرار توحید و خداپرستی در زمین و رهانیدن مردم از بندگی و فرمانبرداری غیر خدا: «و لقد بعثنا فی کل امه رسولاً ان اعبدو الله و اجتنبوا الطاغوت...». روشن است تحقق این هدف بسیار خطیر و بزرگ، نیازمند سازمان و قدرت سیاسی اجتماعی است.

۲. رشد و تعالی علمی، فرهنگی و تربیتی انسان ها و رهایی و... آنان از نادانی و جهل. «هو الذی بعث فی الامم رسولاً منهم يتلوا عليهم آیاته و یزکیهم و یعلمهم الكتاب و الحکمه و ان كانوا من قبل لفی ضلالٍ مبین»، (جمعه، آیه ۲).

۳. آزادسازی و رهایی توده های مردم و انسان های مستضعف از چنگال ظالمان و ستمگران و از زنجیرهای اسارت و بردگی: «... و یضع عنهم اصرهم و الاغلال التي كانت علیهم...»، (اعراف، آیه ۱۵۷).

۴. برپایی جامعه نمونه و مدینه فاضله آرمانی از راه اقامه قسط و عدل اسلامی: «لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الكتاب و المیزان ليقوم الناس بالقسط...»، (حدید، آیه ۲۵).

۵. اجرای کامل قوانین آسمانی اسلام با تمام ابعاد آن (اعم از قوانین اقتصادی، حقوقی، اجتماعی، سیاسی،

پس فلسفه تشکیل حکومت، تأمین نیازهای مادی و معنوی و فراهم نمودن زمینه و بستر رشد و تکامل انسان و در نتیجه سعادت و خوشبختی او در دنیا و آخرت است. حکومت اسلامی موظف است، با تمامی امکانات و در حد توان خود، زمینه های کمال انسان ها را فراهم نموده، زمینه های فساد را از میان بردارد. اما آیا اینکه با فراهم بودن تمامی این زمینه ها و بسترسازیهها، همه افراد جامعه اصلاح خواهند شد، در جواب می توان به این آیه اشاره کرد که: «انّ الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم...؛ هیچ قومی را تغییر نمی دهد؛ مگر آنان حال خود را تغییر دهند»، (رعد، آیه ۱۱).

بر مبنای این اصل مهم هرگونه تغییری در سرنوشت انسان ها و اصلاح یا انحطاط اجتماعی و فردی یک جامعه، منوط به خواست و اراده انسان است. افراد یک جامعه، زمانی به طور کامل اصلاح می شوند که بر اساس اراده، گزینش و کنش اختیاری خود بتوانند از شرایط محیطی که به برکت حاکمانی عادل و الهی، قوانین به احکام و ارزش ها و معارف اسلامی به وجود آمده استفاده کنند و راه تعالی و تکامل خود را در پیش گیرند. بنابراین وجود حاکمانی الهی و سایر شرایط محیطی (قوانین اسلامی، تأمین نیازهای مادی و رفاه، امنیت و...) هر چند در روند تکاملی و اصلاح جامعه امری کاملاً ضروری و لازم است؛ اما به هیچ وجه کافی نیست؛ بلکه اراده و گزینش و کنش اختیاری خود افراد یک جامعه نیز، شرط دیگر این مجموعه است. از این رو شاهدیم که در طول تاریخ، با این که پیشوایان الهی (مانند پیامبر

اکرم(ص) و ائمه معصومین(ع) در جامعه بوده اند و تمام شرایط و زمینه های رشد و تعالی برای مردم فراهم بوده است؛ اما چون همه افراد آن جامعه، به چنان درک و شناخت عمیق نرسیده بودند، که اصلاح کامل و فراگیر در جامعه محقق نشد.

پاسخ (قسمت دوم)

به عنوان نمونه در مورد جامعه ما و وجود برخی مفاسد باید گفت که: امام علی(ع) می فرمایند: «لابد لناس من امیر براو فاجر» و اگر نه جامعه بدون حکومت، سر از آثار منفی و هرج و مرج در می آورد.

ثانیا، بر اساس آیات و روایات و ادله عقلی متعدد، در زمان غیبت امام معصوم(ع)، ولی فقیه جامع الشرایط جانشین امام معصوم(ع) بوده و موظف به تشکیل حکومت اسلامی و اجرای قوانین و مقررات اسلامی، پیاده نمودن ارزش های الهی، تأمین نیازهای مادی و رفاهی و فراهم نمودن زمینه های رشد و تکامل جامعه است.

ثالثا، همان طور که پیشوایان معصوم ما، هرگز مدعی اصلاح کامل جامعه نبودند؛ هیچ یک از مسؤولان جامعه اسلامی ما نیز هرگز چنین ادعایی را ندارند و نخواهند داشت. البته آنان موظف اند زمینه های اصلاح جامعه را فراهم آورند؛ اما تا زمانی که خود افراد جامعه اراده نکنند، این برنامه عملی نخواهد شد. از این رو باید با دیدی منطقی و واقع بینانه به ریشه یابی علل اصلی مفاسد پرداخت و با قضاوتی عجلولانه مشکلات را به عهده حکومت دینی نیانداخت زیرا مسأله مفاسد اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و... به هیچ وجه منطبق با تعالیم دینی مقدس اسلام و اصول و ارزش ها و آرمان های نظام جمهوری اسلامی نبوده و همواره یکی از دغدغه های مسؤولین نظام خصوصا مقام معظم رهبری بوده است.

معظم له مکررا نارضایتی

خود را از این مسأله ابراز داشته و از مولیان امر خواستار رسیدگی جدی برای حل این معضل شده اند زیرا تداوم نظام و انقلاب اسلامی نیز وابسته به اصلاح ساختارهای اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی جامعه و مبارزه با مظاهر فساد و پیوند، همراهی و محبت بین مردم و مسئولین اداره کننده نظام می باشد.

اما در ریشه یابی این مفاسد از منظر جامعه شناختی مهمترین دلایل وجود این موضوع عبارتند از:

۱- ادامه و بقای فرهنگ فاسد و منحوس ۲۵۰۰ ساله پادشاهی در ایران از قبیل رشوه خواری، پارتی، روابط را مقدم بر ضوابط دانستن، استبداد رأی جاه پرستی و سلطه پذیری و

۲- عدم تثبیت ارزش های اسلامی و قانون گرایی و پایبندی به ضوابط در حدی که مسؤول یا مدیر اداره خودش را خدمتگزار بدانند نه سوار بر مردم و... که این خود ناشی از عوامل مختلفی از قبیل: فقدان برنامه ای جامع و همه جانبه برای تربیت، آموزش و توجیه آنان، کم کاری یا بعضا عملکردهای غلط نهادهای فرهنگی کشور، سردرگمی مسؤولان امور فرهنگی و عدم ارائه برنامه منسجم فرهنگی، فقدان اجماع نظر دولتمردان در کیفیت برخورد با این مسأله و... می باشد.

۳- عدم تصفیه کامل افراد در سطوح پایین بعد از وقوع انقلاب از یک سو و رعایت نمودن مسائل اصیل اسلامی از قبیل: لیاقت و شایستگی، تعهد و تقوا، تجربه و مهارت و تخصص و... در گزینشها چنانچه حضرت علی (ع) در عهد نامه خود به مالک اشتر می فرماید: «ثم انظر فی امور عمالک فاستعملهم اختیارا و لا-تولهم محاباه و اثره فانهما جماع من شعب الجور و الخیانه و توخ منهم اهل التجربه و الحیاء من اهل

البيوتات الصالحة والقدم في الاسلام المتقدمه...؛ در امور و کارهای کارمندان و کارگزاران خود دقت کن و پس از اینکه آنها را امتحان نمودی به کار بگمار و در تعیین آنان چنین کن: قبل از این که آنها را به کاری بگماری آنان را مورد آزمایش و امتحان قرار بده به خاطر تمایل خاص به شخصی کسی را به کاری منصوب مکن خود سرانه و بدون مشورت و یا استبداد رأی آنها را به کار مگمار زیرا اینگونه انتخاب و منصوب نمودن یعنی از روی تمایل شخصی و بدون مشورت و آزمایش خود ستمگری و ظلم و خیانت است و برای انتخاب کارمندان و کارگزاران دولت اینگونه افراد را انتخاب نما افرادی که اهل تجربه هستند و در کشاکش کارها ساخته و پرداخته شده اند اهل شرم و حیاء و عفت هستند از خاندانهای پاک دامن و صالح باشند سابقه و حسن سابقه آنها در اسلام بیش از دیگران باشد...»، (نهج البلاغه، نامه ۵۳) و از طرف دیگر ضعف در بازرسی نظارت، حراست و مراقبت دولتی، حضرت آیت الله خامنه ای می فرمایند: «باید در گزینش کارمندان دولت دقت لازم صورت گیرد و به دنبال گزینش خوبان نظارت بر کار آنان نیز ضرورت است چون مقام و قدرت غالباً اخلاق و رفتار مسؤولان را تغییر می دهد بنابراین اگر بعد از گزینش حتی افراد پارسا و کاردان از بالا- بر عمل کرد آنان نظارت دقیق نشود ممکن است به تدریج تغییر رویه داده و به سبب سستی در انجام وظیفه، موجب بی اعتمادی ملت نسبت به دستگاه حکومت اسلامی شوند. لذا نظام انقلابی در چگونگی انجام امور توسط کارگزاران و

مسئولان باید نظارت مستمر به کار آنان داشته باشد.» (فجر انقلاب در بهار قرآن ص ۲۰۳ و ص ۲۰۵).

۴- تهاجم فرهنگی و تغییر ارزشها پس از دوران دفاع مقدس مانند با ارزش شدن پول، شهرت، مدرک گرایی، رفاه طلبی، و تجمل پرستی و

۵- اجرا نشدن امر به معروف و نهی از منکر یا نظارت ملی و همگانی که در روایات متعدد ضامن حفظ و سلامت جامعه و اجزاء اداری و... می باشد حضرت علی(ع) در بستر شهادت به فرزندان خویش امام حسن و امام حسین(ع) چنین سفارش می نمایند «امر به معروف و نهی از منکر را ترک نکنید که در این صورت اشرار شما بر شما حاکم می شوند سپس شما برای دفع آنها دعا کنید اما دعای شما اجابت نمی شود»، (نهج البلاغه، نامه ۴۷) و در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز این فریضه الهی در اصل هشتم در سه قسم مردم نسبت به یکدیگر دولت نسبت به مردم و مردم نسبت به دولت در نظر گرفته شده هر چند متأسفانه راهکارها عملی شده این فریضه مهم و اساسی در جامعه تبیین و اجرا نشده است.

۶- وجود مشکلات و نارسایی های اقتصادی، ناکافی بودن درآمدها، وجود تورم و خلاصه عدم تأمین نیازهای معیشتی و رفاهی کارمندان.

۷- پس از دوران دفاع مقدس و آغاز دوران بازسازی کشور، مدلی برای توسعه اقتصادی و اجتماعی در پیش گرفته شد که این مدل موجب بروز تضادهای ارزشی و فاصله گرفتن جامعه از شاخص های مطلوب گردید. به گونه ای که توسعه نتایج عکس خود را ظاهر ساخت و فاصله ها را تشدید نمود و باعث تغییر ارزش ها و با ارزش شدن پول و ثروت در نزد افراد

با توجه به عوامل فوق و عوامل دیگری از این قبیل می توان به این نتیجه رسید که: تحت شرایط کنونی ایران، وقتی که پول و ثروت با ارزش شود و از یک طرف در انسان ها نیاز به انواع کالا به وجود آید و هم زمان در آمدشان کاهش یابد و در نتیجه انسان ها نیاز شدید به پول داشته باشند و از طرف دیگر امکانات برایشان فراهم نباشد و همه راه های مشروع بسته باشد و سیستم کنترل درونی (مذهب) آنها و سیستم کنترل بیرونی (نظارت دستگاه های مربوطه، امر به معروف و نهی از منکر) ضعیف باشد، آنها برای ارضاء نیازهایشان به راه های نامشروع از قبیل رشوه خواری، پارتی بازی و... روی می آورند، بنابراین هم چنان که ملاحظه می نمایم این چنین نیست که علت مفاسد در جامعه با حکومت دینی مرتبط باشد، بلکه مسأله بسیار ریشه ای تر و حل کامل آن نیز راه کارهای مناسب و بسیار دقیق، آن هم در طولانی مدت می طلبد، اما ما با شما موافقیم که باید در صدد اصلاح و رفع کامل مفاسد بود. در هر صورت باید به ریشه های آن پرداخت و امید می رود ان شاءالله با انجام اصلاحات اقتصادی، اجتماعی، اداری و... به هیچ وجه شاهد این گونه ناهنجاری ها و تخلفات در جامعه اسلامی نباشیم.

عواملی که می توانند در دستیابی به هدف فوق نقش مهمی ایفا نمایند عبارتند از:

۱- حاکم شدن ارزش های الهی خصوصا در سایر مراتب و رده بندی های بدنه اجرایی نظام از مسئولین گرفته تا رده های پایین (نظارت درونی).

۲- حل شدن مشکلات اقتصادی و معیشتی کارکنان و...

۳- نظارت دقیق و قاطع نسبت به عملکردهای کارکنان و مأموران و... (نظارت بیرونی) و برخورد با متخلفین.

۴- همکاری مردم با مسئولین و

به وجود آمدن یک نوع عزم ملی در مبارزه با مفسد اداری از قبیل رشوه خواری، پارتی بازی و... با ارشاد و امر به معروف و نهی از منکر و برخورد با افراد متخلف.

۵- وحدت و همدلی میان جناح های سیاسی و مسئولان قوای سه گانه و سایر دستگاه های دولتی و بسیج کلیه امکانات برای برخورد با این گونه مسائل و حل ریشه ای آنان.

در هر صورت واقعیت این است که با وجود تمامی این مشکلات نظام اداری ما نسبت به سال های قبل از انقلاب و سایر کشورهای که در وضعیت مشابهی با کشور ما بوده و دوران گذار و سازندگی و جنگ تحمیلی، محاصره های اقتصادی، سیاسی، نظامی و... را پشت سر می گذارند، در وضعیت بسیار مناسب تری قرار دارد هر چند تا رسیدن به حکومت عدل الهی و تحقق خواسته های مشروع مردم عزیزمان راه طولانی در پیش داریم.

مردم فهیم، آگاه و متعهد ما، حکومت را با تمام جان دوست دارند و عزیزترین فرزندانشان را برای فقط نظام اسلامی و اجرای اصول و ارزش های والای آن تقدیم کرده اند آنان دستاوردهای با ارزش مادی و معنوی این نظام را همیشه مد نظر دانسته، و در ارزیابی ها مورد توجه قرار می دهند و همواره در انتخابات گوناگون، راهپیمایی ها و... حضور گسترده و فعال دارند. مردم ایران علاقه خود را به اسلام و تحقق عمل آن نشان داده و به خوبی می دانند که وجود این مفسد و مشکلات در جامعه ما، ناشی از عملی نشدن و عدم تحقق و اجرای کامل اصول و قوانین اسلامی و برخورد قاطع با متخلفان است. امید می رود با همکاری و هماهنگی تمامی مسئولان و قوای سه گانه، شاهد جامعه ای هر چه

اسلامی تر و منطبق با آرمان های نظام اسلامی باشیم. بنابراین موضوعی را که در دو سؤال فوق مطرح نمودید با واقعیات کنونی جامعه ما به هیچ وجه مطابقت ندارد.

اما اگر واقعا چنین حکومتی پیدا شد که فقط ادعای دینی بودن داشته و یا این که علیرغم وجود شرایط به هیچ کدام از کار ویژه های اصلی حکومت دینی - که در فلسفه و اهداف تشکیل حکومت اسلامی گذشت - ملتزم و پای بند نباشد، مشروعیت نداشته و وظیفه مردم قیام در مقابل آن و تشکیل حکومت دینی واقعی است.

در هر صورت هیچ بهانه ای برای کنار گذاشتن حکومت دینی از صحنه جامعه و تشکیل حکومت سکولار، در هیچ فرضی وجود ندارد. لذا باید در درجه اول حکومتی دینی و منطبق بر آموزه های دین به وجود آورد و سپس شرایط کارآمدی آن را مهیا نمود.

در اصل ۱۱۰ وظایف و اختیارات رهبری بیان شده . اولاً به این وظایف و اختیارات حصری است یا تمثیلی؟ ثانياً: از ۱۱ بند گفته شده کدام مورد «وظیفه» است و کدام موارد «اختیار» است؟ و فرق اختیار و وظیفه در چیست؟ ثالثاً ضمانت اجرای این وظایف از سوی مقام رهبری

پرسش

در اصل ۱۱۰ وظایف و اختیارات رهبری بیان شده . اولاً به این وظایف و اختیارات حصری است یا تمثیلی؟ ثانياً: از ۱۱ بند گفته شده کدام مورد «وظیفه» است و کدام موارد «اختیار» است؟ و فرق اختیار و وظیفه در چیست؟ ثالثاً ضمانت اجرای این وظایف از سوی مقام رهبری چیست؟ رابعاً: در حالی که ولی فقیه یک نفر است اما وظایف بسیار زیاد و سنگینی به او سپرده شده، و حتی نهادهای مرتبط با رهبری نیز نمیتوانند در همه موارد به مقام رهبری کمک کنند آیا این امر باعث نخواهد شد که یک نهاد موازی و قدرتمند در کنار سایر نهادها و قوا ایجاد شود و کارآیی آنها را کمتر کند؟ آیا این امر باعث نخواهد شد نهادهایی

مثل مجمع تشخیص مصلحت نظام در عرض نهادها و قوای دیگر مطرح و به عنوان قوه چهارم معرفی شود؟ آیا یک فرد به تنهایی می تواند این همه وظایف جور واجور مختلف را انجام دهد؟

پاسخ

آنچه حاوی ایراد است زیاد کردن جملائی است که جزء گفتگوهای معمولی آدمی است؛ حال آنکه اذکار تولی که کلام معمولی نیست! بلکه در زمره اذکار و ادعیه شرعی که نسبت به آن تشویق شده ایم می باشد. چه اینکه روایات فراوانی آمده و ما را به شهادت نسبت به ولایت آن حضرت تشویق نموده، و چون ولایت سایر ائمه (علیهم السلام) هم سنخ با ولایت آن حضرت است، لذا این تشویق به اداء شهادت نسبت به ولایت بقیه پیشوایان و معصومین (ع) نیز قابل تعمیم و گسترش است. برخی از آن روایات را با هم ملاحظه می کنیم:

حضرت امام محمد باقر (علیه السلام) به نقل از پدرش و در نهایت از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل می نماید که ایشان در ضمن گفتاری خطاب به حضرت امیر المؤمنین علی (علیه السلام) فرمودند: «یا علی! ... و ما اکرمنی الله بکرامه الا اکرمک بمثلها» (ای علی! خداوند مرا به هیچ کرامت و فضیلتی گرامی و برتری نبخشید مگر اینکه تو را نیز به مانند همان کرامت و امتیاز مشمول اکرام قرار داد).

از این روایت استفاده می شود که عموم کرامت ها و امتیازات حضرت پیامبر (صلی الله علیه و آله) در وجود حضرت امیر (علیه السلام) نیز هست؛ و از طرفی می دانیم که یکی از آنها «گواهی به ولایت» می باشد.

حضرت امام صادق (علیه

السلام) فرمودند: «فاذا قال احدكم لا اله الا الله، محمد رسول الله، فليقل على امير المؤمنين» (هرگاه می گوئید: لا اله الا الله محمد رسول الله، این را هم اضافه کنید که علی امير المؤمنين)(احتجاج، طبرسی (رحمه الله عليه) ۱/۲۳۰ و ۲۳۱) حضرت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند: «من اراد ان يتمسك بالعره الوثقى لانفصام لها، فليقل: لا اله الا الله، محمد رسول الله، علی ولی الله» (هر که می خواهد به دستگیره محکم الهی که ناگسستی است بگردد باید بگوید: لا اله الا الله، محمد رسول خدا و علی ولی خداست)(احقاق الحق، قاضی نورالله شوشتری، ۴/۱۳۱ تا ۱۲۸؛ و از کتب غیر شیعه که این روایت را نقل کرده اند: در بحر المناقب، حافظ جمال الدین محمد بن احمد حنفی مشهور به ابن حسویه)

به هر روی عمومات و اطلاقات این روایات حکم می کند که هر جا که نام از نبوت آمد، شعارتان شهادت به ولایت باشد! چه در اذان و اقامه باشد چه در شرایط عادی و چه ... مرحوم صاحب جواهر الکلام که از فقیهان صاحب نام است بحث علمی و مفیدی در این مورد دارند.(ج ۹، صص ۸۶ و ۸۷)

خب! تا اینجا مسئله شهادت به ولایت را در اذان توضیح دادیم. اینک باید دید آیا همین استحباب در مورد اعلام براءت و لعن نیز جاری است؟ تا در نتیجه افزودن اذکار براءت، کلام عادی آدمی نبوده و موجب اخلال در پیوستگی جملات اذان و اقامه نگردد. در این قسمت نیز بهترین شیوه مراجعه به روایات است:

ابوحزمه ثمالی (آن شاگرد برجسته مکتب امامت و شیعه تلاش گر ولایت) می گوید:

«پس از شهادت حضرت امام سجاد (علیه السلام) خدمت فرزندشان حضرت امام محمد باقر (علیه السلام) رسیدم و حدیثی از پدر شهیدش برایشان بازگو نمودم؛ در این حدیث حضرت امام سجاد (علیه السلام) فرموده بودند: کسی که یک مرتبه جبت و طاغوت (این تعبیر کنایه از دو نفری است که در محور غصب حق اهل بیت (علیهم السلام) بوده اند) را لعنت کند، خداوند برایش هفتاد میلیون حسنه و ثواب می نویسد و هفتاد میلیون گناه از پرونده اعمالش پاک می کند و هفتاد میلیون درجه بر درجاتش می افزاید و اگر عصر گاهان چنین لعنی گفته شود، همین ثوابها و اثرات برایش منظور می گردد.»

آنگاه حضرت امام محمد باقر (علیه السلام) این حدیث را تأیید فرموده و بیان نمودند: آیا دوست داری نکاتی اضافه بر اینها برایت بگویم؟ ابوحمزه عرض کرد: بله ای مولای من! حضرت فرمودند: کسی که یک بار آنها را لعن کند، اگر صبح باشد تا عصر گناهی برایش نمی نویسند و اگر عصر آنها را لعن نماید تا صبح گناهی برایش نوشته نمی شود. ابوحمزه می گوید: همین حدیث را پس از شهادت حضرت امام محمد باقر (علیه السلام) برای فرزندش امام جعفر صادق (علیه السلام) خواندم و ایشان نیز حدیث پدر و جد خود را تأیید فرمودند. «شفاء الصدور فی شرح زیارت العاشورا، علامه میرزا ابی الفضل کلانتری نوری، ذیل فراز «اللهم خص انت اول ظالم باللعن منی...»

۲- همچنین در روایت دیگری آمده است: «حضرت امیر المؤمنین علی (علیه السلام) در حال طواف کعبه بودند که مشاهده فرمودند شخصی پرده کعبه را گرفته و بر محمد و آل محمد

صلوات می فرستد، حضرت بر او سلام نمود. در مرتبه دوم نیز هم او را دیدند و سلامی به ایشان نفرمودند. آن شخص که شیفته سلام و کلام امامش بود و چونان کویری انتظار باران رحمت مولایش را در دل داشت، عرض کرد: یا امیر المؤمنین! چرا این بار به من سلام نفرمودید؟ حضرت پاسخ دادند: در این دفعه مشغول ذکر لعن بودی و من نخواستم تو را از ذکر لعن بازدارم؛ چرا که ثواب لعن از صلوات بر محمد و آل محمد بیشتر است.» (مجمع النورین و ملتقى البحرين فیما وقع من الجور علی والده السبطين، ابی الحسن مرندی، ص ۲۰۸، طبع ۱۳۲۸)

۳- این روایت نیز شایان توجه و عمل است: «مرد خیاطی دو پیراهن نزد حضرت امام صادق (علیه السلام) آورد و عرض کرد: من هنگام دوختن یکی از این دو پیراهن صلوات بر محمد و آل محمد می فرستادم، ولی هنگام دوختن پیراهن دیگر بر دشمنان محمد و آل محمد لعن می فرستادم. شما خود هر کدام را که بیشتر دوست دارید انتخاب کنید. حضرت اما صادق (علیه السلام) پیراهنی را که با ذکر لعن دوخته شده بود انتخاب فرمودند و اظهار داشتند: من این پیراهن را بیشتر دوست دارم.» (اماره الولایه ۵۱ و تعلیقه شفاء الصدور ۲/۴۸)

۴- حضرت رسول گرامی (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند: «... ان من عظیم ما یتقرب به خیار املاک الحجب و السماوات الصلاه علی محببنا اهل البیت و اللعن لشانئینا» (بی تردید از با عظمت ترین اعمالی که باعث تقرب به خداوند تعالی می شود و حتی بهترین ملائکه «حجب و آسمانها» آن کار را

انجام می دهند، درود بر دوستداران ما اهل بیت و لعن بر بدگویان و بدخواهان ماست)(بحار ۶۵ (چاپ بیروت) ۳۷/۷۹؛ تفسیر امام حسن عسکری (علیه السلام) ۲۹۵)

۵- حضرت امام جعفر صادق (علیه السلام) در مورد شیوه تربیتی خانواده خود چنین توضیح می دهند: «نحن معاشر بنی هاشم نأمر کبارنا و صغارنا بسبهما و البرائه منهما» (برنامه ما بنی هاشم آن است که به بزرگ و کوچک خود دستور می دهیم به آن دو نفر (که سر دسته غضب خلافت و انحراف امت بودند) ناسزا گفته و آن دو را لعن کنند). (بحار ۴۷/۳۲۳/۱۷؛ رجال کشی ۱۳۵)

خلاصه: از مجموع روایت های گفته شده و سایر روایات فهمیده می شود آن عزیزان دو چیز از ما خواسته اند؛ قبول ولایت و اظهار لعن و براءت. پس هیچ اشکالی ندارد که پس از ذکر شریف صلوات بر محمد و آل محمد (چه در موقع اذان و اقامه و چه غیر اذان و یا در هر حال) لعن بر دشمنانشان هم گفته شود. مثل «الهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم و العن اعدائهم»

ب) در قنوت: باتوجه به اینکه اساساً قنوت، میدان راز و نیاز و بازار دعا و درخواست است، جای تردید نیست که قرائت اذکار ولایت و براءت هیچ اشکالی ندارد. حتی برخی مراجع تقلید، دعا به زبان غیر عربی را نیز در قنوت جایز دانسته اند. (به فتوای مرجع تقلید جامع شرایط هر شخص مراجعه شود)

ج) در سجده و رکوع: در این قسمت ها نیز می توان به قصد دعا یا قصد قربت الی الله این اذکار را گفت.

د) در

بین قرائت حمد و سوره: چنانچه در حین قرائت حمد یا سوره، نام پیامبر (صلوات الله علیه و آله) را شنید می تواند صلوات گفته و به قصد قربت الی الله (نه اینکه اراده جزئیت و ورود کند) ذکر و عجل فرجه و العن اعدائهم را به قصد ذکر مطلق یا قربت الی الله بگوید. همچنانکه پس از قرائت حمد و پیش از شروع سوره نیز می تواند با همین قصد بگوید، و همین حکم برای گفتن این اذکار با همان نیت در پس از قرائت سوره نیز وجود دارد. البته توصیه می کنیم که در این قسمت ها اذکار گفته شده را آهسته بر زبان جاری کند.

ه) در تشهد نماز: از آنچه در بخش الف توضیح دادیم معلوم می شود که شهادت به ولایت، ذکر و دعا و عبادت است و «ذکر و دعا نیز در تمام حالات نماز بی اشکال است» (عروه الوثقی، بخش نماز، مبطلات نماز، مسئله ۹) بنابراین شهادت به ولایت به قصد ذکر مطلق (= قصد قربت و بدون اراده جزئیت و ورود و به هدف رسیدن به ثواب و تقرب) در تشهد نماز و غیره اشکال نداشته و ضرر به نماز نمی زند.

البته باید توجه داشت:

۱- هر چند آنچه در بخش شهادت به ولایت در تشهد نماز گفتیم، مطابق فتوای مشهور فقهای معاصر و برابر با روایات است اما الزامی است تا هر یک از مکلفین به فتوای مرجع خود مراجعه نمایند. مثلاً حضرات آیت الله فاضل لنکرانی و بهجت جایز می دانند.

۲- اگر شهادت به ولایت موجب ضرر جانی و یا مالی شده، جایز نیست و باید تقیه

کرد.

۳- برخی علمائی که شهادت به ولایت را در تشهد نماز جایز می دانند، دستو داده اند که آن را به شیوه ای مخصوص بگویند که در این مورد نیز رعایت مسائل تقلید ضروری است. لذا شخصی که شما در نامه تان گفتید باید نحوه قرائت تشهدش را با فتوای مرجعش بسنجد.

۴- بدعت یعنی انسان کاری را که جزو دین نیست به دین زیاد کرده و آنرا دینی جلوه دهد. ولی با توضیحی که دادیم معلوم شد که شهادت به ولایت و برائت کاری خلاف دین نیست.

با وجود همه اینها، آنچه که ظاهراً دغدغه ذهنی شما است افراط کاری ها و جلب توجه نمودن ها به وسیله این اذکار است. واضح است که چنین حالت هائی پسندیده نیست. تولی و تبری بیش از آن که به زبان آید و مقدم بر آن، باید در قلب و جان ما نفوذ کند و در چنین صورتی به این نتیجه خواهیم رسید که نماز بی ولای اهل بیت، نماز مقبولی نیست. از این رو باید تولی و تبری را بیش از آنچه که در قالب الفاظ نمود پیدا می کند در دل و جان خود رسوخ دهیم و خدای ناکرده عبادت های ما تحت تأثیر اذکار غیر واجب (گرچه خوب) از حالت عبادت بودن و نماز بودن خارج نشود.

در اصل ۱۱۰ وظایف و اختیارات رهبری بیان شده . اولاً به این وظایف و اختیارات حصری است یا تمثیلی؟ ثانیاً: از ۱۱ بند گفته شده کدام مورد «وظیفه» است و کدام موارد «اختیار» است؟ و فرق اختیار و وظیفه در چیست؟ ثالثاً ضمانت اجرای این وظایف از سوی مقام رهبری

پرسش

در اصل ۱۱۰ وظایف و اختیارات رهبری بیان شده . اولاً به این وظایف و اختیارات حصری است یا تمثیلی؟ ثانیاً: از ۱۱ بند گفته شده کدام مورد «وظیفه» است و کدام موارد «اختیار» است؟ و فرق اختیار و وظیفه در چیست؟ ثالثاً ضمانت اجرای این وظایف از

سوی مقام رهبری چیست؟ رابعاً: در حالی که ولی فقیه یک نفر است اما وظایف بسیار زیاد و سنگینی به او سپرده شده، و حتی نهادهای مرتبط با رهبری نیز نمیتوانند در همه موارد به مقام رهبری کمک کنند آیا این امر باعث نخواهد شد که یک نهاد موازی و قدرتمند در کنار سایر نهادها و قوا ایجاد شود و کارآیی آنها را کمتر کند؟ آیا این امر باعث نخواهد شد نهادهایی مثل مجمع تشخیص مصلحت نظام در عرض نهادها و قوای دیگر مطرح و به عنوان قوه چهارم معرفی شود؟ آیا یک فرد به تنهایی می تواند این همه وظایف جور واجور مختلف را انجام دهد؟

پاسخ

در پاسخ به قسمت های مختلف سوال نکاتی را به صورت مختصر بیان می داریم.

الف) حصری یا تمثیلی بودن اختیارات ولایت فقیه:

بررسی اصول قانون اساسی و اندیشه سیاسی اسلام حاکی از این واقعیت است که وظایف مصرح در اصل ۱۱۰ قانون اساسی به صورت تمثیلی است و این وظایف چندگانه به عنوان مثال ذکر شده است و وظایف و اختیارات رهبری با توجه به اصل ۵۷ قانون اساسی که دلالت بر ولایت مطلقه فقیه دارند، بیش از موارد ذکر شده است. رهبر مبسوط الید است و با توجه به ولایت مطلقه ای که دارد می تواند فراتر از موارد ذکر شده در چارچوب مصلحت و مصالح عمومی مردم و اسلام به انجام وظایف رهبری پردازد. بنابراین موارد اصل ۱۱۰ تمثیلی است. چنانکه حضرت امام (ره) می فرماید: این که در قانون اساسی است بعضی از شئون ولایت فقیه است نه همه شئون آن. (صحیفه نور، ج ۱۱ ص ۱۲۲، ۱۳۴) علاوه

بر این خود اصل ۱۱۰ قانون اساسی نیز بر تمثیلی بودن این موارد یازده گانه دلالت دارد. در بند ۸ این اصل (۱۱۰) یکی از اختیارات رهبر «حل معضلات نظام که از طرق عادی قابل حل نیست از طریق مجمع تشخیص مصلحت نظام» دانسته شده است. تعبیر «معضلات نظام» گذشته از آن که به صورت جمع آمده و تمام معضلات را شامل می گردد، اطلاق نیز دارد و در نتیجه تنها معضلات پیش آمده در زمینه خاصی را در بر نمی گیرد، بلکه هر معضلی در هر زمینه ای از امور حکومتی را شامل می شود. از سوی دیگر قید شده است که مقصود از این معضلات، آنهایی است که از طرق عادی قابل حل نمی باشند. بنابراین حل معضلات نظام در هر یک از زمینه های و امور مربوط به حکومت در صورتی از راه حل های قانونی قابل حل نباشد، بر عهده رهبر است که از طریق مجمع تشخیص مصلحت نظام به حل آن ها اقدام می نماید و این قطعا بیش از موارد مذکور در اصل ۱۱۰ قانون اساسی است.

دلیل دیگر اینکه مذاکرات شورای بازنگری قانون اساسی که به عنوان یکی از بهترین منابع تفسیر و فهم اصول قانون اساسی است مؤید تمثیلی بودن این موارد یازده گانه است و ذکر این موارد به معنای حصر نیست بلکه تنها بیان گر این مطلب است که این اختیارات صرفا باید توسط رهبر اعمال گردد و مقام دیگری حق اعمال آن اختیارات و وظایف را ندارد مگر با تفویض مقام معظم رهبری چنانکه آیت الله محمد یزدی در جلسه شورای بازنگری چنین می گوید:

«... یعنی این موارد به عهده فقیه است نه فقیه فقط این موارد را انجام می دهد... این وظایفی که در اصل ۱۱۰ ذکر شده وظایف انحصاری اوست یعنی کس دیگری نمی تواند این کار را انجام بدهد...» (جهت اطلاع کامل ر.ک: مشروح مذاکرات شورای بازرنگری قانون اساسی، ج ۳ ص ۱۶۳۴ و ۱۶۳۵؛ و امام خمینی و حکومت اسلامی، ج ۵)

ب) اما در رابطه با اختیار یا وظیفه بودن موارد اصل ۱۱۰ باید گفت که همه این موارد هم اختیارند و هم وظیفه. به تعبیر دیگر اختیار و وظیفه در اینجا دو روی یک سکه است. فقط بستگی دارد که از چه منظری به این موارد نگاه شود. ولی فقیه از یک سو در اداره و رهبری جامعه اسلامی نیازمند اختیاراتی است و از سوی دیگر موظف است این اختیارات را در جهت انجام مسئولیت های خویش انجام دهد. و این موضوع مختص به ولی فیه نیست و شامل همه مسئولین می شود مثلاً در مورد رئیس جمه‌ود یا سایر قوا و ... گاهی تعبیر به اختیارات می شود و گاهی به وظایف.

ج) در مورد ضمانت‌های اجرائی این وظایف توسط رهبری می توان به امور زیر اشاره نمود:

۱- ویژگی ها و صلاحیت های رهبری: بر اساس مبانی اسلام و اصل ۱۰۹ قانون اساسی مقام رهبری واجد شرایط و صفات و صلاحیت هایی است که تا حدود بسیار زیادی تضمین کننده سلامت رهبری جامعه و انجام صحیح وظایف و اختیارات رهبری از طرف اوست. تأکید زیاد منابع اصیل اسلامی و به تبع آن قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران بر وجود ویژگی هایی برای رهبری نظیر ۱-

صلاحیت علمی لازم برای افتاء در ابواب مختلف فقه ۲- عدالت و تقوای لازم برای رهبری امت اسلام ۳- بینش صحیح سیاسی و اجتماعی، تدبیر، شجاعت، مدیریت و قدرت کافی برای رهبری (اصل ۱۰۹ قانون اساسی) همه در این راستا قابل تبیین است، وجود صلاحیت های علمی در ولی فقیه سبب می شود تا با تشخیص درست قوانین الهی مسائل سیاسی و سایر عناوین اجتماعی قادر به حل و فصل امور باشد و ضمن هدایت و رهبری جامعه اسلامی در جهت پیشرفت و کمال از انحراف و انحطاط آن جلوگیری نماید. وجود صلاحیت های اخلاقی نظیر تقوا و عدالت از یک سو تضمین اساسی در انجام هرچه بهتر وظایف و پرهیز از هرگونه اهمال و کوتاهی است و از سوی دیگر مکانیزمهای بسیار مهم در جلوگیری از سوء استفاده رهبری از اختیارات خویش است. (فلسفه قدرت، سید عباس نبوی، نشر سمت، چاپ اول، ۱۳۷۹، ص ۳۹۶) در نهایت توانائی های شخصی نظیر بینش صحیح سیاسی و اجتماعی، تدبیر و شجاعت، مدیریت و قدرت کافی برای رهبری، تضمین اساسی دیگری است که اولاً- رهبری را قادر به تشخیص صحیح سیاستها و استراتژی های کلان نظام و اداره هرچه بهتر امور جامعه و انجام وظایف خویش می سازد و هم اینکه در جهت گیری های ظریف بین المللی باعث اتخاذ تصمیمات به جا، شایسته و مفید به حال جامعه می شود. ثانياً دارا بودن «مدیریت و تدبیر» او را در اجرای وظایف سنگین یاری می نماید. ثالثاً دارا بودن «شجاعت و قدرت» او را از ضعف و سستی مصون و در اتخاذ تصمیمات قاطع و در نهایت حفظ

مصالح و منافع، استقلال و امنیت جامعه یاری می رساند.

۲- علاوه بر ویژگی ها و صفات رهبری که تضمین بسیار اساسی در انجام وظایف و اختیارات رهبری توسط مقام رهبری است، قانون اساسی ج ۱۰۱۰ نهاد رسمی و قانونی را جهت نظارت بر عملکرد رهبری در نظر گرفته است. بر اساس اصل ۱۱۱ قانون اساسی، هرگاه رهبر از انجام وظایف قانونی خود ناتوان شود یا فاقد یکی از شرایط مذکور در اصول ۵ و ۱۰۹ گردد، یا معلوم شود از آغاز فاقد بعضی از شرایط بوده است، از مقام خود برکنار خواهد شد. تشخیص این امر بر عهده خبرگان مذکور از اصل ۱۰۸ می باشد.

اما در مورد بقیه قسمت های سوال به دلیل کثرت سوالات ر.ک:

۱- ولایت فقیه و تفکیک قوا، مصطفی ناصحی، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ اول ۱۳۷۸

۲- حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، دکتر سید محمد هاشمی، نشر دادگستر، چاپ ۵، ۱۳۸۰، ج ۲

۳- نظریه دولت دینی، علی اکبر نوایی، نشر معارف، چاپ اول، ۱۳۸۱

۴- فقه سیاسی، عباسعلی عمید زنجانی، نشر امیرکبیر، چاپ ۴، ۱۳۷۷

۵- امام خمینی و حکومت اسلامی، شرایط وظایف و اختیارات ولایت فقیه، مجموعه مقالات، نشر مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) چاپ اول ۱۳۷۸

ولایت فقیه فوق قانون اساسی است یا تحت آن؟

پرسش

ولایت فقیه فوق قانون اساسی است یا تحت آن؟

پاسخ

ولایت فقیه به عنوان عالی ترین مقام حکومتی، ضمن آنکه در برابر قانون با آحاد ملت یکسان است و دارای هیچ گونه امتیاز شخصی و برتری ذاتی نیست، در عین حال دارای اختیارات فرا دستوری است. (احکام فرا دستوری عبارت است از قواعد و مقرراتی که حاکم بر سایر اصول قانون اساسی و قوانین و مقررات دیگر است مثل برتری احکام شریعت مقدس اسلام بر سایر قوانین و مقررات) همچنین ولی فقیه در مسائلی که حل آنها از طرق قانون مصوب ممکن نباشد و راه حلی در قانون برای آن پیش بینی نشده باشد، با استفاده از «ولایت مطلقه» خود به حل آنها می پردازد و این چیزی نیست که مختص نظام جمهوری اسلامی باشد، بلکه در تمامی نظامهای سیاسی دنیا در مواقع حساس و سر نوشت ساز که هیچ راهکار قانونی وجود ندارد

دست عالی ترین مقام آن کشور را در تصمیم گیری و حفظ امنیت، مصالح و منافع ملی خویش باز گذارده شده است. با توجه به این مقدمه در پاسخ به سؤال فوق گفتنی است که این مسئله از نگاهها و چشم اندازهای مختلفی قابل بررسی است که دارای مبانی و نتایج نسبتاً متفاوتی است و هر یک حکم جداگانه ای دارد. در این جا به طور خلاصه به چند وجه اشاره می شود.

۱- اگر مقصود این باشد که از نظر شرعی ولایت فقیه در محدوده قانون اساسی است این دیدگاه درست نیست، زیرا حکم شرعی تابع قانون مصوب نیست، بلکه بر عکس قانون مصوب در جامعه اسلامی باید هماهنگ و مبتنی بر

احکام شرعی باشد.

۲- اگر منظور این باشد که در قانون اساسی همه اختیارات شرعی ولایت فقیه گنجانده شده و اختیارات ولی فقیه محدود به مواردی که در اصل یکصد و یازدهم قانون اساسی بیان شده و چیزی ورای آن وجود ندارد، در پاسخ باید گفت که با توجه به اصولی نظیر اصل پنجم، پنجاه و هفتم و ... قانون اساسی محدوده ولایت و اختیارات ولی فقیه، مطلقه بوده و منظور از آن این است که ولی فقیه در اداره و رهبری جامعه اسلامی دارای جمیع اختیاراتی است که پیامبر اکرم -صلی الله علیه و آله- و امامان معصوم -علیهم السلام- در اداره جامعه اعمال می نمودند. از این رو از دیدگاه قانون اساسی هم ولایت فقیه محدود به موارد مصرح در اصل ۱۱۰ قانون اساسی نیست و در مواردی که مصالح جامعه اسلامی اقتضا نماید، باید بر اساس مصلحت نظام و جامعه اسلامی عمل کند.

۳- اگر منظور این است که ولی فقیه به اقتضای میل و دلخواه خود می تواند بر خلاف قانون عمل کند و یا امتیازی شخصی بر قانون دارد هرگز چنین نیست و از این جهت با دیگران مساوی و تحت اشراف قانون است.

آیا منظور از ولی فقیه، رهبر جامعه اسلامی می باشد؟ اگر اینگونه است با توجه به مسأله ولایت مطلقه و در اختیار گرفتن زمام مسلمین و بیت المال ایشان وظیفه ولی فقیه محدود به مدیریت انقلاب می شود؟ و در امور اجرایی وظیفه ای ندارد؟

پرسش

آیا منظور از ولی فقیه، رهبر جامعه اسلامی می باشد؟ اگر اینگونه است با توجه به مسأله ولایت مطلقه و در اختیار گرفتن زمام مسلمین و بیت المال ایشان وظیفه ولی فقیه محدود به مدیریت انقلاب می شود؟ و در امور اجرایی وظیفه ای ندارد؟

پاسخ

در پاسخ گفتنی است، تبیین محدوده اختیارات ولی فقیه از دو منظر و دیدگاه قابل بررسی است:

الف) گاهی از منظر نظری و صرف نظر از ساختار سیاسی خاص، اختیارات ولی فقیه از دیدگاه اسلام و منابع اسلامی (قرآن، احادیث و سیره معصومین، عقل) بررسی می شود؛ بر این اساس ولی فقیه در اداره جامعه اسلامی همه اختیارات معصومین (ع) را دارد و هر نوع ولایتی که برای امام (ع) ثابت شده برای فقیه نیز ثابت است:

«این توهم که اختیارات حکومتی رسول اکرم (ص) بیشتر از حضرت علی (ع) بود یا اختیارات حکومتی امیر مؤمنان علی (ع) بیش از فقیه است، باطل و مردود است. البته فضایل پیامبر (ص) بیش از همه انسان ها است و پس از آن حضرت، فضایل امیر مؤمنان از همه بیش تر می باشد، لیکن فضایل معنوی بیشتر، اختیارات حکومتی را افزایش نمی دهد. خداوند همان اختیارات و ولایتی که به پیامبر اکرم (ص) و امامان معصوم (ع) در تدارک و بسیج سپاه، تعیین والیان و استانداران، گرفتن مالیات و صرف آن در مصالح مسلمانان داده است، برای حکومت فقیه نیز قرار داده است» (ولایت فقیه، امام خمینی، قم، انتشارات آزادی،

از این منظر محدوده اختیارات ولی فقیه شامل جمیع امور مربوط به اداره جامعه از هدایت و رهبری گرفته تا دخالت در امور اجرایی می شود.

ب) اما گاهی از منظر ساختار

سیاسی خاص نظیر نظام جمهوری اسلامی ایران که نظریه ولایت فقیه در قالب آن نهادینه شده و برای ولی فقیه اختیارات و وظایفی خاص مشخص شده است، این مسأله را بررسی می نمایم.

در اینجا هر چند وظایف و اختیارات ولی فقیه متأثر و الهام گرفته از مبانی و منابع دینی است، اما به دلیل شرایط و مقتضیات زمانی، پیچیدگی و گستردگی امور و... این اختیارات در قالب و الگوی خاصی از سیستم حکومتی تعریف و تبیین شده است و برای رهبری اختیارات و وظایفی مشخص (نظیر آنچه در اصل ۱۱۰ و برخی از دیگر اصول قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران آمده) در نظر گرفته شده است.

از این دیدگاه نیز ولی فقیه دارای ولایت مطلقه است، اما از این ولایت فقط در موارد بسیار خاص آن هم با رعایت تمامی شرایط و موازین شرعی و قانونی استفاده می شود و تمامی امور کشور براساس مجاری و راهکارهای مشخص شده در قانون اعمال می گردند و از هر گونه تداخل مسئولیت ها و اخلاقی در روند اداره امور جامعه جلوگیری می شود. بنابراین این دیدگاه نه با ولایت مطلقه فقیه منافات دارد و نه نقش ولی فقیه را محدود به هدایت و نظارت صرف می نماید.

چرا لفظ ولایت مطلقه فقیه بعد از فوت امام و در سال ۱۳۶۸ در قانون اساسی آورده شد؟ چرا قبل از آن انجام نشده بود؟

پرسش

چرا لفظ ولایت مطلقه فقیه بعد از فوت امام و در سال ۱۳۶۸ در قانون اساسی آورده شد؟ چرا قبل از آن انجام نشده بود؟

پاسخ

بررسی متکامل ترین نظریاتی که در جنبه های مختلف زندگی بشر پا به عرصه ظهور گذاشته اند حاکی از این واقعیت است که گذشت زمان و رویارویی با واقعیات در تبیین و تکمیل این نظریات نقش اساسی و برجسته ای داشته است.

نظریه ولایت فقیه و شکل متکامل و شفاف آن یعنی ولایت مطلقه فقیه، هر چند مبتنی بر مبانی و آموزه های دینی بوده و دارای پیشینه تاریخی طولانی تا عصر امامان معصوم (ع) می باشند، ولی شکل گیری نظام جمهوری اسلامی مبتنی بر نظریه ولایت فقیه - که به عنوان تنها شکل مشروع حکومت در زمان غیبت از سوی امامان معصوم (ع) معرفی شده است - در ابتدا و برخورد ملموس و عینی این نظریه با واقعیات جامعه در عرصه مدیریت جامعه باعث تکامل و تبیین هر چه بیشتر اختیارات ولی فقیه و زوایای پنهان آن در قالب نظریه «ولایت مطلقه فقیه» شد.

پس از استقرار نظام اسلامی، دایره اختیارات دولت اسلامی با جنبه های عملی و کاربردی فراوانی مواجه گردید و در اثر بسیاری از ابهامات بحث های نظری در مسیر یافتن طرح های عملی با اشکال روبرو شد. در کشاکش همین مباحثات بود که آرای متضادی در تفسیر اختیارات حکومت اسلامی ارائه گردید. برخی از این مسائل عبارت بودند از: قانون مربوط به اراضی کشاورزی، کنترل قیمت ها، نظارت دولت بر توزیع کالا و... که نگرش دخالت دولت را در این گونه موارد با موازین شرعی

بر این عقیده بود که باید مردم را آزاد گذارد تا نسبت به مسکن، توزیع کالا، قیمت گذاری، اشتغال، منابع طبیعی و... هرگونه که می خواهند تصمیم گیری کنند و لذا اعمال هرگونه سیاستی که به محدودیت برای مردم بیانجامد، ناروا و خلاف شرع است و صرفاً در شرایط بحرانی و اضطراری دولت مجاز به سیاست گذاری و برنامه ریزی شناخته می شد.

با طرح چنین دیدگاه هایی بر مبنای محدودیت اختیارات حکومت اسلامی حضرت امام برای حفظ مصلحت جامعه اسلامی و پس از یک دوره هشت ساله از تجربه عملی شدن و عینیت یافتن دولت اسلامی و آشکار شدن نیازهای حکومت و دشواری هایی که در شرایط حساس جنگ یا محاصره اقتصادی رخ می دهد، بحث ولایت فقیه را به صورت شفاف تر و صریح تر مطرح نمودند و بر بسیاری از تفسیرهای ناروایی که از آموزه های دینی در مورد میزان اختیارات دولت می شد، خط بطلان کشیده شد (ر.ک: دین و دولت در اندیشه اسلامی، محمد سروش، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۷۸، صص ۶۱۵ - ۶۷۰).

مجموعه نظرات حضرت امام (ره) در مورد حدود اختیارات ولی فقیه، به «نظریه ولایت مطلقه فقیه» مشهور شد. ولایت مطلقه ای که حضرت امام (ره) در نامه مورخ ۱۶/۱۰/۱۳۶۶ خود ترسیم کرده اند و در بازنگری قانون اساسی ۱۳۶۸ آورده شد چیزی جز آن چه در کتاب البیع و کتاب حکومت اسلامی خویش آورده اند نمی باشد، چرا که قلمرو تصرفات آن را محدود به رعایت «مصلح کشور و اسلام» دانسته اند و این به معنای پذیرش همان دو قیدی است که در کتاب البیع خود برای

ولایت مطلقه بیان کرده اند (حدود اختیارات ولی فقیه، محمد جواد ارسطو، امام خمینی و حکومت اسلامی، ج ۵، ص ۷۸).

اینک پس از آشنایی مختصر با چگونگی مطرح شدن ولایت فقیه و ولایت مطلقه فقیه، جهت اطلاع کامل از این نظریه و عدم تفاوت آن با «ولایت فقیه» توضیحاتی را بیان می نمایم:

بین «ولایت فقیه» با «ولایت مطلقه فقیه» تفاوتی در ماهیت و جوهره ولایت سیاسی فقیه جامع الشرایط در عصر غیبت نیست، تنها تفاوتی که وجود دارد در نحوه نگرش و چگونگی استعمال این اصطلاح است. زمانی که ولایت فقیه بدون قید مطلقه استعمال شود، مراد از آن همان حکومت و زمام داری امور جامعه است که براساس ادله عقلی و نقلی (آیات - روایات) متعددی در زمان غیبت امام معصوم (ع) بر عهده فقیه جامع الشرایط گذاشته شده و فقیه عادل جامع الشرایط از سوی آن بزرگواران برای اداره و رهبری جامعه اسلامی منصوب گردیده و دارای حق حاکمیت می باشد. اما زمانی که ولایت مطلقه فقیه استعمال می شود، ناظر به حیطه اختیارات و گستره وظایف و مسؤولیت های ولی فقیه است و الا در اصل اثبات ولایت برای فقیه جامع الشرایط هیچ تفاوتی با «ولایت فقیه» ندارد. توضیح این مطلب مبتنی بر تحلیل و تبیین دقیق ولایت مطلقه فقیه است که به اختصار توضیحاتی را بیان می نمایم: نظریه حضرت امام (ره) درباره حوزه اختیارات ولی فقیه که مورد قبول اکثریت فقهای شیعه می باشد، این است که فقیه همه اختیارات لازم حکومتی امام معصوم (ع) را دارد و هر نوع ولایتی که در حوزه رهبری جامعه برای امام ثابت شده برای فقیه نیز ثابت است. جز آنچه که به دلیل خاص از مختصات امام معصوم (ع) شمرده شده

است، از قبیل عصمت، ولایت تکوینی و نیز پاره ای از اختیاراتی که پیامبر در حوزه مسائل خصوصی افراد داشته اند. در حقیقت اختصاصات یاد شده مربوط به جنبه ولایت به معنی زعامت و رهبری اجتماعی نیست، بلکه به خاطر جهات شخصیتی و شرافت مقام امامت و عصمت امام معصوم(ع) است. از اختیارات حکومتی یاد شده به «ولایت مطلقه» تعبیر می شود که ما به اختصار به توضیح آن می پردازیم. کلمه «مطلق» یا «مطلقه» در لغت به معنای آزادی، رهایی و ارسال است؛ لیکن موارد استعمال آن متفاوت است. به عبارت دیگر گاهی «مطلق» (Absolute) در برابر «نسبی» (Relative) به کار می رود و گاهی در برابر «مشروط» (Conditioned). استعمال نخست صرفاً در علوم حقیقی است، ولی استعمال دوم هم در علوم حقیقی و هم در علوم اعتباری (مانند علوم سیاسی) جریان دارد. از طرف دیگر کاربرد این واژه در علوم اعتباری نیز از نظر دایره و وسعت اطلاق، بسیار متفاوت است. به عبارت دیگر هر کجا که این واژه به کار می رود، باید به دقت در نظر داشت که مراد از آن اطلاق در برابر کدامین قید می باشد؛ مثلاً «مطلقه» (Absolutist) در نظام های سیاسی غالباً به رژیم های فاقد قانون اساسی (Constitution) اطلاق می شود؛ ولی در نظام ولایت فقیه به گونه دیگری استعمال می شود. مقصود از «ولایت مطلقه فقیه» این است که اگر «مصالح اهم اجتماعی» مسلمانان با یکی از احکام اولیه شرعی - که از نظر ملائک و اهمیت در رتبه پایین تری قرار دارد - در تراحم قرار گیرد، ولی فقیه که موظف به حفظ مصالح عالیّه جامعه اسلامی است؛ به خاطر حفظ مصالح اهم جامعه اسلامی می تواند، بلکه باید موقتاً آن حکم

شرعی اولی را تعطیل کند و مصالح اهم جامعه را بر آن مقدم بدارد؛ مثلاً در فقه اسلامی تخریب مسجد حرام می باشد. اکنون اگر به تخریب مسجدی جهت خیابان کشی حاجت افتاد، چه باید کرد؟ دیدگاه مخالف ولایت مطلقه بر آن است که صرف مصلحت اهم اجتماعی مجوز تخریب مسجد نیست و تا زمانی که کار به ضرورت نرسد نمی توان دست به این کار زد؛ لیکن براساس نظریه «ولایت مطلقه» لازم نیست حکومت اسلامی آن قدر صبر کند که برای جامعه مشکلات زیادی فراهم شود و کارد به استخوان برسد، تا آن گاه از سر ناچاری و برای خروج از بن بست و انفجار اجتماعی، مسجد را تخریب کند. بلکه اساساً اگر بخواهیم چنین کنیم، همیشه از قافله تمدن عقب خواهیم ماند و همواره در مشکلات دست و پا خواهیم زد و شارع مقدس به چنین چیزی راضی نیست. از آنچه گذشت روشن می شود که: اولاً؛ ولایت مطلقه فقیه از قواعد رافع تراحم است؛ یعنی، مطلق بودن ولایت گره گشا در تراحم احکام و مصالح اهم اجتماعی است. ثانیاً؛ ولایت مطلقه خود، مقید به قیودی است نه این که از هر حیث مطلق باشد. قیودی که در اعمال ولایت مطلقه وجود دارد عبارت است از: ۱- مصلحت، ۲- اهم بودن، ۳- اجتماعی بودن. به عبارت دیگر، ولی فقیه نمی تواند:

۱- به طور دل خواهانه و بدون رعایت مصالح جامعه اقدامی کند.

۲- مصلحت مورد نظر در اینجا مصالح امت است، نه شخص ولی فقیه.

۳- تنها مصالحی را می تواند بر احکام نخستین مقدم بدارد که از نظر اهمیت دارای رتبه بالاتری بوده و شارع مقدس راضی به ترک آنها نباشد.

و این

اختیارات چیزی بیش از اختیارات لازم و ضروری برای حکومت و اداره جامعه نیست و هیچ حکومتی فاقد آن اختیارات نمی باشد. «البته فضایل پیامبر(ص) بیش از همه انسانها است و... لیکن فضایل معنوی بیشتر، اختیارات حکومتی را افزایش نمی دهد. خداوند همان اختیارات و ولایتی که به پیامبر اکرم(ص) و امامان معصوم(ع) در تدارک و بسیج سپاه تعیین والیان و استانداران، گرفتن مالیات و صرف آن در مصالح مسلمانان داده است، برای حکومت فقیه نیز قرار داده است، نهایت تفاوت این که ولایت فقیه در رابطه با شخصی معین نبوده و روی عنوان عالم عادل ثابت است.»، (ولایت فقیه امام خمینی، ص ۵۵). حضرت امام خمینی(ره) در توضیح این نظریه می افزاید: «وقتی می گوئیم ولایتی را که رسول اکرم(ص) و ائمه(ع) داشتند. بعد از غیبت، فقیه عادل دارد، برای هیچ کس این توهم نباید پیدا شود که مقام فقیه همان مقام ائمه و پیامبر اکرم(ص) است زیرا اینجا صحبت از مقام نیست، بلکه صحبت از ولایت یعنی حکومت و اداره کشور و اجرای قوانین شرع مقدس که یک وظیفه سنگین و مهم است می باشد، نه شأن و مقام برتر و غیر عادی، به عبارت دیگر ولایت مورد بحث یعنی حکومت و اجراء قوانین الهی و اداره جامعه اسلامی و... ولایت فقیه از امور قراردادی و اعتباری عقلایی است و واقعیتی جز جعل قانونی ندارد، وقتی کسی به عنوان ولی در موردی نصب می شود، مثلاً برای حضانت و سرپرستی کسی یا حکومت، دیگر معقول نیست در اعمال این ولایت فرقی بین رسول اکرم(ص) و امام یا فقیه وجود داشته باشد. به عنوان مثال، ولایتی که فقیه

در اجرای حدود و قوانین کیفری اسلام دارد، در اجرای این حدود بین رسول اکرم(ص) و امام و فقیه امتیازی نیست. حاکم، متصدی اجرای قوانین الهی است و باید حکم خدا را اجرا نماید، چه رسول الله(ص) باشد و چه امام معصوم(ع) یا نماینده او یا فقیه عصر»، (همان، ص ۵۶).

برای اثبات ولایت مطلقه فقیه و گستره اختیارات او در حوزه اختیارات پیامبر اکرم(ص) و ائمه معصومین(ع) دلایل متعددی وجود دارد که به اختصار عبارتند از:

۱. همه دلایل عقلی و نقلی که ضرورت حکومت و ولایت فقیه را با عنوان فقهت و عدالت در عصر غیبت اثبات می کند، دامنه و گستره این حکومت و ولایت را اثبات می کند.

۲. رسالتهای و مسؤولیت هایی که از جانب خدا و دین او بر عهده ولی فقیه واجد شرایط حکومت و رهبری نهاده شده است درست همان رسالتهای و مسؤولیت هایی است که پیامبر و امام معصوم(ع) بر عهده داشتند و آن حفظ احکام اسلام از انحرافات، تبلیغ و اجرای اسلام، اصلاح امور مسلمانان، هدایت و ارشاد آنها و نیز دفاع از مظلومان و مقابله با زورگویان و ستمگران و برقراری عدالت اجتماعی انجام این رسالتهای و مسؤولیت ها همان گونه که برای معصومین(ع) قدرت و حکومت مطلقه ای را ایجاد می کند. قدرت و حکومت مطلقه ای را برای فقیه متصدی حکومت و دولت اسلامی نیز ایجاد می کند در غیر این صورت بسیاری از احکام به اجرا در نخواهد آمد و معطل خواهد ماند و ایجاد محدودیت در اختیارات باعث تقویت مصالح جامعه می گردد.

۳. ولایت فقیه به عنوان نهاد حکومتی که در شخصیت حقوقی حاکم تبلور می یابد، مانند همه نهادهای حکومتی دیگر اعم از

حکومت های لائیک، دموکراتیک و سایر انواع آن که دارای قدرت مطلقهای فراتر از تعریف یاد شده هستند، او نیز باید دارای قدرت و اختیارات مطلقه در چارچوب ارزش های اسلامی باشد تا بتواند امور اجتماعی را سامان بخشد و معضلات جامعه اسلامی را حل... فصل کند این مقدار جای هیچ گونه انکاری نیست.

برای آگاهی در این زمینه..... آر.ک:

۱- کاظم قاضی زاده، اندیشه های فقهی سیاسی امام خمینی (ره)، ص ۱۹۰

۲- جوادی آملی، ولایت فقیه

۳- محمدجوادی نوروزی، نظام سیاسی اسلام، ص ۲۲۱

۴- نبی الله ابراهیم زاده آملی، حاکمیت دینی، ص ۱۵۳

۵- ولایت فقیه و جهاد اکبر، امام خمینی

۶- ولایت فقیه از دیدگاه فقها و مراجع، علی عطایی

۷- ولایت فقیه به زبان ساده، شفیعی

۸- حدود ولایت حاکم اسلامی، احمد نراقی

۹- حکومت الهی و ولایت و زعامت، مصطفی آیت اللهی

۱۰- ولایت فقیه و حاکمیت ملت، طاهری خرم آبادی

۱۱- ولایت فقیه، شهید هاشمی نژاد

۱۲- مجله حوزه شماره ۸۵ - ۸۶ بحثی درباره ولایت فقیه، نجابت

۱۳- ولایت فقیه یا حکومت اسلامی در عصر غیبت، محمد یزدی

۱۴- ولایت فقیه، آیت الله معرفت

۱۵- عباس کعبی، تبیین مفهوم ولایت مطلقه فقیه، انتشارات ظفر، ۱۳۸۰

۱۶- امام خمینی و حکومت اسلامی، مجموعه آثار، ج ۵، محمد جوادی ارسطو، حدود اختیارات ولی فقیه، ص ۵۵

۱۷- محمد مهدی نادری قمی، نگاهی گذرا به ولایت فقیه، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)

۱۸- سید محمد هاشمی، حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، ج ۲، ص ۵۶، نشر دادگستر، ۱۳۸۰.

آیا امام ره این اعتقاد را داشتند که اگر دو سوم مجلس رای دادند می توان احکام اولیه را تغییر داد؟ (رجوع به ص ۹ روزنامه ایران ۸ شهریور ۸۲) آیا بعد از امام آنان که اکنون به اصطلاح وفادار به امام هستند، خط او را طی می کنند، آیا نواندیشی که امام داشت اکنون دچار

پرسش

آیا امام ره این اعتقاد را داشتند که اگر دو سوم مجلس رای دادند می توان احکام اولیه را تغییر داد؟ (رجوع به ص ۹ روزنامه ایران ۸ شهریور ۸۲) آیا بعد از امام آنان که اکنون به اصطلاح وفادار به

امام هستند، خط او را طی می کنند، آیا نواندیشی که امام داشت اکنون دچار تغییر برای بعضی افراد شده است

پاسخ

تبیین آنچه که در روزنامه ایران، ۸ شهریور ۸۲ بیان شده، نیازمند بررسی کامل این موضوع از طریق سایر نظرات تکمیلی حضرت امام(ره) در این زمینه و مراحل تاریخی آن است. زیرا شناخت صحیح خط امام نیازمند بررسی جامع دیدگاه های ایشان پیرامون مسائل و موضوعات مختلف بوده و استناد به پاره ای از نظرات ایشان نمی تواند شناختی دقیق از خط ایشان محسوب شود. از این رو پاسخ سؤال فوق را در مطالب ذیل پی می گیریم.

مجلس شورای اسلامی از نظر قانونی، عهده دار ارائه راه حل هایی برای رفع مشکلات مردم و فراهم آوردن وسایل پیشرفت همه جانبه از راه تصویب مواد قانونی مناسب می باشد، تنها تا جایی نظریاتش اعتبار دارد که در چارچوب شرع باشد. از این رو، مجلس شورای اسلامی بدون وجود شورای نگهبان جز در مورد تصویب اعتبارنامه نمایندگان و انتخاب شش نفر حقوق دان عضو شورای نگهبان، اعتبار قانونی ندارد (اصل ۹۳ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران) و کلیه مصوبات آن باید توسط شورای مزبور تأیید گردد (اصل ۹۴ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران).

اما نمایندگان مجلس در عمل ملاحظه نمودند که برخی مسائل را نمی توان فقط از طریق احکام اولیه حل کرد. موضوعاتی نظیر قانون اراضی شهری، کنترل قیمت ها، نظارت دولت بر توزیع کالا، قانون مالیات ها و... تعارضات عمده ای را بین مجلس و شورای نگهبان به وجود آورد. ضرورت تصویب برخی از این قوانین (مانند اراضی شهری) در نظر نمایندگان مجلس به اندازه

ای بود که آن را از مصادیق احکام ثانویه می دانستند و معتقد بودند که اگر تأیید این قانون براساس معیارهای احکام اولیه با اشکال مواجه می گردد، می توان آن را بر مبنای احکام ثانویه پذیرفت (تشخیص مصلحت نظام، محمد جواد ارسطو، تهران، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، ۱۳۸۰، ص ۱۹).

بدین جهت رئیس مجلس (حجت الاسلام اکبر هاشمی رفسنجانی) در تاریخ ۵/۷/۱۳۶۰ نامه ای به حضرت امام نوشته و نظر ایشان را جویا می شوند (صحیفه نور، ج ۱۵، ص ۱۸۸).

امام راحل در تاریخ ۱۹/۷/۱۳۶۰ در پاسخ رئیس مجلس چنین مرقوم فرمودند: «بسم الله الرحمن الرحيم. آنچه در حفظ نظام جمهوری اسلامی دخالت دارد که فعل یا ترک آن موجب اختلال نظام می شود و آنچه ضرورت دارد که ترک آن یا فعل آن مستلزم فساد است و آنچه فعل یا ترک آن مستلزم فساد است و آنچه فعل یا ترک آن مستلزم حرج است پس از تشخیص موضوع به وسیله اکثریت و کلای مجلس شورای اسلامی با تصریح به موقت بودن آن مادام که موضوع محقق است و پس از رفع موضوع خود به خود لغو می شود، مجازند در تصویب و اجرای آن و باید تصریح شود که هر یک از متصدیان اجرا از حدود مقرر تجاوز نمود، مجرم شناخته می شود» (همان).

بعدا حضرت امام برای دقت بیشتر در تشخیص موضوع، رأی دو سوم نمایندگان را در این خصوص لازم دانستند (همان، ج ۱۷، ص ۱۶۵).

در جلسه ای که در همان ایام با حضور اعضای شورای نگهبان در خدمت حضرت امام برگزار شد، ایشان فرمودند: «من چیزی از شورای نگهبان

نگرفتم و به مجلس هم چیزی ندادم. تشخیص موضوع با مجلس و بیان حکم با شورای نگهبان است» (دیدگاه های جدید در مسائل حقوقی، حسین مهرپور، تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۲، ص ۵۱).

اما با این همه، هنوز مشکلاتی باقی مانده بود و احساس خطر از این بود که «مجلس در زمانی بتواند مثل دوران پیش از انقلاب قوانین خلاف شرع تصویب نماید و با عنوان ضرورت، هر حلالی حرام و هر حرامی حلال و قانونی اعلام شود» (همان، ص ۵۳، تعبیر آیت الله صافی گلپایگانی در نامه مورخ ۴/۴/۶۴ به محضر امام).

به گفته یکی از اعضای وقت شورای نگهبان: «متأسفانه مجلس آن گونه که باید به مسأله ضرورت و اهمیت آن و دقت در تشخیص و تصویب قوانین بر وفق آن پرداخت و گاه توسل به ضرورت صرفاً وسیله ای بود برای اقناع شورای نگهبان؛ مثلاً مقرراتی به تصویب می رسید و اگر شورای نگهبان با آن مخالفت می کرد با نام ضرورت مطرح می شد و در معرض رأی گیری قرار می گرفت و گاه جهات ضرورت آن که موجب روی آوردن به حکم ثانویه و دست شستن از حکم اولیه باشد روشن نبود» (همان، ص ۵۲).

هر چند مسائل بعدی و خصوصاً نامه حضرت امام درباره ولایت مطلقه فقیه و حدود اختیارات آن باعث شد بسیاری از مشکلات قانون گذاری کشور مرتفع گردد، چه این که قوه مقننه پس از این مجبور نبود که برای تأمین مصالح کشور به دنبال عناوینی همچون ضرورت و اضطرار بگردد و شورای نگهبان نیز حجتی شرعی برای تصویب قوانین بر مصلحت در دست داشت. ولی مشکل به همین

جا پایان نمی یافت؛ چه این که مشخص نبود اگر در تشخیص مصلحت بین شورای نگهبان و مجلس اختلاف نظری پیش آید چه باید کرد و نظر کدام یک از دو طرف مقدم است؟

برای حل این معضل، حضرت امام در تاریخ ۱۱/۱۱/۶۶ فرمان تشکیل مجمع تشخیص مصلحت را صادر نمودند.

بنابراین این چنین نیست که حرف مجلس نهایی باشد بلکه روند قانون گذاری کشور براساس نظر امام و قانون اساسی علاوه بر نمایندگان مجلس، شورای نگهبان و در صورت تعارض، مجمع تشخیص مصلحت نظام نیز وجود دارند و کسانی که با عملکرد قانونی شورای نگهبان و مجمع تشخیص مصلحت نظام مشکل دارند، در واقع با خط و نظرات حضرت امام به مخالفت می پردازند و الا در زمان ما همان تشکیلات زمان حضرت امام به فعالیت خویش مشغولند.

در مورد ولایت مطلقه فقیه و مقیده فقیه توضیحاتی می خواستم بفرمایید. و نیز آیا هر چه ولی فقیه (چه مطلق چه مقید) بگوید باید عمل کرد (منظورم این است که مثل دستور امام علی که هر چه بگویند مثلا بگویند این بچه را بکش باید حتما عمل کنیم با توجه به اینکه امام معصوم

پرسش

در مورد ولایت مطلقه فقیه و مقیده فقیه توضیحاتی می خواستم بفرمایید. و نیز آیا هر چه ولی فقیه (چه مطلق چه مقید) بگوید باید عمل کرد (منظورم این است که مثل دستور امام علی که هر چه بگویند مثلا بگویند این بچه را بکش باید حتما عمل کنیم با توجه به اینکه امام معصوم می باشد و ولی فقیه نه، آیا باید هر چه ولی فقیه گفت عمل کرد.)

پاسخ (قسمت اول)

نخست باید دانست که منظور از ولایت فقیه، ولایت فقه و علم و عدالت ایشان است، به طوری که شخص ولی فقیه نیز تابع فقه است و حکمی را که صادر می کند خودش نیز ملزم به رعایت آن است. حکم او تا هنگامی که عدالت او محرز باشد نافذ است هر گاه از عدالت ساقط شود. حکم او نافذ نیست. همچنان که امام معصوم (ع) نیز خود نیز تابع فرمان و دستورات خداست و اگر ما فرمان امام معصوم و دستور ولی فقیه را اطاعت می کنیم به جهت اطمینان به عصمت امام و عدالت ولی فقیه است که لازم الاتباع است.

البته ناگفته نماند ولی فقیه گاهی نظر می دهد و گاهی حکم صادر می کند. آنگاه که نظر می دهد به عنوان راهنمایی شخص است و می توان به آن عمل نکرد اما اگر حکم دهد موضوع در حدی است که حتما باید انجام پذیرد و بر همگان پیروی از آن لازم است. اگر چه در واقع اشتباه نیز باشد اما چنین مواردی بسیار اندک است.

برای توضیح بیشتر توجه شما را به مطالب زیر جلب می کنیم:

در توضیح ولایت مطلقه فقیه باید گفت که بین «ولایت فقیه» با «ولایت مطلقه

فقیه» تفاوتی در ماهیت و جوهره ولایت سیاسی فقیه جامع شرایط در عصر غیبت نیست، تنها تفاوتی که وجود دارد در نحوه نگرش و چگونگی استعمال این اصطلاح است. زمانی که ولایت فقیه بدون قید مطلقه استعمال شود، مراد از آن همان حکومت و زمام داری امور جامعه است که براساس ادله عقلی و نقلی (آیات - روایات) متعددی در زمان غیبت امام معصوم(ع) بر عهده فقیه جامع شرایط گذاشته شده و فقیه عادل جامع شرایط از سوی آن بزرگواران برای اداره و رهبری جامعه اسلامی منصوب گردیده و دارای حق حاکمیت می باشد.

اما زمانی که ولایت مطلقه فقیه استعمال می شود، ناظر به حیطه اختیارات و گستره وظایف و مسئولیت های ولی فقیه است و الا در اصل اثبات ولایت برای فقیه جامع شرایط هیچ تفاوتی با «ولایت فقیه» ندارد.

توضیح این مطلب مبتنی بر تحلیل و تبیین دقیق ولایت مطلقه فقیه است که به اختصار توضیحاتی را بیان می نمایم:

نظریه حضرت امام(ره) درباره حوزه اختیارات ولی فقیه که مورد قبول اکثریت فقهای شیعه می باشد، این است که فقیه همه اختیارات لازم حکومتی امام معصوم(ع) را دارد و هر نوع ولایتی که در حوزه رهبری جامعه برای امام ثابت شده برای فقیه نیز ثابت است. جز آنچه که به دلیل خاص از مختصات امام معصوم(ع) شمرده شده است، از قبیل عصمت، ولایت تکوینی و نیز پاره ای از اختیاراتی که پیامبر در حوزه مسائل خصوصی افراد داشته اند. در حقیقت اختصاصات یاد شده مربوط به جنبه ولایت به معنی زعامت و رهبری اجتماعی نیست، بلکه به خاطر جهات شخصیتی و شرافت مقام امامت و عصمت امام معصوم(ع) است. از اختیارات حکومتی یاد شده به «ولایت مطلقه» تعبیر می شود که

ما به اختصار به توضیح آن می پردازیم.

کلمه «مطلق» یا «مطلقه» در لغت به معنای آزادی، رهایی و ارسال است؛ لیکن موارد استعمال آن متفاوت است. به عبارت دیگر گاهی «مطلق» (Absolute) در برابر «نسبی» (Relative) به کار می رود و گاهی در برابر «مشروط» (Conditioned). استعمال نخست صرفاً در علوم حقیقی است، ولی استعمال دوم هم در علوم حقیقی و هم در علوم اعتباری (مانند علوم سیاسی) جریان دارد. از طرف دیگر کاربرد این واژه در علوم اعتباری نیز از نظر دایره و وسعت اطلاق، بسیار متفاوت است. به عبارت دیگر هر کجا که این واژه به کار می رود، باید به دقت در نظر داشت که مراد از آن اطلاق در برابر کدامین قید می باشد؛ مثلاً «مطلقه» (Absolutist) در نظام های سیاسی غالباً به رژیم های فاقد قانون اساسی (Constitution) اطلاق می شود؛ ولی در نظام ولایت فقیه به گونه دیگری استعمال می شود. مقصود از «ولایت مطلقه فقیه» این است که اگر «مصلح اهم اجتماعی» مسلمانان با یکی از احکام اولیه شرعی - که از نظر اهمیت در رتبه پایین تری قرار دارد - در تزاخم قرار گیرد، ولی فقیه که موظف به حفظ مصالح عالیّه جامعه اسلامی است؛ به خاطر حفظ مصالح اهم جامعه اسلامی می تواند، بلکه باید موقتاً آن حکم شرعی اولی را تعطیل کند و مصالح اهم جامعه را بر آن مقدم بدارد؛ مثلاً در فقه اسلامی تخریب مسجد حرام می باشد. اکنون اگر به تخریب مسجدی جهت خیابان کشی حاجت افتاد، چه باید کرد؟ دیدگاه مخالف ولایت مطلقه بر آن است که صرف مصلحت اهم اجتماعی مجوز تخریب مسجد نیست و تا زمانی که کار به ضرورت نرسد نمی توان دست به این کار

زد؛ لیکن براساس نظریه «ولایت مطلقه» لازم نیست حکومت اسلامی آن قدر صبر کند که برای جامعه مشکلات زیادی فراهم شود و کارد به استخوان برسد، تا آن گاه از سر ناچاری و برای خروج از بن بست و انفجار اجتماعی، مسجد را تخریب کند. بلکه اساساً اگر بخواهیم چنین کنیم، همیشه از قافله تمدن عقب خواهیم ماند و همواره در مشکلات دست و پا خواهیم زد و شارع مقدس به چنین چیزی راضی نیست. از آنچه گذشت روشن می شود که:

اولاً؛ ولایت مطلقه فقیه از قواعد رافع تراحم است؛ یعنی، مطلق بودن ولایت گره گشا در تراحم احکام و مصالح اهم اجتماعی است.

ثانیاً؛ ولایت مطلقه خود، مقید به قیودی است نه این که از هر حیث مطلق باشد.

قیودی که در اعمال ولایت مطلقه وجود دارد عبارت است از: ۱- مصلحت، ۲- اهم بودن، ۳- اجتماعی بودن. به عبارت دیگر، ولی فقیه نمی تواند:

۱- به طور دل خواهانه و بدون رعایت مصالح جامعه اقدامی کند.

۲- مصلحت مورد نظر در اینجا مصالح امت است، نه شخص ولی فقیه.

۳- تنها مصالحی را می تواند بر احکام نخستین مقدم بدارد که از نظر اهمیت دارای رتبه بالاتری بوده و شارع مقدس راضی به ترک آنها نباشد.

بنابراین دیدگاه هر گاه فقیه واجد شرایط به تشکیل حکومت اسلامی توفیق یابد همان ولایتی را که پیامبر و امام معصوم (ع) در اداره امور جامعه دارند او نیز دارد. و بر همه مردم لازم است که از او اطاعت کنند به عبارت دیگر اختیارات حکومتی مربوط به حکومت شرعی است، چه در رأس آن پیامبر (ص) یا امام معصوم (ع) باشد، یا نایب آنان (ولی فقیه). و این اختیارات چیزی

بیش از اختیارات لازم و ضروری برای حکومت و اداره جامعه نیست و هیچ حکومتی فاقد آن اختیارات نمی باشد. البته فضایل پیامبر(ص) بیش از همه انسانها است و... لیکن فضایل معنوی بیشتر، اختیارات حکومتی را افزایش نمی دهد. خداوند همان اختیارات و ولایتی که به پیامبر اکرم(ص) و امامان معصوم(ع) در تدارک و بسیج سپاه تعیین والیان و استانداران، گرفتن مالیات و صرف آن در مصالح مسلمانان داده است، برای حکومت فقیه نیز قرار داده است، نهایت تفاوت این که ولایت فقیه در رابطه با شخصی معین نبوده و روی عنوان عالم عادل ثابت است.»، (ولایت فقیه امام خمینی، ص ۵۵).

حضرت امام خمینی(ره) در توضیح این نظریه می افزاید: «وقتی می گوئیم ولایتی را که رسول اکرم(ص) و ائمه(ع) داشتند. بعد از غیبت، فقیه عادل دارد، برای هیچ کس این توهم نباید پیدا شود که مقام فقهاء همان مقام ائمه و پیامبر اکرم(ص) است زیرا اینجا صحبت از مقام نیست، بلکه صحبت از ولایت یعنی حکومت و اداره کشور و اجرای قوانین شرع مقدس که یک وظیفه سنگین و مهم است می باشد، نه شأن و مقام برتر و غیر عادی، به عبارت دیگر ولایت مورد بحث یعنی حکومت و اجراء قوانین الهی و اداره جامعه اسلامی و... ولایت فقیه از امور قراردادی و اعتباری عقلایی است و واقعیتی جز جعل قانونی ندارد، وقتی کسی به عنوان ولی در موردی نصب می شود، مثلاً برای حضانت و سرپرستی کسی یا حکومت، دیگر معقول نیست در اعمال این ولایت فرقی بین رسول اکرم(ص) و امام یا فقیه وجود داشته باشد. به عنوان مثال، ولایتی که فقیه در اجرای حدود

و قوانین کیفری اسلام دارد، در اجرای این حدود بین رسول اکرم(ص) و امام و فقیه امتیازی نیست. حاکم، متصدی اجرای قوانین الهی است و باید حکم خدا را اجرا نماید، چه رسول الله(ص) باشد و چه امام معصوم(ع) یا نماینده او یا فقیه عصر، (همان، ص ۵۶).

برای اثبات ولایت مطلقه فقیه و گستره اختیارات او در حوزه اختیارات پیامبر اکرم(ص) و ائمه معصومین(ع) دلایل متعددی وجود دارد که به اختصار عبارتند از:

۱. همه دلایل عقلی و نقلی که ضرورت حکومت و ولایت فقیه را با عنوان فقاقت و عدالت در عصر غیبت اثبات می کند، دامنه و گستره این حکومت و ولایت را اثبات می کند.

۲. رسالتهای و مسؤولیت هایی که از جانب خدا و دین او بر عهده ولی فقیه واجد شرایط حکومت و رهبری نهاده شده است درست همان رسالتهای و مسؤولیت هایی است که پیامبر و امام معصوم(ع) بر عهده داشتند و آن حفظ احکام اسلام از انحرافات، تبلیغ و اجرای اسلام، اصلاح امور مسلمانان، هدایت و ارشاد آنها و نیز دفاع از مظلومان و مقابله با زورگویان و ستمگران و برقراری عدالت اجتماعی انجام این رسالتهای و مسؤولیت ها همان گونه که برای معصومین(ع) قدرت و حکومت مطلقه ای را ایجاد می کند. قدرت و حکومت مطلقه ای را برای فقیه متصدی حکومت و دولت اسلامی نیز ایجاد می کند در غیر این صورت بسیاری از احکام به اجرا در نخواهد آمد و معطل خواهد ماند و ایجاد محدودیت در اختیارات باعث تقویت مصالح جامعه می گردد.

۳. ولایت فقیه به عنوان نهاد حکومتی که در شخصیت حقوقی حاکم تبلور می یابد، مانند همه نهادهای حکومتی دیگر اعم از حکومت های لائیک، دمکراتیک

و سایر انواع آن که دارای قدرت مطلقه از لحاظ یاد شده هستند، او نیز باید دارای قدرت و اختیارات مطلقه باشد تا بتواند امور فردی و اجتماعی شهروندان را سامان بخشد و معضلات جامعه اسلامی را حل و فصل کند این مقدار جای هیچ گونه انکاری نیست. بنابراین قوانین جامع و کامل اسلام، جهت اجرا شدن و تأمین سعادت همه جانبه دنیوی و اخروی انسانها تشکیل حکومت اسلامی با اختیارات کامل و مطلق را که پیامبر اکرم (ص) و امامان (ع) از آنها برخوردار بودند ایجاب می کند و ولایت فقیه به عنوان نهاد حکومتی و شخصیت حقوقی فقیه تبلور این قدرت و ولایت مطلقه است.

بنابراین مشخص می شود که ولایت فقیه و ولایت مطلقه فقیه تفاوت ذاتی و ماهوی نیست، بلکه فقط در نحوه کاربرد و استعمال لفظ تفاوت می باشد.

ولایت فقیه اصطلاحی است برای نظام حکومت اسلامی پس از ائمه طاهریین (ع). ولایت در این اصطلاح به معنای حکومت و زمامداری امور جامعه است و ولایت فقیه به مفهوم زمامداری جامعه اسلامی از سوی کسی است که به مقام اجتهاد در فقه رسیده و حائز شرایط رهبری جامعه اسلامی می باشد. موضوع اصلی ولایت فقیه این است که در زمان غیبت امام معصوم (ع) چه باید کرد؟ آیا امت اسلامی باید بدون رهبر باشد؟ یا باید به رهبری طاغوت تن دهد یا باید بهترین کسی را که از نظر علم و زهد و تقوا و مدیریت سیاسی، کمترین فاصله را با معصوم دارد به رهبری امت اسلامی پردازد؟

در واقع ولایت فقیه به همین معناست که با وجود معصوم (ع) باید او رهبری کند و در عصر غیبت به نیابت از امام زمان (عج) ولی

فقیه رهبری و زمام امور جامعه را بر عهده دارد تا امت گرفتار هرج و مرج و آناشسیسم و تعبد به حاکمیت طاغوت نشود و احکام و ارزشهای الهی در جامعه عملی گردد.

فقیه و متفکران اسلامی برای اثبات ولایت فقیه و مشروعیت حکومت ولایی و وجوب اطاعت از او امر ولی فقیه به دلایل نقلی - اعم از آیات و روایات پیامبر اسلام (ص) و ائمه (ع) - و دلایل عقلی متعددی تمسک جسته اند که بیان هر یک و چگونگی دلالت هر کدام بر ولایت فقیه، نیازمند بررسی های مفصل با استفاده از روش خاص خود، یعنی اجتهاد می باشد. از این رو در اینجا به اختصار به ذکر پاره ای از آنها خواهیم پرداخت.

الف. دلایل نقلی

مقبوله عمر بن حنظله در طول تاریخ مورد استناد فقهای شیعه بوده است؛ از جمله در میان متأخرین مرحوم محقق نراقی در «عوائد الایام»، صاحب جواهر در «جواهر الکلام» شیخ انصاری در «القضاء و الشهادات»، بحر العلوم در «بلغه الفقیه»، مامقانی در «هدایه الانام فی حکم الاموال الامام»، میرزای نائینی در «منیه الطالب»، سبزواری در «مهذب الاحکام» امام خمینی (ره) در «البیع»، آیت الله گلپایگانی در «الهدایه الی من له الولایه» آیت الله جوادی آملی در «پیرامون وحی و رهبری» و بسیاری از اندیشمندان دیگر قرار گرفته است.

در این روایت، امام صادق (ع) می فرمایند: ... من کان منکم ممن قد روی حدیثنا و نظر فی حلالنا و حرامنا و عرف احکامنا، فلیرضوا به حکما فانی قد جعلته علیکم حاکما فاذا حکم بحکمنا فلم یقبل منه فأنما استخف بحکمنا و علینا رد و الراد علینا کالراد علی الله وهو علی حدالشرك بالله. ، (اصول کافی، ج ۱،

مرحوم کلینی به سند از عمر بن حنظله روایت می کند که: «از امام صادق(ع) پرسیدم: درباره دو نفر از ما (شیعیان) که در باب «دین» و «میراث» نزاعی دارند، آن گاه به نزد سلطان یا قاضیان (قضات حکومت های جور) جهت حل آن می روند. آیا این عمل جایز است؟ حضرت فرمود: هر کس در موارد حق یا باطل به آن ها مراجعه کند، در واقع به سوی طاغوت رفته و از طاغوت مطالبه قضاوت کرده است؛ از این رو آنچه بر اساس حکم او (که خود فاقد مشروعیت است) دریافت می دارد، به باطل اخذ نموده است؛ هر چند در واقع حق ثابت او باشد زیرا آن را بر اساس حکم طاغوت گرفته است، در حالی که خداوند امر فرموده است: که باید به طاغوت کافر باشند (و آن را به رسمیت نشناسند). خداوند متعال می فرماید: یزیدون ان یتحاکموا الی الطاغوت و قد امروا ان یکفروا به آنگاه عمر بن حنظله می پرسد: پس در این صورت چه باید کنند؟ امام(ع) فرمود: باید به کسانی از شما (شیعیان) که حدیث و سخنان ما را روایت می کنند و در حلال و حرام ما به دقت می نگرند و احکام ما را به خوبی باز می شناسند (عالم عادل) مراجعه کنند و او را به عنوان حاکم بپذیرند. من چنین کسی را بر شما حاکم قرار دادم. پس هر گاه به حکم ما حکم کند و از او پذیرفته نشود، حکم خدا کوچک شمرده شده و مارد شده، و آن که ما را رد کرده و آن که ما را رد کند، خدا را رد کرده است و چنین

چیزی در حد شرک به خداوند است.»

پاسخ (قسمت دوم)

این حدیث از جهت سند معتبر و مورد قبول فقهای شیعه است.

دلالت این حدیث بر ولایت فقیه:

مقبوله عمر بن حنظله، مشتمل بر دو توصیه ایجابی و سلبی است:

۱. از یک طرف امام صادق (ع) مطلقاً مراجعه به سلطان ستمگر و قاضیان دولت نامشروع را حرام می شمرد و احکام صادره از سوی آن ها را - اگر چه صحیح باشد - فاقد ارزش و باطل می داند.

۲. از طرف دیگر، جهت رفع نیازهای اجتماعی و قضایی شیعیان را بر فقهای جامع الشرایط، مکلف می سازد.

۳. عبارت فانی قد جعلته علیکم حاکما؛ او را حاکم بر شما قرار دادم {M} با وضوح و روشنی، نصب فقیه عادل بر حکومت و مرجعیت در همه امور سیاسی، اجتماعی و قضایی به دست می آید.

هر چند ظاهر پرسش در روایت، مسئله منازعه و قضاوت است لیکن آنچه جهت و ملاک عمل است، پاسخ امام (ع) است و سخن آن حضرت عام است، خصوصاً جمله فانی قد جعلته علیکم حاکما با توجه به واژه «حاکم» - که دلالت بر حکومت دارد - نسبت به سایر مسائل و شئون حکومتی تعمیم یافته و شامل آن ها نیز می شود.

البته قرائن واضح و روشن دیگری نیز در پاسخ امام (ع) وجود دارد؛ از جمله استناد به آیه شریفه و منع از مراجعه به طاغوت ها به طور کلی از طرف دیگر امام (ع) در صدر روایت، دادخواهی و مراجعه به سلطان و قضات حکومتی را حرام شمرده، حکم آن ها را باطل می داند، حتی اگر قضاوت آن ها عادلانه و به حق باشد؛ زیرا اصل این نظام حکومتی در نگاه قرآن و اهل بیت (ع) مردود است و انحصاراً مراجعه به حکومت مشروع

که انتصاب از ناحیه شارع مقدس است، مورد توصیه و تکلیف امام قرار گرفته است.

امام راحل(ره) در کتاب «ولایت فقیه» در تفسیر و تبیین روایت عمر بن حنظله چنین می نگارد: «همان طور که از صدر و ذیل این روایت و استشهاد امام(ع) به آیه شریفه به دست می آید، موضوع سؤال، حکم کل بوده و امام هم تکلیف کلی را بیان فرموده است و عرض کردم که برای حل و فصل دعاوی حقوقی و جزائی، هم به قضات مراجعه می شود و هم به مقامات اجرایی و به طور کلی حکومتی رجوع به قضات برای این است که حق ثابت شود و فصل خصومات و تعیین کیفر گردد و رجوع به مقامات اجرایی برای الزام طرف دعوا به قبول محاکمه یا اجرای حکم حقوقی و کیفری، هر دو است؛ لهذا در این روایت از امام(ع) سؤال می شود که آیا به سلاطین و قدرت های حکومتی و قضات رجوع کنیم، حضرت در جواب، از مراجعه به مقامات حکومتی ناروا - چه اجرایی و چه قضایی - نهی می فرمایند، دستور می دهند که ملت اسلام در امور خود نباید به سلاطین و حکام جور و قضاتی که عمال آنها هستند، رجوع کنند؛ هر چند حق ثابت داشته باشند و بخواهند برای احقاق و گرفتن آن اقدام کنند. مسلمان، اگر پسر او را کشته اند یا خانه اش را غارت کرده اند، باز حق ندارد به حکام جور برای دادرسی مراجعه کند. همچنین اگر طلب کار است و شاهد زنده در دست دارد، نمی تواند به قضات سرسپرده و عمال ظلمه مراجعه نماید. هر گاه در چنین مواردی به آن ها رجوع کرد، به «طاغوت»، یعنی قدرت های ناروا روی

آورده است و در صورتی که به وسیله این قدرت ها و دستگاه های ناروا به حقوق مسلم خویش نایل آید، فانما یاخذه سحتا و ان كان حقا ثابتات له به حرام دست پیدا کرده و حق ندارد در آن تصرف کند.... این حکم، سیاست اسلام است. حکمی است که سبب می شود مسلمانان از مراجعه به قدرت های ناروا و قضاتی که دست نشانده آن ها هستند، خودداری کنند تا دستگاه های دولتی جائز و غیر اسلامی بسته شوند، و راه به سوی ائمه هدی(ع) و کسانی که از طرف آنها حق حکومت و قضاوت دارند، باز شود. مقصود اصلی این بوده که نگذارند سلاطین و قضاتی که از عمال آن ها هستند، مرجع امور باشند و مردم دنبال آن ها بروند... بنابراین این تکلف ملت اسلام چیست؟ و در پیش آمدها و منازعات باید چه کنند و به چه مقامی رجوع کنند؟ قال: ينظران من كان منكم ممن كان روى حديثنا ونظر في حلالنا و حرامنا و عرف احكامنا؛ در اختلافات به راویان حدیث ما که به حلال و حرام خدا - طبق قاعده - آشنایند و احکام ما را طبق موازین عقلی و شرعی می شناسند، رجوع کنند {M}، (ولایت فقیه، صص ۸۰ - ۷۷)

«... این فرمان که امام(ع) صادر فرموده، کلی و عمومی است؛ همان طور که حضرت امیرالمؤمنین(ع) در دوران حکومت ظاهری خود، حاکم و والی و قاضی تعیین می کرد و عموم مسلمانان وظیفه داشتند که از آن ها اطاعت کنند و تعبیر به «حاکما» فرموده تا خیال نشود که فقط امور قضایی مطرح است و به سایر امور حکومتی ارتباطی ندارد؛ غیر از صدر و ذیل روایت و آیه ای که در

حدیث ذکر شده، استفاده می شود که موضوع، تنها تعیین قاضی نیست که امام(ع) فقط نصب قاضی فرموده باشد و در سایر امور مسلمانان تکلیفی معین نکرده و در نتیجه، یکی از دو سؤالی را که مراجعه به دادخواهی از قدرت های اجرایی ناروا بوده بلا جواب گذاشته باشد. این روایت از واضحات است و در سند و دلالتش وسوسه ای نیست. جای تردید نیست که امام(ع) فقها را برای حکومت و قضاوت تعیین فرموده است. بر عموم مسلمانان لازم است که از این فرمان امام(ع) اطاعت نمایند» (همان، ص ۱۰۲ - ۱۰۶).

نتیجه استدلال این است که فقهای جامع شرایط علاوه بر منصب های ولایت در افتاء، اجرای حدود، اختیارات قضایی، نظارت بر حکومت و امور حسبه، در مسائل سیاسی و اجتماعی نیز ولایت دارند و این مناصب و اختیارات، از اطلاق ادله ولایت فقیه استفاده می گردد. بدیهی است امام(ع) شخص معینی را به حاکمیت منصوب نکرده است بلکه به صورت عام تعیین نموده است. اطاعت از حاکمی که به نصب عام از جانب معصوم(ع) نصب شده، واجب است و عدم پذیرش حکم وی به مثابه عدم پذیرش حکم معصوم(ع) می باشد. علاوه بر روایت فوق، روایات متعدد دیگری نیز دلالت بر ولایت فقیه دارد که به اختصار به برخی از آنها اشاره می نمایم و شرح چگونگی دلالت آن ها را به منابعی که معرفی می شود وا می گذاریم:

- روایت امیرالمؤمنین(ع) از پیامبر اکرم(ص): اللهم ارحم خلفایی قیل یا رسول الله و من خلفائك؟ قال الذین یأتون من بعدی یرووننی حدیثی و سنتی، (وسائل الشیعه، ج ۱۸، باب ۸، ح ۵۰).

- روایت امام موسی بن جعفر(ع): .. لأن المؤمنین الفقهاء حصون الاسلام کحصن سور المدینه لها

، (اصول کافی، ج ۱، ص ۳۸، بابفقد العلماء)

۳- روایت امام صادق(ع) از پیامبر اکرم(ص): الفقهاء أمناء الرُّسُل... ، (اصول کافی، ج ۱، ص ۴۶).

- توقيع مبارك حضرت ولي عصر(عج): «واما الحوادث الواقعة فارجعوا فيها الى رواه حديثنا فانهم حجتي عليكم وانا حجة الله ، (وسائل الشيعه، ج ۱۸، ص ۱۰۱، ح ۸).

- حديث امام صادق(ع): «اتقوا الحكومه فانّ الحكومه انما هي للامام...»، (وسائل الشيعه، ج ۱۸، ص ۷، ح ۳).

- روایت ابی خدیجه از امام صادق(ع): «... وایاکم ان یخاصم بعضکم بعضا الى السلطان الجائر»، (وسائل الشيعه، ج ۱۸، ص ۱۰۰، ح ۶)

- حديث امام صادق(ع) از رسول الله(ص): «ان العلماء ورثة الأنبياء»، (اصول کافی، ج ۱، ص ۳۴).

- روایت: «منزله الفقيه في هذا الوقت كمنزله الانبياء من بنى اسرائيل»، (بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۳۴۶).

- روایت رسول اکرم(ص): «علماء امتی کسایر انبیاء قبلی»، (جامع الاخبار).

- روایت: «العلماء حکام علی الناس»، (مستدرک وسائل الشيعه، باب ۱۱ از ابواب صفات قاضی، ح ۳۳).

- روایت امام حسین(ع) از حضرت امیر(ع): «مجاری الامور والاحکام علی آیدی العلماء بالله الامناء علی حلاله و حرامه»، (مستدرک وسائل الشيعه، باب ۱۱ از ابواب صفات قاضی، ح ۱۶)

ب. دلایل عقلی

دلایل عقلی متعددی بر اثبات ولایت فقیه و وجوب اطاعت از اوامر ولی فقیه اقامه شده است که به دو دلیل از آن ها اکتفا می نمایم:

دلیل اول. اصل تنزل تدریجی

این دلیل از مقدمات ذیل تشکیل شده است:

۱. برای تأمین نیازمندی های اجتماعی و جلوگیری از هرج و مرج، فساد و اختلال نظام، وجود حکومت در جامعه، امری ضروری است.

۲. اجرای احکام اجتماعی اسلام ضروری است و این امر به زمان حضور پیامبر(ص) و

امامان معصوم(ع) اختصاص ندارد؛ یعنی احکام اسلام جاودان است و باید در همه زمان ها و مکان ها اجرا گردد.

۳. حکومت مطلوب در اسلام، حکومتی است که معصوم(ع) در رأس آن باشد.

۴. هنگامی که فراهم آوردن مصلحت لازم در حد مطلوب میسر نشود، باید نزدیک ترین مرتبه به حد مطلوب را تأمین کرد. هنگامی که مردم از مصالح حکومت معصوم(ع)، محروم باشند، باید به دنبال نزدیک ترین و شبیه ترین حکومت به حکومت امام معصوم(ع) باشیم. نزدیکی یک حکومت به امام معصوم(ع) در سه امر متبلور می شود:

نخست، علم به احکام اسلام (فقاہت)؛

دوم، شایستگی روحی و اخلاقی، به گونه ای که تحت تأثیر هواهای نفسانی و تهدید و تطمیع ها قرار نگیرد (تقوا)

سوم، کارایی در مقام مدیریت جامعه که به خصلت های فرعی از قبیل درک سیاسی، اجتماعی، آگاهی از مسائل بین المللی، شجاعت در برخورد با دشمنان و تبهکاران تشخیص اولویت ها و اهمیت ها.

با توجه به این مقدمات نتیجه می گیریم کسی که بیش از سایر مردم، واجد این شرایط باشد (فقیه عادل، زمان شناسی و قادر به مدیریت کلان اجتماعی) باید رهبری جامعه را عهده دار شود و ارکان حکومت را به سوی کمال مطلوب سوق دهد. تشخیص چنین کسی طبعاً بر عهده خبرگان خواهد بود چنان که در سایر شئون زندگی اجتماعی نیز چنین است و وقتی چنین شخصی اقدام به تشکیل حکومت نمود اطاعت از فرامین وی واجب است.

دلیل دوم: ولایت فقیه یا حاکمیت اصلح در عصر غیبت: این دلیل نیز دارای مقدمات زیر است:

۱- ولایت بر اموال و اعراض و نفوس مردم، از شئون ربوبیت الهی است و فقط با نصب و اذن خدای متعال، مشروعیت می یابد.

۲- خداوند این حق قانونی را به پیامبر

اکرم(ص) و امامان معصوم(ع) داده است.

۳- در زمانی که مردم از وجود رهبر معصوم محرومند، یا باید خدای متعال از اجرای احکام اجتماعی صرف نظر کرده باشد، یا اجازه اجرای آن را به کسی که اصلح از دیگران است، داده باشد تا ترجیح بلا مرجوح و نقض غرض و خلاف حکمت لازم نیاید و با توجه به باطل بودن فرض اول، فرض دوم ثابت می شود؛ یعنی ما از راه عقل کشف می کنیم که چنین اذن و اجازه ای از طرف خدای متعال و اولیای معصوم(ع) صادر شده است؛ حتی اگر بیان نقلی روشنی در این خصوص به ما نرسیده باشد.

۴- فقیه جامع الشرایط، همان فرد اصلحی است که هم احکام اسلام را بهتر از دیگران می شناسد، هم ضمانت بیشتری برای اجرای آن دارد و هم در مقام تأمین مصالح جامعه و تدبیر امور مردم کارآمدتر است.

۵- تشکیل حکومت توسط ولی فقیه جامع الشرایط مستلزم اطاعت سایر افراد جامعه از فرامین چنین فقیهی است، بنابراین اطاعت از ولایت فقیه عقلاً نیز واجب می باشد.

دقت در دلیل عقلی و تبیین فلسفی نظام ولایت فقیه، بیانگر آن است که صرف نظر از ادله فقهی و تعبدی، عالی ترین وجه حکومت اسلامی که مطلوبیت دارد، حاکمیت معصوم(ع) است؛ اما در اسلام چون ارزش ها دارای مراتب بوده و بی شک حکومت نیز یک ارزش است، با عدم دسترسی به معصوم، باید کسی را برای حاکمیت برگزید و از او اطاعت کرد که در علم و عمل، شبیه ترین مردم به معصوم(ع) باشد و آن فقیه جامع الشرایط است که از جهت صلاحیت ها، شباهت بیشتری به معصوم(ع) دارد.

برای آگاهی بیشتر در این زمینه ر.ک:

۱- کاظم قاضی زاده، اندیشه های

فقهی سیاسی امام خمینی (ره)، ص ۱۹۰

۲- جواد آملی، ولایت فقیه

۳- محمدجواد نوروزی، نظام سیاسی اسلام، ص ۲۲۱

۴- نبی الله ابراهیم زاده آملی، حاکمیت دینی، ص ۱۵۳

۵- ولایت فقیه و جهاد اکبر، امام خمینی

۶- ولایت فقیه از دیدگاه فقها و مراجع، علی عطایی

۷- ولایت فقیه به زبان ساده، شفیعی

۸- حدود ولایت حاکم اسلامی، احمد نراقی

۹- حکومت الهی و ولایت و زعامت، مصطفی آیت اللهی

۱۰- ولایت فقیه و حاکمیت ملت، طاهری خرم آبادی

۱۱- ولایت فقیه، شهید هاشمی نژاد

۱۲- مجله حوزه شماره ۸۵ - ۸۶ بحثی درباره ولایت فقیه، نجابت

۱۳- ولایت فقیه یا حکومت اسلامی در عصر غیبت، محمد یزدی

۱۴- ولایت فقیه، آیت الله معرفت

۱۵- عباس کعبی، تبیین مفهوم ولایت مطلقه فقیه، انتشارات ظفر، ۱۳۸۰

۱۶- امام خمینی و حکومت اسلامی، مجموعه آثار، ج ۵، محمد جواد ارسطو، حدود اختیارات ولی فقیه، ص ۵۵

۱۷- محمد مهدی نادری قمی، نگاهی گذرا به ولایت فقیه، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)

۱۸- سید محمد هاشمی، حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، ج ۲، ص ۵۶، نشر دادگستر، ۱۳۸۰.

تفاوت اختیارات حاکمان الهی در حکومت دینی با پیامبر (ص) و امامان معصوم (ع) چیست؟

تفاوت اختیارات حاکمان الهی در حکومت دینی با پیامبر(ص) و امامان معصوم(ع) چیست؟

پاسخ

از نظر اختیارات حکومتی، فرقی بین پیامبر(ص)، امام(ع) و ولی فقیه نیست؛ زیرا مقصود از اختیارات حکومتی، مسائل لازم اجتماعی است که بدون آنها، حکومت قدرت کافی برای پیشبرد اهداف خود؛ یعنی، تأمین سعادت و مصالح جامعه را ندارد.

مقصود از «ولایت مطلقه» نیز، چیزی بیش از این نیست. البته پیامبر(ص) و ائمه(ع)، شؤون دیگری نیز داشته اند که از اختصاصات آنان بوده است؛ ولی آن مسائل ربطی به حوزه اختیارات حکومتی ندارد. چنان که پیامبر(ص) حق دخالت در شؤون فردی اشخاص را داشتند؛ لیکن ولی فقیه چنین حقی ندارد؛ زیرا این مسأله خارج از مسائل اجتماعی و حکومتی است.

اختیارات حکومتی معصومان(ع)

امام خمینی(ره) در این باره می فرماید:

«این توهم که اختیارات حکومتی رسول اکرم(ص) بیشتر از حضرت امیر(ع) بود، یا اختیارات حکومتی حضرت امیر(ع) بیش از فقیه است، باطل و غلط است. البته فضایل حضرت رسول اکرم(ص) بیش از همه عالم است و بعد از ایشان فضایل حضرت امیر(ع) از همه بیشتر است؛ لیکن زیادی فضایل معنوی اختیارات حکومتی را افزایش نمی دهد. همان اختیارات و ولایتی که حضرت رسول و دیگر ائمه(ع) در تدارک و بسیج سپاه، تعیین ولایت و استانداران، گرفتن مالیات و صرف آن در مصالح مسلمانان داشتند، خداوند همان اختیارات را برای حکومت فعلی قرار داده است؛ منتها شخص معینی نیست، روی عنوان «عالم عادل» است». امام خمینی، ولایت فقیه، ص ۴۰، چاپ هفتم، ۱۳۷۷.

ایشان در تبیین مسأله یاد شده، بر این مسأله انگشت می گذارند که فرق است بین «مقامات تکوینی» و «مقامات اعتباری». مسأله ولایت «به

معنای زعامت و حکومت»، امری اعتباری است که شارع به افراد دارای صلاحیت واگذار کرده است؛ لیکن هر کس رهبری و حکومت را در دست گیرد - چه معصوم باشد و چه فقیه عادل - باید از اختیارات لازم و کافی مربوط به حکومت و اداره اجتماع، برخوردار باشد. بنابراین در این زمینه، فرقی بین پیامبر(ص) و امام(ع) و ولی فقیه نیست. آنچه فرق هست، در حوزه ولایت تکوینی و مقامات معنوی حقیقی و نیز در توسعه فراحکومتی ولایت اعتباری است. لذا می فرماید:

«برای امام مقامات معنوی هم هست که جدا از وظیفه حکومت است و آن مقام خلافت کلی الهی است که گاهی در لسان ائمه(ع) از آن یاد شده است، خلافتی است تکوینی که به موجب آن جمیع ذرات در برابر «ولی امر» خاضع اند». همان، صص ۴۲ - ۴۳.

ایشان در جای دیگر می فرماید:

«[ولایت فقیه از امور اعتباری عقلایی است و واقعیتی جز جعل ندارد و ... در این موارد معقول نیست که رسول اکرم(ص) و امام(ع)، با فقیه فرق داشته باشد». همان، ص ۴۱.

آنچه باعث شده است که برخی، فرقی بین حوزه اختیارات حکومتی پیامبر(ص) و فقیه تصور کنند، این است که اختیارات بیش از حدی برای پیامبر(ص) در امر حکومت تصور کرده اند؛ در حالی که واقعیت این نیست و اختیارات حکومتی آن حضرت، چیزی فراتر از اختیارات لازم برای رهبری و اداره سالم جامعه نمی باشد. تفاوت آن با دیگر حکومت ها، ابتدای آن بر اساس احکام و هنجارهای دینی و مصالح اجتماعی است.

ولایت مطلقه فقیه یعنی چه و فرق آن با ولایت فقیه چیست؟ دیگر اینکه ولایت مطلقه فقیه چگونه توجیه می شود؟ و آیابه استبداد و دیکتاتوری نمی انجامد؟

پرسش

ولایت مطلقه فقیه یعنی چه و فرق آن با ولایت فقیه چیست؟ دیگر اینکه ولایت مطلقه فقیه چگونه توجیه می شود؟ و آیابه استبداد

«ولایت فقیه» تعبیر عامی است که به «مطلق» و «مقید» تقسیم پذیر است. بنابراین «ولایت مطلقه فقیه»، از نظر مفهومی یکی از اقسام «ولایت فقیه» شناخته می شود. البته معنایی که به طور معمول امروز، از کاربرد واژه «ولایت فقیه» استفاده می شود، همان «ولایت مطلقه فقیه» است و با آن تفاوتی ندارد. راز این مسأله، در توضیح معنای آن آشکار خواهد شد.

ولایت مطلقه فقیه در فقه شیعه به دو معنا استعمال می شود:

۱. ولایت فقیه، منحصر به ولایت بر قضا، محجورین و ... نیست؛ بلکه شامل زعامت و رهبری سیاسی و اجتماعی نیز می شود.
۲. اختیارات «ولی امر» در زمامداری منحصر به اجرای احکام اولیه و ثانویه نیست؛ به عبارت دیگر وظیفه او، رهبری جامعه به گونه ای است که مصالح جامعه، در پرتو هدایت های الهی، به خوبی تأمین شود و نیازمندی های متنوع و تغییرپذیر جامعه، در شرایط مختلف تفویت نشود و جامعه از رشد و ترقی باز نماند.

از این رو اگر در شرایط ویژه ای، یکی از مصالح و نیازمندی های جامعه با یکی از احکام اولیه در تراحم قرار گرفت؛ در چنین صورتی «ولی فقیه» باید بین آن دو مقایسه کند. پس اگر مسأله ای که با حکم اولی در «تراحم» قرار گرفته، دارای مصلحتی برتر برای جامعه باشد؛ در این صورت ولی فقیه می تواند، آن حکم اولیه را موقتاً تعطیل کند و مصلحت برتر جامعه را بر آن مقدم بدارد.

به عنوان مثال در فقه اسلامی، تخریب مسجد حرام است. اکنون اگر به تخریب مسجدی جهت خیابان کشی حاجت افتاد، چه باید کرد؟ دیدگاه مخالف «ولایت مطلقه» بر آن است که صرف مصلحت اهم اجتماعی، مجوز تخریب مسجد نیست

و تا زمانی که کار به ضرورت نرسد، نمی توان دست به این کار زد؛ لیکن بر اساس نظریه «ولایت مطلقه»، لازم نیست حکومت اسلامی آن قدر صبر کند که برای جامعه، مشکلات زیادی فراهم شود و کارد به استخوان برسد؛ آن گاه از سر ناچاری و برای خروج از بن بست و انفجار اجتماعی، مسجد را تخریب کرد؛ بلکه در این صورت همیشه از قافله ی تمدن عقب خواهیم ماند و همواره در مشکلات دست و پا خواهیم زد و شارع مقدس، به چنین چیزی راضی نیست. از آنچه گذشت روشن می شود که:

اولاً ولایت مطلقه فقیه از قواعد رافع تراحم است؛ یعنی، مطلق بودن ولایت گره گشا در تراحم احکام و مصالح اجتماعی است و نشانه واقع نگری اسلام در برخورد با مقتضیات زمان است.

ثانیاً ولایت مطلقه خود، مقید به قیودی است نه اینکه از هر حیث مطلق باشد. این قیود عبارت از این است که:

یک. او باید معجزی احکام الهی باشد و حق ندارد خود سرانه و دلخواهانه عمل کند؛ بلکه این فلسفه اصلی ولایت فقیه است.

دو. مصالح جامعه را باید رعایت کند.

سه. در زمانی می تواند حکم اولی شرعی را موقتاً تعطیل کند که با یکی از مصالح اهم جامعه، در تراحم باشد؛ نه با خواست و میل یا مصلحت شخصی و یا مصلحتی در رتبه فروتر از حکم اولی شرعی.

اکنون اگر واقع بینانه بنگریم، در خواهیم یافت که «ولایت مطلقه» - به معنایی که گذشت - یکی از مهم ترین راه حل هایی است که اسلام برای خروج از بن بست ها در عرصه ی تراحم مصالح اجتماعی پیش بینی کرده و بدون آن حکومت با مشکلات زیادی رو به رو خواهد شد.

استاد مطهری اینگونه اختیارات را اختیار دادن به جامعه اسلامی دانسته و آن را یکی از رموز جاودانگی اسلام به شمار می آورد. برای آگاهی بیشتر نگا: مطهری، مرتضی، ختم نبوت، ص ۶۴-۶۵؛ قم؛ صدرا، چاپ نهم، ۱۳۷۴. از طرف دیگر این مقدار از اختیارات در هر حکومتی وجود دارد؛ بلکه حاکمان دیگر کشورها از اختیاراتی بسیار بیشتر از اختیارات ولی فقیه بهره مند می باشند. برای آگاهی بیشتر ر.ک: جوان آراسته، حسین، مبانی حکومت دینی، صص ۳۵-۳۸.

از آنچه گذشت روشن می شود که «مطلقه بودن» به معنایی که ذکر شده، هیچ پیوندی با «دیکتاتوری و استبداد» ندارد. آنچه موجب توهم دیکتاتوری شده، تشابه لفظی «ولایت مطلقه» با «رژیمهای مطلقه» (Absolutistic) است که در آن حاکم مطلق العنان است. در حالی که مطلقه در معنای فوق، اساساً با آن متفاوت است. از این رو حضرت امام خمینی (قدس سره) فرمودند: «ولایت فقیه ضد دیکتاتوری است». صحیفه نور، ج ۱۰، ص ۳۰۶.

حکم حکومتی آیا یک ناهنجاری برای دموکراسی نیست؟ آیا این همان دیکتاتوری نیست.

پرسش

حکم حکومتی آیا یک ناهنجاری برای دموکراسی نیست؟ آیا این همان دیکتاتوری نیست.

پاسخ

ارائه پاسخی مناسب به این سؤال نیازمند شناخت حکم حکومتی و شناخت معنا و مفهوم دموکراسی و بالاخره مقایسه نظام جمهوری اسلامی ایران با سایر کشورهای مدعی دموکراسی در این زمینه می باشد، از این رو به اختصار مطالبی را بیان می نمایم:

الف- حکم حکومتی و ویژگی های آن:

«احکام حکومتی» تصمیماتی است که ولی امر، در سایه قوانین شریعت و رعایت موافقت آن ها به حسب مصلحت وقت گرفته ، طبق آن ها مقرراتی وضع نموده ، به اجرا در می آورد، مقررات نام برده لازم الاجرا و مانند شریعت دارای اعتبار می باشند، با این تفاوت که قوانین آسمانی، ثابت و غیرقابل تغییر و مقررات وضعی، قابل تغییر و در ثبات و بقاء تابع مصلحتی می باشند که آن ها را به وجود آورده است و چون پیوسته، زندگی جامعه انسانی در تحول و رو به تکامل است، طبعاً این مقررات تدریجاً تغییر و تبدل پیدا کرده، جای خود را به بهتر از خود خواهند داد. بنابراین می توان مقررات اسلامی را بر دو قسم دانست: قسم نخست احکام آسمانی و قوانین شریعت که مواردی ثابت و احکامی غیر قابل تغییر می باشند و قسم دوم مقرراتی که از کرسی ولایت سرچشمه گرفته، به حسب مصلحت وقت وضع شده و اجرا می شود». (سیدمحمدحسین طباطبایی، بحثی درباره مرجعیت و روحانیت، مقاله «ولایت و زعامت»، صص ۸۳_۸۵) در اندیشه سیاسی اسلام ولی فقیه دارای اختیارات تامی است که می تواند در تمام امور سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، قضایی و ... ، حکم حکومتی کند و

اطاعت از حکمش واجب است. بنابراین دایره اختیارات ولی فقیه در صدور حکم حکومتی گسترده و حتی آنچنان که حضرت امام (ره) می فرماید:

«حکومت، اهم احکام الهی است و بر جمیع احکام فرعی الهیه تقدم دارد» (صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۱۷۰) و «حکم حکومتی از احکام اولیه است» (همان، ج ۲۰، ص ۱۷۴) و «به عناوین ثانویه محدود نیست» (جهت مطالعه کامل ر.ک: دین و دولت در اندیشه اسلامی، محمد سروش، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۷۸، صص ۶۱۴-۶۷۰).

حکم حکومتی به پشتوانه مشروعیت اصل حکومت و ولایت و جایگاه ارزشی آن، همه احکام اولی و ثانوی و یا واقعی و ظاهری را در بر می گیرد. یعنی مجموعه احکامی که برای حفظ کیان اسلام و نظام سیاسی - اجتماعی مسلمانان مفید و تاثیر گذار است می تواند به عنوان اولی یا ثانوی اش با تشخیص ولی فقیه در قالب احکام حکومتی جعل و صادر شود و اجرایش بر همگان واجب گردد. (ولایت فقیه، جوادی آملی، ص ۸۷-۸۸)

به عنوان نمونه، امام راحل (ره) می فرماید: «حاکم می تواند مسجد و یا منزلی که در مسیر خیابان است خراب کند... همچنین می تواند هر امری چه عبادی و یا غیرعبادی که جریان آن مخالف اسلام است از آن مادامی که چنین است جلوگیری کند، حکومت می تواند از حج که از فرائض مهم الهی است در مواقعی که مخالف مصالح کشور اسلامی است موقتا جلوگیری کند». (صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۱۷۰-۱۷۱)

بنابراین حکم حکومتی اختیاری قانونمند و دارای ضوابط است که در موارد خاصی که اقتضا می نماید جهت حفظ و تأمین مصالح جامعه

به حاکم اسلامی سپرده شده است و به هیچ وجه تحت تأثیر انگیزه های شخصی و حزبی و امثال آن - که در حکومت های دیکتاتوری وجود دارد - نمی باشد.

ب - دموکراسی و ویژگی های آن:

از دموکراسی تعاریف بسیار متنوعی ارائه شده است ولی با این همه می توان در تعریف آن چنین گفت: «فرصت شهروندان کشور برای مشارکت آزادانه در تصمیم های سیاسی» (فرهنگ واژه ها، عبدالرسول بیات، مؤسسه اندیشه و فرهنگی دینی، ۱۳۸۱، ص ۲۷۲).

مهمترین مؤلفه های آن عبارتند از:

۱. اصل رضایت شهروندان در تبعیت از حکومت،

۲. اصل مشارکت شهروندان در تصمیم گیری ها،

۳. اصل برابری شهروندان در برابر قانون،

۴. حاکمیت قانون،

۵. وجود درجه ای از آزادی،

۶. حاکمیت مردم،

۷. سیستم نمایندگی...

از سوی دیگر دموکراسی دارای انواع و مدل های بیشماری است که هر کدام از نظام های مدعی دموکراسی و مردمسالاری به تناسب نظام ارزشی و فرهنگی جامعه خویش تنها می توانند با برخی از این گونه ها انطباق داشته باشند. به عنوان نمونه دموکراسی لیبرال با دموکراسی سوسیالیستی تضادهای اساسی دارد. با این همه کشورهایی که از چنین دموکراسی هایی برخوردارند خود را نظامی کاملاً دموکرات می دانند.

به طور کلی اگر بخواهیم جمع بندی از انواع متعدد دموکراسی داشته باشیم می توان آنها را در دو دسته مشخص نمود:

یک - رویکردها و قرائت هایی که دموکراسی را تنها به مثابه یک «روش» برای توزیع قدرت سیاسی و ابزار و ساز و کاری صورتی برای تصمیم گیری می دانند.

دو - مدل هایی که دموکراسی را نوعی هدف و «ارزش» می دانند. در این تفکر دموکراسی بر مبنای اصول و ارزش های

خاص استوار است و انتخاب و رأی اکثریت تنها مصلحت عمومی جامعه شمرده می شود.

در هر صورت دموکراسی، تعاریف، انواع و مدل های متعددی دارد و در بررسی و تطبیق یک موضوع با دموکراسی باید به این نکته مهم توجه داشت به عنوان نمونه حکومت دینی از اساس نمی تواند با دموکراسی لیبرال و مبانی ارزش های آن همخوانی داشته باشد.

ج - مقایسه نظام جمهوری اسلامی ایران در استفاده از حکم حکومتی با نظام های مدعی دموکراسی:

همانگونه که از تعریف حکم حکومتی مشخص شد، حکم حکومتی سپردن نوعی اختیار قانونی به حاکم اسلامی است تا در تنگنای قانونی براساس مقتضیات زمان و مکان برای حفظ مصالح جامعه اسلامی، در چارچوب اصول کلی شریعت اقدام نماید. وجود چنین اختیاری نه تنها با دموکراسی - روشی - و مردمسالاری منافاتی ندارد بلکه کاملاً براساس اصول و مؤلفه های آن می باشد. به عنوان نمونه اختیارات رهبری در قانون اساسی از جمله صدور حکم حکومتی، کاملاً براساس مبانی اعتقادی و ارزشی اسلام که مورد قبول و رضایت اکثریت جامعه ماست و با رأی مستقیم مردم به قانون اساسی به ولی فقیه سپرده شده است و اقدامی کاملاً قانونی است.

از سوی دیگر شبیه چنین اختیاراتی حتی بسیار فراتر از آنها و بعضاً متضاد با شاخصه های دموکراسی به دور از معیارهای منطقی و عقلی، قابل قبول به مسئولین عالی رتبه سایر نظام های سیاسی دموکراتیک سپرده شده است که در ادامه به برخی از آنان اشاره می شود:

۱. اختیارات عالی ترین مقام ایالات متحده آمریکا:

رئیس جمهور این کشور - به عنوان عالی ترین مقام این کشور - فرمانده کل

قوای زمینی، هوایی و دریایی ایالات متحده آمریکا می باشد و عفو مجرمان و تخفیف مجازات محرومان و بزهکاران، انعقاد عهدنامه با کشورهای خارجی با مشورت و موافقت مجلس سنا، را بر عهده دارد. رئیس جمهور این کشور «حق و تو»ی مصوبات مجالس قانون گذاری را دارد و... (قانون اساسی آمریکا، مواد ۱ و ۲).

۲. اختیارات عالی ترین مقام حکومتی در انگلستان:

عالی ترین مقام حکومتی در این کشور، پادشاه یا ملکه آن است. انعقاد معاهدات و یا فسخ قراردادهای بین المللی، فرماندهی نیروهای مسلح، اداره امور خارجه و اجرای قوانین به نام او انجام می گیرد. عزل و نصب نخست وزیر و وزیران، انحلال پارلمان و یا دعوت به تشکیل آن و یا تعطیل پارلمان و انتصاب اعضاء مجلس لردها تعیین عالی ترین مقام قضایی، صدور فرمان عفو و... از اختیارات پادشاه است.

توشیح لوایح یا طرح های مصوب پارلمان انگلستان از اختیارات پادشاه این کشور است و او می تواند از تأیید و توشیح مصوبات دو مجلس اجتناب ورزد.

پادشاه انگلستان در برابر هیچ یک از قوای سه گانه حاکم در انگلستان مسؤول و پاسخگو نمی باشد و انتصاب پادشاه موروثی است و عزل و برکناری او نیز در حقوق اساسی انگلستان پیش بینی نشده است و هیچ مرجعی به عنوان ناظر، مرجع تشخیص ناتوانی و عزل پادشاه از مقام سلطنت در این کشور نمی باشد (حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، مرتضی مرندی، انتشارات پارسایان، ۱۳۸۲، ص ۱۲۰).

۳. اختیارات عالی ترین مقام جمهوری فرانسه:

براساس قانون اساسی فرانسه، عالی ترین مقام ریاست جمهوری این کشور است که ضامن استقلال ملی، تمامیت ارضی و احترام به پیمان

نامه های جمعی و عهدنامه ها می باشد. تعیین نخست وزیر و پذیرش استعفای او، عزل و نصب وزیران با پیشنهاد نخست وزیر و با پذیرش رئیس جمهور است، توشیح مصوبات پارلمان فرانسه، انحلال مجلس ملی این کشور، انتصاب و عزل و نصب اشخاص در مشاغل کشوری و لشکری، سیاست خارجی، فرماندهی نیروهای مسلح و ریاست شوراهای عالی و کمیسیون های دفاع ملی بر عهده رئیس جمهور است (قانون اساسی فرانسه، مواد ۸، ۹، ۱۲ و ۱۳).

حق عفو خصوصی مجرمان، اعلان جنگ و صلح و انجام هر اقدامی که در شرایط مقتضی و بحرانی به عمل می آید مطابق با ماده ۱۶ و ۱۷ قانون اساسی بر عهده رئیس جمهوری این کشور است.

مهمتر از همه مصونیت رییس جمهور فرانسه در انجام وظایف خود و عدم مسؤولیت وی در برابر قوه قضائیه به جز در مورد اقدام به خیانت علیه کشور است.

نتیجه گیری:

اولاً؛ همانگونه که مشاهده نمودید، صرف اعطای بعضی اختیارات خاص برای تصمیم گیری در شرایط حساس و ویژه به عالی ترین مقام رسمی هر نظامی به تنهایی نمی تواند با اصول و معیارهای دموکراسی و مردم سالاری منافات داشته باشد، زیرا علاوه بر منطقی بودن آن، امری متداول در سایر نظام های سیاسی دنیا است.

ثانیاً؛ آنچه که منافات با اصول و معیارهای دموکراسی و مردم سالاری دارد، سپردن اختیارات ویژه به یک فرد و پیش بینی نکردن مکانیزم های کنترلی دقیق بر عملکردهای آن مسؤول می باشد.

توضیح آن که: مکانیزم های کنترلی به دو دسته «درونی» و «بیرونی» تقسیم می شوند. مکانیزم های کنترل درونی نظیر: تقوا، عدالت، علم و بینش صحیح سیاسی و

اجتماعی، تدبیر، شجاعت، مدیریت و قدرت کافی، پرهیز از خودرأیی و جاه طلبی، احترام به رأی کارشناسان و متخصصان و... و تأکید بر وجود این شرایط در عالی ترین مقام کشور می باشد.

مکانیزم های کنترل بیرونی عبارتند از کلیه ساز و کارهای نظارتی بر آن مسؤول و پیش بینی چگونگی کنترل و عزل آن در صورت سوء استفاده از قدرت از قبیل تفکیک قوا، لزوم پاسخگویی در مقابل سایر نهادها، لزوم مشورت و... (فلسفه قدرت، سید عباس نبوی، تهران، سمت، ۱۳۷۹، صص ۴۴۱ - ۳۹۶).

اگر بخواهیم نگاهی مقایسه ای در این زمینه بین نظام جمهوری اسلامی ایران و نظام های آمریکا، انگلستان و فرانسه داشته باشیم مشخص می شود که شرایط رهبری در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نسبت به کشورهای نامبرده به مراتب دقیق تر و متناسب با مسؤولیت سنگین رهبری و مدیریت یک نظام سیاسی و اصول و معیارهای مردم سالاری است؛ تکیه و تصریح بر عدالت و علم و تقوا به همراه شروطی همچون بینش صحیح سیاسی و اجتماعی، تدبیر، شجاعت، مدیریت و قدرت کافی برای رهبری که در اصل ۱۰۹ قانون اساسی جمهوری اسلامی پیش بینی شده است، در هیچ یک از قوانین اساسی کشورهای غربی مورد لحاظ قرار نگرفته است.

در این کشورها، هر فرد عامی صرف نظر از صلاحیت علمی، بینش سیاسی و قدرت مدیریت کافی می تواند تصدی ریاست جمهوری و رهبری سیاسی این کشورها را تنها مشروط به کسب اکثریت آراء به دست آورد.

از سوی دیگر هر چند ادعای کشورهای مدعی دموکراسی در کنترل قدرت، تأکید بر کنترل های بیرونی است ولی بررسی ساختار حقوقی این کشورها و

عملکرد سران آنها به خوبی حاکی از ناکارآمدی این مکانیزم های کنترل در سوء استفاده مسئولین آنها و جلوگیری از تضييع معيارهای دموکراسی است: به عنوان نمونه در برخی کشورها مانند انگلستان هيچ مرجع ناظری بر اعمال ملکه وجود ندارد و در قانون اساسی آن هيچ مرجعی برای عزل و رسيدگی به تخلفات وی پيش بينی نشده است و پادشاه مادام العمر دارای قدرت می باشد. یا در فرانسه و آمریکا تنها رئیس جمهور این کشور به جرم خیانت و ارتشاء قابل محاکمه و عزل است و طبیعی است اثبات چنین موضوعی بسیار مشکل و عملاً غير ممکن است.

اما در قانون اساسی جمهوری اسلامی ما نه تنها رهبری مادام العمر نیست، بلکه در صورت اثبات ناتوانی در انجام وظایف رهبری سریعاً برکنار می شود و از سوی دیگر براساس مفاد اصل ۱۱۱ قانون اساسی جمهوری اسلامی موارد متعددی به صورت قانونی برای عزل رهبری توسط مجلس خبرگان پيش بينی شده است و تنها به خیانت و ارتشاء بسنده نشده است.

ثالثاً؛ مردم سالاری حقیقی تنها در نظامی ممکن است که به مردم و جایگاه آنان باور داشته باشد و تنها هدف خود را از پذیرفتن قدرت، خدمت به مردم بداند و بتواند با تکیه بر مبانی صحیح هستی شناختی و معرفتی، نیازهای اساسی و واقعی افراد جامعه را تشخیص و در راستای تأمین سعادت مادی و معنوی مردم گام بردارد نه این که کسب قدرت و تأمین منافع خود و حزب خود را هدف اصلی قرار داده و در این راه از تحميق مردم گرفته تا ارتكاب جنایت و نسل کشی در سایر کشورها، فروگذاری نکرده

و جامعه خویش را از شناخت واقعیات خود و جهان، محروم نماید و نهایتاً به سوی تباهی و فساد سوق دهد (عصر امام خمینی، میر احمد رضا حاجتی، نشر بوستان کتاب).

آنگونه که هم اکنون در کشورهای مدعی دموکراسی شاهد می‌باشیم که در واقع منادیان دیکتاتوری و استبداد جدیدند.

از نصوص دینی و سیره برمی‌آید که کارکرد شورا صرفاً ارائه نقش مشورتی به رهبر و یا کارگزاران حکومت است و خود نمی‌تواند نهادی تصمیم‌گیرنده باشد و مصوبات آن نقش الزامی و رسمی پیدا کند؛ بنابراین کارکرد آن با نهادهای شورایی مانند مجلس و یا شوراهای محلی و... که ا

پرسش

از نصوص دینی و سیره برمی‌آید که کارکرد شورا صرفاً ارائه نقش مشورتی به رهبر و یا کارگزاران حکومت است و خود نمی‌تواند نهادی تصمیم‌گیرنده باشد و مصوبات آن نقش الزامی و رسمی پیدا کند؛ بنابراین کارکرد آن با نهادهای شورایی مانند مجلس و یا شوراهای محلی و... که امروزه در جهان معمول است، تفاوت دارد. از این رو نمی‌توان از طریق نصوص دینی وجود چنین نهادهایی را توجیه کرد؟

پاسخ

کارکرد نهاد شورا در اسلام، منحصر به ارائه نقش مشورتی نیست. در رابطه با این مطلب ادله متعددی وجود دارد. اکنون بدون ورود به مباحث فنی و تخصصی، به برخی از آنها اشاره می‌شود:

۱. لسان برخی از آیات قرآن -مانند: (وَ أَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ) از این جهت اطلاق دارد و کارکرد شورا را منحصر به ارائه نقش مشورتی نمی‌سازد.

۲. در مواردی پیامبر اکرم (ص) دستور داده اند که رأی شورا، باید ملاک عمل قرار گیرد. روزی امیرمؤمنان (ع) از آن حضرت پرسید: «ای پیامبر! اگر مسأله‌ای پدید آمد که در رابطه با آن آیه‌ای از قرآن و یا سیره و سنتی از جانب شما وجود نداشته باشد. چه کنیم؟» حضرت فرمود: «آن را با مشورت مؤمنان انجام دهید». سپس آن حضرت اضافه فرمود: «مشورت را به امور خاص محدود نسازید»؛ «یا رسول الله اذنا نزل بنا امر لیس فیہ کتاب و لا سنه منک، ما نعمل به؟ فقال (ص): «اجعلوه شوری بین المؤمنین و لا تقصرونه بامر خاصه» (تفسیر فرات ابن ابراهیم کوفی، ص ۶۱۵، محمد هادی معرفت، ولایت فقیه، ص ۱۰۱). یعنی، اساساً در امور مختلف از مشورت مدد جوئید و آن را ملاک عمل قرار دهید.

۳. در موارد بسیاری،

پیروی از رأی اکثریت مورد تأکید قرار گرفته و از مخالفت و سرپیچی با ارباب رأی و بصیرت نهی شده است. از جمله اینکه پیامبر اکرم (ص) فرمود: «دوران‌دیشی آن است که با صاحب‌نظران مشورت کنی و امرشان را فرمانبری، پس هرگاه خردمند خیرخواه چیزی گفت آن را بپذیر، و مباد که بر خلاف آن‌ها عمل کنی که در آن هلاک و نابودی است.» «العزم، ان تستشیر ذالرأی و تطیع امره، و قال: اذا اشار عليك العاقل الناصح فاقبل، و اياك و الخلاف عليهم، فان فيه الهلاك» (بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۱۰۵).

بنابراین نهاد شورا در نظام اسلامی، دارای کارکردهای متفاوت و اشکال گوناگونی است. برخی صرفاً ارائه دهنده نقش مشورتی است؛ بدون آنکه برای مشورت گیرنده الزام آور باشد و برخی دارای نقش الزام آور و مؤثر قطعی در تصمیم‌گیری‌ها و برنامه‌ریزی‌ها است.

فاشیسم یعنی چه؟ آیا حکومت ولایت فقیه به آنجا کشیده می‌شود؟

پرسش

فاشیسم یعنی چه؟ آیا حکومت ولایت فقیه به آنجا کشیده می‌شود؟

پاسخ

فاشیسم «Fascism» نام نهضت یا حرکتی است که نخستین بار به وسیله موسولینی، دیکتاتور ایتالیا، در سال‌های ۱۹۲۲ تا ۱۹۴۳ در آن کشور به وجود آمد و جریان‌های مشابهی (مانند نازیسم در آلمان و فالتزیسم در اسپانیا) به دنبال آن در همین خط سیر فکری شکل گرفت. فاشیسم از کلمه «Fasces» گرفته شده و آن علامتی است به شکل تبر که بر روی پرچم‌های فرمانروایان قدیم رومی نقش می‌بست و نماد قدرت آنها بود. فاشیسم پیش از اینکه یک فلسفه یا ایدئولوژی سیاسی باشد؛ یک روش حکومت است که بر سه اصل «حکومت فردی قدرت»، «حاکمیت دولت» و «ناسیونالیسم افراطی» استوار است. در حکومت‌های فاشیستی، فردی که در رأس حکومت قرار می‌گیرد، ما فوق قانون است. در این حکومت‌ها سازمان دولت، با تکیه بر قدرت نظامی و گروه‌های فشار سیاسی و وسایل تبلیغاتی - که در اختیار دولت است آزادی‌های فردی را محدود می‌سازد و هرگونه حرکت مخالفی را سرکوب می‌کند. ر.ک: طلوعی، محمود، فرهنگ جامع سیاسی، ص ۶۲۵؛ آشوری، داریوش، دانشنامه سیاسی، ص ۲۳۴. ویژگی‌های فاشیسم عبارت است از:

۱. عدم اعتماد به عقل؛

۲. انکار اصل اساسی مساوات بشری؛

۳. نظام رفتاری مبتنی بر دروغ و خشونت؛

۴. سیستم تک حزبی و حکومت عده ای نخبه و قدرت نامحدود؛

۵. نژادپرستی و ناسیونالیسم افراطی؛

۶. ضدیت با حقوق و نظام بین المللی؛

۷. تقدیس رهبر تا حد ممکن؛

۸. مخالفت با دموکراسی، لیبرالیسم و سوسیالیسم؛

۹. اعتقاد شدید به قهرمان پرستی (هیروئیسم) و رزم جویی (میلیتاریسم). ر.ک: قاضی زاده، کاظم، اندیشه های فقهی سیاسی امام خمینی، ص ۱۴۵.

در مقایسه حاکمیت اسلامی با فاشیسم، شاید از این جهت

که فاشیسم هم قائل به تقدس رهبری و مردمی بودن رهبر است، شباهتی به نظر آید. اما آنچه شالوده فاشیسم بوده و در ویژگی های فوق تبلور یافته است، هرگز در نظام اسلامی راه ندارد؛ چرا که مبنای تقدس به تنهایی مشابهت را نمی رساند. به علاوه ولی فقیه همیشه در چارچوب قوانین و مقررات اسلامی و مصلحت جامعه اسلامی، عمل می کند و هیچ گونه نظرات شخصی ناشی از جاه طلبی، احساس غرور و قدرت و... در او راه ندارد.

در حکومت اسلامی، یکی از منابع استنباط احکام اسلامی «عقل» است. از طرف دیگر همه مردم، حتی ولی فقیه، به صورت مساوی در برابر قانون مسئول اند و هیچ قوم و ملتی بر سایر اقوام، امتیاز و برتری ندارد و تنها ملاک امتیاز «تقوا» است. اخلاق و رعایت اصول انسانی و ارزش های الهی، جایگاه ویژه ای در برخورد با سایر ملت ها و حتی طبیعت دارد. بنا بر توضیحات داده شده مشخص می شود که اطلاق اصطلاح «فاشیسم» به حکومت دینی، نوعی شارلاتانیسم تبلیغاتی دشمنان نظام اسلامی در جهت مشوه جلوه دادن چهره حکومت دینی است. این امر به نوبه خود نشان دهنده شکست آنان در مقابله تئوریک، و اندیشه ای و شکست در صحنه های عملی است.

لطفا مفهوم ولایت مطلقه فقیه را از منظر قانون اساسی و امام(ره) توضیح دهید؟

پرسش

لطفا مفهوم ولایت مطلقه فقیه را از منظر قانون اساسی و امام(ره) توضیح دهید؟

پاسخ

تبیین و تحلیل «ولایت مطلقه فقیه» از منظر امام خمینی(ره) و قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، به دو شیوه ممکن است:

۱. رجوع به منابع و متون اسلامی و آرای حضرت امام(ره) و دیگر فقیهان و اندیشمندان اسلامی؛

۲. مراجعه به مشروح مذاکرات شورای بازنگری قانون اساسی برای فهم مقصود قانون گذاران از این عبارت.

در این رابطه ابتدا به بازخوانی معنای این اصطلاح از منظر حضرت امام(ره) با تکیه بر متون اسلامی می پردازیم. سپس ضمن مراجعه مختصر به مذاکرات شورای بازنگری قانون اساسی، تلاش می کنیم تا مقصود قانون گذاران از این اصطلاح را بیابیم.

یک. ولایت فقیه در متون اسلامی

نظریه حضرت امام(ره) درباره حوزه اختیارات ولی فقیه - که مورد قبول اکثریت فقهای شیعه می باشد این است که فقیه همه اختیارات لازم حکومتی امام معصوم(ع) را دارد و هر نوع ولایتی که در حوزه رهبری جامعه برای امام ثابت شده، برای فقیه نیز ثابت است؛ به جز آنچه که به دلیل خاص از مختصات امام معصوم(ع) شمرده شده است (از قبیل پاره ای از اختیاراتی که

پیامبر(ص) در حوزه مسائل خصوصی افراد داشته اند).

از اختیارات حکومتی یاد شده، به «ولایت مطلقه» تعبیر می شود که به اختصار به توضیح آن می پردازیم:

کلمه «مطلق» یا «مطلقه» در لغت به معنای آزادی، رهایی و ارسال در برابر «مشروط» (Conditional) و یا در برابر «نسبی» (Relative) است.

کاربرد این واژه در علوم اعتباری از نظر دایره «وسعت اطلاق» بسیار متفاوت است. به عبارت دیگر هر کجا که این واژه به کار می رود، باید به دقت در نظر داشت که مراد از آن اطلاق در

برابر کدامین قید است؛ مثلاً «مطلقه» (Absolutist) در نظام های سیاسی غالباً به رژیم های فاقد قانون اساسی یا نامقید به قانون، گفته می شود؛ ولی در نظام «ولایت فقیه» معانی دیگری دارد:

۱. یکی از معانی «ولایت مطلقه فقیه» این است که حوزه اختیارات فقیه محدود و مقید به عرصه خاصی مانند امر قضاوت و امور حسبه نیست؛ بلکه شامل همه امور اجتماعی می شود و در واقع رهبری سیاسی و اجتماعی را در بر می گیرد. در این معنا «ولایت مطلقه» همان معنایی را دارد که امروزه از «ولایت فقیه» فهمیده می شود و افزوده شدن کلمه «مطلقه» چیزی بر آن نمی افزاید؛ بلکه صرفاً نقش توضیحی و تأکیدی دارد.

۲. معنای دیگر، آن است که اگر «مصلح اهم اجتماعی» مسلمانان، با یکی از احکام اولیه شرعی - که از نظر اهمیت در رتبه پایین تری قرار دارد در تراحم قرار گیرد، ولی فقیه - که موظف به حفظ مصالح عالی جامعه اسلامی است با جهت حفظ مصالح اهم آن، می تواند؛ بلکه باید به طور موقت آن حکم شرعی اولی را تعطیل کند و مصالح اهم جامعه را بر آن مقدم بدارد. به عنوان مثال در فقه اسلامی، تخریب مسجد حرام است؛ اکنون اگر به تخریب مسجدی جهت خیابان کشی حاجت افتاد، چه باید کرد؟ دیدگاه مخالف ولایت مطلقه بر آن است که صرف مصلحت اهم اجتماعی، مجوز تخریب مسجد و امثال آن نیست و تا زمانی که کار به ضرورت نرسد، نمی توان به آن دست زد؛ لیکن براساس نظریه «ولایت مطلقه» لازم نیست حکومت اسلامی آن قدر صبر کند که برای جامعه، مشکلات زیادی فراهم شود و کارد به استخوان برسد تا آن گاه از سر

ناچاری و برای خروج از این بست و انفجار اجتماعی، مسجد را تخریب کند. در غیر این صورت همیشه از قافله تمدن عقب خواهیم ماند و در مشکلات دست و پا خواهیم زد و شارع مقدس به چنین چیزی راضی نیست. براساس این معنا روشن می شود که:

ولایت مطلقه فقیه از قواعد رافع تراحم است؛ یعنی، مطلق بودن ولایت، گره گشا در تراحم احکام اولیه و مصالح اهمّ اجتماعی موقت است.

از طرفی ولایت مطلقه خود مقید به قیودی است؛ نه اینکه از هر حیث مطلق باشد. قیودی که در اعمال ولایت مطلقه وجود دارد، عبارت است از:

مصلحتِ اهم بودن و اجتماعی بودن. به عبارت دیگر ولی فقیه نمی تواند:

۱. دل خواهانه و بدون رعایت مصالح جامعه اقدامی کند.

۲. مصلحت مورد نظر در اینجا مصالح امت است؛ نه مصلحت شخص ولی فقیه.

۳. تنها مصالحی را می تواند بر احکام نخستین مقدم بدارد که از نظر اهمیت دارای رتبه بالاتری بوده و شارع مقدس راضی به ترک آنها نباشد.

دو. ولایت فقیه در قانون اساسی

نگاهی به مشروح مذاکرات شورای بازنگری قانون اساسی، این نکته را آشکار می سازد که منظور از «ولایت مطلقه فقیه» در قانون اساسی، درست همان معنایی است که حضرت امام(ره) و فقهای شیعه، با استناد به منابع و متون اسلامی و ادله عقلی و نقلی بیان کرده اند؛ نه به معنای «مطلقه» در اصطلاح علوم سیاسی. در اینجا به عنوان نمونه به گفته های تعدادی از اعضای شورای بازنگری قانون اساسی اکتفا می شود.

۱. آیت الله خامنه ای: «من به یاد همه دوستانی که در جریان های اجرایی کشور بودند، می آورم که آن چیزی که گره های کور این نظام را گشوده همین «ولایت مطلقه امر» بوده و

نه چیز دیگر... اگر مسأله ولایت مطلقه امر - که مبنا و قاعده این نظام است ذره ای خدشه دار شود؛ ما باز گره کور خواهیم داشت... آنجایی که این سیستم با ضرورت ها برخورد می کند و کارآیی ندارد، آن وقت ولایت مطلقه از بالا سر وارد می شود [و] گره را باز می کند». مشروح مذاکرات شورای بازنگری قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، ج ۳، ص ۱۶۳۷ و ۱۳۶۸.

۲. آیت الله مشکینی: «ما معتقدیم که بلا اشکال، فقیه ولایت مطلقه دارد. ما می گوئیم در قانون تان یک عبارت را بیاورید که بر این معنا اشاره بشود...». همان، ص ۱۶۳۴ و ۱۶۳۵.

۳. یکی دیگر از خبرگان: «... دایره ولایت فقیه عین همان محدوده اختیاراتی است که پیامبر(ص) و ائمه معصومین داشتند...». همان، ص ۱۳۱۰.

بدین ترتیب قانون گذار، دقیقاً با عنایت به همان معنای ولایت مطلقه فقیه - که برگرفته از متون اسلامی است به قصد تفهیم اختیارات وسیع تر مقام رهبری نسبت به موارد مذکور در اصل ۱۱۰ اقدام به ذکر این عبارت (ولایت مطلقه فقیه) در اصل ۵۷ نموده است. آیت الله مشکینی در یکی از جلسات شورای بازنگری قانون اساسی اعلام کرد: «پیشنهاد می کنم یک چیز دیگری در اینجا (اصل ۱۱۰) باید اضافه بشود و آن این است که همه وظایف فقیه واجد شرایط را اینجا شما استقصا نکرده اید...». همان، ج ۲، ص ۶۸۹ و ۶۹۰.

در نتیجه «ولی فقیه» به عنوان عالی ترین مقام حکومتی، ضمن آنکه در برابر قانون با آحاد ملت یکسان است و دارای هیچ گونه امتیاز شخصی و برتری ذاتی نیست؛ در عین حال دارای اختیارات فرا دستوری است. احکام فرادستوری، قواعد و مقرراتی است که حاکم بر سایر اصول قانون اساسی و قوانین و مقررات دیگر

است؛ مثل برتری احکام شریعت مقدس اسلام بر سایر قوانین و مقررات. همچنین ولی فقیه در مسائلی که حل آنها از طرق قانون مصوب ممکن نباشد و راه حلی در قانون برای آن پیش بینی نشده باشد، با استفاده از «ولایت مطلقه خود» به حل آنها می پردازد. برای آگاهی بیشتر در این زمینه ر.ک:

الف. قاضی زاده، کاظم، اندیشه های فقهی سیاسی امام خمینی (ره)، ص ۱۹۰.

ب. ابراهیم زاده آملی، نبی الله، حاکمیت دینی، ص ۱۵۳.

پ. کعبی، عباس، تبیین مفهوم ولایت مطلقه فقیه.

ت. امام خمینی و حکومت اسلامی (مجموعه آثار)، ج ۵؛ محمد جواد ارسطا، حدود اختیارات ولی فقیه، ص ۵۵.

ث. هاشمی، سیدمحمد، حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، ج ۲، ص ۵۶.

ج. مرندی، مرتضی، حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، چاپ اول، ۱۳۸۲.

آیا لازم است اهل سنت از ولی فقیه در همه امور تبعیت کنند؟

پرسش

آیا لازم است اهل سنت از ولی فقیه در همه امور تبعیت کنند؟

پاسخ

یکم. به طور مسلم در احکام فردی - فقهی، کسی آنان را ملزم به پیروی از ولی فقیه نمی داند؛ بلکه الزام در ناحیه مسائل اجتماعی و حکومتی است. این امری اجتناب ناپذیر است؛ زیرا در هر جامعه ای، وحدت رویه لازم است و بدون آن آنارشیسم و هرج و مرج پدید می آید. از این رو نه تنها اهل تسنن؛ بلکه غیر مسلمانان نیز در حکومت اسلامی، باید قوانین و هنجارهای اجتماعی اسلام را بپذیرند؛ مگر دایره خاصی از امور که قابل استثنا است.

دوم. فقهای برجسته اهل تسنن، پیروی از علمای شیعه و تقلید از آنان در احکام را جایز می دانند؛ به عنوان نمونه می توان به فتوای شیخ محمود شلتوت (رئیس جامع الازهر مصر) توجه کرد که در آن به حقانیت تشیع اعتراف شده و اطاعت در مسائل دینی از مذهب شیعه، برای همه فرقه ها مسلمین جایز دانسته شده است. برای آگاهی بیشتر ر.ک: شلتوت، علامه محمود، سیری در تعالیم اسلام، ترجمه دکتر سیدخلیل خلیلیان.

سوم. همه فقهای اهل تسنن، اطاعت از حاکم مسلمان را واجب می دانند؛ بویژه اگر او فقیه عادل و با تقوا باشد. برای آگاهی

بیشتر ر.ک: صفی زاده، دکتر فاروق، ولایت فقیه از دیدگاه اهل سنت.

چرا ولی فقیه با اینکه به وسیله خبرگان منتخب مردم ایران انتخاب شده است، بر تمام شیعیان جهان ولایت دارد؟

پرسش

چرا ولی فقیه با اینکه به وسیله خبرگان منتخب مردم ایران انتخاب شده است، بر تمام شیعیان جهان ولایت دارد؟

پاسخ

مسأله ولایت فقیه از دو دیدگاه، قابل بررسی است و هر یک نتایج ویژه ای دارد که هرچند با یکدیگر متنافی نیست؛ ولی تفاوت چشمگیری با هم دارد:

یک. از منظر قانون اساسی

با توجه به اینکه قانون اساسی هر کشوری، در قلمرو همان کشور اعتبار دارد؛ از این رو حاکمیتش را -چه درباره ولایت فقیه یا غیر آن تنها در گستره کشور مربوطه، می تواند سایه گستر سازد و نسبت به ماورای آن، قدرت نفی و اثبات چیزی را ندارد.

دو. از نقطه نظر مذهبی

بر این اساس ولایت فقیه گستره فراخ تری می یابد؛ یعنی، پیروان آیین واحد در سرزمین های مختلف، می توانند نظام و رهبری واحدی را برگزینند و یا دین می تواند سیستم و رهبر واحدی را برای آنان، با معیارهای خاصی تعیین کند. در نگرش اسلامی، مسلمانان امت واحد و دارای سرزمین و مرز فرهنگی ایدئولوژیکی مشترک، سرنوشت مشترک و حتی دشمنان مشترک می باشند. این مسأله ایجاب می کند که دارای رهبری واحد نیز باشند که بتواند تمام امت را به طور یک پارچه و هماهنگ، به سمت اهداف مورد نظر به حرکت درآورد.

بنابراین خاستگاه ولایت بر جهان شیعه و جهان اسلام، آرای چند میلیون ایرانی نیست؛ بلکه مبانی دینی است. بلی نقش این آرا آن است که در بزرگ ترین کانون تشیع در جهان، شاخص ترین فرد شناسایی و ولایت او فعلیت می یابد و از این طریق امت اسلام می توانند «ولی واجب الاطاعه» خود را نیز بشناسند و بر اساس رهنمودهای او، خط سیر سیاسی و اجتماعی خویش را تنظیم کنند.

اختیارات ولی فقیه با اینکه ارتباط با وحی ندارد، چگونه قابل توضیح است؟

پرسش

اختیارات ولی فقیه با اینکه ارتباط با وحی ندارد، چگونه قابل توضیح است؟

پاسخ

برای روشن شدن این موضوع، لازم است به صورت مختصر، این نکته بررسی شود که اصولاً هدف از ارتباط با وحی و عالم غیب چیست و این ارتباط چه کار ویژه مهمی را بر عهده دارد؟ در پاسخ می توان به دو هدف عمده اشاره کرد:

یکم. پیامبر(ص) از طریق وحی و ارتباط با ماورای طبیعت، بر حقایق و معارف دینی واقف می شود. و بدون آنکه در این دریافت دچار خطا و یا تردیدی شود، راه صحیح زندگی و اصول و قوانین الهی را در ابعاد مختلف زندگی انسانی به کار بسته و با ابلاغ و اجرای آنها موجبات هدایت و رستگاری جامعه بشری را به وجود می آورد.

دوم. پیامبر(ص) از طریق وحی، دارای ولایت و مشروعیت الهی و سیاسی در هدایت و رهبری جامعه برای خود و جانشینان خود است. آیات زیر بر این مسأله دلالت دارند:

الف. (النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ). احزاب (۳۳)، آیه ۶.

ب. (يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ...). مائده (۵)، آیه ۶۷.

پ. (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ...). نساء (۴)، آیه ۵۹.

با انقطاع وحی نیز هیچ گونه خللی در اصل این مسأله وارد نمی شود؛ زیرا ارتباط با غیب، اعم از ارتباط بی واسطه و یا با واسطه است. در زمان حاضر نیز فقیه جامع شرایط - با توجه به ادله متعدد نقلی و عقلی به صورت عام منصوب از سوی امامان معصوم(ع) و پیامبر اکرم(ص) می باشد؛ هر چند خود مستقیماً با وحی ارتباط ندارد (همان طور که امامان معصوم(ع) نیز با وحی

ارتباط نداشتند)؛ ولی جایگاه شرعی و شخصیت حقوقی او، منصوب و مرتبط با وحی الهی است.

ولایت فقیه در نظام اسلامی ایران چه نوع ولایتی است؟ آیا مطلق است یا یر مطلق؟ چرا؟ لطفا پاسخ سؤال را با منطق، برهان و استدلال کای ارائه نمایید.

پرسش

ولایت فقیه در نظام اسلامی ایران چه نوع ولایتی است؟ آیا مطلق است یا یر مطلق؟ چرا؟ لطفا پاسخ سؤال را با منطق، برهان و استدلال کای ارائه نمایید.

پاسخ

درباره ولایت فقیه دو گونه بحث وجود دارد که هر یک در جای خود و با روش خاص آن باید مورد بحث قرار گیرد:

۱- بحث نظری درباره ولایت فقیه و ادله اثبات آن و حدود اختیارات از نظر فقه.

۲- بحث پیرامون واقعیت سیاسی موجود و محدوده آن در قانون اساسی و جنبه های حقوقی آن. مورد اول، بحث بسیار دامنه دار از نظر فقهی و مستندات آن است که از دیرباز مورد بحث و بررسی فقها بوده و هر یک با دیدگاه های خاص خود آرای را در این زمینه ابراز نموده اند. برخی فقیه را دارای ولایت محدود (امور حسب) دانسته و برخی نیز اختیارات او را بیش از امور حسب دانسته و به اصطلاح ولایت او را (مطلق) می دانند. البته این مطلق به معنای مطلق العنان بودن و قدرت بی اندازه نیست. متأسفانه این خطایی است که برخی آن را مرتکب شده و برداشت های نادرست از آن می کنند. فقیهی که دارای ولایت است، ده ها معیار و قاعده و ضابطه بر او حاکم است؛ چرا که حافظ شریعت و دین است و دین و شریعت اقتضائات ویژه ای دارند که فقیه را در محدوده خود نگاه می دارند. از سوی دیگر شرط اولیو ضروری برای تصدی ولایت، «عدالت» است؛ چرا که با خروج از مرز عدالت، فقیه صلاحیت ولایت را از دست می دهد. در هر صورت بحث فقهی در این زمینه، بحثی دامنه دار است که باید در جای خود به آن پرداخت. مورد دوم؛ بحث قانونی درباره ولایت است. در کشور

ما پس از انقلاب اسلامی و به برکت آن، قانون اساسی تدوین گردید که از اصول مهم آن اصل ولایت است. این قانون اساسی مورد پذیرش مردم قرار گرفت و مردم به آن رأی دادند. از نظر حقوقی و قانونی، فقیه در چارچوب قانون اساسی و اختیاراتی که در آن به ولی فقیه داده شده، اعمال ولایت می کند و محدودده کار او باید در چارچوب قانون اساسی باشد. ولی این بدان معنا نیست که بحث نظری پیرامون ولایت فقیه صورت نگیرد و یا اگر کسی از نظر علمی به نتیجه ای غیر از آنچه که در قانون اساسی وجود دارد، رسید نظرش محکوم باشد. آن نظر در جای خود و به عنوان بحثی علمی محترم است؛ گرچه همه باید در حال حاضر به مفاد قانون اساسی گردن نهند و آن را اجرا کنند. البته وارد شدن به بحث نظری ولایت فقیه باید با ابزارهای خاص آن صورت پذیرد و گرنه موجب سردرگمی خواهد شد.

نکته دیگر در این مورد آن که نصب فقها به عنوان ولی از جانب امام زمان (عج) نصبی عام است که فعلیت یافتن آن در حال حاضر به تشخیص خبرگان است، اما این که هرگونه که خبرگان انتخاب نمایند عینا مورد نظر امام زمان (عج) می باشد (نصب خاص) ادعایی بی اساس است. ولی اگر ادعا شود که انتخاب یک تشخیص بر طبق معیارهایی است که حضرت ارائه کرده اند (نیابت عامه) سخنی متین است.

کلمه «مطلق» یا «مطلقه» در لغت به معنای آزادی، رهایی و ارسال است؛ لیکن موارد استعمال آن متفاوت است. به عبارت دیگر گاهی «مطلق» (Absolute) در برابر «نسبی» (Relative) به کار می رود و گاهی در برابر «مشروط» (Conditioned). استعمال نخست صرفا در علوم حقیقی است، ولی

استعمال دوم هم در علوم حقیقی و هم در علوم اعتباری (مانند علوم سیاسی) جریان دارد. از طرف دیگر کاربرد این واژه در علوم اعتباری نیز از نظر دایره و وسعت اطلاق، بسیار متفاوت است. به عبارت دیگر هر کجا که این واژه به کار می رود، باید به دقت در نظر داشت که مراد از آن اطلاق در برابر کدامین قید می باشد؛ مثلاً «مطلقه» (Absolutist) در نظام های سیاسی غالباً به رژیم های فاقد قانون اساسی (Constitution) اطلاق می شود؛ ولی در نظام ولایت فقیه به گونه دیگری استعمال می شود. مقصود از «ولایت مطلقه فقیه» این است که اگر «مصلح اهم اجتماعی» مسلمانان با یکی از احکام اولیه شرعی - که از نظراهمیت در رتبه پایین تری قرار دارد - در تراحم قرار گیرد، ولی فقیه که موظف به حفظ مصالح عالیّه جامعه اسلامیست. به خاطر حفظ مصالح اهم جامعه اسلامی می تواند، بلکه باید موقتاً آن حکم شرعی اولی را تعطیل کند و مصالح جامعه را بر آن مقدم بدارد؛ از آنچه گذشت روشن می شود که:

اولاً؛ ولایت مطلقه فقیه از قواعد رافع تراحم است؛ یعنی، مطلق بودن ولایت گره گشا در تراحم احکام اولیه و مصالح اجتماعی است.

ثانیاً؛ ولایت مطلقه خود، مقید به قیودی است، نه این که از هر حیث مطلق باشد.

قیودی که در اعمال ولایت مطلقه وجود دارد عبارت است از: ۱- مصلحت، ۲- اهم بودن، ۳- اجتماعی بودن. به عبارت دیگر، ولی فقیه نمی تواند:

۱- به طور دل خواهی و بدون رعایت مصالح جامعه اقدامی کند.

۲- مصلحت مورد نظر در اینجا مصالح امت است، نه شخص ولی فقیه.

۳- تنها مصالحی را می تواند بر احکام نخستین مقدم بدارد که از نظر اهمیت دارای رتبه بالاتری بوده

و شارع مقدس راضی به ترک آنها نباشد.

۱- ولایت فقیه به معنای سرپرستی جامعه توسط فقیه است. ماهیت «ولایت» در ولایت فقیه با حاکمیت حقوقی و سیاسی در دیگر نظام های حکومتی مشابه است و تنها در دو ناحیه با آن متفاوت است که در بند ۲ به آن اشاره شود.

مراد از «فقیه» کسی است که از حیث آگاهی از اسلام، عدالت، شجاعت و مدیریت شایسته ترین فرد جامعه اسلامی است و از او به فقیه جامع الشرایط تعبیر می شود.

۲- تفاوت «ولایت» در ولایت فقیه با حاکمیت حقوقی و سیاسی در دیگر نظام های حکومتی در دو ناحیه است:

الف) مشروعیت ولایت فقیه از ناحیه خداوند است، گرچه مردم نیز در انتخاب مصداق ولی فقیه دخالت دارند ولی مشروعیت در دیگر نظام های حکومتی ناشی از رأی مردم یا قدرت نظامی یا وراثت و امثال آن است.

ب) از آنجا که شخصیت حقیقی ولی فقیه (یعنی خود او) نیز به عنوان یک فرد تحت ولایت شخصیت حقوقی ولی فقیه است، در واقع ولایت او ولایت «فقه» است پس تمام قوانین حکومت در ولایت فقیه قوانین اسلام است و حتی قوانین موقعیتی و موقت نیز براساس ضوابط اسلامیتدوین می شود. برخلاف نظام حقوقی دیگر حکومت ها که منبع حقوقی آن الزام. قوانین الهی نیست.

۳- اصطلاح «مطلقه» در ولایت مطلقه فقیه به این معنا نیست که ولایت فقیه محدود و مقید نیست. بلکه در یکتعریف به معنای مقید بودن به او قیدی است که برخی در ولایت فقیه مطرح کرده اند:

۱- افراد تحت ولایت، که آن را محدود به قاصران (مجنون و یتیم بی سرپرست) کرده اند.

۲- محدوده اختیارات فقیه که محدود به امور حسبه دانسته اند؛ یعنی، اموری که شارع به هیچ وجه راضی به ترک آن نیست.

ولایت مطلقه فقیه؛ به معنای دوم این است

که، ولایت او محدود به این دو قید نیست، بلکه ولایت او بر یکایک افراد جامعه، از مسلمان و غیرمسلمان، مجتهد و عامی، مقلد خودش و دیگر مجتهدان و بلکه بر خودش ثابت است و از ناحیه دوم در هر امری که از شؤون اجتماعی باشد ولایت دارد و باید براساس موازین اسلامی در آن حکم کند.

بنابراین ولایت مطلقه فقیه بدین معنا نیست که او می تواند بدون ضابطه و به دلخواه حکم کند و در اعمال حکومتی قیدی ندارد زیرا چنین اعمال حکومتی براساس هوای حاکم خواهد بود نه از ناحیه خداوند. در اسلام ضوابطی برای اعمال ولایت فقیه وجود دارد که از آن به «مصلح» و «تراحم» تعبیر می شود.

برای آگاهی بیشتر تصویر بخشی از کتاب ولایت و دیانت، مهدی هادوی تهرانی (صفحه ۱۲۶ - ۱۱۷)،

برای مطالعه کتب زیر توصیه می شود:

ولایت فقیه و جهاد اکبر امام خمینی (ره)

ولایت فقیه از دیدگاه فقها و مراجع علی عطایی

ولایت فقیه استمرار حرکت انبیا مجاهدین انقلاب اسلامی

ولایت فقیه دستغیب

ولایت فقیه به زبان ساده شفیعی

ولایت فقیه جوادی آملی

حدود ولایت حاکم اسلامی احمد نراقی

اقتصاد سیاسی، ج ۱ (ولایت فقیه) مولائی

کلیات مسأله ولایت سیاهپوش

حکومت الهی ولایت و زعامت مصطفی آیت الهی

ولایت فقیه و حاکمیت ملت طاهری خرم آبادی

ولایت فقیه حائری شیرازی

حاکمیت مستضعفین در پرتو ولایت حسین نژاد

اگر در مسئله ای حکم ولی فقیه با نظر مرجع تقلید مغایر بود کدام لازم الاجراست؟

پرسش

اگر در مسئله ای حکم ولی فقیه با نظر مرجع تقلید مغایر بود کدام لازم الاجراست؟

پاسخ

احکام و مسایل اسلامی را می توان به دو دسته احکام شرعی فردی و احکام اجتماعی و سیاسی تقسیم نمود. در احکام شرعی فردی هر شخصی برای تعیین وظیفه و تکلیف خود به مجتهد اعلم که در کشف و استنباط احکام از دیگران تواناتر است و او را به عنوان مرجع تقلید خود برگزیده، مراجعه می کند. در چنین احکامی از آنجا که به فرد تعلق دارد نه به جامعه، تعدد مراجع و فتاوی مختلف هیچ گونه مشکلی به بار نمی آورد، هر شخص موظف به تقلید از مرجع تقلید خود می باشد.

اما مسایل اجتماعی به دو دسته تقسیم می شوند:

الف) مسائل اجتماعی که به سیاست کل نظام اسلامی برمی گردد و در آن موضوع حکم حکومتی، قوانین و مقررات الزامی از طرف دولت اسلامی وجود دارد که تک تک افراد را موظف به اطاعت و اجرای آن می سازد. در این قبیل موارد حال می خواهد سیاسی باشد مانند قطع رابطه با آمریکا یا اقتصادی باشد مانند پرداخت مالیات و یا اجتماعی باشد مثلاً قوانین و مقررات راهنمایی و رانندگی در این قبیل مسائل تمامی افراد جامعه اعم از ولی فقیه، مراجع تقلید و مقلدان آنها هم موظف به اجرای فرامین و مقررات حکومت بوده، هر چند نظر مرجع تقلیدشان مغایر با آن باشد، زیرا از آنجا که چندگانگی دیدگاه ها، خصوصاً در مسائل کلان، سرنوشت ساز و مشکل آفرین خواهد بود و چه بسا باعث هرج و مرج و حتی اختلال نظام زندگی اجتماعی می شود، ضرورت دارد در عرصه اجتماعی یک دیدگاه در کشور حاکم گردد که اولاً از سوی فقیه

آگاه به مسائل سیاسی و اجتماعی ارائه شده باشد و ثانياً دارای رسمیت باشد و ثالثاً صاحب آن دیدگاه از سوی تعداد قابل توجهی از مجتهدان خبره به عنوان اعلم در مسائل اجتماعی

معرفی گردیده باشد که همان ولی فقیه جامع الشرایط می باشد، لذا مبنای تصمیم گیری در مسائل کشور و حل معضلات و اجرای احکام اسلامی همین دیدگاه رسمی قرار می گیرد. خلاصه در چنین مواردی اگر بین فتوای مراجع تقلید با نظر حکومت تعارض و اختلاف پیش بیاید، نظر حکومت و ولی فقیه همیشه مقدم است، چنان که فقها در مورد قضاوت تصریح کرده اند و حتی در رساله های عملیه هم آمده است که اگر یک قاضی شرع در موردی قضاوت کرد قضاوت او برای دیگران حجت است و نقض حکم او حتی از طرف قاضی دیگری که اعلم از او باشد حرام است، (کتاب نقد، شماره ۷، ص ۷۳). حضرت امام در این باره می فرمایند: «قیام برای تشکیل حکومت و اساس دولت اسلامی از قبیل واجب کفایی است. بر فقهای عدول پس اگر یکی از آنان موفق به تشکیل حکومت شود دیگران باید از او تبعیت کنند»، (امام خمینی، کتاب البیع، ج ۲، ص ۴۶۵ و ۴۶۶). در این مسأله هیچ گونه اختلافی بین فقهاء نیست و آیت الله فاضل نیز همین نظر را دارند، (استفتا از دفتر معظم له).

ب) اما در مسائل اجتماعی که در عین اجتماعی بودن کاری به امور حکومتی و قوانین و مقررات دولتی ندارد و از طرف حکومت دولت امر و نهی در آن زمینه وجود ندارد در اینجا اگر مرجع تقلید نظر خاصی داشته باشد باید نظر مرجع تقلید اجرا گردد. مثلاً در برخی عملیات های

بانکی مراجع تقلید نظرات خاصی دارند و از آن جا که حکومت اسلامی مردم را موظف به انجام آنها نکرده و مردم مخیرند، لذا باید نظر مرجع تقلید را اطاعت نمود.

برای آگاهی بیشتر ر.ک:

۱- آیت الله جوادی آملی، ولایت فقیه، ص ۴۷

۲- کاظم قاضی زاده، اندیشه های فقهی سیاسی امام خمینی، ص ۲

۳- حسنعلی نوروزی، نظام سیاسی اسلام، ص ۹۳

حکم حکومتی چیست؟ تفاوت آن با فتوا چیست؟ دایره اختیارات ولی فقیه در صدور آن چقدر است؟ تشخیص حکومتی بودن یا نبودن حکم برعهده کیست؟

پرسش

حکم حکومتی چیست؟ تفاوت آن با فتوا چیست؟ دایره اختیارات ولی فقیه در صدور آن چقدر است؟ تشخیص حکومتی بودن یا نبودن حکم برعهده کیست؟

پاسخ

شناخت حکم حکومتی و تفاوت آن با فتوا نیازمند شناخت «حکم» و اقسام آن می باشد بر این اساس:

الف. تعریف «حکم»:

در لغت برای حکم معانی متعددی بیان شده است، در کتاب های «مفردات راغب» (راغب اصفهانی، مفردات فی غرایب القرآن، ص ۱۲۵) و «معجم مقاییس اللغه» (ابن فارس، معجم مقاییس اللغه، ج ۲، ص ۹۱) و «النهایه» (ابن اثیر، النهایه، ج ۱، ص ۶۲) حکم به معنای «منع و بازدارندگی برای اصلاح» دانسته شده است. به عبارت دیگر، حکم یعنی «بازداشت و ممانعتی که در مسیر اصلاح باشد».

و در اصطلاح شرعی، به مجموعه باید ها و نبایدهایی که شارع مقدس برای رسیدن بشر به کمال مطلوب وضع کرده است، حکم می گویند. شهید آیت الله صدر درباره معنای شرعی حکم می گوید: «حکم قانون وضع شده از طرف خداوند متعال، برای تنظیم حیات بشری است» (محمدباقر صدر، دروس فی علم الاصول، الحلقه الاول، ص ۱۶۱) در اصطلاح فقهی حکم به معنای «انشاء حکم الله در موضوع معین» است؛ بدین شکل که:

اولاً: حاکم، حکم شرعی یک موضوع معین را تشخیص می دهد و به عبارت دیگر؛ حکم کلی (فتوا) را بر مصداق معین تطبیق می دهد و تصدیق می کند. (مثلاً- در فتوا گفته می شود، اگر آب نداشتی تیمم بگیر، ولی در حکم گفته می شود: طبق بررسی، معلوم شده که تو آب نداری پس تیمم بگیر)

به عنوان نمونه می گوید، امروز اول ماه شوال است یا این خانه متعلق به فلان

شخص است.

ثانیا: این نظر را بیان و صادر می نماید.

ثالثا: آن را اجرا می نماید و یا افراد را ملزم می کند که انجام دهند؛ و به هر حال آن تشخیص موردی، اجرا گشته و عمل، ایجاد (= انشاء) می گردد. (سیدهدایت الله طالقانی، مرجعیت، تهران، ارغنون، چاپ اول، ۱۳۷۴، ص ۲۹۸)

ب. اقسام حکم و تعریف حکم حکومتی:

حکم در یک تقسیم بر دو گونه است:

یکم. حکم قاضی که «موضوع معین» آن عبارت است از: «موضوع مورد نزاع و اختلاف بین نزاع کنندگان».

دوم. حکم حاکم که «موضوع معین» آن عبارت است از: «موضوع خاص مربوط به مصلحت های جامعه اسلامی و یا اشخاص». حکم حاکم مبتنی بر اینست که شرایط خاص جامعه و مصلحت مسلمین، اسلام و احیاناً کشور اسلامی و یا مصلحت های شخص خاصی بررسی گشته و سپس حکم متناسب با این شرایط صادر گردد. حکم حاکم در امور شرعی مثل رویت هلال، وقوف در عرفات و ... حکم حاکم در امور شرعی شخصی؛ مانند: طلاق زن در شرایط خاص و رعایت مصلحت ها، حکم حاکم در مسائل اجتماعی اسلام، مثل دستور امام علی (ع) به قیمت گذاری کالاها. (صبحی صالح، شرح نهج البلاغه، نامه ۵۳، ص ۴۸۳) و یا اجبار فروش اجناس احتکار شده، حکم تحریم تنباکو توسط میرزای شیرازی و حکم تحریم سلطه بیگانه بر مسلمین توسط میرزا محمد تقی شیرازی (شیرازی دوم) و حکم تحریم کاپیتالاسیون و حکم قتل سلمان رشدی توسط حضرت امام (ره) و ...

بر این اساس در تعریف حکم حکومتی می توان چنین گفت: «احکام حکومتی» تصمیماتی است که ولی امر، در سایه قوانین شریعت و رعایت

موافقت آن‌ها به حسب مصلحت وقت گرفته، طبق آن‌ها مقرراتی وضع نموده، به اجرا در می‌آورد، مقررات نام برده لازم الاجرا و مانند شریعت دارای اعتبار می‌باشند، با این تفاوت که قوانین آسمانی، ثابت و غیرقابل تغییر و مقررات وضعی، قابل تغییر و در ثبات و بقاء تابع مصلحتی می‌باشند که آن‌ها را به وجود آورده است و چون پیوسته، زندگی جامعه انسانی در تحول و رو به تکامل است، طبعاً این مقررات تدریجاً تغییر و تبدل پیدا کرده، جای خود را به بهتر از خود خواهند داد. بنابراین می‌توان مقررات اسلامی را بر دو قسم دانست: قسم نخست احکام آسمانی و قوانین شریعت که مواردی ثابت و احکامی غیر قابل تغییر می‌باشند و قسم دوم مقرراتی که از کرسی ولایت سرچشمه گرفته، به حسب مصلحت وقت وضع شده و اجرا می‌شود». (سیدمحمدحسین طباطبایی، بحثی درباره مرجعیت و روحانیت، مقاله «ولایت و زعامت»، صص ۸۳-۸۵)

ج. تعریف فتوا:

فتوا و فتویا، در لغت به معنای «روشن کردن ابهامات، پاسخ و تبیین مسائلی و مجهولات» است و در لسان ادبی قرآن و حدیث نیز به همین معنی به کار رفته است. (ر.ک: سیدهدایت الله طالقانی، همان، صص ۳۲۲ و ۲۹۸) و در اصطلاح به معنای «بیان حکم الله» است. فتوا نظر کلی کارشناختی و استنباطی است که فقیه نسبت به حکم کلی الهی در رابطه با موضوعی دارد. در چنین استنباطی شرایط و مصالح خاصی جدا از آنچه در ادله مربوط به خود آن موضوع آمده ملاحظه نمی‌گردد و تا زمانی که حکم مجتهد جامع شرایط بر خلاف

آن نباشد، هر مقلدی موظف است به استنباط مرجع تقلید خود عمل نماید.

د. تفاوت حکم حکومتی با فتوا:

حکم حکومتی و به طور کلی (حکم) از چند جهت با فتوا تفاوت دارد؛

جهت اول: از نظر معنا و ماهیت:

اولاً: فتوا بیان کلی حکم شرعی (حکم الله) است و کاری با تطبیق حکم بر مصداق ندارد ولی حکم (حکومتی و یا غیرحکومتی)، علاوه بر فتوا، مطابقت با مصداق هم انجام می شود و دستور به اجرا صادر می گردد؛ یعنی حکم شامل ۴ قسمت است: ۱. فتوای حکم کننده (حاکم یا قاضی) ۲. مطابقت فتوا بر مصداق ۳. صدور ۴. دستور اجراء

ثانیاً: به لحاظ اینکه فتوا، کلی و حکم، مصداقی و جزئی است؛ در فتوا مصلحت ها و شرایط مکلف خاص، در نظر گرفته نمی شود؛ بلکه حداکثر مصلحت های مکلفین _عموم_ در نظر گرفته می شود، ولی در حکم شرایط شخص خاص و یا مصلحت ها در نظر گرفته می شود.

جهت دوم: از نظر خصوصیت صادرکننده:

هم در فتوا و هم در حکم، صادرکننده، باید فقیه جامع الشرایط باشد؛ با این تفاوت که در حکم حکومتی برای والی شرایط اضافه تری مثل مدیر و مدبر بودن و آگاهی ها و بینش سیاسی و ... در نظر گرفته شده است.

جهت سوم: از نظر قلمرو نفوذ:

در فتوا فقط بر خود مرجع صادرکننده فتوی (مفتی) و مقلدین او واجب است که طبق فتاوی او عمل کنند (فقط بر اینها جهت است) ولی حکم حکومتی بر همه مردم لازم الاجرا است، حتی بر فقهاء و مراجع دیگر، زیرا نقض حکم پیامدهای سیاسی _ اجتماعی داشته و با منافع و مصالح عموم

مردم در اصطکاک است. مگر در موارد بسیار نادری که انسان یقین کند که حکم حاکم، خلاف شرع است که تشخیص این مساله هم از همه کس ساخته نیست. (جهت آشنایی ر.ک: سیدهدایت الله طالقانی، همان، ص ۲۰۷)

جهت چهارم: از نظر تقدم داشتن

حکم حکومتی در مرحله تراحم مقدم بر فتوا بوده و بر آن حاکمیت دارد. به عنوان مثال: اگر چه فتوای همه علمای شیعه بر وجوب حج، و بلکه شمردن آن در ردیف ضروریات دین اسلام است، ولی در صورتی که همین فریضه مهم دینی با مصالح کشور اسلامی و امت مسلمان تراحم پیدا کند، حاکم اسلامی می تواند از انجام این فریضه مهم موقتا جلوگیری کند. (صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۱۷۱)

ه. ولی فقیه و حکم حکومتی:

در اندیشه سیاسی اسلام ولی فقیه دارای اختیارات تامی است که می تواند در تمام امور سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، قضایی و ... ، حکم حکومتی کند و اطاعت از حکمش واجب است. بنابراین دایره اختیارات ولی فقیه در صدور حکم حکومتی گسترده و حتی آنچنان که حضرت امام (ره) می فرماید:

«حکومت، اهم احکام الهی است و بر جمیع احکام فرعی الهیه تقدم دارد» (صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۱۷۰) و «حکم حکومتی از احکام اولیه است» (همان، ج ۲۰، ص ۱۷۴) و «به عناوین ثانویه محدود نیست» (جهت مطالعه کامل ر.ک: دین و دولت در اندیشه اسلامی، محمد سروش، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۷۸، صص ۶۱۴-۶۷۰).

حکم حکومتی به پشتوانه مشروعیت اصل حکومت و ولایت و جایگاه ارزشی آن، همه احکام اولی و ثانوی و یا واقعی و ظاهری را در بر می گیرد.

یعنی مجموعه احکامی که برای حفظ کیان اسلام و نظام سیاسی - اجتماعی مسلمانان مفید و تاثیر گذار است می تواند به عنوان اولی یا ثانوی اش با تشخیص ولی فقیه در قالب احکام حکومتی جعل و صادر شود و اجرایش بر همگان واجب گردد. (ولایت فقیه، جوادی آملی، ص ۸۷-۸۸)

درباره قلمرو نفوذ حکم حکومتی، امام راحل (ره) می فرماید:

«حاکم می تواند مسجد و یا منزلی که در مسیر خیابان است خراب کند... همچنین می تواند هر امری چه عبادی و یا غیرعبادی که جریان آن مخالف اسلام است از آن مادامی که چنین است جلوگیری کند، حکومت می تواند از حج که از فرائض مهم الهی است در مواقعی که مخالف مصالح کشور اسلامی است موقتا جلوگیری کند». (صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۱۷۰-۱۷۱)

بنابراین محدود اختیارات ولی فقیه در صدور احکام حکومتی تا جایی است که مصالح جامعه اسلامی اقتضا نماید.

و. مرجع تشخیص احکام حکومتی:

احکام حکومتی را می توان بر اساس معیارها و ویژگی هایی که حکم حکومتی دارد شناخت و حتما نیاز نیست که در خود حکم و یا توسط مرجعی خاص حکومتی بودن آن، مشخص گردد. بر این اساس هر حکمی که از ولی فقیه جامع شرایط، در ارتباط با موضوعی معین با رعایت مصالح جامعه اسلامی صادر و شامل تمامی افراد حوزه اسلامی شود، حکم حکومتی است.

به عبارت دیگر برای شناخت حکومتی بودن یک حکم باید بررسی شود که آیا این حکم از ویژگی احکام حکومتی (مصلحت مداری، گستردگی حوزه شمول، تغییر و تبدل پذیری، لازم الاجرا بودن و...) برخوردار است یا نه؟ و بر این اساس به حکومتی یا

غیر حکومتی بودن آن پی برد.

گفته می شود ولی فقیه هیچ گاه با استفاده از ولایت مطلقه حکم خارج از شرع و عقل نمیدهد خوب سوالی که مطرح این است که تشخیص این که فلان حکم ولی خارج از شرع است خود نیاز به اجتهاد دارد و چطور می توان چنان معیاری بکار برد و چرا حضرت ابراهیم در صبح حضرت اسماعیل ا

پرسش

گفته می شود ولی فقیه هیچ گاه با استفاده از ولایت مطلقه حکم خارج از شرع و عقل نمیدهد خوب سوالی که مطرح این است که تشخیص این که فلان حکم ولی خارج از شرع است خود نیاز به اجتهاد دارد و چطور می توان چنان معیاری بکار برد و چرا حضرت ابراهیم در صبح حضرت اسماعیل این قاعده را رعایت نکرد با این که حکمی غیر عقلانی بر حسب ظاهر بود

.....

پاسخ

هر چند رابطه سؤال با مقایسه ای که نمودید، مشخص نمی باشد و تشبیه شما دچار ابهام است، اما به طور کلی درباره ساز و کارهای کنترلی در مقابل خطاهای احتمالی ولی فقیه در نظام اسلامی توجه به چند نکته لازم است:

یک. خطاها بسیار متفاوت و گوناگون است و هر یک آثار و نتایجی ویژه دارد. حتی ممکن است خطای واحد در اوضاع مختلف، آثاری متفاوت بر جای گذارد. بنابراین نمی توان در یک جمله اعلام کرد: «خطاهای حاکمان، فلان اثر خاص را در پی دارد». اما در عین حال یکی از پیامدهای مهم خطاهای حاکمان، کاهش میزان «مقبولیت اجتماعی» است.

دو. امام معصوم، پیراسته از هر خطایی است؛ ولی انتظار عدم وقوع خطا از غیر معصوم (ع)، انتظاری نابجا است. در عین حال اسلام، شرایطی را برای حاکم اسلامی در عصر غیبت قرار داده است. علم و تقوا از جمله آنها است که عامل مهمی در تقلیل خطاها می باشد. این شرایط در بردارنده دو نوع کنترل است:

۱. کنترل عقلانی،

۲. کنترل اخلاقی.

افزون بر آن، دستوراتی چون لزوم مشورت و خودداری از استبداد به رأی و دیگر عوامل کنترل کننده - که شرح آن جداگانه رفته است

- در کاهش ضریب احتمال خطا و نزدیک کردن آن به صفر، بسیار مؤثر است.

از طرف دیگر شروط یاد شده و دیگر شرایط لازم (چون زمان شناسی و توانایی مدیریت کلان اجتماعی) فقط حدوثی نیستند؛ یعنی، چنان نیست که تنها در زمان به دست گرفتن قدرت، لازم بوده و پس از آن اعتبار نداشته باشند؛ بلکه شرایطی حدوثی و بقایی هستند. بنابراین از آغاز رهبری تا پایان آن، وجود این شرایط الزامی است و هرگاه ولی امر یکی از آنها را از دست داد، از سمت خود معزول است.

۳. امر به معروف و نهی از منکر یا اصل «نظارت عمومی» نیز یکی از راه‌هایی است که اسلام بر آن تأکید کرده است. بر این اساس هر مسلمانی، موظف است با دقت و ژرف‌نگری، عملکرد مسؤولان نظام اسلامی را زیر نظر گیرد و در صورت مشاهده خطا و انحراف، به گونه‌ای خیرخواهانه و مفید به حال جامعه، خطاها را تذکر دهد و رهنمود و یا پیشنهادی برای بهبود وضع جامعه، ارائه کند.

نکته دیگر اینکه اشتباه به دو گونه قابل تصور است:

الف. اشتباهات و خطاهای کارشناختی

مقصود از خطاهای کارشناختی، آن است که در پاره‌ای از مسائل، متخصصان و کارشناسان دارای دیدگاه‌ها و نظرات مختلفی اند که این نظرات، گاهی معارض یکدیگرند و در میان آنها، تنها یک رأی بر صواب و بقیه نادرست است.

طبیعی است رأی حاکم و یا کارگزاران حکومت اسلامی نیز یکی از آن‌ها است و در صورت حاکمیت غیرمعصوم، احتمال دارد رأی پذیرفته شده بر صواب یا بر خطا باشد. این گونه خطاهای احتمالی، کاملاً طبیعی است و چندان گریزی از آن نیست.

در هر جامعه‌ای این گونه

امور وجود دارد و به جهت لزوم وحدت رویه در حکومت و سیاست، چاره ای جز پذیرش قانونی یک جانب وجود ندارد؛ هر چند در صورت تکافؤ ادله، احتمال صحت رأی مخالف نیز به همان اندازه احتمال صحت رأی موافق است. این گونه امور به هیچ وجه نشانگر ضعف حاکم نیست و در صورت خطا بودن رأی نیز هر چند فاقد آثار منفی نیست؛ ولی چه بسا آثار آن چندان زیاد نباشد؛ زیرا دارای توجیه خردپذیر و مورد حمایت بخش مهمی از آگاهان و کارشناسان است.

ب. خطاهای فاحش و ناشی از ضعف

پاره ای از خطاها، برخاسته از مبانی نظری و کارشناختی نیست؛ بلکه ناشی از ناآگاهی و ضعف و ناتوانی در درک نیازمندی های اجتماعی و یافتن پاسخ شایسته آن، از منابع دینی است. چنین خطاهایی به خوبی از سوی خبرگان و متخصصان دین شناس و آشنا به مسائل اجتماعی، تشخیص پذیر است و ناتوانی شخص را در مدیریت اجتماعی برملا می سازد. مسلماً این گونه امور زیان ها و آثار منفی بیشتری دارد و به عزل صاحب منصب نیز می انجامد.

و نکته آخر اینکه، قضیه حضرت ابراهیم و ذبح حضرت اسماعیل وحی و ادراک قطعی بود که به هیچ وجه احتمال خطا و اشتباه در آن وجود نداشته و حتی از آنجا که برای موضوعی اختیاری و امتحانی بوده و احکام شرع به هیچ وجه با عقل تنافی ندارد، نمی تواند غیرعقلانی باشد. زیرا عقل نیز برای امتحان های مهم برخی از کارها را تجویز می کند.

و این با نظرات ولی فقیه که اجتهادی است دارای فرق است و احتمال اشتباه در آن ولو بسیار اندک، وجود دارد. که البته با

مکانیزمهایی که ذکر شد قابل کنترل می باشد.

حوزه فعالیت سیاسی رهبری چگونه است و ایشان در برابر تصمیمات مجلس چگونه باید عمل کنند؟

پرسش

حوزه فعالیت سیاسی رهبری چگونه است و ایشان در برابر تصمیمات مجلس چگونه باید عمل کنند؟

پاسخ

حوزه فعالیت سیاسی رهبری دامنه وسیعی از وظایف و اختیارات را شامل می شود که بر اساس آموزه های سیاسی اسلام در اصول مختلف قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران بیان گردیده است، و پرداختن و بررسی تمامی آنها، خارج از گنجایش یک نامه است، از این رو به حوزه فعالیت سیاسی رهبری در ارتباط مجلس شورای اسلامی و مصوبات آن می پردازیم.

الف. در نظام اسلامی شخصیت حقیقی رهبر همانند سایر افراد جامعه دارای حقوق و وظایف فردی و اجتماعی مساوی می باشد. و هیچ گونه امتیاز شخصی نسبت به دیگران ندارد و همانند سایرین تابع قانون و مسئول تمام اعمال خود می باشد. طبق اصل یکصد و هفتم قانون اساسی «رهبر در برابر قوانین با سایر افراد کشور مساوی است» و مخالفت و سرپیچی از قانون به هیچ وجه با شرایط رهبری سازگار نمی باشد. مقام معظم رهبری در این زمینه می فرمایند:

«بنده به خیلی از قوانینی که در مجلس تنظیم می شود، اعتقادی ندارم و آن ها را قبون ندارم، ولی وقتی قانونی شد، بنده هم به صورت یک قانون عمل می کنم و مخالفت نمی کنم». (دیدار با دانشگاهیان قزوین، ۲۶/۹/۸۲).

ب. شخصیت حقوقی رهبر:

در یک اصل کلی و زیربنایی تمام قوای حاکم در جمهوری اسلامی ایران، بر طبق قانون اساسی زیر نظر ولایت مطلقه امر و امامت امت اعمال می گردد: «قوای حاکم در جمهوری اسلامی ایران عبارتند از: قوه مقننه، قوه مجریه و قوه قضاییه که زیر نظر ولایت مطلقه امر و امامت بر طبق اصول آینده این قانون اعمال می گردند، این قوا مستقل از یکدیگرند.» (اصل پنجاه

بر این اساس وظایف و اختیارات مقام رهبری در ارتباط با مجلس شورای اسلامی به دو صورت اعمال می شود:

۱. نظارت مستقیم رهبر بر مجلس:

مقام رهبری همچون سایر افراد مردم از طریق استماع مشروح مذاکرات و کسب اخبار و اطلاعات مربوط، عملکرد مجلس و نمایندگان را زیر نظر دارد. و اگر احیاناً مصوبه یا بحثی در مجلس در حال طرح بود که به صلاح کشور نیست. رهبر به طور مستقیم می تواند با تذکر و دخالت در کار مجلست، آن را متوقف یا نحوه بررسی و تصویب آن را تغییر دهد و یا به زمان دیگری موکول نماید. تبعیت و اطاعت از چنین فرامین که از زمره احکام حکومتی می باشند بر قوه مقننه لازم می باشد. نمونه بارز چنین موضوعی، نامه مقام معظم رهبری به رئیس مجلس شورای اسلامی در مورد تغییر قانون مطبوعات بود که در آن برهه زمانی به مصلحت نظام و کشور ندانستند و طرح مذکور در تاریخ ۱۵/۵/۱۳۷۹ از دستور کار مجلس خارج شد. (کیهان، ۱۶/۵/۱۳۷۹). مقام معظم رهبری، می فرماید: «... جاهایی هست که رهبری احساس می کند اگر در اینجا به مسئولی که وظیفه ای داشته باشد و به آن توجه نکرده، تذکر و توجه ندهد، زاویه بسیار خطرناکی در مسیر عمومی ملت پیش می آید، وارد میدان می شود.» (دیدار با دانشگاهیان قزوین، ۲۶/۹/۸۲) علاوه بر این هر از چند گاهی مشاهده می شود که ایشان در سخنرانی های خویش به صراحت یا به صورت ضمنی، مطالبی را به نمایندگان مجلس گوشزد نموده اند.

۲. نظارت غیر مستقیم رهبر بر مجلس:

۲-۱- نصب و عزل و قبول استعفای فقهای شورای نگهبان بر اساس اصل یکصد و دهم از

وظایف و اختیارات رهبری است که از این طریق به صورت غیر مستقیم بر مصوبات مجلس نظارت داشته و مانع از مغایرت مصوبات مجلس شورای اسلامی با احکام اسلام و قانون اساسی می شود و از سوی دیگر مصوبات مجلس مشروعیت می یابد.

۲-۲- بر اساس اصل پنجاه و نهم قانون اساسی «در مسایل بسیار مهم اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی، ممکن است اعمال قوه مقننه از راه همه پرسی و مراجعه مستقیم به آرای مردم صورت گیرد» و مطابق بند سوم اصل یکصد و دهم قانون اساسی فرمان همه پرسی و اعلان آن از اختیارات رهبری بوده و رهبر از باب نظارتی که بر این امر دارد و با عنایت به تشخیص مجلس و تصویب نمایندگان در صورت صلاحدید، فرمان همه پرسی را صادر خواهد کرد. (نظارت و نهادهای نظارتی، محسن ملک افضلی اردکانی، نشر پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۲، ص ۱۴۳).

نتیجه آنکه، مقام رهبری از طریق راههای مستقیم و غیر مستقیمی نظیر: ارشاد و تذکر، صدور حکم حکومتی و اعمال ولایت مطلقه، فقهای شورای نگهبان و در دست داشتن فرمان همه پرسی، بر مصوبات مجلس نظارت و تأثیر می گذارند.

همان گونه که می دانیم ولی فقیه علی رغم بسیاری امتیازات بر سایر زمامداران باز هم معصوم نبوده و احتمال خطا از سوی ایشان وجود دارد از این رو در قانون اساسی کنترل‌های زیادی از جمله خبرگان پیش بینی شده است. حال سوال اینست که آیا می توانید به صورت عینی چند نمونه

پرسش

همان گونه که می دانیم ولی فقیه علی رغم بسیاری امتیازات بر سایر زمامداران باز هم معصوم نبوده و احتمال خطا از سوی ایشان وجود دارد از این رو در قانون اساسی کنترل‌های زیادی از جمله خبرگان پیش بینی شده است. حال سوال اینست که آیا می توانید به صورت عینی چند نمونه از اشتباهات امام (ره) یا مقام معظم رهبری - که علی القاعده بررسی آن در حوزه کاری خبرگان است - را نام ببرید؟

پاسخ

در پاسخ به این سؤال توجه به نکات ذیل حائز اهمیت می باشد:

اولاً: هر چند در انسان غیر معصوم احتمال خطا و لغزش همواره وجود دارد، ولی به هیچ وجه عدم عصمت مساوی و ملازم با وقوع لغزش و اشتباه نیست؛ از دیدگاه آموزه های اسلامی «عصمت به معنی پاک بودن و از دستبرد و سوسه های شیطانی در امان بودن و گناه کبیره و صغیره مرتکب نشدن، منحصر به چهارده معصوم نمی باشد و برای هر کسی که تلاش کند، این راه در این حد و مفهوم باز است؛ چنان که مقام ولایت انحصاری نبوده، قابل وصول برای همگان است؛ البته همگانی که اهلیت داشته باشند و مدارج کمال را طی کرده باشند» (ر.ک: علامه سید محمد حسین طباطبایی، ولایت نامه، ترجمه دکتر همایون همتی، صص ۴۸-۵۷)

ثانیا: به احتمال وقوع اشتباه را می توان با در نظر گرفتن مکانیزمهایی نظیر تأکید بر واجدیت صفات علم، تجربه و کاردانی، تقوا و پرهیز از خود رای و لزوم مشورت با متخصصان و کارشناسان و ... ، کاهش داده و حتی متمایل به صفر کرد که این مکانیزم ها به عینه در نظام اسلامی ما برای ولی

فقیه در نظر گرفته شده و شدیداً بر وجود آن تأکید می شود.

ثالثاً: در موارد نادری که احتمال اشتباه می رود یا مواردی که ابهام وجود دارد، کمیسیونی به نام «هیأت تحقیق» متشکل از اعضای مجلس خبرگان، با مقام معظم رهبری دیدار و توضیحات لازم را خواستار شده و در صورت نیاز با کارشناسان و صاحب نظران مربوط مشورت و تبادل نظر می نمایند. (محسن، ملک افضلی اردکانی، نظارت و نهادهای نظارتی، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۲، ص ۱۲۲)

رابعاً: جلسات خبرگان در این زمینه، به صورت سری بوده و مذاکرات آن منتشر نمی شود، مگر با پیشنهاد هیأت رئیسه یا ده نفر از نمایندگان و تصویب دو سوم نمایندگان حاضر. و همچنین در صورتی که نتیجه جلسات عدم اثبات فقدان شرایط رهبری باشد و رهبر پیشنهاد اعلام نتیجه یا پخش تمام یا قسمتی از مذاکرات را بنماید، پس از طرح در جلسه رسمی، چنان چه اکثریت حاضران مجلس مخالف نبودند، اقدام به پخش آن خواهد شد. نصاب لازم در تشخیص موضوع و عمل به اصل یکصد و یازده آرای دو سوم نمایندگان منتخب می باشد. رهبر نیز در این رابطه می تواند از خود دفاع کند. (مصوبه مجلس خبرگان راجع به اصل یکصد و یازدهم قانون اساسی، موارد ۸، ۱۱ و ۱۰)

و بالاخره اینکه تا کنون مطلبی در این زمینه از مجلس خبرگان منتشر نشده است دلیل این مسأله از یک سو فقدان موارد قابل توجه _ که با شرایط و وظایف رهبری منافات داشته باشد _ است و از سوی دیگر انتشار موارد جزئی و کم اهمیت نیز چه بسا با مصالح نظام اسلامی منافات

داشته باشد و باعث سوء استفاده دشمنان و در نهایت تضعیف جایگاه رهبری شود.

هر چند با این همه اطلاع رسانی دقیق و شفاف نیز خود می تواند نتایج و ثمرات مهمی در تبیین جایگاه مجلس خبرگان و تقویت جایگاه رهبری به دنبال داشته باشد که باز هم تصمیم گیری در این زمینه بر عهده مجلس خبرگان می باشد.

خطاها و لغزش های حاکم اسلامی چه اندازه اثر منفی بر حکومت دینی و دین دارد و راه کارهای مقابله با آن و راه های کنترل و نظارت کدام است؟

پرسش

خطاها و لغزش های حاکم اسلامی چه اندازه اثر منفی بر حکومت دینی و دین دارد و راه کارهای مقابله با آن و راه های کنترل و نظارت کدام است؟

پاسخ

در این باره توجه به چند نکته لازم است:

یک. خطاها بسیار متفاوت و گوناگون است و هر یک آثار و نتایجی ویژه دارد. حتی ممکن است خطای واحد در اوضاع مختلف، آثاری متفاوت بر جای گذارد. بنابراین نمی توان در یک جمله اعلام کرد: «خطاهای حاکمان، فلان اثر خاص را در پی دارد». اما در عین حال یکی از پیامدهای مهم خطاهای حاکمان، کاهش میزان «مقبولیت اجتماعی» است.

دو. رهبر معصوم پیراسته از هر خطایی است؛ ولی انتظار عدم وقوع خطا از غیر معصوم (ع)، انتظاری نابجا است. در عین حال اسلام، شرایطی را برای حاکم اسلامی در عصر غیبت قرار داده است. علم و تقوا از جمله آنها است که عامل مهمی در تقلیل خطاها می باشد. این شرایط در بردارنده دو نوع کنترل است:

۱. کنترل عقلانی،

۲. کنترل اخلاقی.

افزون بر آن، دستوراتی چون لزوم مشورت و خودداری از استبداد به رأی و دیگر عوامل کنترل کننده - که شرح آن جداگانه رفته است - در کاهش ضریب احتمال خطا و نزدیک کردن آن به صفر، بسیار مؤثر است.

از طرف دیگر شروط یاد شده و دیگر شرایط لازم (چون زمان شناسی و توانایی مدیریت کلان اجتماعی) فقط حدودی نیستند؛ یعنی، چنان نیست که تنها در زمان به دست گرفتن قدرت، لازم بوده و پس از آن اعتبار نداشته باشند؛ بلکه شرایطی حدودی و بقایی هستند. بنابراین از آغاز رهبری تا پایان آن، وجود این شرایط الزامی است و هرگاه ولی امر یکی از آنها را از

دست داد، از سمت خود معزول است.

۳. امر به معروف و نهی از منکر یا اصل «نظارت عمومی» نیز یکی از راه‌هایی است که اسلام بر آن تأکید کرده است. بر این اساس هر مسلمانی، موظف است با دقت و ژرف‌نگری، عملکرد مسؤولان نظام اسلامی را زیر نظر گیرد و در صورت مشاهده خطا و انحراف، به گونه‌ای خیرخواهانه و مفید به حال جامعه، خطاها را تذکر دهد و رهنمود و یا پیشنهادی برای بهبود وضع جامعه، ارائه کند.

نکته دیگر اینکه اشتباه به دو گونه قابل تصور است:

الف. خطاهای کارشناختی

مقصود از خطاهای کارشناختی، آن است که در پاره‌ای از مسائل، متخصصان و کارشناسان دارای دیدگاه‌ها و نظرات مختلفی اند که این نظرات، گاهی معارض یکدیگرند و در میان آنها، تنها یک رأی بر صواب و بقیه نادرست است.

طبیعی است رأی حاکم و یا کارگزاران حکومت اسلامی نیز یکی از آن‌ها است و در صورت حاکمیت غیرمعصوم، احتمال دارد رأی پذیرفته شده بر صواب یا بر خطا باشد. این گونه خطاهای احتمالی، کاملاً طبیعی است و چندان گریزی از آن نیست.

در هر جامعه‌ای این گونه امور وجود دارد و به جهت لزوم وحدت رویه در حکومت و سیاست، چاره‌ای جز پذیرش قانونی یک جانب وجود ندارد؛ هر چند در صورت تکافؤ ادله، احتمال صحت رأی مخالف نیز به همان اندازه احتمال صحت رأی موافق است. این گونه امور به هیچ وجه نشانگر ضعف حاکم نیست و در صورت خطا بودن رأی نیز هر چند فاقد آثار منفی نیست؛ ولی چه بسا آثار آن چندان زیاد نباشد؛ زیرا دارای توجیه خردپذیر و مورد حمایت بخش مهمی از آگاهان

و کارشناسان است.

ب. خطاهای ناشی از ضعف

پاره ای از خطاها، برخاسته از مبانی نظری و کارشناختی نیست؛ بلکه ناشی از ناآگاهی و ضعف و ناتوانی در درک نیازمندی های اجتماعی و یافتن پاسخ شایسته آن، از منابع دینی است. چنین خطاهایی به خوبی از سوی خبرگان و متخصصان دین شناس و آشنا به مسائل اجتماعی، تشخیص پذیر است و ناتوانی شخص را در مدیریت اجتماعی برملا می سازد. مسلماً این گونه امور زیان ها و آثار منفی بیشتری دارد و به عزل صاحب منصب نیز می انجامد.

آیا می توان از ولی فقیه انتقاد کرد؟ این مسأله با ولایت و لزوم پیروی از او منافات ندارد؟ اگر انسان انتقاد کرد، گوش شنوایی هست؟

پرسش

آیا می توان از ولی فقیه انتقاد کرد؟ این مسأله با ولایت و لزوم پیروی از او منافات ندارد؟ اگر انسان انتقاد کرد، گوش شنوایی هست؟

پاسخ

چنین گمانه ای هرگز واقعیت ندارد؛ بلکه بر عکس ولایت مطلقه در نظام جمهوری اسلامی ایران، قدرتی محدودتر از رئیس حکومت در دیگر نظام های سیاسی دنیا دارد. برای آگاهی بیشتر در این زمینه به جدول های ذیل توجه نمایید:

جدول شماره ۱: عناوین وظایف و اختیارات مقامات عالیہ اجرایی کشورهای ایران، انگلستان، فرانسه و امریکا در زمینه اجرایی: اسداللهی، مسعود، و طاهری، قهرمان، ولایت فقیه و دموکراسی، ص ۱۷۰.

جمهوری اسلامی انگلستان فرانسه آمریکا ایران

ولی فقیه رئیس جمهور پادشاه نخست وزیر رئیس جمهور نخست وزیر رئیس جمهور

نام کشورها و مقامات

عناوین عالیہ اجرایی

ردیف

۲ مسئولیت اجرای قانون اساسی - * - * - *

۳ انتخاب نخست وزیر یا معاون - * - * - *

۴ عزل و نصب وزرا و قبول استعفای آن ها - * - * - *

۵ ریاست هیئت وزیران - * - * - *

۶ عزل و نصب مقامات عمده قوه مجریه - * - * - *

۷ تعیین سفرا و نمایندگان دیپلماتیک - * - * - *

۸ پذیرش استوارنامه های سفرا - * - * - * و نمایندگان کشورهای خارجی

جدول شماره ۲: عناوین وظایف و اختیارات مقامات عالی اجرایی چهار کشور در زمینه نظامی و قضایی همان، ۱۷۳.

جمهوری اسلامی انگلستان فرانسه آمریکا ایران

ولی فقیه رئیس جمهور پادشاه نخست وزیر رئیس جمهور نخست وزیر رئیس جمهور

نام کشورها و مقامات

عناوین عالیہ اجرایی

ردیف

۱ فرماندهی کل نیروهای مسلح - * - * - *

۲ اعلان

جنگ و صلح * - * - * - *

۳ عزل و نصب مقامات عالی‌رتبه * - * - * - * کشوری و لشکری

۴ ریاست شورای عالی دفاع یا * - * - * - * شورای عالی امنیت ملی

۵ تعیین عالی‌ترین مقام قضایی * - * - * - *

۶ عفو و تخفیف مجازات محکومین * - * - * - *

جدول شماره ۳: عناوین وظایف و اختیارات مقامات عالی‌اجرائی کشورهای ایران، انگلستان، فرانسه و آمریکا در زمینه قانون گذاری همان، ۱۷۵.

جمهوری اسلامی انگلستان فرانسه آمریکا ایران

ولی فقیه رئیس جمهور پادشاه نخست وزیر رئیس جمهور نخست وزیر رئیس جمهور

نام کشورها و مقامات

عناوین عالی‌اجرائی

ردیف

۱ وتوی تعلیقی - - * - * - *

۲ امضای قوانین، آیین نامه‌ها، عهدنامه‌ها - * - * - * و قراردادهای بین‌المللی

۳ ارسال پیام به پارلمان و یا * - * - * - * تقاضای تشکیل جلسات پارلمانی

۴ مذاکره مستقیم با نمایندگان - * - * - * - *

۵ انحلال پارلمان - - * - * - - -

۶ پیشنهاد تجدیدنظر در قانون اساسی * - - - * - - -

جدول شماره ۴: سایر وظایف و اختیارات مقامات عالی‌اجرائی کشور: همان، ۱۷۷.

جمهوری اسلامی انگلستان فرانسه آمریکا ایران

ولی فقیه رئیس جمهور پادشاه نخست وزیر رئیس جمهور نخست وزیر رئیس جمهور

نام کشورها و مقامات

عناوین عالیہ اجرایی

ردیف

۱ تعیین سیاست های کلی کشور * - * - *

۲ اظهارنظر در سیاست داخلی کشور * - * - *

۳ تعیین خطمشی و سیاست کلی هیئت دولت * - * - *

۴ تضمین استقلال و تمامیت ارضی و * - * - *

اتخاذ تدابیر مقتضی در مورد اضطراری

۵ شناسایی دولت ها - * - * - *

۶ رجوع به آرای عمومی یادستور همه پرسی * - - - - *

۷ تنظیم روابط قوای سه گانه * - - - - *

۸ اعطای نشان های دولتی - * - * - *

۹ توزیع عناوین و مدال های نظامی * - * - * - *

کدام شاخصه ها باید محقق شود تا مسأله عزل رهبری در دستور کار مجلس خبرگان قرار گیرد؟

پرسش

کدام شاخصه ها باید محقق شود تا مسأله عزل رهبری در دستور کار مجلس خبرگان قرار گیرد؟

پاسخ

همان گونه که در صورت وجود شرایط و اوصاف رهبری، کار مجلس خبرگان کشف و اعلام آنها بود، در صورت نبود یکی از آنها نیز، وظیفه خبرگان کشف و اعلام است. برای آگاهی بیشتر جدول ذیل را ملاحظه فرمایید:

نحوه و شرایط عزل و استعفای مقامات عالی چهار کشور اسداللهی، مسعود و طاهری، قهرمان، ولایت فقیه و دموکراسی، ص ۱۶۵.

ردیف

نام کشورها و مقامات اجرایی

جمهوری اسلامی ایران

پادشاه

رئیس جمهور

رئیس جمهور

عناوین

ولی فقیه

رئیس جمهور

انگستان

فرانسه

آمریکا

آیا عالی ترین مقام رسمی قابل عزل است

بلی

بلی

خیر

بلی

بلی

۲ شرایط عزل

۱. ناتوانی رهبر از انجام وظایف قانونی خود

۲. از دست دادن یکی از شرایط رهبری

۳. کشف فاقد بودن برخی شرایط از ابتدا

۱. حکم دیوانعالی کشور به تخلف وی از وظایف قانون و تصویب نهایی ولی فقیه

۲. رأی مجلس به عدم کفایت وی و تصویب نهایی ولی فقیه

-درخواست دولت از شورای قانون اساسی و رأی اکثریت مطلق اعضای این شورا

محکومیت رئیس جمهور با رأی دو سوم اعضای سنا

۳ نهاد صلاحیتدار برای عزل

عالی ترین مقام رسمی

مجلس خبرگان

ولی فقیه

-شورای قانون اساسی

مجلس سنا

۴ حق استعفا

دارد

دارد

دارد

دارد

دارد

۵مسأله جانشینی

شورایی مرکب از رئیس جمهور، رئیس قوه قضائیه و یکی از فقهای شورای نگهبان

معاون اول

رئیس جمهور

ولیعهد

رئیس مجلس سنا

معاون

رئیس جمهور

ولایت مطلقه فقیه؛ یعنی اینکه او فوق قانون است در این صورت همه قوانین بی فایده خواهد بود؟!

پرسش

ولایت مطلقه فقیه؛ یعنی اینکه او فوق قانون است در این صورت همه قوانین بی فایده خواهد بود؟!

پاسخ

ولی فقیه فوق قانون در همه مراتب آن نیست. اساساً فلسفه ولایت فقیه آن است که شخصی قانون شناس و متعهد به قوانین و احکام الهی، اداره امور را بر عهده گیرد تا رعایت هنجارها، احکام الهی و مصالح اجتماعی تضمین شود؛ لیکن خلط بزرگی در این رابطه پدید آمده و موجب پیدایش دو نظریه در باب ولایت فقیه شده است:

۱. نظریه ای او را مافوق قانون تصور می کند و این را لازمه «ولایت مطلقه فقیه» می داند.

۲. رویکرد دیگر او را مادون قانون می نگرد و «ولایت مطلقه» را نفی می کند.

به نظر ما ولایت مطلقه فقیه، به معنای تفوق ولی فقیه بر قانون نیست. کسی که اندک آشنایی با علم حقوق و یا احکام و قوانین اسلامی داشته باشد، می داند که قوانین دارای درجات و مراتب متعددی است. بعضی از آنها قوانین «محکوم» و کنترل شونده است و برخی قواعد «حاکم» و کنترل کننده است. سرّ وجود این سلسله مراتب در قانون این است که گاهی بین مصالح نهفته در دو حکم، تراحم ایجاد می شود؛ یعنی، تأمین هر دو در عمل ممکن نیست و ناچار یکی باید به نفع دیگری کنار برود. در چنین مواقعی، قوانین حاکم -مانند قاعده «اهم و مهم» حاکمیت می یابد و به حکم آن باید آنچه دارای مصلحت کمتر است، فدای حکمی شود که مصلحت برتر دارد.

«ولایت مطلقه فقیه» در واقع پیاده کردن قواعد حاکم و ارجح در برابر احکام اولیه عادی است؛ زیرا ولی فقیه موظف است جامعه را به سمت مصالح آن رهبری

و هدایت کند. حال اگر یکی از احکام اولیه دینی، با مصلحت برتر جامعه در تضاد و تراحم افتاد؛ ولایت مطلقه این قدرت را دارد که مصلحت حیاتی و فراتر جامعه را بر آن حکم اولی فروتر مقدم بدارد.

به عنوان مثال اگر در جایی که مسجدی بنا شده است، کشیدن خیابان لازم شد؛ ولی فقیه می تواند برخلاف حکم اولی - که حرمت تخریب مسجد است برای مصالح لازم جامعه اسلامی اجاره تخریب آن را صادر کند. بنابراین ولایت مطلقه فقیه از قواعد رافع تراحم است و اطلاق آن مقید به مصالح لازم و اهم جامعه اسلامی است و بیش از آن قدرتی ندارد. اکنون خود قضاوت کنید که آیا این به معنای تفوق بر قانون است یا اختیار انطباق و اجرای قاعده اهم و مهم؟ برای آگاهی بیشتر در این زمینه ر.ک: جوادی آملی، آیت الله عبدالله، ولایت فقیه.

آیا ولایت فقیه مطلق است یا محدود؟ چرا؟

پرسش

آیا ولایت فقیه مطلق است یا محدود؟ چرا؟

پاسخ

در ادبیات سیاسی رایج دنیا، مطلقه (Absolutist) را مرادف با نامحدودی، بی قید و شرطی و دیکتاتوری می دانند. چنین حکومت های مطلقه ای که آن را استبدادی نیز می نامند، بر اساس حاکمیت بی چون و چرای فرد یا گروه خاص با ویژگیهای زور، سرکوب، ارباب، وحشت و عدم پابندی به قانون شکل گرفته که از هیچگونه محدودیت قانونی برخوردار نمی باشد و قدرتی فوق قانون و غیر قابل کنترل دارد و در چنین حکومت هایی مردم هیچگونه نقشی از خود نداشته و حاکمان برای حفظ قدرت خود، به بدترین جنایات تن می دهند. در برابر چنین حکومت هایی، حکومت مشروطه (Constitutional Government) جای دارد، رژیم سیاسی ای که دامنه کاربرد قدرت در آن محدود به حدود قانونی است و به عبارتی حکومت قانون یا قانون روایی می باشد/

با تلقی منصفانه و عاری از پیشداوری، روشن می شود که روح حاکمیت ولایی با معیارهای حاکمیت استبدادی بیگانه و در تضاد است؛ امام خمینی در این باره می فرمود :

«حکومت اسلامی، حکومت استبدادی نیست که رئیس دولت مستبد و خود رأی باشد، مال و جان مردم را به بازی بگیرد و در آن به دلخواه دخل و تصرف کند. هر کس را اراده اش تعلق گرفت بکشد و هر که خواست انعام کند و به هر که خواست بدهد، اموال و املاک را به این و آن بخشد، رسول اکرم (ص) و حضرت امیرالمؤمنین (ع) و سایر خلفا هم چنین اختیاراتی نداشتند.» {۱}

پس مراد از مطلق در «ولایت مطلقه فقیه» چیست؟

«مطلقه» به معنای شمول این مسوؤلیت است که برای تامین مصالح و تضمین عدالت، همه ابعاد مصالح مردمی را فرامی گیرد.

فقیهان

پیشن به جای واژه «مطلقه» از «عامه» استفاده می کردند. در مقابل این شمول و مطلق بودن ولایت، ولایت های دیگری نیز وجود دارد که جهات خاصی در آنها مورد نظر است؛ مثل ولایت پدر در امر ازدواج دختر، ولایت وصی یا قیم شرعی بر صغار. از این رو مقصود از اطلاق، گسترش دامنه ولایت فقیه است و دایره مسئولیت ولی فقیه در تمام احکام انتظامی اسلامی و در رابطه با تمامی ابعاد مصالح عمومی مردم را تبیین می کند، طرفداران این دیدگاه، قلمرو اختیارات ولی فقیه را بسان قلمرو حکومت پیامبر و امامان معصوم: گسترده و عام می دانند بدین دلیل که اجرای حدود الهی، جلوگیری از تجاوز و تعدی حفظ اسلام از رکود و پوسیدگی و ممانعت از تغییر دادن آداب و احکام الهی را از وظایف فقیهان می انگارند {۲} امام خمینی می فرماید:

«مقتضای حدیث العلماء ورث الانبیاء - علماء وارث انبیاء هستند -؛ این است که برای علما وراثت در هر چیزی، هم شأن پیامبران باشد و از شؤون انبیاء، حکومت و قضاوت است، پس باید حکومت برای فقها به شکل مطلق جعل و اعتبار گردد.» {۳}

مطلق بودن ولایت آنست که فقیه باید همه احکام اسلام را تبیین کند و به اجرای آن اهتمام ورزد، چون هیچ حکمی از احکام الهی قابل تعطیل شدن نیست. {۴} بسیاری از فقهای بزرگ شیعی معتقدند که حوزه اختیارات فقیه، نسبی نیست، بلکه عام و مطلقه است؛ محقق کرکی، {۵} صاحب جواهر {۶} و در عصر حاضر امام خمینی {۷} از مروجان اندیشه ولایه عامه فقیه هستند /

البته در برابر این دیدگاه، شماری از علما ضمن پذیرش اصل ولایت فقیه، دایره اختیارات آن را اندک دانسته

و آن را عام نمی دانند و آن را در چند حوزه خاص چون امور حسبه {۸} مقید و محدود نموده اند؛ همان اختیاراتی که فقها پیش از انقلاب عهده دار آن بودند /

این نکته نیز در خور تذکر است که :

ولایت مطلقه فقیه در چهارچوب معیارها و مرزهایی قرار دارد، تا معنای بی قید و شرط بودن و فارغ از هر حد و ضابطه از آن استشمام نشود. حدودی که برای ولایت مطلقه منظور شده، بدین شرح است :

۱. ولی فقیه با تمام اختیارت گسترده اش، مطیع قانون الاهی است و ولایت او تا زمانی «مطلقه» است که مشروط به قوانین شریعت باشد. از این رو می توان ولایت فقیه را ولایت قانون شمرد. امام خمینی ضمن تاکید بر عدالت فقیه، می فرماید:

«غیر از قانون الاهی کسی حکومت ندارد. برای هیچ کس حکومت نیست، نه فقیه و نه غیر فقیه، همه تحت قانون عمل می کنند. مجری قانون هستند، هم فقیه و هم غیر فقیه، همه مجری قانونند.» {۹}

۲. حاکم اسلامی باید بر اساس مصلحت عمومی مردم و بدور از مصالح شخصی و فردی عمل نماید. {۱۰}

بنا براین، ولایت فقیه، ولایت شخصی نیست بلکه حاکمیت فقه اسلام است و گستره آن نیز بر اساس گستره اجرای احکام اسلامی عام است و در این راستا اصل ۵۷ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران معنا و مفهوم می یابد. و در پرتو آن اگر قوای حاکم در بحران هاو شرایط ویژه در بن بست قرار گیرند، حاکم اسلامی به عنوان مبنا و قاعده این نظام، گره گشا خواهد بود، تجربه سالهای پس از انقلاب گواه پرافتخار این مدعا است /

لازم به ذکر است که اصل ۵۷ قانون

اساسی بر مطلقه بودن ولایت تاکید می نماید :

«قوای حاکم در جمهوری اسلامی ایران عبارتند از قوه مقننه، قوه محریه و قوه قضاییه که زیر نظر ولایت مطلقه امر و امامت امت بر طبق اصول آینده این قانون اعمال می گردند.»

[۱]. ولایت فقیه، امام خمینی، ص ۳۳ - ۳۲

[۲]. شئون و اختیارات ولی فقیه، ص ۲۱ - ۳۰

[۳]. الرسائل، امام خمینی، ج ۲، ص ۱۰۸

[۴]. ولایت فقیه، جوادی آملی، ص ۴۶۳

[۵]. رسایل، محقق کرکی، ج ۲، ص ۱۴۲

[۶]. جواهر الکلام، محمد حسن نجفی، ج ۲۱، ص ۳۹۷

[۷]. ولایت فقیه، ص ۴۰

[۸]. از ولایت و سرپرستی امور صغار و محجوران و اموال بدون صاحب و منافع عامه ای که ولی و سرپرست شرعی و قهری برای آن شناخته شده نباشد، به ولایت حسبیه یاد می شود/

[۹]. صحیفه نور، ج ۱۰، ص ۵۳

[۱۰]. شئون و اختیارات ولی فقیه، ص ۲۰ و ۸۰

آیا رهبر جامعه اسلامی می تواند به خاطر مصلحت جامعه قوانین اصیل اسلام را زیر پا بگذارد؟

پرسش

آیا رهبر جامعه اسلامی می تواند به خاطر مصلحت جامعه قوانین اصیل اسلام را زیر پا بگذارد؟

پاسخ

قوانین اصیل اسلامی به دو بخش تقسیم می شوند یک بخش آن ثابت و لایتغیر می باشد و شرایط زمان و مکان در آن تأثیر نمی گذارد "حلال محمد حلال ابداً الی یوم القیامه و حرام محمد حرام ابداً الی یوم القیامه" "۱"

بخش دیگری از قوانین اسلامی در شرائط زمان و مکان خاصی ممکن است تغییر کند یعنی عنصر زمان و مکان در آن تأثیر گذاشته و موجب تغییر آن شود در این حالت ولی فقیه که آگاه به زمان و مکان است حکم لازم را متناسب با شرائط زمان و مکان استخراج می کند.

و یا ممکن است ولی فقیه در مواجهه با دو قانون یکی اهم دیگری مهم باشد در این حالت ولی فقیه بخاطر آگاهی به مسائل اسلام و تشخیص ضرورت، امر اهم را انتخاب نموده و این عمل او از نظر ما که قادر به تشخیص امر مهم از اهم نیستیم زیرپاگذاری قانون اسلام باشد.

بطور کلی همانطور که مقام معظم رهبری خودشان می فرمایند: "عدالت به معنای خاص یعنی آن ملکه نفسانی از جمله ی شرایط ولایت است. اگر این شرایط تأمین شد، ولایت یک چیز آسیب ناپذیر است؛ زیرا به مجرد این که کمترین عمل خلافی که خارج از محدوده و خارج از اوامر و نواهی اسلامی است، از طرف آن ولی یا والی تحقق پیدا کرد شرط عدالت سلب می شود. کوچکترین ظلم کوچکترین کجرفتاری که خلاف شرع باشد، عدالت را سلب می کند هر تبعیضی، هر عمل خلاف و گناه و ترک وظیفه

ایی عدالت را از والی سلب می کند. وقتی که عدالت سلب شد، او از آن منصب عزل می شود. ولایت، یعنی حاکمیت

انسانهای پارسا، انسانهای مخالف با شهوات و نفس خودشان انسانهای عامل به صالحات، این معنای ولایت اسلامی است." "۲"

پس لازم است همه به عنوان شیعه معتقد و ملزم به ولایت فقیه و اوامر حضرتش، باشیم، و اگر خلافی در ظاهر دیدیم قبل از هرگونه

قضاوت عجولانه ای بیاندهشیم و ماهیت آن عمل را بسنجیم که مشخص کنیم که مورد خلاف از اصول است یا فروع، و در هر دو مورد از امور لایتنیغیر است و متغیر و بعد از همه این مراحل به سراغ مجلس خبرگان برویم و رأی و نظر ایشان را جویا شویم زیرا وظیفه مجلس خبرگان، بررسی و عملکرد رهبری می باشد.

در صدر اسلام نیز مواردی پیش می آمد که نظر مسلمین خلاف اسلام بود اما درحقیقت مخالف اسلام نبود مثل امر به جنگ نمودن با یاران معاویه (وقتی که قرآنها را بر سر نیزه کرده بودند) عده ای از یاران حضرت علی (به گمان اینکه این امر مخالف اصول اسلام است با حضرت مخالفت نمودند و سرنوشت جنگ صفین را به نفع معاویه تغییر دادند و موارد دیگری که در تاریخ فراوان است.

پس وظیفه من و شما دوست عزیز این است که به ظاهر قضیه ننگریم و بر طبق آن قضاوت نکنیم.

۱. کافی، ج ۱، ص ۵۸

پرسش و پاسخ از محضر مقام معظم رهبری، ص ۵۱ و ۵۲

آیا علی (در زمان خلافتش بر جامعه اسلامی برای مصلحت جامعه از انجام بعضی قوانین اساسی اسلام خودداری کردند و اصولاً آیا قوانین اسلام و دستورات خدا و پیامبر (مهمتر است یا آنچه که امروزه از آن به عنوان مصلحت جامعه یاد می شود مهمتر است؟

پرسش

آیا علی (در زمان خلافتش بر جامعه اسلامی برای مصلحت جامعه از انجام بعضی قوانین اساسی اسلام خودداری کردند و اصولاً آیا قوانین اسلام و دستورات خدا و پیامبر (مهمتر است یا آنچه که امروزه از آن

به عنوان مصلحت جامعه یاد می شود مهمتر است؟

پاسخ

در بررسی صفات امام از جمله صفاتی که برای امام لازم شمرده می شود صفت مداراه است . مداراه یعنی با افراد کم ظرفیت و سست ایمان عفو و اغماض داشته باشیم تا جذب مکتب شوند. در مقابل مداراه مداهنه قرار دارد که به معنی سازشکاری و محافظه کاری کردن است که اینها با هم فرق می کند.

مداراه از علاقه و سعه صدر بر می خیزد ولی مداهنه از ضعف و سودجویی، مدارا کردن از عقل است و مداهنه از شیطنت. یک رهبر آسمانی برای تربیت مردم باید با آنان مدارا کند ولی مداهنه هرگز زیرا مداراه صرف نظر کردن از دنیا و مقام خود است برای اصلاح دین یا دنیای مردم، اما مداهنه صرف نظر کردن از گوشه ای از برنامه های دین و مکتب است یا برای حفظ موقعیت خود و یا رسیدن به مقام و دنیا. "۱" در رفتار و کردار حضرت علی (نیز مداراه بسیار به چشم می خورد اما مداهنه هرگز در هیچ جای کتب تاریخی این مطلب به چشم نمی خورد که حضرت علی (در دوران خلافت چهارسال و اندی ماه خود مصلحت را فدای اسلام کرده باشند بلکه بر عکس نه تنها در دوران خلافت بلکه در گوشه گوشه تاریخ زندگی علی (فداکاری و از جان گذشتگی حضرت برای حفظ اسلام بسیار چشمگیر و خیره کننده توجه دوست و دشمن را به خود معطوف داشته است و اگر مصلحتی در کار بوده گذشت و چشم پوشی صبورانه حضرت برای حفظ اسلام از مقام خلافت که حق مسلم ایشان بود، می باشد. صبری که

خود در توصیف آن می فرمایند: "صبر کردم مانند صبر کسیکه استخوان در گلو و خار در چشم دارد" و در جای دیگر

می فرمایند: "همانا می دانید که من لایقترین مردم نسبت به امر خلافت هستم اما اگر کار مسلمانان به خوبی حل شود من حرفی ندارم و ظلم بر خودم را تحمل می کنم". در کتب تاریخی ذکر شده که علت اینکه حضرت اقدام به گرفتن حق خود نکردند این بود که اولاً آن تعداد یار و یاور نداشتند که بتوانند بدان وسیله با مبارزه، حق خود را بگیرند و دیگر آن که ابرقدرتهای آن زمان در پی فرصت بودند که با حمله به حکومت نو پای اسلامی آن را از پا در آورند و هرگونه اختشاش در درون جامعه موفقیت ایشان را صد چندان می کرد. و اگر آنها در این امر موفق می شدند اسلام از ریشه نابود می شد و از اصل اسلام خبری نبود و از جمله شواهدی که دلالت بر عدم مصلحت اندیشی (مذموم) حضرت در دوران خلافت می کند مسأله دشمن سازی حضرت است علی (در راه خدا از کسی ملاحظه نداشت بلکه اگر به کسی عنایت می ورزید و از کسی ملاحظه می کرد به خاطر خدا بود و قهراً این حالت دشمن ساز است و روحهای پرطمع و آرزودار را رنجیده می کند. استاد مطهری در کتاب جاذبه و دافعه حضرت علی (در این باره می فرماید: "علی در دوران خلافتش سه دسته را از خود طرد کرد و با آنان به پیکار برخاست: اصحاب جمل که خود، آنان را ناکثین نامید و

اصحاب صفین که آنها را قاسطین خواند و اصحاب نهروان یعنی خوارج که خود، آنان را مارقین نامید. ناکثین از لحاظ روحیه، پول پرستان بودند، صاحبان مطامع و طرفدار تبعیض سخنان او درباره عدل و مساوات بیشتر متوجه به این جمعیت است اما روح قاسطین روح سیاست و تقلب و نفاق بود آنها می کوشیدند تا زمام حکومت را دردست گیرند و بنیان حکومت و زمامداری علی (را در هم فرو ریزند. عده ای پیشنهاد کردند با آنها کنار آید و تا حدودی مطامعشان را تأمین کند او نمی پذیرفت، زیرا که او اهل این حرفها نبود. او آمده بود که با ظلم مبارزه کند نه آنکه ظلم را امضاء کند و از طرفی معاویه و تیپ او با اساس حکومت علی (مخالف بودند آنها می خواستند که خود مسند خلافت اسلامی را اشغال کنند، و درحقیقت جنگ علی با آنها جنگ با نفاق و دورویی بود. دسته سوم که مارقین هستند روحشان روح عصیتهای ناروا و خشکه تقدسها و جهالتهای خطرناک بود. "۲"

دوست عزیز! امید داریم مطالب ذکر شده ابهامات شما درباره سیره حضرت علی (را برطرف کرده باشد. برای مطالعه بیشتر می توانید به کتابهایی که در این زمینه نوشته شده مراجعه کنید.

۱. امامت ، محسن قرائتی

جاذبه و دافعه حضرت علی (، استاد مطهری

ولایت مطلقه فقیه چیست؟ و آیا حضرت آیت ا...خامنه ای جزء آن است؟ اثبات کنید.

پرسش

ولایت مطلقه فقیه چیست؟ و آیا حضرت آیت ا...خامنه ای جزء آن است؟ اثبات کنید.

پاسخ

منظور از "ولایت مطلقه فقیه"، اینست که در زمان غیبت امام زمان (، "فقیه جامع الشرایط"، به خاطر ادله فراوان و قاطع، که در منابع اسلامی و فرمایشات امام عصر (و سایر معصومین (وجود دارد، به عنوان نماینده و جانشین آن حضرت، بر مسلمین حق ولایت و سرپرستی دارد. و می تواند با تشکیل حکومت اسلامی، با استفاده از تمام اختیارات حکومتی، به اجراء احکام اسلامی اقدام نماید.

در زمان حاضر، با توجه به تشخیص نمایندگان منتخب مردم در مجلس خبرگان، که مأموریت و وظیفه تشخیص فرد واجد شرایط رهبری را برعهده دارند، "حضرت آیت ا...خامنه ای"، به عنوان فرد واجد شرایط این منصب، مشخص شده اند، بنابراین تمام اختیارات حکومتی ولایت فقیه، برای ایشان ثابت است.

ضمناً لازم به یادآوری است که منظور از ولایت مطلقه فقیه، این نیست که شخص رهبر در برابر قانون، با سایر مردم فرق می

کند، بلکه همانطور که خود ایشان فرموده اند، رهبری هم در برابر قوانین کشور، با سایر مردم مساوی است. و منظور از ولایت مطلقه، اینست که شخص رهبر در جمهوری اسلامی، به هر سه قوه ولایت دارد، و وظیفه هماهنگ کردن آنها را با یکدیگر در راستای اهداف عالی و مقررات و قوانین تعالی بخش مکتب اسلام، برعهده دارد.

موفق باشید.

چرا مقام معظم رهبری در برخورد با مسائل قاطعیت نشان نمی دهد؟

پرسش

چرا مقام معظم رهبری در برخورد با مسائل قاطعیت نشان نمی دهد؟

پاسخ

اول باید دید ملاک قاطعیت چیست؟ مگر امیرالمؤمنین (ع) که این همه در برابر غضب خلافت صبر نمود قاطعیت نداشت؟ اصولاً رهبری در هر زمان نیازمندی هایی دارد که باید مجموع آنها را با هم سنجید. مثلاً در مواردی حلم و سعه صدر لازم است و در مواردی قاطعیت. در رهبری ایشان نیز می بینیم مثلاً در مورد رابطه با آمریکا با قاطعیت تمام ایستادگی کرده و جلوی بسیاری از حرکت های مرموزانه که در سطوح مختلف نظام برای ایجاد رابطه با آمریکا انجام می شود مقاومت ورزیده اند. از طرف دیگر در برابر بسیاری از جریانات داخلی با حلم و بردباری برخورد کرده و همین مسأله بسیاری از بحران های خطرناک را به سادگی حل کرده است. یکی از نمونه های این مسائل برخورد قضایای کوی دانشگاه بود که همگان شاهد آن بودیم.}}

تفاوت ولایت مطلقه فقیه با ولایت فقیه چیست ؟

پرسش

تفاوت ولایت مطلقه فقیه با ولایت فقیه چیست ؟

پاسخ

یکی از عواملی که موجب خطای فکری و اشتباه در امور می گردد اشتراک لفظی و تشابه الفاظ است. موضوع ولایت مطلقه نیز از جمله همین اصطلاحات است. ولایت مطلقه اصطلاحی است که هم در مباحث اعتقادی کاربرد دارد (که همان ولایت مطلقه الهی است) و هم در مباحث فقهی.

ولایت مطلقه، در مباحث فقهی هیچ ارتباطی به بحث ولایت مطلقه الهی ندارد. معنای آن نیز چیز دیگری است. در فقه این مسأله مطرح بوده و هست که آیا فقیه تنها بر امور حسبیه ولایت دارد یا ولایت او اعم است؛ یعنی، به امور حسبیه محدود نیست بلکه می تواند در امور مختلف با تکیه بر معیارها و ضوابط موجود حکمی صادر نماید. بنابراین اساسا ذات و محدوده بحث ولایت الهی با ولایت فقیه دو خیر است و نبایستی این دو را با هم مخلوط کرد.

چرا تمام بخش ها و واحدهای کشور باید زیر نظر ولی فقیه باشد؟

پرسش

چرا تمام بخش ها و واحدهای کشور باید زیر نظر ولی فقیه باشد؟

پاسخ

چه خوب بود که به صورت واضح معین می نمودید که منظور از قسمت اول سؤال چیست؟ اولاً" به چه دلیل تمام واحدها و بخش ها زیر نظر یک نفر است؟ چنین چیزی نه ممکن است و نه مطلوب و ثانیاً" نظارت کلان و ایجاد هماهنگی بین قوای سه گانه و سایر دستگاه ها امری کاملاً" مطلوب ضروری و در همه حکومت ها اعم از اسلامی و غیراسلامی وجود دارد. برای روشن شدن بحث لازم است که ابتدا نظریه تفکیک قوا را هم از دیدگاه غرب و هم از دیدگاه اسلام مورد بررسی قرار دهیم:

الف) بررسی نظریه تفکیک قوا از دیدگاه اندیشمندان غربی: مهم ترین دلایلی را که طرفداران نظریه تفکیک قوا ارائه داده اند عبارتند از:

۱- جلوگیری از فساد و استبداد: منتسکیو معتقد بود از آنجا که بشر در طبیعت و نهاد خود به سلطه و استبداد گرایش دارد و اگر قوای سه گانه در اختیار یک شخص و یا یک گروه قرار گیرد، زمینه برای استبداد و سوء استفاده از قدرت فراهم می گردد.

۲- تنوع امور حکومتی و ضرورت برخورداری از تخصص: شئون و وظایفی که دستگاه حکومت بر عهده می گیرد از تنوع و پیچیدگی برخوردار است و پرداختن به هر یک مستلزم آگاهی، تجربه و تخصص است. از این رو حکومت از عهده یک فرد خارج است؛ یعنی، ممکن نیست فرد از چنان وسعت معلومات و تجاربی برخوردار باشد که بتواند شخصاً" همه امور و شئون یک جامعه

را تصدی کند، لذا تفکیک قوا امری ضروری است تا براساس آن هر بخش زیر نظر متخصصان قرار گیرد. اما سؤالی که باقی می ماند این است که آیا تنوع مسئولیت ها در نظام حکومتی می تواند دلیل کافی برای تقسیم بندی قوا و استقلال آنها باشد؟ به نظر می رسد که تنوع مسئولیت ها تنها توجیهی بر مسأله تفکیک و استقلال قوات و هرگز به عنوان علت تامه آن مطرح نمی گردد زیرا ملا-حظه وظایف قوه مجریه حاکی از آن است که ذیل آن، مسئولیت های مختلفی که چندان ارتباطی با یکدیگر ندارند قرار دارد. اگر تنوع مسئولیت باعث تعدد قوا می گشت چه بسا لازم بود که چندین قوه دیگر داشته باشیم که هر یک عهده دار مسئولیتی مستقل باشند. ارزیابی نظریه تفکیک قوا:

اولاً: "تفکیک کامل قوا عملاً" ممکن نیست و به ندرت می توان حکومتی را یافت که در آن تفکیک قوا رعایت شود، در حکومت ها معمولاً "قوه مجریه سالاری است زیرا بودجه و امکانات عمده در اختیار آن قوه می باشد. در نظام های ریاستی که قدرت اجرایی به طور کامل در اختیار رئیس جمهور است قوه مجریه در قوه مقننه و قضائیه اعمال نفوذ می کند. برطبق برخی قوانین اساسی کشورها، برخورداری رئیس جمهور از حق وتو در قبال مجلس، نشانگر برتری وی در مقابل قوه مقننه است. از این رو حاکمیت در حقیقت از قوه مجریه است و تفکیک قوای واقعی در مقام عمل وجود ندارد، بلکه یک نوع تداخل کارکردها و اختلاط بین قوا وجود دارد.

ثانیاً: بر فرض که تفکیک کامل و مطلق

قوا نه از نظر تئوریک و نه از نظر عملی مشکلی نداشته باشد اما از لحاظ مصلحت اندیشی در اداره کشور با مشکل جدی دیگری که عبارت از تشتت و نوعی چندگانگی در نظام حکومتی است مواجه می شویم . گویی سه دولت که هر کدام عهده دار بخشی از امور هستند و حوزه فعالیت آنان با یکدیگر ارتباطی ندارد در کشور حکومت می کنند, لذا ما با دو مصلحت اندیشی برای اداره جامعه مواجهیم . از یک سو به نوعی تقسیم قوا و تقسیم مسئولیت ها را باید بپذیریم و از سوی دیگر جامعه نیازمند یک محور وحدت بخش است تا در موارد تراحم و اصطکاک قوا به جهت جایگاه برتری که از آن برخوردار است میان آنها هماهنگی ایجاد کند و از طرف دیگر در جامعه محور وحدت جامعه باشد, زیرا جامعه ای که سه دستگاه کاملاً "مستقل بر آن حاکمیت داشته باشد جامعه واحدی تلقی نمی شود و خواه ناخواه به پراکندگی و چندگانگی می گراید. در راستای رفع این بحران است که در برخی نظام های سیاسی , تفکیک بندی قوا اعمال می شود, یا در برخی نظام های سیاسی راه کارهایی ارائه می گردد که طی آن رئیس جمهور از حق و تو برخوردار می گردد.

ثالثاً: هدف از پیشنهاد نظریه تفکیک قوا از سوی منتسکیو, جلوگیری از سوء استفاده صاحبان قدرت از قدرت بوده است ولی این نظریه به طور کامل در رسیدن به این هدف عقیم است , زیرا به موازات تفکیک قدرت در سه مقوله , مفاسد جامعه و حکومت نیز تقسیم می شود. به عبارت دیگر تفکیک قوا

در حکومت های جهانی به تفکیک و توزیع فساد انجامیده است نه به نابودی آن . بنابراین راه حل اساسی جلوگیری از مفاسد و دخالت قوا، تأکید بر عنصر تقوا و صلاحیت های اخلاقی همراه با نظارت ها و ضمانت های اجرایی خاصی است که کامل ترین شیوه آن منحصرًا " در نظام حکومت دینی مشاهده می شود است . هر مدیر و کارگزار حکومتی به تناسب هر رده از مسؤولیت اجتماعی و جایگاه مقامی که عهده دار است ، باید از تقوا برخوردار باشد و بالطبع کسی که در رأس هرم قدرت قرار می گیرد باید پارساترین مردمان ، کارگزاران و مدیران باشد. چنان که از لحاظ مدیریت و آشنایی به قوانین نیز باید سرآمد افراد جامعه باشد. از این رو در نظام اسلامی برای جلوگیری از تشتت قوا و جلوگیری از آسیب ها و نیز برای حفظ یکپارچگی و وحدت جامعه ، رهبر و حاکم اسلامی علاوه بر شرایط و صلاحیت علمی و مهارت های مدیریتی باید متقی و عادل باشد تا مردم با اطمینان به عدالت و مراتب والای او بر محور وجودش گردآمده ، مشکلات جامعه را سامان دهند.

ب) بررسی نظریه تفکیک قوا از نظر اسلام : شکی نیست که در نظام اسلامی این اصل که کار را باید به کاردان سپرد مورد احترام و تأکید است و چون کارها و شؤون جامعه متعدد و متنوع است و پرداختن صحیح به هر یک از آنها مستلزم دارا بودن نوعی دانش و کارآیی است ، حتی المقدور نباید یک نفر را متصدی چند امر کرد. به هر جهت تقسیم کار تا آنجا

که ضرورت داشته باشد و به شرط آن که قلمرو آن تا بدان جا گسترده نشود که خود موجب نقض غرض گردد، معمول خواهد بود. اما در نظام سیاسی اسلام با توجه به دلایلی که برای نظریه تفکیک قوا ذکر شد توجه به دو مسأله ضروری است :

۱- تقوا و صلاحیت های اخلاقی عامل اساسی مهار قدرت در اسلام می باشد. توضیح آن که : مهم ترین استدلال طرفداران تفکیک قوا، مهار قدرت و جلوگیری از فساد است . در نظام سیاسی اسلام این مشکل به گونه ای دقیق چاره اندیشی شده است . در عصر غیبت و مرتبه نازل تر حکومت اسلامی ، کسی در رأس هرم قدرت قرار می گیرد که شبهه به امام معصوم است و علاوه بر برخورداری از دیگر شرایط لازم ، از لحاظ تقوا و عدالت عالی ترین مرتبه پس از معصوم را واجد است . چنین شخصیتی که به عنوان ولی فقیه شناخته می شود محور وحدت جامعه و حکومت و هماهنگ کننده قوا و ناظر بر عملکردهای کارگزاران می باشد و سیاست گذاری های کلان از سوی ایشان انجام می گیرد.

۲- ضرورت انسجام و هماهنگی در حکومت : اگر چه راه کارهایی در نظام های سیاسی رایج در دنیا در زمینه عدم تداخل قوا و پیامدهای ناشی از تفکیک مطلق قوا صورت گرفته است ، اما هیچ یک کارآیی لازم را ندارد و مشکل دخالت قوا در یکدیگر همچنان باقی است . اما در نظام سیاسی اسلام ، عامل هماهنگ کننده و انسجام بخش ، پیش بینی شده است . در نظام جمهوری اسلامی که بر

مبنای ولایت فقیه استوار است، آن گاه که کشور با بحران‌های شکننده مواجه گردد، ولی فقیه با هدایت و تدبیر، بحران‌ها را رفع می‌کند. در جمهوری اسلامی ایران نیز تفکیک قوا وجود دارد، اما همه، قوای یک نظام هستند و در رأس هرم قدرت با یکدیگر تلاقی می‌کند و همه در یک نقطه هماهنگ می‌شوند و کسی که نقطه مرکزی و اصل نظام است، ولی فقیه است که به همه قوا وحدت و یکپارچگی می‌بخشد. در نظام ولایت فقیه قوای سه‌گانه تحت اشراف نقطه مرکزی نظام، یعنی ولایت فقیه قرار دارند و او هم حافظ قانون اساسی است و هم مراقب است که از احکام اسلامی، ارزش‌ها، اهداف و آرمان‌های انقلاب تخلفی صورت نگیرد. همچنین نقش هماهنگ‌کننده بین قوای سه‌گانه را دارد.

برای آگاهی بیشتر ر.ک: محمد جواد نوروزی، نظام سیاسی اسلام، ص ۱۱۹ استاد محمد تقی مصباح یزدی، نظریه سیاسی اسلام، ج ۲، ص ۱۲۵

علاوه بر مطالب فوق یک سری نکات دیگر در مورد قسمت اول سؤال قابل توجه می‌باشند که عبارتند از: اولاً، آنچه که از ادله عقلی و نقلی (روایات، احادیث) ولایت فقیه استفاده می‌شود نصب یک نفر از فقهای واجدالشرايط به عنوان ولی فقیه در رأس هرم جامعه اسلامی می‌باشد.

ثانیاً، مگر در سایر مسؤولیت‌ها مانند ریاست جمهوری و... این اشکال وجود ندارد زیرا تمام بخش‌های دستگاه اجرایی کشور زیر نظر ریاست جمهوری اداره می‌شود، پس در آنجا هم بگویید چرا یک نفر

در رأس باشد.

ثالثاً، اگر رهبری به صورت شورایی و چندنفره اداره شود مشکلات دیگری از قبیل کندی فرایند تصمیم گیری در مواقعی که نیاز به تصمیم گیری قاطع و نهایی یک نفر می باشد. یا این که در خود شورا هم یک نفر را به عنوان رئیس انتخاب می کنند که سخن نهایی را بزند.

رابعاً، همه فلاسفه سیاسی معتقدند که اگر در کشوری بتوان از آفات نقطه ثبات جلوگیری کرد، چنین چیزی (وجود یک نفر در رأس حکومت) خود به خود امری مطلوب و مثبت می باشد. بر همین اساس در بسیاری از کشورهای دنیا افزون بر قوای سه گانه یک شیوه سلطنت یا ریاست جمهوری دائمی یا امپراتوری وجود دارد. مانند انگلستان، ژاپن و... خامساً، با توجه به وجود شرایط بسیار متعدد در ولی فقیه و کنترل های درونی (تقوا، عدالت و...) و کنترل های بیرونی (نظارت خبرگان و...) بر رهبر و استفاده رهبر در اداره امور جامعه از مشاوران و متخصصان و کارشناسان و نخبگان جامعه، احتمال بروز هر مشکلی در این خصوص بسیار بسیار نادر می باشد به صورتی که از نظر عقلاء قابل محاسبه نمی باشد.

معنای مطلقه بودن ولایت فقیه چیست؟

پرسش

معنای مطلقه بودن ولایت فقیه چیست؟

پاسخ

کلمه «مطلق» یا «مطلقه» در لغت به معنای آزادی، رهایی و ارسال است؛ لیکن موارد استعمال آن متفاوت است. به عبارت دیگر گاهی «مطلق» (Absolute) در برابر «نسبی» (Relative) به کار می رود و گاهی در برابر «مشروط» (Conditioned). استعمال نخست صرفاً در علوم حقیقی است، ولی استعمال دوم هم در علوم حقیقی و همدر علوم اعتباری (مانند علوم سیاسی) جریان دارد. از طرف دیگر کاربرد این واژه در علوم اعتباری نیز از نظر دایره و وسعت اطلاق، بسیار متفاوت است. به عبارت دیگر هر کجا که این واژه به کار می رود، باید به دقت در نظر داشت که مراد از آن اطلاق در برابر کدامین قید می باشد؛ مثلاً «مطلقه» (Absolutist) در نظام های سیاسی غالباً به رژیم های فاقد قانون اساسی (Constitution) اطلاق می شود؛ ولی در نظام ولایت فقیه به گونه دیگری استعمال می شود. مقصود از «ولایت مطلقه فقیه» این است که اگر «مصلح اهم اجتماعی» مسلمانان با یکی از احکام اولیه شرعی - که از نظراهمیت در رتبه پایین تری قرار دارد - در تزاخم قرار گیرد، ولی فقیه که موظف به حفظ مصالح عالی جامعه اسلامی است. به خاطر حفظ مصالح اهم جامعه اسلامی می تواند، بلکه باید موقتاً آن حکم شرعی اولی را تعطیل کند و مصالح جامعه را بر آن مقدم بدارد؛ مثلاً در فقه اسلامی تخریب مسجد حرام می باشد. اکنون اگر به تخریب مسجدی جهت خیابان کشی حاجت افتاد، چه باید کرد؟ دیدگاه مخالف ولایت مطلقه بر آن است که صرف مصلحت اهم اجتماعی مجوز تخریب مسجد نیست و تا زمانی که کار به

ضرورت نرسد نمی توان دست به این کار زد؛ لیکن براساس نظریه «ولایت مطلقه» لازم نیست

حکومت اسلامی آن قدر صبر کند که برای جامعه مشکلات زیادی فراهم شود و کارد به استخوان برسد، تا آن گاه از سر ناچاری و برای خروج از این بست و انفجار اجتماعی، مسجد را تخریب کند. بلکه اساساً اگر بخواهیم چنین کنیم، همیشه از قافله تمدن عقب خواهیم ماند و همواره در مشکلات است و پا خواهیم زد و شارع مقدس به چنین چیزی راضی نیست. از آنچه گذشت روشن می شود که:

اولاً ولایت مطلقه فقیه از قواعد رافع تراحم است؛ یعنی، مطلق بودن ولایت گره گشا در تراحم احکام و مصالح اجتماعی است.

ثانیاً؛ ولایت مطلقه خود، مقید به قیودی است نه این که از هر حیث مطلق باشد.

قیودی که در اعمال ولایت مطلقه وجود دارد عبارت است از:

۱- مصلحت،

۲- اهم بودن،

۳- اجتماعی بودن.

به عبارت دیگر، ولی فقیه نمی تواند:

۱- به طور دل خواهی و بدون رعایت مصالح جامعه اقدامی کند.

۲- مصلحت مورد نظر در اینجا مصالح امت است، نه شخص ولی فقیه.

۳- تنها مصالحی را می تواند بر احکام نخستین مقدم بدارد که از نظر اهمیت دارای رتبه بالاتری بوده و شارع مقدس راضی به ترک آنها نباشد.

آیا اطاعت از ولی فقیه در عصر غیبت در حکم اطاعت از امام زمان (عج) است

پرسش

آیا اطاعت از ولی فقیه در عصر غیبت در حکم اطاعت از امام زمان (عج) است

پاسخ

طبق آنچه از فرمایش حضرت ولی عصر (عج) در جواب نامه شخصی به نام اسحق بن یعقوب آمده و آن را بزرگان علماء نقل

کرده اند: اطاعت از فقیه جامع الشرایط در زمان غیبت امام زمان (عج) در حکم اطاعت و پیروی از امام زمان و رد کردن دستور چنین مجتهدینی به منزله رد سخن و امر امام زمان (عج) است. بنابراین اگر مجتهد اعلم در زمان غیبت معلوم باشد (مثل زمان امام خمینی که تقریباً اعلیت ایشان محرز بود) وظیفه همه مردم شیعه در سراسر جهان اطاعت و پیروی از او می باشد و اما بعد از فوت آن بزرگوار که مجتهد اعلمی از طرف اهل خبره معرفی نشد بلکه هفت نفر از فقها که از جمله مقام معظم رهبری بودند برای مرجعیت معرفی شدند. هر کس مقلد رهبر انقلاب باشد در همه مسائل شرعی و حکومتی و اجتماعی باید پیروی ایشان باشد و هر کس مقلد یکی از مراجع دیگر است در مسائل شرعی مانند احکام نماز، روزه، خمس و... که مربوط به شخص او می شود باید از مرجع تقلید خود تقلید نماید. اما در مسائل مربوط به حکومت و مملکت بر همه مردم حتی بر دیگر مراجع لازم است از ولی امر پیروی نمایند. }^۰

در مورد ولایت مطلقه فقیه توضیح دهید.

پرسش

در مورد ولایت مطلقه فقیه توضیح دهید.

پاسخ

درباره ولایت فقیه دو گونه بحث وجود دارد که هر یک در جای خود و با روش خاص آن باید مورد بحث قرار گیرد:

۱- بحث نظری درباره ولایت فقیه و ادله اثبات آن و حدود اختیارات از نظر فقه.

۲- بحث پیرامون واقعیت سیاسی موجود و محدوده آن در قانون اساسی و جنبه های حقوقی آن. مورد اول، بحث بسیار دامنه دار از نظر فقهی و مستندات آن است که از دیرباز مورد بحث و بررسی فقها بوده و هر یک با دیدگاه های خاص خود آرایه را در این زمینه ابراز نموده اند. برخی فقیه را دارای ولایت محدود (امور حسب) دانسته و برخی نیز اختیارات او را بیش از امور حسب دانسته و به اصطلاح ولایت او را (مطلق) می دانند. البته این مطلق به معنای مطلق العنان بودن و قدرت بی اندازه نیست. متأسفانه این خطایی است که برخی آن را مرتکب شده و برداشت های نادرستی از آن می کنند. فقیهی که دارای ولایت است، ده ها معیار و قاعده و ضابطه بر او حاکم است؛ چرا که حافظ شریعت و دین است و دین و شریعت اقتضائات ویژه ای دارند که فقیه را در محدوده خود نگاه می دارند. از سوی دیگر شرط اولیو ضروری برای تصدی ولایت، «عدالت» است؛ چرا که با خروج از مرز عدالت، فقیه صلاحیت ولایت را از دست می دهد. در هر صورت بحث فقهی در این زمینه، بحثی دامنه دار است که باید در جای خود به آن پرداخت. مورد دوم؛ بحث قانونی درباره ولایت است. در کشور ما پس از انقلاب اسلامی و به برکت آن، قانون اساسی تدوین گردید که از اصول مهم آن اصل ولایت است. این قانون اساسی

مورد پذیرش مردم قرار گرفت و مردم به آن رأی دادند. از نظر حقوقی و قانونی، فقیه در چارچوب قانون اساسی و اختیاراتی که در آن به ولی فقیه داده شده، اعمال ولایت می کند و محدودده کار او باید در چارچوب قانون اساسی باشد. ولی این بدان معنا نیست که بحث نظری پیرامون ولایت فقیه صورت نگیرد و یا اگر کسی از نظر علمی به نتیجه ای غیر از آنچه که در قانون اساسی وجود دارد، رسید نظرش محکوم باشد. آن نظر در جای خود و به عنوان بحثی علمی محترم است؛ گرچه همه باید در حال حاضر به مفاد قانون اساسی گردن نهند و آن را اجرا کنند. البته وارد شدن به بحث نظری ولایت فقیه باید با ابزارهای خاص آن صورت پذیرد و گرنه موجب سردرگمی خواهد شد.

نکته دیگر در این مورد آن که نصب فقها به عنوان ولی از جانب امام زمان (عج) نصبی عام است که فعلیت یافتن آن در حال حاضر به تشخیص خبرگان است، اما این که هرگونه که خبرگان انتخاب نمایند عیناً مورد نظر امام زمان (عج) می باشد (نصب خاص) ادعایی بی اساس است. ولی اگر ادعا شود که انتخاب یک تشخیص بر طبق معیارهایی است که حضرت ارائه کرده اند (نیابت عامه) سخنی متین است.

اولاً؛ ولایت مطلقه فقیه از قواعد رافع تراحم است؛ یعنی، مطلق بودن ولایت گره گشا در تراحم احکام اولیه و مصالح اجتماعی است.

ثانیاً؛ ولایت مطلقه خود، مقید به قیودی است، نه این که از هر حیث مطلق باشد.

قیودی که در اعمال ولایت مطلقه وجود دارد عبارت است از: ۱- مصلحت، ۲- اهم بودن، ۳- اجتماعی بودن. به عبارت دیگر، ولی فقیه نمی تواند:

۱- به طور دل خواهی و بدون رعایت مصالح جامعه

اقدامی کند.

۲- مصلحت مورد نظر در اینجا مصالح امت است، نه شخص ولی فقیه.

۳- تنها مصالحی را می تواند بر احکام نخستین مقدم بدارد که از نظر اهمیت دارای رتبه بالاتری بوده و شارع مقدس راضی به ترک آنها نباشد.

۱- ولایت فقیه به معنای سرپرستی جامعه توسط فقیه است. ماهیت «ولایت» در ولایت فقیه با حاکمیت حقوقی و سیاسی در دیگر نظام های حکومتی مشابه است و تنها در دو ناحیه با آن متفاوت است که در بند ۲ به آن اشاره شود.

مراد از «فقیه» کسی است که از حیث آگاهی از اسلام، عدالت، شجاعت و مدیریت شایسته ترین فرد جامعه اسلامی است و از او به فقیه جامع الشرایط تعبیر می شود.

۲- تفاوت «ولایت» در ولایت فقیه با حاکمیت حقوقی و سیاسی در دیگر نظام های حکومتی در دو ناحیه است:

الف) مشروعیت ولایت فقیه از ناحیه خداوند است، گرچه مردم نیز در انتخاب مصداق ولی فقیه دخالت دارند ولی مشروعیت در دیگر نظام های حکومتی ناشی از رأی مردم یا قدرت نظامی یا وراثت و امثال آن است.

ب) از آنجا که شخصیت حقیقی ولی فقیه (یعنی خود او) نیز به عنوان یک فرد تحت ولایت شخصیت حقوقی ولی فقیه است، در واقع ولایت او ولایت «فقه» است پس تمام قوانین حکومت در ولایت فقیه قوانین اسلام است و حتی قوانین موقعیتی و موقت نیز براساس ضوابط اسلامیتدوین می شود. برخلاف نظام حقوقی دیگر حکومت ها که منبع حقوقی آن الزام. قوانین الهی نیست.

۳- اصطلاح «مطلقه» در ولایت مطلقه فقیه به این معنا نیست که ولایت فقیه محدود و مقید نیست. بلکه در یکتعریف به معنای مقید بودن به او قیدی است که برخی در ولایت فقیه مطرح کرده اند:

۱- افراد تحت ولایت، که آن را محدود به قاصران (مجنون و

یتیم بی سرپرست) کرده اند.

۲- محدوده اختیارات فقیه که محدود به امور حسبه دانسته اند؛ یعنی، اموری که شارع به هیچ وجه راضی به ترک آن نیست.

ولایت مطلقه فقیه؛ به معنای دوم این است که، ولایت او محدود به این دو قید نیست، بلکه ولایت او بر یکایک افراد جامعه، از مسلمان و غیرمسلمان، مجتهد و عامی، مقلد خودش و دیگر مجتهدان و بلکه بر خودش ثابت است و از ناحیه دوم در هر امری که از شؤون اجتماعی باشد ولایت دارد و باید براساس موازین اسلامی در آن حکم کند.

بنابراین ولایت مطلقه فقیه بدین معنا نیست که او می تواند بدون ضابطه و به دلخواه حکم کند و در اعمال حکومتی هیچ قیدی ندارد زیرا چنین اعمال حکومتی براساس هوای حاکم خواهد بود نه از ناحیه خداوند. در اسلام ضوابطی برای اعمال ولایت فقیه وجود دارد که از آن به «مصلح» و «تراحم» تعبیر می شود.

برای آگاهی بیشتر تصویر بخشی از کتاب ولایت و دیانت، مهدی هادوی تهرانی (صفحه ۱۲۶ - ۱۱۷)،

برای مطالعه کتب زیر توصیه می شود:

ولایت فقیه و جهاد اکبر امام خمینی (ره)

ولایت فقیه از دیدگاه فقها و مراجع علی عطایی

ولایت فقیه استمرار حرکت انبیا مجاهدین انقلاب اسلامی

ولایت فقیه دستغیب

ولایت فقیه به زبان ساده شفیعی

ولایت فقیه جوادی آملی

حدود ولایت حاکم اسلامی احمد نراقی

اقتصاد سیاسی، ج ۱ (ولایت فقیه) مولائی

کلیات مسأله ولایت سیاهپوش

حکومت الهی ولایت و زعامت مصطفی آیت اللهی

ولایت فقیه و حاکمیت ملت طاهری خرم آبادی

اگر ولی فقیه اشتباهی را مرتکب شود به طوری که مردم متوجه اشتباه او بشوند باید از او دوباره اطاعت شود؟

پرسش

اگر ولی فقیه اشتباهی را مرتکب شود به طوری که مردم متوجه اشتباه او بشوند باید از او دوباره اطاعت شود؟

پاسخ

۱) خطاهای فاحش و روشنی که حداقل برای عموم کارشناسان مسائل دینی سیاسی و اجتماعی واضح و روشن است. در این صورت از طریق مجاری مربوط تذکر داده خواهد شد و عدم قبول آن ممکن است مجلس خبرگان را به اتخاذ موضع مناسب وادار نماید و چه بسا موجب عزل ولی فقیه شود.

۲) خطاهای پیچیده که حتی در میان کارشناسان نیز چندان روشن نیست و چه بسا مورد تعدد آرا و نظرات باشد. در این صورت نمی توان با قطعیت حکم کرد که نظر کدام یک صحیح است؛ زیرا هر کس بر اساس مبانی پذیرفته شده خود حکم می راند. از این موارد در مسائل اجتماعی و سیاسی زیاد به چشم می خورد. در چنین مواردی چاره ای جز این نیست که رأی ولی فقیه ملاک عمل قرار گیرد؛ زیرا اولاً او شایسته ترین فردی است که برای کارشناسی در این کار انتخاب شده است، ثانیاً در غیر این صورت جامعه دچار هرج و مرج و آناارشیسم می شود. ضمن آن که از نظر فکری راه تحلیل و نقد و بررسی سالم برای همگان باز است اما نظم و انضباط اجتماعی از نظر عقلی و عقلایی مستلزم وحدت رویه و عمل است. در تمام نظام های سیاسی این گونه عمل می شود و از آن گریزی نیست.

نظر اکثریت مجلس خبرگان نیز حجت است و همگان باید بر آن تمکین نمایند، همان طور که اگر مجتهدی در استنباط حکم شرعی اشتباه کند مقلد به آن عمل می کند و عملش معجزی و مبریء ذمه است. }]

علت شرعی واگذاری بعضی نهادها به رهبر چیست؟ و حسابرسی آنها چگونه است؟

پرسش

علت شرعی واگذاری بعضی نهادها به رهبر چیست؟ و حسابرسی آنها چگونه است؟

قبل از پرداختن به این مسئله، ذکر این نکته مهم لازم است که آنچه در متن سؤال آمده است (نهادهایی که درآمد آن ها در اختیار رهبری می باشد...) صحت ندارد؛ زیرا نهادهای زیر نظر مقام معظم رهبری، نهادهایی فرهنگی، نظارتی و... می باشند؛ مانند، نهاد معظم له دردانشگاهها، جهاد سازندگی و... که به هیچ وجه درآمد زا نیستند. درآمد بنیاد مستضعفان نیز صرف جانبازان، بر اساس مجاری قانونی مشخص، می شود.

اما در مورد درآمد نهادهای خاص زیر نظر ولی فقیه باید گفت که:

بر اساس آیات و روایات متعدّد، ولی فقیه در عصر غیبت به جهت نیابت از مقام ولایت کبری، متصدّی اخذ و مصرف منابع مالی حکومت اسلامی، در راستای مصالح جامعه می باشد. در این باره قرآن کریم به پیامبر اکرم(ص) دستور می دهد: خذ من أموالهم صدقه تطهرهم و تزيهم بها وصل عليهم انّ صلاتك سكن لهم ، (توبه / ۱۰۳). از روایات باب خمس، زکات، انفال، اموال خراجیه و... نیز به دست می آید که تصدّی اخذ و صرف آن، در اختیار مقام ولایت است.

امام علی الهادی(ع) می فرماید: آنچه به پدرم محمد بن علی الجواد(ع) به عنوان امامت و زعامت شیعه پرداخت می شده، باید به من که زعامت فعلی بر عهده من است پرداخت شود.

نکته قابل توجه این است که ولی فقیه در زمان حاضر این حق را بر اساس راهکارهای قانون اساسی، جمهوری اسلامی اجرا می کند و در مواردی که احساس شود برای انجام وظایف رهبری و دست یابی به اهداف حکومت اسلامی، نیازمند نظارت دقیق تر بر سایر دستگاه ها و همچنین تبلیغ شعائر الهی،

کمک به بعضی مراکز یا طرح‌ها و... می‌باشد، از طریق تشکیل نهادهای خاص اقدام می‌شود.

اما در پاسخ قسمت دوم سؤال شما باید گفت:

یکم: طرح این مسأله در مجلس شورای اسلامی و تلف کردن ساعت‌های متمادی از وقت نمایندگان که می‌بایست صرف رسیدگی به مسائل و مشکلات مهم جامعه - اعم از اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و... - شود، رنگ و بوی سیاسی می‌داد. خصوصاً وقتی سابقه نظارت مستمر و دقیق بر نهادهای زیر نظر مقام معظم رهبری را بررسی نماییم این مطلب قوت زیادی می‌گیرد. چنان‌که ریاست محترم مجلس شورای اسلامی در نامه خود به مقام معظم رهبری، چنین بیان می‌دارد: «... از ابتدای انقلاب تاکنون نهادها و دستگاه‌های مختلف مورد تحقیق و تفحص مجلس قرار گرفته که به عنوان نمونه می‌توان به تحقیق و تفحص از صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران و بنیاد مستضعفان در دوره چهارم مجلس شورای اسلامی اشاره نمود [که منجر به تعویض برخی از مدیران شد]...».

دکتر میرمحمدی (یکی از نمایندگان مجلس شورای اسلامی) با اشاره به نظارت قوی معاونت حسابرسی دفتر مقام معظم رهبری بر سازمان‌ها و نهادهای تحت نظارت رهبری، می‌گوید: «بودجه تمام نهادها دقیقاً نظارت و حساب‌رسی می‌شود. هم حساب‌رسی مالی پس می‌دهند و هم حساب‌رسی عملیاتی و مدیریتی؛ ضمن آن که سازمان بازرسی کل کشور و دیوان محاسبات، هم بر بودجه آنها نظارت دارند.»

وی می‌افزاید: دستگاه‌های تحت حاکمیت مقام معظم رهبری، به مراتب بیشتر از دستگاه‌های دولتی است و حاضر هستم آن را ثابت کنم...».

دوم: تنها مشکل در این میان، سوء تفاهم و ابهامی بود که در مصوبه مجمع تشخیص مصلحت نظام و ماده ۱۹۸ آیین‌نامه داخلی مجلس شورای اسلامی

وجود داشت که با تدبیر مقام معظم رهبری و ارجاع آن به مجمع تشخیص مصلحت نظام، برطرف شد.

سوم: این که باید دقت شود که تجدید نظر در مصوبه یا قانون، به این معنا نیست که قبلاً این قانون به نفع گروهی بوده و یا از آن سوء استفاده می شده است. چه بسا مصوبه ای یا قانونی - چه در مجلس شورای اسلامی و چه مجمع تشخیص مصلحت نظام - در یک زمان چنیتشخیص داده شده بود که به مصلحت مردم و نظام، لذا آن را وضع کرده اند؛ اما با گذشت زمان دیگر آن مصلحت مشاهده نمی شود، لذا در آن قانون یا مصوبه تجدیدنظر نموده اند.

برای آگاهی بیشتر ر.ک:

۱. محمدهادی معرفت، ولایت فقیه، ص ۱۴۲.

۲. استاد مصباح یزدی، نظریه سیاسی اسلام، ج ۲، ص ۱۱۴.

۳. نبی الله ابراهیم زاده آملی، حاکمیت دینی، ص ۱۵۴.}}]

ولی فقیه مثل تمام آدمها میرا از اشتباه نیست حدود اطاعت از او تا کجاست؟ اگر ولی فقیه دچار اشتباه و ما متوجه شویم آیا باز هم تکلیف ما اطاعت است و اگر به ملی فقیه به چشم یک مرجع نگاه کنیم چه تبعاتی در پی خواهد داشت؟

پرسش

ولی فقیه مثل تمام آدمها میرا از اشتباه نیست حدود اطاعت از او تا کجاست؟ اگر ولی فقیه دچار اشتباه و ما متوجه شویم آیا باز هم تکلیف ما اطاعت است و اگر به ملی فقیه به چشم یک مرجع نگاه کنیم چه تبعاتی در پی خواهد داشت؟

پاسخ

به طور خلاصه در پاسخ این سؤال چند نکته بیان می نمایم:

الف) حدود اطاعت از ولی فقیه تا جایی است که اولاً شرایط لازم برای رهبری (مانند فقاقت، عدالت، تدبیر و...) را همچنان داشته باشد. ثانیاً از چارچوب ضروریات دین مبین اسلام و مصالح جامعه ی اسلامی فراتر نرود. مرجع تشخیص چنین مسأله مهمی مجلس خبرگان رهبری است که به صورت مستمر بر شرایط رهبری و اعمال او نظارت دقیق دارد.

ب) در مورد اشتباه ولی فقیه باید گفت که: اولاً رهبر معصوم پیراسته از هر خطایی است؛ ولی انتظار عدم وقوع خطا از غیر معصوم (ع)، انتظاری نابجا است. در عین حال اسلام، شرایطی را برای حاکم اسلامی در عصر غیبت قرار داده است. علم و تقوا از جمله آنها است که عامل مهمی در تقلیل خطاها می باشد. این شرایط در بردارنده دو نوع کنترل است:

۱. کنترل عقلانی،

۲. کنترل اخلاقی.

افزون بر آن، دستوراتی چون لزوم مشورت و خودداری از استبداد به رأی و دیگر عوامل کنترل کننده در کاهش ضریب احتمال خطا و نزدیک کردن آن به صفر، بسیار مؤثر است.

از طرف دیگر شروط یاد شده و دیگر شرایط لازم (چون زمان شناسی و توانایی مدیریت کلان اجتماعی) فقط حدوثی نیستند؛ یعنی، چنان نیست که تنها در زمان به دست گرفتن قدرت، لازم بوده و پس از آن اعتبار نداشته باشند؛

بلکه شرایطی حدوثی و بقایی هستند. بنابراین از آغاز رهبری تا پایان آن، وجود این شرایط الزامی است و هرگاه ولی امر یکی از آنها را از دست داد، از سمت خود معزول است.

۳. امر به معروف و نهی از منکر یا اصل «نظارت عمومی» نیز یکی از راه‌هایی است که اسلام بر آن تأکید کرده است. بر این اساس هر مسلمانی، موظف است با دقت و ژرف‌نگری، عملکرد مسؤولان نظام اسلامی را زیر نظر گیرد و در صورت مشاهده خطا و انحراف، به گونه‌ای خیرخواهانه و مفید به حال جامعه، خطاها را تذکر دهد و رهنمود و یا پیشنهادی برای بهبود وضع جامعه، ارائه کند.

ثانیاً، نکته دیگر که اشتباه به دو گونه قابل تصور است:

صورت اول) اشتباهات و خطاهای کارشناختی؛ مقصود از خطاهای کارشناختی، آن است که در پاره‌ای از مسائل، متخصصان و کارشناسان دارای دیدگاه‌ها و نظرات مختلفی اند که این نظرات، گاهی معارض یکدیگرند و در میان آنها، تنها یک رأی بر صواب و بقیه نادرست است.

طبیعی است رأی حاکم و یا کارگزاران حکومت اسلامی نیز یکی از آن‌ها است و در صورت حاکمیت غیرمعصوم، احتمال دارد رأی پذیرفته شده بر صواب یا بر خطا باشد. این گونه خطاهای احتمالی، کاملاً طبیعی است و چندان گریزی از آن نیست. در هر جامعه‌ای این گونه امور وجود دارد و به جهت لزوم وحدت رویه در حکومت و سیاست، چاره‌ای جز پذیرش قانونی یک جانب وجود ندارد؛ هر چند در صورت تکافؤ ادله، احتمال صحت رأی مخالف نیز به همان اندازه احتمال صحت رأی موافق است. این گونه امور به هیچ وجه نشانگر ضعف حاکم نیست

و در صورت خطا بودن رأی نیز هر چند فاقد آثار منفی نیست؛ ولی چه بسا آثار آن چندان زیاد نباشد؛ زیرا دارای توجیه خردپذیر و مورد حمایت بخش مهمی از آگاهان و کارشناسان است.

صورت دوم) خطاهای فاحش و ناشی از ضعف؛ پاره ای از خطاها، برخاسته از مبانی نظری و کارشناختی نیست، بلکه ناشی از ناآگاهی و ضعف و ناتوانی در درک نیازمندی های اجتماعی و یافتن پاسخ شایسته آن، از منابع دینی است. چنین خطاهایی به خوبی از سوی خبرگان و متخصصان دین شناس و آشنا به مسائل اجتماعی، تشخیص پذیر است و ناتوانی شخص را در مدیریت اجتماعی برملا می سازد. مسلماً این گونه امور زیان ها و آثار منفی بیشتری دارد و به عزل صاحب منصب نیز می انجامد.

ج) این موضوع بستگی به نوع نگاه ما دارد. اگر منظور از این نگاه، دیدگاهی شخصی باشد به نحوی که در اطاعت ما از قوانین اجتماعی و اوامر حکومتی ولی فقیه، هیچ گونه تأثیری به وجود نیآورد و به مخالفت عملی و تضعیف نظام ولایت فقیه نیانجامد، از لحاظ شرعی و قانونی تبعات منفی بر این نوع نگاه مترتب نیست.

اما اگر این نگاه، همراه با مخالفت عملی، و عدم اطاعت از قوانین اجتماعی و اوامر حکومتی ولی فقیه باشد، مسلماً هم شرعاً و هم قانوناً ممنوع بوده و ترویج چنین نگاهی به کارآمدی و تضعیف نظام ولایت فقیه می انجامد. زیرا محدود کردن اختیارات و مسؤولیت های ولی فقیه در حدّ مراجع (یعنی در حوزه احوال شخصی و عبادی مکلفین) و رها گذاشتن حوزه ی عمومی و مسائل جامعه اسلامی، مخالفت صریح با دستورات صریح دین مبین اسلام در زمینه ی ضرورت تشکیل حکومت

به وسیله ولی فقیه در عصر غیبت و وجوب اطاعت از او است.

تفاوت اختیارات حاکمان الهی در حکومت دینی با پیامبر (ص) و امامان معصوم (ع) چیست؟

پرسش

تفاوت اختیارات حاکمان الهی در حکومت دینی با پیامبر (ص) و امامان معصوم (ع) چیست؟

پاسخ

از نظر اختیارات حکومتی، فرقی بین پیامبر (ص)، امام (ع) و ولی فقیه نیست؛ زیرا مقصود از اختیارات حکومتی، مسائل لازم اجتماعی است که بدون آنها، حکومت قدرت کافی را برای پیشبرد اهداف خود؛ یعنی، تأمین سعادت و مصالح جامعه را ندارد. مقصود از «ولایت مطلقه» نیز، چیزی بیش از این نیست. البته پیامبر (ص) و ائمه (ع)، شؤون دیگری نیز داشته اند که از اختصاصات آنان بوده است؛ ولی آن مسائل ربطی به حوزه اختیارات حکومتی ندارد. چنان که پیامبر (ص) حق دخالت در شؤون فردی اشخاص را داشتند؛ لیکن ولی فقیه چنین حقی ندارد؛ زیرا این مسأله خارج از مسائل اجتماعی و حکومتی است.

اختیارات حکومتی معصومان (ع)

امام خمینی (ره) در این باره می فرمایند:

«این توهم که اختیارات حکومتی رسول اکرم (ص) بیشتر از حضرت امیر (ع) بود، یا اختیارات حکومتی حضرت امیر (ع) بیش از فقیه است، باطل و غلط است. البته فضایل حضرت رسول اکرم (ص) بیش از همه عالم است و بعد از ایشان فضایل حضرت امیر (ع) از همه بیشتر است؛ لیکن زیادی فضایل معنوی اختیارات حکومتی را افزایش نمی دهد. همان اختیارات و ولایتی که حضرت رسول و دیگر ائمه (ع) در تدارک و بسیج سپاه، تعیین ولایت و استانداران، گرفتن مالیات و صرف آن در مصالح مسلمانان داشتند، خداوند همان اختیارات را برای حکومت فعلی قرار داده است؛ منتها شخص معینی نیست، روی عنوان «عالم عادل» است.»

ایشان در تبیین مسأله یاد شده، بر این مسأله انگشت می گذارند که فرق است بین «مقامات تکوینی» و «مقامات اعتباری». مسأله ولایت «به معنای زعامت و حکومت»، امری اعتباری است که شارع به افراد دارای صلاحیت

واگذار کرده است؛ لیکن هر کس رهبری و حکومت را در دست گیرد - چه معصوم باشد و چه فقیه عادل - باید از اختیارات لازم و کافی مربوط به حکومت و اداره اجتماع، برخوردار باشد. بنابراین در این زمینه، فرقی بین پیامبر(ص) و امام(ع) و ولی فقیه نیست. آنچه فرق هست، در حوزه ولایت تکوینی و مقامات معنوی حقیقی و نیز در توسعه فراحکومتی ولایت اعتباری است. لذا می فرماید: «برای امام مقامات معنوی هم هست که جدا از وظیفه حکومت است و آن مقام خلافت کلی الهی است که گاهی در لسان ائمه(ع) از آن یاد شده است، خلافتی است تکوینی که به موجب آن جمیع ذرات در برابر «ولی امر» خاضع اند».

ایشان در جای دیگر می فرماید: «ولایت فقیه [از امور اعتباری عقلایی است و واقعیتی جز جعل ندارد و... در این موارد معقول نیست که رسول اکرم(ص) و امام(ع)، با فقیه فرق داشته باشد».

آنچه که باعث شده است که برخی، فرقی بین حوزه اختیارات حکومتی پیامبر(ص) و فقیه تصور کنند؛ این است که اختیارات بیش از حدی برای پیامبر(ص) در امر حکومت تصور کرده اند؛ در حالی که واقعیت این نیست و اختیارات حکومتی آن حضرت، چیزی فراتر از اختیارات لازم برای رهبری و اداره سالم جامعه نمی باشد. تفاوت آن با دیگر حکومت ها، ابتدای آن بر اساس احکام و هنجارهای دینی و مصالح اجتماعی است. امام خمینی، ولایت فقیه، ص ۴۰-۴۳، چاپ هفتم، ۱۳۷۷، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی(ره).

ولایت مطلقه فقیه یعنی چه؟ دیگر اینکه ولایت مطلقه فقیه چگونه توجیه می شود؟ و آیا به استبداد و دیکتاتوری نمی انجامد؟

پرسش

ولایت مطلقه فقیه یعنی چه؟ دیگر اینکه ولایت مطلقه فقیه چگونه توجیه می شود؟ و آیا به استبداد و دیکتاتوری نمی انجامد؟

پاسخ

ولایت مطلقه فقیه در فقه شیعه به دو معنا استعمال می شود:

۱. ولایت فقیه، منحصر به ولایت بر قضا، محجورین و... نیست؛ بلکه ولایت او شامل زعامت و رهبری سیاسی و اجتماعی نیز می شود.

۲. اختیارات «ولی امر» در زمامداری منحصر به اجرای احکام اولیه و ثانویه نیست؛ به عبارت دیگر وظیفه او، رهبری جامعه است به گونه ای که مصالح جامعه، در پرتو هدایت های الهی، به خوبی تأمین شود. و نیازمندی های متنوع و تغییرپذیر جامعه، در شرایط مختلف بدون پاسخ نماند و جامعه از رشد و ترقی باز نماند. از این رو اگر در شرایط ویژه ای، یکی از مصالح و نیازمندی های جامعه با یکی از احکام اولیه در تزاخم قرار گرفت؛ در چنین صورتی «ولی فقیه» باید بین آن دو مقایسه کند؛ پس اگر مسأله ای که با حکم اولی در «تزاخم» قرار گرفته، دارای مصلحتی برتر برای جامعه باشد؛ در این صورت ولی فقیه

می تواند، آن حکم اولیه را موقتاً تعطیل کند و مصلحت برتر جامعه را بر آن مقدم بدارد؛ در این باره چند مطلب گفتنی است:

۱. ولایت مطلقه فقیه از قواعد رافع تراحم است؛ یعنی، مطلق بودن ولایت گره گشا در تراحم احکام و مصالح اجتماعی است؛ و نشانه واقع نگری اسلام در برخورد با مقتضیات زمان است.

۲. ولایت مطلقه خود، مقید به قیودی است نه اینکه از هر حیث مطلق باشد. این قیود عبارت از این است که:

یک. او باید مجری احکام الهی باشد و حق ندارد خود سرانه و دلخواهانه عمل کند؛ بلکه این

فلسفه اصلی ولایت فقیه است.

دو. مصالح جامعه را باید رعایت کند.

سه. در زمانی می تواند حکم اولی شرعی را موقتاً تعطیل کند که با یکی از مصالح اهم جامعه، در تراحم باشد؛ نه با خواست و میل یا مصلحت شخصی، و یا مصلحتی در رتبه فروتر از حکم اولی شرعی.

اکنون اگر واقع بینانه بنگریم، در خواهیم یافت که «ولایت مطلقه» - به معنایی که گذشت - یکی از مهم ترین راه حل هایی است که اسلام برای خروج از بن بست ها در عرصه تراحم مصالح پیش بینی کرده و بدون آن عملاً حکومت، با مشکلات بسیار زیادی رو به رو خواهد شد. از طرف دیگر این مقدار از اختیارات در هر حکومتی وجود دارد؛ بلکه حاکمان دیگر کشورها از اختیاراتی بسیار بیشتر از اختیارات ولی فقیه بهره مند می باشند.

از آنچه گذشت روشن می شود که «مطلقه بودن» به معنایی که ذکر شده، هیچ پیوندی با «دیکتاتوری و استبداد» ندارد. آنچه موجب توهم دیکتاتوری شده، تشابه لفظی «ولایت مطلقه» با «رژیم های مطلقه» (Absolutist) است که در آن حاکم مطلق العنان می باشد. در حالی که مطلقه در معنای فوق، اساساً با آن متفاوت است. از این رو حضرت امام خمینی (ره) فرمودند: «ولایت فقیه ضد دیکتاتوری است». برای آگاهی بیشتر ر.ک:

الف. جوان آراسته، حسین، مبانی حکومت دینی، صص ۳۸-۳۵؛

ب. صحیفه نور.

آیا در جامعه اسلامی ایران پیرو ولایت فقیه (پیرو) ائمه معصومین هستند؟

پرسش

آیا در جامعه اسلامی ایران پیرو ولایت فقیه (پیرو) ائمه معصومین هستند؟

پاسخ

(جهت استفاده)

به طور خلاصه در پاسخ این سؤال چند نکته بیان می نمایم:

الف) حدود اطاعت از ولی فقیه تا جایی است که اولاً شرایط لازم برای رهبری (مانند فقاقت، عدالت، تدبیر و...) را همچنان داشته باشد. ثانیاً از چارچوب ضروریات دین مبین اسلام و مصالح جامعه ی اسلامی فراتر نرود. مرجع تشخیص چنین مسأله

مهمی مجلس خبرگان رهبری است که به صورت مستمر بر شرایط رهبری و اعمال او نظارت دقیق دارد.

ب) در مورد اشتباه ولی فقیه باید گفت که: اولاً رهبر معصوم پیراسته از هر خطایی است؛ ولی انتظار عدم وقوع خطا از غیر معصوم (ع)، انتظاری نابجا است. در عین حال اسلام، شرایطی را برای حاکم اسلامی در عصر غیبت قرار داده است. علم و تقوا از جمله آنها است که عامل مهمی در تقلیل خطاها می باشد. این شرایط در بردارنده دو نوع کنترل است:

۱. کنترل عقلانی،

۲. کنترل اخلاقی.

افزون بر آن، دستوراتی چون لزوم مشورت و خودداری از استبداد به رأی و دیگر عوامل کنترل کننده در کاهش ضریب احتمال خطا و نزدیک کردن آن به صفر، بسیار مؤثر است.

از طرف دیگر شروط یاد شده و دیگر شرایط لازم (چون زمان شناسی و توانایی مدیریت کلان اجتماعی) فقط حدوثی نیستند؛ یعنی، چنان نیست که تنها در زمان به دست گرفتن قدرت، لازم بوده و پس از آن اعتبار نداشته باشند؛ بلکه شرایطی حدوثی و بقایی هستند. بنابراین از آغاز رهبری تا پایان آن، وجود این شرایط الزامی است و هرگاه ولی امر یکی از آنها را از دست داد، از سمت خود معزول است.

۳. امر به معروف

و نهی از منکر یا اصل «نظارت عمومی» نیز یکی از راه‌هایی است که اسلام بر آن تأکید کرده است. بر این اساس هر مسلمانی، موظف است با دقت و ژرف‌نگری، عملکرد مسئولان نظام اسلامی را زیر نظر گیرد و در صورت مشاهده خطا و انحراف، به گونه‌ای خیرخواهانه و مفید به حال جامعه، خطاها را تذکر دهد و رهنمود و یا پیشنهادی برای بهبود وضع جامعه، ارائه کند.

ثانیاً، نکته دیگر که اشتباه به دو گونه قابل تصور است:

صورت اول) اشتباهات و خطاهای کارشناختی؛ مقصود از خطاهای کارشناختی، آن است که در پاره‌ای از مسائل، متخصصان و کارشناسان دارای دیدگاه‌ها و نظرات مختلفی اند که این نظرات، گاهی معارض یکدیگرند و در میان آنها، تنها یک رأی بر صواب و بقیه نادرست است.

طبیعی است رأی حاکم و یا کارگزاران حکومت اسلامی نیز یکی از آن‌ها است و در صورت حاکمیت غیرمعصوم، احتمال دارد رأی پذیرفته شده بر صواب یا بر خطا باشد. این گونه خطاهای احتمالی، کاملاً طبیعی است و چندان گریزی از آن نیست. در هر جامعه‌ای این گونه امور وجود دارد و به جهت لزوم وحدت رویه در حکومت و سیاست، چاره‌ای جز پذیرش قانونی یک جانب وجود ندارد؛ هر چند در صورت تکافؤ ادله، احتمال صحت رأی مخالف نیز به همان اندازه احتمال صحت رأی موافق است. این گونه امور به هیچ وجه نشانگر ضعف حاکم نیست و در صورت خطا بودن رأی نیز هر چند فاقد آثار منفی نیست؛ ولی چه بسا آثار آن چندان زیاد نباشد؛ زیرا دارای توجیه خردپذیر و مورد حمایت بخش مهمی از آگاهان و کارشناسان است.

صورت دوم)

خطاهای فاحش و ناشی از ضعف؛ پاره ای از خطاها، برخاسته از مبانی نظری و کارشناختی نیست، بلکه ناشی از ناآگاهی و ضعف و ناتوانی در درک نیازمندی های اجتماعی و یافتن پاسخ شایسته آن، از منابع دینی است. چنین خطاهایی به خوبی از سوی خبرگان و متخصصان دین شناس و آشنا به مسائل اجتماعی، تشخیص پذیر است و ناتوانی شخص را در مدیریت اجتماعی برملا می سازد. مسلماً این گونه امور زیان ها و آثار منفی بیشتری دارد و به عزل صاحب منصب نیز می انجامد.

ج) این موضوع بستگی به نوع نگاه ما دارد. اگر منظور از این نگاه، دیدگاهی شخصی باشد به نحوی که در اطاعت ما از قوانین اجتماعی و اوامر حکومتی ولی فقیه، هیچ گونه تأثیری به وجود نیآورد و به مخالفت عملی و تضعیف نظام ولایت فقیه نیانجامد، از لحاظ شرعی و قانونی تبعات منفی بر این نوع نگاه مترتب نیست.

اما اگر این نگاه، همراه با مخالفت عملی، و عدم اطاعت از قوانین اجتماعی و اوامر حکومتی ولی فقیه باشد، مسلماً هم شرعاً و هم قانوناً ممنوع بوده و ترویج چنین نگاهی به کارآمدی و تضعیف نظام ولایت فقیه می انجامد. زیرا محدود کردن اختیارات و مسؤولیت های ولی فقیه در حدّ مراجع (یعنی در حوزه احوال شخصی و عبادی مکلفین) و رها گذاشتن حوزه ی عمومی و مسائل جامعه اسلامی، مخالفت صریح با دستورات صریح دین مبین اسلام در زمینه ی ضرورت تشکیل حکومت به وسیله ولی فقیه در عصر غیبت و وجوب اطاعت از او است.

=====

در مورد وجوب اطاعت از ولی فقیه نیز باید گفت که براساس ادله عقل و نقل (آیات و روایات) متعددی که در زمینه وجوب تشکیل

حکومت، اثبات ولایت فقیه و گستره].....[و وجود دارد، در مسائل اجتماعی مربوط به اداره و رهبری جامعه و احکام حکومتی؛ اطاعت از احکام و فرامین ولی فقیه، همانند دستورات پیامبر اسلام(ص) و امامان معصوم(ع) واجب الاتباع می باشد.

توضیح و تبیین هر کدام از این دلایل خارج از ظرفیت نامه بوده، لذا به صورت مختصر به بررسی یکی از آنها می پردازیم: در مقبوله عمر بن حنظله امام صادق(ع) می فرماید: من کان منکم قد روی حدیثنا و نظر فی حلالنا و حرامنا و عرف احکامنا فلیرضوا به حکما فانی قد جعلته علیکم حاکما، فاذا حکم بحکمنا فلم یقبل منه فانما استخف بحکمنا و علینا رد والرأد علینا کالرأد علی الله و هو علی حد الشرک باللّه هر کس از شما که راوی حدیث ما باشد و در حلال و حرام ما بنگرد و صاحب نظر باشد و احکام ما را بشناسد، او را به داوری بپذیرید. من او را بر شما حاکم قرار دادم. پس هر گاه حکمی کرد و از او قبول نکردند، حکم ما را سبک شمرده اند و ما را رد کرده اند و آن کس که ما را رد کند خدا را رد کرده است و رد کردن خدا در حد شرک به خدای متعال است {M} (اصول کافی، ج ۱، ص ۶۷ - وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۹۸).

مقصود از شخص آگاه به حلال و حرام، همان فقیه است به هنگام دسترس نداشتن به معصوم، فقیه حاکم مردم است و این حاکمیت از طرف معصوم(ع) به او رسیده است. بدیهی است اما شخص معینی را به حاکمیت نصب نکرده بلکه به صورت عام نصب نموده است.

حاکمی که به نصب عام

از جانب معصوم نصب شده است، اطاعتش واجب است و عدم پذیرش حکم وی به مثابه عدم پذیرش حکم معصوم است.

از دیدگاه عقل هم وجوب اطاعت از ولی فقیه امری لازم و ضروری است زیرا معنا ندارد فردی از جانب خداوند و ائمه معصومین (ع) مأمور به تشکیل حکومت در زمان غیبت باشد و برای اداره و رهبری جامعه اختیارات گسترده ای را نیز برای او قرار داده باشند، ولی مردم را موظف به اطاعت از فرامین چنین فردی نکرده باشند، زیرا در غیر این صورت وجوب تشکیل حکومت امری لغو و بی فایده می باشد و حاکمیت الهی و حکومت اسلامی تحقق نمی یابد. بر این اساس همچنان که در حدیث فوق مشاهده نمودیم منصوب نمودن فردی به عنوان حاکم اسلامی ملازم با وجوب اطاعت مردم از او می باشد.

برای آگاهی بیشتر در این زمینه ر.ک:

۱- کاظم قاضی زاده، اندیشه های فقهی سیاسی امام خمینی (ره)، ص ۱۹۰.

۲- جوادی آملی، ولایت فقیه.

۳- محمدجوادی نوروزی، نظام سیاسی اسلام، ص ۲۲۱.

۴- نبی الله ابراهیم زاده آملی، حاکمیت دینی، ص ۱۵۳.

۵- ولایت فقیه و جهاد اکبر امام خمینی

۶- ولایت فقیه از دیدگاه فقها و مراجع علی عطایی

۷- ولایت فقیه به زبان ساده شفیعی

۸- حدود ولایت حاکم اسلامی احمد نراقی

۹- حکومت الهی و ولایت و زعامت مصطفی آیت اللهی

۱۰- ولایت فقیه و حاکمیت ملت طاهری خرم آبادی

۱۱- ولایت فقیه شهید هاشمی نژاد

۱۲- مجله حوزه شماره ۸۵ - ۸۶ بحثی درباره ولایت فقیه، نجابت

۱۳- ولایت فقیه یا حکومت اسلامی در عصر غیبت محمد یزدی

۱۴- ولایت فقیه آیت الله معرفت

۱۵- عباس کعبی، تبیین مفهوم ولایت مطلقه فقیه، انتشارات ظفر، ۱۳۸۰، این کتاب به ضمیمه ی نامه ارسال می گردد.

۱۶- امام خمینی و حکومت اسلامی،

مجموعه آثار، ج ۵، محمد جواد ارسطا، حدود اختیارات ولی فقیه، ص ۵۵.

۱۷- محمد مهدی نادری قمی، نگاهی گذرا به ولایت فقیه، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).

۱۸- سید محمد هاشمی، حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، ج ۲، ص ۵۶، نشر دادگستر، ۱۳۸۰.

یکی از وظایف رهبری تأمین مصالح جامعه اسلامی است در این مورد توضیح دهید.

پرسش

یکی از وظایف رهبری تأمین مصالح جامعه اسلامی است در این مورد توضیح دهید.

پاسخ

نخست باید دانست، واژه «مصلحت» دارای معنای مطابقی و چندین معنای مجازی است. در محاورات اجتماعی و تعاملات سیاسی، گاهی مصلحت اندیشی در برابر بنیان گرایی و رادیکال اندیشی مطرح می شود. علاوه بر معانی متعدد برای مصلحت انگیزه مصلحت اندیشان نیز متفاوت است. برخی به خاطر ضعف خویش مصلحت اندیشی می کنند و برخی بخاطر حل بحران و رعایت مصالح عمومی، مصلحت اندیشی می کنند. آنچه در اندیشه دینی مصلحت خوانده می شود هیچگونه انفکاک و مرز فاصلی با حقیقت ندارد، بلکه چهره و تجلی حقیقت در شرایط مختلف می باشد. آنچه بین حقیقت (Truth) و مصلحت، جدایی می افکند نگرش پراگماتیستی بر مصلحت و تفسیر مادی و سرد انگارانه (Utility) از آن است. اما در تفکر اسلامی مصلحت در مقابل مفسده و فساد است. در «مصباح المنیر» آمده است: صلاح ضد فساد است، مصلحت در چیزی یعنی وجود خیر در آن. (المقری الفیدمی، احمد بن محمد بن علی، المصباح المنیر، ج ۱، ص ۳۴۵).

بر اساس دیدگاه شیعه و معتزله همه احکام الهی بر اساس مصالح و مفاسد واقعی نهفته در متعلق آنها وضع شده اند. البته در مواردی مصالح و مفاسد با یکدیگر تراحم می کنند. مثلا خوردن گوشت خوک به خاطر مفسده ای که دارد حرام است و حفظ جان نیز مصلحتی است که باید رعایت شود. اکنون اگر برای حفظ جان به خوردن گوشت خوک حاجت شد قواعدی در دین وجود دارد که بر اساس اهمیت ملاک ها تکلیف را روشن می سازد. مثلا چون از نظر شارع

مصلحت حفظ جان اهم از رعایت مصلحت ترک خوردن گوشت خوک است، در چنین شرایطی اجازه خوردن آن را می دهد، زیرا عدم تجویز آن مفسده بزرگتری دارد و آن از بین رفتن نفس محترمه است. بنابراین مصلحت آنگونه که در شریعت تبیین شده عین حقیقت است و برای رفع تراحم بین مصالح و مفاصد واقعیه در شریعت اسلامی قواعدی قرار داده شده که نقش حاکم و کنترل کننده دیگر قوانین را دارند، از طرف دیگر در مواردی که تشخیص اهم و مهم و رفع تراحم بین مصالح و مفاصد نیازمند دقت های کارشناختی است امام معصوم و در غیبت او ولی فقیه چنین رسالتی را بر عهده دارد بنابراین می توان گفت خود دین مرز مصلحت را مشخص کرده است گاهی به صورت قواعد کلی مانند قاعده «لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام» در اسلام ضرربینی و ضرر رسانی وجود ندارد. و یا قاعده «حرج» که هر آنچه موجب سختی خارج از طاقت انسان باشد در اسلام نیست.

و یا مصلحتی باید باشد که توسط امام معصوم و یا فقیه جامع الشرایط تشخیص داده شود که رعایت آن به مصلحت مسلمانان و جامعه اسلامی است.

بنابر آن چه گفته شد اگر مصلحت را عرف متدینین و عقل جمعی تشخیص دهند به طوری که شارع نیز آن را امضا کند. و یا «رهبر الهی» که دارای دو ویژگی علم و عدالت است. اگر مصلحت را تشخیص دهد اطمینان حاصل می شود از چهارچوب دین خارج نیست و ظلم در آن راه ندارد. این همان مصلحت اندیشی است که مورد پذیرش دین می باشد. رعایت فاکتورهای فوق همان

مرز شناسی میان مصلحت و حقیقت دین است در غیر این صورت مصلحت اندیشی های دیگران اطمینان بخش نخواهد بود و مورد تأیید و امضای شارع نیست.

در ادامه جهت تکمیل موضوع نکات ذیل را خاطر نشان می سازیم:

۱. خیلی از نابسامانی ها به نام مصلحت سنجی و مصلحت اندیشی است در حالی که نه معنای مصلحت آن است که بسیاری از این مدعیان مصلحت اندیش طرح می کنند و نه مصداقا آنها درست تشخیص می دهند بلکه با کمال صداقت و جرأت می توان گفت برخی از این مصلحت ها، خود، خلاف مصلحت بلکه عین مفسده است.

به عنوان نمونه در حکومت علوی با توجه به عصمت امام علی (ع) و روحیات و شایستگی های بی نظیر آن امام همام، چنین مصلحت اندیشی نبوده است و همچنین در حکومت فقیه عادل که تمامی معیارهای مصلحت و رعایت آن را به کار گیرد.

۲. مصلحت هم در پی ریزی احکام و دستورات شرعی و هم در اداره حکومت نقش غیر قابل انکاری دارد، چه این که خدای حکیم، تمام احکام را بر مبنای مصالح و مفسد مبتنی می کند و اداره حکومت نیز باید در جهت صلاح و سداد انسان ها و آحاد جامعه باشد. آنچه که محل نقد و اشکال جدی است مبنای مصلحت و مفسده و راه های تشخیص آن است. آیا قطع دست دزد مصلحت دارد یا نه؟

منع از اختلاط بین زن و مرد به مصلحت جامعه است یا نه؟ اگر با جهان بینی توحیدی و دینی به این مسایل نگاه کنیم مصلحت و مفسده در حوزه ارزش ها تعریف می شود و برنامه های مبتنی

بر این مصلحت و مفسده، انسان را به مقام شامخ خلافت الهی رهنمون می‌گردد اما مصلحت و مفسده سکولاریستی و مبتنی بر دیدگاه اومانستی غرب، انسان را به حیوان مسخ می‌کند و بین مصلحت با ارضاء غرایز دوگانگی قائل نیست (ر.ک: مقاله فمینیسم علیه زنان، سید ابراهیم حسینی، در کتاب نقد شماره ۱۷، ذیل بحث لیبرالیسم)

مصلحت اندیشی در اداره حکومت نیز یک امر حقی است چه این که یک حکم عقلی و شرعی است که باید مصلحت جامعه و منافع عمومی و ملی را بر منافع فردی و منطقی اشخاص و گروه‌ها ترجیح داد. لیکن باید دانست که:

اولاً، مصلحت در اینجا به معنای نفی عدالت نیست بلکه عدالت همچنان یک اصل حاکم در اداره جامعه و سیاست‌گذاری‌های داخلی و خارجی مطرح است. جایگاه مصلحت این است که در یکایک مقررات و نحوه اجرای آن، با محاسبه منافع و مصالح و مفاسد و زیان‌ها، آنچه که به خیر و صلاح مملکت است منظور شود.

ثانیاً، در هنگام تعارض مصلحت‌های بزرگ‌تر ناچار از یک سری مصلحت‌های کم‌اهمیت‌دار (و البته چه بسا در جای خود خیلی هم مهم باشد) صرف نظر کنیم. مثلاً- تماس بدن زن و مرد نامحرم حرام است چون مصلحت حقیقی آنها در همین ممنوعیت است تا از آلودگی‌ها مصون بمانند ولیکن اگر اضطراری در کار باشد که جان او در خطر است اینجا مصلحت بزرگ‌تر و مهم‌تر حکم اولی را موقتاً رفع می‌کند.

اصل مهم و اولی این است که ستمگر و ظالم را کیفر دهند اما اگر جایی به

هر دلیل جامعه شناختی یا روان شناختی یا سیاسی، کیفر یک ستمگر اصل نظام را با خطر مواجه سازد به ناچار و موقت از آن صرف نظر می کنیم چون اگر نظام با همین نقص بماند بهتر است که اصل آن از بین برود زیرا در آن صورت نه در این مورد و نه در موارد دیگر، می توان خواستار اجرای عدالت و احقاق حق شد. پس خود این مصلحت اندیشی یک واقعیت است. چنان که امام علی(ع) در برخورد با معاویه به دلیل عدم رشد مردم زمان خود به ناچار تن به حکمیت داد و یا همان طور که حضرت امیر(ع) به خاطر باقی ماندن اصل اسلام، بیست و پنج سال با نادیده گرفتن وقایع سکوت کرد و آن هم به خاطر مصلحت اسلام بود.

فعلا مشکل اصلی در کشور ما نیز خلط این مرز است. برخی افراد منافع و مصالح شخصی خود را مصالح نظام می پندارند. در صورتی که چنین نیست. پس همیشه پرداختن به مصالح بد نیست و در برخی موارد که پای اصل نظام در میان باشد ضروری است. اما به خاطر اهداف و اغراض شخصی نباید واقعیت را قربانی مصلحت نمود.

در پایان تأکید می کنیم بسیاری از مصلحت اندیشی ها خود خلافت مصلحت است ولیکن در عین حال باید توجه داشت که رعایت مصلحت ها (اگر درست سنجیده شود) یکی از واقعیات مهم اجتماعی در اداره حکومت است و از جهت شرعی نیز مورد تأیید است.

برای آگاهی بیشتر ر.ک:

۱. محمدصادق شریفی، بررسی فقهی و حقوقی مجمع تشخیص مصلحت نظام، بوستان کتاب قم؛

۲. تشخیص مصلحت نظام، محمدجواد ارسطا، کانون اندیشه جوان؛

مجمع تشخیص مصلحت نظام، سیدحسین هاشمی، مرکز مطالعات و تحقیقات پژوهش های فرهنگی حوزه علمیه قم.

آیا ولایت فقیه سمتی مادام العمر است؟ آیا اصلا سمت است؟ آیا این تلقی از حکم عزل رهبری برای رئیس جمهور که «حکم ولایت فقیه بالاتر از قانون و رأی مردم است» صحیح می باشد؟

پرسش

آیا ولایت فقیه سمتی مادام العمر است؟ آیا اصلا سمت است؟ آیا این تلقی از حکم عزل رهبری برای رئیس جمهور که «حکم ولایت فقیه بالاتر از قانون و رأی مردم است» صحیح می باشد؟

پاسخ (قسمت اول)

ارائه پاسخی مناسب به این سؤال نیازمند شناخت چستی نظریه ولایت فقیه و دامنه اختیارات آن و بالاخره مکانیزم های کنترلی بر آن می باشد.

نظریه ولایت فقیه و شکل متکامل و شفاف آن یعنی ولایت مطلقه فقیه، هر چند مبتنی بر مبانی و آموزه های دینی بوده و دارای پیشینه تاریخی طولانی تا عصر امامان معصوم (ع) می باشند، ولی شکل گیری نظام جمهوری اسلامی مبتنی بر نظریه ولایت فقیه - که به عنوان تنها شکل مشروع حکومت در زمان غیبت از سوی امامان معصوم (ع) معرفی شده است - در ابتدا و برخورد ملموس و عینی این نظریه با واقعیات جامعه در عرصه مدیریت جامعه باعث تکامل و تبیین هر چه بیشتر اختیارات ولی فقیه و زوایای پنهان آن در قالب نظریه «ولایت مطلقه فقیه» شد.

پس از استقرار نظام اسلامی، دایره اختیارات دولت اسلامی با جنبه های عملی و کاربردی فراوانی مواجه گردید و در اثر بسیاری از ابهامات بحث های نظری در مسیر یافتن طرح های عملی با اشکال روبرو شد. در کشاکش همین مباحثات بود که آرای متضادی در تفسیر ولایت مطلقه فقیه و اختیارات حکومت اسلامی ارائه گردید. برخی از این مسائل عبارت بودند از: قانون مربوط به اراضی کشاورزی، کنترل قیمت ها، نظارت دولت بر توزیع کالا و... که نگرش دخالت دولت را در این گونه موارد با موازین شرعی منطبق نمی دانست و بر این

عقیده بود که باید مردم را آزاد گذارد تا نسبت به مسکن، توزیع کالا، قیمت گذاری، اشتغال، منابع طبیعی و... هرگونه که می خواهند تصمیم گیری کنند و لذا اعمال هرگونه سیاستی که به محدودیت برای مردم بیانجامد، ناروا و خلاف شرع است و صرفاً در شرایط بحرانی و اضطراری دولت مجاز به سیاست گذاری و برنامه ریزی شناخته می شد.

با طرح چنین دیدگاه هایی بر مبنای محدودیت ولایت مطلقه فقیه حضرت امام برای حفظ مصلحت جامعه اسلامی و پس از یک دوره هشت ساله از تجربه عملی شدن و عینیت یافتن دولت اسلامی و آشکار شدن نیازهای حکومت و دشواری هایی که در شرایط حساس جنگ یا محاصره اقتصادی رخ می دهد، بحث ولایت فقیه را به صورت شفاف تر و صریح تر مطرح نمودند و بر بسیاری از تفسیرهای ناروایی که از آموزه های دینی در مورد میزان اختیارات دولت می شد، خط بطلان کشیده شد (ر.ک: دین و دولت در اندیشه اسلامی، محمد سروش، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۷۸، صص ۶۱۵ - ۶۷۰).

مجموعه نظرات حضرت امام(ره) در مورد حدود اختیارات ولی فقیه، به «نظریه ولایت مطلقه فقیه» مشهور شد. ولایت مطلقه ای که حضرت امام(ره) در نامه مورخ ۱۶/۱۰/۱۳۶۶ خود ترسیم کرده اند، چیزی جز آن چه در کتاب البیع و کتاب حکومت اسلامی خویش آورده اند نمی باشد، چرا که قلمرو تصرفات آن را محدود به رعایت «مصلح کشور و اسلام» دانسته اند و این به معنای پذیرش همان دو قیدی است که در کتاب البیع خود برای ولایت مطلقه بیان کرده اند (حدود اختیارات ولی فقیه،

محمد

جواد ارسطا، امام خمینی و حکومت اسلامی، ج ۵، ص ۷۸).

اینک پس از آشنایی مختصر با چگونگی مطرح شدن ولایت فقیه و ولایت مطلقه فقیه، جهت اطلاع کامل از این دو نظریه، «ولایت فقیه و ولایت مطلقه فقیه» به ترتیب توضیحاتی را بیان می‌نمایم:

الف - نظریه ولایت فقیه:

ولایت فقیه اصطلاحی است برای نظام حکومت اسلامی پس از ائمه طاهرین (ع). ولایت در این اصطلاح به معنای حکومت و زمامداری امور جامعه است و ولایت فقیه به مفهوم زمامداری جامعه اسلامی از سوی کسی است که به مقام اجتهاد در فقه رسیده و حائز شرایط رهبری جامعه اسلامی می‌باشد. موضوع اصلی ولایت فقیه این است که در زمان غیبت امام معصوم (ع) چه باید کرد؟ آیا امت اسلامی باید بدون رهبر باشد؟ یا باید به رهبری طاغوت تن دهد یا باید بهترین کسی را که از نظر علم و زهد و تقوا و مدیریت سیاسی، کمترین فاصله را با معصوم دارد به رهبری امت اسلامی بپردازد؟

در واقع ولایت فقیه به همین معناست که با وجود معصوم (ع) باید او رهبری کند و در عصر غیبت به نیابت از امام زمان (عج) ولی فقیه رهبری و زمام امور جامعه را بر عهده دارد تا امت گرفتار هرج و مرج و آنارشسیسم و تعبد به حاکمیت طاغوت نشود و احکام و ارزشهای الهی در جامعه عملی گردد.

فقه‌ها و متفکران اسلامی برای اثبات ولایت فقیه و مشروعیت حکومت ولایی به دلایل نقلی - اعم از آیات و روایات پیامبر اسلام (ص) و ائمه (ع) - و دلایل عقلی متعددی تمسک جسته‌اند که بیان هر یک و چگونگی دلالت هر کدام بر ولایت فقیه،

نیازمند بررسی های مفصل با استفاده از روش خاص خود، یعنی اجتهاد می باشد. از این رو در اینجا به اختصار به ذکر پاره ای از آنها خواهیم پرداخت.

دلایل نقلی مقبوله عمر بن حنظله در طول تاریخ مورد استناد فقهای شیعه بوده است؛ از جمله در میان متأخرین مرحوم محقق نراقی در «عوائد الایام»، صاحب جواهر در «جواهر الکلام» شیخ انصاری در «القضاء و الشهادات»، بحر العلوم در «بلغه الفقیه»، مامقانی در «هدایه الانام فی حکم الاموال الامام»، میرزای نائینی در «منیه الطالب»، سبزواری در «مهدب الاحکام» امام خمینی (ره) در «البیع»، آیت الله گلپایگانی در «الهدایه الی من له الولایه» آیت الله جوادی آملی در «پیرامون وحی و رهبری» و بسیاری از اندیشمندان دیگر قرار گرفته است.

در این روایت، امام صادق (ع) می فرمایند: ... من کان منکم ممن قد روی حدیثنا و نظر فی حلالنا و حرامنا و عرف احکامنا، فلیرضوا به حکما فأنیقد جعلته علیکم حاکما فاذا حکم بحکمنا فلم یقبل منه فأنما استخف بحکمنا و علینا رد و الراد علینا کالراد علی الله وهو علی حدالشرك بالله. (اصول کافی، ج ۱، ص ۶۷؛ وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۹۸).

مرحوم کلینی به سند از عمر بن حنظله روایت می کند که: «از امام صادق (ع) پرسیدم: درباره دو نفر از ما (شیعیان) که در باب «دین» و «میراث» نزاعی دارند، آن گاه به نزد سلطان یا قاضیان (قضات حکومت های جور) جهت حل آن می روند. آیا این عمل جایز است؟ حضرت فرمود: هر کس در موارد حق یا باطل به آن ها مراجعه کند، در واقع به سوی طاغوت رفته و از طاغوت مطالبه قضاوت کرده است؛ از این رو آنچه بر اساس

حکم او (که خود فاقد مشروعیت است) دریافت می دارد، به باطل اخذ نموده است؛ هر چند در واقع حق ثابت او باشد زیرا آن را بر اساس حکم طاغوت گرفته است، در حالی که خداوند امر فرموده است: که باید به طاغوت کافر باشند (و آن را به رسمیت نشناسند). خداوند متعال می فرماید: «یریدون ان يتحاكموا الى الطاغوت و قد امروا أن يكفروا به؛ آنگاه عمر بن حنظله می پرسد: پس در این صورت چه باید کنند؟ امام(ع) فرمود: باید به کسانی از شما (شیعیان) که حدیث و سخنان ما را روایت می کنند و در حلال و حرام ما به دقت می نگرند و احکام ما را به خوبی باز می شناسند (عالم عادل) مراجعه کنند و او را به عنوان حاکم بپذیرند. من چنین کسی را بر شما حاکم قرار دادم. پس هرگاه به حکم ما حکم کند و از او پذیرفته نشود، حکم خدا کوچک شمرده شده و مارد شده، و آن که ما را رد کرده و آن که ما را رد کند، خدا را رد کرده است و چنین چیزی در حد شرک به خداوند است.»

این حدیث از جهت سند معتبر و مورد قبول فقهای شیعه است.

دلالت این حدیث بر ولایت فقیه:

مقبوله عمر بن حنظله، مشتمل بر دو توصیه ایجابی و سلبی است:

۱. از یک طرف امام صادق(ع) مطلقا مراجعه به سلطان ستمگر و قاضیان دولت نامشروع را حرام می شمرد و احکام صادره از سوی آن ها را - اگر چه صحیح باشد - فاقد ارزش و باطل می داند.

۲. از طرف دیگر، جهت رفع نیازهای اجتماعی و قضایی شیعیان را بر فقهای جامع شرایط، مکلف می سازد.

۳. عبارت «فانی»

قد جعلته علیکم حاکما؛ او را حاکم بر شما قرار دادم.

با وضوح و روشنی، نصب فقیه عادل بر حکومت و مرجعیت در همه امور سیاسی، اجتماعی و قضایی به دست می آید.

هر چند ظاهر پرسش در روایت، مسئله منازعه و قضاوت است لیکن آنچه جهت و ملاک عمل است، پاسخ امام(ع) است و سخن آن حضرت عام است، خصوصاً جمله فانی قد جعلته علیکم حاکما با توجه به واژه «حاکم» - که دلالت بر حکومت دارد - نسبت به سایر مسائل و شئون حکومتی تعمیم یافته و شامل آن ها نیز می شود.

البته قرائن واضح و روشن دیگری نیز در پاسخ امام(ع) وجود دارد؛ از جمله استناد به آیه شریفه و منع از مراجعه به طاغوت ها به طور کلی از طرف دیگر امام(ع) در صدر روایت، دادخواهی و مراجعه به سلطان و قضات حکومتی را حرام شمرده، حکم آن ها را باطل می داند، حتی اگر قضاوت آن ها عادلانه و به حق باشد؛ زیرا اصل این نظام حکومتی در نگاه قرآن و اهل بیت(ع) مردود است و انحصاراً مراجعه به حکومت مشروع که انتصاب از ناحیه شارع مقدس است، مورد توصیه و تکلیف امام قرار گرفته است.

امام راحل(ره) در کتاب «ولایت فقیه» در تفسیر و تبیین روایت عمر بن حنظله چنین می نگارد: «همان طور که از صدر و ذیل این روایت و استشهاد امام(ع) به آیه شریفه به دست می آید، موضوع سؤال، حکم کل بوده و امام هم تکلیف کلی را بیان فرموده است و عرض کردم که برای حل و فصل دعاوی حقوقی و جزائی، هم به قضات مراجعه می شود و هم به مقامات اجرایی و به طور کلی حکومتی

رجوع به قضات برای این است که حق ثابت شود و فصل خصومات و تعیین کیفر گردد و رجوع به مقامات اجرایی برای الزام طرف دعوا به قبول محاکمه یا اجرای حکم حقوقی و کیفری، هر دو است؛ لهذا در این روایت از امام(ع) سؤال می شود که آیا به سلاطین و قدرت های حکومتی و قضات رجوع کنیم، حضرت در جواب، از مراجعه به مقامات حکومتی ناروا - چه اجرایی و چه قضایی - نهی می فرمایند، دستور می دهند که ملت اسلام در امور خود نباید به سلاطین و حکام جور و قضاتی که عمال آنها هستند، رجوع کنند؛ هر چند حق ثابت داشته باشند و بخواهند برای احقاق و گرفتن آن اقدام کنند. مسلمان، اگر پسر او را کشته اند یا خانه اش را غارت کرده اند، باز حق ندارد به حکام جور برای دادرسی مراجعه کند. همچنین اگر طلب کار است و شاهد زنده در دست دارد، نمی تواند به قضات سرسپرده و عمال ظلمه مراجعه نماید. هر گاه در چنین مواردی به آن ها رجوع کرد، به «طاغوت»، یعنی قدرت های ناروا روی آورده است و در صورتی که به وسیله این قدرت ها و دستگاه های ناروا به حقوق مسلم خویش نایل آید، «فانما یاخذہ سحتا و ان کان حقا ثابتات له؛ به حرام دست پیدا کرده و حق ندارد در آن تصرف کند.... این حکم، سیاست اسلام است. حکمی است که سبب می شود مسلمانان از مراجعه به قدرت های ناروا و قضاتی که دست نشانده آن ها هستند، خودداری کنند تا دستگاه های دولتی جائز و غیر اسلامی بسته شوند، و راه به سوی ائمه هدی(ع) و کسانی که از طرف آنها حق حکومت و قضاوت

دارند، باز شود. مقصود اصلی این بوده که نگذارند سلاطین و قضاتی که از عمال آن ها هستند، مرجع امور باشند و مردم دنبال آن ها بروند... بنابر این تکلیف ملت اسلام چیست؟ و در پیش آمدها و منازعات باید چه کنند و به چه مقامی رجوع کنند؟ «قال: ينظران من كان منكم ممن كان روى حديثنا ونظر في حلالنا و حرامنا و عرف احكامنا؛ در اختلافات به راویان حدیث ما که به حلال و حرام خدا - طبق قاعده - آشنایند و احکام ما را طبق موازین عقلی و شرعی می شناسند، رجوع کنند(ولایت فقیه، صص ۸۰ - ۷۷).

پاسخ (قسمت دوم)

«... این فرمان که امام(ع) صادر فرموده، کلی و عمومی است؛ همان طور که حضرت امیرالمؤمنین(ع) در دوران حکومت ظاهری خود، حاکم و والی و قاضی تعیین می کرد و عموم مسلمانان وظیفه داشتند که از آن ها اطاعت کنند و تعبیر به «حاکما» فرموده تا خیال نشود که فقط امور قضایی مطرح است و به سایر امور حکومتی ارتباطی ندارد؛ غیر از صدر و ذیل روایت و آیه ای که در حدیث ذکر شده، استفاده می شود که موضوع، تنها تعیین قاضی نیست که امام(ع) فقط نصب قاضی فرموده باشد و در سایر امور مسلمانان تکلیفی معین نکرده و در نتیجه، یکی از دو سؤالی را که مراجعه به دادخواهی از قدرت های اجرایی ناروا بوده بلا- جواب گذاشته باشد. این روایت از واضحات است و در سند و دلالتش وسوسه ای نیست. جای تردید نیست که امام(ع) فقها را برای حکومت و قضاوت تعیین فرموده است. بر عموم مسلمانان لازم است که از اینفرمان امام(ع) اطاعت نمایند»، (همان، صص ۱۰۲ - ۱۰۶).

نتیجه استدلال این است

که فقهای جامع شرایط علاوه بر منصب های ولایت در افتاء، اجرای حدود، اختیارات قضایی، نظارت بر حکومت و امور حسبه، در مسائل سیاسی و اجتماعی نیز ولایت دارند و این مناصب و اختیارات، از اطلاق ادله ولایت فقیه استفاده می گردد. بدیهی است امام(ع) شخص معینی را به حاکمیت منصوب نکرده است بلکه به صورت عام تعیین نموده است. اطاعت از حاکمی که به نصب عام از جانب معصوم(ع) نصب شده، واجب است و عدم پذیرش حکم وی به مثابه عدم پذیرش حکم معصوم(ع) می باشد. علاوه بر روایت فوق، روایات متعدد دیگری نیز دلالت بر ولایت فقیه دارد که به اختصار به برخی از آنها اشاره می نمایم و شرح چگونگی دلالت آن ها را به منابعی که معرفی می شود وا می گذاریم:

- روایت امیرالمؤمنین(ع) از پیامبر اکرم(ص): «اللهم ارحم خلفایی قیل یا رسول الله و من خلفائك؟ قال الذین یأتون من بعدی یروونعنی حدیثی و سنتی»؛ (وسائل الشیعه، ج ۱۸، باب ۸، ح ۵۰).

- روایت امام موسی بن جعفر(ع): «... لأنّ المؤمنین الفقهاء حصون الاسلام کحصن سور المدینه لها»؛ (اصول کافی، ج ۱، ص ۳۸، بابفقده العلماء).

- روایت امام صادق(ع) از پیامبر اکرم(ص): «الفقهاء أمناء الرُّسُل...»؛ (اصول کافی، ج ۱، ص ۴۶).

- توقيع مبارک حضرت ولی عصر(عج): «واما الحوادث الواقعه فارجعوا فیها الی رواه حدیثنا فانهم حجتی علیکم و انا حجه الله؛ (وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۰۱، ح ۸).

- حدیث امام صادق(ع): «اتقوا الحکومه فانّ الحکومه انما هی للامام...»؛ (وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۷، ح ۳).

- روایت ابی خدیجه از امام صادق(ع): «... وایاکم ان یخاصم بعضکم بعضا الی السلطان الجائر»؛ (وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۰۰،

- حدیث امام صادق (ع) از رسول الله (ص): «انّ العلماء ورثة الأنبياء»، (اصول کافی، ج ۱، ص ۳۴).

- روایت: «منزله الفقيه في هذا الوقت كمنزله الانبياء من بني اسرائيل»، (بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۳۴۶).

- روایت رسول اکرم (ص): «علماء امتي كسائر انبياء قبلي»، (جامع الاخبار).

- روایت: «العلماء حکام علی الناس»، (مستدرک وسائل الشیعه، باب ۱۱ از ابواب صفات قاضی، ح ۳۳).

- روایت امام حسین (ع) از حضرت امیر (ع): «مَجاری الامور والاحکام علی آیدی العلماء بالله الأمانة علی حلاله و حرامه»، (مستدرک وسائل الشیعه، باب ۱۱ از ابواب صفات قاضی، ح ۱۶)

دلایل عقلی دلایل عقلی متعددی بر اثبات ولایت فقیه اقامه شده است که به دو دلیل از آن ها اکتفا می نمایم:

دلیل اول. اصل تنزل تدریجی

این دلیل از مقدمات ذیل تشکیل شده است:

۱. برای تأمین نیازمندی های اجتماعی و جلوگیری از هرج و مرج، فساد و اختلال نظام، وجود حکومت در جامعه، امری ضروری است.

۲. اجرای احکام اجتماعی اسلام ضروری است و این امر به زمان حضور پیامبر (ص) و امامان معصوم (ع) اختصاص ندارد؛ یعنی

احکام اسلام جاودان است و باید در همه زمان ها و مکان ها اجرا گردد.

۳. حکومت مطلوب در اسلام، حکومتی است که معصوم (ع) در رأس آن باشد.

۴. هنگامی که فراهم آوردن مصلحت لازم در حد مطلوب میسر نشود، باید نزدیک ترین مرتبه به حد مطلوب را تأمین کرد.

هنگامی که مردم از مصالح حکومت معصوم (ع)، محروم باشند، باید به دنبال نزدیک ترین و شبیه ترین حکومت به حکومت امام معصوم (ع) باشیم. نزدیکی یک حکومت به امام معصوم (ع) در سه امر متبلور می شود:

نخست، علم به احکام کلی اسلام (فقاہت)؛

دوم، شایستگی روحی و اخلاقی، به گونه ای که تحت تأثیر هواهای نفسانی و تهدید و

سوم، کارایی در مقام مدیریت جامعه که به خصلت‌های فرعی از قبیل درک سیاسی، اجتماعی، آگاهی از مسائل بین‌المللی، شجاعت در برخورد با دشمنان و تبهکاران تشخیص اولویت‌ها و اهمیت‌ها.

با توجه به این مقدمات نتیجه می‌گیریم کسی که بیش از سایر مردم، واجد این شرایط باشد (فقیه عادل، زمان‌شناسی و قادر به مدیریت کلان‌اجتماعی) باید رهبری جامعه را عهده‌دار شود و ارکان حکومت را به سوی کمال مطلوب سوق دهد. تشخیص چنین کسی طبعاً بر عهده خبرگان خواهد بود چنان‌که در سایر شؤون زندگی اجتماعی نیز چنین است.

دلیل دوم: ولایت فقیه یا حاکمیت اصلح در عصر غیبت: این دلیل نیز دارای مقدمات زیر است:

۱- ولایت بر اموال و اعراض و نفوس مردم، از شؤون ربوبیت الهی است و فقط با نصب و اذن خدای متعال، مشروعیت می‌یابد.

۲- خداوند این حق قانونی را به پیامبر اکرم (ص) و امامان معصوم (ع) داده است.

۳- در زمانی که مردم از وجود رهبر معصوم محرومند، یا باید خدای متعال از اجرای احکام اجتماعی صرف نظر کرده باشد، یا اجازه اجرای آن را به کسی که اصلح از دیگران است، داده باشد تا ترجیح بلا مرجح و نقض غرض و خلاف حکمت لازم نیاید و با توجه به باطل بودن فرض اول، فرض دوم ثابت می‌شود؛ یعنی ما از راه عقل کشف می‌کنیم که چنین اذن و اجازه‌ای از طرف خدای متعال و اولیای معصوم (ع) صادر شده است؛ حتی اگر بیان نقلی روشنی در این خصوص به ما نرسیده باشد.

۴- فقیه جامع‌الشرایط، همان فرد اصلحی است که هم احکام اسلام را بهتر از دیگران می‌شناسد، هم ضمانت

بیشتری برای اجرای آن دارد و هم در مقام تأمین مصالح جامعه و تدبیر امور مردم کارآمدتر است.

دقت در دلیل عقلی و تبیین فلسفی نظام ولایت فقیه، بیانگر آن است که صرف نظر از ادله فقهی و تعبدی، عالی ترین وجه حکومت اسلامی که مطلوبیت دارد، حاکمیت معصوم (ع) است؛ اما در اسلام چون ارزش ها دارای مراتب بوده و بی شک حکومت نیز یک ارزش است، با عدم دسترسی به معصوم، باید کسی را برای حاکمیت برگزید که در علم و عمل، شبیه ترین مردم به معصوم (ع) باشد و آن فقیه جامع الشرایط است که از جهت صلاحیت ها، شباهت بیشتری به معصوم (ع) دارد.

ب - نظریه ولایت مطلقه فقیه:

بین «ولایت فقیه» با «ولایت مطلقه فقیه» تفاوتی در ماهیت و جوهره ولایت سیاسی فقیه جامع الشرایط در عصر غیبت نیست، تنها تفاوتی که وجود دارد در نحوه نگرش و چگونگی استعمال این اصطلاح است. زمانی که ولایت فقیه بدون قید مطلقه استعمال شود، مراد از آن همان حکومت و زمام داری امور جامعه است که براساس ادله عقلی و نقلی (آیات - روایات) متعددی در زمان غیبت امام معصوم (ع) بر عهده فقیه جامع الشرایط گذاشته شده و فقیه عادل جامع الشرایط از سوی آن بزرگواران برای اداره و رهبری جامعه اسلامی منصوب گردیده و دارای حق حاکمیت می باشد. اما زمانی که ولایت مطلقه فقیه استعمال می شود، ناظر به حیطه اختیارات و گستره وظایف و مسئولیت های ولی فقیه است و الا در اصل اثبات ولایت برای فقیه جامع الشرایط هیچ تفاوتی با «ولایت فقیه» ندارد. توضیح این مطلب مبتنی بر تحلیل و تبیین دقیق ولایت مطلقه فقیه است که به اختصار توضیحاتی را بیان می نمایم: نظریه حضرت امام (ره) درباره حوزه اختیارات ولی

فقیه که مورد قبول اکثریت فقهای شیعه می باشد، این است که فقیه همه اختیارات لازم حکومتی امام معصوم(ع) را دارد و هر نوع ولایتی که در حوزه رهبری جامعه برای امام ثابت شده برای فقیه نیز ثابت است. جز آنچه که به دلیل خاص از مختصات امام معصوم(ع) شمرده شده است، از قبیل عصمت، ولایت تکوینی و نیز پاره ای از اختیاراتی که پیامبر در حوزه مسائل خصوصی افراد داشته اند. در حقیقت اختصاصات یاد شده مربوط به جنبه ولایت به معنی زعامت و رهبری اجتماعی نیست، بلکه به خاطر جهات شخصیتی و شرافت مقام امامت و عصمت امام معصوم(ع) است. از اختیارات حکومتی یاد شده به «ولایت مطلقه» تعبیر می شود که ما به اختصار به توضیح آن می پردازیم. کلمه «مطلق» یا «مطلقه» در لغت به معنای آزادی، رهایی و ارسال است؛ لیکن موارد استعمال آن متفاوت است. به عبارت دیگر گاهی «مطلق»(Absolute) در برابر «نسبی»(Relative) به کار می رود و گاهی در برابر «مشروط»(Conditioned). استعمال نخست صرفاً در علوم حقیقی است، ولی استعمال دوم هم در علوم حقیقی و هم در علوم اعتباری (مانند علوم سیاسی) جریان دارد. از طرف دیگر کاربرد این واژه در علوم اعتباری نیز از نظر دایره و وسعت اطلاق، بسیار متفاوت است. به عبارت دیگر هر کجا که این واژه به کار می رود، باید به دقت در نظر داشت که مراد از آن اطلاق در برابر کدامین قید می باشد؛ مثلاً «مطلقه»(Absolutist) در نظام های سیاسی غالباً به رژیم های فاقد قانون اساسی(Constitution) اطلاق می شود؛ ولی در نظام ولایت فقیه به گونه دیگری استعمال می شود. مقصود از «ولایت مطلقه فقیه» این است که اگر «مصالح

اهم اجتماعی» مسلمانان با یکی از احکام اولیه شرعی - که از نظر ملائک و اهمیت در رتبه پایین تری قرار دارد - در تراحم قرار گیرد، ولی فقیه که موظف به حفظ مصالح عالیّه جامعه اسلامی است؛ به خاطر حفظ مصالح اهم جامعه اسلامی می تواند، بلکه باید موقتاً آن حکم شرعی اولی را تعطیل کند و مصالح اهم جامعه را بر آن مقدم بدارد؛ مثلاً در فقه اسلامی تخریب مسجد حرام می باشد. اکنون اگر به تخریب مسجدی جهت خیابان کشی حاجت افتاد، چه باید کرد؟ دیدگاه مخالف ولایت مطلقه بر آن است که صرف مصلحت اهم اجتماعی مجوز تخریب مسجد نیست و تا زمانی که کار به ضرورت نرسد نمی توان دست به این کار زد؛ لیکن براساس نظریه «ولایت مطلقه» لازم نیست حکومت اسلامی آن قدر صبر کند که برای جامعه مشکلات زیادی فراهم شود و کارد به استخوان برسد، تا آن گاه از سر ناچاری و برای خروج از بن بست و انفجار اجتماعی، مسجد را تخریب کند. بلکه اساساً اگر بخواهیم چنین کنیم، همیشه از قافله تمدن عقب خواهیم ماند و همواره در مشکلات دست و پا خواهیم زد و شارع مقدس به چنین چیزی راضی نیست.

پاسخ (قسمت سوم)

از آنچه گذشت روشن می شود که: اولاً؛ ولایت مطلقه فقیه از قواعد رافع تراحم است؛ یعنی، مطلق بودن ولایت گره گشا در تراحم احکام و مصالح اهم اجتماعی است. ثانیاً؛ ولایت مطلقه خود، مقید به قیودی است نه این که از هر حیث مطلق باشد. قیودی که در اعمال ولایت مطلقه وجود دارد عبارت است از:

۱- مصلحت، ۲- اهم بودن، ۳- اجتماعی بودن. به عبارت دیگر،

ولی فقیه نمی تواند:

۱- به طور دل خواهانه و بدون رعایت مصالح جامعه اقدامی کند.

۲- مصلحت مورد نظر در اینجا مصالح امت است، نه شخص ولی فقیه.

۳- تنها مصالحی را می تواند بر احکام نخستین مقدم بدارد که از نظر اهمیت دارای رتبه بالاتری بوده و شارع مقدس راضی به ترک آنها نباشد.

و این اختیارات چیزی بیش از اختیارات لازم و ضروری برای حکومت و اداره جامعه نیست و هیچ حکومتی فاقد آن اختیارات نمی باشد. «البته فضایل پیامبر(ص) بیش از همه انسانها است و... لیکن فضایل معنوی بیشتر، اختیارات حکومتی را افزایش نمی دهد. خداوند همان اختیارات و ولایتی که به پیامبر اکرم(ص) و امامان معصوم(ع) در تدارک و بسیج سپاه تعیین و لیان و استانداران، گرفتن مالیات و صرف آن در مصالح مسلمانان داده است، برای حکومت فقیه نیز قرار داده است، نهایت تفاوت این که ولایت فقیه در رابطه با شخصی معین نبوده و روی عنوان عالم عادل ثابت است.» (ولایت فقیه امام خمینی، ص ۵۵). حضرت امام خمینی(ره) در توضیح این نظریه می افزاید: «وقتی می گوئیم ولایتی را که رسول اکرم(ص) و ائمه(ع) داشتند. بعد از غیبت، فقیه عادل دارد، برای هیچ کس این توهم نباید پیدا شود که مقام فقهاء همان مقام ائمه و پیامبر اکرم(ص) است زیرا اینجا صحبت از مقام نیست، بلکه صحبت از ولایت یعنی حکومت و اداره کشور و اجرای قوانین شرع مقدس که یک وظیفه سنگین و مهم است می باشد، نه شأن و مقام برتر و غیر عادی، به عبارت دیگر ولایت مورد بحث یعنی حکومت و اجراء قوانین الهی و اداره جامعه اسلامی و... ولایت فقیه از امور قراردادی

و اعتباری عقلایی است و واقعیتی جز جعل قانونی ندارد، وقتی کسی به عنوان ولی در موردی نصب می شود، مثلاً برای حضانت و سرپرستی کسی یا حکومت، دیگر معقول نیست در اعمال این ولایت فرقی بین رسول اکرم (ص) و امام یا فقیه وجود داشته باشد. به عنوان مثال، ولایتی که فقیه در اجرای حدود و قوانین کیفری اسلام دارد، در اجرای این حدود بین رسول اکرم (ص) و امام و فقیه امتیازی نیست. حاکم، متصدی اجرای قوانین الهی است و باید حکم خدا را اجرا نماید، چه رسول الله (ص) باشد و چه امام معصوم (ع) یا نماینده او یا فقیه عصر، (همان، ص ۵۶).

برای اثبات ولایت مطلقه فقیه و گستره اختیارات او در حوزه اختیارات پیامبر اکرم (ص) و ائمه معصومین (ع) دلایل متعددی وجود دارد که به اختصار عبارتند از:

۱. همه دلایل عقلی و نقلی که ضرورت حکومت و ولایت فقیه را با عنوان فقاہت و عدالت در عصر غیبت اثبات می کند، دامنه و گستره این حکومت و ولایت را اثبات می کند.

۲. رسالتهای و مسؤولیت هایی که از جانب خدا و دین او بر عهده ولی فقیه واجد شرایط حکومت و رهبری نهاده شده است درست همان رسالتهای و مسؤولیت هایی است که پیامبر و امام معصوم (ع) بر عهده داشتند و آن حفظ احکام اسلام از انحرافات، تبلیغ و اجرای اسلام، اصلاح امور مسلمانان، هدایت و ارشاد آنها و نیز دفاع از مظلومان و مقابله با زورگویان و ستمگران و برقراری عدالت اجتماعی انجام این رسالتهای و مسؤولیت ها همان گونه که برای معصومین (ع) قدرت و حکومت مطلقه ای را ایجاد می کند. قدرت و حکومت مطلقه ای را برای فقیه متصدی حکومت و

دولت اسلامی نیز ایجاب می کند در غیر این صورت بسیاری از احکام به اجرا در نخواهد آمد و معطل خواهد ماند و ایجاد محدودیت در اختیارات باعث تقویت مصالح جامعه می گردد.

۳. ولایت فقیه به عنوان نهاد حکومتی که در شخصیت حقوقی حاکم تبلور می یابد، مانند همه نهادهای حکومتی دیگر اعم از حکومت های لائیک، دموکراتیک و سایر انواع آن که دارای قدرت مطلقهای فراتر از تعریف یاد شده هستند، او نیز باید دارای قدرت و اختیارات مطلقه در چارچوب ارزش های اسلامی باشد تا بتواند امور اجتماعی را سامان بخشد و معضلات جامعه اسلامی را حل و فصل کند این مقدار جای هیچ گونه انکاری نیست.

ج - اما در مورد ارتباط ولی فقیه با قانون و سایر مکانیزمهای کنترلی و نظارتی بر او به طور خلاصه به آگاهی می رساند:

۱- نظریه ولایت فقیه هیچ رابطه ای با استبداد و نظام های دسپوتیستی (Despotism) که خود را مافوق قانون می دانند ندارد. برای روشن شدن این مطلب بررسی مقایسه ای ولایت فقیه با دیگر نظام ها از جمله سیستم های استبدادی لازم است. آنچه به طور فشرده در این جامی توان گفت این است که ولایت فقیه به طور بنیانی و از جهات متعددی با نظام های دیکتاتوری و استبدادی تفاوت دارد؛ از جمله:

یک- تفاوت در خاستگاه. حکومت های دیکتاتوری عموماً برخاسته از هواخواهی و خودمداری (selfcentric) است در حالی که ولایت دینی - که بخشی از آن ولایت فقیه است - دارای خاستگاه الهی و خدامدارانه (Theocentric) می باشد.

دو - تفاوت در شرایط. در نظام های دیکتاتور مآب شایستگی ها و معیارهای لازم برای رهبری ملحوظ نیست و تنها عامل به قدرت رسیدن زور است. هر کس در مسابقه قدرت از توان نظامی

برتری برخوردار بود عملاً قدرت را به دست می‌گیرد و حاکمیت خود را بر دیگران تحمیلی کند در حالی که اساس قدرت در نظریه ولایت فقیه وجود شایستگی‌ها و معیارهایی چون اجتهاد، عدالت، شجاعت، تقوا، قدرت، تدبیر و مدیریت و امثال آن می‌باشد.

سه - تفاوت در کنش‌ها. در نظام‌های دیکتاتوری اصولاً هنجارهای لازم‌الاتباعی برای رهبران وجود ندارد و آنان بر اساس امیال خود هر آنچه را که بخواهند انجام می‌دهند و برای منافع شخصی خود بزرگترین ضربه‌ها را به جامعه وارد می‌سازند. در حالی که ولایت فقیه ملزم به رعایت هنجارهای دینی و عمل بر اساس احکام الهی و رعایت مصالح اجتماعی است و حق اندک تخطی در برابر آنها و مقدم داشتن خود بر دیگرانرا ندارد.

چهار - تفاوت در کنترل قدرت. در نظام‌های دیکتاتوری اساساً راهی برای کنترل قدرت وجود ندارد ولی در نظام ولایت فقیه کنترل‌های ثبوتی و اثباتی وجود دارد. کنترل ثبوتی به این معناست که اگر ولی فقیه عملی در جهت خلاف معیارها و هنجارهای گفته شده انجام داد؛ مثلاً کوچک‌ترین ظلم و بی‌عدالتی از او سرزد از نظر دینی از مقام خود عزل می‌گردد و حکومتش اعتباری ندارد. این مقدار کنترل در کامل‌ترین شیوه‌های دمکراتیک دنیا نیز موجود نیست. مسئولیت کنترل از نظر اثباتی (شناخت و تحقق خارجی این مسأله در سطح جامعه و در نظام اسلامی ما) بردوش خبرگان منتخب ملت است؛ یعنی یکی از وظایف آنان کنترل رهبری است و در صورتی که از او عملی برخلاف معیارها و هنجارهای لازم مشاهده کنند باید عزل او را اعلام نمایند. افزون بر اینها تفاوت‌های دیگری نیز وجود دارد که به جهت اختصار از

ذکر آنها خودداری می شود.

۲- اما در مورد این که آیا «ولی فقیه فوق قانون است و هر کاری بخواهد انجام می دهد...» باید گفت: ولی فقیه نه فوق قانون است و نه فوق عدالت و نه فوق انتقاد؛ لیکن در رابطه با هر یک از این امور باید درکی درست و واقع بینانه داشت. در این رابطه باید یادآور شویم: ولی فقیه فوق قانون در همه مراتب آن نیست، اساساً فلسفه ولایت فقیه آن است که شخصی قانون شناس و متعهد به قوانین و احکام الهی اداره امور را بر عهده گیرد تا رعایت هنجارها و احکام الهی و مصالح اجتماعی تضمین شود. لیکن خلط بزرگی در این رابطه پدید آمده و موجب پیدایش دو نظریه در بابولایت فقیه گردیده است: نظریه ای او را مافوق قانون تصور می کند و این را لازمه ولایت مطلقه فقیه می داند. رویکرد دیگر او را مادون قانون می نگرد و ولایت مطلقه را نفی می کند. به نظر ما ولایت مطلقه فقیه به معنای تفوق ولی فقیه بر قانون نیست لیکن کسی که اندک آشنایی با احکام و قوانین اسلامی داشته باشد می داند که قوانین دینی دارای درجات و مراتب متعددی هستند. برخی از آنها قوانین «محکوم» و کنترل شونده هستند و برخی قواعد «حاکم» و کنترل کننده و در برخی از مواقع بین مصالح نهفته در دو حکم الهی تراحم ایجاد می شود؛ یعنی تأمین هر دو ممکن نیست و لا-جرم یکی باید به نفع دیگری کنار برود. در چنین مواقعی قوانین حاکم مانند قاعده «اهم و مهم» حاکمیت می یابند و به حکم آنها باید آنچه دارای مصلحت کمتر است فدای حکمی که مصلحت برتر دارد بشود. ولایت

مطلقه فقیه در واقع پیاده کردن قواعد حاکم و ارجح در برابر احکام اولیه مرجوح است؛ زیرا ولی فقیه موظف است جامعه را به سمت مصالح آن رهبری و هدایت نماید. حال اگر یکی از احکام اولیه دینی با مصلحت برتر جامعه در تضاد و تراحم افتاد ولایت مطلقه این وظیفه را دارد که مصلحت حیاتی و ملزمه جامعه را بر آن حکم اولی مرجوح مقدم بدارد؛ مثلاً- اگر در جایکه مسجدی بنا شده است کشیدن خیابان لازم شد، ولی فقیه می تواند برخلاف حکم اولی - که حرمت تخریب مسجداست - آن را برای مصالح لازم جامعه اسلامی تخریب نماید. بنابراین اطلاق ولایت فقیه مقید به مصالح لازم جامعه اسلامی است و بیش از آن قدرتی ندارد. اکنون خود قضاوت کنید که آیا این به معنای تفوق بر قانون است یا حلقه واسطی بین لایه های زیرین و زبرین قانون در راستای اجرای مراتب عالیه و قواعد حاکم و کنترل کننده؟

برای آگاهی بیشتر در این زمینه ر.ک:

۱- کاظم قاضی زاده، اندیشه های فقهی سیاسی امام خمینی (ره)، ص ۱۹۰

۲- جوادی آملی، ولایت فقیه

۳- محمدجوادی نوروزی، نظام سیاسی اسلام، ص ۲۲۱

۴- نبی الله ابراهیم زاده آملی، حاکمیت دینی، ص ۱۵۳

۵- ولایت فقیه و جهاد اکبر، امام خمینی

۶- ولایت فقیه از دیدگاه فقها و مراجع، علی عطایی

۷- ولایت فقیه به زبان ساده، شفیعی

۸- حدود ولایت حاکم اسلامی، احمد نراقی

۹- حکومت الهی و ولایت و زعامت، مصطفی آیت اللهی

۱۰- ولایت فقیه و حاکمیت ملت، طاهری خرم آبادی

۱۱- ولایت فقیه، شهید هاشمی نژاد

۱۲- مجله حوزه شماره ۸۵ - ۸۶ بحثی درباره ولایت فقیه، نجابت

۱۳- ولایت فقیه یا حکومت اسلامی در عصر غیبت، محمد یزدی

۱۴- ولایت فقیه،

۱۵- عباس کعبی، تبیین مفهوم ولایت مطلقه فقیه، انتشارات ظفر، ۱۳۸۰

۱۶- امام خمینی و حکومت اسلامی، مجموعه آثار، ج ۵، محمد جواد ارسطو، حدود اختیارات ولی فقیه، ص ۵۵

۱۷- محمد مهدی نادری قمی، نگاهی گذرا به ولایت فقیه، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)

۱۸- سید محمد هاشمی، حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، ج ۲، ص ۵۶، نشر دادگستر، ۱۳۸۰.

آیا رهبر مجاز است به رئیس جمهور منتخب مردم حکم تنفیذ ندهد، یا این مسأله فقط جنبه تشریفاتی دارد؟

پرسش

آیا رهبر مجاز است به رئیس جمهور منتخب مردم حکم تنفیذ ندهد، یا این مسأله فقط جنبه تشریفاتی دارد؟

پاسخ

تنفیذ حکم رئیس جمهور به وسیله ولی فقیه، از اختیارات او در قانون اساسی است و به هیچ وجه جنبه تشریفاتی و صوری ندارد؛ یعنی، به لحاظ قانون، تا زمانی که ولی فقیه حکم او را تنفیذ نکند، شخص منتخب، ریاستی بر قوه مجریه ندارد.

تعبیر «تنفیذ» و نیز آنچه رهبر فقید انقلاب در تنفیذ ریاست جمهوری فرمودند (این تنفیذ تا زمانی است که عمل بر طبق موازین اسلام باشد)، نشان می دهد که امضای ولی فقیه به نتیجه انتخابات مشروعیت می بخشد و ثانیاً نقش کنترل کننده تا پایان دوران ریاست جمهوری دارد و در صورت انحراف رئیس جمهور از اصل تعیین شده، او را فاقد اعتبار و مشروعیت می کند.

در مقابل خطاهای ولی فقیه چه مکانیسمی وجود دارد؟ و از چه راههایی می توان بر ولایت فقیه نظارت کرد؟

پرسش

در مقابل خطاهای ولی فقیه چه مکانیسمی وجود دارد؟ و از چه راههایی می توان بر ولایت فقیه نظارت کرد؟

پاسخ

کنترل حکومت بر ولایت فقیه از راه های زیر امکان پذیر است:

۱. انتخاب نمایندگان لایق برای مجلس خبرگان رهبری که وظیفه قانونی تعیین رهبر و نظارت بر او را بر عهده دارند.

۲. انتخاب افراد شایسته برای مجاری قانون گذاری و اجرایی حکومت (مانند انتخاب نمایندگان مجلس شورا و ریاست جمهوری).

۳. نقد و بررسی و انتقادهایی که از طریق مجاری قانونی در سطح عموم مردم یا خصوص مسئولان ارائه می شود (مانند آنچه در رسانه ها و وسایل ارتباط جمعی، دیوان عدالت اداری، دفتر مقام معظم رهبری و... ارائه و یا از طریق نمایندگان مردم در مجلس نظارت می شود).

۴. اعتراضاتی که پس از به ثمر نرسیدن انتقادات از مجاری اولیه صورت می گیرد.

موضوعی که در سؤال آمده، در فرهنگ دینی ما با عنوان «نصیحت به زمامداران» مطرح شده است و پیشینه طولانی دارد. این تعبیر از زمان پیامبر اکرم (ص) در «حجه الوداع» مرسوم شد و پس از آن نیز از سوی آن حضرت و ائمه اطهار (ع) با همین عنوان ارائه گردید. امام صادق (ع) فرمود: «پیامبر اکرم (ص) در مسجد خیف [در منا] برای مردم خطبه خواند و فرمود: سه خصلت است که دل هیچ فرد مسلمانی با آن خیانت نکند: خالص کردن عمل برای خدا، خیرخواهی (نصیحت) پیشوایان مسلمین و همراه بودن با جماعت». حضرت امیر (ع) نیز در این باره می فرماید: «از گفتن حق یا رأی زدن (مشورت) در عدالت باز نایستید». اصول کافی، ج ۱، ص ۴۰۳ و ۴۰۴.

امام خمینی (ره) در این باره فرمود: «شما و ما موظفیم که در تمام اموری که مربوط به دستگاه های

اجرای است، امر به معروف کنیم» صحیفه نور، ج ۱۳، ص ۲۴۴. و «همه مان مسؤولیم، نه مسؤول برای کار خودمان، مسؤول کارهای دیگران هم هستیم» کلکم راع و کلکم مسؤول عن رعیتة. همه باید نسبت به هم رعایت بکنند. مسؤولیت من هم گردن شما است. مسؤولیت شما هم گردن من است. باید نهی از منکر بکنید، امر به معروف بکنید» و «اگر یکی تان کاری بکند و دیگری ساکت باشد او هم مسؤول است». همان، ج ۸، ص ۴۷ و ۶۰.

از دیدگاه اسلام نصیحت و انتقاد خیرخواهانه به حاکمان، وظیفه مردم و حق حاکم معرفی شده است. حضرت امیر(ع) می فرماید: «و اما حقى عليكم فالوفاء بالبيعه والنصيحه فى المشهد والمغيب والاجابه حين ادعوكم والطاعه حين امرکم»؛ «اما حق من بر شما این است که به بیعت وفا کنید و نهان و آشکارا حق خیرخواهی را ادا نمایید و زمانی که شما را برای کاری دعوت می کنم، اجابت کنید و زمانی که امر می کنم، اطاعت نمایید». نهج البلاغه، خطبه ۳۴.

چگونگی نصیحت

۱. باید نخست حق و عدل را شناخت؛ امام علی(ع) فرمود: «فلا تكفوا عن مقاله بحق او مشوره بعدل»؛ «از گفتن حق یا رأی زدن در عدالت باز نایستید».

۲. نباید از اتهام ها و سوء ظن ها ترسید؛ حضرت امیر(ع) در نصیحت عثمان آن قدر کوشید، با آنکه می دانست مورد سوء ظن قرار می گیرد. از این رو در نامه خود به معاویه می نویسد: «[این گفتار من دلیل بر آن نیست که از اینکه به عثمان بر-اثر بدعت هایی که از او آشکار می شد عیب جویی می کردم. اگر ارشاد و راهنمایی من نسبت به او گناه بود؛ چه بسا سرزنش شده ای

که هیچ گناهی ندارد و کسی که بسیار پند دهد، تهمت و بدگمانی به دست آورد. لیکن من نمی خواهم مگر اصلاح، آن سان که توانایی دارم. توفیقی ندارم مگر به کمک و یاری خدا. به او توکل و اعتماد می کنم و بازگشت من به سوی او است.» همان، نامه ۲۸.

۳. باید در نصیحت کردن امین بود و حقایق را گفت؛ قرآن از زبان حضرت هود نقل می کند که: (أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَأَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ) اعراف (۷)، آیه ۶۸. «پیام های پروردگرم را به شما می رسانم و برای شما خیرخواهی امینم».

۴. باید در نصیحت و انتقاد کردن نیت را پاک کرد و قصد اصلاح داشت تا نصیحت مؤثر افتد؛ قرآن از قول شعیب می گوید: (إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ) هود (۱۱)، آیه ۸۸. «جز اصلاح به اندازه توانایی ام نمی خواهم».

حضرت علی (ع) فرمود: «مناصحك مشفق عليك محسن اليك ناظر في عواقبك مستدرک فوارطك»؛ «کسی که تو را نصیحت می کند، دلسوز تو است، به تو خوبی می کند، به عواقب کار تو می اندیشد و کاستی هایت را جبران می کند».

امام رغرالحکم، ۹۸۳۹. احل (ره) نیز فرمود: «انتقاد برای ساختن، برای اصلاح امور لازم است» صحیفه نور، ج ۱۴، ص ۲۳۶.

۵. باید حرمت حاکم اسلامی حفظ شود؛ در اسلام با اینکه حق نصیحت، انتقاد، تحقیق و بررسی مردم نسبت به زمامدار پذیرفته شده است؛ در عین حال از حفظ حرمت رهبری در جامعه غفلت نگشته است.

حضرت علی (ع) در دستورات خود به مالک اشتر می فرماید: «فمن لا تبطره الکرامه فیجتری ء بها عليك فی خلاف لك بحفره ملاء»؛ «کسی را برگزین که مقام و بزرگواری او را سرکش نسازد که جسارتش باعث مخالفت علنی با تو

در میان مردم باشد». نهج البلاغه، عهدنامه مالک اشتر.

اصل کوچک نکردن پیشوایان عادل و حفظ احترام آنان، از امور مهمی است که نباید در نصیحت و انتقاد فراموش شود. امام رضا(ع) درباره علت حرمت فرار از جنگ، اموری از جمله استخفاف پیشوایان عادل را مطرح می کند: «خدا فرار از جنگ را حرام کرد؛ زیرا در فرار از جنگ سبک کردن دین، کوچک کردن پیامبران و امامان عادل و ترک یاری ایشان در برابر دشمنان شان است که باعث جرأت دشمنان بر مسلمین می شود». وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۶۶.

۶. انتقاد در فضا و شرایط مناسب؛ چه بسا نصیحتی که اگر با الفاظ خاصی و در فضای ناسالمی گفته شود، نه تنها اثر نمی کند؛ بلکه آثار سوء دارد. پزشکی که برای درمان بیمار، شربتی تجویز می کند؛ اگر آن را در ظرف آلوده ای بریزید، بیمار از خوردن آن ابا می کند و چه بسا آلودگی آن به ضرر بیمار باشد و یا ظرف آبی را که به تشنه ای می دهند، اگر آلوده باشد، مقبول او نمی افتد.

۷. طی مجاری قانونی؛ در قانون اساسی، اصل ۱۷۳ درباره دیوان عدالت اداری آمده است: «به منظور رسیدگی به شکایات، تظلمات و اعتراضات مردم نسبت به مأموران یا واحدها یا آیین نامه های دولتی و احقاق حقوق آنها، دیوانی به نام دیوان عدالت اداری زیر نظر قوه قضاییه تشکیل می گردد». دفتر مقام معظم رهبری نیز پذیرای هر گونه شکایت و انتقاد است.

۸. انتقاد در غیر از دستور خداوند امکان پذیر است؛ البته احکام ثابت الهی قابل مشورت و تغییر نیست؛ حتی درباره آیه (وَ شَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ) آل عمران (۳)، آیه ۱۵۹. که در زمان رسول الله نازل شد، همه مفسران گفته اند: مشورت در

غیر احکام ثابت الهی بوده است. پس نحوه اجرای احکام الهی مشورت پذیر است؛ اما خود احکام لازم الاجرا است. از همین رو نمی توان در مواردی که به حکم روشن الهی عمل می شود انتقاد نمود.

چرا ولایت فقیه فقط در ایران است و چرا باید ولی فقیه و نمایندگان خبرگان رهبری ایرانی باشند؟

پرسش

چرا ولایت فقیه فقط در ایران است و چرا باید ولی فقیه و نمایندگان خبرگان رهبری ایرانی باشند؟

پاسخ

این سؤال در دو بخش، قابل بررسی و پژوهش است:

یک. ولایت فقیه در ایران

روشن است که محدوده سؤال، فقط در دایره کشورهای اسلامی است؛ زیرا انتظار حکومت مبتنی بر ولایت فقیه در کشورهای غیراسلامی، انتظاری غیرواقع بینانه است. اما درباره کشورهای اسلامی چند عامل باعث شده است که این نظام در آنها تحقق نیابد:

۱. در میان مذاهب اسلامی، اهتمام واقعی بر احکام و ارزش های والای اجتماعی اسلام، بیش از همه در مذهب تشیع وجود دارد.

۲. مبانی اساسی و بنیادین اندیشه سیاسی اسلام - که زیرساخت نظریه ولایت فقیه است تنها در مذهب تشیع جایگاه حقیقی خود را یافته و در طول تاریخ از سوی عالمان ژرف اندیش بسط و توضیح داده شده است؛ در حالی که علمای اهل سنت، به جای تنقیح دقیق نظریه سیاسی اسلام، به تأیید قدرت های حاکم پرداخته اند.

ایران تنها کشوری است که اکثریت قریب به اتفاق آن شیعه و مذهب رسمی آن نیز تشیع است. بنابراین طبیعی است که مبانی نظری در چنین زمینه ای، مجال ظهور و شکوفایی عملی داشته باشد.

احکام و ارزش های اجتماعی، هر چند در دیگر مذاهب اسلامی نیز موجود است؛ اما اجتهاد زنده و روزآمد، تنها در مذهب تشیع وجود دارد. از این رو توانایی کشورهای اسلامی غیرشیعه در تطبیق مسائل حکومتی با اسلام، ضعیف و الگوپذیری آنان از کشورهای غیراسلامی بیشتر است. در واقع صیانت از احکام و ارزش های اسلامی در این کشورها، غالباً در دایره احکام فردی و بخشی از مسائل قضایی خلاصه شده است.

دو. ایرانی بودن ولی فقیه و خبرگان رهبری

مسأله از دو دیدگاه قابل پاسخ است:

۱-۲. از جهت شرعی

شرط ایرانی بودن از جهت شرعی در مورد ولی فقیه و نمایندگان خبرگان رهبران مطرح نیست زیرا بنا بر مبانی پذیرفته شده نزد فقها ولی فقیه از طرف امامان معصوم (ع) برای اداره و رهبری جامعه اسلامی، در زمان غیبت نصب گردیده و دارای اختیارات گسترده ای - همانند اختیارات معصومین (ع) در این زمینه است و شرعاً می تواند همه جوامع اسلامی را اداره کند. به عبارت دیگر همان گونه که اقلیم جغرافیایی، فتوای مجتهد و مرجع تقلید را شرعاً محدود نمی کند؛ قلمرو ولایت فقیه را نیز شرعاً محدود نمی سازد. ولایت فقیه نظیر جانشین پیغمبر اسلام است که ذاتاً محدودیتی ندارد؛ مگر اینکه مانع طبیعی یا سیاسی در بین باشد. در این صورت هر فقیه‌ای که دارای شرایط رهبری و ولایت باشد، در منطقه خود کشور را اداره می کند. اما اگر مانعی نباشد، ملیت به معنای تعلق به سرزمین خاص ملاک نیست.

۲-۲. از جهت قوانین موضوعه و واقعیات موجود

از نظر قوانین موضوع (قانون اساسی، قوانین عادی و...)، چنین شرطی (ایرانی بودن) نه برای رهبر ذکر شده است و نه برای نمایندگان خبرگان رهبری؛ زیرا «رهبری به عنوان شخصیت برجسته دینی و در مقام اجتهاد (و احیاناً مرجعیت) در مقابل مقلدان خود، نیازمند احراز تابعیت خاصی نیست؛ چون که احراز این مقام بر اساس ایمان و اعتقاد خلاصه می شود و فارغ از حدود و ثغور جغرافیایی است. هاشمی، سید محمد، حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، ج ۲، ص ۴۲.

خبرگان رهبری هم که بر اساس نظریه نصب کارویژه کشف و شناسایی ولی فقیه جامع شرایط را بر عهده دارند، طبیعتاً نیازمند تابعیت خاصی نیستند.

بنابراین نه در قانون اساسی و نه در آیین نامه های داخلی مجلس خبرگان رهبری، چنین شرطی برای آنان لحاظ نگردیده است. گفت و گو با حجت الاسلام سید جواد ورعی (محقق مرکز تحقیقات مجلس خبرگان رهبری). اما واقعیات موجود، وجود چنین شرطی را خصوصاً در مورد رهبری اولی و اجتناب ناپذیر می کند.

ولی فقیه در مقام رهبری جمهوری اسلامی ایران، در شرایط و اوضاع و احوالی قرار می گیرد که به عنوان ولایت امر منصوب خبرگان منتخب مردم ایران اصل ۱۰۷ قانون اساسی. و عالی ترین مقام رسمی کشور اصل ۱۱۳ قانون اساسی، مسئولیت های مهمی همچون: تعیین سیاست های کلی نظام جمهوری اسلامی ایران اصل ۱۱۰ قانون اساسی، فرماندهی کل نیروهای مسلح و اعلان جنگ و صلح با کشورهای بیگانه همان، هدایت شورای امنیت ملی اصل ۱۰۷ و ۱۰۶ قانون اساسی. و نظایر آن را بر عهده دارد که همگی مرتبط با حاکمیت ملی، استقلال و تمامیت ارضی کشور و حفظ حقوق و منافع ملت ایران است. مجموعه مسئولیت های مذکور، با داشتن تابعیت اصلی سازگاری بیشتری دارد. جهت آگاهی بیشتر نگا: حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، ج ۲، ص ۴۲.

از طرف دیگر در حال حاضر کانون اصلی تشیع «ایران» است و علمای برجسته شیعه - که دارای همه شرایط باشند عمدتاً در ایران هستند؛ بنابراین عملاً ولی فقیه از همین سرزمین برمی خیزد. نمایندگان مجلس خبرگان نیز باید شناخت کافی و عمیق نسبت به ولی فقیه داشته باشند تا در مرحله گزینش و نیز اعمال کنترل در دوران تصدی ولایت، ارتباط دائم و پیوسته داشته باشند؛ لاجرم باید از داخل کشور انتخاب شوند. بنابراین داخلی بودن مجلس خبرگان، ناشی از وضعیت اجتماعی است؛ نه اینکه مستقیماً به دستور شرع باشد.

از دیگر سو اعضای خبرگان نمایندگان مردم

ایران هستند و هر یک، نماینده بخشی از ملت و نقطه ای از نقاط این سرزمین می باشد و به طور طبیعی ایرانی بودن در آن ملحوظ و نهفته است. برای آگاهی بیشتر ر.ک:

۱. جوادی آملی، آیت الله عبدالله، ولایت فقیه، ص ۴۰۰ و ۴۷۸.

۲. فصلنامه حکومت اسلامی، سال اول، شماره اول، مقاله: مصباح یزدی، آیت الله محمدتقی، اختیارات ولی فقیه در خارج از مرزها، ص ۸۱.

چرا تمام بخش ها و واحدهای کشور باید زیر نظر ولی فقیه باشد؟

پرسش

چرا تمام بخش ها و واحدهای کشور باید زیر نظر ولی فقیه باشد؟

پاسخ

اگر منظور از بخش ها و واحدها تا پایین ترین و ریزترین لایه ها است؛ چنین چیزی نه ممکن است و نه مطلوب. اما اگر منظور از آن نظارت عالی بر سه قوه و ایجاد هماهنگی بین آنها است؛ امری کاملاً مطلوب و ضروری است. چنین چیزی در همه حکومت ها - اعم از اسلامی و غیراسلامی وجود دارد به عبارت دیگر در همه نظام های سیاسی رئیس حکومت، نقش فراقوه ای دارد؛ حتی اگر خود رئیس یکی از قوا همچون قوه مجریه باشد.

برای روشن شدن بحث، بایسته است ابتدا نظریه تفکیک قوا بررسی شود.

نظریه تفکیک قوا

مهم ترین دلایلی که طرفداران نظریه تفکیک قوا ارائه داده اند، عبارت است از:

۱. جلوگیری از فساد و استبداد؛ منتسکیو معتقد بود: که بشر در طبیعت و نهاد خود، به سلطه و استبداد گرایش دارد و اگر قوای سه گانه در اختیار یک شخص و یا یک گروه قرار گیرد، زمینه برای استبداد و سوء استفاده از قدرت فراهم می شود.

۲. تنوع امور حکومتی و ضرورت تخصیص؛ شئون و وظایفی که دستگاه حکومت بر عهده می گیرد، از تنوع و پیچیدگی برخوردار است و پرداختن به هر یک مستلزم آگاهی، تجربه و تخصص است. از این رو حکومت از عهده یک فرد یا نهاد خارج است؛ یعنی، ممکن نیست فرد از چنان وسعت معلومات و تجاربی برخوردار باشد که بتواند شخصاً همه امور و شئون یک جامعه را تصدی کند. از این رو تفکیک قوا امری ضروری است تا براساس آن هر بخش، زیر نظر متخصصان قرار گیرد.

ارزیابی نظریه تفکیک قوا

یکم. به نظر می رسد تنوع مسئولیت ها، تنها توجیهی بر

مسأله تفکیک و استقلال قوا است و هرگز به عنوان علت تامه آن مطرح نیست؛ زیرا ملاحظه وظایف قوه مجریه، حاکی از آن است که ذیل آن مسئولیت های مختلفی قرار دارد. که چندان ارتباطی با یکدیگر ندارند، اگر تنوع مسئولیت، باعث تعدد قوا می گشت، چه بسا لازم بود که چندین قوه دیگر داشته باشیم که هر یک عهده دار مسئولیتی مستقل باشند.

دوم. تفکیک کامل قوا عملاً ممکن نیست و به ندرت می توان حکومتی را یافت که در آن تفکیک قوا، به طور کامل رعایت شده باشد. در حکومت ها معمولاً «مجریه سالاری» است؛ زیرا بودجه و امکانات عمده در اختیار آن قوه است. در نظام های ریاستی - که قدرت اجرایی به طور کامل در اختیار رئیس جمهور است قوه مجریه در قوه مقننه و قضائیه اعمال نفوذ می کند. بر طبق بعضی از قوانین اساسی کشورها، برخورداری رئیس جمهور از حق وتو در قبال مجلس، نشانگر برتری وی در مقابل قوه مقننه است. از این رو «حاکمیت» در حقیقت، از آن قوه مجریه است و تفکیک قوای واقعی در مقام عمل وجود ندارد؛ بلکه یک نوع تداخل کارکردها و اختلاط بین قوا وجود دارد.

سوم. بر فرض که تفکیک کامل و مطلق قوا، مشکلی نداشته باشد؛ از لحاظ مصلحت اندیشی در اداره کشور، مشکل تشدت و چندگانگی در نظام حکومتی به وجود می آید. گویی سه دولت که هر کدام عهده دار بخشی از امور هستند و حوزه فعالیت آنان با یکدیگر ارتباطی ندارد، در کشور حکومت می کنند. در حالی که جامعه نیازمند یک محور وحدت بخش است تا در موارد تراحم و اصطکاک قوا - به جهت جایگاه برتری که از آن برخوردار است میان

آنها هماهنگی ایجاد کند و محور وحدت جامعه باشد. جامعه ای که سه دستگاه کاملاً مستقل بر آن حاکمیت داشته باشد، جامعه واحدی تلقی نمی شود و خواه ناخواه به پراکندگی و چندگانگی می گراید. در راستای رفع این بحران، تفکیک نسبی قوا اعمال می شود و یا رئیس جمهور از حق و تو برخوردار می گردد.

چهارم. هدف از پیشنهاد نظریه تفکیک قوا، جلوگیری از سوء استفاده از قدرت بوده است؛ ولی این نظریه در رسیدن به این هدف ناتوان است؛ زیرا به موازات تفکیک قدرت، فساد قدرت نیز تقسیم می شود. به عبارت دیگر تفکیک قوا عملاً به تفکیک و توزیع فساد انجامیده است، نه نابودی آن. بنابراین جلوگیری از مفسد قدرت، بدون تأکید بر عنصر تقوا و صلاحیت های اخلاقی همراه با نظارت ها و ضمانت های ویژه، ممکن نیست و کامل ترین شیوه آن، منحصرأ در نظام دینی مشاهده می شود. هر مدیر و کارگزار حکومتی - به تناسب هر رده از مسؤولیت اجتماعی و مقامی که عهده دار است باید از تقوا برخوردار باشد و بالطبع کسی که در رأس هرم قدرت قرار می گیرد، باید پارساترین آنان و از لحاظ مدیریت و آشنایی به قوانین نیز باید سرآمد افراد جامعه باشد. از این رو در نظام اسلامی - در عین امکان پذیرش تفکیک نسبی قوا رهبر و حاکم اسلامی باید افزون بر شرایط و صلاحیت علمی و مهارت های مدیریتی، متقی و عادل نیز باشد تا مردم با اطمینان به عدالت و تقوای بالای او، بر محور وجودش گردآمده، مسائل جامعه را سامان دهند.

تفکیک قوا از نظر اسلام

شک نیست که در نظام اسلامی، اصل کار را به کاردان سپردن، مورد احترام و تأکید است و چون کارها

و شئون جامعه، متعدد و متنوع است و پرداختن صحیح به هر یک، مستلزم دارا بودن دانش و کارآیی است؛ تا حدّ مقدور نباید یک نفر را متصدی چند امر کرد. به هر جهت تقسیم کار تا آنجا که ضرورت داشته باشد و موجب نقض غرض نگردد، معمول خواهد بود. در عین حال باید توجه کرد که:

یکم. تقوا و صلاحیت های عقلانی، بینشی و... بخشی از عوامل اخلاقی مهار قدرت در اسلام است. در عصر غیبت کسی در رأس هرم قدرت قرار می گیرد که شبیه تر به امام معصوم است و علاوه بر برخورداری از دیگر شرایط لازم، از لحاظ تقوا و عدالت، عالی ترین مرتبه پس از معصوم را دارا است. چنین شخصیتی - که به عنوان ولی فقیه شناخته می شود محور وحدت جامعه و حکومت و هماهنگ کننده قوا و ناظر بر عملکردهای کارگزاران است و سیاست گذاری های کلان از سوی ایشان انجام می گیرد.

دوم. اندیشمندان سیاسی معتقدند: اگر در کشوری بتوان از آفات نقطه ثبات جلوگیری کرد، چنین چیزی (وجود یک نفر در رأس حکومت) خود به خود امری مطلوب و مثبت است. بر همین اساس در بسیاری از کشورهای دنیا -افزون بر قوای سه گانه یک شیوه سلطنت یا ریاست جمهوری دائمی یا امپراتوری وجود دارد؛ مانند انگلستان و ژاپن.

سوم. با توجه به وجود شرایط متعدد در ولی فقیه و کنترل های درونی (تقوا، عدالت و...) و کنترل های بیرونی (مانند نظارت خبرگان و... بر رهبر) و استفاده رهبر در اداره امور جامعه از مشاوران، متخصصان، کارشناسان و نخبگان جامعه و نیز وجود دستگاه های مشورتی و تقسیم وظایف و کارویژه های حکومت احتمال بروز هر مشکلی در این خصوص نادر است.

چرا مجلس خبرگان، رهبر را برای مدت معلوم انتخاب نمی کند؟

پرسش

چرا مجلس

خبرگان، رهبر را برای مدت معلوم انتخاب نمی کنند؟

پاسخ

با پذیرش ادله عقلی و نقلی انتصاب، ولی منصوب از جانب ائمه اطهار(ع) پس از شناسایی و معرفی از سوی مجلس خبرگان - تا آن زمان که شرایط لازم را دارا است متصدی این سمت می باشد و کسی حق مزاحمت با او را ندارد؛ ولی هرگاه یکی از این شرایط را به هر دلیلی از دست داد، خود به خود از این مقام برکنار شده و خبرگان وظیفه کشف و اعلام آن را دارند.

به همین دلیل اگر چه ولی فقیه (مانند ریاست جمهوری، مجلس خبرگان، مجلس شورای اسلامی و...) زمان مند و مدت دار نیست؛ لیکن مشروط به شرایط و محدود به اوصافی است که در گذر زمان از گزند حوادث مصون نیست. از این رو مجلس خبرگان موظف است به طور دقیق درباره شرایط و اوصاف علمی و عملی رهبر مراقبت کند. به همین دلیل در اصل ۱۱۱ آمده است: «هرگاه رهبر از انجام وظایف قانونی خود ناتوان شود، یا فاقد یکی از شرایط مذکور در اصول ۵ و ۱۰۹ گردد و یا معلوم شود از آغاز فاقد بعضی از شرایط بوده است، از مقام خود برکنار خواهد شد...».

چرا رهبر جمهوری اسلامی ایران را «ولی امر مسلمین» می نامیم؟

پرسش

چرا رهبر جمهوری اسلامی ایران را «ولی امر مسلمین» می نامیم؟

پاسخ

الگوی اولیه اسلام برای حکومت، حکومت واحد جهانی تحت رهبری امام معصوم «علیه السلام» می باشد. در این الگو مرزهای جغرافیایی جای خود را به مرزهای عقیدتی می دهد و کشور اسلامی شامل کلیه مناطقی خواهد بود که در آن مسلمانان زندگی می کنند.

از سوی دیگر حکومت اسلامی به معنای تدبیر امور مسلمین براساس قوانین دینی و رعایت مصالح شهروندان می باشد و حاکم به عنوان مجری احکام اسلامی کسی است که شرایطی ویژه را داراست و با نبود و یا از بین رفتن آن شرایط صلاحیت حکومت از او سلب می گردد.

نگاهی گذرا به گذشته و حال مسلمین و مشاهده نابسامانی ها، گروه بندی ها، برادر کشی ها، عقب ماندگی های مادی و معنوی به روشنی گویای این واقعیت است که عاملی اصلی بروز چنین وضعیتی نبود پایگاهی محکم به عنوان محوریت جامعه اسلامی جهت هدایت افراد، رفع اختلافات، جلوگیری از بروز فتنه ها و خنثی سازی نقشه دشمنان بوده است. از این رو اسلام

حکومت ولی عادلّی را به عنوان عاملی سعادت بخش و وحدت آفرین تشریح کرده و آن را برای «تمام مسلمین» می خواهد.

بنابراین با توجّه اینکه اسلام حکومت را برای همه مسلمین می خواهد و رکن اصلی این حکومت وجود اسلام شناسی عادل و زمان شناس جهت اجرای احکام دینی است، و از طرفی در حال حاضر، مطابق دیدگاه اسلامی، هیچ حکومت حقّی به جز جمهوری اسلامی ایران در جهان وجود ندارد و تنها حکومت بر حق در مرکز خود برخوردار از تأیید و بیعت اسلام شناسان صالح و مردم می باشد، پس بر همه مسلمانان لازم است پیرامون محور ولایت تجمّع کرده و با

حمایت از نظام مبتنی بر آن به احیای مجدد؟؟ اسلامی بر تأمین عزت مسلمین کمک نمایند. همانطوری که امروز شاهد حمایت گروه ها و شخصیت های اسلامی سراسر دنیا از «ولی امر مسلمین» به عنوان رهبری جهانی مسلمین هستیم (۲).

«بخش پاسخ به سؤالات»

(۲) نقل با اختصار از کتاب پرسش ها و پاسخ ها، آیت الله مصباح یزدی.

تفاوت حکم و فتوی چیست؟

پرسش

تفاوت حکم و فتوی چیست؟

پاسخ

تفاوت حکم و فتوی در این است که فقیه در مقام فتوا حکم کلی را بیان می کند. ولی «حکم» دستور دادن است و الزام کردن است. کار دیگر ولی فقیه حکم دادن است ولی فقیه با صدور حکم، مردم را به کاری وادار می کند. زمان حیات امام راحل «رحمه الله» در اوایل جنگ ایشان دستور دادند که باید حصر آبادان شکسته شود. این فتوا نبود بلکه حکم بود و جایز نیست فقهای دیگر آن را نقض کنند.

بنابراین اگر ولی فقیه در امر اجتماعی - بنابر اقتضای مصالح اسلام و مسلمانان - لازم دید حکمی کند دیگران به فرض اینکه اعلم از او باشند حق مخالفت با حکم او را ندارند (۳).

«بخش پاسخ به سؤالات»

(۳) نقل با اختصار از کتاب پرسش ها و پاسخ ها، آیت الله مصباح یزدی.

آیا امام خمینی «رحمه الله» از ولایت مطلقه خودشان در مقام عمل استفاده ای کردند؟

پرسش

آیا امام خمینی «رحمه الله» از ولایت مطلقه خودشان در مقام عمل استفاده ای کردند؟

پاسخ

امام در توضیح ولایت مطلقه فقیه می فرماید:

کلیه امور مربوط به حکومت و سیاست که برای پیامبر و ائمه «علیهم السلام» مقرر شده است، در مورد فقیه عادل نیز مقرر است و عقلاً نمی توان فرقی میان این دو قایل شد (۴).

امام راحل «رحمه الله» از این ولایت مطلقه در چندین موارد استفاده کردند که عبارت است از منصوب کردن مهندس بازرگان به عنوان نخست وزیر و رئیس دولت موقت از سوی خودشان. امام در این مورد فرمودند:

... من که ایشان را نصب کردم، یک نفر آدمی هستم که بواسطه ولایتی که از طرف شارع مقدس دارم ایشان را قرار دادم، ایشان را که من قرار دادم واجب الاتباع است، ملت باید از او اتباع کند، یک حکومت عادی نیست، یک حکومت شرعی است، باید از او اتباع کنند، مخالفت با این حکومت، مخالفت با شرع است، قیام بر علیه شرع است (۵).

این کلام امام «رحمه الله» دلالت بر ولایت مطلقه ایشان دارد که این از جانب معصوم «علیه السلام» در زمان غیبت به فقیه جامع الشرایط واگذار شده است. و امام در مقام نصب در تنفیذ ریاست جمهوری های کشورمان از این تعبیر استفاده می کردند. یعنی رأی ملت را تنفیذ و آنها را به آن مقام نصب می کردند. و این همان به کار بستن ولایت مطلقه در امور کشور و مصالح اسلام است (۶).

«بخش پاسخ به سؤالات»

(۴) شئون و اختیارات ولی فقیه ترجمه از کتاب بیع، ص ۳۵.

(۵) صحیفه نور، ج ۶، ص ۳۱.

(۶) نقل با اختصار از کتاب پرسش ها و پاسخ ها، آیت الله مصباح یزدی.

اگر فتوای ولی فقیه با فتوای دیگر تعارض داشته باشد چه باید کرد؟

پرسش

اگر فتوای ولی فقیه با فتوای دیگر تعارض داشته باشد چه باید کرد؟

پاسخ

در صورت تعارض در فتوا، باید به مجتهد اعلم که در کشف و استنباط احکام از دیگران تواناتر است رجوع کند.

امّا در مسائل سیاسی و اجتماعی باید به فقیهی که به صورت نظام مند توسط خبرگان در رأس کشور قرار می گیرد مراجعه

کرد. و در این مورد نظر ولی فقیه مقدم است. و همیشه در امور اجتماعی نظر او ثابت است و حتی فقهای دیگر موظف هستند که از او تبعیت کنند و قول ولی فقیه برای آنها حجت است (۷).

« بخش پاسخ به سؤالات »

(۷) نقل با اختصار از کتاب پرسش ها و پاسخ ها، آیت الله مصباح یزدی.

با توجه به «ولایت مطلقه فقیه» آیا می تواند اصول دین و احکام آن را تغییر دهد؟

پرسش

با توجه به «ولایت مطلقه فقیه» آیا می تواند اصول دین و احکام آن را تغییر دهد؟

پاسخ

ولایت اعطا شده به فقیه برای حفظ اسلام است. اولین وظیفه ولی فقیه پاسداری از اسلام است. اگر فقیه اصول و احکام دین را تغییر دهد، اسلام از بین می رود. اگر حق داشته باشد اصول را تغییر دهد یا آن را انکار کند، چه چیزی باقی می ماند تا آن را حفظ کند.

لیکن اگر جایی امر دایر بین مهم و مهم شود، فقیه می تواند مهم را فدای مهم کند تا اینکه مهم باقی بماند. مثلاً اگر رفتن به حج موجب ضرر به جامعه اسلامی باشد و ضرر آن از ضرر تعطیل حج بیشتر باشد فقیه حق دارد برای حفظ جامعه اسلامی و پاسداری از دین، حج را موقتاً تعطیل کند و مصلحت مهم تری را برای اسلام فراهم نماید (۸).

« بخش پاسخ به سؤالات »

(۸) نقل با اختصار از کتاب پرسش ها و پاسخ ها، آیت الله مصباح یزدی.

منظور از ولایت مطلقه چیست؟ آیا فراتر از قانون است یا در محدوده قانون؟

پرسش

منظور از ولایت مطلقه چیست؟ آیا فراتر از قانون است یا در محدوده قانون؟

پاسخ

منظور از ولایت مطلقه یعنی تمام اختیاراتی را که ولی معصوم داراست ولی فقیه نیز همان اختیارات را دارد مگر اینکه چیزی استثناء شده باشد. مثل جهاد ابتدایی که بعضی از فقها قائل هستند که استثناء شده است. و این به معنای تصرفات شرعی ولی فقیه است در تمام آنچه که جامعه اسلامی به آن نیازمند است (۹) و بودن این گونه ولایت برای ولی فقیه فراتر از قانون نیست زیرا در قانون اساسی در اصل یکصد و هفتم آمده است: «هرگاه یکی از فقهای واجد شرایط مذکور در اصل پنجم این قانون از طرف اکثریت قاطع مردم به مرجعیت و رهبری شناخته و پذیرفته شده باشد همانگونه که در مورد مرجع عالی قدر تقلید و رهبر انقلاب آیه الله العظمی امام خمینی «رحمه الله» چنین شده است، این رهبر ولایت امر و همه مسئولیتهای ناشی از آن را بر عهده دارد». و مسئولیتهای ناشی از ولایت امر از دید حضرت امام «قدس سره» به نحو گسترده است. با این وصف ولایت مطلقه به آن معنی که ذکر شد فراتر از قانون نیست بلکه در محدوده قانون می باشد.

« بخش پاسخ به سؤالات »

(۹) نقل با اختصار از کتاب پرسش ها و پاسخ ها، آیت الله مصباح یزدی.

آیا اختیارات و وظائف ولی فقیه فقط منحصر به قانون اساسی است یا بیش از آن می باشد؟

پرسش

آیا اختیارات و وظائف ولی فقیه فقط منحصر به قانون اساسی است یا بیش از آن می باشد؟

پاسخ

اختیارات و وظائف ولی فقیه در قانون اساسی با اصلی مشخص شده است. ولی آنچه معمولاً مورد نیاز بوده است در این اصل آمده است نه اینکه اختیارات او منحصر به موارد مذکور باشد چرا که در اصل دیگری از قانون اساسی ولایت مطلقه بر فقیه اعلام شده است.

و این دو اصل نیز با هم تعارضی ندارند. بلکه توضیح دهنده همدیگرند؛ یعنی یک اصل بیان کننده اختیارات و وظائف ولی فقیه در موارد غالب است. و اصل دیگر (ولایت مطلقه فقیه) بیانگر اختیارات ولی فقیه در مواردی است که پیش می آید و نیاز است ولی فقیه تصمیمی بگیرد که خارج از اختیارات مذکور در اصل اولی است و آن اصل نسبت به این موارد ساکت است و حکمی ندارد (۱).

« بخش پاسخ به سؤالات »

(۱) نقل با اختصار از کتاب پرسش ها و پاسخ ها، آیت الله مصباح یزدی.

با توجه به ولایت مطلقه فقیه، دیگر چه نیازی به مشاورین و متخصصین برای فقه می باشد؟

پرسش

با توجه به ولایت مطلقه فقیه، دیگر چه نیازی به مشاورین و متخصصین برای فقه می باشد؟

پاسخ

ولی فقیه چون معصوم نیست و با غیب ارتباطی ندارد، در نتیجه از تمام مسائل و امور نیز آگاهی ندارد. بنابراین لازم است که ولی فقیه در امور مختلف سیاسی و نظامی و فرهنگی و آموزشی مشاورین و متخصصینی داشته باشد تا از نظرات آنها آگاه شود. ولی باید توجه داشت که تصمیم نهایی با ولی فقیه است.

خداوند متعال به پیامبر اکرم «صلی الله علیه و آله» دستور می دهند: «و مشاورهم فی الامر فاز اغرمت فتوکل عل الله؛ (۲) در کارها با مؤمنان مشورت کن، اما هنگامی که تصمیم گرفتی بر خدا توکل کن».

بر اساس بینش دینی ما حضرات معصوم «علیهم السلام» عالم به علم الهی بودند، ولی مأمور بودند که با مردم و آگاهان در مسائل مشورت کنند، ولی در عین حال در آیه تصریح شده که عزم و تصمیم نهایی، با پیامبر است. وقتی پیامبر مشورت می کرد ولی فقیه به طریق اولی سزاوار به مشورت است چون بهره ای از علم غیب ندارد، ولی تصمیم گیری نهایی با ولی فقیه می باشد و آنچه او تصمیم گرفت لزوم اطاعت دارد (۳).

«بخش پاسخ به سؤالات»

(۲) سوره آل عمران، آیه ۱۵۹.

(۳) نقل با اختصار از کتاب پرسش ها و پاسخ ها، آیت الله مصباح یزدی.

اگر ولی فقیه دچار بی عدالتی شود تکلیف چیست؟

پرسش

اگر ولی فقیه دچار بی عدالتی شود تکلیف چیست؟

پاسخ

چون ولی فقیه با ویژگی عدالت و اجتهاد و مدیر و مدبر بودن از سوی خبرگان انتخاب می شود، اگر در میانه راه یکی از این سه شرط مفقود شود و یا خدشه پیدا کند، وظیفه خبرگان رهبری است که او را عزل کنند و فردی اقوی و بهتر از او را انتخاب کنند.

حضرت امام خمینی «رحمه الله» در مصاحبه ای فرمودند: اگر ولی فقیه یک کلمه دروغ بگوید یک کلمه، یک قدم برخلاف بگذارد، آن ولایت را دیگر ندارد (۲).

«بخش پاسخ به سؤالات»

(۲) نقل با اختصار از کتاب پرسش ها و پاسخ ها، آیت الله مصباح یزدی.

با توجه به اختیارات ولی فقیه، اگر به طور همزمان وی، خبرگان را منحل و مجلس خبرگان نیز وی را عزل کند چه باید کرد؟

پرسش

با توجه به اختیارات ولی فقیه، اگر به طور همزمان وی، خبرگان را منحل و مجلس خبرگان نیز وی را عزل کند چه باید کرد؟

پاسخ

این اشکال درباره ولی فقیه و مجلس خبرگان وارد نیست. زیرا خبرگان زمانی عزل رهبر و عدم صلاحیت او را برای رهبری اعلام می کنند که پیش از آن مطمئن باشند رهبر صلاحیتش را از دست داده است. مثلاً اگر خبرگان تشخیص دادند رهبر عدالت یا بینش فقهی یا توانایی اداره امور اجتماعی را از دست داده است، عزل او را اعلام می کند. روشن است پیش از اطمینان از عدم صلاحیت وی، برکنار شدن او از ولایت و اعلام عدم صلاحیت از ناحیه خبرگان پیش خواهد آمد. پس اعلام عزل رهبری امری است که قبلاً برای خبرگان مشخص شده است و سپس اعلام می گردد.

بنابراین، اگر همزمان با اعلام عدم صلاحیت رهبر از سوی خبرگان، رهبر نیز مجلس خبرگان را منحل کند، منحل کردن رهبر تأثیر ندارد، زیرا پیش از اعلام خبرگان، رهبر، به دلیل از دست دادن شرایط خود به خود معزول شده است. و این مطلب یکی از افتخارات نظام حکومت ولایی است، که عزل و نصب حاکم شرعی از سوی خداست و حاکمیت او بر تقواستوار است (۱).

«بخش پاسخ به سؤالات»

(۱) نقل با اختصار از کتاب پرسش ها و پاسخ ها، آیت الله مصباح یزدی.

احکام اولیه و ثانویه و نقش ولایت فقیه را در اجرای آن شرح دهید.

احکام اولیه و ثانویه و نقش ولایت فقیه را در اجرای آن شرح دهید.

پاسخ

احکام اولیه احکامی است که موضوع آنها عناوین اولیه است و احکام ثانویه به احکامی می‌گویند که متعلق آنها موضوعات عناوین ثانویه است؛ مثلاً این که وضو واجب است، حکم اولی است، ولی این که وضوی ضرری یا وضوی حرجی واجب نیست، از احکام ثانویه است. «لا ضرر» و «لا حرج» دو قاعده است که احکام اولیه را مقتید می‌سازد؛ یعنی مثلاً واجب بودن وضو مطلق است و هم هنگام حرج و ضرر و هم دیگر هنگامها را شامل است. دلیل نفی ضرر و حرج، این حکم را مقتید می‌کند به گونه ای که حرج و ضرر در آن نباشد.

در پاره ای موارد، احکام ثانویه با ولایت فقیه ارتباط می‌یابد؛ مانند آن گاه که شخصی املاکی دارد و از این رو، تصرف در ملکش بر هر کسی بدون رضایت او حرام است، ولی ممکن است ولی فقیه بر اساس ولایتی که دارد در صورت اضطرار اجازه دهد که در مال او بدون رضایت تصرف کنند، یا شخص محترک را وادارد که به قیمت عادلانه جنس خویش را در اختیار عموم بگذارد.

«بخش پاسخ به سؤالات»

آیا پیروی از دستورات ولی فقیه واجب است؟

پرسش

آیا پیروی از دستورات ولی فقیه واجب است؟

پاسخ

ولی فقیه عادل و آگاه به قوانین الهی که طبق دلائل عقلی و نقلی رهبری حکومت اسلامی را به عهده می‌گیرد و در جایگاهی می‌نشیند که پیامبر(ص) و ائمه معصوم(ع) می‌نشستند در حقیقت به عنوان حاکم و ولی منصوب از طرف خداوند سرپرستی و هدایت جامعه به سوی اهداف دینی را به عهده دارد.

اطاعت از او در حقیقت اطاعت از دستورات الهی است و همچنانکه اطاعت فرمان خداوند لازم است پیروی از ولی فقیه نیز لازم خواهد بود. این سخن را با گفتار امام صادق(ع) در حدیث موسوم به مقبوله عمر بن حنظله ادامه می‌دهیم. در این گفتار

منصب حکومت برای فقیه از سوی امام معصوم(ع) جعل شده و حکم او به منزله حکم خداوند قلمداد شده است.

امام صادق(ع) در آن حدیث می فرماید: «من کان منکم ممن قد روی حدیثنا و نظر فی حلالنا و حرامنا و عرف احکامنا فلیرضوا به حکما فانی قد جعلته علیکم حاکما فاذا حکم بحکمنا فلم یقبَلْهُ منه فانما استخف بحکم الله و علینا ردّ و الزادّ علینا کالراد علی الله و هو علی حد الشریک بالله»؛ {۱} هر کس از شما که راوی حدیث ما باشد و در حلال و حرام ما بنگرد. و صاحب نظر باشد و احکام ما را بشناسد او را به عنوان داور و حاکم بپذیرید. همانا من او را حاکم بر شما قرار دادم. پس هرگاه حکمی کرد و کسی آنرا نپذیرفت، حکم خدا را سبک شمرده و ما را رد کرده است و آن کس که ما را رد کند خدا را رد کرده

و رد کردن خدا در حد شرک به خدای متعال است.

حضرت امام خمینی؛ نیز بعد از اثبات ولایت فقیه با دلایل عقلی و نقلی می فرماید: «اگر فرد لایقی که دارای این خصلت (آگاهی به قانون الهی و عدالت) باشد، پیاخاست و تشکیل حکومت داد، همان ولایتی را که حضرت رسول اکرم (ص) در امر اداره جامعه داشت دارا می باشد و بر همه مردم لازم است که از او اطاعت کنند». {۲}

در ادامه پاسخ به دلایل دیگری از منابع اهل سنت در مورد وجوب اطاعت از حاکم عادل و ولی فقیه اشاره می کنیم:

فخر رازی در ذیل آیه (أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ)، از امیر مومنان علی (ع) نقل می کند که آن حضرت فرمود: بر ولی امر مسلمین لازم است که طبق فرموده خداوند متعال عمل کرده و در اجرای دستورات الهی کوتاهی نکند و امر حکومت را که به عنوان امانت الهی در اختیار اوست به نحو شایسته ای به سامان برساند. اگر او به نحو شایسته وظیفه ی خود را انجام داد بر مردم واجب است که فرمان او را به گوش جان شنیده و از او اطاعت نمایند. {۳}

عبدالرحمن بن محمد ثعالبی مالکی در تفسیر جواهر الحسان در توضیح معنای اولی الامر می گوید:

«به نظر من اولی الامر که خداوند دستور داده از آنان اطاعت شود همان حاکمان و عالمان هستند که بر مردم فرمان می رانند». {۴}

طبق این گفتار اگر عالمی حاکم بر مردم باشد بدون تردید اطاعت از او واجب خواهد بود. احمد بن حنبل در کتاب مسند خود از پیامبر اکرم (ص) نقل می کند که: «انّ من طاعتی ان تطیعوا ائمتکم»؛ {۵} اطاعت از رهبر و پیشوایان همانند

اطاعت از من است. جلال الدین سیوطی از مفسران معروف اهل سنت نیز در معنای اولی الامر می نویسد: اطاعت از اولی الامر همان پیروی کردن از پیشوایان و سلاطین است. {۶} همین مفسر با نقل حدیثی حتی پیروی از پیشوایان ناصالح را لازم شمرده و به نقل از ابو هریره می گوید: پیامبر اکرم (ص) فرمود: بعد از من بر شما حاکمانی رهبری خواهند کرد. حاکم نیکوکار با نیکی خود و حاکم بدکار بازور و ستم بر شما مسلط خواهد شد. فرمان آنان را بشنوید در اموری که موافق حق است از آنها اطاعت کنید، پشت سرشان نماز بخوانید اگر نیکی کردند به نفع آنان و شما خواهد بود و اگر بیراهه رفتند به نفع شما و ضرر آنان خواهد بود. {۷}

با توجه به نکات مطرح شده در این پاسخ، اطاعت از ولی فقیه برای تمام آحاد مسلمین، اعم از شیعه و سنی و پیروان تمام مذاهب اسلامی لازم و واجب است و تخلف از دستورات و فرامین وی در حکم تخلف از دستورات خداوند متعال و پیامبر اکرم (ص) می باشد با این تفاوت که از دیدگاه تشیع اولوالامر امامان معصوم (علیهم السلام) هستند و اطاعت آنان لازم و واجب است و در زمان غیبت حضرت ولی عصر «عج» ولی فقیه عادل و دارای شرایط رهبری، جانشین آن حضرت می باشد و اطاعت از ولی فقیه در راستای اطاعت از امامان معصوم (ع) پیامبر اکرم (ص) و خداوند متعال می باشد.

اما از منظر اهل سنت اولوالامر پیشوایان و سلاطین حاکم بر مسلمانان هستند و پیروی از آنان را لازم می دانند.

پس اگر در جامعه ای ولی فقیه عادل و دارای شرایط حاکم باشد طبق هر دو مبنا باید

از او اطاعت شود زیرا از منظر هر دو گروه چنین فردی مصداق اولوالامر می باشد.

[۱]. اصول کافی، ج ۱، ص ۶۷، وسائل، ج ۱۸، ص ۹۸.

[۲]. حکومت اسلامی، ص ۵۵.

[۳]. فسیر کبیر رازی، ذیل آیه ی ۶۲ در سوره ی نساء.

[۴]. تفسیر ثعالبی، ج ۲، ص ۲۵۵.

[۵]. مسند احمد، ج ۲، ص ۹۳.

[۶]. الدر المنثور، ج ۲، ص ۱۷۶.

[۷]. همان، ص ۱۷۷.

اگر ولی فقیه اشتباه کند چه باید کرد؟

پرسش

اگر ولی فقیه اشتباه کند چه باید کرد؟

پاسخ

اشتباه یعنی چیزی را به غلط عوض چیزی گرفتن و یا چیزی یا کسی را به جای چیزی یا کسی نشان دادن، این تغییر در مورد حاکمان صحیح نمی باشد چون تصمیمات آنها با مشورت افراد متخصص صورت می گیرد؛ ضمن آن که ولی فقیه خود فردی متخصص در مبانی شرع و توانمند در سیاست است.

در تمام نظامهای سیاسی اهرمهایی به طور حقیقی و یا ظاهری برای جلوگیری از اشتباه و یا تخطی حاکم کشور پیش بینی شده است. برای مثال در قانون اساسی کشور آمریکا پیش بینی شده که با تشخیص نمایندگان کنگره و تأیید ۲۳ اعضای آن هنگام تخطی رییس جمهور می توان از حدود اختیارات او کاست و یا او را از کار بر کنار نمود و نیز دادگاهی به نام دادگاه قانون اساسی برای بررسی انطباق عملکرد رییس جمهوری با قانون اساسی و قوانین جاری کشور پیش بینی گردیده است.

در نظام ولایی نیز برای جلوگیری از هرگونه اشتباه و یا تخطی ولی فقیه ضمانتها و اهرمهایی برای مهار قدرت او پیش بینی شده است. نخستین اهرم همان شرط نخست تصدی این مقام است یعنی شرط اخلاق، عدالت و تقوا. هنگامی که رهبر دارای این خصوصیات باشد این ویژگیها باعث می شود که او از هرگونه تخطی از قانون شریعت و یا قانون جاری کشور مصون

بماند.

عدالت و تقوا باعث می شود که هیچ تصمیمی از روی هوا و هوس اتخاذ نشده و هیچ عملی جز در راستای مصالح عمومی صورت نگیرد ولی در صورتی که او تخطی کرده و بر خلاف قوانین مطرح تصمیمی بگیرد و یا عملی انجام

دهد که مخالف اصول دینی، عقلی و قانونی باشد که باعث شود شرایط ولایت از او سلب شود، خود بخود معزول می گردد و مشروعیت تصمیم گیری و اطاعت پذیری را از دست می دهد.

اهرم دیگری که به شکل اجرایی پیش بینی شده است و در اصل ۱۱۱ قانون اساسی بیان گردیده چنین است: هرگاه رهبر از انجام وظایف قانونی خود ناتوان شود یا فاقد یکی از شرایط مذکور در اصل پنجم و یکصد و نهم گردد و یا معلوم شود از آغاز فاقد بعضی از شرایط بوده است از مقام خود برکنار خواهد شد. تشخیص این امر به عهده خبرگان مذکور در اصل یکصد و هشتم می باشد.

در ماده یک آیین نامه داخلی مجلس خبرگان مربوط به اصل یکصد و یازده قانون اساسی آمده است، به منظور اجرای اصل یکصد و یازده قانون اساسی خبرگان با اکثریت مطلق در مرحله اول و در صورت عدم تحصیل اکثریت مطلق با اکثریت نسبی در مرحله دوم از میان اعضای خود هیأت تحقیقی مرکب از هفت نفر برای مدت دو سال با رأی مخفی انتخاب می نماید تا به وظایف مذکور در این قانون عمل نماید. و در ماده ۳ همین آیین نامه آمده است که هیأت موظف است هرگونه اطلاع لازم را در رابطه با اصل صد و یازده در محدوده قوانین و موازین شرعی کسب کند و نسبت به صحت و سقم گزارشهای واصله تحقیق و بررسی نماید و در صورتی که لازم بداند با مقام معظم رهبری در این زمینه ملاقات کند - تا توضیحات لازم را بخواهد - نتیجه این تحقیقات به دبیرخانه ارسال می گردد تا در اختیار کلیه

اعضای مجلس خبرگان قرار گیرد و هرگونه تصمیمی در اختیار و صلاحیت نمایندگان مردم خواهد بود.

سومین راهکاری که در این زمینه وجود دارد و در قانون اساسی آمده اصل امر به معروف و نهی از منکر است که ریشه در مبانی اعتقادی و فقهی مسلمانان دارد. بر مبنای این اصل مردم نسبت به یکدیگر و یا نسبت به دولت، کارگزاران و حاکم اسلامی می توانند امر به معروف و نهی از منکر نمایند و اعتماد مردم شرط بقا حکومت است و اطاعت از فرمانهای ولی فقیه و یا هر حاکم دیگر در صورت مشروعیت و قانونی بودن صحیح است.

البته یک نکته نباید فراموش شود که تشخیص اشتباه و تخطی حاکم بخصوص ولی فقیه امری تخصصی و بسیار پیچیده است و برای هر مسأله باید بر جوانب مختلف آن احاطه کامل داشت تا توان درک حرکات و رفتارهای حاکم اسلامی ایجاد شود و الا به صرف عقل شخصی عموم مردم نمی توان پیچیدگیهای تصمیم گیری در سطح کلان را درک و تشخیص داد.

مشاوره رهبری با اعضای مجمع تشخیص مصلحت نظام که در قانون پیش بینی شده و ارجاع موضوعات از طرف رهبر به آن مجمع وسیله دیگری است برای تصمیم گیریهای منطقی تر و استفاده از عقل جمعی و مشاوره با متخصصان امور مختلف.

منابع

۱ - قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران.

۲ - حقوق اساسی ایالات متحده امریکا.

۳ - فصلنامه حکومت اسلامی، ویژه خبرگان، شماره ۸.

۴ - لغت نامه، دهخدا، ج ۲، ص ۲۶۰۰، واژه اشتباه.

آیا می توان ولی فقیه را مورد انتقاد قرار داد؟ چه کسانی می توانند این کار را انجام دهند و در چه شرایطی؟

پرسش

آیا می توان ولی فقیه را مورد انتقاد قرار داد؟ چه کسانی می توانند این کار را انجام دهند و در چه شرایطی؟

پاسخ

گاهی منظور از نقد، انتقاد از حکومت و نظام سیاسی است و سیاست کلی یک نظام مورد انتقاد قرار می گیرد و گاهی اصل سیاست یک نظام مورد توافق است ولی نسبت به شیوه اجرای آن و یا مجریان، ابهامهایی در ذهن افراد وجود دارد که با نقد از حکومت و سایر مجریان رفع ابهام می شود. در نظام اسلامی نیز نقد شیوه ها و مجریان بدون هیچ گونه اشکالی وجود دارد و

رابطه بین حاکم و مردم به وسیله آن تحکیم می یابد. حاکم اسلامی نیز در پاسخ به تنگناها موظف است نسبت به مردم پاسخگو باشد.

در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز اهرمهای نظارتی مختلفی برای نظارت بر سازوکار اداری و تصمیم گیری کشور پیش بینی شده؛ سازمان بازرسی کل کشور، دیوان عدالت اداری، کمیسیون تحقیق و تفحص مجلس شورای اسلامی، قوه قضاییه و سایر سازمانها و ادارات دولتی و غیره نشان از اهتمام نظام اسلامی به داشتن نظامی قانونمند و پاسخگو دارد و این تش.....ue برای جلوگیری از هر نوع فساد در تشکیلات حکومتی کشور ایجاد شده است.

شارع مقدس نیز در قالب امر به معروف و نهی از منکر، حق انتقاد عموم مردم از همه مسئولان را محقق دانسته و در قانون اساسی نیز به آن اشاره گردیده است. اما برای قانونمند کردن نظارت، دستگاههای نظارتی ویژه ای تشکیل شده و برای هر یک قوانین خاصی تدوین گردیده که با مطالعه آیین نامه های داخلی آنها به چهارچوب کلی هر کدام می توان پی برد.

در مورد مقام ولایت نیز

با توجه به این که گزینش رهبر توسط مجلس خبرگان منتخب ملت صورت می گیرد وظیفه نظارت بر عهده این مجلس است.

در اصل ۱۱۱ قانون اساسی پیش بینی شده که هرگاه رهبر از انجام وظایف قانونی خود ناتوان شود و یا فاقد یکی از شرایط مذکور در اصل یکصد و نهم گردد و یا معلوم شود از آغاز فاقد بعضی از شرایط بوده است از مقام خود بر کنار خواهد شد، تشخیص این امر به عهده خبرگان مذکور در اصل یکصد و هشتم می باشد.

در این راستا مجلس خبرگان دوره نخست اقدام به تشکیل کمیسیونی نمود که وظیفه آن اشراف بر کارهای رهبری است و این کمیسیون که با نام هیأت تحقیق فعالیت می کند دارای دو وظیفه است؛ وظیفه نخست آن مشاورت با رهبری در انجام وظایف محوله است و دیگری نظارت بر عملکرد رهبری می باشد و حتی بر عملکرد نهادهایی که زیر نظر رهبری کار می کنند به طور غیر رسمی اشراف دارد و اگر در کار آنها مشکلاتی مشاهده نماید به رهبری تذکر می دهد. جلسه های این هیأت مستمر است و در طول سال هر پانزده روز و یا هر ماه تشکیل جلسه می دهد. {۱}

بنابراین می توان گفت که وظیفه نظارت بر عملکرد ولی فقیه و در صورت لزوم انتقاد از آن به عهده مجلس خبرگان است ولی عموم مردم می توانند با انعکاس نظرها، انتقادات و پیشنهادهای خود به نمایندگان منتخب خودشان بر عملکرد ولی فقیه نظارت نمایند.

آیا می توان ولی فقیه را مورد انتقاد قرار داد؟ چه کسانی می توانند این کار را انجام دهند و در چه شرایطی ؟

پرسش

آیا می توان ولی فقیه را مورد انتقاد قرار داد؟ چه کسانی می توانند این کار را انجام دهند و در چه شرایطی ؟

پاسخ

ولی فقیه در برابر قانون با دیگران یکسان است {۱} و انتقاد از او ممنوع نمی باشد، البته انتقاد غیر از عیب جویی، بهانه گیری حزبی و جناحی و توهین است و شخص منتقد ضمن رعایت اخلاق اسلامی، دلسوزی و خیر خواهی را یک اصل می شمرد. از این رو انتقاد از ولی فقیه در صورتی که به حریم شکنی جایگاه رهبری نینجامد و سؤ استفاده دشمنان اسلام را فراهم نیآورد، ممنوع نیست. زیرا در اندیشه دینی ما، تنها پیشوایان معصوم دارای مقام عصمت اند و از خطا و اشتباه مصون می باشند. صاحب جواهر می نویسد:

«بررسی حکم حاکم، ردّ او نیست ؛ بلکه از باب بیان «خطای حاکم» است ؛ حاکمی که معصوم نیست.» {۲}

از این رو انتقاد از ولی فقیه به عنوان نظارت عمومی و امر به معروف و نهی از منکر امری بایسته است و بهترین شیوه آن، انتقال مسایل و انتقادات به مجلس خبرگان رهبری است تا از طریق این نهاد قانونی که امر نظارت بر رهبری را عهده دار است پی

گیری شود. {۳}

لازم به ذکر است که انتقاد منصفانه ریشه در دلسوزی و خیرخواهی دارد و به عنوان یکی از حقوق رهبر بر مردم نیز شمرده شده است. پیامبر اسلام (ص) می فرماید:

«سه چیز است که دل هیچ مسلمانی به گریز از آن رضایت نمی دهد: اخلاص عمل برای خدا، نصیحت و خیر خواهی نسبت به پیشوای مسلمین، و همراهی با جماعت مسلمانان.» {۴}

امیر مؤمنان (ع) نیز می فرماید :

«اما حق من بر شما این است که: به بیعت وفا کنید و

در نهان و آشکار، حق نصیحت و خیرخواهی را ادا کنید. چون شما را بخوانم اجابت کنید و زمانی که فرمان دهم بپذیرید.» {۵}

[۱]. قانون اساسی، اصل ۱۰۷: رهبر در برابر قوانین با سایر افراد کشور مساوی است /

[۲]. جواهر الکلام، ج ۴، ص ۱۰۵ /

[۳]. پرسش ها و پاسخ ها، محمد تقی مصباح یزدی، ص ۷۱؛ ر.ک: ولایت فقیه، جوادی آملی، ص ۴۹۷ /

[۴]. بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۱۳۲ /

[۵]. نهج البلاغه، خطبه ۳۴ /

موضوع: تفاوت ولی فقیه با حاکمان دیگر

اگر ولی فقیه اشتباه کند چه باید کرد؟

پرسش

اگر ولی فقیه اشتباه کند چه باید کرد؟

پاسخ

مقام رهبری برای تصدی این منصب، شرایط و اوصافی را باید دارا باشد، آنگونه که در دو اصل ۵ و ۱۰۹ قانون اساسی از آن شرایط چنین یاد شده است :

صلاحیت علمی برای افتأ، عدالت و تقوای لازم برای رهبری امت اسلام، آگاه بودن به زمان، بینش صحیح سیاسی و اجتماعی، تدبیر، شجاعت، مدیریت و قدرت کافی برای رهبری /

شرایط فوق که برای تصدی رهبری لازم است، همواره باید در رهبر وجود داشته باشد به گونه ای که آن اوصاف تنها اختصاص به زمان حدوث رهبری ندارد و باید در حال بقا نیز محفوظ بماند. و از این رو مجلس خبرگان همچنان که در تعیین رهبر، یگانه مرجع صلاحیت دار است در بقای شرایط رهبر منتخب، نیز مسؤولیت دارد. از این رو در فرض زوال و از بین رفتن برخی از شرایط و اوصاف، آن فقیه، رهبر نخواهد بود و خبرگان می توانند عدم صلاحیت او را اعلام دارد. پاسخ این سؤال را با یاد آوری اصل ۱۱۱ قانون اساسی پی می گیریم :

« هرگاه رهبر از انجام وظایف قانونی خود ناتوان شود یا فاقد یکی از شرایط مذکور در اصول پنجم و یکصد و نهم گردد یک

معلوم شود از آغاز فاقد بعضی از شرایط بوده است، از مقام خود برکنار خواهد شد.» {۱}

[۱]. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران /

موضوع: انتقاد از ولایت فقیه

آیا ولایت فقیه مطلق است یا محدود؟ چرا؟

پرسش

آیا ولایت فقیه مطلق است یا محدود؟ چرا؟

پاسخ

در ادبیات سیاسی رایج دنیا، مطلقه (Absolutist) را مرادف با نامحدودی، بی قید و شرطی و دیکتاتوری می دانند. چنین حکومت های مطلقه ای که آن را استبدادی نیز می نامند، بر اساس حاکمیت بی چون و چرای فرد یا گروه خاص با ویژگیهای زور، سرکوب، ارباب، وحشت و عدم پابندی به قانون شکل گرفته که از هیچگونه محدودیت قانونی برخوردار نمی باشد و قدرتی فوق قانون و غیر قابل کنترل دارد و در چنین حکومت هایی مردم هیچگونه نقشی از خود نداشته و حاکمان برای حفظ قدرت خود، به بدترین جنایات تن می دهند. در برابر چنین حکومت هایی، حکومت مشروطه (Constitutional Government) جای دارد، رژیم سیاسی ای که دامنه کاربرد قدرت در آن محدود به حدود قانونی است و به عبارتی حکومت قانون یا قانون روایی می باشد /

با تلقی منصفانه و عاری از پیشداوری، روشن می شود که روح حاکمیت ولایی با معیارهای حاکمیت استبدادی بیگانه و در تضاد است؛ امام خمینی در این باره می فرمود:

«حکومت اسلامی، حکومت استبدادی نیست که رئیس دولت مستبد و خود رأی باشد، مال و جان مردم را به بازی بگیرد و در آن به دلخواه دخل و تصرف کند. هر کس را اراده اش تعلق گرفت بکشد و هر که خواست انعام کند و به هر که خواست بدهد، اموال و املاک را به این و آن بخشد، رسول اکرم (ص) و حضرت امیرالمؤمنین (ع) و سایر خلفا هم چنین اختیاراتی نداشتند.» {۱}

پس مراد از مطلق در «ولایت مطلقه فقیه» چیست؟

«مطلقه» به معنای شمول این مسؤلیت است که برای تامین مصالح و تضمین عدالت، همه ابعاد مصالح مردمی را فرا

می گیرد. فقیهان پیشن به جای واژه «مطلقه» از «عامه» استفاده می کردند. در مقابل این شمول و مطلق بودن ولایت، ولایت های دیگری نیز وجود دارد که جهات خاصی در آنها مورد نظر است؛ مثل ولایت پدر در امر ازدواج دختر، ولایت وصی یا قیم شرعی بر صغار. از این رو مقصود از اطلاق، گسترش دامنه ولایت فقیه است و دایره مسؤولیت ولی فقیه در تمام احکام انتظامی اسلامی و در رابطه با تمامی ابعاد مصالح عمومی مردم را تبیین می کند، طرفداران این دیدگاه، قلمرو اختیارات ولی فقیه را بسان قلمرو حکومت پیامبر و امامان معصوم (ع) گسترده و عام می دانند بدین دلیل که اجرای حدود الهی، جلوگیری از تجاوز و تعدی حفظ اسلام از رکود و پوسیدگی و ممانعت از تغییر دادن آداب و احکام الهی را از وظایف فقیهان می انگارند {۲} امام خمینی می فرماید:

«مقتضای حدیث العلماء ورث الانبیاء - علماء وارث انبیاء هستند -؛ این است که برای علما وراثت در هر چیزی، هم شأن پیامبران باشد و از شؤون انبیاء، حکومت و قضاوت است، پس باید حکومت برای فقها به شکل مطلق جعل و اعتبار گردد.» {۳}

مطلق بودن ولایت آنست که فقیه باید همه احکام اسلام را تبیین کند و به اجرای آن اهتمام ورزد، چون هیچ حکمی از احکام الهی قابل تعطیل شدن نیست. {۴} بسیاری از فقهای بزرگ شیعی معتقدند که حوزه اختیارات فقیه، نسبی نیست، بلکه عام و مطلقه است؛ محقق کرکی، {۵} صاحب جواهر {۶} و در عصر حاضر امام خمینی {۷} از مروجان اندیشه ولایه عامه فقیه هستند/

البته در برابر این دیدگاه، شماری از علما ضمن پذیرش اصل ولایت فقیه، دایره اختیارات آن

را اندک دانسته و آن را عام نمی دانند و آن را در چند حوزه خاص چون امور حسبه {۸} مقید و محدود نموده اند؛ همان اختیاراتی که فقها پیش از انقلاب عهده دار آن بودند /

این نکته نیز در خور تذکر است که :

ولایت مطلقه فقیه در چهارچوب معیارها و مرزهایی قرار دارد، تا معنای بی قید و شرط بودن و فارغ از هر حد و ضابطه از آن استشمام نشود. حدودی که برای ولایت مطلقه منظور شده، بدین شرح است :

۱. ولی فقیه با تمام اختیارت گسترده اش، مطیع قانون الاهی است و ولایت او تا زمانی «مطلقه» است که مشروط به قوانین شریعت باشد. از این رو می توان ولایت فقیه را ولایت قانون شمرد. امام خمینی ضمن تاکید بر عدالت فقیه، می فرماید :

«غیر از قانون الاهی کسی حکومت ندارد. برای هیچ کس حکومت نیست، نه فقیه و نه غیر فقیه، همه تحت قانون عمل می کنند. مجری قانون هستند، هم فقیه و هم غیر فقیه، همه مجری قانونند.» {۹}

۲. حاکم اسلامی باید بر اساس مصلحت عمومی مردم و بدور از مصالح شخصی و فردی عمل نماید. {۱۰}

بنا براین، ولایت فقیه، ولایت شخصی نیست بلکه حاکمیت فقه اسلام است و گستره آن نیز بر اساس گستره اجرای احکام اسلامی عام است و در این راستا اصل ۵۷ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران معنا و مفهوم می یابد. و در پرتو آن اگر قوای حاکم در بحران هاو شرایط ویژه در بن بست قرار گیرند، حاکم اسلامی به عنوان مبنا و قاعده این نظام، گره گشا خواهد بود، تجربه سالهای پس از انقلاب گواه پرافتخار این مدعا است /

لازم

به ذکر است که اصل ۵۷ قانون اساسی بر مطلقه بودن ولایت تاکید می نماید :

«قوای حاکم در جمهوری اسلامی ایران عبارتند از قوه مقننه، قوه محریه و قوه قضاییه که زیر نظر ولایت مطلقه امر و امامت امت بر طبق اصول آینده این قانون اعمال می گردند.»

[۱]. ولایت فقیه، امام خمینی، ص ۳۳ - ۳۲

[۲]. شئون و اختیارات ولی فقیه، ص ۲۱ - ۳۰

[۳]. الرسائل، امام خمینی، ج ۲، ص ۱۰۸

[۴]. ولایت فقیه، جوادی آملی، ص ۴۶۳

[۵]. رسائل، محقق کرکی، ج ۲، ص ۱۴۲

[۶]. جواهر الکلام، محمد حسن نجفی، ج ۲۱، ص ۳۹۷

[۷]. ولایت فقیه، ص ۴۰

[۸]. از ولایت و سرپرستی امور صغار و محجوران و اموال بدون صاحب و منافع عامه ای که ولی و سرپرست شرعی و قهری برای آن شناخته شده نباشد، به ولایت حسبیه یاد می شود/

[۹]. صحیفه نور، ج ۱۰، ص ۵۳

[۱۰]. شئون و اختیارات ولی فقیه، ص ۲۰ و ۸۰

موضوع: ولایت انتخابی یا انتصابی

آیا تبعیت محض از ولایت فقیه واجب است؟

پرسش

آیا تبعیت محض از ولایت فقیه واجب است؟

پاسخ

به سرپرستی و اداره جامعه صحیح توسط فقیه ولایت فقیه می گویند/

که ولایت فقیه در سول ولایت ائمه (علیهم السلام) است /

در دوران غیبت کبری، فرد یا افراد خاصی به نیابت برگزیده نشده اند، بلکه فقها و مجتهدان عادل و متقی بیان کننده احکام دینی اند /

یکی از مهم ترین مشکلات و نیازهای مردم، حکومت دینی است، زیرا بدون حکومت صالح، حقوق افراد ضایع می گردد، فساد و تباهی رواج می یابد، مصالح و منافع مسلمانان به خطر می افتد و حدود الهی اجرا نخواهد شد /

این امور فلسفه حکومت دینی را شکل می دهد؛ چنان که امام علی (ع) علت اصرار خود بر تصدی حکومت اسلامی را چنین بیان داشته:

«پروردگارا، تو می دانی که آن چه ما انجام دادیم، برای رقابت در کسب قدرت و به دست آوردن متاع و پست دنیوی نبوده، بلکه خواستیم تا نشانه های از دست رفته دین را باز گردانده و اصلاح و امنیت را در شهرها و آبادی ها آشکار سازیم تا بندگان مظلومیت امنیت یابند و حدود تعطیل شده تو اقامه و اجرا شود. {۱}

امام خمینی در این زمینه می فرماید:

احکام الهی، اعم از آن چه مربوط به اموال یا مربوط به حدود تعزیرات، حکومت و ولایتی است که ضامن سیادت و حکومت قانون الهی و متکفل اجرای آن باشد، زیرا اجرای احکام الهی جز به واسطه حکومت ممکن نیست. علاوه بر این، حفظ نظام و امنیت در جامعه اسلامی و پاسداری از مرزها در برابر هجوم دشمنان عقلاً و شرعاً واجب است و این مهم جز با تشکیل حکومت انجام شدنی نیست /

بنابراین، تبعیت محض از ولایت فقیه واجب است، زیرا اولاً به حکم آیه

«اطیعوا الله و اطیعوا

الرسول و اولی الامر منکم» {۲}

اطاعت از امام زمان واجب است و این وجوب در عصر غیبت نیز پابرجاست و ولی فقیه نایب آن حضرت است و اطاعت از او واجب و مخالفت با حکم او مخالفت با حکم امام زمان است /

ثانیاً: ولی فقیه تصمیماتش طبق مصلحت جامعه است /

سرسپردن به حکم ولی فقیه، سرسپردن به مصلحت جامعه است /

ثالثاً: اصل ولایت فقیه از قوانین اساسی کشور است و وظیفه ما اطاعت از قانون است /

ممکن است سؤال پیش آید که آیا تبعیت از ولایت فقیه با آزادی و دموکراسی سازگار است؟

آزادی یک اصل مقدس، محترم و عقل پذیر است لکن همین آزادی طبق فتوای خود عقل و طبق مقتضای خود آزادی محدود خواهد بود،

یعنی هیچ ملتی در برابر قانون خود، آزاد نیست،

بلکه هر ملتی دارای قانون حاکمی است که یا براساس استبداد شخص معینی تدوین شده یا براساس حکومت مردم بر مردم با استفاده از آراء و اندیشه اندیشمندان مدون شده یا قانونی است الهی که فوق این هاست /

آزادی افراد در زیر مجموعه قانون محترم است، ولی آزادی در برابر قانون محترم نیست، یعنی مردم آزاد نیستند که به قانون احترام نگذارند /

اگر آزادی به این معنی است که زیر نظر قانون آزاد باشند، البته افراد کاملاً آزادند و بیش از هر مکتبی اسلام حامی چنان آزادی است /

بنابراین، اگر امتی اسلام را قبول کرد و جامعه ای اسلامی شد و نیز در برابر قرآن و عترت خضوع کرد، خود را در مقابل آنها بنده می بیند و از این طریق آزادی می یابد /

کمال انسان هم در این است که بنده کسی باشد که او حقیقت انسان و جهان و حقیقت ارتباط متقابل انسان

و جهان را آفریده است /

منظور از جهان، خصوصاً عالم طبیعت نیست؛ بلکه شامل گذشته و آینده انسان نظیر برزخ و قیامت و بهشت و جهنم نیز هست / قابل ذکر است که چون شرایط ولی فقیه شدن سنگین است افرادی که از شرایط کامل برخوردار باشند می توانند ولایت فقیه را عهده دار شوند لذا پیروی از دستورات چنین فردی منافات با آزادی ندارد /

البته در مسائل حکومتی اگر کسی نظر مخالفی دارد بایستی از ولی فقیه اطاعت نماید /

و در مسائل غیر حکومتی اگر کسی خودش صاحب نظر باشد لازم نیست اطاعت نماید بلکه به نظر خودش عمل نماید /

[۱]. نهج البلاغه، خطبه ۱۳۱ /

[۲]. سوره نساء، آیه ۵۹ /

آیا ولی فقیه می تواند بعضی از احکام را تعطیل کند؟

پرسش

آیا ولی فقیه می تواند بعضی از احکام را تعطیل کند؟

پاسخ

امام خمینی، به آیت اله خامنه ای (ریاست جمهوری وقت) نوشتند: «اگر اختیارات حکومت در چارچوب احکام فرعیه اولیه است، باید غرض حکومت الهیه و ولایت مطلقه مفوضه به نبی اسلام (ص) یک پدیده بی معنا و محتوا باشد. اشاره می کنم به پیامدهای آن که هیچ کس نمی تواند ملترم به آنها باشد. مثلاً خیابان کشی ها که مستلزم تصرف در منزلی است یا حریم آن است در چارچوب احکام فرعیه نیست. نظام وظیفه و اعزام الزامی به جبهه ها و جلوگیری از ورود و خروج ارز و جلوگیری از ورود یا خروج هر نوع کالا - و منع احتکار در غیر دو - سه مورد و گمرکات و مالیات و جلوگیری از گران فروشی، قیمت گذاری و جلوگیری از پخش مواد مخدر و منع اعتیاد به هر نحو، غیر از مشروبات الکلی، حمل اسلحه به هر نوع که باشد و صدها امثال آن که از اختیارات دولت است بنا به تفسیر شما خارج است و صدها امثال اینها. باید عرض کنم حکومت که شعبه ای از ولایت مطلقه رسول (ص) است یکی از احکام اولیه اسلام است و مقدم بر تمام احکام فرعیه حتی نماز و روزه و حج است. حاکم می تواند مسجد یا منزلی را که در مسیر خیابان است خراب کند و پول منزل را به صاحبش رد کند. حاکم می تواند مساجد را در موقع لزوم تعطیل کند و مسجدی که ضرر باشد در صورتی که رفع - بدون تخریب - نشود خراب کند. حکومت می تواند قراردادهای شرعی را که خود با مردم بسته است در موقعی که آن قرارداد مخالف

مصالح کشور و اسلام باشد یک جانبه لغو کند، و می تواند هر امری را چه عبادی و یا غیر عبادی که جریان آن مخالف مصالح اسلام است، از آن، مادامی که چنین است، جلوگیری کند /

حکومت می تواند از حجّ که از فرایض مهم الهی است در موقعی که مخالف صلاح کشور اسلامی دانست موقتاً جلوگیری کند. {۱}

به این ترتیب، حکومت اسلامی که از دیدگاه فقهی امام خمینی، شعبه ای از ولایت مطلقه رسول الله (ص) است در نظام اسلامی ایران به منصب «رهبری» خلاصه نمی شود. این حکومت - آن چنان که اقتضای زمامداری است - همانند سایر حکومت ها باید از اختیارات و اقتدار وسیع برخوردار باشد تا بتواند مرزها را حراست، نظم را برقرار، کشور را آباد و نیازمندی های عمومی را تأمین نماید /

طبیعی است که حکومت اسلامی این اختیارات را دارا باشد /

درباره تعطیل کردن موقت برخی از فرایض دینی، باید توجه داشت که پاره ای از عبادات همچون نماز جماعت، نماز جمعه و حج، جنبه اجتماعی - سیاسی به خود می گیرند و چه بسا انجام این فرایض در برخی از موارد به صلاح جامعه نباشد. مثلاً از آن جا که حج از یک طرف، مستلزم خروج فراوان ارز کشور است و از طرف دیگر می تواند تحت الشعاع روابط غیر دوستانه سیاسی دو کشور قرار گیرد، دولت می تواند با در نظر گرفتن مصالح پولی و مالی براساس قوانین و سیاست های مشخص و با عنایت به موازین دیپلماتیک، اقدام به تعطیل موقت فریضه حج نماید /

بنابراین، ولی فقیه می تواند احکامی که بعد اجتماعی دارند و انجام آن بعد اجتماعی بر ضرر مصالح مسلمانان است - که تشخیص آن بر عهده ولی فقیه است

- از اجرای آن جلوگیری کند /

برای آگاهی بیشتر، ر.ک: فقه سیاسی، ج ۲ (نظام سیاسی و رهبری در اسلام) /

[۱]. صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۱۷۱ - ۱۷۲ /

فرق ولی فقیه با ولی امر مسلمین چیست؟

پرسش

فرق ولی فقیه با ولی امر مسلمین چیست؟

پاسخ

معنای ولایت: واژه به معنای سرپرستی و تصدی امر است که در مورد شیء یا اشیا یا شخص یا اشخاص تحقق می یابد و معانی دیگری هم چون دوستی و نصرت هم دارد که آنها هم بی مناسبت با معنای تصدی نیستند و مفهوم ولایت در رابطه با جامعه همان حکومت و زمامداری است. {۱}

ولایت به فتح «واو» به معنای سرپرستی، محبت، دوست داشتن، یاری کردن، استان و قسمتی از کشور که یک نفر والی بر آن حکومت می کند است. ولایت به کسر «واو» به معنای فرمانروایی، حکومت کردن، پادشاهی، نزدیکی و خویشاوندی است. {۲} منظور از مفهوم ولایت فقیه یا ولی امر مسلمین، همان جنبه حکومت داری و زمامداری است.

اهمیت ولایت در اسلام: بنابر روایات، یکی از مبانی پنج گانه اسلام، ولایت است. بسیار از این روایات را شیخ حرعاملی در وسائل الشیعه، جلد اول، باب اول از ابواب مقدمات عبادات، نقل کرده است. بیشتر این روایات، صحیح و موثق اند.

امام باقر(ع) می فرماید: «بنی الاسلام علی خمس: الصلأ و الزکوة و الحج و الصوم و الولای و حریز».

زراره عن ابی جعفر(ع) نقل می کند: قال: بُنیَ الإسلامُ علی خمسٍ الاشیاء: علی الصلأ و الزکأ و الحج و الصوم و الولای. قال زراره: فقلته: وائی شی من ذلك افضل؟ قال الولای افضل، لانها مفتاحهنّ و الولی هو الدلیل علیهن. {۳}

اقسام ولایت: ولایت از یک منظر به ولایت تکوینی و تشریحی و از یک منظر به ولایت عام و خاص تقسیم می شود.

ولایت تشریحی: ولایتی است که مربوط به قانون گذاری، اداره جامعه، تربیت و رشد، و به کمال رساندن جامعه است. در

این نوع ولایت، تخلف پذیری امکان دارد.

ولایت تکوینی: به سرپرستی و ولایت الهی نسبت به جهان هستی که رو به کمال است، گویند. به عبارت دیگر، ولایت تکوینی عبارت است از ولایت خداوند در آفرینش. در این نوع ولایت، تخلف پذیری امکان ندارد.

ولایت تشریحی: انسان جزئی از جهان هستی است و جهان با ولایت و تدبیر خداوند پابرجاست. انسان باید از قانون کلی جهان تبعیت کند و تنها ولایت خدا را بپذیرد. همه موجودات به طور طبیعی و تکوینی و بدون اختیار مشمول ولایت و تدبیر خداوند هستند، ولی انسان با آزادی و انتخاب این سرپرستی و ولایت را می پذیرد. به این نوع ولایت که حکومت قانون است ولایت تشریحی می گویند. {۴}

ولایت خاص: به ولایتی می گویند که نصب خاص دارد؛ مانند ولایت پیامبر و ائمه ۸/

ولایت عام: به ولایتی می گویند که نصب خاص ندارد، «مانند ولایت فقیه که در مورد فقیه صفات و شرایطی بیان شده است که هر فردی آن صفات را داشته باشد، ولی فقیه است» این نصب به طور عام از طرف خدا است. {۵}

از این تقسیمات روشن می شود که ولایت فقیه، ولایت تشریحی و عام است.

رأی مردم در مورد ولی فقیه

نقش رأی مردم در مورد ولی فقیه، نقش بیعت است. اصل مقام ولایت از جانب خداوند به طور عام تشریح شده است، همان گونه که مقام امامت و نبوت برای امام و پیامبر از جانب خداوند تشریح گردیده است؛ البته تشکیل حکومت بدون حمایت و پشتیبانی مردم امکان ندارد و تا مردم آمادگی خود را جهت پذیرش اوامر و دستورهای ولی فقیه اعلان نکنند، او در عدم تشکیل حکومت معذور است؛ چنان که امام علی (ع)

تا هنگامی که این حمایت و حضور مردمی وجود نداشت به تشکیل حکومت قیام نکرد، و آن گاه که امت اسلامی آمادگی خود را آشکار ساخت، فرمود: «لولا حضور الحاضر و قیام الحجج بوجود الناصر... لا لقیتم جبهها علی غاربها»؛ اگر حضور انبوه جمعیت حاضر نبود و با وجود یاور و پشتیبان حجت بر من تمام نبود. ریسمان شتر خلافت را بر گردنش می افکندم، و پیامبر(ص) پس از هجرت به مدینه و پشتیبانی مردم، حکومت تشکیل داد.

روشن شد که ولایت، مشروط به آرای عمومی نیست و اگر خداوند کسی را ولی قرار داد او ولایت دارد؛ اگرچه مردم او را به رهبری نپذیرند. رأی مردم در ثبوت ولایت فقیه نقشی ندارد؛ بلکه در فعلیت آن نقش دارد.

ولی امر از دیدگاه شیعه و سنی

خداوند فرمود: (یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم). {۶}

بین شیعه و سنی اختلاف است که اولوالامر کیست؟ نظریه های متعددی در این جا وجود دارد که مهم ترین آنها عبارتند از:

۱. بعضی از علمای اهل تسنن معتقدند که منظور از اولی الامر، زمامداران در همه زمان ها و مکان ها هستند و هیچ گونه استثنایی در این باره وجود ندارد. نتیجه آن این است که مسلمانان موظفند از هر حکومتی پیروی کنند، حتی از مغول ها. {۷}

این نظریه با روح تعلیمات اسلام سازگار نیست و به همین دلیل علاوه بر دانشمندان شیعه، شماری از دانشمندان اهل سنت نیز آن را نفی کرده اند. {۸}

۲. بعضی از علمای اهل تسنن معتقدند که منظور از اولی الامر، نمایندگان عموم طبقات، زمامداران، علما و صاحب منصبان در تمام شؤون زندگی مردم هستند؛

اطاعت از آنان مشروط به این است که برخلاف احکام و مقررات اسلامی نباشد. {۹}

این نظریه با اطلاق آیه شریفه سازگار نیست؛ زیرا آیه «اطاعت اولوالامر» را بدون قید و شرط لازم و واجب شمرده است و لازمه این قول این است که مجتهدین و علما، باید نظارت بر اولی الامر داشته باشند؛ تا حکم اولی الامر مخالف سنت نباشد؛ یعنی اطاعت از اولوالامر بدون اجازه مجتهدین جایز نیست.

۳. بعضی از علمای اهل تسنن معتقدند که منظور از اولوالامر، فقط چهار خلیفه پس از پیامبر اسلام (ص) است. {۱۰}

امروز مصداقی برای اولوالامر در میان مسلمانان وجود ندارد. هیچ گونه دلیلی بر این تخصیص در دست نیست. {۱۱}

۴. همه مفسران شیعه اتفاق نظر دارند که منظور از اولوالامر، امامان معصوم اند. رهبری مادی و معنوی جامعه ای اسلامی در تمام شیئون زندگی از طرف خدا و پیامبر به آنان سپرده شده است. این قول با اطلاق آیه شریفه سازگار است؛ چون ائمه (علیهم السلام) مقام عصمت دارند. بعضی از دانشمندان اهل سنت نیز معتقدند اولوالامر باید معصوم باشد؛ از جمله مفسر معروف فخر رازی، در آغاز سخنش در ذیل این آیه، به این حقیقت اعتراف نموده، می گوید: کسی که خدا اطاعت او را به طور قطع و بدون چون و چرا لازم شمرده حتماً باید معصوم باشد؛ زیرا اگر معصوم نباشد هنگامی که مرتکب اشتباهی می شود خداوند اطاعت او را لازم شمرده و پیروی از او را در انجام خطا لازم دانسته و این خود یک تضاد و حکم الهی ایجاد می کند؛ زیرا از یک طرف انجام آن عمل ممنوع است و از طرف دیگر پیروی از اولوالامر لازم است و این موجب اجتماع امر

و نهی می شود. و در منابع اسلامی، احادیثی وارد شده که تف سیر «اولوالامر» را به امامان اهل بیت تأیید می کند، از جمله در بحرالمحیط که موسوم به احقاق الحق است، و در ینابیع الموده، کافی و تفسیر عیاشی نقل شده که همگی گواهی می دهند که منظور از اولوالامر، ائمه معصومین و حتی در بعضی از آنها نام همه امامان صریحاً ذکر شده است. {۱۲}

نتیجه: از این بحث روشن شد که همه مسلمانان پیروی از ولی امر مسلمین همه را قبول دارند؛ البته بعضی از علمای اهل سنت اطاعت از حاکم جور را قبول دارند و بقیه علمای اهل سنت اطاعت از خلفا و علما را قبول دارند؛ ولی علمای شیعه اطاعت از ائمه معصومین و ولی فقیه را قبول دارند. از نگاه شیعه تفاوتی بین اطاعت ولی فقیه و اطاعت از ولی امر مسلمین وجود ندارد؛ چون هر دو یک منصب دارند. در حال حاضر، مقام معظم رهبری عهده دار این مهم هستند. لذا بنابر اعتقاد اهل سنت و شیعیان، اطاعت از ایشان واجب است. ولایت فقیه در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، در اصل ۵۱، یا ۵۳ رأی موافق و و ۸ رأی مخالف و ۴ رأی ممتنع به تصویب رسیده است. برای حسن ختام، کلام دلنشین معمار انقلاب را می آوریم که فرمود: پشتیبان ولایت فقیه باشید تا به مملکت شما آسیبی نرسد.

[۱]. ولایت فقیه، سیدحسن طاهری خرم آبادی /

[۲]. فرهنگ منجد الطلاب /

[۳]. مجله حکومت اسلامی، آی الله جوادی آملی /

[۴]. ولایت فقیه، سیدحسن طاهری خرم آبادی /

[۵]. ره توشه راهیان نور، ۱۳۷۶، آی الله جوادی آملی /

[۶]. سوره نساء، آیه ۵۹ /

[۷]. احکام السلطانیه، ص ۲۰ /

[۸]. تفسیر نمونه، فخررازی، ج ۱۰، ص ۱۴۴ /

[۹]. المنار، تفسیر کابلی، ج ۱ /

[۱۰]. کشف، ج ۱، ص ۵۲۴ /

[۱۱]. نمونه، ج ۳، ص

آیا ولی فقیه می تواند بعضی از احکام را تعطیل کند؟ کدام احکام را، احکام منصوص علیه یا مجتهد فیه؟

پرسش

آیا ولی فقیه می تواند بعضی از احکام را تعطیل کند؟ کدام احکام را، احکام منصوص علیه یا مجتهد فیه؟

پاسخ

در نامه مورخ ۱۳۶۶/۲/۱۶ امام خمینی؛ خطاب به آیت الله خامنه ای (ریاست جمهور وقت) آمده است: «اگر اختیارات حکومت در چارچوب احکام فرعیه اولیه است، باید غرض حکومت الهیه و ولایت مطلقه مفوضه به نبی اسلام (ص) یک پدیده بی معنا و محتوا باشد، اشاره می کنم به پیامدهای آن که هیچ کس نمی تواند ملتزم به آنها باشد. مثلاً خیابان کشی ها که مستلزم تصرف در منزلی است یا حریم آن است در چارچوب احکام فرعیه نیست، نظام وظیفه و اعزام الزامی به جبهه ها و جلوگیری از ورود و خروج ارز و جلوگیری از ورود یا خروج هر نوع کالا- و منع احتکار در غیر دو سه مورد و گمرکات و مالیات و جلوگیری از گران فروشی، قیمت گذاری و جلوگیری از پخش مواد مخدر و منع اعتیاد به هر نحو غیر از مشروبات الکلی، حمل اسلحه به هر نوع که باشد و صدها امثال آن که از اختیارات دولت است بنا به تفسیر شما خارج است و صدها امثال اینها. باید عرض کنم حکومت که شعبه ای از ولایت مطلقه رسول (ص) است یکی از احکام اولیه اسلام است و مقدم بر تمام احکام فرعیه حتی نماز و روزه و حج است. حاکم می تواند مسجد یا منزلی را که در مسیر خیابان است خراب کند و پول منزل را به صاحبش رد کند. حاکم می تواند مساجد را در موقع لزوم تعطیل کند و مسجدی که ضرار باشد در صورتی که رفع - بدون تخریب - نشود خراب کند. حکومت می تواند قراردادهای

شرعی را که خود با مردم بسته است در موقعی که آن قرارداد مخالف مصالح کشور و اسلام باشد یک جنبه لغو کند و می تواند هر امری را چه عبادی و یا غیر عبادی که جریان آن مخالف مصالح اسلام است، از آن مادامی که چنین است جلوگیری کند. حکومت می تواند از حج که از فرایض مهم الهی است در موقعی که مخالف صلاح کشور اسلامی دانست موقتاً جلوگیری کند» {۱}

به این ترتیب حکومت اسلامی که از دیدگاه فقهی امام خمینی شعبه ای از ولایت مطلقه رسول الله (ص) است در نظام اسلامی ایران به منصب «رهبری» خلاصه نمی شود. این حکومت - آن چنان که اقتضای زمامداری است - همانند سایر حکومت ها باید از اختیارات و اقتدار وسیع برخوردار باشد تا بتواند مرزها را حراست، نظم را برقرار، کشورها آباد و نیازمندی های عمومی را تأمین نماید. طبیعی است که حکومت اسلامی نیز این اختیارات را دارد.

اما درباره تعطیل کردن موقت برخی از فرایض دینی، باید توجه داشت که پاره ای از عبادت همچون نماز جماعت، نماز جمعه و حج جنبه اجتماعی و سیاسی به خود می گیرند و چه بسا انجام این فرایض در برخی از موارد به صلاح جامعه نباشد. مثلاً از آن جا که حج از یک طرف، مستلزم خروج فراوان ارز از کشور می باشد و از طرف دیگر می تواند تحت الشعاع روابط غیر دوستانه سیاسی دو کشور قرار گیرد، دولت باید بتواند با در نظر گرفتن مصالح پولی و مالی بر اساس قوانین و سیاست های مشخص و با عنایت به موازین دیپلماتیک، اقدام به تعطیل موقت فریضه حج نماید.

بنابراین، احکامی مورد نظر است که بُعد

اجتماعی هم داشته باشند و انجام آن بعد اجتماعی، بر ضرر مصالح مسلمانان باشد که به تشخیص ولی فقیه تا زمان ضرری بودن آن حکم، از اجرای آن جلوگیری خواهد شد.

به این ترتیب در کلیه احکام فرعیه چه منصوص علیه باشد و چه مجتهد فیه فقیه جامع شرایط می تواند مانع از انجام تکالیفی شود که بعد اجتماعی آن خلاف مصالح اسلام و مسلمانان است. در نامه امام خمینی؛ به بعضی از آن موارد اشاره شده است. در حکومت اسلامی، ولی فقیه دارای اختیاراتی است که مقررات و قوانین مصوب آن در همه موارد لازم الاجرا است و اگر با انجام عملی فرعی شرعی مغایرت داشت، برای حفظ و تداوم نظم جامعه و ضرورت بقای حکومت، آن قوانین مصوب انجامشان مقدم است و احکام فرعی شرعی تا رفع آن قانون تعطیل بردار هستند/

- برای آگاهی بیشتر ر.ک: فقه سیاسی، عباسعلی عمیدزنجانی، ج ۲، فقه سیاسی، (نظام سیاسی و رهبری در اسلام)/

[۱]. صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۱۷۱ - ۱۷۲/

آیا ولایت فقیه مطلق است یا محدود؟ چرا؟

پرسش

آیا ولایت فقیه مطلق است یا محدود؟ چرا؟

پاسخ

در ادبیات سیاسی رایج دنیا، مطلقه (Absolutist) را مرادف با نامحدودی، بی قید و شرطی و دیکتاتوری می دانند. چنین حکومت های مطلقه ای که آن را استبدادی نیز می نامند، بر اساس حاکمیت بی چون و چرای فرد یا گروه خاص با ویژگیهای زور، سرکوب، ارباب، وحشت و عدم پابندی به قانون شکل گرفته که از هیچگونه محدودیت قانونی برخوردار نمی باشد و قدرتی فوق قانون و غیر قابل کنترل دارد و در چنین حکومت هایی مردم هیچگونه نقشی از خود نداشته و حاکمان برای حفظ قدرت خود، به بدترین جنایات تن می دهند. در برابر چنین حکومت هایی، حکومت مشروطه (Government Constitutional) جای دارد، رژیم سیاسی ای که دامنه کاربرد قدرت در آن محدود به حدود قانونی است و به عبارتی حکومت قانون یا قانون روایی می باشد/

با تلقی منصفانه و عاری از پیشداوری، روشن می شود که روح حاکمیت ولایی با معیارهای حاکمیت استبدادی بیگانه و در تضاد است؛ امام خمینی در این باره می فرمود:

«حکومت اسلامی، حکومت استبدادی نیست که رئیس دولت مستبد و خود رأی باشد، مال و جان مردم را به بازی بگیرد و در آن به دلخواه دخل و تصرف کند. هر کس را اراده اش تعلق گرفت بکشد و هر که خواست انعام کند و به هر که خواست

بدهد، اموال و املاک را به این و آن بخشد، رسول اکرم (ص) و حضرت امیرالمؤمنین ۷ و سایر خلفا هم چنین اختیاراتی نداشتند.» {۱}

پس مراد از مطلق در «ولایت مطلقه فقیه» چیست؟

«مطلقه» به معنای شمول این مسؤلیت است که برای تامین مصالح و تضمین عدالت، همه ابعاد مصالح مردمی را فرا می گیرد. فقیهان پیشین به

جای واژه «مطلقه» از «عامه» استفاده می کردند. در مقابل این شمول و مطلق بودن ولایت، ولایت های دیگری نیز وجود دارد که جهات خاصی در آنها مورد نظر است؛ مثل ولایت پدر در امر ازدواج دختر، ولایت وصی یا قیم شرعی بر صغار... از این رو مقصود از اطلاق، گسترش دامنه ولایت فقیه است و دایره مسؤولیت ولی فقیه در تمام احکام انتظامی اسلامی و در رابطه با تمامی ابعاد مصالح عمومی مردم را تبیین می کند، طرفداران این دیدگاه، قلمرو اختیارات ولی فقیه را بسان قلمرو حکومت پیامبر و امامان معصوم: گسترده و عام می دانند بدین دلیل که اجرای حدود الهی، جلوگیری از تجاوز و تعدی حفظ اسلام از رکود و پوسیدگی و ممانعت از تغییر دادن آداب و احکام الهی را از وظایف فقیهان می انگارند {۲} امام خمینی می فرماید:

«مقتضای حدیث العلماء ورث الانبیاء - علماء وارث انبیاء هستند -؛ این است که برای علما وراثت در هر چیزی، هم شأن پیامبران باشد و از شؤون انبیاء، حکومت و قضاوت است، پس باید حکومت برای فقها به شکل مطلق جعل و اعتبار گردد.» {۳}

مطلق بودن ولایت آنست که فقیه باید همه احکام اسلام را تبیین کند و به اجرای آن اهتمام ورزد، چون هیچ حکمی از احکام الهی قابل تعطیل شدن نیست. {۴} بسیاری از فقهای بزرگ شیعی معتقدند که حوزه اختیارات فقیه، نسبی نیست، بلکه عام و مطلقه است؛ محقق کرکی، {۵} صاحب جواهر {۶} و در عصر حاضر امام خمینی؛ {۷} از پایه گذاران اندیشه ولایت عامه فقیه هستند/

البته در برابر این دیدگاه، شماری از علما ضمن پذیرش اصل ولایت فقیه، دایره اختیارات آن را اندک دانسته و آن را عام

نمی دانند و آن را در چند حوزه خاص چون امور حسبیه {۸} مقید و محدود نموده اند؛ همان اختیاراتی که فقها پیش از انقلاب عهده دار آن بودند /

این نکته نیز در خور تذکر است که :

ولایت مطلقه فقیه در چهارچوب معیارها و مرزهایی قرار دارد، تا معنای بی قید و شرط بودن و فارغ از هر حد و ضابطه از آن استشمام نشود. حدودی که برای ولایت مطلقه منظور شده، بدین شرح است :

۱. ولی فقیه با تمام اختیارات گسترده اش، مطیع قانون الهی است و ولایت او تا زمانی «مطلقه» است که مشروط به قوانین شریعت باشد. از این رو می توان ولایت فقیه را ولایت قانون شمرد. امام خمینی ضمن تاکید بر عدالت فقیه، می فرماید:

«غیر از قانون الهی کسی حکومت ندارد. برای هیچ کس حکومت نیست، نه فقیه و نه غیر فقیه، همه تحت قانون عمل می کنند. مجری قانون هستند، هم فقیه و هم غیر فقیه، همه مجری قانونند.» {۹}

۲. حاکم اسلامی باید بر اساس مصلحت عمومی مردم و بدور از مصالح شخصی و فردی عمل نماید. {۱۰}

بنا براین، ولایت فقیه، ولایت شخصی نیست بلکه حاکمیت فقه اسلام است و گستره آن نیز بر اساس گستره اجرای احکام اسلامی عام است و در این راستا اصل ۵۷ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران معنا و مفهوم می یابد. و در پرتو آن اگر قوای حاکم در بحران ها و شرایط ویژه در بن بست قرار گیرند، حاکم اسلامی به عنوان مبنا و قاعده این نظام، گره گشا خواهد بود، تجربه سالهای پس از انقلاب گواه پرافتخار این مدعا است /

لازم به ذکر است که اصل ۵۷ قانون اساسی بر مطلقه بودن

ولایت تاکید می نماید:

«قوای حاکم در جمهوری اسلامی ایران عبارتند از قوه مقننه، قوه مجریه و قوه قضاییه که زیر نظر ولایت مطلقه امر و امامت امت بر طبق اصول آینده این قانون اعمال می گردند.»

[۱]. ولایت فقیه، امام خمینی، ص ۳۳ - ۳۲

[۲]. شئون و اختیارات ولی فقیه، ص ۲۱ - ۳۰

[۳]. الرسائل، امام خمینی، ج ۲، ص ۱۰۸

[۴]. ولایت فقیه، جوادی آملی، ص ۴۶۳

[۵]. رسایل، محقق کرکی، ج ۲، ص ۱۴۲

[۶]. جواهر الکلام، محمد حسن نجفی، ج ۲۱، ص ۳۹۷

[۷]. ولایت فقیه، ص ۴۰

[۸]. از ولایت و سرپرستی امور صغار و محجوران و اموال بدون صاحب و منافع عامه ای که ولی و سرپرست شرعی و قهری برای آن شناخته شده نباشد، به ولایت حسبیه یاد می شود/

[۹]. صحیفه نور، ج ۱۰، ص ۵۳

[۱۰]. شئون و اختیارات ولی فقیه، ص ۲۰ و ۸۰

موضوع: ولایت انتخابی یا انتصابی

آیا پیروی کردن از دستورهای ولی فقیه واجب است؟

پرسش

آیا پیروی کردن از دستورهای ولی فقیه واجب است؟

پاسخ

زمانی که رهبر حکم و فرمانی را صادر کرد، پیروی از حکم اش بر همگان لازم است و مستند واجب بودن پیروی از فرمان ها

و احکام ولی فقیه این روایت است:

«فاذا حکم بحکمنا فلم یقبل منه فانما استخف بحکم الله و علینا ردّ، و الرادّ علینا الرادّ علی الله؛ زمانی که حاکم اسلامی حکمی کرد، کسی که آن را نپذیرد حکم خدا را سبک انگاشته و از ما بازگشته است و کسی که از ما روی گرداند، به واقع از خدای روی گردان شده است.» {۱}

عقل نیز پیروی از ولی فقیه را لازم می‌داند، به عنوان مثال آدمی همان گونه که در وقت بیماری نیاز به درمان دارد و عقل او را به سوی طبیب حاذق می‌کشاند در مسایل دینی و اجرای احکام اسلامی نیز عقل او را به پیروی از رهبر آگاه رهنمون می‌شود {۲}

وجوب اطاعت و پیروی از ولی فقیه یک امر عقلی است، چون انسان برای فهم احکام موضوعات جدید در هر زمانی و دست‌یابی به پاسخ آن، نیازمند فقهی آگاه به زمان است، اجرای تمام احکام اسلامی و حفظ جان و مال و نوامیس مردم مسلمان و تربیت و تعلیم آنان و جلوگیری از هرج و مرج و فساد و اختلال، هر صاحب‌خردی را به پیروی از یک اسلام‌شناس عادل، با تدبیر و مدیریت می‌کشاند. رهبر محور اقتدار امت اسلامی است و وحدت مردم در سایه همدلی و پیروی عملی از ولی فقیه عادل تحقق می‌پذیرد. این مطلب در بین مذاهب اهل سنت نیز پذیرفته شده است. در کتاب‌های کلامی آنان

بیش از اهل تشیع بر اطاعت از ولی امر مسلمانان تأکید شده است. {۳}

البته این نکته لازم به ذکر است مراد از وجوب اطاعت از ولی فقیه لزوم تبعیت عملی مسلمان از اوامر حکومتی است بنا براین هر شخص و حتی فقیهی در عین پابندی به آن حکم حکومتی می تواند نظر خاص خویش را در سایر مسایل فقهی داشته باشد، {۴} او اگر فقیه است بر اساس نظر فقهی خود و اگر مقلد است بر طبق نظر مرجع تقلید خویش عمل نماید/

[۱].المهدی الموعود المنتظر، نجم الدین جعفر العسکری، ج ۱، ص ۲۵۵/

[۲].همان، ص ۲۷۶/

[۳].همان، ص ۲۷۹/

[۴].بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۵۲/

[۵].الكافی، ج ۱، (كتاب العقل، ح ۲۱)/

[۶].ر.ك: خورشید مغرب، محمد رضا حکیمی، ص ۳۳/

[۷].الكافی، ج ۴، ص ۴۲۷/

[۸].بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۱۴۶/

[۹].همان، ج ۵۱، ص ۲۹/

[۱۰].خورشید مغرب، ص ۳۴/

[۱۱].همان، ص ۳۴/

[۱۲].المهدی الموعود المنتظر، ج ۱، ص ۲۸۰/

[۱۳].بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۶۲/

[۱۴].سوره قصص، آیه ۵/

[۱۵].حافظ شیرازی /

[۱].الكافی، ج ۱، ص ۶۷؛ التهذیب، شیخ طوسی، ج ۶، ص ۲۱۸؛ وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۹۹.

[۲].ر.ك: ولایت فقیه، جوادی آملی، ص ۳۵۷/

[۳].ر.ک: احکام سلطانیه، ماوردی /

[۴].جامعه دینی جامعه مدنی، احمد واعظی، ص ۱۴۸ ؛ ر.ک: اجوب الاستفتات، آی الله خامنه ای، سؤال ۱۶۸ /

موضوع: ولایت مطلقه

آیا ولایت فقیه مطلق است یا محدود؟ چرا؟

پرسش

آیا ولایت فقیه مطلق است یا محدود؟ چرا؟

پاسخ

ولایت مطلقه آن است که ولی فقیه اختیارات پیامبر اکرم و امامان را در اداره جامعه داشته باشد چون او در عصر غیبت امام عصر و متولی دین است و باید اسلام را در همه ابعاد و احکام گوناگون اجرایی اش اجرا نماید {۱}.

تفصیل اختیارات ولایت مطلقه به این قرار است:

۱ - فقیه عادل متولی و مسئول همه ابعاد دین در عصر غیبت امام معصوم است و مشروعیت نظام اسلامی و اعتبار همه مقررات آن به او برمی گردد و با تایید و تنفیذ او مشروعیت می یابد.

۲ - اجرای همه احکام اجتماعی اسلام که در نظم جامعه اسلامی دخالت دارند بر عهده فقیه جامع شرایط است که یا خود او به مباشرت آنها را انجام می دهد و یا با تسبیب، به افراد صلاحیت دار تفویض می کند.

۳ - در هنگام اجرای دستورهای خداوند، در مورد تزامم احکام اسلامی با یکدیگر، ولی فقیه برای رعایت مصلحت مردم و نظام اسلامی اجرای برخی از احکام دینی را برای اجرای احکام دینی مهم تر، موقتاً تعطیل می کند و اختیار او در اجرای احکام و تعطیل موقت اجرای برخی از احکام مطلق است و شامل همه احکام گوناگون اسلام می باشد چون در تمام موارد تزامم، اهم بر مهم مقدم می باشد و این تشخیص علمی و تقدیم عملی بر عهده فقیه جامع شرایط رهبری است. {۲}

از آنچه گفته شد روشن می شود که ولایت مطلقه فقیه چیزی جز ولایت مطلقه فقه و اسلام نیست. در نظام اسلامی ولی فقیه اختیار مطلق دارد که به آنچه قانون اسلام و حکم خداوند متعال است عمل کند نه آنچه را که خود می خواهد و

یا منافع شخصی وی ایجاب می کند.

اگر کسی گمان کند که ولایت مطلقه فقیه به این معناست که اسلام به زمامدار جامعه اسلامی اجازه داده که هر چه می خواهد انجام دهد و به صورت یک دیکتاتور مذهبی به حقوق مردم تجاوز کند به خطای بزرگی دچار شده است {۳}.

ولایت محدود) ولایت محدود عبارت است از ولایت در اموری که نیاز به وجود ولی دارد. موارد فراوانی از این گونه ولایت وجود دارد، مانند ولایت بر اطفال نابالغ یا افراد دیوانه پس از بلوغ، در صورتی که ولی خود را از دست داده باشند؛ ولایت بر اموال افراد غایب که غیبت آنها موجب تلف مال آنها می شود؛ ولایت بر افرادی که از ادای حقوق دیگران امتناع می کنند؛ ولایت بر افراد بیمار و ناتوان که کسی متولی امر آنها نیست؛ ولایت بر بیهوش، ولایت بر امور میت بدون ولی، ولایت بر همه مسلمانان در صورتی که دارای اموال عمومی باشند مانند اراضی مفتوح العنوه که متعلق به عموم مسلمانان است و نیز ولایت بر موقوف علیهم در اوقاف عام.

تمام موارد یاد شده را می توان تحت ملاک واحدی درآورد و به صورت معیاری برای تعیین مصداق ولایت محدود بیان کرد این گونه امور در سطره چنین ولایتی است {۴}.

ولایت فقیه مطلق است یا محدود؟

مشهور بین فقهای شیعه این است که ولایت فقیه، مطلقه است و فقیه جامع شرایط بر همه امور مسلمین، در محدوده شرع تسلط دارد {۵}.

ادله مطلق بودن ولایت فقیه

روایات زیادی از معصومان وجود دارد که مطلق بودن ولایت فقیه را می توان از آنها فهمید. بنگرید:

در توقیع شریف حضرت حجت(ع) آمده است: «و اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواه

حدیثنا فانهم حجتی علیکم و أنا حجه الله؛ {۶} در حوادث و پیشامدها به راویان حدیث ما رجوع کنید زیرا آنان حجت من بر شمایند و من حجت خدایم.

حضرت حجت مردم را امر می فرمایند که در همه امورشان به فقها مراجعه نمایند و از آنجا که ولی فقیه اقدام به تشکیل حکومت اسلامی نموده اند و منتصب مردم اند در همه امور کشور باید به رای او عمل شود {۷}. بنابراین بر اساس روایت مردم باید در امورشان به ولی فقیه مراجعه نمایند.

از سوی دیگر منظور از حوادث واقعه، تنها مسایل و احکام شرعی نیست زیرا عمل کردن به احکام اسلام از واضحات ایمان است که در این مورد باید به فقیه مراجعه نمود؛ بلکه مقصود از آن پیشامدها و گرفتاری هایی است که برای مردم و مسلمانان روی می دهد، در چنین مواردی وظیفه آن است که به فقها مراجعه کنند.

همان طوری که امام حجت خداست و معنی آن تنها بیان احکام کلی اسلام نیست بلکه شامل ولایت امر به مفهوم زمامداری امور مسلمین نیز می باشد، فقها نیز چنین حجت هایی هستند که مردم در تمامی امور خود باید به آنها مراجعه نمایند. مفهوم این کلام آن است که فقها از طرف امام حجت بر مردم هستند و همه امور مسلمین و تمامی کارها و شؤون اجتماعی به آنان واگذار شده است و این همان ولایت مطلقه است {۸}.

در روایت دیگری از امام حسین (ع) نقل شده است که می فرمایند: «مجارى الامور بید العلماء بالله الامناء علی حلاله و حرامه»؛ {۹} زمام امور به دست عالمانی است که علمشان از سرچشمه وحی گرفته شده باشد که امینان بر حلال و حرام اند.

مراد از علما که علمشان

از سرچشمه وحی باشد فقها هستند که در راس آنها ولی فقیه است که تمام امور حکومتی مردم بر عهده اوست {۱۰}.

این روایت مطلق است و می گوید در عصر غیبت همه امور مربوط به مسلمین بر عهده ولی فقیه است.

دلیل دیگر بر مطلق بودن ولایت فقیه این است که اسلام دین جامع و کاملی است که در برگیرنده تشکیل حکومت نیز می باشد و جاودانه بودن این دین، احتیاج مداوم آن را به تشکیل حکومت ایجاب می کند. اسلام قوانینی را وضع کرده است که حاکم اسلام - ولی فقیه - باید آن قوانین را اجرا نماید. این قوانین - از قبیل قوانین مالی اسلام، حفظ وحدت، تأمین سرفرازی اسلام، اعلائی کلمه حق، نفی سبیل کافران، آمادگی نظامی، اعانت مظلوم و رفع ظالم و اجرای کامل امر به معروف و نهی از منکر - از اختیارات ولایت مطلقه است و در ذیل ولایت مقیده و محدود - ولایت بر امور حسبیه - نمی گنجد.

بنابراین ولایت فقیهی که این وظایف بر عهده اوست ولایت مطلقه است {۱۱}.

در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران قوای سه گانه کشور یعنی قوه مقننه، مجریه، و قضاییه در نهایت به رهبری نظام منتهی می شوند. رییس قوه قضاییه از سوی رهبر منصوب می شود، تنفیذ حکم ریاست جمهوری بر عهده رهبر است و نیز فقهای شورای نگهبان که بر مصوبات قوه مقننه نظارت دارند و مایه رسمیت این قوه اند منصوب رهبراند.

این امور از اختیارات ولایت مطلقه است، پس ولایت فقیه از نوع ولایت مطلقه است {۱۲}.

و نیز در قانون اساسی، امامت امت و ولایت امر به صورت مطلق و بدون قید به فقیه واگذار شده است. در اصل پنجم

قانون اساسی آمده است: «در زمان غیبت ولی عصر در جمهوری اسلامی ایران ولایت امر و امامت امت بر عهده فقیه عادل و با تقوا، آگاه به زمان، شجاع، مدیر و مدبر است که طبق اصل یکصد و هفتم عهده دار آن می گردد». {۱۳}

[۱]. ولایت فقیه، جوادی آملی، ص ۲۴۸، مرکز نشر اسراء، چاپ اول، ۱۳۷۸.

[۲]. همان.

[۳]. رهبری در اسلام، محمدی ری شهری، ص ۳۹۰، قم: دار الحدیث، چاپ اول، ۱۳۷۵.

[۴]. در تفسیر ولایت مطلقه فقیه، غلامرضا، مصباحی مقدم، چهار گفتار در مبانی فقهی و کلامی ولایت فقیه، ص ۲۸، تهران: مرکز رسیدگی به امور مساجد، چاپ اول، ۱۳۷۷.

[۵]. ولایت فقیه، هادوی تهرانی، ص ۸۱، کانون اندیشه جوان، چاپ دوم، ۱۳۷۷.

[۶]. وسائل الشیعه، حرعاملی، محمد بن حسن، ج ۱۸، ص ۱۰۱، تهران، کتابفروشی اسلامی، چاپ ششم، ۱۳۶۷.

[۷]. فقه سیاسی، عباسعلی عمید زنجانی، ج ۲، ص ۲۴۴، تهران: انتشارات امیرکبیر، چاپ سوم، ۱۳۷۳.

[۸]. همان، ص ۳۴۸.

[۹]. فقه سیاسی ۳۴۶ به نقل از تحف العقول ص ۱۷۲.

[۱۰]. همان، ص ۲۴۴.

[۱۱]. فقه سیاسی، عباسعلی عمید زنجانی، ص ۳۴۸.

[۱۲]. ولایت فقیه، جوادی آملی، ص ۴۷۶.

[۱۳]. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، اصل پنجم.

اگر ولی فقیه اشتباه کند چه باید کرد؟

پرسش

اگر ولی فقیه اشتباه کند چه باید کرد؟

پاسخ

اشتباه یعنی چیزی را به غلط عوض چیزی گرفتن و یا چیزی یا کسی را بجای چیزی یا کسی گرفتن، این در امر عموماً در مورد حاکمان صحیح نمی باشد چون تصمیمات آنها بیشتر با مشاوره با افراد متخصص صورت می گیرد در عین حال اینکه ولی فقیه خود یک متخصص در مبانی شرعی و از توانمندان سیاسی است.

در تمام نظامهای سیاسی اهرمهایی بطور حقیقی و یا ظاهری برای جلوگیری از اشتباه و یا تخطی حاکم کشور پیش بینی شده است برای مثال در قانون اساسی کشور آمریکا پیش بینی شده که با تشخیص نمایندگان کنگره و با تأیید ۳۲ اعضای آن از تخطی رئیس جمهور از حدود اختیارات جلوگیری و احیاناً از کار بر کنار خواهد شد و یا دادگاهی به نام دادگاه قانون اساسی برای رسیدگی به انطباق فرامین و عملکرد رئیس جمهوری با قانون اساسی و قوانین جاری کشور پیش بینی گردیده است و عزل رئیس جمهور در رابطه با تقلب در انتخابات ریاست جمهوری از نمونه های قابل مثال برای آن می باشد.

در نظام ولایتی نیز برای جلوگیری از هرگونه اشتباه و یا تخطی ولی فقیه ضمانتهایی و اهرمهایی جهت کنترل او پیش بینی شده است که اولین آن اوصاف رهبری و شرایط رهبر می باشد شرط اخلاق و عدالت و تقوا در رهبری باعث می شود که وی از هرگونه تخطی از قانون شریعت و یا قانون جاری مصوبه کشوری مصون بماند.

عدالت و تقوا باعث می شود که هیچ تصمیمی از روی هوی و هوس اتخاذ نشده و هیچ عملی بجز مصالح عمومی صورت نگیرد و در صورتی که او تخطی کرده

و بر خلاف قوانین مطرح تصمیمی یا عملی انجام دهد که مخالف اصول دینی و عقلی و قانونی باشد که باعث شود شرایط ولایت از او سلب شود خود بخود معزول می گردد و مشروعیت تصمیم گیری و اطاعت پذیری را از دست می دهد - دوم از حیث حقوقی و قانونی است در قانون اساسی طبق اصل ۱۱۱ پیش بینی شده که هرگاه رهبر از انجام وظایف قانونی خود ناتوان شود یا فاقد یکی از شرایط مذکور در اصل پنجم و یکصد و نهم گردد و یا معلوم شود از آغاز فاقد بعضی از شرایط بوده است از مقام خود برکنار خواهد شد تشخیص این امر بعهدہ خبرگان مذکور در اصل یکصد و هشتم می باشد.

در ماده یک آئین نامه داخلی مجلس خبرگان مربوط به اصل یکصد و یازده قانون اساسی آمده است، به منظور اجرای اصل یکصد و یازده قانون اساسی خبرگان با اکثریت مطلق در مرحله اول و در صورت عدم تحصیل اکثریت مطلق با اکثریت نسبی در مرحله دوم از میان اعضای خود هیئت تحقیقی مرکب از هفت نفر برای مدت دو سال با رأی مخفی انتخاب می نماید تا به وظایف مذکور در این قانون عمل نماید و در ماده ۳ همین آئین نامه آمده است که هیئت موظف است هرگونه اطلاع لازم را در رابطه با اصل صد و یازده در محدوده قوانین و موازین شرعی تحقیق کند و نسبت به صحت و سقم گزارشهای واصله تحقیق و بررسی کند و در صورتی که لازم بداند با مقام معظم رهبری در این زمینه ملاقات کند (تا توضیحات لازم را بخواهد) نتیجه این تحقیقات به دبیرخانه

ارسال تا در اختیار کلیه اعضای مجلس خبرگان قرار گیرد و هرگونه تصمیمی در اختیار و صلاحیت نمایندگان مردم خواهد بود.

سوم که در قانون اساسی نیز آمده و ریشه در مبانی اعتقادی و فقهی مسلمین نیز دارد اصل امر به معروف و نهی از منکر است که مردم نسبت به یکدیگر و یا نسبت به دولت و کارگزاران و حاکم اسلامی می توانند داشته باشند رای و اعتماد مردم شرط بقا یک حکومت بوده و اطاعت از فرامین ولی فقیه و یا هر حاکم دیگر در صورت مشروعیت داشتن آن که در چهارچوب قانون بودن و یا شریعت بودن و عمل کردن است می باشد.

البته یک نکته نباید فراموش شود که تشخیص اشتباه و تخطی حاکم بخصوص ولی فقیه امری تخصص و بسیار پیچیده است و برای هر مسأله باید احاطه کامل داشت تا توان درک حرکات و رفتارهای حاکم اسلامی و ولی فقیه دانسته شود و الا به صرف عقل شخصی عموم مردم نمی توان پیچیدگیهای تصمیم گیری در سطح کلان را درک و تشخیص داد. مشاوره رهبری با اعضای مجمع تشخیص مصلحت نظام که در قانون پیش بینی شده و ارجاع موضوعات از طرف رهبر به آن مجمع وسیله دیگری است برای تصمیم گیریهای منطقی تر و استفاده از عقل جمعی و مشاوره با متخصصین امور مختلف.

۱ - قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران؛

۲ - حقوق اساسی ایالات متحده امریکا؛

۳ - فصلنامه حکومت اسلامی، ویژه خبرگان، شماره ۸؛

۴ - فرهنگ لغات دهخدا، کلمه اشتباه، ص ۲۶۰۰ جلد ۲؛

آیا ولی فقیه می تواند بعضی از احکام را تعطیل کند؟ کدام احکام را، احکام منصوص علیه یا مجتهد فیه؟

پرسش

آیا ولی فقیه می تواند بعضی از احکام را تعطیل کند؟ کدام احکام را، احکام منصوص علیه یا مجتهد فیه؟

پاسخ

در نامه مورخ ۱۳۶۶/۲/۱۶ امام خمینی رحمه الله خطاب به آیت اله خامنه ای (ریاست جمهوری وقت) آمده است: «اگر اختیارات حکومت در چارچوب احکام فرعیه اولیه است، باید غرض حکومت الهیه و ولایت مطلقه مفضوه به نبی اسلام (ص) یک پدیده بی معنا و محتوا باشد، اشاره می کنم به پیامدهای آن که هیچ کس نمی تواند ملتزم به آنها باشد. مثلاً خیابان کشی ها که مستلزم تصرف در منزلی است یا حریم آن است در چارچوب احکام فرعیه نیست، نظام وظیفه و اعزام الزامی به جبهه ها

و جلوگیری از ورود و خروج ارز و جلوگیری از ورود یا خروج هر نوع کالا- و منع احتکار در غیر دو سه مورد و گمرکات و مالیات و جلوگیری از گران فروشی، قیمت گذاری و جلوگیری از پخش موادّ مخدّر و منع اعتیاد به هر نحو غیر از مشروبات الکلی، حمل اسلحه به هر نوع که باشد و صدها امثال آن که از اختیارات دولت است بنا به تفسیر شماخارج است و صدها امثال اینها. باید عرض کنم حکومت که شعبه ای از ولایت مطلقه رسول(ص) است یکی از احکام اولیّه اسلام است و مقدم بر تمام احکام فرعیه حتی نماز و روزه و حجّ است. حاکم می تواند مسجد یا منزلی را که در مسیر خیابان است خراب کند و پول منزل را به صاحبش رد کند. حاکم می تواند مساجد را در موقع لزوم تعطیل کند و مسجدی که ضرار باشد در صورتی که رفع - بدون تخریب - نشود خراب کند. حکومت می تواند قراردادهای

شرعی را که خود با مردم بسته است در موقعی که آن قرار داد مخالف مصالح کشور و اسلام باشد یک جانبه لغو کند و می تواند هر امری را چه عبادی و یا غیر عبادی که جریان آن مخالف مصالح اسلام است، از آن، مادامی که چنین است جلوگیری کند. حکومت می تواند از حجّ که از فرایض مهم الهی است در موقعی که مخالف صلاح کشور اسلامی دانست موقتاً جلوگیری کند.» {۱}

به این ترتیب حکومت اسلامی که از دیدگاه فقهی امام خمینی شعبه ای از ولایت مطلقه رسول الله (ص) است در نظام اسلامی ایران به منصب «رهبری» خلاصه نمی شود. این حکومت - آن چنان که اقتضای زمامداری است - همانند سایر حکومت ها باید از اختیارات و اقتدار وسیع برخوردار باشد تا بتواند مرزها را حراست، نظم را برقرار، کشورها آباد و نیازمندی ها عمومی را تأمین نماید. طبیعی است که حکومت اسلامی نیز این اختیارات را دارد.

اما درباره تعطیل کردن موقت برخی از فرایض دینی، باید توجه داشت که پاره ای از عبادات همچون نماز جماعت، نماز جمعه و حج جنبه اجتماعی و سیاسی به خود می گیرند و چه بسا انجام این فرایض در برخی از موارد به صلاح جامعه نباشد. مثلاً از آن جا که حج از یک طرف، مستلزم خروج فراوان ارز از کشور می باشد و از طرف دیگر می تواند تحت الشعاع روابط غیر دوستانه سیاسی دو کشور قرار گیرد، دولت باید بتواند با در نظر گرفتن مصالح پولی و مالی بر اساس قوانین و سیاست های مشخص و با عنایت به موازین دیپلماتیک، اقدام به تعطیل موقت فریضه حج نماید. بنابراین، احکامی مورد نظر است که بعد اجتماعی

هم داشته باشند و انجام آن بعد اجتماعی بر ضرر مصالح مسلمانان باشد که به تشخیص ولی فقیه تا زمان ضرری بودن آن حکم، از اجرای آن جلوگیری خواهد شد. به این ترتیب در کلیه احکام فرعی چه منصوص علیه باشد و چه مجتهد فیه فقیه جامع شرایط می تواند مانع از انجام تکالیفی شود که بعد اجتماعی آن خلاف مصالح اسلام و مسلمانان است. در نامه امام خمینی رحمه الله، به بعضی از آن موارد اشاره شده است. در حکومت اسلامی، ولی فقیه دارای اختیاراتی است که مقررات و قوانین مصوب آن در همه موارد لازم الاجرا است و اگر با انجام عملی فرعی شرعی مغایرت داشت، برای حفظ و تداوم نظم جامعه و ضرورت بقای حکومت، آن قوانین مصوب انجامشان مقدم است و احکام فرعی شرعی تا رفع آن قانون تعطیل بردار هستند!

- برای آگاهی بیش تر، ر. ک: عباسعلی عمید زنجانی، فقه سیاسی، ج ۲ (نظام سیاسی و رهبری در اسلام).

[۱]. صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۱۷۱ - ۱۷۲.

آیا رهبری و حاکم جامعه اسلامی - مثلاً در ایران ولی محترم فقیه - فراتر از قانون است یا نه؟ نظر علمای فریقین در این باره چیست و آیا ولایت فقیه فوق قانون است؟

پرسش

آیا رهبری و حاکم جامعه اسلامی - مثلاً در ایران ولی محترم فقیه - فراتر از قانون است یا نه؟ نظر علمای فریقین در این باره چیست و آیا ولایت فقیه فوق قانون است؟

پاسخ

امام خمینی رحمه الله در کتاب حکومت اسلامی می فرمایند: «ولایت فقیه استمرار ولایت پیامبر گرامی اسلامی است.» و در سخنرانی هایی که به بحث ولایت فقیه اشاره نموده اند می فرمایند که ولایت فقیه چیزی است که خدای تبارک و تعالی درست کرده و همان ولایت رسول الله است. و در تاریخ ۵۸/۷/۳۰ فرموده اند: «در اسلام، قانون حکومت می کند. پیامبر اکرم هم تابع قانون بود، تابع قانون الهی.» پس ولی فقیه از دیدگاه امام رحمه الله فوق قانون شرع نیست و او هم تابع قانون شرع بوده و در خارج از قانون الهی حق انجام هیچ کاری را ندارد.

از آن جا که ولایت فقیه ادامه همان ولایت مطلقه پیامبر گرامی است، همان طور که پیامبر در همه امور نظارت و اعمال قدرت می کرد و حدود و شریعت اسلامی را اجرا می نمود، ولی فقیه هم همان اختیارات را دارد و اگر تصمیم ولی فقیه با قوانین عادی مصوب مجلس شورای اسلامی و یا آرای سایر فقها یکسان نباشد قطعاً به لحاظ ولایت و حکومت ولایی او، حکم ولی مقدم است و این خود یک قانون است؛ یعنی اختیارات گسترده ولی فقیه از سوی قانون الهی و یا قانون اساسی به او واگذار گردیده و همین قانون، اختیاراتی فوق اختیارات سایر قوای قانونگذار را به او داده است. لذا قدرت قانونگذاری او فوق قدرت

قانونگذاری قوه مقننه می باشد. همچنین است امور اجرایی و قضایی؛ احاطه ولی فقیه به مصلحت ها و شرایط

و اقتدار علمی او ایجاب می کند که از او امر او متابعت شود تا حکومت ولایی و اطاعت از ولایت فقیه به نحو احسن و اکمل انجام گیرد. و همان طور که از امام خمینی رحمه الله نقل گردید ولی فقیه نیز تابع قانون شریعت بوده و او هم مثل همه مسلمانان باید شریعت را رعایت کند و او نیز ملزم به انجام اعمال خود بر اساس قانون الهی می باشد. بنابر فقه شیعه اگر ولی فقیه خارج از چارچوب شریعت اسلامی رفتار نماید و محرز شود که او متعمداً از قانون الهی پا را فراتر گذاشته است، خود به خود عزل می شود هر کسی که فاقد شرایط باشد دیگر منصب ولایت فقیه را نخواهد داشت.

البته بدیهی است که شیوه رهبری و اداره حکومت ها در کشورهای اسلامی متفاوت است. در کشورهایی که به شیوه سلطنتی اداره می شوند قطعاً پادشاه هر گونه که می خواهد عمل می کند و در چنین حاکمیتی، شرایطی همچون تقوا، عدالت و فقاہت مورد توجه قرار نمی گیرد. در حالی که در نظام حاکمیت فقیه، حاکمیت از آن فقه و فقاہت است و فقیه نظارت) بیشتر بر اعمال انطباق آن با شرع دارد و مجلس خبرگان با نظارت بر اعمال و رفتار ولی فقیه، همواره نگهبان و ناظر بر انطباق اعمال ولی طبق قوانین الهی خواهد بود.

نتیجه آن که، هم اصل ولایت فقیه و هم اختیارات آن در قانون اساسی مطرح شده و به تصویب رسیده است، پس ولایت فقیه نهادی است قانونی و هم مشروعیت دارد و هم مقبولیت؛ و بحثهای نظری و اجتهادی پیرامون این بحث فقهی، ربطی به قانونی بودن این مسأله ندارد.

از این رو زیر سؤال بردن

آن با این ویژگی که در قانون اساسی آمده است، زیر سؤال بردن قانون اساسی است و مخالفت با آن، مصداق روشن قانون شکنی است.

آیا ولی فقیه نیز مثل پیامبر اکرم عو ائمه اطهار: بر جان و مال و ناموس ما سزاوارتر است ؟

پرسش

آیا ولی فقیه نیز مثل پیامبر اکرم عو ائمه اطهار: بر جان و مال و ناموس ما سزاوارتر است ؟

پاسخ

درباره اختیارات ولایت فقیه دیدگاه های مختلفی وجود دارد؛ یکی از این دیدگاه ها که حضرت امام خمینی بدان معتقد بود، ولایت مطلقه فقیه است؛ یعنی همان ولایتی که برای نبی اکرم عو ائمه اطهار: بر جان و مال و ناموس مردم است، برای ولی فقیه هم وجود دارد.

امام خمینی معتقد بود ولایت مطلقه فقیه همان ولایت مطلقه نبی اکرم عو ائمه اطهار است و ولی فقیه را فوق قانون می دانستند. در صحیفه نور است: (۱)

آن چه در قانون اساسی درباره اختیارات و شئونات ولی فقیه آمده است، برخی از شئونات ولی فقیه است، نه تمام آن. امام خمینی معتقد بود بدون ولایت مطلقه، فقیه جامع الشرائط نمی تواند جامعه را در عرصه های مادی و معنوی (فرهنگی، سیاسی، اجتماعی، نظامی و...) اداره کند، اما برخی از فقیهان مانند آیه الله خوبی، به ولایت مطلقه فقیه معتقد نیستند و تنها ولایت فقیه را در امور حسبه یعنی اموری که شارع به ترک آن راضی نیست می پندارند.

(پاورقی ۱. ج ۱۱ ص ۱۰۰ به بعد.)

این که می گویند آیا با احکام ثانویه و این که بعضاً ولی فقیه احکام را در مقطعی از زمان تغییر می دهد، منافات ندارد؟

پرسش

این که می گویند آیا با احکام ثانویه و این که بعضاً ولی فقیه احکام را در مقطعی از زمان تغییر می دهد، منافات ندارد؟

پاسخ

احکام ثانویه اصطلاحاً احکامی است که در موارد عسر و حرج و ضرر وضع شده است. به عبارتی صحیح تر یا حکم اولی

است؛ یعنی همان طور که وظیفه اول انسان سالم، خواندن نماز در حال ایستاده است، وظیفه اولی برای انسان بیمار که نمی تواند ایستاده نماز بخواند و معذور است، نشسته نماز خواندن است. بنابراین تمامی احکام اسلامی تا یوم القیامه تغییر ناپیر است. حدیث مورد نقضی ندارد و با احکام ثانویه تناقضی ندارد، چون احکام ثانویه در مورد تغییر موضوع است. با تغییر موضوع، تغییر حکم طبیعی است، مثلاً گوشت سگ نجس و خوردن آن حرام است. حال اگر موضوع عوض شد، مثلاً سگ در نمک زار تبدیل به نمک شد، دیگر نمک نجس و خوردن آن حرام نیست. همین طور هنگامی که آب در دسترس است و برای انسان ضرری ندارد، باید وضو گرفت یا غسل کرد، ولی وقتی موضوع عوض شد، مثلاً آب در دسترس نبود یا ضرر داشت، حکم نیز عوض می شود؛ یعنی وضو یا غسل واجب نیست، بلکه تیمم واجب می شود.

فرق احکام حکومتی که در زمان امام صادر می شد، با احکام حکومتی که از سوی رهبر انقلاب صادر می شود، نظیر آنچه در مورد قانون مطبوعات رخ داد چیست؟

پرسش

فرق احکام حکومتی که در زمان امام صادر می شد، با احکام حکومتی که از سوی رهبر انقلاب صادر می شود، نظیر آنچه در مورد قانون مطبوعات رخ داد چیست؟

پاسخ

یکی از مفاهیم و واژه هایی که نیاز به تعریف و تسبیب دارد، واژه است فقیهان شیعی به دلیل این که موفق به تشکیل حکومت دینی نشده بودند، کم تر به احکام حکومتی پرداخته اند. گرچه برخی فقیهان با عبارت مختلف مانند واژه های (۱) احکام حکومتی را بیان کرده اند. امام خمینی

(س) نیز به طور صریح به تعریف احکام حکومتی پرداخته، اما از مجموعه کلمات او استفاده می شود احکام حکومتی احکامی است که رهبر جامعه با توجه به ریاست و ولایتی که دارد، صادر می کند و با احکامی که در مقام بیان اوامر و دستورهای الهی بیان می شود، متفاوت است. (۲)

یکی از فضیلات حوزه در تعریف حکم حکومتی می نویسد:

است که از سوی ولی فقیه با توجه به مصالح عامه جامعه اسلامی صادر می شود و این احکام از احکام اولیه اسلام است. امام خمینی (س) فرمود: (۳)

صدور احکام حکومتی از اختیارات معصومان و فقیهان است. صدور حکم تحریم تنباکو از سوی مرحوم میرزا محمد حسن شیرازی، نیز براساس اختیار آن فقیه شکل گرفت. (۴)

بین صدور احکام حکومتی از سوی امام راحل (ص) و مقام معظم رهبری تفاوت نیست، زیرا احکام حکومتی از شئون و اختیارات حاکم اسلامی بوده و مربوط به افراد نیست، بلکه از اختیارات فقاهت و مقام ولایت است. در هر مقطع زمانی که ولی فقیه حکم

حکومتی صادر کند، او و دیگران واجب است اطاعت کنند. مرحوم علامه طباطبایی می نویسد: (۵)

یکی از ویژگی های اسلام آن است که به رهبر جامعه اسلامی اجازه داده است احکام حکومتی مورد نیاز جامعه را با توجه به مصالح عامه صادر کند، تا جامعه دینی دچار مشکل نشود. اگر ولی فقیه تشخیص دهد صدور فلان حکم به نفع جامعه است، باید حکم حکومتی صادر کند.

برخی صدور حکم مقام معظم رهبری درباره قانون مطبوعات، دو تفسیر وجود دارد. برخی بر این باور هستند که رهبری، حکم حکومتی نبوده، بلکه از احکام ارشادی است که نمایندگان محترم مجلس را راهنمایی کرده اند که فعلاً قانون مطبوعات را مسکوت گذارند و یا قوانینی را تصویب کنند که همسو با مصالح نظام باشد.

شماری دیگر بر این عقیده هستند که حکم مقام رهبری در خصوص مطبوعات، حکم حکومتی بوده است. رهبری با این حکم به همگان، به ویژه نمایندگان مجلس دستور دادند قانون مطبوعات را مسکوت گذارند.

به نظر می رسد حکم رهبری درباره قانون مطبوعات حکم حکومتی باشد. رهبر به عنوان سیاستگذار اصلی نظام تشخیص داده اند تصویب قانون مطبوعات با توجه به مشکلات آن، به صلاح نظام الهی نیست. از این رو حکم حکومتی صادر نموده اند.

(پاورقی ۱- ر. ک: مجموعه مقالات کنگره نقش زمان و مکان در اجتهاد، ج ۱۱ ص ۱۴۳)

(پاورقی ۲- همان، ص ۱۴۸)

(پاورقی ۳- مجموعه مقالات نقش زمان و مکان در اجتهاد، ج ۱۱ ص ۱۴۸)

(پاورقی ۴- ر. ک: غلام حسین مصاحب، دائرهالمعارف فارسی، ج ۳ ص ۲۹۵۴)

(پاورقی ۵- مجموعه)

از آن جا که قرآن خدا را "ولی مطلق" معرفی می کند، آیا اطلاق لفظ "مطلقه" بر "ولایت فقیه" درست است؟

پرسش

از آن جا که قرآن خدا را "ولی مطلق" معرفی می کند، آیا اطلاق لفظ "مطلقه" بر "ولایت فقیه" درست است؟

پاسخ

اولاً- در بعضی آیات، غیر از خدا، اولیای دیگری را برای مؤمنان معرفی می کند: "اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولی الامر منکم." (۱) و "انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوه." (۲) که رسول خدا(ص) و اولی الامر را به عنوان ولی معرفی می نماید.

ثانیاً: مقصود از "اطلاق" در ولایت مطلقه فقیه شمول و مطلق بودن نسبی است، در مقابل دیگر ولایت ها، که جهت خاصی در آن ها مورد نظر است، فقها وقتی اقسام ولایت ها را نام می برند، محدوده هر یک را مشخص می سازند، مثلاً ولایت پدر و دختر و امر ازدواج، ولایت وصی یا قیم شرعی بر صغار، ولی هنگامی که ولایت فقیه را مطرح می کنند، دامنه آن را گسترده تر دانسته، به گونه ای که درباره شؤون عامه و مصالح عمومی امت، که بسیار پر دامنه است می دانند، بدین معنا که فقیه شایسته، در تمامی ابعاد سیاستمداری و در مقام اجرای عملی فقه که فلسفه حکومت می باشد، مسئولیت دارد و در راه تأمین مصالح امت و در تمامی ابعاد آن باید بکوشد و این همان ولایت عامه است که در سخن فقهای گذشته آمده و مفاد آن با ولایت مطلقه که در کلمات متأخران رایج گشته، یکی است.

مقصود از اطلاق گسترش دامنه ولایت فقیه است، تا آن جا که شریعت امتداد دارد و مسئولیت اجرایی ولی فقیه در تمامی احکام انتظامی اسلام می باشد و مانند دیگر ولایتها یک بعدی نخواهد بود.

اضافه شدن ولایت بر عنوان فقیه - که یک وصف استثنایی است، موجب

تقیید است و وصف فقاقت آن را تقیید می زند، زیرا ولایت او، از عنوان فقاقت برخاسته، ولایت او در محدوده فقاقت وی خواهد بود و تنها در مواردی است که فقاقت او راه دهد.

بعد از روشن شدن این مطلب، قدری به معانی ولایت، اعم از تکوینی و تشریعی و مطلقه پردازیم تا شبهه مورد نظر دقیق تر حل شود.

ولایت تکوینی به معنای تصرف در موجودات و امور تکوینی است. چنین ولایتی از آن خدا است او است که همه موجودات، تحت اراده و قدرتش قرار دارند، اصل پیدایش، تغییرات و بقای همه موجودات به دست خدا است، از این رو، ولایت تکوینی بر همه چیز دارد، خدا مرتبه ای از این ولایت را به برخی از بندگانش اعطا می کند. معجزات و کرامات انبیا(ع) و اولیا(ع) از آثار ولایت تکوینی است. آن چه در ولایت فقیه مطرح است، ولایت تکوینی نیست.

ولایت تشریعی یعنی تشریح و امر و نهی و فرمان دادن در اختیار کسی باشد. اگر می گوئیم خدا ربوبیت تشریعی دارد، یعنی او است که فرمان می دهد چه بکنید، چه نکنید.

پیامبر (ص) و امام(ع) حق دارند به اذن الهی به مردم امر و نهی کنند، درباره فقیه نیز همین منوال است. اگر برای فقیه ولایت قائل هستیم، مقصود ولایت تشریعی است؛ یعنی می تواند و شرعاً حق دارد به مردم امر و نهی کند، نه آن ولایت تکوینی که فقط از آن خدا است. در تشیع هیچ فقیهی یافت نمی شود که بگوید: فقه ولایتی ندارد. آن چه تا حدودی مورد اختلاف فقها است، درجات این ولایت است. امام خمینی(ره) معتقد بود تمام اختیاراتی که ولی معصوم(ع)

دارا است، ولی فقیه همان اختیارات را دارد، مگر چیزی استثنا شده باشد، (۳) همانند جهاد ابتدایی که مشهور بین فقها است که از اختصاصات ولی معصوم (ع) می باشد.

از چنین ولایتی در باب اختیارات ولی فقیه به "ولایت مطلقه" تعبیر می کنند، معنای مطلقه این نیست که فقیه مجاز باشد هر کاری خواست، انجام دهد تا موجب شود برخی بگویند: طبق "ولایت مطلقه"، فقیه می تواند توحید یا یکی از اصول و ضروریات دین را انکار یا متوقف نماید! تشریح ولایت فقیه برای حفظ اسلام است. اگر فقیه مجاز به انکار اصول دین باشد، چه چیز برای دین باقی می ماند، تا وظیفه حفظ و نگهبانی آن را داشته باشد؟!

قید "مطلقه" در مقابل نظر کسانی است که معتقدند: فقیه فقط در موارد ضروری حق تصرف و دخالت دارد. پس اگر برای زیباسازی شهر، نیاز به تخریب خانه ای باشد، چون چنین چیزی ضروری نیست، فقیه نمی تواند دستور تخریب آن را صادر کند، این فقها به ولایت مقتید معتقدند، بر خلاف معتقدان به ولایت مطلقه فقیه، که تمامی موارد نیاز جامعه اسلامی را - چه اضطراری و چه غیر اضطراری - در قمر و تصرّفات شرعی فقیه می دانند.

لفظ مطلقه در ولایت فقیه منافاتی با ولایت تکوینی خدا ندارد.

ولایت مطلقه فقیه را می توان با سه امر ذیل بیان نمود:

۱ - فقیه عادل، متولی و مسئول همه ابعاد دین در عصر غیبت امام معصوم (ع) است و شرعیت نظام اسلامی و اعتبار آن به او بر می گردد.

۲ - اجرای همه احکام اجتماعی اسلام که در نظم جامعه اسلامی دخالت دارند، بر عهده فقیه جامع الشرایط است که یا خود

او آن‌ها را انجام دهد و یا به افراد صلاحیت دار تفویض می‌کند.

۳ - در هنگام اجرای دستورهای خدا، در موارد تراحم احکام اسلامی با یکدیگر، ولی فقه برای رعایت مصلحت مردم و نظام اسلامی، اجرای برخی از احکام دینی را برای اجرای احکام دینی مهم تر، موقتا تعطیل می‌کند. اختیار او در اجرای احکام و تعطیل موقت اجرای برخی از احکام، مطلق است و شامل همه احکام گوناگون اسلام می‌باشد. (۴)

پی نوشت ها:

۱ - نساء (۴) آیه ۵۹.

۲ - مائده (۵) آیه ۵۵.

۳ - امام خمینی، ولایت فقیه "حکومت اسلامی"، ص ۵۶ - ۵۷.

۴ - آیت الله محمد هادی معرفت، ولایت فقیه، ص ۶۸ - ۸۲، با تلخیص؛ آیت الله جوادی آملی،

ولایت فقیه، ص ۲۴۵ - ۲۵۳، با تلخیص؛ آیت الله مصباح یزدی، پرسش‌ها و پاسخ‌ها، ولایت فقیه، ج ۱ و ۲، ص ۵۵ - ۶۳، با تلخیص.

اگر ولایت مطلقه فقیه مقامی الهی و مافوق بشری است، پس چرا اختیارات ولی فقیه را در حیطه قانون اساسی، ساخته دست بشر قرار می‌دهند؟

پرسش

اگر ولایت مطلقه فقیه مقامی الهی و مافوق بشری است، پس چرا اختیارات ولی فقیه را در حیطه قانون اساسی، ساخته دست بشر قرار می‌دهند؟

پاسخ

منظور از این که ولایت فقیه مقام الهی است، این است که ولایت و سرپرستی جامعه اسلامی در عصر غیبت امام معصوم (ع) از طرف امام معصوم (ع) به عهده فقیه دارای شرایط، گذاشته شده است.

وقتی فقیه جامع شرایط اداره جامعه را به عهده گرفت، بر مردم واجب است از وی پیروی نمایند، همان گونه که پیروی از امام معصوم (ع) در زمان حضور واجب است.

از آن جایی که فقیه معصوم نیست و ممکن است مرتکب خطا شود، در روایات ولایت فقیه، شرایطی برای رهبر جامعه اسلامی

ذکر و مشخص شده که فقیه در چه زمینه هایی اختیار دارد.

قانون اساسی که طبق اسلام نوشته شده، شرایط و اختیارات رهبری را که مستنبط از روایات اسلامی است، ذکر نموده است. (۱) پس در واقع حدود و اختیاراتی که برای ولی فقیه در قانون اساسی ذکر شده، همان است که در شرع برای ولی فقیه مقرر است.

در مواقعی که معضلات جامعه از طرف قوانین عادی و تشکیلات موجود قابل حل نباشد، از طریق رهبری حل می شود، چنان که در بند هشت اصل ۱۱۰ قانون اساسی آمده است.

پی نوشت ها:

۱ - جوادی آملی، ولایت فقیه، ص ۲۵۰ - ۲۵۲.

اولاً بفرمایید اختیارات والی مسلمانان یا یک مرجع دینی که می تواند حکم اقتصاد ثنویه صادر کند یا فتوای اعرام را بر اساس قوانین اسلام، صادر کنند منافاتی با اختیارات وزارتخانه ها یا مجلس یا دادگاه ها که می توانند آن وظایف را انجام دهند ندارد؟ آیا اختیار فتوا

پرسش

اولاً- بفرمایید اختیارات والی مسلمانان یا یک مرجع دینی که می تواند حکم اقتصاد ثنویه صادر کند یا فتوای اعرام را بر اساس قوانین اسلام، صادر کنند منافاتی با اختیارات وزارتخانه ها یا مجلس یا دادگاه ها که می توانند آن وظایف را انجام دهند ندارد؟ آیا اختیار فتوا در تمام مسایل که به یک فقیه داده شده منافاتی با احترام به کارشناسان و مردم ندارد؟

پاسخ

در اندیشه و تفکر شیعی احکام حکومتی ولی فقیه و فتوای یک مرجع دینی حجت بوده و با قوانین سیاسی و اقتصادی جامعه منافات ندارد، زیرا احکام حکومتی ولی فقیه نوعی قانون بوده و باید رعایت گردد. از سوی دیگر احکام حکومتی فقیه بر اساس رعایت مصالح عمومی و با بهره گیری از کارشناسی و بر اساس رایزنی با مشاوران اقتصادی و سیاسی و ... شکل می گیرد؛ به عبارت دیگر: فقیه قبل از آن که حکم صادر کند نخست با کارشناسان و مشاوران خویش تبادل نظر نموده، سپس حکم صادر م کند.

همین طور مرجع تقلید در مسایل مهم سیاسی و اقتصادی، نخست موضوع شناسی نموده آن گاه حکم صادر می کند. اصولاً صدور حکم از سوی کارشناسی به نام مجتهد صادر می گردد که تعارض ها و تضادها را به حداقل رسانده است.

در نظام جمهوری اسلامی ایران که بر اساس ولایت فقیه اداره می شود، نهادها و مجلس بر اساس قوانین مصوبه انجام وظیفه

نموده و در تمام جزئیاتِ فعالیت های آنان فقیه دخالت نمی کند، بلکه همه قوای سه گانه ابزار و بازوان ولیّ فقیه بوده و هر کدام مکمل یکدیگر است و هر کدام وظایف خود

را که در قانون اساسی آمده اند انجام می دهد. اصولاً احکام حکومتی در موارد خاص صادر شده و با قوانین نهادها تضاد ندارد.

در صورت تعارض بین احکام حکومتی ولی فقیه و نهادهای دیگر، احکام حکومتی مقدم بوده و رعایت آن واجب است. البته همان طور که اشاره شد احکام حکومتی ولی فقیه کارشناسانه بوده و تمام جوانب صدور حکم مد نظر قرار می گیرد.

آیا می شود بر خلاف تقدیر الهی عمل کرد، مثلاً ابن ملجم

چرا رهبر معظم انقلاب در مورد بعضی افراد بسیار ضعیف برخورد می کند؟

پرسش

چرا رهبر معظم انقلاب در مورد بعضی افراد بسیار ضعیف برخورد می کند؟

پاسخ

رهبر معظم انقلاب با اطلاع و آگاهی کامل به مسائل سیاسی داخل و خارج کشور و با آگاهی از سیاسیون داخلی بر اساس مصالح عمومی کشور تصمیم گیری می کنند. ما از کُنّه قضایای داخلی آگاهی کامل نداریم و دوست داریم ایشان تصمیم هایی بگیرند، ولی باید بدانیم که آنچه ایشان در نظر دارند فراتر از افکار ما است. مضافاً بر این که موضع گیری ها باید مصلحانه باشد. اگر تند موضع گیری کنند، به ضرر مملکت تمام می شود.

آیا وظایف ولی فقیه در عصر غیبت امام زمان با ظهورش کاسته خواهد شد، یا مبسوط الید می شوند؟

پرسش

آیا وظایف ولی فقیه در عصر غیبت امام زمان با ظهورش کاسته خواهد شد، یا مبسوط الید می شوند؟

پاسخ

ولایت فقیه یعنی در دوران غیبت امام عصر (عج) مسئول و سرپرست جامعه اسلامی ولی فقیه است. [۱۱] این مسئولیت از طرف امامان معصوم

(ع) به عهده یک مجتهد دارای شرایط رهبری گذارده شده است قهراً در زمان ظهور امام زمان (ع) ولی و سرپرست جامعه

اسلامی خود حضرت خواهد بود. بنابر این ولایت فقیه مشروط است به زمان غیبت امام زمان (عج) و با ظهور و حضور امام (ع) موضوع آن از بین خواهد رفت و فقها زیر نظر آن وجود مبارک انجام وظیفه خواهند نمود.

[۱۱] امام خمینی، ولایت فقیه، ص ۵۵.

چرا ولایت فقیه باید مطلقه باشد؟

پرسش

چرا ولایت فقیه باید مطلقه باشد؟

پاسخ

به نظر می رسد مفهوم ولایت، فقیه، به خصوص معنی "مطلقه" برای پرسش کننده روشن نیست.

برای شفاف شدن پاسخ و رسیدن به حقیقت لازم است سؤال کالبد شکافی و تحلیل شود و به چند سؤال تبدیل گردد. نخست، مفهوم ولایت مطلقه فقیه روشن شود. پس از آن به "چرایی" آن یعنی چرا ولایت فقیه باید مطلقه باشد، پاسخ داده شود، سپس به چرایی دوم، یعنی چرا ولایت فقیه انتصابی یا نیمه انتخابی است و با رأی مستقیم مردم انتخاب نمی شود و آیا مفهوم ولایت مطلقه فقیه پاسخ شفاف این سؤال مبتنی بر این است که مفهوم چند موضوع روشن شده باشد: مفهوم ولایت و فقیه و مطلقه. پس از روشن شدن مفهوم مفردات سؤال، به تبیین مفهوم ترکیبی آن می پردازیم. ولایت: واژه "و - ل ی" ریشه ولایت به کسر و فتح "واو" از پر استعمال ترین واژه های قرآن کریم است که به صورت های مختلف (اسم و فعل) بیش از ۲۳۰ بار به کار رفته است.

راغب اصفهانی در مفردات القرآن در خصوص کلمه "ولایت" می گوید: ولایت به کسر واو به معنی "نصرت" است، اما به فتح واو، به معنی تصدی و صاحب اختیار یک کار است. گفته شد که معنی هر دو، یکی است و حقیقت آن تصدی و صاحب اختیاری است.

مفهوم فقیه: برای تبیین مفهوم "فقه و فقیه" ذکر مقدمه ای را لازم می بینیم، تا گستره آن روشن گردد. علمای اسلامی، تعالیم اسلامی را سه قسمت می دانند؟

۱ - معارف و اعتقادات یا جهان بینی و اصول اعتقادی،

۲ - اخلاقیات فردی و اجتماعی و مسایل تربیتی،

۳ - احکام و مسایل

در این قسمت، احکام و قوانین و مقررات اسلام در مسایل عبادی، اقتصادی، تجاری، فرهنگی، سیاسی، مقررات مدنی و اجتماعی، آداب خاص در زندگی فردی و غیره تحت عنوان واجبات محرّمات، مستحبات مکروهات و مباحات یا احکام تکلیفی و نیز احکام وضعی بیان می شود.

واژه فقه در لغت به معنی فهم عمیق است و در قرآن و روایات مکرر به "تفّقه" در دین توصیه شده است. از مجموع آن ها استنباط می شود که نظر اسلام این است که مسلمانان اسلام را در همه شئون و در هر سه قسمت

عمیقاً و از روی کمال بصیرت درک کنند. به بیان دیگر: از این منظر، فقیه کسی است که اصول اعتقادی و

اخلاقی و احکام و قوانین و مقررات عملی را به طور عمیق و تفصیلی از منابع اسلامی (که عمدتاً قرآن و روایات است) بفهمد و استنباط کند.

فقیه برای فهم دقیق و استنباط عمیق مقررات و احکام اسلام از منابع فقه، باید بر علم زیادی تسلط داشته باشد از جمله: ادبیات غرب، تفسیر قرآن مجید، منطق، علم حدیث، علم رجال و علم اصول فقه ر. ک: شهید مطهری، آشنایی با علوم اسلامی - اصول فقه - فقه، ص ۱۶. کلمه فقه از قرن دوم در مورد قسم اخیر یعنی احکام و مقررات عملی اصطلاح شد. بنابراین: فقیه کسی است که مقررات عملی اسلام را در همه عرصه های عبادی، فرهنگی، سیاسی، اجتماعی (مدنی)، اقتصادی، تجاری و به طور دقیق و عمیق بفهمد و قدرت استنباط آن را از روی منابع و مدارک داشته باشد و بتواند آن را بر

مصادیق و مسایل روز منطبق سازد.

مفهوم مطلقه

لغت نامه ها

برای لفظ مطلق (مذکر) یا مطلقه (مؤنث) معانی بسیاری ذکر کرده اند. لغت نامه دهخدا می نویسد: مطلق به معنی بی قید و شرط، آزاد و رها، بدون چون و چرا، مقابل مشروط و مشروطه هم چنین به معنی عموم و شمول یا عامی است که شایع در جنس افراد ماهیت خود باشد و همه افراد و حصه و اموری را که مندرج تحت امر مشترکی هستند شامل می شود.

علی اکبر دهخدا، لغت نامه، ج ۱۳، واژه مطلق.

از مجموع آن چه در لغت آمده، به دست می آید که مفهوم "مطلقه" در اصطلاح سیاسی با مفهومش در اصطلاح فقهی و اصولی متفاوت است.

در آیین سیاسی، مطلق به معنی حکومت مطلقه است و "ابسولوتیسم" بر حکومتی اطلاق می شود که {P Absolutism

دارای قدرت مطلقه و نامحدود باشد، اعم از این که حکومت در دست یک نفر باشد یا چند نفر و به صورت شورایی و حزبی و تشکیلاتی. در این تفکر سیاسی، زمامدار بر اموال و حیات همه چیز مردم حاکم است؛

حقوق و قدرتش نامحدود است و حتی حقوق طبیعت یا حقوق طبیعی هم آن را محدود نمی سازد.

بهاءالدین پازادگاد، مکتب های سیاسی، ص ۳ - ۲.

اما مفهوم مطلقه در اصطلاح فقهی با آن چه در لغت یا آیین سیاسی مطرح است، متفاوت می باشد. در مباحث فقهی و اصولی. مطلق یا مطلقه در مقابل مقید و مشروط به معنی "عموم و شمول" است که مفهومی کاملاً تخصصی دارد. به هیچ وجه به معنی آزاد و رها، بی قید و شرط نیست که یک فرد یا چند نفر تحت عنوان حزب یا تشکیلاتی، دارای چنان قدرتی باشند که حتی حقوق

طبیعت یا حقوق طبیعی هم نتواند آن را محدود سازد.

بنابراین، باید مفهوم "مطلقه" را که با "ولایت فقیه" همراه شده، با نگاه فقهی و معنی ویژه و تخصصی آن ملاحظه نمود.

منظور از ولایت مطلقه فقیه چیست؟

منظور این است: هر گونه ولایت و اختیاراتی را که امام معصوم علیه السلام برای اداره جامعه دارا بوده، به ولی فقیه منتقل می شود. به عبارت دیگر: هر فردی که با جُهد وافر و تلاش پیگیر خویش توانسته احکام و قوانین اسلامی را به صورت عمیق بفهمد و آن را بر مصادیق و مسایل روز تطبیق دهد و قدرت استنباط دقیق احکام فردی و اجتماعی و وظایف اولی و ثانوی و حکومتی را از روی منابع فقهی داشته باشد، متصدی مطلق اختیاراتی است که امام معصوم علیه السلام در صحنه سیاست و عرصه حکومت و اداره جامعه داشته است.

دقت شود: ولایت مطلقه فقیه به معنی برخورداری فقیه از همه اختیارات و انواع ولایت های

امام معصوم علیه السلام نیست، بلکه متصدی اختیارات و انواع ولایت هایی است که در صحنه سیاست و عرصه حکومت و اداره جامعه نقش داشته است.

بدیهی است که "ولایت تکوینی" یا ولایتی که به شخصیت و شرافت پیامبر صلی الله وعلیه وآله و امام معصوم علیه السلام باز می گردد، به ولی فقیه منتقل نمی شود.

امام خمینی (ره) در مورد این که حوزه ولایت فقها در گستره ای است که پیامبر اکرم صلی الله وعلیه وآله و ائمه علیهم السلام داشتند، می فرماید:

"فقها از طرف امام علیه السلام حجت بر مردم هستند. همه امور و تمام کارهای مسلمین به آنان واگذار شده است...

این توهم که اختیارات حکومتی رسول اکرم صلی الله وعلیه وآله بیشتر از حضرت امیر علیه السلام بود یا اختیارات حکومتی

حضرت امیرعلیه السلام بیش از فقیه است، باطل و غلط است. البته فضایل حضرت رسول اکرم صلی الله وعلیه وآله بیش از همه عالم است و بعد از ایشان فضایل حضرت امیر علیه السلام از همه بیشتر است، لکن زیادی فضایل معنوی، اختیارات حکومتی را افزایش نمی دهد. همان اختیارات و ولایتی که حضرت رسول و دیگر ائمه علیهم السلام در تدارک و بسیج سپاه، تعیین ولایت و استانداران، گرفتن مالیات و صرف آن در مصالح مسلمانان داشتند، خداوند همان اختیارات را برای حکومت فعلی فقیه قرار داده است."

امام خمینی، ولایت فقیه، ص ۵۵.

در مورد این که حدود ولایت و اختیارات امام معصوم علیه السلام در عرصه حکومت چقدر بوده، دیدگاه های متفاوتی هست برخی برای امام سه نوع ولایت، و برخی پنج و بعضی دیگر از فقها برای امام معصوم نه نوع ولایت عنوان کرده اند.

عباسعلی عمید زنجانی، فقه سیاسی، انتشارات امیرکبیر، ج ۲، ص ۳۱۸.

با توجه به این که این گونه تقسیم ها امری اعتباری است، نه واقعی، باید گفت: "هر کسی که معتقد است همه انواع ولایت نه گانه از طرف امام علیه السلام به فقیه منتقل می شود، پس معتقد به ولایت مطلقه فقیه شده است، و هر کسی که معتقد باشد قسمتی از ولایت های امام علیه السلام به فقیه منتقل می شود. پس معتقد به ولایت مقیده فقیه است.

با توجه به روشن شدن مفهوم "ولایت مطلقه فقیه" و تمایز و تشخیص مفهوم مطلقه در اصطلاح فقهی با مفهوم لغوی و سیاسی آن نتیجه می گیریم که حکومت مبتنی بر ولایت فقیه، حکومتی است که:

۱ - با سایر حکومت ها تفاوت ماهوی و شکلی دارد و مانند هیچ یک از حکومت های موجود دنیا

نیست. امام خمینی (ره) می فرماید: "حکومت اسلامی هیچ یک از انواع طرز حکومت های موجود نیست، مثلاً استبدادی نیست که رئیس دولت مستبد و خودرأی باشد. مال و جان مردم را به بازی بگیرد و در آن به دلخواه

دخل و تصرف کند. و هر کس را اراده اش تعلق گرفت، بکشد و هر کس را خواست، انعام کند! هر که را خواست، تیول بدهد و املاک و اموال ملت را به این و آن ببخشد. رسول اکرم صلی الله وعلیه وآله و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و سایر خلفا هم چنین اختیاراتی نداشتند. حکومت اسلامی نه استبدادی است، نه مطلقه، بلکه مشروطه

است" یکسان نیست. امام خمینی (ره) در تبیین مفهوم مشروطه و چگونگی آن می فرمایند: "مشروطه از امام خمینی، ولایت فقیه، امیرکبیر، چاپ ۱۳۵۷، ص ۵۲، به نقل از هفته نامه شما، - پنج شنبه، ۱۶ اسفند ۱۳۸۰، شماره مسلسل ۲۵۴، ص ۶.

این جهت که حکومت کنندگان در اجرا و اداره، مقید به یک مجموعه شرط هستند که در قرآن کریم و سنت رسول اکرم صلی الله وعلیه وآله معین گشته است. مجموعه مشروط همان احکام و قوانین است که باید رعایت و اجرا شود. از

این جهت حکومت اسلامی، حکومت قانون الهی بر مردم است."

همان.

۲ - حکومتی است مبتنی بر ایدئولوژی و عقاید اسلامی و تنها در جامعه ای به فعلیت می رسد و قابل اجرا است که اکثر مردم آن مسلمان و شیعه پیرو امامان معصوم علیهم السلام باشند. جامعه ای که اکثر آن مارکسیست یا مسیحی و یا یهودی باشند، هیچ گاه حکومتی را که مبتنی بر احکام و قوانین اسلامی و ولایت فقیه باشند نمی پذیرند.

۳ - جامعه ای که

اکثر آنان به حاکمیت قوانین و احکام اسلامی و ولایت فقیه رأی داده اند و فقها را بر حسب عقایدشان، نایبان و جانشینان امامان می دانند و در زمان غیبت امام زمان (عج)، حاکمیت هر فردی غیر از فقها را حاکمیت طاغوت می دانند. همان گونه که امام صادق علیه السلام حاکمیت حاکم و سلطان را که فقیه نباشد، حاکمیت طاغوت معرفی کرده است.

کلینی، اصول کافی، ج ۱، ص ۸۶، ترجمه سید جواد مصطفوی.

نتیجه: پس در پاسخ "چرا ولایت فقیه باید مطلقه باشد" گفته می شود:

اولاً؛ مفهوم مطلقه در اصطلاح فقهی با آن چه در لغت و آیین سیاسی و افکار عمومی جامعه رایج است، تفاوت اساسی دارد.

ثانیاً جامعه ای که اکثریتشان مسلمان شیعی مذهب و پیرو امامان معصوم علیهم السلام هستند، طبیعی است که برای "فقها" ولایت مطلقه از طرف امامان معتقد باشند، زیرا بنابر عقیده شیعه مسئولیت مهم تشکیل حکومت و اجرای احکام الهی و تحقق اسلام، در زمان غیبت امام عصر (عج) و به نیابت از آن حضرت، برعهده فقها

می باشد چون در روایاتی که از پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام به ما رسیده است، از علما و فقها به "حافظان دین، امینان و امانت داران پیغمبر، جانشینان رسول، وارثان انبیا و حصون اسلام یعنی حصار محکم و حفاظت کافی، ج ۱، ص ۳۹، حدیث ۵ و ۲، ترجمه حاج سید جواد مصطفوی کمال الدین، ج ۲، ص ۴۸۴.

کننده آن" تعبیر شده است. این تعبیرها بیان کننده وظایف و مسئولیت این گروه است و نشان می دهد همه اموری که به عهده پیامبران است، در وظیفه فقها قرار می گیرد، زیرا آنان امانتدار رسولان الهی هستند. از جمله

امانت ها،

احکام الهی و جامعه می باشد که پیامبران باید احکام را از خطر تعطیل شدن حفظ کنند و نیابت و جانشینی و امانت داری در احکام بدون ولایت و داشتن اختیارات اجرایی نمی تواند مانع از تعطیلی و فراموشی آن بشود. از دیگر دلایل مکتوبه حضرت ولی عصر (عج) به اسحاق بن یعقوب است که فرمود: "و اما الحوادث الواقعة...؛ در مورد رویدادهای زمان [مسایل سیاسی و اجتماعی، فقهی و فرهنگی و غیر آن] به راویان کمال الدینی، ج ۲، ص ۴۸۴.

حدیث ها [حدیث شناسان و آگاهان به احکام خدا و دستوره‌های الهی] رجوع کنید زیرا آنان حجت من بر شما هستند و من حجت خدا بر فقها هستم."

این جمله تعلیل جمله اول یا لاقل حکمت آن است. مراجعه به فقیه به این دلیل واجب است که آنان "حجت من" بر شما هستند و من "حجت خدا" بر فقها می باشم. نه عذر و بهانه های نمی دانستم شما نزد خدا پذیرفته است و نه عذر و بهانه های فقها.

تحلیل روایت: حضرت با همان سیاق و بیانی که فرمود: "فانهم حجتی علیکم" فرمود: "و أنا حجه الله علیهم". همان گونه که امام زمان (عج) در همه امور اسوه و حجت الهی است و اطاعتش واجب می باشد، فقیهی که همه شرایط و صلاحیت های فتوا دادن و زعامت و رهبری را دارد و منتخب خبرگان امت به عنوان "ولی امر" می باشد، نیز واجب الاطاعه در همه امور و لاقل در امور حکومتی که مصداق بارز "حوادث واقعه" می باشد،

است. امام خمینی (ره) با تمسک به اخبار از جمله روایات مقبوله عمر بن حنظله از امام صادق علیه السلام اصول کافی،

مطلقه بودن ولایت فقیه را با مفهوم خاص فقهی اش در کتاب ولایت فقیه بیان فرموده است. این حدیث عدم پذیرش

حکم فقیه عارف به احکام الهی را، موجب استخفاف حکم خدا و نیز نپذیرفتن ائمه علیهم السلام دانسته، سپس فرموده "والراد علینا، الزاد علی الله و هو علی حدّ الشریک بالله؛ آن که ما را رد کند، خدا را رد کرده و این در مرز شریک به خدا است".

حکومت و ولایت فقها قبل از تشکیل حکومت، مطلقه است، اما در صحنه سیاست که آمدند، "مشروطه" می شود، یعنی ولایت فقیه ا...دیدگاه اسلامی از جهتی مطلقه است، زیرا همه اختیاراتی را که امام معصوم علیه السلام در

عهد حکومت و فعلیت یافتن ولایت، برخوردارند، به فقیه منتقل می شود، اما از جهتی مطلقه نیست، زیرا فعلیت یافتن ولایت فقیه در عرصه سیاست، مشروط به شروطی است و آن شروط است که اختیارات ولی فقیه را محدود می سازد. برخی از آن شروط عبارتند از:

۱ - قانون الهی

۲ - قانون اساسی

۳ - قانون موضوعه و مقررات مدنی

۴ - مصالح جامعه

۵ - اصول مشورت

هفته نامه شما - پنجشنبه ۱۶ اسفند ۱۳۸۰، شماره مسلسل ۲۵۴، ص ۶، با تلخیص.

تفاوت ولایت فقیه با ولایت مطلقه فقیه و در نهایت تفاوت آن با وظایف امامت چیست؟

پرسش

تفاوت ولایت فقیه با ولایت مطلقه فقیه و در نهایت تفاوت آن با وظایف امامت چیست؟

پاسخ

در بحث ولایت فقیه دیدگاه های گوناگونی در مورد حدود اختیارات ولی فقیه مطرح می باشد. برخی ولایت فقیه را در امور حسبیه ثابت می دانند (۱)

برخی دیگر ولایت را در حد انجام امور مربوط به جامعه و رفع ضرورت های آن به عنوان احکام ثانوی گسترش می دهند. گروه دیگر با اعتقاد به ولایت مطلقه فقیه بر این باورند که دایره اختیارات فقیه صاحب ولایت، محدود به احکام اولی و ثانوی و قوانین مدون نیست، بلکه دایره وسیع تری را شامل می شود حتی تا جایی که اگر مصالح اهم مسلمانان با یکی از احکام شرعی که از نظر اهمیت، در رتبه پایین تری قرار دارد، در تزامن قرار گیرد، ولی فقیه می تواند برای حفظ مصالح اهم، به طور موقت حکم شرعی اولی را تعطیل کند، مثلاً اگر مسجدی در مسیر قرار گرفت و برای تعریض خیابانها، نیاز به تخریب مسجد باشد، کسی که قائل به ولایت مطلقه فقیه نمی باشد، نمی تواند حکم به تخریب مسجد نماید، مگر این که تخریب به حد ضرورت شدید برسد و به اصطلاح کارد به استخوان برسد، ولی طبق ولایت مطلقه فقیه، اگر مصلحت در تخریب مسجد باشد، فقیه می تواند حکم به تخریب دهد، هر چند به حد ضرورت نرسیده باشد.

امام خمینی (ره) بعد از ذکر این مثال می فرماید: "اگر بخواهیم در این گونه امور دایره ولایت فقیه را به احکام ثانوی محصور کنیم، هرگز نمی توانیم تمدن داشته باشیم و همواره جامعه اسلامی دچار رکود، درماندگی و عقب افتادگی خواهد بود".

لفظ مطلق و مطلقه در لغت به معنای

آزادی، رهایی و ارسال است، و موارد استعمال فراوانی دارد، که باید با دقت در معنای آن (با توجه به مورد استعمال) راه را بر هرگونه سوء فهمی مسدود نمود، به طور مثال به رژیم های فاقد قانون اساسی و با حکومت سلطنتی نیز مطلقه گفته می شود، ولی در نظام ولایت مطلقه فقیه، ولایت مطلقه، مقید به مصالح عام مسلمانان و احکام الهی است. چنین نیست که بدون هر قید و بندی باشد، از این رو قابل کنترل است. معنای مطلق بودن ولایت این است که

اولاً: فقیه ملتزم است همه احکام اسلام را تبیین نماید.

ثانیاً: ملتزم به اجرای احکام الهی باشد.

ثالثاً: برای تراحم احکام چاره اندیشی نماید؛ یعنی اگر دو حکم الهی با یکدیگر تراحم داشته باشند، ولی فقیه حکم اهم را اجرا می کند. تفاوت دیگر ولایت فقیه با ولایت پیغمبر و امام معصوم (ع) این است که بیعت با پیامبر و امام معصوم (ع) هیچ گاه قابل زوال نیست، زیرا آنان از مقام عصمت در علم و عمل برخوردارند. ولی بیعت با فقیه حاکم اولاً تا وقتی است که امام معصوم ظهور نکرده باشد؛ ثانیاً در عصر غیبت تا زمانی است که در شرایط رهبری فقیه خللی پدید نیامده باشد. شرایط فقیه جامع الشرائط عبارتند از:

اجتهاد مطلق، عدالت مطلق، قدرت مدیریت.

از حیث اختیارات، تمامی شؤون و وظایف امام (ع) که مربوط به مقام حکومت و ولایت بر مسلمانان است، برای فقیه ثابت است مگر این که طبق دلیل ثابت شود که شأن و یا وظیفه ای خاص، مختص معصوم باشد.

این نوشتار با استفاده از کتاب ارزشمند "ولایت فقیه، ولایت فقاقت

و عدالت" تألیف آیت الله جوادی آملی نگارش یافته است. توصیه می شود این کتاب را مطالعه کنید.

البته از ولایت مطلقه، تقریر و تفسیرهای دیگری نیز شده است، مثلاً بعضی دایره ولایت را به امور فردی و اجتماعی تعمیم داده اند، اما بعضی آن را فقط در شئون اجتماعی دانسته اند.

پی نوشت ها:

۱ - امور حسبیه اموری هستند که خداوند راضی به معطل ماندن و انجام نشدن این امور نمی باشد و شرع مقدس انجام آنها را خواسته و فرد معینی را برای اجرای آن تعیین ننموده است، مانند امر به معروف و نهی از منکر، قضاوت، افتا و امور مربوط به سرپرستی ایتام بی سرپرست.

ایا حاکم اسلامی می تواند موقتاً مجازات هایی ملایم تری وضع نماید؟

پرسش

ایا حاکم اسلامی می تواند موقتاً مجازات هایی ملایم تری وضع نماید؟

پاسخ

مجازات ها بر دو نوع است: مجازات هایی که از آن ها تعبیر به حدود می شود و مجازات هایی که از آن ها تعبیر به تعزیرات می شود.

شریعت اسلام برای برخی از جرایم، مجازات های معینی در نظر نگرفته است، این نوع مجازات ها قابل تغییر و جایگزینی نیست و باید همین مجازات در صورت تحقق شرایط آن اجرا شود، ولی برخی از شرایط جرایم دارای مجازات های معینی نیست و واگذار به حاکم اسلامی شده است. مجازات های قسم دوم قابل جایگزینی و تخفیف می باشد و به آن ها تعزیرات می گویند.

پی نوشت ها:

۱. کتاب نقد، ش ۱۵ - ۱۴، ص ۱۴۳ - ۱۴۰.

۲. مائده (۵) آیه ۳۸.

آیا قبولی اعمال دینی انسان بستگی به اعتقاد به ولایت فقیه دارد؟

آیا قبولی اعمال دینی انسان بستگی به اعتقاد به ولایت فقیه دارد؟

پاسخ

در روایات شیعه آمده است که قبولی اعمال دینی وابسته به اعتقاد به امامت و ولایت اهل بیت و امامان(ع) می باشد، اما این که اعتقاد به ولایت فقیه از جمله شروط باشد، دلیل خاصی وجود ندارد، مگر آن که کسی معتقد باشد انکار ولایت فقیه، انکار امام معصوم(ع) و یا امامت و پیشوایی امامان معصوم(ع) است. بسیاری از کسانی که معتقد به ولایت فقیه نیستند، ولایت مطلقه فقیه را قبول ندارند و تنها در برخی از شئون و کارها معتقد به ولایت فقها هستند (که برخی از مراجع و مجتهدان این عقیده را دارند). اینان مخالف با ولایت و امامت امام معصوم نیستند و یا مخالفت با ولایت فقیه را، مخالفت با امام معصوم(ع) و ولایت آنان نمی دانند؛ بنابراین در مورد وابسته بودن قبولی اعمال به ولایت فقیه نمی توان به طور قاطع نظری ارائه کرد.

وقتی در نظام جمهوری اسلامی یک وزیر مبلغ یک میلیارد و هشتصد میلیون تومان از بیت المال برداشت می کند و صرف تشریفات می نماید، وظیفه شرعی و قانونی ولی فقیه و مراجع تقلید چیست؟

پرسش

وقتی در نظام جمهوری اسلامی یک وزیر مبلغ یک میلیارد و هشتصد میلیون تومان از بیت المال برداشت می کند و صرف تشریفات می نماید، وظیفه شرعی و قانونی ولی فقیه و مراجع تقلید چیست؟

پاسخ

شکی نیست که مسئولان نظام اسلامی باید در تقوا و زهد و ساده زیستی سرآمد دیگران باشند، همان طور که امیرالمؤمنین(ع) به مسئولان و دست اندرکاران حکومت خویش همواره سفارش می کرد و در برخی موارد آنان را به خاطر تخلفات عزل می کرد. ایشان به مالک اشتر فرمود: "تو را به پرهیزکاری و ترس از خدا و اطاعت از دستورهای خدا سفارش می کنیم". نیز به او امر می کند: "نفس خود را هنگام شهوات و خواهش ها فرو نشاند و هنگام سرکشی ها آن را باز دارد، زیرا نفس، انسان را به بدی و او می دارد مگر کسی را که خدا رحم فرماید". چنان که سفارش می کند: "با خدا و با خویشان نزدیک خود و هر کسی را که دوستش می داری انصاف را رعایت کن. درباره مردم انصاف را از دست مده (نه خود به مردم ستم کن و نه بگذار دوستانت به نام تو بر مردم ستم کنند). کسی که با بندگان خدا ستم کند، خدا با او دشمن است". (۱)

امیرالمؤمنین(ع) از استانداران و فرمانداران خواست: "سر قلمهایتان را نازک کنید و سطرها را نزدیک هم بنویسید و از نوشته های اضافی خودداری کنید و از زیاده نوشتن دوری نمایید، زیرا بیت المال مسلمانان تحمّل ضرر رساندن را ندارد". (۲)

بنابراین اسراف در بیت المال مسلمانان گناهی نابخشودنی است. مسئولان مملکت اسلامی باید نسبت به مخارجی که هزینه می کنند، بسیار دقیق باشند

و وظیفه مردم عزیز و مراجع عظام این است که اگر با چنین مسائلی رو به رو شدند، برخورد کنند و با امر به معروف و نهی از منکر و تذکر، جلوی اسراف کاری ها را بگیرند. در عین حال باید توجه داشته باشیم که حتی در زمان حکومت امیرمؤمنان (که بهترین نوع حکومت در اسلام و همه ادوار تاریخ بوده است) همه چیز مراعات نمی شد. اگر به حضرت علی (ع) خبر می رسید که تخلفی صورت گرفته، اقدام می کرد، اما چه بسا خبر برخی از خلاف کاری ها به حضرت علی (ع) نمی رسید، یا برخی از خلاف ها که در زمان خلفای پیشین صورت گرفته بود، حضرت هیچگاه موفق به اصلاح تمام آنان نگردید؛ بنابراین، خلاف کاری ها و اسراف هایی که در حکومت اسلامی واقع می شود، در برخی موارد شاید ولی فقیه و مراجع تقلید از آن ها مطلع نگردند، یا برخی موارد شایعه باشد، یا بنابر برخی مصلحت های مهم تر شاید برای مدت کوتاهی نادیده گرفته شود. با همه این احوال اصل اولی همان است که بیان شد و آن امر به معروف و نهی از منکر و برخورد قاطعانه با تخلفات است تا حدی که دارای قدرت باشند.

پی نوشت ها:

۱. نهج البلاغه، نامه ۵۳.

۲. بحارالانوار، ج ۱۰۱، ص ۲۷۵ و ج ۷۳، ص ۴۹ و ج ۴۱، ص ۱۰۵.

آیا ولی فقیه قدرت سلب اراده از انسان مسلمان یا غیر مسلمان را دارد؟ آیا این امر بدترین نوع دیکتاتوری محسوب نمی شود؟

پرسش

آیا ولی فقیه قدرت سلب اراده از انسان مسلمان یا غیر مسلمان را دارد؟ آیا این امر بدترین نوع دیکتاتوری محسوب نمی شود؟

پاسخ

هیچ کس نه تنها حق سلب اراده از انسان را ندارد، بلکه امکان سلب اختیار نیز در دست هیچ کس نیست، سنت و قانون آفرینش الهی در حق انسان ها آن است که همه افراد آزاد هستند که کارهای خود را از روی اختیار انجام دهند. در حکومت ولایت فقیه، آن چه حاکم و اصلی است که باید باشد، قانون الهی است، ملاک تصدی حکومت، شخصیت حقیقی رهبر و زمامدار نیست، بلکه شرایط و ملاک های خاص در آن مورد نظر است و همه موظف به رعایت دقیق حدود قانون و موازین شرعی می باشند.

در اسلام، عدالت قانونی عام است که تمامی افراد را بدون استثنا شامل می شود. به گفته حضرت امیرالمؤمنین (ع) "العدل سائس عام"^(۱) حقوق مدنی متعلق به تمام شهروندان است و ولی فقیه و دولت موظف به تامین آن ها هستند.

در جامعه ولایی هیچ کس حق تجاوز از قانون و تعدی به حقوق دیگران را ندارد و تمامی شهروندان حتی کافران ذمی و اقلیت های مذهبی که زیر پوشش نظام اسلامی قرار می گیرند، از حقوق قانونی خود برخوردارند، نیز اموال و دارایی و آزادی های قانونی شان در حمایت قرار دارد. کسی که حریم آن ها را محترم نشمرد، از عدالت ساقط می شود، به طوری که نه تنها لیاقت و شایستگی ولایت و زمامداری را از دست خواهد داد. بلکه شایستگی مناسب پایین تر مثل امامت جماعت و اقامه شهادت در دادگاه نیز از او سلب می شود.

فعالیت و شرکت در تمامی امور اجتماعی،

فرهنگی و اقتصادی، طبق موازین شرعی و الهی، کاملاً آزاد است و برای هیچ صنف و دسته خاصی امتیاز ویژه و خاصی قابل پذیرش نیست. تنها ملاک و امتیاز و عدالت، تقوا و حدود الهی در بُعد فردی و اجتماعی خواهد بود، چرا که به گفته قرآن "ان اکرمکم عندالله اتقیکم". (۲) گرامی ترین شما نزد خدا با تقواترین شما است.

آیا ولایت فقیه دیکتاتوری محسوب نمی شود؟

باید ابتدا ویژگی های دیکتاتوری را با حکومت ولایی مقایسه کنیم تا تفاوت آن ها آشکار شود، به دو ویژگی اشاره می کنیم:

ویژگی اول دیکتاتوری نامحدود بودن قدرت است، ولی در حکومت ولایی قدرت نامحدود وجود ندارد، زیرا حکومت ولایی می کشد بستر مناسب برای بروز و شکوفایی استعدادها را فراهم آورد و مردم علاوه بر سعادت دنیوی بتوانند آخرت را طی کنند، در واقع حکومت ولایت فقیه به اجرای عدالت و قوانین الهی محدود است و در صورت گذشتن از این حد، حق هیچ حکومتی ندارد، پس نامحدود نیست.

آیا در چنین نظام سیاسی که مقصود شما نظم اجتماعی و رفاه مادی نیست، می توان تصور کرد که فردی با قدرت نامحدود در رأس هرم قدرت وجود داشته باشد؟

در نظام دیکتاتوری، قانون اراده دیکتاتور است اما در ولایت فقیه قانون احکام الهی است و وظیفه زمامدار تنها اجرای احکام شریعت و رعایت مصالح اسلام و مسلمانان است. و به هیچ وجه اجازه تجاوز از این محدوده را نخواهد داشت.

ویژگی دوم دیکتاتوری به قدرت رسیدن با توسل به زور است، ولی از نظام ولایی، اعلام پذیرش و وفاداری مردم شرط اعمال ولایت است، هر چند معصوم یا فقیه جامع الشرایط ولایت شرعی داشته باشد،

ولی تا زمانی که مردم از آن استقبال نکنند و نپذیرند، نمی تواند عهده دار حاکمیت شود، بنابراین نه ولی فقیه و نه هیچ کس دیگر نمی تواند اراده انسان ها را از ایشان سلب کند، ولی هر نظام و کشوری قوانین ویژه خود را دارد، کسانی می توانند از مزایای شهروندی استفاده کنند که قوانین جاری را رعایت نمایند، و این در هر جامعه ای وجود دارد، که به معنای دیکتاتوری نخواهد بود، زیرا در غیر این صورت جامعه به سوی هرج و مرج خواهد رفت.

پی نوشت ها:

۱ - نهج البلاغه، حکمت ۴۳۷.

۲ - حجرات (۴۹)، آیه ۱۳.

منظور از ولایت مطلقه فقیه چیست؟ (پ)

پرسش

منظور از ولایت مطلقه فقیه چیست؟ (پ)

پاسخ

در این باره انبیا چون ساربانند دلیل و راهنمای کاروانند

وز ایشان سید ما گشت سالار هم او اوّل هم او آخر در این کار

دین از طرف خداوند تنها یکی است و به همین خاطر در آیات قرآن، کلمه دین، هیچ گاه به صورت جمع (ادیان) به کار نرفته است. آنچه موجب تفاوت پیام پیامبران می شود، یکی سطح معارفی است که از طرف پیامبران برای انسان ها بیان می شود و دیگری شریعت و احکامی است که با توجه به شرایط و نیازهای متفاوت مردم از طرف خداوند تشریح می شود.

بشر در دریافتتعالیم الهی پیامبران همانند دانش آموزی هستند که از دوره های ابتدایی تا سطوح بالاتر، تعالیم را از پیامبران فرا می گیرند و با توجه به هر دوره ای از بلوغ فکری بشر و رشد و نیازهای آن، سطح معارف نیز متفاوت شده و بالاتر می رود.

با توجه به این مسئله، قرآن (که آخرین کتاب الهی و نهایی ترین تعلیماتی است که از طرف خداوند به وسیله آخرین پیامبر برای بشر نازل شده است) در بالاترین سطح از تعالیم و معارف و احکام نسبت به کتاب های آسمانی پیشین قرار دارد.

کاملاً طبیعی است که آخرین کلام الهی باید نسبت به کتاب های پیشین نازل بر پیامبران سابق در رتبه بالاتر قرار داشته باشد، هم از نظر سطح معارف و تعلیمات و نوع شناختی که نسبت به خداوند و جهان هستی به بشر ارائه می دهد و هم از جهت

احكام و شرايعی كه در آن بيان شده است. از آن جا كه اين كتاب، آخرين كتاب

الهی است و دیگر شریعت و آیین و پیامبری برای بشر فرستاده نخواهد شد، همه چیزهایی که بشر برای سعادت و خوشبختی نیاز دارد، در آن فراهم شده است. پس نه تنها بر کتاب های آسمانی پیش از خود برتری دارد، بلکه کامل ترین کتاب آسمانی است که کامل تر از آن نخواهد بود.

هم چنین کاملاً-طبیعی است آن کس که کامل ترین کلام و پیام الهی به وسیله او برای بشر ابلاغ می شود، بالاترین مقام را میان پیامبران خواهد داشت.

کسی می تواند کامل ترین پیام و معارف بلند الهی را در خود جای داده و حمل نماید و مهبط نزول وحی شود که درون و قلب او پذیرای آن همه معارف الهی باشد. هر چه معارف و پیام کامل تر باشد، شخصیتی که امانت می تواند به او داده شود و ابلاغ کننده پیام خداوند باشد، از مرتبه بالاتری برخوردار خواهد بود.

در عین حال که پیامبر اسلام و قرآن تمام آنچه را خداوند بر پیامبران سابق نازل کرده بود، دارا است. علاوه بر آن، چیزهایی در قرآن است که در شرایع و تعالیم سابق نبوده است.

نام احمد نام جمله انبیا است چون که صد آمد، نود هم پیش ما است

برای تکمیل پاسخ، ابعاد مختلف کامل بودن دین اسلام ضمیمه شده، آن را نیز مطالعه فرمایید.

مخالفت با ولی فقیه و انقلاب اسلامی چه حکمی دارد؟

پرسش

مخالفت با ولی فقیه و انقلاب اسلامی چه حکمی دارد؟

پاسخ

مخالفت با فقیه جامع الشرائط از دو نگرش قابل بحث است.

۱ - گاهی مخالفت با او در نظریات استنباطی و اجتهادی او است، مانند این که یک مجتهد یا یک صاحب نظر در مسائل علمی با مرجع تقلید از نظر علمی دیدگاه متفاوتی دارد.

این گونه اختلاف نظرها، مخالفت های علمی و اجتهادی است که نه تنها اشکال ندارد، بلکه باعث رونق نظری و علمی می شود. در درس های حوزه های علمیه، شاگردان زبده و با سواد با نظر استاد (که شاید مرجع تقلید باشد) به بحث و مجادله می نشینند و پاسخ می گیرند.

۲ - گاهی مخالفت با فقیه به خاطر عناد و لجاجت و یا از سوی برداشت های مغرضانه است.

در این صورت این گونه مخالفت ها نه تنها صحیح نیست، بلکه گناه و حرام است. در روایتی از امام صادق (ع) آمده است: "کسانی که صاحب نظر در مسائل فقهی هستند (فقها) از طرف من بر شما حاکم هستند و شما باید از آنان اطاعت کنید، پس هر گاه او براساس حکم ما حکم کرد، اگر کسی آن را نپذیرد (مخالفت بکند) حکم خدا را سبک شمرد و علیه ما اقدام کرده، و این در حد شرک به خدا است". (۱)

بنابراین مخالفت با فقیه جامع الشرائط (که از بین فقها انتخاب می شود و در حقیقت از طرف ائمه (ع) بر این کار نصب شده است) جائز نیست.

فقیه از طرف امامان معصوم (ع) بر مردم ولایت دارد که اصطلاحاً به آن ولایت فقیه می گویند. اطاعت از ولایت فقیه به ولایت ائمه

(ع) باز می گردد؛ زیرا مشروعیت ولایت فقیه از طرف آنان اعلام شده است.

البته آنچه در مسئله ولایت فقیه مطرح است و منصوب از طرف امام معصوم است، شخصیت حقوقی آن است، یعنی در واقع ارزش ولی فقیه به جهت ویژگی هایی است که در او وجود دارد نه شخصیت حقیقی او.

با انقلاب اسلامی که توسط حضرت امام خمینی (ره) و مراجع و علما و به رهبری آنان به وجود آمده و به تأیید آنان رسیده است و در زمان ما نیز مورد تأیید مراجع عظام است، نباید مخالفت کرد. همه مردم باید به انقلاب اسلامی کمک کنند تا همچنان بر پایه ارزش های اسلامی بماند و ارزش ها را جایگزین مفسد غرب و شرق نمایند تا زمینه ساز ظهور حضرت ولی عصر (ع) باشد و به دست صاحب اصلی آن برسد.

پی نوشت ها :

۱ - وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۹۹، باب یازده، از ابواب صفات القاضی.

آیا ولی فقیه قدرت سلب اراده از انسان مسلمان یا غیر مسلمان را دارد؟ آیا این امر بدترین نوع دیکتاتوری محسوب نمی شود؟

پرسش

آیا ولی فقیه قدرت سلب اراده از انسان مسلمان یا غیر مسلمان را دارد؟ آیا این امر بدترین نوع دیکتاتوری محسوب نمی شود؟

پاسخ

هیچ کس نه تنها حق سلب اراده از انسان را ندارد، بلکه امکان سلب اختیار نیز در دست هیچ کس نیست، سنت و قانون آفرینش الهی در حق انسان ها آن است که همه افراد آزاد هستند که کارهای خود را از روی اختیار انجام دهند. در حکومت ولایت فقیه، آن چه حاکم و اصلی است که باید باشد، قانون الهی است، ملاک تصدی حکومت، شخصیت حقیقی رهبر و زمامدار نیست، بلکه شرایط و ملاک های خاص در آن مورد نظر است و همه موظف به رعایت دقیق حدود قانون و موازین شرعی می باشند.

در اسلام، عدالت قانونی عام است که تمامی افراد را بدون استثنا شامل می شود. به گفته حضرت امیرالمؤمنین (ع) "العدل سائنس عام" (۱) حقوق مدنی متعلق به تمام شهروندان است و ولی فقیه و دولت موظف به تأمین آن ها هستند.

در جامعه ولایی هیچ کس حق تجاوز از قانون و تعدی به حقوق دیگران را ندارد و تمامی شهروندان حتی کافران ذمی و اقلیت های مذهبی که زیر پوشش نظام اسلامی قرار می گیرند، از حقوق قانونی خود برخوردارند، نیز اموال و دارایی و آزادی

های قانونی شان در حمایت قرار دارد. کسی که حریم آن ها را محترم نشمرد، از عدالت ساقط می شود، به طوری که نه تنها لیاقت و شایستگی ولایت و زمامداری را از دست خواهد داد. بلکه شایستگی مناسب پایین تر مثل امامت جماعت و اقامه شهادت در دادگاه نیز از او سلب می شود.

فعالیت و شرکت در تمامی امور اجتماعی،

فرهنگی و اقتصادی، طبق موازین شرعی و الهی، کاملاً آزاد است و برای هیچ صنف و دسته خاصی امتیاز ویژه و خاصی قابل پذیرش نیست. تنها ملاک و امتیاز و عدالت، تقوا و حدود الهی در بُعد فردی و اجتماعی خواهد بود، چرا که به گفته قرآن "ان اکرمکم عندالله اتقیکم" (۲). گرامی ترین شما نزد خدا با تقواترین شما است.

آیا ولایت فقیه دیکتاتوری محسوب نمی شود؟

باید ابتدا ویژگی های دیکتاتوری را با حکومت ولایی مقایسه کنیم تا تفاوت آن ها آشکار شود، به دو ویژگی اشاره می کنیم:

ویژگی اول دیکتاتوری نامحدود بودن قدرت است، ولی در حکومت ولایی قدرت نامحدود وجود ندارد، زیرا حکومت ولایی می کشد بستر مناسب برای بروز و شکوفایی استعدادها را فراهم آورد و مردم علاوه بر سعادت دنیوی بتوانند آخرت را طی کنند، در واقع حکومت ولایت فقیه به اجرای عدالت و قوانین الهی محدود است و در صورت گذشتن از این حد، حق هیچ حکومتی ندارد، پس نامحدود نیست.

آیا در چنین نظام سیاسی که مقصود شما نظم اجتماعی و رفاه مادی نیست، می توان تصور کرد که فردی با قدرت نامحدود در رأس هرم قدرت وجود داشته باشد؟

در نظام دیکتاتوری، قانون اراده دیکتاتور است اما در ولایت فقیه قانون احکام الهی است و وظیفه زمامدار تنها اجرای احکام شریعت و رعایت مصالح اسلام و مسلمانان است. و به هیچ وجه اجازه تجاوز از این محدوده را نخواهد داشت.

ویژگی دوم دیکتاتوری به قدرت رسیدن با توسل به زور است، ولی از نظام ولایی، اعلام پذیرش و وفاداری مردم شرط اعمال ولایت است، هر چند معصوم یا فقیه جامع الشرایط ولایت شرعی داشته باشد،

ولی تا زمانی که مردم از آن استقبال نکنند و نپذیرند، نمی تواند عهده دار حاکمیت شود، بنابراین نه ولی فقیه و نه هیچ کس دیگر نمی تواند اراده انسان ها را از ایشان سلب کند، ولی هر نظام و کشوری قوانین ویژه خود را دارد، کسانی می توانند از مزایای شهروندی استفاده کنند که قوانین جاری را رعایت نمایند، و این در هر جامعه ای وجود دارد، که به معنای دیکتاتوری نخواهد بود، زیرا در غیر این صورت جامعه به سوی هرج و مرج خواهد رفت.

پی نوشت ها:

۱ - نهج البلاغه، حکمت ۴۳۷.

۲ - حجرات (۴۹)، آیه ۱۳.

۱- منظور از اینکه ولی فقیه می تواند احکام فرعی اسلام را تغییر دهد یا آنها را تعطیل کند، چیست؟

پرسش

منظور از اینکه ولی فقیه می تواند احکام فرعی اسلام را تغییر دهد یا آنها را تعطیل کند، چیست؟

پاسخ

می دانیم که از دیدگاه عقیدتی ما قانونگذار، خدای متعال است و در عرض او هیچ کس حق قانونگذاری ندارد، پس چگونه می توان تغییر یا تعطیل احکام فرعی را به دست ولی فقیه توجیه کرد؟ باید گفت مقصود از تغییر یا تعطیل احکام فرعی به دست ولی فقیه این نیست که حاکم شرعی در مقابل قانون الهی، قانون جدیدی وضع کند یا اینکه قانون ثابتی را نادیده بگیرد و آن را تعطیل نماید، بلکه منظور این است که ولی فقیه حق دارد با توجه به اوضاع و احوال اجتماعی و رعایت مصالح اسلام، یک حکم شرعی را جایگزین حکم دیگر کند. شان ولی فقیه در نظام اسلامی توضیح اینکه ولی فقیه کسی است که اولاً فقیه کاملی است، یعنی به تمام احکام و ارزشهای دینی آگاهی کامل دارد و به مبانی و معیارهای شرعی کاملاً آگاه است. ثانیاً مصالح جامعه اسلامی را در اوضاع و احوال متغیر زمان بخوبی تشخیص می دهد و می داند در هر زمان مصلحت اسلام و مسلمانان چیست. با توجه به این امور است که ولی فقیه براساس آگاهی از مبانی اسلام تشخیص می دهد شارع مقدس در این اوضاع به اجرای حکم نخست راضی نیست، بلکه حکم دیگری را می طلبد و در واقع حکم مهم را بر حکم مهم مقدم می دارد. کشف حکم جدید کار ولی فقیه است، نه شخص دیگر. پس او با کنار گذاشتن حکم شرعی

قبلی و اجرای حکم جدید از دستور شارع تخلف نکرده ، بلکه یک حکم شرعی را به سبب رعایت مصالحی ، بر حکم شرعی دیگر مقدم داشته است و این امری جدید نیست . مواردی وجود دارد که فقها گفته اند باید حکمی را بر حکم دیگر مقدم داشت . برای نمونه یکی از احکام اسلام حرمت نگاه به بدن زن نامحرم است ولی در صورتی که مراجعه به پزشک مرد برای زن متعین باشد پزشک می تواند موضع درد را معاینه کند و حتی در صورتی که معاینه بستگی به تماس دست داشته باشد نیز بی اشکال است . در اینجا میان حرمت نگاه به بدن زن نامحرم و وجوب حفظ جان مسلمان تراحم است . فقها در چنین شرایطی حکم وجوب حفظ جان مسلمان را بر حرمت نگاه به بدن وی مقدم می دارند . ملاک تقدم این است که فقیه یقین دارد در چنین موردی اراده تشریحی خدا به نجات جان مسلمان تعلق گرفته است یعنی در مورد تراحم بین دو تکلیف که هر دو در زمان واحدی قابل انجام نیست ، فقیه معین می کند وظیفه ، نجات جان مسلمان است نه اجتناب از نگاه حرام . در مساله مورد نظر ما نیز وقتی فقیه حاکم ، حکمی را کنار می گذارد و حکم دیگری را جایگزین آن می کند ، تحلیل این کار این است که ولی فقیه بر اساس ادله عقلی یا نقلی خاصی اراده تشریحی خدای متعال را کشف کرده و می داند که اراده تشریحی به چه چیزی تعلق گرفته است .

آیا اختیارات و وظائف ولی فقیه منحصر به اموری است که در قانون اساسی آمده یا اینکه موارد مذکور صرفاً نمونه هایی از اختیارات رهبر است ؟

پرسش

آیا اختیارات و وظائف ولی فقیه منحصر به

اموری است که در قانون اساسی آمده یا اینکه موارد مذکور صرفاً نمونه هایی از اختیارات رهبر است؟

پاسخ

فایده قانونگذاری اصولاً فایده وضع قانون این است که اگر در موردی اختلاف واقع شد، بتوان با استناد به آن رفع اختلاف کرد؛ یعنی قانون سندی است که با استناد به آن حل اختلاف می شود. بر این اساس هر چه در قانون ذکر شده، باید احصایی باشد تا وضع قانون فایده ای داشته باشد. اما باید توجه داشت که همیشه در جریان وضع قانون مواردی مورد نظر قرار می گیرد که غالباً اتفاق می افتد. و معمولاً برای موارد نادر قانونگذاری نمی شود. اختیارات و وظایف ولی فقیه در قانون هم بر همین منوال است؛ یعنی در قانون اساسی اصلی تصویب شده که در آن اختیارات و وظایف ولی فقیه مشخص شده است، ولی در این اصل مواردی ذکر شده که معمولاً مورد احتیاج است، نه اینکه اختیارات او منحصر به موارد مذکور باشد، چرا که در اصل دیگری از قانون اساسی ولایت مطلقه برای ولی فقیه اعلام شده است. این دو اصل با هم تعارضی ندارند بلکه توضیح دهنده همدیگرند؛ یعنی یک اصل بیان کننده اختیارات و وظایف ولی فقیه در موارد غالب است، و اصل دیگر (ولایت مطلقه فقیه) بیانگر اختیارات ولی فقیه در مواردی است که پیش می آید و نیاز است ولی فقیه تصمیمی بگیرد که خارج از اختیارات مذکور در اصل اولی است و آن اصل نسبت به این موارد ساکت است. اگر به عملکرد امام

راحل قدس سره توجه کنیم ، درمی یابیم اختیارات ولی فقیه فراتر از آن چیزی است که در قانون اساسی آمده است . مفاد قانون اساسی - پیش ازبازنگری - آن بود که رئیس جمهور توسط مردم تعیین می شود و رهبر این انتخاب را تنفیذ می کند ، ولی امام قدس سره در مراسم تنفیذ ریاست جمهوری اعلام کرد : من شمارا به ریاست جمهوری منصوب می کنم . در قانون اساسی سخن از (نصب) رئیس جمهور نبود ، ولی امام رحمه الله از این رو که اختیار بیشتری برای مقام ولایت فقیه قائل بودند و ولی فقیه را دارای ولایت الهی می دانستند در هنگام تنفیذ روسای محترم جمهور از واژه نصب استفاده می کردند . به عنوان نمونه در تنفیذ حکم ریاست جمهوری مرحوم شهید رجایی چنین آمده است : (و چون مشروعیت آن باید با نصب فقیه ولی امر باشد اینجانب رای ملت را تنفیذ و ایشان را به سمت ریاست جمهوری اسلامی ایران منصوب نمودم و مادام که ایشان در خط اسلام عزیز و پیرو احکام مقدس آن می باشند و از قانون اساسی ایران تبعیت و در مصالح کشور و ملت عظیم الشان در حدود اختیارات قانونی خویش کوشا باشند و از فرامین الهی و قانون اساسی تخطی نمایند ، این نصب و تنفیذ به قوت خود باقی است . و اگر خدای ناخواسته بر خلاف آن عمل نمایند مشروعیت آن را خواهم گرفت . (۱)

آیا فقیه دارای ولایت مطلقه به اندازه ولایت انبیاء و امامان علیهم السلام است ؟

پرسش

آیا فقیه دارای ولایت مطلقه به اندازه ولایت انبیاء و امامان علیهم السلام است ؟

پاسخ

معانی ولایت (تکوینی ، تشریحی ، مطلقه) ولایت به ولایت تکوینی و تشریحی تقسیم می شود . ولایت تکوینی به معنای تصرف در موجودات و امور تکوینی است . روشن است چنین ولایتی از آن خداست . اوست که همه موجودات ، تحت اراده و قدرتش قرار دارند . اصل پیدایش ، تغییرات و بقای همه موجودات به دست خداست ؛ از این رو او ولایت تکوینی بر همه چیز دارد . خدای متعال مرتبه ای از این ولایت را به برخی از بندگانش اعطا می کند . معجزات و کرامات انبیا و اولیا علیهم السلام از آثار همین ولایت تکوینی است . آنچه در ولایت فقیه مطرح است ، ولایت تکوینی نیست . ولایت تشریحی یعنی اینکه تشریح و امر و نهی و فرمان دادن در اختیار کسی باشد . اگر می گوئیم خدا ربوبیت تشریحی دارد ، یعنی اوست که فرمان می دهد که چه بکنید ، چه نکنید و امثال اینها . پیامبر و امام هم حق دارند به اذن الهی به مردم امر و نهی کنند . درباره فقیه نیز به همین منوال است . اگر برای فقیه ولایت قائل هستیم ، مقصودمان ولایت تشریحی اوست ، یعنی او می تواند و شرعا حق دارد به مردم امر و نهی کند . در طول تاریخ تشیع هیچ فقیهی یافت نمی شود که بگوید فقیه هیچ ولایتی ندارد . آنچه تا حدودی مورد اختلاف فقهاست ، مراتب و درجات این ولایت است . امام خمینی قدس سره معتقد بودند

تمام اختیاراتی که ولی معصوم داراست، ولی فقیه نیز همان اختیارات را دارد. مگر اینکه چیزی استثنا شده باشد. امام فرموده اند: (اصل این است که فقیه دارای شرایط حاکمیت - در عصر غیبت - همان اختیارات وسیع معصوم را داشته باشد، مگر آنکه دلیل خاصی داشته باشیم که فلان امر از اختصاصات ولی معصوم است.) (۱-۱) از جمله جهاد ابتدایی که مشهور بین فقها این است که از اختصاصات ولی معصوم می باشد. از چنین ولایتی در باب اختیارات ولی فقیه به (ولایت مطلقه) تعبیر می کنند. معنای ولایت مطلقه این نیست که فقیه مجاز است هر کاری خواست، بکند تا موجب شود برخی - برای خدشه به این نظریه - بگویند: طبق (ولایت مطلقه) فقیه می تواند توحید یا یکی از اصول و ضروریات دین را انکار یا متوقف نماید. تشریح ولایت فقیه برای حفظ اسلام است. اگر فقیه مجاز به انکار اصول دین باشد، چه چیزی برای دین باقی می ماند، تا او وظیفه حفظ و نگهداری آن را داشته باشد؟ قید (مطلقه) در مقابل نظر کسانی است که معتقدند فقیه فقط در موارد ضروری حق تصرف و دخالت دارد. پس اگر برای زیبا سازی شهر نیاز به تخریب خانه ای باشد - چون چنین چیزی ضروری نیست - فقیه نمی تواند دستور تخریب آن را صادر کند. این فقها به ولایت مقید - نه مطلق - معتقدند، بر خلاف معتقدان به ولایت مطلقه فقیه، که تمامی موارد نیاز

جامعه اسلامی را - چه اضطراری و چه غیر اضطراری - در قلمرو تصرفات شرعی فقیه می دانند . دلیلی بر ولایت فقیه چگونه حق ولایت و حاکمیت در عصر غیبت برای فقیه اثبات می شود؟ می دانیم امامان معصوم علیهم السلام - بجز حضرت علی علیه السلام - حکومت ظاهری نداشتند ، یعنی حاکمیت الهی و مشروع آنان تحقق عینی نیافت . از سوی دیگر در زمانهایی که امامان حاکمیت ظاهری نداشتند ، شیعیان در موارد متعددی نیازمند آن می شدند که به کارگزاران حکومتی مراجعه کنند . فرض کنید دونفر مومن بر سر ملکی اختلاف داشتند و چاره ای جز مراجعه به قاضی نبود . از دیگر سو می دانیم در فرهنگ شیعی هر حاکمی که حاکمیتش به نحوی به نصب الهی منتهی نشود ، حاکم غیر شرعی و به اصطلاح طاغوت خواهد بود . در زمان حضور امام ، خلفایی که با کنار زدن امام معصوم ، بر اریکه قدرت تکیه زده بودند ، (طاغوت) به شمار می آمدند . مراجعه به حکام طاغوت ممنوع است ، چون قرآن تصریح می کند : [یریدون ان یتحاکموا الی الطاغوت و قد امروا ان یکفروا به] می خواهند برای داوری نزد طاغوت و حکام باطل بروند ؟ در حالی که امر شده اند به طاغوت کافر باشند . [(۲-۱) پس وظیفه مردم مومن در آن وضع چه بود ؟ خود معصومین علیهم السلام راهکار مناسبی در اختیار شیعیان گذاشته بودند و آن اینکه در مواردی که محتاج به مراجعه به حاکم هستید و حاکم رسمی جامعه حاکمی غیر شرعی است ، به کسانی مراجعه کنید که عارف به

حلال و حرام باشند. و در صورت مراجعه به چنین شخصی حق ندارید از حکم و داوری او سرپیچی کنید این کار رد امام معصوم است و رد امام معصوم در حد شرک به خداست. به مقبوله (عمر بن حنظله) بنگرید که در آن از امام جعفر صادق علیه السلام نقل شده است: (من کان منکم قدروی حدیثنا و نظر فی حلالنا و حرامنا و عرف احکامنا فلیرضوا به حکما فانی قد جعلته علیکم حاکما فاذا حکم بحکمنا فلم یقبله منه فانما استخف بحکم الله وعلینا رد و الراد علینا کالراد علی الله و هو علی حد الشرک بالله) (۲) (فقیه) در اصطلاح امروز همان شخصی است که در روایات با تعبیر (عارف به حلال و حرام) و امثال آن معرفی شده است. با توجه به مطالب فوق می توان بر ولایت فقیه در زمان غیبت چنین استدلال آورد که: اگر در زمان حضور معصوم، در صورت دسترسی نداشتن به معصوم و حاکمیت نداشتن او وظیفه مردم مراجعه به فقیهان جامع شرایط است، در زمانی که اصلا معصوم حضور ندارد به طریق اولی وظیفه مردم مراجعه به فقیهان جامع شرایط است. با توجه به روایات مربوط به عصر غیبت، مثل توقیع مشهور حضرت صاحب الزمان علیه السلام که در آن می خوانیم: (اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواه حدیثنا فانهم حجتی علیکم و انا حجه الله علیهم) یعنی در رویدادها و پیشامدها به راویان حدیث ما رجوع کنید، زیرا آنان حجت من بر شمایند و من حجت خدا بر آنانم.

(۱-۳) وقتی اثبات کردیم فقیه در عصر غیبت حق حاکمیت و ولایت دارد، یعنی اوست که فرمان می دهد، امر و نهی می کند و امور جامعه را رتق و فتق می کند و مردم هم موظفند از چنین فقیهی تبعیت کنند. همان گونه که در عصر حضور معصوم، اگر کسی از سوی امام علیه السلام بر امری گمارده می شد، مردم موظف بودند دستورهای او را اطاعت کنند. وقتی حضرت علی علیه السلام مالک اشتر را به استانداری مصر مامور کرد، دستورات مالک واجب الاطاعه بود زیرا مخالفت با مالک اشتر، مخالفت با حضرت علی بود. وقتی کسی، دیگری را نماینده و جانشین خود قرار دهد، برخورد با جانشین، در واقع برخورد با خود شخص است. در زمان غیبت که فقیه از طرف معصوم برای حاکمیت بر مردم نصب شده، اطاعت و عدم اطاعت از فقیه به معنای پذیرش یا رد خود معصوم علیه السلام است. به طور خلاصه باید گفت: اولاً فقیه دارای ولایت تکوینی نیست؛ ثانیاً ولایت مطلقه فقیه، همان اختیارات معصوم است و مستلزم تغییر دین نیست؛ ثالثاً: اصل ولایت فقیه را هیچ فقیه شیعی منکر نشده است؛ رابعاً: اختلاف فقها در ولایت فقیه، به تفاوت نظر آنان در دامنه اختیارات است، نه اصل ولایت.

با توجه به اینکه ولایت فقیه، مطلق است، آیا وی می تواند اصول دین و احکام آن را تغییر دهد؟

پرسش

با توجه به اینکه ولایت فقیه، مطلق است، آیا وی می تواند اصول دین و احکام آن را تغییر دهد؟

پاسخ

ولایتی که به فقیه اعطا شده است برای حفظ اسلام است. اولین وظیفه ولی فقیه پاسداری از اسلام است. اگر فقیه، اصول و احکام دین را تغییر دهد، اسلام از بین می رود. اگر حق داشته باشد اصول را تغییر دهد یا آن را انکار کند، چه چیزی باقی می ماند تا آن را حفظ کند؟ لیکن اگر جایی امر دایر بین مهم و مهم شود، فقیه می تواند مهم را فدای مهم کند تا اینکه مهم باقی بماند. مثلاً اگر رفتن به حج موجب ضرر به جامعه اسلامی باشد و ضرر آن از ضرر تعطیل حج بیشتر باشد فقیه حق دارد برای حفظ جامعه اسلامی و پاسداری از دین، حج را موقتاً تعطیل کند و مصلحت مهمتری را برای اسلام فراهم نماید. تراحم احکام شرعی در کتب فقهی آمده است اگر دو حکم شرعی با یکدیگر متزاحم شوند یعنی؛ انجام هر یک مستلزم از دست رفتن دیگری باشد، باید آن که اهمیت بیشتری دارد، انجام بگیرد. مثلاً؛ اگر نجات جان غریقی بسته به این باشد که انسان از ملک شخصی دیگران بدون اجازه عبور کند، دو حکم وجوب نجات غریق و حرمت غصب ملک دیگران با یکدیگر متزاحم دارند؛ در این صورت اگر بخواهیم واجب را انجام دهیم، مرتکب حرام می شویم و اگر بخواهیم دچار غصب نشویم، انسانی جان خود را از دست می

دهد. از این رو وظیفه داریم میان دو حکم مقایسه کنیم و آن را که اهمیت بیشتری دارد، انجام دهیم، و چون حفظ جان غریق مهمتر از تصرف غاصبانه در اموال دیگران است، حرمت غصب ملوک از بین می‌رود و نجات غریق ترجیح می‌یابد. در امور اجتماعی نیز این گونه است؛ ولی فقیه از آن رو که به احکام اسلامی آگاهی کامل دارد و مصالح جامعه را بهتر از دیگران می‌داند، می‌تواند اجرای برخی از احکام را برای حفظ مصالح مهمتر متوقف کند. در چنین مواردی فقیه حکم اسلامی دیگری را اجرا می‌نماید در این صورت احکام اسلام عوض نشده است، بلکه حکمی مهمتر بر مهم پیشی گرفته است و این خود از احکام قطعی اسلام است. درباره اصول دین که اسلام، بر آن بنا شده است، به هیچ وجه جایز نیست که برای حفظ مصلحت دیگری اصول دین تغییر یابد، زیرا در تراحم میان اصول دین با اموردیگر، اصول دین مقدم است. از این رو اگر ولی فقیه در صدد انکار یا تغییر اصول دین برآید، مخالفت با اسلام کرده است و این مخالفت او را از عدالت ساقط می‌گرداند و پس از آن ولایت از وی سلب می‌شود و حکم او ارزش ندارد. اگر گفته شود ولی فقیه دارای ولایت مطلقه است و او ممکن است از قدرت مطلقه اش بر این امر مدد بگیرد پاسخ این است که مراد از ولایت مطلقه این است که آنچه پیغمبر اکرم و امامان معصوم در آن ولایت

داشته اند - جز در موارد استثنایی - جزء اختیارات ولی فقیه است , انکار یا تغییر اصول دین برای پیامبر اکرم و ائمه اطهار هم روا نیست تا چه رسد به ولی فقیه .

اختیاراتی که در قانون اساسی برای ولی فقیه برشمرده شده , مستلزم تخصصهای متعدداست , ولی به صورت طبیعی , بودن این تخصصها در یک نفر مشکل است , پس چگونه ولی فقیه بر تمام امور کشور حاکم باشد ؟

پرسش

اختیاراتی که در قانون اساسی برای ولی فقیه برشمرده شده , مستلزم تخصصهای متعدداست , ولی به صورت طبیعی , بودن این تخصصها در یک نفر مشکل است , پس چگونه ولی فقیه بر تمام امور کشور حاکم باشد ؟

پاسخ

اگر در قانون اساسی امور متعددی را به عنوان اختیارات ولی فقیه مطرح کرده اند , مقصود قانونگذاران این نبوده است که ولی فقیه در تمامی آن امور تخصص داشته باشد و شخصا نظر بدهد , زیرا تردیدی نیست غیر از کسانی که به علم غیب مرتبند , هیچ کس , نمی تواند ادعا کند در همه علوم صاحب نظر است . مشاوره با متخصصان در هر جامعه ای متخصصان متعددی هستند که هر گروه در رشته ای خاص صاحب نظرند . ولی فقیه نیز باید مشاورانی از متخصصان مختلف داشته باشد تا آنها در مسایل متفاوت اظهار نظر کنند و نظر مشورتی خود را به ایشان انتقال دهند در نهایت ولی فقیه با توجه به مشورتهایی که انجام می دهد تصمیم می گیرد و سخن نهایی را اعلام می کند . قرآن می فرماید : [و شاورهم فی الامر فاذا عزمت فتوکل علی الله (۱) در کارها بامومنان مشورت کن اما هنگامی که تصمیم گرفتی (قاطع باش و) بر خدا توکل کن .] این آیه خطاب به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است . بر اساس بینش دینی ما آن حضرت , معصوم و عالم به علم الهی (لدنی) بودند , ولی مامور بودند , بامردم و آگاهان در مسائل مشورت نمایند . شاید حکمت این فرمان

این بود که مردم رادر کارها دخالت دهند ، تا آنان با دلگرمی و اطمینان بیشتری با آن حضرت همکاری کنند ، در عین حال در آیه تصریح شده که عزم و تصمیم نهائی ، با پیامبر است . وقتی پیامبر - عظیم الشان - باید مشورت کند ، حاکم غیر معصوم - که دسترسی به علم غیب ندارد ، سزاوارتر به مشورت است ، ولی تصمیم نهایی با اوست . ممکن است مشاوران رهبر در یک نظام رسمی مثل مجمع تشخیص مصلحت نظام قرار داشته باشند و ممکن است مشاوران غیر رسمی باشند . در تمام کشورهای دنیا - به رغم وجود اختلاف در نوع حکومت - رهبران و روسای کشورها در زمینه های نظامی ، فرهنگی ، اجتماعی ، سیاسی و ۰۰۰ مشاور یا مشاورانی دارند که در امور مختلف از نظرات آنها استفاده می کنند . در این باره حاکم اسلامی نیز مانند دیگر رهبران و حاکمان عمل می کند .

با توجه به اختیارات ولی فقیه ، اگر به طور همزمان وی ، خبرگان را منحل و مجلس نیز وی را عزل کند ، چه باید کرد ؟

پرسش

با توجه به اختیارات ولی فقیه ، اگر به طور همزمان وی ، خبرگان را منحل و مجلس نیز وی را عزل کند ، چه باید کرد ؟

پاسخ

این سؤال فقط درباره ولی فقیه - با توجه به اختیارات وی - و مجلس خبرگان مطرح نمی شود ، بلکه در هر موردی که دو قدرت وجود داشته باشد که هر یک بتواند دیگری را برکنار کند این سؤال پیش می آید . برای مثال در کشورهایی که رئیس جمهور حق منحل کردن مجلس را دارد ، این سؤال مطرح می شود که اگر رئیس جمهور مجلس را منحل کند و در همان زمان مجلس رئیس جمهور را از قدرت برکنار کند ، چاره چیست و تصمیم کدام یک نافذ است ؟ این اشکال درباره ولی فقیه و مجلس خبرگان وارد نیست ، زیرا خبرگان زمانی عزل رهبر و عدم صلاحیت او را برای رهبری اعلام می کنند که پیش از آن مطمئن باشند رهبر صلاحیتش را از دست داده است . مثلاً اگر خبرگان تشخیص دادند رهبر عدالت یا بینش فقهی و یا توانایی اداره امور اجتماعی را از دست داده است ، عزل او را اعلام می کنند . روشن است پیش از اطمینان از عدم صلاحیت وی ، برکنار شدن او از ولایت و اعلام عدم صلاحیت از ناحیه خبرگان پیش نخواهد آمد . پس اعلام عزل رهبری امری است که قبلاً برای خبرگان مشخص شده است و سپس اعلام می گردد . بنابراین ، اگر همزمان با اعلام عدم صلاحیت رهبر از سوی خبرگان ، رهبر نیز مجلس خبرگان را منحل کند ، منحل

کردن رهبر تأثیری ندارد , زیرا پیش از اعلام خبرگان , رهبر , به دلیل از دست دادن شرایط , خود به خود معزول شده است . امتیاز حکومت دینی این مطلب یکی از افتخارات نظام حکومت ولایی است , که عزل و نصب حاکم شرعی از سوی خداست و حاکمیت او بر تقوا استوار است . بنابراین , با مشکلاتی که ممکن است در این زمینه برای حکومتها به وجود آید , کمتر مواجه هستیم , زیرا مشروعیت حکومت اسلامی از سوی خداست و مقبولیت آن از سوی مردم است . ممکن است کسی ادعا کند از جهت عملی تفاوتی میان مشروعیت الهی و مقبولیت مردمی وجود ندارد , ولی باید دانست اگر مشروعیت حاکم را از سوی خدا بدانیم , تا وقتی این مشروعیت باقی است که تمامی شرایط در شخص حاکم باقی باشد , و در صورتی که حاکم , فاقد یکی از آن شرایط گردد , شرعا از مقام خود ساقط می شود , خواه کسی از فقدان شرایط آگاه بشود یا نشود . در حالی که اگر مردم بفهمند حاکم آنها شرایط حاکمیت را از دست داده است و تصمیم بر عزل او بگیرند , این کار در صورتی انجام می گیرد که طرفداران حاکم از اکثریت بیفتند و منافع گروهی خود را بر مصالح جامعه مقدم ندارند که معمولا چنین هم نمی شود .

اگر ولی فقیه نماینده امام زمان (عج) در زمین و ولی امر همه مسلمانان جهان است , چرا قانون اساسی به گونه ای تنظیم شده است که ولی فقیه , نمایندگان مجلس خبرگان رهبری و دیگران باید ایرانی باشند ؟

پرسش

اگر ولی فقیه نماینده امام زمان (عج) در زمین و ولی امر همه مسلمانان جهان است , چرا قانون اساسی به گونه ای تنظیم شده است که ولی فقیه , نمایندگان مجلس خبرگان رهبری و دیگران باید

ابتدا توضیحی درباره خود سؤال می دهیم . منظور سؤال کننده این است که آیا ولایت فقیه مقامی است مشابه مقامات دولتی که تمام اختیارات و وظایفشان محدود به همان کشوری است که در آن حکمرانی می کنند یا اینکه ولایت فقیه مقام و منصبی الهی است و محدود به مرزهای جغرافیایی نمی شود؟ اگر فرض اول مورد قبول است ، چرا ولی فقیه را ولی امر همه مسلمانان می دانید؟ و اگر فرض دوم را می پذیرید ، چرا قانون اساسی به گونه ای است که در قوانین مربوط به رهبری ، نمایندگان خبرگان و امثال آن ، مرز جغرافیائی اهمیت دارد و گویا امور مربوط به رهبری به ایران محدود می گردد ، مثلاً- در قانون اساسی پیش بینی نشده است رهبر جمهوری اسلامی یک غیرایرانی باشد ، یا برخی از اعضای خبرگان از کشورهای دیگر باشند . در پاسخ ، ذکر مقدماتی ضروری است : دوران امر میان همه یا هیچ ؟ ۱ - بعضی از مکاتب سیاسی یا حقوقی یا اخلاقی و ۰۰۰ هستند که نظرات آنها دایر میان همه یا هیچ است ؛ بدین معنا که اگر همه شرایط مورد نظر آنها در موردی جمع شد ، نتیجه به دست می آید ، ولی اگر کمتر از همه شرایط فراهم شد ، دیگر هیچ نتیجه ای به بار نمی نشیند ، به عبارت دیگر : با همه شرایط حصول نتیجه را شاهدیم و با کمتر از همه شرایط هیچ نتیجه ای را به دست نمی آوریم . برای روشنتر شدن این ادعا به مثالی از فلسفه اخلاق)

کانت) توجه کنید: او معتقد است اگر کسی در کاری هیچ انگیزه و نیتی جز اطاعت امر عقل و وجدان نداشته، کارش دارای ارزش اخلاقی خواهد بود، ولی اگر در کنار انگیزه اطاعت از فرمان عقل، مثلاً علاقه به نتیجه کار هم در او وجود داشته، دیگر هیچ ارزش اخلاقی بر کار او مترتب نیست. در مکاتب سیاسی و یا حقوقی نیز از این گونه نظرات وجود دارد که امر انسان را دایر میان همه یا هیچ می دانند. ولی باید گفت: این نظرات غیر واقع بینانه است و از آن رو که اسلام در همه زمینه ها احکام و ارزشهایی واقع بینانه مطرح کرده است، نظرات آن دارای مراتب و درجاتی است. اسلام نمی گوید اگر در مساله ای نتیجه ایده آل و صد در صد میسر نشد، دیگر هیچ، بلکه می گوید: درجه پایینتر را انجام دهید. برای پی بردن به درستی این ادعا می توان اندک توجهی به مباحث فقهی کرد، که در آنها بدل‌های متعدد در یک امر پیش روی مکلف است. حالت‌های متفاوت برای انجام نماز در موقعیتهای مختلف نمونه ای از این مدعا است. حتی در مهمترین مساله دینی یعنی ایمان هم مراتب وجود دارد. ایده آل اسلام در مساله رهبری جامعه ۲- ایده آل اسلام در نظریه امامت و رهبری جامعه آن است که جامعه ای اسلامی با رهبر معصوم اداره شود، همان گونه که در عصر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم چنین بود. ما معتقدیم این امر شدنی است و

ان شاء الله در زمان ظهور حضرت حجت -عجل الله تعالی فرجه الشریف - این چنین خواهد شد . ولی در زمان فعلی عملاً چنین ایده آلی قابل تحقق نیست ، زیرا در زمان غیبت به سر می بریم و رهبر معصوم غایب است . اگر اسلام می خواست در مساله امامت غیر واقع بینانه برخورد کند ، باید در زمان غیبت هیچ حکومتی را مشروع نداند ، چون در دوران غیبت رهبر معصوم در راس حکومت دینی قرار ندارد ، ولی اسلام برای این دوران وضعی نازلتر را پیش بینی کرده است و فقهای را که دارای شرایط خاصی هستند ، حاکم قرار داده است . فقها اتفاق نظر دارند که حتی در حکومت های نامشروع هم فقیه در امور حسیه ولایت دارد ، یعنی حتی اگر قدرت حاکمیت بر مردم را نداشته باشد ، باز باید این امور را به عهده گیرد و در آنها دخالت کند . در زمان رژیم طاغوت که از دیدگاه دینی ما حکومتی ظالم ، زورگو و غیر شرعی بود فقها معتقد بودند در مسائلی که منوط به حکم حاکم شرعی است ، باید مردم به مجتهد جامع شرایط (حاکم شرع) مراجعه کنند ، مثلاً اگر زن و مردی در زندگی دچار اختلاف می شدند و برای رهایی از این وضع به طلاق تن می دادند ، از نظر قانون آن زمان به یکی از دفترخانه های رسمی طلاق مراجعه و دفتر خاصی را امضا می کردند ، و همین طلاق رسمی شمرده می شد ، در حالی که از نظرفقه شیعه باید دو شاهد عادل برای اجرای صیغه طلاق

حاضر باشند. به همین دلیل خانواده های متدین، طلاق را نزد امام جماعت یا مجتهد و با حضور دو شاهد عادل جاری می کردند و بعدا برای رسمی کردن آن به دفترخانه رسمی مراجعه می نمودند. این نوع دخالت فقیه، تحقق بخش ایده آل اسلام نیست، ولی بالاخره بهتر از دخالت نکردن اوست. پس اسلام نمی خواهد مردم ایده آل یا هیچ را انتخاب کنند، بلکه درجات متوسط را هم پیش روی مسلمانان گذاشته است. پاسخ نهایی مساله بر اساس نظر اسلام، ایده آل این است که حکومت جهانی واحدی داشته باشیم و مرزهای جغرافیایی هیچ دخالتی نداشته باشند. اما آیا در جهان فعلی که شرایط تحقق این ایده آل وجود ندارد، به بن بست می رسیم؟ قطعاً خیر. اکنون که نمی توان تمام جهان را با حکومت دینی اداره نمود، باید در همین منطقه (ایران) حکومت دینی را برقرار کنیم. وقتی چنین باشد دیگر پذیرفته نیست قانون اساسی و سایر مقررات به گونه ای باشد که خارج از ایران را نیز در بر بگیرد. از این رو اگر بخواهیم در این وضع، حکومت دینی داشته باشیم، باید مرزهای جغرافیایی را محترم شمرده، روابط با سایر کشورها را مطابق با عرف بین الملل تنظیم بنماییم یعنی با کشورها مبادله سفیر داشته باشیم، قراردادهای بین المللی را محترم بشماریم و ۰۰۰ پس نمی توان در جهان کنونی گفت: چون رهبر حکومت ما رهبر هر مسلمانی است، بنابراین باید مسلمانان دیگر کشورهای اسلامی نیز تحت فرمان

او باشند. این مطلب در عرف بین المللی پذیرفته نیست. اگر قانون اساسی به گونه ای است که حکومت اسلامی ایران، رهبری و ارگانهای آن را محدود به یک کشور می کند، به دلیلی است که گفته شد، و گرنه از نظر اسلام مرزهای جغرافیایی جدا کننده کشورها و ملت‌ها نیست، بلکه آنچه مرز واقعی و جدا کننده مردم از همدیگر است، عقیده است.

چرا رهبر جامعه اسلامی در مقابل اینهمه فساد سکوت می کند و حکم انقلابی دوباره نمی دهد؟

پرسش

چرا رهبر جامعه اسلامی در مقابل اینهمه فساد سکوت می کند و حکم انقلابی دوباره نمی دهد؟

پاسخ

اما این که رهبری بر اعمال و رفتار کارکنان بخش‌ها و دستگاه‌های مختلف دولتی و حکومتی نظارت دقیق داشته باشد، این نه امری ممکن است و نه از وظایف قانونی ایشان می باشد. به عبارت دیگر اطلاع رهبری از برخی نواقص و معایب در بدنه اجرایی کشور و اهتمام ایشان بر اصلاح آن، علت تامه برای برطرف شدن این گونه مفاسد اداری نمی باشد بلکه عوامل دیگری نیز دخیل می باشند که با فقدان آنها، عنصر مدیریتی ایده آل نیز در رسیدن به هدف تأثیر عمده ای نمی تواند داشته باشد. این عوامل عبارتند از: ۱- حاکم شدن ارزش‌های الهی خصوصاً در سایر مراتب ورده بندی‌های بدنه اجرایی نظام از مسوولین گرفته تا رده‌های پایین (نظارت درونی) ۲- حل شدن مشکلات اقتصادی و معیشتی کارکنان و... ۳- نظارت دقیق و قاطع نسبت به عملکردهای کارکنان و ماموران و... (نظارت بیرونی) و برخورد با متخلفین ۴- همکاری مردم با مسوولین و به وجود آمدن یک نوع عزم ملی در مبارزه با مفاسد اداری از قبیل رشوه خواری، پارتی بازی و... با ارشاد و امر به معروف و نهی از منکر و برخورد با افراد متخلف ۵- وحدت و همدلی میان جناح‌های سیاسی و مسوولان قوای سه گانه و سایر دستگاه‌های دولتی و بسیج کلیه امکانات برای برخورد با این گونه مسایل و حل ریشه ای آنان. نکته قابل توجه این که در زمان امام خمینی (ره) نیز با توجه به فضای معنوی جامعه ناشی از حضور مردم در انقلاب و پیروزی انقلاب اسلامی، دفاع مقدس و... تخلفات متعددی صورت می گرفت ولی به لحاظ وجود جنگ تحمیلی

و توجه تام به آن، در جامعه این تخلفات خیلی منعکس نمی شد، به علاوه شرایط محیطی نیز بسیار متفاوت بود؛ زیرا: اولاً، هنوز ارزشهای اسلام هم بر مردم وهم بر مسوولین حاکم بود. ثانیاً، اثرات بی رویه رشد جمعیت مانند نیاز به بازار کار، تحصیل، مسکن، ازدواج و ... خودش رانشان نداده بود. ثالثاً، بسیاری از مشکلات و عوارض ناشی از جنگ مانند بازسازی و ... خودش را بعد از سال های جنگ نشان و هزینه های بالایی را به خود اختصاص داد. رابعاً، در شرایط عادی که فضای ناشی از انقلاب و جنگ فروکش کرده و مردم به فکر مسایل دنیوی و ... افتاده و ارزش ها بر اثر تهاجم فرهنگی و ... تغییر کرده اند و بسیاری از اختلافات سیاسی بروز نموده اند و ... جامعه را اداره و رهبری نمودن کاری بس مشکل است که بحمد ... با رهبری قاطع و درایت مقام معظم رهبری این امر به بهترین صورت علیرغم تمامی مشکلات در حال اجرا می باشد. برای آگاهی بیشتر ر.ک: فرامرز رفیع پور، توسعه و تضاد فرامرز رفیع پور، آناتومی جامعه علی ذوعلم، انقلاب و ارزش ها.

برگرفته از سایت مقام معظم رهبری در دانشگاه www.nahad.net

کارویژه های حکومت

مقدار جزیه برای اهل کتاب الآن چقدر است؟ آیا جزیه گرفته می شود؟

پرسش

مقدار جزیه برای اهل کتاب الآن چقدر است؟ آیا جزیه گرفته می شود؟

پاسخ

مقدار جزیه بر اساس تشخیص حاکم اسلامی است. کفاری که اهل کتاب هستند بر دو قسم اند: یا با اسلام در ستیز و جنگ اند و علیه نظام اسلامی توطئه یا جاسوسی می کنند. حاکم اسلامی با این گونه کفار در صورت توان و قدرت می جنگد و آنان را وادار به تسلیم می کند.

قسم دوم کفاری هستند که تسلیم حاکم اسلامی شده اند و حاکم با آنان قرارداد بسته است که علیه نظام توطئه و جنگ نکنند و در پناه نظام اسلامی زندگی کنند و سالانه مقدار مالیات و جزیه بپردازند. این کفار را اهل ذمه می نامند.

محقق در شرایع فرموده است: "توخذ ممن یقر علی دینه و هم الهیود و النصراری و من له شبهه کتاب و هم المجوس؛ از یهود و نصارا و کسانی که محتمل است اهل کتاب باشند مانند مجوس، جزیه گرفته می شود". [۱۲]

صاحب جواهر فرموده: گرفتن جزیه به خاطر ماندن آنان در کشور اسلامی و نجنگیدن با آنان است. [۱۳]

قرآن در سوره توبه می فرماید: "قاتلوا الذین لا یؤمنون بالله و لا بالیوم الاخر...؛ [۱۴] با کسانی از اهل کتاب که نه به خدا و نه به روز قیامت ایمان دارند و نه آن چه را خدا و رسولش تحریم کرده حرام می شمردند و نه آیین حق را می پذیرند، پیکار کنید

تا زمانی که با خضوع و تسلیم، جزیه را به دست خود بپردازد."

در روایات از طریق اهل سنت و شیعه وارد شده که پیامبر(ص) به فرماندهان خود سفارش می کرد که در جنگ و رویارویی

با کفار اهل کتاب ابتدا آنان را به اسلام دعوت کنند. اگر قبول نکردند آنان را به پرداخت جزی دعوت کنند. اگر نپذیرفتند آن وقت بجنگند. [۱۵]

مقدار معینی برای جزی مشخص نیست بلکه حاکم اسلامی نسبت به موقعیت و توان مالی و وضعیت جغرافیایی کفار مقدار جزیه را مشخص می کند. البته مقدار و گرفتن یا نگرفتن آن بر اساس مصلحت زمان است.

حاکم می تواند جزیه را به طور سرانه یا بر مقدار زمینی که دارند تعیین کند.

صاحب جواهر (ره) فرمود: "ثم إنّ ظاهر النصوص و الفتاوی تکرار الجزیه فی کلّ حول و أنّ حالها حال الزکاه و الخراج الذی علی الارض؛ [۱۶] جزیه را سالانه تعیین می کنند و جزیه مانند زکات و مالیاتی است که مسلمانان می پردازند."

جزی از ماده "جز" به معنای مالی است که از غیر مسلمانانی که در پناه حکومت اسلامی قرار می گیرند گرفته می شود. این نامگذاری به خاطر آن است که جزیه را به عنوان "جزا در برابر حفظ مال و جانشان" به حکومت اسلامی می پردازند. [۱۷]

بعضی معتقدند که ریشه اصلی آن غیر عربی است و از "کزیت" کلمه فارسی باستانی گرفته شده، که به معنای مالیاتی است که برای تقویت ارتش گرفته می شود. [۱۸]

جزیه قبل از اسلام هم بوده است. بعضی معتقدند نخستین کسی که جزیه گرفت انوشیروان پادشاه ساسانی بود. جزیه در اسلام بر مسلمانان واجب نیست زیرا جهاد بر همه واجب است و به هنگام لزوم همگی باید در میدان نبرد حاضر شوند اما چون اقلیت های مذهبی از شرکت در جهاد معافند، به جای آن باید جزیه بپردازند تا از این طریق در حفظ امنیت کشور

اسلامی که در آن زندگی می کنند سهمی داشته باشند.

با توجه به این که اقلیت های مذهبی در برابر پرداخت جزیه علاوه بر استفاده از مصونیت و امنیت، هیچ گونه تعهدی از نظر شرکت در میدان جنگ و امور دفاعی و امنیتی ندارند، روشن می شود مسئولیت آنان در برابر حکومت اسلامی به مراتب از مسلمانان کمتر است؛ یعنی آنان با پرداخت مبلغ ناچیزی در سال از تمام مزایای حکومت اسلامی استفاده می کنند، در حالی که رو در رو با حوادث و خطرات قرار ندارند.

در عهد نامه هایی که در دوران حکومت اسلامی میان مسلمانان و اهل کتاب در زمینه جزیه منعقد می شد به این موضوع تصریح گردیده است که مؤظفند امنیت اهل کتاب را تأمین کنند، حتی اگر دشمنانی از خارج به مقابله و آزار آنان برخیزند، حکومت از آنان دفاع خواهد کرد، مثلاً عهدنامه خالد بن ولید چنین است:

"این نامه ای است از خالد بن ولید به صلوبا (بزرگان مسیحیان) و جمعیتش. من با شما پیمان می بندم بر جزیه و دفاع و در برابر آن شما در حمایت ما قرار دارید و تا وقتی که ما از شما حمایت می کنیم حق گرفتن جزیه داریم و گرنه حقی نخواهیم داشت". این عهد نامه در سال ۱۲ هجری در ماه صفر نوشته شد. [۱۹]

در هر صورت جزیه اندازه مشخصی ندارد و میزان آن بستگی به توانایی جزیه دهندگان دارد و یاز تواریخ اسلامی به دست می آید غالباً مبلغ مختصری در این زمینه قرار داده می شد. این مبلغ گاهی در حدود یک دینار در سال بیشتر نبود، حتی گاهی در عهد نامه ها

قید می شد که جزیه دهندگان مؤظفند به مقدار توانایی شان جزیه بپردازند. [۲۰]

[۱۲] محمد حسن نجفی، جواهر الکلام، ج ۲۱، ص ۲۲۷.

[۱۳] همان.

[۱۴] توبه (۹) آیه ۲۹.

[۱۵] همان، ص ۲۲۹، به نقل از وسائل، باب ۱۵، از ابواب جهاد العدو؛ سنن بیهقی، ج ۹، ص ۱۸۴.

[۱۶] وسائل، ص ۲۵۷.

[۱۷] مفردات راغب اصفهانی، ماده جزیه.

[۱۸] تفسیر نمونه، ج ۷، ص ۳۵۵.

[۱۹] تفسیر نمونه، ج ۷، ص ۳۵۷، به نقل از تفسیر المنار، ج ۱۰، ص ۲۹۴.

[۲۰] همان، ص ۳۵۸.

با توجه به این که در اسلام خمس و زکات هست پس چرا مالیات می گیرند؟

پرسش

با توجه به این که در اسلام خمس و زکات هست پس چرا مالیات می گیرند؟

پاسخ

مالیات در حقیقت هزینه های زندگی است که به طور غیر مستقیم پرداخت می گردد؛ مثلاً برای ساختن جاده ها، تأمین امنیت، بهداشت، آموزش و... از همین جهت جزء مخارج زندگی به حساب می آید. ولی خمس به مازاد درآمد زندگی و موارد دیگری که در رساله ها مذکور است تعلق می گیرد و دارای مصارف مشخصی است. زکات نیز به بخشهای مال در صورت رسیدن به حد نصاب تعلق می گیرد.

در حقیقت مالیات پرداخت مخارج زندگی خود فرد است؛ ولی خمس و زکات تأمین خلأها و نیازهای مستمندان و مصارف دیگری است که مشخص شده است. }

ولایت فقیه در شیعه چه جایگاهی دارد؟

پرسش

ولایت فقیه در شیعه چه جایگاهی دارد؟

پاسخ

جواب اجمالی:

از دیدگاه شیعه، ولایت فقیه در عصر غیبت ادامه ی ولایت امامان معصوم (علیهم السلام) است، همان گونه که ولایت آنها در امتداد ولایت نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) قرار دارد.

جواب تفصیلی:

مسأله ی «ولایت فقیه» به عنوان یک رکن اساسی در حوزه ی سیاست اسلامی مطرح است. تبیین مفهوم، ادله، و دامنه ی این ولایت و نسبت آن با نهادهای سیاسی اجتماعی و مفاهیم اساسی مانند جامعه مدنی، آزادی، امت اسلامی و مرجعیت، در واقع تصویری کلی از «مکتب و نظام سیاسی اسلام» عرضه می کند.

از دیدگاه شیعه، ولایت فقیه در عصر غیبت ادامه ی ولایت امامان معصوم (علیهم السلام) است، همان گونه که ولایت آنها در امتداد ولایت نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) قرار دارد و حاصل آن، اعتقاد به این نکته است که در رأس جامعه ی اسلامی و در مقام مدیریت کلان آن باید یک اسلام شناس قرار گیرد که اگر معصوم (علیه السلام) حضور داشت، شخص او و اگر نبود، فقیهان این مسئولیت را بر عهده خواهند داشت. این دیدگاه از نتایج پذیرش این نکته است که وظیفه ی اصلی حکومت از دیدگاه اسلام بسط ارزش ها و احکام الهی در جامعه می باشد و برای تحقق چنین آرمانی نیاز است در بالاترین مصدر تصمیم گیری شخصی آگاه به دین قرار گیرد. البته بدون شک این شخص باید از اوضاع خارجی نیز مطلع و توانایی اداره ی جامعه را نیز دارا باشد.

ولایت فقیه در شیعه چه جایگاهی دارد؟

پرسش

ولایت فقیه در شیعه چه جایگاهی دارد؟

پاسخ

جواب اجمالی:

از دیدگاه شیعه، ولایت فقیه در عصر غیبت ادامه ی ولایت امامان معصوم (علیهم السلام) است، همان گونه که ولایت آنها در امتداد ولایت نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) قرار دارد.

جواب تفصیلی:

مسأله ی «ولایت فقیه» به عنوان یک رکن اساسی در حوزه ی سیاست اسلامی مطرح است. تبیین مفهوم، ادله، و دامنه ی این ولایت و نسبت آن با نهادهای سیاسی اجتماعی و مفاهیم اساسی مانند جامعه مدنی، آزادی، امت اسلامی و مرجعیت، در واقع تصویری کلی از «مکتب و نظام سیاسی اسلام» عرضه می کند.

از دیدگاه شیعه، ولایت فقیه در عصر غیبت ادامه ی ولایت امامان معصوم (علیهم السلام) است، همان گونه که ولایت آنها در امتداد ولایت نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) قرار دارد و حاصل آن، اعتقاد به این نکته است که در رأس جامعه ی اسلامی و در مقام مدیریت کلان آن باید یک اسلام شناس قرار گیرد که اگر معصوم (علیه السلام) حضور داشت، شخص او و اگر نبود، فقیهان این مسئولیت را بر عهده خواهند داشت. این دیدگاه از نتایج پذیرش این نکته است که وظیفه ی اصلی حکومت از دیدگاه اسلام بسط ارزش ها و احکام الهی در جامعه می باشد و برای تحقق چنین آرمانی نیاز است در بالاترین مصدر تصمیم گیری شخصی آگاه به دین قرار گیرد. البته بدون شک این شخص باید از اوضاع خارجی نیز مطلع و توانایی اداره ی جامعه را نیز دارا باشد.

آیا نوع نظام و رهبر امت با مشورت مردم تعیین میشود؟

پرسش

آیا نوع نظام و رهبر امت با مشورت مردم تعیین میشود؟

پاسخ

تعیین نوع نظام و رهبر امت مورد مشورت مردم قرار نمیگیرد؛ چون مسأله‌های است که از جانب خدا معین شده است؛ چنانکه سایر اصول و احکام اسلام نیز در مشورت گذارده نمیشود و آنچه مورد مشورت قرار میگیرد، موارد اجرای برنامه‌های اسلامی و رساندن رسالت اسلام و تکالیف کفایی و اتخاذ تصمیمات انتظامی و دفاعی و عمرانی و اجتماعی و سیاسی و تربیتی و اقتصادی و دفاعی و غیره است، اگر چه موازین و معیارهای کلی آن معلوم است، در چگونگی پیاده کردن آن به شور و مشورت نیاز میافتد و چنان نیست که کارگران و حکام و عمال نظام امامت با احتمال وجود رأیها و پیشنهادهای بهتر در بین امت بتوانند خودسرانه و مستبدانه تصمیم بگیرند.

آیا نوع نظام و رهبر امت با مشورت مردم تعیین میشود؟

آیا نوع نظام و رهبر امت با مشورت مردم تعیین میشود؟

پاسخ

تعیین نوع نظام و رهبر امت مورد مشورت مردم قرار نمیگیرد؛ چون مسأله‌های است که از جانب خدا معین شده است؛ چنانکه سایر اصول و احکام اسلام نیز در مشورت گذارده نمیشود و آنچه مورد مشورت قرار میگیرد، موارد اجرای برنامه‌های اسلامی و رساندن رسالت اسلام و تکالیف کفایی و اتخاذ تصمیمات انتظامی و دفاعی و عمرانی و اجتماعی و سیاسی و تربیتی و اقتصادی و دفاعی و غیره است، اگر چه موازین و معیارهای کلی آن معلوم است، در چگونگی پیاده کردن آن به شور و مشورت نیاز می‌افتد و چنان نیست که کارگران و حکام و عمال نظام امامت با احتمال وجود رأیها و پیشنهادهای بهتر در بین امت بتوانند خودسرانه و مستبدانه تصمیم بگیرند.

نظام امامت چگونه نظامی است؟ سلطنتی؛ اریستوکراسی یا الیگارشی؟

پرسش

نظام امامت چگونه نظامی است؟ سلطنتی؛ اریستوکراسی یا الیگارشی؟

پاسخ

این نظام، هیچ یک از این نظامها نیست و ویژگیهایی که دارد در هیچ یک از این نظامها دیده نمیشود، اساس این نظام، این واقعیت و حقیقت است که مالک همه و حاکم و سلطان بر همه و صاحب اختیار واقعی و حقیقی همه، در همه چیز خداست، حکومت مختص اوست و قانون و شریعت و برنامه دولت و حکومت، همه از جانب او باید تعیین شود، هیچ کس بدون اذن او حق حکومت ندارد و حتی در منطقه وجود خودش نیز در حدود اذن او اختیار و حق مداخله دارد. این نظام سلطه یافتن و سلطه داشتن و زیاده جویی و توسعه طلبی و جاه طلبی و تأمین منافع یک فرد یا یک حزب یا یک ملت و تصرف بازارهای دیگران نیست. فقط فائده و غرض و فلسفهای که در این نظام از حکومت منظور است، اقامه دین، اجرای برنامه‌های اسلام و عدالت و امر به معروف و نهی از منکر و ترقی و رشد فکری و تهذیب و تربیت نفوس و تکمیل افراد، در معارف و علم و عمل و عمران زمین و تأمین رفاه و آسایش تمام بندگان خدا و متحد کردن مردم است و برنامه این نظام، شرعی و الهی و ماهیت و حقیقتش با آن حکومتها فرق بسیار دارد، حقیقتش خلافت الله و برنامه‌اش احکام الله است.

نظام امامت چگونه نظامی است؟ سلطنتی؛ اریستوکراسی یا الیگارشی؟

پرسش

نظام امامت چگونه نظامی است؟ سلطنتی؛ اریستوکراسی یا الیگارشی؟

این نظام، هیچ یک از این نظامها نیست و ویژگیهایی که دارد در هیچ یک از این نظامها دیده نمیشود، اساس این نظام، این واقعیت و حقیقت است که مالک همه و حاکم و سلطان بر همه و صاحب اختیار واقعی و حقیقی همه، در همه چیز خداست، حکومت مختص اوست و قانون و شریعت و برنامه دولت و حکومت، همه از جانب او باید تعیین شود، هیچ کس بدون اذن او حق حکومت ندارد و حتی در منطقه وجود خودش نیز در حدود اذن او اختیار و حق مداخله دارد. این نظام سلطه یافتن و سلطه داشتن و زیاده جویی و توسعه طلبی و جاه طلبی و تأمین منافع یک فرد یا یک حزب یا یک ملت و تصرف بازارهای دیگران نیست. فقط فائده و غرض و فلسفهای که در این نظام از حکومت منظور است، اقامه دین، اجرای برنامههای اسلام و عدالت و امر به معروف و نهی از منکر و ترقی و رشد فکری و تهذیب و تربیت نفوس و تکمیل افراد، در معارف و علم و عمل و عمران زمین و تأمین رفاه و آسایش تمام بندگان خدا و متحد کردن مردم است و برنامه این نظام، شرعی و الهی و ماهیت و حقیقتش با آن حکومتها فرق بسیار دارد، حقیقتش خلافت الله و برنامههاش احکام الله است.

نظام امامت چگونه نظامی است؟ سلطنتی؛ اریستوکراسی یا الیگارشی؟

پرسش

نظام امامت چگونه نظامی است؟ سلطنتی؛ اریستوکراسی یا الیگارشی؟

پاسخ

این نظام، هیچ یک از این نظامها نیست و ویژگیهایی که دارد در هیچ یک از این نظامها دیده نمیشود، اساس این نظام، این واقعیت و حقیقت است که مالک همه و حاکم و سلطان بر همه و صاحب اختیار واقعی و حقیقی همه، در همه چیز خداست، حکومت مختص اوست و قانون و شریعت و برنامه دولت و حکومت، همه از جانب او باید تعیین شود، هیچ کس بدون اذن او حق حکومت ندارد و حتی در منطقه وجود خودش نیز در حدود اذن او اختیار و حق مداخله دارد. این نظام سلطه یافتن و سلطه داشتن و زیاده جویی و توسعه طلبی و جاه طلبی و تأمین منافع یک فرد یا یک حزب یا یک ملت و تصرف بازارهای دیگران نیست. فقط فائده و غرض و فلسفهای که در این نظام از حکومت منظور است، اقامه دین، اجرای برنامههای اسلام و عدالت و امر به معروف و نهی از منکر و ترقی و رشد فکری و تهذیب و تربیت نفوس و تکمیل افراد، در معارف و علم و عمل و عمران زمین و تأمین رفاه و آسایش تمام بندگان خدا و متحد کردن مردم است و برنامه این نظام، شرعی و الهی و ماهیت و حقیقتش با آن حکومتها فرق بسیار دارد، حقیقتش خلافت الله و برنامههاش احکام الله است.

جامعه چه نیازی به رهبری و نظام امامت و ولایت دارند؟

پرسش

جامعه چه نیازی به رهبری و نظام امامت و ولایت دارند؟

اصل نیاز جامعه به رهبری و مدیریت یک امر بدیهی است؛ چون هیچ جامعه‌های بدون رهبر و هیچ کاروانی بدون کاروان سالار و هیچ لشکری بدون فرمانده بقا و دوام نخواهد یافت. نظام همه امور در گرو وجود مدیریت صحیح است، لذا هر جمعیتی، وقتی بخواهند تشکیل شوند در بین خود رئیس و رهبری را انتخاب میکنند و این مسأله، عملاً مورد اتفاق همه ملل بوده و هست، اگر چه در نوع و شکل آن و فردی یا گروهی بودن آن تفاوتها و نظرات مختلف دارند. اما خصوص نظام امامت و ولایت؛ برای آن است که نظامات دیگر هیچ یک مقاصدی را که بشر از یک نظام سالم و عدل انتظار دارد برآورده نمیکند و در هیچ یک از آنها اصل حکومت اصلح و افضل و اصل نفی استضعاف و عدم تجاوز به حقوق دیگران مراعات نمیشود. نظاماتی که در طرف افراط و تفریط قرار دارند یا فقط جنبه حیوانی بشر را ملاحظه مینمایند و حکومت و سازمانهای آن مانند یک مؤسسه دآمداری مدرن بر آورنده نیازهای حیوانی بشر میباشند.

جامعه چه نیازی به رهبری و نظام امامت و ولایت دارند؟

پرسش

جامعه چه نیازی به رهبری و نظام امامت و ولایت دارند؟

پاسخ

اصل نیاز جامعه به رهبری و مدیریت یک امر بدیهی است؛ چون هیچ جامعه‌های بدون رهبر و هیچ کاروانی بدون کاروان سالار و هیچ لشکری بدون فرمانده بقا و دوام نخواهد یافت. نظام همه امور در گرو وجود مدیریت صحیح است، لذا هر جمعیتی، وقتی بخواهند تشکیل شوند در بین خود رئیس و رهبری را انتخاب میکنند و این مسأله، عملاً مورد اتفاق همه ملل بوده و هست، اگر چه در نوع و شکل آن و فردی یا گروهی بودن آن تفاوتها و نظرات مختلف دارند. اما خصوص نظام امامت و ولایت؛ برای آن است که نظامات دیگر هیچ یک مقاصدی را که بشر از یک نظام سالم و عدل انتظار دارد برآورده نمیکند و در هیچ یک از آنها اصل حکومت اصلح و افضل و اصل نفی استضعاف و عدم تجاوز به حقوق دیگران مراعات نمیشود. نظاماتی که در طرف افراط و تفریط قرار دارند یا فقط جنبه حیوانی بشر را ملاحظه مینمایند و حکومت و سازمانهای آن مانند یک مؤسسه دآمداری مدرن بر آورنده نیازهای حیوانی بشر میباشند.

جامعه چه نیازی به رهبری و نظام امامت و ولایت دارند؟

پرسش

جامعه چه نیازی به رهبری و نظام امامت و ولایت دارند؟

پاسخ

اصل نیاز جامعه به رهبری و مدیریت یک امر بدیهی است؛ چون هیچ جامعه‌های بدون رهبر و هیچ کاروانی بدون کاروان سالار و هیچ لشکری بدون فرمانده بقا و دوام نخواهد یافت. نظام همه امور در گرو وجود مدیریت صحیح است، لذا هر جمعیتی، وقتی بخواهند تشکیل شوند در بین خود رئیس و رهبری را انتخاب میکنند و این مسأله، عملاً مورد اتفاق همه ملل بوده و هست، اگر چه در نوع و شکل آن و فردی یا گروهی بودن آن تفاوتها و نظرات مختلف دارند. اما خصوص نظام امامت و ولایت؛ برای آن است که نظامات دیگر هیچ یک مقاصدی را که بشر از یک نظام سالم و عدل انتظار دارد برآورده نمیکنند و در هیچ یک از آنها اصل حکومت اصلح و افضل و اصل نفی استضعاف و عدم تجاوز به حقوق دیگران مراعات نمیشود. نظاماتی که در طرف افراط و تفریط قرار دارند یا فقط جنبه حیوانی بشر را ملاحظه مینمایند و حکومت و سازمانهای آن مانند یک مؤسسه دانداری مدرن بر آورنده نیازهای حیوانی بشر میباشند.

نظام امامت با توحید خداوند متعال چه رابطهای دارد؟

پرسش

نظام امامت با توحید خداوند متعال چه رابطهای دارد؟

پاسخ

مسأله امامت از مسائل مهمی است که علاوه بر آنکه خود اصل است، با سایر عقاید اسلامی مرتبط است و مخصوصاً از اصل توحید که مصدر اصول دیگر است مایه و اصالت میگیرد و عقیده توحید در ابعاد و اقسام متعددی که دارد خود به خود عقیده به نظام الهی امامت را طبق برداشتی که شیعه از آن دارد فرا میگیرد و میزان و معیار در تشخیص هر عقیده اسلامی، این است که به منبع صاف و زلال عقیده توحید اتصال داشته باشد. از باب مثال عقیده «نبوت و وحی» بر اساس همین عقیده به توحید و علم و حکمت و قدرت خداوند متعال استوار است. وضع و تقنین قوانین و تشریح شرایع و احکام و بالاخره تکلیف و الزام مردم به انجام یا ترک هر کار، فقط سزاوار خداوند متعال است که مالک همه و حاکم بر همه است و به مصالح و مفاسد و ظاهر و باطن و تمام اسرار وجود این انسان، عالم و آگاه است.

ولایت جائز یعنی چه؟ آیا پذیرفتن آن جایز است؟

پرسش

ولایت جائز یعنی چه؟ آیا پذیرفتن آن جایز است؟

پاسخ

«ولایت جائز» یعنی قبول پست از ناحیه ظالم. قبول پست از ناحیه ظالم فی حدّ ذاته حرام است ولی فقها گفته‌اند همین که فی حدّ ذاته حرام است در مواردی مستحب میشود و در مواردی واجب. نوشته‌اند اگر تمکن از امر به معروف و نهی از منکر که

امر به معروف و نهی از منکر در واقع یعنی خدمت متوقف باشد بر قبول پست از ناحیه ظالم، پذیرفتن آن واجب است. منطق هم همین را قبول میکند، زیرا اگر بپذیرید میتوانید در جهت هدف‌تان کار کنید و خدمت نمایید، نیروی خودتان را تقویت و نیروی دشمنان را تضعیف کنید. من خیال نمیکنم اهل مسلک‌های دیگر، همانها که مادی و ماتریالیست و کمونیست هستند اینگونه قبول پست از دشمن و ضد خود را انکار کنند؛ میگویند: بپذیر ولی کار خودت را بکن.

تفاوت دنیا و آخرت در عدم اجتماعی بودن زندگی اخروی، ناشی از چیست؟

پرسش

تفاوت دنیا و آخرت در عدم اجتماعی بودن زندگی اخروی، ناشی از چیست؟

پاسخ

این تفاوت از اینجا پیدا شده که آخرت، جهان فعلیت محض است و دنیا جهان حرکت؛ یعنی جهان آمیختگی استعداد با فعلیت. فعلیتهای محض از یکدیگر تأثیر نمی‌پذیرند و با یکدیگر ترکیب نمی‌شوند، ولی فعلیتهای آمیخته تأثیر پذیرند و قابل ترکیب شدن هستند. از اینرو در دنیا «جامعه» به وجود می‌آید که نوعی ترکیب و وحدت انسانهاست و در آخرت «جامعه» مفهوم ندارد؛ در دنیا تأثیر و تأثر تدریجی و فعل و انفعال هست، ولی در آخرت نیست؛ در دنیا اگر کسی با نیکوکاران بنشیند از مجالست با آنان نیکی می‌پذیرد و اگر با بدان بنشیند گمراه می‌گردد.

ولی در جهان دیگر اگر انسان تا ابد با نیکوکاران بنشیند درجه اش بالا نمی‌رود و اگر هم با بدکاران بنشیند تنزل نمی‌کند؛ آنجا مجالست و همنشینی مؤثر نیست و هیچ چیز در هیچ چیز اثر نمی‌گذارد.

ولایت جائر یعنی چه؟ آیا پذیرفتن آن جایز است؟

پرسش

ولایت جائر یعنی چه؟ آیا پذیرفتن آن جایز است؟

پاسخ

«ولایت جائر» یعنی قبول پست از ناحیه ظالم. قبول پست از ناحیه ظالم فی حدّ ذاته حرام است ولی فقها گفته‌اند همین که فی حدّ ذاته حرام است در مواردی مستحب میشود و در مواردی واجب. نوشته‌اند اگر تمکّن از امر به معروف و نهی از منکر که امر به معروف و نهی از منکر در واقع یعنی خدمت متوقف باشد بر قبول پست از ناحیه ظالم، پذیرفتن آن واجب است. منطق هم همین را قبول میکند، زیرا اگر بپذیرید میتوانید در جهت هدف‌تان کار کنید و خدمت نمایید، نیروی خودتان را تقویت و نیروی دشمنان را تضعیف کنید. من خیال نمیکنم اهل مسلک‌های دیگر، همانها که مادی و ماتریالیست و کمونیست هستند اینگونه قبول پست از دشمن و ضد خود را انکار کنند؛ میگویند: بپذیر ولی کار خودت را بکن.

از دیدگاه اسلام، آیا می توان با حکومت جور همکاری کرد؟

پرسش

از دیدگاه اسلام، آیا می توان با حکومت جور همکاری کرد؟

پاسخ

اسلام نظریه‌های دارد در باب حکومت و حاکم. در مسئله حکومت از قِبَل جائز، این مسئله را در فقه طرح کرده‌اند که قبول حکومت و قبول پست از طرف جائز حرام است ولی در مواردی جایز می شود و در مواردی واجب و آن، جایی است که امر به معروف و نهی از منکر و یا نجات عده‌ای از مسلمانان متوقف بر آن باشد. یعنی یک وقت هست که شخص اگر پستی داشته باشد، خدماتش برابر است با زیانهایی که از آن می رسد. اینجا می گویند قبول آن پست، مباح و جایز است. و یک وقت هست که اشخاص با اشغال این پست خدمات زیادی انجام میدهد. [در این مورد می گویند قبول این پست واجب است.] این یک امر واقعی است و در دنیا هم امر معقولی به شمار می رود و بسیاری از حزبها و دستجاتی که با یک دسته دیگر مخالفند و حکومت در دست آن دسته است، می روند پستهای آنها را اشغال می کنند برای اینکه در آن پستها به هدفهای خود نائل شوند.

از دیدگاه اسلام، آیا می توان با حکومت جور همکاری کرد؟

پرسش

از دیدگاه اسلام، آیا می توان با حکومت جور همکاری کرد؟

پاسخ

اسلام نظریه‌های دارد در باب حکومت و حاکم. در مسئله حکومت از قِبَل جائز، این مسئله را در فقه طرح کرده‌اند که قبول حکومت و قبول پست از طرف جائز حرام است ولی در مواردی جایز می شود و در مواردی واجب و آن، جایی است که امر به معروف و نهی از منکر و یا نجات عده‌ای از مسلمانان متوقف بر آن باشد. یعنی یک وقت هست که شخص اگر پستی داشته باشد، خدماتش برابر است با زیانهایی که از آن می رسد. اینجا می گویند قبول آن پست، مباح و جایز است. و یک وقت هست که اشخاص با اشغال این پست خدمات زیادی انجام میدهد. [در این مورد می گویند قبول این پست واجب است.] این یک امر واقعی است و در دنیا هم امر معقولی به شمار می رود و بسیاری از حزبها و دستجاتی که با یک دسته دیگر مخالفند و حکومت در دست آن دسته است، می روند پستهای آنها را اشغال می کنند برای اینکه در آن پستها به هدفهای خود نائل شوند.

ولایت جائز یعنی چه؟ آیا پذیرفتن آن جایز است؟

پرسش

ولایت جائز یعنی چه؟ آیا پذیرفتن آن جایز است؟

پاسخ

ولایت جائز» یعنی قبول پست از ناحیه ظالم. قبول پست از ناحیه ظالم فی حدّ ذاته حرام است ولی فقها گفته‌اند همین که فی حدّ ذاته حرام است در مواردی مستحب میشود و در مواردی واجب. نوشته‌اند اگر تمکن از امر به معروف و نهی از منکر که امر به معروف و نهی از منکر در واقع یعنی خدمت متوقف باشد بر قبول پست از ناحیه ظالم، پذیرفتن آن واجب است. منطق هم همین را قبول میکند، زیرا اگر بپذیرید میتوانید در جهت هدف‌تان کار کنید و خدمت نمایید، نیروی خودتان را تقویت و نیروی دشمنان را تضعیف کنید. من خیال نمیکنم اهل مسلکهای دیگر، همانها که مادی و ماتریالیست و کمونیست هستند اینگونه قبول پست از دشمن و ضد خود را انکار کنند؛ میگویند: بپذیر ولی کار خودت را بکن.

ولایت جائز یعنی چه؟ آیا پذیرفتن آن جایز است؟

پرسش

ولایت جائز یعنی چه؟ آیا پذیرفتن آن جایز است؟

پاسخ

ولایت جائز» یعنی قبول پست از ناحیه ظالم. قبول پست از ناحیه ظالم فی حدّ ذاته حرام است ولی فقها گفته‌اند همین که فی حدّ ذاته حرام است در مواردی مستحب میشود و در مواردی واجب. نوشته‌اند اگر تمکن از امر به معروف و نهی از منکر که امر به معروف و نهی از منکر در واقع یعنی خدمت متوقف باشد بر قبول پست از ناحیه ظالم، پذیرفتن آن واجب است. منطق هم همین را قبول میکند، زیرا اگر بپذیرید میتوانید در جهت هدف‌تان کار کنید و خدمت نمایید، نیروی خودتان را تقویت و نیروی دشمنان را تضعیف کنید. من خیال نمیکنم اهل مسلکهای دیگر، همانها که مادی و ماتریالیست و کمونیست هستند اینگونه قبول پست از دشمن و ضد خود را انکار کنند؛ میگویند: بپذیر ولی کار خودت را بکن.

ولایت جائز یعنی چه؟ آیا پذیرفتن آن جایز است؟

پرسش

ولایت جائز یعنی چه؟ آیا پذیرفتن آن جایز است؟

پاسخ

ولایت جائز» یعنی قبول پست از ناحیه ظالم. قبول پست از ناحیه ظالم فی حدّ ذاته حرام است ولی فقها گفته‌اند همین که فی حدّ ذاته حرام است در مواردی مستحب میشود و در مواردی واجب. نوشته‌اند اگر تمکّن از امر به معروف و نهی از منکر که امر به معروف و نهی از منکر در واقع یعنی خدمت متوقف باشد بر قبول پست از ناحیه ظالم، پذیرفتن آن واجب است. منطق هم همین را قبول میکند، زیرا اگر بپذیرید میتوانید در جهت هدف‌تان کار کنید و خدمت نمایید، نیروی خودتان را تقویت و نیروی دشمنان را تضعیف کنید. من خیال نمیکنم اهل مسلکهای دیگر، همانها که مادی و ماتریالیست و کمونیست هستند اینگونه قبول پست از دشمن و ضد خود را انکار کنند؛ میگویند: بپذیر ولی کار خودت را بکن.

معنای لغوی و اصطلاحی حسبه چیست؟

پرسش

معنای لغوی و اصطلاحی حسبه چیست؟

پاسخ

«حسبه» در لغت اسم مصدر از ماده «احتساب» است و چنانکه ارباب لغت گفته‌اند به معنی تسلیم و صبر در برابر مشکلات برای طلب اجر الهی است و همچنین کوشش در انجام اعمال خیر، برای تحصیل ثواب است و از آنجا که امر به معروف و نهی از منکر بوسیله حکومت اسلامی، تلاش و کوششی است در راه اطاعت خداوند و مبارزه با منکرات، برای جلب رضای الهی، آن را «حسبه» نامیده‌اند.

در کتاب «التحقیق» درباره معنی اصلی ماده «حسب» می‌گوید این واژه در اصل به معنی رسیدگی کردن و نظر و دقت به قصد آزمایش و امتحان می‌باشد.

این تفسیر، مناسبت زیادی با کار محتسب دارد که از بخشهای مختلف جامعه خبر می‌گیرد و سرکشی و رسیدگی میکند، و هر حرکتی را زیر نظر گرفته، در صورت انحرافی بودن تذکر می‌دهد و اگر مفید واقع نشد با قدرت با آن مقابله می‌کند.

اداره «حسبه» در دوران خلفا، یکی از ادارات معروف بود، که بر کار کسبه و تجار و کشاورزان و توده‌های مردم از نظر تخلفات و منکرات نظارت می‌کرد و محتسبان هر جا کار خلافی می‌دیدند، مرتکب یا مرتکبین را نهی می‌کردند و اگر مؤثر نمی‌افتاد او را در همانجا مجازات می‌نمودند، یا دستگیر کرده تحویل قاضی و زندان می‌دادند.

به عقیده بعضی، ریشه این مسأله به عصر پیامبر(ص) باز می‌گردد که او خود کار محتسب را انجام می‌داد و گاه در غیاب خویش فردی را برای این منظور انتخاب میکرد، ولی باید قبول کرد که به کار گرفتن این واژه در آن عصر و زمان و حتی در

بسیاری از کلمات فقهای پیشین معمول نبوده و به نظر می‌رسد که این واژه نخست در عصر خلفای اموی و عباسی، برای این شاخه امر به معروف و نهی از منکر انتخاب شد.

به هر حال اخباری که از عصر پیامبر(ص) به دست ما رسیده، نشان می‌دهد که هر چند کلمه «حسبه» با معنی و مفهوم امروز آن در آن عصر، متداول نبوده، ولیکن مفهوم واقعی آن، یعنی نظارت بر مسائل اجتماعی از سوی حکومت اسلامی کاملاً مراعات شده است، گاه پیامبر(ص) این وظیفه را به بعضی از افراد واگذار می‌کرده و گاه شخصاً آن را انجام می‌داده است.

رابطه فقه اسلام با حکومت چگونه است؟

پرسش

رابطه فقه اسلام با حکومت چگونه است؟

پاسخ

به هم آمیخته است؛ زیرا بخش «سیاسات» که ابواب مهمی از فقه را شامل می‌شود (مانند جهاد، امر به معروف و نهی از منکر، قضا و شهادت، حدود و دیات و قصاص) بخشی است که از مسائل مربوط به حکومت سخن می‌گوید، چرا که جهاد و همچنین بعضی از مراحل امر به معروف و نهی از منکر، و نیز «قضا و شهادت» و اجرای «حدود و قصاص» چیزی نیست که بدون حکومت قابل پیاده شدن باشد.

مسائل مربوط به «انفال» و «خمس» و «زکات» و «اراضی خراجیه» که شالوده بیت المال اسلامی را تشکیل می‌دهد، نیز به روشنی بخشی از حکومت را ترسیم می‌کند.

بنابراین، فقه اسلام، آن چنان با مسائل سیاسی و حکومتی آمیخته است که اجرای کامل آن، بدون تشکیل حکومت ممکن نیست.

اینها همه شواهد روشنی است بر اینکه اسلام از حکومت و سیاست جدا نمی‌باشد و حکومت و سیاست به معنی تدبیر نظام جامعه، چنان در تار و پود تعلیمات اسلامی نفوذ کرده که اگر بخواهیم آن دو را از هم جدا کنیم، اسلام نامفهوم خواهد بود و کسانی که می‌کوشند این دو را از هم جدا کنند، در حقیقت می‌خواهند «اسلام را از اسلام جدا سازند» و اسلام بدون اسلام تناقص آشکاری است.

در عرف مذهب شیعه، قانون گذاری در مجالس شورا به چه معنا است؟

پرسش

در عرف مذهب شیعه، قانون گذاری در مجالس شورا به چه معنا است؟

«قانونگذاری» در مجالس قانونگذاری در عرف مذهب پیروان اهل بیت (ع) به معنی وضع احکام جدید در مسائل مورد ابتلا نیست، بلکه منظور تطبیق اصول بر فروع و یا تشخیص موضوعات مختلف و به اصطلاح، کارشناسی موضوعی است.

خلاصه اینکه مجالس قانونگذاری در مذهب شیعه، به معنی وضع احکام کلیه در برابر احکام اسلام، یا مالا نصّ فیه نیست، و همگی از قبیل تطبیق احکام، یا کارشناسی موضوعی است و به همین دلیل در کنار آن «شورای نگهبان» قرار داده شده، تا جمعی از فقها بر آن نظارت کنند و مطمئن شوند که قوانین موضوعه بر خلاف احکام اسلام نیست.

حتی مجلس «تشخیص مصلحت» که اخیراً در قانون اساسی پیش بینی شد، نیز به معنی تشخیص موضوع است، نه جعل قانون.

توضیح اینکه یکی از عناوین ثانویه، عنوان اهم و مهم است، یعنی هرگاه دو مسأله شرعی با یکدیگر تضاد پیدا کنند، مثلاً گاه حفظ اموال مردم و تصرف نکردن در مال بدون اذن صاحبش با مسأله احتیاج مبرم به کشیدن خیابان در شهر و بیابان، در تضاد واقع شود، از یک سو حفظ نظم جامعه اسلامی واجب است و آن بدون کشیدن جاده های ضروری غیر ممکن است، و از سوی دیگر حفظ اموال مردم نیز لازم است. در این گونه موارد باید آنچه مهمتر است، مقدم داشته شود و اجازه کشیدن این گونه جاده ها داده شود. البته در این گونه موارد هر گونه ضرر و زیانی که به مالکان اراضی می رسد باید جبران گردد.

همچنین در مورد نرخ گذاری اجناس مختلف، قانون

اولی اسلام، آزادی نرخ است، اما در مواردی که این آزادی سبب سوء استفاده گروهی از سود جویان شود و جامعه در تنگنا قرار گیرد و حفظ نظام اقتصادی جامعه متوقف بر نرخ گذاری شود، بی شک مسأله حفظ نظام، مقدم است، در اینجا می توان قانونی برای تعیین نرخ اجناس وضع کرد و دولت اسلامی را موظف به اجرای آن نمود.

مجلس تشخیص مصلحت در این موارد آنچه را مهمتر است با مطالعه دقیق باید انتخاب کند تا حکومت اسلامی به اجرا در آورد، درست مثل اینکه حفظ نفس واجب است و خوردن گوشت حرام ممنوع است، ولی در موارد خاصی که راه، منحصر به استفاده از گوشتهای حرام است آن را مجاز می شمیریم، چراکه اهمیت حفظ نفس بیشتر از آن است.

بنابراین مفهوم «مجلس تشخیص مصلحت» با اجتهاد و استحسان و مصالح مرسله که در میان اهل سنت معمول است فرق بسیار دارد، اینجا تعارض دو حکم مورد توجه است و تشخیص مصلحت اهم می شود و در آنجا برای موضوعی که به اعتقاد آنها حکمی برای آن وضع نشده حکم وضع می کنند.

از مجموع آنچه در بالا گفته شد نتیجه می گیریم که مجلس قانونگذاری یکی از ارکان حکومت اسلامی است، چرا که در هر زمان و هر محیط و هر شرایطی نیازها و مسائل تازه ای پیدا می شود که باید قانون آن دقیقاً پیش بینی شود، ولی قانونگذاری به معنی برنامه ریزی و تطبیق اصول بر فروع و استخراج فروع از قوانین کلی و تشخیص موضوعات به طور دقیق.

رهبر جهانی باید دارای چه صفاتی باشد؟

پرسش

رهبر جهانی باید دارای چه صفاتی باشد؟

پاسخ

۱ آگاهی فوق العاده وسیع و بینشی ژرف و عمیق.

۲ دید و نظری صائب، و دورنگری بیمانندی به وسعت جهان انسانی.

۳ دارا بودن طرحهای پخته انقلابی در همه زمینها.

۴ شهامت و بلندنظری و همت فوق العاده.

۵ پاکی و تقوا و درستکاری به اندازه هدف و سיעش.

۶ نگرستن به همه ابعاد زندگی و محصور نشدن در بعد مادی.

۷ روح بزرگی که مافوق دسته بندیها، و گروههای متخاصم و تنگ نظریهای منافع خصوصی و مافوق عادات و رسوم و مکتبها

و مسلکهای موجود باشد.

سرچشمه مخالفت عده ای با طرح حکومت اسلامی چیست؟

پرسش

سرچشمه مخالفت عده ای با طرح حکومت اسلامی چیست؟

پاسخ

گروهی با مسأله طرح حکومت اسلامی به مخالفت بر می خیزند، سرچشمه این مخالفت در واقع دو چیز است که یکی جنبه روانی دارد و دیگری جنبه روانی.

اما آنچه جنبه روانی دارد این است که آنها خاطره تلخی از حکومتها دارند و بر این عقیده اند که در شرایط کنونی هیچ کس قادر بر این نیست که حکومت الهی را تشکیل دهد و عدل اسلامی را پیاده کند، زیرا همیشه فشارهایی از داخل از سوی افراد تندرو بر حکومت وارد می شود که خواهان شکستن حریم قوانین اسلامی و بر هم زدن عدالت اجتماعی و مقدم داشتن شعارهای خالی از محتوا بر ضوابط شناخته شده کتاب و سنت است.

از سوی دیگر از خارج نیز بر آن فشارهایی وارد می شود و سیاستهای بسیار مرموزانه اجانب که توسط عوامل «مخفی» و «آشکار» آنها اعمال می گردد، اجازه نمی دهد حکومت اسلامی در مسیر خود به حرکت در آید و حتماً در نقطه ای آن را از مسیر اصلی به سوی مقاصد خود منحرف می سازند، به همین دلیل حکومت اسلامی واقعی را غیر قابل عمل می دانند.

آنها داستان مشروطه را گواه این مدعا می شمردند که علمای دین با قوت تمام در آن وارد شدند، تا چهره ای از حکومت اسلامی (یا چیزی که شباهت به حکومت اسلامی در پاره ای از جهات داشته باشد) به دنیا نشان دهند، ولی علی رغم تمام تلاشها، سرانجام منحرفان داخلی و خارجی دست به دست هم دادند و آن را مبدل به حکومت خودکامه ویرانگر و بیدادگر ساختند.

اما از نظر روای...به سراغ روایاتی می روند که می گوید «هر پرچمی قبل

از قیام مهدی (عج) به عن O...S حکومت بر پا شود، پرچم ضلالت است!

نمونه ای از این روایات را در ذیل می خوانیم

این روایات در حقیقت چند گروه است.

نخست در گروهی از آنها می خوانیم تا وقت، مساعد برای خروج و قیام بر ضدّ سلاطین جائر و حکومت‌های ظالم نبوده باشد، قیام نکنید، مانند

۱ «ابوالمرهف» از «امام باقر» (ع) نقل می کند که فرمود «الْفُجْرَةُ عَلَى مَنْ آثَارَهَا، هَلَمَكَ الْمَحَاصِيرُ، قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ وَ مَا الْمَحَاصِيرُ؟ قَالَ الْمُسْتَعْجِلُونَ...» (وسائل الشیعه ۱۱/۳۶) [گرد و خاک و غبار متوجه کسی می شود که آن را پراکنده کند(هر کس غباری بیفشاند بر صورت و دامان خودش می نشیند) «محاصیر» هلاک می شوند، راوی می گوید عرض کردم «محاصیر» چیست؟ فرمود کسانی هستند که عجله می کنند (و قبل از فراهم شدن شرایط قیام بر ضدّ حکومت جائر، دست به این کار می زنند).]

۲ در حدیث دیگری از امام صادق (ع) از پدران گرامیش در وصیت پیامبر (ص) به علی (ع) می خوانیم، فرمود «يَا عَلِيُّ إِنَّ إِزَالَهَ الْجِبَالِ الرَّوَاسِي أَهْوَنُ مِنْ إِزَالِهِ مُلْكِكَ لَمْ تَنْقُضِ أَيَّامَهُ» (وسائل الشیعه ۱۱/۳۸) [ای علی! برکندن کوه‌های ثابت و ریشه دار، آسانتر است از زائل کردن حکومتی که هنوز ایامش پایان نیافته و شرایط زوالش فراهم نشده است].

۳ در حدیثی از «عیسی بن قاسم» آمده است که امام صادق (ع) می فرمود «از خدا بپرهیزید و به مصالح خویش بیندیشید، چرا که شما از همه سزاوارتر برای این کار هستید... سپس افزود

«إِنَّ أَمَّاكُمْ مِنَّا آتٍ لِيَدْعُوَكُمْ إِلَى الرِّضَا مِنَّا فَتَنْحَنُ نُشْهَدُكُمْ إِنَّا لَا نَرْضَى، إِنَّهُ لَا يُطِيعُنَا الْيَوْمَ وَهُوَ وَخِيَدُهُ وَكَيْفَ يُطِيعُنَا إِذَا ارْتَفَعَتِ الزَّيَاةُ وَ الْأَعْلَامُ» (وسائل الشیعه ۱۱/۳۸) [اگر کسی از ما بیاید و شما را

دعوت به خشنودی ما کند (الرضی لال محمد، شعار پرجاذبه ای بوده است که در آن زمان غالب قیام کنندگان به آن استناد می کردند) ما شما را شاهد می گیریم که راضی به چنین قیامی نیستیم، او امروز اطاعت از ما نمی کند، در حالی که تنها است، هنگامی که پرچمها برافراشته شود (و گروه کثیری اطراف او را بگیرند) چگونه اطاعت ما خواهد کرد؟!]

۴ در نهج البلاغه از امیر المؤمنان علی (ع) می خوانیم

«الزُّمُّ الْأَرْضَ وَاضْبِرُوا عَلَى الْبَلَاءِ وَلَا تُحَرِّكُوا بَأْيْدِكُمْ وَ سَيُؤْفِكُمْ فِي هَوَى الْأَسْبَتِكُمْ وَلَا تَسْتَعْجِلُوا بِمَا لَمْ يُعَجِّلْهُ اللَّهُ لَكُمْ، فَإِنَّهُ مَنْ مَاتَ مِنْكُمْ عَلَى فِرَاشِهِ وَ هُوَ عَلَى مَعْرِفَةِ حَقِّ رَبِّهِ وَ حَقِّ رَسُولِهِ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ مَاتَ شَهِيداً، وَ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ، وَ اسْتَوْجَبَ ثَوَابَ مَا نَوَى مِنْ صَالِحِ عَمَلِهِ، وَ قَامَتِ الْبَيْتَةُ مَقَامَ إِضْلَاتِهِ لِسَيْفِهِ فَإِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ مُدَّةً وَ أَجْلاً» (نهج البلاغه، خطبه ۱۹۰)

[برجای خود بمانید (و بدون اجازه قیام نکنید) در برابر بلاها و مشکلات استقامت ورزید، شمشیرهایتان را در راه هوی و هوس و کلماتی که (بدون مطالعه) از دهانتان بیرون می آید، به کار نگیرید، و درباره آنچه خداوند شتاب در آن را لازم ندانسته شتاب نکنید، زیرا آن کس از شما که در بستر خویش بمیرد، ولی معرفت خدا و پیامبر (ص) و اهلبیتش را به طور شایسته داشته باشد شهید از دنیا رفته است! و اجر و پاداش او بر خداست، و ثواب اعمال نیکی را که نیت انجام آن را داشته است می برد و نیت او جانشین ضربات شمشیر او می گردد (و بدانید) هر چیزی وقت معینی دارد و سرآمدی مشخص (اگر قبل از آن

به سراغش بروید ناکام می شوید.]

بدیهی است که این طایفه از اخبار، هیچ گونه دلالتی بر نهی از اقامه حکومت اسلامی قبل از ظهور حضرت مهدی (عج) ندارد، بلکه تنها پیام این اخبار آن است که منتظر فرصتها باشید و قبل از رسیدن فرصت مناسب، دست به این کار نزنید، چرا که تلفات و ضایعات فراوانی خواهید داد و نتیجه ای نخواهید گرفت.

از همه اینها گذشته، در روایاتی آمده است که قبل از قیام مهدی (عج) اقوامی قیام می کنند و زمینه را برای قیام مهدی (عج) آماده می سازند و از آنها در روایات به نیکی یاد شده است، اگر قیامهای قبل از حضرت مهدی (عج) باطل و دعوت به طاغوت بود، این روایات مفهوم صحیحی نداشت. در اینجا به یک روایت قناعت می کنیم، در حالی که روایات، بسیار بیش از این است.

در حدیثی از امام ابوالحسن الاول (امام کاظم علیه السلام) می خوانیم که فرمود «رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ قَوْمٍ يَدْعُو النَّاسَ إِلَى الْحَقِّ يَجْتَمِعُ مَعَهُ قَوْمٌ كَثِيرٌ الْحَدِيدِ لَا تَزُلُّهُمْ الرِّيحُ الْعَوَاصِفُ وَلَا يَمْلُونَ مِنَ الْحَرْبِ وَلَا يَجْبُونَ وَعَلَى اللَّهِ يَتَوَكَّلُونَ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» (سفینه البحار)

[مردی از اهل قم قیام می کند و مردم را دعوت به حق می نماید. جمعیتی گرد او را می گیرند که مانند پاره های آهن (سخت و محکم) هستند، طوفانهای سخت آنها را تکان نمی دهد و از جنگ خسته نمی شوند و ترس به خود راه نمی دهند و بر خدا توکل می کنند و عاقبت برای پرهیزکاران است.]

در بعضی از روایاتی که به این گونه قیامها اشاره می کند، تصریح شده که آنها زمینه ساز قیام حضرت مهدی (ع) هستند و به هر حال نشان می دهد که قیامهای مشروعی، قبل

از قیام مهدی (ع) صورت می گیرد، قیامهای خونین برای دعوت به سوی حق توأم با پیروزی.

از مجموع آنچه گفته شد به خوبی استفاده می شود که قبل از قیام مهدی (ع)، قیامهای دیگری صورت می گیرد که جنبه الهی دارد، بعضی به نتیجه می رسد و بعضی به شکست منتهی می شود و چنان نیست که هر پرچمی که قبل از حضرت مهدی (ع) بر افراشته شود پرچم طاغوت باشد، هر چند با اجازه اهل بیت (ع) یا در مسیر اهداف آنها قرار گیرد.

در جهان بینی اسلامی تعیین رئیس نظام اجرائی حکومت بر عهده کیست؟

پرسش

در جهان بینی اسلامی تعیین رئیس نظام اجرائی حکومت بر عهده کیست؟

پاسخ

در جهان بینی اسلامی که حکومت از آن خدا، و سرچشمه مشروعیت آن در جوامع انسانی با استناد به اجازه و تفویض الهی است، طبیعی است که نظامات اجرائی در تمام سلسله مراتب از ناحیه پیامبر (ص) سپس امامان معصوم (ع) و بعد از آنها جانشینان و نمایندگان آنان؛ یعنی فقهای بزرگ تعیین گردد.

به همین دلیل می بینیم پیامبر اکرم (ص) هنگامی که حکومت اسلامی را در آغاز هجرت به مدینه بنیان نهاد، و در باقی مانده عمر پر برکت خود آن را گسترش داد، همه جا فرمانداران و امراء لشکر و قضات و سفیران را شخصاً تعیین می فرمود و احتمالاً در موارد مهم در انتخاب آنان با اصحاب و یارانش به شور می پرداخت.

ولی به یقین هنگامی که کار به دست فقیه جامع الشرائط می افتد به خصوص در عصر و زمان ما که لزوم مشارکت مردم در امر حکومت از بدیهیات است، چرا که بدون مشارکت آنان، هرگز انگیزه کافی برای همکاری با حکومت وجود نخواهد داشت لازم است مسأله شور و مشورت با مردم در متن برنامه گزینش سطوح بالای نظام اجرائی قرار گیرد.

این روش نه چندان پیچیده هم دخالت فقیه جامع الشرائط را در این گزینش مطابق موازین شرعی تأمین می کند و هم مشارکت مردم را و به این ترتیب جنبه های شرعی و مردمی به طور دقیق رعایت می شود.

از دیدگاه اسلام، تعیین رئیس نظام اجرائی حکومت اسلامی چگونه است؟

پرسش

از دیدگاه اسلام، تعیین رئیس نظام اجرائی حکومت اسلامی چگونه است؟

پاسخ

آنچه در زندگی پیغمبر اکرم(ص) دیده می شود این است که این انتخاب از طریق نصب الهی صورت گرفته و گاه از طریق شخص پیامبر(ص).

نصب پیامبر اسلام(ص) برای این منصب از سوی خداوند روشن است و آیاتی مانند آیات زیر شاهد بر آن است

۱ «الَّتِي أُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ» احزاب/۶

[پیامبر نسبت به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است.]

۲ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» نساء/۵۹

[ای کسانی که ایمان آورده اید اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیامبر(ص) و اولوالامر را.]

۳ «فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» نساء/۶۵

[به پروردگارت سوگند که آنها ایمان نخواهند آورد مگر اینکه تو را در اختلافات خود به داوری بطلبند و سپس در داوری تو در دل خود احساس ناراحتی نکنند و کاملاً تسلیم باشند.]

۴ «فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» نور/۶۳

[آنها که فرمان او(پیامبر اسلام) را مخالفت می کنند باید بترسند از اینکه فتنه ای دامنه شان را بگیرد، یا عذابی دردناک به آنها برسد.]

ناگفته پیداست که اطاعت مطلق، آن گونه که در آیات فوق آمده است، با نصب او برای زمامداری جامعه اسلامی ملازم است.

در مورد پیشوایان معصوم و ائمه هدی(ع) نیز اعتقاد ما بر این است که آنها نیز از سوی خداوند و به وسیله پیامبر اسلام(ص) منصوب و برگزیده شده اند، آیات سوره مائده «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ...» مائده/۶۷ که در مورد داستان غدیر

نازل شده و روایات متعددی که از طرق تمام فرق اسلامی در موارد و مواضع مختلف، درباره نصب علی(ع) به خلافت و جانشینی آن حضرت نازل شده و نیز روایاتی که از پیغمبر اکرم(ص) درباره پیشوایان و خلفای دوازده گانه او و روایاتی که از ائمه معصومین علیهم السلام (هر امام درباره امام بعد) وارد شده همه گواه این مدعاست و نیازی به تکرار آنها در اینجا نمی بینیم.

این در مورد پیغمبر اکرم(ص) و امامان معصوم(ع) است، و اما در مورد کسانی که در مراحل بعد قرار گرفته اند، این نصب و انتصاب ممکن است از سوی ولی فقیه و مجتهد جامع الشرایط صورت گیرد، چرا که مطابق بحث «ولایت فقیه» جانشین امامان معصوم علیهم السلام فقهای صالح و واجد شرایطند، ولی حاکم شرع و فقیه جامع الشرایط موظف است در تمام مسائل اجتماعی و سیاسی مربوط به ملت اسلام مصلحت آنها را در نظر بگیرد و بدون شک مصلحت آنها چنین ایجاب می کند که مسئولان بالای نظام اجرائی، با مشورت و مشارکت مردم انتخاب شوند تا همکاری صمیمانه تری در میان آنها باشد و این نمی شود مگر اینکه مردم در انتخاب آنها به نحوی، خواه به طور مستقیم یا غیر مستقیم، دخالت داشته باشند، به ویژه در عصر و زمان ما که فرهنگ عمومی حاکم بر جوامع انسانی، فرهنگ مشارکت عمومی در امر حکومت است.

سپس نوبت به تنفیذ حکم او از طرف فقیه جامع الشرایط می رسد، تا سلسله مراتب به پیامبر(ص) و امام معصوم(ع) و منصوبان الهی و در واقع به رضا و اذن پروردگار منتهی شود.

و بی شک تنفیذ حاکمیت

چنین کسی که پایگاه مردمی محکمتری دارد و اکثریت آراء نشان می دهد که از حمایت وسیعتری از سوی مردم برخوردار است به صلاح و غبطه مردم است و ولی فقیه که موظف به رعایت مصالح جامعه است از تنفیذ حکم چنین کسی سرباز نخواهد زد.

می دانیم که تمام پیامبران و امامان تا آخرین حجت خدا(عج) از سوی خدا بر گزیده شده اند. مسئله این است که رهبران ما بعد از ائمه چگونه انتخاب شده اند؟

پرسش

می دانیم که تمام پیامبران و امامان تا آخرین حجت خدا(عج) از سوی خدا بر گزیده شده اند. مسئله این است که رهبران ما بعد از ائمه چگونه انتخاب شده اند؟

پاسخ

در این مقال مختصر نمی شود به تمام ابعاد این سوال پرداخت ، اما آن چه بیانش ضروری به نظر می رسد این است که انسان آفریده شد تا به هدایت و تکامل برسد. عقل رسول باطنی و شرع رسول ظاهری است . عقل با تمام معجزاتی که دارد، نیازمند هدایت شرع و دین است . اسباب هدایت شرع و دین از طرف خدا توسط کتاب و ارسال رسل صورت گرفته است . آخرین پیامبر و خاتم انبیاء حضرت محمد^ص از طرف خدا برگزیده شد که با رحلت آن حضرت ، وحی قطع شد، ولی با ابتکار حضرتش ، خلیفه و جانشینی چون امام علی ^ص به دستور خداوند در روز غدیر تعیین گردید که فرمود: (۱). بعد از امیر مؤمنان از ذریه زهرا(س) اوصیا و ائمه اطهار در میان مردم حضور یافته . تا آخرین حجت خدا که اکنون در پس پرده غیبت است ، زمین از حجت و امام معصوم ^ص خالی نیست . در زمان غیبت صغری چهار نایب خاص به نام های ۱ عثمان بن سعید عمری ۲ محمد بن عثمان بن سعید ۳ حسین بن روح نوبختی ۴ علی بن محمد سمی . اسباب هدایت را به عهده داشتند و در زمان فعلی نایبان عام حضرت که علماء و مراجع عظام تقلید هستند خط هدایت و رهبری را در جامعه به عهده گرفته اند.

چگونه رهبران اسلامی بعد از ائمه انتخاب شدند؟

در بیان معصومان ^ص به

عبارات گوناگونی که حکایت از خلافت و وراثت عالم از پیامبر ۶ دارد برمی خوریم .

امام صادق ۷ فرموده : (۲). در روایتی دیگر از امام صادق نقل شده است که حضرت فرمود: پیامبر ۷ فرمود: فقها امینان پیامبران هستند، تا وقتی که داخل در دنیا نشوند (۳) در توفیق شریف از امام زمان عجل الله نقل شده است : در حوادثی که پیش می آید، به راویان حدیث ما مراجعه کنید. ایشان حجت من بر شما هستند و من حجت خدا بر ایشان هستم . (۴) دیگر احادیث مربوط به باب ، چنین تفسیر دارد که علما وارثان و جانشینان ائمه و پیامبران هستند و مردم عادی چون به هدایت و رستگاری نیازمند هستند و در فهم دین محتاج راهنمایی می باشند، برای رسیدن به این مهم در زمان غیبت به علما مراجعه کرده و ایشان را الگوی هدایت خویش می دانند.

(پاورقی ۱. ماده (۵) آیه ۶۷)

پاورقی ۲. آیه الله جوادی آملی ، ولایت فقیه (ولایت فقهت و عدالت) ص ۱۷۸

(پاورقی ۳. همان ، ص ۱۷۹)

(پاورقی ۴. همان ، ص ۱۸۰)

تفاوت حکومت اسلامی این دوره با حکومت اسلامی زمان معاویه و یزید چیست ؟

پرسش

• تفاوت حکومت اسلامی این دوره با حکومت اسلامی زمان معاویه و یزید چیست ؟

پاسخ

حکومت اسلامی به معنای واقعی کلمه شاید در هیچ زمانی نبوده است ، چون بر فرض حاکم اسلامی پیامبر (ص) یا امیرالمؤمنین باشد، اما تمامی کارگزاران آنان پاکی و تقوا نداشته اند و گاهی افراد بدی از آب درمی آمدند، همان طور که در حکومت امیرالمؤمنین (ع) نقل شده است .

این که می گویند حکومت اسلامی است ، به این معنا است که اصول اسلام و احکام شرعی اسلامی تا آن جا که مقدور است ، اساس کار مسئولان باشد. اما مهم این است که مجریان و مسئولان تا چه مقدار عادل و با تقوا و پای بند به آن اصول باشند و چه مقدار دلسوز مردم باشند. هر حکومتی گر چه دارای اساس و شالوده محکم و خوب باشد، تا مجریان پاک و عادل که دلسوز مردم باشند و از خدا و عذاب اخروی بترسند، نداشته باشد، مفسد و خطاها فراوان خواهد بود.

شرط در تحقق حکومت اسلامی این است که مجریان آن عادل و خدا ترس باشند. در زمان ما شالوده حکومت ، قانون اساسی است که از استحکام خاصی برخوردار است و از نظر اسلامی مطابق با عقاید و مبانی قرآنی است . نیز در رأس

حکومت اشخاصی مانند امام (ره) و رهبر معظم انقلاب و افرادی پاک، دلسوز و عالم، فقیه، مدیر، مدیر و سیاستمدار هستند. اما بدیهی است تا تمامی مسئولان حتی مسئولان ادارات و کارکنان دولت، دلسوز، پاک و با تقوا نباشند، کارلنگ می ماند. رهبر سفارش می کند، اصرار

می ورزد، ولی باز می بینیم در برخی از جاها رشوه، کم کاری، بی انضباطی، برخوردهای ناصالح، اختلاس، دزدی و اسرافکاری مشاهده می شود.

مقایسه بین حکومت فعلی با حکومت معاویه و یزید حاکی از عدم اطلاع از شخصیت معاویه و یزید است. شالوده حکومت معاویه و یزید بر شیطنت، مبارزه با پاکان و کشتن افرادی چون امام حسن (ع)، مالک اشتر، محمد بن ابی بکر، عمار یاسر، حجر بن عدی، میثم تمار، امام حسین و یاران او، قتل عام مردم مدینه و حمله به خانه خدا و کشتن مسلم بن عقیل و هانی بن عروه و ده ها نفر از خوبان کوفه بنا شده است. وانگهی معاویه و یزید برای ریشه کن کردن اسلام سعی داشتند، نه برای ترویج اسلام. معاویه در جلسه ای که در تاریخ ثبت شده است گفت: تا نام محمد را محو و دفن نکنم، آرام نمی گیرم!

با توجه به معصوم نبودن ولی فقیه چرا به قداست وی معتقدید؟

پرسش

با توجه به معصوم نبودن ولی فقیه چرا به قداست وی معتقدید؟

پاسخ

قداست به معنای محبوبیت همراه با احترام شدید است. انسان به علت کمال خاصی که در شخصیتی سراغ دارد، به او محبت ورزیده و به وی احترام خاصی می گذارد. انسانها همه کمالات را بطور یکسان دارا نیستند، از این رو انسانی که دارای کمالات فوق العاده و برتری است از محبوبیت و احترام بیشتری برخوردار است. قداست مانند محبت از یک مورد شخصی محبوب به دیگر امور منتسب به او نیز - به طور طبیعی - منتقل می شود، به گونه ای که وقتی شخصی را دوست می داریم، نزدیکان و وابستگانش را نیز دوست خواهیم داشت؛ مثلاً وقتی به استاد خود عشق می ورزیم، فرزندان و حتی وسایل شخصی او را نیز دوست می داریم، به همین دلیل است که مردم ما به خاندان امام قدس سره، خانه، حسینیه و حرم ایشان علاقه شدیدی نشان می دهند و به آنها عشق می ورزند. قداست، روح دین را همین قداست تشکیل می دهد، به طوری که تمام ادیان الهی بر احترام گذاردن خاص به خداوند و هر چه و هر کس که به او منسوب است تاکید می ورزند، حتی مذاهب انحرافی نیز برای بت و خدایان قداست قائلند. روایات ما بر این مطلب تاکید دارد که (هل الايمان الا الحب) آیا ایمان جز محبت و دوستی امر دیگری است؟ (۱-۱) از این رو در اسلام اولین مرتبه قداست برای خدای تبارک

و تعالی است و در مراتب بعدی هر کس به او نزدیکتر و دارای ارتباط بیشتر با اوست . پروردگار متعال به دلیل هستی مطلق و کمال مطلق و ۰۰۰ از برتری بی نظیری برخوردار است و طبیعی است از همه محبوبتر و دوست داشتنی تر باشد , تا اندازه ای که باید در برابر او به خاک افتاد و پیشانی را بر زمین سایید . این سجده به دلیل همان قداست است . در مرتبه بعد , پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به دلیل بیشترین ارتباط با خداوند , دارای تقدس و احترام بیشتری است , تا آنجا که خداوند و فرشتگانش بر او درود می فرستند و از مومنان نیز می خواهند تا درود بفرستند (۱-۲) و شرع مقدس گذاردن دست بدون وضو را بر نام آن حضرت حرام می داند . این قداست پس از خداوند , به پیامبر و جانشینان او یعنی امامان معصوم علیهم السلام - که از طرف خدا منصوب شده اند - گسترش می یابد . بوسیدن ضریح امامان علیهم السلام و زیارت حرم آنها همگی برخاسته از همین قداست است . در مراتب بعدی یعنی پس از امامان علیهم السلام این قداست به همه کسانی که به گونه ای به آنان منتسب اند , مانند سادات و مراجع و علمای دینی سرایت می کند . با اینکه بوسیدن دست و تواضع بیش از اندازه برای غیر خدا در اسلام نکوهش گردیده , ولی مواردی استثناء شده است , از جمله : (انه من ارید به رسول الله ﷺ) (۲) کسی که به جهت انتساب به پیامبر دستش

را ببوسند .) یعنی این شخص از چنان عظمتی برخوردار است که به جای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دست او را می بوسند . ولی فقیه گرچه معصوم نیست ، ولی به دلیل انتسابش به امام معصوم علیه السلام و جانشینی وی مراتبی از همان قداست را داراست . آیا می شود کسی خدا را دوست بدارد ، ولی پیامبرش را دوست ندارد ؟ آیا می شود کسی پیامبر را دوست بدارد ولی به جانشینان او (امامان) علاقه نداشته باشد ؟ و آیا می توان امام معصوم علیه السلام را دوست داشت ، ولی جانشین او را گرامی نداشت ؟

آیا کسی غیر از خداوند صلاحیت قانون گذاری دارد؟

پرسش

آیا کسی غیر از خداوند صلاحیت قانون گذاری دارد؟

پاسخ

خیر، زیرا آنچه در صلاحیت جعل احکام و وضع قوانین و قواعد شرط است، دو چیز است؟ یکی اینکه قانونگذار کسی باشد که عالم به تمام مصالح و مفاسد امور و نواحی جسم و روح و قوا و غرایز و نیازهای فردی و اجتماعی مردم باشد و از این که فایده از عمل به آن قوانین ببرد منزه باشد و متهم به داشتن غرض خاصی در جعل قوانین نشود و در معرض این اتهام هم نباشد. بدیهی است، این صلاحیت را کسی غیر از خداوند متعال دارا نیست که عالم به تمام مصالح و مفاسد است و این انسان شناخته نشده را آفریده و میشناسد و از درون او و نهان او آگاه است و از هر گونه نقص و غرض [چون غنی بالذات و کامل بالذات است] منزه و مبرا است.

دوم این که قانونگذار کسی باشد که بر همه انسانها بالذات ولایت داشته باشد و اختیارش نسبت به انسان و تعیین برنامه امورش، از اختیار خود انسان بیشتر باشد و بلکه اختیار انسان چه تکوینی و چه تشریحی، به تکوین و تشریح او باشد. پر واضح است که چنین کسی نیز غیر از خداوند متعال نیست که مالک و صاحب و خالق و رازق همه بشر و همه مخلوقات است و همه تحت ولایت مطلقه او هستند و همه احکام و تکالیف باید به وحی او و مستند به او باشد و مداخله در این امور، مداخله در شؤون ربوبی و استکبار و استعلا و خلاف توحید است.

آیا حاکمیت ملی مبنای اسلامی دارد؟

پرسش

آیا حاکمیت ملی مبنای اسلامی دارد؟

پاسخ

اگر مقصود از آن این باشد که غیر از خدا هیچ ملتی به عنوان یک ملت برتر یا پیشرفتهتر و هیچ نظام و ابرقدرتی بر یک دیگر

حاکمیت ندارد، بدیهی است که این یک اصل اسلامی و انسانی است.

و اگر حاکمیت ملی به این معنی باشد که هر ملت و هر جمعیت حق دارد هر نوع حکومت و نظام و هر نوع قانون را برای خود انتخاب نماید چنانکه هر فردی میتواند هر عملی را بخواهد نسبت به جان و مال خود و هر چه به او تعلق دارد انجام دهد، این نیز اصالت ندارد و اسلامی نیست و فرد و ملت هیچکدام این حاکمیت مطلق را ندارند علاوه بر آنکه این قانون و حاکمیت عملی نیست؛ زیرا حدود آن مشخص نیست.

و اگر مقصود از حاکمیت ملی این باشد که مردم در حدود اختیارات شرعی و قوانین امر به معروف و نهی از منکر و وجوب اعانت مظلوم و اینگونه برنامهها میتوانند و حق دارند امور را تحت نظر داشته باشند و تذکر بدهند و بخواهند که به قوانین عمل شود و حق دارند بلکه بر آنها واجب است که تسلیم خود سربهای زمامداران و متصدیان امور نشوند و دستورات خلاف قانون و خارج از حدود وظایف آنها را اطاعت ننمایند، این حاکمیت برای ملت مسلمان و برای هر انسانی در نظام اسلام ثابت است.

چرا جامعه به رهبر نیاز دارد؟

پرسش

چرا جامعه به رهبر نیاز دارد؟

پاسخ

بدیهی است که بدون مدیریت صالح و قاطع و نظام اداره، رفاه و امتیث و مقاصد اساسی دنیا و آخرت انسان حاصل نمی شود. بشر، هم طعم تلخ بی نظمی را چشیده است و هم اثر موافق و مساعد نظم و ترتیب را دیده است، لذا مدیریتی را که حافظ نظم و مجری عدالت و نگهبان مصالح و پاسدار حقوق عموم باشد لازم می داند و از آن استقبال می نماید.

مدینه فاضله وقتی تشکیل می شود که افراد جامعه مانند اعضاء و قوای انسان واحد که تحت اداره و مدیریت عقل قرار دارند و وحدتشان با یک نیروی مرکزی که هر عضو و قوه ای را به کار مناسب مأمور می سازد در تحت مدیریت مطمئن و عاقل و عادل اداره شود که جریان امور را بر سیر منطقی و متناسب قرار دهد و بین اعضاء همکاری ایجاد کند؛ بدون اینکه خودش را بر سائرین تحمیل نماید یا آنها را در مسیر غیر مناسب و خارج از صلاحیتشان وارد کند. واضح است هر چه این نقشه بیشتر عملی شود و هر چه مدیریت از آگاهی لازم، بیشتر برخوردار باشد اغراض صحیح انسانی بیشتر تأمین می گردد، و مشابهت نظام سیاست و اداره و تشریح به نظام تکوین بیشتر می شود.

نظام امامت چه نظامی است؟

پرسش

نظام امامت چه نظامی است؟

نظام امامت و رهبری، شعاع و شعبه عقیده توحید است و باید چنانکه عالم تکوین دارای نظام واحد و قوانین واحد است، نظام تشریح و قوانین و اداره امور مردم نیز طبق آن واحد باشد و چنانکه در آنجا غیر خدای یگانه و اراده و تقدیر او مداخله ندارد، در محیط اختیار بشر نیز غیر برنامه های تشریحی الهی برنامه دیگری مطرح نشود و احدی خودسرانه و مستبدانه حق مداخله در امور مردم و امر و نهی و حکومت بر آنها را نداشته باشد.

تمام حکومتها و مداخلات و ولایتها و تصرفات جزئی و کلی بشر، باید به اذن خدا باشد تا همه در مسیر و احد به سوی هدف واحد به حرکت کمالی خود ادامه دهند.

غیر از نظام خدا، همه نظامها طاغوتی و غیر از نظام امامت، همه، شرک و طاغوت پرستی و استعباد و بی احترامی به حقوق انسان و حکمرانی بشر بر بشر و استعلا و استکبار است.

این حکومت، سلطنت و پادشاهی، و سلطه فردی بر فرد یا افراد دیگر و خود کامگی و فرمانروائی نیست، این حکومت، امامت و مقتدا و اسوه بودن و خلافت از جانب خدا و کار برای خدا و برای رضای او کردن است که بر حسب آیاتی مثل:

«إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» بقره/۱۲۴

[من تو را برای مردم امام قرار می دهم].

و «إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ، فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ» ص/۲۶

[ما تو را خلیفه در زمین قرار دادیم، پس میان مردم به حق حکم کن].

و نیز آیه:

«وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا، لَمَّا صَبَرُوا» سجده/۲۴

[و از ایشان امامانی قرار دادیم که به امر ما هدایت

می کنند...]

شان و موضع و مقامی است که از جانب خدا به بندگان برگزیده اش اعطا شده است و در تمام اعصار ادامه داشته و خواهد داشت.

و به این ملاحظه است که در نظام امامت، وقتی از جانب ولی امر، خواه شخص امام یا کسانی که از جانب او منصوب و معین شده اند و یا یکی از فقهاء که در عصر غیبت نیابت عامه دارند، امری صادر گردد، باید اطاعت شود و مخالفت آن رد حکم در حکم خدا و شرک به خدا است.

نظامی است که شرط رهبری آن، عصمت و صلاحیتی است که هر کس، از جانب خدا و پیغمبر، به رهبری آن منصوب شد، واجد این صلاحیت است و بدون معرفی خدا و پیغمبر، کشف و تشخیص آن با وسایل دیگر، قابل اعتماد نبوده بلکه اکثراً خلاف واقع می شود.

نظام امامت، چگونه نظامی است؟

پرسش

نظام امامت، چگونه نظامی است؟

پاسخ

نظام امامت؛ یعنی حرکت همه برای علی و به سوی روش علی و حکومت علی و مهدی (ع) و در این نظام است که حکومت به عنوان یک هدف مقصود نیست و هر کس هم آن را به عنوان یک هدف بخواند، شایسته حکومت و هیچ منصبی در این نظام نیست بلکه حکومت وسیله اقامه عدل، دفع باطل و ستم، احقاق حقوق، اجرای احکام، ترقی واقعی انسانها، کمک به ضعفا، تأمین رفاه و امتیث و آزادی همگان است.

«الَّذِينَ إِن مَكَّنَاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَآمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَ لِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ» حج/۴۱

رهبران این نظام امامت، افرادی هستند که خدا می فرماید: [اگر آنها را در زمین متمکن و صاحب نیرو گردانیم، نماز را بر پا داشته و زکات را می دهند و امر به معروف و نهی از منکر می نمایند و پایان کارها با خدا است.] در پرتو این نظام است که زندگی اصالت می یابد، معنی پیدا می کند و برای آن کوشش، حرکت و کار، با ارزش و عقلانی خواهد شد.

چرا طرح یک تئوری کامل و فراگیر برای بیان اندیشه ی اسلامی ضرورت دارد؟

پرسش

چرا طرح یک تئوری کامل و فراگیر برای بیان اندیشه ی اسلامی ضرورت دارد؟

جواب اجمالی:

تا کنون فقیهان و عالمان دین در برخورد با گنجینه‌ی معارف اسلامی که مملو از عناصر جهان شمول و موقعیتی است، شیوه‌ای جزء گرایانه و خردنگر را دنبال کرده‌اند. این رویه باعث شده است تا مباحث اسلامی فاقد نگرش کلان و نظام مند باشند و اجزاء ساختار اندیشه‌ی اسلامی، بی هیچ آداب و تربیتی بدون تدوین مدون، کنار هم قرار گیرند. «نظریه اندیشه مدون (نظام مند) در اسلام» یک تئوری برای ارایه نظام‌های اسلامی در زمینه‌های گوناگون مانند اقتصاد، سیاست و... می باشد.

جواب تفصیلی:

اسلام به عنوان آخرین دین مُرسَل برای هدایت آدمیان تا قیام قیامت آمده است (۱). خاتمیت آن اقتضا می کند که کامل ترین دین مُرسَل باشد و تمامی آنچه را که باید از دین نفس الامری به وحی و نقل بیان گردد، شامل شود (۲).

از سوی دیگر، چون این دین در زمان و مکان خاصی نازل شده و با مخاطبان اولیه‌ی خاصی مواجه بوده، گاه عناصر دینی در آن با توجه به موقعیت ارایه شده است، و این امر به ویژه در سنت معصومان (علیه السلام) و به خصوص در رفتار آنها، باید مورد توجه قرار گیرد. گنجینه‌ی معارف اسلامی مملو از عناصر جهان شمول و موقعیتی است که از زمان بعثت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) تا غیبت کبری امام زمان (عج) بیان شده است.

تاکنون فقیهان و عالمان دین در برخورد با این مجموعه‌ی گرانقدر شیوه‌ای جزء گرایانه و خردنگر را دنبال کرده‌اند و هر گاه با پرسشی

مواجهه شده اند، با مراجعه به آن کوشیده اند، پاسخی در خور بیابند. در این روش هیچ گاه ارتباط عناصر جهان شمول با یکدیگر و رابطه ی آنها با عناصر موقعیتی ملحوظ نبوده است. هر چه در دین یافت می شده، به عنوان امری ثابت و لایتغیر تلقی می گشته است، مگر آن که نشانه ای بر خلاف آن یافت شود و در این صورت به عنوان حکم متغیر محسوب می شده و هیچ جستجویی از حکم، یا احکام ثابتی که ریشه ی آن را تشکیل می داده اند، نمی شده است.

این رویه باعث شده است تا مباحث اسلامی فاقد نگرش کلان و نظام مند باشند و اجزاء ساختار اندیشه ی اسلامی، بی هیچ آداب و ترتیبی، بدون تدوین مدوّن، کنار هم قرار گیرند. این کنار هم آمدن هر چند در نهایت نظمی را پدید آورده، ولی هیچ گاه ترابط منطقی اجزاء و نحوه ی تأثیر و تأثر آنها در یکدیگر مورد کاوش و دقت نظر واقع نشده است.

از سوی دیگر، به نحوه ی پیدایش عناصر موقعیتی در نصوص دینی چندان توجهی نشده و با تمام آنچه وارد شده، به عنوان حکم ثابت و عنصر جهان شمول برخورد شده است. و اگر در موردی آیات و نشانه های تاثیر موقعیت آشکار و واضح بوده است، آن را عنصری موقعیتی بر شمرده و به سادگی از کنار آن گذشته اند، بی آن که پرسشی از زمینه و ریشه ی آن مطرح کنند.

همین عوامل سبب شده تا ما در ارایه ی نظام های اسلامی در زمینه های گوناگون، مانند اقتصاد، سیاست، و... ناتوان باشیم و نتوانیم تصویر

روشنی از فلسفه ی سیاسی اسلام، فلسفه ی اقتصادی اسلام، ... یا مکتب سیاسی اسلام، مکتب اقتصادی اسلام، ... و مباحثی از این دست عرضه کنیم.

از سوی دیگر، نحوه ی تاثیر زمان و مکان در عناصر دینی و چگونگی نقش موقعیت در آنها به وضوح تبیین نشده و ارتباط عناصر موقعیتی با عناصر جهان شمول به گونه ای منطقی واضح نشده است.

«نظریه ی اندیشه مدوّن (نظام مند) در اسلام» یک تئوری برای پاسخ به چنین پرسش هایی بر اساس مبانی مذکور در بحث های قبلی است.

چرا در دنیا، نیاز به حکومت معنویت داریم و حکومت مادی، هر چه هم ایده آل باشد، باز غیر ایده آل است؟

پرسش

چرا در دنیا، نیاز به حکومت معنویت داریم و حکومت مادی، هر چه هم ایده آل باشد، باز غیر ایده آل است؟

پاسخ

زیرا اولاً، قوانین مادی بفرض این که مفید به حال ضعفا و موجب تعمیم عدالت باشد هیچگونه ضمانت اجرایی ندارد، زیرا در محیطی که تمام ارزشها طبق مقیاسهای مادی تعیین میگردد، موضوع «عدالت» برای زورمندان که مستلزم گذشت از بسیاری منافع و امکانات مادی است، مفهوم صحیح و عاقلانه ای ندارد؛ لذا در چنین محیطهایی تنها ضعفا دم از عدالت و مساوات میزنند نه اقویا، ولی اگر پای ارزشهای معنوی پیش آید عدالت برای آنها نیز مفهوم پیدا خواهد کرد، زیرا هنگام اجرای عدالت اگر چه قسمتی از منافع خود را از دست میدهند، اما به جای آن به یک ارزش معنوی و فضیلت خواهند رسید.

نمونه روشن این مطلب سازمانهای وسیع بین المللی است که پس از جنگ دوم جهانی به وجود آمده؛ این سازمانها که به اصطلاح مهمترین مرکز برای تأمین صلح جهانی محسوب میشود و سیاستمداران متفکر جهان در آن شرکت دارند تاکنون همواره به صورت بازیچه های برای اعمال نفوذ دولتهای بزرگ و یا به صورت یک سالن کنفرانس و سخنرانی برای دولتهای کوچک بوده که فقط میتوانند قسمتی از حرفهای خود را در آنجا بزنند.

ثانیاً، مطالعات تاریخی و تجربه نشان میدهد که حسّ افزون طلبی انسان هیچگاه از طریق مادی اشباع نشده است؛ یعنی انسان هرگز به جایی نرسیده که بگوید همین مقدار برای من کافی است. خواسته های انسان از این نظر نامحدود است و امکانات مادی هر قدر هم زیاد باشد محدود است و این وسائل محدود پاسخ آن خواسته های

نامحدود را نمیدهد و همین «تضاد خواستهها و امکانات» است که جنگ را به صورت یکی از لوازم همیشگی زندگی مادی در آورده است.

ولی اگر پای معنویات و ایمان به خدا و توجه به ارزشهای انسانی و اخلاقی و احساس مسؤولیت در پیشگاه آن مبدأ بزرگی که مافوق مادیات و جهان ماده است در دلها زنده شود، میتواند این غریزه را محدود ساخته و در مجرای صحیحی به کار اندازد و صلح و امتیت را به جای جنگ بنشانند.

و به عبارت دیگر، غریزه فزون طلبی را میتوان از طریق امور معنوی که هیچگونه محدودیتی ندارد اشباع کرد و آن تضادی که عامل اصلی جنگ و ظلم بود از میان خواهد رفت.

رابطه فقه اسلام با حکومت چگونه است؟

پرسش

رابطه فقه اسلام با حکومت چگونه است؟

پاسخ

به هم آمیخته است؛ زیرا بخش «سیاسات» که ابواب مهمی از فقه را شامل می شود (مانند جهاد، امر به معروف و نهی از منکر، قضا و شهادت، حدود و دیات و قصاص) بخشی است که از مسائل مربوط به حکومت سخن می گوید، چرا که جهاد و همچنین بعضی از مراحل امر به معروف و نهی از منکر، و نیز «قضا و شهادت» و اجرای «حدود و قصاص» چیزی نیست که بدون حکومت قابل پیاده شدن باشد.

مسائل مربوط به «انفال» و «خمس» و «زکات» و «اراضی خراجیه» که شالوده بیت المال اسلامی را تشکیل می دهد، نیز به روشنی بخشی از حکومت را ترسیم می کند.

بنابراین، فقه اسلام، آن چنان با مسائل سیاسی و حکومتی آمیخته است که اجرای کامل آن، بدون تشکیل حکومت ممکن نیست.

اینها همه شواهد روشنی است بر اینکه اسلام از حکومت و سیاست جدا نمی باشد و حکومت و سیاست به معنی تدبیر نظام جامعه، چنان در تار و پود تعلیمات اسلامی نفوذ کرده که اگر بخواهیم آن دو را از هم جدا کنیم، اسلام نامفهوم خواهد بود و کسانی که می کوشند این دو را از هم جدا کنند، در حقیقت می خواهند «اسلام را از اسلام جدا سازند» و اسلام بدون اسلام تناقص آشکاری است.

دیدگاه روایات در مورد ضرورت حکومت چیست؟

دیدگاه روایات در مورد ضرورت حکومت چیست؟

مسأله ضرورت حکومت، در روایات اسلامی بازتاب گسترده ای دارد و در آنها تصریح شده که مردم بدون حکومت نمی توانند زندگی کنند و حتی یک حکومت ظالم، از هرج و مرج و بی حکومتی بهتر است!

۱ در نهج البلاغه در پاسخی که امیر مؤمنان علی (ع) به خوارج داد که می گفتند «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» [حکومت و حاکمیت و داوری مخصوص خداست] فرمود «كَلِمَةٌ حَقٌّ يُرَادُ بِهَا الْبَاطِلُ» [این سخن حقی است که از آن اراده باطل شده است]، سپس فرمود «نَعَمْ إِنَّهُ لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ وَ لَكِنَّ هَؤُلَاءِ يَقُولُونَ لَا أَمْرَ إِلَّا لِلَّهِ» [آری درست است که فرمانی جز فرمان خدا نیست، ولی اینها می گویند حکومت و زمامداری مخصوص خداست]، سپس فرمود «وَإِنَّهُ لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ يَعْمَلُ فِي أَمْرَتِهِ الْمُؤْمِنُ، وَ يَسْتَمْتِعُ فِيهَا الْكَافِرُ، وَ يُبَلِّغُ اللَّهُ فِيهَا الْأَجَلَ، وَ يُجْمَعُ بِهِ الْفَيْئُ، وَ يُقَاتَلُ بِهِ الْعَدُوُّ، وَ تَأْمَنُ بِهِ السُّبُلُ، وَ يُؤْخَذُ بِهِ لِلضَّعِيفِ مِنَ الْقَوِيِّ حَتَّى يَسْتَرِيحَ بَرٌّ وَ يُسْتَرَاخَ مِنْ فَاجِرٍ» (نهج البلاغه، خطبه ۴۰) [مردم به هر حال نیازمند به امیر و زمامداری هستند، خواه نیکوکار باشد یا بدکار! تا مؤمنان در سایه حکومتش به کار خویش مشغول باشند و کافران نیز بهره مند شوند و مردم در دوران حکومت او، زندگی راحتی داشته باشند، به وسیله او، اموال بیت المال گردآوری شود و به کمک او با دشمنان مبارزه کنند، جاده ها امن گردد و حق ضعیفان از زورمندان گرفته شود، مردم نیکوکار در رفاه باشند و از دست بدکاران در امان.]

۲ در روایات معروفی که «فضل بن شاذان» از

امام علی بن موسی الرضا (ع) نقل کرده است، در بیان دلایل تعیین «اولوالامر» و حاکمیت بر اجتماع، به سه نکته مهم اشاره فرموده می گویند «اگر کسی بگوید چرا اولوالامر قرار داده شده و مردم مأمور به اطاعت حاکم الهی هستند؟ گفته می شود به دلایل زیاد از جمله اینکه هنگامی که برای مردم حدودی تعیین شود و دستور یابند که از آن حدود تجاوز نکنند، چون باعث فساد آنها می شود، این کار سامان نمی گیرد، مگر بوسیله حاکم امینی در رأس آنها که آنان را از تعدی و داخل شدن در امور ممنوعه باز دارد، زیرا اگر این موضع نباشد، کسی لذات و منافع خود را به خاطر فساد دیگران ترک نمی کند و لذا سرپرستی برای آنها قرار داده شده که آنان را منع از فساد کند و حدود و احکام الهی را در میان آنها بر پا دارد.

دیگر اینکه ما هیچ فرقه ای از فرق دنیا، و هیچ ملتی از ملل را نمی یابیم که بدون رئیس و سرپرستی باقی مانده باشند، همان رئیس و سرپرستی که امر دین و دنیای آنها را سامان بخشد، پس در حکمت (خداوند) حکیم جایز نیست که خلق را بدون آنچه می داند برای آنان ضروری است رها سازد، سرپرستی که به کمک او با دشمنان بجنگند و اموال بیت المال را به وسیله او تقسیم کنند و جمعه و جماعت آنها را بر پا دارد و ظالم را از تعدی بر مظلوم باز دارد، برای آنان تعیین نکند.

دیگر اینکه اگر مردم پیشوا و سرپرستی امین و درستکار نداشته باشند، دین و آیین خدا بر باد می رود و سنت و احکام الهی

تغییر می یابد و بدعت گذاران، چیزهایی از پیش خود بر آن می افزایند، و مخالفان از آن کم می کنند و امور را بر مسلمانان مشتبه می سازند.»

در حدیث دیگری از امام صادق (ع) چنین آمده است «لَا يَسْتَعْنِي أَهْلُ كُلِّ بَلَدٍ عَنْ ثَلَاثِهِ يَفْزَعُ إِلَيْهِ فِي أَمْرِ دُنْيَاهُمْ وَ آخِرَتِهِمْ، فَإِنْ عُدِمُوا ذَلِكَ كَانُوا هَمَجًا فَقِيهٌ عَالِمٌ وَرِعٌ، وَ أَمِيرٌ خَيْرٌ مُطَاعٌ، وَ طَيِّبٌ بَصِيرٌ ثَقَّةٌ» (بحار الانوار ۷۵/۲۳۵)

[اهل هر شهری از سه چیز بی نیاز نیستند تا در امور دنیا و آخرت به آن پناه برند، اگر این ها را از دست دهند، سقوط می کنند، فقیه آگاه و با تقوی، و امیر خوب مورد اطاعت، و طیب بینا و معتمد.]

این مسأله در روایات اسلامی به اندازه ای اهمیت دارد که حتی حکومت ظالم مقدم بر هرج و مرج و بی حکومتی شمرده شده، چنانکه از امیر مؤمنان علی (ع) می خوانیم «وَالِ ظُلُومٍ غَشُومٍ خَيْرٌ مِنْ فِتْنَةٍ تَدُومٍ» (غررالحکم ۲/۷۸۴) [زامدار ظالم و ستمگر بهتر است از فتنه (و هرج و مرجی) که پیوسته در جامعه وجود داشته باشد.]

از نظر قرآن، اهداف تشکیل حکومت اسلامی چیست؟

پرسش

از نظر قرآن، اهداف تشکیل حکومت اسلامی چیست؟

پاسخ

در آیه ۴۱ سوره حج می خوانیم «الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ آتَوْا الزَّكَاةَ وَ أَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ» [آنها (یاوران الهی) کسانی هستند که هر گاه در زمین به آنها قدرت بخشیدیم نماز را پیاپی دارند و زکات را ادا می کنند و امر به معروف و نهی از منکر می نمایند.]

تعبیر به «مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ» به معنی قدرت بخشیدن به آنها در روی زمین است، ولی این تعبیر در بسیاری از آیات قرآن در خصوص قدرت حکومت به کار رفته، چنانکه در سوره یوسف در دو آیه می خوانیم «وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ» یوسف/۲۱ و در مورد ذوالقرنین آمده است «إِنَّا مَكَّنَّا لَهُ فِي الْأَرْضِ وَ آتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا» کهف/۸۴ [ما به او در روی زمین قدرت و حکومت دادیم و اسباب هر چیزی را در اختیارش نهادیم.]

بنابراین مفهوم آیه چنین می شود که یاران خدا هنگامی که به حکومت رسیدند از یک سو راه را برای رسیدن به قرب پروردگار که یکی از مظاهر آشکار آن نماز است، هموار می سازند و از سوی دیگر راه را برای عدالت اجتماعی که یک وسیله بارز آن اداء زکات است می گشایند، و از سوی سوم با هر گونه مفسده اجتماعی مبارزه کرده، عوامل گسترش نیکی ها و خوبیها را در جامعه که یک وسیله مهم آن امر به معروف و نهی از منکر است فراهم می سازند.

اگر فرض کنیم که تعبیر به «مَكَّنَّا» به معنی هر گونه قدرت بخشیدن بوده باشد باز دلالت آیه بر مقصود ما روشن است، زیرا

حکومت بارزترین نمونه قدرت است، مرحوم علامه

طباطبایی در ذیل این آیه می گوید «منظور از تمکین در ارض، قدرت بخشیدن به آنهاست که هر چه را از امور مربوط به زندگی اراده کنند انجام دهند، بی آنکه کسی مانع آنها گردد. (المیزان ۱۴/۳۸۶) آیا چنین قدرتی جز از طریق به دست آوردن حکومت امکان پذیر می باشد؟

در تفسیر قرطبی این معنی با صراحت بیشتری آمده است، زیرا جمله «الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ» را به معنی امرا و صاحبان حکومت تفسیر کرده است.

اصولاً امر به معروف و نهی از منکر که در آیه فوق آمده، چنانکه در مباحث فقهی نیز آمده است، دارای مراحل مختلفی است که یک مرحله آن منحصرأ در اختیار حکومت است.

۲ در آیه ۵۵ سوره نور، درباره حکومت صالحان چنین آمده است «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسِّرَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسَّيخَلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا»

در این آیه بعد از آنکه خداوند به مؤمنان صالح العمل وعده خلافت و حکومت می دهد، آن را با چند جمله تعقیب می کند که در واقع به منزله اهداف این حکومت است، نخست تمکین و قدرت بخشیدن به دین الهی و حاکمیت آن بر پهنه اجتماع و دیگر از میان رفتن نا امنی ها و تبدیل آن به امنیت اجتماعی کامل و دیگر عبادت خالی از هر گونه شرک. و به این ترتیب اهداف حکومت طبق این بیان عبارتند از

۱ حاکمیت دین و قوانین الهی بر همه اجتماع.

۲ استقرار و امنیت کامل در همه جا.

۳ عبادت خالصانه پروردگار و برچیده شدن آثار شرک و بت پرستی.

در واقع هدف نهایی همان تکامل انسان و سیر الی الله است که استقرار امنیت و حاکمیت و قوانین الهی، مقدمه وصول به آن محسوب می شود.

به این ترتیب اهداف حکومت الهی را می توان در امور زیر خلاصه کرد

۱ تعلیم و تربیت و رشد جامعه در جنبه های علمی و اخلاقی.

۲ تأمین آزادی های انسانی و نفی هر گونه اسارت و استعمار بشر، به وسیله بشر خواه در جنبه های فکری باشد یا سیاسی، نظامی و اقتصادی.

۳ اقامه عدل و تأمین عدالت اجتماعی در تمام سطوح جامعه.

۴ فراهم ساختن امنیت اجتماعی به عنوان مقدمه ای برای وصول به اهداف دیگر.

۵ فراهم کردن مقدمات بندگی خدا و سیر الی الله و تکامل انسانی و رسیدن به مقام قرب الهی که به اصطلاح غایه الغایات و مُنتهی الرغبات است.

رابطه فقه اسلام با حکومت چگونه است؟

پرسش

رابطه فقه اسلام با حکومت چگونه است؟

پاسخ

به هم آمیخته است؛ زیرا بخش «سیاسات» که ابواب مهمی از فقه را شامل می شود (مانند جهاد، امر به معروف و نهی از منکر، قضا و شهادت، حدود و دیات و قصاص) بخشی است که از مسائل مربوط به حکومت سخن می گوید، چرا که جهاد و همچنین بعضی از مراحل امر به معروف و نهی از منکر، و نیز «قضا و شهادت» و اجرای «حدود و قصاص» چیزی نیست که بدون حکومت قابل پیاده شدن باشد.

مسائل مربوط به «انفال» و «خمس» و «زکات» و «اراضی خراجیه» که شالوده بیت المال اسلامی را تشکیل می دهد، نیز به روشنی بخشی از حکومت را ترسیم می کند.

بنابراین، فقه اسلام، آن چنان با مسائل سیاسی و حکومتی آمیخته است که اجرای کامل آن، بدون تشکیل حکومت ممکن نیست.

اینها همه شواهد روشنی است بر اینکه اسلام از حکومت و سیاست جدا نمی باشد و حکومت و سیاست به معنی تدبیر نظام

جامعه، چنان در تار و پود تعلیمات اسلامی نفوذ کرده که اگر بخواهیم آن دو را از هم جدا کنیم، اسلام نامفهوم خواهد بود و کسانی که می‌کوشند این دو را از هم جدا کنند، در حقیقت می‌خواهند «اسلام را از اسلام جدا سازند» و اسلام بدون اسلام تناقص آشکاری است.

چرا اسلام، قانون‌گذاری را حق انحصاری خدا می‌داند؟

پرسش

چرا اسلام، قانون‌گذاری را حق انحصاری خدا می‌داند؟

پاسخ

قانون‌گذاری در اصل از آن خداست و در واقع مسأله تقنین (قانون‌گذاری) یکی از شئون توحید افعالی است، همان‌گونه که خداوند حاکم علی‌الاطلاق بر تمام جهان هستی و جهان انسانیت است حاکم بر نظام تشریح نیز می‌باشد.

این مسأله علاوه بر اینکه در آیات و روایات اسلامی با صراحت آمده، منطبق بر دلیل عقل نیز هست، زیرا قانون‌گذار واقعی کسی است که واجد صفات زیر باشد

۱ انسان و تمام ویژگیهای او را از نظر جسم و جان بشناسد، به گونه‌ای که انسان شناس کامل باشد و از تمام اسرار وجود او، عواطف، امیال، غرایز، شهوات، هوسها و مسائل فطری او با خبر باشد و نیز از تمام استعدادها و شایستگی‌هایی که در فرد و جامعه نهفته و کمالاتی که بالامکان برای او میسر است مطلع باشد و خلاصه هیچ چیز در ساختار وجود انسان بر او مخفی نماند.

۲ از تمام آثار اشیای جهان و خواص و ویژگیهای آنها از نظر هماهنگی با وجود انسان و ناهماهنگی با خبر باشد و دقیقاً مصالح و مفساد تمام اعمال و کارهای فردی و اجتماعی و پیامدهای آنها را بداند.

۳ از تمام حوادثی که در آینده دور یا نزدیک ممکن است روی دهد و به شکلی در سرنوشت انسان مؤثر است آگاه باشد.

۴ قانون‌گذار واقعی کسی است که از هر لغزش و گناه و خطا و اشتباهی برکنار باشد و در عین دلسوزی و مهربانی، قوی‌الاراده و با شهامت باشد و از هیچ قدرتی در اجتماع نترسد.

۵ هیچ‌گونه منافعی

در اجتماع بشریت نداشته باشد، مبدا محور افکار او هنگام تنظیم قوانین آگاهانه یا ناآگاهانه متوجه جهتی که حافظ منافع شخص اوست گردد و مصالح جامعه را فدای منافع خودش کند.

آیا چنین صفاتی جز در خداوند وجود دارد؟ آیا کسی را پیدا می کنید که بگوید من انسان را با تمام ویژگیهایش شناخته ام؟ در حالی که بزرگترین دانشمندان در پاسخ این سؤال، اظهار عجز و ناتوانی می کنند، بلکه انسان را رسماً موجودی ناشناخته معرفی کرده و حتی این عنوان را برای کتابهای خود انتخاب کرده اند؟

آیا کسی پیدا می شود که از گذشته و آینده و روابط دقیق آن با زمان حال با خبر باشد؟

آیا کسی پیدا می شود که اسرار و آثار همه موجودات را بداند و بالاخره از هر گونه لغزش و گناه و خطا در امان باشد؟

مسئلاً هیچ کس جز خدا و فرستادگان او دارای چنین صفاتی نیستند.

از این اشاره کوتاه به خوبی نتیجه می گیریم که قانون گذار واقعی خداست که انسان را آفریده و از تمام اسرار وجود او با خبر است و اسرار همه موجودات را می داند و از حوادث آینده و گذشته و روابط آنها با حوادث امروز به خوبی آگاه است.

هیچ گونه خطا و اشتباه در ذات پاک او راه ندارد و از کسی نمی ترسد، کمبودی ندارد که بخواهد آن را از طریق قوانین موضوعه برطرف سازد، بلکه در تشریحات خود تنها نفع انسانها را ملحوظ می دارد.

افزون بر همه اینها، سراسر جهان قلمرو حکومت و حاکمیت اوست و معنی ندارد در چنین قلمروی کسی جز او امر و نهی کند، بلکه پذیرفتن امر و نهی

دیگران و به رسمیت شناختن قانونی غیر قانون او، نوعی شرک و گمراهی است.

در عرف مذهب شیعه، قانون گذاری در مجالس شورا به چه معنا است؟

پرسش

در عرف مذهب شیعه، قانون گذاری در مجالس شورا به چه معنا است؟

پاسخ

«قانون گذاری» در مجالس قانون گذاری در عرف مذهب پیروان اهل بیت (ع) به معنی وضع احکام جدید در مسائل مورد ابتلا نیست، بلکه منظور تطبیق اصول بر فروع و یا تشخیص موضوعات مختلف و به اصطلاح، کارشناسی موضوعی است.

خلاصه اینکه مجالس قانون گذاری در مذهب شیعه، به معنی وضع احکام کلیه در برابر احکام اسلام، یا مالا نصّ فیه نیست، و همگی از قبیل تطبیق احکام، یا کارشناسی موضوعی است و به همین دلیل در کنار آن «شورای نگهبان» قرار داده شده، تا جمعی از فقها بر آن نظارت کنند و مطمئن شوند که قوانین موضوعه بر خلاف احکام اسلام نیست.

حتی مجلس «تشخیص مصلحت» که اخیراً در قانون اساسی پیش بینی شد، نیز به معنی تشخیص موضوع است، نه جعل قانون.

توضیح اینکه یکی از عناوین ثانویه، عنوان اهم و مهم است، یعنی هرگاه دو مسأله شرعی با یکدیگر تضاد پیدا کنند، مثلاً گاه حفظ اموال مردم و تصرف نکردن در مال بدون اذن صاحبش با مسأله احتیاج مبرم به کشیدن خیابان در شهر و بیابان، در تضاد واقع شود، از یک سو حفظ نظم جامعه اسلامی واجب است و آن بدون کشیدن جاده های ضروری غیر ممکن است، و از سوی دیگر حفظ اموال مردم نیز لازم است. در این گونه موارد باید آنچه مهمتر است، مقدم داشته شود و اجازه کشیدن این گونه جاده ها داده شود. البته در این گونه موارد هر گونه ضرر و زیانی که به مالکان اراضی می رسد باید جبران گردد.

همچنین در مورد نرخ گذاری اجناس مختلف، قانون اولی

اسلام، آزادی نرخ است، اما در مواردی که این آزادی سبب سوء استفاده گروهی از سود جویان شود و جامعه در تنگنا قرار گیرد و حفظ نظام اقتصادی جامعه متوقف بر نرخ گذاری شود، بی شک مسأله حفظ نظام، مقدم است، در اینجا می توان قانونی برای تعیین نرخ اجناس وضع کرد و دولت اسلامی را موظف به اجرای آن نمود.

مجلس تشخیص مصلحت در این موارد آنچه را مهمتر است با مطالعه دقیق باید انتخاب کند تا حکومت اسلامی به اجرا در آورد، درست مثل اینکه حفظ نفس واجب است و خوردن گوشت حرام ممنوع است، ولی در موارد خاصی که راه، منحصر به استفاده از گوشتهای حرام است آن را مجاز می شمیریم، چراکه اهمیت حفظ نفس بیشتر از آن است.

بنابراین مفهوم «مجلس تشخیص مصلحت» با اجتهاد و استحسان و مصالح مرسله که در میان اهل سنت معمول است فرق بسیار دارد، اینجا تعارض دو حکم مورد توجه است و تشخیص مصلحت اهم می شود و در آنجا برای موضوعی که به اعتقاد آنها حکمی برای آن وضع نشده حکم وضع می کنند.

از مجموع آنچه در بالا گفته شد نتیجه می گیریم که مجلس قانونگذاری یکی از ارکان حکومت اسلامی است، چرا که در هر زمان و هر محیط و هر شرایطی نیازها و مسائل تازه ای پیدا می شود که باید قانون آن دقیقاً پیش بینی شود، ولی قانونگذاری به معنی برنامه ریزی و تطبیق اصول بر فروع و استخراج فروع از قوانین کلی و تشخیص موضوعات به طور دقیق.

حکومت الهی چه نوع حکومتی است؟

پرسش

حکومت الهی چه نوع حکومتی است؟

پاسخ

حکومت الهی، حکومتی است که نه بر محور اراده فرد یا افراد می چرخد و نه بر محور اراده اکثریت مردم، بلکه بر اساس اراده الله است و به یقین، خداوند اراده ای جز تأمین مصالح واقعی بندگانش ندارد، این نوع حکومت در حکومت انبیاء و جانشینان راستین آنها و کسانی که خط انبیاء را ادامه می دهند، دیده می شود، و در دنیا بسیار کم است.

فایده اعتقاد به وجود رهبر، هر چند ناشناس باشد، از نظر محاسبات اجتماعی چیست؟

پرسش

فایده اعتقاد به وجود رهبر، هر چند ناشناس باشد، از نظر محاسبات اجتماعی چیست؟

پاسخ

محاسبات عقلی و تجارب اجتماعی به روشنی ثابت میکند که اعتقاد به وجود رهبر زنده، اثر عمیقی در حفظ نظام و بقای مکتب دارد. خواه این رهبر در دسترس مردم باشد، و یا به عللی دسترسی به او آسان نباشد. در هر دو حال اعتقاد به وجود رهبر حی، برای خود فوایدی دارد.

اما آن جا که رهبر در دل جامعه قرار گیرد و بطور مستقیم وظیفه رهبری را به دوش بکشد، جای سخن نیست. مهم آن جا است که رهبر به عللی از جامعه کناره گیری کند، ولی جامعه به حیات او، و بازگشت مجدد او اعتقاد داشته باشد. در این صورت نیز، اعتقاد به وجود چنین رهبر، اثر عظیمی دارد که به آن اشاره می کنیم:

در تاریخ ملل زنده جهان که مبارزات و نهضتهایی داشته اند، برای این مطلب نمونه های فراوانی وجود دارد که نشان میدهد تا آن رهبر از حیات و زندگی برخوردار بوده است، هر چند از نزدیک موفق به رهبری نمی شده، اما تشکیلات پیروان او باقی و پایدار، می مانده است. اما لحظه ای که حیات و زندگی او به پایان می رسیده، تفره و دودستگی، تششت قوا، پراکندگی و نابسامانی در میان جمعیت حکمفرما میگردیده است.

بهترین گواه برای این که وجود رهبر، حافظ و نگاهدارنده مکتب و مایه تشکل پیروان آن است، سرگذشت نبرد «احد» میباشد. در جنگ احد بر اثر اشتباه و یا از روی غرض ورزی، ندایی در قلب لشکر بلند شد که:

«الَا قَدْ قُتِلَ مُحَمَّدٌ» [محمد کشته شد]. این

خبر ناگوار، موقعی در میان مسلمانان متشر شد که آنان مشغول مقابله با تجاوز و تعدی مهاجمان بودند. وقتی برای مسلمانان، مرگ رهبر قطعی شد، نظام و سازمان آنان چنان گسسته شد که هر کدام به گوشه ای فرار کرده و دست از نبرد کشیدند، و گروهی به فکر افتادند که به امان خواهی از دشمن بپردازند.

ولی وقتی خبر قتل پیامبر تکذیب شد و مسلمانان از حیات رهبر خود آگاه گردیدند و عده ای نیز پیامبر را با چشمان خود دیدند، لشکر از هم پاشیده، بار دیگر به دلگرمی وجود رهبر، از نقاط مختلف کوه احد، از میان کوهها و زیر صخره ها، دور پیامبر گرد آمدند و نبرد و دفاع را از سر گرفتند.

خدای تعالی، این حقیقت را در قرآن چنین بیان می فرماید:

«و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل اَفان مات او قُتل انقلبتم على اعقابكم و من يَنقلب على عَقبيه فلن يضر الله شيئاً و سيجزي الله الشاكرين». آل عمران/ ۱۴۴

[محمد پیامبری بیش نیست که پیش او نیز پیامبرانی بوده اند. آیا اگر بمیرد و یا کشته شود، به دوران جاهلیت باز می گردید؟ و هر کسی به دوران جاهلیت باز گردد به خدا زیانی نمی رساند، و خدا سپاسگزاران را پاداش می دهد.]

در میدانهای نبرد، تمام کوشش گروهی از سربازان زبده و فداکار، این است که پرچم، در برابر حملات دشمن همچنان سرپا و در اهتزاز باشد، در حالیکه سربازان دشمن دائماً می کوشند که پرچم مخالفان را سرنگون سازند، چرا که برقرار بودن پرچم، مایه دلگرمی سربازان و تلاش و کوشش مستمر آنها است.

همچنین وجود

فرمانده لشکر در مقر فرماندهی، هر چند ظاهراً خاموش و ساکت باشد، خون گرم و پر حرارتی در عروق سربازان به حرکت در می‌آورد، و آنها را به تلاش بیشتر و میدارد و با خود می‌گویند: فرمانده ما زنده است و پرچمان در حال اهتزاز است. اما هر گاه خبر قتل فرمانده در میان سپاه پخش شود، یک لشکر عظیم با کارایی فوق العاده به یک باره متلاشی می‌گردد، گویی آب سردی بر سر همه ریخته‌اند، بلکه گویا روح از نشان بیرون رفته است.

جمعیت شیعه، طبق عقیده ای که به وجود امام زنده دارد، هر چند او را در میان خود نبینند، خود را تنها نمی‌دانند (دقت کنید). او همواره انتظار بازگشت آن عزیز سفر کرده را - که قافله های دل همراه اوست - می‌کشد. انتظار سازنده و اثر بخش او، هر روز نوید ظهور او را می‌دهد.

اثر روانی این طرز فکر در زنده نگهداشتن امید در دلها و وادار ساختن افراد به خودسازی و آمادگی برای آن انقلاب بزرگ، کاملاً قابل درک است.

اما اگر این رهبر اصلاً "وجود خارجی نداشته باشد، و علاقمندان مکتبش در انتظار تولد و پرورش او در آینده باشند، وضع بسیار فرق می‌کند.

هر گاه جمعیتی معتقد شود که رهبر آنان در قید حیات و زندگی بوده و پیوسته مترقب فرمان الهی است که از پس پرده غیب بیرون آید، به طور مسلم ناامید نمی‌شود؟، وحدت کلمه خود را از دست نمی‌دهد، در حفظ مکتب خویش می‌کوشد، و پیوسته برای هدف، به تهیه نیرو و انجام مقدمات

می پردازد.

ولی هر گاه به این جمعیت بگویند: «شما فعلاً بی رهبرید، رهبر شما در آینده دیده به جهان خواهد گشود، آن هم معلوم نیست کی متولد خواهد شد، نه تنها خود او متولد نگشته بلکه نیاکان او نیز هنوز دیده به جهان نگشودند»، آیا در این جمعیت، روح انتظار سازنده، و نیرو و ساز و برگ لازم پیدا میشود؟ آیا با چنین عقیده ای، نظامات مادی و معنوی آنان بکار می افتد و یا این که این کار به قیمت از هم پاشیدگی افراد و محو و نابودی مکتب تمام می شود؟

رهبر یک جنبش عدالت خواهی، حتی اگر در میان پیروان خویش نباشد، میتواند موجب فشردگی و به هم پیوستگی صفوف معتقدان به نهضت باشد. می بینیم که در نهضت استقلال هندوستان، با وجود آن که «گانندی» از طرف دولت استعماری دستگیر شده و به زندان فرستاده میشود، نهضت «عدم همکاری با دولت استعماری» با شدت ادامه داشت. مردم هند با اینکه «گانندی» را در میان خود نمی دیدند، ولی دنباله نهضت وی را ادامه دادند، زیرا که گانندی هنوز زنده بود و قدرت معنوی وی همچنان مردم هند را به هم پیوند میداد.

در جنگ داخلی اسپانیا، قبل از جنگ دوم جهانی، تا زمانی که رهبران جمهوری خواهان در زندان «فرانکو» بسر میبردند، نبرد در سراسر جبهه های جنگ ادامه داشت. ولی زمانی که چند تنی از آنان به جوخه اعدام سپرده شدند، شکست در لشکر جمهوری خواهان پدید آمد.

این مدارک و شواهد نشان میدهد که حتی اگر رهبر جنبش و مقاومتی در میان مردم نباشد، وجود واقعی او میتواند

الهام بخش معنوی و مایه امید و تحرک و یاد آوری گردد.

از نظر قرآن بعضی از حجتهای مخفی و پنهان الهی، که جامعه را هدایت می کردند چه کسانی هستند؟

پرسش

از نظر قرآن بعضی از حجتهای مخفی و پنهان الهی، که جامعه را هدایت می کردند چه کسانی هستند؟

پاسخ

نظر خوانندگان را به گروهی از اولیای الهی جلب می کنیم که آنان غایب و پنهان بودند، و با این حال جامعه را هدایت می کردند و یا این که به صورت استتار و با پوشش خاصی به سازندگی افراد اشتغال داشتند، برخی از افراد این گروه، عبارتند از: الف: معلم موسی که در اخبار به نام خضر معروف شده است.

ب: پیامبر گرامی اسلام (ص) که سه سال از طریق سازندگی فردی هدایت میکرد.

فایده اعتقاد به وجود رهبر، هر چند ناشناس باشد، از نظر محاسبات اجتماعی چیست؟

پرسش

فایده اعتقاد به وجود رهبر، هر چند ناشناس باشد، از نظر محاسبات اجتماعی چیست؟

پاسخ

محاسبات عقلی و تجارب اجتماعی به روشنی ثابت میکنند که اعتقاد به وجود رهبر زنده، اثر عمیقی در حفظ نظام و بقای مکتب دارد. خواه این رهبر در دسترس مردم باشد، و یا به عللی دسترسی به او آسان نباشد. در هر دو حال اعتقاد به وجود رهبر حی، برای خود فوایدی دارد.

اما آن جا که رهبر در دل جامعه قرار گیرد و بطور مستقیم وظیفه رهبری را به دوش بکشد، جای سخن نیست. مهم آن جا است که رهبر به عللی از جامعه کناره گیری کند، ولی جامعه به حیات او، و بازگشت مجدد او اعتقاد داشته باشد. در این صورت نیز، اعتقاد به وجود چنین رهبر، اثر عظیمی دارد که به آن اشاره می کنیم:

در تاریخ ملل زنده جهان که مبارزات و نهضتهایی داشته اند، برای این مطلب نمونه های فراوانی وجود دارد که نشان میدهد تا آن رهبر از حیات و زندگی برخوردار بوده است، هر چند از نزدیک موفق به رهبری نمی شده، اما تشکیلات پیروان او باقی و پایدار، می مانده است. اما لحظه ای که حیات و زندگی او به پایان می رسیده، تفرقه و دودستگی، تشتت قوا، پراکندگی و نابسامانی در میان جمعیت حکمفرما میگرددیده است.

بهترین گواه برای این که وجود رهبر، حافظ و نگاهدارنده مکتب و مایه تشکل پیروان آن است، سرگذشت نبرد «احد» میباشد. در جنگ احد بر اثر اشتباه و یا از روی غرض ورزی، ندایی در قلب لشکر بلند شد که:

«الاقْدُ قُتِلَ مُحَمَّدٌ» [محمد کشته شد]. این

خبر ناگوار، موقعی در میان مسلمانان متشر شد که آنان مشغول مقابله با تجاوز و تعدی مهاجمان بودند. وقتی برای مسلمانان، مرگ رهبر قطعی شد، نظام و سازمان آنان چنان گسسته شد که هر کدام به گوشه ای فرار کرده و دست از نبرد کشیدند، و گروهی به فکر افتادند که به امان خواهی از دشمن بپردازند.

ولی وقتی خبر قتل پیامبر تکذیب شد و مسلمانان از حیات رهبر خود آگاه گردیدند و عده ای نیز پیامبر را با چشمان خود دیدند، لشکر از هم پاشیده، بار دیگر به دلگرمی وجود رهبر، از نقاط مختلف کوه احد، از میان کوهها و زیر صخره ها، دور پیامبر گرد آمدند و نبرد و دفاع را از سر گرفتند.

خدای تعالی، این حقیقت را در قرآن چنین بیان می فرماید:

«و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل اَفان مات او قُتل انقلبتم على اعقابكم و من يَنقلب على عَقبيه فلن يضر الله شيئاً و سيجزي الله الشاكرين». آل عمران/ ۱۴۴

[محمد پیامبری بیش نیست که پیش او نیز پیامبرانی بوده اند. آیا اگر بمیرد و یا کشته شود، به دوران جاهلیت باز می گردید؟ و هر کسی به دوران جاهلیت باز گردد به خدا زیانی نمی رساند، و خدا سپاسگزاران را پاداش می دهد.]

در میدانهای نبرد، تمام کوشش گروهی از سربازان زبده و فداکار، این است که پرچم، در برابر حملات دشمن همچنان سرپا و در اهتزاز باشد، در حالیکه سربازان دشمن دائماً می کوشند که پرچم مخالفان را سرنگون سازند، چرا که برقرار بودن پرچم، مایه دلگرمی سربازان و تلاش و کوشش مستمر آنها است.

همچنین وجود

فرمانده لشکر در مقرر فرماندهی، هر چند ظاهراً خاموش و ساکت باشد، خون گرم و پر حرارتی در عروق سربازان به حرکت در می‌آورد، و آنها را به تلاش بیشتر و میدارد و با خود می‌گویند: فرمانده ما زنده است و پرچمان در حال اهتزاز است. اما هر گاه خبر قتل فرمانده در میان سپاه پخش شود، یک لشکر عظیم با کارایی فوق العاده به یک باره متلاشی می‌گردد، گویی آب سردی بر سر همه ریخته اند، بلکه گویا روح از نشان بیرون رفته است.

جمعیت شیعه، طبق عقیده ای که به وجود امام زنده دارد، هر چند او را در میان خود نبیند، خود را تنها نمی‌داند (دقت کنید).

او همواره انتظار بازگشت آن عزیز سفر کرده را - که قافله های دل همراه اوست - می‌کشد. انتظار سازنده و اثر بخش او، هر روز نوید ظهور او را می‌دهد.

اثر روانی این طرز فکر در زنده نگهداشتن امید در دلها و وادار ساختن افراد به خودسازی و آمادگی برای آن انقلاب بزرگ، کاملاً قابل درک است.

اما اگر این رهبر اصلاً "وجود خارجی نداشته باشد، و علاقمندان مکتبش در انتظار تولد و پرورش او در آینده باشند، وضع بسیار فرق می‌کند.

هر گاه جمعیتی معتقد شود که رهبر آنان در قید حیات و زندگی بوده و پیوسته مترقب فرمان الهی است که از پس پرده غیب بیرون آید، به طور مسلم ناامید نمی‌شود؟، وحدت کلمه خود را از دست نمی‌دهد، در حفظ مکتب خویش می‌کوشد، و پیوسته برای هدف، به تهیه نیرو و انجام مقدمات

می پردازد.

ولی هر گاه به این جمعیت بگویند: «شما فعلاً بی رهبرید، رهبر شما در آینده دیده به جهان خواهد گشود، آن هم معلوم نیست کی متولد خواهد شد، نه تنها خود او متولد نگشته بلکه نیاکان او نیز هنوز دیده به جهان نگشودند»، آیا در این جمعیت، روح انتظار سازنده، و نیرو و ساز و برگ لازم پیدا میشود؟ آیا با چنین عقیده ای، نظامات مادی و معنوی آنان بکار می افتد و یا این که این کار به قیمت از هم پاشیدگی افراد و محو و نابودی مکتب تمام می شود؟

رهبر یک جنبش عدالت خواهی، حتی اگر در میان پیروان خویش نباشد، میتواند موجب فشردگی و به هم پیوستگی صفوف معتقدان به نهضت باشد. می بینیم که در نهضت استقلال هندوستان، با وجود آن که «گانندی» از طرف دولت استعماری دستگیر شده و به زندان فرستاده میشود، نهضت «عدم همکاری با دولت استعماری» با شدت ادامه داشت. مردم هند با اینکه «گانندی» را در میان خود نمی دیدند، ولی دنباله نهضت وی را ادامه دادند، زیرا که گانندی هنوز زنده بود و قدرت معنوی وی همچنان مردم هند را به هم پیوند میداد.

در جنگ داخلی اسپانیا، قبل از جنگ دوم جهانی، تا زمانی که رهبران جمهوری خواهان در زندان «فرانکو» بسر میبردند، نبرد در سراسر جبهه های جنگ ادامه داشت. ولی زمانی که چند تنی از آنان به جوخه اعدام سپرده شدند، شکست در لشکر جمهوری خواهان پدید آمد.

این مدارک و شواهد نشان میدهد که حتی اگر رهبر جنبش و مقاومتی در میان مردم نباشد، وجود واقعی او میتواند

الهام بخش معنوی و مایه امید و تحرک و یاد آوری گردد.

مراد از حکومت ولایی چیست؟

پرسش

مراد از حکومت ولایی چیست؟

پاسخ

طبق جهان بینی اسلامی تمام جهان و سراسر هستی مُلک طُلق خداست و تصرف در آن بدون اذن او روا نیست. انسان بدون اجازه خدا حتی حق تصرف در خویشتن را ندارد، تاچه رسد به تصرف در دیگران، باچنین اعتقادی، تنها کسانی حق حکومت دارند که از سوی خداوند منصوب باشند. این افراد انبیای الهی و ائمه (علیهم السلام) هستند که مستقیماً با اذن خدا بر مردم ولایت دارند و در زمان غیبت، نائبان امام زمان (ع) با شرایطی خاص و به طور غیر مستقیم از سوی خداوند برای ولایت برگزیده میشوند. مردم وظیفه دارند آنها را بشناسند (کشف کننده) و برای اجرای اسلام از آنها پیروی کنند، بنابراین، در نظام سیاسی اسلام حکومت از آن خدا و منصوبین مستقیم و غیر مستقیم اوست و از آن به حکومت ولایی تعبیر میشود.

مستقیم اوست و از آن به حکومت ولایی تعبیر میشود.

مقصود از (حکومت دینی) چیست؟

پرسش

مقصود از (حکومت دینی) چیست؟

پاسخ

حداقل سه معنا ممکن است از (حکومت دینی) اراده شود، ۱. حکومتی که تمام ارکان آن بر اساس دین شکل گرفته باشد ۲. حکومتی که در آن احکام دینی رعایت میشود ۳. حکومت دینداران و متدینان. طبق معنای اول، حکومت دینی حکومتی است که نه تنها همه قوانین و مقررات اجرایی آن برگرفته از احکام دینی است، بلکه مجریان آن نیز مستقیماً از طرف خدا منصوبند، یابه اذن خاص یا عام معصوم منصوب شده اند چنین حکومتی (حکومت دینی) ایده آل و کمال مطلوب است. حکومت رسول الله (ص) و امام معصوم و نیز حاکمیت افرادی مانند مالک اشتر در زمان حضور معصوم و یا حکومت ولی فقیه جامع شرایط در عصر غیبت این گونه است. اما طریق معنای دوم، دینی بودن حکومت فقط به این معناست که قوانین دینی در این حکومت رعایت میشود. بر اساس معنای سوم اصلاً رعایت یا قوانین اسلامی هم لازم نیست بلکه همین که حکومتی مربوط به جامعه ای است که افراد آن متدین هستند چون شهروندان متدین هستند حکومت هم، مسامحتاً دینی بحساب میآید. طبق این معنا همه حکومتهایی که از صدر اسلام تاکنون در مناطق مختلف جهان در جوامع مسلمان تشکیل شده است (حکومت دینی) نامیده

میشوند. شکی نیست که معنای سوم حکومت دینی طبق معیار و موازین عقیدتی ما معنای صحیح و قابل قبول نیست.

مراد از حکومت ولایی چیست؟

پرسش

مراد از حکومت ولایی چیست؟

پاسخ

طبق جهان بینی اسلامی تمام جهان و سراسر هستی مُلک طَلق خداست و تصرف در آن بدون اذن او روا نیست. انسان بدون اجازه خدا حتی حق تصرف در خویشتن را ندارد، تاچه رسد به تصرف در دیگران، باچنین اعتقادی، تنها کسانی حق حکومت دارند که از سوی خداوند منصوب باشند. این افراد انبیای الهی وائمه(علیهم السلام) هستند که مستقیماً با اذن خدا بر مردم ولایت دارند و در زمان غیبت، نائبان امام زمان(ع) با شرایطی خاص و به طور غیر مستقیم از سوی خداوند برای ولایت برگزیده میشوند. مردم وظیفه دارند آنها را بشناسند (کشف کننده) و برای اجرای اسلام از آنها پیروی کنند، بنابراین، در نظام سیاسی اسلام حکومت از آن خدا و منصوبین مستقیم و غیر مستقیم اوست و از آن به حکومت ولایی تعبیر میشود.

مستقیم اوست و از آن به حکومت ولایی تعبیر میشود.

اگر همزمان با حکومت حق در ایران یک یا چند حکومت حق دیگر وجود میداشت و یا آن که در آینده بوجود بیاید، آنگاه چه طرحی را پیشنهاد خواهید کرد؟

پرسش

اگر همزمان با حکومت حق در ایران یک یا چند حکومت حق دیگر وجود میداشت و یا آن که در آینده بوجود بیاید، آنگاه چه طرحی را پیشنهاد خواهید کرد؟

پاسخ

فدراسیون اسلامی شکلی از حکومت است که با مشارکت کشورهای دارای حکومت مشروع و بر حق بصورت اتحادیه بوجود میآید و دارای دولت مرکزی قدرتمند و دولت های محلی مستقل میباشد. دولت مرکزی عهده دار تصمیم گیری و تدبیر امور مسلمانان بر مبنای قواعد دینی، در مقیاس کلّ جامعه اسلامی است، و با تنظیم قوانین عامّ، کلّ اتحادیه را به سمت اهداف مادی و معنوی سوق میدهد. از سوی دیگر هر یک از کشورهای عضو اتحادیه با رعایت مصالح جامعه محلی خود و با نظر گرفتن وضعیّت زمانی و مکانی آن کشور به وضع قوانین خاصّ و تدبیر امور میپردازد. ضمن آن که با رعایت و اجرای قوانین عامّ اتحادیه، خود را در پیشبرد جامعه بزرگ اسلامی و تأمین اهداف آن یاری میدهد. به این ترتیب هم در سطح گسترده یعنی کلّ جامعه و اتحادیه اسلامی و هم در سطح هر یک از کشورهای عضو، حاکمیت اسلام محقق، و اهداف فردی و اجتماعی حاصل

میگردد. ادامه این روند (= داشتن حکومت فدرالی) چه بسا به تشکیل حکومت واحد جهانی، براساس الگوی اصلی اسلام منتهی شود، و بیش از پیش سعادت‌مندی را فراهم آورد.

آیا بیعت با امام مشروعیت دادن به حکومت اوست یا اهداف دیگری دارد؟

پرسش

آیا بیعت با امام مشروعیت دادن به حکومت اوست یا اهداف دیگری دارد؟

پاسخ

در باره بیعت با پیامبر اسلام (ص) باید گفت که به حکم ضرورت اسلام، ولایت آن حضرت بر مسلمین از سوی خداوند متعال مقرر شده بود و بر این اساس بیعت کردن یا نکردن مردم تأثیری در مشروعیت حکومت آن حضرت نمی تواند داشته باشد. لذا بیعت با پیامبر و امامان رمز و راز دیگری دارد که باید به جستجوی آن پرداخت و در اینجا به سه مورد اشاره می کنیم.

الف) عضویت رسمی در جامعه اسلامی؛ همان گونه که امروزه اگر کسی بخواهد تبعه کشوری شود و در زمره مردم آن کشور به حساب آید، باید از بعضی مسئولان امور آن مملکت درخواست حق تابعیت کند و با موافقت آنان، وی قانوناً در شمار مردم آن کشور در می آید، در آن روزگار نیز اگر کسی می خواست عضو امت اسلامی گردد و مسلمین او را از خود بدانند، با رسول الله (ص) بیعت می کرد و از این راه به حلقه پیروان آن حضرت در می آمد.

ب) پیمان وفاداری برای شرکت در امری مهم؛ حضرت رسول (ص) همچون هر فرمانده لشگری می بایست میزان دقیق عده و عده خود را بداند تا بتواند بر اساس مقدار نیرویش، برنامه ریزی و تصمیم گیری کند. بدین جهت، با مسلمینی که برای جنگ آمادگی کامل داشتند بیعت می فرمود و بر پایه تعداد بیعت کنندگان طرح می ریخت و اتخاذ تصمیم می فرمود، مانند جریان بیعت رضوان در صلح حدیبیه که قرآن به آن اشاره می کند.

ج) احراز و اثبات مقبولیت؛ بیعت هایی که ائمه معصومین (ع) با پاره ای از مردم داشتند نیز به قصد مشروع ساختن حکومت‌هایشان نبود، بلکه

برای فعلیت بخشیدن و جامه عمل پوشاندن به حکومت‌هایشان بود. واضح است برای آن کسی که بتواند بر جامعه مسلمین حکومت کند باید صاحب دو ویژگی باشد: مشروعیت و مقبولیت. مشروعیت حکومت به حاکم حق حاکمیت می‌دهد و مقبولیت آن به وی قدرت حاکمیت می‌بخشد. کسی که حکومتش مشروع نیست حق ندارد بر مردم فرمان براند، اگر چه مقبول آنان باشد؛ و کسی که حکومتش مقبول نیست قدرت ندارد که بر آنان حکم براند، هر چند حکومتش شرعاً مجاز باشد.

پایان

معارف قرآن جلد ۹

حقوق و سیاست در قرآن

آیت الله مصباح یزدی

</body>

</html>

در اسلام و ادیان آسمانی که حق قانونگذاری از آن خدای متعال است چگونه جایی برای قانونگذاری غیر باقی می‌ماند؟

پرسش

در اسلام و ادیان آسمانی که حق قانونگذاری از آن خدای متعال است چگونه جایی برای قانونگذاری غیر باقی می‌ماند؟

پاسخ

در پاسخ این شبهه به چند نکته باید توجه نمود:

الف) معنای اختصاص قانونگذاری به خدای متعال این نیست که همه قوانین، مستقیماً و بی واسطه،

به دست خداوند وضع و تعیین می‌شود بلکه ممکن است خداوند به کسانی مانند پیامبر اکرم و ائمه اطهار(ع) اجازه دهد تا پاره‌ای از قانون را وضع کنند و این با ربوبیت تشریحی الهی هیچ منافاتی ندارد- زیرا کسی که به امر خدای متعال، وضع بعضی از قوانین را بر عهده می‌گیرد، آن چه وضع کند قانون الهی خواهد بود. آن چه ما شدیداً نفی و انکار می‌کنیم این است که کسانی بدون اذن خدا قانون بگذارند. چنانکه در تکوینات نیز، ما هیچ‌گاه تأثیرات علل متوسطه را انکار نمی‌کنیم. بلکه تأثیر آنها را به اذن خدا می‌دانیم حتی خلق و احیاء هم ممکن است توسط کسانی مانند حضرت عیسی (ع) با اذن خدا صورت بگیرد.

ب) قوانین حاکم بر جامعه سه دسته اند:

دسته اول؛ قوانینی که لا اقل از نظر قانونگذار کلی و ثابت است و دگرگونی آن موجب تغییر نظام خواهد شد، مانند قوانین اساسی کشورها.

دسته دوم؛ قوانینی که از چنان کلیت و ثباتی بهره مند نبوده، اقتضای دگرگونی هم دارد، هر چند به زودی تغییر نمی پذیرد، مانند قوانین مصوب مجالس قانونگذاری.

دسته سوم؛ قوانینی که تغییر پذیری فراوان دارد، مانند بخشنامه ها و آیین نامه های اجرایی. این دسته از مقررات به زودی ممکن است دگرگون شود و حتی در یک زمان در دو وزارتخانه آیین نامه ها یکسان

نباشد. وضع این مقررات -در نظامهای کنونی جهان- از اختیارات قوه مجریه محسوب می شود نه قوه مقننه؛ هیئت دولت یا یک وزیر یا یک مدیر کل ممکن است برای حوزه مسئولیت خود، این مقررات را وضع و ابلاغ کند. در روزگاران گذشته نیز اگر چه تفکیک قوا به شکل رسمی و قانونی وجود نداشته است اما هر مسئولی در قلمرو مسئولیت خود چگونگی اجرای قانون را خودش تعیین می کرد. از این گذشته ارجاع این مقررات به قوه مقننه، موجب به هم ریختگی و عقب افتادن کارها می شود.

سخن در باره دسته اول و دوم است. وقتی می گوئیم: خدای متعال باید قوانین را وضع کند، منظور ما در درجه اول، قوانین کلی و ثابت است. شک نیست که برخی از امور و شئون انسانی از دوام و جاودانگی برخوردارند و هیچ عاملی -مانند زمان، مکان، رنگ پوست و نژاد- نمی تواند موجب تغییر این امور و شئون گردد، قوانینی که برای تأمین مصالح مربوط به این امور وضع می شود قوانینی همیشگی و جاودانی خواهد بود و باید توسط خدای متعال وضع گردد.

اما بعضی دیگر از این شئون انسانی با تغییر زمان، مکان، نژاد و... متغیر می گردند، طبعاً مصالح و مفاسد وابسته به آنها نیز دستخوش تحوّل و تبدّل می گردند، لذا قوانینی که برای تأمین چنین مصالح دگرگون شونده ای وضع می شوند باید جمود و سکون نداشته باشند؛ بسیاری از امور اجتماعی، ممکن است در یک اوضاع و احوال اجتماعی، موافق مصلحت همگان باشد و در اوضاع و احوال دیگر نباشند؛ چنین نیست که در یک مقطع زمانی، حکمی برای یک جامعه مصلحت داشت همان حکم برای همه زمانها و همه جامعه ها

مصلحت داشته باشد. برای تأمین این مصالح متغیر به قانونی نیاز است که بر حسب اوضاع و احوال، دگرگون شود، مثلاً نمی توان همه ساکنین کره زمین را - با همه تفاوت‌های زیادی که در زبانها و لهجه ها دارند- الزام کرد که برای خرید و فروش از الفاظ و صیغه های عربی استفاده کنند، زیرا خرید و فروش از کارهایی است که بیشتر انسانها در هر روز چندین بار با آن سر و کار دارند، حال اگر به کار بردن الفاظ عربی به هنگام خرید و فروش، الزامی باشد موجب عسر و حرج خواهد شد، بر خلاف نکاح و زناشویی که چه بسا در طول عمر یک شخص بیش از یک بار روی ندهد.

در اسلام، این دسته از قوانین متغیر به اذن خدای متعال توسط پیامبر اکرم و جانشینان معصوم او (ع) و در زمان غیبت آنان به دست نواب آنان وضع می گردد. به اصطلاح فقهی، در زمان غیبت، وضع این قوانین متغیر به عهده حاکم شرع و ولی فقیه است و او می تواند بخشی از اختیارات خود را به نهادی (مانند مجلس شورای اسلامی) واگذار نماید.

آیا بیعت با امام مشروعیت دادن به حکومت اوست یا اهداف دیگری دارد؟

پرسش

آیا بیعت با امام مشروعیت دادن به حکومت اوست یا اهداف دیگری دارد؟

پاسخ

در باره بیعت با پیامبر اسلام (ص) باید گفت که به حکم ضرورت اسلام، ولایت آن حضرت بر مسلمین از سوی خداوند متعال مقرر شده بود و بر این اساس بیعت کردن یا نکردن مردم تأثیری در مشروعیت حکومت آن حضرت نمی تواند داشته باشد. لذا بیعت با پیامبر و امامان رمز و راز دیگری دارد که باید به جستجوی آن پرداخت و در اینجا به سه مورد اشاره می کنیم.

الف) عضویت رسمی در جامعه اسلامی؛ همان گونه که امروزه اگر کسی بخواهد تبعه کشوری شود و در زمره مردم آن کشور به حساب آید، باید از بعضی مسئولان امور آن مملکت درخواست حق تابعیت کند و با موافقت آنان، وی قانوناً در شمار مردم آن کشور در می آید، در آن روزگار نیز اگر کسی می خواست عضو امت اسلامی گردد و مسلمین او را از خود بدانند، با رسول الله (ص) بیعت می کرد و از این راه به حلقه پیروان آن حضرت در می آمد.

ب) پیمان وفاداری برای شرکت در امری مهم؛ حضرت رسول (ص) همچون هر فرمانده لشگری می بایست میزان دقیق عده و عده خود را بداند تا بتواند بر اساس مقدار نیرویش، برنامه ریزی و تصمیم گیری کند. بدین جهت، با مسلمینی که برای جنگ آمادگی کامل داشتند بیعت می فرمود و بر پایه تعداد بیعت کنندگان طرح می ریخت و اتخاذ تصمیم می فرمود، مانند جریان بیعت رضوان در صلح حدیبیه که قرآن به آن اشاره می کند.

ج) احراز و اثبات مقبولیت؛ بیعت هایی که ائمه معصومین (ع) با پاره ای از مردم داشتند نیز به قصد مشروع ساختن حکومت‌هایشان نبود، بلکه

برای فعلیت بخشیدن و جامه عمل پوشاندن به حکومت‌هایشان بود. واضح است برای آن کسی که بتواند بر جامعه مسلمین حکومت کند باید صاحب دو ویژگی باشد: مشروعیت و مقبولیت. مشروعیت حکومت به حاکم حق حاکمیت می‌دهد و مقبولیت آن به وی قدرت حاکمیت می‌بخشد. کسی که حکومتش مشروع نیست حق ندارد بر مردم فرمان براند، اگر چه مقبول آنان باشد؛ و کسی که حکومتش مقبول نیست قدرت ندارد که بر آنان حکم براند، هر چند حکومتش شرعاً مجاز باشد.

پایان

معارف قرآن جلد ۹

حقوق و سیاست در قرآن

آیت الله مصباح یزدی

</body>

</html>

مراد از حکومت ولایی چیست؟

پرسش

مراد از حکومت ولایی چیست؟

پاسخ

طبق جهان بینی اسلامی تمام جهان و سراسر هستی ملوک طلق خداست و تصرف در آن بدون اذن او روا نیست. انسان بدون اجازه خدا حتی حق تصرف در خویشتن را ندارد، تاچه رسد به تصرف در دیگران، باچنین اعتقادی، تنها کسانی حق حکومت دارند که از سوی خداوند منصوب باشند. این افراد انبیای الهی وائمه(علیهم السلام) هستند که مستقیماً با اذن خدا بر مردم ولایت دارند ودر زمان غیبت، نائبان امام زمان(ع) با شرایطی خاص وبه طور غیر مستقیم از سوی خداوند برای ولایت برگزیده میشوند. مردم وظیفه دارند آنها را بشناسند (کشف کننده) و برای اجرای اسلام از آنها پیروی کنند، بنابراین، در نظام سیاسی اسلام حکومت از آن خدا و منصوبین مستقیم و غیر مستقیم اوست واز آن به حکومت ولایی تعبیر میشود.

مستقیم اوست واز آن به حکومت ولایی تعبیر میشود.

شرایط حاکم و زمامدار اسلامی را بیان کنید.

پرسش

شرایط حاکم و زمامدار اسلامی را بیان کنید.

پاسخ

شرط اول حکمران جامعه این است که احاطه علمیش به قانون و مبانی و روح آن بیش از دیگران باشد؛ پس در نظام حقوقی و سیاسی اسلام باید اعلم مردم به فقه و حقوق اسلامی حاکم باشد.

شرط دوم حکمران این است که بیش از همه، مصالح مردم را در موارد خاص و جزئی بشناسد تا بتواند بر طبق قانون آن مصالح را تأمین کند. چرا که صرف دانستن قانون، برای تطبیق آن بر موارد خاص کافی نیست، بلکه تشخیص موضوع حکم و مصداق قانون نیز لازم است؛ حاکم باید از موضوعات هم آگاهی کافی و همه جانبه داشته باشد تا بداند که در هر زمان و در هر اوضاع و احوالی چگونه باید رفتار کند و قانون را چگونه اجرا کند تا هدف قانون و نظام حقوقی تأمین گردد.

شرط سوم این است که صلاحیت اخلاقی بیش از دیگران باشد.

برای آنکه از قانون و قدرت سیاسی و اجتماعی سوء استفاده نشود و حاکم حقیقتاً بر اساس قانون و به مقتضای مصالح مردم حکم راند، باید بیشترین صلاحیت اخلاقی را برای اجرای قانون داشته باشد و- به اصطلاح فقهی ما- اتقی، اورع، و اعدل مردم باشد.

پس از تحصیل این سه شرط، شرط دیگری هم لازم است و آن این که شخص حاکم باید از طرف خدای متعال اجازه و اذن حکومت داشته باشد، در غیر این صورت حکومت او قانونی و مشروع نیست.

چگونه می توان راه حق را از باطل تشخیص داد؟

پرسش

چگونه می توان راه حق را از باطل تشخیص داد؟

پاسخ

الف) مبنا و معیار حق: ۱- می دانیم که خداوند حق است: ((ذلک بان الله هو الحق))، (حج، آیه ۶) و ((ذلکم الله ربکم الحق))، (یونس، آیه ۳۲) و ((الحق من ربک))، (بقره، آیه ۱۴۷). ۲- پیامبر (ص) حق است: ((یا ایها الناس قد جاکم الرسول بالحق من ربکم))، (نسا، آیه ۱۷۰). ۳- کلام خدا حق است: ((نزل الکتاب بالحق))، (بقره، آیه ۱۷۶). ۴- امامان نیز حق اند: به این دلیل که قرآن می فرماید: ((ما آتاکم الرسول فخذوه)) و پیامبر (ص) نیز در حدیث ثقلین فرمود: ((انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی لن تضلوا ان تمسکتکم بهما ابدًا و انمالن یفتر قاضی یروا علی الحوض)) و نیز فرمود: ((ان مثل اهل بیتی کمثل سفینه نوح من رکبها نجی و من ترکها غرق)) . آن حضرت در جای دیگری فرماید: ((علی مع الحق و الحق مع علی اللهم ادر الحق معه حیث دار))، (سفینه البحار، ج ۱، ص ۲۸۹). ب) راه

های شناخت حق : برای تشخیص حق در هر زمان باید ببینیم که آیا این مطلب

مطابق رضای خدا و کلام الهی و سنت پیامبر (ص) و گفتار امامان معصوم (ع) هست یا نه؟ بعضی موارد حق روشن است و با کمترین توجه انسان حق را تشخیص می دهد. در مواردی که تشخیص حق برای انسان دشوار است به استناد احادیث، لازم است که به علمای شیعه مراجعه شود. در مراجعه به علما باید به چند مطلب توجه داشت: ۱- مراجعه به علما با مراجعه به کتاب و سنت متفاوت است. کتاب و عترت دو اصل بنیادین هستند و در مراجعه تلاش می کنیم که معنا و مفهوم کلام آنها را دریابیم اما علما مجرا و کانال ارتباط مابا کتاب و عترت هستند. شاید تعبیر به ((روات احادیثنا)) و ((من عرف احکامنا)) و...، اشاره به همین معنا داشته باشد. ۲- علمایی که به آنان رجوع می کنیم، باید در رفتار و عمل و زندگی زاهد و خداترس و باتقوا و اهل اجتناب از دنیا باشند. به طور خلاصه علما واسطه ای هستند بین ما و امامان معصوم که به شرط پاک بودن و منزّه بودن، ما را به حق می رسانند. در ارتباط با این واسطه گفتار و احکام آنان باید مستند به روایات معصومین (ع) باشد و رفتار و عمل آنان نیز مطابق با موازین شرع و رفتار امامان معصوم باشد. بنابراین نیاز به اجتهاد و دقت نظر علما داریم. برای آگاهی بیشتر رجوع کنید به: اصل اجتهاد در اسلام، شهید مطهری. در صورت تعارض بین احکام و فتاوی علمای شیعه،

باید نظر آن که فقیه تر، عادل تر، پرهیزگارتر و راستگوتر است را ملاک قرار داد.

آیا حکومت دینی امکان پذیر است؟

پرسش

آیا حکومت دینی امکان پذیر است؟

پاسخ

بنابر فرموده امام راحل که یکی از بزرگترین کارشناسان دینی بودند ((حکومت فلسفه عملی تمام فقه است)) پس حکومت دینی امری ممکن و عملی است ولی معنای حکومت دینی این نیست که در آن حکومت هیچ مخالفی وجود نداشته باشد یا همه اجباراً دین دار باشند بلکه مراد این است که چارچوب حکومت و اداره کشور و قوانین آن دینی باشد، که حضرت امیر موفق به انجام آن شدند، حتی در زمان حضرت مهدی نیز همه مردم مسلمان و مومن نمی شوند بلکه آنچه هست اداره جهان بر اساس احکام و قوانین دین است.

مهمترین اهداف تشکیل حکومت اسلامی را بنویسید؟

پرسش

مهمترین اهداف تشکیل حکومت اسلامی را بنویسید؟

پاسخ

در ابتدا لازم است، فلسفه اصلی و اهداف تشکیل حکومت اسلامی و نهایت چیزی که می توان از حکومت اسلامی انتظار داشت، مشخص نمود. بر این اساس مهم ترین فلسفه و اهداف تشکیل حکومت اسلامی عبارت است از: ۱. استقرار توحید و خداپرستی در زمین و رهانیدن مردم از بندگی و فرمانبرداری غیر خدا: ((ولقد بعثنا فی کل ام رسولا- "ان اعبدو الله و اجتنوا الطاغوت ...)) . روشن است تحقق این هدف بسیار خطیر و بزرگ، نیازمند سازمان و قدرت سیاسی - اجتماعی است. ۲. رشد و تعالی علمی، فرهنگی و تربیتی انسان ها و رهایی و ... آنان از نادانی و جهل. ((هو الذی بعث فی الامیین رسولا " منهم يتلوا عليهم آیاته و یزکیهم و یعلمهم الکتاب و الحکمه وان کانوا من قبل لفی ضلال مبین))، (جمعه، آیه ۲). ۳. آزادسازی و رهایی توده های مردم و انسان های مستضعف از چنگال ظالمان و ستمگران و از زنجیرهای اسارت و بردگی: ((... و یضیع عنهم امرهم و الاغلال الی الی کانت علیهم ...))، (اعراف، آیه ۱۵۷). ۴. برپایی جامعه نمونه و مدینه فاضله آرمانی از راه اقامه قسط و عدل اسلامی: ((لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الکتاب و المیزان ليقوم الناس بالقسط ...))، (حدید، آیه ۲۵). ۵. اجرای کامل قوانین آسمانی اسلام با تمام ابعاد آن

(اعم از قوانین اقتصادی ، حقوقی ، اجتماعی ، سیاسی ، نظامی و ...) . پس فلسفه تشکیل حکومت ، تامین نیازهای مادی و معنوی و فراهم نمودن زمینه و بستر رشد و تکامل انسان و در نتیجه سعادت و خوشبختی او در دنیا و آخرت است . حکومت اسلامی موظف است ، با تمامی امکانات و در حد توان خود، زمینه های کمال انسان ها را فراهم نموده ، زمینه های فساد را از میان بردارد . اما آیا اینکه با فراهم بودن تمامی این زمینه ها و بسترسازیهها، همه افراد جامعه اصلاحخواهند شد، در جواب می توان به این آیه اشاره کرد که : (ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم... ؛ هیچ قومی را تغییر نمی دهد؛ مگر آنان حال خود را تغییر دهند) ، (رعد، آیه ۱۱) . بر مبنای این اصل مهم هرگونه تغییری در سرنوشت انسان ها و اصلاح یا انحطاط اجتماعی و فردی یک جامعه ، منوط به خواست و اراده انسان است . افراد یک جامعه ، زمانی به طور کامل اصلاح می شوند که بر اساس اراده ، گزینش و کنش اختیاری خود بتوانند از شرایط محیطی - که به برکت حاکمانی عادل و الهی ، قوانین به احکام و ارزش ها و معارف اسلامی به وجود آمده - استفاده کنند و راه تعالی و تکامل خود را در پیش گیرند . بنابراین وجود حاکمانی الهی و سایر شرایط محیطی (قوانین اسلامی ، تامین نیازهای مادی و رفاه ، امنیت و ...) هر چند در روند تکاملی و اصلاح جامعه امری کاملاً " ضروری

و لازم است ؛ اما به هیچ وجه کافی نیست ؛ بلکه اراده و گزینش و کنش اختیاری خود افراد یک جامعه نیز، شرط دیگر این مجموعه است . از این رو شاهدیم که در طول تاریخ ، با این که پیشوایان الهی (مانند پیامبر اکرم (ص) و ایمه معصومین (ع) در جامعه بوده اند و تمام شرایط و زمینه های رشد و تعالی برای مردم فراهم بوده است ؛ اما چون همه افراد آن جامعه ، به چنان درک و شناخت عمیق -نرسیده بودند، که اصلاح کامل و فراگیر در جامعه محقق نشد . در پاسخ سوال شما هم گفتنی است که اولاً- "، اصول وجود حکومت در هر جامعه ای ، از ضروری ترین مسایل است . امام علی (ع) می فرمایند : ((لابد لناس من امیربتراد فاجر)) و اگر نه جامعه بدون حکومت ، سر از آثار منفی و هرج و مرج درمی آورد . ثانیاً "، بر اساس آیات و روایات و ادله عقلی متعدد، در زمان غیبت امام معصوم (ع) ، ولی فقیه جامع الشرایط جانشین امام معصوم (ع) بوده و موظف به تشکیل حکومت اسلامی و اجرای قوانین و مقررات اسلامی ، پیاده نمودن ارزش های الهی ، تامین نیازهای مادی و رفاهی و فراهم نمودن زمینه های رشد و تکامل جامعه است . ثالثاً "، همان طور که پیشوایان معصوم ما، هرگز مدعی اصلاح کامل جامعه نبودند؛ هیچ یک از مسوولان جامعه اسلامی ما نیز هرگز چنین ادعایی را ندارند و نخواهند داشت . البته آنان موظف اند زمینه های اصلاح

جامعه را فراهم آورند؛ اما تا زمانی که خود افراد جامعه اراده نکنند، او... برنامه عم... نخواهد شد.

ویژگی حکومت اسلامی چیست؟

پرسش

ویژگی... اسلام چیست؟

پاسخ

همان گونه که اسلام در دیگر زمینه دارای ویژگیهای خاص به خود است حکومت اسلامی نیز در مقایسه با نظامهای سیاسی دیگر ویژگیهای خاص به خود دارد. با حاکمیت این نظام، قسط و عدل در جامعه انسانی مستقر می شود. گرچه واژه عدل واژه ای زیبا است که همه از آن دم می زنند، ولی روشن است که در هیچ نظامی جز اسلام امکان اینکه به عدالت، به مفهوم واقعی، عمل شود و قسط در ابعاد وسیع و گسترده ی آن در شئون زندگی انسان پیاده شود ممکن نیست، زیرا عدالت در مرحله نخست براساس ارزیابی نیازهای انسانی است که آگاهی از آن برای کسی جز خداوند که علمش غیر محدود است و به انسانها و نیازهای انسان احاطه کامل دارد، امکان پذیر نمی باشد ثانیاً احتیاج به آگاهی او از قوانینی دارد که بتواند به طور کامل پاسخگوی آن نیازها باشد. که این امر نیز برای انسانها با توجه به محدودیت آگاهی آنان به طور کامل ممکن نیست.

۱۰۵۵

این نظام اسلامی است که قوانین آن از علم الهی سرچشمه می گیرد و در نتیجه تنها اسلام می تواند قوانین عادلانه که از هر جهت جامع و کامل است مطرح و اجرا کند.

مهمترین ثمره حاکمیت این قوانین رسیدن انسانها به سعادت مطلوب و رستگاری آنان در تمام ابعاد زندگی است.

(بخش پاسخ به سؤالات)

۱۰۵۶

آیا اختلاف بین حق و باطل تا قیامت ادامه دارد؟

پرسش

آیا اختلاف بین حق و باطل تا قیامت ادامه دارد؟

پاسخ

از روایاتی که در مورد عصر ظهور حضرت حجه((علیه السلام)) می باشد بدست می آید که آن حضرت زمین را پر از عدل می کنند بعد از آنی که پر از ظلم شده بود و چنان ظلم را نابود می کنند که زمینه برای رشد ظلم باقی نمی ماند. و چون مبارزه حق با باطل را تا قیامت دانسته اند شاید یکی از تعابیر ظهور حضرت حجه رجعت ائمه((علیهم السلام)) که از آن در روایات به(قیامت صغری) تعبیر شده است. منظور تا زمان حکومت حضرت حجه و تا قیامت صغری بوده باشد چون پس از ظهور حضرت و رجعت قیامت کبری برپا خواهد شد.

(بخش پاسخ به سؤالات)

۲

ویژگی حکومت اسلامی چیست؟

پرسش

ویژگی حکومت اسلامی چیست؟

پاسخ

همان گونه که اسلام در دیگر زمینه دارای ویژگیهای خاص به خود است حکومت اسلامی نیز در مقایسه با نظامهای سیاسی دیگر ویژگیهای خاص به خود دارد. با حاکمیت این نظام، قسط و عدل در جامعه انسانی مستقر می شود. گرچه واژه عدل واژه ای زیبا است که همه از آن دم می زنند، ولی روشن است که در هیچ نظامی جز اسلام امکان اینکه به عدالت، به مفهوم واقعی، عمل شود و قسط در ابعاد وسیع و گسترده ی آن در شئون زندگی انسان پیاده شود ممکن نیست، زیرا عدالت در مرحله نخست براساس ارزیابی نیازهای انسانی است که آگاهی از آن برای کسی جز خداوند که علمش غیرمحدود است و به انسانها و نیازهای انسان احاطه کامل دارد، امکان پذیر نمی باشد ثانیاً احتیاج به آگاهی او از قوانینی دارد که بتواند به طور کامل پاسخگوی آن نیازها باشد. که این امر نیز برای انسانها با توجه به محدودیت آگاهی آنان به طور کامل ممکن نیست. این نظام اسلامی است که قوانین آن از علم الهی سرچشمه

۱۰۴

می گیرد و در نتیجه تنها اسلام می تواند قوانین عادلانه که از هر جهت جامع و کامل است مطرح و اجرا کند.

مهمترین ثمره حاکمیت این قوانین رسیدن انسانها به سعادت مطلوب و رستگاری آنان در تمام ابعاد زندگی است.

(بخش پاسخ به سؤالات)

۱۰۵

پرسش

آیا اسلام قادر به حلّ مشکلات و نابسامانیهای عصر حاضر هست؟

پاسخ

با توجه به اینکه در اسلام، مصالح و مفاسد انسانها در تمام شؤون مختلف زندگی از دیدگاه وحی مورد نظر قرار گرفته است، اسلام پاسخگوی تمام نیازهای زندگی بشر می باشد.

بدیهی است که نارسایی قانون و ناتوانی آن از پاسخگویی به مشکلات، معلول احاطه نداشتن قانون گذار به تمام نیازها و مشکلات حیات بشری است و از آنجا که در اسلام قانون گذار خداوند جهان است، که هیچ ذره ای از علم غیرمتناهی او بیرون نیست، تمامی شؤون زندگی بشر - اعم از امور اجتماعی و اخلاقی و اقتصادی - را در نظر گرفته و قوانین شایسته ای برای آن وضع کرده است.

بر این اساس، برای پایان یافتن نابسامانیها و مشکلات کنونی باید به قوانین و دستورات اسلامی عمل شود. که همه مشکلاتی که گریبانگیر مسلمانان است در اثر عمل نکردن به دستورات اسلامی است.

(بخش پاسخ به سؤالات)

۱۰۶

ویژگی حکومت اسلامی چیست؟

پرسش

ویژگی حکومت اسلامی چیست؟

پاسخ

همان گونه که اسلام در دیگر زمینه دارای ویژگیهای خاص به خود است حکومت اسلامی نیز در مقایسه با نظامهای سیاسی دیگر ویژگیهای خاص به خود دارد. با حاکمیت این نظام، قسط و عدل در جامعه انسانی مستقر می شود. گرچه واژه عدل واژه ای زیبا است که همه از آن دم می زنند، ولی روشن است که در هیچ نظامی جز اسلام امکان اینکه به عدالت، به مفهوم واقعی، عمل شود و قسط در ابعاد وسیع و گسترده ی آن در شؤون زندگی انسان پیاده شود ممکن نیست، زیرا عدالت در مرحله نخست براساس ارزیابی نیازهای انسانی است که آگاهی از آن برای کسی جز خداوند که علمش غیرمحدود است و به

انسانها و نیازهای انسان احاطه کامل دارد، امکان پذیر نمی باشد ثانیاً احتیاج به آگاهی او از قوانینی دارد که بتواند به طور کامل پاسخگوی آن نیازها باشد. که این امر نیز برای انسانها با توجه به محدودیت آگاهی آنان به طور کامل ممکن نیست. این نظام اسلامی است که قوانین آن از علم الهی سرچشمه می گیرد و در نتیجه تنها اسلامی تواند قوانین عادلانه که از هر جهت جامع و کامل است مطرح و اجرا کند.

مهمترین ثمره حاکمیت این قوانین رسیدن انسانها به سعادت مطلوب و رستگاری آنان در تمام ابعاد زندگی است.

(بخش پاسخ به سؤالات)

۲

آیا اسلام قادر به حل مشکلات و نابسامانیهای عصر حاضر هست؟

پرسش

آیا اسلام قادر به حل مشکلات و نابسامانیهای عصر حاضر هست؟

پاسخ

با توجه به اینکه در اسلام، مصالح و مفاسد انسانها در تمام شؤون مختلف زندگی از دیدگاه وحی مورد نظر قرار گرفته است، اسلام پاسخگوی تمام نیازهای زندگی بشر می باشد.

بدیهی است که نارسایی قانون و ناتوانی آن از پاسخگویی به مشکلات، معلول احاطه نداشتن قانون گذار به تمام نیازها و مشکلات حیات بشری است و از آنجا که در اسلام قانون گذار خداوند جهان است، که هیچ ذره ای از علم غیرمتناهی او بیرون نیست، تمامی شؤون زندگی بشر - اعم از امور اجتماعی و اخلاقی و اقتصادی - را در نظر گرفته و قوانین شایسته ای برای آن وضع کرده است.

بر این اساس، برای پایان یافتن نابسامانیها و مشکلات کنونی باید به قوانین و دستورات اسلامی عمل شود. که همه مشکلاتی که گریبانگیر مسلمانان است در اثر عمل نکردن به دستورات اسلامی است.

(بخش پاسخ به سؤالات)

مقصود از «حکومت دینی» چیست؟

پرسش

مقصود از «حکومت دینی» چیست؟

حکومت دینی، حکومتی است که نه تنها همه قوانین و مقررات اجرایی آن برگرفته از احکام دینی است، بلکه مجریان آن نیز مستقیماً از طرف خداوند منصوبند، یا به اذن خاص یا عام معصوم منصوب شده اند چنین حکومتی با این خصوصیات از پشتوانه حکم الهی برخوردار است و براساس اراده تشریحی خدا شکل گرفته است.

پس حکومت رسول الله ((صلی الله علیه و آله)) و امام معصوم و نیز حکومت افرادی مانند مالک اشتر در زمان حضور معصوم و یا حکومت ولی فقیه جامع الشرایط در عصر غیبت اینگونه است (۱).

(بخش پاسخ به سؤالات)

۱ - نقل با اختصار از کتاب پرسش ها و پاسخ ها، آیت الله مصباح یزدی.

۴

مقصود از حکومت ولایی چیست؟

پرسش

مقصود از حکومت ولایی چیست؟

پاسخ

عناوینی مانند حکومت اسلامی و حکومت ولایی. در میان ما دارای معنایی روشن است، زیرا ما مسلمان هستیم و حکومت را در مرحله نخست از آن خدا می دانیم، باید بررسی کنیم که خدا چه کسی را بر ما حاکم کرده است.

بدیهی است که خداوند براساس حکمتش از ابتدای آفرینش انسان، در هر زمان شایسته ترین انسانها را به عنوان پیامبر برگزیده است و برنامه های دینی از جمله حکومت را متناسب با نیازهای بشر به او وحی کرده است و برنامه های دینی از جمله حکومت را متناسب با نیازهای بشر به او وحی کرده است. پیامبران به عنوان رهبران الهی نیز تلاش خود را در این راه به کار گرفته اند، تا با تعلیمات الهی مردم را هدایت کرده، آنها را به وظایف فردی و اجتماعی خود در زمینه های عبادی، اخلاقی و سیاسی آشنا کنند تا اینکه مردم با عمل به وظایف خود و قبول بندگی به سعادت و کمال برسند، این امر جز در جامعه توحیدی میسر نیست.

بدون تردید فلسفه بعثت انبیاء خبر پیاده کردن اراده تشریحی خداوند - درباره رفتار انسان ها در نظام دینی - نیست. تاریخ صدور اسلام و عملکرد پیامبر بزرگوار گواه بر این مطلب است که حکومت از آن خداوند است و انتخاب حاکم و ولی مسلمین از سوی او صورت می گیرد. خداوند پیامبر، امام و رهبران الهی را نصب می کند و مردم با تشخیص آنها موظفند

رهبری آنها را پذیرا باشند.

بنابراین در نظام سیاسی اسلام حکومت از آن خدا و منصوبین مستقیم و

۵

غیرمستقیم او است و

از آن به «حکومت ولایی» تعبیر می شود(۱).

(بخش پاسخ به سؤالات)

۱ - نقل با اختصار از کتاب پرسش ها و پاسخ ها، آیت الله مصباح یزدی.

۶

ویژگی حکومت اسلامی چیست؟

پرسش

ویژگی حکومت اسلامی چیست؟

پاسخ

همان گونه که اسلام در دیگر زمینه دارای ویژگیهای خاص به خود است حکومت اسلامی نیز در مقایسه با نظامهای سیاسی دیگر ویژگیهای خاص به خود دارد. با حاکمیت این نظام، قسط و عدل در جامعه انسانی مستقر می شود. گرچه واژه عدل واژه ای زیبا است که همه از آن دم می زنند، ولی روشن است که در هیچ نظامی جز اسلام امکان اینکه به عدالت، به مفهوم واقعی، عمل شود و قسط در ابعاد وسیع و گسترده ی آن در شئون زندگی انسان پیاده شود ممکن نیست، زیرا عدالت در مرحله نخست براساس ارزیابی نیازهای انسانی است که آگاهی از آن برای کسی جز خداوند که علمش غیرمحدود است و به انسانها و نیازهای انسان احاطه کامل دارد، امکان پذیر نمی باشد ثانیاً احتیاج به آگاهی او از قوانینی دارد که بتواند به طور کامل پاسخگوی آن نیازها باشد. که این امر نیز برای انسانها با توجه به محدودیت آگاهی آنان به طور کامل ممکن نیست. E

این نظام اسلامی است که قوانین آن از علم الهی سرچشمه می گیرد و در نتیجه تنها اسلامی تواند قوانین عادلانه که از هر جهت جامع و کامل است مطرح و اجرا کند.

مهمترین ثمره حاکمیت این قوانین رسیدن انسانها به سعادت مطلوب و رستگاری آنان در تمام ابعاد زندگی است.

(بخش پاسخ به سؤالات)

آیا اسلام قادر به حل مشکلات و نابسامانیهای عصر حاضر هست؟

پرسش

آیا اسلام قادر به حل مشکلات و نابسامانیهای عصر حاضر هست؟

پاسخ

با توجه به اینکه در اسلام، مصالح و مفاسد انسانها در تمام شؤون مختلف زندگی از دیدگاه وحی مورد نظر قرار گرفته است، اسلام پاسخگوی تمام نیازهای زندگی بشر می باشد.

بدیهی است که نارسایی قانون و ناتوانی آن از پاسخگویی به مشکلات، معلول احاطه نداشتن قانون گذار به تمام نیازها و مشکلات حیات بشری است و از آنجا که در اسلام قانون گذار خداوند جهان است، که هیچ ذره ای از علم غیرمتناهی او بیرون نیست، تمامی شؤون زندگی بشر - اعم از امور اجتماعی و اخلاقی و اقتصادی - را در نظر گرفته و قوانین شایسته ای برای آن وضع کرده است.

بر این اساس، برای پایان یافتن نابسامانیها و مشکلات کنونی باید به قوانین و دستورات اسلامی عمل شود. که همه مشکلاتی که گریبانگیر مسلمانان است در اثر عمل نکردن به دستورات اسلامی است.

(بخش پاسخ به سؤالات)

شرایط حاکم دینی چیست؟

پرسش

شرایط حاکم دینی چیست؟

پاسخ

اولین شرط، اجتهاد در فقه است. ضرورت این شرط بسیار روشن است، زیرا هر کس مجری قانون شد. باید کاملاً از آن آگاهی داشته باشد و در میان مسلمانان، فقها بیشترین اطلاع و آگاهی را از قوانین شرعی و دینی دارند.

دومین شرط، تقوا و صلاحیت اخلاقی است؛ زیرا اگر حاکم از تقوا برخوردار نباشد. قدر او را تباه می کند و ممکن است منافع شخصی یا گروهی را بر منافع اجتماعی و ملی مقدم دارد. برای حاکم - در هر نظام - درستکاری ولایت داری شرط است تا شهروندان با اطمینان و اعتماد زمام امور را بدو بسپارند، ولی برای حاکم دینی تقوا و درستکاری در حد ضروری است.

سومین شرط، آگاهی و اهتمام به مصالح اجتماعی است، یعنی کسی که حاکم مردم است باید بداند در چه اوضاعی جامعه را اداره می کند. او باید روابط بین المللی را بداند و دشمنان و دوستان داخلی و خارجی را تشخیص دهد. اینها؟؟؟ نهایی است که برای هر حاکم لازم است و گرنه او در تدبیر جامعه با مشکلات فراوانی روبرو خواهد شد(۱).

(بخش پاسخ به سؤالات)

پرسش

ویژگی حکومت اسلامی چیست؟

پاسخ

همان گونه که اسلام در دیگر زمینه دارای ویژگیهای خاص به خود است حکومت اسلامی نیز در مقایسه با نظامهای سیاسی دیگر ویژگیهای خاص به خود دارد. با حاکمیت این نظام، قسط و عدل در جامعه انسانی مستقر می شود. گرچه واژه عدل واژه ای زیبا است که همه از آن دم می زنند، ولی روشن است که در هیچ نظامی جز اسلام امکان اینکه به عدالت، به مفهوم واقعی، عمل شود و قسط در ابعاد وسیع و گسترده ی آن در شئون زندگی انسان پیاده شود ممکن نیست، زیرا عدالت در مرحله نخست براساس ارزیابی نیازهای انسانی است که آگاهی از آن برای کسی جز خداوند که علمش غیرمحدود است و به انسانها و نیازهای انسان احاطه کامل دارد، امکان پذیر نمی باشد ثانیاً احتیاج به آگاهی او از قوانینی دارد که بتواند به طور کامل پاسخگوی آن نیازها باشد. که این امر نیز برای انسانها با توجه به محدودیت آگاهی آنان به طور کامل ممکن نیست.

۱۰۵۵

این نظام اسلامی است که قوانین آن از علم الهی سرچشمه می گیرد و در نتیجه تنها اسلامی تواند قوانین عادلانه که از هر جهت جامع و کامل است مطرح و اجرا کند.

مهمترین ثمره حاکمیت این قوانین رسیدن انسانها به سعادت مطلوب و رستگاری آنان در تمام ابعاد زندگی است.

(بخش پاسخ به سؤالات)

۱۰۵۶

در حکومت اسلامی مصلحت جامعه مقدم است یا شرع؟ ملاک تشخیص باکیست؟ یا چه کسانی است؟

پرسش

در حکومت اسلامی مصلحت جامعه مقدم است یا شرع؟ ملاک تشخیص باکیست؟ یا چه کسانی است؟

پاسخ

سؤال در شرائطی درست می نماید که دوئیت وانفکاک می بین مصالح جامعه وقوانین شرع وجود داشته باشد، واما اگر یکی جزء ذاتیات دیگری محسوب شود آنگاه انفکاک می متصور نیست تا تقدم وتاخر در مصلحت مورد بحث باشد. همانطور که

شوری خاصیت ذاتی نمک محسوب می شود وانفکاکمی برای ایندو وجود ندارد تا تعارضی تصور شده و پرسیده شود کدامیک باید مقدم گردد؟ شوری یا نمک؟

حفظ مصالح اسلام و اجتماع جزء خواص ذاتی قوانین شرع است و قابل تفکیک نمی باشند. اگر مراد سؤال کننده محترم از تقدم مصالح اجتماع مصالح مادی نسبت به مصالح معنوی باشد پاسخ به بیان استاد ارجمند آیت الله مصباح یزدی اینگونه است ((... پیشوایان اسلام سلام الله عليهم اجمعین فرموده اند: ((اجعل مالک دون نفسک واجعل نفسک دون دینک)) اگر جانت در معرض خطر هست، مالت را فدای جانت کن. اگر خطر دایر شد بین مال و جان، مال را فدای جان کن اما اگر امر دایر شد بین جان و دین: زنده ماندن با کفر یا کشته شدن با ایمان، کدام را انتخاب کنیم؟ ((اجعل دینک دون نفسک))، جانت را سپر دینت کن اگر چه کشته شوی ضرر نمی کنی. ((قل هل تربصون بنا الا احدی الحسنین)) کسی که در راه دینش کشته شود چه ضرری می کند؟... در نتیجه از دیدگاه اسلامی مصالح دینی و معنوی از مصالح مادی مهمتر است.)) (۱)

و اصلاً پرواضح است در تعارض میان زندگی فانی دنیا با آخرت زندگی جاوید همیشگی تقدم دارد. در پاسخ بخش

دوم سؤال ، اینکه ملاک تشخیص این تقدم با کیست، اگر فرض مبنی بر عدم انفکاک مصالح اجتماع و شرع بوده که سؤال از اصل منتفی است . و اما اگر سؤال از تعارض دین و دنیا باشد بسته به مورد پیشامد ملاک تشخیص بدست افراد مختلفی است در مسائل فردی اگر حفظ دین و جان به صدمات مالی ممکن باشد ملاک تشخیص خود فرد است و در مسائل حکومتی ملاک تشخیص متوجه دولتمردان است .

(۱) سلسله مباحث اسلام ، سیاست و حکومت ج ۳ صفحات ۵۱ و ۵۲

برای مثال اگر ورود جهانگردان علی رغم منافع مادی لطمه به دین و فرهنگ ملت وارد کند از منافع مادی باید صرفه نظر کرد و این امر متوجه متولیان امر است .

در مثالی دیگر به تبلیغات تلویزیونی می توان اشاره کرد که در برخی از آنها لطمه به دین و فرهنگ نهفته است مثلاً برنامه هایی که در آن اشاعه زندگی عیاشی و مصرفی می شود از اموری است که متوجه متولیان امر است تا سنجش درستی داشته باشند . و از منافع مادی که در این حالت در تعارض با مصالح دینی مردم پیش می آید صرفه نظر کنند .

هدف خلقت را غربی ها بهتر فهمیده اند آنکه بهتر عمل کند بهتر فهمیده چرا می گوید ؟ اینگونه نیست ؟

پرسش

هدف خلقت را غربی ها بهتر فهمیده اند آنکه بهتر عمل کند بهتر فهمیده چرا می گوید ؟ اینگونه نیست ؟

پاسخ

به شهادت آیات قرآن کریم ، بدترین مردم و زیانکارترین آنها کسانی هستند که عمرشان در راه حیات دنیای فانی تباه شده و به خیال باطل می پندارند که نیکوکاری می کنند . همین دنیا طلبانی که به آیات خدای خود کافر شده و روز قیامت را انکار می کنند، همه اعمالشان تباه گشته و در قیامت هیچ ارزشی نخواهد داشت و اینان چون پیامبران خدا را نیز استهزاء می کنند و به آنان کفر می ورزند به آتش دوزخ کیفر خواهند یافت .

(قل هل ننبئکم بالاحسرين اعمالا الذين ضل سعيهم في الحيوه الدنيا و هم يحسبون أنهم يحسنون صنعا. اولئك الذين كفروا بأيت ربهم و لقاءه فحبطت اعمالهم فلا نقیم لهم يوم القیامه و زناً ذلک جزاءهم جهنم بما کفروا و اتخذوا آیتی و رسلی هزوا)

بنابراین چنانچه مراد از غربیها مرام و مسلک مادی گرایی آنها باشد که میزان در اعمال آنها نفس و هواهای نفسانی آنست ارزش و بهائی برای اعمال آنها نیست و در آیه آرایت من اتخذ اله هواه ... چنین آمده است که: (آیا ندیدی کسانی را که هوای نفس خود را به خدایی گرفته اند ، ای پیامبر آیا گمان می کنی که اینها می شنوند، یا تعقل می کنند اینها مانند چهارپایان بلکه از حیوانات هم گمراه ترند.) و چنانچه بر حسب ظاهر رعایت اخلاقیات را هم بکنند بر اساس منافع مادی می باشد و جهت رسیدن به بهره های مادی آن است و انسانیت و نیت الهی در بین نیست و در جائیکه

چنین ثمری نداشته باشد اخلاقیات زیر پا گذاشته می شود و چنانچه مراد از غریبهها تکنولوژی و صنعت پیشرفته آنها باشد همانطور که ملاحظه میکنید پیشرفتهای علمی و صنعتی در اختیار خود کامگان قرار می گیرد که نسل بشر را تهدید می کنند و ثمره علم و دانش خود را نه تنها در جهت نجات انسانها به کار نمی برند بلکه به واسطه خود کامگی های خود و استفاده از ابزار پیشرفته خون ملت ها را می ریزند و از هر حیوان درنده ای، بدتر عمل می کنند مانند جنگ هیروشیما ناکازاکی، افغانستان، فلسطین و لبنان، حاصل آنکه ملاک بهترین عملها عملی است که نمودار انسانیت و کرامت انسانی و صفات الهی باشد (ان اگر مکم عندالله اتقیکم)

۱ کهف / ۱۰۳-۱۰۶

۲ فرقان / ۴۳

رهبر جامعه اسلامی حق ولایتش را بر چه اساس و مبانی گرفته است؟

پرسش

رهبر جامعه اسلامی حق ولایتش را بر چه اساس و مبانی گرفته است؟

پاسخ

در پاسخ به سؤال شما نکاتی را عرض می کنم.

۱ بنا بر دیدگاه قرآن کریم "ولایت" فقط از آن خداست و البته دارای دو مرحله تکوینی و تشریحی است مانند آیه "فالله هو الولی" (۱) خدا ولی راستین است. پس اصل اول این است که هیچ انسانی بر انسان دیگر ولایت ندارد و ولایت فقط از آن خداست.

سپس این سرپرستی از طرف خداوند به نبی مکرم و خاندان ایشان گسترش یافته است مانند آیات:

الف: "و ما آتیکم الرسول مخذوه و ما نهیکم عنه فأتوها" (۲) و آنچه فرستاده او به شما داد، آن را بگیریید و از آنچه شما را بازداشت، باز ایستید و از خدا پروا دارید که خدا سخت کیفر است.

ب: "انما ولیکم... ورسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوه... (۳) ولی شما تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده اند. همان کسانی که نماز به پا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند.

ج: "اطیعوا... و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم" (۴) ای کسانی که ایمان آورده اید خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را نیز اطاعت کنید.

اما در حال حاضر امام معصوم، حضرت مهدی عجل... تعالی فرجه الشریف در دوران غیبت کبری هستند. بنا بر فرمایش اهل

بیت عصمت و طهارت در دوران غیبت ایشان، به کسیکه نزدیکترین درجه از علم و عمل را نسبت به امام معصوم دارد مراجعه می‌کنیم و در امور دینی و دنیوی خود از او تقلید می‌کنیم، تا به وظیفه خود عمل کرده باشیم و او بر ما ولایت تشریحی دارد یعنی آنچه

مطابق با شرع مقدس به ما امر ونهی می کند ما موظف به اطاعتیم.

البته این موضوع علاوه بر دلایل نقلی، دلایل عقلی نیز دارد که در کتب مربوط آن مانند حکومت اسلامی تألیف امام خمینی (ره)، رهبری در اسلام تألیف آیت ا... جوادی آملی و کتب فراوان دیگر به صورت گسترده به آن اشاره شده است.

پس ما معتقدیم رهبر، حق ولایت خود را بدلیل دارا بودن علم به دین و عمل به آن که مصداق بارز آن عدالت است، در دوران غیبت امام زمان (عج) بدست می آورد. نمونه ای از احادیث در این مورد بشرح زیر است.

الف. روایت مقبوله عمر بن حنظله که روایتی مفصّل از امام صادق علیه السلام است و از جمله در آن می فرماید: "فإِنِّي قَدَرُ جَعَلْتَهُ عَلَيْكَ حَاكِمًا" (۵) من (امام صادق) چنین فردی (فقیه جامع شرایط) را بر شما حاکم کردم.

ب. در توقیع امام زمان علیه السلام است که: در مورد رویدادهای پدید آمده، باید به راویان حدیث ما رجوع کنید، آنان حجت من بر شما هستند و من حجت خدا بر آنها هستم. (۶)

پس نتیجه گرفتیم که اصل ولایت از آن خداوند است و سپس به امام معصوم علیه السلام نیز گسترش می یابد و در دوران غیبت معصوم علیه السلام نیز با توجه به ارشادات آنان و همچنین دلایل عقلی، از ولی فقیه پیروی می کنیم.

منابع و مأخذ :

۱- سوره شوری آیه ۹

۲- سوره حشر آیه ۷

۳- سوره مائده آیه ۵۵

۴- سوره نساء آیه ۵۹

۵- وسایل الشیعه، ج ۱۸، ص ۹۹۱

۶- همان، ج ۱۸، ص ۱۰۱

وجود حکومت دینی چه لزومی دارد؟

پرسش

وجود حکومت دینی چه لزومی دارد؟

پاسخ

خداوند تبارک و تعالی جهان را بر اساس جود و لطف خویش آفریده است در حالی که خودش غنی مطلق است او مخلوقات متفاوتی را آفرید، موجوداتی که فقط کمالات اجباری دارند و بی اختیارند، همچون حیوان و گیاه و... و موجوداتی که علاوه بر کمالات اجباری امکان دستیابی به کمالات اختیاری را هم دارند و انسان این گونه است این اختیار و انتخاب در صورتی که درست استفاده شود کمالاتی می آفریند که بر هر کمال اجباری ترجیح دارد. اما اختیار لوازمی دارد، از جمله آگاهی صادق و معصومانه خداوند حکیم که اختیار را به انسان داد، لوازم آن را هم عطا کرد و امکان رسیدن او به آگاهی معصومانه را از طریق «وحی» و «مجرى و مبلغ وحی» که همان «نبی و امام است فراهم نمود. پس برای اینکه انسان بتواند به میل خود، به کمالات برسد، نیاز به هادی معصوم امری ضروری است.

از طرفی اختیار دو سویه است سوی مثبت و سوی منفی و هر دو سوی آن امکان پذیر است و الا جبر می شد. سوی منفی آن توانست امامان معصوم را یکی پس از دیگری به شهادت برساند و این حاکمیت نفس شیطانی بر روح خدایی انسان است و سوی دیگر آن اجرای عدالت و کمال است که هدف مطلق بوده ولی هنوز اجرا نشده و لذا خداوند حکیم آخرین هادی معصوم هستی را غائب نمود تا زمانی که انسان مختارانه هدایت آسمانی را بطلبد؛ آنگاه او را برگرداند تا ظلم و فساد را برچیند.

انسان به لحاظ عقل و اختیار موجودی خاص است

و باید بر اساس تعقل و تعبد (که همتای یکدیگرند ولی گاه به اشتباه مقابل یکدیگر دیده می شوند) راه سعادت ابدی را که همان بندگی معبود حقیقی است برگزیند. چنین موجودی برای تربیت الهی خود محتاج به الگویی حسنه و کامل است و برای تامین چنین الگویی نیازمند برنامه ای همه جانبه می باشد؛ چرا که بر اساس انسان شناسی قرآنی انسان موجودی است همه جانبه لذا برنامه ای می خواهد که همه جوانب با ابعاد فردی و اجتماعی اقتصادی و فرهنگی عقلانی و عاطفی جسمانی و روحانی و... ظاهری و باطنی او را لحاظ کند و نیز مجری و مبلغی که خودش تجسم کمال در این جوانب باشد. لازم به ذکر است هیچ مکتب انسانی (بجز اسلام تاکنون نتوانسته است در برگیرنده تمام حقایق جهان و انسان بوده و الگویی مجسم برای انسان کامل ارائه دهد، چرا که مکتب بر اساس انسان شناسی و جهان شناسی شکل می گیرد و شناخت انسانها در این دو زمینه محدود به فهم فردی آنهاست و فقط شناخت قرآن نسبت به انسان و جهان شناختی کامل و درست است بنابراین مکتب الهی بالاخص اسلام تنها مکتبی است که می تواند با در نظر گرفتن همه جنبه ها برنامه ای جامع ارائه نماید.

از طرفی همانطور که گفته شد، انسان موجودی است مدنی و بسیاری از امورات او وابسته به اجتماع است به عبارت دیگر، فرد و اجتماع بسیار بر یکدیگر تاثیرگذار بوده و تقریباً غیر قابل انفکاک هستند؛ لذا اسلام برنامه های اجتماعی فراوانی دارد تا تکامل اجتماعی انسان را سامان دهد و چون برنامه ریزی و اجرای برنامه اجتماعی معمولاً به عهده حکومت است پس باید حکومت اسلامی باشد

تا بتواند برنامه های مختلف اسلام همچون عدالت اجتماعی عدالت اقتصادی و تربیت اجتماعی و... را به صحنه آورده و اجرا نماید. چنانکه پیامبر اکرم (۹) و حضرت علی (۷) تشکیل حکومت دادند و اگر ضرورتی نداشت ایشان انجام نمی دادند. امام زمان (۷) نیز تشکیل حکومت خواهد داد و همه امامان معصوم در صدد این بودند که اگر زمینه فراهم شود تشکیل حکومت دهند اما مردم همکاری نکردند. حضرت امام حسین (۷) برای تشکیل حکومت به درخواست مردم به سمت کوفه رفت ولی در بین راه او را به شهادت رساندند.

البته باید توجه داشت که در فرهنگ قرآن و عترت حکومت از منظر دنیایی و قدرت طلبی کاملاً بی ارزش است اما از دیدگاه دیگر، اهمیت و ارزش فوق العاده دارد چون ابزاری است برای احقاق حقوق و اجرای عدالت (مراجعه و مطالعه کتاب سیری در نهج البلاغه استاد مطهری فصل ۴ حکومت و عدالت برای تفصیل بیشتر در این زمینه بسیار مفید خواهد بود).

بنابراین حکومت برای جامعه انسانی امری ضروری است و بهتر است این حکومت در دست صالحان باشد چون صالحان تربیت شدگان دین هستند و به فرموده قرآن چنین خواهد شد: «ان الارض يرثها عبادي الصالحون نهائماً تمام زمین به دست بندگان صالح اداره می شود.

حکومت و سیاست اگر در راه خدا باشد، امری جدای از دین نیست به همین دلیل همه پیامبران با سلاطین و حاکمان جور می جنگیدند تا خبر حق را به مردم برسانند و در این راه بسیار مورد ظلم قرار می گرفتند و همه ائمه نیز به دست حکام جور به شهادت رسیدند و این نشانگر رابطه دین و

عزت با حکومت و سیاست است . باز هم برای آگاهی بیشتر می توانید به کتب مربوطه مراجعه فرمایید: نظام سیاسی اسلام
...آیت الله مصباح یزدی

حکومت اسلامی امام خمینی (ر)

حکومت دینی احمد واعظی

فصل نامه «حکومت اسلامی

جنبه های کاربردی دین اسلام در زمینه های اجتماعی فرهنگی و خانوادگی چگونه است

پرسش

جنبه های کاربردی دین اسلام در زمینه های اجتماعی فرهنگی و خانوادگی چگونه است

پاسخ

اسلام در همه زمینه های فردی اجتماعی فرهنگی سیاسی نظامی و.... دارای دستوراتی کامل و کاربردی است به گونه ای که اجرای درست و غیر سلیقه ای احکام اسلام جامعه ای می سازد خدامحور، عدالت خواه و کمال جو که در آن همه انسانها در رسیدن به بالاترین کمال را خواستارند. تنها دینی که از قبل از به وجود آمدن یک انسان تا پس از مرگ او دستور داشته و حتی برای لحظه لحظه وقت و عمرش برنامه دارد، آنهم برنامه ای کامل پرمحتوا و دور از لغویات و پوچگرایی ها، اسلام است مسلمانی که این آئین رابشناسد و به دستوراتش عمل کند، انسانی است کامل پرشور و نشاط که برای خود و اجتماعش مفید است و اجتماع متشکل از این انسانها، جامعه کاملی را می سازد که آمال و آرزوی همه انسانهای عاقل و فهیم می باشد. پربار بودن جنبه های کاربردی اسلام در زمینه های خانوادگی سیاسی اجتماعی و... تا حدی است که حتی افراد غیر مسلمان ولی منصف و عاقل به این مطلب اذعان دارند.

شما می توانید جهت تکمیل اطلاعات خود پیرامون دین اسلام از کتب مفیدی که در این خصوص تألیف شده است بیشتر استفاده کنید. در این راستا، مطالعه همه کتب شهید مطهری علامه محمد تقی جعفری و بسیاری دیگر از دانشمندان اسلامی را توصیه می کنیم

وجود حکومت دینی چه لزومی دارد؟

پرسش

وجود حکومت دینی چه لزومی دارد؟

پاسخ

خداوند تبارک و تعالی جهان را بر اساس جود و لطف خویش آفریده است در حالی که خودش غنی مطلق است او مخلوقات متفاوتی را آفرید، موجوداتی که فقط کمالات اجباری دارند و بی اختیارند، همچون حیوان و گیاه و... و موجوداتی که علاوه بر کمالات اجباری امکان دستیابی به کمالات اختیاری را هم دارند و انسان این گونه است این اختیار و انتخاب در صورتی که درست استفاده شود کمالاتی می آفریند که بر هر کمال اجباری ترجیح دارد. اما اختیار لوازمی دارد، از جمله آگاهی صادق و معصومانه خداوند حکیم که اختیار را به انسان داد، لوازم آن را هم عطا کرد و امکان رسیدن او به آگاهی معصومانه را از طریق «وحی و «مجرى و مبلغ وحی که همان «نبی و امام است فراهم نمود. پس برای اینکه انسان بتواند به میل خود، به کمالات برسد، نیاز به هادی معصوم امری ضروری است .

از طرفی اختیار دو سویه است سوی مثبت و سوی منفی و هر دو سوی آن امکان پذیر است و الا جبر می شد. سوی منفی آن توانست امامان معصوم را یکی پس از دیگری به شهادت برساند و این حاکمیت نفس شیطانی بر روح خدایی انسان است و سوی دیگر آن اجرای عدالت و کمال است که هدف مطلق بوده ولی هنوز اجرا نشده و لذا خداوند حکیم آخرین هادی معصوم هستی را غائب نمود تا زمانی که انسان مختارانه هدایت آسمانی را بطلبد؛ آنگاه او را برگرداند تا ظلم و فساد را برچیند.

انسان به لحاظ عقل و اختیار موجودی خاص است

و باید بر اساس تعقل و تعبد (که همتای یکدیگرند ولی گاه به اشتباه مقابل یکدیگر دیده می شوند) راه سعادت ابدی را که همان بندگی معبود حقیقی است برگزینند. چنین موجودی برای تربیت الهی خود محتاج به الگویی حسنه و کامل است و برای تامین چنین الگویی نیازمند برنامه ای همه جانبه می باشد؛ چرا که بر اساس انسان شناسی قرآنی انسان موجودی است همه جانبه لذا برنامه ای می خواهد که همه جوانب با ابعاد فردی و اجتماعی اقتصادی و فرهنگی عقلانی و عاطفی جسمانی و روحانی و... ظاهری و باطنی او را لحاظ کند و نیز مجری و مبلغی که خودش تجسم کمال در این جوانب باشد. لازم به ذکر است هیچ مکتب انسانی (بجز اسلام تاکنون نتوانسته است در برگیرنده تمام حقایق جهان و انسان بوده و الگویی مجسم برای انسان کامل ارائه دهد، چرا که مکتب بر اساس انسان شناسی و جهان شناسی شکل می گیرد و شناخت انسانها در این دو زمینه محدود به فهم فردی آنهاست و فقط شناخت قرآن نسبت به انسان و جهان شناختی کامل و درست است بنابراین مکتب الهی بالاخص اسلام تنها مکتبی است که می تواند با در نظر گرفتن همه جنبه ها برنامه ای جامع ارائه نماید.

از طرفی همانطور که گفته شد، انسان موجودی است مدنی و بسیاری از امورات او وابسته به اجتماع است به عبارت دیگر، فرد و اجتماع بسیار بر یکدیگر تاثیر گذار بوده و تقریباً غیر قابل انفکاک هستند؛ لذا اسلام برنامه های اجتماعی فراوانی دارد تا تکامل اجتماعی انسان را سامان دهد و چون برنامه ریزی و اجرای برنامه اجتماعی معمولاً به عهده حکومت است پس باید حکومت اسلامی باشد

تا بتواند برنامه های مختلف اسلام همچون عدالت اجتماعی عدالت اقتصادی و تربیت اجتماعی و... را به صحنه آورده و اجرا نماید. چنانکه پیامبر اکرم (۹) و حضرت علی (۷) تشکیل حکومت دادند و اگر ضرورتی نداشت ایشان انجام نمی دادند. امام زمان (۷) نیز تشکیل حکومت خواهد داد و همه امامان معصوم در صدد این بودند که اگر زمینه فراهم شود تشکیل حکومت دهند اما مردم همکاری نکردند. حضرت امام حسین (۷) برای تشکیل حکومت به درخواست مردم به سمت کوفه رفت ولی در بین راه او را به شهادت رساندند.

البته باید توجه داشت که در فرهنگ قرآن و عترت حکومت از منظر دنیایی و قدرت طلبی کاملاً بی ارزش است اما از دیدگاه دیگر، اهمیت و ارزش فوق العاده دارد چون ابزاری است برای احقاق حقوق و اجرای عدالت (مراجعه و مطالعه کتاب سیری در نهج البلاغه استاد مطهری فصل ۴ حکومت و عدالت برای تفصیل بیشتر در این زمینه بسیار مفید خواهد بود).

بنابراین حکومت برای جامعه انسانی امری ضروری است و بهتر است این حکومت در دست صالحان باشد چون صالحان تربیت شدگان دین هستند و به فرموده قرآن چنین خواهد شد: «ان الارض يرثها عبادي الصالحون نهایتاً تمام زمین به دست بندگان صالح اداره می شود.

حکومت و سیاست اگر در راه خدا باشد، امری جدای از دین نیست به همین دلیل همه پیامبران با سلاطین و حاکمان جور می جنگیدند تا خبر حق را به مردم برسانند و در این راه بسیار مورد ظلم قرار می گرفتند و همه ائمه نیز به دست حکام جور به شهادت رسیدند و این نشانگر رابطه دین و

عزت با حکومت و سیاست است . باز هم برای آگاهی بیشتر می توانید به کتب مربوطه مراجعه فرمایید: نظام سیاسی اسلام
...آیت الله مصباح یزدی

حکومت اسلامی امام خمینی (ر)

حکومت دینی احمد واعظی

فصل نامه «حکومت اسلامی

تز ولایت فقیه از نظر قرآن چگونه شکل گرفته است؟ آیا آیاتی در ارتباط با این مصداق وجود دارد؟ آیا تنها با گذاشتن یک نفر حاکم در رأس حکومت میتوان احکام خداوند را اجرا کرد؟

پرسش

تز ولایت فقیه از نظر قرآن چگونه شکل گرفته است؟ آیا آیاتی در ارتباط با این مصداق وجود دارد؟ آیا تنها با گذاشتن یک نفر حاکم در رأس حکومت میتوان احکام خداوند را اجرا کرد؟

پاسخ (قسمت اول)

مفهوم ولایت:

ولایت به دو نوع "تکوینی" و "تشریعی" تقسیم میشود: ولایت تکوینی به معنای تصرف در موجودات و امور تکوینی است. روشن است، چنین ولایتی از آن خداست. همه موجودات، تحت اراده و قدرت او قرار دارند. اصل پیدایش تغییرات و بقای همه موجودات به دست خداست؛ از اینرو او ولایت تکوینی بر همه چیز دارد. خدای متعال مرتبهای از این ولایت را به برخی از بندگانش عطا میکند. معجزات و کرامات انبیا: از آثار ولایت تکوینی است.

ولایت تشریعی یعنی تشریح، امر، نهی و فرمان دادن در اختیار کسی باشد. اگر میگوییم: خدا ربوبیت تشریعی دارد، بدین معناست که اوست که فرمان میدهد که چه بکنید، چه نکنید و... پیامبر و امام هم، حق دارند به اذن الهی به مردم امر و نهی کنند. درباره فقیه نیز به همین صورت است. اگر برای فقیه، ولایت قائل هستیم. مقصودمان ولایت تشریعی اوست، یعنی او میتواند و شرعاً حق دارد به مردم، امر و نهی کند و از طریق وضع کردن قوانین و اجرای آن در زندگی مردم و افراد جامعه تصرف کند و دیگران، ملزم به تسلیم در برابر او و رعایت آن میباشند.

امام راحل؛ در اینباره میفرماید: "تمام اختیارات حکومتی و سیاسی که برای پیامبر اکرم و امامان معصوم: بوده، برای فقیه ثابت است و تفاوت گذاشتن میان آنان معقول نیست؛ چرا که والی هر شخصی که باشد

مجری احکام شریعت و اقامه کننده حدود الهی و گیرنده مالیات و متصرف در آنها به صلاح مسلمین است." (ولایت فقیه، محمدهادی معرفت، ص ۴۰، مؤسسه التمهید).

نیاز جامعه به حکومت:

هر جامعه‌ای برای حفظ، بقا و پیشرفت خود نیاز به حکومتی دارد تا آن را اداره کند و به سر منزل مقصود برساند. برای اثبات این مدعا به چند دلیل اشاره می‌کنیم:

۱. ضرورت نظم و امنیت داخلی جامعه؛ ۲. لزوم تصدی کارهای بیمتصدی؛ ۳. ضرورت تعلیم و تربیت؛ ۴. لزوم دفاع و آمادگی در برابر دشمنان؛ ۵. لزوم ایجاد تعادل بین فعالیتهای اقتصادی؛ ۶. ضرورت رفع اختلافها و کشمکشها؛ ۷. لزوم وضع احکام و مقررات جزئی.

ضرورت حکومت در جامعه، از دیدگاه اسلام:

همانگونه که جامعه نیاز به احکام و مقررات اجتماعی و حقوقی دارد و بر این اساس، نیازمند به قانونگذار است، احتیاج به اجرای احکام و مقررات هم دارد؛ بنابراین، محتاج حاکم است؛ زیرا لازمه اینکه نظام اجتماع، دچار اختلال نشود و شیرازه امور از هم ننگسلد، باید دستگاهی وجود داشته باشد که با قدرت و شوکت خود، ضامن اجرای قوانین شود و متخلفان را مجازات کند و برای آنکه آدمیان به هدف درست زندگی برسند، باید قوانین، مو به مو، به مرحله اجرا درآید و این مهم، ممکن نخواهد شد، جز با وجود "حکومت"؛ چنانکه حضرت علیمیرماینند: "مردم، بهناچار باید حاکمی داشته باشند؛ چه درستکار و چه نادرست." (نهجالبلاغه، کلام ۴۰).

از آنجا که اسلام، دینی است که کاملترین و مطلوبترین نظام حقوقی را دارد که تا روز قیامت از ارزش و اعتبار برخوردار است و مدعی است که برای تمام

ابعاد زندگی فردی و اجتماعی همه مردمان در همه زمانها و مکانها احکام و مقررات دارد، نمیتواند برای حکومت که ضروری عقل و عقلا است، احکام و مقررات نداشته باشد.

پس اصل "ضرورت وجود حکومت" از قطعیات است و اگر مطالب مورد اختلافی هست، در خصوص کیفیت حکومت و شرایط زمامدار و وظایف و اختیارات اوست که به آن خواهیم پرداخت.

قبل از پرداختن به شرایط حاکم و زمامدار، نکته‌های که توجه بدان ضرورت دارد، این است که جوامع الهی به ویژه جامعه اسلامی برای امور معنوی اهمیت فراوانی قائلند. اسلام همانگونه که برای فرد، حفظ دین را بر هر کار دیگری مقدم میداند و برای نگهداری دین، بذل مال و جان را توصیه میکند، برای جامعه نیز حراست و پاسداری دین را به هر قیمتی که باشد، واجب و بایسته دانسته است؛ چنانکه در سفارشهای حضرت علیآمده است: "هنگامی که مصیبتی در رسد، اموال خود را سپر جانهایتان کنید و زمانی که مصیبتی شدید (بر شما) فرود آید، جانهای خود را سپر دینتان کنید و بدانید که از میان رفته، کسی است که دینش از دست برود و دزد زده و بیچیز کسی است که دینش را از او ربوده باشند." (اصول کافی، ج ۲، ص ۲۱۶، ح ۲).

هنگامی که در جامعه، دین اصالت داشته باشد، باید: اولاً، همه احکام و مقررات اجتماعی و... به گونهای وضع شود و تمام فعالیتهای جمعی چنان صورت پذیرد که نه فقط با اهداف متعالی دین و اخلاق اسلامی مخالفت و منافات نداشته باشد، بلکه با آنها موافقت داشته، در راه تأمین

آنها قرار گیرد؛ ثانیاً، یکی از وظایف اساسی "حکومت"، تعلیم و تربیت دینی و الهی جامعه باشد. (حقوق و سیاست در قرآن، استاد مصباحیزدی، ص ۱۸۳، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.)

حاکمیت فقیه عادل:

والی جامعه اسلامی باید فقیه عادل باشد. برای اثبات این مطلب، دلایلی اقامه شده است که به برخی از آنها اشاره میکنیم:

دلایل عقلی:

۱. خدای متعال برای اداره جامعه، احکامی را نازل فرموده که در بسیاری از موارد، نیاز به شخصی دارد که آنها را تفسیر و تبیین کند؛ همانطور که تمام قوانین دنیا چنین است.

افزون بر این، برای تطبیق احکام بر مصادیق و موارد آنها نیز گاه ابهاماتی وجود دارد؛ یعنی اینکه آیا فلان حادثه خاص، مصداقی از این قانون خاص است، یا مصداقی از قانون دیگر؟

پس از تفسیر قانون و تعیین مصداق آن، نوبت به اجرا میرسد. هر قانونی نیاز به مجری دارد. برای اداره یک جامعه (بر اساس احکام و قوانین خاص) باید فرد یا افرادی باشند که بتوانند این سه مسئولیت را بر عهده گیرند.

روشن است بهترین فرد برای اجرای احکام و قوانین اسلام کسی است که در هر سه مورد، سرآمد باشد؛ یعنی بهترین قانونشناس، بهترین مفسر و بهترین اجراکننده باشد و هیچ انگیزهای برای تخلف نداشته باشد. در فرهنگ اسلام، چنین خصوصیتی در افراد، "عصمت" نام دارد.

به حکم عقل، معصوم برای اجرای قانون بر تمام افراد دیگر اولویت دارد. اما در زمان غیبت که عملاً چنین ایده‌آلی در بین ما نیست و نمیتوانیم با او مرتبط باشیم تا از حکومتش بهره‌مند گردیم، بدون تردید، عقل میگوید: در عصر غیبت کسی

باید در رأس هرم قدرت باشد که از هر جهت، به امام معصوم شبیه‌تر است؛ یعنی در دین‌شناسی، تقوا و صلاحیت برای اجرای احکام و قوانین اسلام، بهترین باشد و این صفات در "ولی فقیه" تجلی می‌کند. در امور دیگر نیز روش عموم مردم همین است که ابتدا نزد بهترین متخصص می‌روند؛ لیکن اگر دسترسی به بهترین ممکن، نبود، به کسانی رجوع می‌کنند که در تخصص و ویژگی‌ها به فرد ایده‌آل نزدیکتر باشند. ولایت فقیه معنایی جز رجوع به اسلام شناس عادل‌ی که از دیگران به امام معصوم نزدیکتر است ندارد. (ر.ک: حکومت اسلامی و ولایت فقیه، استاد مصباح یزدی، ص ۱۵۰، سازمان تبلیغات اسلامی).

۲. جامعه انسانی نیازمند به قانون و نظم است و گرنه هرج و مرج لازم می‌آید و برای رعایت نظم، محتاج به حاکم و والی است. در حکومت‌های رایج، به دلیل آنکه حیات انسانی در محدوده زندگی دنیوی مورد لحاظ قرار می‌گیرد، قسمت عمده نظم و نظام آنها متوجه به اعمال و رفتار مادی مردم بوده، نسبت به عقاید و بلکه اخلاق و اوصاف نفسانی انسانها بیاعتنا هستند؛ از این رو در هیچیک از نظام‌های کنونی، حاکم، وظیفهای درباره اخلاق و عقاید مردم ندارد؛ اما بر اساس عقیده اسلامی، حیات انسانی محدود به امور دنیوی نیست؛ بلکه در ارتباط مستقیم با زندگی ابدی است؛ از این رو قوانین اسلام، قبل از تدبیر امور مادی، عهده‌دار تهذیب جان، حفاظت ایمان، و هدایت عقول انسانهاست.

بنابراین، تنها کسی میتواند مدیر و مدبر قوانین آن باشد که نه تنها امانتدار منابع مالی باشد، بلکه در مرتبه اولی نسبت به اخلاق و عقاید اسلامی

امین باشد و تنها کسی توان حمل این امانت را دارد که ضمن آشنایی به اصول و فروع اسلام، متعهد و مؤمن به آنها باشد و این ویژگیها در "ولی فقیه" جمع است که هم به عنوان امین، از مرزهای اندیشه امت اسلامی حراست مینماید و از افزایش یا کاستیها در قوانین اسلام پیشگیری مینماید. (ولایت فقیه، رهبری در اسلام، آیةالله جوادی آملی، ص ۱۷۱، نشر رجاء).

۳. اسلام، آیینی جامع است و برای نیل انسان به سعادت، در همه ابعاد زندگی انسانی، اعم از: سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و عبادی حکم دارد. جامعیت و جاودانگی احکام اسلام، مستلزم "قوه مجریه" و تشکیل حکومت است؛ چرا که جعل قانون به تنهایی کافی نیست و عمل به قوانینی چون "و السارق و السارقه فاقطعوا أیدیهم"؛ احکام مالی، دفاعی، جزایی، قضایی و قوانین دیگر سیاسی، اجتماعی اسلام، جز در سایه حکومت و نظام اجرایی ممکن نیست.

به اقتضای حکم عقل، مجری حکومت، باید شخصی آگاه به قوانین و ملتزم به رعایت کامل وظایف دینی باشد. اگر معصوم در میان مردم باشد، عقل حکم به لیاقت او برای این مقام میکند، ولی اکنون که جامعه از فیض معصوم محروم است، افرادی عهدهدار این امر میشوند که از جهت علم به قوانین الهی، تقوا، عدالت و التزام عملی به آن شبیهترین مردم به معصوم باشند و "ولی فقیه" مصداق این ویژگیهاست.

سیره عقلا:

اولاً: سیره عقلا بر، داشتن حکومت است؛ چنانکه دلایلش پیش از این گذشت؛ ثانیاً: سیره عقلا این است که هنگام سپردن کار به فردی، اموری را از قبیل عقل، علم، امانت و... مدنظر دارند و مردمان هر منطقه

و کشوری فردی را که بیشترین اطلاعات را در این زمینه دارد، انتخاب میکنند؛ چنانکه مادیگراها بنا بر اعتقادی که دارند فرد ماهر و عالم در این زمینه را برای حکمرانی خود انتخاب میکنند.

از آنجا که مسلمانان معتقدند که اسلام در بردارنده تمام ضروریات زندگی بشر (فردی و اجتماعی) است، علاوه بر عقل و قدرت، اعتقاد به اسلام، اطلاع از مقررات و احکام اسلامی و... را نیز شرط میدانند و در صورت امکان، بالطبع چنین فردی را شایسته سرپرستی خود میدانند.

دلایل نقلی:

الف) قرآن: این کتاب شریف اولاً ضرورت وجود حکومت اسلامی و برپا داشتن نظام الهی و جاری ساختن عدالت اجتماعی را گوشزد میکند و در سطحی وسیع، موضوع حکومت "الله" را در مقابل حکومت "طاغوت" مطرح میکند و میفرماید: انبیا و شرایع آمده‌اند تا حکومت طاغوت را درهم شکنند و حکومت "الله" را جهان شمول نمایند. جایگزینی حکومت "الله" به جای "طاغوت" به آن است که کسانی که خُلقیات و روحیات الهی دارند و "خليفةالله في الارض" نامیده میشوند، حکومت کنند و دست طاغوت را از حاکمیت بر مردم کوتاه سازند؛ چنانکه آیه ۳۶ سوره نحل به خوبی روشن می‌سازد که وظیفه یکایک مسلمانان، رویگردانی از حکومت طاغوت و روی آوردن به حکومت الهی است؛ "همانا ما در میان هر امتی پیامبری را برانگیختیم [تا مردم را پیام دهد] که فقط خدا را پرستش کنید و از طاغوت دوری گزینید." (ر.ک: ولایت فقیه، محمدهادی معرفت، ص ۱۱۹، مؤسسه التمهید).

ثانیاً: قرآن در آیات متعددی به شرایط زمامدار و رهبری اشاره کرده است؛ از جمله:

۱. عادل باشد (هود، ۱۱۳)؛ ۲. عالم

[فقیه و آگاه به مسائل زمان] باشد (بقره، ۲۴۷)؛ ۳. باید شخصی امین باشد (شعرا، ۱۴۳)؛ ۴. توانایی و حسن تدبیر داشته باشد (بقره، ۲۴۷)؛ ۵. یقین و پایداری و استقامت را پیشه خود سازد (سجده، ۲۴) و...

حاصل کلام آنکه خداوند دستور به تشکیل حکومت اسلامی داده است و برای رهبری آن، شرایطی را مقرر نموده است و کاملترین مصداق ویژگی‌هایی که در آیات ذکر شده است (مسلمان و مؤمن، اسلامشناس و آگاه به مسائل زمان و...) پیشوایان معصوم: و در عصر غیبت، نزدیکترین افراد به معصومین "فقها" هستند.

پاسخ (قسمت دوم)

روایات:

۱. مقبوله عمر بن حنظله: از امام صادق نقل شده که فرمود: "مردم باید دقت کنند و از بین فقهای که احادیث ما را روایت میکنند و در حلال و حرام، به دقت و اجتهاد مینگردند و احکام ما را میشناسند، فقیهی را انتخاب کنند و او را در میان خود داور قرار دهند؛ چرا که من او را بر شما حاکم قرار دادم". (وسایل الشیعه، ج ۱۸، ص ۹۹).

چند نکته درباره مقبوله:

۱. از آن جهت به این حدیث، مقبوله میگویند که مورد قبول و پذیرش اصحاب (فقها) قرار گرفته است؛ زیرا همگی در باب "قضا" و باب "افتا" به این حدیث استناد جسته و استدلال کرده‌اند.

۲. مطرح کردن مسئله "میراث و دین" جنبه مثال دارد و اصل پرسش و پاسخ ناظر به این خصوصیت نیست. اصولاً از آنجا که مراجعه به طاغوت و سر سپردن به وی مطرح است، مخصوص باب قضا و افتا نیز نمیباشد؛ بلکه تمامی امور جامعه اسلامی را شامل میشود و به طور حتم، مسائل سیاسی و تدبیر امور

داخلی و خارجی امت، مهمتر از مسائل قضایی و فتوایی است.

۳. در این مقبوله به طور صریح، دستور داده شده که جامعه تشیع برای تعیین "مرجع شایسته" در همه امور اجتماعی و سیاسی در پی کسانی باشند که جامعیت فتوایی داشته باشند. آنگاه پس از جستجو و یافتن فرد لایق، به حکم او تن دهند و تحت فرمان او قرار گیرند که این همان معنای بیعت و حاکم قرار دادن ولی فقیه میباشد و عبارت "فانی قد جعلته علیکم حاکماً" حکم امضایی دارد؛ بدین معنا که چنین فرد لایق و شایسته که از جانب مردم شناسایی شده و مورد انتخاب قرار گرفته، امضای شارع را نیز در پی دارد و مفاد آن این است که چنانچه فقیه به حکم ائمه حکم کرد و پذیرفته نشد، حکم خدا سبک شمرده شده و در حقیقت، کلام ائمه و دستور خدا رد شده است و چنین فردی در حد شرک به خداست؛ بنابراین، در این حدیث، منصب حکومت برای فقیه، از سوی امام معصوم جعل شده و حکم او حکم امام قلمداد شده است. (ولایت فقیه، آیهالله معرفت، ص ۱۲۴، چاپ یاران).

۲. توفیق شریف: حضرت مهدیغ در پاسخ به "اسحاق بن یعقوب" میفرمایند: "در رخدادهایی که اتفاق میافتد، به "راویان حدیث" ما مراجعه کنید؛ زیرا آنان حجت من بر شمایند و من حجت خدا بر آنان هستم". (وسایلالشیعیه، ج ۱۸، ص ۱۰۱).

در این روایت، مقصود از "رواهالحدیث" (راویان حدیث) صرفاً ناقلان حدیث نیستند؛ بلکه مقصود، کسانی هستند که بتوانند حقیقت گفتار پیشوایان معصوم را بازگو کنند.

مقصود از "حوادث واقعه" رخدادهاست؛ یعنی مسائل مورد ابتلا که در طول

زمان و با تحول احوال و اوضاع پیش می‌آید که به‌دست آوردن احکام مربوطه به هر یک، صرفاً در تخصص فقهای عالی رتبه است و از جمله، حوادث واقعه و از مهمترین آنها، مسائل سیاسی و اجتماعی امت است که با تحول زمان تغییرپذیر است.

خلاصه اینکه در زمان غیبت امام عصر^۷ فقها و عالمان دین که خود، عامل به دستورات دین باشند، جانشینان پیامبر و امامان معصوم: هستند و عهده‌دار حفظ اسلام و مرزهای فکری آن می‌باشند؛ آنها اینند که باید حدود خدا را جاری سازند و احکام الهی را در جامعه پیاده نمایند و مردم باید به آنها مراجعه کنند و از آنان دستور گیرند و فرمان برند؛ اطاعت آنان اطاعت از خدا و پیامبر و امام و نافرمانی، آنان فرمانبری از طاغوت است.

۳. حدیث امام حسین: امام، خطاب به علمای عصر خویش و در ضمن کلامی طولانی (ضمن اشاره به جایگاه مهم و حساس علما در مسائل اجتماعی و سرنوشت اسلام و مسلمانان) می‌فرماید: "مجارى الامور و الاحكام على ایدی العلماء، بالله، الامناً على حلاله و حرامه...؛ جریان کارها و احکام الهی، به دست علمای دین است که امین حلال و حرام خداوند می‌باشند." (تحف العقول، ص ۲۳۷).

این حدیث، عهده‌دار مسئولیت حکومت و تدبیر امور امت و نظام جامعه اسلامی را فقهای معرفی می‌کند که به شریعت و دین خدا متعهدند.

حدود ولایت ولی فقیه:

دللهایی که برای اثبات ولایت فقیه ذکر شد، بنابه نظر بیشتر فقها، اقتضای اطلاق ولایت فقیه را دارد و مقتضای آن این است که همه اختیاراتی که برای امام معصوم به عنوان ولی امر جامعه اسلامی ثابت

است، برای فقیه نیز ثابت باشد. ولی فقیه از این نظر هیچ حد و حصری ندارد؛ مگر آنکه دلیلی اقامه شود که برخی از اختیارات امام معصوم به ولیفقیه داده نشده باشد؛ همانگونه که بر اساس نظر مشهور فقهای شیعه در مسئله جهاد ابتدایی همینگونه است که اعلان جهاد ابتدایی از اختیارات ویژه شخص معصوم است. این همان چیزی است که از آن به ولایت مطلقه فقیه تعبیر میشود.

در این جا عده‌های ناآگاهانه و شاید آگاهانه در صددند که از "اطلاق" ولایت فقیه سوءاستفاده کنند و آن را به معنای دیکتاتوری فقیه و یا سلطنت و استبداد فقهی معنا کنند.

در پاسخ شبهه، باید به این نکته مهم توجه کنیم که گرچه ظاهر این تعبیر، (ولایت مطلقه فقیه) همین معنا را افاده میکند که ولی فقیه هیچ قید و بند و حدودمرزی ندارد؛ اما باید دقت کنیم که فقیه به هر کسی اطلاق نمیشود، به خصوص به فقیه‌ای که بخواهد بر مردم، ولایت و حکومت داشته باشد. اختیارات ولی فقیه در محدوده فقاقت، مطلق است. "ولیفقیه" بودن، شرایط علمی و عملی فراوان لازم دارد.

در روایت معروف امام زمانغ میخوانیم:

"از میان فقها، آنان که بر نفس خود مسلطند و از دین خود حفاظت و پاسداری میکنند و با هوای نفس مخالفت مینمایند و مطیع دستورات مولای خود هستند، اینان شایسته آنند که توده مردم از آنان تقلید کنند."

در این حدیث، قیودی برای مرجعیت و زعامت بیان شده است که اگر کسی این شرایط را نداشته باشد، تخصصاً از دایره تقلید و مرجعیت خارج است؛ چه رسد به مسئله رهبری و زعامت؛ بنابراین،

این قیود، جلوی دیکتاتوری، استبداد و هوسرانی او را میگیرد؛ همانطور که عصمت امامان، با هوسرانی، استبداد و دیکتاتوری ناسازگار است. (پرسشهای فکری و دینی جوانان، محسن غرویان، ص ۴۷، مؤسسه پژوهشی امام خمینی؛).

در پایان، به برخی از شبهات در این زمینه اشاره میشود:

اختیاراتی که در قانون اساسی برای ولی فقیه بر شمرده شده، مستلزم تخصصهای مختلف است و به طور طبیعی، بودن این تخصصها در یک فرد مشکل است.

در هر جامعه، متخصصان متعددی هستند که هر گروه در رشتههای خاص صاحب نظرند؛ ولی فقیه نیز باید مشاورانی از متخصصان مختلف داشته باشد: "وشاورهم فی الأمر" (آل عمران، ۱۵۹) تا آنها در مسائل متفاوت اظهار نظر کنند و نظر مشورتی خود را به ایشان انتقال دهند؛ در نهایت، ولی فقیه با توجه به مشورتهایی که انجام میدهد، تصمیم میگیرد و سخن نهایی را اعلام میکند؛ همانطور که در تمام کشورهای دنیا به رغم وجود اختلاف در نوع حکومت رهبران و رؤسای جمهور، مشاورانی دارند. (همان، ص ۶۵).

آیا میتوان از ولی فقیه انتقاد کرد؟

بر اساس اعتقادات دینی ما فقط پیشوایان معصوم، معصومند؛ از این رو هیچ کس ادعا نمیکند، احتمال اشتباهی در رفتار و نظرات ولی فقیه نیست؛ بنابراین احتمال خطا و اشتباه در مورد ولی فقیه وجود دارد و ممکن است دیگران به خطای او پی ببرند؛ لذا میتوان از ولی فقیه انتقاد کرد و نباید منافع و مصالح شخصی یا گروهی مانع انجام آن شود؛ اما لازم است شرایط حاکم در انتقاد کردن از فرد مسلمان رعایت شود:

۱. پیش از انتقاد باید اصل موضوع، محرز و عیب و اشکال،

قطعی باشد؛ نه آن که مبتنی بر شایعات و اخبار غیر قابل اعتماد و یا بر اساس حدس و گمان سخن بگوید؛^۲ به منظور اصلاح و سازندگی، انتقاد شود؛ نه برای عیبجویی و رسوایی اشخاص؛^۳ انتقاد، بر اثر دلسوزی، خیرخواهی و صمیمیت باشد؛ نه به سبب برتریطلبی.

۴. از آنجا که ولی فقیه، در مقام نیابت معصوم قرار دارد، از این رو از قداست والایی برخوردار است و رعایت کمال احترام و ادب برای او ضروری است و حفظ حرمت و شأن او بر همه لازم است تا باعث سوءاستفاده دشمنان اسلام واقع نشود.

چرا ولایت فقیه همانند ریاست جمهوری دوره‌های نباشد تا از مضرات تمرکز قدرت در دست یک نفر جلوگیری کنیم؟

چند نکته:

۱. دانشمندان سیاست، متفقند که اگر در کشوری بتوان از آفات نقطه ثبات جلوگیری کرد، چنین چیزی خود به خود رجحان دارد و یکی از آفات فساد، تغییر مدیر و حاکم جامعه است که ضایعات فراوانی را دارد؛ بر همین اساس، در بسیاری از کشورهای دنیا افزون بر قوای سه گانه، یک شیوه سلطنت مانند انگلستان یا ریاست جمهوری یا امپراتوری وجود دارد.

۲. در واقع، مهمترین فایده دوره‌های کردن، جلوگیری از فساد است که با فربه شدن ناموزون قدرت در دست یک نفر در زمان طولانی حاصل میشود و چنین مشکلی در حکومت ولایت فقیه وجود ندارد؛ زیرا یکی از شرایط رهبر، عدالت و تقواست و قانون، مجلس خبرگان را موظف کرده است، هم در مقام کشف و تشخیص (آغاز رهبری) و هم در مقام بقای رهبری (استمرار رهبری) ولی فقیه

این صفات را داشته باشد. اگر عدالت و تقوا نباشد، هیچگاه شخصی به عنوان ولی فقیه انتخاب نمیشود؛ اگر در ابتدای رهبری، رهبر، عادل و متقی بود، ولی در میانه راه عدالت یا تقوای خود را از دست داد، خود به خود از این مقام عزل میشود و وظیفه خبرگان است که عزل او را اعلام کنند.

قطعاً انتخابات دورهای در مورد رهبر لازم نیست؛ چون وظیفه خبرگان، کشف (تشخیص) مصداق رهبر است که این فرد را از میان تمام اسلامشناسان دارای صلاحیت تشخیص دهند؛ به همین دلیل هرگاه رهبر، شرایط رهبری را از دست داد یا فرد دیگری بهتر از ایشان بود، لازم است خبرگان، ایشان را عزل و فقیه دیگری را جانشین سازند. (پرسشها و پاسخها، آیهاالله مصباح یزدی، ج ۱، ص ۷۲، مؤسسه پژوهشی امام خمینی).

ولی فقیه همانند یکی از آحاد جامعه زندگی میکند و فاقد هر گونه خدم و حشم است. تمام پیامبران الهی برای برقراری عدل و هدایت و راهنمایی مردم و نیز اجرا و پیاده کردن احکام خداوند متعال مبعوث شدهاند، و تلاش کردهاند که کارگزاران خود را از میان انسانهای وارسته مدیر، مدبر و اهل تقوی منصوب کردهاند (برای آگاهی بیشتر ر.ک: تاریخ پیامبران، علامه مجلسی، ج ۱، انتشارات سرور). و ولایت فقیه نیز استمرار حرکت انبیا و پیامبران الهی است و لازمه این حرکت و استمرار همکاری بخشهای مختلف و نهادها و آحاد مردم و پیروی کامل از راهنماییهای او است و اگر برخی از بخشها و گروهها با او همکاری نکرده و توصیههای او را بر زمین بگذارند، مبارزه با بیعدالتی، رفع فقر و فساد

و تبعیض و... ناقص میماند و حتی اگر امام معصوم نیز متصدی این امور باشد باز کارها خوب پیش نمیروند و به اهداف خود نمیرسد. (ر.ک: پیام قرآن، آیتالله مکارم شیرازی و دیگران، ج ۱۰، دارالکتب الاسلامیه.)

قرآن کریم، یک نظام سالم را با چه نشانههایی به مردم معرفی میکند؟

پرسش

قرآن کریم، یک نظام سالم را با چه نشانههایی به مردم معرفی میکند؟

پاسخ

در پاسخ به این پرسش چند نکته را متذکر میشویم:

۱. شایان توجه است که هم چنان که اصل نظام به انواعی مختلف تقسیم میشود، نظام سالم هم از جنبههای مختلف قابل تقسیم است، همانند نظام سالم اقتصادی، نظام سالم سیاسی و امثال آن. بنابراین شایسته بود که مورد پرسش واضحتر بیان میگشت. به هر حال آنچه که در اینجا مطرح میکنیم به صورت کلی و با رعایت اختصار است.

۲. شکی نیست در اینکه اگر نظامی هدفی معقول و الهی داشته باشد، گامهایی را برای رسیدن به نظام سالم برداشته است. به همین دلیل، قرآن کریم اهداف نظام جامعه سالم را چنین بیان میدارد. براساس منطق قرآنی، باید در ابعاد سیاسی و اجتماعی هدف اجرای حدود الهی (توبه، ۱۱۲) و حاکمیت قسط و عدل (نساء، ۱۳۵) و احساس مسئولیت همگانی در قبال حوادث اتفاقی جامعه (توبه، ۱۱۲) باشد. چنانکه در ابعاد فرهنگی و علمی، هدف پایبندی به راستی و درستی به جای تفاخر به آب و اموال و اولاد (حجرات، ۱۳) و پیشرفت و رشد فنون علمی (انفال، ۶۰) و افزایش آگاهی (زمر، ۹) باشد. و نیز در ابعاد اقتصادی، انگیزه حذف ربا از نظام اقتصادی (بقره، ۲۷۸) و اجرای عدالت در توزیع درآمد و ثروت (حشر، ۷) و حاکمیت اخلاق در رفتارهای اقتصادی حاکم باشد.

۳. و این نیز روشن است که هر نظامی، متشکل از سه عنصر اساسی به نام حاکمان، قانون و مردم است. از نظر قرآن، اگر چنانچه حاکمیت روی زمین به فردی متصف به خلیفه خدا بودن، صالح

و عادل و... محول گشت یعنی کسی که آگاه از قوانین خدا و در ارتباط با او است یا از قوانین خدا در کتاب و عمل و سیره پیامبر ۶ آگاه است یا به کتاب و سنت پیامبر ۶، به همراه شجاعت و درایت شناخت کافی دارد که رهبری طبق قرآن حق چنین کسانی است، نظام سالم خواهد بود و در صورت حاکم بودن دیگران، بخشی از نظام را ناسالم خواهند ساخت (محمد، ۳۳ و نساء، ۵۹)

و نیز از نظر قرآن، قانون حاکم بر جامعه باید الهی و ناشی از کتاب خدا و سنت رسولاً لله باشد و در غیر این صورت جامعه و نظام آن سالم نخواهد بود "إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ" (انعام، ۵۷) فرمان جز به دست خدا نیست. "و" "فَأَحْكُم بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ" (مائده، ۴۸) پس میان آنان بر وفق آنچه خدا نازل کرده، حکم کن. "و باز از دیدگاه قرآن کریم، مردم بایستی مؤمن، عبادالله، ناصح و خیرخواه باشند زیرا در صورتی که مردم یک جامعه‌های دارای این اوصاف نباشد، نه تنها آن نظام ناسالم خواهد بود بلکه اساساً اسلامی هم نخواهد بود و از تکامل و گام برداشتن به سوی خدا باز خواهد ماند. به همین دلیل، براساس آیات قرآن، نیکان جامعه وظیفه دارند که در برابر بدان سکوت نکنند و آنها را به معروف امر کنند و از منکر نهی کنند (توبه، ۱۱۲)

حاصل سخن اینکه مطابق آیات قرآن، هرگاه در جامعه‌های این سه عنصر محوری طبق مفاهیم قرآنی و اسلامی جامعه عمل پوشید، آن نظام، سالم و خالی از آفت‌های مادی خواهد بود و الا ناسالم خواهد بود.

کتابهای مورد نیاز برای مطالعه اسلام و چگونگی تشکیل حکومت اسلامی از زمان حضرت آدمغ تا کنون را ذکر کنید؟

پرسش

کتابهای مورد نیاز برای مطالعه اسلام

و چگونگی تشکیل حکومت اسلامی از زمان حضرت آدمغ تا کنون را ذکر کنید؟

پاسخ

برای مطالعه اسلام و شناخت اجمالی آن کتابهای ذیل توصیه میشود:

۱. شناخت اسلام، تألیف آیتالله شهید بهشتی، حجج اسلام باهنر و غفوری

۲. مقدمهای بر جهانبینی بعلاوه سایر کتابهای استاد شهید مطهری؛

۳. معارف قرآن، تألیف آیتالله مصباح یزدی

و نیز کتابهای ساده و اجمالی دیگر نظیر:

۴. آن چه یک مسلمان باید بداند، تألیف آیت الله ابراهیم امینی

۵. همه باید بدانند، تألیف محمد رضا مظفر

۶. این است آئین ما، تألیف محمدحسین کاشف الغطا

کتابهایی که درباره تشکیل حکومت اسلامی توصیه میشود به شرح ذیل است:

۱. حکومت اسلامی در چشم انداز ما، آیت الله جعفر سبحانی

۲. حکومت اسلامی، غلام رضا غائی

۳. حکومت اسلامی، ابن خلدون

۴. بررسی مقایسه نظریه حکومت اسلامی از دیدگاه محقق نائینی، محسن کریمی

...و

یک حکومت دینی با معنویت چه تفاوتی دارد؟

پرسش

یک حکومت دینی با معنویت چه تفاوتی دارد؟

پاسخ

پرسشگر محترم چون پرسش مبهم است لطفاً در نامه بعدی آن را واضح تر بیان نمایید، تا پاسخ آن را ارسال نمایم

چرا جامعه نیاز به رهبر دارد؟

پرسش

چرا جامعه نیاز به رهبر دارد؟

پاسخ

وجود رهبر در جامعه یک امر ضروری است که هم قرآن کریم اهمیت آن را بیان فرموده است و هم امامان معصوم و هم عقل به بودن رهبر حکم می کنند، و هم این که همه مردم مسلمان و غیر مسلمان خواستار آن هستند.

اگر جامعه رهبر نداشته باشد، حکومت ندارد، و اگر حکومت نداشته باشد، نظم و امنیت نخواهد بود. هرج و مرج جامعه را فرا خواهد گرفت کسی نیست که مردم را در مقابل دشمنان بسیج کند تا در برابر بیگانگان دفاع کنند. فعالیت های اقتصادی فرهنگی سیاسی و... کم رونق می گردد. قتل و غارت و درگیری زیاد می شود. تعلیم و تربیت از بین می رود و هزاران مشکل دیگر به وجود می آید. و خلاصه این که در جامعه بهم ریخته کسی نمی تواند در صلح و صفا و امنیت زندگی کند. زیرا جامعه همیشه در آشفتگی و نگرانی به سر می برد.

در داستان بنی اسرائیل می خوانیم هنگامی که بر اثر هرج و مرج داخلی و نداشتن رهبری قوی جامعه گرفتار شکست شد، و دشمنان بر آنان مسلط شدند. قرآن کریم در این باره می فرماید: "أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَأِ؟ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ - مِنْ بَعْدِ مُوسَى إِذْ قَالُوا لِنَبِيِّنَا لَئِنْ لَمْ يَأْتِنَا بَأْتُنَا بِآيَاتٍ مِنْ رَبِّنَا نَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ" (بقره ۲۴۶) آیا مشاهده نکردی جمعی از بنی اسرائیل را بعد از موسی که به پیامبر خود گفتند: زمامدار (و فرماندهی برای ما انتخاب کن تا (زیر فرمان او) در راه خدا پیکار کنیم "

این آیه شریفه تصریح دارد که بدون حکومت و وجود رهبر، رسیدن به آزادی و آرامش اجتماعی ممکن

نیست

امام علی می فرماید: "مردم به هر حال نیازمند به امیر و زمامداری هستند، خواه نیکوکار باشد یا بدکار! تا مؤمنان در سایه حکومتش به کار خویش مشغول باشند، و کافران نیز بهره مند شوند، و مردم در دوران حکومت او، زندگی را حتی داشته باشند، به وسیله او اموال بیت المال گردآوری شود و به کمک او با دشمنان مبارزه کنند، جاده ها امن گردد، و حق ضعیفان از زورمندان گرفته شود، مردم نیکوکار در رفاه و از دست بدکاران در امان باشند." (بحار الانوار، مجلسی، ج ۳۳، ص ۳۵۸، مؤسسه الوفا)

در جای دیگر می فرماید: "رهبر ظالم و ستم گر بهتر است از فتنه (هرج و مرج و نبود رهبر) که پیوسته در جامعه وجود داشته باشد." (غرر الحکم و درر الحکم محمد تهیمی آمدی ج ص انتشارات دفتر تبلیغات)

آیا خداوند متعال در قرآن کریم درباره حکومت اسلامی چیزی فرموده است

پرسش

آیا خداوند متعال در قرآن کریم درباره حکومت اسلامی چیزی فرموده است

پاسخ

آری قرآن کریم طرفدار اصلی لزوم حکومت برای جامعه است و در این راستا، حکومتی را پیشنهاد می کند که با نظام اجتماعی مورد قبول خودش که همان نظام توحیدی است موافق باشد و به همین منظور در چندین آیه می فرماید:

"إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ ۚ (انعام ۵۷؛ یوسف ۴۰ و ۶۷) حاکمیت و فرمان تنها از آن خداست .

"وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ ۚ (مائده ۴۴) و کسانی که بر طبق آن چه خدا نازل کرده حکم نمی کنند، کافرند" و در آیه ۴۵ این سوره می فرماید: "وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ" همچنین در آیه ۴۷ همین سوره می فرماید: "وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ".

و آیات فراوان دیگری که درباره مسائل مختلف حکومتی نازل شده است مانند:

۱. قضاوت "يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْبُدُوا اللَّهَ مَا جَعَلْتُمْ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ ۚ (ص ۲۶) ای داود، ما تو را بر روی زمین خلیفه قرار دادیم پس در میان مردم به حق حکومت و داوری کن .

۲. قانونگذاری "كهف ۲۶ / شوری ۱۰ / نور، ۵۱ و...".

۳. شرایطی که کارگزاران حکومت باید داشته باشند: "شعرا، ۱۵۱ / نسا، ۵ / كهف ۵۱ / قلم ۸ و ۱۰ / نسا، ۱۳۵ و...".

۴. حدود و تعزیرات "مائده ۳۳ و ۳۸ / نور، ۲ و ۴ / نحل / ۱۰۶ / آل عمران ۸۶ و ۸۷ و..."

۵. امر به معروف و نهی از منکر: "آل عمران ۱۰۴ و ۱۱۰ و ۱۱۳

آیات یاد شده نظریه استقرار حکومت اسلامی را بر جامعه تأیید می کند.

همچنین در قرآن کریم به ویژگی های حکومت اسلامی و وظایف مردم و رهبری و قوای دیگر اشاره شده است

۱. برای مردم بودن قرآن کریم یکی از نشانه های برتری امت اسلامی را "مردمی فکر کردن و برای مردم بودن آن ها" دانسته و می فرماید: "كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ" (آل عمران ۱۱۰) شما بهترین امتی بودید که به سود انسان ها آفریده شده اید؛ [چه این که امر به معروف و نهی از منکر می کنید]."

۲. با مستضعفان زیستن قرآن کریم به پیامبر اکرم خطاب می فرماید: "وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدْوَةِ وَالْعِشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ...؛ (کهف ۲۸) با کسانی باش که پروردگار خود را صبح و عصر می خوانند و تنها رضای او را می طلبند و هرگز به خاطر زیورهای دنیا، چشمان خود را از آن ها بر مگیر و از کسانی که قلبشان را از یاد خود غافل ساختیم اطاعت مکن همان ها که از هوای نفس پیروی کردند و کارهایشان افراطی است .

۳. رعایت تخصص ها: در مقام تعیین مسئولیت و تقسیم کارها، هر کاری به فرد لایق همان مقام باید واگذار شود. قرآن کریم نیز در زمینه موضوع مدیریت و امامت امر می کند که پیشوای معصوم امانت امامت را به امام بعد از خودش که در حقیقت اهل و شایسته این جایگاه است منتقل کند؛ آن جا که می فرماید: "إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا...؛ (نساء، ۵۸) خداوند به شما فرمان می دهد که امانت ها

را به صاحبانش بدهید و هنگامی که میان مردم داوری می کنید، به عدالت داوری کنید!"

و... (ر.ک قرآن و مدیریت راستین محمد جواد علیزاده نشر رستگار).

بنابراین قرآن کریم اولاً ضرورت وجود حکومت اسلامی و برپا داشتن نظام الهی و جاری ساختن عدالت اجتماعی را گوشزد می کند و در سطحی وسیع موضوع حکومت "الله" را در مقابل حکومت "طاغوت مطرح می کند و می فرماید: انبیا و شرایع آمده اند تا حکومت طاغوت را درهم شکنند و حکومت "الله" را جهان شمول نمایند. جایگزینی حکومت "الله" به جای "طاغوت به آن است که کسانی که خُلقیات و روحیات الهی دارند و "خلیفه الله فی الأرض نامیده می شوند، حکومت کنند و دست طاغوت را از حاکمیت بر مردم کوتاه سازند؛ چنان که آیه ۳۶ سوره نحل به خوبی روشن می سازد که وظیفه یکایک مسلمانان روی گردانی از حکومت طاغوت و روی آوردن به حکومت الهی است "همانا ما در میان هر امتی پیامبری را برانگیختیم [تا مردم را پیام دهد] که فقط خدا را پرستش کنید و از طاغوت دوری گزینید." (ر.ک ولایت فقیه محمدهادی معرفت ص ۱۱۹، مؤسسه التمهید / حقوق و سیاست در قرآن آیه الله محمدتقی مصباح یزدی)

ثانیاً: قرآن در آیات متعددی به شرایط زمامدار و رهبری اشاره کرده است از جمله

۱. عادل باشد (هود، ۱۱۳)؛ ۲. عالم و دانا باشد (بقره ۲۴۷)؛ ۳. باید شخصی امین باشد (شعرا، ۱۴۳)؛ ۴. توانایی و حسن تدبیر داشته باشد (بقره ۲۴۷)؛ ۵. یقین و پایداری و استقامت را پیشه خود سازد (سجده ۲۴) و...

حاصل کلام آن که خداوند دستور به تشکیل حکومت اسلامی داده است و برای رهبری آن شرایطی را

مقرر نموده است و کامل ترین مصداق ویژگی هایی که در آیات ذکر شده است (مسلمان و مؤمن اسلام شناس و آگاه به مسائل زمان و...) پیشوایان معصوم و در عصر غیبت نزدیکترین افراد به معصومین "فقها" هستند.

امامت یعنی چه و امام خمینی چگونه به امامت ما در آمد؟

پرسش

امامت یعنی چه و امام خمینی چگونه به امامت ما در آمد؟

پاسخ

امامت استمرار خط نبوت است خداوند متعال که نوع بشر را برای پیمودن راه کمال و سعادت آفریده همان گونه که باید برای ارائه طریق و رسیدن به مطلوب پیامبرانی را که متکی به نیروی وحی و دارای مقام عصمت هستند مبعوث کند، لازم است برای تداوم این راه بعد از رحلت پیامبران جانشینان معصومی را برای آنان قرار دهد که جامعه انسانی را در مسأله ارائه طریق و هدایت به سوی مقصد کمک کند؛ زیرا:

۱. عقل انسان ها به تنهایی برای تشخیص تمام عوامل و اسباب پیشرفت و کمال کافی نیست

۲. آیین انبیا ممکن است بعد از رحلت آنها دستخوش انواع تحریفات شود، به همین جهت پاسدارانی معصوم و الهی لازم است تا از آن پاسداری کنند. امام صادق می فرماید: "در میان ما اهل بیت در هر نسلی افراد عادل هستند که تحریف غلو کنندگان را از آن [اسلام نفی می کنند، و دست بدعت گذاران و دین سازان و اهل باطل را کوتاه و تأویل و تفسیر نادرست جاهلان را کنار می زنند." (اصول کافی شیخ یعقوب کلینی ج ۱، ص ۸۰، دارالتعارف للمطبوعات بیروت)

۳. تشکیل حکومت الهی که انسان را به اهداف مورد نظر برساند، فقط از طریق پیشوایان معصوم امکان پذیر است زیرا حکومت های انسانی بنا به شهادت تاریخ همیشه در مسیر منافع مادی افراد یا گروه های خاص سیر کرده اند. (ر.ک پیام قرآن آیت الله مکارم شیرازی و دیگران ج ۹، ص ۳۸ و ۳۹، مدرسه امیرالمؤمنین)

امام رضا ۷ درباره فلسفه امامت می فرماید: "امامت مقام انبیا، وارث اوصیا و جانشینی خدا و پیامبر ۹ است امام

ماه درخشان و چراغ پر فروغ و نور تابان هدایت در ظلمت و تاریکی است و رهایی بخش از سقوط و مرگ .. امام ابر بارنده و پر برکت و باران پی در پی (و حیاتبخش و خورشید درخشان است امام امین خدا در میان خلق و حجت او بر بندگان و جانشین او در سرزمین های الهی است و دعوت کننده به سوی او و دفاع کننده از حرمتش می باشد... مایه نظام دین و عزت مسلمین و خشم منافقین و هلاک کافران است. (اصول کافی شیخ کلینی، ج ۱، ص ۲۰۰، باب نادر جامع فی فضل الامام)

امیرالمؤمنین علی در یک جمله کوتاه جایگاه امامت را در جامعه چنین ترسیم کرده "موقعیت (امام عهده دار امور مسلمین موقعیت ریسمانی است که مهره های آن پراکنده می شود و هر کدام به جایی خواهد افتاد، سپس هرگز نمی توان آن ها را جمع آوری کرد و نظام بخشید (همچنین اگر امام در میان مردم نباشد شیرازه جامعه از هم می پاشد) نهج البلاغه خطبه ۴۶ / ر.ک پیام قرآن آیت الله مکارم شیرازی و دیگران ج ۹، ص ۳۴ ۴۱، دارالکتب الاسلامیه)).

۴. امامان علاوه بر ولایت تشریحی (مسأله آموزی و قانون گذاری دارای ولایت تکوینی نیز می باشند زنده بودن امامان تنها برای تعلیم مسایل نیست بلکه به امر خدا وجود جهانیان بستگی به وجود آنان دارد؛ "اگر در زمین حجت نباشد در این صورت زمین بجا نماند و فرو ریزد" (اصول کافی ج ۲، ص ۵۴ انتشارات اسوه) "الذی ببقائه بقیت الدنیا و بیمنه رزق الوری و بوجوده ثبتت الارض و السماء..." (مفاتیح الجنان دعای عدیله)

چنین ولایتی را انبیا گذشته همانند حضرت سلیمان

و حضرت عیسی و... داشتند که مرده را زنده می کردند و باد و پرندگان در اختیار آنان بود. این نوع ولایت را هم خداوند^۱ البته کلی تر و مطلق تر به پیامبر و امامان داده است که در امور تکوینی به اذن خداوند تصرف می نمایند. (ر.ک ولایت از دیدگاه قرآن عبدالرسول احقاقی ص ۱۵۲، نشر: مکتب شیعیان / تفسیر نمونه آیه الله مکارم و همکاران ج ۵، ص ۱۵۳، دارالکتب الاسلامیه)

اما امام خمینی^۲ امام در لغت به معنای پیشوا و مقتدا است بنابراین در عربی هر کسی که پیشوا و مقتدای کسی باشد به او امام گفته می شود مانند امام جماعت و امام جمعه امام خمینی نیز، از آن جا که پیشوا و مقتدای مردم ایران و حتی مسلمانان جهان در مبارزه علیه دشمنان بودند به او امام گفته شده است و تفاوت عمده ای میان پیشوایی حضرت امام خمینی و امامان معصوم وجود دارد.

۱- آیا ولایت فقیه یک مسئله تقلیدی است و حکم افرادی که به آن اعتقادی ندارند چیست

پرسش

آیا ولایت فقیه یک مسئله تقلیدی است و حکم افرادی که به آن اعتقادی ندارند چیست

پاسخ

در موضوع ولایت فقیه چند رویکرد وجود دارد که هر یک ویژگی های خود را دارد:

۱. رویکرد فقهی:

در مباحث فقهی درباره این که آیا ولایت برای فقیه ثابت است یا نه و اگر ثابت است محدوده آن چیست بحث می شود. در این حیطه موضوع ولایت فقیه یک موضوع فقهی است که همانند مسائل فقهی دیگر فرد یا باید مجتهد باشد و خود دیدگاهی را برگزیند و یا مقلد باشد و از نظر کارشناسان در این موضوع تبعیت کند و به مقتضای آن عمل کند. بدیهی است که در این حیطه آنچه که الزام دارد تبعیت عملی است.

۲. رویکرد کلامی و عقیدتی:

در این حیطه آنچه مطرح است این است که آیا در اسلام داشتن حکومت و ادامه ولایت انبیا و اولیا مطرح است یا نه؟ این یک موضوع کلامی و بینشی است و طبیعتاً فرد بایستی خود به یک نظر در این موضوع برسد که نوعاً مشکل است و یا نظر صاحب نظران را بپذیرد. البته این موضوع جنبه تقلیدی ندارد بلکه جنبه بینشی دارد.

۳. رویکرد عملی: یعنی که ولی فقیه دارای حاکمیت است و به مقتضای قانون و به جهت حفظ انتظام جامعه، التزام عملی به ولایت فقیه ضروری است و گرنه در ارکان جامعه و اداره آن اختلال به وجود می آید و چنین کاری به فتوای هیچ یک از فقها جایز نیست.

وظیفه حکومت دینی هدایت مردم به دین است و بخاطر عدم عصمت ممکن است اشتباه بکنند و این را مردم عوام به حساب دین می گذارند، آیا به ضرر دین نیست؟

پرسش

وظیفه حکومت دینی هدایت مردم به دین است و بخاطر عدم عصمت ممکن است اشتباه بکنند و این را مردم عوام به حساب دین می گذارند، آیا به ضرر دین نیست؟

پاسخ

قضاوت هایی که در حوزه مسائل و مشکلات اجتماعی علیه دین می شود اقسام و علت های مختلفی دارد:

الف) برخی ناشی از برداشت نادرست کارگزاران از دین است که جناب عالی بدان اشاره داشتید.

ب) برخی ناشی از ناآگاهی عموم نسبت به فلسفه حکم است. یعنی در این جا کارگزاران حکم واقعی را کشف و ملاک عمل قرار داده اند ولی ناآگاهی نسبت به فلسفه آن موجب قضاوت های سوء نسبت به دین خواهد شد.

ج) برخی ناشی از شرایط خاص اجتماعی محیطی و خلاصه عوامل برون دینی و برون از معرفت دینی است. مانند کمبودها نارسایی ها و مشکلاتی که جنبه طبیعی دارد ولی جامعه در تحلیل خود عوامل برون دینی یا خارج از توان واقعی کارگزاران را لحاظ نمی کند و همواره توقعی معجزه آسا دارد. به نظر می رسد این قسم قضاوت های نادرست بسیار شایع است.

د) قضاوت های نادرستی که ناشی از تبلیغات سوء و هدایت شده در اذهان جای گرفته و شیوع می یابد. در برابر این مشکلات باید دید راه چاره چیست؟ طبیعی است چند راه را می توان ارائه کرد:

۱- کنار زدن دین از صحنه سیاست و اجتماع برای حفظ قداست آن. چنین راه حلی که مطلوب نهایی استعمارگران و استثمار پیشگان و صاحبان اندیشه سکولاریستی و لاییک اندیشان است نه تنها به سود دین نخواهد بود. بلکه علاوه بر خاموش ساختن مشعل های هدایت اجتماعی دین حتی فروغ فردی آن را نیز کمرنگ خواهد ساخت. چه در نظام سیاسی غیر الهی به دین بهای بسیار اندکی داده می شود و در هر

جا دین با هواها و امیال لجام گسیخته بشری به ستیزبرخیزد هوس مداری میدان فعالیت را از دین می ستاند و آن را به گوشه های خزان آباد می راند. چنان که در نظام هایسکولاریستی و لاییک کاملاً مشهود است.

۲- روی کرد دیگر حاکم ساختن دین است بدون آموزش های کافی و لازم نسبت به ژرفای عمیق و فلسفی احکام آنو بدون خشتی سازی تبلیغات سوء و دادن توان فکر و تجزیه و تحلیل دقیق نسبت به مسائل دینی و برون دینی. نتیجه این روش نیز همان است که خود اشاره فرموده اید.

۳- راه سوم آن است که حکومت دینی همراه با دقت و ژرف کاوی احکام و مسائل آن همراه با رشد دهمی و افزونسازی آگاهی های اجتماعی و... اجرای این روش نیز به معنای آن نیست که دیگر هیچ کس خرده ای به دین نخواهد گرفت ولی در عین حال بهترین راه ممکن و مورد تأیید عقل و دین است. }J

وجه تمایز حکومت دینی و حکومت غیر دینی مردمی به جز مبارزه با مظاهر فساد در عمل چیست ؟

پرسش

وجه تمایز حکومت دینی و حکومت غیر دینی مردمی به جز مبارزه با مظاهر فساد در عمل چیست ؟

پاسخ

شاخصه اصلی حکومت دینی این است که: اولاً مناسبات انسانی را بر اساس قوانین الهی تنظیم کند. بنابراین مسائلی که نام برده اید و موضوعات اجتماعی بسیار دیگری که در حیطه وظایف هر حکومتی است دو گونه قابل بررسی و اجراست. یکی بر اساس قوانین بشری و دیگری با اتکا به قوانین الهی. حکومت دینی دومین راه را برمی گزیند و حکومت های غیر دینی اولی را. ثانیاً حکومت دینی تمام تلاشش به اصلاح امور دنیوی صرف نیست و باید بکوشد تمام فعالیت های خود را ناظر به آخرت گرداند. این دغدغه علاوه بر آنکه امور فوق را جهت می دهد وظایف دیگری به عهده نظام می گذارد و آن گسترش هر چه بیشتر فرهنگ دینی و زمینه سازی و رشد و تعالی معنوی و کمال یابی حقیقی انسان. }J

آیا بدون ولی فقیه می توان حکومت اسلامی تشکیل داد؟

پرسش

آیا بدون ولی فقیه می توان حکومت اسلامی تشکیل داد؟

پاسخ

در صورت فقدان فقیه یا فقهای جامع الشرائط رهبری، حکومت اسلامی توسط عدول مؤمنین اداره می شود؛ ولی بابدون فقیه جامع الشرائط، از نظر شرعی ولایت با اوست.

آیا عدم اعتقاد به ولایت فقیه در مسئله دین اشکال وارد می کند؟

پرسش

آیا عدم اعتقاد به ولایت فقیه در مسئله دین اشکال وارد می کند؟

پاسخ

مسئله ولایت و اعتقاد به آن، دارای مراتب و انواعی است. اصل مسأله ولایت، به ولایت خدا و رسول و ائمه (ع) بازمی گردد و روشن است که هیچ مسلمانی نمی تواند بدون پذیرش این مسأله خود را مسلمان بداند انما ولیکم الله ورسوله والمؤمنون .

در مورد ولایت فقیه، گرچه این موضوع دارای جایگاه رفیعی در مجموعه معارف دینی و نظام آن است، ولی عدم اعتقاد به آن ضروری به مسلمانی کسی نمی زند. گرچه التزام عملی به آن ضروری است. }]

اگر ولایت فقیه دنباله امامت است چرا گروهی در مقابل آن اشکال تراشی می کنند؟

پرسش

اگر ولایت فقیه دنباله امامت است چرا گروهی در مقابل آن اشکال تراشی می کنند؟

پاسخ

پیشوایی و رهبری مورد نظر اسلام همان است که ریشه در ولایت اهل بیت (ع) دارد. یعنی؛ کسی را که آنان معرفی کنند و معیارهای آن را به دست ما دهند او صلاحیت برای رهبری دارد. ولی باید این نکته را از نظر

دور نداشت که این به معنای انتقادناپذیر بودن رهبری نیست. چرا که نصیحت به پیشوایان مسلمین از جمله وظایف دینی مسلمانان است. چون رهبری غیر از مقام امامت معصوم و پیامبر است. چرا که آنها به دلیل عصمت از خطا عاری هستند ولی غیر از معصوم چنین نیست.

البته مجاز بودن نصیحت و انتقاد به معنای هرج و مرج و بی قانونی و یا سوء استفاده از این اصل توسط دشمنان نیست، بلکه انتقادی سازنده و اصولی و در مجاری معین شده قانون. آنچه که در هر حال مذموم است شکستن حریم هاست که ربطی به انتقاد سازنده ندارد.

کسی که اشتباه می کند و معصوم نیست چگونه می تواند ولایت داشته باشد

پرسش

کسی که اشتباه می کند و معصوم نیست چگونه می تواند ولایت داشته باشد

پاسخ

ولایت مراتبی دارد و بسیاری از مراتب آن هیچ ارتباطی با عصمت ندارد، مثل ولایت پدر بر فرزند، شوهر بر زن، قیم بر صغیر و

قرآن مجید مواردی از ولایت را ذکر می کند که لزوماً مشروط به عصمت نیست. مثلاً می فرماید:

«والمؤمنون والمؤمنات بعضهم اولياء بعض»؛ برخی از مؤمنان، بر دیگری ولایت دارند (توبه، آیه ۷۱)

«ان الذين آمنوا وهاجروا وجاهدوا باموالهم و انفسهم في سبيل الله * والذين آووا و نصرؤا اولئک بعضهم اولياء بعض» همانا کسانی که ایمان آورده و هجرت کردند و با مال و جانشان در راه خدا جهاد کردند و کسانی که آنان را پناه داده و یاری کردند، برخی بر بعضی دیگر ولایت دارند (انفال، آیه ۷۲).

یکی از اقسام ولایت، زعامت و رهبری سیاسی است. اکنون این سؤال پدید می آید که آیا این مرتبه از ولایت عصمت می خواهد؟

پاسخ آن است که وجود عصمت برای رهبر و پیشوای سیاسی بسیار خوب و مفید است و با وجود شخصی معصوم، هیچ فرد دیگری حق حکم رانی و ولایت ندارد. لیکن اگر شخص معصوم وجود نداشت و یا در غیبت به سر می برد، چه باید کرد؟ آیا امت اسلامی باید بدون رهبر باشد؟ یا باید به رهبری طاغوت تن دهد؟ یا باید بهترین کسی را که از نظر علم و زهد و تقوا و مدیریت سیاسی کمترین فاصله را با معصوم دارد، به رهبری امت اسلام برگزیند؟

در واقع ولایت فقیه به همین معناست که با وجود معصوم باید او رهبری کند و در عصر غیبت به نیابت از امام زمان، ولی فقیه رهبری

و زمام امور جامعه را به دست گیرد تا امت گرفتار هرج و مرج و آنارشیزم و یا تعبد به حاکمیت طاغوت نشود.

چند کتاب در مورد مسائل سیاسی اسلام معرفی کنید

پرسش

چند کتاب در مورد مسائل سیاسی اسلام معرفی کنید

پاسخ

در این رابطه کتاب های فراوانی به نگارش درآمده است از جمله:

- ۱- فقه سیاسی اسلام ابوالفضل شکوری
- ۲- نظرات سیاسی در نهج البلاغه محمد حسین مشایخ فریدونی
- ۳- فلسفه سیاسی اسلام ابوالفضل عزتی
- ۴- سیاست در اسلام ابوالفضل عزتی
- ۵- تربیت سیاسی در اسلام سید محمد رادمنش
- ۶- فقه سیاسی، ج ۱ و ۲ عباسعلی عمید زنجانی
- ۷- نظام سیاسی اسلام ابوالاعلی مودودی
- ۸- مبانی اندیشه سیاسی در اسلام عباسعلی عمید زنجانی
- ۹- سیری در مبانی اندیشه سیاسی اسلام اسدالله بیات
- ۱۰- مبانی مشروعیت نظام سیاسی در اسلام محمد رضا مؤیدی
- ۱۱- حکومت اسلامی فصلنامه مجلس خبرگان
- ۱۲- فلسفه سیاست آیت الله مصباح یزدی
- ۱۳- رهبری در اسلام محمدی ری شهری
- ۱۴- دین و دولت علی ربانی گلپایگانی

در ضمن کتاب «به سوی محبوب» مشتمل بر برخی از ارشادات آیت الله بهجت تقدیم می گردد.

توضیح المسائل ایشان را می توانید از کتابفروشی ها خریداری نمایید.

اگر ولی فقیه از سوی خدا نصب شده است ، پس مجلس خبرگان برای چیست ؟

پرسش

اگر ولی فقیه از سوی خدا نصب شده است ، پس مجلس خبرگان برای چیست ؟

پاسخ

الف) نصب الهی ولی فقیه نصب عام است؛ یعنی هر فقیهی که عادل، زمان شناس و دارای توان کافی در مدیریتکلان اجتماعی باشد، از سوی خداوند منصوب است، لیکن نقش مجلس خبرگان کشف و تشخیص فردی است که اینخصوصیات را دارد. همچنین اگر ولی فقیه شرایط لازم را از دست داد، از ولایت معزول است. یکی از وظایف مجلس خبرگان کنترل رهبری و بررسی این مسأله است که آیا رهبر موجود، شرایط لازم را همچنان دارا است، یا این که فاقدبرخی از آنها شده است. بنابراین نصب و عزل الهی به نحو ثبوتی است ولی نقش مجلس خبرگان اثباتی و کشفیاست.

ب) مقصود از «ولایت مطلقه فقیه» آن است که دایره اختیارات ولی فقیه محدود به احکام اولی و ثانوی و قوانینمدون نیست. بلکه هرگاه مصالح عالییه و الزامی جامعه اسلامی ایجاب کند که موقتا برنامه ای بر خلاف آنها انجام شود، ولی فقیه می تواند به آن کار اقدام نماید. به عنوان مثال در فقه اسلامی تخریب مسجد حرام می باشد. اکنون اگر بهتخریب مسجدی جهت خیابان کشی حاجت افتاد، چه باید کرد؟ یک روی کرد (نظریه مخالف ولایت مطلقه) آن است که تا زمانی که تخریب مسجد به حد ضرورت نرسد، یعنی چنان کارد به استخوان نرسیده که هیچ راه حل دیگری جز تخریب آن نباشد، نمی توان آن را تخریب نمود. روی کرد دیگر (دیدگاه ولایت مطلقه) آن است که: شارع مقدس بهولی امر اجازه داده است که در صورت مصلحت اهم دست به این کار بزند، و لازم نیست آن قدر صبر کند که برایجامعه

مشکلات عدیده ای پدید آید و مسأله را به حد ضرورت و حکم ثانوی برساند. حضرت امام پس از ذکر مثالفوق می فرمایند: اگر بخواهیم در این گونه امور دایره ولایت را به احکام ثانوی محصور کنیم، هرگز نمی توانیم تمدن داشته باشیم. و همواره جامعه اسلامی گرفتار رکود، درماندگی و عقب افتادگی خواهد بود.

برای آگاهی بیشتر ر. ک: ولایت فقیه آیت الله جوادی آملی.

آیا حکومت دینی یعنی حکومت روحانیان؟

پرسش

آیا حکومت دینی یعنی حکومت روحانیان؟

پاسخ

حکومت دینی نه به معنای حکومت روحانیان در تمام سطوح حکومتی است و نه به معنای حکومتی جدا از حضور عالمان دین است. آنچه مسلم است این که حکومت دینی هم در قوانین و هنجارها و ارزش ها با دیگر حکومت ها، تفاوت های بارزی دارد و هم از نظر کارگزاران و مجریان شرایط و ویژگی های خاصی را معتبر شمرده است. دو اصل یاد شده لزوماً وجود عالمان دینی را در بخشی از ارکان نظام می طلبد؛ مثلاً در رانس حکومت دینی باید شخصی باشد که افزون بر شرایط عام و عقلایی مربوط به زمامداری (مانند سیاستمداری، هوشمندی، شجاعت و توان مدیریت کلان اجتماعی) باید شرایط دیگری مانند عدالت، تقوا و اجتهاد را نیز دارا باشد.

ولایت یعنی چه؟ اقسام ولایت را نام ببرید.

پرسش

ولایت یعنی چه؟ اقسام ولایت را نام ببرید.

پاسخ

ولایت به معنای زعامت و حاکمیت است و در حقوق اسلام انواع آن مطرح است:

۱- ولایت مطلقه الهی بر همه موجودات،

۲- ولایت تکوینی،

۳- ولایت تشریحی،

۴- ولایت فقیه،

۵- ولایت عدول مومنین،

۶- ولایت مردم عادی،

۷- ولایت بر قضا و اجرای حدود،

۸- ولایت پدر و جد بر فرزندان.

ویژگی حکومت دینی چیست ؟

پرسش

ویژگی حکومت دینی چیست ؟

پاسخ

ویژگی حکومت دینی این است که براساس قوانین الهی و وحی عمل می کند و قوانین و مقررات و اصول حکومتی خود را منطبق بر اوامر و نواهی شرعی پی ریزی و اجرا می نماید.

برای آگاهی بیشتر ر.ک: حکومت دینی تأملی در اندیشه سیاسی اسلام، احمد واعظی، نشر مرصاد.]

ما که ادعای حکومت علوی می کنیم چرا سرانی که روی این کلمه مانور می دهند خود این گونه نیستند و فقط از احساسات مذهبی مردم سوء استفاده می کنند؟

پرسش

ما که ادعای حکومت علوی می کنیم چرا سرانی که روی این کلمه مانور می دهند خود این گونه نیستند و فقط از احساسات مذهبی مردم سوء استفاده می کنند؟

پاسخ

ادعای وجود حکومت علوی در جامعه با مطرح کردن «حکومت علوی» به عنوان یک آرمان و هدف متعالی که باید به سمت آن حرکت کرد تفاوت واضح و روشنی دارد. مصادیق مدعیان حضور حکومت علوی در جامعه که در متن سؤال فرض شده است برای نگارنده این سطور نامشخص است اما به طور قطع آنچه که در گفتار و نظرات صاحبان و اصحاب انقلاب و نیز سران فعلی نظام، تحت عنوان حکومت علوی و رفتار علوی مطرح می شود، از قسم دوم (به عنوان هدف و آرمان) است و نه

از قسم اول و اساساً نه حضرت امام و نه مجموعه سران اصلی نظام هیچگاه ادعای حضور حکومت صد در صد علوی و اسلامی را در جامعه نداشته اند و اساساً تشکیل جامعه دینی و حکومت علوی امر مطلق و ساختمان پیش ساخته یی نیست که بشود آن را یک بار و برای همیشه نصب کرد بلکه چون افراد و انسان های غیرمعصومی در ساخت و مهندسی آن مشارکت دارند یک امر تدریجی و تکاملی است مثل ساختمانی که آجرهای آن را باید مرحله به مرحله بالا آورد و صد البته طراحی و ساخت چنین ساختمانی نیاز به مشارکت مردم و حاکمیت به صورت توأمان دارد. اساساً در فرهنگ علوی مردم ناظر سوم نیستند که منتظر اجرای عدالت اجتماعی و احکام دین از طرف حاکمان باشند بلکه مردم بدنه اصلی فرهنگ و حکومت علوی را تشکیل می دهند که باید

بر کارکرد حاکمان نظارت داشته باشند و امر به معروف و نهی از منکر کنند، مردم باید مواظب عملکرد دولتمردان باشند تا ضوابط و قوانین حکومت در جامعه توسط حاکمان درست اجرا شود و اگر حاکمان و یا حاکمیت ضوابط و شرایط را رعایت نکنند قابل نقد و استیضاح و در مرحله آخر محاکمه اند. در هر حال تشکیل جامعه اسلامی بر دو عامل اساسی تکیه دارد:

۱ - مطرح کردن آرمان ها و حرکت ب...سمت آن

۲ - در نظر گرفتن واقعیت های اجتماعی و توانمندی اجتماع در برقراری حکومت دینی. برای تبیین بهتر مطلب سخنی را از آقای حسن رحیم پور ازغدی در کتاب (علی و شهر بی آرمان) نقل می کنیم.

«بخشی از آرمان ها دست یافتنی است که باید به آن ها رسید و بخشی هم البته دور از دسترس ماست و مراتبی از آن در دسترس بشر غیر معصوم نیست و باید منتظر بمانیم حضرت حجت (عج) بیایند و حکومت دینی جهانی آخرالزمان، آن بخش را تحقق دهد. ما اگر بخواهیم واقع بین باشیم و در عین حال، ارزشی باشیم، باید این گونه فکر کنیم که در دوران غیبت باید با الگوهای ناقص تر حکومت دینی سر کنیم. و این ناقص بودن البته به معنی کم اهمیت بودن آن یا کم بودن اختیارات حکومت و وظایف حکومت نیست. بدیهی است که در هر جامعه یی، سطحی از اسلامیت، قابل تصور است و مراد بنده، قرائت های متضاد و جعلی از حکومت دینی هم نیست که همه آنها را درست بدانیم. مراد، مراتب مختلفی از اعمال عدالت و شریعت اسلامی از حیث صحت عمل و حجم عمل است. ما نمی توانیم نظریه «یا همه یا هیچ» را

بپذیریم. یعنی یا حکومت صد در صد اسلامی یا حکومت اصلاً غیراسلامی؛ این ایده غلطی است، نظریه «یا همه یا هیچ» نظریه مشروع و معقولی نیست. نمی توان گفت که حکومت، باید یا حکومت معصوم باشد و یا حکومت طاغوت باشد و هیچ یک از قانون های اسلام، اجرا نشود. وقتی حکومت معصوم نیست، حکومت عادل غیرمعصوم، بهتر از حکومت طاغوت است و تشکیل حکومت، وظیفه است.

امام هم بر همین اساس قیام کرد. امام نگفتند ما صد در صد احکام اسلام را می توانیم اجرا کنیم، بلکه گفتند ما اگر به شصت درصد آن می توانیم عمل کنیم، باید برای همان شصت درصد، قیام کنیم و آنچه می توانیم انجام بدهیم. نگوئیم «یا هیچ یا همه» یعنی یا امام زمان (عج) بیاید و یا هیچ اقدامی نکنیم. نه، ما تا آنجا که می توانیم باید کار خود را بکنیم. در عین حال ادعا هم نمی توانیم بکنیم که الگوی کامل حکومت دینی و جامعه دینی را اعمال کرده ایم چرا که مراتبی دارد و باید همواره ارتقاء یافت.» (حسن رحیم پور/ مجموعه مباحث طرحی برای فردا (۱)، علی و شهر بی آرمان، سروش، ۱۳۸۱، صص ۶۴ - ۶۳)

در پایان ذکر این نکته نیز ضروری است که از مفهوم و عنوان «حکومت علوی» مثل هر عنوان و باور مقدس دیگری می توان سوء استفاده کرد و منکر وجود چنین امری در جامعه خودمان هم نیستیم اما بی گمان راه مقابله با آن خودآگاهی اجتماعی و عمل به وظیفه امر به معروف در قبال حاکمان از سوی مردم خصوصاً طبقه آگاه و روشن آن توأم با پرداخت هزینه های آن است والا صرف کلی گویی توأم با ابهام و کنایه مشکلی

حل نخواهد شد.

دستاوردهای بشری، قوانین علمی و یا اجتماعی چه نقشی در حکومت دینی دارد؟

پرسش

دستاوردهای بشری، قوانین علمی و یا اجتماعی چه نقشی در حکومت دینی دارد؟

پاسخ

دستاوردهای بشری چند گونه است؛

یکم. مقبولات و پسند جامعه، فرهنگ، آداب، رسوم و سنت های نهادینه شده در طول تاریخ؛ این گونه امور را در یک جمع بندی می توان تحت عنوان «عرف» قرارداد. بنابراین آنچه در باب عرف گفته شد، در اینجا نیز تا حدود زیادی قابل تطبیق است. (۱)

دوم. دستاوردهای علمی؛ ره آوردهای علمی نقش های مختلفی ایفا می کنند؛ از جمله:

۱. موضوع شناسی؛

موضوعات احکام و قوانین دینی چند گونه است: برخی ساده و روشن و بعضی پیچیده و نیازمند کارشناسی دقیق است. علوم بشری در شناخت موضوعات این گونه احکام و قوانین، کارآیی بالایی دارد. از طرف دیگر «موضوع شناسی» در تشخیص مصادیق احکام ثانویه و احکام حکومتی، رکن اساسی است و علوم و دانش های بشری، در این عرصه شدیداً مورد نیازند.

۲. تبدیل موضوع؛

علوم بشری گاه موضوع احکام شرعی را دگرگون ساخته و از این طریق موجب تغییر حکم می شوند. مثلاً دسترسی بشر به دانش انتقال خون، موجب می شود، خون از محدوده نجاساتی که فاقد منفعت حلال است، خارج شده، تحت عنوان موضوعاتی قرار گیرد که دارای منفعت حلال است. با این تغییر، موضوع جدیدی برای مبادلات اقتصادی ایجاد و مبادله آن قانونی می شود.

۳. موضوع سازی؛

رشد دانش بشر همواره موضوعات نوینی را فرا روی فقه اسلامی قرار می دهد، مثلاً توانایی بشر در باروری، موضوع جدیدی در نظام حقوقی خانواده ایجاد و ناچار استنباط و وضع قوانین مربوط به خود را طلب می کند.

۴. روش شناسی؛

بسیاری از احکام و قوانین اجتماعی دین، به گونه های مختلف قابل انجام است. «دانش بشری» در کشف شیوه های برتر و هماهنگ با مقتضیات و نیازمندی های زمان، فایده

بسیاری دارد.

بنابراین نقش دانش بشری، در قانون گذاری معمولاً یکی از راه های یاد شده است.

.....) Anotates (.....)

(۱) ر.ک: پاسخ پرسش ۲۱.

چرا طراحان ایدئولوژی کمونیسم برای اعمال ایده های خود وجود خدا را منکر شده اند مگر امکان نداشت که ضمن اعتقاد به خداوند برنامه های خود را پیاده کنند و این افراد چه دلیلی را برای عدم وجود خدا توجیه می کردند در ضمن عکس العمل مردم در برابر این گونه فشارهای ضد

پرسش

چرا طراحان ایدئولوژی کمونیسم برای اعمال ایده های خود وجود خدا را منکر شده اند مگر امکان نداشت که ضمن اعتقاد به خداوند برنامه های خود را پیاده کنند و این افراد چه دلیلی را برای عدم وجود خدا توجیه می کردند در ضمن عکس العمل مردم در برابر این گونه فشارهای ضد دینی مغایر با فطرت چه بود؟

پاسخ

واقعیت این است که در غرب - پس از رنسانس - و در عصر جدید که به عصر مدرنیته معروف است اتفاق نامیمونی افتاد که از آن به اومانیزم تعبیر می شود و براساس آن، انسان غربی خداوند را فراموش کرد. این فراموشی دو مرحله داشت:

۱. در ابتدا و در قرون ۱۶، ۱۷ و ۱۸ خداوند در زندگی اجتماعی و سیاسی فراموش شد و دین و امر قدسی در محدوده فردیات و اخلاقیات محصور گردید.

۲. در قرن نوزدهم و بیستم، خداوند در همه جوانب زندگی فراموش شد. این خدا فراموشی، علت همه بیماری های روحی و بحران های هویت در غرب است که مارکس نیز از آن برکنار نمی باشد.

خدای مسیحیت که به دلیل تثلیث و خرافات و خشونت بی حد و حصر کلیسا، در دنیای غرب فراموش شده بود، توسط مارکس انکار شد. آری مارکس در صدد ساختن جامعه ای بود که خداوند هیچ نقشی در آن نداشت و دین به طور کلی از آن نفی شده بود و او چاره ای جز انکار خداوند نداشت و این اتفاق نه تنها برای مارکس، بلکه برای همه اندیشمندان غربی افتاد، منتها مارکس از صراحت بیان بیشتری برخوردار بود و واقعیتی را انکار کرد که انکار ناشدنی

بود.

اما عکس العمل ابتدایی مردم در برابر این بی‌خدایی پنهان و آشکار تسلیم و رضا بود، اما در دوره معاصر مشخص جهان غرب، پس از یک دوره چهارصد ساله، مجدداً روی به خداوند و معنویت و دین می‌آورد و یکی از دلایل مقابله و مخالفت و تبلیغات شدید استکبار جهانی علیه اسلام، نیز همین نکته است که به ویژه با پیروزی انقلاب اسلامی، دین مجدداً احیاء شده است و مردم به دنبال پناهگاهی هستند که در آن آرام بگیرند و اسلام نیز همان پناهگاه راستین است. اما استکبار با تبلیغات و وارونه جلوه دادن حقایق و همچنین اعمال خشونت، چهره نورانی اسلام را از مردم غرب پنهان می‌دارد تا مردم خسته از بی‌خدایی غرب راه رستگاری را نیابند و مستکبران چند صباحی بیشتر به جان و مال آنها حکومت کنند. اما فطرت خداجویی مردمان در برابر سیل بنیان‌کن تبلیغات وارونه، آهسته آهسته راه خود را پیدا می‌کند تا زمانی که به اقیانوس بیکران معنویت و اسلام متصل شود، راه می‌پیماید و این زمان با ظهور حضرت مهدی (عج) انشاءالله نزدیک است.

حکومت الهی با جمهوری اسلامی چه فرقی دارد؟ آیا اصلاً فرقی دارد؟

پرسش

حکومت الهی با جمهوری اسلامی چه فرقی دارد؟ آیا اصلاً فرقی دارد؟

پاسخ

بین حکومت الهی با جمهوری اسلامی هیچ‌گونه تفاوت ماهوی و اساسی وجود ندارد، تنها مسأله‌ای که وجود دارد این است که حکومت الهی در صدد بیان ماهیت حکومت است و منظور از آن حکومتی است که نظام‌های مختلف آن اعم از سیاسی، حقوقی، اقتصادی و... مطابق و منبعث از منابع و آموزه‌های الهی باشد. اما جمهوری اسلامی بیشتر نظر به «ساختار» حکومت الهی دارد که در شرایط زمانی خاص (کنونی) بهترین و مناسب‌ترین شکل و قالب برای تحقق آن آموزه‌های الهی و دینی است.

جهت روشن‌تر شدن این مسأله ابتدا لازم است نکاتی را در مورد ساختار (مراد از ساختار در اینجا عبارت است از نظام، ترتیب، آرایش و مناسبات حاکم بر عناصر مختلف تشکیل‌دهنده یک دولت به طوری که هم توجیه‌گر اصل ضرورت وجود اجزای گوناگون تشکیل‌دهنده دولت و هم بیانگر رابطه و مناسبات حاکم بر آنها باشد) و شکل حکومت در اسلام بیان نماییم؛ به عبارت دیگر به پاسخ این پرسش پردازیم که آیا در اسلام برای نظام سیاسی، ساختار حکومتی خاصی در نظر گرفته شده است یا نه؟ آیا ویژگی‌هایی را برای این ساختار برشمرده است؟

در پاسخ به صورت مختصر باید گفت که از مجموع آنچه در متون و منابع معتبر دینی در باب دولت و حکومت آمده است، چنین برمی‌آید که اسلام بر شکل خاصی از ساختار نظام سیاسی با جزئیات مشخص اصرار ندارد، بلکه اسلام فراتر از معرفی شکل خاصی از حکومت و متناسب با احکام ثابت و تغییرناپذیر خود، چارچوب کلی

و کلانی را معرفی کرده که آن چارچوب در درون خود تغییرات، تطورات و اشکال متعدّد و متنوعی را پذیرا می شود. اسلام نه به طور کلی مردم را به حال خود رها کرده که هر چه خواستند انجام دهند و نه شکل تنگ و محدودی را برای حکومت معرفی می کند که فقط در شرایط زمانی و مکانی محدودی قابل اجرا باشد. چارچوب کلانی که اسلام ارائه می دهد از دامنه و خطوط وسیعی برخوردار است که همه ی اشکال صحیح و عقلایی حکومت در آن می گنجد. البته اشکال حکومت نباید از آن چارچوب فراتر بروند، از آن چارچوب کلی و کلانی را که اسلام برای حکومت معرفی کرده به «حکومت و نظام اسلامی» تعبیر می شود. این چارچوب در زمانی با شکل و ساختار خاصی ظهور می یابد و در زمان دیگر با شکل و ساختاری دیگر؛ و هیچ یک از آن دو شکل و ساختار با ماهیت اسلامی بودن حکومت تضاد و منافات ندارد. این مطلب نتیجه این مسأله دقیق علمی و عقلانی است که احکام ثابت و تغییرناپذیر اسلام که برای همه ی جوامع تا روز قیامت وضع شده اند از ساختاری کلان و کلی برخوردارند و در مقابل آن ها، احکام جزئی و متغیّر، متناسب با شرایط خاص زمانی و مکانی وضع می گردند و از جمله ی احکام متغیّر، احکام حکومتی است که در هر زمانی توسط ولی فقیه صادر و یا امضاء می گردد و اطاعت و تبعیت از آن احکام با همان قالب و شکلی که دارند واجب است. علامه ی طباطبایی نیز در رساله ی «ولایت و زعامت در اسلام» چنین نظری دارند.

اصول حاکم بر ساختار نظام سیاسی اسلام عبارتند

از: (مقدمه ای بر مبانی حقوقی کلامی نظام سیاسی در اسلام، احمد دیلمی، نشر معارف، چاپ اول، ۱۳۸۱، ص ۱۴۹).

۱ ضرورت مشروعیت الهی مجریان.

۲ ضرورت اسلامیت قوانین.

۳ توجه به جایگاه مهم مردم به عنوان مبدأ شکل گیری و کارآمدی همه ی نهادها.

۴ خطاپذیری مجریان و ضرورت نظارت بر آن ها.

خلاصه آن که اسلام شکل و مدل خاصی برای حکومت ارائه نمی دهد، بلکه اصول و چارچوب های کلی خاصی را بیان می کند. حکومت نباید خارج از این چارچوب ها باشد. حال با عنایت به شرایط و نیازمندی های زمان و مکان هر مدل که بیشترین انطباق را با این چارچوب ها داشت؛ مورد تأیید اسلام است.

اکنون نوبت به این موضوع می رسد که چرا حضرت امام (ره) از بین اشکال و مدل های مختلف نظام «جمهوری اسلامی» را برگزیدند؟

در پاسخ به این سؤال نکاتی را به صورت مختصر می توان بیان نمود:

اولاً- اصطلاح «جمهوری» در فلسفه سیاسی مفهومی معین، ثابت و غیرقابل تغییر ندارد. گاه این اصطلاح در مقابل رژیم سلطنتی، گاه در برابر رژیم دیکتاتوری و خودکامه به کار می رود. این اصطلاح طیف وسیعی از حکومت های بسیار متفاوت را شامل می شود. مثلاً- نظام حکومتی در آمریکا، فرانسه و خیلی از کشورها جمهوری است و حتی شوروی سابق که رژیم سوسیالیستی داشت، خود را جمهوری می خواند. بنابر این جمهوری شکلی از حکومت و نظام سیاسی است که می تواند محتواهای گوناگون و متفاوتی اعم از توتالیر، دموکراتیک و اسلامی را شامل شود و منحصر در یک محتوا و نظام سیاسی خاص نباشد.

ثانیاً ساختار نظام جمهوری اسلامی نه در زمان پیامبر اکرم (ص) سابقه داشت و نه در زمان حضرت امیر (ع) نظامی با این خصوصیات تحقق داشته است. بلکه علّت

انتخاب این عنوان از میان سایر اشکال بدیل از قبیل «جمهوری مسلمانان»، «جمهوری دموکراتیک اسلامی»، «جمهوری اسلامی» و... به بیشترین انطباق این اصطلاح با اصول و چارچوب های کلی که در اسلام برای نظام سیاسی معین شده و همچنین توجه به شرایط و مقتضیات زمانی، بازمی گردد. زیرا با قید «اسلامیت» دو ویژگی مهم ساختار نظام سیاسی اسلامی یعنی ضرورت مشروعیت الهی حاکم و همچنین ضرورت اسلامیت قوانین، رعایت شده است و با قید «جمهوریت» به مردم به عنوان مهم ترین مبدأ شکل گیری و کارآمدی نهادهای حکومتی و ضرورت توجه به مقتضیات زمان و شکل گیری ساختارهای متناسب از آن مانند تفکیک قوا و... و همچنین به اصل خطاپذیری مجریان و ضرورت نظارت بر آنها، دقت و توجه تمام شده است.

حضرت امام(ره) در جواب خبرنگار روزنامه ی گاردین که از نوع جمهوری اسلامی پرسیده است می فرماید: «ما خواهان استقرار یک جمهوری اسلامی هستیم و آن حکومتی است متکی به آراء عمومی. شکل نهایت حکومت با توجه به شرائط و مقتضیات کنونی جامعه ی ما توسط خود مردم تعیین خواهد شد» (صحیفه ی نور، ج ۲، ص ۲۶۰).

و در پاسخ سؤال دیگری می فرمایند: «حکومت جمهوری اسلامی مورد نظر ما از رویه پیامبر اکرم(ص) و امام علی(ع) الهام خواهد گرفت و متکی به آراء عمومی ملت می باشد و نیز شکل حکومت با مراجعه به آراء ملت تعیین می گردد» (صحیفه ی نور، ج ۲، ص ۲۶۰).

نکته دیگر این که اصل جمهوریت نظام به عنوان شکل و مدل حکومتی و با ویژگی های خاص خود از قبیل تفکیک قوا و وجود قوای سه گانه، نظم انتخاباتی و... به هیچ وجه در منابع و متون اسلامی و سیره ی پیامبر اکرم(ص)

و معصومین(ع) سابقه ندارد. اما توجه به رأی مردم که یکی از اصول مهم جمهوری است در متون اسلامی از جایگاه با اهمیتی برخوردار می باشد که در این خصوص می توان به آیات و روایاتی که در مورد شورا، بیعت مردم، مسئولیت مردم، مسئولیت عمومی مسلمین، اهتمام به امر مسلمین و... وجود دارد اشاره نمود. مثلاً در مورد شورا دو آیه «و امرهم شورا بینهم» و «و شاورهم فی الامر(شوری، آیه ی ۳۹ - ۳۸ و آل عمران، آیه ی ۱۵۹).

و همچنین سیره ی معصومان(ع) اشاره نمود: «ان رسول الله کان یستشیر اصحابه ثم یعزم علی ما یردالله؛ رسول خدا(ص) این گونه بودند که با اصحاب خود مشورت می کردند، سپس تصمیم به انجام آن چه خدا اراده فرموده می گرفتند»(محاسن برقی، ص ۶۰۱).

و همچنین در مورد بیعت به بیعت مسلمانان در «غدیر خم» و بیعت مسلمانان با امام علی(ع) بعد از قتل عثمان اشاره نمود. امام علی(ع) در نامه ای خطاب به شیعیان می فرمایند: «وقد کان رسول الله عهداً الی عهداً فقال یابن ابی طالب لک ولاء امتی فان و لوک فی عافیه و اجمعوا علیک بالرضا فقم بامرهم و ان اختلفوا علیکم فدهمهم و ما هم فیه؛ رسول خدا(ص) با من عهد فرمود و گفت که ای پسر ابی طالب، ولایت و سرپرستی امت من با توست، پس اگر آنان نیز با عافیت و بدون درگیری سرپرستی تو را پذیرفتند و این کار را با رضایت انجام دادند و گرد تو آمدند حکومت را برپای دار و اگر در مورد تو اختلاف کردند آنان را به حال خود واگذار» (کشف المحجبه، ص ۱۸۰)

جهت اطلاع بیشتر ر.ک: مبانی حکومت اسلامی، آیت الله جعفر سبحانی، انتشارات توحید

نکته ی

دیگر آن که بین جمهوری به مفهوم اسلامی با جمهوری به مفهوم غربی تفاوت وجود دارد: جمهوری به مفهوم اسلامی به معنای پذیرش همگانی و عمومی است و در لغت به معنای عموم مردم است و تطبیق آن در جمهوری اسلامی تحت ولایت فقیه به معنای پذیرفتن عموم مردم، و توجه به جایگاه مردم در کارآمدی نظام می باشد، نه در مشروعیت ولی فقیه و حاکم اسلامی قید جمهوری در جمهوری اسلامی به معنی آن است که عموم مردم هم در ایجاد حکومت شرکت داشته اند و هم در اداره ی جامعه و ادامه ی حکومت از طریق انتخابات مسئولان کشور و شرکت در شوراها و همه پرسی ها دخالت دارند.

نتیجه آن که همچنان که مشخص است این معنا از جمهوری با جمهوری به مفهوم غرب که مشروعیت حکومت وابسته به آراء مردم است تفاوت دارد.

جهت مطالعه بیشتر ر.ک:

۱. اندیشه های فقهی سیاسی امام خمینی (ره)، کاظم قاضی زاده، مرکز تحقیقات استراتژیک ریاست جمهوری، چاپ اول، ص ۱۳۷۷، ص ۱۲۳

۲. پاسخ استاد به جوانان پرسشگر، استاد محمد تقی مصباح یزدی، چاپ اول، زمستان ۱۳۸۰، ص ۱۴۵

۳. مردم سالاری در حاکمیت اسلامی، سید عباس نبوی، انتشارات تمدن

۴- توسعه اسلامی، سید عباس نبوی، چاپ اول، ۱۳۷۹، ص ۳۱

آیا زمان یک تحول عظیم در اسلام نیامده که به اسلام جان تازه ای ببخشد؟

پرسش

آیا زمان یک تحول عظیم در اسلام نیامده که به اسلام جان تازه ای ببخشد؟

پاسخ

منظور شما از تحول عظیم نفهمیدیم. اسلام دینی است که بر هر کس و چیزی وارد شود. آن را به سوی خداوند متعال متحول و منقلب می کند. «انا الی رینا منقلبون؛ ما به سوی پروردگاران باز می گردیم» (اعراف، آیه ۱۲۵).

پس تحول اساسی را اسلام ایجاد می کند. اما اگر منظور شما این است که اسلام را باید مصلحانی چون حضرت امام خمینی باشد که روحی تازه در کالبد آن بدمد و آن را زندگی والاتری ببخشد تا با حیاتی نو در جان بحران زنده امروزی حرکت کند و جامعه بشری را به عدالت و معنویت دعوت کند؛ واقعیت این است که اسلام عزیز به مصلحانی چون امام خمینی نیاز دارد و برای رسیدن به این هدف با استفاده از میراث گرانبار اسلامی - عقل و نقل (کتاب و سنت) - می توان اسلام را براساس مقتضیات روز معرفی کرد و چون زبان اسلام، زبان فطرت است، همه بشریت نیز آن را در می یابد.

اما اگر منظور از تحولی عظیم، همان چیزی است که در مسیحیت رخ داد و تبدیل به دین عصری شد و مذهب پروتستانیزم کاهش یافت؛ باید گفت: این تحول نیست، بلکه ارتجاع و پس رفت است.

تطبیق دادن اسلام با عصر مدرنیته که عصر دوری از خداوند و فراموشی خداوند است، به منزله نابود کردن اسلام است که با روح اسلام ناسازگار است.

اما یک تحول عظیم در اسلام و بلکه در بشریت رخ خواهد نمود که انشاءالله به زودی هم رخ می دهد و آن ظهور

حضرت مهدی(عج) است که تمام ابعاد و جوانب اسلام را در سراسر جهان حاکمیت می بخشد و برای اولین بار در سراسر جهان، اسلام حاکمیت تام می یابد و بدون ترس از هیچ گردن کشی؛ همه احکام نورانی آن در سراسر گیتی اجرا می شود و به این وسیله عدالت و معنویت در سراسر جهان بسط می یابد و رفاه مادی و گسترش علمی و فنی جهان را فرا خواهد گرفت.

با توجه به اینکه اسلام یک دین جهان شمول است آیا به اهداف خود رسیده ؟

پرسش

با توجه به اینکه اسلام یک دین جهان شمول است آیا به اهداف خود رسیده ؟

پاسخ

هدف دین اسلام براساس آیه ۳۳ سوره مبارکه توبه چنین است:

«هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون؛ او کسی است که رسولش را با هدایت و آیین حق فرستاد تا آن را بر همه آیین ها چیره گرداند. هر چند مشرکان کراهت داشته باشند» (همچنین نگاه: فتح، آیه ۲۸ - صف، آیه ۹).

اما هنوز به طور کامل به این هدف نرسیده است و تنها با ظهور حضرت مهدی(عج) به این هدف مهم می رسد. پیامبر اکرم(ص) در این باره می فرمایند: «در جهان جز فرمانروایی اسلام وجود نخواهد داشت و زمین چون لوح سیمین خواهد شد» (عصر ظهور، علی کورانی، ترجمه عباس جلالی، شرکت چاپ و نشر بین الملل سازمان تبلیغات اسلامی ۱۳۷۹).

با حاکمیت همه جانبه اسلام، عدالت در سراسر جهان بسط می یابد، معنویت سراسر گیتی را فرا می گیرد و علم و فن آوری و رفاه مادی و اجتماعی در جهان توسعه کامل می یابد. البته رسیدن به این هدف برای ما که در دوران غیبت هستیم، ممکن نیست. اما می توانیم تا حد امکان به حاکمیت اسلام و بسط عدالت و معنویت و رفاه مادی و اجتماعی در جامعه خود کمک کنیم.

از چه نظر زیارت عاشورا سیاسی ترین دعای ما مسلمانان می باشد. لطفا مختصری توضیح دهید.

پرسش

از چه نظر زیارت عاشورا سیاسی ترین دعای ما مسلمانان می باشد. لطفا مختصری توضیح دهید.

پاسخ

در فرهنگ سیاسی اسلام، تولی و تبری و محبت به پاکان و بغض به دشمنان از اصول اساسی است تا آنجا که پایداری نظام

اسلامی از نظر اجتماعی و حفظ ایمان فردی وابسته آن شناخته شده است. از این رو درباره فلسفه لعن در زیارت عاشورا و اهمیت «حب و بغض» توجه شما را به مطالب زیر جلب می کنیم.

در مورد لعن، باید گفت لعن که به معنای دوری از لطف و رحمت الهی است و آنچه نکوهش شده ناسزاگویی و سب به خدایان مشرکان است «لا تسبوا الذین یدعون من دون الله فیسبوا الله عدوا بغير علم؛ ... و آنهایی را که جز خدا می خوانند دشنام مدهید که آنان از روی دشمنی [و] به نادانی خدا را دشنام خواهند داد» (انعام، آیه ۱۰۸).

اما لعن به معنای طلب دوری از رحمت الهی، نسبت به کافران و ظالمان در قرآن نیز آمده است «ان الله لعن الکافرین و اعد لهم سعیرا؛ خداوند کافران را لعن می کند و عذاب را برای آنان آماده کرده است» (احزاب، آیه ۶۴).

و همچنین کسانی که پیامبر را آزار داده اند مورد لعن قرار گرفته اند. «ان الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا و الاخره؛ کسانی که خداوند و پیامبرش را آزار می دهند خداوند آنان را در دنیا و آخرت مورد لعن قرار می دهد» (احزاب، آیه ۵۷).

برای معاندان و محاربان با امام حسین (ع) و ظالمین به اسوه ها و الگوهای هدایت مردم، ابدی است. زیرا ملاک لعن، ابدی

است. آنچه که موجب لعن و نفرین نسبت به ظالمین به حق محمد و آل محمد(ص) شده است، و ملائک لعن است، چون باقی است لعن هم باقی است. علاوه بر این، حقیقت و روح دین را همین حب و بغض ها تشکیل می دهد.

حب و عشق نسبت به کسانی که بندگان مطیع و عارف درگاه الهی بوده اند و بغض نسبت به کسانی که دشمن حق و حقیقت بوده اند (تولی و تبری) از نشانه های ایمان است. همچنان که در متون دینی آمده است «هل الدین الا الحب؟ و هل الايمان الا الحب و البغض؟ آیا دین و ایمان چیزی غیر از حب و بغض است؟»، (میزان الحکمه، ج ۲، ص ۹۴۴)

و در حدیث قدسی آمده است: «خداوند به موسی(ع) فرمود: آیا هرگز کاری برای من انجام داده ای؟ موسی عرض کرد: برای نماز گزاردم، روزه گرفتم، صدقه دادم و تو را یاد کردم؛ خداوند فرمود: نماز برهان و حجّت برای توست و روزه سپر تو در برابر آتش جهنم است و صدقه، سایه ی سرت و یاد من، نوری است برای تو چه کاری برای من کرده ای؟ موسی(ع) عرض کرد: مرا به کاری که برای توست راهنمایی فرما. خداوند فرمود: ای موسی! آیا هرگز برای من با کسی دوستی کرده ای و برای من با کسی دشمنی کرده ای؟ پس، موسی دانست که برترین اعمال، حب و دوستی به خاطر خدا و بغض و دشمنی به خاطر خداست»، (همان، ص ۹۶۶).

در زمینه حب و بغض بخاطر خدا، نقل متواتر از شیعه و سنی رسیده است. نبی اکرم می فرماید: «حب و بغض به خاطر خداوند، واجب است»، (کنز العمال، ح ۲۴۶۸۸) بنابراین،

یکی دیگر از فلسفه های زیارت عاشورا را همین تحکیم حبّ و بغض به خاطر خدا می توان برشمرد.

با توجه به آنچه گفته شد، لعن بر دشمنان و صلوات بر اولیاء موجب حفظ و تقویت روحیه ظلم ستیزی با دشمنان و پیوستگی با مؤمنان می شود. به همین جهت شخصیت وارسته و جامع نگری مانند امام راحل فرموده اند «آنچه ما داریم از محرم و صفر داریم» و «آنچه اسلام را زنده نگه داشته محرم و صفر بوده است».

و هم چنین تحلیل گران دشمنان به این نتیجه رسیده اند آنچه موجب حفظ روحیه ظلم ستیزی شیعیان شده، زنده نگهداشتن خط سرخ عاشورا است و آنچه به شیعیان امید می دهد، ایمان به خطر سبز انتظار است.

اما آنچه مهم است باید برپایی مجالس عزاداری و لعن و نفرین ها، با معنا و جهت دار باشد به طوری که نفرت از یزیدهای زمانه را به دنبال داشته باشد و تجدید روحیه یاران باوفای امام حسین(ع) در میان مؤمنان امروزه به نمایش در آید و منظور شهید مطهری رعایت این نکته است که از زمان خود غافل نشویم. و شعارهای ما بر پایه شعور باشد. البته راه های ظلم ستیزی متعدد است که خود کفایی و بی نیازی از تکنولوژی دشمن نیز یکی از نمونه های آن است. در پایان توجه شما را به سند زیارت عاشورا جلب می کنیم.

در کتاب مصباح شیخ طوسی که مفاتیح الجنان هم زیارت عاشورا را از آنجا نقل کرده است امام صادق(ع) در فضیلت و ثواب زیارت عاشورا مطالبی فرموده اند در ادامه آن امام به راوی که صفوان است می فرماید: ای صفوان من یافتم این زیارت را

با این ضمانت [ثواب ها و فضیلت ها] از پدرم امام باقر(ع) و پدرم از امام سجاد(ع) تا می رسد به پیامبر خدا(ص) و پیامبر از جبرئیل و جبرئیل از خداوند.

بر این اساس برخی مثل مرحوم حاج میرزا حسین نوری استاد صاحب مفاتیح الجنان را عقیده بر این بوده است که این زیارت از سنخ احادیث قدسیه می باشد، (ر.ک: مفاتیح الجنان).

ولی اثبات این مطلب مشکل به نظر می رسد چرا که به احتمال قوی مراد امام از این که می فرماید یافتن این زیارت را با این ضمانت از خداوند. تنها ضمانت ثواب این زیارت است نه متن زیارت.

علاوه بر این، زیارت عاشورا با لحن سایر احادیث قدسی که سخن گفتن خداوند با پیامبری است تفاوت دارد و شباهت به احادیث قدسی ندارد.

شیخ طوسی(قدس سره) با سه سند این زیارت شریف را به شرح زیر نقل کرده است:

۱ محمد فرزند اسماعیل بن بزیع، از صالح فرزند عقبه، وی نیز از پدرش عقبه بن خالد از امام باقر(ع).

۲ محمد فرزند خالد طیالسی، از سیف بن عمیره، از صفوان فرزند مهران از امام صادق(ع)، از پدرانش از پیامبر و جبرئیل و سرانجام خداوند بزرگ.

۳ صالح بن عقبه و سیف بن عمیره از علقمه فرزند محمد حضرمی از امام باقر(ع)، (مصباح المتهجد و سلاح المتعبد / ۷۷۲، ۷۸۷)

گفتنی است: همه ی افراد پیش گفته از مشاهیر راویان حدیث هستند که عموماً از سوی دانشمندان علم رجال توثیق شده اند مگر عقبه بن خالد و علقمه بن محمد که توثیق خاص ندارند، ولی توثیق عام دارند؛ یعنی افراد بنامی بودند که روایات امامان را نقل می کردند و اگر نقطه ی ضعفی در آنان بود، به یقین در

جامعه اشتها پیدای می کرد و بر سر زبان ها می افتاد و به یکدیگر بازگو می کردند؛ با این همه، هیچ گونه قدحی درباره ی آن دو نقل نشده است. از این طریق می توان «توثیق عام» را احراز کرد. (برای توضیح بیشتر. ک: منشور نینوا: مجید حیدری فر / ص ۳۵).

در پایان یاد سپاری این نکته ی مهم را برای همگان توصیه می کنیم:

برای اطمینان به صدور حدیثی از معصومان(ع) باید به روش پیش گفته عمل کرد، البته راه دیگری وجود دارد و آن اینکه گاه از متن حدیث و بلندای مضمون آن می توان به صدور آن روایت از امام معصوم(ع) مطمئن شد. که ملاکهای تشخیص دقیق آن از حوصله این نوشتار خارج است و می توان زیارت عاشورا را از این طریق نیز مورد بررسی قرار داد.

برای آشنایی بیشتر با مباحث رجالی سند زیارت عاشورا، به دو کتاب ارزشمند «شفاء الصدور فی شرح زیاره العاشور» تألیف آیت الله میرزا ابوالفضل تهرانی «قدس سره» که از شاگردان میرزای شیرازی بود و نیز «اللؤلؤ النضید فی شرح زیاره مولینا ابی عبدالله الشهید» نگارش آیت الله شیخ نصرالله شبستری مراجعه فرمایید.

در حکومت دینی، تحقق جامعه دینی مهم است یا حاکمیت قوانین دینی؟ آیا فراهم شدن جامعه دینی فقط از طریق حکومت دینی ممکن است و یا راه های دیگری برای تحقق جامعه دینی وجود دارد؟

پرسش

در حکومت دینی، تحقق جامعه دینی مهم است یا حاکمیت قوانین دینی؟ آیا فراهم شدن جامعه دینی فقط از طریق حکومت دینی ممکن است و یا راه های دیگری برای تحقق جامعه دینی وجود دارد؟

پاسخ

جامع ترین تعریفی که از «جامعه دینی» ارائه شده، این است که: جامعه دینی، جامعه ای است «دین باور»، «دین مدار»، «دین داور» و «مطلوب دین». ر.ک: میر مدرس، سید موسی، جامعه برین، ص ۲۰۹ و ۲۱۰. چنین جامعه ای دارای ویژگی های چندی است:

۱. دین باوری و اعتقاد به آموزه های دینی؛

۲. تنظیم نظام حقوقی خود بر اساس دین (شریعت مداری)؛

۳. دارای نظام دینی است و جز حکومت دینی را بر نمی تابد. سرّ آن این است که از منظر جامعه شناسی سیاسی، هر جامعه ای تنها حکومتی را برمی تابد که با نظام ارزش ها، اهداف و آرمان هایش سازگار باشد. از این رو جامعه دینی، قطعاً با نظام مبتنی بر ارزش های سکولار سازگاری ندارد (نظام دینی)؛

۴. در جامعه دینی، مردم سلوک و رفتار فردی و اجتماعی خود را با دین موزون می کنند و داوری دین را در این باره پذیرایند (دین داوری)؛

۵. چنین جامعه ای قطعاً مطلوب و مورد رضایت دین نیز هست (مطلوب دین).

اکنون روشن می شود که بر اساس تعریف و توضیحات یاد شده، بین جامعه و نظام دینی، گسست و جدایی وجود ندارد.

از طرف دیگر حفظ و صیانت و تعالی جامعه دینی و نیز اجرای احکام الهی، از اهداف حکومت دینی است؛ خصوصاً آنکه این دو؛ یعنی، «جامعه دینی» و «اجرای احکام» از هم تفکیک پذیر نیستند.

بنابراین، اگر هر یک از آن دو را هدف حکومت دینی بینگاریم، دیگری نیز با آن تأمین خواهد شد. در نهایت اجرای احکام الهی و حفظ

جامعه دینی یا دینی بودن جامعه، همه و همه در راستای هدفی دیگر قرار دارند و آن رشد و تعالی و تکامل انسان و رسیدن او به غایات عالی و هدف اساسی خلقت است.

بنابراین «حکومت»، هدف و مطلوب نهایی نیست؛ بلکه از اهداف متوسط و وسیله ای جهت تأمین رفاه، امنیت، عدالت، رشد، سعادت و هدایت جامعه است. قرآن مجید، هدایت انسان ها به سوی پروردگار و بندگی را - که تنها راه تکامل بشر است - یکی از برنامه ها و اهداف حکومت صالحان ذکر کرده، می فرماید:

(الَّذِينَ إِن مَكَّانَهُمْ فِي الْأَرْضِ فَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَآمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَ لِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ) حج (۲۲)، آیه ۴۱. «همان کسانی که چون در زمین به آنان قدرت دهیم، نماز برپا می دارند و زکات می دهند و به کارهای پسندیده و امی دارند و از کارهای ناپسند بازمی دارند، و فرجام همه کارها از آن خدا است».

البته ابزار بودن «حکومت»، نباید به کم اهمیت تلقی کردن آن بینجامد؛ بلکه حکومت دینی، ابزاری کلیدی و بسیار اساسی است که بدون آن، بسیاری از اهداف دین از بین رفته، یا کم اثر می شود. از همین رو نصوص دینی، به مسأله «ولایت و امامت صالح» اهمیت شایانی داده است و در مواردی حفظ نظام دینی را بر پاسداری از دیگر احکام فرعی مقدم دانسته است.

امام صادق (ع) می فرماید: «... وَ لَمْ نُؤدِ بِشَيْءٍ مِّثْلَ مَا نُؤدِ بِالْوَلَايَةِ»؛ بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۸. یعنی، در اسلام هیچ چیز به اندازه ولایت مورد توجه و اهتمام قرار نگرفته است.

رابطه بین قالب و محتوا در حکومت دینی چگونه است؟ رابطه شکل و محتوا چگونه تنظیم می شود؟

پرسش

رابطه بین قالب و محتوا در حکومت دینی چگونه است؟ رابطه شکل

و محتوا چگونه تنظیم می شود؟

پاسخ

در حکومت اسلامی، برخی از امور مربوط به ساختار حکومت، ثابت و پایدار، و بعضی دیگر شناور و انعطاف پذیر است؛ مثلاً حکومت اسلامی، حکومتی ولایی است و باید فرد معصوم و یا نزدیک ترین شخصیت از نظر علم، تقوا، کیاست و توانایی به معصومان (ع)، در رأس آن باشد. در عین حال از نظر متمرکز (Concentrated) و نامتمرکز (Decentralized) بودن، تابع اوضاع زمان و مکان است.

«محتوا» در نظام اسلامی نیز بر اساس احکام و تعالیم دین است و در مباحث و یا مسائلی که فرضاً دین ساکت بوده و حکم الزامی خاصی ندارد - که اصطلاحاً از آن به «منطقه الفراغ» تعبیر می شود - حکومت اسلامی، می تواند قوانینی متناسب با مصالح اجتماعی وضع کند.

اما درباره اینکه رابطه بین قالب و محتوا، چگونه تنظیم می شود؛ می توان گفت: این مسأله در بعضی از موارد شناور و تابع مقتضیات زمان و مکان است؛ مثلاً در جمهوری اسلامی، شیوه پارلمانی وجود دارد و برای حفظ محتوای دینی قوانین، شورای نگهبان موظف به بررسی و تأیید مصوبات مجلس است.

این روش یک مدل در میان روش های ممکن دیگر است؛ یعنی، ممکن بود شیوه پارلمانی نباشد و به جای آن از ابتدا متخصصان و فقیهان به قانون گذاری پردازند. در برخی از دیگر موارد نیز چنین است و می توان از مدل های گوناگون، برای تنظیم رابطه بین قالب و محتوا بهره برد. برای آگاهی بیشتر ر.ک:

۱. شاکرین، حمیدرضا، سکولاریسم، کانون اندیشه جوان؛

۲. مصباح یزدی، محمدتقی، نظریه سیاسی اسلام، جلسه بیست و هفتم، رهیافتی به ساختار اختصاصی دولت اسلامی؛

۳. قوامی، سید صمصام الدین، ساختار حکومت اسلامی (مقاله)، حکومت اسلامی، سال چهارم،

نقش عرف، فرهنگ، آداب و رسوم در قانون گذاری حکومت دینی تا چه اندازه است؟

پرسش

نقش عرف، فرهنگ، آداب و رسوم در قانون گذاری حکومت دینی تا چه اندازه است؟

پاسخ

آشنایی با نقش «عرف» در فقه و حقوق اسلامی و در قانون گذاری حکومت دینی، نیاز به تعریف عرف، آگاهی از اقسام آن، معیار و ملاک اعتبار و حدود و شرایط آن دارد.

تعریف عرف:

برای «عرف» معانی و تعاریف مختلفی ارائه شده است. یکی از آنها عبارت است از: «ما تعارفه الناس و ساروا علیه من قولٍ او فعلٍ او ترک و یسمی العاده»؛ ر.ک: منصورى، خليل رضا، دراسه موضوعیه حول نظریه‌العرف و دورها فی عملیه‌الاستنباط، ص ۵۱. یعنی، «عرف» چیزی است که مردم آن را متعارف نموده و بر اساس آن سیر کرده اند؛ چه از سنخ گفتار باشد یا کردار، انجام عمل باشد یا ترک آن و آن را «عادت» نیز نامیده اند.

البته بین عادت و عرف، تفاوت هایی نیز وجود دارد که در این مختصر مجال ذکر آن نیست. ر.ک: همان، ص ۵۲ - ۵۴، نیز: محمدی، ابوالحسن، مبانی استنباط حقوق اسلامی یا اصول فقه، ص ۲۵۱.

مؤلفه ها و عناصر زیر در پیدایش عرف نقش اساسی دارد:

۱. عمل معینی باشد (عمل به معنای اعم که شامل گفتار و کردار و انجام و ترک است)،

۲. تکرار عمل،

۳. عمومیت،

۴. ارادی بودن، نه فطری و غریزی.

اقسام عرف:

«عرف» دارای اقسام مختلفی است؛ از جمله: عرف عام و عرف خاص، عرف صحیح و عرف فاسد، عرف ناشی از نیاز و عرف نامبنتی بر نیاز، عرف آمره، عرف لفظی و عرف عملی و ... بررسی تفصیلی هر یک از اقسام یادشده از گستره این نوشتار

خارج است و علاقه مندان می توانند به منابع مربوط مراجعه کنند. برای آگاهی بیشتر

ر.ک: جبار گلباغی ماسوله، سیدعلی، درآمدی بر عرف.

جایگاه عرف در فقه و حقوق اسلامی

منابع کشف و استنباط احکام و حقوق دینی در اسلام، به دو دسته کلی تقسیم می شود:

۱. منابع اولیه: منظور از «منابع اولیه» اموری است که یا ذاتاً از اعتبار و حجیت برخوردار است؛ مانند «عقل» و یا شارع مستقیماً آنها را حجت قرار داده است؛ از قبیل «کتاب» و «سنت».

۲. منابع ثانوی: منابع ثانویه اموری است که اعتبار و حجیت آنها تبعی است و بازگشت به یکی از منابع اولیه می کند. از این جمله است: اجماع (اتفاق نظر فقیهان)، شهرت (توافق نسبی)، سیره مسلمین، بنای عقلا (عرف). در مورد وجه حجیت عرف یا ملاک اعتبار آن، همه فقیهان معتقدند: عرف به خودی خود حجت و معتبر نیست؛ بلکه اعتبار آن ناشی از امر دیگری است، اما در اینکه آن امر دیگر چیست، دو دیدگاه متفاوت وجود دارد:

یک. برخی برآنند که بازگشت عرف به سنت است و در این صورت آنچه اصالت دارد، نظر شارع است. بنابراین عرف زمانی «حجت» خواهد بود که به امضای شارع برسد؛ لیکن برای «عرف عام» که در دیدگاه و منظر شارع بوده است، سکوت و مخالفت نکردن شارع کافی است. بنابراین عرف یا بنای عقلا در صورتی معتبر و قابل استناد است که مورد مخالفت مستقیم یا غیرمستقیم شارع، قرار نگرفته باشد. در این زمینه قیود و شرایطی نیز ذکر شده و در پاره ای از ویژگی ها نیز اختلاف نظرهایی است که بررسی تفصیلی آنها از حوصله این مختصر خارج است.

دو. گروهی بازگشت عرف یا سیره و بنای عقلا را به عقل می دانند؛ به عبارت دیگر انسان

دارای دو بعد اساسی است:

۱. بعد عواطف، احساسات، گرایش‌ها و تمایلات؛ این بخش از وجود انسان انگیزاننده به سوی کنش‌های التذادی، عشق، نفرت و ... است.

۲. بعد ادراک و تعقل؛ این بخش از وجود انسان، تنظیم‌کننده رفتارهای تدبیری است. البته این دو حوزه، کاملاً از هم بیگانه نبوده و با یکدیگر تعامل دارند.

در این نگاه، عرف از این رو که دارای قوه عاقله است، دارای فعالیت‌های عقلانی است و بنا و سیره عقلا، ناشی از ادراکات عقلی او است و چون عقل حجت و منبع معتبر است، بنابراین عرف و بنای عقلا- دارای منشأ عقلی است. از طرف دیگر بر اساس قاعده ملازمه بین حکم «عقل و شرع»، این گونه امور نیز از اعتبار و حجیت برخوردار می‌شوند. بر اساس این انگاره حجیت سیره عقلا، از باب ملازمه حکم «عقل و شرع» است. بنابراین:

اولاً- اگر فعلی برآمده از بخش عاطفی و احساسی وجود انسان بوده و به تدریج به صورت عرف و عادت درآید و ناشی از عقل نباشد، دارای اعتبار نیست.

ثانیاً اگر شارع، چیزی از بنائات عقلایی - مانند ربای قرضی و یا معاملاتی - را رد و انکار کند، انکار او کشف از عدم حجیت آن به نحو سالبه به انتفای موضوع می‌کند؛ یعنی، ثابت می‌کند که روش و بنای یاد شده، اساساً مبتنی بر خردورزی و خردمندی نبوده و فاقد پشتوانه عقلی است.

اکنون درصدد تطبیق و ارزش‌داوری درباره دو انگاره یاد شده و تفاوت‌هایی که با یکدیگر دارند، نیستیم. همچنین نمی‌توان در این نوشتار مختصر همه شرایط اعتبار عرف را - بر اساس هر یک از رویکردهای یاد شده - برشمرد؛

لیکن وجه مشترک دو دیدگاه این است که:

۱. عرف و بنای عقلا فی الجملة مورد توجه و اعتبار است.

۲. اعتبار عرف و بنای عقلا ذاتی نیست؛ بلکه بازگشت به منابع دیگری می کند. از این رو ضوابط و دایره اهمیت و اعتبار آن، تابع منشأ اصلی اعتبارش می باشد.

۳. هرگاه عرفی برخلاف حکم عقل یا شرع شکل بگیرد، به کلی از درجه اعتبار ساقط است و نمی توان به آن استناد کرد.

بنابراین در قانون گذاری جامعه اسلامی، می توان به عرف استناد جست؛ ولی استناد به آن دارای ضوابط و حدودی است که در منابع تفصیلی فقهی و حقوقی مورد بحث است.

پاره ای از مواردی که می توان عرف را در آن ملاک قرارداد، عبارت است از:

یک. دلالت الفاظ، عبارات و مفاهیم؛ به عبارت دیگر برای کشف معانی مورد نظر شارع، از الفاظ و جملاتی که در بردارنده حکمی فقهی و یا حقوقی است، مرجع نخستین فهم و درک «عرف» است.

این مسأله اصول و قواعدی را در زبان شناسی دینی در پی آورده است که از آنها، به اصول و قواعد لفظی تعبیر می شود. اهم این اصول عبارت است از: اصالة الظهور، اصالة العموم، اصالة الاطلاق و اصالة الحقیقه.

دو. در قوانین قضایی و آیین دادرسی نیز عرف به عنوان یک منبع مورد استناد قرار می گیرد و افزون بر اصل عدم، عرف نیز یکی از راه های تشخیص منکر از مدعی است. برای آگاهی بیشتر ر.ک: عمید زنجانی، عباسعلی، فقه سیاسی اسلام، ج ۲، ص ۲۱۹؛ و نیز: شرح اللمعه الدمشقیه، ج ۵، ص ۳۷۶.

سه. در مورد شرایط عقود نیز عرف به عنوان یک منبع حقوقی مورد استناد است. فقیهان شرایطی را که به طور معمول

در قراردادها منظور می شود، به عنوان شرایط مبنی علیه قراردادها معتبر می دانند.

چهار. تشخیص موضوعات عناوین ثانویه (مانند ضرورت، اهم و مهم، ضرر، حرج و ...) مجال وسیعی را برای نقش عرف در قانون گذاری می گشاید.

پنج. پاره ای از احکام فقهی، مستند به عرف است. احکام امضایی اسلام - که بسیاری از مناسبات حقوقی، اجتماعی و اقتصادی را شامل می شود - عرصه وسیعی از پذیرش و تأیید عرف در فقه و قانون گذاری جامعه اسلامی است. به عنوان مثال اعتبار عقود معاطاتی، عقد فضولی، استفاده عابر از میوه های فاسدشدنی که پای درختان ریخته بدون اذن مالک و

شش. عرف، منبع تفسیر موضوعات احکام و در مواردی متعلق و عنوان حکم و اجزا و شرایط آن نیز قلمداد شده است. استاد عمید زنجانی می نویسد:

«به این ترتیب عرف با تفسیری که از موضوع یا متعلق حکم به دست می دهد به طور غیر مستقیم در خود حکم اثر می گذارد و گاه موجب تغییر حکم نیز می گردد؛ مانند حکم حرمت تشبّه به کفار که روزی با پوشیدن نوع خاص البسه غربی ها صدق می کرد؛ ولی از آنجا که امروز همان البسه از اختصاص غریبان درآمده و در عرف لباس های مشترک همگانی شده، با پوشیدن آن دیگر حکم مزبور صادق نخواهد بود.»

این گونه تأثیر گذاری به منزله تغییر حکم نیست؛ بلکه از قبیل تغییر موضوع است که منبع آن عرف است.

هفت. در سطح مناسبات و حقوق بین الملل نیز، رسوم و تنظیماتی که به تدریج در جوامع بشری شکل گرفته و الزامی بودن آنها احساس شود - چنان که منع و رد شرعی نسبت به آنها وجود نداشته باشد - از اعتبار برخوردار است.

هشت. در کلیه

مسائل سیاسی و حکومتی نیز، عرف به عنوان یک منبع حقوقی دارای اعتبار است. البته همان طور که گفته شد، اعتبار عرفی دارای شرایطی است. این شرایط به دو دسته تقسیم می شود:

۱. شرط موضوعی؛ یعنی، شرایطی که با آن عرف احراز می شود. برخی دو شرط اساسی در این زمینه قائل اند: تکرار مستمر و الزامی بودن. همان، ص ۲۲۳.

۲. شرط حکمی؛ یعنی، عدم ورود نهی یا مخالفت از سوی شارع. دو شرط یاد شده، مورد وفاق همه فقیهان است. برخی نیز بنا بر دیدگاه خاص خود، درباره مبنای حجیت عرف، شرایط دیگری آورده اند که بررسی آنها، از مجال این نوشتار بیرون است.

عرف سکولار

نکته دیگری که در اینجا حائز اهمیت است، دو نوع نگاه متفاوت به عرف است؛ یکی «عرف هماهنگ با شریعت» و دیگری «عرف سکولار یا لائیک».

در نگاه نخست عرف در طول شریعت، مورد توجه قرار می گیرد و به عنوان یکی از منابع مرتبط با شرع، ملاحظه می شود. آنچه در مطالب پیشین بیان شد، عمدتاً ناظر به همین نحوه نگرش نسبت به عرف است.

در نگاه دوم، اولاً عرف مستقل از شریعت ملاحظه می شود؛ یعنی، سؤال اصلی این خواهد بود که:

۱. آیا عرف در عرض کتاب و سنت می تواند به عنوان منبع مستقلی برای قانون گذاری به حساب آید؟

۲. منظور از عرف صرفاً وجه عقلی آن نیست؛ به عبارت دیگر مراد و مقصود اصلی این نیست که چون عقلا انسان هایی دارای درک، هوش و بینش هستند، به عنوان منبع قانون گذاری قلمداد شوند؛ بلکه - چنان که گذشت - عقلا دو ساحت دارند: یکی ساحت عقلی - معرفتی و دیگری عرصه احساسات و تمایلات. اکنون سؤال اصلی اینجاست که

تمایلات و خواسته های عرف نیز می تواند در قانون گذاری دخیل باشد یا نه؟

به عبارت دیگر اگر در پاره ای از مسائل، عرف صرفاً به دلیل میل و خواهش نفس اماره، چیزی را اراده کرد، آیا می توان به آن اعتبار قانونی بخشید؟ با توجه به دو نکته یاد شده، این سؤال این گونه جمع می شود که آیا تمایلات و پسند مردم، می تواند در عرض کتاب و سنت، منبع مستقلی برای قانون گذاری در حکومت دینی باشد؟

در پاسخ، باید به این نکته توجه کرد که احکام تکلیفی دین، به پنج بخش تقسیم پذیر است: واجبات، مستحبات، مباحات، مکروهات و محرمات.

الف. واجبات و محرمات، احکام الزامی دین است که سرپیچی از آنها، گناه و معصیت تلقی می شود. امیرالمؤمنین (ع) می فرماید: «لا طاعه لمخلوق فی معصیه الخالق»؛ نهج البلاغه، حکمت ش ۱۶۵. «در جهت نافرمانی خداوند هیچ مخلوقی اطاعت پذیر نیست»؛ چه آن مخلوق فرد حاکم باشد، یا خواست و میل عمومی.

بنابراین هیچ کس حق ندارد به دلخواه خود، در این گونه امور تغییری پدید آورد و خلاف آن را مرتکب شود و یا ارتکاب خلاف آن را از دیگری بخواهد. از این رو صرف پسند و دلخواه عمومی - بدون آنکه عنوان اضطراری ثانوی یا مصلحت اهم اجتماعی آن را ایجاب کند - نمی تواند منشأ قانون گذاری بر خلاف احکام الزامی دین باشد؛ بلکه دخالت عرف در این مورد، مغایر با فلسفه اساسی حکومت دینی و موجب سکولاریزه شدن آن است؛ زیرا حکومت دینی، نظام مبتنی بر احکام الهی است و احکام الهی نیز، مبتنی بر مصالح واقعی بشر است؛ نه صرف هوس ها و تمایلات. بنابراین اگر قرار باشد که دلخواه عمومی، در عرض قانون

خدا باشد و بر آن تقدم يابد، ديگر تفاوت چندانى با نظام هاى لائىك و غير دينى نخواهد داشت.

ب. مستحبات، مكروهات و مباحات، دايره احكام غير الزامى است. در اين عرصه شارع، مؤمنان را مخير ساخته است كه به دلخواه خود تصميم گيرند و در ميان گزينه هاى مختلف، راه مطلوب خود را برگزينند.

با اين تفاوت كه در مستحبات انجام و در مكروهات ترك فعل، ترجيح داده شده است؛ ليكن در مباحات، شارع هيچ يك از طرفين را ترجيح نداده است. بنا بر اين ترجيح هر يك از طرفين، كاملاً به خود انسان ها واگذار شده است. در اين عرصه، خواست و پسند انسان ها مى تواند منشأ تصميم گيرى در مسائل كلان اجتماعى و منبعى براى قانون گذارى به حساب آيد.

آيا حكومت دينى، فقط با حاكميت فقيه يا روحانيون ممكن است؟

پرسش

آيا حكومت دينى، فقط با حاكميت فقيه يا روحانيون ممكن است؟

پاسخ

حكومت دينى در اصل با رهبرى معصومان (ع) انجام مى گيرد كه نقطه آغازين آن «امامت و رهبرى» پيامبر عظيم الشأن اسلام و سپس ائمه اهل بيت (ع) است. در عصر غيبت نيز «ولى فقيه»؛ يعنى، كسى كه جامع شرايط فتوا و رهبرى جامعه است، از جانب معصومان به رهبرى امت اسلامى نصب گرديده است و با وجود شرايط لازم، بر او است كه به نيابت از ائمه اطهار (ع) «زعامت و رهبرى» امت را به دست گيرد.

بنا بر اين در عصر غيبت، حكومت دينى بدون «ولايت فقيه» معنا ندارد. سرّ آن نيز با كاويدن ويژگى هاى حكومت دينى و شرايط لازم حاكمان در اسلام، روشن مى شود. به عبارت ديگر همه امور در حكومت دينى، بايد بر اساس احكام و قوانين الهى تنظيم شود. بنا بر اين حضور رهبرى دانا و توانا در تشخيص احكام الهى و قادر به انطباق آن بر نيازمندى هاى زمان و متعهد و پاى بند به هنجارهاى دينى، كاملاً روشن و بديهى است. از اين رو در روايتى از امير مؤمنان (ع) آمده است:

«شايسته زمامدارى كسى است كه بر آن توانا تر و نسبت به احكام الهى در آن دانا تر باشد» «ان احق الناس بهذا الامر اقويهم عليه و اعلمهم بامر الله فيه»، نهج البلاغه، خطبه ۱۷۳؛ براى آگاهى بيشتر ر.ك: معرفت، محمد هادى، ولايت فقيه، ص ۱۶۵. نيز از امام حسين (ع) روايت شده است كه: «سر رشته امور بايد به دست عالمانى ربانى باشد كه نسبت به احكام و حلال و حرام خدا وفادار و امين مى باشند». «مجارى الامور و الاحكام على ايدى العلماء بالله الامناء على حلال الله و حرامه»، مستدرک الوسائل،

چه فرقی بین حکومت دینی و حکومت های غیر دینی و لائیک وجود دارد؟

پرسش

چه فرقی بین حکومت دینی و حکومت های غیر دینی و لائیک وجود دارد؟

پاسخ

حکومت دینی در ضمن پاره ای شباهت ها، از چند جهت با نظام های غیردینی و لائیک (laic) تفاوت دارد. پاره ای از این تفاوت ها عبارت است از:

۱. تفاوت در اهداف: رژیم های نامبنتی بر دین - اعم از مردم سالار (Democratic)، فردسالار (Monarchy) و الیگارش (Oligarchy) - به یک معنا دولت های حداقلی (Minimal) هستند. این معنا از حداقلی بودن غیر از اصطلاح رایج در علوم سیاسی است که دولت های لیبرال دموکراتیک را حداقلی و نظام های سوسیالیستی و فاشیستی و ... را حداکثری می خوانند. در این اصطلاح همه آن رژیم ها حداقلی شناخته می شوند؛ زیرا حداقلی بودن در اینجا به معنای توجه انحصاری به دنیا است که ویژگی همه حکومت های غیردینی است. به عبارت دیگر، اساسی ترین هدف آنها، تأمین نیازمندی های دنیوی جامعه و شهروندان است و هدفی فراتر از آن در نظر ندارد؛ لیکن نظام دینی دو هدف را پیگیری می کند، یکی تأمین نیازمندی های این جهانی و دیگر تأمین خیر و سعادت اخروی و جاودانی.

اهداف حکومت دینی: مهم ترین فلسفه و اهداف تشکیل حکومت اسلامی عبارت است از:

الف. استقرار توحید و خداپرستی در زمین و رهانیدن مردم از بندگی و فرمانبرداری غیر خدا: (وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ...) نحل (۱۶)، آیه ۳۶..

ب. رشد و تعالی علمی، فرهنگی و تربیتی انسان ها و رهایی آنان از نادانی و جهل. (هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ) جمعه (۶۲)، آیه ۲..

ج. آزادسازی و رهایی توده های مردم و انسان های

مستضعف از چنگال ظالمان و ستمگران و از زنجیرهای اسارت و بردگی: (... وَ يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ (...). اعراف (۷)، آیه ۱۵۷.

د. برپایی جامعه نمونه و مدینه فاضله آرمانی از راه اقامه قسط و عدل اسلامی: (لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ ...) . حدید (۵۷)، آیه ۲۵.

ه. اجرای کامل قوانین آسمانی اسلام با تمام ابعاد آن (اعم از قوانین اقتصادی، حقوقی، اجتماعی، سیاسی، نظامی و...).

۲. تفاوت در کارویژه های دولت: وظایف و کارویژه های (Functions) نظام های غیردینی نیز متناسب با هدف آنها حداقلی است؛ یعنی، اساسی ترین وظیفه آنها، تأمین بهداشت، آموزش و امنیت است. با شکست دولت حداقلی مسأله «دولت رفاه» نیز مطرح شد و تأمین رفاه و توسعه (Development) مادی نیز در شمار وظایف دولت شناخته شده است.

همچنین در رژیم های «مساوات طلب» (Equalitarian)، مسأله برقراری عدالت اجتماعی از کارهای ویژه دولت شناخته می شود. در هر صورت هیچ یک از این حکومت ها، تلاش در راستای ایجاد زمینه رشد و کمال و فضایل عالی انسانی و ایجاد بستری مناسب در جهت تعالی انسان و سعادت جاودان را در دستور کار خود قرار نمی دهد.

در مقابل «حکومت دینی» وظایف بیشتری بر عهده دارد؛ یعنی، علاوه بر لزوم ارائه خدمات بالا، باید به برنامه ریزی صحیح و تلاش در جهت تربیت دینی و معنوی جامعه، رشد و بالندگی فضایل و کمالات عالی انسانی و گسترش تقوا، همت گمارد. جامعه را به سوی تأمین سعادت پایا و فناپذیر رهبری کند و با عوامل سقوط و نابودی شخصیت حقیقی و «من» عالی آدمی و موانع رشد و کمال «انسانیت»

مبارزه کند.

قرآن مجید در ترسیم سیمای معنوی حکومت صالحان می فرماید: (الَّذِينَ إِن مَّكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَآمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَ لِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ) حج (۲۲)، آیه ۴۱. «کسانی که چون آنان را در زمین قدرت و توانایی دهیم، نماز به پا می دارند و زکات می دهند و به کارهای پسندیده و امی دارند و از کردارهای ناپسند باز می دارند، و فرجام همه کارها از آن خدا است».

۳. تفاوت در روش ها: تفاوت در اهداف و کار ویژه های حکومت دینی و غیردینی در گزینش شیوه ها و ارزش ها نیز کارگر خواهد افتاد.

در نظام های بی اعتنا به دین، برنامه ریزی ها عمدتاً بدون ملاحظه ارزش ها و اصول پایا و بنیادین دینی انجام می پذیرد. مرجع نهایی در چنین نظام هایی خرد ابزاری (Instrumental Reason) است. بی اعتنایی به ارزش ها موجب می شود که انگاره «هدف وسیله را توجیه می کند»، در عمل به صورت اصل حاکم درآید و آرمان ها و اصول اخلاقی را نادیده گیرد؛ مگر آنکه فرهنگ حاکم بر جامعه، ارزش های خاصی را تحمیل کند و سرپیچی از آنها را برنتابد.

البته در پاره ای از نظام های ایدئولوژیک (مانند سوسیالیسم) بر ارزش هایی چون عدالت و برابری تأکید می شود؛ لیکن این نظام ها نیز اشکالات عمده ای دارند؛ از جمله:

الف. نبود تعریف دقیق از عدالت و یا دیگر ارزش ها،

ب. یکسونگری، تک ارزشی بودن و قربانی کردن همه ارزش ها به پای ارزش واحد؛ چنان که در سوسیالیسم آزادی فردی، فدای عدالت می شود و در لیبرالیسم تیغ آزادی، عدالت را ذبح می کند.

اما در «حکومت دینی»، استفاده از روش های مغایر با کرامت الهی انسان و مخالف ارزش های والای اخلاقی و ویرانگر کمال و سعادت جاودانی بشر، مجاز نیست. در

چنین نظامی «عقل ابزاری» به کلی کنار نمی رود؛ بلکه در کادر اصول و ارزش های عالی انسانی، مجال فعالیت دارد و از لجام گسیختگی آن، جلوگیری می شود.

۴. تفاوت در مبدأ قانون گذاری: در نظام های نامبتنی بر دین، خاستگاه قانون، چیزی جز تمایلات، خواسته ها، منافع دنیوی و گرایش های فعلی و زودگذر آدمیان نیست.

در مقابل «حکومت دینی»، مبتنی بر اصل «توحید» در ربوبیت است. منشأ اصلی قانون در این نگرش، تنها خداوند است؛ خدایی که خالق، مالک و رب انسان است. لذا از منظر فلسفه حقوق دینی تنها خداوند، حق تصمیم گیری در امور انسان را دارد. از طرف دیگر او از مصالح و مفاسد بشر، بهتر از هر کسی آگاه است و بهترین راه نیک بختی و خیر برین را به او می نمایاند.

بنابراین تنها قانونی رسمیت دارد که از سوی خداوند و یا کسانی که از جانب او مأذونند، جعل شده و با اصول و قواعد مورد قبول شارع، کاملاً سازگار باشد. لاجرم کارکرد مجاری قانون گذاری در چنین نظامی، عمدتاً کشف و استنباط قوانین الهی و تطبیق آن بر نیازمندی های زمان است.

۵. تفاوت در زمامداران و کارگزاران: رهبری هر جامعه ای، متناسب با ارزش ها و آرمان های آن جامعه و اهداف اساسی حکومت در آن، تعیین می شود. در نظام های لائیک و سکولار، برای رهبری، شرایط چندانی بیش از توانایی نسبی مدیریت کلان اجتماعی لازم نیست؛ اما در نظام اسلامی شرایط دیگری نیز لازم است. اصول شرایط رهبری در اسلام - اعم از اصول اختصاصی و مشترک با دیگر اندیشه های سیاسی - عبارت است از:

الف. صلاحیت علمی: اصطلاحاً از آن به «فقاہت» تعبیر می شود و به معنای شناخت دقیق احکام فقهی و حقوقی اسلام،

در همه ابعاد و مسائل فردی و اجتماعی است؛ زیرا فرض آن است که آنچه در جامعه اسلامی، ملاک عمل و قانون قرار می گیرد، همان قوانین الهی است. بنابراین وجود رهبری که توانا بر استنباط احکام الهی، در مسائل کلان اجتماعی بوده و بتواند در مسائل مختلف حکم دینی را کشف و به اجرا درآورد، ضروری می نماید. کفایت علمی مورد نظر در اینجا به دو بخش تقسیم می شود:

یکم. آگاهی لازم از اوضاع و احوال و نیازمندی های جامعه و راه های اداره و هدایت جامعه به سوی تأمین آن نیازمندی ها و فائق آمدن بر مشکلات. این گونه آگاهی، برای هر رهبری در هر نظام سیاسی لازم است و بدون آن مدیریت جامعه با مشکلات جدی روبه رو می شود.

دوم. آگاهی ژرف و کافی از آموزه های اسلامی و قدرت فهم و استنباط قوانین الهی و به کارگیری آنها در مسائل خرد و کلان هماهنگ با مقتضیات و شرایط عصر. این ویژگی از لوازم اختصاصی «حکومت دینی» است؛ زیرا اصل در آن، حاکمیت ارزش ها، هنجارها و قوانین الهی است و تحقق چنین چیزی، بدون رهبری اسلام شناس، ژرف نگر و توانا به استنباط احکام الهی، در همه عرصه های مورد نیاز جامعه ممکن نیست.

ب. توان مدیریت: دانش و آگاهی در مدیریت خرد و کلان، شرط لازم است؛ اما کافی نیست. در عرصه مدیریت، قدرت تصمیم گیری به موقع - به ویژه در شرایط حساس و بحرانی - ابتکار عمل در خروج از بن بست ها، نوآوری و قدرت ایجاد رشد و توسعه، از دست ندادن فرصت ها و درعین حال دوری از شتاب زدگی، اموری هستند که صرفاً با یک سری دانش ها و تخصص ها فراهم آمدنی نیست؛ بلکه به

خصوصیات روانی، هوشمندی، قوه تدبّر و میزان پختگی در برخورد با دشواری‌ها و مشکلات گوناگون و سرعت عمل ذهنی او نیز بستگی دارد.

این سنخ از صلاحیت، اختصاص به مدیریت جامعه اسلامی ندارد؛ بلکه به طور کلی مدیریت در هر جامعه و در هر رده سازمانی - در مراتب متفاوت - نیاز به این ویژگی دارد. به طوری که گفته اند: «بخشی از مدیریت علم است و بخش دیگر آن فن و هنر».

ج. صلاحیت اخلاقی: در اسلام کفایت اخلاقی رهبر جامعه اسلامی و اتصاف او به عدالت، تقوا، پاکدامنی، امانت داری، شجاعت، دوری از خودخواهی، هواپرستی، ریاست طلبی و دیگر رذایل اخلاقی، بسیار تأکید شده است. این مسأله از چند جهت حائز اهمیت است:

یکم. از آن رو که حاکم جامعه اسلامی، باید به پا دارنده عدالت و مجری احکام الهی باشد؛ خود باید با تمام وجود تابع آنها بوده و التزام قلبی و عملی کامل نسبت به هنجارهای دینی داشته باشد. امام حسین (ع) در این باره می فرماید: «مجارى الامور و الاحکام على ایدی العلماء بالله الامناء على حلال الله و حرامه»؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۷، ص ۳۱۵، باب ۱۱.

«سررشته امور و قوانین باید به دست عالمانی خداشناس باشد که نسبت به حلال و حرام خداوند امین و وفادارند».

دوم. رهبر جامعه اسلامی علاوه بر اداره اجتماع، رسالت هدایت و تربیت دینی جامعه را نیز بر عهده دارد. از این رو باید خود به زیور فضایل و اخلاق عالی انسانی، آراسته، به ادب اسلامی متأدب و از لغزش‌ها به دور باشد تا بتواند در مورد مقتضی، دیگران را به راه کمال رهنمون شود و از آفات و آسیب‌های اخلاقی باز

دارد. امیرالمؤمنین (ع) در این باره می فرماید: «من نصب نفسه للناس اماماً فليبدأ بتعليم نفسه قبل تعليم غيره». نهج البلاغه، قصار الحكم ۷۳.

سوم. از نظر جامعه شناسی و روان شناسی تربیتی، زمامداران و چهره های برجسته و شاخص هر جامعه، خواه ناخواه نقش الگویی برای قشر وسیعی از جامعه پیدا کرده، و منش و سیره و رفتارشان تأثیرات جدی در الگوپذیری توده ها و بهنجار و یا نابهنجار شدن رفتار آنان دارد. تأثیر این مطلب تا آنجا است که از پیامبر اکرم (ص) نقل شده است: «الناس علی دین ملوکهم»؛ بحارالانوار، ج ۱۰۳، ص ۷. آدمیان بر دین و مرام زمامداران خویشند.

در اینجا باید توجه داشت که حد اعلا و ایده آل همه این خصوصیات، مرتبه «عصمت» است. از همین رو در درجه نخست، جامعه اسلامی باید تحت رهبری معصوم (پیامبر یا امام) اداره شود و در عصر غیبت، کسی که از جهات یاد شده نزدیک ترین فاصله را با معصوم دارا باشد، به نیابت از او عهده دار رهبری جامعه خواهد شد. چنین کسی اصطلاحاً «ولی فقیه» نامیده می شود. از این رو در اصل پنجم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران آمده است: «در زمان غیبت حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه) در جمهوری اسلامی ایران ولایت امر و امامت امت بر عهده فقیه عادل و با تقوا، آگاه به زمان، شجاع، مدیر و مدبر است».

از آنچه گذشت، چند امتیاز اساسی برای حکومت دینی (اسلامی) نسبت به نظام های لائیک و غیردینی به دست می آید:

۱. حکومت دینی سعادت ابدی انسان را نیز در نظر دارد و از این رو علاوه بر ایفای نقش دیگر حکومت ها؛ در جهت ایجاد زمینه های رشد و تعالی انسان نیز فعال

است.

۲. حکومت دینی حکومتی قانون گرا و متکی به قوانین معصومانه الهی است.

۳. حکومت دینی، با زمامداران صالح اداره می شود و لاجرم نسبت به خطر استبداد و فساد قدرت، مصونیت بالایی دارد.

اسلام و مقتضیات زمان و مکان را تقریر کنید؟

پرسش

اسلام و مقتضیات زمان و مکان را تقریر کنید؟

پاسخ

احکام از جهات گوناگون به اقسام متعددی تقسیم می شوند. از جمله حکم تکلیفی و وضعی، حکم واقعی و ظاهری، حکم حقیقی (موضوعی) و طریقی، حکم اولیه و ثانوی، حکم ثابت و متغیر و

عدم تفکیک و تشخیص هر یک و خلط آنها باعث برداشت های نادرست از قبیل آنچه که شما از آن یاد کرده اید می شود. آنچه که از این اقسام مناسب پرسش است چهار قسم اخیر (ثانوی، اولیه، ثابت و متغیر) می باشد.

حکم اولی بر اساس تعریف مشهور فقها، حکمی است که در موضوع آن عروض حالتی خاص مانند اکراه، اضطرار، تقيه، ضرر، عسر و حرج و ... اخذ نشده باشد. و حکم ثانوی آن است که در موضوع آن عروض این قبیل حالت ها دخیل باشد.

به عنوان مثال وقتی گفته می شود «روزه بر هر مکلفی واجب است» وجوب، حکم اولی است که به طبیعت روزه تعلق گرفته و در موضوع تکلیف (شخص مکلف) هیچ یک از عناوین ثانوی اخذ نشده است. ولی اگر روزه موجب ضرر باشد، یعنی عنوان ضرر بر متعلق حکم شرعی عارض شود، حکم اولی وجوب به حکم ثانوی تحریم مبدل می شود؛ چنان که حرمت اولی خوردن مردار بر شخص مختار، به وجود ثانوی خوردن مردار، بر شخص مضطر تبدیل می شود. (بررسی تطبیقی ماهیت حکم ظاهری، رضا اسلامی، دفتر تبلیغات اسلامی، ص ۴۶)

از تعریف حکم اولی و ثانوی معلوم می شود که تبدیل حکم اولی به ثانوی، تنها در مدت زمان، عسر، حرج، ضرر آن هم به مقدار ضرورت نه بیشتر است. و پس

از برطرف شدن این عوارض، حکم اولی حاکم خواهد شد.

احکام ثابت و متغیر

یکی از امتیازهای اسلام و به ویژه مذهب شیعه، پویایی اجتهاد، بر اساس زمان و مکان است. احکام اسلام هر چند در ماهیت خود ثابت می باشند و هیچ گونه تغییری در طول زمان پیدا نمی کنند؛ «حرام خداوند همیشه حرام و حلال او نیز برای همیشه حلال است». منتها احکام دارای موضوعات و ملاک های خاصی می باشند که تنها به ملاحظه آن ها از طرف شارع مقدس تقریر و تشریح شده اند. و تا مادامی که در بستر زمان تغییر بیرونی و یا درونی برای موضوعات و ملاک ها حاصل نشود احکام ثابت و تغییرناپذیر می مانند؛ اما چنانچه موضوع ها تغییر کرد حکم نیز اجرا نخواهد شد.

انواع تغییر موضوع

تغییر موضوع احکام به دو صورت ممکن است:

۱. درونی، مانند این که سگی در نمک زار نمک شود، یا اب نجس تبدیل به بخار و یا خون بدن انسان جزء بدن پشه شود یا شراب سرکه گردد که در این صورت حکم نیز تغییر می کند و جای بحث ندارد.

۲. بیرونی، مانند آن جا که روابط اجتماعی و یا اقتصادی نسبت به موضوعی تغییر کرده باشد، به گونه ای که روابط اقتصادی و اجتماعی پیشین نسبت به موضوع حاکم نباشد. در این صورت نیز حکم پیشین برداشته شده و حکم جدیدی بر آن ها بار می شود. این حکم تغییرات و اجازه برداشت حکم جدید، مطابق موازین و معیارهایی است که خود اسلام معین کرده است؛ منتها باید دقت کرد که تعیین موضوع و ملاک احکام به ویژه در تغییرات بیرونی بسیار سخت

است. از این رو نباید به صرف تغییر ظاهری شرایط و روابط اجتماعی حکم به تغییر داد چه بسا که این تنها ملاک حکم نباشد و ملاک های دیگری نیز وجود داشته باشد که ما از آن بی خبریم.

اقسام چهارگانه یاد شده در یکدیگر تداخل دارند، به این معنا که گاهی حکم های اولی و ثانوی ثابت و تغییر ناپذیرند، برای مثال وجوب حجاب و وجوب نماز، وجوب تیمم موقع عسر و حرج، از احکام ثابت و تغییر ناپذیرند و گاهی هر دو، از احکام متغیر خواهند بود، اگر موضوع آن ها یا علت آن ها تغییر کند.

حاصل آن که، چنانچه مقصود استاد گرامی شما از احکام اولیه بودن حجاب، ارث و دیه این است که این احکام تنها در هنگام ضرورت، عسر و حرج، اکراه و اجبار به طور موقت برداشته می شوند حرف مناسبی است. اما این رفع موقت حکم به خاطر وجود مانع است نه تغییر حکم به مقتضای زمان.

اما اگر مقصود استاد شما از احکام اولیه این باشد که احکامی مانند حجاب و دیه، احکام ثابت نیستند، این نظریه درست نیست. احکام یاد شده جزء احکام ثابت اسلامند و تغییر در موضوع یا ملاک آن ها، بر اساس قوانین اسلام، تا کنون پیدا نشده است.

از آنجا که برداشتهای نو از قرآن و معارف دینی و عرضه آنها بر اساس خواست زمان،

همان «به روز شدن» تفسیر قرآن است، بجاست که ابتدا معنای تقاضای زمان و خواست

روز، روشن شود تا بتوان برای تفسیر عصری و عرضه مفاهیم قرآنی مطابق مقتضیات زمان،

معیار درستی به دست داد.

شهید مطهری برای تقاضای زمان، سه تفسیر بیان می کند که

در اینجا به چکیده آن اشاره

می شود.

۱ - هر چه در یک زمان به وجود آمد، همین به وجود آمدنش تقاضاست، و باید خود را

با این تقاضا، یعنی با پدیده هایی که در زمان پیدا شده، تطبیق داد و آنها را پذیرفت.

۲ - مقصود از اقتضای زمان و یا تقاضای آن، تقاضای مردم زمان است، یعنی مردم پسند

و مطابق ذوق و سلیقه مردم بودن، باید دید که پسند اکثریت مردم چیست؟ ذوق عمومی

چیست؟ از پسند عمومی پیروی کند و با مقتضای زمان هماهنگ کند.

۳ - تقاضای زمان به این معناست که: احتیاجات واقعی در طول زمان تغییر می کند،

یعنی احتیاج بشر در هر زمان یک نوع تقاضایی دارد.

وی سپس با ردّ تفسیر اول و دوم، تفسیر سوم را می پذیرد و به شرح و بسط آن می پردازد.

بدیهی است در موضوع مورد بحث نیز اگر گفته می شود: باید به مقتضای زمان عمل کرد

و یا سخن گفت و یا قرآن را تفسیر کرد و آن را عصری کرد، تنها معنای سوم مراد است؛ چرا

که محور فعالیت بشر احتیاج اوست. بدین معنا که انسان در این دنیا یک سلسله احتیاجات

واقعی دارد؛ از قبیل خوراک و پوشاک و مسکن و علم و فکر و عقیده و... که توأم با آن آفریده

شده و بناچار به دنبال آن حرکت می کند. در این میان یک سلسله احتیاجات نیز ثابت و لا

یتغییرند؛ مثل پاسخ به ندای فطرت توحیدی و عبودیت و پرستش، تأمین نیازهای فکری و

عقیدتی و ارزشهای اخلاقی و... مجموعه ای از نیازهای دیگر نیز وجود دارد که در حال

تغییر و تحوّلند و در هر دو صورت برای تأمین آن به ابزار و وسائلی نیاز است که ما

نیازهای ثانوی می‌نامیم این ابزار و وسائل در هر عصری ممکن است تفاوت کند و با پیشرفت و تکامل خود، راه وصول را نزدیکتر و ساده‌تر و گاهی نیز دقیقتر و پیچیده‌تر کند. در هر حال لازم است که به تقاضای آن پاسخ مثبت داد. از آنجا که امروز نیازهای فکری بشر بیشتر شده و مطالب و استدلالات گذشته را کافی نمی‌داند و یا عرضه آنها را به شکل قدیمی و کهنه، مطلوب و مؤثر نمی‌داند، لازم است در نحوه عمل و عرضه افکار و آراء تجدید نظر کرده، هرچند در تفسیر قرآن باشد.

شباهت کتاب تشریح با کتاب تکوین

بی‌شک کتاب تشریح شباهتی تمام با کتاب تکوین دارد، چرا که هر دو مجموعه‌ای از آیات الهی و مظهر تجلی اویند و هر دو مجمع حقایق و مخزن اسرار خلقتند. پس آنگونه که هر روزه از عجایب آسمان و زمین و ستارگان و کوه و دریا و دیگر آیات کتاب تکوین پرده برداری می‌شود و شگفتیهای آن آشکارتر می‌شود، کتاب تشریح نیز چنین است و طبعا هرچه زمان به پیش می‌رود، حقایقش آشکارتر و معارف بلندش روشنتر و تجلی‌اش بیشتر می‌شود. از این روست که در روایات نیز تعبیری چون: بحر، نجومه، عجائبه و غرائب و... درباره قرآن وارد شده است.

در روایتی از رسول خدا(ص) می‌خوانیم که فرمود: «... له ظهر و بطن، فظاهره، حکمه و باطنه علم، ظاهره انیق و باطنه عمیق، له نجوم و علی نجومه نجوم، لا تحصی عجائبه و لا تبلی غرائب، فیه مصابیح الهدی و و منازل الحکمه...؛ قرآن ظهر و بطنی دارد، ظاهرش حکمت و باطنش علم است؛ ظاهرش نیکو و باطنش عمیق است. برای قرآن ستارگانی است و بر آن ستارگان ستارگانی دیگر،

نامحدود، و غرائبش کهنه ناشدنی است؛ در قرآن چراغ های هدایت و علائم حکمت است»، (بحارالانوار، ج ۸۹، ص ۱۷، چاپ مؤسسه الوفاء، بیروت).

اگر قرآن کتابی است که در طول قرون و اعصار جریان مستمری دارد، و در هر زمان بسان خورشید و ماه طلوع مجددی دارد، قطعاً برداشت ها و استفاده از آن نیز مستمر است و بدیهی است که ساتفاده از قرآن نیز در هر زمان به موازات پیشرفت و ترقی علوم متفاوت خواهد بود.

قانون کلی:

نتیجه ای که از مجموع این ادله به دست می آید، این است که زمان و مکان اجمالاً در فهم قرآن تأثیر دارند و می توان آن را به عنوان یک قانون کلی بدین صورت بیان کرد:

ملاک کلی در برداشت نواز قرآن کریم در هر زمان و مکان، کشف قرینه ای جدید است که مسیر فهم و دریافت معنی را عوض می کند. این قرینه گاه به وسیله دانش بشری کشف می شود و گاه با برخورد و تضارب آراء، گاهی نیز این قرینه با دقت و تعمق بیشتر در آیه و یا روایت مربوطه به آن مکشوف می گردد، که خود قرینه ای منفصل است.

۹۸۴۵ - ۱۷/۶/۸۱

اگر رهبری سیاسی و تشکیل حکومت بخشی از وظایف نبوت است؛ چرا برخی از پیامبران الهی برای حکومت تلاشی نداشته اند؟

پرسش

اگر رهبری سیاسی و تشکیل حکومت بخشی از وظایف نبوت است؛ چرا برخی از پیامبران الهی برای حکومت تلاشی نداشته اند؟

پاسخ

چند احتمال در اینجا مطرح است:

یکم. تشکیل حکومت ممکن است در شرایطی خاص، برای پیامبری مقدور نباشد؛ مانند رسول اکرم (ص) که در چند سال اول رسالت خود، از تشکیل حکومت معذور بود و یا حضرت عیسی (ع) که تحت فشار شدید دستگاه حاکم قرار داشت.

دوم. برای آگاهی بیشتر ر.ک: قدردان قراملکی، محمدحسن، سکولاریسم در مسیحیت و اسلام، صص ۳۹ - ۴۳. گاه در عصر پیامبری بزرگ - که مسئولیت زمامداری جامعه بر عهده او است برخی دیگر از انبیای الهی، زیر مجموعه رسالت او بوده و تنها سمت تبلیغ احکام دین را داشته اند، نه حق تشکیل حکومت جدا و مستقل را؛ مانند حضرت لوط (ع) که نبوت او زیر مجموعه نبوت ابراهیم خلیل (ع) بود. قرآن می فرماید: (فَأَمَّنَ لَهُ لُوطٌ...) عنكبوت (۲۹)، آیه ۲۶. «پس لوط به او ایمان آورد...». رسالت چنین اشخاصی، شعاعی از نبوت گسترده همان پیامبر بزرگ است. قرآن مجید منصوب بودن حضرت ابراهیم (ع) از سوی خدا، برای امامت و رهبری جامعه را چنین بیان کرده است: (قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا...) بقره (۲)، آیه ۱۲۴. «... [خداوند به او] فرمود: من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم...».

بنابراین هیچ نبوتی بدون حکومت نیست؛ خواه به شکل استقلال باشد و خواه به صورت وابسته؛ زیرا در نمونه یاد شده، حضرت لوط (ع) تحت حکومت ابراهیم (ع)، زندگی سیاسی و اجتماعی خود و دیگران را در محیط خویش اداره می کرد.

از این رو حضور پیامبران در صحنه سیاست و اجتماع و زمامداری آنان، به صورت موجه جزئی در قرآن کریم آمده

است: (وَكَأَيُّنْ مِنْ نَبِيِّ قَاتَلَ مَعَهُ رَبِّيُونَ كَثِيرٌ...)) آل عمران (۳)، آیه ۱۴۶. «چه بسیار پیامبرانی که مردان الهی فراوانی به همراه آنان جنگ کردند...». این آیه به خوبی نمایانگر اهتمام پیامبران به امور اجتماعی و سیاسی دوران خویش است.

سوم. چنانچه درباره برخی از پیامبران الهی، به صراحت مطلبی در باب حکومت و سیاست در قرآن کریم نیامده باشد؛ دلیل بر نبودن حکومت نیست؛ بلکه از قبیل (... وَرُسُلًا لَمْ نَقْضِ بِهِمْ عِلْتِكْ) نساء (۴)، آیه ۱۶۴. «... و پیامبرانی [را برانگیخته ایم که [سرگذشت] ایشان را بر تو بازگو نکرده ایم» است؛ یعنی، همان گونه که برخی از پیامبران الهی در تاریخ بشر بوده اند و نامی از آنان در قرآن نیامده است؛ تمامی ویژگی ها و رفتارهای هر یک از پیامبران نیز در قرآن ذکر نشده است. بنابراین هم تشکیل حکومت از سوی پیامبران الهی، امری ضروری بوده -چنان که اهداف رسالت در قرآن بر آن گواهی می دهد و هم آنان با توجه به فراهم بودن شرایط، امکانات و توانایی ها، به آن اقدام کرده اند.

چهارم. سیره پیامبر اکرم(ص) در تشکیل حکومت نیز گواه خوبی است که چنین برداشتی از بعضی آیات قرآن، حداقل در مورد اسلام به هیچ شکل صحیح نیست. برای آگاهی بیشتر ر.ک: شاکرین، حمیدرضا، پرمسان، سکولاریسم.

در هر صورت وجود آیات مختلف دیگر که برای پیامبر اسلام شئون الهی دیگری (مانند قضاوت، حکم رانی و...) را ثابت می کند و نیز وجود روایات متواتری از خود پیامبر(ص) و امامان معصوم(ع) در این خصوص و تأمل در مفاد و آیات مورد استناد ناقدان، همگی دلیل بر بطلان استدلال طرفداران نظریه «جدایی دین از سیاست» است.

چگونه ولایت فقیه را در امتداد ولایت ائمه(ع) می دانیم؛ در حالی که برخی از علمای بزرگ اعتقاد به چنین ولایتی نداشتند؟

پرسش

چگونه ولایت فقیه را در امتداد ولایت

ائمه (ع) می دانیم؛ در حالی که برخی از علمای بزرگ اعتقاد به چنین ولایتی نداشتند؟

پاسخ

بر اساس تصریح برخی از فقهای بزرگ شیعه، اصل ولایت فقیه، مورد اتفاق یا حداقل از نظرات مشهور بین فقیهان شیعه است. مرحوم نراقی از علمای قرن (۱۲۴۵ه) می نویسد: «ولایت فقیه فی الجمله بین شیعیان اجماعی است و هیچ یک از فقها فی الجمله در ولایت فقیه اشکال نکرده است». نراقی، احمد، عوائد الایام، ص ۱۸۶. ابن ادریس از فقهای قرن ششم هجری می نویسد: «ائمه همه اختیارات خود را به فقهای شیعه واگذار کرده اند». ابن ادریس، سرائر، ج ۲، ص ۲۵.

صاحب جواهر (متوفای ۱۲۶۶ه) می فرماید: «کسی که در ولایت فقیه وسوسه کند، طعم فقه را نچشیده است و معنا و رمز کلمات معصومین (ع) را نفهمیده است». جواهر الکلام، ج ۲، ص ۳۹۸.

امام خمینی (ره) نیز در این زمینه می فرماید: «موضوع ولایت فقیه، چیز تازه ای نیست که ما آورده باشیم؛ بلکه این مسأله از اول مورد بحث بوده است. حکم میرزای شیرازی در حرمت تنباکو، چون حکم حکومتی بود... همه علما تبعیت کردند... مرحوم کاشف الغطاء بسیاری از این مطالب را فرموده اند... مرحوم نراقی همه شئون رسول الله را برای فقها ثابت می دانند. آقای نائینی نیز می فرمایند: این مطلب از مقبوله عمر بن حنظله استفاده می شود... این مسأله تازگی ندارد...». امام خمینی (ره)، ولایت فقیه، صص ۱۱۳ - ۱۱۲.

بنابراین عمده اختلاف ها، در حدود و ثغور آن و اختیارات ولی فقیه و چگونگی اثبات آن می باشد. حضرت آیت الله خامنه ای در این زمینه فرموده است: «ولایه الفقیه فی قیاده المجتمع و اداره المسائل الاجتماعیه فی کل عصر و زمان، من ارکان المذهب الحق الاثنی عشری، و لها جذور فی

اصل الامامه...»؛ «ولایت فقیه و رهبری جامعه و اداره کردن شئون اجتماعی در هر عصر و زمان از ارکان مذهب حقه اثنی عشری است و ریشه در اصل امامت دارد. پس اگر کسی از راه دلیل خلاف آن را معتقد شود، معذور است؛ ولی در عین حال برای او جایز نیست که تفرقه و اختلاف ایجاد کند». اجوبه الاستفتائات، الجزء الاول، ص ۱۸، دار الوسیله، ۱۴۱۶ هـ..

جایگاه علمی مثل فیزیک شیمی و... در یک جامعه و حکومت اسلامی چیست؟ باتوجه به اینکه هدف اصلی دین اسلام (که قرب الهی و تعبد و بندگی انسان در برابر خدا میباشد) باید در ابعاد مختلف جامعه و حکومت تجلی پیدا کند این جامعه به همچین علمی چه نیازی میتواند داشته باشد

پرسش

جایگاه علمی مثل فیزیک شیمی و... در یک جامعه و حکومت اسلامی چیست؟ باتوجه به اینکه هدف اصلی دین اسلام (که قرب الهی و تعبد و بندگی انسان در برابر خدا میباشد) باید در ابعاد مختلف جامعه و حکومت تجلی پیدا کند این جامعه به همچین علمی چه نیازی میتواند داشته باشد؟ به عبارت دیگر ما چه هدفی از مطالعه این علوم داریم (با توجه به آیات و روایات و...) هدف از مطالعه این علوم چگونه با آن هدف اصلی انسان و جامعه مرتبط خواهد شد؟

پاسخ

الف) اهمیت و عظمت مقام علم؛ در حدی است که خداوند در قرآن به پیامبرش دستور می دهد: «قل هل یستوی الذین یعلمون والذین لایعلمون...» [ای پیامبر!] بگو: آیا کسی که عالم است با کسی که نمی داند برابر است؟»، (زمر، آیه ۹).

پیامبر اسلام در مقام ارزش گذاری به علم می فرماید: طلب العلم فریضه علی کل مسلم الا ان الله یحب بغاه العلم؛ دانش آموختن بر هر مسلمانی واجب است همانا خدا، طلب کنندگان دانش را دوست دارد»، (اصول کافی، ج ۱، کتاب فضل العلم، ح ۱، ص ۳۵).

ب) از نظر قرآن و روایات، علم وسیله است نه هدف؛ آن هم وسیله ای که انسان را به کمال می رساند و دنیا و آخرت او را آباد می کند. گفتنی است که ارزش هر علم به ارزش موضوع آن علم است و در این جهت علوم الهی و دینی - با توجه به موضوع آن - از سایر علوم اشرف و برتر است؛ ولی این بدین معنا نیست که علوم دیگر بی اهمیت و بدون ارزش است و علم نیست.

در نگاه کلی قرآن، هر علمی که انسان را به

دنیاپرستی سوق دهد و به چنگال مادیات بسپرد و فهم و شعور او را به طرف خواب و عیش و نوش بکشاند هدف نهایی او را تنها وصول به مادیات قرار دهد، چیزی جز ضلالت و گمراهی نیست.

در قرآن کریم آمده است: «ذلک مبلغهم من العلم ان ربک هو اعلم بمن ضل عن سبيله؛ این آخرین حد آگاهی آنها است و خداوند به حال آن که از راه حق گمراه شده آگاه است»، (نجم، آیه ۳۰). پس علوم غیردینی نیز می تواند نقش آفرین بوده و موجبات سعادت آدمی را فراهم کند. این در صورتی است که هدف تلقی نشود، بلکه وسیله پیشرفت و رسیدن به کمال باشد. از طرف دیگر علوم دینی نیز اگر طالب آن قصد رسیدن به دنیا را داشته باشد، موجب بدبختی انسان می شود.

ج) آموختن علم نباید برای رسیدن به دنیا باشد و کسی که منظورش از طلب علم، مال دنیا باشد، بهره اش همان است و در آخریت بهره ای ندارد»، (همان، ص ۵۷ و ۵۸).

اگر کسی از علمی به فن و حرفه ای دست یافت و این فن وسیله رزق و ارتزاق او شد، این نه تنها مذموم نیست، بلکه خوب و مطلوب است زیرا به وسیله فنش به جامعه خدمت می کند و به مردم نفع می رساند و در کنار آن با تلاش خود روزی مقدرش را به دست می آورد.

سخن دیگر ما در این زمینه این است که بالاخره ما در هر لحظه با عمل سر و کاری داریم. عمل نیز باید به یک اساس و اصل تکیه کند و اگر عملی از پشتوانه ی نظری و عملی برخوردار نباشد فاقد ارزش است. دستورالعمل

قرآنی این است: وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ (سوره ی اسری، آیه ی ۳۶).

بنابر این قبل از عمل و رفتار، باید دانش و معرفت لازم را کسب کرد و آن گاه مبادرت به عمل ورزید. در خصوص تحصیل، تدریس، کار و حرفه، رفتار فردی و اجتماعی در تمام شئون زندگی در مرحله اول باید «شناخت» و «معرفت» لازم را کسب کرد و الاّ ارزش عمل نامعلوم است. وقتی عمل بر اساس علم دقیق و معرفت شایسته صورت نگرفت سعادت آدمی به خطر خواهد افتاد.

کسی که اشتباه می کند و معصوم نیست، چگونه می تواند ولایت داشته باشد؟

پرسش

کسی که اشتباه می کند و معصوم نیست، چگونه می تواند ولایت داشته باشد؟

پاسخ

ولایت مراتبی دارد و بسیاری از مراتب آن هیچ ارتباطی با عصمت ندارد؛ مثل ولایت پدر بر فرزند، شوهر بر زن، قیم بر صغیر و....

قرآن مجید مواردی از ولایت را ذکر می کند که لزوماً مشروط به عصمت نیست؛ مثلاً می فرماید: (وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ) توبه (۹)، آیه ۷۱. «برخی از مؤمنان بر دیگری ولایت دارند» یا (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ الَّذِينَ آوَوْا وَ نَصَرُوا أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ) انفال (۸)، آیه ۷۲. «همانا کسانی که ایمان آورده و هجرت کردند و با مال و جانشان در راه خدا جهاد نمودند و کسانی که آنان را پناه داده و یاری کردند، برخی بر بعضی دیگر ولایت دارند».

از سوی دیگر یکی از اقسام ولایت «زعامت و رهبری سیاسی» است. اکنون این سؤال پدید می آید که آیا این مرتبه از ولایت، عصمت می خواهد؟ پاسخ آن است که وجود عصمت برای رهبر و پیشوای سیاسی، بسیار خوب و مفید است و با وجود شخص معصوم، هیچ فرد دیگری، حق حکم رانی و ولایت ندارد. حال اگر شخص معصوم وجود نداشت و یا در غیبت به سر می برد، چه باید کرد؟ آیا امت اسلامی باید بدون رهبر باشد؟ یا باید به رهبری و ولایت طاغوت تن دهند؟ و یا باید بهترین کسی که از نظر علم، زهد، تقوا و مدیریت سیاسی، کمترین فاصله را با معصوم دارد، به رهبری برگزینند؟

در واقع با وجود معصوم، باید خود او رهبری کند و در عصر غیبت به نیابت از

امام زمان(عج)، ولی فقیه رهبری و زمام امور جامعه را به دست گیرد تا امت گرفتار هرج و مرج و آنارشسیسم و یا ناچار به پیروی از طاغوت نشود. این مسأله هم از نظر عقلی پذیرفته شده و مورد تأیید است و هم نصوص دینی بر آن صحه می گذارد.

ناگفته نماند خطا دو گونه است:

یکم. خطاهای فاحش و روشنی که حداقل برای عموم کارشناسان مسائل دینی، سیاسی و اجتماعی، بطلان آن روشن است. کسی که مرتکب چنین خطاهایی بشود، دارای شایستگی رهبری نیست و ولایت ندارد.

دوم. خطاهای پیچیده و کارشناختی که در میان کارشناسان نیز چندان روشن نیست و معمولاً- مورد اختلاف آرا و نظرات است. در این صورت نمی توان با قاطعیت حکم کرد که نظر کدام یک صحیح است؛ زیرا هر کس بر اساس مبانی پذیرفته شده خود، حکم می راند. این گونه موارد در مسائل اجتماعی و سیاسی زیاد به چشم می خورد و ولی فقیه هم یکی از آرای متفاوت را بر می گزیند. از طرف دیگر در چنین مواردی، چاره ای جز این نیست که یک رأی ملاک عمل قرار گیرد؛ زیرا کنش اجتماعی و سیاسی نیازمند وحدت رویه است و در غیر این صورت جامعه دچار هرج و مرج می شود. ضمن آنکه از نظر فکری، راه تحلیل و نقد و بررسی سالم برای همگان باز است؛ اما نظم و انضباط اجتماعی مستلزم وحدت رویه و عمل است؛ همچنان که در تمام نظام های سیاسی این گونه عمل می شود و از آن گریزی نیست.

بنابراین در فرض فقدان معصوم یا غیبت او، هیچ راهی برای به صفر رساندن خطا وجود ندارد. از طرفی نمی توان به آنارشسیسم

و هرج و

مرج تن داد و لاجرم باید یک رأی مورد تبعیت قرار گیرد.

گفتنی است امامان(ع) مرجعیت کامل دینی را در تمام ابعاد دارند و حجت واقعی خداوند می باشند. لازمه چنین چیزی مسلماً عصمت است؛ در حالی که مجتهد و ولی فقیه حجت ظاهری است و لازمه آن عصمت نیست، بلکه عدالت و فقاہت است که نزدیکترین مرتبه ممکن به عصمت می باشد.

!Could any Islamic leader claim to have "Velayah" or "Shefa'ah" toward his people

اشاره

آیا هر حاکم اسلامی می تواند مدعی ولایت و شفاعت بر مردم تحت حکومت خود شود؟

پرسش

!Could any Islamic leader claim to have "Velayah" or "Shefa'ah" toward his people

آیا هر حاکم اسلامی می تواند مدعی ولایت و شفاعت بر مردم تحت حکومت خود شود؟

پاسخ

بررسی همه جانبه و نظر نمودن به تمام ابعاد مسأله شفاعت، که یکی از اصول مسلم در معارف دینی است، ما را به حقایقی رهنمون می کند که پاسخ سؤال فوق را به خوبی تبیین می کند. بدین جهت توجه شما را به نکات ذیل جلب می کنیم:

۱- حقیقت شفاعت:

یکی از مظاهر رحمت و اسعه خداوند، مغفرت و آمرزش است. این رحمت الهی مانند سایر فیوضات خداوند، بر اساس قانون اسباب و مسببات، از طریق اسباب خاص به بندگان می رسد. همان گونه که رحمت هدایت از طریق انبیا و وحی و کتب آسمانی به مردم می رسد و اینان واسطه های هدایتند؛ مغفرت و آمرزش الهی نیز از طریق اسباب خاصی اعطا می شود، آنگاه که این فیض الهی به اسباب و واسطه های فیض نسبت داده می شود، نام شفاعت به خود می گیرد و اسباب و وسائط فیض، شفیعان نامیده می شوند.

در نظام اسباب و مسببات، خداوند است که اسباب را اسباب و واسطه فیض قرار داده، و هرگونه سببیت و تأثیر گذاری اسباب نشأت گرفته از اداره و قدرت او، و وابسته به او، و پرتوی از فیض اوست. به همین جهت خداوند تحت تأثیر شفیعان نیست بلکه این شفیعانند که تحت تأثیر خدایند و شفاعت گری آنان تجلّی خواست و اراده اوست. بر این اساس، خداوند بندگان صالح خود را واسطه و سبب در فیض مغفرت خویش قرار داده است و آنان با اذن و خواست او در حق کسانی که او بیسندد، طلب مغفرت

خواهند کرد و واسطه مغفرت و بخشش الهی خواهند شد. قرآن کریم می فرماید: «در آن روز شفاعت کسی سودمند نیست، مگر آن کسی که خدای رحمان به او اجازه داده است» (۱)

و می فرماید: «و [شفیعان] شفاعت نمی کنند مگر برای کسی که خداوند می پسندد» (۲)

یعنی درست بر خلاف پارتی بازی، که در آن جریان از شخص مجرم آغاز می شود، او شفیع و واسطه را برمی انگیزد و شفیع نیز به واسطه نفوذ و قدرت تأثیرگذاری که بر حاکم دارد، در او تأثیر گذاشته و سبب می شود که در نهایت حاکم مجرم را ببخشد؛ در شفاعت اخروی جریان به عکس است همه چیز تنها و تنها برخواسته از اراده حکیمانه خداوند است. اوست که بر اساس لیافت و استحقاق برخی مجرمین اراده کرده است تا آنان را مورد عفو و بخشش خود قرار دهد و هم اوست که در این راستا، اولیای الهی را به عنوان شفیع و واسطه فیض برمی انگیزد تا بر اساس اراده و خواست خداوند در مورد برخی بندگان که استحقاق عفو الهی را دارند، شفاعت کنند.

۲- شفاعت، بر پایه ایمان و عمل استوار است.

شفاعت اولیای الهی در آخرت برای برخی از گنهکاران، بی حساب و گتره نیست. تأمل و درنگ در شرایط شفاعت، آشکار می سازد که شفاعت تنها شامل حال کسانی می شود که در دنیا تمام تلاش و سعی خود را در راه عمل به دستورات و وظایف الهی و رسیدن به قرب حق و جلب رضایت او به کار بسته اند و در این مسیر با اولیای الهی هم عقیده و همراه گشته اند.

در حقیقت، شفاعت پاداش و جایزه الهی است به کسانی که در دنیا اهل ایمان

و عمل صالح بوده اند.

در آیات و روایات، شرط اساسی شفاعت، تحصیل رضایت خداوند بیان شده است که جز از طریق اطاعت و بندگی و عمل به دستورات او و پیروی از فرستادگان و خلفای او حاصل نمی شود. (۳)

یعنی بر خلاف پارتی بازی که امری ناحق و نارواست و برپایه استحقاق افراد نیست. شفاعت، بر مبنای استحقاق افراد استوار است. استحقاقی که به واسطه عقیده و عمل خویش در دنیا آن را تحصیل کرده اند.

۳- شفاعت، قانون است.

شفاعت، قانونی است که در مورد برخی از گنهکاران وضع شده است. بر اساس این قانون، خداوند به انسانها وعده داده است که اگر شرایط مذکور این قانون را، که در ایمان و عمل نیک خلاصه می شود، در دنیا تحصیل کنند، به پاس اعمال خوب شان، خطاهایی را که ممکن است به حکم انسان بودن گاهی گرفتار آن شوند و موفق به توبه و جبران آن نشوند مورد عفو و بخشش قرار خواهد داد. در حقیقت، شفاعت قانونی است حاکم و مقدم بر قانون کیفر و عذاب مجرمین؛ که بر اساس آن، مجرمینی که به واسطه عمل خود در دنیا، قابلیت و استحقاق شفاعت را تحصیل کرده اند، مورد عفو و بخشش خداوند قرار گرفته و دیگر مشمول قانون عذاب و کیفر الهی نخواهند بود.

همانند قوانین موجود در کشورها، که طبق یک ماده و بند قانون، کسی که مرتکب جرم خاصی شود باید پنج سال زندانی بکشد و طبق ماده قانونی دیگر که حاکم و مقدم بر قانون قبلی است، هر مجرمی که واجد شرایط عفو باشد، قبل از تحمل دوره کامل حبس که برای او پیش بینی شده، مورد عفو قرار گرفته

و آزاد می شود.

عفو چنین مجرمی، نه تبعیض است و نه نقض قانون؛ بلکه بر اساس قانون دیگری است که مقدم و حاکم بر قانون اولیه کیفر مجرمین و برخاسته از استحقاق و قابلیت شخص مجرم است.

قانون شفاعت و بخشش مجرمین خاصی که شرایط آن را در دنیا تحصیل کرده اند، نسبت به قانون اولیه کیفر و عذاب مجرمین، نیز همین وضعیت را دارد. شفاعت، نقض قانون و تبعیض نیست بلکه قانونی است حکیمانه که مقدم بر قانون اولیه کیفر مجرمین است و خداوند آن را بر اساس استحقاق و قابلیت افراد وضع کرده است. بر خلاف پارتی بازی که نقض و تبعیض و قانون شکنی است.

۴- همه انسانها در برابر قانون شفاعت، یکسانند.

همان گونه که بیان شد، شفاعت امری بی حساب و گتره نیست و خداوند با هیچ کس رابطه قوم و خویشی ندارد. بلکه مبتنی بر حصول شرایطی است که برای عموم مردم بیان شده است و هیچ تبعیضی بین بندگان در امکان بهره مندی از این قانون وجود ندارد. هر انسانی مختار و قادر است تا با تحصیل آن شرایط، از شفاعت بهره مند شود و خود را در معرض بخشش و عفو اخروی قرار دهد. بر خلاف پارتی بازی که تبعیض محض و غیرمبتنی بر پایه استحقاق افراد است.

۵- نقش اولیای الهی در شفاعت

با توجه به مطلب مذکور در بند ۱، شفاعت، همان مغفرت الهی است که از طریق اسباب خاصی، که خداوند آنان را سبب و واسطه فیض خود قرار داده است، اعطا می شود. اولیای الهی از سوی خداوند به عنوان اسباب مغفرت و واسطه های فیض منصوب شده اند. به همین جهت، جز طبق خواست و اراده

او، نه سخن می گویند و نه توان دم زدن و شفاعت گری دارند. شفاعت آنان تنها برای کسانی است که شرایط آن را در دنیا تحصیل کرده اند و در نتیجه خداوند اراده بخشش آنان را کرده است. قرآن کریم: «لایشفعون الا لمن ارتضى؛ شفاعت نمی کنند مگر برای کسانی که مورد رضایت و پسند خداوند باشند»(۴).

بنابراین، چنین نیست که خداوند در روز قیامت ناگهان با وساطت و شفاعت اولیای الهی مواجه شود و تحت تأثیر آنان و به منظور جلب رضایت آنان و بدون استحقاق مجرمین، آنها را ببخشد. بلکه خداوند بر اساس قانون شفاعت اراده عفو و بخشش این مجرمین را داشته است و بدین جهت شفیعان را به عنوان اسباب و واسطه قرار داده است تا برای این مجرمین درخواست بخشش کنند. واسطه قرار دادن اولیای الهی به عنوان اسباب مغفرت مبتنی بر اراده خداوند بر جریان امور عالم هستی بر اساس نظام اسباب و مسببات است و نکته انتخاب اولیای الهی به عنوان اسباب و وسائط فیض، علاوه بر تکریم و بزرگداشت آنان و نیز جلب توجه مردم و روی آوردن و بهره مند شدن از این اسوه های هدایت، به نوعی تجلی ارتباط معنوی و سنخیت فکری و عملی است که در دنیا میان آنان و شفاعت شوندگان وجود داشته است.

حاصل سخن:

الف) شفاعت، قانونی است که خداوند بر اساس آن عده خاصی از مجرمین، که شرایط مذکور در این قانون را تحصیل کرده اند، مورد مغفرت و بخشش خود قرار می دهد. یعنی این قانون حاکم و مقدم بر قانون کیفر مجرمین است.

ب) بر اساس این قانون، عفو و بخشش مجرمین، بر پایه استحقاق افراد خواهد بود

و تنها کسانی مورد بخشش و آمرزش قرار می گیرند که در دنیا با عمل خود، قابلیت این رحمت را تحصیل کرده اند.

ج) همه انسانها در برابر این قانون مساوی اند، و مختار و قادرند تا با تحصیل شرایط آن، در آخرت از آن بهره مند شوند. و هیچ فرق و تبعیض بین بندگان وجود ندارد.

د) خداوند تحت تأثیر شفیعیان نی... بلکه آنان تحت تأثیر اراده و خواست او شفاعت می کنند و شفاعت آنان، تجل... اراده حکیمانه اوست.

و این درست، بر خلاف پارتی بازی و شفاعت های مرسوم دنیوی است که نقض قانون است و هرگز بر پایه استحقاق افراد نیست بلکه تبعیض ناحق و نارواست که در آن شخص مجرم، شفیع و واسطه را برمی انگیزد و شفیع نیز به واسطه نفوذ و قدرت تأثیر گذاری که برحاکم دارد، در او تأثیر گذاشته و در نهایت حاکم تحت تأثیر شفیع، مجرم را می بخشد.

ناگفته نماند شفیعیان کسانی اند که به مقام «راضیه مرضیه» نزد خداوند رسیده باشند تا قابلیت شفاعت برای دیگران را داشته باشند و این مقام حقیقی است و با ادعا یا شخصیت حقوقی تنها قابل دست یابی نیست.

پی نوشت ها:

۱) سوره طه (۲۰)، آیه ۱۰۹.

۲) سوره انبیاء (۲۱)، آیه ۲۸.

۳) سوره انبیاء (۲۱)، آیه ۲۸؛ بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۲۲۰.

۴) سوره انبیاء (۲۱)، آیه ۲۸.

لطفا در مورد لزوم رهبری در حکومت اسلامی توضیح دهید؟

پرسش

لطفا در مورد لزوم رهبری در حکومت اسلامی توضیح دهید؟

پاسخ

پاسخ دقیق و جامع به این پرسش تحقیقی ژرف و گسترده می طلبد و از حوصله یک نامه و حتی یک مقاله بیرون است، لیکن با فشرده گی و اختصار نکاتی را یادآور می شود: الف) ضرورت وجود «ولایت فقیه» در نظام اسلامی بدون شناخت ماهیت حکومت دینی و لوازم و کار ویژه های آن امکان پذیر نیست.

ب) حکومت دینی از چند جهت با نظام های سکولار، (secular) لائیک (laic) و بی اعتنا به دین تفاوت دارد پاره ای از این تفاوت ها عبارت است از: ۱- تفاوت در اهداف: رژیم های نامبتنی بر دین، اعم از مردم سالار، (Democratic) فردسالار (Monarchy) و الیگارش (Oligarchy) به یک معنا دولت های حداقلی (Minimal) هستند. به عبارت دیگر اساسی ترین هدف آنها تأمین نیازمندی های دنیوی شهروندان می باشد و هدفی فراتر از آن در نظر ندارد. لیکن نظام دینی در هدف دو منظوره (Biplay) است و علاوه بر نیازمندی های این جهانی، تأمین خیر و سعادت اخروی و جاودانی را نیز مد نظر دارد.

۲- تفاوت در کار ویژه های دولت: وظایف و کارکردهای (Functions) نظام های غیردینی نیز متناسب به هدف آنها حداقلی می باشد. یعنی اساسی ترین وظیفه آنها تأمین بهداشت، آموزش، امنیت، رفاه و توسعه (Development) مادی است. در مقابل حکومت دینی وظایف بیشتری برعهده دارد، یعنی علاوه بر لزوم ارائه خدمات بالا، باید به برنامه ریزی صحیح و تلاش در جهت تربیت دینی و معنوی جامعه، رشد و بالندگی فضایل و کمالات عالیه انسانی و گسترش تقوی همت گمارد و جامعه را به سوی تأمین سعادت پایا و فناپذیر رهبری کند.

۳- تفاوت در روش ها: روش های اجرایی نظام های سکولار و دینی در پاره ای

از موارد تفاوت دارد. تفاوت در اهداف و کار ویژه ها لاجرم در گزینش شیوه ها کارگر خواهد افتاد. به عبارت دیگر در نظام های بی اعتنا به دین انگاره «هدف وسیله را توجیه می کند» امری پذیرفته شده و عقلانیت ابزاری (Instrumental Reason) آخرین مرجع تصمیم گیری است. اما در حکومت دینی استفاده از روش های معارض با کرامت الهی و ارزش های والای اخلاقی و ویرانگر سعادت جاودانی بشر مجاز نیست، بنابراین عقل ابزاری در کادر قوانین الهی و احکام عقل فراابزاری و توحیدی فعالیت دارد.

۴- تفاوت در خاستگاه قانون: در نظام های نامبتنی بر دین خاستگاه قانون چیزی جز تمایلات، خواسته ها، هوس ها و گرایشات آدمیان نیست. به عبارت دیگر همه نظام های سکولار مبتنی بر نوعی انسان مداری و اومانیزم (Humanism) می باشند اعم از اومانیزم فرد مدارانه (Individual Humanism) که در نظام های دمکراتیک جاری است، و یا اومانیزم جمع گرایانه (Collectivist Humanism) که در رژیم های سوسیالیستی و کمونیستی جاری است. اما در حکومت دینی منشأ اصلی قانون خداوند است. و تنها قانونی رسمیت دارد که از سوی خداوند جعل شده و یا لااقل با اصول و قواعد کلی مورد قبول شارع سازگار باشد. بنابراین کارکرد مجاری قانون گذاری در چنین نظامی کشف و استنباط قوانین الهی و تطبیق آن بر نیازمندی های زمان است.

۵- تفاوت در زمامداران و کارگزاران: رهبری هر جامعه ای متناسب با ارزش ها و آرمان های جامعه و اهداف اساسی حکومت در آن جامعه تعیین می شود. از این رو در نظام های لائیک و سکولار شرایطی بیش از توانایی مدیریت کلان اجتماعی لازم نیست، اما در نظام اسلامی شرایط بیشتری لازم است که اصول آنها عبارت است از: (۱) صلاحیت علمی، که اصطلاحاً

از آن به «فقاہت» تعبیر می شود و به معنای شناخت دقیق فقهی و حقوقی اسلام در همه ابعاد و مسائل فردی و اجتماعی است. زیرا فرض آن است که آنچه در جامعه اسلامی ملاک عمل و قانون قرار می گیرد همان قوانین الهی است. بنابراین وجود رهبری که توانا بر استنباط احکام الهی در مسائل کلان اجتماعی بوده و بتواند در مسائل مختلف حکم دینی را کشف و به اجراء درآورد ضروری می نماید.

ممکن است گفته شود مجلس شورای اسلامی و شورای نگهبان برای این امر کافی است. در حالی که چنین نیست، این مسأله علل متعددی دارد که پاره ای از آنها در مطالب بعدی آشکار خواهد شد.

۲) صلاحیت اخلاقی، یعنی تعهد و التزام و پای بندی عمیق به هنجارها و ارزش های دینی و اخلاقی، دوری از اوصاف رذیله، دوری از هواپرستی و خودخواهی و دنیاطلبی، که اصطلاحاً از آن به عدالت و تقوی تعبیر می کنیم.

رهبر یک جامعه اسلامی نمی تواند فاقد ارزش های عالی اخلاقی باشد، زیرا: اولاً، انسانی که فاقد صلاحیت اخلاقی است، نمی تواند کارکرد مثبت تربیتی و اخلاقی که از اهداف نظام اسلامی است داشته باشد.

ثانیاً، معمولاً انسان ها الگوپذیری شدیدی از اخلاق، سیره و منش زمامداران دارند، چنانکه پیامبر اکرم (ص) فرمودند: «الناس علی دین ملوکهم» بحار الانوار، ج ۱۰۲، ص ۷) بنابراین کسی که الگوی درستی برای جامعه نباشد نمی تواند در رأس نظام اسلامی قرار گیرد.

۳) کفایت در مدیریت کلان اجتماعی، منش صحیح سیاسی و اجتماعی، شجاعت، تدبیر. مجموع این شرایط همان چیزی است که اصطلاحاً «ولی فقیه» گفته می شود. بنابراین اگر قرار باشد ولی فقیه در رأس نظام نباشد یکی از دو

کار باید انجام گیرد: ۳۱- رئیس جمهور دارای همه صلاحیت های لازم رهبری باشد. در این صورت همان ولی فقیه را رئیس قوه مجریه قرار داده ایم و در واقع نقش او را در امور اجرایی پررنگ تر کرده ایم.

۳۲- ولی فقیه نقش مشاور برای رئیس قوه مجریه داشته باشد و در مسائل کلان حکومتی نظر او را راهنمایی کند. در این صورت دو فرض پدید می آید: ۳۲۱- یا اینکه رئیس جمهور موظف به اجرای منویات او است، در این صورت این همان ولایت فقیه است، زیرا او بر رئیس قوه مجریه ولایت دارد.

۳۲۲- رئیس جمهور موظف به پیروی از منویات او نباشد، در این صورت رعایت احکام الهی تضمین نشده و دیگر نظام اسلامی نخواهد بود. افزون بر آن ولایت فقیه کارکردهای دیگری دارد، از جمله: ایجاد تعادل بین قوا که در نظام های مبتنی بر تفکیک قوا (Decentralized) از مهمترین مشکلات است. لیکن رعایت اختصار ما را از بررسی و تفصیل آن معذور می دارد.

برای آگاهی بیشتر ر. ک: فلسفه سیاست، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

فرق بین ولایت با واو مفتوح و ولایت با واو مکسور چیست و آیا پایه ولایت با واو مکسور از ولایت با واو مفتوح است یا موضوع بر عکس هست؟

پرسش

فرق بین ولایت با واو مفتوح و ولایت با واو مکسور چیست و آیا پایه ولایت با واو مکسور از ولایت با واو مفتوح است یا موضوع بر عکس هست؟

پاسخ

در رابطه با اینکه آیا معنای ولایت به فتح و ولایت به کسر متفاوت است یا خیر علماء اهل لغت اختلاف دارند. بعضی از کتاب های لغت فقط ولایت به کسر نقل کرده اند (کتاب العین، خلیل، ص ۸۶۸) مقایسه اللغه می گوید هر دو معنایشان قرب است (ج ۶، ص ۱۴۲) لسان العرب از قول سیویه نقل می کند که به فتح مصدر و به کسر اسم مصدر است (ج ۱۵، ص ۴۰۱)

راغب در مفردات القرآن می گوید به کسر به معنای نصرت است اما به فتح به معنای تصدی و صاحب اختیاری است و گفته شده معنای هر دو یکی است و حقیقت آن همان تصدی و صاحب اختیاری است. (نقل از کتاب خلافت و ولایت از دیدگاه قرآن و سنت، نشریه حسینیه ارشاد، ص ۳۳۹)

و در فرهنگ نفیسی گوید هر دو به معنای حکومت و قدرت است (علی اکبر نفیسی، ج ۵، ص ۳۸۸۷) و فراء در ذیل آیه شریفه ما کان من بعضهم گفته کسر دادن بهتر است، چون در اینجا مراد صاحب اختیار بودن است حال آنکه به فتح غالباً به معنای نصرت است. (تاج العروس، ج ۱۰، ص ۳۹۹)

با توجه به این مطالب روشن می شود که اگر این دو را یک معنا گرفتیم دیگر این سؤال که کدام اصل و کدام فرع است معنا نخواهد داشت. ولی اگر یکی به معنای تصدی و صاحب اختیاری و حکومت شد

و یکی به معنای نصرت _ که بین اهل لغت اینکه کدام به معنای اول و کدام به معنای دوم است اختلاف است _ در این صورت آنکه به معنای تصدی و صاحب اختیار و حکومت و قدرت است اصل و دیگری که به معنای نصرت و یاری است فرع خواهد بود چون یکی از شؤون داشتن قدرت و حکومت و اختیار نصرت و یاری کردن است.

برای تحقیق در این رابطه می توانید به کتاب ولایه ها و ولایت ها از استاد مطهری و مقاله ای از فتح الله امیدی در کتاب خلافت و ولایت از نظر قرآن و سنت، ص ۳۹۵ مراجعه فرمایید.

با تشکر از شما مطلبی است که متأسفانه به آن توجهی نشده و با این کار از حد و حدود خارج شده این است که بعضی افراد به علت های فراوان مثل احساساتی شدن و در یک شرایط خاص قرار گرفتن باعث گمراهی و بدبینی خیلی از افراد می شود و آن این است که بعضی از بسیجیان و جوانان

پرسش

با تشکر از شما مطلبی است که متأسفانه به آن توجهی نشده و با این کار از حد و حدود خارج شده این است که بعضی افراد به علت های فراوان مثل احساساتی شدن و در یک شرایط خاص قرار گرفتن باعث گمراهی و بدبینی خیلی از افراد می شود و آن این است که بعضی از بسیجیان و جوانان و حتی بعضی از مسئولین نام بنیانگذار انقلاب اسلامی و مقام رهبری را در کنار اسامی ائمه معصومین علیهم السلام می آورند و با کارها و شعارهای افراطی حضرات معصومین علیهم السلام را با ایشان مقایسه می کنند و این افراد میدانند با این کارشان و از حد خارج شدنشان عده زیادی را گمراه کرده و نسبت به مقام رهبری و امام خمینی بدبین زده می کنند و با این کارشان روی حقیقت پرده انداخته و خود این کارها که مرحله ای از کفر است را انجام میدهند و با این اعمالشان ائمه اطهار علیهم السلام که جانشینان و

خلیفه های الهی هستند و دومی ندارند را بسیار پایین می آورند و با این کار در حقیقت خداوند را ناچیز می شمارند و این بزرگان هم نسبت به این اعمال به شدت ناراحت شده و جملاتی هم گفتند خود مقام معظم رهبری روزی در صحبتشان فرمودند: وقتی نام امیرالمومنین و ولی عصر علیه السلام را در کنار نام من میبیرید بدنم به لرزه در می آید ماها خاک پای غلامان آن بزرگواران هم نمیشویم. و آیت الله بروجردی هم به فردی که گفته بود که برای سلامتی آقا امام زمان و آیت الله بروجردی صلوات. آیت الله بروجردی به شدت با این فرد برخورد کرده و یاد آور شده بود نباید نام مرا در کنار حضرت بیاورید و خود امام خمینی هم مثالهای زیادی از این چیزها را داشته اند. و از آیت الله قاضی آن عارف بزرگ که امام خمینی در مورد ایشان فرموده بود: قاضی کوهی بود از عظمت و مقام توحید. آیت الله سید میرزا علی آقا قاضی که با این همه مقاماتی که از ایشان نقل شده در جواب کسی که به آیت الله قاضی گفته بود شما انسان کامل هستید؟ ایشان فرموده بودند: من لنگه کفش انسانهای کامل هم نمیشوم و این سخن نه از روی تعارف و این چیزها بلکه حقیقت مطلب را گفته بود چون اولیای خدا تعارفات و چیزهایی که به غلط مرسوم هست را ندارند و این شان و عظمت مقام امامت و نورهای خداوند هست که دومی ندارند. ببخشید طولانی شد فقط می خواستم این اعمال که شاید غرضی هم

نداشته باشند این افراد ولی ندانسته ضربه ای محکم به دین و حدود الهی و مقام و عظمت امام معصوم و جانشینان خدا می زنند که بزرگترین جنایت است و با این کارها نام بزرگانی مانند مقام رهبری و امام خمینی را در جامعه خراب می کنند. حتی من میشناسم افرادی را که با دیدن این گوه مسائل از مقام معظم و امام خمینی برگشته اند. . لازم است که با این افراد به شدت برخورد شده یا از طرف مسئولان با این بدعت به شدت مبارزه کرد که ضربه های مهلکی به دین و نام این بزرگان (مقام رهبری و ولی فقیه) زده خواهد شد.

پاسخ

ضمن تشکر از روحیه منطقی شما از آن جهت که عقلانیت با احساسات در آن توأمان شده است نکات ذیل خاطر نشان می شود:

۱. ما هم با شما همسخن و همدل هستیم که هیچ کس را نباید با رسول مکرم اسلام(ص) و اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) مقایسه کرد. همان طور که یادآور شدید رهبران و بزرگان دینی ما نه از سوی تعارف بلکه به عنوان یک واقعیتی که بدان اعتقاد داشتند، هنگام ذکر نام ائمه خصوصا حضرت بقیه الله(عج) می فرمودند: «روحی لتراب مقدمه الفدا» یعنی جان ما فدای خاک پای آن حضرت باد.

از این رو ما هم خودمان باور به این مسأله داریم و هم در آثار منتشره (کتاب، مجله، پرسش و پاسخ) و یا سخنرانی ها و ... و هم در موارد مربوط به دانشجویان، به جوانان و مبلغین و ... این امر را متذکر می شویم.

۲. در عین حال این بزرگان و

رهبران دینی ما بر اساس حدیث شریف نبوی (ص) که «علماء امتی افضل من انبیاء بنی اسرائیل» ارجمندتر و گرامی تر از پیامبران بنی اسرائیل هستند حائز مقام و جایگاه والاّی هستند. کما اینکه بر اساس ادله عقلی و نیز روایات فراوان آنان نمایندگان و جانشینان ائمه بلکه بر اساس توقیع صادره از حضرت ولی عصر (عج) آنها حجت امام عصر (عج) بر ما هستند. از این رو احترام و تجلیل به آنها در حقیقت تجلیل از خود ائمه است. خود این بزرگان دریائی از وارستگی و معنویت هستند که متأسفانه برخی به نام محبت به اهل بیت نسبت به این علماء و بزرگان بی اعتنایی و کم توجهی می کنند.

آری نباید این تجلیل و احترام به آنها صورت مبالغه به خود گرفته، آنها را با ائمه همسان بینداریم، زیرا این افراط کاری و مبالغه نه شأن این بزرگان را بالا می برد و نه بزرگان راضی هستند، بلکه همان طوری که فرمودید باعث بدبینی هایی می شود.

معنای حکومت دینی چیست؟ حاکمیت متدینان، اجرای احکام دینی یا برآمدن همه ارکان حکومت از دین؟

پرسش

معنای حکومت دینی چیست؟ حاکمیت متدینان، اجرای احکام دینی یا برآمدن همه ارکان حکومت از دین؟

پاسخ

حکومت دینی آن است که هماهنگ با تعالیم دینی و بر اساس دین باشد و دست کم در هیچ زمینه ای با آموزه های دینی ناسازگار ننماید. البته در این بحث دین اسلام محور سخن است نه هر دینی. برای درک دقیق معنای حکومت دینی، توجه به نکات زیر سودمند است:

۱. بی تردید دینداری حاکمان و کارگزاران، بدون رعایت احکام و قواعد دینی در تدوین و اجرای قوانین، کافی نیست؛ زیرا حکومت دینی به معنای نظام «دین مدار» است. بنابراین، نمی تواند احکام و دستورهای الهی را زیر پا نهد. پس التزام به احکام الهی از ویژگی های اساسی وجدایی ناپذیر حکومت دینی است. قرآن مجید بی بهره گان از این ویژگی را کافر می خواند و می فرماید: «و من لم یحکم بما انزل الله فأولئک هم الکافرون.» ۱

۲. آیا افزون بر رعایت احکام الهی، ساختار و ارکان حکومت نیز باید تماماً برگرفته از دین باشد؟ برای پاسخ به این پرسش، باید گستره سیاسی دین بررسی شود؛ یعنی باید مشخص گردد، در حوزه سیاست، دین چه ارمغانی برای بشر آورده است؟ آیا تنها به ذکر پاره ای از تعالیم و هنجارهای مربوط به مناسبات سیاسی و اجتماعی، بدون ارائه شکلی ویژه از حکومت، بسنده کرده است یا به نوعی خاص از حکومت با ساختاری ویژه و نیز چگونگی شکل گیری و انتقال قدرت سیاسی توجه دارد؟ بنابر دیدگاه دوم، فقط به کارگیری هنجارها و عدم ستیز با آنها برای دینی خواندن حکومت کافی نیست و حکومت دینی مطلوب، نظامی است که همه ارکان و ابعادش برگرفته از دین و سازگار با

آن باشد.

با مراجعه به نصوص دینی و سیره پیشوایان معصوم در می یابیم اسلام هر گونه حکومتی را بر نمی تابد. واپسین آیین آسمانی حکومتی را تأیید می کند که:

(الف) حاکمانش دارای ویژگی ها و صلاحیت های معین و تعریف شده در نصوص دینی باشند.

(ب) از راه های معین، یعنی نصب الهی و مقبولیت مردمی، قدرت را به دست گیرند.

(ج) در اعمال حکومت شیوه ها و هنجارهای تبیین شده در منابع دینی را رعایت کنند.

البته این بدان معنا نیست که تمام ساختار و ارکان حکومت به نحو ثابت و انعطاف ناپذیری در دین مشخص گردیده است. مراد آن است که اصول و زیر ساخت هایی اساسی و مشخص در دین وجود دارد که حکومت با آن ها ماهیت و چهره ای ویژه می یابد و از دیگر نظام های سیاسی متمایز می شود؛ برای مثال یکی از شاخصه های اصلی حکومت اسلامی ولایت معصوم و نایب معصوم بر جامعه از طریق نصب الهی است؛ ولی پاره ای از خصوصیات مربوط به ساختار و ارکان حکومت، متناسب با مقتضیات زمان و مکان و گسترده و پیچیده شدن نهادهای اداری - اجتماعی و گسترش دایره وظایف و خدمات دولتی انعطاف پذیر است؛ یعنی مثلاً می توان حکومت اسلامی را به صورت متمرکز یا نامتمرکز تشکیل داد.

۳. حکومت دینی مراتب و درجاتی دارد. مرتبه عالی و ایده آل حکومت دینی آن است که همه امور و ارکانش مبتنی بر دین و هماهنگ با آن باشد؛ ولی وقتی تأسیس دولت تمام عیار دینی ممکن نیست، باید مرتبه نازل تر آن را اجرا کرد. مرتبه نازل یا بدل اضطراری حکومت دینی، حکومتی است که در آن احکام و قوانین دینی رعایت شود، هر چند کل

نظام از تعالیم دینی برنیامده و در رأس آن حاکم منصوب از سوی خداوند قرار نداشته باشد. البته چنین حکومتی، تنها در صورت عدم امکان تأسیس دولت کامل اسلامی، روا است. ۲.

۱. مائده ۴۴.

۲. برای آگاهی بیش تر ر.ک: نظام سیاسی اسلام، محمد جواد نوروزی، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی؛ اندیشه حوزه، سال پنجم، شماره اول و دوم؛ ویژه نامه ولایت فقیه، دانشگاه علوم اسلامی رضوی؛ پرسش ها و پاسخ ها، محمد تقی مصباح یزدی، ج ۱، ص ۴۷ - ۴۵.

دستاوردهای بشری، قوانین علمی و یا اجتماعی چه نقشی در حکومت دینی دارد؟

پرسش

دستاوردهای بشری، قوانین علمی و یا اجتماعی چه نقشی در حکومت دینی دارد؟

پاسخ

دستاوردهای بشری چند گونه است؛

یکم. مقبولات و پسند جامعه، فرهنگ، آداب، رسوم و سنت های نهادینه شده در طول تاریخ؛ این گونه امور را در یک جمع بندی می توان تحت عنوان «عرف» قرارداد. بنابراین آنچه در باب عرف گفته شد، در اینجا نیز تا حدود زیادی قابل تطبیق است. ر.ک: پاسخ پرسش ۲۱.

دوم. دستاوردهای علمی؛ ره آوردهای علمی نقش های مختلفی ایفا می کنند؛ از جمله:

۱. موضوع شناسی

موضوعات احکام و قوانین دینی چند گونه است: برخی ساده و روشن و بعضی پیچیده و نیازمند کارشناسی دقیق است. علوم بشری در شناخت موضوعات این گونه احکام و قوانین، کارآیی بالایی دارد. از طرف دیگر «موضوع شناسی» در تشخیص مصادیق احکام ثانویه و احکام حکومتی، رکن اساسی است و علوم و دانش های بشری، در این عرصه شدیداً مورد نیازند.

۲. تبدیل موضوع

علوم بشری گاه موضوع احکام شرعی را دگرگون ساخته و از این طریق موجب تغییر حکم می شوند؛ مثلاً دسترسی بشر به دانش انتقال خون، موجب می شود، خون از محدوده نجاساتی که فاقد منفعت حلال است، خارج شده، تحت عنوان موضوعاتی قرار گیرد که دارای منفعت حلال است. با این تغییر، موضوع جدیدی برای مبادلات اقتصادی ایجاد و مبادله آن قانونی می شود.

۳. موضوع سازی

رشد دانش بشر همواره موضوعات نوینی را فرا روی فقه اسلامی قرار می دهد؛ مثلاً توانایی بشر در باروری، موضوع جدیدی در نظام حقوقی خانواده ایجاد و ناچار استنباط و وضع قوانین مربوط به خود را طلب می کند.

۴. روش شناسی

بسیاری از احکام و قوانین اجتماعی دین، به گونه های مختلف قابل انجام است. «دانش بشری» در کشف شیوه های برتر

و هماهنگ با مقتضیات و نیازمندی های زمان، فایده بسیاری دارد.

بنابراین نقش دانش بشری، در قانون گذاری معمولاً یکی از راه های یاد شده است.

نقش مدیریت در حاکمیت و حکومت دینی تا چه اندازه است؟ مدیریت علمی و فقهی در حکومت دینی چه نقشی دارند؟ کدام نقش مهم تری را به عهده دارد؟

پرسش

نقش مدیریت در حاکمیت و حکومت دینی تا چه اندازه است؟ مدیریت علمی و فقهی در حکومت دینی چه نقشی دارند؟ کدام نقش مهم تری را به عهده دارد؟

پاسخ

بدیهی است بدون مدیریت، هیچ نظام و حکومتی ممکن نیست به وجود آید. در هر حکومتی «مدیریت» نقش بسیار اساسی و حیاتی دارد.

نکته دیگر آنکه «مدیریت فقهی» واژه ای مجعول و نوساخته است که:

یکم. تعریف دقیقی از آن به دست داده نشده است.

دوم. هیچ یک از فقیهان و اندیشمندان در حوزه نظام سیاسی اسلام، از چیزی به نام «مدیریت فقهی» سخن نرانده اند.

سوم. در لایه های مختلف نظام جمهوری اسلامی نیز مشاهده می شود که عموماً مدیرانی با تحصیلات دانشگاهی و با استفاده از شیوه های علمی، در اداره کشور دخالت دارند. آنچه مهم است، اینکه همه مدیران و برنامه ریزان در عرصه های مختلف - در عین استفاده از بهترین شیوه های علمی - همواره باید ارزش های دینی را پاس دارند و هنجارهای شریعت را همراه با نوآوری های علمی به کار بندند.

برای روشن تر شدن مطلب، باید توجه داشت که هر جامعه ای آرمان ها، اهداف و ارزش هایی دارد. این آرمان ها و ارزش ها، در عرصه علم (به معنای Science) مشخص نمی شود؛ بلکه اموری فراعلمی است. از طرف دیگر «علم»، می تواند شیوه ها و روش های رسیدن به اهداف و آرمان ها را به انسان بیاموزد.

بنابراین اینکه چه آرمانی را برگزینیم؛ مثلاً آیا آرمان و هدف ما سعادت دنیوی و اخروی انسان باشد؛ یا تنها به دنیا بیندیشیم؟ آیا تعالی و تکامل انسان را هدف اساسی قرار دهیم؛ یا لذت و بهره مندی از حیات مادی را؟ آیا در جست و جوی برقراری عدالت در جامعه باشیم؛ یا اصالت را

به آزادی افراد بدهیم؟ هیچ یک از این امور، علمی نیست و دانش تجربی، پاسخی برای آن ندارد؛ اما هر کدام که برگزیده شود، دانش بشری تا حدی می تواند راه رسیدن به آنها را بیاموزد.

از طرف دیگر، اگر گزیده ما «خیر دو جهان» و هدف اساسی ما «تعالی و تکامل انسان» باشد؛ طبیعی است که برای رسیدن به آن به منابع فراعلمی - چون معرفت و حیانی - حاجت بیشتری خواهد بود و ارزش های بیشتری، برای تنظیم مناسبات این جهانی و آن جهانی به کار خواهد آمد. در عین حال علم نیز در این عرصه، روش هایی را فراروی انسان می گذارد؛ لیکن گزینش روش های پیشنهاد شده از سوی علم، باید متناسب و همساز با ارزش ها و اصول پذیرفته شده در دین باشد.

بنابراین هم حکومت دینی و هم حکومت سکولار، آرمان ها و ارزش های خود را از بیرون علم دریافت می کنند و هم در گزینش شیوه ها و روش ها، می توانند از علم بشری استمداد جویند؛ لیکن گزینش هر یک از روش های بدیل، به تناسب آرمان ها و اهداف و نظام ارزشی، خواهد بود.

نتیجه آنکه:

۱. علم به تنهایی هیچ غایت و هدف مشخصی را در نظام مدیریت تعقیب نمی کند؛ و مدیریت علمی خالص وجود خارجی ندارد.

۲. هیچ تقابلی بین مدیریت علمی و دینی نیست؛ بلکه تقابل بین نظام مدیریت دینی و مدیریت سکولار است. تفاوت آن دو نیز از این روست که مدیریت سکولار هیچ منبع فرا بشری را بر نمی تابد، اما مدیریت دینی متکی به وحی و هدایت های الهی است.

۳. علمی خواندن مدیریت سکولار شعاری فریبنده بیش نیست. مدیریت دینی و غیر دینی هر دو متناسب با نظام ارزشی خود از عقل،

علم و دانش بشری بهره می جویند. برای آگاهی بیشتر ر.ک: نگارنده، سکولاریسم، بحث مدیریت علمی و مدیریت فقهی.

حکم اسلام درباره مخالفان ولایت فقیه چیست؟ آیا قبول نداشتن ولایت فقیه گناه و کفر است؟

پرسش

حکم اسلام درباره مخالفان ولایت فقیه چیست؟ آیا قبول نداشتن ولایت فقیه گناه و کفر است؟

پاسخ

مخالفان ولایت فقیه چند دسته اند:

۱. غیرمسلمانان و غیرشیعیانی که مبنای ولایت فقیه را نمی پذیرند.
 ۲. شیعیانی که ولایت مطلقه فقیه را از روی اجتهاد یا تقلید نمی پذیرند.
 ۳. کسانی که با پذیرش اصل ولایت مطلقه فقیه، شخص ولی فقیه را قبول ندارند.
 ۴. کسانی که حتی با اعتقاد به صلاحیت شخص ولی فقیه، پاره ای از احکام حکومتی صادره از وی را نادرست می انگارند.
 ۵. کسانی که با علم و آگاهی به بودن ولایت فقیه در اسلام و وجود شرایط لازم شرعی در شخص ولی فقیه و علم و اعتقاد به درستی احکام صادره از سوی او، به مخالفت می پردازند.
- مخالفت در هر یک از صورت های یادشده، دو گونه متصور است:

یک. مخالفت اعتقادی (قلبی)؛ یعنی، در اعتقاد و بینش خود مسأله را نمی پذیرد و آن را انکار می کند. چنین مخالفتی از دیدگاه اسلام موضوع حرمت نیست و از نظرگاه قانونی نیز جرم به شمار نمی آید؛ مگر در فرض پنجم که از نظرگاه شرعی در مرتبه رد بر ائمه اطهار(ع) است؛ زیرا برای کسی که ولایت فقیه، به وسیله برهان ثابت می شود و ولی آن را آگاهانه انکار می کند؛ در این صورت انکارش بازگشت به انکار خدا و رسول(ص) خواهد بود. نگا: جوادی آملی، آیت الله عبدالله، ولایت فقیه، ولایت فقاقت و عدالت، ص ۳۵۲.

در مقبوله عمر بن حنظله از امام صادق(ع) آمده است: «من کان منکم قد روی حدیثنا و نظر فی حلالنا و حرامنا و عرف احکامنا فلیرضوا به حکماً فانی قد جعلته حاکماً علیکم، فاذا حکم بحکمنا فلم یقبل منه فأنما استخف بحکمنا و علینا رد و

الراذ علينا كالراد على الله و هوى على حد الشرك بالله؛ «آن کس از شما که روایتگر احادیث ما و جست و جوگر در حلال و حرام ما و آگاه به احکام ما است و [مردم به حکم بودن او رضایت دهند؛ همانا من او را حاکم بر شما قرار دادم. پس اگر به حکم ما حکم کند و از او پذیرفته نشود، همانا حکم ما نادیده گرفته شده و بر ما رد شده است و هر کس ما را رد کند، مانند کسی است که خدا را رد کند و در مرز شرک به خدا قرار دارد». اصول کافی، ج ۱، ص ۶۷؛ وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۹۸.

دو. مخالفت عملی؛ این گونه مخالفت به طور حتمی حرام و جرم است. البته مخالفت عملی نیز اقسام و مراتبی دارد که حکم هر یک، جداگانه قابل بررسی است. روشن است که مخالفت عملی، مستلزم هرج و مرج است؛ در حالی که مسائل اجتماعی و حکومتی، نیازمند وحدت رویه است و هیچ قانون و نظام سیاسی - اعم از اسلام و غیر اسلام آشوب، قانون گریزی و دلخواه گزینی را بر نمی تابد.

در نظام جمهوری اسلامی ایران، زمینه قانونی و منطقی التزام شخصی افراد به حکم ولی فقیه وجود دارد؛ یعنی، چه اینکه شخصی معتقد بر مشروعیت الهی باشد و چه معتقد به مشروعیت مردمی از طریق تفویض امر و یا قرارداد اجتماعی.

در هر صورت شرایط مقبول و پذیرفته شده براساس هر یک از مبانی یاد شده، به طور عینی در این نظام وجود دارد و بر پذیرندگان هر یک از آنها، به طور منطقی لزوم پیروی از فقیه حاکم را ثابت می کند.

اکنون که هم دستورات الزامی ولی فقیه و هم التزام شخصی افراد، دارای مبانی مشروع و قانونی است؛ می توان گفت: اطاعت از ولی فقیه، واجب و مخالفت عملی با او حرام است. البته مخالفان دسته سوم، چنانچه دلیل خاصی بر نظر خود دارند، می توانند آن را در اختیار خیرگان رهبری قرار دهند و نیز گروه چهارم - که حکم ولی فقیه را صحیح نمی دانند باید ضمن التزام عملی، رأی خود را به عنوان مشاوره به ولی فقیه منتقل کنند.

مطلب فوق شامل فقیهانی که ادعا می گردد به ولایت فقیه معتقد نیستند و مقلدان آنان نیز می شود؛ زیرا فقیهانی که در ولایت فقیه اختلاف نظر دارند، از نظر حربه می پذیرند که اگر مردم یک کشور حاضر شوند حکومت را بر اساس اسلام اداره کنند؛ این یک امر زمین مانده ای است که بر همگان - خصوصاً بر فقیهان واجب کفایی است تصدی آن را بر عهده بگیرند و اگر یک فقیه واجد شرایط رهبری، تصدی آن را بر عهده گرفت و امت اسلامی نیز او را قبول کردند؛ در این حال مخالفت و تضعیف او، جایز نیست. بنابراین کسی نمی تواند بگوید چون من ولایت فقیه را قبول ندارم، می توانم از قانون کشور اسلامی - که مورد قبول من نیست سرپیچی کنم و قوانین و مقررات آن را رعایت نکنم.

بله، اگر کسی از برخی مسائل و موضوعات و نحوه اجرای امور کشور ناراضی بود، حق انتقاد سازنده، نصیحت و تذکر دادن از باب «النصیحه لائمة المسلمین» را دارد. برای آگاهی بیشتر ر.ک:

الف. قاضی زاده، کاظم، اندیشه های فقهی سیاسی امام خمینی، ص ۲۲۲.

ب. حکیم، سید محمد سعید، منهاج الصالحین، ج ۱، ص ۱۱.

پ. حائری، سید کاظم، اساس الحکومه الاسلامیه،

چرا در زمان معصومین (ع) مجلس خبرگان وجود نداشت؟ فلسفه وجودی خبرگان چیست؟

پرسش

چرا در زمان معصومین (ع) مجلس خبرگان وجود نداشت؟ فلسفه وجودی خبرگان چیست؟

پاسخ

نصب رهبر و زمامدار جامعه اسلامی، به دو گونه ممکن است:

یک. نصب خاص

آن عبارت است از انتخاب یک شخص معین برای مقام یا سمتی؛ چنان که پیامبر اکرم (ص) و ائمه اطهار (ع) هر یک در زمان خود از طرف خداوند متعال برای مقام امامت، ولایت و رهبری جامعه اسلامی، نصب شده اند. برخی از این بزرگواران نیز در زمان حکومت خود، اشخاص معینی را برای اداره بعضی از شهرها یا ایالت ها منصوب می کردند؛ مثلاً مالک اشتر از سوی امام علی (ع) به فرمانداری مصر نصب شد.

در چنین بخش هایی، ضرورت وجود تشکیلاتی مانند مجلس خبرگان منتفی است؛ زیرا نصب امام در مورد یک شخص خاص است و دیگر تصور رهبری ها و اعمال ولایت های متعدد، وجود ندارد.

دو. نصب عام

در آن به جای تعیین فرد، به ذکر اوصاف، شرایط و صلاحیت ها تکیه می شود (مانند عدالت، فقاقت و...). بر اساس آن هر کس که دارای چنان صلاحیت هایی باشد، منصوب خواهد بود. در نتیجه برای شناسایی فرد صاحب صلاحیت، نیاز به کارشناسان و خبرگان پدید می آید. و چون در زمان غیبت، نصب ولی فقیه به صورت نصب عام است، وجود خبرگان برای تشخیص او لازم است؛ اما در زمان ظهور و بسط ید معصومین (ع)، فقهای عادل و سیاستمدار (مانند مالک اشتر و امثال او) به نصب خاصی از سوی امام معصوم تأمین می شدند؛ از همین رو نیازی به وجود خبرگان نبود.

فلسفه ولایت فقیه چیست؟

پرسش

فلسفه ولایت فقیه چیست؟

پاسخ

تبیین این مسأله به تحلیل دو نکته بر می گردد:

۱. چرا جامعه نیازمند زعامت و ولایت سیاسی است؟

۲. چرا در جامعه اسلامی این زعامت سیاسی، برای فقیه جامع شرایط قرار داده شده است؟

جامعه انسانی از آن جهت که مشتمل بر افراد با منافع، علاقه ها و سلیقه های متعارض و مختلف است، به طور ضروری نیاز به حکومت دارد. اجتماع انسانی - هر چند در حد بسیار مختصر نظیر یک قبیله یا روستا، نیازمند نظام و ریاست است. اصطکاک منافع، چالش میان افراد و اخلال در نظم و امنیت، مقولاتی است که وجود نهادی مقتدر و معتبر را جهت رسیدگی به این امور و برقراری نظم و امنیت ایجاب می کند. بنابراین، جامعه بدون حکومت یا دولتی که دارای اقتدار سیاسی لازم و قدرت برنامه ریزی، تصمیم گیری، اجرا و امر و نهی است، ناقص خواهد بود و دوام و بقای خویش را از دست خواهد داد.

امام علی(ع) در مقابل خوارج - که شعار «لا- حکم الا لله» سر می دادند و بر نفی وجود حکومت و امارت اصرار ورزیده، مدعی حکومت مستقیم خدا بر خویش بودند می فرمود: «انّه لا بد للناس من أمير برّ او فاجر يعمل فی امرته المؤمن»؛ «به ناچار مردم نیازمند وجود حاکم هستند؛ خواه نیکوکار و خواه بد کردار تا در حکومت او مرد با ایمان، کار خویش کند». نهج البلاغه، خطبه ۴۰.

سرّ نیاز به ولایت سیاسی در نقص و ضعف فرد انسانی نهفته نیست؛ بلکه در ضعف و نقص مجتمع انسانی است. بنابراین اگر جامعه ای از افرادی شایسته و حق شناس نیز فراهم آمده باشد، باز هم نیازمند حکومت و ولایت سیاسی است؛ زیرا اموری وجود دارد

که مربوط به جمع می شود و نیاز به تصمیم گیری کلی و در سطح عمومی دارد و فرد -از آن جهت که فرد است نمی تواند در این موارد تصمیم گیرنده باشد.

اختلاف نظام های سیاسی در اموری نظیر: شیوه توزیع قدرت، شرایط صاحبان قدرت، چگونگی احراز قدرت سیاسی، نقش و جایگاه مردم در واگذاری قدرت سیاسی و... است؛ و گرنه در اصل اینکه جامعه بشری نیازمند ولایت و زعامت سیاسی است، اتفاق نظر وجود دارد و تنها مخالف آن، آنارشیست ها هستند که نه عدد معتنا بهی اند و نه دلیل موجهی دارند.

اما اینکه در اندیشه سیاسی شیعه، زعامت سیاسی در عصر غیبت به فقیه جامع شرایط واگذار شده، بدان جهت است که رسالت و وظیفه حکومت، تطبیق امور مسلمانان با تعالیم شریعت است. هدف حکومت دینی، تنها برقراری امنیت و رفاه به هر شکل و سامان نیست؛ بلکه باید امور جامعه و روابط و مناسبات آن با احکام، اصول و ارزش های دینی مطابق باشد و این مهم نیازمند آن است که مدیر جامعه اسلامی -در عین برخورداری از توانایی های لازم در عرصه مدیریت آشناترین مردم به حکم خداوند در این موارد بوده و از فقاہت لازم در امور اجتماعی و سیاسی برخوردار باشد. امام علی (ع) می فرماید: «أیها الناس ان احق الناس بهذا الامر أقواهم علیه و أعلمهم بأمر الله فیه»؛ «ای مردم! سزاوارترین مردم به امارت و خلافت کسی است که بدان تواناتر و در آن به فرمان خدا داناتر باشد». همان، خطبه ۱۷۳.

پس جامعه اسلامی، نیازمند ولایت و زعامت سیاسی است؛ همچنان که هر جامعه دیگری برای برطرف کردن بعضی از کمبودها و نواقص اجتماعی خویش و تأمین نظم و

امنیت، محتاج آن است. این زعامت سیاسی به فقیه عادل توانا داده شده است؛ زیرا مدیریت جامعه اسلامی -افزون بر توانایی های مدیریتی به اسلام شناسی و فقه شناسی نیز نیازمند است. برای آگاهی بیشتر ر.ک: جوان آراسته، حسین، مبانی حکومت اسلامی.

ولایت به چه معنایی است؟

پرسش

ولایت به چه معنایی است؟

پاسخ

ولایت در لغت به معنای قرب و نزدیکی است.

فیومی می گوید: "وَلِيٌّ مِثْلُ فَلَسٍ بِه معنای قرب و نزدیکی است".

{پاورقی . مصباح المنیر، ماده ولی . پاورقی}

در اقرب الموارد آمده است: "وَلِيٌّ عبارت است از قرار گرفتن فرد یا شیء دوم به دنبال فرد یا شیء اول بدون فاصله ...".

{پاورقی . اقرب الموارد، ماده ولی . پاورقی}

راغب اصفهانی می گوید: "ولاء و توالی به معنای آن است که دو چیز و یا بیشتر طوری کنار هم قرار گیرند که بین آن دو، غیر از خود آنها چیز دیگری فاصله نبوده باشد".

{پاورقی . مفردات راغب، ص ۵۲۳. پاورقی}

با توجه به حالات اولیه انسان در کاربرد الفاظ و اینکه معمولاً کلمات را در آغاز برای بیان معانی مربوط به محسوسات به کار می برد، می توان گفت:

واژه "ولایت" در آغاز برای قرب و نزدیکی خاص در محسوسات "قرب حسی" به کار رفته است، آن گاه برای قرب معنوی استعاره آورده شده است. بر این اساس، هر گاه این واژه در امور معنوی به کار می رود بر نوعی از نسبت قرابت دلالت می کند و لازمه آن این است که ولی نسبت به آنچه بر آن دلالت دارد دارای حقی است که دیگری ندارد و می تواند تصرفاتی را بنماید که دیگری جز به اذن او نمی تواند. مثلاً ولی میت می تواند در اموال او تصرف کند. این ولایت او ناشی از حق وراثت است. کسی که بر صغیر ولایت دارد حق تصرف در امور وی را دارد، و کسی که ولایت نصرت دارد می تواند در امور منصور "آن کسی که نصرتش را عهده دار است" تصرف کند. خداوند ولی امر بندگان خویش است یعنی امور دنیوی و اخروی آنها

تدبیر می کند او ولی مؤمنان است، یعنی بر آنها ولایت خاص دارد.

بنابراین، حاصل معنای ولایت در همه موارد استعمال آن، گونه ای از قرابت است که منشأ تصرف و مالک بودن تدبیر است.

{پاورقی . المیزان، ج ۶، ص ۱۲. پاورقی}

به عبارت دیگر: ولایت، نوعی اقتراب و نزدیکی به چیزی است، به گونه ای که موانع و حجاب ها از میان برداشته می شود.

{پاورقی . المیزان، ج ۵، ص ۳۶۸. پاورقی}

حال اگر کسی با ریاضت های نفسانی و قابلیت هایی که برای خود ایجاد کرده، و از طرفی دیگر مورد عنایات و الطاف الهی قرار گرفته و به مقام قرب تام الهی نایل شود، این چنین شخصی از جانب خداوند بر مردم ولایت دارد، ولایتی که لازمه آن این است که ولی نسبت به آنچه بر آن دلالت دارد، دارای حقی است که دیگری ندارد و او می تواند تصرفاتی بنماید که دیگری جز به اذن او نمی تواند. و همه اینها به اذن و اراده و مشیت خداوند است.

چه تفاوتی بین ولی فقیه و امپراتور در ژاپن یا ملکه در انگلستان وجود دارد؟

پرسش

چه تفاوتی بین ولی فقیه و امپراتور در ژاپن یا ملکه در انگلستان وجود دارد؟

پاسخ

ماهیت و ساختار حکومت ولایی ما با حکومت های دیگر مخصوصاً با مدل حکومت بریتانیا و ژاپن تفاوت دارد /

جمهوری اسلامی نظامی است که در راس آن ولی فقیه جای دارد و قوای سه گانه تحت نظر او اعمال قدرت می کنند. این نظام بر اساس اصل ۲ و ۴ قانون اساسی بر پایه ایمان به توحید، نبوت، معاد، عدل الهی، امامت مستمر، کرامت و ارزش والای انسان و آزادی توأم با مسؤولیت در برابر خدا استوار است، بدیهی است که رهبری چنین حکومتی بر عهده یک مدیر عالم، با تقوا قرار داده شده است تا کشور را بر اساس دین پذیرفته شده جامعه اداره کند. {۱} همچنین ارتباطات حاکم با مردم، ارتباطات فکری، عقیدتی، عاطفی، انسانی و محبت آمیز است و از دموکراسیهای رایج دنیا مردمی تر است و حکومت در خدمت مردم است /

ژاپن و انگلستان، همچون بسیاری از نظام های لیبرال، جوامعی آزاد و رهایی هستند که خدا مداری و فضیلت خواهی مفهومی ندارد و انسان مداری محور تمام فعالیت ها تلقی می شود. و بر اساس قوانین و مقررات برگرفته از اندیشه های محض بشری اداره می شود. این دو کشور دارای نظام های دو یا چند حزبی اند که مبتنی بر رقابت آزاد می باشند و به دلیل پیشینه حاکمیت پادشاه، شکل ضعیف شده حضور او را در جامعه به عنوان سمبل وحدت حفظ کرده اند و لیکن کلیه امور اجرایی و تقنینی و

قضایی بر عہدہ تعامل احزاب سامان می یابد.

به عنوان مثال: پادشاه (ملکہ) انگلستان سمبل وحدت بریتانیا محسوب می شود و از سه امتیاز دانستن، مشاوره و

هشدار برخوردار است، او رسماً در راس دولت قرار دارد اما در عمل اختیارات او محدود بوده، مجبور است در تمامی زمینه‌ها از سیاست کابینه پیروی کند. {۲} زیرا ویژگی اصلی نظام سیاسی انگلستان، حاکمیت بی‌قید و شرط پارلمان و تفکیک ناقص قوه مجریه از قوه مقننه است که در راس مخروط این نظام سیاسی، مقام سلطنت قرار دارد و صرفاً به صورت مهر تاییدی است برای دستگاه مجریه که در صورت بروز بحران یا بن‌بستی که زائیده قانون اساسی باشد احتمال دارد که سهمی مؤثر در امور سیاسی ایفا کند. {۳}

بنابراین هم جهت شکلی و ساختاری و هم از جهت نظام فکری و عقیدتی، ولی فقیه با دو حاکم مورد اشاره در پرسش تفاوت دارد/

[۱]. ولایت فقیه، جوادی آملی، ص ۴۵۲/

[۲]. سیاست و حکومت در اروپا، احمد نقیب زاده، ص ۹۲ و ۹۳/

[۳]. تحولات سیاسی در بریتانیا، یان دار بی شر، ترجمه دکتر فریدون زندفرد، ص ۹/

فایده اعتقاد به وجود رهبر، هر چند ناشناس باشد، از نظر محاسبات اجتماعی چیست؟

پرسش

فایده اعتقاد به وجود رهبر، هر چند ناشناس باشد، از نظر محاسبات اجتماعی چیست؟

پاسخ

محاسبات عقلی و تجارب اجتماعی به روشنی ثابت میکنند که اعتقاد به وجود رهبر زنده، اثر عمیقی در حفظ نظام و بقای مکتب دارد. خواه این رهبر در دسترس مردم باشد، و یا به عللی دسترسی به او آسان نباشد. در هر دو حال اعتقاد به وجود رهبر حی، برای خود فوایدی دارد.

اما آن جا که رهبر در دل جامعه قرار گیرد و بطور مستقیم وظیفه رهبری را به دوش بکشد، جای سخن نیست. مهم آن جا است که رهبر به عللی از جامعه کناره‌گیری کند، ولی جامعه به حیات او، و بازگشت مجدد او اعتقاد داشته باشد. در این صورت نیز، اعتقاد به وجود چنین رهبر، اثر عظیمی دارد که به آن اشاره می‌کنیم:

در تاریخ ملل زنده جهان که مبارزات و نهضتهایی داشته‌اند، برای این مطلب نمونه‌های فراوانی وجود دارد که نشان می‌دهد تا آن رهبر از حیات و زندگی برخوردار بوده است، هر چند از نزدیک موفق به رهبری نمی‌شده، اما تشکیلات پیروان او باقی و پایدار، می‌مانده است. اما لحظه‌ای که حیات و زندگی او به پایان می‌رسیده، تفره و دودستگی، تششت قوا، پراکندگی و نابسامانی در میان جمعیت حکمفرما می‌گردیده است.

بهترین گواه برای این که وجود رهبر، حافظ و نگاهدارنده مکتب و مایه تشکل پیروان آن است، سرگذشت نبرد «احد» میباشد. در جنگ احد بر اثر اشتباه و یا از روی غرض ورزی، ندایی در قلب لشکر بلند شد که:

«الاقْدُ قُتِلَ مُحَمَّدٌ» [محمد کشته شد]. این

خبر ناگوار، موقعی در میان مسلمانان متشر شد که آنان مشغول مقابله با تجاوز و تعدی مهاجمان بودند. وقتی برای مسلمانان، مرگ رهبر قطعی شد، نظام و سازمان آنان چنان گسسته شد که هر کدام به گوشه ای فرار کرده و دست از نبرد کشیدند، و گروهی به فکر افتادند که به امان خواهی از دشمن بپردازند.

ولی وقتی خبر قتل پیامبر تکذیب شد و مسلمانان از حیات رهبر خود آگاه گردیدند و عده ای نیز پیامبر را با چشمان خود دیدند، لشکر از هم پاشیده، بار دیگر به دلگرمی وجود رهبر، از نقاط مختلف کوه احد، از میان کوهها و زیر صخره ها، دور پیامبر گرد آمدند و نبرد و دفاع را از سر گرفتند.

خدای تعالی، این حقیقت را در قرآن چنین بیان می فرماید:

«و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل اَفان مات او قُتل انقلبتم على اعقابكم و من يَنقلب على عَقبيه فلن يضر الله شيئاً و سيجزي الله الشاكرين». آل عمران/ ۱۴۴

[محمد پیامبری بیش نیست که پیش او نیز پیامبرانی بوده اند. آیا اگر بمیرد و یا کشته شود، به دوران جاهلیت باز می گردید؟ و هر کسی به دوران جاهلیت باز گردد به خدا زیانی نمی رساند، و خدا سپاسگزاران را پاداش می دهد.]

در میدانهای نبرد، تمام کوشش گروهی از سربازان زبده و فداکار، این است که پرچم، در برابر حملات دشمن همچنان سرپا و در اهتزاز باشد، در حالیکه سربازان دشمن دائماً می کوشند که پرچم مخالفان را سرنگون سازند، چرا که برقرار بودن پرچم، مایه دلگرمی سربازان و تلاش و کوشش مستمر آنها است.

همچنین وجود

فرمانده لشکر در مقرر فرماندهی، هر چند ظاهراً خاموش و ساکت باشد، خون گرم و پر حرارتی در عروق سربازان به حرکت در می‌آورد، و آنها را به تلاش بیشتر و میدارد و با خود می‌گویند: فرمانده ما زنده است و پرچمان در حال اهتزاز است. اما هر گاه خبر قتل فرمانده در میان سپاه پخش شود، یک لشکر عظیم با کارایی فوق العاده به یک باره متلاشی می‌گردد، گویی آب سردی بر سر همه ریخته اند، بلکه گویا روح از نشان بیرون رفته است.

جمعیت شیعه، طبق عقیده ای که به وجود امام زنده دارد، هر چند او را در میان خود نبیند، خود را تنها نمی‌داند (دقت کنید).

او همواره انتظار بازگشت آن عزیز سفر کرده را - که قافله های دل همراه اوست - می‌کشد. انتظار سازنده و اثر بخش او، هر روز نوید ظهور او را می‌دهد.

اثر روانی این طرز فکر در زنده نگهداشتن امید در دلها و وادار ساختن افراد به خودسازی و آمادگی برای آن انقلاب بزرگ، کاملاً قابل درک است.

اما اگر این رهبر اصلاً "وجود خارجی نداشته باشد، و علاقمندان مکتبش در انتظار تولد و پرورش او در آینده باشند، وضع بسیار فرق می‌کند.

هر گاه جمعیتی معتقد شود که رهبر آنان در قید حیات و زندگی بوده و پیوسته مترقب فرمان الهی است که از پس پرده غیب بیرون آید، به طور مسلم ناامید نمی‌شود؟، وحدت کلمه خود را از دست نمی‌دهد، در حفظ مکتب خویش می‌کوشد، و پیوسته برای هدف، به تهیه نیرو و انجام مقدمات

ولی هر گاه به این جمعیت بگویند: «شما فعلاً بی رهبرید، رهبر شما در آینده دیده به جهان خواهد گشود، آن هم معلوم نیست کی متولد خواهد شد، نه تنها خود او متولد نگشته بلکه نیاکان او نیز هنوز دیده به جهان نگشودند»، آیا در این جمعیت، روح انتظار سازنده، و نیرو و ساز و برگ لازم پیدا میشود؟ آیا با چنین عقیده ای، نظامات مادی و معنوی آنان بکار می افتد و یا این که این کار به قیمت از هم پاشیدگی افراد و محو و نابودی مکتب تمام می شود؟

رهبر یک جنبش عدالت خواهی، حتی اگر در میان پیروان خویش نباشد، میتواند موجب فشردگی و به هم پیوستگی صفوف معتقدان به نهضت باشد. می بینیم که در نهضت استقلال هندوستان، با وجود آن که «گانندی» از طرف دولت استعماری دستگیر شده و به زندان فرستاده میشود، نهضت «عدم همکاری با دولت استعماری» با شدت ادامه داشت. مردم هند با اینکه «گانندی» را در میان خود نمی دیدند، ولی دنباله نهضت وی را ادامه دادند، زیرا که گانندی هنوز زنده بود و قدرت معنوی وی همچنان مردم هند را به هم پیوند میداد.

در جنگ داخلی اسپانیا، قبل از جنگ دوم جهانی، تا زمانی که رهبران جمهوری خواهان در زندان «فرانکو» بسر میبردند، نبرد در سراسر جبهه های جنگ ادامه داشت. ولی زمانی که چند تنی از آنان به جوخه اعدام سپرده شدند، شکست در لشکر جمهوری خواهان پدید آمد.

این مدارک و شواهد نشان میدهد که حتی اگر رهبر جنبش و مقاومتی در میان مردم نباشد، وجود واقعی او میتواند

الهام بخش معنوی و مایه امید و تحرک و یاد آوری گردد.

سخنان حضرت علی (درباره رهبری و ولایت جامعه اسلامی بایستی بررسی و عمل شود، آیا همین اینک همان گونه است؟

پرسش

سخنان حضرت علی (درباره رهبری و ولایت جامعه اسلامی بایستی بررسی و عمل شود، آیا همین اینک همان گونه است؟

پاسخ

"ولایت در اسلام ناشی از ارزشهاست؛ ارزشهایی که وجود آنها، هم آن سمت وهم مردم را مصونیت می بخشد، مثلاً عدالت به معنای خاص یعنی آن ملکه ای نفسانی از جمله شرایط ولایت است. اگر این شرط تأمین شد، ولایت یک چیز آسیب ناپذیر است؛ زیرا به مجرد این که کمترین عمل خلافی که خارج از محدوده و خارج از اوامر و نواهی اسلامی است، از طرف آن ولی یا والی تحقق پیدا کرد، شرط عدالت سلب می شود. کوچکترین ظلم و کوچکترین کج رفتاری که خلاف شرع باشد، عدالت را سلب می کند. هر تبعیضی، هر عمل خلاف و گناه و ترک وظیفه یی، عدالت را از والی سلب می کند. وقتی هم که عدالت سلب شد، او از آن منصب منعول می شود.

در کدام سیستم حکومتی دنیا چنین شکلی وجود دارد؟ در کدام طریقه ضمانت و نظارت مردمی، چنین روشی وجود دارد که در آن، خیر انسانیت و خیر جامعه و مصالح بشری و ارزشها باشد؟

ولایت، آن حکومتی است که شخص حاکم با آحاد مردم دارای پیوندهای محبت آمیز و عاطفی و فکری و عقیدتی است. آن حکومتی که زورکی باشد؛ آن حکومتی که با کودتا همراه باشد؛ آن حکومتی که حاکم، عقاید مردمش را قبول نداشته باشد و افکار و احساسات مردمش را مورد اعتنا قرار ندهد؛ آن حکومتی که حاکم حتی در عرف خود مردم مثل حکومتهای امروز دنیا از امکانات خاص و از برخورداریهای ویژه برخوردار باشد و برای او، منطقه ی ویژه یی برای

تمتع دنیوی وجود داشته باشد، هیچکدام به معنای ولایت نیست و ولایت، یعنی آن حکومتی که در آن، ارتباطات حاکم با مردم، ارتباطات فکری و عقیدتی، عاطفی، انسانی و محبت آمیز است مردم به او متصل و پیوسته اند؛ به او علاقه مند و او منشاء همه ی این نظام سیاسی و وظایف خود را از خدا می داند و خود را عبد و بنده ی خدا می انگارد.

در ادامه مقام معظم رهبری می فرماید: "این جا نظام سیاسی جوری است که بر ایمان و عقیده و دین و عواطف استوار است. این رابطه ای که امروز بین این خدمتگزار شما و شما جوانها در این منطقه و دیگر مناطق کشور وجود دارد این یک چیز بدیع و جدید و بی سابقه و بی نظیری است؛ هیچ جا این جور نیست، این پیوند، یک پیوند تعارف آمیز نیست؛ یک پیوند دینی است."^۱

در ادامه باید عرض کنیم درانتخاب رهبر که یکی از مسایل تخصصی است آن چیزی که بهترین ها را نشان می دهد، آزمونهای بررسی تحقیقی و تخصصی است ملاک تصدی بعضی افراد در بعضی شغلای حساس این است که همواره قوی ترین افراد در آن رشته و متخصص ترین آنها باید مسؤولیت را در دست داشته باشند و اقتضای آن این است که همواره از کارآمدترین و متخصص ترین افراد در آن استفاده شود. این ملاک ثابتی است مجلس خبرگان که وظیفه تعیین رهبری را بر عهده دارد در امر خطیر کشف واجد شرائط در بین فقها از ابزارهای مختلف کمک گرفته نظیر:

۱- شایستگی علمی مناسب

۲- عدالت و تقوای مناسب

۳- مشاوره و رایزنیهای مختلف و متعدد قبل از گزینش

۵- نظارت عمومی از سوی آحاد مردم و تذکرات و انتقادهای خیرخواهانه

برغم وجود این پارامترها درانتخاب ولی فقیه اشتباه به حداقل می رسد و در صورت از دست رفتن ویژگیها و شرایط ولی فقیه خود خبرگان طبق قانون حق عزل رهبری را دارند.

استاد مصباح در این زمینه می فرماید: "در جمهوری اسلامی که هدف آن اداره جامعه با قوانین اسلامی و اسلامیت نظام، فقط با ولی فقیه تضمین می گردد، راه معقول و قابل اعتماد برای انتخاب بهترین فقیهی که دارای ویژگی های رهبری است، انتخاب توسط فقیهانی است که فقها را می شناسند بنابراین، برای اطمینان بیشتر در صلاحیت رهبری، انتخاب وی توسط خبرگان، از اعتماد بالا-تری برخوردار است. افزون بر اینکه فقهای عضو خبرگان کمتر تحت تأثیر تبلیغات و جوسازی ها واقع می شوند. و در نتیجه در جو آرام و مطلوبی ولی فقیه را کشف و به مردم معرفی می کنند و هرگاه و به هر دلیلی منطقی خبرگان به این نتیجه رسیدند که رهبر شرایط رهبری را از دست داده است و یا کس دیگری در زمان رهبری ایشان پیدا شده که از او اقوی و بهتر است، رهبری خودبه خود از مقام خود عزل شده و لازم است خبرگان عزل ایشان را اعلام کنند و فقیه دیگری را جانشین وی سازند. اهمیت این نکته وقتی آشکار می شود که فقیهی با کفایت ولایت چون حضرت آیت ا...خامنه ای بر مسند ولایت تکیه زند و تدبیر امور را به عهده بگیرد و به گونه ای عمل کند که دوست و دشمن به کفایت و

لیاقتش اعتراف کنند و گاه آشکارا آن را بر زبان آورند. در چنین مواقعی است که محوریت چنین فقیهی نقطه قوت نظام است، بر همگان است قدر آن را بدانند و در تبعیت از ایشان بکوشند. در ادامه سخنی از امام خمینی "ره" را پایان بخش پاسخ قرار می دهیم:

"امیدواریم که یک جلوه ولو بسیار ناقصی از ولایت علی (در کشور ما شده باشد. باید توجه بکنیم، کافی ندانیم این که تظاهر کنیم و شعار بدهیم، اینها کافی نیست. دولت واقعاً باید با تمام قدرت آن طوری که علی (برای محرومین دل می سوزاند دل بسوزاند..."

(پرسش و پاسخ از محضر مقام معظم رهبری، ص ۵۲ و ۵۰)

۱ امام خمینی و مقام رهبری را چه کسانی به رهبری مردم انتخاب کردند؟

پرسش

۱ امام خمینی و مقام رهبری را چه کسانی به رهبری مردم انتخاب کردند؟

پاسخ

زائر گرامی چنانچه مستحضرید امام خمینی (قدس سره) را مردم با اکثریت قاطع به رهبری و مرجعیت شناخته و پذیرفته بودند و مقام معظم رهبری را مجلس خبرگان انتخاب نموده اند اما به نظر می رسد منظور شما این است که چرا امام خمینی (ره) را مردم و مقام معظم رهبری را مجلس خبرگان انتخاب نموده اند که برای پاسخ به این سؤال ابتدا لازم است مقدماتی ذکر شود و جایگاه ولی فقیه در نظام اسلامی ذکر روشن گردد: بر اساس نظام عقیدتی اسلام حاکمیت از آن خداست یعنی فقط خداوند حق دارد حاکم بر مردم باشد. از طرف دیگر خداوند متعال در اداره امور اجتماعی مردم دخالت مستقیم نمی کند بلکه حاکمیت را به انبیاء و امامان معصوم (ع) واگذار فرموده اند.

همانطور که معتقدیم حکومت پیامبر (ص) مستقیماً از طرف خداوند تعیین شد و بعد از پیامبر (ص) نیز حضرت علی (ع) و یازده فرزند ایشان از طرف خداوند به جانشینی و حاکمیت منصوب شدند، اما این که در زمان غیبت کسی از جانب خداوند نصب شده یا نه؟! بر اساس روایات رسیده از معصومین (ع) در زمان غیبت فقیهی که واجد شرایط مذکور در روایات باشد از طرف خداوند نصب شده است.

مثلاً در توقیع حضرت صاحب الزمان (عج) آمده است:

«اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواه حدیثنا فانهم حجتی علیکم و انا حجه الله علیکم»

(در رویدادها و پیشامدها به روایان حدیث ما رجوع کنید زیرا آنان حجت من بر شمایند و من حجت خدا بر آنها هستم). پس همانگونه که در عصر حضور معصوم (ع) اگر کسی از

سوی امام بر کار گمارده شود مردم موظف به اطاعت از دستورهای او هستند در زمان غیبت هم ولی فقیه از طرف معصوم (ع) به حاکمیت مردم نصب شده است و مردم باید از دست او پیروی کنند.

اما این که نقش مردم در این میان چیست؟

باید گفت: مردم با شناسایی ولی فقیه و پذیرفتن حاکمیت او باعث به وجود آمدن حکومت اسلامی می شوند. پس به طور کلی بیعت و همراهی مردم نقش اساسی را در بوجود آمدن حکومت ائمه (ع) و نیز حاکمیت ولی فقیه در عصر غیبت دارند. از این رو علی (ع) با این که از طرف خداوند به امامت و رهبری جامعه منصوب شده بود ولی ۲۵ سال از دخالت در امور اجتماعی خود داری کرد زیرا مردم با ایشان بیعت نکرده بودند. حال باید دید شناسایی ولی فقیه چگونه ممکن است؟ آیا مردم می توانند همانگونه که رئیس جمهور انتخاب می کنند رهبر هم انتخاب کنند یا نه؟

در پاسخ به این سؤال باید گفت: شناسایی ولی فقیه از دو راه ممکن است:

۱ راه اول اینکه یکی از فقهای واجد شرایط (که شرایط آن در قانون اساسی ذکر شده است) از طرف اکثریت قاطع مردم، مرجعیت و رهبری شناخته و پذیرفته شده باشد. همان طور که در مورد حضرت امام خمینی (ره) چنین شد. اما این فرض در مسائل اجتماعی بسیار کم اتفاق می افتد. باید مثلاً انقلابی با ۳۰ سال تلاش و سابقه و مقدمات صورت بگیرد تا مردم رهبر اصلح را انتخاب کنند. اما این امر همیشه میسر نیست و طبعاً در اوضاع و شرایط عادی کاندیداهایی که برای رهبری انتخاب می

شوند بیشتر از یکی خواهند بود و در انتخاب یکی از بین چند نفر همیشه احتمال خطا و اشتباه وجود دارد لذا قانون اساسی برای کاهش میزان این خطا راه دومی نیز قرار داده است.

۲ اما راه دوم که قانون اساسی برای ما مشخص نموده است مراجعه به خبرگان است، یعنی فرض این است که در هر زمانی فقیه اصلح برای اداره جامعه از سوی امام زمان (ع) منصوب شده است ولی مردم او را نمی شناسند. پس برای شناسایی فقیه به ناچار باید از خبرگان بهره جست، زیرا مردم از فقاهت چیزی نمی دانند و شرایط ولی فقیه را نمی توانند احراز کنند باید به خبره رجوع کنند. (همانطور که به هنگام بیماری باید به پزشک مراجعه کنند و به نظر او اهمیت دهند).

چنانکه برای تشخیص مرجع تقلید به چند عالم رجوع می کنند یا برای شناسایی یک پزشک حاذق از مردم کوچه و بازار سؤال نمی کنند بلکه به چند پزشک متخصص مراجعه می شود و به پیشنهاد آنها یک پزشک را که اصلح است بر می گزینیم. در مورد ولی فقیه نیز چنین است یعنی مردم گروهی از فقها و خبرگان را انتخاب نموده و این افراد خبره و متخصص در فقه یک نفر را از بین خود انتخاب می کنند و مسلماً این انتخاب برای مردم اطمینان بخش خواهد بود.

پس رهبر و ولی فقیه با واسطه مجلس خبرگان یا بی واسطه و مستقیماً از طرف مردم شناسایی و پذیرفته می شود.

منبع:

پرسشها و پاسخها، استاد محمد تقی مصباح یزدی.

چرا باید حتماً ولایت فقیه بر جامعه اسلامی حکومت کند؟

پرسش

چرا باید حتماً ولایت فقیه بر جامعه اسلامی حکومت کند؟

پاسخ

اینکه باید فردی بر جامعه حکومت کند و ریاست جامعه در دست او باشد که امری است اتفاقی و همگان بر آن اتفاق نظر دارند، اما اینکه چرا این فرد باید ولایت فقیه باشد چون ممکن است این سؤال مطرح شود که مردم می توانند خود این ریاست را به عهده گیرند اصلاً از طریق انجام حکومتهای دمکراسی و انتخاب رئیس جمهور.

اولاً: در رأس همه امور خداست و اوست که عالم به تمام احتیاجات ماست و خیر و صلاح ما را او بهتر از هر کسی هم می داند و هم می تواند عهده دار باشد. لذا بر همین اساس قانونی اکمل و اصلح است که از آن ناحیه حق آمده باشد و جوابگوی تمامی احتیاجات بشری باشد بعلاوه انسانهایی که مجری این قوانین باشند.

باید بگوییم حکومتهایی مثل دیکتاتوری که اصلاً قابل قبول نیست چرا که انسانی که خود را با هر لقبی رئیس مردم می داند و بطور

رسمی این سمت رابعهده دارد(مثل رئیس جمهور مادام العمر، شاه و...)و هیچ دستگاه اجرایی دیگری اولویت به او ندارد هر لحظه اورابه ورطه هلاکت نزدیک می کند چراکه به بیان قرآن(ان الانسان لیطفی ان راه استغنی) = آری طغیان می کند وقتی خود را بی نیاز ببیند.

و در رأس حکومت هر کشوری اگر فردی باشد که بالادست او هیچ نباشد و کسی به کار او نظارت نکند همین عامل طغیان اوست و ما تجربه ناموفق استبداد را در همه ممالک دیده ایم.

اما حکومت های دمکراتیک که مردم انتخابگران رؤسای خود هستند. این ایده تا حدودی مطلوب است ولی باز بنظر کارآمد نیست، چراکه اولاً غالباً توده مردم عوامند و انتخابشان از روی دقت و عقل منطقی نیست و علاوه بر آن تبلیغات هم غالباً (قید غالباً) اضافه میکنند تا همه موارد را شامل نشود) ممکن است ناسالم باشد و روش تشخیص صحیحی برای مردم نباشد و علاوه بر آن مدت مثلاً ریاست جمهوری (بطور مثال ۴ سال) این فرد اگر حاکم بر زمام امور شود عنان گسیخته است و دیگر کسی قادر

به این نیست که او را از این منصب پائین بکشد (مگر بوسیله کودتا - که خود خلاف قاعده است) لذا این هم راه منطقی و اساسی ای نیست.

پس می توانی راه دیگری را عرضه کرد و آن اینست که در رأس حکومت فردی که واجد شرایط الهی باشد (مثلاً نیابت از امام معصوم) و پس از آن حکومت به نحو دمکراسی اداره شود که این فرد بالادست واجد شرایط (ولایت فقیه) راهم ارگانهای نظارت دائمی داشته باشند که اگر اراده اصلی خارج شد سمت افسخ شود.

که در باب ولایت فقیه حکم چنین است. مجلس خبرگان، شورای نگهبان و مواردی از این قبیل بر کار رهبر نظارت دارند و او که وارسته و دین مدار است خود را در چهارچوب شرع و عقل و قانون می بیند. لذا حکومت و کشور ایمن از ضرر و شرر خواهد بود.../ز

با تشکر: دکتر جنابی

سؤال:

مگر نه اینکه خداوند هنگام آفرینش هرکسی سرنوشت او را برپیشانی او نوشته است که در طول زندگی آن شخص مسیر زندگی او را معین می سازد. در اینجا سؤالی که برای من پیش آمده است این است که اگر خداوند به این مسئله واقف است چرا قسمت و سرنوشت بعضی از افراد مانند پیامبران و اولیای خاص خود قرار می دهد و سرنوشت بعضی از اشخاص را مانند افراد پست و زبونی مانند فرعون و یزید و... آیا این موضوع عدل پروردگار را نعوذو بالله زیر سؤال نمی برد. البته بنده صحت صبر و اختیار را کاملاً قبول دارم و اینکه انسان خود مختار است مسیر زندگی خود را تغییر دهد و مانند اولیای خاص خداوند باشد و یا در مسیر خدمت قدم بردارد و هیچ گونه جبری از سوی خداوند در اینجا مطرح نیست ولی این موضوع را که سرنوشت و مسیر زندگی

شخص از ابتدا تا لحظه مرگ را خداوند باریتعالی می داند چرا از همان ابتدا قسمت او را اینگونه قرار داده تا علی الخصوص جزء افراد کافر از این دنیا رخت بر نیندند و از زحمتهای خداوند در سرای آخرت محروم گردد. مگر خداوند نمی توانست همان ابتدا که فرد گام در راه خلافت می گذارد سرنوشت مرگ را برای شخص رقم بزند تا حد اقل گناه عظیمی مانند گناهان کبیره که فرعون و یا شمر و یزید انجام داده اند مرتکب نشوند که تا ابد لعنت خداوند متوجه آنها باشد و از رحمت الهی در آن جهان محروم گردند. در مورد مثالی برای روشن شدن موضوع بیان می نمایم.

همانطور که ما در قرآن و روایات خوانده ایم. خداوند متعال فرعون را از آب خروشان دریا و دهان گرگ گرسنه در کودکی نجات داد و طبق روایات خداوند تا نمی خواست که این شخص زنده بماند تا فرعون شود. همچنین است حضرت موسی که در میان آن همه گرفتاری و مشکلات تا به این دنیا گذشت تا فرستاده خداوند گردد و باعث سرنگونی فرعون گردد. چرا خداوند با علم به این که این کودک در آینده فرعون خواهد شد او را در میان امواج دریا غرق نگرداند تا در آینده این شخص اینگونه مورد خشم خداوند و فرستاده او گردد و یا اصلاً چرا خداوند این کودک را دچار چنین سرنوشت شومی گرداند و آیا این موضوع عدالت را نعوذ بالله زیر سؤال نمی رود.

یکی از مشکلاتی که بنده به ذهنم خطور می کند این است که شیطان

نسبت به بعضی مسائل که جامه اسلامی نسبت به آن حساسیت دارد، وسوسه ام می کند که به نوعی زمینه ساز از بین رفتن آرامش روحی من می شود به عنوان مثال در هنگام نماز هر چقدر سعی در تمرکز در نماز دارم شیطان آن قدر مرا وسوسه می کند تا حالت و یا افکار بدی به ذهنم خطور می کند و یا نسبت به برخی از بزرگان دین احساس بدی داشته باشم در حالی که واقعاً به آنها اعتقاد دارم اما گوئی شیطان مهر بر دل دهان من فشار می آورد تا از این طریق زمینه ساز بطلان نمازم گردد و هر چقدر سعی می کنم نمی توانم این افکار را از ذهن دور سازم حال آیا واقعاً این مسائل زمینه ساز بطلان نماز می شود و شما چه راه حلی را توصیه می کنید؟ اگر نسبت به این افکار بی تفاوت باشم چگونه است.

جواب:

این اصل مسلمی را که در ابتدای فرمایشاتان نوشته بودید قابل قبول و اثبات نیست اینکه نوشته بودید (خداوند هنگام آفرینش سرنوشت او را بر پیشانی او نوشته است که در طول زندگی آن شخص مسیر زندگی او را معین می کند).

بنبید برادر یا خواهر گرامی:

اینکه خداوند به اشیا، و موجودات عالم علم دارد قبل از موجود شدن آنها این بدان معنا نیست که خداوند سرنوشت مختوم و مشخصی را برای آنها رقم زده باشد که تخلف از این سرنوشت هم غیر ممکن باشد. که اگر این باشد این عین ظلم است که خداوند بر بندگان روا داشته.

سرنوشت انسانها بنه تعلیقی و انتسابی در لوح محفوظ خدا (علم خدا) قرار دارد گویا راهی است که به قسمت تقسیم می شود و خدا می داند که اگر فرد راه سمت چپ را برگزیند

چه خواهد شد و اگر راه سمت راست را چه؟

و خدای داند به او اراده و اختیار داده است و هزاران هزار علل و عواملی که او را به این راهها بکشاند و از این راهها باز دارد و خدا به همه اینها عالم است .

ولی این بدان معنا نیست که خدا برای فرعون تنها یک سرنوشت و آن هم فرعون شدن رقم زده باشد. من در اصل مینا باشما اختلاف نظر دارم که پذیرش و قبول چنین خدایی با این مدرک اصلاً عقلایی نیست.

خداوند باین لطفها و رحمت و نعمات به فرعون مدام به او یادآوری میکرد ولی او غافلانه و جاهلانه همه چیز را فدای طمع و آز خود کرد با اراده خود.

حتی در لحظات پایانی زندگی او هم که او استمداد از موسی می کند برای غرق نشدن خداوند به موسی (ع) وحی می کند که اگر فرعون در آن لحظات تنها یک بار از من درخواست کمک می کرد او را نجات می دادم ولی او نخواست.

سپس می بینیم خدا برای فرعون هم نمی خواسته که باین وضع هلاک شود ولی چه کند که فرعون خود این را برای خود خواسته و خدا اراده از انسانها نمی گیرد.

برای بهتر درک کردن این مباحث لازم می دانم کتبی در باب قضا و قدر مطالعه فرمایید.

اما سؤال بعدی شما که در باب وسوسه ها و افکار در میان نماز است .

اولاً باید عرض کنم سعی کنید رعایت حالت نماز را بکنید.

۱ - ابتدا نماز را اول وقت بخوانید (حتماً)

۲ - نماز را در مکان خلوت بدون زیور و آراستگی به جماعت و... بخوانید.

۳ - در حالت نماز شرایط جسمی شما مطلوب باشد (خواب آلوده نباشید، باشکم گرسنه نماز نخوانید، باشکم خیلی سیر نماز نخوانید و...)

۴ - افکار جنسی را قبل از نماز از خود دور کنید. از قبل از نماز به مدتی مثلاً ۲۰ دقیقه قرآن، دعا بخوانید.

۵ - هرگاه در بین نماز افکاری شمارا احاطه کرد در همان حال استعاذه جویید.

(اعوذ بالله من الشیطان الرجیم) بگویید این ذکر در حال نماز مبطل نماز نخواهد بود و این کار را در نماز

هرچند بار که پیش آمد تکرار کنید.

در پایان باید عرض کنم گرچه این افکار و مثنائ مبطل اصل و صورت نماز شما نخواهد بود ولی باعث ترفیع مقام شما بخاطر نماز نخواهد شد لذا از خود دور کنید این افکار را.

منظور از کلام حضرت علی (ع) که می فرمایند اگر حق خالص بود و باطل خالص بود کسی گمراه نمی شد چیست ؟

پرسش

منظور از کلام حضرت علی (ع) که می فرمایند اگر حق خالص بود و باطل خالص بود کسی گمراه نمی شد چیست ؟

پاسخ

مقصود از جمله حضرت علی (ع) آن است که تشخیص حق به آسانی صورت نمی گیرد، بلکه همواره در انبوه حق ها و باطل ها باید حق را جستجو کرد؛ یعنی، وضعیت به گونه ای نیست که شخص به راحتی حق را یافته و به آن پایبند گردد بلکه بر سر راه او شبهه ها و وسوسه های فراوانی وجود دارد. اما این مطلب بدین معنا نیست که همه حقند. بله، هر کس ممکن است حقی را نیز بگوید ولی چنین برداشتی که همه در عرض هم و با هم برابرند برداشتی نادرست و بلکه تحریف کلام علی (ع) است.

اگر معنای این سخن آن باشد که ذکر شده، کسی می توانست به علی (ع) بگوید چرا با معاویه می جنگد او نیز حقاست؟! ولی هیچ خردمندی چنین برداشتی از سخن آن حضرت نمی کند. از طرف دیگر پلورالیزم دینی اشکالات متعددی دارد که فقط به سه مورد آنها اشاره می شود:

الف) نظر شناخت شناسی (Epistemology) به نفی و نسبیت حقیقت می انجامد؛ زیرا حق دانستن همه ادیان - با وجود عقاید متضاد و ناسازگار بین بسیاری از آنها - نتیجه ای جز نفی مطلق همه آنها و نسبی دانستن حقیقت ندارد.

ب) چند گرایی دینی، «خودستیز» (Self contradictory) است و به نفی خود گواهی می دهد؛ زیرا فرض آن است که پلورالیزم، ادعای حقانیت همه ادیان از جمله اسلام را دارد و همین اسلام، حکم به نسخ شرایع گذشته می کند و نسخ شرایع پیشین، به منزله نفی پلورالیزم است. بنابراین تکثر گرایی دینی، سر از نفی خود درمی آورد.

ج) از منظر درون دینی نیز، چند گرایی دینی باطل

است و راه حق غیر از پذیرش آیین توحیدی اسلام نمی باشد. قرآن مجید به صراحت می فرماید: و من یتبع غیرالاسلام دینا فلن یقبل منه و هو فی الآخرة من الخاسرین هر کس غیر از اسلام، دینی اختیار کند، هرگز از وی پذیرفته نیست و او در آخرت از زیانکاران است {M}، (آل عمران، آیه ۸۵)

برای آگاهی بیشتر ر.ک:

۱ کتاب نقد، شماره ۴، پلورالیزم دینی و تکثرگرایی.

۲ مقاله «تکثر ادیان در اندیشه شهید مطهری، جعفر محقق، مجله وارث، شماره ۳، فروردین و اردیبهشت ۷۷

چند گرایی دینی (Religious Pluralism) نیز روایت های متعددی دارد. تاکنون هشت روایت از آن عرضه شده است که هر یک مبتنی بر پیش فرض هایی گوناگون است.

جهت آگاهی بیشتر در این رابطه و نیز پیرامون برخی از سؤالات فوق ر.ک مقالات مجله «معرفت» شماره (۲۲).

برای آگاهی بیشتر پیرامون پلورالیزم دینی به منابع زیر رجوع کند:

۱- اسلام و تکثرگرایی دکتر محمد لگنهاوزن، ترجمه: نرجس جواندل، مؤسسه فرهنگی طه.

۲- کتاب نقد، شماره ۴ (ضمیمه)

۳- جامعه مدنی آیت الله معرفت، نشر التمهید

۴- سویه های پلورالیسم محمد حسن قدردان قراملکی، کانون اندیشه جوان

۵- تحلیل و نقد پلورالیسم دینی علی ربانی گلپایگانی، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر

}}

حکومت ولایی و حکومت استبدادی چه خصوصیات دارند؟

پرسش

حکومت ولایی و حکومت استبدادی چه خصوصیات دارند؟

پاسخ

نخست ویژگی های حکومت استبدادی را مطرح کرده، آن ها را با ویژگی های حکومت ولایی فقیه، که در قانون اساسی آمده

است مقایسه می کنیم:

حکومت های استبدادی با همه تنوعی که دارند در ویژگی های زیر مشترکند:

۱ شخص یا طبقه ای خاص بدون رضایت مردم بر آنان حکومت می کند.

۲ دامنه قدرت حکومت فوق قانون است و هیچ قانونی آن را محدود نمی کند.

۳ مکانیزمی برای نظارت بر حکومت، نه از سوی مردم و نه از سوی دستگاه های خاص نظارتی وجود ندارد.

این ویژگی ها، حکومت استبدادی را از حکومت غیراستبدادی جدا و ممتاز می کند در نظام ولایی فقیه، طبق قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، هیچ یک از این ویژگی ها وجود ندارد.

ویژگی اول: اولاً، اصل قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، با پذیرش قاطع ۲/۹۸ درصد مردم به تصویب رسید. و در ادامه نیز هر گونه تغییری در قانون اساسی باید به تصویب مردم برسد.

ثانیاً: طبق قانون اساسی، مردم در تعیین ولی فقیه، از طریق انتخاب نمایندگان مجلس خبرگان دخالت دارند.

ثالثاً: مردم در مجاری قانون گذاری و اجرایی حکومت، از طریق انتخابات مجلس شورای اسلامی و انتخابات ریاست جمهوری دخالت دارند.

این سه نحوه دخالت مردم در حکومت، در هیچ یک از حکومت های استبدادی وجود ندارد.

ویژگی دوم: دامنه قدرت ولی فقیه در قانون اساسی به دو شکل به گونه ای محدود است که به کلی با قدرت در حکومت های استبدادی متفاوت می شود.

اول) در اصل چهارم قانون اساسی آمده است: «کلیه قوانین و مقررات مدنی، جزایی، مالی، اقتصادی، اداری، فرهنگی، نظامی، سیاسی و غیر اینها باید بر اساس موازین اسلامی باشد» یعنی قوانین اسلام اولین محدود کننده قدرت ولی فقیه و یا به تعبیر دقیق تر تعیین کننده اختیارات او

است. پس چنین نیست که ولی فقیه فوق هر قانونی باشد. این نکته در پاسخ سؤال دهم به طور مفصل توضیح داده شده است.

دوم) تعهدی که ولی فقیه در برابر قانون اساسی داده است. ولی فقیه علاوه بر تعهد الهی خود به اجرای احکام اسلام، تعهدی در برابر ملت، به قانون اساسی دارد که چون این تعهد، لازم (نه جایز) و بدون حق فسخ است، تعهدی مضاعف برای او محسوب می شود و تخلف او از قانون اساسی باعث خروج او از عدالت و در نتیجه سلب او از ولایت می گردد.

پس اختیارات ولی فقیه در قانون اساسی از ناحیه قوانین اسلام و قانون اساسی مقید و محدود است، محدودیتی که در نظام های استبدادی وجود ندارد.

مطلقه بودن ولایت فقیه به معنای بی قید و شرط بودن اعمال قدرت او نیست، بلکه بدین معنا است که اختیارات او محدود به حوزه ای خاص از مسائل اجتماعی نیست و همه آن ها را دربر می گیرد اما اعمال قدرت در هر حوزه باید براساس موازین اسلامی و قانونی باشد.

ویژگی سوم: حکومت ولایی فقیه از سه ناحیه نظارت می شود. سه ناحیه ای که در نظام های استبدادی وجود ندارد.

ناحیه اول: نظارت درونی

ولی فقیه باید دارای سه شرط باشد: فقاہت، عدالت و درایت. هر یک از این سه شرط، او را از درون نظارت می کنند.

فقاہت او را از تجاوز از قانون الهی باز می دارد، عدالت او را از اعمال خواسته های شخصی و نفسانی باز می دارد و درایت، او را از خودرأیی و ترک مشورت با اندیشمندان و متخصصان حفظ می کند.

این سه شرط از شرایط ثبوتی ولایت فقیه است یعنی اگر شخصی یکی از این سه شرط را نداشته باشد واقعا ولایت ندارد و مرجع تشخیص این شرایط،

چه در حدود ولایت و چه در بقای آن، مجلس خبرگان است.

ناحیه دوم: نظارت مستمر نمایندگان مجلس خبرگان.

مجلس خبرگان، علاوه بر وظیفه انتخاب رهبری که دارای شرایط سه گانه مذکور است، وظیفه نظارت بر استمرار این شرایط را نیز دارد. مجلس خبرگان، علاوه بر نظارت بر استمرار شرایط، وظیفه نظارت بر اعمال قدرت و رعایت شرایط اسلامی و قانونی در آن را نیز بر عهده دارد. در واقع نظارت بر رعایت شرایط اسلامی و قانونی در اعمال قدرت، بر این نظارت بر استمرار شرایط سه گانه رهبر است.

ناحیه سوم: نظارت مردم بر رهبری در جمهوری اسلامی از دو طریق اعمال می شود:

طریق اول) مردم با انتخاب نمایندگان لایق در مجلس خبرگان، به صورت غیرمستقیم، از طریق مجلس خبرگان بر رهبر نظارت دارند.

طریق دوم) آزادی بیان، که در قانون اساسی فضای سالمی برای مطبوعات فراهم می کند نظارت افکار عمومی را بر حکومت تشکیل می دهد. هر گاه مطبوعات، به راستی برخاسته از افکار عمومی مردم باشد می تواند این وظیفه را چهره صورت مستقیم در توجه دادن ولی فقیه به خواست مردم، و چه به صورت غیرمستقیم در جهت دهی عمومی مردم در انتخاب نمایندگان مجلس خبرگان به خوبی انجام دهد.

این سه نوع نظارت در حکومت های استبدادی یا اصلاً وجود ندارد و یا بسیار کم رنگ و غیر مؤثر است.

در این زمینه می توانید به منابع زیر رجوع کنید:

۱ ولایت فقیه، جوادی آملی، مرکز نشر اسراء، ص ۴۶۳ ۴۸۲.

۲ اصول سیاست و حکومت، احمد جهان بزرگی، ص ۱۳۳ ۱۷۲.

ضرورت وجود ولایت فقیه در نظام اسلامی را چگونه توجیه می کنید؟

پرسش

ضرورت وجود ولایت فقیه در نظام اسلامی را چگونه توجیه می کنید؟

پاسخ

پاسخ دقیق و جامع به این پرسش تحقیقی ژرف و گسترده می طلبد و از حوصله یک نامه و حتی یک مقاله بیرون است، لیکن با فشرده گی و اختصار نکاتی را یادآور می شود:

الف) ضرورت وجود «ولایت فقیه» در نظام اسلامی بدون شناخت ماهیت حکومت دینی و لوازم و کار ویژه های آن امکان پذیر نیست.

ب) حکومت دینی از چند جهت با نظام های سکولار (secular)، لائیک (laic) و بی اعتنا به دین تفاوت دارد؛ پاره ای از این تفاوت ها عبارت است از:

۱ تفاوت در اهداف:

رژیم های نامبتنی بر دین، اعم از مردم سالار (Democratic)، فردسالار (Monarchy) و الیگارشی (Oligarchy) بهیچ معنا دولت های حداقلی (Minimal) هستند. به عبارت دیگر اساسی ترین هدف آنها تأمین نیازمندی های دنیوی شهروندان می باشد و هدفی فراتر از آن در نظر ندارد. لیکن نظام دینی در هدف دو منظوره (Biplay) است و علاوه بر نیازمندی های این جهانی، تأمین خیر و سعادت اخروی و جاودانی را نیز مد نظر دارد.

۲ تفاوت در کار ویژه های دولت:

وظایف و کارکردهای (Functions) نظام های غیردینی نیز متناسب به هدف آنها حداقلی می باشد. یعنی اساسی ترین وظیفه آنها تأمین بهداشت، آموزش، امنیت، رفاه و توسعه (Development) مادی است. در مقابل حکومت دینی وظایف بیشتری برعهده دارد، یعنی علاوه بر لزوم ارائه خدمات بالا، باید به برنامه ریزی صحیح و تلاش در جهت تربیت دینی و معنوی جامعه، رشد و بالندگی فضایل و کمالات عالی انسانی و گسترش تقوی همگام دارد و جامعه را به سوی تأمین سعادت پایا و فناپذیر رهبری کند.

۳ تفاوت در روش ها:

روش های اجرایی نظام های سکولار و دینی در پاره ای از موارد تفاوت دارد. تفاوت در اهداف و کار ویژه ها لاجرم در گزینش شیوه ها کارگر خواهد

افتاد. به عبارت دیگر در نظام های بی اعتنا به دین انگاره «هدف وسیله را توجیه می کند» امری پذیرفته شده و عقلانیت ابزاری (Instrumental Reason) آخرین مرجع تصمیم گیری است. اما در حکومت دینی استفاده از روش های معارض با کرامت الهی و ارزش های والای اخلاقی و ویرانگر سعادت جاودانیشر مجاز نیست، بنابراین عقل ابزاری در کادر قوانین الهی و احکام عقل فراابزاری و توحیدی فعالیت دارد.

۴ تفاوت در خاستگاه قانون:

در نظام های نامبتنی بر دین خاستگاه قانون چیزی جز تمایلات، خواسته ها، هوس ها و گرایشات آدمیان نیست. به عبارت دیگر همه نظام های سکولار مبتنی بر نوعی انسان مداری و اومانیزم (Humanism) می باشند؛ اعم از اومانیزم فرد مدارانه (Individual Humanism) که در نظام های دمکراتیک جاری است، و یا اومانیزم جمع گرایانه (Collectivist Humanism) که در رژیم های سوسیالیستی و کمونیستی جاری است. اما در حکومت دینی منشأ اصلیقانون خداوند است. و تنها قانونی رسمیت دارد که از سوی خداوند جعل شده و یا لاقلاً با اصول و قواعد کلی موردقبول شارع سازگار باشد. بنابراین کارکرد مجاری قانون گذاری در چنین نظامی کشف و استنباط قوانین الهی و تطبیق آنبر نیازمندی های زمان است.

۵ تفاوت در زمامداران و کارگزاران:

رهبری هر جامعه ای متناسب با ارزش ها و آرمان های جامعه و اهداف اساسی حکومت در آن جامعه تعیین می شود. از این رو در نظام های لائیک و سکولار شرایطی بیش از توانایی مدیریت کلان اجتماعی لازم نیست، اما در نظام اسلامی شرایط بیشتری لازم است که اصول آنها عبارت است از:

۱) صلاحیت علمی، که اصطلاحاً از آن به «فقاہت» تعبیر می شود و به معنای شناخت دقیق فقهی و حقوقی اسلام در همه ابعاد و مسائل فردی و اجتماعی است. زیرا فرض آن است که آنچه در جامعه اسلامی

ملاک عمل و قانون قرار می گیرد همان قوانین الهی است. بنابراین وجود رهبری که توانا بر استنباط احکام الهی در مسائل کلان اجتماعی بوده و بتواند در مسائل مختلف حکم دینی را کشف و به اجراء درآورد ضروری می نماید.

ممکن است گفته شود مجلس شورای اسلامی و شورای نگهبان برای این امر کافی است. در حالی که چنین نیست، اینمسأله علل متعددی دارد که پاره ای از آنها در مطالب بعدی آشکار خواهد شد.

۲) صلاحیت اخلاقی، یعنی تعهد و التزام و پای بندی عمیق به هنجارها و ارزش های دینی و اخلاقی، دوری از اوصاف رذیله، دوری از هواپرستی و خودخواهی و دنیاطلبی، که اصطلاحاً از آن به عدالت و تقوی تعبیر می کنیم.

رهبر یک جامعه اسلامی نمی تواند فاقد ارزش های عالی اخلاقی باشد، زیرا:

اولاً، انسانی که فاقد صلاحیت اخلاقی است، نمی تواند کارکرد مثبت تربیتی و اخلاقی که از اهداف نظام اسلامی است داشته باشد.

ثانیا، معمولاً انسان ها الگوپذیری شدیدی از اخلاق، سیره و منش زمامداران دارند، چنانکه پیامبر اکرم (ص) فرمودند: «الناس علی دین ملوکهم» (بحارالانوار، ج ۱۰۲، ص ۷) بنابراین کسی که الگوی درستی برای جامعه نباشد نمی تواند در رأس نظام اسلامی قرار گیرد.

۳) کفایت در مدیریت کلان اجتماعی، منش صحیح سیاسی و اجتماعی، شجاعت، تدبیر. مجموع این شرایط همانچیزی است که اصطلاحاً «ولی فقیه» گفته می شود. بنابراین اگر قرار باشد ولی فقیه در رأس نظام نباشد یکی از دو کاربایدانجام گیرد:

۱/۳ رئیس جمهور دارای همه صلاحیت های لازم رهبری باشد. در این صورت همان ولی فقیه را رئیس قوه مجریه قرار داده ایم و در واقع نقش او را در امور اجرایی پررنگ تر کرده ایم.

۲/۳ ولی فقیه نقش مشاور برای رئیس قوه مجریه داشته باشد و

در مسائل کلان حکومتی نظر او را راهنمایی کند. در این صورت دو فرض پدیدمی آید:

۱/۲/۳ یا اینکه رئیس جمهور موظف به اجرای منویات او است، در این صورت این همان ولایت فقیه است، زیرا او بر رئیس قوه مجریه ولایت دارد.

۲/۲/۳ رئیس جمهور موظف به پیروی از منویات او نباشد، در این صورت رعایت احکام الهی تضمین نشده و دیگر نظام اسلامی نخواهد بود!!

افزون بر آن ولایت فقیه کارکردهای دیگری دارد، از جمله: ایجاد تعادل بین قوا که در نظام های مبتنی بر تفکیک قوا (Decentralized) از مهمترین مشکلات است. لیکن رعایت اختصار ما را از بررسی و تفصیل آن معذوری دارد.

برای آگاهی بیشتر ر.ک: فلسفه سیاست، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

آیا تشکیل حکومت بر طبق مبانی ولایت فقیه از اعتقادات شیعه است؟ این امر در حکومت پادشاهان چگونه جاری بوده است؟

پرسش

آیا تشکیل حکومت بر طبق مبانی ولایت فقیه از اعتقادات شیعه است؟ این امر در حکومت پادشاهان چگونه جاری بوده است؟

پاسخ

در پاسخ به این سؤال به مواردی چند اشاره می شود:

۱- حکومت رسول اکرم (ص) با استناد به آیات قرآن کریم و برداشت عمومی همه مسلمانان، حکومتی دینی و برخاسته از شریعت اسلام بود. خداوند متعال فرمود: اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولوالامر منکم ، (نساء، آیه ۵۹) و نیز ماکان لمؤمن و ما مؤمنه اذا قضی الله و رسوله امرا ان یکون لهم الخیره من امرهم ، (احزاب، آیه ۳۶).

۲- ائمه اطهار (ع) نیز با استناد به قرآن کریم (مائده، آیه ۵۵) و روایات متواتر (مانند حدیث غدیر) از سوی خداوند به ولایت و حکومت منصوب شده اند. این مسأله مورد اتفاق شیعه است.

۳- در زمان غیبت، فقهای جامع الشرایط، از سوی امامان معصوم به ولایت و حکومت بر امت اسلامی معین شده اند. این مسأله نیز از اولین کتب فقهی شیعه تاکنون، مورد نص و تأکید بوده است. در پایان فهرستی از منابع فقهی شیعه که به این مسأله به صورت واضح و غیرقابل توجیه پرداخته اند، اشاره می شود.

در طول تاریخ تشیع، هر زمان که علمای شیعه احساس آمادگی بیشتری برای تحقق آرمان های اجتماعی اسلامی کردند، توجه بیشتری به مسأله ولایت فقیه داشتند؛ اما بسیاری از منابعی که در این پاسخ معرفی می شود، در زمان هایی است که

علمای شیعه در انزوای سیاسی و تحت فشار سلطه های غیرمشروع بوده اند.

۴- منابع فقهی اندیشه ولایت فقیه از ابتدای غیبت کبری عبارت است از:

- شیخ مفید (۳۳۳ - ۴۱۳) «المقنعه»، مؤسسه النشر الاسلامی، ص ۸۱۰

- ابوالصلاح حلبی (م. ۴۴۷ه) «الكافی فی الفقه»، ص ۴۲۲

- ابن ادریس حلی (م. ۵۹۸ه) «السرائر»،

- محقق حلی (م. ۱۳۷۶هـ). ر.ک: مسالك الافهام (شرح شهيد ثانی بر کتاب محقق حلی)، ج ۱، ص ۵۳
- محقق کرکی (م. ۱۳۴۰هـ) «رسائل»، رساله صلاه الجمعه، ج ۱، ص ۱۴۱
- مقدس اردبیلی (م. ۱۳۹۰هـ) «مجمع الفوائد والبرهان»، ج ۴، ص ۲۰۵
- حسینی عاملی (م. ۱۳۲۶هـ) «مفتاح الکرامه» (کتاب القضاء)، ج ۱۰، ص ۲۱
- ملا احمد نراقی (م. ۱۳۴۵هـ) «عوائد الایام»، ص ۱۸۷
- میرفتاح مراغی (م. ۱۳۶۶هـ) «عناوین»، ص ۳۴۵
- شیخ محمد حسن نجفی (م. ۱۳۶۶هـ) «جواهر الکلام»، ج ۱۶، ص ۱۷۸
- شیخ مرتضی انصاری (م. ۱۳۸۱هـ) «المکاسب» ص ۱۵۴ - کتاب «القضاء والشهادات»، ص ۲۴۳
- حاج آقا رضا همدانی (م. ۱۳۲۲هـ) «مصباح الفقیه»، کتاب الخمس، ص ۱۶۰
- سید بحر العلوم (م. ۱۳۲۶هـ) «بلغه الفقیه»، ج ۳، ص ۲۲۱
- آیت الله بروجردی (م. ۱۳۸۲هـ) «البدر الزاهر» (تقریرات درس خارج)، ص ۵۲
- شیخ مرتضی حائری (م. ۱۳۶۲هـ ش) «صلوه الجمعه»، ص ۱۴۴
- امام خمینی (م. ۱۳۶۸هـ ش) «کتاب البیع»، ج ۲، ص ۴۸۸

نویسنده، توصیه می کند حتماً به اولین منبع یاد شده؛ یعنی، المقنعه شیخ مفید رجوع کنید تا تصریح و تأکید اولین منابع فقهی شیعه بر ولایت فقیه را ببینید. برخی از ناآگاهان یا غرض ورزان، ریشه فقهی این مسأله ضروری را نادیده گرفته، آن را مربوط به قرن اخیر می دانند.

برای مطالعه بیشتر سیر تاریخی ولایت فقیه در اندیشه شیعه ر.ک:

۱- مهدی هادوی، ولایت و دیانت

۲- آذری قمی، ولایت فقیه از دیدگاه فقهای اسلام

۵- مسأله «ولایت فقیه» به دوران غیبت اختصاص ندارد؛ یعنی، حتی در زمان حضور امامان معصوم (ع) نیز فقهای بی‌نیابت خاص

از سوی امامان (ع)، ولایت داشتند.

مالک اشتر نخعی در زمان امام علی (ع)، نواب اربعه در زمان غیبت صغری و عالمان دیگری که

در طول تاریخیات امامان معصوم(ع) از سوی آنان به امور مسلمین رسیدگی می کردند؛ همگی مصادیق «ولی فقیه» در دورانحضور معصوم اند.

۶- درباره «السلطان ظل الله» باید گفت:

اولاً، این سخن به سند صحیح از امام معصوم نرسیده است (ر.ک: بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۳۵۴).

ثانیا، مضمون حدیثی که دربردارنده این جمله است، به هیچ وجه تأیید یا تقویت سلطان نیست، زیرا پس از آنمی گوید: «هر سلطانی که عادل باشد، پاداش می برد و هر که ظلم کند، وزر و وبال آن بر سلطان است».

در طول تاریخ، سلاطین از این جمله سوء استفاده کرده، آن را تأیید الهی سلطنت خود گرفته اند. چگونه ممکناست دینی که خود برنامه حکومت (ولایت فقیه) دارد و برقراری قسط را از اهداف خود می داند، سلطنت هر سلطانیرا تأکید کند و او را سایه خدا بداند؟!

تفاوت حکومت ولایت فقیه با دیگر نظام های سیاسی را بیان کنید.

پرسش

تفاوت حکومت ولایت فقیه با دیگر نظام های سیاسی را بیان کنید.

پاسخ

پاسخ دقیق و جامع به این پرسش تحقیقی ژرف و گسترده می طلبد و از حوصله یک نامه و حتی یک مقاله بیروناست، لیکن با فشرده گی و اختصار نکاتی را یادآور می شود:

الف) ضرورت وجود «ولایت فقیه» در نظام اسلامی بدون شناخت ماهیت حکومت دینی و لوازم و کار ویژه های آنامکان پذیر نیست.

ب) حکومت دینی از چند جهت با نظام های سکولار (secular)، لائیک (laic) و بی اعتنا به دین تفاوت دارد؛ پاره ای ازاین تفاوت ها عبارت است از:

۱ تفاوت در اهداف:

رژیم های نامبتنی بر دین، اعم از مردم سالار (Democratic)، فردسالار (Monarchy) و الیگارشسی (Oligarchy) بهیک معنا دولت های حداقلی (Minimal) هستند. به عبارت دیگر اساسی ترین هدف آنها تأمین نیازمندی های دنیویشهروندان می باشد و هدفی فراتر از آن در نظر ندارد. لیکن نظام دینی در هدف دو منظوره (Biplay) است و علاوه برنیازمندی های این جهانی، تأمین خیر و سعادت اخروی و جاودانی را نیز مد نظر دارد.

۲ تفاوت در کار ویژه های دولت:

وظایف و کارکردهای (Functions) نظام های غیردینی نیز متناسب به هدف آنها حداقلی می باشد. یعنی اساسی ترین وظیفه آنها تأمین بهداشت، آموزش، امنیت، رفاه و توسعه (Development) مادی است. در مقابل حکومت دینی وظایف بیشتری برعهده دارد، یعنی علاوه بر لزوم ارائه خدمات بالا، باید به برنامه ریزی صحیح و تلاش در جهت تربیت دینی و معنوی جامعه، رشد و بالندگی فضایل و کمالات عالیله انسانی و گسترش تقوی همتگمارد و جامعه را به سوی تأمین سعادت پایا و فناپذیر رهبری کند.

۳ تفاوت در روش ها:

روش های اجرایی نظام های سکولار و دینی در پاره ای از موارد تفاوت دارد. تفاوت در اهداف و کار ویژه ها لاجرم در گزینش شیوه ها کارگر خواهد افتاد.

به عبارت دیگر در نظام های بی اعتنا به دین انگاره «هدف وسیله را توجیهی کند» امری پذیرفته شده و عقلانیت ابزاری (Instrumental Reason) آخرین مرجع تصمیم گیری است. اما در حکومت دینی استفاده از روش های معارض با کرامت الهی و ارزش های والای اخلاقی و ویرانگر سعادت جاودانیشر مجاز نیست، بنابراین عقل ابزاری در کادر قوانین الهی و احکام عقل فراابزاری و توحیدی فعالیت دارد.

۴ تفاوت در خاستگاه قانون:

در نظام های نامبتنی بر دین خاستگاه قانون چیزی جز تمایلات، خواسته ها، هوس ها و گرایشات آدمیان نیست. به عبارت دیگر همه نظام های سکولار مبتنی بر نوعی انسان مداری و اومانیسم (Humanism) می باشند؛ اعم از اومانیسم فرد مدارانه (Individual Humanism) که در نظام های دمکراتیک جاری است، و یا اومانیسم جمع گرایانه (Collectivist Humanism) که در رژیم های سوسیالیستی و کمونیستی جاری است. اما در حکومت دینی منشأ اصلیقانون خداوند است. و تنها قانونی رسمیت دارد که از سوی خداوند جعل شده و یا لاقلاً با اصول و قواعد کلی موردقبول شارع سازگار باشد. بنابراین کارکرد مجاری قانون گذاری در چنین نظامی کشف و استنباط قوانین الهی و تطبیق آنبر نیازمندی های زمان است.

۵ تفاوت در زمامداران و کارگزاران:

رهبری هر جامعه ای متناسب با ارزش ها و آرمان های جامعه و اهداف اساسی حکومت در آن جامعه تعیین می شود. از این رو در نظام های لائیک و سکولار شرایطی بیش از توانایی مدیریت کلان اجتماعی لازم نیست، اما در نظام اسلامی شرایط بیشتری لازم است که اصول آنها عبارت است از:

۱) صلاحیت علمی، که اصطلاحاً از آن به «فقاہت» تعبیر می شود و به معنای شناخت دقیق فقهی و حقوقی اسلام در همه ابعاد و مسائل فردی و اجتماعی است. زیرا فرض آن است که آنچه در جامعه اسلامی ملاک عمل و قانون

قراری گیرد همان قوانین الهی است. بنابراین وجود رهبری که توانا بر استنباط احکام الهی در مسائل کلان اجتماعی بوده و بتواند در مسائل مختلف حکم دینی را کشف و به اجراء درآورد ضروری می نماید.

ممکن است گفته شود مجلس شورای اسلامی و شورای نگهبان برای این امر کافی است. در حالی که چنین نیست، اینمسأله علل متعددی دارد که پاره ای از آنها در مطالب بعدی آشکار خواهد شد.

۲) صلاحیت اخلاقی، یعنی تعهد و التزام و پای بندی عمیق به هنجارها و ارزش های دینی و اخلاقی، دوری از اوصاف رذیله، دوری از هواپرستی و خودخواهی و دنیاطلبی، که اصطلاحاً از آن به عدالت و تقوی تعبیر می کنیم.

رهبر یک جامعه اسلامی نمی تواند فاقد ارزش های عالی اخلاقی باشد، زیرا:

اولاً، انسانی که فاقد صلاحیت اخلاقی است، نمی تواند کارکرد مثبت تربیتی و اخلاقی که از اهداف نظام اسلامی است داشته باشد.

ثانیا، معمولاً انسان ها الگوپذیری شدیدی از اخلاق، سیره و منش زمامداران دارند، چنانکه پیامبر اکرم (ص) فرمودند: «الناس علی دین ملوکهم» (بحارالانوار، ج ۱۰۲، ص ۷) بنابراین کسی که الگوی درستی برای جامعه نباشد نمی تواند در رأس نظام اسلامی قرار گیرد.

۳) کفایت در مدیریت کلان اجتماعی، منش صحیح سیاسی و اجتماعی، شجاعت، تدبیر. مجموع این شرایط همانچیزی است که اصطلاحاً «ولی فقیه» گفته می شود. بنابراین اگر قرار باشد ولی فقیه در رأس نظام نباشد یکی از دو کاربایدانجام گیرد:

۱/۳ رئیس جمهور دارای همه صلاحیت های لازم رهبری باشد. در این صورت همان ولی فقیه را رئیس قوه مجریه قرار داده ایم و در واقع نقش او را در امور اجرایی پررنگ تر کرده ایم.

۲/۳ ولی فقیه نقش مشاور برای رئیس قوه مجریه داشته باشد و در مسائل کلان حکومتی

نظر او را راهنمایی کند. در این صورت دو فرض پدیدمی آید:

۱/۲/۳ یا اینکه رئیس جمهور موظف به اجرای منویات او است، در این صورت این همان ولایت فقیه است، زیرا او بر رئیس قوه مجریه ولایت دارد.

۲/۲/۳ رئیس جمهور موظف به پیروی از منویات او نباشد، در این صورت رعایت احکام الهی تضمین نشده و دیگر نظام اسلامی نخواهد بود!!

افزون بر آن ولایت فقیه کارکردهای دیگری دارد، از جمله: ایجاد تعادل بین قوا که در نظام های مبتنی بر تفکیک قوا (Decentralized) از مهمترین مشکلات است. لیکن رعایت اختصار ما را از بررسی و تفصیل آن معذورمی دارد.

برای آگاهی بیشتر ر.ک: فلسفه سیاست، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی. {J}

آیا حکومت ما به حکومت علی (ع) شبیه است، یا به حکومت عثمان؟

پرسش

آیا حکومت ما به حکومت علی (ع) شبیه است، یا به حکومت عثمان؟

پاسخ

برای قضاوت در مورد این که جمهوری اسلامی ایران آیا به حکومت علی (ع) شباهت دارد یا حکومت عثمان دو معیار را می توان در نظر گرفت: الف) معیار مشروعیت: بر اساس ادله متعدد عقلی و نقلی (احادیث و روایات) جمهوری اسلامی ایران از آن جا که زیر نظر مستقیم ولی فقیه تام الشرایط منصوب از ناحیه امام معصوم (ع) اداره می شود و به پشتوانه عظیم الهی و حضور و مشارکت قاطبه افراد مردم متکی می باشد مانند حکومت علی (ع) حکومتی صددرصد با مشروعیت الهی می باشد و از این نظر هیچ گونه شباهتی با حکومت نامشروع و غاصب عثمان ندارد. ب) از نظر چگونگی اداره حکومت هم جمهوری اسلامی ایران همواره از بدو تأسیس تلاش نموده تمامی قوانین و مقررات، اعمال و رفتارهای خود را منطبق بر کتاب و و سیره ائمه معصوم (ع) قرار داده و اصلاً" برای تحقق عدل و مبارزه ب...ظلم و تبعیض بنیان نهاده شده و این روش الهی را ادامه می دهد و این کجا و حکومت عثمان کجا که سراسر پر از تبعیض و ظلم بوده و از آنهمه ظلم و تبعیض حیف و میل بیت المال، بذل و بخششهای بی حساب به اقوام خود دفاع نموده و آنرا به عنوان یک سنت برای حاکمان جور بر جای نهاده که ما به عنوان نمونه به چند مورد اشاره می نماییم: مسعودی در مروج الذهب می نویسد: زیدبن ثابت موقعی

که از دنیا رفت آنقدر طلا و نقره از وی به جای مانده بود که آنها را با تبر شکستند و میان ورثه او تقسیم کردند و قیمت بقیه دارایی و مستغلاتش ۰۰۰/۱۰۰ دینار طلا بود. زیر پس از مرگش ۰۰۰/۵۰ دینار پول و هزار رانس اسب و هزار بنده و هزار کنیز از خود به جای گذارده بود. عثمان روزی که کشته شد ۰۰۰/۱۵۰ دینار و هزار هزار درهم پول نقد موجود و قیمت املاک او در وادی القری و جاهای دیگر ۰۰۰/۱۰۰ دینار می رسید گذشته از اسبان و شتران که به جای گذاشته بود. و موارد بسیار زیادی که تاریخ از تبعیضات و ظلمهای او ثبت شده است (مروج الذهب ج ۱ ص ۴۳۳) حضرت علی (ع) بطور اجمال و فشرده در خطبه شقشقیه درباره عثمان فرمود: ((... و اشرع معه بنوایه یخضمون مال الله ... یعنی : و پسران پدرش (یعنی بنی امیه) به همدستی او شتافتند و مال خدا را چنان (با اشتها) می خورند همچون شتری که گیاه بهاری می خورد تا اینکه پر خوری اش او را بر زمین افکند و کردارش سبب سرعت در قتل او شد...)). اما در مقابل آیا جمهوری اسلامی ایران نیز اینگونه می باشد اگر اینگونه بود که می بایست بیشترین سرمایه گذاریهای خارجی در این کشور صورت می گرفت و دیگر اینهمه محاصره اقتصادی سیاسی تهاجم فرهنگی و توطئه های گوناگون برای تغییر حکومت صورت نمی گرفت ما در جمهوری اسلامی ایران به کرات شاهد مبارزه حکومت با کارگزاران متخلفان و غارتگران بیت المال بوده ایم البته هر چند این اقدامات کافی نبوده و بازرسی و

کنترل‌های دقیقتر دقت در گزینشها و نیاز دارد ولی در هر صورت نشان دهنده عزم جمهوری اسلامی ایران برای مقابله با فساد و تبعیض می باشد .

چرا در زمان معصومین مجلس خبرگان وجود نداشت ؟ فلسفه وجودی مجلس خبرگان چیست ؟

پرسش

چرا در زمان معصومین مجلس خبرگان وجود نداشت ؟ فلسفه وجودی مجلس خبرگان چیست ؟

پاسخ

در پاسخ به این سؤال چند مطلب قابل بررسی است :

الف . فلسفه وجودی و مبنای حقیقی کار مجلس خبرگان :

بنابر روایات و نصوصی متعدد، فقهای واجد شرایط - به صورت عام - از طرف امامان معصوم (ع) منصوب گردیده و همه دارای ولایت اند. از طرف دیگر تصور وجود رهبری های متعدد در یک حکومت ، غیر قابل قبول است ؛ زیرا ولایت های موازی در یک دولت ، موجب هرج و مرج و آناارشی امت و عقل سلیم به هیچ وجه نمی تواند آن را بپذیرد.

به عبارت دیگر منطق حاکمیت ، اقتضای وحدت و عدم تعدد را دارد هم چنین فرض بر این است که هر فقیه واجد شرایط بالفعل واجد ولایت و حاکمیت است . نفس تعدد ولایت مشکل زا نیست ؛ بلکه تداخل در مقام اجرا و اعمال ولایت است که به هرج و مرج می انجامد.

به عبارت دیگر در صورت تراحم یا احتمال تراحم بین فقیهان واجد شرایط، نمی توان قائل به جواز اعمال ولایت برای همه شد. بنابراین فقط یکی از آنان باید اعمال ولایت کند.

گفتنی است دلیل برقراری نظم ، تنها محدوده اعمال ولایت را شامل می گردد، نه اصل ثبوت ولایت را. از این رو، پس از به قدرت رسیدن یکی از آنان ، سایر فقها می توانند در محدوده ای که فقیه حاکم اعمال ولایت نکرده - به شرط عدم تراحم - به اعمال ولایت پردازند.

نکته دیگر این که بر اساس دلالت مقبوله عمر بن حنظله ، برای حل

تزام احتمالی بین فقهای واجد شرایط، باید یکی از آنان را که ثبوتاً دارای ملاک ترجیح و برتری نسبت به دیگران است، به رهبری برگزینیم، این مرجحات عبارت است از: عدل، افقه، اصدق و اورع بودن. البته این مرجحات، منحصر به این موارد نیست، بلکه مرجحاتی دیگری نیز وجود دارد که در امر اداره حکومت دخیل است؛ مانند: مدیریت قوی تر، سیاست استوارتر، آگاهی به مسائل روز و... برای تشخیص فقیه جامع شرایط، چند راه کار منطقی و مورد قبول وجود دارد:

۱. در بعضی از موارد رجحان، برتری و افضلیت یک فقیه نسبت به سایر فقهای هم عصر خویش، کاملاً واضح و روشن است؛ به گونه ای که هیچ رقیبی برای او وجود ندارد تا زمینه تحیر و تردید پدید آید. در چنین مواردی، نیاز به اقامه بینه یا گزارش کارشناسانه خبرگان نیست و حق حاکمیت با اقدام فقیه و پذیرش مستقیم و بی واسطه مردم اعمال می شود. چنان که پذیرش نظام جمهوری اسلامی، در فروردین ۱۳۵۸، از طریق همه پرسی و به طور مستقیم صورت گرفت. هم چنین پذیرش رهبری بی رقیب امام خمینی (ره) از سوی آحاد مردم که از شروع انقلاب، ولایت ایشان به نحو تعین بر همگان روشن بود. در چنین مواردی بعد از این که فقیه واجد شرایط، اقدام به تشکیل حکومت نمود، تمامی افراد جامعه - حتی فقهای معاصر او - موظف به تبعیت از او می باشند.

۲. در مواردی که تشخیص فقیه افضل و اعلم به رهبری، از میان سایر

فقها پیچیده و دشوار و نیازمند به کار کارشناسی باشد و مردم خود توانایی تشخیص چنین فقیهی را نداشته باشند، به خبرگان مراجعه می کنند و آنان را وکیل خود قرار می دهند تا ولی فقیه واجد شرایط را شناسایی کنند. البته مراجعه به افراد خبره و کارشناسان، یک قاعده عام و فراگیر است و اساس زندگی اجتماعی و عقلایی مردم نیز بر این اصل استوار می باشد. در مورد شناسایی رهبر نیز از طرف شارع مقدس، فقیه اصل تعیین شده است، اما از آن رو که مردم اطلاعات کمتری درباره فقاہت و شرایط ولی فقیه دارند، به افراد خبره رجوع می کنند و خبرگان نیز رهبر را کشف و شناسایی می نمایند. در قانون اساسی مصوب ۱۳۵۸ هر دو راه کار برای شناسایی و کشف رهبر وجود داشت؛ ولی از آن جا که وجود فردی مانند حضرت امام (ره)، بسیار نادر و در طول تاریخ کم نظیر است، در بازنگری قانون اساسی راه کار دوم (تشخیص و شناسای به وسیله خبرگان) رسمیت یافت، و گرنه ارجاع به آرای عمومی به طور مستقیم نه امتناع عقلی دارد و نه منع نقلی. بنابراین اگر نمونه نادری همچون امام راحل (رض) وجود داشته باشد، مردم به طور عادی تکلیف خود را می دانند و عملاً "در مرحله تعیین رهبر نیازی به خبرگان ندارند. البته در مرحله بقا و نظارت، خبرگان لازم است. اما در غیر این صورت، وجود خبرگان و وکیلان برجسته مردم ضروری است.

نکته دیگر این که هر چند مجلس خبرگان رهبری

، با ویژگی های لحاظ شده در قانون اساسی در جهان بی نظیر است . اما انتخاب از طریق مجلس خبرگان - که انتخابی دو درجه ای و غیر مستقیم است - در کشورهای دیگر جهان نیز سابقه دارد، مانند انتخاب ریاست جمهور آمریکا و آلمان ، نخست وزیر انگلستان و هند که انتخابی دو درجه ای و با واسطه می باشد و... گفتنی است طریق فعلی (مجلس خبرگان منتخب) ، گرچه مطابق بعضی نظریات ولایت فقیه ، یک ضرورت نیست ، اما از آنجا که یکی از شیوه های ممکن است که رسمیت پیدا کرده است ، قانوناً "تنها طریق انتخاب رهبری محسوب می شود. در عین حال نظر قطعی درباره این که آیا خبرگان تنها طریق است یا نه ، تا حد زیادی به تعیین ماهیت عمل و کارکرد خبرگان بستگی دارد.

ب (پیشنهاد روش تعیین ولی فقیه توسط خبرگان:

در زمان حضور معصومین (ع) یک تشکیلات رسمی به نام مجلس خبرگان وجود نداشت گفتنی است ، که در آن دوران دو گونه نصب وجود داشت :

۱. نصب خاص و آن عبارت است از انتخاب یک شخص معین برای مقام یا سمتی . به عقیده شیعه و سنی ، پیامبر اکرم (ص) از طرف خداوند متعال برای مقام امامت ، ولایت و رهبری جامعه اسلامی ، منصوب شده است .

قرآن می فرماید: ((انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا))، (مائده ، آیه ۵۵)؛

((النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم)) و ((اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم))، (نساء، آیه ۵۹).

پس ثابت می شود که منشأ و سرچشمه

ولایت ، خداوند است او پیامبر(ص) و ائمه معصومین را به این مقام منصوب کرده است . حضرت علی (ع) نیز از سوی پیامبر اکرم (ص) و خداوند متعال ((یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته))، (مائده ، آیه ۶۷).

در روز عید غدیر به مقام امامت و ولایت جامعه منصوب گردید. در احادیث زیادی وارد شده است که پیامبر اکرم (ص) امامان بعد از خود را یکی بعد از دیگری مشخص نموده و علاوه بر آن هر امامی نیز از امامت امام بعد از خود خبر داده است . و هر کدام از این بزرگواران نیز در زمان حکومت خود، برخی اشخاص معین را برای اداره برخی شهرها یا ایالت ها منصوب کردند. چنان که مالک اشتر از سوی امام علی (ع) منصوب گردید و... همه این موارد از مصادیق نصب خاص است . بنابراین در چنین بخش هایی ، ضرورت وجود تشکیلاتی مانند مجلس خبرگان منتفی است ؛ زیرا نصب امام در مورد یک شخص خاص می باشد و دیگر تصور رهبری ها و اعمال ولایت های متعدد وجود ندارد. ۲. نصب عام ؛ از امامان معصوم (ع) دستورهایی رسیده که مردم باید در زمان یا مکانی که دسترسی به معصوم ممکن نیست ، به فقیهان دارای شرایط، مراجعه کنند تا کارهای آنان معطل نماند. امام صادق (ع) می فرماید: ((من کان منکم قدروی حدیثنا و نظر فی حالنا و حرامنا و عرف احکامنا فلیرضوا به حکما...))، (اصول کافی ، ج ۱، ص ۶۷). مقصود از شخص

آگاه به حلال و حرام و آشنا به احکام ، همان فقیه جامع شرایط است . طبق روایات مشابه ، به هنگام دسترسی نداشتن به معصوم فقیه حاکم مردم است و این حاکمیت از معصوم به او رسیده است . در ادامه این روایت آمده است : ((فانی قد جعلته علیکم حاکما"؛ من او را حاکم شما قرار دادم)). روشن است که امام (ع) شخص معینی را به حاکمیت نصب نکرده ؛ بلکه به صورت عام منصوب نموده است . در همین روایت آمده است : ((فاذا حکم بحکمنا فلم یقبل منه فانما استخف بحکم الله و علینا ردد و الرادد علینا کالراد علی الله و هو علی حد الشریک بالله ؛ حاکمی که منصوب عام از طرف معصوم است اطاعتش واجب است و اگر کسی حکم او را نپذیرد، مانند آن است که حاکمیت معصوم (ع) را نپذیرفته است)). با توجه به نصب عام فقها، نظریه ((ولایت فقیه))، اختصاص به زمان غیبت ندارد؛ بلکه در زمان حضور اگر دسترسی به امام معصوم ممکن نباشد، این نظریه نیز باید اجرا گردد؛ زیرا محتوای آن چیزی جز چاره جویی برای مردمی که دسترسی به امام ندارند، نیست . اما در زمان حضور ائمه (ع) باز تشکیلات رسمی (مانند مجلس خبرگان) برای نصب عام وجود نداشت ؟ پاسخ این سؤال نیازمند مراجعه به اوضاع و شرایط آن زمان است . می دانیم زمینه ها و شرایط تشکیل حکومت و اعمال ولایت از طرف معصومین (ع) - جز در دوران کوتاهی از امامت امام علی (ع) و امام حسن (ع)

(فراهم نشد و سایر ائمه (ع) نه تنها متصدی اداره کشور اسلامی نبودند، بلکه اجازه اظهار نظر در این مسائل را هم نداشتند و غالباً "تحت نظر و در حال تبعید بودند یا در زندان به سر می بردند. بدین ترتیب، شیعیان که از برکات حکومت امامان اهل بیت (ع) محروم بودند و دیگر حکومت های موجود را نیز مشروع نمی دانستند - در تنگنای سختی قرار داشتند و در چنین شرایطی موظف شدند، مطابق دستورالعمل های ائمه (ع)، نیازهای حکومتی و قضایی خود را با رجوع به فقهای واجد شرایط، برطرف کنند. اما از آن جا که شرایط محیطی به دلیل وجود حاکمان جور، به گونه ای فراهم نبود تا فقها اقدام به اعمال ولایت و امور جامعه بکنند و مسأله تداخل ولایت ها پیش بیاید، خود به خود بحث تعیین و کشف فقیه واجدالشرایط منتفی بود. بنابراین تحت این شرایط، دیگر نه نیازی به تکشیلاتی از قبیل مجلس خبرگان بود و نه حکومت های جور چنین برنامه هایی را تحمل می کردند.

ج) اما در مورد این که تا چه زمانی رهبر تعیین و شناسایی شده از سوی خبرگان، دارای ولایت است:

باید گفت که مطابق اصل ۱۱۱ قانون اساسی در صورتی که خبرگان احراز کنند رهبر از اول فاقد صلاحیت بوده و یا بعداً "بعضی از شرایط را از دست داده است، از کار بر کنار خواهد شد. گفتنی است که خبرگان، رهبر را به این نقش و جایگاه نمی گذارند؛ زیرا رهبر از طرف امامان معصوم (ع) منصوب گردیده و دارای

ولایت است. کارکرد خبرگان صرفاً "کشف است و در زمانی که کشف کنند که رهبر، بعضی از اوصاف لازم را ندارد، بر اساس وظیفه خود این را به مردم اعلام می کنند و مانند یک داور عمل می نمایند. رهبری که از تحت عنوان ((فقیه صاحب صلاحیت و منصوب به رهبری)) خارج شده - در واقع امر و به لحاظ شرع - فاقد ولایت است؛ اما در مقام اثبات لازم است یک مرجع تصمیم گیرنده (خبرگان) این مطلب را احراز کند و رأی او مورد مناقشه سایر نهادهای حکومتی نباشد.

با توجه به این مطالب روشن می شود که در مدت رهبری ولی فقیه، مسأله زمان و چند سال و چند دوره مطرح نیست؛ بلکه آنچه ملاک و مورد اهمیت است، واجدیت شرایط و اوصاف رهبری است. و به جهت همین اوصاف و شرایط و نظارت مستمر خبرگان و سایر کنترل های درونی (تقوا، علم، عدالت) و بیرونی است که علی رغم عدم محدودیت زمانی، هیچ گاه ولایت فقیه به استبداد و دیکتاتوری کشیده نمی شود.

برای مطالعه بیشتر ر.ک :

۱- جوادی آملی، وحی و رهبری، مقاله امامت، و همچنین کتاب ولایت فقیه، ص ۴۴۸

۲- تازه های اندیشه، ش ۱، خبرگان رهبری، نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاهها

۳- مصباح یزدی، ولایت فقیه (پرسشها و پاسخها)

چرا حکومت ما شورایی اداره نمی شود؟

پرسش

چرا حکومت ما شورایی اداره نمی شود؟

پاسخ

در ابتدا لازم است تا بین دو نوع استفاده از واژه «شورا» تفکیک قائل شد؛ زیرا گاهی این واژه در فرایند تصمیم گیری مورد استفاده قرار می گیرد قرآن کریم می فرماید: والذین استجابوا لربهم و اقاموا الصلوه و امرهمشوری بینهم و ممارزقناهم ینفقون و الذین اذا اصابهم البغی هم ینتصرون (شوری، آیه ۳۸)

در بعضی موارد نیز در فرایند رهبری و اداره حکومت مورد استفاده قرار می گیرد چنانچه مراد از رهبری شورایی در ادبیات سیاسی همین مطلب است در پاسخ شما نیز گفتنی است که انجام دادن کارها به صورت شور و مشورت و تصمیم گیری کارشناسانه امری پسندیده، معقول و مورد تأیید اسلام و قانون اساسی ایران است اما با دقت در دلایل عقلی و نقلی مسأله شورا، به خوبی روشن می شود که انجام شورایی کارها هرگز بدین معنا نیست که شورا در همه مراحل حتی در مرحله اظهار نظر قطعی و تصمیم گیری در سطح کلان پسندیده و معقول است؛ بلکه مراد این است که کارها به وسیله عقل جمعی مسلمانان و تحقیق و مشورت مورد بررسی و ارزیابی قرار گیرد و برای تصمیم گیری نهایی به مرکز احیای آن ارائه شود؛ نه این که همه

اعضای طرف مشورت در این مرحله نیز نظر دهند این کار به دلایل زیر مردود و ناممکن است:

۱- شیوه رهبری شورایی در آیات و روایات مورد تأیید قرار نگرفته است. خداوند پس از این که پیامبر را به مشورت سفارش کرد؛ می فرماید: فاذا عزم فتوکل علی الله (سوره آل عمران، آیه ۱۵) این عبارت به صراحت دلالت می کند که تصمیم نهایی با خود پیامبر است آن

حضرت باید حرف آخر را بزند. در روایات نیز شیوه رهبری شورایی مورد تأیید قرار نگرفته است امام هشتم در پاسخ پرسش این که چرا امام و رهبری باید یکی باشد و نمی تواند متعدد باشد؟ می فرماید: «(این امر) دلایلی دارد (از جمله این که) یک امام و رهبر تدابیر گوناگون ندارد؛ ولی دو نفر یا بیشتر نمی توانند در همه امور باهم اتفاق نظر داشته باشند و ما هیچ دو نفری را نمی شناسیم که در تدبیر و اندیشه یکسان باشند حال اگر اطاعت از هر دو نفر لازم باشد و هر دو اختلاف نظر داشته باشند مشاجره و فساد به جامعه راه می یابد و اگر از یکی تبعیت شود و از دیگری نشود همه مردم به معصیت و نافرمانی دچار خواهند شد؛ چون فرض این است که هر دو رهبر واجب الاطلاع هستند دیگر این که اگر گفته شود فرمان های آن کسی مقدم است که در حکم پیشی گرفته باشد با فرض این که هر دو برای رهبری صلاحیت ذاتی دارند این ترجیح بدون دلیل و ملاک شرعی خواهد بود و اگر در صورت اختلاف نظر بگوییم هر دو ساکت باشند و حکم صادر نکنند تا کشمکش و درگیری ایجاد نشود باید گفت به ناچار یکی از آنها که حق می گوید با سکوتش حکم خدا و حدود الهی را مسکوت و معطل گذاشته است و این کار بس ناپسند و حرام است. (عیون اخبار الرضا، شیخ ابی جعفر صدوق، ج ۲، ص ۹۹-۱۰۰)

۲- در سیره انبیاء و اولیا نیز نه تنها شیوه رهبری شورایی را سراغ نداریم بلکه شاهد وحدت رهبری هستیم؛ یعنی با این که در بسیاری از

دوران شاهد وجود چندین پیامبر در یک زمان هستیم ولی رهبری با یکی بوده و بقیه از او پیروی می نمایند در زمان ائمه (ع) نیز چنین بوده که پیوسته امام معصوم واحدی در یک زمان امامت می کرد هر چند امام دیگری با او نبوده است مانند امام حسین (ع) در زمان امام حسن (ع).

۳- روش رهبری جمعی و شورایی در امور اجرایی در تاریخ کشورها بسیار کم بوده است. در آن موارد اندک هم، موقتی بوده و به محض این که رهبر مقتدری سر کار می آمد کار حکومت و رهبری به او واگذار می شد. در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز تشکیل شورای رهبریدر زمان فقدان رهبر اعم از فوت، بیماری یا حادثه دیگری به صورت موقت تا انتخاب رهبر جدید یا بهبود رهبر قبلی و به دست آوردن شرایط پیش بینی شده است.

۴- عقل و منطق نیز مؤید رهبری واحد است نه رهبری جمعی و شورایی زیرا اگر امر تصمیم گیری نهایی به جمع واگذار شود چه بسا اداره امور سیاسی نظام مختل و اوضاع نابسامان می شود در برخی مواقع اکثریت قاطع بر یک رأی اجتماع نکنند و هر کدام رأیی غیر از دیگری داشته باشند در چنین صورتی ممکن است فاجعه ای انسانی به وجود آمده و اوضاع بی نظم شود (مثل اوضاع افغانستان و کامبوج).

حضرت امام (ره) در اواخر عمر شریف خود به شورای بازنگری قانون اساسی دستور داد طرح شورایی رهبری نظام را از قانون اساسی حذف و به جای آن رهبری فردی را جایگزین کنند بنابراین شورا در نظام اسلامی به عنوان بازوی متفکر مدیریت و رهبری عمل می کند هرگز نباید اصل مدیریت و رهبری جامعه به شورا

واگذار شود.

حال روشن می شود که نه در زمان پیامبر(ص) و نه در زمان امام علی(ع) مدیریت جامعه هرگز شورایی نبوده است البته اصل مهم شورا در اسلام به خصوص نظام اسلامی ایران شدیداً مورد توجه قرار گرفته است و بر این اساس نهادها و مجموعه هایی مانند شورای عالی امنیتی مجمع تشخیص مصلحت نظام، مجلس شورای اسلامی در قانون در نظر گرفته شده و اجرا می گردد. (ر. ک نبی الله ابراهیم زاده، حاکمیت دینی، ص ۱۲۶)

چه اصراری دارید که وجود دولت در اسلام ضروری است؟

پرسش

چه اصراری دارید که وجود دولت در اسلام ضروری است؟

پاسخ (قسمت اول)

مسئله اصل آزادی و آزادگی در اسلام از قداست و ویژه ای برخوردار بوده و تا انسان از علقه ها و اسارت های نفسانی و غیر الهی اعم از پول و مادیات، قدرت، جامعه و... رها نباشد نمی تواند راه کمال را طی نماید و در احادیث بر حفظ آزادگی انسان تأکید شده است «لا تکن عبد غیرک، قد جعلک الله حراً».

بله انسان از دیدگاه اسلامی باید از بندهای اسارت شیطان، نفس، و مستبدین و استعمارگران آزاد باشد و در یک کلام غیر خدا را نپرستد.

پس معیار برای آزادگی فقط خواست و اراده تشریحی و تکوینی خداوند است و بس. ما هم در این موضوع با شما موافقیم، اما باید توجه داشت که احکام اجتماعی که خداوند برای اداره جامعه بشری نازل فرموده در زمینه های سیاست، اقتصاد، اجتماع و... اینها به هیچ وجه مغایر با آزادی فرد نیستند، بلکه فرد زمانی آزادی واقعی را دارد که در اجتماع بوده و میدان امتحان و مبارزه، پای بندی خود را فقط به خواست خداوند در همه زمینه ها ثابت نماید. از این رو مشاهده می نمایم که حتی امام زمان(عج) نیز به تشکیل حکومت اقدام می نمایند.

متأسفانه برخی افکار در جامعه ترویج می شود که با وجود دولت و حکومت مخالفند و از آن به نام «آنارشسیسم اسلامی» تعبیر می شود.

ترویج تعبیری همچون «آنارشسیسم اسلامی» به نام دین، در واقع تحریف تعالیم و آموزه های مسلم دین اسلام و به قصد تضعیف نظام اسلامی است. ترویج کنندگان چنین افکاری یا واقعاً از اصول و مبانی دین اسلام و سیره ی پیامبر

اکرم(ص) و ائمه اطهار(ع) بی خبرند و یا این که تعمداً خود را به جهالت و بی خبری می زنند. در هر صورت جهت ارائه پاسخی مناسب، ابتدا مطالبی را که درباره آنارشیسم و انتقاداتی را که از دیدگاه اندیشمندان غربی بر آن وارد شده است را بیان داشته و در ادامه به بررسی ضرورت حکومت از دیدگاه اسلام و سیره ائمه اطهار(ع) می پردازیم:

الف) آنارشیسم و نقد آن: آنارشیسم (Anarchism) به معنای نفی حکومت است و هدف اولیه اش مبارزه با هر گونه اقتدارگرایی و تلاش در جهت دگرگون سازی جامعه و نهادهای آن و سپس مستقر ساختن جامعه ای است که بر اساس «قرارداد» شکل گرفته و به صورت فدراسیونی بزرگ اداره می شود. این فدراسیون متشکل از کمون ها و تعاونی های کارگری و گروه های کوچک محلی است که اعضای آنها با دراختیار داشتن غیر مالکانه ابزار تولید بر اساس قراردادهای مبادله و اعتبار متقابل با یکدیگر همکاری می کنند. این نظام با توجه به نیازهای طبیعی و گوناگون انسانی بر اساس همکاری و یاری متقابل شکل می گیرد و از هر گونه عوامل فشار و اجبار از نوع قانون یا حکومت بی نیاز است. زیرا مدعی است که نظم حاکم بر روابط اجتماعی بر مبنای توافق و قرارداد میان افراد و به کمک مجموعه ای از رسوم و عادات اجتماعی انعطاف پذیر به وجود می آید. این فدراسیون از افراد خود خواستار حداقل ایثار لازم برای حاکمیت یک سیستم غیر بوروکراتیک و یک زندگی غیر متمرکز خواهد بود. سیستمی که در آن هر کس به اندازه توانایی اش کار کند و به اندازه نیازش بهره بردار و روزگار به قناعت بگذراند. این همان حدی است که آنارشیست ها از این دنیای مادی

خواستارند و هرودون آن را به عنوان «وضعیت مطلوب انسانی» ستایش می کند.

آنارشسیسم در جهت نیل به چنین جامعه ای از محکوم کردن جامعه موجود آغاز می کند و برای انهدام آن به تلاش بر می خیزد. نظریه پردازان این مکتب برای منهدم ساختن جامعه موجود شیوه های گوناگونی را مطرح کرده اند. «کروپوتکین» شیوه خشونت را پذیرفته است در حالی که «تولستوی» و پیروان او در هیچ شرایطی خشونت را نمی پذیرند. «هرودون» استفاده از سازمان های تعاونی صلح آمیز را مطرح می سازد و «گادوین» شیوه بحث و گفت و گو را پیشنهاد می کند.

نقد: نگرش آنارشسیستی هم از منظر «فلسفه سیاسی» به طور عموم و هم در «چشم انداز اسلامی» اشکالات متعددی دارد که در ذیل به برخی از آنها اشاره می شود:

اولاً، چنان چه مکتبی در پی راهنمایی بشر به جامعه و زندگی صحیح و سعادت بخش باشد ابتدا باید به این سؤال اساسی و همگانی که: انسان چگونه موجودی است و سعادت او در چیست؟ پاسخ روشن و واضحی بدهد و سپس بر اساس آن هدفش در این جهان چیست؟ از کجا و برای چه به این عالم آمده و به کجا می رود؟ برنامه زندگی و راه بهزیستی و حیات مطلوب را به او بنمایاند. یکی از ایرادات عمده مکاتب بشری عموماً عدم توجه به این سؤالات و عدم ارائه پاسخی صحیح و واقع گرایانه به آنهاست و علت اساسی ناکامی این مکاتب نیز همین می باشد. این اولین ایراد وارد بر مکتب آنارشسیسم نیز می باشد. زیرا نتیجه بی پاسخ نهادن آنها عدم شناخت نسبت به حیات مطلوب و سعادت‌مندانانه برای بشر و ناتوانی از توصیف جامعه مطلوب انسانی است. از همین رو بیان اوصاف

جامعه مطلوب از سوی آنارشیسم اموری حدسی و نامدلل خواهد بود.

ثانیا، آنارشیسم جهت گذر از جامعه موجود به جامعه مطلوب راهی معلوم و طرحی مشخص ارائه نمی کند. اگر چه طریق خشونت یا بحث و گفت و گو یا سازمان های تعاونی صلح آمیز از سوی نظریه پردازان این مکتب طرح گردیده است.

اما این که خشونت در چه شرایطی باید اعمال شود؟ نسبت به کدام یک از بخش های جامعه موجود به کار رود؟ تا چه اندازه و در چه شرایطی باید شدت عمل به خرج داد؟ بنیان گذاری جامعه نوین از چه مرحله ای از اعمال خشونت آن هم در چه قسمت یا بخش و یا نهادی از جامعه باید آغاز شود؟ در نظریه بحث و گفت و گو مخاطب باید چه کس یا کسانی باشند؟ موضوعات ضروری مباحث کدامند؟ در هر یک از موضوعات مورد بحث نتیجه مورد قبول آنارشیسم چیست؟ چگونه از راه بحث و گفت و گو جامعه موجود منهدم می گردد یا باید آن را منهدم کرد؟ آثار و علایم انهدام جامعه موجود کدامند؟ سازمان های تعاونی صلح آمیز چگونه شکل می گیرند؟ عملکرد آنها باید بر چه اساس و در چه مسیری باشد؟ سازندگان این سازمان ها چه کسانی باید باشند؟ عملکرد این سازمان ها در ارتباط با جامعه موجود چگونه باید باشد؟ این سازمان ها نقش خود را در انهدام جامعه موجود چگونه باید ایفا نمایند؟ نقش این سازمان ها در پی ریزی جامعه نوین چگونه است؟ جامعه نوین اساسا چگونه و از چه بخشی از جامعه بنیان گذاری می شود. اینها و سؤالات متعدد دیگری که پیرامون شیوه های مطرح شده از سوی متفکران این مکتب برای گذر از جامعه موجود

به جامعه نوین قابل طرح است هم چنان بدون پاسخ مانده است؛ به طوری که «وودکاک» نیز اظهار داشته است که: «طرح هایشان برای بازسازی جامعه بسیار ساده انگارانه است و قانع کننده هم نیست».

سوم آن که نیازهای طبیعی انسان ها را به همکاری و یاری متقابل فرا می خواند. اما این موضوع فاقد قدرت کنترل لازم جهت حفاظت و بازداری تمامی افراد جامعه از تجاوز به حقوق دیگران است و صرف «تقاضای حداقل ایثار لازم از افراد برای حاکمیت یک سیستم غیر بروکراتیک و یک زندگی غیر متمرکز» بدون پشتوانه و ضمانت اجرایی باقی می ماند. بدین جهت برای کنترل انسان ها و ممانعت آنان از پیروی از امیال خودخواهانه و تجاوز گرانه نسبت به دیگران وجود یک نیروی قدرتمند و کنترل کننده به صورت قانون و حاکم دارای قدرت ضروری می گردد. بدین جهت معارضه و مبارزه آنارشیسم با هرگونه اقتدار امری ناشدنی و منافی با مصلحت جامعه است. چه تحقق جامعه ای که صرفاً بر اساس نیاز انسان ها به یکدیگر و یاری متقابل و همکاری آنان نظام یابد امری خیالی و غیر قابل حصول خواهد بود از این رو وجود قانون و مجری قانون و وجود داوری برای رفع تخاصمات و شناسایی خاطیان و برخورد با آنان ضروری می گردد؛ اما برای آن که قانون و مجریان آن به مراکز قدرت برای ستم به مردم مبدل نگردند بایستی ویژگی های بازدارنده ای را در مورد آنان به عنوان شرط احراز چنان مناصبی مقرر و علاوه بر آن سیستم کنترل کننده ای را منظور داشت. از همین رو اسلام ضمن ضروری دانستن وجود حکومت و حاکم در جامعه تنها منبع مشروع قانون گذاری را خالق جهان

و انسان می داند که با رحمت خود به انسان به نفع انسان قانون وضع کرده است و با علم و حکمت خویش و آگاهی از زوایای نامکشوف روان بشری مجازات متناسب با هر خطایی را معین فرموده است و هم چنین در رهبری جامعه و داوران مخاصمات دو ویژگی مهم «علم» و آگاهی نسبت به قوانین مربوطه و عدالت را شرط قرار داده است تا هر قانون را در مورد خاص خودش به اجرا درآورند و با قید عدالت از ستم و اجحاف به مردم پیراسته باشند.

چهارم آن که موكول ساختن نظم اجتماعی به توافق میان افراد و دخالت دادن رسوم و عادات اجتماعی - که آنارشیست ها احتیاطاً انعطاف پذیر بودن آنها را نیز شرط کرده اند - دارای ضمانت کافی نخواهد بود. زیرا چنان که ذکر شد آن توافق و آن رسوم و عادات هیچ کدام قادر به منصرف ساختن انسان ها از ویژگی های خودخواهانه ای که موجب اقدام به تعرض به حقوق دیگران می گردد نمی باشند و تا قدرتی که قادر به جلوگیری از انسان های متجاوز و زیاده طلب باشد در کار نباشد نظمی برقرار نخواهد گردید. بدین جهت وجود نیرویی مقتدر که کنترل کننده اعمال افراد و بازدارنده آنان از تجاوز و تعدی به حقوق دیگران باشد ضروری می نماید. از این رو اساساً حرکت و جهت گیری آنارشیسم در مقابله با هرگونه اقتدار امری برآمده از احساسات و عواطف ناسنجیده به نظر می رسد نه حرکتی حساب شده و خردپذیر. البته این نکته صحیح است که حکام صاحب اقتداری که از قدرت خویش به نفع خود و علیه مردم سود می جویند شایسته حاکمیت نبوده و عزل و برکنار ساختن آنان

از قدرت لازم است. اما این امر نباید بدان جا منجر گردد که به طور کلی و اساساً اقتدار و حاکمیت امری منحوس تلقی گردد و در پی نابودی آن برآییم بلکه باید شرایط لازم برای حاکمیت را تبیین نماییم. حاکمیتی که تنها در جهت مصالح و منافع جامعه قیام نماید. چنان که در قانون اساسی جمهوری اسلامی مشاهده می شود مکانیسم نیرومندی جهت کنترل پیوسته و دائمی وجود دارد.

پنجم، آن که اصل «کار به اندازه توانایی و بهره وری به اندازه نیاز» مستلزم چشم پوشی نسبت به تفاوت و استعدادها و بی پاداش گذاشتن خدمات واجد کیفیت برتر نسبت به خدمات نازل تر است. این امر موجب تضعیف انگیزه های افراد مستعد و بی بهره ماندن جامعه از خدمات با کیفیت برتر است. اسلام در این زمینه اصل «برای هر کسی به اندازه کارش» را مطرح می سازد و از طرف دیگر نیز اصل لزوم برخورداری همگان از سطح متعادل و متعارف معیشت را گوشزد می نماید. از این رو با توجه به آن که ممکن است بعضی از افراد جامعه در تمام عمر یا بخشی از آن قادر به کار نباشند و یا درآمد حاصل از کارشان نیازهای آنان را مرتفع نسازد مالیات های معینی وضع نموده و نیز حاکم و دولت اسلامی را ملزم به تأمین نیازهای آنان از بیت المال می کند.

دیگر آن که ایجاد و برقراری یک سیستم خود کنترلی در میان افراد بسیار مطلوب و پسندیده است و اسلام بر آن تأکید فراوانی دارد. در واقع تقوا چیزی جز حاکمیت همین سیستم در ژرفای وجود آدمیان نیست و نگرش اسلامی در این رابطه از جهات متعددی بر نگرش آنارشیستی امتیاز دارد:

اسلام راه های حصول آن و لوازم یافتن چنین ارزشی را در مجموع احکام و تعالیم خود ترسیم و هموار نموده است.

۲) اسلام با واقع بینی نسبت به تمایلات و اختیار انسانی هرگز چنین نپنداشته است که همه انسان ها چنین مسیری را خواهند پیمود تا بتوان از نهادهای قانونی بی نیاز شد. از همین رو برخی از مستشرقین برآنند که اسلام چنان سیستم اخلاقی کاملی دارد که با تخلق بدان هیچ نیازی به دستگاه های اداره و کنترل کننده نیست ولی درعین حال همین دین در بردارنده کامل ترین نظام قضایی و اجرایی است.

ب) بررسی ضرورت حکومت از دیدگاه اسلام: ضرورت وجود حکومت در هر جامعه ای، امری بدیهی است و همواره مورد تأیید مکاتب و نظام های گوناگون بوده است. پژوهش های جامعه شناسان، نشان می دهد که تشکیل دولت و حکومت، همیشه و در همه شرایط یک ضرورت اجتناب ناپذیر عقلی و فطری بوده است و نمی توان از آن بی نیاز بود. بشر مدنی بالطبع است و تنها در سایه یک زندگی اجتماعی و تشکیلات منسجم سیاسی که در آن حقوق انسان ها محترم شمرده می شود می تواند به حیات خود ادامه دهد. در غیر این صورت زندگی بشری، شکل انسانی و معقولی نخواهد داشت؛ بلکه هرج و مرج و بی نظمی، حفظ و بقای اجتماع و حقوق افراد را با خطر مواجه خواهد ساخت.

اسلام، دین فطرت و عقل است و بر اساس خواسته ها و نیازهای فطری، معقول و منطقی انسان نازل شده است. در این دین این ضرورت عقلی و فطری به خوبی درک شده و وجود حکومت به عنوان یکی از ضروری ترین نیازهای انسان و جامعه ی انسانی مورد تصدیق

و تأیید قرار گرفته و برای آن شرایط و ویژگی های مشخص شده است.

در جهان اسلام به غیر از گروهی از خوارج (خوارج گفتند: مردم حاکم نمی خواهند و خودشان باید حکم خدا از قرآن را بفهمند و شعار «لا حکم الا لله» سر دادند).

و ابی بکر اصم، از علمای اهل سنت، که قائل به عدم ضرورت حکومت بودند، تمامی اندیشمندان شیعه و اهل سنت قائل به ضرورت وجود حکومت می باشند. چنان که ابن ابی الحدید یکی از دانشمندان اهل سنت می گوید: «دانشمندان علم کلام، امامت و حکومت را لازم می دانند، تنها یکی از دانشمندان قدیمی کلام (اصم) گفته است: در صورتی که مردم با انصاف بوده و به حق یکدیگر تجاوز نکنند حکومت لازم نیست. دانشمندان جدید علم کلام می گویند: به طور طبیعی، بدون حکومت، نظم، عدالت و انصاف در جامعه پدید نمی آید. پس اصم نیز قبول دارد که حکومت لازم است. در هر حال رهبری از نیازهای مبرم هر جامعه است» (شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۳۰۸).

حضرت آیت الله العظمی بروجردی (ره) نیز در این باره می فرمایند: «همه ی مسلمانان - شیعه و سنی - بر این باورند که در اداره ی امور خود، به زمامدار نیاز دارند. بله حکومت، یکی از ضروریات دین اسلام است. هر چند در مورد شرایط و چگونگی تعیین حاکم توسط پروردگار یا مردم اختلاف وجود دارد» (البدر الزاهر، تقریرات درس آیه الله بروجردی، ص ۵۲).

پاسخ (قسمت دوم)

نتیجه آن که در اندیشه سیاسی اسلام، وجود حکومت امری ضروری است. مهم ترین ادله ی ضرورت حکومت در اسلام عبارت اند از:

۱ دلیل عقلی: انسان موجودی اجتماعی است و اسلام آیینی است که به نیازها و خواسته های مشروع اجتماع پاسخ گفته، آن ها را

به فراموشی نسپرده است. طبیعی است که اگر در جامعه حکومت وجود نداشته باشد، جامعه دچار اختلال و هرج و مرج می شود. انسان ها طالب برتری و به خدمت گرفتن دیگران، در راستای منافع خود، هستند و رها بودن انسان و عدم حاکمیت قانون بر جامعه موجب اختلاف تشدت و هرج و مرج می شود. زیرا محصول تلاش های افراد با یکدیگر ارتباط و تلاقی دارد و همه خواهان استفاده از آن هستند. منافع مادی موجب تزاحم، اختلاف و فزونی کینه ها می شود و رفع هرج و مرج ناشی از این امور در گرو قانون است. اما قانون نیز هر قدر کامل و منطبق بر نیازهای جامعه تنظیم شده باشد کافی نیست. بلکه محتاج مجری و حاکم است. یکی از اهداف اساسی حکومت ایجاد نظم و امنیت در جامعه و جلوگیری از تنازع و هرج و مرج است و امنیت و نظم هدفی است که هر انسانی به ضرورت آن واقف است. خداوند پیامبران الهی را در جهت اجرای قوانین الهی در جامعه ارسال کرده است. برخی از پیامبران، در اعمال حاکمیت الهی، توفیق یافتند و برخی دیگر با موانع روبرو شدند و توفیق نیافتند.

۲ ماهیت قوانین اسلام: نگاهی اجمالی به احکام و قوانین اسلامی حاکی از آن است که ماهیت این احکام به گونه ای است که اجرا و اعمال آن ها تنها در سایه ی ایجاد حکومت میسر خواهد بود. به تعبیر حضرت امام (ره) در میان حدود ۵۷، ۵۸ کتاب فقهی، تنها ۷، ۸ تای آن ها مربوط به مسائل عبادی صرف است و بقیه آن ها در حوزه مسایل سیاسی، اجتماعی، قضائی و... است. و همچنین حدود دو هزار آیه قرآن

کریم ناظر به ابعاد مختلف فردی اجتماعی، مدنی و قضایی انسان است (آیه الله معرفت، مجله دانشگاه انقلاب، شماره ۱۱۰، تابستان و پاییز ۱۳۷۷).

جهاد در راه خدا، دفاع از کیان اسلامی، تأمین امنیت داخلی، قضاوت و داوری جهت حل اختلافات، احقاق حقوق مردم، امر به معروف و نهی از منکر، امور مالی مسلمین و بیت المال، خمس، زکات و انفال از مسائلی هستند که اعمال آن ها مستلزم حکومت است. آیا ممکن است اسلام نسبت به این موضوعات، که مرتبط با حیات سیاسی و اجتماعی جامعه اسلامی هستند، قانون داشته باشد. اما راجع به مجری و چگونگی اجرای آن سخنی نگفته باشد؟!

بدیهی است که اجرای هر یک از امور مستلزم ایجاد وزارتخانه و تشکیلات حکومتی است که افرادی فهیم و کاردان آن را هدایت کنند. از سوی دیگر، امروزه در جامعه امور و شؤون متعددی است که متصدی شخصی ندارد، نظیر مدیریت های عمومی تعلیم و تربیت، مدیریت انفال و جنگل ها، احداث جاده و بیمارستان و... بدون شک این امور در تداوم حیات جامعه ضروری اند و تشکیلاتی به نام حکومت لازم است تا تصدی این امور را بر عهده گیرد.

۳ سیره ی عملی پیشوایان اسلام: پیامبر اسلام (ص) به عنوان اسوه و الگو، در دوران حیات خود، همزمان با فراهم شدن امکانات تشکیل حکومت اقدام به تشکیل آن کرد. پس از رحلت آن حضرت نیز هیچ کس در ضروری بودن حکومت شک نداشت. آن چه که مورد اختلاف و بحث آنان بود این مسأله بود که چه کسی حاکم باشد. امام علی (ع) نیز بعد از فراهم شدن شرایط، اقدام به تشکیل حکومت نمودند و در مقابل خوارج که شعار «لا

حکم الا لله ؛ حکومت فقط برای خداست و دیگری نمی تواند حاکم بر مردم باشد» سر داده و در مقابل حکومت آن حضرت، سر به شورش نهادند، فرمودند: «... لا بدّ للناس من امیر برّ او فاجر...» مردم چاره ای ندارند، جز آن که امیری [و حاکمی] داشته باشند. خواه نیکوکار باشد یا بدکار، تا مؤمن در حکومت او به اطاعت خدا، و کافر به بهره برداری های مادی مشغول شود و خداوند نیز در زمان حکومت او اجل مقدر شده ی هر شخص را برساند. همچنین در زمان حکومت او مالیات جمع شده و با دشمن جنگ شود. راه ها ایمن شوند، حق ناتوان از ستمکار گرفته شود و بالاخره نیکوکار در رفاه بوده و از شر بدکار در امان باشد...» (نهج البلاغه، خطبه ۴۰).

قابل تذکر است که بالاخره خوارج هم ضرورت حکومت را پذیرفتند و با شخصی به نام «عبدالله بن وهب راسبی» به عنوان حاکم بیعت کردند (الکامل فی التاریخ، بن اثیر، بیروت، دار صادر، ۱۳۸۶ ه ق، ج ۳، ص ۳۳۶).

سایر امامان معصوم (ع) نیز بر اساس این اصل مهم و حیاتی در نظام اجتماعی و جامعه اسلامی به اقتضای شرایط زمان خویش، اقدامات لازم را برای تشکیل حکومت اسلامی، به انجام رساندند. بیعت امام حسن (ع) با مردم و جنگ با معاویه و همچنین قیام امام حسین (ع) هر چند تشکیل حکومت به عنوان تنها هدف از قیام امام حسین (ع) محسوب نمی گردد، ولی مسلماً یکی از اهداف اصلی آن حضرت بوده است. دلایل این امر عبارتند از: یکم: صحبت های آن حضرت در زمان قیام. مانند «انما خرجت لطلب الاصلاح فی امه جدّی.. اسیر بسیره جدّی و ابی...» مسلماً اصلاح اساسی جامعه

اسلامی آن روز - که ناشی از بدعت های حکومت خلفاء ثلاثه، معاویه، یزید بود - و ترویج سیره ی رسول اکرم (ص) و امام علی (ع)، جز با تشکیل حکومت، ممکن نبود. دوم آن که: دعوت مردم کوفه از امام حسین (ع) برای تشکیل حکومت و ارسال مسلم از سوی آن حضرت جهت بررسی اوضاع و نامه های مردم به امام (ع)، جهت بیعت، گویای این واقعیت است. چنان که آن حضرت در نامه ی خویش به مردم کوفه می نویسد: «... و لعمری ما الامام الا العامل بالکتاب، القائم بالقسط، الدائن بدین الله» (ر.ک: ارشاد مفید، ص ۲۱۴). یعنی به جان خودم سوگند که مقام رهبری را نسزد، مگر آن کس که عامل به کتاب خدا و قائم به دادگری و حاکم و عامل به دین خدا باشد. در این نامه نگرش امام راجع به حاکم و حکومت مشخص می شود و نشان می دهد عنایت امام را به مسأله رهبری در درجه ی اول، و این که بزرگ ترین منکر خود یزید است و پستی که اشغال کرده است (ر.ک: حماسه ی حسینی، استاد شهید مرتضی مطهری، انتشارات صدرا، ج ۳، صص ۱۸۲ - ۱۸۱).

تشکیل حکومت جهانی امام زمان (عج)، همه حاکی از توجه آن بزرگواران به این مسأله مهم است.

۴ آیات: در قرآن کریم آیات زیادی وجود دارد که معیارها و صفاتی را برای حاکمان و متصدیان امور جامعه ذکر می نماید. مسلماً در این قبیل آیات اصل ضرورت حکومت، امری بدیهی فرض شده که به بیان خصوصیات حاکم پرداخته است. برخی از این آیات عبارتند از: «قال احبطنی علی خزائن الارض انی حفیظ علیم» یوسف، آیه ی ۵۵).

این آیه و دیگر آیات مربوط به ماجرای حضرت یوسف ضرورت حکومت شخص

مدیر و مدیر و آگاه بر جوامع انسانی را مخصوصاً در مواقع بحرانی روشن و آشکار می کند که در صورت محرومیت از چنین حکومتی چه بسا جامعه ضررهای جبران ناپذیری را متحمل گردد.

«یا داود انا جعلناک خلیفه فی الارض فاحکم بین الناس بالحق؛ ای داود، ما تو را خلیفه در زمین قرار دادیم، پس در میان مردم به حق داوری کن» (ص، آیه ی ۲۶).

«... ان الله اصطفیه علیکم و زاده بسطه فی العلم و الجسم؛ (پیامبر بنی اسرائیل به آن ها) گفت: خدا او (طالوت) را بر شما برگزیده و او را در علم و (قدرت) جسم وسعت بخشیده» (بقره، آیه ی ۲۴۷).

«فهزموهم باذن الله و قتل داود جالوت و آتاه الله الملك و الحکمه و علمه مما یشاء و لولا دفع الله الناس بعضهم ببعض لفسدت الارض، و لکن الله ذو فضل علی العالمین» (بقره، آیه ی ۲۵۱).

سپس به فرمان خدا، آن ها سپاه دشمن را به هزیمت واداشتند و داود جالوت را کشت و خداوند حکومت و دانش را به او بخشید و از آن چه می خواست به او تعلیم داد و اگر خداوند بعضی از مردم را به وسیله ی بعضی دیگر دفع نمی کرد، زمین را فساد فرا می گرفت. ولی خداوند نسبت به جهانیان لطف و احسان دارد».

آیه فوق بیانگر این است که اگر حکومت مقتدر و نیرومند نباشد تا جلوی طاغیان و سرکشان را بگیرد، زمین پر از فساد می شود و لذا حکومت عادل یکی از عطایای الهی است که جلوی مفساد فرهنگی و اجتماعی را می گیرد.

الَّذین ان مکّناهم فی الارض اقاموا الصلوه و اتوا الزکاه و امروا بالمعروف و نهوا عن المنکر...؛ همان کسانی که هرگاه در

زمین به آن‌ها قدرت بخشیدیم، نماز را بر پای می‌دارند و زکات می‌دهند و امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند» (حج، آیه ی ۴۱).

این آیه به طور ضمنی بیانگر این است که بر پاداشتن نماز و ادای زکات و سایر فرایض دینی تنها در سایه حکومت میسر است و انسان‌های الهی هنگامی که به حکومت دست یابند فرایض را بر پا می‌دارند.

۵ روایات: در مورد ضرورت حکومت، علاوه بر روایتی که از امام علی (ع) در پاسخ به خوارج گذشت، روایات متعددی دیگر وجود دارد که برخی از آن‌ها عبارتند از:

یکم: پیامبر اسلام (ص) می‌فرماید: «الامام الجائر خیر من الفتنه؛ امام جائر بهتر از فتنه و آشوب و هرج و مرج است» (شرح نهج البلاغه، ابن میثم، ج ۲، ص ۱۰۳).

دوم: امام علی (ع) می‌فرماید: «وال ظلوم غشوم خیر من فتنه تدوم؛ زمامدار ظالم و ستمگر بهتر است از فتنه و هرج و مرجی که پیوسته در جامعه وجود داشته باشد» (پیام قرآن، آیه الله مکارم شیرازی، ج ۱۰، ص ۲۹).

راز این امر آن است که اگر دسترسی به حکومت عادل نباشد، حداقل حکومت ظالم برای حفظ و بقای خود مجبور است امنیت و نظم را حفظ کند و کشور را از تجاوز دشمنان محفوظ نگاه دارد. در صورتی که اگر اصل حکومت برداشته شود، همه چیز در هم می‌ریزد و افراد مفسد و ظالم اموال مردم را تاراج می‌کنند و خون بی‌گناهان را می‌ریزند. امام علی (ع) در حدیث دیگر می‌فرماید: «... والامامه نظاماً للامه؛ (خداوند) امامت (رهبری و حکومت) را برای نظام بخشیدن به امت اسلامی واجب ساخته است» (نهج البلاغه، حکمت ۲۵۲).

و در حدیث دیگری می‌فرماید: «جایگاه

زمامدار در امور جامعه همانند رشته نخ‌ است که مهره‌ها را به هم فراهم آورده و به هم پیوست داده است، پس اگر رشته بگسلد مهره‌ها پراکنده شود و دیگر به تمامی گرد هم نیاید» نهج البلاغه، خطبه ی ۱۴۶).

سوم: امام رضا(ع) در حدیثی می‌فرماید: «یکی از ادله‌ی ضرورت امامت و رهبری این است که جامعه نیاز به قانون دارد و مردم مکلف اند که از مرز قانون تجاوز نکنند، چون شکستن این مرز موجب فساد و تباهی جامعه است. برای نگاهبانی از مرز قانون مرزبانی امین لازم است و اگر این چنین نباشد هیچ کس نمی‌خواهد لذت و منفعت شخصی خود را، هر چند موجب فساد جامعه شود از دست بدهد. بر این مبنا است که خداوند زمام امور مردم را به دست فردی می‌سپارد تا از فساد مفسدان و تبهاران پیشگیری کند و مقررات و قوانین را در جامعه به اجرا درآورد.

دلیل دیگر این که هیچ فرقه و ملّتی نمی‌تواند بدون رئیس و سرپرست به حیات خود ادامه دهد و امور دینی و دنیوی خود را که ناگزیر از انجام آن است، نادیده انگارد.

بر این اساس حکمتِ حکیمِ روا نمی‌بیند که خلق را در آن چه برای آنان ضروری و مایه‌ی قوام زندگیشان است، رها کند، اموری همچون؛ جنگ با دشمن، تقسیم درآمدهای ملّی، برپا داشتن نمازهای جمعه و جماعت و جلوگیری از ستمگر در ظلم ستمیده»).

نتیجه‌گیری‌ها: الاخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۰۰، علل الشرایع، ص ۲۵۳ و بحارالانوار، ج ۲۳، ص ۳۲ و ۵۲.

ری: بر اساس ادله‌ی متعدد؛ عقلی، ماهیت قوانین و سیره پیشوایان اسلام، آیات و روایات، ضرورت وجود حکومت اسلامی به اثبات

می رسد. بقاء نظام اجتماعی، حفظ نظم و امنیت، اجرای احکام الهی، برپایی قسط و عدالت، مبارزه با مفسد و اصلاح جامعه و... مبتنی بر وجود حکومت اسلامی است که آموزه های دین مبین اسلام به آن توجه و بر آن تأکید دارد.

اصطلاحاتی مانند آنارشسیسم اسلامی نه تنها با مبانی و اصول اسلام ناسازگار است، بلکه از دیدگاه سایر مکاتب نیز سخنی پوچ و بی محتواست.

در اندیشه سیاسی اسلام، برای اثبات ضرورت تشکیل حکومت اسلامی، به ادله ی متعدّد عقلی، آیات و روایات استناد شده است. اگر بخواهیم از منظر روایات این مسأله را بررسی کنیم، با دو دسته از روایات و احادیث رو به رو می شویم:

یکم. روایاتی که بر ضرورت تشکیل حکومت اسلامی در هر زمانی اعم از زمان حضور معصوم(ع) و یا غیبت تأکید دارد. برای آشنایی مفصل با این روایات، تصویر صفحاتی از کتاب حکومت اسلامی (عبدالمحمد حسنی، مرکز مطالعات و تحقیقات حوزه نمایندگی ولی فقیه، چاپ اول، تابستان ۱۳۷۶) ارسال می گردد.

دوم: روایاتی که به صورت خاص، در مورد شرایط و ویژگی های حاکم اسلامی در زمان غیبت صادر شده است. مجموع اینها دلالت بر نصب عام فقیه واجدالشرايط، در زمان غیبت معصوم(ع)، برای اداره و رهبری جامعه ی اسلامی از سوی امامان و لزوم قیام برای تشکیل حکومت از سوی فقیهان و ضرورت همکاری و اطاعت مردم از ایشان دارد. در این زمینه، تصویر صفحاتی از مأخذ یاد شده ارسال می گردد. این روایات معتبر بوده و از گذشته های بسیار دور، مورد استناد فقهای زیادی (مانند شیخ مفید، شیخ طوسی، دیلمی، فاضل، شهیدین، محقق نراقی، صاحب جواهر و...) قرار گرفته است.

جهت اطلاع بیشتر ر.ک:

۱. ولایت فقیه،

امام خمینی (ره)، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره).

۲. دین و دولت در اندیشه اسلامی، محمد سروش، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.

۳. جعفر سبحانی، حکومت اسلامی، انتشارات توحید، انتشارات یاسر.

۴. انقلاب جهانی مهدی (ع)، محمدی ری شهری، ۱۳۶۰.

ضمن تشکر از مکاتبه ی شما، لطفاً در صورت امکان بقیه ی موارد نیز برای این مرکز ارسال گردد.

اول اینکه از شما عزیزان تقاضا دارم از ولایت برایم بیشتر بگوئید. از نظر فلسفی چیزی ننویسید چون از آن چیزی نمی فهمم. ولایتی را می خواهم بشناسم که امامان معصوم در تلاش بودند که آن را به مردم بشناسانند و اگر مردم این مفهوم را در آن زمان می شناختند دیگر غیبتی

پرسش

اول اینکه از شما عزیزان تقاضا دارم از ولایت برایم بیشتر بگوئید. از نظر فلسفی چیزی ننویسید چون از آن چیزی نمی فهمم. ولایتی را می خواهم بشناسم که امامان معصوم در تلاش بودند که آن را به مردم بشناسانند و اگر مردم این مفهوم را در آن زمان می شناختند دیگر غیبتی نبود که ما الان منتظر ظهور آن باشیم. دوشنبه شب هفتم همین شبکه خراسان یک سخنرانی از حاج آقا پناهیان پخش کرد که از ولایت طور دیگری سخن می گفت او می گفت فهمیدن ولایت یعنی اینکه اگر کسی در هر کجای دنیا حرف از آزادی، دموکراسی، اقتصاد سالم و ... زد به فکر ظهور امام زمان بیفتیم و برای ظهورش دعا کنیم. او می گفت این همه بدون ظهور امام زمان خیالی بیش نیست، بدون امام زمان دنیا گرگ بازار است. او همچنین می گفت ولایت یاد دانی نیست ولایت چیزی نیست که بخواهیم آن را به کسی بقبولانیم و در این مورد روایتی از امام صادق نقل کرد که ایشان در زمان خود افرادی را برای دعوت به ولایت به اقصی نقاط جهان می فرستادند. زمانیکه این دعوت کنندگان به خراسان آمدند مردم سه گروه شدند. عده ای بی چون و چرا قبول کردند، عده ای محطاطانه عمل کردند

و گفتند باید تحقیق کنیم وعده ای هم اصلاً نپذیرفتند. حاج آقا پناهیان می گفت مفهوم ولایت را فقط گروه اول فهمیده اند. حاج آقا پناهیان می گفت فهمیدن ولایت در درون انسان است و از خارج نمی توان آن را به دیگران یاد داد. لا اقل من اینطوری استنباط کردم. خواهش می کنم در این راه کمک کنید.

پاسخ

ولایت (با فتح واو) و ولایت (با کسر واو) از ماده ولی اشتقاق یافته است. معنای اصلی «ولی» قرار گرفتن چیزی در کنار چیز دیگر است به نحوی که فاصله ای در کار نباشد؛ یعنی اگر دو چیز آن چنان با هم متصل باشند که هیچ چیز در میان آنها نباشد، ماده ولی به کار برده می شود.

ولایت به معنای تصدی و صاحب اختیاری است.

از نظر اسلام دو نوع ولایت وجود دارد:

۱- ولایت منفی؛ که اجتناب از همدلی با کفار و منافقان و طاغوت است (ممتحنه، ۱-۲) به گونه ای که آنها دوستان مؤمنان نباشند و اختیار مؤمنان به دست آنها نباشد (بقره، ۲۵۷؛ نساء، ۱۱۹؛ انعام، ۱۴؛ مریم، ۴۵؛ آل عمران، ۲۸؛ نساء، ۷۶ و ۱۳۹ و ۱۴۴؛ مائده، ۵۱ و ۵۷؛ اعراف، ۳، ۲۷، ۳۰؛ انفال، ۷۳؛ توبه، ۲۳ و...). در یک کلام ولایت منفی به نفی ولایت غیر خداست.

توضیح این که ولایت اصالتاً از آن خداست. «الله ولی الذین امنوا» (بقره، آیه ۲۵۷) و باید از هر آنچه غیر خداست، اعم از شیطان، طاغوت، کفار، منافقان و خلاصه دشمنان خدا اجتناب است و تحت ولایت و سرپرستی آنها نرود و دوست و یار و یاورشان نگرفت.

۲- ولایت مثبت؛ ولایت مثبت

ولایتی است که در راستای ولایت الهی باشد. رابطه دوستی بین اولیاء الهی و مؤمنان. این ولایت بر دو قسم است:

الف. ولایت اثباتی عام که در جامعه اسلامی بین مؤمنان برقرار است و ملاک آن ایمان است (توبه، ۷۱). از آنجا که خدا ولی مؤمنان است، بین مؤمنان نیز رابطه عمیق دوستی و رحمت و مهربانی برقرار است (فتح، آیه ۲۹) و هیچ گونه دشمنی در میان آن راه ندارد. امر به معروف و نهی از منکر یکی از ملاک های این نوع ولایت است (توبه، آیه ۷۱) مؤمنان یکدیگر را به خیر و کارهای خیر دعوت می کنند و از زشتی و کارهای ناپسند باز می دارند.

ب. ولایت اثباتی خاص که موضوع پرسش شماست و عبارت از ولایت پیامبر اکرم (ص) و ائمه اطهار (ع) می باشد (مائده، ۵۵). این نوع ولایت که مخصوص این بزرگواران دارد به چهار معنی است که آن که در هر چهار معنی ولایت ائمه اطهار (ع) را بپذیرد، مؤمن واقعی و شیعه حقیقی است:

۱- ولایت محبت یا ولایت قرابت. اهل بیت از خاندان پیامبر اکرم (ص) هستند و واجب است که مردم به آنها محبت بورزند، جزء مسلمات بحث نبوت این نکته است که پیامبران، هیچ گاه از پیروان خود مزد و اجرت نمی خواستند و اجر خود را تنها از خداوند متعال خواستار بوده اند «و ما اسئلكم علیه من اجر ان اجری الاعلی رب العالمین و بر این رسالت اجری از شما طلب نمی کنم. اجر من جز بر عهده پروردگار جهانیان نیست» (شعرا، ۱۰۹) (از زبان نوح)، ۱۲۷ (از زبان هود)، ۱۴۵ (از زبان صالح)، ۱۶۴ (از زبان

لوط)، ۱۸۰ (از زبان شعیب).

خلاصه این زبان حال و قال همه پیامبران است. پیامبر گرامی اسلام (ص) نیز می فرمایند: «قل لا اسألکم علیه اجرا ان هو الا ذکری للعالمین» (انعام، آیه ۹۰).

اما این مطلب درباره پیامبر اکرم (ص) یک تبصره خورده است: «قل لا اسألکم علیه اجرا الا الموده فی القربی بگو بر این رسالت اجری نمی خواهم مگر مودت و دوستی در نزدیکان خود» (شوری، ۲۳).

چرا در مودت و دوستی اهل بیت چنین توصیه شده است؟ این کار دلیل دارد: «قل ما اسألکم علیه من اجر الا من شاء ان یتخذ الی ربه سیلا- بگو بر این رسالت اجری از شما طلب نمی کنم، جز این که هر کس بخواهد راهی به سوی پروردگارش در پیش گیرد» (فرقان، ۵۷).

هدف تأکید بر دوستی با ائمه اطهار و اهل بیت عصمت و طهارت (ع) این است که راهی به سوی خدا باز شود. پس این اجر برای پیامبر اکرم (ص) نیست و فایده و نفع آن مخصوص مؤمنان است: «قل ما سألکم من اجر فهو لکم ان اجری الا علی الله و هو علی کل شیء شهید بگو هر مزدی که از شما خواستم آن از (به نفع) خودتان است. مزد من جز بر خدا نیست و او بر هر چیزی گواه است».

پس اولین مرتبه ولایت ائمه اطهار (ع) ولایت مودت و محبت است که آن به سود و نفع ماست و مقدمه سایر اقسام ولایت هاست.

۲- ولایت امامت و پیشوایی و زعامت و مرجعیت دینی مردم که مردم موظفند در دین و مسائل آن از آنها پیروی کنند و آن را الگوی خود قرار دهند (احزاب، ۲۱).

و همچنین: «قل

ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحبکم الله بگو اگر خدا را دوست دارید از من پیروی کنید تا خدا شما را دوست بدارد» (آل عمران، آیه ۳۱)

این مضمون حدیث غدیر است و روایت معروف «انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی...» اشاره به همین مقام دارد.

۳- ولایت زعامت و رهبری اجتماعی و سیاسی (نساء، ۵۹؛ مائده، ۵۵؛ احزاب، ۴۶؛ حشر، ۷؛ نساء ۶۵ و...).

در زمان پیامبر اکرم (ص) حق حکومت مخصوص ایشان است و پس از ایشان، ائمه اطهار (ع) صاحب این حق هستند و اجراء عدالت در همه ابعاد اجتماعی اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و قضایی تنها در سایه قدرت امام (ع) است و با حکومت امام زمان (عج) عدالت همه جانبه برقرار می شود. معنای دقیق زعامت و حکومت، قانونگذاری براساس قرآن و سنت، اجراء و قضاوت است.

۴- ولایت تصرف؛ که ولایت معنوی است و بالاترین و والاترین مراحل ولایت است که به مقام طهارت ذاتی ائمه برمی گردد. امام انسان کاملی است که واسطه بین حق تعالی و خلق (مخلوقات) می باشد و به دلیل نفوذ غیبی ای که دارد، نوع تسلط تکوینی و معنوی بر جهان آفرینش و انسانی دارد.

این ولایت که به معنای واسطه خدا با بندگان و تدبیر امور با اجازه و اذن و اراده الهی است. مخصوص ائمه اطهار (ع) است که از هر گونه هوای نفسانی پاک هستند و به کلی و به صورت جامع بنده خدا باشند.

منظور نظر آقای پناهیان همین نوع ولایت است که ولایت معنوی است و در صورتی انسان بدان می رسد که خود نیز پاک شود و بتواند نوعی نزدیکی و تقرب با

امام (ع) داشته باشد.

صفای باطن که بر اثر عبادت و دعا حاصل می شود، راه رسیدن به این نوع ولایت است که انسان خود را واقعا دوست امام ببیند و خود را تحت تدبیر و مدیریت امام حس کند.

برای مطالعه بیشتر ر.ک:

۱- ولاءها و ولایت ها، شهید مطهری، انتشارات صدرا (بیشتر مطالب پاسخ حاضر از این کتاب استفاده شده)

۲- امامت و رهبری، شهید مطهری، انتشارات صدرا

آیا دستورات حکومتی، شامل احکام و قوانین جزئی می شود؟

پرسش

آیا دستورات حکومتی، شامل احکام و قوانین جزئی می شود؟

پاسخ

در این سؤال نوعی ابهام وجود دارد، و بصورت دقیق مشخص ننموده اید که منظور شما از قید «جزئی» در این جمله «آیا شامل احکام و قوانین جزئی...»، چیست؟

زیرا اگر منظور از جزئی مورد یا موضوعی خاص است، باید گفت که اصلاً جایگاه حکم حکومتی چنین مواردی می باشد؛ و مراد از حکم حکومتی، احکامی است که حاکم اسلامی در موردی خاص یا در موضوعی معین بر اساس «مصلحت» جامعه صادر می کند. و بعلاوه این مصلحت نیز مقطعی و موقت است که به زمان یا مکان، فرد و یا جامعه ی خاصی اختصاص دارد؛ و تشخیص و تحقیق این گونه مصالح بر عهده ی حاکم اسلامی است، مثلاً؛ احکام حکومتی پیامبر اکرم (ص) از قبیل: تخریب مسجد ضرار، صلح حدیبیه، ممنوع کردن صید در منطقه «وج» و تازیانه زدن متخلفین و... یا حکم حکومتی امام علی (ع) در مورد تعیین زکات برای اسب و...، یا حکم حکومتی میرزای شیرازی در مورد تحریم استعمال تنباکو، یا حکم حکومتی حضرت امام (ره) در مواردی از قبیل؛ حکم تشکیل شورای انقلاب، حکم

تشکیل دولت موقت، حکم لغو حکومت نظامی و... همه ی این احکام در خصوص مصادیق و مواردی معین و مشخص و بر اساس مصلحت، آنهم به صورت موقت می باشد. و اگر منظور شما از احکام و قوانین جزئی، از حیث درجه ی اهمیت است، باز هم باید گفت که در احکام حکومتی درجه و میزان اهمیت هیچ تفاوتی در حکم حکومتی و لزوم اطاعت و رعایت آن بر دیگران حتی مراجع عظام نیز، ندارد. چه از فرمان صدور جنگ و دفاع گرفته که از اهمیت بسیار

بالایی برخوردار است و یا حکم به تخریب یک مسجد در شهر یا روستایی در جهت توسعه و نوسازی آن منطقه که شاید هیچ اهمیتی برای سایر نقاط دیگر کشور نداشته باشد.

نتیجه آنکه، تمامی احکام حکومتی صادره از سوی فقیه جامع الشرایط و حتی سایر قوانین اجتماعی حکومت اسلامی بر فتوا و نظر مراجع و فقهای دیگر مقدم و بر همگان واجب الاطاعه می باشد.

جهت اطلاع بیشتر ر.ک:

۱. ولایت فقیه، ولایت، فقهت و عدالت، آیت الله جوادی آملی، نشر اسراء، چاپ اول، ۱۳۷۸.

۲. دین و دولت در اندیشه اسلامی، محمد سروش، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، چاپ اول، ۱۳۷۸.

۳. نظریه دولت دینی، علی اکبر نوایی، نشر معارف، چاپ اول، ۱۳۸۱.

۴. حاکمیت دینی، نبی الله ابراهیم زاده آملی، اداره ی آموزشهای عقیدتی سیاسی نمایندگی ولی فقیه در سپاه، چاپ اول، ۱۳۷۷.

۵. امام خمینی و حکومت اسلامی، احکام حکومتی و مصلحت، نشر مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام(ره)، چاپ اول، ۱۳۷۸.

حکومت دینی با دین حکومتی چه فرقی دارد توضیح دهید.

پرسش

حکومت دینی با دین حکومتی چه فرقی دارد توضیح دهید.

پاسخ

الف - «حکومت دینی» آن است که هماهنگ با تعالیم دینی و بر اساس «دین» باشد و دست کم در هیچ زمینه ای، با آموزه های دینی ناسازگار ننماید. البته در این بحث، «دین اسلام» محور سخن است؛ نه هر دینی. برای درک دقیق معنای حکومت دینی، توجه به نکات زیر سودمند است:

یکم. دینداری حاکمان: بی تردید دین داری حاکمان و کارگزاران امری بایسته و لازم است، اما بدون رعایت احکام و قواعد دینی در تدوین و اجرای قوانین، کافی نیست؛ زیرا حکومت دینی، به معنای نظام «دین مدار» است. بنابراین نمی تواند احکام و دستورهای الهی را زیر پا نهد. پس التزام به احکام الهی، از ویژگی های اساسی وجدایی ناپذیر حکومت دینی است. قرآن مجید پشت پازندگان به این اصل را کافر خوانده، می فرماید: «وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ» (مائده (۵))، آیه ۴۴).

دوم. گستره سیاسی دین: آیا افزون بر رعایت احکام الهی، ساختار و ارکان حکومت نیز باید تماماً برگرفته از دین باشد؟ برای پاسخ به این پرسش، باید گستره سیاسی دین بررسی شود؛ یعنی، باید مشخص گردد، دین در حوزه «سیاست»، چه ارمغانی برای بشر آورده است؟ آیا تنها به ذکر پاره ای از تعالیم و هنجارهای مربوط به مناسبات سیاسی و اجتماعی - بدون ارائه شکلی ویژه از حکومت - بسنده کرده است؟ یا به نوعی خاص از حکومت با ساختاری ویژه و نیز به چگونگی شکل گیری و انتقال قدرت سیاسی توجه دارد؟

بنابر دیدگاه دوم، فقط به کارگیری هنجارها و عدم ستیز با آنها، برای دینی خواندن حکومت کافی نیست و حکومت دینی مطلوب، نظامی است

که همه ارکان و ابعادش، برگرفته از دین و سازگار با آن باشد.

با مراجعه به نصوص دینی و سیره پیشوایان معصوم(ع) در می یابیم که اسلام، هر گونه حکومتی را بر نمی تابد. واپسین آیین آسمانی، حکومتی را تأیید می کند که:

۱. حاکمانش، دارای ویژگی ها و صلاحیت های معین و تعریف شده در نصوص دینی باشند.

۲. آنان از راه های معین - نصب الهی و مقبولیت مردمی - قدرت رابه دست گیرند.

۳. در حکومت داری، شیوه ها و هنجارهای تبیین شده، در منابع دینی را رعایت کنند.

این بدان معنا نیست که تمام ساختار و ارکان حکومت، به نحو ثابت و انعطاف ناپذیری، در دین مشخص گردیده است. مراد آن است که اصول و زیر ساخت هایی اساسی و مشخص، در دین وجود دارد که حکومت با آنها ماهیت و چهره ای ویژه می یابد و از دیگر نظام های سیاسی متمایز می شود.

برای مثال یکی از شاخصه های اصلی حکومت اسلامی «ولایت» معصوم و نایب او بر جامعه، از طریق نصب الهی است؛ ولی پاره ای از خصوصیات مربوط به ساختار و ارکان حکومت، متناسب با مقتضیات زمان و مکان و گسترده و پیچیده شدن نهادهای اداری - اجتماعی و گسترش دایره وظایف و خدمات دولتی، انعطاف پذیر است؛ یعنی، مثلاً می توان حکومت اسلامی را به صورت متمرکز یا نامتمرکز تشکیل داد.

سوم. مراتب حکومت دینی: حکومت دینی، مراتب و درجاتی دارد. مرتبه عالی و ایده آل آن، این است که همه امور و ارکانش، مبتنی بر دین و هماهنگ با آن باشد؛ ولی وقتی تأسیس دولت تمام عیار دینی، ممکن نیست، باید مرتبه نازل تر آن را اجرا کرد.

مرتبه نازل یا بدل اضطراری حکومت دینی، حکومتی است که در

آن احکام و قوانین دینی رعایت شود؛ هر چند کل نظام از تعالیم دینی برنیامده و در رأس آن حاکم منصوب از سوی خداوند قرار نگرفته باشد. البته چنین حکومتی، تنها در صورت عدم امکان تأسیس «دولت کامل» اسلامی، روا است. ۴

برای آگاهی بیشتر ر.ک: مصباح یزدی، محمدتقی، پرسش‌ها و پاسخ‌ها، ج ۱، صص ۴۵ - ۴۷.

ب - «دین حکومتی» تعریف استانداردی ندارد اما آن طور که از استعمال این واژه استنباط می‌شود منظور از چنین دینی بر عکس حکومت دینی است یعنی دین تابع حکومت می‌باشد و این حکومت است که آن را تعریف، وظایف و حوزه فعالیت و کارکردهای آن را تبیین می‌نماید. در چنین دینی به جای آن که حکومت در راستای اهداف دین گام بردارد، دین حالت ابزاری پیدا کرده و به عنوان وسیله‌ای در خدمت مطامع و منافع صاحبان قدرت و توجیه اهداف و اعمال نامشروع آنان در می‌آید، متأسفانه در تاریخ اسلام چنین نمونه‌هایی بسیار وجود دارد و حکومت امویان و عباسیان سرآمد آنها می‌باشند.

این حرف درست است که اگر مردم نخواهند حکومت اسلامی تشکیل نخواهد یافت اما اگر مردم خواستند و حکومت اسلامی شکل گرفت ولی بعداً حکومت اسلامی را مردم نخواستند حکومت در مقابل مردم می‌ایستد و از کیان خود دفاع می‌کند.

پرسش

این حرف درست است که اگر مردم نخواهند حکومت اسلامی تشکیل نخواهد یافت اما اگر مردم خواستند و حکومت اسلامی شکل گرفت ولی بعداً حکومت اسلامی را مردم نخواستند حکومت در مقابل مردم می‌ایستد و از کیان خود دفاع می‌کند.

پاسخ

اگر حکومتی، بر اساس معیارها و ضوابط دینی تشکیل شود، مؤمنان از نظر شرعی نمی‌توانند با آن به مخالفت برخیزند؛ بلکه باید آن را پذیرا بوده و به یاریش بشتابند. لیکن در اینجا دو سؤال وجود دارد:

یک - نارضایتی مردم: اگر بیشتر مردم، مخالفت کرده و آن حکومت یا شخص حاکم را نخواهند، آیا چنین حکومتی شرعاً می‌تواند سلطه خود را بر جامعه تحمیل کند؟

برخی از اندیشمندان و عالمان دینی، به صراحت گفته‌اند: در چنین صورتی تحمیل سلطه جایز نیست. آیها لله مصباح یزدی می‌نویسد: «اگر چه «مقبولیت» با «مشروعیت» تلازمی ندارد؛ اما حاکم دینی حق استفاده از زور برای تحمیل حاکمیت خویش را ندارد» (کتاب نقد، شماره ۷، ص ۵۳، مقاله حکومت و مشروعیت).

دو - مشروعیت حکومت: آیا رضایت و خواست مردم، یکی از شرطها یا اجزای لازم، در مشروعیت تلقی می‌شود یا نه؟

از مطلبی که نقل شد پاسخ این مسأله تا حدودی روشن می‌شود؛ زیرا عدم تلازم بین «مشروعیت» و «مقبولیت مردمی»، به این معنا است که در این باره سه فرض قابل تصور است:

۱. حکومتی، هم مشروع باشد و هم مقبول؛ مانند حکومت پیامبر (ص)، امام علی (ع)، امام خمینی و مقام معظم رهبری.

۲. حکومتی مشروع نباشد؛ ولی مقبول باشد؛ مانند برخی از حکومت های مردمی غیردینی.

۳. حکومتی مشروع باشد، ولی مقبول نباشد؛ مانند اینکه امام معصوم (ع) شرعاً ولایت

داشته باشد. اما جامعه زمینه تولی و عهده داری امور را فراهم نکند و یا اطاعت و فرمان برداری لازم را ننماید؛ چنان که مشابه این مسأله برای امام مجتبی (ع) رخ داد. در این فرض که مورد سؤال به حساب می آید حاکم اگر نتواند به نحو مسالمت آمیز از حکومت دینی دفاع کند و جامعه نیز همراهی لازم را نکند، مجاز به اعمال دیکتاتوری نسبت به عامه مردم نیست و از حکومت کناره می گیرد، چنان که امام مجتبی (ع) چنین کردند.

البته چه بسا بتوان مواردی را نیز فرض کرد که «رضایت و خواست مردم» تا حدی در مشروعیت نیز دخالت داشته باشد و آن در جایی است که دو فقیه عادل و دارای جمیع شرایط لازم برای حکومت و رهبری جامعه، به طور مساوی وجود داشته باشند؛ لیکن یکی از مقبولیت عمومی بیشتری برخوردار باشد. در این صورت بعید نیست گفته شود: اقبال عمومی به یک نفر، نوعی مرجع اثبات عقلایی است.

برای آگاهی بیشتر ر.ک: حسینی حائری، سید کاظم، ولایهالامر، فی عصرالغیبه، صص ۲۱۷-۲۲۱.

در عین حال باید توجه داشت که مقبولیت، به طور کلی شرط جواز اعمال ولایت است؛ نه اصل ولایت.

نکته دیگر آنکه اگر کسی «ولایت فقیه» را از طریق قدر متیقن - نه نصب شارع - پذیرفته باشد؛ یعنی، معتقد باشد که تخصص در فقه برای رهبری امت، بر اساس هدف های دین، شرطی لازم است و از این رو به یقین تنها فقیه با کفایت، شایستگی رهبری نظام اسلامی را دارا است (ر.ک: همان، صص ۱۱۳ و ۲۲۱). بر اساس این انگاره، در صورت تعدد واجدان شرایط، قدر متیقن همان فقیه منتخب است.

به عبارت دیگر اگر دو فقیه دارای شرایط مساوی

باشند که یکی مقبول امت باشد و دیگری نباشد و شک کنیم که شارع به ولایت کدام یک راضی است؛ نسبت به آن که منتخب مردم است، یقین به رضایت شارع داریم؛ ولی نسبت به دیگری - با وجود فرد اول - تردید است و مشکوک می باشد. بنابراین با وجود فرد متیقن، نوبت به فرد مشکوک نمی رسد.

در پاسخ به این سؤال توجه به نکات ذیل حائز اهمیت است:

الف. تعریف مقبولیت و نقش آن در حکومت:

منظور از مقبولیت «پذیرش مردمی» است. اگر مردم به فریاد گروهی برای حکومت تمایل نشان دهند و خواستار اعمال حاکمیت از طرف آن فرد یا گروه باشند و در نتیجه حکومتی بر اساس خواست و اراده مردم تشکیل گردد، گفته می شود آن حکومت دارای مقبولیت است و در غیر این صورت از مقبولیت برخوردار نیست.

به عبارت دیگر، حاکمان و حکومت ها را می توان به دو دسته کلی تقسیم کرد:

۱. حکومت هایی که مردم و افراد یک جامعه از روی رضا و رغبت تن به حاکمیت و اعمال سلطه آنها می دهند؛

۲. حاکمان و حکومت هایی که مردم و افراد یک جامعه از روی اجبار و اکراه از آنان اطاعت می کنند:

ویژگی مقبولیت اختصاصی به دسته اول دارد. (نگاهی گذرا به ولایت فقیه، محمد مهدی نادری قمی، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، ۱۳۷۸، ص ۵۳) و به طور کلی می توان دو نقش و کارکرد را برای مقبولیت بر شمرد:

۱. مشارکت در ایجاد حکومت دینی و زمینه سازی جهت انتقال قدرت به ولی منصوب از سوی خداوند.

۲. مشارکت در جهت کارآمد سازی، حفظ و حمایت و پایایی حکومت دینی.

(حکومت دینی، حمیدرضا شاکرین، نشر معارف، ۱۳۸۲، ص ۱۰۶).

ب. رابطه مقبولیت با تداوم حکومت ها

همانگونه که گذشت یکی از کارکردهای مقبولیت عمومی مردم، تشکیل و تداوم حکومت است، اما هرگز نباید تصور کرد که این رابطه دو سویه بوده و تشکیل و تداوم هر حکومتی هم به معنای مقبولیت داشتن آن حکومت است، خیر، زیرا چه بسا حکومت هایی که علیرغم مقبولیت با استفاده از مکانیزم هایی نظیر اعمال قوه قهریه، زور و فشار، ایجاد گردیده و تداوم داشته باشند. اما نکته مهم اینجاست که تداوم چنین حکومت هایی تا جایی است که آن مکانیزم ها نظیر زور و اجبار بتوانند کارایی و تأثیر خود را داشته باشند، اما زمانی که فاقد چنین تأثیری بشوند، آن حکومت به سرعت راه انحطاط و زوال را در پیش گرفته و نابود خواهد شد. درست مانند آنچه که در کشور مجاورمان یعنی عراق دیدیم. بنابراین در چنین حکومت هایی اصلا مقبولیت وجود ندارد و تداوم آن نیز دلیل بر مقبولیت مردمی نیست.

ج. شاخصه های مقبولیت یک نظام

مسئله اگر بخواهیم وجود مقبولیت یک نظام را بررسی نماییم باید شاخصه هایی نظیر میزان رضایت، خواست و مشارکت داوطلبانه مردم را در مراحل شکل گیری، استقرار نظام و مراحل بعد از آن، در نظر گرفته شود. نگاهی به عرصه های مختلف نظام جمهوری اسلامی از زمان قبل از انقلاب، پیروزی انقلاب و پس از آن، همه بیانگر حضور گسترده و مشارکت داوطلبانه مردم در عرصه های مختلف است که جلوه هایی یاز آن در راهپیمایی ها و مناسبت های انقلاب، انتخابات و حمایت های مردمی از نظام اسلامی در مراحل

حساس نظیر دوران دفاع مقدس و ...، نمایان می باشد. و مردم به طور گسترده ای و به دور از هر گونه اجبار و تحمل در تعیین سرنوشت خویش، مشارکت فعال دارند. و اگر بخواهیم به صورت مقایسه ای به بررسی میزان مقبولیت نظام جمهوری اسلامی با سایر کشورهای مدعی مردم سالاری و دموکراسی بپردازیم، باید گفت که نظام اسلامی از مقبولیت بسیار بیشتری برخوردار است. چون مشارکت سیاسی مردم در جامعه ایران نوعاً همراه با عنصر آگاهی و شناخت است و حال آنکه در حکومت های غربی، هر چند مانند جامعه ما، مسأله اجبار و زور نیست اما عنصر تبلیغات و موج سهمگین رسانه ها، قدرت تصمیم گیری آزادانه را از آنان گرفته و آنها را در فضایی مجازی و به دور از واقعیات جامعه و حکومت خود و جهان قرار داده است.

در هر صورت در این سؤال شما فرض را بر عدم مقبولیت نظام اسلامی گذاشته اید، خوب است در مکاتبات بعدی دلایل خود را برای ما بیان نمایید.

د. مراتب مقبولیت

مقبولیت دارای مراتبی است و یک امر بسیط و تک درجه ای نیست. نظام های سیاسی به تناسب میزان کارآمدی خود در تأمین و برآوردن انتظارات و خواسته های مردم (اعم از مادی و معنوی) و حل مشکلات آنان، از مراتب متفاوتی از مقبولیت برخوردار می باشند. و به هر میزان بین عملکردهایشان با اصول و اهدافی که برای خود ترسیم کرده اند، مطابقت بیشتری دیده شود، از مقبولیت بالاتری نیز برخوردار خواهند بود.

از این رو نظام اسلامی ما نیز از این قاعده مستثنی نبوده دستاوردهای مثبت و یا برخی نواقص و معضلات

بر میزان مقبولیت آن تأثیر گذاشته و از این رو برخی عملکردها و یا سیاست‌ها در بدنه نظام از مقبولیت مردمی برخوردار نبوده و نظام اسلامی هم با وقوف به این موضوع مهم، در صدد اصلاح خود می‌باشد.

و. آخرین نکته اینکه، آیه‌ای که از قرآن کریم نقل نمودید، ارتباط مستقیمی با مسأله مقبولیت ندارد، هر چند می‌توان با واسطه تأثیر مقبولیت را در تغییرات اجتماعی جوامع بشری بیان نماید با این توضیح که مقبولیت باعث می‌شود که مردم در حفظ، تداوم و کارآمدی نظام مشارکت فعال داشته باشند و نظام سیاسی آنان همچنان پویا و پابرجا بماند، اما عدم مقبولیت یک نظام باعث محروم بودن از حمایت‌های مردمی شده و آن نظام را در مقابل تهدیدات داخلی و خارجی آسیب‌پذیر می‌سازد و زمینه‌های تغییر آن را فراهم می‌آورد.

سرعت پاسخ دهی از انتظارات پرسشگران است. خواهشمند است با اولویت بندی و پیرایش سؤالات، ما را یاری کنید. بدیهی است با ارتباط مکرر، پاسخ گوی دیگر پرسش‌های شما خواهیم بود

در صورت وقوع تعارض بین اندیشه (متون و روایات) دینی با حکومت دینی و حاکمان دینی، کدام یک مقدم است؟ آیا نیازها و ضرورت‌ها این اجازه را به حاکمان دینی می‌دهد که در عمل به جهت ضرورت، بر خلاف اندیشه دینی عمل کنند؟

پرسش

در صورت وقوع تعارض بین اندیشه (متون و روایات) دینی با حکومت دینی و حاکمان دینی، کدام یک مقدم است؟ آیا نیازها و ضرورت‌ها این اجازه را به حاکمان دینی می‌دهد که در عمل به جهت ضرورت، بر خلاف اندیشه دینی عمل کنند؟

پاسخ

در پاسخ به این پرسش نخست باید روشن شود منظور از اندیشه دینی چیست؟ در اینجا چند احتمال وجود دارد:

یک. مقصود از «اندیشه دینی»، جهان بینی و عقاید دینی باشد. در این صورت حکومت و حاکمان دینی، هرگز مجاز به مقابله و معارضه با اندیشه دینی نخواهند بود و هیچ جبری، تقدّم بر اندیشه دینی را بر نمی‌تابد.

دو. منظور از «اندیشه دینی»، مجموعه احکام اولیه دین در عرصه سیاست و اجتماع باشد. در این صورت اگر ضرورت یا مصلحت اجتماعی اهمی پدید آید، حکومت دینی، می‌تواند حکم اولی عملی را موقتاً تعطیل و حکم حکومتی یا حکم اضطراری ثانوی را اجرا کند. البته باید توجه داشت این تعبیر درباره «اندیشه دینی»، نادرست است و موجب توهم تعارض بین اندیشه دینی و احکام حکومتی است؛ در حالی که احکام ثانوی و احکام حکومتی نیز، تابعی از اندیشه دینی است و نباید تقدم چیزی بر دین تلقی شود.

سه. مقصود از «اندیشه دینی»، احکام اولیه، ثانویه و ولایی باشد. در این صورت تعارض بین «احکام حکومتی» و «اندیشه دینی» معنا ندارد؛ مگر آنکه حکومت بدون رعایت اهم و مهم و مصالح و ضرورت‌های اجتماعی، حکمی را برخلاف احکام اولیه صادر کند. در این صورت، عمل خلافی مرتکب شده و در واقع از دینی بودن منحرف گشته است.

روشن است که در چنین صورتی، اندیشه دینی مقدم است؛ زیرا چنان

که در روایت آمده است، اطاعت از هیچ مخلوقی در جهت نافرمانی خداوند جایز نیست. «لاطاعه لمخلوق فی معصیه الخالق»، نهج البلاغه، حکمت ۱۶۵. یکی از مهم ترین فلسفه های ولایت فقیه و یا وجود نهادهایی چون شورای نگهبان و امثال آن در جمهوری اسلامی، جلوگیری از چنین آسیبی است.

چهار. منظور از اندیشه دینی - همان طور که در متن سؤال آمده - «متون و نصوص دینی» باشد. در این باره باید گفت: چنین تعریفی از «اندیشه دینی» کاملاً خطا است؛ زیرا اندیشه دینی، مرگب از دلایل عقلی و نقلی است.

بعضی از دلایل نقلی نیز مشتمل بر احکام حاکمه و کنترل کننده (مانند قاعده لا ضرر، لا حرج و اهم و مهم) است و برخی مشتمل بر احکام کنترل شونده می باشد. حکومت دینی، می تواند در صورت ضرورت و مصلحت اهم، به استناد احکام حاکمه، حکمی برخلاف احکام کنترل شونده، صادر کند. بنابراین نمی توان این موارد را مصداق تعارض بین «حکومت دینی» و «اندیشه دینی» به حساب آورد.

در این باره توجه به چند نکته دیگر نیز ضروری است:

تعارض اندیشه یا حکومت دینی، با نیازها و مقتضیات واقعی عصر، موضوعاً منتفی است؛ زیرا دین و حکومت دینی، هیچ گاه به مقابله با نیازها بر نمی خیزد. به عبارت دیگر در برابر هر نیازی برای دین، دو موضع می توان فرض کرد:

۱. در برابر آن ساکت باشد و حل آن را به عهده خود مردم گذارد. در این صورت جامعه، می تواند هر راه حل ممکن را شناسایی و انتخاب کند. البته در صورتی که بعضی از راه حل ها، معارض با هنجارهای دینی باشد؛ جامعه باید راهی را شناسایی و گزینش کند که در آن

تعارض نیست. اگر چنین راهی وجود نداشت، آن راه - که کمترین معارضه را دارد - باید پیمود.

۲. یا اینکه راه حل و پاسخ ویژه ای در متن دین عرضه شده است؛ در این صورت نیز دو فرض پدید می آید:

الف. راه حل موجود، متناسب با شرایط و نیازمندی ها است و کاربست آن، مشکلی پدید نمی آورد. در این صورت یا حکومت دینی آن را می پذیرد و یا نمی پذیرد. در صورت اول، هیچ تعارضی نیست و در صورت دوم، تعارض بین حکومت دینی و دین پدید می آید. در این صورت حکم دینی مقدم است و نباید با آن مخالفت کرد.

ب. راه حل موجود به دلایلی قابل اجرا نیست و موجب تفویت مصالح اهم اجتماعی است. در این صورت به حکم دین، مصالح اهم با تشخیص «ولی امر» مقدم است و چون این تقدم به حکم دین است، تعارض به حساب نمی آید.

حکومت دینی به نصب شارع است و یا انتخاب مردم؟ در صورت انتصابی بودن، آیا می توان گفت مردم در نفی یا اثبات حکومت دینی نقشی ندارند؟

پرسش

حکومت دینی به نصب شارع است و یا انتخاب مردم؟ در صورت انتصابی بودن، آیا می توان گفت مردم در نفی یا اثبات حکومت دینی نقشی ندارند؟

پاسخ

در اندیشه سیاسی شیعه «ولی امر» از سوی شارع منصوب است؛ لیکن این به معنای نبود نقش برای مردم در نفی یا اثبات حکومت نیست؛ زیرا ولی امر در تشکیل حکومت دینی و اعمال ولایت، حق تحمیل سلطه خود را ندارد.

بنابراین حکومت اسلامی، با خواست مردم پدید می آید. دلیل های متعددی بر این مسأله وجود دارد؛ از جمله اینکه امیرالمؤمنین (ع) از پیامبر (ص) نقل می کنند: «پیامبر (ص) به من فرمود: ای پسر ابوطالب! ولایت امت من برعهده تو است. پس اگر به سلامت قدرت را به تو سپردند و در مورد زمامداری تو، با خشنودی اتفاق کردند، سرپرستی امورشان را برعهده گیر؛ ولی اگر در مورد تو رأی دیگری ابراز داشتند، آنان را به حال خود رها کن». «یابن ابیطالب لک ولاء امتی فان ولوک فی عافیه و اجمعوا علیک بالرضا فقم بامرهم و الافرعههم و ما هم فیه»، ابن طاووس، کشف المحجبه، ص ۱۸۰. امام خمینی (ره) در پاسخ به دبیرخانه ائمه جمعه درباره گستره و چگونگی «ولایت فقیه» می نویسد: «باسمه تعالی. ولایت در جمیع صور دارد؛ لکن تولی امور مسلمین و تشکیل حکومت بستگی دارد به آرای اکثریت مسلمین که در قانون اساسی هم از آن یاد شده است و در صدر اسلام تعبیر می شده است به بیعت با ولی مسلمین». سند شماره ۶۵۷، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی؛ به نقل از: کواکبیان، مصطفی، مبانی مشروعیت در نظام ولایت فقیه، ص ۲۵۸.

جایگاه عقل در حکومت دینی تا چه اندازه است؟

جایگاه عقل در حکومت دینی تا چه اندازه است؟

پاسخ

«عقل» در اندیشه اسلامی جایگاه بلند و رفیعی دارد و یکی از منابع بسیار مهم و اساسی، در استنباط احکام و قوانین دینی به شمار می رود.

به عبارت دیگر، «عقل» در مقابل «شرع» نیست؛ بلکه یکی از ارکان و عناصر آن است. طبیعی است حکومت دینی نیز، همواره باید از عقل و خرد در برنامه ریزی، قانون گذاری و مسائل اجرایی بهره جوید.

باید توجه داشت عقلی از ارکان شریعت به شمار می آید که عقل قطعی باشد؛ نه عقل ظنی. در شیوه های اجرایی و مسائل کاربردی نظام، چه بسا از عقل ابزاری (Instrumental Reason) و ظنی و تجربی (علوم) نیز استفاده شود؛ ولی کاربرد این گونه رهنمودهای عقلی، در جایی است که مغایرتی با تعالیم دینی و ارزش های عالی انسانی نداشته باشد. شرح بیشتر این مطلب در گذشته بیان گردید. برای آگاهی بیشتر ر.ک:

۱. شاکرین، حمیدرضا، سکولاریسم، (بحث مدیریت علمی و فقهی)؛

۲. صرامی، سیف الله، مقاله «عقل قطعی منبع استنباط قوانین جامعه و حکومت اسلامی»، مجله حکومت اسلامی، ش ۲۰، سال ششم، شماره دوم، تابستان ۸۰.

عناصر ثابت و متغیر در حکومت دینی کدام است؟ اوضاع و مقتضیات زمان، کدام بخش از وظایف و یا عملکرد حکومت دینی را متغیر خواهد کرد؟

پرسش

عناصر ثابت و متغیر در حکومت دینی کدام است؟ اوضاع و مقتضیات زمان، کدام بخش از وظایف و یا عملکرد حکومت دینی را متغیر خواهد کرد؟

پاسخ

بدون شک نمی توان به طور تفصیلی و جامع، همه عناصر ثابت و متغیر در حکومت دینی، در زمان های مختلف را یک جا - آن هم در این مجال محدود - مشخص ساخت؛ لیکن در این باره می توان به صورت کلی و اجمالی چند نکته را روشن کرد:

یک. بعضی از مسائل در «حکومت دینی» جنبه بنیادی و اساسی دارد و پشت کردن به آنها، به منزله نفی حکومت دینی است. این گونه امور، ثبات و پایایی خود را همواره حفظ می کند و گذشت زمان در آنها تغییری پدید نمی آورد؛ مثل این اصل که

در رأس حکومت دینی، باید شخصی با ویژگی های لازم (همچون علم و عدالت) قرار داشته باشد. همچنین اصل التزام به عدالت، حفظ استقلال و نفی سلطه بیگانه.

دو. در کنار مسائل یاد شده، اموری تحوّل پذیر، هم در ساختار حکومت و هم در شیوه ها، عملکردها و وظایف دولت، وجود دارد؛ مثلاً حکومت دینی در جامعه ما به شکل «جمهوری اسلامی» بنیان گذاری شده است؛ در حالی که حکومت دینی می تواند به شکل دیگری نیز تحقق یابد. اما در عصر کنونی، این مدل در میان گزینه های بدیل، به عنوان مطلوب ترین مدل برگزیده شده است.

همچنین می توان حکومت اسلامی را به صورت متمرکز (Concentrated) و یا نامتمرکز (Decentralized) پدید آورد.

آیت الله مصباح یزدی می نویسد:

«مسأله تفکیک قوا در فقه اسلامی، نظیر معاملات، تابع زمان و مکان است ... اینکه حکومت شورایی باشد یا ریاستی، اتحاد قوا اعمال گردد و یا تفکیک قوا، مربوط به مصلحت

جامعه در هر زمان است». فلسفه سیاست، ص ۱۴۰.

از طرف دیگر در زمان حاضر، وظایف بسیاری - بیش از گذشته - بر دوش دولت ها نهاده شده است و حکومت دینی از این مسأله، مستثنا نیست. بنابراین می توان نتیجه گرفت اوضاع زمان و مکان، هم در ساختار حکومت و هم در عملکردها و وظایف، می تواند تغییراتی ایجاد کند. در عین حال حکومت دینی هر تغییری را بر نمی تابد؛ بلکه همواره از بعضی اصول ثابت پیروی می کند و تنها تغییراتی را می پذیرد که معارض با قواعد ثابت دینی و قواعد حاکمه و کنترل کننده احکام دینی نباشد. برای آگاهی بیشتر ر.ک:

۱. نصری، عبدالله، انتظار بشر از دین، صص ۱۴۰-۱۶۶.

۲. سروش، محمد، دین و دولت در اندیشه اسلامی، صص ۷۰-۸۵.

نقش فقیهان در حکومت دینی تا چه اندازه است و در مقام تعارض بین نظر فقها و حاکمان دینی کدام مقدم است؟

پرسش

نقش فقیهان در حکومت دینی تا چه اندازه است و در مقام تعارض بین نظر فقها و حاکمان دینی کدام مقدم است؟

پاسخ

الف. فقیهان در بخش هایی از حکومت - که جایگاه انطباق رفتار سیاسی و اجتماعی دولت با موازین شرعی است - نقش اول را ایفا می کنند. ضمن آنکه رهبری نظام اسلامی در عصر غیبت، به عهده فقیه عادل و جامع شرایط و صاحب منصب افتا و توانا در امر مدیریت کلان اجتماعی است.

ب. در تعارض بین نظر فقیهان و حاکمان، باید چند نکته را در نظر داشت:

یک. مقصود از حاکمان کیانند؟

دو. موضوع و مورد تعارض کدام است؟

اگر مقصود از «حاکمان» همه دست اندرکاران حکومت باشد، در این صورت نمی توان به طور قاطع و تحت هر شرایطی، نظر هر یک از کارگزاران نظام را بر نظر «فقیه» در اینجا منظور فقهی است که جایگاه نظر قانونی و رسمی در حکومت دینی ندارد. مقدم داشت؛ به ویژه اگر فقها برخلاف شرع بودن آن، اتفاق نظر داشته باشند. اما اگر چیزی در حوزه اختیارات قانونی شخصی بوده و آن مسأله نزد همه فقیهان خلاف شرع تلقی نشود، با مخالفت برخی از آنان، لزوماً رأی فقیه مخالف مقدم نیست.

سه. اگر مقصود از حاکمان، «ولی فقیه» است؛ مسلماً حکم او در مسائل حکومتی بر آرای دیگر فقیهان مقدم است. همه فقها

بر این مسأله اتفاق نظر دارند که مزاحمت با ولی فقیه در حوزه «مسائل حکومتی» جایز نیست.

البته باید توجه داشت تقدّم حکم «ولی امر» تنها در احکام حکومتی است؛ ولی در مسائل دیگر، هر فقیهی بر اساس استنباط خود عمل می کند و مقلدانش نیز از فتاوی او تبعیت می کنند.

چهار. در

مواردی نظر فقیهان دارای اعتبار قانونی است؛ مانند مواردی که شورای نگهبان باید مشروع بودن چیزی را تأیید کند. در این صورت اگر این شورا در حیطه وظایف قانونی خود، چیزی را غیرشرعی معرفی کند، نظر آن متبع است؛ مگر آنکه مجمع تشخیص مصلحت، آن را تأیید کند که در این صورت بر اساس حکم ولایی مقدم می شود. برای آگاهی بیشتر ر.ک:

۱. معرفت، محمدهادی، جامعه مدنی، ص ۱۶۳؛

۲. مهوری، محمدحسین، مرجعیت و رهبری (مقاله حکومت اسلامی)، سال پنجم، شماره دوم؛

۳. قاضی زاده، کاظم، اندیشه های فقهی و سیاسی امام خمینی، ص ۲۲۲

بر فرض شکل مطلوب حکومت دینی از طریق امامت و یا خلافت، بیعت چه نقشی در حکومت دینی به عهده دارد؟

پرسش

بر فرض شکل مطلوب حکومت دینی از طریق امامت و یا خلافت، بیعت چه نقشی در حکومت دینی به عهده دارد؟

پاسخ

ابتدا باید ماهیت «بیعت» را شناخت تا بتوان به نقش آن در حکومت دینی پی برد:

بیعت از ماده «بیع» به معنای «فروش» گرفته شده است برای آگاهی بیشتر ر.ک: ابن منظور، لسان العرب، ماده «بیع».

؛ زیرا بیعت کننده در جهت پیمانی که با بیعت شونده بسته است، آنچه را که در توان دارد، در خدمت او قرار می دهد. قرآن مجید نیز درباره «بیعت رضوان» می فرماید: (فَاسْتَبِشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ) توبه (۹)، آیه ۱۱۱. «بشارت باد شما را بر این معامله ای که انجام دادید».

درباره ماهیت بیعت گفته اند: «بیعت به معنای تعهد و پیمان است. بیعت کنندگان تعهد می دهند تا نسبت به کسی که با او بیعت می کنند، وفادار باشند و این بستگی دارد به آنچه از جانب بیعت شونده پیشنهاد می شود». معرفت، محمدهادی، ولایت فقیه، ص ۸۲. بنابراین بیعت تعهدی است که با پیشنهاد مقام ولایی، در مسأله معینی، از بیعت کنندگان تعهد و وفاداری اخذ می کند. برای آگاهی بیشتر ر.ک: همان، صص ۸۲ - ۹۲.

بیعت در اسلام:

بیعت هایی که در صدر اسلام انجام شده، در زمینه های مختلفی است؛ از جمله:

۱. بیعت «عقبه اولی» در موسم حج بین پیامبر (ص) و دوازده نفر از انصار به وقوع پیوست. «عباده بن صامت» بیعت یاد شده را چنین گزارش می کند: «ما با پیامبر اکرم (ص) پیش از آنکه بر ما جنگ و نبرد واجب شود، بیعت نساء را به جای آوردیم.

مفاد آن بیعت این بود که: به خدا شرک نوزیم ؛ دزدی و زنا نکنیم ؛ فرزندان خود را نکشیم ؛ بهتان و افترا ننندیم ؛

خدا و پیامبر را در امور معروف نافرمانی نکنیم و...». معالم المدرستین، ج ۱، ص ۱۵۴ چاپ دوم؛ سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۴۰.

چنان که ملاحظه می شود بیعت در اینجا به معنای ایمان به اسلام و اطاعت از احکام اسلامی است.

۲. بیعت «عقبه دوم» بین پیامبر(ص) و ۷۳ مرد و دوزن به وقوع پیوست. در جریان این بیعت پیامبر(ص) فرمود: «از شما بیعت می گیرم بر اینکه از هر چه اهل و عیال خویش را محافظت می کنید، از من نیز صیانت و محافظت کنید». معالم المدرستین، ج ۱، ص ۱۵۵؛ سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۴۷. در اینجا بیعت، نوعی اخذ تعهد و پیمان دفاعی است.

۳. بیعت «شجره رضوان»، سومین بیعت پیامبر است که در سال هفتم هجرت با جمع کثیری از مردم در حدیبیه (نه مایلی مکه) بسته شد و بیعت بر جهاد و نبرد و نیز تجدید بیعت دوم بود.

ابن عمر می گوید: «ما با پیامبر(ص) بیعت بر اطاعت و پیروی کردیم و پیامبر(ص) به دنبال آن فرمود: آن قدر که توانایی دارید». صحیح بخاری، (کتاب الاحکام)، باب البیعه، ج ۵؛ صحیح مسلم، (کتاب الاماره، باب البیعه علی السمع و الطاعه فی ما استطاع)، ص ۹۰؛ سنن نسائی، (کتاب البیعه، باب البیعه فی ما یستطیع الانسان)؛ به نقل از معالم المدرستین، ج ۲، ص ۱۵۶.

از آنچه گذشت روشن می شود که بیعت در عصر پیامبر(ص) و امامان(ع)، به معنای انتخاب و توکیل زعامت و رهبری سیاسی نیست. آیهالله معرفت در این باره می نویسد: «بیعت در دوران حضور (عهد رسالت و حضور امامان معصوم) تنها نقش یک وظیفه و تکلیف شرعی،

در رابطه با فراهم ساختن امکانات لازم برای اولیای امور را ایفا می کرد. و مقام «ولایت و زعامت» سیاسی پیامبر و امامان معصوم، از مقام «نبوت و امامت» آنان نشأت گرفته بود و بر مردم واجب بود تا امکانات لازم را برای آنان فراهم سازند تا آنان بتوانند با نیروی مردمی، مسؤولیت اجرای عدالت را به بهترین شکل به انجام رسانند و اگر مردم از این وظیفه سرباز می زدند، هیچ گونه کاستی در مقام امامت و زعامت سیاسی آنان وارد نمی ساخت و در آن صورت، مردم تمرد کرده و از اطاعت اولی الامر خویش تخلف ورزیده بودند.» ولایت فقیه، ص ۹۱.

۴. بیعت با امیرالمؤمنین(ع) که انتقال عملی و واگذاری قدرت سیاسی به ایشان و اعلام وفاداری و فرمانبری از آن حضرت بود.

تفاوت ولایت فقیه با مراجع عظام تقلید را توضیح دهید؟

پرسش

تفاوت ولایت فقیه با مراجع عظام تقلید را توضیح دهید؟

پاسخ

در مسائل غیرحکومتی چنانچه فتوای ولی فقیه و مرجع تقلید شخص با یکدیگر متفاوت باشند، شخص باید براساس فتوای مرجع تقلید خود عمل کند. اما در مسائل مربوط به حکومت اسلامی اگر ولی فقیه حکم حکومتی صادر کند همان باید ملاک عمل قرار گیرد.

به دلیل وجود مشکلات و معضلات در سطح جامعه و عدم موفقیت نظام ولایت فقیه در حل کامل آن، آیا بهتر نیست این نظریه و حکومت دینی کنار گذاشته شود؟

پرسش

به دلیل وجود مشکلات و معضلات در سطح جامعه و عدم موفقیت نظام ولایت فقیه در حل کامل آن، آیا بهتر نیست این نظریه و حکومت دینی کنار گذاشته شود؟

پاسخ

به دلیل وجود مشکلات و معضلات در سطح جامعه و عدم موفقیت نظام ولایت فقیه در حل کامل آن، آیا بهتر نیست این نظریه و حکومت دینی کنار گذاشته شود؟ پیشنهاد فوق مبتنی بر این فرض است که:

۱. صرف وجود مشکلات و معضلات در هر جامعه ای، به معنای ناکارآمدی نظام سیاسی حاکم بر آن است.

۲. رفع معضلات و مشکلات در گرو تغییر نظام سیاسی است.

اگر چنین باشد، تمام نظام های سیاسی ناکار آمدند؛ زیرا هیچ جامعه ای را نمی توانید مثال بزنید که دارای پاره ای معضلات و مشکلات حل نشده نباشد. نه جوامعی که معضلات کمتری دارند، همیشه ناشی از برتری نظام سیاسی شان می باشد، و جوامعی که معضلات بیشتری دارند، همواره ناشی از ضعف نظام سیاسی آنها نیست. شاهد مطلب آن است که می توان نظام های سیاسی مشترکی یافت که وضعیت اجتماعی آنها، متفاوت است. به عنوان مثال امریکا، هند، فرانسه و... از کشورهایی شاخص در نظام دموکراسی هستند؛ در حالی که مشکلات اجتماعی در مثل امریکا و هند، فوق العاده زیاد است.

جالب این است که برخی از جامعه شناسان، سیاست و حکومت دموکراتیک را از نظام های بسیار کارآمد به حساب می آورند؛ در حالی که برخی از این رژیم ها با عدول از اصول بنیادین نظام سیاسی خود، به حل مشکلات و معضلات اجتماعی خویش می پردازند! به عنوان مثال امریکا برای حل مشکل رکود شدید اقتصادی - بر خلاف خواست عمومی به جنگ و دیکتاتوری بین المللی متوسل می شود و با نظامی گری برای

شرکت های امریکایی بازارگشایی می کند. این به معنای آن نیست که رژیم سیاسی هیچ تأثیری در بهبود یا عدم بهبود اوضاع ندارد؛ بلکه آنچه مورد نظر است، اینکه نباید به مسائل اجتماعی با نگاه تک عاملی نگرست و همه چیز را یکسونگرانه، تبیین و ارزیابی کرد.

از طرف دیگر در گمانه ذکر شده، وجوه مثبت، کامیابی ها و موفقیت ها نادیده گرفته شده و صرفاً بر نقاط منفی - بدون جست و جوی علل مختلف مؤثر در آنها انگشت نهاده شده است. چنین نگاهی فاقد اعتبار علمی است. زمانی ادعای فوق روا است که با تحلیل دقیق منطقی، بتوان روشن نمود که کدام یک از مؤلفه های نظام سیاسی مبتنی بر دین، مانع کارآمدی حکومت است و چرایی آن را با دقت علمی بتوان تبیین کرد. در حالی که چنین چیزی هرگز وجود ندارد و مؤلفه های نظام سیاسی دینی، نه تنها هیچ کاستی نسبت به دیگر نظام ها ندارد؛ بلکه از جهاتی چند، بر دین.....نظام های سیاسی برتری دارد. شرح تفصیلی این مسأله، از مقایسه جامع بین سیستم های سیاسی به دست می آید.

نکته دیگر اینکه منظور از کارآمدی، چگونگی تحقق آن و حدود اهمیت و ارزش گذاری درباره آن است. به عنوان مثال آیا برای ما کارآمدی در جهات مادی، از چنان اهمیتی برخوردار است که برای رسیدن به آن بتوان اصول و ارزش ها را زیر پا نهاد و همچون استعمارگران، به استثمار و ستم ملل دیگر پرداخت و بدین وسیله رفاه عمومی پدید آورد یا نه؟ به طور حتم در نگاه ارزشی اسلام چنین چیزی روا نیست و پذیرش پاره ای از مشکلات مقبول تر است. بر خلاف مبانی ارزشی سودانگاران در یوتیلیتاریانیسم غربی.

در آخر ذکر این

نکته لازم است که با وجود تمامی مشکلات موجود، نظام ما نسبت به سال های قبل از انقلاب و سایر کشورهای که در وضعیت مشابهی با کشور ما هستند و دوران گذار و سازندگی و جنگ تحمیلی، محاصره های اقتصادی، سیاسی، نظامی و... را پشت سر می گذارند، در وضعیت بسیار مناسب تری قرار دارد؛ هر چند تا رسیدن به حکومت عدل الهی و تحقق خواسته های مشروع مردم، راه طولانی در پیش داریم. از طرف دیگر به نظر ما یکی از عوامل عمده در وجود پاره ای از مشکلات جامعه، عدم اجرای کامل اصول و قوانین اسلامی است.

امید آنکه با همکاری و هماهنگی تمامی مردم، مسؤولان امر و قوای سه گانه، شاهد جامعه ای هر چه اسلامی تر و منطبق با آرمان های نظام اسلامی باشیم.

نظریه جمهوری اسلامی و ولایت فقیه نظریه ای بشری است یعنی حاصل فهم بشری است که در طول زمان پرورش یافته؛ زیرا اگر حاصل فهم بشری نبوده و نظریه ای الهی است، باید کامل و پاسخ گوی همه مسائل باشد و هیچ گونه مشکلی در جامعه مشاهده نشود؟!

پرسش

نظریه جمهوری اسلامی و ولایت فقیه نظریه ای بشری است یعنی حاصل فهم بشری است که در طول زمان پرورش یافته؛ زیرا اگر حاصل فهم بشری نبوده و نظریه ای الهی است، باید کامل و پاسخ گوی همه مسائل باشد و هیچ گونه مشکلی در جامعه مشاهده نشود؟!

پاسخ

یکم. نظریه الهی به این معنا نیست که نیازمند فهم بشری نیست.

اگر چیزی ریشه در معارف و آموزه های دینی نداشته باشد، می توان آن را بشری دانست؛ اما اگر ریشه در آموزه های دینی داشته باشد و فهم انسان ها نقش استخراج آن از منابع دینی را ایفا کند؛ نمی توان آن را بشری -به معنای غیرالهی و بی ارتباط با دین و خدا انگاشت. مسأله ولایت فقیه از گونه دوم؛ یعنی، آموزه ای فرابشری است. اما به معنای این نیست که جمهوری اسلامی نیز در تمام ویژگی هایش مستقیماً از نصوص دینی برآمده است. توضیح آنکه:

در باب حکومت دینی با یکسری اصول، اهداف و روش های مطلق و دائمی برخورد می کنیم. این اصول ثابت در مورد نحوه حکومت، شرایط رهبری، لزوم حاکمیت قانون و حدود الهی، رعایت عدالت و برابری در جمیع تدابیر و تصمیمات حکومتی، رعایت عزت و اقتدار اسلامی، عدم جواز استیلائی کافران بر شئون جامعه مسلمین، قانون مداری الهی و برابری همگان -با هر درجه و اعتبار اجتماع در مقابل قانون خدا، لزوم مشورت با مردم و... قابل ردیابی و تعیین است.

وجود این اهداف، اصول، احکام و الزامات ثابت و دائمی، بدان معنا نیست که اسلام در شکل و قالب خاصی از مناسبات سیاسی و اجتماعی خلاصه می شود. حکومت صدر اسلام -به ویژه حکومت ده ساله پیامبر(ص) در مدینه و حکومت امام

علی(ع) الگوی بسیار با

ارزشی برای نظام و حکومت اسلامی، در همه دوران و قرن ها است. این الگو بودن به معنای حفظ ساختار حکومتی و سیستم اداری جامعه، با همان ساختار نیست. پیامبر اکرم(ص) و امام علی(ع) در مواردی خود به قضاوت می پرداختند و به بسیاری از مشکلات جزئی مردم شخصاً رسیدگی و بر عملکرد بازار نظارت می کردند. اما آیا در شرایط پیچیده اقتصادی و اجتماعی امروز، این امکان وجود دارد که رهبر جامعه اسلامی - حتی در یک شهر کوچک شخصاً به همه این امور رسیدگی کند؟

در طراحی نظام سیاسی مبتنی بر آموزه های دینی، باید سعی شود که در عین حساسیت تمام نسبت به حفظ اصول ثابت و دائمی اسلام، از بهترین و کارآمدترین شیوه ها و روش های عقلایی برای دستیابی به اهداف و ارزش های مورد نظر، سود برد. در سیاست حاکم بر جامعه اسلامی، اصول ثابتی وجود دارد؛ نظیر اینکه حاکم و رهبر جامعه اسلامی، باید دارای شرایط خاصی باشد که مهم ترین آنها عدالت و فقاہت است. بدین ترتیب رأس هرم قدرت جامعه اسلامی، نه بر اساس زر و زور، و نه بر اساس سیاست بازی حزبی؛ بلکه بر پایه شایسته سالاری است، اما البته در متون دینی بر کیفیت این انتخاب اصرار بر شیوه خاصی نیست.

لزوم مشورت امام با امت خویش، از دیگر اصول ثابت نظام سیاسی اسلام است. در این مورد نیز بر سبک و روش خاصی تکیه نشده و موارد متعدد دیگری نیز از همین قبیل است. سکوت متون دینی از تعیین ساختار و قالب و شیوه خاصی برای انجام دادن این وظایف، برای این است که دست عقلای قوم، در انتخاب شیوه و اسلوب بهتر و متناسب

با مقتضیات زمان و مکان، باز باشد و آنان بتوانند با انتخاب و تجربه روش های نو و تازه، به کیفیت و بازدهی مطلوب نزدیک شوند. پیدایش مجالس قانون گذاری، تشخیص مصلحت و خبرگان، تفکیک قوا و... همگی ابزاری است که در چارچوب و قالب های خاصی، می توانند در بهینه سازی اداره جامعه مؤثر باشند. از این رو جامعه اسلامی همواره محتاج نوسازی و کارآمدتر کردن روش ها و شیوه های خود است. معنای این سخن، نه چشم پوشی از محکمت و اصول ثابت دینی یا استحاله محتوایی آنها و تسلیم مقلدانه در برابر شیوه های غربی نیست.

در مورد «ولایت فقیه» هم وضعیت به همین شکل است. اصل ولایت داشتن «فقیه جامع شرایط» در زمان غیبت معصومین(ع)، امری ثابت و از محکمت نظام سیاسی شیعه و مورد اتفاق فقیهان است. اما اینکه چگونه آنان این وظیفه را در جامعه محقق سازند، دارای تطورات مختلف و متناسب با مقتضیات زمان و مکان و اجازه شرایط محیط سیاسی، اجتماعی و فرهنگی است. قطعاً دستاوردهای بشری نیز در چگونگی اعمال این حق و استفاده از مکانیزم های خاص هر دوره ای، در رشد، و بالندگی و تکامل این نظریه سهم به سزایی دارد.

دوم. بین کامل بودن نظریه ای با نبود هر نوع مشکلی در صحنه عمل و در سطح جامعه، پیوستگی قطعی وجود ندارد؛ زیرا چه بسا نظریه ای از هر حیث کامل باشد، ولی به دلایل دیگری -از جمله مساعد نبودن ساختارهای اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی در حلّ کامل مشکلات جامعه ناموفق باشد. می توان در ردّ این پیوستگی، شواهد متعددی ارائه کرد. امیرمؤمنان(ع) و امام حسن مجتبی(ع) معصوم بودند و ژرفکاوی عقلی نشان می دهد که حکومت معصوم، بهترین حکومت

است. بنابراین آنان از هر حیث برای اداره و رهبری جامعه کامل بودند؛ ولی به علت مشکلات ناشی از ساختارهای اجتماعی، فرهنگی و... با مشکلات عدیده ای روبرو شدند. بنابراین کامل بودن نظریه و یا نخبگان سیاسی حاکم، شرط لازم برای حلّ اساسی و ریشه ای مشکلات و رهنمون ساختن جامعه به تعالی و تکامل در تمام ابعاد وجودی انسان است؛ ولی این شرط به هیچ وجه کافی نیست.

با وجود رئیس جمهور و شورای نگهبان، ضرورت وجود ولایت فقیه در نظام اسلامی را چگونه توجیه می کنید؟

پرسش

با وجود رئیس جمهور و شورای نگهبان، ضرورت وجود ولایت فقیه در نظام اسلامی را چگونه توجیه می کنید؟

پاسخ

رهبری هر جامعه ای، متناسب با ارزش ها، آرمان ها و اهداف اساسی حکومت در آن جامعه، تعیین می شود. در نظام اسلامی با توجه به ماهیت دینی آن، شرایط چندی لازم است که مهم ترین آنها عبارت است از:

یک. صلاحیت علمی که اصطلاحاً از آن به «فقاہت» تعبیر می شود.

دو. صلاحیت اخلاقی؛ یعنی، تعهد، التزام و پای بندی عمیق به هنجارها و ارزش های دینی و اخلاقی، دوری از اوصاف رذیله، هواپرستی، خودخواهی و دنیاطلبی که از آن به «عدالت» و «تقوا» تعبیر می شود.

سه. کفایت در مدیریت کلان اجتماعی، منش صحیح سیاسی و اجتماعی، شجاعت و تدبیر.

مجموع این شرایط همان چیزی است که در اصطلاح «ولایت فقیه» گفته می شود. بنابراین اگر قرار باشد «ولی فقیه» در رأس نظام نباشد، یکی از دو کار باید انجام گیرد:

۱. رئیس جمهور دارای همه صلاحیت های لازم رهبری باشد. در این صورت همان ولی فقیه را رئیس قوه مجریه هم قرار داده ایم و در واقع، نقش او را در امور اجرایی پررنگ تر کرده ایم.

۲. فقیه جامع شرایط، نقش مشاور برای رئیس قوه مجریه داشته باشد و در مسائل کلان حکومتی او را راهنمایی کند. در این صورت دو فرض پدید می آید:

۱-۲. رئیس جمهور موظف به اجرای منویات او است. در این صورت این همان ولایت فقیه است؛ زیرا او بر رئیس قوه مجریه ولایت دارد.

۲-۲. رئیس جمهور موظف به پیروی از منویات او نباشد. در این صورت رعایت احکام الهی تضمین نشده و دیگر نظام اسلامی نخواهد بود.

افزون بر آن «ولایت فقیه» کار ویژه های دیگری نیز دارد؛ مانند ایجاد

تعدادل بین قوا. این مسأله یکی از مشکلات نظام های مبتنی بر تفکیک قوا (Decentralized) است و عملاً به تفوق قوه مجریه، بر دیگر قوا انجامیده است. وجود شورای نگهبان نیز به تنهایی برای تضمین اسلامیت نظام کافی نیست؛ مگر آنکه اختیارات قانونی آن فراتر از حد موجود باشد و اختیارات رهبری به آن سپرده شود. در این صورت به «ولایت فقیهان» شورای نگهبان خواهد انجامید. اما با وجود ولایت فقیه در نظام جمهوری اسلامی، چنین مشکلی پدید نمی آید. برای آگاهی بیشتر در این زمینه ر.ک: فلسفه سیاست، صص ۹۷-۱۰۶، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

تفاوت حکومت ولایت فقیه با دیگر نظام های سیاسی (سکولار و لائیک) را بیان کنید؟

پرسش

تفاوت حکومت ولایت فقیه با دیگر نظام های سیاسی (سکولار و لائیک) را بیان کنید؟

پاسخ

جواب دقیق و جامع به این پرسش، پژوهشی ژرف و گسترده می طلبد و از حوصله این مختصر بیرون است؛ لیکن با فشردگی و اختصار نکاتی چند یادآوری می شود:

حکومت دینی از چند جهت با نظام های سکولار (secular)، لائیک (laic) و بی اعتنا به دین تفاوت دارد. پاره ای از این تفاوت ها عبارت است از:

یک. تفاوت در اهداف

رژیم های نامبتنی بر دین، اساسی ترین هدفشان تأمین نیازمندی های دنیایی است و هدفی فراتر از آن در نظر ندارند. اما نظام دینی، خیر و سعادت اخروی و جاودانی را نیز مد نظر دارد.

دو. تفاوت در کار ویژه های دولت

وظایف و کار ویژه نظام های غیردینی، حداکثر تأمین بهداشت، آموزش، امنیت، رفاه و توسعه مادی است. در مقابل حکومت دینی، وظایف بیشتری بر عهده دارد؛ یعنی، علاوه بر لزوم ارائه خدمات بالا، باید به برنامه ریزی صحیح و تلاش در جهت تربیت دینی و معنوی جامعه، رشد و بالندگی فضایل و کمالات عالی انسانی و گسترش تقوا همت گمارد و جامعه را به سوی تأمین سعادت پایا و فناپذیر رهبری کند. به عبارت دیگر حکومت غیر دینی، صرفاً نقش اداره جامعه را بر عهده دارد؛ ولی حکومت دینی و ولایی افزون بر آن، نقش تربیت معنوی و دینی را عهده دار است.

سه. تفاوت در روش ها

روش های اجرایی نظام های سکولار و دینی، در پاره ای از موارد متفاوت است. تفاوت در اهداف و کار ویژه ها، در گزینش

شیوه‌ها مؤثر است؛ به عبارت دیگر در نظام‌های بی‌اعتنا به دین، انگاره «هدف وسیله را توجیه می‌کند»، امری پذیرفته شده و عقلانیت ابزاری (Instrumental Reason) آخرین مرجع

تصمیم گیری است. اما در حکومت دینی، استفاده از روش های معارض با کرامت الهی و ارزش های والای اخلاقی و ویرانگر سعادت جاودانی بشر مجاز نیست. بنابراین عقل ابزاری در کادر قوانین الهی و احکام عقل فرا ابزاری و توحیدی فعالیت دارد.

چهار. تفاوت در خاستگاه قانون

در نظام های نامبتنی بر دین، خاستگاه قانون چیزی جز تمایلات، خواسته ها، هوس ها و گرایش های آدمیان - اعم از خواسته های فرد، گروه و حزب حاکم و یا خواسته ها و تمایلات عمومی نیست.

اما در حکومت دینی منشأ اصلی قانون «خداوند» است و تنها قانونی رسمیت دارد که از سوی او جعل شده و یا لااقل با اصول و قواعد کلی مورد قبول شارع، سازگار باشد. بنابراین کارکرد مجاری قانون گذاری در چنین نظامی، کشف و استنباط قوانین الهی و تطبیق آن بر نیازمندی های زمان است.

پنجم. تفاوت در مبانی مشروعیت

هر یک از نظام های سیاسی مبتنی بر یکی از منابع مشروعیت پیش گفته (وراثت، قهر و غلبه، قرارداد اجتماعی و...) است؛ اما مبنای مشروعیت ولایت فقیه نصب الهی است.

ششم. تفاوت در زمامداران و کارگزاران

در نظام های لائیک و سکولار معمولاً شرایطی برای رهبری اجتماعی، تعیین نشده و اگر شرایطی در کار باشد، عمدتاً بیش از توانایی نسبی مدیریت کلان اجتماعی نیست. اما در نظام اسلامی شرایط بیشتری لازم است که مهم ترین آن، صلاحیت علمی و اخلاقی است. حد اعلای این شرایط عصمت و مرتبه نازل تر آن ولایت فقیه است. برای آگاهی بیشتر نمودار زیر را ملاحظه فرمایید.

نحوه و شرایط انتخاب مقامات عالی

کشورهای ایران، انگلستان، فرانسه و امریکا

ردیف

نام کشورها و مقامات اجرایی

جمهوری اسلامی ایران

پادشاه

رئیس جمهور

رئيس جمهور

عناوين

ولى فقيه

رئيس جمهور

انگستان

فرانسه

آمریکا

۱ شرایط انتخاب شدن

۱. صلاحیت لازم برای افتا در ابواب مختلف فقه
۲. عدالت و تقوای لازم برای رهبری امت اسلام
۳. بینش صحیح سیاسی و اجتماعی، تدبیر، شجاعت، مدیریت و قدرت کافی برای رهبری

۱. ایرانی الاصل

۲. تابعیت ایران

۳. مدیر و مدبر

۴. دارای حسن سابقه و امانت و تقوا

۵. مؤمن و معتقد به مذهب رسمی کشور

موروثی

معرفی به شورای قانون اساسی از طرف حداقل پانصد نفر از شهروندان

۱. تابعیت کشور ایالات متحده آمریکا

۲. دارا بودن حداقل ۳۵ سال سن

۳. چهارده سال اقامت متوالی

۲ نحوه انتخاب شدن عالی ترین مقام رسمی

دو مرحله ای توسط خبرگان منتخب مردم

رأی مستقیم مردم

موروثی

رأی مستقیم مردم

دو مرحله ای توسط هیئت انتخاب کنندگان

۳موقعیت و جایگاه

عالی ترین مقام رسمی

بعد از ولی فقیه عالی ترین مقام رسمی

عالی ترین مقام رسمی

عالی ترین مقام رسمی

عالی ترین مقام رسمی

۴مسئولیت

دارد

دارد

ندارد

اصل بر عدم مسئولیت جز در مورد ارتکاب خیانت سنگین

دارد

رئیس جمهور

۵مدت دوره تصدی

نامحدود ولی قابل عزل

چهار سال

مادام العمر

پنج سال

چهار سال

-دو دوره متوالی

-محدودیتی ندارد

دو دوره متوالی

آیا تشکیل حکومت بر اساس تکلیف، منافی با تشکیل حکومت بر اساس حقوق مردم نیست؟

پرسش

آیا تشکیل حکومت بر اساس تکلیف، منافی با تشکیل حکومت بر اساس حقوق مردم نیست؟

پاسخ

جواب این سؤال بستگی به این دارد که از منظر چه نگرشی و بر اساس کدامین مبانی نظری و با چه تعریفی، به حقوق بشر نگاه شود. بررسی زیرساختی و تفصیلی این مسأله مجالی فراخ می طلبد. آنچه به اجمال و مختصر در اینجا می توان اشاره کرد، این است که:

یکم. از دیدگاه اومانیسم (Humanism = انسان مداری)، انسان محور و معیار اساسی ارزش ها است و تنها سلیقه ها، خواسته ها و هواهای نفسانی انسان ملاک ارزش است و بس.

در این نگرش انسان تنها دارای حق است؛ یعنی، حق دارد در جهت آنچه دوست دارد، تلاش کند و از نتایج آن بهره گیرد. و هیچ عامل فوق بشری، صلاحیت دخالت در امور انسان، تعیین تکلیف و محدود کردن آزادی او را ندارد. طبیعی است که در این انگاره، حکومت بر اساس تکلیف، منافی با تشکیل حکومت بر اساس حقوق است. بنابراین معارض انگاری تکلیف و حقوق در این عرصه، مبتنی بر پیش فرض های انسان مدارانه و خداگريزانه است.

دوم. از منظر جهان بینی توحیدی، بین حق و تکلیف، به دلایل زیر هیچ گونه تنافی و تعارضی وجود ندارد:

۱. حق و تکلیف در قلمرو روابط اجتماعی، از یکدیگر قابل تفکیک نیست؛ بلکه با هم متلازم است؛ مثلاً اگر کسی حق دارد از دستاوردهای جامعه استفاده کند، مکلف است که خودش نیز به جامعه خدمت کند. پس با اثبات هر حقی برای یک فرد، تکلیفی هم بر او اثبات می شود. این مطلب، مورد قبول اندیشمندان فلسفه حقوق است.

امام علی(ع) درباره تلازم حق و تکلیف می فرماید: «حق به

سود کسی جاری نمی شود؛ مگر اینکه علیه او نیز جاری خواهد شد و علیه کسی جاری نمی شود، مگر اینکه له (به نفع) او هم جاری خواهد شد. این تنها خداوند است که حق در مورد او، یک جانبه است (له او است و نه علیه او). با این حال خداوند نیز از باب تفضل در برابر حق عبادت خود بر بندگان، پاداش مضاعف اعمال نیک آنان را بر خود لازم نموده است. «نهج البلاغه، خطبه ۲۱۶. بنابراین حق و تکلیف با هم منافات ندارد؛ بلکه هر یک مستلزم دیگری است.

۲. در جهان بینی اسلامی - به رغم تأکید بر متلازم بودن حق و تکلیف بر عنصر مسؤولیت و تکلیف، تأکید خاصی شده و پیش از آنکه از حق و طلب افراد از دیگران سخن بگویند، وظیفه و مسؤولیت آنان را در رعایت حقوق دیگران یادآور شده است.

آنچه در خطاب های قرآنی به افراد بشر، بیشتر از هر چیز دیده می شود، تکلیف و مسؤولیت آنان در برابر خدا، خود، جامعه و جهان است. فلسفه این تأکید، آن است که حس نفع طلبی و خود محوری در انسان - که به عنوان یک غریزه نیرومند عمل می کند مانع از وظیفه شناسی و رعایت حقوق دیگران می شود. در نتیجه هم خود او در اسارت هوای نفس باقی می ماند و هم جامعه انسانی را به تباهی و هلاکت می کشاند. بر این اساس شارع مقدس، برای شکوفایی فطرت و حقوق انسانی (از قبیل حق تکامل، حق حیات و سایر حقوق وابسته به آن) تکالیفی را برای انسان معین نموده است.

تأکید اسلام بر عنصر مسؤولیت و تکلیف - در عین متلازم دانستن حق و تکلیف از نشانه های قوت و کمال

نظام حقوقی و اخلاقی اسلام است؛ اما روش غربی با تکیه فراوان بر حقوق - به جای وظایف پرورنده روح خودخواهی و خودپرستی گردیده و همین معضل یکی از آثار ویرانگر سکولاریسم غربی شده است.

۳. در شریعت اسلامی، حکومت دینی اجرای احکام الهی را بر عهده دارد و این در واقع، تأمین خیر و سعادت همگانی افراد جامعه است. امام علی (ع) درباره «فلسفه حکومت و وظایف زمامدار اسلامی» می فرماید: «پروردگارا! تو می دانی که آنچه ما انجام دادیم، برای به دست آوردن سلطنت و به دست آوردن متاع پست دنیوی نبود؛ بلکه به جهت این بود که نشانه های از دست رفته دین را بازگردانیم و اصلاح و سازندگی را در بلاد تو آشکار سازیم، تا ستمدیدگان امنیت یابند و حدود تعطیل شده دین، اقامه گردد». همان.

اکنون با توجه به دلایل یاد شده، مشخص می شود که هر چند مردم، در تشکیل حکومت صاحب حق اند؛ ولی همین مردم به دلیل فراهم کردن زمینه های دستیابی به حقوق مسلم و واقعی خویش (مانند شکوفایی فطرت تعالی و تکامل، حق حیات و سعادت دنیا و آخرت و...) مکلف اند حکومتی را تشکیل دهند که بتواند چنین حقوقی را تأمین کند. مشخصات و ویژگی های چنین حکومتی، از سوی خداوند معین شده است. در غیر این صورت هم به حقوق خود و هم به حقوق دیگران ظلم کرده اند.

۴. براساس نگرش توحیدی عالم و آدم، مخلوق حق تعالی و ملک او است و هرگونه تصرفی در طبیعت و سرنوشت خویش، تصرف در ملک الهی است. بنابراین مبدأ اولیه حقوق خداوند است و حقوق انسان در طول حق الهی قرار می گیرد؛ نه در عرض آن. بنابراین هر قاعده ای

که از سوی خداوند تعیین شود، نه تنها از بین برنده حق انسان نیست؛ بلکه اساساً حقوق انسان در چارچوب همان هنجارهای تعیین شده الهی قابل کشف و شناسایی و اعتبار است. جهت مطالعه بیشتر ر.ک:

الف. مصباح یزدی، محمدتقی، نظریه حقوقی اسلام؛

ب. ربانی گلپایگانی، علی، ریشه ها و نشانه های سکولاریسم، ص ۱۰۳.

جا دارد به این نکته اشاره شود که جهان غرب در رابطه با حق و تکلیف، دو جریان شدیداً افراطی را تجربه کرده که هر دو زیانبار و خطر آفرین است:

۱. تکلیف مداری افراطی؛ این جریان در دوران قرون وسطی بر غرب حاکم بود. در این عرصه مردم در برابر حکومت، «وظیفه» داشتند، نه حق. در این دوره با تکیه افراطی بر «وظیفه»، حقوق انسان ها فراموش و در عمل به نابودی حقوق آنها منجر می شد.

۲. حق مداری افراطی؛ این رویکرد نوین که پس از رنسانس و در دوران مدرنیته رشد یافت و بر نگرش غربی و مناسبات او سایه افکند و به گونه ای بر «حقوق» انسان تکیه کرد که بسیاری از «وظایف» او را نادیده انگاشت. این رویکرد آدمی را موجودی خود بنیاد و گسسته از خدا نگر است و بر حقوق الهی خط بطلان کشید! چنین گرایشی اگر چه ظاهر خوش خط و خالی داشت؛ اما بحران های بزرگی -از جمله بحران اخلاق را برای بشریت در پی آورد و روح خودخواهی، منفعت طلبی، کام جویی، هوا پرستی، سلطه طلبی و... را تقویت کرد و روحیه ایثار، از خود گذشتگی، وفاداری، دیگر دوستی و... را به نابودی کشاند. به دنبال خود فلسفه و جریانات ضد انسانی چندی -چون نازیسم، فاشیسم، نهیلیسم، کاپیتالیسم و... را پدید آورد. برای آگاهی بیشتر ر.ک:

الف. تونی،

دیویس، اومانیسیم.

ب. رجبی، محمود، انسان شناسی، فصل دوم، ص ۱۳۸. اما اسلام بر هر دو جریان خط بطلان کشیده و هر دو را با یکدیگر می نگرد.

برخی مانند مهندس بازرگان معتقدند: آیه یا حدیث مستقیمی در مورد لزوم کشورداری به وسیله پیامبر(ص) و ائمه(ع) و ولی فقیه نداریم! لطفاً پاسخ دهید.

پرسش

برخی مانند مهندس بازرگان معتقدند: آیه یا حدیث مستقیمی در مورد لزوم کشورداری به وسیله پیامبر(ص) و ائمه(ع) و ولی فقیه نداریم! لطفاً پاسخ دهید.

پاسخ

بررسی و تحقیق در این باره به دو شکل تصورپذیر است:

یکم. به دنبال لفظ و واژه «حکومت» در قرآن کریم باشیم و جست و جو و نتیجه گیری خود را مبتنی بر این واژه -نه معنا کنیم. مسلماً این روش - خصوصاً در ارتباط با قرآن نمی تواند کافی و بسنده باشد؛ زیرا بسیاری از موضوعات مسلم و قطعی در قرآن کریم، وجود دارد که با توجه به مفاهیم سیاسی قرآن، باید در آنها کاوش کرد. برای آشنایی با مفاهیم قرآن ر.ک: مبانی اندیشه سیاسی اسلام، صص ۲۲۱-۲۴۳.

دوم. به دنبال آیات متعددی باشیم که وظایف و حیطه مسئولیت های پیامبر(ص) و جانشینان آن حضرت را بیان کرده است. با تکیه بر این آیات، می توان مشخص کرد که وظایف پیامبر(ص) چه بوده است؟ آیا از سنخ مسائل حکومتی و مربوط به اداره و رهبری سیاسی - اجتماعی جامعه نیز بود، یا به ابلاغ احکام و معارف عقیدتی و امور فردی و ارشاد مردم محدود می شد؟ آیا اساساً قرآن دیدگاهی درباره حکومت مطلوب با ویژگی ها و هنجارهای معینی در مورد شرایط حاکم، نحوه کسب قدرت و مبنای مشروعیت و... دارد یا خیر؟

مسلماً پژوهشی دارای ارزش علمی و مفید است که مبتنی بر تحقیق همه جانبه از آیات قرآن و موضوعات مختلف آن باشد و از منابع و تفاسیر معتبر در این راستا استفاده کند. با چنین رویکردی پاسخ به شبهه یاد شده در مراحل ذیل قابل بررسی است:

یک. تعیین گستره حکومتی دین

بخش بزرگی از معارف و آموزه های

اسلامی، شامل مسائل سیاسی - اجتماعی است. از دیدگاه برخی از قرآن پژوهان برجسته - همچون آیه الله معرفت حدود دو هزار آیه قرآن، ناظر به ابعاد مختلف فردی، اجتماعی، مدنی و قضایی انسان است. مجله دانشگاه انقلاب، شماره ۱۱۰، تابستان و پاییز ۷۷.

نیاز به توضیح نیست که اجرای احکام و اصول متعدد اقتصادی، اجتماعی، جزایی، قضایی، جهاد، سیاست خارجی و... متوقف بر وجود حکومت دینی است. از سوی دیگر خداوند اجرای این احکام را خواسته است و چون تحقق آنها منوط به تشکیل حکومت دینی است؛ بنابراین ایجاد حکومت دینی در جهت خواست الهی است. در غیر این صورت، احکام الهی - که برای عمل فرستاده شده اند تعطیل می شوند و این نقض غرض آشکار است.

دو. منشأ مشروعیت حکومت از دیدگاه قرآن

بررسی آیات متعدد قرآن، بیانگر این است که قرآن کریم وضع قانون و حکم رانی را از اوصاف اختصاصی خداوند متعال می داند:

۱. (إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ يَقُصُّ الْحَقَّ وَهُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ) انعام (۶)، آیه ۵۷. «حکم جز به دست خدا نیست که حق را بیان می کند و او بهترین داوران است».

۲. (لَهُ الْحُكْمُ فِي الْأُولَى وَالْآخِرَةِ وَ لَهُ الْحُكْمُ) قصص (۲۸)، آیه ۷۰. «در این [سرای] نخستین و در آخرت، ستایش از آن او است و حکم و فرمان او راست و به سوی او باز گردانیده می شود».

۳. (إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ) يوسف (۱۲)، آیه ۴۰. «حکم جز برای خدا نیست، دستور داده که جز او را نپرستید. این است دین درست؛ ولی بیشترین مردم نمی دانند».

۴. (مَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَالٍ) رعد (۱۳)، آیه ۱۱. «و غیر

از او والی و حمایت گری برای آنان نخواهد بود».

خداوند در این آیات، حق حکم رانی را اختصاص به خود داده و آن را از غیر خود (مانند قیصرها و طاغوت ها) نفی کرده است. حکمی که لازمه اش قرار گرفتن قانون گذاری و حکومت داری در قلمرو دین و شریعت الهی است و هر قانون و نظام حکم رانی بیگانه با خدا را فاقد مشروعیت می انگارد.

آیات دیگری نیز وجود دارد که علاوه بر الزام به حکمرانی بر اساس دین الهی، از متخلفان با عناوین «کافر»، «ظالم» و «فاسق» یاد می کند؛ مانند:

۱. (مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ) مائده (۵)، آیه ۴۴. «و کسانی که به موجب آنچه خدا نازل کرده داوری نکرده اند، آنان خود کافراند».

۲. (مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ) همان، آیه ۴۵. «و کسانی که به آنچه خدا نازل کرده حکم نکنند، آنان خود ستمگراند».

۳. (مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ) همان، آیه ۴۷. «و کسانی که به آنچه خدا نازل کرده حکم نکنند، خود فاسقاند».

بنابراین دو رکن مهم و اساسی حکومت؛ یعنی، «قانون» و «حاکم»، از مواردی است که قرآن تعیین هر دو رکن را از شئون خداوند دانسته و به پیامبر (ص) دستور داده است: (فَأَحْكُم بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ) مائده (۵)، آیه ۴۸. «و میان آنان به موجب آنچه خدا نازل کرده، داوری کن» و (فَأَحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ ص (۳۸)، آیه ۲۶. «پس میان مردم به حق داوری کن و هرگز از هوای نفس پیروی نکن...».

دو آیه یاد شده به طور صریح با خطاب به پیامبر (ص)، آن حضرت را مسؤول و ناظر مستقیم

حکومت معرفی می کند و به دنبال آن مبنای رفتاری و قانونی حکومت را مشخص می سازد؛ مبنایی که عبارت از «ما انزل الله» است. بنابراین از نظر قرآن شریعت آسمانی باید محور و ملاک حکم رانی قرار گیرد؛ نه آرای گروهی یا فردی بیگانه با دین. همچنین یکی از شئون پیامبر(ص)، مسؤلیت اجرای احکام الهی در جامعه است؛ نه فقط وعظ و ارشاد.

مقصود از «حکومت دینی» چیست؟

پرسش

مقصود از «حکومت دینی» چیست؟

پاسخ

حکومت دینی، حکومتی است که نه تنها همه قوانین و مقررات اجرایی آن برگرفته از احکام دینی است، بلکه مجریان آن نیز مستقیماً از طرف خداوند منصوبند، یا به اذن خاص یا عام معصوم منصوب شده اند چنین حکومتی با این خصوصیات از پشتوانه حکم الهی برخوردار است و براساس اراده تشریحی خدا شکل گرفته است.

پس حکومت رسول الله «صلی الله علیه و آله» و امام معصوم و نیز حکومت افرادی مانند مالک اشتر در زمان حضور معصوم و یا حکومت ولی فقیه جامع الشرایط در عصر غیبت اینگونه است (۲).

«بخش پاسخ به سؤالات»

(۲) نقل با اختصار از کتاب پرسش ها و پاسخ ها آیت الله مصباح یزدی.

مقصود از حکومت ولایی چیست؟

پرسش

مقصود از حکومت ولایی چیست؟

پاسخ

عناوینی مانند حکومت اسلامی و حکومت ولایی. در میان ما دارای معنایی روشن است، زیرا ما مسلمان هستیم و حکومت را در مرحله نخست از آن خدا می دانیم، باید بررسی کنیم که خدا چه کسی را بر ما حاکم کرده است.

بدیهی است که خداوند براساس حکمتش از ابتدای آفرینش انسان، در هر زمان شایسته ترین انسانها را به عنوان پیامبر برگزیده است و برنامه های دینی از جمله حکومت را متناسب با نیازهای بشر به او وحی کرده است و برنامه های دینی از جمله حکومت را متناسب با نیازهای بشر به او وحی کرده است. پیامبران به عنوان رهبران الهی نیز تلاش خود را در این راه به

کار گرفته اند، تا با تعلیمات الهی مردم را هدایت کرده، آنها را به وظایف فردی و اجتماعی خود در زمینه های عبادی، اخلاقی و سیاسی آشنا کنند تا اینکه مردم با عمل به وظایف خود و قبول بندگی به سعادت و کمال برسند، این امر جز در جامعه توحیدی میسر نیست.

بدون تردید فلسفه بعثت انبیاء خبر پیاده کردن اراده تشریحی خداوند - درباره رفتار انسان ها در نظام دینی - نیست. تاریخ صدور اسلام و عملکرد پیامبر بزرگوار گواه بر این مطلب است که حکومت از آن خداوند است و انتخاب حاکم و ولی مسلمین از سوی او صورت می گیرد. خداوند پیامبر، امام و رهبران الهی را نصب می کند و مردم با تشخیص آنها موظفند رهبری آنها را پذیرا باشند.

بنابراین در نظام سیاسی اسلام حکومت از آن خدا و منصوبین مستقیم و غیرمستقیم او است و از آن به «حکومت ولایی» تعبیر می شود(۳).

« بخش پاسخ به

۳) نقل با اختصار از کتاب پرسش ها و پاسخ ها، آیت الله مصباح یزدی.

شرایط حاکم دینی چیست؟

پرسش

شرایط حاکم دینی چیست؟

پاسخ

اولین شرط؛ اجتهاد در فقه است. ضرورت این شرط بسیار روشن است، زیرا هر کس مجری قانون شد. باید کاملاً از آن آگاهی داشته باشد و در میان مسلمانان، فقها بیشترین اطلاع و آگاهی را از قوانین شرعی و دینی دارند.

دومین شرط؛ تقوا و صلاحیت اخلاقی است؛ زیرا اگر حاکم از تقوا برخوردار نباشد. قدر او را تباه می کند و ممکن است منافع شخصی یا گروهی را بر منافع اجتماعی و ملی مقدم دارد. برای حاکم - در هر نظام - درستکاری ولایت داری شرط است تا شهروندان با اطمینان و اعتماد زمام امور را بدو بسپارند، ولی برای حاکم دینی تقوا و درستکاری در حد ضروری است.

سومین شرط؛ آگاهی و اهتمام به مصالح اجتماعی است، یعنی کسی که حاکم مردم است باید بداند در چه اوضاعی جامعه را اداره می کند. او باید روابط بین المللی را بداند و دشمنان و دوستان داخلی و خارجی را تشخیص دهد. اینها؟؟؟ نهایی است که برای هر حاکم لازم است و گرنه او در تدبیر جامعه با مشکلات فراوانی روبرو خواهد شد(۴).

« بخش پاسخ به سؤالات »

۴) نقل با اختصار از کتاب پرسش ها و پاسخ ها، آیت الله مصباح یزدی.

ویژگی حکومت اسلامی چیست؟

پرسش

ویژگی حکومت اسلامی چیست؟

پاسخ

همان گونه که اسلام در دیگر زمینه دارای ویژگیهای خاص به خود است حکومت اسلامی نیز در مقایسه با نظامهای سیاسی

دیگر ویژگیهای خاص به خود دارد. با حاکمیت این نظام، قسط و عدل در جامعه انسانی مستقر می شود. گرچه واژه عدل واژه ای زیبا است که همه از آن دم می زنند، ولی روشن است که در هیچ نظامی جز اسلام امکان اینکه به عدالت، به مفهوم واقعی، عمل شود و قسط در ابعاد وسیع و گسترده ی آن در شئون زندگی انسان پیاده شود ممکن نیست، زیرا عدالت در مرحله نخست براساس ارزیابی نیازهای انسانی است که آگاهی از آن برای کسی جز خداوند که علمش غیرمحدود است و به انسانها و نیازهای انسان احاطه کامل دارد، امکان پذیر نمی باشد ثانیاً احتیاج به آگاهی او از قوانینی دارد که بتواند به طور کامل پاسخگوی آن نیازها باشد. که این امر نیز برای انسانها با توجه به محدودیت آگاهی آنان به طور کامل ممکن نیست. این نظام اسلامی است که قوانین آن از علم الهی سرچشمه می گیرد و در نتیجه تنها اسلام می تواند قوانین عادلانه که از هر جهت جامع و کامل است مطرح و اجرا کند.

مهمترین ثمره حاکمیت این قوانین رسیدن انسانها به سعادت مطلوب و رستگاری آنان در تمام ابعاد زندگی است.

« بخش پاسخ به سؤالات »

مقصود از حکومت دینی چیست؟

پرسش

مقصود از حکومت دینی چیست؟

پاسخ

حداقل ممکن است از «حکومت دینی» سه معنی اراده شود:

۱. حکومت که تمام ارکان آن براساس دین شکل گرفته باشد؛

۲. حکومتی که در آن احکام دینی رعایت شود؛

۳. حکومتی دینداران و متدینان.

این سه معنی و تفاوت آنها را با یکدیگر چنین می توان توضیح داد: طبق معنای اول، حکومت دینی حکومتی است که نه تنها همه قوانین و مقررات اجرایی آن برگرفته از احکام دینی است، بلکه مجریان آن نیز مستقیماً از طرف خدا منصوبند، یا به اذن خاص یا عام معصوم (ع) منصوب شده اند، چنین حکومتی «حکومت دینی» ایده آل و کمال مطلوب است، زیرا حکومتی با این خصوصیات از پشتوانه حکم الهی برخوردار است و براساس اراده تشریعی خدا شکل گرفته است. پس حکومت رسول الله (ص) و امام معصوم و نیز حاکمیت مانند مالک اشتر در زمان حضور معصوم و یا حکومت ولی فقیه جامع شرایط در عصر غیبت این گونه است.

اما طبق معنای دوم لازم نیست شخص حاکم، منصوب مستقیم یا غیرمستقیم خدا باشد. در این صورت مجری این حکومت پشتوانه الهی ندارد و دینی بودن حکومت فقط به این معناست که قوانین دینی در این حکومت رعایت گردد. این شکل از حکومت در مرتبه بعد از حکومت دینی به معنای اول قرار دارد.

بر اساس معنای سوم اصلاً رعایت یا قوانین اسلامی هم لازم نیست بلکه همین که حکومتی مربوط به جامعه ای است که افراد آن متدین هستند چون شهروندان متدین هستند حکومت هم، مسامحتاً دینی بحساب می آید. شبیه این تعبیر، تعبیر فلسفه اسلامی است که بعضی آن را «فلسفه مسلمانان» معنا می کنند یعنی فلسفه ای که در بین مسلمانان

رایج است هر چند منطبق با تفکر اسلامی نباشد از این رو برای صدق این معنای سوم حکومت دینی، ضرورتی ندارد که حاکم مقید به اجرای احکام شرع باشد و طبق این معنا همه حکومت هایی که از صدر اسلام تاکنون در مناطق مختلف جهان در جوامع مسلمانان تشکیل شده است «حکومتی دینی» نامیده می شود.

شکی نیست که معنای سوم حکومت دینی طبق معیار و موازین عقیدتی ما معنای صحیح و قابل قبول نیست، بلکه در نظام عقیدتی اسلامی حکومت دینی حکومتی است که تمام ارکان آن دینی باشد یعنی به معنای اول از معانی حکومت، دینی باشد. اما معنای دوم «حکومت دینی». در واقع «بدل اضطراری» حکومت دینی مقبول است نه اینکه حقیقتاً حکومت دینی باشد یعنی در صورت عدم امکان تحقق حکومت به معنای اول به ناچار حکومت دینی به معنای دوم می رویم.

توضیح اینکه وقتی شرائط بگونه ای بود که حکومت دینی به معنای اول قابل تحقق نبود: از میان اشکال مختلف حکومت، حکومت دینی به معنای دوم اضطراراً پذیرفته می شود برای تبیین معنای «اضطرار» به این مثال توجه کنید: از نظر فقه اسلامی، خوردن گوشت مرده حرام است. لکن اگر مسلمانی در شرائطی قرار گرفت که به خاطر گرسنگی مشرف به مرگ است و مقداری گوشت مرده در اختیار اوست. در اینجا فقها به استناد ادله شرعی فتوا می دهند که خوردن گوشت مرده به مقداری که از مرگ نجات پیدا کند جایز است در این صورت گفته می شود چنین شخصی مضطر به خوردن گوشت مرده است.

در بحث هم در شرائطی که تحقق حکومت دینی واقعی امکان ندارد مسلمانان مضطر هستند که حکومتی را تشکیل دهند

که «دینی» به معنای دوم است. پس در هر شرائطی نمی توان حکومت دینی به معنای دوم را تجویز کرد همان گونه که خوردن گوشت مرده در هر شرائطی تجویز نمی شود. اگر مردم اضطرار داشته باشند در آن هنگام می توانند به حکومت دینی به معنای دوم اکتفا کنند. چرا که در حکومت دینی به معنای دوم تا حدودی احکام الهی اجرا می شود و همین اندازه بهتر از حکومتی است که مطلقاً اعتنایی به احکام الهی ندارد. {۱}

[۱]. پرسش ها و پاسخ ها از استاد مصباح یزدی، ج ۱، ص ۴۶.

آیا راه حل همه مسایل سیاسی در اسلام موجود است یا باید از علوم و فنون جدید هم کمک گرفت ؟

پرسش

آیا راه حل همه مسایل سیاسی در اسلام موجود است یا باید از علوم و فنون جدید هم کمک گرفت ؟

پاسخ

اسلام دین جامعی است و همه مسایل فردی و اجتماعی انسان را در بر می گیرد، این گستره وسیع مانعی در مقابل علم و دانش بشری که از عقل وی سرچشمه می گیرد و زمینه های فراوانی در تعامل و استفاده دین از آموزه های بشری به چشم می خورد لیکن باید بر محوریت دین تاکید داشت، دینی که شامل روابط انسان با خدا و انسان با انسان های دیگر است، چون از منظر اسلام، خداوند حاکم بر جهان و اسلام است و عرصه سیاست، اقتصاد، تعلیم و تربیت و مدیریت و سایر مسایلی که به زندگی انسان ارتباط دارد زیر مجموعه احکام و ارزش های دینی است. از این رو می توان راه حل مسایل سیاسی را در اسلام جست /

لیکن باید به این نکات توجه داشت:

۱. اسلام در عبادات که عقل متعارف از ادراک خصوصیات آن عاجز است، هم کلیات را فرموده و هم جزئیات را ؛ ولی در سیاست و اقتصاد و مانند آن، فقط خطوط کلی را بیان فرموده است /

۲. دین اسلام اجتهاد در جزئیات مسایل غیر عبادی را به تعقل واگذار کرده است ؛ عقلی که خود یکی از منابع دین است {۱} و در مواردی که صلاحیت داوری و قضاوت دارد، به عنوان یکی از راه های استنباط وظایف بشر در طول زندگی است /

۳. دین جنبه ارزشی همه افعال و جوانب زندگی انسان حتی مسایل سیاسی را در بر می گیرد و اظهار نظر در باره کیفیت انجام افعال و چگونگی کشف امور را به عقل

واگذار می کند تا انسان با قوه تعقل و اندیشه در صدد شناخت عالم و پدیده های موجود در آن بر آید. شهید مطهری معتقد است :

«تعلیمات اسلامی هم متوجه روح و معنی و راهی است که بشر را به آن هدفها و معنای می رساند. اسلام هدفها و معانی و ارایه طریقه رسیدن به آن هدفها و معانی را در قلمرو خود گرفته و بشر را در غیر این امر آزاد گذاشته است.» {۲}

بنابراین گرچه دین تمام شؤون زندگی و رفتارهای انسان را در برمی گیرد و درباره آنها از زاویه ارزشی حکم صادر می کند اما نافی جایگاه عقل و علم در شناخت واقعیات و تبیین روابط آنها و لزوم برنامه ریزی بر اساس آن دو نیست و دین بر کسب و افزایش دانش و بکارگیری هر چه بیشتر عقل پای می فشارد. {۳}

[۱]. همان ، ص ۳۳۴

[۲]. مجموعه آثار، ج ۳، ص ۱۹۰

[۳]. پاسخ استاد به جوانان پرسشگر، ص ۲۳ و ۲۹۴

موضوع: علل عقب ماندگی مسلمانان

مقصود از حکومت دینی چیست؟

پرسش

مقصود از حکومت دینی چیست؟

پاسخ

حداقل ممکن است از «حکومت دینی» سه معنی اراده شود:

۱. حکومت که تمام ارکان آن براساس دین شکل گرفته باشد؛

۲. حکومتی که در آن احکام دینی رعایت شود؛

۳. حکومتی دینداران و متدینان/

این سه معنی و تفاوت آنها را با یکدیگر چنین می توان توضیح داد: طبق معنای اول، حکومت دینی حکومتی است که نه تنها همه قوانین و مقررات اجرایی آن بر گرفته از احکام دینی است، بلکه مجریان آن نیز مستقیماً از طرف خدا منصوبند، یا به اذن خاص یا عام معصوم (ع) منصوب شده اند، چنین حکومتی «حکومت دینی» ایده آل و کمال مطلوب است، زیرا حکومتی با این

خصوصیات از پشتوانه حکم الهی برخوردار است و بر اساس اراده تشریحی خدا شکل گرفته است. پس حکومت رسول الله (ص) و امام معصوم و نیز حاکمیت مانند مالک اشتر در زمان حضور معصوم و یا حکومت ولی فقیه جامع شرایط در عصر غیبت این گونه است /

اما طبق معنای دوم لازم نیست شخص حاکم، منصوب مستقیم یا غیرمستقیم خدا باشد. در این صورت مجری این حکومت پشتوانه الهی ندارد و دینی بودن حکومت فقط به این معناست که قوانین دینی در این حکومت رعایت گردد. این شکل از حکومت در مرتبه بعد از حکومت دینی به معنای اول قرار دارد /

بر اساس معنای سوم اصلاً رعایت یا قوانین اسلامی هم لازم نیست بلکه همین که حکومتی مربوط به جامعه ای است که افراد آن متدین هستند چون شهروندان متدین هستند حکومت هم، مسامحتاً دینی بحساب می آید. شبیه این تعبیر، تعبیر فلسفه اسلامی است که بعضی آن را «فلسفه مسلمانان» معنا می کنند یعنی فلسفه ای که در بین مسلمانان

رایج است هر چند منطبق با تفکر اسلامی نباشد از این رو برای صدق این معنای سوم حکومت دینی، ضرورتی ندارد که حاکم مقید به اجرای احکام شرع باشد و طبق این معنا همه حکومت هایی که از صدر اسلام تاکنون در مناطق مختلف جهان در جوامع مسلمانان تشکیل شده است «حکومتی دینی» نامیده می شود/

شکی نیست که معنای سوم حکومت دینی طبق معیار و موازین عقیدتی ما معنای صحیح و قابل قبول نیست، بلکه در نظام عقیدتی اسلامی حکومت دینی حکومتی است که تمام ارکان آن دینی باشد یعنی به معنای اول از معانی حکومت، دینی باشد. اما معنای دوم «حکومت دینی». در واقع «بدل اضطراری» حکومت دینی مقبول است نه اینکه حقیقتاً حکومت دینی باشد یعنی در صورت عدم امکان تحقق حکومت به معنای اول به ناچار حکومت دینی به معنای دوم می رویم/

توضیح اینکه وقتی شرائط بگونه ای بود که حکومت دینی به معنای اول قابل تحقق نبود: از میان اشکال مختلف حکومت، حکومت دینی به معنای دوم اضطراراً پذیرفته می شود برای تبیین معنای «اضطرار» به این مثال توجه کنید: از نظر فقه اسلامی، خوردن گوشت مرده حرام است. لکن اگر مسلمانی در شرائطی قرار گرفت که به خاطر گرسنگی مشرف به مرگ است و مقداری گوشت مرده در اختیار اوست. در اینجا فقها به استناد ادله شرعی فتوا می دهند که خوردن گوشت مرده به مقداری که از مرگ نجات پیدا کند جایز است در این صورت گفته می شود چنین شخصی مضطر به خوردن گوشت مرده است/

در بحث هم در شرائطی که تحقق حکومت دینی واقعی امکان ندارد مسلمانان مضطر هستند که حکومتی را تشکیل دهند

که «دینی» به معنای دوم است. پس در هر شرائطی نمی توان حکومت دینی به معنای دوم را تجویز کرد همان گونه که خوردن گوشت مرده در هر شرائطی تجویز نمی شود. اگر مردم اضطرار داشته باشند در آن هنگام می توانند به حکومت دینی به معنای دوم اکتفا کنند. چرا که در حکومت دینی به معنای دوم تا حدودی احکام الهی اجرا می شود و همین اندازه بهتر از حکومتی است که مطلقاً اعتنایی به احکام الهی ندارد. {۱}

[۱]. پرسش ها و پاسخ ها از استاد مصباح یزدی، ج ۱، ص ۴۶

اگر در حکومت اسلامی، اصل خداست و حاکم از طرف خدا تعیین می شود، پس نقش مردم در تشکیل نظام چیست و سخن حضرت علی(ع) را که فرمود: «لولا حضور الحاضر و قیام الحج...» چگونه تفسیر می فرمایید؟

پرسش

اگر در حکومت اسلامی، اصل خداست و حاکم از طرف خدا تعیین می شود، پس نقش مردم در تشکیل نظام چیست و سخن حضرت علی(ع) را که فرمود: «لولا حضور الحاضر و قیام الحج...» چگونه تفسیر می فرمایید؟

پاسخ

در حقوق اساسی، از دو منشأ برای حکومت نام برده اند:

۱. منشأ الهی؛

۲. منشأ مردمی /

منظور از حکومت با منشأ الهی این است که حاکم از طرف خدا تعیین شود. این تعیین یا به صورت خاص است، مثل حکومت پیامبرانی همچون حضرت سلیمان(ع) و حضرت رسول اکرم(ص) و کسانی که پیامبر اسلام(ص) به خلافت آنان تصریح کرده است؛ و یا به صورت عام است مانند حکومت علمای دین. منظور از حکومت با منشأ مردم آن است که حق تعیین حاکم و حکومت به مردم واگذار گردید. امروزه در اکثر کشورهای جهان، این شکل حکومت برقرار می باشد، هر چند نحوه انتخاب حاکم و حکومت در کشورهای مختلف، متفاوت است. پس از غیبت امام زمان(ع) تعیین فردی مشخص از طرف خداوند، منتفی است. لذا حق حاکمیت به صورت عام از طرف خداوند به علمای دین تعلق گرفته است /

در حکومت اسلامی که ولی فقیه حق حاکمیت دارد و طبق ادله شرعی، حاکم باید فقیه و مجتهد جامع شرایط باشد، هر کسی که شرایط ولایت را در زمان غیبت احراز نمود بالقوه در مقام رهبری امت اسلامی قرار می گیرد. البته ممکن است علمای متعددی در یک زمان شرایط مذکور را دارا باشند و همگی از طرف شارع حق اعمال ولایت پیدا کنند، اما از آن جا که تعدد رهبری باعث بروز اختلال در نظام جامعه می گردد، مردم از طریق خبرگان منتخب خود، شایسته ترین فرد برای

احراز این مسئله را بر می‌گیرند/

بنابراین، در زمان غیبت، نقش مردم در حکومت اسلامی، احراز صلاحیت و تعیین فقه واجد شرایط رهبری است؛ که این کار به صورت غیر مستقیم و از طریق انتخاب خبرگان خود، تحقق می‌یابد. سخن حضرت علی(ع) «لولا حضور الحاضر...» ناظر بر این است که حضور و بیعت مردم با امام منصوب از طرف خداوند، در واقع، فراهم کننده شرایط مناسب برای حکومت و اعمال ولایت امام معصوم(ع) است. و این به معنای تعیین و انتخاب امام از سوی مردم نیست. {۱}

[۱]. پرسش و پاسخ‌ها، محمد تقی مصباح یزدی/

چه تفاوتی بین ولی فقیه و امپراتور در ژاپن یا ملکه در انگلستان وجود دارد؟

پرسش

چه تفاوتی بین ولی فقیه و امپراتور در ژاپن یا ملکه در انگلستان وجود دارد؟

پاسخ

ماهیت و ساختار حکومت ولایی ما با حکومت‌های دیگر مخصوصاً با مدل حکومت بریتانیا و ژاپن تفاوت دارد/

جمهوری اسلامی نظامی است که در راس آن ولی فقیه جای دارد و قوای سه‌گانه تحت نظر او اعمال قدرت می‌کنند. این نظام بر اساس اصل ۲ و ۴ قانون اساسی بر پایه ایمان به توحید، نبوت، معاد، عدل الهی، امامت مستمر، کرامت و ارزش والای انسان و آزادی توأم با مسئولیت در برابر خدا استوار است، بدیهی است که رهبری چنین حکومتی بر عهده یک مدیر عالم، با تقوا قرار داده شده است تا کشور را بر اساس دین پذیرفته شده جامعه اداره کند. {۱} همچنین ارتباطات حاکم با مردم، ارتباطات فکری، عقیدتی، عاطفی، انسانی و محبت آمیز است و از دموکراسیهای رایج دنیا مردمی تر است و حکومت در خدمت مردم است/

ژاپن و انگلستان، همچون بسیاری از نظام‌های لیبرال، جوامعی آزاد و رهایی هستند که خدا مداری و فضیلت خواهی مفهومی ندارد و انسان مداری محور تمام فعالیت‌ها تلقی می‌شود. و بر اساس قوانین و مقررات برگرفته از اندیشه‌های محض بشری اداره می‌شود. این دو کشور دارای نظام‌های دو یا چند حزبی اند که مبتنی بر رقابت آزاد می‌باشند و به دلیل پیشینه حاکمیت پادشاه، شکل ضعیف شده حضور او را در جامعه به عنوان سمبل وحدت حفظ کرده اند و لیکن کلیه امور اجرایی و تقنینی و قضایی بر عهده تعامل احزاب سامان می‌یابد.

به عنوان مثال: پادشاه (ملکه) انگلستان سمبل وحدت بریتانیا محسوب می‌شود و از سه امتیاز دانستن، مشاوره و هشدار

برخوردار است، او رسماً در راس دولت قرار دارد اما در عمل اختیارات او محدود بوده، مجبور است در تمامی زمینه‌ها از سیاست کابینه پیروی کند. {۲} زیرا ویژگی اصلی نظام سیاسی انگلستان، حاکمیت بی‌قید و شرط پارلمان و تفکیک ناقص قوه مجریه از قوه مقننه است که در راس مخروط این نظام سیاسی، مقام سلطنت قرار دارد و صرفاً به صورت مهر تاییدی است برای دستگاه مجریه که در صورت بروز بحران یا بن‌بستی که زائیده قانون اساسی باشد احتمال دارد که سهمی مؤثر در امور سیاسی ایفا کند. {۳}

بنابراین هم جهت شکلی و ساختاری و هم از جهت نظام فکری و عقیدتی، ولی فقیه با دو حاکم مورد اشاره در پرسش تفاوت دارد/

[۱]. ولایت فقیه، جوادی آملی، ص ۴۵۲/

[۲]. سیاست و حکومت در اروپا، احمد نقیب زاده، ص ۹۲ و ۹۳/

[۳]. تحولات سیاسی در بریتانیا، یان دار بی شر، ترجمه دکتر فریدون زندفرد، ص ۹/

موضوع: جایگاه زن

ولایت فقیه و معنای آن و نسبت آن با سکولاریسم.

پرسش

ولایت فقیه و معنای آن و نسبت آن با سکولاریسم.

پاسخ

با توجه به گفته‌های فوق تبیین می‌شود که نظریه سکولاریسم در کشور ما و جهان اسلام بیشتر برای معارضه با اصل ولایت فقیه، ساخته و پرداخته شده است.

زیرا ولایت فقیه مدعایش همان بیانات و دستورهای اسلامی و آموزه‌های و گزاره‌های قرآنی است. یعنی اقامه حدود و ارزشها، رعایت عدالت، اشاعه تربیت دینی، احیای اصول و آرمانهای نبوی (ص) است که به اجمال در توضیحات فوق مذکور آمد.

سکولاریسم با این بیان حسابش روشن است، زیرا انسان سکولار:

۱ - سکولار هیچ نوع حکومت دینی را بر نمی‌تابد چه بدست امام معصوم (ع) برپا شود و یا به دست فقیه جامع‌الشرایط اقامه گردد.

۲ - سکولاریسم اجازه بروز هیچ یک از شعائر الهی و قرآنی را در عرصه اجتماع و اقتصاد و سیاست، تعلیم و تربیت، روابط انسانی، ارتباطات بین المللی، احیای تمدن دینی و حفظ و اشاعه آرمانها و ایده های شریعت را نمی دهد. بنابراین از همین ابتدا حساب سکولارها با ولایت فقیه پاک است.

از نظر انسانهای سکولار مسلک هر آنچه نام دین، فقه، معارف، ارزشها، اصول و... دارد، باید در گوشه مساجد، گورستانها و مناسبات فردی خلاصه شود و اسلام از نظر درون و منحصرأ در پستوی خانه ها محبوس گردد.

و حال آنکه حکومت دینی دنبال اسلامی کردن همه مناسبات فردی و اجتماعی از ساز و کارهای بازار اقتصادی و بانکداری، تا شیوه های آموزش و پرورش و تعلیم و تربیت، ورزش، خوردن و آشامیدن، روابط درون حکومتی و بیرون کشوری (درون مرزی و برون مرزی)، معاشرت مردم، دفاع از استقلال و تمامیت ارضی کشور اسلامی، جنگ و صلح، معاهدات محدود

و نامحدود، اعزام سفیر به خارج، چاپ و نشر کتب و نشریات، هنر و فیلم و تئاتر و ادبیات و... است.

آیا احکام حکومتی جزو احکام اولیه یا ثانویه می باشند؟

پرسش

آیا احکام حکومتی جزو احکام اولیه یا ثانویه می باشند؟

پاسخ

از نظر فقه شیعه، حکم بر سه قسم است:

۱. حکم ثابت {۱} مثل وجوب نماز ظهر و حرمت ضرر زدن به دیگران؛ ۲. احکامی که در محاکم قضایی برای رفع دعاوی و مشاجرات صادر می گردد؛ ۳. احکام حکومتی؛ یعنی احکامی که حاکم اسلامی از رهگذر شناخت مصلحتها یا مصلحتی که درباره فرد یا جامعه اسلامی در نظر می گیرد، صادر می کند؛ نظیر تحریم گوشت الاغ اهلی از سوی پیامبر (ص) در مقطعی ویژه به منظور حفظ نسل آن، و یا اجبار به فروش اجناس احتکار شده، تحریم تنباکو، تحریم کاپیتولاسیون و حکم به وجوب قتل سلمان رشدی که از طرف بزرگانی همچون میرزای شیرازی و امام خمینی (ره) صادر شده است.

بنابراین احکامی را که زمامدار مسلمانان (ولی فقیه) صادر می کند، نه جزو احکام اولیه است و نه جزو احکام ثانویه. زیرا مجتهدانی که به بیان احکام به عنوان اولی یا ثانوی آن ها می پردازند، کاری به تطبیق این احکام بر مصادیقشان ندارند. مثلاً هیچ گاه شأن یک فقیه - از آن جهت که فقیه است و باید احکام را باز گو کند - این نیست که به کسی بگوید: «تو در حال اضطرار هستی» بلکه فقیه فقط بیان می کند که در حال ناچاری انسان می تواند به مقداری که جانش حفظ شود، از چیزهایی مثل گوشت خوک که به عنوان اولی حرام است، تغذیه کند. اما در احکام حکومتی علاوه بر صدور فتوا و تطبیق حکم بر مصداق اجرای حکم هم انجام می شود. یعنی در حکم حاکم چهار مرحله وجود دارد: ۱. فتوا؛ ۲. مطابقت فتوا بر مصداق؛ ۳. صدور حکم؛ ۴. دستور به

اجرای حکم.

تفاوت دیگر حکم فقیه حاکم با فتاوی سایر فقها و مجتهدان در این است که وقتی غیر حاکم حکمی را بیان می کند، انجام آن فقط بر عهده خود و مقلدانش می باشد، ولی در احکامی که حکومت اسلامی صادر می کند، همگان موظف به رعایت و انجام آن می باشند؛ خواه در مسائل شرعی و دینی جزو مقلدان حاکم اسلامی باشند و خواه نباشند. حتی اگر مجتهد هم باشند بر آنان لازم است که از احکام حکومتی پیروی کنند و گرنه باعث اختلال در نظم جامعه و هرج و مرج و تفرقه می شود، که مورد نهی اسلام است.

جایگاه مصلحت و مفسده در فقه شیعه و سنی

شکی نیست احکامی که خداوند - تبارک و تعالی - در قرآن مجید و به وسیله پیامبر(ص) و اهل بیت آن حضرت(علیهم السلام) بازگو فرموده یا احکامی که عقل به طور قطعی به آن ها دسترسی پیدا می کند، مشتمل بر مصلحت ها یا مفسده هایی است که باعث شده پاره ای از اعمال و کارها واجب و پاره ای از آن ها حرام شود. با این حال، در فقه شیعه، فقیه باعث شده پاره ای از اعمال و کارها واجب و پاره ای از آن ها حرام شود. با این حال، در فقه شیعه، فقیه و مجتهد برای فهمیدن احکام شرعی نمی تواند به از راههای غیرقابل قبولی مثل قیاس، استحسان، سدّ ذرایع و مصالح مرسله به فکر و ذهنش می رسد، اعتماد کند و از این راهها حکم به حرمت یا حلیت بنماید. اما در فقه اهل سنت برای فهم احکام شرعی استفاده می کنند.

البته نباید گمان کرد که مجتهد و خصوصاً حاکم اسلامی شیعی، از عنصر مصلحت و مفسده هیچ گونه بهره ای نمی برد.

بلکه چنان که اشاره شد، احکام حکومتی که از طرف حاکم اسلامی صادر می شود، فرمان ها و قوانین و مقرراتی است که رهبری شیعه در حوزه مسائل شخصی و اجتماعی، با لحاظ مصلحت های فردی و غیر فردی و مصلحت کل نظام صادر می کند.

بنابراین میان شیعه و کسانی چون مالک و برخی از علمای حنبلی که از عنصر مصلحت و مفسده به طور فراگیر بهره می گیرند یک تفاوت اساسی وجود دارد و آن این است که شیعه از این دو عنصر فقط به وسیله حاکم و زمامدار خویش، آن هم در حوزه حکومتی نه در حوزه فهم و استنباط قوانین، بهره می گیرد؛ اما حکومتی بهره مند می شوند. لذا برای آنان در این زمینه محدودیتی وجود ندارد.

آقای آشوری لنگرودی درباره نقاط افترا میان مصلحت اندیشی در نظام جمهوری اسلامی و مصالح مرسله فقه مالکی گوید:

۱. مصالح مرسله نزد فقیهان مالکی در ردیف دیگر منابع اجتهاد است؛ {۲}

۲. مصالح مرسله ناظر به ارسال احکام است. ولی دیدگاه فقهای شیعه قائل به مصلحت مرسله نیست و معتقد است شارع مقدس، همه احکام را بیان کرده است...؛

۳. محدوده فعالیت و میدان عمل مجمع تشخیص مصلحت نظام، فقط احکام حکومتی است، اما بهره برداری فقیهان مالکی از مصالح مرسله، فراتر از احکام حکومتی است؛

۴. مجمع تشخیص مصلحت نظام... برای تشخیص موضوع است... اما در مصالح مرسله، جعل حکم است نه تشخیص موضوع؛

۵. حکم بر اساس مصلحت در فقه شیعه، ولایی و غیر دائمی است اما حکم بر اساس مصالح مرسله، حکم اولی و دائمی است؛

۶. حکم بر اساس مصالح مرسله در نزد فقهای مالکی و حنبلی {۳} حق همه فقیهان است، ولی در مصلحت نظام، ویژه

[۱]. حکم ثابت یا به موضوعی به عنوان اولی تعلق می گیرد و یا به موضوعی به عنوان ثانوی. مثلاً حرمت خوردن که به گوشت خوک تعلق گرفت، حکم ثابت و پایداری است که به موضوع یعنی گوشت خوک به این عنوان که گوشت خوک است، تعلق گرفته است. اما هنگامی که برای شخص اضطرار پیش آید و مرگ - بر اثر گرسنگی - جان او را تهدید کند، حکم حرمت به حکم حلیت موضوع یعنی گوشت خوک تبدیل می گردد. البته این جا دیگر مسأله اضطرار مطرح شده و لذا چون عنوان دیگری بر موضوع (یعنی گوشت خوک) بار شده، حکم دیگری بر آن مترتب می گردد و آن حلیت است و تا وقتی شرایط اضطرار باقی باشد، حلیت خوردن گوشت خوک باقی است.

[۲]. ر. ک: محمدابراهیم جناتی، منابع اجتهاد، ص ۳۳۱.

[۳]. بر اساس حاشیه کتاب محصول (ج ۴، ص ۱۴۶۹) برخی از علمای حنبلی چون «طوفی» به حجیت مصالح مرسله اذعان دارند و عمل کرده اند.

[۴]. پیام حوزه، ش ۲۴، ص ۷۱ - ۷۲ برای اطلاع بیش تر درباره مطالب مطرح شده در این پاسخنامه بنگرید: نظام ولایت فقیه سید علی شفیعی، ولایت فقیه، حسنعلی منتظری، ج ۵؛ پیام حوزه، ش ۲۴، ص ۴۱ به بعد؛ ولایت فقیه از دیدگاه فقهای اسلامی، احمد آذری قمی؛ المحصول، ج ۴ و حاشی آن، ص ۱۴۷۲ - ۱۴۷۳.

چرا در حکومت اسلامی زنان نمی توانند هدایت و رهبری جامعه را به عهده گیرند؟

پرسش

چرا در حکومت اسلامی زنان نمی توانند هدایت و رهبری جامعه را به عهده گیرند؟

پاسخ

اندیشمندان سیاسی اسلام برای حکومت و رهبری جامعه اسلامی شرایطی را لازم می دانند که برخی از این شرایط مستند به روایات و احادیث است و برخی دیگر برادله عقلی تأکید دارد. یکی از این شرایط مرد بودن است که در مورد آن ادله مختلفی مطرح شده است. سابقه طرح مسأله شرایط حاکم اسلامی به قرن دوم هجری یعنی سرآغاز تدوین اندیشه های سیاسی اسلام باز می گردد و از آن زمان تا عصر حاضر - ۱۰۰ ساله اخیر - علمای شیعی و سنی مذهب بر مرد بودن حاکم جامعه اسلامی تأکید داشته اند.

ابن حزم اندلسی در کتاب الفصل فی الملل و الاھواد و الملل از جمله شرایط لازم برای تصدی مقام ریاست دولت اسلامی را مرد بودن دانسته و دیدگاه خود را به این حدیث نبوی مستند نموده است که می فرماید: «لا یفلح قوم اسندوا امرهم الی امرأه»؛ رستگار نمی شوند مردمی که سرنوشت خود را به دست زنان بسپارند.

در این روایت به صراحت حاکمیت و حکومت زنان نفی شده است. همچنین ابن خلدون در مقدمه تاریخ ماوردی در احکام السلطانیة استدلال نموده است که چون یکی از وظایف رهبر و حاکم اسلامی حفظ کیان اسلامی و حفظ دین و مردم مسلمان از دشمنان داخلی و خارجی است و این امر ممکن نیست مگر با جنگ و توان جنگ آوری پس به ناچار کسی باید رهبر جامعه اسلامی باشد که بتواند در صحنه های مختلف نبرد وارد شده و با دشمنان بستیزد. و زنان توان جنگ با شمشیر که وسیله اصلی مبارزه در جنگهای

گذشته بوده را نداشته اند و چون زنان نمی توانستند همه وظایف حاکم اسلامی را به نحو احسن انجام دهند لذا امکان رهبری جامعه نیز برای آنها وجود ندارد.

برخی دیگر از علما نیز مسأله حجاب و پوشش اسلامی را عامل عدم توانایی زنان در حکومت دانسته اند. از سوی دیگر از آنجا که طبیعت زنان دارای لطافت‌های خاصی است و لازمه حکومت مجالست و معاشرت با افراد بسیار و با خصیصه های گوناگون است این امکان وجود دارد که با حکومت زنان یا خود دچار فتنه شوند و یا سبب فتنه دیگران گردند.

دلیل دیگری که بعضی از علما به آن استدلال نموده اند عدم امکان امامت زن در نماز جماعت و جمعه است و بنابراین امامت و حکومت که منصبی مهم تر از امامت جماعت است برای زنان جایز نمی باشد.

آنچه گفته شد ادله علمایی است که حکومت را برای زنان جایز نمی دانستند ولی دگرگونی در نظامهای حکومتی معاصر حکومت و رهبری زنان را جایز می دانند.

در صد ساله اخیر بعضی علما با رد این ادله و طرح مبحث حکومت و رهبری زنان را جایز می دانند.

آنچه گفته شد ادله مربوط به جواز حکومت زنان و یا عدم جواز آن است که البته بیشتر اندیشمندان با استناد به ادله مختلف آن را جایز نمی دانند.

نکته دیگری که لازم به توضیح است این است که علیرغم فضای باز سیاسی در کشورهای اروپایی و امریکا،

به ندرت حکومت و رهبری جوامع اروپایی به دست زنان می افتد و بسیاری از اندیشمندان غربی اعتقاد دارند که عموم زنان دارای انگیزه لازم برای تصدی حکومت و رهبری جوامع خود نیستند و یا توجه کمتری به سیاست و سیاست دارای

دارند. بعضی دیگر نیز اعتقاد دارند که تفاوت جسمی و طبیعی بین زن و مرد وجود غرایز ویژه هر کدام تمایلات خاص را در هر یک به وجود آورده است و چون طبیعت زنان بیشتر عاطفی است و آنان روحی ظریف و لطیف دارند تمایل آنها بیشتر به سمت تربیت فرزندان و تدبیر منزل است و این امر باعث می شود که حتی در کشورهای غربی نیز زنان کمتر از مردان به سیاست و حکومت متمایل شوند. و می توان گفت که یکی از دلایل منع حکومت زنان در جامعه اسلامی همانا ویژگیها و خصیصه های روحی زنان و به طبع آن تمایلات ویژه آنان است.

منابع

۱ - اندیشه های سیاسی اسلام، علامه طباطبائی (ره).

۲ - حقوق زن در اسلام و اروپا، محسن صدر.

۳ - مجله پیام زن شماره های فروردین، اردیبهشت، تا اسفند ماه سال ۷۱، (بجتهای استاد مطهری پیرامون حکومت زنان).

۴ - اندیشه های سیاسی، دکتر طباطبائی.

۵ - الفصل فی الملل و الاهواء و الملل، ابن خرم اندلسی.

آیا بیعت مثبت حکومت است؟

پرسش

آیا بیعت مثبت حکومت است؟

پاسخ

بحث ما در حکومت نیست، بلکه در باب امامت است که در کتب کلامی هم آمده است که امامت عبارت است از ریاست دینی و دنیوی شخصی از اشخاص نیابه عن رسول الله و حکومت یکی از شعبه و شاخه های ولایت عامه است که در قرآن هم بحث از آن به میان آمده است (یا داود انا جعلناک خلیفه فی الارض فاحکم بین الناس) و با فاء تفریع حکومت تفریع بر خلافت شده است و به قاضی حاکم هم می گویند یعنی کسی که حکمش نافذ است و ثمره بحث در این جا ظاهر می شود که اگر صاحب ولایت در زندان باشد، او صاحب ولایت است. اگر چه مبسوط الید نیست. حضرت رسول سه سال در شعب ابوطالب بودند، در حالیکه رسول الله هم بودند محصور بودن و منقطع شدن از جامعه، هیچ خدشه ای در ثبوت ولایت و امامت وارد نمی آید. مثل حضرت ولی عصر که ولایت دارند، اما الان حکومت ندارند.

بیعت چیست؟ آیا بیعت به معنای امام و خلیفه است؟

پرسش

بیعت چیست؟ آیا بیعت به معنای امام و خلیفه است؟

پاسخ

بیعت عبارت است از قرارداد و تعهد برای وفاداری و عمل به آنچه بین افراد قرار داده می شود. چنان که به خرید و فروش «بیع» گفته می شود که لازمه خرید و فروش نقل و انتقال پول و جنس است، بیعت معامله و قرارداد و اظهار وفاداری بین آحاد جامعه با رهبر و امام یا پیامبر(ص) می باشد که لازمه آن، این است که مقام رهبری در برابر پیروی و وفاداری مردم به رفع مشکلات و ایجاد امنیت و صلح و اجرای احکام اسلام بکوشد.

علامه طباطبایی می نویسد: واژه بیعت از بیع به معنای معروف آن «خرید و فروش» گرفته شده چرا که شیوه مردم بر این بوده که برای تمامیت یافتن معامله، فروشنده دست خویش را در دست خریدار می گذارد و مشخص می کند که چیزی مورد معامله قرار گرفته است و با دست به هم دادن، همه تصرفات به مشتری منتقل می گردد. بدین جهت دست دادن برای ارائه مراتب اطاعت از فرمانده و مقام رهبری، بیعت خوانده می شود و حقیقت این عمل آن است که بیعت کننده با در اختیار گذاشتن دست خود را در اختیار رهبر می گذارد تا هرگونه که خواست با آن رفتار نماید. {۱}

این مطلب با بررسی گفتار لغت نیز به دست می آید که پاره ای از آنها اشاره می کنیم:

۱- راغب اصفهانی می نویسد: «بایع السلطان...» یعنی در برابر خدماتی که رهبر انجام می دهد پیروی و شنوایی از او را داشته باشد و به این عمل بیعت و مبیعه گفته می شود. {۲}

۲- در صحاح آمده است: واژه «بایعته» برای بیع و معامله و برای بیعت به کار برده می شود. {۳}

لسان العرب می نویسد: بیعت عبارت است از دست دادن به یکدیگر همراه با ایجاب و قبول و نیز دست به هم دادن برای بیعت و اطاعت آمده است. {۴}

در تبیین مسأله بیعت نگاهی به چگونگی بیعت مسلمانان در صدر اسلام با جناب رسول خدا(ص) می افکنیم.

۱- قرآن کریم درباره «بیعت رضوان» می فرماید: لقد رضی الله المؤمنین اذ یعونک تحت الشجره فعلم ما فی قلوبهم... {۵} به حقیقت خداوند از مؤمنانی که زیر درخت با تو بیعت کردند خوشنود گشت.

۲- در جای دیگر می فرماید: انّ الذین یبایعونک انما یبایعون الله، یدالله فوق ایدیهم فمن نکث فانما ینکث عن نفسه فیسؤتیه اجراً عظیماً {۶} در حقیقت مؤمنانی که با تو بیعت کردند با خدا بیعت کردند دست خدا بالاترین دست هاست، پس هر کس نقض بیعت کند بر زیان خویش اقدام کرده است و هر کس به عهدی که با خدا بسته وفادار بماند، خداوند به او پاداش بزرگی می دهد.

۳- در آیه دیگر می فرماید: یا ایها النبی اذا جاءک المؤمنات یبایعنک علی ان لا یشرکن... {۷}

ای پیامبر هنگامی که زنان مؤمن نزد تو آیند که با تو بیعت کنند تا شرک به خدا نوزند.

درباره چگونگی بیعت خانمها با پیامبر اسلام(ص) از امام صادق(ع) روایت شده است: آنگاه که پیامبر خدا(ص) مکه را فتح نمود مردان با وی بیعت کردند، سپس زنان برای بیعت حضور یافتند که این آیه نازل شد، أم حکیم گفت... ای پیامبر خدا چگونه با تو بیعت کنیم؟ حضرت فرمود: من به زنها دست نمی دهم آنگاه ظرفی از آب فرا خواند دست مبارک خود را در آب زد و فرمود: دست خویش را در این آب فرو برید. {۸} برخی گفته اند که پیامبر اکرم(ص)

با استفاده از پوشش به آنان دست می داد. {۹}

از این روایات به دست می آید که بیعت از نگاه اسلام در اثر اعلان وفاداری و اهمیت دادن به تعهدها از ارزش بسیار بالایی برخوردار می باشد. چنان که از روایات نیز استفاده می شود مانند این روایت که سلمه بن اکوع در مقام پاسخ به این پرسش که در روز حدیبیه بر چه چیزی از با پیامبر خدا(ص) بیعت کردید؟ گفت در راستای پایداری تا؛ شهادت. {۱۰}

از جابر نیز روایت کرده که در روز حدیبیه با پیامبر خدا(ص) بیعت کردیم که از صحنه جهاد نگریزیم. {۱۱}

مورخان به بیعت های گوناگون مردم با پیامبر(ص) اشاره کرده اند: از جمله ابن هشام می نویسد: «عقبه» یا بیعت نساء معروف است. {۱۲} عباده بن صامت می گوید: من در عقبه اولی حضور داشتم که در مجموع دوازده نفر بودیم که بیعت کردیم. {۱۳}

بنابراین بیعت یکی از راههای وفاداری و عمل به تعهداتی است که بین پیامبر(ص) و مسلمانان بسته شده است. چنان که در بین خلفا نیز وجود داشته است. از امام علی(ع) روایت شده است که آن حضرت به علت پذیرش خلافت اشاره می فرماید: در نهج البلاغه می فرماید: شادمانی و سرور مردم از بیعت با من به آنجا رسید که کودکان به وجد آمده و افراد پیر و مسن برای بیعت به راه افتادند. {۱۴}

همچنین در نامه به طلحه و زبیر می نویسد: من به دنبال مردم نیامدم تا آنان به سراغ من آمدند و با آنان بیعت نکردم تا آنان با من بیعت کردند و شما نیز از آنان می باشید. {۱۵}

در نامه دیگر به معاویه که از احتجاج و جدال احسن بهره گرفته اند، می نویسند، همه کسانی که با ابوبکر، عمر و عثمان

بیعت کردند براساس آنچه با آنان بیعت کردند، با من نیز بیعت کردند، و هرگز کسانی که در روز بیعت حضور داشتند بلکه غایبان نیز نمی توانند بیعت را نپذیرند و رد نمایند. {۱۶}

در نامه هفتم به معاویه می نویسد که بیعت یک بار بیش نیست، تجدید نظر و اختیار فسخ در آن راه ندارد. {۱۷} بنابراین بیعت یک اصلی است که برای تثبیت حکومت و خلافت و به عبارت دیگر مقبولیت و فعلیت آن نقش اساسی دارد. و این نوع بیعت بین پیامبر اکرم (ص) و رؤسای قبایل بلکه سایر مسلمانان بوده است چنان که در سیره خلفا و رهبران معصوم علیهم السلام عملی شده است. و این مسأله یعنی بیعت پیش از اسلام در میان قبایل عرب مرسوم و بدان عمل می کردند و مورد تأیید و امضای اسلام قرار گرفته است. در اینجا مطلبی که مطرح است این است که آیا بیعت به معنای نصب امام و خلیفه است. به دیگر سخن آیا پس از بیعت مقام امامت و خلیفه پدید می آید یا بایستی پیش از بیعت فردی که با او بیعت می شود از لیاقت ها و شایستگی ها مقام رهبری برخوردار باشد تا بعیت با او مشروعیت پیدا نماید. به طور نمونه پیامبر اسلام (ص) با بیعت مردم، مقام امامت و نبوت را به دست نیاورد بلکه پیش از بیعت دارای آن مقام بود و تنها با بیعت عمل به تعهد و اظهار وفاداری در راستای اهداف و دستورات ایشان حاصل شد و گرنه اگر با حرف بیعت مقام رهبری پدید آید اشکالات فراوانی پیدا می شود از جمله این که اگر هر کسی از لیاقت و شایستگی های رهبری برخوردار نیست و پیش از

بیعت آن مقام را به دست نیاورده باشد، باید با بیعت، مقام خلافت را به دست آورد و مشروعیت داشته باشد. در صورتی که از دیدگاه اسلام چنین افرادی شایستگی مقام رهبری را ندارند.

در هر صورت در بین مسلمانان دیدگاه‌های متفاوتی دیده می‌شود که در اینجا بدان اشاره می‌کنیم.

۱- دیدگاه‌های اهل سنت به صورت گوناگون بیان شده است ماحدودی در کتاب احکام السلطانیة به بررسی دیدگاه‌های اهل سنت پرداخته است او می‌نویسد:

امامت به دو گونه منعقد می‌گردد: یکی توسط انتخاب اهل حلّ و عقد و دیگر امام قبلی. و در بین کسانی که می‌گویند امامت توسط اهل حلّ و عقد منعقد می‌گردد در تعداد آن اختلاف است؟ گروهی می‌گویند امامت منعقد نمی‌شود جز آن که تمام اهل حلّ و عقد از شهرهای گوناگون بر امامت فردی اجتماع نمایند تا رهبری او فراگیر و امت اسلامی به طور دسته جمعی پیرو دستورات او باشند. این نظریه با نحوه بیعت با ابوبکر نقض می‌شود، چرا که افراد حاضر در «سقیفه» منتظر افراد غایب نماندند. دسته دیگر می‌گویند: کمترین تعدادی که امامت با رأی و بیعت آنان منعقد می‌شود پنج نفر است که هر پنج نفر در انتخاب امام نقش دارند، یا یکی از آنان با رضایت چهار نفر دیگر امامت را به عهده بگیرد. برای این نظریه به دو مطلب استدلال شده است. یکی به بیعت ابوبکر که با بیعت پنج نفر محقق شد و دیگران از آن پنج نفر متابعت کردند که عبارت بودند از عمر بن خطاب، ابو عبیده، حجاج، أسید بن حضیر، بشیر بن سعد و سالم مولی ابن خدیفه. و دلیل دیگر عمل خلیفه دوم که شورای

خلافت را بین شش نفر قرار داد تا با رضایت پنج نفر دیگر یکی از آنان به عنوان خلیفه مشخص شوند. این نظریه اکثر فقها و متکلمان بصره است، اما علمای کوفه می گویند: امامت با حضور سه نفر از اهل حل و عقد که یکی از آنها با رضایت دو نفر دیگر خلافت را به دست گیرد حاصل می شود. که در این صورت یکی از آنان حاکم و دو نفر دیگر شاهدند چنان که عقد نکاح نیز با حضور دو شاهد و ولی صحت پیدا می کند.

گروه دیگر می گویند: امامت با بیعت یک نفر محقق پیدا می کند چون عباس به علی گفت دستت را بده با تو بیعت کنم تا مردم بگویند عمومی رسول خدا با پسر عمومی خود بیعت کرده و در این صورت حتی دو نفر نیز در امامت تو اختلاف نخواهند کرد. {۱۸}

قاضی ابویعلی پس از یادآوری این مطالب که امام از دو راه برگزیده شود، از احمد بن حنبل روایت می کند: امامت و خلافت با زور و پیروزی نظامی نیز محقق می شود و نیازمند پیمان و قرار نیست. در روایت عبدوس بن مالک عطار آمده است: کسی که بر مردم به وسیله شمشیر غلبه کند، به گونه ای که به عنوان خلیفه مسلمانان و امیر مؤمنان نامیده شود، هرگز بر کسی که ایمان به خدا و روز قیامت دارد روا نیست که شب بخوابد و او را امام خویش نداند. خواه حاکم نیکوکار باشد یا خیر... {۱۹}

ابن قدامه حنبلی می نویسد: اگر کسی بر امامی خروج کرد و پیروز شد و مردم را با زور شمشیر تحت فرمان خود درآورد و مردم به اطاعت و فرمانبرداری او

گردن نهادند و از او پیروی کردند او امام جامعه می شود و جنگ علیه او حرام است، چرا که عبدالملک مروان بر عبدالله بن زبیر شورید و او را کشت و بر شهرها تسلط یافت، تا جایی که مردم خواه ناخواه با او بیعت کردند که در این صورت وی امام است و شورش علیه وی حرام می باشد. {۲۰}

بنابراین از نظر اهل سنت راههای گوناگون برای تعیین رهبری اسلام وجود دارد، چنان که «وهبه زحیلی» نیز به این مطلب اشاره می کند. ۱- نص ۲- بیعت ۳- ولایت عهدی ۴- تسلط با قهر و غلبه. این نویسنده راه اجتماع اهل حل و عقد همراه با رضایت عموم مردم را برمی گزیند. {۲۱}

از نگاه تشیع مسأله امامت را باید از دو منظر مورد بررسی قرار داد یکی از منظر اینکه چه کسانی امام و خلیفه می باشند، دوم مردم به چه کسی اقبال می کنند. از دیدگاه شیعه امام را خداوند بزرگ نصب و معرفی می نماید. خداوند بزرگ مشخص نموده است چرا که تنها خداوند بزرگ می داند که خلیفه الله و امام مسلمانان باید دارای چه شرایطی باشد و تنها خداوند می داند که چه کسانی از این شرایط برخوردارند، از این رو در این مرحله تشیع بر این باور است که امام و خلیفه باید از جانب خداوند مشخص شود. چنان که نسبت به مقام نبوت چنین است در سوره بقره می فرماید: «لا ینال الظالمین عهد من» (امامت) به ستمگران نمی رسد. و در جای دیگر می فرماید: «وجعلناهم ائمه یتهدون بأمرنا لما صبروا». {۲۲}

روشن است که این مقام با بیعت اهل حل و عقد و یا راههای دیگر پدید نمی آید، همان گونه که در معاملات باید طرفین پیش از معامله دارای

«مبیع» باشند تا پس از خرید و فروش به نقل و انتقال ملتزم آن باشند. در مقام رهبری نیز اگر رهبری که انتخاب شده از لیاقت ها و شایستگی ها برخوردار نباشد و به زور بر مردم مسلط گردد بیعت با او هیچگونه التزامی نمی آورد، بنابراین مقام رهبری و امامت قراردادی بین مردم و رهبری نیست، مقام رهبری بایستی از جانب خداوند بزرگ به وسیله پیامبر اسلام به مردم معرفی شود و پس از آنان با اوصاف، جانشینان خویش را معرفی نماید و این همان نظریه نص یا نصب است که به دلایل گوناگون عقلی، قرآنی و روایی استدلال شده است. شایسته است علاقمندان به کتابهایمراجعه نمایند.

امّا از منظر دیگر یعنی اقبال و روی آوردن مردم همانطوری که اشاره شد بیعت مردم با رهبری از ویژگی های خدایی برخوردار باشد این بیعت به معنای تعهد و قراردادی است که بین مردم و رهبری که از پیش مشخص شده به این بیعت الزام آور، اعلان وفاداری و عمل به وظایف خود است بدین جهت، بیعت، شوری و اجماع از دیدگاه شیعه از ارزش بالایی برخوردار می باشد.

[۱]. المیزان، ج ۱۸، ص ۲۷۴.

[۲]. مفردات راغب، ص ۶۶.

[۳]. صحاح اللغة، جوهری، ج ۳، ص ۱۸۹.

[۴]. لسان العرب، ج ۸، ص ۲۶.

[۵]. فتح، ۷.

[۶]. فتح، ۱۰.

[۷].

[۸]. تفسیر نورالثقلین، ج ۵، ص ۳۰۷.

[۹]. همان، ص ۳۰۹۱.

[۱۰]. مسند، احمد بن حنبل، ج ۴، ص ۵۱.

[۱۱]. همان، ج ۲، ص ۲۹۲.

[۱۲]. سیره ابن هشام م، ج ۲، ص ۷۳.

[۱۳]. همان، ج ۲، ص ۷۵.

[۱۴]. نهج البلاغه، خطبه ۲۲۹.

[۱۵]. نهج البلاغه، نامه ۵۴.

[۱۶]. نهج البلاغه، نامه ۶.

[۱۷]. نهج البلاغه، نامه ۷.

[۱۸]. احکام السلطانیه، ص ۶-۷.

[۱۹]. احکام السلطانیه، ص ۲۳.

[۲۰]. المغنی، ج ۱۰، ص ۵۳.

[۲۱]. الفقه الاسلامی و ادکته، ج ۶، ص ۶۷۲.

[۲۲].

بیعت چیست؟ و آیا از راه بیعت مقام امامت و خلافت منعقد می شود؟

پرسش

بیعت چیست؟ و آیا از راه بیعت مقام امامت و خلافت منعقد می شود؟

پاسخ

بیعت عبارت است از قرارداد و تعهدی بین مردم و زمامدار برای وفاداری و عمل کردن به وظایف هر دو طرف؛ چنان که به خرید و فروش «بیع» گفته می شود که لازمه خرید و فروش نقل و انتقال پول و جنس است. بیعت معامله و قرارداد و اظهار وفاداری بین آحاد جامعه با رهبر، و امام و یا پیامبر(ص) می باشد و لازمه آن، این است که مقام رهبری در برابر پیروی و وفاداری مردم، برای رفع مشکلات آنان، ایجاد امنیت و اجرای احکام اسلام بکوشد.

علامه طباطبایی در خصوص واژه بیعت می نویسد: «واژه بیعت از لغت بیع به معنای معروف آن یعنی خرید و فروش گرفته شده است چرا که - در گذشته - شیوه مردم برای تمامیت یافتن معامله این بوده است که فروشنده دست خویش را در دست خریدار می گذاشت و به این صورت مشخص می شد که چیزی مورد معامله قرار گرفته است و به وسیله دست دادن، همه تصرفات به مشتری منتقل می گردید. بدین جهت دست دادن برای ابراز مراتب اطاعت از فرمانده و مقام رهبری، بیعت خوانده می شود و حقیقت این عمل آن است که بیعت کننده با دست دادن، خود را در اختیار رهبر می گذارد تا هرگونه که خواست با او رفتار نماید.» {۱}

نظریه علامه با بررسی گفتار لغت شناسان اثبات می شود:

۱- راغب اصفهانی می نویسد: «بایع السلطان...» یعنی در برابر خدماتی که رهبر انجام می دهد، بیعت کننده باید از او اطاعت و پیروی کند و به این عمل، بیعت و مباحعه گفته می شود. {۲}

۲- در صحاح آمده است: «واژه بایعته برای

بیع و معامله و برای بیعت به کار برده می شود. {۳}

۳- لسان العرب می نویسد: «بیعت عبارت است از دست دادن با یکدیگر، همراه با ایجاب و قبول، و نیز به معنای دست به هم دادن برای بیعت و اطاعت آمده است». {۴}

توجه به چگونگی بیعت مسلمانان صدر اسلام با رسول خدا(ص) مسأله بیعت و مفاهیم آن را تبیین می کند. در این خصوص به چند آیه از قرآن کریم اشاره می شود:

۱- قرآن کریم درباره بیعت رضوان می فرماید: (لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجره فعلم ما فی قلوبهم...) {۵} به حقیقت خداوند از مؤمنانی که زیر درخت با تو بیعت کردند خوشنود گشت.

۲- در جای دیگر می فرماید: (انّ الذین یبایعونک انما یبایعون الله، یدالله فوق ایدیهم فمن نکث فانما ینکث علی نفسه و من اوفی بما عاهد علیه الله فسیؤتیه اجراً عظیماً) {۶} به درستی مؤمنانی که با تو بیعت کردند، با خداوند بیعت نمودند. دست خدا بالایی دست آنهاست؛ پس هر کس نقض بیعت کند به زیان خویش اقدام کرده و هر کس به عهدی که با خدا بسته وفادار بماند، خداوند به او پاداش بزرگی خواهد داد.

۳- در آیه دیگر می فرماید: (یا ایها النبی اذا جاءک المؤمنات یبایعنک علی ان لا یشرکن...) ای پیامبر! هنگامی که زنان مؤمن نزد تو آیند که با تو بیعت کنند تا شرک به خدا نوزند. {۷}

در روایتی درباره چگونگی بیعت خانمها با پیامبر اسلام(ص)، امام صادق(ع) می فرماید: «آنگاه که پیامبر خدا(ص) مکه را فتح نمود، مردان با وی بیعت کردند، سپس زنان برای بیعت حضور یافتند که این آیه نازل شد. ام حکیم گفت:... ای پیامبر خدا! چگونه با تو بیعت کنیم؟ حضرت فرمود: من با

زنها دست نمی‌دهم آنگاه ظرفی از آب فرا خواند و دست مبارک خود را در آب زد و فرمود: دست خویش را در این آب فرو برید». {۸} برخی گفته‌اند که پیامبر اکرم (ص) با استفاده از پوشش با زنان دست می‌داد. {۹}

با توجه به مفهوم بیعت و روایت نقل شده در این خصوص می‌توان گفت که بیعت از نگاه اسلام برای اعلان وفاداری و اهمیت دادن به تعهدها از ارزش بسیار بالایی برخوردار است.

سلمه بن اکوع در مقام پاسخ به این پرسش که در روز حدیبیه برای چه چیزی با پیامبر خدا (ص) بیعت کردید؟ گفت: در راستای پایداری تا شهادت. {۱۰} از جابر نیز روایت شده که در روز حدیبیه با پیامبر خدا (ص) بیعت کردیم که از صحنه جهاد نگریزیم. {۱۱}

مورخان موارد متعددی بیعت های مردم با پیامبر (ص) را نقل کرده‌اند، از جمله ابن هشام می‌نویسد: عقبه به بیعت نساء معروف است. {۱۲} و عباد بن صامت می‌گوید: من در عقبه اولی حضور داشتم و مجموع کسانی که در آن روز با پیامبر بیعت کردند دوازده نفر بودند. {۱۳}

بنابراین بیعت یکی از راههای نشان دادن وفاداری و عمل به تعهداتی است که بین پیامبر (ص) و مسلمانان به وجود می‌آید، چنان که در بین خلفا و مردم نیز وجود داشته است.

از امام علی (ع) در نهج البلاغه روایت شده است که آن حضرت، در اشاره به علت پذیرش خلافت ایشان می‌فرماید: «شادمانی و سرور مردم از بیعت با من به آنجا رسید که کودکان به وجد آمده و افراد پیر و مسن برای بیعت با من به راه افتادند». {۱۴}

همچنین امام علی (ع) در نامه ای به طلحه و زبیر می‌نویسد: «من به دنبال مردم نیامدم تا آن

که آنان به سراغ من آمدند و با آنان بیعت نکردم تا آنان با من بیعت کردند و شما نیز از ایشان بودید». {۱۵}

ایشان در نامه ای دیگر، به معاویه می نویسد: «همه کسانی که با ابوبکر، عمر و عثمان بیعت نمودند براساس آنچه با آنان بیعت کرده بودند، با من نیز بیعت کردند و هرگز کسانی که در روز بیعت حضور داشتند بلکه غایبان نیز نمی توانند بیعت را نپذیرند و رد نمایند». {۱۶}

آن حضرت در نامه هفتم به معاویه می نویسد: «بیعت یک بار بیش نیست و تجدید نظر و اختیار فسخ در آن راه ندارد». {۱۷}

بنابراین بیعت، اصلی است که برای تثبیت حکومت و خلافت و به عبارت دیگر مقبولیت و کارآمدی حکومت اسلامی نقش اساسی دارد؛ چنان که بیعت بین پیامبر اکرم (ص)، رؤسای قبایل و بلکه سایر مسلمانان وجود داشته است. مسأله بیعت پیش از اسلام نیز در میان قبایل عرب مرسوم بوده و بدان عمل می شده است و اسلام نیز آن را مورد تأیید و امضا قرار داده است.

زیرا طبق آیات شریفه قرآنی یکی از مناصب آن حضرت، منصب ولایت و حکومت است که از ناحیه خداوند به او تفویض شده است. {۱۸} بنابراین مسئله ولایت پیامبر (ص) انتصابی است و پذیرش یا عدم پذیرش مردم، هیچگونه تأثیری در مشروعیت حکومت آن حضرت ندارد.

در اینجا مطلبی که مطرح می شود این است که آیا بیعت به معنای نصب امام و خلیفه است؟ و به دیگر سخن آیا پس از بیعت، مقام امامت و خلافت پدید می آید یا بایستی پیش از بیعت فردی که با او بیعت می شود، او از لیاقتها و شایستگیهای مقام رهبری برخوردار باشد تا بیعت با او

در پاسخ به این پرسش شایسته است در آغاز به بیعت با پیامبر پردازیم. هرگز کسی نمی تواند ادعا کند که پیامبر اسلام (ص) در بیعت مردم، مقام امامت و نبوت را به دست آورده است بلکه ایشان پیش از بیعت نیز دارای آن مقام بوده اند و تنها با بیعت، عمل به تعهد و اظهار وفاداری در راستای اهداف و دستوره‌های ایشان حاصل می شده است. البته این در حالی است که مأموریت آن حضرت برای هدایت جامعه و مسأله بیعت مردم با ایشان مورد پذیرش و اتفاق تمامی مسلمانان است بنابراین صرف بیعت مردم با کسی نمی تواند مقام رهبری و هدایتگری جامعه را برای او به اثبات برساند بلکه لازم است تا مقتدایی در خور و شایسته وجود داشته باشد تا مردم برای سپردن امور خود و پیروی از او با وی بیعت کنند.

در هر صورت در مورد مسأله بیعت بین مسلمانان دیدگاه‌های متفاوتی دیده می شود که به صورت مختصر بیان می شود.

۱- دیدگاه اهل سنت

این دیدگاه به صورتهای گوناگون بیان شده است. ماوردی در کتاب الاحکام السلطانیة به بررسی دیدگاههای اهل سنت پرداخته و می نویسد: «امامت به دو گونه منعقد می گردد، یکی توسط انتخاب اهل حل و عقد و دیگر انتخاب توسط امام پیشین. در بین کسانی که می گویند امامت توسط اهل حل و عقد منعقد می گردد نیز اختلاف است؟ گروهی از آنان می گویند امامت منعقد نمی شود جز آن که تمام اهل حل و عقد از شهرهای گوناگون بر امامت فردی اجتماع نمایند تا رهبری او فراگیر و امت اسلامی به طور دسته جمعی پیرو دستوره‌های او باشند. این نظریه با نحوه بیعت با ابوبکر نقض می شود، چرا

که افراد حاضر در سقیفه منتظر افراد غایب نماندند. دسته دیگر می گویند کمترین تعدادی که امامت با رأی و بیعت آنان منعقد می شود پنج نفر است که هر پنج نفر در انتخاب امام نقش داشته باشند و یا یکی از آنان با رضایت چهار نفر دیگر امامت را به عهده بگیرد. برای این نظریه به دو مطلب استدلال شده است. یکی به بیعت ابوبکر که با بیعت پنج نفر محقق شد و دیگران از آن پنج نفر متابعت کردند که آن پنج نفر عبارت بودند از عمر بن خطاب، ابوعبیده جراح، اسید بن حضیر، بشیر بن سعد و سالم مولی ابی حذیفه. و دلیل دیگر عمل خلیفه دوم است که شورای خلافت را بین شش نفر قرار داد تا با رضایت پنج نفر دیگر یکی از آنان به عنوان خلیفه تعیین گردد. این نظریه اکثر فقها و متکلمان بصره است، اما علمای کوفه می گویند امامت با حضور سه نفر از اهل حل و عقد که یکی از آنها با رضایت دو نفر دیگر خلافت را به دست گیرد حاصل می شود که در این صورت یکی از آنان حاکم و دو نفر دیگر شاهد برآند چنان که عقد نکاح نیز با حضور دو شاهد و ولی صحت پیدا می کند.

گروه دیگر می گویند: امامت با بیعت یک نفر تحقق پیدا می کند، چون عباس به علی (ع) گفت: دستت را بده با تو بیعت کنم تا مردم بگویند عموی رسول خدا با پسر عموی خود بیعت کرده و در این صورت حتی دو نفر نیز در امامت تو اختلاف نخواهند کرد». {۱۹}

قاضی ابویعلی پس از یادآوری این مطالب که امام از دو راه

برگزیده می شود، از احمد بن حنبل روایت می کند که: «امامت و خلافت با زور و پیروزی نظامی نیز محقق می شود و نیازمند ایمان و قرار نیست. در روایت عبدوس بن مالک عطار آمده است: کسی که بر مردم به وسیله شمشیر غلبه کند، به گونه ای که به عنوان خلیفه مسلمانان و امیرمؤمنان نامیده شود، هرگز بر کسی که ایمان به خدا و روز قیامت دارد روا نیست که شب بخوابد و او را امام خویش نداند. خواه آن حاکم نیکوکار باشد یا خیر...» {۲۰}

ابن قدامه حنبلی می نویسد: «اگر کسی بر امامی خروج کرد و پیروز شد و مردم را با زور شمشیر تحت فرمان خود درآورد و مردم به اطاعت و فرمانبرداری او گردن نهادند و از او پیروی کردند، او امام جامعه می شود و جنگ علیه او حرام است، چرا که عبدالملک مروان بر عبدالله بن زبیر شورید و او را کشت و بر شهرها تسلط یافت، تا جایی که مردم خواه ناخواه با او بیعت کردند که در این صورت وی امام است و شورش علیه وی حرام می باشد.» {۲۱}

بنابراین از نظر اهل سنت راههای گوناگونی برای تعیین رهبری اسلام وجود دارد، چنان که وهبه زحیلی نیز به این مطلب اشاره می کند که راههای تعیین امام عبارت است از:

۱- نص؛

۲- بیعت؛

۳- ولایت عهدی؛

۴- تسلط با قهر و غلبه.

این نویسنده راه اجتماع اهل حل و عقد همراه با رضایت عموم مردم را برمی گزیند. {۲۲}

از نگاه تشیع، مسأله امامت را باید از دو منظر مورد بررسی قرار داد؛ نخست این که چه کسانی امام و خلیفه می باشند و دوم این که مردم به چه کسانی اقبال می کنند.

از دیدگاه شیعه،

امام را خداوند بزرگ نصب و معرفی می نماید تشخیص امام تنها توسط خداوند بزرگ ممکن است چرا که تنها خداوند می داند که خلیفه خدا و امام مسلمانان باید دارای چه شرایطی باشد و تنها خداوند می داند که چه کسانی از این شرایط برخوردارند. از این رو در این مرحله تشیع بر این باور است که امام و خلیفه باید از جانب خداوند مشخص شود؛ چنان که نسبت به مقام نبوت نیز چنین است. خداوند متعال در سوره بقره می فرماید: (لا ینال عهدی الظالمین)؛ هرگز عهد من - امامت - به ستمگران نمی رسد. و در جای دیگر می فرماید: (و جعلنا منهم ائمه یتهدون بأمرنا لما صبروا)؛ {۲۳} و از آنان امامان (و پیشوایانی) قرار دادیم که به فرمان ما (مردم را) هدایت می کردند؛ چون شکیبایی نمودند.

روشن است که این مقام با بیعت اهل حل و عقد و یا راههای دیگر پدید نمی آید، همان گونه که در معاملات باید فروشنده و مالک جنس و خریدار مالک پول باشند تا پس از خرید و فروش به نقل و انتقال آن ملتزم گردند. در مقام رهبری نیز اگر رهبری که انتخاب شده از لیاقتها و شایستگیهای لازم برخوردار نباشد و به زور بر مردم مسلط گردد بیعت با او هیچ گونه الزامی برای مسلمانان نخواهد آورد. بنابراین مقام رهبری و امامت، قراردادی بین مردم و رهبر نیست. مقام رهبری بایستی از جانب خداوند بزرگ تعیین و به وسیله پیامبر اسلام به مردم معرفی شود و باید پیامبر جانشینان خویش را معرفی نماید همچنانکه این کار را کرد و فرمود الخلفاء بعدی اثنا عشر؛ پیشوایان پس از من دوازده نفراند. و این

همان نظریه نص یا نصب است که برای اثبات آن به دلایل گوناگون عقلی، قرآنی و روایی استدلال شده است. شایسته است علاقمندان به کتابهای.... مراجعه نمایند.

اما از منظر دیگر یعنی اقبال و روی آوردی مردم به امام همان طوری که اشاره شد بیعت مردم با رهبری هنگامی صحیح است که وی از ویژگیهای خدایی برخوردار باشد. این بیعت به معنای تعهد و قراردادی است تأکیدی بین مردم و رهبری که از پیش مشخص شده است و در واقع این بیعت تنها اعلام وفاداری و عمل به وظایف خود است.

[۱].المیزان، ج ۱۸، ص ۲۷۴.

[۲].مفردات، راغب، ص ۶۶.

[۳].صاحح اللغه، جوهری، ج ۳، ص ۱۸۹، ماده بیع.

[۴].لسان العرب، ج ۸، ص ۲۶.

[۵].فتح، آیه ۱۷.

[۶].همان، آیه ۱۰.

[۷].ممتحنه، ص ۱۲.

[۸].تفسیر نورالثقلین، ج ۵، ص ۳۰۷.

[۹].همان، ص ۳۰۹۱.

[۱۰].مسند، احمد بن حنبل، ج ۴، ص ۵۱.

[۱۱].همان، ج ۲، ص ۲۹۲.

[۱۲].سیره، ابن هشام، ج ۲، ص ۴۳۱، العقبه الاولى و مصعب بن عمیر، چاپ المكتبة العلمیه، بیروت.

[۱۳].همان، ج ۲، ص ۴۳۱، العقبه الاولى و مصعب بن عمیر.

[۱۴].نهج البلاغه، خطبه ۲۲۹.

[۱۵].همان، نامه ۵۴.

[۱۶].همان، نامه ۶.

[۱۷]. همان، نامه ۷.

[۱۸]. در این مورد به آیات: ۶۵ و ۵۹ سوره نساء، ۵۵ مائده، و آیه ۶ سوره احزاب مراجعه فرمایید.

[۱۹]. احکام السلطانیه، ص ۷-۶.

[۲۰]. احکام السلطانیه، ص ۲۳.

[۲۱]. المغنی، ج ۱۰، ص ۵۳.

[۲۲]. الفقه الاسلامی و ادلته، ج ۶، ص ۶۹۲، نویسنده وهبه الزحیلی.

[۲۳]. سوره سجده، آیه ۲۴.

چه تفاوتی بین ولی فقیه و امپراتور در ژاپن یا ملکه در انگلستان وجود دارد؟

پرسش

چه تفاوتی بین ولی فقیه و امپراتور در ژاپن یا ملکه در انگلستان وجود دارد؟

پاسخ

سوال شما را به طور واضح تر و جامع تر مطرح می کنیم که چه تفاوتی بین یک حکومت اسلامی بر مبنای ولایت فقیه و بین یک نظام فردی به صورت ها و اشکال مختلف آن چه امپراطوری (ژاپن) پادشاهی مشروطه (انگلستان) پادشاهی مطلقه (عربستان سعودی) وجود دارد.

برای مقایسه رژیمها و نظامهای سیاسی از گذشته دیر باز تا پایان قرن نوزدهم طبقه بندی رژیمهای سیاسی بر پایه طبقه بندی یونان باستان تکیه داشته و بزرگانی مثل هرودت - ارسطو - منتسکیو و غیره از آن استفاده نموده اند تا انواع رژیمهای سیاسی حاکم بر کشورها را توضیح داده و الگویی خاص را ارائه نمایند. مثلاً ارسطو جدول مشهوری دارد که هم حکومتها را در آن طبقه کرده است، حکومتها به سه دسته تقسیم شده اند یعنی تمام نظامهای سیاسی تا دوران خود را به سه دسته تقسیم کرده است، ۱ - حکومتهای فردی، در این نوع حکومت یک نفره حاکم بوده، ۲ - حکومتهای عده معدود، در این نوع حکومت طبقه خاصی و یا تعدادی مثل روسای قبایل و اشراف حکومت داشته اند و کم و بیش اعمال قدرت می نموده اند، ۳ - حکومت همه افراد، ایشان هر سه نوع حکومت را تقسیم به نوع بد و خوب کرده است مثلاً برای حکومت فردی نوع خوب حکومت پادشاهی را دانسته چون او مصالح عموم را در نظر می گیرد و نوع بد را نظام فردی خودکامه را که فقط منافع خود را در نظر دارد لذا دانسته می شود که تقسیم بندی ارسطو از نظامهای مختلف سیاسی بر پایه اهداف نظامها بوده و

نه شکل ظاهری هر کدام و ماهیت و عملکرد هر رژیم را در نظر گرفته است تا تقسیم بندی خود را بطور کاملتری عرضه داشته باشد.

هر چند که بنظر می رسد شما شکل ظاهری حکومت ولایی را با حکومت پادشاهی مقایسه نموده اید ولی حتی در شکل ظاهری نیز هر دو نظام تفاوت‌های اساسی با یکدیگر داشته‌ما در اینجا به بعضی از تفاوت‌های شکلی و ماهیتی هر دو نظام اشاره ای مختصر داشته و با ذکر منابع جهت مطالعه بیشتر شما مختصر را به پایان می رسانیم.

کلید نظام‌های فردی بر پایه وراثت بوده و مردم در تعیین حاکم هیچ نقشی نداشته و بصرف اینکه شخصی فرزند پادشاه و امپراطور قبلی بوده است حاکم می شود حتی زن و مرد بودن او نیز تفاوتی نداشته مثلاً در انگلستان ملکه الیزابت را به عنوان پادشاه برگزیده اند چون پدر او فرزند ذکوری بعد از خود نداشته است و هم خون بودن ملاک حاکمیت است بخلاف نظام ولایی که انتخاب ولی فقیه توسط مردم و خیرگان ملت می باشد و اصلح ترین برای حکومت و توانمندترین و کاراترین فرد یک ملت برای ادار...شکور برگزیده می شود.

و از حیث ماهیت و اهداف که حکومت ولایی دنباله حکومت حضرت رسول اکرم(ص) دانسته و تفاوت یک نظام الهی با پادشاهی است همان تفاوت‌هایی که حکومت حضرت رسول(ص) در مدینه منوره داشته و همان قضاوتی که حاکمیت سایر پیامبران با سایر حاکمان دانسته همان تفاوت‌های ماهیتی و ظاهری حکومت ولایی و پادشاهی دارد. برای مثال هنگامی که خداوند می خواهد حاکمیت و رهبری معنوی و مادی جامعه برای حضرت ابراهیم را اعلام دارد می فرماید «و اذا تبلی ابراهیم ربه بکلمات فاتنهن قال

انی جاعلک للناس اماما» {۱} یعنی هنگامی که خداوند حضرت ابراهیم را با حقایقی امتحان کرد و آنها را به اتمام رساند به او گفت ترا به پیشوائی برگزیدم لذا همانطور که پیامبران برای حاکمیت دارای شرایطی شده اند ولی فقیه نیز باید دارای شرایطی باشد تا در زمره کاندیداهای ولایت امری قرار گرفته و اصلح آنها انتخاب شود شرایطی که در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز به آنها اشاره گردیده است که علم به مبانی شریعت اسلامی - ایمان و اعتقاد قلبی به دین مبین اسلام - اخلاق (عدالت و تقوا) - شرایط شخصی مثل مرد بودن - آگاهی سیاسی و توانایی مدیریتی داشتن از جمله اوصاف شخصی ولی فقیه می باشد که هیچکدام از این اوصاف و شرایط در حاکمانی چون امپراطوران، ملکه ها و یا پادشاهان دوران کنونی و نه قبلی نبوده است.

و از حیث اهداف یک نظام ولایتی که متفکرین مختلف برای حاکم اسلامی وظایفی برشمرده اند که هیچ کدام در وظایف پادشاهان دیده نمی شود. حفظ دین بر اصول ثابتی که داشته و دفاع از ضروریات و اجماعیات دینی، همان نقشی که امام خمینی (ره) در دفاع از دین و اصل نبوت به عنوان حاکم اسلامی در رابطه با ارتداد سلمان رشدی ایفاء نمود. این اصل گاهی در مقابل خارجیان می باشد و گاهی با انجام کارهای فرهنگی و دینی در کشور انجام می گیرد چه در دفاع و در نشر دین، حکم و قضاء قطع مشاجرات و دعوای بر طبق احکام دینی، اقامه حدود الیه، جهاد با معاندان، جمع آوری صدقات و امورات مالی مسلمین که دین بر عهده او گذاشته است، اقامه کردن فرائض الله و

شعائر دین از نمازهای جمعه و برپایی اعیاد دینی و احکام حج و امر به معروف و نهی از منکر با تمام گستردگی و پیچیدگی خاصشان و مانع شدن از ظلم و ستم بر امت و افراد و گسترش عدالت اجتماعی و فردی از اهم وظایف ولی فقیه می باشد. وظایفی که هیچ پادشاهی و حاکمی تاکنون انجام نداده و از وظایف خود نمی داند.

و اما اهداف یک نظام ولایتی به کمال رساندن مردم و گسترش عدل و دادی است که عموم مردم در سایه آن بتوانند به اطاعت خداوند پردازند اطاعتی که بندگی بندگان مخلص را در پی داشته و سعادت اخروی را برای آنها فراهم می نماید.

۱ - احکام السلطانیه ماوردی ۲ - احکام السلطانیه فزّاء

۳ - فقه سیاسی عمید زنجانی، ج ۱، ص ۸۰ ۴ - حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، ج ۲، سید محمد هاشمی ۵ - بایسته های جامعه شناسی سیاسی، موریس دوورژه، ص ۹۳ به بعد

۶ - چهارچوبی نظری برای بررسی سیاست تطبیقی، گابریل آلموند

۷ - ولایت فقیه، محمد هادی معرفت

[۱]. بقره، آیه ۱۲۴.

اگر ولایت مطلقه فقیه مقامی الهی و مافوق بشری است، پس چرا اختیارات ولی فقیه را در حیطه قانون اساسی، ساخته دست بشر قرار می دهند؟

پرسش

اگر ولایت مطلقه فقیه مقامی الهی و مافوق بشری است، پس چرا اختیارات ولی فقیه را در حیطه قانون اساسی، ساخته دست بشر قرار می دهند؟

پاسخ

منظور از این که ولایت فقیه مقام الهی است، این است که ولایت و سرپرستی جامعه اسلامی در عصر غیبت امام معصوم(ع) از طرف امام معصوم(ع) به عهده فقیه دارای شرایط، گذاشته شده است.

وقتی فقیه جامع الشرایط اداره جامعه را به عهده گرفت، بر مردم واجب است از وی پیروی نمایند، همان گونه که پیروی از امام معصوم(ع) در زمان حضور واجب است.

از آن جایی که فقیه معصوم نیست و ممکن است مرتکب خطا شود، در روایات ولایت فقیه، شرایطی برای رهبر جامعه اسلامی ذکر و مشخص شده که فقیه در چه زمینه هایی اختیار دارد.

قانون اساسی که طبق اسلام نوشته شده، شرایط و اختیارات رهبری را که مستنبط از روایات اسلامی است، ذکر نموده است. (۱) پس در واقع حدود و اختیاراتی که برای ولی فقیه در قانون اساسی ذکر شده، همان است که در شرع برای ولی فقیه مقرر است.

در مواقعی که معضلات جامعه از طرف قوانین عادی و تشکیلات موجود قابل حل نباشد، از طریق رهبری حل می شود، چنان که در بند هشت اصل ۱۱۰ قانون اساسی آمده است.

پی نوشت ها:

۱ - جوادی آملی، ولایت فقیه، ص ۲۵۰ - ۲۵۲.

از آن جا که قرآن خدا را "ولی مطلق" معرفی می کند، آیا اطلاق لفظ "مطلقه" بر "ولایت فقیه" درست است؟

پرسش

از آن جا که قرآن خدا را "ولی مطلق" معرفی می کند، آیا اطلاق لفظ "مطلقه" بر "ولایت فقیه" درست است؟

پاسخ

اولاً- در بعضی آیات، غیر از خدا، اولیای دیگری را برای مؤمنان معرفی می کند: "اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم." (۱) و "انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوه." (۲) که رسول خدا(ص) و اولی الامر را به عنوان ولی معرفی می نماید.

ثانیاً: مقصود از "اطلاق" در ولایت مطلقه فقیه شمول و مطلق بودن نسبی است، در مقابل دیگر ولایت ها، که جهت خاصی در آن ها مورد نظر است، فقها وقتی اقسام ولایت ها را نام می برند، محدوده هر یک را مشخص می سازند، مثلاً ولایت پدر و دختر و امر ازدواج، ولایت وصی یا قیم شرعی بر صغار، ولی هنگامی که ولایت فقیه را مطرح می کنند، دامنه آن را گسترده تر دانسته، به گونه ای که درباره شؤون عامه و مصالح عمومی امت، که بسیار پر دامنه است می دانند، بدین معنا که فقیه شایسته، در تمامی ابعاد سیاستمداری و در مقام اجرای عملی فقه که فلسفه حکومت می باشد، مسئولیت دارد و در راه تأمین مصالح امت و در تمامی ابعاد آن باید بکوشد و این همان ولایت عامه است که در سخن فقهای گذشته آمده و مفاد آن با ولایت مطلقه که در کلمات متأخران رایج گشته، یکی است.

مقصود از اطلاق گسترش دامنه ولایت فقیه است، تا آن جا که شریعت امتداد دارد و مسئولیت اجرایی ولی فقیه در تمامی احکام انتظامی اسلام می باشد و مانند دیگر ولایتها یک بعدی نخواهد بود.

اضافه شدن ولایت بر عنوان فقیه - که یک وصف استثنایی است، موجب

تقیید است و وصف فقاقت آن را تقیید می زند، زیرا ولایت او، از عنوان فقاقت برخاسته، ولایت او در محدوده فقاقت وی خواهد بود و تنها در مواردی است که فقاقت او راه دهد.

بعد از روشن شدن این مطلب، قدری به معانی ولایت، اعم از تکوینی و تشریعی و مطلقه پردازیم تا شبهه مورد نظر دقیق تر حل شود.

ولایت تکوینی به معنای تصرف در موجودات و امور تکوینی است. چنین ولایتی از آن خدا است او است که همه موجودات، تحت اراده و قدرتش قرار دارند، اصل پیدایش، تغییرات و بقای همه موجودات به دست خدا است، از این رو، ولایت تکوینی بر همه چیز دارد، خدا مرتبه ای از این ولایت را به برخی از بندگانش اعطا می کند. معجزات و کرامات انبیا(ع) و اولیا(ع) از آثار ولایت تکوینی است. آن چه در ولایت فقیه مطرح است، ولایت تکوینی نیست.

ولایت تشریعی یعنی تشریح و امر و نهی و فرمان دادن در اختیار کسی باشد. اگر می گوئیم خدا ربوبیت تشریعی دارد، یعنی او است که فرمان می دهد چه بکنید، چه نکنید.

پیامبر (ص) و امام(ع) حق دارند به اذن الهی به مردم امر و نهی کنند، درباره فقیه نیز همین منوال است. اگر برای فقیه ولایت قائل هستیم، مقصود ولایت تشریعی است؛ یعنی می تواند و شرعاً حق دارد به مردم امر و نهی کند، نه آن ولایت تکوینی که فقط از آن خدا است. در تشیع هیچ فقیهی یافت نمی شود که بگوید: فقه ولایتی ندارد. آن چه تا حدودی مورد اختلاف فقها است، درجات این ولایت است. امام خمینی(ره) معتقد بود تمام اختیاراتی که ولی معصوم(ع)

دارا است، ولی فقیه همان اختیارات را دارد، مگر چیزی استثنا شده باشد، (۳) همانند جهاد ابتدایی که مشهور بین فقها است که از اختصاصات ولی معصوم (ع) می باشد.

از چنین ولایتی در باب اختیارات ولی فقیه به "ولایت مطلقه" تعبیر می کنند، معنای مطلقه این نیست که فقیه مجاز باشد هر کاری خواست، انجام دهد تا موجب شود برخی بگویند: طبق "ولایت مطلقه"، فقیه می تواند توحید یا یکی از اصول و ضروریات دین را انکار یا متوقف نماید! تشریح ولایت فقیه برای حفظ اسلام است. اگر فقیه مجاز به انکار اصول دین باشد، چه چیز برای دین باقی می ماند، تا وظیفه حفظ و نگهداری آن را داشته باشد؟!

قید "مطلقه" در مقابل نظر کسانی است که معتقدند: فقیه فقط در موارد ضروری حق تصرف و دخالت دارد. پس اگر برای زیباسازی شهر، نیاز به تخریب خانه ای باشد، چون چنین چیزی ضروری نیست، فقیه نمی تواند دستور تخریب آن را صادر کند، این فقها به ولایت مقید معتقدند، بر خلاف معتقدان به ولایت مطلقه فقیه، که تمامی موارد نیاز جامعه اسلامی را - چه اضطراری و چه غیر اضطراری - در قمر و تصرّفات شرعی فقیه می دانند.

لفظ مطلقه در ولایت فقیه منافاتی با ولایت تکوینی خدا ندارد.

ولایت مطلقه فقیه را می توان با سه امر ذیل بیان نمود:

۱ - فقیه عادل، متولی و مسئول همه ابعاد دین در عصر غیبت امام معصوم (ع) است و شرعیت نظام اسلامی و اعتبار آن به او بر می گردد.

۲ - اجرای همه احکام اجتماعی اسلام که در نظم جامعه اسلامی دخالت دارند، بر عهده فقیه جامع الشرایط است که یا خود

او آن‌ها را انجام دهد و یا به افراد صلاحیت دار تفویض می‌کند.

۳- در هنگام اجرای دستورهای خدا، در موارد تراحم احکام اسلامی با یکدیگر، ولی فقه برای رعایت مصلحت مردم و نظام اسلامی، اجرای برخی از احکام دینی را برای اجرای احکام دینی مهم‌تر، موقتا تعطیل می‌کند. اختیار او در اجرای احکام و تعطیل موقت اجرای برخی از احکام، مطلق است و شامل همه احکام گوناگون اسلام می‌باشد. (۴)

پی‌نوشت‌ها:

۱- نساء (۴) آیه ۵۹.

۲- مائده (۵) آیه ۵۵.

۳- امام خمینی، ولایت فقیه "حکومت اسلامی"، ص ۵۶-۵۷.

۴- آیت‌الله محمد هادی معرفت، ولایت فقیه، ص ۶۸-۸۲، با تلخیص؛ آیت‌الله جوادی آملی،

ولایت فقیه، ص ۲۴۵-۲۵۳، با تلخیص؛ آیت‌الله مصباح یزدی، پرسش‌ها و پاسخ‌ها، ولایت فقیه، ج ۱ و ۲، ص ۵۵-۶۳، با تلخیص.

اصل ولایت به ولایت پروردگار بر می‌گردد و اگر دقیقا حساب کنیم، منکر ولایت منکر خدا است، چگونه می‌توان این امر را که ولایت فقیه است، برای مردم ثابت کرد؟ از چه منابعی می‌توان در این باره استفاده کنیم؟

پرسش

اصل ولایت به ولایت پروردگار بر می‌گردد و اگر دقیقا حساب کنیم، منکر ولایت منکر خدا است، چگونه می‌توان این امر را که ولایت فقیه است، برای مردم ثابت کرد؟ از چه منابعی می‌توان در این باره استفاده کنیم؟

پاسخ

به زبان خیلی ساده و با توضیح کوتاه می‌توان گفت: این که تمامی موجودات جهان هستی محتاج ولایت و هدایتند و جز خدا چیز دیگری نمی‌تواند منشأ آن باشد، عقیده‌ای همگانی است، نظمی که بر جهان هستی حاکم است. بهتری نمودار و شاخص هدایت و ولایت خدا است. اگر تدبیر و مدیریت خالق توانا در میان نبود، تمامی موجودات افسار گسیخته شده در نظام هستی دچار هرج و مرج می‌شد.

اما انسان‌ها که موجودات ممتاز و با شعور عالم خلقتند، تحت سیطره دو نوع ولایت تکوینی و تشریحی قرار می‌گیرند و این دو ولایت برای بهره‌بردن و همزیستی تکاملی وضع شده است. انسان موجودی است که از دو بعد جسم و روح به وجود آمده است. جسم تحت حاکمیت تکوینی و روح تحت حاکمیت تشریح قرار دارد. اما هدایت تکوینی و به تعبیر بهتر: ولایت تکوینی

تمام موجودات قهری بوده و تابع شرایط و اوضاع نیست. موجود به قوت قهریه و غلبه بر عدم به وجود می آید و با اجل محدود و معینی زندگی می کند. نه آمدنش به دست خودش است و نه رفتنش، ولی روح که اساس حیات آدمی است، محتاج هدایت و ولایت خاصی می باشد.

چنین هدایتی به شکل طولی از خدا آغاز شده و توسط پیامبران و خاتم ایشان رسول گرامی اسلام(ص) ادامه یافته و از پیامبر(ص) به بعد این امر مهم را

امامان معصوم بر عهده گرفتند. اکنون که در عصر غیبت کبری بوده و از فیض حضور امام بی بهره هستیم، اسباب هدایت مردم در دست علمای دین و فقهای عظام قرار گرفته است.

مردم برای آن که در مسیر تشخیص و هدایت دچار گمراهی و ضلالت نشوند، محتاج هدایت و ولایتی می باشند که در طول به خدای متعال بر می گردد و مرتبه نزولی آن نزد مردم به نام ولی فقیه و یا ولایت فقیه مشهور است.

البته بحث علمی در محور ولایت فقیه و طریقه اثبات آن از نظر دینی و عقلی، مستلزم بیان مباحث گسترده و دقیقی است که در پاسخ نمی گنجد، در این بار کتاب هایی نگارش شده است که به اثبات مبانی ولایت فقیه و حاکم عادل پرداخت است که در ذیل به نام بعضی از آن ها اشاره می شود:

۱ - ولایت فقیه: نوشته امام خمینی؛

۲ - ولایت فقیه، آیت الله معرفت؛

۳ - ولایت فقیه آقای جوادی آملی؛

۴ - مجله حکومت اسلامی مربوط به مجلس خبرگان و...

چرا امام خمینی حکومت اسلامی تشکیل داد، ولی آیت الله بروجردی و آیت الله خوانساری و دیگران چنین کاری نکردند؟

پرسش

چرا امام خمینی حکومت اسلامی تشکیل داد، ولی آیت الله بروجردی و آیت الله خوانساری و دیگران چنین کاری نکردند؟

پاسخ

تشکیل حکومت و عدم تشکیل آن از سوی مجتهدان مبتنی بر شرایط زمان و مکان و مبانی فقهی و کلامی است.

اگر فقیهی زمینه را بدون خونریزی و با امید برای حکومت می دید، بی شک حکومت اسلامی را بر پا می کرد. همین حقیقت را حضرت علی (ع) فرمود: "اگر حضور مردم و پیمان خدا نبود که از عالمان گرفته که در برابر ظالمان و شکم خوران و گرسنگی مظلومان ساکت نباشید من ریسمان شر خلافت را به گردنش می انداختمتا هر جا می خواهد برود".

یکی از عوامل مهم تأثیر گذار در مبانی مجتهدان، شرایط زمان و مکان است. چنان که زمان و مکان در سیره و گفتار معصومان (ع) تأثیر گذار بوده است.

امام حسن (ع) با معاویه صلح می کند و امام حسین (ع) قیام می کند و امام علی (ع) ۲۵ سال سکوت کرده و بعد به تشکیل حکومت می پردازد. طبیعی است این اختلاف ریشه در شرایط زمان و مکان دارد.

عدم تشکیل حکومت از سوی آیت الله بروجردی و آیت الله خوانساری مبتنی بر شرایط زمان و مکان بوده. در زمان این دو شخصیت الهی، شرایط تشکیل حکومت دینی فراهم نبود، از این رو حکومت تشکیل ندادند، فراهم نبودن شرایط ممکن است بر اثر عدم رشد فرهنگی مردم یا سیاست حکومت ها باشد، ولی در زمان امام تا اندازه ای شرایط تشکیل حکومت فراهم شه بود، زیرا امام به فرهنگ سازی پرداخته و مردم را آماده قیام نمود.

البته شجاعت و قاطعیت، مدیریت، زمان شناسی و خداباوری امام، او را از فقیهان دیگر متمایز می ساخت.

از سوی دیگر امام راحل از نظریه سازان ولایت فقیه است. این نگرش موجب شد امام به تشکیل حکومت دینی بپردازد.

امام راحل عقیده دارد ولایت حق فقیهان بوده که در طول تاریخ از آنان گرفته و غصب شده است. امام باور دارد تشکیل حکومت دینی فراهم شود بر فقیهان تشکیل حکومت واجب است. هرگاه فقیهی تشکیل حکومت داد، بر فقیهان دیگر واجب است از او اطاعت کنند.

فقیهان شیعی بر ولایت فقیه اتفاق نظر دارند؛ اختلاف آنان در قلمرو ولایت فقیه و وظایف آن ظهور می کند. از آن جا که امام هم به ولایت مطلقه فقیه عقیده دارد و هم تشکیل حکومت را از وظایف فقیه می داند، به تشکیل حکومت دینی می پردازد.

اصلی ترین و مهم ترین هدف امام خمینی (ره) از انقلاب اسلامی و مبارزه با طاغوت چه بوده و ما جوانان چگونه می توانیم در تحقق این هدف گام برداریم؟

پرسش

اصلی ترین و مهم ترین هدف امام خمینی (ره) از انقلاب اسلامی و مبارزه با طاغوت چه بوده و ما جوانان چگونه می توانیم در تحقق این هدف گام برداریم؟

پاسخ

امام راحل (ره) اهداف انقلاب اسلامی ایران را با عبارات مختلف بیان نموده است. گاهی از استقلال سیاسی، اقتصادی و نظامی سخن گفته است و گاهی هم از استقلال اجتماعی و فرهنگی همه این ها در شکل گیری انقلاب اسلامی تأثیر گذار بوده و انقلاب اسلامی را چند بُعدی نموده است. هر کدام از آن ها می توانند از اهداف انقلاب اسلامی باشند، ولی هدف اصلی امام از انقلاب، اجرای قوانین اسلامی و حاکمیت ارزش ها است از این رو امام راحل که انقلاب اسلامی ایران را از سنخ نهضت های انبیا دانسته است و بدان اهمیت می داد امام عقیده داشت که در سایه این هدف اصلی، اهداف دیگر مانند اهداف استقلال سیاسی، اقتصادی و عدالت اجتماعی و قسط نیز تحقق پیدا می کند.

امام راحل (ره) باور داشت که یکی از علل سقوط جامعه ایران، فاصله گیری از معارف و آموزه های دینی است، همچنین فاصله گیری از معارف دین موجب شده است که رهبران غیر صالح بر این کشور حکومت کنند و بیگانگان بر این کشور مسلط گردیده و استقلال سیاسی، اقتصادی و اجتماعی ایران را از بین ببرند، حال آن که قرآن تسلط بیگانگان را بر مسلمانان جایز نمی داند: "و لن يجعل الله الكافرين على المؤمنين سبيلاً" (۱).

امام راحل از آغاز انقلاب با شعار حاکمیت دین همگان را به حمایت از دین فرا خواند و رژیم شاه را رژیم ضدّ دین معرفی نمود و سیاست های وی را سیاست های دین ستیزی و ارزش زدایی دانست، از این رو عالمان

دینی و روشنفکران متعهد و مردم را به قیام علیه حکومت شاه فرا خواند. مردم ایران نیز به دلیل مسلمان بودن و شناخت حقانیت راه و مسیر او از امام راحل حمایت نمودند و از حسینیه ها، مساجد و... علیه شاه قیام نمودند.

شهید مطهری می گوید: "انقلاب اسلامی، یعنی راهی که هدف آن، اسلام و ارزش های اسلامی است و انقلاب اسلامی و مبارزه صرفاً برای برقراری ارزش های اسلامی انجام می گیرد..." (۲)

برای حفظ و تحقق هدف اصلی انقلاب و آرمان های آن به همگان به ویژه جوانان باید با معارف اسلامی بیشتر آشنا شده و در راه تحقق دین و ارزش های آن تلاش نمایند. رمز پیروزی و حفظ انقلاب نیز در بهره گیری از دستوره های دین ظهور می کند. ائمه (ع) نیز برای تحقق دین و حاکمیت ارزش های آن سختی ها را تحمل نموده و به شهادت می رسیدند. از سوی دیگر باید جوانان ماهیت و انقلاب اسلامی را بهتر بشناسند و بدانند که انقلاب اسلامی ایران خون بهای شهیدان بسیاری بوده و ملت ایران برای تحقق آن زحمات طاقت فرسایی را متحمل شده اند. همچنین جوانان باید از سیاست های خصمانه دشمنان انقلاب و از توطئه های آن ها آگاهی داشته و رشد سیاسی خویش را افزایش دهند تا در دشمن شناسی و تشخیص حق و باطل دچار مشکل نشوند و تحت تأثیر تهاجم فرهنگی دشمنان به ویژه غرب قرار نگیرند. همچنین جوانان باید به خودسازی و معنویت گرایی پرداخته و توان علمی خویش را در زمینه های مختلف افزایش دهند و روحیه شهادت طلبی را تقویت نمایند. زیرا یکی از عوامل مهم انقلاب و اهداف آن، حاکمیت فرهنگ شهادت در جامعه اسلامی ایران بوده است.

پی نوشت ها:

با توجه به این که خداوند در قرآن ولایت را تنها به خود اختصاص داده است، پس ولایت فقیه در جامعه چه حکم و جایگاهی دارد؟ آیا با گفته خداوند مغایرت ندارد؟

پرسش

با توجه به این که خداوند در قرآن ولایت را تنها به خود اختصاص داده است، پس ولایت فقیه در جامعه چه حکم و جایگاهی دارد؟ آیا با گفته خداوند مغایرت ندارد؟

پاسخ

ولایت را از یک نگرش می توان به دو قسم ذاتی و عَرَضی تقسیم کرد.

خالق هستی که مالک حقیقی همه موجودات است، ولایت و حاکمیت حقیقی و استقلالی و بالذات همه موجودات را دارد. قرآن کریم مالکیت حقیقی را با "لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ" و ولایت را با "فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ" و حکومت و حاکمیت را با "إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ" در وجود خداوند منحصر کرده است. اما همان گونه که خداوند شعاعی از مالکیت را به صورت اعتباری و قراردادی در اختیار انسان قرار داده و وی مالک خانه و زمین و مال خویش می گردد، شعاعی از ولایت خویش را به نص آیاتی چون "النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ" به نبی مکرم اسلام (ص) عنایت فرموده، چنان که به حکم آیه "إِنَّمَا وَلِيكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ".

ولایت پیامبر اکرم (ص) و امیرالمؤمنین (ع) و به مقتضای حدیث ولایت سایر امامان، در ردیف ولایت خدا قرار گرفته است. اما مفهوم آیه "إِنَّمَا وَلِيكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ..." این نیست که انسان ها چند "ولئ و سرپرست" متفاوت دارند که خداوند یکی از آن ها و برترین شان است، بلکه معنایش با توجه به حصر "فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ" آن است که ولئ حقیقی و بالذات خداوند است و ولایت پیامبر (ص) و امامان (ع) و ولایت والدین و غیر این ها (که در معارف اسلامی آمده است) ولایت عَرَضی و تَبَعی و مظهر

ولایت خداوند است.

ولایت فقیه در امتداد ولایت عرضی و تبعی ائمه معصومین (ع) قرار دارد و پرتوئی از ولایت حق تعالی را به صورت غیر مستقیم دارد.

بنابراین بین آیاتی که ولایت را در انحصار خدا قرار می دهد و آیات و روایاتی که سخن از ولایت پیامبران و امامان و فقها و والدین به عنوان "ولی و سرپرست فرزندان" به میان می آورند، منافاتی وجود ندارد، چون این ولایت ها در طول ولایت ذاتی خدا قرار دارد، نه در عرض آن.

نظیر این مطلب درباره موضوعات دیگر مانند عزت و قوت نیز وجود دارد، یعنی عزت واقعی برای خدا است و پیامبر عزتش را از خدا می گیرد. هم چنین مسئله ولایت، با موضوع خلیفه و جانشینی انسان از سوی خداوند به نوعی ارتباط دارد.

پی نوشت ها:

۱. احزاب (۳۳) آیه ۶.

آیا قوانین تأسیس حکومت اسلامی با قوانین تثبیت حکومت اسلامی فرق دارد؟

پرسش

آیا قوانین تأسیس حکومت اسلامی با قوانین تثبیت حکومت اسلامی فرق دارد؟

پاسخ

این سؤال مبهم است و مفهوم آن مشخص نیست. شاید منظور آن است که حکومت اسلامی دارای دو نوع قوانین (ثابت و متغیر) است. برخی از قوانین ثابت است و به هیچ قیمتی حکومت اسلامی حاضر به وانهادن چنین قوانینی نیست و باید حتماً به اجرا درآید اما برخی از قوانین به اقتضای زمان و مکان ممکن است از آن چشم پوشی کرد و یا قانون دیگر جایگزین آن نمود.

اگر مقصودتان شرایط حاکم و زمانداران اسلامی در زمان تأسیس یا تثبیت باشد، در پاسخ می گوئیم:

از آیات و روایات و ادله عقلی استفاده می شود اسلام برای حاکم و زماندار اسلامی شرایطی را در نظر گرفته است که حاکم اسلامی در مدتی که زمانداری را به عهده دارد، باید دارای این شرایط باشد. در ذیل به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

أ) عقل

خرمندان به حسب فطرت به کسی که فاقد عقل است، کارهای معمولی خود را محوّل نمی کنند، چه رسد به ولایت و

حکومت که مسأله سلطه بر جان و آبرو و اموال مردم مطرح است.

ب) اسلام و ایمان

شرط دیگر زمامدار، اسلام و ایمان است. خدا به هیچ وجه برای کفار حاکمیتی بر مسلمانان قرار نداده است. برای اثبات این شرط علاوه بر آیات (۱)، از نظر عقل، هر ملتی بخواهد براساس عقاید خود زندگی کند، حاکم آنان باید معتقد به عقاید آنان باشد.

ج) عدالت

افراد ستمگر و بدکار نمی توانند هیچ گونه ولایت و حکومتی بر مسلمانان داشته باشند. بر این معنا گذشته از حکم عقل، آیات و روایات زیادی از طریق شیعه و

سنی دلالت دارد. (۲)

(د) علم و فقاہت

یکی دیگر از شرایط حاکم اسلامی این است که براساس اجتهاد اسلام شناس و فقیه در احکام و مقررات الهی باشد. پس رهبری شخص ناآگاه به اسلام و مقررات آن و یا آگاه به آن به صورت تقلید صحیح نیست.

ه' قدرت و تدبیر

شرط دیگر برای والی و حاکم اسلامی، قدرت و تدبیر رهبری است.

و) آلوده نبودن به خصلت های ناپسند نظیر بخل و طمع و سازش کاری

اگر حاکم که بر جان و مال مسلمانان مسلط می گردد، طبعاً از وی انتظار می رود در قبض و بسطها و کردار و اخلاق، رعایت مصالح امت اسلامی را بنماید، اما با وجود خصلت های ناپسند گرچه به قدری باشد که ضرر به عدالت نزنند، حاکم را از ایفای مسؤولیت بازمی دارد.

کارگزاران حکومت اسلامی نیز باید دارای شرایطی باشد که در ذیل به برخی از آن اشاره می کنیم:

ا) علم و آگاهی در بالاترین سطح

ب) سعه صدر و گشادگی فکر و آمادگی پذیرش حوادث مختلف

ج) آگاهی بر مسائل زمان

د) رعایت عدالت و عدم تبعیض میان مردم

ه' توجه به پاداش نیکوکاران و گذشت و اغماض نسبت به گنه کاران که امید به بازگشت و توبه آن ها می رود.

و) منافع مردم و خویش را یکسان دیدن

ز) پیوند عاطفی با مردم

ح) دوری از بخل، نادانی، جفا و ستم

ط) دوری از سازشکاری و عدم هماهنگی با اهل باطل

ی) نسبت به مقام و منصب خویش به چشم امانت نگرستن.

آن چه تا این جا آوردیم هر چند تحت عنوان شرایط حاکم و کارگزاران اسلامی بود، ولی می توان آن را به عنوان قوانین حکومت اسلامی مطرح کرد. به نظر

ما بین قوانین تأسیس و تثبیت هیچ تفاوتی وجود ندارد و در تمامی مراحل ایشان باید دارای شرایط فوق باشند. درعین حال در نامه بعدی منظور از سؤال را واضح بیان کنید تا بهتر بتوانیم پاسخ دهیم.

پی نوشت ها:

۱ - نساء (۴) آیه ۱۴۱ و آل عمران (۳) آیه ۲۸ و مائده (۵) آیه ۵۱.

۲ - بقره (۲) آیه ۱۲۴ و هود (۱۱) آیه ۱۱۳ و شعراء (۲۶) آیه ۱۵۱.

رهبر جامعه اسلامی حتما باید مجتهد باشد یا فرد دیگری هم می تواند باشد؟

پرسش

رهبر جامعه اسلامی حتما باید مجتهد باشد یا فرد دیگری هم می تواند باشد؟

پاسخ

اسلام، دینی جامع است که در عرصه فردی و اجتماعی دارای احکام و مقررات است. عمل به احکام و قوانین الهی نیازمند شناخت صحیح و دقیق آن است. تا زمانی که این احکام به درستی شناخته نشود، نمی توان به خوبی به آن ها عمل کرد.

انسان ها به حکم عقلایی خود، در آن چه دارای تخصص کافی نیستند، به کارشناسان رجوع می کنند تا ناشناخته ها را شناسایی کنند و زندگی را سامان دهند.

در جامعه اسلامی که ملاک عمل مردم و مسئولان، قوانین اسلامی است، باید رهبر جامعه اسلامی، مجتهد جامع شرایط باشد. در واقع ولی فقیه به عنوان حافظ شریعت و مجری و ناظر بر احکام و قوانین الهی، نیز مقام رسمی برای تعیین مصداق در رویارویی با مشکلات به وجود آمده، تصمیم گیرنده نهایی در جامعه اسلامی از طرف شارع مقدس معرفی گردیده است.

این مقام، شأنی است که در عصر غیبت برای فقهای جامع شرایط ائمه معصومین در نظر گرفته شده است.

هر چند رهبر می تواند از دانشمندان و اندیشمندان دیگر مانند اقتصاددانان، روان شناسان، شخصیت های فرهنگی و... به عنوان مشاور استفاده کند یا برخی از اختیارات خود را به نهادهای دیگری نظیر قوه قضائیه، مجریه و مقننه بسپارد، ولی نقش حیاتی او در جلوگیری از انحراف ها، حفظ وحدت و اجرای احکام دینی، هم چنین تصمیم گیری در مورد مشکلات کلان و سرنوشت ساز، امری غیر قابل انکار است.

به عبارت دیگر: اساس حکومت اسلامی بر اجرای قوانین و احکام الهی

است. کسی می تواند در رأس این حکومت و نظام قرار گیرد که نسبت به قوانین و احکام الهی، تخصص و آگاهی کافی داشته باشند. چنین کسی فقیه به احکام دین و مجتهد است که میان فقها و مجتهدان بسیاری (که در یک عصر و زمان هستند، با توجه به شرایط دیگر مانند آگاهی به زمان و مسایل جامعه در کشورهای دیگر و مدیریت و عدالت) انتخاب می شود.

بنابراین رهبر جامعه اسلامی باید مجتهد باشد، زیرا تکلیف نهایی در جامعه اسلامی باید توسط مجتهد جامع شرایط اعلام شود و در جامعه پیاده گردد. به همین دلیل اظهار نظر در مسائل جامعه اسلامی فقط به مجتهدی سپرده شد که در رأس جامعه قرار دارد و به تمام مصالح و مفاسد جامعه آگاهی بیشتری دارد. در این زمان با توجه به پیشرفت جامعه و تمدن بشری، از مشاوران و متخصصان در رشته های دیگر بهره می گیرد یا کارهایی را به عهده آنها می گذارد.

آیا اسلامی که در کشور ما با این همه تبلیغات وسیع معرفی می شود، اسلام ناب محمدی است؟ اگر نیست، موانع آن چیست؟

پرسش

آیا اسلامی که در کشور ما با این همه تبلیغات وسیع معرفی می شود، اسلام ناب محمدی است؟ اگر نیست، موانع آن چیست؟

پاسخ

واقعیت آن است که تا رسیدن به برنامه های اسلام ناب محمدی فاصله زیادی است که با تحقق آن و اهداف و برنامه های اسلامی، ناهنجاری ها و ظلم ها از بین رفته و در سایه آن جامعه آرمانی به وجود می آید. پیامبر اسلام (ص) و ائمه (ع) در صدد بودند اسلام ناب در جهان حاکم شود؛ ولی عملاً آن گونه که باید، ائمه نیز موفق نشدند که اهداف و برنامه های اسلام ناب را تحقق بخشند، زیرا دشمنان اسلام و دین ستیزان با بهره گیری از همه اهرم ها مانع تحقق آن شدند. تلاش های امامان معصوم (ع) نیز در راه تحقق اسلام ناب محمدی (ص) بود. امام علی (ع) با تشکیل حکومت بر آن بود که اسلام ناب را تحقق بخشد، ولی موانع و عواملی به وجود آمدند که حضرت نتوانست همه اهداف و دستورهای اسلامی را پیاده کند،

از برخی آیات (۱) و روایات (۲) استفاده می شود که امام زمان (ع) موفق خواهد شد که جامعه آرمانی را به وجود آورد و احکام و تعالیم اسلام به بهترین وضعیت ممکن پیاده خواهد شد. در حکومت امام زمان (ع)، عدل و داد و امنیت برقرار (۳) شده و جامعه مطلوب به وجود می آید. تشکیل چنین جامعه ای با بهره گیری از امکاناتی است که در اختیار امام زمان (عج) قرار دارد.

حال اگر چه نمی توانیم به جامعه آرمانی آخر الزمان در زمان ظهور امام عصر (عج) دست یابیم، اما می توانیم تلاش و کوشش نماییم تا به آن نزدیک

شویم، به همین خاطر، امام راحل(س) بارها مسئولان نظام را به تحقق اسلام ناب محمدی فرا خواند. امروزه نیز یکی از شعارهای جمهوری اسلامی ایران حرکت نمودن به سوی پیاده شدن برنامه های اسلام ناب محمدی است و ایران اسلامی در تحقق بعضی از برنامه های اسلام موفق بوده است.

در خصوص عدم تحقق اسلام ناب محمدی عوامل متعددی مؤثر هستند که برخی از این عوامل مربوط به مسلمانان است و برخی مربوط به دشمنان اسلام می باشد.

تبلیغات سازمان نیافته

یکی از موانع مهم تحقق اسلام ناب محمدی(ص) عدم تبلیغات نظام یافته است. امروزه تبلیغات از اسلام به مراتب کمتر از تبلیغاتی است که درباره ادیان دیگر مانند مسیحیت صورت می گیرد. مسیحیان با بهره گیری از مبلغان آموزش دیده و برنامه های نظام مند و ابزارهای بسیار گسترده و پیشرفته تبلیغاتی که دارند، از مسیحیت تبلیغ می کنند. امروز متأسفانه اسلام را در جهان به گونه ای با تبلیغات وسیع و گسترده معرفی کرده اند که لفظ اسلام را با تروریسم در اذهان مردم جهان القا کرده اند، و بیشترین جنایات بر ضد مسلمان به همین بهانه ها انجام می گیرد. بر این اساس برای تحقق اسلام ناب محمدی باید برنامه های تبلیغی گسترده صورت گیرد. یکی از علل مهم گسترش اسلام در زمان پیامبر(ص) معرفی اسلام ناب و تبلیغات از آن بود. گوستاولوبون فرانسوی می گوید: "قرآن به زور شمشیر پیشرفت نکرده، بلکه تنها به وسیله دعوت و تبلیغ بود. تبلیغ بود که ملت های ترک و مغول را پس از ظهور اسلام، هنگامی که بر سر اعراب مسلط شدند، با این که اعراب

مغلوب آن‌ها بودند، مسلمان کرد". (۴)

سنت گرایي محض

یکی از موانع مهم تحقق اسلام ناب محمدی، اختلاف مسلمان در تعریف دین و تفسیر آنان از برنامه‌های اسلامی است. متأسفانه مسلمانان در تفسیر برنامه‌های اسلام افراط و تفریط نموده، از این رو امروزه گروه‌های مختلفی وجود داشته و هر کدام از دین تفسیر خاص نموده‌اند. برداشت‌های متفاوت از دین و آموزه‌های آن موجب شده که برخی در تفسیر دین و گرایش به آن دچار مشکل گردند. استاد شهید مطهری به نقد دیدگاه اخباریون پرداخته، نمونه‌ای را نقل می‌کند که حاکی از سنت‌گرایی محض در تفسیر دین است: "... معروف است که بعضی اخباری‌ها دستور می‌دادند که به کفن میت شهادتین بنویسند، آن هم به این صورت بنویسد: اسماعیل یشهد أن لا إله إلا الله، یعنی اسماعیل شهادت می‌دهد به وحدانیت خدا، حالا چرا شهادت را به نام اسماعیل بنویسند، زیرا در حدیث وارد شده که حضرت صادق (ع) در کفن فرزندشان اسماعیل به این عبارت نوشته بودند. دیگر فکر نمی‌کردند که در کفن اسماعیل این طور می‌نوشتند، چون اسم او اسماعیل بود، حالا که مثلاً حسن قلی بک مرده چرا اسم خودش را ننویسم و اسم دیگری را بنویسم؟! اخباریین می‌گفتند: این دیگر اجتهاد و اعمال نظر و اتکا به عقل است و ما اهل تعبد و تسلیم قال الباقر و قال الصادق می‌باشیم. از پیش خود دخالت نمی‌کنیم". (۵)

سیاست‌های ستمگرانه

یکی از موانع بسیار مهم تحقق اسلام ناب محمدی (ص) سیاست‌های رهبران ظالم است. در طول تاریخ اسلام حاکمان ستمگر

در صدد تحریف اسلام برآمده و نگذاشتند که مردم با معارف والای اسلامی آشنا شوند. آنان می دانستند که در آموزه های اسلامی به ستم ستیزی سفارش شده و رهبری از آن کسانی است که لایق و شایسته باشند، از این رو سعی می کردند دین را از سیاست جدا دانسته و معارف آن را مخدوش نمایند. داده های تاریخی نشان از آن دارد که خلفای اموی و عباسی با جلوگیری از فضایل اهل بیت (ع) دین را به گونه ای تفسیر می کردند که با اهداف آنان همخوانی داشته باشد. قبل از پیروزی انقلاب اسلامی ایران نیز حکومت های ستمگر مانع تحقق اسلام ناب محمدی شده و به تحریف آن می پرداختند.

از این رو امام راحل (س) اعلام نمود که اسلام در خطر بوده و ما اسلام امریکایی را نمی خواهیم.

عملکرد مسلمانان

عملکرد مسلمانان نیز یکی از موانع مهم تحقق اسلام ناب محمدی (ص) به حساب می آید. متأسفانه مسلمانان به گونه ای عمل کردند که نه تنها موجب گرایش مردم به اسلام نشدند، که اسلام را وارونه جلوه دادند. از این رو امام علی (ع) فرمود: "لبس الاسلام لبس الفرو مقلوباً؛ (۶) مسلمانان اسلام را مانند پوستین وارونه به تن کردند". برخی از مسلمانان با عملکرد خود نشان دادند که اسلام با تمدن و علم مخالف بوده و مسلمانان را صرفاً به زندگی اخروی و دل خوش بودن به آن فرا می خوانند و بین زندگی دنیا و آخرت تضاد حل نشدنی باقی می گذارند.

تهاجم فرهنگی

تهاجم فرهنگی دشمنان نیز افزون بر عوامل فوق، عامل دیگری است، که در قالب های مختلف ظهور نموده و هدف اصلی آن دین

زدایی و تضعیف باورهای دینی است. استکبار می کوشد اعتقادات مردم تضعیف شود و به جای آن باورهای مادی گرایی و الحادی قرار گیرد. شیوه های مبارزه دشمنان علیه اسلام ناب گاهی به عنوان "اباحه گری" و روزی به عنوان "اومانیسیم" و روزی دیگر به عنوان "لیبرالیسم" و ... ظهور می نماید.

دشمنان نه تنها علیه اسلام مبارزه می کنند که حتی شیوه های بسیار مناسب را نیز ارائه می دهند. کارل مارکس می گفت: "اگر در محیطی مذهب قدرت دارد، مستقیماً با مذهب مبارزه نکنید، بلکه واژه های مذهبی را تفسیر مادی کنید و در جهت تحریف دین حرکت کنید تا راه برای محو دین و رواج ماتریالیسم هموار شود". (۶)

پی نوشت ها:

۱. ابراهیم (۱۴) آیه ۵.
۲. بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۵۰.
۳. بحارالانوار، ج ۱، ص ۶۱.
۴. تمدن اسلام و عرب، ص ۱۴۶.
۵. مرجعیت و روحانیت، ص ۴۹.
۶. حسن عاشوری، مقاله تهاجم فرهنگی و راه های مقابله با آن، ص ۳۶.

چرا رهبر جمهوری اسلامی ایران را (ولی امر مسلمین) می نامیم ؟

پرسش

چرا رهبر جمهوری اسلامی ایران را (ولی امر مسلمین) می نامیم ؟

پاسخ

الگوی اولی اسلام برای حکومت ، حکومت واحد جهانی تحت رهبری امام معصوم می باشد . در این الگو مرزهای جغرافیایی جای خود را به مرزهای عقیدتی می دهد و کشور اسلامی شامل کلیه مناطقی خواهد بود که در آن مسلمان زندگی می کند . نقش ولی فقیه در حکومت اسلامی از سوی دیگر حکومت اسلامی به معنای تدبیر امور مسلمین بر اساس قوانین دینی و رعایت مصالح شهروندان می باشد و حاکم بعنوان مجری احکام اسلامی کسی است که شرایطی ویژه را دارا است و با نبود یا از بین رفتن آن شرایط صلاحیت حکومت نیز از او سلب می گردد . این شرایط که عبارتند از : آگاهی همه جانبه و عمیق نسبت به مقررات اسلامی ، داشتن تقوا به عنوان ضامن اجرای احکام دین و رعایت مصالح مسلمین ، و شناخت کافی از مصالح اجتماعی و سیاسی ، مولفه هایی هستند که باعث هدایت جامعه اسلامی به سوی سعادت مادی و معنوی خواهند بود . نگاهی هر چند

گذرا به گذشته و حال مسلمین و مشاهده نابسامانیها , گروه بندی ها , برادر کشی ها , و عقب ماندگی های مادی و معنوی به روشنی گویای این واقعیت است که عامل اصلی بروز چنین وضعیتی , نبود پایگاه محکم بعنوان محوریت جامعه اسلامی جهت هدایت افراد , رفع اختلافات , جلوگیری از بروز فتنه ها , و خنثی سازی نقشه دشمنان بوده است . از این رو اسلام حکومت ولی عادل را بعنوان عاملی سعادت بخش و وحدت آفرین تشریح

کرده ، و آن را برای (تمام مسلمین) می خواهد . همچنان که بر اساس واقعیت های موجود ، در هیچ نقطه ای از دینا ، حکومتی اسلامی با زیر ساختهای دینی به چشم نمی خورد و تنها ، نظام جمهوری اسلامی ایران است که منطبق با نظریه دینی حکومت شکل گرفته است . این نظام برخوردار از پشتوانه بسیار محکم مردمی و سرمایه عظیم بیعت امت با رهبر می باشد .

روش عقلا در تبعیت از یک حکومت نکته دیگری که تذکر آن ضروری می نماید آن است که : مطابق رویه عقلایی و بینش عرفی مردم دنیا ، هرگاه در یک کشور حکومتی تشکیل شود و اهل تشخیص و افراد مجتمع در پایتخت ، از آن مرکز حکومت تبعیت کنند ، سایر شهرها و مناطق که گرایش به حفظ آن حکومت دارند به حمایت از آن می پردازند . بر همین اساس در نامه هائی که بین امیرمومنان و معاویه رد و بدل شده است به سئوالی از جانب معاویه برمی خوریم که می پرسد : چرا باید از شما اطاعت کنم درحالی که با شما بیعت نکردم ؟ حضرت در جواب می فرمایند : تو خلفای قبل از من راجانشین رسول الله ، و اطاعت آنها را بر همه مسلمین واجب می دانستی در حالی که فقط اهل مدینه با آنها بیعت کرده بودند ولی این منشا وجوب اطاعت بقیه افراد شده بود ، پس اطاعت از من هم بر تو واجب بوده است . البته این سخن حضرت به معنای تایید و مشروعیت بخشیدن به حکومت خلفای سه گانه قبلی

نیست و تنها بحثی جدلی و بر اساس پذیرفته های طرف مقابل می باشد . بنابراین ، با توجه به اینکه اسلام حکومت را برای همه مسلمین می خواهد و رکن اصلی این حکومت وجود اسلام شناسی عادل و زمان شناس جهت اجرای احکام دینی است ، و از طرفی در حال حاضر ، مطابق دیدگاه اسلامی ، هیچ حکومت حقی بجز جمهوری اسلامی ایران در جهان وجود ندارد و از سوی سوم تنها حکومت بر حق ، در مرکز خود برخوردار از تایید و بیعت اسلام شناسان صالح و مردم می باشد ، پس بر همه مسلمانان لازم است پیرامون محور ولایت فقیه تجمع کرده و با حمایت از نظام مبتنی بر آن به احیای مجدد تمدن اسلامی و تامین عزت مسلمین کمک نمایند . همانطور که امروزه شاهد اعلام حمایت و تبعیت بسیاری از گروه ها و شخصیت های اسلامی سراسر دنیا از ولی امر ایران بعنوان ولی امر مسلمین جهان می باشیم و از این روست که ما ولی امر خود را (ولی امر مسلمین) می دانیم . ناگفته نماند این نامگذاری ، مبتنی بر نظریه مکتبی ما و منطبق با طرح اصلی حکومت اسلامی است و منافاتی با طرح ثانوی حکومت که مستلزم وجود قانون اساسی در چارچوب یک کشور مانند ایران و رعایت قوانین بین المللی در تنظیم روابط با سایر کشورها است ندارد ، چرا که این دو طرح در طول همدیگرند نه در عرض هم که با هم تنافی پیدا کنند .

معنای اینکه اکراه در دین وجود ندارد چیست ؟

پرسش

معنای اینکه اکراه در دین وجود ندارد چیست ؟

پاسخ

دین مجموعه ای از معارف علمی که به هم پیوسته است که به آن اعتقادات می گویند ؛ و اعتقاد و ایمان از اموری است که مربوط به قلب و باطن انسان است و اجبار و اکراه در آن موثر نیست . آنچه اکراه و اجبار در آن تاثیر دارد اعمال ظاهری و حرکات بدنی است . پس عبارت [لا- اکراه فی الدین] اگر اخبار از عالم واقع و تکوین بدهد ، نتیجه آن ، این حکم دینی خواهد بود که در دین و اعتقاد اکراه راه ندارد . و اگر حکمی انشایی و تشریحی باشد ، همانطور که ادامه آیه [قد تبین الرشد من الغی] نشان می دهد ، نتیجه آن این خواهد بود که از زور و اجبار در اعتقاد و دین نهی می کند . و این آیه یکی از آیاتی است که دلالت دارد اسلام بر اساس شمشیر و زور بنا نشده است .

در قرآن خطاب به خداوند آمده : تو هستی که به هر کس بخواهی حکومت می بخشی و از هر کس بخواهی حکومت را جدا می سازی ، هر کس را بخواهی بر تخت عزت می نشانی و هر کس را اراده کنی بر خاک مذلت قرار می دهی یعنی هر کس به حکومتی می رسد و یا از حکومت ، سقوط می کند خ

پرسش

در قرآن خطاب به خداوند آمده : تو هستی که به هر کس بخواهی حکومت می بخشی و از هر کس بخواهی حکومت را جدا می سازی ، هر کس را بخواهی بر تخت عزت می نشانی و هر کس را اراده کنی بر خاک مذلت قرار می دهی یعنی هر کس

به حکومتی می رسد و یا از حکومت ، سقوط می کند خواست خدا بوده و نتیجه این سخن ، امضای تمام حکومت‌های جباران و ستمگران تاریخ از قبیل حکومت چنگیز و هیتلر و ۰۰۰ به دست خداوند می باشد ؟

پاسخ

خداوند یک سلسله عوامل و اسباب برای پیشرفت و پیروزی در این جهان آفریده است ، و استفاده از آثار این اسباب همان مشیت خداست بنابراین خواست خدا یعنی آثاری که در آن اسباب و عوامل آفریده شده است : حال اگر افراد ستمگر و ناصالحی همچون چنگیز ، هیتلر ، یزید و فرعون و مانند اینها از آن وسایل استفاده کردند و ملت‌هایی ضعیف و زبون و ترسو ، به آن تن دردادند و حکومت ننگین آنها را تحمل کردند ، این نتیجه اعمال خود آنهاست ، که گفته اند : هر ملتی لایق همان حکومتی است که دارد ولی اگر ملتها آگاه بودند و آن عوامل و اسباب را از دست جباران گرفته و به دست صالحان دادند و حکومت‌های عادلانه ای به وجود آوردند باز نتیجه اعمال آنهاست که بستگی به طرز استفاده از عوامل و اسباب الهی دارد . در حقیقت قرآن به همه افراد و جوامع انسانی هشدار می دهد که از وسایل پیروزی بهره گیرند و پیش از آنکه افراد ناصالح بر

آنها چیره شوند و مقامات حساس اجتماع را از دست آنها بگیرند آنها بکوشند و سنگرها را اشغال کنند .

زمام امر جامعه در اسلام در دست کیست و روش اسلام در حکومت کدام است ؟

پرسش

زمام امر جامعه در اسلام در دست کیست و روش اسلام در حکومت کدام است ؟

پاسخ

بنابر آیات صریح قرآن در زمان حضور رسول اکرم (ص) زمام امور جامعه اسلامی به دست مبارک ایشان بود . پس از وفات آن حضرت امامان معصوم عهده دار این وظیفه اند و در زمان غیبت امام ، مانند زمان حاضر ، مسلمانان خود باید حاکم را تعیین کنند و بی شک این تعیین بر اساس سیره پیامبر اکرم (ص) که همان روش امامت است نه پادشاهی یا امپراتوری صورت می گیرد .

در قرآن خطاب به خداوند آمده : تو هستی که به هر کس بخواهی حکومت می بخشی و از هر کس بخواهی حکومت را جدا می سازی ، هر کس را بخواهی بر تخت عزت می نشانی و هر کس را اراده کنی بر خاک مذلت قرار می دهی یعنی هر کس به حکومتی می رسد و یاز حکومت ، سقوط می کند خ

پرسش

در قرآن خطاب به خداوند آمده : تو هستی که به هر کس بخواهی حکومت می بخشی و از هر کس بخواهی حکومت را جدا می سازی ، هر کس را بخواهی بر تخت عزت می نشانی و هر کس را اراده کنی بر خاک مذلت قرار می دهی یعنی هر کس به حکومتی می رسد و یاز حکومت ، سقوط می کند خواست خدا بوده و نتیجه این سخن ، امضای تمام حکومتهای جباران و ستمگران تاریخ از قبیل حکومت چنگیز و هیتلر و ... به دست خداوند می باشد ؟

پاسخ

خداوند یک سلسله عوامل و اسباب برای پیشرفت و پیروزی در این جهان آفریده است ، و استفاده از آثار این اسباب همان مشیت خداست بنابراین خواست خدا یعنی آثاری که در آن اسباب و عوامل آفریده شده است : حال اگر افراد ستمگر و ناصالحی همچون چنگیز ، هیتلر ، یزید و فرعون و مانند اینها از آن وسایل استفاده کردند و ملتهایی ضعیف و زبون و ترسو ، به آن تن دردادند و حکومت ننگین آنها را تحمل کردند ، این نتیجه اعمال خود آنهاست ، که گفته اند : هر ملتی لایق همان حکومتی است که دارد ولی اگر ملتها آگاه بودند و آن عوامل و اسباب را از دست جباران گرفته و به دست صالحان دادند و حکومتهای عادلانه ای به وجود آوردند باز نتیجه اعمال آنهاست که بستگی به طرز استفاده از عوامل و اسباب الهی دارد . در حقیقت قرآن به همه افراد و جوامع انسانی هشدار می دهد که از وسایل پیروزی بهره گیرند و پیش از آنکه افراد ناصالح بر

آنها چیره شوند و مقامات حساس اجتماع را از دست آنها بگیرند آنها بکوشند و سنگرها را اشغال کنند .

با آنکه قرآن ندای پیروزی صالحان و پیروان ادیان الهی را سر می دهد (۱) چرا اهل باطل بر اهل حق پیروز و غالباً افراد شر بر صالحان غلبه پیدا می کنند ؟

پرسش

با آنکه قرآن ندای پیروزی صالحان و پیروان ادیان الهی را سر می دهد (۱) چرا اهل باطل بر اهل حق پیروز و غالباً افراد شر بر صالحان غلبه پیدا می کنند ؟

پاسخ

چون اهل حق مقید به عقل و دین و اصول خاصی هستند ، جز از راه شرعی و طریق صحیح به دنبال مقاصد خود نیستند . مثلاً معاویه بدون درنگ همه خراج و مالیات مصر را به عمرو بن عاص می دهد تا او رادر کار باطلی که جنگ با امیرالمومنین علیه السلام است کمک و یاری کند ، درحالیکه علی علیه السلام حاضر نیست تقاضای برادرش عقیل را مبنی بر کمک چند درهم به او که عیالات سنگینی دارد برآورده کند ، و لذا معاویه در ظاهر موفق تر است و بر علی علیه السلام غلبه می کند . جواب دیگر را از پاسخ حسین بن روح نائب خاص امام زمان علیه السلام استفاده می کنیم ؛ او به شخصی که سوال کرد : اگر حسین ولی خدا و شمر دشمن خدا بودند چرا خدا دشمنش را بر دوستش مسلط کرد ؟ پاسخ داد که : اگر انبیاء و امامان با معجزات و خوارق عاداتی که خدا در اختیار آنها قرار داده بر مخالفان پیروز می شدند مردم آنها را به خدائی می رساندند ولی خدا گاهی آنها را غالب و گاهی مغلوب و مقهور می نماید تا مردم بدانند که آنها بشری مانند خودشان هستند . و اما مراد از مثل (فان حزب الله هم الغالبون) (۲) و (لن يجعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلا) (۳) و مثل الحق

یعلو و لا- یعلی علیه آنگونه که از بعضی اخبار استفاده می شود منظور غلبه با حجت و بیان و دلیل و برهان است ، نه غلبه به ملک و سلطنت و شمشیر و سلاح . و نیز ممکن است مراد غلبه در آخرت که دار قرار و منزل ابدی است می باشد ، نه غلبه در دنیا که زودگذر و کوتاه مدت است . و در حقیقت در همین دنیا هم حق پیروز است و حسین با آنکه کشته شد و یزید در ظاهر پیروز شد ، امام حسین علیه السلام با کشته شدن خود شرف و آبروی یزید و بنی امیه را بر باد داد و امروز حسین و یارانش تمثال شرف و فضیلت و کرامت ، و یزید و پیروانش مجسمه خباثت و رذالت و مورد لعنت مردم هستند . و این خود پیروزی و غلبه امام حسین علیه السلام بر یزید در همین دنیا می باشد .

مقصود از حکومت دینی چیست ؟

پرسش

مقصود از حکومت دینی چیست ؟

پاسخ

حداقل سه معنا ممکن است از (حکومت دینی) اراده شود ؛ ۱ . حکومتی که تمام ارکان آن بر اساس دین شکل گرفته باشد . ۲ . حکومتی که در آن احکام دینی رعایت می شود . ۳ . حکومت دینداران و متدینان . این سه معنا و تفاوت آنها را با یکدیگر چنین می توان توضیح داد : طبق معنای اول ، حکومت دینی حکومتی است که نه تنها همه قوانین و مقررات اجرایی آن برگرفته از احکام دینی است ، بلکه مجریان آن نیز مستقیماً از طرف خدا منصوبند ، یا به اذن خاص یا عام معصوم منصوب شده اند چنین حکومتی (حکومت دینی) ایده آل و کمال مطلوب است ، زیرا حکومتی با این خصوصیات از پشتوانه حکم الهی برخوردار است و براساس اراده تشریحی خدا شکل گرفته است . پس حکومت رسول الله صلی الله علیه و آله و امام معصوم و نیز حاکمیت افرادی مانند مالک اشتر در زمان حضور معصوم و یا حکومت ولی فقیه جامع شرایط در عصر غیبت این گونه است . اما طبق معنای دوم لازم نیست شخص حاکم ، منصوب مستقیم یا غیر مستقیم خدا باشد . در این صورت مجری این حکومت پشتوانه الهی ندارد و دینی بودن حکومت فقط به این معناست که قوانین دینی در این حکومت رعایت می شود . حتی طبق این معنا لازم نیست تمامی قوانین حکومت برگرفته از احکام و قوانین شرع باشد بلکه کافی است که تا حدودی احکام و ارزشهای دینی در این حکومت رعایت گردد .

این شکل از حکومت در مرتبه بعد از حکومت دینی به معنای اول قرار دارد. بر اساس معنای سوم اصلا رعایت یا قوانین اسلامی هم لازم نیست بلکه همین حکومتی که مربوط به جامعه ای است که افراد آن متدین هستند چون شهروندان متدین هستند حکومت هم، مسامحتا دینی بحساب می آید. مشابه این تعبیر، تعبیر فلسفه اسلامی است که بعضی آن را (فلسفه مسلمانان) معنا می کنند یعنی فلسفه ای که در بین مسلمانان رایج است هر چند منطبق با تفکر اسلامی نباشد از این رو برای صدق این معنای سوم حکومت دینی، ضرورتی ندارد که حاکم مقید به اجرای احکام شرع باشد. و طبق این معنا همه حکومتهایی که از صدر اسلام تاکنون در مناطق مختلف جهان در جوامع مسلمانان تشکیل شده است (حکومت دینی) نامیده می شوند. شکی نیست که معنای سوم حکومت دینی طبق معیار و موازین عقیدتی ما معنای صحیح و قابل قبول نیست بلکه در نظام عقیدتی اسلام حکومت دینی است که تمام ارکان آن دینی باشد یعنی به معنای اول از معانی حکومت دینی، دینی باشد. اما معنای دوم (حکومت دینی)، در واقع (بدل اضطراری) حکومت دینی مقبول است نه اینکه حقیقتا حکومت دینی باشد یعنی در صورت عدم امکان تحقق حکومت به معنای اول به ناچار به سراغ حکومت دینی به معنای دوم می رویم. توضیح اینکه وقتی شرائط بگونه ای بود که حکومت دینی به معنای اول قابل تحقق نبود: از میان اشکال مختلف حکومت، حکومت

دینی) به معنای دوم اضطرار پذیرفته می شود برای تبیین معنای (اضطرار) به این مثال توجه کنید. از نظر فقه اسلامی، خوردن گوشت مرده حرام است. لکن اگر مسلمانی در شرائطی قرار گرفت که بخاطر گرسنگی مشرف به مرگ است و مقداری گوشت مرده در اختیار اوست. در اینجا فقهها به استناد ادله شرعی فتوا می دهند که خوردن گوشت مرده به مقداری که از مرگ نجات پیدا کند جایز است در این صورت گفته می شود چنین شخصی مضطر به خوردن گوشت مرده است. در بحث کنونی هم در شرائطی که تحقق حکومت دینی واقعی امکان ندارد مسلمانان مضطر هستند که حکومتی را تشکیل دهند که (دینی) به معنای دوم است. پس در هر شرائطی نمی توان حکومت دینی به معنای دوم را تجویز کرد همانگونه که خوردن گوشت مرده در هر شرائطی تجویز نمی شود. اگر مردم اضطرار داشته باشند در آن هنگام می توانند به حکومت دینی به معنای دوم اکتفا کنند. چرا که در حکومت دینی به معنای دوم تاحدودی احکام الهی اجرا می شود و همین اندازه بهتر از حکومتی است که مطلقاً اعتنایی به احکام الهی ندارد.

مراد از حکومت ولایی چیست؟

پرسش

مراد از حکومت ولایی چیست؟

پاسخ

عناوینی مانند حکومت اسلامی و حکومت ولایی، در میان ما دارای معنایی روشن است، زیرا ما مسلمان هستیم و حکومت را در مرحله نخست از آن خدا می دانیم؛ باید بررسی کنیم خدا چه کسی را بر ما حاکم کرده است. بدیهی است خداوند بر اساس حکمتش از ابتدای آفرینش انسان، در هر زمان شایسته ترین انسانها را به عنوان پیامبر برگزیده است و برنامه های دینی از جمله حکومت را متناسب با نیازهای بشر به او وحی کرده است. پیامبران به عنوان رهبران الهی نیز تلاش خود را در این راه به کار گرفته اند، تا با تعلیمات الهی مردم را هدایت کرده، آنها را به وظایف فردی و اجتماعی خود در زمینه های عبادی، اخلاقی و سیاسی آشنا کنند تا اینکه مردم با عمل به وظایف خود و قبول بندگی، به سعادت و کمال برسند. این امر جز در جامعه توحیدی میسر نیست. بدون تردید فلسفه بعثت انبیاء جز پیاده کردن اراده تشریحی خداوند - درباره رفتار انسانها در نظام دینی - نیست. تاریخ صدر اسلام و عملکرد پیامبر بزرگوار گواه بر این مطلب است که حکومت از آن خداوند است و انتخاب حاکم و ولی مسلمین از سوی او صورت می گیرد. خداوند پیامبر، امام و رهبران الهی را نصب می کند و مردم باتشخیص آنها موظفند رهبری آنها را پذیرا باشند. حکومت، حق الهی در چنین حکومتی ولایت و حکومت از آن خداست اعتقاد به چنین حکومتی برخاسته از جهان بینی

توحیدی است؛ طبق جهان بینی اسلامی تمام جهان و سراسر هستی ملک طلق خداست تصرف در آن بدون اذن او روا نیست. انسان بدون اجازه خدا حتی حق تصرف در خویشتن را ندارد، تا چه رسد به تصرف در دیگران؛ با چنین اعتقادی، تنها کسانی حق حکومت دارند که از سوی خداوند منصوب باشند. این افراد انبیای الهی و ائمه علیهم السلام هستند که مستقیماً با اذن خدا بر مردم ولایت دارند و در زمان غیبت، نایبان امام زمان علیه السلام با شرایطی خاص و به طور غیر مستقیم از سوی خداوند برای ولایت برگزیده می شوند. مردم وظیفه دارند آنها را بشناسند (کشف کنند) و برای اجرای اسلام از آنها پیروی کنند، بنابراین، در نظام سیاسی اسلام حکومت از آن خدا و منصوبین مستقیم و غیر مستقیم اوست و از آن به حکومت ولایی تعبیر می شود.

چرا نظریه ولایت فقیه، تنها شکل حکومت دینی تلقی می شود؟

پرسش

چرا نظریه ولایت فقیه، تنها شکل حکومت دینی تلقی می شود؟

پاسخ

ابتدا ببینیم نظریه ولایت فقیه در بردارنده چه پیامی است. آنچه به طور خلاصه درباره ولایت فقیه می توان گفت این است: در زمانی که امام معصوم حاکمیت ندارد، فقهایی که با شرایطی خاص از طرف معصومین علیهم السلام به حاکمیت نصب شده اند، عهده دار اداره جامعه بر اساس اسلام می شوند. دو ویژگی حکومت می دانیم که هر تشکیلات حکومتی اهدافی از قبیل: تامین نیازمندیهای شهروندان، برقراری امنیت داخلی، برقراری روابط با کشورهای دیگر که تضمین کننده منافع ملی است و غیره را تعقیب می کند؛ پس باید هر حکومتی دو ویژگی را دارا باشد؛ یکی راه رسیدن به این اهداف را بداند و در این راستا جامعه را آن چنان اداره کند که این اهداف تحقق یابند؛ دیگر اینکه مورد اعتماد مردم باشد، یعنی شهروندان مطمئن باشند در سایه این حکومت، آبرو، جان و مالشان حفظ می شود. هر انسانی - با هر عقیده - این دو ویژگی را شرط لازم حکومت می داند و انتظار دارد سردمداران حکومت به این دو شرط جامعه عمل بپوشانند. اگر حکومتی دینی باشد، باید در کنار اهداف مذکور، هدف دیگری را نیز در نظر داشته باشد و آن آماده کردن زمینه رشد و ترقی معنوی شهروندان است. این هدف برای حکومت دینی از چنان اهمیتی برخوردار است که اهداف دیگر تحت الشعاع آن قرار می گیرند؛ به عبارت دیگر این هدف اولویت اول را در نظام اسلامی

دارد. حال با توجه به تمایز حکومت دینی از حکومت‌های دیگر، چه کسی باید رهبری این حکومت را که برآورنده اهداف فوق است، بر عهده بگیرد؟ شرایط حاکم دینی از آن رو که در حکومت دینی، اداره جامعه بر اساس قوانین اسلامی است، آن کس که در راس قدرت قرار دارد، باید آگاهی کافی به قوانین اسلامی داشته باشد، تا در جریان اداره اجتماع از این قوانین سرپیچی نشود. این آشنایی باید در حد اجتهاد باشد. بنابراین، اولین شرط حاکم دینی، اجتهاد در فقه است. ضرورت این شرط بسیار روشن است؛ زیرا هر کس مجری قانون شد، باید کاملاً از آن آگاهی داشته باشد، و در میان مسلمانان، فقها بیشترین اطلاع و آگاهی را از قوانین شرعی و دینی دارند. دومین شرط، تقوا و صلاحیت اخلاقی است؛ زیرا اگر حاکم از تقوا برخوردار نباشد قدرت، او را تباه می‌کند و ممکن است منافع شخصی یا گروهی را بر منافع اجتماعی و ملی مقدم دارد. برای حاکم - در هر نظام - درستکاری و امانت داری شرط است، تا شهروندان با اطمینان و اعتماد زمام امور را بدو بسپارند، ولی برای حاکم دینی، تقوا و درستکاری در حد اعلا ضروری است. سومین شرط، آگاهی و اهتمام به مصالح اجتماعی است؛ یعنی کسی که حاکم مردم است، باید بداند در چه اوضاعی جامعه را اداره می‌کند. او باید روابط بین‌المللی را بداند و دشمنان و دوستان داخلی و خارجی را تشخیص دهد.

اینها مهارتهایی است که برای هر حاکم لازم است و گرنه او در تدبیر جامعه با مشکلات فراوانی روبرو خواهد شد. ممکن است سایر شرایط مذکور در غیر فقیه موجود باشد، ولی شرط فقاقت، ما راملزم می دارد حاکم شرعی، فقیه جامع شرایط باشد. باید گفت شرایط مذکور برای حاکم دینی، مورد تاکید پیشوایان دینی است. حضرت علی علیه السلام می فرماید: (ایها الناس ان احق الناس بهذا الامر اقواهم علیه و اعلمهم بامر الله فيه)؛ (۱) ای مردم شایسته ترین مردم برای حکومت کسی است که از دیگران تواناتر و به دستور خدا در امر حکومت داناتر باشد. (با توجه به شرایط مذکور ما مدعی هستیم حکومت مشروع از دیدگاه ما فقط ولایت و حکومت فقیه است.

آیا انتخابات دو مرحله ای چیزی شبیه (اهل حل و عقد) در نظام سیاسی اهل سنت است؟

پرسش

آیا انتخابات دو مرحله ای چیزی شبیه (اهل حل و عقد) در نظام سیاسی اهل سنت است؟

پاسخ

آنچه اهل سنت درباره (اهل حل و عقد) می گویند فقط برای تعیین خلیفه است، اما انتخابات غیر مستقیم و چند مرحله ای مورد نظر ما، نظریه ای عام تر است که برای هر منصبی - از رئیس جمهور گرفته تا وزیر و قضات و حتی شهردارها و هر کس که بخواهد در منصبی قرار بگیرد - قابل اجراست؛ یعنی طبق این روش، متخصصان هر صنف، باید به اصلح رای بدهند. توضیح آنکه نحوه شناسایی و انتخاب بهترین فرد برای یک کار مشخص، این گونه می تواند باشد که ابتدا مردم، معتمدان محل را انتخاب کنند؛ چون مردم در طول سالهایی که با آنها زندگی کرده اند، خصوصیات آنها را می شناسند. بعداً معتمدان، متخصصان را معرفی کنند، زیرا آنها مورد وثوق مردم هستند و بی دلیل سخن نمی گویند. سپس خود متخصصان، افراد را از لحاظ تخصص، مهارت، تعهد و اهمیت کار درجه بندی می کنند و بهترین ها را معرفی می نمایند. پس کسانی که امتیاز بالاتری دارند، بر کاری سپرده می شوند که در درجه اول اهمیت است؛ مثلاً در کارهای عمران و شهرسازی، باید امتیاز بالا برای وزیر مسکن باشد، بعد مدیر کل مسکن در استان، و همین طور پستهای پایین تر.

مسائلی که مربوط به نظام اجتماعی است باید دوش به دوش اجتماع رشد کند بنابراین قانون قصاص که در هزار و چهار صد سال پیش از این پیاده می شد نباید در اجتماع امروز عملی شود

پرسش

مسائلی که مربوط به نظام اجتماعی است باید دوش به دوش اجتماع رشد کند بنابراین قانون قصاص که در هزار و چهار صد سال پیش از این پیاده می شد نباید در اجتماع امروز عملی شود

پاسخ

این ادعا در برابر توسعه وحشتناک جنایات در دنیای امروز و آمار کشتارهای میدانهای نبرد و غیر آن ادعای بی ارزشی است و به فرض که چنین دنیایی به وجود آمد اسلام هم قانون عفو را در کنار قصاص گذارده و هرگز قصاص را راه منحصر معرفی نکرده است مسلما در چنان محیطی خود مردم ترجیح می دهند که قاتل را عفو کنند اما دردنیای کنونی که جنایاتش تحت لفافه های گوناگون قطعا از گذشته بیشتر و وحشیانه تر است حذف این قانون جز اینکه دامنه جنایات را گسترش دهد اثری ندارد .

نیاز جامعه به مقرراتی برای پدیده های نوظهور , چگونه رفع می شود ؟

پرسش

نیاز جامعه به مقرراتی برای پدیده های نوظهور , چگونه رفع می شود ؟

پاسخ

برای اینگونه مقررات اصول و قواعدی پیش بینی شده که مقامات صلاحیتدار (امام معصوم و ولی فقیه) می توانند بر اساس آنها مقررات لازم را وضع کنند و به اجرا درآورند .

آیا نظام اجتماعی اسلام بر اساس رای اکثریت است ؟

پرسش

آیا نظام اجتماعی اسلام بر اساس رای اکثریت است ؟

پاسخ

ملاک اسلام حق و پیروی عملی و نظری از حق است نه رای اکثریت . از این رو میان اهداف نظام اسلامی با اهداف نظام های به اصطلاح دموکراتیک تفاوت فاحش وجود دارد . هدف نظام اسلامی سعادت حقیقی انسان می باشد که منطبق بر عقل است . به این معنا که از انسان می خواهد اعتدال پیشه کند و به اندازه هر یک از قوای جسمانی و روحانی به آنها بها دهد . به همین دلیل بر اساس مراعات عقل پیرو حق , قوانین خود را وضع نموده است . اما هدف اجتماع مدنی روزگار معاصر استفاده هر چه بیشتر از لذات مادی است . از این رو هر چه را میل و احساسات تجویز کند , گرچه مخالف با عقل باشد , خوب و پسندیده است .

اگر نظام اجتماعی اسلام , نظام پویا و کامل است , چرا امروزه قابل اجرا نیست ؟ و در مقابل نظام های اجتماعی دموکراتیک , نظامی عقب افتاده است که نه سعادت فرد را تامین می کند و نه سعادت جمع را ؟

پرسش

اگر نظام اجتماعی اسلام، نظام پویا و کامل است، چرا امروزه قابل اجرا نیست؟ و در مقابل نظام های اجتماعی دموکراتیک، نظامی عقب افتاده است که نه سعادت فرد را تامین می کند و نه سعادت جمع را؟

پاسخ

اولاً؛ تاریخ گواه آن است که بعد از بعثت پیامبر اکرم (ص) به این سو روز به روز تعداد مسلمانان افزوده شده به گونه ای که بنابر یک آمار رسمی اسلام اولین دین به لحاظ افراد است و بنابر آماری دیگر دومین دین بزرگ جهان است. بنابراین اگر اسلام قابل اجرا نبود یا به درد جوامع جدید نمی خورد باید دست کم چندین قرن پیش از این مضمحل شده بود. ثانیاً؛ حتی اگر بپذیریم اوضاع و شرایط جوامع کنونی به گونه ای است که نمی توان اسلام را در آن پیاده کرد باز به لحاظ منطقی نمی توان نتیجه گرفت که اسلام باطل یا ناقص یا ناتوان است. بلکه عدم قابلیت به جوامع برمی گردد نه به اسلام. به بیان دیگر اسلام هم مانند سایر نظام های دینی و انسانی، نیازمند شرایط مناسب است. در ضمن آنکه عدم پایداری برخی ملل یا افراد مسلمان را نمی توان به پای اسلام گذاشت.

چرا اعتقاد به ولایت تکوینی برای اولیاء خدا منافاتی با توحید در خالقیت و ربوبیت ندارد؟

پرسش

چرا اعتقاد به ولایت تکوینی برای اولیاء خدا منافاتی با توحید در خالقیت و ربوبیت ندارد؟

پاسخ

زیرا قائل شدن به ولایت تکوینی برای اولیاء الهی بمعنای خالقیت و ربوبیت استقلالی برای آنها نمی باشد. لذا منافاتی با توحید ندارد، چنانکه ولایت تشریحی پیامبر (ص) و ائمه اطهار (ع) منافاتی با ربوبیت تشریحی الهی ندارد، زیرا از طرف خدای متعال و با اذن الهی است.

چند درصد قوانین اسلام در حال حاضر اجرا می شود؟ حکومت ما اسلامی است، چرا قوانین غیر اسلامی اجرا می شود؟

پرسش

چند درصد قوانین اسلام در حال حاضر اجرا می شود؟ حکومت ما اسلامی است، چرا قوانین غیر اسلامی اجرا می شود؟

پاسخ

در حال حاضر هر جا به قانون نیاز باشد، ابتدا در مجلس شورای اسلامی قانون گذاری انجام می گردد، سپس برای روشن شدن انطباقش با قوانین اسلام و قانون اساسی، در شورای نگهبان بررسی می شود. اگر منطبق با قانون اساسی و مطابق با شرع اسلام شد، مورد قبول واقع می شود و برای اجرا آماده می گردد.

بنابراین فعلا همه قوانین کشور که از طرف شورای نگهبان تأیید می شود، اسلامی است؛ بلی ممکن است در مواردی معجزی قانون، آن را خوب اجرا نکند که باید جلوگیری کرد.

اگر قانونی را سراغ دارید که بر خلاف اسلام است، بنویسید تا بررسی گردد، ولی در اجرای قوانین ما هم قبول داریم که برخی درست و صحیح اجرا نمی شود. البته مسئولان رده بالای کشور دغدغه اجرای صحیح احکام اسلامی را دارند، ولی تمامی مسئولان تا رده های پایین همه باید این دغدغه را داشته باشند تا موفقیت ها بیشتر باشد. در حال حاضر نمی توان انتظار داشت جامعه آرمانی (که در آخر الزمان و به دست حضرت مهدی (عج) وعده داده شده است) پیاده شود. در هر حال کاستی و کمبود هایی وجود خواهد داشت. مهم آن است تا جایی که امکان دارد کاستی ها برطرف شده و به سوی اجرای هر چه بهتر احکام و قوانین اسلامی در در جامعه گام بردارد. در این راه هر کسی در حد و اندازه خود وظیفه دارد و نباید از سعی و تلاش دست

کشد یا ناامید باشد.

رهبری و زمامداری، به چه شرطی ملکوتی است و به چه شرطی ظلمانی؟

پرسش

رهبری و زمامداری، به چه شرطی ملکوتی است و به چه شرطی ظلمانی؟

پاسخ

این امر (رهبری و زمامداری) یک سگّه دو چهره است که هر دو چهره آن در کلمات ائمه طاهرين (ع) و سخنان علمای دین تبیین شده است:

اول: چهره ملکوتی و نورانی که همان خلافت و جانشینی خداوند بر روی زمین است: «السُّلْطَانِ ظَلَّ اللهُ فِي الْأَرْضِ يَاوِي إِلِيهِ كُلِّ مَظْلُومٍ» (بحار ۷۲/۳۵۴)؛ [سلطان سایه خدا در روی زمین است که پناهگاه هر مظلومی است].

دوم: چهره مُلکی و ظلمانی که در کلمات امیر المؤمنین (ع) از آن به «عِفْطَه عِزِّ» (نهج البلاغه، خطبه ۳ (شقشقیه)، بند ۱۸)، «عراقِ خنریرِ فی یدِ مَجْدُومٍ» (همان، حکمت ۲۳۶، بند ۲) و مانند آن تعبیر شده است.

اگر زمامدار جامعه طغیانگر باشد و بخواهد با دام زعامت به مطامع حیوانی و شهوانی خود برسد، حکومت او نازلتر از آب بینی بز و پست تر از استخوان خوک در دست بیمار مبتلا به خوره است. اما اگر رهبری جامعه، پرخاشگر علیه ظلم و طغیان و خاضع در پیشگاه حق و برهان باشد و بخواهد مجری احکام الهی و پیاده کننده سنتهای او و احیا کننده جامعه بشری و انسانهای حق طلب گردد: «إِلَّا أَنْ أُقِيمَ حَقًّا أَوْ أُدْفَعَ بَاطِلًا» (نهج البلاغه، خطبه ۳۳، بند ۲)، زمامداری او خلافت خداوند و خود وی خلیفه حق خواهد بود.

در یک جامعه اسلامی صلاح مملکت مهم است و ارجعیت دارد یا صلاح و اجرای دستورات اسلامی؟

پرسش

در یک جامعه اسلامی صلاح مملکت مهم است و ارجعیت دارد یا صلاح و اجرای دستورات اسلامی؟

پاسخ

دلسوزی، احساس مسؤولیت و تعهد شما نسبت به اسلام و احکام شرع مبین، قابل تحسین و تقدیر است. و موجب برکت و افتخار نظام و کشور، و پشتوانه محکمی برای استمرار و داوم و بقاء نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران، و اجرای احکام حیات بخش اسلام است.

سؤال شما نشانگر آن است که جنابعالی نسبت به اجرای قوانین اسلامی بسیار حساس هستید، و نیز به مصالح کشور و جامعه هم علاقه مندید، و گویا برای شما مسأله ای این چنین که بین مصلحت اسلام و جامعه تعارض وجود دارد، بوجود آمده است. و حال آنکه چنین تعارضی در صورت اجرای احکام اسلام مشاهده نمی شود، چرا که اسلام در شرایط متفاوت اجتماعی و موقعیت های گوناگون، احکام متفاوت و دستورات متناسب با همان شرایط را دارد.

به عنوان مثال شما می بینید که در دوران ۱۳ ساله حضور حضرت محمد (در مکه، ایشان به ترویج و تبلیغ دین پرداختند، و آیات نازل شده قرآن در این دوره سیزده ساله نیز مربوط به اعتقادات اسلامی، توحید معاد، قیامت و ... می باشد. ولی زمانی که حضرت به یثرب (مدینه) مهاجرت فرمود، نسبت به تشکیل حکومت و اجرای احکام و مقررات دین اقدام فرمود. آیات نازل شده در مدینه نیز بیشتر به جهاد و جنگ و احکام عملی مربوط است. امیرالمؤمنین (پس از رحلت پیامبر) به مدت ۲۵ سال سکوت فرمود و نسبت به احقاق حق خودش اقدام نفرمود. چون طلب حق ایشان موجب می شد اصل و اساس جامعه اسلامی، و در نهایت دین

متلاشی بشود. امام حسن (ترجیح داد با معاویه، شریرترین عنصر زمان، پیمان صلح ببندد. و امام حسین (شهادت را برگزید، و امام صادق) کرسی تدریس و درس را بر مبارزه اولویت داد؛ و ...

ملاحظه می کنید که امامان ما هر کدام در شرایطی متفاوت، متناسب با همان شرایط به وظایف خودشان عمل کرده اند. در احکام اسلامی نیز چنین مواردی مشاهده می شود؛ مثلاً نماز خواندن در سفر قصر می شود. اگر آب برای بدن ضرر داشته باشد یا پیدا نشود، باید تیمم گرفت، و وضو گرفتن در این شرایط اگر چه حکم الهی است، تعطیل می شود. روزه گرفتن بر انسان مریض و مسافر و... واجب نیست، و اگر مسافر روزه بگیرد، مرتکب حرام شده است. و اگر انسان بدون دلیل موجه روزه بخورد نیز مرتکب فعل حرام شده است. امام خمینی (می فرمود: "تا یک نفر و یک خانه باقی بماند جنگ را ادامه خواهیم داد." ایشان فرمان حضور در جبهه و مقابله با بعثی ها را صادر می فرمود، ولی در سال ۶۷ با شرایطی که پیش آمده بود، فرمود: "جام زهر را هر چند که تلخ است، سر می کشم."

بنابراین بین مصلحت جامعه اسلامی و اجرای احکام و قوانین شرع مقدس تعارضی وجود ندارد، و باید در هر شرایطی به همان وظیفه ای که مقرر شده است عمل کرد، و گرنه نه تنها خلاف مصلحت جامعه است بلکه دستور الهی نیز اجرا نشده است.

اگر مسافری روزه بخورد، آیا دستور خدا را که فرموده است: "کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم" زیر پا گذاشته است؟ خیر. اگر روزه بگیرد،

حکم دیگر خدا را زیر پا گذاشته است که روزه را بر مسافر جایز ندانسته است.

بنابراین انسان مسلمان و مؤمن، باید تلاش کند تا در شرایط گوناگون اجتماعی و تاریخی، وظیفه خودش را تشخیص دهد، و به آن عمل کند، و از جزم گرایی و مطلق گرایی بی منطق اجتناب ورزد.

اوصاف جامعه اسلامی و کارگزاران آن از دیدگاه قرآن چیست

پرسش

اوصاف جامعه اسلامی و کارگزاران آن از دیدگاه قرآن چیست

پاسخ

با مقایسه جامعه اسلامی با جامعه غیر اسلامی ویژگی های جامعه اسلامی و کارگزاران آن مشخص می شود.

این ویژگی ها عبارتند از:

۱. حاکم در جامعه اسلامی بی واسطه یا با واسطه از جانب خدا منصوب می شود. (نساء، ۶۰ و ۵۹)

۲. در جامعه اسلامی قانون الهی که قرآن و معصومان بیان کرده اند رسمیت دارد و اجرا می شود. (انعام ۵۷؛ نساء، ۶۵؛ احزاب ۳۶)

۳. جامعه اسلامی بر اساس توحید شکل گرفته است و توحید به همه معانی و اقسام آن بر جامعه حاکم است (نساء، ۶۰؛ نحل ۳۶؛ نور، ۵۵)

۴. در جامعه اسلامی عدالت اجتماعی حاکم است نه ظلم و تبعیض

۵. در جامعه اسلامی از عقل و شریعت پیروی می شود، نه از شهوت و خواست اکثریت (جاثیه ۱۸؛ شوری ۱۵؛ ص ۲۶؛ مائده ۴۹)

۶. در جامعه اسلامی امنیت در تمام زمینه ها برقرار است (نور، ۵۵)

۷. معیار گزینش کارگزاران در جامعه اسلامی تعهد و تخصص (تقوا و کاردانی است (یوسف ۵۵)

۸. معیار برتری در جامعه اسلامی تقوا و سایر ارزش های انسانی است نه زر و زور و تزویر. (حجرات ۱۳)

...و

آن چه بیان شد، بخشی از ویژگی های جامعه اسلامی و کارگزاران آن است در جامعه ایدآل اسلامی همه این ویژگی ها تحقق می یابد و آن در زمان ظهور امام زمان غ است که قرآن کریم وعده تحقق چنین روزی را داده است (نور، ۵۵؛ توبه ۳۲؛ صف ۸)

جامعه اسلامی چه ویژگی‌هایی دارد؟

پرسش

جامعه اسلامی چه ویژگی‌هایی دارد؟

پاسخ

{عبارت «جامعه اسلامی» در دو معنی به کار می رود:

الف) جامعه اسلامی در مقام تعریف و به عبارت دیگر جامعه اسلامی به نحو ما تقدم (Apriovi) دارای ویژگی های زیراست:

۱- خلوص؛ در این نگرش جامعه اسلامی خالی از هر گونه شائبه غیردینی و غیر الهی مورد توجه قرار می گیرد.

۲- کمال؛ در این چشم انداز جامعه اسلامی در بالاترین حد کمال و برترین آفاق آرمانی لحاظ می شود.

۳- نفی درجات و مراتب؛ خلوص و کمال جامعه دینی در مقام تعریف نافی وجود مراتب و درجات است؛ یعنی دیگر جامعه ای اسلامی تر یا کمتر اسلامی نداریم. زیرا در مرحله اول نگاه ما به جامعه ای است که تمام ابعاد و جوانب اسلام به بهترین شکل و در تمام زوایای آن، بر جامعه و بر همه آحاد آن حاکمیت دارد.

۴- در چنین جامعه ای هرگز تعارض و تضاد و اصطکاک وجود ندارد.

ب) جامعه اسلامی در مقام تحقیق یا جامعه اسلامی پسینی (A Postriovi):

در این نگرش توجه ما معطوف به جامعه ایده آلی که اسلام با آن همه معارف عظیم و سعادت بخش خود بشریت رابه سوی آن می خواند، نیست، بلکه توجه به جوامعی است که نام اسلامیت را بر خود نهاده اند؛ در واقع جامعه مسلمان در این استعمال تفاوت های بسیاری با نگرش نخست وجود دارد؛ از جمله:

۱- عدم خلوص؛ در این جامعه ناخالصی های غیراسلامی نیز وجود دارد، زیرا:

اولاً؛ همه مسلمان نیستند،

ثانياً؛ همه مسلمانان کاملاً دین گرا نیستند، به ویژه در مسائل سیاسی و اجتماعی،

ثالثاً؛ همه دین گرایان خالی از هواهای نفسانی آمیخته به گرایش های دینی نیستند،

رابعاً؛ افراد خالص نیز همه دین شناسی واحدی ندارند و یا در شناخت مسائل اجتماعی و تطبیق آن بر اسلام یکسان اندیش

۲- عدم کمال؛ در چنین جامعه ای چون به انسان ها و افراد تشکیل دهنده آن توجه می شود، نقص آنها در دو ناحیه موجب نقص جامعه دینیمی شود: نقص در معرفت دینی و نقص در میزان تعهد و التزام به دین.

۳- وجود مراتب؛ با توجه به مسائل فوق جوامع اسلامی دارای مراتب خواهند شد؛ یعنی یکی اسلامی تر است و دیگری کمتر اسلامی خواهد بود. هر اندازه ناخالصی های رنگارنگ در یک جامعه کمتر و میزان درک و شناخت و تعهد دینی افزون تر باشد، جامعه دینی تر است.

۴- وجود تعارض و اصطکاک.

با توجه به نقائص و ناخالصی های یاد شده در جامعه اسلامی ممکن است تعارضات و کشمکش هایی رخ دهد. البته این دیگر ربطی به اسلام ندارد و تابع عوامل دیگری است. به هر حال این تعارضات عمدتاً ناشی از دو چیز است: تفاوت در شناخت و معرفت و تفاوت در احوال و امیال.

در صورتی که اختلاف صرفاً ناشی از عامل اول باشد و مؤلفه دوم هیچ دخالتی در آن نداشته باشد، چنین اختلافاتی سودمند و برای رشد و کمال جامعه مؤثر است، هر چند ممکن است آفت هایی نیز در پی داشته باشد ولیاگر عنصر دوم در کار باشد، بسیار خطرناک و مضر است و باید به شدت با آن مبارزه کرد و مبارزه با آن نیز بدون خودسازی و ریشه کن کردن هواهای نفسانی و تسلیم بی چون و چرا در برابر رضای حق تعالی و پذیرش هنجارها و چارچوب های قوانین الهی ممکن نیست. نتیجه آن که: آنچه شما از آن یاد کردید، مربوط به جامعه اسلامی به معنای اول است و آنچه در جامعه می نگرید، مربوط به معنای دوم است. اکنون تلاش بسیاری برای هر چه نزدیک تر شدن وضعیت جامعه به

معنای اول لازم است. البته این کار فوق العاده دشوار، ولی بسیار گرانبها است.

در وضعیت کنونی بهترین راه برای سالم ماندن از آفات جناح گیری آن است که شخص از تعلقات جناحی فاصله بگیرد و با رعایت تقوا و با بررسی و مطالعات دقیق به داوری پردازد و نسبت به افراد و جناح ها دیدگاهی منطقی اتخاذ نماید، نه آن که صرفاً طرفدار یک طرف بشود و حتی از امور منفی آنان دفاع کند و مخالف جریان دیگری شود و حتی نقاط مثبت آنان را منفی تفسیر کند. از طرف دیگر سالم ماندن در گرایش های اجتماعی نیازمند پشتوانه اینیرومند از نظر فکری و حجیت و اعتبار دینی است. بنابراین بهترین راه، توجه دقیق به رهنمودهای ولی فقیه و گام برداشتن در جهتی است که از جانب او ترسیم می شود. باید او را در مسائل مورد اختلاف فصل الخطاب قرار داد. }

جامعه بدون امام و با امام چه تفاوتی دارد به عبارتی از ابعاد مختلف (اخلاقی اجتماعی و...) چه آثاری بر حضور امام در جامعه مترتب است ؟

پرسش

جامعه بدون امام و با امام چه تفاوتی دارد به عبارتی از ابعاد مختلف (اخلاقی اجتماعی و...) چه آثاری بر حضور امام در جامعه مترتب است ؟

پاسخ

برای پاسخ به سؤال فوق ابتدا معنی امام روشن می شود، سپس به پاسخ می پردازیم. تعریفی که علمای شیعه از امام دارند چنین است: امامت ریاستی است عمومی هم در امور دینی هم در امور دنیایی ۱ از نظر اعتقادی نیز شیعه امامت را لطف خداوند به بندگان خود می داند، از این رو خواجه نصیر طوسی در بخش کلام کتابش گفته است «الامام لطف» ۲ که معنای این سخن آن است که امامت نیز نظیر نبوت از مسایلی است که باید از طریق وحی و تعیین الهی باشد.

امام صادق(ع) نیز در شرح موقعیت امام عبارات روشنی را بیان داشت و فرمود: امامت میثاقی است بین خدا و انسان. ۳ و آن که بمیرد و امام خود را نشناسد همچون کافر مرده است. ۴

چنین امامی؛ از نظر اعتقادی دو نوع ولایت بر جامعه دارد

۱) ولایت تکوینی که مضمون روایت «لولا الحجة لساخت الارض اهلهما؛ اگر زمین از حجت خدا خالی باشد زمین اهل خودش را در خود فرو می برد» ۵، بنابراین زندگی موجودات عالم به زنده بودن امام(ع) است.

۲) ولایت تشریحی امام(ع) است که ولایت تشریحی امام از جنبه های مختلف اخلاقی، اجتماعی، سیاسی و ... است که مضمون آیات ابتدایی سوره مؤمنون در سایه عمل و اطاعت از ولایت تشریحی آنان حاصل می شود تا انسان وارث بهشت شود «اولئك هم الوارثون الذين يرثون الفردوس هم فيها خالدون» ۶

اما از نظر اخلاقی: همان طور که هدف بعثت رسول خدا(ص) تکمیل مکارم و

فضایل اخلاق معرفی شده ائمه اطهار(ع) نیز سعی داشتند فضایل و حسنه نفسانی و روش اکتساب آنها را تعلیم دهند چنانکه بخش وسیعی از روایات و احادیث باقی مانده از آنان در زمینه مسایل اخلاقی است و وجود امام (ع) نیز بهترین الگو برای جلوگیری از افراط و تفریط های مسایل اخلاقی است. بنابراین تکامل روحی و معنوی تنها در پرتو وجود امام(ع) انجام می گیرد.

اما از نظر سیاسی و اجتماعی: شهید مطهری می نویسد: مسأله امامت را اگر از وجهه های اجتماعی و سیاسی یعنی از وجه حکومت و رهبری در نظر بگیریم نظیر عدل است یعنی داخل در حوزه امور ایمانی است و اگر از جنبه معنوی بنگریم یعنی از آن نظر که امام به اصطلاح احادیث حجت خدا و خلیفه الله است رابطه معنوی میان هر فرد مسلمان و انسان کامل هر زمان ضروری است، جز مسایل ایمانی است. ۷.

وظیفه و شؤون امام (ع) از نظر اجتماعی و سیاسی با توجه به کتاب الحججہ اصول کافی چنین بیان شده است که امام(ع) علاوه بر دادن مواد تفکر، روش فکر کردن و نجات انسانها از اسارت های فکری، عوامل محیطی تعصب، تقلید و هوسهای نفسانی، شأن رهبری جامعه را نیز به عهده دارد به عبارتی هم به لحاظ اینکه فهم او از دین کامل است هم دارای مرجعیت دینی برای هدایت معنوی جامعه است و هم دارای رهبری سیاسی برای اداره جامعه؛ گرچه ممکن است در اداره جامعه کسی را از طرف خدا اذن دهد یا منصوب کند.

وجود امام در جامعه شرط اصلاح و رفاه مردم است زیرا آنکه ستمکار را از ستم باز می دارد

مردمان را ایمان و عبادت و دادگستری می آموزد و به نگهداشت امور اجتماعی تشویق می کند امام است چنانکه امام صادق(ع) فرمود: امام(ع) برای مردم شاهد است و باب الله و راه به سوی خدا و مفسر وحی او دارای قدرت معجزه و استدلال محکم است و همچون ستارگان برای ساکنان آسمانها برای حفظ و هدایت مردم این زمین به امامت برگزیده شده است، آنان شبیه کشتی نوح هستند، هرکس بدانها دست یابد رستگار می شود و به ساحل نجات می رسد. ۸.

در روایتی دیگر از امام صادق(ع) نقل شده است که خداوند هدایت روحانی مردم را به آنان تفویض کرده است مردمی که باید همیشه چنین رهبر و هادی را داشته باشند حتی اگر دو نفر در روی کره زمین باقی بمانند یکی از آن دو به خاطر نیاز به ارشاد و هدایت امام می شود. ۹.

منابع:

۱. قواعد المرام، ص ۱۷۴؛ تمهید الاصول ۲۴۸؛ باب حادی عشر ص ۳۹.

۲. کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، ص ۳۸۴.

۳. اصول کافی، ج ۱، ص ۳۱۸ کتاب الحججه.

۴. همان، ص ۴۶۲.

۵. بحار الانوار، ج ۱۶/۲۱۰.

۶. مؤمنون، ۱۱.

۷. امامت و رهبری، ص ۹۲.

۸. کافی ج ۱/۲۰۷ به بعد رساله اعتقادات صدوق.

۹. کافی ج ۱/۲۰۵ به بعد کتاب الحججه.

با توجه به اینکه هر حکومت دینی نیاز به یک قرائت دارد و قرائت آن همان است که در عهدنامه مالک اشتر آمده است چرا تدریس این عهدنامه در دانشگاههای کشور ممنوع است.

پرسش

با توجه به اینکه هر حکومت دینی نیاز به یک قرائت دارد و قرائت آن همان است که در عهدنامه مالک اشتر آمده است چرا تدریس این عهدنامه در دانشگاههای کشور ممنوع است.

پاسخ

در پاسخ به این سؤال گفتنی است:

اولاً نه تنها هیچ منعی برای تدریس عهدنامه مالک اشتر و سایر منابع و متون معتبر اسلامی در دانشگاه ها و سراسر مراکز فرهنگی و... در ایران وجود ندارد، بلکه نظام اسلامی نشر و ترویج معارف و آموزه های اصیل اسلامی را یکی از اهداف و وظایف اصلی خود می داند. برای اثبات این موضوع کافی است به صحبت های حضرت امام یا مقام معظم رهبری مراجعه نمایید. به عنوان نمونه ایشان در دیدار رئیس جمهور و هیئت وزیران، فزاهای متعددی از جملات امام علی(ع) را درباره چگونگی حکومت داری و وظایف مسئولین بیان نموده و با اشاره به بخش هایی از نامه حضرت علی(ع) به مالک اشتر و تأکید ایشان بر لزوم آبادانی جامعه و ایجاد رفاه برای مردم و بهره گیری از توانایی ها و نشاط آنان، خاطرنشان کردند: «حضرت علی(ع) شرط آبادانی دنیا و جامعه را کنترل و مراقبت مسئولان و مدیران می داند، زیرا امور کشور و مردم به دست آنان است» (روزنامه همشهری، ۲۱/۸/۸۳).

در هر صورت اگر موردی سراغ دارید که چنین موضوعی ممنوع است به صورت مستند با ذکر دانشگاه و بقیه خصوصیات بیان نمایید تا بررسی شود. البته منکر این موضوع نیستیم که شاید در برخی مناطق کشور به دلیل پرهیز از دامن زدن به اختلافات مذهبی، مسئولین دانشگاه چنین تصمیم گرفته باشند ولی به هیچ وجه کلیت ندارد.

ثانیا،

هر چند به صورت دقیق منظور از «قرائت» در سؤال مشخص نیست که آیا مراد از آن تعریف حکومت دینی است یا منابع آن و... اما باید به این نکته توجه داشت که تعدد قرائت‌ها در مورد حکومت دینی به هیچ وجه صحیح نیست و حکومت دینی با معیارها، ضوابط و ویژگی‌های خاصی امکان پذیر بوده و براساس آن تعریف می‌شود (حکومت دینی، حمید رضا شاکرین، مجموعه پرسش‌ها و پاسخ‌ها، ج ۸، انتشارات پارسایان، ۱۳۸۲).

ثالثاً، حکومت دینی به دلیل گستردگی اهداف، وظایف و کارکردهای خویش، در قانونگذاری، اجرا و اداره و رهبری جامعه، از منابع متعددی نظیر قرآن، روایات و سیره معصومین (ع) عقل و دستاوردهای بشری، براساس ضوابط مشخص و معین بهره می‌گیرد. از این رو ضمن ارزشگذاری به جایگاه رفیع عهدنامه مالک اشتر و نقش مهمی که در تبیین اصول سیاسی اسلام در ابعاد مختلف دارد؛ اما با این همه مبین تمامی ساختارها و جزئیات و کاربدهای مورد نیاز برای حکومت دینی نیست و اساساً برای چنین هدفی وضع نگردیده است و همچنان که گفته شد در تعریف حکومت دینی و تبیین ویژگی‌ها، اهداف کارویژه‌ها و... باید از منابع متعدد و معتبر اسلامی بهره جست.

رابعاً، هر چند تدریس عهدنامه مالک اشتر از سوی برخی اساتید در دروسی نظیر متون اسلامی و فقه سیاسی و.. انجام می‌شود اما ما هم با شما موافقیم که به دلیل جایگاه ارزشمند عهدنامه و اثرات مثبتی که می‌تواند در میان دانشجویان نسبت به حکومت دینی و تصحیح نگرش‌ها و عملکردهای مدیران آینده جامعه داشته باشد مسئولان دست

اندرکار در برنامه ریزی دروس دانشگاه ها به این مهم توجه و اقدامات لازم را انجام دهند.

امام خمینی فرمودند ما اگر بدانیم که می توانیم شصت درصد از قوانین اسلامی را رعایت می کنیم و اجرا می کنیم برای همان شصت درصد باید قیام کرد آیا به نظر شما در جامعه اکنون ما واقعا به همان شصت درصد عمل می شود یا حتی کمتر از آن؟

پرسش

امام خمینی فرمودند ما اگر بدانیم که می توانیم شصت درصد از قوانین اسلامی را رعایت می کنیم و اجرا می کنیم برای همان شصت درصد باید قیام کرد آیا به نظر شما در جامعه اکنون ما واقعا به همان شصت درصد عمل می شود یا حتی کمتر از آن؟

پاسخ

تعیین میزان اسلامیت جامعه ما و این که چند درصد به آن عمل می شود نیازمند شناخت دقیق جامعه ی اسلامی، ویژگی های آن و تطبیق آن بر جامعه ی کنونی ماست:

الف) تعریف جامعه ی اسلامی و ویژگی های آن:

جامع ترین تعریفی که از جامعه ی دینی وجود دارد این است: جامعه ی دینی، جامعه ای است «دین باور»، «دین مدار»، «دین داور» و «مطلوب دین» (جامعه ی برین، سید موسی میرمدرسی، چاپ اول، ۱۳۸۰، صص ۲۰۹ - ۲۱۰)..

جامعه ی دینی جامعه ای است که شبکه روابط اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، حقوقی و اخلاقی آن بر اساس دین و آموزه های آن تنظیم شده باشد. جامعه ی دینی جامعه ای است که در آن داوری با دین باشد و افراد آهنگ خود را همیشه با دین موزون کنند. جامعه ی دینی دغدغه ی دین دارد و این دغدغه و احساس نیاز به همسو کردن خود با دین، تنها به امور فردی و عبادیات و اخلاق فردی محدود نمی شود: بلکه نسبت میان دین و کلیه ی امور و روابط اجتماعی باید سنجیده شود و داوری دین در همه خطوط و زوایای تمامی شبکه ی روابط اجتماعی نافذ باشد (جامعه ی دینی، جامعه ی مدنی، احمد واعظی، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه ی اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۷، صص ۸۸ - ۹۰).

بر این اساس ویژگی های جامعه ی دینی عبارتند از (حکومت دینی، حمیدرضا شاکرین، انتشارات معارف):

۱ دین باوری و اعتقاد به آموزه های دینی.

۲ تنظیم نظام حقوقی خود

بر اساس دین (شریعت مداری).

۳ دارای نظام دینی است و جز حکومت دینی را بر نمی‌تابد (نظام دینی).

۴ در جامعه‌ی دینی، مردم سلوک و رفتار فردی و اجتماعی خود را با دین موزون می‌کنند و داوری دین را در این باره پذیرایند (دین داوری).

۵ چنین جامعه‌ای قطعاً مطلوب و مورد رضایت دین نیز هست (مطلوب دین).

جامعه‌ای که بر اساس مؤلفه‌ها و ویژگی‌های فوق شکل گرفته باشد، جامعه‌ای دینی است.

بر این اساس می‌توان دو معیار اصلی برای جامعه‌ی اسلامی نام برد:

۱ افراد جامعه به دین مبین اسلام باور داشته و آن را در رفتار فردی و اجتماعی خود متجلی سازند.

۲ کلیه نظام‌های حقوقی و ساختارهای سیاسی بر اساس دین مبین اسلام تنظیم شده باشد.

نکته‌ی مهمی که در این جا قابل ذکر است، توجه به مراتب متعدد جامعه‌ی اسلامی است. یعنی این که به هر مقدار این دو معیار فوق در جامعه‌ای رعایت شود، درصد و میزان اسلامیت آن جامعه بالاتر می‌رود.

ب) بررسی اسلامی بودن جامعه‌ی کنونی ایران:

با نگاهی به واقعیات جامعه‌ی کنونی ایران مشخص می‌شود که بحمدالله جامعه‌ی ما از دو معیار اصلی جامعه‌ی اسلامی برخوردار است. زیرا اولاً اکثر افراد جامعه به دین مبین اسلام عقیده و باور دارند. و ثانیاً نظام حقوقی و ساختار سیاسی جامعه نیز بر اساس آموزه‌های دین مبین اسلام شکل گرفته است. بنابراین در اصل اسلامی بودن جامعه‌ی ما هیچگونه تردیدی نیست. اما این که به چه میزان از اسلامیت برخوردار هستیم نیازمند بررسی عملکرد ارکان و عناصر تشکیل دهنده‌ی جامعه‌ی اسلامی اعم از افراد جامعه، مسئولین، نهادها و دستگاه‌های دولتی و... و میزان انطباق آن با آموزه‌های دین مبین اسلام است. در این

زمینه به صورت مختصر باید گفت: نظام جمهوری اسلامی که بر اساس آموزه های دین مبین اسلام تشکیل شد، از ابتدا تاکنون تمامی سعی و تلاش خود را در جهت تحقق و اجرای کامل تعالیم و ارزش های اسلامی در سطح جامعه به کار بسته است. و در این راه تا آن جا که امکانات مادی و معنوی اجازه داده از هیچ تلاشی دریغ نکرده است. اما باید به این نکته نیز توجه داشت که وجود نظام سیاسی و حقوقی منطبق با دین در صورتی در اجرای کامل تعالیم و ارزش های اسلامی در سطح جامعه موفق خواهد بود که سایر شرایط و زمینه های لازم (از قبیل وجود منابع انسانی مورد نیاز، کارگزاران و مدیرانی صالح، مردم وفادار و همیشه در صحنه، کفایت منابع مادی و اقتصادی و...) مهیا بوده و به علاوه موانع و مشکلات (از قبیل تهدیدات خارجی و تهاجمات نظامی و فرهنگی، محاصره های اقتصادی و سیاسی و نظامی، بدعت ها و سنت های غلط، دنیاگرایی تجمل پرستی و...) وجود نداشته باشد؛ وگرنه هرگز آن حکومت دینی در اصلاح کامل جامعه موفق نخواهد بود. این موضوع درباره حکومت امیرالمؤمنین (ع) نیز مطرح است.

حضرت علی (ع) از سوی خداوند متعال به عنوان ولی جامعه اسلامی و هم تراز پیامبر اکرم (ص) معرفی شده و هیچ تردیدی در حقانیت و مشروعیت حکومت ایشان وجود ندارد. در قرآن کریم ابلاغ ولایت ایشان به وسیله پیامبر اکرم (ص)، موجب اكمال دین و اتمام نعمت و راضی بودن به دین اسلام دانسته شده است. (مائده، آیه ۳) اما با نگاهی به تاریخ پنج ساله حکومت مولای متقیان و اوضاع اجتماعی حاکم بر آن دوران، روشن می شود که موانع زیاد

فراروی آن حضرت بوده است.

جنگ های داخلی صفین، جمل و نهروان، تهدیدات دشمنان خارجی، کمبود نیروی انسانی توانمند و تربیت یافته، کثرت مشکلات، گسترده‌گی بدعت ها و سنت های فاسد و آلودگی های مزمز اجتماعی، تغییر چارچوب نظام ارزشی و... تنها گوشه ای از مشکلات ایجاد شده در حکومت عدل امام علی(ع) است. دنیاگرایی مردم، خیانت و یا نافرمانی برخی کارگزاران و فرماندهان آن حضرت و... از مسائلی بودند که آن حضرت در تمام دوران حکومت خود با آن روبه رو بودند؛ ولی در همان حال آن حضرت شایسته ترین فرد برای حکومت و زمامداری جامعه اسلامی در اوضاع آن روز بود و این نابسامانی ها هیچ گاه تردیدی در اصل مشروعیت ولایت آن حضرت ایجاد نمی کند.

حال آیا می توان بدلیل وجود آن مشکلات، حکومت امام علی(ع) را نالایق و ناکارآمد معرفی کرد و یا این که آن جامعه را غیراسلامی دانست در هر صورت برای حل اساسی این شبهه لازم است، فلسفه اصلی و اهداف تشکیل حکومت اسلامی و نهایت چیزی که می توان از حکومت اسلامی انتظار داشت، مشخص نمود. بر این اساس مهم ترین فلسفه و اهداف تشکیل حکومت اسلامی عبارت است از:

۱. استقرار توحید و خداپرستی در زمین و رهانیدن مردم از بندگی و فرمانبرداری غیر خدا: «و لقد بعثنا فی کل امه رسولاً ان عبدوا الله و اجتنبوا الطاغوت...» نحل، آیه ۳۶).

روشن است تحقق این هدف بسیار خطیر و بزرگ، نیازمند سازمان و قدرت سیاسی اجتماعی است.

۲. رشد و تعالی علمی، و تربیتی انسان ها و رهایی و... آنان از نادانی و جهل. «هو الذی بعث فی الاممین رسولاً منهم یتلوا علیهم آیاته و یزکیهم و یعلمهم الكتاب و الحکمه و ان کانوا

من قبل لفي ضلالٍ مبين»، (جمعه، آیه ۲).

۳. آزادسازی و رهایی توده های مردم و انسان های مستضعف از چنگال ظالمان و ستمگران و از زنجیرهای اسارت و بردگی: «... و يضع عنهم اصرهم و الاغلال التي كانت عليهم...»، (اعراف، آیه ۱۵۷).

۴. برپایی جامعه نمونه و مدینه فاضله آرمانی از راه اقامه قسط و عدل اسلامی: «لقد ارسلنا رسلنا بالبينات و انزلنا معهم الكتاب و الميزان ليقوم الناس بالقسط...»، (حدید، آیه ۲۵).

۵. اجرای کامل قوانین آسمانی اسلام با تمام ابعاد آن (اعم از قوانین اقتصادی، حقوقی، اجتماعی، سیاسی، نظامی و..).

پس فلسفه تشکیل حکومت، تأمین نیازهای مادی و معنوی و فراهم نمودن زمینه و بستر رشد و تکامل انسان و در نتیجه سعادت و خوشبختی او در دنیا و آخرت است. حکومت اسلامی موظف است، با تمامی امکانات و در حد توان خود، زمینه های کمال انسان ها را فراهم نموده، زمینه های فساد را از میان بردارد. اما آیا اینکه با فراهم بودن تمامی این زمینه ها و بسترسازی ها، همه افراد جامعه اصلاح و جامع کاملاً اسلامی خواهد شد، در جواب می توان به این آیه اشاره کرد که: «ان الله لا يغير ما بقوم حتى يغيروا ما بانفسهم...؛ خداوند هیچ قومی را تغییر نمی دهد؛ مگر آنان حال خود را تغییر دهند»، (رعد، آیه ۱۱).

بر مبنای این اصل مهم هرگونه تغییری در سرنوشت انسان ها و اصلاح یا انحطاط اجتماعی و فردی یک جامعه، منوط به خواست و اراده انسان است. افراد یک جامعه، زمانی به طور کامل اصلاح می شوند که بر اساس اراده، گزینش و کنش اختیاری خود بتوانند از شرایط محیطی که به برکت حاکمانی عادل و الهی، قوانین به

احکام و ارزش ها و معارف اسلامی به وجود آمده استفاده کنند و راه تعالی و تکامل خود را در پیش گیرند. بنابراین وجود حاکمانی الهی و سایر شرایط محیطی (قوانین اسلامی، تأمین نیازهای مادی و رفاه، امنیت و...) هر چند در روند تکاملی و اصلاح جامعه امری کاملاً ضروری و لازم است؛ اما به هیچ وجه کافی نیست؛ بلکه اراده و گزینش و کنش اختیاری خود افراد یک جامعه نیز، شرط دیگر این مجموعه است. از این رو شاهدیم که در طول تاریخ، با این که پیشوایان الهی (مانند پیامبر اکرم (ص) و ائمه معصومین (ع) در جامعه بوده اند و تمام شرایط و زمینه های رشد و تعالی برای مردم فراهم بوده است؛ اما چون همه افراد آن جامعه، به چنان درک و شناخت عمیق نرسیده بودند، که اصلاح کامل و فراگیر در جامعه محقق نشد.

به علاوه، همان طور که پیشوایان معصوم ما، هرگز مدعی اصلاح کامل جامعه نبودند؛ هیچ یک از مسؤولان جامعه اسلامی ما نیز هرگز چنین ادعایی را ندارند و نخواهند داشت. البته آنان موظف اند زمینه های اصلاح جامعه را فراهم آورند؛ اما تا زمانی که خود افراد جامعه اراده نکنند، این برنامه عملی نخواهد شد.

در هر صورت مسأله مفسد اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی از قبیل وجود فقر، تبعیض و عدم رعایت عدالت اجتماعی، به هیچ وجه منطبق با تعالیم دینی مقدس اسلام و اصول و ارزش ها و آرمان های نظام جمهوری اسلامی نبوده و همواره یکی از دغدغه های مسؤولین نظام خصوصاً مقام معظم رهبری بوده است.

معظم له مکرراً نارضایتی خود را از این مسأله ابراز داشته و از متولیان امر خواستار رسیدگی جدی برای حل این

معضل شده اند زیرا تداوم نظام و انقلاب اسلامی نیز وابسته به اصلاح ساختارهای اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی جامعه و مبارزه با مظاهر فساد و پیوند، همراهی و محبت بین مردم و مسئولین اداره کننده نظام می باشد.

به عنوان نمونه معظم له در دیدار با نمایندگان مجلس هفتم، در تأکید با مسأله فساد و اهتمام نظام به این مسأله و راهکارهای اجرای آن می فرماید:

از جمله ی مهمترین کارها، مبارزه ی با فساد است. مبارزه ی با فساد، یک جنبه ی اخلاقی محض نیست؛ اداره ی کشور متوقف به مبارزه ی با فساد است. بنده دو سه سال پیش که آن نامه را درباره ی مبارزه ی با فساد به مسؤولان کشور نوشتم، به دنبال یک کار طولانی و یک بررسی و مطالعه ی وسیع و همه جانبه بود. از هر طرف می رویم، می بینیم اگر با فساد مبارزه نشود، همه ی کارها لنگ خواهد ماند. این همه کار خوب دارد در کشور انجام می گیرد - کارهایی که انجام گرفته، کم نیست - اما وجود فساد، بعضی از آنها را خنثی می کند. استخری را در نظر بگیرید که از چند چاه عمیق با لوله های چند اینچی مرتب در آن آب ریخته می شود، اما استخر پُر نمی شود. وقتی نگاه می کنید، می بینید بدنه ی استخر ترک خورده و ته آن سوراخ است؛ هرچه از این طرف آب می ریزید، از آن طرف بیرون می رود؛ به کانلهایی که شما در نظر گرفته اید آبیاری کنید، اصلاً آب نمی رسد. فساد در جامعه، این طوری است. فساد مالی، مثل خوره، ایدز

و سرطان است؛ باید با آن مبارزه کرد. البته نباید بزرگنمایی کرد. بعضی ها جنجال و بزرگنمایی می کنند و طوری حرف می زنند که کأنه این سرطان همه جا را گرفته؛ نخیر، این طوری نیست. این همه ما دستهای پاکیزه، چهره های پاکیزه و انسانهای پاکیزه در دستگاه های گوناگون از بالا تا پایین داریم؛ اکثریت هم با اینهاست؛ منتها یک نقطه ی فساد، همه ی بدن را آلوده می کند. وقتی یک جای بدن بیمار می شود و درد می گیرد - مثلاً وقتی دندان فاسد می شود - انسان شب خوابش نمی برد. قلب، سالم؛ معده، سالم؛ ریه، سالم؛ جریان خون، سالم؛ اما یک دندانِ ناسالم خواب را از انسان می گیرد. فساد، این طوری است؛ باید با فساد مبارزه ی جدی کرد. یک پایه ی مبارزه، شمایید. آن روزی که بنده مسأله ی مبارزه ی با فساد را گفتم، توقعم این بود که مجلس شورای اسلامی سینه سپر کند و جلو بیاید و در این میدان حرکت کند تا ما دیگر احتیاج نداشته باشیم دنبال کنیم؛ اما متأسفانه این طور نشد. آنها نکردند، شما بکنید. البته به قول برادر ظریف و نکته سنج مان، با دستمال کثیف نمی شود شیشه را تمیز کرد. اگر انسان بخواهد با فساد مبارزه کند، باید در درجه ی اول مراقب باشد که فساد دامن خودش را نگیرد. داخل خودتان و درون مجلس مراقب باشید. دست پاک، دامن پاک، زبان پاک و چشم پاک خواهد توانست در حوزه ی اقتدار وسیعی که شما دارید، همه چیز را پاک کند.

به دنبال این توصیه، این را هم عرض

کنم که از لغزشگاه ها بترسید. امام سجاد (علیه الصّلاه والّسّلام) در دعای صحیفه ی سجادیه، وقتی برای سربازان اسلام دعا می کنند، از جمله ی چیزهایی که روی آن تکیه می کنند، این است که خدایا! یاد و محبت و علاقه ی به «المال الفتون» - مال فتنه انگیز - را از دل اینها بگیر. مال و پول، خیلی خطرناک و فتنه انگیز است و خیلی ها را می لغزاند. ما آدمهای درشتی را در تاریخ دیدیم که وقتی پایشان به این جا رسید، لغزید؛ بنابراین خیلی باید مراقب باشید. در شرع مقدس، اسم این مراقبت چیست؟ تقوا. این که در قرآن از اول تا آخر این همه به تقوا توصیه شده، معنایش همین مراقبت و مواظبت از خود است. نفس انسان، زیاده خواه است. من وقتی در مطبوعات خواندم که شماها تصمیم گرفته اید در بعضی از مسائل مجلس و برخی از برخورداری های بیخودی تجدیدنظر کنید، حقیقتاً خوشحال شدم و به بانیان این کار دعا کردم. مثلاً فرض بفرمایید آدمی خانه دارد، باز خانه می خواهد؛ امتیاز دارد، باز امتیاز می خواهد. واقعاً من تشکر می کنم از این که شما در این راه وارد شدید و همت گماشتید. این راه را ادامه دهید و بر سر این کارها پای بفشیرید. هرچه می توانید، منطقی و صحیح رفتار کنید. البته ما توصیه نمی کنیم و توقع هم نداریم که مثلاً در مجلس، نمایندگان گشنگی و تشنگی بکشند و زهد به خرج دهند - نه ما این طوریم، نه شما این گونه اید - ما می گوئیم زیاده روی و اسراف نشود و کارهای

بی قاعده و خرجهای بیخودی انجام نگیرد. ممکن است سرجمع همه ی این خرجها مبلغ خیلی کلانی هم در مجلس نشود؛ اما وقتی شما این راه را قطع کردید، دست مردم و دستگاه ها الگو می دهید و راه و جهت را مشخص می کنید. کار شما خیلی ارزش دارد و بسیار خوب است؛ این را دنبال کنید.

(بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار نمایندگان مجلس شورای اسلامی ۲۷ / ۰۳ / ۱۳۸۳).

بنابر آن چه که گذشت مشخص می شود که در جامعه ی اسلامی همه افراد جامعه از مردم گرفته تا زمامداران و کارگزاران، همه مسؤولند و به نسبت مسؤولیت خویش پاسخگو هستند. بنابر این نمی توان همه ی مشکلات و معضلات جامعه را متوجه فرد یا دستگاهی خاص نمود و از آن انتظار حل همه مسائل را داشت. مسلماً زمانی که همه مردم و مسئولین جامعه به دین باور داشته باشند و در راه اجرای آن در تمام عرصه ها تلاش جدی نمایند، می توان انتظار زدودن مظاهر غیراسلامی از جامعه را داشت.

امام علی (ع) می فرماید: «فلیست تصلح الرعیه الا بصلاح الولاه و لاتصلح الولاه الا باستقامه الرعیه؛ مردمان اصلاح نشوند مگر زمامداران اصلاح شوند و اینان اصلاح نیابند مگر به درستی مردم (نهج البلاغه، ۶۸۳).

در این فرمایش هم بر نقش مسؤولین و هم بر نقش مردم تأکید می شود.

با این همه وظایف دانشجویان متعهد و دلسوز برای اصلاح جامعه سنگین تر می شود و مشکلات و معضلات جامعه نه تنها نباید باعث یأس و ناامیدی و تردید در انجام وظایف فردی و اجتماعی ما شود، بلکه باید انگیزه و عزم ما را در اصلاح جامعه راسخ تر نماید. اتکاء به خداوند متعال و یاری خواستن از

او و توسل به ائمه اطهار(ع) بهترین پشتوانه ی هر فرد در چنین شرایطی است. «و من يتوكل على الله فهو حسبه؛ (طلاق، آیه ی ۳). که هم باعث جلوگیری از سستی و ضعف ایمان می شود و هم راه های هدایت و خروج از مشکلات را بر روی انسان می گشاید. البته همچنان به دنبال شغل و یا رشته ی تحصیلی مورد علاقه ی خویش باشید و در انجام وظایف و تکالیف فردی و اجتماعی خود از هیچ گونه تلاش و مجاهدتی دریغ نورزید و به این وعده ی الهی مطمئن باشید که والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا و ان الله لمع المحسنین؛(عنکبوت، آیه ی ۶۹).

ضرورت حکومت

دلیل ضرورت تشکیل حکومت اسلامی چیست ؟

پرسش

دلیل ضرورت تشکیل حکومت اسلامی چیست ؟

پاسخ

امام خمینی ابتدا ضرورت تشکیل حکومت را در قالب سه دلیل مطرح می کند که عبارتند از:

۱ جاودانگی اسلام ؛ منظور از جاودانگی اسلام ، پایدار ماندن نام دین نیست ، بلکه منظور حضور دین در سه سطح اندیشه ، بیان و علم است . این امر نزد تمام مسلمانان پذیرفته شده است و آیات و روایات زیادی بر آن دلالت دارد. امام در این باره می فرماید: احکام اسلام محدود به زمان و مکانی نیست و تا ابد باقی و لازم الاجرا است .(۱)

وقتی جاودانگی اسلام را پذیرفتیم و این مقدمه را ضمیمه کردیم که بدون تشکیل حکومت نمی توان به همه اهداف اسلامی نائل شد، به روشنی ضرورت حکومت ثابت می شود.

۲ جامعه بودن شریعت ؛ جامع بودن اسلام که به معنای توجه دین به همه ءزوایای وجودی نیازهای مادی و معنوی بشر است ، اقتضا می کند حکومت براساس اسلام شکل گیرد. هنگامی که خداوند جریمهء خراش یک ناخن و تازیانه و نصف آن را مشخص کرده ، چگونه می تواند گفت . در مورد تشکیل حکومت که اجرای بسیاری از احکام منوط به آن است . طرح و برنامه ای ندارد و در این مورد سکوت اختیار کرده است ؟

۳ ماهیت قوانین ؛ امام خمینی می فرماید: با دقت در ماهیت و کیفیت احکام شرع در می یابیم که اجرا و عمل به آن ها مستلزم تشکیل حکومت است وبدون تأسیس یک دستگاه عظیم و گستردهء اجرا و اداره نمی توان به وظیفهء اجرای احکام الهی عمل کرد.(۲)

(پاورقی ۱. امام خمینی، ولایت فقیہ،

آیا ضرورت حکومت دینی مورد قبول تمام مسلمانان است؟ نظر اهل سنت و شیعه را بیان دارید.

پرسش

آیا ضرورت حکومت دینی مورد قبول تمام مسلمانان است؟ نظر اهل سنت و شیعه را بیان دارید.

پاسخ

اصل «ضرورت حکومت دینی» مورد اتفاق قاطبه مسلمانان - اعم از شیعه و سنی - است. اهل تسنن نیز مانند شیعه، بر این مسأله اتفاق دارند که:

الف. دین اسلام، صرفاً مشتمل بر احکام فردی و عبادی (به معنای اخص) نیست؛ بلکه دارای قوانینی مربوط به همه ابعاد حیات فردی و اجتماعی - اعم از سیاسی، نظامی، قضایی و اقتصادی - است.

ب. همگی اتفاق دارند که احکام الهی، منحصر به زمان خاصی؛ مانند زمان رسول الله (ص) و یا حضور ائمه اهل بیت (ع) نیست. بر این مسأله کتاب و سنت، در سطح وسیع دلالت دارد؛ چنان که در روایت مورد قبول شیعه و سنی آمده است: «حلال محمد حلالاً ابداً الی یوم القیامه و حرامه حراماً ابداً الی یوم القیامه...»؛ کافی، ج ۱، ص ۵۸، ح ۹. یعنی، همه این احکام تا ابد باقی و اجرای آنها لازم است.

ج. بر همگان روشن است، اجرای احکام سیاسی و اجتماعی دین، جز از راه حکومت دینی مقدور نیست.

بنابراین در اصل لزوم وجود حکومت دینی و عدم امکان جدایی دین از سیاست، میان غالب فقیهان و عالمان شیعه و سنی، اختلافی نیست و اگر اختلافی هست، در چگونگی آن است.

آنچه در میان اهل تسنن رخ نمود، جدایی عملی (نه اعتقادی) دین از سیاست بود. این مسأله، ناشی از دو نکته است:

یکم. انکار نصب امام از سوی خدا و پیامبر برای دوران پس از رحلت پیامبر اسلام (ص)؛ این مسأله از مهم ترین موارد اختلاف بین مکتب اهل بیت (ع) و اندیشه خلافت است.

دوم. قرار گرفتن کسانی در مسند حکومت که فاقد

شرایط تعیین شده در اسلام برای زمامداری بودند؛ یعنی، نه آشنایی کافی با معیارها و هنجارهای اسلامی داشتند و نه التزام و پای بندی و سلوک دینی.

«ویلیام گوئیس» می نویسد: «در عمل اغلب قدرت سیاسی، غضب می شد و نوعی جدایی غیر رسمی بین قدرت معنوی و قدرت مادی برقرار بود و حتی غالباً این دو با هم درگیر بودند. اما از نظر اعتقادی، حتی حاکمانی که قوانین شرع را زیر پا می نهادند، عمومیت و حاکمیت دین فراگیر را در همه مسائل قبول داشتند». زبان سیاسی اسلام، ترجمه غلام رضا بهروزلک، مجله علوم سیاسی، ش ۱۱؛ به نقل از: مصباح یزدی، محمدتقی، فلسفه سیاست، ص ۱۰۰ (چاپ نشده).

دلایل موافقان ایجاد حکومت دینی در میان فقها و عالمان دینی را بیان کنید؟

پرسش

دلایل موافقان ایجاد حکومت دینی در میان فقها و عالمان دینی را بیان کنید؟

پاسخ (قسمت اول)

فقیهان شیعه به طور عموم، «حکومت صالح دینی» را امری لازم و ضروری دانسته اند و در میان آنان در این مسأله اختلاف چندانی نیست. دلایلی که آنان در این باره ذکر کرده اند، متعدد و متنوع است.

به عبارت دیگر دلایلی که ضرورت حکومت دینی در عصر ظهور را ثابت می کند، بر لزوم آن در زمان غیبت معصوم (ع) نیز گواهی می دهد و نیز آنچه در امتیازات حکومت دینی بیان شده، بر لزوم یا لااقل ترجیح عقلی آن دلالت می کند. افزون بر آن دلیل های نقلی بسیاری، لزوم حکومت صالح دینی را ثابت می کند. این دلایل چند دسته است:

دسته نخست. بعضی از آنها، دلایل نقلی قطعی، مانند آیات قرآن است که ولایت، قانون گذاری و حکم رانی را از آن خدا می داند و هر قانون، حکومت و فرمانروایی را - که مطابق با قانون الهی و در طول ولایت الهی نباشد - منفی و مردود می شمارد. برخی از این دلایل، آیات زیر است:

یکم. آیاتی که حق حکومت، قانون گذاری، داوری و حکم رانی را منحصر به خدا می داند؛ از جمله:

۱. (إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ يَنْقُضُ الْحَقَّ وَهُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ) انعام (۶)، آیه ۵۷. «حکم و داوری سزاوار نیست جز برای خدا؛ او حقیقت را بیان می کند و بهترین فیصل دهندگان است».

۲. (أَلَا لِمَ الْحُكْمُ وَهُوَ أَشْرَعُ الْحَاسِبِينَ) همان، آیه ۶۲. «بدانید که حکم و داوری، مخصوص او است و او سریع ترین حسابگران است».

٣. (إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ) يوسف (١٢)، آيه ٤٠. «حكم

نیست مگر از آن خدای، دستور داد که جز او را نپرستید؛ این همان دین استوار است، ولی بیشتر مردم نمی دانند».

۴. (إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ) همان، آیه ۶۷. «حکم و فرمان، تنها از آن خدا است؛ بر او توکل کرده ام و همه متوکلان باید بر او توکل کنند».

۵. (وَهُوَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْحَمْدُ فِي الْأُولَى وَالْآخِرَةِ وَ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ) قصص (۲۸)، آیه ۷۰. «و او خدایی است که معبودی جز او نیست؛ ستایش برای او است در این جهان و در جهان دیگر. حاکمیت [نیز] از آن او است و همه شما به سوی او بازگردانده می شوید».

۶. (وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ) همان، آیه ۸۸. «معبود دیگری را با خدا مخوان که هیچ معبودی جز او نیست؛ همه چیز جز ذات [پاک او فانی می شود؛ حاکمیت تنها از آن او است و همه به سوی او بازگردانده می شوید».

دوم. آیاتی که رهبری و امامت را پیمانی الهی به حساب می آورد؛ از جمله:

(وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ) بقره (۲)، آیه ۱۲۴.

«[به خاطر آورید] هنگامی که خداوند، ابراهیم را با وسایل گوناگونی آزمود و او به خوبی از عهده این آزمایش ها برآمد؛ خداوند به او فرمود: من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم؛ ابراهیم عرض کرد: از دودمان من [نیز امامانی قرار بده، خداوند فرمود: پیمان من، به ستمکاران

نمی رسد [و تنها آن دسته از فرزندان تو که پاک و معصوم باشند، شایسته این مقام اند].

سوم. آیاتی که حکم و قانون الهی را برترین می شمرد؛ از جمله:

۱. (وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ) مائده (۵)، آیه ۵۰.

«و برای مردمی که یقین دارند، حکم چه کسی از خدا بهتر است؟»

۲. (أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ) تین (۹۵)، آیه ۸. «آیا خداوند بهترین حکم کنندگان نیست؟!»

۳. (وَإِنْ كَانَ طَائِفَةٌ مِنْكُمْ آمَنُوا بِالَّذِي أُرْسِلْتُ بِهِ وَ طَائِفَةٌ لَمْ يُؤْمِنُوا فَاصْبِرُوا حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَنَا وَ هُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ) اعراف (۷)، آیه ۸۷.

«و اگر گروهی از شما به آنچه من بدان فرستاده شده ام ایمان آورده و گروه دیگر ایمان نیاورده اند، صبر کنید تا خدا میان ما داوری کند [که او بهترین داوران است].»

۴. (وَ اتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَ اصْبِرْ حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ وَ هُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ) یونس (۱۰)، آیه ۱۰۹. «و از آنچه بر تو وحی می شود پیروی کن و شکیباش تا خدا داوری کند، و او بهترین داوران است.»

چهارم. آیاتی که مرجع داوری در اختلافات را خداوند قرار می دهد؛ از جمله:

۱. (إِنَّ رَبَّكَ يَفْضِلُ بَيْنَهُمْ بِحُكْمِهِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ) نمل (۲۷)، آیه ۷۸. «در حقیقت، پروردگار تو طبق حکم خود، میان آنان داوری می کند، و او است شکست ناپذیر دانا.»

۲. (وَ مَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبِّي عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ إِلَيْهِ أُنِيبُ) شوری (۴۲)، آیه ۱۰. «و درباره هر چیزی [که] اختلاف پیدا کردید، داوریش با خدا است. چنین خدایی پروردگار من است؛ بر او توکل کردم و به سوی او باز می گردم.»

۳. (أَفَغَيْرَ اللَّهِ أَبْغَى حَكْمًا وَ هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ

الْكِتَابِ مُفَصَّلًا وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْلَمُونَ أَنَّهُ مُنَزَّلٌ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ) انعام (۶)، آیه ۱۱۴. «پس آیا داوری جز خدا جویم؟ با اینکه او است که این کتاب را به تفصیل به سوی شما نازل کرده است. و کسانی که کتاب [آسمانی] بدیشان داده ایم، می دانند که آن از جانب پروردگارت به حق فرو فرستاده شده است. پس تو از تردیدکنندگان مباش.»

پنجم. آیاتی که هرگونه حکم و داوری نامبتنی بر قوانین الهی را کفر و فسق و ظلم معرفی می کند:

۱. (وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ) مائده (۵)، آیه ۴۴. «کسانی که به موجب آنچه خدا نازل کرده، داوری نکرده اند، آنان خود کافراند.»

۲. (وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ) همان، آیه ۴۵. «کسانی که به موجب آنچه خدا نازل کرده، داوری نکرده اند، آنان خود ستمگراند.»

۳. (وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ) همان، آیه ۴۷. «کسانی که به آنچه خدا نازل کرده، حکم نکنند، آنان خود فاسقانند.»

ششم. آیاتی که تحاکم، پیروی و پذیرش سلطه گروه های زیر را به دلالت مطابقی یا التزامی نفی می کند:

الف. طاغوت:

۱. (يُرِيدُونَ أَنْ يُتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ) نساء (۴)، آیه ۶۰. «بر آنند که داوری نزد طاغوت برند در حالی که امر شده اند که به آن کفر ورزند.»

۲. (اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ) بقره (۲)، آیه ۲۵۷. «خداوند، ولی و سرپرست کسانی است که ایمان آورده اند؛ آنها را از ظلمت ها، به

سوی نور بیرون می برد. [اما] کسانی که کافر شدند، اولیای آنان طاغوت هستند؛ که آنها را از نور، به سوی ظلمت ها بیرون می برند؛ آنان اهل آتش اند و همیشه در آن خواهند ماند».

ب. کافران:

۱. (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَطِيعُوا فَرِيقًا مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ يَرُدُّوكُمْ بَعِيدَ إِيْمَانِكُمْ كَافِرِينَ) آل عمران (۳)، آیه ۱۰۰. «ای کسانی که ایمان آورده اید! اگر از گروهی از اهل کتاب اطاعت کنید، شما را پس از ایمان، به کفر بازمی گردانند».

۲. (وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا) نساء (۴)، آیه ۱۴۱. «و خداوند هرگز کافران را بر مؤمنان سلطه و چیرگی نداده است».

۳. (لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاهُ وَ يُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ) آل عمران (۳)، آیه ۲۸. «افراد باایمان نباید به جای مؤمنان، کافران را دوست و سرپرست خود انتخاب کنند؛ و هر کس چنین کند، هیچ رابطه ای با خدا ندارد [و پیوند او به کلی از خدا گسسته می شود]؛ مگر اینکه از آنان بپرهیزید [و به جهت هدف های مهم تری تقیه کنید] خداوند شما را از [نافرمانی خود، برحذر می دارد]؛ و باز گشت [شما] به سوی خدا است».

۴. (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ) مائده (۵)، آیه ۵۱؛ و ... «ای کسانی که ایمان آورده اید! یهود و نصارا را ولی [و دوست و تکیه گاه خود] انتخاب نکنید! آنان اولیای یکدیگرند؛ و کسانی که از شما با آنان دوستی کنند، از آنان

هستند. خداوند، جمعیت ستمکار را هدایت نمی کند».

ج. فاسقان:

(أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ) سجده (۳۲)، آیه ۱۸. «آیا کسی که با ایمان باشد، همچون کسی است که فاسق است؟! نه، هرگز این دو برابر نیستند».

د. ظالمان:

(وَلَا تَزْكُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ ثُمَّ لَا تُنصِرُونَ) همان، آیه ۱۱۳. «و بر ظالمان تکیه نکنید، که موجب می شود آتش شما را فرا گیرد؛ و در آن حال، هیچ ولی و سرپرستی جز خدا نخواهید داشت و یاری نمی شوید!»

ه - و. گناهکاران و ناسپاسان:

پاسخ (قسمت دوم)

(فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تَطِعْ مِنْهُمْ آثِمًا أَوْ كَفُورًا) انسان (۷۶)، آیه ۲۴. «در حکم پروردگارت شکیبایی کن و گناهکاران و ناسپاسان ایشان را پیروی مکن».

ز. نابخردان:

(وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا) نساء (۴)، آیه ۵. «اموال خود را، که خداوند وسیله قوام زندگی شما قرار داده، به دست سفیهان نسپارید».

ح - ط. اسراف پیشگان و فسادگران:

(وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ) شعراء (۲۶)، آیه ۱۵۱ و ۱۵۲. «و فرمان مسرفان را اطاعت نکنید! همان ها که در زمین فساد می کنند و اصلاح نمی کنند».

ی - ک. غافلان و هواپرستان:

(وَلَا تَطِيعُ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ وَ كَانَ أَمْرُهُ فُرْطًا) کهف (۱۸)، آیه ۲۸. «و از آن کس که قلبش را از یاد خود غافل ساخته ایم و از هوس خود پیروی کرده و [اساس] آکارش بر زیاده روی است، اطاعت مکن».

ل. کسانی که عمل زشت خود را نیکو می پندارند:

(أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْنِهِ مِنْ رَبِّهِ كَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ)

«آیا کسی که بر حجتی از جانب پروردگار خویش است، چون کسی است که بدی کردارش برای او زیبا جلوه داده شده و هوس های خود را پیروی کرده اند؟»

م. جاهلان:

(قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ) زمر (۳۹)، آیه ۹. «آیا کسانی که می دانند با کسانی که نمی دانند، یکسانند؟! تنها خردمندان متذکر می شوند.»

هفتم. آیاتی که به حکمرانی و داوری بر اساس احکام الهی حکم می کند، مانند:

(فَاحْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ) مائده (۵)، آیه ۱۱۶. «برایشان بر اساس آنچه خدا نازل کرده، حکم بران و در برابر آنچه از حق بر تو نازل گشته، از خواسته های آنان پیروی مکن.»

هشتم. آیاتی که هرگونه ولایت پذیری غیر الهی را نفی می کند:

(اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ) اعراف (۷)، آیه ۳. «از چیزی که از طرف پروردگارتان بر شما نازل شده، پیروی کنید و از اولیا و سرپرستان دیگر جز او، پیروی نکنید، اما کمتر متذکر می شوید!»

دسته دو. بعضی از دلایل، آیاتی است که نص خاصی در رهبری پیامبر(ص) و یا برخی از دیگر اولیای دین است، از جمله:

۱. (قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ ...) نور (۲۴)، آیه ۵۴. «بگو از خدا و از پیامبر فرمان برید ...»

۲. (وَأَقِمْوَا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ) همان، آیه ۵۶. «و نماز بپا دارید و زکات بپردازید و از پیامبر فرمان برید تا مورد رحمت قرار گیرید.» از این قبیل است آیات دیگری چون: محمد، آیه ۳۳؛ تغابن، آیه ۱۲؛ انفال، آیه

دسته سه. آیاتی که حق مخالفت با حکم و داوری خدا و پیامبر را سلب می کند؛ از جمله:

۱. (إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ) همان، آیه ۵۱. «سخن مؤمنان، هنگامی که به سوی خدا و رسولش دعوت شوند تا میان آنان داوری کند؛ تنها این است که می گویند: «شنیدیم و اطاعت کردیم» و اینها همان رستگاران واقعی اند».

۲. (قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِن تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَعَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ) همان، آیه ۵۴. «بگو: خدا را اطاعت کنید، و از پیامبرش فرمان برید و اگر سرپیچی نمایید، پیامبر مسئول اعمال خویش است و شما مسئول اعمال خود».

۳. (وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ) همان، آیه ۵۶. «و نماز را برپا دارید، و زکات را بدهید، و رسول [خدا] را اطاعت کنید تا مشمول رحمت [او] شوید».

۴. (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ لَا تَبْطُلُوا أَعْمَالَكُمْ) محمد (۴۷)، آیه ۳۳. «ای کسانی که ایمان آورده اید! اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید رسول [خدا] را و اعمال خود را باطل نسازید».

۵. (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ لَا تَوَلَّوْا عَنَّهُ وَ أَنْتُمْ تَسْمِعُونَ) انفال (۸)، آیه ۲۰. «ای کسانی که ایمان آورده اید! خدا و پیامبرش را اطاعت کنید و سرپیچی ننمایید در حالی که [سخنان او را] می شنوید».

۶. (وَ مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَ مَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا)

احزاب (۳۳)، آیه ۳۶. «و هیچ مرد و زن مؤمنی را نرسد که چون خدا و فرستاده اش به کاری فرمان دهند، برای آنان در کارشان اختیاری باشد؛ و هر کس خدا و فرستاده اش را نافرمانی کند، قطعاً دچار گمراهی آشکاری گردیده است».

دسته چهار. بعضی از دلایل، آیات و روایاتی است که اوصاف و شرایط کارگزاران و وظایف آنان را بیان می کند. وظایف ذکر شده در آنها، تنها با حکومت دینی و حاکمیت سیاستمداران دین باور، دین شناس و معتقد به اجرای احکام الهی، سازگار است. این آیات - به دلالت مطابقی و یا التزامی - شرایط زیر را برای رهبر لازم یا مفید می داند:

۱. قدرت و توانایی

قرآن مجید درباره فلسفه اعطای فرمانروایی به طالوت می فرماید: (إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَ زَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مَلَكُهُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ) بقره (۲)، آیه ۲۴۷. «خدا او را بر شما برتری بخشیده و در دانش و نیرو فزونی بخشیده است. خداوند پادشاهی خود را به هر که خواهد می دهد، و خداوند گشایش گر و دانا است».

۲. امانت داری و تعهد

حضرت یوسف برای پذیرش خزانه داری - که مسئولیتی حکومتی است - خود را با وصف دانا و امین بودن معرفی کرد: (قَالَ اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ) يوسف (۱۲)، آیه ۵۵. «مرا بر خزانه های این سرزمین بگمار که من نگاهبان (امین) و دانایم».

۳. علم

بر این مسأله آیات ذکر شده بالا دلالت دارند.

۴. عدالت پیشگی

قرآن مجید در این باره به نحو استفهام انکاری می فرماید: (... هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَمَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ هُوَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ) نحل (۱۶)، آیه ۷۶.

«... آیا آنکه به عدالت فرمان می دهد و بر صراط مستقیم قرار دارد و او [غیر عادل و هدایت نیافته] برابرند؟»؛ یعنی، هرگز چنین نیست و لاجرم پیروی از غیر عادل و کژروان جایز نیست.

۵. بودن در صراط مستقیم

بر این مطلب آیه پیشین گواهی می دهد.

۶. بصیرت و پیروی از وحی

(قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَمْ لَا تَتَفَكَّرُونَ) انعام (۶)، آیه ۵۰. «بگو: آیا نابینا و بینا مساوی اند؟! پس چرا نمی اندیشید؟!»

۷. هدایت یافتگی و هدایت گری

(أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ) یونس (۱۰)، آیه ۳۵. «آیا کسی که هدایت به سوی حق می کند، برای پیروی شایسته تر است، یا آن کس که خود هدایت نمی شود مگر هدایتش کنند؟ شما را چه می شود، چگونه داوری می کنید؟!»

۸. ایمان

(أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ) سجده (۳۲)، آیه ۱۸. «آیا آنکه ایمان آورده است همچون کسی است که فاسق است؟! نه، هرگز این دو برابر نیستند.»

این آیه دارای استفهام انکاری است و با نفی یکسان انگاری، اولویت انسان مؤمن را در جهات مختلف - از جمله در مسأله زمامداری - تثبیت می کند.

دسته پنج. بخش دیگر از دلایل، وجود احکام اجتماعی اسلام است که اجرای آنها، بدون تأسیس حکومت دینی ممکن نیست. این بخش از احکام بسیار گسترده و چندین برابر احکام عبادی فردی است. برای آگاهی بیشتر ر. ک: سبحانی، جعفر، معالم الحکومه الاسلامیه.

ج. بخش دیگری از دلایل سیره عملی معصومان(ع) در تشکیل حکومت دینی در زمان بسط ید است. قدردان قراملکی، محمدحسن، تقابل مشی ائمه با سکولاریسم، مجله معرفت، ش ۱۹.

در پایان گفتنی

است: عالمان دینی برای لزوم و ضرورت حکومت دینی، به ادله اربعه (کتاب، سنت، اجماع و عقل) استناد کرده اند. با توجه به آنچه گذشت، ضرورت وجود حکومت دینی در جامعه اسلامی، مورد اتفاق مسلمانان شیعه و سنی است.

ضرورت وجود حکومت دینی در عصر غیبت در فلسفه سیاسی چیست؟

پرسش

ضرورت وجود حکومت دینی در عصر غیبت در فلسفه سیاسی چیست؟

پاسخ

اصل «ضرورت حکومت دینی» مورد اتفاق قاطبه مسلمانان - اعم از شیعه و سنی - است. اهل تسنن نیز مانند شیعه، بر این مسأله اتفاق دارند که:

الف. دین اسلام، صرفاً مشتمل بر احکام فردی و عبادی (به معنای اخص) نیست؛ بلکه دارای قوانینی مربوط به همه ابعاد حیات فردی و اجتماعی - اعم از سیاسی، نظامی، قضایی و اقتصادی - است.

ب. همگی اتفاق دارند که احکام الهی، منحصر به زمان خاصی؛ مانند زمان رسول الله (ص) و یا حضور ائمه اهل بیت (ع) نیست. بر این مسأله کتاب و سنت، در سطح وسیع دلالت دارد؛ چنان که در روایت مورد قبول شیعه و سنی آمده است: «حلال محمد حلالاً ابداً الی یوم القیامه و حرامه حراماً ابداً الی یوم القیامه ...»؛ کافی، ج ۱، ص ۵۸، ح ۹. یعنی، همه این احکام تا ابد باقی و اجرای آنها لازم است.

ج. بر همگان روشن است، اجرای احکام سیاسی و اجتماعی دین، جز از راه حکومت دینی مقدور نیست.

بنابراین در اصل لزوم وجود حکومت دینی و عدم امکان جدایی دین از سیاست، میان غالب فقیهان و عالمان شیعه و سنی، اختلافی نیست و اگر اختلافی هست، در چگونگی آن است.

آنچه در میان اهل تسنن رخ نمود، جدایی عملی (نه اعتقادی) دین از سیاست بود. این مسأله، ناشی از دو نکته است:

یکم. انکار نصب امام از سوی خدا و پیامبر برای دوران پس از رحلت پیامبر اسلام (ص)؛ این مسأله از مهم ترین موارد اختلاف بین مکتب اهل بیت (ع) و اندیشه خلافت است.

دوم. قرار گرفتن کسانی در مسند حکومت که فاقد شرایط تعیین شده در اسلام برای

زامداری بودند؛ یعنی، نه آشنایی کافی با معیارها و هنجارهای اسلامی داشتند و نه التزام و پای بندی و سلوک دینی.

«ویلیام گوئیس» می نویسد: «در عمل اغلب قدرت سیاسی، غصب می شد و نوعی جدایی غیر رسمی بین قدرت معنوی و قدرت مادی برقرار بود و حتی غالباً این دو با هم درگیر بودند. اما از نظر اعتقادی، حتی حاکمانی که قوانین شرع را زیر پا می نهادند، عمومیت و حاکمیت دین فراگیر را در همه مسائل قبول داشتند». زبان سیاسی اسلام، ترجمه غلام رضا بهروزلک، مجله علوم سیاسی، ش ۱۱؛ به نقل از: مصباح یزدی، محمدتقی، فلسفه سیاست، ص ۱۰۰ (چاپ نشده).

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹